



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

تیسرا
حصہ

نید علی کرب پوری

جلد کلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر احسن الحدیث

نویسنده:

علی اکبر قرشی

ناشر چاپی:

نوید اسلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|-----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۱۵۱ | تفسیر احسن الحدیث |
| ۱۵۱ | مشخصات کتاب |
| ۱۵۱ | [جلد اول] |
| ۱۵۱ | [مقدمه] |
| ۱۵۱ | اشاره |
| ۱۵۲ | سیری در قرآن مجید |
| ۱۵۲ | سوره‌ها و آیات قرآن: |
| ۱۵۳ | مطالب قرآن: |
| ۱۵۴ | سوره‌ها و آیه‌های مکی و مدنی |
| ۱۵۵ | تقسیم سوره‌ها به سالهای قبل از هجرت و بعد از آن |
| ۱۵۶ | اولین و آخرین سوره |
| ۱۵۶ | ترکیب و ترتیب سوره‌های قرآن |
| ۱۵۹ | نزول دفعی و تدریجی قرآن |
| ۱۶۰ | عاصم و قرائت او |
| ۱۶۱ | اهتمام رسول خدا (ص) به خواندن و آموختن قرآن: |
| ۱۶۳ | حکایت قرآن |
| ۱۶۳ | قرآن و انقلاب اسلامی ایران: |
| ۱۶۳ | سبکی که در نوشتن تفسیر اتخاذ کرده‌ام: |
| ۱۶۳ | سوره فاتحة الكتاب در مکه نازل شده و هفت آیه است |
| ۱۶۴ | نظری به سوره مبارکه |
| ۱۶۴ | [سوره الفاتحة (۱): آیات ۱ تا ۷] |
| ۱۶۵ | اشاره |

- ۱۶۵ کلمه‌ها
- ۱۶۶ شرح‌ها
- ۱۶۹ نکته‌ها
- ۱۶۹ بسم الله ... آیه مستقلی است
- ۱۷۰ روایاتی در خصوص سوره فاتحه الكتاب
- ۱۷۰ موقعیت این سوره در زندگی انسان
- ۱۷۱ سوره بقره در مدینه نازل شده و دویست و هشتاد شش آیه است
- ۱۷۱ نظری به سوره مبارکه
- ۱۷۲ [سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۳ کلمه‌ها
- ۱۷۴ شرح‌ها
- ۱۷۶ نکته‌ها
- ۱۷۶ موقعیت قلب:
- ۱۷۶ [سوره البقره (۲): آیات ۹ تا ۲۰]
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۷ کلمه‌ها
- ۱۷۹ شرح‌ها
- ۱۸۱ نکته‌ها
- ۱۸۱ پیدایش منافق
- ۱۸۲ منافقان در هر عصر
- ۱۸۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۵]
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۳ کلمه‌ها

- ۱۸۳ شرحها
- ۱۸۶ نکته‌ها
- ۱۸۶ اعجاز قرآن:
- ۱۸۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶ تا ۲۹].
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۸ کلمه‌ها
- ۱۸۸ شرحها
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۸۹ جبر یا اختیار
- ۱۹۱ نکته‌ها
- ۱۹۱ حق همگانی:
- ۱۹۲ [سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۹].
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۳ کلمه‌ها
- ۱۹۵ شرحها
- ۱۹۹ نکته‌ها
- ۱۹۹ انسان موجود دو بعدی
- ۲۰۱ [سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۶].
- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۱ کلمه‌ها
- ۲۰۲ شرحها
- ۲۰۵ نکته‌ها
- ۲۰۵ یهود و اسلام:
- ۲۰۶ رمز توفیق:

- ۲۰۷ [سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۵۷]
 اشاره ۲۰۷
 کلمه‌ها ۲۰۸
 شرحها ۲۰۹
 نکته‌ها ۲۱۴
 شفاعت: ۲۱۴
 شفاعت کنندگان - ۲۱۵
 شفاعت نقض غرض نیست ۲۱۶
 ۲۱۷ [سوره البقره (۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]
 اشاره ۲۱۷
 کلمه‌ها ۲۱۸
 شرحها ۲۱۹
 نکته‌ها ۲۲۵
 پیامبران بنی اسرائیل: ۲۲۵
 اثر متقابل اعمال: ۲۲۵
 ۲۲۶ [سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۴]
 اشاره ۲۲۶
 کلمه‌ها ۲۲۶
 شرحها ۲۲۷
 نکته‌ها ۲۲۹
 یک واقعه یا دو واقعه؟ ۲۲۹
 این سوره چرا بقره نامیده شد؟ ۲۳۱
 ۲۳۱ [سوره البقره (۲): آیات ۷۵ تا ۸۲]
 اشاره ۲۳۱

- ۲۳۲ کلمه‌ها
- ۲۳۳ شرحها
- ۲۳۶ نکته‌ها
- ۲۳۶ موقعیت آیات در زندگی:
- ۲۳۶ [سوره البقره (۲): آیات ۸۳ تا ۸۶]
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۶ کلمه‌ها
- ۲۳۷ شرحها
- ۲۳۹ نکته‌ها
- ۲۳۹ این آیات و مسلمانان:
- ۲۴۰ [سوره البقره (۲): آیات ۸۷ تا ۹۶]
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۱ کلمه‌ها
- ۲۴۲ شرحها
- ۲۴۴ [سوره البقره (۲): آیات ۹۷ تا ۱۰۱]
- ۲۴۴ اشاره
- ۲۴۴ کلمه‌ها
- ۲۴۵ شرحها
- ۲۴۶ نکته‌ها
- ۲۴۶ جبرئیل:
- ۲۴۶ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۷ کلمه‌ها
- ۲۴۷ شرحها

- ۲۴۸ نکته‌ها
- ۲۴۸ سحر چیست؟
- ۲۴۹ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۰]
- ۲۴۹ اشاره
- ۲۵۰ کلمه‌ها
- ۲۵۱ شرح‌ها
- ۲۵۳ نکته‌ها
- ۲۵۳ نسخ و تکامل:
- ۲۵۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳]
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۴ کلمه‌ها
- ۲۵۴ شرح‌ها
- ۲۵۵ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۹]
- ۲۵۵ اشاره
- ۲۵۶ کلمه‌ها
- ۲۵۷ شرح‌ها
- ۲۵۹ نکته‌ها
- ۲۵۹ [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳]
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۶۰ کلمه‌ها
- ۲۶۰ شرح‌ها
- ۲۶۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹]
- ۲۶۱ اشاره
- ۲۶۲ کلمه‌ها

- ۲۶۳ شرحها
- ۲۶۷ نکته‌ها
- ۲۶۷ کعبه مورد احترام همه:
- ۲۶۸ [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴]
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۶۹ کلمه‌ها
- ۲۶۹ شرحها
- ۲۷۰ نکته‌ها
- ۲۷۰ بهترین زندگی:
- ۲۷۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۱]
- ۲۷۱ اشاره
- ۲۷۱ کلمه‌ها
- ۲۷۲ شرحها
- ۲۷۴ نکته‌ها
- ۲۷۴ ما و پیامبران:
- ۲۷۵ تعمید:
- ۲۷۵ [سوره البقره (۲): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۷]
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۶ کلمه‌ها
- ۲۷۷ شرحها
- ۲۸۰ نکته‌ها
- ۲۸۰ زنان و نماز جماعت:
- ۲۸۱ قبله کعبه است نه مسجد الحرام
- ۲۸۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۲]

- ۲۸۱ اشاره
- ۲۸۲ کلمه‌ها
- ۲۸۲ شرحها
- ۲۸۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷]
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۴ کلمه‌ها
- ۲۸۴ شرحها
- ۲۸۶ نکته‌ها
- ۲۸۶ منطق مسلمان:
- ۲۸۶ عالم برزخ
- ۲۸۸ مطلب دیگری در این زمینه
- ۲۸۸ [سوره البقره (۲): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۲]
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۹ کلمه‌ها
- ۲۸۹ شرحها
- ۲۹۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷]
- ۲۹۱ اشاره
- ۲۹۲ کلمه‌ها
- ۲۹۲ شرحها
- ۲۹۶ نکته‌ها
- ۲۹۶ پیشوایان باطل:
- ۲۹۶ بیزاری پیشوایان:
- ۲۹۶ [سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۱]
- ۲۹۶ اشاره

- ۲۹۷ کلمه‌ها
- ۲۹۷ شرحها
- ۲۹۹ نکته‌ها
- ۲۹۹ اصل اباحه:
- ۲۹۹ دروغ بستن بر خدا:
- ۲۹۹ قرآن و تقلید:
- ۳۰۰ [سوره البقره (۲): آیات ۱۷۲ تا ۱۷۶]
- ۳۰۰ اشاره
- ۳۰۱ کلمه‌ها
- ۳۰۱ شرحها
- ۳۰۴ [سوره البقره (۲): آیه ۱۷۷]
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۴ کلمه‌ها
- ۳۰۴ شرحها
- ۳۰۵ [سوره البقره (۲): آیات ۱۷۸ تا ۱۸۲]
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۶ کلمه‌ها
- ۳۰۷ شرحها
- ۳۰۹ نکته‌ها
- ۳۰۹ قصاص:
- ۳۱۰ [سوره البقره (۲): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۷]
- ۳۱۰ اشاره
- ۳۱۰ کلمه‌ها
- ۳۱۱ شرحها

| | |
|-----|------------------------------------|
| ۳۱۵ | نکته‌ها |
| ۳۱۵ | روزه: |
| ۳۱۵ | نزول قرآن |
| ۳۱۶ | مسئله |
| ۳۱۶ | [سوره البقره (۲): آیات ۱۸۸ تا ۱۸۹] |
| ۳۱۶ | اشاره |
| ۳۱۷ | کلمه‌ها |
| ۳۱۷ | شرحها |
| ۳۱۹ | [سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵] |
| ۳۱۹ | اشاره |
| ۳۱۹ | کلمه‌ها |
| ۳۲۰ | شرحها |
| ۳۲۲ | نکته‌ها |
| ۳۲۲ | جهاد در اسلام: |
| ۳۲۳ | [سوره البقره (۲): آیات ۱۹۶ تا ۱۹۹] |
| ۳۲۳ | اشاره |
| ۳۲۴ | کلمه‌ها |
| ۳۲۵ | شرحها |
| ۳۲۵ | عمره و حج: |
| ۳۲۵ | حج تمتع |
| ۳۲۸ | [سوره البقره (۲): آیات ۲۰۰ تا ۲۰۳] |
| ۳۲۸ | اشاره |
| ۳۲۸ | کلمه‌ها |
| ۳۲۸ | شرحها |

- ۳۳۰ [سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۰۷]
 اشاره
 کلمه‌ها
 شرحها
 ۳۳۱ اشاره
 ۳۳۲ علی علیه السلام در بستر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله
 ۳۳۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۰۸ تا ۲۱۲]
 اشاره
 کلمه‌ها
 شرحها
 ۳۳۵ نکته‌ها
 ۳۳۵ وحدت اسلامی:
 ۳۳۵ [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۳]
 اشاره
 شرحها
 ۳۳۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۴ تا ۲۱۵]
 اشاره
 کلمه‌ها
 شرحها
 ۳۳۸ نکته‌ها
 ۳۳۸ استقامت:
 ۳۳۹ انفاق یا پر کردن شکاف جامعه
 ۳۳۹ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۶ تا ۲۱۸]
 اشاره

- ۳۴۰ کلمه‌ها
- ۳۴۰ شرح‌ها
- ۳۴۲ نکته‌ها
- ۳۴۲ ماههای صلح:
- ۳۴۲ حبط اعمال
- ۳۴۳ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۳]
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۴ کلمه‌ها
- ۳۴۴ شرح‌ها
- ۳۴۸ نکته‌ها
- ۳۴۸ هر مست‌کننده خمر است
- ۳۴۹ شراب به تدریج حرام شد
- ۳۴۹ [سوره البقره (۲): آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷]
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۵۰ کلمه‌ها
- ۳۵۰ شرح‌ها
- ۳۵۲ نکته‌ها
- ۳۵۲ سوگند در اسلام موضوعیت دارد
- ۳۵۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۲۸ تا ۲۳۰]
- ۳۵۲ اشاره
- ۳۵۳ کلمه‌ها
- ۳۵۴ شرح‌ها
- ۳۵۶ نکته‌ها
- ۳۵۶ طلاق:

۳۵۶: عده:

۳۵۷: مهر:

۳۵۷: محلل:

۳۵۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۱ تا ۲۳۳]

۳۵۸ اشاره

۳۵۸ کلمه‌ها

۳۵۹ شرحها

۳۶۱ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۴ تا ۲۳۷]

۳۶۱ اشاره

۳۶۲ کلمه‌ها

۳۶۳ شرحها

۳۶۵ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۸ تا ۲۴۲]

۳۶۵ اشاره

۳۶۵ کلمه‌ها

۳۶۶ شرحها

۳۶۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۴۳ تا ۲۴۵]

۳۶۸ اشاره

۳۶۸ کلمه‌ها

۳۶۸ شرحها

۳۷۰ نکته‌ها

۳۷۰ اشاره

۳۷۰ جهاد در راه خدا

۳۷۰ [سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲]

۳۷۰ اشاره

- ۳۷۱ کلمه‌ها
- ۳۷۲ شرحها
- ۳۷۵ نکته‌ها
- ۳۷۵ اشاره
- ۳۷۵ رهبری
- ۳۷۶ [سوره البقره (۲): آیات ۲۵۳ تا ۲۵۴]
- ۳۷۶ اشاره
- ۳۷۶ کلمه‌ها
- ۳۷۶ شرحها
- ۳۷۸ نکته‌ها
- ۳۷۸ اشاره
- ۳۷۸ انفاق
- ۳۷۹ [سوره البقره (۲): آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷]
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۷۹ کلمه‌ها
- ۳۸۰ شرحها
- ۳۸۳ نکته‌ها
- ۳۸۳ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵۸]
- ۳۸۳ اشاره
- ۳۸۳ کلمه‌ها
- ۳۸۴ شرحها
- ۳۸۴ نکته‌ها
- ۳۸۵ [سوره البقره (۲): آیات ۲۵۹ تا ۲۶۰]
- ۳۸۵ اشاره

۳۸۵ کلمه‌ها

۳۸۶ شرح‌ها

۳۸۸ نکته‌ها

۳۸۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶۱ تا ۲۶۶]

۳۸۸ اشاره

۳۸۹ کلمه‌ها

۳۹۰ شرح‌ها

۳۹۳ نکته‌ها

۳۹۴ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶۷ تا ۲۷۴]

۳۹۴ اشاره

۳۹۵ کلمه‌ها

۳۹۶ شرح‌ها

۴۰۰ نکته‌ها

۴۰۱ [سوره البقره (۲): آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱]

۴۰۱ اشاره

۴۰۱ کلمه‌ها

۴۰۲ شرح‌ها

۴۰۶ نکته‌ها

۴۰۶ اشاره

۴۰۶ صندوق قرض الحسن

۴۰۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۸۲ تا ۲۸۳]

۴۰۷ اشاره

۴۰۸ کلمه‌ها

۴۰۸ شرح‌ها

- ۴۱۱ [سوره البقره (۲): آیه ۲۸۴]
 ۴۱۱ اشاره
 ۴۱۱ کلمه‌ها
 ۴۱۱ شرحها
 ۴۱۱ نکته‌ها
 ۴۱۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۸۵ تا ۲۸۶]
 ۴۱۲ اشاره
 ۴۱۳ کلمه‌ها
 ۴۱۳ شرحها
 ۴۱۵ نکته‌ها
 ۴۱۵ [جلد دوم]
 ۴۱۵ اشاره
 ۴۱۵ سوره آل عمران
 ۴۱۵ اشاره
 ۴۱۵ نظری بر سوره مبارکه
 ۴۱۶ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۶]
 ۴۱۷ اشاره
 ۴۱۷ کلمه‌ها
 ۴۱۷ شرحها
 ۴۱۹ نکته‌ها
 ۴۱۹ قرآن و تورات:
 ۴۲۰ انجیل
 ۴۲۱ [سوره آل عمران (۳): آیات ۷ تا ۹]
 ۴۲۱ اشاره

- ۴۲۱ کلمه‌ها
- ۴۲۲ شرحها
- ۴۲۴ نکته‌ها
- ۴۲۴ نظری به متشابه:
- ۴۲۷ چرا متشابه:
- ۴۲۸ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰ تا ۱۳]
- ۴۲۸ اشاره
- ۴۲۸ کلمه‌ها
- ۴۲۹ شرحها
- ۴۳۰ نکته‌ها
- ۴۳۰ پیشگویی:
- ۴۳۰ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴ تا ۱۸]
- ۴۳۰ اشاره
- ۴۳۱ کلمه‌ها
- ۴۳۱ شرحها
- ۴۳۳ نکته‌ها
- ۴۳۳ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹ تا ۲۵]
- ۴۳۳ اشاره
- ۴۳۴ کلمه‌ها
- ۴۳۵ شرحها
- ۴۳۶ نکته‌ها
- ۴۳۶ انکار حق:
- ۴۳۷ تورات و رجم:
- ۴۳۷ انسان ناسپاس:

- ۴۳۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۲۶ تا ۲۷]
- ۴۳۸ اشاره
- ۴۳۸ کلمه‌ها
- ۴۳۸ شرحها
- ۴۴۱ [سوره آل عمران (۳): آیات ۲۸ تا ۳۲]
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۱ کلمه‌ها
- ۴۴۲ شرحها
- ۴۴۳ نکته‌ها
- ۴۴۳ مسلمان و کفار:
- ۴۴۴ تقیه:
- ۴۴۵ دین و محبت:
- ۴۴۵ عمل و تکفیر گناه:
- ۴۴۵ [سوره آل عمران (۳): آیات ۳۳ تا ۳۷]
- ۴۴۵ اشاره
- ۴۴۶ کلمه‌ها
- ۴۴۷ شرحها
- ۴۴۹ نکته‌ها
- ۴۴۹ مائده:
- ۴۵۰ [سوره آل عمران (۳): آیات ۳۸ تا ۴۱]
- ۴۵۰ اشاره
- ۴۵۰ کلمه‌ها
- ۴۵۱ شرحها
- ۴۵۲ نکته‌ها

- ۴۵۲ تصحیح اشتباه:
- ۴۵۳ انسانهای نورانی:
- ۴۵۳ [سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۵۱]
- ۴۵۳ اشاره
- ۴۵۴ کلمه‌ها
- ۴۵۴ شرحها
- ۴۵۷ نکته‌ها
- ۴۵۷ محدث و محدثه:
- ۴۵۸ رسالت عیسی:
- ۴۵۸ ولایت تکوینی:
- ۴۵۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۵۲ تا ۵۸]
- ۴۵۹ اشاره
- ۴۵۹ کلمه‌ها
- ۴۶۰ شرحها
- ۴۶۲ نکته‌ها
- ۴۶۲ اصالت مکتب و روش تبلیغی و رهبری آن
- ۴۶۲ مدت اهل کتاب:
- ۴۶۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۵۹ تا ۶۳]
- ۴۶۲ اشاره
- ۴۶۳ کلمه‌ها
- ۴۶۳ شرحها
- ۴۶۵ نکته‌ها
- ۴۶۵ خلقت آدم و نشو و ارتقاع
- ۴۶۶ انسان و میمون:

- ۴۶۶ مباحله:
- ۴۶۷ عجیب
- ۴۶۷ مباحله برای همه
- ۴۶۸ [سوره آل عمران (۳): آیات ۶۴ تا ۷۱]
- ۴۶۸ اشاره
- ۴۶۹ کلمه‌ها
- ۴۶۹ شرحها
- ۴۷۲ نکته‌ها
- ۴۷۲ قانون خدایی
- ۴۷۲ فقهاء اسلام
- ۴۷۳ [سوره آل عمران (۳): آیات ۷۲ تا ۷۸]
- ۴۷۳ اشاره
- ۴۷۴ کلمه‌ها
- ۴۷۴ شرحها
- ۴۷۷ نکته‌ها:
- ۴۷۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۷۹ تا ۸۰]
- ۴۷۷ اشاره
- ۴۷۷ کلمه‌ها
- ۴۷۷ شرحها
- ۴۷۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۸۱ تا ۸۹]
- ۴۷۹ اشاره
- ۴۷۹ کلمه‌ها
- ۴۸۰ شرحها
- ۴۸۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۰ تا ۹۵]

- ۴۸۲ اشاره
- ۴۸۳ کلمه‌ها
- ۴۸۳ شرحها
- ۴۸۵ نکته‌ها
- ۴۸۶ [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۹۷]
- ۴۸۶ اشاره
- ۴۸۶ کلمه‌ها
- ۴۸۷ شرحها
- ۴۸۸ نکته‌ها
- ۴۸۸ کعبه
- ۴۸۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۸ تا ۱۰۱]
- ۴۹۰ اشاره
- ۴۹۰ کلمه‌ها
- ۴۹۰ شرحها
- ۴۹۱ نکته‌ها
- ۴۹۱ کمین گیری کفار:
- ۴۹۱ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰]
- ۴۹۱ اشاره
- ۴۹۲ کلمه‌ها
- ۴۹۳ شرحها
- ۴۹۶ نکته‌ها
- ۴۹۶ اتحاد و هم بستگی:
- ۴۹۷ امر به معروف:
- ۴۹۸ هفتاد سه فرقه:

- ۴۹۸ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۷]
 ۴۹۸ اشاره
 ۴۹۹ کلمه‌ها
 ۵۰۰ شرحها
 ۵۰۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰]
 ۵۰۲ اشاره
 ۵۰۳ کلمه‌ها
 ۵۰۳ شرحها
 ۵۰۴ نکته‌ها
 ۵۰۴ دخالت بیگانگان در جامعه مسلمین:
 ۵۰۵ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۹]
 ۵۰۵ اشاره
 ۵۰۶ کلمه‌ها
 ۵۰۶ شرحها
 ۵۰۷ نظر به پیکار احد:
 ۵۱۰ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۸]
 ۵۱۰ اشاره
 ۵۱۰ کلمه‌ها
 ۵۱۱ شرحها
 ۵۱۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۹ تا ۱۴۵]
 ۵۱۴ اشاره
 ۵۱۴ کلمه‌ها
 ۵۱۵ شرحها
 ۵۱۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۶ تا ۱۴۸]

| | | |
|-----|-------|--------------------------------------|
| ۵۱۸ | | اشاره |
| ۵۱۸ | | کلمه‌ها |
| ۵۱۸ | | شرح‌ها |
| ۵۱۹ | | نکته‌ها |
| ۵۱۹ | | [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۵] |
| ۵۱۹ | | اشاره |
| ۵۲۰ | | کلمه‌ها |
| ۵۲۱ | | شرح‌ها |
| ۵۲۴ | | [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۶ تا ۱۶۰] |
| ۵۲۴ | | اشاره |
| ۵۲۴ | | کلمه‌ها |
| ۵۲۵ | | شرح‌ها |
| ۵۲۶ | | [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۱ تا ۱۶۴] |
| ۵۲۶ | | اشاره |
| ۵۲۶ | | کلمه‌ها |
| ۵۲۷ | | شرح‌ها |
| ۵۲۸ | | [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۵ تا ۱۷۱] |
| ۵۲۸ | | اشاره |
| ۵۲۹ | | کلمه‌ها |
| ۵۲۹ | | شرح‌ها |
| ۵۳۱ | | نکته‌ها |
| ۵۳۱ | | برزخ: |
| ۵۳۱ | | [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۲ تا ۱۷۵] |
| ۵۳۱ | | اشاره |

- ۵۳۲ کلمه‌ها
- ۵۳۲ شرحها
- ۵۳۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۶ تا ۱۷۹]
- ۵۳۴ اشاره
- ۵۳۵ کلمه‌ها
- ۵۳۵ شرحها
- ۵۳۶ نکته‌ها
- ۵۳۶ اشاره
- ۵۳۶ مهلت بد کاران:
- ۵۳۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۰ تا ۱۸۵]
- ۵۳۷ اشاره
- ۵۳۷ کلمه‌ها
- ۵۳۸ شرحها
- ۵۴۰ نکته‌ها
- ۵۴۰ عذرهای بیجا:
- ۵۴۰ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۹]
- ۵۴۰ اشاره
- ۵۴۱ کلمه‌ها
- ۵۴۱ شرحها
- ۵۴۲ نکته‌ها
- ۵۴۲ فداکاری با جان و مال:
- ۵۴۳ مدعیان باطل:
- ۵۴۳ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴]
- ۵۴۳ اشاره

- ۵۴۴ کلمه‌ها
- ۵۴۴ شرحها
- ۵۴۶ نکته‌ها
- ۵۴۶ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۵ تا ۱۹۹]
- ۵۴۶ اشاره
- ۵۴۷ کلمه‌ها
- ۵۴۷ شرحها
- ۵۴۹ نکته‌ها
- ۵۴۹ [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۰۰]
- ۵۴۹ اشاره
- ۵۴۹ کلمه‌ها
- ۵۴۹ شرحها
- ۵۵۰ سوره نساء
- ۵۵۰ اشاره
- ۵۵۰ نظری به کلیات سوره مبارکه
- ۵۵۱ [سوره النساء (۴): آیه ۱]
- ۵۵۱ اشاره
- ۵۵۱ کلمه‌ها
- ۵۵۲ شرحها
- ۵۵۲ نکته‌ها
- ۵۵۲ اصل نسل انسان کنونی:
- ۵۵۳ پراکنده شدن انسانها:
- ۵۵۳ اختلاف رنگ انسانها:
- ۵۵۳ پیدایش نسل کنونی: از کی شروع شده؟

- ۵۵۴ [سوره النساء (۴): آیات ۲ تا ۶]
- ۵۵۴ اشاره
- ۵۵۴ کلمه‌ها
- ۵۵۵ شرحها
- ۵۵۸ نکته‌ها:
- ۵۵۸ تعدد زوجات:
- ۵۵۹ زنان پیغمبر (ص)
- ۵۵۹ اشاره
- ۵۶۰ خدیجه کبری
- ۵۶۱ سوده
- ۵۶۱ عائشه دختر ابی بکر
- ۵۶۲ زینب دختر جحش
- ۵۶۳ ام سلمه
- ۵۶۵ حفصه دختر عمر بن خطاب
- ۵۶۵ ام حبیبه دختر ابو سفیان
- ۵۶۶ جویریہ
- ۵۶۶ زینب دختر خزیمه و میمونه
- ۵۶۷ صفیه دختر حنّی
- ۵۶۷ ماریه هدیه مصر
- ۵۶۸ تتمه مطلب
- ۵۶۹ چرا ۹ زن؟
- ۵۶۹ یتیمان:
- ۵۷۰ [سوره النساء (۴): آیات ۷ تا ۱۰]
- ۵۷۰ اشاره

- ۵۷۰ کلمه‌ها
- ۵۷۰ شرحها
- ۵۷۲ نکته‌ها
- ۵۷۲ آثار وضعی گناهان:
- ۵۷۲ تجسم اعمال:
- ۵۷۳ [سوره النساء (۴): آیات ۱۱ تا ۱۴]
- ۵۷۳ اشاره
- ۵۷۴ کلمه‌ها
- ۵۷۴ شرحها
- ۵۷۶ نکته‌ها:
- ۵۷۶ خلاصه سهام گذشته:
- ۵۷۶ ارث و قرابت:
- ۵۷۷ [سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۱۶]
- ۵۷۷ اشاره
- ۵۷۷ کلمه‌ها
- ۵۷۷ شرحها
- ۵۷۸ [سوره النساء (۴): آیات ۱۷ تا ۱۸]
- ۵۷۸ اشاره
- ۵۷۹ کلمه‌ها
- ۵۷۹ شرحها
- ۵۸۰ نکته‌ها
- ۵۸۰ توبه:
- ۵۸۰ [سوره النساء (۴): آیات ۱۹ تا ۲۲]
- ۵۸۰ اشاره

- ۵۸۱ کلمه‌ها
- ۵۸۱ شرحها
- ۵۸۳ [سوره النساء (۴): آیات ۲۳ تا ۲۴]
- ۵۸۳ اشاره
- ۵۸۳ کلمه‌ها
- ۵۸۴ شرحها
- ۵۸۶ نکته‌ها
- ۵۸۷ [سوره النساء (۴): آیات ۲۵ تا ۲۸]
- ۵۸۷ اشاره
- ۵۸۷ کلمه‌ها
- ۵۸۸ شرحها
- ۵۸۹ [سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۳]
- ۵۸۹ اشاره
- ۵۹۰ کلمه‌ها
- ۵۹۰ شرحها
- ۵۹۳ [سوره النساء (۴): آیات ۳۴ تا ۳۵]
- ۵۹۳ اشاره
- ۵۹۴ کلمه‌ها
- ۵۹۴ شرحها
- ۵۹۴ اشاره
- ۵۹۶ محکمه خانوادگی
- ۵۹۶ [سوره النساء (۴): آیات ۳۶ تا ۴۲]
- ۵۹۶ اشاره
- ۵۹۷ کلمه‌ها

| | |
|-----|----------------------------------|
| ۵۹۸ | شرحها |
| ۶۰۰ | نکته‌ها |
| ۶۰۰ | شهادت بر اعمال: |
| ۶۰۱ | [سوره النساء (۴): آیه ۴۳] |
| ۶۰۱ | اشاره |
| ۶۰۱ | کلمه‌ها |
| ۶۰۱ | شرحها |
| ۶۰۳ | [سوره النساء (۴): آیات ۴۴ تا ۵۰] |
| ۶۰۳ | اشاره |
| ۶۰۳ | کلمه‌ها |
| ۶۰۴ | شرحها |
| ۶۰۷ | [سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۷] |
| ۶۰۷ | اشاره |
| ۶۰۷ | کلمه‌ها |
| ۶۰۸ | شرحها |
| ۶۱۰ | [سوره النساء (۴): آیات ۵۸ تا ۶۳] |
| ۶۱۰ | اشاره |
| ۶۱۰ | کلمه‌ها |
| ۶۱۱ | شرحها |
| ۶۱۳ | [سوره النساء (۴): آیات ۶۴ تا ۷۰] |
| ۶۱۳ | اشاره |
| ۶۱۴ | کلمه‌ها |
| ۶۱۴ | شرحها |
| ۶۱۶ | [سوره النساء (۴): آیات ۷۱ تا ۷۶] |

- ۶۱۶ اشاره
- ۶۱۷ کلمه‌ها
- ۶۱۷ شرحها
- ۶۱۹ [سوره النساء (۴): آیات ۷۷ تا ۸۰]
- ۶۱۹ اشاره
- ۶۲۰ کلمه‌ها
- ۶۲۰ شرحها
- ۶۲۱ نکته‌ها
- ۶۲۱ هر چیز در وقت خود:
- ۶۲۲ نسبت کارها بخدا و انسان:
- ۶۲۲ [سوره النساء (۴): آیات ۸۱ تا ۸۴]
- ۶۲۲ اشاره
- ۶۲۳ کلمه‌ها
- ۶۲۳ شرحها
- ۶۲۵ نکته‌ها
- ۶۲۵ تربیت تدریجی:
- ۶۲۵ اعجاز قرآن:
- ۶۲۵ شایعه پراکنی:
- ۶۲۵ [سوره النساء (۴): آیات ۸۵ تا ۹۱]
- ۶۲۵ اشاره
- ۶۲۶ کلمه‌ها
- ۶۲۷ شرحها
- ۶۲۹ [سوره النساء (۴): آیات ۹۲ تا ۹۴]
- ۶۲۹ اشاره

کلمه‌ها ۶۳۰

شرحها ۶۳۰

[سوره النساء (۴): آیات ۹۵ تا ۱۰۰] ۶۳۲

اشاره ۶۳۲

کلمه‌ها ۶۳۲

شرحها ۶۳۳

نکته‌ها ۶۳۴

هجرت در راه خدا: ۶۳۴

مستضعف: ۶۳۴

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۴] ۶۳۵

اشاره ۶۳۵

کلمه‌ها ۶۳۵

شرحها ۶۳۶

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۵] ۶۳۷

اشاره ۶۳۷

کلمه‌ها ۶۳۸

شرحها ۶۳۹

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۶] ۶۴۱

اشاره ۶۴۱

کلمه‌ها ۶۴۲

شرحها ۶۴۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۴] ۶۴۵

اشاره ۶۴۵

کلمه‌ها ۶۴۶

- ۶۴۶ شرحها
- ۶۴۸ [سوره النساء (۴): آیات ۱۳۵ تا ۱۳۶]
- ۶۴۸ اشاره
- ۶۴۸ کلمه‌ها
- ۶۴۸ شرحها
- ۶۴۹ [سوره النساء (۴): آیات ۱۳۷ تا ۱۴۴]
- ۶۴۹ اشاره
- ۶۵۰ کلمه‌ها
- ۶۵۱ شرحها
- ۶۵۲ نکته‌ها
- ۶۵۳ [سوره النساء (۴): آیات ۱۴۵ تا ۱۴۹]
- ۶۵۳ اشاره
- ۶۵۳ کلمه‌ها
- ۶۵۴ شرحها
- ۶۵۵ [سوره النساء (۴): آیات ۱۵۰ تا ۱۵۲]
- ۶۵۵ اشاره
- ۶۵۵ کلمه‌ها
- ۶۵۵ شرحها
- ۶۵۶ نکته‌ها
- ۶۵۶ [سوره النساء (۴): آیات ۱۵۳ تا ۱۶۱]
- ۶۵۶ اشاره
- ۶۵۷ کلمه‌ها
- ۶۵۷ شرحها
- ۶۶۰ نکته‌ها

- ۶۶۰ ماجرای صلیب:
- ۶۶۲ پیدایش تثلیث:
- ۶۶۲ [سوره النساء (۴): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۹]
- ۶۶۲ اشاره
- ۶۶۳ کلمه‌ها
- ۶۶۳ شرحها
- ۶۶۵ [سوره النساء (۴): آیات ۱۷۰ تا ۱۷۵]
- ۶۶۵ اشاره
- ۶۶۶ کلمه‌ها
- ۶۶۶ شرحها
- ۶۶۸ [سوره النساء (۴): آیه ۱۷۶]
- ۶۶۸ اشاره
- ۶۶۸ کلمه‌ها
- ۶۶۸ شرحها
- ۶۶۹ [جلد سوم]
- ۶۶۹ اشاره
- ۶۶۹ سوره مائده
- ۶۶۹ اشاره
- ۶۷۰ [سوره المائدة (۵): آیات ۱ تا ۲]
- ۶۷۱ اشاره
- ۶۷۱ کلمه‌ها
- ۶۷۲ شرحها
- ۶۷۳ نکته‌ها
- ۶۷۴ [سوره المائدة (۵): آیات ۳ تا ۵]

- ۶۷۴ اشاره
- ۶۷۴ کلمه‌ها
- ۶۷۵ شرحها
- ۶۷۸ نکته‌ها
- ۶۷۹ [سوره المائدة (۵): آیات ۶ تا ۷]
- ۶۷۹ اشاره
- ۶۷۹ کلمه‌ها
- ۶۸۰ شرحها
- ۶۸۱ [سوره المائدة (۵): آیات ۸ تا ۱۴]
- ۶۸۲ اشاره
- ۶۸۲ کلمه‌ها
- ۶۸۳ شرحها
- ۶۸۵ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۵ تا ۱۹]
- ۶۸۵ اشاره
- ۶۸۶ کلمه‌ها
- ۶۸۶ شرحها
- ۶۸۸ [سوره المائدة (۵): آیات ۲۰ تا ۲۶]
- ۶۸۸ اشاره
- ۶۸۸ کلمه‌ها
- ۶۸۹ شرحها
- ۶۹۰ نکته‌ها
- ۶۹۱ [سوره المائدة (۵): آیات ۲۷ تا ۳۲]
- ۶۹۱ اشاره
- ۶۹۱ کلمه‌ها

- ۶۹۲ شرحها
- ۶۹۴ نکته‌ها
- ۶۹۵ [سوره المائدة (۵): آیات ۳۳ تا ۴۰]
- ۶۹۵ اشاره
- ۶۹۵ کلمه‌ها
- ۶۹۶ شرحها
- ۶۹۸ نکته‌ها
- ۶۹۹ [سوره المائدة (۵): آیات ۴۱ تا ۴۵]
- ۶۹۹ اشاره
- ۷۰۰ کلمه‌ها
- ۷۰۰ شرحها
- ۷۰۳ [سوره المائدة (۵): آیات ۴۶ تا ۵۰]
- ۷۰۳ اشاره
- ۷۰۳ کلمه‌ها
- ۷۰۴ شرحها
- ۷۰۶ [سوره المائدة (۵): آیات ۵۱ تا ۵۴]
- ۷۰۶ اشاره
- ۷۰۶ کلمه‌ها
- ۷۰۷ شرحها
- ۷۰۸ نکته‌ها
- ۷۰۹ [سوره المائدة (۵): آیات ۵۵ تا ۵۶]
- ۷۰۹ اشاره
- ۷۰۹ کلمه‌ها
- ۷۰۹ شرحها

- ۷۱۱ [سوره المائدة (۵): آیات ۵۷ تا ۶۳]
 اشاره ۷۱۱
 کلمه‌ها ۷۱۲
 شرحها ۷۱۲
 ۷۱۳ [سوره المائدة (۵): آیات ۶۴ تا ۶۶]
 اشاره ۷۱۳
 کلمه‌ها ۷۱۴
 شرحها ۷۱۴
 نکته‌ها: ۷۱۵
 ۷۱۶ [سوره المائدة (۵): آیه ۶۷]
 اشاره ۷۱۶
 کلمه‌ها ۷۱۶
 شرحها ۷۱۶
 نکته‌ها ۷۱۷
 ۷۱۷ [سوره المائدة (۵): آیات ۶۸ تا ۷۱]
 اشاره ۷۱۷
 کلمه‌ها ۷۱۸
 شرحها ۷۱۸
 ۷۱۹ [سوره المائدة (۵): آیات ۷۲ تا ۷۷]
 اشاره ۷۲۰
 کلمه‌ها ۷۲۰
 شرحها ۷۲۱
 ۷۲۲ [سوره المائدة (۵): آیات ۷۸ تا ۸۶]
 اشاره ۷۲۲

- ۷۲۳ کلمه‌ها
- ۷۲۴ شرح‌ها
- ۷۲۵ [سوره المائدة (۵): آیات ۸۷ تا ۹۳]
- ۷۲۵ اشاره
- ۷۲۶ کلمه‌ها
- ۷۲۷ شرح‌ها
- ۷۳۱ نکته‌ها
- ۷۳۱ [سوره المائدة (۵): آیات ۹۴ تا ۱۰۰]
- ۷۳۱ اشاره
- ۷۳۲ کلمه‌ها
- ۷۳۲ شرح‌ها
- ۷۳۵ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵]
- ۷۳۵ اشاره
- ۷۳۵ کلمه‌ها
- ۷۳۶ شرح‌ها
- ۷۳۷ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸]
- ۷۳۷ اشاره
- ۷۳۸ کلمه‌ها
- ۷۳۸ شرح‌ها
- ۷۳۹ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۵]
- ۷۳۹ اشاره
- ۷۴۰ کلمه‌ها
- ۷۴۱ شرح‌ها
- ۷۴۳ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۰]

- ۷۴۳ اشاره
- ۷۴۳ کلمه‌ها
- ۷۴۴ شرحها
- ۷۴۵ سوره انعام
- ۷۴۵ اشاره
- ۷۴۵ نظری به کلیات سوره
- ۷۴۷ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱ تا ۳]
- ۷۴۷ اشاره
- ۷۴۷ کلمه‌ها
- ۷۴۷ شرحها
- ۷۴۹ نکته‌ها:
- ۷۴۹ [سوره الأنعام (۶): آیات ۴ تا ۶]
- ۷۴۹ اشاره
- ۷۵۰ کلمه‌ها
- ۷۵۰ شرحها
- ۷۵۱ [سوره الأنعام (۶): آیات ۷ تا ۱۱]
- ۷۵۱ اشاره
- ۷۵۱ کلمه‌ها
- ۷۵۲ شرحها
- ۷۵۲ نکته‌ها:
- ۷۵۳ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲ تا ۲۰]
- ۷۵۳ اشاره
- ۷۵۴ کلمه‌ها
- ۷۵۴ شرحها

نکته‌ها: ۷۵۶

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۱ تا ۳۰] ۷۵۶

اشاره ۷۵۶

کلمه‌ها ۷۵۷

شرحها ۷۵۸

نکته‌ها: ۷۶۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۱ تا ۳۶] ۷۶۰

اشاره ۷۶۰

کلمه‌ها ۷۶۱

شرحها ۷۶۱

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۷ تا ۴۳] ۷۶۳

اشاره ۷۶۳

کلمه‌ها ۷۶۴

شرحها ۷۶۵

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۴ تا ۵۰] ۷۶۷

اشاره ۷۶۷

کلمه‌ها ۷۶۷

شرحها ۷۶۸

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۱ تا ۵۸] ۷۶۹

اشاره ۷۶۹

کلمه‌ها ۷۷۰

شرحها ۷۷۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۹ تا ۶۷] ۷۷۲

اشاره ۷۷۲

- ۷۷۳ کلمه‌ها
- ۷۷۴ شرح‌ها
- ۷۷۶ [سوره الأنعام (۶): آیات ۶۸ تا ۷۳]
- ۷۷۶ اشاره
- ۷۷۷ کلمه‌ها
- ۷۷۷ شرح‌ها
- ۷۷۹ نکته‌ها
- ۷۸۰ [سوره الأنعام (۶): آیات ۷۴ تا ۸۳]
- ۷۸۰ اشاره
- ۷۸۰ کلمه‌ها
- ۷۸۱ شرح‌ها
- ۷۸۳ نکته‌ها
- ۷۸۴ [سوره الأنعام (۶): آیات ۸۴ تا ۹۰]
- ۷۸۴ اشاره
- ۷۸۵ کلمه‌ها
- ۷۸۵ شرح‌ها
- ۷۸۷ نکته‌ها
- ۷۸۸ [سوره الأنعام (۶): آیات ۹۱ تا ۹۴]
- ۷۸۸ اشاره
- ۷۸۸ کلمه‌ها
- ۷۸۹ شرح‌ها
- ۷۹۱ [سوره الأنعام (۶): آیات ۹۵ تا ۹۹]
- ۷۹۱ اشاره
- ۷۹۲ کلمه‌ها

- ۷۹۲ شرحها
- ۷۹۵ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۵]
- ۷۹۵ اشاره
- ۷۹۵ کلمه‌ها
- ۷۹۶ شرحها
- ۷۹۷ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱]
- ۷۹۷ اشاره
- ۷۹۷ کلمه‌ها
- ۷۹۸ شرحها
- ۸۰۰ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۷]
- ۸۰۰ اشاره
- ۸۰۰ کلمه‌ها
- ۸۰۱ شرحها
- ۸۰۲ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱]
- ۸۰۲ اشاره
- ۸۰۳ کلمه‌ها
- ۸۰۳ شرحها
- ۸۰۵ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۷]
- ۸۰۵ اشاره
- ۸۰۵ کلمه‌ها
- ۸۰۶ شرحها
- ۸۰۷ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۸ تا ۱۳۵]
- ۸۰۷ اشاره
- ۸۰۸ کلمه‌ها

- ۸۰۹ شرحها
- ۸۱۰ نکته‌ها
- ۸۱۲ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۶ تا ۱۴۰]
- ۸۱۲ اشاره
- ۸۱۲ کلمه‌ها
- ۸۱۳ شرحها
- ۸۱۴ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۴]
- ۸۱۴ اشاره
- ۸۱۵ کلمه‌ها
- ۸۱۶ شرحها
- ۸۱۷ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۵ تا ۱۵۰]
- ۸۱۷ اشاره
- ۸۱۸ کلمه‌ها
- ۸۱۹ شرحها
- ۸۲۰ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳]
- ۸۲۰ اشاره
- ۸۲۱ کلمه‌ها
- ۸۲۱ شرحها
- ۸۲۳ نکته‌ها
- ۸۲۳ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۴ تا ۱۵۸]
- ۸۲۳ اشاره
- ۸۲۴ کلمه‌ها
- ۸۲۴ شرحها
- ۸۲۶ [سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۵]

- ۸۲۶ اشاره
- ۸۲۶ کلمه‌ها
- ۸۲۷ شرحها
- ۸۲۹ سوره اعراف
- ۸۲۹ اشاره
- ۸۲۹ نظری به کلیات سوره
- ۸۳۰ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱ تا ۹]
- ۸۳۰ اشاره
- ۸۳۱ کلمه‌ها
- ۸۳۲ شرحها
- ۸۳۳ نکته‌ها
- ۸۳۷ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰ تا ۱۸]
- ۸۳۷ اشاره
- ۸۳۸ کلمه‌ها
- ۸۳۹ شرحها
- ۸۴۲ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹ تا ۲۵]
- ۸۴۲ اشاره
- ۸۴۲ کلمه‌ها
- ۸۴۳ شرحها
- ۸۴۴ نکته‌ها
- ۸۴۵ [سوره الأعراف (۷): آیات ۲۶ تا ۳۶]
- ۸۴۵ اشاره
- ۸۴۷ کلمه‌ها
- ۸۴۷ شرحها

- ۸۵۱ [سوره الأعراف (۷): آیات ۳۷ تا ۴۲]
 ۸۵۱ اشاره
 ۸۵۱ کلمه‌ها
 ۸۵۲ شرحها
 ۸۵۴ [سوره الأعراف (۷): آیات ۴۳ تا ۵۱]
 ۸۵۴ اشاره
 ۸۵۵ کلمه‌ها
 ۸۵۶ شرحها
 ۸۵۸ نکته‌ها
 ۸۵۹ [سوره الأعراف (۷): آیات ۵۲ تا ۵۸]
 ۸۵۹ اشاره
 ۸۶۰ کلمه‌ها
 ۸۶۱ شرحها
 ۸۶۳ نکته‌ها
 ۸۶۴ [سوره الأعراف (۷): آیات ۵۹ تا ۶۴]
 ۸۶۴ اشاره
 ۸۶۵ کلمه‌ها
 ۸۶۵ شرحها
 ۸۶۷ [سوره الأعراف (۷): آیات ۶۵ تا ۷۲]
 ۸۶۷ اشاره
 ۸۶۸ کلمه‌ها
 ۸۶۸ شرحها
 ۸۷۰ [سوره الأعراف (۷): آیات ۷۳ تا ۷۹]
 ۸۷۰ اشاره

- ۸۷۱ کلمه‌ها
- ۸۷۲ شرحها
- ۸۷۴ نکته‌ها
- ۸۷۴ [سوره الأعراف (۷): آیات ۸۰ تا ۸۴]
- ۸۷۴ اشاره
- ۸۷۵ کلمه‌ها
- ۸۷۵ شرحها
- ۸۷۶ [سوره الأعراف (۷): آیات ۸۵ تا ۹۳]
- ۸۷۶ اشاره
- ۸۷۷ کلمه‌ها
- ۸۷۸ شرحها
- ۸۸۰ [سوره الأعراف (۷): آیات ۹۴ تا ۱۰۲]
- ۸۸۰ اشاره
- ۸۸۱ کلمه‌ها
- ۸۸۲ شرحها
- ۸۸۴ نکته‌ها
- ۸۸۴ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۳ تا ۱۲۶]
- ۸۸۴ اشاره
- ۸۸۶ کلمه‌ها
- ۸۸۷ شرحها
- ۸۹۰ نکته‌ها
- ۸۹۰ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۶]
- ۸۹۰ اشاره
- ۸۹۱ کلمه‌ها

- ۸۹۲ شرحها
- ۸۹۴ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۷ تا ۱۴۱]
- ۸۹۴ اشاره
- ۸۹۵ کلمه‌ها
- ۸۹۵ شرحها
- ۸۹۶ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۷]
- ۸۹۶ اشاره
- ۸۹۷ کلمه‌ها
- ۸۹۸ شرحها
- ۹۰۰ [جلد چهارم]
- ۹۰۰ [ادامه سوره اعراف]
- ۹۰۰ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۴]
- ۹۰۰ اشاره
- ۹۰۱ کلمه‌ها
- ۹۰۱ شرحها
- ۹۰۳ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۵ تا ۱۵۸]
- ۹۰۳ اشاره
- ۹۰۴ کلمه‌ها
- ۹۰۵ شرحها
- ۹۰۷ نکته‌ها
- ۹۰۷ اشاره
- ۹۰۸ یک قضیه یا دو قضیه:
- ۹۰۸ حیات و مرگ در دست خداست:
- ۹۰۹ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۲]

- ۹۰۹ اشاره
- ۹۰۹ کلمه‌ها
- ۹۱۰ شرحها
- ۹۱۱ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶]
- ۹۱۱ اشاره
- ۹۱۱ کلمه‌ها
- ۹۱۲ شرحها
- ۹۱۳ نکته‌ها
- ۹۱۴ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۷ تا ۱۷۴]
- ۹۱۴ اشاره
- ۹۱۵ کلمه‌ها
- ۹۱۵ شرحها
- ۹۱۹ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۵ تا ۱۷۹]
- ۹۱۹ اشاره
- ۹۱۹ کلمه‌ها
- ۹۲۰ شرحها
- ۹۲۳ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۰ تا ۱۸۸]
- ۹۲۳ اشاره
- ۹۲۳ کلمه‌ها
- ۹۲۴ شرحها
- ۹۲۸ نکته‌ها
- ۹۳۰ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۹ تا ۱۹۸]
- ۹۳۰ اشاره
- ۹۳۰ کلمه‌ها

- ۹۳۱ شرحها
- ۹۳۳ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹۹ تا ۲۰۶]
- ۹۳۳ اشاره
- ۹۳۳ کلمه‌ها
- ۹۳۴ شرحها
- ۹۳۶ سوره انفال
- ۹۳۶ اشاره
- ۹۳۶ نظری به سوره مبارکه
- ۹۳۸ [سوره الأنفال (۸): آیات ۱ تا ۴]
- ۹۳۸ اشاره
- ۹۳۸ کلمه‌ها
- ۹۳۸ شرحها
- ۹۴۰ نکته‌ها
- ۹۴۰ [سوره الأنفال (۸): آیات ۵ تا ۱۴]
- ۹۴۰ اشاره
- ۹۴۱ کلمه‌ها
- ۹۴۲ شرحها
- ۹۴۷ نکته‌ها
- ۹۴۷ چند کلمه درباره ملانکه:
- ۹۴۷ [سوره الأنفال (۸): آیات ۱۵ تا ۲۳]
- ۹۴۷ اشاره
- ۹۴۸ کلمه‌ها
- ۹۴۹ شرحها
- ۹۵۰ [سوره الأنفال (۸): آیات ۲۴ تا ۲۹]

- ۹۵۰ اشاره
- ۹۵۱ کلمه‌ها
- ۹۵۱ شرح‌ها
- ۹۵۳ [سوره الأنفال (۸): آیات ۳۰ تا ۳۵]
- ۹۵۴ اشاره
- ۹۵۴ کلمه‌ها
- ۹۵۴ شرح‌ها
- ۹۵۷ نکته‌ها
- ۹۵۸ [سوره الأنفال (۸): آیات ۳۶ تا ۴۱]
- ۹۵۸ اشاره
- ۹۵۸ کلمه‌ها
- ۹۵۹ شرح‌ها
- ۹۶۱ [سوره الأنفال (۸): آیات ۴۲ تا ۴۷]
- ۹۶۱ اشاره
- ۹۶۲ کلمه‌ها
- ۹۶۲ شرح‌ها
- ۹۶۴ نکته‌ها
- ۹۶۴ جنگ و دفاع اسلامی:
- ۹۶۴ ثبات و استقامت
- ۹۶۴ [سوره الأنفال (۸): آیات ۴۸ تا ۵۴]
- ۹۶۵ اشاره
- ۹۶۵ کلمه‌ها
- ۹۶۶ شرح‌ها
- ۹۶۸ نکته‌ها

- ۹۶۹ [سوره الأنفال (۸): آیات ۵۵ تا ۶۳]
 ۹۶۹ اشاره
 ۹۷۰ کلمه‌ها
 ۹۷۱ شرحها
 ۹۷۳ نکته‌ها
 ۹۷۳ [سوره الأنفال (۸): آیات ۶۴ تا ۷۱]
 ۹۷۳ اشاره
 ۹۷۴ کلمه‌ها
 ۹۷۵ شرحها
 ۹۷۷ [سوره الأنفال (۸): آیات ۷۲ تا ۷۵]
 ۹۷۷ اشاره
 ۹۷۸ کلمه‌ها
 ۹۷۸ شرحها
 ۹۸۰ سوره توبه
 ۹۸۰ اشاره
 ۹۸۰ نظری به کلیات سوره
 ۹۸۲ [سوره التوبة (۹): آیات ۱ تا ۱۰]
 ۹۸۲ اشاره
 ۹۸۳ کلمه‌ها
 ۹۸۳ شرحها
 ۹۸۷ نکته‌ها
 ۹۸۷ [سوره التوبة (۹): آیات ۱۱ تا ۱۶]
 ۹۸۷ اشاره
 ۹۸۸ کلمه‌ها

- ۹۸۸ شرحها
- ۹۹۰ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۷ تا ۲۴]
- ۹۹۰ اشاره
- ۹۹۱ کلمهها
- ۹۹۱ شرحها
- ۹۹۴ [سوره التوبه (۹): آیات ۲۵ تا ۲۸]
- ۹۹۵ اشاره
- ۹۹۵ کلمهها
- ۹۹۶ شرحها
- ۹۹۸ [سوره التوبه (۹): آیات ۲۹ تا ۳۵]
- ۹۹۸ اشاره
- ۹۹۹ کلمهها
- ۱۰۰۰ شرحها
- ۱۰۰۴ نکتهها
- ۱۰۰۴ مجوس اهل کتابند:
- ۱۰۰۵ جزیه:
- ۱۰۰۵ [سوره التوبه (۹): آیات ۳۶ تا ۴۰]
- ۱۰۰۵ اشاره
- ۱۰۰۶ کلمهها
- ۱۰۰۷ شرحها
- ۱۰۰۹ نکتهها
- ۱۰۰۹ غار ثور:
- ۱۰۰۹ [سوره التوبه (۹): آیات ۴۱ تا ۴۸]
- ۱۰۰۹ اشاره

- ۱۰۱۰ کلمه‌ها
- ۱۰۱۱ شرحها
- ۱۰۱۲ [سوره التوبه (۹): آیات ۴۹ تا ۵۷]
- ۱۰۱۲ اشاره
- ۱۰۱۳ کلمه‌ها
- ۱۰۱۴ شرحها
- ۱۰۱۶ [سوره التوبه (۹): آیات ۵۸ تا ۶۶]
- ۱۰۱۶ اشاره
- ۱۰۱۷ کلمه‌ها
- ۱۰۱۷ شرحها
- ۱۰۲۰ نکته‌ها
- ۱۰۲۱ [سوره التوبه (۹): آیات ۶۷ تا ۷۲]
- ۱۰۲۱ اشاره
- ۱۰۲۱ کلمه‌ها
- ۱۰۲۲ شرحها
- ۱۰۲۴ [سوره التوبه (۹): آیات ۷۳ تا ۸۰]
- ۱۰۲۴ اشاره
- ۱۰۲۴ کلمه‌ها
- ۱۰۲۵ شرحها
- ۱۰۲۸ [سوره التوبه (۹): آیات ۸۱ تا ۸۹]
- ۱۰۲۸ اشاره
- ۱۰۲۹ کلمه‌ها
- ۱۰۲۹ شرحها
- ۱۰۳۲ [سوره التوبه (۹): آیات ۹۰ تا ۹۶]

- ۱۰۳۲ اشاره
- ۱۰۳۲ کلمه‌ها
- ۱۰۳۳ شرحها
- ۱۰۳۴ [سوره التوبه (۹): آیات ۹۷ تا ۱۰۶]
- ۱۰۳۵ اشاره
- ۱۰۳۶ کلمه‌ها
- ۱۰۳۶ شرحها
- ۱۰۴۱ نکته‌ها
- ۱۰۴۲ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۲]
- ۱۰۴۲ اشاره
- ۱۰۴۳ کلمه‌ها
- ۱۰۴۳ شرحها
- ۱۰۴۶ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۱]
- ۱۰۴۶ اشاره
- ۱۰۴۷ کلمه‌ها
- ۱۰۴۸ شرحها
- ۱۰۵۱ نکته‌ها
- ۱۰۵۳ [سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۹]
- ۱۰۵۳ اشاره
- ۱۰۵۴ کلمه‌ها
- ۱۰۵۴ شرحها
- ۱۰۵۶ سوره یونس
- ۱۰۵۶ اشاره
- ۱۰۵۶ نظری به سوره مبارکه

- ۱۰۵۷ [سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۱۰]
 اشاره ۱۰۵۷
 کلمه‌ها ۱۰۵۸
 شرحها ۱۰۵۹
 [سوره یونس (۱۰): آیات ۱۱ تا ۱۷] ۱۰۶۲
 اشاره ۱۰۶۲
 کلمه‌ها ۱۰۶۲
 شرحها ۱۰۶۳
 [سوره یونس (۱۰): آیات ۱۸ تا ۲۳] ۱۰۶۵
 اشاره ۱۰۶۵
 کلمه‌ها ۱۰۶۶
 شرحها ۱۰۶۶
 [سوره یونس (۱۰): آیات ۲۴ تا ۳۰] ۱۰۶۸
 اشاره ۱۰۶۸
 کلمه‌ها ۱۰۶۹
 شرحها ۱۰۷۰
 [سوره یونس (۱۰): آیات ۳۱ تا ۴۵] ۱۰۷۲
 اشاره ۱۰۷۲
 کلمه‌ها ۱۰۷۳
 شرحها ۱۰۷۳
 [سوره یونس (۱۰): آیات ۴۶ تا ۵۶] ۱۰۷۷
 اشاره ۱۰۷۷
 کلمه‌ها ۱۰۷۸
 شرحها ۱۰۷۸

- نکته‌ها ۱۰۸۱
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۵۷ تا ۷۰] ۱۰۸۲
- اشاره ۱۰۸۲
- کلمه‌ها ۱۰۸۴
- شرحها ۱۰۸۴
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۷۱ تا ۷۴] ۱۰۸۸
- اشاره ۱۰۸۸
- کلمه‌ها ۱۰۸۸
- شرحها ۱۰۸۹
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۷۵ تا ۹۳] ۱۰۹۰
- اشاره ۱۰۹۰
- کلمه‌ها ۱۰۹۱
- شرحها ۱۰۹۲
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۹۴ تا ۱۰۳] ۱۰۹۵
- اشاره ۱۰۹۶
- کلمه‌ها ۱۰۹۶
- شرحها ۱۰۹۷
- [سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹] ۱۰۹۹
- اشاره ۱۰۹۹
- کلمه‌ها ۱۰۹۹
- شرحها ۱۱۰۰
- سوره هود ۱۱۰۱
- اشاره ۱۱۰۱
- نظری به کلیات سوره ۱۱۰۱

- ۱۱۰۲ [سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۴]
- ۱۱۰۲ اشاره
- ۱۱۰۳ کلمه‌ها
- ۱۱۰۳ شرحها
- ۱۱۰۴ [سوره هود (۱۱): آیات ۵ تا ۱۱]
- ۱۱۰۴ اشاره
- ۱۱۰۵ کلمه‌ها
- ۱۱۰۶ شرحها
- ۱۱۰۹ نکته‌ها
- ۱۱۰۹ خلقت انسان و عمل صالح:
- ۱۱۰۹ اگر آخرت نباشد خلقت ناقص و باطل است:
- ۱۱۱۰ [سوره هود (۱۱): آیات ۱۲ تا ۲۴]
- ۱۱۱۰ اشاره
- ۱۱۱۱ کلمه‌ها
- ۱۱۱۲ شرحها
- ۱۱۱۶ [سوره هود (۱۱): آیات ۲۵ تا ۳۵]
- ۱۱۱۶ اشاره
- ۱۱۱۷ کلمه‌ها
- ۱۱۱۸ شرحها
- ۱۱۲۱ [سوره هود (۱۱): آیات ۳۶ تا ۴۹]
- ۱۱۲۱ اشاره
- ۱۱۲۲ کلمه‌ها
- ۱۱۲۳ شرحها
- ۱۱۲۷ نکته‌ها

- ۱۱۲۷ ----- محل نوح در کجا بود
- ۱۱۲۸ ----- باریدن آب و جوشیدن آن توأم با اعجاز بود:-----
- ۱۱۲۸ ----- آب تا کجا بالا آمد؟-----
- ۱۱۲۸ ----- آیا طوفان نوح محلی بود یا جهانی:-----
- ۱۱۲۹ ----- طوفان نوح در کتابهای دیگران:-----
- ۱۱۲۹ ----- [جلد پنجم]-----
- ۱۱۲۹ ----- [ادامه سوره هود]-----
- ۱۱۲۹ ----- [سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۶۰]-----
- ۱۱۳۰ ----- اشاره-----
- ۱۱۳۰ ----- کلمه‌ها-----
- ۱۱۳۱ ----- شرحها-----
- ۱۱۳۴ ----- نکته‌ها-----
- ۱۱۳۴ ----- [سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۸]-----
- ۱۱۳۴ ----- اشاره-----
- ۱۱۳۵ ----- کلمه‌ها-----
- ۱۱۳۶ ----- شرحها-----
- ۱۱۳۸ ----- [سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۸۳]-----
- ۱۱۳۸ ----- اشاره-----
- ۱۱۳۹ ----- کلمه‌ها-----
- ۱۱۴۰ ----- شرحها-----
- ۱۱۴۴ ----- نکته‌ها-----
- ۱۱۴۵ ----- [سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۹۵]-----
- ۱۱۴۵ ----- اشاره-----
- ۱۱۴۶ ----- کلمه‌ها-----

- ۱۱۴۷ شرحها
- ۱۱۵۰ [سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۰۸]
- ۱۱۵۰ اشاره
- ۱۱۵۱ کلمه‌ها
- ۱۱۵۲ شرحها
- ۱۱۵۵ [سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۹]
- ۱۱۵۵ اشاره
- ۱۱۵۶ کلمه‌ها
- ۱۱۵۶ شرحها
- ۱۱۵۹ نکته‌ها
- ۱۱۶۰ [سوره هود (۱۱): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳]
- ۱۱۶۰ اشاره
- ۱۱۶۱ کلمه‌ها
- ۱۱۶۱ شرحها
- ۱۱۶۲ سوره یوسف
- ۱۱۶۲ اشاره
- ۱۱۶۲ نظری به سوره مبارکه
- ۱۱۶۴ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۶]
- ۱۱۶۴ اشاره
- ۱۱۶۵ کلمه‌ها
- ۱۱۶۶ شرحها
- ۱۱۶۷ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۷ تا ۱۸]
- ۱۱۶۸ اشاره
- ۱۱۶۸ کلمه‌ها

- ۱۱۶۹ شرحها
- ۱۱۷۳ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۹ تا ۲۹]
- ۱۱۷۳ اشاره
- ۱۱۷۴ کلمه‌ها
- ۱۱۷۵ شرحها
- ۱۱۷۹ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۵]
- ۱۱۷۹ اشاره
- ۱۱۸۰ کلمه‌ها
- ۱۱۸۱ شرحها
- ۱۱۸۳ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۶ تا ۴۲]
- ۱۱۸۳ اشاره
- ۱۱۸۴ کلمه‌ها
- ۱۱۸۴ شرحها
- ۱۱۸۷ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۷]
- ۱۱۸۷ اشاره
- ۱۱۸۸ کلمه‌ها
- ۱۱۸۹ شرحها
- ۱۱۹۲ نکته‌ها
- ۱۱۹۳ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]
- ۱۱۹۳ اشاره
- ۱۱۹۴ کلمه‌ها
- ۱۱۹۴ شرحها
- ۱۱۹۶ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۸۳]
- ۱۱۹۶ اشاره

- ۱۱۹۸ کلمه‌ها
- ۱۱۹۹ شرحها
- ۱۲۰۳ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۴ تا ۱۰۱]
- ۱۲۰۳ اشاره
- ۱۲۰۴ کلمه‌ها
- ۱۲۰۵ شرحها
- ۱۲۱۰ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱]
- ۱۲۱۰ اشاره
- ۱۲۱۱ کلمه‌ها
- ۱۲۱۲ شرحها
- ۱۲۱۴ سوره رعد
- ۱۲۱۴ اشاره
- ۱۲۱۴ نظری به سوره مبارکه
- ۱۲۱۵ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۶]
- ۱۲۱۵ اشاره
- ۱۲۱۶ کلمه‌ها
- ۱۲۱۷ شرحها
- ۱۲۲۱ نکته‌ها
- ۱۲۲۱ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۷ تا ۱۴]
- ۱۲۲۱ اشاره
- ۱۲۲۲ کلمه‌ها
- ۱۲۲۲ شرحها
- ۱۲۲۷ نکته‌ها
- ۱۲۲۸ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۵ تا ۲۵]

- ۱۲۲۸ اشاره
- ۱۲۲۹ کلمه‌ها
- ۱۲۲۹ شرحها
- ۱۲۳۵ نکته‌ها
- ۱۲۳۵ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۶ تا ۳۵]
- ۱۲۳۵ اشاره
- ۱۲۳۶ کلمه‌ها
- ۱۲۳۷ شرحها
- ۱۲۴۲ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۴۳]
- ۱۲۴۲ اشاره
- ۱۲۴۲ کلمه‌ها
- ۱۲۴۳ شرحها
- ۱۲۴۶ نکته‌ها
- ۱۲۴۸ سوره ابراهیم
- ۱۲۴۸ اشاره
- ۱۲۴۸ نظری به سوره مبارکه
- ۱۲۴۸ مطالب و غرض سوره
- ۱۲۴۹ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۵]
- ۱۲۴۹ اشاره
- ۱۲۴۹ کلمه‌ها
- ۱۲۵۰ شرحها
- ۱۲۵۲ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۶ تا ۱۸]
- ۱۲۵۲ اشاره
- ۱۲۵۳ کلمه‌ها

- ۱۲۵۴ شرحها
- ۱۲۵۸ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۹ تا ۳۴]
- ۱۲۵۸ اشاره
- ۱۲۵۹ کلمهها
- ۱۲۶۰ شرحها
- ۱۲۶۶ نکتهها
- ۱۲۶۶ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱]
- ۱۲۶۶ اشاره
- ۱۲۶۷ کلمهها
- ۱۲۶۸ شرحها
- ۱۲۷۰ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲]
- ۱۲۷۰ اشاره
- ۱۲۷۱ کلمهها
- ۱۲۷۱ شرحها
- ۱۲۷۴ سوره حجر
- ۱۲۷۴ اشاره
- ۱۲۷۴ نظری به سوره مبارکه
- ۱۲۷۴ مطالب سوره
- ۱۲۷۵ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۱۲۷۵ اشاره
- ۱۲۷۶ کلمهها
- ۱۲۷۷ شرحها
- ۱۲۷۹ نکتهها
- ۱۲۸۱ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۶ تا ۲۵]

- ۱۲۸۱ اشاره
- ۱۲۸۱ کلمه‌ها
- ۱۲۸۲ شرحها
- ۱۲۸۵ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۶ تا ۵۰]
- ۱۲۸۵ اشاره
- ۱۲۸۶ کلمه‌ها
- ۱۲۸۷ شرحها
- ۱۲۹۲ نکته‌ها
- ۱۲۹۴ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۵۱ تا ۸۴]
- ۱۲۹۴ اشاره
- ۱۲۹۶ کلمه‌ها
- ۱۲۹۷ شرحها
- ۱۳۰۰ نکته‌ها
- ۱۳۰۱ [سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹]
- ۱۳۰۱ اشاره
- ۱۳۰۲ کلمه‌ها
- ۱۳۰۲ شرحها
- ۱۳۰۵ نکته‌ها
- ۱۳۰۹ سوره نحل
- ۱۳۰۹ اشاره
- ۱۳۰۹ نظری به کلیات سوره
- ۱۳۰۹ مطالب سوره
- ۱۳۱۰ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۱۳۱۰ اشاره

- ۱۳۱۱ کلمه‌ها
- ۱۳۱۳ شرحها
- ۱۳۱۸ نکته‌ها
- ۱۳۱۸ [سوره النحل (۱۶): آیات ۲۰ تا ۲۷]
- ۱۳۱۸ اشاره
- ۱۳۱۹ کلمه‌ها
- ۱۳۲۰ شرحها
- ۱۳۲۲ [سوره النحل (۱۶): آیات ۲۸ تا ۴۰]
- ۱۳۲۲ اشاره
- ۱۳۲۳ کلمه‌ها
- ۱۳۲۳ شرحها
- ۱۳۲۷ [سوره النحل (۱۶): آیات ۴۱ تا ۵۵]
- ۱۳۲۷ اشاره
- ۱۳۲۸ کلمه‌ها
- ۱۳۲۸ شرحها
- ۱۳۳۲ [سوره النحل (۱۶): آیات ۵۶ تا ۶۴]
- ۱۳۳۲ اشاره
- ۱۳۳۳ کلمه‌ها
- ۱۳۳۴ شرحها
- ۱۳۳۶ [سوره النحل (۱۶): آیات ۶۵ تا ۷۷]
- ۱۳۳۶ اشاره
- ۱۳۳۷ کلمه‌ها
- ۱۳۳۸ شرحها
- ۱۳۴۲ [سوره النحل (۱۶): آیات ۷۸ تا ۸۹]

- ۱۳۴۳ اشاره
- ۱۳۴۴ کلمه‌ها
- ۱۳۴۴ شرحها
- ۱۳۴۷ نکته‌ها
- ۱۳۴۹ [سوره النحل (۱۶): آیات ۹۰ تا ۹۷]
- ۱۳۴۹ اشاره
- ۱۳۴۹ کلمه‌ها
- ۱۳۵۰ شرحها
- ۱۳۵۳ [سوره النحل (۱۶): آیات ۹۸ تا ۱۱۱]
- ۱۳۵۳ اشاره
- ۱۳۵۴ کلمه‌ها
- ۱۳۵۴ شرحها
- ۱۳۵۸ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۹]
- ۱۳۵۸ اشاره
- ۱۳۵۹ کلمه‌ها
- ۱۳۵۹ شرحها
- ۱۳۶۱ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۸]
- ۱۳۶۱ اشاره
- ۱۳۶۲ کلمه‌ها
- ۱۳۶۲ شرحها
- ۱۳۶۵ [جلد ششم]
- ۱۳۶۵ سوره بنی اسرائیل
- ۱۳۶۵ اشاره
- ۱۳۶۵ نظری به کلیات سوره مبارکه

- ۱۳۶۶ غرض سوره
- ۱۳۶۶ [سوره الإسراء (۱۷): آیه ۱]
- ۱۳۶۶ اشاره
- ۱۳۶۶ کلمه‌ها
- ۱۳۶۷ شرحها
- ۱۳۶۸ نکته‌ها
- ۱۳۷۷ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲ تا ۸]
- ۱۳۷۷ اشاره
- ۱۳۷۸ کلمه‌ها
- ۱۳۷۸ شرحها
- ۱۳۸۰ نکته‌ها
- ۱۳۸۱ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹ تا ۲۲]
- ۱۳۸۱ اشاره
- ۱۳۸۲ کلمه‌ها
- ۱۳۸۳ شرحها
- ۱۳۸۹ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۳ تا ۳۹]
- ۱۳۸۹ اشاره
- ۱۳۹۰ کلمه‌ها
- ۱۳۹۱ شرحها
- ۱۳۹۷ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۰ تا ۵۲]
- ۱۳۹۷ اشاره
- ۱۳۹۸ کلمه‌ها
- ۱۳۹۹ شرحها
- ۱۴۰۴ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۳ تا ۶۵]

- ۱۴۰۴ اشاره
- ۱۴۰۵ کلمه‌ها
- ۱۴۰۶ شرح‌ها
- ۱۴۱۱ نکته‌ها
- ۱۴۱۳ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۶ تا ۷۷]
- ۱۴۱۳ اشاره
- ۱۴۱۴ کلمه‌ها
- ۱۴۱۵ شرح‌ها
- ۱۴۲۰ نکته‌ها
- ۱۴۲۰ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۸ تا ۸۹]
- ۱۴۲۰ اشاره
- ۱۴۲۱ کلمه‌ها
- ۱۴۲۲ شرح‌ها
- ۱۴۲۷ نکته‌ها
- ۱۴۲۷ اشاره
- ۱۴۲۹ روح نبوت و روح ایمان:
- ۱۴۳۱ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۰ تا ۱۰۰]
- ۱۴۳۱ اشاره
- ۱۴۳۲ کلمه‌ها
- ۱۴۳۲ شرح‌ها
- ۱۴۳۵ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۱]
- ۱۴۳۵ اشاره
- ۱۴۳۶ کلمه‌ها
- ۱۴۳۷ شرح‌ها

- ۱۴۴۰ نکته‌ها
- ۱۴۴۱ سوره کهف
- ۱۴۴۱ اشاره
- ۱۴۴۱ نظری به سوره مبارکه
- ۱۴۴۳ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۴۴۳ اشاره
- ۱۴۴۴ کلمه‌ها
- ۱۴۴۴ شرحها
- ۱۴۴۶ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۹ تا ۲۶]
- ۱۴۴۶ اشاره
- ۱۴۴۸ کلمه‌ها
- ۱۴۴۹ شرحها
- ۱۴۵۷ نکته‌ها
- ۱۴۵۸ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۷ تا ۳۱]
- ۱۴۵۸ اشاره
- ۱۴۵۹ کلمه‌ها
- ۱۴۵۹ شرحها
- ۱۴۶۱ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۳۲ تا ۴۶]
- ۱۴۶۱ اشاره
- ۱۴۶۲ کلمه‌ها
- ۱۴۶۳ شرحها
- ۱۴۶۶ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۴۷ تا ۵۹]
- ۱۴۶۶ اشاره
- ۱۴۶۸ کلمه‌ها

- ۱۴۶۹ شرحها:
- ۱۴۷۲ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۰ تا ۸۲]
- ۱۴۷۲ اشاره
- ۱۴۷۴ کلمهها:
- ۱۴۷۴ شرحها
- ۱۴۸۲ نکتهها
- ۱۴۸۲ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۱۰۲]
- ۱۴۸۲ اشاره
- ۱۴۸۳ کلمهها
- ۱۴۸۴ شرحها
- ۱۴۸۸ نکتهها
- ۱۴۹۱ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۰]
- ۱۴۹۱ اشاره
- ۱۴۹۲ کلمهها
- ۱۴۹۲ شرحها
- ۱۴۹۶ سوره مریم
- ۱۴۹۶ اشاره
- ۱۴۹۶ نظری به کلیات سوره
- ۱۴۹۷ [سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۱۴۹۷ اشاره
- ۱۴۹۸ کلمهها
- ۱۴۹۹ شرحها
- ۱۵۰۳ نکتهها
- ۱۵۰۴ [سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۴۰]

- ۱۵۰۴ اشاره
- ۱۵۰۵ کلمه‌ها
- ۱۵۰۶ شرحها
- ۱۵۱۱ نکته‌ها
- ۱۵۱۲ [سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۵۰]
- ۱۵۱۲ اشاره
- ۱۵۱۲ کلمه‌ها
- ۱۵۱۳ شرحها
- ۱۵۱۵ [سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۶۵]
- ۱۵۱۵ اشاره
- ۱۵۱۶ کلمه‌ها
- ۱۵۱۶ شرحها
- ۱۵۱۹ نکته‌ها
- ۱۵۲۱ [سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۸۰]
- ۱۵۲۱ اشاره
- ۱۵۲۲ کلمه‌ها
- ۱۵۲۳ شرحها
- ۱۵۲۶ [سوره مریم (۱۹): آیات ۸۱ تا ۹۸]
- ۱۵۲۶ اشاره
- ۱۵۲۷ کلمه‌ها
- ۱۵۲۷ شرحها
- ۱۵۳۰ سوره طه
- ۱۵۳۰ اشاره
- ۱۵۳۰ نظری به سوره مبارکه

- ۱۵۳۱ غرض سوره
- ۱۵۳۱ [سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۵۳۲ اشاره
- ۱۵۳۲ کلمه‌ها
- ۱۵۳۲ شرحها
- ۱۵۳۵ [سوره طه (۲۰): آیات ۹ تا ۳۵]
- ۱۵۳۵ اشاره
- ۱۵۳۶ کلمه‌ها
- ۱۵۳۷ شرحها
- ۱۵۴۱ [سوره طه (۲۰): آیات ۳۶ تا ۴۸]
- ۱۵۴۱ اشاره
- ۱۵۴۲ کلمه‌ها
- ۱۵۴۳ شرحها
- ۱۵۴۶ [سوره طه (۲۰): آیات ۴۹ تا ۶۴]
- ۱۵۴۶ اشاره
- ۱۵۴۷ کلمه‌ها
- ۱۵۴۸ شرحها
- ۱۵۵۲ [سوره طه (۲۰): آیات ۶۵ تا ۷۹]
- ۱۵۵۲ اشاره
- ۱۵۵۳ کلمه‌ها
- ۱۵۵۳ شرحها
- ۱۵۵۶ [سوره طه (۲۰): آیات ۸۰ تا ۹۸]
- ۱۵۵۶ اشاره
- ۱۵۵۸ کلمه‌ها

- ۱۵۵۹ شرحها
- ۱۵۶۴ [سوره طه (۲۰): آیات ۹۹ تا ۱۱۴]
- ۱۵۶۴ اشاره
- ۱۵۶۵ کلمه‌ها
- ۱۵۶۶ شرحها
- ۱۵۶۹ نکته‌ها
- ۱۵۶۹ [سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۶]
- ۱۵۶۹ اشاره
- ۱۵۷۰ کلمه‌ها
- ۱۵۷۱ شرحها
- ۱۵۷۴ [سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۵]
- ۱۵۷۴ اشاره
- ۱۵۷۵ کلمه‌ها
- ۱۵۷۵ شرحها
- ۱۵۷۸ سوره انبیاء
- ۱۵۷۸ اشاره
- ۱۵۷۸ نظری به کلیات سوره مبارکه
- ۱۵۷۸ غرض و مطالب سوره
- ۱۵۷۹ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۱۵۷۹ اشاره
- ۱۵۸۰ کلمه‌ها
- ۱۵۸۰ شرحها
- ۱۵۸۳ نکته‌ها
- ۱۵۸۴ ذکر محدث:

- ۱۵۸۴ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۶ تا ۲۹]
 اشاره ۱۵۸۴
 کلمه‌ها ۱۵۸۵
 شرحها ۱۵۸۶
 نکته‌ها ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۰ تا ۳۷]
 اشاره ۱۵۹۱
 کلمه‌ها ۱۵۹۲
 شرحها ۱۵۹۲
 ۱۵۹۵ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۸ تا ۴۷]
 اشاره ۱۵۹۵
 کلمه‌ها ۱۵۹۶
 شرحها ۱۵۹۶
 ۱۵۹۸ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۸ تا ۷۳]
 اشاره ۱۵۹۸
 کلمه‌ها ۱۵۹۹
 شرحها ۱۶۰۰
 ۱۶۰۳ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۷۴ تا ۹۱]
 اشاره ۱۶۰۳
 کلمه‌ها ۱۶۰۴
 شرحها ۱۶۰۵
 ۱۶۱۰ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۹۲ تا ۱۱۲]
 اشاره ۱۶۱۰
 کلمه‌ها ۱۶۱۱

- ۱۶۱۲ شرحها
- ۱۶۱۶ [جلد هفتم]
- ۱۶۱۶ سوره حج
- ۱۶۱۶ اشاره
- ۱۶۱۶ نظری به کلیات سوره مبارکه
- ۱۶۱۷ [سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۷]
- ۱۶۱۷ اشاره
- ۱۶۱۸ کلمه‌ها
- ۱۶۱۸ شرحها
- ۱۶۲۱ [سوره الحج (۲۲): آیات ۸ تا ۱۶]
- ۱۶۲۱ اشاره
- ۱۶۲۲ کلمه‌ها
- ۱۶۲۳ شرحها
- ۱۶۲۴ [سوره الحج (۲۲): آیات ۱۷ تا ۲۴]
- ۱۶۲۵ اشاره
- ۱۶۲۵ کلمه‌ها
- ۱۶۲۶ شرحها
- ۱۶۲۸ نکته‌ها
- ۱۶۲۹ [سوره الحج (۲۲): آیات ۲۵ تا ۳۷]
- ۱۶۲۹ اشاره
- ۱۶۳۰ کلمه‌ها
- ۱۶۳۲ شرحها
- ۱۶۳۸ [سوره الحج (۲۲): آیات ۳۸ تا ۴۸]
- ۱۶۳۸ اشاره

- ۱۶۳۹ کلمه‌ها
- ۱۶۳۹ شرح‌ها
- ۱۶۴۲ نکته‌ها
- ۱۶۴۳ [سوره الحج (۲۲): آیات ۴۹ تا ۵۷]
- ۱۶۴۳ اشاره
- ۱۶۴۴ کلمه‌ها
- ۱۶۴۴ شرح‌ها
- ۱۶۴۶ نکته‌ها
- ۱۶۴۶ افسانه غرانیق
- ۱۶۴۷ [سوره الحج (۲۲): آیات ۵۸ تا ۷۰]
- ۱۶۴۷ اشاره
- ۱۶۴۸ کلمه‌ها
- ۱۶۴۹ شرح‌ها
- ۱۶۵۲ [سوره الحج (۲۲): آیات ۷۱ تا ۷۸]
- ۱۶۵۲ اشاره
- ۱۶۵۳ کلمه‌ها
- ۱۶۵۳ شرح‌ها
- ۱۶۵۷ سوره مؤمنون در مکه نازل شده و صد و هیجده آیه است
- ۱۶۵۷ نظری به کلیات سوره
- ۱۶۵۷ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۱۶۵۷ اشاره
- ۱۶۵۸ کلمه‌ها
- ۱۶۵۹ شرح‌ها
- ۱۶۶۱ نکته‌ها

- ۱۶۶۱ اشاره
- ۱۶۶۲ نکاح دائم و منقطع
- ۱۶۶۲ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۲ تا ۲۲]
- ۱۶۶۲ اشاره
- ۱۶۶۳ کلمه‌ها
- ۱۶۶۴ شرحها
- ۱۶۶۶ نکته‌ها
- ۱۶۶۷ احسن الخالقین:
- ۱۶۶۷ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۳ تا ۴۱]
- ۱۶۶۷ اشاره
- ۱۶۶۸ کلمه‌ها
- ۱۶۶۹ شرحها
- ۱۶۷۱ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۴۲ تا ۵۶]
- ۱۶۷۱ اشاره
- ۱۶۷۲ کلمه‌ها
- ۱۶۷۳ شرحها
- ۱۶۷۵ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۷ تا ۷۷]
- ۱۶۷۵ اشاره
- ۱۶۷۷ کلمه‌ها
- ۱۶۷۷ شرحها
- ۱۶۸۲ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۷۸ تا ۹۸]
- ۱۶۸۲ اشاره
- ۱۶۸۳ کلمه‌ها
- ۱۶۸۳ شرحها

- ۱۶۸۷ [سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۹ تا ۱۱۸]
- ۱۶۸۷ اشاره
- ۱۶۸۸ کلمه‌ها
- ۱۶۸۸ شرحها
- ۱۶۹۲ سوره نور در مدینه نازل شده و شصت و چهار آیه است
- ۱۶۹۲ کلیات سوره
- ۱۶۹۳ [سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۱۶۹۳ اشاره
- ۱۶۹۴ کلمه‌ها
- ۱۶۹۵ شرحها
- ۱۶۹۸ نکته‌ها
- ۱۶۹۹ [سوره النور (۲۴): آیات ۱۱ تا ۲۶]
- ۱۶۹۹ اشاره
- ۱۷۰۰ کلمه‌ها
- ۱۷۰۱ شرحها
- ۱۷۰۶ [سوره النور (۲۴): آیات ۲۷ تا ۳۴]
- ۱۷۰۷ اشاره
- ۱۷۰۸ کلمه‌ها
- ۱۷۰۹ شرحها
- ۱۷۱۳ [سوره النور (۲۴): آیات ۳۵ تا ۴۶]
- ۱۷۱۳ اشاره
- ۱۷۱۵ کلمه‌ها
- ۱۷۱۵ شرحها
- ۱۷۲۱ [سوره النور (۲۴): آیات ۴۷ تا ۵۷]

- ۱۷۲۱ اشاره
- ۱۷۲۲ کلمه‌ها
- ۱۷۲۲ شرحها
- ۱۷۲۶ [سوره النور (۲۴): آیات ۵۸ تا ۶۴]
- ۱۷۲۶ اشاره
- ۱۷۲۷ کلمه‌ها
- ۱۷۲۸ شرحها
- ۱۷۳۲ سوره فرقان در مکه نازل شده و هفتاد و هفت آیه است
- ۱۷۳۲ نظری به کلیات سوره
- ۱۷۳۳ [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۱۷۳۳ اشاره
- ۱۷۳۴ کلمه‌ها
- ۱۷۳۴ شرحها
- ۱۷۳۷ [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱۱ تا ۲۶]
- ۱۷۳۷ اشاره
- ۱۷۳۸ کلمه‌ها
- ۱۷۳۹ شرحها
- ۱۷۴۲ نکته‌ها
- ۱۷۴۲ جهنم گویا: و بیناست
- ۱۷۴۳ شرک تنها پرستیدن بتها نیست
- ۱۷۴۳ [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۷ تا ۴۰]
- ۱۷۴۳ اشاره
- ۱۷۴۴ کلمه‌ها
- ۱۷۴۵ شرحها

- نکته‌ها ۱۷۴۸
- [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۴۱ تا ۶۲] ۱۷۴۸
- اشاره ۱۷۴۹
- کلمه‌ها ۱۷۵۰
- شرحها ۱۷۵۱
- [سوره الفرقان (۲۵): آیات ۶۳ تا ۷۷] ۱۷۵۶
- اشاره ۱۷۵۶
- کلمه‌ها ۱۷۵۷
- شرحها ۱۷۵۸
- سوره شعراء در مکه نازل شده و دویست و بیست و هفت آیه است ۱۷۶۱
- نظری به کلیات سوره ۱۷۶۱
- غرض سوره ۱۷۶۲
- [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱ تا ۹] ۱۷۶۲
- اشاره ۱۷۶۲
- کلمه‌ها ۱۷۶۳
- [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰ تا ۳۷] ۱۷۶۵
- اشاره ۱۷۶۵
- کلمه‌ها ۱۷۶۶
- شرحها ۱۷۶۶
- [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۳۸ تا ۶۸] ۱۷۷۰
- اشاره ۱۷۷۰
- کلمه‌ها ۱۷۷۲
- شرحها ۱۷۷۲
- [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۶۹ تا ۱۰۴] ۱۷۷۵

- ۱۷۷۵ اشاره
- ۱۷۷۷ کلمه‌ها
- ۱۷۷۷ شرح‌ها
- ۱۷۸۳ نکته‌ها
- ۱۷۸۳ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰۵ تا ۱۲۲]
- ۱۷۸۳ اشاره
- ۱۷۸۴ کلمه‌ها
- ۱۷۸۴ شرح‌ها
- ۱۷۸۶ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۲۳ تا ۱۴۰]
- ۱۷۸۶ اشاره
- ۱۷۸۷ کلمه‌ها
- ۱۷۸۷ شرح‌ها
- ۱۷۸۹ نکته‌ها
- ۱۷۸۹ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۵۹]
- ۱۷۸۹ اشاره
- ۱۷۹۰ کلمه‌ها
- ۱۷۹۱ شرح‌ها
- ۱۷۹۲ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵]
- ۱۷۹۲ اشاره
- ۱۷۹۳ کلمه‌ها
- ۱۷۹۳ شرح‌ها
- ۱۷۹۴ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۷۶ تا ۱۹۱]
- ۱۷۹۴ اشاره
- ۱۷۹۵ کلمه‌ها

- ۱۷۹۵ شرحها
- ۱۷۹۷ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۹۲ تا ۲۱۳]
- ۱۷۹۷ اشاره
- ۱۷۹۸ کلمه‌ها
- ۱۷۹۸ شرحها
- ۱۸۰۱ [سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۱۴ تا ۲۲۷]
- ۱۸۰۱ اشاره
- ۱۸۰۲ کلمه‌ها
- ۱۸۰۲ شرحها
- ۱۸۰۵ نکته‌ها
- ۱۸۰۵ حدیث انذار آن حضرت عشیره‌اش را:
- ۱۸۰۵ شعر و شاعر:
- ۱۸۰۷ سوره نمل در مکه نازل شده و نود و سه آیه است
- ۱۸۰۷ نظری به کلیات سوره مبارکه
- ۱۸۰۷ [سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۱۴]
- ۱۸۰۷ اشاره
- ۱۸۰۸ کلمه‌ها
- ۱۸۰۹ شرحها
- ۱۸۱۲ [سوره النمل (۲۷): آیات ۱۵ تا ۲۸]
- ۱۸۱۲ اشاره
- ۱۸۱۳ کلمه‌ها
- ۱۸۱۴ شرحها
- ۱۸۱۷ نکته‌ها
- ۱۸۱۷ فهم و درک پرندگان و حشرات و غیره:

- ۱۸۱۸ [سوره النمل (۲۷): آیات ۲۹ تا ۴۴]
- ۱۸۱۸ اشاره
- ۱۸۱۹ کلمه‌ها
- ۱۸۲۰ شرحها
- ۱۸۲۳ نکته‌ها
- ۱۸۲۳ آوردن تخت ملکه از دور:
- ۱۸۲۳ اسم اعظم و امامان علیهم السلام:
- ۱۸۲۴ [سوره النمل (۲۷): آیات ۴۵ تا ۵۸]
- ۱۸۲۴ اشاره
- ۱۸۲۵ کلمه‌ها
- ۱۸۲۵ شرحها
- ۱۸۲۷ [سوره النمل (۲۷): آیات ۵۹ تا ۶۶]
- ۱۸۲۷ اشاره
- ۱۸۲۸ کلمه‌ها
- ۱۸۲۹ شرحها
- ۱۸۳۲ [سوره النمل (۲۷): آیات ۶۷ تا ۸۱]
- ۱۸۳۲ اشاره
- ۱۸۳۳ کلمه‌ها
- ۱۸۳۳ شرحها
- ۱۸۳۶ [سوره النمل (۲۷): آیات ۸۲ تا ۹۳]
- ۱۸۳۶ اشاره
- ۱۸۳۷ کلمه‌ها
- ۱۸۳۷ شرحها
- ۱۸۴۱ نکته‌ها

- ۱۸۴۱ دابة الارض:
- ۱۸۴۲ رجعت:
- ۱۸۴۳ [جلد هشتم]
- ۱۸۴۳ سوره قصص
- ۱۸۴۳ اشاره
- ۱۸۴۳ نظری به کلیات سوره
- ۱۸۴۴ [سوره القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۱۳]
- ۱۸۴۴ اشاره
- ۱۸۴۵ کلمه‌ها
- ۱۸۴۶ شرحها
- ۱۸۵۰ نکته‌ها
- ۱۸۵۱ [سوره القصص (۲۸): آیات ۱۴ تا ۲۱]
- ۱۸۵۱ اشاره
- ۱۸۵۲ کلمه‌ها
- ۱۸۵۲ شرحها
- ۱۸۵۵ [سوره القصص (۲۸): آیات ۲۲ تا ۲۸]
- ۱۸۵۵ اشاره
- ۱۸۵۵ کلمه‌ها
- ۱۸۵۶ شرحها
- ۱۸۵۹ [سوره القصص (۲۸): آیات ۲۹ تا ۳۵]
- ۱۸۵۹ اشاره
- ۱۸۵۹ کلمه‌ها
- ۱۸۶۰ شرحها
- ۱۸۶۲ [سوره القصص (۲۸): آیات ۳۶ تا ۴۲]

- ۱۸۶۲ اشاره
- ۱۸۶۳ کلمه‌ها
- ۱۸۶۳ شرحها
- ۱۸۶۵ [سوره القصص (۲۸): آیات ۴۳ تا ۵۹]
- ۱۸۶۵ اشاره
- ۱۸۶۶ کلمه‌ها
- ۱۸۶۷ شرحها
- ۱۸۷۲ [سوره القصص (۲۸): آیات ۶۰ تا ۷۵]
- ۱۸۷۲ اشاره
- ۱۸۷۳ کلمه‌ها
- ۱۸۷۳ شرحها
- ۱۸۷۷ [سوره القصص (۲۸): آیات ۷۶ تا ۸۸]
- ۱۸۷۷ اشاره
- ۱۸۷۸ کلمه‌ها
- ۱۸۷۹ شرحها
- ۱۸۸۴ سوره عنكبوت
- ۱۸۸۴ اشاره
- ۱۸۸۴ نظری به سوره مبارکه
- ۱۸۸۵ [سوره العنكبوت (۲۹): آیات ۱ تا ۱۳]
- ۱۸۸۵ اشاره
- ۱۸۸۶ کلمه‌ها
- ۱۸۸۷ شرحها
- ۱۸۹۰ نکته‌ها
- ۱۸۹۰ تحقیقی درباره امتحان:

- ۱۸۹۲ تسبیب در اعمال نیک و اعمال بد:
- ۱۸۹۳ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱۴ تا ۲۷]
- ۱۸۹۳ اشاره
- ۱۸۹۴ کلمه‌ها
- ۱۸۹۴ شرحها
- ۱۸۹۸ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۲۸ تا ۴۰]
- ۱۸۹۸ اشاره
- ۱۸۹۹ کلمه‌ها
- ۱۹۰۰ شرحها
- ۱۹۰۳ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴۱ تا ۵۵]
- ۱۹۰۳ اشاره
- ۱۹۰۴ کلمه‌ها
- ۱۹۰۴ شرحها
- ۱۹۰۹ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۵۶ تا ۶۰]
- ۱۹۰۹ اشاره
- ۱۹۰۹ کلمه‌ها
- ۱۹۱۰ شرحها
- ۱۹۱۱ [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۶۱ تا ۶۹]
- ۱۹۱۱ اشاره
- ۱۹۱۲ کلمه‌ها
- ۱۹۱۲ شرحها
- ۱۹۱۴ سوره روم
- ۱۹۱۵ اشاره
- ۱۹۱۵ نظری به کلیات سوره

- ۱۹۱۶ [سوره الروم (۳۰): آیات ۱ تا ۶]
- ۱۹۱۶ اشاره
- ۱۹۱۷ کلمه‌ها
- ۱۹۱۷ شرحها
- ۱۹۱۸ [سوره الروم (۳۰): آیات ۷ تا ۱۹]
- ۱۹۱۸ اشاره
- ۱۹۱۹ کلمه‌ها
- ۱۹۱۹ شرحها
- ۱۹۲۲ [سوره الروم (۳۰): آیات ۲۰ تا ۲۹]
- ۱۹۲۲ اشاره
- ۱۹۲۳ کلمه‌ها
- ۱۹۲۴ شرحها
- ۱۹۲۹ [سوره الروم (۳۰): آیات ۳۰ تا ۳۹]
- ۱۹۲۹ اشاره
- ۱۹۳۰ کلمه‌ها
- ۱۹۳۱ شرحها
- ۱۹۳۴ [سوره الروم (۳۰): آیات ۴۰ تا ۴۷]
- ۱۹۳۴ اشاره
- ۱۹۳۵ کلمه‌ها
- ۱۹۳۵ شرحها
- ۱۹۳۷ نکته‌ها
- ۱۹۳۸ [سوره الروم (۳۰): آیات ۴۸ تا ۵۳]
- ۱۹۳۸ اشاره
- ۱۹۳۹ کلمه‌ها

- ۱۹۳۹ شرحها
- ۱۹۴۰ [سوره الروم (۳۰): آیات ۵۴ تا ۶۰]
- ۱۹۴۰ اشاره
- ۱۹۴۱ کلمه‌ها
- ۱۹۴۱ شرحها
- ۱۹۴۳ سوره لقمان
- ۱۹۴۳ اشاره
- ۱۹۴۳ نظری به کلیات سوره مبارکه
- ۱۹۴۴ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۱۹۴۴ اشاره
- ۱۹۴۵ کلمه‌ها
- ۱۹۴۵ شرحها
- ۱۹۴۸ نکته‌ها:
- ۱۹۴۸ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۲ تا ۱۹]
- ۱۹۴۸ اشاره
- ۱۹۴۹ کلمه‌ها
- ۱۹۵۰ شرحها
- ۱۹۵۳ نکته‌ها:
- ۱۹۵۴ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۰ تا ۲۸]
- ۱۹۵۴ اشاره
- ۱۹۵۴ کلمه‌ها
- ۱۹۵۵ شرحها
- ۱۹۵۸ [سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۹ تا ۳۴]
- ۱۹۵۸ اشاره

- ۱۹۵۸ کلمه‌ها
- ۱۹۵۹ شرحها
- ۱۹۶۱ سوره سجده
- ۱۹۶۱ اشاره
- ۱۹۶۲ نظری به سوره مبارکه
- ۱۹۶۲ سوره‌های عزائم
- ۱۹۶۳ [سوره السجده (۳۲): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۱۹۶۳ اشاره
- ۱۹۶۴ کلمه‌ها
- ۱۹۶۴ شرحها
- ۱۹۶۸ [سوره السجده (۳۲): آیات ۱۲ تا ۲۲]
- ۱۹۶۸ اشاره
- ۱۹۶۹ کلمه‌ها
- ۱۹۶۹ شرحها
- ۱۹۷۲ نکته‌ها
- ۱۹۷۲ [سوره السجده (۳۲): آیات ۲۳ تا ۳۰]
- ۱۹۷۲ اشاره
- ۱۹۷۳ کلمه‌ها
- ۱۹۷۳ شرحها
- ۱۹۷۵ سوره احزاب
- ۱۹۷۵ اشاره
- ۱۹۷۵ نظری به کلیات سوره
- ۱۹۷۶ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۱ تا ۸]
- ۱۹۷۶ اشاره

- ۱۹۷۷ کلمه‌ها
- ۱۹۷۷ شرحها
- ۱۹۸۱ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۹ تا ۲۵]
- ۱۹۸۱ اشاره
- ۱۹۸۳ کلمه‌ها
- ۱۹۸۴ شرحها
- ۱۹۸۴ اشاره
- ۱۹۸۴ مجملی از جنگ خندق
- ۱۹۹۱ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۶ تا ۲۷]
- ۱۹۹۱ اشاره
- ۱۹۹۲ کلمه‌ها
- ۱۹۹۲ شرحها
- ۱۹۹۴ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۸ تا ۳۵]
- ۱۹۹۴ اشاره
- ۱۹۹۵ کلمه‌ها
- ۱۹۹۶ شرحها
- ۲۰۰۰ نکته‌ها
- ۲۰۰۰ آیه تطهیر:
- ۲۰۰۱ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۳۶ تا ۴۰]
- ۲۰۰۱ اشاره
- ۲۰۰۲ کلمه‌ها
- ۲۰۰۲ شرحها
- ۲۰۰۶ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۱ تا ۴۸]
- ۲۰۰۶ اشاره

- ۲۰۰۶ کلمه‌ها
- ۲۰۰۷ شرحها
- ۲۰۰۸ نکته‌ها:
- ۲۰۰۹ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۹ تا ۵۲]
- ۲۰۰۹ اشاره
- ۲۰۱۰ کلمه‌ها
- ۲۰۱۰ شرحها
- ۲۰۱۳ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۳ تا ۶۲]
- ۲۰۱۳ اشاره
- ۲۰۱۴ کلمه‌ها
- ۲۰۱۴ شرحها
- ۲۰۱۷ [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶۳ تا ۷۳]
- ۲۰۱۷ اشاره
- ۲۰۱۸ کلمه‌ها
- ۲۰۱۹ شرحها
- ۲۰۲۱ سوره سبأ
- ۲۰۲۲ اشاره
- ۲۰۲۲ نظری به سوره مبارکه
- ۲۰۲۲ غرض سوره
- ۲۰۲۲ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۱ تا ۹]
- ۲۰۲۲ اشاره
- ۲۰۲۳ کلمه‌ها
- ۲۰۲۴ شرحها
- ۲۰۲۶ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۱۰ تا ۱۴]

- ۲۰۲۶ اشاره
- ۲۰۲۶ کلمه‌ها
- ۲۰۲۷ شرحها
- ۲۰۳۰ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۱۵ تا ۲۱]
- ۲۰۳۰ اشاره
- ۲۰۳۰ کلمه‌ها
- ۲۰۳۱ شرحها
- ۲۰۳۳ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۲۲ تا ۳۰]
- ۲۰۳۳ اشاره
- ۲۰۳۴ کلمه‌ها
- ۲۰۳۵ شرحها
- ۲۰۳۷ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۱ تا ۳۹]
- ۲۰۳۷ اشاره
- ۲۰۳۸ کلمه‌ها
- ۲۰۳۹ شرحها
- ۲۰۴۱ [سوره سبأ (۳۴): آیات ۴۰ تا ۵۴]
- ۲۰۴۱ اشاره
- ۲۰۴۲ کلمه‌ها
- ۲۰۴۲ شرحها
- ۲۰۴۶ [جلد نهم]
- ۲۰۴۶ اشاره
- ۲۰۴۶ سوره فاطر
- ۲۰۴۶ اشاره
- ۲۰۴۷ نظری به کلیات سوره

- ۲۰۴۷ غرض سوره
- ۲۰۴۷ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۰۴۷ اشاره
- ۲۰۴۸ کلمه‌ها
- ۲۰۴۹ شرحها
- ۲۰۵۱ نکته‌ها
- ۲۰۵۲ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۹ تا ۱۴]
- ۲۰۵۲ اشاره
- ۲۰۵۳ کلمه‌ها
- ۲۰۵۳ شرحها
- ۲۰۵۶ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۵ تا ۲۶]
- ۲۰۵۶ اشاره
- ۲۰۵۷ کلمه‌ها
- ۲۰۵۷ شرحها
- ۲۰۶۰ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۷ تا ۳۵]
- ۲۰۶۰ اشاره
- ۲۰۶۰ کلمه‌ها
- ۲۰۶۱ شرحها
- ۲۰۶۴ [سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۶ تا ۴۵]
- ۲۰۶۴ اشاره
- ۲۰۶۵ کلمه‌ها
- ۲۰۶۵ شرحها
- ۲۰۶۸ سوره یس
- ۲۰۶۸ اشاره

- ۲۰۶۸ نظری به کلیات سوره
- ۲۰۷۰ [سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۱۲]
- ۲۰۷۰ اشاره
- ۲۰۷۰ کلمه‌ها
- ۲۰۷۱ شرحها
- ۲۰۷۳ نکته‌ها:
- ۲۰۷۳ قسمهای قرآن
- ۲۰۷۴ [سوره یس (۳۶): آیات ۱۳ تا ۳۲]
- ۲۰۷۴ اشاره
- ۲۰۷۵ کلمه‌ها
- ۲۰۷۶ شرحها
- ۲۰۷۶ اشاره
- ۲۰۷۶ قصه رسولان و اهل شهر
- ۲۰۷۹ [سوره یس (۳۶): آیات ۳۳ تا ۴۷]
- ۲۰۷۹ اشاره
- ۲۰۸۰ کلمه‌ها
- ۲۰۸۱ شرحها
- ۲۰۸۴ [سوره یس (۳۶): آیات ۴۸ تا ۶۵]
- ۲۰۸۴ اشاره
- ۲۰۸۵ کلمه‌ها
- ۲۰۸۶ شرحها
- ۲۰۸۹ [سوره یس (۳۶): آیات ۶۶ تا ۷۶]
- ۲۰۸۹ اشاره
- ۲۰۹۰ کلمه‌ها

- ۲۰۹۰ شرحها
- ۲۰۹۲ نکته‌ها
- ۲۰۹۳ [سوره یس (۳۶): آیات ۷۷ تا ۸۳]
- ۲۰۹۳ اشاره
- ۲۰۹۳ کلمه‌ها
- ۲۰۹۴ شرحها
- ۲۰۹۶ نکته‌ها
- ۲۰۹۶ بقاء روح بعد از بدن
- ۲۰۹۷ سوره صفات
- ۲۰۹۷ اشاره
- ۲۰۹۷ نظری به سوره مبارکه
- ۲۰۹۸ [سوره الصفات (۳۷): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۰۹۸ اشاره
- ۲۰۹۹ کلمه‌ها
- ۲۱۰۰ شرحها
- ۲۱۰۳ [سوره الصفات (۳۷): آیات ۱۲ تا ۳۹]
- ۲۱۰۳ اشاره
- ۲۱۰۴ کلمه‌ها
- ۲۱۰۴ شرحها
- ۲۱۰۶ [سوره الصفات (۳۷): آیات ۴۰ تا ۷۴]
- ۲۱۰۶ اشاره
- ۲۱۰۸ کلمه‌ها
- ۲۱۰۹ شرحها
- ۲۱۱۲ [سوره الصفات (۳۷): آیات ۷۵ تا ۱۱۳]

- ۲۱۱۲ اشاره
- ۲۱۱۴ کلمه‌ها
- ۲۱۱۴ شرحها
- ۲۱۱۹ نکته‌ها
- ۲۱۱۹ ذبح عظیم کدام است؟
- ۲۱۱۹ ذبح اسماعیل بود نه اسحاق:
- ۲۱۲۰ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱۴ تا ۱۴۸]
- ۲۱۲۰ اشاره
- ۲۱۲۱ کلمه‌ها
- ۲۱۲۲ شرحها
- ۲۱۲۵ نکته‌ها:
- ۲۱۲۵ ماجرای یونس علیه السلام:
- ۲۱۲۶ دوم علت انداختن به دریا:
- ۲۱۲۶ آن دریا کدام بود:
- ۲۱۲۷ یک روایت:
- ۲۱۲۷ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۴۹ تا ۱۷۰]
- ۲۱۲۷ اشاره
- ۲۱۲۸ کلمه‌ها
- ۲۱۲۸ شرحها
- ۲۱۳۰ [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۸۲]
- ۲۱۳۱ اشاره
- ۲۱۳۱ شرحها
- ۲۱۳۲ سوره «ص»
- ۲۱۳۲ اشاره

- ۲۱۳۳ نظری به سوره مبارکه
- ۲۱۳۴ [سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۲۱۳۴ اشاره
- ۲۱۳۵ کلمه‌ها
- ۲۱۳۵ شرحها
- ۲۱۳۸ [سوره ص (۳۸): آیات ۱۷ تا ۲۹]
- ۲۱۳۹ اشاره
- ۲۱۴۰ کلمه‌ها
- ۲۱۴۰ شرحها
- ۲۱۴۵ [سوره ص (۳۸): آیات ۳۰ تا ۴۰]
- ۲۱۴۵ اشاره
- ۲۱۴۶ کلمه‌ها
- ۲۱۴۷ شرحها
- ۲۱۴۹ [سوره ص (۳۸): آیات ۴۱ تا ۴۸]
- ۲۱۴۹ اشاره
- ۲۱۵۰ کلمه‌ها
- ۲۱۵۰ شرحها
- ۲۱۵۲ نکته‌ها
- ۲۱۵۲ ایوب علیه السلام:
- ۲۱۵۳ یسع و ذا الکفل:
- ۲۱۵۳ [سوره ص (۳۸): آیات ۴۹ تا ۶۴]
- ۲۱۵۳ اشاره
- ۲۱۵۴ کلمه‌ها
- ۲۱۵۵ شرحها

- ۲۱۵۶ [سوره ص (۳۸): آیات ۶۵ تا ۸۸]
- ۲۱۵۶ اشاره
- ۲۱۵۷ کلمه‌ها
- ۲۱۵۸ شرحها
- ۲۱۶۰ سوره زمر
- ۲۱۶۰ اشاره
- ۲۱۶۰ نظری به کلیات سوره
- ۲۱۶۱ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۷]
- ۲۱۶۱ اشاره
- ۲۱۶۲ کلمه‌ها
- ۲۱۶۳ شرحها
- ۲۱۶۶ نکته‌ها
- ۲۱۶۶ ارباب انواع و مشرکان:
- ۲۱۶۷ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۸ تا ۲۰]
- ۲۱۶۷ اشاره
- ۲۱۶۸ کلمه‌ها
- ۲۱۶۸ شرحها
- ۲۱۷۱ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۱ تا ۳۷]
- ۲۱۷۱ اشاره
- ۲۱۷۲ کلمه‌ها
- ۲۱۷۳ شرحها
- ۲۱۷۶ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۸ تا ۴۴]
- ۲۱۷۶ اشاره
- ۲۱۷۷ کلمه‌ها

- ۲۱۷۷ شرحها
- ۲۱۷۹ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۵ تا ۵۲]
- ۲۱۸۰ اشاره
- ۲۱۸۰ کلمه‌ها
- ۲۱۸۱ شرحها
- ۲۱۸۲ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۳ تا ۶۱]
- ۲۱۸۲ اشاره
- ۲۱۸۳ کلمه‌ها
- ۲۱۸۳ شرحها
- ۲۱۸۶ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۲ تا ۷۵]
- ۲۱۸۶ اشاره
- ۲۱۸۷ کلمه‌ها
- ۲۱۸۸ شرحها
- ۲۱۹۲ سوره مؤمن
- ۲۱۹۲ اشاره
- ۲۱۹۲ نظری به کلیات سوره مبارکه
- ۲۱۹۳ غرض سوره
- ۲۱۹۳ [سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۹]
- ۲۱۹۳ اشاره
- ۲۱۹۴ کلمه‌ها
- ۲۱۹۵ شرحها
- ۲۱۹۷ [سوره غافر (۴۰): آیات ۱۰ تا ۲۲]
- ۲۱۹۷ اشاره
- ۲۱۹۸ کلمه‌ها

- ۲۱۹۹ شرحها
- ۲۲۰۲ [سوره غافر (۴۰): آیات ۲۳ تا ۳۵]
- ۲۲۰۲ اشاره
- ۲۲۰۴ کلمه‌ها
- ۲۲۰۴ شرحها
- ۲۲۰۷ [سوره غافر (۴۰): آیات ۳۶ تا ۵۴]
- ۲۲۰۷ اشاره
- ۲۲۰۸ کلمه‌ها
- ۲۲۰۹ شرحها
- ۲۲۱۲ [سوره غافر (۴۰): آیات ۵۵ تا ۶۰]
- ۲۲۱۲ اشاره
- ۲۲۱۲ کلمه‌ها
- ۲۲۱۳ شرحها
- ۲۲۱۴ [سوره غافر (۴۰): آیات ۶۱ تا ۶۸]
- ۲۲۱۴ اشاره
- ۲۲۱۵ کلمه‌ها
- ۲۲۱۵ شرحها
- ۲۲۱۸ [سوره غافر (۴۰): آیات ۶۹ تا ۷۸]
- ۲۲۱۸ اشاره
- ۲۲۱۸ کلمه‌ها
- ۲۲۱۹ شرحها
- ۲۲۲۰ نکته‌ها
- ۲۲۲۰ پیامبران و عدد آنها:
- ۲۲۲۱ [سوره غافر (۴۰): آیات ۷۹ تا ۸۵]

- ۲۲۲۱ اشاره
- ۲۲۲۱ کلمه‌ها
- ۲۲۲۲ شرحها
- ۲۲۲۴ سوره حم
- ۲۲۲۴ اشاره
- ۲۲۲۴ نظری به سوره مبارکه
- ۲۲۲۵ غرض سوره
- ۲۲۲۵ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۱ تا ۱۲]
- ۲۲۲۵ اشاره
- ۲۲۲۶ کلمه‌ها
- ۲۲۲۷ شرحها
- ۲۲۳۱ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۳ تا ۲۵]
- ۲۲۳۱ اشاره
- ۲۲۳۲ کلمه‌ها
- ۲۲۳۳ شرحها
- ۲۲۳۶ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۲۶ تا ۳۹]
- ۲۲۳۶ اشاره
- ۲۲۳۷ کلمه‌ها
- ۲۲۳۸ شرحها
- ۲۲۴۱ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۰ تا ۴۸]
- ۲۲۴۱ اشاره
- ۲۲۴۱ کلمه‌ها
- ۲۲۴۲ شرحها
- ۲۲۴۴ [سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۹ تا ۵۴]

- ۲۲۴۴ اشاره
- ۲۲۴۵ کلمه‌ها
- ۲۲۴۵ شرحها
- ۲۲۴۷ سوره شوری
- ۲۲۴۷ اشاره
- ۲۲۴۸ نظری به کلیات سوره
- ۲۲۴۹ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۲۴۹ اشاره
- ۲۲۴۹ کلمه‌ها
- ۲۲۴۹ شرحها
- ۲۲۵۱ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۷ تا ۱۲]
- ۲۲۵۱ اشاره
- ۲۲۵۱ کلمه‌ها
- ۲۲۵۲ شرحها
- ۲۲۵۳ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۳ تا ۱۶]
- ۲۲۵۴ اشاره
- ۲۲۵۴ کلمه‌ها
- ۲۲۵۴ شرحها
- ۲۲۵۷ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۷ تا ۲۶]
- ۲۲۵۷ اشاره
- ۲۲۵۸ کلمه‌ها
- ۲۲۵۸ شرحها
- ۲۲۶۱ نکته‌ها:
- ۲۲۶۱ در پیرامون آیه مودت:

- ۲۲۶۲ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۷ تا ۳۹]
- ۲۲۶۳ اشاره
- ۲۲۶۳ کلمه‌ها
- ۲۲۶۴ شرحها
- ۲۲۷۰ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۰ تا ۵۰]
- ۲۲۷۰ اشاره
- ۲۲۷۱ کلمه‌ها
- ۲۲۷۱ شرحها
- ۲۲۷۴ [سوره الشوری (۴۲): آیات ۵۱ تا ۵۳]
- ۲۲۷۴ اشاره
- ۲۲۷۴ کلمه‌ها
- ۲۲۷۴ شرحها
- ۲۲۷۷ [جلد دهم]
- ۲۲۷۷ سوره زخرف
- ۲۲۷۷ اشاره
- ۲۲۷۷ نظری به سوره مبارکه
- ۲۲۷۸ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۱۴]
- ۲۲۷۸ اشاره
- ۲۲۷۹ کلمه‌ها
- ۲۲۷۹ شرحها
- ۲۲۸۲ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱۵ تا ۲۵]
- ۲۲۸۲ اشاره
- ۲۲۸۳ کلمه‌ها
- ۲۲۸۳ شرحها

- ۲۲۸۵ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۶ تا ۳۵]
- ۲۲۸۵ اشاره
- ۲۲۸۶ کلمه‌ها
- ۲۲۸۶ شرحها
- ۲۲۸۹ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۳۶ تا ۴۵]
- ۲۲۸۹ اشاره
- ۲۲۸۹ کلمه‌ها
- ۲۲۹۰ شرحها
- ۲۲۹۱ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۴۶ تا ۵۶]
- ۲۲۹۱ اشاره
- ۲۲۹۲ کلمه‌ها
- ۲۲۹۲ شرحها
- ۲۲۹۴ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۵۷ تا ۶۵]
- ۲۲۹۴ اشاره
- ۲۲۹۴ کلمه‌ها
- ۲۲۹۵ شرحها
- ۲۲۹۶ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۶۶ تا ۷۸]
- ۲۲۹۷ اشاره
- ۲۲۹۷ کلمه‌ها
- ۲۲۹۸ شرحها
- ۲۲۹۹ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۷۹ تا ۸۹]
- ۲۲۹۹ اشاره
- ۲۳۰۰ کلمه‌ها
- ۲۳۰۱ شرحها

- سوره دخان ۲۳۰۲
- اشاره ۲۳۰۲
- نظری به سوره مبارکه ۲۳۰۳
- [سوره الدخان (۴۴): آیات ۱ تا ۸] ۲۳۰۴
- اشاره ۲۳۰۴
- کلمه‌ها ۲۳۰۴
- شرحها ۲۳۰۴
- نکته‌ها ۲۳۰۶
- [سوره الدخان (۴۴): آیات ۹ تا ۳۳] ۲۳۰۷
- اشاره ۲۳۰۷
- کلمه‌ها ۲۳۰۸
- شرحها ۲۳۰۸
- [سوره الدخان (۴۴): آیات ۳۴ تا ۵۹] ۲۳۱۲
- اشاره ۲۳۱۲
- کلمه‌ها ۲۳۱۳
- شرحها ۲۳۱۴
- سوره جاثیه ۲۳۱۷
- اشاره ۲۳۱۷
- نظری به سوره مبارکه ۲۳۱۸
- خلاصه سوره ۲۳۱۸
- [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۱ تا ۶] ۲۳۱۸
- اشاره ۲۳۱۸
- کلمه‌ها ۲۳۱۹
- شرحها ۲۳۱۹

- ۲۳۲۱ [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۷ تا ۱۳]
- ۲۳۲۱ اشاره
- ۲۳۲۱ کلمه‌ها
- ۲۳۲۲ شرحها
- ۲۳۲۳ [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۱۴ تا ۱۹]
- ۲۳۲۳ اشاره
- ۲۳۲۳ کلمه‌ها
- ۲۳۲۴ شرحها
- ۲۳۲۵ [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۲۰ تا ۲۶]
- ۲۳۲۵ اشاره
- ۲۳۲۶ کلمه‌ها
- ۲۳۲۶ شرحها
- ۲۳۲۸ [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۲۷ تا ۳۷]
- ۲۳۲۸ اشاره
- ۲۳۲۹ کلمه‌ها
- ۲۳۲۹ شرحها
- ۲۳۳۰ نکته
- ۲۳۳۲ سوره احقاف
- ۲۳۳۲ اشاره
- ۲۳۳۲ نظری به کلیات سوره
- ۲۳۳۲ خلاصه سوره و غرض آن
- ۲۳۳۳ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۳۳۳ اشاره
- ۲۳۳۳ کلمه‌ها

- ۲۳۳۴ شرحها
- ۲۳۳۶ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۹ تا ۱۴]
- ۲۳۳۶ اشاره
- ۲۳۳۶ کلمه‌ها
- ۲۳۳۷ شرحها
- ۲۳۳۸ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۵ تا ۲۰]
- ۲۳۳۸ اشاره
- ۲۳۳۹ کلمه‌ها
- ۲۳۳۹ شرحها
- ۲۳۴۲ نکته‌ها:
- ۲۳۴۴ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۱ تا ۲۸]
- ۲۳۴۴ اشاره
- ۲۳۴۴ کلمه‌ها
- ۲۳۴۵ شرحها
- ۲۳۴۷ [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۹ تا ۳۵]
- ۲۳۴۷ اشاره
- ۲۳۴۸ کلمه‌ها
- ۲۳۴۸ شرحها
- ۲۳۴۸ اشاره
- ۲۳۵۱ اولوا العزم
- ۲۳۵۲ سوره محمد
- ۲۳۵۲ اشاره
- ۲۳۵۲ نگاهی به کلیات سوره
- ۲۳۵۳ مطالب و غرض سوره

۲۳۵۳ [سوره محمد (۴۷): آیات ۱ تا ۶]

۲۳۵۳ اشاره

۲۳۵۴ کلمه‌ها

۲۳۵۴ شرحها

۲۳۵۶ دقت

۲۳۵۷ [سوره محمد (۴۷): آیات ۷ تا ۱۵]

۲۳۵۷ اشاره

۲۳۵۷ کلمه‌ها

۲۳۵۸ شرحها

۲۳۵۹ نکته‌ها:

۲۳۶۰ [سوره محمد (۴۷): آیات ۱۶ تا ۲۴]

۲۳۶۰ اشاره

۲۳۶۰ کلمه‌ها

۲۳۶۱ شرحها

۲۳۶۴ [سوره محمد (۴۷): آیات ۲۵ تا ۳۲]

۲۳۶۴ اشاره

۲۳۶۴ کلمه‌ها

۲۳۶۵ شرحها

۲۳۶۶ نکته

۲۳۶۷ [سوره محمد (۴۷): آیات ۳۳ تا ۳۸]

۲۳۶۷ اشاره

۲۳۶۷ کلمه‌ها

۲۳۶۷ شرحها

۲۳۶۹ نکته‌ها

| | |
|------|----------------------------------|
| ۲۳۷۰ | سوره فتح |
| ۲۳۷۰ | اشاره |
| ۲۳۷۰ | نظری به کلیات سوره |
| ۲۳۷۲ | مطالب سوره |
| ۲۳۷۲ | صلح حدیبیه |
| ۲۳۷۴ | [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱ تا ۷] |
| ۲۳۷۴ | اشاره |
| ۲۳۷۵ | کلمه‌ها |
| ۲۳۷۵ | شرحها |
| ۲۳۷۷ | نکته‌ها |
| ۲۳۷۹ | [سوره الفتح (۴۸): آیات ۸ تا ۱۰] |
| ۲۳۷۹ | اشاره |
| ۲۳۷۹ | کلمه‌ها |
| ۲۳۸۰ | شرحها |
| ۲۳۸۱ | [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۱ تا ۱۷] |
| ۲۳۸۱ | اشاره |
| ۲۳۸۲ | کلمه‌ها |
| ۲۳۸۲ | شرحها |
| ۲۳۸۴ | [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۸ تا ۲۷] |
| ۲۳۸۴ | اشاره |
| ۲۳۸۵ | کلمه‌ها |
| ۲۳۸۶ | شرحها |
| ۲۳۸۹ | نکته‌ها |
| ۲۳۹۲ | [سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۸ تا ۲۹] |

- ۲۳۹۲ اشاره
- ۲۳۹۲ کلمه‌ها
- ۲۳۹۲ شرحها
- ۲۳۹۴ سوره حجرات
- ۲۳۹۴ اشاره
- ۲۳۹۴ نظری به سوره مبارکه
- ۲۳۹۵ مطالب سوره و غرض آن
- ۲۳۹۵ [سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۳۹۵ اشاره
- ۲۳۹۶ کلمه‌ها
- ۲۳۹۶ شرحها
- ۲۳۹۶ شأن نزول
- ۲۴۰۰ [سوره الحجرات (۴۹): آیات ۹ تا ۱۳]
- ۲۴۰۰ اشاره
- ۲۴۰۰ کلمه‌ها
- ۲۴۰۱ شرحها
- ۲۴۰۴ نکته‌ها
- ۲۴۰۶ [سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۴ تا ۱۸]
- ۲۴۰۶ اشاره
- ۲۴۰۷ کلمه‌ها
- ۲۴۰۷ شرحها
- ۲۴۰۹ سوره «ق»
- ۲۴۰۹ اشاره
- ۲۴۰۹ نظری به کلیات سوره

- ۲۴۰۹ مطالب سوره و غرض آن
- ۲۴۱۰ [سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۲۴۱۰ اشاره
- ۲۴۱۱ کلمه‌ها
- ۲۴۱۲ شرحها
- ۲۴۱۴ [سوره ق (۵۰): آیات ۱۶ تا ۳۰]
- ۲۴۱۴ اشاره
- ۲۴۱۵ کلمه‌ها
- ۲۴۱۵ شرحها
- ۲۴۱۸ [سوره ق (۵۰): آیات ۳۱ تا ۳۸]
- ۲۴۱۸ اشاره
- ۲۴۱۹ کلمه‌ها
- ۲۴۱۹ شرحها
- ۲۴۲۱ [سوره ق (۵۰): آیات ۳۹ تا ۴۵]
- ۲۴۲۱ اشاره
- ۲۴۲۱ کلمه‌ها
- ۲۴۲۱ شرحها
- ۲۴۲۳ سوره ذاریات
- ۲۴۲۳ اشاره
- ۲۴۲۳ نظری به سوره مبارکه
- ۲۴۲۴ مطالب سوره
- ۲۴۲۴ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۲۴۲۴ اشاره
- ۲۴۲۵ کلمه‌ها

- ۲۴۲۶ شرحها
- ۲۴۲۸ نکته‌ها
- ۲۴۲۹ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۲۰ تا ۳۷]
- ۲۴۲۹ اشاره
- ۲۴۳۰ کلمه‌ها
- ۲۴۳۰ شرحها
- ۲۴۳۳ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۳۸ تا ۴۶]
- ۲۴۳۴ اشاره
- ۲۴۳۴ کلمه‌ها
- ۲۴۳۴ شرحها
- ۲۴۳۶ [سوره الذاریات (۵۱): آیات ۴۷ تا ۶۰]
- ۲۴۳۶ اشاره
- ۲۴۳۶ کلمه‌ها
- ۲۴۳۷ شرحها
- ۲۴۴۰ نکته‌ها
- ۲۴۴۰ غرض از خلقت انسان:
- ۲۴۴۱ سوره طور
- ۲۴۴۱ اشاره
- ۲۴۴۱ نظری به سوره مبارکه
- ۲۴۴۲ مطالب سوره و غرض آن
- ۲۴۴۲ [سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۲۴۴۲ اشاره
- ۲۴۴۳ کلمه‌ها
- ۲۴۴۴ شرحها

- ۲۴۴۵ [سوره الطور (۵۲): آیات ۱۷ تا ۲۸]
- ۲۴۴۵ اشاره
- ۲۴۴۶ کلمه‌ها
- ۲۴۴۷ شرحها
- ۲۴۴۹ نکته‌ها
- ۲۴۴۹ [سوره الطور (۵۲): آیات ۲۹ تا ۴۹]
- ۲۴۴۹ اشاره
- ۲۴۵۱ کلمه‌ها
- ۲۴۵۱ شرحها
- ۲۴۵۵ سوره نجم
- ۲۴۵۵ اشاره
- ۲۴۵۵ نظری به سوره مبارکه
- ۲۴۵۵ مطالب سوره و غرض آن
- ۲۴۵۶ [سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۱۸]
- ۲۴۵۶ اشاره
- ۲۴۵۷ کلمه‌ها
- ۲۴۵۷ شرحها
- ۲۴۶۰ نکته‌ها
- ۲۴۶۱ [سوره النجم (۵۳): آیات ۱۹ تا ۲۸]
- ۲۴۶۱ اشاره
- ۲۴۶۲ کلمه‌ها
- ۲۴۶۲ شرحها
- ۲۴۶۲ اشاره
- ۲۴۶۳ پیدایش بت‌پرستی در حجاز

- ۲۴۶۵ نکته‌ها
- ۲۴۶۶ [سوره النجم (۵۳): آیات ۲۹ تا ۴۱]
- ۲۴۶۶ اشاره
- ۲۴۶۷ کلمه‌ها
- ۲۴۶۷ شرح‌ها
- ۲۴۷۰ نکته‌ها
- ۲۴۷۱ [سوره النجم (۵۳): آیات ۴۲ تا ۶۲]
- ۲۴۷۱ اشاره
- ۲۴۷۲ کلمه‌ها
- ۲۴۷۳ شرح‌ها
- ۲۴۷۵ سوره قمر
- ۲۴۷۵ اشاره
- ۲۴۷۵ نظری به سوره مبارکه
- ۲۴۷۵ مطالب سوره و غرض آن
- ۲۴۷۶ [سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۴۷۶ اشاره
- ۲۴۷۶ کلمه‌ها
- ۲۴۷۷ شرح‌ها
- ۲۴۷۸ نکته‌ها
- ۲۴۷۹ [سوره القمر (۵۴): آیات ۹ تا ۲۲]
- ۲۴۸۰ اشاره
- ۲۴۸۰ کلمه‌ها
- ۲۴۸۱ شرح‌ها
- ۲۴۸۳ نکته‌ها

- ۲۴۸۴ [سوره القمر (۵۴): آیات ۲۳ تا ۴۲]
- ۲۴۸۴ اشاره
- ۲۴۸۵ کلمه‌ها
- ۲۴۸۵ شرحها
- ۲۴۸۸ [سوره القمر (۵۴): آیات ۴۳ تا ۵۵]
- ۲۴۸۸ اشاره
- ۲۴۸۸ کلمه‌ها
- ۲۴۸۹ شرحها
- ۲۴۹۰ نکته‌ها
- ۲۴۹۲ سوره رحمن
- ۲۴۹۲ اشاره
- ۲۴۹۲ نظری به سوره مبارکه
- ۲۴۹۲ فضیلت سوره
- ۲۴۹۳ مطالب سوره و غرض آن
- ۲۴۹۳ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۲۴۹۳ اشاره
- ۲۴۹۴ کلمه‌ها
- ۲۴۹۵ شرحها
- ۲۴۹۷ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱۷ تا ۳۰]
- ۲۴۹۷ اشاره
- ۲۴۹۸ کلمه‌ها
- ۲۴۹۸ شرحها
- ۲۵۰۰ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۱ تا ۴۵]
- ۲۵۰۰ اشاره

- ۲۵۰۱ کلمه‌ها
- ۲۵۰۲ شرحها
- ۲۵۰۳ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۴۶ تا ۶۱]
- ۲۵۰۳ اشاره
- ۲۵۰۴ کلمه‌ها
- ۲۵۰۵ شرحها
- ۲۵۰۶ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۶۲ تا ۷۸]
- ۲۵۰۶ اشاره
- ۲۵۰۷ کلمه‌ها
- ۲۵۰۷ شرحها
- ۲۵۰۹ سوره واقعه
- ۲۵۰۹ اشاره
- ۲۵۰۹ نظری به سوره مبارکه
- ۲۵۱۰ فضیلت سوره مبارکه
- ۲۵۱۰ غرض سوره
- ۲۵۱۱ نعمتهای آخرت
- ۲۵۱۱ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۲۵۱۱ اشاره
- ۲۵۱۱ کلمه‌ها
- ۲۵۱۲ شرحها
- ۲۵۱۳ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱۱ تا ۲۶]
- ۲۵۱۳ اشاره
- ۲۵۱۴ کلمه‌ها
- ۲۵۱۴ شرحها

- ۲۵۱۶ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۲۷ تا ۴۰]
- ۲۵۱۶ اشاره
- ۲۵۱۷ کلمه‌ها
- ۲۵۱۷ شرحها
- ۲۵۱۸ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۴۱ تا ۵۶]
- ۲۵۱۸ اشاره
- ۲۵۱۹ کلمه‌ها
- ۲۵۲۰ شرحها
- ۲۵۲۱ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۵۷ تا ۷۴]
- ۲۵۲۱ اشاره
- ۲۵۲۱ کلمه‌ها
- ۲۵۲۲ شرحها
- ۲۵۲۴ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۷۵ تا ۹۶]
- ۲۵۲۴ اشاره
- ۲۵۲۵ کلمه‌ها
- ۲۵۲۶ شرحها
- ۲۵۲۸ نکته‌ها
- ۲۵۲۹ [جلد یازدهم]
- ۲۵۲۹ اشاره
- ۲۵۲۹ سوره حدید -
- ۲۵۲۹ اشاره
- ۲۵۲۹ نظری به کلیات سوره
- ۲۵۲۹ فضیلت سوره
- ۲۵۳۰ مطلب سوره

- ۲۵۳۰ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۵۳۰ اشاره
- ۲۵۳۱ کلمه‌ها
- ۲۵۳۱ شرحها
- ۲۵۳۴ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۷ تا ۱۱]
- ۲۵۳۴ اشاره
- ۲۵۳۴ کلمه‌ها
- ۲۵۳۵ شرحها
- ۲۵۳۶ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۲ تا ۱۵]
- ۲۵۳۶ اشاره
- ۲۵۳۶ کلمه‌ها
- ۲۵۳۷ شرحها
- ۲۵۳۸ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۶ تا ۲۰]
- ۲۵۳۸ اشاره
- ۲۵۳۹ کلمه‌ها
- ۲۵۴۰ شرحها
- ۲۵۴۲ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۱ تا ۲۴]
- ۲۵۴۲ اشاره
- ۲۵۴۲ کلمه‌ها
- ۲۵۴۲ شرحها
- ۲۵۴۴ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۵ تا ۲۹]
- ۲۵۴۴ اشاره
- ۲۵۴۵ کلمه‌ها
- ۲۵۴۵ شرحها

| | |
|------|-------------------------------------|
| ۲۵۴۸ | نکته‌ها |
| ۲۵۴۸ | سوره مجادله |
| ۲۵۴۸ | اشاره |
| ۲۵۴۸ | نظری به کلیات سوره |
| ۲۵۴۹ | شأن نزول |
| ۲۵۵۰ | [سوره المجادله (۵۸): آیات ۱ تا ۶] |
| ۲۵۵۰ | اشاره |
| ۲۵۵۱ | کلمه‌ها |
| ۲۵۵۱ | شرحها |
| ۲۵۵۲ | [سوره المجادله (۵۸): آیات ۷ تا ۱۰] |
| ۲۵۵۲ | اشاره |
| ۲۵۵۴ | کلمه‌ها |
| ۲۵۵۴ | شرحها |
| ۲۵۵۶ | [سوره المجادله (۵۸): آیات ۱۱ تا ۱۳] |
| ۲۵۵۶ | اشاره |
| ۲۵۵۷ | کلمه‌ها |
| ۲۵۵۷ | شرحها |
| ۲۵۵۹ | [سوره المجادله (۵۸): آیات ۱۴ تا ۲۲] |
| ۲۵۵۹ | اشاره |
| ۲۵۶۰ | کلمه‌ها |
| ۲۵۶۰ | شرحها |
| ۲۵۶۲ | سوره حشر |
| ۲۵۶۲ | اشاره |
| ۲۵۶۲ | نظری به سوره مبارکه |

- ۲۵۶۳ مطالب سوره و غرض آن
- ۲۵۶۳ شأن نزول
- ۲۵۶۴ [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۵۶۵ اشاره
- ۲۵۶۵ کلمه‌ها
- ۲۵۶۵ شرحها
- ۲۵۶۷ [سوره الحشر (۵۹): آیات ۶ تا ۱۰]
- ۲۵۶۷ اشاره
- ۲۵۶۷ کلمه‌ها
- ۲۵۶۸ شرحها
- ۲۵۷۱ [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۱ تا ۱۷]
- ۲۵۷۱ اشاره
- ۲۵۷۱ کلمه‌ها
- ۲۵۷۲ شرحها
- ۲۵۷۳ نکته‌ها
- ۲۵۷۳ [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۸ تا ۲۴]
- ۲۵۷۳ اشاره
- ۲۵۷۴ کلمه‌ها
- ۲۵۷۵ شرحها
- ۲۵۷۷ سوره ممتحنه
- ۲۵۷۷ اشاره
- ۲۵۷۷ نظری به سوره مبارکه
- ۲۵۷۷ شأن نزول
- ۲۵۷۸ مطالب سوره و غرض آن

- ۲۵۷۸ [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱ تا ۳]
- ۲۵۷۸ اشاره
- ۲۵۷۹ کلمه‌ها
- ۲۵۷۹ شرحها
- ۲۵۸۰ [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۴ تا ۹]
- ۲۵۸۰ اشاره
- ۲۵۸۱ کلمه‌ها
- ۲۵۸۱ شرحها
- ۲۵۸۳ [سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱۰ تا ۱۳]
- ۲۵۸۴ اشاره
- ۲۵۸۴ کلمه‌ها
- ۲۵۸۴ شرحها
- ۲۵۸۸ سوره صف
- ۲۵۸۸ اشاره
- ۲۵۸۸ نظری به سوره مبارکه
- ۲۵۸۸ مطلب سوره
- ۲۵۸۹ [سوره الصف (۶۱): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۵۸۹ اشاره
- ۲۵۸۹ کلمه‌ها
- ۲۵۸۹ شرحها
- ۲۵۹۰ [سوره الصف (۶۱): آیات ۶ تا ۹]
- ۲۵۹۱ اشاره
- ۲۵۹۱ کلمه‌ها
- ۲۵۹۱ شرحها

- ۲۵۹۲ نکته‌ها
- ۲۵۹۴ [سوره الصف (۶۱): آیات ۱۰ تا ۱۴]
- ۲۵۹۴ اشاره
- ۲۵۹۴ کلمه‌ها
- ۲۵۹۴ شرح‌ها
- ۲۵۹۶ سوره جمعه
- ۲۵۹۶ اشاره
- ۲۵۹۶ نظری به کلیات سوره
- ۲۵۹۶ مطالب سوره
- ۲۵۹۷ شأن نزول
- ۲۵۹۷ [سوره الجمعة (۶۲): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۵۹۷ اشاره
- ۲۵۹۸ کلمه‌ها
- ۲۵۹۸ شرح‌ها
- ۲۶۰۰ [سوره الجمعة (۶۲): آیات ۹ تا ۱۱]
- ۲۶۰۰ اشاره
- ۲۶۰۱ کلمه‌ها
- ۲۶۰۱ شرح‌ها
- ۲۶۰۲ نکته‌ها
- ۲۶۰۳ سوره منافقون
- ۲۶۰۳ اشاره
- ۲۶۰۳ نظری به سوره مبارکه
- ۲۶۰۳ مطلب سوره و غرض آن
- ۲۶۰۴ شأن نزول

- ۲۶۰۶ [سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۶۰۶ اشاره
- ۲۶۰۶ کلمه‌ها
- ۲۶۰۷ شرحها
- ۲۶۰۹ [سوره المنافقون (۶۳): آیات ۹ تا ۱۱]
- ۲۶۰۹ اشاره
- ۲۶۰۹ کلمه‌ها
- ۲۶۰۹ شرحها
- ۲۶۱۰ سوره تغابن
- ۲۶۱۱ اشاره
- ۲۶۱۱ نظری به سوره مبارکه
- ۲۶۱۱ مطالب و غرض سوره
- ۲۶۱۱ [سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۲۶۱۱ اشاره
- ۲۶۱۲ کلمه‌ها
- ۲۶۱۲ شرحها
- ۲۶۱۵ [سوره التغابن (۶۴): آیات ۱۱ تا ۱۸]
- ۲۶۱۵ اشاره
- ۲۶۱۶ کلمه‌ها
- ۲۶۱۶ شرحها
- ۲۶۱۸ سوره طلاق
- ۲۶۱۸ اشاره
- ۲۶۱۹ نظری به سوره مبارکه
- ۲۶۱۹ مطالب و غرض سوره

- ۲۶۱۹ [سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱ تا ۳]
- ۲۶۱۹ اشاره
- ۲۶۲۰ کلمه‌ها
- ۲۶۲۰ شرحها
- ۲۶۲۳ [سوره الطلاق (۶۵): آیات ۴ تا ۷]
- ۲۶۲۳ اشاره
- ۲۶۲۴ کلمه‌ها
- ۲۶۲۴ شرحها
- ۲۶۲۵ [سوره الطلاق (۶۵): آیات ۸ تا ۱۲]
- ۲۶۲۶ اشاره
- ۲۶۲۶ کلمه‌ها
- ۲۶۲۶ شرحها
- ۲۶۲۸ سوره تحریم
- ۲۶۲۸ اشاره
- ۲۶۲۸ نظری به کلیات سوره
- ۲۶۲۸ مطالب و غرض سوره
- ۲۶۲۹ شأن نزول
- ۲۶۳۰ [سوره التحريم (۶۶): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۶۳۰ اشاره
- ۲۶۳۰ کلمه‌ها
- ۲۶۳۱ شرحها
- ۲۶۳۳ [سوره التحريم (۶۶): آیات ۶ تا ۹]
- ۲۶۳۳ اشاره
- ۲۶۳۳ کلمه‌ها

- ۲۶۳۴ شرحها
- ۲۶۳۶ [سوره التحريم (۶۶): آیات ۱۰ تا ۱۲]
- ۲۶۳۶ اشاره
- ۲۶۳۶ کلمه‌ها
- ۲۶۳۶ شرحها
- ۲۶۳۸ سوره ملک
- ۲۶۳۸ اشاره
- ۲۶۳۸ نظری به سوره مبارکه
- ۲۶۳۹ مطالب و غرض سوره
- ۲۶۳۹ [سوره الملك (۶۷): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۶۳۹ اشاره
- ۲۶۴۰ کلمه‌ها
- ۲۶۴۰ شرحها
- ۲۶۴۲ [سوره الملك (۶۷): آیات ۷ تا ۱۴]
- ۲۶۴۲ اشاره
- ۲۶۴۳ کلمه‌ها
- ۲۶۴۳ شرحها
- ۲۶۴۴ [سوره الملك (۶۷): آیات ۱۵ تا ۲۲]
- ۲۶۴۴ اشاره
- ۲۶۴۵ کلمه‌ها
- ۲۶۴۵ شرحها
- ۲۶۴۷ [سوره الملك (۶۷): آیات ۲۳ تا ۳۰]
- ۲۶۴۷ اشاره
- ۲۶۴۸ کلمه‌ها

- ۲۶۴۸ شرحها
- ۲۶۴۹ سوره قلم
- ۲۶۴۹ اشاره
- ۲۶۴۹ نظری به کلیات سوره مبارکه
- ۲۶۵۰ مطالب سوره
- ۲۶۵۰ شأن نزول
- ۲۶۵۱ [سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۲۶۵۱ اشاره
- ۲۶۵۲ کلمه‌ها
- ۲۶۵۲ شرحها
- ۲۶۵۴ نکته‌ها
- ۲۶۵۴ قسمهای قرآن:
- ۲۶۵۵ قلم:
- ۲۶۵۵ [سوره القلم (۶۸): آیات ۱۷ تا ۳۳]
- ۲۶۵۵ اشاره
- ۲۶۵۶ کلمه‌ها
- ۲۶۵۶ شرحها
- ۲۶۵۶ اشاره
- ۲۶۵۷ حکایت اهل باغ:
- ۲۶۵۹ [سوره القلم (۶۸): آیات ۳۴ تا ۴۳]
- ۲۶۵۹ اشاره
- ۲۶۵۹ کلمه‌ها
- ۲۶۶۰ شرحها
- ۲۶۶۱ [سوره القلم (۶۸): آیات ۴۴ تا ۵۲]

- ۲۶۶۱ اشاره
- ۲۶۶۲ کلمه‌ها
- ۲۶۶۴ سوره حاقه
- ۲۶۶۴ اشاره
- ۲۶۶۴ نظری به کلیات سوره مبارکه
- ۲۶۶۴ مطالب سوره
- ۲۶۶۵ [سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱ تا ۱۲]
- ۲۶۶۵ اشاره
- ۲۶۶۵ کلمه‌ها
- ۲۶۶۶ شرحها
- ۲۶۶۸ [سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱۳ تا ۲۴]
- ۲۶۶۸ اشاره
- ۲۶۶۹ کلمه‌ها
- ۲۶۶۹ شرحها
- ۲۶۷۱ [سوره الحاقه (۶۹): آیات ۲۵ تا ۳۷]
- ۲۶۷۱ اشاره
- ۲۶۷۱ کلمه‌ها
- ۲۶۷۲ شرحها
- ۲۶۷۳ [سوره الحاقه (۶۹): آیات ۳۸ تا ۵۲]
- ۲۶۷۳ اشاره
- ۲۶۷۳ کلمه‌ها
- ۲۶۷۴ شرحها
- ۲۶۷۵ سوره معارج
- ۲۶۷۵ اشاره

- ۲۶۷۵ نظری به سوره مبارکه
- ۲۶۷۶ مطالب سوره
- ۲۶۷۶ شأن نزول
- ۲۶۷۷ [سوره المعارج (۷۰): آیات ۱ تا ۱۸]
- ۲۶۷۷ اشاره
- ۲۶۷۷ کلمه‌ها
- ۲۶۷۸ شرحها
- ۲۶۸۰ [سوره المعارج (۷۰): آیات ۱۹ تا ۳۵]
- ۲۶۸۰ اشاره
- ۲۶۸۱ کلمه‌ها
- ۲۶۸۱ شرحها
- ۲۶۸۳ [سوره المعارج (۷۰): آیات ۳۶ تا ۴۴]
- ۲۶۸۳ اشاره
- ۲۶۸۳ کلمه‌ها
- ۲۶۸۴ شرحها
- ۲۶۸۵ سوره نوح
- ۲۶۸۵ اشاره
- ۲۶۸۵ نظری به سوره مبارکه
- ۲۶۸۵ مطالب سوره
- ۲۶۸۵ شأن نزول
- ۲۶۸۶ [سوره نوح (۷۱): آیات ۱ تا ۷]
- ۲۶۸۶ اشاره
- ۲۶۸۶ کلمه‌ها
- ۲۶۸۶ شرحها

۲۶۸۸ [سوره نوح (۷۱): آیات ۸ تا ۲۰]

۲۶۸۸ اشاره

۲۶۸۸ کلمه‌ها

۲۶۸۹ شرحها

۲۶۹۰ [سوره نوح (۷۱): آیات ۲۱ تا ۲۸]

۲۶۹۰ اشاره

۲۶۹۰ کلمه‌ها

۲۶۹۱ شرحها

۲۶۹۳ سوره جن

۲۶۹۳ اشاره

۲۶۹۳ نظری به کلیات سوره

۲۶۹۳ مطالب سوره

۲۶۹۳ شأن نزول

۲۶۹۴ [سوره الجن (۷۲): آیات ۱ تا ۱۰]

۲۶۹۴ اشاره

۲۶۹۴ کلمه‌ها

۲۶۹۵ شرحها

۲۶۹۷ نکته‌ها

۲۶۹۸ [سوره الجن (۷۲): آیات ۱۱ تا ۱۵]

۲۶۹۸ اشاره

۲۶۹۹ کلمه‌ها

۲۶۹۹ شرحها

۲۷۰۰ [سوره الجن (۷۲): آیات ۱۶ تا ۲۸]

۲۷۰۰ اشاره

- ۲۷۰۰ کلمه‌ها
- ۲۷۰۱ شرحها
- ۲۷۰۴ نکته‌ها
- ۲۷۰۵ سوره مزمل
- ۲۷۰۵ اشاره
- ۲۷۰۵ نظری به سوره مبارکه
- ۲۷۰۵ مطالب سوره
- ۲۷۰۶ [سوره المزمل (۷۳): آیات ۱ تا ۹]
- ۲۷۰۶ اشاره
- ۲۷۰۶ کلمه‌ها
- ۲۷۰۷ شرحها
- ۲۷۰۹ [سوره المزمل (۷۳): آیات ۱۰ تا ۱۹]
- ۲۷۰۹ اشاره
- ۲۷۰۹ کلمه‌ها
- ۲۷۱۰ شرحها
- ۲۷۱۱ [سوره المزمل (۷۳): آیه ۲۰]
- ۲۷۱۱ اشاره
- ۲۷۱۲ شرحها
- ۲۷۱۳ سوره مدثر
- ۲۷۱۳ اشاره
- ۲۷۱۳ نظری به سوره مبارکه
- ۲۷۱۴ مطالب سوره
- ۲۷۱۴ شأن نزول
- ۲۷۱۵ [سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۷]

- ۲۷۱۵ اشاره
- ۲۷۱۵ کلمه‌ها
- ۲۷۱۶ شرحها
- ۲۷۱۷ [سوره المدثر (۷۴): آیات ۸ تا ۳۰]
- ۲۷۱۷ اشاره
- ۲۷۱۸ کلمه‌ها
- ۲۷۱۸ شرحها
- ۲۷۲۰ [سوره المدثر (۷۴): آیات ۳۱ تا ۳۷]
- ۲۷۲۰ اشاره
- ۲۷۲۰ کلمه‌ها
- ۲۷۲۰ شرحها
- ۲۷۲۲ نکته‌ها
- ۲۷۲۳ [سوره المدثر (۷۴): آیات ۳۸ تا ۴۸]
- ۲۷۲۳ اشاره
- ۲۷۲۳ کلمه‌ها
- ۲۷۲۴ شرحها
- ۲۷۲۴ [سوره المدثر (۷۴): آیات ۴۹ تا ۵۶]
- ۲۷۲۵ اشاره
- ۲۷۲۵ کلمه‌ها
- ۲۷۲۵ شرحها
- ۲۷۲۶ سوره قیامت
- ۲۷۲۶ اشاره
- ۲۷۲۶ نظری به سوره مبارکه
- ۲۷۲۷ مطالب سوره

- ۲۷۲۷ [سوره القيامة (۷۵): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۲۷۲۷ اشاره
- ۲۷۲۸ کلمه‌ها
- ۲۷۲۸ شرحها
- ۲۷۳۰ [سوره القيامة (۷۵): آیات ۱۶ تا ۳۵]
- ۲۷۳۰ اشاره
- ۲۷۳۱ کلمه‌ها
- ۲۷۳۲ شرحها
- ۲۷۳۵ [سوره القيامة (۷۵): آیات ۳۶ تا ۴۰]
- ۲۷۳۵ اشاره
- ۲۷۳۵ کلمه‌ها
- ۲۷۳۵ شرحها
- ۲۷۳۶ سوره انسان
- ۲۷۳۶ اشاره
- ۲۷۳۶ نظری به سوره مبارکه
- ۲۷۳۷ شأن نزول
- ۲۷۳۸ مطالب سوره
- ۲۷۳۸ [سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۲۷۳۸ اشاره
- ۲۷۳۹ کلمه‌ها
- ۲۷۳۹ شرحها
- ۲۷۴۱ [سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱۱ تا ۲۲]
- ۲۷۴۱ اشاره
- ۲۷۴۲ کلمه‌ها

- ۲۷۴۲ شرحها
- ۲۷۴۴ [سوره الإنسان (۷۶): آیات ۲۳ تا ۳۱]
- ۲۷۴۴ اشاره
- ۲۷۴۵ کلمه‌ها
- ۲۷۴۵ شرحها
- ۲۷۴۷ جلد دوازدهم]
- ۲۷۴۷ اشاره
- ۲۷۴۷ سوره مرسلات
- ۲۷۴۷ اشاره
- ۲۷۴۷ نظری به سوره مبارکه
- ۲۷۴۸ [سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۲۷۴۸ اشاره
- ۲۷۴۸ کلمه‌ها
- ۲۷۴۹ شرحها
- ۲۷۵۲ [سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱۶ تا ۴۰]
- ۲۷۵۲ اشاره
- ۲۷۵۳ کلمه‌ها
- ۲۷۵۴ شرحها
- ۲۷۵۶ [سوره المرسلات (۷۷): آیات ۴۱ تا ۵۰]
- ۲۷۵۶ اشاره
- ۲۷۵۷ کلمه‌ها
- ۲۷۵۷ شرحها
- ۲۷۵۷ سوره نبأ
- ۲۷۵۷ اشاره

- ۲۷۵۸ نظری به سوره مبارکه
- ۲۷۵۸ غرض سوره
- ۲۷۵۹ [سوره النبا (۷۸): آیات ۱ تا ۱۷]
- ۲۷۵۹ اشاره
- ۲۷۵۹ کلمه‌ها
- ۲۷۶۰ شرحها
- ۲۷۶۲ [سوره النبا (۷۸): آیات ۱۸ تا ۴۰]
- ۲۷۶۲ اشاره
- ۲۷۶۴ کلمه‌ها
- ۲۷۶۵ شرحها
- ۲۷۶۸ سوره نازعات
- ۲۷۶۸ اشاره
- ۲۷۶۸ نظری به سوره مبارکه
- ۲۷۶۹ [سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۲۶]
- ۲۷۶۹ اشاره
- ۲۷۷۱ کلمه‌ها
- ۲۷۷۲ شرحها
- ۲۷۷۴ [سوره النازعات (۷۹): آیات ۲۷ تا ۴۶]
- ۲۷۷۴ اشاره
- ۲۷۷۵ کلمه‌ها
- ۲۷۷۶ شرحها
- ۲۷۷۹ سوره عبس
- ۲۷۷۹ اشاره
- ۲۷۷۹ نظری به سوره مبارکه

- ۲۷۸۱ [سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۲۷۸۱ اشاره
- ۲۷۸۲ کلمه‌ها
- ۲۷۸۲ شرحها
- ۲۷۸۴ [سوره عبس (۸۰): آیات ۱۷ تا ۴۲]
- ۲۷۸۴ اشاره
- ۲۷۸۵ کلمه‌ها
- ۲۷۸۶ شرحها
- ۲۷۸۸ نکته‌ها
- ۲۷۸۹ سوره تکویر
- ۲۷۸۹ اشاره
- ۲۷۸۹ نظری به سوره مبارکه
- ۲۷۸۹ غرض سوره
- ۲۷۸۹ [سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۱۴]
- ۲۷۹۰ اشاره
- ۲۷۹۰ کلمه‌ها
- ۲۷۹۱ شرحها
- ۲۷۹۴ [سوره التکویر (۸۱): آیات ۱۵ تا ۲۹]
- ۲۷۹۴ اشاره
- ۲۷۹۵ کلمه‌ها
- ۲۷۹۵ شرحها
- ۲۷۹۷ سوره انفطار
- ۲۷۹۷ اشاره
- ۲۷۹۸ نظری به کلیات سوره

- ۲۷۹۸ غرض سوره
- ۲۷۹۸ [سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۲۷۹۸ اشاره
- ۲۷۹۹ کلمه‌ها
- ۲۸۰۰ شرحها
- ۲۸۰۳ سوره مطففین
- ۲۸۰۳ اشاره
- ۲۸۰۳ نظری به سوره مبارکه
- ۲۸۰۴ [سوره المطففین (۸۳): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۸۰۴ اشاره
- ۲۸۰۴ کلمه‌ها
- ۲۸۰۵ شرحها
- ۲۸۰۵ [سوره المطففین (۸۳): آیات ۷ تا ۱۷]
- ۲۸۰۵ اشاره
- ۲۸۰۶ کلمه‌ها
- ۲۸۰۶ شرحها
- ۲۸۰۷ نکته‌ها
- ۲۸۰۸ [سوره المطففین (۸۳): آیات ۱۸ تا ۲۸]
- ۲۸۰۸ اشاره
- ۲۸۰۸ کلمه‌ها
- ۲۸۰۹ شرحها
- ۲۸۱۰ [سوره المطففین (۸۳): آیات ۲۹ تا ۳۶]
- ۲۸۱۰ اشاره
- ۲۸۱۱ کلمه‌ها

- ۲۸۱۱ شرحها
- ۲۸۱۲ سوره انشقاق
- ۲۸۱۲ اشاره
- ۲۸۱۲ نظری به کلیات سوره
- ۲۸۱۳ [سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۲۸۱۳ اشاره
- ۲۸۱۴ کلمه‌ها
- ۲۸۱۴ شرحها
- ۲۸۱۶ [سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱۶ تا ۲۵]
- ۲۸۱۶ اشاره
- ۲۸۱۷ کلمه‌ها
- ۲۸۱۷ شرحها
- ۲۸۱۸ سوره بروج
- ۲۸۱۸ اشاره
- ۲۸۱۹ نظری به سوره مبارکه
- ۲۸۱۹ غرض سوره
- ۲۸۱۹ [سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۸۱۹ اشاره
- ۲۸۲۰ کلمه‌ها
- ۲۸۲۱ شرحها
- ۲۸۲۲ [سوره البروج (۸۵): آیات ۱۲ تا ۲۲]
- ۲۸۲۲ اشاره
- ۲۸۲۳ کلمه‌ها
- ۲۸۲۳ شرحها

| | |
|------|-----------------------------------|
| ۲۸۲۴ | سوره طارق |
| ۲۸۲۴ | اشاره |
| ۲۸۲۴ | نظری به سوره مبارکه |
| ۲۸۲۵ | غرض سوره |
| ۲۸۲۵ | [سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۰] |
| ۲۸۲۵ | اشاره |
| ۲۸۲۶ | کلمه‌ها |
| ۲۸۲۶ | شرحها |
| ۲۸۲۸ | [سوره الطارق (۸۶): آیات ۱۱ تا ۱۷] |
| ۲۸۲۸ | اشاره |
| ۲۸۲۸ | کلمه‌ها |
| ۲۸۲۹ | شرحها |
| ۲۸۳۰ | سوره اعلی |
| ۲۸۳۰ | اشاره |
| ۲۸۳۰ | نظری به کلیات سوره |
| ۲۸۳۰ | غرض سوره |
| ۲۸۳۱ | [سوره الأعلی (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹] |
| ۲۸۳۱ | اشاره |
| ۲۸۳۲ | کلمه‌ها |
| ۲۸۳۳ | شرحها |
| ۲۸۳۵ | سوره غاشیه |
| ۲۸۳۵ | اشاره |
| ۲۸۳۶ | نظری به سوره مبارکه |
| ۲۸۳۶ | غرض سوره و مطالب آن |

- ۲۸۳۶ [سوره الغاشیة (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]
 ۲۸۳۶ اشاره
 ۲۸۳۸ کلمه‌ها
 ۲۸۳۸ شرحها
 ۲۸۴۱ سوره فجر
 ۲۸۴۱ اشاره
 ۲۸۴۱ نظری به سوره مبارکه
 ۲۸۴۱ غرض سوره و مطالب آن
 ۲۸۴۲ [سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۱۴]
 ۲۸۴۲ اشاره
 ۲۸۴۳ کلمه‌ها
 ۲۸۴۴ شرحها
 ۲۸۴۶ [سوره الفجر (۸۹): آیات ۱۵ تا ۳۰]
 ۲۸۴۶ اشاره
 ۲۸۴۷ کلمه‌ها
 ۲۸۴۷ شرحها
 ۲۸۵۱ سوره بلد
 ۲۸۵۱ اشاره
 ۲۸۵۱ نظری به سوره مبارکه
 ۲۸۵۱ [سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]
 ۲۸۵۱ اشاره
 ۲۸۵۲ کلمه‌ها
 ۲۸۵۳ شرحها
 ۲۸۵۵ سوره شمس

- ۲۸۵۵ اشاره
- ۲۸۵۵ نظری به سوره مبارکه
- ۲۸۵۶ [سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۲۸۵۶ اشاره
- ۲۸۵۷ کلمه‌ها
- ۲۸۵۸ شرحها
- ۲۸۶۰ سوره لیل
- ۲۸۶۰ اشاره
- ۲۸۶۰ نظری به سوره مبارکه
- ۲۸۶۱ [سوره الليل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]
- ۲۸۶۱ اشاره
- ۲۸۶۲ کلمه‌ها
- ۲۸۶۳ شرحها
- ۲۸۶۵ سوره الضحی
- ۲۸۶۵ اشاره
- ۲۸۶۵ نظری به سوره مبارکه
- ۲۸۶۶ [سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۸۶۶ اشاره
- ۲۸۶۷ کلمه‌ها
- ۲۸۶۷ شرحها
- ۲۸۶۹ نکته‌ها
- ۲۸۷۱ سوره الم نشرح
- ۲۸۷۱ اشاره
- ۲۸۷۱ نظری به سوره مبارکه

- ۲۸۷۱ [سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۸۷۱ اشاره
- ۲۸۷۲ کلمه‌ها
- ۲۸۷۲ شرحها
- ۲۸۷۳ نکته‌ها
- ۲۸۷۴ سوره «التین»
- ۲۸۷۴ اشاره
- ۲۸۷۴ نظری به سوره مبارکه
- ۲۸۷۵ [سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۸۷۵ اشاره
- ۲۸۷۵ کلمه‌ها
- ۲۸۷۶ شرحها
- ۲۸۷۷ سوره علق
- ۲۸۷۸ اشاره
- ۲۸۷۸ نظری به کلیات سوره
- ۲۸۷۹ [سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۲۸۷۹ اشاره
- ۲۸۸۰ کلمه‌ها
- ۲۸۸۰ شرحها
- ۲۸۸۲ نکته‌ها
- ۲۸۸۳ سوره قدر
- ۲۸۸۳ اشاره
- ۲۸۸۴ کلیات سوره مبارکه
- ۲۸۸۵ [سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

- ۲۸۸۵ اشاره
- ۲۸۸۵ کلمه‌ها
- ۲۸۸۵ شرحها
- ۲۸۸۸ نکته‌ها
- ۲۸۸۹ سوره بینه
- ۲۸۸۹ اشاره
- ۲۸۸۹ نظری به سوره مبارکه
- ۲۸۹۰ [سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۸۹۰ اشاره
- ۲۸۹۰ کلمه‌ها
- ۲۸۹۱ شرحها
- ۲۸۹۲ سوره اذا زلزلت
- ۲۸۹۳ اشاره
- ۲۸۹۳ نظری به سوره مبارکه
- ۲۸۹۳ [سوره الزلزله (۹۹): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۸۹۳ اشاره
- ۲۸۹۴ کلمه‌ها
- ۲۸۹۴ شرحها
- ۲۸۹۵ نکته‌ها
- ۲۸۹۷ سوره عادیات
- ۲۸۹۷ اشاره
- ۲۸۹۷ نظری به کلیات سوره
- ۲۸۹۸ [سوره العادیات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۸۹۸ اشاره

- ۲۸۹۹ کلمه‌ها
- ۲۸۹۹ شرحها
- ۲۹۰۱ سوره قارعه
- ۲۹۰۱ اشاره
- ۲۹۰۱ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۰۱ [سوره القارعة (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۹۰۱ اشاره
- ۲۹۰۲ کلمه‌ها
- ۲۹۰۲ شرحها
- ۲۹۰۴ سوره تکاثر
- ۲۹۰۴ اشاره
- ۲۹۰۴ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۰۴ [سوره التكاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۹۰۴ اشاره
- ۲۹۰۵ کلمه‌ها
- ۲۹۰۵ شرحها
- ۲۹۰۷ سوره عصر
- ۲۹۰۷ اشاره
- ۲۹۰۷ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۰۷ [سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]
- ۲۹۰۷ اشاره
- ۲۹۰۸ کلمه‌ها
- ۲۹۰۸ شرحها
- ۲۹۰۹ سوره همزه

- ۲۹۰۹ اشاره
- ۲۹۰۹ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۱۰ [سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]
- ۲۹۱۰ اشاره
- ۲۹۱۰ کلمه‌ها
- ۲۹۱۱ شرحها
- ۲۹۱۲ سوره فیل
- ۲۹۱۲ اشاره
- ۲۹۱۲ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۱۴ [سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۹۱۴ اشاره
- ۲۹۱۴ کلمه‌ها
- ۲۹۱۵ شرحها
- ۲۹۱۵ نکته‌ها
- ۲۹۱۶ سوره قریش
- ۲۹۱۶ اشاره
- ۲۹۱۶ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۱۷ [سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]
- ۲۹۱۷ اشاره
- ۲۹۱۷ کلمه‌ها
- ۲۹۱۸ شرحها
- ۲۹۱۸ سوره رأیت
- ۲۹۱۸ اشاره
- ۲۹۱۸ نظری به سوره مبارکه

- ۲۹۱۹ [سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]
- ۲۹۱۹ اشاره
- ۲۹۱۹ کلمه‌ها
- ۲۹۲۰ شرحها
- ۲۹۲۱ سوره کوثر
- ۲۹۲۱ اشاره
- ۲۹۲۱ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۲۲ [سوره الكوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]
- ۲۹۲۲ اشاره
- ۲۹۲۲ کلمه‌ها
- ۲۹۲۳ شرحها
- ۲۹۲۴ نکته‌ها
- ۲۹۲۵ سوره قل یا ایها الکافرون
- ۲۹۲۵ اشاره
- ۲۹۲۵ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۲۶ [سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۹۲۶ اشاره
- ۲۹۲۶ شرحها
- ۲۹۲۷ سوره نصر
- ۲۹۲۷ اشاره
- ۲۹۲۷ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۲۸ [سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]
- ۲۹۲۸ اشاره
- ۲۹۲۸ کلمه‌ها

- ۲۹۲۸ شرحها
- ۲۹۳۰ سوره تبت
- ۲۹۳۰ اشاره
- ۲۹۳۰ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۳۱ [سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۹۳۱ اشاره
- ۲۹۳۱ کلمه‌ها
- ۲۹۳۲ شرحها
- ۲۹۳۳ نکته‌ها
- ۲۹۳۳ سوره اخلاص
- ۲۹۳۳ اشاره
- ۲۹۳۳ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۳۴ نظری به شأن نزول
- ۲۹۳۵ [سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]
- ۲۹۳۵ اشاره
- ۲۹۳۵ کلمه‌ها
- ۲۹۳۵ شرحها
- ۲۹۳۶ نکته‌ها
- ۲۹۳۹ سوره فلق
- ۲۹۳۹ اشاره
- ۲۹۳۹ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۴۰ [سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۹۴۰ اشاره
- ۲۹۴۰ کلمه‌ها

- ۲۹۴۱ شرحها
- ۲۹۴۲ نکته‌ها
- ۲۹۴۴ سوره ناس
- ۲۹۴۴ اشاره
- ۲۹۴۴ نظری به سوره مبارکه
- ۲۹۴۵ [سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۹۴۵ اشاره
- ۲۹۴۵ کلمه‌ها
- ۲۹۴۶ شرحها
- ۲۹۴۷ نکته‌ها
- ۲۹۴۸ شرح حال مختصری از مؤلف
- ۲۹۴۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تفسیر احسن الحدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرشی بنابی، علی اکبر، - ۱۳۰۷
 عنوان و نام پدید آور: تفسیر احسن الحدیث / مولف علی اکبر قرشی
 مشخصات نشر: تهران: بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر، - ۱۳۷۴.
 مشخصات ظاهری: ج ۱۲
 شابک: ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۶-۴ (ج.۱): (دوره)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۲۱-۳ (ج.۱)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۱۹-۱ (ج.۲)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۵۵-۸ (ج.۴)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۴-۵ (ج.۱۱)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۵-۳ (ج.۱۲)
 وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی
 یادداشت: چاپ قبلی: بنیاد بعثت، واحد تحقیقات اسلامی ۱۳۶۶
 یادداشت: هر یک از جلدها به تفسیر سور و آیات خاصی اختصاص دارد
 یادداشت: ج. ۵-۶ (چاپ سوم: ۱۳۷۸) (دوره)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۶-۴ (ج. ۱)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۸-۰ (ج. ۲)؛ ISBN: ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۹-۹
 یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: ۱۳۷۷)؛ ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۷۷)؛ ج. ۷-۱۰ (چاپ سوم: ۱۳۷۸) (دوره)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۶-۴؛
 (ج. ۱)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۰-۲ (ج. ۲)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۰-۲ (ج. ۳)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۷-۲ (ج. ۴)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۱-۰ (ج. ۵)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۲-۹ (ج. ۶)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۳-۷ (ج. ۷)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۴-۵ (ج. ۸)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۵-۳ (ج. ۹)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۶-۱ (ج. ۱۰)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۷-۰ (ج. ۱۱)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۸-۹ (ج. ۱۲)
 یادداشت: ج. ۴ (چاپ سوم: ۱۳۷۸)
 یادداشت: کتابنامه
 موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
 شناسه افزوده: بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر
 رده بندی کنگره: BP۹۸/ق۴ت۷ ۱۳۷۴
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹
 شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۵۸۴۵

[جلد اول]

[مقدمه]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين، و على جميع الانبياء و المرسلين، و اللعن على اعدائهم اجمعين و السلام علينا و على عباد الله الصالحين.
 حدود پنج سال و چهل و يك روز مشغول نوشتن كتاب قاموس قرآن بودم كه بحمد الله در هفت مجلد فراهم آمد و به طبع رسيد
 «۱» پس از آن، مدتی گذشت كه در این اندیشه بودم كه دوباره دست به قلم به برم چه كار كنم و چه بنویسم؟

بالاخره به یاری خدا، این اندیشه در دلم پیدا شد و صورت تصمیم یافت که برای قرآن مجید تفسیری بنویسم. روز هشتم ذو القعدة هزار و سیصد و نود و شش هجری قمری بیاری خدا این کار را شروع کردم.

سیری در قرآن مجید

پیش از شروع تفسیر، لازم است سیری در قرآن مجید بکنیم و کلیاتی را از این دریای حقائق بدست آوریم تا بجای مقدمه‌ای برای تفسیر، و شناخت فشرده‌ای از کلام خدا باشد، اینک می‌گوئیم:

کلمه قرآن در لغت عرب، مصدر است به معنی قرائت و خواندن، گویند:

«قرء قراءه و قرآنا». این معنی در خود قرآن بکار رفته است. در سوره قیامت آیات ۱۷ و ۱۸ چنین است ... إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبَعْ قُرْآنَهُ

(۱) - نوشتن قاموس قرآن در ۱۲ / ۴ / ۱۳۴۹ شروع و در ۳۱ / ۲ / ۱۳۵۴ پایان رسید و تا کنون ۷ بار تجدید طبع شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴

یعنی: «در خواندن قرآن عجله مکن که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست. و چون آن را خواندیم، از خواندن ما پیروی کن». سپس این لفظ علم و نام به کتاب آسمانی حاضر که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شده قرار گرفته که باید آن را پیوسته خواند، و در معانیش تدبر نمود، که قرآن یعنی «کتاب خواندن» این نامگذاری از جانب خدا شاید به همین علت باشد.

بعضی‌ها معنای لغوی آن را جمع کردن دانسته‌اند که «قرء قرآنا» به معنی جمع کردن نیز آمده است، در این صورت باید مصدر به معنای فاعل باشد یعنی:

جامع حقائق و سخنان الهی. ولی معنای اولی مقبولتر است و قرآن آن را تأیید می‌کند.

سوره‌ها و آیات قرآن:

قرآن مجید، از صد و چهارده سوره فراهم آمده که همه با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع می‌شود، بجز سوره توبه که سوره نهم از قرآن است «۱» به عقیده شیعه، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یک آیه مستقل و جزء هر سوره می‌باشد و در سوره نمل جزء نامه‌ای است که سلیمان بن داود به ملکه سبأ نوشته است طبرسی - رحمه الله علیه در «مجمع البیان» در تفسیر سوره حمد فرموده: به اتفاق امامیه، آن یک آیه مستقل از سوره حمد و هر سوره دیگر است هر که آن را در نماز نخواند، نمازش باطل است خواه واجب باشد یا مستحب.

نگارنده این مطلب را در قاموس قرآن لغت «سمو» مشروحا نوشته است در «البیان» از بحار نقل نموده که امیر المؤمنین از رسول خدا، و او از خدا نقل کرده: هر کاری که در آن «بسم الله» ذکر نشود، بی‌دنباله است: کل امر

(۱) - از ائمه اهل بیت - علیهم السلام - نقل شده که سوره برائة، تتمه سوره انفال است. و نیز آنها - علیهم السلام - و الضحی و الم نشرح را یک سوره، و لایلاف و فیل را یک سوره دانسته‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵

ذی بال لم یدکر فیه بسم الله فهو ابتر «۱».

در عدد آیات قرآن اختلاف است سیوطی در «الاتقان» در این زمینه شش قول نقل نموده است:

مجموع آیات قرآن شش هزار آیه است به قولی شش هزار و دو بیست و چهار آیه به قول دیگری شش هزار و دو بیست و چهارده آیه و در قول چهارم شش هزار و دو بیست و بیست و پنج آیه، و در قول ششم عدد آیات آن شش هزار و دو بیست و سی و شش آیه است «۲». در مجمع البیان، در تفسیر سوره «هل اتی» از علی بن ابی طالب علیه السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل شده: سوره‌های قرآن صد و چهارده سوره، و آیات آن شش هزار و دو بیست و سی و شش آیه است. این روایت اهتمام آن حضرت را نسبت به قرآن مجید روشن می‌کند. ناگفته نماند اختلاف در تعداد آیات از شمارش قاریان نشأت گرفته و نسبت به آیات کم و کسری بوجود نمی‌آورد مثلاً طبرسی درباره سوره بقره می‌گوید: قاریان کوفی گفته‌اند آن دو بیست هشتاد و شش آیه است، قاریان بصره دو بیست و هشتاد و هفت شمرده‌اند، علماء حجاز دو بیست و هشتاد پنج گفته‌اند، قاریان شام عدد آیات آن را دو بیست و هشتاد چهار دانسته‌اند، ولی سوره بقره همان است و کم و زیادی ندارد.

مطالب قرآن:

از آیات نامبرده، حدود هزار و صد آیه در زمینه خدا شناسی و استدلال بوجود حق تعالی از راه‌های طبیعت و عقل است. همچنین در بیان صفات عالیه خدا از قبیل: علم، قدرت، حکمت، حیات، رحمت، اراده، تدبیر جهان و امثال آن می‌باشد. حدود

(۱) - البیان ج ۱ ص ۴۶۱ و در همانجا از مسند احمد ج ۲ / ۳۵۹ از رسول خدا (ص) نقل شده:

کل کلام او امر ذی بال لم یفتح بذکر الله عز و جل فهو ابتر او قال اقطع

(۲) قرآن در اسلام ص ۱۲۸ تألیف علامه طباطبائی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶

هزار و سیصد آیه در رابطه با معاد و زندگی بعد از مرگ و حساب بزرگ و دقیق الهی، و محفوظ ماندن اعمال و زندگی در بهشت و جهنم است. حدود هزار و پانصد آیه در شرح احوال پیامبران، و مبارزه طرفداران حق با طرفداران باطل، و جبهه گیری اهل توحید و طاغوتها در برابر یکدیگر، و پیکار قولی و عملی این دو جناح است که به پیروزی حق و اهل حق ختم می‌شود «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

حدود پانصد آیه در زمینه احکام از قبیل: نماز، روزه، جهاد، حج، ارتباط با بیگانگان، حلال و حرام و امثال آن است بقیه آیات در زمینه موعظه‌ها.

تشویق به اعمال و صفات نیک، بیداری انسان‌ها، حالات روحی بشر و مانند آن است. می‌توان همه مطالب قرآن را در چهار کلمه خلاصه کرد: الله، معاد، دنیا و آخرت.

و اگر بخواهیم این مطالب را تا حدی گسترده و مشروح بیان کنیم چنین است:

۱- خدا یعنی ذات خدا و صفات و یگانگی خدا و آنچه باید خدا از آن منزّه باشد و آنچه باید خدا به آنها متصف باشد (صفات ثبوتیه و سلویه).

۲- معاد یعنی رستاخیز و حشر اموات و زندگی در بهشت و جهنم و ابدیت و برزخ.

۳- ملائکه یعنی واسطه‌های فیض و نیروهای با شعور و آگاه بخود، و مجری دستوره‌های الهه همچنین جن و شیاطین.

۴- سرگذشت پیامبران یا انسان‌هایی که وحی الهی را دریافت کرده، و به انسان‌های دیگر ابلاغ کرده‌اند، و میدان حق و باطلی که بوسیله آنها بوجود آمده است.

۵- ترغیب و تشویق برای ایمان به خدا و معاد و ملائکه و پیامبران و کتب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷

- آسمانی ۶- خلقت آسمانها، زمین، کوه‌ها، دریاها، گیاهان، حیوانات، ابر، باد، باران، شهابها و غیره.
- ۷- دعوت به پرستش خدای یگانه و اخلاص در عبادت و کسی و چیزی را برای خدا شریک قرار ندادن.
- ۸- احتجاجات و استدلالات در مورد خدا، قیامت، پیامبران و نقل خبرهای غیبی ضمن احتجاجات.
- ۹- تقوا، پارسایی و تزکیه نفس، توجه به نفس اماره، و خطر وساوس نفسانی و شیطانی و نظیر آن.
- ۱۰- اخلاق فردی از قبیل، شجاعت، استقامت، صبر، عدالت، احسان، محبت، ذکر خدا، محبت خدا، شکر نعمت، ترس از خدا، توکل به خدا، رضا به رضای خدا، تسلیم در برابر امر خدا، تعقل و تفکر، صدق و امانت و امثال آن.
- ۱۱- اخلاق اجتماعی از قبیل: اتحاد، توصیه بر حق و صبر، تعاون در نیکی‌ها، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد به مال و جان در راه خدا و تشویق بر اطعام مسکینان و غیره.
- ۱۲- احکام از قبیل: نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، نذر، سوگند، بیع، رهن، اجاره، نکاح، هبه. حقوق زوجین، حقوق والدین، طلاق،ظهار، وصیت، ارث، قصاص، حدود، قضاوت، ثروت، مالکیت، حکومت، شورا، حق فقراء و غیره.
- ۱۳- حوادث و وقایع بیست و سه ساله بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.
- ۱۴- توصیف کلی در همه اعصار از سه گروه: مؤمنین، کافرین و منافقین.
- ۱۵- توصیف قرآن در حدود پنجاه وصف، تسیح موجودات جهان و نوع تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۸
- آگاهی در درون موجودات نسبت به خالق و آفریننده خودشان.
- ۱۶- جهان و قوانین پایدار جهان، ناپایداری زندگانی دنیا و عدم صلاحیت آن برای اینکه ایده‌آل و کمال مطلوب باشد.
- ۱۷- معجزات و خوارق عادات انبیاء و تأیید کتب آسمانی خصوصا «تورات» و «انجیل» و تصحیح اغلاط آن دو و امثال این مطالب.

سوره‌ها و آیه‌های مکی و مدنی

دوران رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله مجموعاً بیست و سه سال بوده است. از این مدت، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه اقامت فرموده‌اند آنچه از قرآن مجید در عرض سیزده سال در مکه نازل شده، سوره‌ها و آیه‌های مکی نامیده می‌شود. و آنچه در عرض ده سال در مدینه نازل گشته، مدنی نام دارند سوره‌های مکی نوعاً در زمینه توحید، معاد، نبوت، نظامات جهان، مبارزه طرفداران حق با طرفداران باطل، و شکست جباران و طاغوت‌هاست، و اغلب جنبه زیربنایی دارند اما سوره‌های مدنی، بیشتر درباره احکام و حکومت و روابط عمومی و نظام زندگی است.

بنا بر مشهور، از صد و چهارده سوره قرآن هشتاد و شش سوره در مکه، و بیست و هشت سوره در مدینه نازل شده است. در ترتیب نزول سوره‌ها در روایات اختلاف هست و اثبات ترتیب صحیح آنها شاید مشکل باشد، بنا به نقلی که در پایان خواهیم گفت ترتیب نزول سوره‌ها چنین است:

- ۱- علق، اولین سوره ۲- قلم، بعد از علق ۳- مزمل، بعد از قلم ۴- مدثر، بعد از مزمل ۵- فاتحه، بعد از مدثر ۶- مسد، بعد از فاتحه
- ۷- تکویر، بعد از مسد ۸- اعلی، بعد از تکویر ۹- لیل، بعد از اعلی ۱۰- فجر، بعد از لیل تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۹
- ۱۱- و الضحی، بعد از فجر ۱۲- انشراح، بعد از و الضحی ۱۳- و العصر، بعد از انشراح ۱۴- عادیات، بعد از و العصر ۱۵- کوثر، بعد از عادیات ۱۶- تکاثر، بعد از کوثر ۱۷- ماعون، بعد از تکاثر ۱۸- کافرون، بعد از ماعون ۱۹- فیل، بعد از کافرون ۲۰- فلق، بعد از فیل ۲۱- ناس، بعد از فلق ۲۲- توحید، بعد از ناس ۲۳- نجم، بعد از توحید ۲۴- عبس، بعد از نجم ۲۵- قدر، بعد از عبس ۲۶- و الشمس، بعد از قدر ۲۷- بروج، بعد از و الشمس ۲۸- و التین، بعد از بروج ۲۹- قریش، بعد از و التین ۳۰- قارعه، بعد از قریش ۳۱- قیامه، بعد از قارعه ۳۲- همزه، بعد از قیامه ۳۳- مرسلات، بعد از همزه ۳۴- ق، بعد از مرسلات ۳۵- بلد، بعد از ق ... ۳۶- طارق،

بعد از بلد ۳۷- قمر، بعد از طارق ۳۸- ص، بعد از قمر ۳۹- اعراف، بعد از ص ۴۰- جن، بعد از اعراف ۴۱- یس، بعد از جن ۴۲- فرقان، بعد از یس ۴۳- فاطر، بعد از فرقان ۴۴- مریم، بعد از فاطر ۴۵- طه، بعد از مریم ۴۶- واقعه، بعد از طه ۴۷- شعراء، بعد از واقعه ۴۸- نمل بعد از شعراء ۴۹- قصص، بعد از نمل ۵۰- اسراء بعد از قصص ۵۱- یونس، بعد از اسراء ۵۲- هود، بعد از یونس ۵۳- یوسف، بعد از هود ۵۴- حجر، بعد از یوسف ۵۵- انعام، بعد از حجر ۵۶- صافات، بعد از انعام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰

۵۷- لقمان، بعد از صافات ۵۸- سبأ بعد از لقمان ۵۹- زمر، بعد از سبأ ۶۰- غافر، بعد از زمر ۶۱- فصلت، بعد از غافر ۶۲- شوری، بعد از فصلت ۶۳- زخرف، بعد از شوری ۶۴- دخان، بعد از زخرف ۶۵- جاثیه، بعد از دخان ۶۶- احقاف، بعد از جاثیه ۶۷- ذاریات، بعد از احقاف ۶۸- غاشیه، بعد از ذاریات ۶۹- کهف، بعد از غاشیه ۷۰- نحل، بعد از کهف ۷۱- نوح، بعد از نحل ۷۲- ابراهیم، بعد از نوح ۷۳- انبیاء بعد از ابراهیم ۷۴- مؤمنون بعد از انبیاء ۷۵- سجده، بعد از مؤمنون ۷۶- طور، بعد از سجده ۷۷- ملک، بعد از طور ۷۸- حاقه، بعد از ملک ۷۹- معارج، بعد از حاقه ۸۰- نبأ، بعد از معارج ۸۱- نازعات، بعد از نبأ ۸۲- انفطار، بعد از نازعات ۸۳- انشقاق، بعد از انفطار ۸۴- روم بعد از انشقاق ۸۵- عنکبوت، بعد از روم ۸۶- مطففین، بعد از عنکبوت نگارنده این ترتیب را از قرآن مصطفی نظیف چاپ مصر اخذ کردم که در اول سوره‌ها قید شده است و این عینا همان است که مرحوم ابو عبد الله زنجانی در تاریخ قرآن از مقدمه تفسیر شهرستانی موسوم به «مفاتیح الاسرار» از مصحف امام صادق علیه السلام نقل کرده است. و نیز همان است که مرحوم طبرسی در تفسیر سوره «هل اتی» آورده است. با این فرق که در آن دو، سوره «فاتحه» اصلاً ذکر نشده است، ولی در این ترتیب در ردیف پنجم آمده است. در تفسیر «المیزان» ج ۱۳/ ۲۴۹ از «اتقان» سیوطی، و در «تاریخ یعقوبی» ج ۲/ ۱۹ با کمی تفاوت نقل شده است. سوره‌هایی که در مدینه نازل شده‌اند بنا به نقل قرآن مصطفی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۱۱

نظیف بدین ترتیب است:

۸۷- بقره، اولین سوره ۸۸- انفال، بعد از بقره ۸۹- آل عمران، بعد از انفال ۹۰- احزاب، بعد از آل عمران ۹۱- ممتحنه، بعد از احزاب ۹۲- نساء، بعد از ممتحنه ۹۳- زلزله، بعد از نساء ۹۴- حدید، بعد از زلزله ۹۵- محمد، بعد از حدید ۹۶- رعد، بعد از محمد ۹۷- رحمن، بعد از رعد ۹۸- انسان، بعد از رحمن ۹۹- طلاق، بعد از انسان ۱۰۰- بینه، بعد از طلاق ۱۰۱- حشر، بعد از بینه ۱۰۲- نور، بعد از حشر ۱۰۳- حج، بعد از نور ۱۰۴- منافقون بعد از حج ۱۰۵- مجادله، بعد از منافقون ۱۰۶- حجرات، بعد از مجادله ۱۰۷- تحریم، بعد از حجرات ۱۰۸- تغابن، بعد از تحریم ۱۰۹- صف، بعد از تغابن ۱۱۰- جمعه، بعد از صف ۱۱۱- فتح، بعد از جمعه ۱۱۲- مائده، بعد از فتح ۱۱۳- توبه، بعد از مائده ۱۱۴- نصر، بعد از توبه ۲۸ این ترتیب از «مصحف» امام صادق علیه السلام و در «مجمع البیان» و مانند آن با کمی تفاوت نقل شده است، گرچه این ترتیبها یقینی نیست، ولی تقریباً نزدیک به یقین و مورد استفاده است.

در «المیزان» ج ۱۳/ ۲۵۰ فرموده در مکی و مدنی بودن دوازده سوره اختلاف کرده‌اند و آنها عبارتند از: رعد، رحمن، جن، صف، تغابن، مطففین، قدر، بینه، زلزله، توحید، فلق و ناس.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲

تقسیم سوره‌ها به سالیهای قبل از هجرت و بعد از آن

در بعضی از کتاب‌ها، تعیین کرده‌اند که کدامیک از سوره‌های در کدامیک از سال‌های قبل از هجرت و یا بعد از هجرت نازل شده‌اند.

این تعیین، گرچه یقینی نیست، ولی می‌شود از آن در فهم قرآن مجید استفاده کرده تعیین مذکور به قرار ذیل است:

سال اول بعثت، ۲۶ سوره سال دوم بعثت، ۱۳ سوره سال سوم بعثت، ۸ سوره. سال چهارم بعثت، ۷ سوره.

سال پنجم بعثت، ۴ سوره. سال ششم بعثت، ۴ سوره.

سال هفتم بعثت، ۵ سوره. سال هشتم بعثت، ۴ سوره.

سال نهم بعثت، ۳ سوره سال دهم بعثت، ۳ سوره.

سال یازدهم بعثت، ۴ سوره. سال دوازدهم بعثت، ۵ سوره.

سال سیزدهم بعثت، ۴ سوره. «۱»

سال اول هجرت، ۴ سوره. سال دوم هجرت، ۳ سوره.

سال سوم هجرت، ۲ سوره. سال چهارم هجرت، ۲ سوره.

سال پنجم هجرت، ۲ سوره. سال ششم هجرت، ۲ سوره.

سال هفتم هجرت، ۳ سوره. سال هشتم هجرت، ۲ سوره.

سال نهم هجرت، ۲ سوره. سال دهم هجرت، ۲ سوره.

مجموع اینها ۲۴ سوره هستند و این مطلب با آنکه گفته شد در مدینه بیست و شش سوره نازل شده است منافات دارد.

اولین و آخرین سوره

در مقدمه تفسیر «برهان» ج ۱ / ۲۹ از امام صادق علیه السّلام نقل شده: اولین سوره‌ای که نازل گردید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِیْ خَلَقَ ...

(۱) - اینها نود سوره‌اند و بر خلاف آنست که در مکه ۸۶ آیه نازل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳

تا آخر است، و آخرین سوره که نازل شد سوره إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَجَاءَ الْفَوْزُ مِنَ اللّٰهِ بوده همین حدیث را با کمی تفاوت از حضرت رضا- علیه السّلام- نیز نقل کرده است «۱». واحدی، در مقدمه کتاب «اسباب النزول» پنج حدیث در این زمینه نقل کرده که در بعضی از آنها تا پنج آیه از سوره علق گفته شده است، و در «مجمع البیان» از اکثر مفسران نقل شده که اولین سوره نازل شده، «اقرء باسم ربک»، بوده است.

آخرین آیه‌ای که نازل گردید به نظر اهل سنت آیه یَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكُلَالَةِ ... نساء / ۱۷۶ و به روایتی آیه وَ اتَّقُوا یَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ اِلَى اللّٰهِ ... بقره / ۱۸۱ می‌باشد. مفسران شیعه ظاهراً روایت دوم را نقل کرده و پذیرفته‌اند که بعد از نزول آن، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بیست و یک روز یا هفت روز در دنیا ماندند، در تفسیر «کشاف» نقل شده: چون جبرئیل آن آیه را آورد، به آن حضرت گفت: آن را در رأس آیه ۲۸۰ بقره بگذارید، در «مجمع البیان» ذیل آیه: وَ اتَّقُوا یَوْمًا ... از ابن عباس و سدی نقل کرده که آن آخرین آیه از قرآن است آن حضرت پس از آن بیست و یک روز، به قولی نه روز، و به قولی هفت شب زنده ماندند «۲».

ترکیب و ترتیب سوره‌های قرآن

شکی نیست که ترکیب سوره‌ها و شروع و ختم آنها به دستور و اعلام رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بوده است، چنان که در

«مجمع البیان» و «کشاف» نقل شده: آن حضرت فرمود:

آیه وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ... را در رأس آیه ۲۸۰ بقره بگذارید در تاریخ قرآن / ۳۶ از امالی شیخ طوسی نقل شده: عبد الله بن مسعود هفتاد سوره را از رسول خدا، و بقیه را از علی بن ابی طالب یاد گرفته است.

(۱) - در تفسیر صافی از کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

(۲) - قاموس قرآن ماده قرأ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴

از اینجا معلوم می‌شود که سوره‌ها زیر نظر آن حضرت تنظیم و درست شده است و اعلام آغاز و ختم سوره به تعیین وی بوده است از این گونه روایات، زیاد نقل شده است، اما ترتیب فعلی قرآن که سوره‌های بزرگ در اول واقع شده و به سوره‌های کوچک ختم میشود، اختلاف است. بنا بر قولی این ترتیب در زمان ابو بکر به دست زید بن ثابت انجام گرفته، و او با سلیقه خود چنین ترتیبی را انتخاب کرده. قول دیگر آن است که این ترتیب در زمان رسول خدا و زیر نظر آن حضرت انجام گرفته است، اینک مشروح هر دو قول:

اما قول اول:

ناگفته نماند در صدر اول اسلام کاغذ وجود نداشت، کاتبان وحی، قرآن را بر روی پوست و بر روی پارچه‌ای بافت مصر به نام قباطی می‌نوشتند. و در صورت نبودن پوست و پارچه، آن را روی چوب یا استخوان یا سفال و مانند آن می‌نوشتند، در تاریخ قرآن / ۴۷ گوید: روی پارچه و حریر می‌نوشتند و آنها را صحف می‌گفتند. یک نسخه نیز نوشته و به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله دادند که حضرت آن را در خانه خود نگاه می‌داشت، در «وافی» ج ۵ / ۲۷۴ در آخر کتاب صلوة از امام صادق علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله در هنگام وفات فرمود: یا علی قرآن در پشت خوابگاه من در جزوه‌ها و حریرها و قرطاس‌هاست، آنها را جمع کنید و نگذارید قرآن ضایع شود چنان که یهود تورات را ضایع کردند. علی علیه السلام قرآن را در پارچه زردی نوشت و در خانه‌اش به اتمام رسانید و فرمود تا قرآن را جمع نکنم عبا بدوشم نخواهم انداخت، چون کسی می‌خواست او را ملاقات کند بدون عبا می‌آمد تا قرآن را جمع نمود.

نگارنده گوید: چون به جمع مسلمانان آورد، گفتند ما نیز آن را داریم، احتیاجی به آن نیست این در اثر سیاستی بود که می‌خواستند بنی هاشم امتیازی در کارهای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵ اجتماعی نداشته باشند.

پس از یک سال و اندی که از رحلت آن حضرت می‌گذشت، در جنگ یمامه هزار و دویست نفر از جمله هفتصد نفر از قاریان قرآن شهید شدند، بعضی عده آنها را هفتاد تن گفته‌اند، بهر حال مقام خلافت از شهادت آنها به وحشت افتاده و به فکر جمع کردن قرآن افتاد، زید بن ثابت از طرف ابو بکر مأمور شد با عده‌ای از صحابه، سوره‌ها و آیات قرآن را از الواح و مانند آن جمع کرده و در یک مصحف قرار دهند و چنین کردند، ابن اثیر در «تاریخ کامل» ضمن وقایع سال سی‌ام هجرت می‌گوید: این نسخه نزد ابو بکر بود، پس از وی به عمر بن خطاب رسید، پس از عمر دخترش حفصه آن را نزد خود نگاهداشت، ولی در کتاب (قرآن در اسلام / ۱۱۴) آمده: نسخه‌هایی از آن به اطراف و اکناف فرستاده شد.

در خلافت عثمان خبر رسید که تازه مسلمان‌های غیر عرب قرآن را با قرائت‌های مختلف می‌خوانند و همانطور می‌نویسند حدیفة بن یمان که در جنگ آذربایجان و ارمینیه شرکت کرده بود پس از برگشتن به مدینه، دستگاه خلافت را از این خطر آگاه کرد.

عثمان فرمان داد قرآنی را که به دستور ابو بکر نوشته شده بود از حفصه دختر عمر به امانت گرفتند. پنج نفر از صحابه از جمله زید

بن ثابت را مأمور کرد تا نسخه‌هایی از روی آن بنویسند در نتیجه چندین نسخه از روی آن نوشته شد یکی در مدینه ماند، یکی را به مکه یکی را به شام، یکی را به بصره، و به قولی یکی را به یمن و یکی را به بحرین فرستادند. این نسخه‌ها را نسخه امام نامیدند که لازم بود همه از روی آنها استنساخ کنند.

عثمان فرمان داد سائر قرآن‌ها را که بدست مردم در ولایات بود جمع تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶ کرده به مدینه بفرستند هر چه به مدینه رسید به فرمان خلیفه از بین برده شد در «تاریخ قرآن» هست عثمان مصحف عبد الله بن مسعود و سالم مولی حذیفه را گرفت و به آب شست. و نیز نقل می‌کند که ۱۲ نفر از صحابه در مجلس مشورت این کار شرکت داشتند عثمان در این کار به رأی علی بن ابی طالب علیه السلام عمل نمود.

در «کامل» ابن اثیر در حوادث سال ۳۰ آمده: چون علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان خلافت خود وارد کوفه شد، مردی در مسجد از عثمان انتقاد کرد که مردم را بر یک مصحف وادار نمود، امام علیه السلام صدا زد ساکت باش او در حضور ما و با رأی ما این کار را کرد، و اگر بجای او بودم من هم این کار را می‌کردم از این معلوم می‌شود که آن حضرت به صلاح بودن این عمل رأی داده بود.

قول دوم:

آنچه گفته شد قول اول بود، قول دوم آن است که ترتیب فعلی سوره‌های قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیر نظر آن حضرت انجام گرفته است بر این قول چندین دلیل اقامه شده است:

اول: در مقدمه «مجمع البیان» فن خامس از سید مرتضی علم الهدی - رحمه الله علیه - نقل می‌کند: قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورتی که امروز هست تألیف شده بود «۱» بدلیل آنکه: قرآن در آن روز درس خوانده می‌شد و همه‌اش را حفظ می‌کرد و آن را به رسول خدا نشان می‌دادند و بر وی می‌خواندند و عده‌ای مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران آن را چندین بار بر پیغمبر خوانده‌اند.

(۱) - عبارت آن مرحوم چنین است: «ان القرآن کان علی عهد رسول الله (ص) مجموعاً مؤلفاً علی ما هو علیه الان».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷

دوم: از زید بن ثابت نقل شده گوید، در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، قرآن را از رقعها جمع می‌کردیم «۱» این سخن صریح است در این که جمعی نزد آن حضرت جمع شده قرآن را که در رقعها و پارچه‌ها بود جمع و مرتب می‌کرده‌اند. از عبد الله بن عمر نقل شده: قرآن را جمع کردم، هر شب آن را می‌خواندم، این خبر به آن حضرت رسید فرمود: قرآن را در یک ماه بخوان «۲» این حدیث نیز دلالت به جمع و ترتیب فعلی قرآن دارد. بالاتر از این / شیعه و اهل سنت بالاتفاق نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لا صلوة الا بفاتحة الكتاب»

می‌دانیم که سوره حمد اولین سوره نازل شده از قرآن نیست، پس فاتحة الكتاب بودن آن به علت ترتیب فعلی قرآن در زمان آن حضرت است.

سوم: در حدیث متواتر ثقلین نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ...»

مشکل است که آن حضرت از «کتاب الله» یک چیز درهم و برهم و غیر مرتب را در نظر گرفته باشد، پس نظرش به کتاب تألیف یافته و مرتب شده است.

چهارم: در روایت آمده است عده‌ای از صحابه، قرآن را در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جمع کردند. از آن جمله علی بن ابی طالب، سعد بن عیبید، ابو الدرداء، معاذ بن جبل، ثابت بن زید بن نعمان، ابی بن کعب و زید بن ثابت بودند در «تاریخ قرآن» تألیف ابو عبد الله زنجانی بعد از نقل این سخن، چند روایت از بخاری و اتقان سیوطی، و از بیهقی و مناقب خوارزمی در این زمینه نقل کرده است ظهور این روایات در جمع و ترتیب و تدوین قرآن است که قهرا زیر نظر آن حضرت بوده است.

(۱-۲) - البیان علامه خویی / ۲۶۹ و ۲۷۳ از اتقان سیوطی و مستدرک حاکم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸

پنجم: بالاتر از همه اینها آن است که ائمه اهل بیت علیهم السّلام به این ترتیب اعتراض نکرده و آن را پذیرفته‌اند. اگر این تدوین و ترتیب در زمان رسول خدا و زیر نظر آن حضرت انجام نگرفته بود، امامان آن را بازگو می‌کردند چنان که همه کارهای خلاف خلفاء و مانند آنها را با آن همه اختناق بازگو فرموده‌اند.

لا اقل می‌گفتند این مجموعه همان قرآنی است که بر پیغمبر نازل شده لکن ترتیب آن بعد از آن حضرت بوده است. وانگهی اهتمام بی حد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نسبت به قرآن مانع از آن بود که این کار را انجام نداده از دنیا برود. نگارنده قول دوم را ترجیح می‌دهم. علی هذا کار علی بن ابی طالب علیه السّلام آن بود که قرآن را در یک پارچه نوشت، نه این که ترتیب جدیدی بوجود آورده باشد و الله اعلم.

نزول دفعی و تدریجی قرآن

شکی نیست که قرآن مجید بطور تدریج در عرض بیست و سه سال بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شده است، از طرف دیگر می‌خوانیم که قرآن در ماه رمضان و در یک شب نازل شده است به عبارت دیگر، آیه: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ بقره/ ۱۸۵ صریح است که قرآن در ماه رمضان نازل گشته و آیه:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ / ۱ و آیه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ دخان/ ۳ نشان می‌دهد که در یک شب نازل گردیده است، مقایسه هر سه آیه روشن می‌کند که آن شب در ماه رمضان بوده است و از روایات فهمیده می‌شود که شب بیست و سوم از رمضان بوده است. از آن طرف می‌بینیم که کفار مکه اعتراض کرده و می‌گویند: چرا قرآن به یک بار نازل نمی‌شود؟ در جواب می‌فرماید: این برای آن است که با ادامه وحی، قلب تو را استوار و مطمئن کنیم و اگر همه‌اش به یک بار نازل می‌شد، وحی قطع می‌گردید دیگر رابطه تو با خدا برقرار نمی‌شد و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹

فرقان/ ۳۲، نظیر این آیه است آیه صد و ششم از سوره اسراء: وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا. و هم یقینی است که قرآن به تدریج در عرض ۲۳ سال نازل شده است.

در زمینه جمع میان این دو مطلب در روایات شیعه و اهل سنت آمده قرآن در یک شب از جانب خدا به «بیت المعمور» یا به «بیت العزّة» نازل شده، پس از آن به تدریج بر آن حضرت نازل شده است از المنار نقل شده که آغاز نزول قرآن از شب قدر بوده است، نه اینکه همه‌اش به یک بار در شب قدر نازل شده باشد، در کافی از حفص بن غیاث نقل شده: از امام صادق - صلوات الله علیه - پرسیدم خدا می‌فرماید شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ حال آنکه از اول تا آخر در بیست سال نازل شده است؟ فرمود: قرآن همگی در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد، سپس در طول بیست سال نازل گردید «۱» در روایات اهل سنت به جای بیت المعمور، بیت العزّة آمده است.

در تفسیر صافی مقدمه نهم، بیت المعمور را به قلب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَأْوِيل کرده و فرموده: گویا مراد نزول آن به قلب پیامبر است چنان که خدا فرموده:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ آن گاه در عرض بیست سال به تدریج از قلبش به زبانش نازل شده آن گاه که جبرئیل می‌آمد، وحی را با الفاظش می‌خواند.

در اینجا تحقیق دیگری نیز هست که بسیار قوی است و آن اینکه: قرآن مجید دو دفعه نازل شده است، دفعه اول بطور فشرده و بسیط در یک شب به قلب آن حضرت دفعه دیگر بطور مشروح و تدریج در عرض بیست و سه سال، چنان که شیخ ابو عبد الله زنجانی در کتاب تاریخ القرآن صفحه ۳۱ ترجمه سحاب احتمال داده و در تفسیر المیزان ذیل آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ...» آن را قبول کرده و بر آن استدلال

(۱) - تفسیر صافی از کافی در مقدمه نهم از همان تفسیر. در این روایت بیست سال است نه بیست و سه سال.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰

مفصل کرده است روایات نیز در نزول دو دفعه صریح می‌باشند، چنان که نقل شد.

توضیح آنکه قرآن مجید خود حاکی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیش از آن که جبرئیل بیاید و بخواند قرآن را می‌دانست ولی اجازه نداشت بخواند، آیه چنین است لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

سوره قیامه/ ۱۶ و ۱۹ یعنی زبانت را به خواندن قرآن حرکت مده که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست، چون ما آن را خواندیم از قرائت آن پیروی کن، سپس تفهیم آن بر عهده ماست.

از اینجا معلوم می‌شود اولاً قرآن با نزول اولی در قلب آن حضرت بوده و آن را می‌دانسته است ولی لازم بود جای مناسب و اندازه مناسب آن را جبرئیل بیان کند که در کجا بخواند و چقدر بخواند، وانگهی به نظر می‌آید که آن حضرت فقط قرآن را می‌دانست ولی نمی‌توانست آن را به صورت اعجاز بخواند و اگر خودش می‌خواند نظیر گفته‌های دیگرش می‌شد و به قالب اعجاز ادا نمی‌گردید «۱» ولی جبرئیل آن را به صورت اعجاز می‌خواند و حضرت با همان کلمات جبرئیل ادا می‌کرد و کاتبان وحی می‌نوشتند در این صورت نزول اولی برای آن بوده که لازم بود آن حضرت حقایق را بداند و بکلیات و فشرده دین خود قبلاً آگاهی داشته باشد.

آنچه کفار می‌گفتند لَوْ لَا نَزَّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً... نظرشان به نزول دوم بود و می‌گفتند: چرا همه آن را به یک بار نمی‌خواند و هر چند صباحی چند آیه نازل می‌شود، قرآن در جواب می‌فرماید: این برای آن است که تا هستی وحی قطع نشود و قلب مطمئن و آرام گیرد و این ربطی به نزول اول ندارد.

(۱) - چنان که ما مثلاً- مطلبی را می‌دانیم ولی نمی‌توانیم آن را به صورت شعر بیان کنیم لذا مطلب را به شاعری می‌گوئیم و او در قالب شعر بیان می‌کند. نزول دوم برای خواندن به صورت اعجاز بوده است. بقیه سخن در سوره دخان و قدر خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱

و الله العالم.

در عدد آیات سوره‌ها پیوسته بقرائت کوفی استناد کرده‌ایم زیرا عدد کوفی بواسطه عاصم بن ابی النّجود و ابو عبد الرحمن سلمی به حضرت مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه السّلام می‌رسد، یعنی عاصم پیش ابو عبد الرحمن و او در محضر علی علیه السّلام خوانده و نحوه و قرائت و تعیین آیات بوسیله آن جناب بوده است، امین الاسلام طبرسی - رحمه الله - در تفسیر سوره بقره فرمود: عدد آیات بقره در شمارش کوفی ۲۸۶ است «و هو العدد المروى عن امیر المؤمنین علیه السّلام».

و در فن اول از مقدمه تفسیرش که درباره عدد آیات قرآن است فرموده:

بدان عدد اهل کوفه صحیح‌ترین اعداد و برترین آنها از حیث سند است زیرا که آن از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام ماخوذ است.

و در فن دوم در ذکر اسامی قارئان مشهور فرموده اما عاصم قرآن را بر- ابو عبد الرحمن سلمی خوانده و او بر امیر المؤمنین علیه السّلام خوانده است.

مرحوم سید صدر در کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» در ضمن اشاره به شیعه بودن و جلالت قدر عاصم، فرموده: «عاصم بن ابی النّجود» قرآن را بر ابو عبد الرحمن سلمی صاحب امیر المؤمنین علیه السّلام قرائت کرده در صورتی که او نیز بر آن جناب قرائت نموده بود، و این مطلب را بزرگان دیگر نیز در کتابهای خویش نقل کرده‌اند، عاصم در سال ۱۲۸ هجری از دنیا رفته است.

اهتمام رسول خدا (ص) به خواندن و آموختن قرآن:

خدا در وصف قرآن فرموده: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ اِبْرَاهِيم / ۱ این کتابی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از تاریکیها به سوی نور ببری و نیز فرموده: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ اسراء / ۹ این قرآن مردم را به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲

استوارترین راه هدایت می‌کند، این کتابی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آن تدبر کنند و خردمندان بیدار گردند ص / ۲۹ از اینگونه آیات در وصف قرآن بسیار است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به قرآن بسیار اهمیت می‌داد و در تعلیم و بکار بستن آن سعی خاص مبذول می‌فرمود، می‌گفت: قلبی که ظرف قرآن باشد از عذاب خدا بدور خواهد بود آری:
«لا يعذب الله قلبا وعى القرآن»

می‌فرمود: هر گاه فتنه‌ها همچون تکه‌های شب تار شما را در میان گرفت به قرآن رو آورید:

«إذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن ...» «۲».

می‌فرمود: خانه‌های خود را با تلاوت قرآن روشن و نورانی کنید

«نوروا بيوتكم بتلاوة القرآن» «۳».

می‌فرمود: فرزندان خود را بر سه چیز پرورش دهید: دوستی پیغمبرتان دوستی اهل بیت پیغمبرتان و خواندن قرآن:

«ادبوا اولادكم على ثلث خصال حب نبيكم و حب اهل بيته و تلاوة القرآن ...» «۴».

قرآن محبوب آن حضرت بود، از قرائت و شنیدن آن لذت می‌برد، خدا باو دستور داده که قرآن را با تأنی و دقت بخواند: وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا مزمل / ۴ هر شب پیش از خواب سوره‌های مسبحات یعنی: تغابن، حدید، حشر، صف، و جمعه را می‌خواند و می‌گفت: در آنها آیه‌ای هست که از هزار آیه بهتر است (مجمع البیان فضل سوره حدید).

با آنکه خودش قرآن را به دیگران تعلیم می‌داد، خوش داشت که از دیگران

(۱) - وسائل الشیعه ج ۴ / ۸۲۵.

(۲) - المحجّه البیضاء ج ۲ / ۲۱۲.

(۳) - کافی ج ۲ / ۲۱۰. [.....]

(۴) - الجامع الصغیر (ادب).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳

قرائت آن را بشنود شبی بقرائت عبد الله بن مسعود گوش داد، فرمود، هر که بخواند قرآن را آن طور که بر من نازل شده، بخواند مثل ابن ام عبد تلاوت کند «۱».

عبد الله بن مسعود و به قولی مردی بنام عبیده نقل می‌کند: روزی آن حضرت بمن گفت: بر من قرآن بخوان، گفتم: بر تو بخوانم با آنکه بر تو نازل شده است؟! فرمود: دوست دارم از دیگری بشنوم، گوید: شروع به خواندن سوره نساء کردم همین که بآیه فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً آیه ۴۱ رسیدم، سربلند کردم دیدم اشک از چشمان آن حضرت جاری است «۲».

بنزد آن حضرت دانستن قرآن موضوعیت داشت، کسانی که در قرائت و حفظ قرآن پیشقدم بودند مورد نظر بودند، روزی جمعی از یاران را به سفری می‌فرستاد پرسید چقدر قرآن می‌دانید؟ یکی که از همه جوانتر بود گفت: من فلان قدر و فلان قدر و سوره بقره را می‌دانم. فرمود: بروید این جوان فرمانده شماست گفتند: او از همه ما کم سالتر است. فرمود: او سوره بقره را می‌داند. «۳»
مصعب بن عمیر قرشی شهید جنگ «احد» روزگار جوانی سرپرستی مسلمانان مدینه را پیش از هجرت به عهده گرفت، این مأموریت به علت ایمان و دانستن قرآن بود، هر یک از صحابه قسمتی از قرآن را حفظ کرده بودند ولی باتفاق مسلمین، علی بن ابی طالب علیه السلام همه قرآن را در عهد آن حضرت از حفظ داشت و در این عمل یگانه بود (مقدمه نهج البلاغه ابن ابی الحدید).
آن حضرت دو چیز را بیشتر سفارش می‌کرد و بس مهم می‌خواند: قرآن و اهل بیت یعنی: بهترین مکتب و بهترین رهبر، می‌فرمود: دو چیز وزین و پر

(۱) - المحجّه البیضاء ج ۲ / ۲۳۲.

(۲) - صحیح مسلم ج ۱ / ۳۲۰.

(۳) - مجمع البیان فضل سوره بقره.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴

ارزش در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت من، اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد، «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا...»
این حدیث متواتر است.

در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام در خصوص قرآن، کلام عجیبی نقل شده است که فرمودند

«فی القرآن نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم» (حکمت ۳۰۲)

یعنی: اخبار پیشینیان و خبرهای آینده و دستور عملهای فعلی در قرآن است. ضرورت دارد که مسلمانان این ودیعه الهی و این بارقه رحمت را پیوسته سرمشق و پیشوای خود قرار دهند تا امت نمونه و رهبر جهان گردند.

قضیه إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ همیشه بوده و خواهد بود، بر ما ملت اسلام است که به قرآن مجید روی آوریم تا به راه استوار برسیم و دنیا را زیر پرچم توحید بیاوریم.

حکایت قرآن

در قرآن مجید سرگذشت بسیاری از پیامبران و مبارزات آنها با مشرکان و طرفداران باطل نقل شده است، این حکایات عیبتی‌هایی از نظام زندگی بشری است که از اول بوده و خواهد بود. قرآن مجید درباره آنها می‌گوید: مقصود از اینها داستان‌سرایی نیست، بلکه برای متفکران و خردمندان را درس زندگی است لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ، لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى يوسف / ۱۱۱ در جای دیگر در رابطه با نقل جریان فرعون می‌فرماید فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرَةِ وَالْأُولَى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى نازعات / ۲۵ و ۲۶ یعنی عذاب فرعون و فرعونیان سنتی از سنتهای لا یتغیر خدایی است اهل خشیت می‌توانند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵ از آن عبرت گیرند.

و آن گاه که عذاب اصحاب سبت را بیان می‌کند در ادامه آن می‌گوید فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ بقره / ۶۶ یعنی آن عذاب انتقامی بود در مقابل اعمال حاضر و گذشته آنها و موعظه‌ای است اهل تقوی را. علی هذا غرض قرآن قصه‌گویی و داستان‌سرایی نیست بلکه می‌خواهد سنتهای ثابت جهان و قانونهای حاکم بر زندگی را در قالب الفاظ مجسم نماید تا حجت خدا بر جهانیان تمام شود و انسانها زمان تکوین را بفهمند و بدانند سأل کار صالح و طالح، عادل و ستمگر به کجا خواهد انجامید، چه قدر در اشتباهند آنان که فکر می‌کنند قرآن مجید قصد داستان‌گویی دارد.

قرآن و انقلاب اسلامی ایران:

انقلاب اسلامی ایران که بدست توانای فرزند قرآن حضرت امام خمینی مد ظلّه پایه‌گذاری شده، نمونه دیگری از آثار قرآن مجید است، این انقلاب از قرآن الهام گرفته و اهداف قرآن در آن پیاده می‌شود: قلع و قمع محاربین و مفسدین، مبارزه با شرق و غرب و قدرتهای شیطانی، جهاد با کفار و اهل طغیان، ایستادن در مقابل منافقین ارتباط با دولتهایی که بفکر مسالمت هستند، اجراء حدود الهی، تشکیل مجلس شورای اسلامی، به انزوا کشاندن شرک و کفر، طرفداری از مستضعفان جهان، بسیج نیروهای مسلمان و صدها امثال آن، نمونه‌های درخشانی از فرموده‌های قرآن مجید است که چهره محیط ایران را چهره اسلامی و توحیدی کرده و محیط رجعت قرآن، رجعت رسول الله، رجعت امامان معصوم علیهم السلام را بوجود آورده است، آری باید به قرآن روی آورد و برای سعادت دو جهان از قرآن و فرموده اهل بیت علیهم السلام که «ثقلین» هستند الهام گرفت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶

سبکی که در نوشتن تفسیر اتخاذ کرده‌ام:

در این تفسیر ابتدا قسمتی از آیات که به نظر نگارنده با هم ارتباط دارند، نوشته شده، و ترجمه آیات در ذیل آنها بیان می‌گردد. سپس مطالب تفسیری در سه بخش: کلمه‌ها، شرحها و نکته‌ها بررسی می‌شود بدین طریق که ذیل عنوان «کلمه‌ها» متن آنها توضیح داده می‌شود و ذیل عنوان «شرحها» آیات شریفه مورد تفسیر قرار می‌گیرد و در ذیل عنوان سوم برداشتهایی که می‌شود از آیات کرد و مطالبی که مربوط بآنهاست بیان می‌شود از خداوند امیدوار چنانم که این نوشته برای همگان مفید و مورد استفاده قرار گیرد و این تلاش از مؤلف موجب رضایت او و مورد قبولش واقع شود «ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر».

ارومیه: سید علی اکبر قرشی ۱۳۶۰ / ۶ / ۲۲

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷

نظری به سوره مبارکه

۱- بنا بر آنکه در مقدمه تفسیر گفته‌ایم این سوره پنجمین سوره است که در سال اول بعثت بعد از «المدثر» نازل گشته است.
 ۲- تعداد آیات آن بالاتفاق هفت آیه است با این فرق که اهل مکه و کوفه بسم الله ... را یک آیه شمرده و صراط الدین ... تا آخر سوره را، نیز یک آیه گفته‌اند و آنها که بسم الله ... را یک آیه نمی‌دانند صراط الدین اُنْعَمَتْ عَلَيْهِمْ را یک آیه دانسته‌اند، آنهایی که آن را شش یا هشت آیه گفته‌اند اعتنایی به قولشان نیست این سوره دارای بیست و هفت کلمه و صد و چهل حرف است.
 «تفسیر خازن» ۳- این سوره در مکه نازل شده و از سوره‌های مکی است، بعضی گفته‌اند:

در مدینه نازل گشته و به نظر بعضی دو دفعه نازل گردیده است یکی در مکه و دیگری در مدینه. به مکی بودن آن از دو راه استدلال شده است. اول اینکه:

مراد از «سبع مثانی» در آیه وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ حجر/ ۸۷ سوره حمد است، این آیه بلاخلاف در مکه نازل شده است، پس در وقت نزول سوره حجر، سوره حمد نازل شده بود.

دوم- به ضرورت مسلمین نماز در مکه واجب گردیده است و در اسلام نماز بدون حمد نیست، شیعه و اهل سنت اتفاق دارند بر اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۸ فرموده‌اند

«لا صلوة الا بفاتحة الكتاب»

اما آنها که گفته‌اند: دو دفعه نازل شده است این سخن نیز محتمل می‌باشد بعثت کثرت فضیلتش، هر چند که دلیلی بر- آن نیست
 «۱».

۴- این سوره بواسطه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فاتحة الكتاب نامگذاری شده است زیرا چنان که گفته شد شیعه و اهل سنت بالاتفاق نقل کرده‌اند که آن حضرت فرموده است.

«لا صلوة الا بفاتحة الكتاب»

وانگهی این حدیث بهترین دلیل است که قرآن کریم در زمان آن حضرت بترتیب فعلی در آمده و سوره حمد در اول آن قرار گرفته است.

۵- محتویات سوره مبارکه از این قرار است:

۱- رحمت خدا همه موجودات را فرا گرفته و آن رحمت دائمی و ابدی است، باید سخن و کار با نام چنین خدایی آغاز گردد.

۲- پرورش دهنده همه مخلوقات او است، رحمتش گسترده و ابدی است.

۳- جهان دیگری غیر از این جهان وجود دارد که گرداننده آن نیز خداست.

۴- پرستش خاص خداست، فقط باید او را پرستید و فقط باید از او مدد خواست که آفریننده و اداره کننده همه جهان اوست.

۵- مردمان در مسیر زندگی به سه گروه تقسیم می‌شوند: هدایت یافتگان غضب شدگان و گمراهان، باید تلاش کرد و از خدا خواست تا از گروه اول شد بقیه مطالب در «نکته‌ها» خواهد آمد.

(۱)- البیان ج ۱ ص ۴۴۴ تألیف علامه خویی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۹

اشاره

- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)
 اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)
- ۱- بنام خدای رحمان رحیم.
 - ۲- ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است.
 - ۳- رحمان و رحیم است «۱».
 - ۴- مالک روز جزاست.
 - ۵- فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌جوئیم.
 - ۶- ما را به راه راست هدایت کن.
 - ۷- راه آنان که به آنها نعمت داده‌ای نه راه غضب‌شدگان و نه راه گمراهان.

(۱)- ترجمه رحمن و رحیم به بخشنده مهربان بنا بآنچه گفته خواهد شد درست نیست علت اختیار ترجمه متن خواهد آمد.
 تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۰

کلمه‌ها

اللَّهُ: اسمی است که فقط بر خدای تبارک و تعالی گفته می‌شود به نظر بعضی اصل آن «اله» است همزه‌اش حذف شده و الف و لام بر آن اضافه گشته و لام در لام ادغام شده است، در این صورت معنی آن «معبود» است «۱» فیروزآبادی در قاموس گوید اصح آنست که علم غیر مشتق است باید دانست در لفظ «اللَّهُ» صفت بخصوص از صفات حق تعالی در نظر نیست ولی التراما به همه آنها دلالت دارد لذا گفته‌اند: اللَّهُ واجب الوجودی است که جامع همه صفات کمال است از آیه ۱۱۰ سوره اسراء معلوم می‌شود که آن از اسماء حسنی است «۲».

رحمن: صیغه مبالغه است از رحمت که دلالت بر کثرت و گسترش و احاطه رحمت دارد یعنی: خدایی که رحمتش همه موجودات را فرا گرفته وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (اعراف / ۱۵۹) (رحمت عرضی).
 رحیم: صفت مشبیه است و دلالت بر دوام و همیشه بودن رحمت دارد، یعنی: خدایی که رحمتش پیوسته و دائمی است (رحمت طولی).

حمد: ستایش، ثناگویی و ستودن در مقابل بذل و احسان، آن از «مدح» اخص و از «شکر» اعم است (قاموس قرآن- حمد).
 رب: پرورش دهنده. «رب الصبی ربا: ربا حتی ادرك» آن در اصل مصدر است که به معنی فاعل (مربی) بکار رفته است. به معنای

- (۱)- جوامع الجامع طبرسی.
- ۲- ناگفته نماند: ترجمه اللَّهُ ب «خدا» ترجمه صحیحی نیست که خدا بمعنی «خودآ» است یعنی آنکه آمدن و وجودش از خودش است و این جزئی از ترجمه اللَّهُ است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱

رئیس، مالک، مصلح و مانند آن نیز بکار می‌رود.

عالمین: آن جمع عالم (بفتح لام) است. به معنی همه مخلوقات، به معنی مردمان نیز آید مانند وَ أَنَّى فَضَّلْتُمْ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ (بقره/ ۴۷).

مالک: این کلمه بمعنی صاحب مال و سرپرست هر دو آمده است، در آیه معنای دوم بهتر است.

صراط: راه آن با «سین» و «صاد» هر دو خوانده شده و هر دو به یک معنی است، آن در اصل با «سین» است ولی گویند: با صاد افصح است که صاد با طاء قریب المخرج است.

شرح‌ها

در این آیات، ابتدا، خداوند بطور غائب با صفات رب العالمین، رحمن، رحیم و مالک یوم الدین یاد شده است. گویی نماز خوان با ذکر این صفات به تدریج به خداوند نزدیک می‌شود و در مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ با خدا روبرو شده و طور خطاب می‌گوید: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ... و ادامه می‌دهد که ما را از هدایت یافتگان و الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بگردان و از گمراهان و غضب‌شدگان بدور کن، بالا-تر از همه، مرد مؤمن با ذکر بسم الله ... به دریای رحمت بیکران حق که همه جا را پر کرده و همیشگی است اتصال پیدا می‌کند.

۱- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اتفاق شیعه بسم الله ... یک آیه مستقل و جزء فاتحه‌الکتاب و سوره‌های دیگر است، به جزء سوره توبه و در سوره (نمل / ۳۰) در صدر نامه حضرت سلیمان واقع است که به ملکه سبأ نوشت، ترک آن در نماز مبطل است خواه واجب باشد و خواه مستحب. «بسم الله» متعلق است به فعل مقدر مانند (ابدء-ابتداء) یعنی، شروع می‌کنم با نام خدا (یا شروع کن با نام خدا) از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده: الله بزرگترین اسم از اسماء خداست تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲ سزاوار نیست غیر خدا با آن خوانده شود

«الله اعظم اسم من اسماء الله عز و جل لا ینبغی ان یتسمى به غیره» (صافی).

«رحمن» حاکی از احاطه رحمت و شمول آن بر همه موجودات است، «رحیم» دلالت بر دوام و همیشگی رحمت دارد، یعنی بنام الله که رحمتش همه را فرا گرفته و همیشگی است «۱» علی هذا رحمن و رحیم هر یک معنای مستقلی دارند و تأکید یکدیگر نیستند. به عبارت روشنتر: رحمت خدا دارای دو بعد و دو جنبه است یکی وسعت و احاطه آن که همه ما سوی الله را فرا گرفته است چنان که فرموده وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (اعراف / ۱۵۹) و از فرشتگان نقل کرده که گفته‌اند رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا (غافر / ۷) دوم جنبه دوام و همیشه بودن آن اولی رحمت عرضی دومی رحمت طولی است.

کلمه «رحمن» به علت صیغه مبالغه بودن، دلالت بر گسترش و احاطه رحمت دارد و «رحیم» به مناسبت صفت مشبهه بودن مفید دوام و همیشگی است قطع نظر از مدلول لفظ رحیم، جمله‌های اسمیه در آیات وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره / ۱۶۰) إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره / ۱۲۸) إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (یوسف / ۹۸) و مانند آنها، به خوبی روشن می‌کنند که رحمت از خدا غیر قابل انفکاک است. علی هذا بهترین ترجمه بسم الله ... این است: بنام الله که رحمتش همگانی و همیشگی است، ترجمه‌ای که نگارنده عین رحمن و رحیم را آورده‌ام برای آن است که خود لفظ «رحمن، رحیم» در بیان این حقیقت از هر لفظی زیباتر است.

(۱)- طبرسی، زمخسری، بیضاوی و دیگران رحمن و رحیم هر دو را صیغه مبالغه گفته‌اند ولی نگارنده قول المنار را قوی می‌دانم که گوید: رحیم صفت مشبهه است، علی هذا آن دلالت بر دوام دارد نه اینکه تکرار رحمن باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳

در بعضی از روایات آمده است که: رحیم مخصوص به مؤمنان است باین تعبیر: خدا رحمن است نسبت به مؤمن و کافر، رحیم است فقط به مؤمنان ولی باید در این روایات از لحاظ تأویل یا رد آنها دقت نمود «۱» زیرا اگر چه در قرآن آمده وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (احزاب / ۴۳) اما در عین حال بطور عموم آمده است إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ (بقره / ۱۴۲) وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (احزاب / ۲۴).

۲- الْحَمِيدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مراد از «عالمین» در اینجا همه مخلوقات است، خدا آفریننده و تربیت کننده همه مخلوقات است، گاهی منظور از «عالمین» مردمان است مانند إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (ص / ۸۷)، گویند: الف و لام الحمد برای استغراق است یعنی همه حمدها و ستایشها خاص خداست، بعلت آنکه همه چیز از افاضه او است و مالک واقعی او است، برای هر کسی ستایش شود بعد از دقت خواهیم دید که عمل او به خدا منتهی می‌شود و جزئی از ربوبیت او است.

لفظ «رب العالمین» تعلیل «الحمد لله» است زیرا مربی عقلا سزاوار تشکر.

و ستایش است، معلوم است که مراد از «الحمد لله» انشاء حمد است یعنی خدا را حمد می‌کنم.

۳- الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وصف دوم و سوم «لله» است و تعلیل دوم برای «الحمد لله» آری خدایی که رحمتش هر چیز را فرا گرفته و دائمی است باید مورد ستایش باشد شمول و عمومیت این دو لفظ مساوی با عموم رب العالمین است.

۴- مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ وصف چهارم برای «لله» است یعنی رب العالمین بودنش منحصر به دنیا نیست بلکه او فرمانروای آخرت نیز هست «مالک» اسم

(۱)- در البیان علامه خویی ج ۱ / ۴۵۸ آمده است: این روایات باید تأویل یا رد شوند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴

فاعل است، به معنی صاحب مال و سرپرست هر دو به کار می‌رود، در آیه أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمَلْتُمْ أُيُودِينَ أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (یس / ۷۱) یعنی صاحب مال است و در آیه وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كِثُونَ (زخرف / ۷۷) یعنی سرپرست و فرمانروا است. یعنی ندا می‌کنند: ای حکمران آتش خدایت ما را بمیراند گوید شما ماندگار هستید اگر بالفرض نام او «مالک» باشد ظاهراً به علت حکمرانیش باهل آتش است.

«عاصم بن ابی النجود» و دیگران آن را «مالک» و عده‌ای «ملک» (بفتح میم و کسر لام) قرائت کرده‌اند، ظاهراً آن به معنای مدیر و حکمران است زیرا با «یوم» حکمران بودن مناسب است.

۵- إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ گویی نمازگزار با ذکر اوصاف قبلی، قدم بقدم به خدا نزدیک می‌شود تا در اینجا با خدا روبرو می‌شود و با لفظ خطاب می‌گوید «ایاک نعبد...» جلو آمدن «ایاک» در هر دو مورد برای افاده حصر و اختصاص است یعنی: فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو مدد می‌طلبیم. گویی اوصاف قبلی برای تمهید این سخن است، آری مبدئی که رب العالمین، رحمان رحیم، مالک یوم الدین است و قادر به جلب منفعت و دفع ضرر است و انسان را از پرستش طاغوتها بی‌نیاز می‌کند، باید مورد پرستش و مددخواهی قرار گیرد «۱».

۶- اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ هدایت به معنی راهنمایی است، صراط مستقیم و راه راست چنان که از آیه بعدی روشن خواهد شد، راه انبیاء و تعلیم یافتگان راستین آنهاست علی هذا آن، راه مستقیم به خصوص است، در این آیه از خدا می‌خواهیم: ما را برای هدایت کند که هنوز به آن نرسیده‌ایم، بنا بر این،

(۱) - اینکه در جای «ایاک اعبد» جمله «ایاک نعبد» با صیغه متکلم مع‌الغیر آمده است ظاهراً برای نفی هر گونه تشخص و استقلال در مقابل حق است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵

تحصیل حاصل نیست. به آیه بعدی توجه شود.

۷- صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ بحکم وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (یس / ۶۰) صراط مستقیم همان زندگی با توحید است یعنی مرا بندگی کنید که راه راست همین است، ولی منظور از آن در اینجا صراط بخصوصی است یعنی صراط پیامبران و صدیقین و شهداء یعنی بالاترین درجه هدایت.

توضیح اینکه: مراد از صراط مستقیم در آیه صراط و راه کسانی است که مورد نعمت خدا واقع شده‌اند و آنها به حکم: مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ ... (نساء / ۶۹) «۱».

عبارتند از پیغمبران و صدیقین و شهداء اعمال، بنا بر این، منظور از اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ هدایت ابتدایی نیست تا تحصیل حاصل شود، بلکه درجه اعلائی آن است که هنوز بآن نرسیده‌ایم.

اگر گویند: انبیاء و صدیقین و امامان در موقع گفتن این کلمه چه می‌خواهند آنها که باین مرتبه رسیده‌اند؟

گوئیم: درجات صراط مستقیم نسبت به همه متفاوت است، آنها هم مرتبه بالاتر از آنچه دارند می‌خواهند.

و اگر بگوئیم: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ با صراط مستقیم در آیه سابق فرقی ندارد، بلکه فقط بیان آنست، در این صورت مراد از: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ ادامه هدایت است یعنی ما را لحظه به لحظه هدایت کن که عبارت اخرای مستدام بودن است، از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که معنای آن «ثبتنا» است یعنی ما را در راه هدایت ثابت فرما «۲».

(۱) - ایضاً أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ مَرِيَمَ / ۵۸.

(۲) -

جوامع الجامع «روی عن امیر المؤمنین (ع) ان معناه ثبتنا».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶

ناگفته نماند: افاضه هدایت و سائر افاضه‌ها از خداست به بندگان، نظیر کارخانه برق و لامپ است تا کارخانه برق می‌دهد لامپ روشن است هر وقت کارخانه برق ندهد لامپ خاموش است، علی‌هذا افاضه هر آن قطع شود بنده در ضلالت خواهد بود لذا باید پیوسته گفته شود اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

اما غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ پر روشن است که آیه شریفه مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: نعمت داده شدگان، غضب شدگان و گمراهان، گروه اول همانها هستند که راه حق و راه توحید را یافته و در آن زندگی کرده و می‌کنند، این گروه توضیح داده شد.

گروه دوم یعنی غضب شدگان. عبارتند از پیشوایان ستمگر اعم از کفار و مشرکان و منافقان و طاغوتها که در راه باطلند و در غضب خدا هستند و دیگران را اضلال می‌کنند.

گروه سوم یعنی گمراهان عبارتند از کسانی که کورکورانه از پیشوایان ستمگر و طاغوتها پیروی می‌کنند آنها هم در آتش خداوند خواهند بود و در روز قیامت در میان آتش خواهند گفت ... رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَا (احزاب / ۶۷) یعنی خدایا ما از بزرگانمان پیروی کردیم، آنها ما را گمراه نمودند.

در قرآن مجید در موارد مکرر گفتگوی مستکبران و پیروان آنها در میان آتش نقل شده که هر یک دیگری را محکوم کرده و یک

دیگر را لعنت خواهند کرد مطیعان گمراه و نادم، به پیشوایان خود خواهند گفت: شما ما را اضلال نمودید، با در نظر گرفتن این آیات شکی نمی‌ماند در اینکه مراد از الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ پیشوایان ظالم و از «الضالین» پیروان آنهاست چنان که فرموده وَ جَعَلْنَا هُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (قصص / ۴۱).

در سوره ابراهیم آیه ۲۰ چنین آمده است وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۳۷
لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ...

در سوره سبأ از آیه سی یک تا سی و سه گفتگوی مفصلی میان مستکبرین و مستضعفین نقل شده که روز قیامت خواهند گفت: شما ما را بی‌چاره کردید و به کفر و شرک وا داشتید.

ایضا در سوره غافر آیه چهل و هفت و چهل و هشت و در سوره ص آیه پنجاه و نه و شصت و در سوره اعراف آیه سی هشت و سی نه، این مطلب آمده است.

در روایات شیعه و اهل سنت نقل شده است، مراد از المغضوب علیهم، یهود و از الضالین نصاری است «۱» بنظر می‌آید که این روایت برای بیان مصداق است و گر نه مغضوب علیهم و ضالین اعم از یهود و نصاری می‌باشند چنان که درباره فرعون آمده است يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ (هود / ۹۸) و حال آنکه فرعون و قوم او نه از یهودند و نه از نصاری.

نکته‌ها

بسم الله ... آیه مستقلی است

در گذشته گفته شد: باتفاق شیعه، بسم الله الرحمن الرحيم یک آیه مستقل است و جزء سوره حمد و سوره‌های دیگر قرآن می‌باشد در این زمینه روایات زیادی از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است.

۱- از علی علیه السلام پرسیدند آیا بسم الله ... از سوره فاتحه الكتاب است؟ فرمود آری، رسول خدا آن را می‌خواند و یک آیه می‌شمرد و می‌فرمود: فاتحه الكتاب

(۱)-

تفسیر عیاشی: عن معاوية بن وهب قال سئلت ابا عبد الله (ع) عن قول الله، غير المغضوب عليهم ولا الضالين؟ قال هم اليهود والنصارى.

[.....] تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۸

همان سبع مثانی است «۱».

۲- معاوية بن عمار گوید: بامام صادق علیه السلام گفتم: وقت خواندن نماز، بسم الله ... را در فاتحه الكتاب بخوانم؟ فرمود: آری. گفتم: پس از خواندن فاتحه الكتاب بسم الله ... را با سوره بخوانم؟ فرمود: آری «۲».

۳- عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: چرا چنان کردند، خدا مرگشان دهد بزرگترین آیه کتاب خدا را گمان کردند که اظهار آن بدعت است «۳».

۴- در روایات اهل سنت نیز چنین است: سیوطی در «الدر المنثور» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: وقت خواندن حمد، بسم الله ...

را بخوانید، حمد اساس قرآن، و اساس کتاب و سبب مثالی است، روایات دیگری نیز از این قبیل است. با وجود این اهل سنت در خصوص بسم الله ... سه گروه شده‌اند، گروه اول مانند شیعه معتقد شده‌اند که آن آیه مستقلی است، عده آنان بسیار است، ابن کثیر آن را در تفسیر خود از علی علیه السلام ابن عباس، ابن عمر، ابن زبیر، ابو هریره و امثال آنها، نقل کرده است.

گروه دوم معتقد شده‌اند که آن در سوره حمد آیه مستقل است و در سوره‌های دیگر نه. گروه سوم گفته‌اند: آن آیه مستقلی است ولی جزء هیچ یک از سوره‌ها نیست، فقط برای تبرک و نشان دادن اوائل سوره‌ها نازل گشته است (مجمع البیان).

(۱-۲) - وسائل الشیعه ج ۴ / ۷۴۶ و ۷۴۷.

(۳) - تفسیر عیاشی سوره حمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹

روایاتی در خصوص سوره فاتحه کتاب

- ۱- عیاشی از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل می‌کند بسم الله ... باسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدیش نزدیکتر است «انها اقرب الی اسم الله الاعظم من ناظر العین الی بیاضها».
- ۲- صفوان جمال از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند خدا هیچ کتابی نازل نکرده مگر آنکه اول آن بسم الله الرحمن الرحیم بوده «قال ابو عبد الله علیه السلام ما انزل الله من السماء کتابا الا و فاتحته بسم الله الرحمن الرحیم و انما کان يعرف انقضاء السوره بنزول بسم الله الرحمن الرحیم ابتداء للآخری».
- ۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر بن عبد الله فرمود: ای جابر بهترین سوره را که خدا در کتابش نازل فرموده است تعلیم نکنم؟ گفت: آری پدر و مادرم فدای تو باد آن حضرت «الحمد لله ام الكتاب» را بر او تعلیم فرمود «یا جابر الا اعلمک افضل سوره انزلها الله فی کتابه»؟ این قسمتی از یک حدیث است و در قرآن فرمود: «هی شفاء من کل داء الا السام یعنی الموت».
- ۴- حضرت صادق از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: خدا با فاتحه کتاب بر من منت نهاد «قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله من علی بفاتحه الكتاب» این روایات، همه از تفسیر عیاشی نقل شده است.

موقعیت این سوره در زندگی انسان

این سوره در زندگی انسان اثر تام و تمام دارد، در این سوره، سخن از رحمت و وسعه و ابدی خدا و از معاد و پرستش خدا و مدد خواستن از او و در ردیف پاگان عالم قرار گرفتن است. جامعه انسان بدون حکومت رحمت و عاطفه قابل بقا نیست. انسانها باید برنامه کارشان بر پایه رحمت و تعاون و همکاری باشد نه تضاد و پیمان کردن همدیگر. جهان روزی به سعادت می‌رسد که

زندگی بر پایه توحید و معاد استوار باشد، تا این دو اصل در زندگی بشر حکومت نکند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰
زندگی ایده آل ممکن نخواهد بود.

علم و صنعت بدون توحید، مانند سلاح در دست دیوانه است که نتیجه‌اش تار و مار کردن «هیروشیما» و کشتن هفتاد و هشت هزار و صد و پنجاه انسان در یک ساعت، کشتن یک میلیون الجزائری بجرم خواستن حق خود، اشغال فلسطین بدست صهیونیسم غاصب، بیرون راندن مردم یک کشور از دیارشان، زنجیر کشیدن ملل ضعیف بدست ابرقدرتها و میلیونها نظائر آنست، آری «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا».

انسان بی توحید، جز چنگیزها، یزیدها، کارترها، رضاخانها، نصیری‌ها، محمد رضا خانها و ... نمی تواند باشد، باید پرستش و اطاعت خاص خدا باشد، باید طاغوتها از بین بروند، باید همه بآن مشیت و خدایی که جهان را آفریده است و اداره می کند روی آورد و لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ.

اهل اسلام روزی اقلاد- ده بار این سرود توحید، سرود محکومیت خدایان دروغین، سرود رحمت عالمگیر و سرود پرستش رب العالمین را در نمازها می خوانند و استغاثه می کنند که خدایا ما را از پاکان و از زمره الَّذِينَ أُنْعَمَتْ عَلَيْهِمْ گردان تا در این زندگی پرتلاطم و شرک آمیز به ساحل توحید راه یابد «اللهم یا ربنا اهدنا الصراط المستقیم».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱

سوره بقره در مدینه نازل شده و دویت و هشتاد شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- بنا بر آنکه در مقدمه تفسیر گفته شد، این سوره اولین سوره است که در مدینه بعد از هجرت نازل شده است، در مجمع البیان فرموده: همه‌اش مدنی است بجز آیه ۲۸۱ و اَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ... که در حجه الوداع در «منی» نازل گشته است، تعداد آیات آن در قرائت کوفی دویت و هشتاد و شش می‌باشد و آن مورد قبول است زیرا که بامیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد، بعبارت اخری، قرائت کوفی به عاصم بن ابی النجود می‌رسد که بر ابو عبد الرحمن سلمی خوانده و او هم نزد آن حضرت خوانده است «۱» ولی آیات آن در تعداد قرائت بصری ۲۸۷ و در قرائت حجازی ۲۸۵ و در شامی ۲۸۴ است، این سوره دارای شش هزار و صد و بیست و یک کلمه و بیست و پنج هزار و پانصد حرف می‌باشد.

۲- گفته‌اند که این سوره به یک بار نازل نگشته است بلکه هر بار قسمتی از آن به مقتضای ضرورت نازل شده است، مثلاً آیات تغییر قبله باید در سال دوم هجرت نازل شده باشد زیرا تغییر قبله در پنجمین ماه سال دوم هجرت بوده است،

(۱)- سفینه البحار (عصم) و نیز مرحوم سید صدر در «تأسیس الشیعه» فرموده:

«عاصم ابن ابی النجود قرء علی ابی عبد الرحمن السلمی صاحب امیر المؤمنین (ع) و هو قرء علی امیر المؤمنین (ع)».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲

بهر حال، وضع آن روز اسلام، لزوم نزول این سوره را در وقتهای مناسب ایجاب می کرد.

۳- تسمیه این سوره به «بقره» ظاهراً بعلت گاوکشی بنی اسرائیل است که جریان آن در آیات شصت و هفت تا هفتاد و سه بیان شده است ولی چرا سوره‌ای باین بزرگی و دریایی از حقائق با نام یک قضیه نامگذاری شده است، در تفسیر آیات آن قصه، بیان خواهد شد.

۴- بنا بر روایات شیعه و اهل سنت، این سوره در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی بزبان آن حضرت «بقره» نامیده شده است، طبرسی از سهل بن سعد نقل کرده که رسول خدا فرمود: برای هر چیز سنام و سرآمد و قله‌ای هست، قله قرآن سوره بقره است:

«ان لكل شيء سناما و سنام القرآن سورة البقرة...»

و در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله جوانی را فرمانده گروهی از لشکریان خود نمود، گفتند یا رسول الله سن او از همه ما کمتر است، فرمود: او سوره بقره را می‌داند «۱». در تفسیر کشاف نقل شده که آن حضرت فرمود: آیات آخر سوره بقره از خزانه تحت عرش به من داده شده، آنها پیش از من به هیچ پیامبری داده نشده است نظیر این روایات در تفسیر برهان و عیاشی و سائر تفاسیر نیز نقل شده است.

۵- این سوره بزرگترین سوره قرآن مجید است و دریایی از حقائق و معارف اسلامی در آن بیان گردیده است که به ترتیب زیر خلاصه می‌شود:

۱- تقسیم مردمان به سه گروه مؤمن، کافر و منافق، بیان ابتدای خلقت انسان و سجود ملائکه و امتناع شیطان، بررسی پرونده یهود در حدود صد آیه که بزرگترین ضد انقلاب اسلامی در آن روز بودند.

(۱)- مجمع البیان اول سوره بقره (فضلها) تفسیر کشاف آخر سوره بقره.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳

۲- بنای کعبه به دست ابراهیم و اسماعیل و مقداری از حالات ابراهیم و جواب به یهود و نصاری که آن حضرت را یهودی یا نصرانی می‌دانستند و دعای آن بزرگوار درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۳- تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه و مقداری از آیات توحید و نفوذ اراده خدا در اداره جهان و محکوم نمودن بت پرستان.

۴- مقداری از محرمات اسلامی و شمه‌ای از فرمانهای سعادت بخش آن، و واجب شدن روزه و مقداری از احکام آن و اشاره بحکم قصاص و وصیت میت.

۵- دستور جهاد با کفار و حدود آن، وجوب حج و مسائل حج و عمره و نیز بیان شراب و قمار و گناه بودن آنها.

۶- مسائل مفصل نکاح و طلاق و عده و احکام زنان شوهر مرده.

۷- جریان بنی اسرائیل که از پیامبرشان فرمانده خواستند تا در رکاب او با دشمنان بجنگند، جریان طالوت و جالوت و داود و غلبه بنی اسرائیل بر دشمنان.

۸- آیه الکرسی، موقعیت خدا در جهان، زنده شدن پرنده‌گان مرده به دعای ابراهیم و زنده شدن آن پیامبر رهگذر بعد از صد سال و نشانه‌ای از معاد و قیامت موعود به طریق اعجاز.

۹- آیات انفاق و بیان مختصری در انفاق ریایی و نیز انفاقی که برای طلب مرضاء خداست.

۱۰- آیات ربا و قرض و سند قرض و شاهد گرفتن برای آن.

۱۱- درخواستهای مؤمنان در آیه اخیر و مطالب تحسین‌انگیز آن.

بحق باید گفت که این سوره دریایی از حقائق و نشان‌دهنده اسلام جاویدان می‌باشد لازم است که در مطالب آن دقت کرد و با آنها آشنا شد با توجه به مطالب یاد شده می‌دانیم که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله این سوره را قله قرآن نامیده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الم (۱) ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
 بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)
 أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللَّهُ
 عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ
 بِمُؤْمِنِينَ (۸)

بنام خدای رحمان رحیم

۱-الم.

۲- این کتاب بی شک، هدایت است برای اهل تقوی «۱».

۳- کسانی که به غیب ایمان می آورند و نماز می خوانند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند.

۴- و آنان که ایمان می آورند به دینی که بر تو نازل شده و به دینی که پیش از تو نازل گشته و به دنیای دیگر یقین می آورند.

۵- آنها در هدایت پروردگار هستند و فقط آنها رستگارانند.

(۱)-الم را یک آیه شمرده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵

۶- کسانی که (دانسته) حق را انکار کرده‌اند بآنها فرق نمی کند چه بترسانی و چه، نترسانی تسلیم نمی شوند.

۷- خدا بر قلوبشان مهر زده است و بر گوشها و بر چشمهایشان پرده‌ای هست و عذابی بزرگ برای آنهاست.

۸- بعضی از مردم می گویند: به خدا و دنیای دیگر ایمان آورده‌ایم ولی مؤمن نیستند.

کلمه‌ها

الم: راجع باین حروف و نظائر آنها که فواتح سور نام دارند در اول سوره اعراف بحث خواهیم کرد.

کتاب: مصدر است بمعنی مکتوب. آن در اصل بمعنی جمع کردن می باشد، گویی مطالب یا حروف، در آن در کنار هم جمع شده‌اند، لشگر را از آن کتیبه گفته‌اند که بعضی با بعضی جمع شده‌اند، کتاب بمعنی اثبات تقدیر، ایجاب و اراده نیز آمده است. ریب: شک، قلق و اضطراب قلبی.

هدی: راهنمایی. گویند: «هدیته هدی» او را راهنمایی کردم و شاید بمعنی هادی باشد.

متقین: پرهیزکاران. مفرد آن متقی است، اصل آن وقایه و وقاء بمعنای حفظ شیء است از آنچه اذیت و ضرر میرساند، تقوی بمعنای خود نگه داری می باشد متقی یعنی کسی که خودش را از ناپاکی و گناه و عذاب خدا حفظ می کند.

یؤمنون: ایمان: تصدیق توأم با اطمینان، اصل آن امن بمعنای آرامش قلب است ایمان تنها عقیده نیست، بلکه تسلیم و انقیاد در آن معتبر است.

غیب: نهان «الغیب کلّ ما غاب عنک». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶

ینفقون: نفق: خارج شدن. انفاق: خارج کردن مال از دست (خرج کردن) «ینفقون» خرج می‌کنند.

یقیمون: اقامه: برپا داشتن، استعمال این کلمه در نماز خواندن ظاهراً برای آنست که نماز برنامه ارتباط با خداست این ارتباط باید همیشه و پیوسته باشد «یقیمون» برپا می‌دارند. «اقامه: ادامه» یوقنون: یقین تحصیل می‌کنند. یقین بالاتر از علم و از اوصاف علم است. فیومی در مصباح گوید: یقین علمی است که از استدلال و تحقیق حاصل شود.

مفلحون: رستگاران. واحد آن مفلح است. فلح: رستگاری و نجات یافتن.

کفروا: کفر در اصل بمعنی پوشاندن است زارع را کافر گویند که تخم را در زمین می‌پوشاند کافر را از آن کافر گویند که حقائق را با انکار پوشانده است، خواه از روی جهل باشد و خواه از روی عناد. لازم است کفر را انکار معنی کنیم.

ختم: ختم: مهر نهادن «ختم الله» مهر نهاد خدا.

سمع: گوش و قوه شنوایی. آن در تمام قرآن مفرد آمده ولی در معنی، جمع و مفرد بکار رفته است. زیرا که اصل آن مصدر است و مصادر جمع بسته نمی‌شوند چنان که طبرسی و زمخشری و دیگران گفته‌اند.

غشاوة: پرده. اصل آن از «غشی» بمعنی پوشاندن و فرا گرفتن است.

شرحها

در این آیات مردم به سه دسته تقسیم شده‌اند: مؤمن، کافر و منافق و روشن گردیده که از این سه دسته فقط مؤمنان رستگارانند، بنا بر این آیات، مؤمن کسی است که در باطن عقیده دارد و در ظاهر عمل، کافر کسی است که نه ایمان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷

دارد و نه عمل، منافق آنست که ادعای ایمان می‌کند ولی در باطن بی‌عقیده و منکر است علی‌هذا مؤمن و کافر یک چهره دارند، ظاهر و باطنشان یکی است ولی منافق دو چهره دارد و مانند دزدی که از اهل خانه باشد مرموز و خطرناک است و پللی است میان مؤمنان و کافران، کفار همیشه بوسیله منافقان بجهان اسلام راه یافته‌اند لذا باید منافق را با اوصافش شناخت چنان که قرآن آن را با اوصافش شناسانده است، رجوع شود به «نکته‌ها».

۱ و ۲- الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین لفظ «لا ریب فیہ» قید است برای «هدی للمتقین» یعنی: در اینکه این کتاب برای پرهیزکاران هدایت است شکی نیست مانند: تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (سجده ۲) یعنی، این کتاب بی‌شک از جانب خداست، مراد از «الکتاب» مجموع آنست که تا وقت نزول این سوره نازل شده بود و نیز آن قسمت که در علم خدا بود که نازل شود.

منظور از متقین ظاهراً کسانی هستند که روح تقوی دارند نه متقیان اصطلاحی مثل: وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَالْتَمَّهَا فُجُورًا وَ تَقْوَاهَا (شمس / ۸) روح فجور و تقوی در هر انسانی هست. مردم در برابر حقائق دو گونه‌اند: منصف و لجوج. منصف بمجرد درک حقیقت آن را قبول می‌کند و تسلیم می‌شود مانند ابو ذر تا قرآن را شنید اسلام آورد، چون روح تقوی و انصاف داشت ولی ابو جهل با آنکه فهمید تسلیم نشد چون روح تقوی در او مرده بود. قرآن مجید منصفان و متقیان را هدایت می‌کند ولی نسبت بلجوجان بر پلیدی آنها می‌افزاید: وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ (توبه / ۱۲۵) در جای دیگر، کسی که روح تقوی دارد زنده نامیده شده و برای کافران فقط حجت تمام می‌شود لِئِنذَرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (یس / ۷).

۳- الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸

بنا بر آنکه گفته شد «الذین...» وصف «متقین» است یعنی آنها که روح تقوی دارند و زنده‌اند این اوصاف را می‌پذیرند، ایمان می‌آورند و عمل می‌کنند، مراد از «الغیب» در وحله اول خداست که بعلت نادیده بودن «غیب» تعبیر شده و گرنه از هر پیدا پیداتر

است و می‌شود شامل هر غیب باشد که باید ایمان آورد مانند ملائکه و امام زمان علیه السّلام و مانند آنها «۱» ولی باید به آخرت شامل نباشد که آن در ذیل آیه بعدی خواهد آمد این آیه در بیان اعتقاد و عمل مؤمن است.

۴- وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ وَصِفَ دِيْكَرَ مُؤْمِنَانَ اسْتِ وَ حَكَائِطَ دَارِدَ كِهَ تَكْمِيْلِ اِيْمَانِ دَرِ صَوْرَتِي اسْتِ كِهَ بِهَ پيامبران گذشته و دین آنها نیز ایمان آورد، ایمان بروز قیامت نیز از آن جمله است.

۵- أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ لَفْظَ «مَنْ رَبَّهُمْ» وَصِفَ «هُدًى» وَ تَقْدِيمَ «هُمْ» بَرَأى حَصْرَ وَ اخْتِصَاصَ اسْتِ اِيْعْنَى اَنْهَآ اَزْ جَانِبِ خِدا دَرِ هِدَايَتِنْدَ وَ فِقْطَ اَنْهَآ رَسْتِگَارَانِدَ، مَنَافِقَانِ وَ كَفَّارَ، كَمْرَاهَانِ وَ اشْقِيَا مِيْ بَاشِنْدَ.

۶- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِيَانِ گروهِ دُومِ اسْتِ. نَاگَفْتِهَ نَمَانِدَ: كَفْرَ دُو گُونِهَ اسْتِ، يَكِي كَفْرَ وَ انكَارِ اَزْ رُوى عِنَادِ وَ لَجَاجَتِ، اِيْعْنَى شَخْصِي دَانِسْتِهَ وَ اَزْ رُوى عَمْدِ، حَقِيْقَتِ رَا انكَارِ كَرْدِهَ وَ تَسْلِيْمِ نَمِيْ شُودِ، چنان كه در باره فرعون و قوم او آمده: وَ جَحِدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا (نمل/ ۱۴) اِيْعْنَى دَرِ بَاطِنِ يَقِيْنِ كَرْدِنْدَ كِهَ مَعْجَزَاتِ مُوسَى حَقِّ اسْتِ

(۱)- دَرِ تَفْسِيْرِ بَرَهَانَ اَزْ اِمَامِ صَادِقِ (ع) نَقْلَ شُدِهَ اسْتِ كِهَ دَرِ بَارِهَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ فَرَمُودَ:

مؤمن بغيب «من آمن بقيام القائم»

و در روایت ديگر فرمود:

«الغيب فهو الحجة الغائب».

تفسير أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۹

ولی باز انکار کردند، در خصوص اهل کتاب که رسول خدا صلّى الله عليه و آله را انکار می‌کردند فرموده: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيْقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (بقره/ ۱۴۶).

اِيْعْنَى: اِيْنِهَآ پيغمبر ما را می‌شناسند چنان كه پسران خویش را می‌شناسند و بسیاری از آنها حق را دانسته كتمان می‌کنند، علی هذا كَفْرَ دَرِ اِيْنِگُونِهَ مُوَارِدِ اَمْرِ عَدْمِي نِيْسْتِ بَلَكِهَ اَنْهَآ حَقِّ رَا مِيْ دَانِنْدَ اَمَا رُوى جَاهِ طَلِبِي وَ حَفْظِ مَقَامِ وَ پِيروِي اَزْ شَهْوَاتِ حَاضِرِ نِيْسْتِنْدَ بِهَ اَنْچِهَ مِيْ دَانِنْدَ تَسْلِيْمِ شُونْدَ لِنْدَا انكَارِ مِيْ كِنِنْدَ نَظِيْرِ اَنْكِهَ فَرَعُونِيَانِ پَسِ اَزْ شِنَاخْتِنِ مُوسَى وَ بَرَادَرِشِ كَفْتِنْدَ اَنْ نُؤْمِنُ لِبَشَرِيْنِ مِثْلِنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (مؤمنون/ ۴۷) اِيْعْنَى: اِيْآ بِهَ مُوسَى وَ هَارُونِ تَسْلِيْمِ شُويْمِ بَا اَنْكِهَ قَوْمِ اَنْهَآ بَرْدِگَانِ مَا هِسْتِنْدَ، مَعْلُومِ اسْتِ خُودِ پَسِنْدِي، عِلْتِ عَدْمِ تَسْلِيْمِ شُدِهَ اسْتِ.

ديگری كفر از روى جهالت و نادانى است اينگونه اشخاص اگر متذكر شوند نوعا ايمان مِيْ آوَرِنْدَ ظَاهِرَا مَرَادِ اَزْ اِيْهَ گروهِ اولِ مِيْ بَاشَدَ كِهَ اِنْدَارِ بِحَالِشَانِ فَائِدِهْ اِيْ نَدَارَدَ زِيْرَا رُوحِ تَقْوِي نَدَارِنْدَ وَ مَنَصِفِ نِيْسْتِنْدَ بَلَكِهَ لَجُوجِ وَ مَتَكَبِرِ هِسْتِنْدَ چنان كه در آيه گذشته خوانديم «ظلما و علوا».

اگر گویند: اينكه فرموده: چه بترسانی و چه نترسانی، ايمان نمی‌آورند اِيْآ مَنظُورِ اَنْسْتِ كِهَ اَزْ اِيْمَانِ آوَرْدِنِ وَ تَسْلِيْمِ شِدْنِ مَسْلُوبِ الْقَدْرَةِ شُدِهْ اِنْدَ اِيْ اِيْنَكِهَ مِيْ تَوَانِنْدَ اِيْمَانَ بِيَاوَرِنْدَ اَمَا نَخَوَانِدَ آوَرْدَ؟

گوئيم: اولاً مَرَادِ اَزْ اِيْمَانِ دَرِ اِيْهَ اَعْتِقَادِ نِيْسْتِ زِيْرَا اِيْنِگُونِهَ اشخاص اعتقاد دارند بلکه مَرَادِ تَسْلِيْمِ شِدْنِ وَ اِنْقِيَادِ بِحَقِّ اسْتِ چنان كه گفته شد، اعتقاد يکِ مَطْلَبِ اسْتِ وَ تَسْلِيْمِ شِدْنِ بَاعْتِقَادِ، مَطْلَبِي دِيْگَرِ. ثانياً اِيْنِگُونِهَ اشخاص مَسْلُوبِ الْقَدْرَةِ نِيْسْتِنْدَ وَ لِيْ چُونِ عِنَادِ نَخَوَانِدَ كِذَابْتِ بَا نِچِهَ مِيْ دَانِنْدَ تَسْلِيْمِ شُونْدَ، لِنْدَا خِدا تَفْسِيْرِ اَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۱، ص: ۵۰

فرموده در باره اينها خودت را معطل مکن كه ايمان نخواستند آورد.

و اگر مَرَادِ عَدْمِ قَدْرَتِ بَاشَدَ بَازِ تَكْلِيْفِ اَزْ اَنْهَآ سَاقِطِ نَمِيْ شُودِ كِهَ خُودِ مُوجِبِ اِيْنِكَارِ شُدِهْ اِنْدَ وَ قَدْرَتِ تَفَكْرِ صَحِيْحِ رَا اَزْ دَسْتِ

داده‌اند.

۷- خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ صدر آیه تعلیل عدم ایمان آنهاست، وقتی که خدا به قلبی مهر نهاد دیگر صاحب آن قلب تسلیم حق نمی‌شود، آن گاه در علت مهر نهادن فرموده که در گوشهای آنها و بر چشمهای آنها پرده بخصوصی است که از شنیدن و دیدن آیات حق مانعشان میشود، کسی که چشم و گوشش بسته شده دیگر مطلبی به مغزش راه نخواهد یافت بنا بر این «واو» در وَعَلَى سَمْعِهِمْ ... برای استیناف است و این آیه نظیر آیه: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ (انعام / ۴۶) می‌باشد.

«غشاوة» نکره است یعنی پرده بخصوص که نتیجه ستمگریها و اعراض از حق است در عیون الاخبار از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده:

«الختم هو الطبع على قلوب الكفار عقوبة على كفرهم كما قال عز وجل بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (۱).

بهر حال اینها گروه دوم از گروه‌های سه گانه می‌باشند که با وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ کارشان ختم شده است، اینکه نسبت ختم بخدا داده شده موجب جبر و بی‌عدالتی نیست زیرا اینان خودشان اسباب ختم را فراهم آورده‌اند، اصرار بر کفر و نافرمانی عاقبتش مهر شدن قلب است مانند مسافری که پیوسته بر خلاف جهت مقصود حرکت می‌کند فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ (صف / ۵).

۸- وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ

(۱) - تفسیر صافی از عیون الاخبار.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۱

از این آیه تا آیه ۲۰ بیان حال منافقان و گروه سوم است. در این آیه منافق چنین معرفی شده که در زبان اظهار ایمان می‌کند اما در باطن ایمان ندارد، علی هذا منافق یک انسان دو چهره‌ای است که نان را به نرخ روز می‌خورد و با اظهار ایمان می‌خواهد به اغراض مادی خود برسد، و چون منافق را باید با اوصاف و اعمال او شناخت لذا در آیات بعدی منافقان بطور تفصیل بیان شده‌اند موقع نزول آیات، منافقان به تدریج در مدینه نضح می‌گرفتند که ضروری بود قرآن به حساب آنها برسد و برای مؤمنان در شناختن آنها جهت بدهد.

نکته‌ها

موقعیت قلب:

در جاهای مناسب خواهد آمد که مراد از قلب در قرآن آیا همین قلب صنوبری شکل است که در سینه قرار گرفته و تلمبه خون بدن می‌باشد یا معنای دیگر دارد، در این آیات موقعیت قلب که مرکز فرماندهی بدن است در زمینه ایمان و کفر و نفاق مورد توجه است درباره گروه اول فرموده: يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ... وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ در جای دیگر آمده: أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ مجادله / ۲۲، در بیان کفار فرموده: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ و درباره منافقان چنان که خواهد آمد گفته شده: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ پس در خصوص هر سه گروه باید به سراغ قلب رفت که محل نزول اشعه رحمت الهی و مرکز فرماندهی کارهای نیک و بد است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۲

[سوره البقرة (۲): آیات ۹ تا ۲۰]

اشاره

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْ نُؤْمِنَ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶) مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷) صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸) أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳

- ۹- به خدا و مؤمنان حيله می کنند ولی جز به خود حيله نمی کنند اما نمی فهمند.
 - ۱۰- در قلوبشان مرضی هست، خدا مرضشان را افزود، آنها را هست عذابى دردناک به علت دروغ گفتنشان.
 - ۱۱- چون به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید گویند ما فقط اصلاح گریم.
 - ۱۲- بدانید که آنها، فقط مفسدانند، اما نمی فهمند.
 - ۱۳- و چون به آنها گویند ایمان بیاورید چنان که مردم ایمان آورده اند، گویند آیا مانند احمقان ایمان آوریم؟! بدانید که آنها فقط احمقند ولی نمی دانند.
 - ۱۴- وقتی که به اهل ایمان می رسند گویند: ایمان آورده ایم و چون با امثال خود خلوت می کنند گویند: ما با شما ایم ما تنها استهزا گرانیم.
 - ۱۵- خدا آنها را استهزا می کنند و در سرگردانی بر طغیانشان می افزاید.
 - ۱۶- آنها هستند که ضلالت را با هدایت عوض کردند در نتیجه، تجارتشان سودی نداد و هدایت نشدند.
 - ۱۷- حکایتشان حکایت کسی است که آتشی بیافروخت. چون اطراف وی را روشن ساخت خدا نورشان را برد و در ظلماتی که چیزی نمی بینند رهایشان ساخت.
 - ۱۸- کرانند، لالانند و کورانند، بحق بر نمی گردند.
 - ۱۹- یا چون ابری باران ریز، توأم با ظلمات و رعد و برق، که از ترس صاعقه ها و هراس مرگ، انگشتان خویش را در گوشها کنند، خدا کافران را احاطه کرده است.
 - ۲۰- نزدیک است برق چشمشان را برباید، هر وقت روشن شود راه روند و چون تاریک شود بایستند با آنکه اگر خدا می خواست، چشم و گوششان را می گرفت خدا بر هر چیز تواناست.
- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴

کلمه ها

یخادعون: خدع: پنهان کردن، فریبکار را مخادع گویند که حقیقت را پوشانده و در لباس باطل نشان می دهد، مفاعله لازم نیست

همیشه بین الاثنین باشد مثل «سافرت یوما» یعنی یک روز سفر کردم علی هذا «یخادعون» به معنی «یخدعون» است ولی در إِنَّ
الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ

نساء آیه / ۱۴۲ بین الاثنین است «یخادعون» حیل می کنند.

یشعرون: شعر: دانستن و توجه. «لا یشعرون»: نمی دانند، نمی فهمند.

الیم: الم (بر وزن شرف): درد یا درد شدید «الیم»: دردناک. آن در آیه به معنی فاعل (مؤلم) است.

سفهاء: بی خردان، مفرد آن سفیه و در اصل به معنی سبکی است.

شیاطین: شیطان: دور شده، از خیر، طبرسی فرموده: «البعید عن الخیر» به عقیده طبرسی و راغب و ابن اثیر و دیگران، نون آن اصل
کلمه و اشتقاق آن از «شطن» است و آن به معنی دور شدن می باشد گویند: «شطن عنه: بعد» این کلمه در انسانهای بدکار و دور از
حق نیز بکار رفته است چنان که مراد از آن در آیه منافقانند.

مستهزءون: هزه و هزو: مسخره کردن. آن حکایت از تحقیر مسخره شده دارد استهزاء نیز به همان معنی است «مستهزءون»:
مسخره کنندگان.

یمدهم: مد: زیادت، در گسترش و مهلت دادن نیز بکار می رود، «یمدهم»:

مهلت می دهد به آنها یا زیادت می دهد.

یعمهون: (عمه: بر وزن شرف) تحیر و سرگردانی در رأی و فکر یا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۵

سرگردانی در ضلالت. مراد از آن در آیه معنای دوم است یعنی در نفاقشان سرگردان می مانند و نمی دانند چه می کنند.

اشترؤا: شری، شراء و اشتراء هر سه از اضداد هستند و به معنی خریدن و فروختن هر دو بکار روند بنا بر آنکه اهل لغت گفته اند، اما
«شری» در قرآن همه جا به معنی فروختن آمده است ولی اشتراء در هر دو بکار رفته است، آنجا که به معنای خریدن باشد ثمن با
لفظ «باء» آید چنان که در آیه است، یعنی گمراهی را خریدند و در عوض هدایت را دادند و آنجا که به معنی فروختن باشد میبع با
«باء» آید مانند: وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا (بقره / ۴۱).

تجارت: معامله: خرید و فروش. آن در قرآن مجید هم در خرید و فروش متعارف بکار رفته است و هم در خرید و فروش معنوی
چنان که در آیه شریفه.

مهتدین: اهتداء از باب افتعال به معنای هدایت یافتن و قبول هدایت است «مهتدین» هدایت یافتگان.

مثل: صفت. حالت. عبرت. حدیث. مراد از آن در اینجا حال و حکایت است.

استوقد: و قد: افروخته شدن آتش، ایقاد: افروختن آتش. استیقاد:

افروختن و افروخته شدن. در آیه به معنی افروختن است و اگر طلب مراد باشد معنای «استوقد نارا» چنین می شود: خواست آتشی
بیافروزد.

اضائت: اضائه: روشن شدن و روشن کردن، لازم و متعدی هر دو آمده است چنان که در آیه اول متعدی و در آیه بعدی لازم است،

اصل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۶

آن ضوء است.

صم: اصم: کر مادرزاد، بقولی مطلق کر است، جمع آن صمم: اصل آن صمم بمعنی بستن است.

بکم: ابکم: لال مادرزاد. جمع آن بکم است، اخرس به معنی مطلق لال است خواه مادرزاد باشد یا بعدا لال شده باشد.

عمی: اعمی: کور. جمع آن عمی (بر وزن قفل) است، عمی (بر وزن عبد) به معنی کوری و نیز به معنی فقدان بصیرت است این
کلمه در قرآن مجید هم در کوری ظاهری و هم در فقدان بصیرت بکار رفته است، چنان که مراد از آن در آیه فقدان بصیرت است.

صیب: ابر باران ریز، طبریسی آن را باران معنی کرده، راغب و غیر او ابر باران ریز گفته‌اند، مناسب آیه شریفه معنای دوم است چون رعد و برق و صاعقه در ابر است نه در باران.

صواعق: جمع صاعقه. باید دانست: رعد صدای ابر، برق نور ابر، صاعقه خط قرمز و نورانی است که در اثر تخلیه بار الکتریکی میان ابرها ظاهر می‌شود و آن مبدء نور است.

اصابع: اصبع: انگشت، اصابع: انگشتها.

آذان: اذن (بر وزن شتر) گوش. جمع آن آذان است.

یخطف: یخطف: ربودن و اخذ کردن به سرعت «خطفه استلبه بسرعه» «یخطف» می‌رباید.

شرحها

آیات دوازده گانه در بیان اوصاف منافقان و مآل کار آنهاست در گذشته گفته شد که منافق دارای دو چهره است، لذا شناختن منافق فقط باوصاف و اعمال تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۷

او میسر است، منافق خطرناکتر از کافر و پلّی است میان مؤمنان و کافران و بحکم *إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ* (نساء/ ۱۴۵) عذاب او در قیامت سختتر از کافر خواهد بود، اینک اوصاف آنها را که در این آیات بیان شده است می‌آوریم، باید دانست بعضی از این اوصاف در کفار هم هست ولی نظر قرآن معرفی منافقان است، در نکته‌ها بحث مبسوطی در زمینه منافقان خواهیم داشت، منافقانی که پیوسته برای اسلام و مسلمانان خطرناک بوده و هستند.

۹- *يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَاللَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ* آیه حاکی است که اظهار ایمان برای فریفتن خداست و هم فریفتن مؤمنان که مؤمنان آنها را از خود بدانند و بحساب گیرند، آنها در قولشان *آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْأَخِرِ* با خدا معامله فریبکارانه می‌کنند و نیز مؤمنان را حيله می‌زنند تا در ردیف آنها قرار گیرند.

اما متوجه نیستند که فقط خود را فریب می‌دهند که با این عمل موجبات سعادت را از دست می‌دهند و از فوائد واقعی دین که به نفع انسانها آمده است بی‌بهره می‌مانند و سرانجام در دنیا رسوا و در آخرت به عذاب خدا گرفتار می‌شوند آنکه عاقبت کارش چنین است، خود را می‌فریبد نه دیگران را.

۱۰- *فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* بما كانوا يكذبون علت خدعه آنست که قلب سالم ندارند بلکه قلبشان مریض است این مرض نتیجه اعمال زشت و طغیانگری آنها است، بهر حال *فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ* دلیل «یخادعون» است *فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا* اگر خبر باشد معنایش آنست که خدا به وسیله نزول آیات بر مرض قلبشان افزوده است چنان که فرموده: *وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ* (توبه/ ۱۲۵) و *لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا* و نظیر: *وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا* مائده/ ۶۴، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۸

آری قرآن برای هدایت و برای بعضی کفر افزا و ضرر است، ممکن است که دعا بمعنی لعنت باشد. *لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* پایان کار آنهاست.

۱۱- *وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ* منافق مفسد است، تباهی به بار می‌آورد، کفار را به جامعه مسلمانان راه می‌دهد، اسرار مسلمین را به کفار می‌رساند، شایعه‌های دروغ منتشر می‌کند، و چون به آنها گویند فساد نکنید گویند ما مصلحانیم، نظر اصلاح داریم، این هم یکی از اوصاف منافقان است، حساب کنید حالات منافقان را در هر جامعه.

۱۲- *أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ* جلو افتادن «هم» برای حصر است یعنی بدانید آنها جز مفسد نیستند ولی مطامع و اغراض، فکرشان را عوض کرده و نمی‌فهمند و *هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا* کهف/ ۱۰۴.

۱۳- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا- يَعْلَمُونَ علامت دیگری از علائم منافقان است که خودشان را عاقل و مؤمنان را سفیه می‌دانند، اگر به آنها گویند: شما هم مانند دیگران ایمان بیاورید و به حق تسلیم شوید، گویند این مردم احمقند، راه زندگی را بلد نیستند، عاقل آنست که به مقتضای زمان عمل کند و از دنیا کام بگیرد. چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند

ولی آنها جز احمق نیستند که بخاطر زندگی چند روزه همه حقائق و فضیلت را زیر پا می‌گذارند.

۱۴- وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ از علائم منافقان است که در میان مردم تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۹

اظهار ایمان می‌کنند و چون با رفقای خود یعنی منافقان به خلوت می‌روند گویند: ما با شما هستیم ما مردم را مسخره کرده‌ایم، اکنون که انقلاب اسلامی ایران پیروز گشته است گویی آیات شریفه اکنون نازل شده‌اند، خدا در جوابشان فرموده:

۱۵- اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.

جمله «یمدهم» تفسیر استهزاء است، منافقان که مؤمنان را مسخره می‌کنند عکس العملش آنست که قدرت تفکر از آنها سلب می‌شود، طغیانشان فروتر می‌گردد، خود را از یاد می‌برند و نمی‌دانند چه می‌کنند، سرگردان هستند، جهت مستقیم ندارند نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ «یمدهم» به معنی زیادت و گسترش دادن است مثل وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ اعراف / ۱۰۲ «یعمهون» جمله حالیه است یعنی: خدا در حال سرگردانی بر طغیانشان می‌افزاید، این سزای اعمالشان است نه آنکه بی‌عدالتی باشد.

۱۶- أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.

تجارت و این چنین زندگی، به حال آنها سودی نبخشد زیرا هدایتی را که از جانب خدا آمده بود با گمراهی عوض کردند و هدایت یافتگان نشدند، در این آیه هدایت ثمن است که داده‌اند و گمراهی متاعی است که خریده‌اند، بالاخره، تجارت، تجارت معنوی است.

۱۷- مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ در این آیه و آیات بعدی دو مثل در بیان حال منافقان یاد شده است، مثل اول به نظرم در این زمینه است که منافق نقشه فتنه بر ضد حق را می‌کشد و در آن کار تا حدی پیشرفت می‌کند ولی تا تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶۰

بخواهد نتیجه قطعی بگیرد، عاملی از ناحیه حق و خدا، پیدا می‌شود و آن نقشه خائنانه را نقش بر آب می‌کند، منافق مانند انسانی که در ظلمت مانده و جایی را نمی‌بیند متحیر می‌ماند که چه بکند و فتنه را از کجا آغاز نماید؟

مانند کسی که در محل تاریکی واقع است و آتشی بر می‌افروزد چون اشیاء اطراف او در اثر نور دیده شدند، خدا بوسیله باد یا عامل دیگری آن آتش را خاموش می‌کند آن شخص باز در تاریکی فرو می‌رود، امروز منافقان در انقلاب اسلامی ایران با نقشه‌های خود و اربابان خارجی مقداری، سر و صدا به راه می‌اندازند و فتنه‌ها بوجود می‌آورند و مسرور می‌شوند که نقشه آنها گرفت ولی با یک مقاومت ملت یا با یک جمله رهبر انقلاب و یا با یک افشاگری، همه نقشه آنها نقش بر آب می‌شود.

۱۸- صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا- يَرْجِعُونَ این آیه حاکی است که می‌شد از آن بی‌نتیجه ماندن عمل، بیدار شوند ولی کردار ناپاک و افکار غلط چنان در روحیه آنها اثر گذاشته است که گوششان از شنیدن گفتار حق و زبانشان از اقرار بحقائق و چشمشان از دیدن آیات حق، ناتوان گردیده است، امیدی به هدایتشان نیست، در گذشته گفته‌ایم: آن که می‌داند ولی نمی‌خواهد تسلیم شود، انذار برای او فائده‌ای ندارد، آری روحيات منبعث از گناه، راه را بر انسان می‌بندد.

۱۹- أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعِيدٌ وَبَرَقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ مثل دوم در بیان احوال منافقان از این آیه شروع می‌شود، این مثل از پریشان خاطر بودن منافق و طوفانی بودن باطن آنان، حکایت

دارد، مانند کسانی که در شب ظلمانی در بیابان ناشناس زیر رگبار پر از صاعقه و رعد و برق مانده‌اند، از صدای رعد و ترس صاعقه تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶۱

انگشتان را در گوش کرده‌اند. شدت برق به حدی است که نزدیک است چشمشان را کور کند در این طوفان و ترس هر وقت برق می‌زند چند قدمی پیش می‌روند و چون خاموش می‌شود در جای خود می‌خکوب می‌گردند.

چنین است زندگی منافق در جامعه‌ای که اکثریت آن انقلابی هستند و در راه برقراری توحید تلاش می‌کنند، منافق در چنین جامعه‌ای با خاطر پریشان و مضطرب در تشویش و ناراحتی زندگی می‌کند، آرامش خاطر او بسیار جزئی است. مانند منافقان در عصر ما که عصر انقلاب اسلامی است در قلوب منافقان طوفانها وزیدن گرفته و فقط کمی آرامش خاطر در شنیدن خبرهای دروغین صدای آمریکا و امثال آن دارند.

«کصیب» عطف است بر «کمثل...» تقدیر آن «مثلهم کاصحاب صیب» است «من السماء» شاید برای آن است که راه فراری ندارند و گرنه ابر پیوسته از بالا است، «ظلمات» در اثر تراکم ابر است شاید ظلمت شب نیز منظور باشد «وَاللَّهُ مُحِيطٌ...» حاکی است که گذاشتن انگشت به گوش فائده‌ای ندارد که خدا آنها را احاطه کرده است.

۲۰- يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَهَدَّاهُمْ بِمَعِيهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بقیه مثل است، معنی در بالا معلوم گردید و لَوْ شَاءَ اللَّهُ ... بیانگر آنست که:

در این استفاده جزئی از چشم و گوش خود مستقل نیستند و با عنایت خداست و اگر خدا می‌خواست چشم و گوششان را می‌گرفت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶۲

نکته‌ها

پیدایش منافق

پیدایش و تقسیم شدن افراد جامعه به سه گروه: مؤمن، کافر و منافق یک امر طبیعی است. هر دین یا حتی طرحی در جهان پیدا شود، مردم در تلقی آن سه گروه خواهند بود، عده‌ای با جان و دل می‌پذیرند، عده‌ای به مخالفت برمی‌خیزند و عده‌ای برای مصلحت به ظاهر قبول می‌کنند. و از این جا مؤمن، کافر و منافق پیدا می‌شود.

آن گاه که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مکه بودند از منافق خبری نبود، عده‌ای مؤمن و اکثریت کافر بودند، چون اسلام چندان نیرومند نشده بود که عده‌ای برای استفاده شخصی اظهار اسلام کنند. گرچه نمی‌شود به طور کلی منافق را در آن دوره نفی نمود. رجوع شود به آیه ۱۱ از سوره عنکبوت که در مکه نازل شده است.

وقتی که آن حضرت به مدینه هجرت فرمودند و اسلام گسترش پیدا کرد و حکومت تشکیل داد، به تدریج منافقان پیدا شدند، هر چه به گسترش اسلام افزوده شد، آنان که نان را به نرخ روز می‌خوردند و منافق بودند بیشتر شدند.

از قرآن مجید استفاده می‌شود که در جنگ «بدر» بعضی از لشکریان آن حضرت منافق بودند در سوره انفال ضمن آیات جنگ بدر آمده است: إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوَاهُمْ... انفال / ۴۹.

منافقان هر چه بیشتر می‌شدند، بیشتر ایجاد مزاحمت می‌کردند چنان که در جنگ «احد» عبد الله بن ابی رئیس منافقان از راه، به مدینه برگشت، سیصد نفر با او برگشتند و رسول خدا را تنها گذاشتند. از این معلوم می‌شود که منافقان اظهار وجود هم می‌کرده‌اند.

حکم بن ابی العاص و چند نفر دیگر، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶۳

بدین علت به طائف تبعید شدند و تا حکومت عثمان حق مراجعت به مدینه را نداشتند.

سوره توبه که در سال نهم هجرت نازل گشته است، بیشترش درباره منافقان است حتی بعضی گفته‌اند: بهتر بود این سوره را سوره منافقین نام نهند.

با آن که آن روز بیشتر از یک سال به رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باقی نمانده بود.

لذا است که ملاحظه می‌شود: اول آیات «بقره» به حساب منافقان می‌رسد، از چیزهای قابل دقت آنکه از ابتدای هجرت تا رحلت آن حضرت مسئله منافقان یک مسئله پیچیده و حل ناشدنی بود ولی به مجرد رحلت آن بزرگوار دیگر خبری از منافقان نیست. این گروه در کدام چاه و یل دفن شدند و چرا دم فرو بستند؟! بعضی از بزرگان اهل سنت به این مسئله متوجه شده و جواب داده که: یک ماه و نیم به وفات حضرت منافقان همه اسلام آورده و در ردیف مؤمنان قرار گرفتند. ولی اثبات این سخن ناممکن است. بلکه منافقان وضع را هم رنگ خود دیده و ساکت شده‌اند.

منافقان در هر عصر

تقسیم شدن مردمان به سه دسته: مؤمن، کافر، منافق. در عصر اسلام تازگی نداشت و مختص به آن دوره نبود. بلکه این سه دسته شدن از اول بوده و خواهد بود، مسئله منافق در عصر ما همان تازگی را دارد که در صدر اول اسلام داشت. بنا بر این آیات شریفه شامل حال هر دوره و هر زمان است.

باید: هر سه گروه را از هم باز شناخت و نسبت به هر یک رفتار لازم را بجای آورد. اسرائیل فعلی و صهیونیسم بین‌المللی نه تنها از یهود خیر، بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع کم‌خطر نیستند بلکه بمراتب پرخطرتر هستند آن روز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶۴

مرحبها، کعبها، شاسها، و حارثها به فکر ریشه کن کردن اسلام و مسلمین بودند، امروز اسرائیل پوشالی.

آن روز منافقان مدینه در کار پیشرفت اسلام اخلال می‌کردند امروز منافقان عصر، در جوامع اسلامی به نفع کفار و دشمنان اسلام تلاش می‌کنند، آن روز عبد الله بن ابی به مشرکان مکه و یهود اطراف مدینه می‌گفت ما با شما ایم.

ما مسلمانان را مسخره کردیم، امروز منافقان دیگر. حقا که پیروان قرآن باید در هر دوره کفار و منافقان را بشناسند و حساب خویش را با آنها روشن کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶۵

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲) وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴) وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ

رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

۲۱- ای مردم پروردگار خویش را بپرستید که شما و اسلاف شما را آفریده تا تقوی پیشه باشید.

۲۲- خدایی که بفتح شما زمین را گسترده و آسمان را بنائی قرار داد و از آسمان آبی نازل کرد و با آن، از میوه‌ها برای شما روزی، پدیدار کرد، پس برای خدا شریکان مگیرید با آنکه می‌دانید (اینها فقط کار خداست).

۲۳- و اگر در شک هستید از آنچه (قرآن) بر بنده خویش نازل کرده‌ایم، سوره‌ای مانند آن را بیاورید و جز خدا هر که کمک دارید بخوانید اگر راستگویانید.

۲۴- و اگر نکردید و هرگز نتوانید کرد، بترسید از آتشی که هیزمش مردم و سنگهاست و برای کافران مهیا شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶۶

۲۵- مژده بده آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند: بهشتهایی دارند که جویها از زیر آن روان است. هر گاه میوه‌ای از آن روزیشان شود گویند این همان است که پیش از این روزی ما شده بود، و آن رزق را شبیه هم داده شوند و آنها را در آن بهشت همسران پاکی است و در آن جاودانه‌اند.

کلمه‌ها

فراش: فرش و فراش مصدر هستند به معنی گستردن. به معنی مفعول (مفروش) نیز به کار می‌روند. چنان که مراد از آن در آیه معنای مفعولی است یعنی:

مفروش و گسترده.

بناء: مصدر است به معنی بنا ساختن مراد از آن در آیه معنای مفعولی (مبنی) است یعنی: بنا شده.

سما: طرف بالا و هر آنچه در طرف بالا باشد سما است حتی سقف اطاق، سما اطاق است، به باران نیز سما اطلاق شده که در بالا است، اصل کلمه از «سمو» به معنی بلندی و رفعت می‌باشد.

اندا: جمع ند، و آن به معنی مثل و نظیر است چنان که طبری و جوهری گفته‌اند راغب آن را از مثل اخص و به معنی مشارکت در جوهر دانسته است.

سوره: قسمتی از قرآن که دارای اول و آخر است. سور در اصل به معنی بالا رفتن و سوره به معنی مرتبه بلند است، علت این تسمیه آن است که هر یک از سوره‌های قرآن مانند درجه بلند و منزل عالی است که قاری از یکی به دیگری صعود می‌کند رجوع شود به قاموس قرآن (سور).

شهداء: گواهان. یاران. مفرد آن شهید و به اعتباری شاهد است. شهود و شهادت در اصل به معنی حاضر شدن و دیدن می‌باشد، به احتمال قوی مراد از آن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶۷

در آیه: یاران است چنان که از ابن عباس نقل شده است.

وقود: هیزم و مانند آن که وسیله آتش افروزی است. و قد: افروخته شدن آتش.

حجاره: سنگها مفرد آن حجر است. احجار نیز مانند حجاره است ولی در قرآن مجید نیامده است.

ازواج: جمع زوج و آن به زن و مرد و به نر و ماده هر دو اطلاق می‌شود (زوج و زوجه لغت غیر فصیح است مفردات راغب).

مطهره: اسم مفعول است از تطهیر یعنی پاک گردیده از تمام آلودگیها

پس از بیان سه گروه مؤمن، کافر و منافق و مآل کار آنها، این آیات همه مردم را مخاطب قرار داده که بیائید پروردگار خویش را پرستید که او شما و گذشتگان شما را آفریده است و سائل زندگی را در اختیار شما قرار داده و قرآن معجز بیان را برای شما نازل کرده برای اهل ایمان و عمل، بهشتها فراهم آورده است.

۲۱- یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

لفظ «ربکم - خلقکم» به عنایت آنست که: پرستش رب و خالق یک امر قابل قبول است و شما به پرستش کسی خوانده می‌شوید که شما را آفریده و پروریده است و این شگفتی ندارد.

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ متعلق است به «اعبدوا» و نتیجه آنست یعنی پرستش خدا شما را تقوی کار می‌کند، آری توجه به «رب» و پرستش او مولد روح تقوی است، تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۶۸

هر قدر پرستش بیشتر باشد بر تقوی و پرهیز خواهد افزود، مانند تمرین هر کار، که بر ورزیدگی می‌افزاید، این تعبیر در جاهای دیگر از قبیل آیه صیام نیز آمده است: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ بقره/ ۱۸۳ آری روزه سبب تقوی است و به انسان می‌فهماند که به ترک محرمات قادر است.

۲۲- الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

در طول هزاران سال زمین گسترده شده و آماده برای حیات و زندگی گشته است آسمان اساس و بنائی است برای حیات در زمین، و در تکمیل کارهای زمین دخالت تمام دارد که بدون آن، کار زمین لنگ است، اگر آفتاب نمی‌یافت اگر هوا نمی‌بود، اگر ماه نمی‌بود، اگر بارانها در جو تشکیل نمی‌شدند، اگر و اگر ... از زمین کاری ساخته نبود. وَالسَّمَاءَ بِنَاءً ظاهرا برای توجه باین مطالب است.

از طرف دیگر: شك نیست که همه برفها و بارانها از تبخیر آبهای دریا است آب دریاها و اقیانوسها شور هستند و تلخ، نه حیوانات می‌توانند از آن بهره برند و نه انسانها و نه مزارع و روئیدنیها، آب دریاها در حرارت آفتاب تبخیر شده بصورت ابر می‌آید، ابرها بوسیله بادهای خشکیها حرکت می‌کنند و آن گاه بصورت باران و برف و تگرگ در زمین می‌نشینند، مقداری بصورت رودخانه‌ها جاری می‌شوند و مقداری در شکم زمین فرو رفته و ذخیره می‌شوند و آن گاه چشمه‌ها و قناتها و چاه‌ها گردیده و مورد استفاده قرار می‌گیرند، همه روئیدنیهای زمین از این آب می‌باشند لذا است که در بسیاری از آیات به این حقیقت که آبهای مورد استفاده انسان و حیوان و گیاه از آسمان است، توجه کامل شده است.

به این آیه توجه کنیم. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۶۹

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ مؤمنون/ ۱۸ ما از آسمان آبی باندازه نازل کردیم و آن را در زمین ذخیره نمودیم و قادریم که از بین ببریم و آن گاه بنظر آوریم که بوسیله چاههای عمیق، چشمه‌ها، قناتها چقدر از شکم زمین آب بیرون می‌کشیم و چه دریای بیکرانی در شکم زمین نهفته است.

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ که با اندک توجه خواهید فهمید اینها از خداست پس برای خدا شریکان مگیرید، ناگفته نماند: این آیه تحلیل است بخطاب اعْبُدُوا رَبَّكُمْ در آیه سابق.

۲۳- وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

ربط این آیه و آیه بعدی با آیات فوق ظاهرا چنین است: این مطالب که با این اسلوبهای بدیع بیان می‌شود از جانب خداست، اگر باور ندارید و فکر می‌کنید که اینها ساخته پیامبر است پس شما هم یک سوره نظیر آن را بیاورید و جز خدا هر کس را بخواهید در ساختن آن به یاری بخوانید و همه دست به دست هم دهید «من» در «من مثله» برای بیان است نه تبعیض یعنی فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ جمله

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ معنایش آنست که اگر در این تصور که قرآن ساخته پیغمبر است راستگو هستید پس چرا معطلید شما هم نظیر آن را بیاورید.

۲۴- فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

یعنی اگر نتوانستید و مسلم بدانید که هرگز نخواهید توانست و در صورت عجز اگر قرآن را قبول نکنید کافر هستید و عذاب کافران دارید.

وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ المیزان و المنار گفته‌اند: مراد از حجاره تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۰

بتهایی است که مورد پرستش واقع شده بودند بدلیل اِنْكُمْ و مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ انبیاء / ۹۸ شما و آنچه جز خدا می‌پرستید هیزم جهنم هستید طبرسی این معنی را محتمل دانسته است، این تعبیر در آیه قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ تحریم / ۶ نیز آمده است بنا بر آنکه مراد بتها است باید الف و لام «الحجاره» برای عهد باشد. به نظر بعضی مراد از حجاره دل‌های سخت است که آیات خدا در آنها تأثیری ندارد. ولی این معنی، خلاف ظاهر است و اگر مراد بتها باشد قهرا برای آن است که پرستندگان به چشم خود ببینند و بدانند که کاری از بتها ساخته نبوده و نیست.

۲۵- وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

ذیل آیه قبلی انداز بود برای کافران، بدین مناسبت این آیه حالات اهل ایمان و تسلیم شوندگان را بیان می‌کند، کلمه جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در بسیاری از آیات در وصف بهشت ذکر شده است، با مراجعه بآیه زیر خواهیم دید که این نهرها تنها آب خالی نیستند بلکه در آنها: آبهای همیشه تازه، شیرها که غیر متغیر هستند، شرابهای یکپارچه لذت، و عسل‌های صاف جاری است.

به عبارت دیگر نهر شیر و شراب و عسلند چنان که فرموده: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى ... سوره محمّد / ۱۵، از اینجا خواهیم دانست که چرا قرآن مجید به «الانهار» این اندازه تکیه کرده است و در این شگفتی نیست خدایی که این همه آبهای بیکران را آفریده قدرت خلقت آن همه نهرها را نیز دارد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۱

قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ این چه تعبیری است! آیا میوه بهشتی عین همان است که در دنیا خورده بودند؟ به نظر می‌آید: این جمله از یک واقعیت عجیبی خبر می‌دهد مثلاً مقداری کود و آب بدرخت سیب می‌دهیم، موقع چیدن میوه، صحیح است بگوئیم: این سبب همان کود و آب است که بدرخت داده بودیم و اگر دانه‌ای در زمین بکاریم بعد از سنبل شدن، صحیح است بگوئیم: این همان دانه است که کاشته بودیم.

بنا بر این: مثلاً یک نفر سیبی می‌خورد، آن در بدن وی انرژی تولید می‌کند و چون دو رکعت نماز خواند مقداری انرژی بصورت نماز از وی مصرف می‌شود که از سیب تولید شده بود، اگر روز قیامت همان انرژی (بنا بر تجسم عمل) بصورت یک سیب تحویل انسان شود می‌تواند بگوید: این همان است که در دنیا بمن روزی شده بود.

پس میوه دنیا در وجود مؤمن مبدل بعمل می‌شود و همان عمل در آخرت مبدل بمیوه می‌شود، از این لحاظ میوه آخرت عین میوه دنیا است آری «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» ممکن است مراد از «رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» ایمان و عمل باشد یعنی آنها ایمان و عمل دنیایی را بصورت میوه‌ها می‌بینند و گویند: این همان است که در دنیا بما عطا شده بود از طرف دیگر میوه آخرت همیشگی، لذیذتر و پاکیزه‌تر است و لذا صحیح است که بگوئیم: هر دو میوه شبیه هم هستند «وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» ماده هر دو یکی است ولی میوه بهشتی متکامل است. و الله العالم.

«أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ» حکایت از آن دارد که زنان بهشتی از آلودگیهای ظاهری و باطنی از قبیل چرک، کثافت، حیض، حسد، کینه و غیره

پاک هستند آری إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرْبًا أَثْرَابًا واقعه / ۳۵-۳۷ از حضرت صادق علیه السلام از زنان بهشتی سؤال شد فرمود:

«الازواج المطهره التي لا يحضن و لا يحدثن» «۱»

(۱) - تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۲

نکته‌ها

اعجاز قرآن:

معنی اعجاز قرآن آن است که: بشر از آوردن نظیر آن عاجز و ناتوان است. قرآن مجید از روز اول برای خود حریف و مبارز خواسته و به جهانیان اعلام کرده که: هر که می‌گوید این قرآن ساخته خدا نیست، نظیر آن را بیاورد. آیات، گاهی نظر به همه قرآن دارد و می‌گوید: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كُنَّا بِبَعْضِهِمْ لَبِغْضٍ ظَهِيرًا اسراء / ۸۸ در اینجا می‌گوید: جن و انس از آوردن مانند این قرآن ناتوانند. در جای دیگر آمده: أَمْ يَقُولُونَ تَقْوَلَهُ ... فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ طور / ۳۴ اگر می‌گویند از جانب خود گفته است ... پس نظیر آن را بیاورند.

در بعضی از آیات می‌گوید: اگر می‌گویند: این افتراء است پس ده سوره نظیر آن را بیاورند: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ ...

فَالَّذِي يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ ... هود / ۱۳ و ۱۴.

و گاهی قدم بالاتر گذاشته و می‌گوید: فقط یک سوره نظیر آن را بیاورید چنان که در آیه ما نحن فيه و در: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ ...

یونس / ۳۸ اما درباره یک آیه مبارزه طلبی و تحدی نکرده است.

جمله فَمَا عْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ نشان می‌دهد که خدا علم قرآن‌سازی را بیشتر نداده است. نگارنده در قاموس قرآن ماده «قرء- قرآن» تحت عنوان «اعجاز قرآن» بطور مفصل بحث کرده‌ام، در اینجا بطور خلاصه می‌گویم:

نظر عمده قرآن در اعجاز، دو چیز است یکی اسلوب خاص با حفظ معانی، دیگری نبودن اختلاف و تغییر در آن، توضیح اینکه:

این اسلوب خاص از بشر ساخته نیست و اگر بشر در آوردن نظیر قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۳

بالباق و نظم آن توجه کند معانی، خنده‌آور خواهد بود، مثلاً بعضی در مبارزه با: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ. وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ. وَشَاهِدِ وَمَشْهُودٍ گفته است:

«و السماء ذات البروج و النساء ذات الفروج. و الخيل ذات السروج» این گوینده بالفاظ نظر تمام داشته است ولی معنی خنده‌آور است یعنی: قسم بزنان فرجدار و قسم باسبان زین کرده. تازه می‌خواسته چه بگوید و این سخن به کدام گوشه زندگی ارتباط دارد؟! و اگر بخواهد: معنای متقن ادا کند الفاظی نظیر الفاظ قرآن پیدا نخواهد کرد، بهترین شاهد این است که در عرض چهارده قرن کسی قدم به میدان مبارزه نگذاشته، هر که گذاشته مغلوب برگشته است و این قهرمان بی‌نظیر، پیوسته «هل من مبارز» گفته و

می گوید:

وجه دوم آنست که خدا فرماید أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا نساء / ۸۲ توضیح اینکه: بشر از اول ادراک تا آخر عمر در یک حال و یک رأی نمی ماند بلکه پیوسته نسبت به گذشته‌ها تغییر عقیده و رویه می دهد، بزرگان جهان و سیاستمداران پیوسته در عقائد و تصمیم‌های خود تجدید نظر می کنند، نهر و نخست وزیر متوفای هندوستان نامه‌های متعددی بدخترش نوشت، روزی که خواستند آنها را ترجمه و چاپ کنند اجازه داد و گفت اینها را بصورت نگاهی به تاریخ جهان ترجمه و چاپ کنید ولی اگر آنها را امروز می نوشتم طور دیگر می نوشتم ولی دیگر فرصت آن را ندارم.

اگر کسی کتابی بنویسد، بعد از پنج سال بخواهد بار دیگر آن را بنویسد محال است که تغییر در آن ندهد. و خلاصه بشر نمی تواند رویه خویش را در همه عمر یکسان نگاه بدارد ولی اگر بشری پیدا شد و در عرض ۲۳ سال هر چه گفت دیگر از آن برنگشت معلوم می شود که از غیب باو مدد می رسد و اشتباه نمی کند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۴

آری اگر قرآن از جانب خدا نبود رسول خدا چون بشر بود در یک حال نمی ماند و یک سخن نمی گفت بلکه سخنان مختلف می گفت و در گذشته‌هایش تجدید نظر می کرد وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا، باید دانست که در اعجاز قرآن تنها الفاظ و اسلوب دخیل نیست بلکه معانی و حقائق و اخبار از غیب و نظیر آنها نیز دخیل است.

ناگفته نماند وجوه اعجاز زیاد است آنچه مناسب بود اینجا آورده شد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۵

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶ تا ۲۹]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶) الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷) كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

۲۶- خدا از مثل زدن باک ندارد، هر چه باشد، پشه یا بالاتر از آن اهل ایمان می دانند که آن مثل درستی است از خدا ولی کافران می گویند خدا از این مثل چه خواسته؟ خدا بسیاری را بدان مثل گمراه و بسیاری را بدان هدایت می کند، اما با آن جز فاسقان را گمراه نمی کند.

۲۷- آنان که پیمان خدا را پس از محکم کردن می شکنند، و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده پاره می کنند و در زمین تباهی بار می آورند. آنها زیانکارانند.

۲۸- چگونه خدا را انکار می کنید؟ با آنکه مردگان بودید شما را زنده کرد، سپس می میراند و بعد زنده می کند و بعد بسوی او بازگشت داده می شوید.

۲۹- او همان است که هر چه در زمین هست برای شما آفرید، سپس با آسمان پرداخت و آنها را هفت آسمان ساخت، او به هر چیز دانا است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۶

کلمه‌ها

بعوضه: پشه ریز، به علت کوچکی جثه، اسم آن از کلمه «بعض» گرفته شده است.
 مثل: حکایت و شرحی که حال و صفت چیز دیگری با آن مجسم می‌شود، آن در بیشتر آیات قرآن بدین طریق آمده گرچه به معانی دیگری نیز بکار رفته است (آیه ۱۴ همین سوره).
 فاسقین: فسق (بر وزن جسر) در اصل به معنی خارج شدن است ... فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ كهف / ۵۰ یعنی از فرمان خدا خارج شد «فسقت الرطبۃ عن قشرها» خرما از غلافش خارج شد فاسق را از آن فاسق گویند که از دستور خدا خارج شده کافر را نیز فاسق گوئیم که بطور عموم از فرمان خدا خارج گشته است.
 ینقضون: نقض به معنی شکستن است خواه ظاهری باشد مثل «نقض العظم» یعنی استخوان را شکست و خواه معنوی، مثل شکستن پیمان، در بیشتر آیات شریفه معنای دوم مراد است «ینقضون» می‌شکنند.
 عهد: این کلمه در اصل به معنی نگهداری و مراعات پی در پی است. پیمان را از آن عهد گویند که لازم المراعات است. به معنی امر و توصیه نیز آمده است که مراعاتش لازم می‌باشد.
 میثاق: ثقه و وثوق به معنی اعتماد است میثاق گاهی اسم آمده به معنی پیمان محکم و گاهی مصدر، به معنی محکم کردن، در آیه فوق معنای مصدری مراد است.

یوصل: وصول: رسیدن و متصل شدن، وصل به معنی متصل کردن و جمع کردن می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۷
 اموات: مردگان. مفرد آن میت است خواه از اول جان نداشته و خواه بعدا مرده باشد.
 استوی: استواء اگر با «علی» متعدی شود به معنی استقرار و برقرار شدن آید مانند: وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ هود / ۴۲ یعنی کشتی نوح بر جودی نشست و در آن قرار گرفت و اگر با «الی» باشد به معنی قصد و توجه است، در اقرب الموارد گوید: هر که از کاری فارغ شد و کار دیگری را قصد کرد گویند: «استوی له و الیه» علی هذا «استوی» در آیه به معنی قصد و توجه است.
 سواهن: تسویه: پرداختن و مرتب کردن «سواهن» ساخت آنها را.

شرحها

اشاره

در آیات گذشته برای مجسم شدن حال منافقان مثل روشن کردن آتش و واقع شدن در محیط رعد و برق بیان گردید، در اینجا به عنوان دفع دخل گفته شده مبادا مردم به مثل زدن خدا اعتراض کنند، خدا از زدن هیچ مثلی باک ندارد، چون با این مثلها بسیاری را هدایت و بسیاری را گمراه می‌کند ولی گمراهی از آن فاسقان است، آن گاه در دو آیه اخیر با توجه دادن بنظام خلقت برای «اغْبُدُوا رَبُّكُمْ» که در گذشته بیان شد استدلال شده است.

۲۶- إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.

لفظ «ما» در مثلا ما «مفید کثرت و ابهام است یعنی: هر مثلی که باشد و به احتمال ضعیف، زائد و برای تأکید است و بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا بیان «مثلا» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۸
 می‌باشد «ما» در آن به معنای شیء است.

یعنی: آن مثل، پشه ریز یا چیزی بالاتر از آن باشد، در «ما ذا أراد» ما برای استفهام و «ذا» برای موصول است و شاید هر دو به معنی استفهام باشد باید دانست قرآن به مثلها بسیار اهمیت داده تا مردم به واسطه آن حقائق را درک کنند چنان که فرموده وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ابراهیم/ ۲۵ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ حشر/ ۲۱ پس امثال قرآن برای تفهیم مطالب است. و مثل در مجسم کردن مقاصد سهم بسزایی دارد.

از آیه شریفه روشن می‌شود که شاید راجع به مثلهای قرآن از طرف کفار و منافقان اعتراض رخ داده و مثل زدن به پشه، عنکبوت، آتش روشن کردن، باران و رعد و برق و غیره را مورد انتقاد قرار داده‌اند، و یا قرآن خود بعد از زدن دو مثل آتش و باران، دفع دخل کرده و می‌گوید مبادا اعتراض کنید ...

لا- يَسِيءَ تَحِيْبِي» نشان می‌دهد که در خدا راجع به مثل زدن انکسار و انفعالی نیست مانند انفعال کسی که از زدن این گونه مثلها می‌ترسد.

«فَأَمَّا الَّذِينَ ...» روشن می‌کند: مردم در تلقی این مثلها دو گروه هستند یکی اهل ایمان که می‌دانند آن مثل، حق و برای تفهیم مطلب است ولی کفار و آنان که به فکر قبول حق نیستند می‌گویند: خدا از این مثل چه منظوری دارد؟

در جواب فرموده: خدا با آن مثل گروه بسیاری را هدایت می‌کند و مقصود خدا را درمی‌یابند، و گروه بسیاری از کافران را با آن گمراه می‌کند و بر گمراهیشان می‌افزاید، ولی فقط آنهایی را گمراه می‌کند که از حق خارج گشته و به هدایت اعتنایی ندارند. آری: مثل نسبت به یکی هدایت و نسبت به دیگری ضلالت است و ریشه هر دو در وجود خود آنها و در اختیار آنها است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۷۹

وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ این تعبیر در آیات دیگر نیز با کمی تفاوت آمده است مانند: وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ابراهیم/ ۲۷ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ غافر/ ۳۴ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ غافر/ ۷۴ در این آیات می‌فرماید: خدا فاسقان، ظالمان، اسرافکاران و کافران را گمراه می‌کند، معلوم است که این اضلال، افزودن بر ضلالت سابق است، مثل وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ توبه/ ۱۲۵ این اضلال از جانب خداست ولی باختیار خود فاسق است. اضلال ابتدایی بر خدا قبیح است نه اضلال ثانوی که نتیجه عمل است.

جبر یا اختیار

کوتاه سخن آنکه: وسائل و مقدمات و اعطاء اختیار، در کارهای خیر و شر همه از خداست و اگر خدا وسائل فراهم نکرده بود هیچکس بعمل خیر یا شر قدرت نداشت، به نظر من آیاتی نظیر: وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ انْصَابُ/ ۳۰ در این زمینه هستند گرچه ما قبل آنها در باره اختیار خیر است، یعنی: تا خدا زمینه فراهم نکند و مقدمات را جور نیورد شما نمی‌توانید چیزی اراده بکنید.

در این مرحله، اراده بندگان بعد از اراده و مشیت خداست ولی در مرحله دوم مشیت خدا بعد از اراده بندگان است اگر آنها اراده خیر کنند خدا در آن هدایتشان خواهد کرد و اگر اراده شر کنند گمراهشان خواهد نمود، چنان که فرموده: فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ صف/ ۵ چون منحرف شدند خدا قلوبشان را منحرف کرد در اینجا است که انسان در مقابل خیر، پاداش و در مقابل شر، کیفر می‌بیند که هر دو با اختیار خودش انجام می‌گیرد. از طرف دیگر کار خیر منسوب به خدا و انسان است زیرا خدا هم وسیله فراهم کرده و هم تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۸۰

به آن امر فرموده است و انسان نیز آن را انجام داده است، ولی کار شر فقط به فاعل آن مربوط می‌باشد زیرا خدا پس از فراهم آوردن وسیله، از آن نهی کرده است این است معنی:

«لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»

یعنی جبری در کار نیست که بنده با اختیار خود می‌کند، تفویضی هم وجود ندارد که مقدمات از خداست و عمل در این مرحله مستند به خداست، بلکه امری است بین این دو و مرکب از این دو «۱».

پدري به فرزندش ده تومان پول می‌دهد و می‌گوید: مشروب مخور، با دادن آن پول در پسر دو قدرت ایجاد می‌کند یکی اینکه با آن پول کتاب مفیدی بخرد، دیگری آنکه مشروب بخورد، اگر پول را نداده بود به هیچ یک از دو کار قدرت نداشت. پس از فراهم شدن مقدمات (وجود پول) پسر در انتخاب یکی از دو کار آزادست. اگر کتاب خرید این از خودش و از پدرش است و اگر مشروب خورد آن از پدر نیست که از آن نهی کرده است.

۲۷- الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ.

این آیه وصف و شرح حال «الفاسقین» در آیه سابق است، یعنی: فاسقان پیمان خدا را می‌شکنند ... بعید نیست مراد از عهد الله هدایت تکوینی و مراد از «میثاقه» محکم شدن یا محکم کردن آن به وسیله انبیاء باشد. یعنی: فاسقان آنچه از قبیل خیر و شر و مسئولیتها که با فطرت خود درک می‌کنند و بوسیله انبیاء تبلیغ شده و محکم گردیده است، می‌شکنند، و اعتنا نمی‌کنند، و شاید مراد از آن ادراک فطری و شرایع هر دو باشد که هر دو مصداق «عهد الله» هستند ضمیر «میثاقه» ممکن است به «عهد» یا به «الله» برگردد.

و يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

(۱) مقدمات از خدا و اراده از بنده است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۸۱

بیان نقض عهد الله است، آنچه از نظام تکوین و تشریح که خدا به مراعات آن دستور داده به وسیله فاسقان گسسته می‌شود و فساد به راه می‌افتد، این کار به ضرر فاسقان تمام می‌شود آری: أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

۲۸- كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ ... تُزْجَعُونَ آنچه کافران و فاسقان انجام می‌دهند نتیجه کفر به خدا و نادیده گرفتن نظامات زندگی است و اگر کسی به مراحل پنجگانه این آیه که سه تا از آنها حسی و دو تای دیگر یقینی است توجه کند از کافران نخواهد بود.

مرحله اول وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا همه انسانها از خاک و از مواد بیجان تشکیل یافته‌اند خواه انسان اولی باشد یا انسانهای فعلی که بالاخره از مواد و خوراکیهای بیجان ترکیب شده‌اند، یک فرد پیش از آنکه از مادر متولد گردد به صورت مواد بیجان در جهان از اول وجود داشته است این همان مرحله كُنْتُمْ أَمْوَاتًا است مرحله دوم «فَأَحْيَاكُمْ» که به صورت سلول زنده وارد رحم مادر شده و متولد گشته و به حیات ادامه می‌دهد. مرحله سوم «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» که وفات یافته وارد قبر می‌گردد و خاک گردیده به اصل خود مبدل می‌شود این سه مرحله حسی و غیر قابل انکار است.

مرحله چهارم «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» که زندگی آخرت است، مرحله پنجم «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» که ورود به زندگی بهشتی یا جهنمی است.

در چهار مرحله اول انسان مسلوب الاختیار است و باید به نظام جهان که همان مشیت خدایی است تن در دهد واحدی را از آن گریزی نیست ولی مرحله پنجم در اختیار اوست می‌تواند رجوع به الله به سوی بهشت یا آتش باشد انسان با اندک انصاف و تأمل می‌تواند به این آیه تسلیم شود.

به هر حال این آیه استدلال است بر «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» که در آیات قبلی تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۸۲

گذشت.

۲۹- هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ این آیه در مقام امتنان

و استدلال دیگری بر وجوب عبادت و اطاعت خداست خدایی که این همه نعمتها را آفریده و به واسطه خلقت آسمانها حیات زمینی را تکمیل کرده است سزاوار بندگی است.

حَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَبِينٌ أَنْتَ كَمَا: آنچه در روی زمین آفریده شده همه را در آن حقی است و مطابق مقررات خدایی می‌توانند از آنها بهره‌برند.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ مِی فهماند که در اینجا خلقت آسمانها بعد از خلقت زمین است، این مطابق آنست که در سوره فصلت آیه ۹ تا ۱۲ بیان شده است و این نشان می‌دهد که مراد از هفت آسمان، هفت طبقه هوای محیط بر زمین است و الله اعلم، نگارنده را در این زمینه سخنی هست که در قاموس قرآن ذیل لغت (ارض) گفته‌ام و در سوره فصلت انشاء الله روشن خواهد شد، می‌شود گفت جمله بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ به بیان علم خدا به نیازهای انسانها مربوط است چنان که در سوره فصلت آمده است: سَوَاءٌ لِّلسَّائِلِينَ.

نکته‌ها

حق همگانی:

مقتضای حَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً آنست که مردم همه در بهره‌برداری از مواهب طبیعی ذیحق می‌باشند و خدا آنها را برای همه آفریده است، منظور از آن الغاء مالکیت فردی نیست ولی باید مردم جهان این حق را برای عموم محفوظ بدانند، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۸۳

دولتهای استعمارگر به زبان حال می‌گویند: نه آنچه در روی زمین هست فقط برای ما آفریده شده است!! اگر به این آیه عمل شود مشکل بشر حل خواهد گردید.

به طور کلی اگر عده‌ای بخواهند عده دیگری را به زور از مواهب خدادادی محروم کنند و آنها را فقط به خود اختصاص دهند، می‌شود آنها را به زور سر جای خودشان نشانند و چنین کسانی در قیامت به عذاب خدا گرفتار خواهند شد و خلاصه: این آیه می‌تواند منشأ بسیاری از احکام باشد.

هفت آسمان:

قرآن مجید درباره آسمانها سه تعبیر دارد: سماء، سماوات و سماوات سبع. مراد از دو تعبیر اول مطلق آسمانها و آنچه در بالای زمین است، می‌باشد ولی به نظرم مراد از سماوات سبع، طبقات هفت گانه هوا است که زمین را از هر طرف احاطه کرده‌اند (۱).

دانشمندان طبقات جو را به پنج قسمت تقسیم کرده، حدود و خواص آن را نیز معین نموده‌اند بدین شرح:

۱- تروپوسفر: ارتفاع این طبقه در استوا، ۱۶ کیلومتر و در قطبین ۱۰ کیلومتر است، در همین قسمت ابرها تشکیل می‌شود و وضع هوای زمین تعیین می‌گردد، رعد، برق، برف، تگرگ و باران در این طبقه است.

۲- ستراتسفر: این طبقه از ۱۶ کیلومتر تا ۳۲ کیلومتری ادامه دارد و در آن تندبادهای مداوم می‌وزد. دو شط عظیم هوایی در آن کران تا کران جهان را می‌نوردند نام آن دو «جریانهای جتی» است این جریانها گاهی با سرعتی معادل ۸۰۰ کیلومتر در ساعت حرکت می‌کنند. درجه حرارت در آن تا ۶۲ درجه زیر صفر پائین می‌آید.

(۱) ناگفته نماند این فقط یک احتمال است، حقیقت مطلب در نزد خداست.

۳- اوزونسفر: ارتفاع آن را تا ۵۰ کیلومتر تعیین کرده‌اند، در این طبقه نوعی اکسیژن وجود دارد که آن را «اوزون» نامند، این طبقه نسبتاً گرمتر و درجه حرارت آن تا حدود صفر می‌رسد، علت آن این است که اوزون اشعه ما فوق بنفش خورشید را جذب می‌کند.

۴- یونوسفر: ناحیه‌ای است اسرار آمیز، از نظر رقت هوا مانند خلاء است از ارتفاع ۵۰ کیلومتری شروع شده و تا ۳۰۰ کیلومتر ادامه دارد، در ارتفاع ۸۰ کیلومتری درجه حرارت ۶۸ درجه زیر صفر، و در ارتفاع ۱۷۷ کیلومتری به ۲۸۷ درجه بالای صفر می‌رسد!!! ۵- اگزوسفر: در این طبقه تقریباً جو زمین از بین رفته، بشر درباره آن جز اطلاعات ناچیز ندارد (قمرهای مصنوعی ص ۱۰ تا ۱۴ ترجمه محمود مصاحب) گویند: ضخامت هوا هزار کیلومتر است به نظر می‌آید باید گفته شود و الله اعلم همین طبقات هوا است که قرآن مجید آن را به هفت آسمان، تقسیم می‌کند، باید گفت: یا دانشمندان دو طبقه دیگر را هنوز نیافته‌اند و یا قرآن مجید در هفت شمردن نظر به خصوصی دارد.

بهر حال: در قرآن کریم مجموعاً هشت بار (سماوات سبع) آمده است دقت در آنها نشان می‌دهد که مراد همان طبقات هوا است اکنون یکی از آنها را بررسی می‌کنیم: أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا ... نوح / ۱۵ و ۱۶ از این دو آیه معلوم می‌شود اولاً آسمانها هفت، هستند ثانياً طبقه طبقه اند و هر یک بالای دیگری است، ثالثاً نور ماه به همه آنها می‌رسد. باید بدانیم که آسمانها و اجرام و کهکشانهای سماوی بی شمار است و مراد از هفت آسمان مجموع آسمانها نیست، از طرف دیگر نور ماه چندان امتداد تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۸۵

ندارد که به همه جای جهان برسد، چنان که نور ماه مریخ و مشتری به ما نمی‌رسد، حد اکثر می‌توان گفت: نور ماه در منظومه شمسی قابل رؤیت است مثلاً در شعرای یمانی که پانصد هزار برابر خورشید از زمین فاصله دارد یا در ستارگانی که چهل و پنج هزار سال نوری از ما فاصله دارند یقیناً نور ماه محسوس نیست، پس کلمه وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا نشان می‌دهد حدود هفت آسمان تا جایی است که نور ماه قابل رؤیت باشد و آنجا که نور ماه نیست هفت آسمان تمام شده است. نور ماه در طبقات هوا قابل رؤیت است قهراً باید مراد همین طبقات باشد.

و الله اعلم.

وانگهی نمی‌شود گفت: مراد از هفت آسمان سیارات منظومه شمسی است که شمارش آنها فعلاً به ۹ رسیده است و شاید در آینده سیاره دیگری نیز کشف شود.

و نیز باید دانست که طبقه طبقه بودن فقط در طبقات هواست. در خاتمه اگر غرض از «فیهن» آن باشد که ماه خارج از هفت آسمان است و نورش به آنها می‌رسد آن وقت ماه در میان آنها نیست بلکه از خارج به آنها نور می‌رساند و اگر مراد از «فیهن» آن باشد که ماه در میان آنها است در این صورت مرز هفت آسمان از جایگاه ماه نیز گذشته است. و طبقات هوا و لو به طور بسیار رقیق به آنها نیز رسیده است، ولی ظاهراً معنای اول مراد است. آیه زیر قابل توجه است:

خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ... ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَا لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ. فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا فصلت ۹ تا ۱۲ آیات صریحند که هفت آسمان قبلاً به صورت دود و گاز غلیظی بوده‌اند (می‌شود یقین کرد آن دود و گاز غلیظ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۸۶

هنگام سرد شدن زمین از زمین برخاسته است چنان که در آتش فشانهای فعلی دیده می‌شود) همین گازها بودند که رقیق شده طبقات هوا را تشکیل داده‌اند، از جمله «أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا» فهمیده می‌شود که هر یک از طبقات، خواص به خصوصی دارند و در زندگی زمین دخیلند (رجوع شود به قاموس قرآن ج ۳ / ۳۳۳).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۸۷

اشاره

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۳۶) فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۸۸

۳۰- و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی را قرار می‌دهم. گفتند:

در آنجا کسی را قرار می‌دهی که فساد کند و خونها ریزد؟ حال آنکه ما تو را تسبیح و حمد گوئیم و تقدیس می‌کنیم. خدا گفت: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید.

۳۱- خدا همه نام‌ها (کارها) را به آدم تعلیم نمود، سپس آدم‌ها را به ملائکه نشان داد و گفت: اگر راست می‌گوئید مرا از نام‌ها (کارهای) اینها خبر دهید.

۳۲- گفتند: پاکی تو، ما جز آنچه تو تعلیم داده‌ای دانشی نداریم، دانای مطلق و حکیم، فقط تو هستی.

۳۳- گفت: ای آدم نام‌های آنان را به ملائکه خبر ده پس چون نام‌های آنان را به ملائکه خبر داد، خدا گفت آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و نیز می‌دانم آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را نهان می‌دارید.

۳۴- و چون ملائکه را گفتیم: به آدم سجده (خضوع) کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که امتناع نمود و برتری کرد و از کافران شد.

۳۵- و گفتیم: ای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از آن هر جا که خواستید با فراوانی بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می‌شوید.

۳۶- شیطان آن دو را لغزاید و از آن نعمت که بودند بیرونشان کرد، گفتیم: پائین روید، شما دشمن یکدیگرید و تا مدتی در زمین قرارگاه و لذت بردن دارید.

۳۷- آدم کلماتی از پروردگارش فرا گرفت، و خدا به او برگشت که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

۳۸- گفتیم: همگی پائین روید، اگر بعدا هدایتی از من به سوی شما آمد هر که از آن پیروی کند ترسی بر آنها نیست و محزون نمی‌شوند.

۳۹- و آنان که کافر شوند و آیات مرا دروغ شمارند آنها اهل آتشند و در آن پیوسته خواهند بود.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۸۹

ملائیکه: مفرد آن ملک است، اکثر علماء عقیده دارند که ملک از «الوک» مشتق است و آن به معنی رسالت می‌باشد بنا بر این میم آن زائد است رجوع شود به قاموس قرآن، لغت (ملک).
خليفة: نائب. جانشین.

یسفک: سفک به معنی ریختن است، خواه ریختن خون باشد یا آب یا شیء مذاب، بقولی: به ریختن خون اختصاص یافته است، در قول دیگر:

معنايش فقط ریختن خون است.

آدم: لفظی است غیر عربی (دخیل) اکثریت اهل لغت آن را علم شخص گرفته و نام یک نفر می‌دانند، به نظر بعضی علم نوع است مثل انسان و بشر.

انبئونی: نبأ بقول بعضی مطلق خبر است و به قول بعضی: خبری که دارای اهمیت و فائده است، قرآن مجید قول دوم را تأیید می‌کند در ماجرای قیامت آمده: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ نَبَأُ / ۲ «انبئونی» از انباء و آن از نبأ است.
تبدون: این کلمه از ابداء به معنی آشکار کردن از بدو به معنی ظهور و آشکار شدن است.
تکتمون: کتم و کتمان به معنی پنهان کردن است. «تکتمون»: پنهان می‌دارید.

اسجدوا: سجده در لغت به معنی تذلل و خضوع و اظهار فروتنی و در شرع گذاشتن پیشانی بر زمین است «اسجدوا» ظاهراً امر به خضوع و فروتنی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۹۰

ابی: اباء به معنی امتناع شدید و خودداری است.

رغدا: فراوانی «رغد عیشه رغدا: طاب و اتسع».

شجرة: شجر مطلق درخت، شجره واحد آن است (یک درخت).

ازلهما: زلل: لغزیدن، ازلال. لغزائیدن، خواه لغزیدن ظاهری باشد مثل لغزیدن از کوه، یا معنوی باشد مثل خطا رفتن. مراد از آن در آیه معنای دوم است.

ابلیس: ابلاس به معنی یأس و نومیدی است، ظاهراً شیطان را از آن ابلیس گفته‌اند که از رحمت خدا مأیوس است، به قول بعضی آن غیر عربی است.

اهبطوا: هبوط به معنی پائین آمدن است نظیر نزول و وقوع، گاهی به معنی دخول و حلول آید «هبطنا بلدا کنذا» یعنی به فلان بلد وارد شدیم و از آن است اهبطوا مضرراً ... بقره / ۶۱ یعنی به شهری وارد شوید.

مستقر: اسم مکان است. قرارگاه و محل استقرار. اصل آن قرار و قر به معنی ثبوت می‌باشد.

متاع: هر آنچه از آن بهره برده شود. هر آنچه از آن لذت برده شود، به عبارت دیگر مطلق مال دنیا که از آن بهره‌برداری شود، گویند:

اصل آن متوع یعنی امتداد و ارتفاع است متاع هم مصدر به کار رفته و هم اسم.

تلقى: اخذ و تفهم «تلقى» اخذ کرد.

تواب: توب به معنی رجوع و برگشتن است. همچنین است توبه و متاب.

تائب رجوع کننده و تواب بسیار رجوع کننده است.

اصحاب: جمع صاحب به معنی رفیق است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۹۱

شرحها

در آیات گذشته سخن از خلقت انسان و خلقت وسائل زندگی از برای انسان بود و روشن گردید که کفر و نفاق مسیر صحیح زندگی نیست بلکه راه صحیح، همان ایمان و مصداق «اغْبُدُوا رَبَّكُمْ» بودن است. در تعقیب آن مطالب، در این آیات بیان شده که غرض خدا از اول آن بود که انسان را در زمین جانشین خود قرار دهد و به وسیله او اسرار خلقت (غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) را ظاهر کند و انسان در مسیر حرکت الی الله گام بردارد و گرنه از زندگی بهره‌ای نخواهد برد.

۳۰- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

گفتگو میان خدا و ملائکه معلوم نیست چگونه بوده است ولی معلوم است خدا قضیه را به آنها فهمانده است مراد از خلیفه یک نفر نیست و عموم انسانهاست و گرنه یفسد فیها و یسفک الدماء معنی ندارد که این کار، انسانها لازم دارد و فساد و سفک هم کار خلیفه است، پر روشن است که مراد از خلیفه جانشینی خداست نه جانشینی انسان از انسانی، مثل: یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ... ص / ۲۶ جمله قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا ... استدلال ملائکه است باستحقاق خلافت خویش، یعنی: خلیفه حاکی فساد به راه انداخته و خونها خواهد ریخت، ولی ما پیوسته در اطاعت تو هستیم، پس این وظیفه را بما محول فرمای «نسب و تقدس» حاکی از فرمانبری مطلق و دائمی است.

قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ مفید آنست که این خلافت از شما ساخته نیست تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۹۲

گرچه پیوسته بفرمان من هستید. و ضمنا تصدیق است به اینکه خلیفه از فساد و خونریزی کنار نخواهد ماند.

اگر گویند: ملائکه از کجا دانستند که خلیفه ارض فساد و خونریزی خواهد کرد! گوئیم: ظاهرا از کلمه جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ فهمیده‌اند که خلیفه مادی و ارضی از فساد و خونریزی بر کنار نخواهد ماند ولی در تفسیر عیاشی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: ملائکه أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ را آن گاه دانستند که چنان کسانی را قبلا دیده بودند. این روایت اشاره به نسلهای ما قبل انسان است که در زمین بوده‌اند، ولی با آنچه ما گفتیم قابل جمع است. و الله اعلم.

۳۱- وَاعْلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

این آیه بیانِ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ است، مراد از تعلیم اسماء، ایجاد استعدادها در وجود انسان است نه آموختن ظاهری و آن استعدادها در ملائکه ایجاد نشده است، اگر غرض آن بود که خدا به آدم بفرماید: این قلم و این عینک و این مداد است، آن وقت استدلال تمام نبود و ملائکه حق داشتند که بگویند:

این نامها را به ما هم اگر تعلیم می‌کردی خبر می‌دادیم وانگهی با دانستن نام کار درست نمی‌شود، خلیفه خدا باید استعداد اکتشاف مثلا برق را از اول داشته باشد، بلکه مطلب این است که خدا مثلا استعداد اختراع هواپیما و هدایت آن را در وجود انسان گذاشت آن گاه به ملائکه فرمود: آیا شما هم این استعداد را دارید؟ گفتند: خدایا ما را طوری نیافریده‌ای که چنان توانیم کرد و در عین حال قانع شدند که جانشین زمین باید موجودی غیر از آنها باشد.

پس این تعلیم نظیر خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ رَحْمَنَ / ۴ می‌باشد و الله یر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۹۳

العالم. در این صورت مراد از «الاسماء» همان استعدادها و قابلیت‌های موجود در انسان است چنان که مراد از «الاسماء» در آیه وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا اعراف / ۱۸۰ حروف الفاظ رحیم، علیم، عزیز و جلیل تنها نیست بلکه مراد اصلی حقائق آنهاست و الفاظ همچون آئینه، نشانگر حقائق هستند.

ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ ضمیر «هم» و «هؤلاء» هر دو به آدم راجع است نه به اسماء، یعنی: سپس آدمان

را به ملائکه نشان داد و گفت از کارها و آنچه اینان می‌توانند، به من خبر دهید. رجوع ضمیر جمع به آدم بدان علت است که مصداق تعلیم اسماء فقط او نبود بلکه فرزندان او نیز در نظر بود و تعلیم او عبارت اخرای تعلیم همه انسان‌ها بود چنان که در سوره اعراف، جریان سجود، بعد از خلقت عموم آمده است و لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ اعراف/ ۱۱. اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ظاهراً متعلق صادقین خلافت است یعنی اگر راستگو هستید در اینکه شما می‌توانید خلیفه بشوید «۱».

۳۲- قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا ...

این آیه راجع به عجز ملائکه از خلافت است و آنها چون دیدند ساختمان وجودشان برای کارهای آدمی آفریده نشده است گفتند: تو را تنزیه می‌کنیم ما را آن دانش، نداده‌ای فقط تویی توانای حکمت کردار.

۳۳- قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ اِذَا هُمْ رَاكِعُونَ وَمِنْهُمْ الْوَسْوَاسُ الْخَفِيُّ يَأْتِي الْإِنْسَانَ الْوَسْوَسَ الَّذِي يَأْمُرُهُ بِالْفَحْشِ وَالنَّهْيَ بِالْبِرِّ ۚ وَتِلْكَ آيَاتُ الْوَسْوَاسِ الْخَفِيِّ الَّتِي يُنْفِثُ فِي قُلُوبِ الْإِنْسَانِ ۖ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَشَلَبْتَهُ ۚ إِنَّ عَذَابَ الْوَسْوَاسِ الْخَفِيِّ لَشَدِيدٌ

۳۳- قال يا آدم انبئهم بأسمائهم ...

(۱) احتمال دارد میان گفتگوی خدا با ملائکه و وجود آمدن آدم و تعلیم اسماء هزاران سال فاصله باشد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۹۴

در این صورت این سؤال پیش می‌آید که مراد از نامهای ملائکه چیست؟

لا بد مراد کارهایی است که ملائکه می‌توانند، آن وقت مراد از خبر دادن نیز باید توانستن باشد، حال آنکه کارهای ملائکه از انسان ساخته نیست، و اگر مراد همان تسبیح، حمد و تقدیس باشد که ملائکه خود از آنها نام بردند، در این صورت توانستنی‌های ملائکه فقط آنها نیست که آدم آنها را بگوید و قضیه بدین طریق تمام شود که: آدم هم کارهای خود را می‌تواند و هم کارهای ملائکه را ولی ملائکه فقط کارهای خود را می‌توانند، وانگهی در گذشته گفته شد که: ظاهراً مراد از «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ...» حاضر به فرمان بودن آنهاست نه تأمین شدن خلافت با آن تسبیح و حمد و نه اینکه کار ملائکه فقط آنها است.

به احتمال قوی: ضمیر اول و سوم راجع به ملائکه و ضمیر دوم و چهارم راجع به آدمها است که از قرینه مقام فهمیده می‌شود، یعنی: ای آدم کارهای آدمیان را به ملائکه خبر ده [خبری که حکایت از توانستن دارد] آن خبر نمونه‌ای از کار انسانها بود که در آینده بنا بود انجام بدهند. او هم خبر داد.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَآئِدٌ مِمَّا تَدْعُونَ بِهِنَّ وَإِنَّ لَكُمْ لَعِندَنَا كُتُبًا عَلِيمًا أُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِعُونَ أُولَئِكَ حَمَلَ الْأَوْسَارَ فِي ذُرِّيَّتِهِمْ فَأَخْرَجَهُمْ مِنْهَا وَإِنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

یافته و خواهد یافت، برق، معادن، گردش کربن در طبیعت، عناصر، عجائب دریاها، صنایع موتوری نیروی بخار، علم فیزیک، علم شیمی، کشف خواص اشیاء و هزاران چیزهای دیگر از مصادیق «غیب الارض» هستند که به هنگام خلقت خلیفه، همه پنهان و هیچ یک کشف نشده بودند.

از طرف دیگر: عناصر تشکیل دهنده هوا، ابعاد خورشید و ماه و ستارگان نیروی جاذبه، عناصر تشکیل دهنده اجرام آسمانی، اشعه کیهانی، اسرار کهکشانی رفتن به کره ماه و هزاران اسرار دیگر که بشر نائل شده و خواهد شد، همه تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۹۵

مصداق «غیب السموات» می‌باشند که در آن روز احدی از آنها خبر نداشت، این همه اسرار آسمانها و زمین به دست بشر بیرون کشیده شده و کشیده خواهد شد.

ظاهراً مراد از اینکه فرمود: «آیا به شما نگفتم من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم...» آنست که من این نهفته‌ها را می‌دانم و می‌خواهم آنها را به دست خلیفه زمینی بیرون بریزم و این کار از شما ساخته نیست، اگر این احتمال درست باشد آن وقت مراد از غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنهاست که علمش خاص خداست و درباره آنها فرموده: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ ... نمل / ۶۵ و اللَّهُ اعْلَم.

وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ظاهرًا مراد از «مَا تُبْدُونَ» همان است که گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا ...» و جمله دوم می‌رساند که ملائکه در میان خویش نیز چیزهایی درباره خلافت گفته‌اند، خدا می‌فرماید: من همه اینها را می‌دانم ولی خلافت منظور، فقط از بشر ساخته است.

۳۴- وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ ... الْكَافِرِينَ در گذشته گفتیم: سجود در اصل به معنی خضوع و اظهار فروتنی است، به احتمال نزدیک به یقین مراد از «اسجدوا» سجده اسلامی و گذاشتن هفت عضو به زمین در مقابل آدم نبوده است، بلکه منظور اظهار خضوع بوده نسبت به خلیفه و اقرار به اینکه: او لیاقت جانشینی خدا را دارد، سجود و خضوع ملائکه حاکی از مقام والای جانشین خدا در زمین است، انسان دارای دو بعد است، از لحاظ خاک و ماده یک موجود خاکی و از لحاظ خلافت از خدا وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي حجر / ۲۹ یک موجود بسیار عالی، مسجود ملائکه و آشکار کننده اسرار نهفته خدا در جهان است.

به هر حال: ملائکه پس از صدور فرمان: «به آدم سجده کنید» به جانشین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۹۶ انتخابی خدا سجده کردند که از طرفی لیاقت و استعداد او را دیدند و از طرفی بنده مطیع بودند، خدا درباره آنها علیهم السّلام فرموده: بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ انبیاء / ۲۹.

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ مراد از ابلیس در قرآن مجید موجودی است زنده با شعور،؟؟؟؟؟ که به آدم سجده نکرد و خلافت او را قبول نمود، و از درگاه خدا رانده شد، این کلمه ظاهرا وصف است و اسم اصلی او نیست و به تناسب مایوس بودنش از رحمت خدا، ابلیس خوانده شده است، ظهور استثناء می‌رساند که ابلیس از ملائکه بوده ولی صریح آیه كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ كهف / ۵۰ دلالت دارد که از طائفه «جن» می‌باشد، نگارنده: این مطلب را به؟؟؟؟؟ در قاموس قرآن در ذیل لغات [بلس - شطن - ملک] آورده‌ام خواننده عزیز را به آنجا حواله می‌دهم.

بهر حال: از همه ملائکه فقط ابلیس به آدم خاضع نشد و لیاقت او را به خلافت قبول نکرد و گفت: «من از او بهترم که مرا از آتش به خصوص و او را از گل آفریده‌ای». فعل «استکبر» دلالت دارد که او در این ادعا ذیحق نبود، بلکه منیت کرد و بیجا خودش را بزرگ و برتر پنداشت.

وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ اگر «کان» دلالت بر زمان داشته باشد معنایش آنست که از اول کافر بود و تصمیم داشت به آدم سجده نکند ولی ظاهرا آن به معنی «صار» است چنان که گفته‌اند یعنی: از کافران شد. «ای صار من الکافرین».

۳۵- وَ قُلْنَا يَا آدَمُ ... مِنَ الظَّالِمِينَ.

از ظهور آیه فهمیده می‌شود که آدم و همسرش موقع این خطاب در آن باغ بوده‌اند ولی وقت سجود ملائکه از همسرش خبری نیست. و نیز معلوم می‌شود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۹۷

که خوردن همه چیز جز از یک درخت بر ایشان مباح بوده است لفظ «لا تقربا» شدت نهی را می‌رساند و گرنه نزدیک شدن بدون خوردن ضرری نداشت، از سوره «طه» معلوم می‌شود که خوردن از آن درخت، وضع را دگرگون کرد فَأَكَلَا- مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا طه / ۱۲۱ مراد از «ظالمین» ظلم بر خویشان است چنان که خود گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا ... اعراف / ۲۳.

۳۶- فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ.

ازلال چنان که گفته شد به معنی لغزایدن و به خطا افکندن است، ازلال شیطان همان است که در سوره اعراف و طه نقل شده که به آدم گفت: خدا از اینکه نخواسته به این درخت دست بزنی نظر خوبی به شما ندارد و اگر از این درخت بخورید پیوسته خواهید بود مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ اعراف / ۲۰ و در سوره طه آمده: يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى طه / ۱۲۰.

فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ یعنی: آن دو را از آن حال که بودند خارج کرد، این جمله ظاهراً بیانگر افتادن لباسها و ظاهر شدن عورت‌هایشان است که خواستند با برگ درختان ستر عورت کنند چنان که فرموده فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ يَدَّتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ اعراف / ۲۲ در سوره طه این عبارت تکرار شده، فقط به جای «ذاقا الشجره» آمده: «فاكلا منها». پس در اثر خوردن از آن درخت، حالت اولی را از دست دادند.

وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ در این جمله سه مطلب هست یکی اینکه: جمع آمدن «اهبطوا» نسبت به نسل آدم و زوج اوست اگر ما یک زن و مرد را از یک مملکت اخراج کنیم نسل آن دو را نیز که بعداً به وجود خواهند تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۹۸ آمد اخراج کرده‌ایم، چنان که در سوره طه فقط دو نفر موجود در نظر است و تشبیه آمده است: قَالَ اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ طه / ۱۲۳ پس لازم نیست شیطان را نیز از آنها بشمریم و جمع آمدن «اهبطوا» را تصحیح کنیم. دوم اینکه مراد از هبوط چیست؟ معنای مشهور آن همان پائین آمدن است مثل: وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَلْبِطُ مِنْ حَشِيئَةِ اللَّهِ بقره / ۷۴ و نیز در معنای دخول به کار رفته مثل سخن موسی علیه السلام که به بنی اسرائیل فرمود: اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ بقره / ۶۱ به شهر وارد شوید آنچه می‌خواهید در آن هست. این کلمه درباره ابلیس نیز به کار رفته: قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا اعراف / ۱۳.

مشکل است هبوط به معنی دخول باشد زیرا در دو آیه بقره و طه که نقل شده با کلمه «منها» مبدا هبوط تعیین شده و اگر به معنی دخول بود دیگر برای «منها» جایی نبود در این صورت آیا مراد هبوط از مقام و حالت اولیه است و به عبارت دیگر از دست دادن کُلا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمْ است؟

و یا مراد هبوط از بالا است و جایگاه آدم محلی غیر از زمین بود و از آنجا به زمین آمد؟ اینکه بسیار بعید است و آیاتی نظیر اِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ حجر / ۲۸ صریح هستند که انسان از لجن این زمین آفریده شده، آیا می‌شود گفت: بشر اولی پدیده این زمین نیست؟! و یا این قضیه بیان ارتباط انسان با نفس و شیطان و دو بعدی بودن انسان است که به شکل داستان نقل شده است؟

به نظر بعضی: آدم از بشرها برخاسته و موجود اولی بشر است نه آدم.

ولی قرآن این نظر را تأیید نمی‌کند و همان بشر اولی را در جایی آدم و در جایی بشر می‌نامد و مسجود ملائکه می‌داند: اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوْا لَهٗ سَاجِدِيْنَ. فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ ص / ۷۱ و ۷۳. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۹۹.

به نظر می‌آید که هبوط مقامی و حالتی منظور باشد چنان که در بعضی از آیات با «خروج» تعبیر آمده نظیر: يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ اعراف / ۲۷.

مطلب سوم اینکه: مراد از بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ چیست! این جمله در سوره بقره و اعراف و طه تکرار شده و به آن تکیه شده است. گفته‌اند: مراد عداوت و دشمنی ما بین شیطان و انسان است ولی آن در سوره طه چنین آمده:

قَالَ اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ طه / ۱۲۳ در این جا با آنکه مخاطب آدم و زوجه او است باز جمله فوق تکرار شده. ظاهراً مراد از آن رقابت و خصومتی است که لازمه حیات مادی است و تکیه قرآن از آن جهت است که پس از هبوط این واقعیت به طور حتم آشکار خواهد شد و این رقابت و مبارزات و خصومت‌ها در پیشرفت بشر اثر کامل دارد طرفین عداوت، خود انسانها هستند، نه انسانها و شیطان گرچه ریشه عداوت انسانها از شیطان و قوای نفسانی است.

این جمله، جمله حالیه است یعنی پائین روید در حالی که دشمن یکدیگر هستید.

وَلَكُمْ فِي الْمَرْزُوقِ مُسْتَتَفَرًّا وَ مَتَاعٍ اِلَى حِينٍ اگر «حین» نسبت به فرد فرد باشد مراد از آن تا مرگ است یعنی تا وقت مردن در زمین قرارگاه و متاع خواهید داشت و اگر راجع به عموم باشد منظور از آن رسیدن آخرت است چنان که در روایتی از حضرت صادق

علیه السّلام «الی حین» یوم القیامه معنی شده است.

۳۷- فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

این آیه راجع به امکان جبران نقائص است که خداوند از لطف خود این امکان را بوجود آورده است، اگر انسان اشتباهی کرد و خواست آن را جبران کند راه بر او بسته نیست، می‌تواند به سوی خدا و کمال باز گردد، روایت شده: چون تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۰

خدا به ابلیس لعنت کرد، ابلیس مهلت خواست، خدا تا روز قیامت به او مهلت داد، ابلیس گفت قسم به عزت تو، تا روح در فرزند آدم هست از قلبش خارج نخواهم شد. خدا در جواب فرمود: قسم به عزت و جلالم تا روح در بدن دارد باب توبه بر او نخواهم بست، المحجّه البیضاء ج ۷ / ۲۵.

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ نِشَانِ مِی‌دهد که توفیق و الهام توبه از جانب خدا بوده است پس توبه بنده در اثر توفیق و عنایت خداوندی است. مراد از «کلمات» ظاهراً همان است که در سوره اعراف نقل شده: قَالَا- رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اعراف / ۲۳ در روایات نقل شده: که آدم خدا را به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین قسم داد و نیز کلمات دیگری به صورت دعا در این زمینه نقل شده است رجوع شود به تفسیر عیاشی و مانند آن.

فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ توبه و متاب به معنی رجوع است.

توبه بنده آن است که با ترک گناه به خدا برگردد توبه خدا آنست که با لطف و عنایت و قبول به سوی بنده برگردد کلمه تواب همیشه وصف خدا آمده مگر در آیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بقره / ۲۲۲ قبول توبه آدم آن نشد که به جای اولی برگردد ولی با دو آینه ذیل که خواهد آمد روشن گردید اگر راه خدا برود و به احکامی که از جانب خدا خواهد آمد عمل نماید به رحمت خدا خواهد رسید.

۳۸- قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

تکرار فرمان هبوط ظاهراً مقدمه است به تشریحی که در این آیه و آیه بعدی بیان شده است، به قرینه آیه بعدی، ظرف فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ... آخرت است آری در آخرت نه نقصانی هست که مایه اندوه باشد و نه کم شدن و فنایی که تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۱

باعث خوف گردد و آن در صورتی است که در دنیا از فرمان انبیا پیروی شود، خلیفه خدا و کدخدای روی زمین باید تسلیم خلیفه کننده (خدا) باشد، اما اگر خلیفه آیات خدا را دروغ شمرد مصداق آیه بعدی خواهد بود.

۳۹- وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ کذبوا در صورتی است که فرمان خدا به آدم تبلیغ شود، به نظرم همه «کفروا» ها در صورتی سبب عذاب می‌باشند که توأم با تکذیب باشد نه کفر از روی جهل، خلود در آتش در انعام / ۱۲۸ دیده شود.

نکته‌ها

انسان موجود دو بعدی

انسان و خلیفه و کدخدای زمین، موجودی است دو بعدی، وجود او معرکه‌ای است که پیوسته قوای رحمانی و شیطانی در آن در جنگ و جدل هستند آن گاه که از نیرو و اراده خدادادی استفاده کرده به طرف نیکیها میل کند، قوای رحمانی تقویت شده قوای

شیطانی عقب می‌نشیند اِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزِيلٌ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ اَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا ... فصلت / ۳۰ و چون میل به بدی‌ها کند طرف دیگر تقویت شده و ضلالت روی می‌آورد: اَلَمْ تَرَ اَنَّا اَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزُهُمْ اَزًّا مَرِيْمَ / ۸۳.

دستور: «بخورید هر کجا که هستید و به این درخت نزدیک نشوید و گرنه از ستمکاران خواهید بود» مبین آنست که هدایت از جانب خدا و تصمیم از جانب بشر است، راجع به سعادت و شقاوت باید خودش اقدام بکند. پیشرفت و ترقی بشر در اثر این دو بعدی بودن و صاحب اختیار بودن است و گرنه مانند حیوانات تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۲

که فقط از غرائز استفاده می‌کنند، پیوسته در جا می‌زد و از پیشرفت بی‌بهره می‌ماند.

این آیات مرکزیت خلیفه را نسبت به قوای رحمانی و شیطانی بیان داشته و موقعیت او را روشن می‌کنند. و نیز بیان می‌دارد که بشر با شیطان در گیرودار است بر خلاف مذهب مجوس که خدا را در گیر و دار شیطان قرار داده است ولی قرآن می‌گوید: حول و قوه شیطان از خداست و از خدا تا روز قیامت مهلت گرفته و به جان بشر افتاده است و او ناچیزتر از آنست که با پروردگار در مصاف باشد این مطلب در سوره اعراف بیشتر توضیح داده خواهد شد انشاء الله تعالی.

بهشت آدم:

ظاهر آیات قرآن حاکی است که محل آدم پیش از خوردن شجره و بعد از آن با هم فرق داشت و نیز دو نوع زندگی کاملاً متفاوت بود، چون آیات قصص آدم بسیار متشابه هستند نگارنده فقط نقل و توضیح می‌دهم که شاید آیندگان به آنچه امروزها پی برده‌اند پی ببرند.

در سوره طه راجع به محل اولی چنین آمده: فَقُلْنَا يَا اَدَمُ اِنَّ هَذَا عَدُوُّ لَكَ وَ لِرَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى اِنَّ لَكَ اَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى وَ اَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَصْحَى طه / ۱۱۷ و ۱۱۹ گفتیم: ای آدم این ابلیس دشمن است به تو و همسرت، شما را از جنت خارج نکند و گرنه به زحمت خواهی افتاد، تو در آن گرسنه و عریان نمی‌مانی و در آن عطشان نمی‌گردی و از سوزش آفتاب زحمت نمی‌بینی. آیات بدان معنی نیست که آدم در آن باغ هیچ احتیاج احساس نمی‌کرد چون فرموده وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمْ و نیز بعد از خوردن، عریان گردیدند و شروع کردند که از برگ درختان برای پوشش خود استفاده کنند و این به علت ریخته شدن لباسهایشان بود چنان آمده: يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا ... اعراف / ۲۷.

بلکه ظاهراً مراد آنست که وسائل استراحت پیوسته در اختیار شماست تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۳ ولی در زندگی دیگر این وسائل را باید با زحمت به دست آورید فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى.

قهرها باید گفته شود: شرائط زندگی در آن محل غیر از محل فعلی بود و این دو محل غیر هم بودند ولی این به نظر نگارنده خیلی بعید است و نمی‌توان توجیه کرد که انسان پدیده غیر زمینی است. و الله اعلم.

ممکن است بگوئیم: هر دو یکی بودند با این فرق که انسان در اولی فقط نفسی داشت و تسلط شیطان درهای شیطنت را بر او نگشوده بود و موضوع بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ که بعد از هبوط به وقوع پیوست در آنجا نبود، درست است که اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ یوسف / ۵۳ درست است که وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَالَّتِي هِيَ فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا شمس / ۶ ولی نفس بدون تسلط قوای شیطانی چندان کارگر نیست، اما در حالت دوم شیطان مهلت گرفته با شیاطین دیگر پیوسته از راه نفس در فریفتن انسان بوده و هستند و الله اعلم.

درخت نهی شده: این درخت چه درختی بود که خوردن از آن این همه بیداد کرد:

۱- ریخته شدن لباسها يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا اعراف / ۲۷.

۲- آشکار شدن عورتها، و شروع بپوشیدن آن به وسیله برگ درختان بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ رَقِّ الْجَنَّةِ ... اعراف / ۲۲.

۳- ستمکار به نفس بودن وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ اعراف / ۱۹.

۴- و بالاخره رانده شدن از بهشت.

مثل یا حکایت:

به نظر بعضی‌ها ماجرای آدم و شیطان و حتی سجود ملائکه بیان واقعیت تسلط شیطان بر انسان و تأیید از جانب فرشتگان است باشند که در شکل و قالب حکایت ریخته شده است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۴

نگارنده گوید: آیات کاملاً متشابه، تعیین مراد خدا و پیاده کردن آن بسیار مشکل است، یا خدا را در این اجمال گفتن غرضی هست و یا حل معما کلید دیگری دارد که هنوز بدست بشر نرسیده است و الله اعلم.

نتیجه:

در سوره اعراف پس از نقل ماجرا می‌فرماید: يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعراف / ۲۷.

غرض آنست که تسلط شیطان و قوای اهریمنی بر انسان یک واقعیت است باید انسان همیشه در سعی و تلاش باشد که خود را نجات بدهد و مغلوب نفسانی نگردد. و در این مبارزه توفیق حاصل کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۵

[سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۶]

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰) وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا - وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱) وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴)

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۴۶)

ای پسران اسرائیل بیاد آرید نعمت مرا که به شما دادم و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و فقط از من بترسید.

۴۱- و ایمان آرید بقرآنی که من نازل کرده‌ام که کتاب شما را تصدیق می‌کند، و نخستین منکر آن نباشد و آیات مرا به قیمت اندک نفروشید و فقط از من پرهیز کنید (از عذاب من).

۴۲- حق را به باطل مخلوط نکنید و حق را با آنکه می‌دانید کتمان ننمائید.

۴۳- نماز را بپا دارید و زکاة را بدهید و با راکعان رکوع کنید.

۴۴- آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را از یاد می‌برید؟ حال آنکه تورات را می‌خوانید آیا نمی‌فهمید!!

۴۵- (در پیروی حق) از صبر و نماز مدد جوئید و آن حتما سنگین است مگر بر متواضعان.

۴۶- کسانی که می‌دانند خدای خویش را ملاقات خواهند کرد و بسوی او باز می‌گردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۶

کلمه‌ها

اسرائیل: این کلمه به نقلی اسم دوم حضرت یعقوب و به نقلی لقب آن حضرت است. گفته‌اند: آن به معنی بنده خدا است. «اسر»

یعنی بنده، ایل یعنی خدا (دائرة المعارف و جدی) مراد از بنی اسرائیل فرزندان یعقوب علیه السلام اند که به قوم یهود معروف شده‌اند.

اوفوا: وفاء و ایفاء به معنی تمام کردن است، وفاء و ایفاء به عهد آنست که آن را بدون کم و کاست انجام دهد (اقرّب الموارد).
 فارهبون: این لفظ از رهب و آن به معنی ترس است (صحاح) راغب قید تحرز و اضطراب را بر آن افزوده است. «فارهبون» پس از من بترسید.

ثمن: قیمت. آنچه فروشنده از خریدار می‌گیرد (مفردات راغب).

لا تلبسوا: لبس به (ضم اول) به معنی لباس پوشیدن است، فعل آن از باب «علم یعلم» آید مثل یلبسون ثياباً خضراً من سُدسِ كهف / ۳۱ و لبس (به فتح اول) به معنی خلط و مشتبه کردن است فعل آن از باب ضرب یضرب آید (صحاح) آیه لا تلبسوا ... از قسم دوم است.

راکعین: رکع و رکوع به معنی خم شدن و سر پائین آوردن است (اقرّب الموارد) رکوع نماز خم شدن است تا دستها به زانو برسد. راغب تصریح کرده که رکوع به معنی تذلل و تواضع نیز آید ولی طبری استعمال آن را در خضوع مجاز می‌داند.

بر: (بکسر اول) به معنی نیکی و خوبی و به فتح اول به معنی نیکی کننده و نیز به معنی خشکی مقابل دریا است، این هر سه در قرآن مجید آمده است (قاموس قرآن). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۷
 صبر: استقامت. صبر در هر کار به معنی استقامت در آن کار است.

تعقلون: عقل به معنی، فهم، درک و معرفت است، به معنای اسمی در قرآن نیامده و فقط به صورت افعال: یعقلون، تعقلون، نعقل، آمده است.

خاشعین: خشوع: تذلل و تواضع، در تواضع قلبی و ظاهری بکار رود اصل آن نرمش است.

یظنون: ظن: احتمال قوی، وهم: احتمال ضعیف. شک: تساوی دو احتمال.

به نظر راغب اگر ظن با «ان» آید به معنای یقین باشد (قاموس قرآن).

ملاقون: ملاقات کنندگان. مراد از لقاء الله ملاقات رحمت و عذاب خداست نه مرگ.

شرحها

از آیه چهلم سوره بقره تا آیه صد و بیست و سه پرونده یهود بررسی و در این زمینه افشاگری عجیبی شده است در «نکته‌ها» این مطلب به طور مفصل خواهد آمد ولی لازم است پیش از آیات دو مسئله را متذکر شویم اول اینکه: همانطور که در انقلاب اسلامی ایران گروهکهای وابسته به شرق و غرب با مکتبهای التقاطی در مقابل انقلاب قد علم کرده‌اند و با افشاگریهای رهبر انقلاب و کتابهای متعدد، ماهیت ناپاک آنها روشن گردیده و در معرض مطالعه ملت قرار گرفته است و در نتیجه نقشه آنها نقش بر آب شده است.

قرآن مجید نیز با این افشاگریها ماهیت یهود را بر خودشان و دیگران بر ملا کرد و شر آنها را رفع نمود و گرنه اسلام را به سقوط می‌کشاندند که بزرگترین ضد انقلاب در آن روز، یهود بودند.

دوم: اعمالی که در این آیات هشتاد گانه بر یهود مدینه نسبت داده شده است از آنها نبود، بلکه یهود زمان موسی و بعد از او آن کارها را کرده بودند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۸

به عبارت دیگر: آن اعمال را اجداد آنها کرده بودند ولی قرآن به یهود مدینه نسبت داده و آنها را کوبیده است، عجیب آنکه یهود مدینه از خود دفاع نکرده است و نگفته‌اند: این کارها را ما نکرده‌ایم چرا کار دیگران را به ما نسبت می‌دهید؟

این بدان علت است که قرآن هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را، جامعه در نظر اسلام دارای یک شعور و یک تفکر و کتاب و پرونده است مردمی که دارای یک تفکر اجتماعی و یک اراده اجتماعی و دارای یک روح جمعی هستند از نظر قرآن به حکم یک انسانند، چون هر یک، کار و اندیشه همه را تصدیق و تأیید می‌کنند، اینجاست که قرآن کارهای بد را که فقط گروهی انجام داده‌اند به همه افراد آن گروه نسبت می‌دهد و فرزندان را با کارهای پدران محکوم می‌کند، امروز در جامعه‌ها، گروه‌ها و احزاب برای کارهای خود از مردم تأیید می‌خواهند در صورت تأیید، کار و عملکرد یک حزب را عملکرد همه ملت می‌دانند، این بحث در سوره یونس ذیل آیه ۴۹ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ... به طور مشروح آمده است به آنجا رجوع شود.

۴۰- یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ مِنْ آيَةِ بَرَسِي وَافْشَاكِرِي وَضَع يَهُودِ شُرُوعِ مِي شُود وَ آن در شَكْل پند و نصیحت و ترس از خدا آغاز گردیده است، مراد از «نعمتی» ظاهراً بعثت پیامبران در بنی اسرائیل است که همه افتخارشان و حتی نجات از چنگ فرعون مرهون همان بعثت است در جای دیگر آمده که موسی علیه السّلام بآنها گفت: يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ ... مائده/ ۲۰ علی هذا جعل انبياء همان نعمت است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۰۹

در جمله أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ مراد از عهد الله به نظرم پذیرفتن نبوت رسول خدا است که از آنها در کتابشان پیمان گرفته شده بود، چنان که فرموده: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ... اعراف/ ۱۵۸ اینکه فرموده: او را در تورات و انجیل می‌یابند، پس، از آنها به ایمان آوردن پیمان گرفته شده بود، در جای دیگر آمده: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بقره/ ۱۴۶ پس اهل کتاب آن حضرت را همچون پسران خود می‌شناخته‌اند و دانسته انکار می‌کرده‌اند (۱).

بعضی‌ها عهد الله را اتم گرفته‌اند ولی به نظرم عهد خاص است که گفته شد و آیه آمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ ... بیان همان عهد می‌باشد. چون یهود به وسیله این آیات به اسلام دعوت می‌شوند و همه عهود در اسلام موجود است و دعوت به عهود گذشته در قبال اسلام معنی ندارد.

أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ عهد آنها همان نتیجه ایمان آنها به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله است که سعادت دنیا و آخرت باشد چنان که در ذیل آیه گذشته اعراف آمده: فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اعراف/ ۱۵۷ در این آیه به ایمان آوردن رستگاری وعده شده است، این نتیجه به تعبیر دیگر وی در سوره مائده آیه ۱۲ نیز آمده است.

«وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» تقدیم «ایای» مفید حصر است یعنی فقط از سخط و از عذاب من بترسید گویی دانشمندان یهود را ترس از آن بوده که در صورت تصدیق قرآن، اعتبار و ثروتشان از بین برود.

۴۱- وَ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ

(۱) رجوع شود به تورات سفر تثئیه باب ۱۷، آیه ۱۷-۱۸.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۱۰

وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ.

این آیه به صراحت، یهود را به پیروی از قرآن می‌خواند و گفتیم که این همان عهد الله در آیه سابق است.

«مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ» مراد از «ما» ظاهراً تورات است چنان که در بعضی از آیات در جای «ما» آمده است مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ صف/ ۶ و در بعضی هست.

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ ... مائده/ ۴۸ بنا بر این قرآن مجید، تورات و انجیل موجود در صدر اسلام را تصدیق کرده و هر دو

محترم هستند، ولی این تصدیق نسبت به تورات و انجیل اصلی بطور عموم و نسبت به تورات و انجیلی که در صدر اسلام بوده‌اند نسبی است، چون قرآن در عین حال، محرف و ناقص بودن تورات و اضافه شدن مطالب دروغی را به آن عنوان کرده است چنان که در جای مناسب خواهد آمد، ولی در اینکه بسیاری از مطالب تورات اصلی در تورات فعلی هست نباید شک کرد و کَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ مائده/۴۳ ناگفته نماند: قرآن مجید به جمله مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ در بسیاری از جاها تکیه کرده است، از آن دو چیز به نظر می‌آید یکی اینکه: ای یهود و نصاری قرآن مخالف کتاب شما نیست بلکه آن را تصدیق و قبول می‌کند دیگری آنکه قرآن کاملتر از تورات و انجیل است که آنها را تصدیق می‌کند و گرنه یا عین آنها بود یا کمتر از آنها و در آن صورت تصدیق معنایی نداشت.

بعضی‌ها «ما» را مطالب دینی معنی کرده که در دست یهود بوده است، آن وقت قرآن فقط آن مطالب را تصدیق کرده است نه تورات موجود را، ولی ظاهراً این درست نیست.

وَلَا تَكُونُوا أَوْلَىٰ كَافِرٍ بِهِ ظاهراً مراد اولین کافر از اهل کتاب است زیرا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۱۱

مشرکان مکه قبلاً قرآن را انکار کرده بودند یعنی: ای یهود مدینه شما با کافر بودن به قرآن، نخستین کفار از اهل کتاب خواهید بود و برای دیگران در این مورد راه را باز خواهید کرد.

وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ؟؟؟؟؟؟؟؟ یهود از عدم تصدیق قرآن این بهره را داشتند که مقام و آقایی؟؟؟؟؟؟ باشد و پولی که از مردم می‌گرفتند به خطر نیافتند و این بهای اندکی بود که قرآن و بشارت تورات را بدان فروختند و اگر رسالت قرآن را تصدیق می‌کردند باز پول و نوعی مقام برای آنها محفوظ بود. تقدیم «ایای» مفید حصر است یعنی فقط از من و از عذاب من به پرهیزید نه از رفتن مال و مقام.

۴۲- وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ ...

علماء یهود راجع به بشارت تورات درباره رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَأْوِيلَاتِ ناروایی کرده و فکر عوام را منحرف می‌نمودند تا از ایمان به آن حضرت جلوگیری کنند در نتیجه دانسته و از روی علم، حقیقت را کتمان می‌کردند، مراد از «الحق» بشارت و از «الباطل» دروغها و تأویلات نابجا است وَ تَكْتُمُوا عَظْفَ است به جای «تلبسوا» یعنی: حق را به باطل می‌آمیزید و حق را با آنکه می‌دانید کتمان ننمائید.

۴۳- وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ.

این آیه دعوت به عمل است بعد از دعوت به ایمان، الف و لام در «الصلاة، الزكاة» برای عهد است یعنی نماز و زکاتی که اسلام آورده است وَ آذَكَعُوا مَعَ الزَّاكِعِينَ به نظرم مراد از رکوع تواضع و خاضع شدن است یعنی به اسلام خاضع شوید و در زمره مسلمانان و خاضعان درآئید. و گرنه أَقِيمُوا الصَّلَاةَ رکوع را نیز شامل است و انگهی ظاهراً مراد آن نیست که: به نماز جماعت بیایید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۱۲

۴۴- أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

یهود و خاصه علماء آنها در عین انکار اسلام به کارهای نیک دعوت می‌کردند این آیه در مقام عتاب و توبیخ می‌گوید: این چطور مطابق عقل و فهم است که شما مردم را به نیکی دعوت می‌کنید و با آنکه تورات را می‌خوانید و اسلام را می‌دانید نیکی کردن را در مورد خودتان فراموش می‌کنید؟ آیا این می‌شود که از نیکوکار بودن دیگران خوشوقت باشید و از نیکوکار بودن خود نه!!! أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا درک نمی‌کنید «۱!؟» ۴۵- وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ.

ظاهر سیاق آنست که این آیه نیز مانند آیات قبل خطاب به یهود است نظیر این در باره مسلمین نیز آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ بقره/۱۵۳.

از روزی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَدَ مَدِينَةَ شَدَّه وَبِهِ سِرٌّ وَ سَامَانَ دَادَن حُكُومَتِ اسْلَامِي پَرْدَاخْت: يَهُودِ عِلْمِ مَخَالَفَتِ بَرَاغْرَاشْتَنْدَ وَ عَلْنَا بَه كَارَشْكَنِ بَرخَاسْتَنْدَ وَ بَا هَمْمَه مَوَادِ مَشْتَرَكِي كَه بَا اسْلَامِ دَاشْتَنْدَ نَخَوَاسْتَنْدَ بَا دِينِ جَدِيدِ كَنَارِ بِيَايَنْدَ وَ جَامِعَه وَاحِدِ تَشْكِيلِ دَهْنْدَ.

يهود بنی قینقاع در قلب شهر مدینه به شغل زرگری مشغول بوده و بازار مدینه را در دست داشتند، یهود بنی قریظه در شرق مدینه و یهود بنی نضیر در جنوب شرقی آن در قلعه‌های مستحکم خویش ساکن بودند. با آنکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَدَ مَدِينَةَ شَدَّه وَبِهِ سِرٌّ وَ سَامَانَ دَادَن حُكُومَتِ اسْلَامِي پَرْدَاخْت: يَهُودِ عِلْمِ مَخَالَفَتِ بَرَاغْرَاشْتَنْدَ وَ عَلْنَا بَه كَارَشْكَنِ بَرخَاسْتَنْدَ وَ بَا هَمْمَه مَوَادِ مَشْتَرَكِي كَه بَا اسْلَامِ دَاشْتَنْدَ نَخَوَاسْتَنْدَ بَا دِينِ جَدِيدِ كَنَارِ بِيَايَنْدَ وَ جَامِعَه وَاحِدِ تَشْكِيلِ دَهْنْدَ.

اینها پیوسته قرآن و دین جدید را تکذیب کرده و در پی شورش بودند، خود را بر حق و مسلمانان را بر باطل می‌دیدند و همواره به رخ آنها می‌کشیدند که: دین ما حق است. تنها کتاب قانونی تورات است، خدا به یهود نظری دارد که به دیگران ندارد خلاصه: قرآن ناچار بود که پرونده این حزب نیرومند و مخالف را بررسی کرده و سر و ته این قوم و کارهای آنها را علنی نماید تا هم بر خودشان تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۱۵

و هم بر دیگران حجت تمام شود، تا این رقیب لجوج و منطوق او کوییده نشده بود پیشرفت اسلام ناممکن بود، لذاست که قرآن مجید این حزب آشتی‌ناپذیر را تا آخرین سنگر تعقیب می‌کند. آنچه درباره یهود گفته شد بسیاری از آن در ضمن آیات خواهد آمد.

موقعیت آیات:

این آیات با آن که خطاب به یهود است یک درس عمومی و همگانی است و پیوسته زنده و قابل پیاده شدن می‌باشد. نظیر این خطابات از قبیل اقامه نماز، دادن زکاء، مددجویی از صبر و نماز و ... راجع به مسلمین نیز آمده است. چنان که در روایات. یکا یک آیات مستقلا مورد نظر واقع شده‌اند:

در ذیل «وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» در مجمع‌البیان از انس بن مالک نقل شده:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَدَ مَدِينَةَ شَدَّه وَبِهِ سِرٌّ وَ سَامَانَ دَادَن حُكُومَتِ اسْلَامِي پَرْدَاخْت: يَهُودِ عِلْمِ مَخَالَفَتِ بَرَاغْرَاشْتَنْدَ وَ عَلْنَا بَه كَارَشْكَنِ بَرخَاسْتَنْدَ وَ بَا هَمْمَه مَوَادِ مَشْتَرَكِي كَه بَا اسْلَامِ دَاشْتَنْدَ نَخَوَاسْتَنْدَ بَا دِينِ جَدِيدِ كَنَارِ بِيَايَنْدَ وَ جَامِعَه وَاحِدِ تَشْكِيلِ دَهْنْدَ.

در کافی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: چون علی علیه السلام را کاری مضطرب می‌کرد به نماز پناه می‌برد سپس این آیه را خواند وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ «۲».

رمز توفیق:

آیه وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ در این سوره دو بار ذکر شده است یکی در اینجا و یکی در آیه ۱۵۳، فقط با این فرق که آخر دومی إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ است در روایات

(۱)

قال رسول الله (ص) مررت ليلة أسرى بي على اناس تقرض شفاهم بمقاريض من نار فقلت من هؤلاء يا جبرئيل؟ فقال: هؤلاء خطباء من اهل الدنيا ممن كانوا يأمرون الناس بالبر وينسون انفسهم.

[.....] (۲)

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) قال: کان علی (ع) اذا هاله شیء فزع الی الصلاة، ثم تلا هذه الایة: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۱۶

اهل بیت صلوات الله عليهم صبر به روزه تفسیر شده چنان که در حدیث حضرت صادق علیه السلام آمده:

قال الصبر هو الصوم

ولی به نظرم آن بیان مصداق است نه اینکه غیر روزه را شامل نیست و آنها استحباب روزه و نماز را در مهمات از آیه استفاده فرموده‌اند.

از آیه شریفه فهمیده می‌شود که رمز موفقیت در زندگی دو چیز است:

۱- استقامت.

۲- استمداد از خدا.

استقامت در کارها بدون توجه به خدا و بدون توجه به نظامات جهان گرچه تا حدی باعث پیشرفت و نیل به مقصود است ولی نظیر پیشرفت چنگیز و دول صنعتی استعمارگر می‌شود و دنیا را به خاک و خون می‌کشد ولی اگر شخص در کارها استقامت و پشت کار داشته باشد با نماز و توجه به خدا و ملاحظه رضای خدا، توفیقش حتمی است توفیق واقعی. چنان که پیامبران و مردان خدا با این دو عامل پیش رفتند و موفق شدند، دو عامل فوق هم در کارهای فردی و هم در کارهای اجتماعی جریان دارد حتی اگر یک دانشجو استقامت ورزیده و از خدا استمداد کند و به نماز برخاسته **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** بگوید در رسیدن به هدفهای خود موفق خواهد گردید.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۱۷

[سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۵۷]

اشاره

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷) وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸) وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹) وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ آغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰) وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱)

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲) وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتَبَوُّوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴) وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْنَاكُمْ الصَّاعِقَةَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)

وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمْ الْعُمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوَ كُلَّوَا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمْنَا وَ لَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۱۸

۴۷- ای پسران اسرائیل به یاد آرید نعمت مرا که به شما دادم (و بیاد آورید) که شما را بر مردم برتری دادم.

۴۸- و بترسید از روزی که کسی از طرف کسی چیزی نمی‌دهد و از او شفاعتی قبول نگردد و عوضی گرفته نشود و نه آنها یاری

می‌شوند.

۴۹- و یاد آرید که شما را از فرعونیان نجات دادیم، آنها عذابی سخت به شما وارد می‌کردند: پسرانتان را سر می‌بریدند، دخترانتان را زنده نگه می‌داشتند و در این کار از پروردگارتان، بلای بزرگی بود.

۵۰- و یاد آرید که دریا را برای شما باز کردیم و نجاتتان دادیم و فرعونیان را غرق کردیم و شما تماشا می‌کردید.

۵۱- و یاد آرید که چهل شب را به موسی وعده کردیم، سپس گوساله را به پرستش گرفتید و ستمکار بودید.

۵۲- آن گاه از شما در گذشتیم تا سپاسگزاری کنید.

۵۳- و یاد آرید که به موسی تورات و فرقان دادیم تا هدایت پذیرید.

۵۴- و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما با گوساله پرستی به خود ظلم کردید، به خدای خود باز گردید و خودتان را بکشید، این پیش خالفتان برای شما بهتر است پس خدا توبه شما را پذیرفت که او بسیار توبه‌پذیر و مهربانست.

۵۵- و یاد آرید که گفتید: ای موسی هرگز به تو ایمان نیاوریم تا خدا را آشکار بینیم پس صاعقه شما را در حالی که می‌دیدید بگرفت.

۵۶- آن گاه شما را پس از این مرگ برانگیختیم تا شکر بگذارید.

۵۷- ابر را بر شما سایبان کردیم و بر شما ترنجبین و مرغ سلوی فرستادیم، بخورید از خوش-آیندهای آنچه که روزیتان کردیم که به ما ستم نکردند لیکن به خود ستم می‌کردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۱۹

کلمه‌ها

فضلتکم: فضل در اصل به معنی زیادت است، در قرآن مجید به معنی برتری و احسان و عطیه آمده که همه از مصادیق زیادت هستند (قاموس قرآن) «فضلتکم» به شما برتری دادیم.

العالمین: مراد از عالمین در این آیه مردمان می‌باشد. رجوع شود به سوره حمد / ۲.

تجزی: جزاء اگر ما بعدش «باء- علی» آید به معنی مکافات و مجازات باشد و اگر ما بعدش «عن» آید به معنی قضاء و اداء و بدون آنها به معنی کفایت است، «جزی الشیء: کفی» (قاموس).

شفاعة: واسطه شدن. شفع و شفاعة مصدر هستند به معنی منضم کردن چیزی به چیزی (مفردات).

عدل: (بفتح- عین) عوض. آن در اصل به معنی برابری است. اسم و مصدر هر دو آمده است. آنچه گفته شده از قبیل: مثل، عوض، ضد ظلم، همه از مصادیق معنای اول هستند.

یسومونکم: سوم به معنی تحمیل و چریدن آمده است، لازم و متعدی هر دو به کار رود آن در آیه به معنی تحمیل و وارد کردن است چنان که در فیه تَسِیْمُونَ نحل / ۱۰ به معنی چرانیدن می‌باشد.

یذبحون: تذبیح مبالغه در ذبح است یعنی به طور مداوم یکی پس از دیگری را ذبح می‌کردند (قاموس قرآن) در آیه دیگر آمده یُقْتَلُونَ أَبْنَاءَ كُمْ اعراف / ۱۴۱.

یستحیون: استحياء طلب حیات و خواستن زنده ماندن است «یستحیون» زنده می‌گذاشتند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۰

نسائکم: در مجمع البیان تصریح شده که: اطلاق نساء بر دختر بچه‌ها نیز جایز است.

بلاء: آزمایش. مصیبت. اصل بلی (بکسر باء) به معنی کهنه شدن است، امتحان را از آن ابتلاء گویند که گویی ممتحن امتحان شده را از کثرت فشار کهنه و فرسوده می‌کند، به غم و اندوه از آن بلاء گویند که بدن را فرسوده می‌کند (مفردات).

فرقنا: فرق به معنی جدا کردن است چنان که فلق به معنی شکافتن است.

(قاموس قرآن) «فرقنا»: جدا کردیم.

آل: خانواده. آل مقلوب اهل و مصغرش اهیل آید. در این آیه لشکریان فرعون خانواده او خوانده شده‌اند چنان که خواهد آمد. واعدنا: مواعده لازم نیست همیشه بین الاثنین باشد بلکه به معنی وعده کردن نیز آید چنان که در این آیه است «واعدنا»: وعده کردیم.

عجل: گوساله.

فرقان: فرق گذارنده بین حق و باطل. آن در اصل مصدر است و به معنی فاعل به کار رفته، و آن صفت قرآن و تورات آمده است: براء: آفریننده. براء اگر از باب علم یعلم باشد به معنی کنار شدن و اگر از باب قطع یقطع باشد به معنی آفریدن است، آفریننده را از آن براء و باری گوئیم که موجود را از نبودن به طرف بودن می کشد. جهره: آشکار شده. اسم است به معنی مفعول.

بعث: برانگیختن. خواه به طرز زنده شدن باشد و یا برخاستن. در قرآن مجید هر دو آمده است. «بعثناکم» برانگیختیم.

ظللنا: ظل به معنی سایه. تظلیل یعنی سایان قرار دادن. ظل در اصل به معنی ستر و پوشاندن (قاموس قرآن) «ظللنا» سایان قرار دادیم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۱

غمام: ابر. غم در اصل به معنی پوشاندن است، ابر را غمام گویند که آفتاب و آسمان را می پوشاند، اندوه و غصه را از آن غم گویند که سرور و حلم انسان را می پوشاند.

من: ترنجبین. ماده چسبنده و شیرینی است مانند عسل که از هوا بر سنگ و برگ درختان می نشیند، در اول آبکی است سپس سفت می شود.

معنای دیگری نیز دارد.

سلوی: بلدرچین. در برهان قاطع ذیل لغت «کرک» گوید: مرغی است از تیهو کوچکتر است که به عربی سلوی و به ترکی بلدرچین گویند (قاموس قرآن) اصل آن از سلو به معنی آرامش می باشد.

طیبات: دلچسب‌ها، خوش آیندها، طیب به معنی پاک در مقابل خبیث است نه نجس.

شرحها

مراد از «نعمتی» در آیات گذشته نبوت بود که خدا در بنی اسرائیل قرار داده است، در این آیات نعمتهای دیگری بیان شده که موجب برتری بنی اسرائیل بر دیگران است که قسمتی از آنها عبارتند از: نجات از فرعونیان، شکافتن دریا و گذشتن بنی اسرائیل از آن، عفو از گناه گوساله پرستی، آمدن تورات، سایان قرار دادن ابر در صحرای سینا، آمدن من و سلوی و مانند آنها، ذیل آیات نشان می دهد که در مقابل این همه نعمت ناسپاسی کرده‌اند، این مطالب به اجمال نقل شده است زیرا که در سوره‌های اعراف و غیره که مکی هستند به تفصیل تا وقت نزول بقره، بیان شده بود.

۴۷- یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ اَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۲

مراد از «نعمتی» همانهایی است که موجب فضیلت بنی اسرائیل شده است، جمله وَ اَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ این مطلب را روشن می کند.

در آیه دیگر نجات از فرعونیان صریحا از مصادیق نعمت شمرده شده است:

وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ اَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ...

ابراهیم / ۶.

وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ این جمله در آیه ۱۲۲ همین سوره تکرار شده و نیز در قول موسی علیه السّلام آمده: أَعْيَرَ اللَّهُ أُبْغِيكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ اعراف / ۱۴۰.

مراد از این تفضیل چیست؟ این تفضیل هر چه باشد در زمان موسی علیه السّلام واقع شده است و بعد از موسی را شامل نیست بدلیل آنکه موسی در حیات خود به آنها فرموده: وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ چنان که گذشت، پس این تفضیل همان شکافتن دریا، ارسال من و سلوی تظلیل غمام و غیره است که خدا برای آنها انجام داد و تا آن موقع در حق احدی نکرده بود.

آن گاه که در صحرای سینا بت پرستان را دیدند گفتند: موسی برای ما هم خدایی بساز چنان که اینها خدایانی دارند. گفت: آیا جز خدا برای شما معبودی بخوام حال آنکه او شما را بر عالمیان برتری داده و بخاطر شما دریا را شکافته و من و سلوی فرستاده؟! تا بحال در حق کسی اینکارها را نکرده است اعراف / ۱۴۰ به نظر این تفضیل شامل جعل انبیاء نباشد که آن در امتهای دیگر نیز بوده است.

متأسفانه یهود از این تفضیل بهره‌برداری نکردند، با موسی مخالفتها نمودند پس از رفتن موسی به کوه طور، گوساله پرستی آغاز کردند، قرآن می‌خواهد بگوید، این که قرآن موضوع تفضیل را برخ آنها می‌کشد چنان که در گذشته وسیله هدایت را برای شما فراهم کردیم و با آن برتری یافتید الان تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۳

نیز با پیامبر اسلام وسیله هدایت فراهم شده است به او ایمان بیاورید.

لفظ «العالمین» در دو سخن موسی علیه السّلام که گذشت شمولش تا زمان او است و بعد از او را شامل نیست ولی کلام خدا وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ظهورش در همه مردمان است اعم از گذشته و آینده ولی تفضیل مطلق نیست و چنان که گفته شد تفضیلی خاص است، این درست است که شکافتن دریا و ارسال من و سلوی در هیچ ملتی واقع نشده ولی مانعی نیست که ملل دیگر از جهات دیگری بر بنی اسرائیل برتری داشته باشند، چنان که قرآن با نقل آن تفضیل، یهود را در مقابل بدکارها ملامت می‌کند.

اصولاً اینگونه تفضیلها قائم به عموم است، فضیلت فردی بسته به ایمان و عمل است مسلمان باشد یا غیر مسلمان، ما هم اگر اهل ایمان و عمل نباشیم فضیلتی بر دیگران نداریم مثلاً- می‌گوئیم: امت ایران با وجود امام خمینی بر دیگران برتری دارد این قائم به عموم است نه فرد فرد ملت ایران.

۴۸- وَ اتَّقُوا يَوْمًا ... وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ در زندگی امروز بعضی از عوامل بدرد انسان می‌خورند تا جرم اشخاص نادیده به حساب آید از قبیل دادن عوض، وساطت دیگران، ضمانت و غیره، ولی از این عوامل در آخرت خبری نیست و اسباب دنیوی همه بی‌اثر می‌شوند وَ رَأُوا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ بقره / ۱۶۶ عذاب آخرت (نعوذ بالله) مثل دردهای بدن است نه انسان می‌تواند به دیگری منتقل کند و نه دیگری می‌تواند تحویل بگیرد، از این آیه معلوم می‌شود که یهود بواسطه بازی در قیامت مانند بعضی از ملل عقیده داشته‌اند، کاوش در مقابر مصریان و فرعونیان نشان می‌دهد که به چنین چیزها معتقد بودند و همراه مردگان ابزار جنگی و کنیزان و غلامان دفن می‌کردند، در جایی دیده‌ام که چون پادشاه «پرو» یکی از ممالک امریکا مرد شصت نفر سرباز با او دفن گردید تا در آن زندگی یاریش کنند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۴

وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ راجع به شفاعت در «نکته‌ها» توضیح خواهیم داد.

وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ و نه از جانب دیگری یاری کرده نشوند تا از گرفتاری نجات یابند.

۴۹- وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ ... عَظِيمٌ «۱» فرعون چرا پسران بنی اسرائیل را می‌کشت و دخترانشان را زنده می‌گذاشت می‌گویند: فرعون در خواب دید و یا کاهنان به او گفتند: پسری در بنی اسرائیل متولد می‌شود و حکومت تو را ساقط می‌کند، فرعون با کشتار پسران، می‌خواست از به دنیا آمدن او جلوگیری کند.

به نظر من علت این کشتار بی‌رحمانه آن بود که بنی اسرائیل بوسیله مردان تقویت نشوند و در آینده خطری ایجاد نکنند، ولی زیاد شدن زنان خطری نداشت، در قرآن می‌خوانیم حتی پس از تولد موسی و غلبه بر ساحران، مصریان به فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را آزاد می‌گذاری تا فساد کنند؟! فرعون در جواب گفت: سَنُقْتَلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ اعراف/ ۱۲۷ دیگر پس از ولادت موسی چرا؟ آیه: فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ ... غافر/ ۲۶ نیز نظیر سابق است، بلی می‌شود گفت هر دو علت منظور بوده است این مطلب را در قاموس قرآن ذیل «ولادت موسی» بیشتر توضیح داده‌ام، در این زمینه ظاهراً روایتی هم نقل نشده تا نشان دهد علت کشتار، جلوگیری از بدنیا آمدن موسی بود. بهر حال ذلتی بالاتر از این به نظر نمی‌آید که بنی اسرائیل گرفتار شده بودند که پسرانشان در حین ولادت به دست جلادان سر بریده شود، و همچنین ستمی بالاتر از آن که یک فرد ستمکار برای بقاء سلطنت منحوس خویش آن همه

(۱) در سوره یونس ذیل آیه ۴۹ توضیح خواهیم داد: چرا قرآن یهود مدینه را در مقابل اعمال گذشتگان مؤاخذه می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۵

اطفال بی‌گناه را بکشد.

ای بشر بی‌رحم و ای بشری که پیوسته عزت خویش را در ذلت هم نوعت جستجو می‌کنی کی بخود خواهی آمد؟! وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٍ این جمله در سوره اعراف/ ۱۴۱ و در سوره ابراهیم/ ۶ نیز تکرار شده است، ظاهر آنست که «ذلكم» اشاره به کشتار فرزندان است گرچه بعضی آن را اشاره به نجات از فرعونیان و کشتار فرزندان هر دو دانسته‌اند. لفظ «من ربکم» حکایت دارد که این امتحان و گرفتاری از جانب خدا بوده است.

می‌دانیم که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یونس/ ۴۴ پس باید ریشه این امتحان سخت را پیدا کرد، آیا این برای آن بود تا از قیام موسی علیه السّلام استقبال کرده و از فرعونیان نجات یابند و اگر کار به آن جاهای باریک نمی‌کشید هرگز از موسی طرفداری نمی‌کردند؟

وضع یهود در طول تاریخ قابل دقت و تأمل است. می‌شود گفت: این قوم از بدو پیدایش نه خود روی سعادت دیده‌اند و نه گذاشته‌اند مردم روی سعادت به بینند در زمان فرعون با آن ذلت، بعد از موسی علیه السّلام در دست فلسطینیان با آن ذلت و قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانًا تَبْعِيدَ دَسْتِهِمْ جَمْعِيٌّ مِنْ فِرْعَوْنِ، بدبختی‌های زمان پادشاهان بابل (بخت نصر) اعدامهای همگانی در کوره‌های آدم‌سوزی در زمان هیتلر و ... اکنون نیز دولت غاصب اسرائیل مردم فلسطین را در عذاب دارد خود نیز در عذاب بسر می‌برد، صهیونیسم جهانی هم حسابش روشن است.

۵۰- وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۶

این آیه راجع به آن است که چون بنی اسرائیل از مصر خارج شدند به کنار دریای سرخ رسیدند، خداوند دریا را بشکافت بنی اسرائیل از آن گذشته وارد صحرای سینا شدند. راجع به معجزه در «نکته‌ها» توضیح داده خواهد شد.

ظاهر آنست که به اراده خدا ترتیب اتمهای آب عوض شده و مبدل به سنگ گشته است، ماده اولی آب و سنگ یکی است، سنگ بودن و آب بودن فقط در اثر اختلاف و طرز قرار گرفتن اتمها است بعضی از مفسران (شاید از ترس غریبان) متوسل به جزر و مد شده و خروج بنی اسرائیل و غرق فرعونیان را در اثر آن دانسته‌اند این نادرست است قرآن می‌فرماید: موسی عصا را به دریا زد، دریا بشکافت و هر قسمتش همچون کوهی بزرگ گردید: فَمَا نَفَلَقْ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ شعراء/ ۶۳ در جای دیگر به موسی دستور می‌دهد: چون دریا بشکافت و از آن گذشتید آن را هم چنان آرام و باز بگذار که فرعونیان باید غرق بشوند. وَاتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ دخان/ ۲۴ از این معلوم می‌شود که بهم آمدن دریا نیز در اثر ضرب عصا می‌بایست باشد.

وَاعْرِفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ نشان می‌دهد که در پیش چشم بنی اسرائیل آب بهم آمده و دست و پا زدن فرعونیان را با چشم خود دیده‌اند. در آیات دیگر بجای «آل فرعون» لفظ «جنود» آمده است (سوره قصص آیه ۴۰) توجیه آن در سوره هود آیه إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ملاحظه گردد.

۵۱- وَاذِ وَاَعِدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ آیه صریح است در این که مدت وعده چهل شب بوده است اما در سوره اعراف آمده که مدت آن سی شب بوده با ده شب دیگر تتمیم گردیده است: وَوَاَعِدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً اعراف/ ۱۴۲ معلوم می‌شود که وعده در علم خدا چهل شب بوده، موسی قسمت اول آن را که سی شب تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۷

بود به قوم خویش اعلان کرده تا در ده شب باقی که دیدند موسی نیامد آزمایش شوند، آزمایش شدند و فوراً گوساله پرستی آغاز گردید.

و یا اینکه: آیه اعراف حاکی از دو مواعده است. سی روز و ده روز و در آیه بقره هر دو بطور خلاصه چهل روز خوانده شده است چنان که نزدیک به این مضمون روایتی در تفسیر عیاشی از حضرت باقر صلوات علیه نقل شده است «۱».

اگر آیات صد و چهل و دو تا صد و پنجاه سوره اعراف را مطالعه کنیم خواهیم دید: این مواعده برای آن بود که به موسی علیه السلام شریعت و تورات نازل شود تا با آن قوانین، بنی اسرائیل را اداره نماید.

ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ معلوم می‌شود پس از رفتن موسی بنی اسرائیل سی روز بانتظار مانده‌اند که موسی برگردد و چون تا سی روز برنگشت سامری و هواداران او گوساله را به میان آورده و مردم را به عبادت آن خوانده‌اند ولی آیات مطلق می‌باشند و فقط آمده: «من بعده» یعنی پس از رفتن موسی چنین کردند. انشاء الله در سوره «طه» ماجرای گوساله مشروحا خواهد آمد در اینجا همین قدر می‌گوئیم:

عجب از نویسندگان تورات و نویسندگان قاموس تورات و انجیل که: شروع گوساله پرستی را از هارون علیه السلام دانسته و گفته‌اند که او گوساله را ساخت و مردم را به عبادت آن دعوت کرد، حال آنکه به تصریح قرآن مبتکر این گمراهی «سامری» بود، هارون پیامبر خدا و جانشین موسی آنها را از اینکار نهی می‌کرد، رجوع شود به تورات سفر خروج باب سی و دو و قاموس کتاب مقدس لفظ «هارون».

۵۲- ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

(۱)

«عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله واذ واعدنا موسی اربعین لیلۃ قال: کان فی العلم و التقدیر ثلاثین لیلۃ ثم بدا الله فزاد عشر اتم میقات ربه الاول و الاخر اربعین لیلۃ».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۸

کیفیت این عفو در آیه پنجاه چهارم خواهد آمد.

۵۳- وَاذِ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

ظاهراً فرقان صفت کتاب است یعنی کتاب موسی این صفت را داشت که حق و باطل را از هم جدا کرده و حقائق را یکی یکی معین می‌نمود. در آیه دیگر، فرقان در جای کتاب آمده است وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَالْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ انبیاء/ ۴۸ این تعبیر درباره قرآن مجید نیز آمده است: هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانَ بقره/ ۱۸۵ و نیز آمده: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ فرقان/ ۱.

۵۴- إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بَاتَّخَذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

اینکه موسی فرمود: شما با این گوساله پرستی بر خویش ستم کردید پس توبه کنید، مطلبی است طبیعی، ولی اینکه گوید: فَاقتلوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ مراد از این قتل نفس چیست؟ آیا منظور آنست خودکشی کنید؟ یا پس از توبه کردن بجان هم افتید و یکدیگر را بکشید؟ و یا آنها که گوساله را نپرستیدند، پرستش کنندگان را بکشند؟ و یا منظور قتل معنوی است یعنی با تسلط بر نفس، آن را رام کنید؟

احتمال اخیر بسیار بعید است، چون قتل باین معنی در قرآن مجید به کار نرفته است تا این هم دومی باشد، پس باید آن را به قتل متعارف حمل کنیم.

اگر نظیر این حکم را در شریعت اسلام بررسی کنیم منظور از این آیه روشن می‌شود، در شریعت اسلام، توبه مرتد فطری قبول است ولی باید او را کشت و اموالش را بین ورثه تقسیم کرد و زنش را از وی جدا نمود، مرتد فطری کسی است که مسلمان متولد شده سپس از دین خارج شود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۹

است

من بدل دینه فاقتلوه

هر که دین خویش را عوض کند او را بکشید.

فقهاء شیعه با ادله قاطعه به این مطلب استدلال کرده‌اند. پس توبه مرتد پیش خدا قبول است ولی احکام سه گانه فوق نسبت به او باید اجرا شود تا دین ملعبه نشود و جامعه از این آلودگیها محفوظ ماند. بقیه مطلب در فقه دیده شود.

حکم تورات نیز مانند حکم اسلام بوده است، بنی اسرائیل با گوساله پرستی مرتد فطری شده بودند لذا موسی علیه السلام فرموده: فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ یعنی توبه، قتل را از شما ساقط نمی‌کند باید گوساله پرستندگان کشته شوند ولی در اثر توبه پیش خدا آمرزیده خواهند شد. «عفونا» در آیه ۵۲ لا بد راجع به چنین عفو است.

کلمه «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» که با فاء نتیجه آمده حکایت دارد که بنی اسرائیل این حکم را اجرا کرده‌اند چون تقدیر آن چنین است «فقتلتم فتاب علیکم» اما آیا یکدیگر را کشتند و یا پرستش کنندگان را اعدام کردند از آیه روشن نمی‌شود، در تورات سفر خروج باب ۳۲ نقل شده که: موسی علیه السلام گفت هر کس خواستار خدا است پیش می‌آید بنی لاوی پیش او جمع شدند، موسی گفت:

خدا می‌گوید: هر کس برادر، دوست و همسایه خویش را بکشد، بنی لاوی موافق سخن موسی عمل کردند، در آن روز قریب به سه هزار کس کشته شدند.

در این باره دو روایت در تفسیر صافی و برهان نقل شده که متن هر دو مشوش ولی در جاری شدن حکم آیه صریح هستند. به نظر چنین می‌رسد که به حکم موسی علیه السلام پرستش کنندگان به دست دیگران اعدام شده‌اند.

در خاتمه ظاهرا استعمال «بارء» بجای خالق به مناسبت توبه است که خدا در اثر توبه شخص را از گناه بری می‌کند. و نیز می‌شود با این آیه استدلال بر قبول توبه مرتد در اسلام نمود چنان که در فقه آمده است.

۵۵- وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْنَاكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ فَصَاحَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ يَكْفُرُونَ ۚ

خواستن دیدار خدا و روبرو شدن با خدا در این آیه و آیه ۱۵۳ سوره نساء نقل شده، با این فرق که در سوره نساء کلمه «بظلمهم» آمده است فَأَخَذْنَاكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ بظلمهم معلوم نیست که همه بنی اسرائیل چنین تقاضایی از موسی علیه السلام کرده باشند، ظاهرا یک جمعی چنین خواسته‌اند و از جمله وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ چنین معلوم می‌شود که تقاضا کنندگان پیش چشم دیگران در اثر صاعقه

سوخته‌اند.

در تورات سفر اعداد باب ۱۶ در ماجرای طغیان قورح و داتان بر موسی علیه السلام نقل شده که زمین جمعی را بلعید و آتشی از جانب خدا آمد، دویست و پنجاه نفر را سوزانید، شاید مراد قرآن همانها باشد و شورشیان از جمله گفته‌اند: تا خدا را آشکار نه بینیم به تو ایمان نیاوریم.

آتشی که تورات می‌گوید همان صاعقه‌ای است که قرآن فرموده است.

در سوره اعراف آمده: **وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سِيعِينَ رَبِّمَا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلِ وَ اِيَّايَ اعراف/ ۱۵۵** به نظر بعضی این هفتاد نفر بودند که دیدار خدا را خواستند تا گرفتار لرزه صاعقه شدند ولی از آیه چنین فهمیده نمی‌شود، به قولی این هفتاد نفر با موسی برای اعتذار از گوساله‌پرستی به طور آمده بودند و **اللَّهُ الْعَالِمُ. ۵۶- ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.**

ظهور این جمله آنست که آنها در اثر صاعقه مرده و سپس به اذن خدا زنده گشته‌اند، این از قدرت خدا بعید نیست که قلوب از کار افتاده آنها را باز به حرکت آورده و زنده‌شان کند، احتمال ضعیف هست که آنها بیهوش شده سپس بیهوش آمده‌اند و از آن «بعث بعد الموت» تعبیر شده است. بعضی‌ها بعث را کثرت نسل باقی مانده‌ها گرفته‌اند ولی بر خلاف ظاهر است، حمل بر اعجاز اشکالی

ندارد که از موسی علیه السلام اینکارها بسیار دیده شده بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۱

۵۷- **وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى** در این آیه سه نعمت از نعمتهای خداوند بر بنی اسرائیل به برکت موسی علیه السلام ذکر شده است، اول تظلیل غمام یعنی خداوند ابر را بر آنها سایبان قرار داد تا از حرارت آفتاب نسوزند، معلوم می‌شود فاقد وسائل زندگی بوده‌اند گرچه صحرای سینا ما بین دریای سرخ و مدیترانه واقع شده و پیوسته ابرها در آن رفت و آمد می‌کنند ولی از آیه معلوم می‌شود که خدا در آن، نظر به خصوصی داشت و فقط استفاده عادی از سایه ابر نبوده است که بر همه میسر است. دوم و سوم نزول من و سلوی. مراد از «من» ظاهراً همان ماده چسبنده و شیرینی است که همچون شبنم بر سنگها می‌نشست و از آن استفاده می‌کردند، در تورات سفر اعداد باب ۱۱ آمده: من مثل تخم گشنیز و شکل آن مانند مقل بود قوم گردش کرده آن را جمع می‌نمودند و در آسیا یا هاون نرم کرده از آن گرده‌ها می‌ساختند طعمش همچون قرصهای روغنی بود و آن با شبنم بر زمین می‌نشست و **اللَّهُ اعلم.**

اما سلوی در تورات سفر خروج باب ۱۶ و سفر اعداد باب ۱۱ نقل شده است هاکس در قاموس خود ذیل لغت سلوی می‌نویسد: سلوی از آفریقا حرکت کرده و از خلیج عقبه و سوئز گذشته وارد صحرای سینا می‌شود و از کثرت خستگی که در بین راه دیده به آسانی با دست گرفته می‌شود، در تورات هست که قریب به دو ذراع از زمین بالا بودند.

بهر حال آمدن آن مرغان توجه خدایی بود تا بنی اسرائیل از آن استفاده کنند از مفسران نظر به اصل معنی که سلوی از تسلیت و آرامش و من مطلق احسان است خواسته‌اند این دو نعمت را که به برکت موسی بر بنی اسرائیل نازل می‌شد انکار کنند ولی از ظهور آیات نمی‌شود صرف نظر نمود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۲

كُلُوا مِّن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ این آیه نشان می‌دهد که بنی اسرائیل می‌توانستند از آن شرائط به بهترین وجهی برای حال و آینده خویش استفاده کنند ولی قدر آن را ندانستند و با موسی و دیگران به مخالفت برخاستند، نتیجه وخیم عصیان به خودشان برگشت.

نکته‌ها

شفاعت:

گفتیم که: شفع و شفاعت هر دو مصدر هستند به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیزی، ظاهراً شفاعت را از آن شفاعت گفته‌اند که شفیع خواهش و وساطت خویش را به ایمان و عمل ناقص شفاعت شده ضمیمه می‌کند، هر دو مجموعاً پیش خدا اثر می‌کنند، بحث درباره شفاعت مفصل است باید به کتابهای دیگر رجوع نمود در قاموس قرآن آن را تا حدی مشروح آورده‌ام، در اینجا فقط به تناسب این کتاب می‌گوئیم: آیات شفاعت در قرآن سه دسته‌اند.

۱- دسته اول راجع به اینکه شفاعت مال خداست و خدا خودش شفیع است مثل: لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ انعام/ ۵۱ و ۷۰ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً زمر/ ۴۴ ما قبل آیه دوم راجع به عذاب آخرت و ما قبل آیه سوم راجع به بت- پرستان است. آیه سوم دلالت دارد که شفیع قرار دادن به عهده خدا است او هر کس را بخواهد شافع می‌کند نه شما که بت‌ها را شفیع می‌پندارید، آیه اول و دوم ظاهراً دلالت دارند به اینکه خدا خودش واسطه است در رساندن رحمت. و اگر «من دونه» در تقدیر «من دون اذنه» باشد آن وقت این سه آیه نظیر آیاتی خواهند بود که شفاعت را منوط به اذن خدا می‌کنند.

در آیاتی نظیر اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۳ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

سجده/ ۴ بقرینه صدر و ذیل آیه، منظور شفاعت طبیعی است یعنی: جور کردن اسباب و مسببات و علل و معلولات از جانب خداست و خدا خودش در این کارها واسطه و مدبر است و در آیه: إِنَّ رَبُّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ ... یونس/ ۳ ظاهراً مراد از شفیع وسائل مادی است از قبیل آفتاب، ماه، ابر، زمین، که واسطه در رساندن رحمت خدا به خلق می‌باشند، مخصوصاً با در نظر گرفتن اینکه: کفار به شفاعت و واسطه بودن بتان در امور زندگی عقیده داشتند و اینگونه آیات آنها را رد کرده است.

۲- دسته دوم آیاتی است که بعضی از آنها اصل شفاعت و بعضی اثر آن را نفی می‌کنند مثل: لَا يَتَّبِعُ فِيهِ وَلَا حَلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ ... بقره/ ۲۵۴ که اصل شفاعت را نفی می‌کند یعنی: در روز قیامت نه معامله هست و نه دوستی و نه شفاعت. و مثل: لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ بقره/ ۴۸ و نیز! وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ ... بقره/ ۱۲۳ ایضا فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ مدثر/ ۴۸ که راجع به نفی اثر شفاعتند یعنی: از این آیات معلوم می‌شود: شفاعت هست ولی فائده ندارد، آیه اخیر حاکی است که فقط به عده مذکور در آیه نفع ندارد اما راجع به دیگران نافع خواهد بود.

۳- دسته سوم آیاتی هستند که وجود شفاعت و مؤثر بودن آن را اثبات می‌کنند به شرط اذن خدا، مثل: يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ طه/ ۱۰۹ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ... سبأ/ ۲۳ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ زخرف/ ۸۶ وَلَا يَسْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى انبياء/ ۲۸ وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى نجم/ ۲۶. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۴

بنا بر این آیات: شفاعت ثابت و مؤثر است ولی به اذن خدا، فرق آیات نفی کننده و این آیات فقط در اذن خداست، به عبارت دیگر: آن آیات که می‌گویند شفاعت نیست و مقبول نمی‌باشد یعنی: مستقلاً و بدون اجازه خدا شفاعتی نیست و اگر باشد بی‌اثر است ولی با اذن خدا شفیعیانی هستند که شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پیش خدا مقبول است.

شفاعت کنندگان

روایات اهل بیت علیهم السّلام درباره شفاعت و شافعان زیاد است، مجلسی رحمه الله در بحار (ج ۸ / ۲۹-۶۳ جدید) بیشتر آنها را

نقل کرده است «۱»، شافعی که در آن روایات یاد شده‌اند عبارتند از: رسول خدا و امامان علیهم السّلام، پیامبران، جبرئیل. حضرت فاطمه، علماء، شهداء، مؤمنان، حتی همسایه در حق همسایه، روایاتی نیز در کافی و غیره در این زمینه نقل شده است «۲» از جمله شفاعت کنندگان قرآن مجید است چنان که در کافی و نهج البلاغه آمده، و شفاعت آن پیش خدا پذیرفته است. ملائکه نیز از جمله شفیعانند چنان که از سوره نجم نقل گردید.

شفاعت نقض غرض نیست

بزرگترین اشکالی که بر شفاعت کرده‌اند این است که: شفاعت موجب می‌شود که جرئت به گناه بوجود آمده بلکه موجب ترغیب به گناه هم می‌گردد.

(۱)

قال الصادق علیه السّلام: من أنکر ثلاثه فلیس من شیعتنا، المعراج و المسئله فی القبر و الشفاعه (روضه الواعظین).

(۲)

قال الرضا (ع) قال رسول الله (ص) من لم يؤمن بحوضی فلا اورده الله حوضی و من لم يؤمن بشفاعتی فلا انا له الله شفاعتی ثم قال انما شفاعتی لاهل الكبائر من امتی فاما المحسنون فما علیهم من سبیل (روضه الواعظین).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۵

اما این اشکال وارد نیست، شفاعت فقط امید ایجاد می‌کند و یأس را از بین می‌برد، گناهکار اگر از هر جا مایوس باشد و بداند امیدی بر او نیست در کار گناه بیشتر جری شده و بر شقاوتش می‌افزاید، بر خلاف آنکه بداند: راه نجات از هر سو بسته نشده است، به حکم *فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ* اعراف / ۹۹ نباید از عذاب خدا ایمن بود و به حکم *إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ* یوسف / ۸۷ نباید از رحمت خدا مایوس گردید.

می‌دانیم که خداوند غفور و ارحم الراحمین است ولی نگفته‌اند: رحمت و غفران خدا موجب تجری به گناه است، خداوند فرموده: *إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ* ابراهیم / ۴۸ آیه صریح است در اینکه:

جز شرک در گناهان دیگر امکان مغفرت هست ولی کسی نگفته که این آیه موجب تجری به گناه است.

ابراهیم علیه السّلام به خدا عرض می‌کند: *رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ* ابراهیم / ۴۱ ولی نمی‌گوئیم این کلام، سبب تجری است.

با آنکه دعای آن حضرت مقبول است.

آیا وجود دکتر جراح و وجود دارو سبب آنست که ما عمدا شکم خویش را بدریم و پای خویش را بشکنیم؟ یا فقط امیدوار می‌کند که اگر اشتباها شکم خود را پاره کردیم مایوس نباشیم و از مرگ نترسیم؟ شفاعت هم فقط یأس را از بین می‌برد. در پایان به این مثل توجه کنید:

آموزگار در طول مدت تحصیلی، شاگرد را آزموده، می‌داند که آنچه توانسته سعی کرده و درس خوانده است ولی با وجود این باز چند نمره کسر دارد، آموزگار در ارفاق باو درنگ نمی‌کند بر خلاف شاگردی که درس نخوانده و از اول هم در فکر درس نبوده

است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۶

خدای سبحان می‌داند که بنده بفکر طغیان نبوده و همواره می‌خواسته خدا را از خود خوشنود کند، ولی در دنیای ماده و پر از شر و

شور زندگی کرده و کسر آورده است، هیچ مانع عقلی نیست که خدا بفرماید: ای محمد بن عبد الله تو که در دنیا میان من و بندگانم واسطه بودی اکنون نیز در ارفاق میان من و بندهام وساطت کن، من خودم این دستور را بتو می‌دهم نه اینکه تو بر من حکومت داری و می‌توانی جلو اراده مرا بگیری.

معجزه:

در آیات گذشته و آینده عده‌ای از معجزات و خوارق عادت نقل شده و خواهد شد از قبیل: شکافتن دریا، بعث بعد از صاعقه زدن، ارسال من و سلوی، بیرون آمدن آب از سنگ در اثر زدن عصا، مار شدن عصا و غیره راجع به توجیه اینها لازم است چند کلمه درباره معجزه سخنی داشته باشیم و آن اینکه اگر درست دقت کنیم همه چیز در جهان معجزه است.

فرق معجزه با غیر معجزه آنست که دومی را پیوسته دیده و نام آن را طبیعی گذاشته‌ایم مثلاً ما پیوسته دیده‌ایم که تخم مار مبدل به مار می‌شود، این عمل را طبیعی نام نهاده‌ایم ولی مبدل شدن عصا را به مار ندیده‌ایم و آن را معجزه می‌نامیم ولی اگر درست فکر کنیم، مبدل شدن تخم به مار نیز مانند عصا معجزه است.

وانگهی اگر از اول قرار بود که مارها همچون میوه از درخت برویند اکنون آن را طبیعی دانسته و مبدل شدن تخم به مار را معجزه می‌دانستیم همین طور است مبدل شدن نطفه به انسان و هسته به درخت و غیره.

معجزه خارج از قوانین طبیعت نیست ولی بشر راه آن را نمی‌داند و آن فقط در دست خداست، امروز ثابت شده که ماده اولیه تمام اشیاء یکی است، اختلاف آنها فقط در اثر اختلاف اتمها است و گرنه قلب انسان و قطره آب و تکه اخگر، همه در اصل یک چیز هستند، خدایی که همه چیز طبیعت در دست او است به این کارها قادر است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۷

[سوره البقره (۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) فَيَدُلُّ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹) وَ إِذْ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰) وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسَتِهَا وَ بَصَلَهَا قَالَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ هُوَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يُكْفَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴) وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۸

۵۸- و چون گفتیم: باین شهر در آئید و از آن در هر جا که خواستید به فراوانی بخورید و از دروازه آن به حال خضوع وارد شوید و

- بگوئید: گناهان ما را بریز، تا گناهانتان را بیامرزیم و لطف خویش را بر نیکوکاران مزید می‌کنیم:
- ۵۹- ظالمان این گفته را به سخنی غیر از آنچه گفته شد عوض کردند، در نتیجه به آنها که ظلم کردند عذابی از آسمان نازل کردیم زیرا که پیوسته در فسق بودند.
- ۶۰- و چون موسی برای قوم خویش آب خواست، گفتیم: عصایت را به این سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن بشکافت و جوشید، هر گروه آبشخور خود را شناخت، گفتیم: از روزی خدا بخورید، و بیاشامید و در زمین برای افساد تلاش نکنید.
- ۶۱- و چون گفتید: ای موسی ما هرگز به یک نوع طعام اکتفاء نتوانیم کرد، از خدایت بخواه تا از آنچه زمین می‌رویاند: سبزی، خیار، گندم، عدس و پیاز، برای ما بیرون آرد. موسی گفت: آیا می‌خواهید پستتر را با بهتر عوض کنید؟! به شهری فرود آئید آنچه خواستید در آنجا هست. ذلت و نیازمندی بر آنها حتمی شد و قرین غضب خدا گشتند. زیرا که آیات خدا را انکار می‌کردند و پیامبران را به ناروا می‌کشتند، این انکار و قتل برای آن بود که نافرمان شده و پیوسته تعدی می‌کردند.
- ۶۲- کسانی که ایمان آورده‌اند و آنان که یهودی شده‌اند و نصاری و صائبین، هر که از اینها به خدا و روز قیامت ایمان آورد و کار شایسته کند، اجر آنها پیش خداست بیمی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۹
- بر آنها نیست و غمگین نمی‌شوند.
- ۶۳- و آن گاه که از شما پیمان گرفتیم و کوه را بالای سر شما بالا بردیم (و گفتیم): آنچه را که داده‌ایم محکم بگیرید و مطالب آن را در یاد داشته باشید تا پرهیزکار گردید.
- ۶۴- سپس اعراض کردید، اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود حتما از زیانکاران می‌بودید.
- ۶۵- حتما دانسته‌اید حال آنها را که از شما بودند و در روز شنبه تعدی کردند، به آنها گفتیم: میمونهای مطرود شوید.
- ۶۶- آن بلا عقوبتی بود در مقابل اعمالی که کردند و کرده بودند و نیز موعظه‌ای بود برای متقیان.

کلمه‌ها

- قریه: شهر. قری در لغت به معنی جمع کردن است، شهر را از آن قریه گویند که مردم را در یک محل جمع کرده است، ده را نیز قریه گویند حتی به لانه مورچگان قری النمل گفته شده است (قاموس قرآن).
- سجدا: جمع ساجد. مراد از آن در آیه، خضوع است.
- حطه: حطه به معنی فرود آمدن و فرود آوردن است. لازم و متعدی بکار می‌رود حطه اسم از «استحط وزره حطه» یعنی خواست گناه او را بریزد رجز: (بکسر راء) لرزش، اضطراب. عذاب را از آن رجز گویند که می‌کوبد و می‌لرزاند.
- استسقی: سقی به معنی آب دادن، استسقاء به معنی آب خواستن است.
- عین: چشمه. معانی دیگری نیز دارد ولی اینجا چشمه مراد است.
- اناس: جمع انس. اناس و اناسی هر دو جمع انس اند «کل اناس» هر جمعیت.
- مشرّب: مصدر میمی، اسم زمان و اسم مکان آید. آن در آیه اسم مکان است یعنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۰
- محل شرب و محل برداشت آب.
- و لا تعثوا: عثو و عثی به معنی افساد و مبالغه در فساد و تکبر است (اقرب الموارد).
- بقل: سبزی.
- قتاء: خیار. ظاهرا خیار معمولی نیست بلکه شبیه به آن است در اقرب الموارد گوید: «... نوع من الفاکهه يشبه الخیار» شاید مراد خیار چنبر باشد که خیاری است شیاردار.

فوم: فوم به معنی: گندم، نخود، سیر و غیره آمده است.

عدس: دانه‌ای است معروف و خوردنی.

بصل: پیاز.

مصر: شهر. اصل آن به معنی حد و مرز است شهر را از آن مصر گویند که ممصور و محدود است و نیز نام مملکت قبطی‌ها است. مسکنه: درماندگی. اصل آن سکون به معنی آرام گرفتن پس از حرکت است، راغب ترجیح داده که میم آن زائد باشد. آل عمران/ ۱۱۲.

باء: بوء در اصل به معنی مساوات است چنان که بیضاوی و راغب گفته است، مجمع البیان آن را از زجاج نقل کرده و عباده بن صامت گوید: خدا انفال را مال پیغمبرش کرد «فقسما بینهم علی بواء» ولی آن حضرت میان یارانش مساوی قسمت کرد. معنی آن را رجوع نیز گفته‌اند، ولی معنای اول با آیات قرآن بهتر می‌سازد لازم است آن را با هم شدن و قرین شدن معنی کرد. (قاموس قرآن) هادوا: یهودی شدند. هود (به فتح هاء) به معنی توبه و رجوع است و نیز داخل شدن به دین یهودیت را هود گویند: «هاد-تهود» یعنی به یهودیت داخل شد.

نصاری: آن جمع نصرانی است. پیروان عیسی علیه السلام را نصاری گویند در قاموس تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۱ قرآن علت این تسمیه را ذکر کرده‌ام.

صابئین: مفرد آن صابی است. آنها گروهی از اهل کتابند، رجوع شود به قاموس قرآن.

طور: کوه به قولی طور اسم کوهی است که خدا در آن با موسی سخن گفت سبت: آن در اصل به معنی قطع است: سبت یهود عبارت از قطع و دست کشیدن از کار در شریعت موسی علیه السلام است و آن مطابق با روز شنبه است. قرده: بوزینه‌ها مفرد آن قرد (بر وزن جسر) است.

خاستین: خساً به معنی طرد شدن و طرد کردن است. «خاستین»: طرد شدگان.

نکال: عقوبت توأم با عبرت. اصل نکل به معنی منع است نکال یک شخص باعث عبرت دیگران است.

شرحها

به دنبال مطالب گذشته در این آیات به چند واقعه از قضایای بنی اسرائیل و عکس العمل آنها در مقابل آن رویدادها اشاره شده است اول این که موسی دستور فرمود به سرزمین فلسطین وارد شوند ولی قبول نکرده تا چهل سال در سینا آواره ماندند، دوم معجزه موسی در انفجار آب از سنگ. سوم: اینکه موسی را در صحرای سینا به فشار گذاشته و از وی پیاز و تره و امثال آن را خواستند: چهارم:

بالا رفتن کوه و قرار گرفتن آن در بالای سرشان از اعجاز موسی علیه السلام. پنجم:

جریان اصحاب سبت و گرفتار شدن آنها. ششم: در این کارها تقصیر از یهود بوده است و گرنه: مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمَلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

۵۸- وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۲ ظاهراً این دستور همان است که در سوره مائده آمده: که موسی بآنها گفت:

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ مَائِدَه / ۲۱ مراد از (القريه) گفته‌اند: شهر «اریحا» است که در نزدیکی اورشلیم فعلی بود، اینکه بعضی آن را اورشلیم (بیت المقدس) گفته‌اند درست نیست که آن از بناهای داود علیه السلام است اما این آیه راجع به زمان موسی می‌باشد، مراد از داخل شدن به شهر سکونت در آنست چنان که در سوره اعراف / ۱۶۱ آمده: وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ

الْقَرْيَةَ ...

معنی: وَ اَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا به نظرم آنست که: به حالت خضوع و احترام به حقوق مردم و اطاعت از مقررات وارد شوید نه بصورت اشغال و غارت و اختلال نظم، علی هذا مراد از «الباب» باید دروازه شهر باشد جمله «وَقُولُوا حِطَّةً» ظاهراً یک دستور مستقل است، بهتر آنست که آن خبر مبتدای محذوف باشد یعنی «مستلثنا حطه» خواسته ما آمرزش گناهانمان است، این با اَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا کاملاً مناسب است که دخول در حال خضوع و خواستاری بخشش گناهان، در احترام به حقوق مردم اثر کامل داشت.

نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ.

تا در مقابل آن گونه دخول و اینگونه خواستن، گناهان شما را بیامرزیم و اگر به نیکوکاری ادامه دهید، غفران و الطاف ما مزید خواهد بود.

۵۹- فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.

مفعول اول «بدل» محذوف است مثل «امرنا، قولنا» مفعول دوم آن «قولا» و «غیر» وصف «قولا» می باشد.

یعنی: ستمکاران فرمان ما را به سخنی غیر از آنچه گفته بودیم عوض کردند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۳

منظور از تبدیل قهراً نافرمانی است ولی این چه سخنی بود که در جواب موسی علیه السلام گفتند؟ ناگفته نماند: این قضیه با همین تعبیر در سوره اعراف / ۱۶۱ و ۱۶۲ نیز نقل شده ولی از آن هم در این باره چیزی دستگیر نمی شود اما در سوره مائده آمده که موسی به بنی اسرائیل گفت: يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَزِدُوا عَلَيَّ أَذْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ. قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا ... مائده / ۲۱ و ۲۲ تا می رسد به اینجا که گفتند: ای موسی تا آنها در آنجا هستند ما هرگز بآنجا داخل نخواهیم شد برو تو و خدایت با آنها بجنگید، ما در همین جا نشستیم ... خدا فرمود:

ارض مقدس چهل سال بر ایشان حرام است و این مدت را در بیابان سرگردان خواهند ماند مائده / ۲۴ و ۲۶.

اگر مراد از ورود به قریه در سوره بقره و اعراف همان باشد که در سوره مائده نقل شده، پس آنچه در جواب موسی گفته اند همانست که گفتند: در آنجا قومی قوی و ستمکار هستند تو و خدایت بروید و با آنها بجنگید. و آن وقت مراد از فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ همان چهل سال سرگردان ماندن در بیابان است. اما باید مراد از «الذین ظلموا» اکثر بنی اسرائیل باشد که دیگران نیز به آتش آنها سوخته و در بیابان ماندند.

بعضی روی کلمه «حطه» پافشاری کرده و گفته اند: بنی اسرائیل مأمور بودند که حتماً این کلمه را بر زبان بیاورند اما آنها بجای آن، کلمه دیگری به حال مسخره گفتند، و گفته اند: مراد از «رجز» طاعون است که به ظالمان رسید. ولی آنچه ما استظهار کردیم بهتر به نظر می رسد وانگهی «حطه» عربی است زبان بنی اسرائیل عبری بود این لفظ معلوم نیست در زبان آنها بوده باشد، آنهم به معنایی که گفته شد!!

۶۰- وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ فَاسْتَسْقَىٰ مِمَّا شَاءَ مِنْهُ وَإِنَّا لَنَاصِرُونَ

منه اثننا عشره عیناً این ماجرا، یکی از معجزات موسی علیه السلام است، آن در سوره اعراف آیه ۱۶۰ نیز آمده است و در آن بجای «فانفجرت» کلمه «فانبجست» آمده که هر دو بمعنی شکافتن است و از هر دو آیه معلوم می شود که بنی اسرائیل از آب آشامیدنی به مضیقه افتاده و آب خواسته اند، الف و لام «الحجر» نشان می دهد که آن سنگ مخصوص و دارای آب بوده است. و چون بنی اسرائیل دوازده دسته بودند از اولاد دوازده فرزند یعقوب، لذا دوازده چشمه جاری شده که هر چشمه مخصوص به گروهی باشد. در تورات فعلی سفر خروج باب ۱۷، این مطلب ذکر شده ولی دوازده چشمه بودن در آن نیست. قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ مَرْبُوطٌ بِهِ تَقْسِيمٍ چشمه ها بر گروه ها می باشد.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ این نصیحتی بود بر بنی اسرائیل، یعنی حالا که آن من و سلوی و این آب

نصیب شما گردید، بخورید و بنوشید و مفسدانه کار نکنید. بهتر است «تعثوا» را سعی و تلاش معنی کنیم چنان که طبرسی کرده است چون عثو و عثی مبالغه در افساد و تکبر و یا به معنی نشر فساد است.

۶۱- وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ ... وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ مراد از طعام همان من و سلوی است که فقط یک رقم بود، بنی اسرائیل به آن اکتفاء نکرده، و از موسی از خوبات و سبزیهای زمین خواستند آنهم با کمال بی ادبی به لفظ «ادع ربك» لا اقل نگفتند: «ادع ربنا» گویی خدا فقط رب موسی بود نه رب آنها، خواسته‌های آنها در کلمه‌ها ترجمه شد.

قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۱۴۵
سَأَلْتُمْ

. من و سلوی که در اختیار بنی اسرائیل بود برای رفع احتیاج بدن از سبزیجات بهتر بود، علم غذاشناسی شک ندارد که مواد و پروتئین حیوانی برای بدن بهتر از پروتئین نباتی است و مواد نباتی بتنهایی برای رفع نیاز بدن کافی نیست پس در مقام مقایسه، من و سلوی حتما از سبزیجات بهتر هستند.

از «أَسْتَبْدِلُونَ» ظاهر است که بنی اسرائیل سبزیجات را به جای من و سلوی خواسته‌اند لذا موسی فرموده: اینها از آنها بهتر هستند و اگر می‌گفتند از خدا بخواد سبزیجات نیز به ما بدهد دیگر جایی به این ملامت نبود، پس موسی در این کلام آنها را ملامت کرده که ناهتر را بجای بهتر می‌خواستند و در عین حال چون خواسته آنها مشروع بود، راه نشان داد و گفت: به شهری وارد شوید تا آنچه می‌خواهید بدست آورید، و گرنه در این بیابان پیدا کردن سبزیجات امکان ندارد. ممکن است مراد از «بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ» آزادی باشد که بنی اسرائیل بدست آورده بودند.

وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَأُؤْ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ. و او در «و ضربت» برای استیناف است و آن شرح ماجرای دیگری است که از زمان موسی شروع شده و در طول زمان ادامه یافته است، حتمی شدن ذلت و درماندگی و قرین شدن با غضب خدا بدان علت بود که آیات خدا را انکار کرده و پیامبران را به ناروا می‌کشتند از آن طرف: انکار آیات و قتل انبیاء معلول عصیان و طغیانی بود که پیوسته در آنها وجود داشت. علی هذا «ذلک» اولی اشاره به ضرب ذلت و مسکنت و غضب خدا، «ذلک» دومی اشاره به کفر و قتل انبیاء است پس علت اصلی همه، همان قساوت قلب و نافرمانی و تجاوز است که بدان عادت کرده بودند.
در اینجا تذکر سه نکته لازم است.

اول: ضرب ذلت و مسکنت در این آیه لازم است بیشتر شرح داده شود ولی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۶

شرح مفصل آن را ماکول می‌کنیم به آیه: ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيَّنَ مَا تُقْفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ ... آل عمران / ۱۱۲.

دوم: کلمه يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ در این آیه و آیات ۸۷ و ۹۲ و نیز سوره (آل عمران آیه ۲۱ و ۱۱۲ و ۱۸۱ و ۱۸۳ و سوره نساء / ۱۵۵، سوره مائده / ۷۰) آمده است، و این که بنی اسرائیل بعضی از پیامبران را کشته‌اند از نظر قرآن مسلم است.

در تورات فعلی «کتاب دوم تواریخ ایام باب بیست و چهارم» نقل شده که یهود پیامبری به نام زکریا را کشتند. جریان قتل حضرت یحیی علیه السلام به دستور پادشاه یهود معروف و در انجیل «متی باب چهاردهم» نقل شده است، هاکس در قاموس خود ذیل لغت «ارمیا» نقل کرده که در وقت حمله پادشاه بابل حضرت «ارمیا» در زندان یهودیان بود و در ذیل کلمه «ایزابیل - عویدیا» می‌گوید:

«ایزابیل» قصد داشت تا صد و پنجاه نفر از پیامبران را بکشد ولی «عویدیا» آنها را مخفی کرد، از تورات کتاب اول پادشاهان باب هیجدهم معلوم می‌شود که صد نفر مخفی گردیده و بقیه بدست «ایزابیل» کشته شده‌اند.

از اینجا است که در مجمع البیان ذیل آیه ۱۲۱ آل عمران نقل شده که: ...

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به ابو عبیده جراح فرمود: ای ابا عبیده بنی اسرائیل در اول روز ۴۳ نفر پیامبر را در یک وقت کشتند،

پس از آن ۱۱۲ نفر از بنی اسرائیل بامر به معروف برخاستند آنها را هم در آخر همان روز کشتند.

از روایت امام صادق صلوات الله علیه معلوم می‌شود: که مردم اسرار آنها را پیش حکام ستمگر فاش می‌کردند آنها هم پیامبران را گرفته شهید می‌کردند (هم چنان که بنی امیه و بنی عباس امامان علیهم السلام را شهید می‌کردند، این اعمال در گذشته و حال ادامه دارد، کار یکی است فقط اشخاص فرق می‌کند) چنان که رژیم پهلوی مجتهدان و علماء و جوانان را شهید کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۷

سوم: لفظ «بغیر الحق» در وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ برای آن نیست که پیامبران را به حق می‌توان کشت بلکه منظور آنست که کشتن پیامبران به ناروا است چنان که در آیه وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ مِنْظُورٌ آنست که برای خدای دیگر، برهانی نیست (از مجمع البیان) به عبارت دیگر: قید توضیحی است و مفهوم ندارد شاید مراد آنست که از روی خطا و اشتباه نمی‌کشتند بلکه به عمد می‌کشتند، پس بغیر الحق به معنای به غیر اشتباه است.

۶۲- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ...

در لفظ «من آمن» ضمیر «منهم» مستتر است یعنی هر که از این چهار گروه به خدا و قیامت ایمان آورد و نیکوکار باشد اهل بهشت است ظاهراً ظرف فلهم أجرهم عند ربهم آخرت است گرچه می‌شود شامل دنیا هم باشد.

جمله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون فقط در آخرت قابل پیاده شدن است چون در دنیا پیوسته توأم با نقص و کمبود هستیم و آن سبب حزن است، و توأم با احتمال از دست رفتن نعمتها و آمدن مرگ هستیم و آن باعث خوف است، اما در آخرت نه کمبود هست و نه تمام شدن، پس حزن و خوفی در آن نیست، اگر در بعضی از آیات تعبیر فوق راجع به دنیا آید باید عدم خوف و حزن را نسبی بدانیم در اینجا چند مطلب هست:

اول: صابئین سه بار در قرآن مجید یاد شده‌اند یکی در این آیه، دیگری در سوره مائده / ۶۹ که عین همین آیه است، ایضا: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ حج / ۱۷. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۸

پر واضح است که صابئان در اصل اهل توحید بوده و در ردیف یهود و نصاری هستند و قهراً در عصر نزول قرآن قومی مشهور و کثیر الافراد بوده‌اند و گرنه قرآن اعتنایی به آنها نمی‌کرد و نیز در آیه اول و دوم وعده شده که در صورت دارا بودن به سه اصل ایمان به خدا و روز قیامت و عمل نیکو، اهل بهشت خواهند بود.

صابئان عقائد بخصوص و نیز نماز و اعمال بخصوصی دارند، در زمان ائمه علیهم السلام و خلفاء، مانند یهود و نصاری در دینشان آزاد بوده‌اند، به نظر نگارنده: آنها پیامبری و شریعتی داشته و بعداً به بت پرستی و ستایش کواکب گرویده‌اند، در این باره در قاموس قرآن تفصیل بیشتری داده شده طالبان به آن رجوع کنند. «۱»

در مجمع البیان ذیل آیه اول فرموده: فقهاء اهل سنت جایز دانسته‌اند که از صابئان جزیه گرفته شود ولی در نزد شیعه جایز نیست که آنها اهل کتاب نیستند و نیز از «خلاف» شیخ طوسی نقل شده که ادعای اجتماع کرده بر اینکه احکام اهل کتاب بر صابئان جاری نیست، رجوع کنید به «جواهر» و جامع المقاصد مسأله نکاح کتابیه.

به نظر نگارنده: عدم جریان احکام اهل کتاب بر آنها، بدین جهت بوده که از توحید، بسیار منحرف شده بودند و گرنه آیه اول و دوم آنها را در ردیف ارباب ادیان شمرده و وعده بهشت داده است و اگر شعبه‌ای از یهود یا از نصاری باشند باید علت عدم قبول جزیه همان باشد.

دوم: این آیه به خوبی نشان می‌دهد که ادیان همه جنبه طریقت دارند، حتی پیامبران و امامان علیهم السلام و آنچه موضوعیت دارد و غرض اصلی است فقط سه اصل ایمان به خدا و معاد و عمل صالح است که باید در انسان وجود داشته باشند،

(۱) - به نظر بعضی، صابئان پیروان حضرت یحیی و گروهی از یهود و به نظر بعضی، گروهی از نصاری می‌باشند ولی در این صورت لازم بود که از آنها جزیه پذیرفته شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۹

و خلاصه ادیان آسمانی همین سه مسئله است و پیامبران پیش از این سه مسئله چیزی نیاورده‌اند.

سوم: اگر ما باشیم و آیه اول و دوم، معلوم می‌شود: مسلمانان، یهودان نصاری و صابئان در صورت دارا بودن به سه اصل فوق، اهل نجات و اهل بهشت هستند نمی‌شود گفت: منظور از آیه کسانی هستند که پیش از پیدایش اسلام بوده‌اند، زیرا ظهور آیه و مخصوصاً کلمه «من آمن» که متضمن معنی شرط است، مانع از این تأویل می‌باشد.

آن وقت این سؤال پیش می‌آید که آیا: یهود و نصاری می‌توانند اسلام را قبول نکرده و در دین خویش باقی بمانند و اهل بهشت باشند پس این همه هیاهو چیست که ما مسلمانان براه انداخته‌ایم؟! بلی نمی‌شود گفت: آنها با دانستن قرآن و اسلام باز حق دارند در دین خود بمانند و در اختیار اسلام و یهودیت مخیر باشند زیرا قرآن آنها را به اسلام دین جدید دعوت فرموده و این نمی‌شود که قرآن هم آنها را به اسلام بخواند و هم در ماندن در یهودیت و نصرانیت مختار گذارد. ولی خود قرآن می‌گوید: وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَعْلَمَ ۚ يَعْنِي: این قرآن به من وحی شده تا شما و هر آن کس را که قرآن به او برسد انداز کنم.

پس مادامی که قرآن به کسی تبلیغ نشده و او توجه پیدا نکرده است، چنین کسی مسئولیتی در مقابل قرآن و اسلام ندارد و جاهل قاصر است، صرف شنیدن صدای قرآن کافی نیست، باید به مسئله در اثر تبلیغ توجه پیدا کند.

نتیجه این می‌شود: یهود و نصاری و صابئان تا اسلام به آنها تبلیغ نشده اگر در دین خودشان دارای سه اصل فوق باشند اهل بهشت خواهند بود و مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا اسراء/ ۱۵ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا بقره/ ۲۸۶. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۱۵۰

۶۳- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

این آیه در سوره اعراف/ ۱۷۱ بدین صورت آمده است: وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و نیز در آیه ۹۳ بقره، و در سوره نساء آیه ۱۵۴ آمده: وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ

نق در آیه دوم به معنی کردن از ریشه و به قولی به معنی بلند کردن است، ظاهراً نباید شک کرد که این هم از معجزات موسی علیه السلام بوده است، خداوند بقدرت خویش کوه را بالا برده گویی سایبان است و گمان کرده‌اند که به سرشان خواهد افتاد.

طبرسی رحمه الله علیه از ابو زید نقل می‌کند: آن در وقتی بود که موسی از طور برگشت و الواح تورات را آورد و فرمود: من تورات و حلال و حرام را به شما آورده‌ام بدان عمل کنید. گفتند: چه کسی از تو خواهد پذیرفت؟ خداوند به وسیله ملائکه کوه را بالای سر آنها نگاه داشت، موسی فرمود: اگر قبول نکنید کوه بر سر شما خواهد افتاد، در نتیجه تورات را گرفته و به خدا سجده کردند.

لفظ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ دلالت دارد که: این اعجاز فقط برای آن بوده که تورات را محکم و جدی گرفته و عمل کنند کلمه «بمیتاقهم» در آیه اخیر در جای «خذوا...» آمده یعنی: بلند کردن کوه برای پیمان گرفتن بود تا به تورات عمل کنند، از کلمه نَتَقْنَا الْجَبَلَ می‌شود فهمید که کردن کوه به وسیله زلزله بوده است.

نمی‌شود گفت: بنی اسرائیل با دیدن این جریان مسلوب الاختیار شده و قبول کرده‌اند و آن منافی تکلیف است زیرا ظهور آیه می‌رساند: آن برای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۱

اثبات امر بود که تورات حتماً از جانب خدا است. وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ رَاجِعَ بِمِيثَاقِ قَبْلِي است که قول تسلیم به موسی داده بودند.

۶۴- ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ...

روشن می‌کند که پس از چندی، این معجزه را فراموش کرده به حالت اول باز گشته‌اند ولی باز خداوند به آنها ارفاق فرموده است که فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ...

که اگر فضل و رحمت خدا نبود زیانکار می‌شدند و در همان قهقری می‌ماندند.

۶۵- وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ.

مشروح این واقعه در سوره اعراف آیه ۱۶۳ به بعد خواهد آمد و در سوره مائده آیه ۶۰ بدان اشاره شده است. خلاصه قضیه آنست که بنی اسرائیل ملزم بودند در روز شنبه دست از کار بکشند ولی قومی از آنها که در کنار دریا زندگی کرده و از صید ماهی امرار معاش می‌کردند در روز شنبه صید ماهی کردند و سخن واعظان را نادیده گرفتند، در نتیجه به عذاب خدا گرفتار شدند و مسخ گشته به صورت میمونها درآمدند.

جمله وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ ... دلالت دارد که یهود مدینه این جریان را می‌دانسته‌اند در سوره اعراف فرماید: وَ سَيَلَّمُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً الْبَحْرِ ... یعنی از خود یهود حال اهل آن شهر را بی‌پرس. اینکه یهود: این ماجرا را از قرآن شنیده و به مقام انکار نیامده‌اند بهترین گواه است که قضیه از نظر یهود مسلم بوده است.

فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ظهور این جمله در اینجا و سوره اعراف آن است که آنها مسخ شده و به شکل بوزینه در آمده‌اند و این از قدرت خدا بعید نیست المنار عقیده دارد که اخلاقشان مانند اخلاق میمون شده و در نزد مردم خوار و بی‌اعتبار گشته‌اند و از مجاهد نقل کرده که شکلشان مسخ نشد بلکه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۲

قلوبشان مسخ گردید.

طبرسی رحمه الله از ابن عباس نقل کرده صورتشان عوض شد همچون بوزینه‌ها زوزه می‌کشیدند، سه روز ماندند سپس همه مردند. ظهور آیه در مسخ واقعی است، انشاء الله درباره آن در سوره اعراف مفصلاً صحبت خواهد شد «و الله العالم».

۶۶- فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.

مراد از «ما» در «ما خلفها» اعمال گذشته آنهاست و مراد از آن در «ما بین یدیها» اعمالی است که در حین وقوع قضیه مرتکب بودند، یعنی: آن عقوبت و انتقامی بود در مقابل اعمال گذشته و اعمال حاضر آنها و در عین حال موعظه‌ای بود برای پرهیزکاران.

بعضی لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا را گذشتگان و آیندگان معنی کرده‌اند ولی این درست نیست. زیرا قطع نظر از اینکه «ما» در اولو العقل بسیار کم استعمال می‌شود، این عمل برای گذشتگان و آیندگان نکال نبود، چون نکال فقط عبرت نیست، بلکه عقوبتی است که برای دیگران در آن عبرت هست، مثلاً- درباره فرعون آمده: فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى مَرسلات / ۲۵ یعنی خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد.

آیه مورد نظر مانند: وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یس / ۴۵ است که مراد از هر دو «ما» عمل است یعنی برسید از آنچه در گذشته می‌کردید و از آنچه اکنون می‌کنید در تفسیر عیاشی از حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما نقل شده:

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ. قال: لما معها ينظر اليها من اهل القرى و لما خلفها. قال و نحن و لنا فيها موعظه.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۳

اگر این روایت صحیح باشد «ما» در آن به معنی «من» و مراد از نکال فقط جنبه عبرت بودن آنست و گرنه نکال فقط برای اصحاب سبت بود.

نکته‌ها

پیامبران بنی اسرائیل:

در هیچ قومی مانند بنی اسرائیل پیامبران بی‌شمار مبعوث نشده و نیز هیچ قومی همچون بنی اسرائیل این قدر با پیامبران نافرمانی و بدرفتاری نکرده‌اند، کافی است که در این باره تورات فعلی را مطالعه کنید و ببینید با موسی علیه السّلام و دیگران چه‌ها کرده‌اند طبرسی رحمه الله در مجمع البیان ذیل آیه ۷۸ سوره غافر می‌گوید:

اخبار در عدد پیامبران مختلف است در بعضی صد و بیست و چهار هزار و در بعضی هشت هزار نقل شده که چهار هزار از بنی اسرائیل و بقیه از اقوام دیگر بوده‌اند.

چهار هزار رقم کوچکی نیست، ولی با این همه تلاش و صرف نیرو از طرف پیامبران، این ملت نژادپرست به جایی نرسیده‌اند، تعویض معلم و کثرت آن دلالت بر احتیاج و کودن بودن شاگرد دارد و گرنه با یکی دو تا آموزگار می‌توان کلاسی را روبراه نمود، از کثرت پیامبران می‌توان بسرسختی و لجاجت بنی اسرائیل در مقابل حق پی برد.

مسلمانان:

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران نبود و اگر بالفرض بنا بود پیامبری بعد از آن حضرت مبعوث شود، همان حمله را بر مسلمانان می‌کرد که قرآن بر یهود کرده است، با آن همه تلاش و سفارشات آن حضرت، هنوز جسد پاکش به خاک نرفته بود، صداهای خفته، بیدار شده و در صورت دوست بر اسلام و قرآن تاختند، اهل بیت آن حضرت را که یگانه غمخوار این مکتب بودند کنار گذاشتند، فتودالها روی کار آمدند، ارزش‌های تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۴ انسانی نادیده گرفته شد، خالدها که تا دیروز در برابر قرآن صف آرایی می‌کردند با القاب سیف الله (شمشیر خدا) وارد میدان گردیدند.

بالاخره مساوات و برابری اسلام شکسته شد، بنی امیه و بنی عباس زمام امور را بدست گرفتند و امامان اهل بیت علیهم السّلام را که به جای انبیاء بنی اسرائیل بودند بعنوان مخالفان رژیم و امنیت عمومی در زندان کرده و شهید نمودند و جمله یَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ در اسلام تحقق پیدا نمود و موجبات سقوط حکومت اسلامی فراهم گردید.

اینکه اسلام پیش رفت و تابعان بیشتر پیدا کرد و می‌کند، اثر واقعیت اسلام و قرآن است و گرنه آنها که به نام قرآن حکومت کردند و آنها که دستیار آنان بودند قدمی در پیشرفت قرآن بر نداشتند.

اثر متقابل اعمال:

درست است که آخرت خانه مجازات و بازگشت اعمال است ولی دنیا نیز در نوبت خود خانه مکافات‌ها و پاداشها است. اعمال هر کس، هر خانواده، هر قوم و هر ملت در سرنوشت آنها تأثیر مستقیم دارد، با آن همه الطافی که خداوند در حق بنی اسرائیل فرمود، و مقدماتی که برای آنها فراهم آورد، چون در مقابل حقیقت، درست فکر نکردند و آن را به کار نگرفتند، نتیجه معکوس بداد، و با آن که صدی نود و پنج با اسلام مشترک بودند با رسول خدا کنار نیامدند، سرانجام به دست رسول رحمه للعالمین تار و مار شدند، بخوانید تاریخ اسلام و احوال یهود مدینه را مسلمانان بر خود نبالند که قرآن مال ما است تا اهل قرآن نباشند، تا مرد قرآن نباشند از قرآن استفاده نتوانند کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۵

[سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۴]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئِهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا سِتْيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱)

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَفَلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

۶۷- و آن گاه که موسی به قوم خویش گفت: خدا دستور می دهد گاوی را ذبح کنید.

گفتند: مگر ما را مسخره می کنی؟! گفت: به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۶

۶۸- گفتند: برای ما از خدایت بخواه تا روشن کند آن گاو چگونه است؟ گفت: خدا می گوید: آن گاوی است نه پیر و نه جوان، متوسط بین این دو حال، پس آنچه را امر می شوید بکنید.

۶۹- گفتند: برای ما از خدایت بخواه تا به ما روشن کند آن گاو چه رنگی دارد؟ گفت:

خدا می گوید: آن گاویست زرد پررنگ بینندگان را شاد سازد.

۷۰- گفتند: برای ما از خدایت بخواه تا به ما روشن کند: آن گاو چگونه است زیرا چنین گاوی بر ما مشتبه شده و ما انشاء الله هدایت پذیریم.

۷۱- موسی گفت: خدا می گوید: آن گاه رام نشده که زمین شخم زند و کشت آب دهد، از هر عیبی سالم است، خط و خالی در آن نیست. گفتند: الان حق را بیان کردی، پس گاو را ذبح کردند و نمی خواستند بکنند.

۷۲- و چون کسی را کشته و در آن اختلاف می کردید، خدا آشکار کننده است آنچه را که کتمان می داشتید.

۷۳- پس گفتیم: مقتول را به قسمتی از گاو بزنید، خدا مردگان را این چنین زنده می کند و علائم قدرت خویش را نشان می دهد تا بفهمید.

۷۴- سپس دل‌های شما بعد از آنچه دیدید سخت شد. مانند سنگها یا بلکه سختتر، زیرا بعضی از سنگها هستند که نهرها از آن شکافته و جاری می شود و بعضی از آنها پاره شده آب از آن می جوشد، و بعضی از آنها از ترس خدا فرود افتد (اما کلام حق در قلب شما اثری ندارد) خدا از آنچه می کنید غافل نیست.

کلمه‌ها

بقره: در قاموس و صحاح گوید: بقره به گاو نر و ماده هر دو گفته می شود، تاء آن برای وحدت است، نه تأنث، ولی مجمع البیان تاء آن را برای تأنث گرفته و گوید: آن به معنی گاو ماده است و گاو نر را ثور گویند، راغب اصفهانی این را به لفظ «قیل» نقل

می‌کند. کلام طبرسی خیلی عالی است، ولی در آیات عمل گاو نر نقل شده از قبیل سخم و آبیاری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۷

مگر آنکه بگوئیم: آن روزگار این کارها را با گاو ماده نیز می‌کرده‌اند، لفظ «بکر» مؤید قول طبرسی است.

هزوا: هزه (بضم ه) هزو (بضم هاء و زاء) هر دو به معنی مسخره کردن و حاکی از تحقیر است، آن در آیه مصدر به معنی مفعول است: مسخره شده «مهزو به».

فارض: سالخورده، پیر. فرض در اصل به معنی قطع است، حیوان سالخورده را از آن فارض گویند که خود را از کار قطع و آسوده کرده و یا جوانی را قطع نموده و پشت سر گذشته است.

بکر: نژائیده. (نر نندیده). بکره به معنی اول روز است، حیوان نژائیده را بکر گویند که نژائیدن آن مرحله اول است، نژائیدن مرحله دوم.

جاهلین: جهل یک دفعه در مقابل علم است و یک دفعه در مقابل عقل، پس جاهل گاهی به معنای نادان و گاهی به معنای بی‌عقل و کم‌خرد و بی‌اعتناست.

عوان: متوسط میان پیری و جوانی.

صفراء: زرد رنگ. مؤنث اصفر. آن در اصل صفره به معنی زردی است.

فالق: فقع به معنی زردی شدید است. فاقع: زرد پررنگ.

ذلول: رام ذل (بکسر اول) به معنی رام شدن است (صحاح).

تثیر: سخم می‌کند. اصل آن ثور به معنی زیر و رو شدن است. اثاره: زیر و رو کردن.

تسقی: سقی: آب دادن. «تسقی»: آب می‌دهد.

حرث: کشت. کاشتن. اسم و مصدر هر دو آمده است.

مسلمه: سلامت شده از عیوب. سلم، سلامت، سلام هر سه به معنی کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی است (راغب).

کادوا: کاد از افعال مقاربه به معنی نزدیکی است ولی آن در اینجا ظاهراً به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۸

معنی خواست و اراده است که «کاد» به معنی اراده نیز آمده است «قاموس قرآن».

شیء: خال. اصل آن وشى و آن رنگی است مخالف رنگ عمومی بدن حیوان.

فادارأتم: اختلاف کردید، اصل آن درأ به معنی دفع است. تدارأ: اختلاف و تدافع.

قسوة: قسو، قسوه و قساوت: سنگدلی. حجر قاس یعنی سنگ سخت.

یتفجر: فجر: شکافتن. تفجر و انفجار به معنی شکافته شدن است «یتفجر» شکافته می‌شود.

یشقق: شق: شکافتن. تشقق: شکافته شدن، آن در اصل یشقق بوده تاء به شین قلب و در آن ادغام شده است.

الانهار: جمع نهر به معنی رود است. «النهر: مجرى الماء الفائض».

شرحها

در این آیات ماجرای گاوکشی بنی اسرائیل که یک واقعه عجیبی است بیان گردیده است سوره بقره با آن همه طول و تفصیل به مناسبت این قضیه، بقره نام‌گذاری شده است، آیات هشت‌گانه که بررسی می‌شود به نظر من راجع به یک جریان می‌باشند در «نکته‌ها» روشن خواهد شد: چرا بنی اسرائیل در جواب موسی به این در و آن در زده‌اند؟ و چرا موسی امر به ذبح بقره کرده است؟ برای این که از شأن نزول در معنی آیات مدد بگیریم باید بدانیم که در تفسیر عیاشی از ابی نصر بزنطی نقل شده که شنیدم حضرت

رضا صلوات الله علیه فرمود:

مردی از بنی اسرائیل یکی از کسان خویش را کشت و جسدش را در راه بهترین گروه اسرائیلیان انداخت، سپس آمد و گفت شما او را کشته‌اید خوبه‌ایش را تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۹

بدهید، جریان را به موسی نقل کرده و گفتند: فلان گروه فلانی را کشته است بگو: که او را کشته است؟ الخ ... موسی در جواب گفت: گاوی را بکشید، بدن مقتول را بلاشه آن گاو بزیند تا زنده شده قاتل خویش را معرفی کند.

۶۷- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

لفظ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ حاکی است که این دستور از جانب خداست، من از پیش خود نمی‌گویم و اینکه گفتند: «أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا» برای آن بود که ما از تو قاتل را می‌خواهیم، تو می‌گویی گاوی ذبح کنیم؟! این چه قضاوت و چه پی جویی قاتل است؟! اما موسی بیدارشان کرد که مسخره کار نادانان است، پناه بر خدا که از نادانان باشم، از این سخن دانستند که موسی علیه السلام جدی می‌گوید.

۶۸- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ.

این سؤال چنان که از جوابش معلوم می‌شود راجع به وصف گاو است از پیری و جوانی، کلمه «ربک» حاکی از بی‌ادبی آنها است که «ربنا» نگفتند موسی در جواب فرمود: خدا می‌گوید: إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا-فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ اگر بکر به معنی باکره و نر ندیده باشد چنان که طبرسی و راغب گفته است منظور ذبح گاو ماده بوده است، مخصوصاً با ملاحظه این که: به قولی فارض گاوی است که بسیار زائیده باشد.

فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ دلاله دارد که دیگر چون و چرا نکنید و کار را انجام دهید.

۶۹- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونُهَا.

کلمه بی‌ادبانه تکرار شده و به دستور «فافعلوا» قانع نشده سؤال کرده‌اند تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۰ رنگش چگونه باشد؟ موسی در جواب فرموده: آن زرد پررنگ است در جمله فاعِلٌ لُونُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ لفظ «لونها» فاعل «فانع» است و فاعل «تسر» بقره است یعنی دیدن و تماشای بقره بیننده را مسرور می‌کند.

۷۰- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا.

این سؤال راجع به توضیح بیشتر درباره گاو است اعم از وصف و رنگ، چنان که از خود سؤال و جوابش روشن می‌شود، الف و لام «البقر» برای عهد است یعنی با این همه توضیح هنوز آن گاو بر ما مبهم و نامعلوم است. لفظ بی‌ادبانه بار سوم تکرار شده است.

۷۱- قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا.

این آیه جواب تفصیلی است راجع به وصف و رنگ گاو. «تثیر الارض» و وصف است برای «ذلول» یعنی: رام نشده که زمین را شخم زند. «لا» در «لا تسقی الحرث» تأکید و عاطفه است، لفظ «مسلمه» و جمله «لا شیهه فیها» هر دو وصف بقره می‌باشند. قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ حاکی است که کاملاً روشن شده بودند.

فَذَبَّحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ می‌رساند که مایل نبودند آن کار را بکنند ظاهراً به این علت بود که گاو را مقدس می‌دانستند و چنین ذبحی بر خلاف نظر آنها بود، رجوع شود به «نکته‌ها».

۷۲- وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

۷۳- فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِغَضَبِ كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى ...

«اذ» برای زمان گذشته است یعنی: شما در گذشته کسی را کشتید و در باره آن کشمکش کردید، از این استفاده نمی‌شود که هر وقت کسی را کشتید چنین کنید بلکه فقط اشاره به یک واقعه گذشته است.

جمله فَعَلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا

نشان می‌دهد که این دو آیه تتمه جریان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۱

ذبح بقره است و اگر این دو آیه را قضیه به خصوصی بگیریم مفهوم بسیار مبهمی خواهد داشت ولی اگر ضمیر «اضربوه» به مقتول برگردد که از «قتلتم نفساً» معلوم می‌شود و ضمیر «بعضها» راجع به «بقره» باشد، با ملاحظه فاء نتیجه در «فاضربوا» مطلب بسیار روشن خواهد شد. جمله ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ حکایت دارد که قاتل را می‌دانسته و عمدا کتمان می‌کرده‌اند.

كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

ظهور این کلمات در آنست که خداوند خواسته با این امر به معاد نیز استدلال شود و مردم بدانند زنده شدن اموات در قیامت نیز امکان‌پذیر است.

۷۴- ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ.

از این معلوم می‌شود که این معجزه نیز اثر دائمی در قلوب آنها نداشت و پس از چندی فراموش کرده باز به حالت اول برگشته‌اند، ما بعد آن استدلال است به سخت‌تر بودن قلوب آنها، یعنی: سنگها این تأثیر و انفعال را دارند که اگر آب از کوهی مثلاً سرازیر شود می‌تواند در میان سنگها جا باز کرده و روان شود و بعضی از آنها شکافته شده و چشمه‌ها از آن می‌جوشد، ولی کلام حق اصلاً در دل شما اثر نمی‌گذارد عجب است که دلها در اثر اعمال بد ما به این حد از قساوت می‌رسد.

وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ باید بدانیم که آب باران و برف وارد شیارهای سنگها می‌شود، و در همانجا یخ می‌بندد و چون حجم آب موقع یخ بستن بزرگ می‌شود این کار سبب گشاد و بزرگ شدن شیارها می‌گردد تا در اثر تکرار عمل و گشادتر شدن شیارها، سنگها به تدریج خرد شده و می‌ریزند، ممکن است مراد از هبوط سنگها، همین ریزش‌ها و مراد از «خشیه الله» پیروی از این عامل طبیعی و خواست خدا باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۲

اما به نظر من: باید آن را به ظاهر حمل کرد و گفت: کوه‌ها نسبت به خدا درک دارند و از خدا می‌ترسند و بعضی از سنگها از ترس خدا فرود می‌آیند.

قرآن فرموده: همه چیز خدا را تسبیح می‌کنند ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اسراء/ ۴۴ قرآن می‌گوید: کوه‌ها با داود هم صدا شده و تسبیح می‌کردند: إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ص/ ۱۸ ایضا انبیاء/ ۷۹ و سبأ/ ۱۰، قرآن می‌گوید: اگر این قرآن را به کوهی نازل می‌کردیم می‌دیدید که از ترس خدا خاشع و پاره می‌شود حشر/ ۲۱ پس چه بعدی دارد که سنگی از ترس خدا از بالا فرود آید، کوه در نظر ما جامد است ولی نسبت به خدا شعور و درک و ترس دارد باید اینگونه آیات را به حکم طرح مسئله حساب کرد و درباره آنها تحقیق نمود (قاموس قرآن، جبل).

نکته‌ها

یک واقعه یا دو واقعه؟

بعضی از محققان مثل سید احمد خان هندی گفته‌اند:

قضیه بقره از آیه ۶۷ شروع شده و در ۷۱ ختم می‌شود، آیه: وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا... و آیه بعدی راجع به مطلب دیگری است به نظر او ضمیر «ببعضها» راجع به «نفس» است یعنی: عضوی از مقتول را به خودش بزیند. خلاصه مطلب این است که: اگر در بنی اسرائیل کسی کشته می‌شد برای کشف قاتل و مجرم لازم بود متهمین جمع شوند و عضوی از مقتول را گرفته بر وی بزینند، قهرا آنها که

قاتل نبودند با جرئت می گرفتند و می زدند و قاتل به جهت «الخائن خائف» چون دچار تردید می شد معلوم می گشت. ناگفته نماند: این مطلب فی نفسه کاملاً طبیعی و قابل قبول است و در تورات تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۳ سفر تثیبه باب بیست و یکم مطلبی نزدیک به آن نقل شده است.

ولی چنان که در ذیل آیه گفته شد اولاً «اذ» در «وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا» برای ماضی است و دلالت دارد که این قضیه بخصوصی بوده و یک حکم دائمی نیست و گرنه بلفظ «اذا» می آمد که دلالت بر استقبال دارد، ثانیاً «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ»

با فاء نتیجه ظهورش در آنست که این دو آیه تکمله داستان بقره است. ثالثاً اگر دو آیه اخیر راجع به مطلب مستقلاً باشند، مفهوم آنها بسیار مبهم و نارسا خواهد بود، شما آن دو آیه را جداگانه ملاحظه کنید، خواهید دید که چیزی درست مفهوم نمی شود.

المنار همه را یک واقعه دانسته و با توجه به آنچه از تورات نقل شد این کار را راهی برای پیدا کردن قاتل دانسته است و گوید: اگر مقتولی قاتلش معلوم نبود، گوساله‌ای در دره‌ای می کشتند متهمین دست خود را بر گوساله شسته و می گفتند: دست ما این خون را نریخته و چشم ما آن را ندیده است ای خدا ما را بیامرزد و خون ناحق را به ما منسوب مکن، هر کس چنین نمی کرد او قاتل شناخته می شد به نظر المنار مراد از كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى

حفظ کردن خونهایی است که در صورت پیدا نبودن قاتل ریخته می شد، مانند وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا و مثل وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ. نه اینکه کسی بعد از مردن زنده شده باشد.

قول المنار در قضیه واحده بودن بهتر است ولی ظهور فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِعَظْمِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى

و ظهور «اذ» که دلالت بر زمان ماضی دارد آنست که آن یک واقعه بوده نه حکم دائمی و نیز مرده به قدرت خدا زنده شده است.

این همه سؤال چرا؟

شک نیست که مصریان قدیم مطلق گاو و یا لا اقل نوعی از آن را مقدس می شمردند، گاو «آپیس» در نظر آنها مظهر الوهیت بود، این عمل در بنی اسرائیل که سالها در مصر تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۴

با مصریان افت و خیز داشتند بی تأثیر نبود، سامری که از غیبت موسی علیه السلام استفاده کرده گوساله را ساخت بدون زحمت مورد پرستش واقع شد، زیرا که زمینه آن در قلوب آنها فراهم شده بود، اگر بجای گوساله مثلاً پلنگ می ساخت معلوم نبود به زودی مورد قبول واقع شود، قرآن می فرماید: وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ بقره / ۹۳ یعنی محبت گوساله را در اثر کفرشان اشراب شدند.

به نظر می آید موسی علیه السلام در پی فرصتی بود که ذبح گاو را به میان بکشد تا با این عمل، تقدیس آن از بین برود. اینکه در تورات سفر تثیبه باب بیست و یکم نقل شده هر وقت قاتل پیدا نشد گوساله‌ای سر بشکنید و چنین و چنان کنید ظاهراً از این جهت بود که تقدیس گاو به طور کلی از بین برود.

بنا بر این: چون جریان قتل پیش آمد و قاتل معلوم نشد موسی با کسب دستور از خدا فرمود: خدا امر می کند گاوی را ذبح کنید و بدن مقتول را به آن بزیند تا زنده شده قاتل خویش را معرفی کند و اینکه موسی علیه السلام را سؤال پیچ می کردند به احتمال قوی از این جهت بود که نمی خواستند به ذبح گاو تن در دهند و یا نمی توانستند باور کنند که ممکن است مقتولی با زده شدن به گاو، زنده شده قاتل خویش را معرفی کند و پیش خود می گفتند: لا بد آن گاوی است نه مثل گاوهای معمولی.

و این که موسی گفت: فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ برای آن بود که هر گاوی که می کشتند مطلوب حاصل می شد و اینکه در آخر آمده و مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ظاهراً از آن جهت بود که گاوکشی بر خلاف نظرشان بود نه این که در پرداخت قیمت آن به مضیقه افتند گرچه آن نیز یک احتمال است.

مراغی مصری در تفسیر خود گوید: عَلَّتْ این که به ذبح بقره مأمور شدند نه حیوان دیگر، آن بود که تعظیم و محبت گوساله از بین

برود. طنطاوی در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۵ تفسیرش گفته: چون پرستش گاو «آپیس» و عبادت گوساله در قلوب آنان اثر گذاشته بود لذا به ذبح آن مأمور شدند. از این معلوم می‌شود که ماجرای گاو کشی پس از جنجال سامری و پرستش گوساله بوده است.

این سوره چرا بقره نامیده شد؟

این قضیه یکی از قضایای شاخص این سوره است، قضایای گذشته از قبیل شکافتن دریا و من و سلوی و غیره در سوره‌های اعراف و طه به تفصیل یاد شده و نزول آنها پیش از این سوره است لذا در این سوره به اشاره ذکر شده‌اند ولی ماجرای بقره فقط در این سوره آمده لذا به تفصیل یاد شده است، علت این تسمیه ظاهرا از آن جهت است که مطالب این سوره به طور پراکنده در سوره‌های دیگر نیز آمده است و صحابه کم و بیش از آنها با خبر بوده‌اند و تنها قضیه بی سابقه، ماجرای گاو کشی در این سوره بوده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه خواسته‌اند این سوره با این نام، نام گذاری شود، و یا اول «سوره‌ای که داستان بقره دارد» نام داشت سپس از کثرت استعمال بقره شده است.

از این ماجرا و ماجراهای دیگر می‌شود فهمید که از جمله مقاصد، در نقل این قضایا آن بوده که مسلمانان بیدار شده و همچون بنی اسرائیل نباشند و اسلام را به سقوط نکشانند، ولی متأسفانه که بیدار نشدند آیات را مورد استفاده قرار ندادند و پس از رحلت آن حضرت شقاق و نفاق بر اسلام حمله‌ور شد.

یک خبر: در ذیل روایتی که صدر آن از حضرت رضا صلوات الله علیه در گذشته نقل شد آمده است: گاو مورد ذکر را در نزد جوانی یافتند که گفت: باید به قدری طلا بدهید که پوست آنها پر کند موسی علیه السلام گفت به همان قیمت خریدند، یکی از اصحاب موسی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۶

گفت: این گاو قصه‌ای دارد، این جوان به پدرش نیکوکار بود، روزی معامله‌ای انجام داد، آمد پول بدهد، دید کلیدهای صندوق زیر سر پدرش است و او در خواب است، پدرش را بیدار نکرد و از معامله صرف نظر نمود، پدرش پس از بیدار شدن این گاو را به او بخشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: به بینید خوبی انسان را به کجا می‌رساند در مجمع البیان نیز آن را از تفسیر عیاشی نقل کرده و در تفسیر برهان و بحار و همچنین در کتب برادران اهل سنت نیز آمده است.

بعضی‌ها آن را از اسرائیلیات شمرده‌اند، ولی مانعی نیست که در ضمن جریان بقره جوانی هم به پاداش نیکوکاری خویش رسیده باشد، اسرائیلی بودن دلیل ندارد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۷

[سوره البقره (۲): آیات ۷۵ تا ۸۲]

اشاره

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْتَمِعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضٍ مِنْهُمْ إِلَى بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶) أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْتَرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۷) وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّاءَ قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)

۷۵- آیا طمع دارید که یهود به شما (آئین شما) تسلیم شوند با اینکه گروهی از آنها سخن خدا را پس از فهمیدن تحریف می کردند و می دانستند که تحریف می کنند

۷۶- وقتی که مؤمنان را ملاقات کنند گویند: ایمان آورده ایم و چون با هم خلوت کنند. (بعضی به بعضی اعتراض کرده) گویند: آیا آنچه خدا به شما بیان کرده به مسلمانان بازگو می کنید؟ تا پیش خدا با شما محاجه کنند آیا نمی فهمید؟!

۷۷- مگر نمی دانند که خدا آنچه را نپسند می کند و آنچه را آشکار می کند، می داند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۸

۷۸- گروهی از آنها بیسواد هستند، تورات را جز آرزوها نمی دانند، و فقط گمان می کنند.

۷۹- وای بر آنها که کتاب را با دست خود می نویسند سپس می گویند: این از جانب خداست تا آن را به بهای اندکی بفروشند وای بر آنها از آنچه دستشان نوشته، وای بر آنها از آنچه بدست می آورند.

۸۰- و گفتند: آتش دوزخ جز چند روز به ما نخواهد رسید، بگو آیا از خدا وعده ای گرفته اند؟! پس خدا هرگز خلاف وعده اش نمی کند یا درباره خدا آنچه نمی دانید می گوئید.

۸۱- (چنین نیست) بلکه هر که ملکه بدی تحصیل کند و گنااهش بر او احاطه نماید آنها اهل آتش هستند و آنها در آتش جاودانانند.

۸۲- و آنها که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده اند، اهل بهشت هستند، و در آن جاودانانند.

کلمه‌ها

أفتطمعون: طمع به معنی امید است. طبرسی فرموده: طمع علاقه نفس است به نفع مظنون، همچنین است: امل و رجاء، نقیض آن یأس است.

یحرفونه: حرف در لغت به معنی طرف است. حرف کوه یعنی طرف آن.

تحریف شیء: بردن آنست به یک طرف. تحریف کلام آنست که آن را از معنای صریح منحرف کنند.

یحاجوكم: محاجه: حجت و دلیل آوردن. گاهی از آن مخاصمه منظور است.

امیون: درس ناخوانده‌ها مفرد آن امی است. راغب از قطرب نقل کرده:

امیه به معنی غفلت و جهالت و امی از آن مشتق است. به قولی: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۹

چون خواندن و نوشتن اکتسابی است، درس ناخوانده را از آن امی گویند که در همان حال ولادت مانده و خواندن و نوشتن کسب نکرده است. بنا بر این، آن از «ام» به معنی مادر مشتق است.

امانی: امنیه به معنی آرزو است. به معنی دروغ و قرائت نیز آید، جمع آن امانی است «قاموس قرآن».

سیئه: سیء وصف است به معنی بد و قبیح، مؤنث آن سیئه است، آن پیوسته وصف آید مثل خصلت سیئه، عادت سیئه اگر متعدی باشد به معنی بدی آور و محزون کننده است، آن در قرآن مجید بیشتر در آثار گناه به کار رفته است.

خطیئه: خطأ و خطیئه به معنی اشتباه و گناه است، خطاء به معنی گناه آنست که کار ناشایست را از روی عمد بکنند «قاموس قرآن». صالحات: صالح به معنی شایسته و صالحات جمع آنست.

شرحها

به دنبال مطالب گذشته در این آیات آمده که مسلمانان به ایمان یهود امیدوار نباشند و اگر هم اظهار ایمان کنند منافقانه است، آنها یکدیگر را ملامت می‌کنند که چرا حقائق را باهل اسلام خبر می‌دهید، آن گاه می‌گوید:

عوامشان بی‌سواد هستند به افسانه‌ها باور می‌کنند، علمائشان چیزهایی از خود می‌نویسند و به تورات نسبت می‌دهند. در آخر آمده که: آنها گویند جز چند صباحی عذاب نخواهیم دید آنها در صورت گناهکار بودن ولی دروغ می‌گویند: حساب آخرت بسته به اعمال نیک و بد است یهودی بودن باعث تخفیف عذاب نمی‌شود، بلکه همه یکسانند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۰

۷۵- أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

این آیه به مسلمانان تذکر می‌دهد که امیدی به ایمان یهود نداشته باشند زیرا پیوسته در راه حيله و اغراض فاسد فکر می‌کنند در گذشته نیز دانسته کلام خدا را تحریف می‌کردند. در نتیجه قست قلوبهم فهی كالحجارة ... جمله وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ ... نشان می‌دهد که عده‌ای از آنها در گذشته کلام تورات و یا سخن پیامبران دیگر را تحریف کرده و از معنای اصلیش خارج می‌کرده‌اند، به قول بعضی: این گروه عبارت بودند از آن هفتاد نفر که با موسی بطور رفتند، کلام خدا را شنیدند و موقع خبر دادن آن را تحریف کرده و از معنای اصلی‌اش خارج کردند و طوری خبر دادند که مقصود اصلی خدا روشن نشد.

ولی لفظ «یسمعون- یحرفون» دلالت دارد که این عمل مکرر در میان آنها بوده و به آن عادت کرده بودند نه اینکه یک دفعه اتفاق افتاده باشد، این عده منافع شخصی خویش را در نظر گرفته و سخنان پیامبران را مطابق میل خود بیان می‌کرده‌اند و این کار از روی تعقل و عمد بوده است.

۷۶- وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا ...

معلوم می‌شود عده‌ای از یهودان که نان را به نرخ روز خورده و احتمال می‌داده‌اند اسلام پیشرفت خواهد کرد پیش مسلمانان می‌گفتند: اوصاف پیامبر شما و آنچه قرآن از حالات پیامبران و غیره نقل می‌کند در کتاب ما نیز هست، پس ما هم ایمان به پیامبر اسلام داریم ظاهراً این سخن را از آن می‌گفتند که اگر روزی اسلام بر یهود حمله کرد در نزد مسلمانان جای پای داشته و بگویند: ما از اول ایمان آورده بودیم.

اما وقتی که این عده به میان یهود برمی‌گشتند به سختی مورد ملامت قرار می‌گرفتند، ملامتگران که از مقصود آنها بی‌خبر بودند می‌گفتند: این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۱

چه اشتباه و سادگی است؟! آنچه را خدا برای شما بیان کرده چرا پیش مسلمانان باز گو می‌کنید؟! تا پیش خدا با شما محاجه کنند و شما مغلوب شوید! این منطق در صورتی درست است که ملامتگران قیافه حق بجانبی گرفته و بگویند: ما هم اینها را می‌دانیم ولی اگر اقرار بکنیم قومیت و عظمت ما از بین خواهد رفت و زبردست مسلمانان خواهیم شد، همان به که دم فرو بندیم و موقعیت خویش را حفظ کنیم، مراد از «عند ربکم» ممکن است «عند کتاب ربکم» باشد یعنی شما را با کتابتان مغلوب و مجاب کنند، و شاید مراد از آن آخرت باشد.

بهر حال: این منطق در صورتی درست است که مراد از «عند ربکم» حکم خدا و کتاب خدا باشد و یا بگوئیم: یهود عقیده داشتند که علم خدا فقط شامل چیزهایی است که آشکار شود و خدا از آنکه کتمان می‌شود آگاهی ندارد. لذا در جواب آمده:

۷۷- أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُغْلِبُونَ؟! از حضرت باقر صلوات الله علیه در مجمع البیان نقل شده: که بعضی از یهود که کینه‌توز نبودند در پیش مسلمانان این سخنان را می‌گفتند تا مورد ملامت دیگران قرار گرفتند. در خاتمه باید بدانیم که فاعل «قَالُوا آمَنَّا» آنها هستند به مسلمانان اظهار اسلام می‌کردند و فاعل «قَالُوا أَوْ تَحَدُّثُوهُمْ» ملامتگران می‌باشند. نظیر این آیه را در سوره

آل عمران آیه ۷۳ مطالعه کنید.

۷۸- وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ.

اگر «امانی» را قرائت‌ها معنی کنیم درست نخواهد بود که یهود اگر از کتاب قرائت آن را می‌دانستند معنی آن را نیز می‌دانستند زیرا هم کتاب و هم زبان یهود عبری بود، از طرف دیگر امی و بیسواد بودن نباید مورد حمله باشد بلکه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۲

علت حمله و ملامت آنست که بیسوادان یهود نسبت به علماء، سرسپرده محض بودند و هر چه آنها از اکاذیب و خرافات می‌گفتند بدون تحقق و چون و چرا قبول می‌کردند چنان که در جای دیگر آمده: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ توبه / ۳۱. لذا تورات در نظر آنها یک مشت آرزوهای باطل و یا دروغها شده بود، مثلاً علماء به آنها گفته بودند که: اگر یهود به آتش هم برود جز چند صباحی در آن نخواهد ماند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً بقره / ۸۰ و یا ما پسران خدا و دوستان و عزیزان او هستیم نه دیگران: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ مائده ۱۸ و یا گفتند: اگر یهود به غیر یهود خیانت کند پیش خدا مسئولیتی ندارد: لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ آل عمران / ۷۵ و امثال اینها.

إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ می‌رساند که آنها نمی‌توانستند به گفته‌های علماء یقین کنند بلکه فقط ظن کرده و بدان اکتفاء می‌کرده‌اند، چون تا استدلال و برهان در کار نباشد یقین پیدا نخواهد شد، پس ملامت از دو جهت است: قبول بدون تحقیق و اکتفاء به گمان. اگر گوئید: عوام و بیسوادان ما نیز مانند عوام یهود هستند، هر چه از علماء شنیدند می‌پذیرند، چه فرقی است میان عوام ما و عوام آنها؟

گوئیم: امامان اهل بیت علیهم السلام در این زمینه معیاری قرار داده و فرموده‌اند:

فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا لهواه، مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه

«۱» یعنی: هر که از فقهاء خود را از حرام باز دارد، دین خود را حفظ کند. مخالف هوای نفس و مطیع خدای خود باشد، عامه را لازم است که از وی تقلید کند. عامه بدون احراز این صفات اگر از عالمی تقلید

(۱) وسائل الشیعه ج ۱۸ / ۹۵.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۳

کند پیش خدا مسئول است اما عوام مسلمان که از پیرها مرشدها، علماء معلوم الفسق اطاعت می‌کنند مانند عوام یهود هستند و پیش خدا معذور نیستند.

۷۹- فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

کلمه «فاء» نشان می‌دهد که این آیه تهدید است به هر کس که چیزی را از خودش نوشته و به خدا نسبت بدهد از یهود باشد یا غیر یهود. یعنی: علماء یهود امانی و خرافات را از جانب خویش جعل کرده و به خدا نسبت داده و عوام را فریفتند پس وای به هر کس که چنین کاری کند، در اسلام برای جلوگیری از این عمل به قدری پافشاری شده حتی دروغ بستن بر خدا و رسول از مبطلات روزه شمرده شده است.

نظیر این آیه در جای دیگر چنین است: وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ آل عمران / ۷۸ منظور آیه آنست که یهود چیزهایی از خود می‌گفتند تا مسلمانان آن را از تورات بدانند و در این کار به خدا دروغ می‌بستند.

لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ضمير «به» به نظرم راجع است به عمل کتابت، ثمن قلیل، مال و جاه دنیا است که بدعت گذاران و دروغگویان در

پی آن هستند، یعنی می‌خواهند آن عمل کتابت را به بهای اندکی بفروشند، هر چه در مقابل گذشتن از حق به دست آید اندک است در تورات فعلی هست که دختران لوط به او شراب خوراندند و با او هم بستر شده و از او حامله شدند و نیز آمده که داود بزَن «اوریا» تجاوز کرد و سلیمان از آن زنا بدنیا آمد، این چیزها را ظاهراً پادشاهان بنی اسرائیل با پول وارد تورات کرده‌اند تا اعمال خلاف خود را توجیه کنند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۴

فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ وای بر آنها از آنچه دستشان نوشته وای بر آنها از مال و جاهی که در اثر آن بدست می‌آورند که هر دو بر آنها وزر و وبال است.
۸۰- وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً.

این یکی از «امانی» و خرافاتی است که یهود قائل است و گویند: گناهکاران ما جز چند صبحی عذاب نخواهند دید، چون یهود از لحاظ نژاد تافته جدا بافته‌ای هستند در المنار گوید اکثر یهود را عقیده بر آنست که فقط هفت روز در عذاب خواهند بود زیرا عمر دنیا به نظرشان هفت هزار سال است به عدد هر هزار سال یک روز در عذاب خواهند بود، آنهم در صورتی که شفاعت به آنها نرسد به قولی مراد چند روزی است که گوساله را پرستیدند.

قرآن در جواب می‌گوید: قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ بگو آیا به این گفته پیمانی از خدا گرفته‌اید که آن پیش خداست؟

(اگر چنین باشد حق با شما است چون خدا هرگز در پیمان خود تخلف نمی‌کند) یا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟! این برتری نژادی تهمت است که به خدا می‌زنید آری: أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ در دو آیه بعدی روشن شده که رفتن به بهشت و جهنم روی یک حساب معینی است نه آنکه آنها می‌گویند.

۸۱- بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.
سیئه چنان که گفته شد اثر گناه است در آیه: فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا نحل / ۳۴ وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا زمر / ۴۸ مراد از ما عَمِلُوا- ما كَسَبُوا گناهان و مراد از سیئات عذاب و اثر گناهان است به نظر ما مراد از «سیئه» در آیه قساوتها و تیرگیهایی است که بر قلب گناهکار عارض می‌شود. «أَحَاطَتْ بِهِ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۵
خَطِيئَتُهُ»

عبارت اخراج افزون شدن سیئه و قساوتها است تا حدی که همه قلب را فرا گیرد، دیگر راهی برای نفوذ ایمان و توحید باقی نماند، به عبارت دیگر «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» باشد.

در تفسیر صافی از کافی و تفسیر عیاشی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: «در قلب هر بنده مؤمن لکه سفیدی هست، چون گناهی کند در آن لکه سیاهی تولید می‌شود، اگر توبه کند آن سیاهی محو می‌شود و اگر به گناه ادامه دهد بر سیاهی افزوده می‌شود تا لکه سفید را بپوشاند و چون سفیدی را بپوشانید دیگر صاحب چنان قلب هیچگاه به خیر باز نمی‌گردد...».

نظیر این جمله است آیه: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ مطففین / ۱۴ یعنی: اعمالشان بر قلوبشان زنگار گذاشته است. چنین کسانی بی‌شک اهل آتش هستند از هر فرقه که باشند، یهود یا غیر یهود، حساب، حساب نژاد و اسم و رسم نیست بلکه صحبت، صحبت کسب سیئه و احاطه آن بر قلب است، با این دو عامل دیگر به کسی مؤمن گفته نمی‌شود و این ظاهراً همان انکار و تکذیب آیات خدا است وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بقره / ۳۹ راجع به خلود عذاب رجوع کنید به سوره انعام / ۱۲۸.

۸۲- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

این شق دوم قانون کلی است و در آن ایمان و نیکوکاری موضوعیت دارد و بس.

نکته‌ها

موقعیت آیات در زندگی:

روی سخن در آیات گذشته با یهود است ولی آنها در زندگی همه، قابل پیاده شدن، می‌باشد خداوند نسبت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۶

به کسی قرابت و خویشی ندارد، قوانین ثابت خداوند در حق همه یکسان و جاری است، مورد، نمی‌تواند مخصص باشد، مسلمان نباید در زندگی مذبذب و دو رو باشد که خدا از ظاهر و باطن او آگاه است، مسلمان نباید حرف بی‌منطق را قبول کرده و تسلیم آن باشد، لازم است در انتخاب رهبر کمال دقت را به کار برد و بداند دین خود را از کدام کسی می‌آموزد و از کدام رهبر پیروی می‌کند آیا از پیشوایی که به حق می‌خواند یا به باطل؟ و بداند که گناه و نافرمانی موجب بدبختی دو جهان و پیروی از حق موجب سعادت دنیا و عقبی است و بس، اگر یهود به لفظ یهود و مسلمان به لفظ مسلم اکتفاء کنند هر دو در اشتباهند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۷

[سوره البقره (۲): آیات ۸۳ تا ۸۶]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ قَرِيبًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَ الْعِيْدَانِ وَ إِنْ يَأْتُواكُمْ أُسَارَىٰ فَصَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا - خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶)

۸۳- و چون از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که عبادت نخواهید کرد جز خدا را، و به پدر و مادر و خویشاوند و یتیمان و فقرا نیکی کنید، و بگوئید به مردم نیک را، و نماز بخوانید و زکاء بدهید، سپس جز اندکی از شما، همه سرپیچی کردید و روگردان شدید. ۸۴- و چون از شما پیمان گرفتیم که خونهای خویش را نخواهید ریخت، و خودتان را از دیارتان بیرون نخواهید کرد، سپس پذیرفتید و بر آن گواه بودید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۸

۸۵- پس از آن پیمان، شما آنهائید که خودتان را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌کنید و بر ضد آنها به گناه و ظلم هم پستی می‌کنید، و اگر به صورت اسیر از پیش شما آیند، فدیة داده (آزادشان می‌کنید) حال آن که بیرون کردنشان بر شما حرام بود، آیا به بعضی از تورات ایمان آورده و بعضی را انکار می‌کنید، نیست سزای چنین کسی در دنیا جز خواری و روز قیامت به شدیدترین عذاب برگردانده شوند و خدا از آنچه می‌کنید، بی‌خبر نیست.

۸۶- همان کسانی که زندگی دنیا را به بهای آخرت خریدند در نتیجه عذاب آنها سبک نمی‌شود و از کسی یاری نه بینند.

کلمه‌ها

احسان: نیکی کردن. حسن (بضم - حاء) به معنی نیک، نیکی و زیبایی است.

القربی: قرب به معنی نزدیکی است اعم از نزدیکی زمانی یا مکانی یا نسبی، نزدیکی نسبی را قرابت و قربی گویند. حسن: آن در آیه اسم است به معنی نیک.

تولیت: ولی (بر وزن فرق) در اصل به معنی نزدیکی و کنار هم بودن است تولی از باب تفاعل به معنی اعراض، دوست اخذ کردن و سرپرستی آید، مراد از آن در آیه، اعراض است.

معرضون: اعراض به معنی برگشتن و بی‌اعتنایی است. «معرضون» بی‌اعتنایان.

تسفکون: سفک: خون‌ریزی بقره / ۳۰ «تسفکون» می‌ریزند.

دیار: خانه‌ها. مفرد آن دار است.

اقرتم: اقرار به معنی اعتراف می‌باشد «اقرتم» اقرار و اعتراف کردید.

تشهدون: شهادت از مشاهده اخذ شده و آن خبری است قائم مقام مشاهده و دیدن. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۹

تظاهرون: تظاهر به معنی هم‌پشتی و یاری کردن به یکدیگر است. اصل آن ظهر به معنی پشت است.

اثم: گناه. ضرر بقره / ۲۱۹.

عدوان: تجاوز. آن اگر با قلب باشد عداوت و معاداة گویند. و اگر در عدم رعایت عدالت باشد عدوان نامیده می‌شود، عدو به معنی دویدن و تجاوز در راه رفتن است (قاموس قرآن).

اساری: جمع اسیر، اسری نیز جمع اسیر است. اصل آن «اسر» به معنی بستن و گرفتار کردن می‌باشد.

تفادوهم: آن از فدای، فدیة و فداء به معنی عوض است مثل خونبها و غیره «تفادوهم» عوض می‌دهید از آنها.

خزی: خواری.

دنیا: مؤنث ادنی است. ادنی به معنی پستی و نزدیکتر آید، حیات دنیا را از آن دنیا گویند که نسبت به آخرت به ما نزدیکتر است (قاموس قرآن).

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته، در این آیات گفته شده که پیمانهای محکمی از بنی اسرائیل راجع به اعمال نیک و دستورهای خداوندی گرفته شد ولی آنها از عهده بر نیامدند و بی‌اعتنایی کردند، سزای هر آن کسی که چنین باشد خواری دنیا و عذاب آخرت است.

۸۳- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا.

این آیه مربوط است به دستورهای هشتگانه فردی و اجتماعی و با دو دستور آیه بعدی مجموعاً ده فرمان می‌شوند که ضامن سعادت دنیا و آخرتند، خدا از بنی اسرائیل و همه اهل ادیان راجع به آنها پیمان گرفته است و آنها عبارتند از. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۰

عبادت خدا، نیکی به پدر و مادر، نیکی به خویشاوند، نیکی به یتیمان، نیکی به فقراء، سخن و رفتار نیک با مردم، نماز خواندن، زکاة دادن، خونریزی نکردن و نراندن مردم از دیارشان.

اگر درست توجه شود این احکام ضامن سعادت فرد و جامعه است، خواه در آن روز که بنی اسرائیل مأمور بودند و خواه امروز که همه مأمورند.

«لا تعبدون» خبر است به معنی انشاء یعنی جز خدا را نپرستید، و جمله، وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا لَفِظٌ «تحسنون - احسنوا» مقدر می‌باشد

«ایموا- آتوا» صریح است که در شریعت موسی علیه السلام نماز و زکاة بوده است قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا حکایت دارد که در برخورد با مردم لازم است نیک را گفت، خواه امر به معروف و نهی از منکر باشد یا غیر آن. گفتن خوب، رفتار خوب لازم دارد.

ظاهرا از کثرت عنایت که در برخورد با مردم لازم است، این جمله بر خلاف سابق به لفظ خطاب آمده است. ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ آمدن «معرضون» بعد از «تولیتم» ظاهرا برای آنست که برگشتن گاهی فقط به عمل است نه بقلب بلکه انسان در قلبش هست که به سوی حق برگردد ولی «معرضون» می فهماند که آنها در قلب نیز اعراض کرده و به فکر بازگشت نبودند. علی هذا «تولیتم» راجع به عمل و «معرضون» راجع به قلب است.

«الاقلیلا» حاکی است که گروهی به آن فرمانها عمل کرده‌اند.

۸۴- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ.

به حکم این آیه، بنی اسرائیل را لازم بود که خون مردم را نریزند و آنها را از دیار خود بیرون و جلای وطن نکنند، برای همه حیات قائل بشوند، زندگی مردم را بهم نزنند. استعمال «انفس» در این آیه و جاهایی از این قبیل، برای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۱۸۱

آنست که جامعه در نظر قرآن به حکم یک پیکر است قتل و تبعید دیگران به حکم تبعید و قتل خویشان است، مانند: فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ نور/ ۶۱ که مراد از «انفس» صاحبان خانه است.

ثُمَّ أَفْرَزْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ یعنی این پیمان را پذیرفتید و به آن اعتراف نمودید و بر آن گواهی می دادید. جمله «انتم تشهدون» ظاهرا تأکید و عبارت اخری «اقررتم» است این آیه هم‌هاش خطاب به یهودان زمان نزول قرآن است به اعتبار اسلاف و گذشتگانشان.

۸۵- ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ...

معلوم می شود که میان یهود جنگهایی اتفاق می افتاده که در آن یکدیگر را به ناحق می کشته و بعضی را از دیارشان بیرون کرده و اموال و منازلشان را به غارت می برده‌اند و همه این جنگها روی اغراض دنیوی بوده است.

در اطراف مدینه دو قبیله معروف به نام بنی نضیر و بنی قریظه سکونت داشتند یهود بنی نضیر با قبیله «اوس» و یهود بنی قریظه با قبیله «خزرج» هم پیمان بودند چون میان اوس و خزرج جنگ در می گرفت یهود به یاری هم پیمانان خویش می شتافتند کار به قتل و غارت و اسیر گرفتن و بیرون راندن می کشید. و پس از جنگ هر که از یهود اسیر شده بود برای وی فدیة جمع کرده و در مقابل پول آزادش می کردند چنان که در مجمع البیان و تفسیر بیضاوی نقل شده است.

ولی ظاهرا خطاب و پیمان عمومی است یعنی به یهود دستور بود که خون کسی را بی جهت نریزند و مال کسی را غارت نکنند و کسی را از دیارش نرانند خواه از یهود باشد یا از غیر یهود نه اینکه یهود فقط درباره یهود اینکارها را نکنند اما درباره دیگران بکنند. قرآن فرماید: كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا مائده/ ۲۱. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۲

وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادَوْهُمْ این کارشان خاص بر یهود بود یعنی اگر اسیر یهودی بود عوض داده آزادش می کردند. المنار گوید: اگر اسیر از دشمنان بود اعتذار کرده و می گفتند: ما در تورات فقط به فدیة شعب اسرائیل مأموریم. به هر حال فدیة دادن و آزاد کردن اسیر چه اسرائیلی باشد و چه غیر آن کاری بود خوب و مطابق دستور تورات، ولی جنگ و خونریزی و بیرون راندن مطابق تورات و اذن خدا نبود لذا فرموده: فَتَوَمَّنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ. مصداق ایمان فدیة دادن و مصداق کفر قتل و بیرون راندن بود.

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا این فقط مخصوص بنی اسرائیل نبود بلکه سنت جاری خداوند است هر قومی و ملتی که از قانون حق و از دستور دین نافرمانی کردند، خزی، ذلت، سقوط، طعمه اجانب شدن در کمین آنها است. مانند

امروز ملل اسلام که هر یک از آنها بساز یکی از شرق یا غرب می‌رقصد لفظ «منکم» ظاهراً قید توضیحی است.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ این مردم نه تنها در دنیا خوارند بلکه عذاب آخرت نیز در کمین آنهاست چنان که نکوکاران پادشاه هر دو جهان را خواهند دید.

وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ این خداست که منتهی شدن مقدمات به نتایج از نظام متقن او است و او مطابق اعمال مردم رفتار خواهد فرمود.

۸۶- أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ این آیه تأکید و عید فوق و بیان سبب پیمان شکنی است یعنی: علت این همه نافرمانی آن بود که آنها دنیا را گرفته و آخرت را نادیده شمردند غفلت از اینکه جهان دارای حساب و کتابی است کارشان را ساخت و به درجه سقوط کشانید «اشترُوا» در اینجا به معنی خریدن و آخرت قیمتی است که از دست داده و دنیا را خریده‌اند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۳

فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ به نظرم «العذاب» اشاره به عذاب دنیا و آخرت هر دو است ناگفته نماند تا علت باقی است عذاب در دنیا و آخرت هم چنان باقی است مگر آنکه علت عذاب از بین برود می‌شود گفت که: «العذاب راجع به عذاب آخرت است که سبک نخواهد شد و آنها را یاری و یآوری که کمک کند نخواهد بود یهود به شفاعت عقیده دارد در کتاب تلمود ص ۳۸۵ نوشته: ابراهیم خلیل در مدخل جهنم می‌نشیند و نمی‌گذارد که هیچ فرد یهودی ختنه شده‌ای بدانجا فرود آید ... کلمه وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ظاهراً برای آن است که چنین کسان را شفاعت نخواهد رسید. چنان که ذیل عبارت تلمود نیز دلالت دارد.

نکته‌ها

این آیات و مسلمانان:

می‌گویند: اقبال لاهوری را استادش گفت:

قرآن بخوان روزی دید اقبال کتابی مطالعه می‌کند گفت: اقبال چه کتابی می‌خوانی؟ گفت: قرآن می‌خوانم.

استاد گفت: بخوان ولی هر آیه را که می‌خوانی چنان دان که هم اکنون بر خود تو نازل می‌شود. آری مهم آن نیست که قرآن بخوانیم و شأن نزول بدانیم، بلکه مهم آنست که بدانیم این آیات در زندگی امروز چطور پیاده می‌شوند و باید از آنها چه نتیجه‌ای اخذ بکنیم. آیات چهارگانه راجع به یهود است ما مسلمانان نیز به حکم اسلام به دستورهای مثبت و منفی آیات فوق مأموریم و سزای مخالفت در کمین ما نیز هست مگر مسلمانان خِرْزِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ندارند؟! مگر مسلمانان آخرت را در مقابل دنیا نداده‌اند؟! مگر دول مسلمان زبردست استعمارگران شرق و غرب نیستند مگر ...

و مگر ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۴

چرا چنین شدیم؟ چرا یک میلیارد مسلمان در دست یک مشت یهودی عاجز است؟ چرا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با دو هزار و دویست نفر، بیست هزار یهودی خبیر را کوبید، اما امروز آنها ما را می‌کوبند؟ اینها همه در اثر نافرمانی از دستور قرآن است، امام خمینی دامت برکاته به یکی از نمایندگان عرب فرمود اگر هر یک از مسلمانان یک سطل آب بر دولت اسرائیل ریزد اسرائیل را سیل می‌برد.

یکی از دانشمندان می‌گفت: در مکه معظمه در «رابطه عالم اسلامی» شرکت کرده بودم یکی از سخنرانان به جنگ اعراب و اسرائیل

(جنگی که اسرائیل، مصر، سوریه و اردن را شکست داد) اشاره کرده و مرتب می‌گفت: در این جنگ قرآن شرکت نداشت، در این جنگ، قرآن شرکت نداشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۵

[سوره البقره (۲): آیات ۸۷ تا ۹۶]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷) وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸) وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹) بئس ما اشتروا به أنفسهم أنهم أن يكفروا بما أنزل الله بغياً أن ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده فبأو بعصب على غضب و للکافرین عذاب مهین (۹۰) و إذا قیل لهم آمنوا بما أنزل الله قالوا نؤمن بما أنزل علينا و یکفرون بما وراءه و هو الحق مصدقاً لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱)

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳) قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵) وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْخِزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۶

۸۷- همانا به موسی کتاب دادیم و بعد از او پی پی پیامبران فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم و او را به وسیله جبرئیل تأیید نمودیم، پس چرا هر وقت پیامبری با دستوری که مایل نبودید سوی شما آمد تکبر کردید و در نتیجه، گروهی را تکذیب نموده و گروهی را می‌کشید؟!

۸۸- و گفتند: دل‌های ما در غلاف است (فهم کردن نتوانیم چنین نیست) بلکه خدا به خاطر انکارشان طردشان کرده پس بسیار کم ایمان می‌آورند.

۸۹- و چون کتابی از خدا به آنها رسید و توراتشان را تصدیق می‌کرد و قبلاً بوسیله آن بر- کافران امید پیروزی داشتند، (با این همه) چون آنچه شناخته بودند آمد به آن کافر شدند، لعنت خدا بر منکران باد.

۹۰- بد است آنچه خود را بدان فروختند به آنچه خدا نازل کرده از روی حسد کافر می‌شوند که چرا خدا از فضل خویش به هر کس از بندگانش می‌خواهد وحی می‌کند؟

(و آن را از بنی اسرائیل می‌گیرد) لذا به غضبی از پس غضبی گرفتار شدند، کافران عذاب خوار کننده‌ای دارند.

۹۱- و چون به آنها گفته شود: به آنچه خدا نازل کرده تسلیم شوید، گویند: فقط به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان داریم و آن را که حق است و کتابشان را تصدیق می‌کنند و از بعد آمده، منکر می‌شوند. بگو: (اگر به دین خود ایمان دارید و راست می‌گوئید) پس چرا در گذشته پیامبران خدا را می‌کشید؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۷

۹۲- موسی دلایل روشن را به شما آورد، پس از او گوساله را به پرستش گرفتید و ستمکار بودید:

۹۳- و آن گاه که از شما پیمان اطاعت گرفتیم، و طور را بالای سر شما برداشتیم گفتیم: آنچه به شما داده‌ایم محکم بگیرید و بشنوید، گفتند شنیدیم و مخالفت کردیم و در اثر کفرشان به محبت گوساله دل بستند بگو اگر اهل ایمانید، ایمانتان بشما بد فرمان می‌دهد.

۹۴- بگو اگر خانه آخرت نزد خدا مخصوص شما است و دیگران در آن حقی ندارند، پس آرزوی مردن کنید (تا به خانه خود بروید) اگر راستگو هستید.

۹۵- ولی هرگز به سبب آنچه کرده‌اند آرزوی مرگ نخواهند کرد، خدا به حال ستمکاران دانا است.

۹۶- یهودان را از همه مردم حتی مشرکان، بر زندگی حریصتر خواهی یافت هر یکی دوست دارد که ای کاش هزار سال زندگی کند ولی این زندگی او را از عذاب خدا به دور نمی‌کند، خدا به آنچه می‌کنند بینا است.

کلمه‌ها

قفینا: قفو به معنی در آمدن. تقفیه در پی قرار دادن است، اصل آن از قفا (پشت گردن) می‌باشد «قفینا»: پی در پی کردیم.

رسل: (بضم راء و سین) جمع رسول است. رسل (بر وزن جسر) بر خاستن با تانی است رسول به معنی برخاسته از همان می‌باشد رسل در قرآن به پیامبران و ملائکه اطلاق شده است (قاموس قرآن).

مریم: دختر عمران، مادر عیسی علیه السلام، حالات او در سوره مریم خواهد آمد، فاطمه زهرا، خدیجه کبری، مریم و آسیه زن فرعون، چهار بانوی ممتاز جهان می‌باشند.

بینات: آشکارها. آن جمع بینه است، مراد از آن ظاهرا معجزات عیسی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۸

علیه السلام است که همه روشن و آشکار بودند.

روح القدس: روح پاک. مراد از آن ظاهرا جبرئیل است مثل قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ نحل / ۱۰۳ (قاموس قرآن) یا روح مستقل نبوت است.

تهوی: هوی به معنی میل نفس است.

استکبرتم: استکبار آنست که کسی اظهار بزرگی و برتری کند با آنکه اهلش نیست، اصل آن کبر به معنی بزرگی قدر است.

غلف: (بر وزن خسر) جمع اغلف است مثل احمر و حمر، اغلف یعنی در غلاف شده، غلف یعنی در غلاف شده‌ها. غلف بفتح اول به معنی پوشاندن و در غلاف قرار دادن است.

لعن: راندن و دور کردن. لعن خدا در آخرت عذاب و در دنیا انقطاع از رحمت و آن از انسان نفرین است نسبت به غیر. (قاموس قرآن) یستفتحون: طلب فتح و پیروزی می‌کردند. فتح در اصل: گشودن و باز کردن است.

بغیا: بغی در اصل به معنی تجاوز از حد است، حسد، ظلم، دشمنی از مصادیق تجاوز هستند، در آیه ظاهرا حسد مراد است، به قولی اصل آن طلب و به قولی فساد است.

باءو: قرین و با هم شدند بقره / ۶۱.

مهین: خوار کننده. هون به معنی خواری و اهانت خوار کردن است.

خالصة: مخصوص. خلوص: صاف و بی خلط شدن است.

مزحج: کنار کننده. تزحج در اصل به معنی کنار شدن و کنار کردن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۹

شرحها

در این آیات پس از نقل اینکه: بنی اسرائیل بعضی از پیامبران را کشته و بعضی دیگر را تکذیب می‌کردند، سه ادعای باطل آنها نقل و رد شده است. اول آنکه می‌گفتند: دلهای ما در غلاف است و ما نمی‌توانیم سخن تو را بفهمیم و در قلب ما اثر نمی‌گذارد پس در اینکه ایمان نمی‌آوریم تقصیری نداریم (آیه ۸۸-۹۰).

دوم آنکه می‌گفتند: ما فقط به توراتی که بر خودمان نازل شده ایمان داریم و فقط به آن پایبندیم (آیه ۹۱-۹۳) سوم آنکه می‌گفتند: آخرت فقط از برای ما و عنایت خدا مخصوص ما است (آیه ۹۴-۹۶).

۸۷- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ بَعْدَ از موسی علیه السلام پیامبرانی که پشت سر هم آمدند همه پیامبر تبلیغی بودند و شریعت موسی را تبلیغ می‌کردند تا نوبت به عیسی علیه السلام رسید و انجیل را آورد که به حکم تبصره‌ای بود بر تورات. اما چنان که در ذیل آیه ۶۱ نیز گذشت این پیامبران گروهی به دست بنی اسرائیل کشته شده و گروهی مورد تکذیب و اهانت قرار گرفتند ولی باید دانست که زمان و اشخاص عوض می‌شود اما عمل و کار همان است، به نظر آورید زمان بنی امیه و بنی عباس و این زمان و همه زمان را، خواهید دید که عمل یکسان است.

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسِكُمْ اسْتَفْهَمُوا فِيهَا لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَسَلَّمْتُمْ لَهُ بِالَّذِي جَاءَكُمْ مِنْهُ وَقَدِ اتَّخَذُوا آيَاتِهِ كَذِبًا كَذَّبْتُمْ فَسَاءَ مَا تَكْتُمُونَ. تفسیر پیامبری آمد و حکمی را آورد که خوش نداشتید گروهی را تکذیب کردید و گروهی را کشتید فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۰

۸۸- وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ خَلَاصه سخنشان این است: ما که به تو ایمان نمی‌آوریم، تقصیر نداریم چون قلوب ما از درك مطالب تو عاجز است، نظیر این آیه است آیه ۱۵۵ از سوره نساء و آیه ۵ از سوره فصلت. ولی آن در «فصلت» ظاهرا راجع به مشرکان است.

جمله بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ... تا آخر آیه جواب این ادعا است یعنی: اینها دروغ می‌گویند و قدرت ایمان از آنها سلب نشده است بلکه در اثر کفرشان از رحمت خدا طرد شده‌اند که چنین می‌گویند، گذشت زمان قَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ را تصدیق کرده در آن روز و امروز جز اندکی از یهود اسلام را نپذیرفته‌اند.

۸۹- وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا.

این آیه راجع به یک ماجرای بخصوصی است و آن اینکه: یهود مدینه به مشرکان مدینه می‌گفتند: پیامبر موعود مبعوث شده و به مدینه خواهد آمد و ما به او ایمان آورده و با یاری او بر شما غلبه خواهیم کرد، اما با این همه:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ چون پیامبری که شناخته بودند آمد و کتابی را که کتاب آنها را تصدیق می‌کرد آورد، آن پیامبر را انکار کردند عامل حسد این کار را سبب شد، که چرا او از فرزندان اسماعیل است و از نسل اسحاق نیست، پس فَلَعْنَةُ اللَّهِ ...

۹۰- بِسْمَا أَسْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا لَفْظ «ان یکفروا» بیان «ما» است یعنی بد چیزی است کفرشان که خود را بدان فروختند.

وجود خویش را در عذاب خدا و لعنت خدا قرار دادند و در عوض کفر و انکار را گرفتند. بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ حَاكِي است که علت انکار حسد بود که چرا پیامبر از نسل اسماعیل است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۱

فَبَاؤُ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ پيش از آمدن اسلام در نظر خدا مغضوب بودند، با انکار اسلام غضبی بر غضب افزوده شد، گفته‌ایم که «بوء» به معنی قرین شدن و با هم شدن است در آخرت وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ.

۹۱- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا ...

در جواب این کلام که: به این قرآن که خدا نازل کرده ایمان بیاورید، می گفتند: ما فقط به تورات خود ایمان داریم. نتیجه این سخن آنست که:

وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ بِمَا تورات است کفر می‌ورزند انجیل باشد یا قرآن.

قرآن در جواب می گوید: این هم دروغ است، مگر شما نبودید که در گذشته پیامبران خود را می کشتید؟! مگر بعد از موسی گوساله پرستی نکردید؟

مگر آن گاه که کوه را بالای سر شما برداشتیم نگفتید که تورات را پذیرفتیم و بعد عصیان کردید؟ آیا این است ایمان شما به تورات؟ آیا ایمان، به شما چنین دستوری داده بود؟ اگر ایمان به تورات چنان دستوری داده بود پس ایمان، به شما بد دستوری داده است تفصیل جوابهای فوق بقرار ذیل است.

قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی اگر به تورات ایمان داشتید دیگر پیامبران را نمی کشتید کشتار آنها دلیل عدم ایمان شما به تورات است.

۹۲- وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ.

اشاره است به جریان گوساله پرستی، مراد از «من بعده» بعد از رفتن موسی به کوه طور است یعنی: در غیبت موسی چنین کردید، ولی این عمل بعد از مرگ موسی نیز در بنی اسرائیل دیده شده است، در تورات کتاب اول پادشاهان باب دوازدهم نقل شده: یربعام پادشاه، دو گوساله از طلا ساخت یکی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۲

را در «بیت ئیل» دیگری را در «دان» نصب کرد و مردم را به عبادت آنها دعوت نمود، هاکس در قاموس خود ذیل لفظ «گوساله» این مطلب را آورده است یعنی: عبادت گوساله دلیل عدم ایمان به تورات است.

۹۳- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا.

جواب سوم است از اینکه گفتند: فقط به تورات ایمان می آوریم، این آیه در گذشته توضیح داده شد: یعنی اگر به تورات ایمان دارید چرا کوه بالای سرتان برداشته شد؟! خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ. دستوری است که بعد از بالا رفتن کوه داده شد، مراد از قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا مخالفت عملی است نه اینکه چنین چیزی را به زبان گفته‌اند. المنار می گوید این تعبیر و تجوُّز در عرب مشهور است.

جمله: وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ کنایه از آنست که: محبت گوساله در دل آنها جای گرفته است قُلْ بِسْمِ مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی: اگر ایمان به تورات چنین دستورها داده است آن وقت ایمانتان به شما بد فرمانی داده است. ناگفته نماند: اینها که گفته شد تکرار نیست بلکه اشاره مختصری به گذشته است که شما می گوئید: به تورات ایمان داریم پس چرا چنین کرده‌اید!!

۹۴- قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ می گفتند: نعمتهای آخرت مخصوص ما است، می گفتند: فقط یهود داخل بهشت می شود و قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا ... بقره/ ۱۱۱ این یک ادعای باطل و نسبت تبعیض در کار خدا بود، قرآن در جواب می فرماید: اگر راست می گوئید پس آرزوی مرگ کنید و شایق به مرگ باشید تا به نعیم آخرت برسید، انسان چون چنین یقینی داشته باشد باید در رسیدن به آن تلاش کند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۳

آری: فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

۹۵- وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبِدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَلِيَّ أَنْهَا هِرْكَزِ چینی آرزویی نخواهند کرد بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ می فهماند که ممکن است اینها در زبان بگویند: ای کاش می‌مردیم ولی در اثر کارهایی که کرده‌اند و می‌دانند گناهکار و مستحق عقوبت هستند چنین آرزویی نخواهند کرد.

و گرنه برای مردن تلاش می‌کردند حال آنکه به زندگی از همه حتی از بت پرستان نیز حریصتر می‌باشد. این مطلب در (سوره جمعه آیه ۶) نیز آمده است وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.

۹۶- وَ لَتَجِدَنَّهْمُ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ آيَةَ دَلِيلٍ «و لن یتمنوه» در آیه سابق است «من الذین» عطف است بر «الناس» یعنی نه تنها مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه حریصترین مردم و حریصتر از مشرکان، به زندگی دنیا هستند، گویند: نکره آمدن «حیاء» برای تحقیر است و شاید برای نوعیت باشد یعنی حیاتی که خود آرزو می‌کنند.

يَوْمُ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ تَكْمِيلُ حَرِيصَتِهِ بَدُونَ اسْتِ كِه هِر يَكِي دُوسْت دَارْد اِي كَاش هَزَار سَال عَمْر كَنْد وَ آن ظَاهِرَا كَنِيَاهِ اَز كَثْرَت فِرُون اَز حِد اسْت وَ مَا هُوَ بِمَرْحُوحِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بِصَيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ بَه نَظَر مِي آيِد «هُوَ» رَاجِع اسْت بَه «أَحَدُهُمْ» وَ جَمَلَه «ان يعمر» فاعل «مزرح» مِي باشد. يعني كُسي اَز آنْهَا رَا عَمْرَش اَز عَذَابِ خِدا كِنَار نَمِي كَنْد كِه خِدا بَه آنْچَه مِي كَنْد دَانَاَسْت. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۴

[سوره البقره (۲): آیات ۹۷ تا ۱۰۱]

اشاره

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹) أَوْ كَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰) وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

۹۷- بگو هر که برای جبرئیل دشمن باشد (بخدا دشمن است) زیرا که او قرآن را به اذن خدا بر قلب تو نازل کرده، قرآنی که مصدق کتابهای گذشته و هدایت برای همه و بشارت برای مؤمنان است.

۹۸- هر که به خدا و ملائکه و پیامبران خدا و به جبرئیل و میکال دشمن باشد (کافر است) و خدا همه کافران را دشمن دارد.

۹۹- حقا ما به تو آیه‌های واضح نازل کرده‌ایم، که کسی جز بدکاران به آنها منکر نمی‌شود.

۱۰۰- چرا هر وقت یهودان پیمانی بستند گروهی از آنها آن را پشت سر انداختند، (نه تنها این گروه) بلکه بیشترشان ایمان نمی‌آورند.

۱۰۱- و چون پیامبری از طرف خدا پیش آنها آمد و توراتشان را تصدیق می‌کرد، گروهی از اهل کتاب خدا را پشت سر انداختند گویا که نمی‌دانستند.

کلمه‌ها

جبرئیل: نام فرشته وحی. آن سه بار در قرآن مجید ذکر شده: بقره/ ۹۷ و ۹۸ تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۵

تحریم/ ۴ در روایات جبرئیل آمده در المنار گفته: آن اسم عجمی است. «جبر» در سریانی به معنی نیرو، «ایل» به معنی خدا است یعنی نیروی خدا، در مجمع‌البیان «جبر» را بنده گفته است.

(قاموس قرآن) بشری: بشری و بشارت به معنی خیر مسرت بخش است، در خبر اندوه بخش نیز بکار می‌رود.

میکال: نام فرشته‌ای است، در روایات و دعای سوم صحیفه سجادیه میکائیل آمده و روایت شده: آن رئیس ملائکه‌ای است که به ارزاق بندگان مأمور هستند مشروح سخن در قاموس قرآن لفظ (مکل) آمده است.

نبد: انداختن چیزی از روی بی‌اعتنایی. به قولی مطلق انداختن است «نبد»: انداخت.

وراء: لفظی است به معنی پس و پیش (امام-خلف) بکار می‌رود.

شرحها

در ادامه بررسی پرونده یهود، دو مطلب در آیات پنجگانه فوق مورد نظر است یکی این که: می گفتند جبرئیل را دشمن داریم، او است که اسرار ما را فاش می کند محمد را از تبانیهای ما مطلع می سازد، ما را میان مردم و مسلمانان مفتضح می نماید، از فنای ما و پیشرفت اسلام خبر می دهد.

پس به وحی دشمن خود تسلیم نخواهیم شد، دیگر آنکه به عهد و پیمان یهود نمی شود اعتماد کرد، پیمان شکنی و نادیده گرفتن حقائق در آنها یکی دو تا نیست.

۹۷- قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۶

جواب «من» محذوف و از مضمون کلام معلوم است یعنی هر که به جبرئیل دشمن باشد به خدا دشمن است زیرا جبرئیل در این کار تقصیری ندارد او به اذن خدا وحی می آورد. دشمنی جبرئیل نمی تواند عذر باشد، زیرا اولاً او به اذن خدا کار می کند. ثانیاً این کتاب، تورات را تصدیق می کند. نمی شود تورات حق و تصدیق کننده آن ناحق باشد. ثالثاً قرآن هدایت برای عموم است خواه جبرئیل آورده باشد یا ملک دیگر. رابعاً بشارتی است برای مؤمنان، هر که در آن تدبر کند خواهد دانست که لازم است بدان ایمان آورد.

نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ مفید آنست که قلب تو ظرف قرآن و تصدیق کننده آن است به نظر می آید «هدی» راجع به عموم باشد مثل «هُدًى لِلنَّاسِ» بقره/ ۱۸۵.

۹۸- مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ ...

این آیه یک قدم از آیه قبلی بالاتر گذاشته و نیز جواب «من» را که در آیه قبلی گذشت روشن می کند. یعنی نه تنها جبرئیل، بلکه هر که جبرئیل و میکائیل و ملائکه و پیامبران خدا را دشمن دارد کافر است و خدا کافران را دشمن دارد آری: فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ.

۹۹- وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ.

این آیه مفید آنست که قرآن در حق بودن به دلیل احتیاج ندارد، آیات واضحی است، هر که تدبر کند خواهد فهمید، اینکه گویند: جبرئیل را دشمن داریم لذا ایمان نمی آوریم عذر باطلی است، قرآن خود می گوید من حق هستم فقط فاسقان مرا انکار می کنند.

۱۰۰- أَوْ كَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا تَبَيَّنَ لَهُمْ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا- يُؤْمِنُونَ همزه استفهام برای انکار و توبیخ است و آیه در مقام اخبار می باشد یعنی:

اینها هر وقت پیمانی بستند گروهی آن را شکسته و اعتنایی به آن نکردند. ظاهراً تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۷ مراد از عهد، همان پیمانهای عدم تعرض است که یهود مدینه پیوسته با آن حضرت می بستند و ملتزم می شدند که کاری بر علیه تو و مسلمانان نخواهیم کرد ولی بعداً آن را شکسته و بر علیه اسلام قیام می کردند چنان که در تاریخ معلوم است. بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا- يُؤْمِنُونَ از کلام سابق به نظر می آید که فقط گروه پیمان شکن ایمان نمی آورند، این جمله می فهماند که: نه فقط پیمان شکنان، بلکه بیشترشان به پیامبر و کتاب او ایمان نمی آورند.

۱۰۱- وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ تَبَيَّنَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَتْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. یعنی: تنها این نیست که پیمان بسته و می شکنند بلکه اینها پس از آمدن قرآن که توراتشان را تصدیق می کرد، کتاب خدا یعنی تورات را که بشارت به ظهور پیامبر اسلام داده بود پشت سر انداخته و نادیده گرفتند گویا که اصلاً نمی دانستند. مراد از «کتاب الله»

تورات است.

نکته‌ها

جبرئیل:

گفتیم: جبرئیل یا جبریل نام همان ملک است که به پیامبر اسلام و پیامبران دیگر وحی می‌آورد چنان که در تورات کتاب دانیال باب هشتم و نهم و در انجیل «متی» باب اول نیز نام او آمده است. در قرآن مجید سه بار بلفظ جبریل و چند بار به لفظ روح ذکر شده است: قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ ... نحل / ۱۰۲ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ شعراء / ۱۹۳.

از آیات: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ تکویر / ۱۹-۲۱ معلوم می‌شود که او بر ملائکه حکومت و فرماندهی دارد. مراد از «روح» در سه آیه زیر ظاهراً همان جبرئیل است: تَنزَلُ الْمَلَائِكَةُ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۱۹۸ وَ الرُّوحُ فِيهَا يَأْذِنُ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ

قدر / ۴ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ... معارج / ۴ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا نَبَأُ / ۳۸ برای نشان دادن عظمت او، ملائکه همه یک طرف و او به تنهایی در مقابل آنها قرار گرفته است (قاموس قرآن: روح).
نافرمانی در مقابل حق:

سرپیچی از حقیقت، عذرهای نابجا در مقابل واقعیت، همواره به ضرر خود انسان تمام می‌شود.
آدم واقع بین آنست که به حق تسلیم شود و آن را از جان و دل قبول نماید و گرنه تیشه به ریشه خویش خواهد زد، دیگران را نیز ناراحت خواهد نمود، یهود دانسته از حق سرپیچی کردند، لعنت هر دو جهان را به جان خریدند آری: فَبَاؤُا بِغَضَبٍ عَلَي غَضَبٍ.
تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۹۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَي الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲) وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

۱۰۲- یهود پیروی کردند از آنچه (سحر) بدکاران راجع به حکومت سلیمان می‌گفتند با آنکه سلیمان کافر و (جادوگر) نبود، بلکه بدکاران کافر شدند که به مردم جادو می‌آموختند.

و نیز پیروی کردند از گفته بدکاران درباره آنچه بر دو فرشته بابل هاروت و ماروت نازل شده بود. با آنکه آن دو به کسی سحر تعلیم نمی‌کردند مگر آنکه بگویند:

ما وسیله امتحانیم، تو کافر مباش (و جادوگری مکن) ولی آنها از آن دو سحری می‌آموختند که بوسیله آن میان مرد و همسرش جدایی می‌انداختند، با آنکه جز باذن خدا نمی‌توانستند به کسی صدمه زنند، چیزهایی یاد می‌گرفتند که به آنها زیان می‌زد و سودی نمی‌داد و می‌دانستند که هر که خریدار سحر شود او را در اجر آخرت سهمی نیست، چه زشت است آنچه خود را بدان فروختند،

ای کاش می دانستند.

۱۰۳- و اگر آنها ایمان آورده و پرهیز کار شده بودند پاداشی که از پیش خدا می یافتند بهتر بود، ای کاش می دانستند.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۰

کلمه‌ها

ملک: (بضم- میم) حکومت. جهانداری.

سلیمان: علیه السلام پسر داود، از انبیاء مشهور بنی اسرائیل است که پیامبر و جهاندار بود.

شیاطین: شطن به معنی دور شدن از خیر است و شیطان دور شده (بقره/ ۱۴) مراد از شیاطین در آیه ظاهرا انسانهای شرور هستند مثل شَیَاطِیْنِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ انعام/ ۱۱۲.
سحر: جادو. رجوع شود به «نکته‌ها».

بابل: مملکتی بود در محل کنونی مملکت عراق، مرکز آن نیز نامش بابل بود.

هاروت: از ظاهر آن معلوم می شود که هاروت و ماروت دو فرشته بودند به «نکته‌ها» مراجعه شود.

خلاق: نصیب خوب. در قاموس قید «وافر» را اضافه کرده است.

لو: لو هم برای شرط آید و هم برای تمنی. آن در هر دو آیه به معنی تمنی و آرزو است.

مثوبه: ثواب و پاداش. اصل ثوب به معنی رجوع است، پاداش را از آن ثواب گویند که به شخص عامل بر می گردد (قاموس قرآن).

شرحها

در این دو آیه شیوع جادو گروی در بنی اسرائیل بیان شده و اینکه شایع کرده بودند: سلیمان در اثر جادوگری به حکومت رسید، نقل ورد شده است.

۱۰۲- وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكَ سُلَيْمَانَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۱

دقت در آیه شریفه نشان می دهد که سحر و جادوگری در میان بنی اسرائیل معمول بوده و ساحران در ترویج و اشاعه جادوگری بدو چیز استناد می کردند:

یکی اینکه می گفتند این سحر و جادو همان است که سلیمان در اثر دانستن و بکار بستن آن، به آن همه حکومت و سلطنت رسید و نیز می گفتند: این سحر همان است که در شهر بابل به دو فرشته هاروت و ماروت از جانب خدا نازل گردید.

پس باید به آن اهمیت داد و از آن استفاده نمود، یهودان این سخن را از جادوگران پذیرفته و می گفتند: باید از آن بهره‌ها برد که ریشه خدایی دارد ولی و مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا یعنی: سلیمان کافر نشد و حکومت خود را به جادو نسبت نداد و گر نه کافر می شد زیرا ساحر اگر خود را پیامبر معرفی کند بخدا دروغ بسته و کافر می شود «۱» ولی شیاطین و جادوگران کافر شدند که حکومت و پیشرفت سلیمان را به جادو نسبت دادند.

وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ لفظ «ما انزل» ظاهرا عطف است بر «ملک» نه بر «ما تتلوا» مراد از شیاطین جادوگراند یعنی: یهود اطاعت کردند از آنچه جادوگران راجع به حکومت سلیمان و راجع به نزول سحر بر آن دو فرشته می گفتند.

وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ جواب نسبت سحر به سلیمان در بالا گفته شد اما جواب سحری که به آن دو فرشته نسبت می دادند آنست که: خدا بر آن دو سحر فرستاد ولی آنها به هر کس

که تعلیم می‌دادند اول می‌گفتند: ما وسیله امتحانیم (ما این را یاد می‌دهیم که

(۱) - در تورات کتاب اول پادشاهان باب ۱۱ ذکر شده: سلیمان از توحید منحرف شد، عجباً!؟

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۲

با آن، سحر جادوگران را باطل کرده و از صدمه آنها در امان باشید) شما کافر نشوید و از سحری که از ما یاد می‌گیرید مردم آزاری نکنید ولی آنها با جادویی که یاد گرفته بودند میان مردان و همسران اختلاف می‌انداختند، از این معلوم می‌شود که یهود به وقت اسارت در بابل از آن دو ملک سحر یاد می‌گرفته‌اند.

وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ يَعْنِي: خدا در مقابل این تأثیرها مسلوب الاختیار نیست و این تأثیر و تأثر به اذن خداست و اگر می‌خواست اثر آن را از بین می‌برد ولی چنین نخواسته است که دنیا دار امتحان است در نتیجه وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ جمله وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ حاکمی است که یهود از حرمت سحر آگاهی داشته و با علم به حرمت آن را می‌کرده‌اند.

مستر هاکس امریکایی در قاموس خود ماده «سحر» می‌گوید: پرواضح است که سحر در شریعت موسی راه نداشت بلکه شریعت اشخاصی را که از سحر مشورت طلبی می‌نمودند به شدیدترین قصاصها ممانعت می‌نمود ... لکن با وجود اینها این ماده فاسده در میان قوم یهود داخل گردیده، قوم بدان معتقد شدند و در وقت حاجت بدان پناه می‌بردند. رجوع کنید به تورات سفر لایوان باب ۱۹ و ۲۰، کتاب ملاکی نبی باب سوم.

وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ به اندک فائده که در جادوگری به نظرشان می‌آمد، خویش را فروخته و مشمول غضب خدا کردند، ای کاش به این معامله زیانبار متوجه می‌شدند.

۱۰۳- وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمُتُّبَةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ممکن است مراد از «آمنوا» ایمان به شریعت موسی علیه السلام باشد. یعنی اگر در آن روزگار به جای پرداختن به جادو، به شریعت تورات ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند، پاداشی که از خدا دریافت می‌کردند بهتر بود تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۳

ای کاش به این حقیقت پی می‌بردند، و شاید مراد از آن ایمان و تسلیم شدن به حرمت سحر باشد.

نکته‌ها

سحر چیست؟!

در این زمینه در قاموس قرآن توضیح بیشتری داده‌ام. آنچه از قرآن بدست می‌آید این است که: سحر فن و علمی است که ساحر به وسیله آن در چشم و فکر شخص تصرف می‌کند تا مثلاً ریسمان را مار به نظر آورد و یا دوست را دشمن بدارد، درباره ساحران فرعون آمده: فَإِذَا جَبَّالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى طه/ ۶۶ یعنی به خیال موسی چنان می‌آمد عصاها و ریسمانهای ساحران به شدت حرکت می‌کند (حال آنکه آنها بی‌حرکت بودند) پس آنها در فکر و نظر موسی اثر گذاشتند نه اینکه ریسمانها را به حرکت آوردند.

و نیز فرموده: فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَزَهَبَهُمْ ... اعراف/ ۱۱۶ یعنی چشمهای مردم را سحر و منحرف کردند و از آیه يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ معلوم می‌شود که در افکار و اذهان جادو شدگان اثر می‌گذاشته‌اند.

با این بیان فرق معجزه و سحر کاملاً معلوم می‌شود، زیرا معجزه انقلاب واقعی است یعنی عصای موسی واقعاً به مار مبدل شد، آتش ابراهیم در خارج از اثر افتاد دریا برای یهود در خارج شکافته شد ولی در سحر، ریسمان در خارج همان ریسمان است حرکت هم ندارد فقط تماشاگر در اثر سحر آن را در حرکت می‌بیند.

در آیه: فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ مَدَثَرُ / ۲۴ منظور مشرک آنست که این آیات مصداق سحر هستند که با خواندن آن جوانان ما نسبت به دین خود بدبین می‌شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۴

خرافه: نقل شده: هاروت و ماروت دو فرشته بودند، از دیدن کارهای بدکاران بدرگاه خدا شکایت کردند، خدا به آنها قوه شهوت داده بر زمین فرستاد، آنها پس از آمدن، زنا کردند، خمر خوردند به بت سجده کردند و قتل نفس نمودند، خداوند آنها را در هوا معلق کرد تا قیامت معذب خواهند بود محققان اسلامی گفته‌اند: این قضیه مجعول و از اسرائیلیات می‌باشد.

روایتی در این زمینه بطور مرفوع در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که حجیت ندارد، طبری آن را در مجمع البیان از عیاشی نقل کرده و تصریح می‌کند که مرفوع است، نظیر این قصه از «الدر المنثور» سیوطی از عبد الله عمر نقل شده: در میزان فرموده: این قصه خرافی است. و نیز به روایت «ستاره زهره» که در این زمینه نقل گشته، اعتمادی نیست. تعلیم فرشته:

قرآن مجید صریح است در اینکه ملائکه به صورت انسانها درآمده نزد حضرت ابراهیم و لوط علیهما السلام آمدند و آن دو آنها را نشناختند تا اینکه فرشتگان خویش را معرفی کردند سوره هود/ ۶۹ و ۸۱ و نیز فرشته به صورت جوان نزد مریم آمد و مریم وی را شناخت سوره مریم/ ۱۸ از جریان هاروت و ماروت چیزی نمی‌دانیم، ظاهر آنست که آن دو در صورت انسان به مردم سحر تعلیم می‌کرده‌اند و مردم آنها را نشناخته‌اند. بعضی احتمال داده‌اند که آنها انسان فرشته‌خو بودند.

ما و آیات: سحر و جادوگری به جای شریعت تورات در میان بنی-اسرائیل رائج و مورد توجه مردم گردید. در دین مبین اسلام نیز به جای فرمانهای اصیل قرآن و گفتار اهل بیت علیهم السلام خرافات بسیاری در لباس دین متجلی شد و حتی رسومات بیجا، جای حقایق را گرفت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۵

یهودی به جادو پناه می‌برد، مسلمان روز سیزده بدر سبزه گره می‌زند و یا در آخرین چهارشنبه سال خورشیدی از روی آتش می‌جهد و می‌گوید زردی من از تو، سرخی تو از من. قرآن حق دارد یهود را نکوهش کند ولی آیا ما هم، با آنکه بیشتر از یهود: از اسلام دور افتاده‌ایم مورد نکوهش نیستیم.

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵) مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷) أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸)

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹) وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۶

۱۰۴- ای کسانی که ایمان آوردید نگوئید: «راعنا» و بگوئید: «انظرنا» و بشنوید، برای کافران عذابی است دردناک.

۱۰۵- کفار اهل کتاب و مشرکان خوش ندارند که خیری از خدا به شما نازل شود ولی خدا رحمتش را به هر که خواهد اختصاص دهد، خدا دارای کرم بزرگی است.

۱۰۶- هر گاه حکمی را نسخ کنیم و یا یادآوری آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا نظیر آن را می‌آوریم، آیا ندانسته‌ای که خدا به هر چیز توانا است؟

۱۰۷- آیا ندانسته‌ای که حکومت آسمانها و زمین برای خداست و جز خدا برای شما سرپرستی و یاری نیست؟

۱۰۸- آیا می‌خواهید از پیامبرتان پرسید چنان که در گذشته از موسی پرسیده شد، هر که کفر را با ایمان عوض کند، محققاً از راه راست منحرف شده است.

۱۰۹- بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که ای کاش شما را پس از ایمان آوردن بکفر باز گردانند، این در اثر حسدی است که دارند، با آنکه بر آنها روشن شده است، پس بگذرید و نادیده بگیرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا به همه چیز تواناست.

۱۱۰- و نماز بخوانید و زکاة را بدهید و هر چه از خیر پیش از خود می‌فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت زیرا که خدا به آنچه می‌کنید داناست.

کلمه‌ها

راعنا: فعل امر است از مراعاة یعنی: ما را مراعات کن، آن در اصل به معنی حفظ است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۷

انظرنا: فعل امر است از نظر. یعنی: منتظر ما باش، به ما مهلت بده- یا به ما نگاه کن.

نسخ: نسخ در لغت به معنی ازاله و از بین بردن است «نسخ الشیء: ازاله» و در اصطلاح شرعی آنست که حکمی را برده، حکم دیگری را به جای آن بیاوریم.

ننسها: نسا و انساء هر دو به معنی تأخیر انداختن است این کلمه اگر از انساء باشد به معنی تأخیر انداختن و اگر از نسیان باشد به معنی بردن چیزی است از یاد کسی.

آیه: علامت و نشانه، به معنای: عبرت، دلیل، معجزه، حکم و غیره نیز بکار رود، آیات قرآن را آیه گویند که هر یک نشانه‌ای است از خدا.

ولی: سرپرست، اصل کلمه به معنی نزدیکی است، دوست، رئیس قوم، مولی، و سرپرست را ولی گویند که هر یک به نوعی به انسان نزدیک هستند.

سواء: اصل آن به معنی برابری است در معنای مساوی و وسط نیز به کار رود مراد، از آن در آیه وسط و یا به معنی مستوی و اضافه صفت به سوی موصوف است.

فاعفوا: عفو: گذشت و بخشودن. معنای دیگری نیز دارد که بعدها خواهد آمد.

اصفحوا: صفتح به معنی اغماض و نادیده گرفتن است، به نظر راغب اصفهانی:

آن از عفو ابلغ است، به قول طبرسی عفو و صفتح هر دو به یک معنی می‌باشند (قاموس قرآن).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۸

شرحها

در آیات هفتگانه فوق پس از بررسی قسمت اعظم پرونده یهود، خطاب به مسلمانان برگشته، که یعنی از این ماجراها پند گیرید و مواظب خویش باشید، بدانید که یهود در پی فرصت هستند، با گفتن: «راعنا» به آنها مجال توهین ندهید، نه یهود و نه مشرکان هیچیک دوست ندارند شما کامیاب شوید، و اگر راجع به نسخ بعضی از احکام ایراد گرفتند جوابشان دهید که خدا چون حکمی را نسخ کند بهتر از آن را می‌آورد سؤالیهای بیجایی که یهود از موسی کردند از پیامبران نکنید و گرنه کفر را بجای ایمان گرفته‌اید. بدانید که اهل کتاب می‌خواهند شما را به کفر و شرک برگردانند، منتظر باشید تا خدا خواسته خود را به انجام برد و شما را پیروز گرداند. بالاتر از همه نماز بخوانید زکاء بدهید تا رابطه شما با خدا محکم و جامعه شما نیرومند گردد، در مقابل هر کار خوب پیش خدا پاداش خواهید داشت. برای اولین بار بلفظ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا می‌رسیم که خطاب تشریفی است برای مسلمین.

۱۰۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمَعُوا.

ارباب تفسیر گفته‌اند: مسلمین به هنگام سخن گفتن: با پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفتند:

یا رسول الله راعنا یعنی: ما را مراعات کن، مطلب را به تائی بیان کن تا بفهمیم، یهود از این فرصت استفاده کرده است و آن را از رعوت به معنی حماقت می‌گرفتند.

در لغت آمده: «رعن رعونه: حمق» فعل امر آن «راعن» است یعنی احمق باش.

آن حضرت را چنین خطاب می‌کردند.

اگر این مطلب درست باشد، یهود «راعن» را «راعنا» گفته‌اند تا سرشان فاش نشود، در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده: این کلمه در لغت عبری کلمه فحش بود و یهود آن را قصد می‌کردند. بهتر است برای روشن شدن مطلب، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۹

آیه زیر را که مشروحتر است نقل کنیم:

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا لِيَا بِاللَّسْتِيهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ... نساء / ۴۶.

در این آیه می‌فرماید: ای کاش اینها به جای «وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا» می‌گفتند: «وَأَسْمَعُ وَ أَنْظُرْنَا لَفِظٌ «غَيْرَ مُسْمِعٍ» حَالِ اسْتِزْجَارٍ فَاعِلٌ «اسْمَعُ» يَعْنِي: «بَشْنُو، اِي نَاشِنَا وَ نَافَهْمُ» چُونِ يَهُودِ اَزِ اَيْنِ كَلِمَه، اَيْنِ مَعْنَايِ قَبِيحِ رَاقِصِدِ كَرَدِه وَ بَه رَسُوْلِ خُدَا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اِهَانَتِ مِي كَرَدَنَد لِنَا مَسْلِمَانَانِ مَأْمُورِ شَدَنَد بَجَايِ اَن، كَلِمَه «انظُرْنَا» رَا بَكَارِ بَرَنَد كِه بَه مَعْنِي «راعنا» اسْتِ تَا يَهُودِ سُوءِ اسْتِفَادَه نَكُنَد.

بعضی از محققان این مطلب را به طور کلی انکار کرده و گوید: آیه در صدد بیان یک مطلب اساسی و حیاتی است و آن اینکه: اگر دکتر مطابق دلخواه مریض نسخه بدهد مریض هرگز صحت نخواهد یافت ولی اگر سلامت مریض را زیر نظر داشته باشد و طبق صلاح او نسخه بنویسد، مریض صحت خواهد یافت. منظور از آیه شریفه این است که: ای مؤمنان: از پیامبر نخواهید که شما را و دلخواه شما را در احکام دین مراعات کند آن وقت به سعادت نخواهید رسید بلکه بگوئید: ای رسول خدا مصلحت واقعی ما را در نظر بگیر و مطابق آن حکم صادر کن.

نگارنده گوید: این سخن در نوبت خود بسیار منطقی و قوی است ولی آیه نساء که نقل شد آن را ضعیف نشان می‌دهد گرچه آن را نیز می‌شود بر قول این محقق حمل کرد.

به هر حال اگر منظور آن باشد که نقل کردیم، مطلب واضح است و اگر آن باشد که ارباب تفسیر گفته‌اند، این نتیجه به دست

می‌آید که مسلمانان در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۰

هیچ زمان نباید نقطه ضعفی بدست دیگران بدهند.

وَ اَسِمْعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ممکن است مراد از کافرین اهل کتاب باشد یعنی: به این دستور اهمیت بدهید و اصلاً «راعنا» نگوئید و برای کافران که چنین قصدی کرده‌اند، عذابی دردناک هست و شاید منظور آن باشد که اگر به این دستور اهمیت ندهید در زمره کفار هستید در این صورت به گناهکار کافر اطلاق شده است.

۱۰۵- ما يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ.

این آیه هشدار است که کفار راضی نیستند خیری به مسلمانان برسد، باید غمخوار خویش باشند و از دیگران امیدی نداشته باشند. آری، همیشه و در هر زمان. احمقانه است که بگوئیم: استعمارگران قداره‌بند در پی سعادت ما هستند، جمله وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ نویدی بود و هست که خدا طبق رضای اهل کتاب و مشرکان کار نمی‌کند بلکه رحمت خویش را به هر که خواست اختصاص می‌دهد و خدا صاحب فضل و احسان و بزرگی است.

۱۰۶- ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا ...

«ما» در اینجا نائب مناب «ان» شرطیه است. ظاهراً مراد از «ننسخها» تأخیر انداختن حکم است و «مثلها» مربوط به «ننسخها» است. یعنی: اگر حکمی را نسخ کنیم بهتر از آن را می‌آوریم و اگر آمدن آن را تأخیر بیاندازیم نظیر آن را می‌آوریم که احتیاج فعلی را رفع کند. مثلاً با آمدن قرآن مقداری از احکام تورات نسخ شد ولی احکام بهتر و جامعتری جایگزین آنها گردید و نیز تغییر قبله از اول بعثت تا چهارده سال به تأخیر انداخته شد ولی در آن مدت، بیت المقدس در رفع احتیاج نظیر کعبه بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۱

احکام ناسخ نسبت باحکام منسوخ باید بهتر و جامعتر باشند و گرنه نسخ غیر معقول خواهد بود، و احکام منسوخ نسبت به رفع احتیاج روز، مانند احکام ناسخ و آینده هستند، مثلاً احکام تورات نسبت به رفع احتیاج زمان موسی علیه السلام، مانند احکام قرآن بود گرچه، احکام قرآن نسبت به زمان خود برتر از احکام تورات می‌باشند.

به نظر می‌آید: این آیه جواب اشکالی است که کرده‌اند و یا ممکن است به نظر کسی بیاید و آن اینکه: این قرآن که این همه از تورات تعریف می‌کند و آن را کتاب خدا می‌داند، و یهود را در عدم عمل به آن نکوهش می‌کند، پس چرا احکامی بر خلاف آن می‌آورد و آن را رسمیت نمی‌دهد؟! قرآن در جواب می‌فرماید: ما هر آیه‌ای که نسخ می‌کنیم بهتر و جامعتر از آن را می‌آوریم که به رفع احتیاج روز لازم است و انگهی آوردن قرآن را که به تأخیر انداختم چون احکام تورات در آن روز نظیر احکام قرآن بود در رفع احتیاج مردم، پس باید به هیچ یک از این دو وجه اشکال نکرد راجع به ناسخ و منسوخ و علت نسخ در «نکته‌ها» سخن خواهیم گفت.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی این کار بر خدا سخت نیست که او مصلحت هر زمان را می‌داند و به همه چیز توانا است اشکال یهود تو را نترساند که چرا که چنین شده است؟

۱۰۷- أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ.

به قرینه «ما لکم» می‌دانیم که مراد از «الم تعلم» مسلمانان می‌باشند چنان که: «الم تعلم» در آیه قبلی خطاب به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است این آیه تحکیم قلوب مؤمنین و رفع شبهه آنهاست در مورد نسخ یعنی: خدایی که حکومت آسمانها و زمین دست او است، عاجز نیست از اینکه برای مصلحت جامعه حکمی را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۲

نسخ و حکم دیگری را جای آن بگذارد و در این کار به کسی رو نیاورید که جز خدا دوستی و مددکاری ندارد.

۱۰۸- أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ.

لفظ «ام» معادل همزه استفهام در آیه قلبی است چنان که بیضای گفته و یا به معنی استفهام است چنان که المنار اختیار کرده است به هر حال معنی آن «آیا- یا» است گویا بعضی از مسلمانان خواسته‌اند معجزه‌ای غیر از قرآن از پیامبر بخواهند و یا مانند بنی اسرائیل بگویند: «أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً- اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا» خدا آنها را از اینگونه سؤالها بر حذر داشته.

یعنی: خدایی که آسمانها و زمین را تدبیر می‌کند، خدایی که جز او دوست و یاورى ندارید صلاح شما را در انزال قرآن دیده و آن را نازل کرده است، آیا با وجود این، چیزهایی می‌خواهید که از موسی خواستند؟!، آن گاه با جمله زیر تهدیدشان فرموده که:

وَمَنْ يَتَّبِدْ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ چنين سؤال، عوض کردن ایمان با کفر است و چنان کسی از راه راست منحرف می‌باشد.

۱۰۹- وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا....

بیدار باشید اهل کتاب با آنکه حق را می‌دانند از روی بدخواهی، خوش دارند که شما را به کفر باز گردانند این آرزوی قلبی آنها است در هر عصر و هر دوران. فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ولى شما بگذرید و آن را نادیده بگیرید و در دین خود پابرجا باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد، مثلاً پس از نیرومند شدن شما، فرمان اخراج آنها را بدهد و یا دستور جنگ با آنها صادر فرماید. به هر حال آن، وعده یاری است به اهل اسلام، به این وعده اطمینان داشته باشید که: إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۱۱۰- وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ.... تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۱۳

یعنی در زمینه انتظار و تقویت خویش نماز بخوانید و زکاة بدهید و مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ و در مقابل آنچه از این کارها می‌کنید پیش خدا پاداش خواهید یافت و چیزی از آن کم و کاست نخواهد شد زیرا که:

إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

نکته‌ها

نسخ و تکامل:

نسخ بعضی از احکام شریعت گذشته به وسیله شریعت آینده مصداق تکامل است شاگرد چون به کلاس دوم وارد می‌شود معلم نمی‌گوید: آنچه در کلاس اول خواندی دروغ بود، بلکه می‌گوید: آنچه خوانده‌ای برایت کافی نیست، من مطالب دیگری به تو خواهم آموخت، پیامبران همچون معلمان کلاسها و شریعتها همچون کتابها هستند.

آری در اثر پیشرفت زمان و گسترش آن و از یاد رفتن شریعت‌های گذشته لازم می‌شود پیامبر دیگری آید و احکام جامعتری که با احتیاج روز مطابق باشد وضع شود لذا است که قرآن فرموده: لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ رعد/ ۳۸ برای هر مدت شریعتی و کتابی هست. و نیز فرموده: نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا در صورت نسخ، حکمی بهتر و جامعتر از گذشته می‌آوریم.

نسخ در قرآن:

ابو جعفر نحاس، و حافظ مظفر فارسی و دیگران درباره ناسخ و منسوخ در قرآن، کتاب مستقل نوشته و صد و سی و هشت آیه نقل کرده‌اند که آیات دیگری آنها را نسخ کرده است. ولی ادعای نسخ از امثال قتاده، عکرمه، عطار و ابن عباس است که اعتنایی به قول آنها نیست و از ساحت مقدس قرآن بدور است و حتی کار را به جایی رسانده‌اند که چون میان دو آیه به نظرشان منافات آمده، فوراً یکی را ناسخ دیگری را منسوخ دانسته‌اند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۱۴

به عقیده بعضی از محققین در قرآن مجید آیه منسوخی نیست و آنها فقط در امکان نسخ صحبت کرده‌اند نه در وقوع آن، علامه

خوبی در «البیان» سی و شش آیه از صد و سی هشت آیه را نقل و نسخ آنها را رد کرده و فرموده: اشاره به آیات دیگر لازم نیست که عدم نسخ در آنها روشن است.

تنها آیه‌ای که نسخ آن را پذیرفته‌اند آیه ۱۲ از سوره مجادله است درباره صدقه دادن قبل از خلوت با رسول خدا صلی الله علیه و آله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ... که آیه ۱۳ همین سوره آن را نسخ کرده است: أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ... این مطلب مشروحا در تفسیر سوره خواهد آمد، بعضی گفته‌اند: این امر امتحانی بوده است.

اما این که آیات سوره بقره، حکم قبله سابق را نسخ کرده، داخل در این بحث نیست زیرا حکم خارجی با آیه قرآن نسخ شده نه اینکه یک آیه دیگر را نسخ کرده باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۵

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳]

اشاره

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱) بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا - خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا - هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳)

۱۱۱- و گفتند: هر گز به بهشت داخل نخواهد شد مگر آنکه یهودی یا مسیحی باشد. این آرزوهای خود ساخته آنهاست بگو: اگر راست می گوئید دلیلتان را بیاورید.

۱۱۲- آری هر که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد پاداش او پیش خدای اوست، بیمی بر آنها نیست و غمگین نشوند.

۱۱۳- یهودان گفتند: نصاری بر چیزی از حق نیستند. و نصاری گفتند: یهود بر چیزی از حق نیستند، با آنکه هر دو گروه کتاب را می خوانند، آنان که دانا نیستند سخنی نظیر آنها گفتند، خدا روز قیامت در آنچه اختلاف می کردند میان آنها حکومت خواهد کرد.

کلمه‌ها

هود: یهودی. بقولی هود جمع هائد است، چنان که از مقابله با «نصاری» فهمیده می شود رجوع شود به (آل عمران / ۶۷).

نصاری: مفرد آن نصرانی است، پیروان عیسی علیه السلام را نصاری گویند (بقره / ۶۲). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۶

امانی: آرزوها. مفرد آن امنیه است. به معنی قرائت و دروغ نیز آید.

برهان: دلیل روشن. گویند: آن مصدر «بره بیره» است یعنی سفید و روشن شد.

وجه: چهره. صورت. روی

شرحها

در این دو آیه، دو ادعای بیجا از یهود و نصاری نقل و رد شده است. یکی آنکه گویند: بهشت فقط مال یهودی یا نصاری است،

دیگر حمله بیجایی که یهود و نصاری بهم می‌کنند.

۱۱۱- وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى ...

این کلام به دو بخش قسمت می‌شود یعنی: یهودان گفتند جز یهود کسی داخل بهشت نخواهد شد و نصاری گفتند: جز نصاری کسی وارد بهشت نخواهد شد.

این ادعا است باید به این امر دلیل داشته باشند مگر انسانهای دیگر برای وزن شعر آفریده شده‌اند؟! لذا فرموده:

تِلْكَ أَمَاتِيهِمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ... این آرزوهای خود ساخته آنهاست بگو: دلیل بیاورید.

۱۱۲- بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّ يَكُ قَاعِدَهُ كَلِيٌّ اسْت: بهشت اختصاص به گروه خاصی ندارد خواه مسلمان باشد یا یهودی یا غیر آنها، بلکه گذرنامه بهشت دو چیز است یکی اینکه انسان چهره خویش را تسلیم خدا کند و هر چه او گفته قبول نماید، دیگری آنکه نیکوکار باشد، تسلیم وجه به خدا عبارت اخیری تسلیم شدن به خداست یعنی: روی به خدا دوخته و منتظر فرمان باشد و هر چه او فرموده بپذیرد. اگر گویند:

پس غیر مسلمان با این دو شرط اهل بهشت خواهد بود؟ گوئیم: آری اما راجع به توضیح مطلب رجوع کنید به ذیل آیه ۶۲ سوره بقره. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۷

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اهل بهشت نه راجع به تمام شدن نعمت بیمی دارند و نه از کمبود نعمتها اندوهی (بقره / ۳۸).

۱۱۳- وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ.

این همان حمله یهود بر نصاری و بالعکس است که از روی تعصب و لجاجت بهم دیگر حمله می‌کنند و خلاصه آنکه یهود گویند: نصاری بر باطل هستند و دین آنها ناحق است. نصاری نیز همان را بر یهود می‌گویند، قرآن در هر دو گوید.

وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ مراد از کتاب تورات و انجیل است که قرآن آنچه را که در دست یهود و نصاری است فی الجمله قبول می‌کند یعنی: اگر یهود به بشارات تورات اهمیت می‌دادند نصاری و مسیح را ناحق نمی‌شمردند، نصاری نیز اگر حق بین بودند می‌دانستند که عیسی علیه السلام تورات را پذیرفته و شریعت مستقلی نیآورده بلکه تبصره‌هایی بر تورات آورده است، نصاری را لازم بود به یهود بگویند: فقط در قبول نکردن عیسی بر باطلید. و چون این سخن از روی لجاجت من باب: كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ است و هر کس مال خویش را می‌پسندد لذا فرموده:

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ یعنی مشرکان و ارباب فرقه‌های دیگر نیز خود را حق و دیگران را بر باطل می‌دانند و همه از یک قماش هستند.

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ یعنی: خدا در آنچه اختلاف می‌کنند به حق داوری خواهد کرد هر که دانسته و عمدا باطل را به جای حق گذاشته است کیفر خود را خواهد دید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۸

نتیجه:

نتیجه اینکه: نباید کورکورانه و از روی تقلید چیزی را پذیرفت و نباید بدون دلیل بر دیگران تاخت و نباید بدون برهان و از روی لجاجت از چیزی دفاع کرد. باید دید و شنید و دقت کرد و اذعان نمود يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ زمر / ۱۸.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۹]

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴) وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵) وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ (۱۱۶) يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷) وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸)

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹)

۱۱۴- کیست ظالمتر از آنکه نگذارد در مساجد خدا، نام او یاد شود و در ویرانی آنها بکوشد، بر این گروه نیست که به مساجد داخل شوند جز به حال ترس، برای آنها در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ هست.

۱۱۵- مشرق و مغرب مال خداست، پس به هر جا رو کنید خدا در آنجاست، خدا فراگیر و داناست.

۱۱۶- گویند: خدا برای خود فرزندی گرفته، پاک است او (از این نسبت) بلکه هر چه در آسمانها و زمین هست از آن اوست و همه مطیع او هستند.

۱۱۷- آفریننده آسمانها و زمین است، و چون چیزی را اراده کند به آن گوید: موجود باش پس وجود یابد. تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۱، ص: ۲۲۰

۱۱۸- آنها که (به وضع جهان) دانا نیستند می گویند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟

یا آیه‌ای به ما نمی آید؟ اسلاف آنها نیز چنین گفته‌اند، دلها و اندازه درک آنها همانند است، ما آیات خویش را با آنکه در پی یقین می‌باشند بیان کرده‌ایم.

با شایستگی مژده دهنده و ترساننده.

۱۱۹- ما تو را فرستاده‌ایم و تو از اهل جهنم مسئول نیستی.

کلمه‌ها

مساجد: مسجد اسم مکان است یعنی محل سجده، جمع آن مساجد آید، آن می‌بایست مسجد (بفتح جیم) آید ولی بر خلاف قاعده

مسجد به کسر جیم استعمال شده است. در قرآن به معابد اهل کتاب نیز مسجد گفته شده: اسراء/ ۱ و ۷، کهف/ ۲۱.

مشرق: شرق (بر وزن قمر) و شروق به معنی طلوع آفتاب و اصل آن به معنی روشن شدن است، مشرق اسم مکان و به معنی محل طلوع می‌باشد.

مغرب: غرب به معنی دور شدن است، مغرب محل غروب و دور شدن می‌باشد، غروب آفتاب عبارت است از دور شدن و پنهان شدن آن از نظرها.

ثم: اسم اشاره است به مکان بعید (آنجا).

وجه: وجه به معنی چهره و ذات شیء است ولی در انسان بکار رود، مراد از وجه الله در آیه ذات خداست رجوع شود به قاموس قرآن.

سبحانه: به قول طبرسی اسم مصدر و به قولی مصدر است مثل غفران، نصب آن برای مفعول مطلق بودن است، سبحان الله یعنی خدا را از هر بدی کنار می‌دانم (پاکست او).

قانتون: قنوت: طاعت دائمی، قانتون: پیوسته مطیعان.

بدیع: بدع و ابداع به معنی ایجاد ابتکاری است، بدیع یعنی: آفریننده‌ای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۱

که بدون سابقه و بدون تقلید از دیگران، آفریده است.
 قضی: در اصل به معنی فیصله دادن و در آیه به معنی اراده است.
 بکلما: تکلم و تکلم به معنی سخن گفتن است نه به سخن در آوردن.
 جحیم: آتش بزرگ، آتش بزرگی که در گودال بزرگی است (صحاح- قاموس).

شرحها

در این آیات آنان که با حق در پیکار هستند و آنان که درباره خدا و نظام عالم به خرافه چسبیده‌اند از قبیل: فرزند داشتن خدا و چرا به همه وحی نمی‌نماید بازگو و محکوم شده‌اند.

۱۱۴- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَعَ مَسَاجِدِ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا.

مشرکان مکه، مسلمین را از دخول مسجد الحرام مانع می‌شدند چنان که از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده است، وانگهی به نظر می‌آید که یهود مدینه نیز راجع به مساجد اسلامی زمزمه‌هایی می‌کرده‌اند که نتیجه آن تعطیل مساجد و تخریب آنها بود، لذا لازم شده که قرآن مجید برای صاف شدن محیط و توجه مسلمین این مطلب را بررسی کند.

گفته‌اند: آیه راجع به حمله «تیطس رومی» است که هفتاد سال بعد از عیسی علیه السلام به بیت المقدس حمله کرده و آن را با خاک یکسان کرد. و گویند:

اشاره به جنگهای صلیبی و یا به فتنه قرامطه است که بعدها واقع شد، این احتمالات بسیار ضعیف و غیر قابل قبول هستند.

به هر حال مساجد پایگاههای توحید در روی زمین و موجب آرامش قلوب می‌باشند مساجد محل پخش انوار توحید و دروس انسانیت و همبستگی است، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۲

آنها خانه خدا و خانه مردم هستند هر که مانع یاد خدا در مساجد باشد و یا آنها را پایگاه اغراض باطل خویش گرداند و از خدایی بودن منحرف کند و یا در تخریب آنها بکوشد چنین کسی از همه ظالمتر است به جنگ با توحید برخاسته است.

أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ به نظرم «کان» منسلخ از زمان و بمعنی «هست» است مثل وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا یعنی: بر آن گروه نیست که به مساجد وارد شوند مگر به حال ترس باید مسلمانان چنان دلیر و مدافع باشند که آنها فقط با ترس و لرز و تسلیم وارد مساجد شوند و الله العالم پس آن خبر است به معنی انشاء.

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ لفظ «خزی» نکره است یعنی: خواری به خصوص و آن به نظرم منفوریتی است که اینگونه اشخاصی از این اعمال کسب می‌کنند و یا به معنی انشاء است یعنی لازم است مسلمین چنین کسان را سرکوب کنند و خوار گردانند.

۱۱۵- وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ.

مشرق و مغرب شامل همه زمین است زیرا اگر حرکت وضعی زمین را نسبت به آفتاب در نظر آوریم خواهیم دید همه جای زمین هم مشرق است و هم مغرب و نیز در هر جا که باشیم یک طرف مشرق و طرف دیگر مغرب است و در وسط نخواهد ماند مگر یک خط اعتباری، در اینجا چند مطلب است:

اول اینکه: اگر شما را از مساجد منع کردند از خدا بریده نشده‌اید، به هر جا که رو کنید خدا در آنجاست و با خدا روبرو هستید. چه مساجد و چه غیر آنها.

دوم اینکه: ذکر خدا منحصر به مساجد نیست خدا را فقط در مساجد یاد نکنید بلکه چون خدا در همه جا هست باید در همه جا او را یاد کنید. سوم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۳

اینکه: بعضی از بزرگان فرموده‌اند: این آیه توسعه است در قبله از حیث جهت نه مکان.

به نظرم: منظور از آیه فقط بیان احاطه خدا و منحصر نبودن خدا به مساجد و غیر آنست چنان که گفته شد و این با آیه ما قبل کاملاً مناسب و گرنه لازم است در نمازهای واجب و مستحب در حال اختیار و غیر آن بهر جهت خواستیم رو کنیم حال آنکه چنین نیست و اینکه از ائمه علیهم السلام در تفسیر عیاشی و تهذیب و غیره نقل شده که فرموده‌اند می‌شود در نوافل و در سفر و در حال عدم تشخیص قبله به هر جهت نماز خواند و آیه را شاهد آورده‌اند، فقط استنباط و استدلال از آیه است نه اینکه آیه فقط در آن باره نازل شده است. و اینکه بعضی‌ها گفته‌اند:

این آیه مقدمه تغییر قبله است ظاهراً قابل قبول نباشد.

فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ در مصباح فیومی، صحاح، قاموس، و مفردات راغب تصریح شده که «وجه» به معنی ذات و نفس شیء آید و در آیه وَبِئْسَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ رحمن / ۲۷ و كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قاصص / ۸۸ طبرسی، زمخشری و بیضاوی تصریح کرده‌اند که وجه خدا ذات خدا است. به نظرم مراد از آن در این آیه هم ذات خدا است و علت آمدن «وجه» در «کلمه‌ها» گفته شد.

مراد از «واسع» فراگیر بودن خدا است فعل «وسع یسع سعة» لازم و متعدی هر دو به کار می‌رود به معنی وسعت دهنده نیز آید (بقره آیه ۲۶۱) تناسب آن با صدر آیه کاملاً روشن است.

۱۱۶- وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ.

ظاهراً فاعل «قالوا» یهود است که می‌گفتند: عزیز پسر خداست. در قرآن مجید درباره فرزند داشتن خدا دو عنوان مطرح است یکی اینکه خداوند مانند سایر موجودات فرزند زائیده است (نعوذ بالله). مثل: أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۴

وَلَدَ اللَّهُ ...

صافات / ۱۵۱ و ۱۵۲) و مثل: وَحَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ ...

أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً ... انعام / ۱۰۰ و مثل: فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَّبِّكَ بُنَاتٌ وَلَهُمُ الْبُنُونَ ... وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا ... صافات / ۱۴۹ و مثل:

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا زَخْرَفَ / ۱۵.

عنوان دوم اتخاذ ولد است که خدا برای خود بعضی از مخلوقات را فرزند اخذ کرده. به نظر می‌آید: منظور از این گفتار آن بوده که فرزند خدا نوعی دخالت در امور جهان دارد و خدا را در اداره امور یاری می‌کند مثلاً در اول سوره زمر پس از رد اینکه بت‌ها شفیع نیستند و کاری نتوانند، فرموده: لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ و یا اینکه فرموده: قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ يونس / ۶۸ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ اسراء / ۱۱۱ بی‌نیاز بودن و شریک نداشتن او را می‌رساند که اتخاذ ولد را نوعی همکاری در اداره جهان می‌دانستند.

منظور از آیه مورد تفسیر ظاهراً اتخاذ ولد است نه زائیدن خدا و لفظ كُلُّ لَهُ قَائِتُونَ ذیل آیه مؤید این سخن است آن وقت آیا منظور از وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ ... توبه / ۳۰ همان اتخاذ ولد است یا اینکه عزیز زاده خداست؟

آخر آیه که این سخن را نظیر قول مشرکان دانسته است شق اول را تأیید می‌کند رجوع شود به همان آیه.

سُبْحَانَهُ يَبْلُغُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَائِتُونَ یعنی خدا از اتخاذ ولد منزّه است هر چه در آسمانها و زمین هست از آن اوست و همه به او پیوسته مطیع می‌باشند دیگر چه احتیاج به اتخاذ ولد و مدد خواهی از او را دارد؟! ۱۱۷- يَبْدِئُ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۵

تتمه جواب اتخاذ ولد است. یعنی خدا آسمانها و زمین را بدون نقشه قبلی و بی آنکه با کسی مشورت کند آفریده است و اراده خدا به حدی قوی است که چون چیزی را اراده کند همان چیز موجود خواهد شد این چنین خدا دیگر چه حاجتی به فرزند و مددکار دارد؟! لفظ «قضی» در آیه به معنی اراده است چنان که در آیه دیگر فرموده: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** یس / ۸۲.

۱۱۸- وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ مِنْظُورٍ **«لا يعلمون»** ظاهراً مشرکان می‌باشند که می‌گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید و چرا به ما معجزه‌ای نمی‌آید در جای دیگر آمده که می‌گفتند: چرا قرآن به یکی از دو زعیم مکه و طائف نازل نشد: **لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ** (زخرف / ۳۱) در جای دیگر آمده **بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً** (مدرثر / ۵۲) اینها از سنن جاری خدا خبر نداشتند، خدا فقط با یک فرد لایق و آماده سخن می‌گوید و او فرمان خدا را به همه می‌رساند، از اول طریقه خدا همین بوده است.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ این کلام حاکی از آنست که مشرکان گذشته نیز در برابر پیامبران چنین گفته‌اند در کشان و فکرشان همانند بوده است **قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ** یعنی آنان که در جستجوی یقین هستند آیات را بر آنها بیان کرده‌ایم، می‌توانند از گفتار پیامبران و قرآن پی به سنت خدایی ببرند و ایمان بیاورند.

۱۱۹- **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ** این آیه ظاهراً تتمه جواب مشرکان است یعنی: ما تو را به حق فرستاده‌ایم تو مزده دهی که سعادت دنیا و آخرت از آن طرفداران حق بود و بترسانی از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۶

اینکه شقاوت و بدبختی هر دو جهان نصیب اعراض کنندگان از حق می‌باشد.

اگر سخن تو را پذیرفتند هیچ و گرنه تو در مقابل گناه گناهکاران مسئولیتی نداری و فقط آنها اهل آتش می‌باشند.

نکته‌ها

۱- انسان عاقل باید در کار خود فکر کند و آنچه حق و مفید به حال جامعه است نباید از آن جلوگیری نماید و گرنه خواری دنیا و عذاب آخرت در کمین او است.

۲- سرپرست انسان و جهان خدایی است که بر کلیه عالم حکومت و احاطه دارد، او هیچ وقت از ما کنار نیست، ما باید پیوسته از او مدد بخواهیم و از مخالفت او بترسیم.

۳- اعتقاد به خرافه و چیزهای باطل جز انحطاط فائده‌ای ندارد، خرافه پرستی دنیای مسیحیت بود که دانشمندان اروپا را بر علیه مذهب برانگیخت و همه چیز را انکار کردند، اعتقادات باید بر اصول صحیح متکی باشد، باید اسرار جهان را شناخت، و باید دانست که لذیذتر از هر چیز شناختن این جهان است که در آن زندگی می‌کنیم، قرآن بر اصول پایداری متکی است و به جنگ خرافات رفته است، دخیل بودن مجسمه‌های بیجان در اداره امور جهان، فرزند داشتن خدا و غیره از افسانه‌هایی است که قرآن لگد مال کرده است پیروان قرآن باید اهل منطق و واقع‌بین باشند.

۴- در وصف پیامبران آمده: **وَمَا نُزِّلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ** انعام / ۴۸ بشارت و انداز عبارات اخراج تشویق و تهدید است، این دو اصل مهم و سازنده و ترقی بخش، برنامه عمل پیامبران بوده است، در وسعت معنای آن دو باید تدبر نمود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۷

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳]

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۲۲) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۱۲۳)

۱۲۰- یهود و نصاری هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه پیرو دین آنها شوی بگو:

هدایت خدا هدایت واقعی است. و اگر بعد از این دانش که سوی تو آمده تابع امیال آنها شوی از جانب خدا نه سرپرستی خواهی یافت و نه یآوری.

۱۲۱- آنان که به آنها تورات و انجیل داده‌ایم و آن را چنان که باید می‌خوانند، چنین کسان به قرآن ایمان می‌آورند و آنها که آن را انکار کنند زیانکارانند.

۱۲۲- ای فرزندان یعقوب بیاد آرید نعمت مرا که به شما دادم و شما را بر مردمان برتری دادم.

۱۲۳- برسید از روزی که کسی از طرف کسی چیزی نمی‌دهد و از او عوضی قبول نگردد و به او شفاعتی نفع ندهد و آنها یاری نشوند.

کلمه‌ها

ولی: سرپرست. دوست. (بقره/ ۱۰۷) تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۸

ملء: دین و طریقه. اصل آن از «املت الكتاب» است یعنی نامه را املاء کردم دین را بدان جهت ملت گویند که از طرف خدا املاء شده است در قرآن به طریقه بت پرستان نیز ملت اطلاق شده است: (اعراف/ ۸۸ و ۸۹) فرق ما بین دین و ملت را در قاموس قرآن ملاحظه کنید.

اهوائهم: هوی به معنی خواهش نفس است اعم از خواهش مذموم یا ممدوح جمع آن اهواء است.

تلاوت: تلاوت به معنی تبعیت و از پی رفتن است به نظر طبرسی خواندن آیات را از آن تلاوت گویند که خواننده بعضی از حروف را پشت سر بعضی قرار می‌دهد.

تجزی: جزاء در اینجا به معنی دادن چیزی است بقره/ ۴۸.

عدل: عوض.

شفاعة: واسطه شدن بقره/ ۴۸.

شرحها

این آیات اولاً هشداری است به رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید قصد یهود و نصاری آنست که تو را مطیع خویش گردانند ولی اگر با این همه دلایل روشن تابع امیال آنها باشی از خدا منقطع خواهی بود، در عین حال آن که در تورات و انجیل درست دقت کند پذیرفتن دین تو بر او آسان خواهد بود ثانیاً تذکری است که در گذشته نیز به بنی اسرائیل داده شده بود.

۱۲۰- وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ در مقابل این عدم رضایت فرموده: قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ یعنی هدایت واقعی هدایت خداست با وجود آن چطور می‌توانم پیرو خواسته‌های شما باشم؟! وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ ... تهدید شدیدی

است که در دین، گذشتی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۹

نیست و نمی‌توانی دستور خدا را رها کرده و پیرو آنها باشی، مثل مسلمانان امروز که با ادعای اسلام، به ساز آنها می‌رقصند و سازشکار شده‌اند. مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ حکایت از بریده شدن از خدا دارد، که یا خدا را بخواه یا خرما را.

۱۲۱- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ضَمِير «به» ظاهراً راجع است به قرآن و یا به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این آیه استدراک است نسبت به آیه سابق یعنی: درست است که یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از دین آنها پیروی کنی، ولی در عین حال عده‌ای از آنها که تورات و انجیل را به دقت و انصاف می‌خوانند و بشارت تو را می‌بینند و می‌دانند که خداوند پشت سر هم پیامبران فرستاده است، اینگونه اشخاص به دین تو ایمان می‌آورند: وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و هر کس از سران لجوج اهل کتاب و غیر آنها دین تو را دانسته انکار کند، زیانکار است و از سرمایه کلان سود نبرده و آن را از دست داده‌اند.

دو مطلب را در اینجا نباید فراموش کنیم یکی اینکه قرآن به تورات و انجیل فعلی نوعی ارزش قائل است دوم اینکه لفظ «اهل کتاب» به جای یهود و نصاری آمده: یعنی: نصاری و یهود به عنوان پیروی از این دو اسم از تو راضی نشوند تا تو را بسوی خود بکشند اما بعنوان اهل کتاب و با دقت در کتاب ممکن است از آئین تو پیروی کنند و اللَّهُ الْعَالِمُ.

۱۲۲- يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ این آیه و آیه بعدی همان آیه ۴۷ و ۴۸ است که در آخر خطابات بنی-اسرائیل و بررسی پرونده آنها تکرار شده است، خداوند پس از ذکر فراز و نشیبهای بسیار و الطاف خویش و عصیان آنها و کفرهایی که دیدند، باز به سخن اول برگشته و از مخالفت قرآن بر حذرشان می‌دارد که نعمت مرا یاد آرید، و از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۰

آخرت که در آن نه عوضی پذیرفته خواهد شد و نه شفاعتی بهره‌ای خواهد داد، بترسید.

آری هم آنها بترسند و هم مسلمانانی که قرآن را پشت سر انداخته‌اند.

۱۲۳- وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عِدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ برای توضیح بیشتر رجوع شود به آیه ۴۷ و ۴۸ همین سوره.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹]

اشاره

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴) وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّىٰ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأَمَتَّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶) وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸) رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹)

۱۲۴- و چون ابراهیم را خدای او با تکالیفی امتحان کرد و او آنها را انجام داد خدا فرمود من تو را امام و مقتدای مردم می‌کنم ابراهیم گفت: آیا از فرزندان من هم؟ خدا فرمود: عهد من (امامت) به ظالمان نمی‌رسد.

۱۲۵- یاد کن که خانه کعبه را محل رفت و آمد مردم و جای امن قرار دادیم، از مقام ابراهیم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۲

نماز گاه بگیری، به ابراهیم و اسماعیل دستور دادیم که خانه مرا برای زائران و ساکنان و راکعان و ساجدان آماده و پاکیزه دارید. ۱۲۶- یاد کن که ابراهیم گفت: پروردگارا این مکان را دیار امن گردان و از اهل آن هر کس را که به خدا و قیامت ایمان آورد، از میوه‌ها روزی ده، خدا گفت: (مؤمنان را روزی دهم) و آنکه کافر شود اندکی بهره‌مند کرده سپس او را به عذاب آتش می‌کشانم که بد سرانجامی است.

۱۲۷- آن گاه که ابراهیم با اسماعیل پایه‌های خانه را بالا می‌برد (هر دو می‌گفتند) خدایا از ما قبول کن که تو واقعا شنوا و دانا
۱۲۸- پروردگارا ما دو تن را مسلمان ما فوق گردان و از فرزندان ما گروهی را مسلمان کامل کن و ما را در عبادت‌هایمان اهل بصیرت گردان، و بر ما عنایت کن که تو عنایتگر مهربانی.

۱۲۹- پروردگارا در فرزندان ما پیامبری از خودشان مبعوث کن که آیات تو را بر آنها بخواند و شریعت و کمال را بر آنها بیاموزد، و پاکشان کند که تو توانا و حکمت کرداری.

کلمه‌ها

ابتلی: ابتلاء به معنی امتحان کردن است بقره/ ۴۹.

ابراهیم: علیه السّلام: جد اول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و پیامبران بنی اسرائیل، مورد تصدیق و تکریم مسلمین و یهود و نصاری است، نام مبارکش ۶۹ بار در قرآن مجید ذکر شده است، نوادر بسیاری از او در قرآن آمده است.

کلمات: معنای اصلی کلم، تأثیر است. کلم یعنی: زخم، اثری است که دلالت بر زخم زدن دارد کلمه و کلام اثری است که دلالت بر معنا دارد (قاموس قرآن) مراد از کلمات ظاهرا دستورهایی است که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۳ به آن حضرت داده شد از قبیل قربانی اسماعیل، اسکان دادن خانواده‌اش در سرزمین خالی مکه و غیره. امام: رهبر و پیشوا. امام مقتدایی است که از او پیروی شود، انسان باشد یا کتاب یا مانند آن. (قاموس قرآن).

عهد: نگهداری و مراعات پی در پی. پیمان را از آن عهد گویند که مراعات آن لازم است مراد از عهد در آیه امامت است چنان که خواهد آمد.

بیت: مسکن. اعم از آنکه از سنگ باشد یا پارچه و غیره (اطاق- خیمه) مراد از آن در آیه، کعبه است.

مثابه: ثوب در اصل به معنی رجوع است، لباس را از آن ثوب گویند که به حالتی که از بافتن آن در نظر بود (پوشیدن) برگشته است، پاداش را از آن ثواب گویند که به عامل بر می‌گردد. مثابه اسم مکان است یعنی محل بازگشت چون کعبه محل بازگشت مردم است به قول بعضی معنی آن محل کسب ثواب است.

مقام: محل ایستادن. مقام ابراهیم سنگی است که اثر قدمهای آن حضرت در آن است، و در کنار کعبه در ضریح مخصوصی نگه‌داری می‌شود، پشت سر آن نماز طواف خوانند.

اسماعیل: فرزند ارشد ابراهیم و جد رسول خدا صلی الله علیه و آله او غیر از اسماعیل صادق الوعد است که در سوره مریم ذکر شده است.

طائفین: طوف یعنی دور زدن طائف طواف کننده و دور زن طائفین جمع آنست مراد از طائفین ظاهرا مسافران و از «عاکفین» اهل مکه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۴

عاکفین: عکوف و عکف به معنی ملازمت با توجه است، عکف به معنی منع و حبس نیز آید عاکف کسی است که در محلی مقیم و ملازم باشد، عاکفین جمع آنست، معتکف کسی است که بقصد عبادت ملازم مسجد و عبادت باشد.
رکع: رکوع کنندگان. مفرد آن راکع است.

سجد: سجده کنندگان. مفرد آن ساجد است.

بلد: سرزمین. دیار. آن در اصل به معنی شهر نیست.

مصیر: صیر به معنی انتقال و تحول است مثل تحول دانه به علف و نطفه به انسان. مصیر مصدر میمی (بازگشت) و اسم مکان (محل انتقال و بازگشت) است.

القواعد: پایه‌ها. مفرد آن قاعده است.

مناسک: نسک (بر وزن شتر و قفل) به معنی عبادت، ناسک به معنی عابد است، منسک: (بروز معبد) عبادت، جمع آن مناسک است، اسم زمان و مکان نیز آید.

تواب: بسیار رجوع کننده بقره/ ۳۷.

حکمت: درک و تشخیص اصل، آن منع از فساد، منع برای اصلاح است مراد از آن در آیه ظاهراً موعظه‌ها و اعتقادات و مراد از کتاب، احکام است.

یزکیهم: زکاء پاک، تزکیه: پاک کردن.

عزیز: عزت: توانایی، مقابل ذلت، عزیز: توانا (قاموس قرآن).

امه: گروهی که در عقیده و یا در بعضی از چیزها مقصد مشترک دارند (گروه شکل یافته).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۵

شرحها

در این آیات پیش از ماجرای تحویل قبله مقداری از حالات ابراهیم علیه السلام و بنای کعبه و اینکه ابراهیم بر راستای توحید بود و باید از دین وی پیروی کرد، نقل شده است، این مطالب هم به یهود مربوط است که پیغمبر خدا از خاندان ابراهیم می‌باشد که انبیاء بنی اسرائیل نیز به او منتهی می‌شوند.

یعنی: خدا که نبوت را در خاندان ابراهیم گذاشته لازم است بعضی را بر بعضی ترجیح ندهید و همه را بپذیرید. و هم بر قریش که نسبشان با ابراهیم می‌رسد و لازم بود بر پیامبری که از آن خاندان برخاسته ایمان بیاورند.

۱۲۴- و إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

مراد از کلمات دستورهایی است که به ابراهیم از جانب خدا داده شد از قبیل قربانی اسماعیل که درباره آن آمده: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ صافات ۱۰۶ و اسکان ذریه‌اش در سرزمین بی‌آب و علف مکه و تصمیم به شکستن بت‌های بابل که در نتیجه به آتش انداخته شد. در مجمع از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت شده که کلمات همان دستور ذبح اسماعیل در خواب است. مبارزه با بت-پرستان نیز باید از کلمات باشد.

مراد از «فاتمهن» آنست که ابراهیم از عهده این امتحان‌ها برآمد و چون آن حضرت در حین آن امتحانها پیغمبر بود قهراً مراد از امامت در قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا اعطاء مقام دیگری است نه رسالت چنان که بعضی گفته است علی هذا ممکن است کسی پیامبر باشد و امام نباشد.

از این جهت است که در کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

خدا ابراهیم را عبد اتخاذ کرد پیش از آنکه مبعوث گرداند و او را نبی گردانید تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۶

پیش از آن که رسول گرداند و رسولش کرد پیش از آن که خلیل گرداند و خیلش کرد پیش از آنکه امام گرداند، پس چون همه اینها برای او جمع گردید- اماما در اینجا مشتش را گره کرد- خدا باو گفت: یا ابراهیم إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا چون بزرگی امامت

و رهبری در نظرش بود که گفت: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا- يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ مراد از امامت به نظر من مقتدا و رهبر بودن ابراهیم در زندگی و بقاء شریعت او پس از مردن است. پس او حتی پس از مردن، امام و مقتدا و رهبر می‌باشد.

در آیات: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ ... زخرف / ۲۶- ۲۸ «جعلها» راجع به توحید و بیزاری از شرک است یعنی او توحید را در فرزندانش کلمه و قانون پایدار باقی گذاشت پس او در توحید امام و مقتدا است. النهایه در این آیه «للناس» و در آن آیه «فی عقبه». آمده است.

در دعای آن حضرت آمده که به خدا عرض می‌کند: وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرَيْنِ شعراء / ۸۴ که ظاهراً مراد بقاء شریعت است نه نام نیک.

آیات: وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا بقره / ۱۲۵ وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ بقره / ۱۳۰ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا آل عمران / ۹۵ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا نحل / ۱۲۳ و غیر آنها نشان می‌دهند که دین اسلام دین ابراهیم است پس او بر ما امام و مقتدا است و ما پیرو او هستیم و اسلام دین او بوسیله نوادش حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام توضیح گشته است.

انبیاء اولو العزم و صاحب شریعت همه امام و مقتدا و به ترتیب امام بعد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۷ از امامند و همه از لحاظ اصول و کلیات یک دین آورده‌اند: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ ... (شوری آیه ۱۳).

اگر گویند: صحیح است که ابراهیم امام و مقتدا است ولی این مقتدا بودن بر او چه فائده‌ای دارد که نتیجه آن همه امتحانها باشد. گوئیم: امامت و سرمشق و مقتدا بودن از این جهت مهم است که مقتدا در پاداش پیروان خود سهم و شریک است و هر چه در طریقه او عمل کنند، خداوند به او نیز پاداش خواهد داد، امامت ابراهیم این را دارد که او جاده توحید را صاف کرد و در آن راه رنجها کشید خداوند تا قیامت در پاداش مؤمنان او را شریک خواهد فرمود چه نتیجه‌ای بهتر از این متصور است. آری: مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا نساء / ۸۵.

قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ آیه بسیار روشن است در اینکه: اولاً امامت مجعول و موهبتی است از جانب خدا، ثانیاً، بدون مقدمه نیست آزمایشهای قبلی لازم دارد و استعداد می‌خواهد و باید «ابتلی - اتمهن» باشد. ثالثاً این امامت و عهد خدا به ستمکاران نخواهد رسید و آنها را در امامت حقی نیست.

ستمکار در هر قدرت و مقام باشد از نظر خدا معزول است و رهبر و امام نیست.

در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام نقل شده:

قد كان ابراهيم نبيا و ليس بامام حتى قال الله له إني جاعلك للناس إماما قال و مِنْ ذُرِّيَّتِي فقال الله لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ من عبد صنما او وثنا لا يكون اماما.

اینکه در آخر فرماید: آنکه بت پرستی کند امام نخواهد شد ظاهراً از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۸

این جهت است که عادت به بت پرستی اثرهایی در وجود انسان می‌گذارد که آن آثار حتی بعد از توبه و پذیرفتن توحید در وجود او خواهد ماند و چنین کسی از جانب خدا به مقام امامت و پیشوایی ظاهری و معنوی نمی‌رسد و آن گهی آنکه دیروز ظالم و بت پرست بود اگر امروز امام و هادی باشد مردم نتوانند باو اعتماد کنند، از اینجا است که پیامبر باید قبل از نبوت هم گناهکار نباشد و لذا است که فرموده: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ انعام / ۱۲۴.

لیس من اذنب ذنبا بامام کیف من اشرك دها و كفر

۱۲۵- وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا.

مراد از «بیت» کعبه و قبله مسلمانان است که قرآن مجید تاریخ بنای آن را تا ابراهیم علیه السّلام پیش می‌برد در بعضی روایات هست که بنای اولی بدست آدم علیه السّلام بوده و ابراهیم آن را تجدید ساختمان کرده است و در «نکته‌ها» توضیح آن خواهد آمد. جمله مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا حاکمی است که کعبه پس از ابراهیم علیه السّلام مورد احترام همه بوده و مردم پیوسته به آن رفت و آمد داشته‌اند و نیز محل ایمنی بوده که زیارت کنندگان را مزاحمتی نمی‌شده است. شاید مراد از وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا آل عمران/ ۹۷ هم انشاء حکم و هم اشاره به ایمنی پیش از اسلام باشد.

وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّىٰ مقام در اینجا به معنی محل ایستادن و مصلی مکان صلوة است. بعید است که مراد از مقام ابراهیم سنگ معروف باشد که آن به مساحت ۳۵ در ۳۵ سانت است و روی آن نمی‌شود نماز خواند، و اگر بگوئیم: در کنار آن بخوانند باید در آیه لفظ «عند» مقدر شود آنهم در صورتی ممکن است که جای سنگ پیوسته یکی باشد، گویند در گذشته چسبیده به کعبه بود، عمر بن الخطاب آن را به مکان فعلی آورد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۹

به نظر منظور از مقام ابراهیم همه مسجد الحرام باشد که به کعبه و اطراف آن و حتی به مکه و عرفات و منی می‌شود گفت مقام ابراهیم است و اینکه نماز طواف واجب را باید پشت مقام ابراهیم (سنگ معروف) خواند مطلب بخصوصی است و مصداقی از مقام وسیع ابراهیم می‌باشد بنا بر این معنی آیه، این می‌شود که از مقام ابراهیم محل نماز اتخاذ کنید.

ولی از بعضی روایات معلوم می‌شود که منظور از مقام، سنگ معروف است در روایتی از حضرت رضا (صلوات الله علیه) نقل شده که راوی گفت:

نماز طواف واجب را پشت مقام ابراهیم در آنجا بخوانم که فعلا هست و یا در آنجا که در زمان رسول خدا بود؟ فرمود: در آنجا که اکنون هست:

«اصلی رکعتی طواف الفریضة خلف المقام حیث هو الساعه او حیث کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: حیث هو الساعه» (۱).

در روایت دیگر از ابو الصباح کنانی نقل شده که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی فراموش کرده که نماز طواف حج یا عمره را نزد مقام ابراهیم بخواند. فرمود: اگر در مکه باشد آن را نزد مقام ابراهیم بخواند چون خدا فرموده: وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّىٰ و اگر از مکه رفته است، دستور نمی‌دهم که برگردد (۲) باز در اینجا تحقیق بیشتر لازم است سخنی در ذیل فیه آیات بَيِّنَاتٌ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ آل عمران/ آیه ۹۷ نیز خواهد آمد.

وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ.

عهد در اینجا به معنی دستور و توصیه است، شاید از جهت اینکه مراعاتش لازم است تعبیر به عهد شده است، نظیر این است آیه: وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ

(۱) - کافی کتاب حج ج ۴ / ۴۲۴.

(۲) - کافی کتاب حج ج ۴ / ۴۲۵،

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۰

أَنْ لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ حج/ ۲۶ «طهرا- طهر» به معنی آماده کردن است از «لا شرک» فهمیده می‌شود که استعمال «طهر» برای آنست که این آماده کردن خالی از شوائب شرک باشد یعنی طوری آماده کنید که فقط توحید خالص در آن متجلی باشد، «بیتی» با اضافه به خدا شرافت و عظمت کعبه را می‌رساند با در نظر گرفتن هر دو آیه خواهیم دانست که طائفین زائرانی هستند که به مکه می‌آیند و می‌روند و عاکفان ساکنان مکه می‌باشند و الرُّكَّعِ السُّجُودِ

نمازگزارانند و آن توضیحی است درباره طائفان و عاکفان. یعنی طائفان و عاکفانی که اهل نماز و عبادت می‌باشند.

ابراهیم و اسماعیل که دو ریشه رسول خدا صلوات الله علیهم هستند مأمور به بناء بیت و آماده کردن آن شدند، نواده این دو بزرگوار قرآن بدست، عظمت بیت را تثبیت و شرک را از آن و اطراف آن برانداخت. و عملاً ثابت کرد که در ساختن بیت به پدرانم دستور «طهرا» آمده بود، باید این معبد محل تجلی توحید خالص باشد.

۱۲۶- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ.

از اینجا تا چهار آیه، دعای ابراهیم و اسماعیل است و آن مشتمل بر چند خواسته است: محل امن بودن مکه، مرزوق بودن اهلیش از نعمتها، قبول شدن اعمالشان در ساختن خانه، مسلمان بودن ذریه آنها، برانگیخته شدن رسول خدا از نسل آن دو و مانند آن:

یعنی: ابراهیم گفت: خدایا این محیط را سرزمین امن و امان قرار بده و هر که در آن زندگی کند نعمتهایت را بر آن ارزانی دار تا با کمال آرامش زندگی کنند از جمله مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ معلوم می‌شود که آن حضرت دعای خویش را مخصوص مؤمنان نموده گویی جانب ادب را مراعات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۱

کرده و برای همه نخواستہ است ولی چون به حکم: كَلَّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ اسراء / ۲۰ باید همه در دنیا از نعمت خدا بهره‌مند شوند.

خدا در جواب فرمود: وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتَعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ یعنی کفار نیز از این امن و نعمت کمی بهره دارند و آن گاه به آتش کشیده شوند. لفظ «اضطره» برای آنست که آن کشیدن، اضطرابی است ابراهیم علیه السلام برای کفار دعا نکرد، حق هم همان بود، خداوند با یک حساب طبیعی جواب داد و هر دو کاملاً حق است، زندگی ظاهری بسته به امنیت و اقتصاد است که ابراهیم هر دو را خواسته است.

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» اگر مصیر مصدر میمی باشد فاعل «بئس» مضمون جمله ما قبل است یعنی کشیده شدن به آتش، بد انتقال و بازگشتی است و اگر اسم مکان باشد فاعل آن «النار» است.

۱۲۷- وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

پدر و پسر موحد هر دو به هنگام بالا بردن و ساختن کعبه از خدا خواسته‌اند که عملشان را بپذیرد لفظ سمیع علیم برای آنست که دعایمان را می‌شنوی و نیت و عملمان را می‌دانی.

۱۲۸- رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَآرِنَا مَنَاسِكَنا وَتُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

یعنی: ما دو نفر را برای خود دو بنده مطیع و منقاد گردان که از لحاظ ایمان موحد و از لحاظ عمل در فرمان و طاعت تو باشیم، و چون ابراهیم به هنگام این دعا از مدتها پیش پیغمبر بود و اسماعیل نیز یک موحد واقعی و در دین پدرش بود نمی‌شود مرادشان از «مسلمین» مسلمان ساده و عادی باشد بلکه منظورشان حد اعلای تسلیم و نخبه و ممتاز بودن در اسلام بود چنان که از زبان حال

مؤمنان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۲

نقل شده: وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا فرقان / ۷۴ پیدااست که خواسته‌اند سرآمد متقیان و اخیار در میان اخیار باشند.

مراد از وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ نیز همان است که خواسته‌اند در میان ذریه آنها یک گروه نخبه و ممتاز و اخیار بوجود آید و گرنه «من» تبعیض ذکر نمی‌شد مانند: وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و به یعدلون اعراف / ۱۵۹ پس این دعا فقط به امامان اهل بیت علیهم السلام که از ذریه آن دو بزرگوار هستند تطبیق می‌شود نه به انبیاء بنی اسرائیل که از ابراهیم و اسحاق می‌باشند.

وَآرِنَا مَنَاسِكَنا لفظ «ارنا» فعل امر است از رؤیت یعنی عبادتهای ما را به ما نشان ده و تعلیم کن. ماده «رأی» اگر دو مفعول به بپذیرد به معنی علم آید، ولی به نظرم منظور آنست که: ما را در اعمالمان اهل بصیرت گردان که آن بالاتر از تعلیم است. مراد از مناسک

شاید مطلق عبادات باشد گرچه در اعمال حج غلبه دارد. وَ تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ آن دو بزرگوار گناهی نداشتند، ظاهراً منظورشان آن است که ما را مورد توجه قرار بده، توبه خدا لازم نیست همیشه در مقابل توبه بنده باشد.

۱۲۹- رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ

ضمیر «فیهم- منہم» راجع است به ذریه. یعنی در میان فرزندان ما پیامبری که از خود آنها باشد برانگیزان. لفظ «رسولا» حاکی است که فقط یک پیامبر خواسته‌اند و نیز معلوم می‌شود که از نسل ابراهیم و اسماعیل فقط یک پیغمبر آمده و آنهم حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است، پیامبران بنی اسرائیل از نسل ابراهیم و اسحاق هستند. در صدق دعای آن دو بزرگوار است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: من خواسته ابراهیم می‌باشم «انا دعوة ابراهیم».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۳

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ پیامبر، نخست آیات خدا را می‌خواند و آن گاه در اثر ادامه تلاوت، احکام و اخلاق را تعلیم می‌دهد و در نتیجه ظاهر و باطن و جامعه مردم را از آلودگیهای ظلم و شرک پاک می‌گرداند، به نظر مراد از کتاب شریعت و احکام و از حکمت اخلاقیات و عقائد است که مجموع آن دو در کتاب و سنت می‌باشد. إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ این دو اسم، از اسماء حسنی است، اولی به معنی توانا است که گفته شد. اما حکیم به معنی محکم کار و حکمت کردار است یعنی کسی که کار را از روی بصیرت و مصلحت انجام دهد. (قاموس قرآن).

نکته‌ها

کعبه مورد احترام همه:

کعبه از روزی که ابراهیم علیه السّلام آن را بنا نهاد و مردم را به زیارت آن دعوت کرد، مورد احترام همگان و محل رفت و آمد عموم بوده است، با کمی دقت بواقعیت «مثابه للناس» پی خواهیم برد در روایتی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که: در مسجد خیف (مسجدی است در منی) هفتصد پیغمبر نماز خوانده‌اند و ما بین حجر الاسود و مقام ابراهیم پر است از قبور پیامبران «۱» معلوم است که همه آنها به زیارت کعبه آمده بودند.

در تفسیر عیاشی ضمن روایتی نقل شده که موسی علیه السلام سوار بر شتر سرخ موی به زیارت کعبه آمد و لیبیک لیبیک می‌گفت، سلیمان بن داود بالمشکریانش به زیارت کعبه آمدند و علت این که: شعیب در تعیین مهریه دخترش وقتی که او را به موسی تزویج می‌کرد گفت: علی أن تأجرنی ثمانی حجج آن بود که رفتن به زیارت بیت در آن عصر معمول بود و گر نه هشت سال می‌گفت.

(۱)- سفینه البحار لغت «خیف».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۴

فرید وجدی در دائرة المعارف می‌نویسد: ایرانیان کعبه را محترم می‌شمردند و به زیارت آن می‌آمدند و عقیده داشتند که روح هورمزد «آهورامزدا» در آن حلول کرده است، هندوها کعبه را تقدیس می‌کردند و «بودا» با زنش به زیارت کعبه رفته است، ایضا صابئین و یهود کعبه را احترام می‌کردند.

در فرهنگ قصص قرآن ذیل کلمه کعبه نقل شده: ایرانیان قدیم کعبه را احترام می‌کردند و به حج می‌رفتند شاعر ایرانی در دوره

اسلام بهمین نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:

و ما زلنا نحج البيت قدما و نلقى بالباطح آمینا

و ساسان بن بابک سار حتی اتی البیت العتیق یحج دینا

یعنی: ما پیوستی از روزگار قدیم بحج خانه کعبه می‌آمدیم و در حال ایمنی دره‌ها و وادیهای آن را ملاقات می‌کردیم، و ساسان پسر بابک رفت تا به خانه محترم رسید و از روی دین و عقیده آن را طواف نمود.

مقام ابراهیم:

مقام ابراهیم علیه السلام سنگی است ۳۵ در ۳۵ سانت که اثر قدمهای آن حضرت در آن نقش بسته است، عمق یکی ده و دیگری ۹ سانت و فاصله میان دو مقام یک سانت است و آن قدیمترین اثر اسلامی است که در فاصله ۱۳ متری کعبه در ضریحی مخصوص نگهداری می‌شود در اشعار ابو طالب علیه السلام آمده که اشاره به مقام ابراهیم فرموده است:

و موطی ابراهیم فی الصخر رطبه علی قدمیه حافیا غیر ناعل

این شعر در ضمن اشعار آن بزرگوار در سیره ابن هشام نقل شده، المنار در ضمن نقل آن می‌گوید: عرب عقیده داشت که آن اثر دو پای ابراهیم است و از کلمه «رطبه» در قصیده ابو طالب استفاده شده هنگام ایستادن آن حضرت، تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱،

ص: ۲۴۵

سنگ‌تر بوده بعدا متحجر شده است. ولی مشهور آنست که اثر پا از کرامت ابراهیم در سنگ ظاهر شده است.

در خاتمه متذکر می‌شود که راجع به بناء کعبه و حدود حرم و محل امن بودن در ذیل آیه إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ آل عمران / ۹۶ سخن خواهیم گفت.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۶

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴]

اشاره

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲) أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًُا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)

۱۳۰- از دین ابراهیم روگردان نمی‌شود مگر آنکه بی‌خرد باشد، ما او را در دنیا برگزیدیم و در آخرت از شایستگان است.

۱۳۱- چون خدا به او گفت تسلیم و مطیع باش گفت تسلیم پروردگار عالمیان شدم.

۱۳۲- ابراهیم و یعقوب این دین را به فرزندان خود سفارش کردند «و هر دو گفتند»: ای فرزندان من خدا این دین را برای شما برگزیده است نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.

۱۳۳- مگر آن وقت که مرگ یعقوب در رسید حاضر بودید که به پسران خود گفت پس از من چه چیز را پرستش خواهید کرد گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم و تسلیم او هستیم.

۱۳۴- آنها جماعتی بودند که درگذشتند آنچه کرده‌اند برای خودشان است و آنچه شما تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۷

کردید برای خودتان است و شما از آنچه آنها می‌کردند بازخواست نمی‌شوید.

کلمه‌ها

یرغب: رغب اگر با «فی- الی» باشد به معنی دوست داشتن، مایل بودن حریص بودن آید مثل: **إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ** توبه/ ۵۹ و اگر با «عن» آید معنی اعراض و کناره گیری می دهد مثل **وَمَنْ يَزْعُبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ**.
ملئ: دین (بقره/ ۱۲۰).

سفه: سفه و سفاهه به معنی حماقت و سبکی عقل است، جهالت نیز گفته‌اند، لازم و متعدی هر دو آید.
اصطفیناه: صفو. به معنی خالص شدن اصطفاء به معنی خالص کردن و برگزیدن است، به قول راغب: اخذ خالص شیء است.
اسلمت: اسلام و تسلیم به معنی انقیاد و اطاعت است، به معنی تسلیم ظاهری نیز آید.
وصی: وصی در اصل به معنی متصل شدن و متصل کردن توصیه و ایصاء به معنی سفارش و دستور است علت تسمیه در قاموس قرآن ملاحظه گردد.
دین: طاعت، جزاء، شریعت را از آن دین گفته‌اند که طاعت و فرمانبری در آن ملحوظ است. به قول طبرسی علت تسمیه آنست که طاعت برای جزاء است.

یعقوب: پسر اسحق- نواده ابراهیم نام مبارکش ۱۶ بار در قرآن آمده، مراد از اسرائیل اوست.
اله: معبود آن مصدر به معنی مفعول (مألوه) است. اصل آن به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۸
تحریر و عبادت است خدا را اله گوئیم که عقل از درک ذات او متحیر و یا به علت آن که او معبود است.
اسحق: فرزند ابراهیم علیه السلام. او از اسماعیل کوچک بود و پس از وی پیامبر شد.
امه: جماعتی که وجه مشترک دارند ام در اصل به معنی قصد است، جماعتی را امت گویند که در دین یا زبان یا مکان یا غیر آن مقصد مشترکی دارند (گروه شکل یافته).
تسئلون: سؤال در اینجا به معنی عقوبت است (قاموس قرآن).

شرحها

آیات پنجگانه مرتبط با آیات گذشته است و اینکه دین ابراهیم در میان فرزندان باقی بود و همه آن را ترویج کرده و به دیگران سفارش نموده‌اند، شما هم باید از آن پیروی کنید اما یهودیت و نصرانیت فعلی، دین ابراهیم نیست.
۱۳۰- **وَمَنْ يَزْعُبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ**.

یعنی حالا که ابراهیم از عهده آزمایشهای خدایی بر آمد و خدا او را امام و مقتدا گردانید، هر که از دین ابراهیم کنار شود خویشتن را سبک و تحمیق کرده و نفعش را از ضررش تشخیص نداده است.

طبرسی فرموده: «من» استفهام است به معنی انکار. «نفسه» ممکن است مفعول «سفه» یا تمیز از فاعل «سفه» باشد. یعنی: از دین ابراهیم اعراض نمی کند مگر آنکه خویش را سبک و بی ارزش شمارد یا آن که احمق شده است.
وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

اینها دلیل دیگری هستند بر اینکه اعراض از دین ابراهیم حماقت است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۹
به عبارت دیگر: ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت در ردیف نیکوکاران است او کسی است که خدا به او گفت: مطیع من باش. در جواب گفت: مطیع رب العالمین هستم. پس هر که از دین چنین کسی اعراض کند سفیه و احمق است. ضمنا این جملات مقام شامخ ابراهیم علیه السلام را به بهترین وجهی مجسم می کند.

۱۳۲- وَ وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ.

ضمیم «بها» راجع است به ملت و یا خصلت تسلیم که در آیه اخیر ذکر شد. یعنی ابراهیم به فرزندان و یعقوب نیز به فرزندان (که بنی اسرائیل باشند) این دین را سفارش کردند و هر دو در روزگار خویش خطاب به اولاد چنین گفتند:

يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ای فرزندان من خدا این دین توحید را برای شما برگزیده، و ملازم آن باشید و در ملازمت آن از دنیا بروید، مبادا از دین بیرون شوید و در آن حال مرگتان برسد. که انسان به عمر خویش اطمینان ندارد.

۱۳۳- أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ.

«ام» در اینجا منقطعه و به معنی نفی است یعنی شما وقت مرگ یعقوب حاضر نبودید، کلمه «کنتم» خطاب به یهود است آیه در بیان آنست که یعقوب وقت مرگ فرزندان خود را مخاطب قرار داده و گفت: پس از من چه چیز را عبادت خواهید کرد؟ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي آنها در جواب گفتند:

نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

یعنی: ما همان معبود را پرستش خواهیم کرد که معبود تو و پدران تو است و او معبود یکتاست او نه تنها معبود ما است بلکه ما به او تسلیم محض هستیم. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۰

در اینجا از باب تغلیب، به عمو، پدر اطلاق شده است، چون اسماعیل عموی فرزندان یعقوب بود نه پدر و جدشان. پس معلوم می شود که یعقوب به فرزندان خویش دین ابراهیم و دین توحید را سپرده است.

۱۳۴- تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

این آیه در بیان آنست که گناه و ثواب هر کس مربوط به خود او است، کسی از عمل کسی مسئول نیست و لا- تَرَرُّ وَازْرَهُ وَزَرَ أُخْرَى خطاب «لکم- تسئلون» ظاهراً متوجه بر یهود است و شاید راجع به عموم باشد و خلاصه نباید به گذشتگان بالید و گفت: نسب پاک ما را نجات خواهد داد یهود هم نمی تواند تنها به نسب و گذشتگان اکتفاء کنند بلکه باید پیرو طریق آنها باشند که قرآن می گوید.

اگر گویند: چرا فرموده: و لا- تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ؟ مگر ما از طاعت آنها بهره خواهیم برد که فقط مسئول بودن را نفی کرده است؟

گوئیم: جمله لها ما کسبت و لکم ما کسبتم روشن می کند که پاداش هر کس به خودش مخصوص است و جمله: و لا تُسْأَلُونَ ... مسئولیت در مقابل گناه دیگران را نفی می کند، پس هر دو لنگه در آیه بیان شده است.

نکته‌ها

بهترین زندگی:

بهترین زندگی آنست که انسان اول و آخر هستی را بداند و بداند از کجا آمد، به کجا می رود و اکنون در کجا و چگونه است، بهترین زندگی آنست که خدای جهان را شناخته و غرض او را از ایجاد انسانها بدانیم و طبق فرمان او زندگی کنیم، این است که مردان نمونه، توحید و حق پرستی را از خود به یادگار گذاشته و تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۱

خواسته‌اند در میان مردم و فرزندانشان مشعل توحید پیوسته فروزان باشد، ما نیز باید در این کار از آنها پیروی کنیم آری: ... وَ

تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ.

آیه تِلْكَ أُمَّةٌ ... حاکی از یک نظام متقن و عادلانه است که در نظام خلقت خوب و بد انسان به خودش راجع و کسی به جای دیگری گرفته نمی‌شود، زن لوط، زن و پسر نوح اهل آتش می‌باشند که ایمان نداشتند، زن فرعون اهل بهشت است که اهل توحید بود.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۵۲

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۱]

اشاره

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷) صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸) قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۵۳

۱۳۵- گفتند: یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید، بگو: نه بلکه از دین ابراهیم پیروی می‌کنیم که پیرو حق بود و از مشرکان نبود.

۱۳۶- بگوئید: به خدا و به آنچه به ما نازل شده ایمان داریم و نیز به آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گشته و آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیامبران دیگر از خدایشان داده شده ایمان داریم و میان هیچ یک از آنها فرقی نمی‌گذاریم و به خدا تسلیم هستیم.

۱۳۷- پس اگر یهود و نصاری نیز مانند شما ایمان آوردند حقا که هدایت یافته‌اند و اگر روی برتافتند بر عناد و لجاج هستند، خدا تو را از شر آنها کفایت می‌کند و او شنوا و دانا است.

۱۳۸- دین ابراهیم رنگ خدایی است و کیست که رنگش از رنگ خدایی بهتر باشد و ما او را عبادت کنندگانیم.

۱۳۹- بگو آیا با ما درباره خدا محاجه می‌کنید با آنکه او خدای ما و خدای شماست و اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شماست و ما به خدا اخلاص گریم.

۱۴۰- یا می‌گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند؟ بگو آیا شما داناترید یا خدا؟ کیست ظالمتر از آنکه خبر قاطع خدا را که در نزد او است کتمان کند، خدا از اعمالی که می‌کنید غافل نیست.

۱۴۱- آن جماعتی است که در گذشته، آنچه کردند برای خودشان است و آنچه شما کرده‌اید برای خودتان است و شما از اعمالی که آنها می‌کرده‌اند مسئول نمی‌شوید.

حنیف: حنف (بر وزن عمل) میل به حق. حنیف یعنی مایل به حق.

حنیف یعنی مایل از باطل، مراد از آن در آیه موحد بودن است.

مشرکین: شرک (بکسر سین) به معنی عمل شرک و شریک و نصیب آید، اشتراک: شریک قرار دادن است. شرک اقسامی دارد:

شرک تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۴

در خلقت، شرک در تدبیر عالم، شرک در عبادت و غیره (قاموس قرآن).

اسباط: سبط (بفتح سین) به معنی انبساط است، نوه انسان را سبط (بکسر سین) گویند که انبساط و گسترش نسل است، اسباط جمع

سبط است به معنی نوادگان.

شفاق: اختلاف، جدایی، دشمنی، اصل شق به معنی شکافتن و شکاف است، جدایی و دشمنی نوعی شکاف بین اشخاص می‌باشد.

صبغ: صبغ (بفتح صاد) به معنی رنگ کردن و به کسر آن به معنی رنگ شده (مصبوغ) است بعضی هر دو را مصدر گفته‌اند

«صبغ» دلالت بر نوع دارد یعنی رنگ مخصوص، موحد بودن را از آن صبغه گویند که اثر آن مانند رنگ لباس در ظاهر نمایان

است.

تجاجوننا: محاجه به معنی مخاصمه و حجت آوردن است.

مخلصون: خلوص به معنی صاف و بی‌آلودگی، اخلاص به معنی پاک کردن است مخلص کسی است که عبادت را مخصوص خدا

کند و آن را از هر شرک و آلودگی پاک و خالص گرداند و أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ نساء/ ۱۴۶.

شرحها

در این آیات روشن شده که توحید رنگ خدایی است «۱»، نصرانیت و یهودیت مخلوط با شرک و بیگانه از توحید هستند، همه

انبیاء دعوت به توحید کرده‌اند

(۱) - امام صادق (ع) فرموده:

«ان الصبغة هي الاسلام» اصول کافی ج ۲ / ۱۴.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۵

و باید آن را پذیرفت، منطبق مسلمان همین است، اگر اهل کتاب آن را پذیرفتند هیچ، و گر نه اهل خصومت و ستمگرند و خدا از

آنچه می‌کنند غافل نیست.

۱۳۵- وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا.

یهود می‌گفتند: هدایت فقط در یهود بودن است یعنی باید به تورات تحریف شده اکتفاء کرد و معتقد بود عیسی و محمد علیهما

السلام ناحقند و پیامبران با آمدن موسی علیه السلام ختم شده‌اند، آخرت فقط مال یهود است و از آن طرف نصاری نیز هدایت را

فقط در نصرانی بودن می‌دانستند.

قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «ملئ» مفعول است برای فعل مقدر مثل: «تبع - اتبعوا» یعنی بلکه تابع دین ابراهیم

می‌شویم که شکی در حق بودن آن نیست و همه انبیاء در آن بودند جمله و ما كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ علت جمله اول است یعنی پیروی

از دین ابراهیم، به آن علت است که او مشرک نبود و نیز می‌رساند که یهودیت و نصرانیت توأم با شرک می‌باشند و بدان سبب قابل

قبول نیستند.

یهودیت آمیخته است با بدعتها، شرکها، کشتی خدا با یعقوب، بت پرستی سلیمان، نژاد پرستی، اختصاص آخرت به نژاد یهود، احکام جعلی، رسمیت جادوگری و غیره. نصرانیت، عیسی علیه السلام را خدا، پسر خدا و یکی از سه خدا می‌داند با توهّم اینکه عیسی بی گناه به دار آویخته شده، همه گناهان بشر را آمرزیده می‌داند انجیل یوحنا را مطالعه کنید که در الوهیت مسیح بیداد می‌کند.

۱۳۶- قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۵۶

این آیه خطاب است به مسلمین که بگویند: ما به همه پیامبر ایمان داریم و به موسی و عیسی و شریعت آنها نیز ایمان داریم ولی یهودی و نصرانی که دین آن دو بزرگوار را ملعبه کرده‌اند نیستیم.

ظهور آیه در آنست که به اسباط وحی شده، در این صورت مراد از اسباط اشخاص معینی است گرچه در قرآن به جماعات نیز اسباط گفته شده است، بسیاری از مفسران گفته‌اند: مراد از اسباط فرزندان یعقوبند که انبیاء بودند ولی شیعه آن را قبول ندارد که آنها درباره یوسف گناه کردند و پیامبر باید حتی پیش از رسالت از گناه بدور باشد پس مراد از اسباط در آیه یا پیامبرانی است از قبیل: یحیی، زکریا، اسماعیل صادق الوعد، هارون و غیره و یا پیامبرانی است که نام آنها در قرآن نیامده است، این مطلب مشروحا در قاموس قرآن (سبط) بررسی شده است. در المنار گفته: از فرزندان یعقوب نبوت یوسف به صحت رسیده است.

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لَفْظ «أَحَدٍ» در سیاق نفی مفید عموم است یعنی میان هیچ یک از آنها فرقی قائل نیستیم و همه را پیامبر خدا می‌دانیم این آیه جواب است به آنچه می‌گفتند: باید یهودی یا نصرانی بود.

۱۳۷- فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا.

یعنی: اگر ایمان آنها مانند ایمان شما شد و اضافات و خرافات را حذف کرده و در ایمان مانند شما شدند در این صورت هدایت یافته‌اند.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ و اگر از همانند شما بودن اعراض کردند پس آنها در اختلاف و عداوتند و نظری به سازش و مسالمت و حق ندارند ولی از آنها نترسید، خدا شما را از شر آنها کفایت خواهد کرد که او همه چیز را می‌شنود و می‌داند آری فَسَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۵۷

۱۳۸- صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ.

در مجمع البیان فرموده: «صبغۀ الله» بدل است از «ملۀ ابراهیم» در آیه ۱۳۵-، یعنی: پیروی می‌کنیم از دین ابراهیم و دین توحید که رنگ یهودیت، نصرانیت و شرک ندارد بلکه رنگ خدایی است و چه بهتر است رنگ خدایی که با همه پیامبران همگام شده و یک معبود داشته باشیم.

در آیه دیگر چنین آمده: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ...

آل عمران/ ۶۴ آری اگر ارباب و شرک را کنار گذاشتیم رنگ توحید و رنگ خدایی به خود گرفته‌ایم.

اگر می‌خواهی رنگ خدایی را بدانی نگاه کن به: محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین، امامان، پیامبران (علیهم السلام) و غیر آنها که فقط رنگ خدایی داشتند و توحید در همه شئون آنها حکم فرما بود آن وقت خواهی دید رنگ خدا چه دلاویز و سعادت آفرین است. جمله وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ بیان رنگ خدایی است رجوع شود به «نکته‌ها».

۱۳۹- قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ.

این آیه و آیه بعدی یک جواب مستقل دیگری است به وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا و آن اینکه می‌گفتند: یهودی یا نصرانی شوید که نظر خدا منحصر به یهودیت و نصرانیت است، از طرف دیگر پیامبران گذشته یهودی یا نصرانی بودند (آن چنان

یهودی و نصرانی که ما می‌گوئیم) در جواب می‌فرماید:

بگو آیا با ما درباره خدا محاجه می‌کنید؟ و می‌گوئید نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ؟

این اختصاص برای شما از کجا پیدا شده؟ با آنکه او هم پروردگار ما و هم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۸

پروردگار شما است، نسبت همه به او یکسان است. و آن گهی اعمال همه ما برای خود ما است و فقط با اعمال می‌شود به خدا نزدیک شد و چون ما در اعمال اخلاص داریم نه شما، پس برنده مائیم.

۱۴۰- أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى.

برای اثبات حق بودن خود هر یک انبیاء را در دین خود می‌دانستند و می‌گفتند: آنها از ما هستند قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ در جواب بگو:

آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟! پس چرا خدا آن را انکار می‌کند؟! اگر آنها یهودی یا نصرانی بودند خدا آن را نفی نمی‌کرد. یهودیت و نصرانیت بعد از نزول تورات و انجیل پیدا شده، ولی آنها قبلاً به دنیا آمده و رفته‌اند آیه ۶۵ آل عمران نیز در این زمینه است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ لَفِظُ «مِنَ اللَّهِ» متعلق است به «شهادة» از این معلوم می‌شود که یهود و نصاری می‌دانستند پیدایش این دو واژه بعد از پیامبران فوق بوده و خدا از مسلم و موحد بودن آنها خبر داده است و شاید مراد از شهادت همان باشد که در تورات و انجیل درباره رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله آمده و آن را کتمان کردند و در آخر می‌گویند: بدانید که این کار به ضرر شما تمام خواهد شد زیرا وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

۱۴۱- تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

این آیه همان آیه ۱۳۴ است که گذشت یعنی شما نمی‌توانید در حق بودن خود آنها را ملاک قرار دهید که از قوم ما بودند پس ما بر حقیق، در گذشته گفته شد که خطاب در آیه ظاهراً متوجه به یهود است ولی در اینجا ظاهراً متوجه به یهود و نصاری و شاید به همه باشد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۹

نکته‌ها

ما و پیامبران:

مسلمانان باید همه پیامبران را محترم بدانند و بدانند که آنها علیهم‌السلام پیشوایان راستین انسانیت بودند که هر یک به سهم خود در احیاء توحید و پیشرفت بشر بالاترین تلاش را کرده و جاده تکامل را صاف و هموار نموده‌اند و لازم است آنها را سرمشق و مقتدای خویش قرار دهند و در ردیف و صنف آنها قرار گیرند و مانند آنها موحد، فداکار، انسان دوست، پاک و منزّه باشند پیروی از قرآن پیروی از همه انبیاء است آری منطق مسلمانان لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ است.

رنگ خدایی: کلمه «صبغه الله» تعبیری عجیب و حقیقت عجیبتری است، رنگهای نژادی، قبیله‌گی، مرزی، اطاعت‌های کورکورانه از رهبران دروغین و به طور کلی «ارباب متفرقون» بشر را از هم جدا و بیچاره کرده است ولی توحید و اسلام که رنگ خدایی است مانند هاله‌ای از نور همه انسانها را احاطه می‌کند و مرزی میان آنها قائل نمی‌شود، در این رنگ، مردم جهان همگی یک واحد همه افراد یک خانواده بوده و سرپرست فقط خداست، رب، معبود و ملک او است قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ.

آری باید تمام رنگها را شست و رنگ خدایی پذیرفت تا جامعه روی سعادت به بیند و همه چیز در پرتو آن جابجا شود «بلال‌ها» که رنگ اسلامی دارند پیشکار پیامبر شوند، «ابو لهب» ها که رنگ خدایی نمی‌پذیرند مطرود گردند، درود بر مردانی که رنگ خدایی دارند، درود بر جوانانی که رنگ خدایی پذیرفته‌اند و در زندگی آنها جز خدا حکومت نمی‌کند در مجمع از امام صادق علیه السلام نقل شده صبغۀ الله اسلام است، آری اسلام و تسلیم شدن به خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۰ پذیرفتن رنگ خدایی است.

تعمید:

نصاری آبی با اسم اب و ابن و روح القدس بر بچه‌های خود می‌باشند و این عمل را تعمید می‌گویند، هاکس امریکایی در قاموس خود در ماده «تعمید» درباره آن مفصل بحث کرده است. در مجمع البیان فرموده: بعضی از نصاری مولود خویش را در آبی که به آن معمودیه گویند فرو می‌برند و آن را تطهیر مولود می‌دانند، به قولی یهود و نصاری فرزندان خویش را رنگ یهودیت و نصرانیت می‌زنند یعنی دین خویش را به آنها تلقین می‌کنند، بدین جهت عمر بن الخطاب از نصاری بنی تغلب پیمان گرفت که فرزندان خویش را رنگ نصرانیت نزنند بلکه بگذارند آنها بزرگ شوند سپس هر دینی که خواستند به پذیرند. می‌شود گفت که تعبیر «صبغۀ الله» برای آنست که رنگ یهودیت و نصرانیت که مورد نظر شماسط باطل است باید رنگ خدایی پذیرفت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۷]

اشاره

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۴۳) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴) وَلَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۴۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۲

۱۴۲- حتما ابلهان از مردم، خواهند گفت: چه چیز آنها را از قبله‌ای که در آن بودند بر گردانید بگو: مشرق و مغرب مال خداست، هر که را بخواهد به راه راست هدایت کند.

۱۴۳- و این چنین شما را (مسلمانان کامل را) جماعت میانه و معتدل قرار دادیم تا حجت و نمونه بر مردم باشید و پیامبر حجت و نمونه بر شما باشد و ما آن قبله را که قبلا- بر آن بودی، فقط برای این قرار دادیم تا معلوم کنیم آنکه را که تابع رسول است از آن

که به عقب بر می‌گردد، حقا که این کار دشوار بود مگر بر کسانی که خدا هدایتشان کرده، و خدا ایمان (نمازی که قبلا خوانده‌اید) شما را ضایع نمی‌کند، زیرا خدا به مردم رءوف و مهربان است.

۱۴۴- گردش روی تو را به طرف آسمان می‌بینم (که روی به آسمان دوخته منتظر تغییر قبله هستی) تو را به قبله‌ای که دوست داری می‌گردانیم. روی خود را به جانب مسجد الحرام کن و هر کجا بوده باشی روی خود را به طرف آن کنی آنها که اهل کتابند (و تغییر قبله را در کتاب خوانده‌اند) می‌دانند، که این کار حق و از جانب خداست و خدا از آنچه می‌کنند بی‌خبر نیست.

۱۴۵- اگر هر دلیلی برای اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد و تو پیرو قبله آنها نخواهی شد (تغییر مجدد قبله غیر ممکن است) آنها نیز پیرو قبله یکدیگر نخواهند بود و اگر تو بعد از این دانش که به تو آمده، از هوسهای آنها پیروی کنی، حتما از ستمگران خواهی بود.

۱۴۶- آنان که به آنها کتاب داده‌ایم پیامبر را می‌شناسند چنان که پسرانشان را می‌شناسند ولی گروهی از آنها حق را با آنکه می‌دانند کتمان می‌کنند.

۱۴۷- فرمان حق (تغییر قبله) از جانب خدای تو است، فلذا از دو دلان مباش (و در آن شکی نکن).

کلمه‌ها

و لا هم: در ذیل آیه ۸۳ گفته شد: ولی (بر وزن فرق) در اصل به معنی نزدیکی و کنار هم بودن است، توله اگر با «عن» به مفعول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۳

ثانی متعدی شود به معنی برگرداندن از شیء است چنان که در **وَلَا هُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ** و اگر به نفسه بدو مفعول اضافه شود به معنی برگرداندن به جانب شیء است چنان که در **فَلَنَوَلِّيَنَّكَ** آن گونه می‌باشد.

قبله: قبله در اصل برای نوع و حالت است یعنی یک نوع رو کردن، سپس اسم شده به جهتی که در نماز به آن روی آورند (مجمع البیان) راغب گوید: در عرف اسم مکانی است که در نماز به آن رو کنند.

مشرق: مشرق و مغرب بقره/ ۱۱۵.

امة: جماعتی که وجه مشترک دارند بقره/ ۱۳۴.

وسط: معتدل. میانه. (صحاح) و نیز به معنی میان دو چیز (بین) آید گویند: «جلست وسط القوم» میان قوم نشستیم. (قاموس قرآن).

شهداء: جمع شهید. شهود و شهادت در اصل به معنی حضور و معاینه است (گواه، سرمشق).

ینقلب: قلب به معنی برگرداندن، انقلاب به معنی انصراف و برگشتن است.

عقبیه: عقب: پاشنه پا، عقبین تشبیه آنست انقلب علی عقبیه یعنی بر دو پاشنه خود بگردید مراد از آن رجوع به حالت اولیه است.

رءوف: از اسماء حسنی است. رأفت نسبت به کسی که گرفتار و مبتلا- است ولی رحمت اعم است به مبتلی و غیر آن (المنار و

المیزان) پس «رءوف» اخص و «رحیم» اعم است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۴

تقلب: تحول. گردیدن.

شطر: طرف. نصف.

حرام: حرام در اصل به معنی ممنوع است مسجد الحرام و بیت الحرام از آن گویند که محترم بوده و حدودی دارند و چیزی‌هایی در آنها حرام شده که در غیر آنها حرام نیست.

مترین: مریه به معنی مردد و دو دل بودن و از شك اخص است.

مترین: دو دلان.

شرحها

تحویل قبله:

قبله یهود، بیت المقدس است (صخره معروف) و رو به آن نماز می‌خوانند قبله نصاری جهت مشرق است هر جا رو به طرف مشرق نماز می‌خوانند، به قولی این از آن پیدا شده که اروپائیان به طرف زادگاه عیسی علیه السلام که در شرق اروپا است ایستاده و نماز خوانده‌اند رسول اکرم صلی الله علیه و آله مدت سیزده سال در مکه و هفده ماه در مدینه بطرف بیت المقدس نماز خواند در سال دوم هجرت ماه رجب تحویل قبله واقع شد و آن حضرت به طرف کعبه ایستاد (قاموس قرآن، لغت قبله).

در مجمع البیان ضمن روایتی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده:

... رسول خدا صلی الله علیه و آله وقت ظهر در مسجد بنی سالم نماز می‌خواند دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود که جبرئیل نازل شد دو بازوی آن حضرت را گرفت و به سوی کعبه برگردانید چون بیت المقدس در شمال مدینه و کعبه در جنوب آن واقع شده لذا لازم بود آن حضرت پشت به بیت المقدس کند بدین جهت صدوق رحمه الله در فقیه نقل کرده جبرئیل آمده ... دست پیامبر را گرفت و رویش را به کعبه برگردانید آنان که پشت سر آن جناب بودند رو به کعبه کردند تا مردان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۵

در جای زنان و زنان در جای مردان قرار گرفتند.

نگارنده گوید: معلوم می‌شود که جبرئیل دست آن حضرت را گرفته و از جهت شمال به جهت جنوب آورده و در میان نماز قدمها راه رفته ولی اقتدا کنندگان در جای خود برگشته‌اند و زنان در پیش افتاده و مردان در عقب مانده‌اند و گرنه می‌بایست آن حضرت از همه عقبتر باشد.

قبله و اسلام:

مسلمانان در همه جای دنیا به طرف کعبه نماز می‌خوانند اموات خود را رو به کعبه دفن می‌کنند، ذبیحه‌های خود را رو به کعبه ذبح می‌کنند، محراب مساجدشان هر جا رو به کعبه است، از این جهت یک اتحاد و هماهنگی میان آنها برقرار است اسلام که به مسئله وحدت بیشتر اهمیت قائل است در این کار در راه وحدت و هماهنگی قدم برداشته، از طرف دیگر: کعبه از حیث عبادت و معبد بودن قدیمی تر از بیت - المقدس است و چون اسلام دین ابراهیم است لازم بود خانه‌ای که به دست ابراهیم بنا شده مرکزیت پیدا کند تا دارندگان دین ابراهیم به معبدی که به دست او ساخته شده رو کنند، این است که با تحویل قبله، ارتباط با یهودیت آمیخته با شرک و ارباب پرستی کاملاً قطع شد و لازم بود که قطع بشود.

خلاصه آیات:

در این آیات بیان شده: اولاً تغییر قبله چیز شگفت‌آوری نیست و آن قانون طبیعی نمی‌باشد که تغییر نپذیرد بلکه امر اعتباری است، خدا هر کجا را بخواهد قبله می‌کند ثانیاً خدا مسلمانان را امت متعادل قرار داده تا به دیگران حجت و الگو باشند.

ثالثاً از اول بنا بود که قبله عوض شود، قبله قبلی برای امتحان مردم بود که آیا می‌توانند از عادت دیرینه به آسانی دست بکشند؟ رابعاً نمازهایی که به قبله اولی خوانده شده همه قبول است خامساً این حکم غیر قابل تغییر است و کعبه تا ابد قبله اسلام خواهد بود.

سادساً اهل کتاب خود تحویل قبله را خوانده‌اند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۶

انکارشان از روی عناد است.

۱۴۲- سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا.

در قاموس قرآن «اول حرف سین» اثبات کرده‌ایم که «سین» گاهی برای تأکید آید، مراد از «الناس» ظاهراً یهود، منافقان و مشرکین

است که از روی سفاهت تحویل قبله را مایه تشنج کرده بودند.

قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ جواب اشکال ابلهان است یعنی همه جای زمین مال خداست در گذشته گفته بود به بیت المقدس من نماز بخوانید، الان می‌گوید: به کعبه من نماز بخوانید، قانون طبیعی نیست که غیر قابل نقض باشد. نکره بودن «صراط» نشان می‌دهد که مصلحت ایجاب کرده در گذشته بیت المقدس قبله باشد و بعدا کعبه، و اکنون قبله بودن کعبه صراط مستقیم و برگشت به دین و شعار ابراهیم است.

۱۴۳- وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.

این آیه وجه دیگری از وجوه تحویل قبله است، لفظ «کذلک» به معنی «این چنین و هکذا» است «۱» و این در قرآن بسیار است مثل وَ كَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَبُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا كَهْفٍ / ۲۱ وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ حَجَّ / ۱۶ وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ كَهْفٍ / ۱۹ در این صورت تحویل قبله رمز امت میانه بودن است، یعنی: این چنین با تحویل قبله شما را امت معتدل گردانیم به عبارت دیگر: رو کردن به کعبه که ساخت ابراهیم است نمونه پیروی از دین

(۱)- در بسیاری محل «ذلک» را در جای «هذا» می‌آورند برای تعظیم مثل ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۶۷

ابراهیم می‌باشد. دینی که دین توحید و اعتدال است.

شما امت متوسط و معتدل هستید نه مانند یهود و مشرکان در طرف افراط و مادیت، و نه همچون نصاری در ترک لذات جسمانی که حتی می‌گویند: عیسی ازدواج نکرد چون ازدواج پلید است، شما باید از هر جهت شایسته و سرمشق و نمونه برای دیگران باشید. لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ... در مجمع البیان فرموده: شاهد را از آن شاهد گویند که مطلب را بیان می‌کند لذا شهادت را بینه گفته‌اند یعنی باید شما سرمشق و نمونه جامعه معتدل باشید و رسول خدا بر شما سرمشق و حجت باشد پیداست که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت و الگوی برای تربیت یافتگان اسلامی و آنها الگو و نمونه برای دیگران هستند. در آیه دیگر آمده: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ... آل عمران / ۱۱۰.

ناگفته نماند: در بسیاری از روایات هست که امامان صلوات الله علیهم فرموده‌اند: امت وسط مائیم. شهداء مائیم. رجوع شود به تفسیر عیاشی، صافی.

برهان و اصول کافی باب «الأئمة شهداء الله على خلقه».

در اینجا دو مطلب هست: یکی اینکه شکی نیست ائمه صلوات الله علیهم مصداق اولی و اکمل امت وسط و شهداء بودند، همه افراد امت نمی‌توانند امت معتدل و حجت بر دیگران باشند قهرا منظور تربیت یافتگان واقعی می‌باشند، و مصداق کامل این عده ائمه علیهم السلام می‌باشند، روایات ظاهرا بیان مصداق نموده‌اند چنان که طبرسی در جواب این سؤال که همه امت در وصف اعتدال نیستند فرموده:

هیچ عصری پیدا نمی‌شود مگر آنکه جماعتی در این صفت باشند.

دیگر آنکه ظاهر روایات آنست که شاهد بودن امامان به معنی حجت و نمونه و سرمشق بودن آنهاست نه شاهد بر اعمال در قیامت. مثلا در مجمع البیان نقل کرده که امام باقر علیه السلام در بیان شاهد فرمود:

«الينا يرجع الغالی و بنا يلحق تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۶۸

المقصر»

یعنی ما الگو هستیم غالی و افراط کار به ما بر می‌گردد و تقصیر کننده خویش را به ما می‌رساند.

و در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«نحن الامة الوسطی و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه»

لفظ «حججه فی ارضه» می‌فهماند که منظور همان سرمشق بودن و نمونه بودن است، اما راجع به شهادت بر اعمال در آخرت، در ذیل آیه ۴۱ سوره نساء فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ صَحبت خواهد شد.

۱۴۳- وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ.

این کلمات حاکی از آنست که تحویل قبله از اول در علم خدایی بوده و بیت المقدس موقتی بوده است، و چون دست برداشتن از عادات و رسومات، سخت است غرض آن بوده که مردم آزمایش شوند و روشن گردد کدام مطیع محض بوده و کدام عصیان خواهد ورزید، مؤمن کیست و منافق کدام است.

علم در «لنعلم» به معنی اظهار و آشکار کردن است و گر نه خدا همه چیز را از اول می‌داند، این تعبیر در قرآن مجید بسیار است مثل لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ مَائِدَه/ ۹۴ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ جَن/ ۲۸ ایضا آل عمران/ ۱۴۰ و حدید/ ۲۵ و کهف/ ۱۲ در قاموس قرآن در این زمینه توضیح بیشتر داده شده است.

وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ أَنَّهُ إِيْمَانٍ رَاسِخٍ دَارِنْد، تغییر کار و ترک رسوم برای او مثل آب خوردن سهل است ولی بی عقیده و سست ایمانها در این زمینه گنگ می‌باشند و این بر آنها سخت است.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ این برای آنست که معلوم شود نمازهایی که مدت ۱۴ سال به بیت المقدس خوانده شده همه تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۹

صحیح می‌باشند، مراد از «ایمان» نماز است زیرا نماز رمز ایمان و معرف آن می‌باشد، در اینجا سبب در جای مسبب قرار گرفته است، به عبارت دیگر: این جملات جواب کسانی است که گفتند: حالا که قبله عوض شد تکلیف اعمال گذشته چیست؟ فرق میان رأفت و رحمت در «کلمه‌ها» گذشت.

۱۴۴- قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا.

پیدا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم به آسمان دوخته منتظر فرمان تحویل قبله بوده است، لا بد از آن جهت که دانسته بود عنقریب دستور آن خواهد رسید، و می‌خواست زودتر به کعبه که رمز دین اعتدال است رو کند. بعد از وعده تحویل قبله بلا فاصله دستور می‌دهد قَوْلٌ وَجْهِكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ یعنی تو رو به طرف مسجد الحرام کن و در هر کجای دنیا بودید به وقت نماز رو به سوی آن کنید.

وَ إِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لِيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ این جمله حاکی است که اهل کتاب در کتابهای خود خوانده بودند که پیغمبر آینده قبله را عوض خواهد کرد، در مجمع البیان و کشاف آمده است: در بشارت پیامبران آنها آمده بود که از صفات پیامبر آینده نماز خواندن به دو قبله است. لذا از مخالفت بر حذر داشته که: وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.

۱۴۵- وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ.

یعنی در اثر لجاجتی که دارند هر کاری که بکنی قبله تو را به رسمیت نخواهند شناخت و نیز یهود بر قبله نصاری و بالعکس تسلیم نخواهند شد، ای پیامبر تو هم ابدان نمی‌توانی تابع آنها شوی، کعبه، قبله همیشگی تو است.

وَ لَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۰

تهدید شدیدی است که در مقابل فرمان خدا حق نداری تابع هوس آنها باشی و نیز روشن می‌کند که مخالفت فرمان خدا مهلک است و در این حکم پیامبر و غیر آن یکسانند.

۱۴۶- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ.

ضمیر «یعرفونه» راجع است به رسول خدا صلی الله علیه و آله. در این آیه مطلب متوجه به مسلمانان است، یعنی در اینکه پیامبر شما حق است و قبله را به فرمان خدا عوض کرد از مخالفت اهل کتاب شکی به خود را ندهید زیرا آنها پیامبر شما را مثل شناختن پسرانشان می‌شناسند و حق را دانسته و از روی عمد کتمان می‌کنند.

آری: وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

۱۴۷- الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.

تأکید مطلب سابق است. یعنی این دستور حق از جانب خداست، ابتدا از دو دلان و شک کنندگان مباحث، گویند: خطاب به رسول خدا و مراد امت اوست ولی مانعی ندارد که مراد خود آن حضرت باشد چون او هم بشر بود، خدا بدین وسیله خواسته شکی بر وی عارض نشود و اگر تأیید خدایی نبود شک عارض می‌شد.

نکته‌ها

زنان و نماز جماعت:

فقه‌اء رضوان الله عليهم فتوی داده‌اند که: نماز زن در منزل افضل است بر نماز در مسجد. سند این حکم روایاتی است که از ائمه عليهم السلام نقل شده از جمله

«قال ابو عبد الله عليه السلام خير مساجد نساءكم البيوت» (۱)

به نظر نگارنده این حکم در

(۱)- در وسائل ج ۳ / ۵۰۹ ابواب احکام المساجد باب ۳۰ پنج حدیث در این زمینه نقل شده است. [.....]

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۷۱

خصوص نماز انفرادی است نه نماز جماعت، زیرا قطع نظر از اینکه بعید است اسلام زنان را از ثواب جماعت در مساجد محروم کند، روایاتی هست که زنان پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز جماعت می‌خوانده‌اند:

۱- در فقیه باب القبلة نقل شده: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد القبلتین به طرف کعبه برگشت، زنان و مردان که پشت سرش بودند برگشتند تا اینکه

«قام الرجال مقام النساء و النساء مقام الرجال».

۲- در فروع کافی کتاب نکاح باب

«ان المؤمن كفو المؤمنة» (ج ۵ / ۳۳۹)

در حالات جویر صحابی نقل شده که با زنش برای نماز از منزل خارج شدند ظاهراً منظور آنست که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح خوانده‌اند.

۳- مشهور است که در مکه علی علیه السلام و حضرت خدیجه کبری پشت سر رسول خدا نماز می‌خواندند رجوع شود به تواریخ.

۴- در تفسیر برهان و صافی ذیل آیه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ ...

احزاب / ۵۹ نقل شده: سبب نزول آیه آن بود که زنان در مسجد پشت سر رسول خدا نماز می‌خواندند شب که برای نماز مغرب و عشا و صبح برای نماز صبح به مسجد می‌رفتند جوانان سر راه آنها نشسته مزاحشان می‌شدند تا آیه فوق نازل گردید.

۵- در وسایل کتاب الصلاة ابواب القبلة ج ۳/ ۲۱۶ از امام علیه السلام نقل شده چون به بنی اشهل خیر تحویل قبله را دادند آنها در نماز بودند زنان در جای مردان و بالعکس قرار گرفتند ولی مثل اینکه در روایات دیده نشده که فاطمه زهرا صلوات الله علیها در مسجد به نماز جماعت حاضر شده باشد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۲

قبله کعبه است نه مسجد الحرام

قرآن مجید در قبله بودن کعبه صریح نیست فقط رو کردن به مسجد الحرام را عنوان کرده است چنان که گذشت ولی به ضرورت اسلام، قبله، کعبه است «۱» و چون آیات در مدینه نازل گشته و استقبال مسجد الحرام استقبال کعبه را لازم داشته از آن جهت کعبه عنوان شده است در تهذیب و فقیه از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده خدای تعالی کعبه را برای اهل مسجد الحرام، مسجد الحرام را برای اهل حرم، حرم را برای اهل دنیا قبله قرار داده است این برای آنست که قبله واقعی کعبه است در وسایل ابواب القبله، باب دوم و سوم در این زمینه است در کتابهای اهل سنت نیز از قبیل صحیح بخاری، مسلم، ابی داود، نسایی و غیره نقل شده که قبله، کعبه است.

(۱) - فقهاء فرموده‌اند: قبله مکانی است که بیت الله در روی آن قرار گرفته از قعر زمین تا آسمان، گویا این به جهت آنست که خصوص بنا در نظر نیست.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۲]

اشاره

وَ لِكُلِّ وُجْهَةٍ هُوَ مَوْلِيهَا فَاسْبِتُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸) وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ وَ مِمَّا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹) وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِي وَ لِأَنْتُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰) كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يَزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱) فَادْكُرُونِي أذكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲)

۱۴۸- برای هر قوم (به اقتضاء مصلحت) قبله‌ای است که قوم به آن رو می‌کند، شما در کارهای خیر سبقت جوید، (زیرا) هر کجا که بوده باشید خدا شما را (برای حساب) حاضر می‌کند که خدا به هر چیز تواناست.

۱۴۹- هر کجا که باشی روی خود را به طرف مسجد الحرام کن، این دستور حق و از جانب خداست و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.

۱۵۰- هر کجا رفتی روی خود را به سوی مسجد الحرام کن و هر جا که بودید (به وقت نماز) رو به سوی آن کنید تا مردم بر ضد شما دلیلی نداشته باشند، مگر آنها که ظالمند (و نخواهند پذیرفت) از آنها نترسید و از من به ترسید، و تا نعمتم را بر شما تمام کنم و

تا هدایت یابید. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۴

- ۱۵۱- (قبله را به شما نعمت دادیم) همان طور که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم، که او آیات ما را بر شما می‌خواند و پاکتان می‌کند و احکام و اخلاق به شما تعلیم می‌دهد و آنچه ندانسته‌اید می‌آموزد.
- ۱۵۲- (حالا که این را دانستید) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و به من شکر و سپاس گوئید و کفران نعمت من نکنید.

کلمه‌ها

- وجهه: وجهه (بکسر واو) چیزی است که انسان به آن رو می‌کند مثل «قبله».
- خیرات: خیره (بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم) به معنی کثیر الخیر، جمع آن خیرات است مراد از آن کارهای پرفائده می‌باشد، خیر در اصل به معنی دلپسند و مرغوب است.
- حیث: ظرف مکان و مبنی بر ضم است و چون ماء کافه بر آن لاحق شود معنای شرط می‌دهد و جازم دو فعل باشد.
- شطر: طرف شیء. نصف شیء.
- حجة: دلیل. برهان.
- حکمة: بقره/ ۱۲۹.

شرحها

در این آیات بیان شده که وجود قبله یک امر تکوینی نیست تا قابل تغییر نباشد بلکه به اقتضاء مصلحت عوض می‌شود چنان که هر قومی را قبله‌ای بوده است، و نیز این تحویل یک حکم قطعی است و برگشت به حال اول، محلی ندارد، وانگهی تغییر قبله زبان مخالفان را قطع کرده، نعمت خدا را اتمام و مسلمانان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۵

را در معرض هدایت قرار داده است چنان که آمدن پیامبر اسلام از جمله نعمتهای خداوندی بوده است.

۱۴۸- لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ

جواب دیگری است بر مخالفان تغییر قبله یعنی قبله چیزی نیست که پیوسته ثابت باشد بلکه بسته به اقتضاء مصلحت و زمان است چنان که هر ملت قبله‌ای داشته‌اند شما به عوض هیا هو درباره قبله پی کارهای مفید بروید که تعیین کننده سرنوشت هستند و شما در گرو آنها هستیدین ما تَكُونُوا يَاتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً

هر جا که باشید خدا شما را در روز قیامت جمع کرده و به اعمال شما رسیدگی خواهد کرد و نباید در این مورد شك کنید که نَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

در تفسیر برهان حدود چهارده روایت نقل کرده که ائمه صلوات الله عليهم با أَيْنَمَا تَكُونُوا ... به جمع شدن اصحاب مهدی سلام الله عليه از اطراف جهان استشهاد فرموده‌اند و آن استفاده خاصی از آیه است «۱».

اصل ادیان آسمانی از لحاظ اصول یکی است ولی از لحاظ فروع به مقتضای زمان، احکام متفاوت می‌شود ماجرای قبله از قسمت دوم است نظیر این است آیه ... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً ... مائده/ ۴۸ نمی‌شود گفت ظهور آیه آنست که قبله یهود نیز در رسمیت خود باقی است زیرا یقین داریم که آن با رسمی شدن کعبه منسوخ شده است.

۱۴۹- وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

این آیه راجع به گسترش حکم قبله است یعنی نه تنها در مدینه بلکه

(۱) - در تفسیر عیاشی از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل کرده

«... قال و ذلك و الله ان لو قد قام قائمنا يجمع الله اليه شيعتنا من جميع البلدان».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۷۶

هر کجا که رفتی موقع نماز رو به مسجد الحرام کن جمله «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ» به معنی هر کجا باشی است چون خروج از مکانی، بودن در مکان دیگر را لازم دارد و إِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ تَأْكِيدِ مَطْلَبِ است یعنی این حکم ثابتی است از جانب خدا و مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ تهدید است مانند و لَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ که گذشت یعنی خدا ناظر کار شما است مبدا با این حکم مخالفت کنید.

۱۵۰- وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ.

این آیه خطاب است به رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان او که در هر کجا باشند به وقت نماز رو به کعبه کنند و چون این حکم در آیات گذشته روشن شده می شود گفت تکرار آن برای اهمیت است که این فرمان را باید کاملاً مراعات کرد و دقت نمود و ضمناً در ذیل آیه برای این حکم سه علت ذکر شده اول:

لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ تا مردم به ضد شما اقامه دلیل نکنند یعنی اگر قبله تبدیل نمی یافت یهود و نصاری می گفتند: این پیامبر موعود نیست که به دو قبله نماز نخواند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي یعنی ظالمان آنها حتی با تحویل قبله قانع نخواهند شد لذا از سمپاشی و لجاجت آنها نترسید فقط از خدا بترسید و با این فرمان مخالفت نکنید.

دوم: وَ لِأْتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ که قبله مستقل و هماهنگی اسلامی موجب اتمام نعمت خدا است. سوم: وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ این مضمون در آیه ۱۴۲ نیز گذشت، آری برگشتن به کعبه رمز برگشتن به دین ابراهیم و دین توحید است و آن عبارت اخرای هدایت یافتن و امت معتدل بودن می باشد.

۱۵۱- كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.

این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن گونه وصف می کند که ابراهیم علیه السلام در تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۷۷ ضمن دعای خویش از خداوند خواست و در آیه ۱۳۱ گذشت، پس کاف در «کما» برای تشبیه و «ما» برای مصدر و مخاطب مسلمانان هستند. یعنی: ما کعبه را که ساخته ابراهیم است به شما نعمت دادیم همانطور که دعای او را مستجاب کرده و پیامبری که او درخواست کرده بود برای شما فرستادیم.

کار و هدف پیامبر آنست که آیات نازل شده ما را بر شما می خواند و شما را از ناپاکیهای ظاهری و باطنی از قبیل شرک، کفر، حسد، کینه، بخل، شراب- خواری زنا و غیره پاک می کند و احکام و اخلاق را تعلیم می دهد و چیزهایی که تا کنون ندانسته اید به شما یاد می دهد، این است هدف رسالت آری هدف رسالت در اول تربیت انسان است و انسان تربیت یافته، سرچشمه همه تکاملهاست.

۱۵۲- فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ.

با در نظر گرفتن «فاء نتیجه» معنی آیه چنین می شود: حالا که با تحویل قبله و ارسال پیامبر روشن شد که مورد الطاف من هستید پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم و در مقابل نعمت من سپاسگزار باشید «تا نعمت خویش را افزون کنم» و کفران نعمت نکنید که «عذاب من سخت است» سوره ابراهیم / ۷.

در زمینه یاد کردن و نسیان خدا چنین آمده: فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ وَ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيهِمْ توبه / ۶۷ در نتیجه، هر که خدا را یاد کند خدا او را یاد خواهد کرد، هر که خدا را فراموش کند خدا او را فراموش خواهد نمود، اثر اولی سعادت و اثر دومی شقاوت است. در این باره، یاد و نسیان بنده نسبت به یاد و نسیان خدا علیت دارد، یاد واقعی خدا آنست که انسان پیوسته در نظر داشته باشد: خدا به او

محیط و در هر حال حاضر و ناظر او است و برای زندگی او قوانینی فرستاده لازم است در هر کار و هر وقت رضای او را در نظر بگیرد چنان که فرموده: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۸

يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ آل عمران / ۱۹۱ و گفتگو درباره خدا نیز ذکر خداست.

در میزان از الدر المنثور سیوطی نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

هر که خدا را اطاعت کند خدا را یاد کرده هر چند نماز و روزه و قرآن خواندنش کم باشد هر که خدا را عصیان کند او را فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و قرآن خواندنش زیاد باشد.

در زمینه ذکر خدا با زبان و کلمات، آیات و روایات زیادی هست، ذکر خدا با زبان حاکی از یاد خدا با قلب است و در حقیقت ذکر خدا یک چیز است و دو جلوه دارد زبان و باطن. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا احزاب / ۴۱.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۹

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳) وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (۱۵۴) وَلَنَبَلِّغُنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ (۱۵۶) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

۱۵۳- ای اهل ایمان از استقامت و نماز مدد جوئید (و بدانید) که خدا با صابران است.

۱۵۴- به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند مردگان مگوئید، بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی‌فهمید.

۱۵۵- قطعاً شما را به مقداری از ترس، گرسنگی، کاهش اموال و نفوس و کمبود محصولات امتحان خواهیم کرد، صابران را مرده بده (که پیروزی در پی آنهاست).

۱۵۶- (همان) صابران که چون مصیبتی به آنها رسد گویند ما متعلق به خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم.

۱۵۷- آنها همانها هستند که رحمت‌های عمومی و خصوصی خدا بر آنهاست و آنها هدایت یافتگانند.

کلمه‌ها

صبر: استقامت خواه در کار کردن باشد یا در کف نفس و یا در تحمل فشار.

مصیبه: صوب در اصل به معنی نزول و قصد است بلا- و گرفتاری را از آن مصیبت گویند که به انسان نازل می‌شود و می‌رسد

(قاموس قرآن). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۰

لنبلونکم: بلا و ابتلاء به معنی امتحان است بقره / ۴۹.

صلوات: جمع صلوة، آن در اصل به معنی توجه و انعطاف است، در معنای استغفار، دعا و رحمت به کار می‌رود ظاهراً در این آیه به معنی رحمت‌هاست.

شرحها

ظهور آیات فوق نشان می‌دهد که برای آماده کردن زمینه جهاد نازل شده‌اند که لازم است مسلمانان بدانند در اثر برخورد با کفار و خائنان عالم بشریت، با کم بود درآمد، گرسنگی، ترس و قتل مواجه خواهند شد ولی غلبه و توفیق با آنهاست و اگر در راه خدا کشته دادند کشتگان آنها در پیش خدا و در عالم برزخ زنده و در نعمت خواهند بود لازم است پیوسته با نماز و استقامت و توجه به خدا پیش روند و هنگام رویداد مصائب بگویند ما از آن خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم آن وقت است که رحمت‌های عمومی و خصوصی خدا نصیب آنها خواهد گردید.

۱۵۳- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.

فرق این آیه با آیه ۴۵ همین سوره آن است که ذیل آن وَ إِنِّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ است در آنجا هم در ذیل آیه و هم در «نکته‌ها» توضیحی در موقعیت آیه داده شده است باید دانست رمز موفقیت واقعی دو چیز است استقامت و توجه به خدا، صبر و استقامت مشکلات را می‌کوبد و راه را هموار می‌سازد نماز یعنی توجه به مبدء لا یزال کارها را در سیر عدالت و انصاف و نظامات جهان قرار می‌دهد استقامت و تلاش بدون توحید، استقامت چنگیزی است که دنیا را تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۸۱ به خاک و خون می‌کشد و همچون استقامت شرق و غرب فعلی است که مثل زالو خون ملل ضعیف را می‌مکند.

نگارنده لفظی پیدا نمی‌کنم که اهمیت این آیه را در نظر خواننده مجسم سازد، عجیبتر از آن، جمله إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ است یعنی ای آنکه در کارت، توأم با توحید استقامت می‌ورزی خدا با تو است، اللَّهُ با تو است، مبدء لا یزال با تو است، با این تکیه‌گاه دنیا در پیش تو زبون است، خدایا به ذات پاکت قسم ما را از اینان قرار بده.

۱۵۴- وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.

بزرگترین عامل بازدارنده انسان ترس از مرگ است، عالیت‌ترین قدرتمندان و بزرگان جهان چون مسئله مرگ پیش آید همه شئونات خویش را در پای زنده ماندن قربانی کرده به پستترین مردان جهان خاضع می‌شوند، و بالاترین ذلت را قبول می‌کنند، ولی اگر بدانیم مرگ در راه خدا زندگی است، شکست‌ناپذیر خواهیم بود، صریح آیه آنست که از مردن در راه خدا نترسید چنین کسان زنده‌اند، جمله وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ حکایت دارد که ما آن زندگی را نمی‌توانیم بفهمیم، آن یک زندگی روحی و برزخی است، با در نظر گرفتن عالم خواب می‌شود تا حدی به آن پی برد، ولی آن عالم خواب نیست.

در «نکته‌ها» راجع به عالم برزخ سخن خواهیم گفت.

۱۵۵- وَ لَنْبَلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ.

این گرفتاری پنجگانه اثرات ناشی از جنگ است، محیط جنگ‌زده پر از وحشت، گرسنگی، نقص ثروت و تولیدات و کشته شدن نفرات است، ولی بَشِّرِ تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۸۲

الصَّابِرِينَ

که اگر مردان موحد در راه هدف و توحید استقامت ورزند پیروز خواهند شد و گرفتاریهای پنجگانه را جبران خواهند کرد و در محیطی آکنده از توحید براحتی زندگی خواهند نمود آری وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ ... نور/ ۵۵.

۱۵۶- الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

این آیه صفت «الصابرین» در آیه فوق است یعنی صابران در تحمل فشار مصائب یک تکیه‌گاه محکم دارند و آن استرجاء و توجه به خدا و نظم جهان است یعنی به هنگام مصیبت می‌گویند: چه شده، چیز غیر منتظره‌ای پیش نیامده، ما همه ملک خدائیم و همه به سوی او باز می‌گردیم فلان و فلان رفتند ما هم خواهیم رفت، هر چه داریم از خداست. إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ دلالت بر حال دارد یعنی هم اکنون در حال رجوعیم، قدم به قدم، لحظه به لحظه به سوی او برمی‌گردیم، رجوع الی الله ظاهراً رجوع به ابدیت و ثبوت و بقاء

است، از این جهت نیکان و بدان همه به سوی خدا بر می‌گردند.

چنان که فرموده: **كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ** انبیاء/ ۹۳ در تفسیر عیاشی از حضرت صادق صلوات الله علیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده چهار چیز است در هر کس باشند خدا او را از اهل بهشت گرداند هر کس پناهِش لا اله الا الله باشد.

هر کس خدا نعمتش دهد گوید: الحمد لله. هر کس گناهی از او سرزند گوید:

استغفر الله و هر کس بلائی به او رسد گوید: انا لله و انا الیه راجعون.

۱۵۷- **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.**

ظاهراً مراد از «صلوات» رحمت‌های عمومی و از «رحمة» رحمت خصوصی است، چون آنها که در راه خداوند جهاد کرده و متحمل

مشقات می‌شوند از دو تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۳

جهت مشمول رحمت خدا می‌شوند، یکی عمومی، از قبیل امنیت عمومی، آزادی دین، پیشرفت عمومی توحید، رفاه اجتماعی و

غیره. دیگری رحمت خصوصی که به نسبت اخلاص و فعالیت و استعداد افراد نصیب آنها می‌شود، در نتیجه این دو رحمت، در راه

سعادت پیش رفته و هدایت می‌شوند **وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.**

نکته‌ها

منطق مسلمان:

مسلمان مورد نظر قرآن از یک سو متصل به خدا، به ابدیت، به کمال مطلق و به الله است هر روز و شب با نماز و توجه، این اتصال

استحکام بیشتری می‌یابد، از سوی دیگر به جهان با نظر «الله» می‌نگرد او پیوسته در گسترش توحید که روح همه تعالی و تکامل و

راحتیهاست گام برمی‌دارد. کشته شدن در راه خدا را حیات ابدی می‌داند، مرگ در قاموس او کم شدن و گم شدن نیست. انواع

گرفتاریها که در راه خدا، سعادت نوع و حکومت عدالت پیش آید با جان و دل می‌پذیرد، تکیه گاه او خدا و **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ**

راجعون است، در عوض باران رحمت لایزالی پیوسته به محیط او در حال باریدن است.

در نظر آورید مسلمانان با اخلاص صدر اول اسلام را. سعد بن معاذ گوید:

هنگام برگشتن از جنگ «احد» زمام مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته بودم، مادر پیرم به استقبال آن حضرت آمد.

گفتم یا رسول الله مادرم می‌آید. آن حضرت در شهادت برادرم که در «احد» شهید شده بود به مادرم تسلیت فرمود. مادرم جواب

داد: ای پیامبر خدا چون تو را زنده دیدم همه مصیبت‌ها بر من آسان است، اگر چنان مسلمان باشیم که این آیات می‌گویند

شکست‌ناپذیر خواهیم بود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۴

عالم برزخ

با توجه به آیات و روایات خواهیم دانست که عالم برزخ، عالم نابودی و نیستی نیست، بلکه یک نوع زندگی روحی و معنوی است

که مردگان در آن احساس راحتی و عذاب می‌کنند. اگر مسئله احضار ارواح و تماس گرفتن با مردگان در بیداری از نظر علمی

ثابت شود، این واقعیت بیش از پیش روشن خواهد گردید، فعلاً ما آیات و روایات را بررسی می‌کنیم.

۱- وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ این آیه گرچه درباره شهداست ولی حیات برزخی غیر شهدا را نفی نمی‌کند و صریح است که شهداء زنده‌اند ولی ما آن را درک نمی‌کنیم و کیفیت زندگی آنها بر ما پوشیده است.

۲- وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبَشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آل عمران/ ۱۶۹ این آیه صریح است در اینکه شهداء در عالم برزخ زنده‌اند، و روزی می‌خورند و به آنچه خدا داده شاد و مسرور هستند و نیز شادند درباره آنان که هنوز نمرده‌اند و می‌دانند که برای آنها نیز ترس و اندوهی نخواهد بود.

۳- در سوره یس آیه ۲۶ درباره مردی که از پیامبران دفاع کرد و او را کشتند چنین آمد: قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ یعنی به محض کشته شدن وارد بهشت گردید و گفت: ای کاش قاتلان و قوم من می‌دانستند که خدایم مرا بخشود و از محترمین گردانید، معلوم است که به محض کشته شدن به یک زندگی روحی و برزخی وارد شده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۵ که پر از راحتی بوده است.

۴- الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ نحل/ ۳۲ ظهور آیه در آنست که به محض مردن وارد بهشت می‌شوند البته این یک بهشت روحی است و آن گهی آیه فقط درباره شهداء نیست بلکه شامل همه پاکان است. این آیات چنان که ملاحظه می‌شود درباره نیکوکاران است. اینک آیاتی درباره بدکاران:

۱- وَ حَاقَ بِالْفِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ غافر/ ۴۶ یعنی عذابی بد به خاندان فرعون رسید (و آن) همان آتشی است که بامدادان و شبانگاهان به آن نزدیک می‌گردند و روزی که قیامت برپا شود آل فرعون را به شدیدترین عذاب داخل کنید. ظهور آیه در آنست که نزدیک شدن به آتش صبح و شب در عالم مرگ است و در قیامت نیز باشد عذاب وارد می‌شوند.

در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: هر که از شما بمیرد صبح و شام جایگاهش (در بهشت و جهنم) به او نشان داده می‌شود، به او گویند: این بهشت یا آتش جایگاه تو در قیامت خواهد بود و آن گاه که برانگیخته شوی. و از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده: که نشان دادن به آتش در برزخ خواهد بود.

۲- الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ ... نحل/ ۲۸.

آیه گرچه راجع به هنگام مرگ است ولی دلالت به عذاب عالم برزخ دارد ظاهرا جهنم هم عبارت اخرای عذاب برزخی است. ایضا (سوره نساء/ ۹۷).

۳- ... وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۶

أَخْرَجُوا أَنْفُسَهُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ

... وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ... انعام/ ۹۳ و ۹۴ این دو آیه به عذاب برزخ دلالت تمام دارند و از وقت مرگ شروع می‌شود.

۴- وَ لَوْ تَرَى إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ انفال/ ۵۰ این آیه نیز صریح در عذاب کفار است از حین شروع مرگ در این زمینه روایاتی در کافی ج ۳ کتاب الجنائز نقل شده که لازم است اهل تحقیق به آنجا رجوع کنند.

مطلب دیگری در این زمینه

به دلالت بعضی از آیات گروهی در برزخ در حال بی‌خبری خواهند بود، نه معذب و نه منعم. به آیه زیر توجه کنید:

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ وَ لِكِنِّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ روم/ ۵۵ و ۵۶. روز قیامت گناهکاران قسم می‌خورند که یک ساعت بیش درنگ نکرده‌اند، منظورشان از این یک ساعت یا عالم مرگ و یا هم دنیا و هم برزخ، ولی از آیه بعدی معلوم می‌شود که مراد عالم برزخ است، لفظ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ روشن می‌کند:

چنان که در دنیا از حق منحرف بودند همانطور در تعیین مدت «لبث» نیز در اشتباهند.

اهل علم و ایمان که برزخ را درک کرده‌اند در جواب آنها می‌گویند:

شما در تقدیر و کتاب خدا تا روز قیامت توقف و درنگ کرده‌اید ولی این «لبث» و توقف را نمی‌دانستید و از آن بی‌خبر بودید، پس لا بد چیزی از عذاب و رحمت در برزخ درک نکرده‌اند، در سوره یونس آیه ۴۵ و سوره احقاف آیه ۳۵ و سوره نازعات آیه اخیر، نظیر این مطلب آمده ولی همه با لفظ تشبیه «کان» و مضمونشان غیر از مضمون آیه فوق است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۷ در کافی کتاب الجنائز ج ۳/ ۲۳۵ چهار حدیث از حضرات باقر و صادق صلوات الله علیهما نقل شده که حدیث اول چنین است.

لا یستل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا و الاخرون یلهون عنهم

یعنی در قبر سؤال نمی‌شود مگر از مؤمن خالص و کافر خالص و دیگران به سر خود گذاشته می‌شوند، ظهور این روایت در آنست که آنها در بیخبری محض خواهند بود.

علی هذا آنها که واسطه‌اند ما بین مؤمن محض و کافر محض مانند مستضعفین و مسلمانانی از این قبیل، در عالم برزخ چیزی نخواهند فهمید و الله العالم در مجمع البیان فرموده: آنکه با این آیه به نفی عذاب قبر استدلال کرده حرفش درست نیست زیرا که گفتیم: ممکن است آن بعد از چشیدن عذاب قبر باشد.

یعنی آنها مدتی در عذاب بوده سپس به بیخبری افتاده‌اند.

نگارنده گوید: این آیه ظاهرا چنان که گفته شد فقط شامل گروه بخصوص است.

در کافی ج ۳/ ۲۴۴ از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: ارواح مؤمنان در صفت بدن‌ها در درختی از بهشت هستند همدیگر را می‌شناسند و صحبت می‌کنند چون روح تازه واردی بیاید گویند: این از هول بزرگی بیرون آمده بگذارید آرام گیرد، آن گاه می‌پرسند: فلانی و فلانی چه کردند؟ اگر گوید:

وقت مرگ من زنده بود، امیدوار باشند که پیش آنها آید و اگر گوید پیش از من مرده است گویند: «قد هوی هوی» یعنی به عذاب افتاده اگر از پرهیزکاران بود پیش ما می‌آمد، در روایت دیگر از آن حضرت نقل شده: ارواح کفار چون در آتشند و عذاب می‌شوند، گویند: خدایا آخرت را نیاور، وعده ما را عملی مکن، آخر ما را به اول ما ملحق مکن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۸

[سوره البقره (۲): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۲]

اشاره

إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸)

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۶۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۶۱) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۱۶۲)

۱۵۸- صفا و مروه از علامتهای خدا هستند (بدست خدا تعیین شده‌اند) پس هر که حج خانه خدا کند یا عمل عمره انجام بدهد، مانعی ندارد میان آن دو طواف (سعی) کند، و هر که نیکی را به رغبت کند، خدا بر او شکر گزار و آگاه است.

۱۵۹- آنان که دلایل روشن و هدایت ما را که نازل کرده و برای مردم در دستور آسمانی توضیح داده‌ایم، کتمان می‌کنند چنین کسان را خدا و لعنتگران لعن می‌کنند.

۱۶۰- مگر آنها که توبه کردند و به اصلاح پرداختند و کتمان شده را توضیح دادند، من به سوی آنها باز می‌گردم که من تواب و رحیمم.

۱۶۱- آنان که حق را انکار کردند و در حال انکار بمردند لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنهاست.

۱۶۲- در آن لعنت پیوسته‌اند، عذابشان سبک نمی‌شود و مهلتی نخواهند داشت.

کلمه‌ها

صفا: صفا و مروه دو کوه کوچکی است در مکه در کنار مسجد الحرام در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۹ سمت مقام ابراهیم که حاجیان میان آن دو عمل سعی انجام می‌دهند، فاصله میان آن دو چنان که گفته‌اند سیصد و هشتاد متر و نیم است. صفا در اصل به معنی سنگ صاف و خالص و مروه در اصل به معنی سنگ نرم می‌باشد فعلا میان صفا و مروه به صورت سالن عظیم سرپوشیده‌ای است که در آن «سعی» بجا می‌آید.

شعائر: جمع شعیره و آن به معنی علامت است، شعائر الله مکانهای نشاننداری است که خدا در آنها یاد و عبادت می‌شود.

حج: حج در اصل به معنی قصد و در شریعت قصد خانه خداست برای اعمال بخصوصی که در ذیل آیه ۱۹۶ بقره خواهد آمد.

اعتمر: اعتمر به معنی «عمره» آوردن است توضیح آن ذیل آیه ۱۹۶ بقره دیده شود.

جناح: آن در اصل به معنی میل کردن و کنار شدن است، گناه را از آن جناح گفته که میل از حق به طرف باطل است.

یطوف: طواف به معنی گردیدن بدور شیء است. سیری که آخرش به اولش می‌رسد گرچه دایره‌ای نباشد.

تطوع: تطوع به معنی میل و رغبت، تطوع یعنی با رغبت انجام دادن. طوع در مقابل کره است.

بینات: جمع بینه. یعنی آیات و مطالب روشن و آشکار.

لعنت: لعن به معنی راندن و دور کردن است، لعنت خدا در آخرت عذاب و دور کردن از بهشت و در دنیا دور کردن از قبول رحمت و توفیق است، و از مردم نفرین می‌باشد.

ینظرون: انظار به معنی مهلت دادن است.

شاکر: شاکر بودن خدا پاداش دادن به عمل است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۰

شرحها

در این پنج آیه: موقعیت صفا و مروه، سعی بین آن دو (که قسمتی از عمل عمره است)، کتمان حقائق، توبه بعد از اشتباه، مرگ در

حال کفر بررسی شده است.

۱۵۸- إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ به نظر می‌آید که این آیه تممه مطالب آیات گذشته نباشد بلکه مطلبی جداگانه است و به نظر می‌آید که بعضی‌ها صفا و مروه و عمل «سعی» را از آثار ابراهیم علیه السلام ندانسته و از ساخته‌های جاهلیت دانسته‌اند چنان که از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده، آیه در رد این شبهه آمده که: صفا و مروه هر دو از علامتهایی است که بوسیله خدا تعیین گشته و خدا در آنها یاد می‌شود بنا بر این:

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا حالا که هر دو از نشانه‌های خدا هستند مانعی نیست که در عمل حج و عمره در میان آن دو رفت و آمد «سعی» شود و عمل «هاجر» که برای آب یافتن به طفل صغیر خود میان آن دو سراسیمه می‌دوید به مرحله نمایش آید که یعنی در روزگار گذشته یک مرد موحد (ابراهیم) برای احیاء توحید زن و بچه‌اش را در این وادی گذاشت و او برای پیدا کردن آب و یا هم‌منفسی میان دو کوه می‌گردید، و یا آن نمایش تذلل در پیشگاه خداست.

علی‌هذا نزول آیه برای رفع شبهه است نه برای اثبات وجوب «سعی» و ظاهر آنست که وجوب آن قبلاً معلوم شده بود و ظهور آیه منافی وجوب آن نیست زیرا معنی آن چنین است: صفا و مروه از علائمی است که به دست خدا تعیین گردیده و ساخته مشرکان نمی‌باشد پس مانعی نیست که سعی واجب شده قبلی را میان آن دو انجام بدهید. راجع به اینکه آیه در «عمره القضاء» سال هفتم هجری تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۱

نازل شده به مجمع البیان و غیره رجوع کنید ولی به مضمون روایت فوق: آیه در حجه الوداع نازل شده است.

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ این جمله در آیه ۱۸۴ نیز که درباره روزه است، آمده و حاکی است که عمل روزه و سعی هر دو سخت هستند ولی چون مورد رضای خدا و عمل خیر می‌باشند باید با رغبت و میل انجام داده شوند، خدا آن را می‌داند و به آن پاداش خواهد داد، شکر بنده عکس‌العملی است در مقابل نعمت خدا، شکر خدا عکس‌العمل و پاداش است در مقابل طاعت بنده، لازم است عمل خیر را چنان با رغبت انجام بدهیم گویی گرسنه در سفره رنگین نشسته است.

۱۵۹- إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ظهور آیه تهدید است به آنان که حقائق را کتمان می‌کنند خواه مسلمان باشند یا غیر آن، مخصوصاً به قرینه آیه بعدی، گرچه گفته‌اند و می‌شود گفت:

علت نزول آیه عمل اهل کتاب بوده است.

ظاهراً بینات و هدای هر دو یک چیز هستند، و به جهت روشن و عامل هدایت بودن دو تعبیر آمده است و اشاره به علت تهدید می‌باشد یعنی هدایت و صلاح مردم را نباید پنهان داشت. مراد از «الکتاب» می‌شود گفت: هر کتاب آسمانی است و شاید هر شریعت و دین باشد. نتیجه اینکه باید آنچه خدا برای هدایت مردم فرستاده در اختیار مردم باشد، کتمان آن سد راه خداست. چنین کسان را خدا لعنت و از رحمت خود بدور می‌کند. مردم هم به آنها به زبان حال و به زبان قال نفرین می‌کند زیرا با کتمان آیات خدا مردم را از راه خدا به دور کرده‌اند.

در اصول کافی ج ۱/ ۵۴ باب البدع نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وقتی که بدعتها در امت من ظاهر شود، عالم باید علمش را اظهار کند، هر که تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۲

اظهار نکند لعنت خدا بر اوست. چه بسیار بلاهایی که از کتمان حقائق به بشر رو آورده و حق را در لباس باطل و بالعکس نشان داده است.

یهود و نصاری بشارت عهدین را در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله کتمان کردند و تفرقه انداختند، و صحابه و صایای آن حضرت را درباره علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام کتمان کردند چه حقائقی که به وسیله از خدا بیخبران کتمان نشده و

نمی‌شود اگر دنیا دوستان و ترسویان حقائق اسلام را پنهان نمی‌کردند یقیناً امروز جهان قیافه‌ای غیر از این داشت.

۱۶۰- إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ این آیه استثنایی است از آیه فوق. یعنی آنان که پس از کتمان به مقام توبه آیند و گذشته را جبران کنند مورد عفو قرار خواهند گرفت، ظاهراً مراد از «أصلحوا» آنست که خود را اصلاح و نیت‌شان را پاک گردانند یا مراد اصلاح چیزی است که با کتمان کردن آن را فاسد کرده‌اند و منظور از «بیینوا» آنست که مطلب کتمان شده را روشن و آشکار سازند، خدا با لطف و کرم به سوی آنان برخواهد گشت که خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. این منتهای مهربانی است که درهای برگشت و توبه را باز گذاشته است.

۱۶۱- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَرَاءُ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ این آیه به نظر به مناسبت آیه إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ ... آمده است.

مراد از «الذین کفروا» آنهایی هستند که دانسته حق را انکار می‌کنند و کفرشان از روی عناد است نه جهل. اگر آنها در حال کفر از دنیا روند مورد لعنت و عذاب خداوند قرار می‌گیرند ملائکه نیز آنها را نفرین می‌کنند که راه توحید و سعادت را مسدود کرده‌اند، مردم نیز به زبان حال و قال لعنت می‌کنند که در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۳ هر حال عمل اینگونه اشخاص به ضررشان تمام شده است.

ناگفته نماند در آیه، دوم «یلعنهم» بلفظ فعل آمده و در این آیه بلفظ اسم و ثبوت. و نظیر این آیه است آیه: كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ ... أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ آل عمران / ۸۶- ۸۷ و در باره ابلیس آمده: وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ حجر / ۳۵ شاید منظور آن باشد که برگشت همه لعنتها به آنهاست.

۱۶۲- خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ضمیر «فيها» راجع است به «لعنت» یعنی در لعنت پیوسته هستند و اثر لعنت که عذاب باشد از آنها سبک نمی‌شود، مانند دنیا نیست که به عذاب عادت کنند و احساس ناراحتی کم باشد و آنها مهلت داده نمی‌شوند تا دمی از عذاب فارغ باشند درباره توجیه خلود عذاب به آیه قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ انعام / ۱۲۸ و قاموس قرآن (خلد) رجوع کنید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷]

اشاره

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۶۴) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵) إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (۱۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهْنَا فَنَتَّبِعُوا مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

۱۶۳- خدا و معبود شما یکی است جز او خدایی و معبودی نیست، رحمت او عالمگیر و ثابت است.

۱۶۴- حقا که در آفرینش آسمانها و زمین و پی در پی آمدن شب و روز و در کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا روانند در آبی که خدا از آسمان نازل کرد و زمین را پس از مرده بودن با آن زنده نمود و از همه جنبنندگان در آن پراکند، در گرداندن بادها و

در ابر رام شده میان آسمان و زمین آیاتی است (بر توحید و یگانگی خدا) بر گروهی که تعقل می‌کنند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۵

۱۶۵- بعضی از مردم جز خدا شریکانی (خدایانی) می‌گیرند آنها را مانند دوستی که به خدا لایق است، دوست می‌دارند کاش آن ظالمان به وقت دیدن عذاب (دنیوی) می‌دانستند که تمام قدرتها متعلق به خداست و خدا دارای مجازات شدید است.

۱۶۶- آن گاه که پیشوایان از پیروان خود بیزاری کردند و عذاب را دیدند و روابطشان قطع شد (خواهند دانست که قدرتها همه متعلق به خداست).

۱۶۷- (آن وقت) پیروان گویند ای کاش ما را بازگشتی (و امکانی) بود تا از آنها بیزاری می‌کردیم چنان که از ما بیزاری کردند بدینسان خدا اعمالشان را به صورت پشیمانیها، نشانشان می‌دهد از آتش بیرون شدن ندارند.

کلمه‌ها

اله: معبود بقره/ ۱۳۳.

رحمن: رحمن صیغه مبالغه است دلالت بر وسعت رحمت دارد رحیم صفت مشبیه است دلالت بر دوام و ثبات رحمت دارد فاتحه/ ۳.

سماوات: آسمانها بقره/ ۲۲ اصل آن از «سمو» به معنی رفعت و بلندی است.

اختلاف: اختلاف شب و روز پی در پی آمدن آنست اصل «خلف» به معنی پس و پشت سر است.

فلک: کشتی. در مفرد و جمع بکار می‌رود، چنان که در آیه فوق و در وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ نحل/ ۱۴ جمع آمده.

بث: پراکندن و منتشر کردن. آن در آیه با آفریدن تطبیق می‌شود.

دابه: جنبنده. دب و دیبب به معنی آرام رفتن و حرکت خفیف است، موجودات زنده را به علت حرکت، دابه گفته‌اند، آن در انسان و حیوان بکار می‌رود وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ نوره/ ۴۵.

تصریف: گرداندن. از آن می‌شود فهمید که وزش بادها به طور دائره است نه افقی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۶

ریاح: بادها. مفرد آن ریح است.

سحاب: ابرها. اسم جنس جمعی است، واحد آن سحابه، جمعش سحب و سحاب است در مفرد و جمع بکار می‌رود.

مسخر: رام شده. تسخیر رام کردن با قهر است (قاموس قرآن).

انداد: شریکها. واحد آن ند است، آن با مثل تا حدی فرق دارد. (قاموس قرآن).

الاسباب: وسیله‌ها. مفرد آن سبب است. در اصل به معنی ریسمانی است که با آن به درخت خرما بالا روند، سپس به هر وسیله سبب گفته شده.

کره: رجوع، برگشتن.

حسرات: حسر به معنی کشف و انکشاف است، حسره اندوهی است بر آنچه از دست رفته، حسرات جمع آن می‌باشد.

شرحها

در این آیات روشن شده که جهان هستی دارای نظم واحدی است و تحت یک فرمان و یک اراده می‌چرخد و آن دلیل توحید و یکی بودن خدا است.

آنان که به جای خدا، خدایانی می‌گیرند و به گمراهان روی می‌آورند، روز قیامت و روز انقطاع وسیله‌های مادی، آشکارا خواهند دید که همه چیز در بست در اختیار خدا بوده و فرمانروایان باطل که جای خدا را گرفته بودند سودی به آنها ندارند و از آنها بیزاری می‌کنند. در آن وقت پیروان بی‌خرد با تأسف خواهند گفت: ای کاش به زندگی اول برگشته و از آنها بیزاری می‌کردیم چنان که از ما بیزاری کردند ولی پشیمانی سودی نخواهد داشت.

۱۶۳- وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ این آیه به صورت ادعا و آیه بعدی دلیل این ادعا است. منظور از «واحد» تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۹۷

واحد عددی است نه وصفی، یعنی: خدا و معبود شما یکی است نه بیشتر، چنان که در آیه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا انبیاء/ ۲۲ نیز نظر به «عدد» است.

خلاصه ادعا این است: خدای شما یکی است. جز او خدایی و معبودی نیست.

او دارای رحمت گسترده و ثابت است.

بعضیها واحد را به معنی «واحد» و یکتا گرفته‌اند ولی اگر درست دقت کنیم آیه در صدد نفی تعدد است نه بیهمتایی خدا، آیه بعدی نیز در اثبات «یکی بودن» است در مقابل مشرکان عقیده به خدایان متعدد داشتند، آری بیهمتایی بالملازمه اثبات می‌شود.

۱۶۴- إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.

خبیر «ان» کلمه «لایات» است که در آخر آیه واقع شده، این آیه در اثبات توحید و رحمن رحیم بودن خدا است که در آیه سابق بطور ادعا ذکر شد.

و منظور عمده، توجه دادن به نظام واحد جهان و ارتباط اجزاء آن به یکدیگر و نتیجه‌گیری برای توحید است، برای درک این مطلب باید نیروی تعقل و تفکر را به کار برد که در ذیل آیه فرموده لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

در آفرینش آسمانها و زمین قطع نظر از نظامات عجیب آن دو، ارتباط کاملی حکم فرماست و آسمانها در حیات زمین و اداره شدن آن دخالت مستقیم دارند، مثلا اگر زمین فقط نور را از آسمان دریافت نمی‌کرد و در جاذبه عمومی منظومه شمسی نبود، حتما فلج و فاقد حیات بود، از طرف دیگر: وجود شب و روز و پی در پی بودن آن دو نتیجه مستقیم ارتباط آسمان با زمین است و گرنه هیچ یک وجود نداشت.

از آن طرف پی در پی بودن شب و روز و جابجا شدن نور و ظلمت در اطراف زمین، از ضروریات زندگی است، در نور دائم و ظلمت دائم حیات امکان ندارد و حتی حساب کرده‌اند که زمین در هر ساعت هزار میل بدور خود می‌چرخد تفسیر احسن‌الحديث،

ج ۱، ص: ۲۹۸

و در ۲۴ ساعت یک دور تمام شده، شب و روز تشکیل می‌گردد، اگر به عوض هزار میل، صد میل می‌چرخید، طول شب و روز ۲۴۰ ساعت می‌شد، در حرارت ۱۲۰ ساعته روز نباتات از بین می‌رفت، بقیه هم در سرمای ۱۲۰ ساعته شب معدوم می‌گردید.

و الْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ مَا قَبْلُهَا وَ مَا بَعْدَ جَمَلَةٍ، چیزهایی است که دست بشر در آنها کار نکرده ولی کشتی‌ها کار آدمی است گرچه وسائل و قوانین فشار آب، خاصیت چوب، تأثیر هوا و غیره همه از خداست. به نظرم دلالت کشتیها بر توحید از آن جهت است که بوسیله کشتی و دریانوردی نقاط زمین بهم وصل شده و همه یکپارچه می‌شود، اگر شرائط دریانوردی فراهم نمی‌شد و بشر نمی‌توانست به دریاها دست یابد و با انسانهای دیگر مربوط باشد آن بر خلاف توحید بود، و جای این سؤال باقی می‌ماند که: میان اجزاء زمین هماهنگی نیست گویی فقط یک اراده در آن کار نکرده به دلیل آنکه دریاها بی‌کران از خشکیها جداست.

ولی خدا، با کشتی‌ها با وضع قوانین آب و خاصیت چوب و آهن و غیره دریاها را از اول در اختیار بشر گذاشته و هماهنگی برقرار

کرده است و الله العالم.

وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ هَمَّه دَرِيَاهَاي رُوي زَمِين شُور و تَلَخَنْد، اسْتِفَادَه حَيَوَانَات خَشْكَي و نَبَاتَات از آن غَيْر مَمْكَن اسْت و لِي بَا تَبْخِير دَرِيَاهَا و تَشْكَيل اَبْرَاهَا و جَرِيَان هَوَا، اَبْهَائِ شِيرِين بَصُورَت بَرَف و بَارَان بَه خَشْكَيْهَا مَمْتَقَل مِي شُود. زَمِين بَدَان وَسِيلَه زَنْدَه شُدَه، كَارَوَان رُوئِيدِنِيْهَا بَه رَاه مِي اَفْتَنْد، از آن طَرَف زَنْدَه شَدْن زَمِين و بَه وَجُود آمَدْن رُوئِيدِنِيْهَا بَايَد بَا خَلَقْت مَوْجُودَات زَنْدَه تَكْمِيل شُود و اِگَر حَيَوَانَات اَعْم تَفْسِير اَحْسَن الْحَدِيث، ج ۱، ص: ۲۹۹

از انسان و غيره نبود دائره هماهنگي بسته نمي شد و روئيدنيها بي استفاده مي ماند. ظاهرًا مراد از: وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ از اولين نزول بارانها و زنده شدن زمين و روئيدن گياهان و بعدا خلقت حيوانات است تا وقتي كه اين نظم برقرار مي باشد.

بسيار عجيب است كه روئيدنيها و بَث حيوانات هر دو يكي شمرده شده، زيرا علم ثابت كرده كه حيوانات در تهيه اكسيژن احتياج به روئيدنيها دارند، و روئيدنيها در تهيه كمبود «كربن» احتياج به حيوانات دارند، يكي بدون ديگري قابل دوام نيست، اين هماهنگي از دلائل برجسته توحيد است.

وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ جَرِيَانَهَائِ هَوَا از ضروريات زندگي است، در پاكيژگي محيط زمين، حركت ابرها، تلقيح گياهان، تشكيل نهرهاي دريائي، جابجا شدن آب اقيانوسها و غيره از جريان هوا ناگزينر هستيم، اِگَر فقط فكر كنيم كه: در صورت نبودن جريان هوا، ابرها در سطح اقيانوسها مي ماند و باران به خشكيها نمي رسيد، ضرورت وجود باد را خواهيم دانست.

از طرف ديگر، وزش باد بطور دائره است، هَوَاي سطح دريا از پائين وارد خشكي و هَوَاي خشكي از بالا وارد دريا مي شود، كلمه «تصريف» كه به معني گرداندن است ظاهرًا اين عنايت را دارد. گذشتگان وزش باد را افقي دانسته اند.

وجود ابرها در زندگي ضروري است ولي اِگَر در سطح زمين بودند، زندگي را دچار اشكالات مي كردند و اِگَر مرتب در بالا پيش مي رفتند ناپديد مي گشتند حرارت هَوَاي سطح زمين آنها را به بالا مي برد، سردی طبقه بالا مانع از ارتفاع زياد آنها مي شود، لذا به صورت تراكم در بين آسمان و زمين مسخر مي شوند و دائره زندگي را پر مي كنند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۰۰

لَايَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ يعنى: در خلقت آسمانها و زمين و ... علامتهايي است بر توحيد خدا و بِرِ الْهُكْمِ إِلَهٍ وَاحِدٌ، ولي اين نشانه ها براي كساني است كه تفكر و تعقل مي كنند و مي خواهند دنيايي را كه در آن زندگي مي كنند بشناسند وضع يك قصيده به وحدت شاعر و ارتباط اجزاء يك كارخانه به وحدت تدبير دلالت دارند، همچنين نظم و ارتباط و هماهنگي جهان از وجود يك اراده و يك خدا حكايت دارد آري: وَالْهُكْمِ إِلَهٍ وَاحِدٌ.

۱۶۵- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ.

اين آيه درباره كساني است كه در آيات گذشته تعقل نمي كنند و براي خدا شريكاني مي گيرند و آنها را كه دخالتي در خلقت عالم و اداره آن ندارند همچون خدا دوست مي دارند. در آيات بعدي خواهيم ديد كه «اندا» شامل پيشوايان باطل نيز هست، آنان كه از رؤساء باطل پيروي مي كنند، مشرك هستند و خداياني جز خدا گرفته اند.

در مجمع از حضرت باقر عليه السلام نقل شده: آنها رؤساء ستمگر و پيروان آنهاست «۱» آنها روز قيامت و در ميان عذاب خواهند گفت: رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا احزاب / ۶۷.

بعضي گفته اند: مراد از «حُب» در آيه اطاعت است يعنى به آنها اطاعت مي كنند مثل اطاعت خدا، ولي حمل به ظاهر بهتر است و اطاعت از لوازم حُب مي باشد، ضمنا آيه صريح است كه خدا را مي توان دوست داشت به خلاف آنان كه گفته اند: در دوست داشتن سنخيت لازم است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ مؤمنان، خدا را مبدء کمالات دانسته و از روی فهم و درک دوست می‌دارند ولی گمراهان معبودهای باطل را از روی تقلید

(۱)

قال ابو جعفر (ع): و الله يا جابر، هم ائمة الظلمة و اشياهم. تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۰۱

و هوس دوست دارند دوستی مؤمنان قابل زوال نیست ولی دوستی گمراهان با کمی توجه قابل زوال است پس مؤمنان در دوستی خدا پایدارتر از دوستی کفار در رؤساء باطلند. بقول بعضی از فضلاء جمله وَالَّذِينَ آمَنُوا ... دفع دخل است که مبادا گمان کنند: مشرکان در محبت انداد از مؤمنان در محبت خدا پیشرفته‌تر هستند.

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ به نظر می‌آید که «لو» به معنی تمنی و آرزو است و جواب نمی‌خواهد.

«یری» به معنی دانستن و رؤیت علنی است. مراد از «العذاب» ظاهراً عذاب دنیوی و «یرون» به معنی دیدن و «ان القوه...» مفعول «یری» است. یعنی:

ای کاش این ظالمان به وقت دیدن عذاب دنیوی، می‌دانستند که تمام قدرتها به دست خداست و خدا دارای مجازات شدید است، و معبودهای انسانی و بتهای آنها قدرت و نیرویی ندارند. این حاکی است که آنها به وقت آمدن عذاب، این را خواهند دانست، نظیر وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ سجده/ ۱۲ و لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ سبأ/ ۳۱ یعنی این هر دو را خواهی دید، «لو» در هر دو آیه برای تمنی و آرزو است.

۱۶۶- إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَأَوَّاءُ الْعَذَابِ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ.

گفته‌اند این آیه بدل است از إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ در آیه قبلی ولی ظاهراً مراد از «العذاب» در آیه گذشته عذاب دنیوی است.

به نظرم این آیه ظرف است به آنچه در آیه قبل بود و تقدیر آن چنین است:

و يعلمون ان القوه لله اذ تبرء الذين ... یعنی این مرءوسین ظالم در دنیا به وقت آمدن عذاب و در آخرت به وقت بیزاری جستن رؤساء، خواهند دانست که تمام قدرتها متعلق به خداست. و اگر بیان یا بدل باشد از «اذ» سابق، آن وقت تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱،

ص: ۳۰۲

هر دو عذاب راجع به آخرت است.

آیه صریح است در این که معبودهای دروغین اعم از انسان و غیر انسان و فرمانروایان باطل نه تنها در آخرت یاری نخواهند کرد بلکه از پیروان خویش بیزاری خواهند جست، و هر دو گروه عذاب را خواهند دید و وسائل و روابطی که در دنیا میان آنها بود همه بریده و ناپدید خواهد گردید، و آن وقت که مصداق یَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً دُخَانُ / ۴۱ و لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ غافر/ ۱۶ آشکار گردید خواهند دید که معبودهای باطل قدرتی نداشته‌اند به «نکته‌ها» رجوع شود.

۱۶۷- وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤْنَا مِنَّا.

در آن موقع که دیدند، رؤسا کمکی نکردند سهل است بلکه از پیروان خود بیزاری هم کردند با کمال حسرت خواهند گفت ای کاش به زندگی دنیا برگشته ما نیز از آنها بیزاری می‌کردیم ولی دیگر وقت گذشته است.

كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ.

«حسرت» حال است از «اعمالهم» یعنی خداوند اعمال آنها را به آنها نشان می‌دهد در حالی که این اعمال بر آنها حسرت و اندوه و

ندامت هستند. لفظ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ صریح در خلود اهل آتش در آتش است در این زمینه به قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فیها انعام/ ۱۲۸ رجوع شود.

نکته‌ها

پیشوایان باطل:

از آیه إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ... روشن گردیده که: پیشوایان از جمله «انداد» و شریکان خدا هستند، در این زمینه آیات زیادی داریم اَتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۳۰۳ دُونَ اللَّهِ

توبه/ ۳۱ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ بقره/ ۲۵۷، إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اعراف/ ۳۰ پس آنان که در مقابل دین و قانون خدا از طاغوت و پیشوایان باطل پیروی می‌کنند مشرک هستند و اطاعتشان از آنها یک نوع عبادت و بندگی آنهاست.

بیزاری پیشوایان:

به مضمون بسیاری از آیات، پیشوایان باطل اعم از انسانها و بتها و شیطان روز قیامت از پیروان خویش بیزاری خواهند کرد، کسانی که پیشوا و معبود آنها خداست با خدا ارتباط پیوسته داشته و خواهند داشت و از آن مبدء فیض و رحمت به طور دائم بهره‌مند خواهند بود، از آن طرف لعنتی بودن ارتباط پیشوایان باطل به طور کلی آشکار و روشن خواهد گردید و پیروان آنها فریاد یا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ خواهند کشید.

اینک بعضی از آیات، إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا در جای دیگر آمده که پیشوایان به خدا خواهند گفت: اَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ قصص/ ۶۳، شیطان روز قیامت به مردم خواهد گفت: اِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ... ابراهیم/ ۲۲. گفتگو و مجادله و نفرین میان پیشوایان باطل، و پیروان آنها در روز قیامت، مطلب دیگری است که در محل خود خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۶۸) إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰) وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عَمًى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱)

۱۶۸- ای مردم از آنچه در زمین است در صورت حلال و پاکیزه بودن، بخورید و از اوهام شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.

۱۶۹- او فقط شما را بکار بد و گناه بدتر فرمان می‌دهد و امر می‌کنند: آنچه را که نمی‌دانید بخدا نسبت دهید.

۱۷۰- وقتی که به مشرکان گویند: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید گویند: بلکه از آئینی که پدران خویش را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا گرچه پدرانشان چیزی نفهمیده و هدایت نیافته بودند؟!
 ۱۷۱- حکایت کافران (با تو) حکایت کسی است که صدا می‌زند. ب حیوانی که جز صدایی و آوایی نمی‌شنود، آنها کران و گنگان و کورانند لذا چیزی نمی‌فهمند.

کلمه‌ها

حلال: حل به معنی باز کردن است حلال چیزی است که از ممنوعیت باز شده تصرف و خوردن آن جایز است بر خلاف حرام که محدود و ممنوع است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۵
 طیب: دلچسب و طبع پسند. که حواس از آن لذت می‌برد. اصل آن طیب (بر وزن قیف) به معنی دلچسبی و طبع پسندی است.
 خطوات: خطوه (بر وزن خمره) فاصله میان دو قدم در راه رفتن و (بر وزن بهره) یک قدم برداشتن، جمع آن در اول خطوات (بضم خاء و طاء) و در دوم (بر وزن ضربات) است. پیروی از خطوات شیطان، تبعیت از وسوسه‌های اوست.
 شیطان: بقره/ ۱۴ و ۱۰۲.
 سوء: (بضم سین) بد، و به فتح سین: بدی، به عبارت دیگر در اول اسم و در دوم مصدر است. سوء هر چیزی است که بدی و ناراحتی آورد اعم از گناه یا غفلت. پس «سوء» از گناه اعم است.
 فحشاء: فحش، فاحشه، فحشاء به معنی کار بسیار زشت هستند، فحشاء و فاحشه در قرآن به زنا، لواط، تزویج نامادری و نظائر آنها گفته شده (قاموس قرآن).
 الفینا: الفاء: پیدا کردن. «الفاه: وجده».
 یعقلون: عقل به معنی درک و فهم است.
 ینعق: نعق: بانک زدن. فریاد کشیدن. «نعق الغراب: صاح».
 دعاء: خواندن.
 نداء: خواندن به صدای بلند.
 صم: صم: کرها. بکم: لال‌ها. عمی: کورها بقره/ ۱۸.

شرحها

در این آیات دو نمونه از «انداد» که به عوض خدا از آنها پیروی می‌شود ذکر شده یکی شیطان و وسوسه‌های او، دیگری تقلید کورکورانه از پدران تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۶
 و رسوم و آداب خرافی که هر دو مورد تذکر و نکوهش قرار گرفته، و آنها که پیرو تقالید و رسومات هستند و بدون تفکر از آن جانبداری می‌کنند به حیوانات تشبیه شده‌اند که صدا را می‌شنوند ولی معنای آن را نمی‌دانند.
 ۱۶۸- یا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.
 چون آیه متوجه به عموم مردم است و عموم مردم از پیش خود حلال و حرام ساخته و می‌سازند، لذا «یا أَيُّهَا النَّاسُ» آمده، تنها مشرکان و مسلمانان در نظر نیست.
 علت نزول آیه قهرا آنست که بعضی از مشرکان و غیره چیزهایی را بی‌جهت بر خود حرام کرده بودند چنان که در سوره مائده/

۱۰۳، و سوره انعام/ ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳ نقل شده است حلالاً طیباً هر دو حال است از «مِمَّا فِي الْأَرْضِ» یعنی: خوردن عموم مأكولات برای عموم جایز و مباح است به دو شرط: یکی این که حلال باشد یعنی حق کسی در آن نبوده و نهی از آن نشده باشد دیگری آن که طیب و موافق طبع باشد و طبع معتدل انسان از آن متنفر نباشد مثل چیزهای گندیده. در جای دیگر در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: وَيَجَلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ اعراف/ ۱۵۷. ظاهر آنست که آیه در صدد اکل مباح است نه هر تصرف جایز چنان که بعضی گفته‌اند.

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ نشان می‌دهد که حرامهای ساختگی پیروی از اوهام و وسوسه‌های شیطان است.
۱۶۹- إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

این آیه علت نهی از پیروی شیطان است که شیطان همیشه به چیزهای تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۷ مضر و بدبخت کننده وادار می‌کند و دستور می‌دهد که به خدا دروغ به بندید و از فیض رحمت او به دور مانید، اصل فساد، عقائد باطل، تحریف شرایع همه از و أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ریشه گرفته و می‌گیرد.

آری شیطان و شیطان صفتان جز به فحشاء و منکر و بدعتها امر نمی‌کنند، به قرینه و مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ نور/ ۲۱ که منکر به جای «سوء» آمده، مراد از السوء هر کاری است که بدی و ناراحتی می‌آورد اعم از گناه، غفلت، تضييع وقت، زحمت فزون از طاقت و غیره و مراد از فحشاء گناهان بزرگ و رسوا کننده است.

پس «سوء منکر» عبارتند از مطلق کارهای بد و ناپسند خواه گناه باشد یا غیر آن چنانچه در آیه فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ آل عمران/ ۱۷۴، به حادثه ناگوار «سوء» گفته شده یعنی حادثه ناگواری به آنها نرسید.

معنی آیه چنین می‌شود شیطان شما را به هر کار بد نتیجه و اندوهبار (اعم از گناه و غیره) و به هر گناه بزرگ و رسوا کننده امر می‌کند. بالاتر از آن به بدعتها و جعل عقائد ناحق، و دروغ بستن به خدا وادار می‌نماید.

۱۷۰- وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا.

این قسمت دوم از «انداد» گیری است که در برابر دستور خدا از رسوم و سنن خرافی پیروی می‌کنند و بجای تفکر در کلام خدا، می‌گویند از آنچه پدران خود را در آن دیده‌ایم پیروی خواهیم کرد جمله أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْزِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ می‌گوید این در صورتی است که آنها تحقیق کرده و بدانند که پدرانشان در راه حق و در طریق صحیح بوده‌اند و اگر پدرانشان اهل هدایت نبوده و چیزی درک نکرده و بیراهه رفته‌اند، چگونه می‌توانند از آنها تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۸ پیروی کنند و پیش خدا معذور باشند و در راه سازندگی قدم بردارند!!!

راجع به تقلید در «نکته‌ها» سخن خواهیم گفت.

۱۷۱- وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً.

در اینجا لازم است کلمه «معک» یا نظیر آن را در نظر بگیریم و چنین باشد: مثلهم معک کمثل الذی ... مراد از الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که دانسته و از روی عناد کافرنه از روی جهل. در این مثل چوپان و گوسفند مطرح نیست که بگوئیم: گوسفند نفهمیده از چوپان پیروی می‌کند بلکه منظور آنست که حیوانی صدای انسان را می‌شنود ولی معنی آن را درک نمی‌کند چنان که ما صدای گاو را می‌شنویم و معنی آن را درک نمی‌کنیم.

کافران چون بنای نشیندن و نفهمیدن دارند در نتیجه کلمات پیامبر در نظرشان به صورت نامفهومی در آمده چنان که در جای دیگر فرموده: وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا انعام/ ۲۵ و نیز فرموده: مَا كَانُوا يَسْمَعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ هود/ ۲۰، آری اعراض از حق انسان را این چنین عوض می‌کند.

یعنی: حکایت تو در هدایت کفار حکایت کسی است که به حیوانی بانک زند چنان که حیوان فقط صدا را می‌شنود و معنی آن را

درک نمی‌کند، کفار هم چنین هستند.

صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ آنها در مقابل کلمات حق، کر هستند و لال هستند و کورند لذا چیزی نمی‌فهمند و هدایت نمی‌شوند.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۹

نکته‌ها

اصل اباحه:

به موجب آیه کُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا اصل در اشیاء اباحه است، آنچه تحریم نشده و طبع پسند است می‌شود تصرف کرد و خورد و آشامید هر چه باشد و هر کجا باشد، بر خلاف اخباریها که عقیده دارند: هر چه درباره آن از دین رخصت و دستور نرسیده، باید در آن احتیاط کرد و نخورد و تصرف نمود وهابی‌های حجاز که پیروان محمد بن عبد الوهاب نجدی هستند نیز چنین عقیده دارند، و جریان اصل اباحه بسیار مفصل است و باید در کتابهای اصول فقه مطالعه کرد.

دروغ بستن بر خدا:

به مضمون: وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ یکی از خطوات و وسوسه‌های شیطان آنست که: وادار می‌کند تا بر خدا و رسول دروغ ببندیم در مکتب تشیع اینکار به قدری زشت و خطرناک است که حتی اگر کسی دانسته به خدا و رسول و امام دروغ بر بندد روزه‌اش باطل می‌شود باید قضای آن را بگیرد و دو ماه نیز روزه کفاره بگیرد و توبه کند تا آمرزیده شود و این از افتخارهای مکتب تشیع است که دروغ بستن بر خدا و رسول را چنان سخت گرفته است.

عقائد باطل، بدعت‌های خانمان برانداز، مکتبهای باطل، همه نتیجه دروغهایی است که بر خدا و رسول بسته‌اند، تصور کنید در دروغهایی که علماء یهود و نصاری جعل کرده و مردم را از پیروی اسلام بازداشتند، دروغهایی که به وسیله معاویه، ابو هریره، سلاطین اموی و عباسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شد تا حق را در صورت باطل و باطل را در صورت حق ظاهر نمودند، در تاریخ مشهور است که معاویه پول کلانی به «سمره بن جندب» داد که روایت کرد: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۳۱۰

آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ... بقره/ ۲۰۷ درباره عبد الرحمن بن ملجم لعین و آیه ... أَلَدُّ الْخِصَامِ ... بقره/ ۲۰۴ درباره علی بن ابی طالب علیه السلام است. برای روسیاهیهای ابو هریره و امثال او لازم است به کتابهای مخصوص رجوع نمود. صوفیه و امثال آنها نیز در دروغ بستن به خدا و رسول مشهور می‌باشند. قرآن مجید بارها این گونه اشخاص را تهدید کرده است وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ آل عمران/ ۷۸ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ یونس/ ۶۹.

قرآن و تقلید:

آیه وَ إِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ... حکایت دارد که اسلام دین تعقل و تفکر است، کلمات لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و غیره بارها در قرآن مجید تکرار شده است، جمله أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ مفید آنست

که اگر طریقه پدران آنها بر مبنای منطق و تعقل بوده، اینها حق دارند که از آنها تقلید بکنند و گرنه، نه.

قرآن مجید در آیات متعددی تابعان را که بدون تفکر از متبوعان پیروی کرده‌اند اهل عذاب دانسته و عذر آنها را قبول نمی‌دارد و می‌گوید: **فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ... زمر/ ۱۸** یعنی سخن را می‌شنوند و درباره آن فکر می‌کنند و بهترین آن را اختیار می‌کنند خلاصه: هر راهی و هر کاری و هر دینی که انسان اختیار می‌کند باید اول آن را بفهمد و در اطراف آن تحقیق بکند سپس آن را قبول کرده و در راه آن قدم بر دارد و در این راه اگر اشتباه هم بکند پیش خدا معذور خواهد بود.

در تقلید از فقهاء که مقلد راهی به مسائل دینی ندارد، دستور داده شده که:

تا چند نفر متخصص و خیره، ایمان و عدالت و علم فقیه را تصدیق نکرده‌اند نمی‌شود از او تقلید نمود، در رجوع به دکتر و مصرف کردن دواى او، عقل حکم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۱

می‌کند باید قبلاً مهارت او را دانست بعد مراجعه نمود.

در ذیل آیه **وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي ... بقره/ ۷۸** در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که مردی عرض کرد عوام یهود در تقلید از علمای خود چاره‌ای نداشتند چنان که عوام ما نیز ناچارند بی آنکه از حقیقت با خبر باشند از علما تقلید کنند؟ امام علیه السلام در ضمن جواب فرموده:

اگر عوام ما از فقهاء، فسق، عصیت بر سر هم زدن برای مال خدا ... به بینند و باز از آنها تقلید کنند مانند عوام یهود هستند، بعد فرموده: از فقهاء آنکه پرهیزکار، حافظ دین، مخالف هوای نفس و مطیع خدا باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند.

ناگفته نماند: عقیده یک دفعه آنست که مبنای فکری و استدلالی دارد، و طرف با تفکر و استدلال به آن عقیده رسیده است، این عقیده را در صورت باطل بودن باید با استدلال از بین برد، و یک دفعه آنست که مبنای عاطفی دارد و طرف از استدلال عاجز است، عقیده بت پرستان جنبه عاطفی داشت و در جواب پیامبران می‌گفتند: پدران خود را چنین یافته‌ایم، از طریق آنها کنار نخواهیم شد **وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ** این منطق از نظر قرآن قبول نیست باید کوییده شود، لذا بت پرستی در اسلام مجاز نیست که بماند، گرچه اسلام را نیز به او تحمیل نمی‌کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۲

[سوره البقره (۲): آیات ۱۷۲ تا ۱۷۶]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنَّ كُنتُمْ لِيَاءَهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲) **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۷۳) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الصَّلَاةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَضْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶)**

۱۷۲- ای اهل ایمان از چیزهای پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم، بخورید، و خدا را شکر کنید اگر خدا را به پرستید.

۱۷۳- خداوند فقط خوردن میت و خون و گوشت خوک و آنچه به وقت ذبح نام غیر خدا بر آن برده شود، بر شما حرام کرده (ولی) کسی که مجبور شود بی آنکه طالب لذت باشد و بی آنکه در خوردن افراط کند گناهی بر او نیست، که خدا غفور و مهربان است.

۱۷۴- آنان که آنچه را خدا از کتاب نازل کرده کتمان می‌کنند و آن را به بهای کمی می‌فروشند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

در شکمهای خود فقط آتش می‌خورند، خدا روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و از گناهان پاکشان نمی‌کند و برای آنها عذابی دردناک است.

۱۷۵- آنها همانها هستند که ضلالت را به هدایت و عذاب را به مغفرت خدا خریدند، چه چیز آنها را بر آتش شکبیا کرده است؟!
 ۱۷۶- این وعده عذاب بدان جهت است که خدا کتاب را به حق (و برای وحدت) نازل کرده (ولی) آنها که در زمینه کتاب اختلاف کردند در تفرقه شدید هستند.

کلمه‌ها

میته: میت و میت هر دو به معنی مرده است. میته مؤنث میت حیوانی است که بدون ذبح شرعی مرده، خواه خود بخود مرده و یا به ذبح غیر شرعی.

خنزیر: خوک. جمع آن در قرآن خنازیر است.

اهل: اهلال به معنی بلند کردن صداست. ماه را از آن هلال گویند که به وقت دیدن آن صدا بلند کرده به یکدیگر نشان می‌دهند.
 اضطر: اضطرار: احتیاج و اجبار. آن در واقع حمل غیر بر ضرر است، تحمیل کننده شاید شخص دیگر و یا حالتی در خود شخص باشد مانند گرسنگی و غیره.

باغ: اسم فاعل از بغی به معنی طلب، باغی: طالب و مایل.

عاد: اسم فاعل است از عدو به معنی تجاوز.

اثم: گناه ضرر بقره/ ۲۱۹.

غفور: غفر به معنی پوشاندن و مستور کردن است غفران گناه پوشاندن و ناپدید کردن آنست غفار و غفور صیغه مبالغه هستند یعنی

بسیار آمرزنده. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۴

یکلمهم: تکلم سخن گفتن.

شفاق: اختلاف، جدایی بقره/ ۱۳۷.

شرحها

در آیات قبلی عموم مردم از تقلید کورکورانه و از پیروی اوهام شیطانی مخصوصا در مورد چیزهای خوردنی، نهی شدند. در این آیات به مؤمنان دستور داده شده از نعمتهای پاکیزه بخورند و خدا را شکر کنند نیز بعضی از محرمات که نمی‌شود خورد بیان گردیده و به آنان که به خاطر مال دنیا این گونه حقائق را کتمان می‌کنند وعده عذاب داده شده است.

۱۷۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ.

این آیه قطع نظر از مطالب خود، مقدمه بیان محرمات در آیه بعد است شکر نعمت که دستور داده شده وسیله ارتباط ما بین روزی دهنده و روزی خورنده است، به وسیله شکر دایره نعمت پر شده و حقیقت جای خود را می‌گیرد.

مقتضای فطرت آنست که از نعمت استفاده کرده و صاحب نعمت را بشناسیم و آن اهلیت زیادت به ما خواهد داد لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ در آیه دیگر آمده فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا ... نحل / ۱۱۴.

آمدن شرط در: إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ ... ظاهرا برای آنست: حالا که خود را بنده خدا می‌دانید. حق ندارید از پدران و خطوات شیطان پیروی

کنید.

تکیه بر روی «طیب» از آن جهت است که ملائک حلال و حرام روشن گردد، آنچه پاکیزه و طبع پسند است باید حلال و مجاز باشد و آنچه خبیث، تنفرآور و کثیف است باید تحریم گردد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۵

۱۷۳- إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلًا بِهِ لَعَيْرِ اللَّهِ.

این چهار چیز در آیات دیگر نیز ذکر شده‌اند «۱» حصر در آیه اضافی و نسبت به چیزهایی است که مشرکان (و شاید اهل کتاب نیز) حلال می‌دانستند و گرنه حیوانات دیگری نیز حرامند. از قبیل درندگان و غیره.

حرام بودن میته و خون و خوک برای عوارض ناگواری است که در بدن تولید می‌شود ولی حرمت آنچه به وقت ذبح نام غیر خدا برده شده برای تقویت توحید و کوییدن «انداد» و معبودهای دروغین است، حتی آنچه به وقت ذبح نام خدا بر آن ذکر نشده حرام است خواه نام غیر خدا یاد شده یا نه و لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِشَقُّ انعام / ۱۲۱.

در کتاب کافی ضمن روایتی علل حرمت مردار از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که خوردن آن بدن را ضعیف و رنجور می‌کند، نیروی بدن را می‌کاهد و سبب قطع نسل و سکنه می‌شود و درباره خوردن خون فرموده: ... دهان را بدبو، بوی بدن را بد می‌کند، سبب بد خلقی، بیماری هاری، قساوت قلب، کمی عاطفه می‌شود تا جایی که ممکن است فرزند و پدر و مادرش را بکشد ... «۲»

امروز بشر با تجربه و پیشرفت علم این حقائق را به نحو احسن دریافته است.

(۱)- این چهار چیز در سوره انعام / ۱۴۵ و سوره نحل / ۱۱۵ و نیز در سوره مائده / ۳ به اضافه چند چیز دیگر آمده است. ظاهراً این تکرار برای اهمیت مطلب بوده است.

(۲)- کافی کتاب اطعمه حدیث اول، ولی باید دانست که این مضرات در خوردن خون است ولی تزریق خون تازه و زنده، به بدن که ربطی به دستگاه گوارش ندارد جایز و خرید و فروش آن نیز مجاز است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۶

اما خوک حیوانی است بسیار کثیف، بی‌غیرت و لاابالی. نوعاً از کثافات و گاهی از فضولات خود تغذیه می‌کند، انگل «تریشین» که به صورت نوارهای سفید باریک در ماهیچه‌های آن موجود است و همچنین «کرم کدو» که در گوشت این حیوان پلید هست، سبب هر نوع بیماری در بدن می‌گردد.

به فرض اگر با وسائل علمی امروز بتوان این انگل‌ها را از بین برد صفات این حیوان مانند بی‌غیرتی و بی‌عفتی و بی‌اعتنایی به مسائل که به وسیله گوشت آن به انسان منتقل می‌شود چاره‌پذیر نیست. لفظ «لحم» دلالت بر آن دارد که گوشت خوک چنانچه خود نمیرد و سرش بریده شود حرام است.

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ این قسمت از حکم اولی استثناء شده یعنی آنکه برای حفظ جان خویش ناچار باشد از این حرامها بخورد به دو شرط مانعی نیست، یکی آنکه «غیر باغ» یعنی مایل و خواهان لذت نباشد و حرمت اولیه را در نظر بگیرد، دوم «غیر عاد» یعنی از مقدار ضرورت تجاوز نکند، از لفظ «غفور» می‌شود استفاده کرد که خدا در صورت اضطرار اثرات ناگوار آنها را از بین برده و مستور خواهد کرد، چون در اینجا گناهی نیست تا بخشوده شود لفظ «رحیم» حکایت دارد که این اجازه در اثر مهربان بودن خدا است.

ناگفته نماند: از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که: در تفسیر «غَيْرِ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ» فرمودند: باغی آنست که بر امام خروج کند، عادی کسی است که راهزنی می‌کند مردار بر او حلال نیست «۱» در روایت دیگری از آن حضرت منقول است: باغی آنست که از

(روی هوس) بشکار می‌رود، عادی راهزن است، اینها نباید نماز را شکسته بخوانند و اگر اضطرار پیش آمد مجاز نیست از میته بخورند،

(۱) - کافی ج ۶ / ۲۶۵ کتاب اطعمه.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۷

آنچه در حال اضطرار به دیگران حلال می‌شود بر اینها حلال نیست (۱).

این روایات که در وسائل الشیعه، تفسیر برهان و غیره نقل شده منافی معنای اولی نیست بلکه لفظ «باغ-عاد» به همه آنها شامل است، چنین کسان اگر در حال اضطرار از محرمات بخورند بر آنها گناه نوشته خواهد شد که در معصیت پروردگار هستند.

۱۷۴- إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أَوْلِيكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ.

این آیه روشن می‌کند که محرمات فوق در تورات و انجیل نیز بوده، ولی دانشمندان اهل کتاب آن را به خاطر نفع مادی و پول دوستی اظهار نمی‌کردند و در مقابل اسلام جبهه‌گیری می‌نمودند.

در سوره نحل / ۱۱۸ بعد از ذکر چهار چیز حرام فرموده: وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ معلوم است که شریعت تورات نیز اینها را حرام کرده بود و در جای دیگر در وصف اهل کتاب آمده: وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ توبه / ۶۹ به هر حال:

آیه شریفه آنها را تهدید به عذاب می‌کند، ولی تهدید شامل هر کسی است که حق را کتمان نماید اهل کتاب باشد یا مسلمان.

وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ سخن نگفتن خدا با اینگونه اشخاص در آیه وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...

آل عمران / ۷۷ نیز آمده، بهتر است این کلمه را حمل بر ظاهر کرده و بگوئیم:

خدا در روز قیامت با مؤمنان از روی مرحمت سخن خواهد گفت البته صدا خواهد آفرید و مؤمنان خواهند شنید چنان که فرموده:

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ سَلَامًا قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ يس / ۵۷ و ۵۸ یعنی برای آنها سلام قولی

(۱) - تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۸

است از طرف خدای رحیم. ولی این سخن گفتن نسبت به کفار نخواهد بود، آنچه در آیات آمده که خدا اهل عذاب را عتاب و ملامت خواهد کرد حق است چنان که در سوره مؤنون / ۱۰۸ و اعراف / ۳۸ و غیره آمده ولی مراد از «لا یکلّمهم» در آیه. تکلم از روی مهر و رحمت است - لفظ «و لا یزکیهم» نشان می‌دهد که خدا با از بین بردن گناهان آنها را پاک و منزّه نخواهد کرد.

۱۷۵- أَوْلِيكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ.

«اشتری» را می‌شود خریدن یا عوض کردن معنی نمود، در هر حال هدایت و مغفرت را از دست داده و در عوض ضلالت و عذاب را به دست آورده‌اند. «ما» در فَمَا أَصْبَرَهُمْ ... ظاهراً برای تعجب است یعنی اینها در برابر وعده عذاب چقدر بی‌اعتنا و خونسرد هستند.

۱۷۶- ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ.

یعنی این وعده‌ها و تهدیدها برای آنست که خدا کتاب را به حق نازل کرده و باید آنچه در کتاب است کتمان نشود، تا روشن گردد که تورات و انجیل این احکام را تأیید کرده‌اند ولی آنها که درباره کتاب اختلاف می‌کنند و آن را منشأ اختلاف و تشست

می‌گردانند از حقیقت و از وحدتی که نظر کتاب است بسیار بدورند و باید در عذاب بمانند که غرض خدا را نقض کرده‌اند. آیه شریفه مفید آنست که خداوند کتابها را برای ایجاد وحدت فرستاده تا مانند رشته محکمی جامعه را به مهم متصل کنند، اما آنان که دانسته این کتابها را در مسیر اغراض خویش قرار داده و از مسیر اصلی منحرف می‌کنند در عذاب خدا خواهند بود مسلمان باشند یا غیر مسلمان. در جای دیگر آمده: **وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بقره/ ۲۱۳**. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۱۹

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۷]

اشاره

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

۱۷۷- نیکی آن نیست که صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی آن کس است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران ایمان آورده است، و مال خویش را با آنکه دوست می‌دارد به خویشاوندان و یتیمان و فقراء و درمانده دور از وطن و سائیلان و در آزادی بردگان می‌دهد، و نماز می‌خواند و زکاة می‌دهد، و بعهد خود وقتی که می‌بندد وفادار می‌ماند و در برابر محرومیت و مرض و به وقت جنگ استقامت دارند، اینها کسانی هستند که راست گفته‌اند و فقط اینها پرهیزکاران کاملند.

کلمه‌ها

بر: (بکسر باء) نیکی و خوبی، به فتح اول به معنی نیکوکار و نیز به معنی خشکی مقابل دریا است (قاموس قرآن). ملائكة: فرشتگان. مفرد آن ملک، به عقیده اکثر علماء آن از ماده «الوک» به معنی رسالت است.

قربی: قربی و قرابت به معنی خویشاوندی و نزدیکی نسبی است بقره/ ۸۳.

ابن السبیل: پسر راه، یعنی درمانده دور از وطن.

الرقاب: جمع رقبه، آن در اصل به معنی گردن است، استعمال آن در بنده تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۲۰

و انسان از باب ذکر جزء و اراده کل است.

بأساء: بأس بؤس بأساء هر سه به معنی سختی و ناپسند است، بأساء را سختی شدید نیز گفته‌اند. به معنی عذاب، خوف و جنگ نیز آیند که همه مصداق سختی می‌باشند.

ضراء: ضرر شدید. بأساء و ضراء اگر یک جا ذکر شوند مراد از اولی سختیهای خارج از وجود است مثل ضرر مالی و از دومی گرفتاری وجود مثل بیماری. این هر دو کلمه اسم مؤنث و مفرد هستند.

(قاموس قرآن).

شرحها

این آیه در صدد معرفی اعمال نیک و مردان نیکوکار است و می‌گوید:

نیکوکار کسی است که از درون به توحید و واقعیات معتقد، و از بیرون مصدر اعمال نیک و خدا پسند باشد و در پیش آمدها استقامت ورزد و خود را نبازد.

در میزان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده: هر که به این آیه عمل کند ایمانش کامل است. در شأن نزول آیه گفته‌اند: درباره تحویل قبله بحث و جدال و گفتگو زیاد شد و یهود دست بردار نبود تا آیه شریفه نازل گردید. ولی نمی‌شود گفت: در این مورد فقط این آیه نازل شده است بلکه آیات قبل و بعد نیز نازل شده‌اند، ضمناً در این آیه مطلب فوق بررسی گردیده است. ۱۷۷- لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ

«بر» اول به معنی نیکوکاری است و همچنین «بر» دوم، ولی حمل «من آمن» بر آن از جهت مبالغه است. گویند: فلائنی عدالت و شرافت یا ذلت است تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۲۱

یعنی به قدری عادل و شریف یا ذلیل است گویی خودش در آن محو شده و یکپارچه عدالت و شرافت یا ذلت شده است، در اینجا هم: آنکه دارای چنین صفات است گویی یکپارچه بر و نیکوکاری است.

یعنی: نکویی آن نیست که به سوی مشرق و مغرب رو کنید (این در صورتی است که بدون دستور خدا باشد) بلکه نکویی و نکوکار آنست که به خدا، قیامت، ملائکه، کتابهای آسمانی و پیامبران ایمان داشته باشد، این قسمت راجع به عقیده و مطالب درونی است.

وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ این قسمت راجع به انفاق مال و شامل انفاقهای واجب و مستحب هر دو است و این نتیجه ایمان و اعتقاد سابق می‌باشد، قید «علی حبه» مفید آنست که مال خرج شده، زیاد و قابل اعتناء باشد و درد آنها را دوا کند نه مقداری که مورد اعتناء و مورد علاقه انفاق کننده نیست مثل انفاقهای ناچیز، این قید در سوره آل عمران/ ۹۲ الدر/ ۸ نیز آمده است. «ابن السبیل» کسی است که فقط با این لفظ شناخته می‌شود یعنی درمانده دور از وطن که لازم است از انفاق واجب و مستحب به وطنش فرستاده شود.

مراد از «رقاب» برده‌هایی است که لازم است خریده و آزاد شوند.

وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ این هر دو عمل عبادی، اولی ارتباط با خدا دومی رابطه با خلق است. به نظرم زکاء از جهت اهمیت ذکر شده و گرنه «آتی المال» شامل آن نیز هست.

وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ این قسمت نیز مقداری از اخلاق آنها است که به پیمان خود وفادار و در گرفتاریهای مالی و بدنی صبور و به وقت جنگ با استقامت هستند. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۲۲

«الموفون» خبر مبتدای محذوف است یعنی: «و هم الموفون»، «صابرین» منصوب است به تقدیر «اعنی» و این تقدیر برای مدح و ثناگویی است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی اینان در ادعای ایمان صادقند، زیرا قول و فعل و عقیده‌شان یکی است لفظ «هم» برای حصر است یعنی: فقط آنها اهل تقوی هستند و شاید برای کمال باشد یعنی فقط متقی کاملند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۲۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۷۸ تا ۱۸۲]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْقُرْبَى بِالْحَرْمِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸) وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹) كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰) فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱) فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸۲)

۱۷۸- ای اهل ایمان بر شما درباره کشته شدگان قصاص مقرر شده آزاد در برابر آزاد، عبد در برابر عبد، زن در برابر زن هر کس چیزی از برادرش به او گذشت شود و قصاص به خونبها تبدیل گردد بر خونخواه است که بطور شایسته خونبها را تعقیب کند و بر قاتل است که آن را به خوبی به پردازد این تخفیف و مرحمتی است از جانب خدا و هر که بعد از عفو، تجاوز کند و قاتل را بکشد عذابی دردناک دارد.

۱۷۹- ای خردمندان برای شما در قصاص زندگی هست تا از آدمکشی به پرهیزید.

۱۸۰- بر شما مقرر شده وقتی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مالی از خود بجا گذارد، وصیت برای پدر و مادر و خویشان به طور شایسته. این حقی است بر پرهیزکاران.

۱۸۱- هر که پس از شنیدن (و دانستن) وصیت را تغییر دهد گناه آن فقط بر کسانی است که آن را تغییر می‌دهد، خدا شنوا و دانا است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۴

۱۸۲- کسی که از انحراف موصی (میل ببعض ورثه) و یا از گناه او (وصیت به خلاف شرع) بترسد و میان آنها را اصلاح دهد گناهی بر او نیست خدا بخشنده و مهربان است.

کلمه‌ها

قصاص: مقابله به مثل در جنایت عمدی. قص و قصص در اصل به معنی تعقیب و پی‌جویی است. سرگذشت را از آن قصه گویند که گوینده آن را تعقیب و دنبال می‌کند مقابله به مثل را از آن قصاص گویند که در تعقیب جنایت است.

قتلی: کشته شدگان. مفرد آن قتیل است.

حر: آزاد آنکه برده کسی نیست.

عبد: بنده و برده.

المعروف: شناخته شده آن هر فعلی است که خوبی آن به وسیله عقل یا شرع شناخته شود (قاموس قرآن) الباب: جمع لب. آن به معنی مغز و عقل است. اولوا الالباب یعنی صاحبان خرد و اندیشه.

خیرا: مال، اصل خیر به معنی اختیار شده است، مال و صفت و کار خوب را از آن خیر گویند که مورد اختیار و رغبت است (قاموس قرآن).

متقین: بقره/ ۲.

وصیة: وصی به معنی متصل شدن و متصل کردن است، ایصاء و توصیه به معنی سفارش و دستور است، وصیت یعنی چیز توصیه شده و سفارش شده، علت این تسمیه آنست که موصی کارش را بکار وصی متصل می‌کند و یا کار بعد از مرگ را به قبل از مرگ

اتصال می‌دهد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۵

جنفا: میل به باطل یا مطلق میل و انحراف.

شرحها

در این آیات دو مطلب نقل و بررسی شده است یکی قصاص در جنایت عمدی که باید جانی را مجازات کرد و در عین حال می‌شود از حس عاطفه استفاده کرده و عفو نمود و روشن شده که اجرای قصاص سبب محفوظ ماندن خونهاست دوم:

وصیت که دستوری راجع به کارهای بعد از مرگ است.

۱۷۸- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ.

پیش از نزول قرآن عرب عقیده به قصاص داشت و آن را به کار می‌بست ولی قصاص بسته به قدرت اولیاء مقتول و نیروی قبیله بود حتی گاهی به عوض یک نفر ده نفر را می‌کشتند قرآن مجید با این آیه اولاً قضیه را تعدیل کرد که در مقابل یک نفر فقط یک نفر را می‌توان کشت نه بیشتر، ثانیاً حس انتقام و حس عاطفه را ملاک قرار داد یعنی حکم اولی قتل، قصاص است ولی اگر کسی از عواطف انسانی استفاده کرده و قاتل را عفو کند، مجاز است.

این حکم مطابق فطرت انسان است زیرا اگر تنها قصاص بود یک حکم خشن و غیر قابل انعطاف می‌شد و اگر فقط خونبها و عفو بود مورد سوء استفاده واقع می‌گردید ظهور جمله الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى آنست که آزاد را در مقابل برده و مرد را در مقابل زن نمی‌کشد.

ناگفته نماند آزاد در مقابل برده کشته نمی‌شود، تفصیل و علت آن را در فقه باید جستجو کرد، اما اگر مرد آزاد زن آزادی را بکشد، کشتن مرد در مقابل تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۶

زن مشروط به آنست که، اولیاء زن نصف دیه مرد را به وراثت او بدهند، امام صادق علیه السّلام در ضمن روایتی فرموده: مرد در مقابل زن کشته نمی‌شود مگر آنکه به وارثان مرد نصف دیه او داده شود «۱» باید بدانیم که خونبهای زن نصف خونبهای مرد است، رجوع شود به «نکته‌ها».

علت این حکم ظاهراً آنست که: مرد در زندگی بیش از زن توان کار دارد و بیش از زن احتیاج جامعه را بر طرف می‌کند نظیر یک ماشین چهار تنی و ده تنی بنا بر این اگر مرد را در مقابل زن بکشیم نظیر آنست که ماشین ده تنی را در مقابل ماشین چهار تنی بدهیم، این حکم تحقیر زن نیست بلکه یک واقعیت است احکام اسلام تابع حقائق و نظامات عالی جهان است نه احساسات بی‌جا.

لفظ «من اخیه» برای تحریک عاطفه رحمت است یعنی با وقوع قتل هنوز قاتل برادر دینی اولیاء مقتول و قابل ترحم است، جمله فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ راجع به قاتل و ولی مقتول است یعنی بعد از عفو، قصاص بخونبها مبدل می‌شود در این صورت بر ولی مقتول است که برای گرفتن خونبها، قاتل را تعقیب کند ولی به طور متعارف، و قدرت او را در پرداخت دیه در نظر گیرد، و بر قاتل است که به خوبی و بدون طفره رفتن خونبها را پرداخت نماید، تقدیر آن چنین است: «فعلی الولی اتباع القاتل بالمعروف و علی القاتل اداء الدیة الی الولی باحسان» «۲».

ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

تبدیل قصاص بخونبها در صورت عفو، تخفیف و رحمتی است از جانب خدا

صافی از تہذیب.

(۲) - در تفسیر عیاشی دو روایت در این زمینه نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۷

که قضیه را از حاد بودن خارج می‌کند ولی اگر کسی بعد از عفو، قاتل را بکشد برای او در آخرت عذابی دردناک است و در عوض او را قصاص می‌کنند.

۱۷۹- وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

این آیه دلیل تشریح قصاص است و درک اصالت آن به عاقلان واگذار شده که ضرورت قصاص را در حیات جامعه فقط عاقلان می‌توانند احساس کنند، لفظ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ از دو جهت قابل توجه است یکی از جهت معنی که می‌گوید: حیات افراد جامعه در وجود قصاص است آن وقت حیات افراد تضمین می‌شود که قاتلان و آدمکشان بدانند در صورت قتل نفس، به حکم قصاص، خودشان نیز کشته خواهند شد، دوم از جهت لفظ عربها در اصالت قصاص می‌گفتند: «القتل انفی للقتل» یعنی: آدمکشی را قصاص از همه بهتر ریشه کن می‌کند ولی جمله فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ از آن مختصر و مفیدتر است، اهل بلاغت بیشتر از ده فرق ادبی در میان این دو عبارت نقل کرده‌اند.

مفعول «تتقون» محذوف است یعنی: لعلکم تتقون القتل تا شما از آدمکشی به پرهیزید.

۱۸۰- كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ.

لفظ «کتب» دلالت بر وجوب دارد ولی لفظ «المتقین» مانع از وجوب است و گرنه لفظ «مؤمنین و مسلمین» می‌آمد «الوصیة» نائب فاعل «کتب» است پدر و مادر با آنکه ارث بر هستند ولی مانعی نیست که از «ثلث مال» بر آنها وصیت شود تا چیز اضافی ببرند «۱» «بالمعروف» مفید آنست که این وصیت باید

(۱) -

عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال: سألت عن الوصیة یجوز للوارث؟

قال نعم. ثم تلی هذه الایة «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۸

عرف پسند باشد و ضروری به ورثه نرساند حَقًّا عَلَي الْمُتَّقِينَ یعنی: این وصیت حقی است که بر پرهیزکاران وضع شده است و آن مفید استحباب وصیت است.

۱۸۱- فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

این آیه صریح است در این که تبدیل وصیت از جانب وصی یا شخص دیگری حرام است و خداوند کلماتی را که در تبدیل آن بکار رود می‌شنود و از تغییر آن آگاه است.

۱۸۲- فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

این آیه استثنا است از حرمت تبدیل، مراد از جنف میل به بعضی از ورثه است که سهم او از وصیت بیشتر باشد چنان که از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده، منظور از «اثم» وصیت به باطل و حرام است لفظ «فمن خاف» نشان می‌دهد که این تبدیل در حیات موصی است یعنی: وصی می‌بیند که موصی میل به بعضی از ورثه می‌کند و آن موجب اختلاف خواهد شد و یا می‌خواهد وصیت به حرام کند، در اینوقت پا در میان گذاشته و او را به اصلاح و تبدیل وصیت وادار می‌نماید مراد از آمدن «غفور رحیم» شاید آن باشد که در این صورت گناه موصی نیز بخشوده خواهد شد.

نکته‌ها

قصاص:

قصاص و انتقام از قاتل، فطری انسانست و هر کس با طبع سلیم خود ضرورت آن را احساس می‌کند، لذا از قدیم الایام در میان بشر عملی بوده و هست. ادیان آسمانی آن را تعدیل کرده و حکم اولی قرار داده و در عین حال عفو و گذشت را مجاز دانسته‌اند و این که تورات تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۲۹

در فصل بیست و یکم از سفر خروج و غیره فقط قصاص را عنوان کرده فقره دیگر آن از بین رفته است و گرنه در ذیل آیه مائده خواندیم که پس از حکم قصاص فرمود: فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ.

در زمینه این حکم، در گذشته و حال افراط و تفریطی رخ داده، اما در گذشته نحوه قصاص بسته به قدرت قصاص کننده بود حتی گاهی برای یک نفر یک قبیله را از بین می‌بردند، و اما امروز عده‌ای از نسل سرگردان موضوعیت آن را انکار کرده و گویند: آن بر خلاف عاطفه بشری است، با کشته شدن مقتول یک نفر از افراد جامعه کم شده چرا دیگری را با دست خود کم کنیم؟ بهتر است آن را زندانی کرده تربیتش نمایم، ولی گویند از روزی که زندان جای قصاص را گرفته شماره قتل زیاد گشته است.

در روزنامه‌ها می‌خوانیم که به تدریج از این سخن توبه می‌کنند چنان که اخیراً در «آمریکا» بعضی‌ها را اعدام و کلیت قانون را عوض کردند اشکالهای دیگری نیز کرده‌اند که به همه جواب داده شده است.

قرآن در این زمینه فقط با لفظ «یا اولی‌الالباب» تصدیق و درک واقعیت و ضرورت آن را به صاحبان عقل و اندیشه واگذار کرده است و حقا که اندیشمندان ضرورت آن را درک کرده‌اند.

درباره قصاص و مسائل آن مطلب مفصل است باید به کتب فقه مراجعه نمود ناگفته نماند: در اسلام آزاد را در مقابل برده قصاص نمی‌کنند، پدر را در مقابل فرزند قصاص نمی‌کنند و هکذا، اینها روی علیی است پیش خدا نه اینکه نعوذ بالله بی‌عدالتی باشد.

وصیت: وصیت یکی از مستحبات اسلامی است، در بعضی از مواقع که واجباتی در عهده انسان و یا امانتهایی در تحویل او است، واجب می‌شود، انسان حق دارد وصیت کند که یک سوم مالش را در تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۳۰

راههای شرعی که معین می‌کند مصرف نمایند، بهتر است در این کار دقت و کارهایی را که نفع آنها عمومی است انتخاب نماید، از لفظ «الاقربین» در آیه استفاده می‌شود که خویشاوندان غیر وارث را نسبت به کارهای دیگر ترجیح دهد و همچنین بر پدر و مادر با آنکه وارث هستند وصیت نماید.

از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نقل شده: هر که به وقت مرگ به خویشانی که ارث نمی‌برند وصیت نکند عملش را با گناه به پایان رسانیده است «۱».

از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است:

الوصیة حق علی کل مسلم «۲».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: هر که بدون وصیت بمیرد همچون زمان جاهلیت مرده است و نیز فرموده: بر مسلمان سزاوار نیست حتی یک شب را به روز آورد مگر آن که وصیتش زیر سر او باشد «۳».

(۱) - (۲) - (۳) - روضة الواعظین مجلس «۸۸».

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۳۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳) أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴) شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۸۵) وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶) أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثَ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷)

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۳۲

۱۸۳- ای اهل ایمان بر شما روزه نوشته شده چنان که به گذشتگان نوشته شده بود تا پرهیزکاری کنید (و پرهیزکار باشید).

۱۸۴- (آن روزه) در روزهای معدودی است هر که از شما مریض یا در مسافرت باشد همان اندازه در روزهای دیگر روزه بگیرد و بر کسانی که تاب روزه ندارند (مانند پیران و غیره) لازم است عوض بدهند، مسکینی را اطعام کنند هر که کار خوب را با رغبت انجام دهد برای او بهتر است، روزه برای شما بهتر است اگر بدانید.

۱۸۵- (آن چند روز) ماه رمضان است که قرآن به عنوان هدایت مردم در آن نازل شده قرآن آیات روشنی است از جنس هدایت و فرقانی که بر پیامبر نازل گشته. هر که از شما در این ماه در حضر باشد آن را روزه بدارد و هر که مریض یا در سفر باشد همان قدر از روزهای دیگر روزه بگیرد، خدا برای شما راحتی می‌خواهد نه زحمت. و تا تعداد روزه را کامل کنید و خدا را در برابر آنکه هدایتان کرده تعظیم نمائید (یا تکبیر گوئید) و تا سپاس گزار باشید.

۱۸۶- (ای پیامبر) وقتی که بندگان من، مرا از تو پرسند، من به آنها نزدیک هستم، دعای دعا کننده را وقتی که مرا بخواند اجابت می‌کنم، از من این سخن را بپذیرند و به من ایمان آورند تا کمال یابند.

۱۸۷- آمیزش با زنان در شب روزه بر شما حلال شده آنها لباس شما هستند و شما لباس آنهاست، خدا می‌دانست که شما بر خودتان خیانت خواهید کرد لذا به شما برگشت و از شما اغماض نمود، اکنون با آنها آمیزش کنید و آنچه (اولاد) برای شما نوشته بطلبید، و بخورید و بیاشامید تا رشته سفید صبح از رشته تاریک شب نمایان شود سپس روزه را تا شب به پایان برید. و آن گاه که در مساجد به اعتکاف مشغولید با زنان آمیزش نکنید، اینهاست مرزهای خدا، به مرزهای خدا نزدیک نشوید، همین طور آیات خویش را به مردم بیان می‌کند تا پرهیزکار شوند.

کلمه‌ها

الصيام: صوم و صیام به معنی روزه است. اصل کلمه به معنی امساک از مطلق تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۳۳
 فعل است لذا به سکوت نیز صوم گویند که امساک از سخن گفتن است.

عده: چیز معدود را عده گویند «العده هی الشیء المعدود».

آخر: جمع آخر به معنی «دیگر» است.

یطیقونه: طوق و طاقت به معنی قدرت. اطاقه آنست که کار را با طاقت فرسایی و زحمت انجام دهیم (قاموس قرآن).

فدیة: عوض فدی و فداء نیز به همان معنی است.

تطوع: کار را با رغبت انجام دادن بقره/ ۱۵۸.

رمضان: نهمین ماه عربی است میان شعبان و شوال. و ماه روزه اسلامی. و اصل رمض شدت تابش آفتاب بر خاک است.

شهر: ماه و آن با رؤیت هلال شروع شده و با رؤیت مجدد منقضى می‌شود.

بینات: آشکارها آیات بینات به معنی آیات روشن و آشکار.

فرقان: فرق گذارنده بین حق و باطل. مصدر است. به معنی اسم فاعل.

لعل: در کلام خدا به معنی «تا» و در کلام بشر به معنی «شاید» است.

یرشدون: رشد (بر وزن عذر) و رشد (بر وزن عمل) به معنی هدایت، نجات، کمال و صلاح است.

رفت: جماع. سخن گفتن با زن درباره جماع و سخن قبیح (صحاح) مراد از آن در آیه جماع است لفظ «الی» حاکی است که معنی

میل به آن تضمین شده است.

باشروهن: مباشرت رسیدن دو پوست بدن به همدیگر است، مراد از آن در آیه مجامعت می‌باشد.

خیط: رشته، نخ، مراد از رشته سفید، صبح و از خیط اسود تاریکی شب است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۴

عاکفون: عاکف و معتکف کسی است که عمل اعتکاف انجام دهد که خواهد آمد. عکف و عکوف در اصل ملازمت با تعظیم

است.

حدود: مرزها. مفرد آن حد است.

شرحها

آیات شریفه درباره تشریح روزه و احکام آنست و در ضمن از دعا و تضرع به درگاه خدا سخن رفته که از بزرگترین عبادتهاست و بر تارک آن وعده عذاب داده شده است.

۱۸۳- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

لفظ «کتب» دلالت بر وجوب دارد، آیه صریح است در اینکه در شریعتهای گذشته نیز روزه بوده ولی از اینکه در همه آنها روزه تشریح شده ساکت است «لعلکم تتقون» علت تشریح روزه است. روزه قطع نظر از زیباییهای دیگرش، یک زور آزمایی و خودشناسی است، شخص روزه‌دار وقتی که دید می‌تواند در مدت معینی از همه ضروریات بدن صرف نظر کرده و گرسنه و تشنه بماند، می‌داند که دست کشیدن از محرّمات بر او میسر است.

بدین وسیله درهای تقوا و مقاومت در برابر شهوات به روی شخص باز می‌شود و نیز می‌تواند خود را به انجام واجبات و مستحبات وادارد. اگر گویند:

در این صورت روزه هدف نیست بلکه وسیله است؟ گوئیم: مانعی نیست که روزه در عین هدف بودن وسیله تقوی و پرهیزکاری باشد مانند وضو، با آنکه مقدمه نماز است خود یک عمل عبادی و عامل نزدیکی به خدا می‌باشد، در اینکه روزه خودش هدف و

مصدق تقوی و موجب تقرب به خداست شکی نیست. ممکن است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۵

مراد آن باشد که: روزه گرفتن و وادار شدن به ماه عبادت مصداق «لعلکم تتقون» است.

۱۸۴- أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٌ مَشْكِينٍ.

کلمه «ایاماً معدودات» ظرف است برای صیام یعنی روزه مقرر شده در روزهای معدودی است و آن ظاهراً برای سبک نشان دادن و تشویق به روزه است که همه‌اش روزهای شمرده‌ای بیش نیست، آیه صریح است در اینکه برای مریض و مسافر روزه نوشته نشده و اگر روزه بگیرند صحیح نیست چنان که مذهب اهل بیت علیهم السلام همین است، عده‌ای از فقهاء برادران اهل سنت فتوی داده‌اند که:

مسافر می‌تواند روزه بگیرد و قضا نکند و یا افطار کند و قضا نماید، ولی این بر خلاف آیه است، برای مسافر و مریض فقط قضا لازم می‌باشد.

در کافی از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان از مدینه به همراه مردم به سوی مکه خارج شد، عده‌ای از اصحاب پیاده بودند، چون به «کراع الغمیم» رسیدند آب خواست و میان ظهر و عصر آب خورد و افطار کرد، مردم نیز افطار کردند، عده‌ای افطار نکردند حضرت آنها را عصاء (گناهکاران) خواند. اهل سنت نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

مراد وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ ... کسانی هستند که روزه بر آنها طاقت- فرساست مثل پیر مردان، پیر زنان، دختران ضعیف که تازه بالغ شده‌اند، زنان حامله و شیرده و آنان که عطش فوق العاده دارند، ظهور آیه آنست که بر هیچ یک از اینها روزه واجب نیست و فقط فدیة (کفاره) می‌دهند ولی بر بعضی قضا نیز واجب است باید به «فقه» رجوع شود فدیة و کفاره برای هر روز یک مد (حدود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۶

هفتصد و پنجاه گرم) است که بر فقیره داده می‌شود، اگر یک نفر به عوض یک ماه روزه ۲۳ کیلو گندم به یک فقیر بدهد کافی است.

فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

نظیر این جمله در آیه ۱۵۸ نیز گذشت، یعنی هر که کار خوب را با میل و رغبت انجام دهد برای او بهتر است، روزه را نیز باید با شوق و رغبت انجام داد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ حاکی است که اگر بدانید و دقت کنید پی خواهید برد که در تشریح روزه خیر و صلاح شما در نظر گرفته شده است.

۱۸۵- شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ.

یعنی ایام معدودات عبارتند از ماه رمضان که قرآن در آن نازل گردیده قرآن این حال را دارد که هدایت است برای عموم مردم و از جنس هدایت و فرقانی است که پیامبران گذشته آورده‌اند. بنا بر این «شهر رمضان» خبر مبتدای محذوف است مثل «هی» که به ایام معدودات راجع است، الف و لام «الهدی- الفرقان» هر دو برای جنس می‌باشند. راجع به نزول قرآن در «نکته‌ها» بررسی خواهد شد.

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ.

شهود ماه آنست که انسان در رمضان در حضر باشد، تکرار وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا ... ظاهراً برای حتمی بودن این حکم و نیز برای بیان علت آن و علت وجوب قضا است که در ذیل نقل می‌شود.

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۷

یعنی: برداشتن روزه از مریض و مسافر برای آنست که خدا بما آسانی می‌خواهد از آن طرف چون روزه سرمایه دنیا و آخرت است اگر قضا واجب نبود از طاعت شما کاسته می‌شد ولی با گرفتن قضا، بعدد روزه دیگران روزه می‌گیرید، بنا بر این: یرید الله-

لتكملوا ... هر دو راجع به مریض و مسافر است ولی وَ لَتَكْبُرُوا اللَّهَ ... علت و غایت روزه و احکام آنست، یعنی خدا را در برابر این راهنمایی بخیر و صلاح و این مراعات حال صحیحان و بیماران و مسافران تعظیم کنید و بزرگ و والا مقام بدانید.

در روایات اهل بیت علیهم السّلام نقل شده که «لتکبروا» را به تکبیرات مستحبّ معنی کرده‌اند که بعد از چهار نماز یعنی: نماز مغرب و عشاء شب اول شوال و نماز صبح و نماز عید فطر خوانده می‌شود چنان که در مجمع البیان و تفسیر آلاء الرحمن و غیره نقل شده است، می‌شود گفت که روایات در مقام بیان مصداق می‌باشند و گرنه معنی تکبیر در آیه اعم از آنست. با عمل به آنچه در این آیات بیان گردید انسان بنده شکر گزار می‌شود: وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

۱۸۶- وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.

وقوع آیه دعا در میان آیات روزه ظاهراً برای اهمیت دعا در ماه رمضان است، «فانی قریب» حاکی است که در هر حال و هر شرط و هر مکان رابطه با خدا و خواندن خدا میسر است، خدایی که به انسان از خود انسان نزدیکتر است وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ کلمه أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ در این آیه و لفظ وَقَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ... غافر / ۶۰ دلالت دارد که استجاب دعا از جانب خدا حتمی است مگر آنکه دعا بر خلاف طبیعت، یا نفرین به مردم یا موانع دیگری داشته باشد که آن موقع صورت دعا را دارد ولی در واقع دعا نیست و یا چیزی می‌خواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۸

که صلاح او نیست و اگر حقیقت مکشوف شود می‌بیند که به ضرر او است در همه این صورتها «دعوه» واقعی که در آیه قید شده به وقوع نپیوسته است.

بعضی از بزرگان فرموده: «اذا دعان» قید دوم استجاب دعاست یعنی انسان فقط خدا را بخواند. اما آنکه خدا را می‌خواند و قلبش متوجه به امور عادی و اسباب طبیعی است ... در دعا اخلاص ندارد و خدا را تنها نخوانده است.

به نظر نگارنده: اگر قلبش متوجه اسباب طبیعی است ولی می‌داند که باید خدا آنها را جور بکند و به مرحله علیت برساند، مانع اخلاص در دعا نیست، کمتر کسی می‌توان یافت که خدا را بخواند و وسائل مادی در نظرش نباشد، این فقط در صورتی است که وسائل مادی عملاً بی‌اثر شده باشند مثل آنکه در دریا غرق می‌شود، در این صورت انسان مضطر است و دعای او باب دیگری است.

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي اجابت و استجاب هر دو به معنی جواب و قبول است یعنی بندگان من این سخن مرا که «من به آنها نزدیکم و چون مرا بخوانند جواب می‌دهم» بپذیرند و قبول کنند «و لیؤمنوا بی» یعنی ایمان بیاورند که قادرم خواسته‌های آنها را بدهم. چنان که از حضرت صادق- صلوات الله علیه- در مجمع البیان نقل شده.

لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا آنها کمال یابند، دانستن این حقیقت که خدا همواره حاضر و ناظر است به دعا و ناله بندگان توجه خاصی دارد. اگر به صلاحشان باشد حتما دعای آنها را مستجاب می‌کند، رشد و کمال بزرگی است، چه کمالی بزرگتر از ایمان به خدا و ارتباط با او. انسان از دو حال بیرون نیست یا راحت است یا ناراحت، در حال اول باید خدا را با حمد و ثنا یاد کند که فراهم کننده وسائل راحتی اوست، و در حال دوم با التماس و تضرع که از بین برنده ناراحتی او است الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ دعا در حقیقت آنست که انسان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۹

همه این جهان هستی را از یاد برده، متوجه آفریننده جهان گردد، خدایی که رحمت او همه مخلوقات را فرا گرفته، خدایی که روشنترین صفات او رحمن رحیم است، آنان که ضمیر روشن دارند، مناجات خدا را بالاترین لذتها می‌دانند، رجوع کنید به آیات قرآن و روایات و دعاها و احوال چهارده معصوم علیهم السّلام.

۱۸۷- أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةٌ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ این آیه صریح است در این که نزدیکی با زنان در شب‌های ماه رمضان جایز است، تعبیر به لفظ «لباس» از زن و مرد ظاهراً برای آن است که: زن مرد را و مرد زن را از اعمال منافی

عفت مثل زنا و غیره می‌پوشاند همانطور که لباس بدن را می‌پوشاند زن بی‌شوهر و شوهر بی‌زن به حکم انسان عریان است که حفاظ و آرامش ندارد.

عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ.

در کافی و تفسیر عیاشی در شأن نزول أُحِلَّ لَكُمْ ... إِلَى اللَّيْلِ نقل شده:

پیش از نزول آیه چنان که شب ماه رمضان مسلمانی را خواب می‌ربود خوردن و آشامیدن بر او حرام بود، مردی به نام «خوات بن جبیر» وقت افطار به خانه‌اش وارد شد و طعام خواست، تا حاضر شدن طعام خوابش برد، صبح که مشغول کندن خندق بود از کثرت ضعف بیهوش شد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را دید و از حالش پرسید، تا خدا آیه كَلُوا وَاشْرَبُوا ... را نازل کرد.

در مجمع البیان از تفسیر قمی بطور مرفوع از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

در شب رمضان بعد از خواب، طعام خوردن حرام بود و نیز آمیزش با زنان در همه ماه حرام بود ... گروهی از جوانان در شب رمضان با زنان آمیزش می‌کردند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۰

در نتیجه این آیه نازل شد و مجامعت در شب و خوردن تا طلوع فجر حلال گردید.

در روایات اهل سنت نیز نظیر آن نقل شده است. واحدی در اسباب النزول و ابن کثیر در تفسیر خود و دیگران نقل کرده‌اند که: خوردن و آمیزش با زنان فقط تا وقت نماز عشاء جایز بود و اگر کسی غفلت می‌کرد تا فردا شب لازم بود در همان حال بماند، گروهی از جمله عمر بن الخطاب بعد از وقت عشاء طعام خورده و با زنان آمیزش کردند.

بنا بر این حکمی که قبلاً آمده بود با آیه قرآن نسخ شده نه اینکه: یک آیه، آیه‌ای دیگر را نسخ کرده است، فقط این سؤال می‌ماند که شاید اشکال کنند: حکم اولی تا حدی خالی از حرج نبوده: صبر از آمیزش با زنان در تمام ماه و گرسنه و تشنه ماندن ۲۴ ساعت در بعضی از مواقع برای همه مقدور نیست حال آنکه فرموده: مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ حَج / ۷۸.

اگر این قضیه حتمی باشد به نظر نگارنده حکم اولی کاملاً موقت بوده تا به زودی نسخ شود و مسلمانان عملاً بدانند که در شریعت اسلام اندازه قدرت و توانایی آنها در نظر گرفته شده به دلیل این که حکم روزه که بوی حرج از آن می‌آمد نسخ گردید.

به عقیده عده‌ای: نسخی در بین نیست، آیه فقط حکم اولی را بیان می‌کند «كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ» «خبر از گذشته نیست» بلکه «كنتم» برای حال است مثل «كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا» وانگهی «تاب- عفا» لازم نگرفته که پس از گناه باشند بلکه با عنایت اولی نیز بکار می‌روند معنی آیه چنین می‌شود: در شب صیام آمیزش با زنان بر شما حلال است. خدا از اول می‌دانست که اگر حلال نکند شما بر خودتان خیانت کرده معصیت خواهید کرد لذا به شما توجه فرمود و از سختگیری گذشت، حالا که اینطور است با زنان آمیزش کنید و تولید نسل نمایید، وانگهی تا طلوع فجر بخورید و بنوشید. نگارنده این قول را بهتر می‌دانم مگر آنکه روایات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۱

قطعی و نسخ حتمی باشد.

وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ حَاكِي است که غرض اصلی از آمیزش تولید نسل است، قید «من الفجر» برای آنست که مراد از خیط ابیض باریکی صبح و از خیط اسود همان اندازه از تاریکی شب است که از بین رفته، عدی بن حاتم دو نخ سیاه و سفید در دست خود گذاشته و به آنها نگاه می‌کرد تا کی از هم تمیز داده شوند و روزه شروع گردد، حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را دید، خندید تا دندانهای مبارکش ظاهر شد، پس فرمود: پسر حاتم آن سفیدی روز و تاریکی شب است.

وَلَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تَلْمِكٌ حُدُودُ اللَّهِ فَإِذَا تَقَرَّبُوا يَعْنِي أَنَّ گاه که در مساجد اعتکاف می‌آورید با زنان آمیزش نکنید مراد از مباشرت در آیه مجامعت، بوسیدن، و سایر انواع تلذذ است که همه آنها در حال اعتکاف در مذهب امامیه

حرام است نه فقط جماع.

اعتکاف آنست که انسان به قصد عبادت در مسجد بماند، آن به اصل شرع مستحب و با نذر و سوگند واجب می‌شود، معتکف باید روزه باشد خواه واجب یا مستحب، حد اقل اعتکاف سه روز است و از آن کمتر نمی‌شود، در کثرت حدی ندارد ولی باید با روز سوم تمام شود، مثلاً اگر پنج روز اعتکاف کرد باید روز ششم را نیز اعتکاف کند و اگر هشت روز کرد باید روز نهم را اضافه کند و هكذا.

اعتکاف باید در مسجد جامع شهر باشد نه مسجد محله و بازار، بعضی جواز آن را به چهار مسجد: مسجد الحرام، مسجد پیامبر، مسجد کوفه و مسجد بصره منحصر دانسته‌اند و گفته‌اند در مساجد دیگر به قصد رجاء آورند. طبرسی رحمه الله در مجمع البیان فرموده: اعتکاف در مذهب ما جز در مساجد چهارگانه جایز نیست ولی بعضی از فقها در مسجد جامع هر شهر جایز دانسته‌اند.

معتکف تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۲

باید پیوسته در مسجد باشد، جز برای ضرورت خارج نشود و اگر عمداً بدون ضرورت خارج شود عمل باطل است.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا نَزِدْكُمْ مِنْهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَنْ تَجَاوَزَهَا مِنْكُمْ وَكَانَ قَلْبُهُ مُخْلِبًا يَحْسَبُ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ مَا يَفْعَلُ وَكَانَ غَلِيظًا مُعْتَدِلًا

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ علت آگاهیها آنست که مردم از مخالفت پرهیزند و متقی باشند.

نکته‌ها

روزه:

چنان که از آیه اول روشن شد روزه در شریعتهای دیگر نیز بوده است. از کلام عیسی علیه السّلام که به مادرش گفت: فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا مریم / ۲۶ معلوم می‌شود در بنی اسرائیل روزه «صمت» بوده که از سخن گفتن روزه می‌گرفتند ولی در اسلام نمی‌شود سکوت را جزء نیت روزه و سخن گفتن را مبطل دانست.

روزه ماه رمضان آن طور که از تاریخ و احادیث معلوم می‌شود، در سال دوم هجرت اواخر ماه شعبان پس از تحویل قبله تشریح شد و مسلمانان با روزه گرفتن به دایره تازه‌ای از تقوی و فضیلت قدم نهادند، ماه رمضان ماه عبادت، ماه مغفرت، ماه صفای باطن ماه باز شدن درهای رحمت، ماه بسته شدن شیاطین است آنان که صفای آن را درک می‌کنند وارد دریایی از نور می‌شوند، بخوانید دعای وداع ماه رمضان از صحیفه سجادیه را که امام سجاد صلوات الله علیه از مفارقت رمضان می‌نالد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی فرموده‌اند: برای هر چیز زکاتی هست روزه زکاء بدنهاست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۳

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: انسان یک روز برای پاداشی که نزد خداست از روی شوق روزه می‌گیرد خدا او را وارد بهشت می‌کند.

و نیز فرموده: خواب روزه‌دار عبادت و نفس کشیدنش سبحان الله گفتن است.

باز فرموده: برای روزه‌دار دو تا شادی هست یکی موقع افطار (که عبادت حق را به پایان رسانیده) دیگری بوقت ملاقات پروردگارش. «۱»

نزول قرآن

شکی نیست که قرآن مجید در عرض بیست و سه سال به تدریج بر پیامبر اکرم نازل گردید، از طرف دیگر: آیات صریح هستند در اینکه: قرآن در ماه رمضان آن هم در یک شب نازل گشته است، به عبارت دیگر آیه: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ حَاكِيًا لِمَا فِي سُدُورِهِمْ مِنَ الْآيَاتِ الْمُبِينِ (سوره بقره، آیه ۱۰۰) است که قرآن در ماه رمضان فرود آمده و آیه:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ ... دخان/۳ روشن است که در یک شب از ماه رمضان نازل گردیده است.

در روایت شیعه و اهل سنت آمده: قرآن همگی در شب قدر به بیت المعمور نازل شده پس از آن بتدریج در بیست سال نازل گشته است، در روایت اهل سنت به جای بیت المعمور لفظ «بیت العزه» آمده است: ولی به هیچ یک نمی‌توان اعتماد کرد و به قولی شروع نزول قرآن از شب قدر بوده است چنان که در المنار گوید.

قول قوی آنست که قرآن دو دفعه نازل گردیده، یک دفعه به طور بسیط و فشرده در شب قدر، دفعه دیگر به طور تفصیل و تدریج در عرض بیست و سه سال چنان که مرحوم شیخ ابو عبد الله زنجانی در تاریخ قرآن ۳۱ ترجمه سحاب چنین

(۱) - فروع کافی ج ۴/۶۴ و ۴۵.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۴

احتمال داده و در میزان ذیل شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي ... آن را قبول و بر آن استدلال کرده است، نگارنده: این مطلب را در قاموس قرآن در ماده «نزل» مفصلاً توضیح داده‌ام، در مقدمه تفسیر نیز به طور تفصیل گذشت.

مسئله

برادران اهل سنت عقیده دارند که بعثت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در ماه رمضان واقع گشته است، به نظرم منشأ این عقیده آیه: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ باشد، یعنی نزول قرآن در رمضان اتفاق افتاده پس بعثت نیز در رمضان بوده است ولی به عقیده شیعه. بعثت در بیست و هفتم ماه رجب واقع شده است، این عجب نیست زیرا نزول قرآن غیر از بعثت است، مانعی نیست که آن حضرت روز ۲۷ رجب مبعوث شود و چند آیه از قرآن نیز در آن روز نازل گردد سپس همه قرآن در ماه رمضان وحی شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۵

[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۸ تا ۱۸۹]

اشاره

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸) يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَيَّجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹)

۱۸۸- اموال یکدیگر را در میان خود به ناحق نخورید و آن را به حکام و قضات ندهید تا بدان وسیله قسمتی از اموال مردم را به ناحق و دانسته بخورید.

۱۸۹- از تو از هلالهای ماه می‌پرسند بگو آنها اوقاتند برای (نظام زندگی) مردم و برای عمل حج، نیکی آن نیست که به خانه از پشت آنها در آئید بلکه نیک آنست که تقوی پیشه کنید، به خانه‌ها از درهای آنها در آئید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.

کلمه‌ها

باطل: ناحق. باطل چیزی است که در مقام فحص و دقت پایداری ندارد (قاموس قرآن).

تدلوا: دلو: ظرف آبکشی و فرستادن آن به چاه است. ادلاء به معنی ارسال، مراد از آن در آیه دادن است «ادلی الیه بالمال: دفعه الیه».

اهله: جمع هلال. آن ماه یک شنبه و دو شبه است، به قولی تا شب هفتم هلال است اهلال به معنی بلند کردن صدا است، ماه را از آن هلال تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۶
گویند که با دیدن آن صدا بلند کنند.
بر: نیکویی بقره/ ۱۷۷.

ظهور: پشتها. مفرد آن ظهر است، ظهر به معنی آشکار شدن به اعتبار همین معنا است.

شرحها

در این دو آیه از خوردن مال دیگران به ناحق و از رشوه دادن برای تزییع مال مردم، نهی شده و نیز از سؤالی که راجع به تغییر شکل ماه کرده بودند جواب گفته شده و به همان مناسبت یکی از بدعت‌های جاهلیت بازگو گردیده است.

۱۸۸- وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

اکل مال به باطل آنست که بدون رضای شخص و یا با طریقی که قانون اسلام حرام دانسته از او گرفته شود مثل قمار و قیمت مشروب و غیره «تدلوا» در تقدیر «و لا- تدلوا» است به علت عطف به «لا- تأكلوا» مراد از آن این است که اموال به عنوان رشوه به قاضی‌ها و فرمانروایان داده شود تا در دادگاهها به نفع آنها رأی دهند و بدان وسیله اموال دیگران را تصاحب نمایند، علت تعبیر با «تدلوا» شاید آن باشد که رشوه داده مثل فرستادن دلو به چاه است برای آب کشیدن چنان که در «آلاء الرحمن» گفته است.

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ شاید برای آنست که این نقشه‌کشی در اتلاف مال مردم، حرام و ظلم آشکاری است که اشتباه و نسیان در آن معنی ندارد، از آیه شریفه استفاده می‌شود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۷

الف: حرمت رشوه نسبت به رشوه دهنده و رشوه گیرنده در صورتی است که اینکار برای اتلاف اموال و تزییع حقوق مردم باشد این همان است که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل شده:

«لعن الله الراشي و المرتشي و الماشي بينهما» (۱)

خدا از رحمت خود دور کرده رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه در رشوه‌خواری را. و حضرت صادق علیه السلام فرموده:

«الرشا في الحكم هو الكفر بالله» (۲)

رشوه گرفتن در قضاوت انکار خداست.

ولی رشوه دادن برای رسیدن به حق قانونی بر رشوه دهنده جایز و برگیرنده حرام است چنان که فقهاء فتوی داده‌اند.

ب: اموالی که از طریق چنین دادگاهها به دست می‌آید حرام است و حکم قاضی رشوه خوار، مال دیگران را بر انسان حلال نمی‌کند، حتی اگر قاضی عادل و شرعی در حکم خود اشتباه کرده و به نفع کسی رأی بدهد مال بر تصاحب کننده با علم به واقع، حرام است.

ج: در این حکم صلاح افراد و جوامع بشری در نظر گرفته شده، فکر کنید قضاوت‌های باطل و حکمهایی که در اثر رد و بدل شدن رشوه‌ها صادر می‌شود چه بلاهایی بر جامعه بشری وارد کرده و می‌کند.

۱۸۹- يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ.

لفظ اهل نشان می‌دهد که سؤال از هلالها بوده یعنی هلال بودن ماه و به تدریج بزرگ شدن و باز بعد از چندی به صورت هلال ظاهر شدن چه فایده و چه حکمتی دارد؟ در جواب فرموده: آنها وقتهایند برای مردم و اوقاتند برای حج. یعنی هلالها نشان دهنده اوقاتند.

(۱)- سفینه البحار «رشا».

(۲)- کافی ج ۷ / ۴۰۹ کتاب القضاء. [...]

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۴۸

تغییر اشکال ماه برای انسانهای روی زمین یک تقویم طبیعی است که با آن می‌شود وقتها، روزها، هفته‌ها، ماهها و سالها را حساب کرد، اگر ماه مانند خورشید بود، مردم از دانستن حساب ماه و سال عاجز بودند، امروز ضرورت حساب ماه و سال در نظام زندگی بر کسی پوشیده نیست و بدون آن، زندگی انسان بی‌ریخت و مشکل خواهد شد، خداوند ماه را طوری قرار داده که در مسیر خود نیمکره مرئی آن پیوسته در تزايد و تناقض است و بدین وسیله مشکل حساب حل گردیده است.

مقیاسهای اسلامی از قبیل طلوع، غروب، نصف النهار، رؤیت ماه. قدم، وجب، بند انگشتان و غیره همه طبیعی و برای عموم دسترس است، بر خلاف مقیاسهای کنونی که جز خواص به آنها دسترسی ندارند.

در آیه دیگری می‌خوانیم: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّبِتِّغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ ... اسراء / ۱۲ از «محونا» می‌شود فهمید که ماه در اول مثل خورشید روشن و نورانی بوده، در اثر خاموش و تیره شدن و کسب نور از خورشید، مشکل حساب و ماه و سال حل شده است.

لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا تفسیر گفته‌اند: مردم جاهلیت در حال احرام به خانه‌های خود از در معمولی رفت و آمد نمی‌کردند بلکه از پشت اطاق نقبی زده و از آن وارد و خارج می‌شدند. در این آیه از آن بدعت خنده‌آور نهی شده است خدا فرموده نیکویی در تقوی است، متقی باشید و از درهای معمولی به خانه‌ها بیایید وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ پرهیز از خدا موجب رستگاری است.

به نظر می‌آید: نقل اینکه تغییر ماه مبین رسیدن وقت حج است، موجب شده که در ذیل آیه از این بدعت نهی شود. درباره الفاظ

این آیه در آیه یر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۴۹

۱۸۸- توضیح داده شده است.

در تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام درباره لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ ...

نقل شده که فرموده: آل محمد صلی الله علیه و آله درهای خدا و راه خدایند، و تا روز قیامت، داعیان و پیروان و راهنمایان بهشتند (۱).

و نیز در تفسیر وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا از آن حضرت نقل شده که بهر کار از راه صحیح آن وارد شوید (۲).

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: من شهر دانشم و علی بن ابی طالب در آنست به شهر نمی‌شود آمد مگر از دروازه‌اش (۳).

ظاهرا معنای اولی آیه همان است که نقل شد، این روایات همه مقبول و استفاده از آیه است چنان که اهل بیت علیهم السیلام نظیر اینها را از آیات دیگر نیز استفاده کرده‌اند.

(۱) -

آل محمد صلی الله علیه و آله ابواب الله و سبله و الدعاء الی الجنه و القاده الیها و الادلاء علیها الی یوم القیامه.

(۲) -

قال و اتوا الامور من وجهها.

(۳) -

انا مدینه العلم و علی بابها و لا توتی المدینه الا من بابها.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۰

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵]

اشاره

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰) وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنْ اَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲) وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ اَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ اِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳) الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴)

وَ اَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ اَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵)

۱۹۰- بجنگید در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، (ولی در این راه) تجاوز نکنید که خدا تجاوز کاران را دوست نمی‌دارد.
۱۹۱- مشرکان را هر جا که یافتید بکشید و آنها را از مکه برانید همانطور که شما را رانده‌اند، فتنه (که آنها می‌کنند) از کشتن (که شما می‌کنید) بدتر است، ولی با آنها در کنار مسجد الحرام جنگ نکنید مگر اینکه در آنجا با شما تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۱

بجنگند در این صورت آنها را بکشید، سزای کافرین همین است.

۱۹۲- اگر از جنگ در کنار مسجد الحرام دست برداشتند خدا آمرزنده و مهربان است (یعنی شما نیز دست بردارید).

۱۹۳- با آنها کارزار کنید تا فتنه (شُرک) از بین برود و دین همه‌اش مخصوص خدا شود، پس اگر از کفر باز ایستادند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.

۱۹۴- ماه حرام در برابر ماه حرام است و در تمام محترما قصاص هست، پس هر که به شما تجاوز کرد همانطور به او تجاوز کنید (ولی) از خدا به ترسید (و زیاده روی نکنید) و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.

۱۹۵- در راه خدا انفاق کنید (و با ترک انفاق) خود را به هلاکت نیفکنید و احسان کنید که خدا احسان کنندگان را دوست دارد.

کلمه‌ها

قاتلوا: قتل به معنی جنگیدن است، همچنین مقاتله.

تعدوا: اعتداء به معنی تجاوز، اصل آن عد است.

ثقتموهم: ثقف به معنی پیدا کردن و مصادف شدن است.

فتنه: امتحان، عذاب، ضلالت، شرک. فتن در اصل گذاشتن طلا به آتش است برای امتحان. فتنه وسیله امتحان است، به امتحان و لازم آن مثل عذاب، گمراهی و شرک را نیز فتنه گویند.

انتها: انتهای به معنی دست برداشتن از چیزی است و آن در واقع قبول نهی است.

الحرام: محترم بقره/ ۱۴۴ حرمت: محترما.

قصاص: مقابله به مثل بقره/ ۱۷۸.

التهلکة: هلاک: ضایع شدن و تباه گشتن. تهلکه: هلاکت (قاموس قرآن).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۲

شرحها

این آیات جهاد اسلامی را بررسی کرده و مقداری از احکام آن را روشن می‌کند و نیز به انسان حق می‌دهد که مشت را با مشت جواب دهد ولی زیاده روی نکند و در پایان به انفاق در راه خدا امر می‌کند و تخلف از آن را افتادن در هلاکت می‌داند.

۱۹۰- وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

لفظ «فی سبیل اللّٰه» حاکی است که جهاد در اسلام فقط برای اشاعه توحید و گسترش دین مبین اسلام است نه برای کشورگشایی و تصاحب خاک و اموال دیگران و حکومت بر آنها، چنان که راه و روش فرمانروایان ستمگر است. دقت در اللّٰذین یقاتلونکم و لا تعتدوا نشان می‌دهد که فقط با کسانی می‌شود جنگید که به جنگ مسلمانان آمده‌اند و یا به فکر آمدن و تهیه ساز و برگند، مراد از «و لا تعتدوا» شاید آن باشد که با غیر این کسان جنگ نکنید و یا مراد مطلق تعدی است.

این آیه با آیه: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ انفال/ ۶۱ اگر کفار به مسالمت مایل شدند تو هم به مسالمت راضی شو و به خدا توکل کن روشن می‌کند که اگر کفار در کفر خود بمانند ولی بخواهند با مسلمانان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند نمی‌شود با آنها به جنگ پرداخت، آیاتی که درباره جهاد نازل شده با این دو آیه قابل تخصیص هستند، نگارنده در قاموس قرآن ذیل لغت (قتل) این مطلب را مشروحا گفته‌ام.

نتیجه اینکه در اسلام جنگ تعرضی و ابتدایی نیست و جهاد اسلامی فقط دفاع است و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فقط با کسانی جنگیده که به جنگ او آمدند و یا تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۳

پیمان‌شکنی کرده و به فکر جنگ بوده‌اند و اللّٰه العالم.

این آیه حدود جهاد اسلامی را روشن کرده و در عین حال جواب قاطعی است به آنان که به جهاد اسلامی حمله کرده و اسلام را دین جنگ می‌دانند گرچه هر دینی از تصویب نوعی از جنگ ناگزیر است.

اگر گویند: در این صورت در پیشرفت و گسترش اسلام وقفه حاصل خواهد شد چطور ممکن است دین برای هدایت مردم آید ولی کفار به سر خود رها شوند و هم چنان در کفر بمانند؟! گوئیم: می‌شود با ارسال رسول و از راههای مسالمت‌آمیز در میان آنها راه باز کرد و تبلیغ نمود و باید حکومت اسلامی راههای دیگری در پیش گیرد، این است آنچه به نظر نگارنده آمده و اللّٰه العالم، ممکن است با ادله دیگر استدلال نمود که جهاد اسلامی دارای دو مرحله است. در مرحله اول لازم است با هر طریق ممکن به میان کفار راه باز کرد و با ارسال نماینده، نامه‌ها و غیره آنها را دعوت بدین کرد و اگر با هیچ یک ممکن نشد لازم است با آنها جنگید و راه را برای تبلیغ دین در میان آنها باز نمود، این مطلب را در قاموس قرآن در آخر لغت «قتل» توضیح داده‌ام.

۱۹۱- وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ.

آیه اول راجع به عموم حکم جهاد است ولی این آیه در وقت نزول مصداق خاصی داشت و آن اینکه: اهل مکه هر بلائی که

توانستند به سر مسلمانان آوردند حتی اموال آنها را غصب کرده و از مکه بیرونشان کردند و چون آنها با مسلمانان در حال جنگ بودند دستور داده شد: هر کجا آنها را یافتید بکشید و از شهر مکه که شما را خارج کردند بیرونشان کنید، مصداق بارز این آیه در حال حاضر مسئله مسلمانان و اسرائیل است که مسلمین فلسطین را از دیارشان تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۴ بیرون کرده و برایش یک میلیارد مسلمان جهان می‌خندند، جهاد مسلمین با آنها برای پس گرفتن اراضی کاملاً شرعی و مطابق قرآن است.

مراد از فتنه در وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ظاهراً شکنجه و اذیتی است که بر مسلمانان وارد می‌کردند تا از دینشان برگردند به نظر این جمله جواب سؤالی است که از وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ ناشی می‌شود یعنی چطور حکمی به این عموم صادر شده؟! در جواب فرماید: اینان که مسلمین را شکنجه می‌دهند تا از دینشان برگردند عملشان از قتل بدتر است زیرا مشرک بودن علت شقاوت دنیا و آخرت است چنان که در آیه ۲۱۷ خواهد آمد. به عبارت دیگر علت قتل و اخراج هر دو در آیه روشن شده است.

وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ این جمله استثناء است از حکم سابق. یعنی فقط در کنار مسجد الحرام به آنها نجنکید و نکشید آنها در صورتی که آنها هم احترام مسجد الحرام را مراعات کنند و اگر نکردند و در کنار آن دست بحربه زدند کشتن آنها در آن مکان مانعی ندارد.

۱۹۲- فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

ظاهراً مراد از انتها، و دست کشیدن آنست که از جنگ در کنار مسجد الحرام دست بکشند در این صورت خدا غفور و رحیم است، یعنی شما نیز در آن مکان آنها را نکشید ولی حکم وَ أَقْتُلُوهُمْ ... در جاهای دیگر به قوت خود باقی است.

۱۹۳- قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ.

مراد از فتنه به قرینه وَ يَكُونَ الدِّينُ ... شرک است، مراد از «انتها» اسلام آوردن مشرکان است چون اگر تنها دست کشیدن از جنگ مراد باشد تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۵

يَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ مصداق پیدا نمی‌کند. در سوره توبه/ ۵ آمد: ... فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ أَحْضِرُوهُمْ وَ اقْعِدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ... توبه و بازگشت به اسلام و نماز خواندن و زکاة دادن مشروح فَإِنْ انْتَهَوْا در این آیه است.

خلاصه آیه آنست تا وقتی که شرک از بین نرفته و دین توحید جای آن را نگرفته با مشرکان بجنکید مگر آنکه اسلام آورند در این صورت فقط راه بر ظالمان باز است، مراد از ظالمان ظاهراً آنانی هستند که اسلام نیاورده‌اند. برای روشن شدن هر چه بیشتر، اوائل سوره توبه و آیه ۵۵ تا ۶۱ سوره انفال دیده شود.

۱۹۴- الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

چهار ماه از ماههای عربی را چنان که در سوره توبه خواهد آمد ماه حرام گویند و آنها عبارتند از: رجب، ذو القعدة ذو الحجة و محرم، در این چهار ماه جنگ حرام است و آنها ماه صلح و صفا و مسالمت می‌باشند اگر دو گروه با هم در جنگ باشند لازم است در این چهار ماه جنگ را قطع کنند، در سوره توبه در این زمینه توضیح بیشتری داده خواهد شد.

مردم جاهلیت این چهار ماه را محترم دانسته و جنگ را در آن قطع می‌کردند اسلام نیز آن را تصویب نمود. در این آیه روشن شده که ماه محرم در مقابل محرم است، یعنی اگر خصم به احترام ماه، دست از جنگ کشید شما نیز چنین کنید و اگر او احترام ماه را مراعات نکرد و شمشیر کشید شما هم شمشیر بکشید، سپس به طور کلی فرموده: وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ یعنی تمام محترما دارای قصاصند، مال و جان و شرافت انسان محترم است مگر آنکه اسلام احترام آن را لغو کند، اگر کسی، کسی را بکشد یا زخمی بزند

یا مال او را تلف کند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۶

می‌شود او را کشت و زخم زد و همان قدر از مالش برداشت، چنان که در فقه اسلامی مشروحا بیان شده است.

در بعضی موارد انتقام، به صورت دیگری است مثلا- اگر مردی با زنی زنا کند همان کار را در مورد او انجام نمی‌دهند بلکه او را تازیانه می‌زنند و یا طور دیگر عقوبت می‌کنند، در نتیجه حکم کلی وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فرموده:

حالا که هر چیزی محترم و دارای قصاص است پس هر که به شما بهر نحو تجاوز و تعدی کرد همان طور از او انتقام بکشید ولی وَ اتَّقُوا اللَّهَ از خدا به ترسید و در انتقام زیاده‌روی نکنید، مشت را با کشتن انتقام نکشید، بی‌گناه را بجای ظالم نگیرید وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ اگر تعدی نکنید متقی هستید و خدا با شماست، واقعیت و طبعی بودن این قوانین بر اهل بصیرت پوشیده نیست.

۱۹۵- وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

این آیه که در ذیل آیات جهاد آمده، روشن می‌کند که مراد از انفاق تأمین مصارف جنگ و مراد از «سبیل الله» جهاد است و عدم انفاق سبب وقوع در هلاکت و عقب ماندن در دین و دنیاست، مخصوصا با ملاحظه ارتباط آیات فوق با این آیه منظور آنست که با جان و مال در راه خدا و در راه سعادت خویش بکوشید.

اما قطع نظر از آیات جهاد، از این آیه دو مطلب مهم استفاده می‌شود: یکی آنکه مسلمانان باید در راه خدا و در گسترش دین و تأمین بیچارگان و رفع احتیاجهای عموم مال خرج کنند و اگر با این وسیله شکافهای جامعه را پر نکنند نتیجه جز هلاکت و عقب ماندن از دین و دنیا نخواهد بود و باید به ذلت و بیچارگی تن در دهند به طوری که داده‌اند دیگران در راه باطل میلیونها خرج می‌کنند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۷

ولی مسلمین در راه حق در این مورد دریغ دارند.

دوم آنکه: وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ یک قاعده کلی است، انسان نمی‌تواند بدن و مال خویش را به مهلکه اندازد و در راههایی که نه نفع دنیا دارد و نه نفع آخرت اسباب دردسر و گرفتاری برای خویش فراهم آورد ولی:

به نظر نگارنده نمی‌شود امر بمعروف و قیام در راه خدا را با این آیه مهار نمود و گفت: امر بمعروف مصداق افتادن در مهلکه است اصلا هر قدمی که در راه خدا برداشته شود و لو به ضرر جانی و مالی و حتی کشته شدن بیانجامد، سعادت است افتخار و درجه است، شهادت و تقرب به خدا است نه افتادن در مهلکه، روح فدای حسین بن علی - صلوات الله علیهما - باد آنکه می‌دانست کشته خواهد شد، قیام فرمود و خود را در راه خدا فدا کرد، این مطلب را در کتاب «امام حسین مرد ما فوق انسان» در بحث قیام و تقیه مشروحا گفته‌ام.

نکته‌ها

جهاد در اسلام:

علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فرموده:

«فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه و هو لباس التقوى و درع الله الحصينة و جنه الوثيقة فمن تركه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شملة البلاء...» (۱)

یعنی جهاد دری است از درهای بهشت که خدا برای دوستان مخصوصش باز کرده، جهاد لباس پرهیزکاری و زره بازدارنده و سپر محکم خداست هر که جهاد نکند و از آن روگردان باشد خدا لباس ذلت و کسوت بلا را بر او می‌پوشاند ...

هیچ قیامی در جهان بدون جنگ و دفاع پیش نرفته و نخواهد رفت، مسالمت آن قدرت را ندارد که دست خائنین بشریت را کوتاه کند، سرنوشت باید در

(۱) - نهج البلاغه عبده خطبه ۲۷.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۵۸

میدان جنگ تعیین شود پیامبران قبل از اسلام در صورت فراهم شدن وسائل با دشمنان دین و بشریت جنگیده‌اند، قرآن فرماید: وَ كَذَٰلِكَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ آل عمران/ ۱۴۶، ای بسا پیامبر که بسیاری از خداپرستان در رکاب او با دشمنان جنگیدند و از بلائی که در راه خدا رسید سست نشدند. موسی علیه السلام به بنی اسرائیل دستور داد که با جنگ وارد فلسطین شوند مائده/ ۲۴ پیامبری از بنی اسرائیل طالوت را فرمانده قشون نمود و او با دشمنان جنگید و پیروز شد بقره/ ۲۴۶ سلیمان علیه السلام به مملکت سبا لشکر کشید (سوره نمل).

خدا در جای دیگر فرماید: وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ بقره/ ۲۵۱ حق باید گرفته شود دماغ اشغالگر باید به خاک مالیده گردد اسرائیل غاصب باید سر جای خود بنشیند آزادی الجزایر آزادی گینه و ... همه با شمشیر انجام پذیرفته و گرنه اشغالگر حاضر نیست از تاراج چشم به پوشد. گرفتیم که در اسلام جنگ ابتدایی نیست ولی کوییدن اشغالگران و جنگ در راه مظلومان که حتمی است، دنیای مسیحیت بر اسلام تاخته و گوید:

اسلام با شمشیر پیش رفت و به زور بر مردم تحمیل شد، استناد آنها به رسالت چند ساله حضرت عیسی علیه السلام که مجالی برای جنگ نیافت و اگر مجال پیدا می‌کرد حتماً با مخالفان خود می‌جنگید چنان که در شب حمله دشمن به یارانش فرمود اسلحه به دست گرفته و مواظب باشید.

در آیات گذشته حدود جهاد اسلامی را روشن کردیم، اسلام با شمشیر بر مردم تحمیل نشده، قرآن فرماید: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ بقره/ ۲۵۶ ولی برای از میان برداشتن سد راه ناگزیر بود به شمشیر دست بزند، ولی این مسیحیت به اصطلاح صلح‌جو برای پیش برد مقاصد خود چه خونها که نریخت، به نظر آورید جنگهای صلیبی و امثال آن را و آن گاه به ریش این هوچیگران بخنندید.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۵۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۶ تا ۱۹۹]

اشاره

وَ اتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶) الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۷) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹)

۱۹۶- حج و عمره را برای خدا انجام دهید، و اگر محصور شدید (و موانعی از ورود به مکه پیش آمد) آنچه میسر شود قربانی کنید.

و سرهای خود متراشید (از احرام خارج نشوید) تا قربانی به قربانگاه رسد، هر که از شما مریض بود یا آزاری در سر داشت (و بتراشید) عوض آن روزه‌ای یا صدقه‌ای یا ذبح گوسفندی است. و چون امان یافتید، هر که پس از عمره حج را شروع کرده آنچه میسر تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۰

است قربان کند، و هر که پیدا نکرد سه روز در موسم حج و هفت روز بعد از برگشتن روزه بگیرد، این ده روز کامل است، حج تمتع وظیفه کسی است که خانواده‌اش مقیم مسجد الحرام نباشد، از خدا به ترسید و بدانید که مجازات خدا سخت است. ۱۹۷- عمل حج در ماههای معینی است، هر که در آنها عمل حج را (با شروع) بر خود واجب کند (بداند که) در اثنای حج جماع و گناه و جدال نیست، آنچه کار خوب بکنید خدا می‌داند، توشه گیرید که بهترین توشه پرهیزکاری است و ای صاحبان خرد از من به ترسید.

۱۹۸- گناهی بر شما نیست که فضلی از خدا به طلبید (اثنای حج داد و ستد کنید) چون از عرفات کوچ کردید، در مشعر الحرام خدا را یاد کنید، وی را یاد کنید نظیر آنکه شما را هدایت نمود حقا که پیش از آن از گمراهان بودید. ۱۹۹- سپس (به منی) کوچ کنید از آنجا که مردم کوچ می‌کنند و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده و مهربان است.

کلمه‌ها

حج: در اصل به معنی قصد و در شریعت قصد خانه خدا است برای اعمال به خصوصی. عمره: عمل به خصوصی است که عن قریب توضیح داده خواهد شد، این لفظ از عماره به معنی آبادی است گویی با عمل عمره، کعبه آباد و دائر می‌شود.

احصرتم: حصر به معنی تنگ گرفتن و حبس است، احصار آنست که کسی به وسیله دشمن یا مرض یا غیر آن از اتمام عمل حج یا عمره ممنوع گردد.

هدی: قربانی مخصوص حج و قربانیهای دیگر را اضحیه گویند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۱
تحلقوا: حلق به معنی تراشیدن است.

نسک: عبادت. ناسک: عابد. مراد از آن در آیه گوسفند قربانی است (قاموس قرآن). فرض: فرض به معنی قطع و اندازه‌گیری است واجب را از آن فریضه گویند که تعیین شده است. مراد از آن در آیه ظاهرا شروع کردن باشد که خواهد آمد.

رفت: آمیزش با زبان. بقره/ ۱۸۷.

فسوق: فسق و فسوق در اصل به معنی خارج شدن است بقره/ ۲۶ آن در آیه به معنی دروغ می‌باشد.

جدال: مجادله و مخاصمه. مراد در آیه لا و الله و بلی و الله گفتن است که خواهد آمد.

زاد: توشه. طعامی که برای مسافرت آماده شود. یک بار بیش در قرآن نیامده است.

الباب: جمع لب به معنی عقل بقره/ ۱۷۹.

افضتم: کوچ کردید. فیض به معنی پر شدن و جاری شدن است کوچیدن از عرفات را افاضه گفته‌اند که در اثر کثرت مردم بجزیران آب تشبیه شده است.

عرفات: بیابان وسیعی است در ۲۵ کیلومتری مکه، محل وقوف حاجیان می‌باشد.

مشعر: بیابان مستطیلی است میان عرفات و «منی» از محلی بنام «مأزمین» شروع شده و به محلی بنام «وادی محسر» می‌رسد، محل وقوف دوم است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۲

شرحها

عمره و حج:

عمره و حج دو عمل مخصوص عبادی و نمایش یک جامعه توحید و معتدل است که هر سال به وسیله چند صد هزار مسلمان برگزار می‌شود. عمل عمره از پنج قسمت تشکیل می‌شود اول: شخص از میقات معینی احرام عمره می‌بندد و در همان حال وارد مکه می‌شود دوم: هفت مرتبه بدور خانه کعبه می‌گردد که مجموع آن را یک طواف گویند. سوم: پشت مقام ابراهیم که در ذیل آیه ۱۲۵ بقره توضیح داده شد، دو رکعت نماز طواف می‌خواند. چهارم: میان صفا و مروه که در ذیل آیه ۱۵۷ بقره ذکر شد، هفت بار رفت و آمد می‌کند که مجموع آن یک «سعی» حساب می‌شود. پنجم: تقصیر و آن اینکه مثلاً قسمتی از موی سرش را می‌زند و به آن عمل عمره تمام می‌شود.

عمل حج عبارت است از:

۱- احرام حج از شهر مکه.

۲- وقوف (ماندن) در عرفات روز نهم ذو الحجه از ظهر تا غروب.

۳- کوچ از عرفات به مشعر الحرام و وقوف در آنجا تا طلوع آفتاب.

۴- آمدن به «منی» و انجام رمی جمره، قربانی و تقصیر یا حلق.

۵- آمدن به مکه برای طواف حج، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، طواف نساء و نماز آن.

۶- ماندن در «منی» شب یازده و دوازده ذو الحجه.

۷- رمی جمرات (سنگسار کردن شیطان و نفس) روز یازدهم و دوازدهم.

مجموع عمره و حج که وظیفه مردمان دور از مکه است حج تمتع نامیده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۳ می‌شود حج بدون عمره را حج افراد و حج قرآن گویند و عمره بدون حج را عمره مفرده نامند.

حج تمتع

حج تمتع آنست که پس از عمره از احرام خارج شده و در موقع مخصوص احرام حج بسته شود و این عمل در یک سال انجام گیرد، و آن وظیفه کسانی است که فاصله آنها تا مکه بیشتر از چهل و هشت میل است آنان که که در کمتر از این مسافت سکونت دارند و یا اهل مکه هستند وظیفه آنها حج افراد و قران است.

حج تمتع در سال دهم هجرت در حجه الوداع تشریح گردید.

سال دهم هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم اعلام فرمودند که قصد حج دارند. مسلمین در رکاب آن حضرت برای عمل حج به مکه رفتند، آن حضرت از «ذو الحلیفه» که میقات اهل مدینه است احرام حج بستند، ۶۶ یا ۶۴ قربانی با خود سوق نمودند، بنا بر این آن حضرت به حج قران احرام بستند چنان که شیخ طوسی رحمه الله در کتاب خلاف تصریح فرموده‌اند.

پس از آنکه وارد مکه شد، طواف، نماز طواف و استلام حجر الاسود کرد، آن گاه شروع به «سعی» میان صفا و مروه فرمود، پس از

اتمام سعی در مروه به مردم رو کرده بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: این است جبرئیل - اشاره به پشت سرش - به من امر می‌کند دستور دهم هر که با خود قربانی نیاورده (سوق هدی نکرده) از احرام خارج شود، اگر این را از پیش می‌دانستم مثل شما از احرام خارج می‌شدم ولی من با خود قربانی آورده‌ام، هر که قربانی آورده باشد روا نیست از احرام خارج شود مگر وقتی که قربانی به محل خود برسد.

مردی از حاضران (عمر بن الخطاب) گفت: چطور می‌شود از میقات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۴

احرام حج به بندیم و در وسط از احرام خارج شده حتی با زنان آمیزش کنیم؟! حضرت فرمود: بدان تو به این عمل هرگز ایمان نخواهی آورد. مردی به نام سراقه پسر مالک گفت: ای رسول خدا دین ما را به ما تعلیم کن گویی که امروز بدنیا آمده‌ایم، این عمل که فرمودی آیا فقط برای امسال است یا در آینده نیز؟

فرمود: بلکه این برای همیشه است تا روز قیامت، سپس انگشتان خویش بهم داخل کرد و فرمود: عمره تا روز قیامت به حج داخل شد ... (۱) «بدین طریق حج تمتع تشریح شد، اینک آیات:

۱۹۶- وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ.

لفظ «الله» دلالت دارد که این عمل باید برای خدا باشد، احصار آنست که انسان در اثر مرض نتواند عمل را انجام بدهد، این شخص لازم است با اشخاص دیگر قربانی بفرستد، اگر احرام عمره است باید قربانی در مکه ذبح شود و اگر احرام حج باشد باید روز عید قربان در «منی» ذبح شود مریض در صورتی می‌تواند سر خویش را بتراند و از احرام خارج شود که بدانند قربانی به محل ذبح رسیده است لذا فرمود وَ لَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ. و اگر حاجی را دشمن از رفتن مانع باشد آن را «صد» گویند در این صورت قربانی خویش را در همانجا ذبح کرده و از احرام خارج می‌شود چنان که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را در عمل عمره کفار مکه مانع شدند، آن حضرت و اصحابش در «حدیبیه» قربانی کرده و از احرام خارج شدند.

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ.

(۱) - این مطلب در کافی کتاب الحج باب حج النبی (ص) از امام صادق (ع) و در جاهای دیگر نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۵

این راجع به کسی است که شدت مرض یا اذیتی در سرش مجال نمی‌دهد تا رسیدن قربانی در احرام بماند، این شخص می‌تواند از احرام خدا خارج شود به شرط آنکه در عوض بعدا سه روز روزه بگیرد یا شش نفر فقیر را اطعام نماید و یا یک گوسفند قربانی کند چنان که از امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

فَإِذَا أَمِتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ.

یعنی وقتی که راجع به اتمام عمل به ایمنی رسیدید، مرض یا دشمنی شما را مانع نشد هر که با عمره به حج وارد شده یعنی حج تمتع آورده باید آنچه مقدور باشد قربانی کند. در حج تمتع قربانی واجب است، در دو حج دیگر نه، مگر آنکه به وقت احرام قربانی را با خود برد.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ.

این راجع به کسی است که قربانی پیدا نکند، او سه روز در مراسم حج:

روز هفتم، هشتم و نهم ذو الحجه را روزه می‌گیرد، و هفت روز نیز بعد از برگشتن به وطن خود، ظاهراً مراد از «لم يجد» پول نداشتن باشد و شاید به نیافتن قربانی نیز شامل باشد «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» شاید برای آن باشد که فقط این نحو (سه روز - هفت روز) مورد نظر خدا است و نمی‌شود مثلاً پنج روز و پنج روز گرفت. چنان که از بعضی روایات استفاده می‌شود.

به قولی آن برای تأکید و به قولی اشاره به مستقل بودن هر دو حکم و به قولی ثواب کامل قربانی را دارد در مجمع فرموده قول اخیر از امام باقر- صلوات الله علیه- نیز نقل شده است.

ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

لفظ «ذلک» اشاره است به فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ - «حاضری» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۶

در اصل حاضرین است نون با اضافه حذف شده است یعنی: حج تمتع وظیفه کسانی است که خانواده آنها در مسجد الحرام و از اهل مکه و چهل هشت میلی آن نیستند وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا... در آخر آیه اشاره است به حتمی بودن حکم و تهدید متخلفان. راجع به «حج تمتع» که عمر بن الخطاب تحریم کرد ذیل آیه ۲۴ سوره نساء بحث خواهد شد.

۱۹۷- الْحَجُّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ.

یعنی: عمل حج در سه ماه معین است: شوال و ذو القعدة و ذو الحجة جزئیات آن باید در «فقه» دیده شود، در این آیه سه چیز از محرمات احرام یاد شده، مراد از «رفث» آمیزش با زنان و از «فسوق» دروغ گفتن و از «مدال» رد سخن دیگری با گفتن نه به خدا، بلی به خدا است که اقل مرتبه مجادله است.

وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى.

یعنی اینها عمل خیر است و خدا از آن آگاه است و پاداش در هر دو جهان خواهد داد، آن وقت در حال تشویق فرماید از اعمال خوب توشه آخرت بر گیرید بهترین توشه تقوی و پرهیز از مخالفت دستورهای خدا است و در آخر برای کثرت تأکید بلفظ خطاب آمده: ای خردمندان از مخالفت فرمانهای من بترسید که به ضرر شما است آری وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ.

۱۹۸- لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ.

این آیه حاکی است که در اثناء حج معامله و خرید و فروش مانعی ندارد، گویند در میان حاجیان، اجیرها و کسانی بودند که مال به کرایه می دادند، بعضی می گفتند: حج اینها حج نیست، آیه در رد اینگونه سخنان است.

فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۷

اشاره به وقوف در مشعر الحرام که از ارکان حج است و لازم است که در آنجا با خدا ارتباط حاصل گردد، وقوف توأم با یاد خدا و توجه به ملکوت اعلی باشد.

وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ.

کاف در «کما» برای تشبیه و «ان» مخفف از ثقیله است یعنی: حقا که شما پیش از این از گمراهان بودید، حالا- که اهل ایمان و نورانی و اهل توحید شده‌اید خدا را یاد کنید نظیر هدایتی که به شما عطا فرموده و مورد عنایت خویش کرده است به عبارت دیگر: خدا را یاد کنید یاد کردنی که لایق به هدایت او باشد.

۱۹۹- ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ.

به نظر می آید مراد از «افیسوا» کوچ از مشعر به «منی» است، علی هذا دو افاضه است یکی از عرفات به مشعر دیگری از مشعر به «منی» به قولی قریش و هم پیمانهای آن با مردم به عرفات نمی رفتند و در مشعر وقوف می کردند و می گفتند: ما اهل حرم هستیم و از حرم خارج نمی شویم، خداوند دستور داد که به عرفات بروید از همانجا مانند مردم کوچ کنید.

در این صورت «ثم» در آیه چنان که در میزان آمده برای ترتیب ذکر مطلب است یعنی: احکام حج همین هاست که گفته شد سپس مطلب دیگر آنست که شما هم مثل مردم به عرفات بروید و از آنجا کوچ نمائید وجه اخیر در تفسیر عیاشی و غیره از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۰ تا ۲۰۳]

اشاره

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ (۲۰۰) وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱) أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲) وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا-إِنَّهُ عَلَيْهِ مِن تَأَخَّرَ فَلَا-إِنَّهُ عَلَيْهِ لَمِنَ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

۲۰۰- وقتی که عبادت‌های خود را تمام کردید خدا را یاد کنید همانطور که پدران خود را یاد می‌کنید یا خوبتر از آن، از جمله مردم کسی است که می‌گوید: پروردگارا به ما در دنیا (از دنیا) عطا کن. او را در آخرت نصیبی نیست.
۲۰۱- و از جمله آنها کسی است که می‌گوید خدایا به ما در دنیا نعمت خوب و در آخرت نعمت خوب عطا فرما و ما را از عذاب آتش نگاهدار.

۲۰۲- آنها از آنچه کرده‌اند نصیبی دارند و خدا در حساب کردن سریع است.

۲۰۳- خدا را در روزهایی چند یاد کنید هر که در دو روز (در کوچ از منی) تعجیل کند گناهی بر او نیست و هر که تأخیر نماید گناهی بر او نیست در مورد آن کس که پرهیز کرده است از خدا بترسید و بدانید که به سوی او جمع می‌شوید.

کلمه‌ها

قضیتیم: قضاء در اصل به معنی فیصله دادن به امر است به معنی اراده، حکم، اعلام، تمام کردن و غیره به کار رود که هر یک نوعی فیصله دادن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۹ است، در آیه به معنی تمام کردن می‌باشد.
مناسککم: منسک عبادت مناسک: عبادتها بقره/ ۱۲۸.
خلاق: نصیب خوب. نصیب فراوان.
حسنه: مؤنث حسن و آن پیوسته وصف است مثل نعمت حسنه.
تحشرون: حشر به معنی جمع کردن است (قاموس قرآن).

شرحها

آیات فوق تتمه آیات حج و متضمن مطالبی راجع به آن است که بررسی می‌شود:

۲۰۰- فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا.

گویند مردم جاهلیت پس از تمام شدن اعمال حج در «منی» گرد آمده و پدران گذشته را یاد کرده و به موهومات و استخوانهای پوسیده مباهات می‌کردند این امر سبب شد که آیه شریفه بفرماید چون اعمال حج را تمام کردید خدا را یاد کنید همانطور که پدران را یاد می‌کردید نه، بلکه بالاتر از پدران یاد کنید. حکم برای همه است چون مورد نمی‌تواند مخصص باشد، آری در آن اجتماع عظیم خدا و نعمتهای خدا را یاد نمائید و قلبها را به او متوجه کنید نه به اوهام، تشکیل انجمن و ذکر یاهوهای پوچ و فتنه‌انگیز به چه کار آید!! فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا....

این قسمت تا آخر آیه ۲۰۲ نتیجه و مطلبی است در زمینه آیه فوق و ذکر خدا یعنی شما خدا را یاد کنید و به فکر رضای او باشید زیرا مردم دو گروه هستند یکی مادی و اهل دنیا که جز دنیا و لذت‌های زودگذر آن چیزی نمی‌خواهند اینان در آخرت بهره‌ای ندارند دیگری اهل دنیا و آخرت که می‌خواهند در هر دو جهان از نعمت‌های خدا بهره‌مند باشند شما از گروه دوم باشید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۰

ناگفته نماند خواستن هر دو گروه به زبانحال است یعنی اعمالشان و طرز تفکرشان چنین حکایت می‌کند و چون اهل دنیا نعمت دنیا می‌خواهند حسنه باشد یا غیر آن. علی هذا کلمه «حسنه» در کلام آنها نیامده اما گروه دوم نعمتی می‌خواهند که مورد رضای خدا باشد لذا لفظ «حسنه» دو باره در کلام آنها آمده است.

۲۰۱- وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

گفته شد که این خواستن به زبانحال و عمل است شاید در زبان هم بگویند ولی منظور خواستن عملی است.

۲۰۲- أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا.

چون خواست گروه دوم خواست عملی است لذا آنها را در مقابل آنچه می‌گویند و می‌کنند نصیبی و پاداشی هست در دنیا و آخرت، بر خلاف گروه اول که کارشان نسبت به آخرت حبط و بوج است و ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ.

وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ سریع الحساب از اسماء خداست، و آن ظاهرا شامل دنیا و آخرت هر دو است که پاداش و کیفر خدا در هر دو هست به نظر «المنار» جمله أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا راجع به پاداش دنیاست و اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ به پاداش آخرت مربوط است. به نظر نگارنده این سخن بعید نیست زیرا گروه دوم هر دو را خواسته‌اند، بهتر است جمله اول راجع به خواسته اول و جمله دوم راجع به خواسته دوم باشد. ضمنا صفت سریع الحساب حکایت از احاطه علمی خدا دارد نسبت به اعمال بندگان و جمع و تفریق آنها.

۲۰۳- وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ.

ظهور این جمله در اذکار به خصوصی است و گرنه ایام معدودات گفته تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۱

نمی‌شد، در روایات کتاب کافی آمده: مراد از آیه تکبیر گفتن در ایام تشریق است صورت تکبیر چنین است:

اللَّهُ اكْبَرُ، اللَّهُ اكْبَرُ، لا اله الا الله و الله اكْبَرُ، اللَّهُ اكْبَرُ، و لله الحمد، اللَّهُ اكْبَرُ على ما هدانا، اللَّهُ اكْبَرُ على ما رزقنا من بهيمه الانعام.

ایام تشریق عبارتند از روز یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذو الحجه، آنان که در «منی» هستند این تکبیر را بعد از پانزده نماز می‌گویند، از نماز ظهر روز عید قربان شروع شده در نماز صبح روز سیزدهم تمام می‌شود، آنان که در شهرهای دیگر هستند برای آنها بعد از ده نماز سفارش شده است «۱» فقهاء به استحباب این تکبیر فتوی داده‌اند ولی سید مرتضی بر وجوب آن در ایام تشریق فتوی داده است.

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى.

بنا بر تفسیر امامیه تقدیر آیه لمن اتقى الصيد یعنی هر کس در دو روز از ایام تشریق (روز دوازدهم) از «منی» کوچ کند گناهی ندارد و هر که به روز سوم بماند باز گناهی بر او نیست، این مخیر بودن برای کسی است که تا کوچ کردن مردم شکار نکرده باشد اما شکار کننده باید شب سیزدهم را نیز در «منی» بماند و فردای آن به جمره‌ها سنگ زند و از «منی» خارج شود.

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام درباره فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ... نقل شده که فرمود: «یرجع مغفورا له لا ذنب له» یعنی در هر دو صورت در حالی از «منی» بر می‌گردد که گنااهش آمرزیده است، نظیر این روایت در «فقیه» نیز نقل شده است، علی هذا «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» در هر دو مورد قید

(۱) - استفاده از کافی کتاب الحج باب التکبیر فی ایام التشریق ج ۴ / ۵۱۶.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۲

«تعجل - تأخر» نیست بلکه منظور آنست که حاجی در کوچ از منی مخیر و در هر دو صورت آمرزیده از «منی» خارج می‌شود، بنا بر این لفظ «لمن اتقی» معنی اش مطلق تقوی و پرهیز از گناه است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ یعنی به این احکام بی‌اعتنا نباشید که شما در قیامت پیش خدا حساب خواهید شد ظاهراً «تحشرون» برای حال است زیرا انسانها از هم اکنون به طرف خدا جمع می‌شوند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۰۷]

اشاره

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴) وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (۲۰۵) وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسِبْهُ جَهَنَّمَ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷)

۲۰۴- از جمله مردم کسی که گفتار او درباره زندگی دنیا باعث اعجاب تو می‌شود و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد حال آنکه او سختترین دشمنان است:

۲۰۵- و چون به حکومت رسد تلاش می‌کند که در زمین افساد کند و زراعت و نسل را تباه سازد (با آنکه) خدا فساد را دوست نمی‌دارد.

۲۰۶- و چون به او گفته شود: از خدا به ترس غرور و تعصب او را در اثر گناهی که کرده است می‌گیرد، جهنم او را بس است و البته جایگاه بدی است.

۲۰۷- و از جمله مردم کسی است که جان خویش را برای کسب رضای خدا می‌فروشد و خدا به بندگان مهربان است.

کلمه‌ها

يعجبك: اعجاب به تعجب آوردن است، گاهی توأم با سرور و گاهی به معنی مسرور کردن باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۳۷۴

اللد: لدد: خصومت شدید لد: کسی که شدید الخصومه است الد آنکه خصومتش شدیدتر است.

الخصام: خصام جمع خصم و نیز به معنی خصومت آید، مراد از آن در آیه جمع خصم است.

تولی: تولی: به معنی اعراض، دوست اخذ کردن و سرپرستی آید، گویا در آیه معنی اخیر مراد است.

حرث: زراعت. کشت.

النسل: انسانها. نسل در اصل به معنی انفصال است، فرزند را نسل گویند که از انسان منفصل می‌شود.

عزة: عزت: به معنی توانایی است در مقابل ذلت (قاموس قرآن).

حسبه: حسب (بر وزن شخص) به معنی کفایت و «بس است» به کار رود.

مهاده: مهده: به معنی آماده کردن، مهاده به معنی آماده است.

مرضاة: رضا و رضوان و مرضاة: به معنی خوشنودی.

شرحها

اشاره

این آیات تقسیم دیگری است راجع به مردم از جهت صفات و عمل، چنان که آیات گذشته تقسیمی بود از جهت خواست و آرزو، تناسب این دو تقسیم با آیات حجج به نظرم از آن جهت است که عمل حج نمونه‌ای از خلوص و ایمان است و در آن فرمود: خدا را یاد کنید و ای خردمندان از مخالفت من بترسید، و بالاخره از کسانی باشید که هم دنیا را می‌خواهند و هم آخرت را و از کسانی که هستی خود را به عوض رضای خدا می‌دهند.

۲۰۴- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۳۷۵

این آیه با دو آیه بعدی ترسیمی است از یک طاغوت و انسان ستمگر، صفات آن طاغوت چنین است در سخن گفتن به قدری چرب و نرم و شیرین سخن می‌گوید و پیوسته خدا را به گفته خود شاهد می‌گیرد که انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد با آنکه سختترین دشمن دین و انسانیت است چون به حکومت و سرپرستی رسد نتیجه کارش جز تباهی اقتصاد و هلاکت انسانها نیست آنکه راه ناحق می‌رود نتیجه عملش همین است چون او را امر به معروف کنند و از خدا بترسانند با اتکاء به مقام و قدرت خود از آن سر باززند و اعتنا نمی‌کند.

قید فی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا گفته‌اند از آن جهت است که این مسرور کردن ظرفش این دنیا است که حکم به ظاهر می‌کند و باطن شخص خواننده نمی‌شود و گرنه سخنان او سرور آور نیست ولی بهتر آنست که قید برای «قوله» باشد یعنی سخنی که درباره دنیا می‌گوید باعث اعجاب تو می‌شود.

۲۰۵- وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ..

این دومین کار طاغوت است که در بالا گفته شد مراد از «تولی» ظاهراً حکومت و سرپرستی است، به نظر می‌آید: طاغوت گاهی برای مطامع خود اقتصاد و نسل را به فساد و تباهی می‌کشد، گذشته از این چون کارش مطابق عقل و انصاف نیست نتیجه‌اش جز فساد نمی‌تواند باشد، چنگیزهای نوعی و یزیدهای هر زمان، و استعمارگران آدمخوار و ثروت طلب جز تباه و فساد چه کرده‌اند و چه می‌کنند؟! وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ چون خدا فساد را دوست ندارد، مفسد را نیز دوست نمی‌دارد، عمل چنین شخص نشان می‌دهد سخنش نیز باطل و بی‌اعتبار است.

۲۰۶- وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ

این صفت سوم طاغوت که در مقابل ناصحان عکس العمل نشان می‌دهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۶

در حالات عبد الملک مروان طاغوت بنی امیه نقل کرده‌اند که بالای منبر در مدینه گفت: به خدا قسم هر که مرا بعد از این امر به تقوی کند گردنش را خواهم زد.

اگر «بالا-ثم» مفعول «اخذته» باشد منظور آنست که: قدرت و توانایی او را در مقابل امر به معروف به گناه وا می‌دارد و گناه بالای گناه می‌کند، ممکن است بقاء برای سبب باشد یعنی: چون گفته شود از خدا بترس، توانایی و خودبینی او را می‌گیرد (عربده می‌کشد ناسزا می‌گوید، توهین می‌کند) این عکس العمل در اثر گناهان است که مرتکب شده و قلب او را تیره کرده است.

۲۰۷- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ.

این گروه دوم از مردم است در مقابل گروه اول، «یشری» به معنی فروختن می‌باشد، یعنی از جمله مردم کسی است که وجود خویش را برای رسیدن به رضای خدا بذل می‌کند رضای خدا در نظر او چنان مهم و با ارزش است که در راه آن حتی از بذل جان دریغ ندارد، در بسیاری از آیات قرآن در وصف مؤمنان واقعی گفته شده که وجود و اموال خود را در رضای خدا بذل می‌کنند: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ ... توبه/ ۱۱۱** معامله مؤمنان با خدا چنین است.

علی علیه السلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله

به تصدیق شیعه و اهل سنت آیه: **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** درباره علی ابی طالب علیه السلام نازل شد آن گاه که در شب هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر آن حضرت خوابید، در مجمع البیان نقل شده که آن شب جبرئیل در بالای سر علی بن ابی طالب ایستاد و میکائیل در پائین پایش، جبرئیل می‌گفت: به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۷ چه کسی مثل تو است ای پسر ابی طالب خدا با تو به فرشتگان مباحث می‌کند.

بیشتر از این سخن را طول نمی‌دهیم، مرحوم علامه امینی در الغدیر ج ۲/ ۴۷-۴۹ آن را از بیشتر کتابهای برادران اهل سنت از جمله: مسند احمد، تاریخ طبری، طبقات ابن سعد، سیره ابن هشام، عقد الفرید، تاریخ ابی الفداء تاریخ ابن کثیر و غیره با نشان دادن محل آن نقل کرده و در تفسیر برهان نیز مفصلاً روایات را آورده است.

این آیه منقبت بزرگی است برای مولی امیر المؤمنین - صلوات الله علیه-، در عین حال آیه شریفه یک حکم کلی را بیان می‌دارد که هر کس بخواهد می‌تواند مصداق آن باشد، مخصوصاً که با ملاحظه آیات قبلی، مردم به دو گروه نیکوکار و بدکار تقسیم می‌شوند، نه‌ایه برد این مسابقه ابتداء با علی علیه السلام شد که برای رضای خدا و نجات پیامبر اسلام در بستر آن حضرت خوابید با آنکه شمشیرها برای قتل آن حضرت کشیده شده بوده.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۸ تا ۲۱۲]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۰۸) فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاغْلَبُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا- أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰) سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيْنَهُ وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۱۱) زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۱۲)

۲۰۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید همه تسلیم نام خدا شوید و از وسوسه‌های شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است.

۲۰۹- اگر بعد از این همه حجت‌ها که به شما آمده به خطا رفتید بدانید که خدا توانا و حکمت کردار است (و به حساب شما می‌رسد).

۲۱۰- (اینان) منتظر نیستند مگر آن را که عذاب خدا و ملائکه در توده‌های ابر به سوی آنها بیاید و کار تمام شود، کارها به سوی

خدا باز گشت داده می‌شوند.

۲۱۱- پیرس از بنی اسرائیل که چقدر به آنها دلیل روشن دادیم (ولی آنها بی‌اعتنا شده و مبتلا گشتند) هر که نعمت خدا را پس از آمدن تغییر بدهد (به عقوبت رسد) که خدا شدید العقاب است.

۲۱۲- برای ناسپاسان زندگی دنیا آرایش یافته و آنان افراد با ایمان را مسخره می‌کنند، حال آنکه اهل تقوی در روز قیامت برتر از آنان هستند، خدا هر که را خواهد رزق بی حساب می‌دهد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۹

کلمه‌ها

السلم: تسلیم شدن به فرمان خدا.

کافه: جمیع، همگی «کف الشیء: جمعه» قاموس قرآن.

خطوات: وسوسه‌ها، قدمها مفرد آن خطوه است (بقره/ ۱۶۸).

زلتم: زلل به معنی لغزیدن و خطا کردن و اشتباه رفتن است.

ظلل: ظل به معنی سایبان، ابری که سایه می‌اندازد است، جمع آن ظلل می‌باشد.

غمام: ابر. توضیح آن در (بقره/ ۵۷) گذشت.

امور: کارها، امر به معنی کار جمعش امور و به معنی دستور جمعش اوامر است.

یسخرون: سخر: ریشخند کردن و مسخره نمودن است.

شرحها

در آیات چهارگانه گذشته، مردم به دو گروه تقسیم شدند: گروه ظاهر ساز مفسد و حق‌نشناس و گروهی که در راه خدا حتی از بذل جان دریغ ندارند، در این آیات پنجگانه در تعقیب آن فرموده: ای اهل ایمان همگی به خدا تسلیم شوید و از وسوسه‌های شیطانی که یگانگی و هماهنگی را تباه می‌کند بر حذر باشید، اگر به این توصیه بی‌اعتنا باشید، عواقب وخیم آن را خواهید دید چنان که بنی اسرائیل دیدند، کفاری که دنیا در نظرشان محبوب است به اهل ایمان مسخره می‌کنند ولی روز قیامت این بعکس خواهد بود.

۲۰۸- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۰

خطاب «الذین آمنوا» نشان می‌دهد که مراد از دخول در سلم اتحاد و اتفاق و پیاده کردن توحید در جامعه است مثل: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ...

آل عمران/ ۱۰۳ و مثل: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ آل عمران/ ۱۵۳ در تفسیر عیاشی و غیره از ائمه علیهم السلام نقل شده:

سلم ولایت علی ابن ابی طالب و اوصیاء اوست و در بعض دیگر: سلم ولایت ما است و در برخی

«السلم هم آل محمد صلی الله علیه و آله امر الله بالدخول فيه»

ظاهرا آن بیان مصداقی از مصادیق دخول در سلم است.

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.

بنا بر آنکه گفته شده مراد از پیروی وسوسه شیطان، ایجاد شکاف و طریقه‌های مختلف در دین است که سبب تشتت و پراکندگی می‌گردد. لازم است هر که در زمینه دین چیزی می‌گوید و یا می‌نویسد به خدا و رسول رجوع کند و درباره اتحاد و هماهنگی بیاندیشد یا تشتت و اختلاف پدید نیآورد و مصداق *إِنَّ الدِّينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعَةً ... انعام / ۱۵۹* نباشد، خدا خود فرماید *فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ... نساء / ۵۹*.

۲۰۹- *فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.*

این آیه در مقام بیان آنست که اگر پس از دانستن این مطلب همگی به طرف خدا و رسول روی نیآورید و به اتحاد فکر نکرید و از افکار شیطانی پیروی کردید بدانید که عواقب ناگوار این اشتباه را خواهید دید، خدا عزیز و تواناست و کارهایش از روی حکمت است مقتضای حکمت خداوندی آنست که اختلاف کنندگان عاقبت وخیم آن را به بیند.

۲۱۰- *هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۱*
وَقَضَى الْأَمْرَ وَاللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورُ

در قاموس قرآن از ارباب لغت و تفسیر نقل شده که هر گاه بعد از «هل» حرف «الا» آید، آن به معنی نفی و در جای «ماء» نافیه است. یعنی آنان منتظر نیستند مگر اینکه ... از طرف دیگر می‌دانیم که خدا جسم نیست و برای او مکانی نیست تا از جایی به جایی آید بلکه او ثابت و در همه جا هست *لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ شوری / ۱۱* پس مراد از این آیه و آیه: *جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًا صَفًا فَجْرًا / ۲۲* و آیات دیگر آمدن فرمان خدا و عذاب خدا است، و چون این پیش آمد نوعی از تجلی خدا است جا دارد که با آمدن خدا تعبیر شود (۱).

مراد از «ظلل غمام» ابرهای حامل عذاب است مثل *فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ شعراء / ۱۸۹* جمله *وَاللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورُ حَاكِي* است که این وعده را بعید نشمارید که کارها بدست خدا و در اختیار خداست و نیز به نظر می‌آید که عذاب دنیا منظور است. بهر حال این آیه دلالت بر یأس دارد و اینکه به دستور اتحاد و هماهنگی کم توجه خواهند کرد و گرفتار خواهند شد، «قضی الامر» به معنی استقبال است و نظیر آن در قرآن بسیار می‌باشد.

۲۱۱- *سَلِّ يَا رَبُّهُمُ مِنْ آيَةٍ بَيْنَهُ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ ...*

در این آیه ماجرای بنی اسرائیل، شاهد آورده شده که به آیات و توصیه‌های خدا عمل نکرده و گرفتار شدند، این قرینه است که مراد از عذاب در آیه قبل، عذاب دنیوی است.

(۱)- در تفسیر برهان از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده که مراد آمدن امر پروردگار است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۲

۲۱۲- *زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا.*

به نظر می‌آید که این آیه علت عدم اتحاد و علت تبدیل نعمت را روشن می‌کند و آن فریفته شدن به لذات زودگذر دنیا است علی‌هذا مراد از کفر، کفران نعمت است نه انکار خدا و دین، و علت مسخره آنست که بیچارگان را ناتوان می‌بینند *وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَاسِپَاسَهَا* در این دنیا بر فقراء برتری دارند در عوض فقراء پرهیزکار روز قیامت بر آنها برتری خواهند داشت از لفظ «فوقهم» فهمیده می‌شود که آن ناسپاسها نیز بالاخره اهل رحمت خواهند بود و گرنه می‌فرمود اهل تقوی در بهشت و ناسپاسان در آتش خواهند بود و این می‌رساند که فقراء متقی، مقامشان بالاتر از اغنیاء است.

وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ رزق بی حساب در اثر تقوای آنهاست بی حساب بودن رزق آخرت، بی پایان و وافر بودن آنست، و بی حساب بودن در دنیا نسبت به تلاش و عمل انسان است که کم کار کند بسیار عاید برد این سخن در قاموس قرآن (حساب)

مشروحا گفته شده است.

نکته‌ها

وحدت اسلامی:

لفظ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» چنان که گفته شد نشان می‌دهد که طرف خطاب اهل اسلام هستند و گرنه «یا أَيُّهَا النَّاسُ» گفته می‌شد پس این آیات مسلمانان را به یک وحدت اسلامی، وحدت توحید دعوت می‌کند که همه مطیع محض خدا باشند و به وحدت و یگانگی فکر کنند صدی هشتاد بدبختی مسلمانان در اثر تفرقه و اختلاف و تشتت آراء است همچون موریانه جامعه را از درون می‌خورد و ناتوان می‌سازد. هزار و دویست مسلمان متحد به فرماندهی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخَيْرٍ حمله برده، ده هزار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۳

بلکه بیشتر یهودی را مغلوب کردند ولی در عصر ما یک میلیارد مسلمان در اثر اختلاف گروه‌ها و بی‌اعتنایی زعمای به ظاهر مسلمان در دست یک مشت یهودی، مورد تمسخر واقع شده‌اند.

اگر گویند: چه باید کرد گوئیم لازم است زعمای مذهبی و نویسندگان در راه وحدت بیان‌دیشند و حتی المقدور افکار خویش را در این زمینه به کار اندازند و در هر اظهار نظر قرآن و حدیث را ملاک قرار بدهند حتی فقهاء، کنگره فتوایی داشته و درباره بسیاری از مسایل اجتماعی با شور و تبادل نظر فتوی بدهند از طرف دیگر افکار مردم را به اتحاد اسلامی بیشتر متوجه نمایند اگر ملتی رشید و پخته و اسلام‌شناس باشیم امکان دارد که از سفارش قرآن بهره بریم و سربلند باشیم در این زمینه همگانی بودن تدریس قرآن مجید ضروری است.

تصور کنید از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اختلاف و افکار متشتت تا به امروز چه بلاهایی بر مسلمانان وارد کرده و خواهد کرد، آری همه اینها در اثر عدم توجه به توصیه‌های قرآن و رسول خدا بوده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۴

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۳]

اشاره

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أوتوه مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۱۳)

۲۱۳- مردم (در اول) گروهی یک نواخت بودند، پس از آن خدا پیامبران بشارت دهنده و انذار کننده را مبعوث کرد و با آنها کتاب حق نازل نمود تا میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کند درباره کتاب اختلاف نکرد مگر آنان که از اول آن را دریافت کرده بودند (این اختلاف) بعد از آن همه دلائل روشن در اثر حسد ورزیدن به همدیگر بود، خدا به اراده خود اهل ایمان را به حقی که در آن اختلاف کرده بودند هدایت نمود، خدا هر که را بخواهد براه راست هدایت می‌کند.

شرحها

ارتباط این آیه با آیات سابق از آن جهت است که اختلاف و تشدّد با مراجعه به کتاب خدا و ترک هواهای نفس قابل رفع است، اختلاف گذشتگان نیز در اثر عدم توجه به کتاب و در اثر پیروی از اغراض بوده است «بغیا بینهم» شما نیز اگر به کتاب رو آورید و از اغراض شخصی صرف نظر کنید متحد و هماهنگ خواهید بود. در عین حال از این آیه مطالب زیر استفاده می‌شود:

۲۱۳- كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۵

مراد از امت واحده ظاهراً سادگی طبیعی و عدم رشد و عدم اختلاف در اثر نبودن تفکر بوده است، مثلاً یک گله گوسفند در سادگی و عدم اختلاف امت واحده هستند، چون نیروی تفکر ندارند، اغراض شخصی، اختلاف و نفاق و غیره در میان آنها نیست، ظاهراً بشر نیز در بدو پیدایش چنین بوده است و الله العالم.

در تفسیر آلاء الرحمن از حضرت باقر- صلوات الله علیه- نقل شده که فرموده:

مردم پیش از نوح علیه السلام امت واحده بودند در فطرت خدایی نه هدایت یافتگان بودند و نه گمراهان «۱».

در تفسیر عیاشی چند روایت قریب به این مضمون نقل شده، مراد از فطرت خدایی ظاهراً همان زمینه خیر و شر است که در وجود بشر گذاشته شده است.

حرف فاء در «فبعث» دلالت دارد که پیامبران از بدو پیدایش انسان مبعوث نشده‌اند بلکه بشر در طبیعت ساده خود مدتی بدون پیامبر زندگی کرده است، چون تفکر و اندیشه و رشد و اختلاف با همدیگر نداشت احتیاجی به پیامبر نبود چنان که گوسفندان احتیاج به پیامبر و قانون ندارند.

اگر گویند: مگر آدم ابو البشر پیامبر نبود؟ مگر خدا نفرموده: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ ... آل عمران / ۳۳ بنا بر این آدم پیامبر بوده است؟ گوئیم: ظهور «فبعث» همان است گفته شد، ممکن است مراد از «آدم» در آیه غیر از آدم ابو البشر باشد و اگر آدم ابو البشر پیغمبر باشد چنان که از ظاهر آیات استفاده می‌شود، آن وقت باید گفت که پس از مرگ وی جانشینش موفق به تربیت انسانها نشده و بشر به صورت امت واحده ساده در آمده و سپس آن گاه

(۱)-

«قال كانوا قبل نوح امه واحده على فطرة الله لا مهتدين ولا ضلالا فبعث الله النبيين».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۶

پیامبران دیگر آمده‌اند ولی در این صورت باز مضمون حرف فاء لا ینحل است.

وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.

این اختلاف که اختلاف در امور زندگی است پیوسته در میان بشر بوده و خواهد بود، یکی از علل آمدن پیامبران و شریعتها، رفع همین اختلاف و برقراری نظم و حدود در میان بشر می‌باشد چنان که صریح این قسمت از آیه است.

وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ.

ضمیم «فیه» راجع به کتاب است، این همان اختلاف خانمان برانداز است که ملتها و دین‌ها را به طرف سقوط می‌کشاند، این اختلاف ذاتی انسانها نیست بلکه منشأ آن اغراض شخصی و بدخواهی‌ها است چنان که فرموده: بَغْيًا بَيْنَهُمْ این مطلب در آیات زیادی تذکر داده شده از جمله: آل عمران / ۱۹، شوری / ۱۴، جاثیه / ۱۷ در اثر همین اختلاف است که علمای یهود، عیسی علیه السلام را انکار کردند و علماء هر دو اسلام را باطل جلوه دادند و سبب بوجود آمدن یهود و نصاری شدند، اختلاف شیعه و اهل سنت نیز که تا کنون چوب آن را خورده و هم اکنون نیز می‌خوریم و صدها اختلافهای دیگر از همین جا سرچشمه گرفته است، اگر در اول به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می‌شد در حال حاضر همه یک گروه بودیم تو خود حدیث مفصل بخوان از

این مجمل.

فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ.

این جمله راجع به کسانی است که از این اختلاف جان سالم بدر برده و پیروی از حق نموده‌اند مانند آنان که در دین یهود بودند، به عیسی ایمان آوردند و یا یهودی و مسیحی بودند و به اسلام گرویدند و امثال آنها. آری این عده چون مصداق بَعِيًّا بَيْنَهُمْ نبودند و از قبول حق از هر جا که باشد باکی نداشتند مورد تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۸۷

هدایت خدا واقع شدند.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

معنی این جمله روشن است و درباره «من یشاء» رجوع شود به آیه تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ آل عمران / ۲۶. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۸۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۴ تا ۲۱۵]

اشاره

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبِينَ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴) يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵)

۲۱۴- یا گمان کرده‌اید که داخل بهشت شوید، حال آنکه نظیر حوادثی که گذشتگان دیده‌اند به شما نرسیده آنها گرفتاری و مرض دیدند و متزلزل شدند تا آنجا که پیامبر و مؤمنان که با او بودند گفتند: یاری خدا کی خواهد رسید، بدانید که یاری خدا نزدیک است.

۲۱۵- از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو آنچه از مال انفاق می‌کنید برای پدر و مادر، اقربا یتیمان، مستمندان و درمانده است و آنچه از مال انفاق می‌کنید خدا به آن دانا است.

کلمه‌ها

بأساء: سختی یا سختی شدید (بقره / ۷۷).

ضراء: ضرر شدید، بأساء و ضراء اگر یک جا آیند مراد از اولی سختیهای مالی و امثال آن و از دومی ضرر بدنی است.

زلزلوا: زلزال به معنی اضطراب و حرکت است، مراد در آیه اضطراب و تزلزل می‌باشد. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۸۹

ینفقون: نفق به معنی خروج، انفاق به معنی خارج کردن مال از دست (خرج) است.

مساکین: جمع مسکین، به معنی درمانده، اصل آن سکون به معنی آرام گرفتن پس از حرکت است (قاموس قرآن)

شرحها

آیه اول تتمه مطالبی است که از یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً شروع شده و تا این آیه ادامه دارد و روشن می‌کند که رسیدن به رضای خدا و به تکامل و بهشت، ساده و آسان نیست بلکه فراز و نشیبهای بسیار دارد چنان که نسبت به گذشتگان همین

طور بوده است باید استقامت ورزید و از ناگواریها استقبال کرد تا به مقصود رسید، آیه دوم در بیان انفاق مال و محل مصرف آنست.

۲۱۴- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ بِنِظْمِ «أَمْ» متصّله و در ردیف همزه استفهام واقع شده یعنی: آیا به آنچه گفتیم باور کردید یا گمان کرده‌اید که بدون امتحان وارد بهشت شوید؟! و لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ ... حاکی است که نظیر گرفتاریهای گذشتگان بر مسلمانان خواهد آمد.

به قولی این آیه در پی شکست جنگ «احد» و به قولی در جنگ «خندق» نازل شد و مسلمانان را متوجه نمود که پیروزی و رضای خدا آسان به دست نمی‌آید به هر حال زمینه نزول این آیات در آن روز موجود بوده است.

مَسْتَهُمُ الْبُيُوتِ وَالضَّرَاءِ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۳۹۰

یعنی ضررهای جانی و مالی به آنها رسید تا جایی که پیامبر و مؤمنان گفتند:

یاری خدا کی خواهد رسید؟ جمله حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ ... ظهورش در آنست که پیامبر و مؤمنان احساس نموده‌اند که یاری خدا به تأخیر افتاده و آن حکایت از تزلزل شدید دارد این درخواست در اثر آنست که می‌دانستند یاری خدا حتما خواهد رسید و خدا به آنها وعده نصرت داده بود چنان که فرموده: وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُحْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ صافات/ ۱۷۲.

أَلَا إِنَّ نَصِيرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ظاهرا این کلام خداست در جواب آنها نه تتمه قول رسول یعنی بدانید که در اثر استقامت شما یاری خدا به زودی خواهد رسید.

۲۱۵- يَسْتَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ وَاللَّذِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ... وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ سؤال از جنس انفاق است ولی جواب، هم جنس انفاق و هم محل انفاق موارد پنجگانه می‌باشد که شرح داده می‌شود، اختصاص این پنج مورد ظاهرا برای فوریت و اهمیت آنهاست جمله وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ ... اطمینان می‌دهد که این معامله به سود انفاق کننده است خدا می‌داند و عمل نیکوکاران را ضایع نمی‌کنند.

در مجمع البیان نقل شده مردی بنام عمرو بن جموح که ثروت زیادی داشت از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله پرسید: چه و بر چه کسی انفاق کنم خدا در جواب او این آیه را فرستاد مخفی نماند: لفظ «يسئلونك» حاکی است که در این زمینه سؤالی شده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۱

نکته‌ها

استقامت:

توفیق و پیشرفت بدون استقامت و تلاش غیر مقدور است خواه در کار دنیا خواه در کار آخرت، علی بن ابی طالب علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۵۶ فرموده: ما با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بودیم و در جهاد پدران، پسران، برادران و عموهای خود را می‌کشتیم این کار جز ایمان و تسلیم بر ما نمی‌افزود پس چون خدا راستی و استقامت ما را دید بر ما یاری و بر دشمنان خواری فرستاد تا اسلام استقرار یافت ...

مفهوم کلام امام علیه السلام آنست که اگر ما استقامت به خرج نمی‌دادیم خدا ما را موفق نمی‌کرد، آری مطلب همین طور است.

قرآن مجید همان نیرو را دارد که در زمان نزول داشت، اگر مسلمانان مانند صدر اول در راه قرآن بکوشند همای سعادت بالای سرشان پرپر خواهد زد، شمشیر همان است فقط قدرت بازو فرق کرده است، شما که می‌خواهید رضای خدا را در آغوش بگیرید، شما که می‌خواهید لایق حیات بهشتی شوید باید در راه خدا بکوشید و در پیش برد اسلام تلاش نمائید آیه ۱۴۲ آل عمران نیز در همین مضمون است.

ملاحظه کنید چه قدمی در راه خدا برداشته‌اید و کدام تلاشی در راه قرآن مجید کرده‌اید.

انفاق یا پر کردن شکاف جامعه

به فرض مشکل اگر روزگاری پیش بیاید که فقیر و ناداری در جامعه پیدا نشود باز حکم انفاق در «فی سبیل الله» و کارهای اجتماعی باقی خواهد ماند کجا مانده که در هر عصر و در هر جامعه عده بی‌شماری ناقص از کار افتاده، فقیر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۲

و بی‌کار و غیره موجود بوده و هست و لزوم انفاق را روشن می‌کند، باید شکاف جوامع بشری به وسیله انفاقهای واجب و مستحب پر شود و جامعه‌ها متعادل گردد و گرنه انفجار حتمی است و بشر در سرمایه‌داری کثیف و منفور نمی‌تواند پیوسته زندگی کند، اسلام نه طرفدار اشتراک و لغو مالکیت فردی و نه طرفدار سرمایه‌داری بی‌بند و بار است، بلکه مکتبی است واسطه میان آن دو، مالکیت فردی را محترم ولی محدود می‌داند، انفاق و تعدیل جامعه را لازم می‌شمارد، آیات انفاقهای واجب و مستحب در قرآن بیش از آنست که با چند بحث و توضیح حق آن ادا شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۶ تا ۲۱۸]

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۱۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)

۲۱۶- بر شما جهاد نوشته شد حال آنکه شما را ناپسند است شاید چیزی را ناپسند دارید حال آنکه برای شما خوب است و شاید چیزی را دوست بدارید حال آنکه برای شما بد است خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

۲۱۷- از تو از ماه حرام و جنگ در آن، می‌پرسند، بگو: جنگ در آن (گناه) بزرگی است و نتیجه‌اش جلوگیری از عبادت خدا و کفر ورزیدن به او و جلوگیری (از رفتن مردم) به مسجد الحرام است، (ولی) اخراج مردم از مسجد، نزد خدا مهمتر از جنگ در ماه حرام است و فتنه (و آزار مردم که از دین خود برگردند) از آدم کشی بدتر می‌باشد، مشرکان پیوسته با شما جنگ می‌کنند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند، هر که از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت باطل گشته، آنها اهل دوزخند و در آن جاودان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۴

خواهند بود.

۲۱۸- کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد کرده‌اند آنها امید رحمت خدا را دارند و خدا آمرزنده و مهربان است.

کلمه‌ها

کره: بضم اول ناپسند و مشقتی که انسان در درون خود احساس می‌کند و به فتح اول مشقتی است که از خارج تحمیل شود، هر دو در قرآن بکار رفته است (قاموس قرآن).

عسی: فعل جامد است به معنی رجاء و امیدواری، چون در کلام خدا بکار رود گاهی برای ایجاد امید و گاهی برای حتم و جزم می‌باشد (قاموس قرآن).

صد: صد و صدود گاهی به معنی منع و گاهی به معنی اعراض است (مفردات) فتنه: امتحان. عذاب. شرک. (بقره/ ۱۹۱) حبط: باطل شدن. بی‌اثر شدن (قاموس قرآن) هاجروا: هجر و هجران به معنی جدا شدن است خواه با بدن یا با زبان و یا با قلب. هجرت در اسلام آنست که برای خدا و دین از محلی به محلی هجرت کنند.

شرحها

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله عمه‌زاده‌اش «عبد الله بن جحش» را با هشت نفر از مهاجرین به مأموریتی فرستاد و نامه‌ای به او داد و فرمود: پس از آنکه دو روز راه رفتی نامه را باز کن و به آنچه نوشته شده اقدام نما اما یارانت را به آن کار مجبور مکن.

عبد الله پس از دو روز راه رفتن نامه را باز کرد، دید نوشته شده: برو تا تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۹۵ به «نخله» برسی چون به آن آبادی رسیدی آنچه بتوانی اوضاع اهل مکه را به من گزارش کن. عبد الله پس از خواندن نامه گفت: من به دستور پیامبر عمل خواهم کرد هر که شهادت را خوش دارد با من بیاید، همه با او آمدند.

چون به «نخله» رسیدند به کاروانی از قریش رسیدند که مردی به نام عمرو بن حضرمی کاروان سالار آن بود، مسلمین به کاروان حمله کرده عمرو بن حضرمی را کشتند، کاروان را به غنیمت گرفته با دو اسیر به مدینه آوردند، این حمله به تصریح ابن هشام در روز آخر ماه رجب بود «۱» که از ماه‌های حرام است و جنگ در آن حرام می‌باشد، عبد الله دید: اگر آن روز حمله نکند کاروان وارد حرم خواهد شد و دیگر نمی‌توان به آن حمله کرد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: به خدا من به شما دستور جنگ در ماه حرام نداده‌ام قافله و دو اسیر را بازداشت کرد و چیزی از آن نپذیرفت، عبد الله و یارانش پشیمان شدند، مسلمانان آنها را به باد ملامت گرفتند، کفار پس از دانستن مطلب شروع به سمپاشی کردند که: محمّد خون حرام ریخته و در ماه حرام غنیمت و اسیر گرفته و احترام ماه حرام را از بین برده است. آیه:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ فِيهِ يَأْتُواكُم مِّنَ الْمَدِينَةِ مُتَكَبِّرِينَ قُلْ إِنَّهُ كَانَ حَرَامًا فَكُفِرَ فِيهِ وَلَئِن لَّمْ يَكُن لِّلشَّهْرِ الْحَرَامِ حُرْمَةٌ لَّا يَكُونُ لَكُمْ حُرْمَةٌ لِّمَا كُنْتُمْ فِيهِ كَافِرِينَ

۲۱۶- كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ لَفِظَ «كتب» دلالت بر وجوب و حتمیت دارد چنان که در «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» و غیر آن در این شکی نیست که جنگ مکروه و ناپسند و مشقت است خواه به صورت دفاع باشد یا جنگ ابتدایی.

وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ

(۱)- طبرسی فرموده: آن در اول رجب بود ولی عبد الله و یارانش آن را آخر جمادی الثانی خیال می‌کردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۶

کلمه «عسی» در اینجا برای ایجاد امید و توجه است یعنی جنگ برای اعتلاء توحید، جنگ برای تعیین سرنوشت گرچه به ظاهر سخت و ناخوشایند است ولی از نظر واقع خیر و صلاح شما در آنست و تا خون نریزید و خونتان ریخته نشود عزت و عظمت نخواهید یافت و بعکس: آسایش و عدم جنگ که مورد نظر و محبوب شماست آن در واقع شر و ضرر و زیان است چون سرنوشت باید در میدان جنگ تعیین شود.

برو قوی شو، اگر راحت جهان طلبی.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ خدا این واقعیت را می‌داند که بر شما جنگ نوشته، شما نمی‌دانید که از جنگ بدتان می‌آید. در ذیل آیات ۱۹۰-۱۹۵ بقره و در «نکته‌های» آن راجع به جهاد اسلامی سخن گفته‌ایم.

۲۱۷- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ.

کلمه «قتال» بدل است از «الشهر الحرام» یعنی: از تو از جنگ در ماه حرام می‌پرسند، می‌شود از قصه گذشته فهمید که این سؤال از طرف کفار مکه شده است چنان که گویند گروهی از آنها پس از واقعه کاروان، به مدینه آمده و از آن حضرت پرسیدند: آیا جنگ در ماه حرام حلال است؟ و شاید سؤال از طرف مسلمین باشد.

قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

ضمیر «به» ممکن است به «الله» یا به سبیل برگردد، در هر دو صورت مراد کفر عملی است، منظور از «سبیل الله» عبادت و مخصوصا عمل حج است که در ماه حرام انجام می‌شود، «المسجد» عطف بر «سبیل» است یعنی بگو: جنگ در ماه حرام گناهی بزرگ و مانع شدن از عبادت خدا و کفر به عبادت خدا و مانع شدن از رفتن مردم به مسجد الحرام است پس جنگ در ماه حرام و ماه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۷

صلح و عبادت روا نیست.

وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ.

یعنی مشرکان در این واقعه که از روی اشتباه واقع شد بر مسلمانان خرده نگیرند که بزرگتر از آن را در حق اهل اسلام کرده‌اند آنها رسول خدا و یاران او را از مکه و مسجد الحرام بیرون کرده‌اند، اینکار از جنگ در ماه حرام بزرگتر است آنها با زجر و شکنجه مسلمانان را از دین خود برمی‌گردانند، این کار از قتلی که به دست عبد الله بن جحش اتفاق افتاد بزرگتر است زیرا قتل فقط دنیای انسان را تباه می‌کند اما شرک سبب شقاوت آخرت نیز هست تا اینجا هم حرمت جنگ در ماه حرام روشن شد و هم جواب ایرادی که مشرکان به مسلمانان گرفتند و نیز روشن شد که مسلمین حق ندارند چنین کاری را تکرار کنند.

وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا.

یعنی پیوسته با شما در نبرد خواهند بود تا شما را از دینتان برگردانند، این عمل منحصر به عصر نزول قرآن نیست، بلکه پیوسته چنین بوده و خواهد بود، «گلاستون» نخست‌وزیر اسبق انگلستان در پارلمان آن کشور قرآن را بدست گرفته گفت: تا این کتاب در شرق خوانده و مورد عمل می‌شود نقشه‌های ما قابل اجرا نیست آری دشمن پیوسته عملا و اعتقادا ما را از دینمان برمی‌گرداند.

وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

این جمله روشن می‌کند که توبه مرتد خواه فطری باشد یا ملی مورد قبول است زیرا مفهوم «فیمت و هو کافر» می‌رساند که اگر توبه کرد و مسلمان مرد اهل عذاب نخواهد بود. اعمال مرتد در دنیا باطل و بی‌اثر است زیرا پس از ارتداد، اعمال گذشته او، او را در

نظر مردم محترم و عزیز نمی‌کند، بطلان در آخرت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۸

نیز معلوم است و أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ در زمینه خلود، رجوع شود به قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ ... انعام / ۱۲۸.

۲۱۸- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

مضمون آیه یک حکم کلی است و آن اینکه: اهل ایمان و آنان که در راه خدا و برای پیشبرد دین خدا از دیار خود مهاجرت کرده و به جنگ می‌روند، چنین کسان در پی رحمت خدا و امیدوار رحمت خدا هستند یقیناً پیش خدا مأجور خواهند بود، اگر اشتباهی هم بکنند آمرزیده است که وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ اما از لحاظ تطبیق و شأن نزول می‌شود گفت که به جریان عبد الله بن جحش مربوط است، یعنی مسلمین آنها را ملامت نکنند و خود آنها ملول نباشند که در راه خدا سفر و جنگ کرده‌اند اجرشان با خداست و اگر اشتباهی هم شده خدا آمرزنده و مهربان است.

نکته‌ها

ماه‌های صلح:

در اسلام چهار ماه در سال به عنوان ماه صلح و ماه محترم معرفی شده است که جنگ و خونریزی در آنها حرام می‌باشد سه تا از آنها پشت سر هم هستند ذو القعدة الحرام، ذو الحجة الحرام محرم الحرام چهارمی ماه رجب که میان جمادی الثانی و شعبان واقع شده اگر کمی دقت کنیم به اهمیت این حکم پی خواهیم برد اگر دو گروه از مسلمانان با هم پیکار کنند چون ماه‌های حرام رسید باید دست از جنگ بردارند و چون دو متخاصم چهار ماه دست از جنگ کشیدند حتما در عرض آن مدت در باره صلح و سازش می‌اندیشند در نتیجه، جنگ برای همیشه قطع می‌شود، و اگر مسلمانان با کفار پیکار کنند مجبورند در ماه حرام دست از جنگ بردارند مگر تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۹

آنکه دشمن به جنگ ادامه دهد و در صورت متارکه موقت باز کار به صلح خواهد انجامید تو خود حدیث مفصل بخوان ...

حبط اعمال

حبط و پوچ و بی‌اثر شدن اعمال نیک در اثر بعضی از عوامل مورد تأیید قرآن مجید است مثلاً اگر به کسی احسان کنیم سپس بر وی منت گذاریم و اذیت کنیم این منت و اذیت آن احسان را پوچ و بی‌اثر می‌کند دیگر در نزد خدا ثوابی نخواهد داشت چنان که فرموده: لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ...
بقره/ ۲۶۴.

قرآن مجید اعمال حبط شده را به خاکستری تشبیه می‌کند که طوفانی آن را پراکنده نماید سوره ابراهیم/ ۱۸.
مطالب زیر در این مورد شایان تذکر است:

۱- حبط راجع به اعمال نیک است، حبط اعمال زشت آمرزیده شدن آنهاست ولی قرآن مغفرت را حبط اعمال بد، نام نگذاشته است مثلاً آیه فَقَدْ حَبَطَ عَمَلُهُ مَائِدَه/ ۵ وَ حَبِطَ مَا صَبَّحُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هود/ ۱۶ و امثال آنها راجع به اعمال نیک می‌باشند.

۲- شرک و کفر باعث حبط اعمال هستند وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انعام/ ۸۸ وَ مَنْ يَزِدْكَ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيُؤْتِ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بقره/ ۲۱۷.

۳- بی‌احترامی به پیامبر در سخن گفتن (حجرات/ ۲) منافق بودن (احزاب/ ۱۸) منت و اذیت در پی احسان (بقره/ ۲۶۴) عدم اطاعت

از خدا و رسول (محمد/۳۳) قتل پیامبران و امر به معروف کنندگان نیز حبط کننده عمل می‌باشند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۴۰۰

۴- به موجب بعضی از آیات (بقره/ ۲۱۷ آل عمران/ ۲۲ توبه/ ۶۹) حبط شامل دنیا و آخرت هر دو است حبط اعمال در دنیا آنست که سعادت مقصود از آنها عاید نشود و بی‌اثر گردد حبط آخرت آنست که اعمال پوچ شوند و انسان را به بهشت و رضوان خدا نرساند برای مزید توضیح به قاموس قرآن (حبط) رجوع شود.

لازم است در این زمینه دقت بیشتر کنیم، نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به یاران خود فرمود هر که لا اله الا الله بگوید درختی در بهشت برای او کاشته شود گفتند یا رسول الله پس درخت ما در بهشت بسیار است فرمود آری ولی مبادا آتش بفرستید و آنها را بسوزانید (خدایا پناه بر تو از حبط اعمالمان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۳]

اشاره

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹) فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَتَكُمْ إِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰) وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَا تُعْجِبْكُمْ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَا تُعْجِبْكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱) وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲) نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ وَ قَدِّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۲

۲۱۹- از تو از شراب و قمار می‌پرسند بگو در آن دو ضرری بزرگ و (نیز) منفعی برای مردم هست. (ولی) ضرر آن دو از نفعشان بیشتر است. و از تو می‌پرسند، چقدر انفاق کنند؟ بگو معتدل. همین طور خدا آیات خویش را به شما بیان می‌کند تا بیاندیشید.

۲۲۰- درباره دنیا و آخرت. و از تو از (کفالت) یتیمان می‌پرسند؟ بگو: اصلاح کارشان نیکو است و اگر (در مال و زندگی) با آنها بیامیزید برادران شما هستند (برادروار زندگی کنید) خدا مفسد را از مصلح می‌شناسد، اگر خدا می‌خواست شما را به مشقت می‌انداخت، خدا توانا و حکمت کردار است.

۲۲۱- با زنان مشرک ازدواج نکنید تا وقتی که ایمان بیاورند، کنیز مؤمن از زن مشرک بهتر است گرچه (زیبایی او) شما را به شگفت آورد. به مردان مشرک زن ندهید تا وقتی که ایمان بیاورند، غلام مؤمن از مرد (آزاد مشرک بهتر است) گرچه (زیبایی و مقام و مال او) شما را به شگفت آورد، آنها به آتش دعوت می‌کنند و خدا به دستور خود به بهشت و مغفرت دعوت می‌کند و آیاتش را برای مردم روشن می‌کند تا بیدار گردند.

۲۲۲- و از تو از خون حیض سؤال می‌کنند؟ بگو: آن چیز ناپسندی است، هنگام حیض از زنان کناره‌گیری کنید و به آنها نزدیک نشوید تا پاک شوند و چون پاک شدند (غسل کردند) از محلی که خدا امر کرده بر آنها در آئید که خدا توبه‌کاران و پاک شوندگان را دوست دارد.

۲۲۳- زنان شما کشت‌زار شما هستند، هر زمان که خواستید به کشت خویش درآید (جماع کنید) و (فرزندان صالح) را برای خود ذخیره کنید و از خدا بترسید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و بشارت بده مؤمنان را.

کلمه‌ها

خمر: شراب. اصل خمر به معنی پوشاندن است، به شراب از آن جهت خمر گویند که عقل را می‌پوشاند و زایل می‌کند، پوشش سر را نیز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۳

به همین جهت خمار گفته‌اند. مراد از خمر هر مایع مست‌کننده است از انگور و خرما باشد و یا از غیر آنها چنان که در قاموس قرآن مشروحا توضیح داده‌ام.

میسر: قمار: اصل آن یسر به معنی آسانی است، به قولی: قمار را از آن میسر گویند که به وسیله آن، مال کسی آسان و بی‌زحمت به چنگ می‌آید.

اثم: ضرر، مقابله با «منافع» نشان می‌دهد که معنای اصلی «اثم» ضرر است ظاهرا گناه را به علت مضر بودن اثم گفته‌اند.

عفو: گذشت، بخشودن. به معنی کثرت و حد وسط نیز آید، مراد از آن در آیه حد وسط است.

اعتکم: عنت: رنج، و اعنات به رنج انداختن است.

تخالطوهم: خلط: آمیختن: مخالطه: آمیخته شدن. مراد از آن در آیه آمیختن مال خود با مال یتیم است.

نکاح: زن گرفتن. به معنی مقاربت نیز آید. بعضی مقاربت و جماع را معنای اصلی آن دانسته‌اند انکاح تزویج زنی است به مردی و بالعکس.

اعجبکم: اعجاب: به شگفت آوردن.

محیض: خون ایام قاعده. به معنی وقت حیض، مکان حیض و حائض شدن نیز آید، مراد از محیض اول خون حیض و از محیض دوم وقت حیض است.

اعتزلوا: عزل کنار کردن. اعتزال: کنار شدن، مراد از آن عدم مقاربت است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۴

یطهرن: طهر: پاک شدن. مراد پاک شدن از خون حیض است. تطهر از باب تفاعل نیز به معنی پاک شدن است، سبب پاک شدن گاهی شستن محل و گاهی اغتسال است.

حرث: کشت و کاشتن. مراد از آن در آیه معنای اول است.

شرحها

در قرآن مجید مجموعاً پانزده بار «یسئلونک» ذکر شده که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از هلالها، انفال، ماه حرام، شراب و قمار، یتیمان، خون حیض، قیامت، روح، ذو القرنین، آینده، کوه‌ها، و از آنچه حلال شده و موارد انفاق سؤال کرده‌اند در آیات مورد تفسیر، چهار سؤال شراب قمار، موارد انفاق، یتیمان و حیض با جواب آنها بررسی شده که ذیلاً توضیح می‌دهیم و به مناسبت ذکر یتیمان زن دادن به کفار و زن گرفتن از آنها نیز مطرح شده است.

۲۱۹- يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا.

در این آیه با مقایسه نفع و ضرر روشن شده که واجبات و محرمات اسلامی از روی مصالح و مفاسد وضع شده و در وضع آنها نفع و ضرر مردم در نظر گرفته شده است، لحن این آیه چندان تند نیست ولی در عین حال حرمت خمر را می‌رساند، زیرا قطع نظر از

اینکه خدا به ضرر کثیر اجازه نمی دهد. اصولاً این آیه در مدینه نازل شده و مسلمانان به وسیله آیه قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ... اعراف/ ۳۳ که در مکه نازل شده حرمت مطلق «اثم» را دانسته بودند چنان که حضرت موسی بن جعفر- صلوات الله علیه- بر حرمت خمر برای مهدی عباسی چنین استدلال فرموده (قاموس قرآن- خمر). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۵

در مورد ضررهای اجتماعی، اقتصادی، بدنی، و اخلاقی شراب به نظرم نیازی به توضیح نباشد همه مردم لا اقل مقداری از آن را می دانند. اما منافع آن عبارتند از استفاده مادی در خرید و فروش آن و خوشگذرانی مختصری که دارد. قمار نیز دارای مضار اجتماعی، و اخلاقی، تولید عقده و دشمنی، مفت خوری، و عدم تلاش در زندگی و غیره است بدین جهت در شریعت اسلام تحریم شده، منافع جزئی آن نیز معلوم است. تتمه کلام در «نکته‌ها» خواهد آمد.

وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ لَفْظ «قل العفو» نشان می دهد که «ما ذا» سؤال از مقدار انفاق است یعنی انسان چه مقداری از مال خویش را انفاق کند، «عفو» به معنی حد وسط است بطور متوسط نسبت به حالش. چنان که عیاشی از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل کرده که: فرموده: «العفو: الوسط»

، این حد وسط همان است که در آیه: وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا فرقان/ ۶۷ و آیه: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ ... اسراء/ ۲۹ نیز آمده است. پس باید هر کس به تناسب قدرت خویش انفاق نماید، ظاهراً مراد انفاق در راه خدا است.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. یعنی: خدا آیات خویش را بیان می کند تا هم درباره دنیا و هم درباره آخرت بیاندیشید و هر دو را در نظر داشته باشید و اگر تنها به فکر دنیا باشید مبتلا به شراب، و بخل می شوید و از آخرت محروم می گردید.

۲۲۰- وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ. در مدینه در اثر جنگهای اسلامی عده‌ای شهید و عده‌ای یتیم می شدند، یتیمان احتیاج به سرپرستی داشتند و نیز اصلاح اموال و دارایی آنها احتیاج به تصرف تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۶

از طرف وصی و ولی داشت لذا این سؤال پیش آمده است در تفسیر آلاء الرحمن از تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: چون آیه: آنان که اموال یتیمان را به ظلم می خورند، فقط به شکم خود آتش می خورند و حتماً به آتش مشتعل وارد خواهند شد (سوره نساء/ ۱۰) نازل گردید هر که یتیمی در نزد خود داشت بیرونش کرد و در این زمینه از رسول خدا کسب تکلیف کردند تا آیه وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ آمد.

این آیه روشن می کند که مسئله، به آنان که به فکر کوبیدن و خوردن مال یتیم نیستند چندان مهم نیست، «اصلاح لهم خیر» نشان می دهد که تصرف در مال یتیم برای اصلاح و سرپرستی او بهتر از آنست که یتیم را رها کرده.

به مالش نیز نزدیک نشویم، مراد از مخالطه چنان که گفته‌اند آمیزش در مال و خوراک با یتیم است «فاخوانکم» حاکی است که اگر آن اختلاط برادروار باشد اصلاً مانعی ندارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ خدا می داند که مراد شما از مخالطه افساد است یا اصلاح.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اگر خدا می خواست شما را به مشقت می انداخت و اجازه مخالطه نمی داد که خدا عزیز و توانا است ولی حکمت او اقتضاء می کند که اجازه آمیزش بدهد و تکلیف شاق ننماید و مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ.

۲۲۱- وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ.

این آیه صریح است در اینکه نمی‌شود زنان مشرک و بت پرست را تزویج نمود ولی ظاهراً ربطی به زنان اهل کتاب ندارد زیرا قرآن پیوسته آن دو را از هم جدا و در مقابل هم می‌آورد مثل: مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ ... بقره/ ۱۰۵، لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۴۰۷ مُنْفَكِّينَ

(بینه/ ۱) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ (بینه/ ۶) اهل کتاب از نظر اصطلاح مشکو کند ولی احکام آنها با مشرکان جداست و در قرآن مجید لفظ مشرک بر آنها اطلاق نشده است. اگر گویند: آیه: وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بقره/ ۱۳۵، اهل کتاب را در ردیف مشرکان شمرده است؟

گوئیم: به قرینه، ما کانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصِيرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ آل عمران/ ۶۷ مراد از مشرکان اهل کتاب نیست، بلکه منظور آنست که ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی و نه مشرک بنا بر این آیه: وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ ... مائده/ ۵ که راجع به جواز نکاح زنان اهل کتاب (و لو بطور انقطاع) است ربطی به آیه و لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ ندارد تا بگوئیم یکی دیگری را نسخ کرده است، بلکه هر یک راجع به موضوع بخصوصی است. اگر گویند آیه: وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ (ممتحنه/ ۱۰) که شامل مطلق زنان کفار اعم از مشرک و اهل کتاب است با آیه و لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ چه نسبتی دارد.

گوئیم لفظ «لا تمسکوا» و همچنین ما قبل و ما بعد آیه نشان می‌دهد که مراد از آن نگاه داشتن زن کافر بعد از مسلمان شدن شوهر است یعنی اگر کسی مسلمان شد باید زوجه غیر مسلمانش را از خود جدا کند خواه مشرک باشد یا از اهل کتاب پس این آیه راجع به ازدواج اولی نیست و ربطی به آیه ما نحن فیه ندارد انشاء الله در سوره ممتحنه درباره «و لا- تمسکوا» سخن خواهیم گفت و روایتی را که بر خلاف ظاهر قرآن است نقل خواهیم کرد.

ناگفته نماند سوره بقره در مدینه نازل شده، قبل از آن ازدواج با مشرک تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۸ ظاهرها جایز بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترش زینب را به ابی العاص مشرک داده بود سپس زینب را از او جدا کرد و چون ابو العاص ایمان آورد زینب را با نکاح اولی به او برگردانید، زن نوح و لوط علیهما السلام کافر بودند معلوم می‌شود که نکاح کافر در ادیان سابق جایز بوده است.

وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ حَاكِي است که کنیز زرخیدی که ایمان دارد از زن مشرک بهتر است هر چند که زیبا و طبع پسند باشد احتمال هست که این جمله دفع دخل باشد یعنی مطلب فقط راجع به زنان آزاد نیست بلکه اگر زن آزاد پیدا نشد کنیزان بخیرید و از کافران دوری جوئید کنیز مسلمان از زن آزاد کافر بهتر است. وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ.

یعنی به کفار زن ندهید مگر آنکه ایمان آورند و اگر دختران خود را به عبد زرخید مؤمن بدهید از مشرک بهتر است هر چند مال و جمال مشرک مورد پسند و اعجاب شما باشد به حکم این جمله نمی‌شود به مشرکان زن داد ولی آیه از حکم زن دادن به اهل کتاب ساکت است.

أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ.

این جمله علت تحریم زن گرفتن و زن دادن به مشرکان است آنها با عمل و عقیده خود پیوسته مردم را به سوی آتش می‌خوانند، مؤمن، به خدا لبیک گفته و خدا او را به بهشت و غفران می‌خواند پس مؤمن نمی‌تواند و نباید با مشرکان شریک زندگی باشد که قهراً با دوست داشتن و مودت و غیره توأم خواهد بود لفظ «بازنه» متعلق به «یدعو» است یعنی خدا با اجازه به اعتقاد حق و با اجازه به

اعمال نیک مردم را به آمرزش و بهشت می‌خواند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۹
 وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تتمه علت حکم فوق است.
 ۲۲۲- وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ.

یهود، نصاری و مشرکان درباره زنان حائض عقائد گوناگون داشتند و آن سبب شده که مسلمانان راجع به حیض از رسول خدا صلی الله علیه و آله استفسار کرده‌اند تورات فعلی راجع به زنان در حال حیض احکام سخت و غیر قابل تحمل دارد در سفر لایوان باب ۱۵ آمده بستری که زن حائض در آن بخوابد نجس است هر چه زن حائض بر آن بنشیند نجس است هر که بستر حائض را دست زند باید لباس خود را بشوید و غسل کند و تا شب نجس خواهد بود اگر زن حائض به چیزی دست زند آن چیز تا شام نجس است اگر مرد در حال حیض با زن همبستر شود تا هفت روز نجس خواهد بود.

نصاری امر حیض را سهل گرفته و فرقی میان حیض و عدم آن قائل نبودند مردم جاهلیت با زنان حائض مثل یهود رفتار کرده با او در یک جا نمی‌نشستند و طعام نمی‌خوردند «۱».

در شریعت اسلام مقاربت در حال حیض حرام و باعث عوارض ناگواری در زن و مرد و فرزند است، غیر از جماع دیگر لذتها حلال است و نیز زن در ایام عادت باید نماز نخواند و روزه نگیرد. قضای نمازها واجب نیست ولی باید روزه را قضا نماید آنچه از تورات و رسوم جاهلیت نقل شد از نظر اسلام پوچ و بی‌معنی و مزاحمت به زنان است، اسلام روی واقعیت قدم برداشته نه روی اوهام و خیالات، آنچه در تورات فعلی گفته شده یقیناً در شریعت موسی علیه السلام نبوده است. برگردیم به کلمات آیه.

(۱)- المنار- مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۰

«محیض» اول به معنی خون حیض، و محیض دوم به معنی وقت و حال حیض است «اذی- اذیت» به معنی مکروه و ناپسند است، معنی آیه چنین می‌شود:

از تو از خون حیض می‌پرسند بگو آن چیز ناپسندی است، از زنان در حال حیض دوری کنید (مقاربت ننمائید).
 وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ.

مراد از اعتزال و نزدیک نشدن آنست که جماع نکنید نه مطلق دوری و نزدیک نشدن. طهر و تطهر هر دو به معنی پاک شدن است ولی به قرینه و إِنَّ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطْفِئُوا مَاءَهُمْ / ۶ می‌شود گفت: مراد از طهر انقطاع حیض و پاک شدن از آن و مراد از تطهر غسل کردن است. یعنی: به آنها نزدیک نشوید (مقاربت نکنید) تا از حیض پاک شوند و چون بوسیله غسل پاک شدند از محلی که (فرج) خدا دستور داده با آنها آمیزش کنید لفظ «حتی یطهرن» حاکی است که حرمت مقاربت تا پاک شدن است و جمله فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ نشان می‌دهد که بهتر است در مقاربت عجله نکرد تا غسل کنند و این همانست که امامان علیهم السلام فرموده‌اند: پس از پاک شدن مقاربت جایز است ولی بهتر است که بعد از غسل باشد.

علی بن یقظین از حضرت موسی بن جعفر- صلوات الله علیه- پرسید:

حائض که پاک شد آیا می‌شود شوهرش پیش از غسل با او آمیزش کند؟ فرمود:

مانعی نیست ولی بعد از غسل به من خوشتر است (وسائل).

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ به نظرم «یحب التوابین» برای آن آمده که اگر تا بحال با زنان در حال حیض آمیزش می‌کردید از هم اکنون توبه کنید که خدا توبه‌کاران را دوست دارد، تطهر و پاک شدن خواه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۱ به وسیله شستشو باشد یا غسل، موجب نظافت و مورد رضای خداست، لفظ «یحب المتطهرین» ارزش بهداشت و پاکیزگی را روشن

می‌کند، اسلام طرفدار پاکی و پاکیزگی است و به آن فرمان می‌دهد.

در تفسیر عیاشی و غیره نقل شده: مسلمانان محل غائط را با سنگ و پنبه پاک می‌کردند مردی (به نام براء بن عازب) که کدو خورده و شکمش نرم شده بود با آب طهارت گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را پیش خود خواند و فرمود:

آیا امروز کاری کرده‌ای؟ گفت آری، کدو خوردم شکمم نرم شد نتوانستم محل را با سنگ پاک کنم لذا با آب طهارت گرفتم، حضرت فرمود: خوشا به حالت، خدا درباره تو آیه‌ای فرستاده: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**.

به نظرم: آن مرد چنین کاری کرده و اتفاقاً با آیه شریفه تطابق نموده و گرنه مشکل است **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ ...** که ذیل آیه و مربوط به جریان حیض است درباره مطلب مستقلاً نازل شده باشد. و ظاهراً آن حضرت از تطابق، خبر داده است و الله العالم.

۲۲۳- نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ.

«این» ظرف زمان و مکان است، در استفهام نیز به کار رود معنای آن: کی و کجا و چطور است، اگر آن برای مکان باشد معنی آیه این می‌شود: زنان کشت شما هستند در هر مکان که خواستید به کشت خود در آئید و اگر برای زمان باشد، یعنی در هر زمان از روز و شب که خواستید با آنها آمیزش کنید آیه فقط مباح بودن مقاربت توسعه زمان یا مکان آن را می‌رساند، بجواز مقاربت از دبر، اصلاً نظری ندارد، کلمه «حرت» قرینه قاطعه این مطلب است زیرا کشت آنست که از آن بهره‌برداری شود، بهره‌برداری که

تولید نسل باشد در صورتی است که آمیزش از عقب نباشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۲

و نیز جمله **وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ** که راجع به تولید نسل و بیان «حرت» است قرینه دیگر این مطلب است در وسائل الشیعه ج ۱۴ / ۱۰۱ حدیث ۶ از امام صادق علیه السلام نقل شده است. وانگهی لفظ «حرت- قدموا» حاکی است که زن وسیله شهوت نیست و خدا او را برای بقاء نسل و تولید فرزندان شایسته که ذخیره پدر و مادر و حافظ توحید می‌باشند آفریده است، فرزندان که در ایمان و نیکوکاری وارث پدر و تعقیب کننده هدف پدر و ادامه حیات ایمانی پدراند و گرنه ذخیره پدر برای آخرت و دنیا و **مَصْدَاقٌ قَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ** نخواهند بود، دنیای غرب و غرب‌زده زن را به صورت ملعبه و کالای مبادلاتی و وسیله شهوت در آورده و چه بسیار از هدف قرآن به دور هستند.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی در مباشرت با زنان و در تولید نسل راه خدا بروید و از خدا بترسید و بدانید که خدا را ملاقات خواهید کرد و از این اعمال مسئول خواهید بود بشارت به مؤمنان که در این کارها رضای خدا را در نظر دارند این تهدید بدان نظر است که زنان را ملعبه و وسیله اطفاء شهوت قرار ندهید چنان که نسل سرگردان فعلی کرده است.

نکته‌ها

هر مست‌کننده خمر است

در اصطلاح شرع خمر شراب بخصوصی نیست بلکه هر مست‌کننده خمر است از انگور باشد یا از غیر آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

«کل مسکر حرام و کل مسکر خمر» (۱)

هر مست‌کننده حرام و هر مست‌کننده خمر است، اینکه بعضی خمر را فقط از انگور و خرما دانسته‌اند صحیح نیست (قاموس قرآن خمر)

(۱) - کافی ج ۶ / ۴۰۸.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۳

و اگر هم صحیح باشد مراد از آن در اسلام اعم است.

شراب به تدریج حرام شد

شراب و هر مست کننده از اول در علم خدا و در دین خدا حرام بوده و هست ولی چون احکام دین باید به تدریج بر مردم تحمیل شود حرمت شراب نیز به تدریج صورت گرفته است در کافی (کتاب الاشریه) سه حدیث بدین مضمون نقل شده خدا هیچ پیامبری را بر نیانگیخت مگر آنکه در علمش بود پس از تکمیل دین شراب را حرام کند، شراب از اول حرام بوده است ولی دستورهای دین یکی یکی به مردم بار می‌شود و اگر همگی یک دفعه می‌آمد عاجز می‌ماندند دقت در آیات تحریم خمر نیز مؤید این معنی است که هم اکنون بررسی می‌شود.

۱- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا... این آیه در مدینه نازل شده و لحن آن چندان تند نیست و در مقام مقایسه ضرر قمار و شراب را بیشتر از نفع آنها نشان می‌دهد و لفظ «کبیر» حاکی است که ضرر از منفعت بسیار بیشتر است اما در عین حال با ملاحظه آیه ۳۳/ اعراف حرمت شراب و قمار چنان که در گذشته گفته شد از این آیه فهمیده می‌شود.

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ... نساء/ ۴۳ این آیه در مدینه نازل شده و فقط از مستی در حال نماز نهی می‌کند به نظر می‌آید که پس از نزول آیه اول، هنوز از شراب دست نکشیده بودند تا از مستی در حال نماز نهی شدند، ظاهر آنست که پس از نزول این آیه باز عده‌ای مشروب خورده‌اند چنان که در المیزان از ربیع الأبرار زمخشری نقل شده که پس از نزول این آیه بعضی شراب خوردند حتی عمر بن الخطاب که در حال مستی سر عبد الرحمن بن عوف را با استخوانی شکست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۴

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ مائده/ ۹۰-۹۱ این دو آیه نیز در مدینه نازل شده و صریح در نهی هستند جمله «فاجتنبوه» و «فهل أنتم منتهون» روشن می‌کند که دیگر کسی حق ندارد به شراب نزدیک شود. می‌شود گفت: یقینی است که این آیه بعد از دو آیه فوق نازل شده است. و گرنه توجه آنها بسیار مشکل خواهد بود. در تفسیر ابن کثیر و در تفسیر المیزان ذیل آیه ۹۰ از سوره مائده از ربیع الأبرار زمخشری نقل شده که: سه آیه فوق به ترتیب نازل شده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۵

[سوره البقره (۲): آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷]**اشاره**

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُضَاهِجُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵) لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

(۲۲۶) وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷)

- ۲۲۴- خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید از اینکه نیکی و پرهیزگاری و میان مردم اصلاح کنید، خدا شنوا و دانا است.
- ۲۲۵- خدا شما را به قسمتهایی که بدون قصد یاد می‌کنید بازخواست نمی‌کند، ولی به آنچه دل‌هایتان کسب کرده (و از روی اراده قسم می‌خورید) بازخواست می‌کند خدا آمرزنده و بردبار است.
- ۲۲۶- آنان را که به سوگند از زنان‌شان دور می‌شوند، چهار ماه انتظار و فرصت هست، پس از آن اگر به زنان خود بازگشتند خدا آمرزنده و مهربان است (چیزی بر آنها نیست).
- ۲۲۷- و اگر قصد طلاق کردند خدا شنوا و دانا است (باید مقررات خدا را رعایت کنند).

کلمه‌ها

عرضه: چیزی است که در معرض چیزی قرار گیرد گوئیم: «المرأة عرضة النكاح» زن در معرض نکاح است به معنی «مانع و حایل» نیز آید.

ایمان: جمع یمین، به معنی سوگند است، سوگند را از آن یمین گفته‌اند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۶ که عرب به وقت هم پیمان و هم سوگند شدن دست راست یکدیگر را می‌فشرند (قاموس قرآن). لغو: بیهوده. راغب گفته: کلام لغو آنست که اعتنایی به آن نیست و از روی عدم تفکر است. عزموا: عزم به معنی اراده کردن است.

غفور: غفر در اصل به معنی پوشاندن و مستور کردن، غفران گناه، مستور و ناپیدا کردن آن است غفار و غفور هر دو صیغه مبالغه و به معنی:

بسیار آمرزنده می‌باشد، آمرزش گناه مستور کردن آنست.

حلیم: بردبار آن از اسماء حسنی است خدا را از آن حلیم گوئیم که مهلت دهنده است و در عقوبت بندگان عجله نمی‌کند (قاموس قرآن) در دعای جوشن کبیر آمده: «یا حلیمًا لا یعجل».

یؤلون: ایلاء به معنی قسم خوردن است ایلاء در فقه اسلام آنست که کسی قسم می‌خورد به زن خود نزدیکی نخواهد کرد، اصل آن: الو به معنی تقصیر و قسم خوردن می‌باشد.

تربص: انتظار کشیدن.

فءوا: رجوع کردند اصل آن فیء به معنی رجوع است.

شرحها

در این آیات صحبت از سوگند است که نباید در انجام کارهای نیک به خدا سوگند یاد کرد و از آنها خودداری نمود و نیز روشن شده که سوگندها دو قسم هستند: سوگندهای بیهوده و ناشی از عدم قصد که مسئولیتی ندارند و سوگندهایی که از روی قصد و مسئولیت آورند و همچنین روشن شده: اگر کسی قسم خورد که بازنش نزدیکی نکند چه حکمی دارد. رجوع شود به «نکته‌ها».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۷

۲۲۴- وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ.

یعنی: خدا را مانع قرار ندهید از اینکه نیکی و تقوی و اصلاح کنید. در تفسیر عیاشی از امام باقر و صادق- صلوات الله علیهما- نقل شده: مراد آنست که کسی سوگند یاد می‌کند تا با برادرش و نظیر او و یا با مادرش سخن نگوید.

در مجمع البیان فرموده: علت نزول آیه آن بود که یکی از یاران حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نام عبد الله بن رواحه سوگند یاد کرد که به خانه برادر زنش نرود و با او سخن نگوید و میان او و زنش آشتی ندهد و می‌گفت: من سوگند یاد کرده‌ام که اینکارها را نکنم. علت نزول هر چه باشد در آیات مطلب بزرگی مطرح شده است که در نکته‌ها خواهد آمد.

بنا بر این «عرضه» به معنی مانع، «ایمان» قسم خورده‌ها «۱» و «ان تبروا...»

بیان ایمان است چنان که در جوامع الجامع و کشاف اختیار شده و تقدیر آیه چنین می‌شود: «و لا تجعلوا الله مانعا لبرکم و تقواکم و اصلاحکم» منظور از آیه آنست که نمی‌شود به خدا سوگند یاد کرد و کارهای نیک را انجام نداد، با سوگند به خدا کارهایی که مورد رضای خداست حرام نمی‌شوند علی‌هذا چنین سوگندها منعقد نمی‌شوند چنان که در کتب فقه روشن شده است.

در کافی «کتاب الایمان» از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده:

«لا تحلفوا بالله صادقين و لا کاذبین فانه عز و جل يقول: وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ»

در این روایت نظر امام علیه السلام ظاهرا فقط به صدر آیه است ولی با ملاحظه ذیل مراد عوض می‌شود، ائمه علیهم السلام گاهی به قسمتی از آیه استناد فرموده و از آن حکم مستقل استفاده کرده‌اند اینهم ظاهرا یکی از آنها است.

(۱)- اطلاق حلف بر محلوف علیه شایع است در روایت آمده: «حلف علی یمین...»

که مراد محلوف علیه است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۸

به نظر بعضی شاید منظور از آیه، نهی از کثرت سوگند باشد یعنی خدا را در معرض سوگند قرار ندهید و مرتب لا و الله و بلی و الله نگوئید ولی نگارنده وجه اول را قوی می‌داند، جمله و الله سمیع علیم در آخر آیه در مقام تهدید است از اینکه چنین کاری بکنند و شاید اشاره‌ای باشد به اینکه بعضی‌ها برای شانه خالی کردن از کارهای نیک چنین سوگندهایی یاد می‌کنند.

۲۲۵- لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

این آیه از فروعات آیه قبل است که پس از نهی مذکور، سوگندها را به دو قسم تقسیم می‌کند سوگند مورد عفو و سوگند مورد مؤاخذه. سوگند عفو آنست که از روی عدم تفکر باشد و انسان از روی تصمیم و ایجاد وظیفه بر آن تکیه نکند مانند کلمه و الله و بالله که ورد زبان بسیاری از انسانها است در تفسیر برهان از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده: سوگند عفو آنست که شخص لا و الله و بلی و الله بگوید بی‌آنکه بر چیزی تصمیم بگیرد.

قسم دوم سوگندهایی است که از روی قصد باشد مانند کسی که به دروغ قسم می‌خورد تا مال کسی را انکار کند و یا سوگند می‌خورد که سیگار نکشد و یا هر شب با وضو بخوابد مراد از «بما کسبت قلوبکم» همین است یعنی خدا شما را با آن تصمیم و نظر که از سوگند دارید مؤاخذه می‌کند اگر سوگند شرعی باشد در صورت مخالفت و اگر سوگند خیانت باشد برای سوگند و خیانت مورد مؤاخذه خواهید بود.

مراد از «بما» همان غرضی است که برای آن سوگند یاد می‌کنیم نظیر این آیه است: لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ ... مائده / ۸۹، در جمله و الله غفورٌ حلیمٌ لفظ «غفور» حاکی است که سوگند عفو کار خوبی نیست ولی

مورد غفران خداست در وصف مؤمنان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۹

آمده: وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ مؤمنون / ۳، اما «حلیم» ممکن است راجع به سوگند عفو باشد و ممکن است مربوط به سوگند

عمدی باشد یعنی خدا در عقوبت عجله نمی‌کند شاید توبه کنید و کفاره بدهید بقیه سخن در نکته‌ها دیده شود.

۲۲۶- لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ ...

ایلاء آنست که کسی به قصد آزار زنش قسم بخورد و بگوید: و الله با تو آمیزش جنسی نخواهم کرد، زن تا چهار ماه حق اعتراض ندارد، پس از چهار ماه قاضی اسلامی مرد را میان دو کار مخیر می‌کند یا به زنش نزدیکی کرده و از سوگند خود کفاره بدهد تعیین کفاره (در تفسیر سوره مائده / ۸۹) بیان خواهد شد و یا زن را طلاق گوید و اگر امتناع کرد بازداشت می‌شود تا یکی را بپذیرد و اگر باز امتناع کند حاکم شرع زن را طلاق می‌دهد.

ایلاء یکی از بدعت‌های جاهلیت بود که به قصد تنبیه و آزار زن او را در چنان مضیقه‌ای قرار می‌دادند، اسلام برای دفاع از حقوق زن آن را به صورت قانون در آورد و از آزار زنان جلوگیری نمود مشروح مسائل «ایلاء» را باید در کتب فقه اسلامی مطالعه نمود. «يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ» در تقدیر یؤلون ان يعتزلوا من نسائهم است یعنی قسم می‌خورند که از زانشان کنار شوند و یا معنی بعد و کناره گیری به «یؤلون» تضمین شده و تقدیر آیه: للذین یبعدون من نسائهم مؤلیا است.

فَإِنْ فَاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این شق اول است که ایلاء کننده به زنش برگشته و از سوگند خود کفاره می‌دهد، «غفور رحیم» حاکی است که ایلاء کار خوبی نیست ولی در صورت رجوع خدا از روی رحمت او را می‌آمرزد.

۲۲۷- وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۰

این شق دوم است که شخص به طلاق تصمیم گرفته و زن را طلاق بدهد، آیه روشن است که باید یکی از این دو راه را بگزیند، و نمی‌تواند به قهر خود ادامه دهد، لفظ «سمیع علیم» حاکی است باید در این کار راه عدالت پیش گیرند و از حدود دین خارج نگردد.

نکته‌ها

سوگند در اسلام موضوعیت دارد

مسلمان در مقابل آنچه از دهانش خارج می‌شود مسئول است، گفتار مؤمن روی حساب و دقت باید باشد، یکی از طرق قضاوت در اسلام سوگند است، اگر شخص منکر گفت: «و الله من به فلانی مقروض نیستم» باید او را رها کرد و به خدا وا گذاشت، این بدان علت است که انسان با ایمان به دروغ قسم نمی‌خورد، کارهای مستحب و کارهای مباح در صورتی که رجحان داشته باشند بوسیله قسم بر انسان واجب می‌شوند و کارهای مکروه و مباح در اثر سوگند حرام می‌گردند.

سوگند به خدا در حقیقت، واسطه قرار دادن خداست در انجام کاری و یا در ترک آن، سوگند به انسان تکلیف می‌آورد، لذا باید در سوگند یاد کردن حدود اسلام را مراعات نمود، و سوگند را وسیله ترک کارهای خیر قرار نداد.

علت نزول آیات هر چه باشد، خود آیات مطلب بزرگی را تفهیم می‌کند و آن اینکه: زبان انسان عضو مسئولی است مخصوصا آن گاه که برای تأکید مطلب، ذکر خدا به میان آید، و خلاصه: مسلمان باید روی قرار داد خود بایستد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۲۸ تا ۲۳۰]

و الْمَطْلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لِهِنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكِ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸) الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹) فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰)

۲۲۸- زنان مطلقه (برای ازدواج خود) سه پاکی منتظر می‌مانند، و اگر به خدا و قیامت ایمان دارند حلال نیست آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده کتمان کنند، شوهرانشان به رجوع بر آنها در آن مدت سزاوارترند اگر به فکر اصلاح باشند، برای زنان نظیر وظیفه‌ای که بر عهده دارند حقوقی بر عهده (شوهران) است، مردان را بر زنان درجه و مرتبتی هست، خدا توانا و حکمت‌گزار است.

۲۲۹- طلاق (طلاق) که می‌شود بعد از آن رجوع کرد (دو بار است، پس از هر دو یا به نیکی نگاه داشتن است و یا به خوبی رها کردن. حلال نیست از آنچه به زنان تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۲۲

داده‌اید چیزی بگیرید مگر آنکه زن و شوهر بترسند که حدود بپا ندارند و اگر بترسید که حدود الهی را بپا ندارند، مانعی بر آن دو نیست در آنچه زن بپردازد (و طلاق بگیرد) اینها حدود خداست از آن تجاوز نکنید، هر کس از حدود خدا تجاوز کند آنها ستمکارانند.

۲۳۰- پس اگر (بار سوم) طلاق بدهد، زن بر او حلال نخواهد بود تا با مردی غیر از وی ازدواج کند، و اگر دومی او را طلاق دهد، بر آن دو مانعی نیست که به همدیگر بازگردند اگر گمان کنند که حدود خدا بپا می‌دارند، اینها حدود خداست بر کسانی که آگاهند بیان می‌کند.

کلمه‌ها

یتربصن: تربص: منتظر ماندن و انتظار کشیدن، اصل آن ربص به معنی انتظار است.

قروء: جمع قرء. اصل آن به معنی جمع کردن است. در اصطلاح بر طهر و حیض هر دو اطلاق می‌شود: به قولی آن از اضداد است، مراد از آن در بیان اهل بیت علیهم‌السلام طهر است (قاموس قرآن).

ارحام: جمع رحم، محل رشد جنین در شکم زن و غیره.

بعولتهن: بعل به معنی شوهر، جمع آن بعوله است.

امساک: مسک و امساک به معنی نگاه داشتن است.

معروف: شناخته شده. کار خوب. بقره/۱۷۷.

تسريح: سرح و تسريح هر دو به معنی رها کردن است.

حدود: مرزها. مفرد آن حد است.

تنکح: نکاح به معنی زن گرفتن و ازدواج است، به معنی جماع نیز آید.

آیا اصل آن مقاربت است یا عقد، رجوع شود به قاموس قرآن (نکح).

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۲۳

شرحها

در این آیات که راجع به طلاق وعده وفات و شیر دادن به اطفال است، لفظ «معروف» از آیه ۲۲۸ تا ۲۴۱ دوازده بار تکرار شده و می‌رساند که در اینگونه پیش آمدها باید کاملاً مواظب بوده و از حدود شرعی تجاوز نمود و با همان راه معروف که مورد تصدیق شرع و عرف است پیش رفت. مجموع احکامی که در آیات فوق ذکر شده عبارتند از: مدت عده زنان مطلقه، رجوع در ایام عده، وظیفه متقابل زن و مرد، حرمت ازدواج بعد از طلاق سوم.

ضمناً چون در «ایلاء» موضوع طلاق پیش آمده ظاهراً بدان سبب احکام طلاق مورد ذکر واقع گردیده و نیز لازم بوده که اینگونه احکام توضیح داده شود اینک آیات:

۲۲۸- وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ.

در روایات اهل بیت علیهم السلام و به عقیده شافعی‌ها و مالکی‌ها مراد از «قروء» طهرهاست (حالت پاک بودن از حیض) ولی به نظر حنبلی‌ها و حنفیها مراد حیض است.

در کافی از زراره و محمد بن مسلم از حضرت باقر- صلوات الله علیه- نقل شده قراء فاصله میان دو حیض است و نیز از آن حضرت نقل شده: «قال: الاقراء هی اطهار» (۱).

در مجمع البیان و تفسیر عیاشی از زراره نقل شده: شنیدم ربیعہ الرأی می‌گفت در رأی من مراد از اقراء در قرآن طهرها است. محضر حضرت باقر علیه السلام وارد شده قول ربیعہ را نقل کردم، فرمود: دروغ

(۱)-

کافی ج ۶ / ۸۹ باب معنی الاقراء عن ابی جعفر- علیه السلام- قال: القراء هو ما بین الحیضتین.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۴

می‌گویند رأی خودش نیست از علی علیه السلام به وی رسیده، گفتم: خدا کار تو را اصلاح کند آیا علی علیه السلام چنین می‌فرمود؟ فرمود آری می‌فرمود قراء طهر است، زن خون را در آن حال در شکم جمع می‌کند و چون حائض گردید بیرون می‌ریزد ... در این روایت علت تسمیه طهر به قراء نیز بیان شده است.

باء در «بانفسهن» شاید به معنی تعدیه باشد یعنی منتظر می‌دارند خودشان را و شاید برای سبب باشد یعنی منتظر بمانند برای ازدواج خود به هر حال این جمله امر است به صورت خبر خلاصه اینکه زنان طلاق داده شده باید تا انقضای سه طهر عده نگاه دارند و با کسی ازدواج نکنند، مثلاً چون زن را در حال پاکی طلاق دادند آن یک طهر محسوب است بعد از آن دو طهر و دو حیض می‌بیند، با دیدن حیض سوم عده‌اش تمام شده و سه طهر به آخر رسیده می‌تواند در همان حال ازدواج کند.

وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.

ناگفته نماند: زن در صورت حامله بودن مدت عده‌اش تا وضع حمل ادامه می‌یابد ممکن است تا هشت ماه بلکه بیشتر باشد، لذا شاید زن حمل را انکار کند تا زود ازدواج نماید و آن باعث اختلال نسل می‌گردد علی‌هذا به مقتضای ایمان به خدا و روز معاد نباید حمل خود را پنهان دارند (۱).

وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا.

لفظ «ذلك» راجع است به «ثلاثة قروء» مراد از این جمله بیان حق رجوع است که به مرد داده شده، یعنی شوهران حق دارند که در مدت عده آنها را به نکاح

(۱) - از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده:

«لا يحل لها ان تكتم الحمل اذا طلقت و هي حبلی و الزوج لا يعلم». تفسیر آلاء الرحمن.

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۵

خود برگردانند، لفظ «احق» مبین آنست که بهتر و سزاوارتر است رجوع کنند تا پیوند خانواده از هم نپاشد و نیز لازم است: رجوع برای ادامه زندگی و اصلاح حال باشد نه برای اصرار به زن *إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا*.
وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلِيَهُنَّ دَرَجَةٌ.

این جمله بیان دو مطلب است یکی اینکه: زنان و مردان نسبت به یکدیگر حقوق و وظائف متقابل دارند، زنان در مقابل مسئولیتی که بر عهده آنهاست حقوقی بر عهده مردان دارند، این جمله با این کوتاهی و اختصار دارای معنای وسیعی است و سند شخصیت زن در اسلام می باشد.

دیگر اینکه: مردان از زنان برتر هستند، قطع نظر از تفاوت‌های جسمی که میان مردان و زنان وجود دارد، زنان از حیث عاطفه بر مردان برتری دارند و مردان از حیث تفکر، لذا مقداری از وظائف اجتماعی که نیاز بیشتر به نیروی تفکر دارد و باید دور از احساسات و عاطفه باشد از قبیل اداره میدان جنگ، حکومت، قضاوت، سرپرستی خانواده، به عهده مرد گذاشته شده و مردان در این باره از زنان برتر می باشند و چون اداره جامعه اصل مهم زندگی است و مردان از لحاظ جسمی و روحی بدان آمادگی بیشتر دارند لذا فرموده: وَ لِلرِّجَالِ عَلِيَهُنَّ دَرَجَةٌ الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ عمل طبیعی جوامع بشری از اول تا به امروز این مطلب را امضاء کرده است.

جمله وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ در توجیه علت حکم آیه است یعنی خدا قانونگذاری توانا بوده و از روی حکمت وضع قانون می کند.

۲۲۹- الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٌ بِاِحْسَانٍ.

خلاصه مضمون این آیه و آیه بعدی دو مطلب است اول اینکه: اگر کسی بزنش دو دفعه طلاق بدهد می تواند باز او را تزویج کند ولی اگر دفعه سوم طلاق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۶

بدهد زن برای او حرام می شود، دیگر حق گرفتن او را ندارد مگر آنکه شخص دیگر او را بگیرد و بعد طلاق بدهد در این صورت می تواند با هم ازدواج کنند.

دوم اینکه: مهریه زن باید تمام و کمال داده شود مگر آنکه زن در مقابل طلاق گرفتن مقداری از آن و یا همه آن را به شوهر بذل کند، این دو مطلب در «نکته‌ها» بررسی خواهد شد.

«الطلاق مرتان» یعنی طلاق که بعد از آن، می شود به زن رجوع کرد و یا گذاشت تا عده تمام شود، دو تا است و در طلاق سوم این اختیار نیست، پس در این دو طلاق هم «امساک بمعروف» جایز است که به زن برگردد و هم «تسريح به احسان» که بگذارد عده تمام شود و زن پی کار خویش رود «۱»، جمله «فان طلقها» در آیه بعدی تتمه حکم «فامساک بمعروف» را بیان می کند. جمله وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا ... راجع به «تسريح باحسان» است که بررسی می شود:

وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا آتَيْتُمُوْهُنَّ شَيْئًا اِلَّا اَنْ يَخَافَا اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا اَفْتَدْتُمْ بِهٖ.

در اینجا چند مطلب هست: اول اینکه در صورت طلاق، مرد نباید به فکر پس گرفتن و یا انکار مهریه زن باشد، بلکه اگر مهریه را داده چیزی از آن نگیرد و اگر نداده همه آن را بدهد. دوم: اگر زن از مرد خوشش نیاید و به فکر طلاق گرفتن باشد و هر دو بترسند که زن تمکین نکرده و کار به عصیان و خلاف عدالت بکشد مانعی نیست که زن چیزی به مرد بدهد و او را راضی به طلاق کند،

(۱) - در تفسیر آلاء الرحمن از تفسیر تیان نقل شد که این از امامان ما روایت گردیده و در مجمع فرموده: آن از امام صادق- صلوات الله علیهما- منقول است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۷

لفظ «فیما افتدت» می‌رساند که بذل ممکن است همه مهر و یا مقداری از آن و یا زاید بر آن باشد.

سوم اینکه: دادن و گرفتن این بذل بلا مانع است و چون بذل از طرف زن است معلوم می‌شود که در چنین طلاق، تقاضا از طرف او است و او حاضر به ادامه زندگی نیست. لفظ «خفتم» حاکی است که گاهی حکومت و غیره نیز در این طلاق دخالت می‌کند. «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ...» این جمله در مقام تهدید است که باید دستورهای خدا را عمل کنند و گرنه ستمکار بوده و مورد غضب خدا خواهند بود.

۲۳۰- فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ....

این آیه تتمه «امساک بمعروف» است و روشن می‌کند که بعد از طلاق سوم دیگر نمی‌تواند آن زن را بگیرد تا دیگری او را بگیرد و اگر او هم طلاق داد، می‌تواند با هم ازدواج کنند اگر ظن بکنند که می‌توانند با حفظ مقررات عدالت زندگی کنند.

و تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ لازم است برای «یعلمون» مفعولی مقدر شود مثل «حکمتها- فایده‌ها» یعنی: خدا این احکام را بیان می‌کند به آنان که حکمتها و فائده‌های آنها را می‌دانند و درک می‌کنند چون آنها هستند که به علل احکام پی می‌برند و مورد عمل قرار می‌دهند مثل قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ انعام/ ۹۷ و ۹۸.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۸

نکته‌ها

طلاق:

طلاق چیزی است که هر قانون و شریعت باید جواز آن را امضا کند، نمی‌شود ادامه تمام زناشویی‌ها را تضمین کرد و طلاق را تحریم نمود، هر قانونی که طلاق را تحریم کند بشر را در بن بست قرار داده است، کلیسای کاتولیک که طلاق را تحریم کرده سخت به اشتباه رفته است دادگاههای اروپا و امریکا علی‌رغم کلیسا جواز هزاران طلاق را صادر می‌کنند، و آن را ضرورت ایجاب می‌کند، دین مبین اسلام با آنکه طلاق را «ابغض الحلال عند الله» می‌داند بنا به ضرورت زندگی جواز آن را امضاء کرده است «۱».

عده:

حکمت و جوب عده آنچه به نظر می‌آید دو چیز است:

اول اینکه معلوم شود زن حامله است یا نه تا در صورت ازدواج با مرد دیگر، اختلاط نسل پیش نیاید. دوم: شاید در عرض آن مدت زن و شوهر از طلاق پشیمان شده و مرد به زن خود برگردد، البته با دو طهر، حامله بودن و نبودن معلوم می‌شود ولی تا سه طهر ظاهرا برای آنست که شاید مرد برای رجوع امکان بیشتر داشته باشد، چنان که در متعه فقط با دو حیض عده تمام می‌شود چون غرض فقط آنست که بدانیم رحم زن از نطفه پاک است.

مهر:

مهر در اسلام برای بزرگداشت زن و عطیه‌ایست که از مرد به او می‌رسد و آتوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً نِّسَاءٍ / ۴، نحلّه به معنی عطیه و پیش کش است، مهر از حیث کم و

(۱) - در کافی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده:

«ما من شیء مما أحله الله عز و جل ابغض الیه من الطلاق...»

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۹

زیاد اندازه‌ای ندارد، قنطار باشد یا ریال، کم بودنش بهتر است، مقدار مهر السنه پانصد درهم است که مهریه زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود. پس زن و شوهر نسبت به هم وظیفه متقابل دارند و مهر فقط به خاطر بزرگداشت زن است.

محلل:

در ضمن آیات روشن گردید که اگر مرد به زنش سه بار طلاق بدهد دیگر نمی‌تواند او را بگیرد مگر آنکه مرد دیگر با او ازدواج کند و اگر او هم طلاق بدهد می‌تواند با هر کس از جمله شوهر اولیش ازدواج نماید. این مسئله برای بعضی غیر قابل هضم است یعنی چه؟! چرا دیگری آن زن را بگیرد؟! این دستور تنبیهی است برای مرد و کمکی است برای زن، زیرا با دو دفعه طلاق و رجوع معلوم می‌شود که این معاشرت قابل دوام نیست و اگر مرد مجاز باشد مرتباً طلاق بدهد و رجوع کند، زن در دست او ملعبه و بحکم توپ بازی خواهد بود، حضرت رضا - صلوات الله علیه - فرماید: این حکم برای آنست که مردان طلاق را سبک‌شمارند و ملعبه نکنند و زنان به ضرر نیافتند (۱).

وانگهی در میان مردم چنین معلوم شده که: به مردی می‌گویند بیا این زن را تزویج کن و بعد از چند روز طلاق بده تا به مرد اول حلال باشد شاید چیزی هم به آنکه محلل واقع شده بدهند، این عمل بر خلاف ما انزل الله است، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر چنین کسی و بر شوهر اولی که این نقشه را می‌آورد باتفاق شیعه و اهل سنت لعنت کرده و فرموده:

«لعن الله المحلل و المحلل له» (۲).

و اگر کسی به این قصد ازدواج کند معلوم نیست این ازدواج صحیح و زن بر او حلال باشد، مرحوم مجلسی در بحار بعد از نقل حدیث فرموده: اکثر

(۱) - فقیه کتاب الطلاق باب ۵۷.

(۲) - برای نمونه رجوع شود به تفسیر مجمع البیان، المنار تفسیر ابن کثیر و کشاف ذیل آیه ۲۳۰ بقره.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۰

علماء اهل سنت به بطلان این عقد رأی داده‌اند و بنا بر اصول امامیه قول به بطلان اقرب است (۱) جزائری در قلائد الدرر فرموده آنچه از اصحاب (علماء امامیه) نقل شده آنست که این عقد و شرط هر دو باطلند (۲).

پس مرد دوم باید زن را به قصد اینکه ما دام العمر زن او باشد تزویج کند و اگر احیاناً او هم طلاق بدهد زن می‌تواند با شوهر اولی ازدواج کند آنهم:

إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ... مشروح در قاموس قرآن ذیل لغت طلاق دیده شود.

(۱) - سفینه البحار «حلل».

(۲) - قلاند الدرر / ۳۲۵.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۳۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۱ تا ۲۳۳]

اشاره

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱) وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُمُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحَنَّ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمَ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۳۲) وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعِيَّةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّرُ وَ الْإِثْمَةُ بِوَلَدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

۲۳۱- و چون به زنان طلاق دادید و به آخر مدت خویش (آخر عده) رسیدند، به شایستگی نگاهشان دارید (و رجوع کنید) و یا شایستگی رها کنید، برای ضرر زدن رجوع نکنید که ستم نمائید، هر که چنین کند به خود ستم کرده است، آیات خدا تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۳۲

را مسخره نگیرید، نعمت خدا را و آنچه از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده یاد آورید، شما را با آن پند می‌دهد، از خدا بترسید و بدانید که خدا به هر چیز دانا است.

۲۳۲- و چون زنان را طلاق دادید و به مدت خویش رسیدند (عده‌شان تمام شد) منعشان نکنید از اینکه با همسران (سابق) خود ازدواج کنند، اگر به طرز شایسته رضایت بدهند، با این دستور موعظه می‌شود آنکه از شما به خدا و روز جزا ایمان دارد، این، عمل بابرکت‌تر و پاکیزه‌تر است خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

۲۳۳- مادران به فرزندان خود دو سال تمام شیر می‌دهند برای کسی که بخواهد شیر خوردن طفل را تکمیل کند، بر عهده پدر است که خوراک و پوشاک مادر را (در مدت رضاع) بطور شایسته بدهد هیچکس بیش از توانایش مکلف نمی‌شود، مادر بوسیله فرزندش (به پدر) ضرر نزنند و نه پدر (به مادر)، وارث (پدر) نیز مثل این وظیفه را بر عهده دارد، و اگر بخواهند با تراضی و مشورت، کودک را از شیر باز گیرند مانعی نیست، و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه گیرید مانعی نیست هر گاه مزدی را که در نظر می‌گیرید به شایستگی بدهید، از خدا بترسید و بدانید که خدا به آنچه می‌کنید بینا است.

کلمه‌ها

امسکوهن: معنی امساک و تسریح ذیل آیه ۲۲۹ بقره دیده شود.

اجل: مدت. آخر مدت (قاموس قرآن).

ضرار: ضرر رساندن. مصدر باب مفاعله است.

هزوا: مسخره شده بقره / ۶۷.

تعضلوهن: عضل یعنی به فشار گذاشتن و منع کردن. «عضل علیه: ضیق علیه».

از کی: زکی: پاک و از کی: شاید منظور از آن «با برکتتر» باشد. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۳

یرضعن: رضع، رضاع و رضاعه به معنی شیر خوردن ارضاع به معنی شیر دادن است.

حول: سال. اصل کلمه به معنی تغیر و انقلاب است. سال را به علت گردش و مکرر بودن حول گفته‌اند.

کسوت: لباس همچنین است کساء.

فصال: باز کردن طفل از شیر. در اصل به معنی بریدن و جدا کردن است.

وسع: (بر وزن قفل) مقدور به قول طبرسی «ما دون الطاقه» آن در اصل به معنی فراخی است مراد از آن مقدور و میسور است (مصدر به معنی مفعول).

تشاور: مشورت کردن.

تسترضعوا: استرضاع: دایه گرفتن. طلب شیر دادن کردن.

شرحها

در تعقیب احکام طلاق و بررسی وضع آن، در این آیات سه حکم مورد نظر است: اول اینکه مرد می‌تواند در ایام عده به زن رجوع کند ولی باید غرضش ادامه زندگی باشد نه آزار زن، چون ممکن است بعضی برای اذیت زن رجوع کنند. دوم اینکه پس از طلاق و انقضای عده اگر خواستند باز با هم ازدواج کنند، اقوام زن نباید از آن جلوگیری کنند و روی عقده‌ای که از طلاق گذشته دارند ایستادگی نمایند، سوم در صورت طلاق و عدم آن، زن حق شیر دادن دارد و اگر با موافقت هم، خواستند دایه بگیرند مانعی نیست و ذیل هر آیه ذکر تقوی و موعظه و آخرت به میان آمده چون اینگونه جریانها از مراحل حساس زندگی است. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۴

۲۳۱- وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَّعْتُوا ...

این همان قسمت اول است که گفته شد، مراد از «اجل» ظاهراً آخر مدت است، یعنی چون به آخر عده رسیدید یا رجوع کنید و یا رها کنید در آیه دیگر آمده: فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ طلاق / ۲ رها کردن و مفارقت برای آنست که زن در مدت عده در خانه شوهر خواهد بود سوره طلاق آیه ۱ مقصود از این آیه آنست که رجوع نباید برای آزار زن باشد. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا إِنْ كُنْتُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ لِيُعْظِمَكُمْ بِهِ ...

یعنی نباید نعمت رسالت و هدایت و قرآن و حکمت‌های آن را نادیده بگیرید و به موعظه خدا بی‌اعتنا باشید و گرنه به خود ظلم کرده‌اید، از خدا بترسید و بدانید که همواره زیر مراقبت او هستید و به حال شما داناست آری:

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

ظاهراً کتاب و حکمت بیان نعمت است.

۲۳۲- وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.

این حکم دوم است که اشاره شد، در مجمع‌البیان فرموده: عاصم بن عدی زنش «جملاء» را طلاق داد پس از انقضای عده خواستند

بار دیگر با هم ازدواج تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۵

کنند، معقل برادر جملا خواهرش را از ازدواج مجدد منع کرد آیه در این باره نازل شد که چنین کاری نکنید سپس طبرسی فرموده این بر مذهب ما صحیح نیست چون برادر بر خواهر ولایت ندارد تا او را منع کند.

به نظرم آیه ربطی به ولایت ندارد و به مطلق اقوام زن دستور می‌دهد که مانع از ازدواج جدید نباشید و در آن اشکال به وجود نیاورید، علی هذا آیه بر شأن نزول کاملاً تطبیق می‌شود.

ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.

ایمان به خدا و روز قیامت ایجاب می‌کند: اقوام زن در این کار موانعی ایجاد نکنند، ایمان به خدا و معاد شخص را از کار بد مهار می‌کند.

ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ زن و مرد در مدت زندگی به اخلاق هم آشنا شده و به اسرار و رازهای یکدیگر واقف گشته‌اند، اگر زن با مرد دیگری ازدواج کند و یا مرد با زن دیگری قهراً این رازها آشکار شده سبب آلودگی خانواده‌ها خواهد گردید، مثلاً زن اگر با دیگری ازدواج کند ممکن است برای تبرئه خود عیب‌هایی به مرد نسبت دهد و بگوید برای فلان علل طلاق گرفتم و یا عیب‌هایی که در مرد بود بازگو کند هکذا مرد.

پیداست که این باعث آلودگی و بی‌احترامی خانواده‌ها خواهد شد به نظرم مراد از «اطهر» همین است و مراد «ازکی» ظاهراً آنست که با تجدید وصلت، دشمنی دو خانواده به دوستی مبدل خواهد شد و این از ازدواج با مرد دیگر با برکتتر است خدا اینها را می‌داند و ما را هدایت می‌کند.

۲۳۳- وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ ...

پیش از آنکه جملات آیه بررسی شود خلاصه مضمون آن را بیان می‌کنیم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۶

مادران «۱» باید فرزندان خود را دو سال تمام شیر بدهند در صورتی که پدر خواستار دو سال باشد پدر باید در این مدت خوراک و لباس زن را بدهد، البته به اندازه توانایی خود، چون هر کس به قدر قدرت خویش وظیفه دارد زن نمی‌تواند به واسطه فرزندش به مرد ضرر رساند و بیشتر از متعارف اجرت بخواهد و یا به عذر اینکه بار دیگر حامله می‌شوم حاضر به آمیزش جنسی نشود. همچنین مرد را نرسد که بواسطه فرزند به زن ضرر برساند و کمتر از متعارف اجرت بدهد و یا به عنوان اینکه بار دیگر زن حامله می‌شود از آمیزش خودداری کند و اگر پیش از دو سال خواستند طفل را از شیر باز کنند مانعی نیست در صورتی که اینکار با مشورت و رضای طرفین باشد.

و اگر مادر حاضر به شیر دادن نباشد، مانعی نیست که پدر دایه‌ای بگیرد به شرط آنکه اجرت معین و متعارف دایه را بپردازد، و هر گاه پدر از دنیا برود وارث او مکلف است اجرت شیر دادن را (از مال طفل) بدهد. اینک جملات آیه:

مراد از «حولین» حد اکثر شیر دادن است و حد اقل آن بیست و یک ماه است و در کمتر از آن به طفل ظلم شده است، مقصود از «لمن» ظاهراً پدر است یعنی اگر پدر رضاع کامل را بخواهد و اجرت بدهد زنان دو سال تمام شیر می‌دهند حضرت صادق - صلوات الله علیه - فرماید: «شیر دادن بیست و یک ماه است در کمتر از آن به بچه ظلم شده است» «۲».

وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا.

(۱) - بعضی از مطالب آیه شامل مطلق زنان است ولی مورد آیه ظاهراً زنان مطلقه است.

(۲) -

عن ابی عبد الله (ع) قال: الرضاع واحد و عشرون شهرا فما نقص فهو جور علی الصبی «کافی باب الرضاع».

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴) وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنَّكُمْ سَيَذَكِّرُوهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرُضُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵) لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ تَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶) وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷)

۲۳۴- کسانی که از شما می‌میرند و همسرانی باقی می‌گذارند، زنان چهار ماه و ده روز منتظر می‌مانند (و عده نگه می‌دارند) و چون به مدت خویش رسیدند، گناهی بر شما نیست در آنچه بطور شایسته درباره خویش انجام بدهند (و ازدواج کنند) تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۰
خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

۲۳۵- گناهی بر شما نیست در آنجا به کنایه از زنان (در عده) خواستگاری کنید یا در دل خویش آن تصمیم را پنهان دارید، خدا می‌داند که (بالاخره) به یاد آنها خواهید افتاد، ولی در پنهانی با آنها وعده ازدواج نکنید مگر آنکه سخنی شایسته (و با کنایه) گوئید، و قصد عقد ازدواج نکنید تا مدت مقرر به سر آید، بدانید که خدا آنچه در دل دارید می‌داند، از او بترسید: و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است.

۲۳۶- مانعی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دهید با آنکه به آنها نزدیکی نکرده و یا مهری معین نکرده‌اید ولی به آنها متاع و عطیه‌ای بدهید ثروتمند به قدر خویش و تنگدست به قدر خویش، عطیه‌ای که شایسته باشد، این حقی است بر نیکوکاران.
۲۳۷- و اگر پیش از آنکه نزدیکی کنید طلاقشان دادید با آنکه برای آنها مهری مقرر داشته‌اید، پس نصف آنچه را که مقرر داشته‌اید بدهید مگر آنکه گذشت کنند و یا آنکه عقد نکاح در دست او است گذشت کند، و اینکه گذشت کنید به تقوی نزدیکتر است، بزرگواری را میان خودتان فراموش نکنید. خدا به آنچه می‌کنید دانا است.

کلمه‌ها

یتوفون: وفاء و ایفاء به معنی تمام کردن است، وفاء به عهد انجام دادن آنست بی‌کم و کاست، توفی از باب تفاعل اخذ بطور تمام است، مرگ را از آن وفات گویند که انسان از جانب خدا به کلی اخذ شده و از بین می‌رود.
یذرون: وذر به معنی ترک کردن است. عرب ماضی، مصدر و اسم فاعل آن را به کار نمی‌برد.

عرضتم: تعریض به کنایه سخن گفتن است ضد تصریح، اصل آن عرض به تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۱
معنی ظهور و اظهار و به قول زجاج به معنی گوشه شیء است.

خطبه: (بکسر خاء) خواستگاری. اصل آن خطب به معنی روبرو سخن گفتن است.

اکننتم: یعنی مخفی داشتید اصل آن کن به معنی پوشاندن و مستور کردن است.

تواعدوهن: مواعده با همدیگر وعده گذاشتن است.

تعزموا: عزم به معنی قصد و اراده است.

عقده: عقده به معنی بستن و گره زدن می‌باشد، عقده اسم چیزی است که گره زده می‌شود نکاح باشد یا پیمان و یا غیر آن. پس «النکاح» بیان «عقده» است.

کتاب: کتاب در اصل مصدر است به معنی نوشتن آن در آیه به معنی مفعول (مکتوب) می‌باشد.
 فاحذروه: یعنی حذر کنید از او حذر به معنی پرهیز و احتراز از شیء مخوف است.
 تمسوهن: مس به معنی دست زدن است مثل لمس، مراد از آن آمیزش جنسی است.
 تفرضوا: فرض به معنی تعیین، فریضه به معنی تعیین شده، اصل کلمه به معنی قطع است.
 متعوهن: یعنی به آنها متاع دهید متاع مطلق مال است بقره/ ۳۶.
 موسع: ثروتمند، این کلمه از «سعه» به معنی فراخی و گسترش است.
 قدر: (بر وزن ثمر) توانایی، اندازه، همچنین است قدر بر وزن عقل.
 مقتر: فقیر و تنگدست، قتر به معنی کم کردن و تنگ گرفتن، مقتر اسم فاعل آنست. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۲
 الفضل: زیادت، برتری. به معنی عطیه و رحمت نیز آید.

شرحها

در آیات فوق چهار مسئله بررسی شده، یکی عده وفات که برای زنان شوهر مرده تعیین شده، دیگری راجع به خواستگاری آنها و تحریم ازدواج در عده وفات سوم اگر زنی را بدون مهر عقد کند و بخواهد پیش از عمل زناشویی طلاق بدهد، این طلاق مانعی ندارد ولی باید هدیه‌ای نسبت به قدرت مالیش به زن بدهد، چهارم اگر زنی را با تعیین مهر عقد کند و بخواهد پیش از زناشویی طلاق بدهد باید نصف مهر را به زن بپردازد مگر آنکه زن یا ولی او از آن صرف نظر کنند.

۲۳۴- وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا.

زنی که شوهرش مرده باید تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد یعنی در این مدت از ازدواج خودداری کند، اگر چه یائسه یا صیغه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد، در این مدت حرام است لباس الوان پوشد و سر مه بکشد و کارهای دیگری که زینت حساب می‌شود بکند.

این حکم چند حکمت دارد اولاً حامله بودن یا نبودن زن معلوم می‌شود.

ثانیاً اقوام مرد جریحه‌دار نمی‌شوند. ثالثاً زن وقار و احترام و وفاداری خویش را حفظ می‌کند و اگر بلافاصله ازدواج نماید در نظر مردم مبتذل و بی‌وفا و سبک شمرده خواهد شد. رابعاً احترام شوهر متوفی محفوظ می‌ماند.

اقوام جهان برای زن شوهر مرده عقائد گوناگون داشتند، بعضی‌ها زن زنده را با مرد مرده می‌سوزاندند، بعضی‌ها زنان را کشته و با مردان مدفون تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۳

می‌کردند بعضی‌ها تا آخر عمر او را از ازدواج منع می‌کردند مثل نصاری، بعضی تا یک سال از ازدواج او مانع می‌شدند مثل عربهای جاهلیت «۱» ولی دین مبین اسلام عده را در حدود ثلث سال معین کرد آنهم روی مصلحتهایی که گفته شد.

به نظر نگارنده: در تعیین چهار ماه و ده روز غریزه جنسی زن در نظر گرفته شده ظاهراً زن بعد از چهار ماه از لحاظ غریزه ناراحت می‌شود چنان که در «ایلاء» نیز مهلت فقط چهار ماه است.

آن گاه که عده وفات تمام شد، اختیار در دست زن است و در آنچه می‌کند محذوری بر خانواده میت نیست.

چنان که فرموده: فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ اگر «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» خطاب به خانواده میت باشد، می‌رساند که در ایام عده باید مواظب زن باشند تا مقررات را بر هم نزنند، قید «بالمعروف» حاکی است که اگر خلاف شرع و مخالف شئون خانواده میت کاری انجام دهند حق اعتراض باقی است. جمله: وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ تهدید است که برای زن مزاحمت ایجاد نکنند.

۲۳۵- وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ ...

خلاصه مضمون آیه آنست که: مانعی نیست از زنانی که در عده وفات هستند به طور کنایه خواستگاری کنید یا در دل داشته باشید که پس از عده آنها را بگیریید چون خدا می‌داند که بالا-خره به فکر آنها خواهید بود، ولی در خلوت از آنها بطور صریح خواستگاری نکنید، و تا عده تمام نشده برای آنها عقد نخوانید.

(۱)- المیزان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۴

وَلَكِنْ لَا تَوَاعِدُونَهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَعِدَهُ سِرِّيٌّ بِصِرَاحٍ خَوَاصَّتْ كَرَامَةُ الْبَيَانِ مِنْ مَجْمَعِ الْبَيَانِ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَقَلَ شَدِيدًا، قَوْلٌ مَعْرُوفٌ هُمَانٌ تَعْرِيفٌ اسْتِثْنَاءٌ فِيهِ جَمَلَةٌ لَا تَعْرِضُونَ عَقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلُهُ مِی رَسَانِدٌ كِه پِیش از عِدِه نَمِی شُود زَن رَا عَقْدَ نَمُودَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ تَهْدِيدٌ اسْتِثْنَاءٌ كِه دَر اَیْنِ كَارِ مَخَالَفَتِ خُدَا نَكْنِید خُدَا بِه اَسْرَارِ شَمَا آگَاہِ اسْتِ، وَ رَاجِعٌ بِه اَنَانِ كِه بِه اَشْتِبَاهِ یِافْتَنْدَ وَ بِه فِكْرِ تَوْبِه بَاشَد فَرْمُودَه:

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ گناه را می‌آمرزد و مهلت می‌دهد که بنده مجال توبه را داشته باشد.

۲۳۶- لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً.

لفظ «ما» به معنی مدت و وقت است. «تفرضوا» عطف است به «لم تمسوهن» و هر دو جمله حال است یعنی: مانعی نیست زنان را طلاق بدهید در حالی که نزدیکی نکرده‌اید و یا در حالی که مهري معين ننموده‌اید، طلاق در حال عدم نزدیکی دو صورت دارد یکی آنکه در حین عقد مهر تعیین کرده و دیگری آنکه بدون مهر عقد نموده است، چون حکم اولی در آیه بعدی خواهد آمد لذا در این آیه فقط حکم دومی که متاع و عطیه است گفته شده.

وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ اَیْنِ مَتَاعٌ وَ عَطِيَّةٌ دَر صُورَتِی اسْتِ كِه دَر حَیْنِ عَقْدِ مَهْرِ مَعِیْنِ نَكْرَدَه وَ قَبْلَ اَز دَخُولِ طَلَاقِ بَدَهْدِ لَفْظِ «عَلَى الْمَوْسِعِ...» مِی رَسَانِدُ كِه اَیْنِ مَتَاعٌ وَ عَطِيَّةٌ حُدِّ مَعِیْنِی نَدَارَد بَلَكِه بَسْتَه بِه قَدْرَتِ مَالِیِ مَرْدِ اسْتِ چنان که از ائمه اطهار علیهم السلام نیز نقل شده است نظیر این آیه است آیه ۴۹ از سوره احزاب، و اما آیه وَلِلْمُطَلَّاقَاتِ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ،

ج ۱، ص: ۴۴۵

مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ ...

بقره/ ۲۴۱ به زودی بررسی خواهد شد.

مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ گویند: «متاع» مفعول است برای «متعوهن» یعنی متاع دهید آنها را متاعی پسندیده. علی هذا متاع مصدر است «حقا» مصدر است برای فعل محذوف، قید احسان ظاهرا برای آنست که اینکار از شعبه‌های احسان و نیکوکاری است و شما از آنان باشید و گرنه این متاع و عطیه واجب است چنان که از ظهور آیات و کلمات امامان علیهم السلام پیدا است.

۲۳۷- وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ.

این دستور مشروح حکمی است که بطور اجمال از آیه اولی فهمیده شد و اگر کسی پیش از دخول، زن خویش را طلاق دهد و در حین عقد تعیین مهر شده باشد باید نصف مهر را بدهد.

إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ.

مراد از «الذی بیده» ممکن است زوج باشد یعنی وظیفه پرداختن نصف مهر است مگر آنکه زنان عفو کنند و نگیرند و یا مرد عفو کند و همه مهر را بدهد، زوج کسی است که عقد نکاح در دست او است می‌تواند نگهدارد و می‌تواند با طلاق آن را از بین ببرد، در روایات اهل سنت از رسول خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده مراد از «الذی بیده...» زوج است در تفسیر ابن کثیر از

شریح نقل شده: علی بن ابی طالب علیه السلام از من پرسید الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ کیست؟
گفتم: ولی زن فرمود: نه، بلکه آن زوج است.

ولی در روایات صحیح اهل بیت علیهم السلام نقل شده که مراد از آن ولی زن است اعم از پدر و جد و وصی در صغیره و برادر و وکیل در زنی که آنها را در کار خود وکیل کند «۱».

(۱) - تفسیر عیاشی، آلاء الرحمن، کافی و غیره.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۶

وَ أَنْ تَغْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

ظاهراً هر دو خطاب از برای زن و ولی او است چون مرد لذتی از زن نبرده و خانواده تشکیل نشده بهتر است زن چیزی نگیرد و برتری را که در عفو هست از یاد نبرد، جمله ان الله ... می‌رساند که در صورت عفو ثواب هم دارد، مخفی نماند: دو خطاب «تعفوا- لا تنسوا» عام است برای همه، گرچه مصداق آن در اینجا زن و ولی او است، بنا بر آنکه مراد از «الذی بیده ...» زوج باشد، خطاب بهر دو طرف متوجه است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۷

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۸ تا ۲۴۲]

اشاره

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (۲۳۸) فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمْتُمْ فَأذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹) وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰) وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱) كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲)

۲۳۸- بر نمازها و نماز وسطی (نماز ظهر) مواظبت کنید و برای خدا مطیعانه به پاخیزید

۲۳۹- اگر (از خطری) بترسید در حال پیاده رفتن یا سواره انجام دهید، و چون ایمن شدید خدا را یاد کنید همانطور که شما را تعلیم داده از احکام نماز آنچه را که نمی‌دانستید.

۲۴۰- کسانی که از شما می‌میرند و همسرانی بجا می‌گذارند، برای همسران خویش معاشی تا یک سال بدون بیرون کردن از خانه وصیت کنند، و اگر خود خارج شوند گناهی بر شما نیست در آنچه (ازدواج) بطور شایسته برای خود می‌کنند، خدا توانا و حکمت کردار است.

۲۴۱- برای زنان طلاق داده شده هدیه‌ای شایسته (در عده مردان است) این حقی است بر تقوی کاران.

۲۴۲- بدینسان خدا آیات خویش را برای شما بیان می‌کند تا بفهمید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۸

کلمه‌ها

وسطی: مؤنث اوسط به معنی متوسط است.

قانتین: قنوت اطاعت یا دوام طاعت معنی کرده‌اند قانت مطیع یا پیوسته مطیع.

رجالا: پیادگان، مفرد آن راجل به معنی پیاده است.

رکبانا: سواره‌ها مفرد آن راکب است.

یتوفون: یتوفون - یذرون. (بقره / ۲۳۴).

وصیة: توصیه و سفارش. وصی در اصل به معنی متصل شدن و متصل کردن است (قاموس قرآن).

حول: سال. (بقره / ۲۳۳).

شرحها

در این آیات به مراقبت بر نمازها مخصوصا به نماز ظهر توصیه شده که حتی در مسافرت و جنگها اگر متعارف خواندن میسر نشد باید در حال پیاده رفتن و سوار بر مرکب خواند، آن گاه راجع به اینکه بهتر است مردان وصیت کنند که در صورت رسیدن اجلشان همسران آنها را تا یک سال از خانه بیرون نکنند سخن رفته و سپس راجع به عموم زنان طلاق داده شده، سفارش گردیده که آنها را بدون هدیه از خانه بیرون ننمایند.

۲۳۸- حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى.

به نظرم ورود این آیه در میان آیات طلاق و احکام زنان برای آنست که مواظبت بر نماز و طاعت خدا در انجام این کارها اثر تمام دارد به حکم: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ... نماز گزار در انجام آنها کوشا خواهد بود و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۴۴۹

لذا آمده: اشْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ.

صلوة وسطی در تفسیر امامان علیهم السلام نماز ظهر است در وسائل الشیعه پنج روایت در این زمینه نقل کرده و در روایت ششم از علی علیه السلام نقل نموده که:

صلوة وسطی در روز جمعه نماز جمعه و در سایر ایام نماز ظهر است و در روایت محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام است که صلوة وسطی نماز متوسط در روز و آن ظهر است «۱» در این روایت اشاره به علت تسمیه شده یعنی در روز سه نماز واجب است صبح، ظهر و عصر نماز ظهر در وسط آنها واقع شده، مؤید سخن امامان علیهم السلام آنست که این تعبیر در نماز ظهر درست است و در نمازهای دیگر نه، زیرا هر یک از آنها را در نظر بگیریم دو نماز در دو طرف و یکی در وسط خواهد بود.

اما علت توصیه مخصوص نماز ظهر شاید برای آنست که در وقت کثرت مشغله لازم است امر دنیا و آخرت را جدی گرفت و هر کار را در وقتش انجام داد.

وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ این جمله ظاهرا تکمیل صدر آیه است یعنی در نماز مطیعانه و خاضعانه برای خدا بپاخیزید حضرت صادق علیه السلام فرماید یعنی شخص به نماز توجه کند و بر وقتش مواظبت نماید تا چیزی او را از نماز مشغول نکند «۲» و اینکه در بعضی روایات دعا در حال قیام «قنوت نماز» معنی شده ظاهرا بیان مصداق است در واقع آن همان خضوع است که شرط قبول نماز می‌باشد.

۲۳۹- فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا.

در کافی نقل شده: به امام صادق علیه السلام گفتند: آنکه از درنده یا دزد

قال: الصلاة الوسطى هي الوسطى من صلوة النهار و هي الظهر. وسائل ج ۱۴/۳
دیگران آیه را به هر یک از نمازهای پنجگانه یا یک نماز بدون تعیین تفسیر کرده‌اند.
(۲) - تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۰

می‌ترسد چطور نماز بخواند فرمود: تکبیر می‌گوید: و با سرش اشاره می‌کند «۱» یعنی برای رکوع و سجود با سر اشاره می‌کند، منظور آنست که در مواقع خوف جنگ باشد یا سفر و غیره باید نماز را در حال رفتن و پشت مرکب خواند البته آن اندازه از ذکر و غیره که میسر باشد. روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در روز خندق نماز را به اشاره خواندند و علی علیه السّلام در لیلۃ الیهربیر پنج نماز را با اشاره و به قولی با تکبیر خواندند.

فَإِذَا أَمِنتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.

کاف در «کما» برای تشبیه است، لازم است برای «تعلّمون» متعلق در نظر گرفته شود مثل «من احکامها» یعنی وظیفه در حال خوف همان بود و چون ایمن شدید خدا را همانطور نماز بخوانید که شما را از احکام نماز آنچه را نمی‌دانستید تعلیم کرده است.

۲۴۰- وَالَّذِينَ يَتُوفُونَ مِنْكُمْ وَيَدْرُونَ أَرْوَاجاً وَصِيَّةً لِأَرْوَاجِهِمْ مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ ...

کلمه «وصیة» مفعول محذوف است یعنی «یوصون وصیة» لفظ «متاعاً...»

بیان وصیت است، ظاهراً این آیه یک حکم مستقل است و آن اینکه انسان حق دارد وصیت کند که بعد از من تا یک سال زخم را از خانه بیرون نکنید و نفقه او را از مال من بدهید مگر آنکه خودش حاضر به ماندن نشود.

ولی اهل تفسیر گفته‌اند: این از احکام قبل از اسلام بود آیه عده وفات که گذشت و آیه ارث که زن چهار یک و یا هشت یک می‌برد آن را نسخ کرده است، ولی حکم قبل از اسلام، در قرآن چرا آمده، چه مدت از زمان مورد عمل واقع بوده و نسخ شده است؟، منظور از ذکر آن در قرآن چه بوده است؟ و آن گهی آیه عده وفات حکم مستقلی است ولی این آیه صورت وصیت را بیان می‌کند، آنچه

(۱) - آلاء الرحمن. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۱

در تفسیر عیاشی و غیره نقل شده باید اسناد آنها را بررسی کرد و یا تأویل نمود.

در مجمع البیان فرموده: علماء اتفاق دارند که این آیه منسوخ است ولی قبول آن مشکل است مثلاً اگر کسی چنین وصیتی فعلاً بکند آیا می‌شود گفت باطل است؟ هرگز.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ یعنی خدا توانا است که این احکام را از روی حکمت جعل کند.

۲۴۱- وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ.

«حقاً» در تقدیر «حق حقاً» است ظهور این آیه مخصوصاً «المتقین» می‌رساند که این یک حکم مستقل و مستحب است یعنی برای از بین بردن هر گونه عقده و بدبینی بهتر است پرهیزکاران علاوه از آنچه واجب شده هدیه و تحفه‌ای به زنان مطلقه بدهند و آنها را رها کنند در کافی روایاتی در این زمینه نقل شده از جمله آنکه حضرت حسن مجتبی - صلوات الله علیه - زنی را طلاق داد و کنیزی به عنوان عطیه به او عنایت فرمود «۱» ممکن است این هدیه بسیار باشد و زن را کاملاً تأمین کند از این حکم وسعت نظر اسلام درباره مراعات زن کاملاً روشن است.

۲۴۲- كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

«لعل» در کلام خدا به معنی «تا» است یعنی تا احکام ما و حکمت‌های آنها را بفهمید و درک کنید و مورد عمل قرار بدهید، منظور تعقلی است که بدنبال آن عمل باشد.

(۱) - کافی کتاب الطلاق باب متعه المطلقه.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۲

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۳ تا ۲۴۵]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳) وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

۲۴۳- آیا ندیدی آنان را که از دیار خود از ترس مرگ بیرون شدند و آنها هزارها نفر بودند، خدا به آنها گفت بمیرید، سپس آنها را زنده کرد، خدا بر مردم صاحب کرم است ولی بیشتر مردم سپاس بجای نمی آورند.

۲۴۴- در راه خدا بجنگید و بدانید که خدا شنوا و داناست:

۲۴۵- کیست که خدا را قرضی نیکو دهد تا آن را برای او برابری بسیار افزون کند، خداست که (روزی را) محدود و گسترده می کند و به سوی او برمی گردید.

کلمه‌ها

دیار: خانه‌ها. مفرد آن دار است.

الوف: هزارها. مفرد آن الف است.

یضاعفه: تضعیف و مضاعفه، زیادت بر اصل شیء است تا دو برابر یا بیشتر باشد.

يقبض: قبض در آیه به معنی تنگ گرفتن است خلاف بسط.

يبسط: این کلمه با «سین» و «صاد» نوشته می شود مراد از آن توسعه و گستردن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۳

شرحها

در این آیات از قومی سخن رفته که از ترس مرگ (طاعون مثلا) از دیار خود گریخته ولی فرار اثری نبخشیده و همگی مرده‌اند، سپس به امر خدا زنده شده و بدنیا باز گشته‌اند، آن گاه راجع به جهاد در راه دین و صرف پول در تجهیز مجاهدان ذکری به میان آمده است به نظر می آید این آیات ضمن فرمان جهاد، تذکری است که فرار از جنگ فائده ندارد باید جنگید تا زنده شد.

۲۴۳- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ «۱».

در روضه کافی از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام نقل شده که در شهری از شهرهای شام گاه گاه مرض طاعون پیدا

می‌شد، عده‌ای در شهر می‌ماندند و عده‌ای فرار می‌کردند، در آخر قرار گذاشتند که اگر احساس طاعون کنند همه از شهر بیرون روند و چنان کردند (ولی این کار سودی نبخشید) و در جای دیگر همه مردند و استخوانها شدند پیامبری بنام «حزقیل» از آنجا گذشت، استخوانها را دید و از خدا خواست تا خدا آنها را زنده کرد (۲).

در تورات در کتاب حزقیال از باب ۳۷ به بعد این مطلب نقل شده که:

حزقیال پیامبر استخوانهای بسیاری در صحرا دید و از خدا خواست و خدا آنها را زنده کرد، از این تطابق احتمال داده می‌شود که بعضی از یهود یا غیر یهود در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله توضیح خواسته‌اند تا آیه فوق نازل شده است و در عین حال مقدمه است بدستور جنگ که در آیه بعدی آمده، یعنی برای فرار از مرگ جهاد را ترک نکنید چون بالاخره خواهید مرد چنان که آن قوم از مرگ

(۱) - راجع به «الم تر» به آیه ۲۴۶ بقره رجوع کنید.

(۲) - روضه کافی / ۱۹۸ حدیث ۲۳۷ نقل به متن در کافی حزقیل با خاء است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۴

گریختند ولی به مرگ رسیدند.

فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ظهور این جمله در مرگ و زنده شدن واقعی است یعنی مردند و سپس بدستور خدا زنده شدند رجوع شود به «نکته‌ها» لفظ «موتوا» حاکی از اراده خدا است یعنی خدا خواست بمیرند و مردند.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ.

چون زنده شدن آنها فضلی و لطفی از جانب خدا بود، از طرف دیگر مسئله معاد را روشن کرد لذا بطور کلی فرمود: خدا به مردم احسان کننده است، زنده شدن آنها مصداقی از این کلی است اما حیف که اکثر مردم قدر فضل و نعمت خدا را نمی‌دانند.

۲۴۴- وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

آیه شریفه به جهاد ابتدایی و دفاعی هر دو شامل است ولی اگر این آیه را با آیه وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ... بقره / ۱۹۰ در نظر بگیریم خواهیم دید که آن آیه مخصوص این آیه است یعنی فقط با کسانی بجنگید که با شما می‌جنگند و یا بفکر جنگ هستند و الله العالم.

«سمیع علیم» برای آن آمده که خدا از احوال شما آگاه است و به جهادتان پاداش خواهد داد.

۲۴۵- مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً.

قرض در اصطلاح آنست که عوض دارد یعنی پولی که به عنوان قرض به کسی می‌دهیم او عوض آن را خواهد داد، هر کار خوبی که برای خدا انجام بدهیم چون خدا عوض و پاداش خواهد داد گویی به خدا قرض می‌دهیم، قید «حسنا» شاید برای آنست که آن پول از حلال و آن عمل درست و خالی از ریا باشد.

لفظ «فیضاعفه...» حاکی است که پاداش خدایی چند برابر است، آری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۵

آنان که در راه خدا پول خرج می‌کنند و یا اعمال دیگری انجام می‌دهند آثاری که در دنیا و آخرت بر آنها مترتب است هزاران بار بیش از اعمال است. ناگفته نماند: معنی آیه اعم است ولی مورد آن ظاهراً فقط صرف مال در راه جهاد می‌باشد.

وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْضُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

یعنی از انفاق و کم شدن مال نترسید که تنگ گرفتن و وسعت دادن در دست خداست وانگهی بسوی خدا برمی‌گردید، انفاق کننده پاداش خود را می‌یابد و بخیل حسرت می‌برد.

نکته‌ها

اشاره

در «المنار» جمله «مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» را از معنای ظاهری آن خارج کرده و گفته: معنای موت آنست که دشمن بر آنها فشار آورد، نیرو و استقلالشان را از بین برد تا جایی که امت به حساب نمی‌آمدند، معنای زنده شدن آنست که استقلال به آنها برگشت. منشأ این تأویل ظاهرا ترس از افکار زمان و یا عدم تحلیل علمی آنست، ولی این تأویل کاملا بر خلاف ظاهر است درست است که ما از تحلیل علمی چیزهایی از قبیل اژدها شدن عصا شکافتن دریا، نسوختن ابراهیم علیه السلام در آتش، عاجزیم اما اینها از قدرت خدا که زمام علل و عوامل طبیعت در دست اوست بعید نمی‌باشد، خدا در مقابل نظامات خلقت دست بسته نیست بهتر است ظواهر اینگونه آیات را در نظر بگیریم و از انکار مردم ترسیم و آن گاه آنها را نمونه‌ای از رجعت و قیامت بدانیم تا مفاهیم اسلامی باذهان مردم مانوستر باشد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۶

جهاد در راه خدا

جهاد در اسلام برای جهانگشایی و اشباع غریزه خودخواهی و حیوانی نیست بلکه: «فی سبیل الله» و در اشاعه توحید و تکامل انسانیت است، امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «جهاد دری از درهای بهشت است که خدا آن را بروی دوستان مخصوصش باز کرده ... هر که از آن روگرداند خدا لباس ذلت و کسوت بلا را بر او می‌پوشاند» (۱) راجع به جهاد اسلامی در «نکته‌ها» ی آیه ۱۹۰ بقره سخن گفته‌ایم.

(۱) - نهج البلاغه عبده خطبه ۲۷.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۷

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعِيدٍ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهَمْ ائْتِنَا مَلِكًا نُنَاقِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸) فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِالْجُنُودِ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْتَهُ كَثِيرَةٌ يَأِذُنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲۴۹) وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ

قَالُوا رَبَّنَا أفرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبَّتْ أقدامنا وَ أَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۵۰)

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲۵۱) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۵۸

۲۴۶- آیا ندیدی آن گروه از بنی اسرائیل را بعد از موسی که به پیامبر خویش گفتند:

زاممداری برای ما انتخاب کن تا (تحت فرمان او) در راه خدا بجنگیم. گفت شاید شما اگر جنگ واجب شود نجنگید؟ گفتند: چرا در راه خدا نمی جنگیم حال آنکه از دیارمان و فرزندانمان رانده شده ایم پس چون جنگ بر آنها مقرر شد، جز عده کمی همه سرپیچی کردند، خدا به کار ستمکاران دانا است.

۲۴۷- پیغمبرشان به آنها گفت: خدا طالوت را به زمامداری شما نصب کرده، گفتند چگونه او را بر ما حکومت باشد با آنکه ما به حکومت از او شایسته تریم وانگهی ثروتی ندارد! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و در دانش و بدن او را وسعت بخشیده، خدا زمامداری (از جانب) خویش بهر که خواهد بدهد، خدا (بر احوال همه) محیط و دانا است.

۲۴۸- باز پیغمبرشان به آنها گفت: نشان حکومت او آنست که صندوق (معلوم) پیش شما تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۵۹ خواهد آمد (همان صندوقی که) در آن برای شما آرامشی است از خدا و باقی مانده ایست از آنچه خاندان موسی و هارون گذاشته اند، صندوق را ملائکه حمل می کنند در آمدن آن، نشانه روشنی است از خدا اگر مؤمن باشید.

۲۴۹- و چون طالوت با لشکریان بیرون شد گفت: خدا شما را با نهر آبی امتحان می کند، هر که از آن بنوشد از من نیست و هر که از آن نخورد از من است، مگر آن کس که کفی با دست خویش برگیرد، پس همگی جز عده قلیلی از آن نوشیدند چون طالوت با یاران مؤمن خود از آن نهر گذشت گفتند: امروز ما را طاققت مقابل با جالوت و سپاهیان او نیست، اما آنان که بامید لقاء الله بودند گفتند: بسیار شده که گروهی کم بخواست خدا بر گروهی بسیار پیروز شده اند خدا با استقامت و رزان است.

۲۵۰- و چون با جالوت و سپاهیان روبرو شدند گفتند: پروردگارا بر ما استقامت فرو ریز و قدمهایمان را استوار گردان. و ما را بر گروه کافران پیروز کن.

۲۵۱- پس بخواست خدا آنها را شکست دادند و داود جالوت را بکشت و خدا به او حکومت و حکمت بخشید و از آنچه می خواست به او تعلیم کرد، اگر خدا بعض مردم را ببعض دیگر دفع نمی کرد زمین تباه می شد ولی خدا بر جهانیان صاحب کرم است.

۲۵۲- اینهاست آیات خدا که به حق بر تو می خوانیم و حقا که تو از پیامبرانی.

کلمه‌ها

الم تر: در قرآن مجید هر جا که ماده «رأی» با حرف «الی» باشد معنی دیدن و نگاه کردن می دهد مگر در بعضی از آیات و هر جا که مفعول دوم بدون «الی» باشد معنی دانستن و علم را دارد مراد از این «الم تر» متوجه کردن مخاطب به مطلب است (قاموس قرآن).

ملاء: این کلمه در قرآن به معنای جماعت و اشراف جماعت آمده «ملاء» بفتح میم به معنی پر کردن است، اشراف را از آن ملاء گویند که تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۶۰

هیبت آنها دلها را پر کرده است، به جماعت شاید از آن ملاء گفته اند که زمین را پر می کنند.

یطعمه: طعم به معنی خوردن، چشیدن و مزه آمده مراد از آن معنای دوم است.

ملک: حکمران. ملک (بضم میم) به معنی حکومت و اداره امور، ملک (بفتح میم) اداره کننده آن است.

طالوت: نام فرماندهی است که بر بنی اسرائیل تعیین شد گفته‌اند از نواده‌های بنیامین پسر یعقوب بود.

تابوت: صندوق. در بنی اسرائیل صندوقی بنام صندوق عهد بود که الواح تورات در آن بود چون آن را در جنگ با خود می‌بردند در خود آرامش و اطمینان احساس می‌کردند و غالب می‌شدند.

سکینه: سکون و آرامش قلب.

آل موسی: در مجمع البیان گوید: عرب آل فلان می‌گوید و خود شخص را اراده می‌کند.

نهر: (بر وزن قمر و فقر) به معنی رودخانه یا آب جاری است (قاموس قرآن).

جالوت: نام فرمانده لشکریانی است که با بنی اسرائیل می‌جنگیدند.

جنود: لشکرها. مفرد آن جند است.

فئه: گروه. دسته.

افرع: یعنی فرو ریز. افراع به معنی ریختن است (قاموس قرآن).

اغترف: غرف و اغترف به معنی برداشتن، غرفه به معنی برداشته شده است

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۶۱

شرحها

این ماجرا به مناسبت آیه وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ ... که دستور پیکار با دشمنان دین را می‌دهد، نازل گشته است تا مسلمانان از آن برداشت صحیحی بردارند.

بنی اسرائیل پس از موسی علیه السلام مورد تجاوز فلسطینیان قرار گرفتند، از دیارشان رانده شدند و اطفالشان به اسارت کشیده شد، ناچار پیش پیامبرشان «اشموئیل» آمدند که فرماندهی بر ما تعیین کن تا تحت فرمان او در راه خدا بجنگیم، پیامبر فرمود: شاید حکم جهاد آمد و شما حاضر نشدید؟ گفتند چرا حاضر نمی‌شویم با آنکه ما را از دیارمان بیرون کرده و فرزندانمان را به اسارت برده‌اند!! پیامبرشان فرمود: خدا «طالوت» را بر شما فرمانده معین کرده است، گفتند: نه، او را به حکومت قبول نداریم ما از او سزاوارتریم وانگهی ثروتی هم ندارد. پیامبر فرمود: من از جانب خود چیزی نمی‌گویم این خداست که او را معین کرده، وانگهی شرط سرپرستی پول و ثروت نیست بلکه نیروی جسمی و عقلی است «طالوت» هم کاردان است و هم عضلات قوی دارد قهرا بار مسئولیت را می‌تواند بکشد و نیز دلیل فرماندهی او این است که صندوق عهد (رمز پیروزی و اطمینان قلب) که از میان شما رفته به شما باز خواهد گشت.

با این بیان به حکومت «طالوت» تن در دادند و در رکاب او به جنگ دشمن رفتند، طالوت در راه لشکریانش را آزمایش کرد و گفت: وقتی که به فلاخن نهر رسیدیم هر کس از آن بیاشامد از من نیست و هر که نیاشامد از من است ولی اکثر آنها از آن آشامیدند، بالاخره با وفاداران قوم، به لشکر دشمن تاختند، در آن جنگ «داود» که جزء لشکریان طالوت بود، فرمانده سپاه دشمن «جالوت» را کشت تا شکست دشمن حتمی شد.

آنکه از این نمایش مفصل به نظر می‌آید این است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۶۲

اولا آنجا که سرنوشت به دست جنگ است باید جنگید و گرنه دشمن به هیچ قیمت حاضر نیست از مال و ناموس دست بردارد. جنگ سرنوشت‌ساز است مگر آنکه خصم به مسالمت حاضر باشد.

ثانیا: نباید از دستور خدا و رسول و رهبر راستین سرپیچی کرد و گرنه رسیدن به هدف ناممکن خواهد بود.

ثالثاً: افراد را باید آزمود تا در وقت حساس تنها نماند.

رابعاً اگر افراد کم باشند ولی مصمم و متوکل به خدا، پیروزی حتمی است اینک آیات.

۲۴۶- أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ائْتِنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

در مجمع البیان به روایت از حضرت باقر علیه السلام اسم آن پیامبر «اشموئیل» بود ظاهراً همان «سموئیل» باشد که در تورات آمده در تورات کتاب اول سموئیل باب ۴، ۵، ۶، ۷، شکست فلسطینیان و آمدن صندوق عهد به میان بنی اسرائیل نقل شده است باید دانست که نظر قرآن از ذکر اینگونه حکایات آنست که از قضایای گذشته استفاده کنیم چون سنت جاریه جهان در حق گذشته و آینده یکی است، قرآن خود فرماید: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ يوسف / ۱۱۱ سُبَّحَانَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ غَافِرًا / ۸۵ لذا قرآن به زمان و مکان و اشخاص توجه نکرده است.

قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا.

«هل عسیتم» به معنی «لعلکم» است آمدن «هل» برای تقریر آنست که به گمان من شما در صورت وجوب جنگ، حاضر به جنگ نخواهید بود «ا» یعنی: شاید شما اگر جنگ نوشته شود جنگ نکنید. چنان که ذیل آیه:

(۱) - جوامع الجامع.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۳

تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ این گمان را علنی کرد.

۲۴۷- قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ.

«انی» به معنی «چگونه- کیف» است این اولین مخالفت آنها بود با آنکه پیامبرشان گفت: خدا چنین فرموده است. در مجمع البیان فرموده: نبوت در فرزندان لایوی بن یعقوب و حکومت در خانواده یهود ابن یعقوب بود، طالوت از این دو خانواده نبود. شاید بدانجهت گفته‌اند: ما از او لایقتریم، وانگهی ثروت را شرط رهبری دانستند.

قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ یعنی:

اولاً این انتخاب از جانب خداست، ثانیاً شرط رهبری کاردانی و نیروی جسمانی است تا کارها را از روی خرد و دانش رهبری کند و در کشیدن بار مسئولیت بتواند باشد.

وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ خدا محیط و دانا است می‌داند رهبری را کدام کسی بدهد، راجع به این جمله رجوع کنید به ذیل آیه:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ بقره / ۲۵۸.

۲۴۸- وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ.

این استدلال دوم بر رهبری طالوت است در مجمع البیان از تفسیر قمی از حضرت باقر- صلوات الله علیه- روایت شده: صندوق همان بود که موسی را مادرش در آن گذاشت و به آب انداخت، آن در میان بنی اسرائیل بود که با آن تبرک می‌جستند موسی به هنگام مرگ، الواح تورات و زره خود و دیگر آثار نبوت را در آن گذاشت و به وصی خود یوشع بن نون سپرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۴

در مجمع البیان و کتاب اول سموئیل نقل شده که به هنگام شکست بنی- اسرائیل فلسطینی‌ها صندوق را نیز به غنیمت گرفته بودند، جمله فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ نشان می‌دهد که بودن آن در میان بنی اسرائیل موجب اطمینان قلب بود گویی موسی علیه السلام در میان

آنان است و اگر در میدان جنگ حاضر می‌کردند پیروز می‌شدند.

تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ.

«تحمله» حال است از فعل «یأتیکم» یعنی صندوق در حالی می‌آید که آن را ملائکه حمل می‌کنند و می‌آورند. از حضرت باقر- صلوات الله علیه- نقل شده: ملائکه در صورت گاو تابوت را می‌آوردند «۱» در تورات کتاب اول سموئیل باب ششم آمده تابوت هفت ماه در میان فلسطینیان ماند، آنها بلاها دیدند تا بالاخره صندوق را به دو گاو حمل کرده به نزد بنی اسرائیل فرستادند. بنا بر این: «تحمله الملائکه» معنایش همان است که از حضرت باقر علیه السلام نقل شد، در تورات هست که گاوها راننده و کشنده نداشتند و خود به شاهراه می‌رفتند. بهر حال آمدن صندوق بنی اسرائیل را مجاب کرد که به فرماندهی طالوت تن در دهند. طالوت با لشکریان به سوی دشمن حرکت کرد.

۲۴۹- فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ.

«الا من اغترف» استثناء است از «فمن شرب» بنا بر این یاران طالوت با آن آزمایش، سه قسمت می‌شدند: آنان که از نهر نوشیدند، آنان که اصلا دست نزدند و آنان که با دست برداشتند، حکم قسمت اول و دوم روشن است اما قسمت سوم چون از «فلیس منی» خارج شده‌اند قهرا داخل در «فانه منی» هستند ولی

(۱)- آلاء الرحمن به نقل از کافی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۶۵

در مرتبه ثانی. «غرفه» مفعول «اغترف» است یعنی مگر آنکه با دست خود کفی آب بگیرد. البته این آزمایش برای آن بود که اخلاص و اطاعت آنها معلوم شود فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ نشان می‌دهد که نتیجه آزمایش رضایت بخش نبوده است. فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ.

در اینجا بجای «جنود» لفظ «وَالَّذِينَ آمَنُوا» ذکر شده و آن نشان می‌دهد که طالوت آب خوردن گان را اجازه عبور از نهر نداده است، در مجمع البیان نقل شده که طالوت، آنها را برگردانید و نگذاشت از نهر عبور کنند.

در این صورت گوینده «لا طاقه لنا» آنها بودند که از نهر با کف دست آب خوردند چنان که از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده است ولی آنها که اصلا آب نخوردند سخن آنها در ذیل آیه آمده است.

قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةَ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.

این قول آنان است که اصلا از نهر آب نخوردند و ایمان قوی داشتند که در جواب آنها گفتند بسیار شده که گروهی اندک بخواست خدا بر گروه انبوه پیروز شده‌اند که خدا با استقامت کنندگان است مراد از ملاقات خدا، رسیدن به ثواب خداست، راجع به اینکه چرا «یظنون» آمده رجوع شود به آیه ۴۶ بقره لفظ «مع الصابرين» حاکی است که کثرت مهم نیست بلکه استقامت مهم است.

۲۵۰- وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أقدامنا وَ انصُرنا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

بروز به معنی ظهور و حاضر شدن در فضای خالی است گویی قلبشان را به ظرفی تشبیه کرده و گفته‌اند بر ما صبر فرو ریز که افراغ ریختن شیء روان تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۶۶

است مراد از تشبیت اقدام، استقامت ورزیدن و مضطرب نشدن است، لفظ «انصرنا» به معنی «غالب کن ما را» است این دعا و توجه آنان به خداست که رمز موفقیت در کارها است آری استمداد از خدای جهاندار رمز پیروزی است.

۲۵۱- فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ داوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ.

مراد از حکمت ظاهراً بصیرت و بینایی و کاردانی است و «عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» هر آن چیزی است که خدا تعلیمش کرد، ظهور آن شامل نبوت نیز هست در جای دیگر آمده: وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ ص / ۲۰ مراد از آیه مورد تفسیر آنست که شهرت داود از این جنگ و کشتن جالوت شروع شد تا بعداً به حکومت و نبوت رسید.

وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.

این آیه روشن می‌کند که در جهان پیوسته اعمال زور لازم است، باید متجاوز را دفع کرد در عمر دنیا روزی نخواهد بود که اخلاق و تربیت انسانها را از بکار بردن زور بی‌نیاز کند و همه مثل گوسفندان یک‌گله باشند حتی در عصر امام زمان- صلوات الله علیه- که تسلط بر نفس، در جهان حکومت خواهد کرد با زور کار خواهد کرد، متجاوزان از ترس عدالت و شمشیر آن، سر جای خود خواهند نشست، این از فضل و رحمت خداست که متجاوزان را بدست دیگران می‌کوبد.

۲۵۲- تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُتَسِّرِلِينَ «تلك» اشاره است به قصه بنی اسرائیل و تعیین طالوت که گذشت «بالحق» وصف «تتلوها» است یعنی آنچه ما می‌گوئیم حق است این اشاره است به آنچه یهود نقل می‌کنند آمیخته به باطل است جمله اخیر برای تأکید مطلب است یعنی تو از پیامبرانی فقط به خود و به وحی آسمانی اتکاء داشته باش نه به آنچه تفسیر احسن

الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۷

دیگران می‌گویند.

نکته‌ها

اشاره

همانطور که در ضمن آیات گفته شد: این حکایت‌ها برای وزن شعر نیست، نه در وقت نزول قرآن و نه اکنون که ما می‌خوانیم، بلکه بیان حقائق و نظاماتی است که در جهان گذشته شده سُنَّتِ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ ... غافر / ۸۵ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ يوسف / ۱۱۱ تا ملتی نجند، تا دست متجاوزان قطع نشود، نجات پیش نخواهد آمد، باید میراث محمد صلی الله علیه و آله که رمز سعادت هر دو جهان است حفظ شود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرماید: ما در جهاد با رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرانمان، پسرانمان، برادرانمان و عموهایمان را می‌کشتیم اینکار (نه تنها ما را آزرده نمی‌کرد بلکه) بر ایمان و طاعت ما می‌افزود ... چون خدا دید که در پیکار و تلاش و حق‌پرستی خود صادقانه‌ایم بر ما پیروزی و بر دشمن ما شکست و نکبت فرستاد «۱» آری این آیات برای بیدار کردن چنین روحيات حیات‌بخشی است.

رهبری

در پیشرفت هر نهضت و قیام سه عامل مورد اهمیت است: اصالت قیام، جبهه و طرفداران قیام و رهبر قیام، کلمه زاده بَشِيْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ اشاره به مقام رهبری است که رهبر باید کاردان و پرتوان باشد، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت و رهبری اسلام آسیب دید، امامت با اقلیت ناچیزی قبضه شد، جانشینی علی بن ابی طالب که همچون طالوت با تصویب خدا بوده نادیده ماند و قوس نزولی شروع گردید، آنچه اسلام را گسترش داد فقط اصالت و جبهه آن بود یعنی مردان دلسوز به اسلام که در نشر حقائق

آن کوشیدند، هر رهبر که عاری از تقوی و ایمان و کاردانی باشد از نظر اسلام مردود است.

(۱) - نهج البلاغه عبده خطبه ۵۶.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۳ تا ۲۵۴]

اشاره

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خَلَّةَ وَ لَا شَفَاعَةَ وَ الْكَاْفِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)

۲۵۳- آن پیامبران، بعضی را بر بعضی برتری دادیم، از آنها کسی بود که خدا با او سخن گفت، و بعضی را مرتبه‌هایی بالا برد، و عیسی پسر مریم را معجزه‌ها دادیم و با روح القدس تأییدش کردیم، اگر خدا می‌خواست کسانی که بعد از پیامبران بودند با آن همه حجتها که بسویشان آمد، با هم جنگ نمی‌کردند ولی اختلاف کردند، بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند، اگر خدا می‌خواست (در صورت اختلاف نیز) جنگ نمی‌کردند ولی خدا هر چه را بخواهد می‌کند.

۲۵۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه روزیتان داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی بیاید که در آن نه معامله‌ای هست، نه دوستی و نه شفاعت، انکار کنندگان (انفاق) ستمگراند.

کلمه‌ها

بینات: جمع بینه به معنی دلیل آشکار و معجزه آشکار است.

روح القدس: روح پاک، ظاهرا مراد از آن جبرئیل است (بقره/ ۸۷).

بیع: فروختن ظاهرا مراد مطلق خرید و فروش است یعنی تجارت.

خله: دوستی، مودت. در وجه تسمیه رجوع شود به (قاموس قرآن).

شفاعة: واسطه بودن (بقره/ ۴۸).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۹

شرحها

پیش از داستان طالوت، سخن درباره جهاد و بذل مال در راه خدا بود، سپس جریان طالوت و داود برای عبرت و محل شاهد نقل گردید از مجموع اینها یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه چرا آمدن این پیغمبران جنگ و ستیز را از بین نبرد و باز امتها بعد از آنها بجان هم افتادند! آیه در جواب می‌گوید: جنگ نتیجه اختلاف مردم است آنها پس از روشن شدن حقائق، نه نتیجه اختلاف ادیان و پیامبران، زیرا میان پیامبران اختلافی نیست همه دعوت به توحید و سعادت کرده‌اند و انگهی اگر خدا می‌خواست آنها اختلاف و

جنگ نمی‌کردند و لو آن وقت آزادی و اختیار در بین نبود اما خدا خواسته که بشر در کار خود آزاد باشد. از آیه: **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً** و **لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ** هود/۱۸ روشن می‌شود که این اختلاف پیوسته خواهد بود، ولی استثناء نشان می‌دهد: آنها که به فکر عدم اختلاف باشند مورد رحمت بوده و از اختلاف و علل جنگ به دور خواهند بود.

در آیه دوم امر به انفاق است که نتیجه آن در دنیا و عقبی عاید بر انفاق کننده است و عنقریب توضیح داده خواهد شد. ۲۵۳- **تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ** (۱).

پیامبران با آنکه در اصل نزول وحی و پاکی و تلاش و فداکاری در راه خدا همه یکسانند و درباره همه آنها آمده: **وَسَيَلَامٌ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ** صافات/ ۱۸۱

(۱)- تلک اشاره است به بعید، اشاره به بعید گاهی عظمت و فضیلت مشار الیه را می‌فهماند، چنان که در اینجا چنین است. تلک الرسل اشاره است به «المرسلین» که در آیه قبلی است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۰

با وجود این بعضی از پیامبران دارای فضیلت و مزیتی است که در دیگران نیست.

لفظ «فضلنا» در اینجا و در آیه **وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضِ اسْرَاءِ** ۵۵ روشن می‌کند که این تفضیل از جانب خداست، علل و اسباب تفضیل جمله‌های بعدی است که می‌آید. راجع به تفضیل کسبی و تفضلی انبیاء در قاموس قرآن (فضل) سخن گفته‌ایم. **مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ**.

اینها اسباب فضیلت هستند «کلم الله» ظاهراً فقط به موسی علیه السلام راجع است که فرموده: **وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا** نساء/ ۱۶۴ و **لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ** اعراف/ ۱۴۳ گرچه می‌شود به موجب روایاتی که مرحوم بلاغی در تفسیر آلاء الرحمن اشاره کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز در آن داخل کرد و نیز به موجب آیه: **وَمَا كَانَ لِنَشْرِ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِأُذُنِهِ ...** شوری/ ۵۱ که هر سه، طریق تکلم خدا است.

جمله **وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ** گویند راجع به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، در المنار گوید: جمهور مفسران عقیده دارند که مراد از آن رسول خدا است، ولی قول المیزان از همه بهتر است و آن اینکه رسول خدا از مصادیق این جمله است یعنی دلیلی نداریم که منحصر به آن جناب باشد.

رسول خدا خاتم انبیاء است. دینش کاملترین ادیان، معجزه‌اش معجزه جاودانی است، کتابش حافظ کتابهای گذشته می‌باشد، درباره او آمده: **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** انبیاء/ ۱۰۷، **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى اسْرَاءِ** / ۱. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۱

در آیه **وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ...** احزاب/ ۷ او جلوتر از پیامبران اولو العزم ذکر شده. هر که در اینها و نظیر اینها فکر کند خواهد دانست که آن حضرت از مصادیق بزرگ **وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ** است. مراد از بینات در **وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ** همان است که در آیه ۴۹ و ۵۰ سوره آل عمران ذکر شده از قبیل زنده کردن مردگان شفا دادن نابینایان و غیره. روح القدس ظاهراً جبرئیل است (بقره/ ۸۷).

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَلِ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ.

یعنی: اولاً- اگر خدا می‌خواست همه را بر طاعت و فرمانبری مجبور می‌کرد و جنگ از بین می‌رفت ولی خدا چنین نخواسته است، ثانیاً اختلاف و جنگ در اثر مجهول بودن حقایق نبوده و نیست بلکه حق بر آنها روشن شده نقص از جانب مردم است نه از طرف

انبیاء و دین، ثالثاً علت جنگ همان اختلاف آنها بود که دانسته و از روی هوای نفس اختلاف کردند، در جنگ «جمل» مردی به محضر علی علیه السلام آمد گفت: یا امیر المؤمنین دشمنان تکبیر گفتند ما هم گفتیم، آنها تهلیل گفتند و نماز خواندند ما نیز چنین کردیم پس چرا با آنها می‌جنگیم؟! حضرت در جواب آیه فوق را تلاوت فرمود. آن مرد قانع شد و جنگید تا شهید گردید.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.

«شاء» ی اول راجع به عدم قتال در اثر عدم اختلاف بود یعنی: اگر خدا می‌خواست اختلاف نمی‌کردند و جنگ واقع نمی‌شد ولی «شاء» ی دوم راجع به عدم جنگ با وجود اختلاف است یعنی اگر خدا می‌خواست با وجود اختلاف هم جنگ نمی‌کردند ولی خدا آن را نخواسته است.

زیرا اگر اختلاف به قتال نمی‌کشید حقائق روشن نمی‌شد، اینکه گروهی تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۲ با گروهی در اثر اختلاف، با منطق یا شمشیر می‌جنگد بهترین کمک برای پیروزی حق و روشن شدن حق است اگر علی علیه السلام با معاویه نمی‌جنگید نه حقیقت آن دو مکشوف می‌شد و نه راه برای آیندگان هموار می‌گردید جمله وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ شاید اشاره به این علت است.

۲۵۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

انفاق به حقوق واجبی و مستحبی هر دو شامل است. در این آیه پاداش اخروی انفاق در نظر است، مراد از نبودن شفاعت، شفاعتی است که بدون اجازه خدا باشد و گرنه با اجازه خدا، شفاعت و شفاعت کنندگان خواهد بود چنان که ذیل آیه ۴۸ همین سوره مشروحا بررسی شده است، انفاق در دنیا به جای تجارت و دوستی و شفاعت در قیامت خواهد بود. مراد از کفر ظاهرا انکار لزوم انفاق است نه کفر اصطلاحی. یعنی انکار کنندگان لزوم انفاق ستمگراند که هم بر خود ستم می‌کنند و هم بر جامعه.

نکته‌ها

اشاره

خداوند پس از روشن کردن راههای حق و باطل، مردم را در اختیار هر یک آزاد گذاشته است. ادیان آسمانی تخم اختلاف را در میان مردم نکاشته‌اند، اگر مردم از دیده انصاف بنگرند اختلافی در بین نخواهد بود ولی چون مختار خلق شده‌اند از روی انصاف نخواهند نگریست بالاخره اختلاف و در نتیجه اختلاف تصادم و جنگ پیش خواهد آمد.

در عین حال این برخوردها و تصادم‌ها کاروان بشری را در راه تکامل و بیدار شدن می‌اندازد و لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ معاویه‌ها و یزیدها خواهند بود باید تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۳

علی‌ها و حسین‌ها هم باشند تا تکلیف مردم روشن گردد قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ... وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ توبه/ ۱۴

انفاق

لازم است شکافهای جامعه بوسیله انفاق پر شود، روزی و نعمت خدا به همه برسد، مشکلات جامعه حل گردد، بدترین جامعه‌ها جامعه‌ای است عده‌ای از سیری مریض شوند و عده‌ای گرسنه بمانند، به تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام «كظفة ظالم و سغب مظلوم»

باشد، مردم باید در اثر تربیت صحیح، خود اینکار را بکنند و گرنه دولت‌ها به زور از آنها بگیرند و الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ توبه/ ۳۴، مرام کمونیستی که نیمی از جهان را می‌سوزاند، و مرام سرمایه‌داری که هر روز سنگر خالی می‌کند و با ترس و لرز زندگی می‌کند مولود عدم انفاق است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۴

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷]

اشاره

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵) لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)

۲۵۵- خدا معبودی جز او نیست، زنده و نگهدارنده است، خواب سبک و سنگین او را نمی‌گیرد، هر چه در آسمانها و زمین هست از آن او است، کیست که پیش او شفاعت کند جز باذن او، گذشته و آینده شفاعتگران را می‌داند، آنها به چیزی از علم وی احاطه ندارند مگر به آنچه خودش خواسته حکومت و تدبیر او همه آسمانها و زمین را فرا گرفته، نگهداری آسمانها و زمین به او سنگینی نمی‌کند، و او خدای والا مقام و عظیم الشأن است.

۲۵۶- در دین تحمیلی نیست (که) هدایت از هلاکت شناخته شده. پس هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به وسیله‌ای چنگ زده که گسستن ندارد و خدا شنوا و دانا است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۵

۲۵۷- خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند آنها را از تاریکیها به طرف نور خارج می‌کند، آنها که کافر شده‌اند سرپرستان طاغوت‌ها هستند، (طاغوتها) آنها را از نور به سوی تاریکیها بیرون می‌کنند، چنان کسان اهل آتش‌اند و در آن جاویدان خواهند بود.

کلمه‌ها

حی: زنده این کلمه صفت مشبیه است و دلالت بر دوام حیات دارد.

قیوم: مدبر کامل، صیغه مبالغه است و نماینده قیومیت و تدبیر کامل خدا بر خلق است.

سنه: خواب سبک «چرت» اصل کلمه از «وسن» است.

یشفع: شفاعت به معنی واسطگی «بقره/ ۴۸».

بین ایدیهیم: معنی تحت اللفظی «میان دو دوستان» است مراد از این تعبیر چیزهای حاضر است، مثلاً کسی که مشغول جنگ است

گویند: «الحرب بین یدیه» مراد از «ما خلف» چیزها و اعمال گذشته است که پشت سر گذاشته‌ایم.

کرسی: سریر. تخت. مراد از آن ظاهراً حکومت و تدبیر و سلطه خدا بر خلق است.

لا یؤده: سنگینی نمی‌کند. اصل کلمه از «اود» به معنی سنگینی است.

العظیم: مراد از آن عظمت شأن است نه عظمت جسمی.

اکراه: اجبار. اصل کلمه از «کره» به معنی ناپسند داشتن و امتناع است.
 رشد: هدایت. به معنی کمال، نجات و صلاح نیز آید (قاموس قرآن).
 غی: هلاکت. (قاموس قرآن). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۶

طاغوت: این کلمه در اصل مصدر است به معنی طغیان کردن. ولی به معنی فاعل به کار می‌رود مراد از آن هر طغیانگر و متجاوز است مثل خدایان دروغین، حکمرانان متجاوز و غیره.

استمسک: چنگ زده. با دست گرفته. اصل آن «مسک» به معنی گرفتن و نگاه داشتن است.
 العروة الوثقی: عروه به معنی دستگیره. وثقی مؤنث اوثق به معنی محکمتر می‌باشد.
 انفصام: از ماده «فصم» به معنی قطع شدن است.

ولی: سرپرست. دوست و غیره (بقره/ ۱۰۷) اصل کلمه به معنی نزدیکی است.

شرحها

در این آیات شریفه اولاً- توحید خالص و سلطه و احاطه مطلق و موقعیت خدا در جهان بررسی شده ثانیاً روشن گردیده که راه هدایت و ضلالت آشکار و واضح می‌باشند و اجباری در دین نیست. ثالثاً: وظیفه مردم آنست که به خدای حی و قیوم رو آورند تا از مطلق تاریکیها رهایی یافته و به دنیای روشنی قدم نهند و اگر در مقابل خدا به طاغوتها و بتها و رهبران ستمکار و دروغین روی آورند در تاریکیها فرو رفته از سعادت واقعی محروم خواهند ماند.

آیه اول معروف به «آیه الكرسي» است. تدبر در معانی آن چگونگی ملکوت و حکومت و تدبیر خدا را در جهان به بهترین وجهی روشن می‌کند از این رو در اخبار به این آیه اهمیت خاصی داده شده است.

ابی بن کعب گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسید کدام آیه در کتاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۷ خدا با عظمت تر است؟ گفتیم: اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ. آن حضرت دست به سینه من زد و فرمود: علم بر تو آسان باشد ... علی علیه السَّلام در ضمن حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند: ... هر که آیه الكرسي را به وقت خواب بخواند خدا، او و همسایه و همسایه همسایه‌اش را ایمن گرداند.

در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السَّلام نقل شده: برای هر چیز قله‌ایست، نخبه و قله قرآن آیه الكرسي است «۱»، لازم است این آیه را از بر کنیم و در موقع تلاوت به معانی آن توجه نمائیم تا سلطه و حکومت خدا در نظرمان پیوسته مجسم باشد.

۲۵۵- اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.

به موجب دلالت صفت مشبیه بر دوام و به موجب: وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ فرقان/ ۵۸ که مرگ را از خدا نفی می‌کند و به موجب: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قِصص/ ۸۸ که فنا را به هر چیز جز او شامل می‌داند، معلوم می‌شود که مراد از «الحی» زنده واقعی است که فقط خداست.

لفظ «قیوم» سه بار در قرآن مجید آمده یکی در این آیه، دیگری: اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ آل عمران/ ۲، سوم وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ طه/ ۱۱۱ و در هر سه با لفظ «حی» همراه است، ممکن است آن را به مناسبت «حی» پاینده و دائم القیام معنی کنیم ولی دوام، معنی صریح قیام نیست. بلکه این کلمه از «قام بالامر/ تولاه» است یعنی به کار برخاست و به کار مباشرت کرد.

لذا طبرسی در معنی آن فرموده: «الدائم القیام بتدبیر الحق و حفظهم» و راغب گفته: «القائم الحافظ لكل شیء و المعطى له ما به قوامه» بنا بر این مراد از قیوم سرپرستی و تدبیر کامل خدا بر جهان است یعنی: کسی که به تدبیر کار بطور کامل برخاسته است.

(۱) -

تفسیر برهان «ان لكل شیء ذروة و ذروه القرآن آیه الكرسي».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۸

لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ این وصف چهارم، از اوصاف خداست نفی مطلق خواب از خدا بدان معنی که خدا در تدبیر و خدایی خود آنی از مخلوقات غافل نیست و همه را پیوسته زیر نظر دارد، علت آنکه اول خواب سبک و بعد خواب عادی از خدا نفی شده این است که خواب ضررش بر قیومت بیشتر از «چرت» است، مقتضی آن بود که اول خواب سبک نفی شود، سپس خواب عادی، یعنی: نه آن عامل ضعیف خدا را می‌گیرد تا مخالف قیومت باشد و نه این عامل قوی «۱».

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ این وصف پنجم است و حاکی است که مالک حقیقی اشیاء خداست، ظهور آیه به خود آسمانها و زمین شامل نیست مگر آنکه مراد از «ما فی السَّمَاوَاتِ» موجودات بالا و از «ما فی الْأَرْضِ» موجودات پائین باشد.

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ.

یعنی: مالک و حاکم مطلق خداست، کسی را حق دخالت و اظهار نظر در کار او نیست مگر آنکه خودش اجازه بدهد، ظهور کلمات «من - ایدیهم - خلفهم - یحیطون» در اولوا العقل است و نظر بواسطه بودن موجودات عاقل دارد یعنی هیچ یک از انسانها و ملائکه جز به اذن خدا به کسی شفاعت نمی‌کند نه در دنیا و نه در آخرت.

بنا بر این، آیه در مقام نفی عقیده مشرکین است که به شفاعت بت‌های خود ایمان داشتند و می‌گفتند: هُوَ لَا يَشْفَعُ عِنْدَ اللَّهِ «۲» مراد از ضمیر «هم - یحیطون» ظاهراً شفاعت کنندگانند یعنی خدا به گذشته و حال و آینده آنها اطلاع کامل

(۱) - از میزان اقتباس شده است.

(۲) - سوره یونس / ۱۸.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۹

دارد و می‌داند آنها چه کسانی هستند و به چه کسانی شفاعت خواهند کرد «۱» وانگهی آنها فقط آن قدر می‌دانند که خدا خواسته و تعلیمشان داده است ضمناً آیه شریفه وجود شفاعت را با اذن خدا ثابت می‌کند رجوع شود به آیه ۴۸ همین سوره.

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا مراد از کرسی ظاهراً حکومت و احاطه خداست یعنی حکومت خدا و سلطه او همه موجودات را در بر گرفته است از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده که مراد از کرسی علم خداست «۲» وانگهی خدا دارای چنان قدرت است که نگهداری آسمانها و زمین به او سنگینی نمی‌کند إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا فاطر / ۴۱ و در پایان آمده: وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و اوست خدای والا مقام و عظیم الشان که دارای چنان صفات است.

۲۵۶- لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.

این جمله روشن می‌کند که در دین تحمیلی نیست انبیاء و مخصوصاً پیامبر اسلام مردم را به چیز ناشناخته‌ای دعوت نکرده‌اند و نگفته‌اند چه بفهمید و چه نفهمید باید بپذیرید، بلکه به حکم «قد تبين...» به چیز شناخته شده‌ای خوانده‌اند علی‌هذا مراد از اکره آنست که به کسی بگویند قبول کن اگر چه نمی‌فهمی تقلید کن و دم زن.

به عبارت دیگر انبیاء گفته‌اند ای مردم ما شما را به چیزی می‌خوانیم که می‌فهمید البته اصول دین و کلیات آن کاملاً روشن است موقعی که پیامبران دین را بر مردم عرضه کردند آنها فهمیدند و قبول کردند بعضی‌ها هم فهمیدند ولی از

(۱) - یعنی شفاعت آنها یک اصل معینی است که از طرف خدا تعیین شده و در اختیار آنها گذاشته شده است نه مثل شفاعتهای دنیا

که رئیس را از کارهای شفاعت شده آگاه کرده و او را به تجدید نظر در حکمی که داده و ادار می‌کنند.

(۲) - توحید صدوق / ۳۲۷ در باره کرسی در قاموس قرآن بطور مفصل بحث کرده‌ام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۰

روی خودپسندی انکار نمودند وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا.

بنا بر آنچه گفته شد این جمله فقط بیان مطلب فوق است نه حکم تکوینی است و نه حکم تشریحی که به صورت خبر آمده است، و اگر بخواهیم از آن حکم تکوینی و یا تشریحی استفاده بکنیم باید فقط جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را در نظر بگیریم بدون ما بعد آن «۱».

در تفسیر ابن کثیر نقل شده بعضی از بازرگانان شام که به مدینه کالا می‌آوردند پسران مردی را به نام «حصین» به مسیحیت دعوت کردند، آنها تحت تأثیر قرار گرفته آن دعوت را پذیرفتند، حصین سخت ناراحت شد و از رسول خدا خواست که پسرانش را به قبول اسلام مجبور کند ولی در جواب او این آیه نازل شد «۲».

به نظر نگارنده این حدیث نمی‌تواند درست باشد چون اولاً آیه در این صدد نیست ثانیاً پسران حصین بنا بر صحت حدیث مرتد فطری و واجب القتل بوده‌اند چگونه پیامبر فرماید: ناراحت نباش آنها را باسلام مخوان چون: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ مراد از آیه همان است که قبلاً گفته شد، بنا بر آنچه گفته شد طرح این اشکال که: با وجود این آیه جنگهای اسلامی چطور توجیه می‌شود ابدا لزومی ندارد که اگر اسلام جنگ ابتدایی را هم جایز بداند مردم را به وسیله جنگ به چیز شناخته شده‌ای می‌خواند. راجع به جنگهای اسلامی ذیل آیه ۱۹۰ همین سوره بحث شده است.

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا.

(۱) - حکم تکوینی آنست که بگوئیم: در دین نمی‌شود اجبار باشد زیرا اعتقاد یا تحمیل غیر ممکن است، و تشریحی آنست که حق ندارید دین را به اجبار به کسی بقبولانید. [.....]

(۲) - در مجمع البیان و المنار همین خبر با مختصر تفاوت نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۱

یعنی: چون نجات از هلاکت مشخص گردیده پس هر که خدایان دروغین را انکار کرده و به خدا تسلیم شود، به وسیله‌ای چنگ زده که پاره شدن و از بین رفتن ندارد، انسان در زندگی باید محل اتکایی داشته باشد هر که خدا را شناخت و به خدا تسلیم شد به قدرت لا یزال، جامع تمام صفات کمال، به عالم نور، علم، فضیلت کمال و هستی مطلق تکیه کرده و «از قید هر چه تعلق پذیرد آزاد شده است» کارش، فکرش، شخصیتش، و تصمیمش، از این قماش خواهد بود، بر خلاف آنکه موجود زبونی را قبله خویش قرار داده باشد.

لفظ طاغوت هشت بار در قرآن مجید آمده و محل استعمال آن: بتهای بی جان، خدایان دروغین و حکام متجاوز است مثل یُریدُونَ أَنْ يَتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ نساء / ۶۰، جمع و مفرد در آن یکسان است وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ خدا به هر دو گروه شنوا و دانا است.

۲۵۷- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ.

آنان که مؤمن هستند، کارشان، دیدشان، فکرشان، تلاششان، و هر چیزشان خدایی و مطابق رضای خداست، اول رضای خدا و عدالت و انصاف را در نظر می‌گیرند، سپس به عمل وارد می‌شوند پس از تاریکیها بیرون شده و به نور داخل گشته‌اند، آری نور خدایی. ولی فکر طاغوت، کار طاغوت، تلاش طاغوت، همه ظلمت، همه شهوت، همه مزاحمت و همه شیطانی است، آنکه از طاغوت پیروی کند قهرا از نور به ظلمت انتقال یافته، ادامه پیروی طاغوت و توبه نکردن از آن موجب خلود در آتش است آری

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ راجع به خلود رجوع شود به ذیل آیه قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا انعام/ ۱۲۸.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۲

نکته‌ها

توحید سبب یک‌رنگی جوامع بشری و از بین برنده امتیازات پوچ و بی‌معنی است اعتقاد به توحید منشأ تمام کمالات است، فکر آدمی را از محیط مادی بالاتر برده و با ملکوت اعلیٰ مربوط می‌سازد، توحید آدمی را از بندگی طاغوت‌ها. جلادها، سرمایه‌دارها می‌رهاند و به حکم **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** از همه جز خدا بی‌نیاز می‌کند. انسان خدا ناشناس باید عیاش، مزاحم، ظالم، شهوتران و بدکار باشد و اگر چنین نباشد احمق و نادان است زیرا برای چه خوبی کند و خوب باشد و برای چه ظالم و شهوتران نباشد مگر خدایی، پاداش و عذابی در کمین اوست؟ ولی جامعه‌ای که اهل توحید است، خدایی حی و قیوم در بالای سر می‌بیند، عذاب و پاداشی را در انتظار خود می‌داند باید نیک و نکوکار باشد جامعه بی‌توحید جامعه حیوانها است.

دین انسان را به راهی می‌خواند که قابل فهم و درک است، اصولی که ادیان ارائه داده‌اند همه قابل فهم و موجب سعادتند، پیامبران انسانها را به چیز ناشناخته نخوانده‌اند تا کورکورانه قبول کنند و نفهمند، پیامبران همه به زبان مادری و ساده و آسان با مردم سخن گفته‌اند، تا دانا و نادان هر دو کلام آنها را فهمیده‌اند به حکم: **نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس بقدر عقولهم مطابق فهم مردم سخن گفته‌اند، پس راه خدا راه ساده و آسان و قابل فهم است.**

سعادت جامعه بشری در صورتی امکان‌پذیر است که رنگ توحید داشته تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۳ باشد، و خدایان دروغین بی‌جان و با جان از اعتبار ساقط گردند، یک اراده، یک مشیت، یک دستور و یک الله حکومت کند، فکرها، کارها، تصمیم‌ها و ایده‌ها خدایی باشد و گرنه بشر در آتشی که به دست خود افروخته خواهد سوخت **يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ**.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۴

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۸]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸)

۲۵۸- آیا نگاه نکردی به آنکه با ابراهیم درباره پروردگار او محاجه کرد زیرا که خدا به او ملک عطا کرده بود، ابراهیم گفت: خدای من آنست که زنده می‌کند و می‌میراند گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خدا خورشید را از مشرق می‌آورد تو او را از مغرب بیاور، (در این حال) آنکه کفر می‌ورزید مبهوت شد، خدا گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند.

کلمه‌ها

حاج: محاجه در آیه به معنی مخاصمه و مجادله است، حجت در اصل دلیلی است که مقصود را روشن می‌کند، معنای اولی آن

«قصده» است.

ملک: (بضم میم) حکومت. پادشاهی.

بهت: بهت به معنی تحیر و سرگردانی است، بهتان دروغی است که شخص را مبهوت می‌کند.

شرحها

این آیه مصداق و نمایشی است از طاغوت که در آیه گذشته بررسی شد، طاغوت در برابر پیامبر خدا ایستاده و ادعای خدایی می‌کند و می‌گوید: حیات و مرگ در دست من است، باید مردم مرا خدا بدانند و مرا بندگی کنند، بالاخره تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۵

در مقابل حق، زبون و رسوا می‌گردد، خار راه بشریت اینگونه طاغوتها هستند.

۲۵۸- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ.

«ألم تر» در اینجا برای تعجب است، «أن آتاه...» علت محاجه و تقدیر آن «لان آتاه» است یعنی این محاجه و جسارت بدان علت بود که خدا به او پادشاهی داده بود، نخوت و خودبینی سلطنت او را به این کار واداشته بود «۱».

محاجه درباره رب ابراهیم بود که رب او کیست؟ گویی نمرود به ابراهیم گفته: رب تو کیست؟ او در جواب فرمود: پروردگار من همانست که زنده می‌کند و می‌میراند حیات و مرگ در دست اوست «۲».

نمرود یا سخن آن حضرت را نفهمید و یا حمل به ظاهر کرد و گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم پس رب تو منم باید به من عبادت کنی، نمرود نگفت:

«و انا احیی و امیت» زیرا بنا بر او عطف معنایش این می‌شد که من هم اینکار را می‌کنم بلکه نمرود گفت منم که اینکار را می‌کنم، گویند دستور داد دو نفر زندانی را آوردند یکی را آزاد کرد و یکی را اعدام نمود و گفت آن را حیات بخشیدم و این را مرگ دادم، ابراهیم علیه السلام دید که استدلال با این وضع و بی منطقی خصم به درازا خواهد کشید لذا از راه دیگر وارد شد و گفت: خدا آفتاب را از طرف مشرق بیرون می‌آورد اگر تو ربی، آن را از مغرب طالع کن اینجا بود کافر و طاغوت مبهوت شد و از محاجه فرو ماند.

(۱)- درباره اینکه خدا چگونه به ظالم و طاغوت فرمانروایی می‌دهد ذیل آیه: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ ... آل عمران/ ۲۶ بررسی خواهد شد.

(۲)- مراد آن حضرت حیات و مرگ واقعی بود که هنوز هم فقط با آثارشان معلوم می‌شوند و کسی از حقیقت آنها آگاه نیست، از امام صادق علیه السلام نقل شده که ابراهیم علیه السلام به نمرود گفت: اگر راست می‌گویی این را که اکنون کشتی زنده کن.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۶

نکته‌ها

۱- ممکن است بگوئیم: نمرود وجود خالق را قبول داشت و محاجه‌اش فقط درباره رب بود که خالق خداست ولی رب منم، اما از اینکه ابراهیم در بیان دیگر با لفظ «الله» تعبیر می‌آورد معلوم می‌شود این منطقی در بین نبوده بلکه ادعای طاغوت این بوده که خالق، اله و رب منم و در مقابل اینگونه جبارها چنان منطقی یافت نمی‌شود.

۲- وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ يعنى: خدا در ظلمشان هدايتشان نمى كند هم ظلم كنند و هم در ظلمشان حق باشند چنين كارى ميسر نيست، ظلم با حق جمع نمى شود هم بگويد من پروردگارم و هم منطوق حق داشته باشد.

۳- از على بن ابى طالب عليه السّلام نقل شده كه اسم آن جبار كه با ابراهيم عليه السّلام محاجه كرد نمرود بن كنعان بود، مسعودى در مروج الذهب گويد: او اولين پادشاه از پادشاهان بابل بود كه حدود شصت سال پادشاهى كرد پيامبران اولين انسانها بودند كه براى توحيد و مبارزه با خدايان دروغين و خائنين عالم بشریت بپا خاستند، ابراهيم عليه السّلام با آنكه به ظاهر يك فرد عادى بود به دربار او راه يافت و بينى او را به خاك ماليد.

در تفسير برهان نقل شده كه اين محاجه در هنگام شكستن بتها بدست آن حضرت بود ولى از امام صادق عليه السّلام نقل شده كه آن بعد از نجات آن حضرت از آتش بود كه خدا آن را به وى سرد و سلامت گردانيد «وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ».

تفسير أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۸۷

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۹ تا ۲۶۰]

اشاره

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹) وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِن لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصِرْهِنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰)

۲۵۹- يا مانند كسى كه بر آبادى گذر كرد كه از سكنه خالى و فقط بناها داشت، گفت: خدا چگونه مردم اين آبادى را بعد از مرگشان زنده مى كند؟! خدا او را صد سال بميرانيد سپس زنده اش كرد، و گفت چقدر در اينجا مانده اى؟ گفت: يك روز يا مقدارى از روز. گفت: بلكه صد سال مانده اى. به طعام و شرابت نگاه كن كه تغيير نيافته، به الاغت نگاه كن، تا ترا براى مردم نمونه اى گردانيم، استخوانها را بنگر چگونه بلندشان مى كنيم، سپس آنها را گوشت مى پوشانيم، وقتى كه (اين امر) بر او روشن شد گفت: مى دانم كه خدا به هر چيز توانا است.

۲۶۰- و چون ابراهيم گفت: خدايا به من بنما كه مردگان را چگونه زنده مى كنى؟ گفت مگر ايمان نياورده اى؟ گفت: بلى ولى براى اينكه قلبم آرام گيرد: گفت: پس چهار پرنده برگرير و آنها را پاره پاره كن ... سپس بر هر كوهى تكه اى از آنها را بگذار، آن گاه آنها را صدا كن كه شتابان سوى تو آيند و بدان كه خدا توانا و حكمت كردار است.

تفسير أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۸۸

كلمه ها

قریه: آبادی اعم از آنکه شهر باشد یا ده، «قری» در اصل به معنی جمع کردن است شهر را از آن قریه گویند که خانه ها یا مردم را در یک جا جمع کرده است اینک قریه را ده معنی کرده اند غلط مشهور است (قاموس قرآن).

خاویه: خالی. خواء در اصل به معنی خالی شدن است به معنی سقوط و انهدام نیز آید ولى در آیه معنای اول مراد است.

عروش: بناها. خانه ها. معنای اصلی عرش بلندی است، تخت، بنا، داربست انگور و خانه را به مناسبت بلندی عرش و عروش گفته اند

(قاموس قرآن).

لبث: لبث به معنی درنگ و توقف است.

لم یتسنه: متغیر نشده. این لفظ از ماده «سنه» به معنی تغیر است.

نشزها: نشز در اصل به معنی بلند شدن است مراد از آن در آیه زنده شدن استخوانها و سوار شدن بر وی هم است.

نکسوها: کسا و اکساء به معنی پوشاندن لباس است مراد از آیه پوشاندن گوشت بر استخوانهاست.

صرهن: صور (بفتح صاد) و صیر به معنی قطع کردن و متمایل ساختن است مراد از آن قطع و تکه تکه کردن است «صار الشیء: قطعه و فصله».

سعیا: سعی به معنی تند رفتن و کوشش است، مراد از آن در آیه به تندی پرواز کردن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۹

شرحها

در دو آیه دو حکایت و سرگذشت بررسی شده که هر یک نشانه‌ای از معاد و زنده شدن بعد از مردن است، اول خلاصه آنها را نقل کرده سپس به تفسیر آیات می‌پردازیم.

۱- مردی از پیامبران خدا الاغی سوار شده با مقداری از طعام و آب که همراه دارد مشغول راه رفتن است، در اثنای راه به شهری یا دهی می‌گذرد که اهل آن همه مرده و خانه‌ها خالی و بی‌صاحب مانده‌اند.

آن پیامبر با دیدن آن منظره می‌گوید: خدا این مردم را چگونه زنده خواهد کرد، پس از این سخن او را در همانجا خواب و مرگ فرا می‌گیرد و صد سال تمام از مرگ او می‌گذرد. سپس خدا او را زنده می‌کند و می‌گوید: چقدر در اینجا بوده‌ای؟ می‌گوید: یک روز یا مقداری از یک روز.

وحی می‌آید: نه بلکه صد سال در اینجا مانده‌ای، آن گاه وحی می‌رسد: به طعام و آب نگاه کن که فاسد نشده‌اند (تو هم بی‌آنکه فاسد شوی همین طور مانده‌ای) و آن گاه برای آنکه شکی در دلش نماند خطاب می‌رسد: به الاغت نگاه کن و بین چطور استخوانهای آن را رویهم سوار کرده و بر آنها گوشت می‌پوشانیم، او از دیدن استخوانهای الاغ یقین می‌کند که صد سال در آنجا مانده است، و چون زنده شدن الاغ را با چشم خود می‌بیند می‌گوید: دانستم که خدا به هر کاری تواناست ضمناً خدا به وی می‌گوید که زنده شدن تو نشانه‌ایست بر مردم که بدانند قیامت حتمی است.

۲- ابراهیم علیه السلام آن پیامبر عظیم الشان روزی از خدا در خواستی کرد و گفت: پروردگارا به من نشان ده که مردگان را چگونه زنده خواهی کرد؟ خطاب رسید: آیا زنده شدن مردگان را باور نکرده‌ای؟ عرض کرد چرا، ولی می‌خواهم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۰

دلم آرام و خاطر مطمئن باشد. خطاب رسید: چهار تا پرنده انتخاب کن آنها را سر بریده و بدنشان را تکه تکه کن سپس آن تکه‌ها را در کوهی چند بگذار و آن گاه آنها را بخوان، خواهی دید که بدنها ترکیب شده و زنده گشته و به شتاب پیش تو خواهند آمد و آن وقت بدان که خدا، توانا و حکمت کردار است اینک آیات.

۲۵۹- أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا.

به نظر می‌آید «او» عطف بر معنایی است که از آیات سابق فهمیده می‌شود توضیح اینکه از آیه: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ ... روشن شد که خدا یار اهل ایمان است و آنها را وارد نور می‌کند و طاغوتها و سرپرست کفار هستند و آنها را به تاریکی‌ها می‌کشاند.

آن گاه در آیات بعدی برای این مطلب سه شاهد و مصداق آمده یکی جریان نمود که مصداق طاغوت است دومی و سومی سرگذشت آن پیامبر و ابراهیم علیه السلام که هر دو مصداق هدایت و وارد شدن به نور است. تقدیر کلام این است: خدا به نور وارد می‌کند و طاغوتها به ظلمت، مانند قضیه کسی که با ابراهیم محاجه کرد یا مانند کسی که بر یک آبادی گذر کرد، نهایت اولی نمونه ظلمت و دومی نمونه نور است.

«علی عروشها» متعلق است به محذوفی مثل «باقیة- قائمہ» یعنی آن آبادی از سکنه خالی بود فقط بناها مانده بود در المنار گوید: به قولی: «و هی خاویة من السکان و قائمہ علی عروشها» از تلخیص البیان شریف رضی نقل شده که فرموده: «ای خالیة من اهلها علی ما فیها من بواقی ابنیتها» اینکه خاویه را منهدم شده و عروش را سقفها معنی کنیم و بگوئیم اول سقفها افتاده و بعد دیوارها به روی آنها افتاده بود معنای دلچسبی نیست قال انی یحیی هذه الله بعد موتها.

معلوم نیست که این سخن را بزبان آورده باشد و ظاهراً این کلام ضمیر تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۱ او بوده و در دل چنین گفته است «فأما لله مائة عام ثم بعته» ظاهر کلام در مرگ معمولی است و این از قدرت خدا بعید نیست و عقلاً ممکن است که خدا کسی را بمیراند و پس از صد سال زنده کند گرچه ما راههای طبیعی آن را نمی‌دانیم. قال کم لیت قال لیت يوماً أو بعض يوم قال لیت مائة عام از این کلام روشن می‌شود که او پیامبر بوده و گرنه وحی معنی نخواهد داشت وانگهی مردن او مثلاً- وقت طلوع آفتاب بوده زنده شدن به وقت عصر، فکر کرده که شاید همه روز و شب را در خواب بوده و یا فقط از صبح تا عصر، لذا با تردید جواب داده است ولی وحی ادامه یافت که: نه بلکه صد سال مانده‌ای. فانظر إلى طعامك و شرابك لم يتسنه و انظر إلى حمارك و لنجعلك آية للناس و انظر إلى العظام كيف نُنشئها ثم نكسوها لحماً. لفظ «انظر» سه بار برای اهمیت قضیه تکرار شده. در اینجا لازم بود اولاً بدانند چطور بعد از گذشتن صد سال تغییری در وجود وی پیدا نشده، بدین جهت خدا طعام و شراب را به وی نشان داد که چنان که خدا آب و طعامت را بدون تغییر نگهداشته همانطور تو را نگهداشته است و از این معلوم می‌شود که او در این مدت نپوسیده است مثل اصحاب کهف ثانیاً برای اینکه یقین کند که مرگ صد سال صحیح است خدا فرمود به استخوانها نگاه کن که آنها را چطور روی هم سوار کرده و زنده می‌کنیم (ظاهراً استخوانهای الاغش بوده) زیرا در آن صورت هم به مرگ صد سال یقین می‌کرد و هم به زنده شدن بعد از مرگ، و لفظ و لنجعلك آية للناس ظاهراً عطف است بر محذوفی یعنی: این کار را برای اطمینان تو انجام دادیم و نیز برای آنکه تو را نشانه‌ای از معاد گردانیم تا مردم به آن باور کنند.

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

پر روشن است که زنده شدن استخوانها را دیده و در زبان و یا در ضمیر گفته تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۲ می‌دانم که خدا به هر چیز توانا است لفظ «اعلم» حاکی است که از اول یقین داشته و سؤال برای ناآرامی خاطر بوده و گرنه می‌گفت «علمت» دانستم که خدا قادر است.

۲۶۰- و اذ قال ابراهيم رب ارنى كيف توحى الموتى قال ا و لم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئن قلبى.

ظهور آیه در آنست که ابراهیم خواسته چگونگی این کار را ببیند، ولی چون ممکن بود تصور شود که این سؤال ناشی از شک در خود معاد است، با سؤال و جواب بعدی روشن شده که ابراهیم شکی در اصل معاد ندارد، ناگفته نماند: علم با شنیدن غیر از علم با دیدن است، شخص می‌داند که در کارخانه، چغندر به قند مبدل می‌شود ولی هیچگاه آن اطمینان را نخواهد داشت که با چشم خود آن را ببیند، سؤال ابراهیم علیه السلام از این رقم بوده است.

قال فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً.

از حضرت صادق- صلوات الله عليه- نقل شده ابراهیم علیه السلام چهار مرغ یعنی خروس، کبوتر، طاوس و کلاغ را (پس از ذبح)

تکه تکه کرد بطوری که گوشت استخوان و پره‌های آنها بهم آمیخته شدند آن گاه آنها را ده قسمت کرده هر قسمت را بالای کوهی گذاشت و سر آنها را در دست گرفت و چون آنها را به سوی خود خواند اعضاء بدن آنها در کوه‌ها جابجا شده و به طرف ابراهیم آمدند «۱».

لفظ «صرهن» را جمعی به معنی متمایل ساختن گرفته‌اند ولی بهتر است که به معنی قطع باشد، در المیزان فرموده: قرائن نشان می‌دهد که آن به معنی قطع است تعدیه به «الی» دلالت دارد که «مایل ساختن» به آن تضمین شده است.

(۱) - تفسیر عیاشی ترجمه آزاد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۳

یعنی آنها را در حالی که به خود انس داده‌ای تکه تکه کن، نگارنده گوید: متمایل ساختن اثرش آن بود که پس از زنده شدن صدای ابراهیم را می‌شناختند و به سوی او می‌آمدند (و الله العالم).
 ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تُبَّيْنُكَ سَعِيًّا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.
 یعنی پس از خواندن خواهی دید که به سرعت پیش تو آمدند و بدان که خدای تو، توانا و حکمت کردار است.

نکته‌ها

نام پیامبری که به آن آبادی گذر کرد در بعضی از روایات «ارمیا» و در بعضی «عزیر» است عجیب است که زمخشری در کشاف گوید: آن رهگذر به معاد منکر بود، زیرا که در ردیف «نمرود» شمرده شده و نیز جمله «انی یحیی ...» کلمه استبعاد است، بعد گفته: گویند او عزیر یا «خضر» بوده است.

در این آیات دو نمونه از معاد و زنده شدن بعد از مرگ ذکر شده که عده‌ای پس از مرگ زندگی تازه یافته‌اند، در واقعه اصحاب کهف آمده:

وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا كَهْفٍ / ۲۱ یعنی اهل شهر را به زنده شدن آنها مطلع ساختیم تا بدانند که معاد حتمی است، در این آیات آمده: وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ تا زنده شدن تو نمونه‌ای از معاد باشد، هکذا در سرگذشت پرنده‌ها. گر چه ما راههای اینها را نمی‌دانیم ولی از قدرت خدا بعید نیستند مثل آتش ابراهیم، عصای موسی، ولادت عیسی و ... بعضی از دانشمندان شیعه و اهل سنت چون به این قضایا می‌رسند قصدشان این است که طوری توجیه نمایند که خارق عادت نباشد، علت این کار دو چیز است یکی دلسوزی به اسلام که مبدا مورد حمله قرار گیرد، دیگری ترس از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۴

غربی‌ها و بعضی به اصطلاح روشنفکر، ولی جایی که خدا را به همه چیز قادر می‌دانیم و صریح آیات دلالت دارد و محال عقلی هم در میان نیست چرا از آنها بترسیم.

شاید این قضایا برای آیندگان به حکم مسئله‌ای باشد که روی آن فکر کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۵

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۱ تا ۲۶۶]

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَبْتَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲) قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أذى وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ (۲۶۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صِفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابُهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۲۶۴) وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ائْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ حَبَّةٍ بَرِيَّةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵) أَيْوَدُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۶

۲۶۱- حکایت آنها که اموال خویش را در راه خدا خرج می کنند، همانند دانه ایست که هفت سنبل رویانیده و در هر سنبل صد دانه هست، خدا برای کسی که بخواهد چند برابر می کند، خدا وسعت بخش و دانا است.

۲۶۲- آنان که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کند سپس انفاق خود را با منت و اذیتی دنبال نمی کنند، پاداش آنها پیش پروردگارشان است، (در این پاداش) نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند.

۲۶۳- گفتار خوب در برابر محتاج و عفو (در مقابل خشونت او) بهتر است از صدقه‌ای که اذیت به دنبال دارد خدا بی نیاز و بردبار است.

۲۶۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدقات خویش را با منت و اذیت باطل نکنید همچون کسی که مال خویش را برای ریا (تظاهر) خرج می کند و به خدا و معاد ایمان نمی آورد، حکایت او مانند سنگ صافی است که بر آن خاکی هست باران تندی به آن رسیده و آن را صاف و سخت رها کرده آنها از آنچه کرده‌اند چیزی نمی برند، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

۲۶۵- و حکایت آنان که اموال خویش را برای طلب رضای خدا و با استواری نفس، انفاق می کنند مانند باغی است در نقطه بلندی که باران تندی به آن برسد و میوه‌اش را دو چندان بدهد و اگر باران تندی به آن نرسد باران خفیفی (در ثمر دادن آن) کافی است، خدا به آنچه می کنید بیناست.

۲۶۶- آیا یکی از شما خوش دارد که باغی از نخلها و تاکها داشته باشد و از زیر درختان آن نهرها جاری شوند و در آن باغ از هر میوه موجود باشد، در حالی که او پیر شده و فرزندان ضعیف و ناتوان دارد. (ناگاه) گردبادی آتش دار به آن باغ برسد و بسوزد؟ این چنین خدا آیات خویش را برای شما بیان می کند تا بیندیشید.

کلمه‌ها

سبیل الله: منظور از سبیل الله هر کار مفیدی است که رضای خدا و نفع مردم در آن باشد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۷
حبه: دانه. مثل دانه گندم و غیره.

سنابل: سنبلها. مفرد آن سنبله است.

یضاعف: تضعیف و مضاعفه، زاید کردن بر اصل شیء است تا دو برابر یا بیشتر باشد.

واسع: صاحب سعه. یعنی فضل و رحمت او وسیع است به معنی وسعت دادن نیز آید، مراد از آیه ظاهرا همان است.

منا: منت گذاشتن برخ کشیدن. اصل من به معنی قطع است گویی:

با برخ کشیدن نعمت و گرفتن اینکه: آیا از تو دستگیری نکردم؟! نعمت و اجر آن را قطع می کند ولی منت از خدا به معنی نعمت

دادن است (قاموس قرآن).

اذی: اذیت دادن. ناراحت کردن.

صدقه: صدقه چیزی است که انسان از مال خود قربۀ الی الله می‌دهد، اعم از واجب یا مستحبّ علت این تسمیه آنست که بنده بوسیله آن صدق بندگی خود را اثبات می‌کند.

حلیم: بردبار (بقره/ ۲۲۵).

رئاء: نشان دادن. رئاء و ریاء از ماده «رؤیت» است، ریاء آنست که کار خوبی را برای تظاهر و نشان دادن به دیگران بکنیم نه برای رضای خدا.

صفوان: سنگ صاف اصل صفو به معنی خالص است.

وابل: باران تند «وبل» به معنی شدت است.

صلد: صلد در اصل به معنی سختی است به معنی «سخت» نیز آید، سنگی را که چیزی نمی‌رویاند گویند: حجر صلد.

مرضاة: رضایت خوشنودی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۸

تثیبت: ثابت و استوار کردن.

جَنَّةٌ: باغ «جن» به معنی پوشیدن است باغ و چمن را جنت گویند که روی زمین را مستور می‌کند.

ربوة: تپه بلندی «ربو» به معنی زیادت است، تپه را به علت زیادت و بالا آمدن ربوه گفته‌اند، «ربا» نیز از این ماده است.

اکل: (بر وزن شتر) میوه. خوردنی.

طل: باران خفیف. به قولی خفیفترین باران و به قولی شبنم. راغب آن را اضعف المطر معنی کرده است.

نخیل: درختان خرما، واحد آن نخل است به قولی نخل جمع نخله است (قاموس قرآن).

اعناب: انگور و درخت آن را عنب گویند، در اینجا معنای دوم مناسب است.

کبر: (بر وزن جگر) پیری.

اعصار: گردباد. عصر و اعصار به معنی فشردن است. رجوع شود به شرح آیه.

شرحها

در این آیات سخن از انفاق مال در راه خدا است که نتیجه آن هفتصد بار بلکه بیشتر است و در هر حال خالی از نتیجه نمی‌شود باشد. ولی باید اولاً در راه خدا و برای خدا باشد ثانیاً بر شخص انفاق شده نباید منتی گذاشت و یا اذیت کرد، حتی اگر با زبان خوش، طرف را از خود دور کند بهتر از آنست که کمک کند و منت نهد، ثالثاً باید نظرش تظاهر نباشد و در صورت منت و اذیت و تظاهر، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۹

عملش باطل شده و اثری در پیش خدا نخواهد داشت، همچون کسی است که گردباد یا آتشی محصول او را از بین ببرد و چیزی باقی نماند.

۲۶۱- مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ.

این مثل در امثال ذرت و آفتاب گردان و نظیر آنها وقوع خارجی دارد که واقعا یک دانه مبدل به هفتصد دانه بلکه بیشتر می‌شود، در سنبل گندم تا ۸۰ دانه شمرده شده است، سبیل الله یک معنای وسیعی است نمی‌شود آن را به جهاد منحصر کرد. بلکه به هر مصرف نیکی شامل است، به نظر می‌آید که این مثل راجع به گسترش عمل است مثلاً آنکه کتاب مفیدی به مردم اهدا می‌کند یا آنکه تختی به بیمارستانی می‌خرد اینها در مسیر زمان مورد استفاده اشخاص کثیری واقع می‌شوند در نتیجه کار خوب، گسترش و

ادامه پیدا می‌کند، البته پاداش دنیا و آخرت به حساب گسترش عمل خواهد بود.

وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

این مضاعف و کثرت در اثر پاکتر بودن نیست و بلکه در اثر انتخاب مورد انفاق است مثلاً آنکه مسجدی یا بیمارستانی ساخته یا عده‌ای را موحد و خدانشناس تربیت کرده گسترش و ادامه عمل او بیشتر از کسی است که تأمین یک ساله خانواده‌ای را به عهده گرفته است وصف «واسع و علیم» نشان دهنده زیادت و مضاعفه است یعنی خدا دارای رحمت وسیع و مضاعف می‌کند و به نیت و طرز کار بندگان آگاه است.

امام صادق علیه السّلام فرموده: چون بنده مؤمن کار نیکی انجام دهد خدا عمل او را بر هر کار نیک هفتصد ضعف اضافه می‌کند ... (یعنی هر یک عمل چهار صد و نود هزار برابر) «۱».

(۱) - آیه شریفه نظیر این روایت است که:

«من سن سنة حسنة فله مثل اجر من عمل بها ...»

در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) نقل شده:

«إذا احسن العبد المؤمن ضاعف الله له عمله لكل حسنة سبعمائه ضعف و ذلك قول الله تبارك و تعالی و الله يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۰۰

۲۶۲- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أذَى.

اتباع به معنی تعقیب کردنست، منت آنست که انفاق را برخ شخص بکشند و اذیت آنست که مثلاً- کاری به وی رجوع کنند که موجب رنجش و آزار وی باشد، این سخن در کارهای اجتماعی نیز صادق است مثل رهبران خودباخته و نظیر آنها که کارهای خویش را پیوسته برخ ملت می‌کشند و أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى می‌گویند خلاصه: انفاق واقعی آنست که در راه خدا بوده و منت و آزاری در پی آن نباشد.

و گرنه باطل و بی‌اثر خواهد بود.

لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

لفظ «عند ربهم» دلالت بر حتمیت دارد و گرنه «اجر» شامل دنیا و آخرت است. خوف نسبت به آینده و حزن نسبت به حال است یعنی: این اجر چنان حتمی است که نه در آینده از بین خواهد رفت و نه اکنون نادیده گرفته خواهد شد.

پس نه برای فردا ترسی هست و نه برای حالا اندوهی.

۲۶۳- قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أذى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ.

یعنی اگر سائل و فقیر را با زبان خوش و اعتذار از خود دور بکنید و اصرار و الحاح او را نادیده بگیرید، بهتر از آنست که کمکی بکنید و بعد آزارش نمائید خداوند «غنی» است، احتیاج سائل را رفع می‌کند «حلیم» است شما هم مثل او بردبار باشید و در مقابل سائل بردباری کنید، حلیم باشید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است: چون سائل چیزی خواست سخن او را قطع نکنید تا آن را تمام کند سپس با وقار و آرامی باو جواب برگردانید یا با کمکی مختصر و یا با اعتذار نیکو ... «۱» در قول معروف و مغفرت ثواب هست ولی در صدقه

(۱) - مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۰۱

با اذیت هم مال از بین می‌رود و هم اجری بدست نمی‌آید، لذا آن از این بهتر است.

۲۶۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.

آیه صریح است در اینکه منت و اذیت انفاق را باطل و بی‌اثر می‌کند و نیز کار نیکی که غرض عامل فقط تظاهر است در پیش خدا پاداشی نخواهد داشت، ایضا معلوم می‌شود که ریا از کارهای منافقان است آنکه به خدا و پاداش اخروی عقیده دارد کار ریایی نمی‌کند «۱».

چرا منت و اذیت صدقه را باطل می‌کند؟ این بدان جهت است که با صدقه بار زندگی طرف را سبک می‌کنیم و با منت و اذیت فشار بر او وارد می‌کنیم این فشار آن سبکی را از بین می‌برد، اگر گویی چرا ریا عمل را باطل می‌کند؟

گوئیم: خدا عادل است، به هر کس نیت و خواست او را می‌دهد، خواست ریاکار آنست که مردم او را خوب بدانند و به به گویند، به این «خواست» هم می‌رسد.

درباره «حبط عمل» در شرح آیه ۲۱۸ همین سوره بحث شده است.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا.

این مثل برای کسی است که پس از انفاق منت می‌نهد و آزار می‌کند، ضمیر «مثله» به «نفاق با منت» عاید است یعنی همانطور که باران تند، سنگ صاف را می‌شوید و خاک آن را می‌برد و در اثر صاف بودن چیزی از خاک در آن نمی‌ماند، منت و اذیت نیز آثار صدقه را بکلی از بین می‌برد لا- يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا یعنی: کسانی که انفاق می‌کنند سپس منت گذاشته و اذیت می‌کنند، در دنیا بواسطه انفاشان محبوبیتی نخواهند یافت و در آخرت

(۱)- در این آیه سخن از ریاکاری است که منافق است، به خدا و معاد عقیده ندارد ولی لازم نیست هر ریا کننده چنین باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۲

پاداشی نخواهند دید آری: انفاق باطل شده.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ این قسمت ظاهرا به ریاکاران نیز شامل است یعنی: خدا اینگونه اشخاص را در این کار و این نیت هدایت نمی‌کند که این کار و نیت راه ضلالت است و در آن هدایت نمی‌تواند باشد، آنها در این کار راه کفر می‌روند، در راه کفر هدایت نیست. ظاهرا آنست که کار آنها کار کفار است نه اینکه خود کافر باشند مثل آیه: وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ آل عمران/ ۹۷ درباره تارک حج.

ناگفته نماند: خدا کسی را هدایت می‌کند که در کفر یا در کار بد، توجه و تنبهی پیدا کند، او در آن حال مورد هدایت است و ممکن است خدا فکر او را عوض کند و هدایت یابد و گرنه ادامه کفر و ادامه گناه مورد هدایت نمی‌شود زیرا آن ضلالت است و بس.

۲۶۵- وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرْبَوَّهٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلَّ.

این مثل برای کسانی است که انفاق ریایی نمی‌کنند و نیز با منت و اذیت بعدی آن را باطل نمی‌نمایند. «ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» می‌رساند که ریا نمی‌کنند «تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» روشن می‌کند که این انفاق، منتی و اذیتی در پی ندارد، بهتر است «تثبیتا» تمیز باشد، یعنی: نفس خود را تثبیت و استوار کرده‌اند که بعدا منت نخواهند گذاشت.

بودن باغ در نقطه بلندی برای آنست که از خطر سیل و سایه درختان دیگر و نظیر آن در امان باشد. این باغ در اثر موقعیت و خوبی زمین طوری است که اگر باران مفصلی به آن برسد میوه دو چندان می‌دهد و اگر باران نرسد، باران خفیف و حتی شب‌نم در ثمر

دادن آن کافی است یعنی: در هیچ حال بی ثمر تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۳

نخواهد بود، انفاق اینگونه مردم، نیز از اثر و ثواب خدایی خالی نخواهد بود کم باشد آن پاداش یا زیاد، لفظ «فطل» در تقدیر «فطل یکفیها» است.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ این جمله برای آنست که انفاق شما حتما اثر و پاداش مورد مثل را خواهد داشت زیرا که این وعده خداست و به آنچه می کنید خدا بینا و دانا است.

۲۶۶- أَيْوُدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ.

این مثل دیگری است برای آنان که پس از انفاق منت می نهند و آرزو می کنند، خلاصه مثل آنست که: شخص پیر و از کار افتاده‌ای است که قدرت کار کردن ندارد، فرزندان ضعیفی دارد که قادر به تأمین خود نیستند. او برای اداره خود و فرزندان فقط یک باغ پر از درختان خرما و انگور و میوه‌های دیگر و جویهای آب دارد، ناگهان گردباد تندی به آن می‌رسد و در اثر به هم سائیدن درختان، باغ آتش گرفته و می‌سوزد. منت و اذیت بعدی مانند آتشی است که از نفس شیطانی برخاسته، ثواب و نتایج انفاق را می‌سوزاند و شخص را دست خالی می‌گذارد.

این مثلها برای آنست که موحد در کارهای خود هدف عالی داشته و رضای خدا را در نظر داشته باشد نه اینکه در مرحله پست بشری حرکت کند.

امروز معلوم شده: علت آتش‌سوزی جنگلها، بادها یا گردبادهایی است که درختان را بهم سائیده و در اثر سائیده شدن آتش تولید می‌شود و جنگل می‌سوزد، این از امتیازات قرآن مجید است که به علت تولید آتش با لفظ «اعصار» که به معنی فشردن و فشار وارد کردن است، اشاره می‌کند. این است که امام صادق علیه السلام «اعصار» را باد معنی کرده است (۱).

(۱) - تفسیر عیاشی.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۴

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ علت اینگونه مثلها و توضیح‌ها همانست که مردم در اینگونه چیزها بیاندیشند و هدفهای عالی در پای اغراض حیوانی قربانی نکنند.

نکته‌ها

دنیا در آتش اختلاف طبقاتی می‌سوزد، سالی صدها هزار نفر از نبودن خوراک کافی می‌میرند، فاصله یک فرد با فرد دیگر در زندگی هزار قدم بلکه بیشتر است، آمار نشان می‌دهد که مثلا: در «کنگو» بطور متوسط به هر نفر سالانه نیم کیلو گوشت می‌رسد، در هندوستان سه کیلو، و در انگلستان ۷۳ کیلو، تفاوت و نوسان ما بین «کنگو» و انگلستان ۱۴۶ برابر است، در آمریکا بطور متوسط هر دو نفر یک ماشین سواری و در هندوستان هر ۱۰۸۳ نفر یک اتومبیل دارند و درآمد سالانه برای هر نفر در «بنگلادش» ۷۰ دلار و در آمریکا سه هزار و هفتصد و سی دلار است. هر که در محل خود فاصله طبقات را در زندگی با دقت ملاحظه کند گیج خواهد گشت.

دنیای سوسیالیستی برای مقابله با این فاصله، مالکیت فردی را لغو کرده و انسان را از طبیعی‌ترین حقش محروم ساخته و علی‌رغم این ادعا رهبران در حوضهای پر از شیر، آب تنی می‌کنند با آنکه طبقه محروم برای اطفالشان شیر پیدا نمی‌کنند، دنیای سرمایه‌داری با وضع مالیاتهای سنگین با این اختلاف طبقاتی به مبارزه برخاسته است ولی می‌بینیم هیچ یک کاری از پیش نبرده‌اند.

باید جامعه را بر اساس توحید تربیت کرد، قطع نظر از مالیاتها، مردم با اهداف عالی، انفاقهای بزرگی در «سبیل الله» بکنند و شکافهای جامعه را پر نمایند، و گرنه انسانها در اختلاف طبقاتی خواهند سوخت، و بلاهای دنیوی و عذابهای اخروی در تعقیب خوشگذرانان از خدا بی‌خبر خواهد بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۵

یحیی بن سعید می‌گوید: عمر بن عبد العزیز مرا مأمور وصول مالیات افریقا کرد، من مالیات آنجا را وصول کردم و به جستجوی مستمندان برخاستم لیکن یک تن بینوا نیافتم که از من چیزی بپذیرد چرا؟ چون عمر بن عبد العزیز مردم را بی‌نیاز کرده بود «۱» آری پیاده کردن مکتب انفاق اسلام چنین است.

لفظ كَمَثَلِ حَبِيَّةٍ اُنْبِتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ ... حاکی است که عملی شدن مسئله انفاق موجودیت اغنیا را بیش از نیازمندان حفظ می‌کند، آنکه در مقابل یک، هفتصد دریافت می‌کند بین چه نتایجی دریافت خواهد کرد، آیه شریفه این اجر را به آخرت منحصر نکرده بلکه مطلق گفته است، از اینجا می‌توان دانست که قرآن چرا به انفاق این قدر اهمیت می‌دهد.

(۱) - سیره عمر بن عبد العزیز ص ۵۹ تألیف ابو محمد عبد الله بن الحکم متوفای ۲۱۴ به نقل کتاب منابع فقه.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۶

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۷ تا ۲۷۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷) الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸) يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹) وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰) إِنْ تَبَدَّلُوا الصَّدَقَاتِ فَعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهَوَّ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱)

لَيْسَ عَلَيْكُمْ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۲۷۲) لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۷

۲۶۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خوب‌های آنچه کسب کرده‌اید و از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده‌ایم انفاق کنید، و پست آن را در نظر نگیرید که انفاق کنید حال آنکه خود آن را نمی‌گیرید مگر آنکه در گرفتن چشم‌پوشی کنید و بدانید که خدا بی‌نیاز و پسندیده است.

۲۶۸- شیطان به شما وعده تنگدستی می‌دهد و به زشت (بخل) دعوت می‌کند (ولی) خدا به شما از جانب خود وعده آمرزش و فزونی می‌دهد، خدا وسعت بخش و داناست.

۲۶۹- معرفت و درک را به هر که بخواهد می‌دهد و به هر که معرفت (و بیش) داده شد خیر فراوانی داده شده است و جز خردمندان (درک نمی‌کنند) و متذکر نمی‌گردند.

۲۷۰- آنچه انفاق کرده‌اید و یا نذری که ملتزم شده‌اید خدا آن را می‌داند، ستمگر آن را یارانی نیست.

۲۷۱- اگر صدقات را آشکار بدهید آن خوبست و اگر آن را مخفی داشته و به فقراء بدهید، آن برای شما بهتر است (خدا) قسمتی از گناهانتان را می‌پوشاند (محو می‌کند) خدا به آنچه می‌کنید داناست.

۲۷۲- هدایت آنها (که درست انفاق بکنند) بر عهده تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند آنچه از مال انفاق می‌کنید برای خودتان است، جز برای طلب رضای خدا انفاق نمی‌کنید، هر چه از مال انفاق بکنید به شما داده می‌شود و مظلوم نمی‌شوید.

۲۷۳- (صدقه) برای فقیرانی است که در راه خدا (از مال خود) ممنوع و آواره شده‌اند قدرتی به تلاش و سفر ندارند، شخص بی‌اطلاع از جهت عفتشان آنها را ثروتمند می‌پندارد، تو آنها را از چهره‌شان می‌شناسی از مردم به اصرار سؤال نمی‌کنند، آنچه از مال انفاق می‌کنید خدا به آن دانا است.

۲۷۴- آنان که اموال خویش را شب و روز نهان و آشکار انفاق می‌کنند، مزدشان نزد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۸ پروردگارشان است، نه ترسی دارند و نه محزون می‌شوند.

کلمه‌ها

طبیات: طیب به معنی دلچسب و خوش آیند، جمع آن طبیات است.

تیمموا: تیمم و تأمم به معنی قصد است.

خبیث: پلید، ناپاک، پست «خبث خبثا: ضد طاب».

تغمضوا: غمض و اغماض به معنی چشم‌پوشی و تساهل است، و در اصل به معنی چشم بهم گذاشتن می‌باشد.

حمید: پسندیده، از اسماء حسنی است.

فقر: ناداری حاجت. آن در اصل از فقار (ستون فقرات) است، احتیاج را از آن فقر گفته‌اند که بمنزله شکسته شدن ستون فقرات است.

فحشاء: کار بسیار بد (بقره/ ۱۶۹).

فضل: زیادت. در قرآن مجید به معنی برتری و احسان و عطیه به کار رفته است.

واسع: واسع الرحمه وسعت بخش «وسع الله علیه رزقه: بسط و کثره» اقرب الموارد.

الحکمه: درک بینش.

نفقه: آنچه خرج می‌شود (اسم مصدر است).

فنعما هی: آن در اصل «نعم ماهی» یعنی خوب چیزی است آن صدقات «ما» تمیز «نعم» است.

یکفر: تکفیر در اصل به معنی پوشاندن، مراد از آن بخشودن گناه است.

سیئاتکم: سوء (بضم سین) بد، و به فتح آن به معنی بدی است. سیئه مؤنث سیه به معنی بد و بدی آور و محزون کننده است در

قرآن اغلب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۹

در آثار گناهان به کار رفته است (قاموس قرآن).

وجه الله: وجه به معنی چهره و ذات شیء است، مراد از آن در آیه توجه و رو کردن خداست.

احصروا: حصر: حبس و تنگ گرفتن احصار نیز به همان معنی است.

تعفف: مناعت طبع خود نگه‌دار بودن.

ضربا: در قاموس و اقرب الموارد آمده: «ضرب: تحرك» ظاهرا مراد از آن در آیه تلاش و تکسب است نه مسافرت.
 سیما: علامتی که چیزی با آن شناخته می‌شود.
 الحاف: اصرار و سماجت. «الحف السائل: الح».
 الباب: جمع لب. آن در اصل به معنی مغز است و در عقل و خرد به کار رود.

شرحها

مضمون آیات فوق در تعقیب انفاق به شرح زیر است.

اولا مؤمن مقداری از منافع کسب و محصول زراعت خویش را در راه خدا انفاق کند، اما آن نفقه باید به درد بخور و احتیاج رفع کن باشد نه چیزی که اگر به خود شخص بدهند حاضر به قبول آن نباشد.
 ثانيا: در این کار با افکار شیطانی و اینکه چرا انفاق کنم شاید در آینده محتاج شوم، مبارزه نماید زیرا پیوسته این افکار در مغز انسان خواهد بود.

ثالثا: هر که اهمیت انفاق و لزوم آن را بفهمد، کمال و درکی از خدا به وی عطا شده است.

رابعا: انفاق را می‌شود علنی و با اطلاع دیگران و یا بطور مخفی انجام داد.

خامسا: فقراء عقیف در این کار مقدم می‌باشند و نیز همه اینها پیش خدا پاداشی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۰ حتمی دارند.

۲۶۷- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ.

ظهور «طیبات» در پاکیزگی ظاهری است یعنی چیزهایی که پاکیزه و مورد پسند هستند و به تعبیر دیگر مصداق «مما تحبون» می‌باشند چنان که آمده:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ آل عمران/ ۹۲ علی هذا مراد از «خبیث» چیز خراب و غیر قابل پسند است، ولی از روایات معلوم می‌شود که پاکیزگی معنوی یعنی حلال بودن نیز در نظر است، از امام صادق علیه السلام نقل شده: مردم در جاهلیت از کسب حرام جمع کرده بودند، چون مسلمان شدند خواستند آنها را به عنوان صدقه بدهند، خدا قبول نکرد مگر آنکه از مال پاکیزه (حلال) صدقه بدهند. (۱)

«ما کسبتم» شامل منافع تجارت و صنعت، مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ.

شامل منافع زراعت و منابع زیرزمینی، «انفقوا» شامل انفاق واجبی و مستحبی است.

وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ «خبیث» چنان که گفته شد به ناپسند و حرام هر دو شامل است، از امیر- المؤمنین- صلوات الله علیه- نقل شده است که مردم خرماي خراب را داخل خرماي صدقه (زکاة) می‌کردند آیه درباره آنها نازل شد (۲) در جمله وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ «مِمَّا تُحِبُّونَ» است یعنی چیزی را که اگر در

(۱)- تفسیر صافی از کافی.

(۲)- مجمع البیان و نیز در مجمع از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: آیه درباره اقوامی نازل شد که در جاهلیت اموال ربوی داشتند خواستند از آن انفاق کنند، خدا از آن نهی فرمود و دستور داد که از مال پاک و حلال انفاق کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۱

ادای حق به شما دهند قبول نمی‌کنید به عنوان صدقه ندهید بلکه از «مِمَّا تُحِبُّونَ» بدهید ناگفته نماند: در این آیه مقدار انفاق در نظر

نیست فقط جنس آن منظور است.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ این دو وصف، مربوط به مطلب آیه است، یعنی خدا بی‌نیاز است، حاجتی به انفاق شما ندارد، دستور انفاق پاک، فقط به نفع شما و جامعه شما است و انگهی خدا حمید و پسندیده است، لایق در گاه او فقط انفاق پسندیده است.

۲۶۸- الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ.

شیطان به هنگام انفاق وسوسه می‌کند که شاید در آینده به این مال محتاج شوی لازم است انفاق نکنی و برای روز مبادا نگاه داری. مراد از فحشاء ظاهرا بخل است، طبرسی فرموده: بخیل را فاحش گویند المنار گفته: بخل نزد عرب بدترین فحشاء است و وسوسه فقر سبب تولید صفت بخل است آدم بخیل در نزد مردم بی‌اعتبار و از رحمت خدا مأیوس است.

لذا شیطان با وعده فقر، آدمی را به فحشاء و بی‌ارزشی می‌خواند و اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ اما خدا (بوسیله انفاق) شما را به آمرزیده شدن و وسعت مال و اعتبار می‌خواند، معلوم می‌شود که انفاق از اسباب مغفرت و زیادت مال و آبرو است. خدا وسعت بخش و به حال انفاق کننده دانا است.

۲۶۹- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.

به نظر مراد از حکمت در اینجا درک اهمیت انفاق در زندگی فرد و جامعه است از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده که: حکمت، معرفت تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۲

و تفقه در دین است «۱» یعنی: خدا درک و معرفت را به هر که بخواهد می‌دهد و هر که به او معرفت داده شده حقا که سرمایه بسیاری داده شده است «خیر» به معنی هر چیز پسندیده و اختیار شده است.

ناگفته نماند: آیه در بیان اعطاء حکمت و معرفت کلی است که درک اهمیت انفاق از مصادیق آنست و گرنه: حکیم اهمیت و موقعیت بسیاری از چیزها را می‌داند چنان که «حکمت» در بسیاری از موارد به کار رفته است و مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ «۲» آری از این کلمات فقط خردمندان متذکر و بیدار می‌شوند. گویی منظور کسانی است که عقل خود را بکار می‌اندازند و صاحب تعقل می‌باشند و گرنه هر انسانی عقل دارد.

۲۷۰- مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ.

«نذر» گاهی انفاق مشروط است مثلاً می‌گوید: اگر مریضم شفا یابد برای خدا فلان مبلغ انفاق خواهم کرد و گاهی تعهد صرف است بدون شرط، مثلاً می‌گوید متعهد می‌شوم برای خدا فلان مقدار انفاق کنم، در هر صورت، «نذر» یک انفاق جدی و دارای مسئولیت است.

آیه در بیان آنست که هر انفاق اعم از مطلق و مسئول پیش خدا معلوم و مورد پاداش است و مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ولی آنان که با عدم انفاق به مردم ظلم می‌کنند و یا با منت و اذیت و ریا، انفاق خود را باطل کرده و به خود ظلم می‌کنند و یا در راه باطل و معصیت انفاق و نذر می‌کنند، اینگونه کسان یارانی ندارند که آنها را از کیفر خدا برهانند و یا انفاقشان را شایسته پاداش گردانند.

۲۷۱- إِنْ تَبَدَّلُوا الصَّدَقَاتِ فَبِعَمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ.

(۱)

- تفسیر عیاشی «قال ان الحكمة المعرفة و التفقه فی الدین».

(۲)- یذکر در اصل «یتذکر» به معنی یادآوری و متعظ شدن است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۳

ضمیر «هی» راجع است به صداقت آشکار، فاعل «یکفر» ظاهرا خدا و یا «اخفاء» است به حکم این آیه آشکار کردن و پنهانی دادن

صدقه هر دو جایز است و بسته به اختیار شخص می‌باشد، صدقه آشکار فوایدی دارد از جمله ترویج کار نیک و تشویق مردم، و اینکه شخص را بخیل و بی‌عمل نداند.

فوائد صدقه پنهانی عبارت است از بی‌ریا بودن، شرم‌نده نشدن فقیر و نظیر آن این عمل بسته به آنست که شخص کدام طرف را ترجیح بدهد، ولی اگر «خیر» را اسم تفضیل بگیریم و «یکفر» راجع به صدقه پنهانی باشد، در این صورت صدقه نهان از آشکار بهتر است، علی‌هذا به موجب «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً» همه صدقات موجب آمرزش هستند ولی صدقه نهان سبب مزید آمرزش است.

ناگفته نماند در روایات اهل بیت علیهم السّلام آمده: بهتر است صدقات واجبه آشکار داده شود و صدقات مستحبی در پنهانی «۱» حضرت صادق- صلوات الله علیه- فرماید هر آنچه خدا واجب کرده آشکار کردن از نهان داشتنش بهتر است و هر آنچه مستحبی است پنهان داشتن از آشکار کردنش بهتر می‌باشد «۲» و «اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» یعنی خواه آشکارا انفاق کنید و یا در پنهانی و دارای هر نیت که باشید خدا دانا است و کار شما ضایع نمی‌شود.

۲۷۲- لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ.

درباره «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» ذیل آیه ۲۶ بقره بحث شده و در ذیل قَبْلِ اللّٰهِمَّ مَالِكَ الْمَلِكِ ... آل عمران/ ۲۶ بررسی خواهد شد، لفظ «هم» علی‌الظاهر به مسلمین راجع است نه به کفار. مراد از «هداهم» هدایت عملی است یعنی این

(۱)-

عن الصادق عليه السلام قال: الزكاة المفروضة تخرج علانية و تدفع علانية و غير الزكاة ان دفعه سرا فهو افضل «مجمع البيان».

[.....] (۲)-

«كل ما فرض الله عليك فاعلانه افضل من اسراره و ما كان تطوعا فاسراره افضل من اعلانه...».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۱۴

کار که کسی فقط برای خدا انفاق کند و ریا ننماید و منت نگذارد و در آشکار کردن و پنهان نمودن نظرش فقط به پاداش خدایی باشد، بر عهده تو نیست و از تو ساخته نمی‌شد بلکه فقط خدا می‌تواند هر که را می‌خواهد به این کار موفق فرماید، تو فقط راههای آن را بازگو و روشن می‌کنی و از تو هدایت قولی ساخته است.

خلاصه: این کلام جمله معترضه و شاید برای تسلیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشد که ناراحت می‌شد چرا مردم مطابق نظر خدا انفاق نمی‌کنند؟! در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده: مسلمانان حاضر نبودند بر غیر مسلمان انفاق کنند خدا این آیه را نازل کرد یعنی انفاق به آنها بلا مانع است و به قولی درباره اسماء دختر ابو بکر نازل شد که مادر و مادر بزرگش با آنکه مشرک بودند از وی کمک خواستند گفت باید از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اجازه بگیریم تا آیه نازل شد (یعنی انفاق مانعی ندارد) در المنار نیز نظیر آن را نقل کرده و پذیرفته است ولی به نظر نگارنده این مطلب ربطی به آیه ندارد، و تناسبی نمی‌توان پیدا کرد.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ.

باز خطاب متوجه به مؤمنین می‌شود، مراد از «خیر» مال است، مال را از آن خیر گویند که مورد اختیار و پسند انسان است یعنی: آنچه انفاق می‌کنید نفعش به خود شما عاید است، جامعه آرام و معتدل می‌شود، راحت و با قلب آرام زندگی می‌کنید، در آخرت پاداش نیکو می‌برید.

به نظرم این جمله مربوط به «وَلَا تَيَمَّمُوا...» است یعنی: حالا- که فایده آن عاید به شما است چرا مال ناپاک و ناپسند را انفاق می‌کنید، ممکن است به عدم منت و اذیت نیز اشاره باشد، هکذا جمله خبریه و مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ ...

مربوط به «لَا تَيَمَّمُوا...» است یعنی شما از انفاق فقط رضای خدا را می‌طلبید تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۱۵

پس لازم است با مال طیب و پسندیده طالب رضای خدا باشید.

اما جمله: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظَلَمُونَ» ممکن است تأکید و توضیح «... لانفسکم» باشد یعنی: مال انفاق شده بطور کامل به صورت پاداش دنیوی و اخروی به شما پس داده می‌شود و شاید اشاره به «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمْ الْفَقْرَ» باشد یعنی وعده شیطان بیخود است، که انفاق امروز، فردا به صورت پاداش به خود شما برمی‌گردد. «ظلم» در لغت به معنی ناقص کردن است «لا تظلمون» یعنی پاداشتان کم کرده نمی‌شود.

۲۷۳- لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ «۱».

این آیه محلی از محل‌های انفاق را بیان می‌کند، در وقت نزول آیه عده‌ای از مسلمانان بودند که اهل مکه آنها را از مکه بیرون کرده و اموالشان را گرفته بودند و یا خود ترک کرده و به مدینه آمده بوده چنان که در آیه دیگر آمده: لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ ... حشر/ ۸، آنها قادر بکار نبودند، از طرف دیگر مردمان عفیف بودند، از مردم به اصرار سؤال نمی‌کردند فقط از قیافه‌شان معلوم بود که محتاجند از حضرت باقر- صلوات الله علیه- نقل شده: آیه درباره اهل صفا نازل شد «۲» طبرسی فرموده: آنها حدود چهار صد نفر بودند، نه منزلی داشتند و نه اقوامی، در موقع جنگ با مسلمانان دیگر به جهاد می‌رفتند.

علی هذا مراد از «احصروا» آنست که کفار آنها را از اموال و دیارشان محصور و ممنوع کرده‌اند، «فی سبیل الله» یعنی: احصارشان در راه خدا و ایمان

(۱)- در مجمع البیان فرموده: للفقراء تقدیرش «الصدقة للفقراء» است.

(۲)- صفا محل مسقفی بود در مسجد مدینه که فقراء در آن زندگی می‌کردند، صفا به معنی خانه تابستانی است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۵۱۶

است و اگر ایمان نمی‌آوردند محصور نمی‌شدند، «لا- یستطیعون» ظاهرا به علت عدم وسیله است یعنی نه کار پیدا می‌شود و نه سرمایه دارند، چنان که دارد که اینها محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند: اسلحه و مرکب می‌خواستند تا به جهاد روند حضرت می‌فرمود: من مرکبی که شما را سوار کنم نمی‌یابم آنها گریه کنان برمی‌گشتند «۱».

يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا.

این سه وصف دیگر، از اوصاف فقراء است، ولی منظور آن نیست که به فاقد این صفات انفاق نکنید بلکه واجدین این اوصاف اولویت دارند ناگفته نماند فقیر لازم است دارای این صفات باشد، در آخر آیه برای تشویق به انفاق فرموده: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» مراد از «خیر» چنان که گفته شد مال است.

۲۷۴- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

این آیه به دوام انفاق تشویق می‌کند، و می‌گوید: انفاق چنین کسانی حتما پیش خدا پاداش خواهد داشت و در این پاداش ابدان نگرانی و بیم وجود ندارد، راجع به جمله «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ...» ذیل آیه ۲۶۲ توضیح داده شد.

بنا به نقل شیعه و اهل سنت این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده آن حضرت یک درهم در روز، یک درهم در شب، یک درهم آشکار و یک درهم در پنهانی در راه خدا انفاق نمود.

طبرسی در مجمع البیان آن را از ابن عباس نقل کرده و گوید: از امام باقر و صادق علیهما السلام نیز نقل شده است ایضا در تفسیر عیاشی، تفسیر آلاء الرحمن،

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۷

اختصاص مفید «۱» و غیره و از کتب اهل سنت در تفسیر کشاف، تفسیر ابن کثیر، تفسیر خازن، و غیره نقل شده است ناگفته نماند: نزول آیه هر چند درباره آن حضرت است ولی معنی آیه عام و شامل هر احسان کننده می‌باشد، النهایه مصداق اولی آن بزرگوار بوده است.

وانگهی ظاهر آنست که آیات انفاق همه یک جا نازل شده و آیه اخیر عمل امام علیه السلام را بازگو نموده است.

نکته‌ها

۱- ممکن است بعضی چنان تصور کنند که این آیات نوعی گداپرووری است ولی باید دانست مقصود اسلام و قرآن نبودن فقیر است، همین که روحیه انفاق در جامعه پیدا شد و مردم برای جلب رضای خدا خواستند مقداری از ثروت خود را انفاق کنند، لازم است مسئولین امر و عدول مؤمنین و علمای شهرها صندوقهایی گذاشته و صدقات را جمع کنند، پس از صورت برداری دقیق از فقراء، آنها را تأمین کنند و برای آنها کار یابند و سرمایه بدهند تا فقیری که امروز از صدقه تأمین شده خود فردا از صدقه دهندگان باشد نه اینکه عده‌ای را گدا تربیت کرده و هر روز چیزی به او بدهند چنان که در گذشته از سیره عمر بن عبد العزیز نقل گردید. این عمل هم به اخلاص عمل کمک می‌کند و هم آبروی فقیر محفوظ می‌ماند زیرا صدقه دهنده نمی‌داند پولش نصیب کدام فقیر شد و فقیر

(۱)- در اختصاص مفید ص ۱۵۰ «از کتاب ابن دأب» آمده: رسول خدا «ص» فرمود: یا علی در این شب چه کرده‌ای؟ گفت: یا رسول الله منظورت چیست؟ فرمود:

درباره تو چهار فضیلت نازل شده گفت: پدر و مادرم فدای تو باد چهار درهم داشتم یکی را در شب، یکی را در روز، یکی را پنهانی، یکی را در آشکار صدقه دادم فرمود: خدا درباره تو نازل کرده: **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ....**

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۸

نمی‌داند پول کدام شخص را مصرف می‌کند.

۲- انفاق بهترین چاره تجمع ثروت است اگر ثروتمندان مال خود را در کارهای عام المنفعه مصرف کنند هم شکاف جامعه پر می‌شود، و هم خودشان با قلب آرام زندگی می‌کنند، جامعه‌ای که در آن انفاق حکم فرماست از صمیمی‌ترین جامعه‌هاست که اهل آن با همدیگر صمیمی و مهربان هستند. حس همدردی و عاطفه در میان آنها متجلی است.

۳- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: خوشا به حال کسی که زیادی مال خویش را انفاق کند و از زیادی سخن اجتناب نماید «۱» واقعا چه دستور عالی و مفیدی است، اگر این روحیه در مسلمانان و در مردم جهان پیدا شود واقعا زندگی چه کیفیتی پیدا خواهد کرد؟ شنیده‌ام بعضی از مسلمانان حقوق بر، وقتی که حقوق خویش را می‌گیرند اضافه از مخارج خود را هر ماه در راه خدا انفاق می‌کنند، ولی بسیاری از مردم مثل جهنم «هل من مزید» می‌گویند و میلیونها و میلیاردها آنها را سیر نمی‌کند چه اشتباهی؟! چه بدبختی عجیبی؟!

(۱)-

تحف العقول / ۳۰ طوبی لمن انفق الفضل من ماله و امسك الفضل من قوله

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۹

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱]

اشاره

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا - كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بَاتَّهَمُ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵) يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا - هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹) وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰) وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

تفسیر احسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۲۰

۲۷۵- کسانی که ربا می‌خورند، زندگی نمی‌کنند مگر مانند کسی که شیطان در اثر تماس او را مختل الحواس کرده است، این برای آنست که می‌گویند: داد و ستد هم مثل ربا است، حال آنکه خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام کرده است، پس هر که موعظه‌ای از خدایش به او برسد و (از ربا) دست بکشد آنچه گذشته (نسبت به گناه) برای اوست و کارش به خدا موکول است و هر که باز گردد آنها اهل آتشند و در آنجا همیشه خواهند بود.

۲۷۶- خدا ربا را به تدریج کاهش می‌دهد (ولی) صدقات را افزون می‌کند، خدا هیچ ناسپاس گناهکار را دوست نمی‌دارد.

۲۷۷- کسانی که ایمان آورده و کارهای خوب انجام داده و نماز را برپا داشته و زکاء داده‌اند، پاداش آنها نزد پروردگارشان است، (در حتمی بودن پاداش) نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند.

۲۷۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و آنچه (از مطالبات) ربا باقی مانده ترک کنید اگر مؤمن هستید.

۲۷۹- پس اگر (ترک) نکردید یقین کنید به جنگی از خدا و رسول، و اگر توبه کردید، سرمایه‌هایتان برای شماست نه ستم می‌کنید و نه ستم کرده می‌شوید.

۲۸۰- و اگر بدهکار تنگدست باشد (وظیفه) مهلت دادند تا وقت توانایی، و اگر ببخشید برای شما بهتر است اگر بدانید.

۲۸۱- بترسید از روزی که به سوی خدا بازگشته می‌شوید سپس به هر کس آنچه کرده بطور کامل داده می‌شود و ناقص الاجر نمی‌شوند.

کلمه‌ها

یتخبطه: خبط و تخبط را به شدت زدن معنی کرده‌اند ایضا خبط وارد شدن در کار است بدون بصیرت و از روی اشتباه در نهج البلاغه خطبه ۳ آمده: «فمنی الناس لعمر الله بخبط و شماس» بنا بر این تخبط وارد کردن در اشتباه و نامتعادل کردن در بصیرت است در قاموس به معنی افساد نیز آمده است گوید «تخبطه: افسد». تفسیر احسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۲۱

ربوا: ربو در اصل به معنی زیادت و افزونی و بالا آمدن است «ربا المال ربوا: زاد و نما» ربا را از آن ربا گفته‌اند که در آن زیادت هست.

الشیطان: دور شده از خیر (بقره/ ۱۴).

مس: دست زدن اصل آن چسبیدن و به شدت جمع شدن است. (ملازم شدن).
 بیع: فروختن به معنی تجارت نیز آمده اعم از خریدن و فروختن.
 انتهی: انتهای به معنی ترک کردن و دست کشیدن از چیزی است.
 سلف: سلف (بر وزن فرس) به معنی گذشته و گذشتن است.
 یمحق: محق نقصان تدریجی «انمحق» یعنی بتدریج تلف شد.
 یربی: ربو: زیادت و افزایش، ارباء: افزودن «یربی» یعنی افزون می‌کند.
 کفار: بسیار کافر در کفر دینی و کفر نعمت بکار می‌رود.
 اثم: آنکه پیوسته گناه می‌کند، صیغه مبالغه است.
 ذروا: ترک کنید اصل آن وذر به معنی ترک کردن (رجوع به قاموس قرآن).
 فأذنوا: اذن در اینجا به معنی علم است در قاموس گوید: «اذن به: علم».

عسرة: تنگدستی عسر در اصل به معنی دشواری است.

نظرة: (به فتح اول و سوم و کسر دوم) انتظار کشیدن (مهلت دادن).

میسرة: آسانی توانگری یسر در اصل به معنی آسانی است.

توفی: وفاء- ایفاء به معنی تمام کردن توفیه: تمام دادن حق.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۲

شرحها

آیات هفتگانه درباره ربا است، ربا نقطه مقابل انفاق است، انفاق بیرون کردن ثروت برای تعدیل جامعه، پر کردن شکافهای آن و به «نوا» رساندن بینوایان است، بعکس ربا که سبب تجمع سرمایه، عمیقتر شدن شکافهای جامعه، گردانیدن ثروت در دست اقلیت محدود و محروم شدن اکثریت است، شخص انفاق کننده هر قدر مفید و محبوب و مؤثر باشد، در مقابل آن، ربا خوار همان اندازه بلکه بیشتر منفور، مبعوض و مضر است. اینست که قرآن به شدت با ربا و رباخواری به مبارزه برخاسته است و روایات، رباخوار را از کسی که با مادرش زنا کند بدتر دانسته‌اند فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

۲۷۵- الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ.

اکثر مفسران «يقومون» را برخاستن از قبر در قیامت معنی کرده‌اند، یعنی ربا خواران در قیامت دیوانه از قبرها برمی‌خیزند، در روایات شیعه چنین چیزی یافته نشد ولی اهل سنت از ابن عباس نقل کرده‌اند که رباخوار روز قیامت مجنون و مخنوق برمی‌خیزد «۱» در المنار و المیزان «يقومون» را «مشی زندگی» گرفته‌اند یعنی نحوه و طرز زندگی رباخواران همچون دیوانگان

(۱)- در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) نقل شده:

«أكل الربا لا يخرج من الدنيا حتى يتخبطه الشيطان»

معلوم است که حدیث راجع به دنیا است.

در مجمع البیان از امام (ع) نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود: در شب معراج مردمانی دیدم که هر یک از آنها می‌خواست بیا خیزد بزرگی شکم مانعش می‌شد گفتم: ای جبرئیل اینها کیانند، گفت اینها رباخوارانند لا- يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه

الشیطان من المس. دیدم مانند آل فرعون آنها را صبح و شام کنار آتش می‌برند، آنها می‌گویند خدایا قیامت کی خواهد رسید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۳

است.

مراد از «تخبط» ظاهراً فاسد کردن و ایجاد اختلال در شعور است نه دیوانه کردن در نهج البلاغه خطبه ۲۲۲ آنجا که امام علیه السلام رشوه دهنده را ملامت کرده می‌فرماید:

«أُ مَخْبِطٌ أَوْ ذُو جِنَّةٍ أَمْ تَهْجِرُ»

یعنی آیا اختلال حواسی داری یا دیوانه هستی و یا پریشان! می‌گویی؟ می‌بینم مخبط از مجنون سوا است.

مراد از «مس» ظاهراً چسبیدن و ملازم شدن است.

به نظر نگارنده مراد از «يقومون» قیام در مشی و طرز زندگی است، یعنی طرز زندگی و مقام رباخواران در زندگی همچون آدم مختل الحواس یا دیوانه است زیرا که ربا را مانند مطلق تجارت می‌دانند «۱» ذَلِكْ بِأَنَّهْمُ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا «ذَلِكَ» اشاره به تشبیه است، یعنی این شباهت که به آدم مختل الحواس دارد برای آنست که می‌گویند: این تجارت متداول نیز مانند ربا است پس چرا از آن انتقاد نمی‌کنند و فقط ربا را مورد حمله قرار داده‌اند؟

ناگفته نماند: خرید و فروش، کارگشایی و حل مشکل جامعه است اما ربا مکیدن خون ضعیف و ایجاد مشکل در کار جامعه می‌باشد، در خرید و فروش هر دو طرف، مورد سود و زیان تولید و مصرف و در تلاش هستند ولی در ربا تلاش و تحمیل و زیان همه بر ربا دهنده است رباخوار مفتخور واقعی و همه سود در طرف او است ربا سبب ایجاد طبقات و عمیق شدن شکاف و فاصله‌های زندگی و چرخیدن اجتماع بنفع اقلیت محدودی است بر خلاف خرید و فروش که ثروت ملی را همچون خون در رگهای جامعه به حرکت در می‌آورد و ...

(۱) - می‌دانیم که اختلال حواس یا جنون یک بیماری روانی است، نسبت آن به شیطان شاید از آن جهت باشد که این بیماریها اغلب از حساسیت و وسوسه شیطانی ناشی می‌شوند در آیه: أَنَّى مَسَى الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ص / ۴۱ نیز به نظرم وسوسه مراد است و اللّٰه العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۴

آری هر که تجارت و ربا را در یک ردیف قرار دهد دیوانه و مختل الحواس است لذا در جواب این منطوق غلط فرمود: وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا حال آنکه خدا تجارت را حلال و ربا را حرام کرده است اگر هر دو یکی می‌بود خدای احکم الحاکمین هر دو را حلال می‌کرد، بهر حال آدم مختل الحواس نظم جامعه را مختل می‌کند و رباخوار نظم اقتصاد را قَمَنُ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ موعظه، یعنی اندرز و راهنمایی، اعم از آنکه متضمن بیان حکم باشد یا یادآوری آن.

ناگفته نماند: این آیه یک حکم کلی را بیان می‌کند که توبه از ربا بعضی از مصادیق آنست. یعنی: هر گناهکاری که حکم موعظه خدا را شنید و از گناه دست کشید و توبه کرد، گذشته‌ها برای او بخشوده می‌شود ولی کار او در اینکه آیا بعد از توبه، قضا و کفاره و از مردم حلیت خواستن دارد یا ندارد، مربوط به خدا است، ممکن است خدا بفرماید: توبه تو گناه را از بین برد دیگر چیزی لازم نیست مثل کسی که شراب خورده یا دروغ گفته، و یا بفرماید: باید مال مردم را به آنها برگردانی مثل کسی که دزدی کرده است و هکذا «۱».

جمله «فله ما سلف» با ملاحظه «و امره الی اللّٰه» نشان می‌دهد که توبه از ربا و هر گناه دیگر، موجب بخشوده شدن گناه است ولی باید دید آیا بعد از توبه وظیفه دیگری هست یا نه؟ مثلاً یک نفر مسلمان اگر از رباخواری توبه کند راجع به اموالی که از ربا جمع

کرده یک حکمی دارد و اگر کافری مسلمان شود و از رباخواری دست بردارد حکمی دیگر، باید سراغ فقها رفت که با در نظر گرفتن آیات و روایات چه حکمی می‌دهند.

(۱) - استفاده از میزان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۵

وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

به مناسبت صدر آیه، این جمله راجع به فرد گناهان است، ولی چون آن قاعده کلی به مناسبت ربا بیان گردیده، به نظر می‌آید که وعده خلود فقط در باره رباخواری است. آدم رباخوار در عین رباخواری ممکن است حرمت آن را انکار نکند و شاید انکار هم بکند این دو از حیث عذاب یکسان نیستند ولی به حکم آیه هر دو در عذاب خواهند بود، آیا خلود به معنی ابدی است یا مدت طولانی، ذیل آیه ۱۲۷ از سوره انعام بررسی خواهد شد.

۲۷۶- يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ راجع به این آیه به امام صادق - صلوات الله علیه - گفتند: این چطور است حال آنکه می‌بینیم رباخوار مالش روزافزون است؟ فرمود کدام چیز محو کننده تر است از یک درهم ربا که دین را محو می‌کند و اگر توبه کند باید مال مردم را بدهد و دست خالی بماند «۱».

به نظرم مراد از آیه آن نیست که مال ربوی به تدریج از بین می‌رود بلکه منظور آنست که ربا، سعادت و رفاه و اعتدال و محبت که شرط راحت زیستن هستند، ببار نمی‌آورد بلکه آنها را به تدریج محو می‌کند و موجب عداوت و دشمنی و برانگیخته شدن حس انتقام می‌شود. بر خلاف صدقات که پیوسته موجب اعتدال، آرامش، نزدیکی قلبها به همدیگر و راحت زیستن می‌شود.

دلیل این سخن ذیل آیه است که می‌گوید: وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ رباخواری که بسیار ناسپاس و دائم در معصیت است نمی‌تواند با اطمینان خاطر در جامعه آرام زندگی کند: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا طه

(۱) - تفسیر صافی از کافی و فقیه:

«سئل الصادق (ع) عن هذه الآية قيل و قد اری من یا کل الربوا یربوا ما له؟ قال فای محق امحق من درهم ربوا یمحق الدین و ان تاب منه ذهب ما له و افتقر».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۶

/ ۱۲۴، اینست که خدا ربا را بتدریج نابود می‌کند و خاصیت سعادت‌زدایی را از آن می‌گیرد.

۲۷۷- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ فکر می‌کنم ذکر این آیه بعد از آیه محق، کفار، اثم، برای آنست که:

این چنین زیستن بهتر است نه رباخوار زیستن، راجع به لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ...

ذیل آیه ۲۶۲ توضیح داده شد.

۲۷۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی: ای اهل ایمان حالا که حکم ربا را دانستید از خدا بترسید و آنچه از ربا در ذمه دیگران دارید ترک کنید جمله «ان کنتم ...» تأکید ایمان و تقوی در صدر آیه است. از حضرت باقر -

صلوات الله علیه - منقول است: ولید بن مغیره در جاهلیت رباخوار بود، در قبیله ثقیف مقداری از ربا داشت پسرش خالد بن ولید بعد از اسلام آوردن خواست آن را بگیرد. آیه فوق نازل شد «۱» آیه از حکم آنچه تا آن وقت گرفته بودند ساکت است فقط حکم بقیه را بیان می‌کند.

۲۷۹- فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ «اذن» در اینجا به معنی علم و یقین است یعنی: اگر دست برنداشتید یقین کنید به جنگی از جانب خدا و رسولش، این آیه مفید آنست که رباخوار در صورت عدم توبه به حال خود گذاشته نمی‌شود بلکه خدا و رسول با او در جنگ هستند تا تسلیم شود و یا کشته گردد، از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: رباخوار بعد از ثابت شدن رباخواریش، تنبیه می‌شود اگر دفعه دیگر ربا گرفت باز تنبیه

(۱)-

مجمع البیان قال الصادق (ع): آكل الربا يؤدب بعد البینه فان عاد ادب و ان عاد قتل».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۷

می‌شود، اگر باز برگشت کشته می‌شود «۱» درباره آنان که گناه کبیره می‌کنند نقل شده بعد از دو دفعه تنبیه اگر دست برنداشتند کشته می‌شوند.

وَإِنْ تَبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ یعنی اگر توبه کردید فقط از طرف، آنچه را داده‌اید می‌توانید بگیرید، نه ظلم می‌کنید که ربا را هم بگیرید و نه مظلوم می‌شوید که پول اصلی را هم به شما ندهند.

۲۸۰- وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ «۲».

یعنی: اگر به وقت گرفتن رأس المال معلوم شد که طرف در تنگدستی است و قدرت دادن رأس المال را ندارد، وظیفه، مهلت دادن است تا به وسعت و توانگری برسد. «فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» به صورت خبر و در جای انشای حکم است از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که مهلت دادن به قرضدار تنگدست واجب است.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرماید: هر که بخواهد خدا او را در سایه عرشش قرار بدهد روزی که جز سایه لطف خدا سایه‌ای نیست، تنگدست را مهلت دهد یا از حقش بر او بگذرد «۳» لذا در ذیل آیه فرموده: وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. یعنی اگر رأس المال را به تنگدست صدقه کنید و نگیرید آن برای شما

(۱)-

مجمع البیان «قال الصادق عليه السلام: آكل الربا يؤدب بعد البینه فان عاد ادب و ان عاد قتل».

(۲)- «كان» در آیه، تامه است به معنی (وجد) و احتیاج به «خبر» ندارد.

(۳)-

تفسیر عیاشی: (سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: قال رسول الله (ص): من اراد ان يظله لله في ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله فلينظر معسرا او ليدع له من حقه.

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۸

بهتر است اگر صلاح خود را بدانید زیرا هم دلی بدست آورده‌اید و هم خدا را خوشنود ساخته‌اید.

۲۸۱- وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ به نقل ابن عباس و سدی این آخرین آیه است که به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شد و جبرئیل با آن حضرت گفت: آن را در رأس (بعد) آیه ۲۸۰- سوره بقره بگذار و آن حضرت بعد از نزول این آیه ۲۱ روز و به قولی هفت روز زنده ماندند در قاموس قرآن (قرء- قرآن) این مطلب را به تفصیل آورده‌ام.

این آیه در ذیل آیات ربا، تهدید صریح است به رباخواران ولی ذیل آن عام شامل صدقه و مهلت دهندگان نیز هست و گوید: به

هر کس آنچه کرده در قالب رحمت یا عذاب بطور کامل داده خواهد شد پاداش خوبان نقصی نخواهد داشت.

نکته‌ها

اشاره

رباخواری از گناهان کبیره است، به رباخوار در صریح قرآن وعده آتش داده شده، در روایات امامان علیهم السّلام، هفت گناه از همه گناهان خطرناکتر شمرده شده که یکی از آنها رباخواری است.

از امام صادق علیه السّلام نقل شده: یک درهم ربا بدتر است از هفتاد زنا با ذات محرم «۱» از علی علیه السّلام روایت شده: خورنده و خوراننده و نویسنده و شاهد ربا در آن یکسانند «۲» یعنی همه گناهکارند و از امام صادق علیه السّلام نقل شده که رسول

(۱) -

کافی: «عن ابی عبد الله (ع) قال: درهم رباء اشد من سبعین زنیة کلها بذات محرم».

(۲) -

کافی: «قال امیر مؤمنین علیه السلام: آکل الربا و مؤکله و کاتبه و شاهده فیه سواء».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۹

خدا صلی الله علیه و آله از خوردن ربا و شهادت باطل و نوشتن ربا نهی کرد و فرمود: خدا بخورنده و خوراننده و نویسنده و دو شاهد ربا لعنت کرده است «۱» باید هم چنین باشد، کاری که بتدریج سبب بدبختی اکثریت و کشیده شدن ثروت به سوی اقلیت محدودی باشد، خارج از نظام خلقت و مورد لعنت خداست.

صندوق قرض الحسن

امروز صندوقهای قرض الحسن مطلب را خیلی روشن کرده است عده‌ای پولهای خود را تحویل صندوق می‌دهند و دفترچه می‌گیرند هر وقت خواستند مقداری می‌گیرند و یا بر پول اضافه می‌کنند، صندوق از پولهای ذخیره شده به مردم وام بدون بهره می‌دهد و کارگشایی می‌کند، اگر گویی امروز با این وضع که پیش آمده نمی‌شود بانکداری را از زندگی حذف کرد و گرنه کار جامعه به سقوط کشانده می‌شود.

گوئیم این فکر زائیده وضع فعلی است اگر دولتها در بانکها سرمایه گذاری کنند و به مردم در مقابل پولی که در بانک دارند سود ندهند، چون مردم برای نگهداری پول خود محلی ندارند قهرا در بانک خواهند گذاشت.

این پولها با پولی که دولت می‌گذارد یک رقم بسیار بزرگ خواهد شد، آن وقت می‌توان ۵۰ درصد این پول را به مردم وام بدون بهره داد، در این صورت هم احتیاج مردم رفع خواهد شد و هم مسئله ربا پیش نخواهد آمد، به عبارت دیگر بانکها به صندوقهای قرض الحسن تبدیل خواهند شد، فقط می‌ماند حقوق کارمندان بانکها آنها را با گرفتن مقداری حق الزحمه از وام گیرندگان، حل

(۱) -

وسائل «عن الصادق عن آبائه عليهم السلام في مناهي النبي» صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ نَهَى عَنْ أَكْلِ الرِّبَا وَشَهَادَةِ الزُّورِ وَكِتَابَةِ الرِّبَا وَقَالَ إِنَّ لِلَّهِ لَعْنَ أَكْلِ الرِّبَا وَمُؤْكَلِهِ وَكَاتِبِهِ وَشَاهِدِيهِ».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۳۰

خواهد شد.

ممکن است دولت بانکها را یک اداره مخصوص حساب کرده حقوق کارمندان آن را خود تأمین کند ایضا ساختمانهای آن را. خلاصه اگر دولت‌ها «دید» اسلامی داشته باشند و کارها را از نظر قرآن بررسی کنند این عمل مثل آب خوردن سهل خواهد بود اشکال در این است که «دید» غربی داریم نه اسلام به امید آن روز که به کارها از دریچه اسلام بنگریم.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۳۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸۲ تا ۲۸۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَخْسِ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْهَ تَطِيعُ أَنْ يُمْلَلَ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَإِيَّاهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَلَّوْا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲) وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمَّ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۳۲

۲۸۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید: چون معامله‌ای کردید که در آن وامی هست تا مدت معین آن را بنویسید، نویسنده‌ای میان شما به عدالت بنویسد کاتب از نوشتن چنان که خدا به وی آموخته دریغ نکند او بنویسد و آنکه حق به گردن او است املا کند از خدا که پروردگار اوست بترسد و از آن چیزی نکاهد، اگر کسی که حق به عهده اوست سفیه یا ضعیف است و یا املا کردن نمی‌تواند، سرپرست او به عدالت املا کند، دو گواه از مردان خود (بر آن حق) گواه گیرید، اگر دو مرد نباشند یک مرد و دو زن از گواهانی که می‌پسندید، که اگر یکی فراموش کند دیگری او را یادآوری نماید، گواهان چون (برای تحمل یا ادای شهادت) دعوت شدند، امتناع نکنند ملول نباشید از نوشتن آن (حق) کوچک باشد یا بزرگ تا مدتش.

این کار پیش خدا عادلانه و برای ادای شهادت بعدی استوارتر و نزدیکترین (راهی است که) اشتباه و شک نکنید، مگر آنکه معامله نقد باشد که میان خویش دست بدست می‌کنید مانعی نیست که آن را بنویسید، چون داد و ستد کردید گواه بگیرید، نویسنده و گواه (از این کار) ضرر نبینند و اگر ضرر رسانید آن بر شما گناه است، از خدا بترسید، و خدا تعلیمتان می‌دهد، خدا به همه چیز داناست.

۲۸۳- و اگر در سفر بودید و کاتب پیدا نکردید گروگانی تحویل داده شده کافی است و اگر بعضی از شما به بعضی اطمینان داشت (و وثیقه نخواست) آنکه امین شمرده شده امانت (بدهی) خود را بدهد و از خدا که پروردگار اوست بترسد، گواهی را

کتمان نکنید هر که کتمان کند قلبش گناهکار است، خدا به آنچه می‌کنید داناست.

کلمه‌ها

تداینتم: تداین به معنی معامله‌ای است که در آن دین باشد اعم از نسیه و سلف:

«تداین القوم. تعاملوا بالدين».

یأب: از «أب» به معنی امتناع کردن.

یملل: املا و املاء به معنی دیکته کردن و گفتن مطلبی است که بنویسند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۳

املال لغت حجاز و بنی اسد، املاء لغت بنی تمیم و قیس است (اقرّب الموارد).

یبخس: بخش کم کردن و ناقص کردن است: «بخسه بخسا: نقصه».

تضل: ضلال و ضلالت به معنی انحراف از حق است، فراموش کردن را ضلال گویند که انحراف از یادآوری است، آن در آیه ظاهرا به معنی نسیان و فراموشی است.

تسئموا: سئم به معنی ملالت و دلنگی است که در اثر مفصل بودن چیزی عارض شود.

اقسط: قسط (بکسر سین) عدالت و به فتح آن ظلم و انحراف است (اقرّب الموارد) اقسط: ظاهرا وصف است نه اسم تفصیل، رجوع به (اقرّب الموارد).

ادنی: دنی: نزدیک. ادنی: نزدیکتر.

تدیرونها: اداره به معنی گردانیدن است.

فسوق: فسق و فسوق به معنی خروج از حق، اصل آن معنای خروج می‌دهد.

رهان: در اصل مصدر است به معنی وثیقه گذاشتن ولی در آیه به معنی وثیقه است (راغب) به قولی آن جمع رهن است.

آثم: گناهکار. اثم: گناه.

شرحها

این دو آیه درباره سند نوشتن، وثیقه گذاشتن، گواه گرفتن و نظیر آن در معاملات است، دستورهای آن نوعا ارشادی و از باب راهنمایی است، امروز اهمیت و ضرورت اسناد نویسی و گواه گرفتن و وثیقه گذاشتن بر کسی پوشیده نیست و بدون مراعات آنها جامعه فلج خواهد شد، از امتیازات قرآن مجید است تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۴ که آنها را بررسی می‌کند.

۲۸۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ كَفَتِيم: تداین معامله‌ای است که در آن «دین» باشد علی هذا «بدین» قید توضیح است در مقابل «تجاره حاضرة» که خواهد آمد و هر دو طرف آن نقد است، ضمیر «فاکتبوه» بهتر است به «تداین» برگردد یعنی این معامله را بنویسید قهرا در این صورت «دین» هم نوشته خواهد شد و شاید به «دین» برگردد، ابن عباس گفته این آیه فقط درباره «سلف» است، ولی ظهور آن چنان که گفته شد اعم می‌باشد.

وَلْيُكْتَبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ.

ظهور «کاتب» در آنست که غیر از متعاملین باشد، از «لا یأب» به نظر می‌آید که نهی تنزیهی است یعنی حالا که خدا او را قدرت نوشتن داده و تعلیم کرده نباید از نوشتن امتناع کند.

فَلْيَكْتُبْ وَ لِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا يَخْسِرَ مِنْهُ شَيْئاً.

یعنی لازم است آنکه دین در ذمه اوست کم و کیف آن را به سند نویس دیکته و املاء کند، فاعل «لیتق» ظاهراً مدیون مورد نظر است، یعنی مدیون از خدا بترسد و در موقع املاء از حق و دین چیزی نکاهد.

فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَ لِيَهُ بِالْعَدْلِ.

سفیه یعنی ابله و کم شعور، ضعیف مثل صغیر و عاجز، آنکه قدرت املاء ندارد مانند لال و الکن و نظیر آن در همه این صور سرپرست او املا می کند.

وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص:

۵۳۵

شاهد گرفتن در معامله واجب نیست ولی بهتر است، دو نفر مرد و یا یک مرد و دو زن از برای آنست که در صورت انکار طرف، با بینه بتوان دین را اثبات کرد. لفظ «ممن ترضون» نشان می دهد که هر شاهد به درد نمی خورد بلکه باید مورد اعتماد و رضایت طرفین و مورد قبول از نظر شرع باشند.

أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى.

«تضل» در اینجا به معنی نسیان است به قرینه «تذکر» یکی از قارئان بنام حمزه «ان» را بکسر الف خوانده و شرطیه گرفته است ولی دیگران بفتح الف خوانده‌اند «۱» یعنی دو نفر بودن زن برای آنست که مبادا یکی فراموش کند آن وقت دیگری به او یادآوری نماید و چون با هم گفتگو کردند قضیه را به یاد می آورند، از این معلوم می شود که نسیان زنان در اینگونه کارها بیش از مردان است «۲».

وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا لَفْظَ «مَا» بَعْدَ «إِذَا» بَرای تأکید است و معنایی ندارد این جمله راجع به تحمل شهادت است یعنی وقتی که گواهان را دعوت کردند که بیایند و گواه باشند و بگویند قضیه از چه قرار است آنها از آمدن امتناع نکنند چنان که: وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ در ذیل آیه راجع بادای شهادت است.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: چون گواهان را پیش از نوشتن سند بخوانند از اجابت امتناع نکنند عیاشی از هشام بن سالم نقل کرده به امام صادق علیه السلام گفتیم «وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ» فرمود آن بعد از تحمل شهادت است «۳».

(۱) - «ان تضل» در تقریر «حذرا من ان تضل» است.

(۲) - تکرار لفظ «احدیهما» برای آنست که اولی راجع به یکی لا- علی التعمین است ولی دومی همان است که شهادت را بخاطر داشته است (از المیزان).

(۳) -

کافی کتاب شهادات. «عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یأب الشهداء ان تجیب

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۶

آیه الله العظمی خوبی در منهاج الصالحین فرموده: خلافتی نیست در اینکه بعد از تحمل شهادت ادای آن واجب است و اگر به شهادت بخوانند به شرط عدم ضرر، و اقرب آنست که تحمل شهادت در صورت دعوت واجب است با عدم ضرر.

وَ لَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَى أَلَّا تَزْتَابُوا.

این، حکمت و علت دستورهای فوق است یعنی این کار پیش خدا عادلانه و مورد رضای خداست، و برای شهادت بعدی استوارتر و سندی محکم و کوتاهترین راهی است که در مقدار دین و مدت به اشتباه نیافتید.

إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا.

مراد از «تجاره حاضره» چنان که گفته‌اند معامله نقدی است، شاید «حاضره تدیرونها» مفید نقد بودن باشد یعنی تجارتی حضوری و تبادلی است و به آینده ربطی ندارد، در این صورت اگر نویسد مانعی نیست.

وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ.

یعنی در معامله نقدی تنظیم سند لازم نیست ولی شاهد بگیرید، گفته‌اند:

شاهد گرفتن نیز مستحب است لفظ «لا یضار» صیغه مجهول و در اصل «لا یضار» بفتح راء است یعنی نویسنده سند و شاهد مورد ضرر و اذیت واقع نشود و اگر به صیغه معلوم و بفتح راء اول باشد منظور آنست که نویسنده و شاهد ضرر نرسانند و موجب اذیت نشوند ولی جمله «و ان تفعلوا» روشن می‌کند که وجه اول مراد است.

وَ إِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ اگر به شاهد و سند نویس اذیت کنید

حین تدعی قبل الكتاب»

تفسیر عیاشی عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت «و لا تکتبوا الشهاده» قال: بعد الشهاده.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۷

از طاعت خدا خارج شده‌اید و آن گناه است، آن گاه در مقام موعظه و تهدید فرمود: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

۲۸۳- وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ.

راغب در مفردات گوید: رهن و رهان هر دو به معنی وثیقه (مرهون) «۱» و در اصل مصدر می‌باشند یعنی اگر به وقت معامله در سفر بودید و کاتب نیافتید گروگانی در اختیار طلبکار بگذارید کافی است، در مجمع البیان فرمود:

به اجماع فقهاء در رهن، قبض شرط است و گرنه منعقد نمی‌شود ولی در تفسیر آلاء الرحمن آن را منع کرده لازم است به «فقه» رجوع شود ناگفته نماند رهن به جای سند و شاهد در وطن و حضر نیز کفایت می‌کند.

فَإِنْ مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فليؤدِّ الَّذِي أَوْ تَمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ.

یعنی اگر: طلبکار به بدهکار اطمینان داشت و بدون گروگان و شاهد و سند، جنس را در اختیار او گذاشت، لازم است بدهکار از خدا بترسد و طلبی را که در آن مورد اطمینان بوده، بموقع بدهد «۲».

وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثَمُ قَلْبُهُ.

اگر الف و لام «الشهادة» برای استغراق باشد، این جمله یک حکم کلی است و شهادت مورد آیه یکی از مصادیق آنست، یعنی: هیچ شهادتی را کتمان نکنید و هر که آن را کتمان کند و در وقتش ادا نکند، قلبی گناهکار دارد، ناگفته نماند: ادای شهادت با زبان و کتمان آن با قلب است بدانجهت «آثم قلبه» آمده، آیه شاهد است که نسبت گناه به قلب هم داده می‌شود مثل: إِنْ تُبَدُّوا مَا

فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ بقره / ۲۸۴، در آخر آیه فرموده:

که خدا به همه کارهای شما داناست وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.

(۱) - «رهان» در آیه به نظرم مبتداء خبر محذوف است و تقدیر آن: «فرهان مقبوضه تکفیکم» می‌باشد لفظ «مقبوضه» نشان می‌دهد که «رهان» جمع رهن است چنان که گفته‌اند.

(۲) - «امانتته» مصدر به معنی مفعول است (ما اؤتمن فیه).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۴]

اشاره

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفُوْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴)

۲۸۴- از آن خداست آنچه در آسمانها و زمین است و اگر آنچه در دل دارید آشکار کنید یا پنهان دارید خدا شما را برای آن به حساب می‌کشد، پس آنکه را بخواهد می‌آمرزد و آنکه را بخواهد عذاب می‌کند، خدا به همه چیز تواناست.

کلمه‌ها

تبدوا: بدو: آشکار شدن ابداء آشکار کردن، آن در آیه از باب افعال است.
انفسکم: مراد از «انفس» در اینجا باطن است (قلب، صدر و غیره).

شرحها

به نظر می‌آید: این آیه به مناسبت «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ...» نازل شده و در حقیقت متمم آنست و در عین حال یک مطلب مستقلی است و حکایت از احاطه کامل خدا به باطن بندگان دارد خواه کتمان شهادت باشد یا غیر آن.

۲۸۴- لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.

ظاهرا مراد از «ما فی السموات» موجودات بالا و از «ما فی الارض» موجودات پائین است، علی هذا سماوات و ارض نیز به این حکم داخل هستند یعنی مالک اصلی همه موجودات خداست.

وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ.

آیه صریح است در اینکه انسان در مقابل اعمال قلبی و درونی مسئول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۹

است رجوع شود به «نکته‌ها» یعنی آنچه در آسمانها و زمین هست مال خداست شما هم از جمله آنها و مال خدا هستید لذا شما را در مقابل افکار باطنی خواه اظهار بکنید و یا نه، مسئول خواهد شمرد و به حساب خواهد کشید.

فَيَعْفُور لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ پس از روشن شدن حساب و استحقاق عذاب هر که را بخواهد مطابق رحمت خویش مورد عفو قرار می‌دهد و هر که را بخواهد به موجب عدالت به عذاب می‌کشد علت عذاب که معلوم است، این تبعیض روی عوامل دیگری است و گرنه خدا کار جزاف نمی‌کند.

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خدا به هر چیز، از جمله محاسبه آمرزش و عذاب تواناست.

نکته‌ها

مراجعه به آیات نشان می‌دهد گناهان به دو قسمت تقسیم می‌شوند. گناهان خارجی و عملی و گناهان باطنی و قلبی مثلا آیه إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيخَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ نور/ ۱۹ می‌گوید که دوست داشتن رواج فحشاء گناه است و آیه وَ

مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ بقره/ ۲۸۳ از گناهکار بودن قلب خبر می‌دهد و در آیه وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بقره/ ۲۲۵ آمده است که از کسب و عمل قلب مؤاخذه می‌شوید همچنین در آیه وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ ... و بالاخره آیه ذیل، قلب را مانند گوش و چشم مسئول می‌داند إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا اسراء/ ۳۶.

از این آیات روشن می‌شود که اعتقادات قلبی، کینه‌ها، علاقه‌ها، مهرها و خلاصه آنچه به وسیله قلب انجام می‌گیرد باید از روی دلیل باشد و گرنه، شخص تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۵۴۰ در مقابل آنها مسئول است.

اگر کسی: معاویه، ابن ملجم اصلی، معاویه و ابن ملجمهای زمان را دوست بدارد پیش خدا مسئول است آن قلب گناهکار است زیرا دلیلی به این دوست داشتن ندارد، و هم چنین اگر کسی علی بن ابی طالب علیه السّلام و سایر مردان خدا را دشمن دارد قلبی گناهکار دارد و دلیلی به این عداوت نخواهد یافت و همان گونه است همه عقائد باطله و نظیر آنها. در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام در خصوص بعضی از ستمگران آمده که اگر کسی ذره‌ای از محبت آنها را در دل داشته باشد سزاوار است که خدا او را داخل بهشت نکند.

واردات قلبی و وسوسه‌ها از این مسئله مستثنی هستند که آنها از اختیار خارج می‌باشند و در پیش خدا عذابی ندارد. در کافی، بابی تحت عنوان «من یهمّ بالحسنه او السيئه» (۱) منعقد کرده و روایاتی نقل می‌کند که خلاصه آنها این است: نیت گناه، گناه نیست، ولی آن روایات منافات با این آیات ندارند اولاً آنها راجع به اعمال خارج هستند که نیت منشأ آنهاست، ولی آیات، راجع به عمل مستقل قلب است، ثانیاً مضمون آنها این است که اگر کسی قصد گناه کرد ولی عمل نکرد، عمل نکردن یک نوع اعراض از گناه است که شاید سبب آموزش نیت باشد.

(۱) - اصول کافی ج ۲ / ۴۲۸.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۵۴۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸۵ تا ۲۸۶]

اشاره

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵) لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)

۲۸۵- پیامبر به آنچه از طرف خدایش به او نازل شده ایمان آورده است، مؤمنان (نیز) همگی به خدا و ملائکه او و کتابها و پیامبران او ایمان آورده‌اند (و گویند) میان هیچ یک از پیامبران خدا فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم پروردگارا آموزش تو را (می‌جوئیم) و بازگشت به سوی تو است.

۲۸۶- خدا هیچ کس را جز به مقدورش تکلیف نمی‌کند، هر چه نیک کرده برای او است و هر چه بد کرده به زیان اوست پروردگارا اگر فراموش کرده یا خطا کردیم ما را مؤاخذه نکن پروردگارا بر ما تکلیف سنگین بار مکن چنان که بر پیشینیان کردی، پروردگارا بر ما چیزی را که به آن تاب نداریم تحمیل مکن، ما را بیامرز، آثار گناهمان را بپوشان و به ما رحم کن تو سرپرست

مایه پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان.

کلمه‌ها

المصیر: مصدر میمی است به معنی بازگشت و اسم مکان آید به معنی بازگشتگاه باید دانست سیوروت بازگشتی به صورت تحول مانند جنین شدن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۲ نطفه است.

وسعها: وسع مقدور، آن در اصل به معنی فراخی است و معنای مقدور و میسور می‌دهد (مصدر از برای مفعول).
اکتسبت: فرقی که قابل قبول باشد و نفس را قانع کند میان کسب و اکتساب بدست نیامده، رجوع شود به قاموس قرآن.
اصر: آن در اصل به معنی سنگینی است و در آیه به معنی تکلیف سنگین است (مصدر به معنی فاعل).
تحملنا: حمل (بفتح حاء) بار و بار برداشتن. حمل (بکسر حاء) بار ظاهری، تحمیل: بار کردن.
فانصرنا: یعنی: ما را غالب و پیروز کن. نصر در اینجا به صورت غالب کردنست.

شرحها

می‌شود گفت که: این دو آیه، خلاصه و نتیجه‌گیری است از تمام سوره.

توضیح اینکه: در این سوره از سجود ملائکه، مخالفت ابلیس، رانده شدن آدم از بهشت، آمدن پیامبران، ایمان آوردن به آنها، کفر ورزیدن از آنها، گرفتار شدن به بلا در اثر مخالفت، راهنمایی‌های خدا، اثر انفاق، بلای رباخواری و ... بحث شد. بازده و نتیجه همه اینها آنست که مسلمانان و پیامبرشان، به خدا و ملائکه و پیامبران و کتابهای خدا ایمان بیاورند و اظهار اطاعت کنند و از خدا استعانت جویند که از گناهانشان بگذرد، بلاهای گذشتگان را بسرشان نیاورد و بر دشمنان پیروزشان گرداند، با در نظر گرفتن آنکه خدا کمتر از توانایی انسان تکلیف می‌کند و عمل هر کس هر چه باشد به خودش مربوط است.

۲۸۵- آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ.

ظاهر آنست که «و المؤمنون» عطف بر «الرسول» باشد، یعنی پیامبر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۳

و مؤمنان ایمان آوردند به آنچه از سوی خدا به پیامبر نازل شد، این ثنای بزرگی است از خدا نسبت به آن حضرت و مؤمنان. شرط اصلی هر قیام و نهضت آنست که رهبر قیام و کادر او به اصالت قیام ایمان داشته باشند، تمام پیامبران به دین خود ایمان واقعی داشتند، همچنین پرورش یافتگان آنها. جریان مباحله با نصارای نجران ایمان آن حضرت را کاملاً متجلی نمود.

كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ

ایمان در جمله بالا مبهم بود، در این جمله به تفصیل ذکر شده، کلمه «لا نفرق ...» بعد از لفظ «رسله» حاکی از آنست که باید همه پیامبران خدا مورد تصدیق باشند درباره آنان که به بعضی از پیامبران ایمان می‌آورند و به بعضی ایمان نمی‌آورند آمده: أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا نساء / ۱۵۰.

و قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ «۲».

مؤمنان در مقام اعتراف به بندگی می‌گویند: فهمیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا انتظار آمرزش تو را داریم، به نظرم منظور آن نیست که کلام را به زبان می‌آورند بلکه عملشان گویای این سخن است و این جمله در ضمیرشان نقش بسته، چنان که در عکس آن: قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا بقره / ۹۳ نیز چنین است.

ناگفته نماند: صیوررت، رجوعی است توأم با تحول و تدریج مانند تحول نطفه به جنین و انسان، آدمی در راه بازگشت به خدا در اثر اعمال نیک و بد از حالی به حالی منتقل شده یا بهشتی می‌گردد و یا جهنمی و همه به سوی خدا برمی‌گردند: **كُلُّ إِنَّا رَاجِعُونَ** انبیاء/ ۹۳ **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا** مائده/ ۱۵۰.

(۱) - «لا نفرق» در تقدیر «و یقولون لا نفرق...» است.

(۲) - **غفرانک** مفعول فعل محذوف و تقدیر آن «نسأل غفرانک» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۴

۲۸۶- **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.**

این جمله در آیه ۲۳۳ نیز گذشت و در سوره انعام/ ۱۵۲، اعراف/ ۴۲، مؤمنان/ ۶۲ نیز آمده است، وسع «۱» در اصل به معنی فراخی و گسترش و در آیات قرآن به معنی مقدور و میسر است یعنی: خدا به هیچ کس تکلیف نمی‌کند مگر مقدور او را، چیزی را که در حد توانایی اوست، این یک قاعده کلی و عقلی و دینی است و منشأ هزاران احکام می‌باشد لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت مراد از «له- علیه» نفع و ضرر است یعنی برگشت اعم از بد و نیک بخود انسان است.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا.

در قاموس قرآن مشروحا گفته‌ام: خطا سه قسم است یکی آنکه انسان کار حرام را از روی عمد و بی‌اعتنایی انجام دهد، این خطا مسئولیت‌آور است.

مثل **مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُعْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا نوح/ ۲۵** بلی **مَنْ كَسَبَ سَيئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ** بقره/ ۸۱ لذا در مجمع البیان خطا را گناه معنی کرده است.

بعضی از نسیانها نیز از بی‌اعتنایی و اهمال ناشی می‌شوند و شاید مراد از آن بی‌اعتنایی باشد مثل: **كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا طه/**

۱۲۶ پس این خطاها و نسیانها مورد مؤاخذه هستند، لذا مؤمنان در مقام استغاثه می‌گویند: **رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا ...**

و اما «اصر» به معنی تکلیف سنگین است، بنی اسرائیل در اثر تخلف از فرمان خدا، تکالیف شاقی بر آنها بار گردید، در سوره نساء آیه ۱۶۰ آمده:

(۱) - وسع مصدر است به معنی مفعول. در جوامع الجامع فرموده: «الوسع ما يسع الانسان ولا يضيقه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۵

فَبَطَّلْ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ که در اثر ستمکاری بعضی از حلالها به آنها حرام شده است و در جای دیگر بعد از نقل محرّمات آمده **ذَلِكَ جَزَائِهِمْ بِبَغْيِهِمْ** انعام/ ۱۴۶، این تحریم در اثر تجاوز آنها بود، باید دانست در اصل شریعت تکلیف سنگین نیست ولی نافرمانیها آن را سنگین می‌کنند چنان که از «حمله...» معلوم می‌شود، ولی باید دانست که آنها تکلیف خارج از مقدور نبود و گرنه مخالف **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** می‌شد.

مؤمنان در این قسمت از آیه، دو تقاضا از خدا دارند: یکی عدم مؤاخذه در مقابل نسیان و خطا، دیگری گرفتار نشدن به تکلیف سنگین که دیگران گرفتار شدند.

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ تکرار لفظ «ربنا» خصوصاً بخصوصی در برابر خدا و چنگ زدن به مقام ربوبیت و کارسازی است، مراد از «ما لا طاقه لنا» عذابهای منهدم کننده و خانمان برانداز است که در اثر گناهان پیش می‌آیند، این تقاضای دیگر مؤمنان از مقام ربوبیت است که به چنان بلاها گرفتار نشوند.

وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ به نظر می‌آید مراد از «اغفر لنا» از بین بردن آثار وضعی گناهان باشد که غیر از عفو است. در اینجا مؤمنان چهار خواهش دیگر از خدا دارند، که می‌گویند: خدایا ما را بیامرز، آثار گناهان را از ما ببر، و ما را قرین رحمت خود فرمای، و بر قوم کافران پیروز گردان. آمین.

نکته‌ها

یکی از بزرگترین کارهای نیک تربیت انسان است، تربیتی که بر اساس ایمان به خدا و معاد باشد، اگر انسانها چنین تربیت شوند، دنیا مدینه فاضله تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۴۶

خواهد شد، هدف بزرگ پیامبران تربیت انسانهاست، به غیر از دو عامل فوق، هیچ عاملی، مفید بودن و انسان بودن انسان را تضمین نمی‌کند، آنکه به خدا و مجازات عقیده ندارد کدام عامل می‌تواند او را از خیانت و جنایت و ... باز دارد راهی که قرآن در پیش گرفته بهترین راه برای تربیت انسان و پیشبرد تمدن است باید از آن پیروی نمود، آری آن انسان به حال جامعه مفید خواهد بود که بگوید: رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا ...

در ۲۵ صفر الخیر ۱۳۹۸ از تفسیر سوره بقره نزدیک به ظهر فارغ شدم.

و الحمد لله و هو خیر ختام

[جلد دوم]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره آل عمران

اشاره

در مدینه نازل شده و دویست آیه است

نظری بر سوره مبارکه

۱- طبرسی و دیگران را عقیده بر این است که: آل عمران سومین سوره‌ای است که بعد از سوره انفال در مدینه نازل گردیده است، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره سوم است این سخن در مقدمه گفته شد ولی شاید منظور آن باشد که در ترتیب فعلی قرآن آل عمران سومین سوره است چنان که بعدا خواهد آمد.

۲- تعداد آیات آن باتفاق همه، دویست آیه است، مگر در قرائت شامی که صد و نود نه (۱۹۹) است، ولی دویست بودن نزد ما اعتبار دارد، زیرا بوسیله عاصم بن ابی النجود بامیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد چنان که در اول بقره گفته شد. بنقل تفسیر خازن این سوره دارای سه هزار و چهارصد و هشتاد (۳۴۸۰) کلمه و چهارده هزار و پانصد و بیست (۱۴۵۲۰) حرف است.

۳- نامگذاری به «آل عمران» ظاهرا بعثت آمدن ماجرای نذر همسر عمران، ولادت مریم و ولادت عیسی علیه السلام در این سوره است و از باب تسمیه کل باسم جزء می‌باشد، روایات شیعه و اهل سنت حاکی است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با

همین نام خوانده شده است، در مجمع البیان نقل شده آن حضرت فرمود:

سوره بقره و سوره آل عمران را یاد بگیرید که دو نور افشانند، بر سر قرائت کننده روز قیامت سایه می‌افکند ...

«قال: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَلَّمُوا سُورَةَ الْبَقَرَةِ وَ سُورَةَ آلِ عِمْرَانَ فَانَهُمَا الزَّهْرَاوَانِ وَ انَهُمَا تَظَلَّانِ صَاحِبَهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...»

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۲

۴- سوره مبارکه بی شک مدنی است، طبرسی رحمه الله فرموده: همه مفسران چنین گفته‌اند، و علاوه آیات سوره، گواه صدق این مدعا است.

۵- مشکل است بگوئیم: همه سوره بیکبار نازل گشته است، مثلاً مقداری از آیات آن در رابطه با جنگ تاریخی «احد» می‌باشد که در اواخر سال سوم هجرت اتفاق افتاده است، علی‌هذا باید این سوره در اواخر همان سال نازل شده باشد، از طرف دیگر حدود هشتاد آیه راجع بجریان آل عمران و آمدن هیأت نجرانی بمدینه و مباحله با آنهاست.

ابن اثیر در تاریخ کامل تصریح کرده که مباحله با نصاری در سال دهم هجرت واقع گردید و آن روز ۲۴ ذو الحجه، شش روز بعد از جریان مقدس غدیر خم بود و از عمر آن حضرت فقط دو ماه و چهار روز باقی مانده بود، از گفته طبرسی در «اعلام الوری» و از تاریخ یعقوبی نیز چنین معلوم می‌شود، علی‌هذا حدود هشتاد آیه در این رابطه باید در سال دهم نازل شده باشد.

اما ابن اسحاق در سیره خود که سیره ابن هشام نام دارد، مباحله را در اوائل هجرت نقل کرده است «۱».

طبرسی رحمه الله فرموده: محمد بن اسحاق و کلبی و ربیع ابن انس گفته‌اند:

اوائل سوره تا هشتاد و چند آیه درباره هیأت نجرانی نازل شده است که بمدینه آمدند از این کلمه بنظر می‌آید که طبرسی قول ابن اسحاق را پذیرفته است، بهر حال باید گفت: این سوره بتدریج در موارد لزوم نازل گشته و بدستور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، آیات آن رویهم گذاشته شده، تا یک سوره تشکیل گردیده است.

المیزان نظر می‌دهد که شاید این سوره بیکبار نازل شده باشد زیرا آیات آن دارای نظم و نسق واحدی است، گفته ابن اسحاق که اوائل سوره درباره هیأت نجران نازل گردیده بنظر المیزان اجتهاد از جانب خود اوست. ناگفته نماند:

(۱) سیره ابن هشام ج ۱. [.....]

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳

فرموده المیزان در صورتی قابل قبول است که مباحله در اوائل هجرت اتفاق افتاده باشد.

۶- این سوره با قیومیت و سرپرستی خدا شروع می‌شود، نظر قرآن را درباره تورات و انجیل بیان می‌دارد، جریان ولادت عیسی را بررسی می‌کند، کسانی را که عیسی را خدا یا پسر خدا می‌دانستند به مباحله می‌خواند، اشکالهایی را که یهود و نصاری بر قرآن و اسلام داشتند نقل و جواب می‌دهد، بجنگ بدر اشاره می‌کند و به تحلیل جنگ احد و علل شکست مسلمین می‌پردازد، مسلمانان را دعوت باتحاد و لا- تَفَرَّقُوا می‌کند، با فرمان لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ از جریان «عوامل نفوذی» بر حذر می‌دارد و در آخر توجه بخدا و اتحاد در دین را دواي دردها معرفي می‌کند.

بنظر می‌آید: غرض عمده سوره، تحکیم موضع مسلمین، رفع اشکالات یهود و نصاری، دعوت بوحدت و توجه دادان بخدا است، در این بین، دریایی از حقائق و واقعیتها در این سوره مورد نظر خداوندی است که در دسترس انسانها قرار داده شده است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الم (۱) اللَّهُ - إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳) مِنْ قَبْلُ هُدًى
 لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (۴)
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۵) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶)
 بنام خدای رحمان رحیم
 ۱- الف، لام، میم «۱».

۲- خدا، که جز او معبودی نیست همان زنده و مدبر است.

۳- این کتاب را بحق بر تو نازل کرده، که کتابهای پیشین را تصدیق می‌کند، تورات و انجیل را پیش از قرآن برای هدایت بشر فرستاده و نیز فرقان را نازل کرده است:

۴- کسانی که آیات خدا را انکار کرده‌اند برای آنها عذاب سختی هست، خدا توانا و انتقامگیر است.

۵- حقا که چیزی در آسمان و زمین برای خدا نهان نمی‌ماند.

۶- او همان است که شما را در رحم‌ها هر طور که می‌خواهد شکل می‌دهد، معبودی جز او نیست توانا و حکیم است.

(۱) الم را در اینجا مانند بقره یک آیه شمرده‌اند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۵

کلمه‌ها

الم: حروف مقطعه را در اوّل سوره اعراف بررسی خواهیم کرد.

حی: زنده، صفت مشبّهه است، دلالت بر دوام حیات دارد نظیر: الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ فرقان / ۵۸ «هو الحي» یعنی فقط او زنده حقیقی است.

قیوم: مدبر کامل، سرپرست، اداره کننده، «الدائم القيام بتدبير الخلق» (بقره / ۲۵۵).

مصدق: تصدیق کننده.

تورات: نام کتابی است که بر موسی علیه السلام نازل گردید، در زبان عبری بمعنی قانون است.

انجیل: نام کتابی است که بر عیسی علیه السلام نازل گردید، کلمه یونانی است بمعنی بشارت.

فرقان: فارق میان حق و باطل، در اصل مصدر است بمعنی فاعل. طبری آن را مطلق فارق ولی راغب، فارق حق و باطل می‌داند.

انتقام: نقم: انکار کردن «نقم الامر: انكره» عقوبت را از آن انتقام گویند که انکار عملی کار قبیح است.

یصوّرکم: صورت: شکل. تصویر: شکل دادن. «یصوّرکم»: شکل می‌دهد شما را، تصویر اعم از مجسم کردن و عکس کشیدن است.

ارحام: جمع رحم. محل تشکیل و رشد جنین در شکم مادر، در قرآن همیشه بلفظ جمع آمده است.

شرحها

در این آیات که به منزله عنوان همه سوره است. سخن از تدبیر و قیومیت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۶ خداست: انزال کتب، ارشاد مردم بوسیله انبیا از مصادیق قیومیت خدا می‌باشد آنها که بقیومیت و ارشاد خدا تن در ندهند، عذاب سختی در انتظار آنهاست، خدا از آنها بی‌خبر نیست، زیرا که هیچ چیز از خدا در زمین و آسمان پوشیده نمی‌ماند. خدایی که شما را به هر گونه که خواهد در رحم مادران شکل می‌دهد، چطور اعمال شما بر او پوشیده می‌ماند، او تواناست، حکمت او ارسال رسل و انزال کتب را لازم گرفته است. میان ادیان خدایی و انبیاء او همبستگی وجود دارد و هر یک تصدیق کننده آن دیگری است.

۲- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ متن این آیه در سوره بقره گذشت لفظ «اللَّهُ» مبتداء، خبر آن هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وصف آن الله است یعنی الله که جز او معبودی نیست، زنده و مدبر کامل موجودات و از جمله انسان است.

لفظ قیوم سه بار در قرآن مجید آمده است اول در سوره بقره، دوم در این آیه، سوم وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا طه/ ۱۱۱، لفظ قیوم که صیغه مبالغه است حاکی از تدبیر تمامتر جهان می‌باشد، لفظ «حی» دلالت می‌کند که قیومیت خدا یک قیومیت طبیعی و فاقد شعور نیست بلکه قیومیت زنده و دارای علم و قدرت است، علم و قدرت لازمه حیات است، خدای قیوم بر همه موجودات اشراف دارد و علم او در همه نافذ است، حیف که برای مجسم کردن الْحَيُّ الْقَيُّومُ کلماتی پیدا نمی‌کنم، این حقیقت «بدرک و لا یوصف» است، آیه ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ یونس/ ۳ و آیه وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بقره/ ۲۵۵ ناظر بقیومیت خداست.

۳- نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ.

یعنی: نزول کتابها و بعثت انبیاء گوشه‌ای از قیومیت و تدبیر خداست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷ «بالحق» نشانگر آنست که نزول قرآن بمقتضای حکمت و ضرورت بوده نه از روی هوس و عبث، طبرسی رحمه الله ذیل آیه ۷ از سوره انفال فرموده: حق آنست که شیء در موقع خود واقع شود. (۱)

آمدن «نزل» در قرآن و «انزل» درباره تورات و انجیل ظاهرا برای آنست که قرآن بطور تدریج و تورات و انجیل بطور دفعی نازل شده‌اند منظور از لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ کتابها و شریعتهای پیشین است در جای دیگر آمده: ... مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مائده/ ۴۸، در نکته‌ها راجع به تورات و انجیل سخن خواهیم گفت.

«هدی» مفعول له است یعنی برای هدایت مردم، به نظر بعضی حال است بمعنی «هادیا»، در رابطه با وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ گفته‌اند مراد از فرقان، دین، بقول بعضی عقل و بقول بعضی قرآن است.

ناگفته نماند: دین و شریعت همه‌اش بصورت کتاب نیست مثلا در اسلام بصورت کتاب و سنت است و هكذا در سائر شریعتها، علی هذا مراد از «الفرقان» مطلق معارف دینی است خواه بصورت کتاب باشد یا بصورت شفاهی، در اینصورت جمله وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ ذکر عام بعد از خاص است. (۲)

در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده: مراد از فرقان آیات محکم و روشن، و مراد از قرآن همه این کتاب آسمانی است:

«قال الصادق علیه السلام الفرقان كل آیه محكمه فی القرآن»

(۳) در خاتمه باید دانست: منظور از «الکتاب» در آیه، همه آیات و سوره‌هایی است که تا آن موقع نازل شده بود و یا در علم خدا بود که بعدا نازل گردید.

(۱) علی هذا «بالحق» قید «نزل» است نه قید کتاب یعنی: «نزل تنزیلا حقا».

(۲) این مطلب از میزان استفاده شده است.

(۳) جوامع الجامع.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۸

۴- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۱) آیه راجع به کسانی است که قیومیت خدا را درباره شریعتها و انبیاء نادیده می‌گیرند و آنها را انکار می‌کنند، این اشخاص قهرا راه غیر خدایی خواهند رفت عقوبت خدا عکس العمل کارهای ناشایست و انکار آنهاست هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ نمل / ۹۰، لفظ «عزیز» حکایت از توانایی خدا دارد.

۵- إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ این آیه در عین حال که مطلب مستقلى است تعلیل وعده عذاب در آیه سابق و توجیه آن می‌باشد گویی کسی می‌پرسد، خدا از کجا می‌داند که منکران کیستند تا از آنها انتقام بکشد؟ در جواب آمده: بلی می‌داند زیرا چیزی در آسمان و زمین از جمله اعمال کفار و منکران بر خدا پوشیده نیست. آیه ذیل در تکمیل این مطلب است.

۶- هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. گویی منظور از آیه آنست که: نه تنها خدا از همه چیز از جمله از شما انسانها آگاهی دارد، بلکه امکان و قدرت گناه کردن را نیز او بشما داده است و حتی شما در انکار کردن حقائق از حول و قوه او استفاده می‌کنید او شما را در رحم مادران طوری می‌آفریند که امکان انکار برای شما فراهم می‌آید، بعبارت دیگر حتی در انکار آیات خدا نیز استقلال ندارید که اراده شما بر اراده حق غلبه کند.

تصویر شامل تنظیم ظاهری و باطنی هر دو است كَيْفَ يَشَاءُ شامل قیافه‌ها، نر و ماده بودن، استعداد، صفات و غرائز همه است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ... تکمیل و تأکید مطلب است، دو وصف عزت و حکمت حاکی از آن است که خدا بآنچه بخواهد تواناست و هر چه می‌کند از روی حکمت و مصلحت است.

(۱) گویی آمدن عزیز برای آنست که انتقام خدا مانند انسان برای تشفی قلب نیست.

بلکه خدا عزیز و تواناتر از آنست که احتیاج به تشفی داشته باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹

نکته‌ها

قرآن و تورات:

کلمه تورات و انجیل در سوره بقره نیامده است در تفسیر قرآن برای اولین بار به لفظ تورات و انجیل بر می‌خوریم، قرآن مجید به مضمون مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ بسیار تکیه دارد به طوری که دوازده بار این جمله در قرآن تکرار شده است، از آن بیان، دو مطلب بدست می‌آید یکی اینکه:

یهود و نصاری نباید از قرآن اعراض کنند و با آن مخالف باشند، زیرا قرآن کتاب آنها را تصدیق می‌کند و سبب تثبیت کتاب آنهاست.

دوم: قرآن کاملتر از تورات و انجیل است زیرا لازمه تصدیق، تفوق داشتن است اما قرآن به طور کامل تورات موجود در آن روز را تصدیق نکرده است بلکه: نظر قرآن در رابطه با تورات در چهار مسئله خلاصه می‌شود.

اول آنکه: مقداری از تورات فعلی همان تورات اصلی است: قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ آل عمران/ ۹۳، اینکه می‌گوید: تورات را بیاورید و بخوانید، یعنی گفته موسی در آنست، نظیر این است آیه وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا

حُكْمُ اللَّهِ مائده/ ۴۳.

دوم آنکه: قسمتی از تورات از بین رفته و ناپدید شده است: نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ مائده/ ۱۲، ایضا آیه: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ، آل عمران/ ۲۳، هر دو آیه حکایت دارند که قسمتی از تورات از بین رفته است.

سوم آنکه: مقداری بر آن اضافه شده است، دنیا پرستان از جانب خود نوشته و بخدا نسبت داده‌اند: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ... فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ ... بقره/ ۷۹، ایضا آیه: وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ آل عمران/ ۷۸، قضایایی در تورات فعلی هست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۰

که از خواندن آنها موی بر اندام آدمی راست می‌شود مانند جریان حضرت لوط و اینکه العیاذ باللّٰه او با دختران خود زنا کرد و هر دو از او حامله شدند (سفر پیدایش باب ۱۹) یا اینکه نعوذ باللّٰه سلیمان از زنا بدنی آمد (کتاب دوم سموئیل باب یازدهم) و امثال اینها، که مسلما از طرف خود فروخته‌ها نوشته شده تا راه برای عیاشی‌های شاهان یهود و امثال آنها باز باشد.

چهارم آنکه: در تورات تغییر و تبدیل رخ داده است، معانی کلمات را از معنای اصلی منحرف کرده‌اند و بغیر معانی مراد تفسیر نموده‌اند، در چندین آیه آمده است: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ... مائده/ ۱۳.

ناگفته نماند: یهود عقیده دارد به اینکه در حمله «بخت نصیر» پادشاه بابل بفرستین، تورات اصلی از بین رفت و تا زمان فتح بابل بدست کوروش پادشاه ایران، خبری از تورات نبود، پس از آن عزیر نامی که تورات آن را «عزرا» نامیده است مقداری از آن را پیدا کرد و نوشت و بدین جهت از طرف یهود «پسر خدا» خوانده شد، هاکس آمریکایی در قاموس کتاب مقدس در مقدمه همان کتاب و در ذیل لفظ تورات این مطلب را مشروحا گفته است و من در قاموس قرآن آن را مشروحا نقل کرده‌ام.

انجیل

انجیل نام کتاب عیسی و بمعنی بشارت است قرآن مجید فقط از یک انجیل خبر می‌دهد ولی نصاری به چهار انجیل بنام: انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، انجیل یوحنا عقیده دارند، ناگفته نماند: انجیلهای بسیار بودند، شماره آنها از صد تجاوز می‌کرد ولی بدستور پاپ «داماسیوس» فقط چهار انجیل فوق، رسمی معرفی گردید، بقیه قدغن و غیر رسمی اعلام شدند.

در روایات هست که تورات و انجیل بیکبار در الواح نازل شدند و در علل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۱ الشرائع از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: ... قرآن بتدریج در غیر الواح و غیر صحف نازل گردید ولی تورات و انجیل زبور همه بیکبار در الواح و ورق نازل شدند «۱».

ناگفته نماند: وضع انجیل عیسی بر ما پوشیده است ولی از قرآن مجید می‌شود فهمید که در انجیلهای مقداری از گفته‌های عیسی را یافته است چنان که درباره بشارت حضرت رسول هم آمده: يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْانْجِيلِ اعراف/ ۱۵۷ و در جای دیگر فرموده: وَ لِيَحْكُمَ أَهْلُ الْانْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مائده/ ۴۷.

ناگفته نماند: پاپ داماسیوس در سیصد و هشتاد چهار میلادی از دنیا رفته است، معلوم می‌شود رسمیت چهار انجیل پیش از بعثت حضرت رسول بوده است، شاید بعدا نیز دستبردی در انجیلهای رخ داده است.

(۱) از تفسیر صافی از علل الشرائع.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۲

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷ تا ۹]

اشاره

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۷) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸) رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ (۹)

۷- اوست که این کتاب را بر تو نازل کرده، قسمتی از آن، آیات محکم هستند، آنها اساس این کتابند و قسمتی دیگر متشابه می‌باشند، آنهایی که در قلوبشان انحراف هست پیروی از متشابه می‌کنند، بقصد فتنه و بقصد تأویل آن و تأویل آن را جز خدا کسی نمی‌داند (ولی) آنها که در دانش ثابتند می‌گویند: بمتشابه ایمان آوردیم، همه آن از پیش پروردگار ماست (از این سخن) جز عاقلان پند نگیرند.

۸- (و گویند): پروردگارا دل‌های ما را پس از آنکه هدایت کرده‌ای، منحرف مساز، و ما را رحمتی از نزد خویش عطا کن که تو بسیار بخششگری.

۹- پروردگارا تو جمع آورنده مردم هستی برای روزی که در آن شکی نیست، حقا که خدا در وعده‌اش تخلف نمی‌کند.

کلمه‌ها

محکمات: جمع محکم. مراد از آن آیاتی است که معنی و مقصود از آنها روشن و معلوم است، از نظر اینکه احتمال دیگری بر آنها راه یابد محکم و نفوذ ناپذیر می‌باشند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۳
 ام: اساس. پایه. اصل.

اخر: دیگری‌ها، آن (بر وزن سرد) جمع آخر (بر وزن مادر) است.

متشابهات: جمع متشابه. گویند آیات متشابه آنهایی هستند که مراد از آنها روشن نیست، مثلاً می‌گویند: آن شیر است، ولی معلوم نیست آیا شیر نوشیدنی مراد اوست یا حیوان درنده. بنظر می‌آید مراد از آنها تشابه در مفهوم نیست، بلکه تشابه در مصداق خارجی آنهاست چنان که خواهد آمد.

زیغ: انحراف. «زاغ زیغا: مال».

تأویل: اول: رجوع. «آل الیه: رجوع» تأویل: برگشت دادن.

بمعنی مفعول (مأول) نیز آید، منظور از آن مصداق خارجی است.

راسخون: رسوخ: ثبات. «رسوخ رسوخا: ثبت فی موضعه» «راسخ فی العلم» کسی است که در علم ثابت باشد و شکی عارضش نشود.

یذکر: در اصل «یتذکر» است، تاء بذال بدل شده و در آن ادغام گردیده است.

هب: فعل امر است یعنی: عطا کن. «وهب یهب هبه».

لدنک: لدن ظرف زمان و مکان است، بمکان نزدیک دلالت می‌کند.

وهاب: بسیار عطا کننده، بسیار هبه کننده، صیغه مبالغه است.

ریب: شک. بعضی شک بدتر گفته‌اند.

میعاد: وعده. مثل میقات بمعنی وقت.

شرحها

پس از آنکه در آیه نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ از قرآن مجید سخن رفت این آیات در تکمیل آن روشن می‌کند که قرآن بدو بخش تقسیم می‌شود: آیات محکم تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۴

و واضح الدلاله و آیات متشابه که مراد و مصداق خارجی آنها روشن نیست، بعد اضافه می‌کند که مردم در تلقی قرآن دو گونه‌اند یکی اشخاص منحرف القلب که بقصد فتنه‌انگیزی و یافتن مصداق خارجی، بمتشابهات قرآن روی می‌آورند، دیگری راسخون در علم و سلیم القلبها که بمتشابهات ایمان می‌آورند و گویند:

همه قرآن چه محکم و چه متشابه از جانب خدای ماست و از خدا می‌خواهند که پیوسته در آن حال بمانند و در رابطه با آخرت (که مقداری از آیات آن متشابهند) می‌گویند: خدایا تو مردم را برای قیامت جمع خواهی کرد، وعدهات تخلف پذیر نیست.

۷- هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ این قسمت از آیه چنان که می‌بینیم قرآن را بدو بخش محکم و متشابه تقسیم می‌کنند، اساس و پایه بودن محکومات از آن جهت است که معانی آنها کاملاً روشن و آشکار است و جنبه عملی دارند نه عقیدتی، هر وقت می‌توان با مراجعه به آنها دستورهای خدا را دانست و در زندگی پیاده نمود. آیات متشابه آیتی هستند که بیشتر جنبه عقیدتی دارند، مثل تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ قَدْرٍ / ۴ پیاده شدن و کیفیت وقوع خارجی آنها بر ما پوشیده است و تا در دنیا هستیم بر ما روشن نمی‌شود و حتی با برگرداندن آنها بمحکومات، باز این قفل گشوده نخواهد شد.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ.

یعنی کج اندیشان به متشابهات روی می‌آورند، بدو علت: یکی برای فتنه‌انگیزی، دیگری برای دانستن تأویل آنها، با آنکه تأویل متشابه را جز خدا کسی نمی‌داند.

ضمیر «تأویله» در هر دو مورد، به ما تشابه بر می‌گردد تأویل در قرآن مجید گاهی بمعنی نتیجه و عاقبت کار است مانند أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۵

بِالْقِسْطِ طَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا اسراء / ۳۵ یعنی عاقبت و نتیجه تمام دادن پیمانانه و سنجیدن با ترازوی صحیح، خوب است.

و گاهی وجود خارجی و پیاده شدن یک خبر، تأویل نامیده شده است، مثلاً یوسف علیه السلام در خواب دید یازده ستاره و آفتاب و ماه بر او سجده می‌کنند، پس از سالها که در مصر به حکومت رسید، پدر و مادر و برادرانش به مصر آمدند و در پیش او خضوع کردند، یوسف گفت: يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ يَوْسُفُ / ۱۰۰ پس مراد از تأویل در اینجا مصداق خارجی خبر است.

و گاهی علت و سبب یک عمل تأویل آنست. در قضیه موسی علیه السلام و آن مرد عالم می‌خوانیم که مرد عالم کشتی را سوراخ کرد، طفل را کشت، دیوار یتیمان را مرمت کرد، موسی علیه السلام بهر سه عمل که علت آنها را نمی‌دانست اعتراض نمود، مرد عالم پس از بیان علل کارهای خود، فرمود: ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا كهف / ۸۲

در آیه وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ يَوْسُفُ / ۶، مراد از تأویل، برگشت دادن است یعنی خدا ترا تعلیم می‌دهد که بتوانی خبرها را بوقوع خارجی آنها برگشت بدهی، چنان که یوسف، خواب پادشاه مصر و خواب آن دو نفر زندانی را بوقوع خارجی آنها برگردانید و جواب گفت و همانطور هم واقع گردید. مراد از تأویل در آیه مورد تفسیر، وقوع خارجی آیات متشابه است.

آیه شریفه می‌گوید: اشخاص منحرف و بیمار دل بدو نظر بآیات متشابه روی می‌آورند: یکی برای فتنه‌انگیزی و اضلال مردم، مثلاً

بعضی از رهبران کفار می‌گویند: آیه **يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ** سجده / ۵، مضمونش آن است که مدت هر دین هزار سال است، سپس آن دین بسوی خدا باز می‌گردد و دین دیگری می‌آید، علی‌هذا مدت دین اسلام (نعوذ بالله) تمام شده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۶

حال آنکه این آیه یکی از تشابهات است و دلالت بر تحولات طبیعی هزار ساله دارد که بر ما پوشیده است و می‌گویند «امر تدبیر» بسوی خدا باز می‌گردد نه «دین».

دیگری: آنکه می‌خواهند تأویل و مصداق خارجی آن را بدست آورند، حال آنکه جز خدا کسی تأویل متشابه را نمی‌داند، پس طلب کردن چیزی که انسان شایستگی دانستن آن را ندارد، قطع نظر از اینکه رنج بیهوده است گمراه کننده نیز هست چنان که مثلاً در روایات از تفکر در ذات خدا نهی شده است زیرا ما قدرت درک حقیقت ذات خدای سبحان را نداریم.

ناگفته نماند: جمله **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ صَرِيح** است در اینکه تأویل متشابه را فقط خدا می‌داند، آنها که می‌گویند: می‌توانیم با برگشت دادن تشابهات به محکومات، تشابهات را بدانیم بر خلاف آیه سخن گفته‌اند.

باز ناگفته نماند: مراد از تأویل، کیفیت وقوع خارجی آیات متشابه است، پس تشابه در مفهوم و معنی نیست در بسیاری از آیات متشابه، مفهوم کاملاً روشن است اما کیفیت خارجی مفهوم و روشن نیست و تشابه است مثلاً در **وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا** اسراء / ۸۵ فقط کیفیت خارجی بر ما تشابه است نه مفهوم کلمات و نه مراد از آنها، رجوع شود به نکته‌ها.

اینکه گفته شد: تأویل متشابه را فقط خدا می‌داند، بدان معنی نیست که ما درباره تشابهات تحقیق نکنیم، بحکم کریمه کتاب **أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ** ص / ۲۹ تدبیر و تحقیق در جمیع آیات قرآن لازم است شاید در اثر تحقیق و تدبیر، بسیاری از آیات که تشابه بنظر می‌آیند، محکم از آب در آیند و انگهی آیات متشابه همه عقیدتی‌اند و از این لحاظ کاملاً مفید و منشأ اثر می‌باشند، مثلاً ما حقیقت فیها یفرق **كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ** دخان / ۴ را نمی‌دانیم زیرا تشابه است، اما می‌دانیم تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۷

که در شب قدر، کارها و سرنوشتها از روی حکمت خدا تقسیم می‌شوند لذا عبادت می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم که نصیب ما را بهتر فرماید، یا اینکه ما حقیقت **قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ** سجده / ۱۱ را نمی‌دانیم، اما عقیده داریم که ملک الموت روح ما را قبض می‌کند و این عقیده برای ما منشأ اثر است، النهایه واقعیت آن را بخدا موکول می‌کنیم.

وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.

اینها قسمت دوم از تلقی کنندگان قرآن‌اند که چون می‌دانند راهی به دانستن تأویل متشابه ندارند می‌گویند: به تشابه ایمان داریم، همه قرآن از جانب خداست، آنان در اثر اینکه دانش راسخ و بدون شک دارند، تسلیم می‌شوند.

امام صادق صلوات الله علیه فرموده است: قرآن، محکم و تشابه است به محکم ایمان می‌آوریم، عمل می‌کنیم، متدین می‌شویم، به تشابه ایمان می‌آوریم ولی عمل نمی‌کنیم «۱».

وَالرَّاسِخُونَ ... جمله مستأنفه است، راسخون در علم منحصر بامان صلوات الله عليهم نیست، بلکه شامل همه اهل ایمان است که در علم و ایمانشان شکی عارض نمی‌شود، این کلمه حتی درباره اهل کتاب نیز بکار رفته است:

لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ ... نساء / ۱۶۲ و اینکه از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«نحن الراسخون في العلم (۲)»

یا آنجا که امام باقر علیه السلام فرموده:

«كان رسول الله افضل الراسخون

(۱)

«عن ابی عبد الله علیه السلام یقول: ان القرآن محکم و متشابه فاما المحکم فنؤمن به و نعمل به و ندین به و اما المتشابه فنؤمن به و لا نعمل به»

تفسیر عیاشی بنظر میاید «و لا نعمل به» سالبه بانتفاء موضوع است، زیرا متشابهات موضوعات عقیدتی هستند نه عملی.

(۲) تفسیر صافی،

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۸

فی العلم «۱»

منظور مصداق اکمل است.

ناگفته نماند: این واقیعت را فقط خردمندان درک می کنند و ما یدکرُّ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ.

۸- رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. ادامه سخن راسخون در علم است که از خدا می خواهند مانند منحرفان نباشند، مراد از مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً رحمت بخصوص خداست که بهمه نصیب نمی شود، امام صادق علیه السلام فرموده: از انحراف مطمئن نباشید و بسیار بگوئید:

«رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا «۲»».

۹- رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ ادامه دعای راسخون در علم است از إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ ... دو مطلب فهمیده می شود یکی اینکه اگر مانند منحرفین باشیم در عذاب خواهیم بود، دوم اینکه مقداری یا بسیاری از آیات قیامت از لحاظ کیفیت وقوع خارجی، متشابه هستند، آنها در مقام تسلیم می گویند: خدایا قیامت را با همه چگونگی هایش قبول داریم و یقین داریم که همه مردمان را در آن، زنده خواهی کرد، وعده تو غیر قابل تخلف است، ظاهراً إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ ... تتمه قول آنهاست.

نکته‌ها

نظری به متشابه:

از آیات شریفه معلوم گردید که قرآن مجید بدو بخش محکم و متشابه تقسیم می شود، محکومات اساس و پایه قرآنند که می شود بآنها مراجعه کرد و وظائف فردی و اجتماعی را دریافت ولی متشابهات

۱- تفسیر جوامع الجامع

۲-

«عن سماعه بن مهران قال: قال ابو عبد الله عليه السلام اكثروا من ان تقولوا ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و لا تأمنوا الزبغ» (عیاشی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۹

به این حد نیستند باید بمضمون آنها ایمان آورد و حقیقت آنها را موکول بخدا کرد در اینجا باید چند مسئله مورد توجه قرار گیرد.

اول: ظهور آیه می‌رساند که تشابهات تا آخر متشابه و مبهم خواهند ماند و اگر منظور این باشد که تشابهات با مراجعه به آیات دیگر یا به روایات، از محکمت می‌شوند دیگر تقسیم آیات بدو بخش محکم و متشابه مفهومی نخواهد داشت، بلکه لازم بود که گفته شود: اکثر قرآن محکمت است، مقداری هم متشابه و مبهم است که فهم آنها احتیاج بآیات دیگر و روایات دارد و دیگر معنی نداشت که راسخون در مقام تسلیم بگویند: آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا بلکه خود این تسلیم شدن و آیه مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ حاکمی است که آیات متشابه پیوسته متشابه خواهند بود، در اینجا عین کلمات امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در این زمینه می‌آوریم، آن حضرت در جواب کسی که از او خواست خدا را توصیف کند فرمود:

«و اعلم يا عبد الله ان الراسخين في العلم هم الذين اغناهم الله عن الاقتحام على السدد المضروبه دون الغيوب اقرارا بجهل ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب فقالوا آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا و قد مدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما و سَمَى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عنه (عن كهنه - خ ل) رسوخا» (۱).

یعنی: بدان ای بنده خدا راسخون در علم کسانی هستند که خدا بی‌نیازشان کرده از داخل شدن به درهایی که درهای غیب نامیده میشوند، آنها اقرار می‌کنند که تفسیر آن غیبهای مستور را نمی‌دانند لذا در مقام عجز گفته‌اند: آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا خداوند در مقابل این اعتراف آنها را مدح فرموده و عملشان را در ترک

(۱) - تفسیر عیاشی. این سخنان در نهج البلاغه در خطبه اشباح (خطبه ۹۰) نیز آمده است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۲۰

تعمق در اینگونه حقائق، رسوخ در علم نامیده است.

پس معلوم می‌شود که اینگونه آیات پیوسته متشابه خواهند ماند، باید به مضمون آنها ایمان آورد و کشف حقیقت آنها را بخدا وا گذاشت.

دوم: مراد از متشابه در اینجا تشابه لفظی نیست، پس منظور، یا تشابه مراد است یا تشابه و مبهم بودن وجود خارجی، عده‌ای از آیات از لحاظ مراد و مقصود متشابه و مجمل می‌باشند، مانند بسیاری از آیات احکام و غیره، ولی اینگونه آیات با مراجعه به روایات و تاریخ و آیات دیگر، مراد از آنها معلوم شده و دیگر در ردیف متشابه نیستند، می‌ماند فقط تشابهاتی که از لحاظ مصداق و وقوع خارجی.

متشابه هستند به نظر می‌آید که مقصود از آیه مورد تفسیر، اینگونه آیات است و الله العالم اینک مقداری از آیات متشابه را بعنوان نمونه در زیر می‌آوریم که مضمونشان کاملا روشن است ولی از لحاظ مصداق متشابهند.

۱- حم و الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ. فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ دُخَانَ ۱- ۵، این آیات از لحاظ مضمون کاملا روشن‌اند، ولی از لحاظ مصداق روشن نیستند، ما چه می‌دانیم حقیقت تقسیم شدن کارها از روی حکمت یعنی چه؟ در کجا قسمت می‌شود؟

چگونه قسمت می‌شود؟ این حقیقت تا دنیا هست بر ما مجهول خواهد ماند، باید ایمان بیاوریم، ما که در ظرف ماده زندگی می‌کنیم نمی‌توانیم این حقائق را درک کنیم، از طرف دیگر لازم بود که خدا این مطالب را بیان فرماید تا لا اقل به مضمون آنها واقف شویم.

۲- تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا يَأْذَنُ رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ قَدَرٍ ۴، این آیه نیز مانند آیه سابق از لحاظ مفهوم واضح ولی نظر از مصداق خارجی متشابه و مبهم می‌باشد، ملائکه در شب قدر چطور نازل می‌شوند، کارها را چطور تمشیت می‌دهند؟ و الله العالم. تفسیر

أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۲۱

۳- ... وَحَفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ، إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ صَافَاتٍ / ۷- ۱۰، این آیات در زمینه رانده شدن شیاطین از مجمع ملائکه است، چطور رانده می‌شوند، ملاء اعلی چگونه است و در کجاست؟

حقیقت شیاطین و ملائکه چیست و شنیدن و رانده شدن آنها چطور است؟

۴- قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا.

جَنِّ / ۱ و إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ أَحْقَافٍ / ۲۹، این دو آیه و آیات دیگر که درباره جن نازل شده است از جهت مضمون صریح و روشن می‌باشند ولی حقیقت و کیفیت آنها بر ما مجهول است و تا ابد هم مجهول خواهد بود! ۵- يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سِنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ سجده / ۵، این امر، و تدبیر آن چیست، عروجش چگونه است؟

باید باین آیات فقط ایمان بیاوریم و بگوئیم آمنا به کُلِّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا.

۶- تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سِنَةٍ فَأَصْبَرَ صَبْرًا جَمِيلًا معارج / ۴، آیه از لحاظ مفهوم روشن و از لحاظ خارج و کیفیت بر ما متشابه است و قابل درک نیست ولی مضمونش مفید و مورد اعتقاد ما می‌باشد.

۷- از این قبیل است، خواب اصحاب کهف، معجزات پیامبران، زنده شدن مرغان در دست ابراهیم علیه السلام حروف مقطعه، بسیاری از جریانهای قیامت، صفات و کارهای خداوندی، و دهها امثال آن.

سوم: از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده: هر که متشابه قرآن را به محکم آن برگرداند براه راست هدایت شده است

«من رد متشابه القرآن الی محکمه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۲

هدی الی صراط مستقیم»

«۱» به نظر می‌آید منظور امام علیه السلام آن متشابهی است که می‌شود با برگرداندن به محکم، نوعی از آن استفاده کرد، مثلا از آیه وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ قِيَامَهُ / ۲۳ ممکن است به نظر کسی بیاید که «نعوذ بالله» خدا جسم است و می‌شود بجمال او تماشا کرد ولی با برگرداندن آن بآیه: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ ... انعام / ۱۰۳ و آیه: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ شوری / ۱۱ معلوم می‌شود مراد تماشا کردن بنعمتهای خداوند است و گرنه آیات متشابهی که در بند دوم نقل شد با برگرداندن به محکمت، محکم نمی‌شوند و الله العالم.

از امیر المؤمنین صلوات الله علیه در ضمن حدیثی نقل شده: علت وجود متشابه در قرآن مجید آن است که مردم خود را از امامان علیهم السلام بی نیاز ندانند و در آموختن قرآن بآنها رجوع کنند، متن عبارت چنین است:

«و انما فعل ذلك لئلا يدعى اهل الباطل من المستولين على ميراث رسول الله من علم الكتاب ما لم يجعله لهم و ليقودهم الاضطرار الی الايتمار بمن ولاه»

«۲».

ظاهرا منظور آن حضرت آیات احکام و مانند آنهاست که با کمک روایات معلوم می‌شوند که بدون رجوع بآنها علیهم السلام، حکم را از قرآن نمی‌تواند بدست آورد و گرنه، متشابهاتی که خود آن حضرت آنها را

«سدد مضروبه دون الغیوب»

نامیده است با رجوع بآنها علیهم السلام معلوم نمی‌شوند، زیرا ما انسانهای مادی از درک حقیقت ما وراء ماده عاجزیم و الله العالم. چهارم: بنظر نگارنده آیاتی نظیر وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًفًا صَفًفًا- الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى- فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ نحل /

۲۶ و آیاتی مانند:

و الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ بقره / ۲۲۸ که مراد از «قرء» حیض است یا طهر، از آیات متشابه نیستند زیرا مراد از آنها روشن شده است و الله اعلم.

(۱) تفسیر صافی از عیون اخبار الرضا.

(۲) تفسیر صافی از احتجاج طبرسی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۳

چرا متشابه:

در مورد علت وجود متشابهات در قرآن مجید می‌توان گفت که ما چون در جهان ماده زندگی می‌کنیم، افکارمان در همین محور دور می‌زند ولی در قرآن بسیاری از مطالب نقل می‌شود که فراتر و وسیعتر از قالب الفاظ هستند و بهر صورت که بیان شوند، عبارات از رساندن حقیقت آنها نارسا خواهند بود زیرا که ما قدرت درک مصداق خارجی آنها را نداریم و آنها از جمله حقائق ما وراء ماده می‌باشند مانند حقیقت معجزات انبیاء، ملائکه، وحی، عرش و غیره که در گذشته گفته شد بعضی گفته‌اند: که خدا خواسته که مردم آنها را خواص بندگان از انبیاء و اولیاء علیهم السّلام بدانند یا اینکه خدا خواسته با این آیات چند بعدی، قرآن را بحث انگیز نگهدارد تا همیشه زنده بماند.

به نظر نگارنده: علت اولی درست است یعنی علت وجود متشابه همان عدم قدرت ما به درک آنهاست، درست است که رسول خدا و امامان علیهم السّلام علم کامل بقرآن دارند ولی معلوم نیست که علت همان باشد که آنها بدانند و دیگران ندانند وانگهی قرآن در هر حال شیرین و بحث انگیز و جاودانی است، علت بقاء و تازگی قرآن وجود متشابهات تنها نیست.

در وجه دیگر گفته‌اند: علت متشابه آنست که: قرائن و استنهای یک آیه در آیات دیگر و روایات آمده است و بدون آنها مقصود از آیه بر ما مشتبه است این سخن گرچه فی نفسه درست است ولی چون آن آیات بالا-خره بوسیله روایات و آیات دیگر معلوم خواهند شد دیگر متشابهی در قرآن نخواهد ماند حال آنکه خدا می‌گوید وَ آخِرُ مُتَشَابِهَاتٍ این نشان می‌دهد که متشابه پیوسته در قرآن خواهد بود.

اگر گویند: بنا بر آنکه وَالرَّاسِخُونَ مَبْتَدَأُ است و عطف بر «الله» نیست لازمه‌اش آنست که تأویل متشابهات را جز خدا کسی نداند حال آنکه در روایات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۴

زیادی آمده: رسول خدا و امامان علیهم السّلام آن را می‌دانند؟

گوئیم: مانعی نیست که خدا مقداری از تأویل یا همه آن را به پیشوایان دین تعلیم کند معنی آیه این می‌شود تأویل را جز خدا کسی نمی‌داند مگر آنکه خدا بخواهد و یاد دهد چنان که آیه قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ نمل / ۶۵ علم غیب را بخدا مخصوص می‌کند و آیه: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ ... جن / ۲۶ بآن تخصیص می‌زند یوسف علیه السّلام در تأویل خواب دو زندانی گفت: ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي يوسف / ۳۷ که خدا باو تعلیم کرده بود.

فائده متشابهات: آیات متشابه که آیات علمی هستند، همه مفید و منشأ اثر و عمل‌اند و قابل تحقیق و بررسی و گفتگو می‌باشند مثلاً از فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

مریم / ۱۷ می‌دانیم که فرشته در نزد مریم بصورت انسان در آمده و مریم از آمدن او باردار شده، فقط از چگونگی آن بی‌اطلاعیم و یا از آیه کریمه: فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ نازعات / ۱۳ می‌دانیم که با یک تکان و نهیب همه مردگان زنده خواهند

شد ولی کیفیت آن را نمی‌دانیم، پس اینطور نیست که آیات متشابه فقط برای تبرک آمده باشند.

و از این جا می‌دانیم که باید در آیات متشابه تحقیق و بررسی کرد و بهره‌ها برد و لکن تأویل و به تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام اسرار غیبی و درهای بسته آنها را باید بخدا موکول نمود. و اینکه همه قرآن متشابه است ذیل آیه: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا.... زمر/ ۲۳ بررسی خواهد شد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۲۵

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰ تا ۱۳]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتٌّ لَيْسَ إِلَهُ إِلَّا اللَّهُ يَوْمَ يُصْعَقُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲) قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الَّذِينَ تَقَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْآخَرَةُ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۳)

۱۰- کسانی که کافر شدند اموال و اولادشان هرگز آنها را از خدا کفایتشان نمی‌کند، و آنها خودشان هیزم آتش هستند.

۱۱- همچون سرگذشت آل فرعون و کسانی که پیش از آنها بودند، آیات ما را دروغ شمردند خدا آنها را در اثر گناهانشان مؤاخذه نمود و خدا شدید العقاب است.

۱۲- به آنانکه کافر شده‌اند بگو: بزودی مغلوب شده و بسوی جهنم جمع می‌شوید که بد جایگاهی است.

۱۳- برای شما در دو گروه که (در بدر) با هم روبرو شدند عبرتی بود، گروهی در راه خدا جنگ می‌کرد و آن دیگری کافر بود، مسلمانان کفار را با چشم دو برابر می‌دیدند، خدا هر که را بخواهد با یاری خود نیرو می‌دهد، در این کار عبرتی است برای اهل بصیرت.

کلمه‌ها

تغنی: غنی: کفایت، بی‌نیازی، اغناء: کفایت کردن، بی‌نیاز کردن. این لفظ اگر با «عن» و «من» همراه باشد بمعنی کفایت و بدون آن دو تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۲۶ بمعنی بی‌نیازی است.

وقود: وقد: فروخته شدن آتش. وقود: هیزم و نحو آن که وسیله آتش افروزی است.

دأب: عادت. شأن. در آیه ظاهراً معنای دوم مراد است.

فرعون: لقب پادشاهان مصر، مثل کسری و قیصر. مراد از آن فرعون زمان موسی است.

تحشرون: حشر بمعنی جمع کردن است. «حشر الناس: جمعهم».

جهنم: محل عذاب آخرت. گویند لفظ عجمی است و در اصل کهنام بوده (قاموس قرآن).

آیه: در اصل بمعنی علامت و نشانه است بمعنی عبرت و دلیل و ... نیز آید.

فته: گروه. دسته.

مهاده: آماده شده. مهده: آماده کردن و آماده شده «مهده الفراه: بسطه و وطاه».

یؤید: آید: نیرو. تأیید: نیرومند کردن.

عبرة: پند. موعظه. عبر در اصل بمعنی گذشتن از حالی بحالی یا بمعنی نفوذ است (قاموس قرآن).

أولی: صاحبان. اولو جمع است و از خود مفرد ندارد، مفرد آن «ذو» است.

أبصار: جمع بصر. مراد از ابصار در آیه بصیرت و معرفت است.

شرحها

مال و اولاد بهترین تکیه گاه انسان در زندگی است. مال بحکم اسلحه و اولاد بحکم زور بازو است، ولی آنان که در برابر حق و عدالت قد علم کرده در معرض قهر خدا و خشم جامعه قرار گرفته‌اند، مال و فرزند از چنین کسان کفایت تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۲، ص: ۲۷

نمی‌کند، دیر یا زود، در آتشی که خود افروخته‌اند، خواهند سوخت چنان که فرعونها و قارونها سوختند، قرآن مجید پس از بیان این قاعده، خطاب بحضرت رسول می‌فرماید: بکفار بگو: شما هم مشمول این قانون هستید بزودی در برابر حق مغلوب شده تا بجهنم عقب نشینی خواهید کرد، در عین حال هشدار است بفرعونها و نیمه فرعونهای هر عصر.

ناگفته نماند: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از جنگ «بدر» یهود «بنی قینقاع» را در ماه بیست و یکم هجرت از مدینه اخراج کرد، بقرینه قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتَيْنِ ... معلوم می‌شود مراد از الَّذِينَ كَفَرُوا در آیه قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا يَهُودُ بَنِي قَيْنِقَاعٍ است یعنی همانطور که مشرکان در «بدر» منکوب شدند شما نیز مغلوب خواهید شد.

۱۰- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ این کفار در برابر خدا صف آرایی کرده‌اند، بالضروره مغلوب خواهند شد، بقرینه تشبیه بفرعون و امثال او معلوم می‌شود مراد از لَنْ تُغْنِيَ ... در زندگی دنیاست، جمله وَأُولَئِكَ هُمْ ... مطلب دیگری است راجع بآخرت، خلاصه آنکه: مال و اولاد جای خدا را نمی‌گیرد باید خدا و دستور او نیز در نظر باشد و گر نه سعادت غیر ممکن است.

۱۱- كَذَّابٍ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

این آیه دلیل و مصداق آیه قبلی است، فرعون نیز به آل فِرْعَوْنَ داخل است، ظاهراً بعلت هم عقیده بودن، لشکریان فرعون، آل فرعون قلمداد شده‌اند این مطلب در قاموس قرآن ذیل کلمه «آل-اهل» بررسی شده است. «بذُنُوبِهِمْ» حاکی است که علت عذاب، گناهان آنها بوده است. كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا حاکی از آنست که به مال و اولاد اکتفاء کرده خدا را کنار گذاشتند. تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۲، ص: ۲۸

۱۲- قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمِهَادُ.

در دو آیه گذشته یک قاعده کلی و شاهد آن بیان گردید، در این آیه خطاب به کفار می‌کند و می‌گوید: حکایت شما نیز همان است، مطلب آیه، عام، ولی ظاهراً مورد نظر یهود «بنی قینقاع» یا همه یهودیان مدینه بوده است. کفار با مردن بتدریج بسوی جهنم جمع می‌شوند و در آخرت بآن داخل می‌گردند.

۱۳- قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِنَا فَتَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْآخِرَىٰ كَأَفْوَرَةٍ ظَاهِرًا مراد از «فتنیتین» مسلمانان و کفار در جنگ «بدر» است یعنی ای یهود مدینه واقعه «بدر» که کفار در آن مغلوب شدند برای شما شاهدی و عبرتی باشد که دست از لجاجت بردارید. يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ به نظرم مراد آنست که مسلمانان کفار را دو برابر خود می‌دیدند، یعنی: با وجود آنکه دشمن را دو برابر خود می‌دیدند باز خدایا ریشان کرد و غالب شدند، این اشاره به شکوه و ثروت یهود است، یعنی شما گمان نکنید که در اثر کثرت افراد و ثروت مغلوب نمی‌شوید، مشرکان با آنکه دو برابر مسلمانان دیده می‌شدند باز مغلوب گردیدند. مراد

از رَأَى الْعَيْنِ ظاهراً آنست که با چشم می‌دیدند، خیال نبود.

ناگفته نماند: مسلمانان در «بدر» سیصد و سیزده نفر و کفار حدود هزار نفر بودند، اگر مسلمین آنها را دو برابر خود ببینند باز یک ثلث کمتر دیده‌اند و این با تقلیل که در آیه وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّتُمْ فِي أَغْنِيكُمْ قَلِيلًا ... انفال/ ۴۴ کاملاً می‌سازد (دقت شود).
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ولی یهود از آن عبرت استفاده نکرده مورد غضب قرار گرفتند، ظاهراً «ذلک» اشاره بهممه مطالب آیات چهارگانه است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹

نکته‌ها

پیشگویی:

قرآن مجید پس از معرکه «بدر» به یهود خبر داد که بزودی مغلوب خواهند شد، یهود چون نخواستند با مسلمانان کنار آیند، در نتیجه، پیشگویی قرآن بوقوع پیوست و یهود «بنی قینقاع، بنی نضیر، بنی قریظه» در مدینه و اطراف آن نابود شدند، یهود خیبر نیز دوام نیاوردند ولی آنها که سرپرستی اسلام را قبول کردند، در دین خود آزاد مانده و براحتی زندگی کردند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴ تا ۱۸]

اشاره

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ النَّبِيِّنَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُمَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴) قُلْ أَ تُبَيِّنُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶) الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسِيءِينَ بِالْأَسْجَارِ (۱۷) شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

۱۴- برای مردم، دوست داشتن مشتیهات از زنان و فرزندان و ذخائر طلا و نقره و اسبان داغدار و چهار پایان و زراعت، آرایش یافته (ولی) اینها سرمایه زندگی دنیاست، و باز گشتگاه خوب نزد خداست.

۱۵- بگو آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که پرهیزکار هستند نزد پروردگارشان بهشتهایی است که از زیر آنها جویها روانست، و در آن جاودانانند (و برای آنهاست) همسران پاکیزه و خشنودی خدا، و خدا به بندگان بیناست.

۱۶ همان کسانی که می‌گویند: پروردگار ما ایمان آوردیم، گناهان ما را بیامرز و از عذاب آتش مصون بدار. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱

۱۷- آنها استقامت ورزان، راستگویان، مطیعان، انفاقگران و آمرزش خواهان در سحرگاهان هستند.

۱۸- خدا (با ایجاد جهان منظم) عیان کرده، ملائکه و دانشوران گواهی داده‌اند که معبودی جز او نیست و کارش بعدل است، خدایی جز او نیست، توانا و حکیم است.

کلمه‌ها

الشهوات: شهوت بمعنی رغبت و دوست داشتن است و در این آیه بمعنی مفعول است یعنی مشتبهات می‌باشد.
بنین: بعید نیست پسران و دختران هر دو مراد باشند، و برای تغلیب «بنین» گفته شده چنان که در یا بَیِّ آدَمَ.
قناطر: جمع قنطار بمعنی مال کثیر است، آن در اصل بمعنی محکم کردن است «قنطرت الشیء: احکمته» ولی راغب آن را جمع قنطره به معنی «پل» می‌داند. مال کثیر را قنطار گفته‌اند که انسان را مثل «پل» بسوی راحتی عبور می‌دهد مقدار آن را هزار و دویست اوقیه، هزار و دویست مثقال، هزار دینار، هزار و دویست دینار و بعضی مقداری از طلا که پوست گاوی را پر کند گفته‌اند.
الخیل: اسبان، این جمع از لفظ خود مفرد ندارد، خیلاء بمعنی تکبر است، اسبان را از آن خیل گفته‌اند ظاهراً همه مصداق کثرت هستند که سوار شونده در خود احساس تکبر می‌کند و یا اسبان در راه رفتن متکبر می‌باشند (قاموس قرآن).
مسومه: علامتدار. نشاندار. ظاهراً آن از سیما بمعنی علامت است.

انعام: چهار پایان. جمع نعم. بقرینه «و الخیل» مراد از آن گاو، گوسفند و شتر است (انعام ثلثه). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۲
حرث: کشت. زرع.
دنیا: مؤنث ادنی بمعنی نزدیکتر. در قاموس قرآن گفته‌ایم، زندگی امروز را از آن «دنیا» گفته‌اند که از زندگی آخرت بما نزدیکتر است.

مأب: باز گشت. زمان باز گشت. مکان باز گشت در آیه معنای سوم مراد است.

ازواج: جمع زوج بمعنی جفت. بز و مرد اطلاق می‌شود.

رضوان: رضایت. خوشنودی.

القانتین: قنوت بمعنی دوام طاعت است. قانتین آنهایی که پیوسته در طاعت خدایند.

الاسحار: جمع سحر. کمی بصبح مانده را سحر گویند: «السحر: قبیل الصبح».

قسط: عدالت. فاعل آن مقسط است، ولی بفتح قاف بمعنی ظلم و فاعل آن قاسط آید.

شرحها

در این آیات روشن شده که غریزه جنسی و وسائل مادی، مورد پسند انسان بوده و خدا او را چنین آفریده است، علت انحراف مردم همان حب مال و جاه و عشق نسبت به آنها است، ولی اینها همه متاع و وسائل این دنیا زود گذرند، باید در جهان طوری از اینها بهره برد که زندگی قیامت تباہ نشود، آخرت مال کسانی است که در این دنیا با عدالت و انصاف و فرمانبری از حق زندگی کنند. خدایی که «قائم بقسط» و عدالت است درباره نیکوکاران و بدکاران بعدالت رفتار خواهد فرمود.

۱۴- زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ این هفت چیز از مصادیق مشتبهات هستند، تزیین و مورد پسند بودن آنها از جانب خداست، و بشر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۳ اگر آنها را دوست نمی‌داشت، جهان غیر از این می‌بود، جلوافتادن «النساء» دلیل آنست که زنان، در مورد پسند بودن مقام اول را دارا هستند. در مجمع البیان فرموده از امام باقر و امام صادق صلوات الله علیهما نقل شده: قنطار مقداری از طلا است که پوست گاوی را پر کند الْمُقَنْطَرَةُ بمعنی قنطار شده و جمع شده است معنای ذخیره شدن را می‌دهد. قید «مسومه» برای اسبان از آن جهت است که علامتدار بودن اسب.

مفید اختصاص بیشتر است و شاید بمعنی قیمتدار و پر قیمت باشد «۱».

ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ. این جمله حالت باز دارندگی نسبت بصدر آیه را دارد، یعنی اینها هر چه باشد متاع زودگذری است نباید در آن افراط کرد و آخرت را از دست داد چنان که در آیه بعدی روشن شده است. بنظرم «حسن» بمعنی فاعل است یعنی محل رجوع نیکو (بهشت) نزد خدا است، لفظ «عند» خلود و دوام را می‌فهماند در مقابل «متاع دنیا» که زود گذر است.

۱۵- قُلْ أَتُبْتُّكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ. این آیه اولاً مقایسه دنیا با آخرت و ثانیاً توضیح حُسْنُ الْمَآبِ است.

تخصیص ازواج و رضوان ظاهراً بدانجهت است که رضوان خدا در میان نعمتهای روحی و زنان در نعمتهای جسمی مقام اول را دارند، «مطهره» بمعنی پاک شده است، این می‌فهماند که زنان بهشتی از آلودگیهای ظاهری و باطنی دنیا مطلقاً پاک و منزه هستند. از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که زنان بهشتی عادت ماهانه ندارند و از آنها حدث سر نمی‌زند «۲» آمدن و اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ شاید برای آنست که:

(۱) ناگفته نماند دوست داشتن از مزین بودن قابل انفکاک نیست بنا بر این شاید آمدن «زین» با «حب» برای افاده کثرت حب است.

[.....]

(۲)

تفسیر عیاشی «عن ابی عبد الله فی قول الله فیها و أزواج مطهرة قال لا يحضن و لا يحدثن».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۴

خدا می‌داند باید برای بندگان چنان بهشت باشد.

۱۶- الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

اینها از اوصاف لِلَّذِينَ اتَّقَوْا است که پیوسته از خدا می‌خواهند از گناه آنها عفو فرموده و از عذاب آتش دورشان دارد.

۱۷- الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ. این آیه حاوی پنج وصف از اوصاف پرهیزکاران می‌باشد: که اهل استقامت بوده راستگو هستند، پیوسته مطیع خدایند، از آنچه دارند در راه خدا انفاق می‌کنند، مخصوصاً پیش از طلوع فجر صدای استغفار و یا رب یا رب از دهان آنها بملکوت اعلیٰ بالا می‌رود، می‌شود از الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ نافله شب مراد باشد. چنان که در مجمع البیان از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده، روایات درباره استغفار زیاد است مخصوصاً بهنگام سحر که وقت حضور قلب است. از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: هر که در آخر نماز «وتر» در سحر هفتاد بار بگوید: «استغفر الله و اتوب الیه»

و بآن یک سال ادامه دهد خدا او را از مستغفرین در اسحار نویسد «۱».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است: خدا فرماید من اراده می‌کنم باهل زمین عذاب بفرستم ولی چون بآباد کنندگان مساجد و به آنانکه در راه من یکدیگر را دوست می‌دارند و باستغفار کنندگان در سحرها می‌نگرم، بلا را از آنها بر می‌گردانم. «۲»

۱۸- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. شهادت در اصل بمعنی حضور و دیدن است و در اصطلاح بتحمل شهادت و اداء آن اطلاق می‌شود، شهادت خدا بر معبود بودن

(۱)

عیاشی «عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال فی آخر الوتر فی السحر استغفر الله و اتوب الیه سبعین مرة و دام علی ذلک سنه کتبه

اللَّهِ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ».

(۲)

مجمع البیان «عن النبی انه قال ان الله عز و جل يقول انی لا هم باهل الارض عذابا فاذا نظرت الی عمار بیوتی و الی المتحابین فی و الی المستغفرین بالاسحار صرفته عنهم».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۵

عادل بودنش هم بوسیله دلالت موجودات و هم بوسیله خبر پیامبران است، آن گاه که دلائل علمی وجود خدا را اثبات کند بهترین گواه، خود ذات لا یزال است بر اینکه معبودی جز او نیست و بعدالت قائم است.

ملائکه موجود با شعور و دراکی هستند که معبود و عادل بودن خدا را با دلائل خود می فهمند، خدا از شهادت آنها خبر می دهد و گرنه راهی بدانستن شهادت آنها نداریم، از طرف دیگر اولوا العلم و ارباب دانش با براهین بی شمار ثابت می کنند که معبودی جز خدا نیست و همه کائنات بمعبود بودن و عدالت وی دلالت دارند.

«قائما» به نظرم حال است از «هو» در لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نه از «الله» یعنی عدالت مورد شهادت است نه گواهی دادن در حال عدالت. معنی آیه چنین است: خدا و ملائکه و دانشمندان شهادت می دهند که معبودی جز خدا نیست و کارش بعدالت است.

به نظر می آید: آمدن این آیه برای آنست که مغلوب شدن کفار، رفتن به آتش غلبه اهل حق، مزین شدن مال و جاه دنیا در نظر مردمان، اهل بهشت شدن نیکوکاران و ... همه از رشحات معبود بودن و عادل بودن خدا است خدا می گوید: ملائکه گواهی می دهند و دانشمندان می دانند که معبود عادل باید چنین باشد. چنان که دو وصف «عزیز- حکیم» در ذیل آیه نیز بآن دلالت دارند.

نکته‌ها

در ذیل آیه ۲۵ از سوره بقره توضیح داده شد: نه‌هایی که از زیر درختان بهشتها جاری است چه نه‌هایی است و چرا قرآن این اندازه باین نه‌ها تکیه می کند و حدود سی و شش بار آن را تکرار کرده است و آیه ۱۵ از سوره قتل در تعریف آن نه‌ها نقل شد، از طرف دیگر بهشت و جهنم و آخرت، بضرورت اسلام همه مادی‌اند، هر که راجع بنعمتهای بهشتی و زنان آن قائل بروحانی بودند باشد از اسلام خارج است. همه این وعده‌ها و لذائذ، مادی هستند مگر رضوان خدا و نظائر آن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۶

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹ تا ۲۵]

اشاره

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹) فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰) إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ (۲۴) فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۷

۱۹- دین در نزد خدا اسلام است، کسانی که بآنها کتاب داده شده در دین اختلاف نکردند مگر بعد از آمدن آگاهی و علم و از روی حسد در میان خود، هر کس آیات خدا را انکار کند، همانا حساب کردن خدا سریع است.

۲۰- اگر با تو مجادله (و ستیز) کردند بگو من و پیروانم خود را بخدا تسلیم کرده‌ایم، باهل کتاب و درس ناخوانده‌ها (مشرکین) بگو: آیا اسلام آورده‌اید، پس اگر اسلام آوردند هدایت یافتند و اگر اعراض کردند، بر تو ابلاغ است و بس، خدا (بکار) بندگان بینا است.

۲۱- کسانی که آیات خدا را انکار می‌کنند و پیامبران را بنا حق می‌کشند و کسانی را که بعدالت فرمان می‌دهند، به قتل می‌رسانند، آنها را بمجازات دردناک بشارت بده.

۲۲- آنها کسانی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت هدر و باطل شده و مدد کاری ندارند.

۲۳- آیا نمی‌بینی کسانی را که مقداری از کتاب (تورات) بآنها داده شده، دعوت می‌شوند بسوی کتاب خدا (قرآن) تا میانشان حکم کند، سپس گروهی از آنها با بی‌اعتنایی سرپیچی می‌کنند.

۲۴- این بدان علت است که گویند آتش بما نمی‌رسد مگر چند روزی، دروغی که ساخته‌اند در دینشان آنان را فریب داده است.

۲۵- چگونه خواهد بود، چون آنها را جمع کنیم برای روزی که شکی در آن نیست، و بهر کس آنچه کرده تمام داده می‌شود، و آنها مظلوم نمی‌شوند.

کلمه‌ها

الدین: دین در اصل بمعنی طاعت و جزاء است، شریعت را از آن دین گفته‌اند، که طاعت و فرمانبری در آن ملحوظ است (بقره/ ۱۳۲).

اسلام: انقیاد و تسلیم شدن. «اسلم الرجل: انقاد».

بغیا: حسد. کینه. ظلم. آن در اصل به معنی طلب یا طلب توأم با تجاوز است.

امیین: درس ناخوانده‌ها. مراد از آن مشرکین است مفرد آن امی می‌باشد.

(بقره/ ۷۸). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۸

بلاغ: تبلیغ و رساندن. بمعنی کفایت نیز آید، مراد از آن معنای اول است.

القسط: عدالت.

حبطت: حبط بمعنی باطل شدن و بی اثر شدن است «حبط عمله: بطل ثوابه».

وجهی: درباره اَسْلَمْتُ وَجْهِي رجوع شود به (بقره/ ۱۱۲).

نصیب: بهره معین و ثابت. نصب در اصل بمعنی رنج دادن، رنج دیدن و بر پاداشتن است، بهره را از آن نصیب گویند که ثابت و معین است.

تمسنا: مس بمعنی دست زدن و رسیدن است و اصل آن چسبیدن می‌باشد.

غرهم: تغریر در اینجا بمعنی فریفتن است «غَرَّ فلانا: خدعه و اطمعه بالباطل».

یفترون: افتراء یعنی: جعل دروغ و چیزی از خود در آوردن، اصل آن فری بمعنی بریدن و شکافتن است.

وفیت: وفاء و ایفاء بمعنی تمام کردن، توفیه بمعنی تمام دادن حق است.

شرحها

در این آیات روشن شده که دین در نزد خدا فقط انقیاد و تسلیم شدن بخداست برنامه همه پیامبران همین بوده، اهل کتاب که این سخن را قبول ندارند، دانسته و از روی دشمنی و حسد اختلاف کرده و می‌کنند، اینها تسلیم حقائق نمی‌شوند بدلیل آنکه در گذشته پیامبران و امر به معروف کنندگان را گشته‌اند، اینکه می‌گویند: ما در صورت بدکار بودن فقط چند روز در عذاب خواهیم بود، خود فریبی است، خدا بحساب همه خواهد رسید، این آیات با آیات قبلی که یادی از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۹ اهل کتاب شده بود کاملاً مناسب و مربوط است و با دقت در آیات ثابت می‌شود که پشت سرهم نازل شده‌اند.

۱۹- إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ مراد از اسلام در اینجا انقیاد و مطیع شدن بخداست، فرق اصطلاحی اسلام و ایمان و یا تسلیم شدن ظاهری در اینجا مطرح نیست، این نام گرچه مخصوص شریعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است ولی دین همه پیامبران اسلام بوده و جز انقیاد بخدا چیزی از مردم نخواستند درباره ابراهیم علیه السلام آمده: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ بقره / ۱۳۱، یعقوب بفرزندان خود می‌گوید: فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ بقره / ۱۳۲، حواریون به عیسی می‌گویند: وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مُسْلِمُونَ آل عمران / ۵۲ ساحران پس از ایمان آوردن بموسی، گفتند: رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ اعراف / ۱۲۶، یوسف در دعایش می‌گوید: تَوَفَّنِي مُسْلِمًا یوسف / ۱۰۱ درباره قوم لوط آمده: فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ذاریات / ۳۶.

پس دین در هر عصر و در زبان هر پیامبر همان تسلیم شدن بخدا و انقیاد باو بوده است.

وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَلْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ این جمله شامل است به اختلاف یهود با دین عیسی و اختلاف یهود و نصاری با اسلام ولی به قرینه آیات گذشته می‌توان گفت مراد از أَلْتُوا الْكِتَابَ یهودیان می‌باشند یعنی اینها در گذشته با عیسی و اکنون با اسلام مخالفت نمی‌کنند مگر از روی حسد و گرنه می‌دانند که عیسی حق بوده و محمد صلی الله علیه و آله حق است. جمله وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ «۱» حاکی است که خدا بزودی بحساب چنین اشخاص رسیده و آنها را مورد کیفر قرار خواهد داد سَرِيعُ الْحِسَابِ از اسماء

(۱) این کلمه تقدیرش «سریع حساب» است «حساب» فاعل «سریع» و الف و لام عوض از مضاف الیه است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۰

حسنى است، مجموعاً هشت بار در قرآن مجید بکار رفته، هم درباره عذاب چنان که در این آیه و هم درباره رحمت و پاداش چنان که در آیه ۱۹۹ همین سوره، این قسمت از آیه بیان یک حکم کلی است و اهل کتاب یکی از مصادیق آنست. ناگفته نماند: آثار نیک و بد اعمال از حین شروع عمل، در انسان و لو بطور مخفی پیدا می‌شود و بتدریج رشد کرده تا در دنیا و آخرت انسان را ساقط می‌کند و یا سبب سعادت او می‌گردد پس معنی سَرِيعُ الْحِسَابِ در اینجا به نظرم همان است که خدا از حین عمل بحساب او رسیدگی می‌کند ولی معلوم شدن آن بر انسان کمی وقت لازم دارد مثل پرونده غیابی که جریان خود را طی می‌کند و مجرم پس از محکومیت آگاه می‌شود و الله العالم.

۲۰- فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ این آیه طریق استدلال را برسول خدا و بهر مسلمان در مقابل مخاصمان نشان می‌دهد یعنی اگر با تو در مورد شریعت محاجه کردند بگو: دین تسلیم شدن بخداست، من و اصحابم نیز بخدا تسلیم شده و رو به او کرده‌ایم و به آنها بگو: آیا شما نیز باو تسلیم شده‌اید؟ در این صورت نزاعی نداریم و در یک راه هستیم. فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ ناگفته نماند: روح تسلیم، انسان را وادار می‌کند که دلائل

طرف را بررسی کند اگر اهل کتاب و مشرکان با روح تسلیم دلائل اسلام را بررسی می‌کردند اسلام می‌آوردند، اختلاف از بین می‌رفت، جمله **وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِالْعٰبِدِ** حاکی است که خدا می‌داند آنچه می‌توانی تبلیغ می‌کنی، و می‌داند چرا تسلیم نمی‌شوند، حساب همه با خداست.

۲۱- **اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِآيٰتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُوْنَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُوْنَ الَّذِيْنَ يَأْمُرُوْنَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ** انکار آیات خدا و قتل پیامبران و امر به معروف کنندگان از کارهای یهود است، این آیه تذکر گذشته‌ها تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۱ و شاید اظهار یأس است که یهود به قرآن خاضع نخواهند شد، در عین حال یک مسئله کلی در آیه بیان شده است. راجع به **يَقْتُلُوْنَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ** رجوع شود به (بقره/ ۶۱).

۲۲- **اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ حَبَطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآٰخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِيْنَ**. ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره و در بخش «نکته‌ها» درباره حبط توضیح داده شده است، مراد از «حبط» پوچ و بی‌اثر شدن اعمال نیک است، کسانی که آیات خدا را انکار می‌کنند و مردان پاک را می‌کشند، کارهای نیک، آنها را در دنیا سعادتمند و راحت نمی‌کند زیرا آنها از حق رو گردانیده‌اند و به موجب: **مَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِيْ فَاِنَّ لَهُ مَعِيْشَةً ضَنْكًا** طه/ ۱۲۴ هر که از حق رو گردان باشد در تنگی خواهد بود.

ملاحظه کنید حال اینگونه ستمگران را در هر عصر، خواهید دید کارهای خوبی هم می‌کنند ولی در اثر قهر خدا و خشم ملت پیوسته با ترس و لرز و در جهنم زندگی می‌کنند، وضع اعمال آنها در قیامت نیز روشن است.

۲۳- **اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ اٰتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ يُدْعَوْنَ اِلَى كِتٰبِ اللّٰهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ وَ هُمْ مُّعْرِضُوْنَ** جمله **نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ** حاکی است که همه کتاب در دست آنها نیست زیرا تحریف کرده و مقداری را از دست داده‌اند چنان که ذیل آیه ۳ همین سوره در نکته‌ها گفته شد، مراد از **كِتٰبِ اللّٰهِ** ظاهراً قرآن مجید است، یعنی اینها فقط مقداری از کتاب خدا را در دست دارند و آن بر ایشان کافی نیست باید از قرآن و اسلام پیروی کنند که در بر گیرنده همه راههای سعادت است ولی چون بطرف حکومت قرآن خوانده می‌شوند اعراض می‌کنند، مراد از «یتولی» ظاهراً اعراض و بی‌اعتنایی ظاهری و از «معرضون» اعراض باطنی است یعنی ظاهراً و باطناً از آن اعراض می‌کنند نظیر آن در بقره/ ۸۳ گذشت، در شأن نزول آیه مطلبی هست که در «نکته‌ها» خواهد آمد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۲

۲۴- **ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيّامًا مَّعِيْدُوْدٰتٍ وَ عَرَّهْمُ فِي دِيْنِهِمْ مَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ** این آیه حاکی است که حق بودن قرآن را می‌دانند علت اعراضشان آنست که می‌گویند: ما در صورت گناهکار بودن جز روزی چند عذاب نخواهیم دید، اما این افترا بی‌اساس است که آنها را فریفته است معنی آیه در (بقره/ ۸۰) گذشت. در آیه زیر فرماید: بلکه روز قیامت آنها را جمع کرده، مطابق عملشان با آنها رفتار خواهیم کرد.

۲۵- **فَكَيْفَ اِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيْهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ**. یعنی حالشان در آن روز چگونه خواهد بود؟ **وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ...** قاعده کلی است، یهود از مصادیق آن هستند. این جمله دلالت بر تجسم عمل دارد که بهر کس عمل خود بطور کامل داده می‌شود، آن روز مردم نه در اثر کثرت عذاب مظلوم می‌شوند و نه از نظر کمی پاداش.

نکته‌ها

انکار حق:

حسد و عداوت از عواملی است که بصیرت انسان را کور می‌کند و او را دانسته و از روی عمد بانکار حق وادار می‌سازد، چنان که

خواندیم اختلاف اهل کتاب در اثر حسد بود با آنکه حق را می‌دانستند، در خصوص فرعونیان آمده و جَحِدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ نمل / ۱۴ یعنی با آنکه در باطن به معجزات موسی یقین داشتند در ظاهر انکار نمودند. از حضرت حسن مجتبی صلوات الله علیه نقل شده: هلاکت مردم در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد.

تکبر دین را تباہ می‌کند، ابلیس از تکبر ملعون شد. حرص دشمن نفس است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۳ بدانجهت آدم از بهشت خارج گردید، حسد رهبر بدی است و به خاطر آن قابیل هابیل را کشت «۱» این سه عامل انسان را دانسته بهلاکت می‌کشاند.

تورات و رجم:

در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده: مردی از اهل خیبر با زنی زنا کرد، هر دو از اشراف یهود بودند، نخواستند آنها را به حکم تورات سنگسار کنند، پیش رسول خدا آمدند شاید در دین او در این باره رخصتی باشد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله حکم به رجم (سنگسار کردن) فرمود، دو نفر از یهود گفتند: یا محمد حکم ظالمانه کردی، حضرت فرمود: میان من و شما تورات داوری کند، گفتند: این منصفانه است. فرمود چه کسی از شما بتورات داناتر است؟ گفتند: ابن صوری که در «فدک» ساکن است، فرستادند تا ابن صوری آمد، و از تورات خواند که زن و مرد زانی را در صورت محصن و محصنه بودن سنگسار می‌کنند حضرت دستور داد آن مرد و زن را سنگسار کردند، یهود از این کار بخشم آمدند تا آیه أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا ... نازل گردید. ناگفته نماند: حکم قتل و سنگسار کردن زناکار در تورات فعلی سفر لاویان باب بیستم و سفر تثیبه باب بیست و دوم موجود است ولی به نظر می‌آید از آیه شریفه، این واقعه مراد نباشد، در ذیل آیه قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ ... مائده / ۱۵ نظیر این سخن خواهد آمد.

انسان ناسپاس:

یکی از بزرگان گفته است: من از گاو می‌ترسم، زیرا اسلحه (شاخ) دارد ولی عقل ندارد، این سخن بسیار حکیمانه است ما بشر در اثر تسلط نفس و هوی پیوسته تیشه بریشه خود زده و می‌زنیم، قرآن از بنی اسرائیل نقل می‌کند که پیامبران را می‌کشتند، امر به معروف کنندگان

(۱) نور الأبصار ص ۱۱۰.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴
را می‌کشتند.

ما می‌دانیم که بدست خود علی‌ها، حسن‌ها، حسین‌ها، یحیی‌ها و هزاران مردان نیک و خیر خواه را کشته و زندانی کرده‌ایم و اکنون نیز باین کارها ادامه می‌دهیم، واقعا نظیر آن گاو نیستیم!!!

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۵

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۶ تا ۲۷]

اشاره

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶) تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)

۲۶- بگو ای خدا، ای صاحب حکومت، بهر که خواهی حکومت می‌دهی و حکومت را از هر که خواهی باز پس می‌گیری، هر که را خواهی عزیز می‌کنی و هر که را خواهی ذلیل می‌کنی، اختیار در دست تو است، تو بر همه چیز توانایی.

۲۷- شب را بروز و روز را بشب داخل می‌کنی، زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آوری و هر که را خواهی بدون شمار روزی می‌دهی.

کلمه‌ها

اللهم: بمعنی یا الله است «میم» در آخر آن، بجای «یاء» در اول است، مجموعاً پنج بار در قرآن مجید آمده است (قاموس قرآن).

مالک: صاحب تتمه سخن ذیل مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ حمد/ ۴ ملاحظه شود.

ملک: (بضم- م) حکومت و اداره امور (قاموس قرآن).

تنزع: نزع بمعنی کندن است «نزع الشيء من مكانه: قلعه» در آیه بمعنی گرفتن می‌باشد.

تذل: ذلت و ذل بمعنی خواری است مقابل عز و عزت، و آن در اصل معنای نرمی می‌دهد.

الخیر: خیر در اینجا ظاهراً بمعنی اختیار است یعنی اختیار این کارها در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۶

دست تو است، چیز خوب را از آن «خیر» گویند که مورد پسند و اختیار انسان است، پس در اصل معنی آن اختیار است (قاموس قرآن).

تولج: ولوج بمعنی دخول، ایلاج بمعنی داخل کردن است.

حی: زنده. زنده بودن شیء با چهار عمل: حرکت، جذب، دفع و تولید مثل شناخته می‌شود. میت آنست که این چهار عمل را نداشته باشد.

شرحها

این دو آیه مطلب مستقلی را روشن می‌کنند، در عین حال با مطالب قبلی بی‌ارتباط نیستند، یهود از روی حسد، اسلام را قبول نمی‌کردند، حال آنکه اختیار و برگزیدن هر چیز در دست خداست، اگر حکومت خدا را قبول دارند باید از انتخاب خدا که رسالت را برسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داده سرپیچی نکنند، وانگهی سوره با لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ شروع شده، این دو آیه گوشه‌ای از قیومیت خدا را بیان می‌کند.

۲۶- قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ. «۱» گفتیم: ملک بمعنی حکومت و ادره امور و

سرپرستی است، اینکه می‌گوئیم: خدا مالک حکومت و سرپرستی است زیرا خدا خالق هر چیز و پرورش دهنده هر چیز است قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ رعد/ ۱۶ پس مطلق حکومت و سرپرستی در دست خداست. لفظ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ صریح است در اینکه

حکومت را خدا می‌دهد، خواه حاکم مؤمن باشد یا کافر، عادل باشد یا ظالم، آیه: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ بقره/ ۲۵۸ شکی

(۱) مخفی نماند با در نظر گرفتن تناسب این آیه با آیات قبلی می‌شود گفت: مراد از تُوْتِي الْمُلْكَ در آیه حکومت تشریحی است مثل: إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷

باقی نمی‌گذارد در اینکه حکومت کافر و ظالم از جانب خدا داده شده است.

ناگفته نماند: دنیا، دنیای اسباب و وسائل است، مشیت‌ها و خواسته‌های خدا همان اسباب و وسائل‌اند، مشیت خدا آنست که اگر درختی را بکارند سبز شده و میوه دهد، شخص، خواه در زمین خود بکارد یا در زمین دیگران.

میوه را در هر دو صورت خدا می‌دهد، همچنین رسیدن بحکومت و جهاننداری علل و اسبابی دارد هر که بآن اسباب روی آورد بحکومت می‌رسد عادل باشد یا ظالم در هر دو صورت، حکومت را خدا می‌دهد زیرا اسباب را او فراهم کرده و آثار را او گذاشته است. بعبارت دیگر این حکومت، حکومت تکوینی است.

اینکه انسان از حکومت سوء استفاده می‌کند یا نمی‌کند مطلب دیگری است، دست را بالاخره خدا داده خواه بر سر مظلوم بزنی و خواه از افتاده دستگیری کنی.

و در پایان آن کس که حکومت را بنا حق قبضه می‌کند و یا پس از رسیدن بحکومت، بجان افراد مظلوم می‌افتد در عذاب خدا و در خشم ملت خواهد بود.

خلاصه: حکومت یک دفعه، تشریحی است که از جانب خدا تفویض می‌شود مثل: إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا بقره/ ۲۴۷، یک دفعه انسان با وسائل عادی بآن می‌رسد ولی مورد تصدیق خدا واقع می‌شود مثل: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ يَوْسُفَ / ۱۰۱ در حکومت یوسف علیه السلام که با وسائل عادی پیش آمد و همچون حکومت داود علیه السلام وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ بقره/ ۲۵۱ که ظاهراً با اسباب عادی بود، سومی حکومتی است غاصبانه و جبارانه که در اثر عوامل و اسباب آن، به دست می‌آید مانند حکومت نمرود: حِرَاجٍ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ بقره/ ۲۵۸ و مانند حکومت فرعون که می‌گفت: أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ ... زخرف/ ۵۱.

در تفسیر عیاشی نقل شده: داود بن فرقد گوید: بامام صادق علیه السلام این آیه را خواندم قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ.

و گفتم: پس خدا حکومت را به بنی امیه داده است؟ فرمود: آن طور نیست که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸

مردم می‌گویند: خدا حکومت را بما داده، بنی امیه آن را گرفته‌اند مانند کسی که جامه‌ای دارد دیگری از دستش می‌گیرد، لباس مال آن نیست که گرفته است، راوی حکومت بنی امیه را از قسم اول و دوم گمان کرده ولی امام علیه السلام جواب داده که از قسم سوم است. آنچه درباره تُوْتِي الْمُلْكَ گفته شده درباره وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ ... نیز صادق است.

وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ عِزُّ وَ ذِلَّتُ خَوَاهُ در اثر حکومت و عدم آن باشد یا در اثر عوامل دیگر، باید در لفظ «تشاء» دقت نمود، مثلاً انسان اگر یک عدد سبب تازم و معطر را به بیند آن را می‌خواهد و می‌پسندد و اگر یک عدد سبب گندیده را به بیند آن را نمی‌پسندد، این خواستن و نخواستن گزاف نیست بلکه ناشی از خوبی و بدی سبب است، علی‌هذا، مشیت خدا بعد از مشیت انسان است یعنی هر که بخواهد عزیز شود خدا عزت او را می‌خواهد و هر که بخواهد ذلیل شود خدا ذلت او را می‌خواهد چنان که ذیل آیه بیست و ششم از سوره بقره توضیح داده شد، بعبارت دیگر: هر که باسباب عزت چنگ زد و خواست عزیز شود خدا عزت او را می‌خواهد و عزیزش می‌کند و بالعکس.

يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَفْظُ خَيْرٍ در قرآن مجید هم «اسم» بکار رفته یعنی مرغوب پسندیده. و هم «اسم تفضیل» در

صورتی که با «من» باشد این معنی روشنتر است مثل: نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا بقره/ ۱۰۶، ارباب تفسیر «خیر» را در آیه اسم گرفته و گفته‌اند: همه خیرها در دست خداست، بعضی در آیه «و الشَّرَّ» مقدر کرده است یعنی خیر و شرّ در دست خداست (گویی خواسته از استدلال «معتزله» بگریزد که گویند: شر بخدا نسبت داده نمی‌شود) ولی به نظرم «خیر» در آیه بمعنی اختیار است و این جمله، استدلال بصدر آیه است یعنی اختیار عزت و ذلّت، دادن و گرفتن آنها در دست تو است و تو بهر چیز توانایی «۱»

(۱) اهل لغت گرچه «خیر» را اختیار معنی نکرده‌اند ولی اصل آن همان اختیار و انتخاب است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۹

و الله العالم.

۲۷- تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ این جمله مجموعاً پنج بار در قرآن مجید ذکر شده، گویند مراد از آن بلند و کوتاه شدن شب و روز است مثلاً در بهار که روزها بلند می‌شود قسمتی از روز وارد شب می‌گردد، این عمل یکی از اسرار جهان و نتیجه حرکت محوری زمین، و باعث به وجود آمدن فصول اربعه است. ولی احتمال دارد مراد از آن داخل شدن روز بجای شب و بالعکس باشد، چنانچه می‌دانیم: شب و روز (در اثر حرکت وضعی زمین) پیوسته در اطراف زمین می‌گردند و هر یک بجای دیگری داخل می‌شود و دائماً یکدیگر را تعقیب می‌کنند «۱» در هر دو صورت تناسب این جمله با جابجا شدن حکومت و عزت و ذلّت در آیه اول کاملاً روشن است.

وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ دانه نخود را مثلاً در نظر بگیرید، مرده و بی‌حرکت است و از چهار عمل که برای زنده بیان کردیم در آن خبری نیست. آن گاه که حرارت و رطوبت بآن رسید سلول خفته‌ای که در درون آنست بیدار می‌شود و شروع برشد می‌کند، بتدریج مواد بی‌جان را بخود جذب کرده و زنده می‌کند و بریشه، ساقه، گل، برگ و دانه‌های نخود تبدیل می‌شود، پس از رسیدن و خشک شدن دانه‌های خشکیده و مرده نخود از آن می‌ریزد. و بدین وسیله زنده از مرده و مرده از زنده بیرون می‌آید، این یک قانون کلی است که موازنه جهان جانداران بآن بستگی دارد، علی‌هذا مراد از «میت» بی‌جان واقعی نیست، بلکه همان است که چهار عمل: جذب، دفع، حرکت و تولید مثل نداشته باشد، در آیه:

(۱) ناگفته نماند: در هر دو صورت، دخول حقیقی وجود ندارد، مسئله اعتباری است در احتمال دوم، داخل شونده داخل شده را بتدریج از بین میرود و تعبیر دیگر آن فی اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ یونس/ ۶ است که بمعنی پی در پی بودن میباشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۰

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ انعام/ ۹۵ مسئله روشنتر است. زیرا اول شکافتن دانه و هسته نقل شده، سپس بیرون آمدن زنده از مرده.

در روایات اهل بیت علیهم السّلام هست که در تفسیر آیه فرموده‌اند: «تخرج المؤمن من الكافر و تخرج الكافر من المؤمن» «۱» یعنی مؤمن را از صلب کافر و کافر را از صلب مؤمن خارج می‌سازد، در قرآن مجید بکافر «میت» گفته شده و بمؤمن «حی» مثل: إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى نمل/ ۸۰ که مراد کفار هستند و مثل: أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ انعام/ ۱۲۲، معلوم است که مراد زندگی و مرگ معنوی است. روایات بالا در کتابهای اهل سنت نیز نقل شده، ناگفته نماند اگر الف و لام «الحی» - المیت» برای استغراق باشد شامل این تفسیر نیز خواهد بود، به نظرم امامان علیهم السّلام باستناد عموم آیه چنین فرموده‌اند و الله اعلم وَ تَزُوقُ مَنْ تَشَاءُ بغيرِ حسابٍ این تعبیر پنج بار در قرآن مجید تکرار شده و در آیه دیگر آمده إِنَّمَا يُؤَفِّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ زمر/ ۱۰، از این موارد بعضی شامل دنیا، بعضی شامل آخرت و بعضی شامل هر دو است به نظر می‌آید بی‌حساب بودن با

مقایسه با تلاش است، این سخن در پاداش آخرت کاملاً روشن است که اجر بی‌پایان آن با عمل چند روزه دنیا مقایسه نمی‌شود، در دنیا نیز بعضی پادشاهان نسبت بتلاش‌ها چندین برابر می‌باشند و بعضی نعمتها بدون تلاش بانسان می‌رسند و نظیر آن، این مطلب در قاموس قرآن (حسب) مشروحا بررسی شده است.

بعضی از بزرگان فرموده معنی بَغَيْرِ حِسَابٍ آنست که: خدا به بندگان هر چه میدهد عطیۀ محض است، بندگان استحقاق عوضی از خدا ندارند، معنای بَغَيْرِ حِسَابٍ بغیر استحقاق است. مخفی نماند این مطلب شامل همه بندگان است و هیچ کس در خدا حقی ندارد ولی قید «من تشاء- الصابرون» نشان میدهد که مراد از آیات همه مردم نیست وعده بخصوصی مراد است.

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۱

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۸ تا ۳۲]

اشاره

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً وَيَحِذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸) قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعْلَمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹) يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمِيدًا يُعِيدُهَا وَيَحِذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰) قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)

۲۸- مؤمنان، کافران را بجای مؤمنان، دوست و حامی نگیرند، هر که چنین کند از خدا در چیزی نیست (رابطه‌اش با خدا قطع است) مگر آنکه از آنها بترسید، خدا شما را از خود میترساند و باز گشت بسوی خداست.

۲۹- بگو: اگر پنهان کنید آنچه را که در سینه‌های شماست یا آشکار نمائید، خدا آن را می‌داند، و هر چه در آسمانها و زمین هست می‌داند و خدا بهمه چیز تواناست.

۳۰- (بترسید از) روزی که هر کس آنچه کار خوب کرده حاضر می‌یابد و نیز آنچه کار بد کرده است. دوست می‌دارد که ای کاش میان او و کارهای بدش زمانی دور فاصله باشد، خدا شما را از خویش می‌ترساند و خدا به بندگان مهربان است.

۳۱- بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد و خدا آمرزنده و مهربان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۲

۳۲- بگو خدا و رسول را اطاعت کنید، پس اگر اعراض کردند خدا کافران را دوست نمی‌دارد.

کلمه‌ها

اولیاء: جمع ولی بمعنی دوست و سرپرست، و در اصل بمعنی نزدیکی است (بقره/ ۱۰۷) مراد از آن در اینجا، دوست، حامی و همراه است.

تقاه: وقایه بمعنی محفوظ داشتن، تقوی و تقاه بمعنی خود- نگاهداری و پرهیز کردنست، تقیه نیز بهمان معنی است. هر پنج لفظ مصدر هستند.

یحذرکم: تحذیر: ترساندن، بر حذر کردن است.

صدر: سینه‌ها، مفرد آن صدر است.

تبدوه: ابداء: آشکار کردن، اصل آن بدو بمعنی ظهور و آشکار شدن است.

محضر: حاضر شدن، اسم مفعول است از حضور.

سوء: بضم سین اسم است بمعنی بد و بفتح آن مصدر است بمعنی بدی، در بسیاری از آیات قرآن سوء (بفتح-س) بمعنی فاعل است (قاموس قرآن).

امد: مدت، زمان، امد زمان محدود، ابد زمان غیر محدود است.

رؤوف: مهربان. آن از اسماء حسنی است. فرق رأفت و رحمت در (بقره/۱۴۳) بیان شده است.

شرحها

در آیات گذشته از اهل کتاب و مشرکان یاد شد بهمین مناسبت در این آیات قسمتی از وظیفه مسلمان نسبت بآنها بررسی شده است. و آن اینکه مسلمان نباید بجای هم کیش خود، کفار را دوست و حامی و همراز بگیرد، مگر آنکه تقیّه‌ای تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۳

در بین باشد که میتوان از آن بحکم سپر استفاده کرد، خدا از ظاهر و باطن بندگان آگاه است، عمل خوب یا بد هر کس بخودش برگشت خواهد کرد، و اگر بجای کفار خدا را دوست بدانند، آن در پیروی از فرمان رسول خدا است.

۲۸- لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی مؤمنان باید مؤمنان را دوست و صدیق و حامی بگیرند نه کافران را این مطلب در بسیاری از آیات تذکر داده شده است «۱» مسلمان هر قدر در دوست داشتن و کارهای خود به مسلمانان رو آورد صفوف اسلام در مقابل کفار فشرده تر شده و تخریب آنها بیشتر خواهد بود، در این صورت پیشرفت آنها حتمی است بر خلاف آنکه نسبت به مسلمان و غیر مسلمان بی تفاوت و علی السویه باشند، در مملکت ایران یک مشت بهایی در اثر بی بخار بودن مسلمانان به بینید بکجا رسیده‌اند، اگر مسلمان در مقابل آنها فقط باین آیه عمل می کرد باین روز سیاه نمیافتاد و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ یعنی رابطه‌اش بکلی با خدا قطع شده، مطلبی بسیار عجیب و قابل دقت است، باید دانست دوست داشتن کفار خطر جدی باسلام و توحید است.

إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً این استثناست از حکم قبلی، یعنی وظیفه و حکم اولی هر مؤمن آنست که بکافر رو نیاورد و او را دوست و حامی نگیرد مگر آنکه بخواهید تقیّه کنید و با اظهار دوستی خود را از خطر آنها محفوظ دارید، در اینصورت مانعی نیست بظاهر اظهار دوستی کنید و از آن بحکم سپر استفاده نمائید بقیّه سخن در «نکته‌ها».

وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ یرُ مراد از «نفس» ذات و وجود خدای تعالی است یعنی: خدا شما را از خودش (انتقام) می ترساند، باز گشت

(۱) برای نمونه آیات زیر دیده شود: نساء/ ۱۳۹ و ۱۴۴ مائده/ ۵۱ و ۵۷ و ۸۱ توبه/ ۳۳ ممتحنه/ ۱.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۴

بسوی اوست، بندگان از چنگ خدا فرار نتوانند کرد، جمله و مَنْ يَفْعَلْ - وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ ... اهمیّت قضیّه را روشن میکنند.

۲۹- قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعْلَمَهُ اللَّهُ إِنْ يَكُ حَكْمٌ كَلِّيٌّ است، خدا باسرار و آنچه که در دل بندگان است آگاه می باشد ولی مصداق آن در آیه موالات و دوستی کفار است. کلمه «ما فی الصدور» ظهورش آنست که افکار و اسرار آدمی در

سینه و قلب است نه در مغز، راجع باین مطلب در قاموس قرآن (قلب- صدر) بحث مبسوطی شده بآنجا رجوع شود و نیز انشاء الله ذیل آیه:

وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ حَج / ۴۶ اشاره خواهیم کرد. وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این حکم «عام» بعد از «خاص» است یعنی: نه تنها خدا از رازهای درونی شما آگاه است، بلکه آنچه در آسمانها و زمین هست پیش خدا عیان است شما نیز جزء آنها هستید، گذشته از اینها خدا بهمه چیز تواناست، میتواند افکار را بیرون کشیده و روی آنها حساب کند، این آیه در تأکید نهی از دوست داشتن کفار است، ایضا آیه زیر.

۳۰- يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ «۱» یعنی: بترسید از روزی که ... این آیه دلالت روشن دارد بتجسم اعمال در روز قیامت و می‌فرماید: آدمی آنچه از بد و خوب کرده روز قیامت همان را خواهد یافت نه جزای آن را. لفظ «محضرا» در جمله وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ نیز مقدر و در نظر است. راجع بتجسم عمل در محل مناسب بحث خواهیم کرد.

تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ضَمِير «بینها» به «نفس» و «بینه» به «سوء» بر میگردد. «لو» برای تمنی (ای کاش) است یعنی دوست میدارد که ای کاش عمل بدش در زمانی و خودش در زمان دیگری بود و ابداً بهم نمی‌رسیدند، فاصله زمانی از فاصله مکانی در این آرزو رساتر است، جمله وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ

(۱) «یوم» در تقدیر «اتقوا- احذروا یوم» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۵

جریان دوست نداشتن کفار را هر چه بیشتر تأکید میکند و نیز می‌گوید:

بیان این حکم در اثر رأفت خداست که بعواقب آن گرفتار نشوید.

۳۱- قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ در آیه اول از دوست داشتن کفار نهی شده، ظاهراً دوست داشتن خدا بهمان سبب در این آیه عنوان شده است. دوست داشتن خدا مجموعاً چهار بار در قرآن مجید ذکر شده است «۱» و از این معلوم میشود که خدا را میتوان مانند چیزهای مورد علاقه، دوست داشت گرچه بین انسان و خدا سنخیت وجود ندارد. ولی چون لازمه و اثر حب، اطاعت از محبوب است لذا فرموده: بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید که نماینده خدا هستم، در اینصورت خدا شما را دوست می‌دارد و گناهانتان را می‌آمرزد یعنی: اطاعت از رسول خدا مکفر گناه است «۲». وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ خدا بمقتضای رحمت و غفرانی که دارد می‌آمرزد و دوست می‌دارد.

۳۲- قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ این آیه تأکید آیه قبلی است و نشان می‌دهد که اعراض کننده از خدا و رسول کافر است.

نکته‌ها

مسلمان و کفار:

گفتیم در بسیاری از آیات قرآن از دوست داشتن و حامی شمردن کفار نهی شده و نیز فرموده: ای اهل ایمان از غیر خودتان همراز مگیرید، در تباهی شما کوتاهی نمی‌کنند، دوست می‌دارند که در زحمت و فشار باشید، عداوت از گفتارشان نمایان است، آنچه از کینه در دل

(۱) بقره/ ۱۶۵، آل عمران/ ۳۱، مائده/ ۵۱، توبه/ ۲۴.

(۲) در اینکه اطاعت رسول خدا گناه را تکفیر میکند رجوع شود به «نکته‌ها».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۵۶

دارند از گفتارشان بزرگتر است... آل عمران/ ۱۱۸.

یکی از گرفتاریهای جهان اسلام آنست که بزرگان ممالک اسلامی همه تربیت شده اروپا و امریکا هستند، همه شستشوی مغزی شده صدیق و حامی کفار و تابع نظرات و مجری دستور آنها می‌باشند، آنها بر خلاف دستور قرآن کفار را برای خود حامی و مشاور گرفته و سبب بدبختی مسلمانان گردیده‌اند، از طرف دیگر در ممالک اسلامی، خود نمایی و پیشرفت غیر مسلمانان کاملاً چشم‌گیر است و گاهی اقتصاد مملکت و صنایع سنگین را قبضه کرده‌اند و بریش مسلمانان می‌خندند، مسلمان چوب عمل خود را می‌خورد که به قرآن و گفته رهبران دینی بی‌اعتنا شده‌اند.

البته غیر مسلمان از نظر اسلام حق حیات دارد و در صورت قبول همزیستی مسالمت آمیز (ذمی بودن) مال و جان و ناموسش محترم است، مسلمانان مجاز هستند با آنها معامله و ارتباط داشته باشند ولی در عین حال باید تحزب خود را حفظ کنند و با دوست و حامی و صدیق شمردن آنها با سرنوشت خود بازی نکنند. و بخودشان رو آورند و از رخنه کفار بترسند.

تقیه:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«لا إيمان لمن لا تقية له»

«۱» هر که تقیه ندارد ایمان ندارد، امام باقر علیه السلام فرماید:

«التقية من دینی و دین آبائی و لا ایمان لمن لا تقیه له»

«۲» تقیه از دین من و دین پدران من است، هر که تقیه ندارد ایمان ندارد، باز آن حضرت فرماید: تقیه در هر چیزی است که انسان بآن مجبور می‌شود خدا چنان کار را بر او حلال کرده است «۳»، از اینگونه مطالب در روایات اهل بیت علیهم السلام زیاد است. آیه شریفه نیز بآن دلالت دارد.

(۱) تفسیر عیاشی. [.....]

(۲، ۳) اصول کافی ج ۲ ص ۲۱۹ باب التقیة.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۵۷

تقیه در واقع تغییر شکل مبارزه است، مؤمن وقتی که احساس کرد مقاومت بی‌فایده است و یا اگر اینجا مقاومت نکرده و از راه دیگری وارد شود، مفیدتر است، می‌تواند تقیه کند و دست از مبارزه بردارد، و یا بکافر اظهار مودت کرده و خود را خلاص نماید و در شکل دیگری از دوستی او دست بردارد، مطلب در این مورد مفصل است نگارنده شاید بتواند ذیل آیه **إِلَّا مَنْ أُوْكِرَهِ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ نَحْل / ۱۰۶** بذکر مقداری از آن پردازد انشاء الله.

دین و محبت:

در تفسیر عیاشی از برید بن معاویه نقل شده: گوید محضر امام باقر علیه السلام بودم، مردی که پیاده از خراسان آمده بود وارد شد، پاهایش را نشان داد که «تاویل» زده بود. آن گاه بامام علیه السلام گفت: بخدا فقط محبت شما مرا از شهرم بمدینه آورده است. امام فرمود: بخدا قسم اگر سنگی (هم) ما را دوست دارد خدا او را با ما محشور خواهد کرد و

هل الدین الا الحب

آیا دین جز محبت است؟ خدا فرماید قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ...

باز در همان کتاب نقل شده: بامام صادق علیه السلام گفته شد: فدایت شوم ما با نامهای شما و نامهای پدرانتان نام گذاری می کنیم آیا این بما فائده دارد؟ فرمود آری و الله و

هل الدین الا الحب

خدا فرموده إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.

به نظر می آید مراد از اینگونه روایات آنست که اساس و روح دین همان علاقه و عشق بخداست که سبب پیروی از رسول خدا و اهل بیت او علیهم السلام و دوست داشتن آنهاست، استشهاد امام به آیه شریفه با آنکه حدیث درباره محبت آنهاست نه محبت خدا، برای آنست که اینها همه بالاخره به حب خدا بر می گردند.

عمل و تکفیر گناه:

ظهور یَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ آنست که پیروی از رسول خدا سبب آمرزش گناهان است همانطور که توبه گناهان را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۸

از بین می برد، اعمال نیک نیز سبب تکفیر و از بین رفتن گناهان است. در آیات زیر دقت کنید: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ هود / ۱۱۴ إِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ نساء / ۳۱ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ انفال / ۲۹ اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُضِلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ احزاب / ۷۱ إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ تَغَابِنَ / ۱۷ آیات از این قبیل بسیار هستند، وانگهی در روایات زیادی نقل شده هر که فلان کار را بکند فلان قدر از گناهانش آمرزیده شود.

نمی شود گفت: این نتایج مشروط بتوبه است، زیرا اولاً- توبه خود بتنهایی گناهان را تکفیر می کند، ثانیاً در این آیات توبه شرط غفران شمرده نشده است بلکه باید گفت: اعمال نیک خود مکفر گناه می باشند، این احتمال نیز هست گناهی که از یاد فراموش شده اند کارهای نیک آنها را از بین می برد و یا گناهی که شخص جسته گریخته می کند و بتوبه هم توجه ندارد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۳۳ تا ۳۷]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳) ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴) إِذْ قَالَتْ

امْرَأْتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵) فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶) فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۷)

۳۳- خدا، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.

۳۴- (آنها) فرزندان (و دودمانی) هستند، بعضی از بعضی دیگر (در فضیلت و تقوی) و خدا شنوا و داناست.

۳۵- (یاد آور) که زن عمران گفت: خدایا آنچه را که در شکم دارم به گونه آزاد نذر تو کردم پس از من قبول کن که تو شنوا و دانایی.

۳۶- چون بار خود بگذاشت (مولود دختر بود) گفت: پروردگارا من بار خویش دختر زائیدم، خدا بهتر می‌داند که چه زائیده است، پسری که (او می‌خواست) مانند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۶۰

این دختر نیست. و من او را مریم نام نهادم، او را با فرزندانش از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم.

۳۷- پروردگارش او را بطرز نیکویی پذیرفت و بطرز خوب نموداد، و زکریا را سرپرست او کرد، هر وقت زکریا وارد غرفه او می‌شد، غذای بخصوصی نزد او می‌یافت گفت: ای مریم این برای تو از کجا آمده؟ گفت: آن از پیش خداست، خدا هر که را خواهد بی حساب روزی می‌دهد،

کلمه‌ها

اصطفی: صفو بمعنی خالص شدن. اصطفاء بمعنی اختیار و انتخاب است.

راغب گوید: اصطفاء اخذ خالص شیء است. بنا بر این در شیء انتخاب شده باید صفا و خلوص و امتیاز باشد. آدم: رجوع شود به (بقره / ۳۱).

نوح: اولین پیامبر از پیامبران اولوالعزم، شرح حال او در بسیاری از آیات آمده است.

عمران: پدر مریم و مَرْيَمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ ... تحریم / ۱۲.

ذریه: فرزندی. نسل. ذریه در اصل بمعنی ظهور و اظهار است و بمعنی آفریدن بکار می‌رود، باین جهت فرزند را ذریه گفته‌اند و آن در مفرد و جمع استعمال می‌شود.

نذرت: نذر آنست که چیز غیر واجب را بر خود واجب گردانی: «نذر نذرا: اوجب علی نفسه ما لیس بواجب».

رجیم: رانده شده از رحمت خدا. رجم در اصل بمعنی سنگ زدن است «رجمه: رماه بالحجارة» رجیم از اوصاف شیطان و جمعا شش بار در قرآن آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۶۱

محررا: آزاد شده. یعنی از هر شغل آزاد شده فقط در عبادت خدا و خدمت معبد باشد.

مریم: مادر عیسی علیه السلام، از سبط لاوی و از نسل داود علیه السلام بود.

اعیذها: عوذ: پناه بردن. اعاده در پناه قرار دادن. «اعیذها بک» یعنی او را بتو می‌سپارم و در پناه تو قرار می‌دهم.

انبتها: رویانید او را، ترکیب کرد او را «نبت الانسان نباتا: نما شبابه» ظاهرا «نبت» بمعنی مفعول و حال است یعنی: «انبتها منبوتا حسنا».

کفلها: کفل آنست که انسانی بانسانی ضامن و عهده‌دار باشد بعکس ضمانت که عهده‌دار بودن بر مال است. معنای آن در آیه که با

تشدید بکار برده شده آنست که: خدا زکریا را بر مریم کفیل کرد و اگر بدون تشدید باشد بمعنی «زکریا بمریم کفیل شد» است. زکریا: علیه السلام از انبیاء بنی اسرائیل، قصه او در قرآن مشهور است.

محراب: حرب: جنگ. محراب: محل جنگ. مسجد و محراب مسجد را از آن محراب گویند که محل جنگ با شیطان و نفس است مراد از آن در آیه شریفه مسجد و معبد و یا غرفه‌ای از مسجد است که با نردبان بالا می‌رفتند، بکاخ نیز محراب گویند (قاموس قرآن).

شرحها

از این آیات بررسی حال عیسی علیه السلام و مادرش مریم شروع شده، تا حق مطلب درباره آن حضرت و مادرش روشن گردد و ابهام و دروغهایی که شایع شده بود از بین برود و مسلمانان از این پرونده آگاهی داشته باشند، دو آیه اول بحکم مقدمه هستند، در این آیات روشن شده که زن عمران نذر کرد فرزندی که در شکم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۶۲ دارد در خدمت معبد و طاعت خدا باشد، ولی بر خلاف امیدش مولود دختر بود، او را بمعبد سپردند زکریای نبی عهده‌دار شد که از وی نگهداری کند و کرامتی از آن دختر دید.

۳۳- إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ اصطفاء در اینجا بمعنی مزیت و برتری دادن است که نوعی امتیاز و زمینه پیامبری و نظیر آنست، بدلیل آنکه این گزینش بمریم نیز شامل است حال آنکه پیامبر نیست، مؤید آن عَلَى الْعَالَمِينَ است که با «من» نیامده مثل: اللَّهُ يَصِيَّطْفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ حج/ ۵۷ که با «من» آمده است «آل ابراهیم» شامل ابراهیم نیز هست چنان که: وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بقره/ ۵۰ شامل فرعون نیز هست. آل ابراهیم شامل ابراهیم و همه فرزندان اوست اعم از آنکه اسماعیل و رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام باشند و یا اسحق و یعقوب و فرزندان او از انبیاء بنی اسرائیل، چون همه آل ابراهیم‌اند چنان که امام صادق علیه السلام فرموده: ما از آنهاستیم. ما باقیمانده آن عترت هستیم. (۱)

و اما اختصاص آل عمران به اینکه آنها نیز از خانواده ابراهیم هستند ظاهراً بواسطه مریم است زیرا اصطفاء مریم اصطفاء بخصوصی است و آن اینکه خداوند او را برای ولادت بدون همسر برگزید و اعجاز خویش را در وجود او آشکار کرد، مراد از آل عمران ظاهراً مریم و عیسی است و شاید بخود عمران نیز شامل شود «۲» و انگهی مراد از عمران پدر مریم است نه پدر موسی علیه السلام زیرا قرآن هیچ جا

(۱)

تفسیر عیاشی «عن ابی جعفر علیه السلام قال: اللَّهُ اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض. قال نحن منهم و نحن بقیه تلک العتره»

امام حسین و امام رضا و دیگر امامان علیه السلام فرموده‌اند: آیه شامل آل محمد صلی الله علیه و آله میباشد، رجوع شود بتفسیر صافی و غیره.

(۲) از بعضی روایات بدست می‌آید که عمران پیامبر بود و بوی وحی نازل می‌شد. تفسیر عیاشی و مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۶۳

نامی از پدر موسی نبرده ولی عمران پدر مریم سه بار در قرآن آمده است مراد از عَلَى الْعَالَمِينَ ظاهراً همه مردمان در هر عصر است. ۳۴- ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ مراد از «ذریه» فرزندان و اولاد است، آن عطف بیان و یا حال است از «آل ابراهیم- آل عمران» یعنی: خدا آنها را برگزید در حالی که بعضی فرزندان بعضی می‌باشند و آن دلالت دارد که همه دارای صفات و فضائل و

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۶۵

این تمه سخن زن عمران است یعنی: مریم و ذریه او را از شر شیطان رجیم بتو می‌سپارم و در پناه تو قرار می‌دهم.

۳۷- فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهَا وَأَنْبَتَهَا حَسَنًا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهَا... حاکمی است که نشو و نما و تربیت مریم توأم با اصول صحیح و توحید بوده است.

وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا دَرَسْتُ مَعْلُومٌ نِسْتُ كِه مَادَرَش مَرِيْم رَا كِي بِمَعْبَد تَحْوِيل دَاد كُفَلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا دَرَسْتُ مَعْلُومٌ نِسْتُ كِه مَادَرَش مَرِيْم رَا كِي بِمَعْبَد تَحْوِيل دَاد گفته‌اند: پس از ولادت و در شیر خوارگی آن را بمعبد آورد. زکریا علیه السّلام بدلیل آنکه خاله یا خواهر مریم همسر او بود خواستار کفالت مریم شد، ولی این خواسته پذیرفته نشد، بالاخره نوزده نفر که زکریا یکی از آنها بود قرعه کشیدند، از قضا قرعه بنام زکریا اصابت کرد چنان که در آیات بعدی خواهد آمد. و نیز معلوم می‌شود که پس از بلوغ رسیدن مریم، زکریا برای او جای مخصوصی معین کرده که در آنجا عبادت نماید، ظاهراً آن یکی از حجره‌های کنیسه بوده است و گاه گاه زکریا برای سرپرستی بآنجا می‌رفته است.

جمله وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا با در نظر گرفتن: قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ حکایت می‌کند که زکریا طعام غیر معمولی در نزد مریم می‌دید، اولاً- «کَلِمًا» دلالت بر همیشه دارد، ثانیاً «رِزْقًا» نکره است و دلالت بطعام بخصوصی دارد، ثالثاً مریم در جواب می‌گوید: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ رَابِعًا زَكَرِيَّا بِهِ هِيْجَانٌ آمَدَهُ وَبِأَنَّكَ خُودَش پِير وَ زَنْش نَا زَا است از خدا فرزند می‌خواهد اینها همه قرآینی هستند که طعام مریم مائده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۶۶ آسمانی بوده است (۱).

روایات شیعه و اهل سنت نیز از آن حکایت دارد، این از قدرت خدا عجیب نیست که خدا بهر چیز قادر است مراد از بَغَيْرِ حِسَابٍ بنظرم وسعت رزق است یعنی رزق آسمانی و زمینی.

نکته‌ها

مائده:

گفتیم: قرائن نشان می‌دهد که «رزق» مریم، رزق بخصوصی بوده و روایات نیز بآن دلالت دارند و این از قدرت خدا عجب نیست. عیسی علیه السلام از خدا مائده خواست و خدا وعده داد که خواهد فرستاد قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ... قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنزِّلُهَا عَلَيْكُمْ...

مائده/ ۱۱۴-۱۱۵. نظیر این قضیه درباره حضرت فاطمه علیها السلام در تفسیر عیاشی و غیره نقل شده است.

المنار با این مطلب مخالف است، گوید: آیه، رزق غیر معمول را نمی‌فهماند، رسول خدا از آن خبر نداده است، روایات متعارض اند و سند صحیحی ندارند، ابن جریر نقل می‌کند: در آنروز گار قحطی پیش آمده، زکریا از تأمین مریم عاجز شد، راجع به تأمین او قرعه کشیدند، قرعه بنام نجاری اصابت کرد، او هر روز از کسب خود طعام مریم را می‌آورد، زکریا چون وارد غرفه می‌شد بقیه طعام را می‌دید و می‌گفت: يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا.

ناگفته نماند: قرائن آیه و روایات، کفه مائده را سنگین می‌کنند و الله اعلم.

(۱) زمخشری در کشاف و بیضاوی در تفسیر خود نظیر این قصه را درباره حضرت فاطمه علیها السلام نقل کرده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۶۷

[سوره آل عمران (۳): آیات ۳۸ تا ۴۱]

اشاره

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸) فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹) قَالَ رَبِّ أَنْتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَ أَمْرَاتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَ أذْكَرُ رَبِّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ (۴۱)

۳۸- در آنجا زکریا پروردگار خود را خواند و گفت: پروردگارا بمن از جانب خود فرزند پاکی عطا کن که تو دعا را شنوایی (اجابت کننده‌ای).

۳۹- فرشتگان او را که در محراب ایستاده و نماز می‌خواند، ندا کردند که خدا تو را به یحیی بشارت می‌دهد (که او) کلمه خدا (مسیح) را تصدیق می‌کند، و رهبر و پارسا و پیامبر و از پاکان است.

۴۰- گفت: خدایا چگونه مرا پسری خواهد بود، حال آنکه پیر شده‌ام و زخم نازاست، فرمود:

همین طور خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد.

۴۱- گفت: خدایا برای من نشانه‌ای قرار بده، گفت: نشانه تو آن است که سه روز با مردم جز با اشاره سخن نتوانی گفت (زبان از کار خواهد افتاد) خدایت را بسیار ذکر کن و در هر دو طرف روز او را تسبیح گوی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۶۸

کلمه‌ها

هنالك: هنالك اشاره است بمكان دور. و در مكان نزديك «هنا» و در متوسط هناك گویند زجاج گفته: هنالك بمعنی «حال» نیز آید.

طیبه: پاکیزه. دلچسب. پسندیده از جهت صفات نیک.

یحیی: نام فرزند زکریا که پیش از تولد از جانب خدا نام گذاری شد.

کلمه: مراد از کلمه در اینجا عیسی علیه السلام است و نیز در آیه ۴۵ و ۱۷۱ از نساء ناگفته نماند معنای اصلی کلم تأثیر است، لفظ را از آن کلمه گویند که در ذهن اثر می‌کند مانند زخم در بدن، در قرآن بموجودات کلمات الله گفته شده که آثار خدایند، بعیسی علیه السلام کلمه گفته شده که اثری بود از آثار خدا. رجوع شود به آیه ۴۵.

سید: آقا. سرپرست.

حصور: کسی که خود را از شهوات باز دارد (پارسا) حصر در اصل بمعنی باز داشتن، تنگ شدن و تنگ گرفتن است. حصور صیغه مبالغه است (بسیار پارسا).

الکبر: بر وزن خرد) پیری (قاموس قرآن).

عافر: نازا. عفر در اصل بمعنی قطع و بریدن است گویی: زن نطفه مرد را قطع می‌کند و بفرزند مبدل نمی‌شود، عافر در قرآن سه بار

آمده و همه درباره زن زکریا، بزنی نازا عقیم نیز گویند، ظاهراً عقیم در اثر پیری است که عقم بمعنی خشکیدن می‌باشد. آیه: علامت. نشانه.

رمز: اشاره. در مجمع البیان فرموده: رمز اشاره با دو لب است، گاهی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۶۹ در اشاره با چشم و ابرو و دست بکار می‌رود ولی اغلب در اشاره با لب است. عشی: از اول ظهر تا غروب آفتاب. عشاء: از اول مغرب تا وقت نماز عشاء. ابکار: (بکسر اول) از طلوع فجر تا چاشت. طبرسی از طلوع خورشید تا چاشت فرموده است.

شرحها

در این آیات بیان شده که زکریا از خدا خواست که بوی فرزندی عنایت فرماید، بدنبال آن دعا، ملائکه او را صدا کردند که خدا پسری بنام یحیی بتو عطا خواهد فرمود، زکریا چون خودش پیر و زنش نازا بود تعجب کرد، خطاب رسید قضیه حتمی است و خدا باین کار تواناست زکریا علامتی را برای این وعده درخواست نمود خطاب آمد، علامتش آنست که سه روز زبانت از سخن گفتن عاجز می‌ماند. ظاهر آنست که زکریا با دیدن طعام مریم به هیجان آمده و چنان درخواستی کرده است.

۳۸- هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ این قضیه در سوره مریم از آیه ۳ تا ۱۲ نیز نقل شده است، لفظ «من لدنك» حاکی است که صاحب فرزند شدن برای زکریا بطور طبیعی مقدور نبود بعلت پیری خود و نازایی زنش، در سوره مریم بجای «طیبه» آمده: وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا فرزندی که پیش خدا و مردان حق پسندیده باشد.

از سوره مریم و از آیه ۸۹ سوره انبیاء معلوم می‌شود که نظر زکریا آن بود که بلا عقب نماند.

۳۹- فَادَّأْتُهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ نَادَا صِدَايَ بلند را گویند، مراد از «کلمه» چنان که گفته شد عیسی علیه السلام است، یحیی علیه السلام بشارت آمدن آن حضرت بنی اسرائیل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷۰

را داد و او را تصدیق نمود، یحیی علیه السلام شش ماه از عیسی علیه السلام بزرگتر بود، چون عیسی مبعوث گردید یحیی نبوت او را تصدیق کرد، این امر سبب پیشرفت کار عیسی شد چون مردم او را راستگو و زاهد می‌دانستند (۱) چون «هیرودیا» حاکم رومی یحیی را بزندان انداخت عیسی علیه السلام فرمان داد در خارج هر چه خبر باشد در زندان باطلاع یحیی برسانند (۲).

آیات سوره مریم نشان می‌دهد که میان یحیی و عیسی تشابه کاملی وجود دارد، درباره یحیی آمده: يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا. وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا وَاسْلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا مریم/ ۱۲- ۱۵ و درباره عیسی آمده که در گهواره گفت: قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَاسْلَامٌ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا مریم/ ۳۰- ۳۳.

وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ بقیه صفات یحیی است لفظ «سید» حاکی از پیشوایی است یعنی رهبر خواهد بود و پیروانی خواهد داشت، «حصور» بمعنی بسیار پارسا است و کسی که خود را از مشتتهیات نفس باز دارد و آن صیغه مبالغه است، بعضی از مفسران آن را «ترک کننده ازدواج» معنی کرده‌اند ولی این نمی‌شود صفت خوبی باشد در اسلام از عزوبت نهی شده است (۳) لفظ «نیا» در پیامبری یحیی صریح است.

۴۰- قَالَ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ

(۱) مجمع البیان ذیل آیه.

(۲) قاموس کتاب مقدس لغت (یحیی).

(۳) در تفسیر برهان و غیره از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

«... و الحصور الذی لا یأتی النساء»

شاید آن کنایه از کف نفس باشد و الله اعلم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷۱

قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ اِنْ سَأَلَ ظَاهِرًا مِنْ رُؤْيِ تَعَجُّبٍ اِسْتِ و یا زکریا خواسته کیفیت آن را بداند، سوره مریم که در جواب زکریا آمده: قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ مَعْلُومٌ مِی شُود که سؤال تعجب بوده است.

۴۱- قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَاَسْبِغْ بِالْعَيْشِيِّ وَاَلْبِسْكَ اَلْحَمِيْرَ. در اینجا چند مسئله است اول اینکه طبرسی در مجمع البیان و جوامع الجامع فرموده: زکریا از خدا علامتی خواست که با آن بداند زنش حامله شده است، خدا فرمود: نشانه، آنست که سه روز از سخن گفتن باز خواهی ماند و قدرت تکلم از تو سلب خواهد گردید، بقول بعضی: زکریا خواست بداند که این ندا از طرف شیطان است یا ملائکه؟

لذا آیه‌ای از خدا خواست که معلوم شود ملائکه او را صدا کرده‌اند نه شیاطین، خدا آن علامت را بوی بیان فرمود، در المیزان این وجه را تأیید کرده و توجیه خوبی برای آن می‌کند و در تفسیر عیاشی آن را از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند ولی سند روایت معلوم نیست. این مطلب بعید به نظر می‌رسد زیرا ملائکه مریم را نیز ندا کردند چنان که بزودی خواهد آمد مریم با آنکه پیغمبر نبود، صدای ملائکه را شناخت و نشانه‌ای نخواست اما زکریا ندانست که ندا از فرشته است یا از شیطان و نشانه خواست.

به نظر نگارنده: این سؤال از زکریا علیه السلام از باب لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي بوده و خواسته قلبش هر چه بیشتر آرام بوده باشد مثل جریان حضرت ابراهیم علیه السلام که در سوره بقره آمده است و الله اعلم.

دوم: اینکه خدا فرمود: نشانه این امر آنست که سه روز قدرت تکلم از تو سلب خواهد گردید چنان که در اینجا و سوره مریم نقل شده و در انجیل «لوقا» باب اول نیز آمده است ولی وَاَسْبِغْ بِالْعَيْشِيِّ وَاَلْبِسْكَ اَلْحَمِيْرَ حاکمی است که فقط در گفتگوهای عادی زبانش از کار افتاد و در ذکر خدا و عبادت زبانش روان و قدرت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷۲

تکلم داشت، به نظر می‌آید تناسب میان این نشانه و وعده فرزند آنست که تولید فرزند از تو و زنت نظیر از کار افتادن و بکار افتادن زبان تو می‌باشد.

سوم: از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده: زکریا در آن سه روز با سر اشاره می‌کرد، مراد از «رمز» آنست (تفسیر عیاشی).

نکته‌ها

تصحیح اشتباه:

یکی از برداشتهای ما از این آیات آنست که صحیح را از سقیم تشخیص دهیم و حالات گذشتگان پاک را که پر از درسها و هدفهاست نیک بشناسیم و بدیگران باز گو کنیم تا قضایا چنان که هست مورد استفاده قرار گیرند، و اشتباهها و تحریفها از بین بروند و این آیات الگویی باشند برای تصحیح گذشته‌ها.

انسانهای نورانی:

دیگر اینکه این انسانهای نورانی را که پاک بوده و پاک زندگی کرده و هدفی جز فضیلت و تقوی نداشتند، بشناسیم. انسانهایی که بدون هیچ آلودگی کمر همت بمیان بسته و در راه پیاده کردن توحید و خدمت بانسانیت و پیشرفت انسانها و پاک گردانیدن محیط بشریت تلاش کردند و حتی از جان نیز گذشتند، چه نیکو سرمشقند این قیافه‌های نورانی؟

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۵۱]

اشاره

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲) يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴) إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۵) وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۴۶)

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمَسَّ مِنِّي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۷) وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ (۴۸) وَ رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُثَبِّتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۹) وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَبَّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷۴

۴۲- (یاد کن که) ملائکه بمریم گفتند: ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک کرده و بر زنان عالم برتری داده است.

۴۳- ای مریم پروردگارت را اطاعت کن و با نماز گزاران سجده و رکوع کن (نماز بخوان).

۴۴- اینها از خبرهای غیب است که بتو وحی می کنیم، آن دم که (احبار) قلمهای خویش را می افکندند تا کدامشان سرپرستی مریم کند تو نزد آنها نبودی. و نیز آن دم که با هم کشمکش می کردند پیش آنها حاضر نبودی.

۴۵- (بیاد آر که) ملائکه گفتند: ای مریم خدا تو را با کلمه و اثری از خویش بشارت می دهد که نامش مسیح عیسی پسر مریم است، در دنیا و آخرت والا مقام و از مقربان خداست.

۴۶- و با مردم در گهواره و در بزرگی سخن گوید و از شایستگان است.

۴۷- گفت: پروردگارا چگونه برای من فرزندی خواهد بود حال آنکه بشری بمن دست نزده است؟ (فرشته) گفت: همانطور خدا آنچه خواهد می آفریند، چون چیزی را اراده کند بآن می گوید: موجود باش، پس آن موجود می شود.

۴۸- (خدا) باو کتاب و حکمت و تورات و انجیل را تعلیم می دهد.

۴۹- و او را به سوی بنی اسرائیل بعنوان پیامبر می فرستد، که می گوید. من برای شما معجزه‌ای از خدا آورده‌ام: من برای شما از گل چون شکل مرغی می سازم و در آن می دمم بخواست خدا مرغی می شود و کور مادر زاد و پیس را شفا می دهد و مردگان را باذن خدا زنده می کنم و از آنچه می خورید و در خانه‌ها ذخیره می کنید خبر می دهم در اینها برای شما دلیلی (بر نبوت من) هست اگر

مؤمن باشید.

۵۰- و تصدیق می‌کنم توراتی را که پیش از من بوده و (آمده‌ام) تا بعضی از آنچه بر شما حرام بود حلال کنم و دلیلی از طرف خدا بشما آورده‌ام، از خدا بترسید و اطاعت من کنید.

۵۱- خدا پروردگار من و پروردگار شماست، او را بندگی کنید، راه راست همین است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷۵

کلمه‌ها

اصطفاک: صفو: خالص شدن. اصطفاء: برگزیدن و انتخاب کردن (آل عمران/ ۳۳).

طهرک: تطهیر بمعنی پاک کردن است، مراد از آن در اینجا ظاهراً پاک کردن از شرک و اخلاق ناپسند و کارهای ناپسند است. و آن دلالت بر عصمت مریم دارد.

اقتی: قنوت: طاعت یا دوام طاعت است. و آن در اصل به معنی دوام می‌باشد.

اسجدی: سجود در لغت بمعنی خضوع و تذلل و در شرع گذاشتن پیشانی بر زمین است.

ارکعی: رکع و رکوع: خم شدن، سر پائین آوردن، رکوع نماز از آنست، بمعنی خضوع و تواضع نیز آید.

انباء: نبأ: خبر مهم و مفید. جمع آن انباء است (قاموس قرآن).

اقلامهم: قلم: آلت نوشتن. جمع آن اقلام است. مراد از آن در آیه تیرهای قرعه است بعلت تراشیده شدن، قلم نام گذاری شده‌اند، قلم (بر وزن حلق) قطع و تراشیدن گوشه چیزی است.

المسیح: مبارک. لقب عیسی علیه السلام. آن در عبرانی مشیحا بمعنی مبارک است (کشاف).

المهد: گهواره. آن در اصل بمعنی آماده کردن است.

کهلا: کهل: میانسال. ما بین جوانی و پیری، بقولی رسیدن به چهل و سه سالگی است.

قضی: قضاء در اصل بمعنی فیصله دادن بکار و در آیه بمعنی اراده است.

هیئته: شکل. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷۶

اکمه: کمه: کوری. معیوب شدن چشم. اکمه: کور. کور مادرزاد.

(نعوذ بالله).

ابرس: برص: پیسی. أبرص: مبتلی بمرض پیسی (نعوذ بالله).

تدخرون: ادخار: ذخیره کردن. اصل آن «تدخرون» تاء به ذال قلب و ادغام شده است و با ذال و دال تلفظ می‌شود.

شرحها

در این آیات ملائکه مریم را ندا می‌کنند که خدا پسری بدون پدر بتو عطا خواهد فرمود و تو را برای اینکار برگزیده است، پسری که پیغمبر خواهد بود، مریم تعجب می‌کند، ملائکه جواب می‌دهند که خدا آنچه بخواهد می‌کند. و نیز معجزات عیسی از قبیل جان دادن به مجسمه، زنده کردن مردگان، شفا دادن مبتلی بمرض پیسی، بینا کردن نابینا و خبر دادن از آنچه مردم ذخیره می‌کنند نقل شده و در آخر، عیسی مردم را بطاعت و عبادت خدا می‌خواند. جریان نداء ملائکه در اول سوره مریم نیز آمده است.

۴۲- وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ آیه صریح است در اینکه مریم «محدثه»

بوده و کلام ملائکه را می‌شنیده است مراد از اصطفاء اول، قبول نذر مادر مریم و پذیرفته شدن مریم برای خدمت معبد و ارسال مائده آسمانی و سخن گفتن ملائکه با او و اشاره بصفات عالی مریم است. و از «طهرک» پاک نمودن او از شرک و گناهان و از اصطفاء دوم برگزیدن وی برای ولادت بدون پدر است «۱» و چون این امتیاز فقط در مریم بود لذا می‌شود مراد از «العالمین» همه جهانیان در هر زمان باشد

(۱)

«و قال ابو جعفر علیه السّلام معنی الایة اصطفاک من ذریة الانبیاء و طهرک من السفاح و اصطفاک لولاده عیسی من غیر فحل» مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷۷

و جز او هیچ یک از زنان دنیا چنان امتیازی ندارد بمضمون روایات: حضرت فاطمه علیها السّلام از مریم و از خدیجه کبری و از آسیه زن فرعون افضل است ناگفته نماند فاطمه علیها السّلام اگر فضائلش را من حیث المجموع حساب کنیم از مریم و غیره افضل است ولی در این امتیاز که مریم بدون شوهر، بچه زائید نظیری ندارد.

۴۳- یا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ.

چون رکوع و سجود با هم ذکر شده می‌شود گفت مراد از آن دو نماز است و به نظر می‌آید که سجود در نماز نصاری پیش از رکوع بوده، طبرسی آن را مانند نماز اسلام دانسته و فرموده «او» دلالت بر اشتراک دارد نه ترتیب. مَعَ الرَّاكِعِينَ ظاهراً بمعنی نماز گزاران است آنجا که می‌گوئیم «صل رکعتین» مراد همه نماز است نه فقط رکوع. یعنی: ای مریم سجده و رکوع کن (نماز بخوان) با نماز گزاران و آن ظاهراً اختصاص به نماز جماعت ندارد.

۴۴- ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ یعنی اگر وحی خدایی نبود تو نمی‌توانستی از این جریانها مطلع باشی و خبر بدهی زیرا نه در موقع قرعه‌کشی آنها برای کفالت مریم حاضر بودی و نه موقعی که بر سر کفالت او منازعه می‌کردند، این آیه در میان آیات ظاهراً برای محکم کردن هر چه بیشتر مطلب، آمده است.

۴۵- إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مراد از «کلمه» در اینجا و در آیه ۳۹ و در آیه ۱۷۱ از سوره نساء، عیسی علیه السّلام است. در ذیل آیه ۳۹ گفته شد: «کلم» در لغت بمعنی تأثیر است، الفاظ را از آن کلمات گفته‌اند که در دل شنونده تأثیر می‌کنند، در قرآن مجید بمخلوقات، کلمات الله گفته شده: قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي ... كهف/ ۱۰۹ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷۸ ما نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ

لقمان/ ۲۷، علی هذا به عیسی علیه السّلام از آن «کلمه» اطلاق شده که اثر بخصوصی از آثار خدا بود.

در آیه به مجموع لقب و اسم عیسی، اسم اطلاق شده و اینکه بمادرش مریم نسبت داده شده دو وجه دارد یکی اینکه پدر ندارد و گرنه باو نسبت داده می‌شد، دوم اینکه پسر انسان است نه «ابن الله» «۱» وَ جِیْهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. وجیه بمعنی صاحب جاه و والا مقام است، مقرب کسی است که بدرگاه و رحمت خدا نزدیک شده است، در سوره واقعه مردم بسه دسته تقسیم شده‌اند یکی از آنها: أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ است.

۴۶- وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ گفتیم که در میانسال است به نظر می‌آید ذکر «کهلا» برای آنست که گفتار عیسی در گهواره مانند گفتار او در کهولت هر دو یکسان است و نیز آیه به معجزه دیگر که سخن گفتن عیسی در گهواره

باشد اشاره می‌کند و می‌گوید که آن پسر از پاکان و نیکو کاران خواهد بود.

۴۷- قَالَتْ رَبُّ أُنَى يَكُونُ لِي وَلَمْ يَمَسَّ نِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ فِي آيَةِ مَرْيَمَ مِنْ رُوحٍ مُقَدَّسَةٍ فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِكَ قَالَتْ رَبُّ أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسَّ نِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَعِيًّا مَرْيَمَ / ۲۰، فرشته جواب می‌دهد: خدا هر چه بخواهد و هر طور که بخواهد می‌آفریند. «كذلك» اشاره است بولادت بدون پدر و بدون همسر. إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. این جمله یک قاعده کلی است، ولادت عیسی از مصادیق آن می‌باشد، به مضمون این جمله: همه چیز در برابر مشیت خدا خاضع است، خدا چون کاری را اراده فرماید

(۱) هاکس در قاموس خود ذیل لغت مسیح مینویسد: عیسی در اناجیل خود را هشتاد مرتبه پسر انسان خطاب نموده: (یعنی فقط یک انسان و بشرم). [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۷۹

انجام پذیرد خواه مطابق جریان طبیعی باشد یا نه؟ بشر از نظام طبیعت نمی‌تواند خارج باشد ولی خالق طبیعت می‌تواند آن را عوض کند.

۴۸- وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ. به نظر می‌آید مراد از کتاب، مطلق احکام دین و از حکمت، اخلاقیات و عقائد است، در این صورت تورات و انجیل، بعضی از کتاب و حکمت‌اند که برای کثرت توضیح ذکر شده‌اند. راجع بتورات و انجیل ذیل آیه ۳ همین سوره بررسی شد.

۴۹- وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ «۱» ظاهراً این بدان علت است که ابتداء رسالت آن حضرت از بنی اسرائیل شروع می‌شود نه اینکه بر غیر بنی اسرائیل پیغمبر نبود آنی قَدْ جِئْتَكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ یعنی می‌گوید: من بر پیامبر بودم دلیل از خدا آورده‌ام و آن اینکه: اول: أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ لَفْظُ بِإِذْنِ اللَّهِ نشان می‌دهد که کار، کار خداست ولی بدست عیسی واقع می‌شود، این سخن بصورت خبر است ولی آیا عمل کرد یا نه؟ معلوم نیست در تفاسیر شیعه و اهل سنت نقل شده: عیسی از گل مجسمه خفاشی ساخت و در آن دمید، مبدل بخفاش زنده شد، مانند عصای موسی که مبدل باژدها گردید از ذیل آیه به نظر می‌آید که عیسی علیه السلام آن کار را کرده است.

دوم: وَ أَرْبُؤُ الْمَأْكَمَةِ وَالْأَبْرَصِ اکمه بمعنی کور یا کور مادر زاد است، از این کلمه معلوم می‌شود که آن حضرت چنان کار کرده و فقط خبر نبوده است چنان که هاکس امریکایی نیز در قاموس خود ذیل لغت مسیح بآن تصریح نموده است.

سوم: وَ أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ لَفْظُ «إِذْنِ اللَّهِ» قید هر سه معجزه است. در مجمع البیان فرموده: گویند چهار نفر را زنده کرد: عازر نامی که رفیقش بود، او را

(۱) رسولاً در تقدیر «و نجعله رسولاً» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۸۰

سه روز بعد از مرگش زنده نمود، دوم پسر پیر زنی را که در سریری گذاشته بودند، سوم دختر مأمور عوارض را که یک روز از مرگش می‌گذشت. چهارم سام پسر نوح علیه السلام را، زنده کردن عاز و سام در تفسیر عیاشی نیز آمده است «۱». بعضی از مفسران مانند محمد عبده در المنار وقوع این قضایا را قبول نکرده فقط به خبر بودن آنها اکتفاء کرده‌اند رجوع شود به «نکته‌ها».

چهارم: وَ أُتْبِعْتُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ذیل آیه حاکی از وقوع همه اینهاست که فرموده: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر این معجزات بوقوع نمی‌پیوست دلیل بر پیامبر بودن آن حضرت نمی‌شد، وقوع چنین کارها که از قدرت خدا بعید

فاطمه علیها السلام بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هفتاد پنج روز زنده ماند، در مرگ پدرش بسیار محزون بود، جبرئیل پیش او می‌آمد و درباره پدرش باو تسلیت می‌داد، و از پدرش و مکان پدرش باو خبر می‌داد و از آنچه درباره فرزندانش بعد از وی خواهد شد مطلعش می‌کرد و علی علیه السلام آنها را می‌نوشت. آری فاطمه علیها السلام محدثه بود.

رسالت عیسی:

آیا معنی وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ آنست که عیسی علیه السلام یک پیامبر محلی و قومی بود و رسالتش جهانی نبود؟ ناگفته نماند: شریعت عیسی تکمیلی برای تورات و تبصره‌ای بر آن بود، انجیل کتاب مستقل شریعت نبود که از تورات بی‌نیاز کند، در روایت عیاشی از حضرت صادق ضمن حدیثی نقل شده: .. انجیل حاوی مواعظ و امثال بود، احکام قصاص، حدود و ارث در آن نبود ... عیسی به پیروانش دستور داد که بشریعت تورات و انجیل ایمان آورند، در سوره احقاف نقل شده که جن پس از شنیدن قرآن بسوی قوم خویش رفتند و گفتند: يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ... احقاف / ۳۰، اینکه جن در اینجا به عیسی اشاره نکرده‌اند ظاهراً برای آنست که شریعت آن حضرت مستقل نبود و گرنه لازم بود بگویند: «انزل من بعد عیسی» و اینکه جن فقط به مذهب یهود عقیده داشتند احتمال بعید است.

بنا بر این، نبوت عیسی علیه السلام جهانی بوده، بعبارت دیگر او به ترویج تورات مبعوث شده بود البته با اضافات و تبصره‌ها و تغییراتی. لفظ وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ معنی‌اش ظاهراً آنست که رسالتش در میان آنها آغاز گردید، یا آنکه برای اصلاح دین بنی اسرائیل مبعوث شد، نه آنکه حق تبلیغ غیر یهود را نداشت، و غیر یهود نمی‌توانست بدین او عمل کند، در تفسیر صافی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده: تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۸۳

عیسی فقط به بنی اسرائیل مبعوث شد و نبوتش در بیت المقدس بود. بنظر مراد امام علیه السلام آنست که برای اصلاح دین یهود مبعوث شد نه آنکه غیر یهود در آن روز پیامبر نداشتند و جایز نبود به شریعت تورات عمل کند. و الله اعلم.

ولایت تکوینی:

انبیاء دو گونه ولایت دارند: ولایت تشریحی. ولایت تکوینی. ولایت تشریحی آنست که امور دین از طرف خدا بآنها واگذار شده که بمردم تبلیغ کنند و بیان دارند و رهبری نمایند و حکم جزئیات را از کلیات بیرون آورند و فتوی دهند و با اشرافی که دارند احکام جدیدی از آیات استخراج کنند. ولایت تکوینی آنست که خدا بآنها قدرت داده در بعضی از امور طبیعی تصرف کنند، از غیب خبر دهند، بیمار را شفا بخشند، ... چنان که عیسی علیه السلام می‌گفت:

من کور و پسر را شفا می‌بخشم، من مردگان را زنده می‌کنم، من از آنکه می‌خورید خبر می‌دهم، یعنی خدا قدرت این کارها را بمن داده است، لفظ يَأْذِنُ اللهُ روشن می‌کند که انبیاء در اینکار استقلالی ندارند بلکه این قدرت از جانب خدا اعطاء شده است، روایت شده در جنگ خیبر چشم علی بن ابی طالب علیه السلام درد می‌کرد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با آب دهان خود، او را شفا داد، روایات دلالت دارند که امامان علیهم السلام نیز ولایت تکوینی دارند، از این نباید تعجب کرد زیرا ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ در ضمن باید دانست که انبیاء و ائمه به وقت ضرورت اینکار را می‌کردند نه هر وقت. و گرنه نظم جهان بهم می‌خورد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۸۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۵۲ تا ۵۸]

اشاره

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۵۲) رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳) وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوْفِيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مَطْهَرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵) فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذُّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۵۶) وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۷) ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸)

۵۲- هنگامی که عیسی از یهود احساس کفر کرد، گفت: یاران من در راه خدا کیانند؟

حواریون گفتند: ما یاران خدائیم، بخدا ایمان آوردیم، گواه باش که ما مسلمانیم.

۵۳- پروردگارا بآنچه نازل کرده‌ای ایمان آورده و از این پیغمبر پیروی کرده‌ایم، پس تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۸۵ ما را با گواهان ثبت فرما.

۵۴- (یهود بر عیسی) مکر کردند و خدا چاره‌جویی کرد، خدا بهترین چاره‌جویان است.

۵۵- (چاره آن بود که) خدا گفت: ای عیسی من تو را بر میگيرم و بسوی خود بالا- می‌برم و از کسانی که کافر شده‌اند پاک می‌سازم و آنها را که از تو پیروی کرده‌اند تا روز قیامت بر کافران برتر می‌کنم، سپس بازگشت شما بسوی من است، در میان شما در آنچه اختلاف می‌کنید حکم می‌کنم.

۵۶- اما آنها که کافر شده‌اند در دنیا و آخرت با عذابی سخت مجازاتشان می‌کنم و یارانی نخواهند داشت (که خلاصشان کنند).

۵۷- و اما آنها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند خدا پاداششان را به طور کامل می‌دهد و خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد.

۵۸- اینها که بر تو می‌خوانیم از جمله آیات و تذکر حکیمانه است.

کلمه‌ها

احس: احساس بمعنی ادراک، پیدا کردن و دانستن است، آن از «حس یحس» نیامده است.

انصار: یاران. مفرد آن ناصر، ناصرون نیز جمع ناصر است.

حواریان: یاران خاص. مفرد آن حواری است، حور در اصل بمعنی سفیدی است، آن یاران خاص که قلوبشان در یاری رهبر خویش از هر آرایش پاک است، آن فقط در یاران عیسی علیه السلام استعمال شده ولی در روایت در یاران رسول خدا و ائمه علیهم السلام نیز بکار رفته است. (۱)

مکروا: مکر در اصل بمعنی تدبیر است خواه در کار خوب باشد یا در کار بد، لذا در بعضی از آیات بالفظ «سیء» توصیف شده: وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَاطْر / ۴۳ در بسیاری از آیات مکر خدا در مرتبه

(۱) از حضرت صلوات الله علیه نقل شده: علت این تسمیه آنست که آنها خود خالص بودند و دیگران را از چرک گناهان با

موعظه، پاک و خالص میگردند (آلاء الرحمن).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۸۶

دوم آمده مثل آیه مورد تفسیر، مراد از اول مکر مذموم و از دوم مکر ممدوح است. در دعا آمده:
و لا تمکر بی فی حیلتک.

متوفیک: توفی از باب تفعل بمعنی تمام اخذ کردن است: «التوفی: اخذ الشیء علی التمام» این ماده در قرآن در اخذ با مرگ و اخذ با خواب و احتمالاً در اخذ با نجات دادن بکار رفته است.

شرحها

در این آیات عیسی علیه السلام متوجه می شود که بنی اسرائیل به وی ایمان نمی آورند و او را تکذیب می کنند، به یاران خاص خود می گوید: آیا حاضرید در پیشرفت دین و در رفتن بسوی خدا یار من باشید؟ حواریون قول می دهند که یار او باشند خدا به عیسی علیه السلام قول می دهد که او را از فتنه و مکر یهود برهاند، و پیروان او را بر منکران پیروز گرداند و مؤمن و کافر را پاداش و کیفر خود برساند.

۵۲- فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ مَرَادُ مِنْهُمْ يَهُودُ اسْتَبْطَنُوا عِيسَى مِنْهُمْ أَحْسَاسٌ مِي كَرْدَه كِه اَز بِيْن اَنَهَا رِفْتَنِي اسْت لَدَا اَز يَارَانِ خُود مِي خُوهَد دَر تَرْوِيحِ دِينِ اَوْ كِه دَر وَاقِعِ هِمَكَارِي دَر رِفْتِنِ بَسُوي خُدَا اسْت، بَكُوشَنَد، لَفْظُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَاش مِي كُنْد كِه يَارِي دِينِ خُدَا وِ يَامْبِرِ خُدَا، يَارِي خُدَا اسْت چنان كِه فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ... صف / ۱۴ در جمله: آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بَأَنَّآ مُسِيْلِمُونَ. اقرار ميکنند كه بخدا تسليم شده اند و عیسی را در این كار بگواهی می خوانند. ظاهراً منظور آنست كه در حق بودن عیسی بخدا ایمان آورده اند «۱».

(۱) در انجیل لوقا باب ششم اسامی دوازده نفر که عیسی از شاگردان خویش انتخاب

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۸۷

۵۳- رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ أَتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.

بعد از قول وفاداری به عیسی رو بخدا کرده و این سخن گفتند ... مراد از «رسول» عیسی است، آنها که در وحله اول بر نبوت پیامبر گواهی می دهند حائز بر تربیت می شوند و در ردیف اول واقع شده اند و قهراً پیش خدا محبوبتر هم هستند، لذا از خدا خواسته اند که آنها را از شاهدان قرار دهد، بعضی احتمال داده اند که منظورشان شهادت بر اعمال بندگان در روز قیامت است و الله اعلم.

۵۴- وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. ظاهراً مراد آنست که یهود درباره گرفتاری و کشته شدن عیسی علیه السلام نقشه کشیدند و خواستند آن حضرت را از بین ببرند، خدا تدبیر آنها را بی اثر کرد و عیسی را نجات داد آری آنها در خصوص عیسی تدبیر شومی کردند ولی خدا که بهترین تدبیرکنندگان است تدبیر آنها را خنثی فرمود. مشروح این جریان ذیل آیه بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ نساء / ۱۵۸ خواهد آمد.

۵۵- إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ارْفَعْكَ إِلَى سَمَاءِ سَمَاءٍ وَ مَطَهِّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ تَوَفَّيْكَ «توفی» در بسیاری از آیات در معنای مرگ بکار رفته و در بعضی بمعنی اخذ و گرفتن آمده مثل هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ وَ مِثْلُ: فَأَمْسَرَ كُوهْنَ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاَهُنَّ الْمَوْتُ نساء / ۱۵ «۱» علی هذا لفظ «متوفیک» در اینجا و «توفیتی» در سوره نساء / ۱۱۷ که درباره عیسی است هیچ یک صریح در مرگ نیستند ممکن است اخذ بطور دیگر و نجات دادن باشد چنان که در غیر مرگ نیز صریح نیستند. ناگفته نماند: این

آیه بیان و مَكْرَ اللَّهُ در آیه سابق است.

کرد بدین قرار است پطرس، اندریاس، یعقوب، یوحنا، فیلیپس، برتولما، متی، توماء، یعقوب بن حلفی، شمعون، یهودا برادر یعقوب، یهودای اسخر یوطی (خائن).

(۱) معنی آیه اول: خدا همانست که روح شما را در شب میگیرد (میخواباند) و آنچه در روز کرده‌اید میدانند. دوم: آنها را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ آنها را بگیرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۸۸

رَأْفَعَكَ إِلَيَّ نیز در باسما رفتن طوری صریح نیست که قابل تأویل نباشد، «مطهرک» ظاهراً آنست که تو را از پلیدی کفار و تهمت و مجاورت آنها پاک می‌کنم و نمی‌گذارم در میان آنها بمانی این سه کلمه صریحند در اینکه خدا عیسی را از میان کفار خواهد برد اما کیفیت بردن یقینی نیست آیا عیسی با مرگ طبیعی مرد، آیا مفقود الاثر گردید، آیا باسماها رفت؟ اللَّهُ اعلم، بقیه سخن در بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ نساء / ۱۵۸.

وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مراد از الَّذِينَ كَفَرُوا یهود است، آیه وعده صریح است که پیروان عیسی بر یهود تا قیامت فائق و برتر خواهند بود، امروز روشن است که یهود جیره خوار و زیر دست تمام معنای مسیحیت است، و در آینده نیز چنین خواهد بود، چون مکتب یهود بر نژاد پرستی و نژاد استوار است لذا پیشرفت نکرده و پیوسته زیر سلطه نصاری خواهند ماند و آن گاه که اسلام پیشرفت کرد و مسیحیت عقب ماند، یهود زیر سلطه مسلمانان خواهند بود، زیرا که مسلمانان نیز مصداق الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ هستند و نبوت عیسی را قبول دارند. رجوع شود به «نکته‌ها».

توضیح اینکه: یهود با به میان کشیدن نژاد پرستی خود را در بن بست عجیبی قرار داده‌اند می‌گویند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً می‌گویند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ می‌گویند: لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ اگر بعیسی ایمان می‌آوردند، آن حضرت آنها را از این بن بست‌ها رهایی می‌داد ولی ایمان نیاوردند و در این تنگناها ماندند و بغضب خدا گرفتار شدند و پیوسته زیر دست خواهند بود خدا با هیچ کسی و قومی غرض بخصوصی ندارد، مردم خودشان خود را مبتلی می‌کنند: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمْ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ یعنی قضیه در دنیا همان تفوق و برتری است و در قیامت نیز حکومت با من است و در آنچه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۸۹

اختلاف کرده‌اید بحق داوری خواهم کرد.

۵۶- فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ. لفظ فِي الدُّنْيَا روشن می‌کند که این آیه متفرع بر وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... است نه متفرع بر ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ ... و معلوم می‌شود که گرفتاریهای یهود پیوسته ادامه خواهد یافت و مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ فاش می‌کند تا از یهودیت دست برد ندارند راهی نخواهند یافت تا از عذاب خلاصشان کند.

۵۷- وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. در اینجا خطاب خدا به عیسی علیه السلام پایان می‌رسد عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ حاکی است که تنها ایمان به عیسی کافی نیست بلکه اصالت عمل پیوسته محفوظ است، لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ فاش می‌کند که فقط اهل ایمان و عمل از عیسی بهره خواهند برد نه منکرین او.

۵۸- ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ. «ذَلِكَ» اشاره است بجریان عیسی، و شاید به قضیه یحیی و زکریا و مریم نیز اشاره باشد «ذکر حکیم» همان آیات و قرآن است، در جای دیگر نیز بقرآن «ذکر» اطلاق شده:

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ آری قرآن بیداری و تذکر است و بانسان «دید» واقعی میدهد و آن «دید» حکیمانه و بر پایه منطق و اصالت

استوار است.

نکته‌ها

اصالت مکتب و روش تبلیغی و رهبری آن

در پیشرفت هر مکتب سه عامل باید در نظر باشد:

اصالت مکتب، و روش تبلیغی و رهبری. مکتب عیسی مکتب اصیلی بود که در زمان خود می‌توانست عالم را نجات دهد، شاگردان عیسی آنچه توانستند پس از وی در تبلیغ آن پافشاری کردند: «در دادگاهی که حکام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹۰ یهود بر پا کرده بودند دو مرد بعنوان متهم ایستادند گناه آنها آن بود که پیام عیسی ناصری را بمردم ابلاغ کرده بودند، بدستور قاضی، آن دو از حق موعظه کردن محروم شدند ولی پطرس و یوحنا در جواب گفتند: ما را امکان آن نیست که آنچه دیده یا شنیده‌ایم نگوئیم» (۱) اینکه گویند در انجیل آمده: اگر کسی بصورت تو سیلی بزند آن طرف صورتت را جلو آور تا سیلی دیگری بنوازد، شاید آن کار شاگردان عیسی بود که می‌گفتند: سیلی را قبول کنید ولی در ضمن تبلیغ کنید، بگذارید طرف سیلی بزند ولی پیام عیسی را نیز بشنود، ما مسلمانان نیز باید این چنین تبلیغ پی‌گیری داشته باشیم.

مدت اهل کتاب:

در آیات خواندیم که پیروان عیسی تا قیامت بر یهود برتری خواهند داشت عِلَّتْ آن نیز در ذیل آیه روشن گردید، آیه وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مائده / ۶۴ و ۱۴ روشنتر است در اینکه یهود و نصاری تا قیامت خواهند بود، ناگفته نماند: این مطلب مخالف آن نیست که در زمان ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه، اسلام عالمگیر خواهد شد، زیرا هیچ مانعی نیست یهود و نصاری بصورت اقلیتی در آن زمان بمانند و «اهل ذمه واقعی» باشند و آن با عالمگیری اسلام منافاتی ندارد چنان که کارهای بد نیز در آن زمان خواهد بود. النهایه غلبه با حق و حکومت با حق است و أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ مصداق پیدا خواهد کرد، ضمنا گفته شد که در آیه مورد تفسیر الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ شامل اهل اسلام نیز می‌باشد.

(۱) - اعمال رسولان باب ۴.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹۱

[سوره آل عمران (۳): آیات ۵۹ تا ۶۳]

اشاره

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۶۰) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۶۱) إِنَّ هَذَا لَهَوُّ الْفَصِيصِ صُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳)

۵۹- حکایت عیسی نزد خدا چون حکایت آدم است که او را از خاک آفرید، سپس باو «کن فیکون» گفت.

۶۰- این سرگذشت حق است و از جانب خداست بنا بر این از تردید کنندگان مباش.

۶۱- هر که بعد از این علم که بتو آمده باز با تو (در خصوص عیسی) به احتجاج برخیزد، بگو:

بیائید ما و شما پسران و زنان و آنان را که مانند خودمان هستند بخوانیم. سپس مباحثه کنیم و لعنت و عذاب خدا را بر دروغگویان قرار بدهیم.

۶۲- این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است، معبودی جز خدا نیست (الوهیت عیسی دروغ است) و خدا همان توانای حکمت کردار است (که عیسی را آفریده).

۶۳- اگر (با اینهمه بیان باز) سرپیچی کنند (قصد فساد دارند) و خدا از مفسده جویان آگاه است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹۲

کلمه‌ها

مثل: در اینجا بمعنی حکایت و سرگذشت است، بمعنی صفت، عبرت، علامت و ... نیز آید.

تراب: خاک. نکره آمدن دلالت بخاک مخصوصی دارد.

متمترین: مردد شوندگان مریه بمعنی مردد بودن میباشد و از شک اخص است.

امتراء مصدر افتعال، متمترین اسم مفعول آنست: «امتری فی الشیء»:

شک فیه».

حاجک: محاجه: بمعنی حجت و دلیل آوردن در برابر یکدیگر است (نوعی مجادله و مناظره و ستیز).

تعالوا: بیائید. اسم فعل است، مفرد آن تعال میباشد.

نسائنا: زنان بمعنی دختران نیز آید (مجمع البیان بقره/ ۴۹) بعید نیست در اینجا دختران منظور باشد بقرینه «ابنائنا»، نساء و نسوه از

لفظ خود مفرد ندارند، واحد آنها مرئه است.

انفسنا: نفس در اینجا بمعنی شخص و ذات است، انفسنا یعنی خودمان.

نبتهل: بهل و ابتهاج بمعنی تضرع و زاری است، آنها که ابتهاج را در آیه لعن معنی کرده‌اند شاید منظور آنست که تضرع توأم با لعن

بوده است ولی طبرسی و زمخشری گفته‌اند «البهله: اللعنه».

لعنت: لعن: راندن، دور کردن. «لعنه: طرده و ابعده عن الخیر» لعن و لعنت خدا در آخرت عذاب و در دنیا، دور کردن از رحمت و

توفیق و نیز عذاب است چنان که در آیه.

قصص: قصه گویی و قصه. مصدر و اسم هر دو آمده است، اصل آن پی جویی و تعقیب است علی هذا قصص مفرد است ولی

گویی راغب آن را جمع یر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹۳

دانسته است.

اله: معبود. (بقره/ ۱۳۳).

عزیر: عزت، توانایی مقابل ذلت. عزیز: توانا (قاموس قرآن).

حکیم: محکم کار، حکمت کردار. کسی که کار را از روی تشخیص و مصلحت انجام دهد (قاموس قرآن).

از آیات گذشته که شرح ولادت عیسی بود یک سؤال پیش میاید و آن اینکه:

نصاری حق دارند عیسی را پسر خدا بدانند زیرا بدون پدر دنیا آمده است؟

در این آیات باین سؤال پاسخ داده شده که بدون پدر دنیا آمدن دلیل «ابن الله» بودن نمی شود چنان که آدم بدون پدر و مادر از خاک آفریده شد اگر بدون پدر موجود شدن دلیل الوهیت و ابن الله بدون باشد، آدم باین امر سزاوارتر است، آن گاه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله تأکید میشود که سرگذشت عیسی همین است مبادا در آن شکی داشته باشی و سپس دستور میدهد که اگر این سخن را قبول نکرده و محاجه کنند آنها را بمباهله بر خوان که هر طرف باطل است بلعنت و عذاب خدا گرفتار شود و در پایان تکرار می کند که سرگذشت واقعی همین است و خدای توانا از روی حکمت چنین کاری کرده است و اگر نپذیرفتند معلوم است که به فکر فساد کردن هستند و خدا از کار آنها آگاه است.

۵۹- إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «۱» در اینجا دو مسئله است یکی خلقت آدم از خاک دومی مسئله «کن

(۱) چون در اینجا خبر از گذشته است لازم بود «کن فکان» گفته شود نه «فیکون» باحتمال بعضی «کن فیکون» هر دو در تکوین یک کلمه هستند یعنی اول آفرید سپس درباره او «کن فیکون» اعمال کرد. و ممکن است «فیکون» جزاء شرط محذوف باشد یعنی: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹۴

«کن فیکون» که «ثم» نشان میدهد این دو امر فاصله زمانی داشته اند، علی هذا مورد تشبیه قسمت اول است، ولی اگر بگوئیم که آدم مدت‌هایی از آفریده شدنش گذشت سپس استعداد پیدا کرد و روح الهی در وی پیدا شد، عیسی هم با قدرت خدا متولد شد و سپس روح خدایی و وحی در او پیدا گردید، در اینصورت هر دو قسمت مورد تشبیه می باشند و مراد از *ثُمَّ قَالَ ...* دمیدن روح الهی و اعطاء تفکر و اراده است و الله اعلم «۱» رجوع شود به «نکته‌ها» و بآیه *كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ* بقره/ ۲۱۳.

۶۰- *الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ* یعنی: این سرگذشت حق است و از جانب پروردگارت دیکته میشود از تردید کنندگان مباش، این آیه برای تحکیم اطمینان رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۶۱- *فَمَنْ حَرَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ* در «نکته‌ها» جریان مباهله را نقل خواهیم کرد، باتفاق شیعه و اهل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه، نصاری نجران را بمباهله دعوت فرمود و موقع رفتن به محل مباهله فقط علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام را با خود برد با در نظر گرفتن این نقل مسلم مطالب ذیل از آیه استفاده میشود.

اول: حسن و حسین علیهما السلام پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و بآنها «ابن رسول الله» گفته میشود ابن حجر در صواعق محرقة خود می گوید: از فوائد این آیه آنست که به حسنین، پسران رسول خدا، گفتن جایز است و او بالاتفاق پدر آن دو است. «۲»

«قال له کن و اذا قال لشيء کن فیکون» نتیجه این میشود که آدم نیز مشمول این قانون کلی گردید.

(۱) در بحار ج ۴ ص ۱۳ از امام باقر سؤال شده از روحی که در آدم و عیسی بود او فرمود:

«روحان مخلوقان اختارهما الله و اصطفاهما روح آدم و روح عیسی».

(۲) صواعق ابن حجر ص ۱۵۷ ذیل آیه ۹ از آیات وارده در شأن اهل بیت علیهم السلام مشروح این مطلب را علامه امینی در کتاب الغدير ج ۷ ص ۱۲۴-۱۲۹ آورده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹۵

دوم: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فقط حضرت فاطمه را با خود برده دلیل است که «نساء» فقط یک مصداق داشته و فاطمه علیها السَّلام «الگوی» منحصر بفرد بوده است و گرنه لازم بود که آن حضرت اقلا سه نفر را ببرد، حتی از زنان آن حضرت نیز کسی لایق آن مقام نبود.

سوم: علی بن ابی طالب علیه السَّلام در این آیه مصداق «انفسنا» است یعنی: کسی را بخوانیم که در فضیلت و مقام و ارزش بمنزله خود ما است، «انفسنا» جمع است ولی عمل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فقط یک مصداق داشته و گرنه لازم بود اقلا سه مرد را با خود ببرد که مصداق جمع باشند، از اینجا مقام والای علی بن ابی طالب علیه السَّلام کاملا روشن میشود، مباحله در سال نهم یا دهم هجرت در اواخر زندگی آن حضرت اتفاق افتاده و تا آن روز در اسلام فقط یک فرد در مزایا و فضائل مانند رسول وجود داشت.

چهارم: زمخشری در کشف پس از نقل اینکه: رسول خدا فقط علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السَّلام را با خود به مباحله برد می گوید: برای فضیلت اصحاب کساء دلیلی قویتر از این واقعه نیست، ابن حجر در صواعق ذیل آیه نهم از آیات نازله در شأن اهل بیت، این را از زمخشری نقل کرده است. مأمون از حضرت رضا علیه السَّلام پرسید: بزرگترین فضیلت علی بن ابی طالب که قرآن ذکر میکند کدام است؟ امام آیه مباحله را خواند سَفِينَةُ الْبَحَارِ (بهل).

۶۲- إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ این آیه در بیان سه مطلب است اول: سرگذشت واقعی عیسی و مریم همین است و بس. دوم: معبودی جز خدا نیست، عیسی و غیر عیسی نمیتوانند فائز مقام الوهیت باشند. سوم: خدای توانا از روی حکمت و مصلحت، عیسی را بدون دخالت پدر آفریده است.

۶۳- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ یعنی: اگر نصاری از تصدیق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹۶

آن اعراض کردند در اینصورت قصد تباهی و اضلال مردم را دارند و خدا به تبهکاران داناست، آنها را بکیفر اعمالشان می‌رساند.

نکته‌ها

خلقت آدم و نشو و ارتقاع

راجع به پیدایش موجودات زنده، در حال حاضر دو نظریه و دو فرضیه وجود دارد. یکی: اتحاد انواع. و آن اینکه در روی زمین ابتدا یک موجود زنده و ساده پیدا شده و اینهمه موجودات بتدریج از آن بوجود آمده‌اند.

دوم: فرضیه استقلال انواع است و آن اینکه انواع موجودات زنده مستقل هستند و در بوجود آمدن ربطی بهم ندارند، شتر از اول شتر پیدا شده، گوسفند، از اول گوسفند بوجود آمده و انسان از اول انسان بوجود آمده است و هکذا... «۱»

هیچ یک از این دو فرضیه بطور علمی اثبات نشده است بنا بر نظریه اول در ابتدا فقط یک معجزه بوقوع پیوسته و با اراده خاص خدا موجود بی‌جان به جاندار تبدیل گردیده است بر خلاف نظریه دوم. ولی ظواهر آیات و روایات وجه دوم را تأیید می‌کنند، در متون دینی مخصوصا دین اسلام خبری از فرضیه اول وجود ندارد.

گفتیم: هیچ یک از این دو علمی نیستند و اگر روزی نظریه داروین مثل «دو دو تا، چهارتا» روشن و علمی گردید حمل آیات قرآن بر آن در کمال آسانی است و هیچ نباید وحشت کرد، بعضی با شنیدن فرضیه داروین انگلیسی عصبانی و ناراحت می‌شوند مبادا پیشرفت این فرضیه صدمه‌ای به دین بزند ولی هیچ جای ناراحتی نیست و نیز فرضیه داروین اکنون رو بزوال است و بتدریج

موجودیت

(۱) ظهور آیه درباره خلقت آدم چنین است که آدم بطور انفجار از گل خشکیده بوجود آمد مانند عصای موسی که مبدل بازدها گردید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹۷

خود را از دست می‌دهد.

در قرآن یک مسئله، مسئله خلقت انسان است که انسان از لجن‌های گندیده و سیاه و از خاک چسبنده بخصوصی آفریده شده است رجوع شود به سوره حجر آیه ۲۶-۲۸-۳۳، رحمن/ ۱۴، ص/ ۷۱، مؤمنون/ ۱۲، صافات/ ۱۱ و یک مسئله، مسئله خلافت انسان و دمیده شدن روح الهی و سجود ملائکه بر او است، ظاهر آیه مورد بحث آنست که «آدم» در آن بجای «بشرا» در آیه: **إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ** ص/ ۷۱ است.

انسان و میمون:

در حدیث توحید مفضل مطلبی درباره میمون نقل شده مضمونش آنست که: خلقت میمون برای عبرت انسان است تا بداند اگر خدا ذهن و عقل و بیان بانسان نداده بود مانند میمون میشد، او از سنخ حیوانات است ولی عقل و تفکر و بیان او را ممتاز نموده است، این حدیث احتمال دیگر نیز دارد رجوع شود به بحار ج ۳ ص ۹۸ طبع جدید و سفینه البحار (قرد).

مباهله:

جریان مباهله چنان که ابن اثیر در تاریخ کامل تصریح کرده در سال دهم هجرت واقع شده و آن روز ۲۴ ذو الحجه شش روز بعد از جریان مقدس غدیر خم بود و از عمر آن حضرت فقط دو ماه و چهار روز باقی مانده بود. مباهله یکی از عجیبترین و خطرناکترین حوادث اسلامی است، تا پیش خود مجسم نکنیم با همیت آن متوجه نخواهیم شد.

هیئتی از نصاری نجران «۱» بمدینه آمدند، در مسجد مدینه ناقوس زدند و نماز خواندند و در گفتگو با رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ما را بچه می‌خوانی؟

فرمود: به شهادت لا اله الا الله و پیامبری خودم و اینکه عیسی بنده و مخلوق خداست، می‌خورد، می‌آشامد و بول و غایط می‌کرد ... گفتند پدرش چه کسی

(۱) شهری بود ما بین حجاز و یمن، اهالی غیر مسیحی آن در آن وقت اسلام آورده بودند. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹۸

بود؟ (نظرشان آن بود، پدر ندارد پس ابن الله است) فرمود: سرگذشت او همچون سرگذشت آدم است که خدا از خاکش آفریده، در جواب عاجز و متحیر ماندند ولی از لجاجت دست برداشتند، حضرت بنا به دستور آیه مورد بحث، به آنها فرمود: با من مباهله کنید اگر راستگو باشم لعنت و عذاب خدا بر شما نازل خواهد شد، اگر دروغگو باشم بر من. گفتند: منصفانه گفتی و قرار مباهله گذاشتند فردای آن روز نصاری دیدند که آن حضرت فقط چهار نفر را همراه می‌آورد، یک مرد و یک زن و دو پسر. گفتند: اینها

کیستند؟ جواب شنیدند که آن مرد پسر عمّ و دامادش علی و محبوبترین خلق نزد اوست، آن زن فاطمه دختر او و آن دو پسر حسن و حسین نواده‌های وی هستند.

پیامبر به مکان مباحه رسید و بر دو زانو نشست، ابو حارثه که اسقف نصاری بود از دیدن آن وضع تکان خورد و گفت: بخدا مانند پیغمبران بزانو نشست و بعد گفت: چهره‌هایی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جایش برکنند البتّه خواهد کند! مباحه نکنید هلاک می‌شوید، بعد گفت: یا ابا القاسم ما مباحه نمیکنیم و مصالحه میکنیم، با ما به مبلغی مصالحه کن که پرداخت آن را قادر باشیم بالاخره با وضع جزیه بر آنها، این واقعه پایان یافت.

اهل تاریخ و تفسیر این مطلب را نقل کرده و ساده تلقی کرده‌اند ولی میتوان گفت: در اسلام ماجرای باین اهمّیت نبوده است، چه پیشنهاد حیرت‌انگیزی!!! رسول خدا صلّی الله علیه و آله پیش خود چه می‌اندیشد و بر اصالت دعوت خویش چقدر ایمان دارد؟!، این دعوت چهار احتمال داشت اول آنکه نفرین آن حضرت پذیرفته شده نصاری عقوبت شوند. دوم بالعکس، سوم نفرین هیچ یک از طرفین باجابت نرسد.

چهارم در اثر نفرین، هر دو طرف از بین بروند، فقط صورت اول بنفع آن حضرت و اسلام بوده و در سه صورت دیگر فاتحه اسلام و آن حضرت خوانده می‌شد، این چه مسابقه‌ای بود؟!!!! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۹۹

سال دهم هجری است، اسلام براه طبیعی خود افتاده، حضرت صاحب حکومت، تشکیلات و ساز و برگ شده، نصاری نجران مسلمان نشدند چه تأثیری دارد، خدایا این مرد بزرگ چقدر ایمان و اطمینان خاطر داشت و بدین و خدای خود چقدر مؤمن بود؟!!!! اگر او در حق بودن خود تردیدی داشت هرگز بچنین مسابقه خطرناک دست نمی‌زد.

آری: رهبر هر مکتب و قیام باید باصالت مکتب خویش چنان عقیده‌ای داشته باشد و گرنه موفق بودنش مشکل است.

عجیب

!! گفتیم: باتفاق شیعه و اهل سنّت، رسول خدا صلّی الله علیه و آله فقط:

علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام را با خود بمباحه برد، بهر کتاب تفسیر و حدیث و تاریخ زندگانی رسول خدا مراجعه کنید، خواه تألیف شیعه باشد یا تألیف اهل سنّت، این مطلب را خواهید یافت، در تفسیر «المنار» تصریح میکند که: این حدیث را مسلم و ترمذی و دیگران از سعد بن ابی وقاص نقل کرده‌اند و گوید: روایات اتفاق دارند در اینکه آن حضرت فقط آن چهار نفر را با خود برد ولی در ذیل آن می‌گوید: این حدیث را شیعه وضع کرده‌اند.

عجبا!!! این یکی از لغزشهای محمّد عبده می‌باشد به بینید تعصّب چه بلائی بسر دانشمندان می‌آورد و آنها را بچه راههایی می‌اندازد تا جایی که آن را از سعد بن ابی وقاص دشمن شیعه نقل می‌کند باز می‌گوید: حدیث را شیعه جعل کرده است. مرحوم شیخ جواد بلاغی در تفسیر آلاء الرحمن و علامه طباطبائی در المیزان بلغزش محمّد عبده اشاره کرده‌اند.

مباحه برای همه

از روایات معلوم میشود که مباحه همیشه بوده و هست.

در سفینه البحار آمده: از روایات معلوم میشود که مباحه در امتهای گذشته نیز بوده است از جمله در روایات مباحه آمده است که اسقف نصاری پس از دیدن رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفت: بخدا قسم محمّد بزانو نشست چنان که تفسیر أحسن الحدیث،

۷۱- ای اهل کتاب چرا حق را بیاطل میامیزید، و چرا حق را دانسته (از روی عمد) نهان می‌دارید!؟

کلمه‌ها

تعالوا: بیائید. اسم فعل است مفرد آن «تعال» می‌باشد.

ارباب: جمع ربّ. مراد از آن در اینجا قانونگذار و مدبّر است، ربّ در اصل بمعنی تربیت می‌باشد، اطلاق آن بر مرتبی بطور استعاره است (قاموس قرآن).

تجاجون: محاجّه بمعنی حجّت آوردن و در اینجا بمعنی ستیز است.

نصرانیا: پیروان عیسی علیه السلام را نصرانی گویند جمع آن نصاری است (بقره / ۶۲). تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۱۰۳
یهودی: کسی که در دین یهود باشد، هود در اصل بمعنی رجوع و توبه است ولی ظاهراً آن از «یهودیّه» و آن قسمتی از فلسطین است که یهود بعد از مراجعت از اسیری (بابل) در آن سکونت گزیدند (قاموس کتاب مقدس).

حنیف: مایل بحق. مراد از آن در اینجا موخّد است، حنف (بر وزن عمل) در اصل بمعنی میل بداخل است که از آن میل بحق اراده شده، بعکس.

جنف.

اولی: نزدیکتر. سزاوارتر. آن اسم تفضیل از «ولی» است.

تلبسون: لبس (بفتح- ل) بمعنی خلط و مشتبه کردن است (بقره / ۴۲).

شرحها

پس از آنکه سرگذشت مریم و عیسی روشن گردید و عیسویان از مباحله در ماندند، در این آیات اولاً اهل کتاب بتوحید عبادت و توحید حکومت که خاصّ خداست خوانده شده‌اند، جامعه‌ای که در آن فقط بخدا عبادت می‌شود و از دستوره‌های او پیروی می‌گردد. ثانیاً: اینکه اهل کتاب برای حق بودن خود می‌گفتند: ابراهیم یهودی یا نصرانی بود، روشن شده: پیدایش یهودیت و نصرانیت پس از نزول تورات و انجیل بود حال آنکه ابراهیم پیش از آن دو بوده است در اینصورت ابراهیم یهودی و نصرانی نبوده، او فقط یک مسلمان موخّد و عاری از هر گونه شرک بوده است، در مقام انصاف، نزدیکترین کس بابراهیم آنان بودند که از توحید او پیروی کردند و نیز این پیامبر و پیروان او هستند که راه ابراهیم می‌روند، نه شما که نه توحید خالص دارید و نه از فرمان خدا اطاعت می‌کنید، ثالثاً: در این آیات دانشمندان اهل کتاب را مخاطب قرار داده که حقائق را انکار نکنند و مردم را باشتباه نیاندازند.

پس دو تا یا أَهْلَ الْكِتَابِ در اوّل خطاب بعموم اهل کتاب تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۱۰۴

و سومی و چهارمی خطاب بدانشمندان آنهاست. ناگفته نماند: روی سخن در آیات گذشته راجع بنصاری بود ولی در این آیات یهود و نصاری هر دو منظور می‌باشند.

۶۴- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ
سواء بمعنی مساوی و برابر است «۱» آمدن بسوی کلمه، بمعنی اتّفاق در سخن و عمل است. یعنی: ای اهل کتاب بیائید بهدفی و مقصدی که فائده آن بهمه برابر و یکسان است و تبعیضی در آن نیست و نمیتوانید بگوئید: این پیشنهاد فقط بسود یک طرف و یا عده‌ای است. و آن اینکه در مقام پرستش و بندگی، فقط خدا را پرستش کنیم و شریکی بر او قائل نشویم و در مقام فرمانبری و اطاعت فقط از دستوره‌های خدا اطاعت کنیم و جز خدا اربابی و قانونگذاری نداشته باشیم.

آری: پیامبران می‌خواهند جامعه‌ای تشکیل دهند که در آن توحید حکومت کند، همه بخدا رو آورند و همه، کارهای فردی و اجتماعی خود را با اغراض خدایی و دستوره‌های خدا تطبیق دهند این جامعه مطابق فطرت انسان است، در این جامعه تبعیضی نیست، همه در برابر خدا و قانونهای او یکسانند و این جامعه سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ است.

توضیح اینکه: اهل کتاب از دو جهت آلوده بودند، اول از جهت توحید و توحید عبادت که غیر خدا را، خدا و پسر خدا و معبود میدانستند چنان که فرموده:

إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ نَسَاء / ۱۷۱. و نیز فرموده: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ... لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ مائده / ۷۳ و ۷۲ و نیز فرموده:

(۱) سواء در اصل مصدر است بمعنی برابری و در آیه، وصف است بمعنی برابر و مساوی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۰۵

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ ... مائده / ۱۱۶. و نیز فرموده: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ... توبه / ۳۰ و نیز فرموده: هیچ پیامبری را نرسد که خدا باو نبوت و کتاب بدهد، سپس ب مردم بگوید: بندگان من باشد نه بندگان خدا ... آل عمران / ۷۹.

از طرف دیگر: اهل کتاب از بزرگان و دانشمندان خود کور کورانه تقلید میکردند، هر چه میگفتند: عوام آن را وحی منزل میدانستند، آنها هم برای حفظ مقام و اغراض شخصی، از طرفی حقائق را کتمان می کردند و إِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بقره / ۱۴۶، و از طرف دیگر بدلیخواه خود حلال را حرام و حرام را حلال میکردند، قرآن از دست آنها مینالد و میگوید: احبار و راهبان اموال مردم را باطل میخورند و آنها را از راه خدا باز میدارند (توبه / ۳۴) و در حق عوامشان فرموده: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ... توبه / ۳۱، کشت و کلیسا قانونگذار مطلق بود.

از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده آنها در برابر خدا، احبار و راهبان را عبادت نکردند، بلکه حلالی را برای آنها حرام و حرامی را حلال کردند، ارباب گرفتن در برابر خدا همان بوده، گویند چون این آیه نازل شد عدی بن حاتم بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: ما بزرگان را عبادت نمی‌کردیم. حضرت فرمود:

آن گاه که چیزهایی را حلال و حرام میکردند قبول میکردید؟ گفت: آری. ارباب گرفتن همان است. (۱)

در جهان، معبود فقط خداست، رب فقط خداست، و حکم و دستور از آن خداست إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يوسف / ۴۱ پیامبر نمیگوید حتی ملائکه و پیامبران ارباب مردم و دستور دهندگان مردم اند و لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ

(۱) مجمع البيان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۰۶

أَرْبَابًا أَمْ يَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ ... آل عمران / ۸۰ رجوع شود به «نکته‌ها» فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ یعنی: اگر نپذیرفتند بگوئید: گواه باشید و اقرار کنید که ما بخدا تسلیم شدگانیم نه شما، زیرا فقط خدا را عبادت میکنیم و فقط دستور او را پیروی می‌نمائیم.

۶۵- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ «ابراهیم علیه السلام میان مسلمانان و یهودیان و مسیحیان محترم و مقبول است و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مفرمود: دین من همان دین ابراهیم است، یهود میگفتند: ابراهیم از ماست و یهودی بوده، نصاری میگفتند:

نه، ابراهیم از ماست و نصرانی بوده، میخواستند با این ادعا خود را، بر حق جلوه دهند، قرآن میگوید: این ستیزه جویی یعنی چه؟! یهودیت (با همه بدعت‌هایش) از تورات بعد بوجود آمده چنان که نصرانیت از انجیل بعد پیدا شده ولی ابراهیم هزار سال قبل از تورات و دو هزار سال قبل از انجیل بوده است، آیا نمیفهمید؟! ۶۶- هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آیه صریح است در اینکه آنها در محاجه اول علم داشتند و در آن محاجه آنکه علم داشته ذیحق بوده است، لذا بنظر میاید: این محاجه ما بین یهود و نصاری بوده، نصاری میگفتند: عیسی پیامبر است و از جانب خدا مبعوث شده و دین موسی را تکمیل کرده و آن را از روی علم میگفتند، یهود در مقابل نصاری میگفتند: عیسی نه خداست و نه پسر خدا و نه یکی از سه خدا، و این را از روی علم می گفتند «۱» قرآن این محاجه را حق می داند، ولی اینکه هر یک بی آنکه اطلاعی داشته باشند ابراهیم را یهودی یا نصرانی معرفی می نماید، محاجه را باطل معرفی میکند. و میگوید واقعیت را خدا میداند نه شما وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

(۱) استفاده از میزان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۰۷

سپس میفرماید:

۶۷- مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

واقع امر آنست که ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه او انسانی موخید و یکتا پرست و بدستورهای خدایی تسلیم بود و از مشرکان که غیر خدا را عبادت میکنند و جز او اربابانی دارند، نبود، «۱» اینکه قرآن میگوید: ابراهیم یهودی و نصرانی نبود بدان علت است که یهودیت و نصرانیت توأم با شرک و خرافات است چنان که ذیل آیه ۱۳۵ سوره بقره توضیح داده شده است.

۶۸- إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ مراد از الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ کسانی است که پیش از اسلام در دین ابراهیم بودند اعم از پیامبران گذشته و مؤمنان واقعی. یعنی یهود و نصاری در دین ابراهیم نیستند بلکه نزدیکترین مردمان باو، و دین او پیروان واقعی وی و پیامبر اسلام و پیروان او هستند. ظاهراً جدا کردن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ بجهت احترام و عظمت آن حضرت است. جمله وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ روشن میکند که خدا نیز با این گروه است نه با یهود و نصاری که دین ابراهیم را خلط کرده‌اند، الف و لام «المؤمنین» برای عهد است یعنی:

خدا دوست یا سرپرست این مؤمنان است.

۶۹- وَ دَتَّ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ هشدار است بمسلمین که کفار در کمین آنها هستند و میخواهند گمراهشان کنند، ولی آنها ندانسته خودشان را گمراه میکنند، زیرا آنکه بفکر گمراه

(۱) در این آیه حَنِيفًا مُسْلِمًا در جای أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ در جای وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا در آیه اول است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۰۸

کردن دیگران است از هدایت یافتن خود دست کشیده و راه ضلالت می‌رود، پس در وحله اول او فقط خودش را گمراه می‌کند، ولی اضلال او در دیگران مؤثر واقع شود یا نه مطلب دیگری است، البته ممکن است مؤثر واقع شود لذا آیه به مسلمانان هشدار می‌دهد، این مطلب مخصوص به زمان نزول قرآن نیست بلکه کفار همیشه در این صدد هستند، ناگفته نماند «لو» در آیه به معنی «ای کاش» است که در عرب «تمنی» گویند.

۷۰- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ مراد از این خطاب و خطاب بعدی ظاهراً علماء اهل کتاب است که شواهد نبوت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را می‌دانستند ولی انکار می‌کردند ممکن است مراد از «آیات الله» آیات قرآن باشد

که از روی بشارت تورات و انجیل می‌دانستند، که پیامبر و آیات قرآن حق است ولی انکار می‌کردند که منافعشان بخطر نیافتد. مراد از «تشهدون» شهادت قلبی و دانستن است.

۷۱- يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ یکی از کارهای آنها این بود که حق را به باطل خلط کرده و همه را در لباس دین بخورد مردم می‌دادند چنان که فرموده: يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بقره/ ۷۹
ایضا آل عمران/ ۷۸، و احکامی از خود جعل میکردند، مثلا در تورات آمده: «پیامبری را بر ایشان از میان برادران ایشان (فرزندان اسماعیل) مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه باو امر فرمایم بایشان خواهد گفت و هر که سخنان مرا که او با سم من گوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد» «۱» این گونه کلمات را که گواه روشن بر رسالت پیامبر اسلام است به معانی دیگر حمل می‌کردند یا مثلا

(۱) سفر تنبیه: فصل ۱۸ آیه ۱۸.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۰۹

شواهدی را که در انجیل یوحنا درباره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله ذکر شده به «جبرئیل» تأویل می‌کردند «۱» اینها خود مصداق خلط حق به باطل و کتمان حق هستند، علی هذا تَكْتُمُونَ الْحَقَّ نتیجه «تلبسون» است و یا مراد از وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ شواهد و چیزهایی است که رأسا کتمان می‌کردند، اشکال کار در آن بود که این کارها را دانسته و از روی عمد انجام می‌دادند: وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

نکته‌ها

قانون خدایی

از آیه تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ .. روشن گردید: جامعه توحید آنست که در آن فقط بخدای واحد پرستش شود و خدایان دروغین بدور انداخته شوند و نیز قانون خدایی جایگزین قوانین دیگر گردد یعنی:

پرستش بخدا و اطاعت از احکام خدا، در جوامعی که احکام طاغوت عملی می‌شود و بدعتها جایگزین سنت‌ها می‌شوند، جامعه توحیدی نیستند، ولی این امر مانع از آن نیست که مملکت توحید مجلس شوری و قانونگذاری داشته باشد، زیرا در آن هر قانونی که به مقتضای زمان وضع می‌شود باید مطابق کلیات قانون اسلام و قرآن باشد و در حقیقت در مجلس شوری مصدیقی بر احکام خدایی پیدا می‌شود، لذا در قانون اساسی ایران روشن شده لایحه‌ای که پنج نفر مجتهد مطابقت آن را با اسلام تصدیق نکنند نباید در مجلس مطرح گردد.

فقهاء اسلام

اگر گویند: فقهاء اسلام راجع به حلال یا حرام، جواز یا عدم جواز در موضوعاتی که در زمان گذشته نبود احکامی صادر می‌کنند، در این صورت اینها با علماء اهل کتاب چه فرقی دارند که قرآن درباره آنها فرموده: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؟

(۱) رجوع شود به انجیل یوحنا باب چهاردهم بند ۱۷-۲۶-۳۰ باب پانزدهم بند ۲۶، باب شانزدهم آیه ۷ و ۱۳.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۱۰

در جواب گوئیم: فقهاء اسلام احکام عملی را با تطبیق به آیات قرآن و طریقه رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ صادر می‌کنند ولی علماء اهل کتاب دین را ملعبه قرار داده بودند و بهوای خود حلال را حرام و حرام را حلال می‌کردند، کلیسا و کنشت قانونگذار بودند و تمام مقدورات را در دست داشتند، این سؤال و جواب در روایت مفصلی از حضرت عسکری از امام صادق علیهما السلام نقل و در آن روشن شده: اگر بدون تحقق از هر عالم پیروی کنیم مانند عوام یهود (و نصاری) خواهیم بود و آن گاه صفاتی را که در فقیه لازم است با این عبارت بیان فرموده

«فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا على هواه مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه» (۱)

تا فقیهی دارای این صفات نباشد نمی‌شود از او احکام آموخت زیرا بیم آن می‌رود که از خودش جعل کند، حساب کنید کارهای باصلاح علماء را که برای خلفاء بنی امیه و بنی عباس و طاغوت‌های فعلی آیه «... و اولوا الامر منکم» می‌خوانند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

(۱) وسائل ج ۱۸ ص ۹۴ طبع جدید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۱۱

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷۲ تا ۷۸]

اشاره

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۷۲) وَلَا تَوْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دِينِكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ مِثْلًا مَّا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳) يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴) وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷۶)

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۱۲

۷۲- گروهی از یهود (به همکیشان خود) گفتند: در اول روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده ایمان بیاورید و در آخر روز باز گردید شاید آنها (نیز از دینشان) باز گردند.

۷۳- (در اظهار مطلب) جز به کسی که همکیش شماست اطمینان نکنید. بگو: این هدایت، هدایت خداست، مبادا کسی داده شود نظیر آنچه را که شما داده شده‌اید، یا با شما نزد خدا محاجه کنند، بگو: برتری و موهبت به دست خداست به هر که بخواهد می‌دهد، خدا دارای فضل وسیع و (به شایستگان) داناست.

۷۴- رحمت خویش را به هر که خواهد مخصوص می‌کند، خدا صاحب فضل و احسان بزرگی است.

۷۵- از جمله اهل کتاب کسی است که اگر او را بر پول زیادی امین کنی آن را به تو پس می‌دهد و از جمله آنها کسی است که

اگر او را بر دیناری امین کنی آن را به تو پس نمی‌دهد مگر آنکه پیوسته بالای سر او ایستاده باشی، این بدان علت است که گفته‌اند: بر ما در برابر غیر یهود راه (تعرضی) نیست، به خدا دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند.

۷۶- بلی آنکه به عهد خود وفا کند و تقوی پیش گیرد خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد.

۷۷- کسانی که عهد خدا و عهد خود را به بهای اندکی می‌فروشند، آنها بهره‌ای در آخرت ندارند، خدا با آنها سخن نمی‌گوید، و روز قیامت با آنها نگاه نمی‌کند و آنها را پاک نمی‌گرداند و عذابی دردناک برای آنهاست.

۷۸- گروهی از آنها هستند که زبان خود را بخواندن نوشته خود می‌پیچانند، تا گمان کنید که از تورات است، حال آنکه از تورات نیست، و می‌گویند که آن از نزد خداست حال آنکه از نزد خدا نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با آنکه می‌دانند.

کلمه‌ها

وجه النهار: اول روز. این بدان علت است که انسان ابتدا با اول روز مواجه می‌شود.

الفضل: فضل در اصل بمعنی زیادت است و در قرآن بمعنی برتری، عطیه و رحمت و احسان آمده است، مراد از آن در اینجا ظاهراً نبوت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۱۳ است که از مصادیق عطیه و رحمت می‌باشد.

واسع: صاحب سعه. یعنی فضل و رحمت او وسیع است به معنی وسعت دهنده نیز آید.

تأمنه: إِنَّ تَأْمَنَهُ یعنی او را امین گردانی «امنه: وثق به».

قنطار: مال زیاد (آل عمران/ ۱۴).

أمیین: درس ناخوانده‌ها (رجوع شود به بقره/ ۷۸) ظاهر آن است که یهود غیر یهود را امی می‌خوانده‌اند نه فقط مشرکین عرب را. و شاید منظورشان نادانی دیگران بوده است.

کذب: دروغ و بر وزن (وزر) بمعنی دروغ گفتن است.

خلاق: نصیب و بهره. بعضی قید «خوب» و بعضی قید «وافر» را اضافه کرده‌اند، در هر حال مراد نصیبی از نعمتهای آخرت است.

یزکیهم: تزکیه: پاک کردن. مراد از آن در اینجا به نظرم پاک کردن بوسیله بخشودن گناهان است.

یلوون: لی: تاییدن «لوی الحبل» یعنی ریسمان را تاییدن «لوی لسانه بكذا» کنایه از دروغ سازی است یعنی زبانش را با جعل دروغ پیچانید.

شرحها

در تعقیب آیات گذشته، در این آیات به بعضی از دسائس یهود و عقائد بی‌مدرک آنها و اینکه بعضی از اکاذیب را بخدا نسبت می‌دادند، اشاره شده و روشن گردیده است که اینگونه اشخاص از رحمت خدا بدور خواهند بود، مجموع مطالب این آیات در چهار مطلب همراه با جواب آنها خلاصه می‌شود: دسیسه یهود، عقیده بی‌اساس آنها تهدید بعذاب خداوند و دروغ سازی. ضمناً اینها از معجزات قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۱۴

مجید و پیامبر اسلام است که از اسرار اهل کتاب خبر می‌دهد.

۷۲- وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفُرُوا آخِرَهُ گویند: دوازده نفر از علماء یهود با هم تبانی کردند و گفتند: در اول روز به دین محمد داخل شوید و اظهار اعتقاد کنید ولی در آخر روز اظهار ارتداد و انکار کنید و

بگوئید: به کتابهای خود مراجعه کردیم و با دانایان مشورت نمودیم، معلوم شد محمد آن پیغمبر موعود نیست و اگر اینکار را بکنید مسلمانان از دین خود برخوردارند و خواهند گشت و خواهند گفت: اینها غرضی ندارند، اول بدین داخل شدند و سپس به آنها روشن گردید که اسلام حق نبوده است «۱» لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا با این دسیسه از دین خود برگردند.

در روایتی از ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام منقول است که این امر در باره تحویل قبله بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را به بیت المقدس و نماز ظهر را بکعبه خواندند، ولی روایت ضعیف است و بآیه تطبیق نمی‌شود گرچه بعضی از بزرگان، آیه را از روی آن تفسیر کرده است.

۷۳- وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ.

این دسیسه دوم است، این آیه نظیر آیه: قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ ... بقره/ ۷۶ است که مشروحا بررسی شده «تؤمنوا» در اینجا بمعنی اعتماد و اطمینان کردن است مثل وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ توبه/ ۶۱ یعنی در اظهار شواهد نبوت پیغمبر اسلام، جز بر یهود اعتماد نکنید و بدیگران نگوئید:

که صفات پیغمبر اسلام در تورات آمده است، زیرا این کار یکی از دو ضرر را دارد یا آنکه مسلمانها مانند شما صاحب دین مستقلی می‌شوند و یا نزد خدا با شما محاجه

(۱) مجمع البیان و المنار.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۱۵

می‌کنند که دین ما را حق دانستید ولی قبول نکردید.

در ذیل آیه ۷۶ سوره بقره گفته شده: این منطوق در صورتی درست است که بگوئیم مراد از عِنْدَ رَبِّكُمْ کتاب خدا باشد «۱» و یا بگوئیم: یهود عقیده داشتند که علم خدا فقط شامل چیزهایی است که آشکار شود و خدا از آنچه کتمان می‌شود نعوذ بالله خبر ندارد رجوع شود بآن آیه جمله قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ به نظرم جواب و قَالَتْ طَائِفَةٌ وَلَا تُؤْمِنُوا ... است «۲» و الف و لام «الهدی» برای عهد است یعنی بگو: این هدایت، هدایت خدایی است و با دسیسه شما از بین نمی‌رود.

قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ این قسمت ظاهرا جواب آن یُوتَى أَحَدٌ ... است، یعنی نبوت در دست خداست به هر کس و به هر قوم که بخواهد می‌دهد، خداوند فضل و رحمتش وسیع است و فقط به یک قوم و یک نژاد (یهود) شامل نیست. و نیز با استعداد و اهلیت آنکه باو پیامبری می‌دهد داناست.

۷۴- يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ بنظر می‌آید:

این آیه دفع دخل باشد از «واسع»، یعنی واسع الرحمة بودند مقتضایش آن نیست که رحمت و نبوت را به هر کس عطا فرماید بلکه آن را به کسی که می‌خواهد مخصوص می‌کند: اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ جَمَلَهُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ظاهرا راجع باین آیه و به قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ ... است.

۷۵- وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِيَدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا «۳» یعنی: مگر

پیوسته

(۱) یعنی از کتاب خدا و از تورات بر علیه شما استدلال بکنند.

(۲) این کلام، جمله معترضه است میان سخن یهود.

(۳) گفته‌اند «ما» در آیه مصدریه است و تقدیر آن: «الا ان تدوم علیه قائما است».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۱۶

ملازم او باشی و مطالبه کنی، آیه روشن می‌کند که آنها این نشیب و فراز را در امانت و خیانت بغیر یهود داشتند، این دو نوع کار در هر قومی می‌شود ولی این امر در یهود ناشی از آن بود که: قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ یعنی می‌گفتند: اگر یهود بر یهود خیانت کند پیش خدا مسئول است ولی اگر بر غیر یهود خیانت کنیم راه عقابی بر علیه ما نیست زیرا خدا بر نژاد یهود نظر خصوصی دارد، فقط آنها را به رحمت و فضل خود برگزیده است. ذیل آیه، جواب این سخن است که فرماید: وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ یعنی: خدا چنین چیزی بآنها نگفته، و بخدا دروغ می‌بندند وَهُمْ يَعْلَمُونَ نشان می‌دهد که آنها چنین چیزی در تورات نمی‌یافتند ولی باز می‌گفتند: قضیه همین است. چنان که در تورات سفر لاویان باب ششم و نوزدهم به امانت درباره همه دستور داده شده است نه فقط درباره یهود.

۷۶- بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ مراد از عهد ظاهراً امانت است که پیمان بسته آن را به صاحبش برگرداند یعنی: آری بر آنها راه عقاب باز است ولی کسی که به امانت وفا کند و به صاحبش برگرداند و از خیانت پرهیز کند خدا چنین کسان را دوست دارد.

۷۷- إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مراد از عهد الله دین خداست که پیمانی است ما بین خدا و خلق، و مراد از «ایمان» هر عهده‌ای است که مردم با مردم و یا با خدا می‌بندند «بیشتر» در اصل به معنی عوض کردن است و در خریدن و فروختن هر دو بکار می‌رود «۱» در اینجا به معنی فروختن و عوض کردن است این آیه یک حکم کلی و شامل هر کسی است که دارای این صفات باشد ولی مصداق آن در اینجا یهود است که نه بدین خدا اهمیت می‌دادند و نه به پیمانهای خویش، منظور از «ثمن قلیل» مال و جاه

(۱) اشتری آن گاه که بمعنی فروختن باشد، مبیع با «با» آید چنان که در این آیه آمده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۱۷

دنیاست که فکر می‌کردند در صورت قبول اسلام، از دستشان خواهد رفت.

پیدا است که چنین کسان بهره‌ای از نعمتهای آخرت ندارند.

وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ این جمله و تفسیرش در آیه ۱۷۴ سوره بقره گذشت لا يُكَلِّمُهُمْ كِنَايَه از غضب خداست چنان که با مؤمنان تَكَلَّمَ خواهد فرمود، «لا ينظر» کنایه از بی‌اعتنایی خداست نسبت بآنها (نعوذ بالله) لا يُزَكِّيهِمْ یعنی با بخشیدن گناهانشان آنها را پاک و مستحق بهشت نمی‌کند.

۷۸- وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ.

مراد از «بالکتاب» ظاهراً همان است که خود نوشته بودند، «یلوون» نشان می‌دهد که آن را با لحن تورات می‌خواندند تا مسلمانان گمان کنند که از تورات است، منظور از «الکتاب» دوم و سوم، تورات است، تکرار آن در آخر برای کثرت توضیح می‌باشد گویند: آیه، حکایت حال گروهی از دانشمندان یهود است که چیزهایی از خود نوشته و به تورات نسبت دادند تا سدی در راه اسلام بوجود آورند، در بعضی از روایات نام «کعب بن الاشرف» یهودی خطرناک در این ماجرا به چشم می‌خورد که از طراحان این خیانت بود. جمله:

وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ نقشه خائنانه آنها را هر چه بیشتر روشن می‌کند. نظیر این مطلب در سوره بقره / ۷۹ نیز آمده است.

نکته‌ها:

فتنه یهود و نصاری و مخصوصاً فتنه یهود با ختم نزول قرآن پایان نیافته، تذکر قرآن مجید مخصوص به زمان نزول وحی نیست بلکه یهود و نصاری با منافقانی بدتر از منافقان زمان وحی، همواره بر اسلام و اهل اسلام می‌تازند، اکنون یهودانی ماهرتر از یهودان زمان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۱۸

نزول قرآن با وسائلی هر چه مجهز و تبلیغاتی مجهزتر دست اندر کار هستند و بر جان و مال و دین مردم رحم نمی‌آورند، ملاحظه کنید صهیونیسم بین المللی چه بیداد می‌کند و بر سر اهل فلسطین چه بلاهایی می‌آورد.

یکی از بدبختی‌های ملل اسلامی آن است که، به اصطلاح زعمای آنها همه تحصیل کرده اروپا و امریکا هستند و همه شستشوی مغزی شده‌اند، فکرشان هم از سنخ افکار یهود و نصاری است، از توصیه‌های قرآن بدور هستند آن گاه که مصر و سوریه و اردن از اسرائیل غاصب شکست خوردند یکی از سخنگویان «رابطه عالم اسلامی» که همه ساله در موسم حج در مکه تشکیل می‌شود، ضمن سخنرانی خود در آن محفل مرتباً فریاد می‌کشیده: «و الله در این جنگ قرآن شرکت نکرده بود» ما هم با آن گوینده همصدائیم که در آن جنگ قرآن شرکت نکرده بود و گر نه مسلمانان شکست نمی‌خوردند، ای مسلمانان این شما و این کلام خدا که شما را پیوسته از دسیسه یهود و عمال آنها بر حذر می‌دارد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۱۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷۹ تا ۸۰]

اشاره

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِنًا بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰)

۷۹- نبوده برای بشری که خدا باو کتاب و فهم و نبوت بدهد، سپس او به مردم بگوید: بندگان من باشید نه بندگان خدا، بلکه می‌گوید: مردان خدایی باشید زیرا که کتاب خدا را درس می‌دهید و درس می‌خوانید.

۸۰- و نه اینکه به شما امر کند ملائکه و پیامبران را خدایان گیرید، آیا پس از آنکه مسلمان شده‌اید شما را امر بکفر می‌کند؟!

کلمه‌ها

الحکم: حکم در اصل به معنی منع و قضاوت است مراد از آن در آیه درک و فهم وجودت نظر می‌باشد مثل: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ شعراء/ ۸۳.

ربانین: جمع ربانی، ربان و وصف است مثل عطشان به معنی تربیت کننده «یاء» آن برای نسبت است و نیز بمعنی «مخصوص بخدا» نیز آمده است و الف و نون آن برای مبالغه است یعنی «بسیار مخصوص به رب».

تدرسون: درس می‌خوانید. درس به معنی پیوسته خواندن است، یک بار خواندن را درس نمی‌گویند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۲۰

ارباب: جمع رب. تربیت کننده.

شرحها

مضمون این دو آیه یک حکم کلی است درباره همه پیامبران، ولی مصداق آن حضرت عیسی علیه السّلام و نفی الوهیت او است که عیسی چنان ادعایی نداشته و الوهیت بر او چسبانده شده است مقام عیسی و هر پیامبر بالاتر از آنست که از موهبت خدایی سوء استفاده کند، بلکه آنها به مردم می‌گویند: بنده خدایا معلّم توحید باشید، گویند: نصاری نجران گفتند: یا محمد می‌خواهی تو را عبادت کنیم و معبود بدانیم؟ فرمود: پناه بر خدا که جز خدا را عبادت کنم و بعبارت غیر خدا فرمان دهم ... تا آیه فوق نازل شده بقولی مردی بآن حضرت گفت: بر تو سلام کنیم همانطور که بر یکدیگر سلام می‌کنیم آیا بر تو سجده نکنیم؟ فرمود: سجده بر کسی جز خدا سزاوار نیست پیامبرتان را احترام کنید ... در نتیجه آیه فوق نازل شد، به نظر نگارنده اینگونه شأن نزولها سبب از بین رفتن ارتباط کلی آیات می‌باشند لذا نمی‌شود آنها را باور کرد، بلی می‌شود گفت: چنان چیزهایی ممکن بوده در بعضی از اذهان خطور کند، آیه شریفه ضمن جریان حضرت عیسی علیه السّلام به آنها جواب داده است.

۷۹- ما كَانَ لِشِرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ.

آنکه باو کتاب و فهم و پیامبری داده شده، دریایی از فهم و انسانیت و کمال است، چنین کسی ادعای الوهیت نمی‌کند، «کان» حکایت حال ماضی است یعنی چنین کاری از اول نبوده «۱» آمدن لفظ «النّبوءه» ظاهراً برای آن است که: جمع شدن کتاب و حکم در غیر پیامبر هم ممکن است مثل: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ

(۱) می‌توانیم آن را «سزاوار نیست» نیز معنی کنیم.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۲۱

بقره/ ۱۲۱.

وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلَّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ در اینجا لفظ «يقول» مقدر است و تقدیر آن «و لكن يقول كونوا» می‌باشد، ممکن است ربانیین بمعنی تربیت کنندگان باشد چنان که در نهج البلاغه آمده: «الناس ثلاثة عالم رباني ... «۱» ولی به قرینه كُونُوا عِبَادًا لِي مراد از آن مخصوصان بخداست یعنی: مردانی مخصوص بخدا و در اطاعت خدا باشید، زیرا که کتاب خدا را هم درس می‌دهید و هم درس می‌خوانید و از حقیقت دین آگاهید.

۸۰- وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا لَفْظَ «يَأْمُرُكُمْ» را بضمّ و بنصب آن خوانده‌اند، بنا بر قرائت نصب، عطف است بر «يؤتیه و یا بر «يقول» و «لا» برای تأکید نفی است و بنا بر قرائت ضمّ، جمله مستأنفه می‌باشد، یعنی:

سزاوار نیست که خدا به کسی کتاب و حکم و نبوت بدهد سپس او شما را امر کند به اینکه ملائکه و پیامبران را برای خود خدایان گیرید و پرسش کنید.

أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ یعنی: پس از آنکه با پذیرفتن دعوت او مسلمان شدید آیا سپس شما را به کفر و بندگی خود فرمان می‌دهد؟! یا آیا پس از آنکه بحسب فطرت یا بواسطه پیغمبر پیشین مسلمان شده‌اید شما را امر به کفر می‌کند «۲»؟! خلاصه این دو آیه آن است که: پیامبران نه مردم را بعبادت خود می‌خوانند و نه پرستش ملائکه و پیامبران دیگر. آنچه در این باره به پیامبران نسبت داده‌اند همه جعلی و دروغ محض است در دین خدا، انسان پرستی، فرشته پرستی، بت پرستی و خلاصه پرستش غیر خدا ممنوع است.

(۱) حکمت: ۱۴۷. [.....]

(۲) وجه دوم که اسلام آوردن بحسب فطرت یا بواسطه پیامبر قبلی باشد از تفسیر المنار و وجه اول از المیزان استفاده شده است،

بنظرم وجه اول قویتر است زیرا پذیرفتن نبوت او در اول، همان مسلمان بودن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۲۲

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸۱ تا ۸۹]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصِدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱) فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲) أ فَغَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَعْجُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳) قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعِيدَ إِيْمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۲۳

۸۱- و چون خدا پیمان پیامبران را (از مردم) گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که دین شما را تصدیق می‌کند حتماً باو ایمان می‌آورید و او را یاری می‌کنید. «۱» (آن گاه خدا به پیامبران) گفت: آیا (به این عهد) اقرار کردید و بر آن پیمان گرفتید؟ گفتند اعتراف کردیم، فرمود: گواه باشید، من نیز با شما از گواهانم.

۸۲- پس هر که بعد از این (از پیمان ما) اعراض کند آنها فقط فاسقانند.

۸۳- آیا (دینی) جز دین خدا می‌طلبند حال آنکه هر که در آسمانها و زمین هست برغبت یا باجبار باو تسلیم شده‌اند و بسوی او بر می‌گردند.

۸۴- بگو: بخدا ایمان آوردیم و بآنچه بر ما نازل شده و بآنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحق یعقوب و اسباب نزول یافته و بآنچه بموسی و عیسی و پیامبران از پروردگارشان داده شده (ایمان آوردیم) میان هیچ یک از آنها فرقی نمی‌گذاریم و ما به خدا تسلیم شدگانیم.

۸۵- هر که جز اسلام دینی بطلبد هرگز از او پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است.

۸۶- خدا چگونه هدایت می‌کند قومی را که بعد از ایمان آوردن کافر شده‌اند و گواهی داده‌اند که این پیغمبر بحق است و دلائل واضح بآنها آمده، خدا قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

۸۷- آنها سزایشان، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم است.

۸۸- در لعنت خدا پیوسته‌اند، عذاب از آنها تخفیف نیابد، و مهلت داده نمی‌شوند.

۸۹- مگر کسانی که پس از کفر توبه کرده و خود را اصلاح کرده‌اند، که خدا آمرزنده و مهربان است.

کلمه‌ها

میثاق: پیمان محکم، اصل آن از وثاقه به معنی محکم شدن است «وثق وثاقه: قوی».

اصر: آن در اصل به معنی سنگین و سنگینی است و لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا ولی در اینجا به معنی پیمان است، پیمان دارای یک سنگینی

(۱) فعل «التؤمنن - لتنصرن» در اینجا بمعنی امر است یعنی ایمان بیاورید و یاری کنید.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۲۴

معنوی و قبول مسئولیت است.

فاسقون: از دین خارج شدگان فسق در اصل به معنی خروج است (قاموس قرآن).

بیغون: طلب می کنند. بغی در اصل به معنی طلب است (قاموس قرآن).

طوعاً: طوع: رغبت. میل.

کرها: (بضم اول و فتح آن) ناپسند داشتن، امتناع کردن «کره کراهه»:

ضد احبه».

اسباط: نواده‌ها. مفرد آن سبط است و اسباط در ذیل آیه ۱۳۶ بقره، بررسی شده است.

ینظرون: انظار به معنی مهلت دادن است.

شرحها

این آیات با آیات گذشته کمال ارتباط را دارد و در حقیقت قسمت دیگری از مطالب گذشته است، خلاصه مضمون آیات نه گانه اینست: پیامبران گذشته به دستور خدا از امت خود پیمان گرفته‌اند که پیامبران آینده را بپذیرند و از دین آنها حمایت کنند، هر که از این پیمان سرپیچد از دین خارج شده است.

پیامبران از لحاظ اصول، همه یک دین آورده‌اند، باید به آن تسلیم شد، آن اسلام و تسلیم شدن بخداست و جز آن دینی از نظر خدا پذیرفته نیست، اهل کتاب که دانسته و از روی عمد پیامبر اسلام را تکذیب می کنند پیش خدا مسئولند و سختترین عذاب را خواهند دید، مگر آنکه توبه کنند و خودشان را اصلاح نمایند در این صورت از رحمت و غفران خدا بهره‌مند خواهند بود.

۸۱- وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ إِنَّكُمْ لَمَعْلَمُونَ...
راجع به امت تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۲۵

پیامبران است «۱» لذا از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: تقدیر آیه «أخذ الله ميثاق امم النبيين...» است بنا بر این مخاطب در «آیتیکم - جاءکم» و در دو فعل آخر، امت پیامبران است یعنی: خدا از امت پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما شریعت و دستورات اخلاقی دادم سپس پیامبری آمد و آنچه شما دارید تصدیق کرد، حتما باو ایمان بیاورید و او را یاری کنید.

در آیه دیگری این ميثاق صریحاً به بنی اسرائیل نسبت داده شده و لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ... وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ مائده/ ۱۲ در این آیه «آمنتهم - عزرتموهم» بجای «لتؤمنن. لتنصرنه» در آیه مورد تفسیر است.

قَالَ أَ أَفْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَفْرَرْنَا قَال فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ یعنی: خدا به پیامبران فرمود: آیا به این پیمان اعتراف کردید؟ و بر این ایمان و نصرت، از مردم پیمان گرفتید؟ گفتند: آری فرمود بر این پیمان که از مردم گرفتید گواه باشید، من نیز با شما از گواهانم، چون «افررنا» در جواب استفهام آمده قهراً معنای آن هم اعتراف به ميثاق و هم اخذ ميثاق از مردم است. در ذیل آیه هفتاد یکم این سوره نمونه‌ای از تورات درباره بشارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نقل کردیم و بمحلهایی از انجیل اشاره نمودیم بآنجا رجوع شود.

۸۲- فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ یعنی پس از این پیمان، هر که پیامبر آینده (محمد صلی الله علیه و آله) را با وجود دلائلش قبول نکند از پیمان خدا و دین

(۱)- اضافه میثاق به «النیین» شاید در تقدیر «الميثاق من النیین» باشد در اینصورت پیمان از پیامبران گرفته شده و بحکم پیمان از امت آنهاست و شاید مثل میثاق الله و عهد الله باشد که پیمان گیرنده خود پیامبران، از امت، البته بدستور خدا می باشد، «لما» در لَمَّا آتَيْتُكُمْ به معنی شرط است و تقریر آن «مهما آتیتکم» است چنان که در المنار گفته شده.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۲۶
خدا بیرون رفته است.

۸۳- أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَ لَهُ أَسْلِمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ لفظ «من» نوعاً در اولوا العقل بکار می رود و حاکی است که در آسمانها نیز انسانهایی غیر از ملائکه هستند «۱» منظور از «اسلم» تسلیم شدن تکوینی است یعنی: خداوند در زندگی نظاماتی معین کرده مردم خواه بخواهند و خواه نخواهند بآن نظامات تسلیم هستند، مثلاً خدا اراده فرموده که انسانها با چشم به بینند و با گوش بشنوند و همه باین اراده چه بخواهند و چه نخواهند تسلیم هستند.

یعنی: آیا دینی غیر از دین خدا می خواهند؟ حال آنکه همه و از جمله اهل کتاب به نظامات طبیعی و تکوینی خدا تسلیم می باشند و راه فراری از آن ندارند، پس چرا به شریعت و دین خدا که پیامبران پیمان گرفته اند تن در نمی دهند؟! ۸۴- قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ دین خدا همان است که بر این پیامبران و نظیر آنها نازل گشته و ایمان بر این دین پیمان گرفته شده، لازم است و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف خود و امتش میگوید: آمَنَّا بِاللَّهِ ... این پیامبران از لحاظ اصول، همه یک سخن گفته اند: توحید، معاد و عمل صالح مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا اختلاف فقط در فروع است بوده که بمناسبت پیشرفت زمان فرق کرده است.

این آیه عیناً مثل آیه ۱۳۶ از سوره بقره است فقط در آنجا بجای «قل»

(۱) در ذیل آیه چهل نهم از سوره نحل و بیست نهم از سوره شوری بررسی خواهد شد که در آسمانها موجود زنده وجود دارد، در قاموس قرآن در ذیل لغت (سما) این مطلب روشن شده است، منظور از طوعاً و کرهاً آن است که چه بخواهند و چه نخواهند تسلیم هستند و چاره‌ای جز قبول ندارند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۲۷

لفظ «قولوا» آمده است و در همانجا درباره «اسباط» نیز توضیح داده شده که مراد برادران یوسف نیستند که او را به چاه انداختند، در المنار گفته: از فرزندان یعقوب فقط نبوت یوسف به صحت رسیده است.

۸۵- وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ در ذیل آیه نوزدهم همین سوره گفته شده که دین همه پیامبران همان اسلام و تسلیم شدن بخداست، در این آیه فرموده: دینی جز اسلام از مردم پذیرفته نیست، اسلامی که همه پیامبران خاصه پیامبر اسلام آورده است آن کس که سرپیچی کند در آخرت از زیانکاران است.

۸۶- كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ یعنی: اهل کتاب، دانسته و از روی عمد، پیامبر اسلام را انکار کرده اند، و در ضمیر خود و یا در میان خود گواهی داده اند که پیغمبر حق است و دلائل روشن، این حقیقت را بر آنها ثابت کرده است، در این صورت خدا آنها را هدایت نمی کند، چون ب فکر هدایت نیستند و بنای هدایت نشدن دارند، مثل

فرعونیان که به معجزات موسی علیه السلام در باطن یقین کردند و در ظاهر انکار نمودند و جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ نمل / ۱۴، در ذیل آیه ششم از سوره بقره در این زمینه بیشتر توضیح داده شده است.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آری در ظلم هدایت نیست، ظالم تا در مسیر ظلم است و بظلم ادامه می‌دهد در ضلالت است، هدایت در صورتی ممکن است که شخص از ظلم دست بکشد و میان هدایت و ضلالت بایستد و فکر کند.

منظور از این جمله آن است که: در کار اینها هدایت و رحمت نیست چون کار ظالمانه است.

۸۷- أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ آنها به جای هدایت و رحمت، این کیفر را دارند، لعنت خدا در آخرت عذاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۲۸

خداست و در دنیا، دوری از توفیق و رحمت، و لعنت مردم نفرین آنهاست در حق غیر، لعنت خدا در حق این مردم روشن است، ملائکه نیز آنها را نفرین می‌کنند که راه توحید و سعادت را مسدود کرده‌اند زیرا ملائکه همواره در بازشدن راه توحید می‌کوشند، علت نفرین مردم آن است که: اینگونه گمراهان، بضرر آنها نیز تمام می‌شود، نظیر این تعبیر در سوره بقره آیه ۱۶۱ نیز آمده است.

۸۸- خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ منظور از ضمیر «فیها» لعنت است که در آیه سابق گذشت. راجع به «خلود» در ذیل آیه قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ ... انعام / ۱۲۸ صحبت خواهیم کرد، لفظ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ اگر مثل «لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ» باشد کنایه از عدم شمول رحمت است و شاید منظور آن باشد که «از عذاب مهلت داده نمی‌شوند» این احتمال با «خالدین» مناسب است.

۸۹- إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ توبه و پذیرفته شدن آن، در اسلام «بن بست» را از میان برداشته است، علی هذا هر فرد در هر کاری که هست می‌تواند در عمل خود تجدید نظر نماید و اگر به سوی خدا و عمل صالح باز گردد، خدا او را قبول می‌کند.

در مجمع البیان فرموده: گویند: آیات سه گانه اخیر درباره مردی از اهل مدینه به نام حارث بن سوید نازل گردید، او «محذر بن زیاد» را با حيله بقتل رسانید و از اسلام برگشت و بمکه فرار نمود، سپس از عمل خود پشیمان شد، بخویشان خود در مدینه سفارش کرد که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ توبه او به پرسند، در نتیجه آیات سه گانه نازل گردید، مردی از اقوام او آیات را به مکه آورد و گفت: می‌دانم که در توبهات راستگویی، رسول خدا از تو راستگوتر و خدا راستگوتر از شما است، او به مدینه باز گشت و توبه کرده و مسلمان خوبی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۲۹

شد، آن گاه فرموده: این قول مجاهد و سدی است و از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده.

نگارنده گوید: اشکال این نقل آن است که: آیات در ردیف آیات سابق قرار دارد نزول بخصوص آنها بعید است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۳۰

[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۰ تا ۹۵]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَيْدِ إِيْمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوَّأَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِثْلُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱) لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲) كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِيَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَأَتَوْهَا إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ (۹۳) فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

- ۹۰- کسانی که پس از ایمان کافر شدند، و بر کفر خود افزودند، توبه آنها هرگز پذیرفته نمی‌شود و آنها فقط گمراهانند.
- ۹۱- کسانی که کافر شده و در حال کفر بمیرند از هیچ یک از آنها (حتی) تلاایی که زمین را پر کند پذیرفته نمی‌شود گرچه آن را عوض دهد برای آنهاست غذایی الیم و برای آنها یارانی (شفاعت کنندگان) وجود ندارد.
- ۹۲- هرگز به نیکی و وسعت نمی‌رسید مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید و آنچه انفاق می‌کنید خدا بآن داناست.
- ۹۳- همه طعامها بر بنی اسرائیل پیش از نزول تورات حلال بود، مگر آنچه اسرائیل بر خود حرام کرده بود، بگو اگر راست می‌گوئید تورات را بیاورید و بخوانید.
- ۹۴- هر که پس از این بر خدا دروغ بندد، چنین کسانی فقط ظالمانند.
- ۹۵- بگو: خدا راست گفته، پس تابع دین ابراهیم باشید که حق پرست بود و از مشرکان نبود.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۳۱

کلمه‌ها

- ملاء: (بکسر-م) مقداری را گویند که ظرفی را پر کند و بفتح میم بمعنی پر کردن است خواه با آب باشد یا با غیر آن.
- افتدی: فدیة، فدی و فداء: عوض (عوضی که شخص از جانب خود یا دیگران می‌دهد) افتداء: عوض دادن.
- تنالوا: نیل بمعنی وصول و رسیدن است «نال مطلوبه» یعنی به مرادش رسید.
- بر: (بکسر-با) نیکی و خوبی، و بفتح اول بمعنی خشکی و احسان کننده، معنای اول همان خشکی است.
- تنفقوا: نفق در اصل بمعنی خروج است، انفاق: خرج کردن و خارج کردن مال از دست.
- طعام: خوردنی (مطعموم)، آن به معنای مصدر (طعام خوردن) نیامده است.
- اسرائیل: نام یا لقب یعقوب علیه السلام است (بقره/ ۴۰).
- ملة: دین طریقه. (بقره/ ۱۲۰).
- حنیفا: حنیف: مایل بحق، حنیف: مایل بیاطل. مراد از آن در اینجا موحد است.
- حل: (بکسر اول) حلال. اصل کلمه بفتح اول بمعنی باز کردن است.

شرحها

این آیات، تعقیب آیات قبلی بوده و ارتباط کامل با آنها دارند، در این آیات اولاً مردم بدو دسته تقسیم شده‌اند که هر دو مبعوض درگاه خدا هستند یکی آنکه در کفر زیاده روی کرده و توبه بی‌جا می‌کنند، دیگری آنکه در حال کفر از دنیا می‌روند. ثانیاً نشان داده شده کدام قسم از انفاق مهم و مؤثر است و می‌تواند درد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۳۲ را علاج کند، ثالثاً شبهه اینکه یهود درباره بعضی از محرّمات تورات داشتند دفع شده و در پایان به پیروی از دین ابراهیم دعوت شده‌اند.

- ۹۰- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ.
- در آیات قبل خواندیم: آنان که بعد از ایمان کافر شدند و دلائل واضح بر آنها آمد، خدا هدایتشان نمی‌کند، مگر آنکه توبه کنند و خود را اصلاح نمایند و نیز ظاهراً مسلمانان اجماع دارند که توبه حقیقی پیش از مرگ پذیرفته است، ظهور آیات نیز همان است. ولی این آیه می‌گوید توبه آنها پذیرفته نیست.

به نظر می‌آید منظور از توبه در این آیه، توبه کردن در حال معاینه مرگ و بعد از منتفی شدن زمینه اصلاح است که در آیات گذشته خواندیم: **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا** و در حال فرعون آمده: **حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ ...** یونس / ۹۰ ولی توبه‌اش پذیرفته نشد، و در سوره نساء / ۱۸ آمده: **وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ. (۱)**

به نظر بعضی علت عدم قبول آن است که توبه واقعی نیست مؤید این سخن جمله **أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ** است یعنی: ضلالت در آنها رسوخ کرده امکان توبه حقیقی از آنان سلب شده است و الله العالم این آیه و آیه بعد حاوی یک حکم کلی می‌باشند ولی مصداق آنها در زمان نزول، یهود (و شاید نصاری) بوده است لفظ **بَعِيدَ** ایمانیه حاکمی است که کفر آنها از روی عناد است نه از روی ندانستن.

۹۱- **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءٌ**

(۱) مراد از آمدن مرگ، یقین بمرگ و در آستانه مرگ بودن است، شاید منظور از آیه: **يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا** انعام / ۱۵۸ نیز همان باشد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۱۳۳

الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ.

بقرینه گذشته، مراد کسانی هستند که از روی عناد کافر شده و حق را دانسته انکار کرده‌اند، مراد از این مثل آن است که عذاب آنها حتمی است در آیه دیگر آمده **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** محمّد / ۳۴ درباره این مثل به «نکته‌ها» رجوع شود.

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ.

عذاب آنها حتمی است و آنها را یارانی و شفاعت کنندگانی نخواهد بود.

۹۲- **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.**

در میزان فرموده: ارتباط این آیه با آیات ما قبل روشن نیست، ممکن است در ضمن این آیات نازل نشده باشد، این آیه می‌رساند که انفاق باید از چیزهای مهم و با ارزش باشد که دردهای اجتماعی را دوا کند و نیازمند را از صف نیازمندان خارج سازد، بعید نیست مراد از «بر» علاوه بر پاداش خدایی، آن باشد که شخص در اثر کثرت احسان از شر سرمایه‌داری آسوده می‌شود و مصداق: **وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ...** قرار نمی‌گیرد، نه مثل امروز که عده‌ای نمی‌دانند پول را کجا صرف بکنند وعده‌ای محتاج نان شب هستند، رجوع شود به «نکته‌ها».

نمی‌شود گفت: مراد از آیه فقط زکاة و خمس است بلکه آیه اعم است و زکاة و خمس از مصادیق آنند، جمله **وَمَا تُنْفِقُوا ...** روشن می‌کند که انفاق در دنیا و آخرت مورد پاداش خداوند است نه اینکه مال تلف می‌شود و چیزی عاید نمی‌گردد.

۹۳- **كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِيَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۱۳۴

طبرسی نقل کرده چون رسول خدا گوشت شتران را حلال کرد یهود آن را قبول نکردند، حضرت فرمود: در دین ابراهیم حلال بود، گفتند: نه، آنچه ما حرام می‌دانیم از زمان نوح و ابراهیم حرام بوده تا بما رسیده است. تا آیه نازل شد. خداوند بعضی از حلالها را در اثر ظلم و نافرمانی بر بنی اسرائیل در زمان موسی حرام کرد چنان که فرموده: **فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ ...** نساء / ۱۶۰ و نیز آیه ۱۴۶ از سوره انعام.

یهود این سخن را قبول نمی‌کردند و می‌گفتند: محرمات تورات از اول و حتی پیش نزول تورات حرام بوده است قرآن در جواب فرموده: نه، همه طعامها بر بنی اسرائیل قبل از تورات حلال بوده و در اثر ظلم شما بر شما حرام شده است (و اینکه قرآن آنها را بر مسلمین حلال کرده نظر بحلال بودن اولی است) پیش از تورات فقط یک چیز بود که آن را اسرائیل (یعقوب) بر خود حرام کرده بود نه بر بنی اسرائیل، در تفسیر عیاشی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

یعقوب وقتی که گوشت شتر می‌خورد، خاصره‌اش درد میکرد لذا گوشت شتر را بر خود تحریم کرد، و این پیش از نزول تورات بود چون تورات نازل شد موسی آن را تحریم نکرد و نخورد «۱» المیزان آن را از کافی نقل کرده است.

قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ... نشان می‌دهد که این مطلب در تورات بوده و آنها جسارت بر اظهار آن نکردند.

ناگفته نماند: مراد از کُلُّ الطَّعَامِ مطعومات حلال است که اسلام و ادیان گذشته آنها را حلال کرده نه هر طعام، زیرا ناپاک‌ها و خبائث در اسلام و تورات فعلی حرامند رجوع شود به سفر تثنیه باب چهاردهم. آنجا که عیسی علیه السلام می‌گوید: آمده‌ام تا بعضی از آنچه بر شما حرام شده حلال کنم (آل عمران / ۵۰)

(۱) «... قال ان اسرائیل کان اذا اكل لحوم الإبل هیچ علیه وجع الخاصرة، فحرم علی نفسه لحم الإبل و ذلك من قبل ان تنزل التوراة فلما انزلت التوراة لم یحرمه و لم یأكله».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۳۵

منظور ظاهراً همانهاست که در اثر ظلم بر بنی اسرائیل حرام شده بودند.

۹۴- فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

تهدید است بر اینکه: پس از واضح شدن مطلب هر که بر خدا دروغ بندد و بگوید: این محرمات از اول حرام بوده، او از ستمکاران و مورد عقوبت خداست.

۹۵- قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ حالا که معلوم شد: اینها بوسیله ظلم بر بنی اسرائیل حرام شده، پس در شریعت ابراهیم حلال بوده، تابع دین ابراهیم باشید که پیامبر اسلام بیان می‌کند، شاید مراد از حَنِيفًا... آن باشد که ابراهیم مثل شما چیزی جعل نمی‌کرد و هر چه می‌گفت از خدا می‌گفت.

نکته‌ها

مِلَّةُ الْأَرْضِ ذَهَابًا:

اگر در مثلهای قرآن مجید دقت کنیم می‌بینیم همه آنها واقعی و قابل پیاده شدن در خارج هستند، مگر چند مثل که فرضی بود و قابل پیاده شدن نیستند یکی از آنها این مثل است زیرا نه این اندازه طلا خواهد بود و نه آنها قدرت پرداخت خواهند داشت. مثلاً در مثنوی حکایت دارد که تاجری به هندوستان میرفت، به خانواده‌اش گفت: برای شما چه سوغاتی بیاورم، هر یک چیزی گفتند، طوطی که در قفس بود گفت: سلام مرا بطوطیان هند برسان، تاجر پس از برگشتن گفت: سلام تو را رساندم، آنها پس از شنیدن سلام، خود را به زمین زده و مردند، آن طوطی نیز خود را بزمین زد و مرد، تاجر لاشه او را با حسرت بدور انداخت، طوطی پرواز کرد و رفت، تاجر دانست که این امر حيله‌ای بوده برای خلاص شدن طوطی، این مثل جایش فقط در عالم خیال است و گرنه در خارج قابل پیاده شدن نیست ولی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۳۶

همه مثلهای قرآن جز چند مثل وقوع خارجی دارند ولی چون مراد از مثل فهماندن مطلب است و مانعی ندارد که قرآن مثل فرضی بزند.

تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ: در مجمع البیان ذیل آیه شریفه نقل کرده: علی علیه السلام لباسی خرید، از آن خوشش آمد، آن را در راه خدا بخشید، فرمود: از رسول خدا شنیدم فرمود: هر که دیگران را بر خود اختیار کند، خدا روز قیامت بهشت را برای او اختیار می‌کند، هر که چیزی را دوست دارد و برای خدا قرار دهد، خدا روز قیامت فرماید: بندگان همدیگر را به نیکی پاداش می‌دهند، من نیز بهشت را بتو پاداش می‌دهم «۱».

نقل شده: پس از نزول آیه، ابو طلحه باغی که مورد رغبتش بود میان خویشاوندان خود تقسیم کرد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: به به این مالی است که بتو فایده رسانید.

ابو ذر غفاری از میهمانی پذیرایی کرد و گفت: من کار دارم، برو و بهترین شتران مرا برای خودت انتخاب کن، میهمان شتر لاغری آورد، ابو ذر گفت:

بمن خیانت کردی، گفت بهترین شتر نر را در میان آنها دیدم، ولی فکر کردم که در آینده بآن احتیاج خواهید داشت، ابو ذر گفت: محتاج بودم روزی است که در قبرم گذاشته شوم، خدا فرماید لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ آن گاه ابو ذر گفت: در مال انسان سه شریک هست اول حوادث که شاید بیایند و مال را ببرند دوم ورثه که می‌خواهند سر به زمین بگذارند، مال را ببرند حال آنکه گناهش بگردن تو است، سوم خودت، اگر بتوانی از آنها عاجز تر نباش، خدا فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ این شتر نر محبوب مال من بود خواستم پیش از مرگ برای خودم بفرستم.

(۱)

«اشتری علی (ع) ثوبا فاعجبه فتصدق به و قال سمعت رسول الله (ص) يقول: من آثر علی نفسه آثره الله يوم القيامة بالجنة و من احب شيئا فجعله لله قال الله تعالى يوم القيامة: قد كان العباد يكافئون فيما بينهم بالمعروف و انا اكافيك اليوم بالجنة.»
تفسیر احسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۳۷

[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۹۷]

اشاره

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)

۹۶- اولین خانه‌ای که برای مردم بنا شده همان است که در بکه است با برکت و هدایت برای جهانیان است.

۹۷- در آن آیات روشن هست، مقام ابراهیم، هر که بآن داخل شود ایمن می‌شود، زیارت این خانه برای خدا بعهده مردم است هر که قدرت رفتن داشته باشد او هر که آن را ترک کند خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

کلمه‌ها

بیت: مسکن اعم از آنکه از سنگ باشد یا غیر آن (طاق-خیمه) و دار از آن اعم است و شامل همه نوع خانه می‌باشد.
بکه: بک در لغت به معنی ازدحام است، زمین کعبه و اطراف آن بواسطه ازدحام مردم بکه نامیده شده (قاموس قرآن) «۱».
مبارک: بروک به معنی ثبوت، برکت فائده ثابت و مبارک، چیزی که در آن فائده ثابت باشد (قاموس قرآن).
آمن: کسی که در ایمنی است، از امن به معنی اطمینان و آرامش قلب.

حج: (بکسر اول) قصد. آن در شریعت قصد خانه خداست برای عمل.
استطاعت: استطاعت در قرآن مجید به معنی قدرت و توانایی بکار رفته است.
عالمین: مردمان (حمد/ ۱).

(۱) در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) نقل شده: چرا مکه را مکه گفته‌اند؟ فرمود چون مردم بعضی بعضی را با دست کنار می‌کنند (تراحم) یعنی در اطراف کعبه.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۳۸

شرحها

بنظر می‌آید: این آیات جواب سؤالی است که از فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ سر چشمه می‌گیرد و آن اینکه: اگر بنا باشد پیرو دین ابراهیم باشیم باید به بیت المقدس (قبله یهود) نماز بخوانیم که محل مهاجرت و مدفن ابراهیم علیه السلام است، پس چرا پیغمبر قبله را تغییر داد؟

جواب اینکه: کعبه اولین معبدی است که بنا شده و بانی آن ابراهیم می‌باشد، آیات خدا از هر طرف آن را احاطه کرده، مقام ابراهیم (آورنده دین حنیف) نیز در آن است، پس حق مطلب آن است که قبله به کعبه منتقل شود، آن گاه به همین مناسبت وجوب حج بیان شده و متخلفین مورد تهدید قرار گرفته‌اند.

۹۶- إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ بصراحت این آیه، کعبه اولین خانه‌ای است که برای مردم (و برای خدا) بنا شده است، و اولین معبدی که بر روی زمین درخشید کعبه بود، به مضمون روایات بناء آن پیش از ابراهیم علیه السلام بوده و از آیات نیز استفاده می‌شود، بنظر می‌آید هُدًى لِّلْعَالَمِينَ بیان «مبارک» باشد یعنی: کعبه پیوسته توأم با فائده و برکت است زیرا جهانیان را به توحید، عبادت خدا، اتحاد و هم بستگی، هم رنگی، بدور انداختن تبعیضها، توجه بمبدء جهان هستی، الگو بودن برای جامعه معتدل و حکومت یک فرمان رهبری می‌کند «۱» «للعالمین» حاکی است که این راهنمایی برای همه است نه فقط برای مسلمانان، آری هر که مراسم حج را به نظر آورد خواهد دید که کعبه و مراسم آن الگو و نقشه برای همه است و همه ساله یک جامعه هم‌رنگ در کنار کعبه تشکیل می‌شود. به «نکته‌ها» رجوع شود.

(۱) ممکن است مبارک‌عام و شامل دعای ابراهیم رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ ذکر الخاص بعد العام باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۳۹

۹۷- فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا «۱».

گفته‌اند: آیات بینات عبارتند از مقام ابراهیم و دو حکم: ایمنی و وجوب حج که دلالت دارند بر خدا و مقام و عظمت خدا، «۲».
بنظرم مراد از آیات بینات: زمزم، قربانی اسماعیل، حجر الاسود، بنای بیت بدست ابراهیم، مقام ابراهیم و نحو آن باشد که همه دلیل‌اند بر اینکه انوار توحید از اول، این بیت را فرا گرفته و جا دارد که قبله و هدایت برای عالمیان باشد، در این صورت مقام ابراهیم، بیان یکی از مصادیق آیات بینات است علی‌هذا دو حکم بعدی مصداق آیات بینات نیستند. در تفسیر عیاشی از ابن سنان نقل شده که به امام صادق علیه السلام گفتم: این آیات بینات چیست؟
فرمود: مقام ابراهیم که بر روی آن ایستاد و قدمهایش در آن اثر گذاشت و حجر الاسود و تنزل اسماعیل (حجر الاسماعیل) این

روایت در کافی نیز نقل شده.

لفظ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا حکم تشریحی است که هر که داخل حرم شود قابل تعقیب نیست و نمی‌شود متعرض او شد و گرفتارش کرد و اگر حکم تکوینی بود عبد الله بن زبیر را در کنار آن نمی‌کشتند و سعید بن جبیر را در کنار آن گرفتار نمی‌کردند رجوع شود به «نکته‌ها» ظهور جمله در آن است که حتی اگر کافر هم داخل حرم شود در امان است.

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ حَاقِيًا مِنْ شَرِّ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَ لِيُحْفَظُوا مِنْكُمْ وَ يُحْفَظُوا لَكُمْ وَ لِيُذَكِّرُوا بِالْحَدِيثِ الْعَظِيمِ (۳) روشن می‌کند که فقط بر صاحبان قدرت واجب است، مراد از «سیلا» رفتن است، نکره آمدن آن اشاره به سبیل بخصوصی است یعنی نه هر

(۱) تقدیر آیه «فیه مقام ابراهیم» و بقولی «هی مقام ابراهیم» و به هر دو وجه مبتدا در آن حذف شده است.

(۲) راجع به مقام ابراهیم رجوع شود به «نکته‌های» آیه ۱۲۵ بقره ... مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى.

(۳) لفظ مَنْ اشْتَطَاعَ بدل است از «للناس».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۴۰

رفتن بلکه راه رفتنی که توأم با کفایت مالی و بدنی و امن بودن راه و غیره باشد چنان که در فقه اسلام بررسی شده است. «۱»
وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ یعنی هر که این حکم را نادیده بگیرد و به حج نرود ضرری بخدا نرود زیرا خدا از مردم بی‌نیاز است، بلکه ضرر بخودش متوجه است.

این آیه یکی از آیاتی است که در آن به تارک عمل کافر گفته شده، روایت نیز مطابق آیه است. در روایت آمده: هر کس بدون عذر حج را ترک کند یا یهودی بمیرد یا نصرانی از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده: «هر که بدون عمل حج از دنیا برود در حالی که نه احتیاج مانع از حج بوده، نه مرض و نه حکومت، یا یهودی می‌میرد یا نصرانی» «۲» شاید این از آن جهت باشد که رفتن بدون عذر حاکمی از عدم اعتقاد است.

نکته‌ها

کعبه

کعبه که اولین معبد و قبله مسلمانان است در وسط مسجد-الحرام واقع شده، تقریباً بشکل مربع می‌باشد، ارتفاع آن پانزده متر، طول دیوار شمالی که ناودان طلا در آن است ۱۰ متر و ۱۰ سانت و طول ضلعی که درب کعبه در آن واقع است ۱۲ متر و درب آن ۲ متر از زمین فاصله دارد، در زاویه چپ درب آن حجر الاسود در دیوار قرار گرفته، به ارتفاع یک متر

(۱) امام صادق (ع) فرموده:

«من كان صحيحاً في بدنه، فحلى سربه، له زاد و راحلة فهو مستطيع للحج»

ناگفته نماند ظهور ناس در مؤمن و کافر هر دو است گر چه شرط قبولی حج اسلام است.

(۲)

«قال (ع) من مات و لم يحج حجاً الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تحف به او مرض لا يطيق فيه الحج او سلطان يمنعه فليمت يهودياً او نصرانياً» کافی ج ۴۸ ص ۲۶۸.

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۴۱

و نیم از زمین، حجر الاسود سنگی است بیضی شکل، صیقلی، سیاه رنگ مایل بسرخ، قطر آن ۳۰ سانت می‌باشد. در پائین کعبه پایه‌ای منحنی وجود دارد که اطراف آن را احاطه کرده و «شاذروان» نامیده می‌شود، کعبه دارای چهار رکن است: رکن عراقی واقع در جهت شمال، رکن شامی در غرب، رکن یمانی در جهت جنوب، رکن اسود در جهت شرق، و حجر الاسود در همان رکن قرار گرفته است، ناودان طلایی کعبه در بالای جدار شمالی قرار گرفته که آب آن به «حجر اسماعیل» می‌ریزد. از قرآن مجید استفاده می‌شود که ابراهیم علیه السلام کعبه را تجدید بنا کرده و گرنه بصریح روایات بنای آن پیش از ابراهیم علیه السلام بوده است.

در شمال کعبه دیواری هست قوسی شکل که فاصله دو سر آن از کعبه دو متر و فاصله وسط آن تا کعبه هشت متر و چهل چهار سانتی‌متر است، طول دیوار یک متر و عرض آن از یک متر بیشتر است، نام آن دیوار «حطیم» و فضای ما بین حطیم و کعبه حجر اسماعیل نامیده می‌شود که گویند: اسماعیل و مادرش هاجر در آن مدفونند. راجع به مقام ابراهیم که در فاصله ۱۳ متری کعبه در میان ضریحی نگاهداری می‌شود ذیل آیه ۱۲۵ بقره توضیح داده‌ایم.

وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا: در لندن پایتخت انگلیس باغی هست بنام «هاید پارک»، سخن گفتن، انتقاد از دولت، اظهار مرام، تبلیغ نظریه و غیره در آنجا آزاد و کسی در آنجا قابل تعقیب نیست و لو بدولت، و سلطنت انگلستان هزار بار فحش بدهد، این ظاهرا برای آن است که ملت برای اظهار عقیده خود محلّی داشته و بتوانند عقاید خود را آزادانه بیان کنند و مجال نفس کشیدن داشته باشند. پیش از آنکه دولت انگلیس تشکیل بشود و چنین فکری بکنند، قرآن مجید چنین طرحی را مطرح و آن را پیاده کرده است به موجب وَمَنْ دَخَلَهُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۴۲

كَانَ آمِنًا

حرم مکه جایی است که هر کس در اظهار عقیده خود در آنجا آزاد و هر مخالف دولت و حتی هر خطا کار که در بیرون جرم خطا کرده و وارد حرم شده قابل تعقیب نیست مشروط بر آنکه در حرم مرتکب جنایت نشود و احترام آنجا را از بین نبرد، این برای آن است که آزاد مردان که پیوسته در خفقان دولتها خواهند بود مجالی و محلّی برای نفس کشیدن و اظهار عقیده و نظر داشته باشند، بدین جهت است که در زمان خلفا مخالفین دولت به مکه رفته و در آنجا در امن و امان بودند و اینکه حسین بن علی علیه السلام و عبد الله زبیر از دست یزید به مکه رفتند به همین علت بود.

ناگفته نماند: حرم مکه فضای مفضّلی است که در خارج مکه علامتگذاری شده است یکی از حدود آن محلّی است به نام «جعرانه» که تا مکه ۳۰ کیلومتر فاصله دارد، دیگری «تنعیم» که فاصله‌اش شش کیلومتر و ۱۱۸ متر می‌باشد، سومی «اضات لبن» که فاصله‌اش ۱۲ کیلومتر، چهارمی «حدیبیه» که با مکه ۴۸ کیلومتر فاصله دارد و از طرف «عرفات» فاصله حرم ۲۵ کیلومتر می‌باشد.

حکم حرم که میان این حدود واقع شده چنین است: اگر کسی خارج از حرم خلافی و خطایی مرتکب شده، وارد حرم شود نمی‌شود او را گرفتار کرد بلکه برای او بیشتر از حدّ طعام و غیره نمی‌فروشند تا خسته شده و از حرم بیرون رود، تا آن گاه که او را گرفته مجازات کنند، مشروط بر اینکه جنایتی در حرم انجام ندهد رجوع شود به کتب فقه، و روایات تفسیر عیاشی و غیره. ناگفته نماند: ظهور وَمَنْ دَخَلَهُ ... آن است که هر که داخل بیت شود در امن است ولی بنا بر روایات، این حکم شامل همه حرم می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۴۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۸ تا ۱۰۱]

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰) وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱)

۹۸- بگو: ای اهل کتاب چرا آیات خدا را انکار می کنید، خدا بر آنچه می کنید گواه است؟.

۹۹- بگو ای اهل کتاب چرا کسی را که ایمان آورده از راه خدا باز می دارید؟ برای راه خدا انحراف جستجو می کنید؟ حال آنکه می دانید (مطلب از چه قرار است) خدا از آنچه می کنید غافل نیست.

۱۰۰- ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید شما را بعد از ایمانتان در حالی که کافرید (بطرف خود) می گردانند.

۱۰۱- چگونه کافر می شوید حال آنکه آیات خدا بر شما تلاوت می شود و پیامبر او در میان شماست، هر که به خدا چنگ زند حقا که به راه راست هدایت شده است.

کلمه‌ها

شهادت در اصل به معنی حضور، مراد از آن در اینجا ظاهرا دانایی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۴۴
تصدون: صد: منع کردن و اعراض، لازم و متعدی هر دو آید مراد از آن معنای اول است.
عوجا: (بر وزن فرس) کجی و (بر وزن عنب) کج. مقصود از آن انحراف در دین است.
غافل: غفلت به معنی سهو، اشتباه و بی خبری است.
يعتصم: عصم: امساک. اعتصام: چنگ زدن (قاموس قرآن).

شرحها

به دنبال آیات گذشته، در این آیات اهل کتاب توبیخ شده‌اند که چرا حقائق را از قبیل حلال بودن طعامها و قبله بودن کعبه در اسلام، انکار می کنند و دیگران را نیز از راه راست باز می دارند، خدا از این کارها آگاه است و آنها را بی کیفر نخواهد گذاشت. آن گاه به مؤمنان یاد آوری شده که اهل کتاب به فکر آیند شما را از دینتان باز گردانند ولی مطلب برای شما روشن است زیرا اولاً آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر در میان شماست، ثانياً اگر به خدا چنگ بزنید از شر آنها خلاص خواهید شد.
۹۸- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ منظور از «آیات» به قرینه گذشته، حلیت طعامها قبل از تورات و قبله بودن کعبه در اسلام است. وَاللَّهُ شَهِيدٌ از «وَاللَّهُ عَالِمٌ» رساتر است یعنی خدا بر انکار شما شاهد و ناظر است.
۹۹- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا.

اهل کتاب با ایجاد شبهه و اینکه قبله باید عوض نشود و امثال آن، می خواستند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۴۵
مردم را از اسلام باز دارند «عوجا» ظاهرا مفعول «تبغونها» باشد و تقدیر آن «تبغون لها عوجا» است «۱» یعنی: می خواهید برای دین انحراف و ناحقی ایجاد کنید و أَنْتُمْ شُهَدَاءُ حال آنکه می دانید همه طعامها پیش از تورات حلال بوده، و کعبه باید قبله اسلام باشد.
در آیه اول گفته شده وَاللَّهُ شَهِيدٌ... در اینجا گفته شده: وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ، نتیجه این می شود: شما بر حق بودن آنچه انکار می کنید

گواهید و خدا بر انکار شما گواه است لذا در ذیل آیه آمده: **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** بالاخره چوب این عمل را خواهید خورد، خدا از کارتان بی‌خبر نیست.

۱۰۰- **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ.**

بیدار باش بر مؤمنان که کفار در کمین آنها هستند مراد از «فریقا» فتنه جویان اهل کتاب است که پیوسته آتش بیاران معرکه می‌باشند، گویند: یهود با یاد آوری جنگهایی که در جاهلیت میان دو قبیله «اوس» و «خزرج» واقع شده بود آنها را بر علیه یکدیگر تحریک می‌کردند و رگ جاهلیت را به حرکت در می‌آوردند «۲» «کافرین» حال است از فاعل «یردوکم» و روشن می‌کند که برگشتن، همان کافر شدن است.

(۱) در تفسیر آلاء الرحمن گوید: در تبیان فرموده: تقدیر آن «تطلبون لها عوجا» است زمخشری نیز همانطور گفته، فخر رازی آن را از ابن انباری نقل کرده است رجوع شود به قاموس قرآن.

(۲) یک نفر یهودی بنام «شاس بن قیس» دید مسلمانان اوس و خزرج برادر وار نشسته و صحبت می‌کنند، جوانی را گفت: برو جنگ «بعث» را بیاد آنها بیاور و اشعاری که در آن گفته‌اند باز گو. او چنان کرد اوس و خزرج بروی همدیگر شمشیر کشیدند تا با دخالت رسول خدا (ص) فتنه پایان یافت و آنها چهره همدیگر را بوسیدند و گریه کردند سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۰۴.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۴۶

۱۰۱- **وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ** یعنی شما وسیله‌ای در دست دارید که می‌توانید فریب یهود را نخورید و آن کتاب خداست که بر شما تلاوت می‌شود و حیل‌های یهود را باز گو می‌کند و رسول خداست که در میان شما می‌باشد و بالاتر از این: **وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** اگر به خدا چنگ زنید و از او استمداد کنید به راه راست هدایت شده و از یهود در امان خواهید بود. این جمله یک قاعده کلی برای همه و هر زمان است.

نکته‌ها

کمین گیری کفار:

کفار همیشه به فکر از بین بردن و یا لا-اقل بی‌اثر ساختن اسلام هستند، اگر کارشان تجزیه و تحلیل شود این مطلب کاملاً روشن خواهد شد، آن روز یهود بودند که میان مسلمانان اوس و خزرج فتنه می‌افکندند، امروز نیز همانها و سرسپردگان آنها از منافقان تیشه به ریشه اسلام می‌زنند، عجباً که چون همه زعمای ممالک اسلامی تربیت شده اروپا و آمریکا می‌باشند که «دیدنی» جز دید آنها ندارند، مسلمانان باید بیدار باشند، ممالک استعمار گر فرهنگ سیاه، فحشاء و منکر خود را بوسیله فیلم‌ها، تلویزیونها و کتابها و رقاصه‌ها و با کمک زر خریدان خود، در جامعه ما پیاده کرده و می‌کنند و همه چیز ما را از بین برده و می‌برند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۴۷

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲) وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ

اللَّهُ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳) وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵) يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (۱۰۸) وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹) كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۴۸

- ۱۰۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید چنان که شایسته ترسیدن از او است، و نمی‌میرید مگر آنکه مسلمان باشید.
- ۱۰۳- همگی بریسمان (دین) خدا چنگ زبید و پراکنده نشوید و موهبت خدا را بر خودتان یاد آورید که دشمنان هم بودید و او میان قلوب شما الفت داد و بر لب گودالی از آتش بودید که شما را از آن برهانید. بدین سان خدا آیات خویش را به شما بیان می‌کند تا هدایت پذیرید.
- ۱۰۴- گروهی از شما باشند که به نیکی دعوت کنند و به معروف دستور دهند و از منکر باز دارند و آنها حتما راستگارانند.
- ۱۰۵- نباشید مانند آنان که پراکنده شده و در دین، پس از آمدن دلایل اختلاف کردند و برای آنهاست عذابی بزرگ.
- ۱۰۶- (در) روزی که بعضی از چهره‌ها سفید و بعضی از چهره‌ها سیاه می‌شود، اما کسانی که رویشان سیاه شده (بآنها گویند) آیا پس از ایمان کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را در اثر کفرتان.
- ۱۰۷- و اما آنان که رویشان سفید شده در رحمت خدا هستند و در آن جاویدان می‌باشند.
- ۱۰۸- اینها آیه‌های خداست که به حق بر تو می‌خوانیم و خدا برای اهل جهان ستم نمی‌خواهد.
- ۱۰۹- آنچه در آسمانها و آنچه در زمین هست مال خداست و کارها بسوی خدا باز گشت داده می‌شود.
- ۱۱۰- بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده، به معروف امر می‌کنید و از منکر باز می‌دارید و به خدا ایمان می‌آورید، اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند بر ایشان بهتر بود، بعضی از آنها مؤمن و اکثرشان فاسقند.

کلمه‌ها

تقاه: تقوا و تقوی به معنی خود نگهداری و پرهیز کردن است (آل عمران / ۲۸).

اعتصموا: اعتصام: چنگ زدن است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۴۹

حبل: ریسمان. مراد از آن در اینجا دین خداست.

الف: تألیف به معنی الفت دادن، جمع کردن و مانوس نمودن است.

شفا: کنار و حاشیه. (و بکسر- ش) به معنی صحت و سلامتی است.

حفرة: حفر: کندن. حفرة: گودال.

انقذکم: نقد به معنی نجات دادن است، انقاذ و استنقاذ نیز به همان معنی هستند.

أمة: جماعتی که قصد یا وجه مشترک دارند «ام» در اصل به معنی قصد است «امه: قصده».

معروف: خوب. آن در اصل به معنی شناخته شده است (بقره / ۱۷۸).

منکر: بد. نکر به معنی ناشناختن، منکر به معنی ناشناخته است کار منکر و امر منکر آن است که عقل سلیم و شرع آن را قبیح و

ناپسند بداند (قاموس قرآن).

مفلحون: فلاح، فلاح و افلاح: رستگاری. مفلحون: رستگاران.

تبیض: یعنی: سفید می‌شود. بیاض به معنی سفیدی است، آن در آیه از باب افتعال است.

تسود: یعنی: سیاه می‌شود. آن از سواد به معنی سیاهی است.

فاسقون: فسق در اصل به معنی خارج شدن است کافر را فاسق گویند که از دین خارج شده، گناهکار را فاسق گویند که از مقداری از عمل دینی خارج شده است.

شرحها

در آیات گذشته به مسلمانان تذکر داده شده که از دسیسه کفار بر حذر باشند، به دنبال آن، در این آیات مؤمنان به هم بستگی و فشرده‌گی صفوف دعوت تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۱۵۰

شده‌اند که اولاً اختلاف و دشمنی‌های گذشته را یاد آورده، قدر اتحاد و الفت در سایه دین را بدانند. ثانياً با گسترش دادن امر به معروف و نظارت بر اعمال یکدیگر شکاف‌ها را پر کرده و از انحراف و گناه پرهیز کنند. ثالثاً نظیر اهل کتاب نباشند که سفارش پیامبران را نادیده گرفته و اختلاف کردند، ادامه اتحاد و توسعه امر به معروف سبب رو سفیدی و سرفرازی و نادیده گرفتن آن باعث سیاه رویی خواهد بود، رابعا مسلمانان در عدالت حق پرستی باید الگو و سرمشق باشند.

۱۰۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

پرهیز و ترس از خدا، در واقع پرهیز از عذاب خدا و ترس از نظاماتی است که انسان با تخلف از آنها گرفتار می‌شود، خواه فعل حرام باشد یا ترک واجب، این تقوی عبارت اخرای «فاتقوا النار التي اعدت للكافرين» است. تقوای بحق آن است که پیوسته بیاد خدا و شکر گذار او باشیم و از اوامر و نواهی اطاعت کنیم یَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده: حق تقاه آن است که خدا را اطاعت کنیم، معصیت ننمائیم، و او را یاد کنیم، فراموش ننمائیم، شکرش گذاریم کفران نعمت نکنیم «۱».

منظور از وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ظاهراً آن است که رابطه ما با تقوی و ایمان هیچگاه قطع نشود چنان که در (بقره/ ۱۳۲) گذشت.

ناگفته نماند: در روایت تفسیر عیاشی و مجمع البیان و کتب اهل سنت هست که این آیه با آیه فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ تَغَابِنَ / ۱۶ نسخ شده گویند چون آیه نازل شد گفتند: یا رسول الله کدام کس می‌تواند حق تقوی را ادا کند؟ آیه تَغَابِنَ در نسخ

(۱)

«عن ابی بصیر قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن قول الله: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ قال: يطاع فلا يعصى و يذكر فلا ينسى و يشكر فلا يكفر».

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۱۵۱

آن نازل شد که: آنچه بتوانید تقوی کنید.

باید دانست: حق تقوی و تقوای لایق بخدا، کار ممکن است و گرنه بآن مأمور نمی‌شدیم و از روایت گذشته حد آن معین شد، در اینصورت، تقوای لائق بخدا به همه میسر است ولی این تقوی با قدرت و استقامت اشخاص فرق می‌کند و هر کس نسبت به طاقت خود می‌تواند در آن قدم بردارد، علی هذا آیه اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ دستور می‌دهد که به راه تقوی وارد شوید و آیه ... مَا اسْتَطَعْتُمْ می‌گوید: پس از وارد شدن، در مراتب آن بقدر وسعت بکوشید، پس آیه مَا اسْتَطَعْتُمْ در طول آیه حَقَّ تُقَاتِهِ واقع شده نه اینکه ناسخ

آن است. «۱»

اما روایت: در تفسیر آلاء الرحمن فرموده: طبرسی روایت را از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده، آن گاه در آلاء الرحمن گفته: روایت را از حضرت باقر علیه السلام پیدا نکردم بلی عیاشی آن را از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده ولی واسطه ما بین خود و امام علیه السلام را نقل نکرده ... به هر حال ناچار باید روایت را نادیده بگیریم و یا به نحوی تأویل کنیم.

۱۰۳- وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا.

منظور از حبل الله دین خداست که ریسمان و رابطه‌ایست ما بین خدا و خلق. و در روایت معروف «ثقلین» از قرآن به بحبل الله تعبیر شده و آن بهترین تعبیری است، این جمله مسلمانان را به اتحاد و هم بستگی در راه خدا که از بزرگترین عوامل پیروزی است دعوت می‌کند «۲».

وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَةِ اِخْوَانًا.

(۱) اقتباس از میزان و آلاء الرحمن.

(۲) در روایات آمده:

«علی بن ابی طالب حبل الله المتین»

و در بعضی

«آل محمد علیهم السلام هم حبل الله»

اینها ظاهراً بیان مصداق هستند زیرا آنها علیهم السلام نیز مصداق حبل الله می‌باشند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۵۲

«باء» در «بنعمته» بمعنای سبب است یعنی بسبب نعمت و دین خدا با هم برادر شدید. گفته‌اند: قدر نعمت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. اهل مدینه سالها با هم در جنگ و کشتار بودند، قرآن و اسلام بر همه آنها آب پاشید و تیره‌گی‌ها را به روشنی مبدل کرد، لذا فرماید آنها را یاد کنید و قدر دین را بدانید، بالاترین ارتباط میان مردم رفاقت و دوستی است، اما قرآن پا را جلوتر گذاشته مسلمانان را برادر هم خوانده است (قرداش نه یولداش).

جمله فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ حاکی است که قرآن ریشه دشمنی را بر انداخت نه اینکه اصلاح ظاهری کرد.

وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا مراد از بودن در کنار آتش به نظرم «شرك» است یعنی علاوه از برادری و صلح، شما مشرک بودید و در لب گودال آتش آخرت قرار داشتید، که خدا نجاتتان داد ممکن است منظور از «نار» آتش جنگ باشد یعنی با یک جرقه آتش جنگ میان شما مشتعل می‌شد.

آن وقت با جمله كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ مطلب فوق تأکید شده است.

۱۰۴- وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

این آیه بدنبال آیه اعتصام نشان می‌دهد که دعوت به خیر و امر به معروف در اتحاد مسلمین و جنگ زدن بدین خدا دخالت تمام دارد. بقول بعضی «من» در «منکم» برای بیان است یعنی شما چنین امتی باشید، در این صورت امر به معروف وظیفه عموم است. ولی اکثریت آن را تبعیض گرفته‌اند یعنی گروهی از شما چنین باشند.

ظاهر آن است که «من» برای تبعیض است و این امر به معروف، غیر از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۵۳

امر به معروف عمومی است بلکه این گروهی است که از طرف حکومت برای ارشاد و پاک نگه‌داشتن جامعه قیام می‌کنند تا در کارها نظارت کنند. چنان که در «نکته‌ها» خواهد آمد. کاران گروه آن است که اول با تعلیم احکام دینی مردم را دعوت به خیر

کنند دوم اگر دیدند که مردم کارهای نیک اعم از واجب و مستحب را نمی‌کنند و یا کارهای بد مرتکب می‌شوند آنها را امر و نهی کنند، این گروه نظارت حتی به زدن و زخمی کردن گناهکاران نیز اجازه دارند. جمله **أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** به نظر از باب منحصر کردن موصوف بر صفت است یعنی: آنها چیزی جز رستگار نیستند (۱) و شاید منظور فلاح کامل باشد.

۱۰۵- **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.**

در اینجا جریان اهل کتاب که با همه توصیه‌های خدا، اتحاد و یگانگی را از دست دادند، بعنوان مثل یاد شده که مسلمانان چنان نباشند، ولی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چنان در نفاق و تفرقه پیش رفتند که دست اهل کتاب را از پشت بستند تا اسلام عزیز، اسلام کوبنده تبعیض، اسیر خلفای غاصب و سلاطین بنی امیه و بنی عباس شد و رهبری بالمره موقعیت خود را از دست داد.

در میزان فرموده: تفرق راجع به جدا شدن افراد از همدیگر و اختلاف، مربوط بادیان و فرقه‌هایی است که به وجود آوردند و هر یک آن دیگری را تکفیر می‌کرد یعنی: اول از هم جدا شدند سپس اختلاف آراء به وجود آمد و مذاهب پیدا شدند. رجوع شود به «نکته‌ها».

بعید نیست که **أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** راجع به دنیا و آخرت هر دو باشد.

(۱) اگر قصر صفت بر موصوف باشد معنایش آن است که فقط این گروه رستگاراند نه دیگران.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۱۵۴

۱۰۶ و ۱۰۷- **يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَاَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.**

ظاهراً «یوم» ظرف عذابی است که در آیه سابق آمده یعنی: این عذاب در روزی است که در آن چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه خواهند بود (۱) ظهور این دو آیه با آیه سابق آن است که: سیه رویان کسانی هستند که بعد از ایمان آوردن و آمدن دلائل روشن، اختلاف کرده‌اند راه کفر و نفاق افکنده‌اند و سفید رویان آنهایی هستند که در دین حق باقی مانده‌اند در آیات دیگری نیز راجع به سیاه و سفید بودن چهره‌های مردمان در قیامت اشاره شده است، اینها آثار اعمال نیک و بد است که در چهره‌ها آشکار خواهد شد.

۱۰۸- **تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَاَللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (۲).**

مراد آن است که خدا بآنها ظلم نمی‌کند، بلکه آنها سفارش خدا را نادیده گرفته و رو سیاه می‌شوند ولی دیگران اهمیت داده، رو سفید می‌گردند آری:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یونس / ۴۴.

۱۰۹- **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.**

جمله اول راجع بمالکیت اشیاء، و جمله دوم مربوط به تصرف و حکومت خدا بر اشیاء است، آیه مربوط است به **وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا** یعنی کسی ظلم می‌کند که احتیاج و کمبودی داشته باشد، خدا که مالک موجودات و حاکم بر آنهاست، چه «کم بودی» دارد تا برای جبران آن ظلم کند؟ و آن گهی: وقتی که همه مال

(۱) این مانع آن نیست که عذاب در آیه گذشته شامل دنیا و آخرت باشد، لفظ «ا کفرتم» تقدیرش: «یقال لهم ا کفرتم» است.

(۲) «ظلماً» نکره در سیاق نفی و مفید عموم است یعنی: خدا هیچ ظلمی به مردم نمی‌کند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۱۵۵

او در قبضه حکومت اوست، رابطه‌اش با همه یکی است چرا بر یکی ظلم و بر دیگری رحم کند؟! پس این مردم هستند که بخودشان ظلم می‌کنند.

۱۱۰- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ.

«کنتم» در اینجا ظاهراً به معنی «هستید» است نه «بودید» مثل کَيْفَ نَكَلَّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا مریم / ۲۹ که «کان» به معنی «هست» می‌باشد، مراد از «الناس» عموم انسانهاست، یعنی: شما بهترین امت و الگو و سرمشق هستید که تشکیلی یافته‌اید تا دیگران نیز از شما پیروی کنند، «بهرتر» بودن ایمان به خدا، گسترش دادن نیکیها و مهار کردن بدیهاست، هر قومی که دارای این عوامل باشد بهترین امت خواهد بود.

ظاهراً این امر به معروف شامل هر دو قسمت از آن می‌باشد یکی امر به معروف خاصی که از وَ لَتُكُنَّ مِنْكُمْ ... استفاده شد، دیگری امر به معروف عمومی که در «نکته‌ها» خواهد آمد، خلاصه این آیه آن است که: مسلمانان با دارا بودن به سه اصل مذکور، امت نمونه و سرمشق و الگو می‌باشند.

ناگفته نماند: همه افراد امت دارای این شرایط نیستند، بلکه این وصف قائم ببعض است و مصداق اولی آن: رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام است سپس سایر مسلمانان در هر عصر، که مصداق این الگو می‌باشند. «۱»
وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ.
اگر اهل کتاب هم ایمان می‌آوردند و به صف شما می‌پیوستند برای آنها بهتر

(۱) اینکه در بعضی از روایات «خیر امه» بایمه علیهم السلام اختصاص داده شده ظاهراً از باب بیان مصداق اتم و اکمل است و در بعضی آمده که «کنتم خیر امه» خوانده‌اند (تفسیر عیاشی) شاید منظور آن باشد که این معنی مراد از آیه است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۵۶

بود ولی متأسفانه عده کمی مؤمن و بیشترشان فاسقند در این صورت بعید نیست که مراد از اهل کتاب یهود باشند، به مقتضای معنای «لو» می‌شود گفت مراد آن است که اگر اهل کتاب نیز بدین خود در گذشته ایمان می‌آوردند «خیر امه» می‌شدند ولی بیشترشان ایمان نیاوردند.

نکته‌ها

اتحاد و هم بستگی:

یکی از اصولی که در این آیات دستور داده شده، اتحاد و اتفاق مسلمانان در راه حق است تا اتحاد و هم آهنگی نباشد کاری از پیش نمی‌رود، منطبق معمولی همه دشمنان این است که:

تفرقه بینداز حکومت کن و به عبارت عربی: «فرق تسد» حتی در جنگ خندق یکی از هواداران اسلام از این سلاح استفاده کرده میان یهود بنی قریظه و مشرکین مکه اختلاف افکند و یکی از اسباب شکست دشمن و پیروزی اسلام همان شد.

اتحاد، هم بستگی و تحزب زمانی امکان پذیر است که مردم آگاه شده و احساس نیاز نمایند و با گفتن: متحد شوید، کاری از پیش نمی‌رود، باید به مردم آگاهی داد و بیدارشان نمود و نیاز را فهمانید تا همچون بیمار احتیاج بدرمان را احساس کنند، امروز باید چهره استعمار گران و نوکران آنها را به مردم مسلمان مشخص کرد و فهمانید که: چگونه دین، عفت، اقتصاد، منابع طبیعی، فرهنگ،

اخلاق، استقلال و همه چیز ما را تاراج می‌کنند، و سر سپردگان اجنبی به نام زمامدار مسلمان چگونه نقشه آنها را پیاده می‌کنند و چگونه به عیاشی و چپاول و از بین بردن اسلام و زحمات پیامبر عزیز مشغول هستند.

امر به معروف:

ناگفته نماند ظهور بسیاری از آیات و روایات در عمومی و همگانی بودن امر به معروف است یعنی آن یک وظیفه همگانی است نظیر: الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۵۷ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ..

توبه/ ۷۱ و مثل: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ... آل عمران/ ۱۱۰ و مثل: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ عصر/ ۳، این آیات چنان که می‌بینیم حاکی از وظیفه عمومی بودن امر به معروف و نهی از منکر است ولی آیه وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ... حاکی است که این، وظیفه یک دسته مخصوص می‌باشد. ظاهر آن است که در اسلام دو گونه امر به معروف وجود دارد یکی گروه امر به معروف که از طرف دولت اسلامی تعیین می‌شوند که کارشان تعلیم مطالب دینی و امر به معروف و نهی از منکر است این گروه به کارهای جامعه نظارت دقیق خواهند داشت و وظیفه دارند حتی با اعمال زور جامعه را پاک نگاهدارند و اینکه در مراتب امر به معروف نصیحت، خشونت، کتک زدن و زخمی کردن و غیره آمده، معلوم است که کار همه نیست و از هر کس ساخته نمی‌باشد.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که مسعده بن صدقه گوید از آن حضرت پرسیدند: آیا امر به معروف و نهی از منکر به همه امت واجب است؟

فرمود: نه. گفتند: چرا؟ فرمود: آن فقط بر شخص نیرومند و مطاع واجب است که معروف را از منکر می‌شناسد نه بر ضعیفی که راهی را آشنا نیست و نمی‌داند از کجا به کجا می‌رود ... دلیل آن کلام خداست که فرماید: وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ ... و آن خاص است نه عام «۱» ...

در ضمن روایتی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: امر به معروف و نهی از منکر راه انبیاء و کار نیکان است آن واجب بزرگی است که بوسیله آن واجبات عملی می‌شود، راه‌ها امن می‌گردند، کسبها حلال می‌شوند، حق مظلومان به خودشان باز می‌گردد، زمین آباد می‌شود، از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کار

(۱)

کافی ۵ ص ۵۹ «قال انما هو على القوى المطاع العالم بالمعروف من المنكر...».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۵۸

دنیا و دین مستقیم می‌گردد «۱». پیداست که پیاده شدن این امر جز به وسیله یک گروه وظیفه دار و دارای اختیارات مقدور نیست. وانگهی اگر بنا باشد احکام اسلامی پیاده بشود چاره‌ای جز تشکیل این گروه نیست.

دیگری: امر به معروف عمومی است که بصورت نصیحت و خیر خواهی عملی می‌گردد و از باب

«كَلِّم رَاعٍ وَ كَلِّم مَسْئُولٍ عَنْ رَعِيَّتِهِ»

همه شما ناظر همه همدیگر و از این نظارت مسئول هستید، بر همه مسلمانان لازم است آن را مراعات کنند، این امر به معروف اغلب به صورت خواهش و اعتذار انجام می‌گیرد در روایات و کتب فقهیه شرائط چندی در وجوب امر به معروف معین شده، ظاهراً منظور

از آنها این قسم از امر به معروف است که در صورت وجود شرائط واجب می‌شود. جریان تاریخی حسبه و «اداره حسبه» و کارهای محتسب و روایات وجوب عینی یا کفایی آن در محللهای مناسب بیان شده است.

هفتاد سه فرقه:

در کتب تفسیر ذیل آیه: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا** از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَدِيثِي نقل شده که ما آن را از خصال صدوق رحمه الله نقل می‌کنیم: سلیمان بن مهران از امام صادق از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل می‌کند: اَمّت موسی بعد از وی هفتاد و یک فرقه شدند، یکی اهل نجات و هفتاد فرقه در آتشند، اَمّت عیسی بعد از او هفتاد و دو فرقه شدند یکی از آنها اهل نجات و هفتاد یک فرقه در آتشند اَمّت من بعد از من هفتاد و سه فرقه خواهند شد، یکی نجات یابنده، و هفتاد دو فرقه در آتش خواهند بود.

در خصال قبل از این روایت، روایت دیگری نقل شده که در آن، اَمّت

(۱) کافی ج ۵ / ۵۶.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۵۹

عیسی هفتاد و یک و امت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هفتاد و دو فرقه یاد شده است.

حدیث اول در بسیاری از کتابهای شیعه و اهل سنت نقل شده است، در المیزان از الدر المنثور سیوطی از عبد الله بن عمر نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

آنچه بر بنی اسرائیل آمده بر امت من نیز خواهد آمد مانند شبیه بودن یک لنگه کفش به لنگه دیگر. حتی اگر کسی در آنها با مادر خویش آشکار زنا کند در امت من مثل آن خواهد بود، بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شدند، امت من هفتاد و سه ملت می‌شوند همه در آتشند مگر یک ملت، گفتند: آن یک ملت کدامند؟ فرمود:

طریقه‌ای که امروز من و یارانم در آن هستیم. این روایت در کتب شیعه نیز بدون تشبیه بنکاح مادر آمده است.

ناگفته نماند: روایت هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرقه در کتاب خصال صدوق و معانی الاخبار صدوق و احتجاج طبرسی و کتاب سلیم بن قیس و الدر المنثور و جامع الاصول ابن اثیر، بنا به تصریح المیزان، نقل شده است در تفسیر ابن کثیر نیز آمده است. اگر بگوئیم: مراد از این روایت کثرت فرقه‌هاست مثل: **إِنْ تَسْتَعْفِرُوا لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ توبه / ۸۰** در این صورت معنی ۷۲ و ۷۳ بودن روشن نیست و اگر مراد همان عدد معین باشد اثبات آن در غایت اشکال است، ظاهر آن است که: این روایت صحت نداشته باشد، اگر ارباب تحقیق در اسناد آن بررسی نمایند شاید این مطلب را اثبات کنند و الله العالم بلی این مطلب قابل قبول است که آن حضرت بفرماید: امتهای گذشته به گروه‌های متعدد تقسیم شدند، امت من نیز چنین خواهند بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۶۰

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۷]

اشاره

لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أذىً وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ (۱۱۱) ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنْ

النَّاسِ وَبِأُوْبُغْضِبِ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲) لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْتُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۶۱

۱۱۱- به شما ضرر نمی‌رسانند مگر آزار کمی و اگر با شما بجنگند به شما پشت خواهند کرد و سپس پیروز نخواهند شد.

۱۱۲- ذلت بر آنها حتمی شده هر جا که یافت شوند، مگر با وسیله‌ای از خدا و وسیله‌ای از مردم، قرین خشم خدا شده‌اند و مسکنت بر آنها مقرر شده، زیرا که آیات خدا را انکار می‌کردند و پیامبران را بناحق می‌کشتند، زیرا که نافرمان بودند و (بدیگران) تجاوز می‌کردند.

۱۱۳- آنها همه یکسان نیستند، از اهل کتاب گروهی هستند که آیات خدا را در ساعات شب می‌خوانند و خدا را سجده (عبادت) می‌کنند.

۱۱۴- به خدا و روز آخرت ایمان می‌آورند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و در نیکیها سخت می‌کوشند و آنها از صالحانند.

۱۱۵- آنچه از اعمال نیک انجام می‌دهند هرگز مورد کفران (بی‌اجر) نخواهد بوده، خدا پرهیزکاران را می‌شناسد.

۱۱۶- آنها که کافر شده‌اند اموال و اولادشان در قبال خدا چیزی (عذابی) از آنها دفع نمی‌کند، آنها اهل آتشند و در آن جاودانانند.

۱۱۷- حکایت آنچه در این زندگی دنیا انفاق می‌کنند، مانند حکایت بادبست که در آن سرمای شدیدی است بکشت قومی که ظالمند رسیده و آن را نابود کرده است، خدا بآنها ستم نکرده بلکه بخودشان ستم می‌کنند.

کلمه‌ها

اذی: آزار. ناپسند این کلمه اسم و مصدر هر دو آمده است.

یولوکم: یعنی بر می‌گردانند. از تولى که یکی از معانی آن بر گرداندن است.

الادبار: پشت‌ها. مفرد آن دبر (بر وزن شتر) به معنی پشت است مقابل رو.

ضربت: ضرب در اصل به معنی زدن است، به معنی حتمی شدن نیز بکار رود مراد از آن در اینجا حتمی شدن است. تفسیر احسن

الحدیث، ج ۲، ص: ۱۶۲

ثقفوا: یعنی پیدا شدند. ثقف به معنی پیدا کردن و مصادف شدن است.

حیل: ریسمان. مراد از آن در اینجا پیمان و عاملی نظیر آن است.

باءو: بوء به معنی با هم شدن و قرین شدن است (بقره/ ۶۱).

مسکنة: درماندگی. اصل آن سکون به معنی آرامش است المنار گوید:

مسکنت حالتی است در شخص که از خود حقیر شمردن ناشی می‌شود.

ذلة: خواری. منشأ آن ممنوعیت از حق است.

يعتدون: اعتداء: تجاوز کردن. همچنین است عدو.

آناء: ساعتها. اوقات. مفرد آن انی (بر وزن عنب، فرس و صرد) آید.

یسارعون: مسارعه در آیات قرآن ظاهرا برای کثرت و مبالغه است و به معنی بسیار شتاب کردن می‌باشد.

تغنی: غنی اگر با «عن» باشد به معنی دفع و کنار زدن آید، در آیه ظاهرا مراد همان است.

صر: (بکسر صاد) سرمای شدید اصل آن به معنی بستن و گره زدن است، سرما را از آن صر گفته‌اند که سبب گره شدن (یخ بستن) است، (قاموس قرآن).

حرث: کشت. به معنی کاشتن نیز آید.

سواء: آن در اینجا به معنی مستوی و برابر است (مصدر به معنی فاعل).

شرحها

پس از آنکه به مؤمنین توصیه شد که صفوف خویش را در مقابل کفار فشرده کنند و از آنها بر حذر باشند و از نفاق و پراکندگی بپرهیزند، در این آیات باز جریان اهل کتاب تعقیب گردیده که: اولاً ذلت و بیچارگی بر یهود حتمی است تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۱۶۳

و در صورت جنگ شکست خواهند خورد. ثانیاً گروه‌های از اهل کتاب مردانی پاک و مؤمن هستند و در مقابل عملشان، پاداش خوبی خواهند دید ثالثاً آنهایی که کافر شدند و حقائق را انکار کردند، مال و اولاد، بدبختی را از آنها کنار نخواهد زد بلکه در هر دو جهان ذلیل و اهل عذاب می‌باشند.

۱۱۱- لَنْ يَضْرُوكُمْ إِلَّا أذىً وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمْ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ.

مراد از «اذی» آزار جزئی است مثل زخم زبان، شایعه پراکنی، مقاومت مختصر و نظیر آن. و در صورت جنگ، پشت به معرکه کرده فرار خواهند کرد، آیه راجع به عصر نزول قرآن است که مسلمانان اتحاد و هماهنگی داشتند، در نتیجه یهود بنی نضیر و بنی قریظه و خیبر و غیره با قدرت اسلام تار و مار شدند اکنون هم اگر مسلمانان به قرآن رو آورند امروز نیز یهود بزانو در خواهد آمد، ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ حاکی است از این که پس از فرار نیز قدرت پیدا نخواهند کرد.

۱۱۲- ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقَفُّوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْوُ بَعْضِ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ آیه ۶۱ بقره چنین است: وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَأْوُ بَعْضِ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ

«ضربت» معنای حتمی شدن و مقدر شدن را می‌دهد، ظهورش در ذلت تشریحی نیست که منظور آن باشد: آنها بحکم شرع ذلیل هستند هر وقت مسلمانان مسلط شدند جزیه بگیرند (۱) بلکه به علت کفر بآیات خدا وقتی پیامبران و عصیان

(۱) در المیزان ضرب ذلت را به قرینه اَيْنَمَا تُقَفُّوا تشریحی گرفته و تکوینی بودن را از بعضی نقل کرده و پسندیده است می‌گوید ولی لازمه این معنی آن است که آیه اختصاص به یهود داشته باشد لکن ظاهرا چنین مخصصی نداریم ناگفته نماند: شکی نیست که آیه مخصوص یهود است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۱۶۴

و تجاوز، ذلت و مسکنت بر آنها مقدر و حتمی گردیده است و با غضب خداوند قرین و همراه شده‌اند.

دقت در آیه بقره نشان می‌دهد که غرض از «ضربت» خبر از گذشته است یعنی در اثر کفر و قتل پیامبران و تجاوز، آنها در نظر عموم ذلیل و خوار شدند و در پیش خودشان حقیر و بی‌اعتبار گشتند.

ولی آیه آل عمران مخصوصا با در نظر گرفتن آیه لَنْ يَضْرُوكُمْ نظریه یهود عصر قرآن دارد و برداشته شدن ذلت و مسکنت را

در بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ می‌داند.

ناگفته نماند: یهود بعد از موسی علیه السلام در ذلت و مسکنت بودند حتی دشمنان، دیار و اولادشان را از دستشان گرفته بودند (بقره/ ۲۴۶) پس از احساس ذلت پیش پیامبر خود آمده و خواستند که فرماندهی تعیین کند تا در رکاب او بجنگند، طالوت بر آنها فرمانده شد. در جنگ بر دشمن غلبه کردند و داود، جالوت را کشت، در نتیجه، بنی اسرائیل به حکومت و عزت رسیدند و داود و سلیمان بهترین حکومت را برای آنها تشکیل دادند چنان که در (بقره/ ۲۴۶) به بعد مذکور است.

در اول سوره اسراء آمده که خدا به بنی اسرائیل خبر داد دو بار فساد و تجاوز کرده و گرفتار و ذلیل خواهید شد، پس از ذلیل شدن اول، دوباره رونق پیدا خواهید کرد و دارای اموال و نفرت خواهید بود «۱» و پس از ذلیل شدن دوم: عَسَىٰ رَبُّكُمْ اَنْ يُّرَحِّمَكُمْ وَاِنْ عُدْتُمْ عِدْنَا ... شاید مورد رحمت واقع شوید و اگر به تجاوز برگشتید بانتقام بر می‌گردیم: بعبارت دیگر، هر وقت غرق در گناه و تجاوز باشید ذلیل و مسکین خواهید بود و هر وقت به عدالت و انصاف برگشتید عزیز خواهید بود.

(۱) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَاَمَدُّنَاكُمْ بِاَمْوَالٍ وَّ بَيْنَ وَّ جَعَلْنَاكُمْ اَكْثَرَ نَفِيراً.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۶۵

پس ملاحظه می‌شود: هر وقت بعدالت و انصاف بر می‌گردند، عزت و قدرت بر آنها عود می‌کند علی‌هذا به نظر نگارنده مراد از بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ برگشتن باتحاد، فعالیت، عدالت و نظیر آن و مراد از حَبْلِ مِنَ النَّاسِ مسالمت با مردم است یعنی: ذلت و مسکنت بر آنها حتمی شده مگر آنکه بتلاش و اتحاد و دستورهای اصیل دینی و طبیعی برگردند و با مردم با مسالمت رفتار نمایند، بعبارت دیگر حبل الله و حبل الناس از بین بردن علت ذلت است همان علتی که در ذیل آمده:

ذَلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْاَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكِ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ.

یعنی علت حتمی شدن ذلت برای آنان کفر بآیات خدا و قتل پیامبران و عصیان و تجاوز بدیگران بود، مراد از کفر بآیات الله آن است که به دستورات اصیل و سعادتبخش پیامبران اعتنا نمی‌کردند و از طرف دیگر به مردم تجاوز و ستم می‌کردند، اما اگر به دستور پیامبران می‌چسبیدند و از عوامل پیشرفت طبیعی پیروی می‌کردند و از طرف دیگر با مردم به مسالمت رفتار می‌نمودند، علت ذلت را از بین می‌بردند و الله العالم.

ظاهر آن است که هر دو «ذلك» اشاره به ضرب ذلت است و احتمال دارد که اولی اشاره به ضرب ذلت و دومی اشاره به کفر و قتل انبیاء باشد، لفظ «بغیر حق» قید توضیحی است چنان که در آیه ۶۱ بقره گفته‌ایم و شاید مراد آن باشد که از روی عمد می‌کشتند نه از روی سهو و اشتباه.

۱۱۳- لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتَّبِعُونَ آيَاتِ اللَّهِ اَنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ «۱».

یعنی اهل کتاب همه یکسان و همه بد نیستند بلکه از آنها گروهی هستند

(۱) لَيْسُوا سَوَاءً جمله مستقلی است یعنی اهل کتاب همه یکسان و همه بد نیستند. [...]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۶۶

که در ایمان ثابت بوده و آیات خدا را در ساعات شب و اوقات خلوت می‌خوانند و بخدا عبادت می‌کنند.

ناگفته نماند: در آیه ۱۱۰ خواندیم: مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ اَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ مذمت و مطالب گذشته همه بررسی حالات فاسقان یهود بود، در این آیه و دو آیه بعدی به مقتضای عدالت و انصاف راجع به اهل ایمان از آنها، سخن رفته تا حق هر دو گروه ادا شود. گویند: این آیه و دو آیه بعدی درباره یهودیهایی است که اسلام آوردند از قبیل عبد الله سلام و غیره. این سخن دو اشکال دارد

یکی اینکه در این صورت اطلاق «اهل کتاب» بر آنها صحیح نیست. دوّم اینکه در آیه بعدی آمده: **وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ** ضمیر «یفعلوا» به اهل کتاب بر می‌گردد و ظهورش آن است که آنها با وجود اهل کتاب بودن اعمالشان دارای پاداش الهی است. ناگفته نماند: موقع نزول قرآن همه یهود بد کار نبودند و به همه آنها قرآن تبلیغ نشده بود و همه در مدینه و اطراف آن نبودند که قرآن را بشنوند و ایمان نیاورند، از طرف دیگر، عده‌ای در شبهه بودند.

می‌بایست به آنها مهلت داده شود تا مجال تفکر داشته و از شبهه بیرون آیند، علّت جزیه گرفتن و در دینشان آزاد گذاشتن همین است. خلاصه آنکه: عده‌ای از یهود در دینشان مؤمن و نیکوکار و نسبت باسلام مستضعف بودند چنان که فعلاً نیز چنین هستند علی‌هذا در این آیات، قرآن حال آنها را بیان می‌کند و در آخر می‌گوید: در مقابل اعمالشان پاداش خدایی دارند. در این صورت مراد از «آیات» آیات تورات و مثلاً مزامیر داود و نحو آنست.

۱۱۴- **يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ**. تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۶۷

یعنی با وجود یهودی بودن در دین خود دارای این صفات هستند و در صف نیکانند.

۱۱۵- **وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ**.

یعنی با آنکه باسلام وارد نشده‌اند آنچه اعمال خیر انجام می‌دهند مورد کفران واقع نمی‌شوند بلکه اجر خدایی دارند و خدا به همه پرهیزکاران و از جمله پرهیزکاران یهود داناست.

۱۱۶- **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** پس از ذکر مؤمنین اهل کتاب، باز به حال کفار پرداخته و گوید: اموال و اولاد آنها که دو محل اتکاء در زندگی می‌باشند، آنها را از عذاب خدا رهایی نمی‌دهند، این آیه نظیر آیه دهم این سوره است که گذشت.

ممکن است کسی اعتراض کرده و بگوید: اینها در دنیا اموالی در راه‌های خیر انفاق می‌کنند و کارهای مفید انجام می‌دهند چرا اموالشان بآنها در آخرت نفعی ندارد؟ در جواب فرموده:

۱۱۷- **ثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ**

یعنی اعمالشان حبط می‌شود و در آخرت نفعی به حال آنها ندارد همانطور که اگر مزرعه‌ای را سرمای شدید به سوزاند صاحبانش بهره‌ای از آن نمی‌برند، کفر و عدم توجه آنها به خدا، علّت پوچ و بی اثر شدن اعمالشان است، **قِيدَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ**

برای آن است که ظلم آن قوم سبب آمدن آن سرمای شدید شده نظیر کفر اینها. و برای مزید توضیح فرموده: **مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**

خدا نمی‌خواست آنها چنین بشوند اما آنها به خودشان ظلم کرده و از راه حق و عدالت منحرف می‌شوند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۶۸

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسْؤُهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ

يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

۱۱۸- ای اهل ایمان از غیر خودتان محرم اسرار نگیرید، که در تباهی شما کوتاهی نکنند، دوست دارند که شما در مشقت باشید، دشمنی از گفتارشان آشکار است، آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد بزرگتر است، این آیه‌ها را برای شما بیان کردیم اگر تعقل بکنید.
۱۱۹- بدانید شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید و آنها شما را دوست نمی‌دارند، شما به همه کتابها ایمان دارید، چون شما را به بیند گویند ایمان آوردیم و چون خلوت کنند از خشم بر شما سرانگشتان خویش به گزند، بگو از خشم خویش بمیرید که خدا از مکنونات سینه‌ها آگاه است.

۱۲۰- اگر به شما نیکی برسد غمگینشان می‌کند و اگر شما را بدی برسد از آن شادمان می‌شوند، و اگر استقامت ورزید و تقوا کنید، حيله آنها ضرری به شما نمی‌زند خدا بآنچه می‌کنند احاطه دارد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۶۹

کلمه‌ها

بطانه: همراز. محرم اسرار. بطن در اصل به معنی شکم است به معنی نهان شدن نیز آمده است بطانه در اصل به معنی لباس زیرین است، مراد از آن در اینجا همراز و محرم اسرار است.

يَأْلُونَكُمْ: الو (بر وزن عقل) به معنی تقصیر و کوتاهی است: «الافى الامر:

قصر فيه» ایلاء و ائتلاء به معنی قسم خوردن نیز آید. «لا يألونكم» یعنی کوتاهی نمی‌کنند درباره شما.

خبال: خبل و خبال به معنی فساد است خواه در بدن باشد یا در عقل و یا در کار، بعضی فقط به معنی تباهی در عقل و فکر دانسته‌اند نظیر جنون و غیره که عارض حیوان یا انسان می‌گردد.

عنتم: عنت (بر وزن اجل)، مشقت. عنتم: به مشقت افتادید.

بغضاء: کینه شدید، دشمنی، آن از بغض شدیدتر است.

افواه: دهانها. مفرد آن فاه، فوه، فیه است.

عضوا: عض: بدن‌دان گرفتن: «عضه عضاً: امسکه باسنانه» مراد گزیدن بدن‌دان است.

انامل: انمله: سرانگشت، بقولی بند آخر انگشت است جمع آن انامل می‌باشد، اصل آن از نمل (مورچه) است سرانگشت در کوچکی و حرکت به مورچه تشبیه شده است.

غیظ: خشم شدید.

ذات: ذات و ذو به معنی صاحب است ذو مال یعنی صاحب مال، مراد از ذات الصدور چیزهایی است که در سینه‌ها است و مصاحب سینه‌ها می‌باشد (افکار). تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۷۰

تسؤهم: یعنی ناراحت و غمگین می‌کند آنها را، اصل از سوء به معنی بدی است.

شرحها

در این آیات به مسلمانان دستور داده شده که کفار و غیر مسلمانان را محرم اسرار نکنند، و از آنها مستشار نگیرند، بدلیل آنکه: آنها دشمن اسلام و مسلمین هستند، نظر خوشی به مسلمانان ندارند، در ظاهر خود را خیر خواه جلوه می‌دهند ولی در باطن دشمن آنها می‌باشند، از سعادت و پیروزی مسلمانان ناراحت و از گرفتاری آنها خشنود می‌شوند چنان که در «نکته‌ها» خواهد آمد.

۱۱۸- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَفْظ «دون» در اینجا به معنی «غیر» است یعنی از غیر مسلمان محرم اسرار نگیرید، ولی مؤمن به مؤمن اعتماد کند و او را همراز گیرد. گویند: علت نزول آیه آن بود که بعضی از مسلمانان با یهود خیلی گرم گرفته بودند. ولی آیه به همه و برای همیشه هشدار می‌دهد، پس از این دستور، شروع به ذکر علل آن کرده و فرماید: لَا يَأْتُونَكُمْ حَبَالًا وَدُوا مَا عَنْتُمْ «۱» یعنی در کار شما از فساد و تباهی کوتاهی نمی‌کنند، پیوسته به فکر ایجاد فساد می‌افتند و مشقت و رنج شما را دوست دارند.

قَدْ يَدَبُ الْبُغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ اگر درست دقت کنید، گفتارشان حکایت از کینه شدید درونشان دارد زیرا منویات انسان از کلمات او بطور ناخودآگاه ظاهر می‌شود و مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ كِينَهُ و اغراضی که در سینه دارند از آنچه در گفتارشان پیداست بزرگتر است قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ شرط استفاده از

(۱) تقدیر آن «لَا يَأْتُونَ لَكُمْ فِي الْخَبَالِ» است «ما» مصدریه و تقدیر آن «ودوا عنتکم» می‌باشد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۱۷۱

این تذکر درک و توجه شماست.

۱۱۹- هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ لَفْظ «اولاء» به معنی «آنها» است گویند مراد از «الکتاب» جنس کتاب و همه کتابهای آسمانی است، این جمله، ملامت و در عین حال استدلال است یعنی باید مسئله دوست داشتن و رفاقت و حتی تحزب طرفینی باشد اما اینجا بعکس است. شما آنها را دوست می‌دارید ولی آنها شما را دوست نمی‌دارند، شما به همه کتابها و حتی به کتاب آنها ایمان دارید و دارای عقیده نیکی هستید ولی آنها کتاب شما را ناحق می‌دانند، پس وجهی برای محرم اسرار قرار دادن آنها ندارید، مرحوم بلاغی در آلاء الرحمن «الکتاب» را قرآن دانسته و گویند: به همه قرآن ایمان دارید و می‌دانید که قرآن در آیات زیادی از رکون به ظالم و از دوست داشتن کافر نهی کرده است.

وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ.

معلوم می‌شود که عده‌ای از یهود منافق بوده و به ظاهر اظهار اسلام می‌کرده‌اند تا مسلمانان آنها را به حساب گیرند. گزیدن انگشت بدنشان کنایه از شدت خشم و بدخواهی تمام و ناراحت شدن از توفیق دیگری است. قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بگو از خشم بمیرید خدا آنچه را که در دل دارید می‌داند و در قبال آن، مستحق چنین نفرینی هستید.

۱۲۰- إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسَوْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا.

یکی از صفات دشمن همین است که اگر خیری به انسان برسد ناراحت می‌شود و اگر به بلائی گرفتار آید، شاد می‌گردد و إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا تَقْوَى انْصَارًا رَاهِبًا انسان را از راههای بی‌عدالتی دور می‌کند و اگر آن توأم با استقامت در راه حق باشد پیروزی حتمی است لذا فرموده اگر این دو راه را پیش بگیرد ضرری از خصم نخواهد دید، زیرا که إِنْ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ خدا

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۱۷۲

به کار آنها آگاه است و شما را در مقابل حيله آنها حمایت می‌کند، البته در اثر استقامت و تقوایتان.

نکته‌ها

دخالت بیگانگان در جامعه مسلمین:

مسئله لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ در سوره مائده آیه پنجاه و یکم و در آل عمران آیه صدم و آیات دیگر نیز آمده است و هشدار مهمی است به مسلمانان بیدار دل، از روزی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبری اسلام دچار شکست گردید، دشمنان اسلام در میان اسلام و مسلمین رخنه نمودند، اولین بار کعب الاحبار یهودی در دربار عثمان نفوذ کرده و با نشر دروغ و حدیث سازی شروع بکار کرد، فریادها و اعتراضهای ابو ذرها خلیفه به خواب رفته را بیدار نکرد.

معاویه «سرجیوش» مسیحی را مستشار خویش قرار داده و با مشورت او بر تق و فتق امور پرداخت و به پسرش یزید وصیت کرد که از راهنماییهای «سرجیوش» غفلت نکند و با هدایت یک مسیحی دارویی مهلک ساخت و حسن مجتبی علیه السلام را مسموم نمود، تاریخ گواه رخنه مسیحیان در دستگاه خلافت بنی امیه و بنی عباس می باشد.

یکی از مسیحی ها گفته بود: اگر ما در تمام کلیساهای خود مجسمه معاویه را از طلا بسازیم باز از عهده قدر دانی او و اخلافش بر نیامده ایم زیرا اگر معاویه با علی و خاندان او به مبارزه برنخاسته بود هر آینه اسلام سراسر اروپا را فرا گرفته بود.

اکنون ایران مسلمان، محل کلیساها، مستشاران خارجی، میسیونهای مسیحی، انجمنهای فرهنگی، کودکستانهای مسیحی و غیره شده که با تمام امکانات دین و فرهنگ و مقدسات اسلامی را تار و مار می کنند، و تقریباً بنزین مصرفی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص:

۱۷۳

اسرائیل غاصب را ایران می دهد، بهایی ها و یهود در ایران در همه شئون رخنه کرده و تقریباً اقتصاد مملکت را در دست گرفته اند، زعمای ایران که به موجب قانون اساسی برای حفظ دین و ایران قسم خورده اند، عنان اختیار خویش را بدست آنها داده و وسیله غارتگریشان را فراهم آورده اند و خود بدتر از آنها هستند (۱).

ای مسلمانان این شما و این دستور قرآن و این بدبختیهایی که از دست بیگانگان دیده اید. به بینید تفاوت ره از کجاست تا بکجا.

(۱) این وضع مربوط به زمان قبل از پیروزی انقلاب است و در تاریخ ۲/ ۳/ ۵۷ نگارش یافته است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۷۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)

وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصِيرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

۱۲۱- و چون بامداد از نزد خانواده خود خارج شده برای مؤمنان مواضع جنگ آماده می کردی خدا (به گفته ها و افکار همگان) شنوا و دانا است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۷۵

۱۲۲- آن گاه که دو گروه از شما خواستند از تصمیم خود برگردند حال آنکه خدا یارشان بود، مؤمنان تنها به خدا توکل کنند.

- ۱۲۳- خدا شما را در «بدر» یاری کرد با آنکه ضعیف بودید پس از خدا به ترسید تا شکر گزار باشید.
- ۱۲۴- آن گاه که به مؤمنان می‌گفتی آیا شما را کافی نیست که پروردگارتان با سه هزار فرشته به زمین فرود آمده یاریتان کند.
- ۱۲۵- آری، اگر استقامت کنید و تقوی نمائید و دشمن با این هیجان که دارد به طرف شما آید، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار مدد می‌کند.
- ۱۲۶- خدا آن مدد را فقط بشارت قرار داده تا قلوبتان با آن مطمئن شود (و گرنه) یاری جز او نزد خدای توانا و حکیم نیست.
- ۱۲۷- (نصرتان داد) تا ناحیه‌ای و قسمتی از کفار را قطع کند یا آنها را خوار گرداند تا نومید باز گردند.
- ۱۲۸- تو را چیزی از این کار نیست، یا بر آنها بر گردد و یا عذابشان نماید که ستمکارانند.
- ۱۲۹- هر چه در آسمانها و زمین هست از آن خداست هر که را بخواهد می‌آمزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند خدا آمرزنده مهربان است.

کلمه‌ها

- غدوت: غدو به معنی خارج شدن در بامداد است «غدوت» یعنی در بامداد خارج شدی.
- تبوی: تبوئه، اتخاذ مکان و آماده کردن جا برای دیگری است، به مفعول دوم بالام و بی لام متعدی می‌شود.
- مقاعد: جمع مقعد به معنی محل قعود و محل نشستن است. در المنار گوید: آن در اصل به معنی مکان قعود است سپس به معنی مکان (از باب توسع) بکار رفته، مراد از آن در آیه مواضع است.
- همت: یعنی قصد کرد. «الهم: القصد و العزم». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۷۶
- تفشلا: فشل (بر وزن جبل) به معنی ترس و ضعف است، مراد از آن در اینجا ظاهرا ضعف در تصمیم و برگشتن از تصمیم است (قاموس قرآن).
- یتوکل: وکل (بر وزن عقل): واگذار کردن. توکل بر خدا: واگذار کردن کار به خداست.
- بدر: بدر دهی است در جنوب غربی مدینه به فاصله ۱۵۶ کیلومتری که جنگ تاریخی و سرنوشت ساز اسلام با کفار مکه در کنار آن واقع گردید و مشرکین شکست خوردند.
- اذله: جمع ذلیل. مراد از آن در اینجا ظاهرا کمی افراد و بی‌ساز و برگ بودن است.
- یمددکم: مد در اصل به معنی زیادت و مراد از آن در اینجا یاری است که سبب زیادت نیرو می‌باشد.
- فورهم: فور به معنی جوشیدن دیک و فوران آتش و نظیر آن است مراد از آن در اینجا عجله و سرعت و با هیجان است.
- مسموین: به صیغه فاعل یعنی به خود علامت بسته. و خود را علامت‌دار کرده. این کلمه از ماده سوم به معنی علامت است.
- بشری: بشارت و بشری به معنی خبر مسرت بخش است.
- طرف: گوشه. ناحیه. طرف شیء گوشه و جانب آن را گویند.
- یکبتهم: کبت: خواری. «کبت الله العدو» یعنی خدا دشمن را خوار کرد.
- خائین: خبیه: ناامیدی و خسران و محروم شدن است. خائین: نومیدان و محرومان.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۷۷

جنگ تاریخی «احد» که مسلمانان در آن شکست سختی دیدند، در اواخر سال سوم هجری اتفاق افتاد، نتایج ناگوار شکست «احد» از قبیل ضعف روحیه مسلمین، سمپاشی منافقان، دسیسه بازی یهود، کمتر از شکست نبود، لذا حدود پنجاه سه آیه در این زمینه نازل گردید تا از عواقب آن شکست، جلوگیری شود و مسلمانان با روحیه تازه حوادث را استقبال کنند.

نظر به پیکار احد:

کفار مکه که در جنگ «بدر» از مسلمانان شکست خورده بودند، شب و روز به فکر انتقام بودند، حدود دویست و پنجاه هزار درهم برای هزینه تجهیزات و لشکر کشی فراهم کردند و تقریباً معادل همین مبلغ را برای غرامت هفتاد اسیری که مسلمانان در بدر گرفته بودند، پرداخت نموده بودند، این است که با عزمی راسخ به جمع آوری لشکر پرداخته و با سه هزار مرد جنگی راه مدینه را در پیش گرفتند.

عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله جریان را بوسیله قاصدی به آن حضرت رسانید و او را از تصمیم و کار قریش آگاه کرد، پس از چند روز، خبر حمله کفار در مدینه منتشر گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله، مسلمانان را بشورای جنگی در مسجد دعوت فرمود اکثریت رأی دادند که صلاح آن است از مدینه بیرون شده و در خارج شهر با دشمن پیکار کنند، آن حضرت روز جمعه پس از ادای نماز جمعه با جمعی حدود هزار نفر از مدینه به طرف کوه «احد» خارج شد و در میان کوه که به شکل نیم دایره است پشت به کوه و رو به مدینه، موضع گرفت.

در وسط راه عبد الله بن ابی با سیصد نفر از منافقان به مدینه برگشت و گفت:

رأی من آن بود که در مدینه بمانیم و در آنجا بجنگیم، رأی مرا نپذیرفت و نظر کودکان را قبول کرد، جنگ در بیرون مدینه بی فائده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۷۸

آن حضرت با هفتصد نفر به «احد» رسیدند، در کنار «احد» تپه‌ای بود به نام «کوه عینین» احتمال می‌رفت که سواره نظام دشمن از پشت آن حمله کنند، در آن صورت قوای اسلام به محاصره می‌افتاد، آن حضرت عبد الله بن جبیر را با پنجاه تیر انداز بالای تپه قرار داد و فرمود: اگر دیدید ما دشمن را شکست داده و تعقیب کرده تا وارد مکه نمودیم باز از این مکان حرکت نکنید و اگر دیدید آنها ما را شکست داده تا داخل مدینه کردند، باز از اینجا تکان نخورید و در موضع خود محکم بایستید.

ابو سفیان به خالد بن ولید که فرمانده سواره نظام دشمن بود دستور داد:

چون جنگ شروع شد شما از این شکاف از پشت به مسلمانان حمله کنید، موقع شروع جنگ هشت نفر از پرچمداران قریش یکی پس از دیگری بدست علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شدند، اهل مدینه حمله را آغاز کردند، تنور جنگ شعله‌ور شد، قریش پا به فرار گذاشتند، خالد بن ولید حمله را از پشت شروع کرد، تیر اندازان مسلمان از بالای کوه وی را ناگزیر از برگشت نمودند، در این وقت مسلمانان شروع به غنیمت گرفتن اموال دشمن نمودند، تیراندازان بفرمانده خود گفتند ما نیز برای غنیمت گرفتن برویم؟ عبد الله گفت: از خدا بترسید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده که از جای خود حرکت نکنیم، ولی آنها بتدریج رفتند، فقط دوازده نفر با عبد الله بن جبیر ماندند.

خالد بن ولید بار دیگر حمله کرد، عبد الله با دوازده نفر نتوانست حمله او را دفع کند در نتیجه خود و یارانش شهید شدند، با آغاز حمله خالد، مسلمانان به محاصره افتادند، وضع میدان عوض شد، مسلمانان پا به فرار گذاشته، رسول خدا چون وضع را چنین دید کلاه جنگی را از سرش برداشت و با صدای بلند فریاد زد: من رسول خدایم از خدا و رسول به کجا فرار می‌کنید؟! با رسول خدا صلی الله علیه و آله جز تنی چند نماندند از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانة (سماک بن خرشه) تفسیر أحسن

که از آن حضرت دفاع می‌کردند، دشمن در این جنگ حتی از سنگ اندازی استفاده کرد، یکی از آن سنگها بصورت پیغمبر صلی الله علیه و آله اصابت نمود و دندانهای جلوی دهانش را شکست و حلقه‌های آهنین زره در صورتش فرو رفت، یکی از اصحابش که بوسیله دندانهایش حلقه‌ها را بیرون می‌کشید دندانهایش شکست. آن حضرت چند روزی وضوی جبیره می‌گرفت.

پس از ساعتها جنگ و دلاوری، علی علیه السلام و ابو دجانة توانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را از گودالی که در آن افتاده بود بیرون آورده و بغاری که در کوه احد بود برسانند که از تیراندازان و سنگ اندازان دشمن در امان باشد، در این جنگ هفتاد نفر از مسلمانان شهید گردیدند، کفار بدنهای شهداء را پاره پاره (مثله) کردند، جنازه حضرت حمزه بیشتر از همه صدمه دید، علی بن ابی طالب حدود هفتاد زخم برداشت.

دشمن مسلمانان را در کوه تعقیب نکرد، فراریان در کوه بطرف رسول خدا آمدند ابو سفیان باردوگاه خود برگشت و بسوی مکه حرکت نمود، این بود مجملی از جنگ «احد» که در بیان آیات از آن استفاده خواهد شد.

۱۲۱- وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ مشهور است که آن حضرت بعد از نماز جمعه از مدینه خارج شد در این صورت مراد از «غدوت» مطلق خارج شدن است و یا این نقل صحت ندارد و یا علت دیگری دارد، «تبوی» حاکی است که تعیین مواضع لشکریان زیر نظر آن حضرت بوده است، و چون درباره خارج شدن و در شهر ماندن بسیار چیزها گفته شده بود و می‌گفتند و چیزهایی هم در دل داشتند، ظاهرا بدین جهت در ذیل آیه آمده: وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ خدا به گفتگوهای ضد و نقیض که می‌گفتند شنوا و به افکار مخالف و موافق داناست. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۸۰

۱۲۲- إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا أَيْنَ دُونَ بَنِي سُلَيْمَةَ مِنْ قَبِيلَةِ أَوْسَ وَبَنِي حَارِثَةَ مِنْ قَبِيلَةِ خَزْرَجٍ که پس از آنکه عبد الله بن ابی با سیصد نفر از وسط راه به مدینه برگشت آنها نیز خواستند از تصمیم خود منصرف شده و به مدینه برگردند، یعنی خواستند از تصمیم خود برگردند حال آنکه خدا یار و سرپرست آنها است، آنان که خدا یار و حامی آنها است نباید سست گردند. وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ یعنی نباید سست باشند بلکه باید مؤمنان خدا را کارساز دانسته و وارد عمل شوند.

۱۲۳- وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ این آیه و همه آیات بعدی راجع به جنگ «بدر» است که در اینجا به عنوان مثل ذکر شده است. یعنی: چرا سست می‌شوید؟! و چرا می‌خواهید برگردید؟! حال آنکه شما در «بدر» از حیث افراد و مهمات ضعیف بودید (۱) ولی خدا یاریتان داد پس از خدا بترسید (تقصیر را بگردن دیگری نیندازید) تا بنده شکر گزار باشید.

۱۲۴- إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ گفتیم آیه راجع به جنگ «بدر» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسلمانان قول داد: سه هزار ملک از جانب خدا در این میدان حاضر شده و شما را یاری خواهند کرد. این وعده در اثر استغاثه مؤمنان بود که از هر حیث احساس ناتوانی می‌کردند چنان که در جای دیگر آمده: إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبُّكُمْ فَأَسْتَجِبَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ انفال/ ۹ معلوم می‌شود آن هزار ملک دو

(۱) مجموع مسلمانان در جنگ بدر ۳۱۳ نفر بودند ۷۷ نفر از مهاجران و ۲۳۶ نفر از انصار و بقول واقدی ۷۰ شتر و دو رأس اسب داشتند. از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده که آن را «و اتم ضعفاء» فرموده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۸۱

هزار نفر دیگر را در ردیف و پشت سر خود داشتند که مجموعا سه هزار باشند و مضمون هر دو آیه یکی است.

۱۲۵- بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ باز آیه راجع به «بدر» است و آمدن پنجهزار فرشته مشروط باستقامت و داشتن تقوی و حمله فوری دشمن بود، اما سه هزار در آیه قبلی مطلق ذکر شده است.

«مومین» بصیغه فاعل یعنی کسانی که خود را علامتدار کرده‌اند، در مجمع البیان از علی علیه السّلام نقل شده: روز بدر ملائکه عمامه‌های سفید در سر داشتند و گوشه آن را میان شانه‌هایشان انداخته بودند، از این معلوم می‌شود که شرایط جمع شده و پنجهزار فرشته آمده‌اند در جریان قوم لوط و بشارت ابراهیم علیهما السّلام خواهد آمد که ملائکه بشکل آدمی در می‌آیند «۱» پس علامت ملائکه عمامه آنها بوده است.

عیاشی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده: ملائکه‌ای که محمد صلی الله علیه و آله را در بدر یاری کردند باسما ن نرفته‌اند و نخواهند رفت تا صاحب این امر (صاحب زمان علیه السلام) را یاری کنند آنها پنجهزار نفر می‌باشند.

۱۲۶- وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لِنَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ این آیه دهم از سوره انفال است که ماجرای «بدر» را بررسی می‌کند با این فرق که ذیل آن إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ است، منظور از آیه در هر دو محل آن است که: نزول ملائکه از اسباب ظاهری است و برای اطمینان قلب و بشارت مؤمنان می‌باشد و گرنه یاری واقعی از خداست و این خداست که شما را بدان وسیله یاری کرد و هیچ چیز در مقابل خدا استقلال ندارد. لفظ عزیز و حکیم

(۱) سوره هود آیه ۶۹ تا ۸۱.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۸۲

نمایانگر آن است که خدا باین کارها تواناست و از روی حکمت کار می‌کند.

۱۲۷- لَيَقْطَعَنَّ طَرْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتُهُمْ فَيَنْفَلِتُوا خَائِبِينَ ظاهر آن است که «لیقطع» علت است بر نَصِيرَ كُمْ اللَّهُ در آیه ۱۲۳ که گذشت، مراد از قطع طرف به نظرم گرفتن کاروان قریش و مراد از «یکبتهم» کشته شدن هفتاد نفر و اسیر شدن هفتاد نفر دیگر از کفار در «بدر» است یعنی:

خدا شما را در «بدر» یاری کرد تا طرفی از کفار را ببرد (کاروان را نصیب شما کند) و یا آنها را با شکست و بدون نتیجه باز گرداند. دلیل این سخن آن است که بموجب آیه وَ إِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ أَنْفَالٌ / ۷ خدا از اول وعده داده بود یا کاروان را می‌گیرند و یا قریش را شکست می‌دهند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: خداوند یکی از دو چیز را بمن وعده داده است

«اما العیر او النفر»

یا کاروان یا لشگریان، النهایه وعده دومی عملی شد، کاروان از دست مسلمانان خارج شد ولی کفار را شکست دادند.

۱۲۸- لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ جمله لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ در جای این آیه است فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى أَنْفَالٌ / ۱۷ یعنی شما آنها را نکشتید بلکه خدا آنها را کشت و آن گاه که سنگریزه بسوی آنها انداختی تو نیانداختی بلکه خدا انداخت ذکر «لیس لک» ظاهرا برای آن است که قطع و کبت را از خدا بدانند و مدح و ذمی متوجه آن حضرت نشود، «او يتوب» عطف است بر «لیقطع» یعنی یا خدا بر آنها بر گردد یا عذابشان کند که ظالمند، بنظرم مراد از توبه خدا آن بود که رسول خدا اسیران را نکشت بلکه با اخذ غرامت آزاد کرد و مصداق «يعذبهم» آن بود که اسیران را بکشد ولی شق اول (غرامت گرفتن) بوقوع پیوست و آنها را نکشت (مگر بعضی را) خلاصه دو آیه آن است که: از قطع تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۸۳

و کبت یکی واقع شد که کبت و شکست کفار باشد و از توبه و عذاب نیز فقط توبه و عفو با غرامت مصداق پیدا کرد لَيْسَ لَكَ ... نشان می‌دهد که اینها از خداست و ربطی بآن حضرت ندارد.

۱۲۹- وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ این آیه یک حکم کلی و در عین

حال علت «او يتوب- او يعذب» در آیه سابق است یعنی: همه مال خدا است هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند ولی جمله وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ حاکی از سبقت رحمت بر غضب است و لذا اسیران با پرداخت فدیة آزاد شدند و طعمه شمشیر نگردیدند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۸۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۸]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰) وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲) وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶) قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷) هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۸۵

۱۳۰- ای آنان که ایمان آورده‌اید ربا را که چند برابر و افزون شده است، نخورید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.

۱۳۱- و بترسید از آتشی که برای کافران مهیا شده است.

۱۳۲- از خدا و رسول اطاعت کنید تا مشمول رحمت شوید.

۱۳۳- به آمرزش پروردگارتان بشتابید (و نیز) به بهشتی که وسعت آن (چون) آسمانها و زمین است (بشتابید) که از برای پرهیزکاران آماده شده است.

۱۳۴- همانها که در شادی و پریشانی انفاق می‌کنند و فرو برندگان خشم و عفو کننده از مردم می‌باشند، خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۱۳۵- و آنها که چون کار قبیحی کرده و یا بخود ستم نمودند، خدا را یاد کرده و برای گناهانشان مغفرت می‌خواهند، و جز خدا کیست که گناهان را بپامرزد و گناهی که کرده‌اند دانسته تکرار نمی‌کنند.

۱۳۶- آنها پاداششان آمرزش پروردگار و بهشتهایی است که از زیر آنها نهرها جاریست، در آن جاودانانند، پاداش اهل عمل پاداش خوبی است.

۱۳۷- پیش از شما سنت‌هایی گذشته، در زمین بگردید و به بینید عاقبت تکذیب کنندگان (پیامبران) چگونه بود.

۱۳۸- این بیان بلیغ و هدایتی است برای مردم و پندی است برای پرهیزکاران.

کلمه‌ها

ربوا: ربو در اصل به معنی زیادت، افزونی و بالا آمدن است (بقره/ ۲۵۷).

اضعافا: ضعف (بکسر اول) به معنی دو برابر یا بیشتر است جمع آن اضعاف می‌باشد.

اعدت: این کلمه از عتاد به معنی آماده شدن است.

تفلحون: افلاح به معنی رستگاری است «فلح یفلح» باین معنی نیامده است.

سارعوا: مسارعه ظاهرا در اینجا به معنی شدت عجله و تلاش است نه بین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۸۶ الاثنین.

عرضها: عرض در اصل به معنی ظهور و اظهار و در اینجا به معنی وسعت است.

سراء: سراء به معنی سرور و مسرت است.

ضراء: از ماده ضرر، یعنی مراد از آن در اینجا ضرر مال و تنگدستی و یا حال اندوه است.

کاظمین: کظم در اینجا یعنی حبس و نگهداری خشم است خواه بوسیله عفو یا فرو بردن آن باشد.

الغیظ: خشم یا خشم شدید.

عافین: عاف: عفو کننده. عافین: عفو کنندگان.

فاحشه: فحش، فاحشه و فحشاء: کار بسیار زشت. آن در قرآن به زنا، لواط و تزویج نامادری گفته شده است.

یصروا: اصرار به معنی ادامه دادن و صر در اصل به معنی بستن و گره زدن است.

سنن: جمع سنه به معنی طریقه و رویه است مراد از آن ظاهرا احوال و سرگذشت است.

بیان: سخن روشن، کلام بلیغ. آن در اینجا اسم مصدر است، مصدر نیز بکار می‌رود.

شرحها

این آیات که در وسط آیات جنگ «احد» واقع شده، دستورهایی است درباره اعمال نیک و ترک اعمال ناشایست، ظاهرا اشاره است به اینکه علت شکست «احد» در اثر اعمال خلافی بود که مسلمانان مرتکب می‌شدند، و خود را اصلاح تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۸۷

نکرده بودند چنان که خواهد آمد: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ آل عمران/ ۱۵۵.

در این آیات توصیه شده که از ربا خواری دست بردارند، از عذاب خدا بترسند، خدا و رسول را اطاعت کنند، در حال وسعت و تنگدستی (یا اندوه شادی) انفاق را از یاد نبرند، خشم خود را فرو نشانند، گذشت داشته باشند، چون مرتکب گناهی شدند خدا را یاد کرده، از گناه استغفار نمایند و از گذشتگان عبرت گیرند. اینگونه اعمال است که انسان را ترقی داده و لایق الطاف خداوندی در دنیا و آخرت می‌کند.

۱۳۰- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ راجع به ربا در اواخر سوره بقره صحبت شد، اضعافا: چندین برابر.

مضاعفه به معنی زیاد شده است، این وصف دائمی ربا است که مرتبا اضافه شده و چندین برابر بالا میرود تا سرمایه دیگران را مستهلک کرده و بخود جذب کند.

مفهوم آیه آن نیست که اگر کمی بخورید مانعی ندارد، مراد از «اکل» ربا گرفتن است ذیل آیه می‌فهماند که ترس از خدا و ترک ربا خواری سبب رستگاری است.

۱۳۱- وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ این آیه در عین تهدید از ربا خواری، حاکی از کفر ربا خوار است رجوع شود به (بقره/ ۲۷۵).

۱۳۲- وَأَطِئُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ اطاعت از خدا و رسول یک حکم کلی است، ترک رباخواری یکی از مفردات آن

است.

۱۳۳- وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۲، ص: ۱۸۸

شتاب بسوی مغفرت و بهشت، عبارت اخرای، اطاعت خدا و رسول است.

این آیه بیان نتایج أَطِيعُوا اللَّهَ ... است.

در اینجا لازم است دو مسئله بررسی شود اول اینکه در بسیاری از آیات وعده بهشت با مغفرت توأم آمده است مثل: **أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** آل عمران/ ۱۳۶، ایضا آیه نهم از سوره مائده، چهارم از انفال و آیات دیگر. این ظاهرا برای آن است که خداوند اول گناهان خرد و ریز متقیان را می‌آمزد سپس به بهشت می‌برد و نیز می‌رساند که گناهانی که گاه گاهی توجّهی به توبه کردن از آنها نشده است پیش خدا عفو شده است.

دوم: عرض در آیه به معنی وسعت و فراخی است، معنای **عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ** ...

بنظرم آن نیست که بهشت همه جا را خواهد گرفت بلکه این جمله اشاره بوسعت بیش از حد بهشت است و در آیه دیگر آمده: **سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ** حدید/ ۲۱ در مجمع البیان فرموده: روایت شده از رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** از این آیه سؤال شد: وقتی که وسعت بهشت همه آسمانها و زمین را فرا گیرد آتش کجا خواهد بود؟ فرمود **سَبْحَانَ اللَّهِ** چون روز آید شب در کجاست.

گفته شد: ظاهرا مراد از آیه اشاره بوسعت بهشت است لذا احتیاج بتوجیه این خبر که بلفظ «روی» نقل شده نیست.

أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ گویاست که بهشت برای تقوا کاران آماده شده، تقوا از عذاب خدا که شامل اعمال نیک و ترک کارهای ناشایست است.

۱۳۴- **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ. الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** در اینجا سه صفت از اوصاف متقین ذکر شده: انفاق، فرو بردن خشم و گذشت.

ظاهرا مراد از دو اسم **سراء** و **ضراء**، سرور و اندوه است که بتوانگری و تنگدستی نیز شامل می‌شود، لازم است هر مؤمن با این صفات متصف باشد از علی علیه السلام نقل تفسیر **أَحْسَنِ الْحَدِيثِ**، ج ۲، ص: ۱۸۹

شده:

«الجنة دار الاسخياء»

بهشت خانه سخاوتمندان است و نیز از آن حضرت نقل شده: سخی به خدا نزدیک است، به بهشت نزدیک است، به مردم نزدیک است، و از آتش بدور است، بخیل از خدا دور است، از بهشت دور است، از مردم دور است و بآتش نزدیک است (۱).

از رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** منقول است: هر که خشم خود را فرو برد با آنکه قدرت عمل کردن آن را دارد، خدا روز قیامت وجود او را پر از خشنودی کند (۲) و نیز از آن حضرت نقل شده: هیچ کس از ظلمی گذشت نکرد مگر اینکه خدا عزت او را افزون کرد (۳) گویند: کنیزی بر امام سجاد علیه السلام آب می‌ریخت تا برای نماز آماده شود، آفتابه از دستش افتاد، امام را زخمی کرد، حضرت سر بسوی او بلند نمود، کنیز گفت: خدا فرماید: **وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ** امام فرمود: خشم خود را فرو بردم. کنیز گفت: **وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** امام فرمود خدا از تو عفو کرد، کنیز گفت **وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** امام فرمود: برو تو برای خدا آزادی (۴).

جمله **وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** حاکی است که دارندگان این اوصاف نیکو کارانند و خدا آنان را دوست می‌دارد.

۱۳۵- **وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ** این، قسمت دوم از اوصاف متقین است که در صورت اشتباه و گناه، فوری خدا را یاد آورده و از گناه توبه می‌کنند. فاحشه گناهی است که قبضش بیشتر باشد مثل زنا و لواط، **ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ** شامل گناهان دیگر است، این تعبیر در بعضی از آیات

بلفظ الفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ نحل / ۹۰ و در بعضی بلفظ وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ نساء / ۱۱۰ آمده است. جمله وَ مَنْ يَعْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ

(۱، ۲، ۳، ۴) مجمع البیان ذیل آیه فوق.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۹۰

حاکمی است که آری باید بخدا توبه کرد و او را یاد آورد زیرا جز خدا کسی قدرت آمرزیدن ندارد، وَ لَمْ يُصَيِّرُوا با قید وَ هُمْ يَعْلَمُونَ مضمونش آن است که بعدا دانسته و از روی عمد بآن گناه دست نزنند و این می فهماند که اگر بار دیگر اشتباه کرده و گناه کردند باز توبه پذیرفته است.

از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است: اصرار آن است که بنده گناه کند و آمرزش نخواهد و به فکر توبه نباشد این است اصرار «۱» و روایت شده:

ابلیس پس از آنکه از خدا مهلت گرفت گفت: قسم به عزت تو تا فرزند آدم جان در بدن دارد از قلبش بیرون نخواهم رفت. خدا در جواب فرمود به عزت و جلالم قسم تا روح در بدن دارد توبه را از او نمی گیرم «۲».

در المیزان از مجالس شیخ از عبد الرحمن بن غنم نقل شده: این آیه درباره بهلول نباش (کفن دزد) نازل شد که کفن یکی از دختران انصار را دزدید و با همان مرده زنا نمود، آن گاه پیش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آمد، حضرت او را از خود دور کرد، رفت در کوهها ناله می کرد تا توبه اش پذیرفته شد. بنظر می آید جریان در آن روزها اتفاق افتاده و آیه با آن قضیه تطبیق کرده است و گرنه آیات عنوان شده یک جا نازل گشته اند.

۱۳۶- أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ این آیه بیان پاداش کسانی است که اوصاف آنها در دو آیه قبل گفته شد، «مغفرة» حاکمی است که گناهان خرد و ریز آنها مورد عفو است. وصف نهرها و اینکه چه چیز در آنها جریان دارد در (بقره/ ۲۵) گفته ایم و در سوره محمد آیه ۱۵

(۱)- تفسیر عیاشی.

(۲)- المحجۀ البيضاء ج ۷ / ۲۵.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۹۱

آمده است. این اعمال در سعادت دنیا نیز اثر دارد چنان که آمده: فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً نحل / ۹۷ ولی در این آیات فقط پاداش اخروی و جاودانی بیان شده است.

۱۳۷- قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ تاریخ برای آیندگان درسی بزرگ و عبرتی روشن است و همچون دارویی است که اثر آن بارها تجربه شده. این آیه روشن می کند که پیامبران گذشته نیز این مطالب را گفته اند ولی امت آنها در اثر تکذیب و سرپیچی چه گرفتاریها دیدند، مسلمانان باید از سرگذشت آنها پند گیرند.

«سیر در زمین» کاوش در حال گذشتگان است ظهورش آن است که دیار زیر و رو شده و املاک خالی آنها را به بینیم، شاید شامل شرح حال آنها نیز باشد.

۱۳۸- هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ این تقسیم به تناسب حال مردم است یعنی: این سخن نسبت به عموم مردم بیان بلیغ و راهنمایی به نظام طبیعت است ولی باهل تقوی که با احتیاط و حزم زندگی می کنند و روح پرهیز دارند، پند و موعظه است، مراد از «متقین به نظرم همان است که در آیه دوم بقره گذشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۹۲

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۹ تا ۱۴۵]

اشاره

وَلَا تَهْنُؤُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُوِّتْهُ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)

۱۳۹- سستی نگیرید و غمگین نشوید شما برترانید اگر اهل ایمان باشید.

۱۴۰- اگر به شما زخمی و شکستی رسید بآن قوم نیز زخمی مثل آن رسید. این روزها را میان مردم می گردانیم و تا خدا آشکار کند آنها را که ایمان آورده‌اند و از شما شهیدان بگیرد، خدا ظالمان را دوست ندارد.

۱۴۱- و تا خدا خالص گرداند آنها را که ایمان آورده‌اند و کافران را بتدریج زایل گرداند.

۱۴۲- آیا گمان دارید داخل بهشت شوید؟! حال آنکه خدا هنوز کسانی از شما را که جهاد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۹۳ کرده‌اند معلوم نکرده و استقامت کنندگان را معلوم ننموده است.

۱۴۳- شما پیش از آنکه مرگ را ملاقات کنید آن را آرزو می کردید پس آن را دیدید و بآن تماشا می کردید (چرا فرار کردید یا چرا اعتراض می کنید)!!

۱۴۴- محمد جز یک پیامبر نیست که پیش از او پیامبران آمده و در گذشته‌اند، پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما عقبگرد می کنید، هر که عقبگرد کند ضرری به خدا نمی زند خدا بزودی شاکران را پاداش می دهد.

۱۴۵- بر هیچ کس نیست که بمیرد جز باذن خدا نوشته‌ای است مدت دار، هر که پاداش دنیا بخواهد او را از آن می دهیم و هر که پاداش آخرت بخواهد او را نیز از آن می دهیم و حتما شکر گزاران را پاداش می دهیم.

کلمه‌ها

تهنوا: وهن به معنی ضعف روحی و جسمی است مراد از آن ضعف روحی است. «لا تهنوا» یعنی احساس ضعف نکنید، روحیه خود را از دست ندهید و سست شوید.

الاعلون: جمع اعلی به معنی برتر.

قرح: زخم. راغب گوید: بضم اول جراحی است از باطن مانند دمل و بفتح اول زخمی است که از خارج برسد. مراد از آن ظاهرا شکست است المنار آن را شامل قتل و جرح دانسته است.

نداولها: دول: گردیدن. «دال الایام: دارت» نداول: می گردانیم.

شهداء: جمع شهید. رجوع شود به «شرحها».

یمحص: محص: خالص شدن از عیب. تمحیص خالص کردن.

یمحق: محق: نقصان و زایل شدن تدریجی. لازم و متعدی آید.

تمنون: آرزو می‌کردید. تمنی: آرزو کردن (قاموس قرآن).

خلت: خلاء و خلو: خالی شدن در مورد گذشت زمان نیز بکار می‌رود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۹۴

اعقاب: عقب (بفتح اول و کسر دوم): پاشنه. جمع آن اعقاب. مراد از «رد بر اعقاب» بر گرداندن به حالت کفر است.

عقیبه: «انقلب علی عقیبه» یعنی: بر دو پاشنه خود بگردید. مراد از آن برگشتن به حالت اولیه است.

مؤجلا: به صیغه مفعول. به معنی معین و مدتدار است، اصل کلمه از اجل به معنی مدت است.

شرحها

آیات گذشته به حکم جمله معترضه میان آیات «احد» بود، در این آیات مقداری از واقعه جنگ «احد» بررسی شده و سیاق آنها نشان می‌دهد که پس از جنگ نازل گشته‌اند. گفته‌ایم شکست «احد» عواقب بدی بهمراه داشت، منافقان و یهود از موقعیت استفاده کرده باعث تزلزل روحیه مسلمانان می‌گشتند، سخنان ضد و نقیض بر سر زبانها بود. ضرورت ایجاب می‌کرد سر و صداها فرو نشانده شود.

در این آیات روشن شده اولاً غلبه و برتری بالاخره با مسلمانان است اگر مؤمن باشند. ثانیاً: کفار نیز از صدمه و تحمل خسارت بر کنار نبوده‌اند ثالثاً:

این شکست آموزنده بوده، نظام خلقت را به شما آموخت، عده‌ای در راه خدا کشته شده به مقام ارجمند شهادت نائل آمدند، مؤمنان خالص شدند و مسیرشان مشخص گردید، دانستند که باید تلاش کرد، با آرزو، کاری ساخته نمی‌شود. رابعاً: این دین دائمی هست، پیامبر در جهان باشد یا نباشد، باید از دین دفاع نمود.

۱۳۹- وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی از این شکست، روحیه خود را نیازید و محزون نشوید، حساب فقط حساب امروز نیست شما اگر بدستورهای خدا تسلیم شوید، بالاخره برتر و پیروز هستید. از وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ تا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ شش عُلَّتْ بیان شده که نباید تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۹۵

روحیه خود را از دست بدهید و نباید محزون باشید. اول وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ ... که گفته شد دوم آیه:

۱۴۰- إِنْ يَمْسَسِكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ در «احد» عده‌ای از مشرکان کشته و عده‌ای زخمی شدند. واقدی و ابن هشام عدد کشتگان را بیست دو نفر نقل کرده‌اند، چنان که فرموده: وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّوهُم بِأُذُنِهِ خُذُوا رِجَالَهُمْ شَائِرًا مِمَّنْ ظَهَرُوا أَنَّهُمْ كَافِرِينَ فَمِنْ حَتَمِ الْكُفْرَانِ لَا يَرْجُونَ عِذَابَ اللَّهِ الْعَظِيمِ آن‌گاه که مشرکان را باذن خدا می‌کشتید و مستأصل می‌کردید، علی‌هذا مشرکان نیز کشته و زخمی داده بودند، مراد از مثل در اینگونه موارد برابری نیست یعنی محلی برای احساس ضعف و حزن نیست زیرا مشرکان نیز مانند شما صدمه دیده‌اند «۱» عُلَّتْ سوم: وَتَلَمَّكَ الْأَيَّامُ نُدُوبُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِمَّنْ لَا يَلْعَلُ عَظْفًا لِيُطَهِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنِّي وَيُلْهِمَ اللَّهُ لِقَائَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَلَمَّكَ الْأَيَّامُ نُدُوبُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِمَّنْ لَا يَلْعَلُ عَظْفًا لِيُطَهِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنِّي وَيُلْهِمَ اللَّهُ لِقَائَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَلَمَّكَ الْأَيَّامُ نُدُوبُهَا بَيْنَ النَّاسِ عطف است بر عُلَّتْ محذوف که می‌شود درباره آن احتمالات زیاد داد، مثلاً می‌شود گفت: این روزهای شکست (و غلبه) را در میان مردم می‌گردانیم تا بدانید که کارهای جهان روی علل و اسباب می‌چرخد و کسانی پیروز می‌گردند که استقامت و تلاش داشته و از فکر خدادادی استفاده کنند و تا خداوند مؤمنان را از منافقان و مؤمنان با استقامت را از بی‌استقامتان بشناساند لذا نباید احساس وهن و اندوه کنید. عُلَّتْ چهارم:

وَيَخِذْ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَتَابِعُوا شُهَدَاءَ وَتَابِعُوا شُهَدَاءَ وَتَابِعُوا شُهَدَاءَ وَتَابِعُوا شُهَدَاءَ تا آنها در بهشت برین جای گیرند و سرمشق دیگران باشند و بگویند:

این دین با خون و جانبازی شهیدان بدست آمده باید در حفظ آن بکوشیم، در

(۱) - بقولی مراد آن است که: شما هم در «بدر» هفتاد نفر از آنها را کشتید ولی به نظر من، منظور نباشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۹۶

المیزان فرموده: در قرآن به مقتول در راه خدا «شهید» گفته نشده و آن از مستحدثات اسلامی است، پس مراد از «شهداء» در آیه شاهدان بر اعمال مردم هستند، در المنار هر دو وجه را گفته و وجه اول را ترجیح داده است. بهر حال مقتولین در راه خدا را شهید گفته‌اند که روز قیامت بر اعمال مردم شاهد خواهند بود و یا بعد از مرگ نعیم خدا را مشاهده می‌کنند و یا اینکه خدا و ملائکه باهل بهشت بودن آنها شهادت داده‌اند.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ شاید اشاره است که مقام شهادت بهر کسی نصیب نمی‌گردد، خدا فقط پاکان را باین امر می‌گزیند. عُلَّتْ پنجم و ششم آیه:

۱۴۱- وَلِيْمَحَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ وَ تَا مَؤْمِنَانَ رَا خَالصَ گِرْدَانِد وَ كِفَارَ رَا بَتَدْرِیج نَاقِص وَ زَايِل كِنْد، گويند مراد از تمحيص مؤمنين خالص کردن آنها از گناهان است، ولی ظاهراً مراد خالص کردن ایمان آنها از آلودگیهای شرک و کفر است چنان که فرموده: وَ لِيْمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ آل عمران/ ۱۵۴، آری مداوله و نشیب و فرازها همچون بوته طلا ایمان مؤمن را خالص و پاک می‌کند و توجه او را به خدا و دین می‌افزاید «۱».

و نیز، خدا در اثر مداوله کفار را بتدریج محو و زایل می‌کند، منظور آن نیست که کفار را از بین می‌برد، بلکه کفار در روز غلبه طغیان و ستم می‌کنند و در روز شکست مأیوس می‌گردند بدین وسیله آنچه از فضیلت و انسانیت در آنها وجود دارد بتدریج از بین رفته چیزی باقی نمی‌ماند، مثلاً معاویه روزی که با پدرش در برابر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله مغلوب شد بدروغ اسلام آورد، معلوم شد در بت پرستی استقامت نداشته است و آن روز که بر مسلمانان حاکم شد، ظلم و جور پیشه کرد،

(۱) موقعی که این قسمت از تفسیر را می‌نوشتیم روز ۳ ج ۲/ ۱۳۹۸ طرف ظهر در بافت کرمان در تبعید بودم، این تبعید و زجر فاصله مرا از ستمگران بیشتر کرده و تنفرم را بآنها افزوده است و این یک نوع خالص شدن ایمان من از دوستی ستم پیشگان است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۱۹۷

مختصر انسانیته هم که داشت از بین رفت و چنان محق و محو شد که امروز او را در ردیف مسلمانان بحساب نمی‌آورند. همچنین است ستمگران امروز. آری غلبه و شکست در مؤمنان آن اثر و در کفار این اثر را دارد.

۱۴۲- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ این آیه نظیر آیه ۱۲۴ بقره است و می‌گوید: مقرب شدن در درگاه خدا و اهل بهشت شدن، امتحان و ناگوارایی لازم دارد، مسئله این نیست که شما بر حقیق و باید غالب باشید بلکه باید در تنگناها بیفتید و مسلمان بودن را در میدان عمل پیاده کنید تا مجاهدان و استقامت کنندگان شناخته شود «و يعلم» تقدیرش «و ان يعلم»، و «واو» به معنی «با» است یعنی: هنوز خدا مجاهدان و استقامت کنندگان را آشکار و مشخص نکرده است. «الصابرین» شامل مجاهدان آنان که در مرکز جنگ ایستاده و فرار نکرده و خلاصه مطلق استقامت کنندگان در تقوی و راه خداست.

۱۴۳- وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ.

در شورای جنگی که در مدینه تشکیل شد، عده زیادی رأی دادند که از مدینه خارج شده و در بیرون با دشمن بجنگند، از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله به مؤمنین از نعیم و منازل بهشتی شهداء «بدر» خبر داد، بآن

نعمت راغب شده و گفتند: خدایا بما جنگی پیش آور تا در آن شهید شویم، خدا آن را در «احد» بآنها نشان داد ولی در این سخن ثابت نماندند مگر آنان که خدا خواست «۱» آیه در مقام ملامت می گوید: حالا که پیش از جنگ آرزوی شهادت می کردید.

(۱) تفسیر آلاء الرحمن،

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۹۸

پس چرا فرار کردید؟! جمله وَ أَنتُمْ تَنْظُرُونَ ظاهراً برای تأکید جمله قبلی است یعنی با مرگ روبرو شدید و بآن نگاه می کردید. ۱۴۴- وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ در روز «احد» مردی از مشرکان به نام «ابن قمنه» صورت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را با سنگ زخمی کرد، حضرت بگودالی افتاد، بعضی فریاد کشیدند که: محمد کشته شد، این فریاد، مسلمانان را مأیوس کرد. انس بن نصر چند نفر از مهاجران و انصار را دید که دست از جنگ کشیده‌اند گفت: چرا چنین کرده‌اید؟! گفتند:

رسول خدا کشته شد. گفت: زندگی را بعد از او چه می کنید؟! بمیرید در آن راهی که او مرد، سپس حمله کرد و کشته شد «۱» آیه می گوید: محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فقط یک نفر پیغمبر است، پیش از او پیامبران دیگری از دنیا رفته‌اند که اگر او بمیرد یا کشته شود شما نباید از دینتان بر گردید. یعنی: دین بسته به وجود پیامبر نیست که از کشته شدن او پراکنده شوید، بلکه او بنیانگذار است دین ماندنی است پیامبر بماند یا نماند، هر که از دین بر گردد به خدا ضرری ندارد و هر که پایدار باشد پاداش شکر گزاران دریافت می کند آری: وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

۱۴۵- وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُؤَجَّلاً «۲» این آیه تسلیتی است بر مؤمنان و جوابی است بر آنان که می گفتند: اگر ما حق بودیم در اینجا کشته نمی شدیم و یا می گفتند: اگر کشته شدگان بجنگ نمی رفتند کشته نمی شدند چنان که عن قریب خواهد آمد. آیه می گوید: کشته شدگان

(۱) سیره ابن هشام غزوه «احد».

(۲) کتابا می شود حال باشد از بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی در حالی که اذن خدا مکتوب معینی است و یا مفعول مطلق فعل محذوف باشد یعنی «کتب کتابا مؤجلاً».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۱۹۹

با اذن و تقدیر خدا (و در راه خدا) کشته شدند، مقدر بود که کشته بشوند «۱» آن گاه جمله: وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ بیک قاعده کلی اشاره می کند و آن اینکه: انسان در تلاش خودش بی بهره نیست، خواست و نیت هر کس هر چه باشد به آن می رسد دنیا یا آخرت.

نتیجه اینکه: کشتگان شما آخرت را خواستند و پاداش خدایی نائل آمدند دیگر جای نگرانی و حسرت نیست سَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ حاکی است هر که این حسابها را بدانند و تسلیم شود پاداش خدایی خواهد دید.

(۱) - نهایت مقدمات کشته شدن را گاهی خود انسان فراهم می آورد چنان که در جنگ احد، ولی در هر حال مردن و کشته شدن باذن خداست.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۲۰۰

اشاره

وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷) فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)

۱۴۶- چه بسا پیامبرانی که بسیاری از مردان خدا همراه او (با دشمن) جنگیدند، در برابر صدمه‌ای که در راه خدا بآنها رسید، سستی نگرفتند، از جهاد ناتوان نگشتند، بدشمن تذلل نمودند، خدا صابران را دوست می‌دارد.

۱۴۷- سخنشان جز این نبود که گفتند: پروردگارا از گناهانمان و از اسرافمان در امر جهاد در گذر، قدمهای ما را استوار گردان و ما را بر کفار پیروز فرما.

۱۴۸- در نتیجه خدا بآنها پاداش دنیا و پاداش نیک آخرت را داد، خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

کلمه‌ها

کاین: چه بسیار. لفظی مرکب از کاف تشبیه و «ای».

ربیون: ربی و ربانی کسی است که پیوسته متوجه به خدا و مستقیم در راه خدا باشد. (مردان خدا).

وهنوا: فَمَا وَهَنُوا یعنی سست نشدند و روحیه خود را نباختند.

استکانوا: کین (بفتح اول): خضوع. استکانت به معنی تذلل و خضوع، مراد از آن ظاهراً تذلل بدشمن است. تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۲، ص: ۲۰۱

اسرافنا: سرف و اسرافا به معنی تجاوز از حد است، اسراف طرف افراط، سرف طرف تفریط است.

ثبت اقدامنا: ثابت کن قدمهای ما را. کنایه از استقامت است.

انصرنا: پیروز گردان ما را.

شرحها

در این آیات یاد آوری شده که: تنها شما نیستید در رکاب پیغمبر جنگیده و متحمل صدمه شدید، بلکه در گذشته بسیاری از مردان

خدا در راه خدا در رکاب پیامبران جنگیدند و استقامت نموده موفق گردیده‌اند، اینک آیات:

۱۴۶- وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا غرض از «وهن» باختن

روحیه و از «ضعف» عاجز شدن و دست کشیدن از جهاد و از «استکانت» تذلل در مقابل دشمن است یعنی در برابر صدمه‌ای که در

راه خدا دیدند سست نشدند، از جهاد تست نکشیدند و بدشمن التماس نکردند، روایت شده پس از بر هم خوردن وضع میدان

«احد» بعضی به فکر افتادند از «عبد الله بن ابی منافق» بخواهند که از ابو سفیان بر آنها امان بگیرد، مرحوم بلاغی در آلاء الرحمن

فرموده: بعید نیست که وَمَا اسْتَكَانُوا اشاره بآن باشد.

در نتیجه محبوب خدا شدند که وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.

۱۴۷- وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ این دعا نشان

می‌دهد که آنها شکست را از دو جهت می‌دانستند یکی گناهان گذشته، دیگری سهل انگاری و تعدی در پیش برد وضع میدان

جنگ. لذا پس از شکست، اول آمرزش گناهان را خواسته‌اند دوم مغفرت خطا کاری و عدم تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۰۲ استقامت در میدان را اِشِرَافَنَا فِی اَمْرِنَا همان است. اتفاقاً شکست میدان «احد» نیز دو وجه داشت یکی گناهان گذشته که در آیات ۱۳۰-۱۳۵ بررسی شد و خواهد آمد که: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ اِنْتِمَا اسْتَرْزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا دیگری خالی گذاشتن سنگر کوه «عینین» از طرف تیر اندازان.

بهر حال: این دعا پی بردن بعلل شکست و استمداد از مقام ربوبیت در جبران آن است.

۱۴۸- فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ یعنی: در نتیجه خدا در دنیا پیروزشان گردانید، مدافعان شرک را کنار زدند، و هم ثواب نیکوی آخرت را بآنها داد، زیرا که نیکوکار شدند و نیکوکاران مورد الطاف و عنایات خدا هستند. «حسن» در اینجا اسم است به معنی نیکو و صفت ثواب می‌باشد، اشاره بآنکه ثواب آخرت بهتر از ثواب دنیا است.

نکته‌ها

این آیات مخصوص بعصر نزول قرآن نیست، مسلمانان امروز اگر علل عقب ماندگی را خوب بررسی کنند خواهند دید دو علت باعث نکبت آنهاست یکی گناهی که مرتکب شده و می‌شوند، دیگری عدم پیروی از اصول قرآن در پیشرفت دنیوی راه دادن اجانب بدرون جامعه خود و پیروی از طاغوتها. آری.

گر توبه کرده باز به قرآن عمل کنیم عزت بگیرد از کف ذلت زمام ما امروز که ۲۰ رمضان المبارک ۱۳۹۸ می‌باشد روزنامه‌ها خبر مرگ «جومو- کنیاتا» رئیس جمهوری «کنیا» را پخش کرده‌اند «۱» روزنامه کیهان از او نقل

(۱) مملکتی است در افریقا واقع در جنوب سودان، مذهب نیمه اسلام و نیمه مسیحی. [.....]

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۰۳

می‌کند که گفته بود: هنگامی که مبلغان مسیحی بافریقا پا گذاشتند ما افریقایی‌ها صاحب زمینی بودیم و آنان فقط انجیل را داشتند بما یاد دادند که با چشمهای بسته دعا کنیم وقتی که چشمان خود را باز کردیم زمین مال آنها شده بود و ما فقط انجیل را داشتیم. از اینگونه انجیل بدستها در ممالک مسلمان زیاد است، بتوسط زعمای باصطلاح اسلامی که خود در ممالک اروپا و امریکا آنها را تربیت کرده‌اند ممالک اسلامی را تاراج می‌کنند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۰۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذَوْكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹) بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰) سَنَلْقَىٰ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا وَاهُمُ النَّارُ وَ بَشَسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱) وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِأِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَعِمَ لِكَيْلًا تَحْزِنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْعَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَعْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ

لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴) إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۲۰۵

- ۱۴۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از کفار فرمان ببرید شما را بگذشته‌هایتان (کفر) باز می‌گردانند و زیانکار باز می‌گردید.
- ۱۵۰- (از آنها فرمان نبرید) که خدا یار شماست و او بهترین یاری کنندگان است.
- ۱۵۱- بزودی در دل کسانی که کافر شده‌اند هراس می‌افکنیم زیرا چیزی را که خدا بر آن دلیل نفرستاده به خدا شریک کرده‌اند، جایشان آتش است و جایگاه ستمکاران بد جایگاهی است.
- ۱۵۲- خدا وعده خویش را (درباره نصرت) به شما راست کرد آن دم که باذن وی آنها را می‌کشید، تا وقتی که از تصمیم خود دست کشیدید و اختلاف کردید و نافرمان شدید بعد از آنکه خدا چیزی را که دوست داشتید به شما نشان داد بعضی از شما دنیا را می‌خواست و بعضی آخرت را می‌خواست، سپس شما را از کشتن آنها باز داشت تا امتحانات کند و از شما گذشت خدا بر مؤمنان احسانگر است.
- ۱۵۳- آن دم که پراکنده می‌شدید و به کسی اعتنا نمی‌کردید، پیغمبر در گروه آخر مانده شما را می‌خواند، پس غمی را بجای غمی به شما رسانید تا بر غلبه‌ای که از شما فوت شد و بر مصیبتی که رسید محزون نباشید، خدا بآنچه می‌کنید دانا است.
- ۱۵۴- عاقبت بعد از آن غم آرامشی بر شما نازل کرد، خوابی که گروهی از شما را می‌گرفت، و گروهی که فکر خود محزون‌نشان کرده بود، درباره خدا گمان ناحق، گمان جاهلیت می‌کردند، می‌گفتند: آیا چیزی از غلبه برای ما هست؟
- بگو: همه کارها با خداست، در ضمیر خود چیزی را پنهان می‌کنند که بر تو اظهار نمی‌کنند، می‌گویند: اگر چیزی از یاری خدا با ما بود در اینجا کشته نمی‌شدیم، بگو اگر در خانه‌های خویش بودید (باز) کسانی که بر آنها قتل مقرر شده بود به قتلگاه خود می‌آمدند، و تا خدا آنچه را در سینه دارید امتحان کند و آنچه در قلب دارید خالص گرداند، خدا بآنچه (مکنونات) در سینه‌ها هست دانا است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۲۰۶
- ۱۵۵- آنان که از شما روز تلاقی دو گروه، برگشتند شیطان آنها را در اثر بعضی گناهان که کرده بودند، لغزاید، خدا از گناه آنها در گذشت، که خدا آمرزنده و بردبار است.

کلمه‌ها

- اعقابکم: جمع عقب به معنی پاشنه پا، مراد از رد بر اعقاب عقبگرد کردن و برگشتن بحالت اولی (کفر) است.
- تنقلبوا: انقلاب: انصراف و برگشتن. اصل آن قلب به معنی برگرداندن است.
- مولاکم: مولی به معنی سرپرست و مددکار است، اصل آن «ولی» به معنی نزدیکی است.
- رعب: ترس. دستپاچگی.
- سلطان: دلیل. تسلط بمعنای معجزه نیز آمده که دلیل بخصوصی است.
- ماوی: جایگاه. اسم مکان است از «اوی» که به معنی نازل شدن و منضم شدن می‌باشد.
- مثوی: ثواب: اقامت. مثوی: اقامتگاه. مصدر میمی نیز آید، به معنی اقامت.
- تحسونهم: حس (بفتح اول): کشتن «حسه حسا: قتله و استأصله».

فشلتم: فشل (بر وزن جیل) ضعف و ترس است منظور در اینجا ضعف تصمیم و برگشتن از آنست چنان که در آیه ۱۲۲ گذشت. صرفکم: صرف: برگرداندن. حال بحال کردن را نیز صرف گویند.

تصعدون: اصعاد: رفتن در زمین هموار. صعود بالا رفتن. بقولی اصعاد به معنی صعود است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۰۷

تلون: تلون در اینجا به معنی میل و التفات و توجه است «لوی یده- رأسه» یعنی دستش و سرش را چرخانید.

اخراکم: اخری: آخر مانده. آن مؤنث آخر است یعنی گروه آخر مانده.

اثابکم: ثوب: رجوع. اثابه: رجوع دادن. آن در پاداش دادن آید و گاهی در کیفر دادن.

غم: اندوه. در اصل به معنی پوشاندن است. اندوه را غم گویند که سرور و حلم را می‌پوشاند.

اهمتهم: هم در اینجا به معنی حزن و اضطراب است.

امنه: امن، امان و امنه به معنی ایمنی و آرامش قلب است.

نعاس: خواب خفیف.

برز: بروز به معنی ظهور و آشکار شدن، بر از به معنی فضای خالی است.

مضاجع: ضجع: دراز کشیدن. مضجع: محل دراز کشیدن، جمع آن، مضاجع است (خوابگاهها).

یمحص: تمحیص: خالص کردن. محص: خالص شدن.

استزلهم: زلل: لغزیدن. استزال: لغزش دادن.

حلیم: بردبار. از اسماء حسنی است.

شرحها

در ادامه بررسی جنگ «احد» در این آیات تذکر داده شده که به سمپاشی کفار و منافقان اهمیت ندهید، خدا یار و پشتیبان شماست از این شکست بهراس نیافتید، کفار با این پیروزی مختصر که بدست آوردند باز از شما می‌ترسند که خدا خوف را بر آنها مستولی خواهد کرد، آن گاه یاد آوری شده که علت شکست خود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۰۸

شما بودید، در میان شکست باز نمونه‌های درخشان رحمت با شما بود، و در آخر روشن شده که علت فرار مسلمانان، گناهان قبلی آنها بود.

۱۴۹- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُزِدُواكُمْ عَلَىٰ أَغْقَابِكُمْ فَتَنَفَلُوا خَاسِرِينَ به نظر می‌آید: بدنبال شکست «احد» گروهی از منافقان و یهودیان مدینه شروع به فتنه انگیزی کرده و می‌گفتند: از این شکست عبرت گیرید و بطرف کفار مکه و دین آنها بر گردید چنان که در مجمع البیان آمده است. خدا هشدار می‌دهد که اگر از آنها فرمان برید شما را بشرک و کفر باز می‌گردانند و زیانکار می‌شوید. مراد از «رد بر اعقاب» عقبگرد بکفر است.

۱۵۰- بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ خدا یار شما و بهترین یاری کنندگان است پس، از منافقان و مشرکین و کفار مکه یاری مجوئید.

۱۵۱- سَيَنْلِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ این جمله وعده می‌دهد که خدا رعب را بر کفار مستولی خواهد کرد یکی از مصادیق نصرت خدا آن بود، چنان که ابو سفیان از «روحاء» می‌خواست به مدینه برگردد ولی ترسید و برنگشت. چنان که خواهد آمد. علت استیلاء خوف آن است که: بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا آنها بدون دلیل چیزهایی را (بتها) به خدا شریک قرار می‌دادند و در آخرت اهل آتش خواهند بود وَ مَاوَاهُمُ النَّارُ وَ بَشَسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ آری اقامتگاه ظالمان، بد اقامتگاهی است.

این آیه نشان می‌دهد: آنان که بغیر خدا تکیه کرده‌اند در هراس و ترس خواهند بود بخلاف آنها که به خدا اعتماد دارند اَلَا بِذِكْرِ

اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ.

۱۵۲- وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۰۹

آیه اشاره باول جنگ است که پرچمداران کفار بدست امیر المؤمنین علیه السلام و دیگران کشته شدند، مسلمانان بر کفار حمله کرده، کفار رو بفرار گذاشتند، مسلمانان آنها را بزمین می ریختند و آن باذن و تأیید خدا بود.

حَتَّى إِذَا فَتِنْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ جَوَاب «اذا» در اینجا محذوف است مثل «غلبتم رفع عنکم النصر» یعنی وقتی که از تصمیم خود برگشتید و در کار جنگ با هم اختلاف کردید و سفارش پیامبر را نادیده گرفتید، مغلوب گشتید. این هر سه جمله بآن پنجاه نفر تطبیق می کند که به فرماندهی عبد الله بن جبیر در سنگر «عینین» بودند آنها چون فرار کفار را دیدند به فکر غنیمت گرفتن افتادند و با فرمانده خود به منازعه پرداختند و دستور اکید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که فرموده بوده بهیچ وجه از موضع خود دور نشوید نادیده گرفتند و فقط دوازده نفر با عبد الله ماندند. سواره نظام دشمن حمله کرده و آنها را شهید نمود و از پشت سر بر مسلمانان تاخت، مسلمین محاصره شدند، وضع میدان عوض گردید.

مِنْ بَعِيدٍ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ بدنال آن که خدا به شما غلبه را که دوست داشتید نشان داد، در آن وقت بعضی از شما دنیا را می خواست که سنگر را رها کردند و بعضی آخرت می خواستند که در موضع خود ماندند ولی فایده نداشت، ضمناً معلوم می شود که علت همه اینها حب دنیا بوده است. ثُمَّ صَيَّرَكُمُ عَنْهُمْ لِيُتْلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ظاهراً «ثم» مربوط است به «تحسونهم» یعنی: آنها را باذن خدا می کشتید سپس در اثر فشل و نزاع و عصیان، خدا شما را از قتل آنها باز داشت و در آن باز داشتن امتحان دیگری پیش آمد و معلوم شد کدام از جان گذشته و کدام اهل فرار هستند، علی هذا لام در «لیتلی» به معنی غایت است، ولی هر چه بود خدا از خطایان در گذشت که خدا بر مؤمنان احسانگر است. تفسیر

احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۱۰

۱۵۳- إِذْ تُصِيبُكُمُ الْعَارِضَاتُ وَ لَا تُلَوُّونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ «تصعدون» بقرینه جمله بعدی به معنی فرار کردن است یعنی یاد کنید وقتی که فرار می کردید و به کسی توجه نمی کردید، پیامبر در آخرین قسمت فرار کنندگان (یا در آخرین دسته که مقاومت می کردند) شما را بطرف خود می خواند.

نقل است که آن حضرت فریاد می کشید

«ارجعوا الی عباد الله ارجعوا الی انا رسول الله»

ظاهراً این فرار بدون توجه به دیگری، آن گاه بود که از پشت سر مورد حمله قرار گرفتند و یا آن وقت که بعضی فریاد کشیدند: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَشْتَهُ شَدَّ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ.

می شود گفت: «فاء» فقط برای ترتیب است نه نتیجه و می شود گفت: نتیجه و لَقَدْ عَفَا است، مراد از «غما» اندوه ندامت بر مخالفت رسول خدا و بر فرار از جنگ، و مراد از «بغم» غصه فوت غلبه و غصه کشتگان و زخمیان است ما فَاتَكُمْ پیروزی و غنیمت بود که از دست رفت ما أَصَابَكُمْ کشته شدن و زخمی شدن است که وارد گردید، یعنی: پس از آن همه هزیمت خدا از فضل خود غصه ندامت را بعوض غصه فوت نصرت به شما داد تا بر پیروزی از دست رفته و بر قتل و زخم پیش آمده محزون نباشید. معلوم است که اندوه اول که از شکست و کشتگان داشتند مذموم و اندوه دوم پسندیده بود «۱» وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ حاکی است که در کوه بطرف آن حضرت برگشته و مستحق رحمت شده اند و در واقع توبه کرده اند.

۱۵۴- ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعِيدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نِعَاساً يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ خَوَابٍ سَبَبِ آرَامِشِ بَاطِنِ وَ غَفَلْتُمْ مِنْكُمْ أَنْتُمْ أَنْتُمْ قَلْبِشِ مَضْطَرَبِ است خوابش نمی برد، آنکه خوابش مستولی شد بآرامش رسیده است، صریح آیه است که

دوم: مسئله امتحان و آزمایش است خدا می‌خواست از افکار و ادعاها که تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۲۱۳ داشتید آزمایش بشود و در میدان عمل پیاده گردد، چون ادعاها در عمل پیاده شوند بعضی‌ها مصداق: *فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ ...* و بعضی‌ها مصداق *لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ ...* می‌گردند و هر یک به نتیجه کار خود می‌رسند.

سوم: اینکه بوسیله این قربانیها راهتان مشخص و ایمانتان از آلودگیهای شرک خالص می‌گردد. هر چه با زحمت بدست آیند محبوبتر می‌شود توحید خالص آن است که در راه آن خون نثار شود *وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ* آری خدا از اول بدرون دلها آگاه است ولی باید آنها در میدان عمل آزمایش شوند تا هر کس به نتیجه عمل خود برسد. کار با آرزو، درست شدنی نیست.

۱۵۵- *إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ*.

مقصود از «الجمعان» دو گروه مؤمنان و کفار می‌باشند که در «احد» با هم گلاویز شدند، این آیه روشن می‌کند که علت فرار فراریان گناهی بود که قبلا مرتکب شده بودند و شیطان از آن راه در آنها نفوذ کرد (معلوم می‌شود گناه گذشته در هموار نمودن راه گناه آینده مؤثر است). ولی خدا آن گناه را که مرتکب شدند بخشید چون او آمرزنده و بردبار است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۲۱۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۶ تا ۱۶۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸) فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) إِنَّ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰)

۱۵۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما مانند آن کسان نباشید که کافر شدند و درباره هم قبیله‌های خود که سفر می‌کنند یا جنگجویان می‌شوند، می‌گویند: اگر پیش ما بودند نه می‌مردند و نه کشته می‌شدند، تا خدا این را در دل آنها حسرتی کند خداست که زنده می‌کند و می‌میراند و خدا بآنچه می‌کنید داناست.

۱۵۷- راستی، اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید آمرزش و رحمت خدا از آنچه مردم جمع می‌کنند (برای شما) بهتر است. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۲۱۵

۱۵۸- و راستی اگر بمیرید یا کشته شوید بسوی خدا محشور می‌شوید.

۱۵۹- در اثر رحمت خدا بآنها ملایم (مهربان) شدی اگر بد خلق و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند، آنها را ببخش و بر ایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنها مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا اعتماد و توکل کن که خدا متوکلان را دوست می‌دارد.

۱۶۰- اگر خدا یاریتان کند کسی بر شما پیروز نخواهد شد و اگر شما را رها سازد (خوار کند) کیست که پس از او یاریتان کند پس مؤمنان بر خدا توکل کنند.

ضربوا: ضرب: زدن. ضربت در ارض به معنی مسافرت کردن است.
 غزی: غزو: خارج شدن بجنگ. غازی: جنگجو جمع آن غزاه و غزی است.
 حسرة: حسرت: اندوه و غم است بر آنچه از دست رفته. حسر در اصل به معنی کشف و انکشاف است.
 تحشرون: حشر: به معنی جمع شدن است.
 لنت: لین: نرمی. خواه در اجسام باشد یا نرمی خلق.
 فظ: بد خلق. آن در اصل آب شکمبه حیوان است که نوشیدنش بسیار سخت است.
 انفضوا: فض: شکستن و پراکندن. انفاض: پراکنده شدن است.
 شاورهم: مشورت کن با آنها. شور در اصل به معنی بیرون آوردن و مشورت خارج کردن رأی از مستشار است.
 عزمت: عزم: تصمیم گرفتن. قصد و اراده است.
 توکل: اگر با «علی» باشد به معنی اعتماد و اگر با «لام» به معنی قبول و کالت است.
 تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۱۶

شرحها

منافق و کافر که بمعاد عقیده ندارد، بزندگی دنیا سخت پای بند است و مرگ را خسران و بدبختی می‌داند، بر خلاف مؤمن که شهادت در راه خدا بزرگترین افتخار او است، در این آیات به مؤمنان سفارش شده که از منطبق منافق پیروی نکنند و بر کشتگان راه خدا دریغ نخورند، مرگ در راه خدا افتخار است نه خسران. سپس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله توصیه شده که با یارانش همبستگی داشته و با آنها در کارها مشورت کند و بر آنها سخت نگیرد و بموقع تصمیم، بر خدا اعتماد نماید.
 ۱۵۶- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غَزَى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا.

این یک حکم کلی درباره کافر و منافق است چون کسی از آنها در مسافرت بمیرد یا در جنگ کشته شود، گویند: اگر بسفر و یا جنگ نمی‌رفت این وضع پیش نمی‌آمد حال آنکه این اشتباه است این فکر و گفته جز حسرت و اندوهی بر آنها نیست سفر و حضر دخالته در مرگ ندارند لذا فرموده: لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ خدا می‌خواهد این منطبق غلط را بر آنها حسرت و عذاب روحی گرداند. حق آن است که حیات و مرگ در دست خداست و خدا بکار شما داناست لذا زنده ماندن با کفر و نفاق بضرر شخص و کشته شدن در راه خدا بنفع او است. کلمه «اخوان» راجع بهم قبیله بودن است و گرنه کافر با مومن برادر نیست.

۱۵۷- وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ.

چه منطبق مقدسی؟! یعنی اگر در راه خدا کشته شدید و یا در آن راه باجل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۱۷

خود مردید، آمرزش و رحمت خدا که نصیب شما خواهد شد، از آنچه مردم جمع می‌کنند و بخاطر آن دلخوشند، بهتر است دیگر چرا اندوه شهیدان را می‌خورید؟! ۱۵۸- وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ گر چه مرگ و قتل در این آیه اعم از آن است که در راه خدا باشد یا نه ولی چون خطاب بمسلمانان و در مورد «احد» است ظاهرا مراد هر دو در راه خدا بودن است. به نظر این آیه تأکید آیه سابق است یعنی مرگ و قتل در راه خدا را خسران ندانید زیرا که در این مرگ و قتل بسوی خدا جمع می‌شوید و آن صلح و سعادت شماست.

در آیه اول «قتلتهم» در اول آمده زیرا که راجع بوضع «احد» موضوعیت داشته و «متّم» در درجه دوم است ولی در این آیه که «متّم» اول آمده نظر به طبیعی بودن آن است و الله اعلم.

۱۵۹- فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَظَّ كَسَى است که بد خلق و سختگیر باشد، چون علت شکست «احد» اشتباه مسلمانان بود، جا داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگر به آنها نرمش نشان ندهد، خدا در اینجا فرماید: اشتباهی است شده، خدا آنها را آمرزیده، تو هم همان ملایمت و عطوفتی را که داشتی ادامه بده، چون ملایمت بهترین عامل برای جمع کردن آنهاست و اگر از اول سخت گیر بودی از اطرافت پراکنده شده بودند.

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.

یعنی از تقصیرشان در گذر، برای آنها از خدای مغفرت بخواه، و در کارهایت با آنها مشورت کن، و چون (پس از شور) تصمیم گرفتی بر خدا اعتماد کن که خدا اعتماد کنندگانش را دوست می‌دارد. راجع به «شوری» در سوره شوری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۱۸

ان شاء الله تعالی سخن خواهیم گفت.

۱۶۰- إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.

در آیه گذشته خطاب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در این آیه به عموم دستور داده شده که به خدا اعتماد کنند و بوعده‌های او اطمینان داشته باشند، علت توکل آنست که اگر خدا بگروهی یاری کند هیچ کس بر آنها پیروز نخواهد شد و اگر خدا گروهی را خوار گرداند کسی یاریشان نتواند کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۱۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۱ تا ۱۶۴]

اشاره

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغَلَّ وَ مَنْ يُغَلَّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱) أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئس المصيرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳) لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴)

۱۶۱- هیچ پیامبر را نرسد که خیانت کند، هر که خیانت کند، خیانت شده را با خود در روز قیامت می‌آورد، سپس بهر کس آنچه کرده تماما داده می‌شود و آنها مظلوم نمی‌شوند

۱۶۲- آیا پس آن کس که پیرو رضای خداست مانند کسی است که قرین سخت خدا شده و جایگاهش آتش و بد سرانجامی است؟!؟

۱۶۳- برای آنهاست درجاتی در نزد خدا و خدا بآنچه می‌کنند بیناست.

۱۶۴- خدا بر مؤمنان تفضل فرمود آن گاه که در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کرد که آیات خدا را بر آنها می‌خواند و پاکشان می‌کند و کتاب و حکمت تعلیمشان می‌دهد و حقا که پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

یغل: غلول (بر وزن علوم): خیانت. (قاموس قرآن).

توفی: توفی از باب تَفَعَّلَ به معنی اخذ بطور تمام و فعل مجهول آن به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۲۰ تمام داده شدن است.

رضوان: رضا، رضوان و مرضاء به معنی خوشنودی است.

سخط: (بر وزن فرس و قفل): غضب شدید که موجب عقوبت است.

مأوی: جایگاه. آن از «اوی» به معنی نازل شدن و انضمام است.

مصیر: صیر: رجوع، انتقال و تحوّل. مصیر در اینجا اسم مکان است یعنی محلّ انتقال و تحوّل (سرانجام). انسان پس از دیدن تحولات بالاخره بجهنّم منتقل می‌شود نعوذ باللّٰه منها.

من: منّت در اینجا به معنی نعمت است و آن در اصل به معنای قطع است (قاموس قرآن).
یزکیهم: تزکیه: پاک کردن است.

شرحها

خلاصه آیات فوق آنست که: شکست «احد» از جانب مسلمانان بود، نمی‌شود گفت (نعوذ باللّٰه) پیغمبر در این کار خیانت کرده و عدّه‌ای را بکشته شدن داده است، او پیوسته پیرو رضای خداست، خدا او را بر مؤمنان تفضّل فرموده است که از ضلالت نجاتشان داده و از آلودگی‌ها پاکشان گرداند. او پیرو رضای خداست، ولی خائن قرین غضب خدا می‌باشد.

۱۶۱- وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلُّ وَ مَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

این آیه دو حکم کلی را بیان می‌کند اول اینکه هیچ پیامبری خیانت نمی‌کند، پیامبران معصومند خیانت از آنها معقول نیست. دوم: هر که در چیزی خیانت کند همان را روز قیامت با خود می‌آورد (تا گواه خیانت او باشد) از ابن عباس و سعید بن جبیر و در روایت مجهول از حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۲۱

نقل شده: قطیفه‌ای از غنائم «بدر» مفقود شد، بعضی احتمال دادند که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آن را برداشته است، آیه در ردّ آن نازل گردید. اولاً آیه درباره «احد» است ثانیاً این نقلها بسیار بعید می‌باشد در المنار و مجمع البیان روایتی نقل شده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از خیانت کردن نهی فرمود و اینکه شخص خائن، شتر و اسب خیانت شده را روز قیامت با خود خواهد آورد و چون روایت از ابو هریره بود از نقلش منصرف شدم.

ظهور آیه آنست که: چیز خیانت شده را با خود خواهد آورد، ممکن است اشاره به معلوم شدن خیانت باشد و اللّٰه العالم. ثُمَّ تُوَفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ یعنی: هر کس (از جمله آن خیانت کننده) اعمّ از آنکه نیکوکار باشد یا بدکار، عملش باو تمام و کمال داده می‌شود نه نیکوکار مظلوم می‌شود که پاداش کم دریافت کند و نه بدکار، که کیفر فزون به بیند. مقتضای عدل همین است.

۱۶۲- أَ قَمِنَ اتَّبِعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ:

یعنی: آن کس که تابع رضای خداست با آن کس که قرین غضب خداست یکسان نیست، علی هذا رسول خدا که تابع رضای خداست نمی‌شود خیانت کند و قرین غضب خدا گردد قیاس مع الفارق است.

۱۶۳- هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ.

این درجات برای کسانی است که تابع رضای خدا باشند درباره بدکاران درکات گفته می‌شود إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ نَسَاءً / ۱۴۵ و اگر هر دو گروه مراد باشد لا بد از باب تغليب است.

تقدیر آیه «هم ذو درجات» است ممکن است پس از بازگشت اعمال و لا- حق شدن بابدان، خود انسانها درجات باشند ولی در آیات دیگر لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۲۲

انفال/ ۴ وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا انعام/ ۱۳۲ آمده جمله وَ اللّٰهُ بِصَیْرِیْ بِمَا تَعْمَلُوْنَ حاکمی است که درجات به تناسب اعمال خواهد بود. وَ لِلآخِرَةِ اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ اَكْبَرُ تَفْضِیْلًا اسراء/ ۲۱ مراد از عِنْدَ اللّٰهِ ظاهراً خلود است.

۱۶۴- لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ بَعَثَ فِیْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَكِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلِ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ.

نظیر این آیه در سوره بقره (آیه ۱۲۹ و ۱۵۱) گذشت بآنجا رجوع شود مراد از «الکتاب» احکام شریعت و از «الحکمة» اخلاقیات است که بانسان درک و معرفت می‌دهند، از باب نامگذاری سبب باسم مسبب «ان» مخفف «ان» است مراد از آیه آن است که: وجود پیامبر نعمت بزرگی است برای هدایت و پاک شدن و تکامل نمی‌شود درباره او بد بین بود که نعوذ باللّٰه به مردم خیانت کرده باشد، در آیه:

هُوَ الَّذِیْ بَعَثَ فِی الْاُمَمِیْنَ رَسُوْلًا مِنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ ... جمعه/ ۲ بجای «من انفسهم» «منهم» آمده است به نظر می‌آید مراد از آن همجنس بودن و بشر بودن است زیرا بهره کامل در صورتی است که رسول با امت خود هم جنس باشد، این کلمه شامل هم زبان بودن و هم قوم بودن نیز هست نسبت به کسانی که پیامبر ابتداء از میان آنها برخاسته است، در آیه ۸ سوره انعام روشن شده که اگر پیامبر فرشته هم بود لازم بود به صورت بشر باشد و در آیه ۹۵ سوره اسراء آمده: اگر ساکنان زمین و فرشتگان بودند پیامبران نیز از ملائکه می‌شد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۲۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۵ تا ۱۷۱]

اشاره

أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُّصِیْبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلِهَا قُلْتُمْ اِنَّا اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ (۱۶۵) وَ مَا أَصَابَكُمْ یَوْمَ التَّنٰی الْجُمُعَانِ فِیْذَنْ اللّٰهِ وَ لَیَعْلَمُ الْمُؤْمِنِیْنَ (۱۶۶) وَ لَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ نَافَقُوْا وَ قِیْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوْا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ أَوْ اذْفَعُوا قَالُوْا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِیْمَانِ یَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَیْسَ فِی قُلُوْبِهِمْ وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا یُکْتُمُوْنَ (۱۶۷) الَّذِیْنَ قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ وَ قَعِدُوْا لَوْ اَطَاعُوْنَا مَا قُتِلُوْا قُلْ فَادْرَؤْا عَن اَنْفُسِكُمْ الْمَوْتَ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ (۱۶۸) وَ لا- تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوْا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُزَفُّوْنَ (۱۶۹)

فَرِحِیْنَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبِشِرُوْنَ بِالَّذِیْنَ لَمْ یَلْحَقُوْا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اِلَّا- خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا- هُمْ یَحْزَنُوْنَ (۱۷۰) یَسْتَبِشِرُوْنَ بِنِعْمَةِ اللّٰهِ وَ فَضْلِ وَ اَنَّ اللّٰهُ لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ (۱۷۱)

۱۶۵- آیا و چون مصیبتی به شما رسید، حال آنکه دو برابر آن را به کفار رسانده‌اید، گفتید: این از کجاست؟ بگو: آن از جانب خودتان است، خدا بر همه چیز تواناست.

۱۶۶- آنچه به شما روزی که دو گروه تلاقی کردند، رسید باذن خدا بود و تا مؤمنان را شناخته کند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۲۴

۱۶۷- و تا معلوم کند آنها را که منافق شده‌اند، بآنها گفته شد: بیائید در راه خدا بجنگید و یا از حریم خود دفاع کنید، گفتند: اگر (اینکار را) جنگی می‌دانستیم از شما پیروی می‌کردیم، آنها در آن روز به کفر از ایمان نزدیکتر بودند، به زبانهای خویش چیزی را

می‌گفتند که در دلشان نبود، خدا بآنچه نهان می‌دارند داناتر است.

۱۶۸- آنها که خود از جهاد تخلف کردند، در خصوص برادرانشان گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند کشته نمی‌شدند، بگو: اگر راستگو هستید مرگ را از خود کنار کنید.

۱۶۹- کسانی که در راه خدا کشته شدند، میندار مردگانند بلکه زنده‌هایی هستند که در نزد پروردگار خویش روزی داده می‌شوند.

۱۷۰- بآنچه خدا از فضلش بآنها داده شاد و مسرور و درباره کسانی که پشت سرشان بوده و هنوز بآنها نپیوسته‌اند خوشدل می‌باشند که ترس و غمی بر آنها نیست.

۱۷۱- به نعمت و کرم مخصوص خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی‌کند خرسند هستند.

کلمه‌ها

اصابتکم: صوب به معنی نزول و قصد است. بلیه و گرفتاری را از آن جهت مصیبت گویند که انسان را قصد کرده و یا بر او نازل شده است، اصابه به معنی رسیدن و نازل شدن است.

انی: ظرف زمان و مکان است به معنی (کی- کجا) به معنی استفهام (چطور) نیز آید منظور از آن در آیه مکان (کجا) است.

نافقوا: یعنی منافق شدند. نفاق و نفاق در اصل به معنی خارج شدن یا تمام شدن است.

فادءوا: درأ: دفع کردن. «درأه درأ: دفعه» فادءوا یعنی دفع کنید.

فرحین: فرح (بر وزن الف) شادمان. جمع آن فرحون است.

یستبشرون: ابشار و استبشار به معنی شاد شدن است، استبشار به معنی طلب شادی و بشارت دادن نیز آید چنان که در اقرب الموارد

آمده: «استبشره به: بشره» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۲۵

ولی ظاهرا در هر دو آیه به معنی شاد شدن است.

شرحها

پس از بیان آنکه روشن شد: پیامبر خیانت نمی‌کند و بعثت او تفضّل خداوندی است، در این آیات بیان شده: سبب اولی شکست، خود مسلمانان بودند، اذن و خواست خدا در مرحله دوم قرار داشته مثل: فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ صف / ۵. سپس عمل منافقین و سمپاشی آنها بعد از جنگ، بررسی گردیده و در آخر تصریح گشته که: عموم مقتولین در راه خدا و از جمله کشتگان «احد» در پیش خدا زنده‌اند و روزی می‌خورند و از این پیش آمد ناراحت نیستند.

۱۶۵- أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ.

گویند مراد از أَصَابَتْكُمْ مِثْلَيْهَا اشاره بجریان «بدر» است که مسلمانان هفتاد تن از کفار را کشته و هفتاد تن را اسیر کردند، استفهام برای ملامت است و «قلم» جواب «لما» می‌باشد یعنی: چون مصیبتی به شما رسید حال آنکه دو برابر آن را به کفار رسانده بودید، گفتید: این از کجاست؟ با آنکه ما حقیق و رسول خدا و وعده یاری خدا با ماست؟ جواب آنکه: این شکست از جانب خود شما است که تیر اندازان سنگر را خالی کردند و شما نیز گریختید، از زجاج نقل شده: مراد آن است که: شما هفتاد نفر را در «احد» کشتید. این سخن با إِذْ تَحْسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ خَوْفٍ می‌سازد ولی اهل تاریخ گفته‌اند از کفار در «احد» فقط بیست دو نفر کشته شدند، إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ عجزی در خدا نیست علت شکست از جانب شما بود، خدا باز به نصرت شما تواناست. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۲، ص: ۲۲۶

۱۶۶- وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَيَا ذُنَّ لِلَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ «۱» این اذن در مرحله دوم و در اثر خطای آنها بوده نظیر تَمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ توبه/ ۱۲۷ ولی باز چند فایده داشت یکی اینکه: خدا بدان وسیله مؤمنان و اهل استقامت را آشکار نموده و شناساند، «لیعلم» به معنی آشکار کردن است.

۱۶۷- وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا فائده دوم: شناساندن منافقان بود، نقل است وقتی که عبد الله بن ابی با سیصد نفر از اثنای راه به مدینه باز گشت عبد الله بن عمر و انصاری بآنها گفت: بیایید در راه خدا جهاد کنید و از خدا بترسید و پیامبران را تنها نگذارید، یا لا اقل از حرم و وطن خود دفاع کنید که دشمن در کنار شهر شما اردو زده است، گفتند لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَأَتَّبَعْنَاكُمْ: این عمل خودکشی و رفتن به قتلگاه است، گویا منظورشان آن بود که این بیرون شدن را جنگ رفتن نمی‌دانیم بلکه خودکشی است، گویند: عبد الله بن ابی گفت: او (رسول خدا) رأی مرا که عقیده داشتم در مدینه بمانم نپذیرفت و رأی بچه‌ها را پسندید.

ناگفته نماند: این جریان پیش از وقوع جنگ بود حال آنکه: آیه شریفه شناخته شدن منافقان را از نتایج شکست می‌داند، بنظر می‌آید: منظور از وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا آنها هستند که در میان مسلمانان بودند و مراد از وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا عبد الله و یاران او می‌باشند که به مدینه برگشتند و یا در آیات، همه واقعه یک چیز حساب شده که قبل از وقوع، شکست را نیز شامل است.

(۱) «و لیعلم» عطف است به محذوفی، تقدیر آن تقریباً چنین است: لیعلمکم ربط الاسباب و لیعلم المؤمنین تا خدا ربط علل و اسباب به شما یاد دهد و بداند که عصیان و خالی گذاشتن سنگر سبب شکست است این کار خواه از مؤمن باشد یا از کافر.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۲۷

هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ.

اینها با این عمل بکفر نزدیکتر شدند، ظاهراً منظورشان از برگشتن آن بود که اسلام شکست خورده و ریشه کن گردد، خدا باین فکر که مخفی می‌داشتند آگاه است.

۱۶۸- الَّذِينَ قَالُوا لِلْإِخْوَانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا.

این سمپاشی منافقان بعد از واقعه «احد» بود، مراد از «اخوانهم» برادران نسبی منافقان است که مؤمن بودند و یا منظور، خویشی و هم قبیله بودن است مثل:

وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا- إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ فِي جَوَابِ هَذِهِ الشَّكَاكِلِ كَمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ:

اگر سخن ما را قبول می‌کردند مقتول نمی‌شدند، آمده: قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی: اگر می‌توانید با این وسیله جلو مرگ را بگیرید از مردن خود نیز جلوگیری کنید با آنکه مرگ شما بالاخره خواهد آمد.

۱۶۹- وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

این آیه جواب دومی است به سخن منافقان که شهدا را نمی‌شود مرده دانست، خطاب در «لا تحسبن» به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله است که منافقان لیاقت آن خطاب را ندارند. یعنی آنها که در راه خدا کشته شدند ضرر و زیانی ندیدند که منافقان بگویند: لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا بلکه آنها به مقامی بس ارجمند رسیدند، آنها زنده‌ها هستند، و در جوار خدا که در رضای او کشته شده‌اند روزی داده می‌شوند این آیات و آیات بعدی به حیات برزخی دلالت صریح دارند که در سوره بقره ذیل آیه ۱۵۴ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ مشروحا گفته شده، در اینجا نیز در «نکته‌ها» توضیحی خواهیم داد.

۱۷۰- فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۲، ص: ۲۲۸

بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

یعنی درباره خودشان از آنچه خدا داده شادمان و نسبت بآنها که هنوز زنده‌اند مسرور هستند زیرا می‌دانند که ترس و غمی بر آنها نیست به عبارت دیگر وضع مؤمنان زنده نیز مایه خوشحالی آنهاست. قید مِنْ خَلْفِهِمْ شاید مفید آن است که زندگانی پشت سر مقتولین و در مسیر آنها هستند.

ممکن است یَسْتَبْشِرُونَ به معنی بشارت دادن باشد چنان که در «کلمه‌ها» گفته شد در این صورت منظور آن است که آنها از عالم برزخ بزنده‌ها بشارت می‌فرستند که ناراحت نباشید و در مسیر شهادت قدم بردارید که برای شما خوف و غمی نیست. درباره جمله أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در سوره بقره ذیل آیه شصت دو توضیحی داده شده است.

۱۷۱- يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ.

در آیه گذشته: به صیغه ماضی فرموده: بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ... احتمال دارد این آیه راجع بدوام فضل و نعمت خدا باشد، یعنی: نعمت و فضل فقط آن نیست که خدا در برزخ بآنها داده است بلکه به نعمت و فضل مخصوص و دائمی آخرت نیز شادمان می‌باشند و ایضا مسرور هستند به اینکه خداوند پاداش هیچ مؤمنی را ضایع و تباه نخواهند کرد.

نکته‌ها

برزخ:

این آیات و آیات و روایاتی که ذیل آیه: بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ بقره/ ۱۵۴ آورده‌ایم از یک مقامی بس ارجمند و دوست داشتنی حکایت دارند.

خوشا بحال آنها که در راه خدا کشته شده‌اند و یا آرزوی آن را دارند، آنها که امروز در راه برقراری عدالت و پیاده شدن قرآن مجید در ایران تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۲۲۹

و سائر جاها با طاغوت‌ها و یاران آنها مبارزه می‌کنند در همان راهی هستند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارِثِهِ در آن بودند، هدف همان و عمل همان است. همان است.

لازم است مسلمانان روشندل و جوانان خداشناس این آیات را پشتوانه مبارزه خود قرار داده و در کوبیدن ظالمان و پیاده کردن توحید، هراسی بخود راه ندهند که کار آنها «احدی الحسینین» است اگر موفق شدند، جامعه را نجات داده و توحید را پیاده کرده‌اند و اگر کشته شدند در جوار رحمت خدا زنده‌اند و روزی خواهند خورد آری: بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

از حقیقت زندگی برزخی چیزی نمی‌دانیم می‌توانیم، آن را بخواب تشبیه کنیم که بعضی‌ها در خواب از همه چیز بی‌خبر هستند، بعضی‌ها در وحشت و کابوس و بعضی‌ها در شادی و نعمت که می‌بینند بآرزوهای خود رسیده‌اند، ولی این تشبیه خیلی ناقص است، جهان برزخ مانند خواب و خیال نیست بلکه یک واقعیت بسیار بزرگ است، تشبیه بخواب فقط می‌تواند آن را تا حدی بر ما روشن گرداند، بهر حال مشروح عالم برزخ را ذیل آیه بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ بقره/ ۱۵۴ توضیح داده‌ایم.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۲۳۰

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۲ تا ۱۷۵]

اشاره

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ

جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسِ لَهُمْ سُوءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵)

۱۷۲- کسانی که دعوت خدا و رسول را پس از رسیدن شکست، قبول کردند برای نیکوکاران و تقوی پیشگان آنها پاداش بزرگی هست.

۱۷۳- کسانی که مردم بآنها گفتند: دشمنان، خود را برای حمله به شما جمع کرده‌اند از آنها بترسید (این خبر) ایمانشان را افزود و گفتند: خدا ما را بس و نیکو وکیل است.

۱۷۴- با نعمت و کرم خدا باز گشتند با آنکه بدی بآنها نرسید، و از رضای خدا پیروی کردند، خدا صاحب احسان بزرگی است.

۱۷۵- آن (باز دارنده) شیطان است که شما را از دوستانش می‌ترساند از آنها بترسید و از من بترسید اگر مؤمن هستید.

کلمه‌ها

استجابوا: استجابة و اجابه به معنی جواب دادن و پذیرفتن است.

قرح: زخم، شکست. (آل عمران/ ۱۴۰) اصل آن به معنی خالص شدن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۳۱

است، زخم را قرح گویند که درد خالص دارد.

حسبنا: یعنی کافی است و بس است برای ما. آن در اصل به معنی حساب است چون کفایت را بحساب حاجت است.

سوء: بلاء و ناگواری است.

ذلكم: همان ذلک است که نسبت بطرف خطاب ذلکما و ذلکم گفته می‌شود.

شرحها

پس از آنکه ابو سفیان با یاران خود از «احد» باز گشتند به محلی به نام «روحا»^(۱) رسیدند در آنجا از بازگشتن پشیمان شده و یکدیگر را ملامت کردند:

این چه کاری است نه محمد را کشتید و نه دختران مدینه را باسارت گرفتید!! یاران محمد را کشتید و آن گاه که عده کمی از آنها باقی ماند دست از کشتار کشیدید.

بر گردید تا باقی مانده را از بین ببرید.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت خواست دشمن را بترساند، یارانش را به تعقیب ابو سفیان خواند و منادی آن حضرت اعلام کرد، فقط کسانی می‌توانند در این کار شرکت کنند که دیروز در میدان «احد» حاضر بوده‌اند، هفتاد نفر با آن حضرت از مدینه خارج شده و در هشت میلی مدینه به محلی بنام «حمراء الاسد» رسیدند که یکی از بازارهای عرب بود.

عده‌ای از یاران آن حضرت زخمی بودند ولی با آن حال به تعقیب دشمن خارج شدند، در آنجا یکی از مشرکان بنام «معبد خزاعی» بخدمت آن حضرت رسید، قبیله خزاعه مسلمان و مشرک همه طرفدار آن حضرت بودند، معبد بآن حضرت گفت: شکست شما در «احد» بر ما ناگوار بود، آن گاه بطرف روهاء حرکت کرد، دید ابو سفیان با یارانش قصد برگشتن به مدینه را دارند، ابو سفیان چون

(۱) محلی بود در راه مکه که از مدینه ۴۰ یا ۳۶ میل فاصله داشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۳۲

معبد را دید گفت: در پشت سرت چه خبر هست؟ گفت: محمّد با یارانش در تعقیب تو از مدینه خارج شده، قلبشان در عداوت تو یکپارچه آتش است، آنها که در میدان «احد» حاضر نبوده‌اند آنها نیز این دفعه با او هستند و از عدم حضور در «احد» نادم شده‌اند و چنان به شما عداوت دارند که نظیر آن را ندیده‌ام!! ابو سفیان فریاد کشید: چه می‌گویی وای بر تو؟!!! معبد گفت: به خدا فکر می‌کنم حرکت نخواهی کرد تا پیشانی اسبان آنها را به بینی ابو سفیان گفت:

به خدا قسم ما عزم کرده‌ایم به مدینه باز گشته آنها را یکسره از بین ببریم. معبد گفت: من به خدا قسم تو را از اینکار نهی می‌کنم، کثرت آنها چنان منقلب کرد که ناچار اشعاری در آن باره گفتم. ابو سفیان گفت چه اشعاری؟ معبد شروع بخواندن اشعارش کرد. گویند آن حضرت دستور داد شب در پانصد محل آتش روشن کردند تا یاران ابو سفیان از دور آتش‌ها را دیده و بپندارند که مسلمانان زیادی در تعقیب آنها هستند.

بهر حال گفتار معبد کار خود را کرد، ابو سفیان از تصمیم خود منصرف شده بسوی مکه براه افتاد، پس از روشن شدن قضیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله از «حمراء الاسد» به مدینه باز گشتند. ابو سفیان در راه بکاروانی از قبیله «عبد قیس» رسید، گفت: بکجا می‌روید؟ گفتند به مدینه. گفت پیامی از من به محمّد برسانید در عوض در بازار عکاظ شتران شما را پر از بار کشمش به شما می‌دهم، چون محمّد را دیدید بگوئید که ما قصد برگشتن به مدینه را داریم تا آنها را ریشه کن کنیم. اهل کاروان این سخن را در «حمراء الاسد» بآن حضرت و یارانش گفتند، آنها از شنیدن آن بیم نکرده و گفتند: حسبنا الله... ابو سفیان می‌خواست مسلمانان را بهراس اندازد.

به نظر بعضی این آیات راجع بجنگ «بدر صغری» است که ابو سفیان موقع برگشتن از «احد» برسول خدا گفت: سال آینده در «بدر» که جوانان ما تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۳۳

در آن کشته شدند یکدیگر را خواهیم دید، سال بعد ابو سفیان با مشرکان از مکه خارج شد تا به محلی بنام «مجنّه» رسید سپس رعب او را فرا گرفت. مردی بنام نعیم بن مسعود اشجعی را که برای عمل عمره به مکه آمده بود گفت: من با محمّد قرار گذاشته‌ام که در «بدر» با هم بجنگیم ولی امسال، قحطی است، فکرم آن است که امسال بجنگ نرویم، می‌ترسم محمّد از مدینه خارج شود و مرا در آنجا نیند و آن بر جرأت او و یارانش بیافزاید، تو به مدینه برو و آنها را از جنگ باز دار در عوض ده شتر جایزه خواهی گرفت که بدست «سهیل بن عمرو» بتو تحویل می‌شود نعیم بن مسعود وارد مدینه شد، دید مسلمانان تدارک جنگ می‌بینند گفت: بد نظری دارید آنها بیدار شما آمدند و بسیاری از شما را کشتند، اکنون می‌خواهید بطرف آنها خارج شوید به خدا قسم کسی از شما زنده نمی‌ماند. این سخن مسلمانان را ناراحت کرد، حضرت فرمود: به خدا اگر فقط خودم هم باشم برای جنگ خارج خواهم شد، مسلمانان شجاع با آن حضرت خارج شدند تا به «بدر صغری» که آب بنی کنانه بود رسیدند و بانتظار ابو سفیان نشستند ولی از ابو سفیان خبری نشد و چون در آنجا بازاری بمدت هشت روز دایر بود، داد و ستد کرده و در مقابل یک درهم دو درهم سود بردند و سپس به مدینه باز گشتند.

در تفسیر آلاء الرحمن فرموده: قول اول آن طور که ما دیده‌ایم از اکثر مفسران نقل شده و مضمون اکثر روایات فریقین همین است، وجه ثانی از ابن شهاب و عکرمه و مجاهد نقل شده و در مجمع البیان فرموده: این را ابو الجارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده و ابو الجارود ضعیف است قمی در تفسیر خود بقول اول اعتماد کرده و شیخ در تبیان آن را اختیار کرده است، اینک آیات:

۱۷۲- الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ الَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص:

۲۳۴

یعنی آنها که در تعقیب دشمن، دعوت خدا و رسول را قبول کردند، و آن بعد از شکستی بود که دیده بودند، لفظ «لله» حاکی

۱۷۷- کسانی که کفر را بایمان خریدند هرگز به خدا ضرری نرسانند و برای آنها است عذابی دردناک.

۱۷۸- کسانی که کافر شدند گمان نکنند مهلتی که بآنها می‌دهیم بصلاحشان است، فقط مهلت می‌دهیم که گناه بیافزایند و آنها راست عذابی خوار کننده.

۱۷۹- کار خدا آن نیست که مؤمنان را در اینحال که شما قرار دارید واگذارد تا پلید را از پاک جدا کند و کار خدا آن نیست که شما را از غیب مطلع کند، (و بر اینکار) از فرستادگان خویش آنکه را بخواهد می‌گزیند، به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید اگر ایمان آوردید و تقوا داشتید برای شماست پاداش بزرگ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۳۷

کلمه‌ها

یسارعون: مسارعه در اینجا به معنی مبالغه است یعنی: سخت شتاب و تلاش می‌کنند.

حظا: حظ به معنی نصیب و بهره است.

نملی: املاء در اصل به معنی اطاله مدت و آن عبارت اخرای مهلت دادن است: «الاملاء: الامهال و التأخیر فی المده».

لیذر: در زبان عرب ماضی و مصدر و اسم فاعل از آن بکار نمی‌رود و بجای آن ترک، ترک و تارک گویند. «لیذر» در آیه به معنی ترک کردن است.

خبیث: خبیث (بر وزن قفل): ناپاکی، پلیدی. خبیث: ناپاک و پلید است.

طیب: پاکیزه دلچسب است.

لیطلعکم: طلوع و مطلع: آشکار شدن. و آشکار کردن. لازم و متعدی بکار می‌رود «لیطلعکم» یعنی تا آگاه کند شما را.

یجتبی: اجتناب: برگزیدن جبی در اصل به معنی جمع کردن و اجتناب جمع کردن برای برگزیدن است.

شرحها

دقت در آیات نشان می‌دهد که از تتمه آیات «احد» باشند، در این آیات بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داده شده که از این پیش آمده ناراحت نباشد، کفار می‌توانند باو و یارانش صدمه برسانند ولی دین او باقی خواهد ماند، و این شکست امتحانی شد تا

پاک از ناپاک شناخته شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۳۸

۱۷۶- وَلَا يَخْرُجُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا.

یعنی اینها که در کفر این همه شتاب و عجله بخرج می‌دهند محزونت نکنند لَنْ يَصُرُوا اللَّهَ حَاكِي است که ضرری بدین و قرآن نخواهند رسانید ظاهرا منظور آن باشد که بتو و یارانت ضرر می‌زنند اما به مرام تو نتوانند صدمه بزنند. يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْأَخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ عِلَّتْ این اراده همان سرعت و شتاب در کفر است و گرنه خدا با کسی غرضی ندارد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یونس/ ۴۴ ولی چون مردم از حق رو گردان شدند خدا رو گردانشان می‌کند فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ.

۱۷۷- إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ این آیه از آیه اولی اعم است یعنی: نه فقط مسارعین در کفر بلکه همه آنها که کفر را با ایمان عوض کردند و بر خلاف نظر خدا زندگی می‌کنند به خدا ضرری نخواهند زد بلکه کفر آنها فقط بعذاب الیم خودشان خواهد انجامید.

۱۷۸- وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لَهْمًا خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ این آیه جواب سؤالی است که از آیه قبلی ناشی می‌شود و آن اینکه:

اگر کفار به خدا ضرری نمی‌توانند بزنند، پس چطور شده که بر خلاف نظر خدا هر کاری می‌کنند و صدمه‌ای نمی‌بینند؟ آیا این ضرر رساندن به خدا و غرض خدا نیست؟

جواب آنکه: کفار این مهلت را برای خود توفیق و ضرر به خدا تلقی نکنند، بلکه سنت خدا آن است که بانسان مهلت بدهد تا از گناه اشباع شود و بعداب خوار کننده برسد (و یا بر گردد و توبه کند و مجالی برای تفکر داشته باشد) تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۳۹

و اگر بنا باشد خدا بفوریت در مقابل عمل، بنده را مؤاخذه کند مصداق این آیه می‌شود: وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ نَحْلٍ / ۶۱.

۱۷۹- مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ.

مراد از «انتم» ظاهرا مسلمانان هستند که با منافقان و سست ایمانها مختلط شده بودند یعنی: سنت و طریقه خدا آن نبوده (یا آن نیست) که مؤمنان را با منافقان و ضعیفان مختلط بگذارد و به اسلام قولی کفایت کند بلکه باید فراز و نشیب‌ها بیاید و مردم با عمل آزمایش شوند تا همه بمیزان عمل و لیاقت خود، پاداش و کیفر به بینند و پاک و ناپاک از هم شناخته گردد. در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه: چه می‌شد خدا پاک و ناپاک را بدون امتحان عملی بوسیله علم غیب شناخته می‌کرد؟ در جواب فرموده: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ عَلَيْكَ عَلَى الْغَيْبِ كَارِ خَدَا اَيْنَ نَبُوْدَه كَه شَمَا رَا بَه غَيْبِ مَطْلَعِ كَرْدَانِد بَلَكَه رَاهَش هَمَان مِيدَانِ عَمَلِ اسْتِ چُون كَيْفَرهَا وَ پاداش‌ها در مقابل عمل می‌باشد، علم غیبی بدون عمل در کیفر و پاداش دخلی ندارد. وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ظَاهِرَا جَمَلَه مَعْرَضَه اسْتِ، یعنی خدا برای دانستن غیب فقط از پیامبران خود انتخاب می‌کند عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَي غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ جَن / ۲۶.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِن تُمْنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ.

پس به خدا و پیامبرانش در آنچه امر و نهی می‌کنند تسلیم شوید که در صورت ایمان و تقوی پاداش بزرگی در انتظار شماست.

نکته‌ها

اشاره

امتحان: امتحان در واقع، پیاده شدن افکار و عقائد در میدان عمل است، اگر بنا باشد که انسان پاداش یا کیفر بیند و تعالی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۴۰

و پیشرفت داشته باشد، این کار جز با آزمایش در میدان عمل امکان ندارد، لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ اینک خدا می‌خواهد حقائق مردم با آزمایش شناخته شود عبارت اخرای آن است که مردم در مسیر تکامل قدم بردارند و راهی جز آن نیست أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ.

مهلت بد کاران:

دنیا، دنیای تدریج است، همه مقدمات بتدریج به نتیجه می‌رسند، دانه گندم اگر در پائیز کاشته شود بعد از ۹ ماه سنبل می‌دهد، نطفه انسان پس از ۹ ماه بصورت انسان متولد می‌شود، اگر کسی بما ظلم کند می‌خواهیم در همان حال از بین برود ولی نظر خدا آن نیست خدا او را برای بدبختی نیافریده باید مجال و مهلت داشته باشد، یا از ظلم اشباع شده و مستحق عذاب گردد و یا توبه کرده راه نجات در پیش گیرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۴۱

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۰ تا ۱۸۵]

اشاره

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰) لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲) الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳) فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْرِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵)

۱۸۰- کسانی که بر آنچه که خدا از فضل خود داده، بخل می‌ورزند، گمان نکنند که بخل به نفع آنهاست، بلکه به ضرر آنهاست، آنچه بخل کردند روز قیامت طوق گردنشان خواهد بود، میراث آسمانها و زمین برای خداست، خدا با آنچه می‌کنید تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۴۲ داناست.

۱۸۱- خدا گفتار کسانی را که گفتند: خدا فقیر است و ما توانگرانیم شنید، آنچه را که گفتند و اینکه پیغمبران را بنا حق کشتند ثبت خواهیم کرد و خواهیم گفت: بچشید (مزه) عذاب سوزان را.

۱۸۲- این برای کارهایی است که دستهای شما از پیش فرستاده و خدا به بندگان ستمگر نیست.

۱۸۳- کسانی که گفتند: خدا بما توصیه کرده به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی بیاورد که آتش آن را بخورد. بگو: پیش از من پیامبرانی به شما معجزات و چیزی را که گفتید، آوردند اگر راستگو هستید چرا آنها را کشتید؟!

۱۸۴- پس اگر تو را تکذیب کنند پیش از تو پیغمبرانی تکذیب شدند که معجزات، زبورها و کتاب روشنی بخش آوردند.

۱۸۵- همه کس چشنده مرگ است، اجرهایتان را در روز قیامت تمام داده می‌شوید، هر که از آتش کنار شده و داخل جنت شود حقا که نجات یافته، زندگی این جهان جز متاع فریبنده نیست.

کلمه‌ها

ببخلون: بخل: ضد سخاوت. و امساک در جایی است که نباید امساک شود سیطوقون: طوق آن است که در گردن گذاشته شود خلقتا مثل طوق کبوتر، یا صنعتا مثل طوق طلا، «یطوقون» یعنی طوق زده می‌شوند، طوق و طاقت به معنی قدرت نیز آید. میراث: وراثت و ارث: منتقل شدن مالی است از کسی به کسی بدون خریدن، مال میت را میراث، ارث و تراث گویند.

الحریق: سوزاننده. (فعلیل به معنی فاعل است).

ظلام: بسیار ظلم کننده (صیغه مبالغه است).

عبید: بندگان. مفرد آن عبد است، راجع به عباد و عبید رجوع شود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۴۳ به قاموس قرآن.

عهد: عهد در اینجا ظاهراً به معنی توصیه و دستور است. گرچه با پیمان نیز می‌سازد.

قربان: قربان در اصل مصدر است به معنی نزدیک شدن مثل عدوان و خسران و نیز اسم بکار می‌رود و آن هر کار خیری است که بنده بوسیله آن به خدا نزدیک می‌شود مثل نماز و غیره و در اصطلاح ذبیحه عبادت را قربان گویند.

زبر: زبر جمع زبور است، کتاب حکمت و اخلاق را زبور گویند.

ذائقه: ذوق: چشیدن. ذائق: چشنده. مؤنث آن ذائقه است.

زحزح: تزحزح: کنار شدن و کنار کردن است لازم و متعدی هر دو آید.

غرور: غرور (بضم-غ): فریب دادن (و بفتح-غ): فریب دهنده، در این آیه به معنی فریبنده (مصدر از برای فاعل) یا فریفتن آمده است.

شرحها

آیات فوق با آیات «احد» بی تناسب نیست، زیرا در جهاد، پیوسته مسئله انفاق مال و تجهیز لشکریان مطرح است، جهاد عبارت اخر ای تلاش با مال و جان است، لذا مناسب بود مسئله انفاق و بخل بررسی شود و سخن یهود که می‌گفتند: خدا فقیر است و ما بی نیاز، نقل و ردّ گردد، گفته‌های دیگر یهود ظاهراً باقتضای مقام پیش آمده است. ۱۸۰- وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ «هو» راجع به بخل است که از «ببخلون» فهمیده می‌شود، «خیرا» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۴۴

مفعول دوم «یحسبن» است یعنی: آنها که بخل می‌کنند گمان نکنند بخلشان به خیر آنهاست، بلکه اینکار بضرر آنهاست. زیرا سَيَطُوقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ زیرا چیز بخل شده را روز قیامت به صورت طوق در گردن خواهند گرفت، استفاده انسان از دنیا فقط همان است که می‌خورد و مصرف می‌کند، شخص بخیل نسبت با آنچه بخل می‌کند و نگاه می‌دارد حمالی بیش نیست، در آخرت نیز حمال همانها خواهد بود ولی با احساس سنگینی طاقت فرسا، علی هذا میان عذاب و عمل تناسب عجیبی وجود دارد، و یا اینکه آنچه در ذمه آنها مانده همانها روز قیامت بر آنها بار شده و سنگینی شدید آنها را احساس خواهند کرد، از اینجا معلوم می‌شود که منظور از آیه صدقات واجبه است چنان که در روایت بزکوة واجبی تفسیر شده است و اگر شامل صدقات مستحبی باشد شاید سنگینی آنها طاقت فرسا نباشد وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ظاهراً دلیل دوم است برای شر بودن بخل: چون بالاخره همه خواهند مرد و همه چیز به خدا خواهد رسید و مانعان صدقات به کیفر خویش خواهند رسید و خدا از اعمالشان آگاه است. چرا آنچه را که مال خداست و بالاخره به خدا خواهد رسید در راه خدا خرج نمی‌کنند؟! ۱۸۱- لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ بقرینه وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ گوینده این سخن یهود است. و این ملعبه کردن مسئله انفاق است که برای پر کردن شکافهای جامعه و تعدیل ثروت وضع شده است، بقولی: چون آیاتی از قبیل مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا را شنیدند در مجمع البیان و غیر منقول است که: ابو بکر نامه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را پیش یهود بنی قینقاع برد و در آن بنماز خواندن، زکاة دادن و اینکه بخدا قرض دهند (انفاق کنند) امر شده بودند، ابو بکر به مدرسه آنها وارد شد و این پیام را رسانید، معلّم که «فناص» یهودی بود گفت: معلوم می‌شود: خدا فقیر است که از ما قرض می‌خواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲،

ص: ۲۴۵

سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ یعنی هم این گفته‌شان را می‌نویسیم و هم کشتنشان پیامبران را «سَنَكْتُبُ» حاکی است که این سخن را از روی مسخره گفته‌اند و می‌دانستند که خدا فقیر نیست و گر نه جواب استدلالی داده می‌شد، اینکه قتل پیامبران در ردیف این سخن آمد حاکی است که بازی با کلام پیامبر مثل بازی با جان پیامبر است. «بغیر حق» می‌رساند که از روی عمد می‌کشتند نه از روی خطا و اشتباه. (قتل انبیاء بدست یهود در سوره بقره نقل شده است) چنان که بنی امیه و بنی عباس امامان را می‌کشتند و طاغوت‌های این زمان مجتهدان و مردان مجاهد و جوانان مبارز را می‌کشند و بزنجیر می‌زنند. وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ یعنی: در مقابل این سخن و آن کشتار.

۱۸۲- ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ یعنی این عذاب دو علت دارد یکی اینکه کیفر عمل تو است دیگری اینکه خدا به بندگان ظلام نیست. تعبیر وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ مجموعاً پنج بار در قرآن مجید آمده است: آل عمران/ ۱۸۲، انفال/ ۵۱، حج/ ۱۰، فصلت/ ۴۶، ق/ ۲۹، در سوره فصلت چنین آمده: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ظاهراً منظور آن است که اگر خدا نیکوکار و بدکار را با اعمال خود کیفر و پاداش نمی‌داد درباره بدکاران، اهمال نظام اعمال می‌شد و درباره نیکوکاران زحمت بی‌حاصل و آن جز ظلام بودند نبود و چون خدا ظلام نیست لذا هر کس را مطابق عملش مجازات می‌کند علی‌هذا لفظ «ظلام» به مناسبت محل آمده، نه اینکه مبالغه در نفی ظلم باشد و یا اگر خدا ظلم کوچکی هم بکند نسبت به کثرت انسانها ظلام خواهد شد چنان که گفته‌اند، لذا شمول «عبید» بر نیکوکاران بیشتر از بدکاران است.

۱۸۳- الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۴۶
یعنی: کسانی که گفتند: خدا فقیر است و پیامبران را کشتند همانها گفتند:

خدا بما توصیه کرده به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا بما قربانی بیاورد که آتش آن را بخورد، بنظر می‌آید مرادشان از بَقْرَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قربانی است که سوختنی باشد، زیرا از جمله احکامشان آن بود که بعضی از قربانیها را می‌سوزانند «۱» و چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در ذبیحه امر بخوردن فرمودند نه سوزاندن، یهود در مقام رد گفتند: خدا بما عهد کرده به پیامبری ایمان آوریم که بسوزاندن قربانی حکم کند، (استفاده از المنار).

اما اکثر مفسران گفته‌اند: منظور آن است که آتشی از آسمان بیاید و قربانی را بسوزاند و در انبیاء گذشته جمله‌ای از معجزه آن بود که آتش سفیدی از آسمان آمده قربانی را می‌سوزاند. ولی این بعید است و ما را در این باره بحثی است که انشاء الله ذیل آیه ۲۷ از سوره مائده إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا... خواهد آمد. قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مرد از «بینات» معجزات است و از بِالذِّكْرِ قُلْتُمْ قربانی است که آتش آن را می‌سوزاند، قرآن در اینجا تصدیق می‌کند که چنان قربانی در بنی اسرائیل بوده است، منظور یا ذبیحه است که آن را می‌سوزاند و یا بطریق اعجاز آتش آن را می‌خورد، برای نگارنده قبول هر دو مشکل است چرا ذبیحه حلال سوزانده شود؟! و چرا معجزه، قربانی حلال و مورد استفاده را بسوزاند؟! و الله اعلم.

یعنی: شما در قبول پیامبر اسلام عذر می‌تراشید زیرا پیامبرانی را که چنان قربان آوردند بعوض قبول کردن بقتل رسانیدید.

۱۸۴- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ منظور از «بینات» معجزات و از «زبر» ظاهراً اخلاقیات و از «کتاب»

(۱) رجوع شود به قاموس کتاب مقدس لغت قربان و تورات سفر لاویان فصل اول.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۴۷

احکام اصول و فروع است، «منیر» وصف کتاب است به معنی روشن یا روشنی دهنده که کتابها راه خدا را روشن و آشکار می‌کنند.

این آیه تسلیتی است برسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که عِلَّتْ تَكْذِيبِ اِيْنِهَآ اَنْ نِيسْتْ كِهْ تُو نَاحِقِي بَلِكِهْ اِنكَارِ حَقِّ عَادَتِ مَرْدَمِ كَمِ رَشْدِ وَ تَرِيْتِ نَشْدِهْ اِسْتِ چنان که با پیامبران گذشته نیز همان معامله را کردند.

۱۸۵- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ اِنَّمَا تُؤَفَّفُونَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَايِدْ اَيَهْ تَسْلِيْتِ دِيْگَرِيْ بَاشْدْ بَرَايْ اَنْ حَضْرَتِ، وَ مُؤْمِنَانِ دَرِ مَقَابِلِ تَكْذِيبِ يَهُودِ، يَعْنيْ بِالْاٰخِرِهْ مَرْگِ هَمِهْ هَوَاها رَا خَالِيْ خَوَاهِدْ كَرْدِ وَ دَرِ كَمِيْنِ هَمِهْ اِسْتِ.

طبرسی، زمخشری و بیضاوی «اجور» را شامل جزاء اعمال نیک و بد هر دو دانسته‌اند «۱» در این صورت خطاب «توفون» به همه انسانهاست، یعنی همه خواهند مرد و همه پاداش و کیفر کامل خود را در آخرت دریافت خواهند کرد. فَمَنْ زُجِرَ عَنِ النَّارِ وَ اُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ نِجَاتٍ فَقطْ بَرَايْ كَسِيْ اِسْتِ كِهْ بُوَسِيْلِهْ دَرِيْاْفْتِ اِجْرِ اَزْ اَتْشِ كِنَارِ شْدِهْ، دَاخِلِ بَهْشْتِ شُوْدِ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ زَنْدِگِيْ دُنْيَا جِزْ مَتَاعِ فَرِيْفْتِنِ يَآ فَرِيْنْدِهْ اَيِ بِيْشِ نِيسْتْ كِهْ اِنْسَانِ رَا بَهْرِ كَارِ بَدِ وَآ مِيْ دَارْدِ.

نکته‌ها

عذرهای بیجا:

انسانهای غافل و بی خبر از نظامات جهان، به جای آنکه در مقابل رهبران راستین خاضع شده و با رهبری آنها با نظام جهان همگام گشته و راه تکامل را در پیش گیرند، عذرهای بیجا می‌آورند، و ضرری جز به خود و جامعه نمی‌زنند و زندگی خود و دیگران را به جهنم سوزان مبدل می‌کنند.

(۱) رجوع شود به قاموس قرآن (اجر).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۲۴۸

«انفاق»: در مقام انفاق فقط همین بس که انسان بداند همه کسانی که در روی زمین آفریده شده‌اند حق حیات دارند، خداوند و وسائل زندگی را برای همه به وجود آورده و می‌آورد، انسانها باید به حکم یک خانواده باشند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده: خوشا بحال کسی که از سخن گفتن بسیار باز ایستد و زیادی مال خویش را انفاق کند، این سخن برای کسانی که حقیقت دنیا را که درک کرده‌اند بس دلنشین و بآنها که در شرایط طاغوتی زندگی می‌کنند گران است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۲۴۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۹]

اشاره

لَتَبْلُوَنَّ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْتَمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا اَذْيَ كَثِيْرًا وَ اِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوا فَبِاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ (۱۸۶) وَ اِذْ اَخَذَ اللهُ مِيْثَاقَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ لَتَيَّبِنَنَّ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُوْنَهٗ فِتْيٰدُوْهُ وَ رَآءَ ظُهُوْرِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهٖ ثَمٰنًا قَلِيْلًا فَبِيْسَ مَا يَشْتَرُوْنَ (۱۸۷) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُوْنَ بِمَا اٰتَوْا وَ يَجْحَبُوْنَ اَنْ يُحْمَدُوْا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوْا فَلَا تَحْسَبَنَّهٗمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۱۸۸) وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ (۱۸۹)

۱۸۶- در مالها و جانهای خود امتحان خواهید شد و از اهل کتاب و مشرکان ناهنجار بسیار خواهید شنید و اگر استقامت ورزید و تقوی کنید، آن دو از کارهای مطلوب می‌باشند.

می‌کرد، مشرکان را بر علیه مؤمنان تحریک می‌نمود و زنان مسلمان را به عشقبازی یاد می‌کرد رسول خدا فرمود: کیست که مرا از او راحت کند؟ محمد بن مسلمه گفت: من یا رسول الله، او با تنی چند خارج شده و کعب بن الاشرف را «ترور» کرده، نزدیکیهای صبح، سرش را پیش آن حضرت آوردند و او مشغول نماز بود، این قضیه در مغازی واقدی و سیره ابن هشام در فصل مستقلی نقل شده است (پس در اسلام «ترور» چنان اشخاصی جایز است).

وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ یعنی: استقامت و تقوی در مقابل امتحان و تحمل اذیت از کارهای مطلوب و محکم است که شخص را به هدف خویش می‌رساند.

۱۸۷- وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ تَفْسِيرًا أَحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۲۵۲
وَلَا تَكْتُمُونَهُ

آیه صریح است در اینکه: خدا بوسیله پیامبران از اهل کتاب پیمان گرفت که تورات و انجیل و از جمله، بشارات رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر مردم بخوانند و بیان کنند و آنها را نهان ندارند، ولی فتنیدوه و راء ظهورهم و اشتروا به ثمناً قلیلاً ضمیر «نبذوه» ظاهراً راجع به «میثاق» است یعنی عهد خدا را پشت سر انداختند و آن را با بهایی اندک (جاه و مال) عوض کردند، دانای هر امت که چنین کند، مشمول این آیه است، مطلب منحصر باهل کتاب نیست فیئس ما یشترون بد چیزی است آنچه با عهد خدا، عوض کردند. در مجمع البیان از علی علیه السلام نقل شده: خدا اول از دانایان پیمان گرفت که تعلیم دهند، سپس از نادانان پیمان گرفت که تعلیم یابند (۱).

۱۸۸- لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحَمِّدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا مَفْعُولِ دَوْمِ «لَا تَحْسَبَنَّ» کلمه «فائزین» است چنان که از ذیل آیه بدست می‌آید، این آیه اولاً- عمل یهود را مجسم می‌کند که بکار نفاق و تحریف کتاب شادمان بودند و می‌خواستند بی‌جهت، مورد ستایش قرار گیرند، ثانیاً با لحن عمومی که دارد، وضع بدکاران و طاغوت‌های هر امت را نشان می‌دهد که از کار باطل و فاسد و مفسد خود شادمان هستند و می‌خواهند بیجا و بی‌جهت مورد ستایش و پذیرش همگان باشند، در این آیه، پیامبر و هر انسان با و جدان مخاطب قرار داده شده که گمان نکنند چنان کسانی از عذاب رهایی خواهند یافت آری: فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

۱۸۹- وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

(۱) «ما اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا»

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۲۵۳

ظاهراً چنان که در المنار گفته، این آیه راجع به همه آیات قبلی است. در آیات گذشته وعده داده شد که در صورت صبر و تقوی مؤمنان فائق خواهند شد و کسانی که به باطل دلخوشند و خوش دارند بیجا ستوده شوند، عذاب الیم در کمین آنهاست. در این آیه استدلال شده که مسئله همین است زیرا حکومت آسمانها و زمین از آن خداست و می‌تواند مؤمنان را پیروز و مدعیان باطل را به عذاب گرفتار کند.

نکته‌ها

فداکاری با جان و مال:

در پیروزی واقعی هر مکتب و هر قیام سه اصل باید مورد نظر باشد: اصالت مکتب. اُمت یعنی گروه معتقد به مکتب و فداکار در راه آن. رهبری مکتب. جمله کُتَبُوتُ... راجع به فداکاری اُمت و معتقدان باصالت مکتب است که باید با مال و جان فداکاری کنند و استقامت تقوی داشته باشند در اینصورت پیروزی آنها حتمی است. تا رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله زنده بود هر سه اصل در اسلام پا بر جا بود، با کودتای «سقیفه» که خلافت با اقلیت محدودی قبضه شد، رهبری اسلام متزلزل گردید تا کار به اینجا کشید.

مدعیان باطل:

طاغوتها از کارهای فاسد و مفسد و جامعه برانداز خود شادمان هستند کاری که بدست ملت انجام شده به حساب خود می‌گذارند و می‌خواهند مردمان بی‌خبر در مقابل «هیچ» آنها را تحسین کنند، روز شنبه ۲۵ شهریور/ ۱۳۵۷ زلزله شدیدی شهرستانهای جنوب خراسان را بلرزه در آورد شهر طبس و چهل روستا ویران شد، کشته شدگان حدود ۲۶ هزار نفر بود، مردم از هر طرف به کمک آسیب دیدگان شتافتند، و از پول و جنس و وسائل، آنچه توانستند بآن نواحی ریختند در این میان نام زنی از رادیو بگوش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۵۴

رسید که «خیریه فلان بانو» در جبران خسارت دست اندر کار شده تا جراحات وارده را التیام بخشد، چرا چنین کردند، چون آن زن، مادر زن یک طاغوت بود و بموجب یُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ یَفْعَلُوا خواستند برای تحسین خود و تحمیق مردم فعالیت کنند، خدا چنان کسانی را بآتش خواهد کشید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۵۵

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴]

اشاره

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱) رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲) رَبَّنَا إِنَّا سَجَعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴)

۱۹۰- در آفرینش آسمانها و زمین و پی در پی بودن شب و روز نشانه‌هایی است (از توحید و هدف آفرینش) برای صاحبان خرد.
۱۹۱- (آنها) کسانی هستند که خدا را ایستاده و نشسته و خوابیده یاد می‌کنند و در خلقت آسمانها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند) پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای پاک‌ی تو، ما را از عذاب آتش نگاهدار.

۱۹۲- پروردگارا، هر که را به آتش داخل کنی وی را خوار کرده‌ای و ستمکاران را یارانی وجود ندارد.

۱۹۳- پروردگارا، ما ندا کننده‌ای را شنیدیم که (مردم را) بایمان می‌خواند (و می‌گفت) به پروردگارتان ایمان بیاورید، ما نیز ایمان آوردیم، پروردگارا گناهانمان را بیامرز، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۵۶

و بدیهایمان را بپوشان و ما را با نیکان بمیران.

۱۹۴- پروردگارا آنچه بوسیله پیامبران وعده داده‌ای بما عطا کن و ما را روز قیامت زبون مگردان براستی تو که در وعده تخلف نمی‌کنی.

کلمه‌ها

خلق: آفریدن. آفریده. آن در اصل به معنی اندازه‌گیری است، چون آفریدن توأم با اندازه است لذا آفریده را خلق گفته‌اند. (خلق به معنی مخلوق).

اختلاف: پی در پی آمدن. (هر یک در پشت سر دیگری آمدن).

اولی الالباب: «اولی» به معنی صاحبان. لب: مغز مثل مغز بادام، مراد از آن در قرآن عقل است، جمع آن الباب می‌باشد، بلفظ مفرد در قرآن نیامده و پیوسته به صیغه جمع آمده است.

قیاما: جمع قائم (ایستاده) چنان که قعود جمع قاعد (نشسته) است.

جنوبهم: جنب: پهلو. جنوب: پهلوها (طرف - طرفها).

باطل: مراد از باطل در اینجا عبث و بی‌غرض است.

کفر: کفر و تکفیر در اصل به معنی پوشاندن است.

سیئات: جمع سیئه. آن چیزی است که ناراحت کننده است مراد از آن در اینجا ظاهرا آثار گناهان است.

ابرار: بر (بفتح اول): نیکوکار. ابرار (نیکوکاران) جمع آنست.

میعاد: وعده.

شرحها

پس از آن همه بررسی و گفتگو درباره مؤمنان، منافقان، مشرکان و اهل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۵۷ کتاب، این آیات خردمندان را به عوامل طبیعت حواله داده و می‌گوید: در آفرینش آسمانها و زمین و در پی بودن شب و روز، نشانه‌هایی است که خردمندان می‌توانند در آنها دقت کنند و خدا را بشناسند و او را بندگی کنند و آنچه قرآن و پیامبران بآن دعوت کرده‌اند از زبان طبیعت بشنوند، به عبارت دیگر: ارشاد پیامبران مبتنی بر حقایقی است که تفکر در خلقت آنها را تأیید می‌کند.

وانگهی حتما این آیات توصیه دعائی است که مؤمنان با آن خدا را بخوانند و با زمزمه آن، فکر و اندیشه خویش را پرواز در آورند، نسبت خویش را با جهان و جهان آفرین بسنجند.

از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون در شب از خواب بر می‌خاست، مسواک می‌کرد، سپس بآسمان نظر افکنده آیاتِ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَفْقَهُنَّ تِلْكَ آيَاتٍ لِلَّذِينَ يَدَّبَّرُوا الصَّوْتِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَ لِقَوْمٍ أُولِي الْأَلْبَابِ می‌خواند، مشهور است چون این آیات نازل گردید حضرت فرمود: وای بر کسی که این آیات را میان دو فککش بچود و بمعانی آنها توجه ننماید «۱» و از امامان اهل بیت صلوات الله عليهم نقل شده که امر بخواندن این آیات فرموده‌اند در وقت برخاستن بنماز شب و وقت خوابیدن بعد از نماز صبح. (نقل از مجمع البیان) ناگفته نماند: آنچه در این آیات گفته شده مطابق فطرت است و از عوامل طبیعی درک می‌شود ولی تلقین خدا و پیامبر در یاد آوردن آنها لازم است و گرنه، انسان مشکل متوجه می‌شود.

۱۹۰- إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ این آیه نظیر آیه ۱۶۴ از سوره بقره است. آخر آن لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ است، خلقت زمین شامل موجودات روی زمین نیز هست، بقرینه و اجْتِلاَفِ ...

زیرا خلقت زمین توأم با توالی شب و روز، در بوجود آمدن موجودات روی زمین

(۱) ویل لمن لاکها بین فکیه و لم يتأمل ما فيها.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۵۸

و بقاء آنها، تأثیر کامل دارد.

خلقت آسمانها و زمین دارای نظامی عجیب و اسراری بی‌شمار است، پی در پی بودن شب و روز و مقدار آن دو، چنان دقیق تنظیم شده که در غیر آن صورت بوجود آمدن حیات و ادامه آن غیر ممکن بود چنان که ذیل آیه ۱۶۴ بقره توضیح داده شده است، در نور دائم و ظلمت دائم، زندگی امکان پذیر نبود چنان که فرموده:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَوْ لَيْلٍ تَسْمَعُونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِاللَّيْلِ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ قِصص / ۷۱-۷۲ جمله لآياتٍ لأولى الألباب حاکی است که باید در درک این حقائق عقلها را بکار انداخت تا هم خدا و هم یگانگی خدا و هم هدفدار بودن خلقت را از آنها فهمید.

۱۹۱- الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا خَرْدَمِنًا پس از آنکه در بررسی آسمانها و زمین بتوحید رسیدند، بدون چیز دیگر راه می‌یابند یکی اینکه خدا را در هر حال، ایستاده، نشسته و خوابیده یاد می‌کنند زیرا مخلوق او می‌باشند و همه جا با آثار توحید مواجه هستند «۱» (البته در اینجا تلقین انبیاء بفهم انسان درباره ذکر خدا کمک می‌کند و گرنه ممکن بود توحید را بفهمد و خدا را چنان که باید یاد نکند) دوم اینکه: با تفکر در آفرینش آسمانها و زمین می‌دانند که اینها بی‌هدف و باطل آفریده نشده‌اند لذا به زبان یا در ضمیر خود می‌گویند: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا چون نظم و حساب،

(۱) ظهور قیاما و قعودا و علی جنوبهم، یاد کردن خدا در هر حال است، ائمه اطهار صلوات الله علیهم از آیه به کیفیت نماز استدلال فرموده‌اند، در کافی از امام باقر (ع) نقل شده: شخص صحیح نماز می‌خواند ایستاده و نشسته (مراد از نشسته شاید حال تشهد و سجده باشد) مریض نشسته نماز می‌خواند و آنکه حالش بدتر است خوابیده می‌خواند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۵۹

از وجود ناظم و هدف او حکایت دارد و حکیم عبث نمی‌کند «۱» «سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» از اینکه خلقت، باطل و بی‌هدف نیست می‌فهمند که باید در این خلقت، با عادل و ظالم یکسان رفتار نشود و هر یک مطابق کار خویشتن پاداش و کیفر برسند لذا می‌گویند: پاکی تو از اینکه جهان را بی‌غرض آفریده باشی، قهرا به حساب نیک و بد رسیدگی خواهی کرد پس ما را از عذاب آتش نجات بده. باز باید تلقین خدا و تعلیم پیامبران را در وجود این فهم و درک کاملاً مؤثر دانست و گرنه، بشر تنها بفکر خود باین مرحله نمی‌رسید. رجوع شود به «نکته‌ها».

۱۹۲- رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ.

آنکه با آتش داخل شود حرمتی پیش خدا ندارد و خدا او را خوار کرده است و اگر ظالمان را یارانی بود و از عذاب نجاتشان می‌داد در این صورت خلقت باطل و عبث می‌شد ولی مسئله شفاعت مطلب دیگری است که در ذیل آیه ۴۸ بقره مشروحا گفته شده است.

۱۹۳- رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا.

منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله است (انبیاء دیگر را نیز بزبانحال شامل می‌شود) ندای آن حضرت این بود که فرمود: به پروردگارتان تسلیم شوید. مؤمنان در جواب آن گفتند: ایمان آوردیم و چون ایمان آوردن لازم‌ه‌اش این است که شخص از تعلیمات آن حضرت پیروی کند تا مشمول رحمت حق گردد و گناهانش آمرزیده شود لذا در ادامه آن آمده: رَبَّنَا فَاعْفُوْا لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ غفران گناه که معلوم است، مراد از تکفیر سیئات به نظرم از بین بردن آثار گناهان است، مثلا

شرابخوار پیش خدا گناهکار و در پیش مردم بی اعتبار است، غفران گناه، آمرزیدن خدا و تکفیر سیئه اعاده حیثیت در پیش مردم است در بسیاری

(۱) در صافی از امام صادق (ع) نقل شده:

«افضل العبادۃ اذمان التفکر فی اللّٰه و فی قدرته».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۶۰

از آیات هست که عمل صالح و تقوی آثار گناهان را از بین می برد و مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ يَعْمَلُ صَالِحًا يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ تَعَابِن / ۹ گویند مراد از ذنوب کبائر و مراد از سیئات گناهان صغیره است، المنار ذنوب را گناه ما بین خدا و خلق و سیئات را حقوق الناس گفته است وَ تَوْفَنَّا مَعَ الْأَبْرَارِ کنایه از همیشه مسلمان بودن است وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

۱۹۴- رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

وعده خدا بواسطه رسولان، سعادت دنیا و آخرت است مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نحل / ۹۷ ولی به نظر می آید مراد از ما وَعَدْتَنَا بهشت باشد چنان که از «لا تخزنا» نجات از آتش است إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ راجع بهر دو فقره می باشد.

نکته‌ها

ما خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ... فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ در چندین مورد از قرآن نظیر آیه أَ فَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ روشن شده که اگر آخرت و حشر و نشر و کيفر و پاداش نبود، خلقت ناقص و عبث بود. در اینجا نیز بدنال نفی باطل بودن خلقت، آمده پس ما را از آتش نجات بده توضیح اینکه: نیکان و بدان در این دنیا. بمجازات پاداش نمی رسند مگر کمی و یا اصلا محسوس نمی شود، اگر در پی دنیا آخرت نبود مسئله مبارزات، قیام‌ها، حق و ناحق، پاک و ناپاک، عدالت و ستم، فداکاری و فساد و ... لغو و باطل می گردید و خلقت حتما ناقص و باطل می شد و آن بر خدای حکیم محال است ولی وجود آخرت جوابگوی همه این مشکلات است مثلاً علی‌ها، ابو ذرها و خمینی‌ها بگفته خدا عمل می کنند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۶۱

و پیوسته در رنج و محنت می باشند و همانطور از دنیا می روند اگر آخرت نبود جا داشت بگوئیم: خدایا کاش این مردان را خلق نمی کردی و یا بآنها خدا پرستی را واجب نمی نمودی؟ زندگی آنها فقط رنج بود، فقط آتش بود.

ثانیا: اگر زندگی بشر را حساب کنیم صدی نود آن آلام و رنجها است، این همه اعمال قدرت از طرف خدا برای تنها این زندگی پر از رنج، جور در نمی آید باید جهان دیگری برای تکمیل این خلقت وجود داشته باشد.

يَذُكَّرُونَ اللّٰهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا: قلم عاجز است از اینکه حقائق و معانی این سروده توحید را مجسم نماید، و این زمزمه و ارتباط بنده با خدا را ترسیم کند، فقط می توان توصیه کرد همانطور که پیامبر و امامان فرموده اند لازم است این آیات را بخوانیم و در معانی آنها بیاندیشیم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۶۲

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۵ تا ۱۹۹]

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵) لَا- يَغْرَتُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸) وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)

۱۹۵- پروردگارشان دعایشان را پذیرفت (و گفت) که من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را ضایع نمی‌کنم مرد باشد یا زن، بعضی شما را از بعضی دیگرید، کسانی که مهاجرت کرده و از دیارشان اخراج شده و در راه من آزار دیده و کارزار کرده و کشته شده‌اند، حتما گناهانشان را می‌پوشانم و به جناتی که جویها از زیر آنها روان است داخلشان می‌کنم، ثوابی است از جانب خدا و پاداش خوب نزد خداست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۶۳

۱۹۶- جولان کافران در شهرها تو را فریب ندهد.

۱۹۷- تمتعی ناچیز است، سپس جایگاهشان جهنم است و چه بد آماده شده است.

۱۹۸- اما کسانی که از عذاب پروردگارشان پرهیز کرده‌اند آنان را بهشتهایی است که از زیر آنها نهرها روان است پذیرایی است از خدا، آنچه نزد خدا هست برای نیکان بهتر است.

۱۹۹- از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و بآنچه که بر شما نازل شده و بر آنها نازل شده ایمان می‌آورند، به خدا متواضع هستند، آیات خدا را به بهاء اندکی نمی‌فروشند اجر آنها پیش خداست، حساب خدا سریع است.

کلمه‌ها

اضیع: ضیع: تباه شدن. اضاعه: تباه کردن.

هاجروا: هجر و هجران به معنی جدا شدن و ترک کردن است. مهاجرت در عرف منتقل شدن است از محلی به محلی و در عرف قرآن، هجرت از دار کفر بدار اسلام است.

اوذوا: یعنی اذیت شدند. آزار دیدند.

یغرنک: «لا یغرنک» یعنی نفریب تو را. غرّ و غرور: فریب دادن است.

تقلب: قلب و تقلیب: گردانیدن. تقلّب: گردیدن و تصرف در امور.

مهاده: مهده: آماده کردن. مهاده: آماده شده.

خاشعین: تواضع کنندگان.

نزلا: (بضم ن- ز) آنچه برای میهمان آماده شده تا بر آن نازل شود (وسیله پذیرایی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۶۴

شرحها

در این آیات اولاً به خواسته‌های مؤمنان جواب داده شده و آن اینکه:

نجات از آتش و مغفرت گناهان و داخل شدن به بهشت، بسته باعمال است خواه از جانب زنان باشد یا مردان. لکن در اینجا از جهت اهمیت فقط اعمالی که در درجه اول هستند نقل شده از قبیل هجرت در راه خدا، تحمل فشار و کشته شدن در راه خدا و نظیر

آن، آیه لَکِنِ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا از آیه اولی اعم است. سپس از باب دفع دخل توضیح داده شده که زرق و برق کفار مؤمنان را فریب ندهد و در آخر بیان شده که عده‌ای از اهل کتاب نیز این واقعیت را درک می‌کنند.

۱۹۵- فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ عَمَلٌ هِیْجَ کَسَىٰ در پیش خدا تباه نمی‌شود خواه زن باشد یا مرد آنها با هم فرقی ندارند و هر یک مکمل دیگری است، دائره حیات و بقاء آن، بسته بوجود هر دو است، آیه روشن می‌کند که مؤمنان به خواسته‌های خویش بوسیله اعمال نیک برسند. فَالَّذِیْنَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَ أُودُوا فِی سَبِیْلِی وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا مهاجرت در راه خدا آن است که شخص برای مسلمان زیستن یا ترویج توحید از دیار خویش هجرت کند، اخراج از دیار، آن است که شخص با طاغوتها نسازد و تبعیدش کنند «۱» اذیت در راه خدا شامل هر فشاری است که برای خدا و در راه خدا متحمل می‌شویم در المیزان فرموده: «واو» در آیه برای تفصیل است نه جمع.

علی هذا هر یک از صفات مذکوره هم به تنهایی و هم بطور مجموع موضوعیت دارند.

در روایات شیعه وارد شده که فَالَّذِیْنَ هَاجَرُوا ... درباره علی ابن ابی طالب

(۱) اتفاقاً به هنگام نوشتن این سطور بسال ۱۳۵۷ شمسی در بافت کرمان در تبعید بودم

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۶۵

علیه السلام نازل شد، آن حضرت با مادرش فاطمه بنت اسد و فاطمه زهرا علیهما السلام و فاطمه دختر زبیر از مکه خارج شدند و در «ضحجان» عده‌ای از مؤمنان از جمله ام ایمن بانها لاحق شدند، از آنجا حرکت کردند و پیوسته خدا را یاد می‌کردند تا به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پیوستند و دیدند که آیات فوق نازل شده است «۱» هر کس دارای آن صفات باشد آیات بر او نیز شامل می‌شود.

لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ.

معلوم می‌شود که این اعمال بخشوده شدن گناهان را سبب می‌شوند مثل توبه، چنان که در بسیاری از آیات آمده نظیر إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ حَاكِي از عظمت پاداش و حُسْنُ الثَّوَابِ به معنی ثواب نیک است در وصف انهار بهشتی رجوع شود به بقره / ۲۵ و سوره محمد / ۱۵.

۱۹۶ و ۱۹۷- لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ.

این آیه، به حکم جمله معترضه است که مبادا زندگی مرفه کفار فریبتان دهد و از توحید باز دارد که آنچه کفار دارند تمتع قلبی بیش نیست و عذاب دردناکی بدنال دارند (و انگهی با مؤمن بودن نیز می‌توان از لذات مادی بهره‌مند شد).

۱۹۸- لَکِنِ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ.

این آیه چنان که گفته شد شامل کسانی نیز هست که پیش آمده‌های دسته مجاهدان را نداشته ولی با تقوی زندگی کرده‌اند، بهشتهای وعده شده یک نوع پذیرایی از جانب خدا است، جمله وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ ... در مقابله با مَتَاعٌ قَلِيلٌ

(۱) از المیزان. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۶۶

کفه ترازو را برای اهل ایمان سنگین تر نشان می‌دهد.

۱۹۹- وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا.

ظاهراً منظور از این آیه آن است که پذیرفتن اسلام و رسیدن به بهشت فقط به گروه معینی اختصاص ندارد بلکه هر که باسلام و

پیامبران گذشته ایمان بیاورد و بدستور خداوندی خاضع باشد آخرت از آن اوست. نقل شده: چون نجاشی پادشاه حبشه از دنیا رفت، جبرئیل رسول خدا را خبر آورد، حضرت به مسلمانان فرمود: از مدینه خارج شوید و برادر خود که در غیر مملکت اسلامی از دنیا رفته است نماز بخوانید، حضرت (با مسلمانان) به «بقیع» آمد، زمین حبشه در چشم آن جناب دیده شد، نعش نجاشی را دید و بر او نماز خواند **أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** در این آیه دیگر از مذمت‌های اهل کتاب خبری نیست بلکه وعده اجرشان با دیگران یکسان است آمدن **سَرِيعُ الْحِسَابِ** شاید برای آن است که چون وقت برسد اجرشان را بدون معطلی دریافت خواهند کرد این جمله در بقره/ ۲۰۲ و آل عمران/ ۱۹ نیز گذشت.

نکته‌ها

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ: در اقوام گذشته و اقوام کنونی مقام و موقعیت زن در اجتماع پیوسته در نوسان بوده و هست، تمدن کنونی زن را بحکم عروسکی می‌بیند که از راه‌های گوناگون آلت دست مردان قرار گرفته و به نام آزادی، آزادی واقعی از دست او رفته است، باید پیوسته با برجستگی‌های بدن خود در معرض تماشای هوسرانان قرار بگیرد و طعمه لذیذی برای آنها باشد، در ادارات، رئیس دفتر (دربان) رؤسا باشد و برای پول ناچیزی پیش آنها خم تفسیر **أحسن الحدیث**، ج ۲، ص: ۲۶۷ و راست شود، اسلام از اول موقعیت زن را بوی شناسانده و احکامی مطابق قدرتش برای او جعل کرده و به دستور **بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ** مقام او را در پر کردن دایره حیات مثل مردان قرار داده است، ای کاش در جهان بزنان آن آزادی را می‌دادند که اسلام داده است.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۲۰۰]

اشاره

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)
 ۲۰۰- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، استقامت کنید و ثبات ورزید و همبستگی پیدا کنید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.

کلمه‌ها

اصبروا: صبر و استقامت ورزید.
 صابروا: صبر و استقامت را همگانی کنید (همه استقامت ورزید).
 رابطوا: همه با هم ربط داشته باشید (همبستگی و هماهنگی به وجود آورید).

شرحها

با در نظر گرفتن همه مطالب سوره، در این آیه چهار دستور به مؤمنان داده شده که سعادت، پیشرفت دین، غلبه بر دشمنان، پیاده شدن توحید و ... منوط بر آنهاست. و رستگاری هر دو جهان بحکم **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** بر آنها بستگی دارد.
 یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا راجع باستقامت‌های فردی است در مقابل شدائد و کف نفس از بدیها و وادار کردن نفس بر خوبیها «صابروا» راجع باستقامت‌های تفسیر **أحسن الحدیث**، ج ۲، ص: ۲۶۸
 اجتماعی است که همگی در کارهای اجتماعی و مفید استقامت داشته باشند تا بدیها را از جامعه دور کرده و خوبیها را به سوی آن

بکشانند و مصداق و تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ کردند، چون کارهای اجتماعی، فقط با استقامت دسته جمعی میسر است «رابطوا» راجع بهم بستگی و یکپارچگی جامعه است که بالاتر از «صابروا» و از نتایج آن است. که افراد جامعه همچون اعضاء بدن بهم‌دیگر پیوستگی پیدا کرده و یکدیگر را از یاد نبرند وَ اتَّقُوا اللَّهَ یعنی باید تقوی و توحید مانند روح و خون در همه آن سه امر جریان داشته باشد، و زیر بنای همه آنها تقوی و «اللّه» باشد، در احزاب فرعونها و طاغوتها سه اصل «اصبروا- صابروا رابطوا» پیدا می‌شود ولی وَ اتَّقُوا اللَّهَ نیست لذا نتیجه بعکس است، نتیجه بکار بستن این اصول، رستگاری هر دو جهان است آری: لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ.

این آیه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتی پیاده شد و چنان نتایج بیار آورد که اکنون نیز از آن بهره‌مندیم. و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین پیشنویس تفسیر این سوره در ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۹۸ مطابق ۲/۳/۱۳۵۷ در بافت کرمان که در تبعید بودم پایان رسید و پاکتویس آن را در ۷ ذو القعدة ۱۳۹۸ مطابق ۱۸/۷/۱۳۵۷ تمام کردم و الحمد لله و هو خیر ختام ارومیه.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۶۹

سوره نساء

اشاره

در مدینه نازل شده و صد و هفتاد شش آیه است

نظری به کلیات سوره مبارکه

۱- سوره نساء ششمین سوره است که بعد از سوره ممتحنه در مدینه نازل گردیده، و در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره چهارم است، درست معلوم نیست در سال چندم هجرت نازل گردیده است.

۲- تعداد آیات آن بنقل قاریان کوفی صد و هفتاد شش و بنقل قرآء شام صد و هفتاد و هفت و در نقل دیگران صد و هفتاد پنج است، ما نقل کوفی را اختیار کرده‌ایم که به وسیله عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه منتهی می‌شود، ابو عبد الرحمن همه قرآن را بر علی علیه السلام خوانده است، بنقل تفسیر خازن، این سوره دارای سه هزار و چهل و پنج کلمه و شانزده هزار و سی حرف است.

۳- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مدنی است، به نظر بعضی دو آیه از آن در مکه نازل شده است اول آیه: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا... / ۵۸، دوم «و یستفتون...» / ۱۷۶ و الله اعلم.

۴- ظاهراً علت تسمیه آن به سوره نساء آنست که بخش مهمی از احکام زنان در اوائل آن تا آیه سی پنج آمده است، هر چه هست این نامگذاری در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است در تفسیر عیاشی از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده: هر که سوره نساء را در هر جمعه بخواند از فشار قبر در امان باشد

«قال: من تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۷۰»

قرء سورة النساء فی کل جمعة أو من من ضغطه القبر».

در تفسیر کشف از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به آن «سورة النساء» فرموده است. در مجمع البیان از صحابه نقل شده: سوره بقره، سوره نساء، سوره مائده، سوره حج و سوره نور را یاد بگیرید که احکام و فرائض در آنهاست، پس این سوره در

زمان آن حضرت همین نام را داشته است.

۵- به نظر می‌آید که آن سوره به تدریج و در مواقع ضرورت و احتیاج نازل شده و سپس به دستور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله جمع آوری و یک سوره شده است، در المیزان فرموده: ظاهر سوره آنست که به تدریج نازل گشته، گر چه اغلب آیات آن دارای ارتباط مطالب است.

۶- این سوره مانند سوره نور اکثر آن در زمینه احکام اسلامی است، از قبیل احکام ازدواج، ارث، اموال یتیمان، زنانی که ازدواج با آنها حرام است متعه، قیمومت مردان بر همسران، تشکیل محکمه خانوادگی در اختلاف زن و شوهر، احکام قتل عمدی و غیر عمدی، طلاق خلعی، نماز خوف، اطاعت خدا و رسول و اولو الامر، و امثال آنها.

در ضمن مقداری از آن در رابطه با اهل کتاب از یهود و نصاری و قسمتی در بررسی حالات منافقان است.

علی هذا همه اینها در مدینه، مسئله روز بودند، ضرورت‌های موجود در آن روز، آمدن این سوره و احکام آن را ایجاب می‌کرده است که برای اولین بار نازل شده و تا ابد ملاک زندگی قرار گیرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۷۱

[سوره النساء (۴): آیه ۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ
وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱)

بنام خدای رحمان رحیم

۱- ای مردم از پروردگارتان به ترسید، که شما را از یک تن آفرید و همسر او را از جنس او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیار بوجود آورد، به ترسید از خدایی که از همدیگر به نام او تقاضا می‌کنید و (به ترسید) از خویشاوندیها که خدا مواظب و ناظر اعمال شماست.

کلمه‌ها

نفس: ظاهراً مراد از نفس در اینجا «شخص - کس» است مثل لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا در آیه وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ احزاب/ ۳۷ مراد از آن ضمیر و باطن است و در آیه اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا زَمْر/ ۴۲ ظاهراً مراد روح است و در آیاتی نظیر إِنَّ النَّفْسَ لِلْأَمْرَةِ بِالسُّوءِ به نظر، منظور غرائز و امیال است.

زوج: جفت. بهر یک از زن و مرد اطلاق می‌شود، هم چنین ازواج.

بث: آن در اصل به معنی پراکندن و منتشر کردن است که به آفریدن تطبیق می‌شود.

تساءلون: یعنی از یکدیگر سؤال می‌کنید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۷۲

ارحام: رحم (بفتح اوّل و کسر دوّم) رحم زن. محل رشد جنین. جمع آن ارحام است مراد از آن در آیه خویشاوندی‌ها است.

رقیب: مراقب. مراد از آن مواظب و ناظر بر اعمال است «رقبه: اشرف علیه من مکان عال» (المنار).

شرحها

این آیه که به حکم عنوان تمام سوره است دو مطلب را به انسانها گوشزد می‌کند یکی اینکه: از خدا به ترسید که آفریننده و پرورش دهنده شماست، روح تقوی و پرهیز از بدیها پیوسته در شما باشد، دوم اینکه: نوعدوست و بشر دوست باشید چون شما انسانها همه به یک تبار بر می‌گردید و در واقع افراد یک خانواده هستید.

۱- یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا.

گفته شد مراد از «نفس» ظاهراً «شخص و کس» است مثل: یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى ... حجرات/ ۱۳، «من» در وَخَلَقَ مِنْهَا به معنی جنس است یعنی جفتش را از جنس او آفرید رجوع شود به «نکته‌ها» جمله الَّذِي خَلَقَكُمْ ... وَنِسَاءً مَقْدَمَه است برای دستور ارحامی که در ذیل آیه آمده است: وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً یعنی از آن دو، مردان و زنان بسیاری آفرید. رِجَالًا وَنِسَاءً شامل همه انسانها نمی‌شود و گرنه لازم بود «الرجال-النساء» گفته شود «۱» ظهورش همان است که از آن دو فرزندان بسیاری

(۱) ظاهراً «من» در «منهما» نشویه است یعنی از آن دو مردان و زنان بسیاری آفرید و اگر برای جنس باشد معنایش آنست که: از جنس آن دو مردان و زنان بسیاری آفرید در این صورت آنها از بین رفته‌اند فقط نسل کنونی باقی است که از نفس واحده آفریده شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۷۳

متولد شده‌اند وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ یعنی از خدا بترسید خدایی که در موقع سؤال از یکدیگر او را واسطه قرار می‌دهید و می‌گوئید:

برای خدا اینکار را به نفع من انجام بده و بترسید از ارحام و خویشاوندیها که میان ابناء بشر است، به قرینه خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ مراد از ارحام، خویشاوندی تمام انسانهاست. و این از امتیازات قرآن است که انسان را در یک سطح عالی بررسی کرده و آنها را یک خانواده می‌داند ولی اروپا و امریکا هنوز مسئله سیاه و سفید را حل نکرده است. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بِرَبِّهَاً چون خدا رقیب و ناظر بر اعمال شماست پس از خدا و از تباه کردن حق خویشاوندی بترسید.

نکته‌ها

اصل نسل انسان کنونی:

آیه: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَآیه: وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ انعام/ ۹۸ و آیه: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا اعراف/ ۱۸۹ و آیه: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا ... زمر/ ۶ و آیه: إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى ... حجرات/ ۱۳، همه ظهورشان در این است که ابتدای نسل کنونی بشر به یک پدر و مادر می‌رسد و حتی در بعضی از آیات به لفظ «ابوین» آمده مثل: یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ ...

اعراف/ ۲۷ و درباره خلقت بشر اولی آمده که او از خاک و لجن آفریده شده است وَ يَدَأُ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ سجده/ ۷ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ حجر/ ۲۶.

ممکن است مسئله خلافت انسان و سجده ملائکه بر او غیر از خلقت اولیه بشر باشد و خلافت پس از تکامل واقع شده باشد، فعلاً

درباره پیدایش موجودات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۷۴

زنده دو مسئله مطرح است اول: وحدت بنیاد انواع. یعنی در اول خداوند یک موجود ساده آفریده، سپس همه موجودات زنده از آن بوجود آمده‌اند، دوم:

استقلال انواع یعنی هر یک از موجودات زنده اعم از حیوان و نبات مستقلاً آفریده شده‌اند، قرآن و روایات در ابتداء نظر، فرض دومی را می‌رسانند ولی در آن صریح‌اند صریح نیستند که قابل تأویل و توجیه نباشد و اگر روزی نظریه «داروین» جنبه علمی به تمام معنی بخود بگیرد باز به گفته قرآن صدمه‌ای وارد نمی‌شود آیات قرآنی با آن نیز قابل توجیه می‌باشند.

پراکنده شدن انسانها:

بنا بر آنکه نسل کنونی از یک مرد و یک زن بوجود آمده باشد در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه: چگونه بشر از دریاها گذشته و در قاره‌ها پراکنده شدند؟ جواب آنکه در وقت پیدایش انسان در روی زمین یک قاره بیشتر نبود، این قاره‌ها در اثر اختلافات جوی و حرکات مختلف زمین بوجود آمده‌اند مثلاً جزیره بریتانیا در اول به اروپا متصل بوده بعداً از آن جدا شده و دریای «مانش» بوجود آمده است هم چنین جزائر ژاپن در اول به آسیا متصل بوده‌اند، با جدا شدن خشکیها، انسانها نیز از یکدیگر جدا شده‌اند.

اختلاف رنگ انسانها:

رنگهای عمده انسانهای روی زمین، چهار رنگ است:

سفید پوستان مثل ساکنان نقاط معتدله آسیا و اروپا.

سیاه پوستان: مانند مردم آفریقای جنوبی: زرد پوستان مثل مردم چین و ژاپون. سرخ پوستان مانند سکنه اصلی آمریکا. گویند: اختلاف رنگها ناشی از اختلاف طبیعت خونهاست، بنا بر این نسل کنونی بشر اقلًا باید به چهار اصل منتهی شود «۱» ولی به نظر می‌آید: این در اثر تغییرات آب و هوا و مربوط به مسئله «ژنتیک» است مثلاً اگر یک سیاه آفریقایی با یک سفید پوست آسیایی

(۱) از المیزان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۷۵

ازدواج کنند فرزندشان قهوه‌ای رنگ خواهد بود و اگر همان فرزند با سفید پوستی ازدواج کند بچه‌شان قهوه‌ای کم رنگ خواهد بود و هكذا.

پیدایش نسل کنونی: از کی شروع شده؟

جمعیت روی زمین در حال حاضر ۱۳۵۹ هجری شمسی حدود چهار میلیارد و نیم است، تاریخ یهود مدعی است که از پیدایش نسل فعلی بشر حدود هفت هزار سال یا کمی بیشتر، می‌گذرد، این سخن با اعتبار عقلی موافق است گرچه باعث تعجب بعضی‌ها خواهد شد، ژولین هکسلی دانشمند زیست شناس انگلیسی جمعیت روی زمین را در هشت هزار سال قبل ده میلیون نفر تخمین می‌زند و ارقام مذکوره در ذیل را به دست می‌دهد: جمعیت زمین در پنجهزار سال قبل از میلاد ۲۰ میلیون نفر و در چهار صد میلادی

دویست میلیون نفر و در ۱۶۵۰ میلادی پانصد و چهل میلیون نفر و در ۱۹۵۰ دو میلیارد و دویست میلیون نفر، هکسلی در روزگاری که مدیر کل یونسکو بود به ایران سفر کرده و این آمار را در مجله جهان زیر عنوان: جمعیت و سرنوشت بشر در سال ۱۹۵۰ میلادی منتشر کرده است.

اگر مرد و زنی را در نظر بگیریم، توالد و تناسل آن دو را در یک قرن در نظر بیاوریم آن گاه کسانی را که در عرض یک قرن به مرگ طبیعی و حوادث و جنگها و مانند آن از بین می‌روند از تعداد فوق کسر نمائیم و آن وقت حساب قرن‌ها را بکنیم خواهیم دید اگر از هشت هزار سال این نسل شروع شده باشد می‌تواند در عرض مدت مذکور به حدود چهار میلیارد برسد، و اینکه علم طبقات الارض عمر بشر کنونی را به میلیون‌ها سال پیش می‌برد، اگر یقینی باشد و مبتنی بر حدس نباشد و فسیل‌های یافته شده راجع به میلیون‌ها سال پیش باشد لا بد آن فسیلها مربوط به نسلهایی قبل از نسل کنونی بوده است و الله اعلم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۷۶

[سوره النساء (۴): آیات ۲ تا ۶]

اشاره

وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲) وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنِّي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (۳) وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (۴) وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسِّرْ عَنفًا وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (۶)

۲- اموال یتیمان را به آنها بدهید و بد را با خوب عوض نکنید و اموال آنها را با اموال خودتان مخورید که آن گناه بزرگی است.
۳- اگر بترسید از اینکه در کار یتیمان عدالت نکنید، از زنان دیگر که خوش دارید بگیرید، دو تا دو تا، سه تا سه تا، چهار تا چهار تا و اگر بترسید (که میان آنها) عدالت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۷۷

نکنید فقط یک زن بگیرید و یا به کنیزی که مالک آن هستید اکتفاء کنید این مناسبتر است که ستم نکنید.

۴- مهری زنان را بعنوان عطیه بدهید: اگر چیزی از آن را برضای خاطر به شما وا گذاشتند، بی زحمت و گوارا بخورید.

۵- اموال خویش را که خدا وسیله قوام زندگی شما کرده است، به سفیهان ندهید، و از آن به آنها روزی دهید و لباس به پوشانید و با آنها سخن پسندیده گوید.

۶- یتیمان را بیازمائید تا وقتی که به سن بلوغ رسیدند اگر در آنها رشدی دیدید، اموالشان را به آنها بدهید و آن را به افراط و عجله که مبادا بزرگ شوند (و بدانند) مخورید، هر که توانگر است (از برداشتن حق الزحمه) خودداری کند و هر که فقیر است بطرز شایسته (مطابق زحمتش) بخورد و چون اموالشان را به آنها دادید بر آنها شاهد بگیرید، و خدا در حسابگری کافی است.

کلمه‌ها

الیتامی: یتیم کسی است که پدرش پیش از بلوغ او بمیرد و تا بالغ نشده او را یتیم گویند. در حیوان یتیم آن را گویند که مادرش مرده باشد پس یتیم یعنی پدر مرده یا مادر مرده.

لا تبدلوا: یعنی عوض نکنید. تبدیل، تبدل و استبدال به معنی عوض گرفتن است.

حوب: گناه. أبو ایوب انصاری خواست زن خود را طلاق دهد حضرت فرمود:

انّ طلاق امّ ایوب لحوب

طلاق مادر ایوب گناه است، این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

تقسطوا: قسط (به کسر - ق) و اقساط به معنی عدالت است (قاموس قرآن) اَلَّا تُقْسَطُوا یعنی اینکه عدالت نکنید.

طاب: یعنی پاکیزه و دلچسب شد. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۲۷۸

مثنی: (بفتح - م) دو تا دو تا. ثلاث: سه تا سه تا. رباع: چهار تا چهار تا.

تعولوا: عول: جور و میل از حق. اَلَّا تَعُولُوا یعنی اینکه ظلم و جور نکنید.

صدقات: صدقه (به فتح صاد و ضمّ دال) مهریه، جمع آن صدقات است عُلّت این تسمیه ظاهراً آنست که صدق احترام زن با آن روشن می‌شود.

نحلة: عطیه طبرسی فرموده: عطیه‌ایکه در مقابل ثمن و عوض نباشد (قاموس قرآن).

هنیئاً: هنا: گوارا بودن. هنیء: گوارا: گویند: هنیء هر چیزی است که در آن مشقتی نیست مراد از آن در آیه ظاهراً بلا مشقت بودن است.

سفهاء: کم خردان. مفرد آن سفیه است. سفه در اصل به معنی سبکی و خفت است (قاموس قرآن).

قیاما: قیام در اینجا به معنی مایه قیام و قوام است «القیام: ما يقوم به الشیء».

مریئاً: گوارا. راغب گوید: مرىء رأس لوله معدة چسبیده بحلق است.

«مرء الطعام» برای آن گویند که موافق طبع است.

آنستم: یعنی: احساس و مشاهده کردید. ایناس به معنی احساس، مشاهده و الفت است.

رشد: بلوغ عقلی. کمال. اهل لغت آن را نجات، کمال، هدایت و صلاح گفته‌اند.

بدار: سرعت و عجله.

یستعفف: عفت به معنی مناعت و خودداری است «فلیستعفف» یعنی از خوردن تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۲۷۹

مال یتیم خودداری کند.

حسیب: حسابگر. حساب: شمردن. حاسب و حسیب: شمارنده و حسابگر.

شرحها

در این آیات راجع به اموال یتیمان، تعدد زوجات، مهریه زنان، ردّ اموال یتیمان، برداشتن حق العمل از آن و غیره، احکامی بیان شده که ذیلاً بررسی می‌شود، تناسب این احکام با آیه اولی که راجع بتقوی و وحدت خانواده بشری بود کاملاً روشن است.

۲- وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ.

یعنی متاع بد خود را با مال خوب یتیمان عوض نکنید وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا یعنی: اموال آنها را باموال خود اضافه کرده نخورید که اینکار، گناه بزرگی است.

۳- وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسَطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ.

در آیه قبل فرمود: اموال یتامی را از بین نبرید و بخودشان بدهید، بدان مناسب در این آیه فرموده: اگر اموال دختران یتیم در اختیار شما باشد و بترسید که در صورت تزویج، درباره اموال آنها بعدالت رفتار نکنید، پس با آنها ازدواج نکنید و زنان دیگر را که برای

شما پاک و حلال هستند بزنی بگیریید در اینجا چند مطلب باید مورد دقت قرار گیرد:

اول: کلمه «یتامی» نسبت بزمان گذشته بکار رفته و گرنه موقعی که می‌خواهیم دختران یتیم را تزویج کنیم دیگر یتیم نیستند چون بالغ شده‌اند (مجاز باعتبار ما کان).

دوم: مراد از عدالت درباره دختران یتیم، عدالت در اموال آنهاست که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۸۰

قهرها در اختیار مرد قرار می‌گیرد و گرنه عدالت در حق زن در مورد همه زنان لازم است «۱».

سوم: لفظ «فانکحوا» در جای جواب شرط آمده یعنی «ان خفتم ... فلا تنکحوا الیتامی فانکحوا ما طاب لکم ...؟!»

چهارم: آمدن «ما» بجای «من» نسبت به عدد دو، سه و چهار است.

مراد از «مثنی، ثلث، رباع» راجع به عموم است نه بفرد فرد که گفته شود: به مضمون آیه چهار تا شانزده زن جایز است این جمله نظیر آن است که بگوئیم:

این هزار تومان را دو تومان دو تومان، سه تومان سه تومان، چهار تومان چهار تومان میان خود تقسیم کنید. یعنی: هر نفر دو یا سه یا چهار تومان بردارد نه بیشتر.

و ضرورت اسلام بیشتر از چهار زن دائمی گرفتن ممنوع است. امام صادق صلی الله علیه و آله فرماید:

«لا یحل لماء الرجل ان یجری فی اکثر من اربعة ارحام من الحرائر»

حلال نیست نطفه مرد در بیشتر از چهار رحم از زنان آزاد وارد شود. بقیه در «نکته‌ها».

فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا.

یعنی: اگر ترسیدید از اینکه نتوانید میان زنان متعدد بعدالت رفتار کنید پس فقط یک زن تزویج کنید یا به کنیزی که مالک شده‌اید اکتفاء کنید این بعدم جور نزدیکتر است.

باید دانست که اولاً- دستور چهار زن گرفتن یا یک زن گرفتن از باب ارشاد است که دلالت بجواز دارد نه الزام. ثانیاً بیشتر از یک زن در صورتی جایز است که انسان بداند در لباس و خوراک و منزل و همخواب شدن در میان آنها بعدالت و مساوات رفتار خواهد کرد و اگر بترسید که چنین نتواند که در اینصورت فقط

(۱) از مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۸۱

می‌تواند یک زن بگیرد «۱». می‌گویند در مدینه و با آمدن، مسلمانی که دو زنش در آن و با مردند قرعه انداخت که کدام را پیش از دیگری دفن کند. ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا یعنی اکتفاء بیک زن یا اکتفاء به کنیزی که دارید بعدم احجاف نزدیکتر است و راهی است که می‌توانید بآن متوسل شوید. بعضی‌ها با توسل بآیه ۱۲۹ از همین سوره وَلَنْ تَشِدَّ يَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ گفته‌اند در اسلام بیشتر از یک زن جایز نیست ولی جواب آن ذیل آیه مذکور خواهد آمد.

۴- وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً لفظ «نحله» نشان می‌دهد که مهریه عطیه‌ای است از جانب شوهر برای احترام و بزرگداشت زن که با این عمل صدق علاقه خود را به زن اثبات می‌کند نه اینکه زن متاع است و مهریه قیمت او. فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا.

یعنی: اگر چیزی از آن را برضای خاطر بشما واگذاشتند، راحت و گوارا بخورید ظاهراً این برای رفع شبهه‌ای است که روایت شده: مردم گناه می‌دانستند از صدیقی که بزنی داده‌اند چیزی از زن قبول کنند «۲».

۵- وَلَا تَوْتُوا الشُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا.

این آیه می‌گوید: که اموال مایه قوام زندگی است و زندگی بر آنها استوار است و اموال باید در دست عقلا باشد، مال سفیهان اعم از یتیمی که بسن بلوغ رسیده ولی سفیه است یا غیر او، باید در دست ولی آنها باشد، نسبت اموال باولیاء با آنکه از آن سفیهان است باین جهت است که حق تصرف با آنهاست.

از امام صادق صلوات الله علیه منقول است که سفهاء را بر یتیمانی تطبیق

(۱) کلمه «ما ملکت» مفعول فعل محذوفی است مثل «اقتصروا علی ما ملکت ایمانکم»

(۲) از تفسیر صافی.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۲۸۲

فرموده‌اند که رشد ندارند «۱» ولی به نظرم فرمایش آن حضرت بیان مصداق است.

وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ولى فقط می‌تواند خوراک و لباس آنها را از آن مال تهیه کند «فیها» می‌فهماند که خوراک و لباس از آن مال است خواه از اصل آن باشد یا از عاید آن، اگر «منها» بود فقط مصرف عین مال را می‌رسانید. و چون سفیه گاهی بمقام اعتراض خواهد آمد که چرا اموال مرا بدستم نمی‌سپارید لازم است ولی، جواب ملایم و مناسب بدهد.

۶- وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ.

بلوغ دو تا است یکی بلوغ سنّی که با تمام کردن پانزده سالگی در پسران و نه سالگی در دختران است «۲» دوم عقلی و رشد است که بتواند در مال تصرف عقلایی کند و بیهوده از دست ندهد. ولی یتیم با دو شرط می‌تواند مال او را بدستش بسپارد و آن دو همان بلوغ تکلیفی و بلوغ عقلی است. اطفال به مجرد بلوغ احکام عبادات و غیره بر او واجب می‌شود و حدود، دیات و غیره بر آنها اجراء می‌گردد ولی تصرف در اموال و نفوذ شهادت و اقرار و نظیر آن بستگی به رشد دارد و لَا تَأْكُلُوا إِسْرَافًا وَ بَدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا مال آنها را از روی اسراف، و به عجله نخورید که مبادا بزرگ شوند و مانع گردند «۳» اما بدون اسراف، خوردن از آن جایز است که در ذیل خواهد آمد

(۱)

عیاشی «عن علی بن ابی حمزه عن ابی عبد الله (ع) قال سألته عن قول الله تعالى و لا- تؤتوا السفهاء اموالکم. قال هم الیتامی لا تعطوهم اموالهم حتی تعرفوا منهم الرشد قلت:

فکیف یکون اموالهم اموالنا؟ فقال اذا کنت انت الوارث لهم.

(۲) رسیدن بحد نكاح در اسلام با یکی از سه چیز است در پسران محتمل شد، روئیدن موی سیاه و خشن در زیر ناف (عانه) و تمام کردن پانزده سال، و در دختران حائض شدن، روئیدن موی سیاه در عانه و تمام کردن پانزده سال، و در دختران حائض شدن، روئیدن موی سیاه در عانه و تمام کردن نه سال. هر یک از اینها مستقلاً موضوعیت دارند.

(۳) در مجمع البیان فرموده: اسراف، بدارا مصدر هستند در موضع حال یعنی «مصرفین و مبادرین» قرار دارند.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۲۸۳

به نظر می‌آید بداراً ... برای توضیح است زیرا آنکه مال یتیم را می‌خورد و بخود اختصاص می‌دهد نوعاً نظرش آن است که پیش از بلوغ یتیم اینکار را انجام دهد. فرق ما بین اسراف و بدار آن است که اولی ما فوق حق ولی، دومی از اصل ناحق است.

وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ.

ولی یتیم اگر خود فقیر باشد و حفظ و اصلاح مال یتیم او را از تلاش برای خود باز دارد، می‌تواند از مال یتیم بطور متعارف حق

الزحمة بردارد. ولی امن بر عفت و ترک در صورت غنی بودن ظاهراً برای استحباب و تحریک عاطفه انسانیت است و گرنه، عمل انسان محترم است، ولی یتیم با آنکه غنی است می‌تواند حق العمل بخواهد. اینکه در بعضی از روایات شیعه و اهل سنت هست که این آیه با آیه إِنَّ الدِّينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا ... نسخ شده، اعتباری ندارد، این دو آیه هر یک در مسیر جداگانه قرار دارند باید روایات را طرح یا تأویل کرد.

فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا.

این دستور برای آن است که در آینده اختلافی میان ولی و یتیم رخ ندهد و ولی متهم نباشد. در آلاء الرحمن فرموده: این دستور در نزد شیعه برای ارشاد و استحباب است. در المنار گفته: جمهور فقهاء آن را ارشاد گفته ولی بعضی از شافعی‌ها شهادت گرفتن را واجب دانسته‌اند.

البته خدا از حیث حسابگری کافی است اما صلاح دنیوی در شاهد گرفتن است.

نکته‌ها:

تعدد زوجات:

بصریح آیه مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ تعدد زوجات تا چهار زن جایز است بشرط مراعات عدالت، و حتی در صورت خوف از عدم مراعات عدالت باید بیک زن اکتفاء نمود. مسلمانان در اینجا مورد حملات تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۲۸۴ اروپائیان و اروپا زدگان واقع شده‌اند که اسلام چرا تعدد زوجات را جایز شمرده و این جزاهانت به مقام زن، ایجاد اختلاف در محیط خانواده، شهوتران نشان دادن مرد و ... نیست. دانشمندان اسلامی از این حملات جواب داده و مسئله را آفتابی کرده‌اند. و آن اینکه: حکم تعدد زوجات مبتنی بر یک اصل طبیعی است و گرنه اسلام و هر قانونگذار دیگر با بن بست مواجه خواهد شد اینک اشاره بآن اصل:

۱- شماره زنان در ممالک روی زمین از مردان بیشتر است، آمار انگلستان نشان می‌دهد که در ۵۲ میلیون نفر، زنان، دو میلیون نفر از مردان، بیشتر هستند، بنا به آمار اخیر زنان در شوروی ۲۱ میلیون نفر از مردان بیشتر می‌باشند و بنا به نقل یک سفرنامه در «شیلی» برابر هر شش دختر یک پسر وجود دارد. روزنامه اطلاعات ۱۱ دیماه ۱۳۳۵ نقل کرد در مملکت ۴۰ میلیون نفری فرانسه عدد زنان ۱۷۶۵۰۰ نفر از مردان زیادتر است.

وانگهی در اثر جنگها و حوادث دیگر که اغلب مردان با آن مواجه می‌باشند آمار زنان بالاتر می‌رود، روزنامه‌ها نوشتند که بعد از جنگ جهانی اخیر، عدد زنان در آلمان شش میلیون نفر بیشتر از مردان بود حتی در زمان صدر اعظم «ادنائر» زنان بی‌شوهر بتظاهرات برخاسته و با فریاد «ما شوهر می‌خواهیم با ما به قانون اسلام رفتار کنید» صدر اعظم را مجبور کردند تا از شیخ محمود شلتوت رئیس دانشگاه الازهر درباره تعدد زوجات توضیح بخواهد.

در مقابل این امر طبیعی یا باید تعدد زوجات را جایز دانست تا اینگونه مشکلات طبیعی جبران یابد و یا باید نعوذ بالله زنا را تجویز کرد زیرا مسئله فقط تأمین نان زن نیست که در کارگاهها بصورت برده نانش تأمین شود بلکه باید به مسئله غریزه‌اش اندیشید. اما از لحاظ علل خصوصی:

۲- بچه‌دار شدن خواسته مشروع و طبیعی هر مرد و زن است، مردی زنش عقیم است و امکان باردار شدن ندارد، مرد نیز نمی‌خواهد باو طلاق دهد، یا بعد از تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۲۸۵

طلاق کسی را ندارد که با او بسر برد.

۳- زنی در اثر بعضی از اختلالات بدنی، بچه‌های ناسالم و معیوب می‌آورد و امکان رفع این مشکل وجود ندارد.

۴- مردی غریزه‌اش قوی است یک زن از عهده‌اش بر نمی‌آید و پیوسته ناراحت است.

اینها و نظیر اینها از عوامل طبیعی است که قانونگذار را از تجویز تعدد زوجات ناچار می‌کند و گرنه با بن بست مواجه خواهد شد چنان که کلیسا مواجه شده است. وانگهی خداوند که آفریننده انسان است و خودش را قائماً بِالْقِسْطِ توصیف می‌کند اگر اینکار ناروا بود اجازه نمی‌داد، از طرف دیگر: زن با اختیار خود باین کار حاضر می‌شود، اختیار ازدواج در دست اوست، در صورت امتناع کسی نمی‌تواند او را اجبار نماید.

گذشته از اینها خدا می‌دانسته که بسیاری از مردان بیک زن اکتفاء نخواهند کرد و پی‌زنا خواهند رفت، لذا خواسته با تجویز آن جلو فحشاء را بگیرد و زنان بجای فاسد شدن خانم خانه باشند گوستاولوبون دانشمند فرانسه در این که مردان اروپا بیک زن اکتفاء نمی‌کنند می‌گوید: «در غرب هم با وجود اینکه آب و هوا و وضع طبیعت، هیچ کدام ایجاب چنین رسمی (تعدد زوجات) را نمی‌کند، با اینحال وحدت همسر چیزی است که ما آن را فقط در کتابهای قانون می‌بینیم و الا گمان نمی‌کنم که بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست، راستی من متحیرم و نمی‌دانم که تعدد زوجات مشروع و محدود شرق، از تعدد زوجات سالوسانه غرب چه چیز کم دارد» پس این دانشمند تعدد زوجات را یکی از مزایای اسلام می‌شمارد. «۱».

(۱) تمدن اسلام و عرب / ۵۰۹.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۸۶

زنان پیغمبر (ص)

اشاره

در این بحث منظور آن نیست که تاریخ زندگانی زنان رسول خدا را بررسی کنیم، بلکه منظور آنست که روشن کنیم: چرا آن حضرت آن همه زنان را تزویج کرد و چرا به هنگام رحلت ۹ زن از او باقی ماند حال آنکه در شریعت اسلام بیشتر از چهار زن جایز نیست؟

این مطلب در بسیاری از کتابها بررسی و روشن شده و دانشمندان اسلامی آن را آفتابی کرده‌اند، مع الوصف نگارنده لازم می‌دانم که باز هم بررسی شده و در اختیار همگان گذاشته شود، چون هر کسی را بهر کتاب دسترسی نیست.

ظاهراً ابتدا از طرف یهود و نصاری این اشکال مطرح شده و گفته‌اند: «پیامبر اسلام جز شهوت و لذت همّتی نداشت لذا مشاهده می‌شود که آن همه زن گرفته است» از اینکه امثال «کارلایل» انگلیسی در کتاب قهرمانان و «جان دیون پورت» در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» این شبهه را نقل و رد کرده‌اند می‌دانیم که آن در میان یهود و نصاری شهرت داشته و از آنها به دیگران رسیده است.

بیاری خدا خواهیم دانست که قطع نظر از اینکه چنین کارها در دنیای آن روز کار عادی و ساده بود، رسول خدا در گرفتن آن زنان منظور دیگری داشته که مصالح اسلامی آن را ایجاب می‌کرده است نه اینکه نعوذ بالله تنها فکر و ذکرش ارضاء غریزه جنسی بود.

زنانی که آن حضرت عقد کرده و با آنها وصلت نموده به قرار ذیل است:

۱- خدیجه دختر خویلد.

- ۲- سوده دختر زمعه.
- ۳- عائشه دختر ابی بکر. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۸۷
- ۴- زینب دختر جحش.
- ۵- امّ سلمه دختر ابی امیه.
- ۶- حفصه دختر عمر بن خطاب.
- ۷- امّ حبیبه دختر ابو سفیان.
- ۸- جویریّه دختر حارث بن ابی ضرار.
- ۹- زینب دختر خزیمه.
- ۱۰- صفیه دختر حیّ بن اخطب.
- ۱۱- میمونه دختر حارث.
- ۱۲- ماریه قبطیه هدیه مصر.

قطع نظر از «ماریه» که جریان او را در آخر خواهیم گفت، آن حضرت با یازده زن نامبرده وصلت کرده، خدیجه و زینب دختر خزیمه در حیات آن بزرگوار وفات کرده‌اند، روزی که آن حضرت رحلت فرمود ۹ نفر از آنها در حال حیات بودند، لازم است قبلاً بدانیم که حضرت رسول بیست پنج ساله بود که خدیجه را بزنی گرفت و مدت بیست و دو سال با خدیجه ماند، خدیجه در سال هفتم بعثت وفات کرد، روز وفات خدیجه، چهل و هفت سال از عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گذشت یک سال بعد از وفات خدیجه سوده دختر زمعه را بزنی گرفت، فقط این دو نفر زن را قبل از هجرت گرفته است، زنان دیگر را بعد از هجرت و در مدت ده سال بعقد نکاح در آورده و هنگام هجرت پنجاه سه سال از عمر شریفش می‌گذشت.

خدیجه کبری

اولین زنی که آن حضرت تزویج کرد خدیجه دختر خویلد سلام الله علیها بود، این زن اولین مؤمن از زنان است، آن حضرت در بیست پنج سالگی با خدیجه ازدواج فرمود، ولی خدیجه آن روز چهل و سه سال داشت و تا خدیجه زنده بود تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۸۸

زن دیگری نگرفت. زندگی آن حضرت با خدیجه کبری بسیار لذت بخش و سعادت آمیز بود، خدیجه به شوهر بزرگوارش بسیار علاقه مند بود، رسول خدا نیز تا زنده بود او را از یاد نبرد.

روزی «هاله» خواهر خدیجه بزیارت مدینه آمد، رسول خدا صدای او را از درون خانه شنید، گویا صدا از حنجره خدیجه بیرون می‌آمد، آن حضرت گفت: خدایا این هاله است؟ (خواهر خدیجه غمخوار روزهای محنت من؟) عائشه از شنیدن نام «خدیجه» که بوی حتی بعد از مردن نیز رشک می‌برد ناراحت شد و به آن حضرت گفت: «چه می‌گویی از عجزه‌ای از عجزه‌های قریش که دو گوشه دهانش سرخ بود، روزگاری است مرده، خدا بهتر از او را به تو داده است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله از این جسارت بر آشفت و به عائشه بانگ زد: «به خدا قسم، خدا بهتر از او را به من نداده است، او به من ایمان آورد آن گاه که مردم کافر بودند روزی مرا تصدیق کرد که مردم تکذیب می‌کردند، او با ثروت خویش مرا یاری نمود روزی که مردم محروم نمودند، خدا از او به من فرزندان داد، نه از زنان دیگر».

عائشه سخن کوتاه کرد و در دل گفت: بخدا دیگر از خدیجه، نام نمی‌برم «۱» روزی آن حضرت به منزل وارد شد، دید عائشه بفاطمه علیها السلام بانگ زده و می‌گوید:

دختر خدیجه به خدا قسم چنان می‌پنداری که مادرت بر ما برتری داشت، او چه برتری بر ما داشت؟! او مانند یکی از ما بود! رسول خدا صدای عائشه را شنید فاطمه چون آن حضرت را دید گریست، حضرت فرمود: عزیزم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پدر جان عائشه مادرم را بی‌حرمتی کرد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به غضب آمد و فرمود: ساکت باش ای حمیراء (لقب

(۱) نساء النبی بنت الشاطی / ۴۴- سیره حلبیه ج ۲ / ۳۵۲.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۸۹

عائشه) خداوند در زن مهربان و زاینده برکت گذاشته، خدیجه خدا رحمتش کند، برای من طاهر، قاسم، فاطمه، رقیه، امّ کلثوم و زینب را زائید ولی خدا رحم تو را نازا کرد چیزی برای من نزائیدی «۱». در اینجا توجه به چند مطلب لازم است.

۱- آن حضرت در بیست پنج سالگی با خدیجه ازدواج کرد، ابن هشام و یعقوبی و غیره به این مطلب تصریح کرده‌اند، ولی خدیجه کبری در آن وقت چهل و سه سال داشت، یعقوبی در تاریخ خود تصریح دارد که خدیجه در وقت وفات شصت و پنج سال داشت «۲» و خواهیم دید که خدیجه در سال هفتم بعثت از دنیا رفته، در این صورت او مدت بیست و دو سال با آن حضرت بسر برده و اگر بیست دو را از شصت و پنج کسر کنیم بقیه چهل سه خواهد بود. از طرف دیگر وقت وفات خدیجه، آن حضرت چهل هفت سال داشت و جوانیش از بین رفته بود، مردی که تمام جوانیش را با یک زن چهل سه ساله گذرانده باشد آیا ارباب انصاف می‌توانند او را اسیر غریزه جنسی بدانند؟! ۲- خدیجه پیش از رسول خدا با دو شوهر ازدواج کرده بود، شوهر اولش شخصی بود بنام «عتیق» پسر عائذ مخزومی که برای او پسری بنام عبد الله و دختری زائید، طبرسی گفته فقط یک دختر زائید، شوهر دوم مردی بود بنام «ابی هاله» پسر مالک و از وی پسری بنام «هند» و دختری بنام «زینب» داشت، ولی طبرسی فقط «هند» را نقل کرده است «۳».

(۱) بحار ج ۳ / ۱۸ از خصال صدوق.

(۲) تاریخ یعقوبی ج ۲ / ۲۰.

(۳) اعلام الوری ص ۱۴۶- ابن هشام ج ۴ / ۲۹۳.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹۰

سوده

دومین زن آن حضرت «سوده» دختر زمه است، بعد از یک سال از وفات خدیجه کبری، با او در سال هشتم بعثت ازدواج کرد، سوده پیش از آن زن «سکران» پسر عمرو بود، سوده، قبلاً با شوهرش «سکران» از ترس مشرکان به حبشه هجرت کرده بودند، در آنجا شنیدند که مشرکان از اذیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله و مسلمانان دست برداشته‌اند و در این میان یک نوع توافق حاصل شده است لذا به مکه بازگشتند و دیدند گزارش بر خلاف بوده است، سکران بعد از چند روز در حجاز وفات کرد و بقولی در «حبشه» نصرانی شد و از دنیا رفت، بعد از او سوده بعقد ازدواج رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آمد، سوده در اواخر حکومت عمر بن الخطاب در مدینه از دنیا رفت. گویند: آن زن با ایمان و مهاجر در هنگام موافقت به ازدواج گفته بود: به خدا حرصی به شوهران ندارم ولی دوست دارم روز قیامت در حالی که زن رسول خدا هستم از خاک سر بر دارم.

ازدواج آن حضرت با خدیجه کبری و سوده به حال عادی است و یکی را بعد از دیگری گرفته است، سؤمین زن آن حضرت «عائشه» دختر ابو بکر است. عائشه را در مکه عقد خواند و در مدینه با وی وصلت فرمود، از زنان آن حضرت فقط عائشه باکره بود و غیر از عائشه همه بیوه بوده‌اند، عائشه به هنگام وصلت نه و یا ده سال داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن وقت پنجاه و سه ساله بوده است «۱».

در اینجا باید دو مطلب را از یاد نبرد یکی آنکه زمان تا زمان و محیط تا محیط فرق می‌کند، امروز اگر مردی پنجاه ساله دختر جوانی را تزویج کند شاید مورد ایراد واقع شود ولی آن روز این جریانها نبود، لازم بود زنان عرب در ده

(۱) سیره ابن هشام ج ۴/ ۲۹۳. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹۱

سالگی ازدواج کنند و اگر مثل اروپای امروز در بیست پنج سالگی ازدواج می‌کردند پیر شده بودند.

«جان دیون پورت» در کتاب «عذر تقصیر...» از دانشمند فرانسوی «منتسکیو» نقل می‌کند: زنها در آب و هوای گرم در سن هشت سالگی و نه سالگی و ده سالگی شایستگی زناشویی را دارا می‌شوند، بنا بر این در آن کشورها دوران طفولیت و ازدواج اکثرا مقارن یکدیگر واقع می‌شوند، زنها در سن بیست سالگی پیر می‌شوند «۱».

روزی که آن حضرت عایشه را گرفت ابتدا جنجال پیا نشد و این کار را ایراد نگرفتند عمر بن خطاب با ام کلثوم دختر علی علیه السلام تزویج کرد با آنکه سن عمر تقریبا شش برابر او بود، نقل شده: عائشه را قبل از آن حضرت «جبیر بن مطعم» خواستگاری کرده بود.

عبد الله پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله کوچکترین پسر عبد المطلب بود (عبد المطلب ده پسر و شش دختر داشت) روزی که عبد الله با «آمنه بنت وهب» ازدواج کرد در همان روز پدرش عبد المطلب زنی بنام «هاله» را که دختر عموی آمنه بود به ازدواج خویش در آورد و ایراد به وی نگرفتند، عمر بن خطاب به ابو بکر پیشنهاد کرد که با دختر او «حفصه» ازدواج کند با آنکه حفصه دختری جوان و ابو بکر پیر مرد بود «۲».

دیگر آنکه: ازدواج با عائشه جنبه اخلاقی و عاطفی داشته نه جنسی، و آن حضرت چنان که گفته‌اند مصالح اسلامی را در نظر می‌گرفته است. و می‌خواسته در پیش برد اسلام از جهت خویشاوندی سببی نیز استفاده کند و گرنه پیر مرد پنجاه

(۱) ص ۱۶۰ ترجمه سعیدی.

(۲) نساء النبی / ۶۴۱.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹۲

سه ساله طبیعه از گزینه جنسی نیز پیر شده است.

زینب دختر جحش

زینب دختر جحش، دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، زیرا که زینب دختر میمونه بنت عبد المطلب است. آن حضرت با ازدواج زینب یک سنت پوسیده جاهلیت را کوبید، و آن اینکه: زید بن حارثه غلام آن حضرت بود، حارثه پدر زید به مکه آمد تا پسرش را با پول خریده به شهر خویش ببرد، حضرت او را در رفتن مخیر فرمود، زید حاضر نشد از آن حضرت جدا شود، حضرت

پاس این عمل «زید» را پسر خوانده خویش کرد و در مکه اعلام نمود که «زید» پسر من است در رسم جاهلیت پسر خوانده مثل پسر نسبی بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست زینب را به «زید» تزویج کند، زینب و برادرش ابو احمد باین کار راضی نبودند چون «زید» غلام و آزاد کرده بود، حضرت که می‌خواست رسوم کهنه را بکوبد در این امر پافشاری کرد تا زینب و برادرش راضی شدند، ازدواج انجام گرفت ولی آن دو توافق اخلاقی نداشتند بالاخره کار بطلاق کشید.

در نظر جاهلیت ازدواج پیامبر با زینب صحیح نبود که «زید» پسر خوانده آن حضرت بود و از آن نظر گرفتن زن پسر خوانده حرام. قرآن این بدعت را از بین برد و فرمود: وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ یعنی خدا پسر خوانده‌ها را پسران شما نکرده، این فقط سخن شما در زبان است، خدا حق را می‌گوید و به راه حق رهبری می‌کند.

آن حضرت پس از طلاق و خروج «عده» زینب را تزویج کرد و بدعت جاهلیت را کوبید، مقدر بود که آن بدعت بدست پیامبر از بین برود تا دیگران تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹۳

نیز باین کار جرئت نمایند، ولی چون کاری بر خلاف رسم و سنت دیرینه بسی دشوار و غیر قابل هضم در نظر عموم است، سر و صداها بلند شد تا آیات وحی پا در میان نهاد و قضیه را مختومه اعلام کرد: فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا....

یعنی چون «زید» حاجت خویش را از آن زن برداشت و طلاقش داد ما خودمان آن را به تو تزویج کردیم تا مؤمنان را در تزویج زنان پسر خوانده‌ها پس از طلاق، زحمتی در بین نباشد.

علی هذا تزویج زینب از جانب خدا بود آن هم برای اینکه بدعت بدست آن حضرت شکسته شود و دیگران را اشکالی پیش نیاید، پس تزویج زینب برای ارضاء غریزه جنسی نبوده است و مصلحت اسلامی و پایه گذاری جامعه نوین آن را ایجاب می‌کرده است. زینب اولین زن از زنان آن حضرت است که پس از وی در حکومت عمر بن الخطاب در «مدینه» از دنیا رفت.

ام سلمه

«ام سلمه» یکی از زنان بسیار مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد اسم او «هند» و اسم پدرش «ابو امیه» است که به او «زاد الركب» می‌گفتند یعنی توشه کاروان. چون در کاروانی که سفر می‌کرد «۱» نمی‌گذاشت کسی از اهل کاروان توشه‌ای با خویش ببرد و همه را خود تکفل می‌کرد، مادرش «عاتکه» دختر عبدالمطلب و بقولی «عاتکه» دختر «عامر بن ربیع» بود. ام سلمه ابتدا زوجه «عبد الله بن عبد الاسد» فارس نامی اسلام و پسر «بره» عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود «۲».

(۱) نساء النبی / ۱۲۰.

(۲) اعلام الوری / ۱۴۸.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹۴

ام سلمه و شوهرش عبد الله در مکه اسلام آورده و از سابقان در اسلام بودند، آن هر دو از ترس مشرکان مکه به حبشه مهاجرت کردند و او در حبشه پسرش «سلمه» را بدنیا آورد سپس هر دو به مکه باز گشتند و چون از فشار مشرکان کاسته نشده بود تصمیم گرفتند به مدینه هجرت کنند، هر دو با فرزندشان «سلمه» به راه افتاده، مشرکان مانع شدند بالاخره، اول «ابو سلمه» با فرزندش و سپس با وضع دلخراشی «ام سلمه» وارد مدینه شدند «۱» و در مدینه دارای سه فرزند دیگر شدند به نام «عمر، دره، زینب».

«ابو سلمه» در جنگ «احد» زخمی شد و جراحتش بعدا التیام یافت ولی در حمله بقبیله «بنی اسد» که فرمانده لشگریان اسلام بود در

اثر تلاش بسیار، زخم‌هایش از نو سر گشادند و بستری شد و مشرف بمرگ گردید، رسول اکرم در کنار بستر این صحابی بزرگ حاضر شد و بالینش نشست تا جان سپرد و با دست خویش چشمان او را بست و بر جنازه اش نه تکبیر گفت «۲».

آن گاه ام سلمه بیوه سرپرست یتیم‌های خویش گردید، لازم بود از این زن بزرگوار و مهاجر که در راه اسلام قدم‌های بزرگی برداشته بود دلجویی شود و یتیمان‌ش مورد تکفل اسلام باشد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از وی خواستگاری فرمود در جواب عرض کرد «انها غیری، مسنة ذات عیال» یعنی: من بدرد شما نمیخورم پیر زنی عیال‌بار، آن حضرت سفارش فرمود: مانعی نیست سن من از تو بیشتر است ... «۳».

ام سلمه قبول کرده وارد ردیف امهات مؤمنین گردید. در تزویج ام سلمه جنبه عاطفه، تفقد از یک مسلمان مهاجر و رنج دیده، تکفل ایتم یک صحابی جانباز مطرح بود نه غریزه جنسی.

(۱) سیره ابن هشام ج ۲ / ۱۱۲.

(۲، ۳) نساء النبی / ۱۲۴ - ۱۲۵.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹۵

ام سلمه در سال شصت یک هجری در مدینه از دنیا رفت، گویند آخرین زن از زنان آن حضرت بود که دنیا با وی وداع کرد و در «بقیع» مدفون گردید. در سفینه البحار نقل شده که: در سال شصت و سه در سلطنت یزید بن معاویه از دنیا رفت.

۱- ام سلمه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده که می‌فرمود:

«علی مع القرآن و القرآن معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض»

علی با قرآن و قرآن با اوست و از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر به من برسند.

۲- نزول آیه تطهیر در منزل او واقع شد و در آن منزل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عبا را بر سر اهل بیت کشید و آیه تطهیر را خواند.

۳- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در خانه او بود که آیه وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخِرَ سَيِّئًا ... توبه / ۱۰۳ نازل گردید و او بود که بدنبال نزول آیه، قبول شدن توبه ابو لبابه را بوی اعلام کرد «۱».

۴- آن گاه که علی بن ابی طالب علیه السلام بیصره می‌رفت بیاری ابن عم پیامبر برخاسته و گفت: «یا امیر المؤمنین خروج بر جهاد برای من گناه و بر خلاف وصیت رسول خداست صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله و تو از من نخواهی پذیرفت، اگر این نبود با تو بجهاد می‌آمدم، ولی فرزندم «عمر» که از وجودم بر من عزیزتر است با شما خواهد آمد و در پیکارها حاضر خواهد بود. سپس پیش «عایشه» رفت و بر او که بر علیه امیر المؤمنین قیام می‌کرد گفت: «این چه خروجی است که پیش می‌گیری؟ ... خدا از پس این امت است ...»

اگر مثل تو بیرون می‌شدم و می‌گفتند: داخل بهشت شو، شرم داشتم محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را ملاقات کنم در حالی که پرده او را دریده‌ام، ولی عایشه اهمیت نداد و بجنگ

(۱) این روایات از نظر شیعه و اهل سنت حتمی الوقوع است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹۶

(حضرت ولی ذو الجلال) بیرون شد «۱».

۵- آن گاه که امیر المؤمنین علیه السلام به کوفه می‌رفت کتابها و وصیتش را پیش ام سلمه بامانت گذاشت چون حضرت مجتبی

علیه السلام به مدینه مراجعت فرمود آنها را تحویل گرفت همچنین امام حسین ودایع خویش را بوی سپرد، امام سجاد علیه السلام پس از ماجرای کربلا آنها را پس گرفت» فضائل این بانوی بزرگوار خیلی بیش از اینها است.

حفصه دختر عمر بن خطاب

حفصه دختر عمر با «خنیس بن حذافه» ازدواج کرد، خنیس صحابی بزرگوار بود که در «بدر» و «احد» (و بقول ابن هشام در خندق هم) افتخار حضور داشت، این مرد جلیل‌القدر که از مهاجران حبشه نیز بود در «مدینه» از دنیا رفت و زن جوانش حفصه را در هجدهمین بهار عمر بی همسر گذاشت عمر از بیوه ماندن دخترش سخت اندوهگین شد، دل بدریا زده از ابو بکر یار صمیمی خود خواست که «حفصه» را تزویج کرده و او را از درد حفصه برهاند ولی بر خلاف انتظار وی، ابو بکر سکوت اختیار کرده و جواب نداد، عمر از این جریان دل آزرده شده به خانه عثمان رفت، «رقیه» دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که زن عثمان بود به مرض حصبه از دنیا رفته بود.

عمر از عثمان خواست که حفصه را تزویج کند، عثمان چند روز مهلت خواست که در آن باره فکری بکند سپس آمد و گفت: «ما ارید ان اتزوج الیوم» فعلا قصد زناشویی ندارم «عمر» که از کثرت اندوه سر از پا نمی‌شناخت بمحضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، حضرت از قیافه‌اش دریافت که طوفانی مهیب در درون

(۱) نساء النبی / ۱۳۱.

(۲) سفینه البحار «سلم».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹۷

دارد، با ملاطفت آغاز سخن فرمود و علت ناراحتی را جویا شد، عمر استنکاف ابو بکر و عثمان را باز گفت، آن حضرت تبسم کرده فرمود: حفصه را کسی تزویج خواهد کرد که بهتر از عثمان است و عثمان زنی را تزویج خواهد کرد که بهتر از حفصه است» عمر مطلب را فهمید و دست آن حضرت را بگرمی فشرد «۱».

جریان ازدواج تمام شد «حفصه» بخانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، شما از این ازدواج چه می‌فهمید آیا داعیه جنسی، آن حضرت را به تزویج حفصه واداشت یا تحکیم موقعیت خویش و مصلحت اسلام؟! عجیب است که «عمر» به حفصه گفته بود «و الله لقد علمت ان رسول الله لا یحبک و لولای لطلقک» «۲» به خدا قسم میدانی که رسول خدا تو را دوست ندارد اگر من نبودم طلاق می‌داد، خلیفه خودش علت تزویج دخترش را توضیح داده است. بقولی «خنیس بن حذافه» در سفر از دنیا رفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به پیش «کسری» زعیم ایران فرستاده بود، حفصه در خلافت عثمان در مدینه از دنیا رفت «۳».

ام حبیبه دختر ابو سفیان

«ام حبیبه» نام اصلیش «رمله» است و بواسطه دخترش «حبیبه» که در حبشه زائید او را «ام حبیبه» گفتند، مادرش زنی است بنام «صفیه دختر ابی العاص» چنان که شبلیجی در «نور الأبصار» تصریح کرده است و او غیر از «هند» مادر معاویه است که زن بدکار مشهوری بود.

بهر حال «ام حبیبه» با عبید الله بن جحش عمه زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، هر دو اسلام پذیرفته راه حبشه را در

پیش گرفتند، عید الله در حبشه دین

(۱، ۲) نساء النبی / ۱۰۲-۱۰۶.

(۳) اعلام الوری / ۱۴۸.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹۸

نصرانیت پذیرفت و نصرانی از دنیا رفت، ام حبیبه در دین خود پایدار ماند.

این زن چه می‌توانست بکند؟ آیا به مکه برگردد حال آنکه پدرش ابو سفیان و برادرش معاویه قائد مشرکان و دشمن خون آشام اسلام‌اند؟ در حبشه با دختر یتیمش «حبیبه» در غم و رنج بسر می‌برد؟! این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به «نجاشی» پادشاه حبشه نامه نوشت که او را برسول خدا صلی الله علیه و آله تزویج کند و او این کار را انجام داد، ام حبیبه که هنگام فتح خیبر به مدینه آمد بخانه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت.

آیا این ازدواج داعیه‌اش غریزه جنسی بوده یا جبران شکست یک زن مسلمان و مهاجر و رام کردن ابو سفیان دشمن سرسخت اسلام؟ قضاوت به عهده خواننده است «۱».

ام حبیبه در خلافت معاویه از دنیا رفت ولی حیف و هزاران حیف که در سفینه البحار از ابن ابی الحدید نقل شده که ام حبیبه همچون برادرش معاویه، علی بن ابی طالب علیه السلام را دشمن می‌داشته است، آوخ از این انحراف و رسوایی.

جویریہ

در سال ششم هجرت به مدینه خبر رسید: قبیله «بنی المصطلق» تحت رهبری رئیسشان «حارث بن ابی ضرار» مشغول جمع آوری نیرو و بفکر حمله به مدینه هستند، رسول خدا برای خواباندن فتنه آنها از مدینه بیرون شد در کنار آبی بنام «مریسع» جنگ سختی در گرفت و بهزیمت بنی المصطلق تمام شد.

زنان دشمن اسیر گردیدند از جمله «جویریہ» دختر حارث که فرمانده جنگ و رئیس دشمن بود، چون اسیران تقسیم گردیدند «جویریہ» در سهم ثابت بن قیس و پسر عمویش واقع شده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را گرفت و آزاد کرد و تزویج فرمود، مسلمانان چون چنین دیدند گفتند: مردم این قبیله با رسول خدا

(۱) رجوع شود به سفینه البحار (حب) و نساء النبی / ۱۷۳ بعد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۲۹۹

پیوند سببی یافتند بتصریح «واقدی» در کتاب مغازی در اثر این، همه زنان اسیر آزاد شده و پیش قوم خویش برگشتند، عایشه گوید: مبارکتر از جویریہ بر قومش کسی را ندیدم که آن همه جماعت ببرکت او آزاد گشتند (مغازی واقدی غزوه مرسیع) نقل است که بدنبال آن، همه افراد بنی المصطلق اسلام پذیرفتند، واقدی آن را در سال پنج هجرت و ابن هشام در ششم هجرت ثبت کرده‌اند در این ازدواج سیاست اسلام و مصلحت مردم داری و کار با تدبیر، کاملاً هویدا است رسول خدا صلی الله علیه و آله آن موقع در حدود پنجاه نه سال از عمرش گذشته بود، جویریہ در سال پنجاه شش هجرت در مدینه از دنیا رفت و مروان بن حکم حاکم مدینه بر جنازه او نماز خواند (سیره حلبیه).

زینب دختر خزیمه و میمونه

زینب دختر خزیمه وی را «ام المساکین» مادر بنیویان می‌گفتند زن عبیده بن حارث عمو زاده آن حضرت بود، عبیده همان است که در «بدر» زخم برداشت و در بین راه شهید شد، پس از وی رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب را تزویج کرد و در حیات آن حضرت از دنیا رفت، میمونه دختر حارث زن «ابی سبره عامری» بود، پس از وفات وی، رسول خدا آن گاه که از «عمره» بر می‌گشت در «سرف» که در ده میلی مکه واقع است او را تزویج کرد (اعلام الوری / ۱۴۹).

راجع به «زینب» مطلب روشن است که شوهرش اولین شهید اسلام است، افتخار ام المؤمنین شدن جبران شکست او بود، اما درباره «بره» که رسول خدا او را «میمونه» نام نهادند باید دانست چهار خواهر بودند که حضرت در حق آنها فرمود: «الاکوات المؤمنات» خواهران مؤمن، یکی «ام الفضل» زن عباس بن عبد المطلب که پس از خدیجه کبرا ایمان آورد، دیگری «اسماء بنت عمیس» که زن جعفر طیار بود، سومی «سلمی بنت عمیس» که زن حمزه سید الشهداء بود، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰۰

چهارمی «میمونه» که زن رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، مادر هر چهار نفر زنی بنام «هند دختر عوف» بود که گفته‌اند بهترین دامادها را داشته است.

میمونه به خواهرش «ام الفضل» گفت: می‌خواهم زن رسول خدا شوم، ام الفضل جریان را به شوهرش عباس نقل کرد با عباس محضر آن حضرت آمده و از وی خواست که خواسته «میمونه» را تحقق بخشد، حضرت قبول کرده عمو زاده‌اش جعفر طیار را مأمور این کار کرد، ازدواج انجام پذیرفت، «سرف» محل ازدواج برای میمونه بقدری محترم بود که چون در نصف دوم قرن اول از دنیا رفت وصیت نمود جنازه‌اش را به «سرف» برده و در همانجا که بعقد ازدواج نبی اکرم آمده بود دفنش کردند آری داعیه این ازدواج یک امر عاطفی بود چنان که از وضع ماجرا روشن است (نساء النبی / ۲۱۳).

صفیه دختر حی

صفیه دختر «حی بن اخطب» از یهود «بنی نضیر» که در خیبر اقامت گزیده بود، پدرش «حی» در ماجرای «بنی نضیر» کشته شد و شوهرش «کنانه بن ربیع» در جنگ «خیبر» طعمه شمشیر اسلام گردید در کتاب «نساء النبی / ۱۶۳» نقل کرده که صفیه پیش از «کنانه» زوجه «سلام بن مشکم» بود و نیز نسب «صفیه» را به «هارون» برادر موسی علیه السلام رسانده است.

در «سفینه البحار» نیز گفته: صفیه ابتدا زوجه سلام بن مشکم بود، پس از فوت وی با «کنانه» ازدواج کرد.

بهر حال «صفیه» میان اسیران یهود بود که رسول خدا او را برای خود انتخاب فرمود و آزادش کرد و تزویجش نمود و بدین وسیله او را از ذلتی که داشت نجات داده و پیوندی با یهود بوجود آورد. به نظر نگارنده پیوند با یهود سبب این وصلت گردید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰۱

عایشه و حفصه با صفیه بد بودند و باورشک می‌بردند، روزی گفتند: صفیه یک یهودی است و خون یهود در عروقش موج می‌زند، صفیه از این سخن بر آشفت و گریه کنان مطلب را برسول خدا عرض کرد حضرت فرمود: «چرا نگفتی شوهرم محمد پدرم هارون و عمویم موسی علیهم السلام است.

صفیه در حدود پنجاه هجری از دنیا رفت و در بقیع بخاک سپرده شد (نساء النبی).

ماریه هدیه مصر

«حاطب بن ابی بلتع» سفیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله نامه آن حضرت را به «مقوقس» پادشاه «مصر» برد، در آن نامه از پادشاه دعوت شده بود که باسلام آید و قوم خویش را باسلام دعوت کند. «مقوقس» پس از خواندن نامه، آن را با احترام تمام پیچید و در ظرفی از عاج گذاشته و به خدمتکاری تحویل داد. سپس از «حاطب» صفات پیامبر پرسید و جواب شنید.

آن گاه گفت: می دانستم که پیامبری می ماند و می پنداشتم که از شام مبعوث گردد چون آنجا مبعوث پیامبران است ولی می بینم که از عربستان مبعوث گشته ...

مشکل اینجا است که «قبطیان» این دعوت را از من نخواهند پذیرفت و من هم نمی خواهم حکومت از دست برود، سپس بآن حضرت چنین نوشت: «نامه‌ات را خواندم، مرادت را فهمیدم می دانستم که پیامبری مانده و باید مبعوث گردد ولی گمان می کردم از شام برخیزد ... فرستاده‌ات را احترام کردم و دو نفر کنیز «ماریه- سیرین» برای شما فرستادم که در میان «قبط» بسیار با ارزش هستند، و لباسهایی و مرکبی برای شما اهدا کردم و السلام علیک» سپس بحاطب اعتذار کرد که «قبط» بدین خویش پای بند است و گفت: این سخنان میان من و تو امانت است و نباید مصری‌ها حتی از یک حرفش مطلع باشند.

«حاطب» با هدایا و هزار مثقال طلا، و یک غلام اخته، و با ماریه و خواهرش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰۲

«سیرین» به مدینه آمد، چون کاروان به مدینه رسید حضرت «ماریه» را برای خود برداشت و «سیرین» را به «حسان بن ثابت» بخشید. از ماریه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندی بنام ابراهیم بدینا آمد و تقریباً در دو سالگی از دنیا رفت عایشه و حفصه از این جریان در آتش حسد سوختند و از وضعی که پیش آوردند آیات سوره تحریم نازل گردید و صریحاً به عایشه و حفصه خطاب کرد **إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ ...**

اگر توبه کنید بهتر است که قلب شما دو نفر از حق منحرف گشته و اگر بر علیه پیامبر هم پستی کنید بدانید، خدا یار او است.

ماریه در سال شانزدهم هجرت از دنیا رفت، عمر بن خطاب بر جنازه او نماز خواند و در بقیع بخاک سپرده شد.

حضرت حسن مجتبی صلوات الله علیه در مصالحه با معاویه قید کرد از اهل قریه «حفن» واقع در «مصر» که دایی‌های ماریه در آنجا بودند خراج نگیرد، «عباده بن صامت» پس از فتح مصر چون به مصر آمد در قریه «حفن» از خانه «ماریه» جویا شد و در محل خانه ماریه مسجدی بنا کرد.

تمه مطلب

۱- از آنچه بررسی کردم روشن گردید که داعیه شهوت علت این همه ازدواج نبوده بلکه جنبه‌های عاطفی و مصلحتی در میان بوده است و گر نه آن حضرت از بیست پنج سالگی تا چهل هفت سالگی با حضرت خدیجه بسر برد که به هنگام ازدواج چهل سه سال داشت و دو دفعه ازدواج کرده بود.

مستشرقان دانسته یا ندانسته به رسول خدا صلی الله علیه و آله تاخته‌اند، ولی زمان و مکان از حیث کارها و اعمال فرق می کند، اگر کثرت ازدواج در آن زمان مورد اشکال بود دشمنان آن حضرت که در پی فتنه جویی بودند از آن چشم پوشی نمی کردند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰۳

چرا احدی از یهود و نصاری و مشرکان آن روز خرده نگرفتند؟ آن روز، روزی بود که پیوند با خانواده‌ها در پیش برد مقاصد سهم به سزایی داشت کاری که آن روزگار به صورت شرعی عملی می شد امروز به صورت نامشروع جریان دارد، اروپایی و امریکایی یک زن در ظاهر می گیرد و با ده‌ها زن در باطن می سازد، زن، امروز مبتذل و بدبخت است نه آن روز، که برای هر یک خانه مخصوصی و زندگی مخصوصی در نظر گرفته می شد، و زنان آن حضرت هر یک منزل مخصوصی و زندگی مخصوصی داشتند وانگهی قرآن در صورت عدم قدرت به عدالت میان زنان، بیشتر از یک نفر را تحریم کرده است **فَإِنْ حَفَّتُمْ أَلًا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً (نساء/ ۳)** اگر ترسیدید از اینکه به عدالت رفتار نکنید یک زن بیشتر نگیرید.

۲- «جان دیون پورت انگلیسی» در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می گوید: «محمد پس از رحلت خدیجه ... یازده یا

دوازده زن دیگر گرفته است، از این جهت مکرر مورد نکوهش نویسندگان جنجال طلب قرار گرفته است ... ولی صرف نظر از اینکه تعدد زوجات در زمان حیات محمّد در عربستان و سائر نواحی مشرق زمین معمول بوده و خلاف اخلاق شمرده نمی‌شده است، باید این نکته را به خاطر آورد که: محمّد از سن بیست پنج سالگی تا پنجاه سالگی به داشتن یک زن قانع بود و تا هنگامی که خدیجه زنده بود و در سن شصت سه سالگی از دنیا رفت محمّد زن دیگری نگرفت.

در این صورت باید پرسید آیا ممکن است چنان مرد شهوانی در چنان کشوری که تعدد زوجات عمل عادی بود برای مدت بیست پنج سال به یک زن قانع باشد آن هم زنی که پانزده سال از او بزرگتر است (ص ۲۵ ترجمه آقای سعیدی).
تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰۴

چرا ۹ زن؟

در اول این فصل گفته شده که: پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله ۹ زن از او باقی ماندند. از طرف دیگر قرآن مجید بیشتر از چهار زن را حرام کرده است فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ ... نساء آیه ۳. باید دانست درباره آن حضرت آیه دیگری داریم که چون زنان خودش را تزویج کرد از طلاق دادن آنها و تزویج زن دیگر ممنوع گردید آیه ۵۱ سوره احزاب می‌گوید: لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ ... پس از این زنان دیگر بر تو حلال نیست و نیز نباید آنها را با دیگری عوض کنی یعنی یکی را طلاق بدهی و دیگری را به جای او بگیری.

به موجب این آیه: آن حضرت نمی‌توانست آنها را طلاق بدهد و این از مختصات آن جناب بوده است و در طلاق دادن مصالحی که از نکاح آنها در نظر بود همه از بین می‌رفت در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ .. نقل شده: غیلان بن سلمه ثقفی اسلام پذیرفت و ده نفر زن داشت حضرت فرمود: چهار نفر را برگزین و دیگران را رها کن، و نیز از قیس بن عمیره نقل کرده که اسلام آورد و هشت زن داشت و نیز از نوفل بن معاویه نقل نموده که پنج زن داشت، حضرت فقط نگاه داشتن چهار نفر را اجازه فرمودند.

از این معلوم می‌شود که پس از نزول آیه نمی‌شد بیشتر از چهار زن گرفت و نمی‌شد بیشتر از چهار زن نگاه داشت هر چند پیش از نزول آیه گرفته شوند.

در این صورت: اگر آن حضرت تا نزول آیه همه زنان را گرفته بود، فقط او اجازه داشته که بیشتر از چهار زن نگاه دارد به حکم آیه سوره احزاب، از حسنین هیکل نقل شده که آیه فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ ... در سال هشتم هجرت نازل گردیده و آن وقت حضرت همه زنان را گرفته بود، ولی نگارنده قدری تفحص کردم تاریخ نزول آیه را نیافتم. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰۵
و اگر تا نزول آیه همه زنان را نگرفته بود فقط او حق داشت به مقتضای مصالح زنان بیشتر بگیرد و السلام علی من اتبع الهدی.

یتیمان:

یتیمان در هر جامعه به حکم نهالهای بی صاحب هستند که باید جامعه به پرورش آنها اقدام کند تا هم خوب بار بیابند و هم اجتماع از آنها بهره برد، اسلام درباره مراعات یتیمان و تربیت و حفظ اموال آنها دستورات اکیدی دارد و یکی از گناهان بزرگ خوردن مال یتیم است کفالت یتیم، تربیت یتیم و حفظ مال او پیش خدا پاداش بزرگی دارد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله منقول است

که ظاهراً دو انگشت سبابه خود را بهم چسبانید و فرمود:

«انا و کافل الیتیم فی الجنه کھاتین»

من کفیل یتیم در بهشت این گونه خواهیم بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰۶

[سوره النساء (۴): آیات ۷ تا ۱۰]

اشاره

لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (۷) وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸) وَلَا يَخْشَى الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَليَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْرِفُونَ سَعِيرًا (۱۰)

۷- برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشان گذاشته‌اند سهمی هست برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشان باقی گذاشته‌اند سهمی هست (از آنچه گذاشته شده) کم باشد یا زیاد، سهمی معین.

۸- و چون خویشان میت و یتیمان و فقرا در وقت تقسیم حضور یافتند، چیزی از مال بآنها بدهید و با آنها سخن شایسته بگوئید.

۹- بترسند از ظلم بر یتیم کسانی که اگر از پس خویش فرزندان ناتوان می‌گذرانند و بر آنها بیمناک می‌شوند، پس از خدا بترسند و سخنی درست بگوئید (که به حال یتیمان مفید باشد).

۱۰- کسانی که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند، فقط در شکمشان آتش فرو می‌برند و حتماً بآتش افروخته داخل خواهند شد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰۷

کلمه‌ها

نصیب: بهره معین و ثابت. نصب در اصل به معنی رنج دیدن، رنج دادن و بر پاداشتن است، نصیب با معنای سوم تناسب دارد.

الاقربون: نزدیکان. مراد از آن خویشاوندان و مفرد آن قریب است.

مفروضاً: معین شده. فرض در اصل به معنی قطع و تعیین است (قاموس قرآن).

اولی القربی: صاحبان قرابت. منظور قرابت نسبی و خویشاوندی است. قرب و قریبی: نزدیکی.

ذریه: فرزندان. اصل آن ذره به معنی آفریدن است و ذریه به معنی آفریده می‌باشد، به قول راغب آن در مفرد و جمع بکار می‌رود. مراد از آن در آیه، فرزندان است.

ضعاف: ضعیف: ناتوان. جمع آن ضعاف و ضعفاء است.

سدید: درست. صواب. سدّ در اصل به معنی بستن و اصلاح کردن است.

یصلون: داخل می‌شوند. صلی در لغت دخول، بریان شدن، چشیدن و غیره است.

سعیر: آتش افروخته شده. سحر: افروختن و افروخته شدن.

شرحها

در آیات گذشته روشن گردید که اصل بشر به یک زن و مرد منتهی می‌شود و در ازدواج باید نسبت به زنان عدالت مراعات شود و یتیمان مورد اجحاف قرار نگیرند، بدنبال آن، در این آیات روشن شده که دختران و پسران هر دو از پدران و مادران و اقوام ارث می‌برند و اگر در جاهلیت به دختران یا به مطلق صغار ارث نمی‌دادند، غلط بوده است، در موقع قسمت اموال اگر از خویشان و یتیمان تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰۸

و مساکین که ارث بر نیستند حاضر باشند بهتر است به آنها هم چیزی داده شود، وانگهی نباید با هیچ سخنی در کار یتیمان ناراحتی ایجاد کرد که اثر بدی دارد، در آخر تهدید شده که به ناحق خوردن مال یتیم در واقع آتش خوردن است.

۷- لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ.

تکرار مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ ... برای آن است که زنان در ارث بردن حتما شریک مردان می‌باشند گویند: در جاهلیت فقط مردان ارث می‌بردند نه زنان بقولی فقط به کسی ارث می‌دادند که قادر به حمل سلاح باشد و از مال و جان دفاع کند، حتی فرزندان صغیر هم از ارث محروم بودند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا این جمله مطلب سابق را تأکید می‌کند یعنی ترکه خواه جزئی و خواه میلیاردها باشد، این نصیب و بهره همان است که از روی عدالت و واقعیت در اسلام معین شده است. در آیات ذیل مقدار نصیب روشن خواهد شد.

۸- وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا این آیه ظاهراً خطاب بورثه است که اگر به هنگام تقسیم ترکه، خویشاوندان میت که ارث بر نیستند با یتیمان و مساکین در آنجا باشند چیزی بآنها بدهید و با آنها سخن شایسته بگوئید، ظهور آیه آن است که این یک دستور اخلاقی و استجابی است و ظاهراً احدی از فقهاء امامیه بوجوب آن فتوی نداده‌اند، آنکه در روایات وارد شده که این آیه با آیه، موارث (که بعداً خواهد آمد) نسخ شده است، قابل قبول نیست چون میان این آیه و آن آیات تناقضی وجود ندارد که موجب نسخ باشد وانگهی در تفسیر عیاشی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: که ابو بصیر از آن حضرت پرسید آیا این آیه منسوخ است، فرمود: نه چون آنها وقت تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۰۹ تقسیم حاضر شدند چیزی به آنها بده «۱».

۹- وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا این آیه و آیه بعدی می‌رساند که خوردن مال یتیم و ضرر زدن به یتیم باعث عقوبت دنیا و آخرت است، و اثر بدش به فرزندان او می‌رسد، از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: در کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام هست: آنکه مال یتیم را به ظلم بخورد بعد از او کيفرش در دنیا به فرزندان او می‌رسد و در آخرت بخودش، اما در دنیا همان است که فرموده وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ ... و اما در آخرت، همان است که فرموده: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا ... «۲» در این مضمون روایات دیگری نیز هست. این آیه تطبیق می‌شود به کسانی که اموال یتیم در دست آنهاست و به کسانی که به هنگام وصیت میت یا در غیر آن در کار یتیم سخن ناصواب و غیر مفید می‌گویند. یعنی: بترسید از خوردن مال یتیم کسانی که اگر از پس خویش فرزندان ناتوان می‌گذارند بر آنها بیمناک می‌شوند، پس از خدا بترسند و در کار یتیمان سخن صواب و مفید بگویند و الله العالم.

از ابن عباس نقل شده: کسی که می‌ترسد یتیمان ضایع شوند، از خوردن مال یتیمان پرهیزد و بر آنها نیکی کند. و نقل شده: آنکه در نزد مریض حاضر می‌شود به او نگوید که مال خودت را در آزاد کردن بردگان و در صدقه انفاق کن بلکه به یتیمان مریض نظر داشته باشد چنان که به یتیمان خود نظر دارد «۳».

هی؟ قال لا اذا حضرت فاعطهم».

(۲) تفسیر عیاشی. [.....]

(۳) تفسیر آلاء الرحمن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱۰

۱۰- إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا.

یعنی: خورندگان مال یتیم بدانند که در واقع آتش می‌خورند، روزی که حقائق مکشوف گردد خواهند دانست که آتش می‌خورده‌اند و این عمل آنها را به آتش سوزان خواهد کشانید. رجوع شود به «نکته‌ها» از حضرت باقر صلوات الله علیه منقول است: کسی که مال یتیم بخورد، روز قیامت در حالی که می‌آید که آتش در شکمش زبانه می‌کشد و شعله از دهانش بیرون می‌زند مردم می‌دانند که او مال یتیم خورده است «۱» (نعوذ بالله من عذاب النار) «۲» لازم است «یاکلون» به معنی فرو بردن باشد تا با فی بُطُونِهِمْ جور در بیاید.

نکته‌ها

آثار وضعی گناهان:

در کافی و تفسیر عیاشی نقل شده که حضرت صادق علیه السلام به عبد الاعلی بی آنکه او سؤال بکند فرمود: هر که ظلم کند. خدا کسی را مسلط می‌کند که بر او یا بر فرزندان او یا بر فرزندان فرزندانش ظلم کند. من در دلم گفتم: او ظلم می‌کند ولی ظالم به فرزندان طبقه اول و دوم او مسلط می‌شود!! بی آنکه سخنی به زبان آورم امام فرمود: خدا فرماید وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا ... ناگفته نماند: نمی‌شود آثار وضعی اعمال را انکار کرد، کسی که به شما خوبی کرده فرزندان او را بعد از او دوست می‌دارید و به آنها نیکی می‌کنید با آنکه آنها به شما خوبی نکرده‌اند و اگر کسی به شما ظلم کند از اولاد او نیز ناراحت هستید حال آنکه آنها به شما ظلم نکرده‌اند، آنکه ظلم می‌کند به مرور زمان این ظلم اثر خود را خواهد گذاشت آن وقت

(۱) تفسیر آلاء الرحمن.

(۲) در المنار و تفسیر جلالین و جوامع الجامع فی بُطُونِهِمْ را «ملاء بطونهم» گفته‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱۱

اگر ظالم خودش زنده باشد گرفتار می‌شود و گرنه اعقابش گرفتار می‌گردند مثلاً شرابخوار به فرزندان مشغول ذمه است زیرا عمل او در سلامت فرزندان اثر بدی دارد همچنین ظالم به فرزندان مشغول ذمه است زیرا ممکن است به عوض خودش آنها گرفتار شوند. حساب کنید حالات طاغوتها و ستمکاران را که قهر ملت چگونه همه خانمانشان را تار و مار می‌کند، فرزندان صغیر طاغوت ایران خطایی ندارند ولی روزی که دست انتقام خدا از آستین بیرون آید آنها را هم خواهد گرفت وای به حال طاغوت ایران و طاغوتها که نه به خود رحم می‌کند و نه به فرزندان خود.

تجسم اعمال:

بسیاری از آیات قرآن و روایات در اینکه روز قیامت اعمال خیر و شرّ مجسم و دیده خواهند شد، صریح هستند، از جمله این آیه که درباره خوردن مال یتیم است، طالبان بیشتر کتاب تجسم عمل نوشته دانشمند گرامی محمّد امین رضوی سلدوزی را مطالعه کنند. باید دانست:

اعمال به صورت انرژی از وجود انسان بیرون می‌ریزند، این انرژی‌ها قابل تبدیل شدن به ماده هستند، زیرا ماده همان انرژی متکاثف است، حرارت اطاق همان نفت است که به صورت حرارت در آمده، اگر می‌توانستیم حرارت را جمع کنیم مبدل به نفت می‌شد، اعمال بد و خوب که در صورت آتش و نعمت بهشتی دیده خواهند شد تابع این قانونند. آری فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱۲

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱ تا ۱۴]

اشاره

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْإُنثَىٰ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ الْإُنثَىٰ فَلَهنَّ ثُلثًا مَّا تَرَكَ وَ إِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرَثَةٌ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنَ آبَائِكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) وَ لَكُمْ نِصْفُ مَّا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَمْ يَكُن لهنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لهنَّ وَلَدٌ فَلِكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَ إِن لَمْ يَكُن لهنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لهنَّ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنَ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِن لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنَ وَ إِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهَمَّ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنَ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتِهِ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲) تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱۳

۱۱- خدا به شما درباره فرزندان توصیه می‌کند که پسر را مانند سهم دو دختر است.

و اگر فرزندان شما دختر باشند بیش از دو تن، دو سوم آن، مال آنهاست. و اگر یک دختر باشد نصف مال از آن اوست، و برای پدر و مادر میت هر کدام یک ششم است اگر میت را فرزندی باشد. و اگر او را فرزندی نباشد و (فقط) پدر و مادر از او ارث برند، یک سوم برای مادر او است. و اگر میت برادرانی داشته باشد یک ششم از آن مادر او است. (اینها) پس از انجام وصیتی است که کرده یا بعد از ادای وامی که داشته، نمی‌دانید پدران و پسران کدامیک به شما سودمندترند، این از جانب خدا مقرر است، خدا دانا و حکیم است.

۱۲- نصف آنچه زنان شما باقی گذاشته‌اند برای شماست اگر آنها را فرزندی نباشد و اگر فرزندی داشته باشند یک چهارم از آن شماست. پس از انجام وصیتی که کرده‌اند یا پس از ادای وامی که دارند برای زنان یک چهارم میراث شماست اگر فرزند نداشته باشید و اگر فرزند داشته باشید یک هشتم برای آنهاست بعد از انجام وصیتی که می‌کنید یا ادای وامی که دارید و اگر مرد یا زنی باشد که کلاله (برادر، خواهر) از او ارث می‌برد و برادر یا خواهری دارد برای هر کدام یک ششم است و اگر بیشتر از یک نفر باشند در یک سوم شریک هستند. بعد از انجام وصیت یا ای قرضی که بدون ضرر زدن است، این سفارش خداست و خدا دانا و حکیم است.

۱۳- اینها حدود خداست هر که به خدا و رسولش اطاعت کند او را به بهشتهایی داخل می‌کند که نهرها از زیر آنها روان است، در آنها جاودانانند و این رستگاری بزرگی است.

۱۴- و هر که خدا و رسولش را نافرمانی کند و از حدود تجاوز نماید او را به آتشی که در آن پیوسته باشد، داخل می‌کند و برای او است عذابی خوار کننده.

کلمه‌ها

حظ: نصیب. سهم.

انثیین: دو انثی (دو دختر).

السدس: (بضمّ س- د): یک ششم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱۴

الثلاث: (بضمّ ث- ل): یک سوم وصیّه: کار توصیه شده و سفارش شده که بعد از مرگ انجام دهند (بقره/ ۱۸۰).

لا تدرون: نمی‌دانید. دری: معرفت و دانستن است.

الربع: (بضمّ ر- ب): یک چهارم.

الثلثم: (بضمّ ث- م): یک هشتم کلاله: برادر و خواهر. کلاله در اصل به معنی احاطه است برادر و خواهر را از آن کلاله گویند که شخص را احاطه کرده و در اطراف اویند در روایات اهل بیت علیهم السّلام پدران و مادران و فرزندان را لصیق میت گویند که از حیث نسبت به میت ملاصق و چسبیده‌اند و برادران و خواهران را کلاله گویند که در اطراف میت و در طبقه دوّم می‌باشند (قاموس قرآن).

مضار: (به صیغه فاعل): ضرر رسان.

حدود: مرزها. مفرد آن حدّ و آن واسطه‌ایست میان دو چیز که از اختلاط جلوگیری می‌کند.

فوز: نجات.

شرحها

آیه اول و دوم و آیه آخر این سوره و آیه و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب اللّٰه انفال/ ۷۵ و احزاب/ ۶، مجموعاً درباره کلیات ارث اسلامی هستند که روایات نیز از آنها الهام گرفته است، سهامی که در این آیات تعیین شده ذیلاً توضیح داده می‌شود:

۱۱- یوصیکم اللّٰه فی اولادکم للذکر مثل حظّ الأنثیین.

یعنی در صورت بودن دختر و پسر، پسر برابر دو دختر ارث می‌برد همچنین تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱۵

است اگر پسران و دختران باشند، این برای آن است که دختران با دیگران ازدواج می‌کنند و تأمین آنها به عهده مردان است ولی پسران زن می‌گیرند و تأمین خانواده و غیره به عهده آنهاست چنان که از ائمه اطهار علیهم السّلام نقل شده است.

فإن کنّ نساءً فوقَ اثنتین فلهنّ ثلثا ما ترک یعنی اگر اولاد فقط دختران باشند بیشتر از دو نفر، دو سوم مال به آنها می‌رسد ظاهر آیه می‌رساند که اگر دو دختر باشند دو سوم نمی‌برند ولی به اجماع مسلمانان حکم دو دختر نیز همان است، بقیه مال به پدر و مادر و شوهر یا زن میت می‌رسد که در فقه روشن شده است.

وإن کانت واحدهً فلها النصف این در صورتی است که فقط یک دختر داشته باشد بقیه به پدر و مادر و شوهر و زن می‌رسد و اگر آنها نباشند به صورت «ردّ» به دختر داده می‌شود.

وَأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ.

یعنی: اگر میت فرزند یا فرزندان داشته باشد، پدر و مادرش هر یک، یک ششم می‌برند و اگر فرزند نداشته باشد، و ارث فقط پدر و مادر باشد یک سوم مال را مادر می‌برد بقیه مال پدر است فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ الشُّدُسُ اگر میت برادرانی داشته باشد گرچه آنها ارث بر نیستند ولی سبب میشوند که مادر یک ششم ببرد و بقیه مال پدر باشد، ظهور آیه در سه برادر به بالاست ولی باجماع امت وجود دو برادر نیز چنین است در لغت دو و بیشتر از دو را جمع گویند در مذهب امامیه اگر به جای دو برادر، یک برادر و دو خواهر و یا چهار خواهر باشد باز حکم همان است مشروط بر اینکه همه پدر و مادری و یا پدری باشند نه مادری تنها. مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ناگفته نماند: ارث در مقام سوم قرار گرفته است اول قرض میت را از اصل ترکه می‌دهند، دوم وصیت او را از ثلث مال کنار می‌گذارند آن گاه بقیه مال را تقسیم می‌کنند، اینکه در آیه وصیت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱۶

پیش از دین ذکر شده نظر به اهمیت آن است که باید حتماً عملی شود و گرنه آن در مقام دوم است.

أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا «۱».

این جمله جواب سؤالی است که به نظر می‌آید و آن اینکه چرا سهام ارث با هم متفاوتند؟ جواب: این تفاوت به شما گران نباشد تقسیم ارث بر اساس طبیعی و فطری است، شما نمی‌دانید از پدران و فرزندان کدام به شما نافعتر است تا به دلخواه خود احکام جعل کنید بلکه واقعیات را خدا می‌داند، پیرو دستور او باشید فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا یعنی: اینها تعیینی است از جانب خدا، همان خدایی که به مصالح بندگان داناست و از روی حکمت و درک کار می‌کند. این جمله نیز بیان می‌دارد که تفاوت سهام ارث روی واقعیات است.

این آیه راجع بود به ارث نسبی که علقه پدری، مادری و فرزندی است.

آیه ذیل شامل ارث سببی است که ارث زن و شوهر باشد و ارث سببی که برادران و خواهران باشند.

۱۲- وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ.

اگر زن بمیرد و فرزندی نداشته باشد نه از شوهر فعلی و نه از شوهر قبلی در این صورت، نصف مال را شوهر می‌برد و اگر فرزندی داشته باشد، سهم شوهر یک چهارم خواهد بود، این هر دو بعد از مفروض کردن قرض میت و وصیت او خواهد بود.

وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ.

(۱) گویند أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ مبتداء و خبر آن لَا تَدْرُونَ ... است و «فريضة» حال است از موارث معین و وصیت شده در آیات سابق. به قولی تقدیر آن «فرض هذه الاحكام فريضة من الله» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱۷

یعنی: اگر مرد فرزند نداشته باشد، زن یک چهارم می‌برد و اگر فرزند داشته باشد سهم زن از مال مرد فقط یک هشتم است البته پس از آنکه قرض و مال الوصیه را از ما ترک جدا کنند. وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهَا أَخٌ أَوْ أُخْتُ، فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ این آیه در بیان ارث برادران و خواهرانی است که مادری باشند، سهام برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری تنها، در آخر همین سوره خواهد آمد، منظور از این آیه، آن است که زنی یا مردی بمیرد و وارث او فقط یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، سهم او یک ششم مال است و اگر دو نفر یا بیشتر شدند، یک سوم مال را می‌برند و به طور مساوی تقسیم می‌کنند البته بعد از دادن قرض و اخراج مال الوصیه، این حکم در صورتی است که میت پدر، مادر و فرزند نداشته باشد.

غَيْرَ مُضَارًّا وَصِيَّتَهُ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ.

قید است برای وصیت و دین. یعنی در حالی که میت در وصیت و تعیین دین قصد ضرر به ورثه نداشته باشد، مثلاً وصیت به بیشتر از ثلث مال بکند و یا به کسی که مقروض نیست بگوید فلان قدر مقروضم، این قید در اینجا برای آن است که میت ملاحظه می‌کند که ثروت او به برادران و خواهران مادری خواهد رسید و از آن ناراحت می‌شود. وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَلِيمٌ خدا به متجاوزان داناست و در عقوبت عجله نمی‌کند تا شخص مجال توبه داشته باشد.

۱۳- تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

راجع به کیفیت و چگونگی نهرهای بهشتی رجوع شود به سوره قتال (محمد) آیه / ۱۵، این آیه یک حکم کلی است درباره همه کسانی که از خدا و رسول پیروی تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱۸ می‌کنند، عاملین به آیات ارث، از آن جمله‌اند.

۱۴- وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ.

این آیه به عکس آیه قبلی، تهدید شدیدی است نسبت به همه کسانی که خدا و رسول را عصیان کنند، از آن جمله می‌باشند کسانی که به آیات ارث خاضع نیستند و آن را قبول ندارند عَذَابٌ مُهِينٌ و خوار کننده به مناسبت آن است که اینگونه کسان آیات خدا را خوار کرده‌اند.

نکته‌ها:

خلاصه سهام گذشته:

خلاصه مطالبی که در دو آیه گذشته نقل شده به قرار ذیل است:

- ۱- سهم پسر و پسران دو برابر دختر و دختران است، علت این تفاوت در تفسیر آیه روشن گردید.
- ۲- نصف. آن سهم دختر است در صورتی که تنها فرزند باشد و سهم شوهر است با نبودن فرزند برای زن.
- ۳- ثلث. و آن سهم مادر است در صورتی که میت فرزند نداشته باشد. و سهم برادران و خواهران مادری است در صورتی که بیشتر از یک نفر باشند.
- ۴- ربع. و آن سهم شوهر است در صورتی که زن فرزند داشته باشد و سهم زن است در صورتی که مرد اولاد نداشته باشد.
- ۵- سدس. و آن سهم مادر است در صورتی که میت دو تا برادر یا بیشتر داشته باشد و سهم برادر و خواهر مادری است در صورتی که فقط یک نفر باشد.
- ۶- ثمن. و آن سهم زن است در صورتی که میت فرزند داشته باشد.

ارث و قرابت:

آیه وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْفَالٍ / ۷۵ و احزاب / ۶ و نیز مسائل حجب (که با بودن تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۱۹

طبقه اول، طبقه بعدی ارث نمی‌برد) را نشان می‌دهد که پایه اولی ارث در اسلام نزدیکی به میت و مسئله عاطفه است. نزدیکتر از همه به انسان از لحاظ نسبت پدر و مادر و فرزندان است که میان او و آنها واسطه‌ای وجود ندارد، و نیز محبوب‌تر به انسان همین

طبقه است، انسان با وجود این طبقه خوش ندارد مال او را برادران یا خواهران یا دیگران بخورند. نواده‌ها هم با نبودن فرزند. جای فرزند را می‌گیرند.

بعد از این طبقه، نزدیکترین نسب، برادران و خواهران و جد و جدّه هستند که با میت فقط یک واسطه دارند که پدران و مادران باشند، بعد از این طبقه عموها، عمّه‌ها، خاله‌ها و دایی‌ها است که به دو واسطه به میت میرسند مثلاً عموها به واسطه پدر و جد و جدّه به انسان می‌رسند لذا در مرتبه سوم قرار گرفته‌اند.

ولی قرابت سببی که همان زناشویی است در همه این طبقات موضوعیت دارد زن از مرد ارث می‌برد، وارث از هر طبقه که باشد، همچنین است ارث بردن مرد از زن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۲۰

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۱۶]

اشاره

وَاللّٰتِ يٰۤاَتِيْنَ الْفٰحِشَۃَ مِنْ نِّسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهِدُوْا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِی الْبُیُوْتِ حَتّٰی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا (۱۵) وَالَّذٰنِ یٰۤاَتٰیۡنَهَا مِنْكُمْ فَاَذُوْهُمَا فَاِنْ تَابَا وَاَصْلَحَا فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا (۱۶)

۱۵- کسانی که از زنان شما کار زشت می‌کنند بر آنها چهار نفر از خودتان شاهد بگیرید، اگر شهادت دادند، آنها را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان برسد یا خدا راهی برای آنها پدید آورد.

۱۶- آن دو نفر از شما که کار زشت می‌کنند آزارشان کنید اگر توبه کردند و خود را اصلاح نمودند از آنها دست بردارید که خدا توبه پذیر و مهربان است.

کلمه‌ها

فاحشه: فحشاء و فاحشه: کار بسیار زشت. آن در قرآن به زنا، لواط، تزویج نامادری و غیره گفته شده مراد از آن در اینجا زنا یا مساحقه است.

امسکوهن: نگاه دارید آنها را. مسک و امساک: گرفتن و نگاه داشتن.

شرحها

در ادامه بررسی احوال و احکام زنان به این دو آیه می‌رسیم که در ردیف آیات سابق هستند و دو دستور مخصوص را بیان می‌کنند.

۱۵- وَاللّٰتِ يٰۤاَتِيْنَ الْفٰحِشَۃَ مِنْ نِّسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهِدُوْا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۲۱

فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِی الْبُیُوْتِ حَتّٰی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا

بعید نیست مراد از «الفاحشه» مساحقه (همجنس گرایی زنان) باشد، لفظ «یأتین» دلالت بر استمرار دارد، یعنی اینکار را مرتباً می‌کنند. علی هذا این آیه می‌گوید: اگر کسانی از زنان شما مرتکب چنین کاری شوند برای اثبات آن چهار نفر شاهد بگیرید، اگر به وقوع چنین امری گواهی دادند آنها را تا وقت مرگ زیر نظر بگیرید و از اختلاط با زنان جلوگیری کنید تا اینکه خدا برای آنها

راهی از قبیل توبه، عوض شدن فکر، میل به ازدواج (در صورت دختر یا بیوه بودن) و یا میل به شوهر، پیش بیاورد. ظاهراً این در صورتی است که مسئله پیش قاضی ثابت نشده باشد و خانواده‌ها از فاش شدن آن ناراحت باشند و گرنه حد مساحقه صد شلاق است (۱).

اکثر مفسران را عقیده آن است که مراد از فاحشه «زنا» است و حکم اولی زنا آن بود که زن را ما دام العمر در خانه حبس کنند، سپس دستور صد تازیانه زدن در سوره نور و سنگسار کردن در روایت آمد و حکم این آیه نسخ شد و جمله *أَوْ يَجْعَلَ ...* در آیه اشاره بود به اینکه این حکم بزودی نسخ خواهد گردید. در صافی و غیره از امام باقر علیه السلام نقل شده: سوره نور هم‌اکنون بعد از سوره نساء نازل گشته تا فرمود: «سبیل» در آیه همان است که در سوره نور آمده:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً وَاِذَا جَاءَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَقْلٌ شَدِيدٌ ... چون اسلام قوت یافت خداوند آیه الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي ... را نازل فرمود و آن حبس و اذیت (در آیه فوق را) نسخ کرد (۲) علامه خوئی در البیان فرموده:

(۱) ابو مسلم اصفهانی و مجاهد فاحشه را مساحقه گفته‌اند، المنار آن را ترجیح داده از زبده البیان اردبیلی نیز نقل شده، علامه خوئی نیز در البیان آن را اختیار کرده است.

(۲) تفسیر آلاء الرحمن.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۲۲

اخبار غیر قابل اعتماد هستند. و الله العالم درباره نسخ رجوع شود به بقره آیه ۱۰۶ «نکته‌ها».

۱۶- وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا.

لفظ «و الذان» دلالت به دو مرد دارد یا تیانها حاکی از ادامه عمل است، ضمیر «ها» راجع است به فاحشه در آیه سابق. بنظر می‌آید منظور آن است که اگر دیدید دو پسر دو جوان با تفریح و مالیدن بدنشان به همدیگر انزال می‌کنند آنها را تأدیب بکنید و کتک بزنید، اگر دیدید، توبه کردند و خود را اصلاح نمودند از اذیتشان اعراض کنید که خدا تواب و رحیم است یا از مذموم شمردن و نامحترم شمردن آنها منصرف شوید در این صورت مراد از آن آیه لواط نیست که بگوئیم: روایت آیه را نسخ کرده چون حد لواط قتل است و اگر بگوئیم:

مراد از آیه زنا غیر محصنه است باید گفت: منظور از «فادوهما» صد تازیانه است که در سوره نور آمده، آن وقت به *فإن تابا و أصلحوا* محل نمی‌ماند زیرا بعد از اجرای حد نسبت به آنها وظیفه‌ای نداریم مگر اینکه مراد از «فاعرضوا ...»

اعراض از نامحترم شمردن آنها باشد.

گویند: مراد از «الذان» زن و مرد بی‌همسر هستند که گفته شد و گویند مراد از فاحشه در این آیه لواط است ولی حد لواط که اعدام است با «فادوهما» سازش ندارد مگر آنکه به نسخ آیه با روایت معتقد باشیم و الله العالم.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۲۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷ تا ۱۸]

اشاره

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷) وَ لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا

أَلِيماً (۱۸)

۱۷- قبول توبه از جانب خدا فقط برای کسانی است که کار بد را از روی بی‌اعتنایی مرتکب می‌شوند، سپس به زودی توبه می‌کنند خدا بر آنها باز می‌گردد (قبول توبه می‌کنند) که خدا دانا و حکمت کردار است.

۱۸- توبه و بازگشت خدا برای کسانی نیست که کارهای بد را می‌کنند تا چون مرگ یکی فرا رسید بگویند: من اکنون توبه کردم و نه برای کسانی است که کافر بمیرند، برای چنین کسانی عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.

کلمه‌ها

توبه: توبه در اصل به معنی رجوع و در عرف به معنی رجوع از معصیت است اطلاق لفظ تواب به خدا نسبت به معنای اولی است که با پذیرش توبه، به سوی بنده بر می‌گردد.

جهالت: بی‌اعتنایی و کم‌خردی. جهل اگر مقابل علم باشد به معنی نادانی و اگر مقابل عقل باشد به معنی بی‌اعتنایی و کم‌خردی است.

حضر: حَضَرَ أَخَدَهُمُ الْمَوْتُ ظاهراً به معنی یقین به مرگ است.

اعتدنا: آماده کرده‌ایم. عتاد: آماده شدن. اعتداد: آماده کردن.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۲۴

شرحها

در این دو آیه، توبه و کیفیت و حکم آن بیان گردیده و با آیات گذشته بی‌تناسب نیست زیرا که آیه گذشته ناظر بتوبه گناهکار بود، در عین حال این دو آیه، توبه را بطور مستقل بررسی می‌کنند.

۱۷- إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ (۱).

مراد از «التوبة» توبه خدا و پذیرش توبه است. و مراد از «جهالة» کم‌خردی و بی‌اعتنایی است، لفظ «السوء» که مفرد است با ملاحظه يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ می‌رساند که شخص بعد از گناه بزودی توبه کند و نگذارد «السوء» مبدل به «السيئات» شود. و اینکه توبه تا آخر عمر پذیرفته است از دلایل دیگر استفاده می‌شود. این آیه می‌گوید: خدا فقط از کسی توبه را می‌پذیرد که از روی بی‌اعتنایی گناهی بکند سپس بزودی توبه نماید چنان که فرموده: فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا دو وصف علم و حکمت نشان می‌دهد که خدا می‌داند گناه بنده چیست و چه وقت توبه کرد و این حکم از روی حکمت و مصلحت است.

۱۸- وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارًا.

مراد از «التوبة» توبه خدا و به اصطلاح پذیرش توبه از جانب خداست، منظور از حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یقین به مرگ است در صافی از امام صادق صلوات

(۱) در تمام قرآن توبه‌ای که از جانب خداست با «علی» آمده و توبه بندگان با «الی» مثل يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا، در آیه فوق «علی» نوعی تعهد را می‌رساند که خدا متعهد قبول چنین توبه است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۲۵

اللَّهُ عَلَيْهِ نَقَلَ شَيْئًا: آن در صورتی است که امر آخرت را معاینه کند «۱» علی هذا این آیه می‌گوید: خدا بدو طائفه توبه و توجه و

برگشت نمی‌کند یکی آنهایی که پیوسته گناه کنند و چون یقین به مرگ کردند توبه نمایند دیگری: گروهی که کافر از دنیا بروند. ذیل آیه صریح است در اینکه: این دو طائفه محکوم بعذاب هستند چنان که فرموده: **أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا**. مخفی نماند بموجب عده‌ای از آیات، توبه از روی ناچاری و تمام شدن امکان عمل، پذیرفته نیست یکی آیه بالاست که بررسی شد، دوم آیه **حَتَّىٰ إِذَا دَرَكَهُ الْعُرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ** یونس / ۹۰ که در باره توبه فرعون به هنگام غرق شدن است که پذیرفته نشد و با کلمه **الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ ...** رد گردید. سوم: درباره امتهای گذشته به اخطار پیامبران گوش نداده و گرفتار شدند فرموده: **فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَدَّهْ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ** غافر / ۸۴-۸۵ ظهور آیات در آنست که ایمانشان نه نفعی در برگرداندن عذاب داشت و نه نفعی در آخرت. چهارم: آیه ... **يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا ...** انعام / ۱۵۸، این مطلب ذیل آیه ۹۰ از سوره آل عمران نیز بررسی شده است.

(۱)

عن الصادق عليه السلام انه سئل عن هذه الآية فقال ذلك اذا عاين امر الاخرة.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۳۲۶

نکته‌ها

توبه:

توبه یکی از نشانه‌های رحمت بیکران خداست که در توبه و بازگشت بندگان را در بن بست قرار نداده و هر وقت بنده‌ای بخواهد خود را بزیور تقوی و بازگشت بیاراید بیدرنگ از جانب خدا پذیرفته شده و گذشته‌ها مورد عفو قرار می‌گیرد. به موجب روایات اسلامی، توبه تا دم مرگ و تا پیش از یقین به مرگ پذیرفته است و ظاهراً مسلمانان نیز در این امر متفقند. در اینجا دو مسئله هست:

۱- آیتی که درباره عدم قبول توبه آمده با این امر منافقات ندارند زیرا آن آیات راجع بعدم امکان عمل و راجع به توبه اجباری می‌باشند ولی روایات راجع به فرضی است که شخصی یقین به مرگ ندارد و پیش خود حساب می‌کند که زنده مانده و خودش را اصلاح خواهد کرد.

۲- جمله **ثُمَّ يُتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ** با این امر که توبه تا دم مرگ پذیرفته است منافات ندارد.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۳۲۷

[سوره النساء (۴): آیات ۱۹ تا ۲۲]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹) وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ

إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۲۰) وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱) وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲)

۱۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما حلال نیست که از زنان با جبار ارث ببرید و آنها را در فشار نگذارید تا قسمتی از آنچه را به آنها داده‌اید ببرید (به شما بذل کنند) مگر آنکه به کار قبیح آشکار مرتکب شوند. با آنها بطور شایسته رفتار کنید و اگر آنها را مکروه دارید شاید چیزی را مکروه بدارید ولی خدا در آن فائده بسیاری قرار بدهد.

۲۰- و اگر خواستید زنی را بجای زنی دیگر بگیرید و به اولی مال زیادی مهریه داده‌اید از آن چیزی نگیرید آیا آن را به حال بهتان بستن و گناه آشکار می‌گیرید؟!

۲۱- چطور آن را می‌گیرید حال آن که بعضی از شما به بعضی دیگر رسیده (همزیستی کرده) و زنان از شما پیمانی استوار گرفته‌اند.

۲۲- زنانی را که پدران شما گرفته، مگرید، مگر آنچه در گذشته اتفاق افتاده که این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۲۸ کاری زشت و نفرت انگیز و طریقه بدی است.

کلمه‌ها

ترثوا: ارث و وراثت منتقل شدن مالی از مرده بزنده است.

مقت: مصدر به معنی مفعول است یعنی ممقوت و نفرت انگیز.

کره: ناپسند داشتن و امتناع. آن بفتح اول، ناپسندی است که از خارج بر شخص وارد شود و بضمّ اول، مشقتی که از درون نفس انسان باشد (قاموس قرآن).

تعضلوهن: عضل: به فشار گذاشتن: «عضل علیه عضلا: ضیق علیه».

فاحشه: کار بسیار بد از قبیل زنا و غیره.

استبدال: عوض گرفتن. همچنین است بدل، ابدال، تبدیل و تبدل.

قنطار: مال زیاد. رجوع شود به «آل عمران/ ۱۴» یکی از مصادیق آن پوست گاو پر از طلاست.

بهتان: بهت: تحیّر. بهتان: دروغی که شخص را متحیّر کند.

افضی: افضاء به معنی رسیدن است «افضی فلان الی فلان» یعنی فلان کس به فلان کس رسید. اصل آن فضو به معنی وسعت یافتن و رسیدن کسی بفضاء دیگری است.

سلف: سلف «بر وزن فرس»: گذشتن و گذشته. مصدر و اسم هر دو آمده است.

شرحها

در آیات گذشته، مسئله توبه به مناسبت توبه دو گناهکار ذکر شد، در این آیات باز احکام زنان تعقیب گردیده است و خلاصه آن

چهار حکم می‌باشد. اول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۲۹

اینکه نمی‌شود از زنان به اجبار ارث برد. دوم روا نیست زنان را به فشار گذاشت که مقداری از مهریه خود را به مردان بذل کنند مگر آن که خود علت فشار را بوجود آورند. سوم در صورت طلاق دادن باید همه مهریه زن را پرداخت هر چند که بسیار زیاد باشد. چهارم ازدواج با نامادری حرام است.

۱۹- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرِهًا ارث از روی اکراه آنست که مثلا دختر یتیمی از اقربای شخص در نزدش

۲۲- وَلَا تَنْكُحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا.

مراد از ما نَكَحَ آبَاؤُكُمْ نامادریهاست که در جاهلیت با آنها ازدواج می‌کردند زنان اجداد نیز همین حکم را دارند. إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ استثناء از لازم نفی است یعنی برای گذشته‌ها گناهی نیست ولی من بعد چنین کاری نکنید که این کاریست بسیار قبیح و مبعوض و روشی است ناپسندیده. «مقت» به معنی ممقوت و نفرت انگیز است. در مجمع البیان آمده که در جاهلیت این کار را می‌کرده‌اند. و چند نفر را نام برده که با زن پدرشان ازدواج کرده بودند.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۳۲

[سوره النساء (۴): آیات ۲۳ تا ۲۴]

اشاره

حُرْمَتِ عَلَیْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ وَحَلَائِلُ الَّذِينَ مِنْ أَصْبَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا- مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۳) وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴)

۲۳- بر شما حرام شده مادران، دختران، خواهران، عمه‌ها، خاله‌ها، دختران برادر، دختران خواهر، مادرانی که به شما شیر داده‌اند، خواهران رضاعی شما، مادران زنانان، دختران همسرانتان که در کنار شما هستند از زنانی که به آنها دخول کرده‌اید، اگر دخول نکرده باشید گناهی در ازدواج آنها نیست، و زنان پسرانی که از نسل شما هستند و جمع کردن میان دو خواهر مگر آنچه گذشته است، خداوند آمرزنده و مهربان است.

۲۴- و (بر شما حرام است) زنان شوهردار مگر زنی که مالک آن شده‌اید، بدستور خدا اهمیت بدهید. و برای شما حلال است غیر اینها، که به اموال خود (زنی) پیدا تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۳۳
کنید در حالی که می‌خواهید پاکدامنان باشید نه زناکاران. پس هر کس از زنان که از او لذت برده‌اید مهر مقررشان را بدهید و بر شما گناهی نیست در آنچه پس از مقرر شدن توافق کرده‌اید خدا دانا و حکمت‌گزار است.

کلمه‌ها

ارضعکم: ارضاع: شیردادن. رضع و رضاعه: شیر خوردن.

ربائبکم: ربائب: پرورش یافتگان. مفرد آن ربیبه است مراد از آن دخترانی است که زنان از شوهران دیگر دارند. عَلَتْ این تسمیه آنست که شوهر دوم زن، آنها را تربیت می‌کند.

حجورکم: حجر (بفتح و کسر- ح) در اینجا به معنی تربیت و ضمانت و حمایت است فِی حُجُورِكُمْ یعنی در ضمانت و تربیت شمایند.

اصل آن به معنی منع است.

حلائل: حلال‌ها. مفرد آن حلیله، مراد از آن زنان پسران انسان است.

اصلابکم: صلب در اصل به معنی سخت و محکم است مراد از آن در آیه ظاهرا نسل است، به مهره‌های پشت نیز صلب گفته

می‌شود که سخت و محکم‌اند. اصلا بجمع صلب است.

محصنات: حصن به معنی قلعه است به کسی که خود را از بی‌عفتی حفظ کند محصن گویند. به زنی که در اثر شوهردار بودن و یا عقیف بودن خود را از بی‌عفتی نگه دارد محصنه (بصیغه فاعل و مفعول) گویند مراد از آن در آیه زنان شوهردار است.

مسافحین: سفاح: زنا. مسافح: زنا کننده. مسافحین: زنا کنندگان.

فریضه: تعیین شده. فرض در اصل بمعنی قطع است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۳۳۴

شرحها

در این آیات قسمتی از زنان که نکاح با آنها حرام است یاد شده و ازدواج با غیر آنها بشرط آنکه بطریق زنا نباشد جایز شمرده شده و از نکاح منقطع که تزویج شرعی است سخن رفته است.

۲۳- حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ.

این هفت قسمت محرمات نسبی هستند و عبارتند از مادران، دختران، خواهران، عمه‌ها، خاله‌ها، دختران برادر و دختران خواهر. شش قسمت دیگر محرمات سببی هستند که در ذیل آیه بدین شرح روشن شده:

اول و اُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ مادران رضاعی که به شخص در بچگی شیر داده‌اند احکام و شرایط شیر دادن که سبب حرمت می‌گردد در کتب فقه روشن شده است. بدین بیان که شیر باعث روئیدن گوشت و محکم شدن استخوان گردد و یا یک شبانه روز شیر بدهد که در وسط شیر زن دیگر را نخورد و یا پانزده دفعه متوالی شیر بدهد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده:

«ان الله حرم من الرضاعة ما حرم من النسب»

«۱» خدا آنچه از نسب حرام کرده از رضاع نیز حرام کرده است. به موجب این حدیث، هفت قسمت از زنان بواسطه رضاع مانند هفت قسمت نسبی که گذشت، حرام می‌شوند.

دوم و أَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرِّضَاعَةِ خواهران رضاعی که با شخص از یک زن شیر خورده‌اند، تفصیل حکم در کتب فقهیه است. سوم و اُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ مادران زنانان. در فقه روشن شده به مجرد اینکه زنی بنکاح مردی در آمد و عقد خوانده شد مادر آن زن و مادر مادر او

(۱) مجمع‌البیان.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۳۳۵

هر چه بالا رود بر مرد حرام می‌شوند.

چهارم و رَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ دختران زنانان که در کنار شما بمانند بشرط آنکه با زن آمیزش جنسی کرده باشید و آلا می‌توانید با آن دختران ازدواج کنید مثلاً اگر برای زنی صیغه عقد خواندید و بدون وصلت طلاق دادید می‌توانید با دختر آن زن ازدواج بکنید. لفظ فِي حُجُورِكُمْ برای این نکته است که اینگونه دختران غالباً در دامان شوهر جدید قرار می‌گیرند و مانند دختر او می‌شوند و نباید آنها را بگیرد، انتخاب لفظ «ربیه» به معنی تربیت یافته نیز از این جهت است و گرنه اینگونه دختران حرام هستند خواه در تحت تربیت، و کنار مرد بوده باشند یا نه علی‌الشیلام فرموده: ربیه‌هایی که با مادران آنها وصلت کرده‌اید حرام می‌باشند خواه در کنار شما باشند یا نه «۱».

پنجم: وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ یعنی زنان پیرانی که از نسل شما هستند نه زنان پسر خوانده‌ها که در زمان جاهلیت

حرام می‌دانستند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله با تزویج عمه زاده‌اش زینب که زن زید بن حارثه بود آن بدعت را از بین برد. ششم: و أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ یعنی حرام است که در ازدواج میان دو خواهر جمع کنید، در یک زمان نمی‌شود دو خواهر را گرفت مگر آنکه به یکی طلاق بدهد یا بمیرد علت این تحریم شاید آن باشد که دو خواهر رقیب هم می‌شوند و روح عاطفی خواهری بروح تضاد غیر قابل تحمّل تبدیل می‌گردد، «الا» استثناء منقطع است یعنی: لیکن آنچه در گذشته از اینکار

(۱)

تفسیر عیاشی: ان علیا علیه السلام کان یقول الربائب علیکم حرام مع الامهات اللاتی قد دخلتم بهن فی الحجور او غیر الحجور.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۳۶

کرده‌اید گناهی ندارد نه اینکه پیش از نزول آیه چنین کاری کرده‌اید مجازید نگاه دارید جمله إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِیماً راجع به استثناء است. غفران در اینجا متعلق بآثار گناه است زیرا خود عمل قبل از جعل حکم گناه نبوده است.

۲۴- وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ مراد از محصنات زنان شوهردار است یعنی زنان شوهر دار از هر ملت که باشند حرام هستند امام صادق علیه السلام فرماید:

محصنات همه زنان شوهر داراند «۱» إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یعنی زنان شوهردار بر شما حرام است مگر زنانی که مالک شده‌اید مراد زنان کفار است که در جنگ اسیر شده‌اند اینگونه زنان اگر باردار باشند باید صبر کرد تا وضع حمل کنند و گرنه یک بار حیض به بینند آن گاه بر مسلمانان حلالند از ابو سعید خدری نقل شده: آیه درباره اسیران جنگ «اوطاس» نازل شد «۲» مردی از طرف رسول خدا ندا کرد با زنان باردار مقاربت نکنید تا وضع حمل کنند و درباره دیگران صبر کنید تا یک بار حیض به بینند «۳».

ناگفته نماند: این زنان را نمی‌شود ببلاد کفر برگردانید و اگر در میان مسلمانان بدون شوهر بمانند آنهم ظلم است لذا در اسلام موقعی که اسیر شدند رابطه نکاح آنها با شوهران کافر قطع می‌شود مسلمانان می‌توانند با آنها ازدواج کنند نظیر این است زنان کفار که از بلاد کفر گریخته و به بلاد اسلام پناه آورند این حکم در سوره ممتحنه آیه دهم آمده است. كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یعنی مواظب

(۱)

تفسیر عیاشی عن ابی عبد الله فی قوله وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ قال: کل ذات الازواج.

[.....] (۲) اوطاس نام محلی است که یکی از جنگهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن واقع شد.

(۳) تفسیر مجمع البیان. در روایات مصادیق دیگری نیز برای ما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ نقل شده که در تفاسیر موجود است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۳۷

و ملازم نوشته و دستور خدا باشید، این جمله توصیه است که باید بدستور خدا اهمیت بدهید و از آن سرپیچی نکنید. وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَنَاتٍ بَيْنَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ یعنی غیر از محرمات گذشته، زنان دیگر بر شما حلال هستند که با مهریه قرار دادن اموال خود آنها را اختیار کنید در حالی که می‌خواهید پاکدامنان باشید نه زنا کنندگان.

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً.

اگر «ما» موصول و «به» راجع بآن باشد، معنی چنین است: پس هر کس از زنان که از او لذت برده و متعه کرده‌اید مهریه واجب آنها را بدهید و اگر «ما» به معنی وقت و «به» راجع باستمتاع باشد، معنی چنین می‌شود: هر وقت از زنان بشکل متعه لذت بردید مهریه آنها را بدهید، «فریضه» نشان می‌دهد که مهریه در این نکاح حتمی است.

این قسمت از آیه باید در بیان قسم دیگری از ازدواج باشد که بآن متعه و نکاح غیر دائم می‌گوئیم چون حکم نکاح دائم در جمله وَ

أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ غَدَشْتُمْ، اینکه با فاء نتیجه در فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ حکم دیگری بیان شده نظیر آیه صوم است که فرموده آیاتاً مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ نظیر آن در قرآن بسیار است. قطع نظر از دلالت آیه، روایات متعددی داریم که آیه درباره متعه است أبو بصیر گوید: از امام باقر علیه السّلام از متعه پرسیدم فرمود: متعه در قرآن نازل شده فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ ... «۱».

و روایات دیگر که در کتب احادیث و تفاسیر مرقوم است. بقیه مطلب

(۱) آلاء الرحمن

فی الکافی عن ابی بصیر سئلت ابا جعفر علیه السلام عن المتعه قالت نزلت فی القرآن فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۳۸

در «نکته‌ها» ملاحظه گردد. و لا- جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا این آیه ظاهراً راجع به گذشت از مهریه و یا زیاد کردن آنست بعد از تعیین در عقد، اما زیاد یا کم کردن مدت احتیاج به عقد جدید دارد. و لفظ علیم و حکیم نیز راجع به آنست.

نکته‌ها

درباره متعه ناچاریم بچند مطلب اشاره کنیم:

اول: شکی نیست در اینکه متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریح شده و مسلمانان بآن عمل کرده‌اند، برادران اهل سنت می‌گویند: این عمل پس از مدتی در زمان آن حضرت تحریم گردیده ولی شیعه به پیروی از امامان اهل بیت علیهم السّلام و عده‌ای از صحابه معتقد است که به این تحریم عمل نشده و پیوسته حلال بوده و هست.

دوم: قطع نظر از روایات اهل بیت علیهم السّلام، روایات اهل سنت نیز حاکی است که تحریم آن بنا بر سیاستی از طرف عمر بن الخطاب بوده است مثلاً سیوطی در تاریخ الخلفاء در فصل «اولیات عمر» می‌گوید: عمر اولین کسی است که متعه را تحریم نمود.

مسلم در صحیح خود باب «نکاح المتعه» از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده: که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابو بکر متعه کردیم تا وقتی که عمر از آن نهی نمود. جصاص در احکام القرآن از عمر بن الخطاب نقل می‌کند که: «متعان کانتا علی عهد رسول الله و انا نهی عنهما و اضرب علیهما متعه الحج و متعه النساء» «۱» یعنی دو تا متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند ولی من از آن دو نهی می‌کنم و هر کس آن دو را عملی کند شلاقش می‌زنم. این سه نمونه برای ما کافی است و گرنه روایات بیش از آن است که در اینجا آورده شود.

(۱) احکام القرآن ج ۱ / ۳۴۲-۳۴۴.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۳۹

برادران اهل سنت. ظاهراً برای تبرئه خلیفه، تحریم آن را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند.

سوم: با در نظر گرفتن موضع طبیعی انسان و حالات او، تشریح متعه ضرورت دارد، زیرا ازدواج دائم برای هر کس مقدور نیست، قانونگذار یا باید آن را تجویز کند و یا به مباح بودن زنا فتوی دهد روی این حساب است که از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده: اگر عمر از متعه منع نمی‌کرد زنا نمی‌نمود مگر شقی «۱» یعنی: راه اسکات غریزه جنسی برای همه مقدور بوده، ملیونها زن و مرد که ازدواج دائمی برای آنها مشکل است می‌توانستند از این راه استفاده کنند، واقعا اگر اسلام متعه را جایز نمی‌دانست احکام

زناشوییش ناقص بود.

«راسل» دانشمند انگلیسی برای جوانان که در فاصله بلوغ و ازدواج در پی تخصص و پیدا کردن کار هستند یک نوع «ازدواج عقیم- ازدواج بدون اولاد و بدون خرج» را توصیه می‌کند و می‌گوید: رأی صحیح برای حلّ مشکل این است که قوانین مدنی در این بخش از عمر یک نوع ازدواجی را برای دختران و پسران روا دارند که موجب تحمیل نفقه نباشد و ازدواج بدون اولاد نامیده شود (۲) این همان متعه است که اسلام در سطح وسیعی آن را تجویز نموده است.

چهارم: متعه با نکاح دائم فرقی آن است که در آن کسوه و نفقه نیست و زن و مرد از یکدیگر ارث نمی‌برند مگر آنکه اینها را در ضمن عقد شرط کنند و در آن تعیین مدت و مهریه حتمی است. اگر فرزندی بوجود بیاید مانند فرزندی است که از عقد دائم متولد شده است. متعه یک چیز مخفی نیست که میان مردم عار و ننگ باشد بلکه اینگونه بودن در اثر رسمیت نداشتن بوجود آمده است.

(۱)

قال علی لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الا شقی تفسیر آلاء الرحمن ج ۲ / ۷۸

(۲) - برهان قرآن / ۱۸۹.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۴۰

[سوره النساء (۴): آیات ۲۵ تا ۲۸]

اشاره

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَيْتُمْ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵)
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّيبَةَ وَيُهَدِّيكُمْ سُبُلَ الدِّينِ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَتُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸)

۲۵- هر کس از شما از جهت مکتنت نتواند زنان عفیف آزاد مؤمن را نکاح کند، از آنچه از کنیزان مؤمن مالک شده‌اید، زن گیرد. خدا بایمان شما داناتر است. همه یکی هستید. آنها را با اجازه مالکشان نکاح کنید، مهرشان را بطور شایسته بدهید، بشرط آنکه پاکدامن باشند نه زناکار و رفیقگیر و چون شوهر دار شدند اگر زنا دهند بر آنها نصف مجازات زنان آزاد است. این برای کسانی از شماست که از مشقت می‌ترسد و اگر صبر کنید برای شما بهتر است، خدا چاره ساز و مهربان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۴۱

۲۶- خدا می‌خواهد شریعت را بر شما بیان کند و بروشهای کسانی که پیش از شما بودند هدایتان نماید و بر شما عنایت کند، خدا دانا و حکمت کردار است.

۲۷- خدا می‌خواهد بر شما توجه کند ولی آنان که پیرو خواسته‌های نفسند می‌خواهند که منحرف شوید انحرافی بزرگ.

۲۸- خدا می‌خواهد تکلیف شما را سبک کند که انسان ناتوان آفریده شده است.

کلمه‌ها

کنیز اگر پیش از آزاد شدن ازدواج نماید مالک آن می‌تواند در ازدواج او شرایطی قائل شود و کار شکنی بنماید لذا می‌فرماید: ازدواج با کنیز دیگران برای کسانی است که از نداشتن زن بزرگوار می‌افتند و اگر خویشتن‌داری کنید برای شما بهتر است. نباید تصور کرد که اسلام مقام کنیز را به عنوان زن بودن ناقص کرده، بلکه این توصیه برای کارشکنی کردن صاحب کنیز است و گرنه در اول آیه کلمه **بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ** حق مطلب را ادا کرده است و **اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ** خدا چاره ساز و رحیم است که نکاح کنیزان را تشریح فرموده است.

۲۶- **يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.**

به نظرم این آیه راجع به همه آیاتی باشد که احکام زنان در آنها بیان شده است و روشن می‌کند که طریقه خدا در گذشته‌ها نیز چنین بوده است، توبه خدا همان توجه و عنایت و برگشت با رحمت به سوی بندگان است، بیان این احکام همان توبه و توجه خداست. و آن گهی این احکام نمونه‌ای از دانایی و حکمت خداست (۲).

۲۷- **وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا.**

توبه همان توبه سابق و تکرار آن ظاهراً مقدمه و **يُرِيدُ الَّذِينَ** ... است

(۱) ظاهراً حد آنها در صورت عدم ازدواج روشن بوده، لازم بود که بعد از شوهردار بودن نیز روشن شود.

(۲) «لین» تقدیرش «لین لکم شرایع دینکم» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۴۴

بیان این احکام و واقعیات از مصادیق توبه و عنایت حق به بندگان است ولی آنان که ملاحظه حلال و حرام نمی‌کنند می‌خواهند شما مردم از طریق عدالت و حق و کمال عدول کرده و بدور باشید. ظاهراً این آیه نیز مربوط به همه آیات قبل است.

۲۸- **يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا.**

بیان مرزها و حدود و تشریح متعه و نکاح کنیزان و نشان دادن راههای حلال، تخفیفی است برای انسانهایی که اسیر قوای شهوانی و غیره شده‌اند و چون انسان ضعیف آفریده شده احتیاج به راه حلال دارد که از غریزه جنسی خویش استفاده کند اگر راه حلال نبود بواسطه ضعفی که دارد به راه حرام می‌رفت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۴۵

[سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۳]

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹) وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُضَلِّهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱) وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲) وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳)

۲۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموالتان را میان خود به باطل مخورید مگر اینکه تجارتي باشد با رضایت طرفین. و یکدیگر را نکشید که خدا به شما مهربان است.

- ۳۰- هر که از روی تجاوز و ستم ان عمل را انجام دهد به زودی او را به آتشی بزرگ می کشیم و این کار بر خدا آسان است.
- ۳۱- اگر از کبیره‌های گناهانی که نهی شده‌اید اجتناب کنید بدیها (یا گناهان کوچک) شما را می پوشانیم و شما را به جایگاه خوبی وارد می کنیم.
- ۳۲- آنچه را که خدا بعضی از شما را بر بعضی برتری داده، آرزو نکنید، مردان را از آنچه کرده‌اند بهره‌ای هست و (نیز) زنان را از آنچه کرده‌اند بهره‌ای هست، تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۴۶
- خدا را از کرمش مسئلت کنید خدا به همه چیز داناست.
- ۳۳- برای هر یک از انسانها و ارثانی قرار داده‌ایم از آنچه پدران و مادران و نزدیکان و همسران گذاشته‌اند، پس نصیب هر یک را بدهید که خدا بر هر چیز شاهد و ناظر است.

کلمه‌ها

- باطل: ناحق. رجوع شود به قاموس قرآن (باطل).
- تجاره: معامله. خرید و فروش. راغب گوید: تصرف در رأس مال برای طلب سود.
- نصلیه: اصلاء: داخل کردن توأم با پیوسته بودن. صلی: ملازمت و داخل شدن.
- کبائر: جمع کبیره به معنی بزرگ. آن وصف است مثل المعصیه الکبیره.
- مدخل: اسم مکان است به معنی محل دخول. مصدر نیز به کار رود به معنی دخول.
- کریم: محترم. گوارا. نفیس (قاموس قرآن) شخص سخی را نیز کریم گویند.
- لا تتمنوا: آرزو نکنید. منی: اندازه گیری. تمنی: آرزو کردن. امنیه: آرزو.
- موالی: وارثان. لفظ ولی در اصل به معنی نزدیکی است. سرپرست، دوست، مالک عبد و غلام را مولی گویند که هر یک به نحوی به انسان نزدیکند در اینجا به ورثه موالی گفته شده که به میت نزدیک و به میراث او احقند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۴۷
- والدان: پدر و مادر. به عنوان تغلیب والدان آمده مثل حسنین علیهما السلام.
- عقدت: عقد به معنی بستن و گره زدن است. در بیع و پیمان و عقد ازدواج نیز به کار رود. منظور در اینجا عقد ازدواج است.
- شهید: حاضر. مشهود و شهادت: حاضر شدن.

شرحها

در این آیات از اکل مال به باطل و از قتل نفس نهی شده، ظاهراً اکل به باطل به مناسبت خوردن مهریه زنان و قتل نفس نیز به مناسبت آن است که اکل مال به باطل در ردیف کشتن انسان است. آن گاه اجتناب از گناهان کبیره توصیه شده که قتل نفس و اکل به باطل از مصادیق آنها هستند، سپس دستور داده شده که اختلاف و تبعیض در تقسیم ارث را مورد حمله قرار ندهید و بعد خلاصه احکام ارث در آیه اخیر ذکر شده است.

۲۹- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ.

این جمله صریح است در اینکه مالکیت فردی در اسلام محترم و اصیل است و انسان مالک دسترنج خویش است و نمیشود بدون رضای او و بدون مجوز شرعی مال او را از دستش گرفت، بر خلاف مرام سوسیالیستی که فقط دولت را مالک می‌داند و فرد را از

مالک بودن ابزار تولید و نحو آن مسلوب کرده است «۱» إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ استثناء منقطع است یعنی: لکن در صورت تجارت با تراضی طرفین مانعی ندارد و آن اکل مال به باطل نیست. در نقل و انتقال، تراضی طرفین لازم است، بدون احراز آن، صحیح نیست، به نظرم آیه فقط خرید و فروش را شامل است، حلال بودن اکل مال بوسیله همه و اجاره و غیره باید از

(۱) در روایت امام باقر (ع) اکل مال به باطل به قمار و ربا و کم فروشی تفسیر شده ظاهراً همه بیان مصداقند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۴۸

دلیل دیگر استفاده شود، در آیه نظر به موضوعی است که نقل و انتقال اغلب با آن صورت می‌گیرد.

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.

جامعه توحیدی به منزله یک پیکر است در این جامعه کشتن دیگران به حکم کشتن خویشان است لذا قتل دیگران قتل خود انسان شناخته شده در روایات اهل بیت علیهم السّلام این قسمت از آیه خویشان به مهلکه انداختن و جنگ کردن با اشخاصی که قدرت مقابله با آنها نیست تفسیر شده. امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی می‌پرسد از کسی که می‌ترسد اگر در سرما وضو بگیرد هلاک شود حضرت اجازه نمی‌دهد و آیه را می‌خواند»

آیه به معنای اعم شامل اینها نیز می‌باشد، وصف رحمت در آخر آیه بیان می‌کند که منشأ این رحمت خداست.

۳۰- وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا.

«ذلک» اشاره بقتل نفس و اکل مال به باطل است. ذکر «ظلماً» بعد از «عدواناً» به نظرم برای آن است که این کارها تعدی بدیگران و ظلم بر خویشان است. طبرسی فرموده: بقولی هر دو یکی هستند. نکره آمدن «نارا» شاید برای اشاره به بزرگی آنست.

۳۱- إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا.

این آیه از چندین وجه قابل بررسی است.

اول: جمله كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ در این آیه و لفظ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ

(۱) عیاشی «... قلت فان كان في برد على نفسه اذا فرغ الماء على جسده فقرأ رسول الله (ص) وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.

یر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۴۹

در سوره شوری/ ۳۷ و سوره نجم/ ۳۲ و لفظ ما لهذا الكتاب لا یغادر صغیره ولا کبیره إلا أخصاها كهف/ ۴۹ و ظاهراً جمله و کُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ در سوره قمر/ ۵۳، همه صریحند در اینکه گناهان بدو بخش صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند. دوم: لفظ «ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ- الاثم» صریح هستند در اینکه گناهان اعم از صغائر و کبائر واجب الاجتناب می‌باشند لکن به کبائر توجه خاصی هست.

سوم: گناه صغیره با اصرار و تکرار، گناه کبیره می‌شود، در کافی باب «الاصرار علی الذنب» از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: «لا صغیره مع الاصرار و لا کبیره مع الاستغفار».

چهارم: مراد از «سیئات» در آیه ظاهراً آثار گناهان است و شاید مراد گناهان صغیره باشد در این آیه نظیر: الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ نجم/ ۳۲ است و در روایات اهل بیت علیهم السّلام «لمم» به گناه گاهگاهی تفسیر شده است. و اگر مراد از سیئات صغیره باشد تکفیر و آمرزش آن مشروط به عدم اصرار و تکرار است.

پنجم: گناه صغیره و کبیره را از چه راهی می‌توان شناخت؟ از ابن عباس نقل شده: گناهان همه کبیره‌اند، هر چه خدا از آن نهی

کرده کبیره است. در مجمع البیان بعد از نقل این سخن فرموده: قول امامیه نیز چنین است، فرموده‌اند: گناهان همه کبیره هستند، زیرا همه قبیحند کبیره و صغیره بودن نسبت به یکدیگر است و فی نفسه گناه صغیره نداریم. (مثلاً سیلی زدن نسبت به زخمی کردن صغیره است و گرنه سیلی زدن فی نفسه کبیره می‌باشد).

مرحوم آیه الله حکیم در مستمسک عروه ذیل مسئله عدالت امام جماعت این سخن را از شیخ مفید، قاضی، شیخ طوسی و علامه حلی رحمهم الله نقل کرده که فرموده‌اند:

«کل معصیه کبیره».

در قول دیگر صغیره و کبیره بودن نسبت به فاعل است مثلاً اگر عالم گناهی تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۵۰ کند کبیره است و اگر همان گناه را جاهل کند صغیره است. علی هذا باید با زمان و مکان نیز فرق کند مثل گناه در ماه رمضان یا در حرم مکه. نقل است که امیر المؤمنین علیه السلام به کسی که در ماه رمضان خمر خورده بود صد تازیانه زد، فرمود:

هشتاد عدد برای خمر و بیست عدد برای هتک احترام رمضان.

نگارنده گوید: این دو قول فی حد نفسه صحیح می‌باشد ولی قرآن و روایات ناظر باین دو قول نیست بلکه ظهورشان در آن است که بعضی از گناهان بذاته کبیره هستند و بعضی صغیره و گرنه صغیره و کبیره بودن از بین خواهد رفت و شما هر گناه بزرگ و کوچک را در نظر بگیرید بالاتر از آن گناهی هست و پائین تر از آن گناهی دیگر. مثلاً معنای *إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ* این می‌شود: اگر از گناهان بزرگ که نسبت به پائین تر شان بزرگند اجتناب کنید ...

این مفهوم درستی نخواهد بود زیرا خود آنها نسبت به گناه بالاتر صغیره می‌باشند.

پس باید صغیره و کبیره ملاک دیگری داشته باشند. در روایت اهل بیت علیهم السلام برای تشخیص گناهان کبیره دو طریق داریم یکی عنوان کلی که فرموده‌اند:

کبائر گناهانی هستند که خدا به مرتکب آنها وعده آتش داده است:

«الكبائر التي اوجب الله عز وجل عليها النار»

«۱» دیگری آنکه فرموده‌اند: فلان گناه و فلان گناه کبیره است مثلاً در قرآن مجید به بعضی از گناهان وعده آتش داده شده از قبیل قتل نفس در سوره نساء/ ۹۳، خوردن مال یتیم در سوره نساء/ ۱۰، خوردن ربا بقره/ ۲۷۵، شرک در سوره مائده/ ۷۲، فرار از جهاد در سوره انفال/ ۱۶، زنا در سوره فرقان/ ۶۹ و نظیر آنها.

در روایات اهل بیت علیهم السلام حدود سی و پنج گناه نام برده شده که فرموده‌اند:

آنها گناه کبیره‌اند از قبیل شرک به خدا، یأس از رحمت خدا، ایمنی از عذاب خدا، شهادت دروغ، ترک صلوة و ... در میان آنها هفت گناه در ردیف اولند:

(۱) کافی باب الكبائر - وسائل باب وجوب اجتناب الكبائر.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۵۱

قتل نفس، عقوق والدین، ربا خواری، نسبت زنا بزنان عفیف دادن خوردن مال یتیم، فرار از جنگ، بادیه نشین شدن بعد از مهاجرت بدیار اسلام. رجوع شود به کافی باب الكبائر، وسائل باب تعیین الكبائر، مجمع البیان ذیل آیه فوق، قاموس قرآن لفظ (کبر - کبائر). ششم: مراد از *نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا* ظاهراً دخول به بهشت است زیرا جایگاه محترم همانست گر چه اجتناب از معاصی در سعادت دنیا نیز اثر بزرگی دارد.

۳۲- وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ.

به قرینه آیات ارث و کلمه رجال و نساء در ذیل آیه، مراد از ما فَضَّلَ اللَّهُ تَفَاوُتَ سَهْمِ مَرْدَانِ و زنان در ارث است، در مجمع البیان نقل شده که ام سلمه برسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله گفت: یا رسول الله مردان به جهاد می‌روند و بر زنان جهاد نیست، برای زنان فقط نصف میراث است ای کاش ما مردانی بودیم، جهاد می‌کردیم، بدرجه مردان می‌رسیدیم، تا آیه فوق نازل شد. ظاهر آیه شریفه در حکم دفع دخل و جواب سؤال مقدر می‌باشد زیرا پس از تفاوت در سهام ارث لا- بد به نظر می‌آید که علت این تفاوت چیست؟!، ممکن است ما فَضَّلَ اللَّهُ اعم باشد راجع به همه امتیازات میان مردان و زنان و تفاوت ارثی سبب بیان این عموم باشد رجوع شود به «نکته‌ها»:

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ.

این جمله دفع اشکالی است که از ما فَضَّلَ اللَّهُ به نظر می‌رسد، یعنی تصور نکنید که در این تفاوت بزنان ظلم شده بلکه آن برای این است که تأمین زنان بعهده مردان است.

اما از این طرف زنان و مردان هر دو از تلاش خود بهره‌مند می‌شوند و مالک تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۵۲ دسترنج خود هستند و در اکتساب، هر یک به قدر تلاش مزد می‌برند و فرقی ندارند.

وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.

از فضل خدا بخواهید یعنی از راهی که بوسیله اکتساب در اختیار شما گذاشته شده پیش بروید و ترقی کنید که این راه بروی همه باز است. ظاهراً مراد از سؤال، تلاش و کسب است ائمه صلوات الله علیهم بدعا و خواستن از خدا نیز تفسیر کرده‌اند، حضرت باقر علیه السلام در ذیل آیه فرموده: ذکر خدا بعد از طلوع فجر در طلب روزی از مسافرت در زمین رساتر است «۱».

۳۳- وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ.

وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ بزوجه منطبق می‌شود «۲» این آیه بطور خلاصه شامل مسائل گذشته ارث و شامل آنهایی است که با قرابت ارث می‌برند از قبیل عمو، عمه، خاله، دایی، جد و جده و غیره. یعنی: برای هر یک از انسانها وارثانی قرار داده‌ایم از آنچه پدران و مادران و نزدیکان و همسران ترک کرده‌اند، پس نصیب هر یک را بدهید که: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا خدا در هر کار حاضر و ناظر اعمال شماست، برادران اهل سنت از این آیه بارث عصبه استدلال کرده‌اند ولی به عقیده شیعه با وجود طبقه اول ارثی برای عصبه نیست.

(۱) تفسیر عیاشی «.... ثم قال و ذکر الله بعد طلوع الفجر ابلیغ فی طلب الرزق من الضرب فی الارض».

(۲) بعید نیست که به ضامن جریره نیز شامل باشد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۵۳

[سوره النساء (۴): آیات ۳۴ تا ۳۵]

اشاره

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴) وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵)

۳۴- مردان سرپرست زنانند بخاطر برتریتی که خدا بعضی را بر بعضی قرار داده است و به خاطر آنچه از اموال خود (در تأمین زنان)

خرج کرده‌اند، پس زنان شایسته آنها می‌باشند که فریب‌ناپذیر و حافظ‌غیاب شوهر باشند در مقابل حقوقی که خدا برای آنها حفظ کرده، زنانی که از عصیان آنها می‌ترسید پندشان دهید و در خوابگاهها از آنها جدایی کنید و آنها را بزنید و اگر اطاعت کردند بر آنها بهانه مجوئید که خدا والا و بزرگ است.

۳۵- و اگر از جدایی میان آن دو بیم داشتید داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن انتخاب کنید اگر خواهان صلح باشند خدا میان آنها سازش آورد، خدا دانا و آگاه است.

کلمه‌ها

قوامون: سرپرستان. قوام مبالغه قائم است، سرپرست و مدیر را قیم و قوام گویند.
 قانتات: فرمانبران. اطاعت کنندگان قنوت: دوام طاعت. قانت: پیوسته فرمانبر. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۵۴
 نشوز: نافرمانی و عصیان. نشز به معنی بلند شدن و امتناع است و إِذَا قِيلَ انْشُرُوا فَانْشُرُوا چون گفته شد برخیزید، برخیزید. اهجر و هجر: از آنها جدا شوید. هجر و هجران: جدا شدن.
 مضاجع: خوابگاهها. ضجع: دراز کشیدن خوابیدن. خوابگاه، قتلگاه و قبر را مضجع گویند.
 فلا تبغوا: نجوئید. طلب نکنید. چون آن به معنی طلب و طلب توأم با تجاوز است.
 علی: والا مقام از ماده علو به معنی بلندی، والایی.
 شقاق: جدایی. مخالفت. گویی دو نفر هر یک در شقی قرار گرفته‌اند، شق در اصل به معنی شکافتن و شکاف است.
 حکم: داور. قاضی. کسی که میان دو خصم حکم می‌کند.
 یوفی: توفیق و سازش می‌دهد. وفق: مطابقت میان دو چیز. (سازش)

شرحها

اشاره

در این آیات روشن شده که مردان در خانواده سرپرست زنانند، در صورت عدم اطاعت زن، مرد می‌تواند به بعضی از راههای اصلاح از قبیل موعظه و جدا شدن در خوابگاه متوسل شود و اگر اختلاف بالا گرفت باید محکمه خانوادگی تشکیل شود تا در اختلاف زن و شوهر دو حکم از طرفین داوری کند. در نتیجه عدل اسلامی برقرار شود.

۳۴- الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ.

بقرینه ذیل آیه معلوم می‌شود مراد از قوامون سرپرستی خانواده است «۱» یعنی:

(۱) سرپرستی جامعه نیز چنین است، به مقتضای عقل باید تدبیر امور اجتماعی به عهده تعقل و تفکر گذاشته شود نه بر عهده عاطفه ولی این مانع از آن نیست که زنان در بیرون [...].....

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۵۵

در اسلام مرد سرپرست خانواده است نه زن بدو علت یکی اینکه مردان از حیث تفکر و تعقل و اداره امور و تحمل مشقات بر زنان برتری دارند چنان که زنان از حیث عاطفه و ترحم بر مردان برتری دارند، این امر ایجاب می‌کند که مردان سرپرست خانواده باشند

نه زنان. اگر زن سرپرست خانواده و مرد تابع تدبیر او باشد بر خلاف طبیعت هر دو خواهد بود، این دلیل، دلیل طبیعی است. دیگری: وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ که تأمین مسکن، لباس و خوراک زن بعهده مرد است، لازم است سرپرستی، از آن مسئول و تأمین کننده باشد. این دلیل دلیل قراردادی است یعنی: چون تأمین زنان بر عهده مردان گذاشته شده است، پس باید مردان سرپرست باشند فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ به نظر می آید باینکه در «بما» به معنی مقابله باشد، یعنی حالا که مردان سرپرست زنان شدند پس افراد شایسته آنها هستند که به شوهران خود در امر سرپرستی مطیعند و حافظات غیبت یعنی در غیاب شوهر مال شوهر و خودشان را برای شوهر حفظ می کنند، نه به مال او خیانت می کنند و نه به ناموس او، اینها را انجام می دهند در مقابل آنچه خدا از حقوقشان را حفظ کرده و بر عهده مردان قرار داده است.

وَاللَّائِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ.

این به عکس جمله سابق است یعنی: در صورتی که احساس می کنید به فکر مخالفت و عدم طاعتند و می خواهند قانتات و حافظات نباشند آنها را نصیحت

خانه کار کنند، مثلاً- اگر در جامعه، تعلیم، پرستاری، ماشین نویسی، کاریابی و نظیر آنها را بعهده مردان و کارهای حکومت، قانونگذاری، دادگستری، جنگ، اداره امور، تشکیل دولتها را بعهده زنان بگذاریم کاری بر خلاف طبیعت مرد و زن کرده ایم چنان که از قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ و سیره رسول خدا و علی (ع) روشن می شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۵۶

کنید و وظائف زناشویی را به نظرشان بیاورید و از خدا به ترسانید، اگر موعظه مفید واقع نشد از آنها در خوابگاه جدا شوید در رختخواب دیگری بخوابید و یا در رختخواب بآنها پشت بگردانید چنان که از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است «۱» و اگر آنها مؤثر واقع نشد آنها را بزنید تا جلو مخالفت گرفته شود. در اینجا دو مطلب هست:

اول: فقهاء در اندازه زدن گفته اند باید طوری بزند که بدن زن خونی نشود و سرخ و سیاه نگردد، در بعضی عبارات باید «ضرب غیر مبرح» باشد در مجمع البیان فرموده یعنی زدنی که گوشت را ندرد و استخوان را نشکند و از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده: آن زدن با سواک است «۲» ظاهراً منظور آن است که با چوبی مثل چوب مسواک بزند. بنظر می آید اندازه زدن مقداری است که زن را بطاعت وادارد چنان که از ذیل آیه فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا روشن می شود در این صورت شرط سرخ و سیاه نشدن مشکل است مگر آنکه دلیل قاطعی داشته باشیم، اگر بنظر آوریم که ضرب برای تنبیه است نه تشفی قلب، مطلب در اندازه آن روشن خواهد شد. که لازم است حَتَّى الْمَقْدُورِ بَدُونَ شِدَّتٍ و بدون شکنجه باشد وانگهی ضرب در مرتبه سوم آمده است یعنی تا می تواند از زدن احتراز کند.

دوم: حق مرد در تأدیب زن ناشزه یک حق طبیعی و قیمومی است باید مرد بتواند زن را تأدیب کند تا از پاشیدن خانواده جلوگیری شود، تازه اگر مرد با یکی دو سیلی، زن را باطاعت وادار نکند پس چه کند برود شکایت بدادگاه کند و اسرار خانواده بر سر زبانها افتد، حال آنکه بعلت لزوم عدم افشاء حَتَّى

(۱)

مجمع البیان عن أبي جعفر (ع) قال يحول ظهره اليها.

(۲)

مجمع البیان عن أبي جعفر (ع) قال انه الضرب بالسواك.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۵۷

محکمه‌ای که در آیه بعدی گفته خواهد شد محکمه خانوادگی است تا دیگران بخلوات خانواده واقف نشوند، وانگهی در اصطلاح روانشناسی در زنان یک عارضه انحراف جنسی و روحی هست بنام «ماسوشیزم» که جز با خشونت قابل‌معالجه نیست، زدن زن در این صورت اولاً یک مداوای روحی و ثانیاً مانع از هم پاشیدن خانواده است ناگفته نماند اگر نشوز و عصیان از طرف مرد باشد در صورت شکایت زن حکومت با مرد همان معامله را می‌کند که او با زن می‌کرد حق زن در این حکم ضایع نشده است.

فَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَاتَبِعُوا عَلَيْهِمْ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً.

این جمله برای آن است که نشوز را عنوان کرده بجان زنان نیافتند.

یعنی اگر با مقداری خشونت حاضر بطاعت شدند دیگر برای زدن و خشونت در پی وسیله نباشید اگر شما در قدرت بر زنان برترید یاد آورید که خدا از شما برتر و بزرگتر است انتقام زنان را از شما می‌گیرد.

محکمه خانوادگی

۳۵- وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا.

این ظاهراً در صورتی است که نشوز و عصیان از طرفین باشد، اگر اختلافشان بحاکم رسیده باشد او دو داور از خانواده زن و مرد تعیین می‌کند بنا بر روایات امامان علیهم‌السلام تشکیل این محکمه بعهدده حاکم است آنچه دو داور درباره سازش رأی بدهند زن و مرد ناچار باید قبول کنند. اگر حاکمان در موقع منصوب شدن با زن و مرد شرط کنند که در سازش دادن و طلاق مختار هستند و آن دو این شرط را قبول کنند حکمین می‌توانند سازش بدهند و یا امر به طلاق کنند و یا تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۵۸

طلاق بدهند چنان که در کافی از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده است «۱» اهمیت این دستورها بر ارباب تحقیق پوشیده نیست

إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً اگر بخواهند خانواده از هم نپاشد بهترین راهش همین است خدا از روی آگاهی این دستور را داده است.

(۱)

المیزان «عن ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) فی قوله فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا قال: الحکمان یشرطان ان شاء فرقا و ان شاء جمعا فان فرقا فجائز و ان جمعا فجائز.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۳۵۹

[سوره النساء (۴): آیات ۳۶ تا ۴۲]

اشاره

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِالذَّوِّ الْقَرَبِيِّ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً (۳۶) الَّذِينَ يَخْلَوْنَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً (۳۷) وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِيناً فَسَاءَ قَرِيناً (۳۸) وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ

عَلِيمًا (۳۹) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰)

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (۴۱) يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲)

۳۶- به خدا عبادت کنید و هیچ چیز را با او شریک نکنید و با پدر و مادر نیکویی کنید (و نیز) با خویشان، یتیمان، تنگدستان، همسایه‌ای که خویشاوند است، همسایه‌ای تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۳۶۰

که غیر خویشاوند است، درماندگان، و آنچه مالک آن شده‌اید نیکویی کنید که خدا کسی را که متکبر و فخر فروش باشد دوست نمی‌دارد.

۳۷- همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را ببخل وادار می‌کنند و آنچه را خدا از فضل خود بآنها داده نماند. برای کافران عذابی ذلت آور آماده کرده‌ایم.

۳۸- و کسانی که اموال خود را برای تظاهر بمردم انفاق می‌کنند و به خدا و بروز جزایمان نمی‌آورند و هر که شیطان همدم او باشد همدم بدی است.

۳۹- چه شده بر آنها؟! ای کاش که به خدا و روز جزا تسلیم می‌شدند و از آنچه خدا داده انفاق می‌کردند!! و خدا بآنها داناست.

۴۰- خدا هموزن ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر عمل، عمل نیک باشد آن را افزون می‌کند و از جانب خود پاداشی بزرگ می‌دهد.

۴۱- چگونه باشد (حالشان) آن وقتی که از هر امت گواهی می‌آوریم و تو را بر این امت گواه قرار می‌دهیم.

۴۲- آن روز کسانی که کافر شده و به پیامبر نافرمانی کرده‌اند دوست می‌دارند که ای کاش زمین با آنها یکسان می‌بود و هیچ واقعه‌ای را نمی‌توانند از خدا پنهان کنند.

کلمه‌ها

ذی القربى: صاحب قرابت (خویشاوند) قریبی: قرابت نسبی.

الجار الجنب: همسایه‌ای که اجنبی است، خویشاوند نیست. جنب (بر وزن شتر) وصف است به معنی مجنوب و کنار شده (کنار شده از خویشاوندی).

الصاحب بالجنب: جنب (بر وزن عقل) به معنی پهلو، طرف و کنار است یعنی:

رفیقی که در کنار انسان است.

ابن السبیل: پسر راه. مسافری که از وطن و مال، دستش کوتاه شده است.

جز سبیل معرفی ندارد گویی پسر راه است (درمانده).

مختال: متکبر. خیل: گمان. خیلاء: تکبر از روی خیال و فرض. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۳۶۱

مختال به معنی متکبر از همین ماده است.

فخور: فخر فروش. کسی که از روی تکبر مفاخر خود را می‌شمارد و به رخ مردم می‌کشد.

بیخلون: بخل: ضد سخاوت. یعنی امساک و خرج نکردن در محلی که باید خرج شود.

اعتدنا: آماده کرده‌ایم. عتاد: آماده شدن. اعتاد: آماده کردن.

مهین: خوار کننده. هون و هوان به معنی ذلت و خواری است. اهانت:

خوار کردن.

رئاء: تظاهر و نشان دادن. آن این است که کار خوبی انجام دهد و قصدش تظاهر باشد نه برای خدا.

قرین: رفیق. قرن: جمع شدن. رفیق را از آن قرین گویند که با انسان جمع است.

مثقال: وزن (مثقال الشیء: وزنه) چیزی که با آن وزن می‌کنند (سنگ).

ذره: ذره: مورچه‌های ریز. اجزاء غبار که در شعاع خورشید از روزنه در جای تاریک دیده می‌شوند مفرد آن ذره است رجوع شود به قاموس قرآن. در نهج البلاغه خطبه ۱۶۳ آمده «سبحان من ادمج قوائم الذرّة و الهمجه» منزه است کسی که دست و پای مورچه ریز و مگس ریز را در جای خود قرار داده است.

عصوا: عصیان و نافرمانی کردند.

تسوی: سوی: مساوات و برابری. تسویه: برابر کردن. مراد از آن در اینجا زنده نشدن است.

حدیث: تازه. گفتار باشد یا چیزی دیگر.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۶۲

شرحها

در آیات هفتگانه باحسان و انفاق دستور داده شده و آنان که انفاق نمی‌کنند و یا برای تظاهر انفاق می‌کنند نکوهش شده‌اند ولی اگر برای خدا انفاق و نیکی می‌کردند نه تنها علمشان ضایع نمی‌شد بلکه زیاده‌تر هم می‌گشت، در پایان فرموده روزی که حشر بر پا شود آنان که از دستور پیامبر سرپیچی کرده‌اند آرزو می‌کنند که ای کاش زنده نمی‌شدند.

۳۶- وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ...

عبادت بخدا و شریک قرار ندادن برای او توحید خالص است. موحد کسی است که خدا را بندگی کند و چیزی را شریک خدا نگرداند، ولی به نظر می‌آید مراد از عبادت در این آیه احسان و انفاق در موارد نهگانه زیر و مراد از شرک بخل و انفاق ریایی است آنکه برای خدا چنین کاری کند خدا را عبادت کرده و موحد است. وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا یعنی پدر و مادر نیکی کنید نیکی حسابی «۱» بهر حال در این آیه دستور داده شده که در موارد نهگانه احسان و انفاق شود تا هم شکافهای جامعه پر گردد و هم انسان دل و جان از توحید روشن شود آن موارد عبارتند از:

اول- پدران و مادران که پنج بار در قرآن بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا تکرار شده و یک دفعه آمده بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (عنکبوت / ۸).

دوم: ذی القربی یعنی کسانی که با انسان قرابت دارند.

سوم: یتیمان و پدر مردگانی که صغیر هستند و قدرت تأمین و تربیت خود را ندارند.

چهارم: فقراء و مستمندان.

(۱) بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا تقدیرش «احسنوا بالوالدین احساناً» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۶۳

پنجم: همسایه‌ای که خویشاوند است و دارای دو حق می‌باشد: حق قرابت و حق همسایگی «۱».

ششم: همسایه‌ای که خویشاوند نیست و فقط حق همسایگی دارد.

هفتم: رفیقی که در کنار انسان است و با انسان نشست و برخاست دارد رفیق باشد یا همسفر یا آشنایی که امید به نیکی انسان دارد.

هشتم: در مانده‌ای که از توانایی در وطن خود دور افتاده است.

نهم: بردگان. و مطلق زیر دستان خدمتگزار و غیره.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا هر که متکبر و فخر فروش باشد و از ادای حقوق نامبرده سرپیچی کند مورد محبت خدا نیست.

مختال کسی است که گردنکش و متکبر باشد، فخور و ناز فروش آن است که خودپسندی و گردنکشی خود را برخ مردم می‌کشد. سازندگی این آیه و شمول آن بر مکارم اخلاق قابل دقت است.

۳۷- الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.

«الذین» وصف مختال و فخور است. آنها سه کار می‌کنند اول در ادای حقوق گذشته بخل می‌ورزند دوم مردم را امر به بخل میکنند و می‌گویند چرا مالی که به زحمت دست آورده‌اید به دیگران می‌دهید؟

سوم: ثروت و دارایی خود را پنهان می‌دارند که کسی از آنها در خواستی نکند، مصداق و يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ هستند. اینگونه اشخاص تیره درون از توحید بر کنارند نه به خود نفعی دارند و نه ب دیگران و مصداق کفر می‌باشند لذا فرموده:

(۱)

مجمع البيان روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال: الجيران ثلاثة جار له ثلاثة حقوق حق الجوار و حق القرابة و حق الاسلام و جار له حقان حق الجوار و حق الاسلام و جار له حق الجوار و هو المشرك من اهل اهل الكتاب؟

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۶۴

وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا باملاحظه أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَ باملاحظه وَيَلِّ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لُْمَزَةٍ ...

خواهیم دانست چرا قرآن آنها را کافر و غیر موحد می‌داند.

۳۸- وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ.

وصف دوّم مستکبرین است که اگر انفاق کنند فقط برای تظاهر و ریا می‌کنند، به خدا و روز جزا ایمان نمی‌آورند و خاضع نمی‌شوند و گرنه چنین نمی‌کردند، علت این همه بدبختی آن است که شیطان مطرود و اغوا گر قرین و همنشین آنهاست آری: وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا.

۳۹- وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ.

«لو» به معنی تمنی و ای کاش است. قرآن در مقام حسرت بحال آنها می‌گوید:

ای کاش که به خدا و روز جزا تسلیم می‌شدند و از رزق خدا برای خدا انفاق می‌کردند نه برای ریا. چون خدا بحال آنها آگاهی دارد و خسران نمی‌دیدند.

آری: وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا.

۴۰- إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنَّ تَكُ حَسَنَةً مُضَاعَفَهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا.

راجع به مضاعفه ذیل آیه مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ... بقره/ ۲۴۴ صحبت شد، يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ ظاهراً همان مضاعفه است. ظلم در اینجا به معنی نقصان اجر می‌باشد «۱» در روایت آمده: اگر کسی یک لقمه در راه خدا بدهد خدا روز قیامت آن را به بزرگی کوه احد به وی تحویل می‌دهد.

یعنی ای کاش که این مردم به خدا و روز جزا تسلیم می‌شدند و در راه خدا

(۱) اسم «تک» عمل است یعنی «و ان تلک العمل حسنه» مؤنث بودن آن بعلت «حسنة» است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۶۵

انفاق می‌کردند زیرا خدا هم به حال آنها داناست و هم پاداش کسی را کاهش نمی‌دهد بلکه فزون هم می‌گرداند. این آیه تعلیل

استفهام در آیه قبلی است.

۴۱- فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً «هؤلاء» ظاهراً راجع بامت اسلامی است یعنی تو را هم باین امت شاهد می‌آوریم از روایت کافی به نظر می‌آید که «هؤلاء» راجع به «شهادت» است یعنی آن حضرت شاهد بر شهداء امتهای دیگر است لکن روایت ضعیف است «۱» این آیه تهدید دیگری است راجع به مختال و فخور یعنی حال آنها چگونه خواهد بود روزی که تو بر نافرمانی آنها پیش خدا گواهی دهی. رجوع شود به «نکته‌ها».

۴۲- يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً «۲».

معنای «زمین با آنها مساوی می‌بود» یعنی زنده نمی‌شدند و از زمین متمایز نمی‌گشتند نظیر: يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً نَبأ/ ۴۰ وَ لَا يَكْتُمُونَ ...

ظاهراً عطف است بر «یود»، آن در مقام عدم امکان کتمان است یعنی نمی‌توانند هیچ واقعه‌ای را از خدا کتمان کنند، به موجب: يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ غافر/ ۱۶ وَ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ طارق/ ۹ و ۱۰ هیچ چیز را نمی‌توان از خدا پنهان داشت. بلی به موجب يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ مِجَادله/ ۱۸ وَ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ انعام/ ۲۳ می‌خواهند کتمان کنند ولی نمی‌توانند.

(۱) چنان که در آلاء الرحمن فرموده است.

(۲) حدیثاً نکره در سیاق نفی و مفید عموم است یعنی: هیچ واقعه‌ای را نمی‌توانند کتمان کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۶۶

نکته‌ها

شهادت بر اعمال:

صریح آیات قرآن آن است که عده‌ای روز قیامت بر اعمال مردم شهادت خواهند کرد نظیر آیه فوق و مثل: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً نساء/ ۱۵۹ درباره عیسی علیه السلام و نیز نحل/ ۸۴ و ۸۹ و قصص/ ۷۵، آیا گواهان بر همه اعمال شهادت خواهند داد یا فقط بر اعمال بد؟

ظهور: وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ ... هود/ ۱۸ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ... نحل/ ۸۴ آن است که:

گواهان فقط بر اعمال بد شهادت خواهند داد، شاید از بعضی آیات و روایات عموم استفاده شود، این مطلب به طور مفصل در قاموس قرآن (شهادت) شرح داده شده است.

اکنون باید دید علت بودن گواهان چیست؟ در جایی که خدا گواه است، و اعضاء بدن شهادت می‌دهند، و ملائکه نامه عمل را نوشته‌اند و زمین و سائر عوامل گواهی خواهند داد چه حاجت به گواهی پیامبران و ائمه و نظیر آنهاست؟! به نظر نگارنده این برای آن است که گناهکاران احتمال ظلم و حیف میل در دستگاه خدایی ندهند و بگویند: نتیجه عمل ما جز این نمی‌توانست باشد.

و بگویند: من می‌دانم چنان کاری کرده‌ام، اعضاء بدنم، زمین و آسمان، فرشتگان حتی پیامبری که رحمه للعالمین است و امام نیز بر ظلم من گواهی می‌دهند و نیز بدانند که درباره اهل بهشت نیز سهل انگاری نشده زیرا همه و حتی پیامبر، پاکی آنها را تصدیق

می‌کنند و الله اعلم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۶۷

[سوره النساء (۴): آیه ۴۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (۴۳)

۴۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی تا وقتی که بدانید چه می‌گوئید، نماز نخوانید و نیز در حال جنابت نماز نخوانید تا غسل بکنید مگر آنکه مسافر باشید و اگر بیمار یا در سفر بودید و یا یکی از شما از محل خلوت آمد یا با زنان آمیزش کردید و آب نیافتید خاک پاکی را قصد کنید (و بآن دست بزنید) سپس صورت و دستهای خود را مسح کنید که خدا آمرزنده و چاره ساز است.

کلمه‌ها

سکاری: سکر: مستی. سکران: مست. سکاری، مستان.

جنبا: جنابت در اثر خروج منی و آمیزش جنسی عارض می‌شود، شخص را از آن جنب گویند که در آن حال از نماز خواندن و سائر محترمات بدور است پس جنب به معنی مجنوب و کنار شده است.

عابری: عبور کنندگان. آن جمع عابر است که در اثر اضافه به «سبیل» نونش ساقط گشته است.

تغتسلوا: غسل (بفتح-ع) شستن و بضم اول نتیجه شستن. اغتسال: غسل کردن.

مرضی: بیماران. جمع مریض. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۶۸

غائط: محل خلوت. غوط: غائب شدن. مراد از آن مستراح است (قاموس قرآن).

لامستم: لمس: دست زدن. دست مالیدن. مراد از آن آمیزش جنسی است.

تیمموا: قصد کنید. تیمم به معنی قصد است.

صعید: روی زمین. خاک نیز گفته‌اند (قاموس قرآن) صعد و صعود: بالا رفتن. روی زمین را ظاهراً بعلت بالای زمین و قشر ظاهر آن بودن صعید گفته‌اند.

طیب: پاک و دلچسب.

عفو: بسیار آمرزنده.

شرحها

ممکن است آمدن حکم نماز و تیمم و غسل بعد از وَاعْبُدُوا اللَّهَ برای آن باشد که نماز یکی از مصادیق بزرگ عبادت است.

۴۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ «۱».

تحریم تدریجی خمر ذیل آیه ۲۱۹ بقره در «نکته‌ها» بیان گردید، در اینجا نهی از نماز در حال مستی برای آن است که در حال

مستی توجّهی به نماز نیست، مست نمی‌داند چه می‌گوید. یعنی: تا آن گاه که اثر مستی برود و بدانید چه می‌گوئید به نماز نزدیک نشوید. وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا مراد از عابری سبیل به نظرم مسافر و رهگذر است یعنی و نیز در حال جنابت نماز نخوانید تا غسل کنید مگر آنکه مسافر باشید مشروح حکم چنین

(۱) این آیه قبل از تحریم خمر نازل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۶۹

مسافر با حکم دیگری در ذیل آیه بیان شده است.

به قولی: مراد آن است که به مساجد داخل نشوید مگر در حال عبور.

در این صورت باید مراد از «الصلاة» در صدر آیه نماز باشد به قرینه حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ و از وَلَا جُنْبًا ... که عطف بر وَ أَنْتُمْ سُكَّارِي است مساجد باشد یعنی: در حال مستی به نماز نزدیک نشوید و در حال جنابت به مساجد نزدیک نشوید مگر در حال عبور. دلیل این سخن روایتی است که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده: راوی می‌پرسد: حائض و جنب به مسجد داخل می‌شوند یا نه؟

فرمود: نه مگر در حال عبور، خدا فرموده: وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا ... «۱».

و نیز گفته‌اند: درب خانه‌های صحابه به مسجد باز می‌شد آنها نمی‌توانستند پیوسته در منزل غسل کرده خارج شوند لذا بطور مرور از مسجد مجاز شدند.

ناگفته نماند: این معنی از آیه شریفه بطور روشن استفاده نمی‌شود مگر اینکه «استخدام» باشد برای آن هم قرینه واضح نیست و الله العالم وانگهی در فقه شیعه جنب نمی‌تواند از مسجد مدینه در حال جنابت عبور بکند.

وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا.

اینجا حکم تیمم بدل از وضو و غسل یک جا بیان شده است.

چون مریض و مسافر ممکن است احتیاج بغسل یا وضو داشته باشد، آنکه بول و غایط کرده در صورت نبودن آب وظیفه‌اش تیمم بدل از وضو است و آنکه با زنان آمیزش کرده تیمم بدل از غسل باید بکند.

(۱)

عیاشی عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت له: الحائض و الجنب یدخلان المسجد ام لا؟ فقال لا یدخلان المسجد الا مجتازین ان الله یقول و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۷۰

ناگفته نماند: مریض اگر آب هم داشته باشد در صورتی که استعمال آب ضرر داشته باشد باز وظیفه‌اش تیمم است به نظرم فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً قید سه مورد بقیه است، معنی آیه چنین است و اگر مریض بودید و نتوانستید آب به بدن برسانید و یا آب پیدا نکردید و یا در سفر بودید ...

فَأَمْسِيْ حُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيْكُمْ در سوره مائده آیه ۶ آمده: فَأَمْسِيْ حُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيْكُمْ مِنْهُ یعنی: پس از آنکه خاک پاک یا روی زمین را قصد کردید دست بآن بزنید سپس صورت و دستهای خود را مسح کنید تفصیل حکم در کتب فقه مذکور است.

آن وقت در بیان اینکه: حکم تیمم یک نوع تخفیف و تسهیل است فرموده:

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا خدا آمرزنده و چاره ساز است در سوره مائده بجای این جمله فرموده: مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۷۱

[سوره النساء (۴): آیات ۴۴ تا ۵۰]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالَهَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (۴۵) مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِاللِّسَانِ وَأَنَّا نَقُولُ مَا نَحْنُ بِأَعْدَاءَ اللَّهِ وَلَا نَحْنُ بِمُشْرِكِينَ بِاللَّهِ مَا كَفَرْنَا بِهِ قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا وَمَا كُنَّا بِمُعَادٍ لِلْعَذَابِ (۴۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلٍ أَن نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۴۷) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۴۹) انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (۵۰)

۴۴- آیا ندیدی کسانی را که مقداری از کتاب به آنها داده شده، گمراهی را می‌خرند و می‌خواهند شما نیز گمراه شوید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۷۲

۴۵- خدا به دشمنان شما آگاهتر است. خدا سرپرست کافی و کمک کافی است.

۴۶- آنها از کسانی هستند که یهودیت اختیار کرده و کلمه‌ها را، از معانی خود منحرف می‌کنند، می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم، بشنو شنوا نباشی و می‌گویند: راعنا تا زبان خویش را در ناحق بگردانند و بدین طعنه زنند، اگر آنها می‌گفتند شنیدیم و فرمان بردیم بشنو و بما مهلت ده (تا حقائق را درک کنیم) بر ایشان بهتر و استوارتر بود ولی خدا در اثر کفرشان لعنتشان کرده، جز تعداد اندکی ایمان نمی‌آورند.

۴۷- ای کسانی که به شما کتاب داده شده، به آنچه نازل کرده‌ایم و دین شما را تصدیق می‌کند ایمان آورید، پیش از آنکه صورتهایی را محو کنیم و به قفا برگردانیم یا به آنها لعنت کنیم چنان که به اصحاب سبت لعنت کردیم و امر خدا شدنی (و حتمی) است.

۴۸- خدا نمی‌بخشد که بدو شرک آورند، و جز این را برای هر کسی که بخواهد می‌بخشد و هر کس به خدا شرک آورد حقا گناه بزرگی را مرتکب شده است.

۴۹- آیا ندیدی آنها را که خود را مدح می‌کنند، بلکه خدا هر که را بخواهد مدح می‌کند و بقدر نخ و وسط هسته خرما ستم نمی‌شوند.

۵۰- بین چطور به خدا دروغ می‌بندند و همی بس که آن گناه آشکار است.

کلمه‌ها

نصیب: بهره. سهم.

هادوا: یهودی شدند. هود: داخل شدن بدین یهودیت است. گویند:

«هاد و تهود» یعنی بدین یهودیت داخل شد.

یحرفون: حرف در لغت به معنی طرف است. حرف کوه یعنی طرف آن.

تحریف شیء: بردن آنست به یک طرف. تحریف کلام آن است که آن را از معانی خود منحرف کنند.

و اسمع غیر مسمع: این جمله را «بشنو ناشنوا» «بشنو شنوا نباشی» معنی کرده‌اند (بقره/ ۱۰۴). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۷۳
راعنا: فعل امر است یعنی ما را مراعات کن. آن در زبان عبری کلمه فحش بود، از این کلمه که در عربی معنای خوبی دارد فحش و ناسزا قصد می‌کردند (بقره/ ۱۰۴).

لیا: لی (به وزن حی) به معنی تابیدن است. کسی که دست یا سر خود را بچرخاند گویند: «لوی رأسه و یده» در کذب و دروغسازی گویند: «لوی لسانه بكذا» مراد از آیه دروغسازی و منحرف کردن حقائق است.

طعن: عیبجویی و عیب گرفتن در اصل به معنی نیزه زدن است.

نطمس: طمس و طموس: محو کردن و هلاک کردن و نیز کهنه شدن و محو شدن.

سبت: سبت به معنی قطع و در شریعت تورات دست کشیدن از کار و مطابق با روز شنبه است.

یزکون: تزکیه: پاک کردن و نیز مدح کردن و پاک نشان دادن. از ماده زکاء به معنی زیادت و نمو.

فتیل: فتل: تابیدن فتیل: تاییده. لیف شیار هسته خرما. چرکی که میان دو انگشت گردانده شود. شیء ناجیز را بدان مثل زننده مراد از آیه همین است.

یفترون: افتراء دروغسازی و جعل چیزی از خود. از ماده فری به معنی بریدن و شکافتن.

شرحها

پس از بیان احکام زنان و غیر آن، در این آیات درباره کسانی که ضد انقلاب هستند افشاگری شده تا آنان شناخته شوند. ضد انقلاب رهبر نهضت را مسخره تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۷۴

می‌کند، بخودش و مکتبش خرده گیری می‌کند تا قیام را بلجن بکشد، سپس یهود مورد نصیحت قرار گرفته‌اند که پیش از کوبیده شدن و گرفتار نتایج جنایت شدن، توبه کنند و از اصحاب سبت عبرت بگیرند و خود را مدح نکنند و ...

۴۴- أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيًّا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ.

لفظ نَصِيًّا مِنَ الْكِتَابِ حکایت دارد که همه کتاب در دست آنها نیست بلکه قسمت بزرگی را از دست داده‌اند چنان که ذیل آیه سوم از سوره آل عمران در نکته‌ها گفته‌ایم.

ممکن است مراد از «الکتاب» شریعت کامل و دین کامل باشد و بمقتضای زمان مقداری از این شریعت به یهود داده شده بود و لازم بود بوسیله عیسی علیه السلام کامل و بوسیله پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تا آخرین تکامل خود برسد و محکم الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ چنین شد «بیشتر- یریدون» حاکی است که یهود دانسته و از روی عمد سمپاشی می‌کردند و اسلام را تکذیب می‌نمودند تا مسلمانان را از دین خود برگردانند.

۴۵- وَاللَّهُ أَغْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا.

یعنی خدا بشما این مسئله را عالم می‌کند و می‌داند که آنها دشمن شما هستند «ولیا- نصیرا» حاکی است که سرپرست و کمک واقعی خداست مبادا در مقابل چرب زبانی یهود تصور کنید که آنها دوست و خیر خواه شما می‌باشند بلکه می‌خواهند شما را سرنگون کنند و انقلاب اسلامی را از بین ببرند.

۴۶- مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ.

لفظ «من» بیان کننده «اعداء» است یعنی دشمنان شما کسانی هستند که یهودیت را اختیار کرده‌اند، مراد از يُحَرِّفُونَ ... شاید مطلق

چیزهایی باشد که یهود معنی آنها را تغییر می‌دادند از جمله بشارات تورات درباره پیامبر اسلام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص:

۳۷۵

و اینکه از لفظ «راعنا» ناسزا قصد می‌کردند نیز داخل در يُحَرِّفُونَ ... است.

و يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْتَ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ.

این آیه ذیل آیه ۱۰۴ بقره مشروحا بیان گردید بانجا رجوع شود به نظرم «لیا» راجع به «راعنا» و «طعنا» راجع به سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا ... است از امام باقر علیه السلام نقل شده لفظ «راعنا» در لغت عبری کلمه فحش بود یهود از استعمال این کلمه فحش قصد می‌کردند خداوند می‌فرماید: اینان در گفتن «راعنا- سمعنا و عصینا...» زبان خود را در ناروا حرکت می‌دهند و بدین اسلام خرده گیری می‌کنند و خلاصه مکتب و رهبر را مسخره می‌کنند و سبک جلوه می‌دهند که کار ضد انقلاب همین است «۱» و لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْتَ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمًا اگر بجای آن مسخره بازی چنین می‌گفتند و در جای «راعنا» «انظرننا» به کار می‌بردند این هم به نفع آنها بود و هم کلام استواری را بر زبان رانده بودند.

و لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا مراد از کفر انکار عمدی است لفظ «منهم» بعد از «قلیلا» مقدر است. یعنی: در اثر انکار و عنادشان خدا توفیق را از آنها سلب کرده، فقط عده ناچیزی از آنها ایمان می‌آورند و در ردیف و لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا ... قرار می‌گیرند، آینده سخن قرآن را تصدیق کرد که از یهود جز گروه اندکی باسلام مشرف نشدند.

۴۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.

(۱) به نظر می‌آید: این بیان حال یهود است اعم از ظاهر و باطن مشکل است قبول کرد که رودرو بآن حضرت گفته باشند و اسْمَعْتَ غَيْرَ مُسْمَعٍ شاید زبانشان چنین بوده ولی «راعنا» را بزبان گفته‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۷۶

در قرآن مجید باین سخن خیلی تکیه شده که قرآن مصدق کتابها و شریعتهای پیشین است، مراد از آن تصدیق فی الجملة است زیرا در قرآن تحریف و ناقص شدن آنها نیز یاد آوری شده است و یا منظور آن است که: آنها حقند ولی لازم بود بمقتضای زمان تکمیل شوند، آنها بوسیله همان اسلام و قرآن است. نتیجه این است که: ای اهل کتاب قرآن مخالف طریقه شما نیست و در غیر توحید قدم برنداشته بلکه تکامل یافته مکتب شماست، چرا بآن گردن نمی‌نهد؟!.

بقرینه ضمیر «نلعنهم» که «وجوها» بر میگردد مراد از وجوه اشخاص است نه صورتها مثل وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً غَاشِيَةً / ۲، ۴۷۳ که مراد اشخاص می‌باشند ظاهرا به علت آنکه ذلت در چهره‌ها آشکار می‌شود وجوه ذکر شده است به نظر می‌آید که مراد از طمس وجوه و برگرداندن به قفا تغییر حالت و سلب توفیق هدایت است از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده مراد آن است که آنها را از هدایت دور می‌کنیم و در گمراهی بعقب بر می‌گردانیم که که اصلا رستگار نشوند «۱».

در این آیه یکی از دو عقوبت به یهود وعده شده و با جمله وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا حتمیت آن تضمین گشته است اول: از کار افتادن عقل و هوش در درک واقعیات و سلب شدن توفیق هدایت بطوری که اصلا برستگاری روی نیاورند.

دوم آنکه مثل اصحاب سبت مسخ و مطرود گردند «۲» ناگفته نماند یهود به قرآن و اسلام اعتنا نکرده بعقوبت اول گرفتار شدند، درباره آیه معانی دیگری نیز

(۱)

صافی عن الباقر (ع) «و المعنی نظمها عن الهدی فتردها علی ادبارها فی ضلالتها بحیث لا یفلح ابدًا» چون چشم بقفا بر گردد شخص پشت سر را می بیند و بقهقری می رود.

(۲) جریان اصحاب سبت در بقره / ۶۵ گذشت و در سوره اعراف مفصلاً خواهد آمد. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۷۷

گفته شده ولی آنچه گفته شد طبیعی تر است.

۴۸- إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ.

این آیه با آنکه یک حکم کلی است یهود را تهدید می کند که در صورت عدم ایمان مشرکند و بخشوده نخواهند شد. در اینجا چند مطلب هست: اول مسئله عدم غفران در این آیه و آیات دیگر در صورتی است که شخص مشرک از دنیا برود و گرنه ضرورت اسلام ثابت شده که مشرک در صورت توبه و ایمان آوردن گنااهش آمرزیده خواهد شد.

دوم: یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ حاکمی است که همه گناهان اعم از صغیره و کبیره قابل غفراند نمی گوئیم حتماً آمرزیده می شوند تا باعث تجری شود و تحریم گناهان لغو گردد بلکه می گوئیم: قابلیت آن را دارند که آمرزیده شوند. از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الکبائر و ما سواها»

«۱» و لفظ لِمَنْ يَشَاءُ راجع بشرائط آمرزش گناهان است یعنی اگر شرائط غفران جمع شود و خدا بخواهد می آمرزد معلوم است که خدا عیب نمی کند.

از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: در نزد من در قرآن از این آیه امیدوار کننده تر نیست «۲» وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا «افتری» معنای گناه می دهد یعنی: هر که به خدا شریک قرار بدهد حقا که گناه کرده گناهی بزرگ «۳».

۴۹- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا.

یهود با آنکه در مقام تکذیب اسلام بودند، خود را مدح کرده و انسان

(۱) تفسیر صافی یعنی غفران شامل صغائر و کبائر است.

(۲) تفسیر مجمع البیان «ما فی القرآن آیه عندی ارجی من هذه الایة».

(۳) این مثل «حمدته شکرا» و «قعدت جلوسا» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۷۸

ما فوق می دانستند و می گفتند: نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ مائده ۱۸، آیه می فرماید:

خدا انسان را مدح می کند روی معیارهای واقعی، غرور بیجای ناپاکان و منم منم گفتنشان معنی ندارد، باید براه حق بروند تا پاک باشند و در این تزکیه که بوسیله خدا و باندازه عمل است مردم ابداً مظلوم نمی شوند و اجرشان بدون کم و کاست می رسد.

۵۰- انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا.

در تزکیه و مدح خودشان ناچار بودند باطل را در جای حق بگذارند و بر خدا دروغ ببندند و آن، در گناه آشکار بودن کافی است. باطل باک ندارد از اینکه بر خدا و رسول دروغ ببندد، محمد رضا پهلوی با آنکه غرق در کفر و شرک و عیاشی بود، خود را کمر بسته حضرت رضا علیه السلام معرفی می کرد بنظرش حضرت ابو الفضل او را وقت افتادن از اسب نجات داده بود و امیر المؤمنین (ع) را در بیداری با چشم خود دیده بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۷۹

[سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۷]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (۵۱)
 أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (۵۲) أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (۵۳) أَمْ يَحْسُدُونَ
 النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ
 صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (۵۵)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضَّجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا (۵۶)
 وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدِيَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا
 ظَلِيلًا (۵۷)

۵۱- آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب بآنها داده شده که به مکتب باطل و طغیانگر ایمان می‌آورند و درباره کافران می‌گویند که اینها از مؤمنان بهدایت نزدیکتر است.

۵۲- همان کسانی که خدا لعنتشان کرده و هر که خدا لعنتش کند هرگز یاری برای او نخواهی یافت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۸۰

۵۳- یا برای آنها در حکومت جهان بهره‌ای هست؟! (اگر چنین بود) به مردم چیزی نمی‌دادند.

۵۴- یا بر مردم (خاندان نبوت) در برابر آنچه خدا از کرمش بآنها داده حسد می‌برند؟! ما به آل ابراهیم شریعت و حکمت دادیم و حکومت بزرگی عطا کردیم.

۵۵- بعضی بآن ایمان آورد و بعضی از آن اعراض نمود جهنم که آتشی افروخته است برای آنها بس است.

۵۶- براستی کسانی که به آیات ما کافر شدند بزودی باتش مهیب داخلشان می‌کنیم هر وقت پوستهایشان سوخت و بیحس شد پوستهای دیگری بر آنها عوض می‌گیریم تا عذاب را بچشند، خدا عزیز و حکیم است.

۵۷- کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند، آنها را به بهشتهایی داخل می‌کنیم که از زیر آنها نهرها روان است و در آنها جاودانانند برای آنها در آن بهشتهای زنان پاک است و آنها را بزندگی سعادتبخش داخل می‌کنیم.

کلمه‌ها

جبت: چیز بی‌فایده. راغب گوید: جبت و جس به معنی بی‌فایده است.

مراد از آن در آیه مکتب باطل و هر معبود باطل است که بجهت بی‌فایده بودن جبت نامیده شده است. این کلمه در قرآن یک بار آمده است همه مکتبهای باطل مصداق «جبت» می‌باشند.

طاغوت: این کلمه در اصل مصدر است به معنی طغیان. ولی به معنی فاعل استعمال می‌شود، منظور از آن هر طغیانگر و متجاوز است مثل حکمرانان ستمگر و خدایان دروغین در قرآن مجید هشت بار بکار رفته است (بقره/ ۲۵۶).

لعنهم: لعن: راندن و دور کردن. ملعون: رانده شده از توفیق و رحمت خدا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۸۱

ملک: (بضم- م) حکومت. اداره امور.

نقیر: خال یا فرو رفتگی کوچکی است در پشت هسته خرما، گویی منقاری بآنجا زده‌اند، (قاموس قرآن) چیز سبک و حقیر را با آن مثل زند و نیز به معنی تراشه است.

صد: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی منع و برگرداندن آید (رجوع شود بقاموس قرآن) و در این آیه به معنی اعراض است.

سعیر: آتش افروخته شده. سعیر: افروختن و افروخته شدن آتش.

نضجت: نضج به معنی رسیدن میوه و پخته شدن گوشت است. به نظرم مراد از آن بی حس شدن باشد.

بدلناهم: تبدیل: عوض گرفتن چیزی در جای چیزی.

مطهره: پاک شده. تطهیر: پاک کردن. زنان بهشتی از هر چیز ناخوشایند پاک شده‌اند.

ظل ظلیل: ظل: سایه. ظلیل: سایه‌دار. ولی هر گاه ظل ظلیل گویند منظور مبالغه است مثل لیل الیل و داهیة دھیاء به نظرم مراد از ظل عزت و رفاه و آسودگی است راغب گوید از این چیزها با ظل تعبیر می‌آورند علی هذا ظل ظلیل یعنی زندگی بسیار لذت بخش.

شرحها

آیات شریفه تعقیب افشاگریها درباره یهود است که ضد انقلاب اسلامی بوده و بهر وسیله‌ای متوسل می‌شدند تا نهضت اسلامی را واژگون کنند. حتی با آنکه عقیده به خدا داشتند، بت پرستی را بهتر از اسلام معرفی می‌کردند، بدین جهت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۸۲

منکوب و ملعون گردیدند ولی آنان که در مسیر انقلاب توحیدی واقع شده و کارهای مثبت انجام داده‌اند بآنها وعده‌های نیکو داده شده است.

۵۱- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا. در مجمع البیان نقل کرده: بعد از جنگ احد، یکی از سرشناسان یهود بنام کعب بن اشرف با هفتاد نفر بمکه رفت و با ابو سفیان ملاقات کرد و عهد بستند که متحداً بر علیه اسلام قیام کرده و بجنگ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برخیزند، ابو سفیان بکعب گفت: آیا ما بر حقیم یا محمّد؟ کعب گفت: دین شما از دین محمّد صحیحتر و نجات دهنده‌تر است. آیه شریفه از آن تباری و گفتگو حکایت دارد.

يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ مفید آن است که یهود هم به طاغوت مثل ابو سفیان و هم به مکتب او اظهار ارادت کرده‌اند، آنان که از روی حسد و غرض خار راه بشریت هستند از این کارها زیاد می‌کنند مکتب باطل را تزویج و حق را لجن مال می‌نمایند. باین گفته سه جواب داده شده اول:

۵۲- أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا.

چون این کار، دانسته و از روی عمد است لذا آنها مطرود و از رحمت و توفیق خدا بی‌بهره می‌باشند، نتیجه لعنت آن است که دیگر راهی و کمکی برای هدایت ندارند، چون هدایت مال کسی است که نمی‌داند و در فکر عناد نیست ولی آنکه می‌داند و نمی‌خواهد تسلیم شود قابل هدایت نیست سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ جواب دوم:

۵۳- أَمْ لَهُمْ نَصِيْبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا.

ملک و حکومت جهان در دست آنهاست که قضاوتشان مورد عمل و خواسته شان در تعیین نبوت و غیره مؤثر باشد و گرنه هیچ چیز به مردم نمی‌دادند، یهود نبوت و مقام را برای خود می‌خواستند چنان که حکمرانان ستمگر نیز چنانند. تفسیر أحسن الحدیث،

۵۴- أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا.

این سومین جواب یهود است که مکتب بت پرستان را باسلام ترجیح می‌دادند، مراد از «الناس» رسول خدا صلی الله علیه و آله یا او و خانواده‌اش است، قهرا این فضیلت بامتش هم می‌رسد یعنی اینها حسد می‌برند بر نبوت و فضیلتی که خدا به پیامبر و خانواده او داده است ولی این جای حسد نیست ما از اول با خاندان ابراهیم چنین کرده‌ایم.

این پیامبر و خاندان او نیز از خاندان ابراهیم هستند. مراد از «ملک عظیم» ظاهراً حکومت ظاهری و معنوی است از قبیل امامت و وجوب اطاعت و حکومت امثال سلیمان و داود و غیره از ائمه اهل بیت علیهم السّلام نقل شده که مراد از «الناس» رسول خدا و خاندان او است. امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: مائیم آن حسد شده‌ها که خدا در کتابش فرموده: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ ... فرمود: مراد از کتاب نبوت و از حکمت درک و قضاوت و از ملک عظیم مفترض الطاعة بودن است. (۱)

۵۵- فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا.

«منهم» راجع است بآل ابراهیم، مراد از «به و عنه» کتاب، حکمت و ملک عظیم است. یعنی بعضی از آل ابراهیم باین فضیلت ایمان آورده و اسلام قبول کردند ولی بعضی از آن اعراض نموده و در کفر ماندند مثل اکثر یهود و کفار بنی هاشم. ممکن است «منهم» راجع به عموم مردم باشد. كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ ...

تهدید است به کسانی که اعراض کرده‌اند یعنی: بس است برای آنها جهنم افروخته.

(۱)

مجمع البیان: «قال ابو عبد الله (ع) يا ابا الصباح ... نحن المحسودون الذين قال الله في كتابه ام يحسدون الناس ... قال و المراد بالكتاب النبوة و بالحكمة الفهم و القضاء و بالملك العظيم افتراض الطاعة.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۸۴

۵۶- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ.

«نارا» که نکره آمده عظمت و مهیب بودن آتش را می‌رساند، مراد از الَّذِينَ كَفَرُوا کسانی هستند که از روی عناد در کفر مانده و بحق تسلیم نشده‌اند نه کسانی که از روی جهل کافر شده‌اند به نظر مراد از «نضجت» بیحس شدن پوستها باشد که پوست در اثر سوختن بیحس و مرده می‌شود، چون آخرت همه جا، حیات و زندگی است وقتی که پوست سوخت و بیحس شد فوراً زنده می‌شود و سوزش از سر گرفته می‌شود، ظاهراً منظور از يَذُوقُوا جُلُودًا غَيْرَهَا همان پوستهای اولی است، غیریت برای زنده و مرده بودن است.

در تفسیر برهان نقل شده: چون منصور عباسی امام صادق علیه السّلام را به عراق آورد ابن ابی العوجاء پیش آن حضرت آمد، گفت: درباره این آیه كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ يَذُوقُوا جُلُودًا غَيْرَهَا ... چه می‌فرمائید؟ قبول کردم آن پوستها که گناه کردند عذاب دیدند تفصیر پوستهای جدید چیست؟ امام فرمود: «هی هی و هی غیرها» پوستها همان پوستهاست و غیر آنهاست. گفت: توضیح بدهید تا روشن شوم.

امام فرمود: اگر کسی خشتی را کوبیده و گل کرده بار دیگر خشت بزند آیا آن، خشت اولی و در عین حال غیر آن نیست؟ گفت: آری خدا سعادت‌مندت گرداند نظیر این روایت در احتجاج طبرسی و تفسیر قمی نیز نقل شده است. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا حاکمی است که خدا باین کار توانا و این عذاب از روی حکمت است «نعوذ بالله من عذاب النار».

۵۷- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا.

این آیه در مقابل آیه فوق است و از دأب قرآن است که آیات رحمت و عذاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۸۵ را یک جا ذکر می‌کند تا یکی مفید اندازد و دیگری در برگیرنده تبشیر باشد «ابد» دلالت بر زمان مستمری دارد که قطع نمی‌شود و آن تأکید «خالدین» است، مراد از «الانهار» نهرهایی است که در بقره/ ۲۵ گفته شد و در سوره قتال خواهد آمد. اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ زنانی هستند که از هر ناپاکی ظاهری و معنوی پاک و مبری هستند «ظل ظلیل» چنان که در «کلمه‌ها» گفته شد زندگانی لذت بخش و غیر قابل توصیف است (اللهم ارزقنا).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۸۶

[سوره النساء (۴): آیات ۵۸ تا ۶۳]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (۵۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (۶۱) فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ تُمْ جَاؤُكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (۶۲)

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (۶۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۸۷

۵۸- خدا بشما فرمان میدهد که امانتها را به صاحبانشان برگردانید و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدل داوری کنید، خدا با این سخن پند خوبی به شما می‌دهد خدا شنوا و بیناست.

۵۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا و صاحبان امر را که از شما هستند، و اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول ارجاع دهید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این خود خوب و عاقبتش خوبتر است.

۶۰- آیا ندیدی آنان را که می‌گویند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی) می‌خواهند محاکمه پیش طاغوت ببرند با آنکه مأمور هستند که به طاغوت کفر ورزند، شیطان می‌خواهد آنها را به گمراهی افکند، گمراهی دور.

۶۱- چون به آنها گفته شود. بیایید به سوی آنچه خدا نازل کرده (و بیایید) به طرف این پیامبر، می‌بینی که منافقان از تو اعراض می‌کنند اعراض جدی.

۶۲- چگونه خواهد بود حالشان وقتی که در اثر عملشان مصیبتی به آنها رسد سپس بیایند پیش تو و قسم خورند که در این کار جز نیکی به تو و الفت در میان دو خصم نظری نداشته‌ایم.

۶۳- آنها کسانی هستند که خدا آنچه را که در دل دارند می‌داند از آنها دوری کن، پندشان ده، و به آنها سخنی رسا بگو که در وجودشان اثر کند.

کلمه‌ها

امانات: امانت: چیزی که شخص را برای آن امین دانسته و باو داده‌اند، این کلمه مصدر است به معنی مفعول (امانت: ما او تمن

علیه) امانات جمع آنست.

حکمتم: مراد از حکم در آیه قضاوت و داوری است.

نعما: آن در اصل «نعم شیئا هو» است یعنی خوب چیزی است آنچه خدا شما را با آن موعظه می‌کند. «ما» تمیز «هو» است که فاعل «نعم» می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۸۸

اولی الامر: صاحبان دستور. سرپرستان. خواهیم دید که به امامان علیه السلام تطبیق می‌شود.

تأویلا: مراد از تأویل در اینجا عاقبت و نتیجه است. تأویل در اصل به معنی برگشت دادن از «اول» به معنی برگشت است.

یزعمون: زعم: سخن باطل و دروغ. «یزعمون» یعنی دروغ می‌گویند (قاموس قرآن).

یتحاکموا: تحاکم: محاکمه و مخاصمه را پیش کسی بردن (داوری خواستن).

طاغوت: طغیانگر. انسان باشد یا مکتب باطل و یا معبود باطل (نساء / ۵۱).

تعالوا: تعال: بیا. تعالوا: بیائید هر دو اسم فعل می‌باشند.

یصدون: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی برگرداندن است مراد در این آیه معنای اول است.

یحلفون: سوگند یاد می‌کنند. حلف (بفتح اوّل و کسر آن) به معنی سوگند و سوگند یاد کردن است.

توفیق: ایجاد موافقت میان دو چیز یا چیزها. وفق: مطابقت میان دو چیز ...

بلیغ: رسا.

شرحها

بدنبال افشاگری درباره یهود و نقل کار شکنی آنها، در این آیات دستور داده شده که امانتها به صاحبانش داده شود تا جامعه ایمن بوجود آید، قضاوت و داوری و حل و فصل اختلافات از روی عدالت باشد تا هر صاحب حق بحق خودش برسد، در کارهای اجتماعی و فردی ملاک عمل و وضع قانون، فرموده خدا و رسول و جانشینان رسول باشد و در صورت بروز نزاع و اختلاف با دستور خدا و رسول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۸۹

آن را حل کنند، آنها که در داوری و قضاوت جز خدا و رسول را انتخاب می‌کنند هر عذری که بیاورند مقبول نیست و در گمراهی هستند و لازم است که موعظه و جهت داده شوند. جامعه توحیدی جامعه‌ای است که در آن دستور خدا و رسول ملاک عمل واقع شود. شأن نزولهایی نقل شده که نقل آنها ضرور نیست، مطلب کاملاً روشن است.

۵۸- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا.

ظهور آیه در امانتهای مالی است ولی مانعی ندارد که شامل امانتهای معنوی نیز باشد مثل اوامر و نواهی خدا که باید به بندگان رسانده شود و مثل مقام امامت که امامی به امامی تفویض می‌کند چنان که از ائمه صلوات الله علیهم نقل شده است «۱» راستگویی و امین بودن دو ملاک موحد و انسان نیکو بودن است رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده: به زیاد نماز خواندن و زیاد روزه گرفتن و زیاد حج آوردن مردم نگاه نکنید، همچنین به احسان و به صدایشان در (عبادت) شب نگاه نکنید، (بلکه) نگاه کنید براستی گفتار و اداء امانت «۲» وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ اگر حکومت و داوری به عدل باشد عدالت اجتماعی برقرار می‌شود، حق هر صاحب حقی به خودش می‌رسد. اهمیت این سخن بر کسی پوشیده نیست. إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا به نظرم «سمیعا» راجع به ندای طبیعی است یعنی ادای امانت و حکومت به عدل که طبیعت جامعه

مجمع البیان عن الباقر و الصادق علیهما السلام انها فی کل من أوتمن امانه من الامانات و امانات الله و اوامره و نواهیة و امانات عباده فیما یأتمن بعضهم بعضا من المال.

و

قال الباقر و الصادق علیهما السلام امر الله تعالی کل واحد من الأئمة ان یسلم الامر الی من بعده.

(۲)

روضه الواعظین قال صلی الله علیه و آله لا تنظروا الی کثرة صلواتهم و صومهم و کثرة الحج و المعروف و طنطنتهم باللیل. انظروا الی صدق الحدیث و اداء الامانة.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۹۰

آن را می‌خواهد، خدا این خواست و این ندا را می‌شنود و خدا به وضع جامعه انسانی بیناست، سمیع و بصیر بودن ایجاب کرده که این دستور را بدهد نظیر این سخن آیه و آتاکم من کُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ (ابراهیم / ۳۶) پیداست که مراد سؤال فطری و تکوینی است. ۵۹- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

می‌دانیم که اطاعت رسول مطلقا واجب است و تخصیصی در آن نیست زیرا پیامبر معصوم است و خطا نمی‌کند هر چه دستور بدهد همان فرمان حق و رضای حق است. و چون برای رسول و اولوا الامر فقط یک «اطیعوا» آمده باید اطاعت اولی الامر نیز عمومی و بدون تخصیص باشد، لازمه این سخن معصوم بودن اولی الامر است و گرنه ممکن است امر بخلاف شرع کنند و مردم مجبور از اطاعت باشند «منکم» دلالت دارد که این اولوا الامر از متن جامعه اسلامی برخاسته‌اند مثل:

بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ جمعه / ۲ رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ بقره / ۱۲۹ ظهور «اولوا الامر» در سرپرستان و صاحبان امر است نه فقهاء و اهل دین که ابن عباس گفته و نه امر بمعروف کنندگان که بعضی گفته‌اند و نه اهل حل و عقد که صاحب المنار گفته است.

ناگفته نماند: آیه نمی‌گوید اولی الامر چه کسانی هستند ولی دقت در آن روشن می‌کند که اولی الامر باید مثل رسول، معصوم و مصون از خطا باشند، بعقیده شیعه و بنا بر روایات مراد از اولوا الامر ائمه معصومین علیهم السلام هستند، در تفسیر برهان ۳۰ روایت و در تفسیر عیاشی ۱۲ حدیث در این زمینه نقل شده است، آیه شریفه نیز به آن دلالت دارد. «۱».

(۱) در زمان غیبت، فقهاء در مقام اولی الامر واقع شده‌اند و بنا بر ادله ولایت فقیه، اطاعتشان واجب و فرمانشان واجب الاجر است و اگر حکومتی نصب کنند واجب الاطاعة است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۹۱

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ چون در جامعه توحیدی حکومت، حکومت الله است و رسول فقط سخن الله را می‌گوید لذا فرموده اگر منازعه و اختلاف کردید مسئله را به کتاب خدا و گفته رسول برگردانید هر چه آن دو گفته قبول کنید و اطاعت نمائید.

زمخشری و بیضاوی می‌گویند: جمله فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ ... مربوط باولوا الامر است یعنی اگر با اولوا الامر در چیزی مخالفت کردید رجوع به خدا و رسول کنید. ولی این سخن قابل قبول نیست اولوا با صدر آیه مخالفت دارد که مطلقا فرموده «اطیعوا» مثلا معقول نیست که بگوید رسول خدا را اطاعت کنید و بعد بگوید اگر با او مخالفت کردید چنین و چنان بکنید، ثانیاً کلمه «تنازعتم» دلالت بر اشتراک دارد معنایش این است اگر میان خودتان منازعه کردید نه با اولی الامر مثل حَتَّى إِذَا فِئْتَلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ آل عمران / ۱۵۲ و گرنه می‌فرمود «فان تنازعتم معهم فی شیء».

اینکه نفرموده به اولی الامر برگردانید از آن جهت است که مراجعه به آنها مراجعه به خدا و رسول است که آنها سخن خدا و رسول را خواهند گفت و با نبودن رسول مراجعه به آنها حتمی است. *إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا* «ان کنتم» مربوط است به اطاعت خدا و رسول و اولوا الامر و مراجعه به کتاب و سنت در صورت منازعه. «ذلک» نیز اشاره به آن است خوب و نیک فرجام بودن از آن جهت است که حکومت الله در جامعه پیاده می‌شود:

أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

۶۰- *أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ.*

این آیه بیان حال کسی است که منازعه و اختلاف خویش را می‌خواهد در پیش یک ستمگر از خدا بی خبر حل و فصل کند و دستور *فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ ...* را تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۹۲

گردن ننهد ظهور آیه می‌رساند که چنین واقعه‌ای توسط منافقی رخ داده است طبرسی فرموده: میان یک نفر یهودی و یک نفر منافق خصومتی بود، یهودی گفت: حکومت پیش محمد صلی الله علیه و آله ببریم که به حق داوری می‌کند و رشوه نمی‌پذیرد منافق گفت: نه پیش کعب بن اشرف (یکی از سران یهود) برویم و *يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا* ضلال بعید و گمراهی دور آن است که شخص هرگز به راه حق برنگردد.

۶۱- *وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتِ الْمُنَافِقِينَ يُصَدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا.*

بیان حال کسی است که حتی بعد از دعوت و نصیحت که به سوی حق بر گردد از آن اعراض می‌کند.

۶۲- *فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا.*

داوری طاغوت قهرا بلائی بدنبال خواهد داشت، ضد انقلاب چون مبتلا شد و سرش به سنگ خورد به فکر اعتذار می‌افتد که خطای خویش را به صورت حق جلوه دهد آیه روشن می‌کند که حکومت طاغوت گرفتارشان کرده آن گاه به نزد آن حضرت آمده و گفته‌اند که ما از این کار دو نظر داشتیم یکی احسان به شما و سبک کردن کار شما، دیگری سازش میان دو خصم نه روگردانی از داوری شما.

۶۳- *أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا.*

خدا می‌داند که به فکر تسلیم نیستند، از آنها روی گردان وقت را با چانه زدن تلف نکن، چنان رسا و بلیغ سخن گو که حجت بر آنها تمام شود و مقصودت را در دل آنها جای دهی و بفهمانی که عاقبت بد در کمین آنهاست. با لجوجان غیر از این معامله نمی‌شود کرد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۹۳

[سوره النساء (۴): آیات ۶۴ تا ۷۰]

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا- لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۶۴) فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۶۵) وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا (۶۶) وَإِذْ لَأَتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (۶۷) وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۶۸)

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (۶۹)
ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (۷۰)

۶۴- هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به فرمان خدا از وی اطاعت شود، اگر آنها وقتی که بخود ستم کردند پیش تو آمده و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر (هم) بر آنها آمرزش خواسته بود خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

۶۵- پس قسم به پروردگار تو مؤمن نمی‌شوند تا اینکه تو را در اختلافی که پیش آمده حاکم کنند، سپس در دلهای خویش از آنچه حکم کرده‌ای ملالی نیابند و کاملاً تسلیم باشند (کار را بی چون و چرا به حکم تو واگذار کنند).

۶۶- اگر ما به آنها دستور داده بودیم که خودتان را بکشید یا از دیار خویش بیرون شوید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۹۴
جز عده کمی چنین نمی‌کردند و اگر پندهایی را که به آنها داده می‌شود عمل می‌کردند برای آنها بهتر و در تقویتشان محکمتر بود.
۶۷- و آن گاه از جانب خویش به آنها پاداش بزرگی می‌دادیم.

۶۸- و براهی راست هدایتشان می‌کردیم.

۶۹- هر کس خدا و رسول را اطاعت کند آنها همراه کسانی هستند که خدا نعمتشان داده از پیامبران، صدق پیشگان، گواهان اعمال و شایستگان و آنها نیکو رفیقانند.

۷۰- آن کرامت از خداست و همین بس که خدا داناست.

کلمه‌ها

یحکموک: تحکیم: داور قرار دادن. «یحکموک» یعنی داور کنند تو را.

شجر: مراد از شجر در آیه منازعه و مشاجره است. منازعه را از آن تشاجر گویند که سخن دو خصم مثل برگ و شاخه درخت بهم مختلط است. آن در اصل بمعنی درخت است.

حرج: تنگی. ناراحتی، آن در اصل محل جمع شدن است که لازمه‌اش تنگی است.

تسلیم: تسلیم در اینجا به معنی واگذاری است يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا واگذار کنند و اگذار کردن تمام.

ثبیت: اثبات و تثبیت: ثابت کردن و مستقر کردن.

صدیقین: صدیق مبالغه صادق است و آن کسی است که قول و فعل و زندگی و عقیده‌اش صدق و راست باشد.

شرحها

در تکمیل مطالب گذشته در این آیات فرموده: پیامبر آمده که او را اطاعت کنند آنها که از او اعراض می‌کنند، داوری پیش طاغوت می‌برند، سپس اعتذار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۹۵

می‌کنند پذیرفته نیست مگر آنکه پیش پیامبر آمده واقعا توبه کنند. آن گاه می‌گوید: در صورتی مؤمن صحیح خواهند بود که در منازعه و اختلاف، پیامبر را داور قرار دهند و از قضاوت او ناراحت نباشند. سپس فرموده ما دستور شاقی برای آنها قرار نداده‌ایم و اگر به موعظه و پند ما عمل کنند به صلاح آنها است که پاداش خدایی دریافت خواهند کرد و براه راست هدایت خواهند شد. و در ردیف پیامبران و صدیقین و شایستگان خواهند بود.

۶۴- وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ.

لفظ بِإِذْنِ اللَّهِ حاکی است که در مقابل دستور پیامبر نمی‌شود چون و چرا کرد زیرا مطاع بودنش به دستور خدا است، مخالفت با او

مخالفت با خدا و اطاعت او اطاعت خدا است مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ نساء/ ۸۰ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا این قسمت برای آن است که راه توبه باز است که اگر بجای عذر و قسم خوردن پیش پیامبر می آمدند و توبه می کردند پیامبر هم از خدا برای آنها مغفرت می خواست خدای تواب رحیم توبه آنها را می پذیرفت. به نظر می آید آمدن پیش آن حضرت برای آن بود که قضیه به اطلاع آن حضرت رسیده بود و هر مخالفت که به اطلاع آن حضرت رسیده باشد لازم بود آن حضرت از توبه نیز مطلع باشد نظیر جریان عبد الله بن ابی در جنگ بنی المصطلق که بر علیه مسلمانان توطئه کرد و پیش آن حضرت معلوم شد به او گفتند: برو پیش رسول خدا که از برایت مغفرت بخواهد قبول نکرد چنان که فرموده: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسِهِمْ مُنَافِقُونَ/ ۵ و گرنه ظاهراً آمدن پیش پیغمبر و اقرار بگناه کردن و استغفار خواستن شرط توبه نیست.

۶۵- فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۹۶

در صورتی وارد ایمان می شوند که در منازعه‌ها فقط تو را داور کنند و از حکمی که بر له یا علیه آنها داده‌ای دلتنگ نباشند و در برابر فرموده تو تسلیم محض باشند این طور بودند چندان هم مشکل نیست زیرا پیامبر جز بحق داور می نمی کند. قبول حق به صلاح انسان است. آری باید در مقابل حق تسلیم شد و آن را پذیرفت.

می گویند: علت نزول این آیه آن بود که زبیر عمه زاده پیامبر با مردی از انصار درباره آبیاری نخلستان اختلاف کرده پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، چون درختان زبیر در اول نهر و درختان مرد انصاری بعد از آن قرار داشت، حضرت بزبیر فرمود: اول تو آبیاری کن بعد آب را به مرد انصاری تحویل بده، آن مرد از این قضاوت دلگیر شده گفت: پیامبر در قضاوت جانب عمه زاده‌اش را گرفت تا آیه فوق نازل گردید، بهر حال وضع موجود، نزول چنین آیه و سائر آیات را مقتضی بوده است.

۶۶- وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ. به نظر می آید که این جمله برای آن است که ما به مردم تکلیف شاقی قرار نداده‌ایم، اینکه می گوئیم رسول خدا را اطاعت کنید به صلاح آنها و در مقدور آنهاست. مراد اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ قتل یک دیگر یا انتحار است. «الا قلیل» منهم حاکی است که عده‌ای نیز باین دستور عمل می کردند.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيثًا. مراد از ما یُوعَظُونَ دستوره‌ای مقدور است، خیر بودن برای آن است که احکام روی مصالح مردم مقرر گشته است، شدت تثبیت و استقرار برای آن است که عمل تمرین است، تمرین هر قدر زیاد باشد عمل به صورت عادت در آمده و با جان آمیخته می شود، پس استقرار در عمل در کار دین تأثیر تمام دارد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۳۹۷

۶۷- وَ إِذَا لَأَتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا. نتیجه آن عمل و آن تثبیت رسیدن بپاداش خدایی است لفظ «من لدنا» به نظرم اشاره به اهمیت اجر است.

۶۸- وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.

ظاهراً مراد از این صراط همان است که در آیه بعدی آمده است و آن هدایتی بخصوص و همدیاف بودن با پیامبر است. ظاهراً مراد از این صراط همان است که در آیه بعدی آمده است و آن هدایتی بخصوص و همدیاف بودن با پیامبر است.

۶۹- وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَكَ رَفِيقًا. هر که به طاعت خدا و رسول ادامه دهد و در آن پیوسته باشد در ردیف این گروه‌ها است. لفظ صدیق در قرآن به پیامبران اطلاق شده مثل: وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ إِبرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا مریم/ ۴۱ نظیر این سخن درباره یوسف و ادريس نیز آمده است (مریم/ ۵۶،

یوسف / ۴۶) در خصوص مریم آمده: وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ مَائِدَةً / ۵۷ و نیز در قرآن می‌خوانیم: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ حَدِيدٌ / ۱۹ بنا بر این صدیقون طبقه خاصی غیر از انبیاء نیستند مثلاً پیامبر دارای وصف نبوت و صدیق و شهید هر سه است از امام باقر علیه السّلام نقل شده: نبی از ماست، صدیق از ماست، شهداء و صالحین از ماست. (۱)

آیه اخیر نشان می‌دهد هر که در ایمان به خدا بمرحله‌ای رسید که صدق در همه زندگی‌اش حکومت کرد هم صدیق است و هم گواه اعمال در روز قیامت ولی ظاهراً مصداق مَنْ يُطِيعُ اللَّهَ وَالرَّسُولَ کسانی هستند که باین مرحله از صدق

(۱)

الميزان عن الكافي عن الباقر (ع) ... فمننا النبي و منا الصدیق و منا الشهداء و الصالحون

این حدیث روشن می‌کند که این اوصاف قابل جمع می‌باشند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۹۸

نرسیده‌اند زیرا فرموده: این گروه با پیامبر و صدیقان رفیقند.

۷۰- ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا.

به نظرم «ذلک» اشاره است به معیت و رفاقت که در آیه فوق ذکر شده یعنی: اینها در اثر اطاعت خدا و رسول رفیق پیامبران و ... خواهند بوده این کرامتی است از جانب خدا بر آنان و خدا می‌داند کدام کسان مطیع بوده و در ردیف پیامبران می‌باشند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۳۹۹

[سوره النساء (۴): آیات ۷۱ تا ۷۶]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا (۷۱) وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبْتَغَىٰ فِإِنْ أَصَابَكُمْ مِصْبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا (۷۲) وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولُنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۳) فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۷۴) وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (۷۵)

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۷۶)

۷۱- ای کسانی ایمان آورده‌اید، سلاحتان را برگیرید گروه گروه به جنگ بیرون شوید یا همگی بیرون شوید.

۷۲- بعضی از شماست که از رفتن تأخیر می‌کند، پس از مصیبتی که به شما رسید می‌گوید:

خدا به من کرم کرد که با آنها حاضر نبودم.

۷۳- و اگر بشما از خدا فضلی (غنیمت) رسید می‌گوید، گویی میان شما و او دوستی نبوده: ای کاش با آنها بودم بکامیابی بزرگی

می‌رسیدم. تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴۰۰

۷۴- باید بجنگد در راه خدا کسانی که این دنیا را با آخرت می‌فروشدند، هر که در راه خدا بجنگد، کشته شود یا غلبه یابد بزودی باو

پاداشی بزرگ می‌دهیم.

۷۵- چه شده که در راه خدا و مستضعفین از مردن و زنان و کودکان نمی‌جنگید، آنان که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهری که اهلش ستمگر است خارج کن و ما را از نزد خودت سرپرستی و از نزد خودت یآوری قرار ده.

۷۶- آنها که ایمان دارند در راه خدا می‌جنگند، آنها که کافر هستند در راه طاغوت می‌جنگند، با پیروان شیطان به جنگید که حيله شیطان ناتوان است.

کلمه‌ها

حذر کم: حذر: پرهیز. احتیاط. ممکن است مراد از آن اسلحه باشد که وسیله پرهیز از دشمن است.

انفروا: نفر بمعنی خارج شدن برای جنگ است. آن اگر با «من- عن» باشد به معنی دوری و کنار کشیدن و اگر با «الی» باشد به معنی خروج و رفتن است.

ثبات: دسته‌ها. گروه‌ها. مفرد آن ثبه است. «الثبة: العصبه من الفرسان».

بیطن: بطوء: تأخیر کردن. «بیطن» یعنی تأخیر می‌کند.

مصیبه: بلا. صوب به معنی نزول و قصد است. گویی بلا انسان را قصد می‌کند.

فوز: نجات. رستگاری.

مستضعف: کسی که در اثر فشار و ظلم و اختناق بضعف و بیچارگی کشانده شده است.

ولدان: کودکان. مفرد آن ولید است بدختر و پدر گفته می‌شود.

القریه: شهر بزرگ. شهر. قری در اصل به معنی جمع کردن است، قریه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۰۱

موضعی است که مردم در آن جمع شوند (قاموس قرآن).

طاغوت: طغیانگر. این شامل حکمرانان ستمگر، مکتبهای باطل و معبودهای باطل است.

اولیاء: پیروان. دوستان.

کید: حلیه. تدبیر.

شرحها

یهود مدینه با مشرکان مکه، همصدا شده بر علیه انقلاب اسلامی نقشه می‌کشیدند، برای مسلمانان روزگار سختی بود، این آیات مسلمانان را امر به جهاد می‌کند و اعلام می‌دارد که تا دست به شمشیر نبرند کارها بسامان نخواهد رسید، کسانی که از جنگ پرهیز کرده و می‌خواستند نان را به نرخ روز بخورند نکوهش شده‌اند، آن گاه روشن شده که جهاد در راه خدا خواه شخص غالب شود یا مغلوب بسود انسان است. بعد می‌فرماید باید در راه مستضعفین و بیچارگان جهاد کرد و آنها را از چنگ ظالمان نجات داد، بالاخره در تعیین اهداف جنگ می‌گوید: اهل ایمان در راه خدا جهاد می‌کنند و کفار برای معبودهای باطل و مکتبهای گمراه کننده و حکمرانان ستمگر می‌جنگند چنین اشخاصی که پیروان باطلند باید کوبیده شوند و حيله آنها بی‌مابه است.

۷۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثَبَاتٍ أَوْ انْفِرُوا جَمِيعًا.

کلمه خُذُوا حِذْرَكُمْ دلالت بر تهیو و آمادگی دارد، حرکت گروهی و عمومی بستگی بوضع دشمن دارد اگر دشمن کم باشد یک گروه برای سرکوبی او کافی است و اگر زیاد باشد بسیج عمومی لازم است از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: مراد از «ثبات» سرایا و از «جمیعا» عسکر است «۱».

(۱)

مجمع البیان «روی عن ابی جعفر (ع) ان المراد بالثبات السرایا و بالجمع العسکر»
سریه گروهی بوده که بامر رسول خدا به جنگ دشمن می‌رفت جمع آن سرایاست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۰۲

۷۲- وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لِيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا.

حکایت حال مرد بیمار دلی است که به جنگ حاضر نیست برود و یا از آن می‌ترسد این سخن، در دل او پوشیده است چون مطلع شد که مؤمنان شکستی دیده‌اند می‌گوید: از لطف خدا بود که با آنها در جنگ حاضر نشدم لفظ «منکم» حاکی است که گوینده مؤمن بیمار دلی بوده است ولی عملاً با منافق فرقی ندارد، چنین کسانی همچون ترمز مانع پیشرفت مکتبها هستند.

۷۳- وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا.

شقّ دوم سخن فرد بیمار دل است که در صورت غلبه مؤمنان و رسیدن بغنیمت گویی هیچ با مسلمانان آشنایی نداشته و از جریان کار بی‌خبر بوده می‌گوید: ای کاش با مجاهدین بودم و نجات بزرگی می‌رسیدم، منظور از فضل ظاهراً غنیمت و از فوز عظیم سهم بردن از غنیمت است، غنیمت را فوز عظیم خواندن دلیل کوتاه فکری آنهاست ممکن است مراد از فضل، غلبه و از فوز عظیم غنیمت و اجر خدایی باشد. بهر حال روی این گونه اشخاص نمی‌شود در پیشبرد هدف حساب کرد.

۷۴- فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ.

در مقابل گروه اول به مؤمنان واقعی دستور جهاد داده شده آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را به پاداش آخرت می‌فروشند و از مرگ در راه خدا و برای مکتب راستین نمی‌ترسند و مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا در منطق حق شکست مفهومی ندارد، مؤمن مجاهد اگر غالب شود حق را پیروز کرده و اگر کشته شود در راه خدا شهید شده و در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۰۳

هر دو صورت پاداشی بزرگ در اختیار او است. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرماید:

بالای هر عمل خوب، عمل خوب دیگری است تا شخص در راه خدا کشته شود وقتی که در راه خدا کشته شد دیگر بالای آن علمی نیست «۱» باز فرماید: هر که در راه خدا کشته شود، خدا هیچ یک از گناهانش را باو نشان نمی‌دهد. «۲»

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده فرمود: بهشت دری دارد بنام باب المجاهدین، آن در، بر مجاهدین باز است، شمشیر به کمر به سوی آن می‌روند حال آنکه مردم هنوز در موقف حساب می‌باشند، ملائکه بآنها خوش آمد می‌گویند سپس فرمود:
هر که جهاد را ترک کند خدا بر او لباس ذلت می‌پوشاند و بفقرو زوال دین مبتلی گرداند، خدا اَمّت مرا با ناخنهای اسبان و جایگاه نیزه‌ها بی‌نیاز کرده است «۳».

۷۵- وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوُلْدَانِ.

آیه در مقام ترغیب و تحریک به جهاد در راه خدا و استقرار حکومت عدل الهی و در راه نجات بیچارگان است می‌شود از آیه استفاده کرد که برای نجات همه مستضعفان جهان اعم از مسلمان و غیره پیکار لازم است الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا این جمله تطبیق میشود به مسلمانانی که در مکه زیر شکنجه و اذیت مشرکان مانده بودند و هر آن می‌خواستند از آنجا

(۱)

تفسیر صافی الکافی عن الصادق عن النبی (ص) «فوق کل بر بر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر».

(۲)

«عن النبی (ص) من قتل فی سبیل اللّٰه لم یعرفه اللّٰه شیئا من سیئاته».

(۳)

قال رسول اللّٰه (ص) للجنة باب یقال له باب المجاهدين یمضون الیه فاذا هو مفتوح و هم متقنون بسیوفهم و الجمع فی الموقف و الملائکة ترحب بهم ثم قال فمن ترک الجهاد البسه اللّٰه عز و جل ذلا و فقرا فی معیشته و محقا فی دینه ان اللّٰه عز و جل اغنی امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها» (کافی باب الجهاد).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۰۴

نجات یابند ولی این جمله ظاهرا نمی تواند تخصیص باشد بلکه استفاده اولی بقوت خود باقی است و اجعل لنا من لمدنک ولیا و اجعل لنا من لمدنک نصیرا ظاهرا مرادشان از سرپرست و یاری کننده رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله یا فرمانده مجاهدين اسلامی بود که بیایند و آنها را نجات دهند، اجابت دعای آنها بدین طریق بود که عده‌ای بتدریج از مکه خارج شدند و بقیه در فتح مکه به نجات رسیدند و شیرازه کفر از هم پاشید.

۷۶- الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ.

باید دید کدام در راه حق و کدام در راه باطل می جنگد. پس از روشن شدن مطلب باید کسانی را که در راه طاغوت و محروم کردن بیچارگان و اختناق می جنگند کوبید و از بین برد، این وظیفه کسانی است که در راه خدا و راه قسط و عدل می جنگند. لذا فرموده: فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا دستور جنگ با کسانی که در راه طاغوت می جنگند و پیروان شیطانند إِنَّ كَيْدَ ... حاکی است که اگر مجاهدين فی سبیل اللّٰه کمی استقامت کنند حيله شیطان از هم خواهد پاشید، طاغوت سرنگون خواهد گردید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۰۵

[سوره النساء (۴): آیات ۷۷ تا ۸۰]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۷) أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصَبِّهُمُ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ لَوْ لَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا- وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۷۹) مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (۸۰)

۷۷- آیا ندیدی کسانی را که بآنها گفته شد: دست از جهاد باز دارید، نماز بخوانید و زکاة بدهید، چون برای آنها جنگ نوشته شد آن گاه گروهی از آنها از مردم می ترسند هم چنان که از خدا می ترسند یا بیشتر از آن، و می گویند: پروردگارا چرا بر ما جنگ مقرر کردی؟ چرا تا مدت نزدیکی ما را بتأخیر نیانداختی؟ بگو متاع دنیا اندکی است، آخرت برای متقی بهتر است در آنجا حتی مقدار اندکی هم مظلوم نمی شوید.

۷۸- هر کجا که باشید مرگ شما را در می یابد، گر چه در کاخهای مستحکم باشید، اگر بآنها خوبی رسید گویند: این از جانب

خداست و اگر بآنها بدی رسد گویند: تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۴۰۶

این از جانب تو است. بگو همه از جانب خداست این گروه را چه شده که نمی‌خواهند هیچ سخنی را بفهمند.

۷۹- هر خوبی بتو رسد از جانب خداست و هر بدی که بتو رسد از جانب خود تو است و ما تو را برای مردم پیغمبر فرستادیم و همین بس که خدا گواه (این مطلب) است.

۸۰- هر که پیغمبر را اطاعت کند محققا خدا را اطاعت کرده و هر که (از طاعت او) سر برتابد ما تو را بآنها نگهبان فرستاده‌ایم.

کلمه‌ها

کفوا: کف به معنی دست و باز داشتن است كُفُوا أَيْدِيكُمْ یعنی دست از جنگ باز دارید.

فتیل: فتیل: تابیدن. فتیل: تابیده نخ هسته خرما. چرکی که میان دو انگشت می‌تابد. چیز جزئی را با آن مثل زنند.

بروج: دژ. کاخ. برج در اصل به معنی آشکار شدن است. دژ و کاخ را بواسطه آشکار بودن برج گفته‌اند، جمع آن بروج است.

مشیده: شید (بفتح-ش) گچ کاری کردن و بالا بردن. مشید: محکم یا مرتفع.

یکادون: کاد از افعال مقاربه به معنی نزدیکی است «لا-یکادون» یعنی نزدیک نیستند یا نمی‌خواهند زیرا «کاد» به معنی اراده نیز آمده است.

یفقهون: فقه: فهم و درک. «یفقهون»: درک می‌کنند.

حدیث: حدوٹ: بوجود آمدن. حدیث: چیز تازه، خبر باشد یا عمل.

حفیظ: نگهبان.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۴۰۷

شرحها

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مدت سیزده سال در مکه بود، در این مدت یاران آن حضرت از دست کفار در زحمت و شکنجه بودند، از آن حضرت می‌خواستند که اجازه جنگ بدهد ولی او می‌فرمود که هنوز به جنگ مأمور نشده‌ام، چون به مدینه هجرت فرمودند و مسلمانان قدرت یافتند دستور مبارزه مسلحانه از جانب خداوند نازل گردید، متأسفانه عده‌ای از ضعیف‌الایمانها اظهار نارضایتی کردند، در این آیات صحبت از آنهاست. و می‌فرماید: ابتداء بآنها گفته شد دست نگه دارید و چون جهاد واجب گردید گفتند: خدایا چرا باین زودی این فرمان را فرستادی؟

بعد می‌گوید: عُلَّتْ این اکراه فرار از مرگ است حال آنکه مرگ بالاخره خواهد آمد و بعد می‌فرماید اینها خوبی را از جانب خدا و بدی را از جانب پیامبر می‌دانند حال آنکه همه از جانب خداست آن گاه فرموده خوبی از خدا و بدی از ناحیه انسان است و در آخر فرماید اطاعت پیامبر اطاعت خداست علی‌هذا نمی‌شود گفت: بدی از جانب پیامبر است.

۷۷- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُوا أَيْدِيكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ.

از لفظ «کفوا» روشن میشود که آنها مبارزه مسلحانه را در مکه از آن حضرت خواسته‌اند ولی وقتش نرسیده بود فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً ترس از کفار اینکه آنها را بکشند مانند ترس از ذلت و عدم پیروزی اسلام در دنیا و عذاب خدا در آخرت. ترس اول در مقابل ترس دوم هیچ است البته اینها فقط گروهی بودند.

وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۴۰۸

این کلام در ضمیر آنها بود و زبانه‌شان قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظَلَمُونَ فَتِيلًا بیجا از شهادت در راه خدا می‌ترسید، این زندگی که نمی‌خواهید از آن دست بردارید متاع اندکی است، آخرت برای پاکان بهتر است در مقابل تقوی و شهادت از اجر شما ابداً کاسته نخواهد شد.

رجوع شود به «نکته‌ها».

۷۸- أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ.

اگر امروز از جهاد امتناع کردید که مرگ از شما دور شود، آن بالاخره آمدنی است و إِنَّ تَصِبُّهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تَصَّ بِهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ ضَعِيفِ الْإِيمَانِهَا چون بفتح و غنیمت می‌رسیدند می‌گفتند این از خداست و چون آشوب و قحطی و ناامنی که لازمه هر انقلاب است پیش می‌آمد می‌گفتند: این از ناحیه پیامبر است که اگر این مبارزه را شروع نمی‌کرد چنین نمی‌شد نظیر آنچه بنی اسرائیل به موسی می‌گفتند: فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تَصِبُّهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا- إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ اعراف/ ۱۳۱ در جواب فرموده: قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ خُوبٌ وَبَدَاهَا هَمَّةٌ مَعْلُولَاتٍ عِلٌّ وَنِظَامٌ كَلَّى جِهَانٌ اسْتِ وَجِزٌ بَعْدَ خَدَا نَمِي تَوَانِدٌ بَسْتَكِي دَاشْتَه بَاشَد رَجُوعٌ شُود بَعْدَ «نِكْتَه‌هَ» اَن گَاه دَر بِيَان نَا اَگَاهِي اَنهَا فَرَمُودَه: فَمَا لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا اشاره است به آنکه اگر تدبر می‌کردند، حقیقت را می‌فهمیدند. «حدیثاً» نکره در سیاق نفی و مفید عموم است یعنی: هیچ مطلب تازه‌ای را درک نمی‌کنند.

۷۹- مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ.

چون آنها درک نداشتند لذا خطاب متوجه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَدَه اسْت، آنچه خوبی به انسان رسد از جانب خدا و آنچه بدی برسد از جانب خود انسان تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۴۰۹ است در «نکته‌ها» روشن خواهد شد. وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا تو پیامبری از جانب خدا و نمی‌شود سیئه از جانب تو باشد «للناس» دلالت بر عمومی بودن رسالت آن حضرت بر جهانیان دارد. این جمله جواب سومین آنها که می‌گفتند: حوادث ناگوار از جانب پیامبر است.

۸۰- مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا.

این آیه در عین حال که مطلب مستقلی است و اطاعت رسول را اطاعت خدا می‌داند، می‌تواند جواب چهارم از سخن آنها باشد که آنکه طاعتش طاعت خداست نمی‌شود حوادث بد به او منسوب شود. و اگر کسی از طاعت پیامبر اعراض کند پیامبر مسئولیتی ندارد.

نکته‌ها

هر چیز در وقت خود:

اینکه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود اجازه جهاد نداد و یا دستوری از جانب خدا برای او نازل نگردید معروف آن است که برای هر چیز وقت معین و حساب شده‌ای است که باید مراعات شود و گرنه نتیجه بعکس خواهد بود، صلح امام حسن و قیام امام حسین علیه السلام هر دو از این مصداقند، تقیه نیز که بحکم تغییر تاکتیک و تغییر سنگر است همین حکم را دارد، این مسئله در تمام کارها جاری می‌باشد.

نسبت کارها بخدا و انسان:

مردی به فرزندش ده تومان پول می‌دهد و می‌گوید:

با این پول کتاب بخر مبادا مشروب بخوری. مرد با دادن این پول در فرزندش دو قدرت ایجاد کرد یکی خریدن کتاب دیگری خریدن مشروب، پیش از دادن پول، فرزندش نه قدرت کتاب خریدن داشت و نه قدرت مشروب خریدن. اگر فرزندش کتاب خرید این هم از پدر است که هم پول داده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۱۰

و هم دستور کتاب خریدن و نیز از پسر است که طرف خوب را اختیار کرده است و اگر مشروب خرید، بدی فقط به خودش بر می‌گردد زیرا گرچه پول را پدر داده ولی بعد از دادن پول از خرید مشروب منع کرده است، این فرزند است که طرف بد را اختیار نموده است.

در اینجا خیر و شر در یک نسبت به پدر بر می‌گردد که پول داده و قدرت ایجاد کرده و در نسبت دیگر شر فقط به فرزند عاید می‌شود چنان که گفته شد.

بنا بر این حسنات و کارهای طبع پسند از قبیل عافیت، نعمت، آزادی، رفاه و غیره که به انسان روی می‌آورند همه از خداست که وسائل آنها را برای بندگان فراهم آورده ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ سَيِّئَاتٍ وَ حَوَادِثٍ بَعْدَ إِذِ انْقَضَىٰ عَمَلُكَ مِنْهُ فَتَنَةٌ وَ غَيْرُهُ رَاجِعٌ بِخُذِّكَ أَنْفُسَهُمْ رَعِدُ / ۱۱.

غیره راجع به خود انسان و بازتاب و اشتباهات او است و ما أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ خدا فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ رَعِدُ / ۱۱.

این آیه روشن می‌کند که حوادث بد از خداست و او نعمتها را به نعمت عوض می‌کند ولی سبب و باعث آن اعمال انسانهاست. پس حوادث خوب و بد از نظر کلی از خداست «لا مؤثر فی الوجود الا الله» و با نظر دیگر خوبی‌ها از خداست که آنها را خواسته و وسیله فراهم آورده، بدیها راجع به خود انسانهاست که وسیله آن را فراهم آورده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۱۱

[سوره النساء (۴): آیات ۸۱ تا ۸۴]

اشاره

و يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبْتَغُونَ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَ كَيْلًا (۸۱) أَ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲) وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳) فَفَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ تَكَلَّفُوا إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنَكِيلًا (۸۴)

۸۱- می‌گویند: کار ما اطاعت است (ولی) چون از نزد تو خارج می‌شوند، گروهی از آنها شب هنگام جز آنچه تو گفته‌ای می‌کنند، خدا آنچه شب هنگام می‌کنند می‌نویسد، از آنها اعراض کن و بر خدا اعتماد نما خدا در کار ساز بودن کافی است.

۸۲- آیا در این قرآن تفکر نمی‌کنند اگر از پیش غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی می‌یافتند.

۸۳- و چون خبری از امن یا بیم به آنها رسد انتشارش می‌دهند، اگر آن را به پیغمبر و سرپرستان خویش رجوع می‌کردند، استنباط کنندگان آن را می‌دانستند، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، از شیطان پیروی کرده بودید مگر اندکی از شما

۸۴- در راه خدا پیکار کن، جز بر نفس خود مکلف نیستی مؤمنان را به پیکار ترغیب کن، شاید خدا شر کافران را باز دارد که صلابت خدا محکمتر و عقوبتش سختتر است.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۱۲

کلمه‌ها

برزوا: بروز به معنی آشکار شدن است، چون با «من-الی» همراه باشد به معنی خروج آید. در آیه به معنی خروج می‌باشد.
بیت: تبییت: انجام دادن کاری است در شب. «بیت الامر: عمله او دبره لیلًا» یعنی: کار را در شب انجام داد موقعی که مردم در بیوت خود هستند.
وکیل: کار ساز یتدبرون: تدبر: تفکر. «تدبر الامر» یعنی به عواقب کار نظر کرد و در آن فکر نمود.
اذاعوا: ذیع: آشکار شدن. اذاعه: آشکار کردن.
یستنبطونه: استنباط به معنی استخراج است. نبط (بر وزن بشر) اولین آبی است که در چاه ظاهر شود. بهر چه استخراج شده خواه با چشم دیده شود و یا دانسته شود مستنبط (بصیغه مفعول) گویند.
حرض: تحریض به معنی تشویق و ترغیب است (قاموس قرآن).
یکف: کف به معنی دست و بازداشتن است مراد از آن معنای دوم است.
بأس: سختی، ناپسند، شر، عذاب، خوف و غیره. در اینجا مراد از اولی شر و ناپسندی است.
تنکیل: نکال عقوبتی است که از آن دیگران عبرت گیرند، تنکیل: عقوبت کردن و مبالغه در نکال است. نکل (بکسر اول) زنجیر، جمع آن انکال است.

شرحها

آیات شریفه مانند آیات قبلی راجع به مسلمانان بیمار دل و سست ایمان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۱۳ است که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار می‌داشتند: ما در امر جهاد تسلیم فرمان هستیم ولی وقت شب تدبیر دیگری می‌کردند که حاکی از عدم شرکت در جهاد بود، این کار از عدم دقت در آیات قرآن بود، و نیز چون خبری از ایمنی یا شکست یا حمله کفار می‌شنیدند فوری میان مردم منتشر می‌کردند و سبب تزلزل مردم می‌شدند حال آنکه لازم بود تملک نفس داشته و به مقام ولایت عرضه کنند تا تدبیر لازم اتخاذ گردد، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور می‌گردد که خود به جهاد رود و دیگران را نیز باین عمل تشویق کند.

۸۱- وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ.

«طاعه» تقدیرش «امرنا طاعه» است یعنی کار ما اطاعت از فرمان تو است بَيَّتَ طَائِفَةٌ حكايت از نقشه‌های شبانه دارد که از فرمان آن حضرت سرپیچی کنند وَاللَّهُ يَكْتُبُ حكايتی است که در مقابل این نقشه پیش خدا مسئول هستند فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا اعراض ظاهرا برای آن است که زمان لازم است تا مردم بتدریج اهمیت مکتب را درک کنند و به آن وفادار باشند نمی‌شود عجله کرد باید مقداری چشم پوشی کرد، توکل و اعتماد بر خدا برای آن است که رهبر انقلاب نباید از این نقشه‌ها سست شود، باید در تصمیم خود جدی باشد و بداند که خدا در کارساز بودن کافی است.

۸۲- أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.

این آیه در جواب نقشه شبانه آنهاست یعنی اگر درباره قرآن فکر کنند می‌دانند که از جانب خداست زیرا اگر از جانب خدا نبود در آن اختلاف زیاد پیدا می‌کردند «۱» و چون از جانب خداست و خدا صلاح آنها را می‌داند پس باید

(۱) رجوع شود به نکته‌ها.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۴۱۴

قبول کنند و به دستور رسول خدا که دستور قرآن است عمل کنند لفظ «کثیرا» قید توضیحی است که در گفته انسانها نسبت به طول زمان اختلاف کثیر به وجود می‌آید.

۸۳- وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ «۱».

اینگونه آن مسلمانان راز دار نبودند وقتی خبری راجع بغلبه یا شکست مسلمانان می‌شنیدند میان مردم منتشر می‌کردند حال آنکه وظیفه داشتند کتمان کنند، وحشت بوجود نیاورند، اسرار را به دست دشمن ندهند، و لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ضمیر «علمه- يستنبطونه» راجع است به «امر»، ضمیر «منهم» در آخر راجع است به رسول و اولی الامر. یعنی رسول و اولی الامر صدق و کذب آن خبر را استخراج کرده و آن گاه در اختیار آنها می‌گذاشتند. بنا بر روایات تفسیر مجمع البیان و صافی و سائر کتابها مراد از اولی الامر ائمه طاهرین علیهم السَّلام می‌باشند در زمان غیبت باید به حکام شرع و یا بمنصوب آنها رجوع نمود فکر می‌کنم که در صورت نبودن آنها باید به حکام وقت رجوع کرد به علت مصلحت اسلامی «۲» و لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ لَمَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا به نظر می‌آید به وقت نزول آیه خطری در پیش بوده که خدا با تذکر این نکته از آن جلوگیری کرده است، مراد از «شیطان» شایعه پراکنان «۳» و لفظ «الاقلیل» حکایت دارد که مسئله بقدری اهم بود که جز خواص همه فریفته می‌شدند. شاید مراد از فضل الله، نزول آیه و از رحمت، تأثیر آن در دلها باشد.

(۱) ظاهراً این آیه اشاره است به جریان بدر صغری که در آل عمران ذیل آیه ۱۷۲ نقل شد. [...]

(۲) رجوع شود به نکته‌ها درباره شایعه پراکنی.

(۳) نعیم بن مسعود بمناسبت شایعه پراکنی که مسلمانان را سست کرد شیطان خوانده شده، زیرا شریر بود و شرارت کرد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۴۱۵

در سوره آل عمران ذیل آیه ۱۷۲ جریان نعیم بن مسعود نقل گردید که مسلمانان را از رفتن به «بدر صغری» می‌ترسانید و می‌گفت: ابو سفیان با لشکری بیکران بسوی شما می‌آیند، این دروغ مسلمانان را سست کرد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: بخدا اگر تنها خودم هم باشم بجنگ خواهم رفت، این سخن به مردم روح بخشید و در معیت آن حضرت خارج شدند.

۸۴- فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ.

این آیه تفریع است بر مطلب آیات فوق و حاضر نشدن آنها بر جهاد، یعنی پس حالا که آنها در جهاد سستی نشان می‌دهند، تو خودت در راه خدا جهاد کن، سنگینی آنها تو را ناراحت نکند زیرا فقط درباره خودت مکلف و مسئول هستی آنها را نیز تشویق کن، به نظرم این دستور برای آن است که، رهبر انقلاب در اینگونه مواقع باید با تصمیم قاطع خود قدم به میدان گذاشته و بگوید: من بنا به وظیفه‌ای که دارم این کار را شروع می‌کنم شما هم صلاح آن است که با من بیایید، این بهترین شروع کار است چنان که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در جریان قربانی و بیرون آمدن از احرام در «حدیبیه» همانطور کرد، دیگران نیز از وی پیروی کردند. عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا مراد از بأس ظاهراً سختگیری است، این آیه نتیجه آیه سابق است یعنی: شاید خدا سختگیری و صلابت کفار را خنثی کند که خدا در حمایت از حق سختگیرتر و در عقوبت با صلابتتر

است.

نکته‌ها

تربیت تدریجی:

همه چیز در جهان از جمله تربیت اشخاص تدریجی است و مردم بتدریج روحیات خود را عوض می‌کنند، تصمیمات رهبران باید بر این روال باشد تا مفید و مؤثر گردد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدت ۲۳ تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۱۶ سال بتدریج احکام اسلامی را روشن و در میان مردم پیاده کرد و سیزده سال تمام در ساختن انسانها در مکه پیکار نمود فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

اعجاز قرآن:

درباره لَوْحِيْدُوْا فِيْهِ اٰخْتِلَافًا كَثِيْرًا ذِيْل آیه ۲۳ سوره بقره: وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عِبَادِنَا ... در نکته‌ها زیر عنوان «اعجاز قرآن» توضیح داده‌ایم به آنجا رجوع شود.

شایعه پراکنی:

به مناسبت آیه وَ اِذَا جَاءَهُمْ اَمْرٌ مِّنَ الْاٰمِنِ اَوْ الْخَوْفِ اٰذَاعُوْا بِهٖ ... باید دانست شایعه پراکنی یکی از علل تزلزل جامعه و سبب درهم ریخته شدن نقشه‌ها است، دروغپردازان بدین وسیله از پیشرفت کارهای مفید جلوگیری کرده و در راه باطل قدم بر می‌دارند اکنون که سال ۱۳۹۹ قمری و چند ماه از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی می‌گذرد افراد ضد انقلاب با همه گونه شایعه پراکنی موجبات ناراحتی مردم را فراهم می‌آورند، لازم است مسلمانان بیدار از این نعره‌های میان تهی هراس نکنند لَا تَحْزَنُ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا در دوران رسول خدا (ص) کار بدینگونه بوده است که قرآن هشدار می‌دهد و در آیه لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُوْنَ وَالَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ وَ الْمُرْجِفُوْنَ فِي الْمَدِيْنَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِنَّ اِحْزَابًا / ۶۰ شایعه پراکنان با تبعید تهدید شده‌اند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۱۷

[سوره النساء (۴): آیات ۸۵ تا ۹۱]

اشاره

مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيْبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيْتًا (۸۵) وَ اِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِاَحْسَنِّ مِنْهَا اَوْ رُدُّوْهَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ حَسِيْبًا (۸۶) اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ وَ مَنْ اٰضَدَّكُمْ فِي الْمُنَافِقِيْنَ فَنَتِيْنٌ وَ اللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوْا اُ تَرِيْدُوْنَ اَنْ تَهْتَدُوْا مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ وَ مَنْ يَضِلِّ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيْلًا (۸۸) وَ دُوْا لَوْ تَكْفُرُوْنَ كَمَا كَفَرُوْا فَتَكُوْنُوْنَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ اَوْلِيَاءَ حَتّٰى يَهَاجِرُوْا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوْهُمْ وَ اَقْتُلُوْهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوْهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيْرًا (۸۹)

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسِ لَطَهُمُ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَرَفُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَآلَقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۹۰) سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَيَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۹۱)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴۱۸

۸۵- هر کس وساطت کند وساطت نیکو، وی را از آن بهره‌ای باشد و هر که وساطت کند وساطت بد وی را از آن بهره‌ای باشد، خدا نگهدار همه چیز است.

۸۶- چون سلامی به شما گفتند، بهتر از آن سلام کنید یا همان را باز گردانید که خدا بر هر چیز حسابگر است.

۸۷- خدا جز او معبودی نیست قطعاً تا روز قیامت که در آن شکی نیست شما را جمع می‌کند کیست که راستگوتر از خدا باشد.

۸۸- چرا درباره منافقان دو گروه شده‌اید با آنکه خدا آنها را در اثر عملشان سرنگون کرده است آیا می‌خواهید آنکه را که خدا گمراه کرده هدایت کنید، هر که را خدا گمراه کند هرگز راهی به هدایت او نخواهی یافت.

۸۹- دوست دارند که شما نیز مانند آنها کافر شوید و با آنها برابر باشید، از آنها دوست مگیرید تا در راه خدا مهاجرت کنند و اگر اعراض کردند، آنها را بگیرید و بکشید هر جا که پیدا کردید و از آنها دوستی و یاری مگیرید.

۹۰- مگر آنان که به قومی می‌پیوندند که میان شما و آنها پیمانی هست یا پیش شما آمده‌اند و سینه آنها تنگ شده از اینکه با شما و یا در معیت شما با قوم خویش بجنگند، و اگر خدا می‌خواست آنها را بر شما مسلط می‌کرد و با شما می‌جنگیدند، پس اگر از شما کنار شدند و جنگ نکردند و اطاعت عرضه نمودند خدا برای شما راهی بر علیه آنها قرار نداده است.

۹۱- بزودی قوم دیگری می‌یابید که می‌خواهند از شما و از قوم خود ایمن باشند و چون بفتنه و شرک رانده شوند در آن سرنگون شوند، پس اگر از شما کنار نگرفتند تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴۱۹

و اطاعت اظهار نکردند و دست باز نداشتند آنها را بگیرید و بکشید هر کجا که پیدا کردید که شما را بر آنها تسلطی آشکار داده‌ایم.

کلمه‌ها

شفاعة: واسطه بودن. شفع و شفاعة در اصل به معنی منضم کردن چیزی است به چیزی (بقره/ ۴۸ نکته‌ها).

کفل: (بر وزن طفل) نصیب. بهره.

مقیت: نگهدارنده. توانا. «اقتاه: حفظه- اقتدر علیه» منظور از آیه معنای اول است.

تحیه: سلام کردن و دیگر نیکی‌ها. تحیت از سلام اعم است و در اصل ماده به معنی زنده ماندن و زنده نگه داشتن است إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ: چون با نیکی یا سلامی روبرو شدید.

فتین: فئه: گروه. فتین: دو گروه.

ارکسهم: رکس و ارکاس: وارونه کردن و برگشت دادن بحالت اولیه.

یصلون: وصول: رسیدن. «یصلون»: می‌رسند و منتسب می‌شوند.

حصرت: حصر (بر وزن خلق) تنگ گرفتن و بر وزن شرف به معنی تنگ شدن است.

اعتزلوكم: عزل: کنار کردن. اعتزال: کنار شدن «اعتزلوكم»: کنار شدند از شما.

سلم: (بر وزن قلم) اطاعت، انقیاد و تسلیم شدن.

تقفتموهم: ثقف: پیدا کردن و مصادف شدن. «تقفتموهم» مصادف شدید با آنها.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۲۰

شرحها

در این آیات که به آیات سابق متصل است، ابتدا دو مسئله کلی نقل شده، یکی آنکه: واسطه بودن در کار نیک یا بد سبب پاداش یا کیفر واسطه هم می‌شود، دیگری آنکه اگر به شما سلام یا احسانی کند شما همانطور یا بهتر از آن مقابله بمثل کنید، مطلب اول راجع است به آنکه مسلمانان می‌خواستند درباره منافقان شفاعت و طرفداری کنند، مطلب دوم مربوط به پیشنهاد صلح است که از طرف کفار می‌شود. آیات نشان می‌دهد که گروهی به مدینه آمده و اظهار اسلام کرده بودند سپس به محل خود باز گشته و با مشرکان همکاری می‌کردند، مسلمین اختلاف داشتند که آیا با آنها بجنگند یا نه؟ آیات فرماید: آنها یا باید مهاجرت کرده به دیار اسلام آیند و یا باید کشته شوند. مگر آنکه با هم پیمانان شما پیمان بسته باشند و یا به شما پیشنهاد صلح کنند حکم گروه‌های دیگر نیز همین است.

۸۵- مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا.

این یک قاعده کلی در اسلام است که اگر انسان در کار نیکی و یا در کار بدعتی واسطه و سبب باشد از آن پاداش یا کیفر می‌برد هر چند که خودش آن کار را نکرده است، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده: هر که امر بمعروف یا نهی از منکر کند و یا به کار نیکی دلالت یا اشاره کند او در آن امر شریک است. هر که امر به بد کند و یا به آن دلالت و اشاره نماید در آن کار شریک است (۱).

آمدن این آیه به مناسبت آن است که: شفاعت و واسطه بودن مسلمانان در ایمنی منافقان موجب گناهکاری آنها است. چنان که خواهد آمد

(۱) تفسیر صافی: من امر بمعروف و نهی عن منکر او دل علی خیر او اشار به فهو شریک و من امر بسوء او دل علیه او اشار به فهو شریک.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۲۱

وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتِبًا أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَأْتِي الشُّرَكَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ بِالْحِجَابِ وَأَنَّ اللَّهَ يَكْفُلُ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
اگر به معنی توانا باشد اشاره است به اینکه خدا قادر است که پاداش و کیفر هر گونه واسطه را بدهد.

۸۶- وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها.

این آیه نیز در بیان یک مطلب کلی است که اگر کسی به انسان سلام دهد یا نیکی کند لازم است در مقابل، نظیر آن یا بهتر از آن را نسبت به طرف انجام دهد، آمدن این آیه ظاهراً مقدمه قبول پیشنهاد صلح کفار است چنان که خواهد آمد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده: مراد از تحیت سلام و سائر نیکی‌هاست مردی محضر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وارد شد و گفت: السلام علیک. حضرت در جواب فرمود:

و علیک السلام و رحمه الله.

دیگری آمد و گفت: السلام علیک و رحمه الله.

حضرت فرمود:

و علیک السلام و رحمه الله و برکاته.

سومی آمد و گفت: السلام علیک و رحمۃ اللہ و برکاته. حضرت مانند او جواب داد. گفتند یا رسول اللہ بر جواب سومی چیزی نیفزودی؟ فرمود: چیزی از تحیت برای من باقی نماند لذا همان را برگرداندم «۱» إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا خدا حسابگر است و در مقابل همه اینها پاداش خواهد داد.

۸۷- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا.

به نظرم جمع کردن تا روز قیامت، مرگ مداوم انسانهاست که از اول پیدایش به تدریج می‌میرند تا روزی که نظام جهان از هم گسیخته شود علی هذا مراد از یَوْمِ الْقِيَامَةِ شروع فَنای جهان است وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ زمر/ ۶۸ وَمَنْ أَصْدَقُ ... در مقام استدلال بصدر آیه

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۲۲

است، این آیه چنان که در المیزان فرموده: تعلیل دو آیه اول است که درباره شفاعت خوب و بد و تحیت بود. یعنی دقت کنید که در آینده روز جزائی هست.

۸۸- فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا.

از امام باقر علیه السّلام نقل شده: گروهی به مدینه آمده تظاهر به اسلام کردند، سپس به مکه برگشته اظهار شرک نمودند، آن گاه به یمامه سفر کردند، مسلمانان در جنگ با آنها اختلاف داشتند گروهی می‌گفتند: آنها مسلمانند و عده‌ای می‌گفتند: مشرکند. آیه در مقام توییح می‌گوید: چرا درباره منافقان دو گروه شده‌اید بعضی جنگ را صلاح می‌دانید و بعضی نه، با آنکه خدا آنها را در اثر عملشان وارونه کرده اصلاح نمی‌شوند، در جنگ با آنها شک نورزید اَنْ تُرِيدُونَ اَنْ تَهْدُوا مَنْ اَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ظاهرا آنها که مایل به جنگ نبودند احتمال می‌دادند که منافقان هدایت شوند ولی این احتمال محلی نداشت، کسی که خدا او را در اثر عملش گمراه کند راهی به هدایت ندارد، منافقان مورد نظر مصداق مَنْ اَضَلَّ اللَّهُ بودند.

۸۹- وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً.

«لو» به معنی ای کاش است یعنی نه تنها امیدی به هدایتشان نیست بلکه می‌خواهند شما را هم مثل خود کافر گردانند فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ اَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ نَتِجَه سَخَن بِالاسْتِ، پس کسی از آنها را دوست ندارید تا در راه خدا بدیار اسلام بیابند و گرنه وظیفه فقط گرفتن و کشتن آنهاست وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا بی آنکه بخواهید از وجودشان به عنوان دوست یا کمک بهره گیرید. آنها لیاقت این کار ندارند.

۹۰- إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۲، ص: ۴۲۳

حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ

در اینجا دو گروه از حکم «فخذوهم» استثنا شده است اول کسانی که با هم پیمانان مسلمانان هم پیمان هستند دوم گروهی که می‌گویند: ما ناراحتیم از اینکه با شما به جنگیم یا در معیت شما با قوم خود به جنگیم.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطْنَاهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ.

جمله معترضه است یعنی این از لطف خداست که آنها باین التماس در آمده‌اند و گرنه اگر خدا می‌خواست آنها را بر شما مسلط می‌کرد، منظور آن است که بر خود بنالند و خدا را فراموش نکنند، پس نتیجه این می‌شود: فَإِنْ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا مراد از القاء سلم، تسلیم شدن به قرار داد صلح و از «سبیل» گرفتن و کشتن آنهاست.

این آیه نظیر آیه وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ اِنْفَال/ ۶۱ نشان می‌دهد که اسلام دین زندگی مسالمت آمیز است

اگر کفار حاضر بعدم تعرض و زندگی مسالمت آمیز باشد، اسلام از آن استقبال می‌کند. در تفسیر صافی از تفسیر قمی نقل شده که این آیه دستوری بود قبل از نزول سوره توبه و با نزول آن، این حکم از بین رفت و در مجمع البیان از حسن و عکرمه نقل شده که این آیه و نظائر آن با سوره توبه نسخ شده‌اند ولی دلیلی بر نسخ نداریم و این آیات با آیات سوره توبه منافات ندارند جنگ یک حکم است، صلح و پیمان عدم تعرض حکمی دیگر.

۹۱- سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا كُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُزُوا إِلَيْ الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا.

اینها مردمی بودند که هم به مسلمانان دروغ می‌گفتند و هم بقوم خود، نان را به نرخ روز می‌خوردند و هر وقت مجال می‌یافتند فوراً طرف کفر را می‌گرفتند و بر ضد مکتب حق قیام می‌کردند، منظور از فتنه کفر و شرک است، وظیفه در برابر آنها بدین گونه است که: فَإِنْ لَمْ يَعْزِرْ لَكُمْ وَيَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴۲۴

فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا

فرق این گروه با گروه قبلی آن است که: اینها در پیشنهاد صلح راستگو نیستند بلکه آن را دستاویز کرده‌اند. در مجمع البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده آیه درباره عیینة بن حصین نازل گردید که در بلاد آنها قحطی روی داد، او به مدینه آمد و درخواست کرد که در «بطن نخل» ساکن شود و به مسلمانان تعرض نکند، او مردی بود منافق و ملعون، رسول خدا صلی الله علیه و آله با لقب «الاحمق المطاع فی قومه» داد یعنی نفهمی که قومش از او اطاعت می‌کنند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴۲۵

[سوره النساء (۴): آیات ۹۲ تا ۹۴]

اشاره

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدْيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۹۲) وَمَنْ يَقتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَوَعَدَ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۹۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۹۴)

۹۲- در خور شأن هیچ مؤمن نیست که مؤمنی را بکشد مگر از روی اشتباه، هر که مؤمنی را به خطا بکشد بر اوست که بنده مؤمنی آزاد کند و خونبهای یکسان او تسلیم نماید مگر آنکه ببخشند و اگر از قومی است که دشمن شماست و او مؤمن است، وظیفه آزاد کردن بنده است، و اگر مقتول از گروهی است که میان شما و آنها پیمانی هست خونبهای یکسان او تسلیم شود و بنده‌ای آزاد گردد، و هر که نتواند دو ماه پی در پی روزه بگیرد، این توبه‌ای از جانب خداست، خدا دانا و حکمت کردار است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴۲۶

۹۳- و هر که مؤمنی را از روی عمد بکشد، جزای او جهنم است که پیوسته در آن باشد.

خدا بر او غضب و لعنت می‌کند و برای او عذاب بزرگی آماده کرده است.

۹۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون در راه خدا (جهاد) سفر می‌کنید تحقیق کنید به کسی که به شما سلام می‌کند نگوئید مؤمن نیستی که در اینکار متاع دنیا را می‌جوئید غنیمتهای بسیار در نزد خداست، شما پیش از این چنین بودید و خدا بر شما منت نهاد، پس بتحقیق پردازید که خدا با آنچه می‌کنید دانا است.

کلمه‌ها

خطا: اشتباه.

تحریر: آزاد کردن.

رقبه: گردن. مراد از آن در متعارف برده است (تسمیه شیء باسم اشرف اعضاء).

دیه: خونبها. آن در اصل ودی است و او به هاء مبذل شده است (قاموس قرآن).

مسلّمه: تسلیم شده. داده شده از ماده سلم.

متتابعین: متتابع: پی در پی. متتابعین: دو چیز پی در پی.

متعهد: عمد: قصد. متعهد: کسی که کار را دانسته و از روی عمد انجام می‌دهد.

اعد: عتاد: آماده شدن اعتاد: آماده کردن «اعد» آماده کرده است.

تینوا: تبین: آشکار شدن «تینوا» فعل امر است یعنی تحقیق کنید و آشکار سازید.

عرض: (بر وزن فرش) آشکار شدن و آشکار کردن. عرض (بر وزن شرف):

چیز ناپایدار، در قرآن بمال دنیا عرض گفته شده ظاهراً از آن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۲۷

مغانم: جهت که مال دنیا خود نمایی می‌کند.

مغانم: غنیمت: فائده اعم از غنیمت جنگی و غیر آن مغانم جمع مغنم به معنی غنیمت است.

شرحها

در این آیات احکامی چند درباره قتل نفس و آدم کشی بیان شده و در آیه اخیر دستور داده شده: چون برای جنگ خارج شدید در شناختن دشمن تحقیق کنید و بدون تحقیق و برای غنیمت کسی را نکشید.

۹۲- وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً.

در شأن نزول آیه آمده: عیاش بن ابی ربیع برادر مادری ابو جهل مسلمان شده سپس مسلمانانی را بی آنکه بدانند مسلمان است کشت، نام مقتول حارث بن یزید بوده، «ما» برای نفی اقتضاء است یعنی در خور شأن هیچ مؤمنی نیست که مؤمنی را بکشد مگر از روی اشتباه و مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا یعنی اگر کسی مؤمنی را از روی اشتباه بکشد باید برده‌ای آزاد کند و خونبهای مقتول را باهل او بدهد مگر آنکه عفو کنند و خونبها نخواهند، عفو آنها صدقه نامیده شده زیرا آن کار خوبی است و هر کار خوب صدقه است «کل معروف صدقه» بنا بر روایات قتل خطایی دو گونه است یکی خطای محض، مثل آنکه سنگی بیرنده‌ای می‌انداخت اتفاقاً انسانی کشته شد، دیگری شبیه عمد و آن اینکه می‌خواست کسی را تنبیه کند اتفاقاً کشته شد. در اولی خونبها بر عهده اقوام پدری قاتل (عاقله) است و در دومی بر عهده خودش.

در قتل خطا یک برده را آزاد می‌کند تا جای کشته شده را پر کند، معلوم می‌شود که قرآن برده را مرده می‌داند، از طرف دیگر

چون به خانواده مقتول صدمه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۲۸

زده باید با پرداخت خونبها آن را جبران کند.

فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ.

این حکم دوم است و آن اینکه مقتول مؤمن است ولی خانواده او کافر حربی هستند در این صورت فقط برده آزاد می‌کند و به خانواده او چیزی نمی‌رسد.

وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِرْهُ مَسْلَمَةً إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ حَكْمُ سَوْمِ أَيْنِكَ مَقْتُولِ كَافِرٍ مِنْ قَوْمِي بَاشَدُ كِه بَا مُسْلِمَانَانِ پیمان صلح بسته‌اند در این صورت باید هم خونبها بدهد و هم برده مؤمن آزاد نماید معلوم می‌شود که اسلام به مسئله پیمان بسیار اهمیت می‌دهد در اینجا دیه پیش از تحریر آمده به مناسبت احترام پیمان یعنی خونبها از آزاد کردن بنده مهمتر است بخلاف قتل مؤمن که تحریر، اول ذکر شده است فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ اگر برده پیدا نشد یا پول نداشت باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد از ائمه طاهرین علیهم السلام نقل شده: اگر یک ماه روزه بگیرد و یک روز از ماه دوم بآن متصل کند امر پی در پی بودن بوجود آمده است در صورت معذور بودن بقیه را قضا می‌کند (۱) «تَوْبَةُ مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ظَاهِرًا «توبه» راجع به هر یک از خونبها، برده و روزه است یعنی این گونه جبران شدن قتل، رجوعی است از خدا به بنده که اشتباه او را جبران نماید، وصف علیم و حکیم حکایت دارد که این دستور از روی علم و حکمت صادر شده نه بدون دقت و بررسی.

۹۳- وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَنَجْزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا.

در تحقیق این قتل دو شرط لازم است یکی اینکه دانسته و از روی عمد باشد دوم اینکه بدانند که مقتول مؤمن است. این آیه تهدید شدیدی است ولی این عمل توبه پذیر است و با آیات إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا زمر/ ۵۳ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ نساء/ ۴۸ می‌شود آن را مقید کرد.

(۱) صافی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴۲۹

در مجمع البیان از عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«هو جزائه ان جازاه»

یعنی جزای قاتل عمد جهنم است اگر خدا مجازات کند گوید: این بطور مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است در المیزان آن را از تهذیب از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام ضمن خبری نقل شده: اگر مؤمنی را از روی غضب یا برای دنیا کشته باشد پیش خانواده او می‌رود و اقرار به قتل می‌کند اگر از قتلش گذشتند خونبها می‌دهد، برده‌ای آزاد می‌کند، دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد و شصت فقیر را طعام می‌کند تا به خدا توبه کند بهر حال قاتل عمدی می‌تواند به وسیله توبه خود را از آتش نجات بدهد.

۹۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ.

در المیزان و تفسیر صافی نقل شده: چون رسول خدا از خیبر بازگشت اسامه بن زید را با جمعی به روستاهای یهود در ناحیه فدک فرستاد تا آنها را باسلام دعوت کنند، مردی به نام مرداس بن نهیک از اهل فدک چون آمدن نیروی اسلامی را احساس کرد خانواده خود را بدامنه کوهی جمع کرد و می‌گفت: اشهد الا اله الا الله و ان محمدا رسول الله، اسامه او را با نیزه‌ای از پای در آورد، چون به مدینه آمد رسول خدا فرمود: مردی را کشتی که شهادت بی‌کتابی خدا و رسالت من می‌داد؟! گفت یا رسول الله آن کلمه را بخاطر آن که کشته نشود می‌گفت. حضرت در مقام تقبیح گفت: نه پرده را از قلبش برداشتی، نه آنچه با زبان گفت قبول کردی و نه آنچه در دلش بود دانستی. اسامه سوگند خورد که دیگر کسی از اهل شهادتین را نکشد ... آیه شریفه در این زمینه نازل گردید.

بهر حال این آیه تذکر می‌دهد که تا تحقیق نکرده و دشمن را نشناخته‌اید تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴۳۰

حمله نکنید و بی‌گدار به آب نزنید. تَبْتَغُونَ عَرَضَ حَاكِي است که این گونه کارها نوعاً برای مال و اغراض دنیوی می‌شود فَعِنْدَ اللَّهِ

مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ حَكَيتَ دَارِدَ كَهْ اِگر برای خدا جنگیدید خدا شما را به غنیمت‌ها می‌رساند. كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا «كذلكم» اگر اشاره به تَبَيَّنُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا باشد معنی چنین می‌شود: شما در گذشته در پی مال دنیا بودید بی آنکه حق و باطل را در نظر آورید، خدا بر شما لطف کرد و هدایت نمود پس باید اکنون آن کارها را دوباره تکرار نمائید و تکرار، «تبیّنوا» برای تأکید و ذیل آیه برای تهدید است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۳۱

[سوره النساء (۴): آیات ۹۵ تا ۱۰۰]

اشاره

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنِيَّ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵) دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۶) إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۹۷) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۹۸) فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۹) وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۳۲

۹۵- مؤمنان نشسته از جهاد که نقصی ندارند با مجاهدین که با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد می‌کنند، یکسان نیستند خدا مجاهدین با اموال و جانهای خویش را بر نشستگان به مرتبه برتری داده و همه را وعده نیکو داده و مجاهدان را بر قاعدان به پاداش بزرگ فضیلت داده است.

۹۶- (آن اجر) مرتبه‌ها و آمرزش و رحمت است و خدا آمرزنده و مهربان است.

۹۷- کسانی در حال ظالم بودن بنفس خود، ملائکه جانشان را بگرفتند گفتند: در چه وضع بودید؟ گفتند: مادر زمین بیچاره شده‌ها بودیم، گفتند: آیا زمین خدا وسعت نداشت که در آن مهاجرت کنید، آنها جایشان جهنم است و بد سرانجامی است.

۹۸- مگر بیچاره شدگانی از مردان و زنان و کودکان که چاره‌ای نتوانند و راهی (برای فرار) نمی‌یابند.

۹۹- آنها شاید خدا عفویشان کند، که خدا بسیار عفو کننده و چاره ساز است.

۱۰۰- هر که در راه خدا مهاجرت کند در زمین جولانگاه بسیار و وسعت می‌یابد و هر که از خانه‌اش هجرت کنان به سوی خدا و رسول خارج شود سپس مرگ او را دریابد پاداش وی بعهده خدا بوده خدا آمرزنده و مهربان است.

کلمه‌ها

قاعدون: قعود: نشستن. قاعد: نشسته. قاعدون: نشستگان. مراد کسانی هستند که بجنگ نمی‌روند.

اولی الضرر: صاحبان آفت. مثل مریض، نابینا، لنگ و نظیر آن که از جهاد معذور می‌باشند.

الحسنی: نیکو. حسنی وصف است مثل وعده حسنی (وعده خوب).

مستضعفین: کسانی که عوامل خارجی و اختناق آنها را ضعیف و بیچاره کرده است.

عسی: عسی چون به خدا نسبت داده شود برای ایجاد امید در بندگان و به معنی جزم و قطع است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص:

۴۳۳

مراغم: جایگاه. جولانگاه. رغام خاک نرم یا مطلق خاک است (قاموس قرآن).

سعه: فراخی و گسترش خواه در مکان باشد یا فعل.

عفو: بسیار عفو کننده.

شرحها

در این آیات روشن شده اولاً: وقتی که جنگ از طرف پیشوای اسلام برای همه تعیین نشده باشد و در جنگ رفتن و نرفتن مختار باشند، در این صورت آنها که با جان و مال در راه خدا جنگیده‌اند بديگران برتری خواهند داشت ولی گروه دوم نیز اهل رحمتند، ثانیاً: کسانی که باختیار در بلاد کفار مانده و نتوانسته‌اند مسلمان زندگی کنند اهل عذاب هستند و عذرشان پذیرفته نیست مگر آنان که امکان مهاجرت نداشته‌اند. ثالثاً. کسانی که در راه خدا مهاجرت کنند برفاه و آسایش خواهند رسید و هر گاه در حین مهاجرت بمیرند پاداششان با خداست.

۹۵- لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ.

«اولوا الضرر» کسانی که نقص بدنی دارند و از شرکت در جنگ معذور هستند مثل لنگ، نابینا، مریض، پیر و نظیر آن چنان که در آیه دیگر فرموده:

لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ ... توبه / ۹۱ در این آیه فقیر نیز از مصادیق «اولوا الضرر» است.

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى.

آنها که با جان و مال خود در راه توحید و سعادت خلق جهاد می کنند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۳۴

بر آنها که چنین نیستند برتری دارند و کُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى روشن می کند که این در صورتی است که احتیاج به شرکت آنها نباشد ولی وقتی که از طرف امام و سرپرست مسلمین به جنگ خوانده شدند عدم شرکت گناه کبیره است، آیه شریفه صورت واجب کفایی را بیان می کند و فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا این جمله برتری مجاهدین را تکرار نموده و نشستگان را نیز تشویق می کند، اما آنهایی که در پشت جبهه و در شهرها هستند باید همه گونه کمک بنمایند.

۹۶- دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

این آیه بیان اجر در آیه قبلی است «درجات» در این آیه با «درجه» در آیه قبلی که مفرد آمده منافاتی ندارد زیرا که آن بیان فَضَّلَ اللَّهُ ... که مطلق است و با «درجات» قابل جمع می باشد «مغفرة» حکایت دارد که جهاد موجب آمرزش گناهان نیز هست. وصف غفور و رحیم ظاهراً بتناسب هر دو آیه است.

۹۷- إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا.

اینها کسانی هستند که قدرت مهاجرت داشته‌اند ولی مهاجرت نکرده و در دیار کفر مانده‌اند، در نتیجه نه در پیشبرد توحید سهمی داشته و نه موحد زندگی کرده‌اند اینها در برزخ مورد استیضاح ملائکه قرار می گیرند و عذرشان پذیرفته نمی شود، این آیه دلالت بر وجود عالم برزخ دارد و نیز بر وجوب هجرت از دیار کفر. انسان باید برای زندگی محلی انتخاب کند که بتواند مسلمان زندگی کند.

فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا یعنی: عذرشان پذیرفته نیست و اهل عذابند. لازم بود هجرت کنند و در این زمین وسیع برای مکتبشان و خودشان جایی پیدا نمایند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۳۵

۹۸ و ۹۹- إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا.

«الا» استثناء منقطع است به معنی «لکن» یعنی: بیچارگانی که نه توانایی دفاع دارند و نه راه فرار، خدا آنها را می‌بخشاید، اینها مستضعفین واقعی‌اند نه گروه اول، آمدن لفظ «ولدان» به نظرم برای توضیح مطلب است یعنی آنها مانند کودکان توانایی دفاع و فرار ندارند، زنان و مردان در صورتی مستضعفند که در این حد باشند. «عسی» گاهی معنای حتمیت می‌دهد چنان که در قاموس قرآن گفته‌ام «عفو» در آیه ظاهراً برای جبران کمبود و زدودن شقاوت آنهاست که در اثر عدم اعمال نیک بوجود آمده است و گرنه آنها در این زمینه گناهکار نیستند و نیز می‌فهماند که انسان در هر حال بعفو و غفران خدا نیاز دارد.

۱۰۰- وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً.

هجرت در راه خدا آن است که: انسان برای پیشبرد راه توحید و مبارزه بر علیه طاغوتها از دیار خود هجرت نماید و آن بزرگترین سازندگی و ابتدای تکامل و ترقی انسان و مکتب اوست و نشانگر آن است که برای انسان انقلابی مکتب مطرح است نه زندگی و خانواده چنان که راه انبیاء همین است یَجِدْ فِي الْأَرْضِ ... وعده پیش رفت و رفاه است. وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ گویند: چون آیه هجرت نازل شد مردی بنام جنذب در مکه بود، با آنکه بشدت مریض بود و گفت: به خدا من از آنها نیستم که خدا استثناء کرده من در خود نیرویی می‌یابم و براه بلدم به خدا در مکه نمی‌مانم می‌ترسم در آن بمیرم فرزندانش او را در سریری بر دوش گرفته و از مکه بیرون بردند، او در منزل «تنعیم» یک فرسخی مکه از دنیا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۳۶

رفت آیه درباره او نازل گردید، بهر حال این گونه مردان که در راه هجرت بمیرند اجرشان با خداست. وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا این جمله راجع به نتایج معین شده این آیه است.

نکته‌ها

هجرت در راه خدا:

برای مردان بزرگ هدف مطرح است نه زندگی.

این گونه مردان متعهد و مسئول پیوسته ب فکر ایجاد جامعه توحید و سعادت خلق هستند، ابراهیم از بابل اِنِّي ذَاهِبٌ اِلَى رَبِّي گویان به فلسطین مهاجرت می‌کند، زن جوان و طفل صغیر را به تنهایی در صحرای مکه رها می‌نماید، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از مکه به مدینه هجرت می‌کند، علی بن ابی طالب برای تمشیت امور در کوفه میماند، حضرت رضا برای اشاعه اسلام «مرو» را به جای مدینه مسکن می‌کند و ... مردان توحید، عوض کنندگان تاریخ بشر، زندانها، تبعیدها، شکنجه‌ها، میدانهای جنگ، هجرتها را بجان می‌خرند تا گوهر الهی را در جان مردم پیورانند، این اعمال در صورتی مفید خواهد بود که در راه توحید و راه خدا و خلق باشد.

مستضعف:

مستضعف چنان که گفته شد کسی است که در اثر اختناق و فشارهای ستمگران از حق خود محروم و بیچاره شده باشد، مانند همه ملل استعمار زده که استعمار گران بوسیله عوامل خود آزادی و رفاه را از آنها گرفته‌اند، از روایات اهل بیت علیهم السّلام معلوم می‌شود که آنان که حق بر آنها روشن نشده مستضعفند، همچنین بلها و آنان که کم درک‌اند مشروح این مطلب در قاموس قرآن ماده (ضعف) بیان شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۳۷

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۴]

اشاره

وَ إِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا (۱۰۱) وَ إِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكُمْ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكُمْ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۰۲) فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا (۱۰۳) وَ لَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۰۴)

۱۰۱- و چون در زمین سفر کنید برای شما گناهی نیست که از نماز کوتاه کنید اگر برترسید که کفار شما را غافلگیر کند زیرا کافران دشمن آشکار شما هستند.

۱۰۲- و چون در میان مجاهدین باشی و بخواهی برای آنها نماز بپا کنی، گروهی از آنها با تو به نماز برخیزند و اسلحه خود را بگیرند و چون نماز خواندند در پشت سر شما (روبروی دشمن) باشند، و طائفه دیگری که نماز نخوانده است بیاید تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۳۸

و با تو نماز بخوانند و احتیاط بدارند و اسلحه خویش را بگیرند کفار خوش دارند که ای کاش از سلاحهای خود و کالاهای خویش غافل شوید تا یکباره به شما حمله کنند و بر شما گناهی نیست اگر از باران زحمتی داشتید یا بیمار بودید، این که سلاحهای خویش را بزمین گذارید ولی احتیاط خود را بدارید که خدا برای کفار غذایی خوار کننده آماده کرده است.

۱۰۳- و چون نماز را تمام کردید خدا را ایستاده، نشسته و خوابیده یاد کنید و چون ایمن شدید نماز را (بطور معمول) بپا دارید که نماز برای مؤمنان نوشته و تقداری است.

۱۰۴- در تعقیب کردن آن گروه سستی نکنید اگر شما رنج می‌برید آنها نیز چنان که شما رنج می‌برید، رنج می‌برند و شما از خدا چیزی امید دارید که آنها ندارند و خدا دانا و حکمت کردار است.

کلمه‌ها

جناح: میل از حق. آن با گناه، محذور و مسئولیت هم معنی است (قاموس قرآن).

تقصروا: قصر به چند معنی آید از جمله کوتاه کردن و کم کردن «ان تقصروا» اینکه کم کنید.

یفتنکم: فتنه در اینجا به معنی غافلگیر کردن است «ان یفتنکم» اینکه غافلگیر کند شما را.

اسلحه: سلاح: هر چیزی که با آن به جنگند. جمع آن اسلحه است.
 امتعتکم: متاع: لذت بردن و چیزی که از آن لذت برند (مال دنیا) جمع آن امتعه است.
 قیاما: قائم: ایستاده: جمع آن قیام است. قاعد: نشسته. جمع آن قعود است.
 جنوبکم: جنب: پهلو جمع آن جنوب است علی جُنُوبِکُمْ بر پهلوهایتان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۳۹
 یعنی وقت خوابیدن.
 حذر: (بر وزن شرف و علم) پرهیز. احتراز از شیء مخوف. آن در آیه به معنی احتیاط است.
 اطمأنتم: اطمینان: سکون و آرامش خاطر. «اطمأنتم» به آرامش خاطر رسیدید.
 موقوت: وقتدار. اسم مفعول است. وقت: مقداری از زمانی که برای کاری معین شده باشد.
 تهنوا: وهن: ضعف و ناتوانی «لا تهنوا» سست و ناتوان نشوید.
 ابتغاء: بغی: طلب، ابتغاء طلب شدید.
 تألمون: الم: درد، تألمون: به رنج می‌افتید. «یألمون» به زحمت می‌افتند.

شرحها

در این آیات صلوة خوف که به جای چهار رکعت دو رکعت خوانده می‌شود توضیح داده شده و در آخر تشویق شده که مشرکان را تعقیب کنند و در پی گیری آنها سستی بخرج ندهند.

۱۰۱- وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا.

ضرب در ارض به معنی مسافرت، کوتاه کردن نماز دو رکعت خواندن نمازهای چهار رکعتی است، ظهور آیه در صلوة خوف است نه در مطلق مسافرت و نیز مختار بودن قصر را می‌رساند نه وجوب آن را، از این جهت شافعی حکم باختیار داده است ولی روایات اهل بیت علیهم السّلام صریح است در اینکه مراد از آیه وجوب قصر است و آن گاهی به نظر می‌آید که قصر صلوة ابتدا در صلوة خوف شروع شده سپس به موجب روایات در مطلق سفر واجب شده و لو خوف هم نباشد در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴۰ جوامع الجامع فرموده: قصر بنص قرآن فقط در صلوة خوف است که فرموده إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ ... و در حال امن بنص رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَابِتٌ إِنَّ الْكُافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عِدُوًّا مُبِينًا عَلَّتْ غَافِلِكُمْ كَرْدُنَ اسْتِ چُون دَشْمَن هَمِيشَه دَر اَيْن فِكْر بَسْر می‌برد.

۱۰۲- وَإِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ.

اگر بخواهند در میدان جنگ نماز خوف را با جماعت بخوانند ترتیبش چنین است: یک دسته از مجاهدین در برابر دشمن قرار می‌گیرند دسته دیگر با امام نماز می‌خوانند اما یک رکعت با آنها می‌خواند و در رکعت دوم منتظر می‌ماند، آنها یک رکعت به تنهایی می‌خوانند، سلام می‌دهند پس در جای مجاهدین در روبروی دشمن قرار می‌گیرند، مجاهدانی که در روبروی دشمن بودند بامام اقتداء می‌کنند، امام یک رکعت با آنها می‌خواند و می‌نشیند آنها برخاسته رکعت دوم را به تنهایی می‌خوانند و بامام می‌رسند آن گاه امام سلام داده نماز را با هم تمام می‌کند، در بعضی روایات هست که امام در رکعت دوم، سلام می‌دهد و از نماز خارج می‌شوند آنها رکعت دوم را خود می‌خوانند و سلام می‌دهند، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در «حدیبیه» و در جنگ «ذات الرقاع» نماز خوف را همین طور خواندند. اینک الفاظ آیه.

وَإِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ أَي پیامبر آن گاه که در میان مجاهدین بودی خواستی با آنها نماز بخوانی فَلَتَقُمْ طَائِفَةً مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ این طائفه همانند که به امام اقتدا می‌کنند، باید اسلحه را با خود داشته باشند فَإِذَا سَاجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ

وَرَائِكُمْ مراد از «سجدوا» خواندن نماز و تمام کردن آنست یعنی چون نماز را خواندند در پشت سر شما و روبروی دشمن قرار گیرند وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصِیْلُوا فَلْيَصِیْلُوا مَعَكُمْ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتْهُمْ این طائفه دوم است که در برابر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴۱

دشمن قرار گرفته بود که می آیند و با امام نماز می خوانند ولی باید اسلحه همراه داشته و نیز احتیاط و هشجاری را از دست ندهند لفظ «اسلحتهم» روشن می کند که مراد از «حذر» احتیاط و هشجاری است، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً عَلَّتْ دَسْتُورٌ فَوْقَ اسْتِ مَنْظُورٍ از «یمیلون» حمله همگانی است «لو» به معنی «ای کاش» است وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ در ضرورت مثل باران یا مرض مانعی نیست که سلاح را بزمین گذاشته و نماز بخوانند ولی باید با احتیاط باشند. إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا این قسمت نتیجه هشجاری مؤمنین است این عذاب ظاهراً شکست و خواری آنهاست. و نیز آیه شریفه روشن می کند که نماز و ارتباط با خدا به هیچ وجه نباید ترک شود.

۱۰۳- فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ.

چون نماز خوف تمام شد، باید پیوسته خدا را یاد کنند و از او غافل نباشند، ایستاده، نشسته و خوابیده. فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ یعنی چون بحال ایمنی رسیدید نماز را طبق معمول بپا دارید إِنْ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا یعنی نماز یک وظیفه و قدار است باید در وقتش خوانده شود وقت خوف باشد یا ایمنی لکن با قصر و اتمام فرق می کند.

۱۰۴- وَ لَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. دستوری عجیب و قابل دقت است می گوید: در تعقیب و تار و مار کردن دشمن سست نباشید، دشمن و شما هر دو در زحمت و فشار شریک هستید اما شما در مقابل رنج از خدا پاداش خواهید یافت ولی آنها دست خالی هستند خدا از روی علم و حکمت این فرمان را صادر می کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴۲

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۵]

اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (۱۰۵) وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۶) وَ لَا تَجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا (۱۰۷) يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱۰۸) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَ كَيْلًا (۱۰۹)

وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يُظَلِّمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ يَجِدِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۱۰) وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبْهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱۱) وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمْ بِهَا بَرِيئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا (۱۱۲) وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضَمُّوكَ وَ مَا يُضَمُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (۱۱۳) لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۱۴)

وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴۳

۱۰۵- ما این کتاب حق را بتو نازل کردیم که طبق آنچه خدا بتو فهمانده میان مردم داوری کنی، (پس داوری کن) و طرفگیر خائنان مباش.

۱۰۶- و از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده است و مهربان است.

۱۰۷- و از آنها که بخویشتن خیانت می کنند دفاع مکن که خدا کسی را که خیانتگر و گناه پیشه است دوست نمی دارد.

۱۰۸- از مردم شرم می کنند اما از خدا شرم نمی کنند با آنکه خدا هنگامی که سخنی در شب به خلاف رضای او می سازند، با آنهاست و به آنچه می کنند احاطه دارد (و میداند).

۱۰۹- بدانید شما اشخاصی هستید که در زندگی دنیا از آنها دفاع کردید اما روز قیامت چه کسی از آنها دفاع می کند یا چه کسی وکیل و کار ساز آنها می شود؟

۱۱۰- هر کس بدی کند و یا به خویشتن ستم کند، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده و مهربان می یابد.

۱۱۱- و هر کس گناهی کند بضرر خویش می کند، خدا دانا و حکمت کردار است.

۱۱۲- و هر کس خطا یا گناهی کند سپس آن را بگردن بیگناهی اندازد بهتانی و گناهی آشکار را بدوش گرفته است.

۱۱۳- اگر کرم و رحمت خدا نبود گروهی از آنها می خواستند تو را گمراه کنند ولی جز خویشتن را گمراه نمی کنند و بتو هیچ ضرری نمی زنند و خدا این کتاب و حکمت را بر تو فرستاده و آنچه را که ندانسته بودی آموخته و کرم خدا بر تو بزرگ است.

۱۱۴- در بیشتر سخنان سری آنها فائده‌ای نیست مگر آنکه بصدقه دادنی، یا بکار نیکی و یا باصلاحی میان مردم فرمان دهد، هر که اینها را برای رضای خدا انجام دهد، بزودی باو پاداش بزرگی می دهیم.

۱۱۵- و هر که بعد از روشن شدن حق، با این پیامبر مخالفت کند و بغیر طریقه مؤمنان رود، او را بآنچه دوست می دارد وا می گذاریم و به جهنم وارد می کنیم که سرانجام بدی است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴۴

کلمه‌ها

خصیم: کثیر المخاصه. منظور از آن در آیه مدافع و طرفگیر است.

یختانون: اختنان: خیانت کردن. «یختانون» خیانت می کنند.

خوان: خائن: خیانت کننده. خوان: بسیار خیانت کننده (صیغه مبالغه) ائیم: اثم: گناه. اثم: گناهکار. ائیم: پیوسته گناهکار (گناه پیشه).

یستخفون: خفاء: پنهانی. استخفاء: پنهان کردن «یستخفون» یعنی پنهان می کنند.

یبتون: بیت: مسکن. تبیت: انجام دادن کار در وقت شب «یبتون» یعنی در وقت شب می سازند (وقتی که مردم در بیوت خود هستند).

محیط: حوط: فرا گرفتن. احاطه فرا گرفتن و حفظ است. محیط فرا گیرنده و نگهدارنده.

جادلتم: جدال: منازعه و مخاصمه. مراد از آن در آیه دفاع کردن است.

یرم: رمی به معنی انداختن و نیز به معنی نسبت دادن چیزی بدیگری است مراد از آن در آیه معنای دوم است.

بریء: برء: کنار شدن و خلاص شدن. بریء: کسی که از نسبت بد بر کنار است (بیگناه).

بهتان: بهت: تحیر. بهتان: دروغی که شخص را متحیر می کند (دروغ بهت آور).

نجوی: آهسته گفتن. سخن آهسته و سری. اسم و مصدر هر دو آمده است.

مرضاة: رضا، رضوان و مرضاة: خوشنودی. این کلمه مفرد است نه جمع.

یشاقق: شقاق: جدایی و مخالفت و مَنْ يُشَاقِقِ کسی که مخالف کند.

نوله ما تولی: یعنی ولی و سرپرست می‌کنیم او را به آنچه دوست دارد و پیروی می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴۵

شرحها

ظهور آیات در آن است که قضیه‌ای اتفاق افتاده، عده‌ای از خائنان خود را مخفی کرده و برای تبرئه خود و نسبت دادن جرم بدیگری شبانه نقشه کشیده‌اند. و حتی خواسته‌اند فکر پیامبر را هم منحرف کنند و بسوی خود کشند ولی خداوند موضوع را به آن حضرت روشن فرموده است.

در مجمع البیان نقل می‌کند: در مدینه سه برادر بودند بنام بشر و بشیر و مبشر که آنها را «بنو ابیرق» می‌گفتند، بشیر در شعر خود یاران رسول خدا را هجو می‌کرد و به دیگران نسبت می‌داد، هر سه برادر فقیر و نادار بودند، بشیر بخانه رفاعه بن زید نقبی زد مقداری طعام و یک شمشیر و یک زره دزدید، رفاعه به قتاده برادر زاده خود که از اهل بدر بود شکایت کرد، قتاده و رفاعه در تعقیب دزد بودند، بنو ابیرق گفتند: اشیاء شما را «لبید بن سهل» دزدیده است، لبید که مرد آبرومندی بود گفت: ای پسران ابیرق. مرا به دزدی متهم می‌کنید؟

حال آنکه خود به اینکار سزاوارید شما منافقید، رسول خدا را هجو می‌کنید و به قریش نسبت می‌دهید. باید حقیقت امر را بگوئید و گرنه با شما خواهم جنگید آنها چون این بشنیدند با او مدارا کردند.

قتاده محضر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و گفت یا رسول الله یک خانواده بدنام خانه عمومی مرا سوراخ کرده، طعام و سلاح او را دزدیده‌اند، حضرت فرمود به کارتان رسیدگی می‌کنم، مردی بنام «اسید بن عروه» به طرفداری از بنو ابیرق عده‌ای را جمع کرده پیش رسول خدا آمدند و گفتند: یا رسول الله قتاده و عمویش رفاعه، آبروی خانواده ما را می‌برند و به ما تهمت دزدی می‌زنند، سپس قتاده پیش رسول خدا آمد تا درباره قضیه با آن حضرت گفتگو کند، حضرت باو شدیداً پرخاش کرد و گفت: می‌خواهی آبروی یک خانواده آبرومندی را ببری؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴۶

قتاده از نزد آن حضرت برخاست و نزد عمویش آمد و گفت: ای کاش مرده بودم و با رسول خدا سخن نمی‌گفتم عمویش گفت: خدا یار ماست، آیات فوق در این باره نازل شد بشیر پس از شنیدن آیات به مکه فرار کرد و مرتد شد، فکر می‌کنم این شأن نزول کلیدی باشد برای فهم هر چه بیشتر آیات.

۱۰۵- إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا.

مراد از «لتحكم» حکومت و داوری است، منظور از بما أراك الله شناساندن داوری است که از آیات استفاده کرده میان مردم داوری کند، این همان عَلَمَكَ مَا لَمْ تُكُنْ تَعْلَمُ

است که در آیه ۱۱۳ خواهد آمد «بالحق» وصف کتاب است یعنی ما قرآن را برای تو نازل کردیم تا میان مردم با آنچه خدا نشان داده داوری کنی پس قضاوت کن و مدافع خائنان مباش.

۱۰۶- وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا.

ظهورش در آن است که موجبی برای استغفار پیش آمده است ولی از آیه فوق چنین چیزی فهمیده نمی‌شود در میزان فرموده: ظاهراً استغفار آن است که از خدا بخواهد که او را به مدافعه از خائنان متمایل نکند یعنی: از خائنان دفاع مکن و از خدا بخواه که

تو را به این کار متمایل نکند. در این صورت یکی از معانی غفور بودن خدا آن است که شخص را از متمایل بودن بگناه باز می‌دارد.

۱۰۷- وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا

خیانت بر دیگران خیانت بر خویشتن است که وبال آن بالاخره بخود انسان بر می‌گردد و یا از این جهت که جامعه اسلامی در حکم یک پیکر است علی‌هذا خائن به دیگران، خائن به خویشتن است مثل: وَلَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ نساء / ۲۹ که گذشت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴۷

این آیه دنباله وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ ... است یعنی: برای خائنان مدافع مباش و از آنها دفاع مکن. لفظ «یختانون» مفید استمرار است که مرتکب خیانت با استمرار آن، بسیار خائن و همیشه گناهکار می‌شود، آمدن خوان و ائیم نیز بدین مناسبت است و گرنه، خدا خائن و آثم را نیز دوست نمی‌دارد، جمله إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ ...

علت «لا تجادل» است یعنی از کسی که خدا دوستش نمی‌دارد چرا دفاع می‌کنی.

۱۰۸- يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يُرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا

چون پنهان کردن از خدا مقدور نیست و قرآن آن را به صورت قبول نقل می‌کند پس مراد از استخفاء حیا و شرم است یعنی از مردم شرم می‌کنند و قضیه را از آنها پنهان می‌دارند ولی از خدا شرم نمی‌کنند با آنکه شب هنگام که دروغ می‌سازند خدا با آنها است و خدا به آنچه می‌کنند احاطه دارد، آیه روشن می‌کند که ماجرای بخصوصی در کار بوده است. چنان که در شأن نزول نقل شد.

۱۰۹- هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا

این آیه خطاب به عموم است که اگر شما خطا کاران را در دنیا تبرئه کنید در آخرت از چنگ خدا فرار نتوانند کرد و مدافعی نخواهند داشت.

۱۱۰- وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غُفُورًا رَحِيمًا

ظاهرا مراد از «سوء» خیانت و جنایت به دیگران و از يَظْلِمُ نَفْسَهُ

گناه ما بین خدا و انسان است، قبول استغفار در صورت اول مشروط بحلیت گرفتن از طرف است، يَجِدِ اللَّهَ ...

حکایت از قبول توبه دارد. در نهج البلاغه آمده: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴۸

«من اعطى الاستغفار لم يحرم المغفرة»

هر که موفق به استغفار شد از آمرزش محروم نمی‌شود. مراد از آیه آن است که گناه قابل جبران است خواه نسبت به خدا باشد یا نسبت به بندگان خدا.

۱۱۱- وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

یعنی برگشت اعمال بد به خود انسان است، خدا به گناهان دانا و این اثر از روی حکمت است به نظرم این آیه مقدمه است برای آیه بعدی.

۱۱۲- وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمْ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا

این آیه اشاره به دزدیدن طعام و سلاح و نسبت دادن به دیگری است چنان که در شأن نزول نقل شد ولی مضمون آن کلی است، به نظرم مراد از خطیئه آنست که غیر عمدی باشد مثل قتل خطا و نحو آن، ولی اثم آنست که از روی عمد واقع شود، المیزان احتمال می‌دهد اولی مربوط به گناهی است ما بین انسان و خدا مثل روزه خوردن و غیره. به هر حال منظور آنست که هر کس خطایی یا گناهی مرتکب شود و آن را به دیگری نسبت دهد بهتان و گناهی آشکار به گردن گرفته است، بهتان نسبت به شخص

بهتان زده، گناه نسبت به خود عمل است.

۱۱۳- وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ

مراد از «همت» ظاهراً تأثیر قصد آنهاست یعنی اگر وحی و رحمت خدا نبود قصد آنها در تو اثر می کرد و تو را بطرفداری از خائنان و امی داشت ولی چون فضل خدا با تو است اضلال، به خودشان باز می گردد زیرا اضلال دیگران گناه و هر گناه ضلالت است و به تو هیچ ضرری در این زمینه نمی زند. وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا

این تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۴۹

قسمت علت ما یصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ

است یعنی با این انزال و تعلیم و حمایت و فضل بزرگ خدا، به تو ضرری نتوانند زد و از داوری به حق منحرف نتوانند نمود.

۱۱۴- لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ.

به مناسبت نقشه کشی و دروغسازای خائنان آنها، این آیه بطور قاعده کلی آمده که در بسیاری از جلسات سرّی مردم فائده‌ای نیست مگر اجلاس سرّی کسی که به کمک به دیگران یا کار نیک و یا اصلاحی فرمان دهد و از نشست آنها، دردی درمان پذیرد وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا این گونه جلسات و تصمیمات پاداش خدایی را در پی دارد.

۱۱۵- وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

مراد از «تولّی» دوست داشتن است نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ یعنی: او را به آنچه دوست می دارد ولی و سرپرست می کنیم، این کنایه از سلب توفیق و رها کردن انسان است با عملش، آنکه پس از روشن شدن مطلب، باز با پیامبر از در مخالفت آید و راهی جز راه مؤمنان رود، به فکر هدایت نیست قهراً توفیق از او سلب شده و اهل آتش خواهد بود، این آیه، در حالی که یک قاعده کلی است، ولی با آنچه در شأن نزول نقل گردید مربوط است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۵۰

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۶]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۱۶) إِنَّ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَانَا وَ إِنَّ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (۱۱۷) لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۱۱۸) وَ لَأَضِلُّنَّهُمْ وَ لَأَمْتِنُهُمْ وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فَلَيَتَّبِعُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فليُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (۱۱۹) يَعِدُهُمْ وَ يَمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰)

أُولَئِكَ مِآوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ عَدَدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (۱۲۲) لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۲۳) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا (۱۲۴) وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵)

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا (۱۲۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۵۱

۱۱۶- خدا نمی بخشد که به او شرک آورند، جز این برای آنکه بخواهد می بخشد و هر که به خدا شرک آورد گمراه شده،

گمراهی دور.

۱۱۷- نمی‌خوانند جز خدا مگر منفعلها را، و نمی‌خوانند مگر شیطان بیفائده را.

۱۱۸- خدا او را لعنت کرده و او گفته که از بندگانت سهم معینی خواهم گرفت.

۱۱۹- حتما گمراهشان می‌کنم و حتما آرزومندشان می‌کنم و حتما وادارشان می‌کنم که گوش چهار پایان را بشکافند و وادارشان می‌کنم تا دین خدا را تغییر دهند، و هر کس جز خدا شیطان را مطاع گیرد زیان کرده است زبانی آشکار.

۱۲۰- شیطان آنها را وعده می‌دهد و آرزومند می‌کند شیطان جز فریب به آنها وعده نمی‌دهد.

۱۲۱- آنها جایشان جهنم است و از آن فرارگاهی نمی‌یابند.

۱۲۲- آنهایی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند حتما آنها را به بهشتهایی که از زیر آنها نهرها روان است داخل می‌کنیم، در آنها جاودانانند، وعده خدا حق است و کیست که از خدا راستگوتر باشد.

۱۲۳- نه به آرزوهای شماسست و نه به آرزوهای اهل کتاب، هر که کار بدی کند مجازات بیند و جز خدا بری خود دوست و یاری نمی‌یابد.

۱۲۴- و هر کس از کارهای شایسته کند، مرد باشد یا زن حال آنکه مؤمن است، آنها داخل بهشت می‌شوند و به قدر جای منقاری مظلوم نمی‌شوند.

۱۲۵- کیست بهتر باشد در دین از آنکه به خدا تسلیم شده، نیکو کار است، پیرو دین ابراهیم و موحد است، خدا ابراهیم را بدوستی گرفته است.

۱۲۶- آنچه در آسمانها و زمین هست مال خداست و خدا به همه چیز احاطه دارد.

کلمه‌ها

اناثا: انث: انفعال و نرم شدن، انیث: آهن نرم. اناث جمع انثی ظاهرا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۵۲

مریدا: به معنی منفعلهاست.

مریدا: مرد: عاری بودن و مستمر بودن. شجرا مرد: درختی که از برگ عاری و خالی است شیطان مرید یعنی شیطان عاری از فائده (بی فائده).

مفروض: فرض: قطع. مفروض: قطع شده و معین شده. نصیب مفروض:

حصه معین.

امنیتهم: منی (بر وزن عقل): اندازه گیری. تمئی: آرزو کردن زیرا که آرزو در ذهن انسان اندازه گیری شده است «امنیتهم»: بآرزو وادار می‌کنم آنها را.

بیتکن: بتک: بریدن. «بیتکن» قطع می‌کنند.

آذان: اذن (بر وزن شتر): گوش. جمع آن آذان است.

غرور: غرّ و غرور: فریب دادن و تطمیع. ممکن است آن، در آیه به معنی فاعل و فریبنده باشد.

محیص: حیص: عدول. بر کنار شدن. محیص اسم مکان است به معنی قرارگاه و محلّ بر کنار شدن.

قیلا: قیل و قول به معنی مطلق سخن گفتن است.

امانی: امتیه: آرزو. امانی جمع آن است.

نقیر: خال یا فرو رفتگی کوچکی است در پشت هسته خرما گویی منقاری به آنجا زده‌اند شیء سبک و حقیر را با آن مثل می‌زنند و

نیز به معنی تراشه است.

حنیف: حنف (بر وزن شرف): میل به حق. حنیف: مایل به حق (موحد).

خلیل: خله: محبت و دوستی. خلیل: دوست.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۴۵۳

شرحها

در این آیات روشن شده که مخالفت با رسول خدا از مصادیق شرک است، مشرکان که از خدا بریده‌اند معبودهای باطل و شیطانی بی‌فائده را می‌خوانند.

شیطان از مهلت خدا سوء استفاده کرده به فکر اغفال بندگان است، پیروان او اهل آتش و پیروان خدا و عدل اهل سعادتند و نیز روشن شده که مسلم در مقابل اعمال خود مسئول است، در پایان در رفع این اشکال که چرا اسلام بدون عمل اثری ندارد، فرموده خوبی دین روشن است ولی آن طریقت دارد، تعیین کننده سعادت و شقاوت عمل است.

۱۱۶- إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ.

این آیه مطلب مستقلی است، در عین حال روشن می‌کند که مخالفت با رسول خدا و پیروی از غیر راه اسلام از اقسام شرک است «۱» عدم آمرزش شرک در صورتی است که شخص، مشرک از دنیا برود و گرنه در دنیا هر گناهی با توبه قابل آمرزش است، منظور از يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ آنست که گناهان غیر از شرک قابلیت آمرزش دارند نه این که حتما بخشوده خواهند شد و مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا شرک بریدن از خداست و چنان دور شدن از خداست که در آخرت رسیدن به خدا ندارد ولی در گناهان دیگر دور شدن از خدا مثل شرک نیست.

۱۱۷- إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَانَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا.

با در نظر گرفتن این که انث به معنی انفعال و نرم شدن است و با در نظر گرفتن آیاتی نظیر إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ اعراف / ۱۹۴ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا حَجَّ / ۷۳

(۱) چنان که در آیه وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ ... روشن شد.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۴۵۴

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا فرقان / ۳ معلوم می‌شود که مراد از اناث منفعلها و کار پذیرها است که باید آنها را بتراشند و بسازند و بشکلی در آورند و آنها، فاعل و مختار و مستقل و کارساز و آفریننده نیستند یعنی بجای خدا موجودات ناتوان و بی‌نفع و ضرر و نیز شیطان بیفایده را می‌خوانند.

۱۱۸- لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا.

نصیب معین شیطان همان پیروان او هستند که فرموده: إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ نحل / ۱۰۰ آیه دلیل است به اینکه شیطان موجود مستقلی است.

۱۱۹- وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فَلْيَتَّبِعْنَ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فليَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ.

بیان نصیب مفروش است «اضلنهم» شامل همه مذکورات بعدی است، ذکر آنها به علت اهمیّت آنهاست، عرب گوش بعضی از چهار پایان را شکافته گوشت و سوار شدن آنها را حرام می‌دانستند چنان که در ما جعلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لَا سَائِبِيَّةٍ وَ لَا وَصِيْلَةٍ ...

مائده/ ۱۰۳ آمده است لَفْظَ فَلْيَتَّكَّنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ در جای حرام کردن حلال و در عین حال ذکر بدعت مشرکان است. در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل شده مراد از خَلَقَ اللَّهُ دین خدا است در این صورت منظور بدعت گذاردن در دین است که آن را تغییر می‌دهد در تفسیر عیاشی خَلَقَ اللَّهُ امر الله معنی شده است یعنی مردم در اثر پیروی از شیطان چنان کارهایی می‌کنند و دین خدا را تغییر می‌دهند وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا مراد از ولی، سرپرست و مقتدا است این قسمت تذکر است به آنان که از شیطان پیروی می‌کنند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۵۵

۱۲۰- يَعِدُهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.

اینها خیالات باطله است که از طرف شیطان القاء می‌شود و جز اوهام فریبنده نیستند المیزان «یمنیهم» را آرزوهای ناشی از وعده دروغ دانسته است.

۱۲۱- أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا.

کیفر فریفته شدگان آتش است و از آن راه فراری نتوانند یافت.

۱۲۲- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا.

در وصف نهرهای بهشتی مکرر تذکر داده‌ایم و آن در سوره قتال آمده است وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا در تقدیر «وعد الله ذلك وعدا حقا» است، آن با وَمَنْ أَصْدَقُ ... حتمی بودن این وعده را می‌رساند.

۱۲۳- لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

گویی مسلمانان خیال می‌کردند چون مسلمانند باید خیانت آنها نادیده گرفته شود، یهود اگر در این قصه بی‌گناه هم باشد مانعی نیست که خیانت به آنها نسبت داده شود بنا بر آنکه در شأن نزول دیگر آمده که می‌خواستند دزدی را به یک یهودی نسبت بدهند و یا اینکه چنین فکری مطلقاً در آنها و اهل کتاب بوده است آیه روشن می‌کند که هر کس کار بدی انجام دهد مجازات خواهد دید و یار و مدافعی نخواهد داشت. مسئله آن نیست که گناه با ایمان ضرری ندارد. در روایات نقل شده: هر بلائی که به مؤمنی برسد خدا در عوض از گناهان او می‌بخشاید حتی در عوض خلیدن خار در بدن «۱».

(۱)

أبو سعید خدری قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما يصيب المؤمن من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن ولا اذى ولا غم حتى الشوكة يشاكها الا كفر الله من خطاياهم (الميزان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۵۶

۱۲۴- وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا.

شَقَّ دَوْمٌ مطلب است، زن و مرد در این مسئله فرقی ندارند، همه در مقابل عمل بد مسئول و در برابر کار خوب مأجور هستند، لفظ «مؤمن» حکایت دارد که در صورت نداشتن ایمان، اعمال خوب حبط می‌شود و به آخرت چیزی نمی‌ماند، به مضمون آیات: وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انعام/ ۸۸ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَبَّحُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هود/ ۱۶ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا كهف/ ۱۰۵، کفاری که از لجاجت حق را قبول نکرده‌اند اعمالشان در آخرت ثمری نخواهد داشت نتایج اعمال خوب را فقط در این دنیا می‌بینند رجوع شود به بقره آیه ۲۱۷.

۱۲۵- وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.

این آیه جواب سؤالی است که از دو آیه گذشته به نظر می‌آید و آن اینکه:

اگر محور پاداش و کیفر فقط عمل باشد پس پذیرفتن اسلام چه اثری دارد، ممکن است انسان در دین اهل کتاب باشد و نیکوکار باشد؟ جواب آنست که: اسلام طریقه خوبی است تسلیم، توجه به خدا، پیروی از طریقه ابراهیم که دوست خداست، این بهترین دین و بهترین طریقه است، کفار این راه را ندارند، داشتن و نداشتن وسیله، از زمین تا آسمان فرق دارد، ولی این فقط راه است، این راه را باید رفت و مصداق و هُوَ مُحْسِنٌ شد.

۱۲۶- وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا.

این آیه ظاهراً جواب اشکالی است که از وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلًا نَاشِي تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۵۷ می‌شود یعنی: دوست گرفتن ابراهیم برای آن نیست که خدا نقصی را از خود جبران کند زیرا همه آنچه در آسمانها و زمین هست مال خداست و خدا به همه چیز احاطه دارد و همه تحت سلطه اوست، بلکه ابراهیم خود، خودش را به این مقام رسانده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۵۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۴]

اشاره

وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يُثَلِّي عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَزَعَّيْنَ أَنْ تَنكِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلنِّسَاءِ بِالْقِسْطِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِهِ عَلِيْمًا (۱۲۷) وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أَخْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸) وَ لَنْ تَسِيَطِعُوا أَنْ تُعَدِّلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَذَرُوهُنَّ كَالْمَعْلُوقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيْمًا (۱۲۹) وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا مِنْ سَرْعَتِهِ وَ كَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا حَكِيْمًا (۱۳۰) وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا حَمِيدًا (۱۳۱)

وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَكِيلًا (۱۳۲) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخَرِينَ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلَى ذَٰلِكَ قَدِيرًا (۱۳۳) مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ كَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا (۱۳۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۵۹

۱۲۷- از تو درباره زنان فتوی می‌خواهند، بگو خدا درباره آنها شما را فتوی می‌دهد، و نیز فتوی می‌دهد در آنچه بر شما در خصوص دختران یتیم که حقوقشان را نمی‌دهید و از نکاحشان اعراض می‌کنید و کودکان بیچاره، در قرآن تلاوت می‌شود و نیز فتوی می‌دهد که درباره یتیمان به عدالت رفتار کنید، و آنچه از نیکی می‌کنید خدا به آن دانا است.

۱۲۸- اگر زنی از عصبانیت یا بی میلی شوهرش بیم دارد، مانعی نیست که میان خود سازش کنند، سازش کردن خوب است، جانها در تنگ چشمی حاضراند و اگر نکویی کنید و از اعراض پرهیز جوئید خدا به آنچه می‌کنید دانا است.

۱۲۹- هرگز نمی‌توانید میان زنها به عدالت (واقعی) رفتار کنید هر چند به اینکار حریص هم باشید پس از زن تمام اعراض نکنید که او را بلا تکلیف بگذارید و اگر سازش کنید و از بلا تکلیف گذاشتن به پرهیزید خدا آمرزنده و مهربان است.

۱۳۰- و اگر از هم جدا شوند خدا هر دو را از گشایش خود بی‌نیاز گرداند که خدا وسعت بخش و حکمت کردار است.

۱۳۱- آنچه در آسمانها و زمین هست، مال خداست، به شما و پیش از شما به اهل کتاب سفارش کرده‌ایم که از خدا بترسید و اگر

- کافر شوید هر چه در آسمانها و زمین هست مال خداست و خدا بی‌نیاز و پسندیده است.
- ۱۳۲- مال خداست آنچه در آسمانها و زمین هست و وکیل بودن خدا کافی است.
- ۱۳۳- اگر بخواهد شما را می‌برد ای مردم، و دیگران را می‌آورد و خدا بر اینکار تواناست.
- ۱۳۴- هر که ثواب دنیا را می‌خواهد، ثواب دنیا و آخرت نزد خداست و خدا شنوا و بیناست.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۶۰

کلمه‌ها

یستفتونک: فتوی و فتیا: بیان حکم. «یستفتونک» از تو فتوی و بیان حکم می‌خواهند.

قسط: عدالت. در قاموس گوید: آن به کسر قاف به معنی عدالت و به فتح آن به معنی ظلم است.

نشوز: نشز (بر وزن عقل) ارتفاع یافتن و مکان مرتفع، نشوز: برتری و عصیان زن به مرد و مرد به زن.

شح: بخل یا بخل توأم با حرص. «احضرت الانفس الشح» یعنی نفوس به بخل آماده شده‌اند (بخل در نهاد نفس آدمی است).

معلقه: آویزان شده. بلا تکلیف.

شرحها

به نظر می‌آید پس از آنکه آیات اول سوره درباره ازدواج، تحریم، ارث زنان و غیره نازل گردیده عده‌ای از آن حضرت درباره این احکام نظر خواهی کرده‌اند، در جواب آمده: آنچه نازل شده همه فتوای خداست و دخلی به پیامبر ندارد و باید عمل شود، سپس چند حکم دیگر نیز آمده است. در تفسیر صافی نقل شده: اهل جاهلیت بزن و فرزند صغیر ارث نمی‌دادند و می‌گفتند ارث به کسی می‌رسد که جنگ کند و از حریم دفاع نماید ... و آن را کار خوب می‌دانستند، چون آیات ارث نازل شد بشدت ناراحت شدند و گفتند: پیش رسول خدا برویم شاید از این احکام صرف نظر کند تا آنها را تغییر دهد، پیش آن حضرت آمده و از اینگونه احکام اظهار تعجب کردند حضرت فرمود: بمن اینطور دستور رسیده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۶۱

۱۲۷- وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ.

چنان که گفته شد ظاهراً این فتوی خواستن راجع به تجدید نظر در احکام زنان وارث آنها بوده است در جواب آمده که خدا درباره زنان به شما فتوی می‌دهد و بر و بر گرد ندارد. و مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَ أَنْ تَقُولُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ مراد از ما یُتْلَى ظاهراً همانهاست که در اول سوره آمده است وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِمُوا فِي الْيَتَامَى ... یعنی: خدا درباره زنان به شما دستور می‌دهد و نیز درباره این سه گروه فتوی می‌دهد، اول درباره دختران یتیمی که ارث آنها را نمی‌دهید و از تزویجشان اعراض می‌کنید. دوم کودکان مستضعف و بیچاره شده که از ارث منعشان می‌کنید سوم دستور می‌دهد که درباره عموم یتیمان به عدالت رفتار نمائید. وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا از اینکه در همه کارهای خیر، از جمله در اینکارها پاداش خواهید برد شك نکنید که خدا به آن داناست.

۱۲۸- وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا.

مراد از نشوز اعمال زور و از اعراض عدم توجه و بی میلی است، اگر زن علائم این دو را در مرد احساس کند مانعی نیست با گذشت بعضی از حقوق خود با مرد مصالحه کند و از نشوز و اعراض او جلوگیری کند «صلحا» نکره آمده، اشاره به نوعی توافق است. آن وقت بطور عموم فرموده: وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ سازش بهتر است هم در رابطه زنان با شوهران و هم در همه جا وَ أَخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ

الشَّحُّ مراد از آماده شدن نفسها بیخ‌ل آن است که هر کس می‌خواهد از حق خود دفاع کند و آن را به کسی ندهد، یعنی زن و مرد هر دو بمقتضای طبع خود می‌خواهد تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۴۶۲

از خودش دفاع کند پس مانعی نیست که یکی یا هر دو برای صلح و سازش از حق خود بگذرد و إِنَّ تُحْسِبُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا نصیحتی است بمردان که اگر نیکی کنید و حق نادیده گرفته شده زن را بدهید و از اعراض پرهیز کنید پیش خدا مأجور خواهید بود که خدا به عمل شما آگاه است.

۱۲۹- وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ نَمِي شُود میان دو زن عدالت واقعی پیدا کرد مثلاً بهر دو یکسان علاقه داشت و با هر دو بیک اندازه سخن گفت. انسان باین عدالت مأمور نیست، بلکه عدالت میان دو زن آن است که به هر یک منزل و لباس و طعام لائق بحال تهیه کند و همخوابه بودن شرعی را بعمل آورد، لذا فرموده به عدالت واقعی هرگز قادر نخواهید بود ولی از زنی که مورد علاقه کمتر است، تمام اعراض نکنید که او را بلا تکلیف گذارید گویی زن بی‌شوهر است. از امام صادق علیه السلام نقل شده:

مراد از «تعادلوا» محبت و علاقه است (۱).

گویند: این آیه با آیه فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً عدم جواز تعدد زوجات را می‌رساند ولی این، اشتباه است مراد از این آیه عدالت واقعی یا محبت و علاقه است و منظور از أَلَّا تَعْدِلُوا عدالت در لباس و مسکن و خوراک و همخوابه بودن است و آن مقدور می‌باشد پس آیه فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ به قوت خود باقی و از ضروریات اسلام است. و إِنَّ تُصَلِّحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا خطاب است به مردان که سازش کنید و از بلا تکلیف گذاردن زنان پرهیزید که موجب غفران و رحمت است.

۱۳۰- وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَ كَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا.

(۱)

تفسیر عیاشی عن ابی عبد الله فی قول الله وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ قال: فی الموده.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۲، ص: ۴۶۳

یعنی اگر سازش نشد و کار به طلاق کشید از رحمت خدا مأیوس نباشند که خدا بهر دو از وسعت خود فرج عطا فرماید خدا وسعت بخش و حکیم است.

۱۳۱- وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَ إِنَّ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا.

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ در صدر آیه راجع به آیه قبلی است یعنی خدا هر دو را بی‌نیاز می‌کند که همه چیز مال خداست. تکرار این جمله در ذیل آیه راجع به وَ إِنَّ تَكْفُرُوا است یعنی کفر شما به ضرر خود شماسست و به خدا ضرری نمی‌زند که همه چیز مال خداست، خدا به چیزی و به کسی حاجت ندارد. او بی‌نیاز و پسندیده است و لو شما نپسندید.

این آیه که سفارش درباره حقوق زنان است به تقوی تکیه دارد و آن را مرکزیت سفارش به اهل اسلام و اهل کتاب قرار داده است امام صادق علیه السلام درباره تقوی فرموده: ..

. و فيه جماع كل عبادة صالحه و به وصل من وصل الى الدرجات العلی (تفسیر صافی).

۱۳۲- وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا.

ظاهراً این آیه مقدمه است به آیه بعدی، که همه چیز مال خداست و کار بندگان به او موکول است می‌تواند انسانهای فعلی را ببرد

و دیگران را به جای آنها بیاورد، این آیه و آیه بعدی مربوط است به **وَلَقَدْ وَصَّيْنَا ... أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ** یعنی به شما و اهل کتاب توصیه شده که اهل تقوی باشید و اگر کافر شدید، خدایی که همه چیز مال او و در اختیار او است می‌تواند شما را ببرد و دیگران را بیاورد.

۱۳۳- **إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا**. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۶۴
گویند چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر شانه سلمان گذاشت و گفت: آنان قوم این مردم می‌باشند (یعنی ایرانیان) اگر این نقل صحّت داشته باشد فقط می‌تواند مصداقی باشد. نه اینکه آیه را مهار کند.

۱۳۴- **مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا**.
این آیه بیان دیگری است راجع به تقوی الله که به همه توصیه شده است و آن اینکه: هر که به خاطر متاع دنیا از تقوی اعراض کند اشتباه کرده است زیرا متاع دنیا و آخرت نزد خداست پس: هر که متاع دنیا را می‌خواهد باز به سوی خدا و به سوی تقوی آید، خدا به حاجت همه آگاه و به خواستشان شنوا است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۶۵

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۵ تا ۱۳۶]

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۳۵) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۳۶)

۱۳۵- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قائم به عدالت و گواهان برای خدا باشید هر چند به ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان باشد، اگر مشهود له توانگر یا فقیر باشد خدا به آن دو سزاوارتر است، پیرو هوس مباشید که از عدالت اعراض کنید، اگر گواهی را تبدیل کنید یا از آن اعراض نمائید خدا به آنچه می‌کنید داناست

۱۳۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید به خدا و پیغمبرش و به این کتاب که به پیمبرش نازل کرده و به آن کتابی که از پیش فرستاده، هر که به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبران او و روز قیامت منکر شود در ضلال افتاده ضلالی دور.

کلمه‌ها

قوامین: جمع قوام است قوام مبالغه قائم و آن کسی است که بکاری بنحو اتم قیام کند قوامین بالقسط یعنی آنان که بنحو اتم بانصاف و عدالت رفتار می‌کنند.

تلووا: لی: تاییدن. «لوی لسانه بکذا» کنایه از کذب و دروغسازي است «ان تلووا» اگر دروغسازي کنید و شهادت دروغ بدهید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۶۶

شرحها

در این دو آیه دستور داده شده که مؤمن باید در گواهی دادن فقط خدا و حق را در نظر گیرد، اغراض مادی و دوستی اقربا او را از گواهی به حق منحرف نکند، و نیز روشن شده که ایمان به خدا و پیامبران و کتابها و ... همه به هم مربوط هستند، باید به همه ایمان آورد و گرنه انسان مؤمن نیست و گمراه است، در روایات هست که ایمان به امام زمان علیه السّلام جزء ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۱۳۵- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ.

قائم بالقسط آنست که به عدالت رفتار کند. قوام بالقسط یعنی کسی که با عدالت کامل کار کند. در آیه دیگر آمده: كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ مائده/ ۸، به نظر می آید «شهداء» در هر دو آیه خبر بعد از خبر است برای «کونوا»، معنی چنین می شود: باشید قائم به عدالت و باشید گواهان برای خدا «۱» علی هذا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ مقدمه است برای شُهَدَاءَ لِلَّهِ، شهادت برای خدا آنست که در آن حق و رضای خدا در نظر گرفته شود مثل وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ طلاق: ۲ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا «علی» به معنی ضرر است یعنی به حق و برای خدا شهادت دهید هر چند بر ضرر خودتان یا بر ضرر پدر و مادرتان و اقوامتان باشد، فاعل «یکن» کسی است که بر له یا علیه او شهادت می دهند (مشهود علیه) ضمیر «بها» راجع است به غنی و فقیر. شخص ممکن است غنی را حق بداند ولی بر علیه او شهادت بدهد زیرا به فقیر دلسوز است و یا فقیر را حق

(۱) سوره مائده گفته خواهد شد که چرا این دو جمله در دو آیه مختلف آمده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۶۷

بداند و بر علیه او گواهی دهد زیرا فقیر را حقیر می شمارد. یعنی کسی که بر له یا علیه او گواهی می دهد اگر فقیر باشد یا غنی، خدا بر آنها سزاوارتر است آنها را به عهده خدا بگذارید، غنی و فقیر بودن در شهادت شما اثر نگذارد فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا یعنی پیرو هوای نفس نباشید تا از شهادت حق عدول کنید وَ إِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده مراد «تلوا» تغییر دادن شهادت و از «تعرضوا» کتمان آن است یعنی اگر شهادت دروغ بدهید و یا آن را کتمان کنید خدا آگاه است، کیفرتان می دهد.

۱۳۶- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.

یعنی ایمان واقعی و کامل آن است که: ایمان به خدا و به همه پیامبران و کتابها و ملائکه باشد، آنان که از منطق تَوَمَّنْ بَعْضٌ وَ نَكْفُرُ بَعْضٌ پیروی می کنند مصداق أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا می باشند چنان که در آیه ۱۴۹- ۱۵۰ خواهد آمد، کفر به آنچه ذکر شد از آن جهت ضلال بعید است که با وجود آن رابطه با خدا و پیامبران بالکلیه قطع می شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۶۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۷ تا ۱۴۴]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدادوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا- (۱۳۷) بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۳۸) الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱۳۹) وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ

جَامِعِ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (۱۴۰) الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (۱۴۱)

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۴۲) مُدْبِئِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۱۴۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۴۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۶۹

۱۳۷- کسانی که ایمان آوردند سپس کافر شدند، سپس ایمان آوردند سپس کافر شدند سپس بر کفر افزودند، در سنت خدا نبوده که آنها را بیامرزد و نه براهی هدایت کند

۱۳۸- مژده بده منافقان را که برای آنهاست عذابی دردناک.

۱۳۹- کسانی که کفار را به جای مؤمنان دوست می گیرند، آیا در نزد کفار عزت می جویند؟! عزت همه از آن خداست.

۱۴۰- بر شما در کتاب نازل کرده که چون شنیدید که آیات مورد انکار و مسخره قرار می گیرد، با آنها ننشینید تا در حدیث دیگری وارد شوند، شما آن وقت مثل آنها هستید، خدا همه منافقان و کفار را در جهنم جمع می کند.

۱۴۱- کسانی که درباره شما انتظار می کشند اگر برای شما فتوحی از خدا باشد گویند:

آیا با شما نبودیم؟ و اگر برای کافران بهره‌ای از پیروزی باشد گویند:

آیا بر شما غلبه نکردیم؟ آیا از مؤمنان منتان نکردیم؟ خدا میان شما روز قیامت داوری می کند و خدا هرگز برای کافران بر ضد مؤمنان راهی قرار نمی دهد.

۱۴۲- منافقان با خدا حيله می کنند، خدا با آنها حيله می کند و چون به نماز برخیزند کسل و سنگین برخیزند در مقابل مردم در نماز ریا و تظاهر می کنند، خدا را جز اندکی یاد نمی کنند.

۱۴۳- مردم هستند میان کفر و ایمان نه بسوی مؤمنان نه به سوی کفار، هر کس خدا گمراهش کند هرگز برای او راهی پیدا نمی کند.

۱۴۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید کفار را به جای مؤمنان دوست مگیرید آیا می خواهید برای خدا بر ضرر خودتان حجت آشکاری قرار دهید؟!

کلمه‌ها

عزة: توانایی، مقابل ذلت. «عز الرجل عزا: قوی بعد ذله».

یستهزی: هزء و استهزاء: مسخره کردن. «یستهزی» مسخره کرده می شود.

یخوضوا: خوض: داخل شدن در آب. بطور استعاره به معنی داخل شدن در هر امر است و اکثر موارد آن در قرآن داخل شدن در

کار مذموم است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷۰

یتربصون: ربص (بر وزن شرف) و تربص: انتظار کشیدن «یتربصون» انتظار می کشند.

نستحوذ: حوذ: به سرعت راندن و احاطه. استحواذ: تسلط و غلبه. که لازمه راندن است. أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ: آیا غلبه نکردیم بر شما؟

یخادعون: خدع: حيله کردن و فریب دادن «یخادعون» یعنی حيله می کنند آن در آیه بین الاثنین نیست مثل «سافرت. و عاقبت».

كسالی: كسل (بر وزن شرف) سستی در آنچه نباید در آن سستی کرد لذا مذموم است. كسل بفتح كاف و كسر سین و كسلان:

سست و بیحال، جمع آن کسالی است.

مذبذبین: تذبذب: حرکت. مذبذب (بصیغه مفعول) مردد بین کفر و ایمان آن وصف منافقین است.
سلطان: تسلط و دلیل.

شرحها

در این آیات روشن شده: آنان که مرتب چهره عوض می‌کنند، گاهی مؤمن و گاهی کافر می‌شوند مورد آموزش و هدایت خدا نخواهند بود، دیگر آنکه با کسانی که آیات خدا را مسخره می‌کنند و به حقائق بی‌اعتنا هستند نباید هم جلیس شد مگر آنکه گفتگوی دیگری پیش کشند، منافقان همیشه نان را به نرخ روز می‌خورند، از کفر و ایمان هر کدام قوی باشد به آن روی آورند، مؤمنان نباید کفار را بجای مسلمانان دوست بگیرند. چه مسائل آموزنده‌ای؟! ۱۳۷- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدادوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا.

مراد از ایمان و کفر در اینجا، انکار و قبول ظاهری است، آنها کسانی تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷۱

هستند که حق بر آنها ثابت شده ولی روی حرص یا حسد یا جاه طلبی گاهی صلاح را در آن می‌بینند که اظهار ایمان کنند و گاهی صلاح می‌بینند که حق را انکار کنند، پس ایمان و کفر در نظر آنها ملعبه است و گرنه چطور ممکن است که واقعیت بر کسی مرتب باز و بسته شود ولی این شدنی است که یقین بکند ولی روی عللی گاهی یقین را اظهار و گاهی کتمان کند. اینگونه اشخاص مثل قوم فرعون هستند که معجزات موسی را دیدند در باطن یقین کردند و در ظاهر انکار، وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا نَمَلٍ / ۱۴، اینگونه اشخاص که مصداق **ثُمَّ أزدادوا كُفْرًا** می‌باشند نه مورد آموزش قرار می‌گیرند و نه هدایت می‌شوند.
۱۳۸- بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

یعنی آنان منافقند، و منافقان را عذابی است دردناک.

۱۳۹- الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ.

وصف منافقان است که بجای مؤمنان، کفار دشمنان خدا را دوست و کارساز می‌گیرند و با آنها بند و بست دارند **أَيْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا**.

یعنی آیا اینها عزت و اعتبار را در پیش کفار می‌دانند که به آنها روی می‌آورند بعد در جواب می‌گویند که عزت همه‌اش پیش خداست باید به سوی خدا روی آورند.

۱۴۰- وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ.

مضمون آیه آن است که در مجلسی که عده‌ای آیات خدا و دین را مسخره و انکار می‌کنند نباید نشست بلکه باید به عنوان اعتراض آن جلسه را ترک کرد، این یک امر بـمعروف و نهی از منکر است و نیز شخص تحت تأثیر کلمات آنها قرار نمی‌گیرد **حَتَّى يَخُوضُوا حَاكِي** است که اگر سخن دیگری شروع کردند تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷۲

مانعی نیست که بر گردند، چون لازم است با آنها بوده و مکتب اسلام را تبلیغ کنند. **إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ** یعنی اگر خارج نشدید مانند آنها هستید ولی این در صورتی است که بآنها شریک عمل شود و یا به فعل آنها راضی گردد و گرنه در آیه ۶۹ سوره انعام که مکی است آمده **وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ** آن گاه نتیجه هم مثل بودن بدین صورت نقل شده است: **إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا** ظهورش آن است که مسخره کنندگان که منافقان و کفار هستند هر دو اهل آتش و شرکت کنندگان در مسخره نظیر آنها می‌شوند مضمون این آیه در سوره انعام آیه ۶۸ و ۶۹ نیز آمده است در مجمع البیان از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده: چون شنیدی مردی حق را انکار و تکذیب میکند و به اهل حق خرده می‌گیرد از نزد او برخیز و با او

نشین (۱).

۱۴۱- الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

این آیه وصف منافقان است که نان را به نرخ روز می‌خورند و منتظر هستند تا به بیند غلبه با کدام طرف است اگر غلبه با مسلمانان باشد می‌گویند:

ما با شما بودیم در غنیمت و در افتخار پیروزی شریک شمایم و اگر غلبه با کفار باشد به آنها می‌گویید: آیا بشما در نظر دادن غالب نشدیم آیا ما نبودیم که نگذاشتیم ایمان بیاورید (۲) پس سهم ما را هم بدهید یا بر شما منت داریم و باید پیش شما مقرب باشیم فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا «بینکم» خطاب است بر مؤمنان وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ ... ظاهراً راجع به قیامت

(۱)

عن علی بن موسی الرضا علیه السلام فی تفسیر هذه الایة قال: اذا سمعت الرجل يجحد الحق و يكذب به و يقع فی اهله فقم من عنده و لا تقاعده.

(۲) لفظ «نمنعکم» بیان أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ است یعنی «الم نغلب علیکم و الم نمنعکم عن الاتصال بالمؤمنین».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷۳

است یعنی خدا روز قیامت میان شما داوری می‌کند و هرگز در آن داوری برای کفار راهی بر علیه مؤمنان قرار نمی‌دهد و داوری خدا به نفع مؤمنان خواهد بود.

۱۴۲- إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ

وصف دوّم منافقین است در «کلمه‌ها» گفته شد که مخادعه در اینجا بین الاثنین نیست وَ هُوَ خَادِعُهُمْ

نتیجه خدعه و مکر آنهاست، خدعه آنها ابتدایی و قبیح است و خدعه خدا مجازات است و قبیح نیست نظیر وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ آل عمران / ۵۳ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

منظور نماز خواندنشان در میان مردم است آن هم برای ریا و گرنه در خلوت نماز نمی‌خوانند، شاید ذکر قلیل هم ریایی باشد ممکن است این قسمت بیان باشد برای يُخَادِعُونَ اللَّهَ

۱۴۳- مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ.

«ذلک» اشاره است به ایمان و کفر «هؤلاء» در اول اشاره است بمؤمنان و در ثانی به کفار این وصف سوم از اوصاف منافقین است یعنی آنها میان ایمان و کفر مردّد هستند نه بطرف مؤمنان رو می‌کنند که مؤمن باشند و نه به سوی کفار، که کافر محض باشند وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا علت مردد بودن است.

۱۴۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا.

مؤمن می‌خواهد همه مؤمن باشند، کافر می‌خواهد همه کافر باشند بنا بر این مؤمن اگر بجای هم حزب خود، کفار را مورد اعتماد قرار دهد و با آنها بند و بست داشته باشد، به حزب خود خیانت کرده و حجت خدا درباره عذاب و ذلت او تمام است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷۴

لا- تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ: اکنون که این سطور را می‌نویسم، انور- سادات رئیس جمهوری مصر مسلمانان عرب و عجم را رها کرده، به امریکا و اسرائیل پیوسته و با آنها بند و بست و تبادل نظر دارد، باسلام و مسلمانان خیانت کرده و بجای مسلمانان کفار را اولیاء گرفته است و بسیاری از پادشاهان و رؤساء جمهوری اسلامی نوکر جان- نثار امریکا و انگلیس و روس می‌باشند، با آنها بر علیه اسلام و مسلمین تبانی کرده و می‌کنند، جهانخواران را به جان و مال مردم مسلط کرده‌اند، اکنون که این سطور را می‌نویسم ماه محرم از سال ۱۴۰۰ قمری است، انقلاب اسلامی پیروز گشته و منافقان در دویدن به سوی مؤمنان و کفار بیداد می‌کنند، قرآن در هر حال زنده و همیشه چراغ راه ماست، باید این منافقان را کوبید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷۵

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۵ تا ۱۴۹]

اشاره

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶) مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (۱۴۷) لا- يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (۱۴۸) إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُغْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا (۱۴۹)

۱۴۵- حقا که منافقان در پائین‌ترین طبقه آتشند و هرگز برای آنان یاور و حامی پیدا نمی‌کنی.

۱۴۶- مگر آنان که توبه کرده و خود را اصلاح نموده و به خدا چنگ زده و عبادت خود را برای خدا خالص کرده‌اند آنها با مؤمنانند، خدا بزودی به مؤمنان پاداش بزرگ خواهد داد.

۱۴۷- اگر شکر نعمت کردید و ایمان آوردید خدا با معذب کردن شما می‌خواهد چه بکند؟ با آنکه خدا پاداش دهنده و دانا به اعمال است.

۱۴۸- خدا آشکار کردن بدی را دوست نمی‌دارد مگر آن کس که مظلوم شده است، و خدا شنوا و داناست.

۱۴۹- اگر خوب را آشکار کنید یا پنهان دارید یا از بدی عفو کنید خدا بسیار عفو کننده و توانا است.

کلمه‌ها

درک: (بر وزن عقل و شرف) طبقه. آن را به اعتبار صعود، درج گویند و به اعتبار نزول درک، جمع آن ادراک و دروک است

الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ یعنی طبقه پائین‌تر. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷۶

اسفل: سفلی: پائینی و پستی. سافل: پائین. اسفل: پائین‌تر.

اعتصموا: عصم (بر وزن عقل): نگاه داشتن. اعتصام: چنگ زدن.

اخلصوا: خلوص: صاف شدن. اخلاص: خالص و صاف کردن «اخلاص دین» پاک کردن آن است از شرک و ریا و غیره و خالص و مخصوص کردن برای خدا.

شاکرا: شکر: ثنا گویی در مقابل نعمت. با قلب و زبان و عمل مصداق پیدا می‌کند، آن در واقع واکنش خوبی است در مقابل عمل خوب، آن در خدا به معنی پاداش دادن است.

جهر: آشکار شدن و آشکار کردن، آن در آیه به معنی دوم است.

تبدوا: بدو: آشکار شدن. ابداء: آشکار کردن «ان تبدوا» اگر آشکار کنید.

عفو: بسیار عفو کننده. صیغه مبالغه عافی است.

شرحها

در آیه گذشته روشن شد: آنان که به جای مؤمنان کفار را دوست و حامی خود گیرند منافق هستند در این آیات آمده: جایگاه منافق پائین ترین طبقه آتش است، ولی در صورت برگشت و اصلاح، توبه آنها پذیرفته است، و نیز بیان شده که خدا با مردم غرض بدی ندارد این مردم هستند که خود را مستوجب عذاب می کنند، خدا خوش ندارد بدیها افشاگری شود مگر آنکه کسی را مظلوم کرده باشند و نیز روشن شده که گذشت از گناه دیگران و آشکار کردن خوبی سبب آمرزش گناهان است. آیات شریفه از لحاظ بینش و سازندگی در خور اهمیت است.

۱۴۵- إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷۷

منافق پلی است میان مؤمنان و کفار، کفار بوسیله منافقان در مؤمنان نفوذ کرده و دنیا و آخرت را بر باد می دهند، کفار جهانخوار و فرهنگ خوار و دین خوار بوسیله سرسپردگان منافق، ممالک اسلامی را تهدید می کنند.

پس منافق خطرناکتر از کافر است، لا- جرم جایگاهش پائین ترین طبقه آتش است و لَنْ تَجِدَ حاکی است که شفاعت آنها را شامل نخواهد شد، و نیز معلوم می شود که آتش دارای طبقاتی است.

۱۴۶- إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ.

در دین خدا بن بست وجود ندارد، اگر منافق توبه کند، اعمال گذشته را اصلاح کند و به دین خدا چنگ زند و از آن پیروی کند و عبادت کند و عبادت خود را از شرک خالص گرداند، در ردیف مؤمنان آمده و لایق پاداش مؤمنان می شود، جمع شدن این اوضاع به منزله زدوده شدن نفاق می باشد و سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا.

۱۴۷- مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ.

یعنی نگوئید که خدا با ما دشمنی می ورزد خدا می خواهد با عذاب کردن شما چه بکند و چه نیازی به عذاب شما دارد، این کفران و عدم ایمان شماسست که شما را مستحق عذاب می کند و كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا حال آنکه خدا پاداش دهنده و دانا به اعمال است نه تنها عذابتان نمی کند بلکه پاداش هم می دهد. اگر بعد از ایمان به خدا، نعمتهای خدا را در راههای مثبت مصرف کنیم از عذاب نجات خواهیم یافت.

۱۴۸- لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ.

کلمه مِنَ الْقَوْلِ بیان «جهر» و «الا» به معنی «لکن» است یعنی خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷۸

خوش ندارد انسان، بدی را افشا کند لکن کسی که مظلوم شده مانعی نیست در باره ظالم افشاگری نماید و كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا خدا شنوا و داناست. می داند افشاگری بحق است یا باطل. مظلوم می تواند ظالم را رسوا کند.

۱۴۹- إِنْ تُبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُخَفُّوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا.

«خیرا» ظاهرا شامل است بخیری که خود کرده یا دیگران در حق او کرده اند، نظیر این آیه است: إِنْ تُبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ جَمَلَةٌ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ در مقابل جواز افشاگری است یعنی اگر عفو کنید و آبرویش را نبرید مصداق عفو با قدرت و متصف به صفت خدایی شده‌اید که یکی از اوصاف خدا عفو با قدرت است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۷۹

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۰ تا ۱۵۲]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۵۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۵۲)

۱۵۰- کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و می‌گویند به بعضی ایمان می‌آوریم و به بعضی کافر می‌شویم و می‌خواهند میان ایمان به خدا و پیامبران راه دیگری بگیرند.

۱۵۱- آنها کافر حقیقی هستند، ما برای کافران عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده‌ایم.

۱۵۲- کسانی که به خدا و پیامبران او ایمان آورده و میان هیچ یک از آنها فرقی نگذاشته‌اند خدا به زودی پاداش آنها را می‌دهد، خدا آمرزنده و مهربان است.

کلمه‌ها

یفرقوا: جدا کردن، همچنین است تفریق. جدایی انداختن بین خدا و پیامبران آن است که به بعضی از پیامبران ایمان بیاورند و به بعضی نه. وَلَمْ يُفَرِّقُوا یعنی جدا نکردند.

اعتدنا: عتاد: آماده شدن. اعتاد: آماده کردن «اعتدنا» آماده کرده‌ایم.

شرحها

در آیه ۱۳۶ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ ... معلوم شد که ایمان به خدا مستلزم ایمان به همه حقائق و انبیاء است، در اینجا از آیه ۱۵۳ تا آخر سوره مقداری از مظالم و معاصی اهل کتاب اعم از یهود و نصاری بیان گردیده، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸۰ آیات سه گانه فوق به حکم مقدمه بر آنهاست و روشن می‌کنند آنها که به همه پیامبران و خدا ایمان می‌آورند در راه حق هستند ولی آنها که میان پیامبران فرق گذاشته به بعضی ایمان می‌آورند و به بعضی نه، کافر حقیقی می‌باشند.

۱۵۰- إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.

اینها کسانی از اهل کتاب می‌باشند که حقیقت بر آنها روشن شده و مصداق يَعْرِفُونَهُ کَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ- یَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ می‌باشند «۱» ولی از روی لجاجت حاضر بتسلیم نیستند نه اینکه واقعا نمی‌توانند حق را از باطل تشخیص بدهند، این آیه نشان می‌دهد که مجاهدین خلق و هر گروه التقاطی دیگر کافر حقیقی هستند که مصداق نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ هستند. ۱۵۱- أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا.

وعده عذاب خوار کننده‌ایست نسبت به چنین اشخاص و نیز آنها کافر حقیقی می‌باشند.

۱۵۲- وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

لفظ «غفور» نشان می‌دهد که این ایمان از یکی اسباب آمرزش است.

نکته‌ها

وَلَمْ يُفَرِّقُوا: دین از لحاظ اصول یکی است، پیامبران جز خدا و معاد و عمل صالح چیزی نگفته‌اند مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلِي از لحاظ فروع نسبت بازمه و استعداد بشری،

(۱) - سوره بقره / ۱۴۶ - اعراف / ۱۵۷.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸۱

احکام دین بطور تکامل تغییر کرده است، این ودیعه الهی از آدم شروع شده و در سال دهم از هجرت پیامبر اسلام با پیام الیوم أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ کامل شده است، ایمان واقعی آنست که به همه جنبه‌ها و ابعاد دین و پیامبران ایمان آورد و گرنه شخص، کافر خواهد بود مگر آنکه مستضعف بوده و راهی بایمان نداشته باشد:

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸۲

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۳ تا ۱۶۱]

اشاره

يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۵۳) وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۱۵۴) فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفِّرْهُمْ بآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵۵) وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (۱۵۶) وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (۱۵۷)

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۵۸) وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا (۱۵۹) فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (۱۶۰) وَأَخَذْنَاهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸۳

۱۵۳- اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتابی (تمام) بر آنها نازل کنی، از موسی بزرگتر از آن را خواستند، گفتند: خدا را آشکارا بما بنمایان، صاعقه در اثر ظلمشان آنها را گرفت، آن گاه پس از آمدن معجزات گوساله پرستی کردند، از این گناه عفو کردیم و به موسی تسلط آشکار دادیم.

۱۵۴- به علت میثاقشان کوه را بالای آنها بردیم و به آنها گفتیم از دروازه شهر سجده‌کنان وارد شوید، و گفتیم در مورد شنبه تجاوز نکنید و از آنها پیمان محکمی گرفتیم.

۱۵۵- به علت نقض پیمان و کفر بآیات خدا و ناحق کشتن پیامبران (ملعون شدند) و اینکه می‌گفتند دلهای ما در غلاف است (چنین نیست) بلکه خدا بسزای کفرشان بر دل آنها مهر نهاده در نتیجه جز اندکی ایمان نمی‌آورند.

۱۵۶- و به علت کافر شدن و اینکه به مریم دروغی بزرگ گفتند (ملعون شدند).

۱۵۷- و به علت این گفتارشان که ما عیسی پسر مریم را کشتیم که رسول خدا بود اما او را نکشتند و بر دار نزدند ولی بر آنها مشبه

شد و آنها که درباره قتل او اختلاف کردند از آن در شک هستند و در آن علمی جز پیروی گمان ندارند و او را به یقین نکشتند.
 ۱۵۸- بلکه خدا او را بسوی خویش بالا برد، خدا عزیز و حکیم است.
 ۱۵۹- هیچکس از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به عیسی ایمان می‌آورد و روز قیامت بر آنها گواه خواهد بود.
 ۱۶۰- به علت ظلمی که از یهود واقع شد پاکیزه‌های حلال شده را بر آنها حرام کردیم و به علت بسیار باز داشتن مردم از راه خدا.
 ۱۶۱- و بجهت ربا گرفتن با آنکه از آن نهی شده بودند و بجهت خوردن اموال مردم به باطل، و برای کافران یهود عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم.
 تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸۴

کلمه‌ها

ارنا: یعنی: بنمایان بما. رأی: دیدن. ارائه: نمایاندن و نشان دادن.
 جهره: جهر: آشکار شدن و آشکار کردن. جهره: آشکار.
 صاعقه: آتشی که از ابر جدا شود. صعق: شدت صدای رعد. صاعقه: صیحه شدید.
 عجل: (بر وزن جسر) گوساله. به علت آنکه به عجله بزرگ شده به صورت گاو در می‌آید.
 طور: کوه: بقولی اسم کوهی است که در آن به موسی علیه السلام وحی آمد.
 سجدا: ساجد: سجده کننده. جمع آن سجد است.
 سبت: سبت: قطع. «سبت الشیء: قطعه» سبت یهود روز شنبه است که عمل روزانه برای استراحت قطع می‌شود.
 غلف: اغلف: غلافدار. جمع آن غلف (بر وزن قفل) است.
 بهتان: دروغی که طرف را مات و مبهوت می‌کند. (دروغی که بشخصی نسبت داده شود).
 صلبوه: صلب: دارزدن. «ما صلبوه» عیسی را بدار نکشیدند.
 شبه: شبه: (بر وزن شرف و علم) مثل و نظیر. شبهه آنست که دو چیز در اثر هم مثل بودن تشخیص داده نشود «شبه لهم» یعنی کار آنها مشتبه گردید.
 صد: صد و صدود گاهی به معنای اعراض و گاهی به معنای منع آید، منظور از آن در آیه معنای دوّم است.
 تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸۵

شرحها

در این آیات تعدادی از لجاجتها، بهانه گیریها، عهد شکنی‌ها و خلافکاریهای یهود نقل و بررسی شده است. یهودی که مصداق
 نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ بودند.
 ۱۵۳- يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ.
 سوره نساء در مدینه نازل شد، تا آن موقع بسیاری از قرآن نازل شده بود، معلوم است که یهود نزول تدریجی قرآن را بهانه گرفته و
 می‌گفتند: باید یک کتاب تمام در یک دفعه بما نازل کنی. اتفاقا مشرکان نیز چنین بهانه‌ای آورده و می‌گفتند: أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَ
 لَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ اسرى/ ۹۳، ولی مسئله طبیعی آن بود که قرآن بتدریج نازل شود تا رشته وحی مادامی
 که رسول خدا زنده بود قطع نگردد و آن حضرت پیوسته در ارتباط با خدا باشد چنان که فرموده: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ

الْقُرْآنَ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً فَرَقَانَ / ۳۲ در آیه ۱۶۷ نیز که خواهد آمد جواب این بهانه داده شده است. و نیز قرآن بنا با احتیاج روز نازل می‌شد، می‌بایست بتدریج در وقت مقتضی نازل شود. فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ این جریان در سوره بقره گذشت و در سوره اعراف خواهد آمد، یعنی ای پیامبر از این بهانه ناراحت نباش از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا بما بنمایان ولی در اثر این جسارت صاعقه یا صیحه آسمانی آنها را فرا گرفت.

ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا.

جریان گوساله در بقره آیه ۵۰ گذشت و در اعراف / ۱۴۷ و طه / ۸۸ خواهد تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸۶ آمد، مراد از «بینات» معجزات موسی و نجاتشان از فرعونیان و یاریهای خدا نسبت به آنها بود که همه دلیل بود نمی‌بایست بگوساله پرستش کنند، منظور از «عفونا» پذیرش توبه آنها و از تسلط آشکار، تسلط موسی بود که وادار توبه و کشتار مرتدان کرد و سامری را تبعید نمود و وضع گذشته را باز گرداند.

۱۵۴- وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا.

چهارمین قسمت از خلفاکیهای یهود است و به سه قضیه در این آیه اشاره شد که هر سه در سوره بقره گذشته است بآیات ۵۷، ۶۳، ۶۵ بقره رجوع کنید.

قضیه دوم و سوم در سوره اعراف نیز آمده است، مراد از «میشاق» ظاهراً همان است که در بقره آمده و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ و از میثاق غلیظ شاید و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ ... باشد (بقره / ۸۴).

۱۵۵- فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكَفَرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا.

لفظ فِيمَا نَقَضَهُمْ ظاهراً متعلق است بجواب محذوف یعنی: پس به علت نقض میثاق و کفر و ... آن همه گرفتاری و بدبختیهای بزرگ بانان روی آورد.

«حزمن» در آیه ۱۶۰، بآیاتِ اللَّهِ معجزات موسی و دستوره‌های اوست، بَغَيْرِ حَقٍّ قید توضیحی است و یا مراد آنست که از روی عمد می‌کشتند نه از روی اشتباه. قُلُوبُنَا غُلْفٌ راجع به اسلام می‌گفتند: دل‌های ما از فهمیدن اسلام در غلاف است، قدرت فهم اسلام و ایمان آوردن را نداریم و لذا معذوریم، در جواب فرموده: اینطور نیست بلکه آنها دانسته حق را انکار کرده‌اند لذا خدا بدلهایشان مهرزده به فکر ایمان آوردن نیستند. نه اینکه مسلوب الاختیار باشند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸۷

علی هذا فقط گروه کمی از آنها ایمان می‌آورند.

۱۵۶- وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا.

مراد از بهتان عظیم آنست که: گفتند مریم عیسی را از زنا بوجود آورده است، مراد از کفر همین بهتان است، شاید کفر بودن آن بدانجهت است که عیسی در گهواره سخن گفت باز اهمیّت ندادند. از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: رضایت مردم را جلب نتوان کرد و زبانهای آنها را ضبط نتوان نمود آیا به مریم دختر عمران نگفتند که از مردی بنام یوسف نجار به عیسی حامله شده است «۱»؟

۱۵۷- وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ.

لفظ رَسُولَ اللَّهِ وصف عیسی است و از کلام یهود نیست، بلکه سخن خداست، از آیه شریفه معلوم می‌شود که یهود در این سخن که می‌گفتند: ما عیسی را کشتیم، مدرک صحیحی نداشتند و در این گفته که کشتن عیسی را روا دانسته و بر آن می‌بالیدند مقصر هستند ولی حقیقت این است که کار بر آنها مشتبه شده و گرنه عیسی نه بدست آنها کشته شده و نه بصلیب آمده است چنان که در

«نکته‌ها» خواهیم گفت. وَإِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا مراد از «الذین» نصاری و پیروان عیسی هستند ضمیر «فیه-منه» به قتل و صلب راجع است معلوم می‌شود که نصاری درباره قتل و صلب اختلاف کرده‌اند و عده‌ای گفته‌اند: عیسی بدون صلب و قتل به آسمان رفته یا از دست آنها رها شده است چنان که از انجیل برنابا و غیره معلوم می‌شود یعنی: نصاری نیز در شک می‌باشند و فقط از ظن پیروی می‌کنند و از یهود شنیده‌اند در آخر

(۱)

فی المجالس عن الصادق علیه السلام ان رضا الناس لا يملكك و السنتم لا تضبط الم ينسوا مریم بنت عمران الی انها حملت بعیسی من رجل نجار اسمه یوسف»

. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸۸

آمده: یهود او را بطور یقین نکشته بلکه ظن بکشتن او برده‌اند.

۱۵۸- بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.

در این باره ذیل آیه ۵۵ از سوره آل عمران توضیح داده شد و در قاموس قرآن ذیل لغت عیسی مفصلاً بحث شده است، با در نظر گرفتن: يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ قُمْ وَارْفُكْ إِلَيَّ وَاطَّهَّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بقره/ ۵۵، آیه رَفَعَهُ اللَّهُ در زنده به آسمان رفتن او صریح نیست بلکه دلالت بر یک نوع نجات از میان کفار دارد لفظ عزیز و حکیم نیز بیشتر از این نمی‌فهماند.

۱۵۹- وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا.

به نظرم ضمیر «به» راجع است به عیسی و ضمیر «موت» بفرده اهل کتاب که از و این مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فهمیده می‌شود. یعنی هر یک از اهل کتاب پیش از مرگ «در هنگام مرگ» به عیسی ایمان می‌آورد و یقین می‌کند که او فقط یک پیغمبر بود نه خدا یا پسر خدا یا یکی از سه خدا یا زائیده از زنا، و آن در وقت معاینه مرگ و مکشوف شدن حقائق است، روایات زیادی داریم که مردگان در آن موقع رسول خدا و ائمه علیهم السلام را می‌بینند. و عیسی روز قیامت بر اعمال بد امت خود شاهد خواهد بود «۱» این معنی که گفته شد مطابق روایتی است در تفسیر صافی، میزان نیز آن را پذیرفته، ظاهراً المنار نیز آن را اختیار نموده است.

اگر هر دو ضمیر راجع به عیسی باشد نتیجه‌اش آنست که عیسی هنوز نمرده در روایات هست که پشت سر امام زمان علیه السلام نماز خواهد خواند، آن وقت مراد از اهل کتاب که به او ایمان خواهند آورد همانها هستند که در آن زمان خواهند

(۱) رجوع شود به آیه ۴۱ از همین سوره «نکته‌ها» ذیل شهادت بر اعمال. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۸۹

بود ولی این معنی با آیه تطبیق نمی‌شود چون ظهور آن در همه اهل کتاب است.

۱۶۰- فَيُظَلَّمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا.

در این آیه و آیه بعدی چهار علت برای تحریم طیبات ذکر شده: ظلم، صد، اخذ ربا و اکل مال به باطل. در آیه دیگر بجای این چهار چیز لفظ «بغی» آمده:

ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِبَغْيِهِمْ انعام/ ۱۴۶ در آیات گذشته پس از شمردن عده‌ای از مظالمی که در عصر موسی و بعد از موسی اتفاق افتاده در این آیه نتیجه گرفته و می‌گوید: بواسطه بعضی از همین خلافها بود که در عصر موسی حلال‌ها را بر آنها حرام کردیم، منظور از «طیبات» آنهایی است که در: وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا انعام/ ۱۴۶ آمده است.

۱۶۱- وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. علت سؤم و چهارم تحریم طیبات است «اعتدنا» راجع بعذاب آخرت است لکن در مورد کافران آنها.

نکته‌ها

ماجرای صلیب:

قرآن مجید یهود را مقصر می‌داند از اینکه: می‌گفتند ما عیسی را کشتیم و از این سخن بر خود می‌بالیدند، می‌گویند: ولی حقیقت آنست که یهود عیسی را نکشتند و مصلوب نکردند بلکه کار بر آنها مشتبه شد، آن گاه می‌گوید: نصاری نیز در مصلوب شدن عیسی از گمان پیروی می‌کنند.

از این معلوم می‌شود که واقعه‌ای پیش آمده و بجای عیسی علیه السلام کس دیگری کشته تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۹۰ شده ولی یهود چنان دانسته‌اند که عیسی را کشته‌اند، نصاری نیز که در جریان نبوده‌اند این سخن را از یهود دریافت کرده بدان یقین نموده‌اند، عجیب است که بعد از گذشتن حدود بیست قرن هنوز یهود و نصاری در این اشتباه مانده‌اند، ما اینک از جزوه بسیار پر ارج «قهرمان صلیب» نوشته جناب میر ابو الفتح دعوتی مطالبی در این باره نقل می‌کنیم تا حقیقت مکشوف گردد.

۱- در نزدیکی اورشلیم ولایتی است بنام جلیل در این ولایت دهکده‌ای است بنام ناصره، عیسی علیه السلام در این دهکده زندگی می‌کند، او پس از آنکه بزرگ شد در کنار رود اردن از یحیی پیامبر غسل تعمید می‌گیرد (بنا بگفته اناجیل) آن گاه از طرف خدا به پیامبری مبعوث شده و بهدایت خلق می‌پردازد حدود سه یا چهار سال در قوم خود درنگ می‌کند، سخنان حکمت آمیز و معجزاتش مردم را بسوی او جلب می‌کند.

۲- شهر اورشلیم مرکز علم و تجارت بود، کاهنان یهود در این شهر گرد آمده خود را نگهبانان تورات موسی و احکام خداوند می‌دانسته و تورات را بدلخواه خود ترجمه و تفسیر می‌کردند و آنچه دلشان می‌خواست به تورات نسبت داده و بچپاول مردم مشغول بودند، (قرآن مجید درباره آنها افشاگری کرده و می‌گوید:

إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصِفُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تَوْبَةً / ۳۴ بسیاری از کاهنان یهود نزد عیسی علیه السلام می‌آیند و بر او اشکالاتی می‌گیرند و چون جواب‌های محکم می‌شنوند باز می‌گردند و بدیگر عالمان اعلام خطر می‌کنند که چه نشسته‌اید باید بفکر چاره باشید.

۳- شهرت عیسی همه جا را فرا می‌گیرد، مردم بی‌آنکه عیسی را دیده و شناخته باشند از بعثت و تبلیغ او با خبر می‌شوند، شهر اورشلیم نیز از ذکر نام او پر می‌شود بی‌آنکه او را دیده باشند، عیسی در عید فصح با شاگردان خود بقصد زیارت وارد اورشلیم می‌شود و احیاناً برای مردم سخنانی می‌گوید و مورد احترام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۹۱

واقع می‌شود. در همین هنگام کاهنان یهود از ورود او با خبر شده تصمیم می‌گیرند که او را گرفتار نمایند، عیسی از تصمیم آنها آگاه شده در یکی از باغهای بیرون شهر پنهان می‌شود، مدت یک یا دو روز با شاگردان خود در آن باغ موسوم به جتسیمانی می‌ماند.

۴- کاهنان یهود جارچیان فرستاده در همه جا اعلام می‌کنند: هر کس جای عیسی را نشان دهد تعداد سی پاره زر جایزه دریافت خواهد داشت یکی از شاگردان عیسی بنام «یهودا اسخر یوطی» بآرزوی جایزه راه خیانت پیش گرفته جایگاه عیسی را به بزرگ کاهنان محرمانه نشان می‌دهد، عالمان یهود پیش «پیلطس» حاکم رومی شهر اورشلیم می‌روند و از او می‌خواهند که عیسی را

دستگیر کند، پیلطس که آوازه عیسی را شنیده بود نمی‌خواست دست اندر کار قتل او شود لکن یهودان رشوه داده و در دستگیری عیسی اصرار می‌ورزند. پیلطس قبول می‌کند که عده‌ای سرباز فرستاده عیسی را دستگیر کنند.

۵- از طرف دیگر عیسی بشاگردان خود می‌گوید تا شمشیرها را آماده کنند و شب بیدار بمانند تا بلکه خطر از آنان دفع شود لکن شاگردان سستی کرده بخواب می‌روند، عیسی علیه السلام از آنها دلتنگ شده در گوشه‌ای دور از آنها به راز و نیاز می‌پردازد، آن موقع که شبانه سربازان و یهودان از دیوار باغ برای گرفتن عیسی سرازیر شدند بسیار طبیعی بود که عیسی از تاریکی شب استفاده کرده و از باغ خارج شود چون کسی او را نمی‌شناخت و همین طور هم شد.

۶- نه سربازان رومی عیسی را می‌شناسند و نه او باش یهود که با آنها وارد باغ می‌شوند یهودان خود حاضر می‌شوند که با آنها به باغ رفته، عیسی را بآنها نشان بدهد، همه وارد باغ می‌شوند، یهودا در باغ می‌گردد تا در میان شاگردان وحشت زده عیسی که این سو و آن سو می‌گریختند عیسی را بآنها نشان بدهد، از قضا یهودا خود به عیسی شبیه بود، در آن هنگام جوانی از یهود که عیسی را تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۴۹۲

در حال سخنرانی در اورشلیم دیده بود نظرش به یهودا افتاده تصور می‌کند که او عیسی است، گریبان او را گرفته و فریاد می‌کشد: عیسی را گرفتم، سربازان و او باش یهود بی‌آنکه بدانند او عیسی نیست زیر ضربات مشت و لگد او را بی‌اختیار می‌کنند، یهودا هر چه فریاد کشید من عیسی نیستم کسی بفریاد او گوش نداد زیرا که عیسی را نمی‌شناختند تا بدانند او عیسی نیست مگر در آن موقع و شب هنگام کسی بحرف متهم گوش می‌دهد، بدین طریق عیسی علیه السلام که بیدار بود باسانی از باغ بیرون رفت و یهودا بجای عیسی گرفتار شد.

۷- یهودا را اول بخانه «قیافا» عالم بزرگ یهود می‌آوردند، او از ترس اینکه پیروان عیسی ریخته و او را بگیرند، او را بخانه پیلطس می‌فرستد پیلطس از اینکه عیسی را دیده خوشحال می‌شود که با او سخن خواهد گفت ولی او هر چه سؤال می‌کند متهم ابدا جوابی نمی‌دهد و سخن نمی‌گوید، پیلطس تعجب می‌کند، صبح که «قیافا» با چند کاهن بخانه پیلطس آمده بود می‌بینند که متهم سخن نمی‌گوید تا جایی که قیافا جلو آمده می‌گوید: تو را بخدای حیّ قسم می‌دهیم بما بگو آیا تو عیسی مسیح هستی؟ متهم می‌گوید: تو می‌گویی که هستم. باز ساکت می‌شود، پیلطس رو به یهودیان کرده می‌گوید: من در این شخص تقصیری نمی‌بینم بگذارید آزادش کنم یهود فریاد کرده می‌گویند او را بکش خونش بگردن ما. و وعده رشوه می‌دهند، پیلطس حکم اعدام او را صادر می‌کند.

۸- لشگریان متهم را بدیوانخانه می‌برند و به سفارش یهودان شکنجه‌های سخت می‌دهند، آن گاه او را بکوه «جلجته» برده و بر چوبه‌دار می‌آویزند، مردی بنام یوسف در خواست می‌کند که جسد وی را در باغ خود در قبری از سنگ دفن کند. دو نفر جوان از آشنایان عیسی جسد یهودا را بعنوان آنکه جسد عیسی است بیرون آورده و در محل دیگری دفن می‌کنند.

۹- عصر همان روز دو نفر از دوستان عیسی از اورشلیم به دهکده‌ای بنام تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۲، ص: ۴۹۳
«عمواس» می‌روند، عیسی را در راه دهکده می‌بینند با خوشحالی دوان دوان پیش شاگردان آمده این خبر را اعلام می‌کنند عیسی بمیان شاگردان آمده و همه پنهانی، به «جلیل» می‌روند.

۱۰- از اینطرف اقوام عیسی پس از شنیدن مصلوب شدن او بزیارت قبرش می‌آیند ولی می‌بینند سنگ از روی قبر برداشته شده و جسد در آن نیست.

۱۱- بدین طریق یهودا بجای عیسی بدار می‌رود، عیسی باسانی از باغ خارج شده راه عمواس را در پیش می‌گیرد، مسئله برخاستن عیسی از قبر آن بوده که اقوامش قبر او را خالی یافته و شاگردانش او را زنده دیده‌اند پس لا بد بعد از مردن زنده شده و باسمان رفته است.

یهودیان بجای عیسی یهودا را کشتند نه یهود او را می‌شناختند و نه سربازان رومی ولی چنان پنداشتند که عیسی را کشته‌اند و ما قَتَلُوهُ وَ مَا صَيَّرْتُوهُ وَ لَكِنْ شُبَّهَ لَهُمْ نَصَارَى دَرِ اِيْنِ كَارِ بِي خَبْرَتَر بُوْدُنْد وَ فِقْطْ اَز يَهُودِ شَنِيدَنْد كِه عَيْسَى رَا بَدَار زده‌اند وَ اِنَّ الدِّينَ اِخْتَلَفُوْا فِيْهِ لَفِي شَكِّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِه مِنْ عِلْمٍ ... اِيْنِ اسْتِ اَنْجِهْ اَز كِتَابِ «قَهْرْمَانِ صَلِيْبِ» اِقْتَبَاسِ شُد.

پیدایش تثلیث:

یهودیان سالیان دراز بود که در شهرهای روم می‌زیستند، آنان خود را پست و زبون و رومیان را برتر و والاتر می‌پنداشتند، طبیعی است که رسوم و افکار ملت غالب در ملت مغلوب اثر می‌گذارد، گرچه تورات هر گونه بت پرستی را مردود می‌شمرد لکن یهودان از دل و جان شیفته آداب رومیان مشرک بودند و به بت پرستی آنها روی آوردند.

معبد بزرگ آتن پر از بتها و خدایان دروغین بود در معبد زائوس سه بت بزرگ مشاهده می‌شد اول: زائوس پدر خدایان. دوم: سارپدون یگانه پسر زائوس. سوم: آپولون، خدای واسطه میان پدر و پسر. رومیان عقیده داشتند که زائوس پسرش سارپدون را بزمین فرستاده تا در میان مردم ساکن شود، فرقه تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴۹۴

اشاره سارپدون (یگانه پسر) را اسیر می‌کنند و می‌کشند، زائوس آپولون را می‌فرستد که سارپدون را در حیات جاودان جای دهد تا این قتل موجب آموزش گناه رومیان شود. پس زائوس، سارپدون و آپولون سه اصل بت پرستی رومیان است.

مسئله تثلیث «اب»، «ابن» و «روح القدس» سه اقنوم انجیلی بر اساس سه خدای رومی از تقلید برومیان آغاز گردید و اعتقاد به خدا یعنی خدا و عیسی و روح القدس که پیش مریم آمده و مریم حامله شده بود، میان نصاری رواج پیدا کرد.

قهرمان این آمیزش پولس بود، او مردی یهودی بود و زبان و آداب و آئین رومیان را می‌دانست، او گفت: خوابی دیده و در اثر آن مسیحی شده است او فکر کرد اگر خدا را بجای زائوس، عیسی را بجای سارپدون که برای مردم رنج کشید تا سبب آموزش آنها باشد و روح القدس را بجای آپولون بگذارد، نصاری آن را قبول خواهند کرد و رومیان آن را خواهند پذیرفت لذا اندیشه انقلابی و نوین خود را اعلام و تبلیغ کرد، کلیسا و نصاری آن را پذیرفتند تثلیث بوجود آمد، شرک جای توحید را گرفت (از کتاب قهرمان صلیب اقتباس شد).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۲، ص: ۴۹۵

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۹]

اشاره

لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۶۲) إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۱۶۳) وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (۱۶۴) رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۶۵) لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۱۶۶) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۶۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (۱۶۸) إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۶۹)

- ۱۶۲- لکن دانشمندان ثابت در علم و مؤمنین آنها بآنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان می آورند، که بنماز گزاران و زکات دهندگان و مؤمنان به خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۹۶
- و روز جزا هستند، آنها را بزودی پاداش بزرگی خواهیم داد.
- ۱۶۳- ما بتو وحی کردیم چنان که بنوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم و نیز وحی کردیم به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، نوادگان، عیسی، ایوب، یونس، هارون، سلیمان و بداود زبور دادیم. و نیز وحی کردیم.
- ۱۶۴- به پیغمبرانی که از پیش بر تو حکایت کرده ایم و پیغمبرانی که بر تو حکایت نکرده ایم و خدا با موسی سخن گفت بطور مخصوص.
- ۱۶۵- پیغمبرانی بودند، بشارت دهنده و انذار کننده تا مردم پس از آمدن آنها بر ضد خدا دلیلی نداشته باشند، خدا توانا و حکمت کردار است.
- ۱۶۶- اما خدا گواهی می دهد بآنچه بر تو نازل کرده، و آن را با علم خودش نازل کرده، فرشتگان نیز گواهی می دهند و گواه بودن خدا بس است.
- ۱۶۷- کسانی که کافر شده و مردم را از راه خدا منحرف کرده اند بضلالت افتاده اند ضلالتی دور.
- ۱۶۸- کسانی که کافر شده و ظلم کرده اند، خدا کسی نبوده که آنها را بیمارزد و نه برای هدایت کند.
- ۱۶۹- مگر براه جهنم که در آن جاودانانند و این بر خدا آسان است.

کلمه ها

- راسخون: رسوخ: ریشه داری و ثبات. راسخ در علم کسی است که دانشور است و علم در او ریشه کرده و شکی بر او عارض نمی شود. راسخون جمع آن است.
- اسباط: سبط (بر وزن عقل) انبساط و گسترش. نوه انسان را سبط (بکسر-س) گویند که انبساط و گسترش نسل است. جمع آن اسباط به معنی نوادگان می باشند (بقره/ ۱۳۶).
- زبور: زبر (بر وزن عقل) نوشتن «زبرت الکتاب: کتبه» هر کتاب حکمت را زبور گویند و نیز هر کتاب را زبور (مزبور) گویند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۹۷
- و آن نام کتابی است که بداود داده شده ظاهرا در آن احکام نبوده و فقط حکمتها بوده است. آن فقط دوباره در قرآن آمده: نساء/ ۱۶۳ انبیاء/ ۱۰۵.
- کلم: تکلم: سخن گفتن کَلَّمَ اللهُ مُوسَى خدا با موسی سخن گفت.
- حجّه: دلیلی که مقصود را روشن کند. حجّ در اصل به معنی قصد است.
- صدوا: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی منع است در اینجا معنای دوّم مراد است.
- یسیر: یسر (بر وزن قفل): آسانی. یسیر و میسور: آسان.

شرحها

در این آیات به مقتضای عدالت استثنایی بر حکم کلی گذشته وارد شده که همه یهود در این وضع نیستند بلکه دانشوران ممتاز و مؤمنان حقیقی آنها به قرآن و کتابهای پیشین ایمان می آورند، سپس فرموده: پیغمبر اسلام در ردیف پیغمبران گذشته است که

همگی به جز عیسی مورد تصدیق یهود هستند، دلیلی ندارد که عذر بیاورند و بگویند چرا همه قرآن را به یک بار نازل نمی‌کنی؟ و در پایان فرموده: آنهايي که آیات خدا را انکار می‌کنند و از گسترش راه حق و عدل جلوگیری می‌کنند مورد آمرزش خدا نخواهند بود.

۱۶۲- لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ.

ظاهراً مراد از «المؤمنون» مؤمنان اهل کتاب نمی‌باشد یعنی دو گروه از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۹۸ آنها به قرآن و کتب گذشته ایمان می‌آورند یکی آنها که در علم و دانش ثابت هستند، دیگری آنها که مؤمن واقعی می‌باشند و از قبول حق هر جا و هر زمان که باشد ابایی ندارند «۱» گروه اول در اثر دانشمندی، گروه دوم در اثر خضوع بحق و دیدن بشارتهای تو در تورات.

وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ سَهْ جَمَلَه عَطْف است بر «المؤمنون» لفظ «المقیمین» برای مدح منصوب شده است و هر سه بیان و وصف «المؤمنون» میباشد علی هذا مراد نماز اهل کتاب و زکاء آنهاست «۲» یعنی اینگونه اشخاص به قرآن و همه کتابها ایمان می‌آورند اولئك سَتُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا وعده پاداش است بر آنها.

۱۶۳- إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا.

به نظرم علت آمدن این آیه دو چیز است یکی اینکه اینها از پیغمبر می‌خواهند که یک جا کتاب نازل کند حال آنکه این پیامبران هم مثل پیغمبر ما سخنان خود را به تدریج آورده‌اند ظاهراً از این جهت موسی در آیه ذکر نشده است زیرا تورات دفعه نازل گردیده است.

دوم: راسخون در علم و مؤمنان یهود به قرآن ایمان می‌آورند زیرا می‌بینند که پیغمبر اسلام نیز پیغمبری مثل انبیاء گذشته است. مصداق وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ هود و صالح می‌باشند، مراد از «الأسباط» پیامبرانی است از فرزندان یعقوب نه برادران یوسف چنان که در سوره بقره/ ۱۳۶

(۱) با استفاده از المیزان.

(۲) به نظر المیزان وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ مبتداء و خبر آن «اولئك» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۴۹۹

توضیح داده شده است، ظهور آیه در آن است که با سبطا نیز وحی شده است.

ذکر نشدن موسی نشان می‌دهد نزول زبور نیز تدریجی بوده است، رجوع شود به سوره یوسف آیه / ۹۸.

۱۶۴- وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا.

در آیه گذشته دوازده نفر از پیامبران ذکر شده حال آنکه در قرآن مجموعاً از ۲۶ نفر پیغمبر نام برده شده است و چون این سوره در مدینه نازل گشته پس مراد از قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ از نزول این سوره در سوره‌های دیگر است، «رسلا» ظاهراً تقدیرش «و ارسلنا رسلا» باشد، سخن گفتن خدا با موسی شامل ابتدای وحی و نزول تورات هر دو است و لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ آمدن موسی در این آیه ظاهراً برای آنست که در آیه قبل ذکر نشده بود.

۱۶۵- رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.

پیامبران بشارت دهنده‌اند و انذار کننده. بشارت به نیکو کاران، انذار به بدکاران لِنَلَّا يَكُونَ ... حکایت از یک امر طبیعی است و آن اینکه علم شرط تکلیف است لازم بود خدا اول دستوره‌های خود را ابلاغ کند سپس مسئولیت بخواهد. عَزِيزًا حَكِيمًا خدا تواناست

که با ارسال رسل عذر مردم را برداشته است و حکمت کردار است که پیامبران بشیر و نذیر ارسال کرده است.

۱۶۶- لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا.

به نظر می‌آید که این آیه جواب دوم است به یَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ یعنی: سؤال اینها مردود است اولاً که بتو مانند پیامبران دیگر وحی آمده پیامبرانی که یهود قبولشان دارند. ثانیاً: آنها با آسمانی تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۰۰ بودن قرآن گواهی نمی‌دهند ولی خدا گواهی می‌دهد که قرآن را خدا نازل کرده و از روی علم خود نازل کرده، ملائکه نیز که در نازل شدن قرآن واسطه‌اند گواهی می‌دهند و گواهی خدا کافی است. لفظ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ظاهراً راجع باعجاز قرآن و دلیل شهادت خداست. یعنی خدا با علم خود قرآن را طوری نازل کرده که دیگران در آوردن آن عاجزاند و این دلیل است که خدا آن را نازل کرده است.

۱۶۷- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا.

علت ضلال بعید بودن آنست که هم خود حق را انکار می‌کنند و هم دیگران را بضلال می‌کشند این آیه و دو آیه دیگر حکم کلی را بیان می‌کنند ولی مصداق آن ظاهراً یهود هستند که هم خود انکار می‌کردند و هم دیگران را گمراه می‌نمودند.

۱۶۸- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا.

اگر «ظلموا» در جای صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ باشد این آیه نظیر آیه فوق و بیان آنست. ظاهراً منظور آنست که اگر در چنین حالی از دنیا بروند آمرزیدن چنان کسانی از کار خدا نبوده و آنها را روز قیامت جز جهنم هدایت نمی‌کند.

۱۶۹- إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا.

راجع بخلود ذیل آیه قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا انعام/ ۱۲۸ بحث خواهد شد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۰۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۰ تا ۱۷۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷۰) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۷۱) لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (۱۷۲) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷۳) يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (۱۷۴)

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۱۷۵)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۰۲

۱۷۰- ای مردم این پیغمبر حق را از جانب پروردگار برای شما آورد، ایمان بیاورید که بخیر شماست و اگر کفر ورزیدید آنچه در آسمانها و زمین هست از آن خداست خدا دانا و حکمت کردار است.

۱۷۱- ای اهل کتاب در دین خود تجاوز نکنید و بر خدا جز حق مگویید، عیسیای مسیح فقط رسول خدا و کلمه خدا بود که به مریم

القا کرد و روحی از او بود، پس به خدا و پیغمبران او ایمان بیاورید و مگویید: سه چیز است، بس کنید که بخیر شماست، خدا فقط معبود یگانه است، منزّه است از آنکه برای او فرزندی باشد، برای اوست آنچه در آسمانها و زمین هست، و کیل بودن خدا بس است.

۱۷۲- مسیح هرگز ابا ندارد که بنده خدا باشد، همچنین ملائکه مقرب، هر کس از بندگان خدا ابا کند و تکبر ورزد همه را بسوی خویش محشور خواهد کرد.

۱۷۳- اما آنان که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند پاداش آنها را بطور کامل می‌دهد و از کرم خویش افزون کند، اما آنهایی که ابا و استکبار کرده‌اند بعد از دردناکی عذابشان کند و برای خود بغیر خدا یار و یآوری نمی‌یابند.

۱۷۴- ای مردم برای شما از پروردگارتان دلیل روشنی آمد و بر شما نور آشکاری نازل کردیم.

۱۷۵- پس آنان که به خدا ایمان آوردند و به او چنگ زدند حتما آنها را برحمت و فضل خود داخل می‌کند و در راهی راست آنها را بسوی خود راهنمایی می‌کند.

کلمه‌ها

لا تغلوا: غلّو: تجاوز از حدّ، در اصل به معنی بالا آمدن است «لا تغفلوا» تجاوز نکنید.

مسیح: لقب عیسی علیه السلام و آن معرب مشیحا به معنی مبارک است.

کلمته: کلم زخم‌زدن. معنای اصلی آن اثر گذاشتن است. کلام و کلمه اثری است دلالت بر معنی دارد اطلاق کلمه بر عیسی به

علت آنست که اثری بود از آثار خدا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۰۳

واحد: احد: بی‌همتا، بی‌نظیر. واحد: یکی، احد راجع بوصف است، واحد راجع بعدد.

سبحانه: پاک و منزّه است او. سبحان الله یعنی: خدا را از هر بدی بدور می‌دانم.

یستکف: نکف و استنکاف: ابا و امتناع. «لن یستکف» هرگز ابا نمی‌کند.

یحشرهم: حشر: جمع کردن. «یحشرهم» جمع می‌کند آنها را.

یوفیهم: وفا و ایفاء: تمام کردن، وفا به عهد یعنی تمام کردن و بانجام رساندن عهد. توفیه: تمام دادن حقّ فیوفیهم أُجورهم پاداش

آنها را تمام و کمال می‌دهد.

اعتصموا: عصم: امساک و حفظ. اعتصام: چنگ زدن.

شرحها

بدنبال بیان اینکه قرآن از جانب خداست و خدا و ملائکه گواه این مطلب هستند انسانها بطور کلی به پیروی از قرآن دعوت شده‌اند و همین سبب شده که نصاری نیز بدین حق و کنار گذاشتن تثلیث دعوت شوند و اینکه عیسی یک بشر عادی و پیغمبر بود روشن شده است، می‌شود گفت که غرض اصلی از این آیات نصاری هستند زیرا حساب یهود در آیات گذشته بررسی شد.

۱۷۰- یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ.

الف و لام «الرسول» برای عهد است یعنی: ای پیامبر. «بالحق» مفعول «جاءکم» است یعنی حق را برای شما آورد. «خیرا» وصف است

برای ایمان یعنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۰۴

ایمان بیاورید ایمانی که بخیر و صلاح شماست. وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا یعنی انکار و

عناد شما بخدا ضرری ندارد، خدایی که آنچه در آسمانها و زمین هست مال اوست- خدایی که بر همه چیز عالم و حکمت کردار است بکفر و عناد شما داناست و از روی حکمت در مقابل اعمال بد کيفر قرار داده است و عناد و بالاخره بضرر شما خواهد بود.

۱۷۱- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ.

منظور از اهل کتاب نصاری می‌باشند و این بخش از آیه مقدمه مطلب بعدی است. قول حق درباره خدا آنست که بگوئیم: خدا یکی است نه سه تا و عیسی بنده اوست نه اینکه فرزند خدا و یکی از سه خدا باشد. إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ یعنی بی‌پدر بودن عیسی دلیل الوهیت یا ابن الله بودن او نمی‌شود حقیقت این است عیسی پیغمبر خداست و اثر خداست که به مریم القا شده مراد از کلمه و روح در اینجا و از روح در فَتَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا انبیاء / ۹۱ فَتَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا تحریم / ۱۲ به نظرم نطفه مرد (اسپرما توزئید) باشد که از جانب خدا بوسیله ملک در وجود مریم گذاشته شده و با نطفه او تلقیح و شروع برشد کرده است.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ.

لفظ «رسل» حاکی است که عیسی غیر از آنها نیست مسئله تثلیث و سه خدا بودن ذیل آیه ۱۵۷ در نکته‌ها گفته شد که بوسیله پولس از رومیان گرفته شده است «خیرا» وصف «انتها» است یعنی از این سخن دست بردارید دست.

برداشتنی که بصلاح شما است إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَفْظ «ولد-ثلاثة» حاکی است که عیسی را هم پسر خدا و هم یکی از سه خدا می‌دانستند، «واحد» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۰۵

«در مقابل» ثلاثة است و به معنی بی‌همتا نیست. لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا آنچه در آسمانها و زمین هست مال خداست، خدا کارساز همه آنهاست عیسی نیز یکی از آنهاست.

۱۷۲- نَ يَسْتَنْكِفُ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ

عیسی و ملائکه از اینکه بنده خدا باشند ابا ندارند شما چطور او و بعضی از ملائکه را خدا می‌دانید که با خدا مجموعا سه تا باشند؟ ممکن است آمدن ملائکه برای آن باشد که آنها را دختران خدا می‌دانستند اَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ وَ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ باشد. مَنْ يَسْتَنْكِفُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرُ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا

بقریه آیه بعدی مراد از «جمیعا» ابا کنندگان و ابا نکنندگان است.

۱۷۳- فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

آیه دلالت دارد که برای نیکوکاران علاوه از پاداش تمام، امتیازی نیز خواهد بود، آنان که از بندگی خدا و راه حق و عدل استنکاف کنند گرفتار عذاب بوده دوستی و شفيعی نخواهند داشت.

۱۷۴- يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا.

در آیه ۱۷۰ پس از شهادت برسالت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مردمان به پیروی آن حضرت خوانده شدند. در این آیه نیز بعد از بیان اینکه عیسی و ملائکه از بندگی خدا ابایی ندارند و «ما فی السموات و ما فی الارض» از آن خداست، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۰۶

مردم به پیروی از قرآن خوانده شده‌اند، قرآن برهان و دلیل روشنی برسالت رسول خدا و از جانب خدا بودن آنست، اطلاق نور بقرآن بعلت آنست که ظلمات را شکافته و راه حق و باطل را آشکار می‌کند.

۱۷۵- فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا.

در آیه ۱۷۳ «یوفیهم- و یزیدهم» آمده است، به نظر می‌آید که «رحمه» در این آیه بجای «یوفیهم» و «فضل» در جای «یزیدهم» باشد،

به نظرم این آیه شامل دنیا و آخرت هر دو است. هدایت بصراط مستقیم و تداوم آن مصداق «اعتصموا» است و مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ آل عمران/ ۱۰۱.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۰۷

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷۶]

اشاره

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرَأَتَكَ لَأُمْرَأَةٌ هَلَكَةٌ لَيْسَ لَهَا وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶)

۱۷۶- از تو فتوی می‌خواهند، بگو خدا درباره برادر و خواهر به شما فتوی می‌دهد: اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد، نصف ما ترک برای اوست، آن مرد از این خواهر همه مال را می‌برد اگر او فرزندی نداشته باشد. اگر دو خواهر باشند برای آنهاست دو سوم. و اگر جمعی باشند مردان و زنان، مرد مانند بهره دو زن دارد، خدا حکم را بیان می‌کند مبدا که گمراه شوید، خدا بر همه چیز داناست.

کلمه‌ها

یستفتونک: فتوی و فتیا: بیان حکم. استفتاء: خواستن بیان حکم.

کلاله: کلاله در اصل به معنی احاطه است، تاج را کلایل گویند که سر را احاطه می‌کند مراد از آن در آیه برادران و خواهران‌اند زیرا وارث اولی پدر و مادر و اولاد هستند، برادران و خواهران وارث اولی را احاطه کرده‌اند (نساء/ ۱۲).

اخوة: اخ: برادر. جمع آن اخوة و اخوان است.

حظ: بهره و نصیب.

انثیین: انثی: مؤنث. اثنیین: دو مؤنث.

شرحها

در این آیه ارث برادران و خواهران پدری و پدر و مادری بیان شده است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۲، ص: ۵۰۸ و آنچه در اول سوره گذشت مربوط به برادران و خواهران مادری بود که یک ششم یا یک سوم ارث می‌بردند گویند جابر بن عبد الله مریض بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت او آمد، جابر گفت: یا رسول الله من کلاله‌ای (برادر و خواهر) دارم درباره آنها چه کنم؟ این آیه در جواب او نازل گردید.

۱۷۶- يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرَأَتَكَ لَأُمْرَأَةٌ هَلَكَةٌ لَيْسَ لَهَا وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ.

یعنی از تو فتوی می‌خواهند ولی فتوی دهنده درباره برادر و خواهر خداست و آن اینکه اگر شخصی بمیرد و فرزندی نداشته فقط یک خواهر پدری یا پدر و مادری داشته باشد نصف مال باو می‌رسد و هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر خواهر بمیرد و فقط یک برادر داشته باشد همه مال باو می‌رسد. فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ یعنی اگر بجای یک خواهر دو خواهر داشته باشد دو سوم مال را

ارث می‌برند و اِنْ كَانُوا اِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ اگر میت برادر و خواهر هر دو را داشته باشد بشرط آنکه هر دو پدر یا پدر و مادری باشد برادران دو برابر خواهران ارث می‌برند، چنان که در اوّل گفته شد بنا بر روایات اهل بیت علیهم السّلام، این آیه درباره برادران و خواهران پدری و پدر و مادری است یَبِيْنُ اللّٰهُ لَكُمْ اَنْ تَصْتَلُوْا وَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ معلوم می‌شود که این دستور بوقت نزول مورد ابتلاء بوده است در مجمع البیان از ابن سیرین نقل شده که صحابه این آیه را آیه تابستان می‌نامیدند زیرا آیه‌ای که در اوّل سوره است در زمستان نازل شد و این آیه در تابستان.

به نظر می‌آید: این آیه بعد از تمام شدن سوره نازل گردیده بدستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر سوره آورده شده است.

و الحمد لله و هو خیر ختام ۳ صفر الخیر ۱۴۰۰ مطابق ۲ دیماه ۱۳۵۸ تفسیر سوره نساء پایان پذیرفت.

[جلد سوم]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره مائده

اشاره

در مدینه نازل شده و صد و بیست آیه است ۱- بنا بر روایات، سوره مائده آخرین سوره مفصل است که در مدینه نازل گردید، در تفسیر عیاشی از زراره از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فرمود: دو ماه یا سه ماه به رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله مانده بود که سوره مائده نازل شد «۱».

در ضمن روایت دیگری از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که فرمود: به وقت نزول سوره مائده، رسول خدا صلی الله علیه و اله سوار بر قاطر شهباء بود، نزول وحی بر آن حضرت سنگین شد، بطوری که قاطر ایستاد و شکمش به طرف زمین آمد به قدری که می‌خواست نافش بزمین برسد، بیحالی وحی آن حضرت را فرا گرفت به حدی که دست خویش را بر موی پیشانی شبیه بن وهب جمعی گذاشت، چون بیحالی از آن حضرت رفت سوره مائده را بر ما خواند، او به آن عمل کرد، ما نیز عمل کردیم.

در المیزان فرموده: اهل نقل اتفاق دارند بر اینکه: مائده آخرین سوره مفصل است که بر آن حضرت در اواخر عمرش نازل گردید، در روایات آمده که این سوره ناسخ است و منسوخ نیست.

(۱)

«عن زرارة بن اعين عن ابي جعفر (ع) قال: قال علي بن ابي طالب صلوات الله عليه: نزلت المائدة قبل ان يقبض النبي (ص) بشهرين او ثلاثة اشهر».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴

بنا بر این باید این سوره بعد از سوره توبه نازل شده باشد که بالاتفاق در سال نهم هجرت نازل گردیده است ولی طبرسی در تفسیر سوره هل اتی توبه را بعد از مائده نقل کرده، ما نیز در مقدمه تفسیر به استناد سندی که ارائه داده‌ایم آیه شصت و هفتم آن را آورده‌ایم و الله اعلم.

۲- عدد آیات آن در شمارش قارئان کوفی صد و بیست و به نظر قارئان بصره صد و بیست سه و در نقل دیگران صد و بیست دو آیه است، علت اختیار شمارش کوفی آن است که عاصم بن ابی النجود آن را از ابی عبد الرحمن سلمی از علی علیه السّلام نقل کرده است. (مجمع البیان).

گویند: این سوره دارای دو هزار و هشتصد و چهار کلمه و یازده هزار و هفتصد و سی سه حرف است و اللّٰه العالم.

۳- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مدنی است و کسی خلاف آن را نگفته است، باید دانست: منظور از سوره و آیه‌های مدنی آن است که بعد از هجرت نازل شده باشند خواه در شهر مدینه یا در غیر آن، مثلاً آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... آیه سوم و آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ...

از این سوره در حجه الوداع در غدیر خم نازل شده است باز مدنی می‌باشند.

و نیز منظور از سوره آیه‌های مکی آن است که قبل از هجرت نازل شوند خواه در خود مکه یا در غیر آن.

۴- در مجمع البیان از ابی حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده سوره مائده همه‌اش به یک بار نازل گردید و هفتاد هزار ملک به همراه آن فرود آمدند، از روایت امیر المؤمنین سلام اللّٰه علیه نیز معلوم شد، همه سوره یک دفعه نازل شده است، ناگفته نماند: این سخن مخالف آن نیست که آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵

و آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ... در جحفه و در غدیر خم نازل شده باشد، می‌شود گفت: این دو آیه دو بار نازل شده است و یا منظور هر دو امام بزرگوار علیهما السّلام همه سوره است به استثنای این دو آیه، که زیرا از طرف شیعه و اهل سنت ثابت شده است که آن دو آیه در غدیر خم نازل شده‌اند.

۵- علت نامگذاری به سوره مائده، ظاهراً آمدن آیه قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ ... آیه یکصد و چهارده در این سوره است از باب تسمیه کل باسم جزء، از روایات معلوم می‌شود که در زمان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله به وسیله خود آن حضرت این سوره مائده نامیده شده است.

۶- این سوره با دستور أُوفُوا بِالْعُقُودِ و فرمان وفا به عهد شروع می‌شود و با وعده نزول مائده بر نصاری که عهدی بود از جانب خدا و با بیان اینکه عیسی بن مریم به پیمان بندگی وفا کرد بانجام می‌رسد، در خلال این دو، بسیاری از احکام حلال و حرام ذکر می‌شود که همه پیمانهای الهی هستند که از بندگان گرفته شده است.

در این سوره سه بار از میثاق بنی اسرائیل و نصاری یاد شده، آن گاه مقداری از احوال کسانی که مقررات و پیمانهای خدا را شکسته‌اند، بیان شده است، چنین به نظر می‌رسد که سوره مبارکه در أُوفُوا بِالْعُقُودِ خلاصه می‌شود و همه مطالب آن در تحت همین عنوان می‌باشد.

در المیزان فرموده: غرض جامع در این سوره، دعوت به وفا به عهد و مراعات بیانهای حق است هر چه باشد، و تهدید شدید است به آنهایی که پیمانهای حق را می‌شکنند و به آنها اعتناء نمی‌کنند و اینکه عادت خدا بر آن جاری است که بر اهل ایمان و تقوی و نیکوکاری، رحم کند و بر آنها سهل گیرد و با اهل طغیان و تجاوز و عهد شکنان سخت گیری نماید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۶

لذا می‌بینی که سوره بر بسیاری از احکام حدود و قصاص و بر مثل قصه مائده و سؤال عیسی، قصه فرزندان آدم، بسیاری از مظالم و عهد شکنیهای بنی اسرائیل شامل است و نیز بر بسیاری از آیاتی که خدا در ضمن آنها بر مردم منت می‌نهد مانند اكمال دین و اتمام نعمت و حلال کردن طیبات و اینکه در دین عسر و حرج نیست، شامل می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۷

سوره المائده مدتیّه و آیاتها ۱۲۰ نزلت بعد سوره الفتح

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُنْتَلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا سَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ النَّبِيِّتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲)

بنام خدای رحمن رحیم

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید به قرار داده‌ها وفا کنید. حیوانات چهار پا جز آنچه بر شما خوانده می‌شود برای شما حلال شده است بی آنکه در حال احرام شکار را حلال بدانید، خدا هر چه بخواهد حکم می‌کند.

۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراسم و نشانه‌های خدا و ماه حرام و قربانی و قربانیهای قلاده‌دار و رهروان بیت الحرام را که از پروردگار خویش فضل و خوشنودی می‌جویند، حلال و سبک بشمارید. و چون از احرام خارج شدید شکار کنید، دشمنی گروهی که شما را از مسجد الحرام بازداشتند و ادارتان نکنند که بآنها تعدی کنید، به نیکی و تقوی همکاری کنید و به بدکاری و تجاوز همدستی نکنید، از خدا بترسید که عذاب خدا سخت است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۸

کلمه‌ها

عقود: عقد در اصل به معنی بستن و گره زدن است، جمع آن عقود است مراد از آن در اینجا همه پیمانهاست.
 بهیمه: زبان بسته. یعنی در صوتش ابهام هست، آن به چهارپایان غیر درنده اطلاق می‌شود اعم از آنچه در خشکی باشد یا در دریا.
 انعام: نعم: چهارپا. انعام: چهارپایان. مراد از آن در آیه ظاهرا چهارپایان حلال گوشت است اعم از اهلی و وحشی.
 محلی: محل: حلال کننده، حلال دان محلی در اصل محلین به معنی حلال دانه‌ها است.
 صید: شکار کردن و شکار. مصدر و اسم هر دو آمده، مراد از آن معنای دوم است.
 حرم: (بر وزن شتر) محرم‌ها. کسی را که در حال احرام حج و عمره است محرم گویند.
 سعائر: علامتها. نشانه‌ها. مفرد آن شعیره است.

حرام: محترم. ماههای حرام که جنگ در آنها ممنوع است عبارتند از ذو القعدة، ذو الحجة، محرم و رجب.
 هدی: قربانی. قربانی حج را هدی و غیر آن را اضحیه گویند.

قلائد: قربانیهای طوقدار. قلد: تابیدن. قلاده: گردنبنده. مراد از قلائد قربانیهایی است که به گردن آنها چیزی می‌بستند تا معلوم شود قربانی است، کسی متعرض آنها نشود.

آمین: ام (بفتح اول): قصد. آم: قصد کننده. آمین: قصد کنندگان. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۹
 یعنی کسانی که قصد زیارت بیت الله الحرام را دارند.

حللتم: حل در اصل به معنی باز کردن و در اینجا به معنی خروج از احرام است «حللتم» از احرام خارج شدید.
 اصطادوا: صید کنید. فعل امر است از اصطیاد. یعنی شکار کنید.

یجرمنکم: جرم (بر وزن عقل) در اصل به معنی قطع و در اینجا به معنی وادار کردن است لا یَجْرِمَنَّكُمْ یعنی وادار نکند شما را. شئنان: (بر وزن جریان) کینه و عداوت. تعاونوا: یاری کردن یکدیگر، همکاری. عدوان: تجاوز یعنی تجاوز بر حقوق دیگران. بر: (بکسر اول): نیکی و بفتح آن به معنی نیکوکار است.

شرحها

در این دو آیه چند حکم از احکام الهی بیان شده: وفا به پیمانها، حرمت شکار در حال احرام، بی‌اعتنا نشدن به علامتهای حج، رفتار با عدالت و لو با دشمنان همکاری در راه نیکی.

۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ.

مراد از عقود ظاهرا همه پیمانهای الهی است نسبت به بندگان که در بعضی از آیات «عهد الله» نامیده شده و نیز پیمانهای مردم است به یکدیگر از امام صادق- صلوات الله علیه- نقل شده که عقود را عهود معنی کرده است «۱» و از امام جواد- صلوات الله علیه نقل شده: بیعت غدیر و غیره نیز از عقود است «۲» این آیه

(۱)

عیاشی عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله (ع) عن قول الله: يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود قال: العهود.

(۲)

صافی عن الجواد (ع) قال ان رسول الله عقد عليهم لعلی فی عشرة مواطن ثم انزل الله يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۰

انسان را بیک تعهد و مسئولیت بزرگی فرمان می‌دهد.

أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ.

اضافه بهیمه بانعام برای بیان است یعنی بهیمه که چهارپایان باشد برای شما حلال شده است در جای دیگر بدون بهیمه آمده است ... وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ حج / ۳۰، مراد از «ما یتلی» همان است که در آیه سوم خواهد آمد غَيْرِ مُحِلِّي الصَّيْدِ. (آن را حلال به حکم استثنا است از «أُحِلَّتْ» یعنی چهارپایان بر شما حلال شده بی‌آنکه شکار را در حال احرام حلال بدانید. (آن را حلال شمارید) ناگفته نماند: چون شکار فقط درباره حیوانات وحشی از قبل بز کوهی، آهو و غیره است معلوم می‌شود که بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ شامل چهارپایان وحشی نیز هست و در بعضی از روایات به بچه‌ای که در شکم حیوان است تفسیر شده است «۱» إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ اشاره است به آن که خدا آنچه درباره حلال و حرام اراده و دستور داده باید اطاعت شود و خدا اراده نموده که محرم نباید شکار کند.

۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَا الْهُدَى وَ لَا الْقَلَائِدَ وَ لَا آمِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ.

مراد از حلال دانستن بی‌اعتنایی نمودن به حکم است، شعائر علامتهایی است که نشانه ایمان و بندگی خداست در قرآن مجید صفا و مروه و شتران قربانی و غیره از شعائر الله شمرده شده است «۲» به نظرم مراد از آن همه اعمال حج باشد

(۱)

عیاشی عن ابی عبد الله (ع) فی قول الله احلت لکم بهیمه الانعام قال الجنین فی بطن امه اذا اشعر و ادبر فذکاه امه ذکاته.

(۲) اِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ بقره / ۱۵۸ وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ الْحج / ۳۶.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۱۱

و آمدن هدی و قلاند برای اهمیت آنست یعنی ای اهل ایمان به اعمال حج که همه، علامت بندگی خدا و پیاده شدن توحید است بی‌اعتنا نباشید و آنها را کوچک شمارید و کسانی را که زیارت خانه خدا را قصد کرده و طالب فضل و خوشنودی خدا هستند از رفتن مانع نشوید و اِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا این جمله در مقابل غَيْرِ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ است یعنی چون از احرام خارج شدید شکار کنید، آن فقط جواز صید را می‌رساند چون امر بعد از نهی است.

وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا این جمله در آیه هشتم این سوره نیز آمده است. یعنی با دشمن، در حال پیروزی به عدالت رفتار کنید و اینکه آنها در سال حدیبیه شما را از رفتن به مکه مانع شدند و ادارتان نکنند که بآنها تجاوز کنید.

وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعِدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بَرّ چنان که در آیه وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ... بقره / ۱۷۷ گذشت عبارت است از ایمان، عمل صالح، انفاق، جهاد، استقامت و غیره، تقوی یعنی خود نگه داری از معاصی و نافرمانی نسبت به خدا اثم گناهی است نسبت بخود انسان عدوان تجاوز به حقوق دیگران است جمله وَ اتَّقُوا اللَّهَ ... دستور فوق را تأکید می‌کند.

این آیه دستور بسیار سازنده و آموزنده است.

نکته‌ها

أَوْفُوا بِالْعُقُودِ: این جمله چنان که گفته شد انسان را به تعهد و مسئولیت فرمان می‌دهد و از بی‌تفاوتی زندگی کردن بر حذر می‌دارد تعهد و مسئولیت نردبان تکامل انسانهاست، علی بن ابی طالب در نامه‌ای به عثمان تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲ بن حنیف فرماندار بصره می‌نویسد: من از نان گندم، عسل و لباس پر قیمت کنار می‌کشم زیرا شاید در اقصی نقاط ملکت من گرسنه‌ای باشد، پدر متعهد شب و روز در تهیه وسایل فرزندان جان می‌کند، هکذا معلم مسئول در تربیت دانش آموزان، برای انقلاب اسلامی ایران مردان و زنان متعهد در زندانها، و در زیر شکنجه‌ها و در حال تبعید بسر بردند تا انقلاب را به ثمر رسانند، نه مثل آن مرد بی‌تفاوت که سالها سخن نگفت و چون شنید اهل کوفه حسین بزرگ را کشته‌اند گفت: خدایا تو میان بندگانت در اختلافی که کرده‌اند داوری می‌کنی.

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ: دستور بسیار سازنده‌ای است، باید پیوسته متوجه آن باشیم ملتی که برای سعادت خلق و پیروزی راه توحید و برای انجام کارهای مثبت و سازنده همکاری می‌کند و شعارش تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ ... بود حتما پیروز شده و بآمال خود خواهد رسید زیرا رمز موفقیت همین است باید برای به وجود آوردن بَرّ و تقوی همکاری کرد و برای برانداختن ظلم و فساد، اثم و عدوان یار و یاور همدیگر بود.

وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ: منطق مسلمان و کار مسلمان عدالت است حتی نسبت به دشمنان، اسلام گذشت را بعد از پیروزی بانتقام ترجیح می‌دهد، هر انسان متفکر و منصف این منطق را می‌پذیرد، اکنون که این سطور را می‌نویسیم جاسوسان آمریکا در تهران در لانه جاسوسی به دست جوانان مسلمان اسیر هستند ولی به مناسبت عید کریسمس مسیحیان از آمریکا کشیش آورده‌اند تا مراسم مذهبی آنها را برگزار کنند زیرا عدالت اسلامی چنین فرمان می‌دهد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۱۳

[سوره المائدۀ (۵): آیات ۳ تا ۵]

اشاره

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلِيَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالتَّيْطِيبَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳) يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعَلَّمُوهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴) الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۵)

۳- بر شما حرام شده مردار، خون، گوشت خوک، آنچه به وسیله آن برای غیر خدا ندا شده، خفه شده، با کتک مرده، سقوط کرده، به ضرب شاخ مرده، نیمخورده درنده، جز آنچه ذبح کرده‌اید، آنچه بر سنگها برای بتان ذبح شده و اینکه تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۴

به وسیله تیرها تقسیم کنید. همه اینها عصیان ورزیدن است امروز کفار از دینتان نومید شدند از آنها مترسید از من بترسید، امروز دینتان را کامل کردم، نعمتم را بر شما تمام کردم، و راضی شدم که اسلام دین شما باشد، هر کس در گرسنگی ناچار (از خوردن) شود بی آنکه به گناه مایل باشد خدا آمرزنده و مهربان است.

۴- از تو می‌پرسند چه چیز برای آنها حلال شده؟ بگو پاکیزه‌ها (طبع پسندها) برای شما حلال گشته و آنچه از سگهای شکاری تعلیم داده‌اید سگها را تربیت می‌کنید و از آنچه خدایتان آموخته بآنها یاد می‌دهید، از آنچه می‌گیرند بخورید و نام خدا را بر آن یاد کنید و از خدا بترسید که خدا زود حساب کن است.

۵- امروز پاکیزه‌ها بر شما حلال گشت، طعام اهل کتاب بر شما حلال است طعام شما بر آنها حلال است و زنان عقیف مؤمن و زنان عقیف از آنها که پیش از شما به آنها کتاب داده شده اگر مهرشان را بدهید و عقیف باشید نه زناکار، و رفیق گیر، (بر شما حلالند) هر که ایمان را انکار کند، عملش باطل شده و در آخرت از زیانکاران است.

کلمه‌ها

المیته: میت و میت هر دو به معنی مرده است، میته مؤنث میت و در عرف شرع حیوانی است که بدون ذبح شرعی مرده باشد. خواه خود بخود بمیرد یا با ذبح غیر شرعی.

دم: خون، آن را در اصل دمی (بر وزن عقل) بوده و به قولی اصل آن «دمو» می‌باشد.

لحم: گوشت. این لفظ ۱۱ بار در قرآن مجید ذکر شده، جمع آن لحوم فقط یک بار آمده است.

اهل: اهلال: بلند کردن صدا. بسم الله گفتن را در وقت ذبح حیوان اهلال گویند مشرکان وقت ذبح حیوانات نام بت‌ها را می‌بردند اهل لغیر الله به معنی بر آن برای غیر خدا ندا شده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۵

منخنقه: خنق: خفه کردن. منخنقه حیوانی است که آن را خفه کنند.

فقط یک بار در قرآن آمده است.

موقوذه: وقذ: ضرب شدید. موقوذه: حیوانی که با کتک مرده باشد.

متردیه: ردی به معنی هلاکت است، متردیه حیوانی است که از بلندی افکنده شود تا بمیرد. که در جاهلیت رسم بود.

نطیحه: نطح: شاخ زدن. نطیح و نطیحه: حیوانی که با شاخ زدن مرده باشد.

سبع: (بر وزن عضد): درنده آن را به علت قوی تام بودن سبع گویند زیرا سبع از اعداد تامه است.

ذکیتم: ذکاء و تذکیه: ذبح شرعی حیوان. «ذکیتم» یعنی ذبح شرعی کردید.

نصب: (بر وزن شتر) و انصاب: سنگهای منصوبی بود که بر روی آنها قربانی می کردند. نصب (بر وزن قفل) به معنی رنج و چیز منصوب و بر پا داشته شده است.

تستقسما: قسم (بر وزن عقل): تجزیه و افراز کردن. اقتسام: طلب تقسیم نمودن است.

ازلام: زلم (بر وزن شرف و صرد): تیر جمع آن از لام. مراد از آن تیرهای قرعه و قمار است.

فسق: خروج از حق. «فسقت الرطبة عن قشرها»: خرما از غلاف خود خارج شد.

اضطر: اضطرار: اجبار و احتیاج. «اضطر»: ناچار و مجبور شد.

مخمصة: خمص و مخمصه: گرسنگی. خمص در اصل فرو رفتن و لاغری شکم است. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۶

متجانف: جنف: میل به باطل کردن متجانف به معنای متمایل است.

جوارح: سگهای شکاری. جرح (بر وزن قفل) زخم. حیوان شکاری را از آن جارحه گویند که زخمی می کند و یا برای صاحبش شکار کسب می کند، جمع جارحه جوارح است.

مکلبین: تربیت کنندگان سگ. مکلب (به صیغه اسم فاعل) کسی که به سگ تعلیم شکار می دهد.

امسکن: مسک و امساک به معنی گرفتن و نگاه داشتن است «امسکن» یعنی نگاه داشتند.

محصنات: زنان عقیف. حصن: قلعه. به مردی که خود را از بی عفتی حفظ کند محصن گویند. به زنی که در اثر شوهردار بودن یا

عقیف بودن خود را از بی عفتی حفظ می کند محصنه (به صیغه فاعل و مفعول) گویند. محصن: مرد عقیف. محصنه: زن عقیف.

مسافحین: سفاح: زنا. مسافح: زناکار. مسافحین: زناکاران.

اخذان: رفیقه‌ها. خدن (بر وزن جسر) رفیق. رفیقی که از روی شهوت گرفته شود در مذکر و مؤنث به کار می رود.

شرحها

در این آیات چند مطلب موجود است اول: بعضی از محرّمات بیان گردیده و نیز اجازه داده شده که در مواقع اضطراری استفاده از

آنها مانعی نداشته باشد دوم: طعامهای حلال و زنان حلال نقل و توضیح داده شده و نحوه ارتباط با زنان بیان گردیده است. سوم:

تذکر داده شده که از دشمنان خارجی نترسید بلکه از اختلاف و نفاق داخلی بترسید. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۷

۳- حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ این قسمت از آیه در سوره بقره/ ۱۷۳ گذشت: حرمت سه چیز

اول علل طبیعی دارد، و علت حرمت چهارمی ظاهرا پیاده شدن شرک به وسیله آنست و علت جنبه معنوی دارد «به» متعلق است به

«اهل» یعنی: آنچه بواسطه آن برای غیر خدا ندا شده است وَ الْمُتَخَنَّفَةُ وَ الْمُؤَفَّوْذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ از حضرت باقر صلوات الله

علیه نقل شده اهل جاهلیت شتر و گوسفند را خفه کرده پس از مردن می خوردند، پاهای حیوان را می بستند و آن را می زدند و چون

می مرد گوشتش را می خوردند، چشمهای حیوان را می بستند و از بلندی بزیر می افکندند، پس از مردن می خوردند. قوچها را با هم

دیگر به جنگ می کشیدند و چون یکی می مرد آن را می خوردند «۱» در اسلام همه اینها که از بدعتهای جاهلیت بود حرام شده

است.

وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ.

منظور از ما أَكَلَ ... نیمخورده درنده است إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ ظاهراً استثنا است از همه آنچه قابل تذکیه است و آن عبارت است از شش موضع، از و ما أَهْلٌ به بعد، یعنی اگر هر یک از اینها را پیش از مردن ذبح شرعی کردید، پاک و قابل خوردن است از حضرت باقر و صادق علیهما السّلام نقل شده: هر گاه حیوان را در حالی بیابی که گوش یا دمش را حرکت می‌دهد و یا چشمش باز و بسته می‌شود ذبحش شرعی است (۲).

ظهور ما ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ در قربانیهایی است که بر روی سنگها ذبح

(۱) تفسیر صافی از حضرت باقر (ع).

(۲) مجمع البیان «ان ادنی ما یدرک به الذکاء ان تدرکه یحرک اذنه او ذنبه او

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۸

می‌کردند یا برای بتها و یا اینکه خود سنگها را می‌پرستیدند و أَنْ تَشْتَقِسُوا بِالْأَزْلَامِ یعنی گوشتی که با ازلام قسمت شده بر شما حرام است، مشرکان مکه ده عدد تیر قرعه و قمار داشتند بنامهای: فذ، توام، مسبل، ناسف، حلس، رقیب، معلی، سفیع، منیح و رغد. ده نفر قمار باز شتری را سر بریده و بیست هشت حصّه می‌کردند، آن گاه تیرهای قمار را بهم زده یکی یکی برمی‌داشتند هر که فذ به دستش می‌آید یک حصه از گوشت مال او بود، هر که توأم را برمی‌داشت دو سهم، هر که مسبل را برمی‌داشت سه سهم، تا می‌رسید به معلی که هفت سهم می‌برد، آنهایی که سه تیر اخیر بدستشان آمده بود چیزی نمی‌بردند و پول شتر را نیز آنها می‌پرداختند، چنان که از حضرت باقر صلوات الله نقل شده است «۱»

«ذَلِكُمْ فَسْقٌ»

یعنی اینها همه فسق و خروج از راه حق و واقعیت هستند.

الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا این قسمت از آیه را که «الیوم» در آن دو بار تکرار شده است اگر برداریم به انسجام آیه صدمه‌ای نخواهد رسید و آیه چنین می‌شود: «... و ان تستقسما بالازلام ذلکم فسق فمن اضطر فی مخصمه...» چنان که آیه إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ نحل / ۱۱۵ چنین است و نیز آیه ۱۷۳ بقره و ۱۴۵ از سوره انعام. پس معلوم می‌شود که این قسمت از آیه جمله معترضه است و معنای مستقلی دارد «۲» روایات شیعه و اهل سنت نیز درباره نزول آن مستقلاً بحث کرده

(۱) تفسیر صافی و المیزان از امام باقر (ع).

(۲) در المیزان فرموده آیه یا چنین نازل شده و یا رسول خدا (ص) دستور داده‌اند

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۹

است بدون توجه بصدر و ذیل آن.

الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ نشان می‌دهد که مراد روز بخصوصی است و در آن واقعه مهمی روی داده که دشمنان نومید شده‌اند از اینکه اسلام را از بین ببرند و یا مسلمانان را به کفر برگردانند «و اخشون» دستور می‌دهد که باید از خدا بترسند و اختلاف و تنازع بوجود نیاورند و گرنه ضعیف می‌شوند باز دشمن به آنها روی می‌آورد الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ ... یعنی در همین روز که کفار مأیوس شدند دین را کامل کردیم، پس هر دو «الیوم» یکی است، اکمال دین آن است که گفتنی‌ها همه گفته شده باشد دیگر نقصانی

نماند مراد از «نعمتی» همان دین است که باتمام رسید، آن دین کامل و تمام مورد رضایت خداست که برای شما باشد. روایات شیعه و اهل سنت حاکی است که آیه در حجه الوداع روز غدیر خم به هنگام اعلام خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد که در «نکته‌ها» خواهد آمد.

فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی در صورت اضطرار خوردن از این محرّمات مانعی ندارد ولی نباید اضطرار را وسیله گناه قرار بدهند بلکه برای دفع ضرورت و بدون میل قلبی استفاده کنند غَيْرِ مُتَجَانِفٍ در جای غَيْرِ باغٍ و لَا عَادٍ است که در بقره/ ۱۷۳ گذشت و در سوره انعام و نحل خواهد آمد. وَصَفَ غَفُورٌ رَحِيمٌ عَلَتْ رَفَعِ حَكْمٍ در حال اجبار است، غفران در اینجا به معنی چاره سازی و جبران است نه آمرزش.

که در اینجا بنویسند. یا در موقع نوشتن قرآن در اینجا آورده‌اند در هر حال مطلب مستقلاً است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰

۴- يَسْتَلُونَكَ مَا ذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلُّ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ عنوان أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ در آیه بعدی و در جاهای دیگر نیز آمده است مثل وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ اعراف/ ۱۵۷ و الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ۳۲ این آیات صریحند در اینکه طیبات و خوش آیندها بطور کلی حلال و خبائث حرامند ولی باید مصادیق آنها را از شرع پیدا کرد زیرا طیبات و خبائث از نظر انسانها فرق می‌کند مثلاً اروپائیان حشرات را می‌خورند و از نظر آنها طیباتند ولی از نظر اسلام حرام می‌باشند، پس مراد، طیبات و خبائث واقعی هستند که اسلام تعیین کرده نه آنکه هر چه به نظر طیب آمد حلال است و بالعکس (قاموس قرآن- طیب).

وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ يَعْنِي آنچه از سگهای شکاری تعلیم داده‌اید از آنچه برای شما شکار کرده و نگاه داشته‌اند بخورید و در وقت فرستادن سگ، نام خدا را یاد کنید در اینجا چند مطلب هست: اول شکار سگ در صورتی حلال است که تعلیم دیده باشد، میزان تعلیم آن است که سگ در اطاعت شخص باشد اگر بفرستد برود و اگر در وسط یا در اول نهی کند برگردد. دوم نظریه مکتب اهل بیت علیهم السلام آن است که اگر سگ شکار را بکشد حلال است و اگر زنده نگه دارد و صاحبش آن را ذبح شرعی کند حلال است. ولی اگر با مرغان شکاری و سگ تعلیم نیافته شکار کند در صورتی حلال است که نکشته باشند و از چنگ آنها بگیرد و ذبح کند «۱»

(۱) ابو بکر حضرمی گوید:

سئلت ابا عبد الله (ع) عن صيد البزاة و الفهود و الكلاب فقال لا تاكل الا ما ذكيت الا الكلاب فقلت ان قتله؟ قال: كل. فان الله يقول و ما علمتم من الجوارح مكلبين تعلمونهن مما علمكم الله فكلوا مما أمسكن عليكم و اذكروا اسم الله عليه يعني ان قتله؟ قال: كل. فان الله يقول و ما علمتم من الجوارح مكلبين ... ثم قال كل شيء من السباع تمسك الصيد على نفسها الا الكلاب المعلمة فانها تمسك على صاحبها ...».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ تأکید است بر آنکه از حدود خدا تجاوز نکنید.

۵- الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ تَكَرَّرَ الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ برای آن است که چیزی در مقام امتنان بر طیبات افزوده شده است و آن حلال شدن طعام و زنان اهل کتاب است.

مراد از طعام اهل کتاب که بر مسلمانان حلال شده در نظر اهل سنت اعم از ذبیحه و غیره است، در مجمع البیان فرموده عده‌ای از فقهاء امامیه نیز چنین فتوی داده‌اند ولی در نظر اهل بیت علیهم السلام، مراد از طعام حبوبات و چیزهایی است که احتیاج به ذبح شرعی ندارد. اما خوک و آنچه در وقت ذبح نام خدا را بر آن نبرده‌اند بطور حتم داخل در «طعام» نیست. (قاموس قرآن- طعام) «۱»

مراد از وَطَعَائِكُمْ حَلَّ لَهُمْ ظاهراً بیان آن است که شما می‌توانید از هر طعام باهل کتاب بخورانید نه اینکه گمان کنید این کار شما امر حرام است. ناگفته نماند منظور حلیت و حرمت است نه طهارت و نجاست، حرمت اکل غذای نجس است یک امر عارضی است و لو طعام مسلم باشد.

وَالْمُحْصِيَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصِيَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُرَاد از محصنات در هر دو مورد عقیقه‌ها هستند آمدن مؤمنان ظاهراً من باب مقدمه است، لفظ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكُمْ اشاره به علّت حلال بودن است که آنها به علّت اهل کتاب بودن بشما نزدیک می‌باشند، این آیه با آیه وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَنَّ بقره / ۲۲۱ و آیه وَ لَا تُنْسَبُ كُؤَا بَعْضِهِمِ الْكُؤَافِرِ

(۱) تفسیر صافی

«و فی الکافی و غیره عن الباقر و الصادق (ع) فی عدّه اخبار ان المراد به الحبوب و البقول».

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۲

ممتحنه / ۱۰ اصلاً منافاتی ندارد زیرا آن دو درباره مشرکان است، قرآن مجید مشرکان را از اهل کتاب جدا کرده است لَمْ یَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَّفَكِينَ بینه / ۱.

ظهور و الْمُحْصِنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آن است که زنان اهل کتاب حلال هستند خواه بطور دوام باشد یا منقطع ولی اکثر فقهاء شیعه آن را منحصر بنکاح منقطع کرده و گفته‌اند نکاح زنان اهل کتاب بطور دوام جایز نیست ولی گروهی از فقهاء شیعه بجواز آن فتوی داده‌اند از جمله امام خمینی در تحریر الوسیله و مرحوم سید اصفهانی در وسیله و علامه خوبی در منهاج الصالحین ولی رعایت احتیاط را در ترک آن دانسته‌اند، ناگفته نماند: از روایات نهی و جوبی فهمیده نمی‌شود از مجمع البیان معلوم می‌شود که دلیل عمده فقهاء دو آیه گذشته است که گفته شد راجع به مشرکان می‌باشد نه اهل کتاب، علی هذا اگر قدری دقت شود قول آنان که فتوی به جواز نکاح دائم داده‌اند تقویت خواهد شد ظهور إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ ... در حتمی بودن مهر است.

مُحْصِنَاتٍ بِنِّسَانٍ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ در سوره نساء / ۲۴ نظیر این جمله گذشت مراد آن است که ارتباط شما با آن زنان باید ارتباط ازدواج و تشکیل خانواده باشد نه زناکاری و رفیق بازی یعنی در حالی که عقیف هستید نه زناکار و رفیق باز وَ مَنْ یُكْفِرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ اشاره است به دقت و مراعات دستور فوق، مراد از «الایمان» معنای اسمی و حقائق ثابت در قلب است کفر بایمان یعنی بی‌اعتنا بودن بآنچه آن را حق می‌داند که عبارت اخرای ترک عمل است.

این بی‌اعتنایی و ترک عمل موجب حبط اعمال نیک و خسران آخرت است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۳

نکته‌ها

الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا: دشمن دو جور است خارجی و داخلی. دشمن خارجی پس از آنکه شکست خورد به فکر دشمن داخلی بود که ستون پنجم دشمن خارجی است، مسلمانان چون پیروز شدند، دشمن خارجی از این که اسلام را شکست دهد مأیوس گردید، خداوند در این آیه دستور می‌دهد که از آنها نترسید و از من بترسید یعنی اگر بعد از پیروزی به دستور دین عمل نکنید و اختلاف و دو دستگی به وجود آورید، ضعیف گشته و وسیله هجوم دشمن را فراهم خواهید کرد، اکنون که سال ۱۴۰۰ است و انقلاب اسلامی ایران پیروز گشته است دشمن خارجی از ما مأیوس شده باید با از بین بردن اختلاف داخلی و ایجاد همبستگی بیشتر خودمان را قویتر بکنیم.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ: روایات شیعه و اهل سنت بطور صریح دلالت دارند که آیه شریفه در روز غدیر خم پس از اعلام خلافت علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده است و با خلافت آن حضرت دین به کمال رسیده و نعمت خدا بر بندگان تمام گردیده است و برای نمونه به کتاب الغدیر تألیف علامه امینی و المراجعات تألیف شرف الدین عاملی و سائر کتابها باید رجوع شود، اگر بخواهیم در این باره و لو مقداری از روایات شیعه و اهل سنت را بیاوریم باید چندین صفحه بنویسیم. در اینجا دو مسئله هست اول خلافت امیر المؤمنین علیه السّلام که اشاره شده، دوم مسئله ختم نبوت و اکمال دین، توضیح اینکه دین خدا یکی است و آن بوسیله اولین پیغمبر شروع شده و به تدریج با آمدن پیامبران و افزودن احکام لازم تکامل یافته و آخرین تکامل آن با اعلام خلافت علی علیه السّلام بوده است دیگر حاجتی به آمدن پیامبر جدید نیست زیرا بوسیله حضرت رسول تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۲۴ اکرم صلی الله علیه و اله دین خدا به کمال رسید.

نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده: مثل من و پیامبران گذشته مانند مردی است که خانه‌ای ساخت و تمامش کرد فقط محل خشتی ناقص مانده بود من آمدم و همان خشت را گذاشته و خانه را باتمام رساندم «۱» در ذیل آیه و أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ انعام/ ۱۹ این مسئله خواهد آمد.

(۱) مثلی و مثل النبین کمثل رجل بنی دارا فاتمها الالبنة واحدة فجت انا فتمت تلك اللبنة.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵

[سوره المائدة (۵): آیات ۶ تا ۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶) وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷)

۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به نماز برخاستید روی‌ها و دستهای خویش را تا مرفق‌ها بشوئید و به سرها و پاهای خویش تا دو برآمدگی روی پاها مسح کنید و اگر جنب بودید غسل کنید و اگر بیمار یا در سفر بودید یا کسی از شما از خلوت آمد یا با زنان مقاربت کردید و آب نیافتید خاک پاک را قصد کرده روها و دستهای خویش را بدان مسح کنید. خدا نمی‌خواهد بر شما زحمتی قرار دهد بلکه می‌خواهد شما را پاک گرداند و نعمتش بر شما تمام کند تا خدا را شکر کنید.

۷- نعمت خدا و پیمانی را که از شما گرفته یاد آورید آن دم که گفتید شنیدیم و فرمان بردیم، از خدا بترسید که خدا به مکنونات سینه‌ها داناست.

کلمه‌ها

فاغسلوا: بشوئید. غسل (بر وزن عقل) شستن و بر وزن قفل حالت حاصل تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۲۶ از شستن.

وجوه: وجه: صورت. وجوه: صورت‌ها.

مراقق: مرفق: آرنج. مراقق: آرنجها.

امسحوا: مسح: دست مالیدن. «امسحوا» مسح کنید. دست بمالید.

کعبین: کعب: قوزک پشت پا. کعبین تشبیه آن است. کعب و کعبه به معنی بزرگ شدن و بالا آمدن پستان دختر است. جنب: (بر وزن شتر) کسی که در اثر مقاربت یا خارج شدن منی حالت جنابت بر او عارض شده است. جنابت در اصل به معنی دوری است شخص را از آن جنب گویند که در آن حال از نماز و مسجد دور است. بر زن و مرد و مفرد و جمع نیز جنب گفته می‌شود.

فاطهروا: تطهیر (از طهارت) به معنی غسل کردن است چنان که فرموده «وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا نساء / ۴۳».

غائط: محل خلوت. مشروح سخن در نساء / ۳۶.

لامستم: لمس زنان کنایه از مقاربت است.

تیمموا: تیمم به معنی قصد است فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا قصد کنید خاک پاک را صعيد: سعد و صعود: بالا رفتن. صعيد: خاک یا روی زمین که بالای زمین است در مجمع البیان گفته: صعيد روی زمین است که بی علف و بی درخت باشد. حرج: (بر وزن شرف) مشقت و تنگی.

واثقکم: موافقه: معاهده محکم «واثقکم» پیمان بست با شما.

صدور: صدر: سینه، صدور: سینه‌ها. ذات الصدور: آنچه در سینه‌هاست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷

شرحها

در آیه اولی وضو، غسل و تیمم که از پیمانهای الهی است بیان شده و در آیه دوم روی آنها تأکید گشته است.

۶- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ یعنی خواستید نماز بخوانید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ حد شستن صورت از رستنگاه موی سر تا چانه و در عرض باندازه‌ای است که انگشت بزرگ و انگشت وسطی آن را احاطه می‌کند. لفظ إِلَى الْمَرَافِقِ قید است برای «ایدیکم» نه برای «فاغسلوا» به عبارت دیگر حد مغسول است نه حد غسل. توضیح اینکه «ید» در لغت چند معنی دارد یک دفعه مراد از آن چهار انگشت است مثل وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا / ۳۸، یک دفعه از مچ پائین است مثل فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ مِنْهُ مائده / ۶، یک دفعه مراد از آن تا آرنج است مثل آیه مورد بحث و یک دفعه معنی آن از سر انگشتان است تا شانه چنان که در اقرب الموارد گفته است.

لذا اگر در آیه قید إِلَى الْمَرَافِقِ نبود معلوم نمی‌شد مراد کدامیک از آنها است ولی قید روشن می‌کند که مراد تا آرنج است، بنا بر این آیه ساکت است از اینکه از مرفق شسته شود یا بالعکس. اگر روایات نبود می‌گفتیم هر دو جایز است، شیعه که می‌گوید باید از مرفق شسته شود دلیلشان روایات است نه آیه (وسائل ابواب الوضوء باب ۱۵) اهل سنت نیز که از پائین به بالا می‌شویند به آیه استناد نمی‌کنند بلکه از امثال ابو هریره و غیره نقل می‌کنند که حضرت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۸

رسول را دیده‌اند که از پائین به بالا می‌شوید (سنن ابی داود و غیره) «۱».

اهل سنت بیشتر اهمیت می‌دهند که «الی» در آیه به معنی «مع» باشد یعنی دستها را با مرفقها بشوئید وانگهی اهل سنت نگفته‌اند اگر از بالا به پائین شسته شود وضو باطل است، طبری در مجمع البیان فرموده امت اسلامی اتفاق دارند که وضو از بالا به پائین صحیح است، پس عمل اهل سنت استحبابی است.

فقهاء شیعه به استناد روایات فتوی داده‌اند که شستن از پائین به بالا مبطل است مگر این ادریس که آن را مکروه دانسته و نیز سید

مرتضی در بعضی از فتوهایش گفته: شستن از بالا به پائین مستحب است.

وَ اَمْسِیْ حُوا بِرُؤْسِکُمْ وَ اَرْجُلِکُمْ اِلَى الْکَعْبَیْنِ لَفْظ «ارجلکم» در قرائت منقول از عاصم بفتح لام و عطف است بمحل «برءوسکم» یعنی به سرها و پاهایتان مسح کنید. در نقل مجمع البیان و کشاف دیگران با کسر لام خوانده‌اند که عطف است بر «برءوسکم» و اینکه بعضی آن را عطف بر «وجوهکم» کرده و شستن پاها را واجب دانسته‌اند در کمال بی‌اطلاعی است زیرا بعد از آمدن فعل وَ اَمْسِیْ حُوا دیگر بر مفعول «فاغسلوا» عطف نمی‌شود. مراد از «کعبین» در نزد امامیه دو قوزک پشت پاها است علت تشبیه آمدن آن است که اگر «کعب» گفته می‌شد به نظر می‌آید که در هر پا دو قوزک هست. رجوع شود به قاموس قرآن (کعب).

وَ اِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا.

یعنی در صورت جنابت وضو کافی نیست باید غسل کنید.

وَ اِنْ کُنْتُمْ مَرَضًا اَوْ عَلٰی سَفَرٍ اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغَائِطِ اَوْ لَامَسْتُمْ

(۱) به نظرم روایات از مجعولات دوران اموی و عباسی‌ها است که می‌خواستند در مقابل فقه اهل بیت فقه مستقلی داشته باشند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۹

النِّسَاءِ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ مِنْهُ اِنْ قَسَمْتَ فِي سُوْرَةِ نِسَاءٍ / ۴۳ نیز گذشت، حکم تیمم در اینجا شامل تیمم بدل از وضو و غسل هر دو است، قید فَلَمْ تَجِدُوا ظاهرًا شامل مریض نیست چون مریض وظیفه‌اش تیمم است آب باشد یا نه آنکه از مستراح برگشته در صورت نبودن آب تیمم بدل از وضو خواهد کرد، آنکه با زنان مقاربت کرده تیمم بدل غسل می‌کند. اما مسافر در صورت نبودن آب اگر جنب باشد تیمم بدل از غسل و گرنه بدل از وضو می‌کند ضمیر «منه» به صعيد برمی‌گردد یعنی از آن خاک به صورت و دستها بکشید و این می‌رساند که باید غباری در دست بماند بنا بر این بستگی که اصلاً غبار ندارد تیمم جایز نیست، بقولی «من» ابتدائیه است یعنی ابتدای مسح بعد از دست زدن به خاک باشد.

مَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَیْكُمْ مِنْ حَرْجٍ وَّ لٰكِنْ يُرِيْدُ لِيُطَهِّرْكُمْ وَّ لِيَتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَیْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ.

جمله اول تعلیل حکم تیمم به جای وضو و غسل است، علت عدم حرج آن است که در صورت فقدان آب، وضو و غسل ساقط می‌شود. جمله دوم حکایت دارد که هر سه از وضو و غسل و تیمم سبب طهارتند و آن طهارت معنوی است که نماز با آن صحیح می‌شود. مراد از نعمت چنان که در المیزان فرموده دین است، تمام نعمت و دین آن است که همه احکام آن روشن شود، اینها همه برای آن است که شما بنده شکر گزار باشید تا مشمول و سَيَجْزِي اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ آل عمران / ۱۴۴ گردید.

۷- وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ وَ مِيْثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهٖ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطعنا.

مراد از نعمت ظاهرا مزایایی است که در اثر اسلام آوردن تا وقت نزول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰

آیه نصیبشان شده بود، میثاق همان بود که خدا درباره اسلام از آنها گرفته بود و در جواب سَمِعْنَا وَ اطعنا گفته بودند. یعنی نعمت و میثاق خدا را یاد کنید که تا به حال عمل کرده و موفق شده‌اید به این دستور نیز عمل کنید تا موفق شوید وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ تأکید مطلب فوق است و اینکه خدا حتی از فکر مخالفت آگاه است.

در جوامع الجامع فرموده: مراد از میثاق همان است که رسول خدا صلی الله علیه و اله از آنها بر شنیدن و اطاعت کردن در حال سختی و آسانی بیعت گرفت گفتند:

سَمِعْنَا وَ اطعنا.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸) وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أُنْ يَسِيطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۲)

فَبِمَا نَقَضْتُمْ هُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَانَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳) وَمَنْ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَعَزَّ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۳۲

۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید قیام کنندگان برای خدا و گواهان با انصاف باشید، دشمنی قومی و ادارتان نکند که عدالت نکنید، عدالت کنید آن به تقوی نزدیکتر است از خدا بترسید که خدا به آنچه می‌کنید داناست.

۹- خدا به کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند وعده نیکو داده، برای آنها است آمرزش و پاداش بزرگ.

۱۰- و کسانی که کافر شده و آیات ما را دروغ شمرده‌اند آنها اهل آتش می‌باشند.

۱۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمت خدا را یاد آرید آن گاه که گروهی خواست دستهای خویش را به سوی شما بگشایند، دستهای آنها را از شما بازداشت، از خدا بترسید و مؤمنان بر خدا توکل و اعتماد کنند.

۱۲- خدا از فرزندان یعقوب پیمان گرفت و از آنها دوازده مراقب برانگیختیم و خدا گفت من با شمایم اگر نماز بپا داشتید و زکاة دادید و به پیامبران من ایمان آوردید و تقویتشان کردید و به خدا قرضی نیکو دادید، گناهان شما را می‌پوشانم و شما را به بهشتیایی که از زیر آنها جویها روانست داخل می‌کنم، هر که بعد از آن کافر شود از راه راست گم شده است.

۱۳- به علت پیمان شکنی لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت کردیم، گفته‌ها را از معانی اصلی منحرف می‌کنند و قسمتی از آنچه با آن تذکر داده شده بودند از یاد بردند، پیوسته به خیانتی از آنها مطلع می‌شوی مگر اندکی از آنها، آنها را ببخش و نادیده گیر که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۱۴- و از کسانی که گفتند ما نصاری هستیم پیمان گرفتیم، قسمتی از آنچه بدان تذکر داده شده بودند فراموش کردند، میان آنها دشمنی و کینه را تا روز قیامت مداوم کردیم به زودی خدا از اعمالی که می‌کرده‌اند خبرشان می‌دهد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۳۳

کلمه‌ها

قوامین: جمع قوام. قوام لله کسی است که در کارش بطور کامل رضای خدا را در نظر آورد، و آن صیغه مبالغه قائم است.

شهداء: گواهان. مفرد آن شهید است.

یجرمنکم: جرم (بر وزن عقل) در اصل به معنی قطع و در آیه به معنی وادار کردن است لا یجرمنکم یعنی: وادار نکند شما را.

شنان: (بر وزن جریان) کینه، عداوت.

جحیم: آتش بزرگ «الجحیم: کل نار عظیم فی مهوأة».

ییسطوا: بسط. باز کردن، گشودن أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْكُمْ أیدیَهُمْ یعنی:

اینکه دست به سوی شما بگشایند.

یتوکل: توکل اگر با «علی» باشد به معنی اعتماد و اگر با «الی» باشد به معنی واگذار کردن است.

نقیب: کفیل، سرپرست، مراقب. نقب: سوراخ کردن. نقیب القوم کسی است که از احوال آنها مطلع است گویی اسرار آنها را سوراخ کرده و جستجو می‌کند.

عزرتموهم: عزر (بر وزن عقل) و تعزیر: یاری: یا یاری توأم با تعظیم.

«عزرتموهم» یعنی: یاری کردید آنها را.

اقرضتم: قرض: نوعی از بریدن. وام را از آن قرض گویند که شخصی از مالش بریده به وام گیرنده می‌دهد.

اکفرن: تکفیر: پوشانیدن و مستور کردن. «لاکفرن» حتما حتما مستور می‌کنم و می‌بخشایم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴

سواء: برابری. مساوی. وسط. در اینجا ظاهرا معنای اخیر مراد است.

قاسیه: قسو و قساوت: سخت دلی. قاسیه: سخت «قلوب قاسیه» یعنی دلهای سخت.

یحرفون: حرف. طرف. تحریف: یک طرف بردن. تحریف کلام یعنی منحرف کردن آن از معنای اصلی. یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ یعنی کلمه‌ها را از معنای واقعی بر کنار می‌کردند.

الکلم: کلمه‌ها. از لفظش مفرد ندارد. آن چهار بار در قرآن مجید آمده است.

حظا: حظ: قسمت، نصیب. «حظا» یعنی قسمتی و مقداری.

خائنه: خائنه و خیانت هر دو مصدر هستند مثل کاذبه به معنی کذب خیانت مقابل امانت است.

اصفح: صفتح: اغماض و نادیده گرفتن. «فاصفح» یعنی اغماض و چشم پوشی کن.

نصاری: نام پیروان عیسی علیه السلام، مفرد آن نصرانی است (قاموس قرآن).

اغربنا: غرو: چسبیدن. اغراء: مسلط کردن. ملازم کردن فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ یعنی دشمنی را میان آنها همیشگی و ملازم کردیم.

بغضاء: دشمنی شدید. بغض کینه و دشمنی.

ینبئهم: نبأ: خبر مهم. «ینبئهم» یعنی خبر می‌دهد آنها را.

شرحها

در این آیات قسمتی از عهدهای خدا از قبیل قسط، عدل و بعضی از نعمتهای الهی بیان گردیده و به پیروی از آنها دستور داده شده

است و نیز گفته شده که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵

به یهود و نصاری نیز در گذشته این دستورها داده شد ولی اعتنا نکرده و گرفتار شدند، نتیجه آن است که اگر شما هم اعتنا نکنید

گرفتار خواهید شد چون کارهای جهان از یک نظام پیروی می‌کند.

۸- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ.

این آیه نظیر آیه ۱۳۵ از سوره نساء است که فرموده: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ ... فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ

تَعْدِلُوا در آیه نساء مراد آن است که از روی هوای نفس و دوستی خانواده از شهادت به حق منحرف نشوید ولی در سوره مائده

منظور آن است که به جهت عداوت قبلی در ادای شهادت ظلم نکنید، لذا در آیه نساء فرموده: شهادت برای خدا باشد نه برای

هوس و در مائده فرموده: شهادت از روی عدالت باشد نه از ظلم. این است عِلَّتْ تَغْيِيرِ لَفْظِ در آیه «۱» معنی آیه چنین است: برای خدا قیام کنید و گواهی را از روی عدالت ادا نمایید.

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ تأکید دستور فوق است. نسبت به آنها باعث نشود که عدالت نکنید، «هو» راجع است به «عدل» که از «اعدلوا» فهمیده می‌شود. عدالت درباره آنان که به آنها عداوت داریم از شعبه‌های تقوی است وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ تأکید دستور فوق است.

۹- وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ این آیه و آیه بعدی پس از آیه اول بیانگر آن است که انسانها در مقابل

(۱) شهداء بالقسط خبر بعد از خبر است یعنی: «کونوا قوامین لله کونوا شهداء بالقسط».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶

اعمال نیک و بد مأجور و معاقب هستند باید بر حذر باشند، ایمان تسلیم در باطن است و عمل صالح نماینده آن در خارج، این هر دو مانند جسم و جان، مکمل یکدیگرند یکی بدون آن دیگری نجات دهنده نیست. لَهُمْ مَغْفِرَةٌ حاکی است که ایمان و عمل سبب آمرزش گناهان نیز هست.

۱۰- وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ.

کفر با انکار در صورتی است که کسی حق را بداند و از روی عمد انکار نماید، به عبارت دیگر کفر از روی عناد و لجاجت باشد نه از روی جهل و نادانی، قرآن به اینگونه اشخاص وعده آتش می‌دهد.

۱۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ مَعْلُومٌ می‌شود که خطری متوجه مسلمین شده بود، خدا آن را دفع کرده است. گویند: مراد اهل مکه است که در «حدیبیه» می‌خواستند به مسلمانان حمله کنند، ولی خدا صلح را پیش آورد و آنها را از مسلمانان باز داشت، شاید این همان باشد که در سوره فتح / ۲۰ آمده ... فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لَتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ... و آن ظاهراً جریان صلح حدیبیه است. بقولی مراد جریان یهود «بنی نضیر» است که خواستند رسول خدا را بکشند ولی ظهور آیه در آن است که این خطر به عموم متوجه بوده است وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ از خدا بترسید که چنان پیش آمد قابل تکرار است و به خدا اعتماد کنید تا شما را یاری فرماید.

۱۲- لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا مُرَادٌ از نقیب ظاهراً سرپرست است نظیر امامان شیعه علیهم السلام، به نظر می‌آید که آنها رؤسای نسلهای دوازده گانه بنی اسرائیل بوده‌اند، «بعثنا» نشان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷

می‌دهد که این سمت را از جانب خدا داشته‌اند، اگر بعد از موسی باشند مروج شریعت تورات بوده‌اند.

وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ این قسمت بیان میثاق است که در صدر آیه آمده، «معکم» خطاب به بنی اسرائیل است، مراد از «اقرضتم» به قرینه ذکر زکاء انفاق استجابی است، یاری کردن رسل به پیش بردن دین آنهاست «لاکفرن» دلیل است که اعمال نیک سبب آمرزش گناهان است إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ به نظرم «ذلک» اشاره است به اخذ میثاق و بعثت نقباء. هر کس بعد از این، کفر ورزد از راه راست منحرف گشته است. این آیه به مسلمین هشدار می‌دهد که از شما نیز مثل آنها پیمان گرفته شده تا عمل کنید.

۱۳- فَبِمَا نَفَضْتُمْ مِنْهُمُ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ یعنی نقض میثاق سبب شد که ملعون شدند به نظرم جملات چهارگانه بیان ملعون بودن است. اول اینکه دل‌هایشان سخت شد

دیگر گفتار انبیا در آنها اثر نکرد. دوم در اثر قساوت قلب بشارات تورات را درباره رسول خدا صلی الله علیه و اله از معنای اصلی منحرف می کردند و می گفتند مراد از این وعده‌ها، این پیامبر نیست و نیز کلمات تورات را مطابق میل خود تفسیر کرده و کلامی را که برای هدایت بندگان بود در مسیر اغراض خود قرار می دادند. سوم قسمتی از تورات را از یاد برده و یا به آن بی اعتنا شدند. چهارم پیوسته خیانت می کردند و هر روز نغمه‌ای ساز می کردند که به ضرر اسلام و مسلمین بود فَأَعْفُ عَنْهُمْ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸

وَ أَصْفَحَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

عفو و اغماض ظاهرا برای آن است که باید با اینگونه اشخاص مدارا کرد که نهضت و انقلاب به راه خود ادامه دهد و آنها به تدریج ذوب شده و از بین بروند و گرنه اینگونه اشخاص در مسیر حق پرستی واقع نمی شوند، این عمل از جمله نیکوکاری است، خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۱۴- وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ این آیه راجع به نصاری است که از آنها نیز همچون یهود، پیمان گرفته شد و همانند آنها پیمان شکنی کردند مراد از «بینهم» ظاهرا بین خود نصاری است چنان که در آیه ۶۵ همین سوره مراد از «بینهم» بین یهود است. لفظ يَوْمِ الْقِيَامَةِ در هر دو آیه نشان می دهد که یهود و نصاری تا قیامت و لو به طور اقلیت خواهند ماند.

ناگفته نماند: عیسی علیه السلام مردم را به صلح و صفا و محبت دعوت می کرد، یکی از علل گسترش دعوت عیسی همین بود ولی یهود چون خشونت داشتند و معتقد به نژاد پرستی بودند یهودیت در جهان گسترش پیدا نکرد، اما پیروان عیسی به حکم وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ سفارشهای آن حضرت را از یاد بردند، مسالمت میان آنها به عداوت مبدل گردید و پیوسته میانشان اختلافها پدید آمد تا به جنگ اول و دوم جهانی انجامید، مسلمانان نیز پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله بر خلاف وَ اغْتَصَبَ مُوَا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا اختلاف کرده، حقائق را زیر پا گذاشته، وصیت و امامت را نادیده گرفته و بیچاره شدند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۹

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۵ تا ۱۹]

اشاره

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۸) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹)

۱۵- ای اهل کتاب رسول ما به سوی شما آمد که بسیاری از آنچه از کتاب پنهان می کردید برای شما بیان می کند و از بسیاری چشم پوشی می کند، از خدا برای شما نور و کتابی بیانگر آمد.

۱۶- خدا به وسیله آن کتاب هدایت می کند به راههای سلامت کسی را که تابع رضای خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰

باشد و آنها را از تاریکیها به سوی نور می‌برد و به راه راست هدایتشان می‌کند

۱۷- کافر شدند کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است، بگو کیست که از خدا صاحب اختیار چیزی باشد اگر بخواهد مسیح پسر مریم و مادر او و هر که را که در زمین هست یکسره نابود کند؟ ملک آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست خاص خدا است آنچه بخواهد می‌آفریند و خدا بر همه چیز تواناست.

۱۸- یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم بگو پس چرا شما را به گناهانتان عذاب می‌کند (چنین نیست) بلکه شما نیز بشری از انسانهای خلق شده هستید، ملک آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست خاص خداست و باز گشت به سوی اوست.

۱۹- ای اهل کتاب فرستاده ما به دوران فترت پیغمبران به سوی شما آمد که حق را به شما بیان می‌کند، مبدا که بگوئید برای ما بشیر و نذیری نیامد براستی که بشیر و نذیری به شما آمد و خدا به همه چیز توانا است.

کلمه‌ها

نور: در تعریف نور گفته‌اند: چیزی که خود ظاهر است، غیر خود را نیز ظاهر می‌کند.

سبل: (بر وزن شتر) راه‌ها. مفرد آن سبیل است.

سلام: سلامتی. خالی بودن از هر ناراحتی.

مبین: آشکار کننده و آشکار. لازم و متعدی هر دو آمده است.

مصیر: بازگشت و محل بازگشت (اسم مکان و مصدر میمی) مراد معنای اول است و در آن معنای انتقالی و تحول منظور است.

فتره: فتر: انقطاع. مراد از آن زمانی است که در آن پیغمبری نیست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱

شرحها

در تعقیب بیان پیامهای الهی، در این آیات تذکراتی درباره آنها به اهل کتاب داده شده و مقداری از ضلالتهای آنها نقل و رد شده است. و روشن شده که آمدن رسول خدا حجت را بر آنها تمام نموده است و در حقیقت گوشه‌ای از پرونده اهل کتاب بررسی شده است.

۱۵- یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ أَنْجِيلِ عَرَفٍ / ۱۵۷ و نیز بعضی از احکام که عهدین درباره رسول خدا چنان که فرموده يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ اعراف / ۱۵۷ و نیز بعضی از احکام که بنفعشان نبود مثل سنگسار کردن زناکاران که در آیه ۴۱ خواهد آمد خلاصه با آیات تورات هر طور که می‌خواستند بازی می‌کردند وَ يَعْصُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ ظاهرا عفو برای آن بود که اظهار آنها لزومی نداشت و گرنه می‌بایست آشکار کنند، «مبین» به معنی آشکار و آشکار کردن است، ولی مناسب لفظ نور معنای دوم است، قرآن نور است که راههای حق و باطل را روشن می‌کند و انسانها را از ظلمات به سوی نور می‌برد.

۱۶- يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِي بِهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ سبل سلام راههایی است که سلامت و سعادت دنیا و آخرت در آنهاست.

این که نور مفرد و ظلمات جمع ذکر شده برای آن است که راه حق یکی بیش نیست ولی راههای باطل متعدد و بی‌شمار است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۲

مخفی نماند: در این آیه آمده که خدا به وسیله قرآن کسی را هدایت می‌کند و از ظلمات خارج می‌نماید که پیرو رضای خدا باشد، در آیه إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ رَعْدُ / ۲۷ فرماید که خدا کسی را هدایت می‌کند که به خدا رجوع کند همچنین آیه ... وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ شُورَى / ۲۷.

در مقابل این آیات آیاتی آمده نظیر: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ غَافِرٌ / ۲۸ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ زَمَرٌ / ۳ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قصص / ۵۰ یعنی خدا اسرافکار، دروغ شمارنده حقائق و قوم ظالم را هدایت نمی‌کند.

از مقایسه این دو قسمت آیات معلوم می‌شود که انسان تا در مسیر اسراف و ظلم است خدا او را هدایت نمی‌کند زیرا در ظلم و اسراف هدایت نیست ولی اگر فکر توبه و بازگشت در او پیدا شود و حالت قبول حق در او به وجود بیاید که یک حالت واسطه ما بین ایمان و کفر است در چنین حال مشمول هدایت خدا خواهد شد. در آیه مورد تفسیر ظاهراً جمله دوم و سوم بیان مطلب اول است و معلوم می‌کند که چرا خدا چنین اشخاص را هدایت می‌نماید.

۱۷- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ در این آیه و آیه ۷۲ آمده که گروهی گفته‌اند: عیسی خداست و در آیه لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ مائده / ۷۳ آمده که گفتند: عیسی یکی از سه خداست و در آیه أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مائده / ۱۱۶ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ نَحْلٌ / ۵۱ آمده که عیسی و مادرش را دو خدا می‌دانستند و در آیه: وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ توبه / ۲۰ نقل شده که گفته‌اند:

عیسی پسر خداست.

دقت در این آیات نشان می‌دهد که پس از آنکه الوهیت عیسی برای تلفیق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳

مسیحیت و تثلیث یونان به وسیله پولس ارائه گردید نصاری دربارہ آن حضرت چهار فرقه شدند که گفته شد در سوره نساء ذیل آیه ۱۵۹ در بخش نکته‌ها روشن گردید که تثلیث در نصاری ارمغان حکومت یونان به وسیله پولس است.

قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً جَوَابُ است از الوهیت عیسی. یعنی خدا قادر است که عیسی و مادرش و هر کس را هلاک کند اگر عیسی خدا بود در مقابل خدا مقاومت می‌کرد ولی نمی‌تواند.

و لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تکمیل بیان قدرت و تسلط و حاکمیت خداست و اینکه عیسی دخالتی در الوهیت ندارد. ما بَيْنَهُمَا شامل است به ابرها، باده‌ها، اشعه‌ها، بارانها، هوا و ترکیبات آن و سایر چیزها که در فضا وجود دارند يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ اشاره به خلقت عیسی است که دلیل الوهیت نمی‌تواند باشد.

۱۸- وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ.

مراد از اَبْنَاءُ اللَّهِ ظاهراً بیان مزیت و مقرب بودن است نه فرزند حقیقی و «احبائه» بیان آنست، آنها در اثر اشتباه و تلقین ناروا به برتری بی‌جهت عقیده داشتند و می‌گفتند فقط ما محبوب و در جای فرزند خدا هستیم نظیر و قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى بقره / ۱۱۱ و نیز می‌گفتند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً در جواب آمده.

قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ جواب گفته آنهاست یعنی اگر محبوب خدا و پسر خدا بودید لازم بود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۴

در مقابل گناهانتان عذابتان نکند ولی عذاب شدنتان دلیل است که امتیازی بر دیگران ندارید و در غفران و عذاب الهی با دیگران یکسان می‌باشید درباره کلمه «یشاء» توجیهی داریم که در تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ آل عمران / ۲۶ گذشت. وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ تعلیل است برای يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ یعنی آنکه حکومت همه چیز در دست اوست و بازگشت همه به سوی اوست می‌تواند آنکه را بخواهد بیاورد یا عذاب کند.

۱۹- یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرِهِ مِنَ الرَّسُولِ خُطَابٍ وَ بِمِثْلِ مَا جَاءَكُمْ مِنْ قَبْلِهِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ يَتَذَكَّرُ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا يَعْلَمُونَ
 که در آن پیامبری نبود مراد از «بین» بیان حقائق است.
 أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اتمام حجت است بر اهل کتاب. أَنْ تَقُولُوا تقدیرش «کراهه ان تقولوا» است یعنی مبدا که بگوئید. آیه روشن می‌کند که به وقت نزول قرآن یهود و نصاری دچار انحرافات شده بودند که موجب سقوط در دنیا و عذاب در آخرت بود اگر خدا پیامبر نمی‌فرستاد حق داشتند که بگویند حجت را بر ما تمام نکردی ... لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا ... طه / ۱۳۵.
 تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۵

[سوره المائدة (۵): آیات ۲۰ تا ۲۶]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ
 (۲۰) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِدُوا عَلَى آذَانِكُمْ فَتَقْلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۲) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَابْنِكُمْ غَالِبُونَ وَ عَلَى اللَّهِ فِتْوَاكُمْ لَوْ أَنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۳) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (۲۴)
 قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۵) قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۶)

۲۰- آن دم که موسی به قومش گفت: ای قوم یاد آورید نعمت خدا را بر شما، که در میان شما پیغمبرانی آورد و شما را آزاد کرد و به شما چیزهایی داد که به هیچ کسی از مردمان نداده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۶
 ۲۱- ای قوم من: داخل زمین مقدس شوید که خدا برای شما مقرر کرده و بر عقب برنگردید، از زیانکاران می‌شوید.
 ۲۲- گفتند: ای موسی در آن شهر گروه ستمکاری هست، ما هرگز به آنجا داخل نخواهیم شد تا آنها بیرون روند و اگر آنها بیرون رفتند ما وارد می‌شویم.
 ۲۳- دو مرد از آنان که خدا ترس و مورد نعمت خدا بودند گفتند: بر اهل شهر از دروازه وارد شوید، چون داخل شدید پیروز می‌شوید و بر خدا اعتماد کنید اگر مؤمن هستید.
 ۲۴- گفتند: ای موسی تا آنها در آنجا هستند ما هرگز به آنجا وارد نخواهیم شد، تو و پروردگارت بروید و بجنگید ما در همین جا نشسته‌ایم.
 ۲۵- موسی گفت: پروردگارا من و برادرم فقط به نفس خویش توانایی داریم میان ما و این قوم فاسق جدایی برقرار کن.
 ۲۶- خدا فرمود آن محل چهل سال بر آنها حرام است که در این صحرا سرگردان می‌مانند، به جهت قوم فاسق محزون مباش.

کلمه‌ها

ملوک: حکمرانان. پادشاهان. مفردش ملک (بفتح میم و کسر لام) است.
 مقدسه: پاک. مؤنث مقدس.

لا ترتدوا: برنگردید. رد: برگرداندن. ارتداد: برگشتن.

ادبار: پشت‌ها. مفرد آن دبر (بر وزن شتر) است.

تقلبوا: انقلاب: برگشتن. «فتقلبوا» پس برمی‌گردید.

جبارین: ستمکاران. مفرد آن جبار است. جبر در اصل به معنی اصلاح است با نوعی از تحمیل، آن اگر به خدا اطلاق شود به معنی

مصلح و اگر بانسان اطلاق شود به معنی ظالم است زیرا که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۷

می‌خواهد با زور و تحمیل، نقص خود را جبران کند.

یتیهون: تیه: حیرت و سرگردانی «یتیهون» یعنی سرگردان می‌مانند.

تأس: اسی: حزن و اندوه. «اسی یأسی: حزن» فلا تأس یعنی محزون مباش.

شرحها

در پی شمردن عهدهای الهی می‌رسیم به یک دستور و عهدی از طرف موسی که بنی اسرائیل به آن اعتناء نکردند و گرفتار شدند، آن اینکه موسی به بنی اسرائیل گفت: شما که در صحرای بی‌آب و علف سینا هستید، به فلسطین پاک و آباد وارد شوید که خدا در اثر تلاش نصیب شما خواهد کرد. گفتند: در آنجا قوم جباری ساکن هستند ما حاضر به جنگ نیستیم خودت و خدایت بروید و بجنگید مادر همین جا هستیم، در نتیجه چهل سال در بیابان ماندند و حتی موسی و هارون در آنجا از دنیا رفتند، هر ملتی که از جنگ کوتاهی کرد، ذلیل شد چنان که بنی اسرائیل ذلیل شدند هر ملت که جنگید عزیز شد چنان که ملت ایران جنگید عزیز شد و خاندان پهلوی را سرنگون کرد.

۲۰- و إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ
این آیه مقدمه دستور بعدی است که خواهد آمد، در اینجا سه نعمت و کرامت الهی به عنوان تذکره نقل شده است اول: بعثت انبیا از بنی اسرائیل مانند یعقوب، اسحق، یوسف، موسی و هارون. دوم: جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا ظاهراً مراد از آن استقلال، آزادی و خود مختاری است که شامل همه بود، یعنی شما در مصر زیر دست فرعونیان بودید و از آزادی بهره‌ای نداشتید، آن خدا بود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸

که شما را از دریا گذرانید و آزادی داد، همه مالک سرنوشت خود شدید. سوم و آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ مراد از آن به نظرم عصا، ید بیضاء، شکافتن دریا، بیرون آمدن آب از سنگ، نزول من و سلوی و غیره بود که تا آن روز جز بنی اسرائیل در هیچ قومی دیده نشده بود.

۲۱- يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ مراد از ارض مقدس فلسطین است در چهار آیه دیگری بجای مقدسه «با برکت بودن» آمده است مانند: وَ نَجِّنَاهُ وَ لُوَطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ انبیاء / ۷۱، ایضا: اسراء / ۱، سبأ / ۱۸، اعراف / ۱۳۷، طبرسی در مجمع البیان در علت مقدس بودن فرموده: آنجا از شرک پاک شده و قرارگاه انبیاء و مؤمنان گردیده است.

كَتَبَ اللَّهُ مشروط است یعنی برای شما نوشته در صورتی که تلاش کرده وارد بشوید در تفسیر المیزان از امام صادق علیه السلام نقل شده که ... خدا ارض مقدس را برای آنها نوشت سپس آن را محو کرد و برای فرزندان آنها نوشت لذا آنها داخل شدند (۱) دلیل این سخن لفظ «محرمه» است که در اثر نافرمانی آنها آمد ولی لفظ أَرْبَعِينَ سِنَةً حاکی است که بعداً به آنجا داخل می‌شوند چنان که با یوشع بن نون وصی موسی وارد شدند. منظور از لا تَرْتَدُّوا اطاعت از فرمان است که عمل نکردند و زیانکار شدند. نتیجه مخالفت از فرمان رهبر چنین است.

(۱)

فی تفسیر العیاشی عن ابی عبد الله (ع) انه سئل عن قول اذْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ قَالَ كَتَبَهَا لَهُمْ ثُمَّ مَحَاهَا ثُمَّ كَتَبَهَا لِابْنَائِهِمْ فَدَخَلُوهَا وَاللَّهُ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۴۹

۲۲- قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنُودُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ يَا مُوسَى أَلَمْ يَأْتِكُمْ مَا أَنزَلْنَا بِاللَّيْلِ طُفْرًا فَذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِكُونَ
بعد و به قرینه و اِذْ قُلْنَا اذْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ بقره / ۵۸ شهری از شهرهای فلسطین است که گویند نامش «اریحا» بود، آیه کاملاً روشن می‌کند که نافرمانی کرده و گفتند تا آن گروه جبار در آنجا هستند ما حاضر به دخول نیستیم.

۲۳- قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
به نقل عیاشی از حضرت باقر- صلوات الله علیه- آن دو مرد عبارت بودند از یوشع بن نون وصی موسی و کالب بن یوفنا که دو عموزاده بودند، آن دو خدانشناس و خدا ترس بودند و خدا نعمت ایمان و استقامت به آنها داده بود آنها گفتند: از دروازه شهر وارد شوید چون وارد شدید غلبه خواهید کرد و به خدا اعتماد کنید.

۲۴- قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَنُودُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ يَا مُوسَى أَلَمْ يَأْتِكُمْ مَا أَنزَلْنَا بِاللَّيْلِ طُفْرًا فَذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِكُونَ
نفر برآشفته و گفته خود را تکرار کردند و جمله بی ادبانه: فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا را بر آن افزودند نظیر این بی ادبی‌ها در سوره بقره «ادع ربك» گذشت. این سخن از لجاجت و نافرمانی بیحد آنها حکایت می‌کند، خدا به رهبران توحید رحمت کند چه رنجها از دست امته کشیده‌اند.

۲۵- قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
مراد از «افرق» تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۵۰

ظاهراً فرق در اطاعت و عدم اطاعت است یعنی خدایا ما را مثل اینها نافرمان و گناهکار منویس «اخی» اگر عطف به محل «انی» باشد معنا چنین می‌شود برادر من نیز فقط مالک نفس خویش است و اگر عطف بر «نفی» باشد می‌رساند که هارون در مقابل موسی سلم محض بود.

۲۶- قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
تأخیر انداخت، مراد از «الارض» صحرای سینا است، فرمان فلا تأس ... برای آن است که اینها خود بدبختی را به جان می‌خرند دیگر غصه آنها را خوردن معنی ندارد.

نکته‌ها

تغییر سرنوشت: اشتباه و نافرمانی سرنوشت را عوض کرده چهل سال به تأخیر انداخت، آیات قرآن شاهد صدق این مدعا است، اعمال و فعالیت‌های فرد سرنوشت ساز است همچنین است اعمال ملت‌ها. در روز قیامت گفته خواهد شد که سرنوشت اهل بهشت بودن را خود به وجود آوردید و نودوا أَنْ تَلِكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ اعراف / ۴۳ و نیز درباره جهنم: هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ نمل / ۹۰ و درباره هلاکت ملت‌ها آمده:

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ زحرف / ۷۶.

مخالفت از فرمان رهبران راستین به ضرر ملت‌هاست و سرنوشت آنها را عوض می‌کند علی علیه السلام فرماید:

فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه ... فمن تركه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شملة البلاء. (نهج خطبه ۲۷).

این قضایا همچون داروی تجربه شده است، باید از آنها برداشت صحیحی داشته باشیم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۱

[سوره المائدۀ (۵): آیات ۲۷ تا ۳۲]

اشاره

وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷)
لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِكَ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ
فَتَكُونُ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا
يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِى سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِى سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ
النَّادِمِينَ (۳۱)

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا
النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسرِفُونَ (۳۲)

۲۷- خبر دو پسر آدم را مطابق واقع بر آنها بخوان، آن دم که قربانی پیش آوردند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد،
گفت، تو را خواهم گشت، گفت:

خدا فقط از تقوی کاران می پذیرد.

۲۸- اگر دست خویش به من بگشایی که مرا بکشی، من دست خویش سوی تو باز نمی کنم که من از خدا که پروردگار جهانیان
است می ترسم.

۲۹- می خواهم تو با گناه من و گناه خودت با هم شده و از اهل آتش باشی که سزای ظالمان همین است.

۳۰- نفسش کشتن برادرش را بر او آسان کرد و او را کشت و از زیانکاران شد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۲

۳۱- خدا زاغی فرستاد که زمین را می کاوید تا به او نشان دهد چگونه جثه برادر خویش را دفن کند، گفت: وای بر من آیا نتوانستم
مانند این زاغ باشم و جثه برادر خویش را دفن کنم و از ندامت یافتگان شد.

۳۲- به این جهت بر بنی اسرائیل مقرر کردیم که هر کس کسی را بدون قصاص و بدون فسادی که در زمین کرده بکشد چنان
است که تمام مردم را کشته است و هر کس کسی را زنده نماید چنان است که همه مردم را زنده کرده است پیامبران آیه‌های
روشن را برای آنها آوردند، با وجود این بسیاری از آنها در زمین اسرافکاران بودند.

کلمه‌ها

نبا: خبر مهم. خبر با فائده. خبر مفید یقین.

قربان: در اصل مصدر است به معنی نزدیک شدن مثل عدوان و خسران و نیز اسم بکار می رود مثل سلطان. و آن هر کاری است که
به وسیله آن به خدا و غیر خدا تقرب جویند، راغب افزوده: در عرف، نام ذبیحه عبادت است.

تبوء: بوء: مساوات و رجوع. «ان تبوء» اینکه با هم و قرین باشی.

طوئت: طوع: رغبت و آسانی. تطويع: مایل کردن و آسان کردن فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ یعنی نفسش برای او قتل برادر را آسان
کرد.

غراب: زاغ پرنده‌ایست شبیه به کلاغ دارای منقار و پاهای سرخ، هاکس در قاموس خود گوید: از کلاغ بزرگتر است در تورات نیز آمده است.

بیحث: بحث کاویدن، جستجو کردن. *يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ* یعنی زمین را می‌کاوید «بحث فی التراب: حفرها». یواری: مواراة: پوشانیدن و مستور کردن «یواری» مستور می‌کند.

سوأة: جنازه، جسد. سوء (بفتح اول) بدی. سوأة: چیزی که آشکار شدنش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۳ ناخوش آیند است، به جسد سوأة گفته شده زیرا آشکار شدنش بر قاتل ناپسند بود. اجل: جهت و علت. در اصل به معنی جنایت است.

شرحها

در این آیات داستانی نقل شده که برادری برادرش را از روی حسد و بدخواهی کشت و بعد پشیمان شد ولی پشیمانی سودی نبخشید، سپس گفته شده که کشتن یک نفر مانند کشتن همه مردم و زنده کردن یک نفر همچون زنده کردن همه مردمان است و در آغاز دستور داده که این داستان بر یهود خوانده شود تا بدانند که حسد انسان را به چه راهی می‌کشد، شاید از انکار قرآن که از روی حسد بود، دست بردارند.

اجمال قضیه آن است که: دو برادر پاکدامن و غیر پاکدامن در راه خدا قربانی می‌کنند، قربانی برادر پاکدامن پذیرفته می‌شود، برادر دیگر بدون آنکه علت آن را جویا شود برادرش را از روی بدخواهی تهدید به قتل می‌کند، برادر پاکدامن در جواب می‌گوید تو متقی نبودی لذا قربانیت قبول نشد، تقصیر من چیست و اضافه می‌کند: من به فکر قتل تو نیستم و اگر بنا باشد که تو قاتل باشی یا من، خوش دارم که تو قاتل باشی، گناه من نیز بگردن تو باشد.

بالاخره او برادرش را می‌کشد و در دفن او عاجز می‌ماند و از دیدن زاغی که زمین را می‌کاود به فکر دفن جسد برادر می‌افتد و از کارش نادم می‌شود.

کوتاه سخن آنکه حسد کار خود را می‌کند و برادری را با دست برادرش ب خاک می‌برد یهود و نصاری نیز به حکم *بَغِيًّا بَيْنَهُمْ* در مقابل اسلام و قرآن از روی بدخواهی موضع گیری کردند و نگذاشتند نهضت اسلامی به راه خود ادامه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۴

دهد چنان که فعلا در سال ۱۴۰۰ هجری که انقلاب اسلامی پیروز شده عده‌ای از مسلمانان همچون یهود و نصاری در مقابل آن موضع گیری کرده و می‌کنند.

۲۷- *وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ نَبِيًّا ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ اَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْاٰخَرِ لَفِظَ «بِالْحَقِّ» رَاجِعٌ اسْتِ بَهِ «اتل» وَ حَاكِي اسْتِ كَهْ قِصَهْ دَر مِیَانِ یَهُودِ تَحْرِیْفِ شَدَهْ بُوْد، دَر تَوْرَاتِ سَفَرِ تَكْوِیْنِ فَصْلِ چَهَارَمِ اِیْنِ مَا جَرَا نَقْلِ شَدَهْ وَ لِي بَحْثِ غَرَابِ دَر اَنْ نِیْسْتِ وَ حَكَايْتِ اَز مَجْسَمِ شَدْنِ خُدَا دَارِد «۱» آدَمْ كَهْ دَر اِیْنِ اَیَاتِ اَمْدَهْ اَیَا اَبُو الْبِشْرِ بُوْد یَا كَسِي كَهْ نَامَشْ اَدَمْ بُوْد؟ قَرْبَانِي اَنْ دُو بَرَادَرِ چَهْ چِیْزِ بُوْد؟ قَبُولِ وَ عَدَمِ قَبُولِ قَرْبَانِي چِگونَهْ مَعْلُومِ مِی‌شَد؟ اَز كَجَا فَهْمِیْدَنْدْ كَهْ قَرْبَانِي يَكِي قَبُولِ شَدَهْ وَ قَرْبَانِي دِيْگَرِي نَه؟ اَیَهْ شَرِیْفَهْ اَز هَمِهْ اِیْنِهَا سَاكْتِ اسْتِ. چُونِ مَنْظُورِ قُرْآنِ فَقَطْ بَهْرَهْ گِیْرِي اَز حَقِیْقَتِ اَمْرِ اسْتِ وَ اَنْ اِیْنَكِهْ حَسَدِ وَ بَدخَوَاهِي اِنْسَانِ رَا بَهْ كَجَا مِی‌كَشَد.*

نقل شده که نام آن دو برادر قابیل و هابیل بود که اولی دومی را کشت، روایت شده: در آن زمان هر که قربانی اش قبول می‌شد آتشی از آسمان آمده آن را می‌سوزاند، راجع به این روایت در قاموس قرآن (قرب قربان) توضیح داده‌ام گویند قربانی قابیل گندم بود که پذیرفته نشد و قربانی هابیل گوسفند بود. آیه روشن است در اینکه قبول شدن و قبول نشدن را هر دو برادر دانسته‌اند.

مراد از «علیهم» یهود است یعنی این سرگذشت را بر یهود بر خوان.

تا عبرت گیرند.

قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

(۱) استفاده از میزان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۵

جمله *إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ ...* یک قاعده کلی است، هابیل با این جمله استدلال کرده که برادر من تقصیری ندارم عدم قبول قربانی تو به علت متقی نبودن تو است، اگر این قاعده راجع به عمل انجام شده باشد معنایش آن است که: خداوند هر عملی را در صورتی می‌پذیرد که عامل، آن عمل را از روی تقوی انجام دهد و شرائط آن را کاملاً مراعات کند، خواه در اعمال دیگر متقی باشد یا نه. و اگر قاعده کلی و راجع به همه اعمال باشد معنایش آن است که اعمال شخص در صورتی مقبول است که در همه کارهایش با تقوی باشد.

۲۸- *لَئِنْ بَسَّطْتُ إِلَيْكَ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ* ناگفته نماند: اگر کسی به قصد کشتن به انسان حمله کند در مقام دفاع می‌شود او را کشت. پس چرا برادر مؤمن می‌گوید: اگر حمله کرده و خواستی مرا بکشی من برای کشتن تو دست بلند نخواهم کرد که از خدا می‌ترسم مگر آنجا جای ترس از خداست؟ و اگر تسلیم به کشته شدن می‌شد شرعی بود؟! در مجمع البیان از مجاهد و جبائی و مانند آنها نقل شده: قتل طرف بطور دفاع در آن زمان جایز نبود بلکه وظیفه صبر کردن بود ولی این سخن در غایت ضعف است.

باید دانست: اگر قایبل برای کشتن هابیل دست دراز می‌کرد او را از روی ظلم کشته بود و اگر هابیل او را در همان حال می‌کشت از روی دفاع کشته بود نه ظالمانه، حتی اگر قایبل فرار می‌کرد هابیل او را تعقیب نمی‌نمود چون نمی‌خواست او را ظالمانه بکشد، پس کار قایبل در هر حال ظالمانه بود و کار هابیل غیر ظالمانه.

علی هذا معنی آیه اینطور می‌شود اگر تو بخواهی مرا ظالمانه بکشی من تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۶
نمی‌خواهم تو را ظالمانه بکشم چون از رب العالمین که بالاخره گلوی ظالم را خواهد گرفت می‌ترسم از این آیه و آیه قبلی و بعدی معلوم می‌شود که مقتول مردی مؤمن، عالم، با تقوی و مؤدب به آداب دینی بوده و چنین به نظر می‌آید که در آن زمان از پیدایش بشر بسیار گذشته بود زیرا برای اینگونه تربیت دینی زمانها لازم است.

۲۹- *إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ* یعنی اگر تو مرا ظالمانه بکشتی گناه خودت و گناه من نیز به گردن تو خواهد بود و بالعکس ولی من می‌خواهم که این تو باشی نه من، این سخن بنا بر روایات، انتقال سیئات است که گناهان مقتول به قاتل منتقل می‌شود از حضرت باقر- صلوات الله علیه- روایت شده هر که مؤمنی را بکشد خدا همه گناهان مقتول را بر قاتل می‌نویسد و مقتول از گناهان پاک می‌شود این است قول خدا *إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ ...* «۱» در المنار از ابن عباس نقل شده که «اثمی» به معنی «اثم القتل» است یعنی می‌خواهم با گناه خودت و با گناه کشتن من قرین باشی و در وجه دیگر انتقال سیئات را آورده است. در این زمینه در میزان نیز بحث مفصل شده است. در نهج البلاغه خطبه ۱۹۰ فرموده:

«اعقبه الله به الندامة و الزمه آثار القاتلين الى يوم القيامة».

ذَلِكَ جَزَاءٌ ... اشاره به اصحاب النار بودن است، بعید است که به *أَنْ تَبُوءَ ...* اشاره باشد و بگوئیم گناهان همه بعهدہ ظالمان است.

محاسن برقی کتاب عقاب الاعمال باب عقاب القتل عن الباقر (ع): «من قتل مؤمناً متعمداً اثبت الله علی قاتله جمع الذنوب و براء المقتول منها و ذلك قول الله تبارك و تعالی إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۵۷

۳۰- فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ مراد از نفس ظاهرها همان حالت حسد و بدخواهی است که قتل برادر را بر او آسان کرد ولی زیانکار شد.

۳۱- فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْأَةَ أَخِيهِ در صافی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده: دو زاغ آمدند یکی دیگری را کشت و زمین را با منقار کند و جسد او را دفن نمود. در این شک نیست که قاتل از کاویدن زاغ متوجه شده باید جنازه را زیر زمین دفن کرد. گویند: چون هابیل اولین مقتول در روی زمین بود لذا قابیل نمی دانست با جسد او چکار کند، اگر به این گفته دلیل قطعی از روایات داشته باشیم باید بپذیریم و گر نه سخنان مقتول نشان می دهد که مدت‌ها از پیدایش بشر گذشته بود زیرا آن گونه تربیت دینی زمان زیاد لازم دارد، و اگر قاتل فرزند آدم ابو البشر نباشد، باید گفت که قاتل تعادل روحی خودش را از دست داده و نمی دانسته چکار کند اما دیدن عمل زاغ او را به خود آورده است.

قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِي سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ این قسمت می رساند که مدتی راه چاره بر او مسدود شده بود و نمی دانست با جسد چکار کند و از دیدن عمل زاغ با تعجب چنان گفته است فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ظهورش در آن است که جسد برادر را دفن کرد و حالت تحریک و حسد اشباع شد و نتیجه‌ای به دست نیامد، برادرش نیز از دست رفت لذا در کارش پشیمان گردید.

۳۲- مِنْ أَجْلِ ذَلِكِ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۵۸
النَّاسَ جَمِيعًا

یعنی: به جهت این واقعه بر بنی اسرائیل نوشتیم که کشتن یک انسان به منزله کشتن همه انسانهاست تا از قتل و خون‌ریزی بر حذر باشند و بدانند اینکار بقدری گناه است که گویی همه را کشته است.

بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ استثنا است یعنی این حکم در صورتی است که مقتول آدم نکشته و فساد نکرده باشد و گر نه کشتن او مانعی ندارد، توجیه این تشبیه به نظرم آن است که: انسانها در پیشگاه خدا و از نظر خلقت یک واحد و یک پیکر هستند لذا در بسیاری از آیات کشتن دیگران کشتن خود ذکر شده است مثل:

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا نساء/ ۲۹ که مراد کشتن دیگران است و حسن ظن به دیگران حسن ظن به خود قلمداد گردیده است مانند: لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا نور/ ۱۲ منظور حسن ظن به متهم است.

علی هذا کشتن یک فرد مانند کشتن همه افراد و نقض غرض خداست. و مَنْ أَحْيَاهَا نیز همانست، مراد از احیاء زنده کردن عرفی است مانند نجات از غرق شدن یا زندان یا گرفتاری و یا گرفتاری و یا تربیت یتیم و نظیر آن. در روایت آمده که بزرگتر از همه هدایت انسان است، در قرآن مجید هدایت، زنده کردن شمرده شده است أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ انعام/ ۱۲۲ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ نُورًا مِنْ رَبِّنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ اشاره است به اینکه این موعظه‌ها در بنی اسرائیل مؤثر واقع نشد باز بسیاری از آنان اهل اسراف و قتل بودند، آیه دلالت دارد که همه پیامبران این تذکرات را داده بودند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۵۹

نظر به این قصه در تورات: این ماجرا در تورات سفر تکوین باب چهارم نقل شده است، در آن برادر مقتول شهید هابیل نام دارد، نام قاتل قائن است ولی در نقل تورات خدا مانند یک موجود زمین با قاتل سخن می‌گوید، قاتل در جواب گوید: جای برادرم را نمی‌دانم مگر من پاسبان او هستم؟! معلوم است که نقل تورات بر خلاف ساحت کبریایی است اما بیان قرآن یک بیان کاملاً توحیدی است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۶۰

[سوره المائدۀ (۵): آیات ۳۳ تا ۴۰]

اشاره

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۳۶) يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۳۷)

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸) فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْبُدُ مَنْ يَشَاءُ وَيَعْفُو لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۰)

۳۳- کسانی که با خدا و پیغمبر او می‌جنگند و در زمین برای فساد می‌کوشند، سزایشان جز این نیست که کشته شوند یا برادر شوند، یا (یکی از) دستها و (یکی از) تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۶۱

پاهایشان به عکس یکدیگر بریده شود، یا از آن زمین تبعید شوند، این خفتی است برای آنها در دنیا و در آخرت عذاب بزرگی دارند.

۳۴- مگر کسانی که پیش از آنکه بر آنها دست یابید توبه کنند، بدانید که خدا آمرزنده و مهربان است.

۳۵- ای کسانی که ایمان دارید از خدا بترسید و به او تقرب جوید و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید.

۳۶- کسانی که کافر شده‌اند اگر همه مال زمین و نیز مثل آن را داشته باشند تا از عذاب روز قیامت عوض دهند از آنها پذیرفته نمی‌شود و برای آنها عذابی است دردناک.

۳۷- می‌خواهند از آتش خارج شوند ولی از آن خارج شدنی نیستند و آنها راست عذابی پیوسته.

۳۸- مرد دزد و زن دزد، دستهای (راستشان) را ببرید کیفری است در مقابل عملشان و مجازات خدا است، خدا توانا و حکیم است.

۳۹- هر کس پس از ظلمش توبه کند و خود را اصلاح نماید خدا به او توبه کند (توبه او را می‌پذیرد) خدا آمرزنده و مهربان است.

۴۰- آیا ندانسته‌ای که ملک آسمانها و زمین خاص خداست، هر که را بخواهد عذاب می‌کند و هر که را بخواهد می‌آمرزد و خدا بر هر چیز تواناست.

کلمه‌ها

یحاریون: حراب و محاربه: جنگیدن. يُحَارِبُونَ اللَّهَ یعنی با خدا می‌جنگند.

یسعون: تلاش می‌کنند. «سعی یسعی» به معنی تند رفتن و دویدن نیز آمده است.

یقتلوا: قتل: کشتن. تقتیل مبالغه آن است خواه در کیفیت باشد یا در کمیت مراد از آن در آیه شدت در کیفیت قتل است. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۶۲

یصلبوا: صلب و تصلیب: به دار زدن. «او یصلبوا» یا به دار زده شوند.

خلاف: مخالف و غیرهم. تُقَطَّعُ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ دَسْتِهَا وَ پاهایشان خلاف هم قطع شود مثلاً دست راست با پای چپ یا بالعکس.

ینفوا: نفی: تبعید. آن در اصل هلاک کردن به وسیله دور نمودن است «او ینفوا» یعنی یا تبعید شوند.

وسیله: تقرب و نزدیک شدن و آنچه با آن تقرب حاصل شود اسم و مصدر هر دو آمده است ظاهراً در آیه معنای مصدری مراد است یعنی به خدا تقرب جوید.

تفلقون: فلاح (بر وزن شرف) و افلاح و افلاح: رستگاری.

لیفتدوا: فدیة: عوض. افتداء: عوض دادن «لیفتدوا» تا فدیة و عوض دهند.

مقیم: اقامه کننده: پایدار و پیوسته.

سارق: سرق. دزدی. سارق: دزد. مؤنث آن سارقه است.

نکال: عقوبتی که در آن برای دیگران عبرت باشد. نکل (بر وزن جسر) به معنی زنجیر است عقوبت و کیفر را از آن نکال گویند که همچون زنجیری است بر انسان.

شرحها

در این آیات به مناسبت قتل برادر به دست برادر مسئله محارب و مفسد فی الارض آمده که باید به شدیدترین وجهی مجازات شود مطلب دیگر آنکه عقوبت آخرت مانند عقوبت دنیا قابل خرید و قابل عوض نیست. مطلب سوم آنکه:

مجازات دزد بریدن دست اوست و اگر توبه کند به ترتیبی که خواهد آمد توبه‌اش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۶۳ پذیرفته است.

۳۳- إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا.

جمله وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا بیان محاربه است یعنی آنان که در زمین فساد می‌کنند با خدا و رسول در جنگند زیرا که خدا و رسول خواستار اصلاح هستند از آیه مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ نِزْرًا لَكُمْ أَنْ تَقْتُلُوا نَفْسًا مِثْلَ الْقَاتِلِ فَالَّذِينَ قُتِلُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَمَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ وَ لَمْ يَجْعَلْ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ غُرْبًا مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ ذَرْبُ الْحَرَامِ فَالَّذِينَ حَرَّمُوا ذَرْبَ الْحَرَامِ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بَقَرَه / ۲۷۹.

در روایات آمده است محارب کسی است که سلاح بدست گیرد، وحشت ایجاد کند و امنیت عمومی را بهم زند خواه در شهر باشد یا در خارج آن. ولی این معنی منحصر به سارق مسلح نیست بلکه به حکم وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا- أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ هر که مفسد باشد و اختناق به وجود آورد و آزادی مردم را سلب کند و اموال ملت را در اختیار بیگانگان قرار دهد مفسد فی الارض و محارب با خدا و رسول است علی هذا حکام ظالم و پیروان آنها که مردم را بی گناه به زندان می‌اندازند و وحشت ایجاد می‌کنند و ثروت ملی را به شرق و غرب می‌دهند مصداق کامل مفسد فی الارض هستند.

اعدام سران رژیم پهلوی به این جهت بوده است. آنان که مثلاً- هروئین و تریاک وارد می‌کنند، یا به نفع بیگانگان جاسوسی می‌کنند، یا از اجراء احکام اسلامی مانع می‌شوند، یا زن و دختران مردم را فریفته و در اختیار زناکاران می‌گذارند و دهها امثال اینها، همه مصداق مفسد فی الارض هستند.

أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۶۴
 ظهور «او» در تخییر است یعنی درباره او می‌شود یکی از این چهار کیفر را به حسب مصلحت انجام داد و قاضی هر کدام را صلاح بداند حکم می‌کند شیخ مفید و ابن ادریس و دیگران چنین گفته‌اند، در مجمع البیان گفته: روایتی از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل شده است. نگارنده گوید: آن روایت جمیل بن دراج از حضرت صادق علیه السلام است که در تہذیب و استبصار باب حکم المحارب نقل شده است که در جواب راوی فرموده:

«ذلک الی الامام ان شاء قطع و ان شاء صلب ...»

به نظر دیگران «او» برای تخییر نیست بلکه برای ترتیب حکم است چنان که شیخ طوسی و دیگران گفته‌اند، در مجمع البیان فرموده: امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: کیفر محارب بقدر جنایت او است، اگر آدم کشته عقوبتش کشتن است و اگر آدم کشته و مال برده عقوبتش کشتن و بدار زدن است و اگر فقط مال برده کیفرش بریدن دست و پا به عکس است و اگر فقط ایجاد ناامنی کرده کیفرش تبعید است.

مؤلف گوید: آن روایت عبید اللہ مدائن از امام صادق و روایت محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السلام است که در تہذیب نقل شده است.

اما دار زدن باید سه روز باشد نه بیشتر علت آن عبرت دیگران است، ظهور بعضی از روایات در آن است که اول او را می‌کشند آن گاه سه روز به دار می‌زنند و بعد نماز خوانده دفنش می‌کنند (۱).

شیخ طوسی فرموده صلب پیش از قتل جایز نیست، ولی شیخ مفید و دیگران

(۱) وسائل کتاب حدود، ابواب حد المحارب باب پنجم

«ان امیر المؤمنین (ع) صلب رجلا بالحیره ثلاثه ایام ثم انزله فی الیوم الرابع فصلی علیہ فدفنه»

–«قال الصادق (ع) المصلوب ینزل عن الخشبہ بعد ثلاثه ایام و یغسل و یدفن و لا یجوز صلبه اکثر من ثلاثه ایام».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۶۵

گفته‌اند: زنده به دار زده می‌شود رجوع شود به قاموس قرآن «صلب».

اما تبعید. طبرسی فرموده: قول امامیه آن است که از شهری به شهر دیگری تبعید شود تا توبه کند و برگردد.

ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ.

محارب و هر جنایتکار دیگر اگر در دنیا مجازات شود و از گناه خود توبه کند پیش خدا آمرزیده است و اگر روح تمرد در او باشد و توبه نکند در قیامت نیز در عذاب خواهد بود علی هذا اقامه حدود کفارہ گناه نیست.

۳۴- إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدَرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ.

محارب اگر پیش از گرفتاری و ثابت شدن جرم توبه کند، توبه‌اش پذیرفته است جمله فَأَعْلَمُوا ... دلیل قبولی توبه است.

۳۵- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

پس از ذکر محارب که جامعه را به ناامنی می‌کشد و آزادی را سلب می‌کند در این آیه به کارهای سازنده دستور داده شده است، اول تقوی و خود نگهداری از معاصی و صفات ناپسند که پایه پذیرش صفات پسندیده است، دوم تقرب به خدا با اعمال نیک و سازنده، سوم جهاد و تلاش در پیشبرد راه خدا و راه خلق و جهاد در از بین بردن خائنین بشریت و شیاطین انسانها، نتیجه این اعمال فلاح و رستگاری است قابل دقت است که هر سه عمل مدارش الله و توحید است.

۳۶- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَرِدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ این

آیه در مقابل آیه فوق است اینگونه اشخاص که به جای تقوی، وسیله تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۶۶ و جهاد، کفر را انتخاب کرده‌اند اگر در دنیا هم نفس راحتی بکشند و بند و بستی کنند در آخرت از عذاب خدا رهایی ندارند اینکه می‌گوید: اگر دو برابر ثروت زمین برای آنها باشد تا بدهند و نجات یابند پذیرفته نیست حکایت از عدم خلاصی دارد و به طور مثل آمده است، آنان که ناپاکیها بر آنها ملکه شده است در آخرت از آنها رهایی ندارند.

۳۷- يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ.

تمه آیه فوق است، تلاششان برای خروج بی‌اثر است و عذاب ثابت برای آنهاست رجوع شود به قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا انعام/ ۱۲۸.

۳۸- وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

مراد از «ایدیهما» بنا بر روایات اهل بیت علیهم‌السلام چهار انگشت از دست راست که انگشت بزرگ (شصت) و کف دست باقی می‌ماند، عیاشی نقل کرده امیر المؤمنین علیه‌السلام چون دست سارق را می‌برید ابهام و کف دست را باقی می‌گذاشت گفتند: یا امیر المؤمنین همه دست را باقی گذاشتی؟ فرمود: اگر توبه کند با چه چیز وضو بگیرد خدا می‌فرماید فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ... لفظ نَكَالًا مِنَ اللَّهِ حاکی است که پیامبر در این دستور دخالتی ندارد، وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ راجع به جعل حکم است یعنی خدا به چنین دستور توانا است و آن از روی حکمت است و ظالمانه نیست به «نکته‌ها» رجوع شود.

۳۹- فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ.

به موجب روایات اگر دزد پیش از ثبوت جرم توبه کند و مال را به صاحبش تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۶۷ برگرداند توبه‌اش پذیرفته است نه در دنیا دستش بریده می‌شود و نه در آخرت عذاب دارد ولی اگر جرم پیش قاضی ثابت شود حد ساقط نمی‌شود و لو اینکه صاحب مال، عفو کند.

صفوان بن امیه در مسجد الحرام خوابیده بود عبایش را گذاشته و برای قضای حاجت بیرون رفت چون برگشت عبایش به سرقت رفته بود، دزد را پیدا کرده نزد رسول خدا آورد حضرت به قطع دستش فرمان داد، صفوان گفت یا رسول الله به خاطر عبای من دستش بریده می‌شود؟ من او را عفو کردم حضرت فرمود چرا پیش از آمدن به نزد من عفو نکردی؟

۴۰- أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَعْفُو لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

تعلیل قبول توبه سارق است، می‌دانیم که خواست خدا بی‌جهت نخواهد بود، باید انسان خود را سزاوار رحمت کند تا خدا او را بیامرزد یا خود را مستحق عذاب کند تا خدا عذابش نماید، خدایی که کار گردان آسمانها و زمین است می‌تواند از روی حکمت و علل بیامرزد و عذاب کند.

نکته‌ها

چرا محارب کشته می‌شود: اسلام به اصالت فرد در اصالت جامعه معتقد است، آن گاه که فرد حق جامعه را ضایع کند و آن را از مسیر خدایی منحرف نماید باید به نفع جامعه از بین برود و گرنه مردم روی آرامش نخواهند دید، پس کشتن محارب یک امر کاملاً طبیعی است، به دار زدن او برای عبرت دیگران است تا افکار نامناسب در نطفه خفه شوند. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص:

۶۸

بریدن دست دزد: برای بریدن دست دزد حدود ۲۵ شرط در فقه اسلامی ذکر شده است، پس از اجتماع آن شروط چهار انگشت از دست راست دزد قطع می‌شود، کثرت شروط سبب می‌شود که مسئله به ندرت عملی شود، گویند در تاریخ اسلام در عرض چهار صد سال فقط شش دست بریده شد، علی‌هذا جنبه ارعابی این حکم از عملی شدنش بیشتر است و آن در از بین بردن دزدی اثر

تمام دارد، مطلب همانست که در بالا گفته شد برای آسایش جامعه باید از فرد گذشت برای نمونه در سال ۱۳۹۹ چند زن هرزه که دختران و زنان مردم را به بی‌عفتی می‌کشیدند اعدام شدند، جامعه تهران از این شر آسوده گردید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۶۹

[سوره المائدة (۵): آیات ۴۱ تا ۴۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَيِّمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَيِّمَاعُونَ لَقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۴۱) سَيِّمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلشَّحْتِ فَإِنْ جَاؤَكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصْرِوْكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۴۲) وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۳) إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۴) وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْيَدَ بِالْيَدِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۷۰

۴۱- ای پیغمبر کسانی که در کفر شتاب می‌کنند تو را غمگین نکنند، از آن گروه که به زبان گویند ایمان آوردیم ولی دلهایشان ایمان نیاورده و از آن گروه که دین یهود دارند به دروغزن گوشگیر هستند و به قومی که نزد تو نیامده‌اند مطیع می‌باشند، کلمه‌ها را از معانی آن تغییر می‌دهند و می‌گویند اگر این حکم را دادند بگیرد و اگر این حکم را ندادند از آن حذر کنید، هر که خدا بخواهد به فتنه‌اش افکند، از خدا برای او مالک هیچ چیزی نمی‌شود، آنها کسانی هستند که خدا نخواست دلهایشان را پاک گرداند؟ برای آنها در دنیا خواری و در آخرت عذاب بزرگی است.

۴۲- گوشگیران دروغگو و خورندگان حرام می‌باشند اگر پیش تو آمدند میانشان داوری کن یا از آنها اعراض کن، و اگر اعراض کنی به تو ضرری نتوانند زد و اگر حکم کنی به عدل حکم کن که خدا عدالت کاران را دوست دارد.

۴۳- چگونه تو را حاکم می‌کنند با آنکه تورات نزد آنها است و حکم خدا در آن هست عاقبت پس از حکم دادن تو اعراض می‌کنند و آنها مؤمن نیستند.

۴۴- ما تورات را نازل کرده‌ایم که در آن هدایت و نور هست، پیامبرانی که مطیع خدا بودند طبق آن بر یهود حکم می‌کردند و ربانیون و دانشمندان که نگهبانی کتاب خدا از آنها خواسته شده بود و هر آن گواه بودند (نیز حکم می‌کردند) از مردم مترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک مفروشید، هر کس طبق ما انزل الله حکم نکند آنها کافران هستند.

۴۵- در تورات برای یهود نوشتیم که شخص در مقابل شخص چشم به چشم، بینی به بینی، گوش به گوش، دندان به دندان و زخمها را قصاص هست هر که از آن عفو کند کفاره‌ایست بر جانی و هر که حکم برابر فرو فرستاده شده خدا نکند آنها ظالمان هستند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۷۱

کلمه‌ها

یسارعون: مسارعه به معنی بین الاثین و مبالغه در سرعت آمده است مراد از آن معنای دوم است یعنی در کفر بسیار تلاش و شتاب می‌کنند.

سماعون: سامع: شنونده، گوش فرا دهنده. سماع مبالغه و سماعون جمع آن است در آن نوعی اطاعت ملحوظ است نه صرف شنیدن.

کذب: (بفتح کاف و کسر ذال) دروغ. (و بر وزن فکر) دروغگویی.

یحرفون: تحریف کلام آن است که آن را از معنای اولی‌اش منحرف کنند.

فتنه: مراد از آن در اینجا گمراهی است.

اکالون: اکل: خوردن. آکل: خورنده. اکال: بسیار خورنده. جمع اکالون.

سحت: حرام. سحت (بر وزن عقل): از بین بردن (و بر وزن قفل) شیء مستأصل شونده. حرام را سحت گویند که دین یا برکت را از بین می‌برد.

مقسطین: قسط (بکسر اول) عدالت. و بفتح آن ظلم و انحراف، اسم فاعل اولی مقسط و مقسطون، دومی قاسط و قاسطون است.

یحکمونک: تحکیم: حکم و داور قرار دادن. «یحکمونک» یعنی تو را داور قرار می‌دهند.

ربانیون: ربانی: تربیت کننده یا مخصوص به رب که به غیر خدا مشمول نباشد.

احبار: حبر (بر وزن جسر) عالم، جمع آن احبار است و در علماء اهل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۷۲

کتاب به کار میرود طبرسی فرموده: آن از تحبیر است به معنی تحسین که عالم، خوب را تحسین می‌کند.

استحفظوا: یعنی از آنها طلب حفظ شده که کتاب خدا را حفظ کنند.

قصاص: مقابله به مثل در جنایت عمدی. قص و قصص به معنی پی‌جویی و تعقیب است چون انتقام در تعقیب جنایت است لذا آن را قصاص گفته‌اند.

کفارة: کفر: پوشاندن. کفار و کفاره: بسیار پوشاننده، کفاره گناه آن است که گناه را پوشانیده و از بین می‌برد.

شرحها

در شأن نزول این آیات از حضرت باقر علیه السلام و جمعی از مفسران نقل شده:

مردی از اشراف خیبر با زنی از اشراف زناى محصنه کرد، خوش نداشتند طبق دستور تورات آن دو را سنگسار کنند، به یهود مدینه نوشتند که مسئله را از رسول خدا سؤال کنند شاید حکمی خلاف سنگسار بدهد، به دنبال این نامه عده‌ای از یهود مدینه نزد آن حضرت آمده، فتوی خواستند حضرت فرمود: به قضاوت من راضی می‌شوید؟ گفتند: آری. جبرائیل دستور رجم را آورد، چون بر خلاف نظرشان بود نپذیرفتند و چون خواستند از نزد آن حضرت بروند، یهود بنی قریظه گفتند یا محمد میان ما و یهود بنی نضیر «۱» داوری کن اگر آنها یکی از ما را بکشند فقط نصف خونبها می‌دهند و اگر ما یکی از آنها را بکشیم هم قاتل را می‌کشند و هم

(۱) دو تیره از یهود مدینه بودند که دومی از حیث ثروت و جمعیت بر اولی برتری داشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۷۳

خونبهای کامل می‌گیرند، به دنبال این سؤال خداوند حکم قصاص را نازل فرمود.

این دو تا شأن نزول می‌تواند کلیدی برای فهم آیات باشد و روشن می‌شود که گروهی از رسول خدا فتوی خواسته و نظرشان آن نبود که مطابق میل آنها جواب دهد و نیز خواسته آنها در تورات بوده است، ایضا معلوم می‌شود که منافقان نیز در اینکار دست داشته‌اند؟

۴۱- یا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ.

این دسته منافقانند که در واقع کافر هستند و در کفر و انکار حقائق، سرعت و شتاب دارند، از این گروه جز دو بهم زنی و ایجاد اغتشاش انتظار نمی‌رود، رهبران راستین نباید از اعمال آنها محزون باشند.

وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمِ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُواكَ.

معلوم می‌شود که منافقان با یهود در اینکار و کارهای دیگر همکاری داشته‌اند و اولین «سماعون» به معنی گوش فرا دادن و دومی به معنی اطاعت و قبول است یعنی آنها بسیار گوش فرا می‌دهند دروغ را و اطاعت می‌کنند از قومی که (یهود خبیر) پیش تو نیامده‌اند. يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا.

وصف قوم آخرین است که سخنان خدا را از معنای اصلی خود منحرف می‌کردند، معلوم می‌شود که به یهود مدینه سفارش

کرده‌اند: اگر محمد فتوی رجم بدهد قبول نکنید و بگوئید در تورات چنین حکمی نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۷۴

وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ.

جمله و مَنْ يُرِدِ اللَّهُ ... شَيْئًا يَكُ حَكْمِ كَلِيٍّ است که مصداقش در اینجا اهل آن توطئه است، «اولئك» به نظرم شامل همه منافقان و یهود خبیر و مدینه می‌باشد، منظور از فتنه ضلالت و گمراهی است، عدم تطهیر راجع به کفر و نفاق است، اینکه خدا ضلالت و عدم پاکی دلها را اراده می‌کند علتش اعمال انسان است رجوع شود به تَعَزُّؤٌ مِّنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّ مِّنْ تَشَاءُ آل عمران/ ۲۶.

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

اینان اگر ثروت و مقام هم داشته باشند ذلیل و خفیف هستند و در آخرت گرفتار عذاب خواهند بود.

۴۲- سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ.

این دو وصف راجع به مِنَ الَّذِينَ هَادُوا است که یهود مدینه بودند معلوم می‌شود سفارش یهود خبیر پول و رشوه‌ای به همراه داشته است که یهود مدینه هم به دروغ آنها گوش داده و هم از رشوه‌ای که از جانب مرد و زن زناکار ارسال شده بود نوش جان کرده‌اند و از صیغه مبالغه فهمیده می‌شود که در این کار پیوسته بوده‌اند و نیز معلوم می‌شود که پیامبر و قاضی در این صورت متحیر است که فتوی بدهد یا خود را کنار بکشد زیرا مقام مسالمت نیست بلکه مقام توطئه است. چنان که در تهذیب از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است «۱».

وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصُرُّوكَ شَيْئًا وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ

(۱)

صافی و فی التهذیب عن الباقر (ع) الحاکم اذا اتاه اهل التوراه و الانجیل يتحاكمون اليه كان ذلك اليه ان شاء تركهم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۷۵

بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.

از اعراض نباید ترسید که ضرری نتوانند زد ولی در صورت قضاوت باید قضاوت عادلانه باشد که خدا عادلان را دوست می‌دارد.

۴۳- وَ كَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ.

یعنی عجیب است با آنکه نبوت تو را قبول ندارند و حکم در کتابشان هست باز از تو داوری می‌خواهند و سپس اعراض می‌کنند

پس آنها به کتاب خودشان نیز ایمان ندارند «۱» این آیه دلیل است بر اینکه قسمتی از تورات اصلی در تورات فعلی هست.

۴۴- إنا أنزلنا التوراة فيها هدى ونور يحكمم بها النبيون الذين أسلموا للدين هادوا والربانيون والأخبار بما أسد تحفظوا من كتاب الله وكانوا عليه شهداء.

این آیه تعلیل و عیندهم التوراه و مقدمه است بر حکم قصاص که در آیه بعدی خواهد آمد. هدی و نور هر دو نکرده‌اند یعنی در تورات به تناسب زمان هدایت و احکامی بود، مراد از «نور» ظاهرا احکام است. با آن تورات دو گروه بر یهود حکم می‌کردند اول پیامبران که بعد از موسی مبعوث شدند دوم آنان که در عمل و سخن مخصوص به خدا بودند و جز خدا به کسی اخلاص نداشتند و دانشمندان که نگهداری تورات و حفظ آن از تحریف از آنها خواسته شده بود و بر حقانیت آن گواه بودند.

فلا تخشوا الناس و اخشون ولا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا.

خطاب به علماء یهود است، کتمان دستورهای خدا دو علت می‌تواند داشته

(۱) حکم رجم در تورات سفر تثیبه فصل ۲۲ آمده است (المیزان)

. تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۷۶

باشد یکی ترس از مردم که در جواب فرموده فلا- تَخْشُوا النَّاسَ دوم به خاطر جاه و مال که فرموده و لا تَشْتَرُوا ... ممکن است فلا تَخْشُوا النَّاسَ متفرع بر بِمَا اسد تحفظوا من كتاب الله باشد یعنی حالا که حفظ کتاب از شما خواسته شده پس از مردم در حفظ آن نترسید و آن را به بهای اندکی نفروشید.

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ «۱».

قاعده کلی است و شامل همه می‌باشد، مصداق آن در اینجا یهود هستند که در سنگسار کردن به دستور تورات اطاعت نمی‌کردند امام باقر و صادق علیهما السلام فرمایند:

هر حاکمی که در دو درهم حکم به غیر ما انزل الله کند او کافر است به آنچه بر محمد نازل گردیده است «۲».

۴۵- وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا.

حرف «باء» به معنای مقابله است یعنی نفس در مقابل نفس است اگر کسی یک نفر را بکشد در عوض او را می‌کشند و اگر چشم کسی را به عمد کور کرد چشمش را کور می‌کنند. و هكذا.

«قصاص» مصدر است به معنای مفعول (قصاص شده) یعنی در تورات نوشتیم که همه زخمها که به عمد زده می‌شود دارای قصاص هستند این آیه اشاره است به قضیه بنی قریظه و بنی نضیر که قبلا- گفته شد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ لَفْظ «به» راجع است به قصاص «له» اگر راجع به جانی باشد معنی چنین است:

(۱) علت اینکه در این آیه کافرون آمده و در آیه بعدی ظالمون، ذیل آیه ۴۷ روشن خواهد شد.

(۲)

«و عن الباقر و الصادق (ع) من حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله ممن له سوط او عصا فهو کافر بما انزل الله علی محمد».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۷۷

هر که از قصاص عفو کند آن کفاره است برای جانی، قصاص را از او ساقط می‌کند نظیر فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ بقره / ۱۷۸.

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

یعنی اگر تصدق و عفو کرد هیچ و گرنه باید قضاوت و قصاص مطابق دستور خدا باشد و هر کس به غیر دستور خدا حکم کند چنان کسانی ظالمانند رابطه این آیه با آیه الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ ... بقره/ ۱۷۸ در آنجا گفته شده است، جمله فَمَنْ تَصَدَّقَ ... ظاهرا ما بقی دستوری است که در تورات آمده و مربوط به كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا ... می باشد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۷۸

[سوره المائدة (۵): آیات ۴۶ تا ۵۰]

اشاره

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۴۶) وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷) وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸) وَأَنْ أَحْكَمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (۴۹) أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰)

۴۶- در پی پیغمبران عیسی پسر مریم را آوردیم که تورات را که پیش از او بود تصدیق می کرد و به او انجیل را دادیم که در آن هدایت و نوری بود، و تورات را که پیش از آن بود تصدیق می کرد و در آن هدایت و موعظه‌ای بود برای پرهیزکاران. تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۷۹

۴۷- اهل انجیل باید طبق آنچه خدا در آن نازل کرده حکم کنند، هر که طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، آنها فاسقانند.
۴۸- ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم که کتابهای پیشین را تصدیق می کند و نگهبان همه آنهاست میان آنها طبق آنچه خدا نازل کرده قضاوت کن و هوسهای آنها را در انحراف از آنچه از حق به سوی تو آمده پیروی مکن، برای هر یک از شما آئین و راه بخصوصی قرار داده‌ایم، اگر خدا می‌خواست همه شما را یک امت کرده بود، ولی (نکرد) تا درباره آنچه به شما داده امتحانتان کند، به کارهای خوب پیشی گیرید که بازگشت همه شما به سوی خداست و از چیزهایی که اختلاف می‌کردید شما را خبر می‌دهد.

۴۹- میان آنها طبق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و تابع هوسهای آنها باش و حذر کن از اینکه از بعضی آنچه خدا نازل کرد منحرفت کنند، و اگر اعراض کردند بدان که خدا می‌خواهد آنها را در مقابل بعضی گناهانشان عقوبت کند و بسیاری از مردم فاسقانند.

۵۰- آیا حکم جاهلیت می‌خواهند، کیست که برای اهل یقین بهتر از خدا حکمی داشته باشد

کلمه‌ها

قفینا: قفو: در پی آمدن. تفقیه: در پی آوردن. «قفینا» یعنی در پی آنها فرستادیم.

آثارهم: اثر علامتی است که به صاحب اثر دلالت دارد. مراد از آثار در آیه شریعتهاست.

مهیمن: مراقب و نگهدارنده. «همین علی کذا: صار رقیبا علیه و حافظا» در ضمن اسما حسنی آمده الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُنُ یعنی ایمنی

دهنده و نگهدارنده بندگان.

شرعاً: شرع: راه آشکار. شرعه و شریعت: طریقه آشکار. آن در اصل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۸۰ به معنی ظهور است.

منهاج: نهج و منهاج: راه آشکار، علی هذا شرعه و منهاج هر دو بیک معنی است.

فاستبقوا: استباق: مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ یعنی در خوب‌ها بر یکدیگر پیش گیرید. خیرات: خوبها، اختیار شده‌ها. مفرد آن خیر است.

مرجعکم: مرجع (بکسر جیم) مصدر میمی است به معنی رجوع و برگشت.

اهواء: خواهشهای نفسانی مفرد آن هوی است. در قرآن مجید بیشتر در امیال مذموم بکار رفته است و گاهی در میل ممدوح فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ابراهیم/ ۳۷.

یصیبهم: اصابه: درک، یافتن، طلب و اراده. صوب: نزول و قصد. «ان یصیبهم»: اینکه بگیرد آنها را.

حکم الجاهلیة: حکم جاهلیت همان است که به موجب جهل حکم شود نه به موجب علم، اگر مراد از آن حکم بت پرستان باشد باز همین مراد است.

یوقنون: یقن (بر وزن خطر و عقل): واضح شدن. ایقان: تحقیق کردن و بیقین رسیدن «یوقنون» یقین می‌آورند یا یقین پیدا می‌کنند.

شرحها

به دنبال آیات گذشته در این آیات اولاً- سخن از نصاری است که به دستوره‌های انجیل مأمور بودند ثانیاً قرآن با آنکه تورات و انجیل را تصدیق می‌کند پیامبر باید مطابق قرآن حکم کند و نمی‌تواند تابع امیال اهل کتاب و دیگران باشد ثانیاً با وجود یکسان بودن اصول ادیان هر پیغمبر به مناسبت زمان خود احکام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۸۱ بخصوصی دارد باید آنها را اجرا نماید.

۴۶- وَقَفِينَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعَيْسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ مُّصِداً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَ مُّصِداً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.

مراد از «آثارهم» شریعت پیامبران است یعنی در پی آنها عیسی بن مریم را آوردیم که بر شریعتهای آنها تکیه داشت، تورات را تصدیق می‌کرد یعنی راهش راه موسی بود به اضافه اینکه به او کتاب انجیل را دادیم.

از این آیه به دست می‌آید اولاً- انجیل یک کتاب بوده نه انجیلها که فعلاً موجود است، ثانیاً هُدًى وَ نُورٌ نکره است مراد از اولی هدایت و از دومی احکام است یعنی مقداری از راهنمایی و احکام مطابق نیاز زمان در انجیل بود ثالثاً انجیل تورات را تصدیق می‌کرد، تابع شریعت تورات بود و چیزهایی بر آن می‌افزود رابعاً باید بنا به دلالت هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ به دستوره‌های اخلاقی و تقوی اهتمام کامل داشت «۱».

۴۷- وَ لِيُحْكُمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ.

ظاهراً مراد آن قسمت از احکام و اخلاق است که ثابت بودند و در هیچ شریعتی نسخ نمی‌شدند و یا منظور حکایت زمان گذشته است یعنی در پی پیامبران عیسی را فرستادیم و به او انجیل دادیم و گفتیم که اهل انجیل به حکم آن عمل کنند، نمی‌شود گفت مراد عمل به احکام انجیل در زمان قرآن است و لو مخالف با قرآن باشد.

وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

حکم کلی است، مصداق آن در اینجا نصاری است، با ملاحظه این آیه

(۱) استفاده از المیزان شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۸۲

و آیات گذشته روشن گردید هر کس که با دستور غیر خدا قضاوت کند کافر، ظالم و فاسق است در آیه اول کافرون آمده زیرا یهود دانسته حکم تورات را درباره رجم عوض می کردند، در آیه دومی ظالمون آمده چون در جریان قصاص ظالمانه عمل می کردند چنان که در شأن نزول نقل شد و در این آیه فاسقون آمده زیرا در عدم تصدیق تورات و قرآن از دستور انجیل خارج شدند.

۴۸- وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ.

لفظ «علیه» راجع به «الکتاب»، الف و لام آن برای استغراق است یعنی این کتاب (قرآن) برای همه کتابهای گذشته مراقب و نگهبان است. در این آیه مطالبی هست که بررسی می شود:

اول: قرآن همه کتابهای آسمانی را تصدیق می کند و این لازم گرفته که مطالب و احکامی بالاتر از آنها داشته باشد و گر نه عین آنها می شد و مصدق بودن منتفی می گردید با در نظر گرفتن: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى شُورَى / ۱۳ قرآن عبارت اخراج شرایع انبیاء است با احکامی مطابق نیاز زمان که در آنها نبود.

دوم: قرآن در عین تصدیق کتابهای گذشته، مراقب و نگهدارنده آنهاست قرآن اصول ثابت آنها از قبیل توحید، معاد و مانند اینها را حفظ کرده و محللهای تغییر یافته آنها را روشن می کند، قرآن بوسیله معجزه بودن ثابت و لا یتغیر مانده است آنچه را که تصدیق می کند حق است، اگر قرآن نبود تورات و انجیل یا مورد انکار قرار می گرفت یا با همین خرافات و تغییراتی که دارد کتاب خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۸۳

معرفی می شد و پیامبران نعوذ بالله از پدید آوردندگان شرک بودند.

سوم: به حکم شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا ... دین خدا یکی است ولی به موجب لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا هر یک از پیامبران مطابق نیاز زمان احکامی آورده‌اند که شریعت هر یک شریعت بخصوصی شده با حفظ وحدت اصول. لذا رسول خدا صلی الله علیه و اله نمی تواند پیرو هوای اهل کتاب باشد و باید از فَاَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تبعیت کند.

چهارم: علّت اختلاف ادیان آن است که هر ملت و قومی با احکامی مطابق نیاز زمان امتحان شوند و تکامل یابند و گر نه خدا همه را یک امت و دارای یک دین می کرد امت واحده بودن با دین واحد میسر است.

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

خطاب است به مسلمانان یعنی حالا که برای هر امت دینی است برای شما نیز این دین آمده است، پس در کارهای نیک از همدیگر پیشی بگیرید و این اختلافها شما را ناراحت نکنند، مقتضای تکامل همین است، بالاخره همه به سوی خدا می روید او درباره اختلافها بحق داوری خواهد کرد بدین گونه که شما در نپذیرفتن دین اهل کتاب معذورید زیرا دین کاملتر دارید ولی آنها در نپذیرفتن دین شما مقصرند زیرا کتابشان از دین شما خبر داده است.

۴۹- وَأَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ.

صدر این آیه نظیر آیه ۴۸ است در ذیل آن آیه آمده: لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا یعنی باید حکم بما انزل الله کنی زیرا هر پیغمبر شریعتی دارد تو هم این شریعت را داری، در ذیل این آیه آمده: فَإِنْ تَوَلَّوْا ... ظاهراً علّت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۸۴ تکرار، تفاوت ذیلهاست در این آیه به پیغمبر هشدار داده شده که مبادا تو را از دستور خدا بدور کنند آن وقت فرموده:

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمَنَّ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ.

یعنی اگر اعراض کنند، اعراض و عدم قبول آنها یک عقوبت الهی و کیفر بعضی از گناهان آنهاست و اکثر مردم چنین هستند، آیه روشن است در اینکه گناهان توفیق هدایت را از انسان سلب می‌کند.

۵۰- أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.

آیا اینها حکمی و قضاوتی می‌خواهند که ناشی از جهل و نادانی است با آنکه برای اهل یقین بهتر از خدا حاکمی نیست.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۸۵

[سوره المائدة (۵): آیات ۵۱ تا ۵۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱) فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (۵۲) وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأُصْبِحُوا خَاسِرِينَ (۵۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴)

۵۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان خود می‌گیرید، بعضی آنها دوستان بعضی دیگرند هر کس از شما آنها را دوست بگیرد یکی از آنهاست، خدا قوم ظالم را هدایت نمی‌کند.

۵۲- کسانی که مریض‌القلبند خواهی دید که در دوستی آنها شتاب می‌کنند، می‌گویند: بیم آن داریم که به ما حادثه‌ای پیش آید، شاید خدا فتح مکه یا کاری از جانب خودش بیاورد، آنها بر آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان گردند.

۵۳- (آن روز) مؤمنان می‌گویند: آیا این یهود و نصاری همانند که سوگند مؤکد خوردند با شما خواهند بود؟! اعمالشان پوچ شد و زیانکار شدند.

۵۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا قومی تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۸۶ می‌آورد که خدا را دوست دارند و خدا آنها را دوست دارد، بر مؤمنان نرم و بر کافران سخت باشند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت ملامتگری نمی‌ترسند، این فضل خداست به هر کس خواهد می‌دهد، خدا کرشم وسیع و خود داناست.

کلمه‌ها

اولیاء: دوستان. سرپرستان. حامیان. مفرد آن ولی و در اصل به معنی نزدیکی است.

دائرة: حادثه بد. بلا. دور: گردش. دائره: گردنده. حادثه و بلائی که در دنیا می‌گردد و به انسان می‌رسد.

اسروا: سر: پنهان و امر پوشیده. اسرار: پنهان کردن «اسروا» پنهان کردند.

اقسموا: قسم: سوگند. فعل آن از باب افعال آمده است «اقسموا» سوگند یاد کردند.

جهد: (بضم و فتح اول) تلاش توأم با رنج. جهد أيمانهم یعنی سوگند مؤکدشان.

يرتد: رد: برگرداندن. ارتداد: برگشتن. «من يرتد» آن کس برگردد.

اذلة: جمع ذلیل - مراد از آن در اینجا متواضعان و فرمانبران هستند.

اعزّه: عزیزها. پرتوانها. عزت به معنی توانایی است.

لومه: لوم و لومه: سرزنش، ملامت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۸۷

شرحها

به دنبال مطالب گذشته، در این آیات از دوست داشتن و حامی گرفتن اهل کتاب نهی شده و اینکه هر کس آنها را حامی خود قرار دهد در ردیف آنهاست، بیمار دلان که برای روز مبادا آنها را پشتیبان خود می‌دانند نادم خواهند شد.

مؤمنان در آن روز خواهند گفت: چرا یاریتان نکردند، و در پایان آمده که برگشت شما ضرری به اسلام ندارد اگر شما دست بکشید دیگران آمده و از آن حمایت خواهند کرد.

گویند: به دنبال جهاد «بدر» یا «احد» عده‌ای نمی‌خواستند عهده‌ای را که پیش از اسلام با اهل کتاب بسته بودند بشکنند و گروهی می‌خواستند با آنها پیمان ببندند که در روز مبادا یار آنها باشند، آیات در این زمینه نازل شده است.

۵۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ.

اخذ اولیاء به این معنی است که آنها را حامی خود بدانیم و در برابر خطرات به آنها اتکاء داشته باشیم و از آنها پیروی کنیم مثل مسلمانان و رؤساء فعلی ممالک اسلامی، ولی اینکه با آنها زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشیم مسأله دیگری است به «نکته‌ها» رجوع شود.

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

یعنی آنها در اثر تحزب و هم فکری حامی یکدیگر هستند، اگر مسلمانی از آنها پیروی کند در ردیف آنها و از جمله ظالمان است، ظالمان مورد هدایت خدا نیستند «۱» حضرت ابراهیم علیه السلام فرماید: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي ابراهیم / ۳۶

(۱) راجع به این که چرا خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند رجوع شود به مائده / ۱۶ [.....]

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۸۸

علی هذا مراد از «یتولهم» همان پیروی و تبعیت است.

۵۲- فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ.

فء نتیجه لا- یهدی القوم ... است یعنی چون خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند در نتیجه می‌بینی که ... مراد از بیمار دلان در اینجا منافقانند که خدا درباره آنها فرموده: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا بقره / ۱۰ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ یعنی شتاب می‌کنند در موالات و حامی گرفتن آنها. عذرشان این است که می‌ترسیم در آینده حادثه‌ای روی آورد که از حمایت آنها بی‌بهره باشیم.

ممکن است این سخن در ضمیرشان بوده نه اینکه به زبان آورده باشند.

فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ.

به نظر مراد از «الفتح» فتح مکه است که پیوسته در فکر مسلمانان بود و مراد از «امر» جریانی است از قبیل شکست کفار و غیره که حکایت از استقرار اسلام کند، در این صورت آنها از عهده‌ای که با اهل کتاب بسته و آن را در دل پنهان داشتند نادم می‌شدند نه از اینکه چرا عهد بسته‌اند بلکه از این جهت که می‌دیدند تلاششان به هدر رفت چنان که حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ در آیه بعدی آن را روشن می‌کند.

۵۳- وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ.

ابو عمرو یکی از قارئان «يقول» را با فتح و دیگران با ضم خوانده‌اند «۱»

(۱) «يقول» بنا بر قرائت فتح، عطف است به «یأتی» در آیه سابق و بنا بر ضم جمله مستأنفه است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۸۹

مراد از «هؤلاء» یهود و نصاری هستند، «معکم» خطاب به منافقین است یعنی:

مؤمنان در آن روز به منافقان گویند: آیا این یهود و نصاری همانند که سوگند مؤکد یاد کردند که با شما و حامی شما خواهند بود؟! پس چرا بدادتان نرسیدند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ این جمله به علت حتمی الوقوع بودن به صورت ماضی آمده است یعنی زحمتی که در موالات کفار کشیده و برای روز مبدا آنها را پشتیبان خود قرار داده‌اند پوچ و بی فائده خواهد شد.

۵۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ.

این آیه مربوط به آیه سابق است، مراد از ارتداد موالات یهود و نصاری است زیرا به مضمون و مَنْ يَتَوَلَّاهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ موالات آنها ارتداد است، قومی که در این آیه، آمدن آنها وعده شده درست به عکس آنان هستند که در موالات اهل کتاب شتاب می‌کنند، آنها به جای اهل کتاب خدا را دوست می‌دارند، خدا نیز آنها را دوست می‌دارد، آنها به عکس قوم اول بر مؤمنان خاضع و مهربان و به کفار سختگیر و خشن می‌باشند و در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگر نمی‌ترسند. اینکه حب خدا قبل از حب آنها ذکر شده شاید بجهت اهمیت آن باشد و گرنه حب خدا معلول حب مردم به خداست.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

این اوصاف فضل و کرم خداست، به هر که خواهد می‌دهد کرم خدا وسیع است و می‌داند به هر کس چه چیز عطا می‌کند بقیه در «نکته‌ها» خوانده شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۹۰

نکته‌ها

موالات کفار: این یک مسئله فطری است که هر کس می‌خواهد همه در عقیده و ایده او باشد، یک مسلمان می‌خواهد همه مسلمان باشد هکذا یک مسیحی و یک کمونیست علی هذا موالات یهود و نصاری جز ضرر به اسلام نخواهد داشت که آنها پیوسته به فکر از بین بردن اسلام هستند مخصوصاً که بدانند اسلام ضد یغماگری است در حال حاضر یکی از بزرگترین خطرات ممالک اسلامی روابط نامبارک آنها با ابرقدرتهاست، این استعمارگران که تحزب یغماگری دارند هر گاه با مملکتی پیمان دوستی به بندند در فکر چاپیدن آن مملکت خواهند بود.

بیچاره زعمای ممالک اسلامی که با اینها عهد دوستی می‌بندند، اکنون که این سطور را می‌نویسم مملکت مصر خود را به دامن اسرائیل و آمریکا انداخته و از جهان اسلام بریده و مسلمانان را تنها گذاشته است، باید مسلمانان از این آیات الهام گرفته و در روابط خود با جهان یهود و مسیحیت تجدید نظر کنند نزول لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ - لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ برای بیداری اسلامیان است که راه را از چاه و دوست را از دشمن تشخیص دهند.

این قوم کدام است: آیه فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يَكُفِّرُونَ عَنْ ذُنُوبِهِمْ نوع تعزز و بی‌نیازی است در مقابل آنان که طرف خطاب این آیه بودند و نیز روشن می‌کند که خدا چنان طرفداران متعهد و مسئول برای اسلام به وجود خواهد آورد.

هم اکنون که سال ۱۴۰۰ هجری قمری است و نهضت اسلامی در ایران تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۹۱

پیروز شده چنان کسانی به وجود آمده و واقعا مصداق بَقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ... هستند در هر عصر چنین کسان به وجود آمده و خواهند آمد و بقول علی علیه السلام در نهج البلاغه «سیرعف بهم الزمان و يقوى بهم الايمان» این آیه در تفسیر صافی به پیروان امام زمان علیه السلام و در مجمع البیان به ایرانیان که قوم سلمان فارسی هستند تطبیق شده است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۹۲

[سوره المائدة (۵): آیات ۵۵ تا ۵۶]

اشاره

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶)

۵۵- سرپرست شما فقط خداست و رسول او و کسانی که نماز را اقامه می کنند و زکاة را در حال رکوع می دهند.

۵۶- هر کس خدا و رسول و اهل ایمان را سرپرست گیرد (حزب خدا است) حزب خدا پیروز هستند.

کلمه‌ها

ولیکم: ولی (بر وزن عقل) در اصل به معنی نزدیکی است گویند: «تباعدا بعد ولی» یعنی بعد از نزدیکی دور شدیم، به این مناسبت به سرپرست مدیر، دوست و مانند اینها ولی گویند که هر یک نوعی نزدیکی است مراد از آیه سرپرستی است. راکعون: رکوع کنندگان. مراد رکوع نماز است. رکع و رکوع: خم شدن. يتول الله یعنی ولی و سرپرست اخذ کند خدا را. حزب: دسته. گروه.

شرحها

۵۵- إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. در آیات گذشته خواندیم: لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ... بعد از یر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۹۳ این آیات خواهد آمد: لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا ... أَوْلِيَاءَ عَلَىٰ هَذَا آيَةٍ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ... جمله معترضه است میان دو تا ولایت نهی شده. و ظهورش در آن است که مراد از «ولیکم» همان ولایت به معنی دوست و حامی باشد یعنی اهل کتاب و مشرکان را دوست و حامی می گیرید؟ دوست شما فقط خدا و رسول و نماز خوانها ... هستند اما در این صورت چند اشکال لازم می آید: اول: ولایت خدا و رسول نسبت به دیگران به صورت دوستی نیست بلکه به طور سرپرستی و کارگردانی می باشد. دوم: قید وَهُمْ رَاكِعُونَ می رساند که هر نماز گزار و زکاة بده ولی شما نیست بلکه نماز گزارانی که در حال رکوع زکاة می دهند حال آنکه باید همه نماز گزاران ولی و دوست ما باشند.

سوم: ظهور آیه در یک قضیه واقع شده است نه اینکه به طور عموم و همیشگی باشد.

چهارم: روایات شیعه و اهل سنت به این آیه به استقلال و قطع نظر از آیات ما قبل و ما بعد نظر کرده است.

علی هذا باید گفت: این دو آیه راجع به جریان خاصی نازل شده است علاوه لفظ «انما» نص در تخصیص است و ولایت غیر خدا و رسول و الذین ... را نفی می‌کند.

در مجمع البیان نقل فرموده: روزی عبد الله بن عباس در کنار زمزم نشسته و به لفظ «قال رسول الله صلى الله عليه و اله» به مردم حدیث می‌خواند، مردی که روی خود را پوشانیده بود در آنجا حاضر شد، هر چه ابن عباس می‌گفت: «قال رسول الله» آن مرد نیز می‌گفت. ابن عباس گفت: تو را به خدا تو کیستی؟ مرد صورت خود را باز کرد و گفت: مردم هر که مرا شناخته هیچ و گرنه خود را معرفی می‌کنم، تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۹۴

من جندب بن جناده بدری ابو ذر غفاری هستم با این دو گوشم از رسول خدا شنیدم اگر دروغ گویم کر شوند و با این دو چشم خود دیدم اگر دروغ گویم کور باشند می‌فرمود: «علی قائد البررة و قاتل الکفرة و منصور من نصره و مخذول من خذله».

بدانید روزی با رسول خدا نماز ظهر خواندم، سائلی در مسجد چیزی خواست، باو چیزی ندادند او دست به آسمان برداشت که خدایا گواه باش من در مسجد رسول تو اظهار حاجت کردم کسی چیزی به من نداد، علی علیه السلام آن وقت در رکوع نماز بود، با انگشت کوچک دست که به آن انگشتر می‌کرد به سائل اشاره نمود، سائل آن را از انگشت علی گرفت، رسول خدا این عمل را دید سر به آسمان کرد و گفت: خدایا برادرم موسی از تو خواست و گفت: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ... وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي در جوابش نازل فرمود که سَيَنْشُدُ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعِلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا خدایا منم برگزیده و پیغمبر تو محمد، سینه مرا فراخ گردان، کارم را آسان کن، برای من وزیری و یاری از اهل معین کن، علی برادرم با او مرا تقویت فرمای.

ابو ذر اضافه کرد: به خدا سوگند رسول خدا سخن خویش را تمام نکرد تا جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد بخوان، فرمود چه بخوانم گفت: بخوان إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا

سپس طبرسی فرموده: این خبر را ثعلبی با این سند بعینه نقل کرده و ابو بکر رازی در کتاب احکام القرآن به نقل مغربی و رمانی روایت کرده‌اند که این آیه در حق علی علیه السلام نازل شد آن گاه که در حال رکوع انگشتر خویش به سائل بخشید، مجاهد و سدی نیز چنین گفته‌اند و این مضمون از امام صادق علیه السلام تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۹۵ نیز نقل شده است.

نگارنده گوید: علامه امینی آن را در ج ۲ الغدیر ص ۵۲-۵۳ از تفسیر ثعلبی، تفسیر طبرسی، اسباب النزول واحدی، تفسیر فخر رازی، تفسیر خازن، صواعق ابن حجر و مانند آنها که از کتب معتبر اهل سنت است نقل کرده است و نیز در المراجعات مرحوم شرف الدین مراجعه چهلیم به طور مفصل نقل شده است.

اطلاق لفظ جمع بر مفرد: اگر گویند: در این صورت چرا وَ الَّذِينَ آمَنُوا ...

به لفظ جمع آمده است لازم بود گفته شود: «و الذی آمن و اقام الصلاة ...» تا بر یک فرد که امام علیه السلام باشد اطلاق شود؟. طبرسی رحمه الله در جواب این سؤال فرمود: الَّذِينَ آمَنُوا جمع است و بر مفرد اطلاق نمی‌شود زیرا اهل لغت گاهی از مفرد برای تعظیم و تفضیم به لفظ جمع تعبیر می‌آورند و این در کلامشان مشهورتر از آن است که احتیاج با استدلال داشته باشد. زمخشری در کشاف پس از تصدیق به اینکه آیه درباره امام نازل گشته می‌گوید: علّت جمع آمدن با آنکه یک فرد مراد است آن است که مردم به این کار تشویق شوند و به ثوابی مانند آن ثواب برسند، و روشن شود که باید عادت مؤمنان بر کسب نیکوکاری تا آن حد باشد که کار نیک را تا تمام شدن نماز نیز به تأخیر نیندازند.

در المراجعات در جواب این اشکال فرموده: عرب به جهتی از مفرد با جمع تعبیر می‌آورد، شاید آن قول خداست در سوره آل عمران: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ... / ۱۷۳ مراد از «الناس» در قَالَ لَهُمُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۹۶

النَّاسُ

به اجماع مفسران و محدثان و اهل تاریخ نعیم بن مسعود اشجعی است که ابو سفیان او را برای ارباب مسلمانان اجیر کرد، این به علت آن است که ثابت شود: مؤمنان یک نفر که سهل است از ارباب افراد نیز مرعوب نمی‌شوند. در آیه مباحله لفظ ابناء نساء و انفس به لفظ جمع آمده، لفظ نساء بر فاطمه، ابناء بر حسنین و انفس بر علی علیه السلام تطبیق شده است (قاموس قرآن).

۵۶- وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.

مراد از «یتول» بنا بر آیه فوق سرپرست اخذ کردن و قبول سرپرستی است الَّذِينَ آمَنُوا باید همان باشد که در آیه بالا- گذشت گروهی که سرپرست آنها خدا و رسول و علی است حزب خدا هستند و چنین گروهی پیروز می‌باشند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۹۷

[سوره المائدة (۵): آیات ۵۷ تا ۶۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَ لَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أُنبئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مُتَوَيِّئَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ الْعِدَّاءَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ (۶۰) وَ إِذَا جَاؤْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱)

وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعِدْوَانِ وَ أَكْلِهِمْ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْ لَا- يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِيُونَ وَ الْأَخْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳)

۵۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید: کسانی را که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته‌اند از آنها که پیش از شما به آنها کتاب داده شده و کفار را، دوست مگیرید. اگر مؤمن هستید از خدا بترسید.

۵۸- و چون به نماز ندا می‌دهید آن را مسخره و بازیچه می‌گیرند زیرا آنها قومی هستند که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۹۸ درک نمی‌کنند.

۵۹- بگو ای اهل کتاب آیا به ما خرده می‌گیرید جز اینکه ایمان آوردیم به خدا و به آنچه بر ما و به آنچه پیش از ما نازل گشته است، بسیاری از شما فاسق هستید.

۶۰- بگو: آیا شما را خبر دهم به چیزی که سزایش نزد خدا از این بدتر است، آنکه خدا لعنتش کرده و بر او غضب آورده و از آنها میمونها و خوکها ساخته و طاغوت را پرستیده، آنها موقعیتشان بدتر و از راه راست گمراه‌تر می‌باشند.

۶۱- چون نزد شما آیند گویند: ایمان آوردیم، ولی با کفر وارد شده و با کفر خارج گشته‌اند، خدا به آنچه کتمان می‌کنند داناتر است.

۶۲- بسیاری از آنها را می‌بینی که در گناه و تجاوز و حرام خوردنشان اصرار می‌کنند، چه بد است اعمالی که می‌کنند.

۶۳- چرا زهاد و علماء، آنها را از قول باطل و حرام خوردن منعشان نمی‌کنند چه بد است آنچه که می‌سازند.

کلمه‌ها

هزوا: هزء و هزو: مسخره کردن «هزوا» یعنی مسخره شده مصدر به معنی مفعول.

لعب: بازی. اصل آن از لعاب به معنی آب دهان است، شاید در آیه به معنی ملعوب باشد.

تنقمون: نقم: انکار. «نقم الامر نقما: انکره» عقوبت را نقمه گویند که حاکی از انکار عمل از جانب عقوبت کننده است هَلْ تَنْقُمُونَ آیا انکار می‌کنید؟

مثوبه: ثوب و مثوبه: رجوع. جزای عمل را از آن ثواب گویند که بخود شخص برمی‌گردد خواه پاداش باشد یا کیفر، در آیه، دومی مراد است.

قرده: میمونها. مفرد آن قرد (بر وزن فکر) است. خنازیر: خوکها. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۹۹ مفردش خنزیر.

سواء: برابر. مساوی. وسط راه، آن در آیه به معنی مستوی (راست) است.

سحت: حرام (مائده/ ۴۲).

ربانیون: ربانی: تربیت کننده یا کسی که مخصوص برب و خداست، مراد از آن به قرینه الاحبار زاهدان می‌باشد.

احبار: حبر (بر وزن فکر): اثر پسندیده، عالم را حبر (بفتح و کسر حاء) گویند که اثر علم و عملش پسندیده است جمع آن احبار می‌باشد.

شرحها

در این آیات از موالات و حامی گرفتن اهل کتاب و مشرکان که مکتب اسلام را مسخره می‌گیرند نهی شده و آن گاه مقداری از عهد شکنی و گناهان آنها نقل شده است، و آن هشدار است که دشمنان همیشه به فکر از بین بردن مکتب راستین شما هستند.

۵۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ.

مراد از اتخاذ ولی دوست داشتن و حامی گرفتن و همکاری با آنهاست اتَّخَذُوا دِينَكُمْ ... عَلَّتْ نَهَى است کسانی که دین الهی و مکتب سعادت بخش خلقها را مسخره می‌کنند «دشمن انسانیت هستند نمی‌شود با آنها معامله یک دوست کرد و بر سرنوشت مسلمین مسلطشان نمود چنان که زعمای ممالک مسلمانان می‌کنند وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ نَهَى سابق را تأکید می‌کند، در عین حال تهدید است که موالات آنها نقض ایمان است.

۵۸- وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَ لَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۳، ص: ۱۰۰ لَا يَعْقِلُونَ

مصدیقی از مسخره آنهاست که ندای نماز یعنی اذان اسلامی را مسخره می‌کنند و این از ناهمی آنهاست و گرنه چطور می‌توان کسانی را که به نام خدا صدا بلند کرده و در پیشگاه او سجده می‌کنند به بازی گرفت.

۵۹- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ.

لفظ «ان» مصدریه است و ما بعد آن در جای «ایماننا بالله» است یعنی آیا در ما جز ایمان به خدا و به پیغمبران چیزی هست که

تکذیب کنید. چرا از دین ما و مکتب ما خوشتان نمی‌آید و آن اَكْتَرَكُمْ فاسِقُونَ ولی اکثر شما از طاعت خدا بیرون رفته‌اید و علت انکار شما همین است.

۶۰- قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ.

لفظ عَبَدَ الطَّاغُوتَ عطف است بر غَضِبَ عَلَيْهِ لعن به معنی طرد از رحمت است گفته‌اند: اصحاب سبت مسخ به میمون شدند و آنان که مائده عیسی را انکار کردند به خوک مسخ گشتند. در نقل دیگری از ابن عباس نقل شده که هر دو گروه از یهود و اصحاب سبت بودند جوانانشان به میمونها و پیرانشان به خنزیر مسخ شدند و الله اعلم. منظور از عَبَدَ الطَّاغُوتَ عبادت گوساله یا اطاعت از اربابان است. بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ ظاهراً تسلیم منصفانه است یعنی اگر ایمان به خدا و ایمان به کتابها شر باشد شر شما بدتر از ماست زیرا شما مورد لعن خدا، و مسخ شده و عابد طاغوت بوده‌اید.

أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ.

یعنی دارندگان این اوصاف از جهت موقعیت بدتر و از راه راست منحرف تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۰۱ هستند.

۶۱- وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ.

یهود چون نان را به نرخ روز می‌خوردند، می‌خواستند برای روز مبادا جای پایی داشته باشند لذا به مسلمین می‌گفتند: ما ایمان آورده‌ایم قَدْ دَخَلُوا ...

معنایش آن است که حالشان با ورود و خروج فرقی نکرده کافر داخل شده و کافر بیرون آمده‌اند، خدا از ما فی الضمیرشان آگاه است که از «آمنّا» گفتن قصد گول زدن دارند.

۶۲- وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

کلمه «اکلهم» عطف است بر «الاثم» یعنی شتاب می‌کنند در حرام خوردنشان منظور از اثم مطلق گناه و از عدوان تجاوز بدیگران است، آنها که در این کارها شتاب می‌کنند، بدکار می‌کنند.

۶۳- لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبِّائِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.

توییح است به زهاد و علماء اهل کتاب که چرا آنها را از قول ناحق و اکل حرام نهی نمی‌کنند مراد از «قول اثم» شاید طعنه‌هایی است که به اسلام می‌زدند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۰۲

[سوره المائدة (۵): آیات ۶۴ تا ۶۶]

اشاره

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لِعُنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْفَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴) وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَ لَوْ أَنََّّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْبِئْتِجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (۶۶)

۶۴- یهود گفت: دست خدا بسته است، دستشان بسته شد و به سزای آنچه گفتند ملعون شدند (چنین نیست) بلکه دو دست خدا باز است، چنان که بخواهد اتفاق می‌کند، آنچه بر تو از پروردگارت نازل شده بر بسیاری از آنها، سرکشی و کفر می‌افزاید، میان آنها

تا قیامت دشمنی و کینه افکنده‌ایم هر وقت آتشی برای جنگ افروختند خدا آن را خاموش کرد در زمین برای فساد تلاش می‌کنند، خدا مفسدین را دوست ندارد.

۶۵- اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزکار بودند، گناهانشان را می‌پوشانیدیم و به بهشت‌های پر نعمت داخلشان می‌کردیم.

۶۶- و اگر آنها به تورات و انجیل و به آنچه از پروردگارشان نازل شده ایمان می‌آوردند، از بالای سرشان و از زیر پاهایشان (روزی) می‌خوردند از آنها گروهی معتدل هستند و بسیاری از آنها عمل بد می‌کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۰۳

کلمه‌ها

مغلوله: بسته. غل (بضم اول) در اصل طوقی است که به گردن زنند.

مبسوطان: بسط: گشودن. مبسوط: باز.

ینفق: انفاق: خرج کردن. نفق (بر وزن شرف) به معنی خروج یا تمام شدن است.

عداوة: مراد از عداوت در اینجا دشمن آشکار یا تجاوز و از بغضاء کینه است.

اوقدوا: و قد: افروخته شدن آتش. ایقاد: افروختن «اوقدوا» افروختند.

اطفأها: طفاء: خاموش شدن. اطفاء خاموش کردن. «اطفأها» خاموش کرد آن را.

ارجلهم: رجل (بر وزن فکر) پا. جمع آن ارجل است.

مقتصده: قصد: اعتدال میانه‌روی مقتصده: معتدل.

شرحها

در ادامه کارشکنی و عهدشکنی اهل کتاب در این آیات نیز قسمتی از گفتارهای ناروا و افسادشان نقل شده است و اینکه فرصت را از دست داده و می‌دهند و اینکه از اینکار ضرر خورده و خواهند خورد، و اینکه مسلمانان نیز باید هشیار باشند چون حساب جهان درباره حق و ناحق یکی است.

۶۴- وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص:

۱۰۴

این هم از جمله قَوْلِهِمُ اللَّيْتُمْ است «ید» در خدا کنایه از قدرت و تنبیه آمدن آن برای نشان دادن وسعت قدرت است. غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ مقابله به مثل است که به خدا نسبت مسلوب القدره بودن را می‌دادند و کنایه از گرفتاری و عدم توفیق است لُعِنُوا ... شاید معنی و تفسیر غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ باشد و نیز نشان می‌دهد که ساختن این قول عمدی بوده است.

گویند: چون یهود آیاتی نظیر و أَفْرِضُوا لِلَّهِ قَرْضًا حَسِينًا مَزْمَلًا / ۲۰ را شنیدند گفتند حالا که از بندگان قرض می‌خواهد پس دستش بسته است، مؤید این قول جمله يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ است. ولی این در صورتی است که یهود این قول را پس از شنیدن و أَفْرِضُوا لِلَّهِ گفته باشند اما ظهور آیه در آن است که یهود این قول را از اول داشته‌اند مثل قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ توبه / ۳۰ وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ مائده / ۱۸.

به نظر می‌آید که مراد یهود مسئله جبرمانندی است و آن اینکه: خداوند از کارهای خود فارغ شده دیگر کاری برای خدا باقی نمانده است قهرا غرض یهود آن بود که آمدن پیامبر اسلام یک چیز تازه‌ای است و چون خدا از کارها فارغ شده آمدن دین جدید

و پیغمبر تازه نمی تواند از جانب خدا باشد مؤید این، ذیل آیه است که می گوید: وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ ... یعنی می گفتند: دیگر انزال کتاب یعنی چه؟! مگر خدا از کارهایش فارغ نشده است؟! در تفسیر عیاشی از حماد از امام صادق علیه السلام منقول است که مراد یهود از يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ آن است که خدا از کائنات فارغ شده (۱) همچنین است روایت شعیب بن یعقوب از آن حضرت. در این صورت منظور از يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ مبسوط الید بودن خدا در کارهاست

(۱)

قال عليه السلام «يعنون انه فرغ مما هو كائن. لعنوا بما قالوا قال الله عز وجل بل يدها مبسوطتان».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۰۵

مثل كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ الرَّحْمَنِ / ۲۹ نه اینکه منظور فقط روزی دادن باشد.

وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا.

زیادت کفر و طغیان ظاهرا به این علت است که به حکم يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ به نسخ شریعت و آمدن شریعت جدید عقیده نداشتند.

وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

این جمله در آیه ۱۴ درباره نصاری نیز گذشت بلفظ فَأَعْرَبْنَا ... مراد از «بینهم» ظاهرا میان یهود است نه میان آنها و نصاری. وجود عداوت و کینه ظاهرا در اثر اختلافات میان آنهاست چنان که در سوره جاثیه / ۱۶-۱۷ آمده است و نیز دلیل است که تا قیامت باقی خواهد بود.

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.

یهود برای از بین بردن انقلاب اسلام آنچه توانستند پافشاری کردند ولی هر بار آتش فساد را خدا خاموش کرد ماجرای بنی نضیر، بنی قریظه و غیره شاهد آن است، «فسادا» علت «یسعون» است یعنی برای فساد تلاش می کنند با آنکه خدا مفسدین را دوست نمی دارد لذا آنها دشمن خدا هستند.

۶۵- وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ.

«لو» دلالت دارد بر اینکه در گذشته چیزی در اثر نبودن شرائط بوجود نیامده است یعنی اگر ایمان می آوردند و تقوی پیشه می کردند از عباد الله الصالحین می شدند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۰۶

۶۶- وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ.

معنی «لو» در آیه قبلی گذشت، این آیه راجع به ما قبل اسلام است مراد از ما أَنْزَلَ ... آنهايي است که بر پیامبران بنی اسرائیل نازل شده غیر از تورات و انجیل مِنْ فَوْقِهِمْ بارانها و مانند آن است، مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ چیزهایی است که از زمین می روید و در زمین هست این آیه مثل آیات دیگر دلیل است بر اینکه اعمال نیک و بد در اصلاح جامعه و تباهی آن دخالت تمام دارند ضَرْبَ اللَّهِ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مُطْمَئِنَّةً ... نحل / ۱۱۲ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ.

اشاره است به اینکه اکثریت بدکار بودند فقط گروهی متوسط و معتدل بودند روایت شده آنها همانها بودند که اسلام آوردند.

نکته ها:

ما و اهل کتاب: اینکه قرآن اهل کتاب را در اثر اعمالشان می کوبد از این جهت نیست که نفوذ بالله خدا با گروهی از بندگان دشمنی دارد، بلکه اینها یک حساب طبیعی و جهانی است هر کس و هر ملت که از راه عدل و انصاف منحرف شود حسابش همانست، مسلمانان که وصیتهای رسول خدا را نادیده گرفته و اختلاف کردند، اگر بیشتر از یهود چوب نخورده باشند کمتر

نخورده‌اند، لذا باید جامعه هشیار و بیدار باشد و از راه خدا که راه عدل و انصاف است قدم به کنار نگذارد. ما و قرآن: آیه وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ... در حق قرآن و اهل قرآن نیز صادق است به تعبیر «و لو اننا اقمنا القرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۰۷»

لاکلنا من فوقنا ... این قرآن که تاریخ جهان را عوض کرد و در کمتر از نیم قرن بزرگترین امپراطوریهای جهان را به زانو درآورد و مترقی‌ترین مکتب را به جهانیان عرضه کرد، دارای همان قدرت و قاطعیت اول است، اگر به قرآن روی آوریم و آن را رهبر و پیشوای خود بدانیم در زندگی به سعادت رسیده حاکم بر جهان و نجات دهنده گیتی خواهیم بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۰۸

[سوره المائدۀ (۵): آیه ۶۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷)

۶۷- ای پیغمبر آنچه از پروردگارت بر تو نازل گشته ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای خدا تو را از کید مردم حفظ می‌کند، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

کلمه‌ها

بلغ: تبلیغ و ابلاغ به معنی رساندن، بلوغ به معنی رسیدن است.

رسالت: رسول: پیام‌آور. رسالت: پیام.

يعصمك: عصم: حفظ و امساک. «يعصمك» حفظ می‌کند تو را.

شرحها

بنا بر روایات شیعه و اهل سنت این آیه در غدیر خم نازل گشته و به دنبال آن رسول خدا صلی الله علیه و اله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته و به حاضران به عنوان خلیفه و امام معرفی کرد، پیش از آنکه به روایات و به جریان غدیر اشاره کنیم مفردات آیه را بررسی می‌کنیم.

۶۷- يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.

این آیه با آنکه میان آیات ذم اهل کتاب آمده است، مربوط به ما قبل و ما بعد نیست. ناچاریم بگوئیم مستقلاً نازل شده است، روایات نیز آن را مستقلاً بررسی می‌کنند در اینجا چند مطلب هست: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۰۹

اول: «ما» در بَلِّغْ ما أُنزِلَ نمی‌تواند مربوط به همه قرآن و احکام اسلامی باشد، زیرا سوره مائده در مدینه نازل گشته و در درّ منثور روایاتی نقل شده که مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شده است. پس در آن موقع اقلای صدی نود از قرآن نازل شده و از سوی آن حضرت تبلیغ شده بود دیگر تحصیل حاصل است که دستور بَلِّغْ ما أُنزِلَ آید پس «ما» در اینجا راجع به یک امر بخصوصی است

و نیز معلوم می‌شود که این دستور قبلاً به آن حضرت رسیده بود و در اینجا فرمان تبلیغ آمده است. دوم: از وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ معلوم می‌شود که این امر به قدری با اهمیت بود که عدم تبلیغ آن مساوی با عدم تبلیغ همه اسلام بود زیرا «رسالته» مطلق و شامل همه رسالت آن حضرت است یعنی اگر این امر را تبلیغ نکنی مطلق پیام خدا را تبلیغ نکرده‌ای پس تبلیغ این مسئله ادامه اسلام بوده است.

سوم: وَاللَّهُ يَعْصِي مَمْرَكَ حاکمی است که رسول خدا صلی الله علیه و اله از تبلیغ آن پیام بی‌مناک بوده است، نه اینکه می‌ترسید او را بکشند بلکه ترس از آن بود که مردم عمل او را حمل بر غرض کرده و قبول نکنند در این صورت منظور از عصمت، نگهداری از فتنه مخالفان است که إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ یعنی فتنه و کید آنها اثری نخواهد داشت.

این امور همه مؤید روایاتی است که صریحند آیه شریفه درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام در غدیر خم نازل گردید، به دنبال آن رسول خدا صلی الله علیه و اله دست علی را گرفت و میان هفتاد هزار نفر فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» سیوطی در درّ منثور نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله به دنبال نزول آیه فرمود:

خدا مرا به رساندن پیامی دستور داده که سینه‌ام از آن به تنگ آمده و دانستم که مردم مرا تکذیب خواهند کرد خدایم فرمود یا تبلیغ کنم و یا عذابم خواهد تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۱۰ کرد (۱) در مورد روایات به الغدیر و سایر کتابهای مفصل رجوع شود.

نکته‌ها

امامت: امامت و ولایت علی علیه السلام تداوم اسلام بود، اگر امامت به دنبال نبوت نباشد دین ناقص خواهد بود لذا پس از نصب علی علیه السلام آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ آمد چنان که در مائده/ ۳ گذشت.

روی این واقعیت در سال دهم هجری رسول خدا صلی الله علیه و اله برای ادای حج با مسلمانان به سوی مکه حرکت فرمود، به دیگر مسلمانان نیز پیغام فرستاد که در مکه حاضر شوند، علی بن ابی طالب علیه السلام آن موقع با ابو موسی اشعری در یمن بود که با گروهی از مسلمانان وارد مکه شدند، رسول خدا پس از پایان مراسم حج و نشان دادن مناسک به مسلمانان، از مکه خارج گردید و راه مدینه را در پیش گرفت چون به «غدیر خم» رسید در آنجا آیه شریفه نازل شد، آن حضرت مسلمانان را در آنجا جمع کرد و پس از خطبه بلیغی دست علی بن ابی طالب را گرفت و با کلمه تاریخی:

«من كنت مولاه فهذا علي مولاه»

آن حضرت را در جای خود به امامت نصب فرمود، این امر روز ۱۸ ذو الحجة در سال دهم هجرت بود.

(۱)

«ان الله بعثني برسالة فضقت به ذرعا و عرفت ان الناس مكذبي فوعدي لابلغن او ليعذبني فانزل يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۱۱

[سوره المائدة (۵): آيات ۶۸ تا ۷۱]

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹) لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ (۷۰) وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۷۱)

۶۸- بگو ای اهل کتاب در چیزی قابل اعتنا نیستید تا تورات و انجیل و آنچه را که از پروردگارتان نازل شده مورد عمل قرار دهید، آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده برای بسیاری از آنها سرکشی و کفر می‌افزاید پس بر گروه ستمکار غم مخور.

۶۹- کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی شده‌اند و صائبون و نصاری هر که از آنها به خدا و روز قیامت ایمان آورد و عمل شایسته انجام دهد برای آنها خوفی و غمی نیست.

۷۰- از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیغمبرانی به آنها فرستادیم هر وقت پیغمبری تعلیماتی که دلخواهشان نیست بیاورد گروهی را تکذیب کرده و گروهی را می‌کشتند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۱۲

۷۱- گمان کردند که فتنه‌ای نباشد کور و کر شدند سپس خدا به آنها برگشت و بعد بسیاری از آنها کور و کر شدند، خدا به اعمالی که می‌کنند بیناست.

کلمه‌ها

تقیموا: اقامه: بر پا داشتن حَتَّىٰ تُقِيمُوا تا بر پا دارید منظور عمل کردن است.

تأس: اسی: محزون شدن. «فلا تأس» یعنی محزون مباش.

صابئون: مفردش صابی. اقلیت به خصوصی هستند، رجوع شود به بقره/ ۶۲ میثاق: پیمان محکم. از وثاقه به معنی ثابت و محکم شدن.

تهوی: هوی: میل نفس. آن در اصل به معنی سقوط و پائین آمدن است «لا تهوی» یعنی میل نمی‌کند.

حسبوا: حسابان به معنی ظن و گمان است «حسبوا» گمان کردند.

فتنة: امتحان. بلیه. گرفتاری.

عموا: عمی: کوری «عموا» کور شدند منظور از کوری عدم بصیرت است.

صموا: صمم: کری. «صموا» کر شدند، مراد: ناشنوایی گوش دل است.

شرحها

در این آیات که در ردیف آیات گذشته هستند «۱» یهود و نصاری صحیح العمل معرفی شده‌اند و بعد روشن گشته که هر که از اهل ادیان به توحید و معاد ایمان آورد و عمل شایسته انجام دهد پیش خدا مأجور خواهد بود، همه ادیان درباره این سه موضوع آمده‌اند: توحید، معاد و عمل مثبت. ولی یهود با آنکه

(۱) به استثناء آیه بلغ ما انزل الیک من ربک.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۱۳

از آنها به این امر پیمان گرفته شده بود در این مرز توقف نکرده و مطابق هوای خود سنت الهی را شکستند.

۶۸- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ.

مراد از «ما انزل» ظاهراً چیزهایی است که توسط پیامبران بنی اسرائیل غیر از موسی و عیسی نازل شده است در معنی این آیه گفته‌اند: ای اهل کتاب شما در چیزی از ایمان و تقوی نیستید یعنی عرضه آن را ندارید که تورات و انجیل را بپا دارید، احتمال دیگر آن است که مراد آن باشد: ای اهل کتاب شما در چیزی از بندگی و رضایت خدا نیستید مگر آنکه عمل به تورات و انجیل کنید این قهراً درباره کسانی است که در خصوص اسلام حجت بر آنها تمام نشده و یا عمل به تورات و انجیل لازمه‌اش ایمان به اسلام است.

وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

این قسمت در آیه ۶۴ گذشت علت زیادت سرکشی و کفر آن است که نمی‌خواستند در مقابل دین خود و کتاب خود دینی و کتابی به بینند، زیادت کفر به این علت است که به دین خود ایمان درست نداشتند، انکار قرآن نیز مزید کفر می‌شد «لا- تأس» تسلیت است برای آن حضرت که اینها عمداً خود را مبتلا می‌کنند، جای اندوه نیست.

۶۹- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصَارَىٰ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلُوا صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

وَ الصَّابِئُونَ عطف است بر حمل «الذین» چون لازم است از خبر به مبتداء تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۱۴
ضمیری بر گردد لذا «من آمن» تقدیرش «من آمن منهم» است یعنی هر که از این گروه‌ها دارای این سه شرط باشند پیش خدا مأجور هستند این آیه همان آیه ۶۲ از سوره بقره است که مفصلاً در آنجا توضیح داده شده است، این آیه مؤید احتمال دوم در آیه گذشته است که می‌گوید: یهود و نصاری و صابئین هم اگر توحید، معاد و عمل مثبت داشته باشند مشمول رحمت حقند لکن باید گفت این در صورتی است که اسلام را ندانند و نسبت به اسلام مستضعف باشند و نسبت به دینشان با بصیرت.

۷۰- لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ.

در بحار الانوار ج ۱۲ / ۲۱ ط جدید و در مجمع البیان ذیل آیه ۷۸ از سوره غافر نقل شده: خدا از بنی اسرائیل چهار هزار پیغمبر مبعوث کرد ولی آنها گروهی از آن پیامبران را کشتند و گروهی را دروغگو خواندند در سوره بقره ذیل آیه ۶۱ درباره قتل پیامبران به دست بنی اسرائیل توضیح داده شده است، ظاهراً این آیه متفرع بر آیه گذشته است که بنی اسرائیل به اسم چسبیده و در عمل پیمان خدا را شکستند. و دارای سه موضوع گذشته نشدند. زیرا گفته پیامبران مطابق هوای نفسشان نبود.

۷۱- وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ.

همانطور که در رژیم منفور پهلوی علما و بزرگان دین زندانی و شکنجه و کشته می‌شدند و نام آن را حفظ امنیت عمومی می‌گذاشتند در بنی اسرائیل نیز پیامبران بدست پادشاهان و رؤسا کشته می‌شدند و می‌گفتند: این برای جلوگیری از فتنه است ولی بصیرتشان کور و کر شده بود زیرا پیامبران صلاح آنها را می‌گفتند تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۱۵

لفظ ثُمَّ تَابَ اللَّهُ نشان می‌دهد که با آمدن بعضی از پیامبران و پشیمان شدن از گذشته‌ها مثل جریان أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ائِبْعَثْ لَنَا مَلِكًا ... بقره / ۲۴۶ تا حدی مورد رحمت خدا شده‌اند ولی ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا دلالت دارد که باز به حال اول برگشته‌اند لفظ كَثِيرٌ مِنْهُمْ بیان واقع است که عده‌ای در حال پاکی باقی مانده‌اند جمله وَ اللَّهُ بَصِيرٌ ... حکایت از مسئول بودنشان دارد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۱۶

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۷۲) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۳) أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴) مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبِّئُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۵) قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۷۶)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۷۷)

۷۲- کسانی که گفتند: خدا همان عیسی پسر مریم است، کافر شدند، با آنکه مسیح می گفت ای پسران اسرائیل عبادت کنید خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست هر که به خدا شرک آورد خدا بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاهش آتش است و ظالمان را یارانی نیست.

۷۳- کسانی که گفتند: خدا سومی سه چیز است، کافر شدند با آنکه خدایی جز خدای واحد نیست، اگر از آنچه می گویند باز نایستند به کسانی از آنها که کافر شده‌اند عذاب دردناکی خواهد رسید.

۷۴- آیا به خدا توبه نمی کنند و از او آمرزش نمی خواهند که خدا آمرزنده و مهربان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۱۷

۷۵- مسیح پسر مریم نبود مگر پیغمبری که پیش از او پیغمبران گذشته‌اند، مادرش راستی پیشه بود، او و مادرش طعام می خوردند، بین چطور آیات را برای آنها بیان می کنیم سپس بین چطور منحرف می شوند.

۷۶- بگو آیا غیر خدا چیزی را می پرستید که برای شما قدرت نفع و ضرر ندارد با آنکه خدا دانا و شنواست.

۷۷- بگو ای اهل کتاب در دین خود بناحق غلو نکنید، و از هوسهای گروهی که پیش از این به ضلالت افتاده و بسیاری را به ضلالت افکنده‌اند، پیروی نکنید آنها که از راه راست گمراه شدند.

کلمه‌ها

ماوی: جایگاه. از «اوی» به معنی نازل شدن و لاحق شدن.

انصار: ناصر: یار. انصار: یاران. نصر: یاری.

ثالث: ثالث: سوم. ثلثه: سه. ثالثُ ثَلَاثَةٍ سومى سه نفر.

ینتهوا: انتهاء: ترک کردن. لَمْ يَنْتَهُوا بس نکردند، ترک نکردند.

لیمسن: مس: دست زدن. رسیدن. «لیمسن» حتما و حتما می رسد.

خلت: خلاء و خلو: خالی شدن. «خلت»: گذشت.

صدیقہ: صدیق مبالغه در صدق است. کسی که قول و فعل و عقیده او همه صدق باشد.

انی: اسم زمان است به معنی «کجا» و نیز به معنی «چگونه» در اینجا معنی دوم مراد است.

یؤفکون: افک: ساخته و برگرداندن چیزی از حقیقتش «یؤفکون» برگردانده می شوند.

لا تغلوا: غلو: تجاوز از حد. «لا تغلوا» تجاوز نکنید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۱۸

سواء: وسط. مساوی. راست. سواءِ السَّبِيلِ راه راست (اضافه صفت بر موصوف).

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته و اینکه مسئله توحید و معاد و عمل صالح در مسیحیت ملاک واقع نشد، در این آیات روشن شده: قول به اینکه عیسی خداست و یا یکی از سه خداست کفر و شرک است، مسئله الوهیت عیسی از دیگران یعنی از روم گرفته شده که ضال و مضل بودند و گر نه عیسی پیغمبر توحید بود و مردم را به توحید دعوت می‌کرد و اگر دنیای مسیحیت توبه نکنند عذاب سختی در پیش دارند.

۷۲- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ.

ذیل آیه ۱۷ همین سوره گفته‌ایم که این عقیده گروهی از نصاری بوده است، این جمله عین همانست که در آیه ۱۷ آمده است، ظاهرا این عقیده پس از آنکه مسئله تثلیث «۱» به وسیله پولس ارائه گردید به وجود آمده است، ظهور آیه در آن است که گروهی معتقد شده‌اند که خدای واقعی به صورت عیسی مجسم شده است به قول مجمع البیان که گروهی از نصاری به نام یعقوب گفتند: ناسوت به لاهوت مبدل شده است، ناگفته نماند که الوهیت عیسی بیشتر در انجیل یوحنا آمده است «۲».

(۱) رجوع شود به سوره نساء آیه ۱۵۹ که در نکته‌ها جریان تثلیث و کار پولس نقل شده است.

(۲) در المیزان از قصص الانبیاء عبد الوهاب نجار نقل شده در سال ۹۶ میلادی اسقفهای آسیا و دیگران نزد یوحنا جمع شده و از وی خواستند انجیلی بنویسد و الوهیت عیسی را به نحو خاصی بیان دارند یوحنا نتوانست از خواسته آنها سرپیچی کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۱۹

وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ.

یعنی این عقیده از عیسی سرچشمه نگرفته است عیسی خود را مانند دیگران آفریده خدا می‌دانست و مردم را به عبادت خدا می‌خواند و می‌گفت: خدا بهشت را بر مشرکان حرام کرده است و چنین کسانی شفاعت کنندگانی نیز نخواهند داشت.

۷۳- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ.

این عقیده بسیاری از نصاری است و همان است که پولس در مقابل سه خدای رومیان زائوس (پدر خدایان) سار پدون (یگانه پسر زائوس) آپولون (خدای واسطه میان پدر و پسر) بوجود آورد و شرک خود را با شرک رومیان تطبیق کرد.

این سه خدا عبارتند از خدا، عیسی و روح القدس که به نزد مریم آمد و میان خدا و عیسی واسطه بود. ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ یعنی سومی سه نفر یعنی یکی از سه فرد.

لازمه این سخن آن است که در لفظ سه نفراند و در واقع یکی. از جواب قرآن که فرموده: وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ معلوم می‌شود که نظرشان تعدد واقعی بوده است زیرا «واحد» در مقابل تعدد است و این غیر معقول است که سه چیز حقیقی یک چیز یا یک چیز حقیقی سه چیز حقیقی باشد، کشیشان در جواب این سؤال می‌گویند: این از اسرار است باید ایمان آورد و دم نزد.

وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

لفظ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ مِنْهُمْ نشان می‌دهد که خواص آنها می‌دانستند این نقشه جعلی و از بدعتهای پولس است، لذا به آنها در صورت عدم ترک وعده عذاب داده شده است، ولی آنها که خدا را یکی دانسته و یا در این عقیده مستضعفند تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲۰

وعده عذاب بر آنها شامل نیست ولی به حکم صدر آیه آنها نیز کافر هستند و الله اعلم.

۷۴- أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

ترغیب است به توبه و وعده مغفرت است بعد از آن.

۷۵- مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ.

جواب است از اینکه می‌گفتند عیسی خداست و یا یکی از سه خداست یعنی عیسی پسر مریم، از انسان زائیده شده او فقط یک پیغمبر بود پیامبران همه انسان بودند و به حکم نظام خلقت از دنیا رفتند، مادر عیسی نیز صدیقه بود پیغمبران را تصدیق می‌کرد، عیسی و مادرش طعام می‌خوردند و از احتیاجات اولیه هم بر کنار نبودند، چنین شخصی چگونه می‌تواند خدا باشد از جمله و اُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ به نظر می‌آید که عده‌ای راجع به مریم هم عقیده الوهیت داشته‌اند چنان که از آیه اَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَاُمِّي الْهَيْبَةَ مائده/ ۱۱۶.

معلوم می‌شود انظر كَيْفَ بُيِّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ اَنِّي يُؤْفِكُونَ.

اشاره است به تمام بودن استدلال و لجاجت آنها از استماع حق و انصرافشان از تفکر مثبت و مفید.

۷۶- قُلْ اَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

جواب دومی است از الوهیت مسیح. جواب اول آن بود که عیسی و مادرش انسان هستند و ممکن و محتاج، چنین شخصی چطور می‌تواند خدا باشد، جواب دوم آن است که عیسی مالک نفع و ضرری نیست نمی‌تواند به کسی نفعی جلب کند تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲۱

و یا ضرری برساند چگونه می‌تواند معبود باشد.

ناگفته نماند آیه اول راجع به ذات عیسی و مادرش است که به حکم كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ نمی‌تواند خدا باشند ولی این آیه راجع به معبود بودن و وصف است یعنی معبود باید قادر به جلب منفعت و دفع ضرر از پرستش کنندگان باشد، عیسی دارای این وصف نیست.

اما خدا شنوا و داناست. خواسته‌های بندگان را می‌شنود و راه رساندن نفع و دفع ضرر را می‌داند. ولی عیسی دارای چنین وصفی نیست.

۷۷- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ.

غَيْرَ الْحَقِّ وصف غلو است یعنی غلو ناحق، و آن قید توضیحی است زیرا هر غلو ناحق است، غلو در دین آن است که دین را بشرک آمیخته کنند و از توحید تجاوز نمایند لا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ ... ظاهرا اشاره است به اینکه عقیده تثلیث و خدا بودن عیسی از دیگران (رومیان) گرفته شده است چنان که ذیل آیه ۷۲ توضیح داده شد و آیه وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ ... توبه/ ۳۰ نیز از این راز پرده برمی‌دارد.

به نظر می‌آید که «ضلوا» ی اول راجع به تثلیث رومیان است یعنی با این عقیده گمراه شده‌اند و «ضلوا» ی دوم اعم است یعنی مطلقا از راه راست منحرف شده‌اند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲۲

[سوره المائده (۵): آیات ۷۸ تا ۸۶]

اشاره

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۷۸) كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ

فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۷۹) تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (۸۰) وَ لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا هُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۸۱) لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَ زُهَبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲)

وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸۳) وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴) فَآثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۸۵) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۸۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲۳

۷۸- کسانی که از بنی اسرائیل کفر ورزیدند به زبان داود و عیسی پسر مریم لعنت شدند، برای آنکه گناه کردند و تعدی می نمودند.

۷۹- و از کار زشتی که می کردند یکدیگر را نهی نمی کردند چه بد بود عملی که می کردند.

۸۰- بسیاری از آنها را می بینی که با کافران دوستی می کنند چه بد است چیزی که خودشان برای خودشان کرده اند، اینکه خدا بر آنها خشم آورده و در عذاب جاودانانند.

۸۱- اگر به خدا و پیغمبر و آنچه به او نازل شده ایمان داشتند کفار را دوست نمی گرفتند ولی بسیاری از آنها گناه پیشگاندند.

۸۲- یهودان و مشرکان را از همه مردم در دشمنی مؤمنان سخت تر خواهی یافت و نزدیکتر از همه به دوستی مؤمنان کسانی را خواهی یافت که می گویند ما نصاریم زیرا بعضی از آنها کشیشان و راهبانند و آنها تکبر نمی کنند.

۸۳- و چون آیهاتی را که به پیغمبر نازل شده می شنوند، می بینی که چشمشان پر از اشک می گردد به علت شناختن حق، گویند: پروردگار ما، ایمان آوردیم ما را با گواهان ثبت فرما.

۸۴- ما را چه شده که به خدا و آنچه از حق بما آمده ایمان نیاوریم؟! امیدواریم که پروردگار ما، ما را با قوم نیکوکار داخل بهشت کند.

۸۵- خدا برای این سخنان که گفتند بآنها بهشتهایی داد که از زیر آنها نهرها جاری است، پاداش نیکوکاران همین است.

۸۶- آنان که کافر شده و آیات ما را دروغ معرفی کردند آنها اهل جهنم هستند.

کلمه‌ها

عصوا: عصیان: نافرمانی. خروج از طاعت «عصوا» نافرمانی کردند.

یعتدون: اعتداء: تجاوز کائوا یعتدون از حق و عدالت تجاوز می کردند.

یتناهون: تناهی: نهی کردن همدیگر. ترک کردن. «لا یتناهون» یکدیگر را نهی نمی کردند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲۴
منکر: ناپسند. انکار شده.

سخط: سخط: غضب شدید که موجب عقوبت است.

مودة: ود، مودت: مهربانی.

قسیسین: قسیسین: عالم نصاری. گویند آن معرّب کشیش است، در مجمع گفته: قس در لغت به معنی نامی و نشر حدیث است، معنای دوم مناسب است.

رهبان: رهب: ترس. راهب: کسی که از خدا می ترسد. در عرف به راهبان و صومعه نشینان نصاری اطلاق می شود، جمع آن رهبان

است.

راغب گوید: رهبان مفرد و جمع بکار رود.

تفیض: فیض: پر شدن. جاری شدن. تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ پر می‌شود از اشک یا اشک آن جاری می‌شود.
دمع: اشک چشم.

اثابهم: ثوب: رجوع. ثواب پاداش یا کیفری که به انسان برمی‌گردد «اثابهم» پاداش داد به آنها.
جحیم: آتش بزرگ «الجحیم کل نار عظیمه فی مهواه».

شرحها

آیات فوق دنباله مطالب گذشته درباره اهل کتاب است. در این آیات آمده که کفار بنی اسرائیل به زبان پیامبرانشان لعنت شده‌اند. ایضا یهود و مشرکان بر مسلمانان از همه دشمن‌تر هستند و نصاری از همه مهربانتر می‌باشند و آنانند که اسلام را می‌پذیرند. و از شنیدن آیات الهی اشک ریزان می‌شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲۵
۷۸- لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ.
حضرت باقر علیه السلام فرموده: چون اهل «ایله» در سبب تجاوز کردند و آن در زمان داود بود، داود بر آنها لعنت کرد و گفت: خدایا لعنت را بر آنها پیوشان چنان که عبا دو شانه را می‌پوشاند و مانند کمر بند که دو پهلو را می‌پوشاند در نتیجه، خدا مسخشان کرد به میمونها، عیسی به کسانی لعنت کرد که پس از آمدن مائده کافر شدند»
ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ.

یعنی عُلَّتْ لعنت آن بود که نسبت به پیغمبران نافرمانی کردند و نسبت به دیگران تجاوز کردند، شاید «عصوا» راجع به گناهان خصوصی و شخصی باشد وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ دلالت بر استمرار دارد.

۷۹- كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.
اگر لَا يَتَنَاهَوْنَ راجع به نهی همدیگر باشد این آیه بالاتر از عصیان و تجاوز است یعنی قطع نظر از عصیان و تعدی امر به معروف و نهی از منکر نیز نداشتند و اگر به معنی ترک باشد بیان و توضیح وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ است.
۸۰- تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ.

(۱)

مجمع البيان و صافی قال الباقر (ع) اما داود فانه لعن اهل ايله لما اعتدوا في سبتهم و كان اعتدائهم في زمانه فقال اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء على المنكبين و مثل المنطقه على الحقوين فمخهم الله قرده و اما عيسى فانه لعن الذين انزلت عليهم المائدة ثم كفروا بعد ذلك»

روایت شده که ملعونان عیسی مسخ بخوک شدند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲۶

یعنی به جای دوست داشتن اهل توحید، کفار و مشرکان را دوست می‌دارند چه دلیلی بر اعتداء و تجاوز بالاتر از این، این موالات کفار بد اندوخته‌ای است برای آنها أَنْ سَخِطَ ... بیان «ما قدمت» است جزای عمل در جای عمل گذاشته شده است یعنی کیفر موالات غضب خدا و خلود در آتش است.

۸۱- وَ لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُواهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.

علت موالات کفار عدم ایمان به خدا و پیامبران و قرآن بود، اگر فرشته رود، دیو جایگزین آن می‌شود، ایمان به خدا و ... آنها را از موالات کفار باز می‌داشت ولی فسق و خروج از طاعت و اعتدال طبع، مانع از آن بود.

۸۲- لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى.

پس از بررسی انحرافهای یهود و نصاری در این آیه نسبت آنها به مسلمین بیان شده است و آن اینکه یهود و مشرکان دشمن‌ترین مردم به اهل اسلام، و نصاری مهربانترین مردم به آنها می‌باشند.

ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.

علت مهربانی آنها دو چیز است: اول اینکه علماء و زهاد آنها را نصیحت و هدایت می‌کردند.

دوم: اینکه متکبر و سرکش نبودند شخص اگر گرفتار سرکشی و خودپسندی نباشد حقائق را می‌گوید و می‌پذیرد.

یهود نیز علماء داشتند ولی هم یهود و هم علماء آنها گرفتار خودپسندی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲۷

و لجاجت بودند. علت دشمن بودن و مهربان بودن دو گروه همین است.

۸۳- وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ.

وصف نصاری غیر مستکبر است چون به قرآن گوش می‌دادند چشمشان پر از اشک می‌شد و می‌دانستند که آن کلام خداست.

يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.

بعد از شنیدن قرآن دعایشان این بود.

۸۴- وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ.

تمه کلام آنهاست أَنْ يُدْخِلَنَا یعنی ما را داخل بهشت کند، روایت شده:

آن گاه که جعفر بن ابی طالب با مهاجرین از حبشه به مدینه برگشت هفتاد نفر با خود آورده بود، شصت و دو نفر از حبشه و هشت نفر از شام از جمله بحیراء راهب رسول خدا صلی الله علیه و اله سوره یس را بر آنان خواند، آنان بگریه افتاده و ایمان آوردند و گفتند: این سخنان چه شبیه است بر آنچه به عیسی نازل می‌شد، خدا در حق آنها این آیات را نازل کرد «۱» در صافی در ذیل قضیه افزوده: چون آنها به حبشه برگشتند آیات را بر نجاشی خواندند، او و کشیشان از شنیدن آیات گریستند، نجاشی ایمان آورد و لکن به اهل حبشه اظهار نکرد.

۸۵- فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ.

(۱) «مجمع البیان» در آنجا داستان مفصل رفتن جعفر و یارانش پیش نجاشی نقل شده که بسیار آموزنده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲۸

مراد از «قالوا» قول توأم با عمل است راجع به کیفیت انهار بهشتی ذیل آیه ۲۵ از سوره بقره توضیح داده شده و در سوره محمد نیز خواهد آمد، جمله ذَلِكَ جَزَاءُ ... صریح است در اینکه همه نیکوکاران چنان بهشتهایی خواهند داشت.

۸۶- وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ.

حساب گروه دوم از اهل کتاب است که پس از شنیدن آیات خدا آنها را تکذیب کرده و بر کفر خود باقی می‌مانند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۲۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۸۷) وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸) - لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقِيَّةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَدَقَةٌ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۹۰) إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱)

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۹۲) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۳۰

۸۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال کرده، حرام نکنید، و تعدی نکنید که خدا متعديان را دوست نمی‌دارد.

۸۸- از روزی حلال و پاکیزه که خدا به شما داده بخورید و از خدایی که به او ایمان دارید بترسید.

۸۹- خدا شما را در سوگندهای بی‌قصد مؤاخذه نمی‌کند ولی شما را به سوگندهایی که قصد کرده‌اید مؤاخذه می‌کند کفارہ آن غذا دادن ده مستمند است از غذای متوسطی که باهل خود می‌خورانید یا پوشاک آنها یا آزاد کردن بنده‌ای، هر که (اینها را) نیابد سه روز روزه داشتن است این کفارہ سوگندهای شماسست وقتی که سوگند خورده‌اید، قسمهای خود را حفظ کنید، این چنین خدا آیات خویش را بر شما بیان می‌کند تا شکر کنید.

۹۰- ای کسانی که ایمان آورده‌اید حق این است که شراب و قمار و بتهای منصوب و تیرهای قرعه پلید و از عمل شیطانند از اینها دوری کنید تا رستگار شوید.

۹۱- حق این است که شیطان می‌خواهد با شراب و قمار در میان شما فتنه و دشمنی افکند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد آیا بس می‌کنید؟

۹۲- خدا را اطاعت کنید، پیغمبر را اطاعت کنید، و (از نافرمانی) بپرهیزید، اگر پشت کردید بدانید که بر عهده پیغمبر ما فقط ابلاغ آشکار است.

۹۳- بر کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته کرده‌اند گناهی نیست در آنچه خورده‌اند اگر پرهیز کرده و ایمان آورده و عمل شایسته کنند، سپس بپرهیزند و ایمان آورند، سپس تقوی و نیکوکاری کنند، خدا نیکوکاران را دوست دارد.

کلمه‌ها

تحرّموا: حرام: ممنوع، تحریم: حرام و ممنوع کردن «لا تحرّموا» حرام نکنید.

طیبات: پاکیزه‌ها. دلچسب‌ها. مفرد آن طیبه است.

معتدین: عدو و اعتداء: معتدین: تجاوزکاران. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۳۱

حلال: حل: باز کردن. حلال: باز شده. چیزی که در تصرف آن منعی نیست.

لغو: کلام بی‌فایده. منظور از آن در آیه کلام بدون قصد است.

ایمان: یمنین: سوگند. ایمان: سوگندها. یمنین در اصل به معنی دست راست و طرف راست است به قولی سوگند و پیمان را از آن

یمین گفته‌اند که عرب وقت پیمان بستن و هم سوگند شدن دست راست یکدیگر را می‌فشرده‌اند. (قاموس قرآن).
 عقدتم: عقد: بستن و گره زدن. تعقید یمین آن است که سوگند از روی قصد و نیت باشد عَقَّدْتُمْ الْأَيْمَانَ یعنی سوگندها را از روی
 قصد یاد کردید گویی لفظ را با قصد و نیت گره می‌زنند.

کفاره: مستور کننده. جبران کننده. کفر پوشانیدن.

کسوتهم: کسوت: پوشاک.

تحریر رقبه: حر: آزاد. تحریر: آزاد کردن. رقبه: گردن. مراد از آن برده است (آن را تسمیه کل به اسم جزء گویند).

حلفتم: حلف: سوگند. «حلفتم» سوگند یاد کردید.

خمر: خمر در اصل به معنی پوشاندن است. مست کننده را خمر گویند که عقل و احساس را می‌پوشاند.

میسر: قمار. آن از یسر به معنی آسانی است به قولی قمار را از آن میسر گویند که بوسیله آن مال دیگران به آسانی و بی‌زحمت
 بدست می‌آید.

انصاب: نصب (بر وزن عقل، شتر، فقل) چیز نصب شده و بر پا داشته شده برای عبادت. جمع آن انصاب و نصب (بر وزن شتر) است

عَلَّتْ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۳۲

ازلام: این نامگذاری آن است که بتها را برای عبادت نصب می‌کردند.

زلم (بر وزن شرف- صرد) تیر. جمع آن ازلام. مراد تیرهای قرعه و قمار است.

رجس: پلید. زجاج گوید: رجس در لغت اسم هر عمل ناپاک است.

«رجس: عمل عملاً قبیحاً».

یوقع: وقوع: به وجود آمدن. ایقاع: به وجود آوردن «ان یوقع» اینکه بوجود آورد.

عداوة: هر وقت عداوة و بغضاء با هم آیند ظاهراً مراد از عداوت تجاوز ناشی از کینه و مراد از بغضاء فقط کینه قبلی است.

منتھون: نهی: زجر و منع. انتھاء: ترک کردن و انزجار. «منتھون» ترک کنندگان.

ابلاغ: بلاغ و تبلیغ: رساندن.

جناح: گناه.

شرحها

این آیات تا آیه ۱۰۹ مانند کلام معترضه است میان آیاتی که در بیان حالات اهل کتاب است، ظهور سه آیه اول در آن است که
 عده‌ای از مسلمانان بوسیله سوگند خوردن بعضی از حلالها را بر خود حرام می‌کرده‌اند، به این مناسبت پس از نهی از اینکار در آیه
 سوم کفاره قسم در صورت شکستن آن بیان شده است آن گاه به همین تناسب حرمت خمر و قمار و مانند آنها که باید حرام
 دانست و اجتناب کرد بیان شده است، سپس مطلبی نظیر استثنا برای آنان که پیش از تحریم مرتکب شده آمده است. تفسیر أحسن
 الحدیث، ج ۳، ص: ۱۳۳

روایت شده: که آیه اول درباره علی علیه السّلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد اما علی علیه السّلام سوگند خورد که شبها
 نخوابد، بلال سوگند خورد که همیشه روزه باشد، عثمان قسم یاد کرد که به زنش اصلاً نزدیکی نکند این خبر به رسول خدا صلی
 اللّٰه علیه و اله رسید فرمود مردم همه برای نماز جمع شوند آن گاه حضرت به منبر رفت، پس از حمد و ثنا فرمود چرا گروهی
 پاکیزه‌ها را بر خود حرام می‌کنند.

من در شب می‌خوابم، به زخم نزدیکی می‌کنم، روز افطار می‌نمایم هر کس از طریقه من اعراض کند از من نیست، آنها بپا خواسته و

گفتند: یا رسول الله ما بر این کار سوگند یاد کرده‌ایم، آیه: لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ ... نازل گردید. در مجمع‌البیان مفصل نقل شده است، ما از تفسیر صافی مختصراً نقل کردیم. نظیر این کلام درباره آن حضرت نیز واقع شده است: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَحْرِيمًا / ۱ از این آیات معلوم میشود که اسلام دین رهبانیت نیست بلکه دین اجماعی است، منظور از آیه بیان حکم است بی آنکه ذمی در بین باشد.

۸۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

تحریم حلال آن است که مثلاً کسی قسم خورد که به فلان حلال نزدیک نشود و یا تصمیم بگیرد که فلان حلال را انجام ندهد مثلاً نخوابد، به زنان نزدیک نشود مثل: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتٍ أَزْوَاجِكَ تَحْرِيمًا / ۱ یا نظیر كُلِّ الطَّعَامِ كَانَ جِلاً لِيَنِي إِسْرَائِيلَ إِلا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ آل عمران / ۹۳.

در میزان فرموده: با نبودن «طیبات» کلام تمام است، آمدن طیبات اشاره است که تحریم آنها خروج از حکم فطرت است زیرا فطرت انسانی آنها را می‌پسندد، لَا تَعْتَدُوا نشان می‌دهد که اینکار تجاوز بر حریم خدا و تجاوز از حکم تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۳۴

فطرت است إِنَّ اللَّهَ ... حکم کلی است، شامل هر متجاوز می‌باشد. باید انسان مسلمانان معتدل باشد افراط و نه تفریط.

۸۸- وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ.

این آیه نقطه مقابل لا- تُحَرِّمُوا است لفظ حلالاً طیباً حال است از مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و می‌فهماند که در تحریم آنها عذری نخواهید داشت وَ اتَّقُوا اللَّهَ تأکید است که مبدا اینها را تحریم کنید.

۸۹- لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ.

این آیه چنان که گفته شد به مناسبت آیه اول آمده است. و آن دو مطلب را بیان می‌کند یکی سوگند بدون قصد مثل و بالله گفتن که بعضی‌ها آن را تکیه کلام می‌کنند و آن عقوبت و مؤاخذه ندارد «۱» گرچه کار خوبی نیست ایضا سوگندهایی که مطابق شرع نیست مثل اینکه کسی سوگند بخورد که نخوابد و ... سوگندهایی که در شأن نزول آمده از این قبیل بوده است و شکستن آنها ضرر نداشته است، نه اینکه سوگند بدون قصد بوده باشد ولی از قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ تحریم / ۲ می‌شود فهمید که کفاره داده‌اند.

دیگری سوگندی که از روی قصد بوده و انسان بخواهد با آن تکلیفی برای خود بوجود آورد مثل اینکه سوگند می‌خورد مرتب در نماز جماعت شرکت کند یا مثلاً سیگار نکشد، آن در صورت شکستن کفاره دارد بدین طریق:

و لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ يَعْنِي مُؤَاخِذَةٌ مِي كُنْدُ بَا أَنْ قَصْدٌ وَ نِيَّتِي كِه سُو كُنْدُ رَا بَا أَنْ مَرْبُوطُ كَرْدِه اِيْد (سُو كُنْدُ بَا قَصْد).
البتة این مؤاخذه در

(۱)

تفسیر صافی «عن الصادق (ع) هو قول الرجل لا والله و بلى والله و لا يعقد على شيء».

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۳۵

صورت شکستن سوگند است مگر آنکه کفاره بدهد و یا کفاره همان مؤاخذه است فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ.

اول طعام دادن به ده نفر خواه آنها را سر سفره جمع کند و یا به هر یک مقداری طعام بدهد که سیرشان کند. در روایات اهل بیت علیهم السّلام یک «مد» نقل شده حدود ۷۵۰ گرم، طعام متوسطی که به خانواده‌اش می‌دهد. دوم پوشاک ده نفر مسکین که بهر

یک مثلاً یک پیراهن بدهد نانکه از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده است و در بعضی از روایات آمده لباسی که عورت او را به پوشاند (۱) سوم آزاد کردن یک برده، ظهورش در آن است که برده مؤمن و کافر هر دو کافی است ولی مؤمن افضل است. شخص می‌تواند هر یک از این سه تکلیف را اختیار کند.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

اگر به هیچ یک از آن سه کفاره قادر نشد سه روز، روزه می‌گیرد از اهل بیت علیهم السّلام نقل شده روزه باید سه روز پی در پی باشد (۲).

ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيَّمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ.

وَاحْفَظُوا حَاكِي است مبدا کفاره دادن را بهانه قرار داده به سوگند خود بی‌اعتنا باشید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

لزوم شکر برای آن است که این گونه احکام انسان را از بن بست نجات می‌دهد و راه خداپرستی را روشن می‌کند.

(۱) تفسیر صافی در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده:

«و الكسوة ثوبان».

(۲)

صافی عن الصادق (ع): «صيام ثلاثة ايام في كفارة اليمين متتابعات لا يفصل بينهما».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۳۶

از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده: سوگندها سه گونه‌اند سوگندی که در آن کفاره نیست، سوگندی که در آن کفاره هست و سوگند غموس که موجب آتش است اول آن است که شخص سوگند می‌خورد کار نیکی را نکند، کفاره‌اش آن است که آن را بکند. دوم آنکه قسم می‌خورد کار بدی را نکند ولی آن را می‌کند، در آن صورت کفاره واجب است، سوگند غموس که موجب آتش است آنکه در حق مسلمانی بر حبس مالش قسم می‌خورد (۱).

۹۰- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.

به نظر ارتباط این آیه با آیات قبلی آن است که: حرام آن نیست که شما بر خود حرام می‌کنید بلکه حرام اینها است. راجع به خمر در سوره بقره/ ۲۱۹ و در نکته‌ها ذیل عنوان «شراب به تدریج حرام شد» سخن گفتیم و این آیه سومین آیه در باره شراب است، انصاب و ازلام در اول این سوره (آیه سوم) توضیح داده شد.

میسر شامل همه انواع قمار و برد و باخت است از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده:

«كل ما تقومر عليه حتى الكعباب و الجوز» (صافی).

بودن میسر حاکی است که مراد از «ازلام» تیرهای تفأل است. رجس بودن اینها به آن جهت است که همه عمل قبیح و ناپاکند. مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ حاکی است که اینها همه مضر هستند و اثر تلقینات و وسوسه‌های شیاطین است چنان که آیه بعدی روشن می‌کند نظیر:

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ انعام/ ۴۱ فَاجْتَبُوا لَهُمْ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ اجتناب

(۱)

فی الکافی عن الصادق (ع) الايمان ثلاثة يمين ليس فيه كفارة و يمين فيه كفارة و يمين غموس توجب النار فاليمين التي ليس فيها

کفاره الرجل یحلف علی باب بر ان لا یفعله و کفارته ان یفعل و الیمین التي تجب فیها الکفاره الرجل یحلف علی باب معصیه ان لا یفعله فتجب علیه الکفاره و الیمین الغموس التي توجب النار الرجل یحلف علی حق امرئ مسلم علی حبس ماله».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۳۷

از اینها بی شک یکی از اسباب رستگاری است.

۹۱- إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ.
در آیه گذشته هر چهار چیز از عمل شیطان شمرده شده ولی در این آیه عداوت و بغضاء اثر قمار و خمر، و منع از ذکر خدا و نماز مطلق است، این می فهماند که هر چهار چیز از یاد خدا و از صلوة مانع هستند، «انما» حاکی است که شیطان در این کارها غرضی جز این ندارد.

ناگفته نماند: اگر کسی خمر خورد و عقل از سرش رفت هر خیانت و جنایت را نسبت به دیگران خواهد کرد، نتیجه اش تجاوز و کینه به یکدیگر است، در جریان قمار اگر کسی در عرض یک ساعت اندوخته چندین ماهه یا چندین ساله کسی را ببرد، بازنده با او دشمن شده کار به تجاوز و کینه خواهد کشید، مانع شدن این چهار چیز از یاد خدا روشن است، اینکارها با یاد خدا فرسخها فاصله دارد، هر که خدا را از یاد برد باید از خیرش گذشت.

آمدن «صلوة» بعد از «ذکر» راجع باهمیت آن است و گرنه «ذکر» شامل نماز هم می شود

قال رسول الله صلى الله عليه و اله: «الصلوة عمود الدين»

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صِيْلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ مُؤْمِنُونَ / ۱ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ تَأْكِيدَ مَطْلَبِ اسْتِ كِهْ بَا دَرِ نَظَرِ كَرْتِنِ اِيْنِ مَضْرَاتِ،
مؤمن عاقل نباید به دنبال آنها برود.

۹۲- وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

تأکید نهی از چهار عمل فوق است و احذروا حذر کنید از اینکه در مسیر عمل شیطان واقع شوید انما ... حاکی است که وظیفه از طرف خدا و رسول تمام است حساب اشتباه پبای خودتان می باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۳۸

۹۳- لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

ظهور آیه می رساند که آن برای دفع دخل است گویی عده ای گفته اند:

آنان که پیش از تحریم، اینکارها را کرده اند تکلیفشان چیست؟

در مجمع البیان آمده: چون حرمت شراب و قمار نازل گردید، صحابه گفتند: یا رسول الله چه می گویی درباره برادران ما که مرده اند با آنکه شراب می خوردند و قمار می کردند؟! آیه در جواب آنها نازل شد ناگفته نماند آیه شامل آنهایی که در وقت نزول زنده بودند، به مرده ها التزاما دلالت دارد.

در این آیه سه دفعه «آمنوا» و سه بار «اتقوا» آمده که بررسی می کنیم لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات فيما طعموا این قسمت راجع به کسانی است که قبل از تحریم مرتکب شده اند إذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات لفظ «اتقوا» به نظرم راجع به محرمات چهار گانه است یعنی در صورتی گناه ندارند که بعد از نهی از آنها بپرهیزند و به ایمان و عمل خود ادامه دهند ثم اتقوا و آمنوا ظاهرا تأکید جمله سابق است ثم اتقوا و أحسنوا ظاهرا راجع به تقوای عمومی و نیکوکاری است.

احتمال دارد که فيما طعموا هر طعام حلال باشد یعنی حلالهای خدا را حرام نکنید آنان که اهل ایمان و تقوی و عمل هستند گناهی در خوردن حلالها ندارند، نتیجه اینکه کفار و گناهکاران آنچه می خورند حرام است زیرا کسی که خدا را اطاعت نمی کند نعمت خدا بر او حرام است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۳۹

نکته‌ها

سوگند: سوگند خوردن و وفا به آن و کفاره دادن در صورت شکستن آن، حاکی از متعهد و مسئول بودن مؤمن در پیش خدا است، یکی از راههای حل خصومت در اسلام سوگند است اگر کسی گفت:

و الله به فلانی قرض ندارم قاضی او را تبرئه میکند و به خدا وا می‌گذارد، اسلام این چنین، انسان می‌سازد که به گفته خودش عمل می‌کند و اگر تخلف کرد کفاره می‌دهد با آنکه کسی از او خبر ندارد ولی او پیش خدای خود احساس مسئولیت می‌کند. مؤمن در مقابل تمام گفته و وعده‌های خود، خویش را مسئول میداند.

خمر و میسر: خمر و قمار سبب کینه و تجاوز به یکدیگر است این دو و انصاف و ازلام باعث فراموش کردن خدا و نماز است، هر چه میان بنده و خدایش فاصله اندازد، هر چه باعث از بین رفتن محبت و ایجاد فتنه و دشمنی گردد در دنیا و آخرت بضرر انسان است، باید کار کرد و تلاش نمود تا مشکلات جامعه حل گردد نه اینکه با قمار و نحو آن دسترنج دیگران را تصاحب کرد این است که اسلام مطابق طبیعت براه سعادت رهبری می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۴۰

[سوره المائدة (۵): آیات ۹۴ تا ۱۰۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبَلِّغْكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ هَدِيًّا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَّسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صَيَّامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۹۵) أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶) جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷) اغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۹۸)

ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۹۹) قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ

يا أُولَى الْأَبْطَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۴۱

۹۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا شما را به چیزی از شکار امتحان می‌کند که دستها و نیزه‌هایتان به آن می‌رسد، تا معلوم کند کسی را که در غیب از خدا می‌ترسد، هر که بعد از دانستن حکم، تعدی کند برای اوست عذابی دردناک.

۹۵- ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکار را در حال احرام نکشید، هر که از شما عمداً شکار کشد سزای او از چهارپایان حیوانی است مانند آنچه کشته که دو عادل از شما بدان حکم کنند، قربانی که به کعبه رسیده باشد یا کفاره‌ای غذا دادن مستمندان، یا معادل آن روزه است تا عقوبت کار خود را بچشد خدا از آنچه گذشته عفو کرد هر که این عمل را تکرار کند خدا از او انتقام می‌گیرد خدا نیرومند و انتقام گیرنده است.

۹۶- شکار دریا و غذای آن (در حال احرام) بر شما حلال است. که متاع شما و کاروان است و شکار خشکی ما دام که محرم

- هستید بر شما حرام است بترسید از خدایی که به سوی او محشور می شوید.
- ۹۷- خدا کعبه را که خانه محترم است و ماه حرام و قربانی و قربانیهای طوقدار را مایه قوام مردم کرد، این برای آن است که بدانید که خدا آنچه را که در آسمانها و زمین هست می داند و خدا به هر چیز داناست.
- ۹۸- بدانید که خدا شدید العقاب و آمرزنده و مهربان است.
- ۹۹- بر عهده پیغمبر جز تبلیغ نیست خدا می داند آنچه را که آشکار می کنید و آنچه را که کتمان می دارید.
- ۱۰۰- بگو پلید و پاک یکسان نیست گر چه زیادی پلید تو را به تعجب آورد ای صاحبان عقل از خدا به ترسید تا رستگار شوید.

کلمه‌ها

صید: شکار و شکار کردن. در اینجا معنای دوم مراد است.

رماح: رمح: نیزه. رماح: نیزه‌ها.

حرم: (بر وزن شتر) جمع محرم. و آن کسی که در حال احرام است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۴۲ (مائده / ۱).

متعمد: عمد: قصد. عامد و متعمد: کسی که کار را دانسته و از روی عمد انجام دهد.

نعم: (بر وزن شرف) چهارپایان مراد گاو، گوسفند و شتر است (انعام ثلاثه) این کلمه جمع است و از لفظ خودش مفرد ندارد. هدیا: هدی: قربانی مکه. در جاهای دیگر اضحیه گویند.

عدل: برابری. برابر. در اینجا معنای دوم مراد است.

لیذوق: ذوق: چشیدن. «لیذوق» تا بچشد.

وبال: کیفر و عذاب. وبال: شدت. وبال کیفر و عقوبتی است که بر انسان سنگین و سخت است.

سلف: (بر وزن شرف) گذشته و گذشتن. مصدر و اسم هر دو آمده است.

سیاره: جماعت مسافر (قافله) سیر: راه رفتن. سیاره مؤنث سیار، به معنی گروه مسافر (قافله) نیز آید. در اینجا مراد قافله و کاروان است.

بر: خشکی (قاموس قرآن).

قیاما: قیام در اینجا مثل قوام به معنی مایه قوام و وسیله برپادارنده است «القیام: ما يقوم به الشیء».

قلائد: قربانیهای طوقدار رجوع شود به آیه دوم همین سوره.

الباب: عقلها. لب: مغز، جمع آن الباب است «الالباب: العقول».

شرحها

در این آیات بیان گردیده: کدام شکار در حال احرام حلال است و کدام حرام، کفارہ شکار حرام چیست؟ و نیز روشن شده که

کعبه و عمل حج مایه قوام ملت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۴۳

اسلام است، باید حدود آن را مراعات نمود اینها همه از پیمانهای لازم الوفا هستند که در اول سوره آمده است.

۹۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُؤْتِكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاكُمُ.

شکار در حال احرام حرام است، تفصیل آن در دو آیه بعدی خواهد آمد این آیه مقدمه آنهاست.

مراد از تَنَالُهُ اُیْدِیْکُمْ شکارهایی است که باسانی شکار می‌شوند مانند بچه‌های پرندگان، بچه‌های وحوش و تخم پرندگان و از تَنَالُهُ ... رِمَاحُکُمْ حیوانات و پرندگان بزرگ می‌باشند که بوسیله آلت و اسلحه شکار می‌شوند چنان که از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده است «(۱) لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَى بَعِيدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ علم در اینجا به معنی اظهار است، بآء در «بالغیب» شاید به معنی ظرفیت «فی» باشد یعنی این امتحان برای آن است که خدا آشکار کند کسی را که در دنیا و در حال غائب بودن از عذاب، از خدا می‌ترسد «ذلک» اشاره به حکم است یعنی هر که بعد از دانستن بر حکم خدا تعدی کند عذاب دردناکی خواهد داشت.

۹۵- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ آیه راجع به قتل صید در حال احرام است و از خود صید کردن ساکت است در مجمع البیان فرموده: در مذهب امامیه، آن، راجع به تمام وحوش است حلال گوشت باشد یا نه ولی شافعی حرمت را مخصوص به حلال گوشت می‌داند در

(۱)

«و الذي تناله الايدي فراخ الطير و صغار الوحش و البيض و الذي تناله الرماح الكبار من الصيد»

به نقل مجمع البیان عن الصادق (ع).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۴۴

تهذیب از امام صادق علیه السلام نقل شده: چون احرام بستی از قتل جنبنندگان بپرهیز مگر افعی، عقرب و موش «(۲) وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَدًّا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بِالْغِيبِ».

اگر کسی از روی عمد صیدی را در حال احرام بکشد باید از چهارپایان، مثل آن را قربانی کند باید در تعیین مثل، دو نفر عادل حکم کند. در روایت اهل بیت علیهم السلام آمده: اگر محرم شتر مرغ بکشد کفاره اش شتر و اگر الاغ وحشی بکشد کفاره اش گاو و در آهو و خرگوش، کفاره اش گوسفند است و نیز در روایت اهل بیت علیهم السلام نقل شده: اگر در احرام عمره شکار کند باید قربانی در مکه و در برابر کعبه باشد و اگر در احرام حج شکار کند باید آن در «منی» ذبح شود ظاهراً هَدْيًا بِالْغِيبِ شامل هر دو است.

أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينَ.

یعنی می‌تواند به قیمت همان حیوان طعام خریده به مستمندان بدهد أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَاماً در روایت اهل بیت علیهم السلام هست: قیمت حیوان را به مدهای طعام حساب کرده به جای هر دو «مد» یک روز روزه می‌گردد. لِيُدَوَّقَ وَيَبَالَ أَمْرَهُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ معلوم می‌شود این کفارات نوعی مجازات است مراد از «ما سلف» آن است که پیش از نزول آیه بوده است، عفو در اینجا به معنی نادیده گرفتن است.

وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ.

(۲)

صافی فی التهذیب عن الصادق اذا احرمت فاتق قتل الدواب كلها الا الافعى والعقرب والفارة.

[.....] تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۴۵

یعنی اگر شکار را تکرار کند دیگر کفاره ندارد، منتظر انتقام خدا باشد چنان که از ائمه علیهم السلام نقل شده است «(۱)».

۹۶- أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلْغِيَارَةِ.

مراد حلال بودن در حال احرام است، صَیْدُ الْبَحْرِ ماهی تازه و «طعامه» ماهی شور و خشکیده است بنا بر آنچه در روایات آمده، به قول بعضی صَیْدُ الْبَحْرِ ماهی مرده است که از دریا بیرون می‌افتد ولی این در مذهب ما حلال نیست مراد از «لکم» محرم‌ها و از «سیاره» قافله‌های غیر محرم است یعنی حلال است بر محرمان و غیر محرمان.

وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ در مجمع البیان فرمود: این مقتضی تحریم شکار در حال احرام و تحریم خوردن آنست در صورتی که دیگران شکار کنند. علی علیه السلام نیز چنین گفته است:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ لِلَّهِ تَأْكِيدُ نَهْيٍ اسْت.

۹۷- جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ.

گویی کسی سؤال می‌کند: چرا در حال احرام شکار حرام است؟ و چرا شکار در حالی حلال و در حالی حرام است آیا اینها یک نوع توهمات و خیالات نیست؟

جواب آنکه: چون کعبه و اعمال آن قوام و نشانگر جامعه معتدل انسانی است باید حتی حیوانات در برگذاری آن از ایمنی کامل برخوردار باشند.

در این آیه، کعبه که خانه خدا و خانه مردم است همچنین ماه حرام که ماه

(۱)

فی الکافی عن الصادق علیه السلام فی محرم اصاب صیدا قال علیه الکفارة قيل فان اصاب آخر قال فان اصاب آخر فليس عليه كفارة و هو ممن قال الله تعالى و من عاد فينتقم الله منه» (صافی)

. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۴۶

صلح است و جنگ در آن حرام می‌باشد، ایضا قربانیها که نماینده ذبح بت نفس و ذبح طاغوت در برابر الله و عادت کردن بکشتن و نترسیدن از آنست، نشانگر مایه قوام جامعه انسانی قرار داده شده است آنهم برای «ناس» و همه مردم نه فقط برای مسلمانان.

دقت در اعمال و مراسم حج برای انسان جامعه‌ای را نمایان می‌کند که در آن فقط یک قانون و حکومت الله هست، فاصله طبقاتی از بین رفته، حتی علفهای بیان و وحوش نیز در امان هستند، همه در صلح و صفا، همه در آرامش و امن، همه در پناه یک قانون و یک خدا، آری باید این جامعه کوچک همه ساله تشکیل شود تا راهنمای انسانها گردد (قاموس قرآن «کعبه»).

ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

«ذلك» اشاره است بجعل قیام، یعنی مراسم حج الگو و نمونه کوچکی است از آنچه در آسمانها و زمین هست و به عنوان مشت نمونه خروار است نشان می‌دهد خدایی که این مراسم را قرار داده به هر چیز و به همه آنچه در آسمان و زمین هست دانا است نظم مراسم حج حاکی از نظم جهان است و حاکی از علم خدا به نظم جهان است مثلا حرکت اجرام و کرات و زمین از غرب به شرق است، طواف حج که باید حتما کعبه در طرف چپ طواف کننده باشد نیز از غرب به شرق است برای یافتن این نسبت میان مراسم حج و میان علم به آنچه در آسمانها و زمین هست باید دقت بسیار کرد.

۹۸- اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

تهدید است به آنها که این احکام و گفته‌ها را سهل می‌گیرند و همان خدا نسبت به آنان که به راه خدا برگردند آمرزنده و مهربان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۴۷

۹۹- مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ.

تأکید آیه گذشته است مخالفت خواه در ظاهر باشد یا شخص آن را در ضمیر خودش مکتوم دارد، آن بر خدا مکشوف است.

۱۰۰- قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

این آیه یک حکم کلی است و آن اینکه ارزیابی حقائق روی واقعیات است نه قلت و کثرت، عمل خوب، عقیده خوب و انسان خوب، مطلوب است کم باشد یا زیاد و بالعکس فَاتَّقُوا اللَّهَ ... اشاره است به اینکه مبدا قلت و کثرت را در شناخت حقائق ملاک قرار دهید. اگر ملاک حقیقت باشد رستگار خواهید شد.

در میزان فرموده گویی این آیه یک آیه مستقلی است و به ما قبل و ما بعد ارتباط ندارد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۴۸

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَشَاوُهًا إِنَّ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تَبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (۱۰۲) مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۳) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ لَوْ كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ (۱۰۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

۱۰۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر بر شما عیان شود ناراحتان می‌کند، سؤال نکنید، اگر از آنها در وقت نزول قرآن سؤال کنید بر شما عیان می‌شود، خدا از آنها درگذشت، خدا آمرزنده و بردبار است.

۱۰۲- قومی پیش از آنها سؤال کردند سپس به آنها کافر گشتند.

۱۰۳- خدا بحیره، سائبه، وصیله و حام قرار نداده ولی کسانی کافر شده‌اند درباره خدا دروغ می‌سازند و اکثرشان نمی‌فهمند.

۱۰۴- و چون به آنها گفته شود بیائید به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی رسول، گویند ما را بس است روشی که پدرانمان را در آن یافته‌ایم و هر چند که پدرانمان چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافته بودند.

۱۰۵- ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان پردازید آنکه گمراه شده به شما ضرری نمی‌زند اگر هدایت شده باشید، برگشت همه بسوی خدا است، خدا از آنچه می‌کرده‌اید به شما خبر خواهد داد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۴۹

کلمه‌ها

تبد: بدو: آشکار شدن «ان تبدلکم» اگر آشکار شود برای شما.

تسؤکم: سوء (بضم سین) بد، بفتح آن، بدی «تسؤکم» ناراحت می‌کند شما را.

بحیره: شتری که گوش آن را شکافته و رها می‌کردند و به آن سوار نمی‌شدند و گوشتش را حرام می‌دانستند و آن در صورتی بود

که پنج بجه بزاید و پنجمی نر باشد بحر به معنی شکافتن است «بحر اذن الناقة»:

شقه‌ها شقا واسعا» ناقة بحیره.

سائبه: سیب: ترک کردن و جریان، سائبه شتری است که مشرکان نذر می‌کردند در صورت آمدن مریض یا شفای بیمار آن را به سر خود رها کنند.

وصیله: وصل چسبانیدن و لاحق کردن. گوسفندی که دو بچه نر و ماده توأم می‌زائید آن را وصیله می‌گفتند. در میان مشرکان رسم بود اگر گوسفند بچه ماده می‌زائید برای مشرکان بود و اگر نر می‌زائید برای خدایان ذبح می‌کردند و اگر دو بچه نر و ماده می‌زائید می‌گفتند ماده ببردش وصل است، آن را برای خدا ذبح نمی‌کردند.

حام: شتر نری که از نطفه آن ده شتر بوجود آمده بود آن را حام می‌گفتند که یعنی پشت خود را نگهداری و قرق کرده است به چنان شتری سوار نمی‌شدند و چیزی بار نمی‌کردند و از آب و علف منعش نمی‌نمودند.

یفترون: افتراء: جعل دروغ. فری در اصل به معنی قطع است (قاموس قرآن)

شرحها

در این آیات چهار مطلب هست اول: مسلمانان مأمور شده‌اند درباره احکام تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۵۰ از پیامبر سؤال نکنند و گرنه قرآن جواب می‌دهد و تکالیف دشوار می‌شود و ای بسا سبب انکار و کفر شود مجمع البیان و صافی و غیره نقل شده: روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله در خطبه خود فرمود: خدا حج را بر شما واجب فرموده است، مردی به نام عکاشه بن محسن بقولی سراقه بن مالک برخاست و گفت: یا رسول الله آیا در هر سال حضرت به حرف او اعتنا نکرد او حرف خود را دو یا سه بار تکرار کرد حضرت فرمود: دلم بر شما می‌سوزد چه ایمنت کرده که به گویم: آری؟ و الله اگر بگویم آری واجب می‌شود و اگر واجب شود نتوانید و اگر ترک کنید کافر می‌شوید مرا رها کنید تا شما را رها کرده‌ام آنها که پیش از شما هلاک شدند فقط برای آن بود که بیشتر سؤال کردند و با پیامبرانشان مخالفت نمودند.

دوم از جمله بدعتهای مشرکان آن بود که بعضی از حیوانات را روی عللی که گفته شده تحریم می‌کردند آیه جواب می‌دهد که اینها ربطی به خدا ندارند کفار بی‌جهت آنها را به خدا نسبت می‌دهند، سوم: نمی‌شود در بدعتها از پدران و بزرگان تقلید نمود، عقیده اگر از روی تفکر صحیح باشد محترم است نه از روی تقلید کور کورانه.

چهارم: مؤمن باید مواظب خود باشد اگر او مواظب خود باشد گمراه شدن دیگران باو ضرری نمی‌زند.

۱۰۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ ظَهَرَ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ أَن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ آن است که این اشیاء از چیزهایی غیر از احکام است و آشکار شدن آنها شخص را غمگین و ناراحت می‌کند نظیر اینکه او حلال زاده است یا نه، پدرش اهل آتش است یا نه، او در فلان وقت خواهد مرد؟

چنان که در بعضی از روایات نقل شده است ولی جمله: وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ روشن می‌کند اشیاء مسئول، احکام است و در صورت سؤال لازم بود تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۵۱

که قرآن به آنها جواب بدهد و اگر سؤال از اجل یا صحیح النسب بودن بود جواب دادن قرآن ضرورتی نداشت بلکه پیغمبر می‌فرمود این به صلاح تو نیست، سؤال مکن اما در سؤال از احکام نمی‌شود بی‌جواب بگذارد علی هذا مراد از «تسؤکم» سنگینی احکام است که باعث ناراحتی می‌شود چنان که فرموده: رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا بقره/ ۲۸۶ و مثل: وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالِكُمْ إِن يَسْأَلُكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَصْغَانَكُمْ مُحَمَّد/ ۳۶-۳۷.

عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

عفو خدا بیان نکردن آنها و صرف نظر از آنهاست، خدا از روی غفران (چاره سازی) و عطوفت آنها را بیان نکرده است این هم می‌رساند سؤال راجع به احکام است و گرنه نسب و اجل موردی برای عفو ندارد.

۱۰۲- قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكَ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ.

معلوم می‌شود که آنها از پیامبرانشان بسیار سؤال کرده‌اند، تکلیف سخت شده بالاخره کار به انکار و کفر کشیده است.

۱۰۳- ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرِهِ وَلَا سَائِيَهُ وَلَا وَصِيلَهُ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

به نظرم این آیه مربوط به آیه حرمت شکار در حال احرام است گویی کسی سؤال می‌کند اینها نیز نظیر شکار حرام هستند چرا خدا شکار را در آن حال حرام می‌داند ولی اینها را نه؟ آیه در جواب می‌گوید: اینها در دین خدا نیستند کفار بی‌دلیل آنها را به خدا نسبت می‌دهند و در گذشته روشن شد که حرمت شکار روی نشان دادن جامعه معتدل پر از ایمنی است. در مجمع البیان از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده که این بدعتها را در مکه عمرو بن لحي بوجود آورد و همو بود که دین ابراهیم را تغییر داد و بتها را رسمیت داد و اصنام تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۵۲

نصب کرد ...

أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ حاکی است که گروهی از آنها یعنی رؤساء از این جعل افتراء آگاه بودند و دانسته آن را می‌کرده‌اند.

۱۰۴- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا.

این مطلب در چند آیه تکرار شده است و آن اینکه مشرکان بر عمل خود دلیلی نداشتند و چون از آنها خواسته می‌شد که براه حق آیند، به تقلید کورکورانه چسبیده و می‌گفتند: راه پدرانمان را خواهیم رفت ولی این عذر پذیرفته نیست، عقیده آن وقت محترم است که مبتنی بر تفکر صحیح باشد، تقلید و اقتباس آن وقت صحیح است که یقین شود شخص از روی عقل و منطق آن راه را رفته است لذا می‌فرماید:

أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ.

آیا می‌گویند راه پدران را خواهیم رفت و لو پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نشده بودند؟! یعنی آن وقت می‌توانستند از پدران تبعیت کنند که آنها اهل عقل و هدایت باشند.

۱۰۵- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا- يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ یعنی ملازم و نگهدار خود باشید و خود را اصلاح کنید و از گناهان پرهیزید در این صورت گمراهان نمی‌توانند به مؤمن ضرری برسانند، یکی از بزرگان می‌گوید: هر کاری که پیش آید اول باید فکر کنیم وظیفه خدایی درباره آن چیست اِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ ... اشاره است به اینکه همه در گرو اعمال بد و خوب خود هستند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۵۳

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ إِنَّانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعِيدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ آرَضْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنْآ إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ (۱۰۶) فَإِنْ غُيِّرَ عَلَىٰ أَنْهَمَا اسْتَحَقَّا إِنْمَاءً فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنْآ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۷) ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱۰۸)

۱۰۶- ای کسانی که ایمان دارید چون یکی از شما را مرگ در رسد وقت وصیت کردن شهادت دو نفر عادل از شما لازم است یا دو نفر از غیر خودتان، اگر در سفر بودید و حادثه مرگ به شما رسید، اگر از آن دو بدگمان شدید پس از نماز بازشان می‌دارید تا قسم خورند که قسم خود را به بهایی نمی‌فروشیم، گر چه طرف خویشاوند باشد و گواهی خدا را پوشیده نمی‌داریم و گرنه از

گناهکارانیم.

۱۰۷- اگر معلوم شد که آن دو مرتکب گناهی شده‌اند (خیانت کرده‌اند) دو نفر دیگر از کسانی که دو شاهد نزدیک به میت بر ضد آنها مرتکب گناه شده‌اند در جای آنها می‌ایستند و به خدا قسم می‌خورند که گواهی ما از گواهی آن دو راستتر است و ما در گواهی تجاوز نکرده‌ایم و گرنه از ظالمانیم. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۵۴

۱۰۸- این روش نزدیکتر است که گواهی را بصورت خود (واقعی) بیاورند یا بترسند که بعد از قسم آنها قسمهایی (به ورثه) بر گردد، از خدا بترسید و بشنوید، خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

کلمه‌ها

آخران: دیگران. آخر (بر وزن آذر): دیگر. و آخر بر وزن کافر: مقابل اول است.

ارتبم: ریب شک: «ان ارتبم» اگر بشک افتادید.

قربی: نزدیکی و خویش. «ذا قربی» صاحب قرابت و خویشی.

آثمین: اثم: گناه. آثم: گناهکار. آثمین: گناهکاران.

عثر: عثر و عثور: لغزش و افتادن. بطور مجاز به معنی اطلاع آیه، «فان عثر» اگر اطلاع حاصل شد.

اولیان: اولی: سزاوارتر. اولیان: دو سزاوارتر. مراد از آن نزدیکتر است.

اعتدینا: اعتداء: تجاوز «ما اعتدینا» تجاوز نکردیم.

ایمان: (بفتح الف) سوگندها. مفرد آن یمین است (مائده/ ۸۹ کلمه‌ها)

شرحها

این آیات درباره شهادت بر وصیت است که با نبودن مسلمان میشود از غیر مسلمان شاهد گرفت. درباره نزول این آیات نقل شده: سه نفر از مدینه بقصد تجارت به شام خارج شدند، آنها عبارت بودند از تمیم بن اوس و برادرش عدی که هر دو نصرانی بودند و ابن ابی ماریه که مسلمان بود. در وسط راه ابن ابی تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۵۵

ماریه مریض شد، وصیتنامه‌ای نوشت و در میان متاع خود گذاشت، متاع را به آن دو نصرانی داد و گفت این را به خانواده من برسانید، چون او مرد، آن دو متاع را باز کردند هر چه خوششان آمد برداشته بقیه را به خانواده او رساندند.

وراث چون وصیتنامه را با مال تطبیق کردند مال کم آمد، جریان را به آن دو نصرانی گفتند، آنها اظهار بی‌اطلاعی کردند و گفتند آنچه داده بود به شما دادیم شکایت پیش رسول خدا صلی الله علیه و اله آوردند، آیات در این باره نازل شد (از امام صادق علیه السلام و جماعتی از مفسران) در کافی آمده که رسول خدا پس از نزول آیه به ورثه مسلمانان دستور داد قسم خوردند، آن گاه مال دزدیده شده را از آن دو گرفت و به وراث میت داد.

۱۰۶- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ.

خلاصه معنی این آیه و آیه بعدی چنان که در المیزان آمده آن است که:

اگر یکی از مسلمانان در سفر باشد و بخواهد وصیت کند، باید بر وصیت خود دو نفر مسلمان عادل را شاهد بگیرد، اگر مسلمان پیدا نشود، دو نفر از اهل کتاب باشد. اگر ورثه شهادت آن دو نفر را قبول نکردند، آن دو شاهد غیر مسلمان را بعد از نماز حاضر

می‌کنند و به خدا سوگند می‌خورند که شهادتشان حق است، قضیه به این صورت تمام می‌شود.

اگر ورثه مطلع شد که شاهد‌ها دروغ می‌گویند در این صورت دو شاهد دیگر در جای آنها ایستاده و بر کذب آن دو شهادت می‌دهند و در این باره به خدا قسم یاد می‌کنند آن وقت حرف دو شاهد بعدی پذیرفته می‌شود، قسمت بالا از آیه به قرینه «منکم» راجع به صورتی است که مسلمان شاهد گرفته است.

أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۵۶
لفظ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ شامل هر دو قسمت است مراد از آخِرَانِ ...

غیر مسلمان است، اصابه مرگ، احساس علائم مرگ است.
تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنْ آذًا لِمَنِ الْأَثْمِينَ.
لفظ إِنْ ارْتَبْتُمْ حاکی است که سوگند دادن در صورتی است که در شهادت آن دو شک کنیم، از حضرت باقر- صلوات‌الله‌علیه- نقل شده: در حجاز اینکار را بعد از نماز عصر می‌کردند که حاضران بسیار بودند، کیفیت سوگند همانست که در آیه آمده است، مراد از «ذا قربی» آن است که وصیت شده (موصی له) از اقوام قسم خورندگان باشد که احتمال هست به نفع او وصیت را جعل کنند، اضافه شهادت بر خدا برای آن است که شهادت راست است و برای رضای خدا است نه اغراض دیگر. منظور از «ثمن» بهره دنیایی است.

۱۰۷- فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ مراد از «الاولیان» دو شاهد غیر مسلمان است که از حیث وصیت اولی و نزدیک به میت هستند (چون وقت وصیت فقط آنها حاضر بوده‌اند) منظور از اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ استحقاق اثم است، مراد از «الذین» ورثه میت می‌باشد یعنی اگر اطلاع حاصل شد که آن دو دروغ گفته و مرتکب گناه شده‌اند، دو نفر در مقام آنها می‌ایستند، این دو نفر از جانب ورثه میت که دو شاهد نزدیک به میت هستند که دو شاهد نزدیک به میت (دو شاهد غیر مسلمان) بر علیه آنها مرتکب گناه شده‌اند.

فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِثْمًا إِذَا لِمَنِ الظَّالِمِينَ. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۵۷
این کیفیت سوگند آنهاست مراد از ما اعْتَدَيْنَا تجاوز در شهادت و قسم است.

۱۰۸- ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ.

این حکمت و علت قسم دادن است یعنی اینگونه سوگند دادن نزدیکتر است به اینکه شهادت را صحیح بدهند و یا بترسند که در صورت درست نگفتن بعد از سوگند آنها سوگند به ورثه برگردد و در آن صورت محکوم و رسوا شوند.

شق اول آن است که قسم خوردن وادارشان کند که راست بگویند. شق دوم آنکه بترسند در صورت قسم دروغ، ورثه بر علیه آنها قسم بخورند و رسوا شوند در شق اول خوف از خدا و در دوم خوف از رسوایی است. آن گاه در مقام نصیحت آمده و اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.

نصیحت و تهدید است بهر دو گروه که اگر با دروغ پیش آیند فاسقند و مورد هدایت قرار نمی‌گیرند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۵۸

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۵]

اشاره

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا- عَلِمْنَا لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ (۱۰۹) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ

إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْبَاطِنَ وَالْمَاطِرَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۱۰) وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِجِ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) إِذْ قَالَ الْخَوَارِجُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (۱۱۳)

قال عيسى ابن مريم اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيداً لأولنا وآخرنا وآية منك و ارزقنا و أنت خير الرازقين (۱۱۴)
قال الله إني منزلها عليكم فمن يكفر بعد منكم فإني أعذبه عذاباً لا أعذبه أحداً من العالمين (۱۱۵)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۵۹

۱۰۹- روزی که خدا پیغمبران را جمع می کند و می گوید (در رسالتان) چه مقدار اجابت شدید؟ گویند: نمی دانیم که دانای نهانها تویی.

۱۱۰- چون خدا گفت ای عیسی بن مریم یاد کن موهبت مرا به خودت و مادرت که تو را با روح القدس نیرو دادم که در گهواره با مردم سخن می گفتی و در بزرگی، و آن دم که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو تعلیم کردم و آن دم که باذن من از گل بشکل پرنده می ساختی و در آن میدمیدی و باذن من پرنده ای می شد و کور مادر زاد و برص زده را شفا می دادی و آن دم که مردگان را به اذن من خارج (زنده) می کردی و آن دم که به وقت آوردن معجزات بنی اسرائیل را از تو باز داشتم کافران از آنها گفتند: اینها جز جادوی آشکار نیستند.

۱۱۱- و آن دم که به حواریین الهام کردم که به من و رسولم ایمان آورید گفتند ایمان آوردم و گواه باش که ما مسلمانیم.

۱۱۲- (یاد کن) آن دم را که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم آیا پروردگارت می تواند بر ما طعامی از آسمان نازل کند؟ گفت اگر مؤمنید از خدا بترسید.

۱۱۳- گفتند: می خواهیم از آن بخوریم و دلهایمان آرام گیرد و بدانیم که بما راست گفته ای و بر آن گواه باشیم.

۱۱۴- عیسی بن مریم گفت: خدایا پروردگار ما، بر ما خوانی از آسمان نازل کن که برای اول و آخر ما عید و نشانه ای از تو باشد و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگانی.

۱۱۵- خدا گفت: من آن را بر شما نازل می کنم هر که بعد از آن از شما کافر شود، من او را عذاب می کنم عذابی که به هیچ یک از جهانیان نمی کنم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۶۰

کلمه ها

اجبتم: اجابت شدید. (از شما قبول کردند).

علام الغیوب: علام: بسیار دانا. غیب: نهان. غیوب: نهانها.

ایدتک: اید: نیرو قوه. تأیید: نیرومند کردن «ایدتک» نیرومند کردم تو را.

روح القدس: روح پاک. منظور از آن با احتمال قوی جبرئیل است.

المهد و کهلا: مهد: گهواره. کهل: میانسال.

هیئته: شکل.

تنفخ: نفخ: دمیدن.

تبری: بری: کنار شدن و خلاص شدن. ابراء کنار کردن مقصود از آن در اینجا شفا دادن است.

الاکمه: کمه: کوری و معیوب شدن چشم. اکمه: کور مادرزاد.

ابرص: پیس. برص. پیسی.

کفت: کف: بازداشتن «کفت» بازداشتن.

سحر: جادو. (بقره/۱۰۲).

حوارین: حور: سفیدی. یار مخصوص را حواری گویند، گویی قلبش در یاری کردن پاک و مثل جامه سفید است، جمع آن حواریون است در قرآن فقط در یاران حضرت عیسی به کار رفته و پنج بار آمده است.

مائده: طعام آسمانی. خوانی که در آن طعام باشد. اصل آن از «مید» به معنی حرکت است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۶۱

عیدا: عید را از آن عید گویند که هر سال رجوع می کند از «عود» به معنی رجوع.

شرحها

در این آیات چند مطلب یاد شده است اول: خدا در روز قیامت از پیامبران می پرسد مردم از شما چه مقدار قبول کردند. دوم: معجزات عیسی علیه السلام. سوم:

سؤال طعام آسمانی از عیسی بوسیله حواریون که همه از مصادیق عهد الله در اول سوره هستند.

۱۰۹- یَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.

این آیه مطلب مستقلی است، به نظرم مقدمه آیات بعدی باشد، بنا بر آیه دیگری خدا روز قیامت نظیر این سؤال را از مردم خواهد کرد و یَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ الْمُرْسَلِينَ قصص / ۶۵.

مراد از لا عِلْمَ لَنَا ظاهراً نفی علم کلی و حقیقی است و گرنه پیامبران تا حدی به اندازه اجابت مردم علم داشتند و در روز قیامت به اعمال مردم شهادت خواهند داد ولی از اندازه حقیقی اطاعت آنان که در زمان آنها بودند و آنان که بعداً به وجود آمده و دعوت آنها را قبول کردند اطلاع نخواهند داشت، لفظ عَلَّامُ الْغُيُوبِ نیز شاهد این احتمال است که نهان را خدا می داند پیامبران فقط عیان را می دانند آنها به مقداری که مقدور است.

به نظرم این دو سؤال از مردم و انبیاء برای مجاب کردن گناهکاران است ۱۱۰- إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۶۲

«اذا» متعلق است به «اذکر» یعنی یاد کن زمانی را که ... در این آیه از نعمتی که به مریم داده شد ذکر می نماید، آن در سوره آل عمران آیه ۲۵ به بعد ذکر شده است مانند قبول شدن مریم به خدمت مسجد، بودن رزق خدایی پیش او، سخن گفتن ملائکه با او و غیره، تأیید به روح القدس اثرش در اینجا سخن گفتن در گهواره است، آمدن «کهلا» به نظرم برای آن است که سخن گفتن در گهواره مثل سخن گفتن در بزرگی بود نه الفاظی بی معنی و جزئی تفصیل آن در سوره مریم آمده است.

وَ إِذْ عَلَّمْتِكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ.

مصدق اول «نعمتی» تأیید بروح القدس بود، مصداق دوم و إِذْ عَلَّمْتِكَ ...

است، ظاهراً مراد از کتاب، احکام و از حکمت مواعظ و اخلاقیات است، آمدن تورات و انجیل به نظرم برای کثرت وضوح است و گرنه تورات و انجیل همان کتاب و حکمت است، «علمتک» نشان می دهد که تعلیم با یک اشراق الهی بوده است، این عبارت در

سوره آل عمران / ۴۸ به لفظ وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ آمده است.

وَ إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي.

این معجزات در سوره آل عمران آیه ۴۹ توضیح داده شده است، ظهور آیه در آن است که این قضایا واقع شده است نه آنکه فقط خبر باشد، بعضی از مفسران نظیر محمّد عبده وقوع آنها را قبول نکرده و گویند فقط خبر بوده‌اند، ولی این بسیار بعید و غیر قابل قبول است، تکرار «باذنی» برای آن است که این کارها با اراده خدا بوده است و گر نه از انسان ساخته نیست. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۶۳

وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ.

معلوم می‌شود که هنگام نشان داد این معجزات، یهود خواسته‌اند عیسی را بکشند خدا او را نجات داده است، و نیز روشن می‌شود که عده‌ای از او پذیرفته‌اند ولی علماء یهود که جاه و مال خود را در خطر دیده‌اند آنها را به سحر نسبت داده‌اند.

۱۱۱- وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْخَوَارِجِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.

وحی در اینجا به معنی الهام است چنان که عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، مثل: وَأُوحِيَنا إِلَى أُمَّ مُوسَى قِصَصَ / ۷، این «آمنوا» غیر از ایمان اولی به خدا و عیسی است بلکه ایمان دوم حاضر شدن به فشار و شکنجه در تبلیغ دین عیسی بود، چنان که از آیه: فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِجِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ آل عمران/ ۵۲ چون عیسی دیده که بنی اسرائیل باو ایمان نمی‌آورند خواسته عده‌ای در تبلیغ دین او حاضر به مشقات باشند، خدا به آنها الهام فرموده که به عیسی جواب موافق بدهند.

۱۱۲- إِذْ قَالَ الْخَوَارِجِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

به نظر می‌آید آمدن «ربک» دلالت بر بی‌ادبی نباشد چنان که گفته‌اند بلکه اشاره به قدرت خدا باشد یعنی ربی که تو را بدون پدر آفرید، ظهور هَلْ يَسْتَطِيعُ دلالت بر عدم درک آنها دارد، در این صورت اتَّقُوا اللَّهَ راجع به نحوه سؤال است یعنی از خدا بترسید و هَلْ يَسْتَطِيعُ نگویید این دلیل بر عدم درک شماست. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۶۴

به قول بعضی مراد از «یستطیع» استطاعت مصلحتی است نه قدرت یعنی خدا صلاح می‌داند یا نه؟

ولی آیه بعدی و آیه قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَنَزَّلُهَا حَاكِي است که اتَّقُوا اللَّهَ راجع به معجزه خواستن است بدون آنکه احتیاجی به آن باشد و یا شاید در صورت آمدن معجزه ایمان نیاورند و در عذاب افتند.

۱۱۳- قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ.

در جواب عیسی گفته‌اند: برای چهار علت مانده می‌خواهیم اول از آن بخوریم دوم قلوبمان به این امر مطمئن باشد مثل: أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي سَوْمَ بَدَانِيمَ که به ما راست گفته‌ای به نظر می‌آید عیسی به آنها گفته بود اگر شما بعد از من زحمت بکشید دین من پیروز می‌شود با این وسیله خواسته‌اند شاهی بر آن داشته باشند چهارم: در نزد دیگران بر آن گواه باشیم.

۱۱۴- قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. معلوم است که عیسی در اثر فشار آنها تسلیم شده که از خدا مائده بخواهد ولی نحوه سؤال عیسی غیر از گفته آنهاست اولاً خودش را با آنها شریک کرد و أَنْزِلْ عَلَيْنَا كَافَتْ و این در مستجاب بودن دعا اثر حتمی داشت دوم: بلفظ اللَّهُمَّ رَبَّنَا شروع کرد که دلالت بر اهمیت مسئله دارد، سوم: عِلَّتْ خَوَاسْتِنَ را نیکو بیان کرد نه مثل حواریون و گفت: خدا این تَفَضَّلْ و عیدی باشد برای همه امت آنان که فعلاً هستند و آنان که بعداً خواهند بود و نیز نشانه و معجزه‌ای باشد از تو، گویی معجزه بودن غرض اصلی نبوده است تا مورد عتاب واقع شود لفظ وَارْزُقْنَا عبارت اخری نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا است که با ادب رسالت بیان تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۶۵

گردیده است «۱».

۱۱۵- قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

وعده آمدن مائده است، به حکم **إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ** حتما مائده آمده است و روایات از آمدن آن خبر می‌دهد، در مجمع البیان از حسن و مجاهد نقل شده که مائده نازل نشد زیرا حواریون چون عذاب را شنیدند گفتند نمی‌خواهیم و نیازی به آن نداریم، ولی این سخن بدون دلیل است، لفظ **إِنِّي مُنَزَّلُهَا** وعده حتمی از خداست.

و چون کفر و انکار مائده بعد از نزول آن، مصداق مسخره کردن آیات خداست لذا **فَمَنْ يَكْفُرْ...** عذاب انکار را بیان می‌کند، ضمیر **لَا أَعِدُّبُهُ** راجع به عذاب است، یعنی او را عذاب می‌کنم به عذابی که کسی را با آن عذاب معذب نمی‌کنم، این جمله دلالت بر شدت عذاب ندارد بلکه حکایت از انحصار آن می‌کند، روایت شده: عذاب آن بود که انکار کنندگان به خوک مسخ شدند و آن یک عذاب منحصر به فرد بود.

(۱) این قسمت از تفسیر المیزان اقتباس شده است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۶۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۰]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلِإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَعْفُرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۱۸) قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹) لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

۱۱۶- و چون خدا گفت: ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردم گفته‌ای من و مادرم را دو خدا گیرید غیر از خدا؟ گفت تو منزه‌ی مرا نشاید که آنچه حق من نیست بگویم، اگر من این را گفته‌ام تو دانسته‌ای که هر چه در ضمیر من است می‌دانی و من آنچه در تو است نمی‌دانم، براستی دانای نهانها تویی.

۱۱۷- نگفته‌ام به آنها جز آنچه تو به آن مأمور کرده بودی که عبادت کنید خدا را که پروردگار من و شماست، ما دام که میانشان بودم بر آنها شاهد بودم و چون مرا به میراندی خودت بر آنها مراقب بودی. و تو بر هر چیز گواهی.

۱۱۸- اگر عذابشان کنی بندگان تو هستند و اگر بیامری تو توانا و حکمت کرداری.

۱۱۹- خدا گفت: این روزی است که راست گفتن راستگویان سودشان می‌دهد، برای آنها تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۶۷ بهشتهایی است که از زیر آنها نهرها روان است، خدا از آنها راضی و آنها از خدا راضی می‌باشند و این کامیابی بزرگی است.

۱۲۰- آسمانها و زمین و آنچه در آنها هست خاص خداست و او بر همه چیز تواناست.

کلمه‌ها

توفیتی: توفی به معنی تحویل گرفتن و تمام کردن است در قرآن مجید به معنی میراندن بکار رفته که اخذ کامل روح اخذ کامل زندگی است.

رقیب: حافظ و مراقب اعمال، آن از اسماء حسنی است. حافظی که چیزی از او پوشیده نیست. فوز: نجات و رستگاری.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیات روشن شده که الوهیت عیسی و مادرش به آن دو ربطی ندارد و ساخته انسانهای نادان (پولس و مانند آن) است، عیسی روز قیامت آن را تکذیب خواهد کرد و خدا سخن او را تصدیق خواهد فرمود، این تکذیب از عیسی، عمل به میثاق و عهد است که منطبق بر *أَوْفُوا بِالْعُقُودِ* می‌باشد از امام باقر علیه السّلام نقل شده که نصاری گمان کرده‌اند عیسی خودش به مردم گفته که مرا و مادرم را معبود بدانید روز قیامت خدا عیسی و نصاری را جمع کرده و به عیسی می‌گوید: آیا تو چنان گفته‌ای؟ «۱».

۱۱۶- وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي

(۱) تفسیر صافی.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۶۸

إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ.

از آیات بعدی روشن می‌شود که این گفتگو در روز قیامت خواهد بود امام باقر علیه السّلام فرموده: خدا این سخن را نفرموده و در آخرت خواهد فرمود، خدا چون بداند چیزی واقع خواهد شد از آن به صورت واقع شده خبر می‌دهد «۱» از لفظ «الیهین» معلوم می‌شود که نصاری مریم را نیز پرستیده‌اند، در المنار ذیل آیه شریفه آمده: پرستیدن مریم در کلیساهای شرق و غرب به غیر از قسطنطنین متفق علیه بود ولی فرقه پروتسنتان که بعد از اسلام بوجود آمده است آن را انکار ورد نمود آن گاه از «اب لویس شیخو» نقل می‌کند که گفته است: «پرستش کلیسای ارمنی به بتول پاک مادر خدا ... مشهور است» و نیز گفته: کلیسای قبطی در عبادتش به بتول غبطه شده مادر خدا، ممتاز است «۲» در المیزان آن را از روح المعانی آلوسی نیز نقل کرده است.

قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.

«سبحانک» یعنی پاک و منزهی تو از اینکه من و مادرم شریک تو باشیم *إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ* اشاره است به اینکه اگر من گفته بودم تو خودت فعلاً گواه بودی، به نظرم این سؤال در روز قیامت برای مجاب کردن نصاری خواهد بود مراد

(۱)

صافی عن الباقر (ع): «لم يقله و سيقول، ان الله اذا علم شيئا هو كائن اخبر عنه خير ما قد كان».

(۲) المنار ج ۷ ص ۲۶۳ کلمه شیخو این است: «ان تعبد الكنيسة، الارمنية للبتول الطاهرة ام الله لامر مشهور» «و قد امتازت الكنيسة القبطية بعبادتها للبتول المغبوطه ام الله» ناگفته نماند دنیای مسیحیت به تدریج این اعمال و عقاید را خلاف عقل دانسته و با آنها به مبارزه برمی‌خیزند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۶۹

از ما فی نفسی - ما فی نفسک کارهای باطنی و پوشیده است و شاید اشاره باشد به اینکه: نه تنها چنین چیزی نگفته‌ام بلکه به خاطر من نیز خطور نکرده است.

۱۱۷- مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ أَيْنَ هَمَانُ مَأْمُورِيَّتِ عَيْسَى بُوْد وَ تَبْلِيغِ مِي كَرْد. وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ.

وظیفه دوم عیسی است که تا در میان امت است بر اعمال آنها ناظر باشد و رهبریشان کند.

فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

درباره وفات یا زنده ماندن عیسی رجوع شود به آیه بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ نِسَاءً / ۱۵۸ و آیه پنجاه پنج از سوره آل عمران و قاموس قرآن

(عیسی) جمله «توفیتی» در وفات عیسی صریح است، آنها که به زنده ماندن عیسی عقیده دارند می‌گویند:

وفاتش بعد از آمدن از آسمان و نماز خواندن پشت سر امام زمان علیه السّلام خواهد بود جمله وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ دلیل رقیب بودن است که آری خدا در هر امری حاضر و ناظر است.

۱۱۸- إِنْ تَعِدُّهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی اگر عذابشان کنی بندگان تو هستی، مولى می‌تواند بنده عاصی را عقوبت کند و اگر عفو کنی کسی حق تعرض ندارد زیرا توانایی و کار را از روی حکمت می‌کنی، علی هذا «عزیز حکیم» راجع به غفران نیست که بگوئیم مناسب بود «غفور رحیم» آید بلکه راجع به حکومت و سلطان خداوند است.

۱۱۹- قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۱۷۰

تصدیق خدا دلیل کذب نصاری است درباره عیسی و مادرش، «صادقین» کسانی است که در قول و عمل صادقند چنین کسانی اهل بهشت هستند انهار بهشتی در سوره قتال توضیح داده شده است. جمله رَضِيَ اللَّهُ ... مقامی بسیار عالی و غیر قابل وصف است این قَالَ اللَّهُ در روز قیامت خواهد بود.

۱۲۰- لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

این آیه دلیل وعده بهشت در آیه فوق است، خدایی که آسمانها و زمین از آن او است و بر هر چیزی تواناست می‌تواند مؤمنان را به چنان بهشت وارد کند روز پنجشنبه ۴ ربیع الثانی ۱۴۰۰ مطابق ۲/۱۲/۱۳۵۸ از نوشتن تفسیر این سوره فارغ شدم و الحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۱۷۱

سوره انعام

اشاره

در مکه نازل شده و صد و شصت پنج آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره انعام پنجاه پنجمین سوره است که در مکه نازل گردید، عدد آیات آن صد و شصت و پنج و در نقلی صد و شصت و شش می‌باشد. قارئان شامی صد و شصت هفت گفته‌اند.

۲- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده: سوره انعام همه‌اش به یک بار نازل شد و به وقت نازل شدن هفتاد هزار فرشته آن را مشایعت کرد، این سوره را تعظیم و تبجیل کنید. این سخن از حضرت رضا علیه السلام و از ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز نقل شده است «۱».

۳- از روایات معلوم می‌شود که این سوره در زمان رسول خدا و به زبان آن حضرت سوره انعام نامیده شده است، به نظر می‌آید علت این نامگذاری، آیات ۱۳۶ تا ۱۴۶ باشد که در آنها بدعت‌های مشرکان در زمینه چهارپایان نقل شده

(۱) در تفسیر عیاشی و مجمع البیان نقل شده:

«عن الرضا (ع): نزلت الانعام جمله واحدة شیعها سبعون الف ملک لهم زجل بالتسییح و التهلیل و التکبیر فمن قرأها سبحوا له الی یوم القیامه».

در جوامع الجامع نقل شده:

«و فی حدیث ابی قال رسول الله (ص) نزلت الانعام جمله واحدة شیعها سبعون الف ملک ...».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۷۲

و حیوانات حلال گوشت نیز ذکر شده‌اند.

۴- در زمینه مطالب سوره باید بدانیم که در این سوره مسئله توحید و ربوبیت خدا و تسلط همه جانبه او بر جهان و اداره آن، به نحو احسن بیان گردیده است، و نیز مسئله معاد و بازگشت اعمال و انکار مشرکان و مقاومت آنها در برابر پیامبران بازگو شده است، دقت در مطالب آن نشان می‌دهد که در مکه و قبل از هجرت نازل شده است، شیعه و اهل سنت نیز چنین گفته‌اند، در جوامع الجامع نقل شده که شش آیه از آن در مدینه نازل گشته و به قول بعضی نه آیه. در اینجا لازم است یک مسئله مهمی را بررسی نمائیم.

مورد نزاع ما بین پیامبران و مشرکان: باید دانست نزاع ما بین پیامبران و مشرکان در وجود خدا نبود، به عبارت دیگر مطلب این نبود که پیامبران بگویند خدا هست و مشرکان بگویند خدا نیست، بلکه هر دو گروه در اعتقاد بوجود خدا توافق داشتند. قرآن مجید از مشرکان مکه نقل می‌کند که بتها را واسطه‌های خدا می‌دانستند و می‌گفتند: ... هُوَ لَآ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ یونس / ۱۸ و چون عقیده به معاد نداشتند، منظورشان واسطه بودن در کارهای دنیوی بود و نیز می‌گفتند: ... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى زمر / ۴، علی هذا مشرکان به وجود خدا عقیده داشتند و بتها را واسطه در پیش خدا و وسیله تقرب به خدا می‌دانستند در سوره اعراف و هود که حالات پیامبرانی امثال نوح، صالح، هود، لوط و مانند آنها نقل شده است، همه سخن خود را با کلمه یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ شروع کرده‌اند، پس وجود خدا و آفریننده نزد هر دو گروه متسالم علیه بوده است.

علی هذا اختلاف و نزاع در مسئله توحید و اداره جهان بود، به عبارت دیگر پیامبران می‌گفتند: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ خَلق و تدبیر و اداره جهان هر دو از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۷۳

خدا است ولی مشرکان این سخن را فقط در خلقت قبول داشتند نه در چرخاندن و اداره جهان و جلب منافع و دفع مضار. توضیح دیگر آنکه پیغمبران می‌گفتند: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ آل عمران / ۲۶-۲۷ هر چیز در دست خداست كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، موجودات طبیعی همه سایه‌های خدا و واسطه می‌باشند که او آفریده و هیچ یک در کار خود استقلال ندارند.

علی هذا به حکم إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ باید به خدا عبادت کرد و از او فرمان برد و از او ترسید و باو روی آورد و از او خواست و باو نالید و رضای او را در نظر گرفت. اما مشرکان موجودات طبیعی را در اداره کارها مستقل می‌دانستند و در دفع ضرر و جلب منفعت به بتها روی آورده بودند، یعنی خدا را فقط خالق خالی می‌دانستند و در مقام تدبیر و به عبادت به کلی از خدای سبحان بریده بودند، برای نمونه می‌شود وضع فعلی دنیای اروپا را مثلا در نظر گرفت که به عنوان مسیحیت وجود خدا را قبول دارند ولی در اداره زندگی مطلقا از خدا خبری نیست به طاغوتها روی آورده و از خود قوانین جعل کرده و پادشاهان و رؤسا را حلال

مشکلات حساب کرده و به کلی از خدا بریده‌اند دیگر نه توحیدی در میان هست و نه توجه به خدا، جوامعی که پیامبران در آن مبعوث می‌شدند نظیر چنین جوامعی بود، این زندگی در دنیا بربریت و در آخرت موجب عذاب است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۷۴

سوره الأنعام مکیه و آیاتها ۱۶۵ نزلت بعد سوره الحجر

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲) وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳)

بنام الله که رحمتش همگانی و دائمی است

۱- حمد خدا راست، خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، تاریکیها و نور را پدید کرد، با وجود این کافران غیر خدا را با خدایشان برابر می‌کنند.

۲- خداست که شما را از گلی بیافرید، سپس اجلی معین کرد و اجل معینی نیز نزد او است با وجود این، شما شک می‌کنید.

۳- او است خدا در آسمانها و زمین، نهان و آشکار شما را می‌داند و می‌داند آنچه می‌کنید.

کلمه‌ها

حمد: ستایش و ثناگویی و ستودن آن نوعا در مقابل نعمت است ولی در این آیات هم در مقابل نعمت و هم قدرت و توانایی خداست (سوره حمد).

نور: روشنایی. در تعریف آن گفته‌اند: آنچه بذاته آشکار است و غیر خود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۷۵

را آشکار می‌کند، به قرآن و قوانین خدا و ایمان و هدایت نیز نور اطلاق می‌شود.

یعدلون: عدل: برابری. مثل: بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ یعنی: معبودهای خود را با خدا برابر می‌کنند و مانند او می‌دانند.

طین: گل: به گل خشک شده نیز طین گویند نکره بودن آن مبین خصوصیت است.

قضی: قضاء در اصل به معنی فیصله دادن و محکم کردن است، آن در آیه به معنی تعیین است که از مصادیق فیصله دادن می‌باشد.

اجل: مدت معین. اجل انسان مدت زنده بودن او است.

مسمی: تسمیه شده و معین شده (اسم مفعول از باب تفعیل).

تمترون: مریه و امتراء: مردد بودن «تمترون» تردید می‌کنید.

جهرکم: جهر: آشکار شدن و آشکار کردن. آن در آیه به معنی آشکار شده است مصدر به معنی مفعول (مجهور).

شرحها

در این آیات روشن شده که آفریننده آسمانها و زمین و پدید آورنده تاریکیها و روشنایی خدا است و نیز آفریننده انسان و تعیین

کننده مدت زنده بودن او خداست، حکومت و تسلط خدا همه جهان را فرا گرفته است، از آشکار و نهان و اعمال مردم آگاه است، می‌شود گفت که این سه آیه عنوان و چکیده این سوره است و همه مطالب آن از این سه آیه سرچشمه گرفته و مشروح آنها است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۷۶

۱- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ.

الف و لام حمد یا برای استغراق و یا برای جنس است و در هر دو صورت معنایش عموم حمدهاست که اختصاص به خدا دارد چون خالق همه اوست و افاضه به همه از او است، مراد از «ظلمات و نور» ظلمات و نور مادی است، علت آمدن «جعل» بجای «خلق» آن است که خلقت آسمانها وجود ظلمت و نور را لازم گرفته و به عبارت دیگر در مرحله دوم خلقتند مثل اینکه بگوئیم: دیوار را آفریدم و سایه‌اش را قرار دادم، زمخشری در کشف گوید: فرق خلق و جعل آن است که در «خلق» معنای اندازه‌گیری و در «جعل» معنای تضمین هست مثل به وجود آوردن چیزی از چیزی.

نگارنده گوید: شاید به این علت است که در قرآن مجید نور و ظلمت همه جا با لفظ «جعل» آمده است.

ناگفته نماند: در قرآن همه جا «ظلمات» با لفظ جمع آمده است و لفظ «ظلمة» یک بار نیز نیامده است حتی در جاهایی که می‌بایست مفرد آیه مثل:

وَلَا حَبِئَةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ انعام / ۵۹، و در بعضی از آیات آمده خَلَقًا مِنْ بَعِيدٍ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ فاطر / ۲۰ به نظر می‌آید در تشکیل ظلمت و تاریکی یک حقائق فیزیکی هست که به آن جهت پیوسته جمع آمده است و الله اعلم به هر حال الَّذِي خَلَقَ ... استدلال است برای الْحَمْدُ لِلَّهِ. ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ.

این کفر و انکار از روی عمد و یک نوع لجاجت است یعنی کفار معبودهای خود را با پروردگار برابر می‌کنند با آن که می‌دانند معبودهای آنها دخالتی در خلقت عالم ندارند لا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ نحل ۲۰ پس باید معبودهم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۷۷

نباشند.

۲- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ.

آیه اول درباره خلقت آسمانها و زمین بود، این آیه در زمینه خلقت انسان است که عالم صغیر می‌باشد و تعیین اجل او است و دلیل دوم الْحَمْدُ لِلَّهِ است، ظهور «تمترون» شک در وجود خدا است و چون انسان به وجود خودش آگاهتر است لذا به لفظ خطاب «تمترون» آمده است به خلاف آیه سابق که راجع به خلقت آسمانها و زمین بود، اگر انسان به مسأله ضروری علت و معلول و خلقت خویش توجه کند جایی برای شک در وجود خدا نخواهد داشت.

در اینجا دو مسئله است یکی اینکه: خلقت انسان دارای دو مرحله است مرحله اول خلقت انسان از خاک و گل، چنان که در این آیه و آیات دیگر آمده است دوم تکثیر نسل انسان به واسطه نطفه و توالد و تناسل است قرآن فرماید: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ سجده ۷-۸ از قرار معلوم خلقت سائر حیوانات و علفها و درختان نیز چنین است.

دیگری آنکه برای انسان دو گونه اجل هست یکی اجل مشروط که در صورت پیدا شدن شرط خواهد آمد دیگری اجل حتمی که بالاخره خواهد رسید و تغییر ناپذیر می‌باشد، اجل اول قابل محو و اثبات و تقدیم و تأخیر است ولی اجل دوم ثابت و غیر قابل تغییر می‌باشد از امام صادق علیه السلام نقل شده: دو اجل وجود دارد اجل موقوف (مشروط) خدا در آن هر چه (از زیاد کردن و کم کردن) بخواهد می‌کند و اجل حتمی مراد از أَجَلٌ مُّسَمًّى اجل حتمی است زیرا «عنده» دلالت بر ثبات و دوام دارد. تفسیر أحسن

الحديث، ج ۳، ص: ۱۷۸

چراغی در نظر می‌گیریم که در آن یک لیتر نفت ریخته‌ایم، مدت روشن بودن چراغ دو ساعت خواهد بود بشرط آنکه بادی آن را خاموش نکند و یا نفت تازه‌ای نریزند. یا می‌گوئیم: این عمارت صد سال عمر دارد بشرط آنکه زلزله و ویرانش نکند و یا هر سال تعمیرش نکنند در اینجا دو ساعت و صد سال اجل مسمی و آمدن باد، ریختن نفت تازه زلزله و تعمیر، تعیین کننده اجل مشروط و معلق است.

علی‌هذا یک انسان مثلاً بطور متعارف قدرت هفتاد سال عمر را دارد، این اجل تعیین شده اوست ولی فوت با تصادف یا عمر بیش از هفتاد به وسیله دارو یا عوامل دیگر تعیین کننده اجل معلق است در این صورت صدی نود پنج مردمان با اجل معلق از دنیا می‌روند از امام صادق علیه السلام نقل شده: کسانی که با گناه از دنیا می‌روند از آن که با اجل می‌میرند بیشتر هستند آنان که با احسان زندگی می‌کنند. از آنها که با اجل زندگی می‌کنند زیادتر می‌باشند راجع به تغییر اجل رجوع شود به آیات سوره‌های ابراهیم / ۱۰، نوح / ۴ و ۱۰، نحل / ۱۱۸، یونس / ۱۳، فاطر / ۱۱ و قاموسی قرآن (رجل اجل معلق).

۳- وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ.

این آیه مکمل دو آیه فوق است یعنی دیگر در جهان اعم از عالم بالا و پائین خدایی و معبودی نیست، نظیر وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ ...

زخرف / ۸۴ مراد از ما تَكْسِبُونَ به نظرم مطلق اعمال و از «سر و جهر» سخنان و افکار است مثل سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ رعد / ۱۰ وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ملک / ۱۳ المیزان جهر و سر را شامل اعمال دانسته و ما تَكْسِبُونَ را حالات روحی تفسیر احسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۷۹

که از اعمال به وجود می‌آید و الله اعلم.

نکته‌ها:

جهان و خدا: جهان با همه ابعاد و بزرگیش یک واحد منسجم است که با یک اراده اداره می‌شود، اشیاء گوناگون جهان به حکم اعضاء یک بدن هستند آفریننده و اداره کننده جهان یکی است و به اسرار و اعمال بشر واقف و دانا است. اسلام و قرآن مردم را به چنین توحیدی دعوت می‌کنند.

تفسیر احسن الحديث، ج ۳، ص: ۱۸۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴ تا ۶]

اشاره

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴) فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۵) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِطْرًا رَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (۶)

۴- آیه‌ای از آیه‌های خدا به سوی آنها نمی‌آید مگر آنکه از آن رو گردان می‌شوند.

۵- چون حق به سوی آنها آمد تکذیبش کردند، به زودی خبرهای آنچه مسخره‌اش می‌کنند به آنها می‌رسد.

۶- آیا ندانسته‌اند که پیش از آنها چه نسلهایی هلاک کرده‌ایم، ایشان را در زمین تمکن داده بودیم که به شما آن تمکن را

نداده‌ایم، باران پربرکت را بر آنها نازل کردیم و نهرهایی روان برای آنها پدید آوردیم آن گاه به سزای گناهانشان هلاکشان کردیم و از پی آنها نسل دیگری بوجود آوردیم.

کلمه‌ها

معرضین: اعراض: روگردانی و بی‌اعتنایی. معرض: روگردان. معرضین: روگردانان.

انباء: نبأ: خبر مهم و با فائده. انباء: خبرها.

یستهزءون: هزء و استهزاء: مسخره کردن «یستهزءون» مسخره می‌کنند.

قرن: (بر وزن عقل) در اصل به معنی جمع کردن است، جماعتی را که در یک زمان نزدیک بهم زندگی می‌کنند قرن گویند یعنی جمع تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۸۱

شده‌ها «القرن: القوم المقترنون فی زمان واحد» جمع آن قرون است.

مکناهم: تمکین: قدرت دادن. «مکناهم» قدرت و امکان دادیم به آنها.

مدرار: در: شیر، به معنی کثرت نیز آید «در الحلب» یعنی شیر زیاد شد، مراد از آن بهره و فائده است. مدرار: با فائده، مراد از «السماء» باران است أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا یعنی باران پر فائده را بر آنها فرستادیم.

انشأنا: نشأ: بوجود آمدن. انشاء: بوجود آوردن. انشأنا: بوجود آوردیم.

شرحها

پس از آنکه در آیات گذشته تسلط و احاطه خدا و آفرینش موجودات گفته شد، در این آیات مقاومت و موضعگیری انسانهای لجوج در مقابل الله و پیامبران و آیات خدا بیان شده و روشن گشته است که شکست و هلاکت با لجوجان است چنان که در گذشته نیز اینطور بوده است.

۴- وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ این آیه نوعی تأسف از عدم توجه مشرکان و کفار به آیات خداست، نیروهای فعاله خدا برای سازندگی انسانها به کار می‌افتد ولی جاهلها با آنها به مبارزه برمی‌خیزند، مصداق اولی آن مشرکین مکه می‌باشند.

۵- فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

وعدۀ عقوبت به تکذیب کنندگان حق و مخالفان نظام عقل و عدل است، تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۱۸۲

آمدن خبرهای حق تکذیب و مسخره شده، نظیر عذابهایی است که آیه بعدی بیان می‌کنند.

۶- أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ.

آن روز مشرکان مکه می‌دانستند که عاد، ثمود، قوم لوط و امثال آنها چطور تار و مار شده‌اند و تمدنها چطور زیر خاک رفته‌اند، با آنکه امکانات آنها از اهل مکه بیشتر بود زیرا بارانهای پر برکت و نهرهای پر آب در اختیار داشتند ولی اهل مکه فاقد آن بودند، با وجود آن، در برابر قهر خدایی نتوانستند مقاومت کنند.

ناگفته نماند «لکم» خطاب به اهل مکه و کفار است و اگر «لهم» گفته می‌شد معنی، مبهم می‌گردید و احتمال می‌رفت که راجع به

ضمیر «مکنّاهم» است، مراد از «ما» قدرت و تمکن است، آن با جمله بعدی وصف تمکنی است که از «مکنّاهم» فهمیده می‌شود، منظور از «السماء» باران است به علت در بالا بودن، چون بهر چیزی که در بالا باشد سماء گفته می‌شود. فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ آیه صریح است در اینکه گناهان سبب هلاکت اقوام و سقوط تمدن‌ها می‌شوند، ممکن است اینکار به وسیله عوامل طبیعت باشد مثل جریان قوم نوح و غیره، ممکن است ستمگری و عیاشی روح مبارزه و مقاومت را از بین ببرد و در مقابل دشمن مقاومت نتواند مثل ایران در مقابل عرب، ممکن است از میان جامعه، قشر محروم حرکت کرده کار ستمگران را یکسره کنند. در هر سه صورت اجلها جلو کشیده می‌شوند و انسانها زودتر از اجل مسمی از بین می‌روند و نسل صالح یا غالب جای آنها را می‌گیرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۸۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۷ تا ۱۱]

اشاره

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قُرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (۸) وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (۹) وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۱)

۷- اگر بر تو کتاب تمامی در جزوه‌ای می‌فرستادیم و با دست خود آن را لمس می‌کردند باز کافران می‌گفتند: این جز جادویی آشکار نیست.

۸- و گفتند: چرا بر او فرشته‌ای نازل نمی‌شود، اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم کار پایان می‌یافت و مهلت نمی‌یافتند.

۹- اگر فرستاده را فرشته‌ای می‌کردیم او را بصورت مردمی قرار می‌دادیم و آنچه را که خود خلط می‌کنند بر آنها خلط می‌کردیم.

۱۰- حق این است که پیش از تو پیامبرانی نیز استهزاء شده‌اند، کسانی را که مسخره می‌کردند عذابی فرا گرفت که آن را استهزاء می‌کردند.

۱۱- بگو: در زمین سفر کنید و بنگرید که عاقبت تکذیب کاران چگونه شده است.

کلمه‌ها

قرطاس: جزوه. صحیفه. چیزی که در آن می‌نویسند. «القرطاس: الصحیفه التي یکتب فیها».

لمسوه: لمس: دست زدن. «لمسوه» بآن دست زدند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۸۴

سحر: جادو. تفصیل آن در (بقره/ ۱۰۲) دیده می‌شود.

یلبسون: لبس (بر وزن قفل): لباس پوشیدن، فعل آن از باب (علم یعلم) آید و بر وزن عقل به معنی خلط و مشتبه کردن است، فعل آن از باب (ضرب یضرب) آید، آن در آیه به معنای دوم است.

حاق: حقیق: احاطه کردن و فرا گرفتن «حاق» فرا گرفت.

سخروا: سخر: ریشخند کردن، مسخره کردن. «سخروا» مسخره کردند.

سیروا: سیر: راه رفتن «سیروا» سفر کنید.

شرحها

در این آیات اشکالهای مشرکان درباره نبوت نقل و جواب آنها داده شده است. شبهه اولشان آن بود که می‌گفتند: قرآن چرا یک دفعه و در یک جزوه نازل نمی‌شود! دوم: چرا فرشته‌ای از آسمان نازل نمی‌شود که او را تصدیق کند و با او همکاری نماید؟ آن گاه به رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب شده که پیغمبران پیشین نیز بچنین دردی مبتلا بوده‌اند، ولی عذاب، امتشان را فرا گرفت و در آخر به کفار و مخالفان حق یک عینیت تاریخی تذکر داده شده که در زمین بگردید تا به بینید بر سر گذشتگان چه آمد، شاید عبرت شما باشد.

۷- وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ.

در اینجا سؤال کفار نقل نشده ولی از آیه روشن است که کتابی نوشته شده و آماده خواسته‌اند در آیات دیگر آمده که گفتند: اَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ اسراء/ ۹۳ و نیز آمده: در وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نَزَّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فرقان/ ۳۲ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ برای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۸۵

آنست که نگویند شما هم ما را سحر کرده‌ای فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا حاکمی است که اینها چنان لجوجند که در اینصورت نیز می‌گفتند: این جادو است، چون خواسته آنها برای رفع اشتباه نبود بلکه برای لوث حقیقت و عذر بیجا بود.

۸- وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ اشکال دوم آنها است که می‌خواستند نبوت را در دست انداز قرار دهند و می‌گفتند: اگر او پیغمبر است چرا فرشته‌ای بکمک او نمی‌آید در جای دیگر گفته آنها چنین نقل شده است: لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كَتْرٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ هود/ ۱۲ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا فرقان/ ۷ و نیز حجر/ ۷.

از این اشکال در جواب داده شده است اول: وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ از این جمله و نیز آیه لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ مَا نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنظَرِينَ حجر/ ۷ معلوم می‌شود: سنت خدا بر این جاری است که اگر مردم از پیغمبر معجزه خواستند و خدا آن را آورد و مردم انکار کردند، عذاب الهی آنها را از بین میبرد، خدا نمی‌خواست اهل مکه یکسره از بین بروند، می‌خواست در مهلت زندگی کنند، شاید هدایت یابند و از نسلشان پاکان به وجود آیند. خلاصه جواب اینکه: ما فرشته نخواهیم فرستاد زیرا شما در آن صورت قبول نخواهید کرد و عذاب شما را خواهد گرفت و ما آن را نمی‌خواهیم.

۹- وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَشَرِ مَا يَلْبَسُونَ.

جواب دوم اشکال آنهاست «یلبسون» تقدیرش «یلبسونه» است، ضمیر آن راجع است به «ما» یعنی اگر میخواستیم ملک بفرستیم لازم بود او را به صورت انسان در بیاوریم تا همشکل انسانها باشد و با او انس بگیرند، نتیجه‌اش این می‌شد که ما امر را بر آنها مشتبه کنیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۸۶

و بگویند: نمی‌دانیم این انسان است یا ملک و پیغمبر، چنان که خود امر را مشتبه می‌کنند و می‌گویند: نمیدانیم محمد پیغمبر است یا نیست؟ و بالاخره فرستادن ملک بی‌فائده می‌شد.

۱۰- وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

مراد از «ما» عذابی است که پیامبران وعده می‌دادند و آنها مسخره می‌کردند، یعنی همان عذاب مسخره شده آنها را فرا گرفت، این آیه یک انذار عینی و خبر واقعی است و نشان میدهد که آنها این سؤالات را از روی مسخره میکرده‌اند.

۱۱- قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ استدلال است بر مطلب فوق، یعنی سفر کنید و آثار و خرابه‌های گذشتگان را به بینید تا روشن شود آنها که در برابر پیامبران ایستادند چگونه تار و مار شدند آری: إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.

افشاگری: در این آیات یک مسئله آنست که قرآن سخن اهل باطل را به طور کامل نقل و سپس جواب می‌دهد، آری در هر قیام و نهضت باید سخن اهل باطل را شنید و نقل کرد و جواب داد و راه را از چاه معین نمود تا اهل انصاف از باطل رو گردان شوند و بر اهل لجاجت حجت تمام گردد و گرنه عقده‌ها به وجود خواهد آمد و انسانها در ناآگاهی خواهند ماند، وانگهی این غده‌های سرطانی را هم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۸۷

نمی‌شود نادیده گرفت باید به مقابله منطقی برخاست و گرنه انقلاب سعادت آفرین را به لجن خواهند کشید.
مکذبین: قرآن آنجا که آثار ستمگران را به رخ انسانها می‌کشد یک واقعیت و عینیت را بررسی می‌کند، ستمکاران و مخالفان راه انبیا که عزت خود را در ذلت دیگران می‌بینند و راه زندگی را بر خلق خدا می‌بندند بالاخره به دست خدای منتقم و قاصم الجبارین و یا بدست مردم ستمدیده نابود خواهند شد به وقت نوشتن این سطور کاخهای خاندان ستمگر پهلوی در حال فرو ریختن است و آن بهترین شاهد برای ما است، خدایا به تو پناه می‌بریم از غضب و انتقامت.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۸۸

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲ تا ۲۰]

اشاره

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲) وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳) قُلْ أَعْيَبَ اللَّهُ آتِخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۴) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۱۶)

وَ إِنْ يَمَسُّنَّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يَمَسِّنْكَ بَخِيرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱۸) قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ أِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰)

۱۲- بگو آنچه در آسمانها و زمین هست مال کیست؟ بگو. مال خداست، رحمت را بر خویش حتمی کرده، مسلما تا روز قیامت که شکی در آن نیست شما را جمع می‌کند، کسانی که به فطرت خویش خسارت زده‌اند ایمان نمی‌آورند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۸۹

۱۳- هر چه در شب و روز قرار گرفته خاص اوست و او شنوا و داناست.

۱۴- بگو: آیا جز خدا که آفریننده آسمانها و زمین است سرپرستی بگیرم، اوست که می‌خوراند و خورانده نمی‌شود بگو: مأمورم نخستین کسی باشم که اسلام آورده است و البته از مشرکان مباش.

۱۵- بگو: اگر پروردگرم را عصیان کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.

۱۶- هر که عذاب در آن روز از او برگردد خدا رحمتش کرده و آن نجات بزرگی است.

۱۷- اگر خدا به تو ضرری، رساند جز او هیچکس برداشتن آن نتواند و اگر به تو خیری برساند او بر همه چیز تواناست.

۱۸- او مقتدر و بالا دست بندگان خویش است و او حکمت کردار و داناست.

۱۹- بگو: کدام چیز در گواهی مهمتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است. این قرآن به من وحی شده که شما و هر که را

که قرآن به او رسد با آن انداز کنم، آیا شما گواهی می‌دهید که با خدا خدایانی هست؟ بگو: من گواهی نمی‌دهم، بگو حق این است که او خدای یکتاست من از آنچه به او شریک قرار می‌دهید بیزارم.

۲۰- کسانی که به آنها کتاب داده‌ایم پیغمبر را می‌شناسند چنان که فرزندان خویش می‌شناسند کسانی که به فطرت خویش خسارت زده‌اند آنها ایمان نمی‌آورند.

کلمه‌ها

خسروا: خسرو خسران: کم شدن و کم کردن (زیان- ضرر).
 سکن: سکون آرام گرفتن بعد از حرکت. به معنی وطن و قرار گرفتن نیز آید، مراد از آن در آیه معنای دوم است.
 فاطر: فطر: شکافتن و شکاف. فاطر: شکافنده. مراد از آن خلقت بطور شکافتن و شکفتن است.
 کتب: کتابت در آیه به معنی لازم کردن و حتمی کردن است.
 یصرف: صرف: برگرداندن، خواه مطلق باشد یا برگرداندن از حالی به حالی تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۱۹۰
 مَنْ يُصْرِفْ عَنْهُ هَرَّ كَيْدٍ أَوْ هَرَّ عَذَابٍ أَلِيمٍ
 می‌مسک: مس: دست زدن، رسیدن، رساندن و یافتن. يَمْسَسُكَ اللَّهُ بِضُرٍّ بَرَّسَانَ بِنُورٍ ضَرَّرِي.
 القاهر: قهر: غلبه و ذلیل کردن «قهره قهرا: غلبه» قاهر: غالب.
 اوحی: وحی در اصل به معنی اشاره سریع و تفهیم خفی است «اوحی الی» وحی شد بمن:

شرحها

در این آیات بر توحید و معاد از راههای به خصوصی استدلال شده و ناتوانی انسان در برابر نظامات متقن جهان بیان گردیده است.

۱۲- قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ

در برابر این سؤال هیچ کس نمیتواند بگوید: مال من و آفریده من است.

زیرا خالق و آفریننده خدا است، مالکیت انسانها اعتباری است، انسان از آن روز که به روی زمین قدم گذاشته و سائل زندگی را آماده دیده است لذا در جواب فرموده، قُلْ لِلَّهِ

كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ فِيهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَرَحْمَةُ رَحِيمٍ

است، مقتضای رحمت آنست که حاجت هر محتاج را رفع کند و سعادت را برای انسانها فراهم آورد، این مقتضا در صورتی تمام است که آخرتی باشد و سعادت ابدی نصیب انسانها گردد لذا فرموده: لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَعْنِي مَقْتَضَى وَجُوبِ رَحْمَتِهِ، بودن آخرت است و گرنه کتابت و حتمی بودن درست نمی‌شود چون در این زندگی، رحمت بطور کامل جای خود را نمی‌گیرد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۱۹۱

علی هذا این دو قسمت در اثبات معاد است اول آنکه همه چیز مال خداست و می‌تواند هر جور در آنها تصرف کند، دوم مقتضای رحمت، بودن قیامت است، جمع الی یوم القیامه، میراندن تدریجی است لا ریب فیهِ تأکید قسمت دوم است، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ مراد از خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ به نظرم خسارت زدن به فطرت سلیم انسانی است یعنی آنها که بفطرت و استعداد خویش خسارت زده‌اند ایمان نمی‌آورند.

۱۳- وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

الف و لام لیل و نهار برای استغراق و مفید عموم است، آنچه در مسیر شب و روز قرار گرفته همه موجوداتی است که شب و روز در آنها پیدا است، قرار گرفتن در شب و روز طریق تربیت و تکامل آنهاست چنان که در سوره بقره/ ۱۶۴ بیان شده است، سمیع و علیم راجع بقرار گرفتن در شب و روز است یعنی چون ندای لفظی و ندای وجدان آنها را می‌شنود و به همه احوال و احتیاجشان داناست لذا آنها را در مسیر شب و روز قرار داده است.

این آیه تعبیر عجیبی دارد آیه اول می‌گوید آنچه در مکان قرار گرفته خاص خدا است این آیه می‌گوید: آنچه در مسیر زمان قرار گرفته خاص خدا است. ظاهراً این آیه متمم استدلال بر معاد است. کلمات ما هر چه مفصل باشد نمی‌تواند معنای آیه را مجسم کند، مصداق یدرک و لا یوصف می‌باشد.

۱۴- قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذَ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ یعنی: پس از آنکه همه موجوداتی که در مکان و زمان قرار گرفته خاص خدا است و آفریننده آسمانها و زمین اوست دیگر می‌شود غیر او را ولی و سرپرست و معبود اتخاذ کرد؟! وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ تکمیل ولایت است، توضیح تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۹۲

آنکه: انسان پیوسته می‌خواهد منافع را به سوی خود جلب کند و ضررها را از خود کنار نماید، وانگهی انسان از روز اول احساس کرده که خود به تنهایی قادر به این دو چیز نیست لذا خواسته به قدرتی تکیه کند تا او را در جلب منفعت و دفع ضرر یاری نماید. و از همین راه است که بشر به موجودات طبیعی رو آورده و سپس آنها را پرستش کرده است.

بت پرستی یکی از بدبختی‌های بشر است اما می‌فهماند که پرستش خدا فطری انسان است اگر خدا را نیافت سنگ و چوب را خواهد پرستید چون احساس می‌کند بتنهایی قدرت جلب و دفع را ندارد، این آیات و آیات بعدی می‌گوید: گمشده انسان، خدا است، آنکه برای جبران کمبودهای خود موجودات را پرستش می‌کند به سوی خدا روی آورد که مالک موجودات، او است و او يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ است یعنی می‌دهد و او نقصان و احتیاج ندارد. قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مراد اولین مسلمان از امت خود بدین خودش است یعنی مامورم اولین قدم را خودم بردارم و برای دیگران الگو باشم و لَا تَكُونَنَّ ... تأکید جمله فوق است.

۱۵- قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

روشن می‌شود که مشرک زیستن عذاب اخروی دارد و در آن همه یکسانند پیغمبر باشد یا غیر او.

۱۶- مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ.

آیه بالا راجع به پیغمبر بود، ولی این آیه شامل عموم و در عین حال برکناری عذاب را نجات بزرگی می‌خواند و روشن می‌کند که رحمت خدا در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۹۳

دوری از عذاب سهم بسزایی دارد.

۱۷- وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

این آیه در نفی قدرت معبودهای باطل و صفر بودن هر قدرت در مقابل قدرت خداست و دفع شر و جلب نفع را، دو آیه قبلی راجع به عذاب روز قیامت بیان گر است و این آیه راجع به خیر و شر دنیا است.

۱۸- وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ.

تکمیل استدلال آیه فوق است و آن اینکه: بهره‌هایی که از انسانها و موجودات طبیعی میبرند سبب معبود بودن آنها نمی‌شود زیرا خدا ما فوق همه است و اختیارات آنها از خدا اضافه شده است و خدا از روی حکمت و دانایی چنین مقرر کرده است آنها همه در ملک خدا تصرف می‌کنند (از میزان) به نظر می‌آید که فَوْقَ عِبَادِهِ وصف قاهر باشد یعنی بندگان و مخلوقات تحت سیطره او هستند نظیر: وَإِنَّا فَوْقَهُمْ أَعْرَافٌ / ۱۲۷.

۱۹- قُلْ أَىُّ شَىءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ.

یعنی قطع نظر از این راههای عقلی، مسئله توحید از لحاظ وحی نیز به من رسیده و خدا بزرگترین گواه این مطلب است میان من و شما.

وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أُنذِرْ دَرَبَارَةً شَرِكٍ وَ اطاعت غیر خدا است، این قسمت از آیه دلیل عمومی و جهانی و جاودانی بودن نبوت رسول خدا و اسلام است چنان که در نکته‌ها خواهد آمد.

أَإِنكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ إِنِ جَمَلَةٌ فِي مَقَامٍ تَعْجَبُ بِهَا يَعْنِي بَا وَجُودِهَا هَمَّةٌ دَلَائِلُ عَقْلِيَّةٌ وَ شَهَادَةُ خُدا، گواهی می‌دهید که با خدا تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۹۴

معبودهای دیگری هست؟! سپس دستور می‌دهد که تو با آنها مباشی: قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ نفی هر گونه سازشکاری با مشرکان است.

۲۰- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

صدر این آیه در بقره/ ۱۴۶ گذشته است. به نظر می‌آید: این آیه متمم مسئله فوق و شهادت خدا است، گویی: کسی از مشرکان می‌گوید: حالا که قرآن اینطور است و برای انذار همه نازل شده و خدا خود گواه توحید است چرا اهل کتاب باور می‌کنند و ایمان نمی‌آورند، جواب اینکه آنها پیامبر و نبوت او را مانند شناختن پسران خود می‌شناسند ولی چون بفطرت سلیم و استعداد خویش خسارت زده‌اند ایمان نمی‌آورند، اشکال از ناحیه آنهاست نه از ناحیه اسلام.

نکته‌ها:

تولید و سازندگی: اسلام تمام قدرتها را در خدا متمرکز می‌داند، آنچه را که در زمان و مکان قرار گرفته خاص خدا می‌بیند، اطاعت از غیر خدا را شرک می‌داند و می‌گوید: ... وَ إِنِ اطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ انعام/ ۱۲۱، اطاعت از افکار شیطانی را عبادت شیطان می‌داند و روز قیامت به آنها خطاب خواهد شد: أَلَمْ اَعْهَدُوا لِيَوْمِ يَأْتِيهِمْ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ عَزَّتْ وَ ذَلَّتْ رَا از خدا بداند أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۹۵

جهانی و جاودانی بودن رسالت پیغمبر (ص): جمله لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ دلیل جهانی و همیشگی بودن رسالت رسول خدا صلی الله علیه و اله است چون قرآن در هر زمان و به هر کس که برسد رسول خدا پیامبر و انذار کننده او است، همچنین است آیه وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ انبیاء/ ۱۰۷ نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدِي لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا فرقان/ ۱ و نیز آیه وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ احزاب/ ۴۰ رسول خدا صلی الله علیه و اله به پادشاهان آن روز نامه نوشت و آنها را به اسلام خواند این دلیل است که آن حضرت رسالت خودش را جهانی می‌دانست در ذیل آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... مائده/ ۳ در این زمینه بحث شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۹۶

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۱ تا ۳۰]

اشاره

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱) وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آئِينَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتْنُهُمْ إِلَّا- أَنْ قَالُوا وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳) انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ

صَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۵)
 وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَتَأَوَّنَ عَنْهُ وَ إِنْ يَهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۲۶) وَ لَوْ تَرَى إِذِ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذِّبُ
 بآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۷) بَلْ يَدَّأِلَهُمْ مَا كَانُوا يُحْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸) وَ قَالُوا
 إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹) وَ لَوْ تَرَى إِذِ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
 بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۰)

۲۱- کیست ظالمتر از کسی که بر خدا دروغ بندد یا آیات خدا را تکذیب کند، حق این است که ستمکاران رستگار نمی شوند.

۲۲- روزی همه آنها را محشور می کنیم، سپس به آنان که شرک آورده‌اند می گوئیم: شریکان تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص:

۱۹۷

شما که می پنداشتید کجایند؟

۲۳- سپس معذرت آنها جز این نباشد که گویند قسم به خدا که پروردگار ما است ما مشرک نبودیم.

۲۴- بین چگونه بر ضرر خویش دروغ گفتند و آنچه ساخته بودند از آنها مفقود گردید.

۲۵- از آنها کسانی هستند که (وقت قرائت قرآن) بتو گوش فرا می دهند ولی بر دل‌هایشان سرپوشها نهاده‌ایم از اینکه آن را بفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم، اگر هر آیه‌ای ببینند به آن ایمان نیاورند تا چون پیش تو آیند با تو مجادله می کنند کافران می گویند این (کتاب) جز افسانه‌های گذشتگان نیست.

۲۶- و هم آنها از مصاحبت پیغمبر منع می کنند و خود از او دوری می جویند ولی جز خودشان را هلاک نمی کنند (اما) نمی فهمند.

۲۷- ای کاش می دیدی آن دم که بر (کنار) آتش محبوس شده‌اند، گویند ای کاش باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم.

۲۸- (چنین نیست) بلکه آنچه مخفی می کردند بر آنها آشکار شده و اگر باز گشت یابند به آنچه از آن منع شده‌اند باز می گردند و آنها دروغگویند.

۲۹- گفتند: هیچ نیست مگر این زندگی دنیای ما، و ما برانگیخته شدگان خواهیم بود.

۳۰- ای کاش می دیدی که در بازخواست خدایی بازداشت شده‌اند و گویند: آیا این حق نیست؟

گویند بلی به پروردگارمان سوگند، گوید: پس برای آن انکار که می کردید این عذاب را تحمل کنید.

کلمه‌ها

افتری: افتراء: جعل دروغ. اصل آن فری به معنی بریدن و شکافتن است.

یفلح: فلاح (بر وزن شرف) و فلاح: رستگاری هکذا افلاح فعلهای آن همه از باب افعال است.

نحشرهم: حشر: جمع کردن «حشر الناس: جمعهم» مراد از آن در آیه بعثت روز قیامت است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۹۸
 تزعمون: زعم: قول باطل و دروغ. راغب گوید قول محتمل الکذب را بلفظ زعم نقل می کنند. «تزعمون» یعنی به دروغ می گوئید و باطل فکر می کنید.

فتنتهم: فتنه: امتحان: فتن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن معلوم شود، آن در آیه به معنی معذرت و جواب است.

اکنه: کن (به فتح- ک) پوشاندن و بکسر (ک) به معنی غلاف و حجاب و پوشش است جمع آن «اکنه» و «اکنان» می باشد.

یقفوه: فقه: فهم و درک. «ان یقفوه» اینکه درک کنند آن را.

آذانهم: اذن (بر وزن شتر) گوش. جمع آن آذان است.

وقرا: وقر: (بکسر-و) بار سنگین یا مطلق بار و بفتح (و) ثقل سامعه.

اساطیر: سطر: نوشتن. اساطیر: نوشته‌های باطل و افسانه‌ها، مفردش اسطوره است بقولی آن جمع الجمع است و جمع اولی اسطار می‌باشد.

یننون: نای: دور شدن «یننون» دور می‌شوند.

وقفوا: وقف: حبس شدن و حبس کردن. چون با «علی» متعدی شود معنی اشراف می‌دهد وُقِفُوا عَلَی النَّارِ یعنی: بر آتش مشرف شدند.

بدأ: بدو: آشکار شدن «بدأ» آشکار شد.

شرحها

آیات شریفه حالات مشرکان و طرفداران باطل را از راههای مختلف بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که لجاجت و انحراف از مسیر توحید، جز خسران و بدبختی و سقوط فائده‌ای نخواهد داشت.

۲۱- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۱۹۹

دروغ بستن به خدا آن است که غیر خدا را شریک خدا گردانیم و به طاغوت روی آوریم، و یا چیزی از خود ساخته و به خدا نسبت دهیم. تکذیب آیات خدا تکذیب پیامبران است، آنکه از یک طرف طاغوت پرست و از طرف دیگر مکذب راه حق و عدالت باشد جامعه انسانی را به سقوط می‌کشاند و ظالمتر از همه است و چنین کسان رستگار نمی‌شوند زیرا در قاموس نظام جهان، ظالمان اهل نجات نیستند.

۲۲- وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ.

صحنه‌ای است از صحنه‌های قیامت درباره آنان که در آیه فوق ذکر شدند «تزعمون» حکایت می‌کند این ادعا، ادعای باطلی بوده و زعمی بیش نبوده است.

۲۳- ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ.

از امام صادق علیه السلام نقل شده: فتنه به معنی معذرت است «۱» ظاهراً قسم خوردن بخاطر آن است که این اعتذار نفعی داشته باشد آمدن «ربنا» تأکید قسم است که شرکی در ما نبوده است. به هر حال: آنها مشرک بودن را انکار خواهند کرد.

۲۴- انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

آنها در دنیا از شرک دست بردار نبودند، سوگند دروغ در آخرت، آنها را محکوم می‌کند زیرا اقرار می‌کنند که شرک کاری باطل و ناروا بوده است، «ضل» عطف است بر «کذبوا» یعنی: بین چطور با این سوگند دروغ، خود را محکوم می‌کنند و بین چطور در موقع احتیاج آنچه به خدا شریک کرده بودند به دادشان نرسید و تنهایشان گذاشت و بر آنها روشن شد که أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا بقره/ ۱۶۵.

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰۰

۲۵- وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا.

ادامه گناه و کفر در قلب اثر گذاشته و به تدریج استعداد اصلاح و ایمان را کم می‌کند، تا جایی که شخص حقیقت را افسانه تلقی می‌کند و به آن اعتنایی نمی‌نماید، خدا درباره اینگونه اشخاص فرموده: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** / مطففین / ۱۴. این حالت، غلافی است بر قلب و ثقلی است بر گوش که آنها را از شنیدن و فهمیدن حق باز می‌دارد، این اشخاص از روی عناد و لجاجت کافر هستند نه از روی جهل، عقلا عقیده دارند ولی به عقیده خود تسلیم نیستند و بجای گوش سپردن و دقت، مجادله می‌کنند چنان که از ذیل آیه روشن است.

وَإِنْ يَرَوْا كُفْلًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ كُفْرًا يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ در اثر «اکنه- وقر» برخوردشان با آیات وحی چنین می‌شود که به هیچ آیه‌ای تسلیم نمی‌شوند و با رهبران توحید به مجادله برمی‌خیزند و حقائق را افسانه معرفی می‌کنند و **جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ** نمل / ۱۴. **وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ**.

یعنی آنها دیگران را از ایمان به قرآن نهی می‌کنند و خود نیز از آن دور می‌شوند ولی ندانسته خود را بدبخت می‌کنند، تخلف از حق و توحید به زیان است نه به سود.

ضمیر «عنه» در هر دو مورد راجع به قرآن است به قرینه **أَنْ يَفْقَهُوهُ** تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰۱ و اگر راجع به رسول خدا صلی الله علیه و اله باشد باز معنی همان است در صافی و المیزان از تفسیر قمی نقل شده: که آیه را بر بنی هاشم تطبیق کرده و گفته: بنی هاشم مردم را از اذیت به پیغمبر نهی می‌کردند و خود بجای ایمان آوردن از او کنار می‌شدند ولی این بر خلاف ظاهر آیه است.

قتاده و مجاهد و جبائی گفته‌اند: آیه درباره ابو طالب علیه السلام نازل شده است که بگمان آنها مردم را از اذیت به آن حضرت نهی می‌کرد ولی خود از ایمان آوردن دوری می‌نمود. رجوع شود به «نکته‌ها».

۲۷- وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

این منطق هر طاغوت و هر مجرم است که بعد از گذشتن فرصت و رسیدن گرفتاری چنین آرزویی می‌کنند، این مسئله در چندین جا قرآن مجید نقل شده است. «لو» در آیه به معنی تمنی و «ای کاش» است.

۲۸- بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.

این آیه جواب آیه قبلی است و پیش از تفسیر آن باید دو نکته بررسی شود یکی اینکه کفر و گناه در دنیا به صورت عمل هستند ولی در آخرت به صورت آتش خواهند بود، مال یتیم در این دنیا وقت خوردن لقمه چرب و نرمی است ولی در آخرت به صورت آتش خواهد. **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا** / ۱۰ علی هذا گناهان و کفر که به حکم و **أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ** بقره / ۸۱ در اطراف انسان هستند روز قیامت به صورت آتش آشکار می‌شوند **بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ**.

دیگری آنکه آن جهان عالم شهود و عیان است که شخص عذاب را با چشم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰۲ خود می‌بیند آن وقت حتما نادم خواهد شد ولی چون به عالم دنیا برگشت ظرف تکلیف عوض می‌شود باز حالت بیخبری عود می‌کند، غفلت و عناد از سر گرفته می‌شود و **لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ** تحقق می‌پذیرد خلاصه معنی آیه چنین است:

اینکه می‌گویند ای کاش برمی‌گشتیم و آیات خدا را تکذیب نمی‌کردیم از آن جهت است که حقائق بر آنها آشکار شده است و اگر برگردند حالت عوض می‌شود گناهان را از سر می‌گیرند، آنها در این ادعا دروغگو می‌باشند.

۲۹- وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ.

انکار صریح معاد است از مشرکان که گناه و جنایت را بر آنها آسان کرده است.

۳۰- وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.

«لو» به معنی «ای کاش» است و قوف بر رب، حاضر شدن در محاکمه پروردگار و اشراف بر آنست، آمدن لفظ «ربهم» یک نوع استدلال بر معاد است که اگر به «رب» و پرورش او توجه می‌کردند معاد را انکار نمی‌نمودند.

نکته‌ها:

ابو طالب علیه السلام: ابو طالب علیه السّلام عموی با وفای رسول خدا صلی الله علیه و اله از روزی که آن حضرت به رسالت مبعوث شد او را حمایت کرد، شیعه و اهل سنت در این شک ندارند که ابو طالب تا آخرین نفس آنچه توانست از رسول خدا پشتیبانی نمود و مخصوصاً در شعب ابو طالب که بنی-هاشم و اهل اسلام از طرف مشرکان مکه در محاصره اقتصادی و غیره قرار گرفتند ابو طالب از آن حضرت دست برداشت و بلاشک وجود ابو طالب یکی از اسباب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰۳ موفقیت آن حضرت بود.

ما بین شیعه و اهل سنت اختلاف عجیبی وجود دارد که اهل سنت می‌گویند ابو طالب ایمان نیاورد و مشرک از دنیا رفت و هر چه از رسول خدا حمایت کرد به واسطه قومیت بود نه ایمان، آنها که از اهل سنت این نغمه را ساز کرده‌اند بیشتر برای عداوت علی علیه السّلام بوده نه برای عداوت به ابی طالب، شیعه به پیروی از امامان علیهم السّلام عقیده دارند که ابو طالب علیه السّلام ایمان آورد و مؤمن از دنیا رفت.

یکی از دلائل اهل سنت آیه وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَأْتُونَ عَنْهُ... است که گویند در حق ابی طالب نازل شده است. حق مطلب آن است که: افسانه عدم ایمان ابو طالب ساخته خلفاء بنی عباس است، خلفای عباسی برای آنکه خویش را به خلافت از علویین لا یقتر نشان دهند میان مردم تبلیغ می‌کردند که جد ما عباس بن عبدالمطلب به رسول خدا ایمان آورد ولی ابو طالب که جد علویین است مشرک از دنیا رفت پس ما به خلافت از آنها احقیم (۱).

مثلاً ابن کثیر در تفسیر خود ذیل آیه شریفه از سفیان ثوری از حبیب بن ثابت از کسی که از ابن عباس شنیده نقل می‌کند که آیه درباره ابو طالب نازل شد او مردم را از اذیت پیغمبر نهی می‌کرد اما خودش ایمان نمی‌آورد و نیز آن را از عطاء بن دینار نقل می‌کند ولی خود آن را قبول ندارد، در مجمع آن را از عطاء و مقابل نقل کرده و گوید: مجعول است. ناگفته نماند سفیان ثوری در سال ۱۶۱ هجری، مقاتل در سال ۱۵۰، عطاء بن دینار در زمان منصور عباسی از دنیا رفته است، اینها همه در زمان عباسی بوده بوده و همه از ملاهای درباری بوده‌اند و برای لقمه نانی به خلفای عباسی قد خم می‌کرده‌اند.

(۱) این سخن از مرحوم شهید مرتضی مطهری است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰۴

محققین علماء درباره ایمان ابی طالب علیه السّلام کتابها نوشته‌اند در این باره کافی است به کتاب «ابو طالب مؤمن قریش» نوشته عبد الله خنیزی و الغدیر ج ۷ ص ۳۳۱ تا ۴۱۲ و قاموس قرآن ج ۷ لغت (نأی) رجوع شود، طبرسی رحمه الله ذیل آیه فوق فرموده: اهل بیت علیهم السلام بالاتفاق فرموده‌اند که ابو طالب ایمان آورده و مؤمن از دنیا رفته است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰۵

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۱ تا ۳۶]

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أُوذَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (۳۱) وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۳۲) قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۳۳) وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَنَاهُمْ نَصِيرُنَا وَلَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ (۳۴) وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵) إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳۶)

۳۱- آنها که معاد را دروغ شمرده‌اند زیان کرده‌اند و چون مرگ (یا قیامت) ناگهان بر- آنها در آید گویند: ای دریغ بر آنچه در دنیا کوتاهی کردیم، آنها بارهای گناهان خویش را بر دوش می‌کشند، بدانید که بد باری است آنچه بدوش می‌کشند.

۳۲- زندگی این دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری می‌کنند بهتر است. آیا نمی‌فهمید!

۳۳- می‌دانیم: آنچه می‌گویند تو را غمگین می‌کند آنها تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ظالمان آیات خدا را دانسته انکار می‌کنند.

۳۴- پیش از تو (نیز) پیغمبرانی تکذیب شدند، بر تکذیب شدن صبر کردند و اذیت دیدند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰۶ تا نصرت ما به ایشان رسید هیچ چیز مشیت و وعده‌های خدا را تغییر نتواند کرد، حقا که اخبار پیغمبران به سوی تو آمده است.

۳۵- اگر روگردانیدن آنها بر تو گران است اگر می‌توانی نقبی در زمین یا نردبانی بر- آسمانی بجویی و معجزه‌ای برای آنها بیاوری (بکن ولی نمی‌توانی) و اگر خدا می‌خواست آنها را بر هدایت جمع کرده بود پس از جاهلان مباش.

۳۶- فقط کسانی که (دعوت تو را) اجابت می‌کنند که به فکر قبول گوش فرا می‌دهند (ولی) مردگان را خدا زنده می‌کند سپس به سوی محاکمه او برمی‌گردند.

کلمه‌ها

لقاء الله: لقاء: روبرو شدن با شیء. لقاء الله: ملاقات رحمت یا عذاب خدا در آخرت.

الساعة: ساعت: جزئی از زمان. در قرآن مجید به معنی وقت به کار رفته از قیامت و مرگ نیز با ساعه تعبیر آمده است.

بغته: بغت و بغته: ناگهانی. پیش بینی نشده.

یا حسرتنا: حسرت: کنار زدن و زایل نمودن. حسرت: غم و اندوه با شدت ندامت. «یا حسرتنا» ای ندامت بر ما.

فرطنا: فرط: تقدم و پیش افتادن. افراط: تجاوز بیشتر. تفریط: کوتاهی و تقصیر بیشتر «فرطنا»: کوتاهی و تقصیر کردیم.

اوزار: وزر (بر وزن جسر) سنگینی و سنگین. آن اغلب در گناه به کار رفته که بار سنگینی بر گناهکار است. جمع آن اوزار است «یزرون»: حمل می‌کنند.

لعب: لعب: بازی. لهو: مشغولیت و سرگرمی.

يجحدون: جحد: انکار شیء با علم به حق بودن آن. «يجحدون» دانسته تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰۷ انکار می‌کنند.

نفق: نفق: (بر وزن شرف) نقب و سوراخ است، اصل نفق و نفاق به معنی خروج یا تمام شدن است.

سلم: نردبان. زجاج در علت این تسمیه گوید: آن تو را به محل صعود تسلیم می‌کند.

شرحها

در این آیات از یک سو به سوء عاقبت مشرکان و طرفداران باطل اشاره و از سوی دیگر به رسول خدا صلی الله علیه و اله توصیه شده که در موضعگیری خود در مقابل انکارها و فشارها و توطئه‌ها استقامت به خرج دهد که سبب پیروزی است و چاره‌ای جز آن نیست.

۳۱- قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ.

گویند مراد از لقاء الله مرگ است ولی این درست نیست، مرگ تکذیب ندارد، بلکه مراد از آن آخرت و ملاقات رحمت یا عذاب خداست در بعضی از آیات آمده: وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ ... اعراف/ ۱۴۷ فَالْيَوْمَ نُنَسِّأَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا اعراف/ ۵۱، خسران اینگونه اشخاص بدین علت است که در اثر تکذیب آخرت، زندگیشان پر از تخلفات، گناهان و ستمها می‌شود، در دنیا رو سیاه و در آخرت از رحمت حق بدور هستند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا ضَمِير «فیها» راجع بدنیا است مراد از ساعه ظاهرا مرگ است در بعضی از آیات آمده: فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ محمد/ ۲۷، انفال/ ۵۰ به نظر می‌آید یا حَسْرَتَنَا گفتن در آن موقع خواهد بود که این تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰۸

صحنه را مشاهده کنند ممکن است مراد از ساعه آخرت باشد و الله اعلم و هُم يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ مراد از اینکه گناهان را مثل باری بر دوش دارند ظاهرا آنست که گناه از گناهکار جدا نمی‌شود به هر حال آنها علت عذاب و مسئولیت را با خود دارند باریکه سبب آتش باشد بد باری است.

۳۲- وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

یعنی آنها بخاطر زندگی دنیا و بخاطر جاه و مال، لقاء الله را تکذیب کردند و به حکم «حب الدنيا رأس كل خطيئة» عمل و رسالت پیامبران را محکوم کردند، حال آنکه زندگی دنیا بازیچه‌ای بیش نیست، آخرت پایدار بهتر است آنها برای متقیان، أَفَلَا تَعْقِلُونَ حاکی است که در صورت دقت و تفکر صدق این گفته را خواهند دانست. ناگفته نماند: اطلاق لهو و لعب بر زندگی دنیا در این سوره و در سوره‌های:

عنكبوت/ ۶۴، محمد/ ۳۶، حدید/ ۲۰ آمده است این یک عینیت و ترسیم واقعی از زندگی دنیا است، دنیا به حکم یک میدان ورزش، انسانها بازیگران آنند، این حق است بی آنکه واقعتهای دنیا از نظر انداخته شود، بر قرآن خرده می‌گیرند که دنیا را بازیچه معرفی می‌کند اما اشتباه می‌کنند، واقع همین است، این عینیت است که مردان پاک را وادار باعمال مثبت و زهد و تلاش کرده و خود را در مقابل بازیچه چند روزه نباخته‌اند فرعونها و نمرودها باین بازیچه گرفتار شده در عذاب واقع شدند.

علی علیه السلام درباره شهداء صفین فرماید:

«ما ضر اخواننا الذين سفكت دمائهم و هم بصفين ان لا يكونوا اليوم احياء يسىغون الخصاص و يشربون الرق و الله قد لقوا تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۰۹

الله فوفاهم اجورهم و احلهم دار الامن بعد خوفهم»

خطبه/ ۱۸۰.

۳۳- قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْرُتَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ.

مراد از الَّذِي يَقُولُونَ تكذیب رسول خداست. این آیه مقدمه آیه بعدی است و نیز می‌گوید: اینها به ظاهر تو را تکذیب می‌کنند، اما در واقع آیات خدا را انکار می‌کنند زیرا می‌دانند که تو راست می‌گویی، پس انکار تو، انکار آیات خداست که بر زبان تو جاری است.

۳۴- وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصِيرُنَا وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ

الْمُرْسَلِينَ.

تقویت روحی است بر پیغمبر که پیامبران گذشته را نیز تکذیب کردند، اما آنها استقامت کردند تا جایی که نصرت ما آنها را دریافت، پیروز شدند و طرفداران باطل سقوط کردند، وضع تو نیز چنین است اگر استقامت ورزی پیروز خواهی شد زیرا در نظام جهان و مشیت و وعده‌های خدا تغییر و تبدیلی نیست و لَقَدْ جَاءَكَ ... تأکید مطلب گذشته است و اشاره می‌کند به فضایی پیامبرانی که تا نزول این سوره بر آن حضرت نازل شده بود.

۳۵- وَإِنْ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

جواب دیگری است به آن حضرت که درباره تکذیب و عدم ایمان مشرکان غمگین بود، در این جواب گوشه‌ای از نظام هستی به آن حضرت گوشزد شده است (۱)

(۱) جواب «آن» محذوف است تقدیرش «فان استطعت ... فافعل» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱۰

این جواب دو قسمت است.

یکی اینکه: تو در زمینه دعوت مردم بیشتر از آنچه ما داده‌ایم امکان نداری، اگر توانستی بزیر زمین بروی یا به آسمان پرواز کنی و آیه‌ای که قانع کننده باشد بیاوری، بکن ولی نمی‌توانی، فقط باید از طریقی که ما در اختیار قرار داده‌ایم بهره‌گیری. دیگری آنکه: خدا مردم را مختار آفریده است، نتیجه مختار بودن همانست که عده‌ای ایمان بیاورند و عده‌ای نیاورند، بلی اگر خدا می‌خواست همه را بطور اجبار بر هدایت جمع می‌کرد ولی چنین نخواست است، پس نظام خدایی را بدان و ناآگاه مباش، نتیجه اینکه: برای عدم ایمان این مردم خودت را هلاک مکن، نیرویت را تلف منما. آیات دیگری نیز در این زمینه نازل شده است.

۳۶- إِنَّمَا يَشْتَجِبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَأَلْمُوتِي يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.

جواب دیگری است درباره دو گروه مؤمن و غیر مؤمن. و آن اینکه فقط کسانی از دعوت پیامبران استقبال می‌کنند که به فکر قبول گوش فرا دهند ولی آنان که در اثر عناد و لجاجت همچون مردگان هستند آنها ایمان نمی‌آورند، روز قیامت خدا آنها را زنده می‌کند، سپس به محاکمه خدا برمی‌گردند و می‌فهمند، لفظ وَأَلْمُوتِي يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ... حاکی است که از ایمان آنان مأیوس باش، آگاهی و گوش فرا دادن آنها به قیامت مانده است در آیات دیگری نیز اینگونه اشخاص مرده حساب شده‌اند و آنان که روح تقوی و فطرت سالم دارند زنده به حساب آمده‌اند أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ

بِخَارِجٍ مِنْهَا ... انعام / ۱۲۳ إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱۱

أَلْمُوتِي وَلَا تَسْمَعُ الضُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

نمل / ۸۰-۸۱، ایضا روم / ۵۲-۵۳ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ فاطر / ۲۲.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱۲

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۷ تا ۴۵]

اشاره

وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۷) وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ

يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلَكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُتُّوا وَبُكِّمُوا فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ يُضِلُّهُ وَمَنْ يَشَاءُ يُجْعَلُهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرِ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۰) بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ (۴۱) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲) فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأُسْنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۴۳) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (۴۴) فَفُطِحَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵)

۳۷- و گفتند: چرا معجزه‌ای (غیر از قرآن) بر او از پروردگارش نازل نمی‌شود؟ بگو:

خدا می‌تواند معجزه‌ای که (می‌خواهند) نازل کند، لیکن بسیاری از آنها نمی‌دانند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱۳

۳۸- هیچ جنبه‌ای در زمین نیست و نه پرنده‌ای که به دو بال خود پرواز می‌کند، مگر امتیابی مثل شما هستند، در کتاب طبیعت هیچ کوتاهی نکرده‌ایم، سپس به سوی پروردگار خویش محشور می‌شوند.

۳۹- کسانی که آیه‌های ما را تکذیب کرده‌اند کرانند و گنگانند و در ظلمات می‌باشند، هر که را خدا بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد بر راهی راست قرار می‌دهد.

۴۰- بگو: به من خبر دهید اگر عذاب خدا به شما آید یا مرگ به شما در آید آیا غیر خدا را می‌خوانید، اگر راستگو هستید (بگوئید).

۴۱- (نه) بلکه او را می‌خوانید و اگر بخواهد آنچه را که استدعا می‌کنید برطرف می‌سازد و (آن موقع) آنچه را که شریک خدا می‌دانید فراموش می‌کنید.

۴۲- به سوی امتیابی پیش از (پیغمبرانی) فرستادیم آن گاه به آفت و بیماری گرفتارشان کردیم تا (به درگاه خدا) زاری کنند.

۴۳- چرا چون صلابت ما به آنها رسید زاری نکردند؟! بلکه دل‌هایشان سخت شد و شیطان کارهایی را که می‌کردند در نظرشان بیاراست.

۴۴- آن وقت که مطالب پند داده شده را فراموش کردند، درهای همه چیز را بر آنها گشودیم تا چون به اموالی که داده شده بودند شادمان شدند ناگهان آنها را گرفتیم آن گاه یکباره نومید شدند.

۴۵- بنیاد و دنباله گروهی که ستم می‌کردند قطع شد، خدا را حمد که پروردگار همه عالم است.

کلمه‌ها

دابة: جنبه. دب و دیب: آرام راه رفتن و حرکت خفیف. در حیوان و بیشتر در حشرات بکار می‌رود. در قرآن در تمام جنبندگان اعم از انسان و غیره بکار رفته است.

طائر: پرنده «یطیر» پرواز می‌کند.

جناحیه: جناح: بال. جناحین: دو بال. جناح در اصل بمعنی طرف است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱۴

امم: امت: گروه شکل یافته. جماعتی که وجوه مشترک دارند. جمع آن امم است ام (بفتح اول) به معنی قصد است «امه: قصده».

فرطنا: تفریط: تقصیر و کوتاهی (انعام/ ۳۱) «ما فرطنا» کوتاهی نکرده‌ایم.

صم: صمم: کر بودن. اصم: کر. صم: کرها. بقول بعضی مطلق کر و بقول بعضی کر مادرزاد، صم در اصل بمعنی بستن است «صم القارورة سدها».

بکم: بکم (بر وزن عقل) لال بودن، ابکم: لال مادرزاد. جمع آن بکم (بضم اول) است.

یکشف: کشف: زایل کردن «یکشف» زایل می‌کند.

بأساء: بأس، بؤس و بأساء: سختی و ناپسند. ضراء: ضرر و زیان.

آنجا که این دو کلمه با هم ذکر شوند مراد از ضراء ضرر بدنی و از بأساء ضرر مالی و مانند آن است.

یتضرعون: تضرع: تذلل و زاری کردن «یتضرعون» تذلل و زاری می‌کنند.

قست: قسو، قسوه و قساوت: سخت دلی. قَسَّتْ قُلُوبُكُمْ دل‌های شما سخت شد.

فرحوا: فرح: شادمانی توأم با خودپسندی. «فرحوا» شادمان شدند.

مبلسون: ابلاس: یأس و نومیدی و نیز حیرت و سرگردانی «مبلسون» نومیدان.

دابر: دنباله و ریشه. دبر (بر وزن شتر). به معنی عقب مقابل جلو است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱۵

شرحها

آیات فوق شامل مطالب گوناگونی است درباره توحید، نبوت، انکار منکران و عینیت‌هایی است در سقوط طرفداران باطل.

۳۷- وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

یکی از بهانه تراشیهای مشرکان است که به قرآن اکتفاء نکرده می‌گفتند:

چرا معجزه‌ای مثل عصای موسی یا ناقه صالح نمی‌آورد؟ در جواب فرموده:

خدا می‌تواند آنچه می‌خواهند بفرستد، ولی مقتضای زمان فرستادن قرآن است، مراد از لَا يَعْلَمُونَ به نظرم عدم علم به مصالح هر

عصر است، لجاجت و ادارشان کرده بجای «ربنا» بگویند: «ربه».

۳۸- وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ.

به نظرم ربط این آیه با آیه قبلی آنست که: ما به مقتضای مصلحت و رفع نیاز معجزه می‌فرستیم، در فرستادن مورد نیاز شما نیز

کوتاهی نشده چنان که در باره هیچ یک از جنبندها و پرندگان نیز کوتاهی نشده است، رمز اتصال دو آیه همان ما فَرَّطْنَا است

مراد از «دابه» بقرینه، أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ همه جنبندها است بغیر از انسان، يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ برای آنست که مراد از طائر پرنده است نه معنای

دیگر، أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ می‌گوید: همانطور که شما انسانها، امتهای و جمعیت‌های شکل یافته و دارای مقاصد مشترک و نظام مشترک

هستید، همه جنبندها و پرندگان نیز چنین می‌باشند.

امروز این مسئله کاملاً روشن است، نظام زندگی مورچه‌ها، موریانه‌ها، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱۶

زنبور عسل، ماهیان و غیره شاهد گویای این مطلب است، تمدن‌هایی از این جنبندها که در اطراف ما هستند وجود دارد که علم و

کاوش بشری هنوز به آنها راه نیافته است و این آیه فتح البابی است برای کاوش در زندگی و نظامات آنها، در این زمینه کتابهای

مفصلی نوشته شده است.

ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ مراد از کتاب، کتاب طبیعت و جهان است، یعنی ما درباره آفریده‌ها اصلاً کوتاهی نکرده‌ایم و هر چیز

را در جای خودش قرار داده‌ایم ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ یعنی در جهان پدید می‌شوند سپس بسوی پروردگارشان برمی‌گردند و

می‌میرند مثل انسانها.

این پدیده‌های عجیب که بعضی حتی از انسان پیشرفته‌تر هستند با اراده ازلی در روی این خاک پدیدار گشته و شاهد گویای

وسعت قدرت پروردگار می‌باشند و آن گاه همچون انسانها در افق غروب قرار می‌گیرند، خدا می‌داند که آیا مثل انسانها زنده

خواهند شد یا نه؟

نگارنده برای مجسم کردن این آیه الفاضلی پیدا نمی‌کنم یک بار دیگر می‌خوانم ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ.

۳۹- وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومٌ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

آری آنان که از دریچه‌های طبیعت و جهان جمال و جلال کبریایی را نبینند و از گویندگان وحی نشنوند بلکه آنها را تکذیب کنند و در بت پرستی، طاغوت پرستی و خود پرستی بمانند، کرانند، لال هستند و در تاریکیهای کفر و جهل بسر می‌برند.

جمله مَنْ يَشَأْ اللَّهُ ... نشان می‌دهد که این اضلال و هدایت از جانب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱۷

خدا است ولی در گذشته بارها و مخصوصا در بقره/ ۲۶ و آل عمران/ ۲۶ گفته‌ایم که در لفظ «یشاء» باید دقت کرد، اول بنده اراده گمراهی می‌کند سپس خدا گمراهش می‌سازد.

۴۰- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَعْبَرْتُمْ اللَّهَ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

عذاب الله حادثه‌ای است که انسان از دفع آن عاجز است، نظیر زلزله، طوفان یا دردها و گرفتاریهای دیگری که انسان را عاجز می‌کند، مراد از ساعه وقت آمدن مرگ و شاید آمدن قیامت باشد، انسان در اینگونه کارها رو بخدا می‌آورد و از او چاره می‌خواهد ولی در مقام عبادت رو می‌کند به معبودهای باطل و انسانهای ناتوان، این آیه می‌گوید: فطرت و وجدان شما بر خدا خاضع است ولی خودتان خاضع نمی‌شوید.

۴۱- بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ.

یعنی در اینگونه مواقع به خدا رو می‌آورید، خدا نیز در صورت تعلق اراده‌اش بلا- را زایل می‌کند، ظهور آیه آنست که دعای مشرکان در اینگونه مواقع بشرط خواست خدا مستجاب است و این راهی است برای بازگشت، اولاً رو بخدا می‌آورند، ثانیاً غیر خدا را که بر آن تکیه داشتند از یاد می‌برند که می‌دانند کاری از او ساخته نیست ثالثاً خواسته آنها برآورده می‌شود.

۴۲- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ.

مراد از ضراء ضررهای بدنی و از بأساء ضررهای مالی و غیره است این آیه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱۸

و دو آیه بعدی روشن می‌کند که: بعد از آمدن پیامبران، گروه‌هایی که با آنها مبارزه می‌کنند از طرف خدا به بلاهای گوناگون گرفتار می‌شوند تا شاید به ضعف و زبونی خود پی برده دعوت پیغمبر را اجابت کنند، اگر در برابر این بلاها و امتحانها بیدار نشدند و گفتند: اینها جریانهای طبیعی است که پدران ما نیز دیده‌اند، در اینصورت خدا باز مدتی به آنها مهلت می‌دهد که شاید برگردند ولی آنها به طغیان ادامه می‌دهند، آن وقت ناگهان به بلای بی‌امان گرفتار می‌شوند، مثلاً موسی آمد، معجزات آورد، طوفان، جراد، قمل و مانند آنها آمد ولی ایمان نیاوردند تا در بحر احمر غرق شدند، این مطلب در سوره مؤمنون/ ۷۵ و ۷۶، و اعراف/ ۹۴ و ۹۵ نیز آمده است.

۴۳- فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا.

تأسف است از اینکه چرا از فرصت استفاده نکردند.

و لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی تضرع نکردند لیکن دل‌هایشان سخت شد و امتحان بی‌اثر ماند، شیطان از کارهای بدی که می‌کردند خوشنودشان نمود.

۴۴- فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ.

مرحله سوم و آرامش قبل از طوفان است که طرفداران باطل به ناز و نعمت تکیه کرده و از هر چیز غافل می‌شوند «مبلسون» نشان می‌دهد که گرفتاری طوری بود که از نجات یافتن مأیوسشان نمود. و چاره‌ای پیدا نشد.

۴۵- فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۱۹

آخرین سخن درباره آنهاست که ریشه‌شان قطع شد مثل دودمان منحوس پهلوی و وابستگان آنها، لفظ «ظلموا» حاکی است که تار و مار شدن در اثر ظلم بود، خدا درباره آنها نعوذ بالله اعمال غرض نکرد، چون این جریان مطابق عدل و حکمت بود لذا در اینکار حمد و ستایش برای خداست و اگر غیر از این می‌شد مطابق عدل و جای حمد نبود آری حمد برای خدای عالمین است که کار به عدالت انجام می‌دهد، آنها که به حکم مفسد فی الارض بودن اعدام می‌شوند نه تنها موجب ناراحتی نیست بلکه حمد خدا راست که برای نجات مستضعفین چنین راهی قرار داده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۲۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۶ تا ۵۰]

اشاره

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَيِّرُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (۴۶) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَعْتَهُ أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ (۴۷) وَ مَا نُزِيلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۴۹) قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَيْعَ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ (۵۰)

۴۶- بگو: به من بگوئید: اگر خدا گوش و چشمان شما را بگیرد و بر قلوبتان مهر بزند، جز او کدام معبود است که آنها را به شما بدهد؟ بین چطور آیات را در هر شکل بیان می‌کنم و آنها روگردان می‌شوند.

۴۷- بگو: به من بگوئید: اگر عذاب خدا ناگهان یا آشکارا به شما درآید آیا جز قوم ستمکار هلاک می‌شوند؟

۴۸- ما پیغمبران را نمی‌فرستیم مگر بشارت دهنده و بیم رسان، هر که ایمان آورد و خود را اصلاح کند نه خوفی دارند و نه محزون می‌شوند.

۴۹- کسانی که آیات ما را دروغ شمردند، عذاب ما به آنها می‌رسد به علت آنکه از حق خارج می‌شدند.

۵۰- بگو: به شما نمی‌گویم که خزانه‌های خدا نزد من است و نه غیب می‌دانم و نه به شما تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۲۱

می‌گویم که من فرشته‌ام، جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم بگو:

آیا کور و بینا برابرند؟ آیا فکر نمی‌کنید؟

کلمه‌ها

ختم: مهر زدن. آن گاهی بنفسه و گاهی با «علی» متعدی می‌شود گویند: «ختم الكتاب و علی الكتاب».

نصرف: صرف: برگرداندن از حالی بحالی. یا برگرداندن مطلق، تصریف نیز بهمان معنی است نُصِرْفُ الْآيَاتِ نازل کردن آیات در قالبهای مختلف.

یصدفون: صدف: اعراض شدید. «یصدفون» بشدت روگردان می‌شوند.

بغته: بغت و بغته: ناگهانی و بدون پیش بینی شده.

جهره: جهر: آشکار شدن. جهره: آشکار شده.

مبشرین: بشارت و بشری: خبر مسرت بخش «مبشرین» بشارت دهندگان.

مذرین: نذر: دانستن. انذار: اعلام توأم با ترساندن.

یمسهم: مس: رسیدن و دست زدن **يَمْسُهُمُ الْعَذَابُ** عذاب به آنها می‌رسد یفسقون: فسق: خارج شدن، فاسق: خارج شده از ایمان با عمل.

خزائن: خزن (بر وزن عقل) حفظ و نگهداری کردن. خزانه (بکسر اول) مکان نگهداری (انبار) جمع آن خزائن است. تتفكرون: فکر: اندیشه **أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ** آیا فکر نمی‌کنید!

شرحها

به دنبال مطالب گذشته در زمینه تحکیم توحید در این آیات آمده: اگر خدا داده‌های خویش را بستاند، دیگر معبودی نیست که آنها را جبران کند، تفسیر **أحسن الحدیث**، ج ۳، ص: ۲۲۲

پس خدایان باطل، به درد بخور نیستند، پیامبران فقط نظام خلقت را بیان می‌کنند لذا بشارت دهنده و انذار کننده‌اند، هر که در صف آنها درآید و از طرفداران حق باشد از خطر رهایی یافته، پیامبر یک انسان عادی و معمولی است با این فرق که باو وحی می‌شود، از اسرار غیب فقط آن مقدار می‌داند که خدا یادش داده است.

۴۶- **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ.**

لفظ «به» راجع است به فرد فرد «سمع، ابصار، قلوب» گرفتن سمع و ابصار ظهورش در از بین بردن آنهاست ولی به قرینه ختم قلوب، مراد بی‌اثر شدن آنهاست، ختم بر قلوب از تأثیر انداختن آنست که نتواند میان حق و باطل فرق بگذارد نظیر آیه **لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا** اعراف / ۱۷۹، اینها کسانی هستند که چشمها و گوشهایشان گرفته شده و بر قلوبشان مهرها زده شده است.

خلاصه سخن این است که: اگر خدا چنین کاری کند معبود دیگری دارید که آن را جبران نماید؟ **انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِمَنْ نَشَاءُ** یصدفون.

یعنی جوابشان منفی است، بین چطور مطالب را در قالبهای گوناگون بیان می‌کنیم ولی عکس العملشان اعراض شدید است.

۴۷- **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ.**

لفظ «جهرة» نشان می‌دهد که مراد از «بغتة» پنهانی و بطور بی‌خبری است که که نمی‌توان از آن فرار کرد، ظهور آیه در آن است که عذاب در هر حال خواهد آمد و آن فقط ظالمان را خواهد گرفت، در حالات پیامبران در قرآن آمده است که هنگام نزول بلا مؤمنان از آن محل خارج می‌شدند و اگر مراد از عذاب تفسیر **أحسن الحدیث**، ج ۳، ص: ۲۲۳

جنگ و نظیر آن باشد مسئله کاملاً روشن است. دو آیه بعدی این مطلب را روشن تر می‌کند.

۴۸- **وَمَا نُزِّلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.**

یعنی پیامبران وظیفه دارند که متخلفین از حق و عدل را از عذاب دنیا و آخرت بترسانند و طرفداران حق را مژده سعادت بدهند، مردم در تلقی رسالت پیامبران دو گروه هستند اول گروهی که ایمان آورده و خود را با اعمال نیک اصلاح می‌کنند. دوم گروه و **الَّذِينَ كَذَّبُوا** ... است که خواهد آمد **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** ... ممکن است شامل دنیا و آخرت هر دو باشد لکن پیاده شدن صد در صد آن در آخرت است زیرا در نعمتهای آخرت کمبود نیست پس حزن نیست و آنها تمام شدنی نیستند پس خوفی نیست حزن همیشه برای کمبود فعلی، خوف را برای نقصان آینده است.

۴۹- **وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.**

حال گروه دوم است، عذاب ظاهراً شامل عذاب دنیا و آخرت است. مراد از فسق کفر است، زیرا کافر از ایمان و عمل بالمره خارج

است.

۵۰- قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ فِي جَانِبِ اللَّهِ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ كَمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
کرده‌اند که پیغمبر باید بالاتر از انسان باشد، این آیه می‌گوید: پیامبر یک انسان متعارف است، توقع نداشته باشید که تدبیر عالم و ... در دست پیغمبر باشد.

مراد از خزائن محللهایی است که فیض خدا از آنها به دیگران می‌رسد، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۲۴
مثلاً- هوا، آب و خاک از خزائن خدا هستند که همه خوراکیها و انسان و حیوان از آنها تولید می‌شود مراد از علم غیب علم بالاستقلال است و اگر نه پیغمبر آنچه را که خدا فهمانده می‌داند عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول جن / ۲۱ تَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ ... هود / ۴۹، مراد از فرشته نبودن به نظرم آن است که من مثل انسانها می‌خورم، می‌آشامم، ازدواج می‌کنم، اینها از پیامبر بعید نیست چون می‌گفتند: ... ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق ... فرقان / ۷، نظیر آیه فوق درباره نوح نیز آمده است (هود / ۳۱).

إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ.

فقط فرق من با شما آن است که به من وحی می‌شود و از آن پیروی می‌کنم قُلْ هَلْ يَسْتَوِي ... روشن می‌کند که من در اثر وحی بینا و آگاهم و شما در اثر نبودن وحی همچون کورید، عقل و اندیشه صحیح حکم می‌کند که کور، بینا را راهنما، و عصا کش خویش قرار دهد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۲۵

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۱ تا ۵۸]

اشاره

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱) وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (۵۲) وَ كَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَ هَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (۵۳) وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۴) وَ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَ لِنَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ (۵۵)

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعْ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶) قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقُّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (۵۷) قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (۵۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۲۶

۵۱- بترسان با قرآن کسانی را که می‌ترسند به سوی خدایشان محشور گردند، با آنکه جز خدا یاور و واسطه‌ای ندارند تا (از گناهان) پرهیزند.

۵۲- طرد مکن کسانی را که بامداد و بعد از ظهر پروردگار خویش را می‌خوانند و توجه او را می‌خواهند، از حساب آنها چیزی به عهده تو نیست و از حساب تو چیزی به عهده آنها نیست که طردشان کنی و از ستمکاران شوی.

۵۳- و بدین گونه بعضی از آنها را به بعضی امتحان کردیم تا بگویند: آیا اینان هستند که خدا از میان ما موهبتشان داده است؟ آیا

خدا به شکرگزاران داناتر نیست؟

۵۴- و چون کسانی که به آیه‌های ما ایمان دارند پیش تو آیند بگو: سلام بر شما پروردگار شما رحمت را بر خویش حتمی کرده، هر کس از شما از روی نادانی کار بدی کند و پس از آن توبه آورد و به اصلاح پردازد، او آمرزنده و رحیم است.

۵۵- بدین گونه آیات را به تفصیل بیان می‌کنم و تا راه بدکاران آشکار شود.

۵۶- بگو: من ممنوع شده‌ام از اینکه بپرستم چیزهایی که غیر از خدا می‌خوانید، بگو:

هوسهای شما را پیروی نمی‌کنم (و گرنه) آن گاه گمراه می‌شوم و از هدایت شدگان نخواهم بود.

۵۷- بگو: من از خدایم حجتی دارم و شما آن را تکذیب کرده‌اید، آنچه به عجله می‌خواهید نزد من نیست، فرمان فقط با خداست، که خبر درست می‌گوید و بهترین داوران است.

۵۸- بگو: اگر نزد من بود آنچه به عجله می‌خواهید، کار میان من و شما تمام می‌شد، خدا به ستمکاران داناتر است.

کلمه‌ها

یحشروا: حشر: جمع کردن بیک مکان «ان یحشروا» اینکه جمع شوند.

دونه: دون: غیر. «من دونه» غیر از او. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۲۷

شفیع: واسطه. شفع در اصل به معنی جمع کردن دو چیز است.

تطرد: طرد: راندن از روی بی‌اعتنایی. «لا تطرد»: مران، بی‌اعتنا مباش.

غداة: بامداد یا از اول صبح تا طلوع آفتاب.

عشی: از اول ظهر تا غروب آفتاب.

وجهه: وجه: صورت و چهره روی هر چیز، اشرف هر چیز، به معنی مصدر (توجه کردن) نیز آمده است به معنی «ذات» نیز آید.

فتنا: فتنه: امتحان. «فتنا» آزمایش کردیم.

سلام: سلامتی و سالم بودن.

جهالة: جهل و جهالة: نادانی و سفاقت و بی‌اعتنایی، در معنای اخیر با علم توأم می‌شود.

تستین: بیان، تبیان و استبانت: آشکار شدن «لتستین» تا آشکار شود.

مهتدین: هدایت: راهنمایی. اهتداء: هدایت یافتن و قبول هدایت.

تستعجلون: عجله: شتاب. استعجال: به عجله خواستن.

یقص: قصص (بر وزن شرف): سرگذشت. و نقل سرگذشت اسم و مصدر هر دو آمده است «یقص»: حکایت می‌کند.

فاصلین: فصل: جدا کردن. فاصل: جدا کننده منظور جدا کردن حق از باطل و قضاوت بحق است.

قضى: قضاء در اینجا به معنی تمام شدن و فیصله یافتن است.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیات به پیغمبر دستور داده شده که با مؤمنان گرم بگیرد و آنها را با آغوش گرم بپذیرد و در

رابطه فقط ایمان و مکتب را ملاک تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۲۸

قرار دهد نه مقام و شهرت و مال را و باید خودش را از مشرکان جدا کند و به آنها بگوید: من نه سازشکارم و نه در مکتب خود

شکی دارم عذاب و سقوطی که خدا وعده داده در اختیار من نیست، بسته به اراده خداست.

۵۱- وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.

لفظ «به» راجع است به قرآن، یخافونَ أَنْ يُحْشَرُوا ... یعنی از قیامت و حساب می‌ترسند، لیسَ لَهُمْ ... شاید حال باشد از «یخافون» یعنی در حالی می‌ترسند که جز خدا سرپرستی و شفיעی ندارند. «یتقون» به نظرم پرهیز از شرک و گناهان است یعنی: حالا که مشرکان رو گردانند، مؤمنان را برترسان و امت نمونه تشکیل بده، آنها هستند که قرآن در وجودشان انقلاب ایجاد می‌کند، ناگفته نماند: این، انذار بخصوصی است و گرنه آن حضرت انذار کننده همه است.

۵۲- وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ.

خواندن خدا در بامداد و عصر شامل نمازها و مطلق ذکر خداست يُرِيدُونَ وَجْهَهُ یعنی با توجه و رو کردن خدا می‌خواهند، این گروه هستند که رهبران راستین میتوانند با آنها انقلاب توحیدی پدید آورند انقلاب اصیل ایران را به رهبری امام خمینی این گروه به ثمر رساندند.

نقل است: عده‌ای از اشراف مکه از محلی عبور می‌کردند، و دیدند:

بلال، عمار، خباب و مانند آنها که از چهره‌های انقلابی ولی تنگدست بودند، در محضر رسول خدا نشسته‌اند، آنها که فضیلت و امتیاز را در پول و خانواده و شهرت می‌دیدند، گفتند: یا محمد خدا این تهی دستان ناتوان را بر ما برتری داده است، اینها را از خود دور کن تا شاید تصمیم بگیریم و با تو باشیم، آیه شریفه در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۲۹ این زمینه نازل گردید.

به هر حال ملاک روابط در اسلام توحید و همفکری است اسلام غیر از این مرزی نمی‌شناسد.

مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ.

به نظرم منظور این است که: رسیدن به حساب آنها بر عهده تو نیست تا از کارشان ناراضی شده طردشان کنی و رسیدن به حساب تو بر عهده آنها نیست تا از بازرسی آنها برتری و از خود برانی، این مطلب درباره حضرت نوح نیز آمده است: قَالُوا أَوْ تَوَمَّنْ لَكَ وَ اتَّبَعِيكَ الْأَبْرَارُ، قَالَ وَمَا عَلَّمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ شعراء / ۱۱۱-۱۱۴ «فطردهم» مربوط است به وَلَا تَطْرُدِ در میزان فرموده علت آمدن آن طول جمله معترضه است، ذیل آیه صریح است در اینکه طرد آنها ظلم است.

۵۳- وَ كَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَمْ هَؤُلَاءِ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ.

یعنی با این دستور خواسته‌ایم این مسئله مطرح شود و اشراف بگویند:

این چه دینی است؟ زحمتکشان به چه دلیل بر ما برتری دارند ایجاد محیط گفتگو روشنگر حقیقت است و کَذَلِكَ فَتَنَّا یعنی: این چنین با این دستور و اعتبار دادن اهل ایمان و زحمتکش آنها را به مقام آزمایش درآوردیم تا این سؤال مطرح شود، در جواب سؤال آمده: أَلَيْسَ اللَّهُ ... یعنی ملاک تقدم، شکر و خداشناسی و دانستن نعمت از جانب خداست.

۵۴- وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ

بَعْدِهِ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۳، ص: ۲۳۰

وَ أَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

این آیه کفه را به نفع اهل ایمان سنگین می‌کند، یعنی علاوه از طرد، به آنها مسئله توبه را تذکر بده از امام صادق علیه السلام نقل شده آیه درباره اهل توبه نازل شده است از این آیه روشن می‌شود که توبه راجع به گناه مؤمنین است، كَتَبَ رَبُّكُمْ دلالت بر حتمیت دارد، قبول توبه یکی از مصادیق حتمیت رحمت است. مراد از «جهالة» ندانستن نیست، بلکه بی‌اعتنایی و کم عقلی است، آن با علم

قابل جمع است، یوسف علیه السلام به برادرانش گفت: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ يوسف / ۸۹ یعنی کم عقل و به گناه بودن کارتان بی‌اعتنا بودید. «اصلح» حاکی است که بعد از توبه، گذشته و آینده خویش را با عمل اصلاح نماید. تناسب غفور رحیم با صدر آیه کاملاً روشن است.

۵۵- وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ لِّيَسْتَعِبُّوا سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ.

تفصیل آیات، بیان کردن آنهاست که حق از باطل و معارف حقه روشن شود و لَيْسَتْ بَيْنَ عَطْفِ است بر چیزی تصریح به آن یا صلاح نبوده و یا ضرورت نداشته است یعنی: این چنین آیات را تفصیل می‌دهیم برای اغراض بخصوصی و نیز تا راه گناهکاران واضح گردد و بیدار دلان از آن دوری جویند نظیر این آیه است آیه: وَكَذَلِكَ نُزِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيُكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ انعام / ۷۵ و نیز آل عمران / ۱۴۰.

۵۶- قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَ كُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ.

به نظر می‌آید مشرکان خواسته‌اند یا به نظرشان آمده که یک نوع مصالحه و سازشکاری میان ایمان و شرک به آن حضرت پیشنهاد کنند ولی این آیه ائتلاف را غیر ممکن و سازشکاری را محکوم می‌کند، جمله قَدْ ضَلَلْتُ ... حاکی است تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۳۱

که در شرک مطلقاً هدایتی وجود ندارد.

۵۷- قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ.

مراد از ما تَسْتَعْجِلُونَ عذاب خدایی است که آن حضرت وعده می‌کرد و آنها از روی مسخره آن را به عجله می‌خواستند و يَقُولُونَ متى هذا الوعد إن كنتم صادقين یونس / ۴۸ یعنی: من در این نبوت به دلیل خدایی تکیه دارم و در مقابل تکذیب شما قدرت انتقام گیری ندارم، دستور آن از جانب خداست و او از یک عذاب قطعی خبر می‌دهد و بهترین داوران است.

۵۸- قُلْ لَوْ أَنَّنْ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقَضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ.

یعنی اگر آوردن عذاب دست من بود آن را می‌آوردم و کار میان من و شما تمام می‌شد و اللَّهُ أَعْلَمُ ... حاکی است که گرچه عذاب دست من نیست ولی وقت آمدن، فقط شما را خواهد گرفت که ظالمید و خدا به ظالمان داناست. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۳۲

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۹ تا ۶۷]

اشاره

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۵۹) وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرطُونَ (۶۱) ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرِعُ الْحَاسِبِينَ (۶۲) قُلْ مَنْ يُنْجِيكُمْ مِنَ ظُلْمَاتِ الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۳)

قُلْ اللَّهُ يُنْجِيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۶۴) قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْسَنَكُمْ شَيْعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَ كُفْرِكُمْ بَعْضًا نَظُرًا كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۶۵) وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسِيْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۶۶) لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۶۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۳۳

- ۵۹- خزانه‌های غیب نزد خداست، هیچ کس جز او آنها را نمی‌داند. هر چه در خشکی و دریاست می‌داند، هیچ برگی نیافتد مگر آن را می‌داند، هیچ دانه‌ای به شکم زمین و هیچ تر و خشکی نمی‌افتد مگر آنکه در کتابی است روشن.
- ۶۰- اوست که شما را به شب برمی‌گیرد و آنچه به روز کرده‌اید می‌داند، سپس در روز شما را برمی‌خیزاند تا مدت معین تمام شود، سپس بازگشت شما به سوی او است، سپس از آنچه می‌کردید خبرتان می‌دهد.
- ۶۱- او غالب و بالا- دست بندگان خویش است و به شما نگهبانها می‌فرستد تا چون مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما (جان) او را می‌گیرند و کوتاهی نمی‌کنند.
- ۶۲- آن گاه به سوی خدا که مولای بر حق آنها است برگردانده شوند، بدانید که حکم و تصمیم با اوست و او تندترین حسابگران است.
- ۶۳- بگو: کیست که شما را از خطرات خشکی و دریا نجات می‌دهد؟ و او را به زاری و نمان می‌خوانید که اگر ما را از این خطر نجات دهد از شکر گزاران خواهیم بود.
- ۶۴- بگو: خدا شما را از آن شدائد و از هر اندوه نجات می‌دهد آن گاه شما شرک می‌آورید.
- ۶۵- بگو: او می‌تواند که به شما عذابی از بالایتان یا از زیر پایتان فرستد یا شما را در حالی که گروه‌های مختلف هستید مختلط کند و صلابت بعضی را بر بعضی بچشاند بنگر چگونه آیه‌ها را در هر شکل بیان می‌کنیم تا بفهمند.
- ۶۶- قوم تو قرآن را که حق است تکذیب کرد بگو من کار ساز شما نیستم.
- ۶۷- هر خبری را وقت وقوعی هست به زودی خواهید دانست.

کلمه‌ها

- مفتاح: مفتاح (بکسر میم و سکون فاء و فتح تاء) و مفتاح به معنی کلید و مفتاح بر وزن مقعد به معنی خزانه و انبار است، جمع اولی مفتاح و مفتاح و جمع دومی فقط مفتاح آید، به نظرم آن در آیه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۳۴ به معنی خزائن است.
- ورقه: ورق: برگ. مفرد آن ورقه است.
- رطب: رطب: تر. یابس: خشک.
- یتوفاکم: توفی به معنی اخذ کامل و تمام است. «یتوفاکم» اخذ می‌کند شما را (می‌میراند).
- جرحتم: جرح در اینجا به معنی کار با جارحه و اعضاء است «جرحتم» کسب کردید.
- مرجعکم: مصدر میمی است. به معنی رجوع.
- القاهر: قهر: غلبه و ذلیل کردن. قاهر: غالب و بالا دست.
- حفظه: حافظ: نگهدارنده، جمع آن حفظه، حافظون و حفاظ است.
- یفرطون: فرط: تقدم و پیش افتادن. افراط: تجاوز بیشتر. تفریط: کوتاهی بیشتر. «لا یفرطون» کوتاهی و تقصیر نمی‌کنند.
- مولیهم: مولی: سرپرست و یار و یاور.
- خفیة: خفاء و خفیه: پنهانی.
- کرب: (بر وزن شرم) اندوه یا اندوه شدید.
- یلبسکم: لبس (بر وزن عقل): خلط و مشتبه کردن، فعل آن از باب «ضرب یضرب» آید و (بر وزن قفل) به معنی لباس پوشیدن فعل

آن از باب «علم يعلم» آید.

شیعا: شیع (بر وزن عقل): آشکار شدن. شیعه: پیروان و یاران، جمع آن شیع (بکسر شین و فتح یاء) است در اینجا منظور گروه‌ها است.

یذیق: ذوق: چشیدن. اذافه: چشانیدن. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۳۵

یفقهون: فقه: فهم و درک. لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ تا آنها بفهمند. (فهم عمیق).

مستقر: قرار گاه، وقت قرار و قرار یافتن، اسم مکان و زمان و مصدر آید نه اسم مفعول.

شرحها

در این آیات تسلط خدا بر جهان روشن شده است، مالک الرقاب قافله سالار و گرداننده هستی او است، علم نهانها در پیش او است به همه چیز احاطه دارد شبها مردم را می‌میراند و روزها از اعمالشان با خبر است ملائکه را برای حفظ انسانها موکل فرموده است بازگشت همه به سوی اوست انسانها در موقع گرفتاری به سوی او رو می‌آورند و نجاتشان می‌دهد، وعده و وعید او در موقعش می‌رسد. تناسب این آیات با آیات قبلی کاملاً روشن است.

۵۹- وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.

این آیه یک مطلب مستقل در معرفی علم و احاطه خدا است، بنظم مراد از «مفاتیح» خزائن و انبارها است، ظاهراً مراد از غیب چیزها و قضایایی است که در آینده به وجود خواهند آمد و کسی به آنها راه ندارد مانند آمدن قیامت و آنچه در ارحام است و انسان به چه سرنوشتی دچار خواهد شد، می‌شود از آیات زیر در فهم این آیه مدد گرفت: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ لقمان / ۳۴ ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا حديد / ۲۲. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۳۶

وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ شامل همه کره زمین است، از اینجا تا آخر آیه در بیان علم خدا به چیزهای موجود و به حکم عالم الغیب و الشَّهَادَةِ است «حبه، رطب، یابس» عطف است بر «ورقه» علی هذا مراد از رطب و یابس میوه تر و خشک است، كِتَابٍ مُبِينٍ یا علم خداست و یا لوح محفوظ و آن «بدل» است از إِلَّا يَعْلَمُهَا یعنی: هیچ برگی از درختی نمی‌افتد مگر آنکه خدا می‌داند و هیچ دانه‌ای به شکم تاریک زمین نمی‌افتد و هیچ میوه تر و خشکی از درخت ساقط نمی‌شود مگر آنکه خدا می‌داند (۱)، ربط این آیه با آیه قبلی به مناسبت لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ است ناگفته نماند: ضمیر إِلَّا يَعْلَمُهَا که به مفاتیح برمی‌گردد نشان می‌دهد که اضافه مفاتیح به «الغیب» بیانیه است یعنی خزانه‌هایی که همان غیب‌ها باشند پیش خداست.

۶۰- وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى.

توفی به معنی اخذ کامل است، قرآن آن را به معنای مرگ به کار می‌برد و نیز به معنای خواب، مثل این آیه و آیه اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ... زمر / ۴۲ هکذا «بعث» هم در زنده شدن در قیامت و هم در بیدار شدن از خواب به کار رفته، است، اگر يَعْلَمُ ... حال باشد از هُوَ الَّذِي ... میان «یتوفاکم و یبعثکم» فاصله نمی‌شود، یعنی: خدا در حالی که از کار روزانه شما آگاه است شما را شب به خواب می‌برد و در روز بیدار می‌کند تا مدت معین سرآید ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ مراد از جمله اولی مرگ و از دومی روز قیامت است «ینبئکم» نشان می‌دهد که انسان روز قیامت اعمال خود را نخواهد شناخت لازم خواهد بود که خدا آنها را معرفی

(۱) به نظر بعضی لا رَطْبٌ ... جمله مستأنفه و شامل همه موجودات است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۳۷

کند، این قول، بنا بر تجسم عمل است که اعمال در اشکال بخصوصی دیده خواهند شد، این آیه یکی از نظامات خلقت را درباره انسان بیان می‌کند.

۶۱- وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَتُونَ:

این آیه نیز حاکی از یک مسئله مستقل است و آن اینکه خدا ملائکه را تا رسیدن مرگ حافظ انسانها قرار داده است و چون مرگشان رسد همان ملائکه یا ملائکه دیگر آنها را قبض روح می‌کنند، و إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ انفطار/ ۱۰-۱۲ ظاهراً حافظان همان نویسندگان اعمال هستند لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رعد/ ۱۱ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ به نظرم بلایا و آفات است یعنی برای انسان از پس و پیش تعقیب کنندگانی هست که او را از آفات و بلیات حفظ می‌کنند از نهج البلاغه معلوم می‌شود که هم حافظند و هم کاتب

«قد وکل بکم حفظه کراما لا یسقطون حقا و لا یتبتون باطلا»

خطبه/ ۱۸۱.

تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا نشان می‌دهد که مرگ فنا و نابودی نیست بلکه روح و زندگی انسان بوسیله فرشتگان اخذ می‌شود و در تحویل آنهاست، دلایل قاطع در اسلام بر اصالت روح دلالت دارند، اعتقاد به عدم روح یک عقیده متعفن غربی است قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ سجده/ ۱۱ خواهد آمد که تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا با آن منافاتی ندارد.

۶۲- ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ.

پس از وفات به سوی خدا برای محاسبه برمی‌گردند که سرپرست حقیقی آنهاست، داوری درباره آنها خاص خداست، و چون مهلت خدایی بی‌پایان رسد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۳۸

و خدا شروع به حساب کند از همه سریعتر به حساب می‌رسد و الله اعلم.

۶۳- قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ.

این آیه و آیه بعدی یک عینیتی است از بی‌اثر بودن معبودات باطل، ظاهراً مراد از ظلمات شدائد و بلاهاست، «خفیه» نشان می‌دهد که مراد از «تضرع» ناله آشکار است، مشرکان و انسانهای کم رشد تا عوامل مادی در کار است توجهی به خدا ندارند و چون در پیش آمدها و مسائل مادی از کار افتاد خدا را می‌خوانند و عهد می‌کنند که اگر خدا مددشان کند بنده شکر گزار خواهند بود فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ عنكبوت/ ۶۵ و چون خدا نجاتشان داد باز به حالت اولیه برمی‌گردند.

۶۴- قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ:

لفظ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ برای آن است که نجات دادن خدا منحصر به شدائد بر و بحر نیست «تشرکون» حاکی از آن است که باز به معبودهای بی‌جان و طاغوتها باز می‌گردید با آن که ثابت شده است که آنها در وقت دفع شدائد کاره‌ای نیستند.

۶۵- قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْعًا وَ يَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ.

این آیه بی‌ثباتی وجود انسان و بی‌ثباتی وحدت او را در مقابل خدا بیان می‌کند، عذاب بالای سر مانند صاعقه و طوفان و غیره است، عذاب زیر پا نظیر زلزله و مانند آن است «شیعا» حال است از «کم» یعنی شما را مختلط کند در حالی که فرقه‌های مختلف العقیده هستید، اختلاف سبب آسفتگی و جنگ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۳۹

می‌شود، بعضی از بعضی عذاب و شکست می‌بینند.

این آیه تهدید عجیبی است راجع به بلاهای آسمانی و زمینی و بروز اختلاف و ظهور جنگ و فنا. انظُرْ كَيْفَ نُصَيِّرُكَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ

يَفْقَهُونَ يَعْنِي مَطَالِبَ رَا فِي اَشْكَالٍ كَوْنًا كَوْنًا بِيَانٍ مِي كَنِيْمٍ تَا بَفْهَمِنْد.

۶۶- وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيْلٍ.

«به» راجع است به قرآن یا عذابی که در آیه سابق آمده است لَسْتُ عَلَيْكُمْ ... ظاهراً برای آمدن عذاب است و یا منظور آن است که وظیفه من ابلاغ و انذار است.

۶۷- لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ.

مراد از مستقر وقت برقرار شدن و رسیدن است یعنی برای هر خبر وقت رسیدن دارد، عذابی که به شما وعده شده در وقتش می‌رسد و می‌داند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۴۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۸ تا ۷۳]

اشاره

وَ اِذَا رَاٰتِ الَّذِيْنَ يَخُوْضُوْنَ فِيْ اٰيَاتِنَا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰى يَخُوْضُوْا فِيْ حٰدِثٍ غَيْرِهٖ وَ اِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطٰنُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ (۶۸) وَ مَا عَلٰى الَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لٰكِنْ ذِكْرِى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ (۶۹) وَ ذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا دِيْنََهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرَ بِهٖ اَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وِلٰىٌّ وَ لَا شَفِيْعٌ وَ اِنْ تَعَدَّلْ كُلٌّ عَدَلٌ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا اَوْ لِيُكَلِّمَ الَّذِيْنَ اٰبَسُوْا بِمَا كَسَبُوْا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيْمٍ وَ عَذَابٌ اَلِيْمٌ بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ (۷۰) قُلْ اَنْدَعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلٰى اَعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدٰنَا اللّٰهُ كَالَّذِيْ اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِيْنُ فِي الْاَرْضِ حَيْرٰنٌ لَّهٗ اَصْحٰبٌ يَدْعُوْنَهٗ اِلٰى الْهُدٰى اَتَيْنَا قُلْ اِنَّ هُدٰى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى وَ اَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ (۷۱) وَ اَنْ اَقِيْمُوا الصَّلٰةَ وَ اتَّقُوْهُ وَ هُوَ الَّذِيْ اِلَيْهٖ تُحْشَرُوْنَ (۷۲) وَ هُوَ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُوْلُ كُنْ فَيَكُوْنُ قَوْلُهٗ الْحَقُّ وَ لَهٗ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيْمُ الْخَبِيْرُ (۷۳)

۶۸- و چون کسانی را به بینی که در آیات ما به باطل سخن می‌گویند از آنها اعراض کن تا در مطلب دیگری وارد شوند و اگر شیطان از یادت برد، از پس یاد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۴۱ آوردن با گروه ستمکاران منشین.

۶۹- بر کسانی که (در آن مجلس) پرهیزکاری می‌کنند از حساب آنها چیزی نیست اما این تذکری است تا آنها (نیز) پرهیزند.

۷۰- رها کن کسانی را که دین خود را بازچه و سرگرمی گرفته‌اند و زندگی دنیا فریبشان داده است و با قرآن تذکر بده مبادا کسی در اثر اعمال خویش از رحمت خدا محروم شود که او را جز خدا یاری و واسطه‌ای نباشد و هر عوضی که دهد گرفته نشود، آنها کسانی هستند که در اثر اعمالشان از رحمت محروم شده‌اند برای آنها شرابی از آب جوشان و عذاب دردناکی هست به علت کفر و انکارشان.

۷۱- بگو: آیا جز خدا چیزی را به خوانیم که به ما فائده‌ای نمی‌دهد و ضرری نمی‌زند و برگردیم به ضلالت پس از آنکه خدا هدایتمان کرده است؟! مانند کسی که شیطان از راه حق ساقطش کرده و سرگردان است همراهانی دارد که او را به هدایت (دروغین) می‌خوانند که سوی ما بیا، بگو هدایت خدا هدایت واقعی است و مامور شده‌ایم که به رب العالمین تسلیم باشیم.

۷۲- و اینکه نماز را بپا دارید و از خدا بترسید، او کسی است که به سوی او محشور و جمع می‌شوید.

۷۳- او همان است که آسمانها و زمین را آفریده و روزی (به قیامت) گوید: باش وجود می‌یابد، گفته و وعده او راست است، و

روزی که در صور دمیده می‌شود حکومت خاص او است، دانای نهان و آشکار و حکمت کردار و آگاه است.

کلمه‌ها

یخوضون: خوض: داخل شدن در آب بطور استعاره به وارد شدن در امور گفته می‌شود یخوضونَ فی آیاتنا یعنی در آیات ما وارد می‌شوند و آنها را مسخره می‌کنند.

ینسینک: نسیان: فراموشی. انساء به فراموشی واداشتن و اینکه کسی چیزی را از یاد کسی ببرد اِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطَانُ: اگر شیطان از تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۲۴۲ یاد تو ببرد.

ذر: فعل امر است یعنی: ترک کن.

تسل: تسل: منع و جلوگیری کردن. اَنْ تُبْسَلَ نَفْسُ اَیْنِکَ کسی از رحمت خدا ممنوع و محروم شود. عدل: برابر. مراد از آن در آیه فدیة و عوض است که برابر جرم باشد.

حمیم: آب داغ. «الحمیم: الماء الحار» به خویشان و دوستان حمیم گویند که در حمایت انسان حاد و داغ می‌باشند فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِیْنَ وَلَا صَدِیْقِ حَمِیْمٍ شعراء / ۱۰۱ یعنی دوست مهربان.

اعقابنا: عقب (بفتح اول و کسر دوم) پاشنه اعقاب: پاشنه‌ها، رد بر اعقاب برگشتن بحالت اول است، به فرزند و نسل بطور استعاره عقب گویند.

استهوته: هوی: سقوط اهواء و استهواء: ساقط کردن. «استهوته» ساقط کرد او را.

حیران: سرگردانی و سرگردان مصدر و وصف هر دو آمده است.

صور: شیپور، شاخی که در آن می‌دمند یُنْفَخُ فی الصُّورِ در شیپور دمیده می‌شود.

شرحها

به دنبال مطالب گذشته در این آیات دستور داده شده: از مجلسی که آیات خدا در آن مسخره می‌شود و توحید و زندگی توحیدی مورد اهانت واقع می‌گردد باید به عنوان اعتراض بیرون رفت، باید به انسانها آگاهی داد تا در اثر انحرافها از مسیر حق دور و از

رحمت خدا محروم نشوند باید به خدا تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۲۴۳

روی آورد و خدایان باطل را رها کرد زیرا که آفریننده اوست و بازگشت همه به سوی اوست.

۶۸- وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ.

این یک دستور بسیار مؤثر و یکی از مصادیق امر بمعروف است، در جلسه‌ای که ارزشهای والای توحید مسخره می‌شود یا باید با اعتراض و آگاهی دادن چهره آن مجلس را عوض کرد و یا به عنوان اعتراض آنجا را ترک نمود. از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده: هر که بخدا و روز قیامت ایمان دارد در مجلسی که در آن بامام بر حقی ناسزا گویند یا مؤمنی را غیبت کنند نمی‌نشینند که خدا فرموده:

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ ... «۱» از امام سجاد علیه السلام منقول است نمی‌توانی با هر که می‌خواهی در یک مجلس بنشینی زیرا خدا فرماید

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ ... «۲» این آیه در سوره نساء / ۱۴۰ با کمی تفاوت آمده است. حَتَّى يَخُوضُوا نشان می‌دهد که اعراض تا وقتی

است که استهزاء ادامه دارد الَّذِينَ يَخُوضُونَ وصف است برای آنها، یعنی چون کسانی را که این صفت دارند دیدی ... لذا باید یک

«یخوضون» دیگری در بعد از «آیاتنا» در نظر گرفته شود چنان که در میزان آمده است.

وَإِمَّا يُنَسِّبَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

تأکید نهی فوق است در اینجا نسبت از یاد بردن به شیطان داده شده و در

(۱)

صافی عن النبی (ص): «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يجلس فى مجلس يسب فيه امام او يغتاب فيه مسلم ان الله تعالى يقول فى كتابه و اذا رأيت الذين يخوضون فى آياتنا ...»

(۲) ایضا

عن السجاء (ع) ليس لك ان تقعد مع من شئت لان الله تبارك و تعالى يقول و اذا رأيت الذين ...

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۲۴۴

آیه: زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ انفال / ۴۸ تزین اعمال و در آیات دیگر ترساندن و مانند آن، معلوم است که شیطان و شیاطین انسان را در صورتی که از یاد خدا غافل باشد گرفتار می کنند مراد از «ذکر» ظاهرا یادآوری آن مجلس است.

۶۹- و مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.

مراد از «یتقون» در مرحله اول پرهیز از مشارکت با آنهاست یعنی در آن مجلس باشد ولی بکار آنها راضی نشود و با آنها شرکت نکند، مراد از «یتقون» در مرحله دوم به نظرم خوض کنندگانند. یعنی: برای شما که از استهزاء پرهیز می کنید در بودن در آن مجلس گناهی نیست ولی این تذکری است که شما بیرون روید تا آنها از این کار دست بردارند علی هذا اعتراض برای آن است که آنها آن کار را ترک کنند.

۷۰- وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ عَزَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ.

در این آیه دو دستور هست یکی «ذر» دیگری «ذکر» مراد از اولی به قرینه آیات دیگر آن است که آنها را همین طور رها کن، کاری به کارشان نداشته باش قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ انعام / ۹۱، مراد از دومی آگاهی دادن و تبلیغ است که هر که فکر صحیح دارد قبول کند و از شقاوت رهایی یابد یعنی پیغمبر نمی تواند وقت خودش را به این گونه اشخاص منحصر کند، باید در سطح گسترده‌ای آگاهی دهد از آنها هم کسانی که فکر صحیح دارند برگردند.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعَدَّلَ كُلُّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا.

این قسمت حال است برای نفس، یعنی آن نفس در حالی از رحمت خدا تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۲۴۵

ممنوع می شود که جز خدا یآوری و واسطه‌ای ندارد و هیچ عوضی از او قبول نمی شود، به عبارت دیگر در حالی ممنوع از رحمت می شود که تمام وسائل مادی از دست او رفته و چاره‌ای نداشته باشد أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بما كانوا يكفرون عاقبت ممنوع بودن است، علت حرمان از رحمت، عمل آنهاست توأم با انکار حق، شراب جوشان در آیات دیگری نیز آمده است، اینها یک خبر صحیح هستند از کیفیت آن جهان نعوذ بالله من العذاب.

۷۱- قُلْ أُنَدُّعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ.

منشأ پرستش جلب منفعت و دفع ضرر است، انسان خود را از دفع ضررها و جلب منافع عاجز می بیند لذا می خواهد به کسی و مبدئی روی آورد که این کار از او ساخته است به همین علت باید به خدا روی آورد و از معبودهای باطل دوری کرد. بلی هستند بندگان ممتازی که از این مرحله بالاتر رفته‌اند چنان که از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده فرمود: «ما عبدتك خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك» رد بر اعقاب کنایه است از ترک هدایت و رفتن به ضلال و یا این مطلب درباره یاران

آن حضرت صادق است و گر نه بالضروره آن حضرت پیش از بعثت مشرک نبوده است، و شیعه و ائمه معصومین علیهم السلام بر این اتفاق دارند.

كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا.

یعنی در صورت رد بر اعقاب و ترک هدایت مانند کسی می‌شویم که شیاطین تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۴۶ و بدکاران او را در حال حیرت و سرگردانی به سقوط کشانده و هر یک به سویی می‌کشند لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ ... توضیح اسْتَهْوَتْهُ ... است «ائتنا» تقدیرش «يقولون له ائتنا» است یعنی هر یک نیز راه خود را راه هدایت معرفی می‌کند کسی را در نظر بگیرد که راه خود را گم کرده، عده‌ای او باش دور او را گرفته هر یک به راهی دعوتش می‌کنند، این است حال آنکه از خدا بریده بدیگران روی آورده است اَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ يوسف / ۳۹ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْونَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ جواب دعوت شیاطین و بدکاران و جواب اَنْدَعُوا مِنْ دُونِ ... است ناگفته نماند مراد از شیاطین انسانهای شیاد و طاغوتهاست. ۷۲- وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.

کلمه «امرنا» در آیه قبل به جای «قیل لنا» یعنی به ما گفته شده و دستور رسیده که تسلیم خدا باشید و نماز اقامه کنید و از خدا بترسید که به سوی او محشور خواهید شد.

۷۳- وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ.

مراد از كُنْ فَيَكُونُ فنای عالم و رسیدن قیامت است تقدیر آیه چنین است «يقول للقيامة كن فيكون» یعنی همان طور که آسمانها و زمین را آفریده است، روزی این نظم را بهم می‌زند.

قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ.

مراد از قَوْلُهُ الْحَقُّ ظاهراً همان يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ است وَ لَهُ الْمُلْكُ ...

در جای مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ می‌باشد، این قسمت مکمل صدر آیه است، یعنی همان تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۴۷ طور که آفریده است، فرمان قیامت در دست او است، کارگردان آن روز نیز اوست، دانای نهران و آشکار است و کار از روی مصلحت انجام می‌دهد و خلاصه بر جهان و جهانیان در هر دو جهان مسلط بوده و اداره کننده او است.

نکته‌ها

زندگی مکتبی: در آیه ۶۸ خواندیم: چون دیدی در مجلس به آیات ما اهانت می‌شود آنجا را ترک کن تا در مطلب دیگری وارد شوند ... معنای زندگی مکتبی همین است، مسلمان که باید امت نمونه و الگو باشد همین است، او همه چیز را از دیدگاه مکتب و عقیده خود می‌نگرد لذا از امام صادق از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده:

«ملعون من جلس على مائدة يشرب عليها الخمر»

آری در مجلس که در آن شرب خمر می‌شود مکتب اسلام مورد اهانت قرار می‌گیرد و مسلمان نمی‌تواند در چنین مجلسی بماند مشی مسلمان مکتبی، پیوسته، این است.

آگاهی و عمل: در آیه ۷۰ خواندیم وَ ذَكَرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ مِنْهُ آگاهی دادن و روشن کردن باید پیوسته مورد توجه قرار گیرد، عمل در پی آگاهی است، پیامبران چنین وظیفه داشتند، قرآن فرماید: وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ در نهج البلاغه حکمت ۴۷۸ فرموده:

«ما اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا»

باید با اقدامهای مؤثر پیوسته طبقه ناآگاه را آگاه کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۴۸

[سوره الأنعام (۶): آیات ۷۴ تا ۸۳]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ لِاٰبِيهِ اَزْرَأْ اَتَّخِذُ اَصْنٰمًا اَلِهَةً اِنِّىْ اَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِى ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ (۷۴) وَ كَذٰلِكَ نُرِىْ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُتَوَقِّئِيْنَ (۷۵) فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاىْ كَوْكَبًا قَالِ هٰذَا رَبِّىْ فَلَمَّا اَقْلَّ قَالَ لَا اُحِبُّ الْاٰفِلِيْنَ (۷۶) فَلَمَّا رَاى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هٰذَا رَبِّىْ فَلَمَّا اَقْلَّ قَالَ لئن لَمْ يَهْدِنِىْ رَبِّىْ لَآكُوْنَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّيْنَ (۷۷) فَلَمَّا رَاى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هٰذَا رَبِّىْ هٰذَا اَكْبَرُ فَلَمَّا اَقْلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ اِنِّىْ بَرِيْءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ (۷۸)

اِنِّىْ وَجَّهْتُ وَجْهِيْ لِلَّذِيْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ (۷۹) وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ اَتُحٰجُّوْنِىْ فِى اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰنِىْ وَ لَا اَخَافُ مَا تُشْرِكُوْنَ بِهٖ اِلَّا اَنْ يَّشَآءَ رَبِّىْ شَيْئًا وَسِعَ رَبِّىْ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ (۸۰) وَ كَيْفَ اَخَافُ مَا اَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُوْنَ اَنْتُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهٖ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا فَآئِى الْفَرِيْقَيْنِ اَحَقُّ بِالْاٰمَنِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۸۱) الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ لَمْ يَلْبِسُوْا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْاٰمَنُ وَ هُمْ مُهْتَدُوْنَ (۸۲) وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنٰهَا اِبْرٰهِيْمَ عَلٰى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ مِّنْ نَّشَآءٍ اِنْ رَبِّكَ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ (۸۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۴۹

۷۴- چون ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتان را معبودها می‌گیری، من تو را و قومت را در ضلالی آشکار می‌بینم.

۷۵- بدینسان ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم می‌نمودیم و تا از اهل یقین شود.

۷۶- چون تاریکی شب او را فرا گرفت، ستاره‌ای دید گفت: این پروردگار من است و چون غروب کرد گفت غائب شوندگان را دوست نمی‌دارم.

۷۷- و چون ماه را طالع دید گفت: این پروردگار من است و چون غروب کرد گفت:

اگر پروردگارم هدایت‌م نکند حتما از قوم گمراهان خواهم بود.

۷۸- و چون آفتاب را طالع دید گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است و چون غروب کرد، گفت ای قوم: من از آنچه شریک خدا می‌کنید بیزارم.

۷۹- من صورتم را متوجه کردم به کسی که آسمانها و زمین را آفریده، موحدم و از مشرکان نیستم.

۸۰- قوم او با او محاجه کردند، گفت: آیا درباره خدا با من محاجه می‌کنید با آنکه هدایت‌م کرده و از آنچه به خدا شریک می‌کنید بیم ندارم، مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد که علم او هر شیء را فرا گرفته است آیا متذکر نمی‌شوید؟!

۸۱- چطور بترسم از آنچه شریک خدا کرده‌اید با آنکه شما چیزی را که خدا درباره آن دلیلی بر شما نازل نکرده شریک خدا کرده‌اید و نمی‌ترسید، کدام یک از دو گروه به ایمنی سزاوارتر است اگر می‌دانید؟

۸۲- (ایمن) کسانی هستند که ایمان آورده و ایمان خویش را به ستم (شُرک) نیامیخته‌اند ایمنی خاص آنهاست و آنها هدایت یافته‌گاند.

۸۳- این حجت ماست که به ابراهیم بر ضد قومش دادیم، هر که را بخواهیم مرتبه‌ها بالا- می‌بریم، حقا که پروردگار تو حکیم و داناست.

آزر: نام مردی است که جد مادری و یا عموی ابراهیم علیه السلام بوده است.

اصنام: صنم: بت جمع آن اصنام است کلی در کتاب الاصنام گوید: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵۰

اگر بت. از چوب یا طلا یا نقره و به صورت انسان باشد صنم نامیده می‌شود و اگر از سنگ باشد آن را «وثن» گویند.

آلهة: اله: معبود. آلهة: معبودها. آن در اصل به معنی عبادت و تحیر است.

نری: رأی: دیدن و دانستن. ارائه: نشان دادن «نری» نشان می‌دهیم.

ملکوت: ملکوت و ملک (بر وزن قفل): حکومت و تدبیر. ملکوت در فهماندن این معنا از «ملک» رساتر است.

موقنین: یقن: ثابت شدن و آشکار شدن. ایقان: به یقین رسیدن. موقن:

کسی که به یقین رسیده است. جمع آن موقنون می‌باشد.

جن: جن (بفتح اول) پوشیدن و مستور کردن فعل آن هم به نفسه متعدی می‌شود و هم با «علی» گویند: «جنه و جن علیه: ستره» «جن

علیه اللیل» یعنی ظلمت شب او را احاطه کرد و پوشانید.

بازغا: بزوغ: طلوع و آشکار شدن. بازغ: طالع و آشکار شونده.

آفلین: افول: غروب کردن. آفل: غروب کننده. جمع آن آفلون است.

حاجه: محاجه: به هم دیگر دلیل و حجت آوردن. مجادله کردن.

سلطان: تسلط، حجت، دلیل. سلطه به معنی تمکن و قدرت است.

یلبسوا: لبس (بفتح اول): آمیختن و خلط کردن (انعام/۹).

درجات: درج: راه رفتن. درجه: مرتبه و منزلت و اگر به پائین باشد درک گویند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵۱

شرحها

در آیات گذشته مسئله توحید بررسی شد، در این آیات و آیات بعدی مسئله نبوت مورد نظر است که چهره‌های نورانی بنام انبیا از

راه بیدار کردن فطرتها و ارائه آثار طبیعت خواسته‌اند بشریت را در راه توحید و آزادی و آزادی‌گی قرار بدهند.

آثار طبیعت، چراغهای توحید و انبیاء چراغدارانی هستند که آنها را فرا راه انسان گرفته‌اند و سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ صافات/ ۱۸۱، یعنی

هم آثار توحید در جهان هست و هم انبیاء آن را نشان داده‌اند.

در این آیات ابراهیم موحد، اول به آزر حمله می‌کند که تو و قومت در ستایش اصنام گمراه شده‌اید، سپس به رب بودن ستاره و

ماه و آفتاب می‌پردازد و آن گاه آنها را رد می‌کند، پیداست که ابراهیم با دو گروه مشرک روبرو بوده است گروه اول بت پرستان

که آیه اول بآن راجع است و در جاهای دیگر به تفصیل آمده است و بالاخره اجسام بی‌روح به دست آن پاکمرد تکه تکه و تار و

مار شده‌اند، گروه دوم، ماه و ستاره و آفتاب پرستان بوده‌اند.

آیات نشان می‌دهد که ابراهیم درباره ماه و آفتاب فکر و دقت کرده و به این نتیجه رسیده که آنها نمی‌توانند رب باشند، سپس بر

کسانی که آنها را می‌پرستیدند تاخته است، استدلال آن حضرت استدلال فلسفی و تعقلی است که یکی از راههای قرآن در بیان

توحید است.

۷۴- وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَآبِيهِ اَزْرَ اُتَّخِذُ اَصْنَامًا اِلٰهَةً اِنِّىْ اَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِى ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ.

در «نکته‌ها» راجع به «آزر» سخن خواهیم گفت، در اینجا فقط حمله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵۲

ابراهیم به آزر و بت پرستان ذکر شده است، این مسئله در سوره مریم و شعراء و انبیاء و مانند آن به تفصیل و با استدلال بیان

گردیده است، هر چه هست این فریاد لرزه بر اندام بت پرستان انداخت: «تو و قومت بی چون و چرا گمراهید».

۷۵- وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.

«كذلك» اشاره است به مطلب قبلی، یعنی همانطور که به ابراهیم فهمانندیم که بهت‌های بیجان معبود نیستند، همچنین به او تدبیر و حکومت آسمانها و زمین را نشان می‌دادیم تا از اهل یقین گردد و به رب العالمین پی ببرد، لفظ «و لیكون» عطف است بر علتی محذوف که ذکرش لازم نبود، شاید آن «هدایت دیگران» و نظیر آن باشد یعنی ملکوت را به ابراهیم نشان می‌دادیم تا دیگران را هدایت کند و خود از اهل یقین باشد. تفصیل ارائه ملکوت در آیات زیر روشن شده است.

۷۶- فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ.

گویند ستاره‌ای که ابراهیم دید زهره یا مشتری بود، لحن آیه نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام در آن وقت هنوز به نبوت نرسیده بود و با سیر در آفاق و انفس در جستجوی خدا بود.

از امام صادق علیه السلام می‌پرسند: هر کس امروز بگوید «هذا ربی» مشرک است امام فرمود:

این از ابراهیم شرک نبود چون او در جستجوی پروردگارش بود و در روایت دیگری آمده: ابراهیم فقط در جستجوی پروردگارش بود و کافر نشد تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵۳

هر که از مردم مثل او فکر کند مانند او است «۱» قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ نشان می‌دهد که ابراهیم از دیدن حرکت و غروب ستاره، پی برده که آن تحت ملکوت آسمانهاست و محکوم به حکم است لذا نمی‌تواند ربّ باشد پس رب غیر از او است، گفته شده که این آیات بیان نری إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ است. استدلال آن حضرت در این آیات شبیه برهان ارسطویی است که سلسله حرکات منتهی می‌شود به محرکی که متحرک نیست و متحرک نمی‌تواند علّه العلل باشد.

۷۷- فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ.

از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده: ستاره‌ای که ابراهیم دید زهره بود از این گفتار به نظر می‌آید که هر دو در یک شب بوده. به دنبال غروب زهره ماه خود نمایی کرده و ابراهیم با دیدن ماه آن سخن را گفته است، افول و غروب ماه بر ابراهیم روشن کرده که ماه نیز تحت ملکوت و تدبیر عالم گردش می‌کند و اختیاری از خود ندارد، لذا نمی‌تواند رب باشد علی هذا می‌گوید: باید رب من خودش به خودش هدایت کند و گرنه از گمراهان خواهم بود.

۷۸- فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ.

غروب خورشید ابراهیم را به این نتیجه می‌رساند که خورشید نیز تحت

(۱)

«ارسل العلاء بن سیابه یسئل أبا عبد الله (ع) عن قول ابراهیم هذا رَبِّي و انه من قال هذا اليوم فهو عند نامشرك؟ قال: لم یکن من ابراهیم شرک انما كان فی طلب ربه ...»

«عن محمد بن مسلم عن احدهما قال فی امر ابراهیم إذ رأى كوكبا قال انما كان طالبا لربه و لم يبلغ كفرا و انه من فکر من الناس فی مثل ذلك فانه بمنزله» (تفسیر عیاشی)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵۴

قیمومت و ملکوت آسمانها و زمین و در مدار و حرکت خویش سرگردان است و نمی‌تواند رب و قابل پرستش باشد لذا به مشرکان که ستاره و ماه و آفتاب را می‌پرستیدند رو کرده می‌گوید:

از آنچه بخدا شریک می‌دانید بی‌زارم. از لفظ «تشرکون» فهمیده می‌شود که نزاع ما بین ابراهیم و آنها در وجود خدا نبوده است

بلکه وجود خدا را قبول داشتند نزاع فقط درباره رب و معبود بود در «نکته‌ها» به تفصیل خواهد آمد ۷۹- اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیْفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ.

این است توحید خالص و آزادی بخش. من در حالی به آفریننده آسمانها و زمین رو می‌کنم که مایل بحق و موحدم و از آنان نیستم که آفتاب و ماه را شریک خدا می‌کنند.

۸۰- وَ حَاجَّهٔ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِیْ فِی اللّٰهِ وَقَدْ هَدَانِیْ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهٖ «۱» اینجاست که جبهه جدیدی در مقابل مشرکان باز می‌شود و مشرکان حالت دفاع می‌گیرند و او را از غضب معبودهای باطل می‌ترسانند ولی او می‌گوید:
درباره خدا که هدایت کرده با من محاجه نکنید زیر بار حرفهای شما نمی‌روم و از خدایان شما نیز باکی ندارم.
إِلَّا أَنْ یَشَاءَ رَبِّیْ شَیْئًا وَسِعَ رَبِّیْ كُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

(۱) نون تحاجونی را اهل مدینه و ابن عامر به تخفیف نون و دیگران به تشدید آن خوانده‌اند اصل آن تحاجونی است بعضی نون دوم را حذف و بعضی نون اول را در دوم ادغام کرده‌اند. [.....]

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵۵

«الا» استثناء منقطع است به معنی «لیکن» یعنی از آنها نمی‌ترسم و لکن از خدایم می‌ترسم که مکروهی برای من بخواهد زیرا که همه چیز را می‌داند، هم از کارهای من آگاه است و هم مکروه رساندن را می‌داند، آیا نمی‌دانید که این کار از معبودهای شما ساخته نیست؟! ۸۱- وَ کَیْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَکْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّکُمْ أَشْرَکْتُمْ بِاللّٰهِ مَا لَمْ یُنَزَّلْ بِهٖ عَلَیْکُمْ سُلْطَانًا فَأَیُّ الْفَرِیقَیْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

از آیه قبلی حادث‌تر است یعنی باید شما بترسید زیرا بی‌آنکه دلیلی از خدا داشته باشید غیر خدا را بر خدا شریک کرده‌اید کدام یک بایمنی از عذاب خدا سزاوارتریم ناگفته نماند این آیه نیز نشان می‌دهد که نزاع و اختلاف در وجود خدا نبوده و گرنه أَشْرَکْتُمْ بِاللّٰهِ گفته نمی‌شد.

۸۲- الَّذِیْنَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا إِیْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ.

از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده: این تتمه قول ابراهیم علیه السلام است، مراد از «ظلم» شرک است إِنَّ الشُّرْکَ لظُلْمٌ عَظِیْمٌ لقمان/ ۱۳ یعنی ایمنی از عذاب، مال کسانی است که به خدا ایمان آورده و ایمان خویش را با شرک مختلط نکرده‌اند آن منم نه شما. ایمنی از آن آنها است و آنها هدایت یافته‌اند.

۸۳- وَ تِلْکَ حُجَّتُنَا آتِیْنَاهَا إِبْرَاهِیْمَ عَلَی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ إِنْ رَبِّکَ حَکِیْمٌ عَلِیْمٌ.

علی قَوْمِهِ متعلق است به محذوفی که «حجتنا» آن را تفسیر می‌کند «۱» یعنی این حجت و دلیل ماست بر قوم ابراهیم که به ابراهیم دادیم «تلك» اشاره است به

(۱) تقدیر آیه چنین است «تلك حجتنا آتیناها ابراهیم حجة علی قومه».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵۶

اهمیت حجت، منظور از درجات به نظرم درجات رشد و علم است و لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِیْمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهٖ عَالِمِیْنَ انبیاء/ ۵۱، این ترفیع و مشیت از روی علم و حکمت و مصلحت بوده است.

آزر کیست: در قاموس قرآن ذیل لغت «آزر» به تفصیل در این زمینه سخن گفته‌ام. در مجمع البیان از زجاج نقل شده: در میان علماء نسب اختلافی نیست در اینکه نام پدر ابراهیم تاریخ بوده مسعودی در اثبات الوصیه نام او را تاریخ گفته و گوید: در عهد نمرود بدعوت برخاست و آن گاه او را بیست چهارمین پیغمبر از پیامبران نقل می‌کند و گوید از عالم علیه السلام نقل شده: آزر جد امی ابراهیم بود در کامل ابن اثیر نام پدر او تاریخ آمده و در تورات فعلی سفر پیدایش باب یازدهم تاریخ (با حاء بی نقطه) نقل شده است و نیز در کشاف زمخشری.

در مجمع البیان پس از نقل کلام زجاج می‌گوید: این سخن گفته اصحاب ما را تقویت می‌کند که گفته‌اند: آزر جد امی یا عموی ابراهیم بود زیرا در پیش آنها بصحت رسیده که اجداد پیامبر تا آدم همه موحد بوده‌اند و امامیه بر این اجماع کرده‌اند ... با وجود اینها در تفسیر عیاشی از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده:

نام پدر ابراهیم آزر بود و در صافی از کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده: آزر پدر ابراهیم منجم نمرود بود تا فرموده: آزر با زنش در آمیخت و او به ابراهیم حامله شد و الله اعلم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵۷

پیامبران و بت پرستان: قرآن از بت پرستان زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله نقل می‌کند که می‌گفتند: ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى زمر/ ۳ یعنی ما بتان را فقط برای آن عبادت می‌کنیم که ما را پیش خدا مقرب کنند و نیز می‌گفتند: هُوَ لَا يَسْفَعُ أَوْلَانَا عِنْدَ اللَّهِ يونس/ ۱۸ یعنی اینها واسطه‌های ما پیش خدایند. و نیز فرموده: وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ لِقَمَانِ/ ۲۵، زمر/ ۳۸، زخرف/ ۹ و نیز آمده: وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ عَنْكِبُوتِ/ ۶۱، این مطلب از آیات دیگری نیز که درباره پیامبران دیگر است فهمیده می‌شود. و درباره آنها آمده که دعوت خود را با اَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ اعراف/ ۶۵ شروع کرده‌اند.

از اینجا معلوم می‌شود که اختلاف پیامبران با مردم در وجود خدا نبوده است بلکه هر دو وجود خدا را قبول داشته‌اند، اختلاف بر سر «اله» و معبود بوده پیامبران می‌گفتند: مدیر جهان همان خالق جهان است، باید او را پرستید و به قوانین عمل او کرد، ولی مشرکان در اداره جهان توجهی به خدا نداشتند، مانند تمدن فعلی دنیای غرب که در آن فقط طاغوتها و شرک حکم فرماست آنها می‌گفتند: نه، آفریننده خداست ولی عبادت باید خاص بتان باشد و آنها معبود هستند و نیز پیامبران می‌گفتند الله و رب یکی است آنها می‌گفتند آفریننده الله است ولی پرورش دهنده ماه و خورشید و بتان هستند فرعون میگفت: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى نازعات/ ۲۴ در جایی ظاهرا دیده نشده که درباره وجود «الله» نزاعی داشته باشند.

مگر شاید در: وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ جاثیه/ ۲۴ ولی آنها ظاهرا مربوط به انکار معاد است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵۸

[سوره الأنعام (۶): آیات ۸۴ تا ۹۰]

اشاره

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶) وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷) ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸)

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَا فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ (۸۹) أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ

فَبُهْدَاهُمْ اَقْتَدِهٖ قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِيْنَ (۹۰)

۸۴- اسحق و یعقوب را باو بخشیدیم و همه را هدایت کردیم و نوح را قبلا- هدایت کرده بودیم، و از فرزندان ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم و نیکوکاران را همین طور پاداش می‌دهیم.

۸۵- (و هدایت کردیم) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را و همه از شایستگان بودند.

۸۶- و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را، و همه را بر مردمان برتری دادیم.

۸۷- و از پدران و فرزندان و برادران آنها (جماعتی را هدایت کردیم) و آنها را برگزیدیم و براه راست هدایتشان نمودیم. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۵۹

۸۸- این هدایت خداست، هر که را از بندگان خویش بخواهد بدان هدایت کند و اگر آنها شرک می‌آوردند حتما اعمالی که می‌کردند پوچ و باطل می‌شد.

۸۹- آنها کسانی هستند که به آنها کتاب و حکم و رسالت داده بودیم، اگر اینان (اهل مکه) آن را انکار کنند قومی را بدان گماشته‌ایم که به آن کافر نیستند

آنها کسانی هستند که خدا هدایت کرده، به هدایت آنها اقتدا کن، بگو بر رسالتم مزدی از شما نمی‌خواهم آن فقط تذکری است برای جهانیان.

کلمه‌ها

وهبنا: هبه: بخشیدن بدون عوض. وَهَبْنَا لَهُ عَطَا كَرَدِيمَ بَاو.

ذریه: ذرء: آفریدن. ذریه: فرزند و نسل. جمع آن ذریات است.

اجتبیناهم: اجتباء: انتخاب و اختیار کردن. جبی در اصل به معنی جمع کردن است «اجتبیناهم»: برگزیدیم آنها را.

حبط: حبط: پوچ شدن و بی‌اثر و باطل شدن.

وکلنا: وکل: واگذار کردن. توکیل: گماردن بکاری. وکیل کردن.

اقتده: اقتداء: پیروی کردن. «اقتده» فعل امر است یعنی پیروی کن هاء آن را هاء سکت گویند.

ذکری: ذکر و ذکری: یاد آوری.

شرحها

در این آیات نام هفده تن از راهنمایان توحید و چهره‌های نورانی انسانیت یاد شده که به حکم کُلَّا هَدَيْنَا همه به هدف توحید آشنا و در صراط مستقیم بوده‌اند، آن گاه به رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب شده که در مسیر آنها باشد، از این معلوم می‌شود که

غرض از این آیات تداوم هدایت الهی و قطع نشدن آن است، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۶۰

بشر به تنهایی و بدون پیامبران قدرت ندارد که همه راهها را با عقل خود ببیناید، نبوت دلیل عدم توانایی بشر در مسیر توحید و راه راستین است.

۸۴- وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ اِيعْقٰبَ كُلًّا هِدٰیٰنًا وَ نُوْحًا هِدٰیٰنًا مِّنْ قَبْلِ اِسْحٰقَ پسر یعقوب و یعقوب پسر ابراهیم است كُلًّا هِدٰیٰنًا نشان می‌دهد که هر يك مستقلا پیغمبر بوده‌اند چنان که نُوحًا هِدٰیٰنًا مِّنْ قَبْلِ نَزْرِهِ نيز همین دلالت را دارد، لفظ «وهبنا» نشان می‌دهد که فرزندان برجسته‌ای بودند وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ اَيُّوبَ وَ يُوْسُفَ وَ مُوسٰى وَ هَارُونَ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ.

لفظ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ تقدیرش «و هدینا من ذریته» است.

ضمیر «ذریته» بنا بر سیاق آیه راجع است به ابراهیم، گفته‌اند: در این صورت باید لوط و الیاس از ذریه ابراهیم باشد. گوئیم: اما الیاس، ظهور آیه در آن است که از ذریه ابراهیم علیه السّلام بوده است و در مجمع البیان از ابن عباس و محمّد بن اسحاق و غیره، نقل شده: او از انبیاء بنی اسرائیل و از فرزندان هارون برادر موسی بود، آیه: وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ عنکبوت / ۲۷ نیز مؤید برگشت ضمیر به ابراهیم است اما لوط که خواهرزاده ابراهیم بود می‌شود گفت که برای تغلیب آمده است، روایات نیز که خواهد آمد حکایت از برگشتن ضمیر «ذریته» به ابراهیم دارد. به قولی ضمیر «ذریته» راجع به نوح است ولی این بر خلاف سیاق آیه است.

لفظ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ حاکی است که از اوصاف ممتاز آنها احسان و نیکوکاری بود و انعام: و در «نکته‌ها» این مسئله روشن خواهد شد که چرا این پیامبران بسه گروه تقسیم شده و از صفات ممتاز هر یک ذکری است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۶۱

و نیز معلوم می‌شود که پاداش همه نیکوکاران چنین است.

۸۵- وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ.

یعنی اینها را نیز هدایت کردیم، شرح حال زکریا در سوره آل عمران و سوره مریم آمده، مختصری از حالات یحیی در سوره مریم نقل شده، و از حالات الیاس در سوره صافات آمده است، ظهور آیه در آن است که هر چهار نفر از فرزندان ابراهیم بودند، فرید وجدی در دائرة المعارف الیاس را ادریس وجد نوح دانسته است ولی این گفته قابل قبول نیست، لفظ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ نشان می‌دهد که صفات مخصوص آنها صلاح و زهد بوده است و می‌توان فهمید که حکومت نداشته‌اند.

۸۶- وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ.

یعنی «و هدینا اسماعیل...» مراد از اسماعیل ظاهراً همان اسماعیل صادق الوعد است که شرح حالش در سوره مریم آمده است: وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ... مریم / ۵۴-۵۵، اما «یسع» نامش در اینجا و در سوره ص آیه ۴۸ آمده است ولی از حال او چیزی در قرآن نقل نشده است در توحید صدوق از حضرت رضا صلی الله علیه و اله نقل شده که او مانند عیسی معجزه داشت، روی آب راه می‌رفت، مرده‌ها را زنده می‌کرد کور و برص زده را شفا می‌داد، اما لوط خواهرزاده ابراهیم بود، بیست هفت بار نامش در قرآن مجید آمده است كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ حکایت می‌کند که جنبه‌های متعدد از فضائل را داشته‌اند، مراد از «عالمین» مردمان زمان آنهاست، اینکه: از اسماعیل فرزند ابراهیم نامی نیامده به نظرم از این جهت است که او از انبیاء بنی اسرائیل نبود و در اینجا منظور نقل انبیاء بنی اسرائیل است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۶۲

۸۷- وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

یعنی از پدران و فرزندان و برادران آنها نیز جماعتی بودند که آنها را به پیامبری برگزیدیم و به راه راست هدایتشان کردیم می‌شود گفت: تقدیر وَ مِنْ آبَائِهِمْ این طور است «و جماعه من آبائهم...» به نظرم آمدن جمله وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ... برای کثرت فاصله است.

۸۸- ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

این نبوت و برگزیدن یک هدایت مخصوص الهی است که روی مشیت خدایی شامل حال بندگان بخصوصی می‌شود ولی مخالفت با خدا و شرک در همه یکی است و اگر آنها هم شرک بودند اعمالشان حبط می‌شد، انحراف و دوری از خدا و حق در حق همه یکسان است.

۸۹- أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤْلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ.

مراد از کتاب، شریعت و قانون و از حکم، داوری و قضاوت و از نبوت، خبر دادن از خدا است. در گذشته از ۱۸ نفر پیغمبر نام برده

شده، کتاب و حکم و نبوت راجع به مجموع آنهاست نه فرد فرد آنها، مثلاً به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی کتاب داده شده نه بر همه ۱۸ نفر، حکم و قضاوت به آنهاپی داده شده که حکومت داشته‌اند مثل: وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَخُكِّمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ عَنَمُ الْقَوْمِ انبياء/ ۷۸، إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَخُكِّمُ بِهَا النَّبِيُّونَ مائده/ ۴۴، نبی فقط آنهاست که شریعت و حکومت نداشتند و فقط مأمور تبلیغ تورات بوده‌اند. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۲۶۳

ضمیر «بها» در هر دو مورد راجع است به کتاب و حکم و نبوت و شاید راجع به هدایت باشد مراد از «هؤلاء» اهل مکه است. یعنی اگر قوم تو به اینها کافر شوند قوم دیگری را گمارده‌ایم که به آنها کافر نیستند، مراد از این قوم باید آنهاپی باشند که ایمان آورده و می‌آورند در صافی از محاسن از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«قوما یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و یذکرون الله کثیرا».

گویند: مراد از «قوما» پیغمبران هیجده‌گانه‌اند، به قولی ملائکه، بقولی مؤمنین از یاران پیغمبر، به قولی اهل مدینه و بقولی عجم هستند ولی ظاهراً مراد آن است که اگر مشرکان مکه نپذیرند دیگران خواهند پذیرفت ای پیامبر نگران مباش.

۹۰- أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.

چون راه توحید از لحاظ کلیات یکی است لذا به رسول خدا صلی الله علیه و اله دستور داده شده که در راه آنها باشد و از راهی که آنها رفته‌اند پیروی کند. «علیه» راجع به هدایت و رسالت است یعنی بامت بگو که من در این رسالت از شما مزدی نمی‌خواهم، این فقط تذکری است به جهانیان، مزد نخواستن در قبول مردم بسیار دخیل است و مؤمنی که در سوره «یس» آمده به مردم می‌گفت

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۲۶۴

نکته‌ها

فرزندان دختر انسان در آیات، عیسی از فرزندان ابراهیم شمرده شده با آنکه دختر زاده ابراهیم است، از این می‌شود فهمید که دخترزادگان فرزند انسان شمرده می‌شوند، بنی امیه و بنی عباس ناراحت بودند از اینکه به حسن و حسین و ائمه علیهم السلام ابناء رسول الله گفته شود، می‌گفتند: چون آنها دخترزاده آن حضرتند لذا به آنها «ابن رسول الله» نمی‌شود گفت و این در صورتی صحیح بود که آنها پسر زاده آن حضرت باشند ولی آیه شریفه آنها را رد می‌کند.

در تفسیر عیاشی نقل شده: حجاج بن یوسف مأموری به دنبال یحیی بن معمر فرستاد، آن گاه که یحیی آمد، حجاج گفت: به من نقل کردند که تو می‌گویی حسن و حسین فرزند پیغمبر هستند و این را در قرآن می‌یابید، من قرآن را از اول تا آخر خواندم و چنین چیزی پیدا نکردم؟! یحیی گفت: آیا در سوره انعام نمی‌خوانی: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ ... وَ يَحْيَى وَ عِيسَى؟ آیا عیسی از فرزندان ابراهیم نبود با آنکه پدر نداشت؟ حجاج گفت: درست گفتم. آری بنی امیه و بنی عباس به فکر کوبیدن شخصیتها بودند تا بتوانند آنها را از صحنه بیرون کنند ولی خود رسوا گردیدند، این مسئله در الغدير بطور تفصیل نقل و بررسی شده است.

چرا پیغمبران سه گروه شده‌اند؟:

پیامبرانی که بعد از مِنْ ذُرِّيَّتِهِ آمده‌اند چهارده نفر هستند که به سه گروه تقسیم شده‌اند در ذیل ذکر گروه اول «محسنین» و در گروه دوم «صالحین» و در گروه سوم «فضلنا» آمده است، در المیزان بعد از نقل کلام المنار و فخر رازی در تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۲۶۵

این زمینه گفته است: بهتر آن است که (در علت سه گروه بودن) گفته شود گروه اول که شش نفر هستند دارای رسالت و ریاست و

حکومت بودند، گروه دوم که چهار نفر هستند امتیاز یافته‌اند با زهد و اعراض از زخارف دنیا (و حکومت نداشته‌اند: مولف) گروه چهارم که باز چهار نفر می‌باشند دارای خصائص مختلف و محتتهای بزرگ خدایی بوده و هر یک به بعضی از آنها مختص بوده‌اند، و الله اعلم، نگارنده گوید: ظاهراً به این علت آن چهارده نفر مطابق زمانی که در آن بوده‌اند ذکر نشده‌اند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۲۶۶

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۱ تا ۹۴]

اشاره

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاتِيسٍ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱) وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ صِيَائِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹۲) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ مَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۹۳) وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴)

۹۱- خدا را چنان که سزاوار شناختن اوست نشناختند، که گفتند: خدا بر بشری چیزی نازل نکرده است. بگو کتابی را که موسی آورد و در آن نور و هدایتی بود چه کسی نازل کرده بود؟ همان کتابی که آن را جزوه‌ها می‌کنید و آشکار می‌کنید و بسیاری را پنهان می‌دارید و تعلیم یافتید چیزهایی را که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان بگو: خدا، سپس بگذار در باطلشان بازی کنند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۲۶۷

۹۲- این کتابی است پر برکت که ما نازل کرده‌ایم، کتابهای پیش از آن را تصدیق می‌کند تا اهل مکه و هر که را در اطراف آن هست انذار کنی کسانی که به آخرت ایمان دارند به قرآن ایمان می‌آورند و بر نماز خویش مواظبت می‌کنند.

۹۳- کیست ظالمتر از آنکه بر خدا دروغ سازد یا گوید: بمن وحی شده با آنکه چیزی باو وحی نشده، یا گوید: بزودی مانند آنچه خدا نازل کرده نازل می‌کنم ای کاش می‌دیدید آن گاه که ستمکاران در گردابه‌های مرگند، ملائکه دستهای خویش را گشوده که از حیات قطع علاقه کنید، امروز با عذاب ذلت مجازات می‌شوید که بر خدا ناحق می‌گفتید و از آیات خدا گردنکشی می‌کردید.

۹۴- شما تک تک پیش ما آمدید چنان که نخستین بار خلقتان کردیم و آنچه به شما عطا کرده بودیم پشت سر گذاشتید، واسطه‌هایتان را که گمان کردید در میان شما شریک خدا هستند با شما نمی‌بینم روابط شما قطع گردید و آنچه می‌پنداشتید از شما ناپدید شده است.

کلمه‌ها

قدروا: قدر (بر وزن عقل): اندازه‌گیری و اندازه‌گیری و اندازه‌گیری: الله حَقَّ قَدْرِهِ یعنی: خدا را نشناختند آن چنان که باید شناخت. راغب گوید:

قدر بیان کمیت شیء است در معنای غیر محسوس نیز به کار رود.

قراتیس: قرطاس: صفحه و جزوه و چیزی که در آن می‌نویسند. جمع:

قراطیس.

تبدونها: بدو: آشکار شدن. ابداء: آشکار کردن «تبدونها» آشکار می‌کنید آن را.

ذره: ترک کردن از روی بی‌اعتنایی «ذره» ترک کن آنها را.

خوضهم: خوض: داخل شدن در آب. داخل شدن در امور. مراد از آن در اینجا عمل باطل است (مصدر به معنای مفعول). تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۶۸

یلعبون: لعب: بازی. اصل آن لعاب به معنی آب دهان است، علت این تسمیه آن است که بازی کن بر غیر جهت حق می‌رود مثل آب دهان.

مبارک: با فائده. برکت به معنی فائده ثابت است، اصل آن: نمو، زیادت و ثبات و غیره است.

ام القرآی: ام: مادر و ریشه، قری جمع قریه، مراد از ام القری مکه است.

غمرات: غمر: پوشانیدن و در زیر گرفتن. غمره آب بزرگی است که محل خود را می‌پوشاند، جهالت و غفلت را غمره گویند که

شخص را می‌پوشاند غمرات موت و شدائد آن است که انسان را احاطه می‌کند.

باسطوا: بسط: گشودن. باسط: گشاینده. جمع آن باسطون است.

هون: هون (بضم‌ها) و هوان: ذلت و خواری.

جئتمونا: مجيء: آمدن «جئتمونا» آمدید پیش ما.

فرادی: فرد: تنها، تک. جمع آن افراد و فرادی است (تک تک).

مره: دفعه. مرور: گذاشتن و رفتن. گویی مره یک مرور از زمان است.

خولناکم: خول (بر وزن شرف): عطیه. «خولناکم» عطا کردیم به شما.

وراء: وراء: پس. ظهور: پشتها. مراد از ترک در وراء ظهور، بی‌اعتنایی است.

زعمتم: زعم: قول باطل و دروغ. سخن محتمل الکذب را با آن نقل می‌کنند.

تقطع: قطع: بریدن. تقطع: بریده شدن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۶۹

شرحها

در آیات گذشته روشن شد که نبوت یک راه مداوم است، انبیا در هر عصر بوده‌اند، بشر با پای لنگ خود بدون انبیا از رفتن راه توحید و کمال عاجز بود در این آیات دو مطلب بررسی شده است اول اینکه: یهود که گروه ضد انقلاب عصر نزول قرآن بودند در جبهه گیری در مقابل نهضت اسلامی می‌گفتند:

اصلا کتابی از جانب خدا نازل نشده است، در جواب آمده: این گفته، دین شما را باطل می‌کند مگر تورات کتابی آسمانی نبود؟ دوم: نبوت یک مسئله خاصی است هر کس در آن دخالت کند و خود را پیامبر بخواند یا همتای پیامبران در آوردن وحی بداند ظالمترین افراد است و عذاب ذلت باری دارد، آن گاه مقداری از آن عذاب تشریح شده است.

۹۱- وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ.

این آیه روشن می‌کند که آمدن پیامبران لازمه آفرینش انسان است، هر که گوید: خدا پیغمبر نفرستاده خدا را درست نشناخته است، زیرا از حکیم سزاوار نیست انسان بیافریند و از او تکلیف بخواهد ولی راه و رسم بندگی را باو نشان ندهد و یا انسان بیافریند و او را بدون هدایت رها کند.

قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَارِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ.

در قسمت گذشته روشن شد که آمدن پیامبران لازم و ضروری است در این قسمت برای آمدن کتاب و پیغمبر دو تا دلیل آمده است اول اینکه مگر شما تورات را کتاب آسمانی نمی‌دانید؟ شما که تورات را جزوه جزوه می‌کنید آنچه بنفع شما است اظهار می‌دارید و بسیاری از آن از جمله بشارات محمد صلی الله علیه و اله را پنهان تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷۰ می‌کنید و می‌خواهید به عنوان کتاب آسمانی بودن از آن بهره برید چرا می‌گوئید:

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ!!؟ دوم: آنکه بعضی از معارف و معلومات دینی هست که بشر با عقل خود نمی‌توانسته به آنها پی ببرد مثل صفات خدا، معاد، بهشت و جهنم، عالم برزخ، وجود ملائکه و مانند آنها و بسیاری از اخلاق فاضله و احکام دینی، انتشار این مفاهیم و معلومات خود دلیل است بر اینکه پیامبرانی از جانب خدا آمده و اینها را تفهیم کرده‌اند و گرنه بشر نمی‌توانست به آنها راه یابد. علی هذا «علمتم» خطاب است به یهود نه مشرکان یا مسلمانان.

قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ چون مسئله روشن شد و آنها در منطق مغلوب شدند و حجت خدا تمام گردید می‌گوئید: بگو خدا کتاب نازل کرده و خدا اینها را تعلیم فرموده آن گاه بگذار در باطلشان بمانند.

۹۲- وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ.

بعد از پاک کردن از غلطهای آنها به وضع قرآن پرداخته است گوید قرآن نازل شده خدا و دارای برکت و فائده‌های ثابت است. تصدیق کردن لازم گرفته که از آنها بالاتر و کاملتر باشد و گرنه مثل آنها می‌شد، ابن عباس گوید مَنْ حَوْلَهَا شامل همه اهل زمین، ولی به نظرم این سخن اغراق است، مکه در آن روز مرکز حجاز بود، حول و حوش آن نیز باید متعارف باشد مثل: وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا قِصص / ۵۹ جهانی بودن رسالت آن حضرت را باید از آیاتی نظیر لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ انعام / ۱۹ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ انبیاء / ۱۰۷، و مانند آنها استفاده کرد. وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷۱

به نظرم عطف است بر «مبارک» یعنی این کتابی که ما نازل کرده‌ایم تا انداز کنی اهل مکه و اطراف آن را.

اینکه فرموده: مؤمن به آخرت، به قرآن ایمان بیاورد ظاهراً نظر در وهله اول به اهل کتاب است که اگر به آخرت ایمان داشته باشند قهراً در برابر حقائق تسلیم می‌شوند و حقائق را سرسری نمی‌گیرند و فکر می‌کنند، بالاخره ایمان می‌آورند آن گاه به یکی از صفات خاص اهل ایمان اشاره شده که نماز و ارتباط با خدا است که همیشه به انسان در مسیر الله پرواز می‌دهد و از اینجا به اهمیت نماز پی می‌بریم. قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.

۹۳- وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ مَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ.

در رابطه با آیه و مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ در این آیه سه مطلب یادآوری شده و مدعی هر یک ظالمترین فرد قلمداد شده است اول آنکه کسی بر خدا دروغ بزند و مثلاً بگوید: ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ دوم اینکه ادعای نبوت بکند و از این فراز، که لازمه آفرینش انسان، آمدن پیامبران است سوء استفاده کند، سوم اینکه بگوید: می‌توانم مانند آنچه خدا نازل کرده نازل بکنم نظیر:

وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَجَعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ انفال / ۳۱ همه اینها جبهه گیری بود در مقابل نهضت اسلامی به خیال آنکه این انقلاب عظیم را به سقوط کشانند.

وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ.

این اشاره به عذاب این گروه در حال مرگ است، «لو» به معنی «ای کاش» است، معلوم می‌شود که ملائکه در آن حال مجسم شده

و دیده می‌شوند، منظور تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷۲

از بَابِ طُورًا أَيْدِيَهُمْ ظاهراً شروع عذاب است، غرض از أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ به نظرم آنست که: علاقه خود را از حیات قطع کنید با وجود این، جمله: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ قابل دقت است، این آیه و آیه: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا - تَبْصِرُونَ واقعاً / ۸۴ و لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ انفال / ۵۰ نشان می‌دهد که هنگام مرگ، ملائکه در نزد محتضر حاضر می‌باشند، مراد از «الیوم» ظاهراً روز مرگ است.

بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ.

یعنی علت عذاب را خودتان فراهم کرده‌اید که بر خدا ناحق می‌گفتید (مراد از غَيْرَ الْحَقِّ در صدر آیه گذشت) و به آیات خدا خاضع نمی‌شدید.

۹۴- وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ ظاهراً این کلام خدا است که در آن موقع به وسیله ملائکه القاء می‌شود، منظور تنها بودن از هر چیز و هر کس است مثل حال به دنیا آمدن. منظور از ما خَوَّلْنَاكُمْ اموال دنیا است وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ منظور از شفعاء معبودهای باطلند فِيكُمْ شُرَكَاءَ یعنی در میان شما شریک خدا و کارساز شما بودند، و با آمدن مرگ رابطه شما با آنها قطع شد آنها که به زعم شما مددکار شما بودند گم شدند و شما را تنها گذاشتند.

در آن روز است که درهای امید بسته شده و نتایج اعمال روشن می‌شود وَ اسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۵ تا ۹۹]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۹۵) فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷) وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقُوهُونَ (۹۸) وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مَتْرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَمُ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۹۹)

۹۵- خدا شکافنده دانه و هسته است زنده را از مرده پدید می‌کند و پدید آورنده مرده از زنده است. آنست خدا، پس به کجا برمی‌گردید.

۹۶- شکافنده صبح است، شب را وقت آرامش کرد، خورشید و ماه را روی حسابی گرداند این نظم خدای توانا و داناست.

۹۷- اوست که ستارگان را برای شما پدید کرد تا با آنها در تاریکیهای خشکی و دریا هدایت شوید، این آیات را برای قومی که درک می‌کنند روشن کرده‌ایم.

۹۸- اوست که خلقت شما را از یک تن شروع کرد. که بعضی در قرارگاه و بعضی در تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷۴

و دیعه‌ها، این آیه‌ها را برای قومی که درک می‌کنند شرح داده‌ایم.

۹۹- اوست که از آسمان آبی نازل کرد، از آن علف هر چیز را پدید آوردیم و از آن علف، جوانه، سبزی خارج کردیم و از آن دانه‌های رویهم چیده پدید می‌کنیم، و از درخت خرما از غنچه‌اش خوشه‌های نزدیک هم پدید آوردیم، (و با آن آب) باغاتی از

انگور، زیتون و انار مانند و نامانند هم (پدید آوردم) بنگرید به میوه آن هنگام میوه آوردن و بنگرید به رسیدن آن، در اینها برای قومی که تسلیم می‌شوند نشانه‌هایی از خداست.

کلمه‌ها

فالق: فلق (بر وزن خلق) شکافتن. فالق: شکافنده.
 نوی: نوا: هسته. جمع آن نوی است. حب: دانه.
 توفکون: افک: ساخته و برگرداندن چیزی از حقیقتش فَأَنَّى تُؤفَّكُونَ به کجا برگردانده می‌شوید (به کجا برمی‌گردید).
 اصباح: صبح کردن، به معنی صبح نیز آید، در اینجا معنای دوم مراد است.
 سکن: سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت، سکن (بر وزن شرف): آرامش و محل آرامش و چیزی که در آن آرام گیرند.
 حسابان: (بر وزن قرآن) شمردن و حساب کردن، تقدیر آن «ذا حسابان» است.
 نجوم: ستارگان. مفرد آن نجم واصل نجم به معنی ظهور و بروز است.
 انشأکم: نشأ: پدید آمدن. انشاء: پدید آوردن.
 مستقر: قرارگاه و قرار گرفتن، مراد از آن در آیه معنای اول است (اسم مفعول نیست). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷۵
 مستودع: محل ودیعه، و دیعه قرار داده شده. (اسم مکان و اسم مفعول).
 خضرا: (به فتح اوّل و کسر دوم) سبز آن وصف است به معنی اخضر.
 خضر (بر وزن شرف) مصدر است به معنی سبز بودن.
 نبات: نبت و نبات: روئیدن. و نیز هر چه از زمین روید نبات و نبت گویند اسم و مصدر هر دو آمده است.
 متراکبا. رکوب: سوار شدن. متراکب: بعضی بالای بعضی.
 نخل: درخت خرما. در واحد و جمع بکار رود، مفرد آن نخله، اما نخیل جمع نخل و به قولی اسم جمع است.
 طلوعها: طلوع و مطلع: آشکار شدن، به غنچه و گل و میوه طلع گویند که از درخت ظاهر می‌شود مراد از آن به نظرم گل و غنچه است.
 قنوان: قنو: خوشه. قنوان: خوشه‌ها. قنوانٌ دائیةٌ خوشه‌های نزدیک به هم.
 اعناب: جمع عنب. به انگور و درخت انگور عنب گفته می‌شود «رمان»:
 انار.
 ینع: رسیدن میوه. «الثمار الیانع» میوه‌های رسیده (نهج خطبه ۱۳۱).

شرحها

در آیات گذشته از شفعا و معبودهای باطل و اینکه چیزی نتوانند کرد و بالاخره از انسان کنار شده و او را تنها خواهند گذاشت، سخن رفت، شاید به همان نسبت در این آیات سخن از تسلط و قدرت خدا و اینکه کارها در دست اوست به میان آمده است، فشرده آیات چنین است: خدا دانه و هسته را می‌شکافد و می‌رویاند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷۶
 خدا ظلمت شب را می‌شکافد و به روز روشن مبدل می‌کند، خدا آفتاب و ماه را روی حساب معینی به جریان انداخته است. او در

شبهای تار با نور ستارگان بندگان را راهنمایی می‌کند، خدا انسان را از یک نفس آفریده، گروهی را به قرارگاه زمین آورده و گروهی را در ودیعه‌گاه طبیعت نگاه داشته است.

خدا به وسیله بارانها انواع روئیدنی و خوردنیها را به وجود می‌آورد، که از جمله عجائب آنها گل دادن و رسیدن میوه‌هاست، و اثر تفکر در اینها در سازندگی توحیدی انسان بر کسی پوشیده نیست و اینها درهایی است از سیر صعودی انسان به طرف الله.

۹۵- إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ.

قانون خداوندی چنین است که در اثر حرارت و رطوبت، سلول خفته در درون دانه و مغز هسته‌ها بیدار شده و شروع به رشد کند و در نتیجه دانه و هسته شکافته شده و روئیدنیهای زنده از دانه و هسته مرده و بی‌حرکت به وجود آید و آن‌گاه از درخت و بوته زنده باز دانه‌ها و هسته‌های مرده و بی‌حرکت به زمین ریزد و قانون خارج کردن زنده از مرده و مرده از زنده عملی شود، رجوع شود به آیه ۱۷ از سوره آل عمران ذلکم الله فانی توفکون لفظ «ذلکم» همان «ذلک» است، چون طرف خطاب جمع باشد بجای کاف «کم» آید و اگر طرف خطاب دو نفر باشد «ذلکما» آید، مثل ذلکما ممّا علمنی ربی یوسف / ۲۷ که یوسف به دو جوان زندانی خطاب می‌کند. یعنی: آن شکافنده و بیرون آورنده خدا است پس به کجا منحرف می‌شوید؟! ۹۶- فَالِقُ الْأُضْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَکَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا شکافتن صبح، پدید آوردن آنست مثل: وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷۷

مدثر / ۳۳-۳۴ مراد از «سکن» محل یا وقت آرامش است نظیر: اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ غافر / ۶۱، آری خدا زمین را با حجمی به مساحت هزار و هشتاد سه میلیارد و سیصد و بیست میلیون کیلومتر مکعب توأم با پنج میلیون میلیارد هوای آن، به حرکت درمی‌آورد تا با روبرو شدن با خورشید ظلمت شب شکافته و روز روشن پدید آید. ادامه حرکت موجب آمدن شب و وقت آرامش و تجدید قوا می‌شود برای فعالیت روزانه، اگر شب نبود و خواب نبود زندگی غیر ممکن بود.

آن‌گاه خورشید، این کره سوزان با حجمی یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین با هزار و ششصد سیاره، ستاره دنباله‌دار و سنگهای کوه پیکر. و ماه با آن عظمت و بزرگی روی یک حساب معین به حرکت خود ادامه می‌دهند الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ بِحُسْبَانٍ رحمان / ۵ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لِقَمَانٍ / ۲۹، آری اینها یک اندازه‌گیری و کار انداختن دقیقی است از جانب پروردگار توانا و دانا و آری: ذَلِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

۹۷- وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبُحْرِ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

مراد از نجوم ظاهرا ثوابتند، چون سیارات مکان عوض می‌کنند و نمی‌توانند راه نشان دهند، در اینجا یکی از فوائد ستارگان یادآوری شده است مثل وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ نحل / ۱۶ مراد از «يعلمون» در آیه ادراک و فهم است یعنی آنان که درک و فهم دارند، تفصیل آیات، تبیین برای آنهاست.

۹۸- وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ.

آیات گذشته راجع به جهان و عالم اکبر بود، این آیه راجع به عالم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷۸

اصغر و انسان است نَفْسٍ وَاحِدَةٍ میشود گفت که انسان اولیه و ابو البشر است آیات چهارگانه زیر این مطلب را روشن می‌کند: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا نساء / ۱ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسِيْرَنَّ إِلَيْهَا اعراف / ۱۸۹، خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا زمر / ۶، إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا حجرات / ۱۳.

فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ هر دو ظاهرا اسم مکان هستند، «مستقر» نمی‌تواند اسم مفعول باشد چون فعلش لازم است نه متعدی، مراد از مستقر به نظرم قرارگاه زمین است مثل وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ بقره / ۳۶، انسانها دو قسم می‌باشند عده‌ای متولد شده و در روی زمین هستند و عده‌ای هنوز به وجود نیامده و در ذرات آب و هوا و خاک و گیاهان و غیره قرار دارند که در آینده

به قدرت خدا متولد خواهند شد و فعلاً به صورت لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَرْدُكُوراً در آب و خاک و هوا می‌باشند و این مواد، مستودع و ودیعه گاه انسانهاست در این صورت باید «انشأکم» شامل آفریدن در ذرات آب و خاک و هوا نیز باشد یعنی: خدا آفرینش شما را از یک فرد شروع کرده.

بعضی از شما در قرارگاه زمین هستید و به دنیا آمده‌اید و بعضی در ودیعه گاه هستید که به تدریج پدید خواهید شد، شاید مراد از مستقر، زمین و از مستودع ارحام مادران و اصلاّب پدران باشد یعنی بعضی به دنیا آمده‌اید و بعضی در وجود پدران و مادران هستید در نهج البلاغه آمده:

«و احصى ... مستقرهم و مستودعهم من الارحام و الظهور الی ان تنهای بهم الغایات» (۱)

اگر «الظهور» بیان «مستقرهم» باشد معنی همان می‌شود که گفته شد، در این صورت می‌شود «مستودع» اسم

(۱) خطبه ۹۰ صبحی صالح. در آیه دیگر آمده است ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ مؤمنون / ۱۳.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۷۹

مفعول باشد، در عده‌ای از روایات مستقر را استقرار ایمان در قلب و مستودع را ایمان ودیعه شده نقل کرده‌اند در این صورت باید «مستقر» بکسر قاف باشد و آن استفاده دیگری از آیه است «۱» ذیل آیه حاکی است: آنان که می‌فهمند آیات برای آنها روشن شده است.

۹۹- وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا.

این آیه فراز دیگری از قدرت خداست و در آن مسئله روئیدنیها که پشتوانه زندگی انسان و حیوان هستند بررسی شده است، مراد از «سما» طرف بالاست. و مراد از نبات روئیدنی است «منه» در اول راجع است به «نبات» و در دوم راجع است به «خضرا» در روئیدنیها ابتدا یک علف می‌روید سپس از آن علف، جوانه‌ای پدید می‌آید که میوه از آن به وجود می‌آید، ناگفته نماند همه روئیدنیها از آب باران است، آبهای زیرزمینی نیز همان بارانها و برفهاست که ذخیره شده‌اند، آب دریاها تا تبخیر نشده و بشکل باران و برف در نیامده نمی‌تواند در روئیدن گیاهان مؤثر شود.

یعنی: خدا آن است که به وسیله آب باران علف هر میوه را می‌رویاند و از آن، علف و میوه و حبوبات را که رویهم چیده شده‌اند پدید می‌آورد.

وَمِنَ النَّخْلِ مِمَّنْ طَلَعَهَا قِوَانٌ دَائِيَةٌ وَ جَنَاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانِ مُشَابِهًا وَ غَيْرِ مُتَشَابِهٍ.

لفظ مِمَّنْ النَّخْلِ عطف است بر «منه» ی دوم یعنی و خارج می‌کنیم از

(۱)

تفسیر عیاشی «عن ابی الحسن (ع) فی قوله تعالی و هو الذی انشأکم من نفس واحدة فمستقر و مستودع» قال ما کان من الایمان المستقر فمستقر الی یوم القیامه (ابدا) و ما کان مستودعا سلبه الله قبل الممات».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۸۰

درخت خرما از غنچه‌اش خوشه‌های نزدیک به هم. «جنات» عطف است بر «نبات» یعنی: رویانیدیم به وسیله آن آب باغات انگور و زیتون و انار را، اما مُشَابِهًا وَ غَيْرِ مُتَشَابِهٍ در آیه ۱۴۱ همین سوره آمده: مُتَشَابِهًا وَ غَيْرِ مُتَشَابِهٍ ظاهراً مراد آن است که بعضی با بعضی در شکل و حجم و طعم شبیه و غیر شبیه هستند مثل:

يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفْضُلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ رعد / ۴.

انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

این قسمت به یک واقعیت عجیبی اشاره می‌کند و آن حرکت تدریجی و رسیدن میوه و دارای طعم مخصوص شدن است. مراد از «یؤمنون» انفعال در مقابل حقیقت است یعنی در اینها نمونه‌هایی از توحید و قدرت خدا هست برای قومی که در برابر حقائق تسلیم می‌شوند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۲۸۱

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۵]

اشاره

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُجَّحَانَهُ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ (۱۰۰) بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۰۱) ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۰۳) قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴) وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۰۵)

۱۰۰- برای خدا جن را شریک کردند با آنکه جن را خدا آفریده است، از روی بی‌دانشی برای خدا پسران و دختران ساختند، خدا منزله و برتر است از آنچه وصف می‌کنند.

۱۰۱- پدید آورنده آسمانها و زمین است چگونه او را پسری باشد که او را زنی نبوده و همه چیز را او آفریده و او به هر چیز داناست.

۱۰۲- آن است الله که پروردگار شماست معبودی جز او نیست، خالق همه چیز است، او را پرستید که کارساز همه چیز است.

۱۰۳- چشمها او را نمی‌بیند و او چشم‌ها را می‌بیند و او مدار اگر و داناست.

۱۰۴- از پروردگارتان دلایل روشنگر به سوی شما آمده، هر که به دیده به نفع خویش دیده تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۲۸۲

و هر که کور بوده به ضرر خویش بوده و من نگهبان شما نیستم.

۱۰۵- و بدینسان آیه‌ها را به هر شکل بیان می‌کنیم (برای اغراضی) و تا بگویند: درس گرفته‌ای و تا آن را برای گروهی که دانا هستند بیان کنیم

کلمه‌ها

خرقوا: خرق: شکافتن. دروغ ساختن. «خرق الكذب: صنه» آن در آیه به معنی دروغ ساختن است.

بدیع: بدع: ایجاد ابتکاری و بی سابقه. بدیع: پدید آورنده بدون سابقه.

ابصار: بصر: بینایی. جمع آن ابصار است به معنی چشم و علم نیز آید.

لطیف: لطف: رفق و مدارا و نزدیکی. «لطف لطفًا: رفق و دنا» لطیف از اسماء حسنی است به معنی مدارا کننده و نزدیک به بندگان.

بصائر: بصیرت: بینه و دلیلی که با آن حقائق اشیاء درک و دیده شود، جمع آن بصائر است (دلایل روشن کننده).

ابصر: ابصار: با بصیرت شدن «عمی» نابینا شد.

درست: درس: خواندن مداوم. «درست» درس خوانده‌ای.

شرحها

در آیات گذشته روشن شد که تمام جهان از کبیر و صغیر همه در دست خدا و تحت قیمومت اوست و گرداننده‌ای جز او نیست، در این آیات خرافه دارای پسر و دختر بودن خدا نقل و رد شده که این عقیده‌ها در واقع نفی وجود خدا است و انسان را در زندان مادیت اسیر می‌کند علت بروز کفر و مادیت در اروپا از آن به وجود آمد که واتیکان خدا را با صفات مادی معرفی کرد و علم آن را نپذیرفت. آن گاه صفاتی از خدا در این آیات ذکر شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۸۳

۱۰۰- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ.

فعل «و خلقهم» راجع است به جن، یعنی حال آنکه جن را خدا آفریده و مخلوق نمی‌تواند شریک خالق باشد در سوره صافات از آیه صد و چهل نه تا صد و پنجاه هشت معلوم می‌شود که مشرکان ملائکه را دختران خدا و جن را پسران خدا می‌دانسته‌اند و از آیه: وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا این مسئله روشن می‌شود، شریک کردن جن در آیات دیگر نیز آمده است مثل: وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَ هَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَآئِنَّا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ سبأ/ ۴۰-۴۱.

جمله وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ مطلب مستقلی است بِغَيْرِ عِلْمٍ حاکی است که اینها نتیجه نادانی است. جمله اخیر حاکی است که خدا از این نسبتها منزّه است.

۱۰۱- يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

در مقدمه گفته شد: چنین خرافه‌ها نتیجه‌اش نفی وجود خدا است و خدای مادی عقلا قابل قبول نیست، باید این خرافه‌ها کاملاً رد شود، در این آیه به هر دو خرافه جواب داده شده و از این معلوم می‌شود که جعل شرکاء و تراشیدن دختر و پسر برای خدا، دو مطلب مستقل است، يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ ... وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ جواب شریک داشتن است و روشن می‌کند که جن مخلوق خدا است و نمی‌تواند شریک خالق باشد، وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ جواب دختر و پسر داشتن است وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ می‌تواند جواب هر دو باشد یعنی اگر خدا شریک و فرزندان داشت خود می‌دانست و خبر می‌داد حالا که نفی می‌کند پس شریک و فرزند ندارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۸۴

۱۰۲- ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ.

«ذلکم» اشاره به چهار مطلب در آیه گذشته است یعنی موصوف آن چهار وصف همان الله است. خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ مقدمه دستور فَاعْبُدُوهُ ... و علت لا- إِلَهَ إِلَّا هُوَ میباشد، جمله وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ راجع به فائده و نتیجه عبادت است که اگر کارساز را بندگی کنید کارتان ساخته می‌شود، راجع به این آیه و آیه قبلی رجوع شود به سوره رعد آیه ۱۶.

۱۰۳- لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

در المیزان فرموده: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ... رفع اشکالی است که از وکیل بودن خدا به نظر می‌آید و آن اینکه: وکیل بودن خدا لازم گرفته که خدا جسم باشد و دیده شود تا بندگان به او دست یابند، جواب اینکه: «وکیل بودن خدا لازمه‌اش آن نیست که چشم‌ها او را به بیند بلکه چشمها او را نمی‌بیند ولی رابطه‌اش از بندگان قطع نیست که او چشمها را می‌بیند و به بندگان نزدیک و مهربان و از کارهایشان با خبر است «۱».

۱۰۴- قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ.

نتیجه‌گیری است از آیات سابق، این دلائل روشن کننده را هر کسی به بیند و بهره برد به نفع خودش می‌باشد و هر که از دیدن آنها کور باشد به ضررش می‌باشد ما أَنَا عَلَيْكُمْ بیان می‌کند که باید خود تصمیم بگیرید و

(۱) لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ... معنایش آن است که هیچ کسی او را نمی‌بیند و او همه کس را می‌بیند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۸۵

به فکر خود باشید، من نگاهدارنده شما نیستم، ناگفته نماند: این آیه جمله معترضه است که خدا در وسط سخن خود گویی از زبان پیغمبر به مشرکان خطاب می‌کند.

۱۰۵- وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِيُبَيِّنَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

لام در «ليقولوا» برای غایت است، تصریف، بیان کردن مفاهیم در قالبهای گوناگون می‌باشد و ليقولوا عطف است بر علتی که بیان آن مصلحت نبوده است یعنی: ما این آیات را در قالبهای متعدد بیان می‌کنیم برای غرضهایی و تا برای اهل درک حقائق را روشن کنیم، ولی برداشت اشقیا آن خواهد بود که بگویند: اینها را درس خوانده‌ای و از جانب خدا نیست مثل و قالوا أساطير الأولين اكتتبها فَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا فرقان / ۵.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۸۶

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱]

اشاره

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۶) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۷) وَلَا تَسْتَبُؤُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَبِؤُوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۰۸) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۹) وَنَقَلْبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱۰) وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (۱۱۱)

۱۰۶- پیرو آن چیز باش که به تو از پروردگارت وحی شده، خدایی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان.

۱۰۷- اگر خدا می‌خواست شرک نیاورده بودند و ما تو را نگهدارنده (اعمال) آنها نکرده‌ایم و عهده‌دار امور آنها نیستی.

۱۰۸- بتهایی را که مشرکان غیر از خدا می‌خوانند دشنام مگویند که از دشمنی و نادانی خدا را دشنام گویند بدینسان برای هر امتی عملش را زینت داده‌ایم، عاقبت برگشتشان به سوی خدایشان است و از اعمالی که می‌کرده‌اند خبرشان می‌دهد.

۱۰۹- به خدا قسم خوردند، قسمهای موکد، که اگر معجزه‌ای سوی آنها بیاید، حتما بدان ایمان می‌آورند، بگو: معجزه‌ها فقط نزد

خداست، شما را چه چیز آگاه تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۸۷

می‌کند، حق این است که اگر معجزه بیاید ایمان نمی‌آورند.

۱۱۰- دلها و دیده‌هایشان را دگرگون می‌کنیم (لذا ایمان نمی‌آورند) چنان که نخستین بار ایمان نیاورند و رهایشان می‌کنیم که در طغیانشان سرگردان بمانند.

۱۱۱- اگر ما به آنها ملائکه نازل می‌کردیم و مردگان با آنها سخن می‌گفتند و همه چیز را در روبروی آنها جمع می‌کردیم (باز) ایمان نمی‌آوردند مگر آنکه خدا بخواهد ولی بیشترشان نادانی می‌کنند.

تسبوا: سب: فحش دادن، دشنام دادن، آن در اصل به معنی سبب است گویی وسیله است به بد یاد کردن، به قولی اصل آن به معنی قطع است.

عدوا: عدو: تجاوز. ظلم.

مرجعهم: مصدر میمی است یعنی رجوع و بازگشت.

اقسموا: قسم: سوگند. «اقسموا» سوگند یاد کردند. فعل آن از باب افعال آید.

جهد: (بر وزن فتح و قفل) صعوبت و سختی جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ سوگندهای مؤکدشان.

یشعرکم: شعر: دانستن و زیرکی. اشعار: اعلام و دانا کردن.

نقلب: قلب: برگرداندن، وارونه کردن. تقلیب برای کثرت و مبالغه است نُقَلَّبُ أَفْنِدَتَهُمْ دلهایشان را دگرگون می‌کنیم.

افندتهم: فؤاد: قلب. جمع آن افنده است.

نذرهم: و ذر: ترک کردن. «نذرهم» ترک می‌کنیم و می‌گذاریم آنها را.

یعمهون: عمه: سرگردانی و حیرت «یعمهون» متحیر می‌شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۸۸

کلمهم: تکلیم: سخن گفتن. کَلَّمَهُمُ الْمُؤْتَى: مردگان با آنها سخن گفتند حشرنا: حشر: جمع کردن. «حشر الناس: جمعهم».

قبلا: (بر وزن عنق) جلو. روبرو و آشکار. «رأیته قبلا: عیانا و مقابله» یجهلون: جهل: در اینجا به معنی خود را به نادانی زدن و بی‌اعتنا

بودن است.

شرحها

این آیات در ردیف مطالب گذشته فزای دیگری از حقائق است، در این آیات اولاً به رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمان می‌رسد که از وحی خدا پیروی کن و در ایمان نیاوردن مشرکان ناراحت مباش چون خدا ایمان اجباری نخواست است، مختار بودن انسانها نتیجه‌اش آن است که عده‌ای ایمان بیاورند و عده‌ای نه. ثانیاً در برخورد با کفار نباید به مقدسات آنها ناسزا گفت زیرا دفاع از عقیده فطری هر انسان است حق باشد یا باطل، باید آنها را با دلائل آگاه و قانع کرد و گرنه آنها هم از روی نادانی خدا را ناسزا خواهند گفت.

ثالثاً: مشرکان می‌گویند: اگر غیر از قرآن دلیلی بیاید حتما ایمان خواهیم آورد ولی این دروغ است اگر ملائکه نازل شوند، مردگان با آنها سخن گویند و ... بدون خواست خدا ایمان نخواهند آورد زیرا اسباب بدون اراده خدا استقلال ندارند.

۱۰۶- اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ.

مراد از اعراض به قرینه آیه بعدی آن است که: منتظر نباش که حتما همه ایمان بیاورند. این آیه می‌گوید هر چه خدا فرمان می‌دهد

اطاعت کن، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۸۹

این اطاعت در گسترش اسلام اثر خود را بروز خواهد کرد.

۱۰۷- وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ.

مراد از «شاء» اراده اجباری است، منظور از «حفیظ» به نظرم نگهدارنده از اعمال بد و شرک و مقصود از «وکیل» مسئول بودن در

مقابل اعمال آنها است این یک واقعیت دیگری است که باید همه و مخصوصاً پیامبران بدانند یعنی:

منتظر مباش که همه حتما ایمان بیاورند، چون خدا ایمان اجباری نخواست است و گرنه مشرک نمی‌شدند و آن گهی تو نه

نگهدارنده آنها از شرک هستی و نه مسئول اعمال آنها می‌باشی، که از عدم ایمان آنها خودت را هلاک کنی فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ

الْكَافِرِينَ مَائِدَه/ ۶۸، مجمع البیان حفیظ را دافع ضرر، وکیل را جالب منفعت فرموده است.

۱۰۸- وَلَا تَسْتَبُجُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَبُجُوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ مراد از «الذین» ظاهراً بتها و معبودهای باطل است کلمه «الذین» در قرآن به اصنام و بتها اطلاق شده است یعنی: به بتهایی که مشرکان جز خدا می خوانند ناسزا نگوئید آنها نیز ندانسته و از روی مقابله به خدا ناسزا میگویند بِغَيْرِ عِلْمٍ نشان می دهد که اگر دانا بودند اینکار را در مقابل ناسزاگویی شما نمی کردند. از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: ... مؤمنان معبودهای مشرکان را فحش می دادند، مشرکان نیز معبود مؤمنان را سب می کردند خدا مؤمنان را از اینکار نهی فرمود (... «۱»).

كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۹۰

علت است برای فَيَسْتَبُجُوا اللَّهَ عَدْوًا مراد از «عملهم» عمل و کاری است که از اعتقاد قلبی سرچشمه می گیرد و عقیده را در خارج مجسم می کند، «ذلک» به نظرم اشاره است به علم فطری انسان. یعنی: همانطوری که می دانند برای هر امت عملش و مقدساتش را مزین و محترم کرده ایم، سپس همه بازگشتش به سوی خداست و خدا از اعمالشان به آنها خبر خواهد داد، در اینجا چند مطلب هست. اول اینکه: این علت از مطلب آیه قبل اعم است و می شود از آن استفاده بیشتر کرد نه اینکه فقط منحصر به فحش باشد. دوم اینکه: تزیین اعمال خوب از جانب خداست مثل: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ حجرات/ ۷ ولی تزیین اعمال بد در نظر انسان از شیطان است چنان که آمده: وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ نمل/ ۲۴ ولی در آیه كَذَلِكَ زَيْنًا ... و در آیه: إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ نمل/ ۴.

نسبت تزیین به خدا داده شده با آنکه می دانیم: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اعراف/ ۲۸.

جواب آن است که: چون قدرت و مهلت شیطان از جانب خداست تزیین شیطان با واسطه به خدا می رسد گر چه قبض فقط برای شیطان بوده و او گناهکار است که از قدرت خدا سوء استفاده می کند، سوم: نتیجه آیه آن است که باید در بیدار کردن مردم با سلاح عقل و منطق پیش آمد.

۱۰۹- وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلُوبُهُمْ إِنَّهَا آيَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ.

معلوم می شود که مشرکان به قرآن اکتفاء نکرده و گفته اند معجزه ای مانند عصای موسی، شفا دادن عیسی و ناقه صالح بیاور و سوگند اکید یاد کرده اند که در آن صورت ایمان خواهند آورد چنان که در شأن نزول آمده است إِنَّهَا آيَاتٌ ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۹۱

حاکمی است که خواسته شما در اختیار من نیست: هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا آن گاه خطاب به مسلمین فرموده: وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا- يُؤْمِنُونَ از اینجا شروع شده جواب گفته آنها که سوگند یاد کرده و گفتند حتما ایمان می آوریم و خود را در این کار مستقل و بی نیاز از اراده خدا دانستند، «ما» برای استفهام است، مفعول ما يُشْعِرُكُمْ محذوف می باشد، أَنَّهَا إِذَا ... مطلب مستقلی است یعنی چه چیز شما را به حقیقت امر آنها واقف می کند، حقیقت این است که چون آیات ما بیاید آنها ایمان نخواهند آورد. این جواب اول است.

۱۱۰- وَ نَقَلَبْ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.

لفظ «به» راجع است به ما أَنْزَلَ اللَّهُ كَلِمَةً لَا يُؤْمِنُونَ بعد از «ابصارهم» باید در نظر گرفته شود، یعنی: اینها که خود را مستقل پنداشته و می گویند حتما ایمان می آوریم، ما قلوبشان و چشمهایشان را وارونه می کنیم تا نفهمند و نبینند و در نتیجه ایمان نمی آورند، چنان

که پیش از نزول درخواستشان نیز ایمان نیاورده‌اند، و آنها را در این سرکشی که دارند سرگردان می‌گذاریم. این جواب دوم است.

۱۱۱- وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ.

مشركان با گفتن «لیؤمنن» ادعای استقلال کردند که ما در ایمان آوردن، و نیز معجزات در هدایت ما استقلال دارند ولی چون علل به خدا منتهی می‌شود و تحت اراده خداست و اگر کاری تحقق پذیرد و با اراده خدا تحقق پذیرفته است لذا تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۹۲

ادعای مشركان باطل است، مثلاً اتومبیلی که راه می‌رود نمی‌تواند بگوید: این منم که راه می‌روم و ربطی به مهندس ندارد، بلکه باید بگوید: من خواست مهندسی را به وجود می‌آورم، همچنین است علل و اسباب نسبت به خدا، در این آیه که جواب سوم است مسئله به این حادی بیان شده، که اگر بر آنها ملائکه نازل کنیم و مردگان زنده شده و با آنها سخن گویند و همه اشیاء را جمع کرده و با آنها روبرو نمایم و بگویند قرآن حق است باز اگر خدا نخواهد این معجزات اثر نخواهد کرد ولی بیشترشان خود را به نادانی می‌زنند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۹۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۷]

اشاره

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ (۱۱۲) وَ لَتَضَيَّعِي إِلَيْهِ أَفْنِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لَيَرْضَوهُ وَ لَيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (۱۱۳) أَ فَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْتَغِي حَكَمًا وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۱۴) وَ تَمَثَّ كَلِمَةً رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵) وَ إِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَشَاءُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۱۱۶) إِنْ رَبُّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷)

۱۱۲- بدینگونه برای هر پیغمبری شیاطین انس و جن را دشمن قرار دادیم که بعضی از آنها به بعضی گفتار آراسته را برای فریفتن القاء می‌کنند، اگر پروردگارت می‌خواست این کار را نمی‌کردند، ایشان را با آنچه می‌سازند واگذار.

۱۱۳- و تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن گفتار مایل باشد و به آن خشنود شوند و تا آنچه می‌کنند بکنند.

۱۱۴- آیا جز خدا داوری بجویم با آنکه اوست این کتاب را به طور تفصیل به شما نازل کرده است، کسانی که به آنها کتاب داده‌ایم می‌دانند قرآن به حق از خدای تو نازل شده است پس به هیچ وجه از دودلان مباش.

۱۱۵- گفتار پروردگار تو که راست و عدالت است به انجام رسید. کلمات او را تبدیل کننده‌ای نیست و او شنوا و داناست.

۱۱۶- اگر اکثر مردم روی زمین را اطاعت کنی از راه خدا گمراهت می‌کنند که جز گمان تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۹۴ را پیروی نمی‌کنند و جز تخمین نمی‌زنند.

۱۱۷- پروردگار تو داناتر است به آنکه از راه خدا به ضلال می‌رود، و او داناتر است به هدایت یافتگان.

شیاطین: شطن: دور شدن «شطن عنه: بعد» شیطان را به علت دور شدن از خوبی شیطان گویند «الشيطان: البعيد من الخير» به معنی متمرّد نیز آمده، آن به انسان شریر نیز گفته می‌شود.

زخرف: زینت. زخرف القول سخنی است باطل که ظاهر آن حق و صدق نماید.

غرورا: فریب دادن و تطمیع به باطل. و به فتح غین: فریب دهنده.

تصغی: صغو: میل کردن «و لتصغی» و تأمیل کند، اصغاء: گوش دادن، میل گوش.

یقترفوا: اقرار: کسب کردن. قرف و اقرار در اصل به معنی کندن پوست درخت و کندن پوست زخم است، بطور استعاره به معنی اکتساب می‌آید.

حکم: (بر وزن شرف) داور. «مفصلاً»: بیان شده.

متمترین: مریه: تردید و شک. متمترین: تردید کنندگان.

یخرصون: خرص: سخن گفتن از روی حدس و تخمین. دروغ گفتن.

«یخرصون»: دروغ می‌گویند یا از روی حدس سخن می‌گویند.

مهتدین: هدایت قبول کنندگان. هدایت یافته گان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۹۵

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیات بیان شده که برای همه پیامبران دشمنانی از انس و جن بوده که در نهضت آنها کارشکنی می‌کرده‌اند، آن همه نتیجه مختار بودن بندگان است ولی حق در هر حال آشکار و روشن است، به حق بودن قرآن را حتی اهل کتاب نیز گواهی می‌دهند، پیامبر باید راه خدا برود و در آن استقامت داشته و به حرف مخالفان گوش ندهد.

۱۱۲- وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا.

یعنی چنان که برای تو دشمنانی قرار دادیم همانطور برای همه پیامبران دشمنانی قرار داده‌ایم، شیطان چنان که در کلمه‌ها گفته شد به معنی دور شده از خیر یا متمرّد است در این آیه مانند آیات دیگر به انسانهای بدکار شیاطین اطلاق شده است.

يُوحى بَعْضُهُمْ ... حاکی است که شیاطین جن افکار ناپاک را به شیاطین انس القاء می‌کنند و بدینوسیله در کار راهنمایان توحید مشکلات به وجود می‌آورند سوره ناس شاهد است که افکار ناپاک هم از راه انسانها و هم به واسطه جن‌ها به شخص القاء می‌شود.

«غرورا» حاکی است که این وحی و تلقین برای فریفتن است.

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ اشاره است به اینکه عمل شیاطین انس و جن در اثر قدرت و اختیاری که خدا به آنها داده است و نتیجه مختار بودن جز این نمی‌تواند باشد و اگر خدا می‌خواست مجبورشان می‌کرد که چنین نکنند ولی نخواسته است فَذَرَّهُمْ ... حاکی است که به کار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۹۶

خودت ادامه بده آنها خود به خود ذوب می‌شوند وقت را درباره آن تلف مکن ۱۱۳- وَ لَتَصْغِي إِلَيْهِ أَفِيدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لَيُرْضَوْنَ وَ لَيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ.

«الیه» راجع است به «یوحی» و وسوسه شیاطین، لام در هر سه محل برای عاقبت و غایت است مثل لِيُكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا قِصص / ۸ یعنی خدا به عللی از قبیل مختار بودن و مانند آن نخواسته مانع وحی و وسوسه آنها باشد عاقبتش این می‌شود که منکرین قیامت به آن زخرف القول مایل می‌شوند و از آن خشنود می‌گردند و آنچه می‌خواهند می‌کنند تا امتحان خدایی و نشیب و فرازهای تکامل

به وجود آید.

۱۱۴- أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْنِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا.

به نظر می‌آید زخرف القول درباره پیغمبر و قرآن بوده است که این آیه در جواب آن است و تصدیق اهل کتاب جواب را محکمتر می‌کند.

یعنی آیا برای داوری در میان من و شما کسی را جز خدا بجویم، خدایی که کتاب روشن به شما نازل کرده که اگر در آن فکر کنید مسئله روشن خواهد گردید.

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ این قسمت برای اطمینان پیامبر اسلام است که مبدا از انکار مشرکان و نقشه‌های شیاطین دچار تردید شود، اهل کتاب با توجه به قرآن مجید و بشارت عهدین می‌دانستند که قرآن حق است نهایتاً گروه زیادی آن را پنهان می‌کردند.

۱۱۵- وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۳، ص: ۲۹۷

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

مراد از «کلمه» ظاهراً دین و حجت است یعنی با نزول قرآن دین و حجت پروردگار تو که سرتاسر راست و عدالت است تمام شد «۱» لا مُبَدَّلَ ... نتیجه صدق و عدل بودن است و لذا دلالت بر همیشگی احکام قرآن و اسلام دارد آری راست و عدل دائمی است، سمیع و علیم دلیل لا- مُبَدَّلَ ... است یعنی این کلمات و آثار و دستورها از جانب خدایی است که به نیازهای طبیعی انسانها دانا و شنوا است. منظور از لا مُبَدَّلَ ... آن است که دگرگونی زمان و معیارها نمی‌تواند گفته‌های خدا را عوض کند و ثابت کند که این گفته حق بودن را از دست داده است.

۱۱۶- وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.

یعنی پیامبر نمی‌تواند از افکار و آراء مردم در مقابل گفته‌های خدا پیروی کند و گرنه گمراه می‌شود، اکثریتی که گفته آنها روی حدس و روی گمان است ولی گفته خدا حق و واقعیت است فما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ یونس / ۳۲.

۱۱۷- إِنْ رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

تکمیل آیه قبلی است، خدا به گمراهان و هدایت یافتگان داناتر است و اینکه خدا تو را حق می‌داند نه دیگران را دلیل آن است که از دیگران پیروی نکنی، بقرینه «بالمهتدین» لفظ باء از «من» حذف شده است.

(۱) صدقا و عدلا تمیز است از «کلمه» و ممکن است حال باشد به معنی صادق و عادل.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۲۹۸

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱]

اشاره

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۱۸) وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنْ رَبُّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ (۱۱۹) وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْبَائِثِ وَ بَاطِنَهُ إِنْ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْبَائِثِ سَيَجْزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۲۰) وَ لَا- تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنْ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (۱۲۱)

۱۱۸- اگر به آیات خدا مؤمنید از آنچه نام خدا بر آن برده شده است بخورید.

۱۱۹- شما را چه شده که از آنچه نام خدا بر آن برده شده نخورید؟ با آنکه بر شما آنچه را که حرام کرده به تفصیل گفته است مگر آنچه به خوردن آن مجبور شده‌اید، بسیاری (از مردم) با هوای نفس و ندانسته (شما را) گمراه می‌کنند، پروردگار تو به متجاوزان داناتر است.

۱۲۰- گناه آشکار و گناه باطنی را ترک کنید، آنان که گناه می‌کنند حتما در مقابل آنچه می‌کنند مجازات خواهند شد.

۱۲۱- از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده نخورید، همانا که آن فسق است، شیاطین به دوستان خویش وسوسه میکنند تا با شما مجادله کنند، اگر از آنها اطاعت کنید همانا مشرک هستید.

کلمه‌ها

فصل: تفصیل: متمایز کردن، تفصیل کلام روشن کردن و بیان کردن آن تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۲۹۹

است فصل در اصل به معنی بریدن و جدا کردن است که با روشن کردن می‌سازد.

اضطرار: اضطرار: احتیاج و مجبور شدن «اضطرارتم»: مجبور شدید.

اهواء: هوی: خواهش نفس، جمع آن اهواء است، هوی در اصل به معنی سقوط و پائین آمدن است، هوای نفس سبب سقوط آدمی است.

معتدین: عدو و اعتداء: تجاوز «معتدین»: متجاوزان.

یقترفون: اقتراف: کسب کردن. (انعام/۱۱۳).

فسق: در اصل به معنی خارج شدن است. در آیه به معنی خروج از حق است.

یوحون: وحی: تفهیم خفی. «یوحون» تفهیم و القاء می‌کنند. «وحی یحی اوحی یوحی» هر دو به یک معنی است.

لیجادلوکم: جدال: منازعه و مخاصمه. «لیجادلوکم» تا منازعه کنند با شما.

شرحها

در آیات گذشته روشن گردید که باید از دستوره‌های خدا پیروی کرد گرنه دیگران گمراه می‌کنند، به همین مناسبت در این آیات فرمان داده شده ذبیحه حلال بخورید و از ذبیحه حرام اجتناب نمائید و به وسوسه مشرکان اعتنا نکنید و گرنه در ردیف آنها خواهید بود، مقصود اصلی از چهار آیه همین دو حکم است.

۱۱۸- فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ یعنی حالا که پیروی دیگران گمراه کننده است پس، از آنچه نام خدا وقت ذبح بر آن یاد شده بخورید ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ حاکمی است که اگر نام تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰۰

غیر خدا برده شود و یا اصلاً نامی ذکر نشود خوردن آن جایز نیست. منظور از ذکر نام خدا هر نامی است مثل بسم الله، الحمد لله و نظیر آن. محمد بن مسلم از امام علیه السلام سؤال می‌کند: مردی وقت ذبح حیوان لا اله الا الله، سبحان الله، الحمد لله یا الله اکبر می‌گوید؟

امام فرمود: اینها همه از نامهای خداست «۱» ابن سنان از امام صادق علیه السلام از ذبیحه زن و پسر (غیر بالغ) سؤال کرد فرمود: آری اگر زن مسلمان باشد و نام خدا را یاد کند ذبیحه‌اش حلال می‌شود، پسر اگر قدرت ذبح داشته باشد و نام خدا را یاد کند ذبیحه‌اش حلال می‌شود و اگر مرد مسلمان باشد و نام خدا را فراموش کند مانعی از خوردن ذبیحه‌اش نیست اگر او را متهم نکنی

«۲» راجع به خوردن ذبیحه اهل کتاب به کتب فقه رجوع شود، إِنَّ كُنْتُمْ ... حاکمی است که باید علائم ایمان در عمل ظاهر شود. ۱۱۹- وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ.

«ما» استفهام تعجبی است، مراد از فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ ... میته، خون گوشت خوک و مانند آن است که در سوره نحل از سوره‌های مکی بیان شده و آن پیش از سوره انعام نازل گردیده است، منظور از مَا اضْطُرِرْتُمْ همان است که

(۱)

تفسیر عیاشی «... عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل يذبح الذبيحة فيهلل او يسبح او يحمد او يكبر قال: هذا كله من اسماء الله».

(۲)

عن ابن سنان عن ابی عبد الله (ع) قال سألته عن ذبیحة المرأة و الغلام هل توکل؟

قال نعم اذا كانت المرأة مسلمة و ذکرت اسم الله حلت ذبیحتها و اذا كان الغلام قویا علی الذبح و ذکر اسم الله حلت ذبیحته و ان كان الرجل مسلما فنی ان یسمى فلا بأس باکله اذا لم تتهمه» تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰۱

به لفظ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ ذکر شده است، یعنی خدا در گذشته محرمات را برای شما بیان کرده است و آنچه نام خدا بر آن برده شده از محرمات نیست پس چه شده که از آن نخورید؟ وَ إِنَّ كَثِيرًا ... اشاره به گفته مشرکان است که می گفتند: چرا از آنچه خود کشته‌اید می خورید و از آنچه خدا کشته است نمی خورید؟ آیه می گوید: آنها ندانسته می خواهند شما را به ضلالت در کشند، خدا می داند که آنها متجاوز می باشند.

۱۲۰- وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ.

ظاهر و باطن هر دو وصف هستند که به موصوف اضافه شده‌اند یعنی گناه آشکار و گناه پنهان، این آیه یک حکم کلی است درباره اجتناب از همه گناهان إِنَّ الَّذِينَ ... روشن می کند که مجازات جرم حتمی است چون این آیه مقدمه آیه بعدی است چنین به نظر می آید مراد از گناه آن است که گناه بودنش معلوم است مثل ظلم و افساد و منظور از گناه باطن آنست که گناه بودنش آشکار نیست و احتیاج به بیان خدا و رسول دارد مثل نخوردن از آنچه نام خدا بر آن یاد نشده است و گرنه انسان فکر می کند گفتن نام خدا و نگفتن در حلیت و حرمت چه اثری دارد «۱».

۱۲۱- وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ.

اگر ضمیر «انه» راجع به «ما ...» باشد معلوم می شود در اینگونه ذبیحه یک ناپاکی غیر محسوس وجود دارد و اگر راجع به اکل باشد منظور آن است که این اکل خروج از راه حق است. وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنَّ أَطْعَمْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ مشرکان به مؤمنان

(۱) با استفاده از المیزان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰۲

می گفتند چرا از آنچه خود ذبح می کنید می خورید و از آنچه خدا کشته است (میته) نمی خورید و چه فرق هست در ذکر نام خدا و نام بت؟ آیه می گوید:

این گفته‌ها را شیاطین به آنها تفهیم می کنند اگر از آنها اطاعت کنید مشرک هستید زیرا فرمان آنها را همچون فرمان خدا

دانسته‌اید، به نظرم مراد از شیاطین انسانهای مطرود و سردمداران آنها هستند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۷]

اشاره

أَوْ مَنْ كَانَ مِتِيًّا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۲) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۱۲۳) وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ (۱۲۴) فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲۵) وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶) لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۷)

۱۲۲- آیا کسی که مرده بود، زنده‌اش کرده و برای او نوری داده‌ایم که با آن در میان مردم راه می‌رود مانند کسی است که در ظلمات است و از آن خارج شونده نیست؟ بدین سبب برای کافران آنچه می‌کنند آراسته شده است.

۱۲۳- و بدین سبب در هر شهری بزرگان بدکاران را معین کردیم تا در آن شهرها نیرنگ و فساد کنند (ولی) نیرنگ نمی‌زنند مگر خودشان را و نمی‌دانند.

۱۲۴- و چون آیه برای آنها آید گویند: هرگز تسلیم نمی‌شدیم تا به ما داده شود مانند آنچه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰۴ به پیغمبران خدا داده شده است خدا می‌داند که رسالت خود را در کدام محل قرار می‌دهد، به آنها که گناه کرده‌اند حتما در پیش خدا ذلت و عذاب شدیدی خواهد رسید این به سبب مکاری است که می‌کنند.

۱۲۵- پس هر کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش برای پذیرش و تسلیم شدن وسعت می‌دهد و هر که را بخواهد اضلال کند، سینه‌اش را تنگ و تنگتر می‌کند گویی در آسمان سختی بالا می‌رود، بدینسان خدا پلید را بر کسانی قرار می‌دهد که ایمان نمی‌آورند.

۱۲۶- این راه راست پروردگار تو است، آیات خود را برای قومی که پند می‌گیرند جزء جزء بیان کردیم.

۱۲۷- برای آنهاست خانه سلامت نزد پروردگارشان و او سرپرست آنهاست، آن به علت اعمالی است که می‌کنند.

کلمه‌ها

میتا: میت و مرده. در انسان و غیر انسان بکار رود.

مثل: (بر وزن شرف) حکایت، صفت، علامت، مثل دائر و مانند آن.

قریه: راغب گوید: قریه نام موضعی است که مردم در آنجا جمع شوند به مردم نیز قریه گویند و در هر دو معنی به کار رود، قری در اصل به معنی جمع کردن است، قریه اغلب به شهر بزرگ گفته می‌شود و در ده کمتر به کار می‌رود، به لانه مورچگان قری النمل گویند باید با قریه فهمید که مراد ده است یا شهر.

اکابر: جمع اکبر، مراد از آن بزرگ بودن از حیث مال و شهرت و مانند آن است.

مجرمها: آن جمع مجرمین است، به جهت اضافه به ضمیر نونش ساقط شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰۵

صغار: (به فتح صاد) ذلت و خواری، اصل آن صغر به معنی کوچکی است.

یشرح: شرح: وسعت دادن «شرح الشیء: وسعه»، یَشْرَحُ صَدْرَهُ یعنی به سینه‌اش وسعت می‌دهد.

ضیق: ضیق: تنگی. «الضیق: ضد السعه» ضیق: تنگ.

حرجا: (بر وزن شرف) تنگی و تنگ. اصل آن محل جمع شدن شیء است که از آن تنگی به نظر آمده لذا به تنگی و گناه حرج گفته‌اند، حرج به معنی تنگتر نیز آید مراد از آن در آیه معنای دوم است.

یصعد: صعد و صعود: بالا-رفتن. یصعد در اصل یتصعد از باب تفاعل است و دلالت بر تکلف و سختی دارد یعنی: به سختی بالا می‌رود.

رجس: پلید. هر چیز تنفر آور.

یذکرون: در اصل یتذکرون است از باب تفاعل. «یذکرون» پند می‌گیرند بیدار می‌شوند.

دار السلام: خانه سلامت. مراد از آن بهشت موعود است.

شرحها

در این آیات روشن شده که انسان به حکم مرده‌ای است که با نور ایمان زنده می‌شود و گرنه در ظلمات جهل خواهد ماند، مترفین و طاغوتها سبب فساد جامعه هستند و در مقابل پیامبران و راهنمایان توحید صف‌آرایی می‌کنند، آنها می‌خواهند که به جای پیامبران باشند با آنکه خدا بهتر می‌داند چه کسی لیاقت پیغمبری دارد و نیز روشن شده: اگر خدا بخواهد کسی را هدایت کند سینه‌اش تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰۶

را وسعت می‌دهد تا حقائق در آن جای گیرد و اگر بخواهد اضلالش کند سینه‌اش را تنگ می‌گرداند، بالاخره سعادت از آن کسانی است که در مسیر حق زندگی کنند.

۱۲۲- أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَتَلَّهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا.

مراد از حیات و مرگ در اینجا هدایت و عدم هدایت است، انسانی با پذیرش هدایت الهی زنده می‌شود و با یک راه مشخص و روشن در میان انسانها زندگی می‌کند ولی آنکه از تابش نور هدایت محروم است مانند کسی است که در تاریکیها مانده و از آن خارج شدنی نیست مقایسه کنید حال آنها را که در توحید زندگی می‌کنند با آنهایی که در گمراهی به سر می‌برند «مثله» در اینجا به معنی حکایت است و تقدیر آن «کمن مثله انه فی الظلمات» است در عده‌ای از آیات قرآن به ایمان حیات و نور و به کفر موت اطلاق شده است به نظرم آن از باب توسع در معنای حیات و موت است.

كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ كاف برای تعلیل و «ذلك» اشاره است به «در ظلمات بودن» یعنی به علت در تاریکی قرار گرفتن کافران اعمال خویش را خوب می‌دانند. اهل لغت تعلیل را یکی از معانی کاف دانسته‌اند گرچه بعضی آن را نفی نموده است.

۱۲۳- وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيُمْكُرُوا فِيهَا بِغَيْرِ حَسَابٍ أَضَافَهُ اسْتِ بِر «مجرمیها»، لام در «لیمكروا» برای غایت و عاقبت است، ظاهرا «كذلك» نظیر آیه سابق است یعنی: و به علت در ظلمات بودن در هر شهر بزرگان بدکاران را قرار دادیم تا در شهرها مکر و فساد کنند، این نتیجه مختار بودن انسانهاست و چون اسباب بالاخره به خدا منتهی می‌شود تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰۷

لذا در قالب جعل خدایی بیان شده است و از آنجا که بزرگان کوچکان را به دنبال می‌کشند به مکر اکابر تکیه شده است و مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ جبهه‌گیری در مقابل حق به ضرر انسان است بدانند یا ندانند.

۱۲۴- وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ.

این آیه وصفی است از اوصاف «اکابر»، ضمیر «جاءتھم» راجع به آنهاست اینان در برابر آیه‌ای که بر پیغمبری نازل می‌شد می‌گفتند: هرگز باور نخواهیم کرد باید به خودمان نازل شود، گویند: ولید بن مغیره به رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت: به خدا اگر پیامبری حق بود می‌بایست بر من نازل شود که از تو بزرگتر و ثروتمندترم (مجمع البیان) در محل دیگر آمده است وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ... بقره/ ۱۱۸ در جواب آمده:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ:

یعنی طاغوتها نمی‌توانند پیام آور خدا باشند، خود بهتر می‌داند چه کسی لایق رسالت است، به نظر می‌آید عذاب شدید بیان صغار باشد رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ آلَ عِمْرَانَ / ۱۹۲ «یمکرون» همان ایستادگی در برابر حق است.

۱۲۵- فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ:

اسلام به معنی تسلیم و پذیرش حق و حرج به معنی تنگتر است، فاء در «فمن» نتیجه‌گیری است از مطالب گذشته، یعنی حالا- که انسان به حکم مرده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰۸

است هر که را خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای پذیرش حق وسعت می‌دهد و هر که را بخواهد اضلال کند سینه‌اش را تنگ و تنگتر می‌کند گویی به سختی در آسمان بالا می‌رود، پذیرش حق برای او خفکان می‌آورد، در اینجا دو مسئله هست: اول: هدایت و اضلال گر چه از خداست ولی این در صورتی است که بنده به اختیار خود در راه هدایت و گمراهی قدم بردارد چنان که در سوره مائده آیه شانزده و در آل عمران ذیل آیه قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ ... توضیح داده‌ام، ذیل این آیه نیز که خواهد آمد، مسئله را روشن می‌کند.

دوم: تشبیه كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ تشبیه کامل و علمی است، انسان هر قدر در آسمان بالا رود هوا رقیقتر و کمتر می‌شود و در اثر نبودن اکسیژن احساس خفکان و تنگی سینه می‌کند، این یکی از معجزات قرآن مجید است که آن روز کسی از این خبر نداشت، استفاده از این تشبیه به عهده خواننده است كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ذَلِكَ اشاره است به ضیق و حرج، مراد از رجس همان تنگی است عَلَى الَّذِينَ ... نشان می‌دهد که ابتدا یک حالت لجاجت و عدم تسلیم در انسان هست، تنگی و خفکان که یک نوع پلیدی است بر آن اضافه می‌شود ولی اگر قلب از حالت عدم پذیرش بیرون رود شرح صدر جای آن را می‌گیرد.

۱۲۶- وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ هَذَا ... ظاهرا اشاره است به شرح صدر به وقت اراده هدایت و تنگی به وقت اراده اضلال، یعنی راه راست و سنت دائمی الهی در ارشاد و اضلال همین است فرد فرد این مطالب را برای آنان که پند می‌پذیرند روشن کردیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۰۹

۱۲۷- لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَ لِيَهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَفْظِ «لَهُمْ» راجع است به قوم در آیه سابق، خانه سلامت بهشت موعود، عِنْدَ رَبِّهِمْ حاکی از دوام آنست، هُوَ وَ لِيَهُمْ یعنی کارشان در دست خداست، نباید نگران باشند بما كَانُوا ... عِلَّتْ رسیدن به دار السلام است وَ نُوَدُّوا أَنْ تَلُكُمُ الْجَنَّةُ أَوْ رَتَّبُوها بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اعراف / ۴۳.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۸ تا ۱۳۵]

اشاره

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي

أَجَلْت لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا- مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۲۸) وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۲۹) يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۱۳۰) ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ (۱۳۱) وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۳۲)

وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمِ آخَرِينَ (۱۳۳) إِنْ مَا تُوعَدُونَ لَاتٍ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۱۳۴) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۱۳۵)

۱۲۸- روزی همگی را محشور می کند (و گوید): ای جماعت جن از آدمیان بسیار اغفال گردید، دوستان ایشان از آدمیان گویند: خدایا بعضی از ما از بعض دیگر بهره برد و رسیدیم به مدتی که برای ما تعیین کرده بودی گوید: جای شما تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱۱

جهنم است و در آن جاودانید مگر وقتی که خدا خواهد که پروردگار تو حکمتکار و دانا است.

۱۲۹- بدینسان بعضی از ستمگران را به سزای عملی که می کرده‌اند به بعض دیگر مسلط می کنیم.

۱۳۰- ای گروه جن و آدمیان آیا پیغمبرانی از خودتان سوی شما نیامدند که آیات ما را برای شما حکایت می کردند و از دیدار چنین روزتان انذار می کردند؟ گویند علیه خویش گواهی دادیم و زندگی دنیا اغفالشان کرد، و علیه خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند.

۱۳۱- این برای آنست که پروردگار تو قریه‌ها را به سبب ظلمشان هلاک نمی کند در حالی که اهلشان بی خبر است.

۱۳۲- برای همه (جن و انس) از آن عملها که کرده‌اند مرتبه‌ها است، پروردگارت از آنچه می کنند بی خبر نیست.

۱۳۳- پروردگار تو بی نیاز و دارای رحمت است، اگر بخواهد شما را می برد و از پس شما هر که را بخواهد جانشین می کند، چنان که شما را از فرزندان گروهی دیگر آفرید.

۱۳۴- آنچه وعده می شود حتما آمدنی است و شما عاجز کننده خدا نیستید.

۱۳۵- بگو: ای قوم شما به توانایی خود عمل کنید که من نیز عمل می کنم، بزودی خواهید دانست که عاقبت این سرای از آن کیست، مطلب آنست که ستمگران رستگار نمی شوند.

کلمه‌ها

یحشرهم: حشر: جمع کردن «یحشرهم» جمع می کند آنها را (روز قیامت).

معشر: جماعت عشر در لغت به معنی معاشرت و مصاحبت است ظاهرا به جماعت و گروه از آن معشر گفته‌اند که با هم مصاحبت دارند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱۲

استكثرتم: كثرت: زیادت. استكثر و اكثر: زیاد کردن کار استكثرتم من الانس یعنی: بسیار کردید از فریفتن انسانها.

استمتع: استمتاع: انتفاع و بهره بردن «استمتع» یعنی نفع برد.

اجلت: اجل: مدت معین. تأجیل: معین کردن مدت «اجلت» معین کردی.

مثواکم: ثواء: اقامت، مثوی: اقامتگاه.

نولی: ولی (بر وزن عقل): نزدیکی. «نولی»: سرپرست می کنیم.

یقصون: قصص (بر وزن شرف) سرگذشت و نقل آن. «یقصون» یعنی:

حکایت می‌کنند.

مهلك: هلاك کننده. اسم فاعل از اهلاک.

القری: جمع قریه. قریه به معنی شهر و گاهی به معنی شهر و گاهی به معنی ده است.

یستخلف: استخلاف: جانشین کردن «یستخلف» جانشین می‌کند.

مکانتکم: مکانت به معنی موضع و منزلت و تمکن است مراد از آن در آیه تمکن و توانایی است.

شرحها

در آیات گذشته روشن گردید که شیاطین انس و جن یکدیگر را اغوا می‌کنند و انسانها با تلقین ارواح شریر در کار انبیا کارشکنی می‌کنند، در این آیات، سخن از مجازات هر دو در روز قیامت و محکوم شدنشان در پیشگاه حق به میان آمده است راجع به خلود مطلبی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

۱۲۸- وَ يَوْمَ يَخْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱۳

بدکاران جن در اغفال کردن انسانهای گناهکار سهم به سزایی دارند در سوره ناس آمده که افکار بد از ناحیه انسانها و جن است مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ و در آیه ۱۱۲ همین سوره گذشت و در آیات دیگر نیز آمده است. مراد از استکثار بسیار فریفتن است یعنی: خدا می‌گوید: ای جماعت جن بسیار گردید از فریفتن انسانها و تسلط بر آنها.

وَ قَالَ أَوْلِيَائِهِمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا این جواب از طرف انسانهای فریفته شده است که از جانب خود و جن به خدا می‌گویند، معلوم می‌شود که بدکاران جن از فریفتن انسانها لذت می‌برند چنان که انسانها از فریفته شدن و به کام رسیدن از طرف وسوسه جن لذت می‌برند یعنی: پروردگارا بعضی از ما بوسیله بعضی دیگر لذت برد تا رسیدیم به مدتی که برای زندگی معین کرده بودی، به نظر میزان مراد از بلوغ اجل رسیدن به وقت و حالت شقاوت و به نظر دیگران رسیدن مرگ است وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ مدثر / ۴۵.

قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ:

خدا در جواب فرماید هر دو گروه جایگاهتان آتش است و در آن مخلد خواهید بود مگر آنکه خدا بخواهد که خدا از روی حکمت و علم کار می‌کند راجع به خلود رجوع شود به «نکته‌ها».

۱۲۹- وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّى بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ:

این آیه یک حکم کلی است که در مقام تشبیه به تسلط جن بر انس بیان گردیده است و آن اینکه خدا بعضی از ظالمان را بر بعضی مسلط و سرپرست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱۴

می‌کند، آن گاه که جامعه ستمگری را پذیرا شد و از بی‌عدالتی‌ها استقبال کرد تابع و متبوع همه ظالم می‌شوند بِمَا كَانُوا ... حاکی است که این تسلط نتیجه عملکرد آنهاست.

۱۳۰- مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُذِذُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا

:خطاب دوم خداست به انس و جن در روز قیامت از لفظ «منکم» معلوم می‌شود که خدا به جن از خودشان پیامبرانی فرستاده است، از آیات سوره جن و سوره احقاف روشن می‌شود که جن مأمور بودند به قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و اله ایمان بیاورند و ایمان آوردند از علی علیه السلام نقل شده: خدا به جن پیامبری از خودشان مبعوث فرمود و از امام باقر علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و اله به انس و جن هر دو پیغمبر بود «۱».

به هر حال معلوم می‌شود که هر دو گروه مکلف و انذار شده شایسته پاداش و کیفر در روز قیامت هستند مراد از هِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا

آن است که خواهند گفت: بلی آمدند و انذار کردند، و این گواهی بر علیه‌شان خواهد بود.

عَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ
تَهُمُ ...

جمله معترضه و علت عدم اعتناء آنها به انذار رسل است، «شهدوا» در مقام آن است که خواهند گفت: ما پیامبران را تکذیب کردیم، علی هذا «شهدنا» راجع به انکار آنهاست.

۱۳۱- ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ

(۱)

تفسیر صافی «سئل الشامی علیا (ع) هل بعث الله نبیا الی الجن؟ قال نعم بعث الیهم نبیا یقال له یوسف فدعاهم الی الله فقتلوه»

و

عن الباقر (ع) فی حدیث ان الله عز و جل بعث محمدا الی الجن و الانس.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱۵

«ذلک اشاره است به ارسال رسل، یعنی: فرستادن پیامبران برای آن بود که در سنت الهی اهل هیچ شهری بدون اتمام حجت و در

حال غفلت و بی‌خبری هلاک نمی‌شوند، مثل و ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا اسراء/ ۱۵ خلاصه آنکه:

ظلم سبب هلاک امتهاست به شرط آنکه حجت قبلا تمام شده باشد.

۱۳۲- وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ:

ظاهرا «لکل» راجع است به جن و انس و به نظرم درجات راجع به اعمال خوب و ما رَبُّكَ بِغَافِلٍ ... راجع به اعمال بد آنهاست.

۱۳۳- وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِن يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا یَشَاءُ کَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخِرِينَ این آیه در رفع

اشکالاتی است که از مطالب گذشته به ذهن می‌آید یعنی خدا بی‌نیاز است و به کسی و چیزی احتیاجی ندارد، این همه آفریدن و

هدایت کردن و ارسال رسل از باب آن است که خدا دارای رحمت مطلقه است و مقتضای رحمت چنین است. جمله: إِن يَشَأْ

يُدْهِبْكُمْ بیان بی‌نیازی است یعنی احتیاجی به شما ندارد و اگر بخواهد شما را از بین می‌برد، جمله وَ یَسْتَخْلِفْ ... بیان رحمت است

یعنی مقتضای رحمت آن است که دیگران را به جای شما بیاورد چنان که شما را در جای دیگران آورده است «ما یشاء» به جای

«من یشاء» نشانگر وسعت قدرت خداست، شامل انسان و غیر انسان است، آیه روشن می‌کند که خلقت انسان به علت رحمت

خداست.

۱۳۴- إِنَّ مَا تُوَعَّدُونَ لَأَتِي وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.

اشاره به حتمی بودن وعده‌های خداست و انسان نمی‌تواند از آنها جلوگیری بکند و خدا را عاجز نماید.

۱۳۵- قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱۶

مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

:تهدید است از جانب خدا به زبان پیغمبر، یعنی آنچه می‌توانید در شرک و کفر قدم بردارید من نیز در راه توحید و عدل قدم

برخواهم داشت، زود خواهید دانست پیروزی از آن کیست، از آن من است زیرا شما ظالمید و ظالمان رستگار نمی‌شوند مراد از

«الدار» ظاهرا دنیاست، لفظ «من» مفعول «تعلمون» و یا برای استفهام است.

خلود: آیات قرآن کریم روشن و صریحند در اینکه کفار در جهنم مخلد خواهند بود، در این رابطه چند آیه داریم که قابل دقت می‌باشند، اینک آنها را نقل و بررسی می‌کنیم اول آیه: **يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيْقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ هود/ ۱۰۵-۱۰۸**، آیه اول در خلود اهل آتش صریح است ولی **إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ** آن را سست می‌کند یعنی: آنها در آتش مخلد هستند مگر وقتی که خدا بیرون شد نشان را بخواهد جمله **إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ** به نظر می‌آید که این استثنا واقع شدنی است، بر خلاف آیه اخیر که بعد از استثنا فرموده: **عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ** و آن نشان می‌دهد که ذکر استثناء در آیه اخیر برای آن است که خدا در بهشتی بودن آنها مسلوب القدره نیست و الله العالم.

دوم آیه: **قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ انعام/ ۱۲۸**، این آیه به ظاهر درباره کفار است ولی پس از وعده خلود می‌گوید: تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱۷

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ اول می‌گوید: در آتش مخلدند آن وقت خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و اله می‌گوید مگر وقتی که خدایت بخواهد خارج شوند آمدن دو اسم حکیم و علیم به نظر می‌رساند که این کار عملی خواهد شد و الله العالم. سوم آیه: **إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَابًا لَّا يَبِيْنُ فِيهَا أَحْقَابًا نأ/ ۲۱-۲۳** ذیل آیات نشان می‌دهد که مراد از طاغین کفار می‌باشند که قیامت را تکذیب می‌کنند احقاب جمع حقب به معنی مدتهای زیاد و زمانهای مفصل است، نتیجه این می‌شود که کفار مدتهای زیاد در آتش خواهند بود نه همیشه.

ناگفته نماند: اگر مراد از این آیه و از استثناءها در آیات گذشته آن باشد که گفته شد در این صورت تمام آیاتی که درباره خلود اهل آتشند با این آیات مقید و تخصیص داده می‌شوند و کفار پس از زمانهای بسیاری که خدا می‌داند از آتش آزاد می‌شوند و الله العالم.

درباره این استثناءها گفته‌اند: آنها صرفاً برای اثبات قدرت خداست یعنی اهل بهشت در بهشت و اهل عذاب در عذاب مخلدند ولی این خلود طوری نیست که از خدا سلب قدرت کند و خدا هم نتواند خارجشان کند بلکه خدا می‌تواند اما این کار را نخواهد کرد، ولی باید دقت کرد که درباره اهل بهشت فرموده: **عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ** و درباره اهل جهنم فرموده: **«ان ربك فعال لما يريد ان ربك حكيم علیم»**.

و نیز گفته‌اند: آیه **فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا ...** و قهراً آیه **قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ** درباره بعضی از اهل آتش است که پس از مدتی آزاد خواهند شد و استثنا در جای خود واقع است، در تفسیر برهان چند روایت بدین مضمون نقل شده است از جمله نقل شده که امام صادق علیه السلام به عمران فرمود:

«هذه في الذين يخرجون من النار»

و از امام کاظم علیه السلام نقل شده:

«يدخلون النار بذنوبهم و يخرجون بعفو تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱۸

الله».

در تفسیر ابن کثیر این قول را از ابن عباس و حسن نقل کرده است.

در این زمینه در قاموس قرآن (خلد) به تفصیل سخن گفته‌ایم باید دانست ما حق داریم درباره آیات خدا فکر و تدبیر و آنها را به یکدیگر برگردانیم و نتیجه‌گیری کنیم، درباره خلود اهل عذاب و وقوع استثناء علم پیش خداست و به خواست خدا تسلیم هستیم سیوطی در در منثور از ابن مسعود نقل می‌کند: «لیأتین علیها (جهنم) زمان تخفق ابوابها» و از صحابه دیگری نقل می‌کند: «سیأتی علی جهنم یوم لا یبقی فیها احد» و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۱۹

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۶ تا ۱۴۰]

اشاره

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۱۳۶) وَ كَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُّهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ (۱۳۷) وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳۸) وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُكُورِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَ إِنْ يَكُنْ مِثَّتَهُ فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَ صَفَّهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۳۹) قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۴۰)

۱۳۶- از کشت و چهارپایان که خدا آفریده، برای خدا سهمی قرار دادند و به زعمشان گفتند: این برای خداست و این برای شرکای (بتان) ما، آنچه برای شرکای آنهاست به خدا نمی‌رسد و آنچه برای خداست به شرکائشان می‌رسد حکمی که می‌کنند حکم بدی است.

۱۳۷- بدینسان: برای بسیاری از مشرکان، شرکائشان کشتن فرزندان آنها را خوب جلوه دادند، تا هلاکشان کنند و دینشان را بر ایشان مشتبه کنند. اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند، آنها را با دروغهایی که می‌سازند واگذار. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۲۰

۱۳۸- گفتند: این حیوانات و زراعتی است حرام، هیچکس جز آنکه ما بخواهیم از آن نخورد، و این چهارپایانی است که سوار شدنشان حرام است و چهارپایانی دارند که نام خدا را بر آن یاد نمی‌کنند، افتراپی است بر خدا، خدا حتما بر دروغی که می‌سازند سزایشان می‌دهد.

۱۳۹- و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان هست خاص مردان ما است و بر زنان ما حرام است، و اگر مرده باشد همه در آن شریکند، به زودی خدا سزای وصف ناحق کردنشان را می‌دهد که خدا حکمتکار و داناست.

۱۴۰- کسانی که اولاد خود را از روی سفاهت و نادانی کشتند و آنچه خدا روزیشان کرده با افترا بستن به او حرام کردند، به خسران افتادند، حقا که گمراه شدند و هدایت یافته نیستند.

کلمه‌ها

ذره: آفریدن. به قولی آفرید بدون نقشه قبلی، اصل آن به معنی ظهور است.

حرث: کاشتن و کشت. اسم و مصدر هر دو آمده است در اینجا معنای دوم مراد است.

نصیب: بهره. سهمیه.

زعمهم: زعم: قول باطل و دروغ.

لیردوهم: ردی: هلاکت ارداد، به هلاکت انداختن. «لیردوهم»: تا به هلاکت کشند آنها را لیبسوا: لبس (بر وزن عقل) مشتبه و مختلط کردن «لیبسوا» تا مشتبه کنند.

یفترون: فری: قطع و شکافتن. افتراء: جعل دروغ و از خود چیزی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۲۱

در آوردن.

حجر: (بر وزن شبر) منع. منظور از آن در اینجا ممنوع و حرام است.
وصفهم: وصف: ذکر چگونگی شیء، منظور از آن توصیف به حلال و حرام است.
سفها: سفه: حماقت و جهالت. «السفه: ضد الحلم».

شرحها

در تعقیب آیات گذشته، در این آیات قسمتی از بدعتهای مشرکان درباره چهارپایان و زراعت و کشتن فرزندان نقل و رد شده است.

۱۳۶- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا.

یکی از بدعتهایشان آن بود که مقداری از زراعت و چهارپایان را برای خدا و مقداری برای اصنام معین می کردند، مال خدا را بر میهمانان و مساکین و سهم بتان را در ترویج آنها مصرف می کردند، اگر سهم خدا از حیوان و زراعت زیاد و خوب می شد و سهم بتان نه، سهم خدا را به جای سهم بتان مصرف می کردند و در صورت عکس قضیه، چیزی در راه خدا نمی دادند و می گفتند: خدا نیازی ندارد لذا فرموده:

فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ وَ در رد این بدعت فرموده: سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ حَكْمِي كَمَا مِي كُنْتُمْ حَكْمَ بَدِي اسْتِ، بدعت مجعولی است.

۱۳۷- وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۳، ص: ۳۲۲

لِيُرِدُوهُمْ وَ لِيَلْبَسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ

«كذلك» اشاره است به جَعَلُوا لِلَّهِ ... مراد از شرکائی که قتل اولاد را در نظرشان خوب جلوه می دادند ممکن است بتها باشد یعنی عشق به اصنام در نظر آنها قربانی کردن فرزندان را برای اصنام مزین کرد این در صورتی است که قربانی برای بتان باشد، به نظر می آید منظور از آن بدعت گزاران باشد که آن را رسمی کردند، «لیردوهم» لام برای عاقبت و نتیجه است لِيَلْبَسُوا ... حاکی است که آن را از دستورات دین معرفی می کرده اند.

ناگفته نماند: قرآن درباره فرزندان دو نوع قتل از عرب نقل می کند یکی قتل دختران که قبیله بنو تمیم آن را می کردند گویند: نعمان بن منذر بر قومی از عرب حمله کرد، زنان آنها را اسیر نمود به هنگام استرداد اسیران دختر قیس بن عاصم حاضر نشد بر گردد چون ازدواج کرده بود، قیس قسم خورد هر دختری که زنش بدنیا آورد زنده بگورش کند و این در میان آنها رسم شد، آیه: وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ كورت/ ۸، وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا ... نحل/ ۵۸ راجع به آن است.
دیگری کشتن فرزند اعم از دختر و پسر از ترس گرسنگی، چون محصول کم می آمد فرزندان خود را می کشتند که از رنج گرسنگی آسوده باشند:

وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ اسراء/ ۳۱، انعام/ ۱۵۱ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُهُمْ وَ مَا يَفْتُرُونَ.

یعنی به این افتراشان که به خدا می بندند اهمیت مده، ضمیر ما فَعَلُوهُ ظاهرا به ترین راجع است و آن از نتایج مختار بودن بندگان می باشد.

۱۳۸- وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۲۳

بدعت دیگرشان آن بود که مقداری از چهارپایان و زراعت را معین کرده و می گفتند: اینها به همه حرام است مگر کسی که ما معین کنیم، نقل شده که آن را فقط به خدمتکاران بتان حلال می دانستند آنها خدمت کاران مرد، «بزعمهم» حاکی است که این

ساخته خودشان بود.

وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ طُهُورُهَا وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا.

لفظ وَ أَنْعَامٌ تقدیرش «هنده انعام» یا «و لهم انعام» است مراد از انعام اول که حرام می‌دانستند ظاهراً همان بحیره، سائبه و مانند آن است که در سوره مائده/۱۰۳ گفته شد که سوار شدن به آنها را حرام می‌دانستند. و منظور از انعام دوم گویند همان بود که وقت ذبح آنها نام بتان را یاد می‌کردند یا اصلاً نامی یاد نمی‌کردند.

افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

یعنی آن را به خدا نسبت داده و از احکام دین می‌شمردند و می‌گفتند:

خدا چنین فرمان داده است.

۱۳۹- وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَ إِنْ يَكُنْ مِنْتَهُ فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ بَدَعْتَ دِيگَرِشَانِ آنِ بُوَدِ كِهْ اِگَرِ چِهَارِ پَايَانِ بَحِيْرِهْ وَ سَائِبِهْ حَامِلِهْ مِيْ شُدِ مِيْ گُفْتَنْدِ بَجِهْ هَايِ اَنَهَا فِقْطِ بَرَايِ مَرْدَانِ حَلَالِ اسْتِ وَ اِگَرِ بَجِهْ مَرْدِهْ دُنْيَا مِيْ آيِدِ مَرْدِ وَ زَنِ اَزِ اَنِ مِيْ خُوْرْدَنْدِ وَ بِهْ هَمِهْ حَلَالِ بُوَدِ، بِقَوْلِيْ مَرَادِ اَزِ مَا فِيْ بُطُوْنِ شِيْرِ اَنَهَا اسْتِ وَ لِيْ اَمْدَنِ لَفْظِ «مِيْتِه» اِيْنِ اِحْتِمَالِ رَا ضَعِيْفِ مِيْ كُنْدِ.

سَيَجْزِيهِمْ وَ صَفَّهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ.

تقدیر آن «بوصفهم» است یعنی بواسطه این توصیف ناحق، خدا مجازاتشان تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۲۴

می‌کند که خدا به اعمالشان آگاه است و حکمت اقتضای تأدیبشان را دارد.

۱۴۰- قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ خَلَاصَهْ وَ نَتِيْجِهْ گِيْرِيْ اَزِ گُذِشْتِهْ اسْتِ كِهْ كِشْتَنِ فَرْزَنْدَانِ جَزِ سَفَاهَتِ نِيْسْتِ عَقْلِ اَنِ رَا مَحْكُوْمِ مِيْ كُنْدِ لَذَا نَتِيْجِهْ اشْ خَسْرَانِ مِيْ بَاشْدِ، چِهَارِ پَايَانِ نِيْزِ رِزْقِ خِدَا اسْتِ نَبَايِدِ حَرَامِ شَمْرْدِ، اِيْنِكِهْ بگوئيد: خِدا چِنِيْنِ گُفْتِهْ اسْتِ، دَرُوغِ اسْتِ وَ اِيْنَانِ گَمْرَاهِ بُوْدِهْ وَ هِدَايْتِ يَافْتِهْ نِيْسْتَنْدِ «كَانُوا» دَرِ اِيْنِجَا ظَاهِرَا مَنْسَلَخِ اَزِ زَمَانِ اسْتِ.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۲۵

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۴]

اشاره

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۱۴۱) وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَ فَرَشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۱۴۲) ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ بَبْنُوْنِيْ بَعْلَمِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ (۱۴۳) وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۴۴)

۱۴۱- اوست که باغهای با داربست و غیر داربست آفریده و نخل و کشت که میوه‌اش مختلف است و زیتون و انار مانند هم و غیر مانند هم، وقتی که میوه دهد از میوه‌اش بخورید و حق آن را هنگام چیدنش بدهید، اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد.

۱۴۲- و از حیوانات بزرگ و کوچک بوجود آورد، از آنچه خدا روزی داده بخورید و از گفته‌های شیطان پیروی نکنید که وی دشمن آشکار شما است.

۱۴۳- (و پدید آورد) هشت زوج، از گوسفند دو تا (نر و ماده)، از بز دو تا (نر و ماده) بگو: آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه رحم دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راستگو هستید مرا از روی علم خبر دهید؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۲۶

۱۴۴- و از شتر دو تا و از گاو دو تا (نر و ماده) بگو: آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه ارحام دو ماده در بر گرفته است؟ آیا آن دم که خدا به این حکم سفارستان می کرد حاضر بودید؟ کیست ستمگرتر از آنکه بر خدا دروغ بنهد تا مردم را از روی نادانی گمراه کند؟ خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.

کلمه‌ها

معروشات: عرش: تخت حکومت، داربست انگور را عرش گویند که تخت تاک است معروش: درخت انگوری که در داربست است جمع آن معروشات است.

اکله: اکل (بر وزن شتر) میوه. خوردنی. اکل (بر وزن عقل): خوردن.

اثمر: میوه آورد. ثمره آورد.

حصاد: حصد و حصاد: درو کردن. چیدن.

تسرفوا: اسراف: زیاده روی از حد. همچنین است سرف.

حمولة: حمل: برداشتن بار و بار. حمولة: شتر بار بردار. اسم جمع است از لفظ خود مفرد ندارد (مجمع البیان) احتمال دارد مراد حیوانات بزرگ باشد که قدرت حمل بار دارد مثل شتر و گاو.

فرشا: (بر وزن عرش) در اصل به معنی گسترده و در اینجا ظاهراً به معنی چهارپایان کوچک است مثل گوسفند و بز و گویا در زمین گسترده می شوند.

خطوات: خطوه (بضم خاء) فاصله میان دو پا در راه رفتن و بفتح اول، یک دفعه گام برداشتن است، جمع آن خطوات، مراد از آن وساوس تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۲۷

شیطان است.

ازواج: جفتها. مفرد آن زوج است. ناگفته نماند در زبان عرب به نر و ماده هر دو زوج گویند زوجین به معنی یک نر و یک ماده است بخلاف زبان فارسی که زوجین به معنی دو جفت یعنی چهار فرد است علی هذا مراد از ثمانية ازدواج اینجا چهار نر و چهار ماده یعنی هشت لنگه است.

ضأن: گوسفند: به معنی مطلق گوسفند است اعم از نر و ماده.

معز: بز. این کلمه مثل ضأن فقط یک بار در قرآن آمده است اعم از نر و ماده.

ءالذکرین: این لفظ مرکب است از همزه استفهام و «الذکرین» یعنی آیا دو مذکر را حرام کرده یا دو مؤنث را.

الانثیین: تشبیه انثی است یعنی دو انثی و دو مؤنث.

نبئونی: نبأ: خبر مهم. نبئونی: خبر دهید به من.

ارحام: رحم (بفتح اول و کسر دوم) رحم حیوان و انسان، جمع آن ارحام است.

شرحها

در تعقیب آنکه مشرکان قسمتی از زراعت و چهارپایان و در آن بدعتها به وجود آورده بودند، در این آیات فرموده: خدا روئیدنیها و چهارپایان را به نفع بندگان آفریده، از آنها استفاده کنید و به بدعت مشرکان اعتنا نکنید.

۱۴۱- وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرِّمَانَ مُتَشَابِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ. تفسیر
أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۳۲۸

این آیه نظیر آیه ۹۹ همین سوره است مراد از معروشات باغاتی است که با داربست ایستاده، غیر معروشات آنهاست که بر تنه‌های خود می‌ایستند. مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ ظاهراً قید است برای هر دو از نخل و زرع، اختلاف میوه در نخل راجع است به اختلاف انواع آن و در زرع مربوط به اختلاف اجناس است مثل گندم، جو، عدس، نخود و مانند آنها، تشابه و عدم تشابه در زیتون و انار راجع به اختلاف و تشابه طعم و شکل و رنگ آنهاست، همه اینها از یک آب و یک زمین و یک هوا به وجود می‌آیند اینها پر از اسرار و عبرتهاست نهایتاً همیشه موجود بودن، این شگفتی را از بین برده است و گرنه به وجود آمدن انگور مثلاً از هیزم (درخت انگور) از عجائب است.

كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.

در اینجا سه دستور هست اول كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ ... بیان مباح بودن آنهاست یعنی به تحریم بدعتکاران اهمیت ندهید و از آنها استفاده کنید دوم آتُوا حَقَّهُ ... به اطمینان می‌شود گفت مراد زکاة واجب نیست زیرا سوره، مکی است و زکاة در مدینه نازل شده است و در بعضی از مذکورات از قبیل انار و زیتون زکاة نیست ولی ثابت می‌کند که حقی در آن هست و باید داده شود آنهم در وقت برداشت محصول، از امام صادق علیه السلام نقل شده: در زرع دو تا حق هست یکی آنکه از تو گرفته شود، دیگری آنکه خودت بدهی اما آنچه گرفته می‌شود یک دهم تا نصف یک دهم (زکاة واجب) است اما حقی که تو می‌دهی خدا می‌گوید وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ مشت، مشت می‌دهی تا از چیدن فارغ شوی «۱» در این زمینه روایات دیگری نیز هست.

(۱)

تفسیر عیاشی «عن معاویه بن میسره قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: (ان)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۳۲۹

سوم وَ لَا- تُسْرِفُوا ... ظاهراً راجع به عموم است یعنی باید در آنها اسراف نشود، از قبیل اتلاف، ریخت و پاش، بی‌فایده گذاشتن، صرف در گناهان و مانند آن، بعید است که مراد اسراف در احسان باشد گرچه در آیات دیگر آمده:

وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا فرقان/ ۶۷.

آیه روشن است در اینکه باید از آنها قسمتی را انفاق و احسان کرد خواه به طور زکاة واجب یا غیر آن.

۱۴۲- وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَ فَرَشَاءُ.

عطف است به جای «جنات» یعنی برای شما به وجود آورد از چهارپایان بزرگ و کوچک را ناگفته نماند: چون آیه بعدی بیان «الانعام» است روشن می‌شود که مراد از حموله قسمت شتر و گاو و از «فرشا» گوسفند و بز است.

كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.

یعنی به بدعتها در این زمینه اعتنا نکنید اینها برای شما رزق و مباحند، از وسوسه‌های شیطانی اطاعت نکنید، قدم در جای قدمهای شیطان نگذارید که حلال خدا را حرام کنید.

۱۴۳- ثَمَانِيَّةُ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ.

بیان است برای «الانعام» در آیه سابق، «ثمانیه» تقدیرش «و انشأ ثمانیه...»

است، در کلمه‌ها گفته شد که مراد از زوجین نر و ماده است علی هذا هشت جفت عبارت است از چهار نر و چهار ماده، یعنی خدا برای شما هشت جفت از چهارپایان آفریده است تا بخورید نه ماده‌های آنها حرام هستند نه نرها و نه بچه‌هایی که

فی الزرع حقان حق تؤخذ به و حق تعطیه، فاما الذی تؤخذ به فالعشر و نصف العشر و اما الحق الذی تعطیه فانه یقول: وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ فَالضَّغْثُ تعطیه ثم الضَّغْثُ حتی تفرغ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۳۰

در شکم ماده‌ها است چهار جفت از هشت جفت عبارتند از دو جفت از گوسفند یعنی گوسفند نر و ماده و دو جفت نر یعنی بز نر و بز ماده، بقیه در آیه بعدی خواهد آمد.

قُلْ أَلَذَّكَرِينَ حَرَّمَ أُمَّ الْأُنثِيَيْنِ أَمَا اسْتَمَلْتُمْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ یعنی خدا نه نرهای آنها را حرام کرده و نه ماده‌ها را و نه آنچه در شکم ماده‌ها است «انثین» نسبت به گوسفند ماده و بز ماده و «الذکرین» نسبت به گوسفند و بز نر می‌باشد.

تَبْنُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

یعنی ممکن است از روی جهل و عناد بگوئید: بعضی از اینها را خدا حرام کرده است ولی از روی علم نیست.

۱۴۴- وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ.

بقیه هشت جفت است یعنی از شتر دو جفت، یک نر و یک ماده، از گاو دو جفت، یک نر و یک ماده، ناگفته نماند جنس گاو میش و گاو همه داخل در «بقر» می‌باشند.

قُلْ أَلَذَّكَرِينَ حَرَّمَ أُمَّ الْأُنثِيَيْنِ أَمَا اسْتَمَلْتُمْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ.

نظر آیه سابق است اُمُّ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّأَكُمُ اللَّهُ بِهِذَا تَوْبِيخٌ است بر- تحریم کنندگان یعنی یا آیا حاضر بودید که خدا شما را به تحریم آنها سفارش کرد؟! فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ.

یعنی شما ظالمترین مردم هستید که در این زمینه به خدا دروغ بسته و دیگران را از روی نادانی گمراه می‌کنید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ چون در ظلم هدایت نیست بلکه باید متنبه شوند تا خدا هدایتشان کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۳۱

[سوره الانعام (۶): آیات ۱۴۵ تا ۱۵۰]

اشاره

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴۵) وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۱۴۶) فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷) سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸) قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹)

قُلْ هَلْمْ شُهَدَاءُ كُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ يَرْبِّبُهُمْ يَعْدِلُونَ (۱۵۰)

۱۴۵- بگو: در آنچه به من وحی شده چیزی را که غذا خوار می‌خورد، حرام نمی‌یابم مگر آنکه مرداری باشد یا خون ریخته شده یا گوشت خوک که آن پلید است یا ذبح خلاف شرعی که نام غیر خدا بر آن یاد شده باشد، هر که ناچار باشد تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۳۲

نه با رغبت و افراطکاری (و بخورد مانعی نیست) که پروردگار تو آمرزنده و مهربان است.

۱۴۶- بر کسانی که یهودیت اختیار کرده‌اند هر ناخنداری را حرام کرده‌ایم و از گاو و گوسفند نیز پیه را بر آنها حرام کرده‌ایم مگر آنچه بر پشت یا بر روده‌ها یا به استخوان پیوسته باشد، این را بعلت ظلمشان جزا داده‌ایم و ما راستگویانیم.

۱۴۷- اگر ترا تکذیب کنند بگو پروردگار شما دارای رحمتی وسیع است و عذاب وی از گروه مجرمان رفع نخواهد شد.

۱۴۸- کسانی که شرک آورده‌اند حتما خواهند گفت اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم، کسانی که پیش از آنها بودند نیز بدینسان (سخن خدا را) تکذیب کردند تا عذاب ما را چشیدند، بگو آیا پیش شما دانشی هست که به ما آشکار کنید، شما جز پیروی گمان نمی‌کنید و جز تخمین نمی‌زنید.

۱۴۹- بگو: پس دلیل رسا خاص خداست که اگر می‌خواست همه شما را هدایت کرده بود.

۱۵۰- بگو: گواهان خویش را که گواهی می‌دهند خدا اینها را حرام کرده، بیاورید، اگر گواهی دادند با آنها گواهی مده و پیروی مکن از هوسهای کسانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند و به پروردگارشان همتا می‌گیرند.

کلمه‌ها

طاعم: طعام خورنده. «یطعمه» می‌خورد آن را.

مسفوحا: سفح: ریختن و ریخته شدن. جاری شدن و جاری کردن، «دم مسفوح» خون ریخته شده.

رجس: پلید. «فسق» خروج از دین و خروج از طاعت.

اهل: اهلال: بلند کردن صدا. أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ غَيْرِ خُدا در آن یاد تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۳۳ شده است.

باغ: باغ یعنی طالب و مایل «عاد» متجاوز از حد (بقره/۱۷۳).

هادوا: هاد: یهودی شد «هادوا» یهودی شدند. «هود» داخل شدن به یهودیت.

ظفر: (بر وزن شتر) ناخن، اعم از ناخن انسان و غیر انسان در قاموس قرآن گفته‌ام که به مخلب (چنگال) ظفر نگویند.

شحوم: شحم: پیه جمع آن شحوم است.

حوایا: حویه: روده. حوایا: روده‌ها حوی به معنی جمع کردن است، چون روده در شکم جمع شده است حویه و حوایا نام گذاری گردیده است.

بغیهم: یعنی در اصل به معنی طلب و در اینجا به معنی تجاوز و ظلم است (قاموس قرآن).

بأس: شدت و سختی. در اینجا به معنی عذاب و کیفر است.

تخرصون: خرص: تخمین، حدس دروغ. «تخرصون» به حدس سخن می‌گویند.

حجة بالغة: دلیل کامل که به حد مغلوب کردن خصم می‌رسد.

هلم: اسم فعل است به معنی بیاورید و بیایید، لازم و متعدی به کار رود مذکر، مؤنث، مفرد و جمع در آن یکسان است. یعدلون: عدل: در برابر بَرِّهِمْ یَعْدِلُونَ به خدایشان برابر و شریک قرار می‌دهند و همتا می‌گیرند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۳۴

شرحها

بعد از بیان بدعت‌های مشرکان در زمینه تحریم بعضی از حیوانات در این آیات اولاً محرمات خدایی ذکر شده که حرام اینهاست نه بدعت‌های شما، ثانیاً آنچه بر بنی اسرائیل حرام شده نمی‌شود دستاویز مشرکان باشد زیرا آن برای یهود کیفری بود در مقابل ظلمشان و گرنه آنها در اصل حلالند، ثالثاً مشرکان خواهند گفت: آنچه ما حرام کرده‌ایم و یا شرک می‌آوریم همه خواست خدا و مطابق اراده اوست و گرنه از اینکار جلوگیری می‌کرد. ولی این گفته از روی بیدانسی است و از روی گمان گفته می‌شود اگر علمی یا گواهی دارید بیاورید، رابعا به رسول خدا فرمان می‌دهد که به این افسانه‌ها اهمیت ندهد.

۱۴۵- قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ.

در سوره بقره آیه ۱۷۳ درباره این محرمات به تفصیل سخن گفته‌ایم به آنجا رجوع شود و در آیه سوم از سوره مائده نیز گذشت فَإِنَّهُ رِجْسٌ شاید به لحم خنزیر و شاید به همه راجع باشد، آنچه نام بتان بر آن یاد می‌شود در رابطه با بت پرستی فسق و خروج از طاعت خداست.

ناگفته نماند محرمات بسیاری از قبیل خزندگان، حشرات و مانند آنها یا داخل در میت‌اند و یا آیه ناظر به آنها نیست. فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

استثناء است از محرمات فوق، در سوره بقره مشروحا گفته شد، اضطرار از جمله موضوعاتی است که احکام را عوض می‌کند، این یک قاعده کلی است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۳۵

۱۴۶- وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ.

در اینجا دو قسمت از آنچه بر بنی اسرائیل حرام گردیده، یاد شده است اول هر حیوان ناخندار، مراد ظاهرا ناخنداری است که سم شکافته نباشد رجوع شود به قاموس قرآن (ظفر) دوم پیه گاو و گوسفند مگر آنچه در پشت یا روده‌های آنها و یا مغز استخوان باشد، در تورات سفر لایوان بند ۲۳ می‌گوید: خدا موسی را خطاب کرده گفت: بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو: هیچ پیه گاو و گوسفند و بز نخورید، و در باب سوم سفر لایوان نیز حرمت پیه آمده است. ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ.

یعنی مشرکان نمی‌توانند این تحریم را دستاویز قرار داده و به حرمت حلالها حکم کنند زیرا این تحریم برای تجاوز و ستمگری بنی اسرائیل بوده است و گرنه: كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ... بقیه مطلب در آل عمران / ۹۳ در آیه فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ ... نساء / ۱۶۰.

۱۴۷- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ.

در مقابل تکذیب آنها بگو: خدا در رابطه با رحمت گسترده خویش حق را بیان می‌کند و اگر در افکارتان بمانید عذابش حتمی است.

۱۴۸- سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۳، ص: ۳۳۶

خداوند دارای دو گونه اراده است: حتمیه و غیر حتمیه، اراده غیر حتمیه قابل تخلف است مثلاً خدا خواسته مردم مشروب نخورند، اما می‌خورند، خدا خواسته مردم نماز بخوانند اما نمی‌خوانند، اینها در گفته خودشان اراده غیر حتمیه را با حتمیه اشتباه کرده‌اند، خواست خدا در شرک نیابردن و تحریم نکردن غیر حتمیه است و قابل تخلف، نتیجه اینکه: خدا خواسته شرک نیابردن و تحریم نکنند اینها در شرک و تحریم مقصر هستند.

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا انكار آنها تكذيب رسول خدا صلى الله عليه و اله است گذشتگان نیز چنان کردند و گرفتار شدند، خلاصه این جواب آن است که اگر گفته شما حق بود، خدا خلاف آن را نازل نمی‌کرد.
 قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ.
 علمی به این گفته ندارید، از گمان دیگران اطاعت می‌کنید، خود نیز از روی تخمین سخن می‌گوئید.
 ۱۴۹- قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ.

خلاصه استدلال آنها این بود که خدا خواسته ما مشرک باشیم و ... دیگر فرمان تو بی‌مورد است، این آیه می‌گوید: عدم علم و پیروی از گمان شما را چنین کرده است، اگر استدلالتان آن باشد پس حجت کامل بر علیه شما از آن خداست زیرا باید اراده خدا باشد در جهت هدایت نه اضلال اگر خدا می‌خواست همه را بالاجبار هدایت می‌کرد و حالا که نکرده و مختار گذاشته حق دارد که شما را از شرک و تحریم منع کند، باید دانست که فاء در «فلو» در جای تعلیل است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۳۳۷
 ۱۵۰- قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ.

یعنی شاهدهی بر این گفته ندارند و تازه اگر گواهی دارند اعتنایی مکن زیرا گواهی دروغ است پس تحریمی در بین نیست.
 وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ بیان و تکمیل فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ است کسانی که آیات خدا را تکذیب می‌کنند و به آخرت ایمان نمی‌آورند، و به خدا شرک می‌آورند پیروی از خواهش نفسانی آنها جز خسران نیست.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۳۳۸

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳]

اشاره

قُلْ تَعَالَوْا أَنُؤْمِنُ بِمَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْنَا مِنَ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱) وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲) وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳)

۱۵۱- بگو: بیائید آنچه پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم اینکه چیزی را با او شریک نکنید، و با پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان خویش را از ترس فقر مکشید که ما به شما و آنها روزی می‌دهیم و به کارهای زشت آنچه آشکار است و آنچه نهان است نزدیک مشوید و تنی را که خدا محترم داشته جز بحق مکشید خدا شما را به اینها سفارش کرده تا تعقل کنید و بفهمید.

۱۵۲- به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به طریقی که نیکوتر است تا اینکه او به رشد خویش رسد، پیمان و ترازو را به عدالت تمام کنید، ما هیچ کس را مکلف نمی‌کنیم مگر به اندازه توانش و چون سخن می‌گوئید عدالت را مراعات کنید گر چه طرف

خویشاوند باشد و به پیمان خدا وفا کنید، شما را به اینها سفارش میکند تا پند گیرید.
 ۱۵۳- و این راه مستقیم من است، پیرو آن شوید و به راههای دیگر مروید که شما را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۳۹
 از راه خدا پراکنده کند شما را به اینها سفارش می کند تا از رفتن راههای دیگر بپرهیزید.

کلمه‌ها

تعالوا: تعال: بیا. تعالوا: بیائید. آن در اصل به معنی «بیائید بالا» است، سپس به معنی بیائید به کار رفته است.
 املاق: ملق (بر وزن عقل) و املاق: فقر و بی چیزی است، آن در اصل به معنی نرمی است که فقر انسان را نرم و ذلیل می کند.
 فواحش: جمع فاحشه، آن به معنی کار بسیار زشت است.
 وصاکم: توصیه: سفارش و دستور «وصاکم» فرمان داده به شما.
 اشد: اشد: قوه و نیرو، مراد از آن رشد و تعقل و کمال است.
 الکیل: کیل: پیمان‌ه کردن و پیمان‌ه، مصدر و آلت آن آمده است.
 القسط: (بکسر قاف) عدالت و نصیبی که از روی عدالت باشد، به معنی ظلم نیز آید، اسم فاعل اولی مقسط، دومی قاسط است، در قاموس و اقرب گوید: آن به کسر اول به معنی عدل و به فتح آن به معنی ظلم و انحراف است.
 وسعها: وسع (بر وزن قفل): طاقت و توانایی. سعه در اصل به معنی گسترش است.
 السبل: راه‌ها، مفرد آن سبیل است. مراد از آن راههای غیر خدایی است.
 تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴۰

شرحها

چون در گذشته از حلال و حرام سخن رفت بدان جهت در این آیات تعدادی از محرمات بیان گردیده است و در آخر فرموده از این راه که راه راست خداوندی است پیروی کنید این احکام برای اداره جامعه ضروری است و نشان می دهد که در هر دین بوده است و آن مجموعاً نه امر و نهی و یک قاعده کلی است:
 «لا یكلف نفسا...».

۱۵۱- قُلْ تَعَالُوا أَتُلُّ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا.
 أَلَّا تُشْرِكُوا ... بیان ما حَرَّمَ ... است و چون نهی لازم‌هش تحریم است معنایش این میشود که: خدا حرام کرده چیزی را به او شریک گردانید، بِالْوَالِدَيْنِ ... تقدیرش: «و اوصی بالوالدین احساناً» است، یعنی سفارش کرده برای والدین نیکی را مثل وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا احقاف / ۱۵، ناگفته نماند: در این آیه و در بقره / ۸۳، نساء / ۳۶، اسراء / ۲۳، نیکی به والدین بعد از نهی از شرک آمده است و آن می رساند که بزرگترین گناه بعد از شرک عقوق والدین است آری باید اول از خدا اطاعت کرد و آن وقت از پیوند خانواده شروع نمود.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

در این قسمت سه عمل حرام بیان شده است:

اول کشتن فرزندان از ترس فقر، که عرب جاهلی وقتی که باران کم می آمد و علامات قحطی مشاهده می شد فرزندان خود را

می‌گشت تا آنها را در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴۱

ذلت گرسنگی نبیند نَحْنُ نَزْزُقُكُمْ ... علت نهی است.

دوم: نزدیکی به فواحش اعم از آنکه پنهان باشد یا آشکار در قرآن از زنا، لواط و اتهام زنان عقیف با «فحشاء» تعبیر آمده است. از امام باقر علیه السلام نقل شده «ما ظهر» زنا آشکار، «ما بطن» رفیق بازی سری است. بعید نیست مراد گناهانی باشد که ضرر اجتماعیشان بیشتر است از قبیل بی‌عفتی و زنا و مانند آن.

سوم: آدم کشی مگر آنکه از روی حق باشد مثل قصاص و مانند آن، «وصاکم» باید به معنی فرمان و دستور باشد نه سفارش اخلاقی. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ نشان می‌دهد که درک این مطالب آسان است به فکر و دقت بیشتر احتیاج نیست بر خلاف دو آیه بعدی که با لفظ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ آمده است.

۱۵۲- وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ

در این آیه چهار دستور و یک قاعده کلی بیان شده است:

اول: نزدیک شدن به مال یتیم اعم از خوردن یا تصرف دیگر، مگر به طریقی که بهتر است مثل نگهداری و صرف عایدات آن برای

یتیم حَتَّىٰ يَبْلُغَ

قید است برای لَا تَقْرَبُوا

یعنی نزدیک نشوید و اتلاف نکنید تا به سن رشد برسد و بتواند در مال خود تصرف کند مثل: وَابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ نِسَاءً / ۶.

دوم: وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ

در خرید و فروش پیمانه و ترازو را از روی عدالت تمام کنید و کم ننمائید.

سوم: لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

این یک قاعده کلی است گویی کسی می‌گوید: چطور می‌توان عدالت واقعی را در پیمانه و ترازو مراعات کرد؟ جواب آن است

که بقدر امکان این کار را بکنید چون خارج از قدرت تکلیف نمی‌کنم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴۲

چهارم؟ وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ

در گفتن و ادای شهادت و قضاوت عدالت کنید و لو به ضرر شخص باشد که خویشاوند شماست، عاطفه و خویشی به خلاف

عدالت و ادارتان نکند.

پنجم: وَ بَعَثَ اللَّهُ أَوْفُوا

گر چه ممکن است مراد از «عهد الله» تمام فرمانهای خدا و تکالیف دینی باشد ولی به نظر می‌آید مراد هر پیمانی است که با

شخصی بسته شود، اضافه به «الله» نمایانگر شرعی بودن آن پیمان است ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

. چون این فرمانها مثل فرمانهای قبیل روشن نیستند و احتیاج به تدبیر دارند لذا، لفظ «تذکرون» آمده است که دلالت بر یادآوری و

تأمل دارد، اصل آن «تذکرون» است.

۱۵۳- وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.

لفظ «ان» به فتح و کسر اول هر دو خوانده است، «تفرق» در اصل «تتفرق» مراد از یاء متکلم در «صراطی» به نظر می‌آید که رسول

خدا صلی الله علیه و اله باشد و گرنه لازم بود «سبیل» به لفظ «سبیلی» آید چون آن راجع به خداست یعنی:

و بگو این راه راست من است از آن پیروی کنید نه از راههای دیگران و گرنه شما را از راه خدا کنار و پراکنده می‌کنند. این آیه

تأکید است بر دو آیه قبلی.

ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ مراد از تقوی به نظرم پرهیز از راههای غیر خداست.

نکته‌ها

موقعیت این آیات: از ابی بصیر نقل شده: پیش امام باقر علیه السلام بودم، آن حضرت بر بساطش تکیه کرده بود که این آیات محکمات تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴۳

را که چیزی آنها را نسخ نکرده است، قرائت فرمود و گفت: این آیات را وقت نازل شدن هفتاد هزار فرشته بدرقه نمود ... با کمی دقت خواهیم دانست که ادیان آسمانی، مخصوصاً قرآن، انسانها را به چه سعادت می خوانند و برای به وجود آوردن یک جامعه سالم چه قدرتی ضرورت دارد. در این آیات می خوانیم:

۱- شرک موقوف است. و آن رهایی از سلطه تمام طاغوتها و توجه به مبدء هستی و منبع فضائل و کمالات و سبب آزادی و آزادی انسانهاست، باید فقط از یک مبدء اطاعت کرد و بنده این و آن نبود **أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.**

۲- باید پیوند خانواده محکم و پدر و مادر در مقابل زحمتی که کشیده‌اند مورد حمایت بوده و همواره عزیز و محترم باشند و فرزندان حق آنها را ادا کنند و صمیمیت و محبت در میان آنها برقرار باشد، نباید فرزندان مورد بی‌مهری و طعمه مرگ از روی جهالت باشند زیرا هر آن کس که دندان دهد نان دهد، باید در تلاش روزی بود نه از بین بردن فرزندان.

۳- باید عفت و ناموس اجتماع محترم و مورد حمایت باشد، زنا و لکه‌دار کردن خانواده‌ها، امنیت اجتماعی را از بین می‌برد.

۴- آدمکشی باید از جامعه ریشه کن گردد مگر آنکه قاتل باشد و یا به سبب دیگری مستوجب قتل گردد، قصاص سبب ریشه کن شدن قتل است و **لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ.**

۵- باید مال یتیم را حفظ و حراست کرد تا بعد از رسیدن به رشد بتواند با آن زندگی کند، یتیم نباید ضایع و بیچاره گردد.

۶- در خرید و فروش باید کمال عدالت در نظر گرفته شود تا مردم به یکدیگر اطمینان پیدا کنند و خیانت از بین برود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴۴

۷- در گفتار و شهادت و قضاوت باید عدالت مد نظر باشد، قرابت و رفاقت و مانند آنها شخص را منحرف نکند، ضوابط در نظر گرفته شود نه روابط.

۸- باید پیمانها و قولها و قراردادهای محترم و مورد عمل باشد، چنین جامعه‌ای می‌تواند رشد کند و افراد آن به سعادت رسند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴۵

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۴ تا ۱۵۸]

اشاره

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴) وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هَدَىٰ وَرَحْمَةً فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ (۱۵۷) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ

اُنْتَظَرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۵۸)

۱۵۴- سپس به موسی آن کتاب را دادیم به جهت تمام شدن نعمت دین بر کسی که نیکو کرده بود و برای بیان هر چیزی که (نیاز داشتند) و به علت هدایت و رحمت، تا به ملاقات رحمت و عذاب (معاد) خدایشان ایمان بیاورند.

۱۵۵- و این کتابی است پر برکت که نازل کرده‌ایم از آن پیروی کنید و از مخالفت به پرهیزید تا مشمول رحمت شوید.

۱۵۶- تا نگوئید که کتاب آسمانی فقط به دو طائفه پیش از ما نازل شده و ما از خواندن (و دانستن) آنها بی‌خبر بوده‌ایم.

۱۵۷- یا بگوئید: اگر بر ما کتاب آسمانی نازل می‌شد از آنها هدایت یافته‌تر می‌شدیم، اینک حجتی از خدایتان و هدایت و رحمتی به شما آمده است، پس کیست ظالمتر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴۶

از آنکه آیات خدا را تکذیب کند و از آنها روگردان شود، به زودی کسانی را که از آیات ما روگردان می‌شوند عذاب سختی را سزا می‌دهیم به علت آنکه از آیات ما روی می‌گردانند.

۱۵۸- منتظر نیستند مگر به آنکه ملائکه سوی آنها آیند یا (فرمان) پروردگارت بیاید، یا بعضی از آیات پروردگار تو بیاید، روزی بعضی از علائم پروردگارت بیاید به کسی ایمانش نفع نمی‌دهد که از پیش ایمان نیاورده و یا (در مدت) ایمانش کار خوبی نکرده است، بگو منتظر باشید که ما نیز منتظریم.

کلمه‌ها

تماما: تمام: به آخر رسیدن.

لقاء: ملاقات و روبرو شدن. لقاء رب ملاقات رحمت یا عذاب خداست بقره/ ۴۶.

مبارک: پر فائده. برکت: فائده ثابت، نمو، زیادت و مانند آن.

دراستهم: درست (بکسر اول): درس خواندن. درس: پیوسته خواندن، یک بار خواندن درس نیست.

صدف: صدف: اعراض شدید. چنان که راغب گفته است «یصدفون» اعراض می‌کنند.

شرحها

به دنبال بیان احکام مذکوره در آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ در این آیات فرموده:

پس از بیان اجمالی این احکام در شریعتهای گذشته، تفصیل آنها را برای موسی در تورات بیان کردیم تا بر نیکوکاران بنی اسرائیل شریعت تمام شود و سپس قرآن پر فائده را نازل نمودیم و مطالب را تفصیل دادیم تا قوم تو نگویند: کتاب فقط بر یهود و نصاری نازل شد و ما بی‌خبر ماندیم و نگویند که اگر به ما کتاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴۷

نازل می‌شد از یهود و نصاری راه یافته‌تر بودیم، اینک قرآن آمده، هر که از آن اعراض کند عذاب سختی به دنبال دارد، آن گاه تهدید می‌کند که بعد از گذشتن فرصت و عوض شدن شرائط، ایمان آوردن فائده‌ای نخواهد داشت.

۱۵۴- ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً.

مراد از الَّذِي أَحْسَنَ جنس است نه یک فرد یعنی همه نیکوکاران بنی اسرائیل «تماما» و سه وصف دیگر عِلَّتْ است برای آتینا مُوسَى الْكِتَابَ یعنی: ابتدا احکام دین را بطور اجمال و به مقتضای مصلحت برای پیامبران گذشته بیان کردیم سپس به موسی کتاب دادیم برای تمام شدن نعمت دین بر نیکوکاران و برای بیان کردن هر چیزی که امت موسی به آن نیاز داشت و برای هدایت و رحمت «۱».

لَعَلَّهُمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ يُؤْمِنُونَ.

معلوم می‌شود که از جمله تفصیلات، مطالب معاد بوده است و تورات در صورتی مفید واقع می‌شد که بقیامت معتقد می‌شدند.

۱۵۵- وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

این قرآن کتاب پر فائده‌ای است که بعد از تورات نازل کرده‌ایم از آن پیروی کنید تا مشمول رحمت گردید «و اتقوا» یعنی پرهیزید از مخالفت آن.

۱۵۶- أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ.

جمله آن تَقُولُوا تقدیرش «کراهه ان تقولوا، یا، لئلا تقولوا» می‌باشد لفظ «ان» در «ان کنا» مخفف از ثقیله است مراد از طائفتین یهود و نصاری است.

(۱) با استفاده از المیزان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴۸

یعنی: ای اهل مکه، ما قرآن را نازل کردیم تا نگوئید: کتاب بر یهود و نصاری نازل شد و حقا که ما از خواندن آنها بی‌خبر بودیم و تقصیری نداریم.

۱۵۷- أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ.

قطع عذر دوم آنهاست فَقَدْ جَاءَكُمْ تفریح آن تَقُولُوا، أَوْ تَقُولُوا است یعنی: پس دلیل روشن و رحمت و هدایت از خدایتان آمده است دیگر عذری ندارید.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَيَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ مجازات کسانی است که آیات خدا را تکذیب و از آنها اعراض می‌کنند. سُوءَ الْعَذَابِ اضافه صفت بر موصوف است. این آیه راجع به آن صورتی است که تورات و انجیل را بدانند ولی بگویند که بر ما نازل نشده است و الله اعلم.

۱۵۸- هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا.

اشاره است به عذاب موعود در آیه سابق، در این آیه آمدن ملائکه و آمدن خدا به طور تهدید یاد شده ولی آمدن بعضی از آیات رب بطور خبر و وعده حتمی است، اما آمدن ملائکه عبارت است از آمدن با عذاب مثل: ما نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ حجر / ۸ ظهورش در استیصال همه کفار است، اما آمدن خدا شاید آمدن عذاب بدون ملائکه باشد مثل: قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ نحل / ۲۶ ظاهرا آمدن رب همان آمدن عذاب اوست نظیر: ير أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۴۹

لَ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ ...

نحل / ۳۳ ظهور هر دو آیه نظیر آیه سابق در هلاکت عمومی است. المیزان اختیار می‌کند که مراد از آمدن رب آمدن قیامت و لقاء الله که غیب بر مشهود مبدل می‌شود، به- هر حال در آمدن رب، ملائکه شرکت و دخالت ندارند زیرا با «او» حرف تردید ذکر شده است.

اما آمدن بعضی از آیات رب که وعده حتمی است توأم با دو چیز است یکی اینکه ایمان آوردن در آن حال بی‌فائده است دوم آنکه کسی که ایمان آورده ولی کار نیکی انجام نداده و غرق در گناهان بوده برای او نیز نجاتی نیست. ظاهرا مراد از آن آمدن مرگ است خواه به صورت وقوع حادثه‌ای باشد مثل: حَتَّى إِذَا أَذْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ ... آتَانَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ ... یونس / ۹۰ و مثل: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حَدَّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ

لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سَبَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ ... غافر/ ۸۴-۸۵ و خواه به صورت آمدن مرگ به طور طبیعی باشد نظیر: وَ لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ ... نساء/ ۱۸.

جمله قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ حاکی از قطعیت آمدن بعضی از آیات است، در روایات شیعه و اهل سنت بعضی آیات رَبِّكَ تفسیر شده است به طلوع آفتاب از مغرب، خروج دابه در آیه ۸۲ سوره نمل و مسئله «دخان» در سوره دخان.

ناگفته نماند: طلوع خورشید از مغرب که از علائم آخر الزمان است ظاهراً از باب تطبیق است اما جریان خروج دابه و دخان اگر راجع به زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله باشد می شود مصداق آمدن بعضی آیات رَبِّكَ باشد و الله العالم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۵]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ فَزَعُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شَرِيعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ أَمْثَلِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۰) قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِيماً مِثْلَهُ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۶۱) قُلْ إِنْ صِلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۲) لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (۱۶۳)

قُلْ أَعْيَبَ اللَّهُ رِبّاً وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُم خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۵)

۱۵۹- کسانی که دین خود را به اختلاف کشانده و گروه‌ها شده‌اند تو اصلاً از آنها نیستی، کار آنها مربوط به خداست آن گاه از آنچه می کرده‌اند خبرشان می دهد.

۱۶۰- هر که کار نیکی انجام دهد برای اوست (پاداشی) ده برابر آن و هر که کار بدی انجام دهد، جز برابر آن مجازات نمی شود و آنها مظلوم نمی شوند.

۱۶۱- بگو: پروردگرم مرا به راه راست هدایت کرده، که آن دین مستقیم، همان دین ابراهیم موحد است و او از مشرکان نبود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵۱

۱۶۲- بگو: نماز و عبادت و زندگی و مرگ من خاص خداست که پروردگار جهانیان است.

۱۶۳- او شریکی ندارد و من به این کار مأمور شده‌ام و من اولین مسلمانم.

۱۶۴- بگو: آیا جز الله پروردگاری بجویم حال آنکه او پروردگار همه چیز است، هیچکس کاری نمی کند مگر به عهده خودش و هیچ نفسی گناه دیگری را متحمل نمی شود آن گاه بازگشت شما به سوی خدایتان است و شما را از آنچه در آن اختلاف می کردید خبر می دهد.

۱۶۵- او کسی است که شما را جانشینان این زمین کرده و بعضی را بر بعضی دیگر مرتبه‌هایی برتری داده تا شما را در آنچه داده است بیازماید، حقا که پروردگار تو سریع مجازات و آمرزنده و مهربان است.

فرقوا: تفریق: پراکنده کردن. مراد از آن در اینجا اختلاف کردن است.

شیعا: (بر وزن عنب) فرقه‌ها. مفرد آن شیعه است. شیاع: پیروی کردن. فرقه و گروه را از آن شیعه گویند که از یک شخص یا مکتب پیروی می‌کنند.

قیما: قیم (بر وزن عنب): مستقیم. بعضی ثابت و قائم به مصالح مردم گفته‌اند مثل: ذَلِكْ دِينُ الْقَيِّمَةِ آن را به فتح قاف و تشدید یاء نیز خوانده‌اند، به نظر بعضی آن مخفف قیام است.

مله: دین و شریعت. اصل آن از «املت الكتاب» است، دین را از آن مله گویند که از جانب خدا املاء شده است.

نسکی: نسک (بر وزن شتر) عبادت. به معنی ذبیحه نیز آید که قربانی در راه خداست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵۲

محيای: محیا: زنده بودن «محيای»: زندگی من. «مما» مرگ.

ابغی: بغی: طلب کردن. «ابغی» طلب می‌کنم.

وازره: وزر (بر وزن شبر): ثقل و سنگینی و نیز ثقیل و سنگین (بار).

اسم و مصدر هر دو آمده است، اغلب در گناه به کار رفته که بار سنگینی به گردن گناهکار است وازره: بردارنده بار و گناه و آن صفت نفس است «نفس وازره» «لا تر»: بر نمی‌دارد و متحمل نمی‌شود.

خلائف: جانشینها. مفرد آن خلیفه است. خلفاء نیز مثل خلائف است، به قولی خلفاء جمع خلیف می‌باشد.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: پیغمبر از آنهایی نیست که در دین از روی عناد اختلاف به وجود آورده‌اند، بلکه او در همان دین توحید است که ابراهیم آورده بود، هر که در دین توحید باشد و اعمال صالح انجام بدهد در مقابل هر یک عمل نیک ده برابر پاداش خواهد داشت ولی سزای یک گناه همان یکی است. آن گاه در آیه قُلْ إِنِّي هِدَانِي ... تا سر آیه بعدی، سوره مبارکه انعام که با توحید و نفی شرک شروع شده خلاصه می‌شود که انسان موحد باید همه چیز حتی مرگ و زندگی اش برای خدا باشد و چیزی و کسی در آنها شریک نباشد، در دو آیه اخیر ذکر شده: «رَبِّي» جز خدا نمی‌تواند باشد زیرا رب هر چیز اوست و پاداش و کیفر آخرت نیز در دست اوست و نیز اوست که انسانها را در زمین خلیفه کرده و بعضی را بر بعضی مزیت داده است.

۱۵۹- إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵۳

در بسیاری از آیات آنهایی که در دین اختلاف پدید کرده و گروه‌ها شده‌اند، تویخ و محکوم گردیده‌اند مثل: وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ روم / ۳۲ که درباره اختلاف مشرکان است و مثل: وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ بینه / ۴ که درباره اختلاف اهل کتاب است.

گویی اشکال می‌شود یا به نظر خود پیغمبر می‌آید که آمدن اسلام نیز اختلافی بر اختلافها افزود؟ در جواب به پیغمبر صلی الله علیه و اله می‌گوید تو از آنها نیستی آنها کسانی هستند که با افزودن شرک بر ادیان یا با اختلاف از روی حسد و جاه- طلبی در دین موسی و عیسی شعبه‌ها به وجود آوردند ولی تو دین ابراهیم دیناً قیماً مله ابراهیم آوردی که رافع اختلاف و توحید خالص است، حساب اختلاف- کنندگان با خداست.

إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

لفظ «ینبئهم» نشان می‌دهد که اعمالشان در صورت بخصوصی مجسم خواهد شد و آن را نتواند شناخت و خدا خبرشان خواهد داد.

۱۶۰- مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

این آیه یک مطلب مستقل و تفضلی است از خدا و آن اینکه: خدا نسبت به معیاری که در نزد اوست به یک عمل نیک، ده برابر

پاداش می‌دهد و روی عدالت به یک عمل بد مطابق آن سزا می‌دهد، جمله وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ نشان می‌دهد که نه از ده برابر کسر می‌شود و نه بر یک سزا افزوده می‌گردد، ولی افزوده شدن بر ده برابر امکان دارد مانند: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ ... بقره / ۲۶۱. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵۴

آیه: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا نَمْلٍ / ۸۹، قصص / ۸۴ مخالف با این آیه نیست بلکه آیه ما نحن فیه می‌تواند تفسیر آن باشد. میزان در ارتباط این آیه با آیات سابق می‌گوید: از آیات گذشته معلوم شد که اتفاق در دین و اختلاف در آن دو خصلت است: خوب و بد. پاداش خوب آن و سزای بد این است. روایاتی در این زمینه از لحاظ مصادیق در کتب تفسیر و روایات نقل شده است که می‌شود در آنها مطالعه کرد.

۱۶۱- قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. سوره انعام با این آیه شروع می‌شود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ، این نشان می‌دهد که سوره مبارکه در زمینه توحید و نفی شرک نازل شده است این آیه و دو آیه بعدی خلاصه مطالب سوره را بیان می‌کند و برگشت به اول است. به رسول خدا صلی الله علیه و اله دستور می‌رسد بگو: خدایم مرا به راه راست که دین مستقیم ابراهیم است هدایت کرده، ابراهیمی که موحد بود و از مشرکان نبود.

۱۶۲- قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. نسک مطلق عبادت است، آمدن صلوة ظاهرا برای اهمیت آن است یعنی:

نماز و مطلق عبادتم را و زندگی‌ام و شئون آن را و مرگم را در هر وضعی که باشد خالص خدا کرده‌ام و کسی و چیزی را در آن شریک نمی‌گردانم، توحید خالص و صاف همین است. ۱۶۳- لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ.

یعنی این چنین مأمور شده‌ام، لفظ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ در این آیه و آیه:

وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ زمر / ۱۲ فقط درباره رسول خدا صلی الله علیه و اله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵۵ آمده و درباره پیامبران دیگر آمده: إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ یونس / ۸۲ لذا این احتمال تقویت می‌شود که مراد از «اول» افضلیت است و مقام آن حضرت از همه مسلمین و انبیا برتر می‌باشد در صافی از تفسیر عیاشی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و اله ابراهیم علیه السلام را یاد کرد و فرمود:

«دینه دینی و دینی دینه و سنته سنتی و سنتی سنته و فضلی فضله و انا افضل منه»

احتمال دیگر آنست که اول مسلمین از امت خود باشد.

۱۶۴- قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

در این آیه و آیه بعدی برای نفی اخذ خدایی جز خدا، سنه تعبیر ذکر شده است اول چون پروردگار همه چیز خداست دیگر خدایی جز خدا جستن، غلط و عاری از حقیقت است. دوم: هر کس هر عملی که می‌کند متحمل عمل خویش است و هیچ کس بار دیگری را حمل نمی‌کند و عهده‌دار عمل دیگران نیست و آن گاه پاداش و کیفر در دست خداست، پس طلب خدایی غیر از خدا معنایی ندارد.

سوم: خدا شما را جانشینان زمین کرده و به این زمین آورده و امتیاز داده تا در اعمال، امتحانات کند دیگر خدایی جز خدا نتواند بود.

۱۶۵- وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ رِزْقًا وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ.

مراد از خلائف ممکن است جانشینان خدا باشد چنان که در اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً بقره/ ۳۰ گذشت. و شاید جانشین شدن انسانها بعضی از بعضی است، مراد از درجات به نظر می‌آید امتیازها و استعدادهاى طبیعى و امتیازهاى مادى و ظاهرى است از لحاظ زندگی مثل وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵۶

لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا

زخرف/ ۳۲، از این معلوم می‌شود که اگر این اختلاف نبود زندگی میسر و اداره نمی‌شد.

لِیَلْبُوْكُمْ فِیْ مَا آتَاكُمْ اِنَّ رَبَّكَ سَرِیْعُ الْعِقَابِ وَ اِنَّهٗ لَغَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ یعنی دادن امتیاز برای آن است که معلوم شود کدام شخص در میدان عمل پیشی گرفته و رو به تکامل قدم برمی‌دارد، آن وقت کیفر و آمرزش در مقابل اعمال در دست خداست، روز سه‌شنبه ۲۷ جمادى الثانی ۱۴۰۰ مطابق ۲۳/۲/۱۳۵۹ نوشتن تفسیر سوره انعام به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵۷

سوره اعراف

اشاره

در مکه نازل شده و دویست و شش آیه است

نظری به کلیات سوره

- ۱- اعراف سی نهمین سوره است که بعد از سوره «ص» در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هفتم است. درست معلوم نیست در چه سالی از بعثت نازل گشته ولی یقیناً تاریخ نزول آن بعد از سال سوم بعثت و بعد از نزول فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِیْنَ حجر/ ۹۴ بوده است و در آن موقع، حضرت رسول دعوت خویش را آشکار کرده بود.
- ۲- عدد آیات آن در شمارش قارئان حجاز و کوفه دویست و شش و در شمارش دیگران دویست و پنج است، قول اول به وسیله عاصم و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد. در تفسیر خازن آمده که این سوره دارای سه هزار و سیصد و بیست پنج کلمه و چهارده هزار و ده حرف است.
- ۳- تسمیه آن به «اعراف» به مناسبت آیات ۴۶-۴۸ آنست که جریان اصحاب اعراف در آنها نقل شده و تنها سوره‌ای است که از ماجرای اعراف پرده برمی‌دارد، علی هذا این تسمیه از باب «تسمیه الكل باسم الجزء» است.
- ۴- سوره مبارکه که بی‌شک مکی است، طبرسی رحمه الله از قتاده و ضحاک نقل کرده که گفته‌اند: آیات وَ سَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ ...

(۱) درباره ترتیب نزول سوره‌ها در مقدمه تفسیر توضیح داده‌ایم این سخن گرچه یقینی نیست ولی مفید می‌باشد. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵۸

۱۶۳-۱۶۶ در مدینه نازل شده آن قولی است بدون دلیل، سیاق آیات شاهد صدق نزول همه آن در مکه می‌باشد.

۵- صدوق علیه الرحمه در ثواب الاعمال از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده:

«قال من قرء سورة الاعراف فى كل شهر كان يوم القيامة من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون فان قرأها فى كل جمعة كان ممن لا يحاسب يوم القيامة اما ان فيها محكما فلا تدعوا قراءتها فانها تشهد يوم القيامة لكل من قرأها» «۱»

طبرسی رحمه الله آن را از عیاشی نقل کرده است.

۶- در اینکه همه سوره به یکباره نازل شده و یا به تدریج، دلیلی در دست نیست احتمال قوی آن است که به یک بار نازل شده باشد و الله العالم.

۷- در علت نزول سوره چیزی نقل نشده است به نظر می‌آید: علت نزول آن نیاز فطری انسانها بوده است، رحمت و حکمت بی‌منتهای خدا ایجاب کرده تا حقایقی بزرگتر و وسیعتر از کهکشانهای عالم در قالب الفاظ ریخته شده و بر- عقول و اذهان بیدار عرضه شود و گرنه فهم بشر کوتاهتر از آن است که بیان چنین حقایقی را از رسول گرامی بخواهد و در جواب، چنین سوره‌ای نازل شود.

۸- عظمت و وسعت مطالب سوره مبارکه، ما فوق تصور و در حد «یدرک و لا- یوصف» است، از قبیل توزین اعمال، مسئولیت متقابل پیامبران و مردم در مقابل خدا، تسلط شیطان بر انسان از بدو خلقت، اعراف و اهل آن، دعوت مردان

(۱) هر کس سوره اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت از کسانی خواهد بود که بر آنها خوفی نیست و غمگین نمی‌شوند و چنانچه در هر جمعه قرائت کند از کسانی خواهد بود که در روز قیامت در مقام حساب حاضر نمی‌شود آگاه باشید در آن سوره آیات محکمی وجود دارد پس قرائت آن را ترک نکنید زیرا آن در روز قیامت به نفع قرائت کننده آن شهادت می‌دهد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۵۹

توحید از جمله: نوح، هود، صالح، لوط، شعیب، موسی، محمد صلی الله و علیه و اله و موضعگیری جباران روزگار در مقابل آنها، داوری خدا و تار و مار شدن جباران، سیر تاریخی موسی و بنی اسرائیل و فرعون، هلاک فرعون و پیروزی حق بر باطل، پیشامدهایی که بنی اسرائیل در اثر نافرمانی با آنها مواجه شدند، راه فطرت در زمینه خدا شناسی، مسئله معاد و روئیدن انسانها از زمین مانند گیاهان، خلقت آسمانها و زمین در شش دوران و امثال این گونه مطالب.

۹- سخن پیامبران علیهم السلام در این سوره با یا قَوْمِ اغْتَدُوا لِلَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ شروع می‌شود، این سخن روشن می‌کند که مشرکان به وجود خدا معتقد بوده‌اند، محل نزاع در رابطه با شرک و عبادت غیر خدا بوده است با جزئی‌ترین توجه معلوم می‌شود که این مطالب از طرف خالق جهان به قلب پاک اشرف کائنات نازل گردیده است و گرنه محال بود که محیط شرک آمیز و پر از جهل مکه چنین انسانی پروراند و چنین سخنانی از او طلوع کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶۰

سوره الاعراف مکیه و آیاتها ۲۰۶ نزلت بعد سوره ص

[سوره الاعراف (۷): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص (۱) كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِيُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ (۳) وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (۴)

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵) فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (۶) فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعَلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ (۷) وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا

أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹)

«به نام الله رحمن و رحیم»

۱- المص «۱».

۲- این کتابی است که به تو نازل شده، سینه‌ات از آن تنگ نباشد (نازل شده) تا مردم را با آن انذار کنی و مؤمنان را یادآوری است.

۳- اطاعت کنید از آنچه از پروردگارتان به شما نازل شده و جز او سرپرستان نگیرید، بسیار کم متذکر می شوید.

(۱) المص در قرائت کوفی به تنهایی یک آیه است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶۱

۴- چه بسا قریه‌ای که آن را هلاک کردیم، عذاب ما وقت شب یا وسط روز که در خواب بودند به آن قریه آمد.

۵- آن گاه که عذاب ما آمد فریادشان جز آن نبود که گفتند: حقا که ما ظالمان بودیم.

۶- حتما و به طور یقین سؤال خواهیم کرد از کسانی که به سوی آنها پیامبران فرستاده شده‌اند و حتما سؤال خواهیم کرد از پیامبرانی.

۷- (قضایا را) با علمی که داریم بر آنها حکایت خواهیم کرد و ما از آنها غائب و کنار هستیم.

۸- وزن عمل در آن روز حق بودن است، هر که اعمالش سنگین (حق) باشد آنها رستگارانند.

۹- و هر که اعمالش سبک باشد، آنها کسانی هستند که خود را در اثر ظلمی که به آیات ما می کردند به ضرر انداخته‌اند.

کلمه‌ها

المص: در نکته‌ها درباره آن و سائر حروف مقطعه سخن خواهیم گفت.

حرج: (بر وزن شرف) تنگی. اصل آن به معنی جمع شدن شیء است و از آن تنگی، به نظر آمده لذا به گناه و تنگی حرج گفته‌اند. ذکر: تذکر و یادآوری.

اولیاء: سرپرستان. مفرد آن ولی است.

تذکرون: اصل آن «تذکرون» است.

بأسنا: بأس: سختی. مراد از آن در اینجا عذاب است.

بیاتا: بیات و تبییت: قصد کردن دشمن در شب. مراد از آن آمدن عذاب در شب است مثل: **إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا** یونس / ۵۰.

کم: (بر وزن جم) اسمی است که بر کثرت دلالت دارد (ای بسا).

قائلون: قیل (به فتح قاف) و قیلوله: خوابیدن در وسط روز. قائله به معنی وسط روز است. «قائلون»: خواب رفتگان و استراحت - تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶۲

کنندگان در وسط روز.

فلنسلن: مراد از سؤال گاهی استخبار و گاهی مورد مؤاخذه و مسئول قرار دادن است. مراد از آن، در آیه، معنای دوم است.

نقصن: قصص (بر وزن شرف) سرگذشت و نقل آن. مراد خبر دادن است.

وزن: سنجیدن. و سنگینی (اقرب الموارد).

الحق: حق در اصل به معنی مطابقت و واقع شدن شیء در موقع خود است، مقابل باطل. حق را ثابت و حتم معنی کردن نیز درست

است.

موازن: میزان: آلت وزن (ترازو) جمع آن موازین است، به قولی: می‌شود جمع موزون باشد، در این صورت موازین به معنی وزن شده‌هاست. خسروا: خسر: (بضم خاء) کم شدن و کم کردن «خسروا»: به ضرر انداختند.

شرحها

در این آیات که سر خط سوره‌اند این مطالب بیان شده: پیامبر نباید از مسئولیت احساس سنگینی کند، زندگی صحیح و مطابق خلقت جهان، آن است که طبق دستور خالق تنظیم شود و گرنه سقوط و شکست حتمی است، هلاکت اقوام گذشته دلیل روشن این سقوط است. پیغمبران در ارشاد امته‌ها و در زمینه قبول ارشاد مسئولند، خدا روز قیامت اعمال انسانها را با سنجش دقیق می‌سنجد، رستگاری و عذاب روی همان سنجش تعیین می‌شود.

۲- كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِئَنْدَرَ بِهِ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶۳
لفظ کتاب تقدیرش «هذا کتاب» است مثل: وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ أَنْعَامٍ / ۹۲، جمله فَلَا يَكُنْ ... نشان می‌دهد که رسول خدا از مسئولیت احساس سنگینی می‌کرد و یا ممکن بود بکند، و علت انزال همان انذار جهانیان است.

تخصیص یادآوری به مؤمنان حاکی است که قرآن نسبت به عموم جنبه انذار دارد ولی نسبت به مؤمنان که قلوبشان یا توحید نورانی شده است موعظه و پند می‌باشد مثل: هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ آل عمران / ۱۳۸ یعنی قرآن برای عموم بیان و هدایت و برای پرهیزکاران پند است.

۳- اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ.

در آیه سابق روشن شد که قرآن برای انذار است در این آیه به مردم خطاب شده که از آن پیروی کنید، یعنی لازم است تحت ولایت و سرپرستی خدا در آئید و گرنه سرپرستان طاغوتی گمراهتان خواهند کرد لفظ «ما» تأکید «قلیلا» می‌باشد یعنی به این حقیقت، بسیار کم، متوجه می‌شوید.

۴- وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ یعنی آنها جز خدا را سرپرستان گرفتند، نتیجه‌اش آن شد که عذاب ما آنها را وقت شب یا در اثناء روز که در خواب و استراحت بودند، گرفت، عاقبت خروج از فرمان حق و نظام جهان، سقوط و هلاکت است، خواه در اثر عوامل طبیعی باشد یا به دست مستضعفین. منظور آن است که در کمال بی‌خبری گرفتار شدند (نعوذ بالله).

۵- فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ.

معلوم می‌شود که پس از نزول عذاب، اخطار پیامبران را یاد آورده و به گناه و تقصیر خود اعتراف کرده‌اند یعنی خدا به ما ظلم نکرد ما خود ظالم بودیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶۴
۶- فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ.

از آیات گذشته معلوم شد که مردم موظفند در ولایت و فرمان خدا باشند و از ولایت طاغوتها کنار باشند در این آیه نتیجه می‌گیرد: پس بنا بر این هم پیامبران مسئولند که این تکلیف را برسانند و هم مردم مسئولند که به آن عمل کنند» ولی پیامبران از عهده این مسئولیت برآمده‌اند عقوبت و محکومیت تنها از آن سایر انسانها خواهد بود که از پیغمبران اطاعت نکرده‌اند.

۷- فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعَلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ.

منظور از «علیهم» ظاهرا پیغمبران و مردم هستند، نکره آمدن «علم» اشاره به کمال و احاطه آن است: از آیه قبلی به نظر می‌آید که

ممکن است مسئولین به دروغ جواب بدهند؟ در پاسخ آمده که ما از آنها غائب نبوده‌ایم و روی علم کامل خود اعمال آنها را به آنها بازگو خواهیم کرد «فلنقصن» در جای فَيُبَيِّنُهُمْ بِمَا عَمِلُوا است که در بسیاری از آیات آمده است.

۸- وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ.

در رابطه با مسئول بودن انبیاء و مردم، در این آیه فرموده: سنگینی و ثقل اعمال در آن روز، حق بوده و مطابق دستور خدا می‌باشد، یعنی در آن صورت قابل پاداش خواهند بود. در اینجا چند مطلب است:

اول: آنکه «وزن» اسم است به معنی ثقل و سنگینی و «الحق» خبر آن است الف و لام آن برای عهد است یعنی: حقی که خدا تعیین فرموده است، بنا- بر این، عملی که مطابق دستور است سنگین و با وزن است، عملی که مطابق دستور خدا نیست بی‌وزن و پوچ و باطل است، مثل فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا كهف/ ۱۰۵.

دوم: به قول دیگر: وزن به معنی توزین و «الحق» وصف آن و «یومئذ» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶۵

خبر آن است، یعنی توزین حقیقی اعمال در روز قیامت خواهد بود، چنان که در کشاف گفته و در جوامع الجامع نیز آمده است، نگارنده وجه اول را اختیار می‌کنم.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ تفریع بر مطلب فوق است، موازین اگر جمع موزون باشد مراد از آن اعمال است که سنگینی و وزن دارند، زیرا مطابقند با دستور خدا، و اگر میزانشان باشد باز به اعتبار اعمال است، رابطه آن با وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَشِيطَ در نکته‌ها خواهد آمد.

ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ راجع به اعمال نیک است چون نتیجه آنها فلاح و بهشت است، زیرا اعمال بد مطابق دستور خدا نیستند و وزن ندارند، علی هذا در اینجا خبری از اعمال بد نیست، دقت شود، مشروح وزن اعمال در نکته‌ها خواهد آمد.

۹- وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ.

تفریع دیگری است بر وزن اعمال، خفت عمل به علت مطابق دستور خدا نبودن است، مانند کارهای خوب و مفید کفار که اصلاً وزن ندارند، زیرا در اثر نبودن ایمان و نیت خالص اعمالشان حبط و پوچ است أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا كهف/ ۱۰۵.

و مانند کارهای نیک مؤمنان که در اثر ریا و منت نهادن و عدم مراعات جهات شرعی پوچ و حبط شده‌اند: لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ بقره/ ۲۶۴.

پس باید بدانیم که «خفت، ثقلت» در رابطه با اعمال نیک است و در اینجا از اعمال بد خبری نیست، چون آنها فقط شقاوت آورند و نیز مؤمنان گناهکار از گروه ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ هستند زیرا که اقلاً مقداری از اعمال آنها مطابق حق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶۶

و دارای وزن است، علی هذا خَفَّتْ مَوَازِينُهُ مخصوص کفار می‌باشد، زیرا آنها در اثر ظلم به آیات خدا خود را در خسران انداخته‌اند (دقت شود).

نکته‌ها

المص: درباره حروف مقطعه که در اوائل سوره‌ها واقع شده، اقوال گوناگونی هست از ائمه معصومین علیهم السّلام روایت شده که آنها از متشابهاتند فقط خدا از آنها آگاه است «۱» به قولی آنها نام سوره‌هایی هستند که در اوائل آنها آمده‌اند، در قول دیگر: آنها اشاره به صفات خدا هستند، مثلاً «الم» اشاره است به «انا الله اعلم».

به قولی: آنها نامهای قرآند، در قول دیگر آمده: آنها نامهای خدایند که مورد قسم واقع شده‌اند، در مجمع البیان در این زمینه ده

قول نقل شده و در قول دهم آمده: مراد از آنها این است که: ای مردم قرآن از همین حروف ترکیب شده که شما پیوسته آنها را به کار می‌برید، اگر می‌گوئید قرآن از جانب خدا نیست، شما هم با این حروف نظیر آن را بسازید. تازه‌ترین مطلب در این باره نظریه دکتر رشاد مصری است که در ذیل نقل می‌شود «۲» ناگفته نماند سخن ایشان را فقط در حد یک احتمال قبول داریم نه اینکه مراد خدا همین است لا غیر. خلاصه نظر ایشان آن است که: میان این حروف و حروف همه سوره‌های قرآن رابطه‌ای هست مثلاً حرف «ن» را در نظر می‌گیریم و آن را با سائر حروف سوره بقره مقایسه می‌کنیم و به این نتیجه می‌رسیم که نسبت این حرف به سائر

(۱) جوامع الجامع.

(۲) ما آن را از مجله مکتب اسلام شماره چهارم سال ۱۴ نقل می‌کنیم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶۷

حروف آن یک درصد است، آن گاه همین حساب را با سوره آل عمران، نساء، مائده و ... تا ۱۱۴ سوره انجام می‌دهیم و نتیجه می‌گیریم که این نسبت در سوره ن وَالْقَلَم که این حرف در اول آن واقع شده از همه بیشتر است، آن وقت این حساب را با حرف «ص» و حرف «ق» و دو حرف «حم» و سه حرف «الم» تکرار می‌کنیم و می‌بینیم که درصد این حروف در آن سوره‌ها از سوره‌های دیگر بیشتر است، فکر نکنید که این عمل، کار آسانی است دکتر رشاد سالها به وسیله مغز الکترونی روی حروف قرآن کار کرده تا این نسبتها را به دست آورده و اگر مغز الکترونیکی نبود این کار نزدیک به محال بود.

از مجموع سوره‌های ۱۱۴ گانه قرآن فقط در ۲۹ سوره حروف مقطعه آمده است و آنها درست نصف حروف ۲۸ گانه الفبای عربی را تشکیل می‌دهند بدین ترتیب: ا، ح، ر، س، ص، ط، ع، ق، ک، ل، م، ن، ه، ی.

دکتر رشاد خلیفه پس از سالها تحقیق به فکرش رسید که شاید میان این حروف و حروف هر سوره که آنها در آغازش قرار گرفته‌اند رابطه‌ای وجود دارد آن وقت سالها به وسیله مغز الکترونی روی حروف قرآن محاسبه کرده و دیده مثلاً نسبت حرف «ق» به سائر حروف سوره قیامت (۳/۹۰۷) درصد است و نسبت آن به سائر حروف سوره وَالشَّمْس (۳/۹۰۶) است تفاوت این دو سوره چنان که ملاحظه می‌شود فقط یک هزارم درصد است، آن وقت نسبت حرف «ق» را با حروف هر یک از سوره‌های ۱۱۴ گانه استخراج کرده در آخر متوجه شده که نسبت این حرف (ق) به سائر حروف سوره ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِید که این حرف در آغاز آن واقع شده از نسبت آن به تمام حروف سوره‌های ۱۱۴ گانه بیشتر است.

همچنین حرف «ن» که در آغاز ن وَالْقَلَم آمده نسبتش به سائر حروف این سوره از نسبت آن به حروف هر یک از سوره‌های ۱۱۴ گانه بیشتر است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶۸

هكذا چهار حرف «المص» که در آغاز سوره اعراف آمده است نسبت آنها به سائر حروف این سوره، بیشتر از نسبت آنها به حروف سائر سوره‌های ۱۱۴ گانه است.

دکتر رشاد می‌گوید: ضمن محاسبه که روی سوره «مریم» و «زمر» می‌کردم دیدم نسبت «درصد» مجموع حروف (ک، ه، ی، ع، ص) در هر دو سوره مساوی است با اینکه باید در سوره مریم بیشتر باشد که لفظ «کهیص» فقط در آغاز سوره مریم آمده است، اما همین که نسبت گیری را از رقم سوم اعشار بالا- بردم روشن شد که نسبت مجموع این حروف در سوره مریم یک ده هزارم (۰/۰۰۰۱) بیش از سوره زمر است، این تفاوت‌های جزئی راستی عجیب و حیرت آور است.

راستی حیرت آور است که انسانی بتواند مراقب تعداد هر یک از حروف سخنان خود در طول ۲۳ سال باشد و در عین حال آزادانه مطالب خود را بدون کمترین تکلفی بیان کند، مسلماً چنین کاری از عهده یک انسان بیرون است حتی محاسبه آن برای بزرگترین

ریاضی‌دانها به کمک مغزهای الکترونی ممکن نیست. اینها همه نشان می‌دهد که نه تنها سوره‌ها و آیات قرآن بلکه حروف قرآن نیز روی حساب و نظام خاصی است که فقط خداوند، قادر بر حفظ آن می‌باشد.

نتیجه بحث: آیا شما حساب کلمات و حروفی را که در یک روز با آن سخن می‌گوئید دارید؟ اگر فرضاً چنین باشد تعداد کلمات و حروف یک سال خود را می‌توانید به خاطر بسپارید؟ فرضاً چنین باشد آیا هرگز امکان دارد نسبت این حروف با یکدیگر در روز و ماه و سال در عبارات شما مد نظرتان باشد مسلماً چنین چیزی محال است. زیرا با وسائل عادی طی قرن‌ها نیز نمی‌تواند این محاسبات را انجام دهید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۶۹

آیا اگر مشاهده کردیم انسانی در مدت ۲۳ سال با آن همه گرفتاری سخنانی آورد که نه تنها مضامین آنها حساب شده و از نظر لفظ و معنی و محتوا در عالیترین صورت ممکن بود بلکه از نظر نسبت ریاضی و عددی حروف، چنان دقیق و حساب شده بود که نسبت هر یک از حروف الفباء در هر یک از سخنان او یک نسبت دقیق ریاضی دارد، آیا نمی‌فهمیم کلام او از علم بی‌پایان پروردگار سرچشمه گرفته است؟ انسانی را در نظر بگیرید که امروز نیم ساعت سخن می‌گوید و حرف «قاف» را به زبان می‌آورد و می‌گوید: مثلاً درصد حرف «قاف» در این سخن بیشتر است از درصد آن در همه سخنانی که تا به حال گفته‌ام و بعد از این خواهم گفت، این حساب جز به اعجاز خدایی ممکن و عملی نیست، این است اهمیت این حروف.

حروف مقطعه قرآن به قرار ذیل است: الم «شش بار»، المص، الر (پنج بار)، المر، کهیصص، طه، طسم، طس، الم، الم، الم، الم، یس، ص، حم «شش بار»، حمعسق، ق، ن. این حروف به ترتیب در اوائل سوره‌های: بقره، آل-عمران، اعراف، یونس، هود، یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، مریم، طه، شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، یس، ص، مؤمن، حم سجده شوری، زخرف، ق، و قلم واقع شده‌اند، این حروف با حذف مکررات عبارتند از چهارده حرف که در سابق شمرده شد.

وزن اعمال: لازم است درباره وزن اعمال و متعلقات آن توضیح بیشتری بدهیم مسئله ثقل موازین در سه محل از قرآن کریم آمده است که یکی قرینه دو تای دیگر است مثلاً- از آیات: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ مؤمنون/ ۱۰۲، فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَتفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷۰

فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ ...

قاره/ ۶-۹، معلوم نمی‌شود که مراد از ثقل و موازین چیست؟

همچنین از فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ... در این سوره، ولی جمله وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ بنا بر آنچه اختیار کردیم کلید فهم همه اینهاست و دانستیم که اولاً سنگین و وزین بودن عمل مطابق واقع بودن آن است ثانیاً موازین عبارتند از اعمال، آن هم اعمال نیک که ثقل آنها موجب فلاح است.

ثالثاً: خفت موازین راجع به اعمال نیک است که مطابق حق و فرموده خدا نیستند.

سؤال: اگر گویند: آیه وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ انبیاء/ ۴۷ صریح است در اینکه روز قیامت ترازوهای عدالت نصب خواهد شد، در این صورت اعمال با آنها توزین خواهد گردید؟

گوئیم: این سنجش با آنچه اختیار کردیم منافات ندارد، پس از آنکه ثقیل بودن روشن شد اندازه آن با ترازوها معلوم می‌شود، یعنی اعمال حق را وزن و اندازه‌گیری می‌کنند.

در بحار از معانی الاخبار نقل شده که: امام صادق علیه السلام فرموده مراد از موازین قسط، انبیاء و اوصیاء می‌باشند «هم الانبیاء و الاوصیاء»

«۱» و در زیارت علی علیه السلام آمده:

«السلام علی ... میزان الاعمال»

علی هذا مقياس و میزان سنجش انبیاء و اوصیاء هستند، سنجش اعمال معین می کند که اعمال مؤمنان نسبت به اعمال انبیاء تا چه حد است، مؤید این سخن جمع آمدن «موازن» است یعنی هر عملی میزانی دارد. اگر گویند: بنا بر آنچه شما اختیار کردید ثقل اعمال اعتباری است حال

(۱) تفسیر برهان ذیل آیه ۴۷ از سوره انبیاء.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷۱

آنکه از آیات فهمیده می شود اعمال اعم از بد و خوب دارای وزن واقعی هستند و به عبارت دیگر اعمال جوهر هستند نه عرض! گوئیم: دقت در آیات قرآن نشان می دهد که اعمال اعم از خوب و بد دارای وزن و ثقل واقعی می باشند مثل: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ زلزله / ۷ و ۸ وَ لِيَحْمِلْنَ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ عنكبوت / ۱۳ که درباره پیشوایان ستمگر است یا بُنِيَ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَيْحُرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ ... لقمان / ۱۶ و مانند سائر آیات، ولی این مطلب با آنچه اختیار کردیم منافاتی ندارد زیرا مثلاً گناهان مسلمانان و کفار از لحاظ اینکه جوهر و انرژی هستند وزن و ثقل دارند و از لحاظ اینکه حق نیستند باطل و پوچ می باشند و وزن ندارند، وزنی که موجب سعادت باشد.

اعمال بد وزن و توزین ندارند: بنا بر آنچه گفته شد اعمال بد وزن ندارند زیرا حق نیستند و توزین ندارند زیرا مقایسه با اعمال انبیاء اوصیاء بعد از حق بودن است، در روضه کافی ص ۷۵ از امام سجاد علیه السلام نقل شده: بدانید بندگان خدا، برای اهل شرک میزانی بر پا نمی گردد و دفترها گشوده نمی شود، بلکه گروه گروه به سوی جهنم روند، نصب میزانها و گشودن دیوانها فقط برای اهل اسلام است «۱» به نظر می آید علت آن حق نبودن اعمال کفار است، گناهان مسلمانان نیز چنین است. علی هذا باید مراد از مِثْقَالَ حَبَّةٍ در سوره انبیاء اعمال نیک اهل اسلام باشد، نتیجه اینکه وزن و توزین فقط برای اعمال نیک مؤمنین است، وزن یعنی حق بودن، توزین یعنی مقایسه

(۱)

«اعملوا عباد الله ان اهل الشرك لا ينصب لهم الموازين و لا ينشر لهم الدواوين و انما يحشرون الى جهنم زمرا و انما نصب الموازين و نشر الدواوين لاهل الاسلام».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷۲

با انبیاء و اوصیاء.

بلی درباره عذاب، میان گناه و عذاب حساب و تناسبی هست. درباره عذاب اهل جهنم آمده، ... جَزَاءً وَفَاقًا نَبَأُ / ۲۴ و در این سوره پس از شمردن نعمت اهل بهشت فرمود: جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا نَبَأُ / ۳۶، بنا بر آنچه گفته شد:

منظور از حساب همان وزن و توزین است اما در عذاب فقط وفاق و برابری گناه با عذاب است و بنا بر تجسم عمل که تقریباً از حتمیات قرآن است، عذاب، خود گناهان است در این صورت معنای وفاق و برابری کاملاً واضح می باشد. آیات وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ ... در گناهان می شود راجع به کم و زیاد بودن باشد تا تناسب با عذاب پیدا کند.

تحابط اعمال: مطلب دیگری که باید در اینجا بررسی شود تحابط اعمال است. و آن این است که اعمال خوب و بد یکدیگر را از بین ببرند و باطل کنند، به عبارت دیگر: عمل خوبی که امروز انجام شده است گناه دیروزی را از بین ببرد و اگر فردا عمل بدی

انجام گرفت عمل خوب امروزی را باطل نماید، نتیجه آنکه انسان پیوسته یکی از حسنات یا سیئات را خواهد داشت زیرا هر عمل بعدی، عمل قبلی را از بین می‌برد.

تحابط در آخرت آن است که: حسنات و سیئات انسان با هم سنجیده شوند و یکدیگر را حبط و تباه کنند، اگر اعمال نیک زیاد شود اعمال بد از بین رفته و شخص اهل بهشت گردد و در صورت عکس، اعمال نیک از بین رفته و شخص اهل جهنم گردد و اگر اعمال نیک و بد مساوی بودند نه اهل رحمت باشد و نه اهل عذاب.

مقابل این مطلب آن است که بگوئیم: انسان در مقابل حسناتش متنعم و در مقابل سیئاتش عذاب خواهد دید مگر آنکه سیئاتش در اثر شفاعت یا رحمت تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷۳

خدا بخشوده شود ولی سیئات و حسنات یکدیگر را از بین نخواهند برد چنان که فرموده: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ** علی هذا اگر سیئات آمرزیده نشد شخص در مقابل آنها عذاب دیده سپس راهی بهشت می‌شود.

خواجه نصیر طوسی در «تجرید الاعتقاد» فرموده: احباط باطل است زیرا مستلزم ظلم است و نیز خدا فرماید: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ...** علامه حلی در شرح آن فرموده: جماعتی از معتزله به احباط و تکفیر قائل شده‌اند، معنی احباط و تکفیر آن است که: ثواب متقدم انسان با گناهی که بعدا کرده از بین می‌رود و یا گناهان قبلی اش با ثواب بعدی ساقط می‌گردد، ولی ارباب تحقیق این قول را رد کرده‌اند، دلیل بطلان این سخن آن است: کسی که گناهایش بیش از ثوابش از بین برود مانند کسی خواهد بود که عمل خوبی نکرده است و اگر حسناتش بیشتر باشد مانند کسی خواهد بود که گناهی از او سر نزده است و نیز خداوند فرموده: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ...**

مرحوم شیخ مفید در اوائل المقالات تحت عنوان «القول فی تحابط الاعمال» فرموده: میان معاصی و طاعات و میان ثواب و عقاب تحابطی نیست، این عقیده جماعتی از امامیه و مرجئه است ولی بنو نوبخت قائل به تحابط هستند و در این عقیده موافق معتزله می‌باشند، مجلسی رحمه الله در بحار ج ۵ ص ۳۳۲ فرموده:

مشهور میان متکلمین امامیه آن است که: احباط و تکفیر باطل است.

نگارنده گوید: آیه **وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا** توبه/ ۱۰۲ نیز ظاهراً با قول به احباط و تکفیر مخالف است.

علی هذا **خَفَّتْ مَوَازِينُهُ** مخصوص کفار است، مؤمنین گناهکار در ردیف **ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ** هستند النهایه اگر قابل عفو و شفاعت نشوند مدتی عذاب خواهند دید و الله اعلم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷۴

[سوره الاعراف (۷): آیات ۱۰ تا ۱۸]

اشاره

وَ لَقَدْ مَكَانَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۱۰) وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱۲) قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳) قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۱۴)

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (۱۵) قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَمَّا بَيَّنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنَ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنَ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ

(۱۸)

- ۱۰- شما را در زمین تمکن دادیم و در آن برای شما وسائل زندگی قرار دادیم ولی بسیار کم سپاس می‌دارید.
- ۱۱- شما را بساختیم و سپس شکل دادیم (پرداختیم) و آن گاه به ملائکه گفتیم: آدم را سجده کنید، سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود.
- ۱۲- گفت: چه چیز منعت کرد که وقتی فرمان دادم سجده نکردی؟ گفت: من از او بهترم مرا از آتش به خصوص آفریده‌ای و او را از گل بی‌اهمیتی.
- ۱۳- گفت از آن (منزلت) فرو شو که در آن تکبر کردن حق تو نیست، بیرون شو که تو از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷۵ ذیلان هستی.
- ۱۴- گفت: مرا تا روزی که مردم زنده می‌شوند مهلت بده.
- ۱۵- گفت: تو از مهلت داده شدگانی.
- ۱۶- گفت: برای اینکه مرا گمراه کردی، در راه راست برای (اضلال) آنها می‌نشینم.
- ۱۷- سپس حتما از جلو رویشان و از پشت سرشان و از راستشان و از چپشان می‌آیم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.
- ۱۸- گفت از آن (منزلت) مذموم و مطرود بیرون شو، هر کس از آنها پیروی تو کند، جهنم را از شما به طور حتم بر خواهم کرد.

کلمه‌ها

- مکناکم: تمکین: قدرت و امکان دادن. «مکناکم» امکان و قدرت دادیم به شما.
- معایش: وسائل زندگی. مفرد آن معیشت است، آن گاهی مصدر است.
- به معنی زندگی مثل «معیشه ضنکا» و گاهی اسم است به معنی وسیله زندگی مثل خوراک و پوشاک.
- صورناکم: صورت: شکل. جمع آن صور (بر وزن صرد) است. تصویر: شکل دادن.
- اسجدوا: سجود در اصل به معنی خضوع و اظهار فروتنی است و در شرع سجده معروف اسلامی است.
- ابلیس: ایلاس: یأس و نومیدی، ظاهراً شیطان را از آن ابلیس گفته‌اند که از رحمت خدا مقطوع و نومید است (قاموس قرآن. بلس) ۱۱ بار در قرآن آمده است.
- طین؟؟؟ به قول راغب آن خاک آمیخته به آب است، گاهی خشکیده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷۶
- آن را نیز طین گویند.
- فاهبط: هبوط: پائین آمدن. گاهی به معنی دخول و وارد شدن به مکانی است مثل: اهبطوا مِصراً بقره / ۶۱.
- صاغرین: صغر (بر وزن شرف و عنب): کوچکی. صغار: ذلت و خواری.
- صاغر: ذلیل. صاغرون: ذلیلها.
- انظرنی: انظار: مهلت دادن. «انظرنی» به من مهلت بده. «منظرنی»:
- مهلت داده شدگان.
- اغویتنی: غی و غوایه: رفتن به راه هلاکت و ضلالت. اغواء: بردن به راه هلاکت و ضلالت و گمراه و هلاک کردن «اغویتنی»: گمراه یا هلاک کردی مرا.
- آتینهم: اتیان: آمدن «آتینهم» حتما می‌آیم بر آنها.

ایمانهم: یمین در اینجا به معنی طرف راست است «عن ایمانهم» از طرف راست آنها.
 شمائل: شمال در اینجا به معنی طرف چپ، جمع آن شمائل است.
 مذموم: ذرم و زیم: عیب شدید. به قول راغب: ملامت. «مذوم»: ملامت شده. یا معیوب و ناقص در بندگی.
 مدحور: دحر: طرد و راندن. «مدحور»: رانده شده.
 لأملأن: ملء و املاء: پر کردن. «لأملأن» حتما حتما پر می‌کنم.

شرحها

در رابطه با آیه: اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ در این آیات مسئله گذاشته شدن وسائل زندگی در اختیار بشر، تسلط شیطان تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷۷

بر انسان از اولین وهله و کشیده شدن انسان از اطاعت حق به اطاعت نفس، بیان گردیده است سپس این واقعه در آیات بعدی، الگو قرار داده شده که انسانها از آن پند گیرند.

۱۰- وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ.

این آیه برای بیان سه مطلب است یکی اینکه انسان از لحاظ اعضاء بدن و تفکر و اراده، طوری آفریده شده که می‌تواند در این جهان تصرف کند و اگر مثلاً بدنش مثل چهارپایان یا پرندگان بود و یا قدرت تفکر و اکتشاف نداشت، نمی‌توانست در جهان تصرف کند، دیگر آنکه وسائل زندگی برای او در جهان و روی زمین به وجود آمده است و اگر آب و خاک و هوا و خورشید و ماه و ... نبود زندگی برای انسان میسر نمی‌شد. سوم اینکه قدردانی انسان از این نعمتها بسیار اندک است آری قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ لَفْظ «ما» تأکید قلیل است و خطاب در این آیه برای عموم می‌باشد.

۱۱- وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ.

از این آیه تا آیه ۲۵ مسئله وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ ... توضیح داده شده و این آیات همه تفصیل آن آیه هستند.

ناگفته نماند: در سوره حجر، آیات ۲۸-۳۱ و در سوره ص آیات ۷۱-۷۷ صریح هستند در اینکه: خداوند به ملائکه فرموده: من بشری از گل خواهم آفرید همین که او را پردازد و از روح در آن دمیدم شما به او سجده آورید مثلاً در سوره ص چنین آمده است: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ از این آیه می‌توان فهمید تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷۸

که مراد از «خلقناکم- صورناکم» خلقت آدم و بشر اولیه است و علت جمع آمدن و خطاب به همه انسانها آن است که: آدم سقبل همه انسانها بود، خلقت او به حکم خلقت همه این نسل است.

ناگفته نماند: منظور از «صورناکم» تصویر به وسیله نفخ روح است، زیرا این کلمه در جای وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي واقع است، چنان که «خلقناکم» در جای فَإِذَا سَوَّيْتَهُ می‌باشد.

در بسیاری از آیات آمده: ما شما را از خاک آفریدیم با آنکه می‌دانیم فقط بشر اولیه از خاک آفریده شده، دیگران از نطفه به وجود آمده‌اند: فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ حَج / ۵ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ روم / ۲۰، این نیست مگر برای آنکه خلقت بشر اولی به حکم خلقت همه بوده است. مشروح مطلب در آیاتی نظیر: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ... غافر / ۶۷، فاطر / ۱۱ آمده است.

علی هذا مراد از «صورناکم» فقط تصویر آدم و تسویه اوست که در آیات دیگر به لفظ «سویته» آمده است و الله العالم «۱».

احتمال ضعیف آن است که از این آیه استفاده بشود که: پس از خلقت انسانهای بسیار، آدم از میان آنها مسجود ملائکه واقع شده

است، نظیر آیه‌ای که می‌گوید: مردم امت واحده بودند، پس از آن خدا پیامبران را مبعوث کرد **كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ ...** بقره / ۲۱۲.

منظور از **اشيٰ جُودُوا لِآدَمَ** ظاهراً خضوع و اقرار است بر اینکه آدم به خلافت خدایی از ملائکه برتر است نه اینکه مهر گذاشته و بر هفت اعضاء بر آدم سجده کنند، مثل: **وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ** رحمن / ۶ که مراد خضوع و اطاعت

(۱) «خلفناکم» در جای «سویته» و «صورتناکم» در جای **نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۷۹

آنها از امر خداست. ملائکه از این فرمان اطاعت کردند که از آنها خطری بر انسان متوجه نیست ولی ابلیس قبول نکرد و پیوسته در فکر اغفال و اضلال انسانهاست. بنا بر آنچه در بقره گذشت: سجود ملائکه از روی درک برتری انسان بوده است.

۱۲- **قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ.**

گویند «لا» زائد است و برای تأکید می‌باشد چنان که در آیه دیگر بدون «لا» آمده است **قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي** «۱» ص / ۷۵ به هر حال در جواب خدا که فرمود: چه چیز منعت کرد از اینکه سجده کنی؟

گفت: من از او بهترم و به حرف خودش چنین استدلال کرد: **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** مرا از آتش بخصوصی آفریده‌ای و او را از گل بی‌مقداری.

ظاهراً نکرده آمدن «نار» برای دلالت بر نوع است که جن از آتش بخصوصی (ظاهراً انرژی) آفریده شده است و **خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ** رحمن / ۱۵، منظور از نکره آمدن طین به نظرم اشاره به کم اهمیت بودن آن است، ملعون اشتباه کرده است، خلقت از آتش چه برتری می‌تواند داشته باشد لذا خدا جواب نداد و ساقطش کرد.

۱۳- **قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ.**

خلاصه گفته ابلیس، خودپسندی و خود بزرگی بینی در مقابل فرمان خدا و در مقابل خلیفه خدا بود، در جواب آمده: تو را نرسد که تکبر کنی (زیرا که بنده‌ای و آفریده‌ای بیش نیستی) حق آن است که ابلیس با آن امتناع از مقام و منزلت خود سقوط کرد و این آیه زبان حال آن سقوط می‌باشد، ضمیر «منها»

(۱) به قولی معنای «ما حملک» - «ما دعاک» بر «ما منعک» تضمین شده است یعنی «ما حملک علی ان لا تسجد» در این صورت «لا» زائد نیست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸۰

- «فیها» هر دو ظاهراً به «منزلت» راجع است یعنی: از این منزلت الهی و تقریبی که داری فرود آی که به تو نرسد در آن منزلت تکبر کنی، جمله **فَاخْرُجْ ...**

تأکید است برای **فَاهْبِطْ ...** لفظ «صاغرین» در مقام «رجیم» در آیات دیگر است «۱».

۱۴- **قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.**

ظهور سقوط در آن بود که ابلیس از بین برود و یا امکانات و سیر و احاطه و نفوذی که داشت از وی گرفته شود. لذا از خدا مهلت خواست که در عین رجیم و ملعون بودن تصرفش از او گرفته نشود. **يَوْمِ يُبْعَثُونَ** دلالت ندارد که خواسته حتی در برزخ بندگان را اضلال نماید نه فقط در دنیا، بلکه دلالت دارد که خواسته حتی بعد از انقراض بشریت نیز در مهلت باشد.

۱۵- **قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ.**

ظهور آیه در مهلت مطلق است و نیز نشان می‌دهد که مهلت شدگان دیگری نیز هستند. ولی در سوره حجر و در سوره ص آمده: **قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ**.

در صافی از علل الشرائع از حضرت صادق علیه السلام نقل شده مراد از **يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ** انقراض بشریت و تار و مار شدن عالم است «۲» ظاهر آن است که شیطان در برزخ بر اضلال بندگان تسلطی ندارد زیرا دلیلی در این زمینه نداریم. **۱۶- قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ**.

(۱) به قول بعضی ضمیر «منها- فیها» به سماء یا جنه راجع است، ولی این ضعیف است.

(۲) آنچه روایت شده که وقت معلوم روز ظهور قائم (ع) و آن روز شیطان به دست آن حضرت کشته می‌شود ظاهراً مراد قلت تسلط وی در آن روز بر بندگان است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸۱

لفظ «اغویتنی» در سوره حجر نیز آمده است ولی این دروغی بیش نیست.

خدا او را اغواء و اضلال نکرد، بلکه او مخالفت خدا نمود و در بدبختی واقع شد مراد از «نشستن برای آنها در صراط مستقیم به کنایه از اغواء و اضلال است که در آیات دیگر به لفظ «لاغوینبهم» آمده است. مراد از مهلت خواستن آن بوده که قدرت اغواء از او گرفته نشود «۱» و نیز ظاهراً هلاک شده و از بین نرود.

۱۷- ثُمَّ لَا تَبْنِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ.

این آیه بیان آن است که بعد از نشستن در صراط مستقیم چه کار خواهد کرد. آمدن از چهار جانب عبارت از آن است که از چهار راه آنها را اغفال کند:

اول: از پیش رویشان یعنی نسبت به آینده، آنها را با آمل و آرزوها و وحشت از فقر و مانند آن اغفال کرده و به گناه می‌کشم.

دوم: از پشت سر یعنی درباره اولاد که بعد از خود خواهند گذاشت به گناه وادارشان می‌کنم که درباره تأمین آینده اولاد و محبت و اغماض بیجا در خصوص آنها از راه حق منحرف شوند.

سوم: از طرف راستشان یعنی در زمینه بدعت گذاری در دین و غلو و انحراف در آن و اضلال دیگران اغفالشان می‌کنم.

چهارم: از طرف چپ یعنی از لحاظ گناه و شهوترانی و حب لذات حرام اضلالشان می‌نمایم.

چنان که در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده و در المیزان اختیار کرده است. **وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ** نتیجه آمدن از چهار طرف و اشاره

(۱) باء در «فبما» به معنای سبب و «ما» مصدریه است و تقدیر آن «فسبب اغوائك ایای» است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸۲

به گمراه کردن اکثریت است **لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ** ص / ۸۳.

۱۸- قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ.

به نظر می‌آید که تکرار **أَخْرِجْ مِنْهَا** به علت مقدمه بودن بر مطلب بعدی است و چون مورد نظر، اغواء آدم و فرزندان او بود لذا لفظ «منهم- منکم» به صورت جمع آمده است. بعضی از بزرگان «منکم» را به معنی بعضی گرفته و گوید: جهنم با بعضی از پیروان ابلیس پر خواهد شد و آن امتنانی است از خدا ولی ظاهراً «من» برای بیان است مثل: **لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ** ص. / ۸۵ بقیه سخن در «نکته‌ها» بعد از آیه ۲۵ خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹ تا ۲۵]

اشاره

وَايَادُهُمَا لِيُؤدِّيَا لَهَا مَاءَ وُورَىٰ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِحِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰) وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (۲۱) فَذَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِحُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقَلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۲) قَالَا- رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳)

قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو و لكم في الارض مستقر و متاع الى حين (۲۴) قال فيها تحيون و فيها تموتون و منها تخرجون (۲۵)
۱۹- و ای آدم تو و همسرت در این جنت ساکن شوید و از هر جا خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می شوید.

۲۰- شیطان برای آنها وسوسه کرد تا عورت‌هایشان را که از آنها پنهان بود بر آن دو نمودار کند و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد مگر از ناپسند داشتن اینکه دو فرشته شوید یا از زندگان جاوید باشید.

۲۱- و برای آنها سوگند اکید خورد که از خیرخواهان شمایم.

۲۲- به فریبی سقوطشان داد، و چون کمی از آن درخت بخوردند عورتشان بر آن دو نمودار شد، بنا کردند از برگهای آن باغ بر عورت‌های خود مینهادند، پروردگارشان بانگ زد: آیا شما را از این درخت نهی نکردم؟ و آیا به شما نگفتم که شیطان برای تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸۴

شما دشمن آشکاری است؟

۲۳- گفتند: پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی حتما و قطعا از زیانکاران خواهیم بود.

۲۴- گفت: خارج شوید (در وضعی که) بعضی از شما دشمن بعض است و برای شما در زمین قرارگاه و متاعی است تا وقتی.

۲۵- گفت: در آن زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن خارج می شوید (دوباره زنده می شوید).

کلمه‌ها

اسکن: یعنی سکنی و مسکن اختیار کن. امر بسکنی است نه سکون.

فکلا: تشبیه «کل» است یعنی: بخورید شما دو نفر.

شتما: یعنی خواستید شما دو نفر. مصدر آن شيء است «شاءه شینا».

شجرة: شجر: درخت. واحد آن شجره است، مثل ثمر، ثمره.

وسوس: وسوسه: سخنی که در باطن انسان هست، خواه از شیطان باشد یا از انسان «وسوس له» یعنی خیرخواهی را به نظر او آورد.

لیبدي: بدو: ظهور. ابداء: ظاهر کردن. «لیبدي»: تا ظاهر کند.

و وری: مواراء: پوشیدن و مستور کردن «و وری» (به صیغه مجهول):

مستور شد.

سواتهما: سواة: چیزی که آشکار شدنش ناپسند باشد، از «سوء» به معنی بدی. مراد از آن در اینجا آلت تناسلی مرد و زن است (فرج و آلت رجولیت) سوات جمع سواة است.

ملکین: دو فرشته. تثبیه ملک (بر وزن شرف) است.

قاسمهما: قسم (بر وزن شرف) سوگند. مقاسمه نیز به همان معنی است «قاسمهما»: سوگند اکید یاد کرد به آن دو. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸۵

دلاهما: لغزش و سقوط داد به آنها. یعنی از تصمیمشان بازداشت. آن از «تدلیه الدلو» است یعنی فرستاد دلو را به چاه.

ذاقا: ذوق: چشیدن. «ذاقا»: چشیدند آن دو. مراد شروع به خوردن و خوردن اندک است.

طفقا: شروع کردند. در سوره طه / ۱۲۱ نیز آمده است.

یخصفان: خصف: چسباندن و قرار دادن «یخصفان» قرار می دهند.

مستقر: قرارگاه و محل استقرار. به معنی استقرار نیز آید (مصدر- اسم مکان).

متاع: هر آنچه از مال دنیا مورد بهره قرار گیرد متاع است و هر چه از آن لذت برند.

حین: وقت. کم باشد یا دراز. مراد از آن در اینجا مصداق دوم است.

شرحها

آیات شریفه بقیه ماجرای گذشته را بیان می کند که به آدم و زنش دستور سکونت در آن باغ می رسد، آن گاه با اضلال و وسوسه شیطان مرتکب خلاف می شوند و در نتیجه از آن محل رانده شده و در زمین استقرار می یابند.

۱۹- وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ.

در جریان سجده از زوجه آدم خبری نبود، ولی در سکنی گزیدن زوج او نیز آمده است، مراد از «جنه» ظاهرا باغی است که آدم و زوجه اش در آن بودند، جمله «فکلا...» روشنگر حد و مرز در زندگی است و نشان می دهد که حرامها در مقابل حلالها اندک است. فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ نتیجه خوردن از درخت است، مراد ظالم بر خویش بودن و خود را به زحمت انداختن است در تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸۶

جای دیگر آمده: فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى طه / ۱۱۷.

۲۰- فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيَدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ.

علت وسوسه کردن آن بوده که عورت آنها را آشکار کند، در آیات بعدی خواهد آمد: يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا از این معلوم می شود: با خوردن از درخت لباسهای آنها ریخته و عورتشان آشکار شده است نه اینکه متوجه عورت خود نبوده اند و با خوردن از درخت معرفت پیدا کرده اند. وَقَالَ ...

بیان وسوسه است، کلمه إِلَّا أَنْ تَكُونَا تقدیرش «الا کراهة ان تکونا» است خلاصه وسوسه آن بوده که: خدا شما را از این درخت نهی نکرده مگر برای آنکه خوش ندارد شما دو فرشته و یا همیشگی باشید، نتیجه آنکه: اگر از این درخت بخورید، فرشته یا جاودانی خواهید بود، در سوره طه / ۱۲۰ آمده:

... قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى.

۲۱- وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ.

از این آیه به نظر می آید که ابلیس بر آن دو مجسم شده و روبرو و سخن گفته است از سوره نمل آیه ۱۷ وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنْ

الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ وَاز آیه ۳۹ قَالَ عَفْرِبْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ ... و از سوره سبا آیه ۱۲ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ ... معلوم می‌شود که جن مانند فرشته می‌تواند مجسم شده و به صورت انسان درآید. چنان که ملائکه در صورت انسانها پیش ابراهیم و لوط علیهما السلام آمدند و آن دو آنها را نشناختند تا فرشتگان خود را معرفی کردند علی هذا شیطان که به حکم کان مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ كهف/ ۵۰ از جن بود، مجسم شده و آنها را وسوسه کرده و سوگند یاد کرده است.

۲۲- فَذَلَّلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸۷
طَفِيفًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ

با غرور و فریب آنها را به زیر کشید و لغزش داد، بنا بر آیات بعدی خوردن اندکی از درخت لباسهای آن دو را ریخت و شروع کردند که با برگ درختان ستر عورت کنند، در ظاهر لباس ظاهری از آنها کنده شد و در باطن لباس تقوی. در همین گرفتاری ندای خدا رسید:

وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ندای خداوندی آنها را متوجه کرد که چه اشتباه بزرگی کرده‌اند.

۲۳- قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

چاره‌ای جز استغاثه به خدا نداشتند که اشتباهشان را جبران کند، این می‌رساند که مسئله بازگشت و توبه جبران کننده خسران است.

۲۴- قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ.

در این آیه «اهبطوا» به لفظ جمع و در آیه قَالَ اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً ...

طه/ ۱۲۳، به لفظ تننیه آمده است، از این تعبیر به نظر می‌آید که هبوط آن دو هبوط همه انسانها بوده و یا مراد جمع لغوی است که گفته‌اند: «والاثنان و ما فوقها جماعه». بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ظاهرش اشاره به کشاکش و رقابتها و دشمنی میان انسانهاست که یک امر طبیعی می‌باشد مسئله دوم استقرار انسان در زمین و استفاده از مواهب خدا تا وقت مرگ است.

محللی که آدم و زنش در آن بودند، زندگی در آن محل به حکم: إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى وَ أَنْكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى طه/ ۱۱۸ و ۱۱۹ با زندگی کنونی متفاوت بود، به هر حال هبوط و خروج آدم از آن زندگی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸۸ و سکونت در زمین مشمول دو حکم طبیعی بود: وجود رقابت و عداوت میان انسانها و بهره‌مندی از نعمتها تا مرگ و اگر «حین» راجع به عموم باشد مراد از آن انقراض بشریت است.

۲۵- قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ.

حکم سومی انسانهاست که زندگی و مرگ آنها در روی زمین بوده و در آخرت نیز از زمین برانگیخته خواهند شد.

نکته‌ها

این ماجرا: ماجرای آدم و سجود ملائکه و امتناع ابلیس در سوره‌های بقره، اعراف، حجر، طه، ص و مانند آن آمده است، این واقعه از نظر مؤلف یکی از متشابهات بزرگ قرآن مجید است، هر چه فکر می‌کنم در پیاده شدن این قصه فکرم به جایی نمی‌رسد که وجدانم آرام باشد به نظر می‌آید که خدا نخواست به بیشتر از آنچه فرموده، بیان نماید و برای استفاده انسانها همین قدر کافی بوده است و گرنه بیشتر بیان می‌فرمود.

به نظر بعضی، این آیات اشاره است به روابط طبیعی انسان و ملک و شیطان که به صورت حکایت، امر، نهی، مخالفت و عصیان بیان شده است و گرنه، امر و نهی و مخالفت و غیره در کار نبوده است، و تکوین به صورت تشریح بیان شده است.

در این صورت وعده جهنم برای ابلیس یعنی چه؟ و آن گهی آیات ما بعد که خواهد آمد حکایت از واقعه و ماجرای دارند که

می‌گوید: ای فرزندان آدم، شیطان شما را فریب ندهد چنان که پدر و مادرتان را از بهشت خارج کرد.

آیا آدم بشر اولی بود یا از میان انسانها برخاست؟ ظهور آیات در اولی است، باغی که آدم در آن بود روی این زمین بود یا در جای دیگری؟ هبوط آدم تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۸۹

و زنش، پائین آمدن از مکان بالایی بود یا خروج از جایی به جایی؟ وسوسه شیطان رو در رو بود یا القاء قلبی؟، به حکم *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* او برای زمین آفریده شده بود اگر مخالفت خدا نمی‌کرد چه می‌شد؟ آیا وقتی که از خاک آفریده شد یک انسان با علم و معرفت و پیغمبر گردید یا بعد از مدتها، علم و معرفت پیدا کرد، آیا مراد از *فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ* آن است که مثل عصای موسی مجسمه گلی و خشکیده، انسان کاملی و حتی پیغمبر شد یا مراد از *نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي* رسیدن به حالت تفکر و عقل بود؟ آیا خوردن از درخت لباسهای آن دو را ریخت؟ و یا با خوردن آن حالت دیگر در آنها پدید آمد؟ و آیه‌های دیگر ...

در عین، حال این قصه استفاده‌های علمی و عملی بیشتر را در برگرفته که خواندن و توجه کردن به آن انسان را به حقائق زیادی رهنمون می‌شود و انسان می‌داند تا دم مرگ با نیروهای رحمانی و شیطانی روبرو است تا از کدام جهت تغذیه شده و انسان را به سعادت برساند و یا در لجنزار طبیعت بدبخت گرداند.

امید است خدا ما را از این قصه هر چه کاملتر آگاه فرماید.

مطلب دیگر: در همه آیاتی که شیطان به خدا می‌گوید بندگانت را فریب خواهم داد، خدا فرموده: نخواهم گذاشت چنین کاری بکنی، بلکه در محلی در جواب او فرموده: *إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ* و نیز فرموده: تو و پیروانت را به آتش خواهم کشید، تسلط نداشتن شیطان به بندگان خالص خدا از آن جهت است که در اثر نیروی ایمان از شیطان پیروی نمی‌کنند و اگر اشتباه نمایند به زودی توبه می‌کنند.

به هر حال این یک واقعیت است که وجود انسان معرکه حق و باطل و توحید و شرک است از این آیات و آیات بعدی به خوبی روشن می‌شود که هر که در زندگی تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۹۰

عنان را به دست شیطان بدهد، زندگی برای او جز شقاوت نخواهد زائید، آن دم که بشر شروع به کاری می‌کند *الْخَنَاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ* در حاشیه اراده اوست، اگر به خدا پناه برد و خدا را در نظر آورد، در راه حق و عدالت خواهد بود و گرنه راه ضلالت و فساد را در پیش خواهد گرفت که تباهی خود و جامعه و عذاب آخرت را به دنبال دارد.

این قصه در قرآن در چندین جا که تکرار شده است بی‌جهت و برای داستان‌سرای نیست، بلکه هشدار است برای انسانها که به خود آیند و بدانند کار جهان و کار طبیعت را نمی‌توان سرسری گرفت، جهانی که ابو لهب‌ها اهل آتش و سلمانها از خانواده وحی شدند رسول خدا صلی الله علیه و اله به دخترش فاطمه علیهم السلام می‌گوید: فاطمه عمل کن من در پیش خدا برای تو کاری نتوانم کرد:

«فاطمه اعملى فانى لا اغنى عنك من الله شيئا».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۹۱

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۶ تا ۳۶]

اشاره

يا بني آدمَ قد أنزلنا عليكم لباساً يُوارى سَواتِكُمْ وَ رِيشاً وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَليكَ خَيرٌ ذَليكَ مِنَ آياتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ (۲۶) يا بني

أَدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۷) وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲۸) قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۲۹) فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ (۳۰)

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۲) قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بغيرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۳) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْجِدُونَ (۳۴) يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۵)

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۶)

تفسیر احسن الحديث، ج ۳، ص: ۳۹۲

- ۲۶- ای فرزندان آدم ما بر شما لباسی نازل کردیم که عورت‌های شما را می‌پوشاند و بر شما زینت نازل کردیم (ولی) لباس تقوی آن بهتر است. اینها از آیه‌های خدا است شاید آنها اندرز گیرند.
- ۲۷- ای فرزندان آدم شیطان شما را فریب ندهد چنان که پدر و مادران را از جنت بیرون کرد لباسهای آن دو را می‌کند تا عورت‌هایشان را بر آنها نشان دهد، او و یارانش شما را از محلی که هستند می‌بینند (ولی) شما آنها را نمی‌بینید، ما شیطانها را دوستان کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند.
- ۲۸- و چون کار بدی کنند گویند: پدرانمان را بر آن یافته‌ایم، خدا ما را به آن امر کرده است. بگو: خدا به فحشاء امر نمی‌کند آیا بر خدا چیزی نسبت می‌دهید که نمی‌دانید!؟
- ۲۹- بگو: پروردگرم به عدالت فرمان داده، (عدالت کنید) و توجه خویش را در هر- معبد ثابت و استوار نمائید و خدا را در حال اخلاص عبادت بخوانید، چنان که شما را آفریده باز می‌گردید (زنده می‌شوید).
- ۳۰- در حالی که گروهی را هدایت کرده و گروهی ضلالت بر آنها حتمی شده زیرا که آنها به جای خدا شیاطین را سرپرستان گرفتند و گمان دارند که هدایت یافته‌اند. تفسیر احسن الحديث، ج ۳، ص: ۳۹۳
- ۳۱- ای فرزندان آدم: زینت خود را در هر معبدی به تن کنید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.
- ۳۲- بگو. چه کسی حرام کرد زینتی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (چه کسی حرام کرده) روزیهای پاکیزه را؟ بگو آنها در آخرت مخصوص کسانی است که در دنیا ایمان آورده‌اند، این چنین آیات را برای قوم با فهم بیان می‌کنیم.
- ۳۳- بگو: پروردگرم فقط کارهای زشت را آنچه عیان است و آنچه پنهان، حرام کرده است و گناه و ظلم به ناحق را و اینکه به خدا شریک گردانید چیزی را که دلیل به آن نازل نکرده و اینکه راجع به خدا چیزی را که نمی‌دانید بگوئید.
- ۳۴- برای هر امت مدتی هست، چون مدتشان نزدیک شود نه ساعتی به تأخیر می‌افتند و نه مقدم می‌شوند.
- ۳۵- ای فرزندان آدم اگر پیامبرانی از خودتان سوی شما آیند که آیه‌های مرا بر شما می‌خوانند هر که پرهیزکاری کند و خود را اصلاح نماید برای آنها ترسی و اندوهی نیست.
- ۳۶- و کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و از آنها سرکشی کنند، آنها اهل آتش هستند و در آن جاودانانند.

کلمه‌ها

ریشا: ریش: زینت. طبرسی فرموده: ریش آن است که در آن زینت و زیبایی بوده باشد و از آن است «ریش الطائر» پره‌های پرنده. ظاهراً آن به زینت طبیعی مثل مو و مصنوعی مثل لباس و غیره شامل است.

لا یفتننکم: فتنه: امتحان. به ضلال و شرک و عذاب نیز گفته می‌شود «لا یفتننکم» به فتنه و ضلالت نیاندازد شما را.

ینزع: نزع: کندن. «نزع الشیء من مکانه: قلعه». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۹۴

قبیله: قبیله شاید جمع قبیله باشد مراد از آن شیاطین دیگر از جن است در مجمع البیان آن را نسل معنی کرده است، قرآن صریح است که شیطان فرزندان دارد أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ كَهْفٍ / ۵۰.

فاحشه: فاحشه و فحشاء: کار بسیار بد. جمع آن فواحش است.

القسط: عدالت. و حصه‌ای که از روی عدالت باشد.

سلطان: تسلط. دلیل.

یقصون: قصص (بر وزن شرف) سرگذشت و نقل سرگذشت، اسم و مصدر هر دو آمده است «یقصون» نقل می‌کنند، حکایت می‌کنند.

(می‌خوانند).

شرحها

آیات یازده گانه نتیجه‌گیری از ماجرای آدم و تمرد ابلیس و اضلال آدم است. به فرزندان آدم دستور داده شده که از جریان اغفال شدن آدم پند بگیرند که شیطان در کمین همه می‌باشد، در این آیات خطاب یا بِنِي آدَمَ چهار بار تکرار شده است، یکی درباره اینکه: شیطان شما را مانند پدر و مادر اولیه در فتنه نیاندازد، دو خطاب دیگر راجع به ملاحظه تقوی و مرزهای زندگی است که در صورت مراعات فرمان خدا می‌شود از شر شیطان نجات یافت، چهارمی یک حکم کلی راجع به اطاعت از پیامبران و سرپیچی از طاعت آنهاست و نیز روشن می‌شود که این مطالب راجع به همه ادیان بوده است و این معیارها مخصوص به دین اسلام نمی‌باشد.

۲۶- یا بِنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۳۹۵

مراد از انزال ظاهراً خلقت است، چنان که درباره چهارپایان نیز آمده:

وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ زمر/ ۶، این تعبیر بدان علت است که همه چیز از مشیت خدا سرچشمه گرفته است.

در جای دیگر آمده: انبارهای همه اشیاء نزد ماست و از آنها به اندازه نازل می‌کنیم وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حجر/ ۲۱.

آیه صریح است در اینکه وجود لباس برای دفع ضرورت طبیعی است و انسان فطرتاً خوش دارد که قسمتهایی از بدنش را بپوشاند، و خدا بر انسان منت نهاده و برای او لباس به وجود آورده که خود را بپوشاند و نیز زینت طبیعی و مصنوعی به وجود آورده که خود را زینت کند و خوشایند باشد. چنان که بعداً خواهد آمد، ظاهراً «ریشا» به لباس هم شامل است چنان که غیر لباس را نیز در بر می‌گیرد.

وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكِ خَيْرٌ وَ لِي لِبَاسِ تَقْوَى وَ پرهیزکاری که چون هاله‌ای از نور انسان را می‌پوشاند، و رذائل اخلاقی و عصیان و تمرد، و عواقب گناه و عقوبت را مستور و محو می‌کند. از لباس ظاهری و زینت بهتر است که موجب سعادت هر دو جهان است، این هر دو لباس ظاهری و باطنی از آدم و زوجه‌اش کنده شد.

ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ این لباس و زینت از آیات و موهبات خداست تا از بودن و کنده شدن آن لباس تقوی را یادآور شوند.

۲۷- يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ شَيْطَانٌ با اغفالش، لباس ظاهری و لباس تقوی را از آدم و زوجه‌اش کند و آنچه را که ناپسند می‌داشتند از نمودار شدن عورتشان و خروج از جنت که تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۳۹۶

عاقبت گناه بود، به آنها نشان داد، ولی او از فرزندان آدم فقط لباس تقوی را می‌کند و عواقب ناپسند آن را که رسوایی دنیا و آشکار شدن فساد و ردائل اخلاقی در آن و عذاب آخرت است به انسان نشان می‌دهد، لذا می‌فرماید: شیطان شما را گمراه نکند ... جمله إِنَّهُ يَرَاكُمْ ... تأکید مطلب سابق است یعنی به هوش باشید که او و یارانش شما را می‌بینند و در کمین هستند، شما فکر می‌کنید که کسی در پی شما نیست، آیه ظاهر است در آنکه نسل کنونی بشر به یک پدر و مادر منتهی می‌شود و نیز شیاطین انسان را می‌بینند (۱).

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

این جمله بیان می‌کند که تصرف و اغفال شیاطین فقط راجع به کسانی است که تسلیم خدا نمی‌شوند ولی اهل ایمان و بندگان خالص از شر او در امان خواهند بود. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ اسراء/ ۶۵.

۲۸- وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا از جریان امر و نهی آدم و ظاهر شدن عورتشان معلوم گردید که خدا به کارهای بد دستور نمی‌دهد بلکه از آنها نهی می‌کند بدین مناسبت یکی از بدعت‌های مشرکین نقل و رد شده است و آن اینکه: چون کار بدی می‌کردند در مقام اعتذار می‌گفتند پدرانمان را در این عمل یافته‌ایم و شاید در اثر حسن ظن به پدرانمان می‌گفتند: آنها بر حق بودند و روی دستور خدا آن کار را می‌کردند پس ما نیز به این کار مأمور هستیم، خدا به رسولش دستور می‌دهد که به آنها بگو: خدا به فحشاء امر نمی‌کند و آن را از روی جهل به خدا نسبت می‌دهید: قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ پیداست که با این کلام ناحق بودن پدرانمان نیز روشن می‌شود.

(۱) «حيث» دلالت بر مکان دارد یعنی آنها از هر مکانی که در آن هستند شما را می‌بینند.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۳۹۷

در مجمع‌البیان نقل شده: این آیه اشاره است به طواف مشرکان که لخت و عور طواف می‌کردند و می‌گفتند: در لباسی که با آن گناه کرده‌ایم نمی‌کنیم، زن در حالی که فقط چیز جزئی بر عورتش می‌بست طواف می‌کرد و می‌گفت:

اليوم يبدو بعضه او كله فما بدامنه فلا احله (۱)

چون به آنها گفته می‌شد چنین کاری نکنید می‌گفتند: پدرانمان چنین می‌کردند، خدا این طور دستور داده است.

نگارنده گوید: پس از فتح مکه آن گاه که سوره براءت به وسیله علی علیه السلام بر اهل مکه خوانده شد این عمل ممنوع گردید. لفظ «فاحشه» در آیه شریفه با آن بدعت می‌سازد.

۲۹- قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ.

پس از روشن شدن اینکه خدا امر به فحشاء نمی‌کند در این آیه آنچه خدا به آن امر کرده، بیان شده است، مراد از قسط، عدالت در هر کار است و این نمی‌شود مگر آنکه انسان پیوسته توجهش به خدا بوده و بنده خالص خدا باشد و فرمان او را مد نظر قرار بدهد، لذا بعد از امر به عدالت و أَقِيمُوا ... آمده است.

مراد از مسجد هر معبدی است که شخص خدا را در آن عبادت می‌کند و «الدین» به معنی عبادت می‌باشد، جمله وَ أَقِيمُوا ... عطف

است به محلّ جمله قبلی، یعنی: «اقسطوا و اقیموا و جوهمکم»، جمله و اذْعُوهُ مُخْلِصِينَ بِيَانٍ و توضیح ثابت نگاه داشتن وجوه در هر معبد است کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ

(۱) فاعل «بیدو» آلت تناسلی زن است. یعنی امروز بعضی یا همه آلت تناسلیم آشکار می‌شود، آنچه آشکار شده نگاه کردنش را حلال نمی‌کنم.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۳۹۸

این جمله تعلیل صدر آیه است یعنی عدالت کنید و پیوسته در عبادت خدا باشید زیرا همانطور که شما را آفریده در آخرت بر می‌گردید و زنده می‌شوید و پاداش یا کیفر می‌بینید. بقیه سخن در آیه بعدی.

۳۰- فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ.

ظاهر آن است که «فریقا» حال باشد از فاعل «تعودون» یعنی بر می‌گردید در حالی که گروهی را خدا هدایت کرده و گروهی گمراهی بر آنها حتمی شده است به عبارت دیگر: عدالت کنید و بنده خالص خدا باشید زیرا همانطور که شما را آفریده و به دو گروه حق و باطل تقسیم شده‌اید در همین حال به طرف خدا برمی‌گردید.

چون ضلالت با اختیار خود شخص است لذا نفرموده: «و فریقا اضل»، آن گاه در بیان علت ضلالت گروه دوم فرموده:

إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُّهْتَدُونَ.

بدانجهت گمراه شدند که به جای خدا شیاطین را دوستان و سرپرستان خود گرفتند و روی عدم دقت که دارند فکر می‌کنند که در هدایتند.

۳۱- يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.

این آیه شامل سه امر و یک نهی است که همه متفرع بر قصه آدم می‌باشد، اول اخذ زینت در هر معبد عبارت است در وقت عبادت و در وقت آمدن به مساجد و نماز جمعه و عید با لباسهای پاکیزه و معطر و موهای شانه زده حاضر باشیم که یک نوع وقار در مقابل خدا و مردم است (نه مثل کفار مکه که لخت و عور طواف می‌کردند) این تفسیر از ائمه طاهرين عليهم السلام نقل شده است دوّم و سوّم تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۳۹۹

امر به خوردن و آشامیدن که بر انسان مباح و متفرع بر فَكَلًا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ می‌باشد، چهارم نهی از اسراف و اتلاف و شاید خوردن از روی حرام که با إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ تعلیل شده است.

۳۲- قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ این آیه در رابطه با آیه قبلی است که امر به اخذ زینت و اکل و شرب می‌کند. مراد از زینت هر چیزی است که انسان با آن آراسته و زیبا می‌شود اعم از لباس و مانند آن، تعبیر به «اخراج» شاید برای آن باشد که خدا به حکم فطرت بر بشر اهمیت و لزوم آن را اظهار کرده است و انسان احساس می‌کند که در زندگی اجتماعی به زینت احتیاج حتمی دارد «طیبات رزق» عبارتند از چیزهای موافق طبع و دلچسب از قبیل خوراک و ازدواج و نوشیدنیها و مانند آن که همه موافق طبعند. ولی قسط و عدم اسراف باید در آنها ملحوظ باشد چنان که گذشت.

منظور از «عباده» به قرینه ما بعد آیه، همه بندگانی است اعم از مؤمن و کافر زیرا به حکم كَلَّا نَمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ اسراء/ ۲۰ همه در مواهب طبیعی شریکند.

به هر حال: زینت و طیبات رزق در زندگی انسان آن مقام را دارد که اگر آن دو نبودند زندگی از بین می‌رفت، لحن آیه که در صورت استفهام انکاری است گویی تاختن است بر عقائدی که در این زمینه وجود داشته و یا ممکن بود از فریفته شدن آدم نتیجه بگیرند که بهتر است انسان به لذات دنیا نزدیک نشود ولی قرآن با امر به قسط و عدم اسراف، آن را مهار و تجویز کرده است و

ظاهراً بدین جهت به رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب شده که به مردم بگو ...

قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰۰

لفظ «خالصة» حال است از ضمیر مؤنث و فی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا متعلق است به «آمنوا» نتیجه اینکه: زینت و طیبات رزق در دنیا مال همه و در آخرت مخصوص به اهل ایمان است یعنی آنها در روز قیامت مخصوص است به کسانی که در زندگی دنیا ایمان آورده‌اند.

علی علیه السلام در نهج البلاغه فرموده: بندگان خدا بدانید که پرهیزگاران، امروز دنیا و فردای آخرت را بردند، با اهل دنیا در دنیا نشان شریک شدند ولی اهل دنیا در آخرت آنها شریک نگشتند «۱».

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ چون اهل فهم و درک از این مطالب بهره‌مند می‌شوند لذا روی سخن متوجه به آنها شده است، علم در اینجا به معنی تعقل و فهم است مثل: كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ روم / ۲۸.

۳۳- قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

مطالب گذشته به نظر انسان می‌آورد که ای کاش: خدا محرمات را نیز بیان می‌فرمود، این آیه در رابطه با آن داعی است. فواحش بنا بر معنای لغوی گناهانی است که قبحشان زیاد است نظیر زنا و لواط و امثال آن، اثم که در اصل به معنی ضرر است باید گناهانی کمتر از فواحش باشد، نظیر شرب خمر و مانند آن، بغی به ظلم و تعدی بر دیگران، تطبیق می‌شود بِغَيْرِ الْحَقِّ قید توضیحی است یا بغیی که از روی اشتباه نباشد، شرک به خدا شامل همه گونه افراد شرک است ما لَمْ يُنَزَّلْ ... قید توضیحی است، نسبت چیزی بر خدا بدون علم آن است

(۱)

«و اعلموا عباد الله ان المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الاخرة فشاركوا اهل الدنيا في دنياهم و لم يشاركهم اهل الدنيا في آخرتهم».

[.....] تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰۱

که از جانب خود چیزی را حلال یا حرام خوانده و به خدا نسبت بدهیم.

از امام صادق علیه السلام نقل شده: از دو خصلت به پرهیز که در آن هلاک شده هر که هلاک شده است، پرهیز از اینکه با رأی خود فتوی بدهی و به آنچه نمی‌دانی ایمان بیاوری «۱».

۳۴- وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ.

این مطلب در سوره‌های یونس / ۴۹، حجر / ۵، نحل / ۶۱، مؤمنون / ۴۳ و سبأ / ۳۰ نیز آمده است، دقت در آنها نشان می‌دهد که مراد از «امه» قوم و گروه را نیز شامل است این آیه ظاهراً استخراج از آیه قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ است که روشن می‌کند امتها نیز مانند افراد انسان اجل دارند. مراد از جَاءَ أَجْلُهُمْ نزدیک شدن اجل است يَسْتَأْخِرُونَ به معنی تأخیر افتادن، يَسْتَقْدِمُونَ به معنای جلو افتادن می‌باشد، یعنی چون اجلشان نزدیک شد فقط در ساعت معین از بین می‌روند نه ساعتی به تأخیر می‌افتند و نه مقدم می‌شوند، قهرا مراد قوس نزولی امتهاست نه اینکه افراد آن از بین بروند بلکه امت بودن و آن جنبه و روح اشتراکی از بین می‌رود رجوع شود به سوره یونس / ۴۹.

۳۵- يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ این آیه و ما بعد آن نظیر آیه ۳۸ و ۳۹ بقره است که در حین هبوط به آدم و زوجه‌اش خطاب شد، این خطاب راجع به همه ادیان و همه انسانهاست «اتقی» در مقام پرهیز از گناهان، «اصلح» در مقام انجام اعمال نیک است یعنی هر که

(۱) «و ایاک و خصلتین فیهما هلك من هلك: ایاک ان تفتی الناس برأیک و تدین بما لا تعلم».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰۲

از گناهان دوری کرده و با اعمال شایسته خود اصلاح کند، در جمله فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ... خوف راجع به فقدان نعمت در آینده و اندوه راجع به کمبود حاضر است، آن در قیامت به حد کافی قابل پیاده شدن است و در دنیا نسبی می‌باشد.

ظاهراً آن در آیه راجع به سعادت و توفیق هر دو جهان است.

۳۶- وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

شق دوم روبرو شدن با ادیان آسمانی است «تکذیب» در صورتی است که مطلب به شخص تبلیغ شده و مورد توجه باشد که اینگونه آدم از روی عناد کافر می‌شود و اهل آتش است، راجع به خلود در ذیل آیه ۱۲۸ از سوره انعام توضیح داده شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۷ تا ۴۲]

اشاره

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصَبُ اللَّهِ مِنْ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا آئِنَّا مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيْنَا فَمَا لَهُمْ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۳۷) قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ (۳۸) وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذوقوا العذاب بما كنتم تكسبون (۳۹) إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (۴۰) لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۴۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۴۲)

۳۷- کیست ظالمتر از کسی که بر خدا دروغ بزند یا آیات خدا را تکذیب کند، نصیب آنها از آنچه معین شده (در دنیا) به آنها می‌رسد، تا وقتی فرستادگان ما پیش آنها آیند که جانشان را بگیرند، گویند: کجاست آنچه جز خدا می‌خواندید؟ گویند: آنها از ما گم شدند، و بر علیه خویش گواهی دهند که کافر بوده‌اند.

۳۸- (خدا) گویند: با گروه‌های جن و انس که پیش از شما در گذشته‌اند وارد آتش شوید تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰۴ هر وقت امتی درون شود امت همکار خود را لعنت کند، تا چون همگی در آنجا مجتمع شوند، پیروانشان درباره پیشوایانشان گویند: پروردگارا اینها ما را گمراه کردند، عذاب ایشان را از آتش دو چندان بده، خدا گویند: همه را دو چندان است و لیکن نمی‌دانید.

۳۹- پیشوایانشان به پیروانشان گویند: شما را بر ما برتری نبود، به سزای اعمالی که می‌کردید عذاب دو چندان را تحمل کنید.

۴۰- کسانی که آیات ما را تکذیب کرده و از آنها گردن کشیده‌اند، درهای آسمان برای آنها باز نمی‌شود و به بهشت درون نمی‌شوند تا طناب کشتی به سوراخ سوزان در شود بدکاران را چنین سزا می‌دهیم.

۴۱- آنها را از جهنم بستری هست و از بالایشان پرده‌هایی (از آتش) می‌باشد و ستمگران را چنین سزا می‌دهیم.

۴۲- کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند هیچکس را جز کمتر از توانش تکلیف نمی‌کنیم آنها اهل بهشتند، فقط آنها در بهشت جاودانانند.

افتراء: فری: قطع و شکافتن. فربه: دروغ. افتراء: دروغ ساختن.

نصیبهم: نصب (بر وزن عقل) رنج دادن و رنج دیدن و برپاداشتن. نصیب: بهره معین و ثابت.

یتوفونهم: توفی: اخذ تمام. «یتوفونهم» می‌گیرند آنها را (می‌میرانند آنها را).

این: (بر وزن خیمه): کجا. اسمی است که با آن از مکان شیء سؤال می‌شود.

خلت: خلاء و خلو: خالی شدن. «خلت»: گذشت. در گذشت زمان و مکان بکار رود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰۵
اختها: اخت: خواهر و نظیر. مراد از آن معنای دوم است.

ادارکوا: درک (بر وزن شرف) و ادراک: رسیدن به چیزی. تدارک: رسیدن به یکدیگر. «ادارکوا»: به یکدیگر رسیدند. آن در اصل تدارکوا است، تاء در دال ادغام شده و همزه وصل به اول آن آمده است.

اخرهم: آخر (بکسر خاء): مقابل اول، مؤنث آن اخری است «امت اخری» امتی که به آخر مانده است. همچنین است اولی (بضم الف) که مؤنث اول است.

ضعفا: ضعف (بکسر ضاد) دو برابر و بالاتر.

یلج: ولوج: دخول. «حتی یلج»: تا داخل شود.

الجمال: جمال (بر وزن شرف): شتر نر. ریسمان کشتی. (ریسمان ضخیم).

سم: سم: سوراخ. سم کشنده را از آن سم گویند که نفوذ و سوراخ می‌کند.

الخیاط: خیاط (بکسر خاء) سوزن «سم الخیاط»: سوراخ سوزن.

مهاده: مهده: آماده شدن و آماده شدن. مهاده نیز به معنی آماده شده است.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ: برای آنها از جهنم جای آماده شده‌ای هست.

غواش: غشی: پوشانیدن و فرا گرفتن. غاشیه: فرا گیرنده. جمع آن «غواش» است.

وسعها: وسع (بضم واو): طاقت و توانایی و کمتر از طاقت. اصل آن به معنی فراخی و گسترش است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰۶

شرحها

آیات فوق مشروح آیه یا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ و ما بعد آن است بدین بیان که تکذیب کنندگان آیات خدا به حکم نظام خلقت تا رسیدن مرگ از این زندگی بهره‌مند خواهند شد ولی پس از آن در ردیف تکذیب کنندگان دیگر قرار خواهند گرفت و هرامت به امتی که مقتدای او در تکذیب آیات خدا بوده لعنت خواهد کرد و خواهد گفت که خدایا عذاب آنها را دو چندان کن، و داخل شدن این اقوام به بهشت و رحمت خدا مانند آن است که ریسمان ضخیمی از سوراخ سوزنی بگذرد، در مقابل، مردان با ایمان و عمل صالح، در بهشت جاودان خواهند بود.

۳۷- فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ.

مراد از افتراء علی الله جعل دین و بدعت گذاشتن و نسبت آن به خدا است تکذیب آیات خدا همان انکار و کفر به آنهاست ولی از آیه بعدی روشن می‌شود که مراد از افتراء کذب، شرک به خداست. مراد از «الکتاب» نوشته شده و معین شده در علم خداست.

یعنی: حالا که پیامبران حقائق را به مردم شناسانده‌اند پس کیست ستمگرتر از کسی که ...

در آیه دیگر آمده: **كُلًّا نُمِدُّ هُوَلاءِ وَ هُوَلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا اسراء/ ۵۷** که اهل دنیا و اهل آخرت هر دو در دنیا از خدا در بهره‌مندی مدد خواهند گرفت.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ.

این بهره‌مند شدن تا دم مرگ است که آن وقت ملائکه در حال قبض روح تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰۷ به آنها می‌گویند کجاست آنچه غیر از خدا می‌خواندید؟ گویند از ما گم شدند و به یاری ما نیامدند و با این بیان به کفر خود گواهی خواهند داد، آیه روشن است در اینکه هنگام مرگ، ملائکه با آنها گفتگو خواهند داشت.

۳۸- قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ.

آیه گذشته راجع به برزخ بود که آنجا ملائکه خطاب کرده و می‌گفتند: **أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ...** ولی این خطاب در آخرت از خداست.

در میزان می‌گوید: مخاطبها بعضی از کفار هستند که امتهایی از جن و انس پیش از آنها مرده‌اند ولی آیه در این معنی است: داخل شوید در آنچه گذشتگان و آیندگان شما در آن داخل شده‌اند، نظم کلام بدین صورت برای آن است که روشن شود میان اولی‌ها و آخری‌ها تخاصم و جدال خواهد بود.

کلمه **قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ** در سوره احقاف/ ۱۸ و سوره فصلت/ ۲۵ نیز آمده است و این روشن می‌کند که جن هم مانند انسانها اجل معین دارند که تا به حال گروه‌هایی از آنها مرده و از دنیا رفته‌اند ولی شیطان که از آنها است تا انقراض بشریت مهلت دارد.

كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا آدَارُكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هُوَلاءِ أَضَلُّونَا فَأَتَتْهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ.

مراد از «اختها» امتی است که مقدم بر امت دیگر و در اعمال بد و کفر مقتدا و پیشوا بوده است و یا امامان جور هستند.

چنان که از امام صادق علیه السلام نقل شده که مراد پیشوایان ستمگر می‌باشند «یعنی ائمه الجور» این جریان در سوره احزاب آیه ۶۶-۶۸ نیز آمده است و نیز در سوره ابراهیم/ ۲۱-۲۲ شعراء/ ۹۶-۹۹ و جاهای دیگر نقل شده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰۸

لام در **لِأَوْلَاهُمْ** برای علت است یعنی: امت آخر برای بیشتر معذب شدن امت اول، به خدا می‌گوید: به اینها دو چندان عذاب بده.

به هر حال هر امتی که داخل شود به امت پیشوا لعنت می‌کند و چون سابقی و لاحقی همه به هم رسیدند، لاحقی‌ها از خدا آن درخواست را می‌کنند.

قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لِكِنْ لَا تَعْلَمُونَ دو چندان بودن عذاب برای سابقی‌ها به علت آن است که خود گمراه بوده، دیگران را نیز گمراه کرده‌اند و برای لاحقی‌ها بدین علت است که خود گمراه شده و به سابقی‌ها نیز در اطاعت از امر آنها، کمک کرده‌اند، از این معلوم می‌شود که منظور از سابقی‌ها پیشوایان ستمگرند چنان که از امام صادق نقل شد، زیرا این تقابل در میان امت گذشته و امت آینده جور در نمی‌آید و **لِكِنْ لَا تَعْلَمُونَ** ظاهراً برای آن است که دو شخص معذب از اندازه عذاب و درد یکدیگر آگاهی نمی‌توانند داشته باشند ولی خدا خبر می‌دهد که عذاب هر یک در نوبت خود مضاعف است.

۳۹- وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِ فَدُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ.

جواب پیشوایان ستمگر است در مقابل درخواست عذاب بیشتر از طرف پیروان گمراه. که می‌گویند: شما چه فضلی بر ما دارید تا عذابتان کمتر باشد، شما هم در مقابل عملتان که دارای دو جنبه بود عذاب مضاعف را بچشید، به نظم الف و لام «العذاب» برای عهد و اشاره به عذاب مضاعف است.

۴۰- إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ.

شاید مراد از أَبْوَابِ السَّمَاءِ ابواب بهشت باشد، جمله و لَا يَدْخُلُونَ ...

نیز مؤید آنست. و شاید مراد ابواب رحمت خدا باشد، گویند: برای رفتن ارواح و اعمال و دعاهای آنها درهای آسمان گشوده نمی شود، در مجمع البیان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۰۹

از امام باقر علیه السلام، روح و عمل کفار نقل شده است جمله حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ ...

حاکی است که دخولشان به بهشت غیر ممکن است بعضی ها جمل را شتر معنی کرده اند ولی مناسب سوزن، طناب ضخیم است وانگهی آن وقت لازم بود «بعیر» گفته شود چون این عدم امکان به شتر ن اختصاص ندارد. این آیه شاید برای آنست که تخاصم و تشاجر به حال هیچ یک فائده ای ندارد و كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ.

نه تنها سزای آنها بلکه مجازات همه مجرمان چنین است.

۴۱- لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ.

یعنی در جهنم جایگاه آماده ای دارند و عذابها همچون پرده هایی از بالای سر، آنها را احاطه کرده است، ظاهرا این غواش همان باشد که به لفظ «سرادق» در آیه دیگر آمده است إنا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ ناراَ أَحاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا كهف/ ۲۹، سرادق به معنی سراپرده و خیمه است نتیجه اینکه: عذاب از بالا و پائین و هر طرف آنها را احاطه کرده است، سزای مطلق ظالمان چنین است، زیرا که ظلمشان در دنیا انسانها را از همه جا احاطه کرده بود (نعوذ بالله من النار) این آیه در سوره زمر/ ۱۶ بدین صورت آمده است: لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونَ.

۴۲- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

این آیه بیان حال گروه دوم و مقدمه است برای آیات بعدی: لا- نُكَلِّفُ نَفْسًا ... برای آنست که در ایمان و عمل صالح فقط آن مقدار لازم است که در خور توانایی شخص باشد، «وسع» چنان که طبرسی فرموده پائین تر از توانایی انسان است. واقعیت ایمان و عمل صالح همان بهشت و ماندن در آنست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱۰

[سوره الأعراف (۷): آیات ۴۳ تا ۵۱]

اشاره

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴۴) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ (۴۵) وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶) وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۷) وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسِيءُ تَكْبُرُونَ (۴۸) أ هُوَ لِأَنَّ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يِنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ إِذْ خَلُّوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹) وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّهُمْ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۵۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱۱

- ۴۳- کینه‌ای که در سینه‌هایشان بود بیرون کرده‌ایم، از زیر (کاخ) آنها نهرها روان است، گویند: حمد خدایی را که ما را به این (بهشت) رهبری کرد و اگر خدا رهبری نمی‌کرد، ما راه نمی‌یافتیم، راستی پیغمبران خدای ما دین حق را آورده بودند. ندایشان کنند که این بهشت را در اثر اعمالی که می‌کردید، به دست آورده‌اید.
- ۴۴- اهل بهشت اهل آتش را ندا کنند که ما وعده پروردگاران را درست یافتیم آیا شما هم وعده پروردگارتان را درست یافتید؟ گویند: آری. پس اعلام کننده‌ای میان آنها اعلام کند: لعنت خدا بر ستمگران است.
- ۴۵- (آنها) کسانی هستند که از راه خدا اعراض می‌کنند و آن را کج می‌روند و آنها به آخرت کافر می‌باشند.
- ۴۶- میان اهل بهشت و اهل جهنم حائلی هست و در ارتفاعات آن مردانی هستند که همه اهل محشر را با علامتشان می‌شناسند، و اهل بهشت را در حالی که داخل بهشت نشده و طمع آن دارند، ندا کرده گویند: سلام بر شما
- ۴۷- و چون چشمشان به سوی اهل آتش بگردد: گویند: پروردگارا ما را با ستمگران قرین مکن.
- ۴۸- اهل اعراف مردانی را که با علامتشان می‌شناسند ندا کنند که جمع اموال و یاران و آن تکبر که می‌کردید از شما کفایت نکرد (کاری برای شما نساخت)
- ۴۹- آیا همین‌ها بودند که قسم خوردید خدا رحمتی به آنها نمی‌رساند، داخل بهشت شوید، نه خوفی برای شما هست و نه غمگین می‌شوید.
- ۵۰- اهل آتش اهل بهشت را ندا کنند که از آب یا از آنچه خدا روزیتان داده بر ما بریزید، گویند: خدا آن دو را بر کافران حرام کرده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱۲
- ۵۱- (آنها) کسانی هستند که دین خود را سرگرمی و بازیچه گرفته‌اند و زندگی دنیا مغرورشان کرده، امروز آنها را فراموش می‌کنیم چنان که دیدار امروز را فراموش کردند و چنان که آیات ما را دانسته انکار می‌کردند.

کلمه‌ها

- نزعنا: نزع: کندن و بیرون آوردن «نزعنا» کندیم.
- غل: (بکسر غین) عداوت و کینه.
- اورتموها: یعنی: ارث داده شدید آن را از ماده «ورث».
- مؤذن: اذن (بکسر اول) و اذان: اعلام. «مؤذن»: اعلام کننده. «اذن مؤذن»: اعلام کرد اعلام کننده‌ای.
- یصدون: صد: مانع شدن و اعراض «یصدون»: مانع می‌شوند. یا اعراض می‌کنند.
- عوجا: عوج (بر وزن شرف) کج شدن هر چیز نصب شده، مثل نیزه، دیوار. و بر وزن عنب به معنی انحراف در دین است و در این صورت اسم مصدر می‌باشد یَعْوَجُونَهَا عَوْجاً یعنی «یسلکونها منحرفاً» حجاب: حجب و حجاب: پنهان کردن و مانع شدن از دخول. حجاب به معنی پرده و مانع نیز آید. مراد از آیه همین است.
- اعراف: عرف (بر وزن قفل): یال اسب، کاکل خروس و قسمتهای بالای کوه و تپه. مراد از آن قسمتهای بالای حجاب است وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ یعنی میان اهل بهشت و آتش حائلی است و در بلندیهای آن حائل مردانی هست.
- سیماهم: سیما: علامت و هیئت.
- تلقاء: تلقاء: طرف و جهت. ظرف مکان نیز آید «جلس تلقاء فلان» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱۳
- یعنی مقابل او نشست.
- افیضوا: فیض: پر شدن. جاری شدن. «افیضوا»: بریزید و جاری کنید لهو: لهو: مشغول شدن و چیزی که مشغول می‌کند. لعب: بازی و

کاری که برای غرض خیالی باشد نه حقیقی.

نساہم: نسی و نسیان: فراموش کردن و بی‌اعتنایی «نساہم» فراموش می‌کنیم آنها را یعنی به آنها اعتنایی نمی‌کنیم. لقاء: روبرو شدن با شیء. «اللقاء مقابله الشیء و مصادفته معا» یعنی روبرو مصادف شدن با شیء. یجحدون: جحد: انکار از روی عمد. «یجحدون»: دانسته انکار می‌کنند.

شرحها

در این آیات قسمتی از احوال و کلمات اهل بهشت بررسی شده است و اینکه اهل بهشت و جهنم با همدیگر سخن خواهند گفت و این می‌رساند که همدیگر را خواهند دید و نیز روشن شده که میان اهل آتش و اهل بهشت حائلی است و در اعراف یعنی بلندیهای آن حائل مردانی خواهند بود که همه اهل بهشت و آتش را با علامت خواهند شناخت و با آنها سخن خواهند گفت، این می‌رساند که آنها مقامی بس بلند دارند که اجازه دارند در آن وقت و در آن محل سخن گویند: و نیز اعلام کننده‌ای اعلام خواهد کرد که: لعنت خدا بر ظالمان است.

۴۳- وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ.

ظهور آیه در آنست که کینه و عداوت و عواطف منفی که پیوسته انسان را رنج می‌دهد از قلوب اهل بهشت برکنده شده و دل‌های کاملاً آرامی خواهند تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱۴

داشت، چنان که از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده است «۱» وصف نهرهایی که از زیر پای آنها روان است در سوره بقره گفته شده و در سوره قتال خواهد آمد. به نظرم علامه در المیزان فرموده است لفظ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ حاکی است که آنها در قصرهای بلند بهشت ساکن خواهند شد. وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ در جاهای متعدد از قرآن مجید گفتارهایی از اهل بهشت نقل شده که این جمله قسمتی از آنهاست و با این کلمات اقرار خواهند کرد که وسائل امروز آنها را خدا در دنیا فراهم آورده است و آنها را مورد امتنان قرار داده است، لفظ لَقَدْ جَاءَتْ ... به نظرم اشاره به قسمت اهم آن وسائل است که هدایت به وسیله انبیاء می‌باشد.

وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُهَا لَكُمْ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ شاید بکار رفتن کلمه ارث برای آن باشد که دیگران بهشت را گذاشتند و ترک کردند و شما با عمل خود آن را بارث بردید. در مجمع البیان روایت شده:

برای هر انسان منزلی در بهشت و منزلی در آتش هست، کافر منزل مؤمن را در آتش به ارث می‌برد و مؤمن منزل کافر را در بهشت.

نگارنده گوید: در اینصورت مؤمن نصف بهشت را به ارث برده است حال آنکه قرآن همه آن را می‌گوید چنان که در این آیه می‌بینید و نیز در آیه تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا مریم/ ۶۳، چون بهشت و نعمتهای اخروی «مانده» اعمال دنیا هستند و این مانده‌های اعمال، به انجام دهندگان اعمال می‌رسد شاید از این جهت لفظ ارث به کار برده شده است به نظر می‌آید

(۱)

تفسیر صافی «عن الباقر عليه السلام العداوة تنزع منهم»

علی هذا دیگر از گفتگو با دوستان و آشنایان بهشتی هیچ عقده‌ای که ناراحت کند در دل آنها به وجود نخواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱۵

این خطاب برای آنست که بدانند اعمالشان به هدر نرفته است.

۴۴- وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ.

این سؤال ظاهراً برای خبر خواهی نیست زیرا که اهل بهشت از وضع اهل آتش با خبر هستند این، شاید یک نوع عکس العمل باشد از طرف آنان در بهشت زیرا که مشرکان و بدکاران در دنیا اهل ایمان را مسخره می‌کنند و به آنها با مسخره ریشخند می‌زنند عکس العمل اینکار در آخرت چنین خواهد بود چنان که در آخر سوره مطفین آمده است و یا در ردیف اَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ يَسْ / ۶۰ است.

فَأَذِنَ مَوْذُنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ این اعلام به نظرم برای آنست که روشن شود ظالمان به طور قطع از رحمت خدا بر کنار می‌باشند، آیه بعدی حاکی است که مراد از ظالمان کافران هستند. در بسیاری از روایات نقل شده که مؤذن در آن روز علی بن ابی طالب علیه السلام است چنان که در مجمع البیان، صافی، تفسیر عیاشی، تفسیر برهان و مانند آن نقل شده است، اگر بدیده انصاف بنگریم هیچ بعدی ندارد که خدا این وظیفه را به آن حضرت محول فرماید که از مصادیق: أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا است.

۴۵- الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ.

این آیه وصف «الظالمین» در آیه گذشته است و علت حرمان از رحمت خدا این سه عمل زشت می‌باشد، تعبیر یَبْغُونَهَا ... پنج بار در قرآن مجید تکرار شده و در بعضی از آیات آمده: وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا اعراف / ۸۶ با اضافه مَنْ آمَنَ بِهِ، به نظر می‌آید که تَبْغُونَهَا عِوَجًا کج رفتن تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱۶

در راه خدا و راه شرک رفتن است «۱» و در آیه مورد تفسیر «یصدون» به معنی اعراض و «یبغونها» عبارت آخرای آنست، یعنی کسانی که از راه خدا و دین اعراض می‌کنند و راه خدا را کج می‌روند و در عین حال به آخرت ایمان ندارند. ولی در آیاتی که مَنْ آمَنَ آمده، «یصدون» به معنی منع دیگران از راه خدا و کج رفتن آن، اضلال دیگران است.

۴۶- وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ یعنی میان اهل بهشت و اهل جهنم حائلی است و در بلندیهای آن حائل مردانی قرار گرفته‌اند که همه اهل محشر را با علامت آنها می‌شناسند، فاعل لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ است یعنی: اهل اعراف در حالی اهل بهشت را ندا می‌کنند که هنوز اهل بهشت وارد بهشت نشده‌اند ولی طمع دارند که داخل شوند «۲» علی هذا الف و لام «الاعراف» اشاره به حجاب است و طمع کنندگان اهل جنت هستند نه اهل اعراف، در نکته‌ها مردان اعراف معرفی خواهند شد.

۴۷- وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

همین اصحاب اعراف پس از سلام دادن به اهل بهشت چون به طرف اهل آتش نگاه می‌کنند می‌گویند: خدایا ما را با اینها یک جا مکن.

۴۸- وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ.

آنها ظاهراً پیشوایان ستمگر می‌باشند زیرا وصف جمع مال و تکبر در

(۱) یبغونها عوجاً به معنی «یسلكونها منحرفاً» است نظیر وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِثِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا.

(۲) لفظ لَمْ يَدْخُلُوهَا ... حال است از اصحاب الجنة.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱۷

آنها جمع است، علامت اینکاره بودن در قیافه آنها مجسم است، «رجالاً» نشان می‌دهد که آنها گروهی است نه همه اهل محشر، به هر حال اهل اعراف به آنها می‌گویند: جمع مال و گردن کشی شما را از این عذاب مصون نکرد و آن اسباب از شما بریده شد «۱».

۴۹- أَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

مراد از «هؤلاء» اهل بهشتند. یعنی اهل اعراف در تتمه کلام خود به مستکبران می‌گویند: آیا این اهل بهشت همانهایی هستند که قسم خوردید خدا رحمتی به آنها نخواهد رسانید؟! آن گاه به اهل بهشت می‌گویند: داخل بهشت شوید نه از آینده نعمتها هراسی برای شما هست و نه از کمبود فعلی اندوهگین میشوید، این استفهام برای محکوم کردن مستکبران است.

۵۰- وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ.

لفظ افاضه و ریختن نشان می‌دهد که جایگاه اهل بهشت بالاتر از اهل آتش است، «نادی» حاکی از آنست که این خواستن با فریاد خواهد بود ولی جواب منفی است که خدا این نعمتها را بر کافران حرام کرده است. شاید تنها ذکر شدن آب برای آنست که به آن بیشتر احتیاج دارند.

۵۱- الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَصَف كَافِرَانِ اسْت، از این معلوم می‌شود که دین یک مکتب و یک راه واقعی است و فقط با آن می‌شود به خدا رسید و هر کس دین را یک عامل مشغول کننده و باز دارنده و بازی و خیالی بداند، حتماً به خدا نخواهد رسید و غیر خدا همان

(۱) «ما» در ما كُنْتُمْ مصدریه و تقدیر آن «ما اغنی عنكم جمعكم و استكباركم» در صافی از امام صادق علیه السلام نقل شده: «رجالا من اهل النار و رؤساء الكفار».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱۸

عذاب و آتش است. عامل چنین روش دوستی لذات دنیا است. فَالْيَوْمَ نُنَسِّأَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ لفظ «و ما» عطف است بر «كما»، منظور از نسیان در هر دو مورد بی‌اعتنایی است یعنی: امروز ما به آنها بی‌اعتنا می‌شویم چنان که به دیدار این روز بی‌اعتنا شدند و چنان که آیات ما را دانسته تکذیب کردند، بهر حال «كما» در جای علت است یعنی علت عذاب همان بی‌اعتنایی و انکار است، ناگفته نماند: دین را لهو و لعب شمردن همان بی‌اعتنایی و نسیان است.

نکته‌ها

اعراف و اهل اعراف: دانستیم که میان اهل بهشت و اهل جهنم حائلی است و در بلندیهای آن مردانی خواهند بود، دقت در آیات گذشته نشان می‌دهد که آنها انبیا و اوصیا هستند، زیرا که خواندیم آنها همه اهل محشر را با علامتشان می‌شناسند و خطاب به اهل بهشت می‌گویند:

سلام بر شما و خطاب به رؤساء کفار و پیشوایان ستمگر گویند مال و مقام شما را نجات نداد ... و آن وقت به اهل بهشت دستور می‌دهند که وارد بهشت شوید، این می‌رساند که آنها از سوی خدا اجازه سخن گفتن را دارند و مصداق لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا هستند، آنها نظیر این سخنان را در دنیا نیز به مؤمن و کافر می‌گفتند.

در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده: آنها آل محمد می‌باشند، وارد بهشت نمی‌شوند مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را انکار کنند «هم آل محمد لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انكرهم و انكروه»

این روایت در تفسیر عیاشی نیز آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۱۹

باز در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل شده: اعراف تپه‌هایی است میان بهشت و آتش، هر پیغمبر و جانشین پیغمبر در آن قرار می‌گیرد «الاعراف کتبان بین الجنة و النار یقف علیها کل نبی و کل خلیفه نبی».

با در همان کتاب در زمینه حدیث مشهور «علی قسیم النار و الجنة» از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده که فرمود: ای علی

گویا تو را روز قیامت می‌بینم که عصائی در دست، قومی را به بهشت و قومی را به آتش سوق می‌دهی: «یا علی کانی بک يوم القيامة و بيدك عصا عوسج تسوق قوما الى الجنة و آخرين الى النار» این حدیث با دستور «ادخلوا الجنة» که از طرف اهل اعراف صادر خواهد شد می‌سازد.

در بحار در ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده: در اعرافی که میان بهشت و آتش هست، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان از آل آنها خواهند بود، «لیکونن علی الاعراف بین الجنة و النار محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و الطیبون من آلهم» این روایات با آیات گذشته به حکم متن و شرح می‌باشند.

در بعضی از روایات آمده اهل اعراف کسانی هستند که حسنات و سیئات آنها با هم برابر است، روایات اهل سنت نوعاً در همین زمینه می‌باشد این روایات چه شیعی و چه سنی ادا با آیات تطبیق نمی‌شوند، درباره اهل اعراف حدود ۱۴ قول هست که در قاموس قرآن (عرف) نقل کرده‌ام به آنجا مراجعه شود، ولی آنچه از آیات به دست می‌آید همانست که گفته شد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۲۰

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۲ تا ۵۸]

اشاره

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا- تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۵۳) إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۵۴) ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۵۵) وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶)

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سَقْنَاهُ لِيَلِدَ مِثْرًا فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۵۷) وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا- يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْأَيَّاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۲۱

۵۲- کتابی به آنها از روی علم بیاوردیم که آن را شرح داده‌ایم، مایه هدایت همه و رحمت برای مؤمنان است.

۵۳- منتظر نیستند مگر انجام گرفتن آن را، روزی که وقت انجام گرفتن (خبرهایش) رسد، کسانی که از پیش بآن بی‌اعتنا بوده‌اند گویند: رسولان خدا خبر حق آورده بودند، آیا برای ما شفیعانی هست که شفاعت ما کنند، یا بازگشت یا بیم تا جز آنچه کرده‌ایم عمل کنیم، به خود زیان زدند و آنچه به دروغ جعل می‌کردند از آنها گم شده است.

۵۴- پروردگار شما، خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر حکومت استقرار یافت، شب را بروز می‌پوشاند که روز به سرعت در پی شب می‌آید، و آفتاب و ماه و ستارگان رام شده را آفرید، بدانید که آفرینش و فرمان از اوست، والا است پروردگار عالمیان.

۵۵- پروردگار خویش را بزاری و نهانی، بخوانید که او متجاوزان را دوست نمی‌دارد.

۵۶- و در زمین از پس اصلاح آن، فساد مکنید، خدا را با بیم و امید بخوانید که رحمت خدا به نکوکاران نزدیک است.

۵۷- اوست که بادها را پیشاپیش رحمت خویش بشارت ده می‌فرستد و چون باد ابر گرانبار بردارد آن را بادیار مرده می‌رانیم و از

آن، آب نازل می‌کنیم، و بوسیله آن همه میوه‌ها را به وجود می‌آوریم، بدینسان مردگان را از زمین خارج می‌کنیم باشد که متذکر شوید.

۵۸- سرزمین پاکیزه، گیاه آن به اذن پروردگارش می‌روید و آن زمین که پلید است گیاه آن جز بی‌فایده نروید، بدینسان آیات را به قوم سپاسگزار گوناگون بیان می‌کنیم.

کلمه‌ها

فصلنامه: تفصیل: بیان کردن. فصل در اصل به معنی بریدن و جدا کردن است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۲۲

ینظرون: نظر: نگاه کردن و انتظار. ینظرون در اصل «ینتظرون» به معنی انتظار کشیدن است.

تأویل: اول: رجوع. «آل إلیه ای رجوع» تأویل: برگشتن و برگشت دادن. تأویل قرآن، واقع شدن خبرهای آن در خارج است.

نسوه: نسیان: فراموشی و بی‌اعتنایی «نسوه» بی‌اعتنا شدند به آن.

شفعاء: شفیع: واسطه. جمع آن شفعاء است.

یفترون: فریه: دروغ. افتراء: جعل دروغ.

ایام: روزها. مفرد آن یوم است. یوم از طلوع فجر است تا غروب آفتاب. مدتی از زمان را نیز یوم گویند. مراد از آن معنای دوم است

در نهج البلاغه آمده: «الدهر یومان: یوم لک و یوم علیک».

استوی: استواء: برابری. مثل هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمَى وَ الْبَصِیرُ اگر با «علی» باشد به معنی استقرار و برقرار شدن است مثل: ثُمَّ اسْتَوِی عَلَی

الْعَرْشِ یعنی سپس در حکومت استقرار یافت و اگر با «الی» باشد به معنی توجه است مثل ثُمَّ اسْتَوِی إلی السَّمَاءِ سپس به آسمان

توجه کرد.

العرش: تخت حکومت. اصل آن به معنی بلندی است. مراد از اسْتَوِی عَلَی الْعَرْشِ در دست گرفتن حکومت است.

یغشی: غشی: پوشاندن و فرا گرفتن. اغشاء: پوشانیدن چیزی بر چیزی.

یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ یعنی خدا شب را بر روز می‌پوشاند.

حیثا: حیث و حثوث: سریع، با شتاب. آن فقط یک بار در قرآن آمده است و در اصل به معنی وادار کردن و ترغیب است.

مسخرات: رام شدگان. تسخیر آنست که چیزی را برای غرض بخصوصی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۲۳

به طور قهر سوق دهی که عبارت اخرای رام کردن است. مسخر:

رام شده. جمع آن مسخرات است.

الخلق: مراد از خلق در اینجا آفریدن و از (الامر) اداره کردن و دستور حرکت است.

تبارک: برکت: فائده ثابت تَبَارَكَ اللَّهُ خدا همیشه مفید است.

تضرعا: تضرع: تذلل و خود کم بینی. (زاری).

خفیه: بضم اول، مصدر است به معنی پنهانی.

معتدین: عدو، اعتداء: تجاوز. معتد: متجاوز، جمع آن معتدون است.

بشرا: بشارت و بشری: خبر مسرت بخش. بشیر: مژده دهنده. جمع آن بشر (بر وزن قفل) است.

اقلت: اقلال: برداشتن. یعنی برداشتن چیزی که نسبت به قدرت حامل قلیل است. أَقَلَّتْ سَحَابًا: بادهای ابر را برداشتند.

سحابا: سحابه: ابر. سحاب اسم جنس جمع است: ابرها.

ثقالا: جمع ثقیل به معنای سنگین است.

سقناه: سوق: راندن. «سقناه» راندیم آن را.

بلد: سرزمین.

نباته: نبات و نبت: روئیدن و روئیده شده اعم از درخت و علف.

نکدا: نکد (بر وزن عقل) مشقت و سختی و (بکسر کاف) کم فائده.

نصرف: صرف: برگرداندن. تصریف برگرداندن با مبالغه.

شرحها

در تعقیب بیان حال موحدین و مشرکین در این آیات فرموده: ما کتابی روشن از روی علم خود بر ایشان فرستاده‌ایم، خبرهای آن

روزی واقع خواهد تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۲۴

شد ولی در آن روز به منکرین. جز حسرت نخواهد رسید. سپس در رابطه با این مطالب، روشن شده که باید از شرک و افساد

دست برداشته و به سوی خدا آئید زیرا اولاً آفریننده و گرداننده آسمانها و زمین اوست. ثانیاً به وسیله آن نظام، نعمتها را برای آنها

به وجود آورده است، معبودهای باطل را در اینکار دخالتی نیست. و در آخر روشن شده که بیرون آمدن مردگان از قبر همچون

روئیدن نباتات است و رحمت خدا برای انسانها یکسان است ولی آنها در اثر پذیرفتن و نپذیرفتن بهره‌مند و بی بهره می شوند.

۵۲- وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

لفظ علی علم مربوط است به «جئناهم» مراد از آن ظاهراً معجزه بودن قرآن است نظیر: فَأَتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ ... فَأَلَمَ يَسْتَجِيبُوا

لَكُمْ فَاَعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ ... هود/ ۱۳-۱۴، پس علی علم استدلال است به حق بودن قرآن یعنی آن را از روی دانشی نازل

کرده‌ایم که مردم را به آن راهی نیست «فصلناه» وصف کتاب و اشاره به روشن و مفید بودن مطالب آنست.

از آن طرف، قرآن هدایت و راهنماست برای همه مردمان که در جای دیگر می خوانیم: أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًىٰ لِلنَّاسِ بقره/ ۱۸۵ و

رحمت است برای مؤمنان زیرا فقط آنها به دنیای قرآن وارد شده و بهره برداری می کنند و نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ

لِلْمُؤْمِنِينَ ... اسراء/ ۸۲، این آیه در بیان آنست که حجت از طرف خدا تمام شده است.

۵۳- هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ.

آمدن تأویل قرآن، واقع شدن خبرهای آن در خارج است. مثلاً یوسف تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۲۵

بعد از خواب دیدن به پدرش می گوید: إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا بَعْدَ از مدتها که پدر و مادر و یازده برادرش وارد مصر شده و به

او خضوع کردند گفت:

يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ يَوْسُفُ / ۱۰۰ پدرم این تأویل و عینیت خواب قبلی من است، پس اگر قرآن از وقوع امری در دنیا یا

در آخرت خبر دهد، تأویل آن واقع شدنش می باشد، در آن موقع بی اعتنایان به قرآن، خواهند گفت: پیامبران از حق خبر داده

بودند، زیرا که عینیت را به چشم خود خواهند دید. و خواهند گفت: فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ

شفاعت برای آنست که عفو شوند، برگشتن برای آنکه نیکوکار گردند، این آیه گر چه می شود راجع به آمدن گرفتاری در دنیا

باشد ولی ظهورش در قیامت است قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ به نظر المیزان، این قسمت، علت یکی از دو سؤال

فوق است یعنی چرا می گویند: ای کاش شافعی داشتیم و یا به دنیا برمی گشتیم زیرا که خود را با شرک و گناه به ضرر انداخته‌اند و

معبودهای باطل از آنها گم گشته‌اند.

۵۴- إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ.

این آیه در مقام استدلال است بر اینکه باید از معبودهای باطل بریده به سوی خدا آئید که آفریننده اوست.

بنا بر آنچه ذیل آیه بیست نهم از سوره بقره گفته‌ایم مراد از سماوات طبقات هفتگانه هوا است. مراد از شش روز شش دوران است و منظور از استقرار بر عرش اداره آنها بعد از خلقت است نظیر سوار کردن یک کارخانه و به کار انداختن آن «۱».

(۱) درباره عرش معنای دیگری هست که انشاء الله در ذیل آیه وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ زمر / ۷۵ خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۴۲۶

بنا بر آنچه در سوره فصلت آمده: زمین در دو دوران از این شش دوران آفریده شده است: قُلْ أَإِنكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذَلِكُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ فصلت / ۹ شاید دوران اول آن باشد که زمین از کثرت حرارت توده گاز سوزان و از آفتاب جدا شده بود، دوران دوم مذاب شدن آن در اثر کم شدن حرکت و حرارت است (الله اعلم). در چهار دوران بقیه، پوسته زمین منجمد شده، دریاها که به صورت ابر در آسمان بودند به زمین ریخته و تشکیل شده، کوه‌ها به وجود آمده و مقدمات حیات و شرایط پیدایش آن پدیدار شده‌اند چنان که فرموده: وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ فصلت / ۱۰.

در عرض آن چهار دوران، آسمان که گاز غلیظی بود و همچون دودی از مرکز زمین بیرون آمده و اطراف آن را احاطه کرده بود، در دو دوران به تدریج رقیق شده و تشکیل هفت آسمان را داده است چنان که فرموده: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انثَبَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا نَارَ غِيَاظٍ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ فصلت / ۱۱-۱۲ از اینکه به زمین و آسمان به یک بار فرمان داده شده، دو دوران آسمان در چهار دوران زمین متداخل‌اند.

آن وقت در بیان استقرار بر عرش و تدبیر آسمانها و زمین فرموده:

يُغِيثِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثُهَا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مَسِيخَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ فَاعِل «يطلبه» ظاهراً «النهار» است یعنی خدا شب را بر روز می‌پوشاند در حالی که روز، شب را به سرعت می‌طلبد تا شب را به پوشاند مانند يَكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَ يَكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ زمر / ۵ شمس و قمر و نجوم بنا بر قرائت مشهور منصوبند.

و معطوفند بر «السموات» و «مسخرات» وصف آنهاست، یعنی: خداوند تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۴۲۷

آفرید آسمانها و زمین را در شش روز آفرید آفتاب و ماه و ستارگان را که همه به امر خدا رام هستند «۱» علی هذا، آفریدن و گردانیدن همه در دست خدا است أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ «۲» این دلیل است بر اینکه مراد از سماوات و ارض، زمین و طبقات جو است و گرنه شمس و قمر و نجوم نیز به «السموات» داخل بودند.

تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ با برکت و پرفائده است پروردگار مخلوقات. که اینهمه برکات از او است. آیه شریفه از لحاظ تفکر در خلقت جهان و گردش آن بسیار قابل دقت است.

۵۵- اذْعُوا رَبِّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

نتیجه است از آیه سابق، حالا که خلقت و تدبیر دست خداست پس او را آشکار و نهان بخوانید، منظور از معتدی کسی است که با فریاد دعا می‌کند و آن مناسب ساحت کبریایی نیست، ممکن است مراد از تضرع، تذلل باشد نه آشکار یعنی خدا را با تذلل و زاری و در نهان بخوانید، در مجمع البیان فرموده:

روایت شده: رسول خدا صلی الله علیه و اله در سفر جنگ بود که با یاران به بیابانی رسیدند، مردم لا اله الا الله و الله اکبر می‌گفتند و فریاد می‌کشیدند، فرمود: مردم متوجه خود باشید شما یک نفر کر و غائب را نمی‌خوانید، شما یک خدای شنوا را می‌خوانید که با شماست «۳».

(۱) در قرائت ابن عامر همه با رفع اند و «الشمس» مبتداء و «مسخرات» خبر آن است.

(۲) علی هذا منظور «الامر» دستور گردش و اداره جهان است که تَمَّ اشیتوی عَلَی الْعَرْشِ آن را بیان می‌کند، احتمال دیگری هست که ذیل آیه ۲ سوره نحل خواهد آمد.

(۳)

«روی ان النبی کان فی غزاه فاشرفوا علی واد فجعل الناس یهللون و یکبرون و یرفعون اصواتهم فقال (ع) یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم اما انکم لا تدعون الا صم و لا غائبا انکم تدعون سمیعا قریبا انه معکم».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۲۸

۵۶- وَ لَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.

ادامه فرمان سابق است، آن راجع بود به آنچه در رابطه با خداست و این راجع است به آنچه که در رابطه با مردم است که پس از اصلاح زمین به وسیله قوانین و نظامات خدایی، در آن با مظالم و عصیان، فساد به وجود نیاورند، مشرکان معبودهای خود را به امید جلب نفع یا دفع ضرر می‌خواندند، می‌فرماید شما در این زمینه خدا را بخوانید در حالی که از او می‌ترسید و چشم طمع به او دوخته‌اید که جلب نفع و دفع ضرر از صفات او است، عدم افساد و توجه به خدا باعث نیکوکاری است و رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

۵۷- وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِيَلْدَ مِيَّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ.

این آیه در رابطه با آفرینش و وسائل زندگی و به وجود آمدن نعمتهاست که زیستن بدون آنها محال می‌باشد، منظور از «رحمت» باران است. در اثر تابش آفتاب دریاها تبخیر می‌شوند، ابر که همان هوای مرطوب است در آسمان دریاها بالا- می‌رود، بادهای جریانهای هوایی آنها را به خشکی‌ها می‌برد، آن گاه مبدل به باران، شده و سرزمین مرده را زنده می‌کند، اینها همه به اراده و مشیت خداست که می‌فرماید: خدا بادهای را پیش از آمدن باران، بشارت ده می‌فرستد تا چون ابر سنگین بار را برداشتند آن را به سرزمین مرده سوق می‌دهیم، نتیجه نزول باران، روئیدن میوه‌ها از زمین است که فرموده: فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ آن وقت چون قیامت در پی این زندگی است و در آیات گذشته حال اهل بهشت و جهنم نقل شده است فرموده: كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ یعنی مردگان را نیز مانند روئیدنیها روز قیامت از زمین خارج می‌کنیم باشد که از روئیدن نبات به روئیدن انسان پی ببرید. در «نکته‌ها» راجع به نباتات و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۲۹

مردگان سخن خواهیم گفت.

۵۸- وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خُبَّتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا.

فاعل «لا- یخرج» بقرینه اول «نباته» می‌باشد، این آیه نسبت به معنای اولی یک امر طبیعی است که سرزمین پاک و قابل کشت، گیاهش به اذن خدا، عالی و مفید می‌روید ولی زمین ناپاک و شوره‌زار گیاه کم و بی‌فایده می‌رویند. اما نسبت به مطالب گذشته شاید منظور آن باشد که رحمت خدا یکسان افاضه می‌شود، این مردم است که در پذیرش رحمت و استفاده از آن متفرق شده‌اند بقول شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

چون یادآوری این حقیقت برای قدردانان و سپاسگزاران مفید و مؤثر است فرموده: كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ.

نکته‌ها

باد و باران و نبات: عالم نبات و حیوان هر یک مکمل آن دیگری است موازنه عجیبی میان آن دو برقرار است، حیوانات، از جمله

انسان در تنفس، اکسیژن هوا را جذب و گاز کربنیک که یک گاز خفه کن است در آن رها می‌کنند، ولی نباتات به عکس، در مقابل نور خورشید کربن گیری کرده و اکسیژن را در هوا آزاد می‌کنند، دانشمندان تخمین زده‌اند که گیاهان روی زمین سالیانه ۱۵۰ میلیارد تن کربن را با ۲۵۰ میلیارد تن نئیدروژن ترکیب می‌کنند و چهار صد میلیارد تن اکسیژن در فضا آزاد می‌سازند و بیشتر این عمل به وسیله جلبکهای میکروسکوپی در زیر سطح اقیانوسهاست. اگر عمل گیاهان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳۰ نبود، اکسیژن هوا در مدت کمی به وسیله حیوانات تمام می‌شد و اگر عمل حیوانات نبود کربن هوا به وسیله گیاهان مصرف می‌گردید، در نتیجه زندگی از بین می‌رفت.

از آن طرف برای به وجود آمدن همه نعمتها سه خزانه و انبار بیکران داریم: زمین، دریاها و هوای اطراف زمین که پنج میلیون میلیارد تن تخمین زده شده، بعلاوه، فعالیت آفتاب و اشعه کیهانی که بیدریغ وارد جو زمین می‌شوند.

اقیانوسها هزار فرسخ در هزار فرسخ در برابر تابش آفتاب قرار می‌گیرند، بخار آب در آسمان اقیانوسها متراکم می‌شود، در اثر اختلاف درجات حرارت هوای خشکیها و اقیانوسها، بادها تولید می‌شود، بدین وسیله ابرها از سطح اقیانوس به طرف خشکیها حرکت می‌کنند، و به صورت برف و باران به دره‌ها و کوه‌ها می‌ریزند، مزارع را مشروب کرده و به دریاها برمی‌گردند و مقدار زیاد در شکم زمین ذخیره می‌شوند، روئیدن گیاهان و به وجود آمدن میوه‌ها و حبوبات بیکران از همین فعل و انفعال است که هر قدر به دست انسان و حیوان مصرف می‌شود باز رو به افزایش است سبحان ربی الاعلی و بحمده.

روئیدن مردگان از زمین: مسئله تشبیه زنده شدن مردگان: به روئیدن نباتات در بسیاری از آیات آمده است از جمله در آیه گذشته که خواندیم: كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ در جای دیگر آمده: وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ زخرف / ۱۱، ایضا این مطلب در سوره روم / ۱۹، سوره ق / ۱۱-۹، سوره حج / ۵-۷ آمده است. مشروح مطلب در آخر سوره حجر در نکته‌ها دیده شود.

می‌دانیم که با رسیدن پائیز زمین جنب و جوش خود را از دست می‌دهد و چون زمستان آید یکپارچه یخبندان شده و به صورت مرده‌ای است که آثاری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳۱

از حیات در آن مشاهده نمی‌شود، ولی تخمها و هسته‌ها که حافظ اسرار تابستان گذشته‌اند در درون زمین موجود است همچنین حیات در وجود درختان به صورت خفته منتظر بهار است با آمدن بهار و رسیدن حرارت و رطوبت تخمها و هسته‌ها از درون خود بیدار شده و شروع به نمو و رشد می‌کنند و از نو به وجود می‌آیند، پس مسئله مردن و زنده شدن در نباتات و اشجار همه ساله تجدید می‌شود.

انسانها با مردن و خاک شدن، ذرات بدن آنها در زیر زمین می‌ماند و با آمدن بهار قیامت آن ذرات از درون خود بیدار شده شروع به رشد می‌کنند، همانطور که باکتریهای زباله در زیر زمین مبدل به کرم خاکی می‌شوند، در هر حال فعلا برای پرورش نطفه انسان فقط رحم مادر صلاحیت دارد ولی در آن روز همه روی زمین همچون رحم مادر شده ذرات در آن رشد خواهد نمود وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا نوح / ۱۸ تکمیل این مطلب بیشتر توضیح می‌خواهد که از حوصله تفسیر خارج است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳۲

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۹ تا ۶۴]

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۶۰) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۱) أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصِيحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۲) أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۶۳) فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (۶۴)

۵۹- حقا که نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفت: ای قوم من: خدای یکتا را که جز او خدایی ندارید بپرستید، که من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.

۶۰- بزرگان قوم او گفتند: ما تو را در ضلالتی آشکار می‌بینیم.

۶۱- گفت: ای قوم، در من هیچ ضلالتی نیست بلکه پیغمبری از پروردگار عالمیانم.

۶۲- پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و شما را نصیحت می‌کنم و از خدا چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۶۳- آیا تعجب می‌کنید از اینکه شما را از پروردگارتان پندی به وسیله مردی از شما آمده است؟ تا شما را انداز کند، تا متقی باشید و تا مورد رحمت واقع شوید.

۶۴- او را تکذیب کردند، سپس وی را با کسانی که در معیت او ایمان آورده بودند در کشتی نجات دادیم، و آنان را که آیه‌های ما را تکذیب کرده بودند غرق کردیم که آنها گروهی کوردل و بی‌بصیرت بودند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳۳

کلمه‌ها

نوحا: اولین پیغمبر از پیغمبران اولوا العزم و صاحبان شریعت است، نام مبارکش چهل و سه بار در قرآن آمده و با سَلَامٌ عَلَی نُوْحٍ فِي الْعَالَمِينَ صافات/ ۷۴ مفتخر شده و از پیشوایان بزرگ توحید است که با یک تلاش عجیب نهصد و پنجاه سال در راه توحید زحمت کشید.

الملاء: ملء: (به فتح میم) پر کردن. (و بکسر میم) نام مقداری است که ظرفی را پر کند. ملاء اشراف را گویند که هیبتشان سینه‌ها را پر کند و جمالشان چشمها را، به معنی جماعت نیز آید، مراد از آن در آیه ظاهرا اشراف است.

رسالات: رسالت: پیام و دستور. رسالات: پیامها و دستورها.

انصح: نصح: (بر وزن عقل) خالص شدن و خالص کردن. و بضم اول به معنی اخلاص است. نصیحت: خالص بودن در خیرخواهی. «انصح» نصیحت و خیرخواهی می‌کنم.

الفلک: فلک: کشتی. در واحد و جمع بکار می‌رود.

غمین: عمی: کوری و بی‌بصیرتی. به فاقد چشم گویند: اعمی و به فاقد بصیرت گویند: اعمی و عم. جمع «عم» عمون است «عمین» بی‌بصیرت‌ها و کور دلها.

شرحها

در رابطه با آیه: يَا بَنِي آدَمَ إِذَا يَأْتِيَكُمُ رُسُلٌ مِنْكُمْ يُقُصُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِيْ كَمَا كَانَتْ فِي الْكِتَابِ لَقَدْ كُنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي الْقُرْآنِ حِكْمًا وَذِكْرًا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۱) در این آیات حکایت نوح علیه السلام آمده که مردم را به توحید و ترک تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳۴

شرک دعوت می‌کرد، به همین منظور، سرگذشت هود، صالح، لوط، شعیب و موسی علیهم السلام و عکس العمل امتهایشان نیز نقل

و بررسی شده است. به نظر من چون در سوره‌هایی که قبل از اعراف نازل شده‌اند حکایت نوح علیه السّلام به تفصیل آمده است لذا در این سوره به اختصار نقل گردیده است. به هر حال اشراف و گردنکشان قوم نوح، او را گمراه خطاب کرده و از دعوت توحیدیش سرپیچی نموده و تکذیبش کردند و در نتیجه همه‌شان غرق شده و گرفتار قهر خدا گشتند.

ناگفته نماند: به موجب آیه: **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** یونس / ۴۷ هر قومی که با پیامبر خود به مبارزه برخاسته و او را تکذیب کرده‌اند، یا به دست همان پیغمبر و یا با عذاب آسمانی تار و مار شده‌اند، ظاهراً این یکی از سنتهای خدایی است **وَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا** احزاب / ۶۳.

۵۹- **لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ.**

چون نوح اولین پیغمبر قانونگذار و از لحاظ زمان جلوتر از دیگران است حکایتش در اول آمده است. عبادت خدا آن است که فقط خدا را پرستش کنیم و فقط از او فرمان بریم و فقط او را مطاع بدانیم، به عبارت دیگر عبادت خدا یگانه شدن بنده برای خداست و بریدن از معبودات باطل، به نظر من مراد از **اعْبُدُوا اللَّهَ** همین معنی است، جمله **مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ ...** آن را تأکید می‌کند و اشاره است به آنکه اگر درباره الله فکر کنید خواهید دید جز او معبودی نمی‌تواند باشد و نیز معلوم می‌شود: نوح و آنها در وجود خدا توافق داشته‌اند، اختلاف فقط در زمینه عبادت و بندگی بوده است (۱) همچنین است در جریان هود

(۱) این مطلب که مورد نزاع ما بین پیغمبران و مشرکان در وجود خدا نبود بلکه در توحید بود، در مقدمه سوره انعام گفته شده است به آنجا رجوع شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳۵

و صالح و غیره که خواهد آمد.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ یعنی در صورت مخالفت، بر شما از عذاب روز بزرگ می‌ترسم که همان روز طوفان باشد. زندگی مطابق نظام خلقت، شناخت خدا و پیروی از فرمان اوست نه از فرمان پیشوایان ضلال، **أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ** آل عمران / ۶۴.

۶۰- **قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.**

اشراف و گردنکشان قومش که مقام و مال خویش را در خطر می‌دیدند، گفتند: تو را در اشتباه و گمراهی آشکار می‌بینیم، در میزان فرموده: آمدن «مبین» و تأکید کلام حاکی است که چنین انتظاری از نوح نداشته‌اند.

۶۱- **قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** بعد از نفی ضلال از خود، اثبات می‌کند که رسول پروردگار است و این سخنان زائیده همان مأموریت است، ۶۲- **أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتٍ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.**

بیانی است از وظائف رسالت. اول تبلیغ پیامهای خدا که جمع آمدن، حکایت از کثرت و گسترش آنها دارد. دوم نصیحت و موعظه و ترغیب کردن به اطاعت از رسالات خدا، سوم دانستن از جانب خدا به اینکه حشر و نشر و ثواب و عقاب و مانند آن هست که شما نمی‌دانید.

۶۳- **أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.**

سنت خدا بر آن جاری است که برای هدایت بندگان فردی از خودشان را مأمور کند نه اینکه فرشته بفرستد یا خود با مردم سخن

گوید. ولی قبول این مطلب برای مردم عجیب بوده است، در جواب امتها بیشتر به این جمله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳۶

برمی‌خوریم: **إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا** در جای دیگر آن را بزرگترین مانع از قبول رسالت ذکر کرده است: **وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا** اسراء / ۹۴ لذا است که نوح علیه السّلام می‌خواهد این مطلب را ساده و طبیعی نشان

دهد که از این تعجب نکنید، منظور از آن انذار شما و پرهیزکار و با احتیاط زندگی کردن شما و بالاخره رسیدن به رحمت و سعادت خدایی است.

۶۴- فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ.

جمله مَعَهُ تقدیرش «آمنوا معه بالله» است یعنی با نوح به خدا ایمان آوردند فِي الْفُلِكِ مربوط و متعلق به «انجیناه» است یعنی از طوفان در کشتی نجاتشان دادیم، علت نجات آنها ایمان بود، چنان که علت غرق دیگران تکذیب نوح بود و أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ علت تکذیب، بی بصیرت و بی فهم بودن آنها بود که تلاش و تبلیغ بی وقفه نوح را نادیده گرفتند. مشروح ماجرای نوح در سوره هود خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳۷

[سوره الأعراف (۷): آیات ۶۵ تا ۷۲]

اشاره

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۶۵) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظَنُّكَ مِنَ الْكَادِبِينَ (۶۶) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۷) أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (۶۸) أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۶۹)

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷۰) قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَيَّمَّتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَضِرِينَ (۷۱) فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۷۲)

۶۵- و به قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم، گفت ای قوم من خدای یکتا را بپرستید که جز او خدایی ندارید، آیا (از عذاب او) نمی ترسید؟

۶۶- بزرگان قوم او که کافر بودند گفتند، ما تو را در سفاهت می بینیم و تو را از دروغگویان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳۸ می پنداریم.

۶۷- گفت: ای قوم، من سفیه نیستم، بلکه پیغمبری از پروردگار مخلوقاتم.

۶۸- پیغامهای خدا را به شما می رسانم و برای شما پندگویی امینم.

۶۹- آیا تعجب کردید از اینکه شما را از پروردگارتان به وسیله مردی از شما، پیامی آمد تا شما را انذار کند؟ به یاد آورید آن دم که شما را از پس قوم نوح جانشین (آنها) کرد و شما را تنومند کرد، موهبتهای خدا را یاد آرید تا رستگار شوید.

۷۰- گفتند: آیا سوی ما آمده‌ای تا خدا را به تنهایی بپرستیم و آنچه پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟! اگر راست می گویی عذابی که وعده می دهی بیار.

۷۱- گفت: عذاب و غضبی از خدایتان بر شما حتمی شد، آیا با من درباره نامهایی که شما و پدرانتان ساخته‌اید و خدا در مورد آنها دلیلی نازل نکرده، مجادله می کنید؟

منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم.

۷۲- عاقبت، وی را با کسانی که با او بودند به رحمت خویش نجات دادیم و ریشه کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و مؤمن

نبودند قطع کردیم.

کلمه‌ها

عاد: نام قومی است که در سرزمین احقاف از یمن سکونت داشتند چنان که فرموده: **وَ اذْکُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ احقاف/ ۲۱**، آن در جنوب جزیره العرب از قسمتهای ربع الخالی (وادی دهناء) است که در روزگار گذشته آباد و مسکن قوم عاد بوده است، در مجمع البیان و اقرب الموارد آمده که «عاد» نام یکی از نواده‌های نوح است، علی هذا قبيله با نام او نامگذاری شده است به هر حال قوم عاد از عربهای ما قبل تاریخ است که پیامبری به نام هود بر آنها مبعوث گردید. لفظ عاد ۲۴ بار در قرآن مجید آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۳۹

هود: هود علیه السلام نام پیامبری است که بر قوم عاد مبعوث گردید، نام مبارکش هفت بار در قرآن آمده و از پیامبران ما قبل تاریخ است، زمانش میان زمان نوح و ابراهیم علیهما السلام بوده و به حکم **وَ لَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا** از عذاب قومش نجات یافته است.

الملا: اشراف قوم. جماعت (اعراف / ۶۰).

سفاهة: حماقت، کم عقلی. به معنی جهالت نیز آید (قاموس قرآن).

رسالات: پیامها، دستورها. مفرد آن رسالت است.

ناصح: خیر خواه. اندرز گو. (اعراف / ۶۲).

خلفاء: جانشینان. مفرد آن خلیفه است. به قولی مفرد آن خلیف است.

خلف (بر وزن عمل): جانشین خوب و (بر وزن عقل): جانشین بد.

بسطة: بسط: وسعت دادن، گستردن و گشودن. بسطة: وسعت: آن در اینجا با صاد نوشته شده و در بقره / ۲۴۷ با سین است و هر دو به یک معنی هستند.

آلاء: نعمتها. مفرد آن الی (بر وزن اسم، شرف و عنب) است و به صورت جمع ۳۴ بار در قرآن مجید آمده است.

تفلهون: فلح (بر وزن عمل) و فلاح: رستگاری. افعال آن همه از باب افعال به کار رفته است.

نذر: و ذر: ترک کردن. عرب از این کلمه ماضی و مصدر و اسم فاعل به کار نبرده است، به جای آنها: ترک، ترک و تارک به کار برده‌اند «نذر» در آیه صیغه متکلم مع الغیر است.

رجس: پلید، مراد از آن در اینجا عذاب است گویند: رجس و رجس هر دو تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۴۰ یکی است.

سلطان: دلیل و حجت. که بر شخص تسلط آورد.

دابر: دبر (بر وزن عنق) عقب، مقابل جلو. دابر: آخر و ریشه و دنباله.

«قطع الله دابره»: خدا ریشه او را کند **دَابِرُ الْقَوْمِ** به معنی آخر القوم است.

شرحها

دومین منادی توحید در این آیات هود علیه السلام است که بر قوم عاد مبعوث گردید اما با او همچون نوح معامله کردند و طبق سنت الهی با باد سوزانی که هفت شب و هشت روز بر دیار آنها و زید و منجمدشان کرد از بین رفتند ولی بوقت نزول عذاب هود و

یارانش از عذاب نجات یافتند، اینک مجملی از شرح حال او:

۶۵- وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ.

این همان دعوت است که در آیه پنجاه و نهم از نوح نقل گردید اعْبُدُوا اللَّهَ یعنی برای خدا یگانه شوید و فقط او را بپرستید و مطاع بدانید و تنها از او فرمان برید نه فقط بر او نماز خوانید «اخواهم» حاکی است که خودش از آن قوم بوده است أَفَلَا تَتَّقُونَ ظاهراً مربوط به عذاب است یعنی: آیا از عذاب الهی پرہیز نمی‌کنید؟! إِلَىٰ عَادٍ ... تقدیرش «و ارسلنا الی عاد» می‌باشد «۱» بقیه مطلب

(۱) در المیزان از کشاف نقل شده: قَالَ يَا قَوْمِ جَوَابِ سؤَالِ مُقَدِّرِ اسْتِ، گویی بعد از وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا کسی می‌پرسد: بعد از فرستادن چه شد؟ در جواب آمده:

قَالَ يَا قَوْمِ لَذَا «فَقَالَ» نیامده است ولی در آیه ۵۹ که این طور نیست «فَقَالَ» آمده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۴۱

ذیل آیه ۵۹.

۶۶- قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ.

مراد از ملاء، اشراف و سردمداران قوم هستند که مال و جاه خود را در خطر می‌دیدند که همیشه در وحله اول همین «مترفین» و پیشوایان عیاش پیامبران را تکذیب کرده‌اند (سبأ/ ۳۴) از زمخشری نقل شده: آمدن الَّذِينَ كَفَرُوا حاکی است که بعضی از بزرگان قومش ایمان آورده و ایمان خویش را کتمان می‌کرده‌اند، به هر حال در مقابل هود گفتند: ما تو را دستخوش سفاهت می‌دانیم و این سخنان که می‌گویی حکایت از آن دارد، سپس آن را تأکید کرده و گفتند ظن بسیار قوی آن است که از دروغگویانی، منظور از الْكَاذِبِينَ شاید پیامبران دیگر باشد كَذَّبَتْ عَادَ الْمُرْسَلِينَ شعراء/ ۱۲۳.

۶۷- قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

جواب آنهاست. بعد از نفی سفاهت می‌گوید که پیامبرم و بر خلاف نظر شما این سخنان زائیده رسالت است.

۶۸- أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ.

یعنی واقعیت گفته‌هایم این است نه نمونه سفاهت.

۶۹- أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ أَيْنَ هَمَانِ اسْتِ كَمَا فِي آيَةِ ۶۳ تَوْضِيحِ دَادَهُ شَد، آن گاه عذاب قوم نوح را یادآوری کرده و موهبت‌های خدا را به نظرشان آورده است:

وَ أَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصِيطَةً فَأَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ جَانَشِينِ شَدْنِ بَعْدِ از قَوْمِ نُوحِ

در عین حال که نعمت است، تهدید نیز می‌باشد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۴۲

زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ ... حاکی است که مردمان تنومند و نیرومند بوده‌اند و نیز از سوره شعراء، حجر و هود معلوم می‌شود که دارای تمدن بوده‌اند جمله اخیر یادآوری مطلق نعمت‌های خدا است، توجه و شکر آنها موجب رستگاری است.

معلوم می‌شود که آنها از جریان قوم نوح خبر نداشته‌اند.

۷۰- قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ فَأَتَيْنَا بِنُوحٍ فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

در این سخن به تقلید کورکورانه چسبیده و هود را یک نوع تعجیز کرده‌اند که هیچ کاری از دست ساخته نیست، این سخن حاکی است که دلیلی بر رد آن حضرت نداشته و فقط به کار پدران استناد نموده‌اند.

۷۱- قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ.

جواب است به هر دو گفته آنها، که گفتند ترک دین پدران نتوانیم و اگر وعده عذاب راست است آن را بیاور، اول به جمله دوم

آنها جواب داده که عذاب حتمی است، عذاب همان باد سوزانی بود که تار و مارشان کرد: وَ أَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ ... حاقه / ۶-۷، دوم:

فرموده: کار پدرانان غلط بوده که برهانی از جانب خدا بر عبادت بتان نیامده است، در المیزان فرموده: این بیان سَمِّئْتُمُوهَا ... در قرآن مکرر آمده است و این لطیفترین و دقیقترین بیان است زیرا وقتی که چیزی دلیل نداشته باشد جز نام از آن باقی نمی‌ماند و آشکارترین جهالت آن است که انسان به چنین موهوم اعتماد کند. فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ تأکید است بر وعده عذاب.

۷۲- فَأَنْجِنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۳، ص: ۴۴۳
بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ

صریح است که هود و مؤمنان از مهلکه نجات یافته‌اند، نکره آمدن رحمت دلالت بر نوع دارد که بیان صریح آن مصلحت نبوده است، آن گاه عذاب چنان مستأصلشان کرده که دیگر دنباله و نسل و فرزندی برای آنها نمانده است فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ حاقه / ۸. مشروح جریان هود علیه السلام در سوره هود خواهد آمد.

در جریان قوم نوح گفته شد که ظاهراً سنت خدا بر آن جاری شده کسانی که رو در رو پیامبران را تکذیب کنند به وسیله بلای آسمانی یا به دست آن پیامبر آنها را ریشه کن کند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۴۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۷۳ تا ۷۹]

اشاره

وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ (۷۳) وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ شُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ يُبُوتًا فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۷۴) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۵) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۷۶) فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷۷) فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۷۸) فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَ نَصَيْحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تَحْبُونَ النَّاصِحِينَ (۷۹)

۷۳- و به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم، گفت: ای قوم من، الله را پرستید که جز او معبودی ندارید. به سوی شما معجزه‌ای از پروردگارتان آمده، این ناقه خدا آیتی است برای شما بگذارید در زمین خدا بچرد، به او بدی نرسانید تا عذاب الیمان بگیرد.

۷۴- یاد آرید آن دم که شما را از پس قوم عاد جانشین (آنها) کرد و در زمین قدرتان داد تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۴۵

که در دشتهای آن کاخ می‌سازید و از کوه‌ها خانه می‌تراشید پس نعمتهای خدا را به یاد آرید و در زمین به فساد مکوشید.

۷۵- اشراف قومش که مستکبر بودند به آنان که مستضعف شده بودند از ایمان آورندگان، گفتند: آیا باور دارید که صالح از سوی خدایش فرستاده شده است؟ گفتند: ما به آنچه فرستاده شده است ایمان داریم.

۷۶- کسانی که مستکبر بودند گفتند: ما به آنچه شما ایمان آورده‌اید کافریم.

۷۷- پس ناقه را کشتند و از فرمان پروردگارش سرپیچی کردند و گفتند: ای صالح اگر از پیغمبرانی عذابی را که به ما وعده

می‌دهی بیاور.

۷۸- پس لرزه شدید آنها را گرفت و در خانه خود بیجان ساقط شدند.

۷۹- آن گاه صالح از آنها دور شد و گفت ای قوم پیغام پروردگارم را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم اما خیرخواهان را دوست نمی‌دارید.

کلمه‌ها

ثمود: ثمود یکی از قبائل عرب ما قبل تاریخ است که در محلی به نام وادی القری ما بین حجاز و شام سکونت داشتند (قاموس قرآن) در مجمع البیان آن را نام یکی از نواده‌های نوح گفته که قبیله با نام او نامگذاری شده است. این لفظ ۲۶ بار در قرآن مجید آمده است، گاهی منصرف به تأویل شخص و گاهی غیر منصرف به تأویل قبیله، ثمد در اصل آبی را گویند که ماده نداشته باشد مثل آب باران. به هر حال آنها قومی بودند بت پرست و مرفه که دعوت صالح علیه السّلام را تکذیب کردند و با صاعقه هلاک شدند (قاموس قرآن- ثمد).

صالح: او علیه السّلام از پیامبران ما قبل تاریخ است از او و هود حتی در تورات نیز خبری نیست و اگر قرآن مجید از این دو شخصیت خبری نمی‌داد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۴۶

خبری از آنها نبود، نام مبارکش ۹ بار در قرآن مجید یاد شده و از حیث زمان بعد از نوح و قبل از ابراهیم است. او بر قوم ثمود که بت پرست بودند مبعوث گردید، زجرها کشید، حتی توطئه قتل او و خانواده‌اش را تهیه کردند، بالاخره نصایحش مؤثر واقع نگردید، فقط گروه اندکی به وی ایمان آوردند و آن گاه معجزه‌اش را که ناقه عجیب الخلقه‌ای بود کشتند و طبق سنت الهی با صاعقه‌ای شدید که بر آنها باریدن گرفت از بین رفتند (قاموس قرآن- صالح).

ناقه: ناقه: شتر ماده. جمل: شتر نر، بعیر و ابل: مطلق شتر.

فذروها: و ذر: ترک کردن (اعراف / ۷۰) «فذروها»: پس واگذارید او را.

لا تسموها: مس: دست زدن «لا تسموها» به آن دست نزنید.

خلفاء: جانشینان. مفرد آن خلیفه و به قولی خلیف است.

بوأکم: بوء: مساوات. تبوءه: تمکین و قدرت دادن. بُوَأْكُمْ فِي الْأَرْضِ تمکن داد به شما در روی زمین.

سهولها: سهل: در اصل به معنی آسانی و همواری است مراد از آن در آیه زمین هموار و دشت است مقابل کوهسار. جمع آن سهول می‌باشد.

قصور: قصر: کاخ. جمع آن قصور است (خانه‌ای که میان دیوارها مقصور و محصور است) آن در اصل قرار دادن در مقامی پائین‌تر از مقامی است.

تنحتون: نحت: تراشیدن. «تنحتون» می‌تراشید (تراشیدن سنگ).

آلاء: نعمتها. (اعراف / ۶۹).

تعثوا: عثو، عثی و عیث: افساد. وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ظَاهِرًا در جای یَسِيعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا باشد یعنی از برای افساد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۴۷

در زمین تلاش نکنید (قاموس قرآن- عثو) این تعبیر پنج بار در قرآن آمده است.

استکبروا: استکبار: اظهار بزرگی و تکبر از کسی که اهلش نیست. مثل پیشوایان ستمگر.

استضعفوا: ضعف: ناتوانی. استضعاف آن است که فردی یا گروهی را با زور و قهر به ضعف و ناتوانی کشند. خودشان ضعیف

نیستند بلکه با عوامل خارجی و استعمار و ناآگاه گذاشتن به زبونی افتاده‌اند، مثل بنی اسرائیل در دست فرعون. عقرُوا: عقر: بریدن. «عقر الإبل: قطع قوائمها بالسيف» عقر (بر وزن عذر): اصل و بیخ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ: شتر را پی کردند و کشتند. طبرسی فرموده: عقر زخمی است که می‌کشد و از بین می‌برد. عتوا: عتو: سرکشی. عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند. رجفه: رجف: لرزیدن و لرزاندن. به قول راغب: اضطراب شدید. رجفه: لرزه و اضطراب. آن ظاهراً در اثر صاعقه بود که لرزیدند و مردند. جائمین: جثوم: افتادن بر روی. نشستن به زانو. جائم: افتاده و ساقط شده جائمین: ساقط شدگان و مردگان.

شرحها

سومین منادی توحید در این سلسله آیات: صالح علیه السلام است از لحن آیات در بیان حال نوح، هود و صالح معلوم می‌شود که تمدن و پیشرفت در امور زندگی از زمان نوح تا صالح پیوسته رو به ترقی بود و در زمان صالح حتی مسئله استعمار تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۴۸

دیگران و مستضعف و مستکبر نیز پیش آمده است، بالاخره نصایح صالح علیه السلام مؤثر واقع نمی‌شود، ناقه او را که یک آیت خدایی بود و به تدریج مردم را به هوش می‌آورد می‌کشند، به فاصله سه روز عذاب و صاعقه بر آنها نازل می‌شود و طبق سنت خدایی که در جریان نوح و هود گفته شد از بین می‌روند.

۷۳- وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ.

یعنی: به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم، «اخاهم» حاکی است که خود از آن قوم بوده است در آیات گذشته گفتیم: مراد از اعْبُدُوا اللَّهَ یگانه شدن برای خدا و پیروی از فرمانهای اوست در همه مراحل زندگی چنان که ابراهیم علیه السلام فرمود: إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ انعام/ ۱۶۲ از اعْبُدُوا اللَّهَ می‌دانیم که صالح و قومش در وجود خدا اختلافی نداشته‌اند دعوا در سر عبادت و بندگی بود لذا اضافه می‌کند که اگر درباره الله فکر کنید خواهید دید که معبودی جز او ندارید و نمی‌تواند باشد.

قَدْ جَاءَ تَكْمٌ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ نَاقَةٌ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ.

استدلال است بر نبوت خویش با معجزه که ناقه باشد، اضافه ناقه به الله حاکی است که آن مثل ناقه‌های معمولی نبوده است. از آیه ۱۵۵ سوره شعراء و ۲۷ سوره قمر معلوم می‌شود که آب آن قریه میان مردم و ناقه تقسیم شده بود، لا- بد همه آب را می‌آشامیده است، در نکته‌ها به آن اشاره خواهد شد. اینکه می‌گوید: بگذارید در زمین خدا بخورد معلوم می‌شود که چریدن او را مزاحمت می‌پنداشتند و نیز ماندن ناقه به تدریج دعوت صالح را ترویج می‌کرد.

وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۴۹

نتیجه مزاحمت به ناقه گرفتار شدن به عذاب بود، معلوم است که ناقه به تنهایی می‌توانست وجودش اثبات نبوت صالح باشد.

۷۴- وَ اذْكَرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا.

پس از استدلال به نبوت خویش، دو چیز را یادآوری کرده است یکی اینکه خدا آنها را جانشینان زمین بعد از قوم عاد فرموده است این در عین نعمت بودن تهدید نیز هست و آنها از جریان قوم عاد مطلع بوده‌اند، دیگری آنکه:

خدا به آنها امکان و پیشرفت داده بود که می‌توانستند در دشت و کوه ساختمان کنند، سپس به طور کلی نعمتهای خدا را یادآوری کرده که:

فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.

پس مطلق نعمتهای خدا را یاد کنید و برای فساد تلاش نکنید، از آیه و كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ نمل / ۴۸ معلوم می‌شود که اشراف و پیروان آنها فساد به بار می‌آورده و مردم را استعمار می‌کرده‌اند.

۷۵- قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَنْ صَالِحاً مُرْسِلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ گفتگویی است ما بین مستضعفین و متکبرین لِمَنْ آمَنَ بدل است از لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا، معلوم می‌شود که مؤمنان از طبقه پائین بوده‌اند.

به نظرم منظور از این سؤال آن بوده که پایگاه مردمی صالح را ارزیابی کنند: از بعضی آیات معلوم می‌شود که میان مؤمنان و کافران ستیزی بوده است و لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ نمل / ۴۵. به هر حال مؤمنان به صراحت گفته‌اند که: ما به نبوت صالح ایمان داریم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۵۰

۷۶- قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ.

انکار صریح نبوت صالح است، شاید نظرشان متزلزل کردن مؤمنان بوده است.

۷۷- فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.

از فاء نتیجه معلوم می‌شود فکر کرده‌اند که ایمان مستضعفین در اثر وجود ناقه است و اگر ناقه بماند بر تعداد پیروان صالح افزوده خواهد شد، لذا ناقه را پی کردند، خداوند کشتن ناقه را به همه نسبت داده با آنکه بعضی آن را کشته‌اند آن به علت رضایت همه است.

از علی علیه السلام در نهج البلاغه نقل شده که: مردم را رضایت و نارضایتی یک جا می‌کند، ناقه صالح را یک نفر پی کرد، خدا همه را عذاب کرد چون همه به آن راضی بودند «۱» قَالُوا يَا صَالِحُ شَآئِدٌ سَخَنٌ ضَمِيرُ شَانِ بَاشِدٌ نِهَ اَيْنَكِهَ بَا زَبَانٍ كُفْتِهَ اِنْدَا وَ شَآئِدٌ دَرِ مَقَامِ اسْتَكْبَارٍ وَ تَفَرَعَنَ بَهَ صَالِحٍ چنين گفته باشند.

۷۸- فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ.

رجفه به معنی لرزه و اضطراب شدید است در بعضی از آیات هست که آنها را صاعقه زد مثل: ... صَاعِقَةٌ عَادٍ وَ ثَمُودَ فَصَلَتْ / ۱۳، فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ذاریات / ۴۴، در بعضی از آیات رجفه است مانند آیه مورد تفسیر و در بعضی از آیات صیحه آمده است وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ هود / ۶۷، به نظر می‌آید در اثر باریدن صاعقه که توأم با رعد و صیحه شدید بوده است رعشه لرزه بر اندامش افتاده برق زده و صیحه زده شده و مرده‌اند.

لفظ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ نشان می‌دهد که حتی نتوانسته‌اند از خانه فرار

(۱)

خطبه ۱۹۲ «ایها الناس انما یجمع الناس الرضا و السخط و انما عقر ناقه ثمود رجل واحد منهم فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا ...».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۵۱

کنند. احتمال دارد که صاعقه و صیحه توأم با زلزله بوده باشد نه لرزیدن بدنها.

۷۹- فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ.

یعنی پس از هلاکت آنها که اجسادشان را پشت سر می‌گذاشت، خطاب به اجساد آنها یا پیش خودش چنان گفت.

نکته‌ها

ناقه صالح: در بیان جریان نوح علیه السلام گفته شد: ظاهراً سنت خدا بر آن جاری است که آنهایی که پیامبران را رو در رو و با دیدن معجزات انکار می‌کنند بدست پیامبران یا بالای آسمانی از بین بروند چنان که درباره قوم نوح و هود و صالح چنین شد، اما راجع به ناقه صالح باید دید چه جور ناقه‌ای بوده است.

در آیه‌ای آمده است: هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ شعراء/ ۱۵۵ شرب (بر وزن جسر) به معنی نوبت آب و حصه آب است، معلوم می‌شود یک نوبت از آب مال ناقه و یک نوبت مال مردم بوده است و ناقه در نوبت خود همه آب را می‌خورده است، در آیه دیگر چنین است: وَبَيَّنَّهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قَسِيمٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ قمر/ ۲۸ به آنها بگو که آب میان آنها و ناقه مقسوم است در هر نوبت فقط صاحب نوبت حاضر شونده است نه دیگری. این هم نظیر آیه سابق است، باید خوراک ناقه نیز به تناسب آب باشد لذا فرموده: فَذُرُّوْهَا تَأْكُلْ فِي «أَرْضِ اللَّهِ اعراف/ ۷۳ هود/ ۶۴ یعنی با چریدنش هم کاری نداشته باشید از آیه فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا شمس/ ۱۳ نیز مسئله نوبت آب کاملاً روشن می‌شود. آیا صالح در یک دهی بود که فقط یک چشمه داشته و آن را هم شتر می‌خورده است و یا این نوبت گیری در یک محله از شهر بوده است الله اعلم. تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۴۵۲ ظهور وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةَ رَهْطٍ نمل/ ۴۸ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهولِهَا قُصُورًا... در آن است که شهر بزرگی بوده است.

به هر حال از آیات معلوم می‌شود که آن، ناقه عجیب الخلقه‌ای بوده است و اگر آن طور نبود معجزه نمی‌توانست باشد.

در روضه کافی حدیث ۲۱۴ از امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی نقل شده:

آن ناقه حامله‌ای بود که بنا به درخواست قوم صالح از سنگ آفریده شد در نوبت خود همه آب را می‌نوشید و همه آن قوم، صغیر و کبیر از شیر آن می‌خوردند آب را فقط یک روز در میان می‌خورد.

ابن اثیر در تاریخ خود می‌گوید: صالح به کنار سنگ آمد و دعا کرد، سنگ شکافته شد و ناقه از آن بیرون آمد و فی الفور بچه زائید، آن گاه راجع به آب خوردن و شیر دادن آن مثل کافی گفته است.

طبرسی نیز در تفسیر سوره اعراف چنین نقل نموده است، مجلسی رحمه الله در بحار روایات آن را ضمن شرح صالح آورده است. روایات اتفاق دارند در اینکه ناقه صالح از مادر زائیده نشده، بلکه خلقت آن از سنگ به وسیله اعجاز بوده است، مثل اژدها شدن عصای موسی و این عجب نیست. زیرا خدا به هر چیز توانا است ماده اولیه ناقه و سنگ هر دو یک چیز است چنان که در قاموس قرآن در «عصا» گفته شده است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۳، ص: ۴۵۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۰ تا ۸۴]

اشاره

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۸۰) إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النَّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِقُونَ (۸۱) وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَنْتَهِزُونَ (۸۲) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۸۳) وَآمَطْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۸۴)

۸۰- یاد کن لوط را آن دم که به قوم خود گفت: آیا این کار زشت را می‌کنید که کسی از جهانیان پیش از شما آن را نکرده است؟

- ۸۱- شما برای میل جنسی به جای زنان با مردان می‌آمیزید (نه برای رفع نیاز) بلکه شما قومی متجاوزید.
- ۸۲- نبود جواب قومش مگر آنکه گفتند. اینان را از شهر خویش بیرون کنید که از این کار خود را کنار می‌کشند.
- ۸۳- ما لوط و خانواده‌اش را به جز زنتش نجات دادیم که زنتش (در آنجا) از ماندگان بود.
- ۸۴- بر آنها باران بخصوصی بارانیدیم، بین عاقبت گناهکاران چگونه بود؟

کلمه‌ها

ایتان: آمدن و آوردن تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ می‌آورید عمل بسیار زشت را، لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می‌آئید به سوی مردان.

الفاحشه: فاحشه و فحشاء: کار بسیار زشت. مراد از آن در آیه لواط است.

شهوة: دوست داشتن و میل کردن. مراد از آن میل جنسی است.

مصرفون: سرف و اسراف: تجاوز از حد. مصرف: متجاوز، به عقیده طبرسی اگر تجاوز در جانب افراط باشد، اسراف و اگر در جانب تقصیر تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۵۴

باشد سرف گویند.

اناس: آدمها. انس: انسان و بشر، جمع آن اناس و اناسی است.

یتطهرون: تطهر: پاک شدن و اظهار پاکی. «یتطهرون» خود را منزه می‌دانند، غابرین: غبور: ماندن و رفتن، از لغات اضداد است. غابرین: ماندگان.

امطرا: مطر (بر وزن شرف) باران. در اقرب الموارد آمده فعل مطر در خیر و رحمت و «امطر» در عذاب و شر گفته می‌شود. «امطر» همه جا در قرآن در باران عذاب آمده است.

شرحها

چهارمین راهنمای توحید در این سلسله آیات لوط علیه السلام است، او خواهر-زاده ابراهیم علیه السلام بود که با وی از بابل به فلسطین هجرت کرد و در آنجا که تقریباً محل فعلی مملکت «اردن» است به رسالت مبعوث گردید، او با ابراهیم علیه السلام در یک زمان پیغمبر بوده‌اند در حالات این بزرگوار نوعاً به مسئله انحراف جنسی که میان قومش شایع بوده، اشاره شده است و در اثر همین عمل و اعمال زشت دیگر از بین رفته‌اند، در این آیات در جواب لوط گفته‌اند که او و خانواده‌اش را از شهر خودتان بیرون کنید.

۸۰- وَ لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ.

لفظ «لوطا» می‌شود تقدیرش «و اذکر لوطا» باشد و می‌شود عطف بر «نوحا» باشد یعنی «و لقد ارسلنا لوطا ...» منظور از فاحشه عمل لواط است ما سَبَقَكُمْ نشان می‌دهد که تا آن موقع این عمل معمول نبوده است.

۸۱- إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِفُونَ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۵۵

بیان فاحشه است که شما به جای زنان از روی میل جنسی به سوی مردان می‌آئید «بل» اعراض از یک مطلب مقدر است. یعنی شما این کار را برای رفع نیاز نمی‌کنید زیرا برای این کار زنان در اختیار شماست بلکه از روی تجاوز و اسراف این عمل را می‌کنید.

۸۲- وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ.

مراد از «اخرجوهم» ظاهراً خانواده لوط است چون به موجب فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ذاریات / ۳۶ در آن شهر فقط یک خانواده مسلمان وجود داشت، «یتطهرون» یعنی از کاری که ما می‌کنیم پرهیز می‌کنند و خود را کنار می‌کشند و همرنگ ما نیستند.

یعنی جوابی که به لوط دادند این بود که: اینان را از شهر خود برانید که از کار شما خودداری می‌کنند.

۸۳- فَأَنْجِنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ.

در سوره هود آمده: ملائکه به لوط گفتند تو و خانواده‌ات از این شهر بیرون روید مگر زنت که او نیز گرفتار خواهد شد، به هر حال چون زن لوط کافر بود لذا او از ماندگان شد و هلاک گردید، در آن زمان مثل اوائل بعثت رسول خدا صلی الله علیه و اله ازدواج با زنان کافر جایز بود.

۸۴- وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.

مراد از مطر سنگ باران است چنان که در جای دیگر آمده: وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ هود/ ۸۲، به نظر می‌آید چون جریان مفصل لوط در سوره‌هایی که قبل از اعراف نازل شده آمده است لذا در اینجا به اجمال ذکر شده است مشروح جریان در سوره هود خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۵۶

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۵ تا ۹۳]

اشاره

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ بَعِيدَ إِضْلَاحِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸۵) وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَلَا تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۸۶) وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۷) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (۸۸) قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (۸۹)

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ (۹۰) فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۱) الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (۹۲) فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۹۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۵۷

۸۵- و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت. ای قوم من، خدا را بندگی کنید که جز او معبودی ندارید، به سوی شما معجزه‌ای از پروردگارتان آمده، پیمان‌ها و ترازو را تمام وزن بدهید اشیاء مردم را معیوب نکنید، در این سرزمین از پس اصلاح آن افساد نکنید، اگر تسلیم شوید این برای شما بهتر است.

۸۶- در هر راهی منشینید که مردم را می‌ترسانید و ایمان آورنده را از راه خدا باز می‌دارید و آن را کج می‌روید، یاد آرید آن دم که کم بودید، خدا عده‌تان را زیاد کرد و بنگرید عاقبت مفسدان چگونه بود.

۸۷- اکنون که گروهی از شما به آنچه من به ابلاغ آن مأمور شده‌ام ایمان آورده و گروهی ایمان نیاورده‌اند صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند که او بهترین داوران است.

۸۸- بزرگانی که از قوم او گردنکش شده بودند، گفتند: ای شعیب حتما تو و ایمان آورندگان را از شهرمان بیرون می‌کنیم یا باید

بدین ما باز گردید. گفت: آیا و اگر چه کراهت داشته باشیم؟

۸۹- به خدا دروغ بسته‌ایم اگر به دین شما باز گردیم از پس آنکه خدا ما را از آن رهایی داده است، ما را نباشد که به آئین شما باز گردیم مگر آنکه خدا بخواهد که پروردگار ماست دانش خدای ما به همه چیز رساست، بر خدا توکل کردیم، پروردگارا میان ما و قوممان به حق داوری کن که تو بهترین داورانی.

۹۰- بزرگان قومش که کافر شده بودند، گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید آن وقت زیانکارید.

۹۱- رجفه و اضطراب شدید آنها را گرفت و در خانه خود ساقط شدند.

۹۲- کسانی که شعیب را تکذیب کردند گویی در آن دیار بی‌نیاز بودند، کسانی که شعیب را تکذیب کردند همانها زیانکار شدند.

۹۳- شعیب از کنار آنها برگشت و گفت ای قوم پیغامهای خدایم را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم اکنون چطور بر مرگ قوم کافر محزون شوم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۵۸

کلمه‌ها

مدین: نام شهری بود که شعیب بر اهل آن مبعوث شد، این لفظ ده بار در قرآن مجید آمده است، در قاموس کتاب مقدس آن را مدیان نوشته و گوید: به قول بعضی زمین مدیان از خلیج عقبه تا مو آب و کوه سینا امتداد داشت و گویند از شبه جزیره سینا تا فرات امتداد داشت. علی هذا آن نام مملکتی بوده است، در فرهنگ قصص قرآن است: این شهر در شرق خلیج عقبه بوده، مردم آن، عرب و از اولاد اسماعیل علیه السلام بودند ... نام فعلی آن معان است.

شعیب: یکی از پیامبران معروف است، نام مبارکش یازده بار در قرآن مجید آمده است او به مردم مدین و «اینکه» مبعوث شد، عده‌ای به او ایمان آوردند و گروهی او را تکذیب کردند، بالاخره مؤمنان نجات یافته، کفار به عذاب الهی گرفتار شدند. او همان است که دختر خویش را به موسی علیه السلام تزویج کرد که در سوره قصص نقل شده و مسلم گرفته‌اند که مراد از «شیخ کبیر» شعیب است، نام این پیامبر در تورات فعلی رعویل است که دختر خویش را به موسی داد (تورات باب ۲ آیه ۱۸).

الکیل: کیل: پیمان‌ه کردن و پیمان‌ه. مصدر و اسم هر دو آمده است.

مراد معنای دوم است.

لا تبخسوا: بخش: کم کردن. خواه کمی باشد مثل کم کردن از چیزی و خواه کیفی باشد مثل عیب گذاردن بر چیزی، مراد از آن در آیه ظاهرا معنای دوم است.

توعدون: وعد در خیر و شر به کار می‌رود، وعید در شر، فعل آن «اوعد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۵۹

ایعادا» است «توعدون» می‌ترسانید، تهدید می‌کنید.

عوجا: (بر وزن عنب): انحراف در دین تَبْغُونَهَا عَوْجًا به نظر می‌آید به معنی «تسلکونها عوجا» باشد یعنی راه خدا را کج می‌روید (اعراف: ۴۵).

یحکم: حکم: داوری، قضاوت. حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تَا خدا داوری کند.

ملتنا: ملت: دین و شریعت. خواه حق باشد یا باطل. چنان که در آیه است.

افترینا: فریه دروغ. افتراء: جعل دروغ.

کذبا: کذب (بر وزن جسر) دروغ گفتن و بکسر ذال: دروغ. استعمال قرآن مجید چنین است.

فاتحین: فتح: باز کردن، منظور از آن فیصله دادن و قضاوت است فاتحین داوران، باز کنندگان.

ملاء: اشراف قوم گویند که هیبتشان دلها را پر کند و جمالشان چشمها را، به معنی جماعت نیز آید، مراد از آن ظاهراً معنی اول است.

رجفه: لرزه شدید. (اعراف / ۷۸).

جاثمین: جثوم: افتادن بر روی. نشستن. جاثم: ساقط شده.

لم یغنوا: «غنی فی المکان» در صورتی گویند که چیزی یا کسی در محلی زیاد بماند و بی‌نیاز باشد کَأَنْ لَمْ یَغْنُوا فِیْهَا: گویی در آنجا از اول موجود نبوده‌اند.

فتولی: توله اگر با «عن» باشد به معنی اعراض است فَتَوَلَّى عَنْهُمْ از آنها روی گردانید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۶۰
آسی: آسی: اندوه. «اسی علیه: حزن» «کیف آسی» چطور اندوهگین شوم.

شرحها

شعیب علیه السلام پنجمین پیغمبری است که در این سلسله از آیات آمده است، از آیات روشن می‌شود که مسائل اجتماعی در زمان وی پیچیده‌تر بوده است، او اول مردم را به عبادت خدا خوانده، سپس راجع به آشفتگی که در خرید و فروش داشته‌اند اشاره می‌کند و نیز از اینکه درباره پیروان وی توطئه کرده و از ایمان باز می‌داشته‌اند، پرده برمی‌دارد، پیروان خویش را به استقامت توصیه می‌کند، گردنکشان قوم و طاغوتها، ابتدا او و یارانش را به پذیرفتن آئین شرک دعوت می‌کنند و چون از آنها مأیوس می‌شوند مردم را از پذیرفتن دعوت شعیب باز می‌دارند و سرانجام عذاب الهی چنان تار و مارشان می‌کند که گویی در آن دیار نبوده‌اند.

۸۵- وَ إِلَى مَدَیْنٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ.

در زمینه این قسمت از آیه در ذکر نوح، هود و صالح صحبت شد، «اِخَاهُمْ» حاکی است که شعیب از آنها بوده است.

قَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا.

قوم شعیب به صریح آیات سوره هود، بت پرست بودند، شعیب بعد از دعوت به توحید، راجع به کارهای خلافشان تذکر داده است، مراد از بینه معجزه شعیب است که در قرآن از آن ذکری نیامده و ظاهراً در اخبار نیز ذکر نشده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص:

۴۶۱

است «۱» مراد از لَا تَبْخَسُوا... به نظرم آنست که اشیاء مردم را به هنگام خرید و فروش تعیب نکنید مثلاً می‌گفته‌اند: این جنس بدی است، بدرد نمی‌خورد.

علی هذا فَأَوْفُوا الْكَيْلَ.... راجع به نقصان کمی، و لَا تَبْخَسُوا... راجع به نقصان کیفی است. به نظرم مراد از اصلاح زمین، اصلاح آن به وسیله خدا با ایجاد نظم و هدایت انسان است یعنی پس از آنکه خدا زمین را با ایجاد نظم و آفریدن وسائل و هدایت انسانها،

اصلاح کرده، در آن با ایجاد خفقان، دزدی، هتک ناموس، قتل نفوس و مانند آن به وجود نیاورید «۲» آن گاه فرموده:

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

مراد از «ایمان» به نظرم تسلیم عملی است، یعنی اگر تسلیم شده و عمل کنید به نفع شماست.

۸۶- وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا.

به نظر می‌آید که ضد انقلابیون در گذرگاهها نشسته، پیروان شعیب را ترسانده و از پیروی او مانع می‌شده‌اند، علی هذا «تصدون»

نتیجه «توعدون» می‌باشد. کلمه وَ تَبْغُونَهَا... چون با او آمده لذا مطلب مستقلی است یعنی:

دیگران را از راه خدا باز می‌دارید و خود نیز منحرفید و راه خدا را کج می‌روید، «توعدون- تصدون» حال است از فاعل «تقعدوا»

یعنی: با این غرض در راه‌ها ننشینید.
وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ.

(۱) در تفسیر صافی فرموده: معجزه شعیب در قرآن ذکر نشده و در اخبار نیز آن را نیافتیم.

(۲) گفته‌اند: پس از آنکه خدا زمین را به وسیله عمل انبیاء و پیروانشان اصلاح کرده است. [...]

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۴۶۲

در اینجا دو چیز را گوشزد کرده است یکی نعمت خدا که آنها را کثرت نسل داده و عددشان را زیاد کرده است، زیاد شدن متناسب نفوس، باعث تقویت قوم و تسهیل کارهاست.

دوم تهدید کرده که به بنیاد عاقبت قوم نوح و هود و صالح و غیره که مفسد بودند چه شد.

۸۷- وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

چون خطابه‌های گذشته راجع به کفار بود، ظهور «فاصبروا» در آنست که خطاب به هر دو گروه باشد علی‌هذا منظور آنست که یارانش استقامت ورزند و منتظر پیروزی باشند، دشمنانش نیز از ارعاب و تهدید دست بردارند که در آینده پشیمان نشوند، چون داوری خدا در پیش است.

۸۸- قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَوْمِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ عكس‌العملی است از اشراف قوم و مستکبران که با لحن آمرانه گفتند:

یا باید خود و پیروانت به دین ما باز گردید و یا از شهر بیرونتان می‌کنیم.

ظهور لَتَعُوذُنَّ ... در آنست که، جامعه آنها پیش از بعثت شعیب یک رنگ بود، فکر کرده‌اند که آن حضرت نیز بت پرست بوده است، به نظر بعضی، عود در آیه به معنی صیوروت و دخول است، یعنی تا در دین ما داخل شوید، شعیب در جواب فرمود: با وجود مکروه داشتن دین شما چطور بآن برمی‌گردیم؟! یعنی تبعید را قهرا می‌پذیریم.

۸۹- قَدْ افترينا على الله كذباً إن عدنا في ملتكم بعد إذ نجانا تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۴۶۳

اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا

جمله قَدْ افترينا تعلیل کراهت در آیه گذشته است، یعنی برگشتن به دین شما را ناپسند می‌داریم زیرا در آن صورت به خدا دروغ بسته و برای او شریک قرار داده‌ایم، و مَا يَكُونُ ... تأکید عدم عود است، یعنی: هرگز به دین شما بر نمی‌گردیم و چون این کلام لازم‌اش آنست که: حتی اگر خدا هم بخواهد، لذا مشیت خدا را استثنا نموده که إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا یعنی: چون انسان جایز الحظاست ممکن است گناهی بکند و در نتیجه سلب توفیق شده خدا او را از دین حق برگرداند «۱».

زیرا که خدا به هر چیز داناست ممکن است در علم او باشد که ما سلب توفیق شده بدین شما برگردیم، بدین جهت به خدا توکل کرده که سلب توفیق نشود:

عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ.

پس از توکل به خدا و ایستادن در مقابل پیشنهاد تبعید و برگشتن به دین آنها رو به خدا آورده و تقاضای داوری به حق می‌کند که مؤمنان و کافران به پاداش و کیفر خود برسند، ناگفته نماند: «عدنا- نجانا» در صدر آیه شاید راجع به پیروان شعیب باشد که به مناسبت اکثریت حکم به عموم شده است و یا مراد همرنگی جامعه است که پیش از بعثت شعیب در آن حکمفرما بود و اللَّهُ الْعَالَم.

۹۰- وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ.

چون شعیب در مقابل مستکبران ایستاد و آنها را محکوم کرد، از او

(۱) فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ صف / ۵

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۶۴

مأیوس شده شروع به تبلیغ بر علیه او کرده به پیروان او کسانی که به فکر ایمان بودند گفتند: اگر از شعیب اطاعت کنید حتما زیان خواهید دید و آن مصداق تُوَعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ است که گذشت.

۹۱- فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ.

ظهور آیه در آنست که بعد از رجفه همه خشک شده و افتاده‌اند لذا به نظر می‌آید که این رجفه در اثر صاعقه و برق زدگی باشد در سوره هود آمده: وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل شده: خدا بر آنها صیحه‌ای فرستاد، همه مردند، در این صورت صیحه باعث رجفه و لرزیدن شده است وانگهی صاعقه همیشه توأم با صیحه است.

۹۲- كَأَنْ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا شَعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ.

در این آیه دو تا مطلب هست: اول آنکه رفتن و هلاکت آنها چنان سهل بود گویی همچون مسافرانی بودند که کوچ کردند و در آنجا ریشه ندوانیده و روزگاری مسکن نگزیده بودند، دوم: آنان که پیروان شعیب را زیانکاران می‌نامیدند، خود زیانکار شدند.

۹۳- فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ.

ظهور آیه در آنست که بعد از نزول عذاب که از کنار اجسادشان برمی‌گشت چنان گفت، این گفته از برای عبرت است، چون آنها اسباب عذاب را فراهم آورده بودند لذا فرموده: چطور بر قومی که حق را انکار کرده و خود را مبتلا نمودند محزون گردم؟.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۶۵

[سوره الأعراف (۷): آیات ۹۴ تا ۱۰۲]

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ (۹۴) ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹۵) وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶) أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ (۹۷) أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ (۹۸)

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا- يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا- الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۹۹) أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا- يَشْعُرُونَ (۱۰۰) تَلَمَّكَ الْقُرَىٰ نَقْصُ عَلَيكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (۱۰۱) وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنِ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (۱۰۲)

۹۴- در هیچ قریه‌ای پیغمبری نفرستادیم مگر آنکه مردم آن را به سختی و بیماری دچار کردیم تا (بدرگاه خدا) زاری کنند.

۹۵- آن گاه به جای بدی خوبی آوردیم تا وسعت و کثرت پیدا کردند و گفتند: به پدران ما (نیز) ضرر و شادی رسید. پس آنها را به ناگهان که بیخبر بودند گرفتار کردیم

۹۶- اگر اهل قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزکاری کرده بودند، برکتها را از آسمان و زمین بر آنها تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص:

- می‌گشودیم ولی تکذیب کردند پس آنها را باعملی که می‌کردند گرفتار نمودیم.
- ۹۷- آیا مردم آبادیها ایمنی دارند از اینکه عذاب ما شبانه هنگامی که در خوابند به سوی آنها آید.
- ۹۸- و آیا مردم قریه‌ها ایمن هستند از اینکه عذاب ما در نیم روز هنگامی که بازی می‌کنند سوی آنها آید؟
- ۹۹- آیا از مکر خدا ایمن شده‌اند که جز گروه زیانکاران از مکر خدا ایمن نمی‌شوند.
- ۱۰۰- آیا (این گفته‌ها) برای کسانی که زمین را بعد از اهلش به میراث می‌برند روشن نکرد که اگر به خواهیم آنها را با گناهانشان می‌گیریم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهم تا نشنوند.
- ۱۰۱- این قریه‌هاست که از خبرهای مهم آنها بر تو می‌خوانیم، پیامبران آنها با معجزات به سوی آنها آمدند، ولی نبودند ایمان بیاورند به آنچه قبلاً آن را تکذیب کرده بودند، خدا این چنین بر قلوب کافران مهر می‌نهد.
- ۱۰۲- غالب آنها را پایبندی به پیمانی نیافتیم و بیشترشان را خارج از عهد و دین یافتیم.

کلمه‌ها

- قریة: قریه به شهر و روستا اطلاق می‌شود ولی بیشتر موارد آن در شهر است، جمع آن «قری» است. قری (بر وزن عقل) در اصل به معنی جمع کردن است، شهر و روستا را قریه گویند که محل جمع شدن مردم است.
- بأساء: بأس: سختی. بأساء: سختی شدید. ضراء: ضرر شدید، بیضاوی از ازهری نقل می‌کند: بأساء ناگواریهایی است که در وجود انسان نباشد مثل ضرر مالی، ناامنی و مانند آن، ضراء آسیبی است بدنی مانند مرض، زمین‌گیری، نقص عضو و غیره. این دو کلمه چهار بار در قرآن مجید آمده و هر دو کلمه مفرد هستند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۶۷
- یضرعون: در اصل یضرعون بود. تضرع: زاری، عجز و الحاح است. لَعَلَّهُمْ يَضْرَعُونَ: تا آنها زاری کنند.
- السیئة: حالت بد، پیشامد بد، چنان که حسنه به معنی حالت و پیشامد خوب است.
- عفوا: عفو در آیه به معنی کثرت است در جوامع الجامع فرموده:
- «عفی البنات: کثر» «حتی عفوا» تا زیاد شدند از حیث نفوس و اموال.
- بغته: بغت و بغته: ناگهان، بدون اخطار قبلی.
- برکات: برکت: فائده. برکات: فائده‌ها، بهره‌ها.
- بیاتا: بیات، تبییت: قصد کردن دشمن در شب. مراد آمدن عذاب در شب است.
- ضحی: ضحی: وقت گسترش نور. اصل آن به معنی ظهور است.
- یلعبون: لعب: بازی و کاری که برای غرض خیالی باشد «یلعبون» بازی می‌کنند.
- لم یهد: هدایت در اینجا به معنی تبیین است أ و لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ ... یعنی آیا قضایای گذشته بر آنها روشن نکرده که ... اصبناهم: صوب: نزول. قصد. اصابه: درک، یافتن و طلب «اصبناهم» یعنی:
- گرفتیم آنها را.
- نقص: قصص: نقل سرگذشت و سرگذشت. «نقص» حکایت می‌کنیم.
- انبائها: نبأ: خبر پر فائده و مهم. جمع آن انباء است.
- یطبع: طبع: مهر نهادن. مراد از بین رفتن استعداد و فهم است.
- عهد: عهد: نگهداری و مراعات پی در پی پیمان را عهد گویند که لازم المراعات است، عهد در آیه به معنی وفا بعهد یا مراعات

است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۶۸

فاسقین: فسق: خارج شدن. فاسق: خارج شونده گناهکار را فاسق گویند که از عمل خارج شده، کافر را فاسق گویند که از ایمان خارج شده است.

شرحها

این آیات تتمه قصص پیامبران پنجگانه گذشته و نتیجه گیری از آنهاست در این آیات بیان شده: یکی از سنن الهی آن است که به دنبال فرستادن پیامبران اهل قریه‌ها را با بلاهای بدنی و مالی و مانند آن امتحان می‌کند تا از یک طرف بوسیله پیغمبر ارشاد شوند و از طرف دیگر در اثر بلاها به زبونی خود پی برده و با عجز و انابه به سوی خدا باز گردند چنان که در سوره انعام آیه ۴۲-۴۶ نیز روشن گردید و در آیه ۱۳۰ از همین سوره وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ ... خواهد آمد.

سنت دیگر آن است که: چون از آن بلاها استفاده نکرده و گفتند:

اینها از حوادثی است که پدران ما نیز دیده‌اند، آنها را به خود واگذار و وسائل زندگی را بر آنها فراهم کند و آنها بی‌خبر و مغرور و غرق در شهوات شوند، ناگهان عذاب خدا در رسد و تار و مارشان کند مانند اقوام پیامبران گذشته و مانند خاندان جبار پهلوی آن گاه ضمن چند فرموده: مدار در نزول نعمتها و بلاها واقع شدن در نظام صحیح زندگی و انحراف از آن است وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ ...

توضیح اینکه: جهان با همه ابعاد و گستردگیهای خود، یک واحد مرتبط و به حکم یک بدن است، چرخش طبیعی آن به سوی خدا در صورتی است که مطابق نظام خدایی بوده و همه اجزاء آن در مسیر عدل و حق باشد، اگر ملت یا گروهی که به حکم عضوی از این جهان هستند از نظام جهان سرپیچی کردند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۶۹

موقعی انتقام خدا به شکل قهر طبیعت آنها را تار و مار می‌کند و هنگامی که حکم قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيِّدِيكُمْ توبه/ ۱۴ ملتی و گروهی بر علیه آنها قیام کرد آنها را از بین می‌برد.

۹۴- وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ.

ظهور آیه در عموم است، در سوره انعام آیه ۴۲-۴۶ نیز گذشت، لَعَلَّهُمْ ... نشان می‌دهد که این امتحان به خاطر آن بوده تا به ضعف و زبونی خود واقف شده و به درگاه خدا آورند، از یک طرف دعوت پیغمبر، از طرف دیگر عامل امتحان آنها را به راه توحید باز گرداند. باسء چنان که گفته شد گرفتاریهای غیر جسمی و ضراء ضررهای بدنی است.

۹۵- ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ سَرَاءً بِمَعْنَى سرور و وسعت در زندگی است. در سوره انعام آمده فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ انعام/ ۴۴، معلوم می‌شود که پیامبران گفته‌اند: این امتحانها برای بیداری شماست، به هر حال چون آزمایش مورد استفاده نشد. خدا گرفتاریها را به رفاه مبدل کرد تا از لحاظ نفوس و اموال وسعت پیدا کردند و درباره امتحانها قضاوتشان آن بود که گفتند: اینها جریانهای روزگار است، پدران ما نیز از چنین چیزها دیده‌اند در کار خود باشید و از این پیشامدها نهراسید که جهان را رسم و عادت چنین است، در همین طغیان و عصیان و بی‌اعتنایی بودند که: فَأَخَذْنَا هُمْ بِغَتَّتِهِمْ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ عذاب خدا ناگهان رسید و تار و مار شدند، از این آیه به دست می‌آید که این یک سنت خدایی است، در میزان فرموده: جلو افتادن ضراء از سرء شاید برای تطابق با مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ است که سَيِّئَةٌ جلو آمده است. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۷۰

۹۶- وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَا هُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ این مطلب

در آیه ۱۱۲ سوره نحل و جاهای دیگر نیز آمده است و یکی از نظامهای لا یتغیر جهان می‌باشد، ایمان به خدا و شناخت مبدء و پرهیز از ظلم و تجاوز و اشیاء سبب خواهد شد که جوامع بشری از موهبتهای بیکران آسمان و زمین بهره‌مند گردند و لکن انسانها به هدایت انبیاء و بهدایت تکوینی و جدان اهمیت نمی‌دهند و در اثر ظلم و اجحاف تار و مار شده و به سقوط کشانده می‌شوند شاهد این مطلب اقوام پیامبران پنجگانه گذشته است، ناگفته نماند تقوای بدون ایمان به مبدء امکان پذیر نیست آنکه در جهان به خدا و حساب و کتاب واقعی عقیده ندارد چطور می‌تواند پرهیز از ظلم و طغیان داشته باشد لذا «اتقوا» در صورت «آمنوا» امکان پذیر است.

۹۷- أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ در آیه چهارم این سوره نظیر این آیه گذشت، مراد از آن آمدن عذاب در شب و در حال خواب و بی‌خبری است، انسانها که قدرت پیشگیری از اینها را ندارد باید به خدا رو آورده و باو پناه ببرند.

۹۸- أَوَ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ شق دوم مطلب است، مراد از ضحی وقت چاشت و انتشار نور است، به نظرم «یلعبون» برای آن است که اینگونه اشخاص روی غرضهای خیالی در دنیا کار می‌کنند نه مانند اهل توحید که در راه سعادت حقیقی گام برمی‌دارند اینهم یک نوع غفلت و بی‌خبری است مثل «نائمون».

۹۹- أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مکر در مقابل مکر، مذموم نیست بلکه مکر ابتدایی مذموم است چون تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۷۱

مکر و عذاب خدا در پی معصیت بندگان است لذا مذموم نمی‌باشد، این آیه جامعتر از دو آیه قبلی و شامل هر گرفتاری در هر حال است امن از مکر خدا خسران است پس هر که از مکر خدا خاطرش جمع است زیانکار می‌باشد، این هر سه آیه، از آیه و لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ... استفاده شده، اهل القری در آن آیه کسانی هستند که گرفتار شده‌اند ولی در سه آیه اخیر کسانی می‌باشد که انذار شده‌اند.

۱۰۰- أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصِيبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ تعبیر أَوْ لَمْ يَهْدِ در سوره طه / ۱۲۸ و سجده / ۲۶ نیز آمده است، فاعل «یهد» ظاهراً قضایای انبیاء گذشته است، «للذین» مفعول بواسطه، أَنْ لَوْ نَشَاءُ ...

مفعول «لم یهد» می‌باشد. یعنی: ما امتهای آن پیامبران را در اثر گناهان گرفتار کرده و به دلهایشان مهرها زدیم که مواعظ پیامبران را نشنیدند آیا این قضایا بر اسلاف آنها روشن نکرد که اگر می‌خواستیم اینان را نیز مانند گذشتگان گرفتار می‌کردیم؟ آیات چهارگانه گذشته همه کلی بودند ولی این آیه در عین کلی بودن روشن می‌کند که علل سقوط اسلافشان در آنها نیز هست و اگر از پیامبرشان اطاعت نکنند راه آنها را خواهند رفت کلمه «نطبع» ظاهراً عطف است بر «اصبناهم» به قولی جمله جدید است.

۱۰۱- تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ.

این آیه خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و اله است، امتهای پیامبران پنجگانه هم امتحانها را تکذیب کردند و هم دعوت پیامبران را، آیه و مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ و ما بعدش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۷۲

راجع به تکذیب امتحانها و این آیه راجع به تکذیب پیامبران است. نظیر این آیه است: ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ (نوح) رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ یونس / ۷۴.

به نظر بعضی از محققین مراد از تکذیب قبلی، تکذیب امتحانها است یعنی آنها که قبلاً امتحانها و بأساء و ضراء را تکذیب کرده بودند در شأنشان نبود که به دعوت پیامبران ایمان بیاورند، این اثر مهری بود که خدا به دلهایشان زده بود. ولی این در صورتی است که آمدن امتحانها پیش از آمدن پیامبران باشد با آنکه ظهور ما أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبُأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ در آمدن امتحانها بعد از بعثت پیامبران است و انگهی مفعول «لیؤمنوا» همان مفعول بِمَا كَذَّبُوا است مخصوصاً نظر به لفظ «به» که در آیه

یونس / ۷۴ واقع شده است پس ایمان و تکذیب هر دو به یک چیز مربوط است نه به دو چیز.

به نظر می‌آید: مراد از تکذیب قبلی، حالت عدم همان قبلی باشد یعنی آنها قبل از آمدن پیامبران در اثر گناه و طغیان حالتی پیدا کرده بودند که موعظه در آنها کارگر نبود و دل‌هایشان مهر شده بود، جمله **كَذَلِكْ نَطْبُعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ** در سوره یونس، نشان می‌دهد که کفر و طغیان قلوب آنها را از اثر انداخته بود، یعنی آنها قبلاً در اثر طغیان، حالت تکذیب در خود به وجود آورده بودند و در شأنشان نبود که بعد از آمدن پیامبران به دعوت آنها ایمان بیاورند، این مطلب در آیه دیگری به طور مطلق آمده است: **وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ** یونس / ۱۳ در خاتمه دو نکته لازم به تذکر است:

اول: در بعضی از روایات نقل شده که: منظور از تکذیب قبلی، تکذیب در عالم ذر است (و الله العالم) دوم: اگر گویند: پس آمدن پیامبران چه اثری تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۴۷۳ دارد با آنکه کافران در صلاحیت ایمان آوردن نبودند؟ گوئیم: همه در این وصف نبودند، ارسال رسل نسبت به کفار اتمام حجت و نسبت به دیگران هدایت است.

۱۰۲- **وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ.**

این آیه، متمیم مطلب آیه قبلی است، «ان» مخفف ثقیله است یعنی: برای بسیاری از آنها تعهدی و اعتنایی در قبال امتحانها و دعوت پیامبران نبود بلکه بیشترشان فاسق و خارج از راه قبول بودند.

نکته‌ها

۱- چنان که قبلاً گفته شد، راه رفاه ملت‌ها و گروه‌ها و افراد همانست که در مسیر واقعی نظام جهان که نظام حق و عدل است قرار گیرند و گرنه به حکم نظام طبیعت محو و ساقط خواهند شد.

۲- ملت‌ها و خانواده‌های بیشماری در جهان در اثر ظلم و طغیان و فحشاء از بین رفته و دیگران در جای آنها قرار گرفته‌اند، بدین حساب ملل اروپا و آمریکا و همه استعمارگران در آستانه سقوط قرار گرفته و خواهند گرفت، چون علت سقوط را در درون جامعه خود پرورش می‌دهند از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده:

حکومت با کفر قابل بقاست ولی با ظلم قابل بقا نیست

«الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم»

بالاخره مستضعفان برای حق خود قیام کرده مستکبران را ساقط خواهند کرد.

۳- آنچه در این آیات بیان شده یک ناموس طبیعی الهی است، فقط در صورتی در امان خواهیم بود که مصداق **آمَنُوا وَاتَّقُوا** باشیم که درهای برکت به روی ما گشوده شود.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۳، ص: ۴۷۴

[سوره‌الأعراف (۷): آیات ۱۰۳ تا ۱۲۶]

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۰۳) **وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** (۱۰۴) **حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ** (۱۰۵) **قَالَ**

إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۰۶) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (۱۰۷) وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ (۱۰۸) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۱۰۹) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۱۱۱) يَا تُوتَكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲) وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۱۱۳) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۱۱۴) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ (۱۱۵) قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَأُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ (۱۱۶) وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۱۱۷)

فَوَقَّعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) فَغَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ (۱۱۹) وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۱۲۰) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (۱۲۲)

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصِيبُنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) وَمَا نَتَّقِمُ مِّنَا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ (۱۲۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۷۵

۱۰۳- آن گاه از پس آنها موسی را با آیه‌های خویش به فرعون و قوم او فرستادیم، آیه‌ها را انکار کردند بنگر سرانجام فسادکاران چگونه شد.

۱۰۴- موسی گفت: ای فرعون من فرستاده از جانب پروردگار جهانیانم.

۱۰۵- سزاوارم که بر خدا جز حق نگویم، برای شما معجزه‌ای از پروردگارتان آورده‌ام پس بنی اسرائیل را با من بفرست.

۱۰۶- فرعون گفت: اگر از راستگویانی و معجزه‌ای آورده‌ای، آن را بیاور. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۷۶

۱۰۷- پس عصای خویش بیفکند و در دم اژدهایی آشکار شد.

۱۰۸- و دست خویش را بیرون آورد که برای بینندگان سفید.

۱۰۹- بزرگان قوم فرعون گفتند: این جادوگر دانایی است.

۱۱۰- می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، پس چه رأی می‌دهید؟

۱۱۱- گفتند: او و برادرش را مهلت ده و مأمورین جمع آوری به شهرها فرستاد.

۱۱۲- تا همه جادوگر ماهر را پیش تو آورند.

۱۱۳- جادوگران نزد فرعون آمدند و گفتند: اگر ما غالب شدیم حتما اجر خواهیم داشت.

۱۱۴- فرعون گفت: آری و شما از مقربان خواهید بود.

۱۱۵- جادوگران گفتند ای موسی یا تو اول عصای خویش را بیافکن یا ما ابزار خویش را بیافکنیم.

۱۱۶- موسی گفت: شما بیافکنید و چون بیافکنند چشمان مردم را جادو کرده و آنها را به شدت ترسانیدند و جادویی بزرگ آوردند.

۱۱۷- به موسی وحی کردیم که عصای خویش بیافکن و در دم آنچه بدروغ آورده بودند می‌گرفت (می‌بلعید).

۱۱۸- حق واضح گردید و آنچه می‌کردند پوچ گردید.

۱۱۹- در آن صحنه مغلوب شدند و خوار شده بازگشتند.

۱۲۰- و جادوگران سجده‌کنان افتادند.

۱۲۱- گفتند: به پروردگار مخلوقات ایمان آوردیم.

۱۲۲- که پروردگار موسی و هارون است.

۱۲۳- فرعون گفت: پیش از آنکه من اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! این نیرنگی است که در شهر ساخته‌اید تا مردمش را از آن بیرون کنید، بزودی می‌دانید.

۱۲۴- که دستها و پاهایتان را به عکس قطع می‌کنم آن گاه همگی را به دار می‌آویزم.

۱۲۵- گفتند: ما (در آن صورت) به سوی خدایمان بازگشت می‌کنیم.

۱۲۶- از ما بغض می‌گیری مگر آن را که به آیه‌های پروردگار خویش که سویمان آمد ایمان آوردیم، پروردگارا بر ما صبر عطا کن و ما را مسلمان بمیران.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۷۷

کلمه‌ها

بعثنا: بعث: برانگیختن. معنای مشهور آن در قرآن بعثت انبیا و بعثت روز معاد است.

فرعون: فرعون لقب فرد پادشاهان مصر است مثل قیصر و کسری که لقب شاهان روم و ایران است.

ملائه: ملائ به معنی جماعت آمده که روی زمین را پر می‌کنند و به معنی اشراف و بزرگان قوم که هیبتشان دلها را پر می‌کند و جمالشان چشمها را. منظور از آن در آیه ظاهرا قوم و جماعت در آیه ۱۰۹ بزرگان است.

حقیق: حق: ثابت و حتمی و واقع شدن شیء در محل خود، حقیق: سزاوار بعضی به علت تعدیه با «علی» آن را حریص معنی کرده‌اند.

آیه: علامت و نشانه. آن در جای معجزه و مانند آن که نشانه خداست به کار رود، آیه قرآن را آیه گویند که نشانه‌ای از خداست.

ثعبان: اژدها. این لفظ فقط دو بار در قرآن آمده است: اعراف/ ۱۰۷، شعراء/ ۳۲ در لغت آمده: آن نوعی از مارهای طولی است که بر نر و ماده هر دو اطلاق می‌شود اصل ثعب به معنی جاری کردن است.

نزع: نزع کردن. گرفتن. خارج کردن دست از گریبان (قاموس).

بیضاء: بیاض: سفیدی. ایض: سفید، مؤنث آن بیضاء است.

سحر: جادو. راغب گوید: سحر به چند معنی گفته می‌شود اول: حيله‌ها و تخیلات بی حقیقت است رجوع شود به (بقره/ ۱۰۲) ساحر: جادوگر. جمع آن سحره است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۷۸

ارجاء: ارجاء: تأخیر انداختن «ارجی الامر: آخره» لفظ «ارجاء» در این آیه و آیه ۳۶ شعراء آمده است. هاء در آن برای سکت می‌باشد اَرْجِهْ وَاخَاهُ یعنی موسی و برادرش را به تأخیر انداز و در عقوبتشان عجله مکن.

مدائن: شهرها، مفرد آن مدینه است «مدن فی المکان» یعنی در مکان اقامت گزید شهر را مدینه گویند که محل اقامت مردم است.

حاشرین: حشر: جمع کردن چیزهای پراکنده. حاشر: جمع آورنده، جمع آن حاشرین است.

تلقى: القاء: انداختن منظور انداختن عصا و ریسمانها است ملقی اندازنده جمع آن ملقون است.

استرهبوهم: رهب: ترس با حذر کردن. استرهاب: به شدت ترسانیدن چنان که بیضاوی گفته است «استرهبوهم» آنها را به شدت ترسانیدند.

تلقف: لقف: گرفتن خواه با دست باشد یا با دهان و یا با گوش. آن در آیه ظاهرا به معنی بلعیدن است، این کلمه فقط سه بار در قرآن آمده است.

یأفکون: افک: ساخته. برگرداندن چیزی از حقیقتش دروغ، «ما یأفکون» آنچه می‌ساختند، یعنی: به دروغ جلوه می‌دادند.

صاغرین: صغر: کوچکی. صاغر: کوچک، حقیر و ذلیل «صاغرین»:

خوارها.

آذن: آذن و ایدان به معنی اجازه دادن است «ان آذن» اینکه اذن بدهم.

خلاف: خلاف. مخالفت، ناسازگاری، به معنی «بعد» نیز آید. منظور از آن در آیه «مخالف» است مثلا دست راست با پای چپ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۷۹

لاصلبنکم: صلب: دار زدن بستن به چوب. اصل آن صلابت و محکمی است، تصلیب ظاهرا برای مبالغه است «لاصلبنکم» حتما و یقینا شما را به شدت بدار می‌زنم.

تنقم: نقمه: عقوبت و انکار دشمنی. وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا ناخوش نداری از ما.

افرع: فراغ: دست کشیدن از کار. افراع: ریختن ... أَفْرَعُ عَلَيْنَا:

بریز بر ما.

توفنا: توفی: تمام اخذ کردن. «توفنا» بمیران ما را.

شرحها

در رابطه با آیه: یا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ ... ششمین پیغمبر که در این آیات ذکر شده حضرت موسی علیه السلام است، از آیه ۱۰۳ تا ۱۵۶ جریان مفصل آن حضرت در مبارزاتش در مصر، نجات دادن بنی اسرائیل از مصر، اسکان آنها در سینا، نزول تورات و غیره ذکر شده و از برادرش هارون نیز نامی آمده است.

در این آیات به خلاف آیات قبل، موسی در مقابل یک حکومت جبار و سلطه جو قیام می‌کند.

۱۰۳- ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ.

باء در «بآیاتنا» به معنای «مع» است، مراد از آیات عصا و ید بیضا و شاید هفت معجزه دیگر مثل طوفان و جراد و غیره باشد که خواهد آمد و مجموعا ۹ آیه می‌شوند، مراد از ظلم به آیات در فَظَلَمُوا بِهَا بی‌اعتنایی به آنها و تکذیب آنهاست، عاقبت مفسدان همان غرق و تار و مار شدن است.

۱۰۴- وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸۰

موسی با این بیان رسالت خویش را به فرعون بی‌آنکه از او ترسی داشته باشد بیان فرمود.

۱۰۵- حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

در این آیه سه مطلب هست اول می‌گوید: من سزاوارم یا حریصم که جز بحق ادعا نکنم یعنی در این سخن که پیامبرم صادقم، دوم استدلال به رسالتش با معجزه، سوم: نتیجه: آنکه از بنی اسرائیل دست بکشی و آنها را به من واگذار. ممکن است منظور از «فارسل» آن باشد که آنها را بفرست تا با من از مصر خارج شده و به ارض موعود بروند چنان که در مجمع البیان فرموده است.

۱۰۶- قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فرعون از سه مطلب فوق فقط دومی را عنوان کرد که معجزه باشد و قرارش نیز همان بود.

۱۰۷- فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ.

در جریان وحی به موسی لفظ «حیه» آمده که عصا به مار مبدل شد و در نشان دادن به فرعون لفظ «ثعبان» ذکر شده که اژدها شد، این هر دو به تناسب موقعیت می‌باشد. به هر حال چون عصا را انداخت در دم مبدل به اژدها گردید «مبین» حاکی است که بی‌چون و چرا و بی‌آنکه کسی اشتباه کند اژدهای آشکار بود، در نکته‌ها درباره معجزه بحث خواهد شد.

۱۰۸- وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ.

مراد از نزع خارج کردن دست از گریبان است چنان که آمده: اَسِيلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ قِصَصٍ / ۳۲ در تفاسیر نقل شده: دستش تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸۱

سفید می‌شد که بر نور آفتاب غلبه می‌کرد، ظهور آیه در آن است که دستش سفید می‌شد و حاضران می‌فهمیدند که چیزی خارق العاده است، به نظر می‌آید با اراده خدا سیاله‌های بدن موسی در دستش جمع شده و دست او سفید می‌گردید، در همه حال یک نور قرمز ضعیف از بدن انسان خارج می‌شود که قابل رویت نیست.

۱۰۹- قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ.

اشراف و درباریان به حکم و جحدوا بها وَ اسْتَيْقَتَتْهَا أَنْفُسُهُمْ دانستند که آنها معجزه و موسی پیغمبر است ولی برای لوث کردن قضیه گفتند: این ساحر دوره دیده‌ای است.

۱۱۰- يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ.

در این آیات گفته فرعون نقل نشده بلکه درباریان گفتگو و مشاوره کرده و گفته‌اند: موسی می‌خواهد جای ما را بگیرد و ما را از دیار خودمان براند، حال آنکه موسی فقط فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ گفته بود. پس از صلاح‌دید، رأی آنها بر آن قرار گرفت که فرعون تصمیم درباره موسی و برادرش را به تأخیر اندازد و جادوگران را جمع کند تا با عصای موسی مقابله کنند.

۱۱۱- قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ.

نتیجه مشاوره درباریان است که گفتند: موسی و برادرش را به تأخیر انداز و درباره آنها تصمیمی مگیر و به شهرها جمع کنندگان فرست.

۱۱۲- يَا تُوتَكُ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ تا هر جادوگر ماهر را جمع کرده پیش تو آورند.

۱۱۳- وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ.

بعضی از قراء «ان لنا» را با حذف همزه و بعضی آن را «ان» با همزه تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸۲

استفهام خوانده‌اند، آیه بعدی که جواب فرعون است، قرائت دوم را تأیید می‌کنند «ا» به هر حال ساحران قبل از زور آزمایی برای عمل خود پاداشی و مزدی خواستند فرعون در جواب گفت.

۱۱۴- قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

نعم جواب مثبت پاداش و إِنَّكُمْ ... اضافه بر آنست یعنی: مزدی دارید به علاوه از مقربین در گاه خواهید بود که مرا در مبارزه با موسی یاری کرده‌اید.

۱۱۵- قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ.

این آیه نشان می‌دهد که مسئله را چندان مهم تلقی نمی‌کردند که گفتند:

تو می‌اندازی یا ما؟

۱۱۶- قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ.

در سوره بقره آیه صد و دوم درباره سحر سخن گفته‌ایم لفظ سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ نشان می‌دهد که سحر در چوبها و ریسمانها که انداخته بودند اثری نداشته و آنها بیحرکت مانده بودند، سحر فقط در چشمان تماشاگران اثر گذاشته بود و آنها دیده بودند که چوبها و ریسمانها به تندی حرکت می‌کنند این جریان در باره موسی علیه السلام نیز بود چنان که در جای دیگر آمده:

فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى طه / ۶۶، ذیل آیه می‌فهماند آنچه در قدرت داشته‌اند به کار برده و مردم را به شدت مرعوب کرده‌اند که خدا با لفظ بِسِحْرِ عَظِيمٍ بیان می‌فرماید:

۱۱۷- وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ.

(۱) بنا بر قرائت بدون همزه، خبر به معنای انشاء است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸۳

یعنی عصا را انداخت و اژدها شد و ناگهان آن اژدها هر چه ساحران از چوبها و ریسمان‌ها که به دروغ جلوه می‌دادند می‌گرفت، می‌بلعید، تعبیر فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ در سوره طه/ ۶۹، شعراء/ ۴۵ نیز آمده است، ممکن است که با اراده خدا آنها در شکم اژدها مبدل به ذرات شده و در هوا پراکنده شده‌اند و و شاید اژدها آنها را گرفته و بهر جا پراکنده باشد.

۱۱۸- فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

یعنی حق در جای خود قرار گرفت و آشکار شد و آنچه به باطل می‌کردند پوچ و بی‌اثر گردید، اعجاز عصا و بطلان جادو بر همه روشن گردید.

۱۱۹- فَعَلَّبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ.

یعنی فرعون و درباریان در آن اجتماع عظیم مغلوب شده و خوار و ذلیل از آن صحنه برگشتند. اما جادوگران حساب دیگری داشتند که فرموده:

۱۲۰- وَاللَّيْلِ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ۱۲۱- قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۲۲- رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ جادوگران که از دیدن این جریان یقین کردند کار موسی جادو نیست خود را در حال خضوع به زمین انداخته و ایمان آوردند و گفتند ایمان آوردیم به پروردگار جهانیان و آن وقت شاید برای رفع این شبهه که فرعون گوید: رب منم، اضافه کردند: همان که پروردگار موسی و هارون است.

۱۲۳- قَالَ فِرْعَوْنُ أَنَّمَنِّي بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَىٰ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْؤُهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ.

ابتداء از لحاظ تفرعن و تکبر گفته: پیش از آنکه من اجازه دهم به موسی ایمان آوردید؟ این حاکی از نهایت طغیان و تکبر است، آن گاه متهم نمود که در باطن با موسی ملاقات کرده و قرار گذاشته‌اید که چنین وضعی پیش آورید و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸۴

آشوب به بار آورده و مردم شهر را آواره کنید، سپس تهدید کرده که به زودی می‌دانید چه بلایی به سرتان می‌آورم.

۱۲۴- لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ.

بیان تهدید و فسوف تَعْلَمُونَ است یعنی دستها و پاهایتان را به عکس قطع می‌کنم و آن گاه در همان حال بر دارتان می‌زنم تا شما را مجازات و دیگران را عبرت باشد، هر دو فعل با نون و لام، تأکید شده‌اند که حکایت از شدت عمل دارد، این تعبیر در سوره طه/ ۷۱ و شعراء/ ۴۹ نیز آمده است.

۱۲۵- قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ.

یعنی مانعی نیست در صورت کشته شدن به سوی پروردگار خواهیم رفت و او پاداش ایمان و شکنجه‌مان را خواهد داد در آیات دیگر آمده: قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ شعراء/ ۵۰ و آن گاه اضافه کردند:

۱۲۶- وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ.

یعنی تو در عذاب کردن ما محکومی و ما مجرم نیستیم، تو از ما بغض نمی‌گیری مگر ایمانی را که به پروردگار خود آوردیم، آن گاه در مقابل تهدید او، رو به خدا کرده و گفته‌اند: پروردگارا ما را استقامت بخش، گویی وجود خود را ظرفی تصور کرده و از خدا خواسته‌اند آن را از استقامت لبریز کند، و در صورت کشته شدن در دست فرعون، مسلم از دنیا ببرد. این دو آیه از تجلیات ایمان است که در مقابل آن جبار ایستاده و چنین گفتند. آری ایمان انسان را بی‌باک و شکست‌ناپذیر می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸۵

نکته‌ها

مار و عصای موسی: معجزه انبیاء خارج از قوانین این جهان نیست ولی بشر به آن راه ندارد، بسیاری از چیزها در جهان معجزه هستند با آنکه ما آنها را عادی و طبیعی می‌دانیم، در اینگونه موارد فرق میان طبیعی و معجزه آن است که طبیعی را بسیار دیده و فرمول آن را دانسته‌ایم و گرنه هر دو معجزه‌اند.

مثلاً مبدل شدن تخم مار به مار همان قدر معجزه است که مبدل شدن عصا به مار، ولی تکرار پدید آمدن مار از تخم آن را طبیعی نشان داده است و اگر خدا مقدر می‌فرمود که از اول، مارها از درخت برویند اکنون آن را طبیعی دانسته و تولید مار را از تخم خلاف طبیعت می‌دانستیم.

همچنین مبدل شدن یک سلول نامرئی (نطفه) به یک شتر و مبدل شدن سنگ به شتر هر دو معجزه‌اند ولی اولی را بسیار دیده و آن را طبیعی می‌نامیم و دیگری را غیر طبیعی، لذا تولد شتر را از مادر، طبیعی و آمدن ناقه صالح از سنگ را معجزه گفته‌ایم اما با دقت نظر خواهیم دید که تبدیل سلول به شتر در اعجوبه بودن کمتر از تبدیل سنگ به شتر نیست.

امروز مسلم شده که ماده اولیه تمام اشیاء عالم یکی است، اختلاف اشیاء در اثر اختلاف ترتیب اتمهاست، قلب انسان، نوک آهنین قلم و آب دریا همه از یک چیز و یک ماده به وجود آمده‌اند، پس ماده اولیه عصا و مار هر دو یکی است، خدا می‌تواند با تغییر ترتیب اتمها عصا را به مار و مار را به عصا تبدیل کند و نیز با آن تغییر، آب را به سنگ و سنگ را به آب تبدیل نماید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸۶

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۶]

اشاره

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۱۲۷) قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸) قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمَنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عِدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۲۹) وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْكَرُونَ (۱۳۰) فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳۱)

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (۱۳۳) وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لِنُنْزِلَ عَلَيْكَ الرِّجْزَ لِتُؤْمِنَ لَكَ وَنُزِّلْنَا مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۳۴) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (۱۳۵) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۳۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸۷

۱۲۷- بزرگان قوم فرعون باو گفتند: آیا موسی و پیروانش را رها می‌کنی تا در این سرزمین تباهی کنند، تو و خدایانت را ترک نماید؟ گفت: به زودی پسرانشان را به شدت می‌کشیم و دخترانشان را زنده می‌گذاریم و ما بالا دست آنها و بر آنها غالبیم.

۱۲۸- موسی به قوم خود گفت از خدا یاری بجوئید و استقامت ورزید که زمین مال خداست به هر که از بندگان بخواد ارث

می‌دهد و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است

۱۲۹- گفتند: پیش از آنکه به سوی ما بیایی و نیز بعد از آمدن تو اذیت دیدیم گفت:

امید است پروردگار شما دشمن شما را هلاک کند و شما را در این زمین جانشین گرداند و بنگرد چگونه عمل می‌کنید.

۱۳۰- فرعون را به سالهای سخت و کمبود حاصل دچار کردیم شاید اندرز بگیرند.

۱۳۱- چون رفاه و آسایش به آنها می‌آمد می‌گفتند: این به خاطر ماست و چون حادثه بدی به آنها می‌رسید به موسی و پیروانش

فال بد می‌زدند، بدانید که عمل بد آنها نزد خداست ولی اکثرشان نمی‌دانند.

۱۳۲- گفتند: هر چیزی از علامت برای ما بیاوری تا ما را با آن جادو کنی به تو ایمان نمی‌آوریم.

۱۳۳- پس طوفان، ملخ، شپشه، قورباغه‌ها و خوف که معجزه‌های جدا از هم و روشن بودند، به آنها فرستادیم ولی گردنکشی

کردند و قومی گناهکار بودند.

۱۳۴- چون عذاب بر آنها واقع شد گفتند: ای موسی پروردگار خویش را با آن پیمان که با تو نهاده بخوان، اگر این عذاب را از ما

برداری حتماً به تو ایمان می‌آوریم و بنی اسرائیل را با تو می‌فرستیم.

۱۳۵- چون عذاب را تا مدتی که به سر می‌رسیدند از آنها برداشتیم، آن وقت پیمان شکنی می‌کردند.

۱۳۶- پس از آنها انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم که آیه‌های ما را تکذیب کردند و به آنها بی‌اعتنا بودند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸۸

کلمه‌ها

ملاء: راجع به ملاء در ذیل آیه ۱۰۳ توضیح داده شد مراد از آن در آیه بزرگان است.

تذر: و ذر: ترک کردن أَتَذَرُ مُوسَى: آیا ترک می‌کنی موسی را، ایضاً «یذرك».

نستحیی: استحیاء: طلب زنده ماندن «نستحیی»: زنده می‌گذاریم.

نسائهم: نساء: زنان و دختران (قاموس قرآن) مراد از آن معنای دوم است.

قاهرون: قهر: غلبه و ذلیل کردن. قاهر: غالب، بالا دست.

یورثها: ایراث: ارث گذاشتن «یورثها»: ارث می‌گذارد، می‌دهد آن را.

سنین: لفظ سنه اکثراً به معنی سال قحطی است، چنان که «عام» به معنی سال فراوانی و راحت می‌باشد مراد از سنین در آیه سالهای

سخت و قحطی است.

یطیروا: طیر: پریدن، و پرندگان. تطییر: فال بدزدن «یطیروا»: فال بد می‌زنند. مراد از طائر در آیه عمل بد است (قاموس قرآن).

الطوفان: طوف: دور زدن. طوفان: هر حادثه‌ای که انسانها را احاطه می‌کند ولی در سیل فراگیرنده متعارف است به معنی شدت

تاریکی، مرگ عمومی، قتل عام نیز آید.

الجراد: جراد: ملخ.

القمل: قمله: شپشه که در گندم تولید می‌شود با شپشی که در بدن شتر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۸۹

تولید می‌شود، به معنی مگس کوچک نیز آید جمع آن قمل به تشدید لام است، شپش بدن انسان را قمل (بر وزن عقل) گویند.

الضفادع: ضفدع: قورباغه، آن به همه انواع قورباغه گفته می‌شود جمع آن ضفادع و فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

مفصلات: مفصل: جدا شده. بیان گردیده آیات مفصلات: علامتهای روشن.

رجز: رجز: در اصل لرزشی است در پای شتر در اثر درد. عذاب را از آن رجز گفته‌اند که سبب اضطراب و پریشانی است.

وحشت و گرفتاری بسر می‌بردند چون فرعون و فرعونیان آنها را به شدت می‌کوبیدند تا جلو قیام را بگیرند نظیر موقعی که رهبر انقلاب ایران امام خمینی در پاریس بود و رژیم سفاک پهلوی مسلمانان را می‌کوبید، لذا به موسی گفتند: ما پیش از آمدن تو در عذاب بودیم، آمدن تو نیز دردی را دوا نکرد، موسی در جواب فرمود: قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ نوبیدی است نسبت به آینده که خدا دشمن آنها را هلاک کند و آنها را جانشین فرعونیان گرداند، جمله:

فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ برای آن است که اگر بعد از پیروزی راه عدالت در پیش گرفتید، پایدار خواهید ماند و اگر نظیر فرعونیان شدید همان بلا به سرتان خواهد آمد، چنان که بنی اسرائیل طغیان کرده در دست بخت النصر و امثال آنها تار و مار شدند این جمله شامل حال ما ایرانیان بعد از پیروزی انقلاب نیز هست چون نظام جهان یکی است وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۳، ص: ۴۹۲

النَّاسِ

آل عمران / ۱۴۰.

۱۳۰- وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ.

این آیه مصداق و ما أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ است که گذشت، فرعونیان با بلاهایی که در آیه بعدی خواهد آمد گرفتار شدند تا شاید به فکر آیند و توبه کنند و دعوت موسی را بپذیرند، مراد از «سنین» سالهای قحطی است گویند: «اسنت القوم» یعنی قوم به قحطی دچار شدند، آیه بعدی روشن می‌کند که سالهای قحطی تقریباً یک در میان بوده نه پشت سر هم درباره اطلاق «آل» به قوم فرعون رجوع شود به قاموس قرآن (اهل) ناگفته نماند چون نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ یکی از ۹ معجزه موسی بود باید گفت: آن بعد از سالهای قحطی بوده است.

۱۳۱- فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ.

از این معلوم می‌شود که میان سالهای سختی فاصله بوده است، چون رفاه می‌آمد از خود دانسته و چون سختی می‌آمد از دعوت موسی و بنی اسرائیل می‌دانسته و آنها را به قال بد می‌گرفته‌اند در جواب فرموده: أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. در بعضی از آیات نظیر این آیه آمده: قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ نمل / ۴۷ و در بعضی از آیات آمده: قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَلَا إِنَّ دُكُوتَكُمْ يَس / ۱۹، مراد از طائر عمل زشت آنهاست که موجب عذاب می‌شود یعنی: حق ندارند آمدن موسی را به فال بد بگیرند بلکه فال بد و عذاب آنها نزد خداست لیکن بیشترشان چنین می‌پندارند که عمل باقی نیست و موجب عذاب نمی‌شود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۹۳

۱۳۲- وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ.

از این آیه معلوم می‌شود که سنین قحطی را به حساب نیاورده و آن را جادو شمرده‌اند ولی «تأتنا» حاکی است که آن را از موسی می‌دانسته‌اند اما دلیل نبوت نمی‌شمرده‌اند، «مهما» اسم شرط است به معنی «ای شیء»، خواسته‌اند با این سخن موسی را مأیوس کنند. ۱۳۳- فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ.

لفظ «مفصلات» نشان می‌دهد که این آیات جدا جدا آمده و روشن بوده که همه آیات الهی هستند و موسی از وقوع و علت آنها خبر داده است، از این آیه معلوم می‌شود که اولاً- سیل بی‌امان، خرابیها به بار آورده و از آنها دست بردار نبوده است، ثانياً ملخ بر آنها مسلط شده، مزارع و اشجارشان را خورده و از هستی ساقطشان کرده است، ثالثاً: شیشه گندم و به قولی ملخهای کوچک بی‌بال، همه جا را پر کرده و عرصه را بر آنها تنگ کرده است گویند: حتی به موها و ابروان و مژگانها و بدنهای فرعونیان چسبیدند گویی آبله آورده‌اند، رابعاً:

قورباغه‌ها به قدری در دیار فرعونیان زیاد شدند، حتی خانه‌ها پر از قورباغه گردید هیچ کس لباسی یا ظرف طعام و شرابی باز

نمی‌کرد مگر آنکه در آن قورباغه بود، گویند وقت سخن گفتن حتی بدهان آنها می‌جهیدند، و قورباغه پیش از لقمه طعام به دهان آنها می‌رفت، نه کشتن جلو آنها را می‌گرفت و نه جارو کردن. خامسا: خون بر آنها فرستاده شد که رنگ آبها خونی گردید، به قولی خون از بینی‌ها جاری می‌شد، این موارد پنجگانه در تورات فعلی نیز آمده است، جمله فَاسْتَكْبَرُوا ... حاکی است که آن همه معجزه اثری در آنها تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۹۴

نکرد و در مقابل آنها گردنکشی کرده و خاضع نشدند و کَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ علت استکبار است یعنی: گناهان گذشته‌شان آن استکبار را باعث شده بود.

۱۳۴- وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَكَذَّبْنَاكَ بِئِنَّ إِسْرَائِيلَ.

لفظ «بما عهد» حاکی است که موسی به آنها گفته بود: در صورت آمدن بلا اگر حاضر به قبول نبوت باشید، خدا آن را برطرف خواهد کرد لذا می‌گفتند:

روی قولی که خدایت به تو داده او را بخوان تا این بلا را زایل کند در آن صورت حتما هم به تو ایمان می‌آوریم و هم بنی اسرائیل را رها می‌کنیم. کلمه «ربک» حاکی از عناد و بی‌اعتقادی آنها به ربوبیت خدا است.

۱۳۵- فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوءِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ.

معلوم می‌شود که موسی می‌فرموده: رفتن بلا تا مدتی است اگر ایمان نیاورید بلای دیگری خواهد آمد و نیز معلوم می‌شود که پس از رفع بلا، آن را از یاد برده باز به حالت انکار برمی‌گشتند.

۱۳۶- فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمُ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ.

پس از آنکه آیات مفصلا مفید واقع نشد و حتی خواستند بنی اسرائیل را به مصر برگردانند، خدا در دریا غرقشان کرد علت این عذاب آن بود که آیه‌های خدا را تکذیب کردند و به آنها بی‌اعتنا بودند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۹۵

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۷ تا ۱۴۱]

اشاره

وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسَيْنِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷) وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸) إِنَّ هَؤُلَاءِ مَثَبٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۹) قَالَ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْنِيَكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۴۰) وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۱۴۱)

۱۳۷- به قومی که خوار شمرده می‌شدند، خاورها و باخترهای سرزمینی را که در آن برکت نهاده بودیم، واگذاشتیم و وعده خوب پروردگارت درباره بنی اسرائیل به پاداش استقامتی که کردند، انجام شد، و آنچه را که فرعون و قومش می‌ساختند و آنچه بالا می‌بردند ویران کردیم.

۱۳۸- بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم، بر قومی گذشتند که بتان خویش را پرستش می‌کردند، گفتند: ای موسی برای ما نیز خدایی بساز چنان که آنها خدایانی دارند، گفت: شما قومی پیوسته جاهلید.

۱۳۹- روشی که این قوم دارند نابود شدنی است و اعمالی که می‌کنند باطل و بی‌فائده است.

۱۴۰- گفت: چگونه برای شما جز خدا، خدایی بجویم با آنکه او شما را بر جهانیان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۹۶ برتری داده است.

۱۴۱- و چون شما را از فرعونیان نجات دادیم که عذاب سخت را بر شما وارد می‌کردند، پسرانتان را می‌کشتند، دخترانتان را زنده نگه می‌داشتند و در آن از پروردگارتان امتحان بزرگی بود.

کلمه‌ها

یستضعفون: ضعیف: ناتوان. مستضعف: کسی که عوامل خارجی او را ضعیف و زبون و بیچاره کرده است.

دمرنا: دمر و دمار: هلاک شدن. تدمیر: هلاک کردن «دمرنا»: هلاک کردیم و از بین بردیم.

یعرشون: عرش: در اصل به معنی رفع و بالا بردن است، مراد از ما کَانُوا یَعْرِشُونَ سقفا و داربستها یا ساختمان‌ها و نظیر آنست یعنی: آنچه بالا می‌بردند.

جاوزنا: جوز و جواز: گذشتن از چیزی بدون مانع. جاوَزْنَا بِنِیِّ إِسْرَائِیلَ: بنی اسرائیل را عبور دادیم، آن با «باء» متعدی شده است.

یعکفون: عکف و عکوف: ملازمت با تعظیم. یَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ. تعظیم و عبادت می‌کردند بر بت‌هایی.

اصنام: بت اگر به صورت انسان از چوب یا طلا یا نقره باشد آن را صنم گویند، جمعش اصنام است و اگر از سنگ باشد، وثن و اوثن نام دارد از کتاب «الاصنام» کلبی / ۵۳.

متبر: تبار: هلاک شدن «متبر» به صیغه مفعول: نابود شده، بی‌فائده.

یسومونکم: سوم تحمیل کردن. «یسومونکم»: تحمیل و وارد می‌کردند بر شما. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۹۷

و نیز به معنی چریدن آید فِيهِ تُسِيمُونَ در آن می‌چرانید.

نسائکم: نساء: زنان و دختران. آن جمع است ولی مفرد ندارد.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیات آمده است، که پس از غرق شدن فرعونیان، سرزمین فلسطین را در اختیار بنی اسرائیل گذاشتیم، و آثار فرعونیان در مصر بلا صاحب مانده و تباه شدند، کاخ‌هایشان ویرانه گردیده، بنی اسرائیل پس از ورود به صحرای سینا قومی بت‌پرست را مشاهده می‌کنند و آنچه در مصر از پرستش گاو و غیره دیده بودند بیاد می‌آورند، فورا به موسی چسبیده و می‌گویند:

برای ما نیز بت‌هایی قرار بده تا مثل این قوم عبادتشان کنیم، معلوم می‌شود که توحید در میان آنها مثل لعابی، سطحی و ظاهری بوده است، موسی از این درخواست به آنها پرخاش می‌کند که مردم نادان هستید، سپس عمل بت پرستان را تخطئه کرده و نعمتهای خدا را بیاد آنها می‌آورد که از فرعونیان نجاتشان داد و قضیه پایان می‌پذیرد.

۱۳۷- وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا.

مراد از «الارض» به قرینه بَارَكْنَا فِيهَا سرزمین فلسطین و شام است که در چند جا از قرآن به لفظ بَارَكْنَا فِيهَا از آن یاد شده است، بنی اسرائیل پس از چهل سال بعد از وفات موسی و هارون، از صحرای سینا گذشته وارد فلسطین شدند، شاید مراد از «اورثنا» آخر کار باشد کَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ اشاره به قدرت عجیب خداست و اشاره به نظام جهان است که مستضعفان اگر تلاش کنند و استقامت ورزند

به حَقشان خواهند رسید.

و تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۹۸
مراد از کلمه حسنی وعده پیروزی است که موسی به آنها در عَسَىٰ رَبُّكُمْ اَنْ يُّهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَشِيءُ يَخْلِفُكُمْ فِي الْاَرْضِ اعراف / ۱۲۹
داده بود، تمام شدن کلمه، عملی شدن و واقع شدن آنست، علت آن پیروزی همان استقامت آنها در تحمل شدائد و پیوستن به موسی بود.

و دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصِيْعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ به نظر می‌آید مراد از ما کَانُوا يَعْرِشُونَ باغات و داربستها باشد، منظور از تدمیر ظاهرا بی‌صاحب ماندن و خراب شدن است در جای دیگر آمده: كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ دخان / ۲۵.

۱۳۸- وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ.
بنی اسرائیل در دین ابراهیم و اسماعیل و اسحق بودند ولی چنان که طبیعی است فرهنگ قوم غنی و غالب در زیر دستان اثر می‌گذارد، لذا بت پرستی مصریان در روح آنها اثر گذاشته بود و با دیدن آن قوم بت پرست چنان درخواستی از موسی کردند، در تفسیر برهان نقل شده: رأس الجالوت (یکی از یهود) به علی علیه السلام گفت: بعد از پیامبران سی سال درنگ نکردید تا به روی هم شمشیر کشیدید، امام در جواب فرمود: شما قدمهائیان از آب دریا خشک نشده بود که گفتید: یا موسی اجعل لنا إلهًا كما لهم آلِهَةٌ تصور کنید موسی آن منادی توحید از این درخواست جاهلانه چه حالی خواهد داشت- لذا سه جور به آنها جواب داد اول: قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ حقا شما قومی هستید نادان، آمدن «تجهلون» شاید برای آن باشد که جهالت در شما استمرار دارد حتی بعد از دیدن آن همه آیات خدا این جریان ظاهرا اولین ماجرای آنها در صحرای سینا است.

۱۳۹- إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم بِفَاعِلُونَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۴۹۹
جواب دوم است یعنی راه بت پرستی که اینان در آن هستند بی‌فائده است و عبادت و تلاشی که در آن راه می‌کنند پوچ و باطل است نه راه، راه حق است و نه عمل، عمل مفید و سعادتبخش، انسان عاقل که برای سعادت خود تلاش می‌کند نباید چنین درخواستی بکند و جز خدا را پرستش نماید.

۱۴۰- قَالَ أَعْيَرَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ.

جواب سوم است، معلوم است که به وجود خدای خالق عقیده داشتند و از موسی معبود می‌خواستند، موسی در جواب می‌گوید: معبود همان خالق است آیا جز خدا برای شما معبودی بجویم، با آنکه او شما را بر جهانیان برتری داده است، خالقی که شما را اینهمه نعمت داده باید به او عبادت کنید معنی تفضیل بر جهانیان در (بقره / ۴۷) گفته شد.

۱۴۱- وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ...

این آیه تکمیل جواب سوم است و می‌تواند جواب مستقلی باشد، یعنی الهی که باید عبادت کنید همان خدایی که شما را از دست فرعونیان نجات داد، ظاهرا خطاب در این آیه از خداست به بنی اسرائیل و علت تغییر از گفتار موسی به نظرم برای آنست که: من شما را نجات دادم پس باید مرا عبادت کنید، متن آیه در بقره / ۴۹ گفته شد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۰۰

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۷]

وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ قَتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (۱۴۲) وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اَرْنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَ لَكِنْ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَيْعًا فَلَمَّا اَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ اِلَيْكَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۴۳) قَالَ يَا مُوسَى اِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بَكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْاَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ اْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِاَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ (۱۴۵) سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ اِنْ يَرَوْا كُفْلًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيْلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيْلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا ذَلِكُمْ بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوْا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۴۶)

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْاٰخِرَةِ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ (۱۴۷)

۱۴۲- با موسی سی شب را وعده کردیم، و آن را با ده شب کامل نمودیم، وعده پروردگارش چهل شب تمام شد، موسی به برادرش هارون گفت: میان قوم من جانشین من باش و کارشان را اصلاح کن و از راه مفسدان پیروی مکن. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۵۰۱

۱۴۳- چون موسی به وعده گاه ما آمد و خدایش با او سخن گفت. موسی گفت: خدایا خودت را به من بنما تا ترا بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید و لیکن باین کوه بنگر، اگر در محل خود برقرار ماند مرا توانی دید، چون خدایش بر کوه جلوه کرد آن را کوبیده ساخت و موسی بیهوش افتاد، چون به هوش آمد گفت: پاکی تو، توبه به تو آوردم و من نخستین مؤمنانم.

۱۴۴- خدا گفت: ای موسی من تو را با پیغامهای خود و سخن گفتنم بر مردم برگزیدم، پس آنچه که داده‌ام بگیر و از سپاسگزاران باش.

۱۴۵- برای او در آن لوح‌ها از هر چیز موعظه‌ای و برای هر حکم تفصیلی نوشتیم، آنها را محکم بگیر و به قوم خویش فرمان بده که نیکوتر آنها را بگیرند، به زودی سرای عصیان پیشگان را به شما نشان خواهم داد.

۱۴۶- به زودی کسانی را که در این سرزمین به ناحق گردنکشی می‌کنند از آیه‌های خود منصرف می‌کنم که هر آیه‌ای ببینند ایمان نیاورند و اگر راه هدایت ببینند آن را پیش نگیرند و اگر راه ضلالت ببینند آن را پیش گیرند، زیرا که آیه‌های ما را تکذیب کرده‌اند و از آنها غفلت ورزیده‌اند.

۱۴۷- کسانی که آیه‌های ما و دیدار آخرت را دروغ شمرده‌اند اعمالشان باطل گشته، آیا جز آنچه می‌کنند ثواب داده می‌شوند؟

کلمه‌ها

واعدنا: مواعده هم برای مفرد باشد و هم بین الاثنین، آن در اینجا به معنای وعده کردن است.

مِيقَات: وقت معین. وعده و قنطار. مکان معین برای عملی.

ارنی: فعل امر است از ماده رأی یعنی: خودت را به من بنمایان.

تجلی: تجلی: ظاهر شدن خواه عینی باشد یا با دلیل.

دکا: دک: کوبیدن. آن در آیه به معنی مفعول است جَعَلَهُ دَكًّا آن را تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۳، ص: ۵۰۲

کوبیده و ریز ریز کرد. «جعلہ مد کوا».

خر: خرور: (بر وزن عقول): و خرّ (بر وزن عقل): افتادن با صدا مثل سقوط دیوار.

صعقا: صعق (بر وزن عقل): شدت صوت. صاعقه نیز از آن است، صعق (بکسر-ع) به معنی مصعوق (صاعقه زده) و بیهوش

می‌باشد.

افاق: افاقه: بیدار شدن از بیهوشی و رجوع صحت و عقل به انسان.

اصطفیتک: صفو: خالص شدن از آمیختگی. اصطفاء: اختیار کردن و گرفتن خالص شیء. «اصطفیتک» انتخاب کردم تو را.

رسالاتی: رسالت: پیغام. جمع آن رسالات است.

الواح: لوح: صفحه‌ای که در آن می‌نویسند، از چوب باشد یا غیر آن.

جمع آن الواح است. باید دانست: لوح در اصل به معنی ظهور است، صفحه را از آن لوح گفته‌اند که نوشته در آن آشکار می‌شود.

ساریکم: ارائه: نشان دادن «ساریکم»: حتما نشان می‌دهم به شما.

رشد: هدایت و کمال. «غی»: گمراهی.

حبطت: حبط: باطل و بی‌اثر شدن.

شرحها

در این آیات خدا به موسی وعده می‌دهد که سی شب در وعده‌گاه باشد و ده شب بر آن اضافه می‌کند، آیات بعدی نشان می‌دهد که این وعده برای آمدن تورات بوده است، پس از آنکه خدا با موسی سخن می‌گوید، موسی از خدا می‌خواهد که خودش را برای او بنمایاند، در جواب این سؤال با تجلی خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۰۳

کوه مبدل به خاک می‌شود و موسی بیهوش می‌گردد، پس از بیدار شدن، خدا به موسی دستور می‌دهد که به تورات نازل شده عمل نماید و قوم خود را دستور دهد که به آن عمل کنند، آن گاه کسانی که به آن عمل نکنند تهدید به عذاب شده‌اند.

۱۴۲- وَاعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً.

در سوره بقره آیه ۵۱ آمده: وَإِذْ وَاَعْدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً... و در آنجا علت این دو تعبیر را گفتیم. بهر حال این وعده برای آمدن تورات بوده است، به نظر می‌آید چون سخن گفتن خدا در شبها انجام می‌گرفته لذا «لایله» آمده است و گرنه روزها نیز جزء وعده بوده است، موسی ناچار بود در غیاب خدا جانشینی برای قوم خود تعیین کند و آن هارون بود.

وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ.

پس از دستور جانشینی او را از پیروی راه مفسدان بر حذر می‌دارد و این می‌رساند که موسی وقوع فتنه را در غیاب خود پیش بینی کرده بود.

۱۴۳- وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي.

مراد از «مِيقَات» ظاهراً مکان گفتگو است، ظهور آیه در آنست که موسی از خدا خواسته خویش به موسی بنمایاند، چون خدا جسم نیست علی‌هذا دیده شدن خدا محال است، از طرفی از موسی علیه السلام بعید است که این واقعیت را نداند و خود در آیات آینده آن سؤال را «کار سفیهان» خوانده است. لذا بعضی از محققین فرموده‌اند: مراد موسی رؤیت قلبی است نه دیدن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۰۴

با چشم، یعنی موسی خواسته است حالتی پیدا کند که همیشه خدا به طور علم حضوری و ضروری در نظرش باشد و آنی از او غفلت نکند و چون این کار شدنی نیست و انسان طاقت مقاومت آن را ندارد لذا جواب، لَنْ تَرَانِي آمده است.

ناگفته نماند: این سخن فی حد نفسه درست است ولی با ظهور آیه سازگار نیست و رؤیت قلبی آن طور که گفته شد و لو مدت کمی محال نمی‌باشد اما لَنْ تَرَانِي آن را به طور کلی نفی می‌کند. ممکن است آن هفتاد نفر که با موسی در میعاد بودند و به موسی

گفتند: أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً نساء/ ۱۵۳ لَنْ نُؤْمِنَ لِمَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً بقره/ ۵۵، او را وادار کرده‌اند تا چنین سؤالی از خدا بکند و آن قضیه واقع شود تا آن هفتاد نفر قانع گردند، با آنکه موسی می‌دانست که خدا قابل رؤیت نیست (و الله العالم).

خدا در جواب این سؤال فرموده: هیچ وقت مرا نتوانی دید. آن گاه این عدم توانایی چنین تقریب شده است: به این کوه نگاه کن اگر با این محکمی در مقابل تجلی من خود در جای خود ماند تو هم می‌توانی مرا به بینی و اگر ریز ریز شدن بدان که وجود تو قدرت دیدن خدا را ندارد و فنا می‌شوی.

فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا.

ضمیر «جعل» ظاهراً راجع به «جبل» است یعنی تجلی خدا کوه را کوبید و موسی از واهمه بیهوش افتاد. بقول بعضی از محققان: ظاهراً مقصود آن است که این مقدار تجلی که سبب ایجاد موجودات شده برای عالم کافی است، اگر بیش از آن باشد جهان ریز ریز می‌شود چنان که ریز ریز شد.

فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ.

لفظ «تبت» حاکی است که موسی احساس کرده که سؤالش سؤال بیجایی بوده است مراد از «انا اول المؤمنین» معلوم نیست آن باشد که: با این عمل ایمان تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۰۵

آوردم که تو قابل رؤیت نیستی بلکه مراد آن است که من پیش از این امتحان، اولین ایمان آورندگان بودم که تو قابل دیدن نیستی و این با آنچه گفته شد می‌سازد که آن هفتاد نفر موسی را به این سؤال وادار کرده‌اند.

۱۴۴- قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ.

این خطاب بعد از بیدار شدن موسی آمد و آن اینکه ای موسی با دو چیز تو را بر مردم برتری دادم یکی اینکه تو را حامل پیغامهای خود کردم، دیگری آنکه با تو سخن گفتم: پس این تورات را بگیر و شکر گزار باش.

۱۴۵- وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ.

لفظ «من» برای تبعیض است، مراد از «کل شیء» در هر دو مورد هر چیزی است که لازم و مورد احتیاج بوده است، «تفصیلاً» عطف است بر موعظه و مراد از آن تفصیل احکام است. یعنی: برای موسی در الواح تورات از هر چیز لازم، پندی و برای هر چیز لازم از احکام، تفصیلی و بیانی نوشتیم، از این معلوم می‌شود که تورات به یک بار و در الواحی نازل شده است چنان که در روایات آمده و در سوره آل عمران ذیل آیه سوم در نکته‌ها گفته شد. درباره الواح و چگونگی و عدد آنها اقوالی هست که در قاموس قرآن (لوح) گفته‌ام. آن گاه در نتیجه سخن فوق فرموده:

فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَاخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ.

ضمیر «ها» راجع است به «کل شیء»، منظور از اخذ بقوه، جدی گرفتن است، آمدن احسن یا برای آن است که همه آنها احسن

است مانند وَاتَّبِعُوا تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۳، ص: ۵۰۶

أَحْسَنَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ

زمر ۵۵ چنان که دعای مشهور سحر بدان دلالت دارد

«اللهم انی استلک من بهائک بأبهاه و کل بهائک بهی ...»

و یا یک امر ارشادی است که لازمه حب شیء و حب جمال، اختیار نکوتر در مقابل نیکو است. منظور از دَارَ الْفَاسِقِينَ ظاهراً همان پیشامد و نتایج است که در دو آیه بعدی آمده است یعنی: تو آنها را جدی بگیر و به قومت نیز دستور جدی گرفتن بده عاقبت

کسانی را که بدان عمل نمی‌کنند بزودی به شما نشان می‌دهم و آن اینکه:

۱۴۶- سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ.

لفظ بَغَيْرِ الْحَقِّ قید توضیحی است، چون تکبر در برابر آیات خدا جز به ناحق نمی‌شود، یعنی آن متکبران را از ایمان آوردن به آیات خود دور می‌کنم، مثل: ثُمَّ أَنْصِرْ رُفُؤًا صِرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ توبه/ ۱۲۷، آن گاه به حدی از کفر و عناد می‌رسند که به هیچ آیه‌ای ایمان نمی‌آورند و اگر راه هدایتی دیدند آن را اختیار نمی‌کنند چنان که فرموده:

وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِثَىٰ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا.

آن گاه «یتکبرون» را علتی این چنین بیان فرموده است ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ اثر تکذیب آیه‌های خدا و بی‌اعتنایی به آنها همین است.

۱۴۷- وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

این آیه اثر اخروی تکذیب آیات و عدم اعتنایی به آنهاست و آن اینکه تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص: ۵۰۷

اعمال خوبی که در دنیا کرده‌اند بی‌اثر شده و در آخرت از آنها بهره‌ای نخواهند برد، مراد از «یجزون» ثواب است یعنی در آخرت ثوابی نخواهند داشت چون آنچه کرده‌اند از بین رفته است و علمی ندارند هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی مردم جز به اعمال خوب ثواب داده نمی‌شوند، نتیجه آنکه آنها در عذاب خواهند بود چون ثوابی ندارند.

در همین جا جلد سوم به پایان می‌رسد و جلد چهارم از آیه ۱۴۸ سوره مبارکه اعراف آغاز می‌گردد و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

[جلد چهارم]

[ادامه سوره اعراف]

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۴]

اشاره

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (۱۴۸) وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَعْفُرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱۴۹) وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِمًا قَالَ بُسِمًا مَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا عَفْوَني وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا- تَشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءُ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۵۰) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۱۵۱) إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ (۱۵۲)

وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۵۳) وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَ فِي نُسخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِزَبَّهِمْ يَرْهَبُونَ (۱۵۴)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴

۱۴۸- قوم موسی پس از رفتن وی از زیورهای آنها پیکر گوساله‌ای ساختند که صدای گوساله داشت مگر نمی‌دیدند که گوساله با آنها سخن نمی‌گوید و به راهی هدایتشان نمی‌کند، آن را معبود اخذ کردند و ظالمان بودند.

۱۴۹- و چون پشیمان شدند و دانستند که گمراه شده‌اند گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نیامرزد حتما و یقیناً از زیانکاران خواهیم بود.

۱۵۰- و چون موسی خشمناک و اندوهگین بقوم خویش بازگشت گفت: بعد از من برای من بد نیابت کردید، آیا امر خدایتان را پیش از وقت خواستید، لوح‌های تورات را انداخت و سر برادرش گرفته به سوی خود می‌کشید، گفت: ای پسر مادرم این قوم مرا زبون کردند و نزدیک بود مرا بکشند، دشمنان را به شماتت من وامدار و مرا با قوم ستمگر یکسان مگیر.

۱۵۱- گفت: پروردگارا مرا و برادرم را بیامرز و ما را برحمت خودت وارد کن که تو از همه رحیمان رحیمتری.

۱۵۲- کسانی که گوساله را پرستیدند به زودی خشم پروردگارشان با ذلتی در حیات دنیا به آنها می‌رسد. و دروغسازان را چنین سزا می‌دهیم.

۱۵۳- و کسانی که کارهای بد کرده و پس از آن، توبه آورده و مؤمن شده‌اند، پروردگار تو از پی آن، آمرزشگر و رحیم است.

۱۵۴- و همین که خشم موسی آرام گرفت، لوحها را برگرفت که در مکتوب آن برای کسانی که از پروردگار خویش می‌ترسند هدایت و رحمتی بود.

کلمه‌ها

حلیهم: حلی (بر وزن عقل) و حلیه: زیور. جمع آن حلی (بضم اول و کسر دوم و تشدید یاء) است.

عجلا: عجل: گوساله. در علت این تسمیه گفته‌اند که آن به عجله بزرگ می‌شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵

جسدا: جسد: پیکر. آن در ذیروح و بیروح به کار رود منظور از آن در اینجا بیروح است.

خوار: (بضم اول): صدای گاو. گاهی بطور استعاره بصدای شتر نیز گفته می‌شود.

سقط: سقوط: افتادن. «سقط فی یدیه» به صیغه مجهول، کنایه از ندامت و لغزش است معنای تحت اللفظی آن «افتاده شد در دو دستش» است.

اسفا: اسف (بفتح اول و کسر دوم): غمگین. بقول بعضی شدید الغضب.

اسف (بر وزن شرف) اندوه یا شدت غضب. «غضبان»: خشمگین.

تشت: شمات و شماتت: شاد شدن به گرفتاری دشمن.

فلا تشت بی الاعداء

: دشمنان را به شماتت من وامدار.

مفتترین: فری در اصل بمعنی قطع، افتراء: جعل دروغ (دروغسازی) مفتر:

دروغساز، جمع آن مفترون است.

نسختها: نسخ: آنست که چیزی را ابطال کرده و چیز دیگری در جای آن بگذاریم، اصل آن عوض گرفتن چیزی است در جای چیزی.

صورت برداری را از آن نسخه گفته‌اند که آن نوعی ازاله صورت اول است مراد از آن در آیه به معنای مفعول و نوشته شده است.

یرهبون: رهب: ترس. یا ترس توأم با احتیاط. لَرَّبَهُمْ يَرْهَبُونَ یعنی از خدایشان می‌ترسند، آمدن لام برای تقدم مفعول است مثل لَرَّبُوا يَرْهَبُونَ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶

شرحها

در این آیات مسئله گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیاب موسی بازگو شده است و آن اینکه چون سی روز از غیبت موسی گذشت و از میعاد برنگشت، مردی از بنی اسرائیل به نام سامری از زیورهای آنها گوساله‌ای ساخت و مردم را به عبادت آن دعوت نمود عده زیادی این را پذیرفته و مشرک شدند که در سوره‌های دیگر مخصوصاً در سوره طه مفصلاً آمده است.

خدا وقوع این فتنه را در میعاد به موسی خبر داد، موسی غمگین و خشمگین به سوی قوم برگشت و به ملامت بنی اسرائیل پرداخت، آن گاه از کثرت خشم الواح تورات را به کناری انداخت و سر برادرش هارون را گرفته و او را به طرف خود می کشید و می گفت: چرا گذاشتی چنین کنند، او گفت: به حرف من گوش ندادند، نزدیک بود که مرا بکشند، موسی برای خود و برادرش از خدا مغفرت خواست و چون غضبش فرو نشست الواح تورات برگرفت.

۱۴۸- وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ.

مراد از «من بعده» بعد از رفتن موسی به میقات است، در اینجا چند مطلب هست اول اینکه گوساله از فلزهای گران قیمت مثل طلا و نقره بوده است، دوم اینکه صنعت سامری صدای گوساله داشته است، سوم اینکه: بنی اسرائیل در پرستش آن مسئول و محکوم بودند زیرا که می دیدند: با آنها سخن نمی گوید و به راهی هدایتشان نمی کند، عقل سلیم چطور می تواند معبود بودن چنین چیزی را بپذیرد، آنها می دانستند که خدا با پیامبران مخصوصاً با موسی سخن می گوید و مردم را هدایت می کند، در اینجا فقط بدو وصف ضروری معبود اشاره شده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۷

است و گرنه گوساله از لحاظ جسم بودن، محدود بودن و ... نمی توانست معبود باشد، چهارم: اتَّخَذُوهُ ... دلیل اتخاذ عجل است یعنی با این وضوح که گوساله نمی شود معبود باشد آن را پرستیدند بعلت آنکه ظالم بودند و این ادامه ظلم آنها بود زیرا که: إِنَّ الشُّرُوكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ لِقَمَان/۱۳، این نظیر تُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ بقره / ۵۱.

۱۴۹- وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يُعْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

این پشیمانی و توجه به مغفرت خدا بعد از آمدن موسی و متوجه کردن آنها بود، در سوره طه آمده که در جواب هارون گفته بودند: تا آمدن موسی به عبادت گوساله ادامه خواهیم داد: قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى طه / ۹۱ علی هذا این آیه لازم بود بعد از آیه بعدی آید، در المیزان فرموده: گویا علت تقدم، شمول آن بر ندامت و حسرت است و سزاوار بود که بلا فاصله بعد از اتخاذ عجل گفته شود، در مجمع البیان فرموده: نائب فاعل «سقط» کلمه «بلا» است یعنی: چون بلا و گرفتاری در میانشان افتاد و آن را احساس کردند. علی هذا جمله: وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا بیان آنست، بهر حال سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ یک مثل است و بهر حال پس از پی بردن به ضلالت، رو به خدا آورده و از خدا چاره جویی نمودند.

۱۵۰- وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ.

اینکه موسی اندوهگین و خشمگین برگشت بدان علت بود که خدا در طور موسی را از قضیه سامری مطلع کرده بود، در سوره طه آمده: قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ طه / ۸۵ أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ عجله آنست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص:

۸

که چیزی را قبل از وقتش بخواهیم، مراد از «امر» ظاهراً نزول تورات است یعنی: پس از رفتن من برای من بد جانشین شدید، آیا نزول تورات را پیش از وقتش خواستید؟! این ملامت موسی بود نسبت به بنی اسرائیل اما رفتارش با هارون شدید بود چنان که فرموده:

وَ أَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

در سوره طه / ۹۰ آمده که موسی به هارون گفت: چه چیز مانع شد وقتی که دیدی اینها گمراه شدند از من اطاعت نکردی آیا

نافرمانیم کردی؟! در اینجا آمده: که سر برادرش گرفت و از شدت غضب به سوی خود میکشید، اینگونه اعمال منافی عصمت نمی باشد (۱)، نظیر خطاب خدا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله:

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ ... توبه/ ۴۳. روایت شده: موسی و هارون برادر پدر و مادری بوده‌اند و اینکه هارون گفت: ای پسر مادرم برای به مهر آوردن موسی بود، از این آیه و آیات سوره طه معلوم میشود که موسی احساس کرد هارون بوظیفه‌اش در منع از گوساله پرستی عمل نکرده، گویی بطرف خودش کشیدن برای زدن بوده ولی جواب هارون قانعش کرده لذا برای خود و او از خدا عفو خواسته است.

به هر حال: هارون گفت: من از این کار منعشان کردم ولی از من نشنیدند و بیچاره‌ام کردند و حتی خواستند مرا بکشند، دشمنان را به شماتت من وامدار و مرا با آنها یکسان مگیر.

۱۵۱- قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

(۱) دلیل اینکه اینگونه اعمال مخالف عصمت نیست، آمدن آنها در قرآن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۹

موسی برای خودش در این خشونت و برای برادرش با احتمال کوتاهی در توصیه او مغفرت می‌خواهد، از آیات قرآن معلوم میشود که مغفرت لازم نیست پیوسته در مورد معصیت باشد، در جریان کشتن یکی از فرعونیان، موسی بخدا عرض میکند: ... رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ ... قصص/ ۱۶ در مجمع البیان فرموده: این دعا برای انقطاع و تقرب به خدا است.

۱۵۲- إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ.

در میزان فرموده: این آیه و آیه بعدی جمله معترضه و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله است به دلیل و کَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ در این آیه و «ان ربك» در آیه بعدی، آن گاه «سینالهم» را حکایت حال گذشته گرفته است، به نظر نگارنده این هر دو خطاب به موسی است چون ظاهراً فقط در این صورت وعده «سینالهم» درست میشود یعنی گفتیم ای موسی پرستش کنندگان گوساله را حتما غضبی از خدا و ذلتی در زندگی خواهد رسید مگر آنکه توبه کنند و به سوی خدا باز گردند، درست روشن نیست منظور از غضب و ذلت چیست گفته‌اند: مراد از غضب قتل آنهاست که واقع گردید و از ذلت جلای وطن شدن است در آیه وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا وَ اللَّهُ الْعَالِم.

۱۵۳- وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ.

ضمیر «ها» ی اول راجع به سیئات و دوم راجع به توبه است، این آیه یک قاعده کلی درباره قبول توبه است، ولی آمدن آن در اینجا

ظاهراً برای توبه پرستندگان گوساله است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۰

۱۵۴- وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابِحَ وَ فِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ.

لفظ لِلَّذِينَ ... در جای إِنَّمَا تُنذِرُ مِنْ اتَّبَعَ الذُّكْرَ است وَ فِي نُسُخَتِهَا یعنی در نوشته آن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۱

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۵ تا ۱۵۸]

اشاره

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ أَ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا

إِنْ هِيَ إِلَّا- فَتَنَّاكَ تَضَلَّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَإِنَّا فَاعِزُّو لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (۱۵۵) وَ أَكْتُبَ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُّنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يَتَّقُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (۱۵۶) الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَا مَعْزُومِينَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا- هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸)

۱۵۵- موسی از قوم خود هفتاد نفر را برای وعده ما انتخاب کرد و چون لرزه آنها را گرفت. گفت: پروردگارا اگر می‌خواستی آنها را و مرا از پیش می‌میراندی تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲

آیا ما را با کار سفیهان ما نابود می‌کنی؟! آن نیست مگر آزمایش تو که با آن هر که را بخواهی گمراه می‌کنی و هر که را بخواهی هدایت می‌کنی، تو سرپرست مایی ما را بیا مرز بما رحم کن که تو بهترین آمرزشگرانی.

۱۵۶- برای ما در این دنیا و آخرت سعادت بنویس، ما به سوی تو توبه آوردیم، خدا گفت: عذابم را بهر که خواهم می‌رسانم، و رحمت من همه اشیاء را گرفته است، به زودی رحمت خود را برای آنان که تقوی می‌کنند و زکاء می‌دهند و به آیات ما ایمان می‌آورند، می‌نویسم.

۱۵۷- آنان که پیروی می‌کنند از رسول و پیغمبر درس ناخوانده که او را می‌یابند که در تورات و انجیل نوشته شده است. آنها را به نیکی امر و از بد نهی می‌کند و پاکیزه‌ها را بر آنها حلال و پلیدها را حرام می‌کند، تکلیف سنگین و قیدهایی که دارند از آنها برمی‌دارد، کسانی که به او ایمان آورده‌اند و محترمش داشته و یاریش کرده و از نوری که با او نازل شده پیروی کرده‌اند رستگاراند.

۱۵۸- بگو: ای مردم من فرستاده خدایم به سوی همه شما، خدایی که حکومت آسمانها و زمین خاص اوست، جز او خدایی نیست که حیات می‌دهد و می‌میراند پس به خدا و رسول او که پیغمبر درس ناخوانده است ایمان بیاورید که او بخدا و گفته‌های خدا ایمان دارد، از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

کلمه‌ها

میقاتتا: میقات: وقت معین. وعده وقتدار. مکان معین برای عملی. مراد از آن در اینجا معنای دوم است.

رجفه: رجف: لرزیدن و لرزاندن. رجفه در آیه به معنی لرزه است.

هدنا: هود: رجوع. إِنَّا هُدُّنَا إِلَيْكَ: ما به سوی تو برگشتیم.

الامی: امی: درس ناخوانده (بقره/ ۷۸) اگر مراد در آیه درس ناخوانده باشد. منظور آن است که معلومات آن حضرت اشراقی از جانب تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۳

خداوند بوده است.

الطیبات: طیب: دلچسب و خوشایند، مقابل آن خبیث است به معنی پلید و نفرت آور.

یضع: وضع: گذاشتن. مثل گذاشتن بار. لذا به معنی برداشتن بار از دوش نیز آید یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ بار سنگین را از آنها برمی‌دارد.

الاعلال: غل: طوقی که بر گردن نهند. جمع آن اغلال است «الغل طرق یدخل فی العنق للذل و الالم» منظور شاید رسومات و سنن ناراحت کننده باشد.

اصره‌م: اصر: سنگین و چیز سنگین. شاید منظور تکالیف سخت باشد که آنها را سنگین و میخکوب می‌کند از اینکه به سعادت برسند.

عزروه: عزره و تعزیر: یاری کردن. راغب آن را نصرت توأم با تعظیم گفته است «عزروا»: یاری کردند او را، یا محترم شمردند او را.

شرحها

در تعقیب ماجرای موسی و بنی اسرائیل در این آیات بیان شده که موسی هفتاد نفر از قوم خویش را به وعده گاه خدا برد ظاهراً برای آنکه شاهد نزول تورات باشند، اما آنها از موسی خواستند که خدا را آشکارا ببینند و در اثر صاعقه به زمین افتادند و در سوره بقره آیه ۵۱ گفته شد، موسی زنده شدن آنها را از خدا التماس کرد و پذیرفته شد.

آن گاه به یهود و نصاری توصیه شده که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که اوصاف او را در تورات و انجیل می‌یابند، پیروی کنند و او را یاری نمایند که نجاتشان در آن است، در آخر به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دستور داد که همه را به سوی خود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۴

و دین خدا بخواند ۱۵۵- وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا.

از لفظ لِمِيقَاتِنَا فهمیده می‌شود که این میقات همان وعده چهل شبه است که گذشت، علی‌هذا، این قسمت جزئی از آن ماجرا است که مراد از نقل آن در اینجا بیان جسارت و گرفتار شدن آنها و زنده شدنشان با دعای موسی است، آن هفتاد نفر به موسی و شریعت او ایمان داشتند و چون در میقات حاضر شدند ظاهراً سخن گفتن خدا با موسی قانعشان نکرده و از موسی خواسته‌اند خدا را آشکارا به آنها نشان دهد، در سوره بقره آیه ۵۵ و ۵۶ چنین است: وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ. ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ به نظر می‌آید مراد از «لَنْ نُؤْمِنَ» عدم ایمان به نزول تورات و سخن گفتن خدا با موسی است نه نبوت آن حضرت.

فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا.

آیه ۵۶ از سوره بقره که نقل شد صریح است در اینکه آنها در اثر صاعقه مردند و سپس به اراده خدا زنده شدند، مردن آنها برای موسی مشکل ایجاد می‌کرد و آن اینکه اگر تنها به پیش قوم خود برگشت او را متهم کرده و توراتش را نمی‌پذیرفتند و این سبب از بین رفتن نبوت و دعوت او می‌شد چنان که نزدیک به این از توحید صدوق از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است. منظور از «أ تهلکنا» ضلالت و گمراهی بنی اسرائیل است ولی اگر موسی و آن هفتاد نفر پیش از آن می‌مردند چنان محذوری پیش نمی‌آمد.

یعنی: چون لرزه آنها را گرفت و مردند، موسی گفت: پروردگارا اگر می‌خواستی آنها و مرا پیش از این می‌میراندی و اشکالی بر من پیش نمی‌آمد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۵

آیا همه ما را در مقابل عمل و سؤال این سفیهان هلاک می‌کنی تا از نبوت من برگردند و گمراه شوند ولی تو همه را به فعل بعضی هلاک نخواهی کرد.

إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ.

استدلال دیگری است برای زنده شدن آنها، یعنی: آن فقط امتحان تو است که هر که را بخواهی با آن گمراه می‌کنی نه همه را، به نظر من منظور آن است که با این سؤال رویت فقط اینها مستحق عذاب و مشمول «من تشاء» بودند نه همه بنی اسرائیل، ظاهراً «هی» ضمیر شأن است و به تناسب «فتنتک» مؤنث آمده است یعنی: آزمایش تو فقط شامل عده‌ای می‌شود که مستحقند نه اینکه مستحق و غیر مستحق را بگیرد، پس از این مقدمات زنده شدن آنها را از خدا چنین می‌خواهد:

أَنْتَ وَرَبُّنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ.

تو سرپرست ما هستی باید تو پیامرزی و رحم کنی.

۱۵۶- وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ.

تممه دعای موسی است مراد از «حسنه» در دنیا رفاه و سعادت است، جمله اِنَّا هُدْنَا ... تعلیل خواست موسی است یعنی: به سوی تو توبه آوردیم پس سعادت هر دو جهان را برای ما بنویس.

قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ.

جواب موسی است و در آن سه قانون کلی بیان شده است. اول عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ این ظاهراً جواب لَوْ شِئْتَ اَهْلَكْتَهُمْ ... است یعنی عذاب من مشروط به اراده من و استحقاق از جانب عذاب شده می‌باشد، آنها در اول این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۶

استحقاق را نداشتند و ضمناً معلوم می‌شود که عذاب از مقتضیات ربوبیت خدا نیست بلکه علت آن ناشی از شخص عذاب شده است. دوم: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ این رحمت مطلقه در مقابل عَذَابِي أُصِيبُ و به تناسب آن آمده است و روشن می‌کند که رحمت عام از مقتضیات ربوبیت و الوهیت است و قید و شرطی در آن نیست. یعنی: رحمت من همه موجودات را فرا گرفته است آنها که از رحمت کنار شده و بعذاب گرفتار می‌شوند علت آن را خود به وجود آورده‌اند، آن گاه به یک رحمت مخصوص اشاره شده که آن رحمت اکتسابی و رحمت مشروط است که فقط به اهل تقوی و انفاق و ایمان می‌رسد و آن حیات طیبه دنیا و آخرت است، جمله اخیر ظاهراً جواب اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ است و نوید قبول توبه و زنده شدن آنها را می‌دهد، گویی موسی با این جمله می‌گوید: به ما رحمت بنویس و خدا جواب مساعد می‌دهد.

۱۵۷- الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ.

جمله الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ وصف است برای الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ که در آیه قبلی است و در حقیقت مصداقی از مصداق آنست، توضیح آنکه الَّذِينَ هُمْ ...

شامل همه کسانی است که در زمان موسی و بعد از او به تورات ایمان آوردند و مصداق آن در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله کسانی بودند که به آن حضرت ایمان می‌آوردند یعنی امروز ایمان آورندگان به تورات کسانی هستند که به این پیامبر که اوصاف او را در تورات و انجیل پیدا می‌کنند ایمان بیاورند. راجع به اوصاف آن حضرت در تورات و انجیل در «نکته‌ها» خواهد آمد و فرق ما بین رسول و نبی در آیه: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى ... حج / ۵۲ خواهد آمد، آمدن سه وصف: رسول، نبی و امی حاکی است که آن حضرت باین سه وصف تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۷ در تورات و انجیل معرفی شده است.

يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ. ظاهراً این پنج وصف نیز در تورات و انجیل آمده و اهل کتاب آن حضرت را با این اوصاف می‌شناختند، مسئله امر بمعروف و نهی از منکر که روشن است و از مأموریت همه پیامبران می‌باشد، تحلیل پاکیزه‌ها و تحریم پلیدها در اسلام یک قاعده کلی است و در آیه چهارم از سوره مائده درباره آن بحث شد، مراد از اغلال و تکلیف سنگین اولاً تکلیف شاقی است که در اثر ظلم و طغیان به بنی اسرائیل وضع شد چنان که فرموده: فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ نِسَاءً / ۱۶۰ و نیز فرموده: وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ ... ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِبَغْيِهِمْ ... انعام / ۱۴۶ و در دعای مسلمانان است که:

رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا ... بقره / ۲۸۶، ثانیاً بدعت‌هایی است که به وسیله علماء دنیا پرست یهود جعل و در دین داخل شده و زندگی را بر مردم تنگ کرده و به حکم زنجیرهایی در گردن و بارهای سنگینی بر دوش بنی اسرائیل بود نظیر احکام حیض و مانند آن که در آیه ۲۲۲ بقره گذشت، آنها در تورات و انجیل می‌یافتند که رسول خدا این حرامها و بدعتها را

از بین خواهد برد.

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

این قسمت نتیجه و متفرع است بر الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ... مراد از تعزیر بقرینه «نصروه» محترم شمردن است، منظور از «النور» قرآن می‌باشد که راههای دنیا و آخرت را روشن کرده و راه سعادت را نشان می‌دهد. آمدن «معه» بجای تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸ «علیه» و «به» به قول المیزان اشاره به آنست که قرآن دلیل و شاهد نبوت آن حضرت است مثل وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ ... بقره/ ۲۱۲ یعنی: پس کسانی که او را محترم شمرده و یاریش کرده و از نوری که با او نازل گشته اطاعت کرده‌اند رستگاراند.

۱۵۸- قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ.

این آیه متفرع است بر آن اوصاف پنجگانه و نور که در آیه سابق گذشت یعنی چون مردم به چنین دینی و به چنین پیغمبری احتیاج دارند، آنهم مخصوص به گروهی نیست و برای همه است، پس بگو ای مردم من فرستاده خدا برای همه شما هستم، جمله الَّذِي لَهُ ... وصف خدا و علت فرستادن رسول است، خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن او است و حیات و مرگ در دست اوست باید برای هدایت بندگان، پیغمبر بفرستد (۱).

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

نتیجه صدر آیه است، آمدن سه وصف ظاهرا برای آنست که: من همان پیغمبرم که تورات و انجیل خبر داده است و من خودم پیش از همه به خدا و گفته‌های او ایمان دارم و در این امر خودم فتح‌الباب کرده‌ام، مراد از «تهتدون» نتیجه ایمان و راه یافتن به سعادت هر دو جهان است.

نکته‌ها

اشاره

بشارات عهدین: در رابطه با جمله يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ دانشمندان اسلامی از تورات و انجیل فعلی

(۱) راجع به يُحْيِي وَيُمِيتُ رجوع شود به نکته‌ها.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۱۹

امارات و بشارات آن دو را راجع به حضرت رسول صلی الله علیه و آله استخراج کرده و کتابها نوشته‌اند از آن جمله در تورات سفر تثنيه فصل ۱۸ آیه ۱۵ تا ۲۰ آمده: «خداوند گفت پیغمبری را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدھانش خواهم گذاشت، (اشاره باعجاز قرآن) و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت. در انجیل یوحنا باب ۱۴ بند ۱۷ آمده: و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی دهنده دیگری بشما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند و در بند ۲۶ آمده:

لیکن تسلی دهنده که پدر او را به اسم من می‌فرستد او همه چیز را به شما تعلیم خواهد کرد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد و در بند ۳۰ آمده:

بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد و در باب ۱۵ بند ۲۶ آمده است: «لیکن

چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر پیش شما می‌فرستم آید او بر من شهادت خواهد داد.

در باب ۱۶ بند ۷ هست: رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد و در بند ۱۳ از همان باب آمده: «و لیکن چون او آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود سخن نمی‌گوید بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده شما را با خبر خواهد کرد، او مرا جلال خواهد داد.

هاکس در قاموس خود ذیل کلمه تسلی دهنده می‌گوید: تسلی دهنده که در زبان یونانی فارقلیط گویند به معنی آموزگار و شفیع و راحت آور است. ترجمه کنندگان انجیل چون به کلمه تسلی دهنده می‌رسند میان دو قوس آن را روح القدس ترجمه می‌کنند، پیداست که آن غلط است، زیرا آنچه نقل شده با روح القدس و جبرئیل تطبیق نمی‌کند مثلاً چطور می‌شود گفت: روح القدس بعد از تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۲۰.

عیسی او را جلال داد یا از او به مردم خبر داد و یا گفته‌های عیسی را به مردم بیان کرد و ...

یک قضیه یا دو قضیه:

به نظر بعضی میقاتی که در این آیات آمده غیر از میقات چهل شبانه روزی موسی است، گفته‌اند: پس از جریان گوساله پرستی آن هفتاد نفر با حضرت موسی برای اظهار توبه به میقات آمدند ولی از موسی خواستند که خدا را آشکارا به آنها نشان دهد، در نتیجه آن جریان پیش آمد اما چنان که در اول گفته شد ظاهراً هر دو قضیه یکی است گر چه برای هیچ یک دلیل روشنی از قرآن و روایات نمی‌توان پیدا کرد.

حیات و مرگ در دست خداست:

جمله یُحیی و یُمیت و نظائر آن از یک واقعیت بزرگی حکایت دارد و آن اینکه حیات از آثار ماده نیست و افاضه‌ای است از جانب خدا. خداست که به ماده جان می‌دهد و از ماده جان می‌ستاند ابراهیم علیه السلام در مقابل نمرود طاعی می‌گوید:

رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ بقره/ ۲۵۸ و نیز خدا می‌فرماید: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ مَلِكًا / ۲ و نیز حالت قبلی و بعدی انسان را چنین بیان می‌کند: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ بقره/ ۲۸.

در سوره یونس فرموده: هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ / ۵۶، خالق ماده و حیات خداست ولی ماده حیات ندارد، حیات از آثار ماده نیست، هیچ عنصر مادی به تنهایی دارای حیات و زندگی نیست و خاصیت حیاتی ندارد، وقتی که دو عنصر یا بیشتر را با هم ترکیب کنیم هر یک مقداری از اثر خود را به دیگری می‌دهد، یک اثر مشترک به وجود می‌آورند مانند «سکنگین» ولی وقتی که در هیچ یک از دو عنصر حیات وجود ندارد، چطور ترکیب آنها حیات را به وجود می‌آورد؟ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۲۱

حیات و زندگی از خود تجلیاتی دارد که ماده بکلی فاقد آنهاست، همین که حیات پیدا شد انواع جنبشها و حرکتها پیدا می‌شود که در سابق نبود، طراحيها، نقشه کشیها، زیباییها پیدا می‌شدند، یک چیز، چیزها می‌گردد.

وقتی که عیسی علیه السلام با اذن خدا در مجسمه دمید، حرکت پیدا شد. دیدن، شنیدن، پریدن، بال زدن، جنب و جوش پیدا گشت که در مجسمه گلی نبود.

پس خدا حیات را از ما وراء ماده به ماده افاضه می‌کند و در وقتش از ماده می‌گیرد، بشر اگر در اثر نبوغ و اراده خدا دادی روزی بتواند سلول زنده بسازد، فقط توانسته است، ترکیبات ماده را به وجود آورد، و اگر زنده شد، زندگی از طرف خدا افاضه شده است

و گرنه در ماده بیجان حیاتی نیست.

به عبارت دیگر یک سلول زنده از میلیونها اتم اکسیژن، ازت کربن و نئودوزن ترکیب شده است ولی هیچ یک از این عناصر زنده نیستند علی هذا حیات از طرف خدا افاضه می شود، می گویند مثلاً نمک از چند عنصر به وجود می آید که هیچ یک شور نیست، جواب این است: بالاخره هر چه باشد مقداری از اثر هر یک با آن دیگری مبادله می شود هر چند که در یکی زهر و در دیگری شهد وجود دارد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۲

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۲]

اشاره

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹) وَقَطَعْنَا لَهُمْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبُهُمْ وَظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ (۱۶۰) وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۱۶۱) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۶۲)

۱۵۹- از قوم موسی گروهی هستند که با حق هدایت می کنند و با حق (میان مردم) عدالت می کنند.

۱۶۰- آنها را دوازده گروه، دوازده امت کردیم و چون قوم موسی از او آب خواست به او وحی کردیم که عصای خود را به این سنگ بزن و از آن دوازده چشمه بشکافت و هر گروه آبشخور خود را بدانست و ابر را بر آنها سایبان قرار دادیم و بر آنها ترنجبین و بلدرچین نازل کردیم، بخورید از چیزهای پاکیزه که روزیتان کردیم (آنها با کفران نعمت) به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم می کردند.

۱۶۱- و چون به آنها گفته شد در این شهر ساکن شوید و از هر جا که در آن خواستید بخورید و بگوئید گناهان ما را بریز و از آن دروازه خضوع کنان وارد شوید تا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۳

گناهانتان را بیامرزیم، بر نیکوکاران مزید می کنیم.

۱۶۲ ظالمان این گفته را به سخنی غیر از آنچه گفته شد عوض کردند در نتیجه به آنها که ظلم کردند عذابی از آسمان فرستادیم زیرا که فسق پیشگان بودند.

کلمه‌ها

یعدلون: عدالت می کنند و بِهِ يَعْدِلُونَ یعنی: با حق عدالت می کنند.

قطعناهم: تقطیع در آیه به معنای تفریق و فرقه فرقه کردن است.

اسباطا: سبط (بر وزن عقل) انبساط یافتن به آسانی و بکسر سین به معنی نوه و فرزند فرزند است، جمع آن اسباط می باشد گویند آن در بنی اسرائیل به معنی قبیله است، به قولی آن به معنی فرقه است انبجست: انبجاس: انفجار، طبرسی فرموده: خارج شدن آب کم کم ولی انفجار خارج شدن آنست با زیادت اما در سوره بقره آیه ۶۰ بجای انبجست «فانفجرت» آمده است.

اناس: جماعت. اناس و اناسی جمع انس است.

مشربهم: مشرب (بر وزن منبر) مکان برداشت آب و زمان آن و مصدر میمی آید به معنی آب خوردن، آن در آیه به معنای اول است.

غمام: ابر. آن در اصل به معنی پوشاندن است (بقره / ۵۷).

من: ترنجبین (بقره / ۵۷).

سلوی: بلدرچین (بقره / ۵۷).

قریه: شهر و گاهی به معنای ده آید (بقره / ۵۸).

حطه: حط فرود آمدن و فرود آوردن. حطه اسم است از «استحط وزره حطه» یعنی خواست گناه او را بریزد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۴

سجدا: جمع ساجد، آن در آیه به معنی خضوع کنندگان است.

خطیئات: جمع خطیئه به معنی خطا و گناه است (بقره / ۲۸۶ درباره گناه بودن خطا).

رجز: اضطراب و لرزه. عذاب را رجز گویند که می کوبد و می لرزاند.

شرحها

در این آیات از گروهی از قوم موسی سخن رفته که در راه مستقیم او هستند و این خواص قرآن است که پیوسته به انصاف قضاوت می کند و حق کسی را ضایع نمی کند، سپس به قسمتی از معجزات موسی و لجاجت بنی اسرائیل به طور مجمل اشاره است که نتوانستند از آن همه امکانات استفاده صحیح بکنند.

۱۵۹- وَ مِنْ قَوْمٍ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَْعَدِلُونَ.

لفظ باء در «بالحق» به معنی آلت و واسطه است یعنی از قوم موسی امتی است که مردم را با حق هدایت می کنند و با حق میان آنها عدالت می کنند.

نظیر این آیه، آیه ۱۸۱ این سوره است، در این آیه نظیر آیه و قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ مؤمن / ۳۸ نسبت هدایت به غیر خدا و غیر پیامبران داده شده است (المیزان).

در مجمع البیان آمده: آنها قومی هستند در ما وراء چین، میان آنها و مملکت چین بیابانی است از ریگ روان، آنها شریعت موسی را تغییر نداده‌اند، آن گاه فرموده:

این از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است. در المیزان فرموده: روایت ضعیف است و از این امت یهودی فعلا خبری نیست و اگر بود اهل هدایت و عدالت نبودند، چون شریعت موسی به وسیله عیسی و هر دو به وسیله اسلام نسخ شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۵

لازم نیست پی یافتن مصداق باشیم، بلکه ظاهرا منظور قرآن مجید آنست که همه بنی اسرائیل در مقابل شریعت موسی لجوج نبودند.

۱۶۰- وَقَطَّعْنَاهُمْ أَئْتَنِي عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّةً أَيْنَ جَمَلَةٌ ظَاهِرًا مَقْدَمَةٌ اسْتَخْرَتْنَاهُمْ عَشْرَةَ عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ شَدِيدًا. وَ قَطَّعْنَاهُمْ أَئْتَنِي عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّةً أَيْنَ جَمَلَةٌ ظَاهِرًا مَقْدَمَةٌ اسْتَخْرَتْنَاهُمْ عَشْرَةَ عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ شَدِيدًا. یعنی آنها را دوازده قبیله کردیم زیرا یعقوب دوازده پسر داشت و فرزندان هر یک در اثر کثرت امتی شدند «امما» بدل است از «اسباطا» گویا به علت کثرت آنها «امما» آمده است.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ شَدِيدًا. وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ شَدِيدًا. آیه شصت از سوره بقره گذشت، معلوم است که بنی اسرائیل در صحرای سینا از آب آشامیدنی در مضیقه بوده و از موسی آب

خواسته‌اند، این جریان در تورات فعلی سفر خروج باب ۱۷ ذکر شده ولی دوازده چشمه بودن در آن نیست. وَ ظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

این قسمت همان آیه ۵۷ از سوره بقره است که گذشت، به آنجا رجوع شود.

۱۶۱- وَ إِذِ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سِجْدًا نَعْفُو لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ.

این همان آیه ۵۸ از سوره بقره است که گذشت و به آنجا رجوع شود و تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۶

نیز مشروح آن در سوره مائده آیه ۲۰-۲۶ بررسی گردید.

۱۶۲- فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ.

این آیه نیز همان آیه ۵۹ از سوره بقره است که مشروحا گذشت و به آنجا رجوع شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۷

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶]

اشاره

وَ سَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْتَدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانِهِمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳) وَ إِذْ قَالَتْ أُمَةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعِذْرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَنْتَفُونَ (۱۶۴) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۱۶۶)

۱۶۳- از یهود پیرس از جریان شهری که در کنار دریا بود و در حرمت سبت تعدی می کردند و ماهیهایشان روز قطع عمل آشکارا می آمدند و روزی که شنبه نمی گرفتند نمی آمدند، بدینسان به سزای فسقی که می کردند امتحانشان می کردیم.

۱۶۴- و چون گروهی از آنها گفتند: چرا قومی را که خدا هلاکشان می کند و یا به عذاب سختی دچارشان می کند پند می دهید؟ گفتند: برای عذرجویی به پروردگارتان و تا شاید از این کار پرهیزند.

۱۶۵- و چون چیزهایی را که تذکرشان داده بودند از یاد بردند، کسانی را که از بدی نهی می کردند نجات دادیم و آنها را که ستم کرده بودند به سزای فسقشان به عذاب سختی گرفتیم.

۱۶۶- پس چون از آنچه نهی شده بودند سر پیچیدند، به آنها گفتیم: میمونهای رانده شده شوید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۸

کلمه‌ها

حاضرة: حاضرة البحر یعنی مجاور دریا (قریه‌ای که در کنار دریا بود).

يعدون: عدو: تجاوز «يعدون» تجاوز می کردند از دستور خدا.

سبت: بریدن «سبت الشیء: قطعه» سبت یهود همان قطع عمل در شریعت موسی بود و آن در روز شنبه است که می‌بایست در آن روز دست از کار بکشند.

حیتانهم: حوت: ماهی، جمع آن حیتان است.

شرعا: شرع راه آشکار. شارع: آشکار، جمع آن شرع است.
 معذرة: عذر و معذرت: پوزش.
 بثیس: بؤس و بؤس: شدت و سختی. بثیس: شدید و سخت.
 عتوا: عتو: طغیان شدید «عتوا»: طغیان و سرپیچی کردند.
 قردة: قرد (بر وزن جسر) میمون. جمع آن قرده است.
 خاسئین: خسا طرد شدن و طرد کردن. «خاسئین»: رانده شدگان.

شرحها

در این آیات جریان اصحاب سبت به طور مشروح بررسی شده است که در بقره/ ۶۵ به طور اختصار ذکر شده و در سوره نساء و نحل به آن اشاره شده است.

مشروح قضیه آن است که: بر یهود واجب بود روزهای شنبه را دست از کار کشیده و به استراحت پردازند، از قرآن مجید معلوم می شود که این حکم ابتداء مانند حکم روز جمعه در اسلام، وجوبی نداشته ولی در اثر اختلاف در محترم شمردن و محترم نشمردن بر آنها واجب گشته است: *إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۲۹*
عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
 نحل/ ۱۲۴، این مطلب را در قاموس قرآن (سبت) توضیح داده‌ام.

هاکس در قاموس کتاب مقدس درباره سبت به تفصیل سخن گفته از جمله گوید: سبت اسم آن روزی است که قوم یهود از تمامی اعمال خود دست کشیده استراحت می کردند در تورات سفر خروج باب ۲۰ نیز این مطلب گفته شده است.

بهر حال: مدتها بعد از موسی علیه السلام قومی از یهود در شهری بنام ایکه در کنار دریا بود، زندگی می کردند «۱» و از صید ماهی امرار معاش می نمودند، در اثر امتحان خداوند، روزهای شنبه ماهی‌ها در آب آشکار می شدند و روزهای دیگر ناپدید می گشتند، آن قوم سبت خود را نادیده گرفته و به شکار ماهی پرداختند، گروهی مرتب بر خلاف دستور تورات ماهی شکار می کردند، گروهی دیگر ساکت نشسته و امر به معروف نمی کردند و حتی امر به معروف کنندگان را نیز دلسرد می کردند ولی گروه دیگری به حکم وظیفه شرعی آنها را موعظه و از صید ماهی نهی می کردند، سرانجام: صیادان ماهی مسخ و به صورت میمونها درآمدند و آنهایی که نهی از منکر نمی کردند به عذاب سختی گرفتار شدند ولی موعظه کنندگان نجات یافتند، جریان اصحاب سبت نزد یهود مدینه معلوم بود، لذا قرآن به حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از یهود این جریان را پرس و محکومشان کن. اینک آیات.

۱۶۳- *وَسَيَلَّهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.*

(۱) گویند آنها در زمان داود علیه السلام بودند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۰

در این آیه چندین مطلب هست اول: مسئله در نزد یهود مدینه معلوم بوده که فرموده: از آنها پرس ... و در سوره بقره آمده: *وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ ...* دوم این شهر در کنار دریا بوده، عیاشی در تفسیر خود از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل کرده که نام آن شهر «ایله» بود، سوم:

آنها در روز سبت از دستور تورات سرپیچی کرده و به صید ماهی می‌پرداختند.

چهارم: روزهای شنبه ماهیها در روی آب آشکار می‌شدند و روزهای دیگر نه، پنجم: این آزمایشی بود از جانب خدا که آیا قدرت ایمانشان می‌تواند آنها را از شکار باز دارد ششم: علت این آزمایش آن نبود که آنها فسق پیشه بودند.

۱۶۴- وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّايَ رَبُّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.

گفتگویی است میان ساکت نشستگان و موعظه کنندگان می‌گفتند:

که آنها به موعظه کنندگان این گروه صید کننده که احترام سبت را از بین برده‌اند، خدایا همه را از بین خواهد برد یا به عذابی سخت دچارشان خواهد کرد، چرا اینها را موعظه می‌کنند؟ به عبارت دیگر عذاب خدا بر اینها حتمی است، موعظه فائده ندارد، آنها در جواب می‌گفتند: این عمل دو علت دارد یکی اینکه نسبت به وظیفه خود عذری در پیش خدا داشته باشیم که خدایا ما به وظیفه خود عمل کردیم، دیگری آنکه شاید آنها از این عمل خلاف پرهیز کنند که نومیدی کار شیطان است. لفظ إِيَّايَ رَبُّكُمْ بجای «الی ربنا» حاکی است که شما نیز این وظیفه را دارید.

۱۶۵- فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیِّنٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.

ظاهرا مراد از «نسوا» تارکین امر به معروف و نهی از منکر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۱

است، زیرا عذاب صید کنندگان در آیه بعدی خواهد آمد، علی هذا معنی این می‌شود: چون تارکان امر به معروف تذکر خدا را درباره امر به معروف از یاد بردند، امر به معرف کنندگان را نجات داده و ظالمان تارک امر به معروف را به عذابی سخت گرفتار کردیم، احتمال دارد منظور از «نسوا» صید کنندگان باشد ولی از الَّذِينَ ظَلَمُوا تارکین امر به معروف هستند.

۱۶۶- فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ این قسمت حتما راجع به صید کنندگان است که مسخ شدند «۱» از نهی شده طغیان کردند یعنی به آن اهمیت نداده و سبت را شکستند، علی هذا دو گروه از بین رفته و فقط آمران به معروف نجات یافته‌اند، در مجمع البیان از امام صادق و در تفسیر عیاشی از امام باقر علیهما السَّلام نقل شده که دو گروه هلاک شده و فقط یک گروه نجات یافتند و در المیزان از کافی از امام صادق علیه السَّلام نقل شده: آن سه صنف می‌باشند صنفی نجات یافتند، و صنفی مسخ و صنفی هلاک شدند.

از عکرمه نقل شده که به مجلس ابن عباس وارد شدم، مقابلش قرآنی بود و آیه فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ را می‌خواند و می‌گریست آن گاه گفت: میدانم که خدا صیادان ماهی را هلاک کرد و فرقه نهی از منکر را نجات داد ولی نمی‌دانم با آنها که نهی نکردند و خود نیز مرتکب نشدند چه کرد. اما چنان که از آیات استظهار کردیم و از روایات معلوم شد آن گروه نیز هلاک شده‌اند و مصداق الَّذِينَ ظَلَمُوا بودند راجع به جریان مسخ و حقیقت آن رجوع شود به آیه شصت و پنجم از سوره بقره و در قاموس قرآن به لفظ: قرد و مسخ و سبت رجوع کنید.

(۱) منظور از قُلْنَا لَهُمْ ... اراده خداوندی است نظیر إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ همان خواست خدا مسخشان کرد نه اینکه کلامی در میان باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۲

نکته‌ها

امر به معروف: امر به معروف و نهی از منکر یکی از وظائف مهم اسلامی است و ترک آن از گناهانی است که سبب هلاکت است چنان که از این آیات معلوم گردید و بی‌اعتنایان به آن هلاک شدند در این باره آیات و روایات بی‌شماری داریم، از علی علیه

السَّلام نقل شده که فرموده: خدا از نادانان پیمان نگرفت که یاد گیرند مگر پس از آنکه از دانایان پیمان گرفت که یاد دهند «۱» شاید هفتاد درصد علت بدبختی‌ها و ظلم ظالمان همان ترک این وظیفه خطیر باشد.

(۱) نهج البلاغه خ ۴۶۷.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۷ تا ۱۷۴]

اشاره

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۷) وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۶۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ وَرَثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶۹) وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضْمِعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (۱۷۰) وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۱)

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱۷۲) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (۱۷۳) وَ كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۷۴)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۴

۱۶۷- و چون پروردگارت اعلام کرد که تا روز قیامت بر یهود کسی را می‌گمارد که عذاب سخت را بر آنها وارد می‌کند که پروردگارت تند مجازات و آمرزنده و مهربان است.

۱۶۸- آنها را در زمین امتها کردیم، بعضی از آنها نیکوکاران و بعضی پائین از آنانند و آنها را به خوبیها و بدیها آزمودیم تا به سوی خدا باز گردند.

۱۶۹- از پس آنها جانشینان بد بجا ماندند که کتاب آسمانی را به میراث بردند، مال دنیا را (به حرام) می‌گیرند و می‌گویند: حتماً آمرزیده می‌شویم و اگر حرامی مانند آن پیششان آید بگیرند مگر پیمان تورات از آنها گرفته نشده بود که بر خدا جز حق نگویند: مندرجات تورات را مکرر خوانده بودند، آخرت برای اهل تقوی بهتر است، آیا نمی‌فهمید؟

۱۷۰- آنان که به کتاب چنگ زدند و اقامه نماز کردند ما پاداش اصلاحگران را تباه نمی‌کنیم.

۱۷۱- و چون آن کوه را کنده و بالای سرشان بردیم گویی سایبان بود، پنداشتند که بر روی آنها خواهد افتاد کتابی را که به شما داده‌ایم محکم بگیرید و مندرجات آن را یاد داشته باشید تا پرهیز کاری کنید.

۱۷۲- و چون خدای تو از بنی آدم از پشت‌هایشان فرزندان آنها را بیاورد و آنها را بر خودشان گواه کرد که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: آری گواهی می‌دهیم مبادا روز قیامت بگوئید که ما از این نکته غافل بودیم.

۱۷۳- یا بگوئید: پدران ما از پیش شرک آوردند و ما فرزندانمان از پی آنها بوده‌ایم آیا ما را به سزای آنچه اهل باطل کرده‌اند هلاک می‌کنی؟

۱۷۴- بدینسان آیات خود را بیان می‌کنیم و تا آنها به راه حق باز گردند.

کلمه‌ها

تأذن: تأذن و اذن به معنی اعلام است تَأَذَّنَ رَبُّكَ خدایت اعلام کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۵
یسومهم: سوم: تحمیل و وارد کردن «یسومهم» وارد می‌کند به آنها، به معنی چریدن نیز آید چنان که در فیه تُسَيِّمُونَ به معنی چرانیدن است.

قطعناهم: تقطیع در اینجا گروه گروه کردن و فرقه فرقه کردن است.

خلف: (بر وزن عقل) جانشین بد، اگر (بر وزن شرف) باشد به معنی جانشین نیکو است، آن در آیه به معنای اول است، در مجمع البیان فرموده: آن بر وزن شرف اغلب در مدح به کار رود.

عرض: (بر وزن شرف) مال دنیا. در مجمع البیان فرموده: هر چیز ناپایدار را عرض گویند.

الادنی: دنو: نزدیکی. دنی: نزدیک، ادنی: نزدیکتر عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى یعنی: متاع این زندگی نزدیکتر. در قاموس قرآن (دنو) توضیح داده‌ام که دنیا به معنی زندگی پست نیست بلکه به معنای نزدیکتر است زیرا این زندگی به ما نزدیکتر از زندگی آخرت است.

میثاق: وثاقه: محکم و ثابت، میثاق: پیمان محکم.

درسوا: درس به معنای پیوسته خواندن است، کهنه شدن را «درس الاثر» گویند که در اثر پیوسته ماندن کهنه شده است «درسوا ما فیه» یعنی آنچه را که در کتاب بود پیوسته خوانده بودند.

یمسکون: مسک: گرفتن و نگاه داشتن. تمسک: گرفتن و چنگ زدن.

يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ یعنی به کتاب چنگ می‌زنند.

نتقنا: نق: کندن چیزی از ریشه‌اش نَتَقْنَا الْجَبَلَ كَوْه را از ریشه‌اش کندیم.

ظلة: ظل: سایه. ظله (بضم اول): سایبان. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۶

ظهورهم: ظهر (بفتح ظاء) پشت. جمع آن ظهور است «ظهورهم»: پشتهای آنها.

شرحها

در تعقیب جریان موسی و بنی اسرائیل در این آیات آمده: آنها تا قیامت زیر دست بوده و در زیر فشار دیگران خواهند بود، این ظاهرا به جهت آنست که علت بدبختی که عصیان است پیوسته در آنها خواهد بود، چنان که آیات بعدی درباره اختلاف آنها نشان می‌دهد. بعد در مقام قضاوت عادلانه فرموده که قسمتی از آنها نیکوکارانند و خدا به طور گوناگون امتحانشان کرد تا به سوی خدا برگردند، آن گاه فرموده: نسلهای آینده نیز مانند پدرانشان میثاق خدا را نادیده گرفتند با آنکه می‌دانستند و نیز فرموده: از اسلاف آنها نیز گروهی پاکانند و در آخر به مناسبت پیمان بنی اسرائیل به پیمان همگانی خدایی اشاره شده که بطور طبیعی از همه انسانها از اول خلقت گرفته شده و انسانها طوری آفریده شده‌اند که اقرار به وجود خدا و بندگی او در نهاد آنها از همان زمانی که در پشت پدران بودند گذاشته شده است.

۱۶۷- وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ.

منظور از «علیهم» یهود و مراد از «یبعثن» مسلط کردن است، این آیه نشان می‌دهد که تا قیامت آنها زیر دست و در زیر فشار دیگران خواهند بود و این بواسطه آنست که علت این بلا پیوسته در آنها خواهد بود، چنان که آیات بعدی نشان می‌دهد که علل بدبختی

پدران در اختلافشان نیز هست و اصولاً آیات بعدی در بیان استمرار این علل است که آنها نیز مثل اسلافشان میثاق خدا را شکستند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۷

إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ جمله اول راجع به آنست که آنها مشمول فعلی غضب خدا هستند، اهل تفسیر قیدی بر آن افزوده و گفته‌اند:

خدا سریع العقاب است نسبت به آنها که مستحق عقابند، در میزان فرموده:

معنای جمله اول آنست که بعضی از عقاب خدا به سرعت میرسد مانند عقاب طغیانگر، دلیل این سخن آمدن جمله بعدی است که حاکی است: خدا همیشه سریع العقاب نیست. که غفور و رحیم هم هست.

بهر حال این ذلت برای یهود در اثر طغیان همیشگی آنها و سریع العقاب بودن خداست.

۱۶۸- وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

این آیه یک خبر است درباره نسل اول و یا یهودی که نزدیک به زمان موسی بودند و در عین حال حق پاکان را نادیده نگرفته است آنها فرقه فرقه شده و در زمین پراکنده شدند، لفظ «دون» به معنی پائین است یعنی: گروهی پائین تر از صالحان بودند، آن وقت «بلوئاهم» راجع به گروه پائین است که آزمایش شده‌اند تا به راه حق برگردند.

۱۶۹- فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ وَرثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ.

این آیه تعلیل ادامه ذلت و زیر سلطه بودنست که در لَيَعْتَشْنَ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ... گذشت، یعنی جانشینان آنها نیز عمل پدران را در پیش گرفتند و خود را مستحق غضب کردند، منظور از يَأْخُذُونَ عَرَضٌ ... دنیاپرستی و جاه‌طلبی آنهاست که در به دست آوردن آن موازین شرعی را مراعات نمی‌کردند، جمله يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا حاکی از یک عقیده ناحق است، آنها نمی‌گفتند: توبه می‌کنیم

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۸

و آمرزیده می‌شویم و گرنه بجمله و إِنَّ يَأْتِيهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ جایی نمی‌ماند بلکه عقیده‌شان آن بود که این گناه حتماً بازخواستی ندارد نظیر لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ آل عمران/ ۷۵ و نظیر وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً بقره/ ۸۰ که گذشت لذا در جواب آن آمده: این افتراء است بر خدا.

جمله: و إِنَّ يَأْتِيهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ حاکی از تداوم دنیا پرستی است و اینکه سَيُغْفَرُ لَنَا در مقام توبه نیست.

أَلَمْ يُوْحَدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ جَوَابِ سَيُغْفَرُ لَنَا است یعنی از اینها پیمان گرفته شده که فقط حق را به خدا نسبت دهند با وجود آن، غفران حتمی و عدم مسئولیت در مقابل ظلم را، به خدا نسبت می‌دهند.

وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ظاهراً هر دو واو برای حال است یعنی حال آنکه آنها حکم کتاب را خوانده و می‌دانستند که نباید به خدا جز حق را نسبت بدهند و حال آنکه آخرت برای اهل تقوی بهتر است لازم بود اهل تقوی شده و ناحق را به خدا نسبت ندهند، آن گاه ظاهراً درباره جمله اخیر همه مردم اعم از یهود و غیر یهود به لفظ أَفَلَا تَعْقِلُونَ مخاطب شده‌اند، بنا بر قرائتی، آن «يعقلون» با «یاء» است.

۱۷۰- وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُضْلِحِينَ.

این آیه در وهله اول یک مطلب مستقل است، اشاره به صلوة از میان سائر احکام برای اهمیت آنست، زیرا نماز همچون روحی است در هیکل همه ادیان آسمانی، چنگ زدن به کتاب الهی که قوانین و نظامات طبیعت را بیان می‌کند و ارتباط با خدا، انسان را

اصلاحگر جامعه می‌کند، خدا پاداش اصلاحگران تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۹

را تباه نمی‌کند.

آری: اصلاح جامعه جز با تمسک به دین فطرت میسر نیست، هیچ مخلوقی نمی‌تواند مثل خالق که آفریننده جهان است، راههای

اصلاح جامعه را نشان بدهد، فقط کسی مصلح است که به کتاب خدا چنگ زند و به وسیله نماز با خدا ارتباط داشته باشد. در وهله دوم، این آیه استثنایی است نسبت به آیه سابق، یعنی از اسلاف آنها آنان که به کتاب خدا چنگ زده و نماز خواندند مصلح بودند، اجرشان پیش خداست. علی هذا مراد از کتاب، تورات یا انجیل و از نماز، نماز آنهاست.

۱۷۱- وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

این همان آیه ۶۳ از سوره بقره است که گذشت و در آنجا به جای جبل «الطور» آمده است و آن یکی از معجزات موسی در بیابان سینا بود، از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده: چون تورات نازل شد آن را قبول نکردند، خدا کوه را بالای سر آنها بلند کرد، موسی گفت: اگر قبول نکنید کوه بر شما خواهد افتاد، در نتیجه، آن را قبول کردند.

آیه روشن می‌کند که کوه بر آنها همچون سایبانی شده بود، به نظر می‌آید: آمدن این آیه در اینجا راجع به جمله أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ ...

در آیه سابق است یعنی این پیمان که به کتاب خدا پای بند باشند از اسلافشان نیز گرفته شده بود.

۱۷۲- وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا «۱».

(۱) گویند: این آیه یکی از آیاتی است که دلالت دارد که خداشناسی، فطری انسان است مانند فَأَقِيمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا روم/ ۲۲.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۰

این آیه در رابطه با پیمانی است که از بنی اسرائیل درباره ایمان به کتاب گرفته شده و به همین تناسب نازل شده است و می‌خواهد بگوید: نه تنها از یهود در زمینه ایمان به کتاب عهد گرفته شده، بلکه ایمان به توحید پیمانی است که از همه انسانها در اول خلقت و در آن روز که هنوز در این شکل به دنیا نیامده بودند، گرفته شده است، اکنون آیه را قطع نظر از روایات و اقوال بررسی می‌کنیم. «اخذ» در آیه به معنی گرفتن به طور جدا کردن از چیزی و خارج کردن است مثل چیدن گلی از بوته‌ای که عبارت اخراج خارج بردن نطفه از انسان باشد، لفظ «من» در هر دو مورد به علت آمدن «اخذ» است که در مأخوذ منه باید «من» باشد. کلمه مِنْ ظُهُورِهِمْ بدل است از مِنْ بَنِي آدَمَ و تقدیر آن چنین است «و اذا اخذ ربك ذرية بني آدم من ظهورهم»، یعنی آن گاه که خدای تو فرزندان بنی آدم را از پشت پدران گرفت و جدا کرد.

می‌دانیم که از اول خلقت خدا انسانهای بی شماری را از صلب پدران گرفته و جدا کرده و در آینده تا قیامت چنین خواهد کرد، حال آنکه لفظ «اخذ» به صورت ماضی حاکی است که اینکار شده و گذشته است، ناگفته نماند: مسئله زمان، گذشته و آینده، شده‌ها و آنچه در آینده خواهد شد، نسبت به ما انسانها است که در مسیر زمان قرار گرفته‌ایم اما نسبت به خدا گذشته و آینده وجود ندارد و آنچه نسبت به ما در آینده خواهد شد نسبت به خدا یک چیز موجود است علی هذا این حکم درباره آیندگان نیز صادق است که آنها نسبت به خدا «آمده» و «شده» اند.

پس از این مطلب در جمله بعدی می‌فرماید: وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا یعنی خودشان را بر خودشان

گواه گرفت و گفت: آیا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۱

پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: بلی پروردگار مایی.

در اینجا هم مسأله، عمومی و در حق همه انسانها است، حتی انسانهایی که هنوز به دنیا نیامده‌اند، علت این عموم شاید همانست که گفته شد: نسبت به خدا گذشته و آینده وجود ندارد، آیا کلام أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و جواب بلی شَهِدْنَا به زبان قال بوده یا به زبان حال؟ هر چه هست ظاهراً هر دو به یکسان بوده است، در اینجا دو مطلب هست:

یکی اینکه: خدا انسانها را در عالم سلول بودن خطاب کرده و آنها را به ربوبیت خود و مصنوع بودن خودشان متوجه کرده و آنها با شعوری که داشتند در جواب اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ جواب بلی شَهْدُنَا داده‌اند، با در نظر گرفتن آنکه همه چیز نسبت به خدا درک و شعور دارند و خدا فرموده: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اسراء/ ۴۴ و با در نظر گرفتن آنکه گذشته و آینده نسبت به خدا یکی است و یا اینکه برای انسانها یک عالمی قبل از این عالم بوده و در آن همه انسانهایی که در طول زمان به وجود خواهند آمد موجود بوده و وجود جمعی داشته‌اند و این قضیه میان خدا و بندگان واقع شده است، چنان که میزان رأی به وجود عالمی قبل از این عالم داده است.

دیگری آنکه این آیه یک واقعیت طبیعی را به این صورت نقل و مجسم می‌کند و آن اینکه انسانها طوری آفریده می‌شوند که ذات آنها از ابتدای خلقت، دلالت بر توحید و مصنوع بودن خودشان دارد نظیر آیه فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ... روم/ ۳۰ که خدا مخلوق را بر فطرت توحید آفریده و توحید را با ذات آنها عجین کرده است و مانند حدیثی که از امام باقر علیه السلام از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقل شده: هر مولودی بر فطرت آفریده می‌شود یعنی بر معرفت و دانایی که خدا خالق او است و در همان حدیث آمده:

فطهرم علی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۲

المعرفة (۱)

باید نکته گذشته را در اینجا اضافه کنیم که خدا آنچه را در آینده به طور حتم واقع خواهد شد به صورت ماضی و گذشته فرموده است چنان که بسیاری از آیات قیامت به همین نحو است.

روایات بسیاری از ائمه اطهار علیهم السلام درباره این آیه نقل شده که بعضی از آنها حکایت از مطلق اخذ میثاق دارد و بعضی حاکی است که خدا فرزندان آدم را به صورت ذرها از صلب او خارج کرد و از آنها به ربوبیت خود پیمان گرفت و (این جریان به «عالم ذر» معروف شده است) این روایات در کافی، بحار، تفسیر برهان، تفسیر میزان و مانند آن نقل شده است و اینکه گفته‌اند: کسی آن عالم را بیاد ندارد مانعی نیست، زیرا خدا از آن خبر داده، باید اذعان کرد. سپس ذیل آیه و آیه بعدی علت این پیمان گرفتن را چنین بیان می‌کند:

أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ كَلِمَةً أَنْ تَقُولُوا تَقْدِيرُهَا «كراهة ان تقولوا» است و «هذا» اشاره به ربوبیت خدا است یعنی این اَشْهَاد و اخذ میثاق به دو علت بود. اول: آنکه مبادا روز قیامت بگوئید: ما از ربوبیت تو غافل بودیم و در مشرک بودن گناهی نداریم دوم:

۱۷۳- أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ.

این علت راجع به عمومی بودن میثاق است یعنی اگر از گروهی که پدران باشند میثاق می‌گرفتیم و از گروهی نه، آن وقت پدران در صورت عدم اعتنا به میثاق و مشرک بودن مستحق عذاب می‌شدند اما فرزندان آنها حق داشتند

(۱)

المیزان از کافی عن الباقر علیه السلام قال: قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: كل مولود يولد على الفطرة يعني على المعرفة بان الله خالقه ... قال زرارة و سألته عن قول الله عز و جل: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِنْ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ... قال: اخرج من ظهر آدم ذريته الى يوم القيامة فخرجوا كالذر فعرفهم فاراهم نفسه و لولا ذلك لم يعرف احد ربه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۳

که بگویند: خدایا از ما میثاق نگرفته بودی ما بی آنکه چیزی بدانیم از پدرانمان که اهل باطل بودند تقلید کردیم چرا ما را به گناه

آنها عذاب می‌کنی در خاتمه دو مسأله باید مورد نظر باشد، یکی اینکه در اثر اهمیت مطلب در «ذیل آیه قبلی و این آیه صورت کلام از خطاب به رسول خدا به خطاب به مردم برگشته است، دیگری آنکه این اشهاد حجت خدا را بر مردم تمام کرده است و این نشان می‌دهد که مراد از آیه شریفه جریان فطرت است که گفته شد و الله العالم، و در صورت اشاره شدن به عالم ذر باید گفت نسیان آن بر تمام شدن حجت ضرری ندارد چنان که گفته شد و گرنه حجت تمام نخواهد شد.

۱۷۴- وَ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

تفصیل آیات، روشن و بیان کردن آنهاست که مدلول هر یک معلوم شود و لَعَلَّهُمْ ... عطف است بر مقدری که ذکرش لازم نبوده است و شاید آن دانستن چنان عالمی بوده باشد یعنی: بدینسان آیات برای دانستن این واقعه بیان می‌کنیم و تا آنها از باطل به حق رجوع کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۵ تا ۱۷۹]

اشاره

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵) وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحَمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَّكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶) سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷) مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يَضِلَّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۷۸) وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹)

۱۷۵- بخوان بر یهود خبر مهم آن کس را که باو آیات خود را دادیم (ولی) از آنها بیرون شد (کنار رفت) شیطان او را تعقیب کرد تا از آنان شد که در راه هلاکتند.

۱۷۶- اگر می‌خواستیم او را به وسیله آن آیه‌ها رفعت می‌دادیم ولی او به لذات دنیا میل کرد، حکایت او حکایت آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبانش را بیرون می‌آورد و اگر ترکش کنی باز زبانش را بیرون می‌آورد، این است حکایت کسانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، آن قصه را حکایت کن تا ببیندیشند.

۱۷۷- بد است حکایت گروهی که آیه‌های ما را تکذیب کردند، آنها فقط به خود ستم می‌کردند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص:

۴۵

۱۷۸- هر کس خدا هدایتش کند او هدایت شده حقیقی است و هر که خدا گمراهش گرداند آنها زیانکارانند.

۱۷۹- حقا که بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم که قلب دارند ولی با آن قلبها درک نمی‌کنند، آنها را چشمهایی است که با آنها نمی‌بینند و آنها را گوشهایی است که نمی‌شنوند، آنها مانند بهائم بلکه گمراهتر از آنها هستند آنها به تمام معنی غافلند.

کلمه‌ها

نَبَأٌ: خبر مهم. خبر پر فائده. نبوت از آن مشتق است.

انسلخ: انسلخ: خارج شدن فَانْسَلَخَ مِنْهَا: از آنها خارج شد، اصل آن سلخ به معنی کندن پوست گوسفند است (قاموس قرآن) غاوین: غی و غوايه: رفتن به راه هلاکت. غوی: کسی که در راه هلاکت است، جمع آن غاوون می‌باشد (آنان که در راه هلاکتند).

اخلد: اخلاذ: ملازمت همیشگی. أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ یعنی به زمین چسبید، آن کنایه است از میل به لذات دنیا و دنیا پرستی.

تحمل: تحمل در اینجا از جمله است نه حمل، إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ اِغْرَ حمله کنی به آن.

یلهث: لهث آن است که سگ زبانش را از عطش بیرون آورد، به قول بعضی از عطش یا رنج یا خستگی با تنفس شدید، در آیه معنای دوم مناسب است.

مثل: مثل مثله در اینجا به معنی صفت و حکایت است.

قصص: قصص بر وزن شرف به معنی قصه و نقل قصه اسم و مصدر هر دو آمده است بعضی آن را جمع و بعضی مفرد گفته‌اند

«فالقصاص تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۶»

القصاص: حکایت کن داستان یا داستانها را.

ذرة: ذرة: آفریدن ذره، انشاء، احداث و خلق نظیرهم هستند.

آذان: اذن (بر وزن شتر): گوش. جمع آن آذان است.

انعام: چهارپایان. مراد از آن مطلق چهارپایان است نه فقط گاو، گوسفند و شتر، مفرد آن نعم (بر وزن شرف) و نعم گاهی جمع آید.

شرحها

سیاق آیات نشان می‌دهد که «علیهم» راجع به یهود است یعنی: بر آنها این قصه را بخوان در این آیات حکایت شخصی آمده که خدا آیات خود را به او داده بود و او می‌توانست با آن آیات خود را مقرب درگاه خدا کند ولی پی‌امیال نفسانی رفت و شیطان او را تعقیب نمود و آیات از اختیارش خارج شد و به حالتی رسید که موعظه و عدم موعظه نسبت به او یکسان بود، آن گاه آمده که هر کس آیات خدا را تکذیب کند باین حالت دچار شود.

سپس فرموده: بسیاری از اشخاص بالاخره اهل جهنم خواهند بود که از چشم و گوش و قلب خود که برای هدایت است استفاده نمی‌کنند، نقل این حکایت برای یهود آن است که آنها نیز علائم و بشارات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به آنها رسید ولی از آنها بهره نبردند و هر که خواهشهای نفسانی را بر هدایت خدایی ترجیح دهد مشمول این مثل است.

بنا بر روایات، آن شخص نامش بلعم پسر باعوراء یا بلعام بن باعور بود که اسم اعظم می‌دانست و چون دعا می‌کرد مستجاب می‌شد در المیزان از تفسیر قمی از پدرش از حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السّلام نقل شده: بلعم بن باعورا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۷

خدا باو اسم اعظم داده بود، دعا می‌کرد مستجاب می‌شد او به فرعون میل کرد آن گاه که فرعون در طلب موسی و یارانش بود از بلعم خواست دعا کند تا موسی و یارانش گرفتار شوند، او به الاغ خود سوار شد تا در طلب موسی برود، الاغش از رفتن امتناع کرد، شروع به زدن او نمود، خدا آن را به تکلم آورد گفت: وای بر تو چرا مرا میزنی؟ می‌خواهی با تو بیایم تا بر ضد پیامبر خدا و قوم مؤمن دعا کنی؟ او الاغ را مرتب می‌زد تا بمرد، در نتیجه اسم اعظم از زبانش خارج شد، آنست فرموده خدا فَأَنْسَلَخْ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ...

به نقلی مراد از آن شخص، امیه پسر ابو صلت شاعر ثقفی است که کتابها را خواند و یقین کرد که پیغمبری مبعوث خواهد شد و امید داشت که خودش باشد و چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مبعوث شد بر او حسد برد و رسالتش را تکذیب کرد، پس از فوت او اشعارش بوسیله خواهرش بر رسول خدا خوانده شد، حضرت فرمود: «آمن شعره و كفر قلبه» شعرش ایمان آورده ولی دلش کافر شده است (مجمع البیان).

در مجمع‌البیان از امام باقر علیه‌السلام نقل شده: اصل در این قصه بلعم است سپس خدا آن را مثل زده بر هر کس از اهل قبله که هوای نفس خویش را بر هدایت خدا ترجیح داده است «۱» ۱۷۵- وَ اتُّلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ.

مراد از «علیهم» یهود و یا همه مردم است مراد از آیات کرامتها و آیات

(۱) و

قال ابو جعفر (ع) الاصل في ذلك بلعم ثم ضربه الله مثلا لكل مؤثر هواه على هداية الله من اهل القبلة.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۴۸

باطنی و براهینی است که به وسیله آنها باطن انسان منور می‌شود و حق را از باطل تشخیص می‌دهد و اگر منظور آیات انبیا باشد بدین جهت است که او آنها را می‌دانست و در ضمیرش نقش بسته بود «فانسلیخ» حاکی است که آیات همچون حصاری او را برگرفته بود و او خود به اختیارش از آنها خارج شد، نتیجه شکستن حصار آن بود که شیطان او را تعقیب کرد و عاقبت تعقیب شیطان ورود در راه هلاکت بود، به هر حال آیات را نادیده گرفت و به آنها اعتنایی نکرد.

۱۷۶- وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ.

یعنی اگر می‌خواستیم با آن آیات مقربش و والا مقامش می‌کردیم، اما آن را نخواستیم زیرا او میل به دنیا پرستی و میل به شهوات کرد و ظالم شد.

و هدایت خدا از دستش رفت که إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ این آیه نشان می‌دهد که در اینگونه موارد اراده خدا در پی اراده بنده است نظیر تَمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحِمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.

فاء در «فمثله» حاکی است که نتیجه أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ چنان حالت را در او به وجود آورده بود که نسبت موعظه و عدم آن به او یکسان بود نظیر سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ اعراف / ۱۹۳.

سگ دارای این سبجیه است که به او حمله کنی یا نکنی زبانش را بیرون می‌آورد پس صفت او همچون صفت سگ شده بود آن گاه فرماید صفت و حکایت آنان که آیات خدا را دانسته تکذیب کرده‌اند همین است، تو ای پیامبر این تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۴،

ص: ۴۹

قصه را حکایت کن شاید یهود یا مردم دیگر اندیشه کنند و پند گیرند.

در این آیه سگ تقبیح نشده، فقط منظور بیان حال آن شخص است ولی در واقعیت این تشبیه لازم است فکر کرد، و علت این تشبیه بر نگارنده معلوم نشد.

۱۷۷- سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ.

لفظ «مثلا» تمیز و فاعل «ساء» است، تقدیر آن «ساء مثل القوم» می‌باشد یعنی: بد است صفت قومی که آیه‌های ما را تکذیب کردند، جمله اخیر حاکی است که اینها فقط به خودشان ظلم می‌کنند، بد بودن صفت آنها بد بودن خودشان است.

۱۷۸- مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يَضِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

این آیه نشان می‌دهد که مجرد رسیدن به اسباب هدایت موجب هدایت واقعی نمی‌شود و مجرد رسیدن به اسباب ضلالت سبب ضلالت حقیقی نمی‌گردد بلکه مشیت خدا در هر دو لازم است، بلعم باعورا نیز که به اسباب ظاهری هدایت رسیده بود به هدایت واقعی همیشگی نرسید، پس هدایت یافته واقعی کسی است که پس از رسیدن به اسباب ظاهری، خدا هدایت او را بخواهد همچنین

است خاسر و گمراه واقعی، اینکه چرا نسبت ضلالت به خدا داده شده بآیه ۲۶ سوره بقره و آیه ۲۶ از سوره آل عمران رجوع شود. ۱۷۹- وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.

این آیه با آنکه مطلب مستقلی است، به نظرم در رابطه با آیه قبلی آمده تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۰ است یعنی: هدایت یافتگان حقیقی کسانی هستند که از قلوب و چشم و گوش استفاده واقعی کنند و گر نه آنها فقط راه یافتن به اسباب هدایت است. آنان که از آنها استفاده واقعی نکنند مسیرشان آتش خواهد بود.

لام در «لجهنم» ممکن است برای غایت و عاقبت باشد مثل: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا قِصص / ۸ آل فرعون موسی را برای استفاده گرفته بودند ولی عاقبت برای آنها دشمن شد، خدا مردمان را برای رحمت و سعادت و بهشت آفریده ولی در عاقبت عده کثیری، در اثر سوء اختیار، اهل جهنم می‌شوند.

المیزان لام را به معنای علت گرفته و آیه را چنین توجیه می‌کند:

نجاری می‌خواهد از مقداری تخته، دری بسازد، شروع به اره کردن و تراشیدن و اندازه گرفتن می‌کند، آن قسمت از تخته‌ها که با اندازه و نظر او جور در می‌آید به صورت در می‌آیند و قسمت‌های دیگر بیرون ریخته می‌شوند، نجار را در ساختن در یک اراده اصلی هست که ساختن در باشد و یک اراده بالتبع که دور ریختن آنچه مطابق اندازه و شکل در نبوده است.

خداوند انسان را در روی زمین آفریده و خواسته که او در مسیر توحید قرار گرفته و به سعادت دو جهان برسد و فرموده: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ذاریات / ۵۶ این اراده اولی و اصیل خدا است اراده تبعی و دوم آن است که آنان که به اختیار خود از مسیر حق جدا شوند در آتش باشند.

«کثیرا» حاکی است که اهل آتش در حد خود زیاد خواهند بود نه اینکه آنها نسبت باهل بهشت زیاد باشند لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا ... دلیل جهنمی بودن آنهاست و علت «ذرنا» می‌باشد أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بدان علت است که از ممیزات انسانی که آنها را از چهارپایان جدا کرده بهره نبرده‌اند، آنها در صورتی از بهائم برتر می‌بودند که از نیروی تفکر و عقلانی استفاده کنند تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۱

و گر نه مصداق وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ ... محمد / ۱۲ خواهند شد.

بَلْ هُمْ أَضَلُّ برای آن است که حیوانات درباره خود مقصر و گمراه نیستند زیرا که خدا در وجود آنها بیشتر از آنچه هستند نیافریده است ولی انسانها از آنچه هست دست کشیده و استفاده نکرده‌اند، در تفسیر صافی از علل الشرائع از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده: خدا در ملائکه عقل قرار داده بدون شهوت (میل به لذات مادی) و در بهائم شهوت قرار داده بدون عقل، ولی در انسان هر دو را قرار داده، هر کس عقلش بر شهوتش غالب شود، او از ملائکه بهتر است، هر کس شهوتش بر عقلش غالب شود، او از بهائم بدتر است «۱».

أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ جلو افتادن «هم» ظاهرا حاکی از کمال غفلت است که توجهی به وجود امتیازات انسان از حیوان ندارند و از اسباب هدایت بهره نمی‌برند.

(۱)

عن امیر المؤمنین (ع) ان الله ركب في الملائكة عقلا- بلا شهوة و ركب في البهائم شهوة بلا عقل و ركب في بني آدم كليهما فمن غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۲

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۰ تا ۱۸۸]

اشاره

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸۰) وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲) وَأَمَلَىٰ لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۱۸۳) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۱۸۴)

أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵) مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۸۶) يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثُقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ كَافٍ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۷) قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۳

۱۸۰- نامه‌ای نکوتر برای خداست، وی را با آنها بخوانید و کسانی را که در نامه‌ای خدا کجروی می‌کنند ترک کنید، به زودی سزای عملشان را خواهند دید.

۱۸۱- از کسانی که آفریده‌ایم امتی هست که با حق هدایت و با حق داوری می‌کنند.

۱۸۲- و کسانی که آیه‌های ما را تکذیب کرده‌اند از جایی که نمی‌دانند به تدریج گرفتارشان می‌کنیم.

۱۸۳- و به آنها مهلت می‌دهم که تدبیر من محکم است.

۱۸۴- آیا فکر نکرده‌اند که مصاحب آنها جنون ندارد، او فقط بیم دهنده آشکار است.

۱۸۵- آیا فکر نکرده‌اند در تدبیر آسمانها و زمین و در حکومت آنچه خدا آفریده است؟

و اینکه شاید اجلشان نزدیک شده است، پس به کدام حدیث بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟

۱۸۶- هر کس خدا گمراهش کند راهنمایی نخواهد داشت و آنها را وامی‌گذارد که در طغیان خود متحیر بمانند.

۱۸۷- از تو از قیامت می‌پرسند که وقوع آن کی خواهد بود؟ بگو: علم آن نزد پروردگار من است، آن را در وقتش جز او ظاهر نمی‌کند «وقوع» آن در آسمانها و زمین سنگین است، آن فقط ناگهان می‌آید، از تو از قیامت می‌پرسند گویا به آن دانایی، بگو: علم آن فقط نزد خداست، اما بیشتر مردم نمی‌دانند.

۱۸۸- بگو: من برای خودم مالک نفع و ضرری نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد، اگر غیب را می‌دانستم خوبی را برای خودم زیاد می‌کردم و بدی بمن نمی‌رسید من فقط برای کسانی که ایمان می‌آورند بیم دهنده و بشارت دهنده‌ام.

کلمه‌ها

اسماء: جمع اسم است، اصل آن سمو بمعنای علامت می‌باشد که اسم علامت مسمی است.

حسنی: مؤنث احسن به معنای خوبتر است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۴

ذروا: و ذر ترک کردن «ذروا»: ترک کنید «یذره» ترک می‌کند آنها را یلحدون: لحد گاهی به معنی عدول و انحراف از استقامت و گاهی به معنی میل است «لحد الی فلان: مال الیه. لحد عنه: عدل و انحراف» همچنین است الحد. یُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ درباره اسماء

خدا منحرف می‌شوند (آنها را به دیگران نسبت می‌دهند).

یعدلون: عدالت در اینجا به معنی داوری بحق است و بِهِ یَعْدِلُونَ و با حق حکومت و داوری می‌کنند.

سنستدرجهم: درجه: مرتبه و منزلت. درج به معنی راه رفتن نیز آید، استدراج آن است که شخص به تدریج و درجه گرفتار و گرفته شود، مراد از آن نزدیک شدن تدریجی به عذاب و هلاکت است املی: یعنی مهلت می‌دهم. ملی: زمان طولیل. املاء: اطاله مدت که عبارت اخرای مهلت دادن است «الاملاء: الامهال».

متین: محکم و قوی. متن در اصل، گوشت محکم کنار تیره پشت است.

جنه: (بکسر جیم) جنون و دیوانگی.

ملکوت: حکومت و تدبیر. آن مانند ملک (بر وزن قفل) است ولی از آن ابلغ و رساتر می‌باشد، زیرا «واو» و «تا» برای مبالغه اضافه می‌شوند.

یعمهون: عمه: (بر وزن شرف) سرگردانی، که ناشی از حیرت باشد «یعمهون»: سرگردان می‌شوند.

ساعة: ساعه به معنی قسمتی از زمان است. مراد از آن در اینجا زمان قیامت است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۵

مرساها: رسو: ثبوت و رسوخ. «رسا الشیء: ثبت» مرسی (بر وزن موسی) جایز است که مصدر میمی، اسم زمان و مکان و اسم مفعول باشد، آن در آیه مصدر میمی و به معنای ثبوت یا وقوع است.

یجلیها: جلو و تجلیه: آشکار شدن و آشکار کردن لا یُجَلِّیها آشکار نمی‌کند و به وجود نمی‌آورد آن را.

بغتة: بغت و بغتة: ناگهانی.

حفی: احفاء: مبالغه در سؤال یا مبالغه در دانستن حال شخص است «حفی»: دانا. گویی بسکه در سؤال مبالغه کرده تا دانا شده است.

بشیر: بشارت دهنده مژده و نوید دهنده. «نذیر»: بیم دهنده-

شرحها

در آیات گذشته روشن شد که هدایت و اضلال واقعی با مشیت خدا و از جانب او است، در رابطه با این مطلب در این آیات گفته شده: مدار هدایت واقعی خواندن خدا با بهترین نامها و مدار گمراهی واقعی عدول و انحراف از خواندن او با آن نامها و اسناد آنها به غیر خداست و در آیه بعدی روشن شده که خواندن و الحاد عمل ناممکن نیست زیرا گروهی چنین هستند ولی مکذبین به تدریج گرفته و گرفتار می‌شوند و نیز بیان شده که اگر بخواهند مانند آن گروه باشند وسائل هدایت در اختیارشان هست.

در دو آیه اخیر از سؤال وقت وقوع آخرت جواب داده شده که آن از علوم غیبی است و کسی را در آن خبری نیست و به ناگهان خواهد رسید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۶

۱۸۰- وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ.

جلو آمدن «لله» و الف و لام در «الاسماء» حاکی است که همه نامهای بهتر از آن خداست، آنچه از علم و حکم و قدرت و رحمت و غیر خدا هست آمیخته با نقص و عدم بقا و امثال آن است لذا آنها در انسان حسن هستند نه احسن ولی آنها در خدا به طور کامل و بدون نقص می‌باشند و احسن بودن از این جهت است بهتر بودن اسماء به علت معانی و حقائق آنهايي که در ذات باری هست، فقط الفاظ اسماء در نظر نیست بلکه آنها فقط آئینه و نشان دهنده معانی هستند.

فَادْعُوهُ بِهَا به نظر المیزان دعوت به طور عبادت و فرمانبری است مثل:

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ مومن / ۶۵ که دعوت همان اخلاص در عبادت است، در آیه وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ

احقاف / ۶، اتحاد دعا و عبادت کاملاً- روشن است، پس فَاذْعُوهُ بِهَا یعنی خدا را عبادت کنید در حالی که عقیده دارید که او با معانی این صفات متصف است و این حکایت در آن ذات پاک متمرکز است.

الحداد و انحراف در نامهای خدا آن است که معانی این صفات را در غیر خدا بدانیم مثل مادی‌ها که نسبت خلقت را به ماده می‌دهند و طبیعت بی شعور را خالق می‌دانند و مانند مشرکان که خدا را خالق دانسته و بتان خود را معبود و خیر رساننده (نافع) و دفع کننده شر دانستند و مانند دیگران که طاغوتها را پرستیده و اسباب کنونی را در اداره قسمتی از جهان مستقل دانستند.

ولی مردان حق با ندای **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ** خدا را با اسمایی و صفاتی خواندند و عبادت کردند که حاکی از تمرکز همه کمالات در ذات باری و عاری بودن آن از همه نقصها و کبودهاست. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۵۷

سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

این قسمت نشان می‌دهد که منظور از دعوت، عمل و عبادت است و گرنه لازم بود به جای «یعملون» کلمه «یدعون» آید یعنی آنها که در نامهای خدا الحداد می‌کنند و آن حقائق را در دیگران می‌دانند و به آنها رو می‌آورند حتماً سزای عمل خود را خواهند دید، درباره اسماء حسنی در «نکته‌ها» بحثی خواهیم داشت.

۱۸۱- **وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ.**

این آیه نظیر آیه ۱۵۹ همین سوره است و **مِنْ قَوْمٍ مُّوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ** این آیه می‌گوید: ما شما را در هدایت حقیقی و خواندن اسماء خدا بامر غیر مقدور و غیر عملی دعوت نمیکنیم زیرا عده‌ای از بندگان ما چنین‌اند و چنین عمل می‌کنند (استفاده از میزان) در این آیه نسبت هدایت به امت داده شده که کار خدایی است، از آن می‌شود فهمید که آنها امت به خصوص و مصون از خطا هستند.

در صافی فرموده: در کافی از امام صادق و در تفسیر عیاشی از امام باقر علیهما السلام نقل شده که فرموده‌اند:

«هم الأئمة»

، در مجمع البیان از آن دو بزرگوار نقل شده که فرمودند:

«نحن هم»

به نظر می‌آید که مصداق حقیقی و اولی آیه آنها علیهم السلام هستند ولی آیه اعم است و الله العالم.

به هر حال وصف این امت آن است که مردم را به حق دعوت می‌کنند و با حق داوری و حکم می‌کنند.

۱۸۲- **وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.**

این آیه نقطه مقابل آیه قبل است در تحف العقول از امام حسین علیه السلام نقل شده: استدراج آن است که خداوند نعمت بنده را فراوان کند و توفیق شکر را از او سلب نماید، به هر حال اینگونه اشخاص نوعاً از خود راضی می‌شوند و تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۵۸

به حکم **يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صُنْعًا** خود را به حق می‌دانند و ندانسته به تدریج به هلاکت و بدبختی و تمام شدن فرصتها نزدیک می‌شوند، مانند کسی که بر سر شاخ درخت نشسته و آن را از بیخ می‌برد، تمام شدن فرصت و نزدیک شدن به هلاکت جهتی است که مکذبین نمی‌دانند. به نظر می‌آید: که «حیث» در آیه به معنی مکان معنوی و جهت است.

۱۸۳- **وَأْمَلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ.**

تغییر صیغه تکلم مع الغیر در **سَنَسْتَدْرِجُهُمْ** به صیغه متکلم وحده در «و املی» برای تهدید بیشتر و عنایت به وعده و حرمان از رحمت است، مراد از مهلت ظاهراً همان است که به حکم **وَلَكُمْ فِي الْمَأْزُضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ** بقره / ۳۶ بندگان تا رسیدن مرگ در مهلتند تا مجالی برای تفکر و عمل و توبه داشته باشند و حجت برای نیکان و بدان تمام گردد، این مهلت توأم با استدراج در آیه

قبل است إِنَّ كَيْدِي ... حاکی است که این مهلت از کیدهای الهی و در عین حال برای اتمام حجت است. چنان که فرموده: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ آل- عمران/ ۱۷۸.

۱۸۴- أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ.

این آیه توییح است در ردّ کلام آنها که به جای تفکر و تدبّر در دعوت اسلامی، آن حضرت را به جنون نسبت می‌دادند، اَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا کلام تام است و ما بِصَاحِبِهِمْ ... کلام دیگری است یعنی آیا فکر نکرده‌اند تا بدانند که پیامبرشان دیوانه نیست، آری رفیق آنها که مدت زیادی با او زندگی کرده و و احوالش را دانسته‌اند، جنون ندارد و او فقط انذار کننده آشکار از عذاب خدا است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۹

۱۸۵- أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ.

توییح دوّم و استدلال است به اینکه پیامبرشان دیوانه نیست، چون اگر در حکومت و تدبیر آسمانها و زمین و اشیاء تفکر کنند، خواهند دید پیامبرشان جز آنها را نمی‌گوید. تفکر در آسمانها و زمین و اشیاء، انسان را به حقیقت آنها واقف می‌کند ولی تفکر در ملکوت و حکومت و تدبیر آنها، انسان را به خدا و توحید رهنمون می‌شود. و به قول المیزان این اندیشه با یقین متلازم است چنان که از وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ انعام/ ۷۵ معلوم می‌شود.

وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ عَظْفٌ اسْت بر سماوات و مفید عموم است یعنی آیا فکر نکرده‌اند در حکومت و تدبیر اشیایی که خدا آفریده است.

وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ.

عطف است بر «ملکوت» یعنی آیا فکر نکرده‌اند در اینکه شاید اجلشان نزدیک شده است، این بدان علت است که تفکر در اینکه شاید بزودی خواهد مرد انسان را از تمرد و عصیان باز دارد فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ لفظ «بعده» راجع به قرآن است، یعنی اگر به این قرآن با همه این حقائق ایمان نیاوردند به کدام کتاب ایمان خواهند آورد، این جمله حکایت دارد که ایمان آوردن آنها مشکل و موجب یأس است چنان که آیه بعدی آن را روشن می‌کند.

۱۸۶- مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.

این دو آیه در رابطه با فَبِأَيِّ حَدِيثٍ ... است، یعنی ایمان نمی‌آورند که خدا گمراهشان کرده پس هدایتگری ندارند، خدا توفیق را سلب کرده همانطور در طغیانشان کور دل خواهند ماند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶۰

۱۸۷- يَسْتَلُونُكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً.

این آیه و آیه بعدی از آن جهت با آیات سابق تناسب دارد که این سؤال را مشرکان کرده‌اند و آیات گذشته در بیان احوال مشرکان است، از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل شده: قوم قریش سه نفر را به نامهای عاص بن وائل، نضر بن حارثه و عقبه بن ابی معیط، به نجران فرستادند تا از یهود آنجا مسائلی یاد گیرند و از رسول خدا پرسند، یهود از جمله گفتند از محمد پرسید قیامت کی خواهد بود اگر گفت می‌دانم بدانید که دروغگو است که وقت قیامت را خدا نه به ملک مقربی خبر داده و نه به پیامبر مرسلی.

چون از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ آن سؤال را کردند آیه در جواب آن نازل شد «۱» به هر حال آیه مانند آیات دیگر صریح است در اینکه وقت وقوع آخرت را کسی جز خدا نمی‌داند.

لذا در جواب أَيَّانَ مُرْسَاهَا فرموده قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي یعنی:

علم آن فقط در نزد خداست نه شخص دیگری. نظر به سؤال که از طرف مشرکان نادان به وقوع پیوسته و نظر به جواب آن که به لفظ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ آمده، «مرسی» باید به معنی وقوع باشد نه اینکه بگوئیم از ایستادن زمان سؤال کرده‌اند.

جمله لا يُجَلِّهَا ... حاکی است که قیامت در بطن این جهان است، خداوند آن را به علت رسیدن وقتش ظاهر و بیرون خواهد آورد چنان که آتش در درون سنگ پنهان است.

(۱) تفسیر صافی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶۱

مراد از ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شاید آن است که: قیامت نسبت به آسمانها و زمین واقعه سنگینی است که همه آنها را در هم خواهد کوبید و زیر و رو خواهد کرد يَوْمَ تُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ اِبْرَاهِيمَ / ۴۸، میزان احتمال می‌دهد که مراد ثقل علم آنست در آسمانها و زمین که همان ثقل وجود آن باشد به هر حال به نظر می‌آید که «ثقلت ...» علتِ إِنَّمَا عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي است یعنی به علتِ ثقیل و بزرگ بودن، نمی‌تواند علم آن جز در نزد خدا باشد.

لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتَهُ نَتِيجَةً كَلَامِ سَابِقِ اسْتِ وَاقْتِي كِه عِلْمِ اَنْ مَخْصُوصِ خِدا شِدْ پَس اَمْدَنَشْ بِدُونِ اِطْلَاعِ قِبَلِي وَ كَامِلَا نَاگِهَانِي اسْتِ، اِيْنِ قِسْمَتِ نَسْبَتِ بِهْ كِسَانِي اسْتِ كِهْ دَرِ وَقْتِ وَقُوعِ اَنْ زَنْدِهْ خِواهنْدِ بُوْدِ اَيَاتِ دِيگَرِي حَاكِي اسْتِ كِهْ مَرْدَمِ دَرِ حَالِي كِهْ بِهْ كَارِهَايِ عَادِي مَشغُولَنْدِ قِيَامَتِ شُرُوعِ مِي شُودِ وَ جَابِجَا اَزِ بِيْنِ مِي رُوند: وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا يَشْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ يَس / ۴۸ - ۵۰ نَظِيرِ اَنْ دَرِ رِوايَاتِ نِيْزِ اَمْدِهْ اسْتِ .(۱)

يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عَلِمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

گویی از جواب ... عِنْدَ رَبِّي چنان دانسته‌اند که آن حضرت برای احترام خدا می‌گوید: آن را فقط پروردگرم می‌داند لذا سؤال را تکرار کرده‌اند به امید آنکه می‌داند و جواب خواهد داد لذا این دفعه در جواب آمده إِنَّمَا عَلِمَهَا عِنْدَ اللَّهِ به جای عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي جمله وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ... تکمیل جمله سابق است، لفظ «عنها» متعلق به «يسئلونك» و تقدیر آن «يسئلونك عنها» است.

(۱)

فِي جِوامِعِ الْجِوامِعِ وَ فِي الْحَدِيثِ اِنْ السَّاعَةَ تَهِيْجُ بِالنَّاسِ وَ الرَّجُلُ يَصْلِحُ حَوْضَهُ وَ الرَّجُلُ يَسْقِي مَاشِيَتَهُ وَ الرَّجُلُ يَقُومُ سَلْعَتَهُ فِي سِوْقِهِ وَ الرَّجُلُ يَخْفِضُ مِيزَانَهُ وَ يَرْفَعُهُ.

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶۲

۱۸۸- قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسْنَى الشُّوءِ إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

در میزان گفته: چون در سؤال علم غیب (وقوع قیامت) از آن حضرت این ایهام بود که ادعای نبوت ادعای علم غیب است لذا در این آیه علم غیب از آن حضرت کاملاً نفی شده است، بهر حال با دو دلیل در اینجا علم غیب از آن حضرت نفی شده است. اول: قُلْ لَا أَمْلِكُ ... پیداست که عالم به غیب مالک نفع و ضرر برای خودش می‌تواند باشد ولی آنکه مالک نفع و ضرر خودش نیست دانای غیب نمی‌تواند باشد.

دوم وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ ... روشن است که آن حضرت نمی‌توانست خیر کثیر به دست آورد و از شر و ضرر در امان باشد پس دانای غیب نبوده است، آن گاه جمله اِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ ... می‌گوید که ادعای نبوت دانایی غیب نیست بلکه من فقط نذیر و بشیرم، جلو افتادن «نذیر» به جهت آن است که سخن با کفار است مناسب بود که انذار قبل از بشارت باشد. راجع به علم غیب رجوع شود به «نکته‌ها».

نکته‌ها

اسماء حسنی: لفظ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى در چهار جا از قرآن کریم آمده است اول وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا اعراف / ۱۸۰ دوم قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى اسراء / ۱۱۰ سوم: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى طه / ۸ چهارم: هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى حشر / ۲۴، اسماء حسنی صفات حق تعالی هستند که هر یک نشان دهنده قسمتی از تدبیر عالم یا نماینده جلال و کبریایی خداست، خواندن خدا با آن نامها آن است که داعی حقائق آنها را که در ذات باری هست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶۳

در نظر مجسم کند و بداند از مبدئی مدد می‌خواهد که تمام خیرها و خواسته‌ها را به احسن وجه دارا است. اسماء حسنی خداوند در قرآن بنا بر تعداد تفسیر المیزان ۱۲۷ است به قرار ذیل و به ترتیب حروف اول:

الف: اله، احد، اول، آخر، اعلى، اكرم، اعلم، ارحم الراحمين، احکم الحاکمین، احسن الخالقین، اهل التقوی، اهل المغفرة، اقرب، ابقى.

ب: باری، باطن، بر، بصیر، بدیع.

ت: تواب.

ج: جبار، جامع.

ح: حکیم، حلیم، حی، حق، حمید، حسیب، حفیظ، حفی.

خ: خبیر، خالق، خلاق، خیر، خیر الماکرین، خیر الرازقین، خیر الفاصلین خیر الحاکمین، خیر الغافرین، خیر الوارثین، خیر الراحمین، خیر المنزلین.

ذ: ذو العرش، ذو الطول، ذو انتقام، ذو الفضل العظیم، ذو الرحمه، ذو القوه، ذو الجلال و الاکرام، ذو المعارج.

ر: رحمن، رحیم، رءوف، رب، رفیع الدرجات، رزاق، رقیب.

س: سمیع، سلام، سریع الحساب، سریع العقاب.

ش: شهید، شاکر، شکور، شدید العقاب، شدید المحال.

ص: صمد.

ظ: ظاهر.

ع: علیم، عزیز، عفو، علی، عظیم، علام الغیوب، عالم الغیب و الشهاده.

غ: غنی، غفور، غالب، غافر الذنب، غفار.

ف: فائق الاصباح، فائق الحب و النوی، فاطر، فتاح.

ق: قوی، قدوس، قیوم، قاهر، قهار، قریب، قادر، قدیر، قابل التوب، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶۴

قائم علی کل نفس بما کسبت.

ک: کبیر، کریم، کافی.

ل: لطیف.

م: ملک، مؤمن، مهیمن، متکبر، مصور، مجید، مجیب، مبین، مولی، محیط، مقیت، متعال، محیی، متین، مقتدر، مستعان، مبدئی، مالک الملک.

ن: نصیر، نور.

و: وهاب، واحد، ولی، والی، واسع، وکیل، ودود.

ه: هادی.

در توحید صدوق از حضرت رضا از پدراننش از امیر المؤمنین از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که فرمود: برای خدا نود و نه اسم است هر که خدا را به آنها بخواند دعای وی را مستجاب فرماید و هر که آنها را بشمارد داخل بهشت می‌شود، آن ۹۹ اسم را در قاموس قرآن در ماده «حسن» ذیل عنوان الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى نقل کرده‌ام در میان آن ۹۹، لفظ اللهُ نیامده است زیرا هر یک از آن اسماء به صفت و معنای خاصی دلالت دارند ولی لفظ «الله» صفت بخصوصی در آن ملحوظ نیست بلکه جامع همه آنهاست. در آخر سوره اسراء خواهد آمد که «الله» نیز از اسماء حسنی است.

ظاهراً آن نود نه اسم که ذکر شده خواندن آنها اثر بخصوصی دارد یا از جمله اسماء حسنی است و گرنه نامهای خدا بیشتر از آنهاست در دعای جوشن کبیر هزار اسم برای خدا نقل شده است. به هر حال نامهای خدا مبین حقائق جلال و جمال است که برای خداست.

و به گوشه‌های تدبیر جهان دلالت دارند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶۵

غیب مخصوص و غیب مبذول چنان که از آیه ۱۸۸ روشن شد دانستن غیب مخصوص به خداست: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ نَمْل / ۶۵، ممکن است مراد از آن غیبهای پنجگانه باشد که در آیه إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ لقمان / ۳۴ ولی ظهور آیات در آن است که به هیچ یک از غیبها کسی جز خدا راهی ندارد.

به هر حال این حکم اولی علم به غیب است ولی در نوبت ثانوی ممکن است خداوند بعضی از علمهای غیب را به بندگان صالح مانند پیامبران و امامان تعلیم دهد که اینها غیب مبذول و در واقع علم هستند که از جانب خدا تعلیم داده شده است چنان که اخبار پیامبران گذشته و اخبار قیامت از همین قبیل است، قرآن فرماید: تَلَكَّ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ ... هود / ۴۹ در جای دیگر فرموده خدا غیب خود را به پیامبری که از او راضی است اظهار می‌کند: عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ ... جن / ۲۶ و ۲۷. از اینجاست که غیبهای بسیاری از رسول خدا و امامان علیهم السَّلام نقل شده است، رسول خدا آنها را به یاران خود مخصوصاً به علی علیه السَّلام بیان فرموده بود و چون به هنگام نقل بعضی از آنها از امام سؤال می‌شد که علم غیب می‌دانی؟ در جواب می‌فرمود: این علمی است که رسول خدا به من آموخته است

«علم علمیه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»

از همین باب است که عیسی به مردم می‌گفت از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم (آل عمران / ۴۹) و یوسف به دو زندانی گفت: یکی از شما ساقی شاه می‌شود و دیگری به دار زده شده، پرندگان گوشت سر او را می‌خورند (یوسف / ۳۷) و در آنجاست که فرمود: ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶۶

رجوع شود به کتاب اصول کافی «باب نادر فیه ذکر الغیب» و اینکه رسول خدا فرماید

وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ

احقاف / ۹ راجع به آن قسمت است که خدا به آن حضرت نیاموخته است ولی این منافات ندارد که آن حضرت بفرماید:

یا علی تو در ماه رمضان شهید خواهی شد و محاسنت به خونت آغشته خواهد گشت و چنان بشود.

در نهج البلاغه خطبه ۵۹ پیش از وقوع جنگ با خوارج در نهر روان فرمود:

«مصارعهم دون التطفة و الله لا يفلت منهم عشرة و لا يهلك منكم عشرة»

یعنی قتلگاه آنها در کنار نهر است به خدا قسم از آنها ده نفر نجات نمی‌یابد و از شما ده نفر کشته نمی‌شود. این یک خبر غیبی بود

که امام علیه السلام داد و همانطور واقع گردید که گفته بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶۷

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۹ تا ۱۹۸]

اشاره

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۸۹) فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلْنَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰) أ يُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۱۹۱) وَلَا يَسْتَبِيحُونَ لَهُمْ نَصِيرًا وَلَا أَنْفُسِهِمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۲) وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْنِكُمْ أَدْعَوْتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳)

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۹۴) أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْتَطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونِ (۱۹۵) إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶) وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَبِيحُونَ نَصِيرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۷) وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۱۹۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶۸

۱۸۹- او آن کس است که شما را از یک فرد آفرید و همسر او را از جنس او آفرید تا با او آرام گیرد و چون با او خلوت کرد باری سبک برداشت و آن را ادامه داد، چون سنگین شد خدا را که پروردگارشان است خواندند که اگر به ما فرزند شایسته‌ای بدهی حتما از شکر گزاران خواهیم بود.

۱۹۰- چون خدا به آن دو فرزند شایسته‌ای داد، برای خدا در فرزندی که به آنها داده بود شریکان قرار دادند، خدا از آنچه شریک قرار می‌دهند برتر است.

۱۹۱- آیا برای خدا شریک قرار می‌دهند آنچه را که چیزی خلق نمی‌کند و خودشان (به دست انسانها) ساخته می‌شوند.

۱۹۲- و قادر نیستند که به آنها نصرت دهند و نه خودشان را نصرت می‌دهند.

۱۹۳- و اگر آنها را به هدایت دعوت کنید از شما پیروی نمی‌کنند، یکسان است بر شما چه آنها را بخوانید و چه ساکت بمانید.

۱۹۴- آنهایی که جز خدا می‌خوانید بندگان چون شما نیستند اگر راست می‌گوئید آنها را بخوانید که جوابتان دهند.

۱۹۵- آیا پاهایی دارند که با آنها راه روند یا دستها دارند که با آنها به قوت بگیرند یا چشمها دارند که با آنها ببینند یا گوشها دارند که با آنها بشنوند؟ بگو: شریکان خود را بخوانید و درباره من نیرنگ کنید و مهلتم ندهید.

۱۹۶- یاور من خداست که این کتاب را نازل کرده و او شایستگان را دوست می‌دارد.

۱۹۷- و کسانی که غیر خدا را می‌خوانید نمی‌توانند شما را نصرت دهند و نه خودشان را یاری می‌کنند.

۱۹۸- اگر آنها را به هدایت دعوت کنی نمی‌شنوند و می‌بینی که به سوی تو نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند.

کلمه‌ها

نفس: نفس در اینجا به معنی شخص است چنان که در اول سوره نساء گذشت، آیه **إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى** نیز نظیر این آیه

است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۶۹

لیسکن: سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت، به معنی میل و انس نیز آید مراد از آن در اینجا میل و انس است لیسکنَ إِلَیْهَا یعنی به او میل کند و با او انس گیرد.

تغشاها: غشی: پوشاندن و فرا گرفتن. همچنین است تغشیه، «تغشاها» پوشانید او را، کنایه از مقاربت است.

فمرت به: مرور داد به حمل. یعنی حمل را ادامه داد.

اثقلت: اثقال: سنگین شدن. «اثقلت» سنگین شد. حمل در شکمش بزرگ شد.

صامتون: صمت: (بر وزن عقل) سکوت «صامتون» ساکتان.

ارجل: رجل (بر وزن شبر): پا. جمع آن ارجل می‌باشد.

یمشون: مشی: راه رفتن. «یمشون»: راه می‌روند.

اید: ید: دست. جمع آن ایدی است.

یبطشون: بطش: اخذ و گرفتن. قید شدت نیز در آن ملحوظ است.

تنظرون: انظار در آیه به معنی مهلت دادن است فَلَا تُنْظِرُونَ: به من مهلت ندهید.

شرحها

این آیات در زمینه یک مطلب کلی است و آن اینکه با وجود شواهد عالی توحید و توجه فطری مردم به آن، این میثاق اغلب از طرف مردم نقض شده و به شرک گرائیده است.

۱۸۹- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۷۰
لئن آتيتنا صالحاً لنكوننَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

این آیه می‌گوید: خدا شما انسانها را از یک انسان آفریده که همسر او نیز از جنس خودش خلق شده بود تا با او آرام گیرد، چون او با همسرش نزدیکی کرد، بار خفیفی برداشت که برای زن ناراحت کننده نبود همانطور که خود حرکت می‌کرد آن را هم حرکت می‌داد، ولی چون در اثر بزرگ شدن بچه بدن مادر سنگین گردید، هر دو احساس کردند باید در سلامت و بی‌عیب بودن بچه رو به درگاه خدا آورده و از او بخواهند که سالم و بی‌عیبش گرداند و گفتند که در آن صورت به خدا شکر خواهند کرد، نظیر این آیه است اول از سوره نساء.

ظهور آیه در آن است که بشر کنونی به یک پدر و مادر منتهی می‌شود و می‌توان گفت: که این آیه خطاب است به هر فرد فرد انسان، که در هر یک از افراد انسان این سخن صادق است و همه با کیفیتی که آیه می‌گوید آفریده شده‌اند و وقت سنگینی مادر، از خدا خواسته‌اند که فرزندشان بی‌عیب باشد، دلیل این، جمع آمدن «یشرکون» در آخر آیه، و نیز جمع آمدن آیات بعدی است و اگر آدم و حوا مراد بود می‌بایست تشبیه آید.

۱۹۰- فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

در اینجا چند مطلب هست اول: آنکه این آیه نظیر: فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلَيْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ عنكبوت/ ۶۵، است که چون بچه در شکم مادر است رو به خدا می‌آورند و بعدا به شرک باز می‌گردند.

دوم ضمیرهای تشبیه راجع به نفس و زوج او است، در این صورت جعل تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۷۱

شرکاء بنا به ظهور آیه از جانب آن دو است، اگر مراد از آیه پدر و مادر کلی باشد چنان که گفته شد، مطلب تمام است ولی اگر مراد آدم و زنش باشد آن وقت باید دید آن دو چگونه اینکار را کرده‌اند، به تفاسیر مفصل رجوع شود.

سوم: جعل شرک درباره فرزند است آیه بعدی نشان می‌دهد که این توجه به اصنام و شرک درباره خلقت و حفظ فرزند بوده است. چهارم: آخر آیه که بلفظ جمع «یشرکون» آمده مثل و کلی بودن آیه را تقویت می‌کند.

۱۹۱- أَيْشِرْكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ.

از این آیه شرک به طور عموم مطرح شده است و نشان می‌دهد که شرک در زمینه فرزندان، شرک در خلقت بوده است و در عین حال آن را با این دلیل ردّ میکند که: آنچه را که خودش مخلوق است و چیزی خلق نمی‌کند چگونه خالق فرزندان خود می‌داند؟! معلوم می‌شود که مراد از شرکاء بتان است چنان که آیات بعدی روشن می‌کند.

۱۹۲- وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ.

بتهای بیجان نه به خود کمک توانند کرد و نه پیرستش کنندگان خود، از این آیه معلوم می‌شود که در حفظ فرزندان نیز از بتها کمک خواسته و شرک ورزیده‌اند.

۱۹۳- وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُكُمْ سِوَاءَ عَلَيْنِمْ أَدْعَوْتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ.

ظاهراً خطاب به مشرکان و توجه دادن آنهاست به اینکه بتها لا یضر و لا ینفع هستند، یعنی: اگر آنها را به هدایت شدن بخوانید از شما پیروی نمیکنند خواندن و ساکت شدن شما نسبت به این امر یکسان است. اکنون نیز در هندوستان برای بت‌های بیجان قربانی می‌کنند و از آنها یاری می‌طلبند، قرآن با این بیان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۷۲

عادی افکار را بیدار می‌کند که از موجود بیجان حاجت خواستن غلط است، آن کس که شب عید از روی آتش می‌جهد و ورد: «سرخی تو از من و زردی من از تو» می‌خواند شرک می‌ورزد و ... سران استکبار جهانی که بتهای زمانند از اصنام بی جان خطرناکترند.

۱۹۴- إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

ادامه مطلب فوق و استدلال به آن است، منظور از «الذین» بتهای بیجان می‌باشند و در این آیه لفظ «عباد» به جمادات نیز اطلاق شده، یعنی آنها نه به آفریدن قادر هستند و نه یاری کردن، زیرا که مانند شما بندگاند، اگر راست می‌گوئید که به نفع و ضرر قادر هستند آنها را بخوانید تا جوابتان بدهند، خواهید دید که جواب نخواهند داد.

۱۹۵- أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا.

یعنی: به شما جواب نمی‌دهند و به درد شما دوا نمیکنند زیرا نه پایی دارند تا در مصالح شما قدم بردارند و نه دستی دارند که از دست شما بگیرند و نه چشمی دارند تا نقص شما را ببینند و نه گوشی دارند تا دعوت شما را بشنوند. پس از آن، در تکمیل این سخن می‌گوید: قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ این کلام به صورت تعجیز و مبارز طلبی است یعنی حتما کاری از بتهای شما ساخته نیست آنها را برای ضرر زدن من بخوانید و به وسیله آنها برای من حيله کنید و مهلتم ندهید.

۱۹۶- إِنَّ وَرِثَةَ اللَّهِ الَّتِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.

استدلال است به آنکه آنها ضرری به من نتوانند زد چون سرپرست و یاور تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۷۳

من خداست که با نازل کردن این کتاب، آگاهم نموده است و او صالحان را دوست دارد و کمک می‌کند و من از صالحانم اما معبودهای بیجان شما:

۱۹۷- وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ.

نه قدرت یاری کردن شما دارند و نه یاری کردن خودشان را.

۱۹۸- وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ.

نظیر آیه ۱۹۳، است يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نظر ظاهری و مجسمه‌ای است لذا بعدش آمده وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ، به نظر می‌آید تکرار دو آیه فوق

در رابطه با وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ است که یعنی بتها قدرت تولى و ولایت ندارد، و گر نه مضمون این آیات در چند آیه قبل ذکر شده است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۷۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹۹ تا ۲۰۶]

اشاره

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹) وَإِنَّمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۰۰) إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲۰۱) وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (۲۰۲) وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَأْيَةٌ قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْنَاهَا قُلُوبَنَا لَوْلَا مَا يُوحَىٰ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِ هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكَمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۰۳) وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴) وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵) إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶)

۱۹۹- عفو و گذشت را پیشه کن به نیکی امر کن و از نادانان روی بگردان.

۲۰۰- و اگر وسواسی از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر که او شنوا و داناست.

۲۰۱- کسانی که پرهیزکار هستند چون وسوسه شیطانی به آنها رسد خدا را یاد می آورند و در دم با بصیرت می شوند.

۲۰۲- (در حالی که) یاران مشرکان آنها را در هلاکت یاری می کنند و در اغواءشان کوتاهی نمی کنند.

۲۰۳- و چون (مدتی) به آنها آیه‌ای نیاوری گویند: چرا آیه‌ها فراهم نمی آوری بگو من فقط از وحیی که به من می شود پیروی می کنم، اینها بصیرتهاست از جانب تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۷۵

پروردگارتان و هدایت است برای همه و رحمت است برای مؤمنان.

۲۰۴- و چون قرآن خوانده شود بدان گوش دهید و ساکت باشید تا مورد رحمت قرار گیرید.

۲۰۵- پروردگار خویش را با زاری و بیم در ضمیر خودت یاد کن. و بدون گفتار بلند (با زبان) در بامدادان و عصرها یاد کن و از غافلان مباش.

۲۰۶- کسانی که (فرشتگان) نزد پروردگار تو هستند از عبادت او سرپیچی نمی کنند و تسبیح او می گویند و به او سجده می کنند.

کلمه‌ها

عرف: (بر وزن قفل) و معروف هر کاری و خصلتی است که عقل انسانها خوبی آن را می شناسد، اصل آن از عرفان است.

ینزعنک: نزغ: دخول در کاری برای افساد، وسوسه شیطان را نزغه گویند که افساد بخصوصی است، آن در آیه بمعنی وسوسه است
إِنَّمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ: اگر از شیطان وسوسه‌ای بر تو وارد شود.

فاستعذ: عوذ پناه بردن، همچنین است استعاذه «استعذ»: پناه ببر.

طائف: طواف دور زدن. طائف: دور زنده، گردنده. مراد از آن در آیه وسوسه شیطان است که در قلوب می گردد.

مبصرون: مبصر (بصیغه فاعل) روشن و بینایی دهنده. منظور از آن بینایی دل و با بصیرت بودن است «مبصرون»: بینایان و متذکران.

یمدونهم: مد: در اصل به معنی زیادت است، کشیدن را مدّ گویند که سبب زیادت طول چیزی است، آن در آیه به معنی کمک

دادن است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۷۶

الغی: غی: وارد شدن به راه هلاکت.

یقصرون: یکی از معانی قصر، کوتاهی است «لا یقصرون»: کوتاهی نمی‌کنند.

اجتبیتهای: جبی: جمع کردن. اجتناب: جمع کردن به طور برگزیدن.

لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا چرا جمع نکردی آیات را.

بصائر: بصر: بینایی چشم. بصیرت: بینایی دل. جمع آن بصائر و ابصار است.

انصتوا: نصت و انصات: سکوت برای گوش دادن «انصتوا» برای شنیدن سکوت کنید.

تضرعا: تضرع: تذلل و زاری.

خيفة: حالتی است که از خوف به انسان عارض می‌شود و در جای خوف به کار می‌رود.

غدو: غدوه و غداة: بامداد یا از اول فجر تا طلوع آفتاب، غدو جمع غدوه است یعنی بامدادان.

أصال: اصیل: ما بعد عصر تا مغرب، جمع آن أصال است (وقت عصر).

شرحها

در این آیات به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده شده که عفو و امر بمعروف و بی‌اعتنایی به جاهلان را پیشه کند و اگر وسوسه شیطان او را امر به انتقام کرد به خدا پناه آورد چون کار اهل تقوی همین است، ولی مشرکان را پیوسته شیاطین و امثال آنها به انتقام و هلاکت وادار می‌کنند. در رابطه با همین دستور فرمان داده شده که در مقابل بی‌ادبی مشرکان بگوید من فقط آنچه وحی می‌شود اظهار می‌کنم. سپس دستور عمومی است که به وقت خوانده شدن قرآن سکوت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۷۷ کرده و گوش فرا دهند، در آخر، دستور یاد خدا با زبان و در قلب داده شده چنان که ملائکه چنان می‌کنند.

۱۹۹- خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ.

ظاهراً منظور از عفو و گذشت در کارهای شخصی آن حضرت است نه در حقوق مردم و الهی، روایت شده که آن حضرت برای خود از کسی در طول عمرش انتقام نگرفت، عفو و گذشت یکی از صفات حسنه است که حکایت از سعه صدر دارد و لازمه رهبری است، اعراض از جاهلان، مدارا کردن با آنهاست و آن بهترین راه است در کم کردن از جهالت آنان و اگر با آنها مقابله به مثل شود اصلاحشان بسیار مشکل است، این سه وصف لازمه رهبری و از وظائف هر مسلمان است، از امام صادق علیه السلام نقل شده: مراد از عفو حد وسط است یعنی در هر کار حد وسط و اعتدال را اختیار کن «۱» در مجمع البیان روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از این آیه پرسید ... گفت: پروردگارت امر می‌کند از کسی که بر تو ظلم کرده عفو کنی و به کسی که تو را از عطیه منع کرده احسان کنی و صلّه کنی به کسی که از تو قطع و قهر کرده است «۲».

و از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«امر الله نبيه مكارم الاخلاق و ليس في القرآن آية اجمع مكارم الاخلاق منها».

۲۰۰- وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

یعنی اگر در این کارها از شیطان بر تو وسوسه‌ای وارد شود که بر خلاف

(۱) «ان الله ادب رسوله بذلك اي خذ منهم ما ظهر و ما تيسر قال و العفو: الوسط»

(۲)

«لما نزلت هذه الآية سئل رسول الله (ص) جبرئيل عن ذلك فقال لا ادري حتى اسئل العالم ثم اتاه فقال يا محمد ان الله يأمرك ان

تغفو عن ظلمک و تعطی من حرمک و تصل من قطعک».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۷۸

آنچه گفته شد عمل کنی به خدا پناه ببر که استعاده تو را می‌شنود و به حال تو داناست، اینکار بیشتر در وقت خشم می‌شود که شخص تعادل خودش را در موقع بی ادبی جاهلان یا ظلم ظالمان از دست می‌دهد، روایت شده چون آیه گذشته نازل شد، آن حضرت گفت: خدایا به وقت غضب چه کنم؟ جواب آمد: فاستعد بالله.

۲۰۱- إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.

تعلیل دستور آیه قبلی است یعنی اگر شیطان تو را وسوسه کرد به خدا پناه ببر، زیرا اهل تقوی چنانند، وقتی که وسوسه‌ای از شیطان به آنها رسید فرمان خدا را یاد می‌آورند و آن گاه بینا می‌شوند و وسوسه را بی اثر می‌کنند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده: آن بنده‌ای است که قصد گناه می‌کند سپس خدا را یاد آورده از گناه منصرف می‌شود «هو العبد یهم بالذنب ثم یتذکر فیمسک».

۲۰۲- وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ.

ضمیر «هم» راجع به مشرکین است و آیه به حکم جمله حالیه است یعنی اهل تقوی از وسوسه شیطان به خدا پناه می‌برند در حالی که یاران مشرکان، مشرکان را در راه هلاکت یاری می‌کنند و در اغواء آنها کوتاهی نمی‌نمایند.

۲۰۳- وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي.

گاهی اوقات برای مصلحتی وحی قطع می‌شد و چند صباحی آیه تازه نازل نمی‌شد، مشرکان با تحکم می‌گفتند: چرا آیات را از اینجا و آنجا جمع نمی‌کنی و نمی‌آوری؟ یعنی اینها وحی نیست بلکه خودت جمع و تألیف میکنی. جواب این است که بگو: من پیرو وحی خدایم یعنی اولاً اینها ساخته من نیستند، ثانیاً تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۷۹ من پیروم هر وقت آمد خواهم گفت و آمدن در دست من نمی‌باشد.

هذا بصائر من ربكم و هدی و رحمة لقمون يؤمنون راجع به موقعیت وحی است و اینکه از جانب خود من نیست بلکه بصیرتهایی است از خدایتان و هدایت است برای عموم و رحمت است فقط برای مؤمنان و نزل من القرآن ما هو شفء و رحمة للمؤمنين اسراء/ ۸۲

۲۰۴- وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ظهور آیه در آنست که: هر جا قرآن خوانده شود لازم است برای شنیدن آن ساکت شویم و گوش بدهیم در آن صورت با تفکر در معانی آن مشمول رحمت خدا خواهیم بود.

در اینجا سه قول هست اول آنکه این دستور راجع به نماز جماعت است آن گاه که امام قرائت می‌خواند و مأمومین قرائت او را می‌شنوند واجب است ساکت شده، به قرائت امام گوش فرا دهند.

از امام باقر علیه السلام و دیگر مفسران نقل شده: مسلمانان در نماز جماعت با همدیگر سخن می‌گفتند و به هم دیگر سلام می‌دادند و چون کسی وارد می‌شد می‌گفت: چند رکعت خوانده‌اید آنها نیز جواب می‌دادند لذا از این کار نهی شدند.

شیخ طوسی رحمه الله فرموده: این قول اقوی است زیرا فقط در حال قرائت امام سکوت و گوش دادن واجب است و در غیر آن حال واجب نیست و اینکه از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده: واجب است برای شنیدن قرآن سکوت کرد در نماز باشد یا غیر آن

«قال يجب الانصات للقرآن في الصلاة وغيرها»

بر وجه استحباب است نه وجوب «۱».

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۸۰

در این زمینه روایات بیشتری در تفسیر عیاشی و برهان و غیره آمده که علماء آنها را حمل بر استحباب کرده‌اند بهر حال عمل به دستور این آیه لازم است در روایات آمده: امیر المؤمنین علیه السلام در حال نماز بود که ابن کوا آیه لَنْ أُشْرَكَتَ ... را خوانده امام دست از قرائت کشید و سکوت نمود.

۲۰۵- وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ.

در اینجا دو گونه ذکر خدا در نظر است یکی یاد خدا در ضمیر، با زاری و خوف، دوم یاد خدا با زبان بی آنکه شبیه فریاد باشد در بامدادان و آخرهای روز. بدین سان از ردیف غافلان بیرون خواهد رفت.

مراد از «الجهر» صدایی شبیه فریاد است تَضَرُّعًا وَخِيفَةً مصدر هستند در مقام حال، دُونَ الْجَهْرِ عطف است به «تضرعا» ذکر اولی، شامل تمامی حالات ولی ذکر دوم به نمازهای صبح و عصر تطبیق می‌شود. در آیه دیگر بجای دُونَ الْجَهْرِ آمده: وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا اسراء / ۱۱۰.

۲۰۶- إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ.

این آیه تعلیل آیه گذشته است یعنی: تو خدایت را یاد کن که ملائکه چنین هستند و آنها از عبادت حق ابا نمی‌کنند و او را تسبیح می‌کنند و به او سجده می‌آورند.

ناگفته نماند مجموع آیات سجده در قرآن مجید پانزده آیه است، شافعی با استحباب سجده در همه آنها فتوی داده و ابو حنیفه بر وجوب، ولی در فقه اهل بیت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۸۱

علیهم السلام در چهار محل واجب است و در بقیه مستحب می‌باشد، چهار محل نامبرده عبارتند از آیه ۱۵ از سوره سجده، آیه ۳۷ از سوره فضیلت، آیه ۶۲ از سوره نجم و آیه ۱۹ از سوره علق. تفسیر سوره اعراف در شب ۲۹ محرم الحرام ۱۴۰۱ مطابق ۱۶ / ۱۹ / ۱۳۵۹ به انجام رسید و الحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۸۲

سوره انفال

اشاره

در مدینه نازل شده و هفتاد و پنج آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- انفال هشتاد و هشتمین سوره است که بعد از سوره بقره در مدینه نازل گردید، در میان سوره‌های مدنی دومین سوره می‌باشد، مطالب آن نشان می‌دهد که در سال دوم هجری بعد از جنگ تاریخی «بدر» نازل شده است در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتم می‌باشد.

۲- تعداد آیات آن بقول قارئان کوفی هفتاد پنج و بقول قارئان حجاز و بصره هفتاد شش است «۱» چنان که بارها گفته‌ایم قول کوفی قابل قبول است که توسط عاصم بن ابی النجود به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد، سید صدر در «تأسیس الشیعه» و محدث قمی در سفینه البحار (عصم) نقل کرده‌اند: عاصم بن ابی النجود قرآن را بر ابو عبد الرحمن سلمی و او همه قرآن را بر امیر

المؤمنین علیه السلام خوانده است.

خازن در تفسیر خویش گوید: این سوره دارای هزار و هفتاد و پنج کلمه و پنج هزار و هشتاد حرف است و الله العالم.
۳- تسمیه آن به «انفال» ظاهراً به علت وقوع این کلمه و احکام آن در

(۱) قارئان شام هفتاد و هفت شمرده‌اند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۸۳

اول این سوره است.

۴- این سوره بی شک مدنی است، در مجمع‌البیان از ابن عباس و قتاده نقل شده: آیات: وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... ۳۰ تا ۳۷ در مکه نازل گشته است ولی این سخن، ادعای بدون دلیل است بلکه ظهور آن آیات، نیز مدنی می‌باشد که از گذشته خبر می‌دهند.

۵- احتمال قوی آنست که همه سوره به یک بار نازل شده است، برای به تدریج نازل شدن دلیلی در دست نیست.

۶- علت نزول سوره یکی اختلاف درباره انفال و غنائم جنگی بود که در جنگ «بدر» به دست آورده و در تقسیم آن اختلاف کردند. دیگر بیان امدادهای غیبی بود که در آیات مکرر از این سوره می‌خوانیم: فقط امداد غیبی و نقشه‌های خداوند بود که در آن جنگ نابرابر سبب شکست دشمن و پیروزی مسلمانان گردید و گرنه در روال عادی می‌بایست غلبه با کفار باشد.
از جمله آمدن ملائکه بود که سبب اطمینان مسلمین و رعب کفار گردید لذا صریحاً فرموده: فَلَمَّ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى / ۱۸.

مسلمانان خوش داشتند با کفار درگیر نشوند و فقط کاروان قریش را مصادره کنند ولی خدا می‌خواست، آنها درگیر شوند تا کفار شکست بخورند: وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرِ ذَاتِ الشُّوْكَهٖ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ / ۷، پس این سوره در صدد بیان چنین واقعیتی است.

وانگهی به مسلمانان امید می‌دهد که اگر با نیت خالص و برای حاکمیت الله بجنگند پیوسته از حمایت خداوند برخوردار خواهند بود، زیرا این مطلب یکی از نظامات جهان و یکی از نوامیس طبیعت است چنان که به کرات بتجربه تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۸۴

رسیده است، پیروزی انقلاب اسلامی ایران در این زمان از مصادیق آنست.

به هر حال: اکثر آیات سوره در بیان پیکار سرنوشت ساز «بدر» و قسمتی از آن در رابطه با جهاد، غنائم جنگی، آمادگی جنگی و أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ ... / ۶۰، قبول مسالمت در صورت پیشنهاد خصم و إِنَّ جَنَحُوا لِلْسَّلَامِ فَأَجْنَحْ لَهَا ... / ۶۱ می‌باشد در آخر سوره، مسئله هجرت وارث مطرح است و با آن دو، سوره مبارکه ختم می‌شود.

در تفسیر عتاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده: هر که سوره برائت و انفال را در هر ماه بخواند نفاق بوجود او داخل نمی‌شود «۱».

(۱)

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته يقول: من قرء سورة برائة و الانفال فی کل شهر لم یدخله نفاق ابدا و کان من شیعة امیر المؤمنین حقا و اکل یوم القیامة من موائد الجنة مع شیعته حتی یفرغ الناس من الحساب منظور از خواندن ایمان به آن دو و علم به آن دو است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۸۵
سوره الأنفال مدنیه و آیاتها- ۷۵ نزلت بعد سوره البقره

[سوره الأنفال (۸): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَسِّرْ لَكُمْ عَيْنَ الْأَنْفَالِ قَبْلَ الْأَنْفَالِ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱) إِنَّمَا
الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)
«بنام الله رحمان و رحیم»

۱- از تو از انفال (غنائم) می پرسند بگو: همه انفال مال خدا و رسول است، پس از خدا بترسید و آنچه منازعه در بین خود دارید اصلاح کنید، خدا و رسولش را اطاعت کنید اگر مؤمن هستید.

۲- مؤمنان فقط آن کسانی که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیه‌های وی بر ایشان خوانده شود ایمانشان را بیافزاید و به پروردگار خویش توکل کنند.

۳- همان کسانی که نماز بپا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند.

۴- آنها براستی مؤمنند، برای آنهاست مرتبه‌هایی نزد پروردگارشان با آمرزش و رزق گوارا.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۸۶

کلمه‌ها

انفال: نفل (بر وزن عقل): زیادت. نماز نافله را از آن نافله گویند که زائد بر واجب است ایضا به معنای عطیه آید که زائد بر استحقاق است، نفل (بر وزن شرف) به معنی غنیمت، هبه و زیادت است جمع آن انفال می‌باشد مثل سبب و اسباب، مراد از آن در آیه غنائم جنگی است که زائد بر مقصود از جنگ است که مراد از جنگ دفاع از اسلام و گسترش آنست.
ذات: مؤنث «ذو» به معنی صاحب است «ذات الصدور» آنچه در سینه‌ها است. ذات بَیِّنِكُمْ: آنچه در میان شماست.
وجل: (بر وزن شرف): خوف. راغب آن را احساس خوف گفته است.

شرحها

نقل است که در جنگ بدر یاران رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به سه قسمت تقسیم می‌شدند، گروهی در اطراف خیمه آن حضرت بودند مبادا که به او حمله شود، گروهی در پی جمع کردن غنائم بودند و گروهی فراریان را تعقیب می‌کردند تا اسیران را گرفتند و غنائم به دست آوردند، آن گاه در زمینه غنائم اختلاف نموده و از آن حضرت از حکم غنائم سؤال کردند «۱»، ظاهرا اختلاف از آن جهت بود که رزمندگان می‌گفتند: همه غنائم از آن ماست و به آنها که در محافظت خیمه آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودند چیزی نمی‌رسد، محافظین می‌گفتند فقط برای حفظ جان پیامبر در آنجا بودیم نه اینکه از جنگ باکی داشته باشیم،

در این آیات آمده

(۱) از تفسیر قمی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۸۷

که غنائم مال خدا و رسول است، از خدا بترسید و از اختلاف دست بردارید، آن گاه به صفات مؤمنان واقعی و پیدایش آنها اشاره شده است، آن حضرت غنائم را میان مسلمانان تقسیم کرد و چیزی برای خود برنداشت.

۱- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ.

با استفاده از روایات به نظر می‌آید که الف و لام در «الانفال» اول برای عهد و در دوم بمعنای جنس است، یعنی از تو از غنائم و انفال بدر می‌پرسند بگو همه انفال اعم از غنائم جنگی و سایر ثروتهای عمومی از قبیل جنگلها و معادن و ... مال خدا و رسول است «۱» حالا- که مالک انفال خدا و رسول است پس از خدا بترسید و اختلافی که در میان خود دارید اصلاح کنید. وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ تأکید صدر آیه است که به منازعه پایان دهید، و از خدا و رسول اطاعت کنید که مقتضای ایمان همین است.

این آیه با آیه ۴۱ که می‌گوید: وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ... منافاتی ندارد زیرا بنا به مضمون آیه اول انفال مال خدا و رسول است آن وقت مانعی ندارد که خدا در مرتبه ثانی حکم کند چهار پنجم غنائم مال مجاهدین و یک پنجم به عنوان خمس به دست پیامبر برسد، آنچه گفته‌اند: این آیه با آیه چهل و یک نسخ شده ناصحیح است، از تفسیر قمی نقل شده: که رسول خدا غنائم بدر را تخمیس نکرد و آن را به طور مساوی میان اصحاب خود تقسیم نمود، سپس از غنائم دیگر خمس گرفت، این مطلب در مجمع البیان نیز آمده است، گویا علت عدم تخمیس آن بوده که به مجاهدین زیاد برسد، چون آن روز بسیار در مضیقه بودند.

(۱) مشروح انفال در نکته‌ها خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۸۸

۲- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.

این آیه و آیه بعدی در اوصاف مؤمنان و در رابطه با جمله *إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* است در این آیه سه وصف از اوصاف آمده که همه از اعمال قلب و باطن هستند، دو وصف دیگر در آیه بعدی راجع به اوصاف ظاهری و عمل است.

وصف اول آنکه چون خدا یاد شود قلبشان احساس خوف می‌کند از یاد آوری عظمت خدا، دوم چون آیات خدا بر آنها خوانده شود ایمانشان را زیاد میکند و گسترش می‌دهد، ازدیاد ایمان یکی از این راه است که در اولین شنیدن و متوجه شدن، یک چیز تازه‌ای به انسان یاد می‌دهد و گوشه‌ای از حقائق را بازگو می‌کند و این زیادت کمی ایمان است و نیز چون در نوبت خود جنبه هدایت دارد سبب اشتداد ایمان می‌شود که زیادت کیفی آنست و نسبت به آنان که قبلا آن آیه را دانسته‌اند، جنبه تذکر دارد، شنیدن آیات یک نوع بیداری در آنها به وجود می‌آورد، می‌شود گفت که زیادت است، از سوره توبه آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ به نظر می‌آید که این زیادت در اولین نزول و شنیدن است و الله اعلم.

سوم بر خدا توکل می‌کنند، کارها را به خدا واگذاشته و مطابق دستور او عمل می‌کنند.

۳- الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ این دو وصف راجع به عمل ظاهری است یعنی با اقامه نماز یک جامعه نماز گزار و جو نماز به وجود می‌آورند و از مال حلال خود در راه خدا و کارهای خدایی خرج می‌کنند. در لغت آمده: «اقامه: ادامه».

۴- أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.

صاحبان اوصاف پنجگانه، مؤمنان واقعی می‌باشند. مراد از درجات مقامات تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۸۹ معنوی و تقریبا یا درجات بهشت یا هر دو است، «مغفرة» نشان می‌دهد که اینگونه مؤمنان اگر گناہانی داشته باشند مورد آمرزش قرار می‌گیرد رِزْقٌ كَرِيمٌ یعنی روزی خوشایند، و آن ارزاق بهشتی است. می‌شود از آیه استفاده کرد که اعمال خوب از جمله «مکفرات» هستند.

نکته‌ها

انفال: گفته شد که ظاهراً الف و لام «الانفال» دوّم برای جنس یا استغراق است، یعنی سؤال مسلمانان از غنائم بدر یا مطلق غنائم بود ولی در جواب، حکم مطلق انفال بیان شده است، انفال یا ثروتهای عمومی بنا بر آنچه در روایات اهل بیت علیهم‌السلام است عبارتند از:

- ۱- معادن. هر معدنی که باشد.
- ۲- زمینهای موات و بیابانها و هر زمینی که مالکی ندارد.
- ۳- زمینهایی که بالشرک کشتی به تصرف مسلمانان نیامده بلکه اهالی آنها با مسلمانان صلح کرده و واگذار نموده‌اند نظیر اراضی فدک و بحرین و مانند آن.
- ۴- قلع کوه‌ها و آنچه در آنهاست از اشجار و سنگها و مانند آن.
- ۵- جنگلها و بیشه‌های طبیعی.
- ۶- سیلگاهها.
- ۷- آنچه پادشاهان به خود اختصاص داده‌اند و اگر به زور گرفته باشند بمالک آن می‌رسد.
- ۸- ترکه و اموال کسی که از دنیا رفته و وارثی ندارد.

این ثروتهای ملی ارقام بسیار بزرگی را تشکیل می‌دهند مثلاً در مملکت ایران حدود ۱۹ میلیون هکتار جنگل وجود دارد و تقریباً ۱۵ درصد مسافت کل ایران پوشیده از جنگل است حد اقل ۳۰۰ میلیون متر مکعب تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۹۰ چوب قابل استفاده دارند، حدود ۷۸۱ معدن در ایران کشف شده است از قبیل آهن، مس، سرب، طلا، فیروزه، گوگرد، زغال سنگ، اورانیوم در آذربایجان و خراسان، نفت و مانند آن. مثلاً تا سال ۱۳۳۹ چهار صد و چهل و پنج حلقه چاه نفت زده شده و به نفت رسیده‌اند و در آن سال تنها از صد و نه تان آنها بهره برداری شده است، از این ثروتهای عمومی طبق نظر حکومت اسلامی استفاده می‌شود.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۹۱

[سوره‌الأنفال (۸): آیات ۵ تا ۱۴]

اشاره

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَيِّتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶) وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِخْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَاهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸) إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي

مُؤَدِّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (۹)

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰) إِذْ يُعَشِّيكُمُ النَّعَاسَ أَمْنَةً مِنْهُ وَيَنْزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهَّرَكُم بِهِ وَيُدْهَبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيُرَبِّطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱) إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳) ذَلِكَمُ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۹۲

۵- چنان که خدایت به حق تو را از خانه است بیرون آورد، گروهی از مؤمنان کراهت داشتند.

۶- در کار حق با وجود آنکه روشن شده بود با تو مجادله می کردند گویی به سوی مرگ کشیده می شوند و می نگرند.

۷- و چون خدا یکی از دو طائفه را به شما وعده داد که نصیب شماست، شما دوست داشتید. طائفه‌ای که قدرت نداشت نصیبتان شود ولی خدا می خواست که با کلمات خود حق را استقرار دهد و ریشه کافران را قطع کند.

۸- تا حق را استقرار دهد و باطل را زایل گرداند، گرچه بدکاران کراهت داشته باشند.

۹- آن دم که از پروردگار خویش کمک می خواستید، خدا اجابت کرد که با هزار فرشته مددتان می دهد و ملائکه دیگر را به دنبال دارند.

۱۰- خدا آن امداد را فقط بشارتی کرد برای شما و تا قلوبتان آرام گیرد، نصرت فقط از جانب خداست که خدا توانا و حکمت کردار است.

۱۱- آن دم که خواب سبک را که آرامشی از جانب خدا بود بر شما مسلط کرد و از آسمان بر شما آبی نازل میکرد تا شما را بدان پاک کند و وسوسه شیطان را از شما ببرد و دلهایتان را محکم نماید و با آن، قدمهایتان را ثابت گرداند.

۱۲- چون خدایت به ملائکه وحی می کرد که من با شما (یار مؤمنانم) اهل ایمان را پایدار کنید، بزودی به دلهای کافران وحشت می افکنم، روی گردنها بزنید و اطراف بدنهای آنها را قطع کنید.

۱۳- زیرا آنها با خدا و پیغمبرش مخالفت کرده اند هر که با خدا و رسولش مخالفت کند عذاب خدا سنگین است.

۱۴- این را تحمل کنید، برای کافران عذاب آتش نیز هست.

کلمه‌ها

کارهون: کره (بر وزن عقل و قفل) ناپسند داشتن و امتناع کردن، کاره: ناپسند دارنده، جمع آن کارهون است. یر أحسن الحديث،

ج ۴، ص: ۹۳

یساقون: سوق (بفتح قاف): راندن، یساقون: رانده می شوند.

الشوكة: شوک: خار. شوکت در آیه به معنی قدرت است ذاتِ الشَّوْكَه صاحب قدرت. گویا این، از آن جهت است که قدرت آنها به منزله خار برای دیگران است.

یحق الحق: حق در اصل به معنی مطابقت و موافقت است احقاق حق: ثابت و روشن کردن حق.

دابر: دبر (بر وزن شتر): عقب. دابر: آخر و دنباله، به معنی ریشه نیز آید.

یبطل الباطل: ابطال باطل: روشن و ثابت کردن بطلان باطل.

تستغیثون: غوث: یاری و نصرت. استغاثه: یاری خواستن إِذْ تَسْتَغِيثُونَ آن گاه که یاری می خواستید.

ممدکم: مد: زیادت. جذب و کشیدن را مد گویند که موجب زیادت و گسترش است، راغب اصل آن را کشیدن می داند، امداد در

آیه به معنی کمک کردنست «ممدکم» یاری کننده شما هستم.

مردفین: ردف: تبعیت و در پی آمدن، رادف و مردف: آنکه دیگری را در پی خود می آورد جمع آن مردفون است.

بشری: بشارت و بشری: خبر مسرت بخش. که اثر آن در بشره ظاهر می شود.

یغشیکم: غشی: پوشاندن و فرا گرفتن. تغشیه: پوشاندن و نیز پوشانیدن چیزی بر چیزی. یَغشِیْکُمُ النَّعَاسُ می پوشاند خواب سبک را بر شما.

نعاس: خواب کم. «النعاس: النوم القلیل»، چرت و اول خواب نیز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۹۴ گفته اند.

امنة: امن و امانة: ایمنی و آرامش قلب.

رجز: آن در اصل به معنی لرزه و اضطراب و در آیه به معنی وسوسه شیطان است که موجب اضطراب می شود.

یربط: ربط: بستن. «ربط علی قلبه»: قلبش را بست و محکم کرد لِیَرْبِطَ عَلٰی قُلُوبِکُمْ: تا قلب شما را محکم و مطمئن کند.

الرعب: رعب: ترس. راغب آن را انقطاع و لا علاجی از کثرت خوف گفته است.

بنان: بنانه: طرف یا سرانگشت. جمع آن بنان است، طبری می گوید:

بنان به معنی اطراف بدن است مانند دستها و پاها مفرد آن بنانه است، به انگشت نیز بنانه گویند. صحاح، سرانگشت گفته است.

شاقوا: شق: شکافتن و شکاف. شقاق: مخالفت و دشمنی أَقُوا اللّٰهَ

مخالفت و دشمنی کردند با خدا.

شرحها

بدر دشتی است بیضی شکل که طول آن در حدود پنج میل و نیم و عرض آن تقریباً چهار میل است، جنگ تاریخی «بدر» در آن واقع شد «۱» و به پیروزی قوای توحید بر قوای کفر انجامید کاروان قریش از شام به سوی مکه حرکت میکرد، این کاروان از هزار شتر تشکیل یافته و کالاهای مختلف به ارزش یک

(۱) بدر در جنوب غربی مدینه واقع است، فاصله ما بین آن و مدینه در حدود صد و پنجاه و شش کیلومتر می باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۹۵

میلیون درهم حمل می کرد، محافظین کاروان به سرکردگی ابو سفیان فقط چهل نفر بودند، رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ به واسطه عمویش عباس از حرکت کاروان به شام مطلع شده بود و حتی دو نفر جاسوس بنام طلحة بن عبید اللّٰه و سعید بن زید پشت سر کاروان به شام فرستاده بود که برگشتن کاروان را به آن حضرت اطلاع دهد، مدینه با مکه در حال جنگ بود، مکی ها هر بلا که از دستشان می آمد به سر مسلمانان می آوردند، لازم بود از نظر نظامی و اقتصادی بر آنها فشار آورد.

به هر حال، آن حضرت از حرکت کاروان از شام مطلع گردید و از مدینه به قصد «بدر» که محل تلاقی راههای مکه و مدینه و سوریه بود خارج گردید، مسلمانان به امید مصادره کاروان بودند ولی خدا بدین وسیله می خواست لشگریان کفر شکست بخورند و اسلام غالب گردد. رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ با ۳۱۳ نفر از یاران خود حرکت کرد و فرمود: شاید خدا اموال آن کاروان را به شما عطا فرماید.

آن حضرت به محض رسیدن به حول و حوش بدر شتر سوارانی فرستاد تا از کاروان خبری بیاورند، آنها بداخل آبادی بدر رفتند و چنین وانمود کردند که برای نوشیدن آب آمده اند در آنجا دو دختر را دیدند که در کنار چشمه با همدیگر صحبت می کنند و یکی

بدیگری می‌گوید: بزودی کاروان می‌رسد من برای کاروانیان خدماتی انجام می‌دهم از پاداشی که می‌گیرم قرضم را پرداخت خواهم کرد، آنها از این گفتگو دانستند که کاروان هنوز از آنجا نگذشته است، لذا مراجعت کرده و جریان را به پیغمبر صلی الله علیه و آله گزارش کردند.

از آن طرف ابو سفیان از ماجرای حرکت مسلمانان تا حدی مطلع شده بود او کاروان را در محلی بنام حنین متوقف کرد و بعد به تنهایی به طرف بدر حرکت نمود چون وارد بدر شد از مردم پرسید آیا خبری هست، مردی گفت: خبر تازه‌ای نیست فقط دو شتر سوار چند ساعت قبل آمدند و آب نوشیدند. ابو سفیان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۹۶

مسیر آن دو شتر سوار را تعقیب کرد، ضمن تعقیب چند دانه پشگل شتر دید یک دانه از آنها را برداشت و شکافت، همین که هسته خرمایی در درون آن یافت با صدای بلند گفت: بخدا شتران محلی هسته خرما نمی‌خورند قطعاً اینها از مدینه آمده و این شتر سواران جاسوسان محمد هستند.

ابو سفیان با شتاب تمام به عقب برگشت و خود را به کاروان رساند و از عبور کردن از میان بدر منصرف شد و کاروان را از کنار دریای احمر به جلو راند.

از این گذشته مضم بن عمرو را به صورت قاصد به مکه فرستاد و درخواست کمک کرد، کفار مکه پس از اطلاع، برای نجات کاروان و مقابله با سپاه اسلام از مکه حرکت کردند.

رسول خدا پس از اطلاع از حرکت قریش با یاران خود به مشورت نشست در آن شوری ابو بکر گفت: یا رسول الله آنها جماعت قریش می‌باشند ابدا ایمان نیاورده‌اند و از روزی که عزت یافته‌اند هرگز ذلیل نشده‌اند، از طرف دیگر تو با تدارک جنگ از مدینه بیرون نشده‌ای (یعنی جنگیدن با آنها صلاح نیست) حضرت فرمود: بنشین، آن گاه عمر بن خطاب بپا خاست و مانند ابو بکر اظهار رأی کرد، حضرت فرمود: بنشین، سپس مقداد برخاست و در ضمن سخنان خویش چنین گفت:

یا رسول الله ما بنی اسرائیل نیستیم که به موسی گفتند: تو و خدای تو بروید و بجنگید و ما اینجا نشسته‌ایم فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فِقَاتِلَا- إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ و لیکن می‌گوئیم: به فرمان خدایت اطاعت کن ما در معیت تو خواهیم جنگید. رسول خدا برای او دعای خیر کرد، آن گاه رسول خدا از انصار (اهل مدینه) رأی خواهی کرد، سعد بن معاذ گفت پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا آنچه می‌خواهی فرمان بده و هر چه می‌خواهی از اموال ما برگیر به خدا اگر فرماندهی که باین دریا فرو رویم خواهیم رفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از کلام او مسرور گردید و فرمود: بر مبارکی خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۹۷

حرکت کنید. خدا یکی از دو طائفه را (غلبه بر قریش یا مصادره کاروان) به من وعده فرموده و او هرگز در وعده خود تخلف نمی‌کند، آن گاه به طرف بدر حرکت کردند، کفار قریش غلامان خود را برای آب بردن فرستادند، مجاهدین اسلام آنها را دستگیر کرده پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند آن حضرت در بازجویی از آنها پرسید شما کیستید. گفتند: غلامان قریش، فرمود آنها چند نفر هستند؟

گفتند: نمیدانیم، فرمود: روزی چند شتر ذبح می‌کنند؟ گفتند: نه شتر یا ده شتر، حضرت فرمود: نهصد تا هزار نفر می‌باشند.

به هر حال روز ۱۷ رمضان المبارک سال دوم هجرت جنگ ما بین قوای اسلام و شرک در گرفت و با پیروزی قوای توحید به انجام رسید، هفتاد نفر از مشرکان کشته و هفتاد نفر اسیر شدند و بقیه رو به فرار نهادند، در این جنگ رشادتهای علی بن ابی طالب علیه السلام بسیار چشمگیر بود و به نقل مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد، سی پنج نفر از هفتاد نفر بدست آن حضرت مقتول گردیدند و در این جنگ چهارده نفر از مسلمانان شهید شدند، شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار اسامی مهاجرین بدین قرار است.

۱- عبیده بن حارث عموزاده پیغمبر که به ضربت عتبه یا شبیه زخمی شد و در بین راه شهید گردید و در وادی صفراء دفن شد.

۲- عمیر بن ابی وقاص که عمرو بن عبد ود شهیدش کرد.

۳- عمیر بن عبد ود که ابو اسامه جشمی شهیدش نمود.

۴- عدی بن عاقل که به توسط مالک بن زهیر شهید شد.

۵- مهجع غلام عمر بن خطاب که قاتلش عامر بن حضرمی است.

۶- صفوان بن بیضاء که طعمیه نامی شهیدش کرد. رضوان الله علیهم اسامی شهداء انصار بقرار ذیل است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۹۸

۱- مبشر بن عبد المنذر قاتلش ابو ثور بود.

۲- سعد بن خثیمه که قاتلش عمرو بن عبد ود است.

۳- حارثه بن سراقه که به دست حنان بن عرقه شهید شد.

۴- عوف بن عفراء که به دست ابو جهل شهید شد.

۵- معوذ که به دست ابو جهل به شهادت رسید.

۶- عمیر بن حمام که قاتلش خالد بن اعلم است.

۷- رافع بن معلی که به دست عکرمه بن ابی جهل شهید شد.

۸- یزید بن حارث قاتلش نوفل بن معاویه است رضوان الله علیهم.

و چون در این جنگ نابرابری بسیار وجود داشت و از لحاظ ظاهری پیروزی مسلمانان قابل پیش بینی نبود لذا آیات شریفه تأکید بسیار دارند. که خواست خدا و یاری خدا آنها را پیروز کرده است.

۵- كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنَ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ.

جمله کما أَخْرَجَكَ ظاهرًا متعلق است به آنچه از قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرُّسُولِ معلوم شد، یعنی خدا حکم کرد که انفال مال خدا و رسول است با آنکه خوششان نمی‌آمد چنان که تو را از خانهات به حق و از روی مصلحت برای جنگ خارج کرد با آنکه آن را مکروه می‌داشتند «۱». «بالحق» حاکی است که حکم انفال و خارج کردن برای جنگ هر دو از روی صلاح و واقع بینی بوده است، و نیز معلوم می‌شود که بسیاری از یاران آن حضرت از این قشون کشی ناراضی بوده‌اند، آیه بعدی نشان می‌دهد که کراهت به علت ترس و آنهم شاید به علت نابرابری بوده است.

(۱) المیزان، مجمع البیان و کشاف.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۹۹

۶- يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ.

در این آیه آثار کراهت بیان شده و آن اینکه با آن حضرت در زمینه جنگ مجادله می‌کردند و بقول کشاف، می‌گفتند: ما فقط برای گرفتن کاروان آمده بودیم چرا از اول نگفتی تا خود را برای جنگ آماده کنیم، در وقت رفتن به طرف دشمن چنان بودند که گویی آنها را آشکارا برای اعدام می‌برند، به نظر می‌آید این در وقتی بود که معلوم شد کاروان فرار کرده و ناچار هستند که با دشمن بجنگند.

مراد از «الحق» ظاهرًا جهاد است که حق و مصلحت آنها بود، آشکار شدنش ظاهرًا از آن جهت بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرٌ دَادَةٌ: یا کاروان را می‌گیرند یا برقریش غالب می‌شوید و چون کاروان رفته بود به وعده حتمی به کاروان پیروز می‌شدند. که یک طرف وعده بود.

۷- وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ.

این وعده به دنبال شورای جنگی بود که ابو بکر و عمر و مقداد و سعد بن معاذ در آن اظهار رأی کردند و حضرت فرمود: خدا یکی از دو طائفه (کاروان- قریش) را به من وعده فرموده و هرگز در وعده‌اش خلف نمی‌کند ولی یاران آن حضرت خوش داشتند که آن، کاروان باشد زیرا پر فائده و کم زحمت است، مراد از ذات الشُّوْكَه لشکریان قریش است که دارای قدرت و شوکت بودند، ولی خدا می‌خواست که با قریش روبرو شوند و آنها را شکست دهند تا حق پیروز گردد چنان که فرموده:

وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۱۰۰

باء در «بکلماته» ظاهراً برای سبب است، مراد از کلمات وعده‌های خدا است که در زمینه نصرت پیامبران داده است و لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ صافات / ۱۷۳ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا ... غافر / ۵۱، احقاق حق، روشن کردن و پیاده کردن آنست، قطع ریشه کافران از «بدر» شروع گردید و در غزوات دیگر ادامه یافت و در فتح مکه انجام پذیرفت.

۸- لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.

آیه گذشته حاکی از تفاوت اراده خدا با اراده آنها بود، این آیه ظاهراً علت یَعِدُكُمْ اللَّهُ است یعنی خدا آن وعده را می‌داد تا حق را ثابت و باطل را محو گرداند با آنکه گناهکاران ناخوش داشتند، به نظرم ذکر مجرمون به جای کافرون برای بیان علت ابطال باطل است.

۹- إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ.

ظاهراً این استغاثه و نصرت خواهی در موقعی بود که دانستند کاروان رفته، چاره‌ای جز جنگ با مشرکان ندارند، در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به کثرت دشمنان و کمی مسلمین نگاه کرد، رو به قبله نمود و گفت: خدایا آنچه به من وعده کرده ای محقق ساز خدایا اگر این گروه هلاک شود در زمین عبادت کرده نشوی، همین طور خدا را ندا می‌کرد و دستش به آسمان بود تا عبا از دوشش افتاد، خدا در این آیه آن را نازل فرمود «۱».

این آیه می‌گوید که خدا در پی نصرت خواهی وعده فرمود: با هزار نفر

(۱)

«اللهم انجز لی ما وعدتني، اللهم ان تهلك هذه العصابة لا تعبد فی الارض ...»

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۱۰۱

ملائکه آنها را یاری خواهد کرد و آنها ملائکه دیگری در پی خواهند داشت، ملاحظه آیات سوره آل عمران نشان می‌دهد که در پی آنها دو هزار ملائکه بودند که مجموعاً سه هزار می‌شدند، به این آیات توجه کنیم و لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ ... إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ ... وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ آل عمران / ۱۲۳-۱۲۶، علی هذا اولین دسته هزار نفر بودند که دو هزار نیز در پی آنها آمدند، در آیات آل عمران وعده پنجهزار نیز آمده ولی آن وعده مشروط بود، معلوم نیست عملی شده باشد.

۱۰- وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَ لَتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

ضمیر «جعل» راجع به امداد است یعنی امداد با ملائکه فقط بشارتی بر پیروزی بود و تا قلوب شما با آن امداد آرامش یابد، نصرت فقط از جانب خداست و اینها واسطه‌ها هستند، خدا توانا و حکمت‌گزار است و می‌داند که از کدام راهی کمک نماید این آیه به نظرم برای آنست که انحراف فکری پیدا نکنند و بدانند که اگر خدا مقدمات را به نتیجه نرساند آمدن ملک نیز مشکل را حل نخواهد کرد عزیز و حکیم فقط خداست.

۱۱- إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ.

در این آیه دو موهبت بیان شده است یکی آنکه خدا خواب را بر آنها مسلط کرد و خوابیدند، آن گرچه کم بود ولی آرامشی بود برای آنان از جانب خدا، «امنه» گرچه مفعول له و علت است ولی خود خواب امنه و آرامش بود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص:

۱۰۲

نظیر ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّنْ بَعِيدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يُغَشِّي طَائِفَةً مِنْكُمْ آل عمران / ۱۵۴ که نعاسا بیان «امنه» آمده است، خواب برای انسان مضطرب، مایه آرامش و تسکین اعصاب است.

دوم: آنکه روایت شده مشرکان پیش از مسلمین به آب بدر رسیده و آن را به تصرف آوردند، مسلمانان در تپه‌ای از ریگ اردو زدند، از خواب که بیدار شدند بسیاری از آنها جنب شده، مسئله تشنگی هم در پیش بود، شیطان به آنها از نبودن آب و فرو رفتن پاهایشان در ریگزار وسوسه کرد، ولی باران آمد، آب ذخیره کردند، غسل نمودند، ریگزار سفت شد و محل اردوی دشمنان که خاک بود گل گردید، خلاصه آنکه، مشکلشان حل گردید.

جمله «لیطهرکم» راجع به غسل از آب باران است، لیذهب عنکم رجز الشیطان به نظرم راجع به ذخیره آب بود که وسوسه تشنه ماندن را برطرف کرد و لیربیط ... راجع به اطمینان و خوشی روحیه آنهاست در اثر آمدن باران، یثبیت به الأقدام راجع به ثابت بودن پاها در روی ریگزار است چون در اثر باران زمین سفت شده بود.

ناگفته نماند إِذْ يُغَشِّيكُمْ ... مثل إِذْ تَسْتَعِينُونَ متعلق است به لفظ «اذکروا» یعنی: یاد کنید زمانی را که ...

۱۲- إِذْ يُوحى رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ.

روشن است که ملائکه به دستور خدا مؤمنان را تشجیع کرده و به استقامت واداشته‌اند، خدا نیز به قلوب دشمنان وحشت انداخته است «۱» اگر امر «فاضربوا»

(۱) ظاهرا آن نیز به وسیله ملائکه بوده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۰۳

راجع به ملائکه باشد چنان که سیاق آیه همین است در این صورت ملائکه، آدم نیز گشته‌اند و اگر راجع به مؤمنان باشد آن وقت ملائکه فقط قلوب آنها را محکم کرده‌اند رجوع شود به «نکته‌ها».

مراد از فَوْقَ الْأَعْنَاقِ ظاهرا سرهاست که سرانسان بالای گردن او است منظور از بنان ظاهرا اطراف بدن است مثل دستها و پاها، و اگر سرانگشتان و یا انگشتان باشد منظور از قدرت انداختن آنهاست.

ناگفته نماند: آمدن جمله سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ که فاصله شده میان «فثبتوا» و «فاضربوا» نشان می‌دهد که «فاضربوا» خطاب به مؤمنان است و ملائکه فقط قلوب آنها را محکم کرده‌اند، مضمون این آیه موهبت سوم در این آیات است که به لفظ «اذ» آمده است.

۱۳- لِيَكَّ بِأَنَّهُمْ شَاقِقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

یعنی: این دستور تار و مار کردن و گردن‌ها را زدن برای آنست که آنها با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند، هر که با خدا و رسول مخالفت کند سزایش همین است که عذاب و انتقام خدا سخت است.

۱۴- ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ.

اشاره است به اینکه: عذاب آنها تنها گردن زدن در دنیا نیست بلکه عذاب آخرت را در پی دارند، به علت کافر بودنشان. «ذلکم» به علت اشاره به جمع بودن به لفظ جمع آمدن و به معنی «ذلک» می‌باشد.

نکته‌ها

چند کلمه درباره ملائکه:

به صراحت آیات، ملائکه در میدان جنگ بدر حاضر شده‌اند در اینجا دو مسئله هست یکی اینکه آیا ملائکه به صورت انسان در آمده و در بدر حاضر شدند و یا به صورت تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۰۴ نادیدنی؟ و آیا ملائکه جنگیده و آدم کشتند و یا فقط به قلوب مجاهدان اسلامی اطمینان و ثبات بخشیدند؟ اینک بررسی این مطلب.

به صراحت قرآن ملائکه می‌توانند به صورت انسان در آمده و به میان مردم وارد شوند و کسی آنها را نشناسد در جریان حضرت مریم آمده که ملک به صورت انسان کامل پیش مریم آمد و او فکر کرد که جوان هوسرانی است (سوره مریم آیه ۱۸-۱۹) و در جای دیگری آمده که ملائکه به صورت انسانهایی پیش حضرت ابراهیم آمدند، آن حضرت آنها را شناخت و پنداشت که انسانند برای آنها طعام آورد و چون دید که نمی‌خورند از آنها ترسید، ملائکه خود را معرفی کرده و گفتند: فرشته‌ایم و برای عذاب قوم لوط آمده‌ایم و به آن حضرت و زنی مژده ولادت اسحاق را دادند (سوره هود/ ۷۰، سوره ذاریات/ ۲۸) و نیز هست که لوط هم آنها را شناخت تا خودشان گفتند: یا لوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ هود/ ۸۱ این مطلب از نظر روایات نیز مسلم است. این مسئله درباره جن نیز در ذیل آیه ۴۸ بررسی خواهد شد. در روایت آمده که ملائکه در میدان بدر در صورت سوارانی با لباسهای سفید بر روی اسبان سیاه و سفید دیده شدند که می‌جنگیدند (مجمع البیان).

اما اینکه ملائکه آدم کشته‌اند یا نه: ظهور آیه فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ ...

آنست که جنگیده و آدم کشته‌اند، در روایات نیز این مطلب دیده می‌شود، ولی چنان که در شرح آیه گفتیم: آمدن جمله سَأَلْتَنِي ... حاکی است که خطاب فاضرِبُوا ... راجع به مؤمنان است، نتیجه این می‌شود که ملائکه در آن روز فقط دلهای مجاهدان را محکم کرده و روحیه‌شان را قوی کرده‌اند، میزان نیز این را تأیید کرده و آنچه از ابن عباس و مانند او نقل شده که ملائکه در آن روز جنگیدند، یقینی نیست و الله العالم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۰۵

[سوره الأنفال (۸): آیات ۱۵ تا ۲۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأُدْبَارَ (۱۵) وَ مَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَفَدَّ بَاءً بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مِأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بئسَ المَصِيرُ (۱۶) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَ لِيُنزِلَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَائًا حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُهِينٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (۱۸) إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَ لَنْ تُعْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتُهُمْ شَيْئًا وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ

- شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبِكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲) وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳)
- ۱۵- ای اهل ایمان چون کافران را در حال اجتماع و نزدیک شدن دیدید، به آنها پشت مکنید.
- ۱۶- هر که در آن روز پشت خویش را به آنها بگرداند مگر آنکه به علت حمله‌ای منحرف شود و یا به علت موضعگیری در نزد گروهی، حقا که با خشم خدا قرین شده، جایش جهنم است که باز گشتگاهی است بد.
- ۱۷- شما نبودید که آنها را بکشید بلکه (اراده) خدا آنها را کشت و تو نینداختی آن دم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۰۶ که انداختی بلکه خدا انداخت و تا مؤمنان را از جانب خویش با آزمایش خوبی بیازماید که خدا شنوا و دانا است.
- ۱۸- جریان همان بود که گفته شد و خدا سست کننده حيله کافران است.
- ۱۹- اگر پیروزی می‌خواستید، پیروزی به سوی شما آمد و اگر بس کنید برای شما بهتر است و اگر به جنگ برگردید به نصرت مؤمنان برمیگردیم، آن وقت گروهتان به شما فائده‌ای نخواهد داشت هر چند زیاد باشند که خدا با مؤمنان است.
- ۲۰- ای اهل ایمان از خدا و رسولش اطاعت کنید و از او روی مگردانید با آنکه می‌شنوید.
- ۲۱- نباشید مانند کسانی که گفتند: شنیدیم ولی قبول نمی‌کنند.
- ۲۲- بدترین جنبندگان نزد خدا این کران و لالان هستند که تعقل نمی‌کنند.
- ۲۳- اگر خدا در نهاد آنها خیری می‌دید شنوایشان میکرد و اگر در همین حال شنوایشان می‌کرد با بی‌اعتنایی اعراض می‌کردند.

کلمه‌ها

- زحفا: زحف: نزدیک شدن به تدریج. اصل آن به معنی برخاستن است با کشیدن پا. و نیز به معنی لشکر و جماعتی که به دشمن نزدیک می‌شود، آن در آیه حال است از الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی چون کافران را در حال اجتماع ملاقات کردید.
- تولوه: تولیه در آیه به معنی برگرداندن است فَلَا تُؤَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ یعنی پشتها را به سوی آنها نگردانید» (فرار نکنید).
- الادبار: (دبر بر وزن شتر) پشت (مقابل جلو) جمع آن ادبار است.
- متحرفا: حرف: متحرف، کسی که به یک طرف میل می‌کند.
- متحيزا: حوز: جمع کردن. حيز: مکان. متحيز: موضع گیرنده.
- فئة: گروه و دسته.
- باء: بوء: مساوات و قرین شدن «فقد باء» به تحقیق قرین شد آن را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۰۷ رجوع نیز معنی کرده‌اند، رجوع شود به قاموس قرآن.
- مأوی: جایگاه. اصل آن اوی به معنی نازل و منضم شدن است (قاموس قرآن).
- مصیر: صیر: رجوع، انتقال و تحول. مصیر، هم مصدر میمی آمده به معنی بازگشت و هم اسم مکان به معنی محل بازگشت، در آیه معنای دوم مراد است.
- لیلی: ابلاء: آزمایش کردن. بلاء: امتحان و آزمایش، اصل آن «بلی» به معنی کهنه شدن است (قاموس قرآن).
- موهن: وهن: ضعف و ناتوانی، ابهان: ناتوان کردن، موهن: سست کننده.
- تستفتحوا: فتح: پیروزی. استفتاح: طلب پیروزی. إِنَّ تَشَفَّتْخُوا اگر طلب پیروزی کنید.
- دواب: دب و دیب: راه رفتن آرام، حرکت خفیف. دابة: جنبنده، دواب: جنبندگان.
- الصم: اصم: کر مادرزاد، یا مطلق کر، جمع آن الصم است.
- البکم: ابکم: لال مادرزاد، جمع آن بکم (بر وزن عذر) است، اخرس:

مطلق لال.

شرحها

در این آیات امر و نهی‌هایی است درباره جنگ و گوشه‌هایی از جنگ تاریخی بدر و دستوری درباره اطاعت خدا و رسول و تجسمی از ناهمان.

۱۵- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ.

این آیه در بیان حرمت فرار از جنگ به طور مطلق است دشمن هر قدر تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۰۸ زیاد و مسلمانان هر قدر کم باشند ولی در آیه ۶۵ و ۶۶ میزان آن معین خواهد شد. «زحفا» حال است از الَّذِينَ ... یعنی چون کفار را در حال اجتماع و حرکت به سوی شما ملاقات کردید به آنها پشت نکنید. در روایات اسلامی، فرار از جنگ یکی از هفت گناه کبیره شمرده شده است چنان که در ذیل آیه إِنَّ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ ... نساء / ۳۱ گفته شد.

۱۶- وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ.

تهدید است به آنان که بعد از روبرو شدن با دشمن فرار کنند. مگر آنکه برای جنگیدن به وجه دیگری، خود را به طرفی کشد یا در کنار دسته‌ای از مجاهدان اسلامی موضع گیرد. و گرنه قرین غضب خدا بوده و جایگاهش جهنم است و آن، محل انتقال بدی است. ۱۷- فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

روایت شده: روز بدر جبرئیل به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفَتْ: مِشْتِي خَاكٍ بَرَكِيرٍ وَبِهِ سَوَى كَافِرَانِ بِيَانِدَا، آن حضرت به علی علیه السّلام فرمود: مِشْتِي از سنگریزه‌های این بیابان را به من بده، او مِشْتِي سنگریزه با خاک به آن حضرت داد، حضرت آن را به طرف کفار انداخت و گفت: «شاهت الوجوه» قبیح و زشت باد این چهره‌ها ...

این عمل در واقع پاشیدن خواری و شکست به طرف آنها بود، به دست پیغمبری که با ملکوت اعلی و خدای متعال پیوسته در ارتباط بود و اثر معنوی داشت و اینکه نقل شده: آن سنگریزه‌ها و ذرات خاک به چشم و دهان و سوراخهای بینی همه آن کفار داخل شد، شاید منظور همین معنی است، این روایت از اهل بیت علیهم السّلام نیز نقل شده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص:

۱۰۹

به هر حال این آیه می‌گوید: شما آنها را نکشتید بلکه خدا آنها را کشت و تو ای پیغمبر نینداختی آن گاه که انداختی بلکه خدا انداخت، منظور آنست که:

پیروزی شما در این جنگ مربوط به وسائل عادی نبود، چگونه میسر است یک گروه سیصد نفری که فقط دو اسب داشته و کمتر از ده شمشیر و ده زره در اختیار آنها بود و در عین حال به گروه هزار نفری که همه دارای سلاح و تجهیزات جنگی آن زمان بودند غلبه کنند، هفتاد تا از آنها را بکشند و هفتاد نفر اسیر کنند و بقیه فرار نمایند، و چگونه میسر است یک مشت سنگریزه قومی را سبب ناتوانی و خواری گردد.

جمله وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ ... عطف است بر مقدری که نقلش لازم نبوده مانند خذلان کفار یا غلبه توحید و نظیر آن، یعنی: خدا آنها را کشت تا توحید را غلبه دهد و تا مؤمنان را از جانب خود با امتحان خوبی امتحان کند، به نظر می‌آید مراد از آن چنان که گفته‌اند رساندن مسلمانان به غنائم جنگی و گرفتن اسیران و مانند آن است که خدا استغاثه مؤمنان را شنوا و به نیازشان داناست، علی هذا ضمیر «منه» راجع به الله است.

فاء در فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ ... نتیجه است برای مواهبی که در آیات إِذْ تَسْتَعِيثُونَ - إِذْ يُعْشِيكُمْ - إِذْ يُوحِي رَبُّكَ ذَكَرَ شده است، علی هذا چنان که در المیزان آمده آیه ۱۵ و ۱۶ به طور جمله معترضه است.

۱۸- ذَلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ.

در مجمع البیان آمده «ذلکم» و أَنَّ اللَّهَ خبر مبتدای محذوف هستند تقدیر آن «الامر ذلکم و الامر ان الله موهن ..» است یعنی جریان همان بود که گفته شد و حق آنست که خدا کید کافران را زایل می‌کند. علی هذا و أَنَّ اللَّهَ ...

بیان ذلکم است، آیه ۱۴ که گذشت نظیر همین آیه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۱۰

۱۹- إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِي عَنْكُمْ فِتْنَتُكُمْ شَيْئاً وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ.

دقت در خطاب‌ها نشان می‌دهد که این آیه خطاب به مشرکان است بر سبیل تهکم، یعنی اگر فتح و یک طرفه شدن می‌خواستید فتح بر شما آمد لکن فتحی که برای مؤمنان بود و اگر از جنگیدن با اسلام دست بردارید به نفع شماست و شاید سبب شود که ایمان آورید و اگر به جنگ و حيله برگردید به نصرت و یاری اهل اسلام برمی‌گردیم، آن وقت گروه شما هر چند بیشتر باشد هرگز از شما کفایت نخواهد کرد زیرا که خدا با مؤمنان است.

۲۰- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ.

این آیه گرچه به طور مطلق دستور اطاعت از خدا و رسول می‌دهد ولی در رابطه با جنگ است که باید در جهاد با دشمن از خدا و رسول پیروی کرد.

ذیل آیه نشان می‌دهد که سرپیچی شما دانسته و از روی علم است یعنی از گفته پیامبر اعراض نکنید با آنکه گفته او را می‌شنوید و می‌دانید که صلاح شماست.

۲۱- وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ.

می‌شود گفت: مراد از «الذین» اهل کتاب و منافقان و کفار می‌باشند، منظور از سمع اول شنیدن و از دوم قبول کردن است یعنی ای مؤمنان شما مثل آنها نباشید.

۲۲- إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.

الف و لام در الضُّمُّ الْبُكْمُ ظاهراً برای عهد و اشاره بر كَالَّذِينَ قَالُوا ...

است، آیه نشان می‌دهد که اینگونه اشخاص حتی از چهارپایان نیز عقبتر هستند زیرا که تعقل نمی‌کنند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۱۱

۲۳- وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ.

منظور از خیر ظاهراً حسن باطن و استعداد خوب است و از «تولوا» اعراض ظاهری و از «معرضون» بی‌اعتنایی قلبی و به فراموشی زدن کامل است. و نیز غرض از وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ در حال عدم استعداد است، چنان که در المیزان فرموده است یعنی اگر خدا در آنها حسن باطن می‌دید آنها را شنوا و قبول کننده می‌کرد و اگر در حال عدم استعداد باطنی شنوا می‌کرد حتماً سرپیچی می‌کردند و آن را به فراموشی می‌سپردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۱۲

[سوره الأنفال (۸): آیات ۲۴ تا ۲۹]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴) وَ

اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصَيِّرُ بَيْنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۵) وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَضِيرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحُونُوا اللَّهَ وَالرُّسُولَ وَتَحُونُوا أَمَانَتَكُمْ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

۲۴- ای اهل ایمان خدا را اجابت کنید و رسول را اجابت کنید آن گاه که شما را به چیزی که زنده تان می کند، دعوت می کند، بدانید که خدا میان شخص و قلب او حایل می شود و به سوی او محشور می شوید.

۲۵- بترسید از فتنه ای که فقط به ستمگران نمی رسد و بدانید که خدا عذابش سخت است.

۲۶- به یاد آورید که روی این زمین اندک و زبونان بودید، بیم داشتید که مردم شما را بربایند، که خدا مکانتان داد و به نصرت خویش شما را نیرومند کرد و از پاکیزه ها روزیتان داد تا شکر کنید.

۲۷- ای اهل ایمان به خدا و رسول خیانت نکنید و دانسته به امانتهای خود خیانت مکنید.

۲۸- بدانید که اموال و فرزندان شما فقط امتحانی است، پاداش عظیم نزد خداست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۱۳

۲۹- ای کسانی که ایمان دارید اگر از خدا بترسید برای شما درک شناخت حق از باطل می دهد، بدیهایتان را می پوشاند و شما را می آمرزد، خدا صاحب کرم بزرگی است.

کلمه ها

استجیبا: اجابت و استجاب هر دو به معنی قبول و اطاعت است.

یحییکم: حی: زنده. احیاء: زنده کردن: منظور از آن در آیه حیات ایمانی است.

یحول: حول: تغیر و انفصال. «یحول»: فاصله قرار می دهد و حائل ایجاد می کند.

تحشرون: حشر: جمع کردن «تحشرون»: جمع کرده می شوید.

فتنه: فتنه: آنست که چیزی به وسیله آن امتحان شود، به خود امتحان و به لازم امتحان که شدت و عذاب است و نیز به ضلالت و شرک گفته می شود، منظور از آن در آیه عذاب و گرفتاری است.

تصیین: صوب: نزول، قصد. اصابه: درک و یافتن، طلب و اراده، «لا تصیین» نمی رسد و نمی گیرد.

خاصه: خاصه ضد عامه درباره چیزی است که به فردی یا قومی مخصوص باشد آن در آیه به معنی تنها و فقط است.

مستضعفون: ضعیف: ناتوان. مستضعف کسی که عوامل خارجی و دیگران او را ناتوان و بیچاره کرده اند.

یتخطفکم: خطف: ربودن. به سرعت اخذ کردن. همچنین است تخطف. «ان یتخطفکم» اینکه برباید شما را. تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۴، ص: ۱۱۴

فاواکم: اوی: نازل شدن، منضم شدن. ایواء: نازل کردن و منزل دادن.

فرقان: فرق: جدا کردن. فرقان در اصل مصدر است به معنی فرق گذاشتن، سپس در معنی فارق به کار رفته، آن در آیه به معنی فارق بین حق و باطل است.

سیناتکم: سیئه مؤنث سیئ است، آن اگر لازم باشد به معنی بد و قبیح است و اگر متعدی باشد به معنای بدی آور و محزون کننده می باشد، مراد از آن در آیه ظاهرا آثار ناپسند معاصی است.

در تعقیب ماجرای بدر در این آیات دستور داده شده که از اوامر حیات بخش خدا و رسول اطاعت شود، و اگر فتنه در گیرد خشک و تر را خواهد سوزاند فقط دامنگیر بدکاران و اشتباه کاران نخواهد بود، لازم است مسلمانان یاد بیاورند که کم و بیچاره بودند، خدا پیشرفتشان داد، به خدا و رسول خیانت نکنند که به خود خیانت می‌کنند، مال و اولاد را در فرمانبری خدا بهانه نیاورند که پاداش خدایی از دستشان خارج می‌شود و اگر تقوی پیشه کنند خدا در کی به آنها خواهد داد که حق را از باطل باز شناسند.

۲۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ «۱».

در آیه بیستم به اطاعت از خدا و رسول دستور داده شد، این آیه همان مطلب را با ذکر علت بیان می‌کند و آن اینکه دعوت خدا و رسول چیزی است که شما

(۱) «دعاکم» ظاهراً راجع به رسول است یعنی خدا را اطاعت کنید و رسول را آن گاه که به زنده کننده می‌خواند اجابت کنید در اینصورت منظور دعوت به جهاد است که سبب عزت و حیات اجتماعی و پیاده شدن توحید است و الله اعلم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۱۵

را زنده می‌کند، انسان دو گونه حیات و زندگی دارد یکی زندگی ظاهری که در آن با همه حیوانات شریک است و یکی زندگی توحید که یک زندگی خاص و نورانی و واقعی است و سبب حیات و سعادت ابدی می‌شود، لذاست که قرآن ایمان را حیات می‌داند و می‌فرماید: أَوْ مَنْ كَانَ مِتًّا فَاَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ انعام / ۱۲۲، انسان بی توحید در این آیه مرده خوانده شده است و در آیه إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى ... نمل / ۸۰ کفار را مردگان گفته است.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.

خدا خالق اجزاء جهان و خالق هر جزء از اجزاء انسان است، می‌تواند میان هر جزء انسان و انسان حائل شود، میان انسان و جگر او، میان انسان و ستون فقرات او، میان انسان و درک و تصمیم و اراده او، منظور از قلب در آیه مرکز درک و تصمیم و اراده انسان است، این جمله تعلیل است بر صدر آیه یعنی از دستور خدا اطاعت کنید که خدا به قدری به شما نزدیک و مسلط و محیط است که میان شما و اراده شما حائل و مانع می‌شود وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ق / ۱۶ و نیز به سوی خدا جمع می‌شوید، پاداش و سزای شما در دست اوست «۱» پس از خدایی که عزت و ذلت شما در دست اوست اطاعت کنید.

۲۵- وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

طبق ناموس طبیعت در پیشامدهای اجتماعی، نیکوکار و بدکار هر دو گرفتار می‌شوند، سیل، زلزله، طوفان و مانند آن به نیک و بد فرق نمی‌گذارد، همچنین است وضع جوامع بشری که اگر اشرار مسلط شوند و رژیم‌های کفر و اجحاف بر جامعه حکمرانی کند، دودش به چشم همه خوبان و بدان خواهد رفت. در روایات امر به معروف آمده: امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید و

(۱) استفاده از میزان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۱۶

گرنه اشرار بر شما مسلط می‌شود و آن وقت دعایتان در رابطه با خلاصی از دست آنها به اجابت نمی‌رسد.

به هر حال باید جلو ظلم و تعدی و اختلاف را گرفت و گرنه اگر پی آمد و عذاب ظلم فرا رسد فقط ظالمان را نخواهد گرفت، در صدر اول اسلام خلافت خدایی به دست یک اقلیت لیبرالیست قبضه شد، اسلام را به سقوط کشاند، همه را بیچاره کرد، باید نیکان از بدان بیشتر هشیار باشند چنان که در روایات اهل بیت علیهم السلام به غضب خلافت تفسیر شده، منظور آن است که: اگر از خدا و رسول پیروی نکنید، عذاب انحرافها در دنیا و آخرت همه شما را خواهد گرفت.

معنی آیه چنین است: بترسید از گرفتاری و عذابی که فقط ظالمان از شما را نمی‌گیرد، بلکه همه را گرفتار می‌کند و بدانید که در آن صورت عذاب خدا سخت است، این عذاب شامل عذاب دنیا و آخرت است، مسلمانان در صدر اول به این آیه عمل نکردند، همه گرفتار شدند.

۲۶- وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ تَخَافُونَ اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَاَيَّدَكُمْ بِبَنِيَّةٍ مِنْ اَلطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

این آیه در مقام امتنان است و مقایسه می‌کند حال مسلمین را آن وقت که در دست اهل مکه گرفتار و در عذاب بودند با آن وقت که در مدینه حکومت تشکیل داده و در بدر به کفار فائق آمدند «ایدکم» یعنی نیرومند کرد شما را تَخَافُونَ اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ بیچارگی و ناتوانی آنها را در مقابل مکیان مجسم می‌کند گویی لقمه‌ای بودند که گرگان مکه به فکر ربودن آنها بودند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۱۷

۲۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

لفظ وَ تَخُونُوا ممکن است عطف شود بر «تخونوا» اول و تقدیرش «و لا تخونوا اماناتکم» باشد یعنی به خدا و رسول و امانات خود خیانت نکنید، و شاید منصوب باشد بتقدیر «ان» و «تقدیرش و ان تخونوا اماناتکم باشد، خیانت بر خدا و رسول خیانت بر دین است آن کس که به دین خدا خیانت می‌کند در همان حال دانسته و از روی علم به امانتهای خود و مؤمنان نیز خیانت می‌کند، روایت شده: ابو سفیان با مال زیادی از مکه خارج شد (به نظرم برای رفتن به تجارت شام) جبرئیل به رسول خدا خبر آورد که ابو سفیان در فلان محل است برای گرفتن او خارج شوید و این را پنهان دارید، مردی از منافقین به ابی سفیان نوشت: مواظب باشید محمّد قصد شیخون دارد.

و نیز نقل شده: از پیامبر چیزی می‌شنیدند، و آن را افشاء می‌کردند و تا به مشرکان می‌رسید. و اینکه روایت شده این آیه برای جریان ابو لبابه است در سوره توبه ذیل آیه وَ اَخْرُجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ ... خواهد آمد.

به هر حال به قول المیزان: این آیه تطبیق می‌شود به اسرار سیاسی و مقاصد جنگی که افشاء آنها خیانت به خدا و رسول و خیانت به مؤمنان و جامعه است و این سه خیانت یکی است و در هر دو وجه که در زمینه و تخوفوا گفته شد، این سخن درست است.

۲۸- وَ اعْلَمُوا اَنْمَّا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ

:این آیه مربوط به آیه ما قبل است، یعنی: به خاطر اموال و اولاد به خدا خیانت نکنید و از رفتن به جهاد بهانه نیاورید که اموال و اولاد شما مایه امتحانند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۱۸

پاداش بزرگ نزد خداست مبادا طرفداری از اموال و اولاد شما را از پاداش خدایی بی بهره کند.

۲۹- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَاَيُّكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

این آیه مربوط است به همه اوامر و نواهی در آیات گذشته و کلیدی است برای نجات از مهلکه، مراد از فرقان درک و حالتی است که انسان به وسیله آن میان عقیده باطل و عقیده حق، عمل باطل و عمل حق، تصمیم باطل و تصمیم حق فرق می‌گذارد، چون تقوی در انسان ملکه شد هر کاری پیش آید می‌خواهد آن را با دستور خدا شروع یا ترک کند، ایضا زندگی با تقوی آثار شوم گناهان را از انسان می‌برد، در دنیا محبوب القلوب و در آخرت روسفیدش می‌کند، از يَغْفِرْ لَكُمْ ظاهر می‌شود که تقوی موجب آمرزش گناهان است، این آثار در تقوی از فضل عظیم خداوندی است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۱۹

اشاره

وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۳۰) وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳۱) وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا كَانُوا هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۲) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۳۳) وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائُهُ إِلَّا الْمُتَفُونُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۴) وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵)

۳۰- و چون کافران درباره تو نیرنگ می کردند تا تو را حبس کنند، یا بکشند و یا بیرونت کنند، آنها نیرنگ می کردند و خدا نیرنگ می کرد و خدا از همه ماهرتر است.

۳۱- و چون آیات ما بر آنها خوانده شود گویند: شنیدیم اگر می خواستیم مثل آن را می گفتیم این نیست مگر افسانه گذشتگان.

۳۲- و چون گفتند: خدایا اگر این همان حق است از جانب تو، بر ما سنگها از آسمان بباران یا بر ما عذاب دردناکی بیاور.

۳۳- خدا آنها را عذاب نمی کرد در آن حال که تو میان آنها بودی و خدا عذاب کننده آنها تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲۰ نیست در حالی که آنها استغفار می کنند.

۳۴- چه شده که خدا آنها را عذاب نکند با آنکه آنها مسلمانان را از مسجد الحرام منع می کنند حال آنکه سرپرستان آن نبودند، سرپرستان آن فقط متقیانند و لکن بیشترشان نمی دانند.

۳۵- نمازشان نزد کعبه نبود مگر صفیر زدن و کف زدن، پس آن عذاب را در اثر کافر بودنشان بچشید.

کلمه‌ها

لیثتوک: اثبات در اینجا به معنی ثابت نگاه داشتن و حبس است «لیثتوک»:

تا حبس کنند تو را.

یمکرون: مکر در اصل به معنی تدبیر است آن اگر در کار خوب باشد پسندیده و اگر در کار بد باشد مذموم است، بیشتر در کار بد به کار رود، در آیه هر دو وجه آمده است.

اساطیر: سطر: نوشتن. خط. صف. اساطیر: نوشته‌های باطل، افسانه‌ها و حکایات دروغ. گویند اساطیر جمع اسطار و آن جمع سطر است، از مبرد نقل شده که آن جمع اسطوره است.

فامطر: مطر: باران، اعم از باران معمولی یا سنگ و مثال آن، فعل مطر در خیر و رحمت و فعل امطر فقط در عذاب به کار می‌رود.

حجاره: حجر: سنگ. حجاره و احجار: سنگها.

یصدون: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و انصراف و گاهی به معنای منع و برگرداندن است در آیه معنای دوم مراد است (قاموس قرآن).

اولیاء: ولی: سرپرست. اولیاء: سرپرستان، اراده کنندگان. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲۱

مکاء: صفیر، «مکا یمکو مکاء: صفر بقیه».

تصدیه: صد و: کف زدن. تصدیه: زدن دست بر دست. صدی: صدایی که از کوه منعکس می‌شود (قاموس قرآن).

شرحها

این آیات راجع به ما قبل هجرت و تکه‌هایی از جریانات آن حضرت و کفار در مکه است. راجع به وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ ... مطلبی هست که در تفسیر آن خواهد آمد، آمدن این آیات در بیان جنگ بدر به نظرم یکی در رابطه با آیه فَأَوَّاكُم وَايَّدَكُم بِنَصْرِهِ و مصداق آنست و یکی در بیان توجیه شکست و خواری مشرکان، که اعمال گذشته‌شان سبب آن شکست و بدبختی شد، آیه اول اشاره به جریان هجرت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَبَبِ آنست، این پنجمین «اذ» در بیان الطاف خدا در آیات «بدر» است.

خلاصه جریان آنکه: چون اسلام در مکه قوت گرفت و به مدینه نیز رسید مدینه پایگاهی برای مسلمانان گردید، کفار مکه احساس خطر کرده به فکر چاره افتادند، در انجمنی که در «دار الندوه» تشکیل گردید به مشورت پرداختند رأی اول آن بود که آن حضرت را حبس کنند و انتظار کشند تا از دنیا برود، این رأی مردود شد به علت آنکه خاندان بنی هاشم چنان ننگی را قبول نخواهند کرد، در نتیجه کار به اختلاف و خونریزی خواهد کشید، رأی دوم آن بود که آن حضرت را از مکه بیرون کنند، این رأی نیز پذیرفته نشد به دلیل آنکه می‌رود اعراب را دور خود جمع می‌کند، سپس به مکه حمله کرده و آنجا را مسخر می‌کند.

رأی سوم آن بود که از هر قبیله یک نفر آماده شده و همگی به یک بار حمله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲۲ کرده و او را بکشند، بنی هاشم نمی‌توانند با همه بجنگد در نتیجه به خونبها حاضر می‌شوند، این رأی پذیرفته شد و مقدمات آن را فراهم کردند، از بنی هاشم نیز ابو لهب با آنها همدست شد، جبرئیل بر آن حضرت خبر آورد و دستور داد که از مکه به مدینه هجرت نماید، آن حضرت علی علیه السلام را در جای خود گذاشت و با ابو بکر از مکه خارج شد، کید و تدبیر خدا همان بود که آن حضرت را از شر آنها نجات داد و هجرت از آنجا شروع شد، صبح زود که به خانه آن حضرت ریختند علی علیه السلام را در بستر او یافتند، گفتند: محمّد کو؟ فرمود من نمی‌دانم، به نقلی فرمود: مگر مرا نگهبان او کرده بودید، آیا نگفتید که او را از شهر خود بیرون خواهیم کرد؟ خارج شد و رفت ... گفتند: تو از شب ما را فریب داده‌ای، آن گاه از دور آن حضرت پراکنده شدند.

این یکی از فضائل بزرگ حضرت ولی الله الاعظم علی بن ابی طالب بود که با وجود احساس خطر در بستر آن حضرت خوابید و آن شب به «لیله المیت» مشهور است و در ذیل آیه ۲۰۷ بقره گفته شد.

۳۰- وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.

این پنجمین «اذ» در بیان الطاف خدا در بیان جریان «بدر» است و شاید عطف باشد بر وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ ...، تردید میان حبس و قتل و اخراج حاکی از سه رأی اظهار شده است، مکر و خیر الماکرین در خداوند، همان تدبیر نیکو در مقابل مکر بد کاران و خنثی کردن مکر و حيله آنهاست، چنان که آن در بد کاران تدبیر بد و ظالمانه می‌باشد.

۳۱- وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲۳ راجع به برخورد و عکس العمل مشرکان درباره آیات خدا است، قَدْ سَمِعْنَا حَاكِي از عدم اعتناست، «لو نشاء» آن را تأکید می‌کند، إِنْ هَذَا ... شاید برای آنست که: مثل آن را نمی‌گوئیم چون اینها افسانه‌های گذشتگان است و داعی نداریم که بگوئیم، آری برداشت مشرکان و سیه دلان از آیات حق چنین است و لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا. گویند: قائل این سخن نصر بن حارث و عقبه بن ابی معیط بودند که هر دو در بدر اسیر شدند، علی بن ابی طالب علیه السلام به دستور آن حضرت نصر بن حارث و ظاهرا عقبه را گردن زد، این نصر همان بود که داستان رستم و اسفندیار را از ایرانیان می‌آموخت و در مقابل قرآن می‌خواند، سوره لقمان در این رابطه نازل شد.

۳۲- وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْ عَلَيْنَا أَلِيمًا.

سیاق آیات نشان می‌دهد که این آیه راجع به جریان مکه باشد و گوینده این سخن گوینده آیه سابق یا مانند او باشد. در مجمع البیان نقل شده که گوینده این سخن همان نصر بن حارث است به قولی آن، قول ابی جهل است، مشرکان مکه به وجود خدا عقیده داشتند و بتان را واسطه‌ها می‌دانستند و می‌گفتند: هُوَ لَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ يونس / ۱۸ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى

زمر / ۳.

در اینصورت این سخن را یا از آن جهت گفته‌اند که جوابی بر مسلمانان باشد و نسبت به عقیده‌شان می‌دانستند چنین چیزی نمی‌شود و یا از شنیدن آیات بسیار دل‌تنگ می‌شده‌اند، درباره این آیه مطلب دیگری هست که در «نکته‌ها» خواهد آمد، به هر حال گوینده یا گویندگان این سخن از خدا خواسته‌اند که آنها را سنگباران کند یا عذاب دیگری بر آنها وارد نماید. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲۴

۳۳- وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.

این آیه می‌گوید: آنها که عذاب و استئصال را خواستند تا تو در میان آنها بودی خدا عذابشان نمی‌کرد (که) همانطور که وجود گناهان و شرک، غضب خدا را به آنها نزدیک می‌کند، بودن تو که آیه رحمتی غضب خدا را می‌راند و بعد از بیرون رفتن تو اگر ایمان آورده و استغفار می‌کردند باز خدا عذابشان نمی‌کرد که استغفار نیز غضب خدا را می‌راند چنان که همین استغفار در جریان قوم یونس به لفظ «آمنوا» آمده است، قطع نظر از سیاق آیه، این آیه صریح است در اینکه وجود رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ در نبودن او استغفار سبب دفع عذاب و غضب خداوند است.

از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده: در روی زمین دو امان از عذاب خدا وجود داشت، یکی از میان شما برداشته شد، به آن دیگری چنگ بزنید آن گاه آیه فوق را خواند «۱».

۳۴- وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

این آیه وعده و اثبات عذاب و حاکی از برداشته شدن هر دو امان است یعنی هم رسول خدا از میان بیرون رفت و هم ایمان نیاوردند و استغفار نکردند (چنان که قوم یونس ایمان آورده و استغفار نمودند) عذاب آنها همان بود که به دست رسول

(۱)

مجمع البیان «روی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال قال كان في الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونكم الاخر فتمسكوا به و قرء هذه الاية»

این روایت در نهج البلاغه با کمی تفاوت نقل شده است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده:

«كان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الاستغفار حصنين لكم من العذاب فمضى اكبر الحصنين و بقى الاستغفار فاكثروا منه فانه منجاة للذنوب».

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲۵

خدا و مسلمانان تار و مار شدند، يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ ... در جای دفاع از شرک و منع از توحید است، حال آنکه آنها سرپرستان آن نیستند که منع کنند یا اجازه بدهند، بلکه متولیان آن فقط مؤمنان هستند.

۳۵- وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.

علت دوم وقوع عذاب بر آنهاست که عبادتشان ملعبه و نمونه‌ای از جاهلیت و نادانی بود. و ما كان ... حال است نظیر و هُمْ يَصِيدُونَ یعنی چرا خدا عذابشان نکند حال آنکه نمازشان در کنار کعبه فقط صفیر زدن و کف زدن بود، نقل شده عاری و بدون لباس بدور کعبه طواف کرده و کف می‌زدند و صفیر می‌کشیدند.

فَذُوقُوا الْعَذَابَ نتیجه صد و صلوة کذابی است، عذاب همان تار و مار شدن تدریجی به دست مسلمانان بود.

در میزان فرموده: از دو آیه فوق استفاده می‌شود که اگر کعبه با ممانعت از زیارت آن متروک شود نتیجه‌اش گرفتار شدن به عذاب الهی است، علی علیه السلام در بعضی از وصیتهایش فرمود: خدا را خدا را در خانه پروردگارتان که اگر آن متروک ماند

مهلت داده نمی‌شود (۱)».

نکته‌ها

نزول آیه و اذ قالوا اللهم گفتیم: سیاق و ظهور آیه آنست که راجع به اهل مکه باشد و گوینده آن همانها هستند که در آیه قبلی گفتند: **إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** ولی در اینجا روایاتی هست که به ظاهر خلاف آن را می‌رساند و حاکی است که این آیه

(۱)

«اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ فَاذْعَبُوا» (حکم نهج البلاغه).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲۶

در جریان دیگری نازل شده، علی هذا در سیاق آیات ما قبل و ما بعد نیست، طبرسی در سوره معارج از امام صادق از پدرانش علیهم السلام نقل می‌کند: چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روز غدیر علی بن ابی طالب علیه السلام را در جای خود نصب کرد و فرمود: «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» این سخن در آبادیها شهرت یافت نعمان بن حارث فہری پیش رسول خدا آمد و گفت: از جانب خدا امر کردی که بگوئیم اشهد الا- الہ الا- اللہ و انک رسول اللہ و امر به جہاد و حج و صوم و صلوة و زکاء کردی قبول کردیم، باینها راضی نشدی تا این جوان را بر ما سرپرست کردی و گفتی «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» آیا از جانب خودت است یا دستوری است از خدا؟

حضرت فرمود: به خدایی که جز او معبودی نیست این دستور از خداست.

نعمان برگشت و می‌گفت: **اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ** خدا سنگی از آسمان بر او بارانید و هلاکش کرد و نازل فرمود:

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ در کتاب الغدیر ج ۱ ص ۲۳۹-۲۴۶، این قضیه از سی مورد نقل شده است. این قضیه حتمی است و در سوره معارج خواهد آمد.

به نظر نگارنده گوینده این سخن ابتدا در مکه کفار قریش بودند همانطور که گفته شد و نعمان بن حارث بعد از شنیدن ماجرای خلافت آن را تکرار کرده و گرفتار شده است، سنگ آسمانی نیز یک مسئله طبیعی است سنگهای بی شماری هر روز از هوا وارد جو زمین شده و می‌سوزند و بعضی‌ها قبل از ریزش شدن به زمین می‌رسند مانعی ندارد که یکی از آنها به سر نعمان خورد و او را هلاک کند. و آن گهی خدا به هر چیز تواناست، می‌تواند به هر نحو سنگ بباراند.

مورد اختلاف پیامبران و مشرکان: در رابطه با آیه **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ ...** که نقل قول مشرکان است باید دانست که نزاع و اختلاف ما بین پیامبران و مشرکان در وجود خالق نبود بلکه هر دو به وجود خدا عقیده داشتند، نزاع در زمینه عبادت و شرک بود، پیامبران تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲۷

می‌گفتند خالق و مدبر جهان خداست و باید او را پرستید و به او روی آورد مشرکان پاره‌ای از تدبیر و نفع و ضرر را از بتها دانسته و به آنها عبادت می‌کردند لذا در سوره اعراف خواندیم که نوح، هود، صالح، شعیب و امثال آنها در مقام دعوت می‌گفتند: **يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ** وجود خدا مورد تصدیق بود نزاع بر سر «عبدوا» بود و نیز چون درباره بتان از آنها سؤال می‌شد می‌گفتند: **هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ** یونس / ۱۸ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى زمر / ۳ و نیز آمده: **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ** لقمان / ۲۵، بنا بر این مانعی ندارد که مشرکان مکه بگویند: **اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا ...**

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲۸

[سوره الأنفال (۸): آیات ۳۶ تا ۴۱]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶) لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳۷) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعْودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ (۳۸) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹) وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۴۰) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۱)

۳۶- کسانی که کافر شده‌اند، اموال خود را خرج می‌کنند تا از راه خدا مانع شوند، آنها را خرج می‌کنند عاقبت به آنها مایه حسرت می‌شود و سپس مغلوب می‌شوند و کافران به سوی جهنم محسور می‌شوند.

۳۷- تا خدا پلید را از پاک ممتاز گرداند و بعض پلید را بر بعضی بنهد و آن را توده کند و در جهنم قرار دهد، آنها زیانکارانند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۲۹

۳۸- به کافران بگو: اگر بس کنند گذشته بر آنها بخشوده می‌شود و اگر باز گردند طریقه گذشتگان روشن شده است (تار و مار خواهند شد).

۳۹- با مشرکان بجنگید تا فتنه نباشد و دین یکسره خاص خدا شود و اگر بس کردند، خدا به آنچه می‌کنند بیناست.

۴۰- و اگر از این گفته برگردد بدانید که خدا سرپرست شماست، نیکو سرپرست و نیکو یاور است.

۴۱- بدانید: هر چه فائده بردید پنج یک آن مال خداست و مال رسول و خویشان رسول و یتیمان و مسکینان و درمانده است، (چنین کنید) اگر به خدا و به آنچه در روز جدایی، روزی که دو گروه یکدیگر را ملاقات کرد، بر بنده مان نازل کرده‌ایم، ایمان دارید. خدا بر همه چیز تواناست.

کلمه‌ها

حسرة: حسر در اصل به معنی کشف است. آن در آیه به معنی اندوه از فوت چیزی است.

لیمیز: میز: فصل و جدا کردن، راغب جدا کردن بین متشابهات گفته است.

طیب: طیب: پاکیزه، دلچسب، خبیث: پلید.

یرکمه: رکم: (بفتح) رویهم جمع کردن. بعضی را بالای بعضی نهادن «فیرکمه» پس متراکم و انباشته کند آن را.

ینتھوا: انتھاء. انزجار از آنچه نهی شده، که معنای ترک کردن می‌دهد نهی به معنی زجر و منع است.

سلف: (بر وزن شرف) گذشتن و گذشته اسم و مصدر هر دو آمده است.

سنت: سنه: طریقه و رویه، آن نظیر طریقه و سیره است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۳۰

فتنة: امتحان. اصل فتن گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن آشکار شود، مراد از آن در آیه شرک یا ظاهرا ناآرامی و اختناق است که اهل مکه به وجود آورده بودند.

مولاکم: مولی: دوست و سرپرست. مراد معنای دوم است.

غنمت: غنیمت: آن به معنی غنائم جنگی و هر فائده و بهره است چنان که راغب، اقرب الموارد، طبرسی و دیگران گفته‌اند، چنان که در آیه **فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَازِمٌ كَثِيرَةٌ نَسَاءً / ۹۴** به معنی فائده‌ها است.

خمس: خمس (بر وزن عنق): یک پنجم.

القربی: قربی: نزدیکی نسبی لَدَى الْقُرْبَى صاحب قرابت و خویشی.

ابن السبیل: در مانده، کسی که از وطنش دور مانده و جز (راه) معرفی ندارد.

فرقان: فرقان: فرق گذاشتن، جدا کردن **يَوْمَ الْفُرْقَانِ** روزی که خدا میان دو گروه مؤمن و کافر را جدا کرد، گروه مؤمن را غالب نمود.

الجمعان: دو جمع، دو گروه، **الَّتَقَى الْجُمُعَانِ** دو گروه با هم ملاقات کرد.

شرحها

در این آیات روشن شده که عده‌ای ثروت خود را در راه خرابکاری و تباهی مصرف می‌کنند تا مردم را از راه راست باز دارند، نتیجه آن می‌شود که بدان از نیکان جدا شوند و بدان راهی جهنم شوند، بعد فرموده: راه توبه برای اینگونه اشخاص باز است و اگر به راه حق باز گردند مشمول رحمت خدا می‌شوند، مسلمانان تا می‌توانند باید بجنگند تا شرک ریشه کن گردد و توحید پیاده شود، خدا در این زمینه یار و مددکار آنهاست. در آیه اخیر درباره غنائم دستور رسیده تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۳۱ که یک پنجم آن در موارد ششگانه ذکر شده باید مصرف گردد.

۳۶- **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ آيَةٌ** گرچه به صورت عموم است ولی نشان می‌دهد که در جریان بدر، کفار مکه در تجهیز افراد، پول خرج کرده بودند، آن خرج برای آن بود که از پیشرفت راه توحید جلوگیری شود، در مجمع البیان نقل شده: دوازده نفر از قریش هر یک در نوبت خود روزی ده شتر ذبح می‌کردند و قوای کفر را اطعام می‌نمودند، در مجمع البیان ایضا نقل شده: گویند: آیه درباره ابو سفیان نازل شد که برای جنگ «احد» دو هزار نفر از کفار عرب اجیر کرد، ولی بعید است که در جریان بدر، آنچه در «احد» اتفاق افتاده ذکر شود.

فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ.

یعنی از این انفاق نتیجه‌ای نمی‌برند بر آنها حسرت می‌شود و مغلوب می‌گردند و آن گاه به سوی جهنم محشور می‌شوند، در میزان فرموده: این قسمت آیه از اخبار غیبی قرآن است گویا اشاره است به جنگ‌های آینده که واقع گردید، **ثُمَّ يُغْلَبُونَ** اشاره به فتح مکه و **إِلَىٰ جَهَنَّمَ** ... بیان حال کسانی است که به اسلام موفق نخواهند شد.

۳۷- **لِيُمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ.**

لام در «لیمیز» برای غایت است یعنی نتیجه این کارها آن می‌شود که پلیدها رویهم انباشته و متراکم گردند و خدا همان انباشته شده را در جهنم قرار بدهد، این است عاقبت پلیدها لذا فرموده: **أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** چنان که در مقابل، نیکان و پاکان رستگاراند.

۳۸- **قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۱۳۲**

يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ

این آیه راجع به آنست که باب توبه بر آنها بسته نشده است، مراد از «ینتهوا» ترک کردن جنگ و فتنه انگیزی توأم با ایمان است و گر نه، مورد مغفرت قرار نمی‌گیرند حدیث نبوی را که فرموده:

«الاسلام يجب ما قبله»

اسلام آوردن گذشته‌ها را می‌پوشاند، همه قبول کرده‌اند. یعنی اگر دشمنی با اسلام را ترک کنند و اسلام آورند گذشته‌هایشان

آمرزیده می‌شود و اگر به دشمنی باز گردند طبق سنت گذشتگان تار و مار می‌شوند.

۳۹- وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

این دستور در رابطه با آنهایی است که پیوسته توطئه کرده و جو را بر علیه اسلام شورانیده بودند چنان که در آیه ۶۱ خواهد آمد، یعنی با آنها بجنگید تا این ناآرامی و هر روز درگیری ایجاد کردن از بین برود و دین و حکومت همه‌اش برای خدا باشد و اگر از این اغتشاش دست برداشته خدا به کارشان دانا و حکم مقتضی صادر می‌کند، شاید حکم مقتضی آن باشد که در آیه ۶۱ فرموده: وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل شده: تأویل این آیه هنوز نیامده است اگر قائم ما قیام کند، آنان که او را درک می‌کنند پیاده شدن این آیه را می‌بینند و دین محمّد صلی الله علیه و آله بهر جا که شب رسیده است می‌رسد تا در روی زمین مشرکی نماند ... «۱» این یک برداشت بخصوصی از آیه شریفه است در زمینه ظهور

(۱)

روی زراره و غیره عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لم یجیء تأویل هذه الایه و لو قام قائمنا بعد سیری من یدرکه ما یكون من تأویل هذه الایه و لیبلغن دین محمد (ص) ما بلغ اللیل حتی لا- یكون مشرک علی ظهر الارض کما قال الله تعالی یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۳۳

مهدی علیه السلام و تشکیل حکومت جهانی واحد.

۴۰- وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ.

اگر ترک نکردند و از این پیشنهاد سر باز زدند به جنگ ادامه دهید و بدانید که پیروز هستید زیرا سرپرست و حامی شما خداست که نیکو سرپرست و نیکو یاور است.

۴۱- وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ.

این آیه در رابطه با غنائم جنگ بدر نازل شده است ولی یک حکم کلی است، نمی‌شود فقط به غنائم جنگی مخصوص باشد علماء فرموده‌اند: مورد مخصص نمی‌شود بلکه سبب می‌شود که یک حکم کلی صادر باشد، در اینجا چند مسئله وجود دارد.

اول: کلمه غنیمت چنان که گفته شد به معنی هر فایده است غنائم جنگی باشد یا غیر آن، در خود قرآن چنان که از آیه ۹۴ سوره نساء نقل شد غنائم به معنی فائده‌ها است، راغب آن را هر دست آورده گفته است، اقرب الموارد گوید: آن غنائم جنگی است و هر شیء بدست آمده را غنیمت گویند، طبرسی فرموده: در عرف اهل لغت هر فائده را غنم و غنیمت گویند.

امامان اهل بیت علیهم السلام نیز چنین فرموده‌اند، در کافی از سماعه منقول است از ابو الحسن علیه السلام از خمس پرسیدم فرمود: آن در هر چیزی است که مردم فائده برده‌اند کم باشد یا زیاد، شیخ در استبصار باب وجوب خمس از امام صادق علیه السلام نقل کرده:

«هی و الله الافاده یوما فیوم»

عبارت حدیث سابق چنین است »

فی کل ما افاد الناس من قلیل او کثیر

« اینکه اهل سنت آن را مخصوص به غنائم جنگی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۳۴

دانسته‌اند از نظر شیعه قابل قبول نیست.

از روایات اهل بیت علیهم‌السلام به دست می‌آید که خمس در هفت چیز واجب است: غنائم جنگی، ارباح مکاسب، زمینی که ذمی از مسلمان خریده باشد، معدن، گنج، مال مختلط به حرام و آنچه با غواصی به دست آید. که همه مصداق فائده هستند. دوم: خمس که یک پنجم است مصرف آن موارد ششگانه است، سه مورد از آن با لام ملک آمده است: «لله، للرسول، لذی القربی» بقیه با «واو» به لذی القربی عطف شده‌اند، این حاکی از آن است که آن سه محل در ذی القربی داخل می‌باشند یعنی تمامی و مساکین و درماندگان باید از سادات و قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند چنان که روایات اهل بیت علیهم‌السلام روشن کرده است، لذی القربی چون مفرد است باید یک فرد داشته باشد که آن امام و جانشینی پیامبر و از خانواده او است، سه سهم از آن در زمان غیبت مال امام است که باذن فقیه جامع الشرائط مصرف می‌شود و سه سهم دیگر به فقراء سادات می‌رسد، مطابق روایت کافی ما زاد از مصرف سادات توسط ولی امر و رهبر در مصارف عامه خرج می‌شود. بقیه سخن در کتب فقه دیده شود.

إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِيهِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

مراد از ما آنزلنا به نظر میزان آیه قبل الأنفال لله والرسول و آیه ۶۹ فكلوا مما غنمتم حلالاً طیباً است، نمی‌شود مراد از آن ملائکه نازل شده یا «نصرت خدا» باشد که آنها بر همه نازل شد نه فقط بر آن حضرت، و نیز مناسبت ندارد که بگوئیم: اگر بر ملائکه نازل شده ایمان دارید. خمس غنائم را بدهید منظور از يوم الفرقان روز بدر است که خدا در آن روز با پیروزی اهل توحید میان اهل ایمان و کفر فرق گذاشت و جدایی افکند، چنان که جمله يوم التقی تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۱۳۵

الجمعان

آن را تفسیر می‌کند.

یعنی: خمس غنائم را بدهید، فقط از چهار پنجم استفاده کنید اگر به خدا و آنچه در روز بدر بر بنده خود نازل کرده‌ایم ایمان دارید، که گفته‌ایم انفال مال خدا و رسول است و از آنچه غنیمت برده‌اید خدا اجازه داده که بخورید، از این، به نظر می‌آید که این دو مطلب در همان روز بر آن حضرت نازل شده بود، جمله والله على كل شيء قدير ظاهرًا تعلیل يوم الفرقان است یعنی خدا می‌توانست در آن روز حق را بر باطل پیروز گرداند.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۱۳۶

[سوره الأنفال (۸): آیات ۴۲ تا ۴۷]

اشاره

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَيْهِ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَيْهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴۲) إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكِكُمْ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَأَكُمُ كَثِيرًا لَفَسَخْتُمْ وَ لَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴۳) وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيَقَلُّكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا - وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۴۶) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۴۷)

۴۲- وقتی که شما در کناره نزدیکتر بودید و آنها در کناره دورتر بودند و کاروان پائین تر از شما بود. اگر در چنین روبرو شدن وعده می‌کردید حتما در وعده اختلاف می‌کردید، ولی چنین شد تا خدا کاری را که شدنی بود انجام دهد، تا هر که تفسیر احسن

الحديث، ج ۴، ص: ۱۳۷

- گمراه می‌شود از روی حجت گمراه شود و هر که هدایت می‌شود از روی دلیل هدایت شود، خدا شنوا و داناست.
- ۴۳- آن دم که خدا در خوابت آنها را کم می‌نمود و اگر به تو بسیارشان نموده بود سست می‌شدید و در کار جنگ اختلاف می‌کردید ولی خدا از سستی و اختلاف نگاه داشت که خدا به آنچه در سینه‌هاست آگاه است.
- ۴۴- و آن دم وقتی که تلاقی کردید در دیدگان شما آنها را کم می‌نمود و شما را در دیدگان آنها کم می‌نمود تا خدا کاری را که شدنی بود انجام دهد و کارها به سوی خدا باز می‌گردد.
- ۴۵- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر با گروهی برخورد کردید پایدار بمانید و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.
- ۴۶- خدا و رسولش را اطاعت کنید، اختلاف نکنید که سست شوید و نیرویتان برود، استقامت کنید که خدا با استقامت کنندگان است.
- ۴۷- مانند آن کسان مباشید که از دیار خود از روی طغیان و خودنمایی خارج شدند و از راه خدا باز می‌دارند، خدا به آنچه می‌کنند احاطه دارد.

کلمه‌ها

- العدوة: عدوه: کنار بیابان و درّه «العدوة: شاطئ الوادی و جانبه»، «العدوة الدنيا» یعنی کناره نزدیکتر به مدینه.
- القصوی: قصو: دوری. اقصی: دورتر، قصوی مؤنث آنست بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى «یعنی کرانه دورتر از مدینه.
- الركب: رکوب: سوار شدن. راکب شتر سوار را گویند، به اسب سوار فارس گفته می‌شود، ركب جمع راکب است به معنی شتر سواران منظور کاروان قریش است.
- اسفل: سفلی: پائینی. سافل: پائین. اسفل: پائین تر. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۳۸
- تواعدتم: مواعده: وعده گذاشتن با همدیگر، برای مفرد نیز آید «میعاد»:
- وعده.
- منام: نوم و منام: خواب.
- لفشلتم: فشل (بر وزن شرف) سستی. به قول راغب سستی توأم با ترس.
- سلم: تسلیم یک دفعه به معنی سلام کردن و یک دفعه به معنی سالم کردن و نگاه داشتن است وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ: خدا شما را از سستی نگاه داشت.
- يقللکم: تقلیل: کم کردن. «يقللکم فی اعینهم» شما را در چشم آنها کم نشان می‌داد.
- الامور: امر: کار و دستور. در صورت اول جمع آن امور و در صورت دوم اوامر است.
- ریح: مراد از آن در آیه قدرت و نیرو است که ریح (باد) توأم با نیرو است.
- بطرا: بطر (بر وزن شرف): طغیان و سرکشی.
- رئاء: رأی: دیدن و دانستن. رئاء: تظاهر و نشان دادن به خیر. آن، این است که کار خوبی کند و قصدش نشان دادن به غیر باشد.

شرحها

در این آیات فرازهایی از جنگ بدر ذکر شده و آن گاه چهار دستور بر- مسلمانان رسیده است، استقامت در جنگ، اطاعت از خدا و رسول و رهبر، اختلاف نکردن و گرنه از هم پاشیدگی به دنبال خواهد داشت و بالاخره پیکار باید در راه خدا و برای خدا باشد نه

از روی سرکشی و کشورگشایی و تظاهر. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۳۹

۴۲- إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا.

گویند: «اذ» ظرف است برای یَوْمَ الْفُرْقَانِ یعنی روز فرقان روزی بود که شما در کنار نزدیکتر به مدینه بودید ... بعضی گویند عدوه دنیا و قصوی نام دو کوهی بود که در دو طرف بدر بود، به هر حال این آیه حاکی از وضعی است که کاروان در پائینتر از مسلمانان و از دسترس آنها خارج شده بود و آنها با کفار روبرو شده بودند چاره‌ای جز درگیری و جنگ نبود، و اگر شما وعده می‌گذاشتید که با دشمن چنین روبرو شوید حتما اختلاف می‌کردید و حاضر نمی‌شدید که چنین وضعی پیش آورید، اما خدا چنین وضعی و چنان تلاقی پیش آورد تا غلبه شما و شکست کفار را که می‌بایست واقع شود، انجام دهد.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ.

منظور از هلاکت و حیات، ضلالت و هدایت است، یعنی: خدا این وضع را پیش آورد و شما را غالب کرد تا هر که هدایت شده آشکارا بداند که خدا حامی اهل حق است و آنکه به گمراهی است حجت بر او تمام شود و دانسته به هلاکت رود و بداند که یاری خدا برای اهل حق، دلیل باطل بودن ناحقان است. وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ تعلیل دوم است در المیزان فرموده: خدا این غلبه را پیش آورد زیرا که دعای شما را می‌شنود و از نیت شما آگاه است، اشاره است به آیه:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ

۴۳- إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَاكِبِكُمْ فَلِيلاً وَلَوْ أَرَأَكُمُ كَثِيرًا لَفَسَخْتُكُمْ وَلِتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

ممکن است «اذ» مانند سابق متعلق به یَوْمَ الْفُرْقَانِ باشد و یا در تقدیر تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۴۰

«و اذکر اذ» باشد از این آیه معلوم می‌شود که خدا در خواب، دشمنان را به حضرت رسول کم نشان داده آن حضرت نیز به یاران خود چنان خبر داده و آنها دلگرم شده‌اند و اگر آنها را زیاد نشان می‌داد و آن حضرت خواب را همانطور نقل می‌کرد، یارانش سست می‌شدند و در کار جنگ و روبرو شدن با کفار اختلاف می‌کردند، اما خدا شما را از سستی و اختلاف نگاه داشت، البته به وسیله آن خواب، خدا به آنچه در دلهاست داناست و می‌داند با کدام راه دلها را مطمئن و آرام کند.

۴۴- وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَقُّتِمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

«اذ» عطف است به «اذ» ما قبل در آیه گذشته، از این آیه روشن می‌شود که به وقت روبرو شدن دو گروه، خدا کفار را به مؤمنان کم و جزئی نشان داده که وحشت نکنند و سست نگردند و نیز کفار آنها را کم دیده و به جنگ راغب باشند تا شکست خورند و حق پیروز گردد.

از ابن مسعود روایت شده: به کسی که در کنار من بود گفتم: آیا آنها را هفتاد نفر می‌بینی؟ گفت: نزدیک به صد نفرند، از آن طرف از ابو جهل نقل شده:

مسلمانان را چنان کم دید که گفت: آنها را با دست بگیرید احتیاج به جنگ نیست.

در آیه قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ آل عمران/ ۱۳ بنا بر آنکه راجع به جریان بدر است، کفار، مؤمنان را دو برابر دیده‌اند.

المیزان می‌گوید: کفار در اولین ملاقات به حکم إِذِ التَّفَقُّتِمْ مسلمانان را کم دیده‌اند ولی پس از شعله‌ور شدن آتش جنگ خدا آنها در چشم کافران دو تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۴۱

برابر نشان داده تا بترسند و شکست بخورند، با این وجه میان دو آیه تنافی نیست.

لِيَقْضِيَ اللَّهُ ... مربوط به إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ ... است، یعنی آن طور نشان می‌داد تا خدا غلبه حق را که می‌بایست واقع شود، به پایان برد و

انجام دهد إِلَى اللَّهِ تُرْجِعُ تَعْلِيلَ لِقَاضِيٍّ اسْتِ أَنْ كَارَهَا بِهٖ خَدَا بِرِ مِي كَرْدَد و زَمَام أَنَهَا دَر دَسْت خَدَا سْت.

۴۵- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَيْتُمْ فِتْنَةً فَاقْبَتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

ثبات در آیه پایداری و عدم فرار است، در المیزان آمده: ثبات شامل ثبات قلب و ثبات بدن است ولی صبر ثبات خاص و شامل فقط ثبات قلب و تحمل مکروه است، به هر جا آیه دستور می‌دهد که در وقت روبرو شدن با دشمن فرار نکنیم یاد کردن خدا سبب ادامه پایداری و آن سبب رستگاری آخرت و پیروزی در دنیا است شاید مراد از «تفلیحون» غلبه بر خصم باشد.

۴۶- وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.

ادامه دستور سابق است، یعنی ثابت و پا بر جا باشید و از خدا و رسول اطاعت کنید و متحد باشید و اختلاف نکنید و گرنه سست خواهید شد و نیرو و عزت شما از بین خواهد رفت، استقامت ورزید که خدا با صابران است، اگر خدا با شما باشد پیروز هستید، مراد از اطاعت خدا و رسول ظاهراً توجه به دستور جهاد و دفاع است.

۴۷- وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.

اشاره به این است که منظورتان فقط جهاد در راه خدا باشد و برای پیاده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۴۲

کردن توحید و سعادت رساندن مستضعفان برای جنگ بیرون شوید، نظرتان طغیان و کشورگشایی و تظاهر نباشد چنان که کفار با این نظر خارج می‌شوند و می‌خواهند با قشون کشی مانع توحید و سعادت انسانها شوند، یعنی به صوت و سیرت یک موحد برای جنگ خارج شوید نه مثل چنگیز و هیتلر و امثال آنها، اینجاست که واقعیت اسلام و قرآن روشن می‌شود. چنان کسانی به پیروزی واقعی نمی‌رسند که خدا به کارهایشان احاطه دارد.

نکته‌ها

جنگ و دفاع اسلامی:

ابر قدرتها، برای کشورگشایی و مبدل کردن عزت مردمان به ذلت، قشون کشی می‌کنند، کارشان طغیان و تظاهر و بیچاره کردن مردمان است هر قدر بیشتر بکشند و بیشتر بچاپند خوشدلتر می‌شوند، به دستور «ترومن» رئیس جمهور اسبق آمریکا شهرهای هیروشیما و ناگازاکی ژاپن بمباران اتمی شد، بیشتر از دویست هزار انسان از بین رفتند، و هزاران کشتارهای دیگر، از اینهمه جنگ افروزی جز کوبیدن ملل ضعیف و توسعه طلبی نظری ندارند ولی اسلام در این باره چه دستور می‌دهد؟ جهاد را فقط در راه خدا می‌داند و برای گسترش توحید و دفاع از حق نه از بین بردن بشریت.

ثبات و استقامت

و اتحاد: ثبات و استقامت و اتحاد و اطاعت از فرمانده از مسائلی است که پیروزی در طبیعت آنها گذاشته شده است، در جریان احد از رهبر اطاعت نکرده و سنگر را رها کردند با آنکه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در میان آنها بود شکست خوردند، آری باید از این راههای طبیعی که قرآن می‌فرماید تبعیت نمود و گرنه شکست حتمی است، حق باشد یا باطل.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۴۳

اشاره

وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا- غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي
بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا- تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴۸) إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوْلَاءِ
دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۹) وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا
عَذَابَ الْحَرِيقِ (۵۰) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۵۱) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۵۲)

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ (۵۴)
تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۱۴۴

۴۸- و چون شیطان اعمال آنها را در نظرشان مزین کرد و گفت: امروز کسی از این مردم بر شما پیروز شونده نیست که من مدافع
شمایم، چون دو گروه به هم دیده شدند، به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم، من کسانی را می بینم که شما نمی بینید من از
خدا می ترسم که عذاب خدا سخت است.

۴۹- آن دم که منافقان و آنان که بیمار دل بودند می گفتند: مسلمانان را دینشان فریب داده (ولی اشتباه می کنند) هر که به خدا
اعتماد کند، خدا توانا و حکمت‌گزار است (می تواند او را پیروز گرداند).

۵۰- ای کاش به بینی آن دم که ملائکه کافران را قبض روح می کنند از رویها و پشت‌های آنها می زنند و می گویند: بچشید عذاب
سوزان را.

۵۱- این عذاب به علت اعمالی است که دست‌هایتان از پیش کرده، و گرنه خدا به بندگان ستم نمی کند.

۵۲- عذاب اینها همچون جریان آل فرعون و کافران پیشین است که آیه‌های خدا را انکار کردند، خدا آنها را به گناهانشان گرفت،
خدا توانا و سنگین عذاب است.

۵۳- تغییر نعمت و خذلان کفار بدان سبب است که خدا نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی دهد مگر اینکه آنها لیاقت خویش
را تغییر دهند، خدا شنوا و داناست.

۵۴- نظیر جریان آل فرعون و کفار پیشین که آیه پروردگارش را تکذیب کردند، آنها را به سبب گناهانشان هلاک کردیم، آل
فرعون را غرق نمودیم، همه ظالمان بودند.

کلمه‌ها

جار: امان و پناه و مدافع. ناگفته نماند: جار در اصل به معنی همسایه است به نظر راغب چون حق همسایه بزرگ است، لذا به هر
کسی که حق او بزرگ است و یا حق دیگری را بزرگ می داند، جار گفته می شود.

نکص: نکص اگر با «عن» باشد به معنی امتناع و خودداری و اگر با تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۱۴۵

«علی» باشد به معنی رجوع و بازگشت است، مراد از آیه معنای دوم است.

عقبیه: عقب (بفتح اول و کسر دوم): پاشنه. تشبیه آن عقبین است نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ یعنی بر دو پاشنه خویش برگشت، مراد فرار
کردن است.

برئ: براء: کنار شدن و خلاص شدن. برئ: کنار شونده و بیزار.

غر: غر و غرور: فریب دادن، تطمیع به باطل.

یتوفی: توفی: اخذ کامل: منظور از آن در آیه قبض روح است.

ادبار: دبر: پشت. ادبار: پشتها.

الحریق: حرق و احراق و تحریق: سوزاندن. حریق: سوزاننده. وزن فعلیل در اینجا به معنی فاعل (حارق) است.

ظلام: ظالم: ستمگر: ظلام: بسیار ستم کننده، صیغه مبالغه است. ظلام پنج بار در قرآن آمده و همه در نفی ظلم از خداست.

عبید: عبد: بنده: مطیع. عبید: بندگان (قاموس قرآن).

دأب: دأب: عادت و طریقه.

شرحها

در ادامه جریان بدر در این آیات یاد شده که شیطان ابتدا کفار را تشویق به جنگ کرد و سپس با دیدن ملائکه پا به فرار گذاشت و گفت: آنچه را که من می بینم شما نمی بینید و نیز بیان شده که منافقانی نیز در جنگ بوده و به فکر تفتین بوده اند، احتمال نزدیک به یقین آنست که در بین مسلمانان بوده اند، ایضا یاد شده که این کفار به وقت قبض روح به دست فرشتگان عذاب می بینند، تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۴۶

هم چنان که آل فرعون آن عذاب را دیده اند، آن بدبختی و ذلت که به کفار مکه خودشان سبب گردیدند و گرنه خدا نعمتی که به قومی بدهد آن را تغییر نمی دهد مگر آنکه خود مقدمات تغییر آن را به وجود آورند، کفار می توانستند ایمان آورده و نعمت را برای خود همیشه داشته باشند چنان که قوم فرعون نیز در اثر ظلم و طغیان و تکذیب آیات خدا، غرق و تار و مار شدند.

۴۸- وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أرى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ «۱».

ظهور آیه در آنست که: شیطان به صورت یکی از بزرگان عرب مجسم شده و کفار را تشویق به جنگ کرده ولی چون دو گروه به همدیگر رسیده اند شیطان دیده که ملائکه نیز در میان لشکریان اسلام هستند، با دیدن آنها پا به فرار گذاشته، گفته اند فلانی چرا فرار می کنی؟ جواب داده: آنچه را که من می بینم شما نمی بینید، این ملائکه برای کفار عذاب آورده اند، من از خدا می ترسم که عذابش سخت است، در روایات شیعه و اهل سنت هست: که سراقه بن مالک بن جشعم که از بزرگان قبیله کنانه بود، شیطان در روز بدر به صورت او مجسم شد و کفار را تشویق به جنگ نمود، سپس فرار کرد، مشرکان که به مکه برگشتند گفتند: علت هزیمت ما سراقه بن مالک بود، سراقه گفت:

به خدا قسم من از رفتن شما خبر نداشتم که خبر شکست شما به من رسید، در نکته ها درباره مصور شدن شیطان توضیح خواهیم داد.

ممکن است بگوئیم: مراد از آیه آنست که شیطان به آنها وسوسه کرده

(۱) وَإِذْ زَيْنَ عطف بر سابق و متعلق به يَوْمَ الْفُرْقَانِ است یعنی روز فرقان روزی بود که شیطان اعمال آنها را زینت داد ...

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۴۷

و آنها دلگرم شده و شروع به جنگ کرده اند، سپس رعب و وحشت بر آنها مستولی شده و شکست را حتمی دیده، پا به فرار گذاشته اند و امیدشان مبدل به یأس شده است. گرچه بعضی از مفسران اصرار دارد که مراد از آیه وجه دوم است ولی با ظاهر آیه قابل انطباق نیست مگر با تکلفات بسیار، و آن گهی وجه اول چیز ناممکنی نیست مضافا بر اینکه روایات زیادی نیز آن را بیان

کرده‌اند. اِنِّی جَارٌ لَّکُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ اِنِّی بَرِیٌّ مِنْکُمْ اِنِّی اَرٰی مَا لَا تَرَوْنَ قَابِلٌ تَطْبِیْقٌ بِهٖ وَجْهٌ اَوَّلٌ نِیْسْت. ۴۹- اِذْ یَقُوْلُ الْمُنَافِقُوْنَ وَالدِّیْنَ فِی قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ عَرَّ هُوْلَاءِ دِیْنُهُمْ وَ مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلٰی اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ.

منافقان به احتمال نزدیک به یقین میان مسلمانان بودند حاضر شدن آنها در بدر به نظر از این جهت بود که به فکر گرفتن کاروان و رسیدن به غنیمت با مسلمانان از مدینه خارج شده‌اند و آن وقت درگیر افتاده و نتوانسته‌اند برگردند ولی بیمار دلها که ایمانشان ضعیف و آمیخته با شک بود ممکن است میان مسلمانان بوده باشند و یا میان کفار، نقل شده گروهی در مکه مسلمان شده بودند، پدرانشان آنها را دربند کشیده بودند، به وقت آمدن به جنگ بدر آنها را هم با خود آوردند و آنها ضعیف‌الایمان بودند، و یقین کامل نداشتند.

به هر حال منافقان و بیمار دلان با دیدن کثرت و تجهیزات مشرکان و قتل و عدم ساز و برگ مؤمنان گفته‌اند: دینشان اینها را مغرور کرده که دست خالی به جنگ آمده‌اند، جمله وَ مَنْ یَتَوَكَّلْ ... جواب آنهاست یعنی: اینها اشتباه می‌کنند هر که بر خدا توکل و اعتماد نماید خدا قادر است که او را پیروز گرداند.

۵۰- وَلَوْ تَرٰی اِذْ یَتَوَفّٰی الَّذِیْنَ کَفَرُوْا الْمَلَائِکَةُ یَضْرِبُوْنَ وُجُوْهُهُمْ وَ اَدْبَارَهُمْ وَ ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِیْقِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص:

۱۴۸

ظاهراً این آیه در بیان عذاب کفاری است که در بدر کشته شدند و در عین حال نشان می‌دهد که همه کافران چنان حال را دارند، ضرب بر وجوه و ادبار حاکی از احاطه ضرب بر همه وجود آنهاست، آیه شریفه دلالت بر عذاب برزخ دارد.

شیخ مفید در اوائل المقالات نقل می‌کند چون جنازه‌های کفار را به گودال بدر انداختند، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنها گفت: من وعده پروردگارم را حق یافتم آیا شما هم وعده پروردگارتان را حق یافتید؟ عمر بن خطاب گفت:

چه سخن می‌گویی با کسانی که مرده‌اند؟ فرمود: ساکت باش تو از اینها شنواتر نیستی. به خدا میان اینها و اینکه ملائکه آنها را به عذاب کشد فاصله فقط کنار رفتن من است. در نکته‌ها گفته خواهد شد که آیا قابض ارواح یکی است یا متعدد؟

۵۱- ذٰلِکَ بِمَا قَدَّمْتُمْ اٰیْدِیْکُمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعٰبِدِیْنِ.

یعنی این عذاب در اثر اعمال شماست و گرنه خدا ستمکار نیست.

در قاموس قرآن (ظلم) گفته‌ام: ظلام پنج‌بار در قرآن مجید آمده و همه در نفی ظلم خداست. با ملاحظه آیات خواهیم دید آمدن صیغه مبالغه ظلام بمناسبت مقام است و آن اینکه اگر خدا بدکاران را عذاب نمی‌کرد و آنها را با نیکان یکی می‌شمرد این ظلم متعارف نبود بلکه ظلم زیاد بود و چون خدا ظلام نیست این کار را نکرده است.

گویند: لَیْسَ بِظَلّٰمٍ برای مبالغه در نفی ظلم است، به قول بعضی اگر خدا به کسی ظلم می‌کرد باید به همه ظلم می‌کرد و آن لازمه‌اش ظلام بودن است ولی این در صورتی بود که لحن آیه اینطور باشد: خدا به شما ظلم نمی‌کند زیرا ظلام نیست، حال آنکه آیه می‌گوید: شما را عذاب می‌کند به علت اینکه ظلام نیست یعنی اگر عذاب نمی‌کرد و در ردیف نیکوکاران قرار می‌داد ظلام بود.

۵۲- کَذٰبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِہُمْ کَفَرُوْا بِآیٰتِ اللّٰهِ فَاَخَذَهُمْ تَفْسِیْرٌ اَحْسَنُ الْحَدِیْثِ، ج ۴، ص: ۱۴۹

اللّٰهُ بِذُنُوْبِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ شَدِیْدُ الْعِقَابِ

این تشبیه ظاهراً راجع به عذاب برزخ و ضرب بر وجوه و ادبار است در نتیجه بما قَدَّمْتُمْ اٰیْدِیْکُمْ یعنی عذاب شما مانند عذاب و طریقه آل فرعون است که آیه‌های خدا را انکار کرده و گرفتار شدند.

۵۳- ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ یَکُ مُعْتِرًا نِعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰی قَوْمٍ حَتّٰی یُعٰوِزُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ.

یعنی آن عقاب و نعمت روی این قاعده و ناموس بود که خدا در اثر از بین رفتن استعداد و صلاحیت، نعمت را به نعمت مبدل

می‌کند.

مراد از «ما» در ما بَانْفُسِهِمْ استعداد و صلاحیت است، تقدیر آیه إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ رعد/ ۱۱ چنین است: «ان الله لا يغير ما بقوم من نعمه حتى يغيروا ما بانفسهم من استعداد و صلاحية».

مراد از «ما» در اول نعمت و سرنوشت و در دوم استعداد و صلاحیت است، در آیه مورد تفسیر «نعمه» در جای «ما» در سوره رعد قرار گرفته است.

در نهج البلاغه خطبه ۵۵ فرموده:

«و لقد كنا مع رسول نقتل آبائنا و ابنائنا و اخواننا و اعمامنا ...»

ما برای پیشرفت اسلام در رکاب رسول خدا پدران، پسران برادران و عموهای خود را می‌کشتیم ... تا می‌فرماید

«فلما رأى الله صدقنا انزل بعدونا الكبت و انزل علينا النصر ...»

چون خدا دید در طرفداری از توحید صادقین بر دشمنان ما ذلت و بر ما نصرت نازل فرمود، یعنی استعداد و صلاحیت آن را یافتیم که مورد نصرت و یاری خدا واقع شویم. علی‌هذا، انسان در اثر تلاشهای مثبت و عقائد خوب مستحق رحمت می‌شود، و اگر کارهای بد و افکار ناهموار پیشه کند استعداد و لیاقت نعمت از او می‌رود، نعمت به نعمت مبدل می‌شود، هر دو آیه شریفه این حقیقت را بازگو می‌کنند. أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ خدا، خواست استعدادها را می‌شنود و به آن استعدادها داناست. تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۴، ص: ۱۵۰

۵۴- كَذَّبَ آلَ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ كُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ.

لفظ «کذاب» اشاره به تغییر نعمت است، یعنی: تغییر نعمت کفار قریش در اثر از بین رفتن لیاقت، مانند جریان قوم فرعون است که صلاحیت نعمت را از دست داده و تار و مار شدند، از آیه شریفه معلوم می‌شود که تکذیب آیات خدا و گناهان و ظلمشان سبب از بین رفتن لیاقت نعمت بوده است.

نکته‌ها

شیاطین و مصور شدن آنها:

درباره جن و شیاطین در قاموس قرآن (ج ن ن) به طور تفصیل سخن گفته‌ایم و در ذیل آیه ۱۲ همین سوره در نکته‌ها درباره مصور و دیده شدن ملائکه توضیح داده شد اینک در زمینه آیه وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ ... می‌گوئیم: از آیات و روایات معلوم می‌شود که جن می‌تواند مثلا- به صورت انسان در آید و انسان آن را نشناسد، اولاً- در این آیه که گذشت ظهور آیه و صریح روایات آنست که: شیطان به صورت سراقه بن مالک درآمد و مردم را تشویق به جنگ کرد، در آیه وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ ...

سبأ/ ۱۲-۱۳ صریح است که جن برای سلیمان کار می‌کردند و ساختمان می‌ساختند قهرا به صورت انسان درآمده کار می‌کردند، ایضا در آیه وَ الشَّيَاطِينُ كُلٌّ بِنَاءٍ وَ غَوَاصٍ ص/ ۳۷ بنائی و غواصی در صورتی است که مثل انسان و به صورت انسان باشند، در سوره نمل آیه ۱۷ تا ۳۹ که لشکرکشی سلیمان به مملکت سبأ نقل شده در آنجا هست که عده‌ای از جن جزء لشکریان سلیمان بودند و یکی از عفریتهای جن به سلیمان گفت: می‌توانم پیش از آنکه از جای خود برخیزی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۵۱ تخت ملکه را در اینجا حاضر کنم، در سوره انبیاء نیز نظیر این مطلب آمده است.

در کافی ج ۱/ ۳۹۴ بابی تحت عنوان «جَنٌّ به محضر ائمه می‌آیند ...»

منعقد است و در آن هفت حدیث نقل شده، از جمله از سدید صیرفی نقل شده که امام باقر علیه السلام در مدینه به من سفارشهایی

فرمود، چون از مدینه بیرون رفتم در میان راه در «روحا» (۱) بودم که مردی با لباس خود به من اشاره کرد، به سوی او برگشتم به گمانم که تشنه است و آب می‌خواهد، ظرف آب را به او دادم گفتم به آب نیاز ندارم، نامه‌ای به من داد که مرکب مهر آن خشک نشده بود، دیدم مهر امام باقر علیه السلام است گفتم: این نامه را کی به تو داد؟ گفت: الان، در نامه دستورهایی بود خواستم به آن نگاه کنم آن مرد از نظرم ناپدید شد، سپس وقتی که امام باقر علیه السلام به مکه آمدند، عرض کردم فدایت شوم مردی نامه شما را در «روحا» به من داد که مهرش خشک نشده بود!! فرمود: ای سدید ما خدمتکارانی از جن داریم چون خواهیم کاری به فوریت انجام پذیرد آنها را می‌فرستیم.

نباید از این نکته‌ها استبعاد کنیم بلکه اینها طرح مسائلی هستند که اگر روی آنها کاوش شود بسیاری از حقائق بر ما روشن خواهد شد.

ملائکه قبض روح می‌کنند یا یک ملک؟

در رابطه با آیه اِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ لازم است بدانیم که در بعضی آیات قبض روح و میراندن به خدا نسبت داده شده است مانند: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ... زمر/ ۴۲، وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ ... نحل/ ۷۰، در بعضی از آیات این نسبت به جمعی از ملائکه داده شده است مانند آیه مورد تفسیر و آیه: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا

(۱) محلی است در چهل یا سی میلی مدینه به طرف مکه.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۱۵۲

وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ انعام/ ۶۱ و مثل: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ... الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ... نحل/ ۲۸-۳۲ و نظیر اینها.

و در بعضی از آیات به یک ملک که قابض الارواح باشد نسبت داده شده:

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ... سجده/ ۱۱. از این آیات معلوم می‌شود که ملک الموت اعوانی دارد که به دستور او انسانها را قبض روح می‌کنند چنان که در روایات نیز آمده است. خدا می‌میراند درست است که دستور و اجازه از جانب او است و در واقع او می‌میراند، ملائکه قبض روح می‌کنند درست است که اعوان ملک الموت هستند، عزرائیل قبض روح می‌کند درست است که مسئولیت مستقیم اینکار را از جانب خدا دارد.

می‌گوئیم: خدا درخت را رویانید، باران درخت را رویانید، باغبان درخت را رویانید، هر سه در نوبت خود درست و همه یکی است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۱۵۳

[سوره الأنفال (۸): آیات ۵۵ تا ۶۳]

اشاره

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۵) الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْتَضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (۵۶) فَإِذَا تَفَفَّتْهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ (۵۷) وَإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (۵۸) وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (۵۹) وَأَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعِيدُوا اللَّهَ وَعِيدُواكُمْ وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا

تَنْقُتُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ (۶۰) وَإِنْ جُنَحُوا لِلْسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱) وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبِكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (۶۲) وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۳)

۵۵- بدترین جنبندها نزد خدا کسانی هستند که کافر شده‌اند و ایمان نمی‌آورند.

۵۶- کسانی از کفار که با آنها پیمان بسته‌ای و هر دفعه پیمانشان را می‌شکنند و از نقض پیمان پرهیز نمی‌کنند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۵۴

۵۷- اگر در جنگ با آنها مصادف شدی (چنان سخت گیر) که با آنها دشمنانی را که در پس آنها هستند بترسانی که بیدار شوند و عهد شکنی نکنند.

۵۸- و اگر از خیانت و عهد شکنی قومی بترسی، عهد را عادلانه به سوی آنها بیانداز که خدا خائن را دوست ندارد.

۵۹- گمان مبر آنان که کافر شده‌اند، بر خدا غالب و پیشی گرفته‌اند، آنها خدا را عاجز نتوانند کرد.

۶۰- برای مقابله با دشمنان آنچه می‌توانید از نیرو و ذخیره اسبان، آماده کنید، تا با آن، دشمنان خدا و دشمنان خود و دشمنان دیگری را که شما نمی‌دانید ولی خدا می‌داند بترسانید و آنچه در راه خدا خرج می‌کنید به طور کامل به شما می‌رسد و در گرفتن اجر به شما ظلم نمی‌رسد.

۶۱- و اگر به صلح و سازش مایل شدند تو هم به مسالمت مایل باش و بر خدا اعتماد کن که خدا شنوا و داناست.

۶۲- و اگر بخواهند تو را حيله کنند، خدا برای تو بس است، خدا همانست که تو را با نصرت خود و مؤمنان، نیرومند گردانیده است.

۶۳- و میان قلوب آنها الفت داد که اگر همه آنچه را که در روی زمین هست خرج می‌کردی میان قلوبشان الفت نتوانستی، لیکن خدا میان آنها الفت داد که او توانا و حکمت کردار است.

کلمه‌ها

دواب: دابه: جنبنده: جمع آن دواب است (انفال / ۲۲).

عاهدت: عهد در اصل به معنی نگهداری و مراعات است، پیمان را از جهت لازم المراعات بودن عهد گفته‌اند، معاهده در اینجا بین الاثنین است.

ینقضون: نقض. شکستن. خواه ظاهری باشد مثل شکستن هیزم و خواه شکستن معنوی باشد مثل شکستن پیمان. در کلام الله مجید بیشتر در معنای دوم به کار رفته مثل آیه «ینقضون». تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۵۵

تثقفنهم: ثقف: پیدا کردن و مصادف شدن. فَمَا تَثَقَّفْنَهُمْ اگر آنها را پیدا کردی و با آنها مصادف شدی.

شرد: شرد: به سر خود رفتن. تشرید: راندن و طرد کردن «شرد» فعل امر است یعنی: بران.

یذکرون: ذکر: یاد کردن خواه با زبان باشد یا با قلب. تذکر: یاد آوری و پند گرفتن «یذکرون» در اصل «یتذکرون» است، تاء بذال عوض شده و در آن ادغام گردیده است لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا آنها پند گیرند.

فانبد: فعل امر است از «نبد». نبد: انداختن از روی بی‌اعتنایی یا مطلق انداختن. فَاَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ: بیانداز به سوی آنها به عدالت.

یعجزون: عجز (بر وزن عقل) ناتوانی. اعجاز: ناتوان کردن «لا یعجزون» یعنی: خدا را عاجز نمی‌کنند.

اعدوا: عد: شمردن. اعداد: آماده کردن «اعدوا»: آماده کنید فعل امر است از اعداد.

رباط: ربط و رباط: بستن. رباط الخیل: بستن اسبان و ذخیره اسبان.

در کشف گوید: رباط نام اسبان ذخیره در راه خداست، شاید جمع رباط باشد.

ترهبون: رهب: ترس. ارباب: ترسانیدن «ترهبون» می‌ترسانید.

جنحوا: جناح بال پرنده. دو طرف شیء را دو جناح گویند مثل دو جناح لشکر. فعل جنح به معنی میل کردن است «جنحوا»:

میل کردند و مایل شدند. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۱۵۶

سلم: (بر وزن عقل) صلح و سازش و مسالمت.

یوف: وفاء و ایفاء: تمام کردن. وفا به عهد: انجام دادن آن. توفیه:

تمام دادن حق. **يُوفِّ إِلَيْكُمْ**: تمام داده می‌شود به شما.

یخدعوك: خدع: حيله کردن، فریب دادن. «ان یخدعوك»: اینکه فریب دهند تو را.

حسبك: حسب (بر وزن عقل): کفایت. **حَسْبُكَ اللَّهُ** خدا برای تو کافی است، این تسمیه ظاهرا برای آن است که میان کفایت کننده و کفایت شده حساب هست.

الف: الف (بکسر اول) پیوند و جمع شدن از روی رغبت. تألیف:

پیوند دادن **أَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ** میان آنها پیوند برقرار کرد.

شرحها

به دنبال جریان بدر در این آیات از نقض عهد کفار که پیوسته پیمان‌شکنی می‌کردند یاد شده و آن گاه دستور داده که در جنگ با کفار چنان قاطعیت به خرج داده شود که دیگران طمع به جنگ با مسلمانان نکنند و در صورت پیمان‌شکنی مقابله به مثل شوند، دیگر آنکه مسلمانان باید از لحاظ سرباز و تجهیزات هر چه بتوانند آماده شوند، تا دشمنان با ارزیابی قدرت آنها از غلبه بر آنها مأیوس شوند و حمله نکنند و اگر دشمن مایل به صلح و سازش باشد از آن استقبال کنند و اگر دشمن به فکر حيله باشد با یاری خدا و ملت آنها را تار و مار کنند.

۵۵- **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.**

می‌شود گفت که این آیه مقدمه است به دستور **فَسَرَّدْ بِهِمْ** من خلفهم یعنی تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۱۵۷

حق است که درباره آنها چنان دستوری داده شود زیرا بدترین موجودات زنده‌اند بدترین از جنبندها بودن ظاهرا بدان علت است که جنبندها از مقتضای غریزه که خدا به آنها داده تجاوز نمی‌کنند ولی اینها از حد خود تجاوز می‌کنند، کلمه **عِنْدَ اللَّهِ** ظاهرا معنایش آنست که خدا چنین می‌گوید و خدا چنین حکم می‌کند. **فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** با فاء نتیجه می‌رساند که کفر در آنها رسوخ کرده و ایمان نمی‌آورند، آری کافری که اصلا ایمان نمی‌آورد شر الدواب است.

۵۶- **الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ.**

بیان است برای **الَّذِينَ كَفَرُوا** لفظ «منهم» که به معنی تبعیض است نشان می‌دهد که مراد قسمتی از **الَّذِينَ كَفَرُوا** است و تقدیر آن «عاهدتكم منهم» است مراد کسانی از کفار است که با رسول خدا پیوسته پیمان عدم تعرض می‌بستند و به اندک بهانه‌ای آن را می‌شکستند چنان که درباره یهود مدینه و کفار عربستان و قبائل عرب و غیره نقل شده است. آنها اعتنایی به عهد و پیمان خود نداشتند، **وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ** یعنی از عهد شکنی پرهیز نمی‌کنند، لازم است سیری در جریان معاهده‌های آن حضرت با یهود و کفار دیگر، بشود.

۵۷- **فَمَا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَسَرَّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ.**

ضمیر «لعلهم» راجع است به «من» یعنی چون این کفار عهدشکن را در جنگ گیر آوردی چنان با خشونت تار و مارشان کن که

کفاری که پشت سر آنهاست رانده شوند و طمع حمله نکنند و بیدار شوند و عهد شکنی نکنند، در فقه اسلامی آمده: اگر اسیران گرفته شوند در صورتی که هنوز جنگ ادامه دارد، آنها کشته می‌شوند، شاید چنان احکامی نیز از آیه مراد باشد یعنی تار و مارشان کن، اسیرانشان را بکش تا دیگران بیدار شوند و پیمان شکنی نکنند.

۵۸- وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۱۵۸
لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ

این آیه دستوری است که ای پیامبر اگر از خیانت قومی ترسیدی و احساس کردی که به فکر پیمان شکنی هستند تو هم از روی عدالت و برابری اعلام نقض پیمان کن، مبدا که از پیمان سوء استفاده کنی و بدون اعلام نقض، بر آنها بتازی که در اینصورت خیانت کرده‌ای، خدا خائن را دوست ندارد. در مجمع البیان از واقدی نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در جریان یهود بنی قینقاع از این آیه استفاده کرد.

یعنی: چون احساس کرد که به فکر پیمان شکنی هستند اعلام نقض عهد کرد و بر آنها تاخت. علی سَوَاءٍ در این معنی است که تو و آنها برابر شوی.

لفظ «خیانه» تمیز است برای «تخافن» یعنی: خوف از جهت خیانت آنها.

۵۹- وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ.

کلمه «یحسبن» به صیغه خطاب به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و به صیغه غائب هر دو خوانده شده است، معنای آن بنا بر تقدیر اول چنین است ای پیامبر گمان مبر که کافران بر قدرت خدا سبقت جسته‌اند و از انتقام خدا نجات یافته‌اند، نه آنها خدا را عاجز نتواند کرد. این آیه تسلیتی است بر آن حضرت که کفار با همه این کارشکنی‌ها چیزی نتوانند کرد.

۶۰- وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ.

آیه بسیار قابل دقت است در زمینه آماده شدن برای مقابله با دشمن. قوت هر چیزی است که با آن توانایی کار به دست می‌آید، آن در آیه شامل هر سلاح و هر سرباز است، رباط الخیل به معنی ذخیره اسبان شامل هر وسیله خودرو در این زمان خواهد بود، مَا اسْتَطَعْتُمْ حاکی است که باید کمال توان در این آمادگی به کار برده شود تُرْهَبُونَ ... تعلیل «اعدوا» است یعنی با این آمادگی تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۵۹

دشمنان معلوم و غیر معلوم را می‌ترسانید، دشمن پیش از آنکه حمله را آغاز کند نیروی طرف را ارزیابی می‌کند اگر به این نتیجه رسید که آمادگی و زور طرف بیشتر است از حمله منصرف می‌شود، لذا این آمادگی سبب ترس دشمن و سبب عدم بروز جنگ خواهد بود، چنان که در حال حاضر موازنه قوا در میان ابر قدرتها سبب عدم بروز جنگ شده است.

عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ بیان واقع و ترغیب در جنگ با آنهاست ممکن است مراد از عدو الله دشمنانی باشد که برای از بین بردن مکتب و توحید به جنگ می‌آیند و از «عدوکم» کسانی که برای آب و خاک و کشورگشایی به جنگ می‌آیند، به هر حال به حکم این آیه باید مملکت اسلامی از لحاظ تجهیزات و نفرات پیوسته مانند یک عمود آهنین آماده باشد تا دشمنان در آنها طمع نکنند آنچه در روایات نقل شده مراد از «قوة» تیراندازی، سپر، شمشیر و امثال آن است همه برای مصداق است، بهر حال این آیه مدعی است که صلح باید از راه قدرت باشد.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ این قسمت گرچه یک حکم کلی است ولی منظور از آن انفاق در جنگ است، یعنی آنچه در این زمینه خرج بکنید بدون کم و کاست پاداش آن را از خدا دریافت خواهید کرد، مظلوم و ناقص الاجر نخواهید شد.

۶۱- وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

این آیه در رابطه با آیه ۱۹۰ از سوره بقره و آیه ۹۰ از سوره نساء می‌رساند که اسلام جنگ را و لو با کفار یک مسئله ابتدایی نمی‌داند و حتی المقدور سعی دارد که جنگ واقع نشود، ظهور این آیه در آنست که: کفار و مشرکان اگر پیشنهاد صلح و سازش کنند و در دین خود بمانند و پیمان عدم تعرض ببندند، لازم تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۶۰ است آن را قبول کرد و از اینکه شاید از این پیشنهاد حیل‌های در کار باشد باید بر- خدا اعتماد کرد البته با در نظر گرفتن اسباب و وسائل، چنان که آیه بعدی آن را روشن می‌کند، خدا گفته کفار را می‌شنود و به مکنوناتشان داناست، علت تأنیث «لها» آنست که «للسلم» به معنای مسالمت است.

گویند: این آیه با آیه فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ توبه/ ۵ منسوخ است، این درست نیست، آیه توبه درباره کفاری است که به فکر مسالمت نیستند که درباره آنها آمده: أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ... و اینکه گفته‌اند که با آیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ... توبه/ ۲۹ نسخ شده است قابل قبول نیست بلکه آیه اعراف حاکم بر آنست.

در مجمع البیان نقل شده بعد از نزول آیه ۲۹ توبه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با نصاری نجران مصالحه کرد چون در ذیل آن آمده: حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ که آن نوعی مصداق جَنَحُوا لِلْسَّلَامِ است. ۶۲- وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ.

یعنی: پیشنهاد صلح را قبول کن، اگر بخواهند با آن صلح و سازش به تو حیل کنند و خود را تقویت نمایند، خدا بر تو بس است که تو را با یاری خودش و با مؤمنان نیرومند کرده است، آن خدا و آن یارانت باز هستند.

۶۳- وَاللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. استدلال است به اینکه مؤمنان برای تو بس است به دلیل آنکه خدا آنها را متحد کرده و در اختیار و نصرت تو قرار داد، که اگر همه ثروت جهان را می‌دادی نمی‌توانستی دل‌های آنها را مهربان کنی، امّا خدای توانا و حکمت- کردار قلوب آنها را بهم نزدیک و مهربان کرده است، دقت در دشمنی‌های دور تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۶۱

و دراز و جنگ‌های خانمانسوز که میان اوس و خزرج از اهل مدینه بود، نشان می‌دهد: جز مشیت خدا و احکام شفاف‌بخش قرآن نمی‌توانست آنها را با هم متحد نماید.

نکته‌ها

۱- عاطفه و تعقل هر یک جای خود را دارد و اگر جور دیگر جابجا شوند ضرر بیار می‌آورند، اینکه قرآن می‌فرماید فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ یک واقعیت است باید با دشمنی که سر سازش ندارد چنان با قاطعیت رفتار کرد که دیگران هم در جای خود بنشینند اینجا اگر عاطفه در بین باشد کار ضایع خواهد شد لذا در باره حد زناکار آمده: وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ... نور/ ۲.

۲- آیه وَاعِدُوا لَهُمْ برای تأمین صلح است، آری صلحی که از راه قدرت باشد، در عین حال این آیه می‌فهماند که درگیری و بروز اختلاف میان ملتها یک امر طبیعی و لازمه زندگی است، باید هر چه بتواند آماده و مجهز شد تا دشمنان سر جای خود بنشینند.

۳- جنگ اولین چاره درد نیست، باید راه‌های دیگری جست که خون-ریزی پیش نیاید، لازم است صلح و سازش را پذیرفت و از راه‌هایی که غیر از جنگ است در پیشبرد توحید وارد شد و اگر دشمن توطئه کرد باید جلوگیری نمود و بی‌امان کارش را ساخت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۶۲

[سوره الأنفال (۸): آیات ۶۴ تا ۷۱]

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۶۵) الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۶) مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۷) لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۸)

فَكُلُوا مِمَّا غَنَمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۰) وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۱)

۶۴- ای پیامبر، خدا و پیروان او از مؤمنان برای تو بس است.

۶۵- ای پیامبر مؤمنان را بر جنگ تشویق کن، اگر از شما بیست نفر با استقامت باشد به دویست نفر پیروز می‌شوند و اگر از شما صد نفر باشند، به هزار نفر از تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۶۳ کافران غالب می‌شوند به علت آنکه گروهی نمی‌فهمند.

۶۶- اکنون خدا بر شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعف روحی هست، پس اگر از شما صد نفر با استقامت باشند به دویست نفر غالب می‌شوند و اگر از شما هزار نفر باشند به دو هزار نفر به اذن خدا غالب می‌شوند، خدا با صابران است.

۶۷- برای هیچ پیامبری نبوده که برای او اسیران باشد تا در زمین خود را نیرومند کند، شما متاع دنیا را می‌خواهید ولی خدا آخرت را می‌خواهد خدا توانا و حکیم است.

۶۸- اگر عهده‌ای از خدا نبود که گذشته است حتما شما را در آنچه اخذ کردید عذاب بزرگی می‌گرفت.

۶۹- از آنچه به غنیمت برده‌اید به طور حلال و پاکیزه بخورید که خدا آمرزنده و مهربان است.

۷۰- ای پیامبر به اسیرانی که در دست شماست بگو: اگر خدا در قلوب شما ایمان بداند بهتر از آنچه گرفته شده به شما می‌دهد و شما را می‌بخشاید، خدا آمرزنده و مهربان است.

۷۱- و اگر بخواهند به تو خیانت کنند، از پیش خدا را خیانت کرده‌اند که خدا بر آنها تسلط یافت که خدا دانا و حکیم است.

کلمه‌ها

حسبک: بس است برای تو (انفال / ۶۲).

حرض: تحریض: ترغیب و برانگیختن. حرض (بر وزن شرف) به معنی فاسد و بی‌فائده است، راغب گوید: گویی تحریض از بین بردن حرض و فساد است.

یفقهون: فقه: فهمیدن. «الفقه: فهم الشيء» لا یفقهون: نمی‌فهمند.

خفف: خف و خفت: سبکی. تخفیف: سبک کردن.

اسری: اسر: بستن، حبس، گرفتار کردن اسیر: گرفتار شده در جنگ تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۶۴

جمع آن در قرآن اسری و اساری آمده است.

یثخن: یثخن (بر وزن عنب): غلیظ شدن. محکم شدن (مثل غلیظ شدن شیره مثلاً) اثنان: نیرومند کردن و سنگین کردن، مراد از آن در آیه نیرومند و قوی کردن است «حتی یثخن» تا خود را نیرومند کند.

عرض: (بر وزن شرف) متاع دنیا. هر چیز ناپایدار را عرض گویند.

امکن: گویند: «امکن منه» یعنی بر او تسلط یافت.

شرحها

در تعقیب جریان سرنوشت ساز بدر، در این آیات آمده که پیامبر خدا بر نیروی خداوند و پشتیبانی ملت تکیه کند، این یک امر بسیار مهمی است که رهبر توحید از خدا استمداد کند و بر ملت مسلمان امیدوار باشد چنان که در انقلاب اصیل ایران دیده شد. آن گاه این مسئله به میان آمده که یک رزمنده با ایمان و با هدف با ده نفر بی ایمان و بی هدف برابر است و بر آنها غلبه می کند آری آنکه کشته شدن و کشتن را غلبه می داند با ده نفر که جز به دنیا و زندگی مادی نمی اندیشد برابر است، آن گاه مسئله اسیران جنگی بدر به میان آمده که کشتن آنها و یا غرامت گرفتن از آنها مورد گفتگو بوده است سپس به اسیران غرامت داده خطاب شده که اگر ایمان آورند به صلاحشان خواهد بود.

۶۴- یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

استمداد از خدا و اتکال به خدا و پشتیبانی مردان هدفدار و با مکتب، دو عامل بزرگ پیروزی هستند، اما در واقع یک عامل و آن خداست زیرا مردان مؤمن از ایمان و عقیده استفاده می کنند، در واقع، پیامبر و مؤمنان هر دو از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص:

۱۶۵

خدا استمداد می کنند، گویند: این آیه در بیدار شدن از جنگ بدر نازل شد و سبب اطمینان آن حضرت گردید.

۶۵- یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ.

در این آیه یک مؤمن برابر با ده نفر کافر است، دو عامل سبب بالا رفتن روحیه مؤمن است به طوری که ده برابر بیشتر می شود اول ایمان که در صورت کشتن و کشته شدن خود را پیروز و در بهشت می داند. دوم صبر و استقامت، ولی کافر مرگ را فنا و نیستی مطلق می داند و با تمام هم و غم می خواهد زنده بماند و آن همان عدم درک است منظور از خبر در این آیه اگر حکم باشد معنایش آنست که: اگر دشمن ده برابر مسلمانان باشد، لازم است مقاومت کردن و عقب نشینی نمودن، در آیه بعدی این مطلب توضیح داده خواهد شد.

۶۶- الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.

مراد از ضعف، ضعف روحی است نه بدنی. در این آیه مقابله یک بر ده بر یک بر دو تقلیل یافته است ولی باز استقامت سبب این ترجیح است که فرموده:

«مائه صابره» و چون خدا با صابران است لذا یک مؤمن با استقامت بر دو نفر کافر غالب خواهد بود.

در اینجا دو مطلب مورد نظر است: اول آنکه در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده: که علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: هر که در جنگ از دو نفر فرار کند، از جنگ فرار کرده و هر که از سه نفر فرار کند از جنگ فرار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۶۶

نکرده است «۱» از این روایت و از آلمان خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ به نظر می آید که منظور از خبر در آیه، حکم است یعنی در جنگ اگر دشمن دو برابر مسلمانان باشد عقب نشینی حرام و موجب عذاب خداست ولی اگر بیشتر از دو برابر باشد عقب- نشینی جایز است، در وسائل الشیعه ج ۱۱/۶۳ بابی در این زمینه منعقد شده و در آن سه روایت از جمله روایت بالا از کتاب تهذیب و کافی نقل شده

است.

دوم آیا آیه دوم ناسخ آیه اول است یا میان این دو آیه رابطه دیگری هست؟

به نظر بعضی از مفسران آیه دوم ناسخ آیه اول است، در وسائل الشیعه در باب یاد شده دو روایت یکی از فروع کافی و یکی از رساله محکم و متشابه مرحوم سید مرتضی نقل شده که دلالت بر نسخ دارند ولی آن دو روایت از نظر سند صحیح نیستند از طرف دیگر بسیار بعید است که دو تا آیه پشت سر هم بیاید و دوّمی بلا فاصله ناسخ اولی باشد.

به نظر نگارنده: در هر یک از دو آیه یک حکم مستقل بیان شده است. حکم اول آنکه بیست مؤمن درجه اول که ضعف روحی ندارند وظیفه‌شان جنگیدن با دویست کافر است و اگر فرار کنند گناه کرده‌اند، ولی مؤمنانی که ضعف روحی دارند و در درجه اول از استقامت نیستند، وظیفه‌شان جنگیدن با دشمنی است که دو برابر آنها باشند و در بیشتر از دو برابر عقب‌نشینی جایز است.

علی هذا، حکم با ضعف و عدم آن تغییر می‌کند، علت تغییر حکم در آیه عَلِمَ أَنَّ فِیْكُمْ ضَعْفًا است.

۶۷- مَا كَانَ لِنبیِّ أَنْ یُکُونَ لَهُ أُسْرَى حَتّٰی یُتَّخَذَ فِی الْأَرْضِ تَرْدُونَ عَرَضَ الدُّنْیَا وَاللّٰهُ یُرِیدُ الْآخِرَةَ وَاللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیْمٌ.

(۱)

«کان علی صلوات الله علیه یقول: من فر من رجلین فی القتال (من الزحف فقد) فر من الزحف و من فر من ثلاث رجال فی القتال فلم یفر من الزحف».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۶۷

ظهور آیه آنست که هیچ پیامبری کارش آن نبوده که اسیر گرفته و اسیر نگهداری کند و اسیر مبادله کند و یا از آنها غرامت گرفته و آزادشان کند، مگر آنکه در زمین خود را نیرومند کند و قوی شود، به طوری که نگهداری اسیر، او و ملت او را تضعیف نکند، نتیجه آنکه: تا به آن حدّ از نیرو و قدرت نرسیده اسیران را که گرفت می‌کشد تا دیگران به حمله و هجوم دست نزنند، اینکه مسلمانان رسول خدا را در فشار گذاشتند که غرامت گرفته و اسیران بدر را آزاد کند به حکم دنیا دوستی و تَرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیَا بوده است، حال آنکه خدا، آخرت و پیشرفت دین و مکتب و ثواب آخرت را خواستار است.

در مجمع البیان می‌گوید: عیبده سلمانی از رسول خدا نقل کرده که روز بدر به اصحاب خود فرمود: اگر می‌خواهید اسیران را بکشید و اگر می‌خواهید غرامت بگیرید ... غرامت بگیریم تا از جهت مال نیرومند شویم، این روایت نمی‌تواند قابل قبول باشد زیرا با ظهور آیه نمی‌سازد، باز نقل کرده: گویند آن حضرت از غرامت گرفتن ناخرسند بود، سعد بن معاذ این ناخرسندی را از قیافه آن حضرت دریافت و گفت ای رسول خدا اولین بار است که با مشرکان درگیر شده‌ایم کشتن آنها در نظر من از نگاه داشتن بهتر است، عمر بن الخطاب نیز چنین نظر داد، اما ابو بکر گفت: اهل تو هستند از آنها فدیة بگیر و زنده‌شان دار. این حدیث با ظاهر آیه می‌سازد.

به هر حال ظهور آیه و آیات بعدی آنست که آن حضرت را به قبول غرامت ناچار کرده‌اند، اما نسبت این آیه با آیه فَإِذَا لَقِیْتُمُ الدِّینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتّٰی إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ فَمَا مَنَّا بَعِیدٌ وَإِمَّا فِدَاءٌ حَتّٰی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا قتال/ ۴، این آیه در طول آیه مَا كَانَ لِنبیِّ ... است یعنی: پس از آنکه پیامبر نیرومند شد و در جنگ، کفار را عاجز کرد و متلاشی شدند دیگر آنها را نمی‌کشد تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۶۸

بلکه باید اسیر گیرد که بعدا یا منت گذاشته و آزاد کند و یا غرامت بگیرد، در سوره قتال ذیل آیه، انشاء الله خواهد آمد که حکم اسیران در حال جنگ غیر از اسیرانی است که بعد از جنگ گرفتار می‌شوند.

۶۸- لَوْ لَا کِتَابٌ مِنَ اللّٰهِ سَبَقَ لَمَسَّکُمْ فِیْمَا أَخَذْتُمْ عِبَادًا عَظِیْمٌ مراد از «کتاب» همان مهلت است که خدا نخواسته است آنها تار و

مار شوند، آشکار نکردن «کتاب» شاید به آن جهت است که درباره آن فکر کنند معلوم می‌شود که با اصرار رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمیده‌اند که حکم خدا کشتن است ولی باز مخالفت کرده‌اند، مراد از فیما أَخَذْتُمْ ظاهراً فدیة و غرامت‌ها است، در المیزان فرموده: مراد اسیران است، به نظرم بعید است که اسیران باشد، زیرا منظور آن نیست که از میدان اسیر نگیرید بلکه منظور آنست که بعد از گرفتن نگاه ندارید و فدیة گرفته آزادش نکنید.

۶۹- فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

پس حالا که اینطور شد و پیامبر را ناچار از گرفتن غرامت کردید، آنچه از فدیة و غنائم به دست آورده‌اید حلال و پاکیزه بخورید و از خدا بترسید، غفران و رحمت خدا بود که شما را بخشید و فدیة را بر شما حلال کرد.

۷۰- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَشْيُرِ إِنَّ يَغْلِبِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِيكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

تشویق اسیران غرامت داده، به اسلام است، مراد از «خیرا» در اول ایمان است یعنی اگر خدا در قلب شما ایمان بداند و ایمان بیاورید از غرامتی که از شما گرفته شده، بهترش را به شما می‌دهد و شما را می‌بخشاید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۶۹

۷۱- وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

یعنی: اگر ایمان بیاورند برای آنها بهتر است و اگر بعد از فدیة دادن خواستند بار دیگر جمع و جور شده و به جنگ تو آیند، پیش از این شکست به خدا خیانت کرده و در کفر غوطه‌ور بودند که خدا به آنها تسلط یافت، خدا از نیت و نظر آنها آگاه است و کار از روی مصلحت می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۷۰

[سوره الأنفال (۸): آیات ۷۲ تا ۷۵]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۷۲) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فُسَادٌ كَبِيرٌ (۷۳) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۴) وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷۵)

۷۲- کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد کرده‌اند و کسانی که به آنها مکان داده و یاری کرده‌اند، آنها بعضی اولیاء بعض دیگر هستند کسانی که ایمان آورده و مهاجرت نکرده‌اند شما را از ولایت آنان چیزی نیست و اگر از شما در راه دین یاری خواستند یاری‌شان بر عهده شماست مگر بر علیه قومی که میان شما و آنها پیمان هست، خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

۷۳- کسانی که کافر هستند بعضی اولیاء بعض دیگر می‌باشند، اگر به دستور عمل نکنید، در زمین، کفر و فساد بزرگی به وجود خواهد آمد.

۷۴- کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا جهاد کرده‌اند و کسانی که به آنها مکان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴،

داده و یاری‌شان کرده‌اند، آنها مؤمنان حقیقی می‌باشند برای آنهاست آمرزش و روزی خوشایند. ۷۵- و کسانی که بعد از شما ایمان آورده و در کنار شما جهاد کرده‌اند، آنها با شما هستند، و صاحبان قرابت در کتاب خدا بعضی از بعضی (به ارث بردن) سزاوارتر می‌باشند خدا به هر چیز داناست.

کلمه‌ها

هاجروا: هجر و هجران آنست که انسان از دیگری جدا شود خواه با بدن باشد یا با زبان یا با قلب، مهاجرت در اصل به معنی متارکه غیر است، در عرف به معنی هجرت از محلی به محلی و در عرف قرآن هجرت از دار کفر به دار ایمان است «هاجروا» از مکه به مدینه هجرت کردند.

آووا: اوی: نازل شدن و انضمام. آوی: از باب افعال به معنی مسکن دادن و نازل کردن در منزل است. آووا: پناه دادند، مسکن دادند.

اولیاء: ولی: دوست، سرپرست. جمع آن اولیاء است.

ولایتهم: ولایت (به کسر اول و فتح آن): نصرت و سرپرستی.

راغب گوید: به کسر اول به معنی نصرت و به فتح اول به معنی سرپرستی است.

استنصروکم: نصر: یاری. استنصار: یاری خواستن. «استنصروکم» یاری خواستند از شما.

میثاق: پیمان محکم. وثاقه: محکم و ثابت شدن.

راغب گوید: میثاق پیمانی است که با سوگند و عهد تأکید تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۷۲

شده باشد.

کریم: کرم (بر وزن شرف) و کرامت: به معنی سخاوت، شرافت، نفاست و عزت است. کریم: سخی و نفیس، آن در آیه به معنی نفیس و خوشایند است.

اولو الارحام: اولو: صاحبان. جمعی است که از لفظ خود مفرد ندارد. ارحام جمع رحم است **أُولُوا الْأَرْحَامِ** صاحبان قرابت نسبی.

اولی: ولی: نزدیکی. اولی: نزدیکتر، سزاوارتر.

شرحها

در خاتمه سوره در این آیات آمده: میان مهاجران که از دیار خود در راه خدا هجرت کرده‌اند و میان انصار که به آنها پناه داده و یاری کرده‌اند از هر جهت ولایت و نفع و ضرر مشترک و تحزب برقرار است به خلاف آنکه ایمان آورده و در دیار کفر مانده‌اند، آنها فقط این حق را دارند که اگر از مؤمنان درباره دین یاری خواستند، وظیفه، یاری کردن است مگر آنکه بر علیه کسانی یاری بخواهند که شما با آنها پیمان عدم تعرض بسته‌اید. آن گاه آمده که ولایت و دفاع کفار نیز مخصوص به خودشان می‌باشد، باید مؤمنان از کفار قطع کنند، سپس آمده: که مهاجران و انصار، مؤمنان واقعی هستند همچنین آنهایی که بعداً به صف مهاجران و انصار، با ایمان و عمل پیوسته‌اند، از آنها می‌باشند ولی در مسئله توارث اقرابای نسبی بر دیگران مقدم هستند. ارث فقط با قرابت است.

۷۲- **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ.** تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۷۳

منظور از طبقه اول مهاجران هستند که در راه خدا از دیار خود هجرت کرده و به مدینه آمدند و از الدین آووا... اهل مدینه و انصار هستند که آنها را با آغوش باز پذیرفته و مکان دادند و یاری کردند. نسبت جاهدوا... به طبقه اول با آنکه هر دو طبقه با مال و جان جهاد کرده‌اند به نظرم بیان مهاجرت است یعنی هجرت در راه خدا عبارت اخرای جهاد با اموال و انفس است.

مراد از ولایت به نظرم آنست که آنها یک ملت هستند، اتحاد مکتب آنها را به حکم یک خانواده کرده، خویشان و کسان دیگر در این امر داخل نیستند و از غیر مسلمان به کلی بریده‌اند آنها یاور یکدیگر و سرپرست یکدیگر می‌باشند در بسط عدالت و ایجاد جامعه معتدل و حفظ یکدیگر از گمراهی مسئولیت مشترک دارند. هر یک در برابر همه و برای همه می‌تواند تصمیم بگیرد، اگر یکی از آنها به کافری امان دهد از نظر همه دارای نفوذ است. می‌شود این ولایت را در آن حد معنی کرد که اینگونه اشخاص فقط زنانشان بر یکدیگر حلال نیست، آنها به حکم یک بدن هستند مالشان مال همه است مسکن هر یک مال آن دیگری می‌باشد. بعید است منظور از ولایت، ارث بردن باشد زیرا آیه اخیر آن را فسخ خواهد کرد نمی‌شود باور کرد که این آیه حکمی را تشریح کند و آیه بعد نسخ نماید.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا.

یعنی آنها ایمان آورده و با وجود امکان، هجرت نکرده‌اند هیچ ولایتی ما بین شما و آنها نیست تا وقتی که مهاجرت کنند. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۱۷۴

وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

یعنی فقط می‌توانید در دین آنها را یاری کنید اگر از شما در راه دین یاری خواستند و اگر بر علیه کفاری یاری بخواهند که با آنها پیمان عدم تعرض بسته‌اید، آن وقت در دین هم یاری نتوانید کرد، خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

۷۳- وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ.

جمله اول بیان واقع است نه تشریح حکم، یعنی کفار نیز ولی و دوست یکدیگر هستند و به حکم «الکفر مله واحده» نفع و ضرر مشترک دادند، نباید با آنها باشید که از اسلام و اسلامیان بریده‌اند.

جمله دوم حاکی است که اگر به دو فرمان گذشته عمل نکنید در زمین کفر و تباهی بزرگ به وجود خواهد آمد، از این معلوم می‌شود که مراد از بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ حکم و دستور یعنی باید چنان باشید، ضمیر «تفعلوه» راجع است به «ما امرتم».

اکنون اگر سران ممالک اسلامی را در نظر بگیرید خواهید دید که اکثر آنها با ابر قدرتها ساخته‌اند و نوکر آنها شده‌اند، در نتیجه کفر و تباهی جهان اسلام را فرا گرفته است.

۷۴- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.

منظور از تکرار این آیه نشان دادن مؤمن حقیقی بودن آنها و بیان پاداش تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۱۷۵

آنهاست رزق خوش آیند، نعمتهای بهشتی است، معلوم می‌شود که گناهانشان نیز آمرزیده است.

۷۵- وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ.

یعنی این حکم: مغفرت، رزق کریم. ولایت و ایمان حقیقی فقط به شما مختص نیست دیگران نیز که بعد از شما بیایند و در صفت شما باشند در ردیف شما خواهند بود.

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، شیعه و اهل سنت روایت کرده‌اند: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله میان مهاجر و انصار برادری برقرار کرد، آنها از همدیگر ارث می‌بردند نه ورثه‌شان، تا بعد از جنگ بدر این آیه نازل شد و آن حکم را نسخ کرد، آن گاه با قرابت ارث بردند.

همچنین است آیه ششم از سوره احزاب و در آن آمده: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ**

....

اولی بودن بعضی از ارحام از بعضی بدان معنی است که مثلاً- با بودن فرزند نوه ارث نمی‌برد و با بودن برادر، برادرزاده ارث نمی‌برد. و همچنین، عیاشی از امام باقر صلوات الله علیه نقل کرده:

«عن زرارة عن ابي جعفر عليه السّلام في قول الله و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض في كتاب الله. ان بعضهم اولی بالميراث من بعض لان اقربهم اليه (رحما) اولی به ثم قال ابو جعفر عليه السّلام انهم اولی بالميت و اقربهم اليه امه و اخوه و اخته لامه و ابيه أليس الام اقرب الى الميت من اخوته و اخواته»

در مجمع از امام باقر علیه السلام نقل شده که: صحابه با برادری اولی که تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۷۶

میانشان برقرار شده بود از یکدیگر ارث می‌بردند. »

کانوا يتوارثون بالمؤاخاة الاولى

« در شب هیجدهم ربیع الاول ۱۴۰۱ مطابق ۵ / ۱۱ / ۱۳۵۹ تفسیر سوره انفال تمام گردید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۷۷

سوره توبه

اشاره

در مدینه نازل شده و صد و بیست و نه آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- توبه، صد و سیزدهمین سوره است که بعد از سوره مائده در مدینه نازل گردید نزول آن را بالاتفاق در سال نهم هجرت گفته‌اند، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نهم است و بیست و هفتمین سوره نازل شده در مدینه می‌باشد.

۲- قارئان کوفی تعداد آیات آن را صد و بیست و نه و قارئان دیگر صد و سی گفته‌اند. چون عاصم بن ابی النجود در قرائت کوفی است و قرائت وی به امیر- المؤمنین علیه السلام می‌رسد لذا قرائت کوفی در نظر ما معتبر است.

طبرسی رحمه الله در تفسیر سوره بقره درباره قرائت کوفی فرموده «و هو العدد المروى عن امیر المؤمنین علیه السلام» در تفسیر خازن کلمات این سوره را چهار هزار و هفتاد و هشت و حروف آن را ده هزار و چهارصد و هشتاد هشت گفته است و الله اعلم.

۳- سوره مبارکه بی شک مدنی است به نظر بعضی دو آیه از آن مدنی نیست ولی نمی‌شود به این گفته اعتماد کرد.

۴- از صد و چهارده سوره قرآن مجید تنها این سوره است که با بسم الله الرحمن الرحيم شروع نشده است، در توجیه این مسئله دو قول هست، اول آنکه: سوره توبه متمم سوره انفال است و این هر دو یک سوره‌اند، در مجمع البیان تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص:

۱۷۸

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: انفال و براءة یک سوره هستند: «الانفال و البراءة واحد» این روایت در تفسیر عیاشی نیز آمده است، بعضی‌ها در توجیه یک سوره بودن گفته‌اند: انفال در زمینه پیمانها: توبه در زمینه نقض پیمانهاست.

دوم آنکه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده: علت نیامدن بسم الله آن است که: بسم الله برای امان و رحمت است ولی سوره

برائت برداشته شدن امان با شمشیر، نازل شده است (مجمع البیان) «۱» زمخشری این سخن را از ابن عیینه نقل می‌کند. نگارنده گوید: چنان که در حاشیه مجمع البیان نقل شده بهترین دلیل ترک بسم الله در اول این سوره، تعبد است، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده ما نیز نمی‌گوئیم دو روایت شریفه علت نیامدن آن را توجیه می‌کند.

۵- این سوره نامهای متعدّد دارد در مجمع البیان و کشف حدود ده نام درباره آن نقل شده است «۲» ولی دو نام بسیار مشهور است: اول: برائت، این نام ظاهراً بدان علت است که در اول آن لفظ «برائت» آمده است. دوم: توبه. طبرسی رحمه الله فرموده: این بدان جهت است که آیات توبه در آن بسیار آمده است مثل آیه پانزده و هفتاد و چهار و صد و هیجده.

ولی به نظر نگارنده جریان توبه تاریخی آن سه نفر که در جنگ تبوک شرکت نکردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود کسی با آنها سخن نگوید علت این نامگذاری بوده است چنان که در آیه صد و هیجده و علی الثلثه الذین خلفوا ... مشروحا خواهد آمد و آن یک قضیه فوق العاده بود و جا داشت که

(۱)

عن علی علیه السلام لم ينزل بسم الله الرحمن الرحيم على رأس سورة برائة لان بسم الله للامان والرحمة و نزلت برائة لرفع الامان بالسيف.

(۲) در مجمع البیان ده اسم و در کشف یازده اسم نقل شده است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۱۷۹

سوره با آن نامگذاری شود.

۶- در میان مفسران شکی نیست که این سوره در سال نهم از هجرت رسول اکرم نازل شده که حدود یک سال از عمر مبارک آن حضرت باقی مانده بود، از آیات سوره معلوم می‌شود که فعالیت منافقان آن روز به اوج خود رسیده بود.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده: فتح مکه در سال هشتم هجرت نزول برائت در سال نهم و حجه الوداع در سال دهم واقع شد «۱» و آن بعد از رجوع آن حضرت از جنگ تبوک بوده است (المیزان).

۷- این سوره در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام برائت مشهور بوده است در تفسیر مجمع البیان و در تفسیر کشف در آخر سوره انفال نقل شده که آن حضرت فرموده: هر که سوره انفال و برائت را بخواند من روز قیامت شفیع او خواهم بود و نیز در آن دو کتاب از آن حضرت نقل شده که برائت همگی به یک بار نازل شده است.

۸- مطالب این سوره در یک موضوع خلاصه نمی‌شود بلکه حدود بیست و دو آیه از اول آن درباره مشرکان مکه و نقض عهد از جانب آنها و مقابله با آنهاست.

مقداری از آیات آن درباره قاطعیت مسلمانان در برابر کفر و استقامت آنها در راه مکتب است، قسمتی درباره اهل کتاب و اخذ جزیه از آنهاست، قسمت مهم این سوره در بررسی وضع منافقان است که حتی بعضی گفته‌اند: بهتر بود نام آن را سوره منافقون بگذارند، ایضا اشاره به توبه تاریخی سه نفر از صحابه که از جنگ تبوک تخلف کردند شده است، با بعضی مطالب دیگر، ناگفته نماند: همه این مطالب جریان روز بوده است.

(۱)

«عن داود بن سرحان عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان الفتح في سنة ثمان و برائة في سنة تسع و حجة الوداع في سنة عشر».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸۰

سوره التوبه مدنیة و آیاتها ۱۲۹

[سوره التوبه (۹): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسَيُحْوَى فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا عَسَمُوا أَنْتُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴) فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُواهُمْ وَاحْضِرُوا رُءُوسَهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَاقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶) كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷) كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا- وَ لَا- ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۸) اسْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹) لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً وَ أَوْلَيْكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸۱

۱- این، بیزاری است از خدا و رسولش به مشرکانی که با آنها پیمان بسته‌اید.

۲- چهار ماه در زمین بگردید (و آزادید) و بدانید که شما بر خدا غالب نیستید، حقا که خدا خوار کننده کافران است.

۳- این اعلانی است از خدا و رسولش به مردم در روز حج اکبر، که خدا و رسولش از مشرکان بیزار است، پس اگر توبه کردید آن برای شما بهتر است و اگر سرپیچی کنید بدانید که شما عاجز کننده خدا نیستید، به کسانی که کافر شده‌اند عذاب دردناکی را مرده بده.

۴- مگر کسانی که از مشرکان که با آنها پیمان بسته‌اید و چیزی از پیمان کم نکرده و بر ضد شما کسی را یاری نکرده‌اند، عهد آنها را تمام کنید تا مدتشان، که خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد.

۵- وقتی که ماههای محترم تمام شد مشرکان را هر جا که یافتید بکشید، آنها را بگیرید و حبس کنید و برای آنها در هر کمینی بنشینید اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکاة دادند، راهشان را باز کنید که خدا آمرزنده و مهربان است.

۶- اگر یکی از مشرکان از تو امان بخواهد به او امان بده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به محل امن خود برسان که آنها قومی نادانند.

۷- برای مشرکان چه عهدی می‌تواند نزد خدا و رسول باشد، مگر آنان که با آنها در کنار مسجد حرام پیمان بسته‌اید مادامی که به نفع شما پایدارند در عهد آنها پایدار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸۲

بمانید که خدا متقیان را دوست دارد.

۸- چه عمدی دارند؟ حال آنکه اگر بر شما غالب شوند نه قرابتی را مراعات می‌کنند و نه پیمانی را. شما را با دهانشان راضی می‌کنند ولی قلبشان امتناع می‌کند و بیشترشان فاسق هستند.

۹- آیات خدا را به بهای اندکی فروخته و از راه خدا اعراض کرده‌اند بد کاری است که می‌کنند.

۱۰- درباره هیچ مؤمنی، قرابتی و پیمانی مراعات نمی‌کنند، آنها متجاوزانند.

کلمه‌ها

برائة: براء: خلاص شدن، کنار شدن، آفریدن «برائة»: کنار شدن و بیزاری.

سیحوا: سیح: جریان و سیر. «ساح الماء: جری علی وجه الارض» «ساح فی الارض: ذهب» علی هذا «فسیحوا» یعنی بگردید. معجزی: در اصل معجزین به معنی عاجز کنندگان است.

مخزی: خزی: خواری. ذلتی که موجب شرمساری است «مخزی»:

خوار کننده.

اذان: اذان به معنی اعلام و اخطار است. «آذنته بكذا: اعلمته».

یظاهروا: مظاهره در آیه به معنی همکاری و هم‌پشتی و کمک است و لَمْ یُظَاهِرُوا عَلَیْكُمْ أَحَدًا: بر علیه شما کسی را یاری نکرده‌اند.

انسلاخ: سلخ: کندن پوست حیوان، لازم و متعدی هر دو آید، تمام شدن و گذشتن ماه را به طور استعاره سلخ و انسلاخ گفته‌اند.

اشهر: شهر: ماه. اشهر: ماه‌ها. حرم: محرم‌ها، مفرد آن حرام است.

احصروهم: حصر: تنگ گرفتن و حبس کردن. «احصروهم» حبس کنید آنها را. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸۳

مرصد: رصد: مراقبت کردن و زیر نظر گرفتن (کمین کردن) مرصد:

کمینگاه.

استجارک: جار: همسایه. استجاره: امان خواستن. اجاره: امان دادن «فاجره»: به او امان بده.

مامنه: امن: ایمنی. مأمن: اسم مکان است یعنی محل ایمنی.

استقاموا: استقامت: پایداری فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِمْوا لَهُمْ تا در عهد خود برای شما پایداری کردند شما هم به نفع آنها پایداری کنید.

لا یرقبوا: رقبه (بکسر اول) و رقوب: حفظ و انتظار و مراعات. «لا یرقبوا» مراعات نمی‌کنند.

الا: ال: عهد، سوگند. قرابت. در قرآن مجید فقط به معنی قرابت و خویشی آمده است.

ذمة: عهد و پیمان. «الذمة: العهد و الامان و الضمان» به قول راغب آن چیزی است که بر شکستن و ضایع کردن آن انسان مذمت می‌شود.

تأبی: اباء: امتناع و خودداری. تَأْبَى قُلُوبُهُمْ قلوبشان امتناع می‌کند.

شرحها

در این آیات حکایت از رفع امان و نقض پیمان مشرکان از طرف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است ولی به آنها مدت چهار ماه مهلت داده شده که اگر در عرض این مدت توبه نکردند و به اسلام نگریند تا روز قیامت خواهند شد. در آیات بعدی روشن شده

علت نقض پیمان آن بوده که مشرکان به عهد خود عمل نمی‌کردند، پیمان فقط در زبان و ظاهری بود کَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَیْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِیْكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸۴

و نیز فرموده: أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ اما نسبت به آنها که به عهدشان وفادار هستند و پیمان شکن نبودند فرموده فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ

عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ که باید پیمان آنها را مراعات کرد.

این نقض عهد از جانب مسلمانان مصداق و اِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَاَنْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰی سَوَاءٍ ... انفال: ۵۸ است که حتی در موارد خوف از نقض پیمان از طرف کفار، آن حضرت مجاز بودند پیمان را بشکنند.

پس از پایان مهلت چهار ماهه لازم بود که در صورت عدم ایمان تار و مار بشوند زیرا در درون حکومت اسلامی که مکه نیز جزء آن بود بر علیه مکتب توطئه می کردند و نیز در آیات فوق آمده است که اگر از مشرکان امان خواستند که به درون کشور اسلامی آمده و سخن حق را بشنوند باید به آنها امان داد و سپس به محل امن خودشان برگردانید. آن گاه در آیات بعدی عُلَّتْ نقض پیمان از طرف مسلمانان بیان شده است.

ناگفته نماند: در سال هشتم هجرت مکه معظمه به وسیله سپاهیان اسلام فتح و قدرت مشرکان پاشیده شد، و به حکم «اذهبوا انتم الطلقاء» رسول خدا صلی الله علیه و آله آزادشان کرد، آنها مجاز بودند که در مراسم حج شرکت کنند و قهرا وارد مسجد الحرام شوند، ظاهر آن است که حضرت آنها را به شرط ایمان آزاد نکرد بلکه در شرک خود باقی ماندند.

در سال نهم هجرت که سوره براءت نازل گردید، آیات ده گانه توسط علی ابن ابی طالب علیه السلام در مکه بر مشرکان خوانده شد، مسئله نقض پیمان و امان چهار ماهه به آنها اعلام گردید و نیز بعضی از بدعتها که داشتند ممنوع شد.

شیعه و اهل سنت اتفاق دارند بر اینکه این مأموریت ابتدا به ابو بکر محول شده بود ولی سپس علی بن ابی طالب علیه السلام مأموریت یافت و در ذو الحلیفه، آیات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸۵

را از ابو بکر گرفت تا بر مردم مکه بخواند، ابو بکر به محضر آن حضرت برگشت و گفت: آیا درباره من آیه‌ای نازل شده است؟ فرمود: نه و لیکن این اعلام را یا باید من بکنم یا مردی از اهل بیت من، گویند: ابو بکر امیر حاج بود ولی اعلام از طرف علی علیه السلام شد. ولی از روایات اهل بیت علیهم السلام ظاهر است که امیر حاج نیز آن حضرت بوده است، آن حضرت آیات براءت را در عرفات، مشعر، منی نزدیک جمره‌ها و در ایام تشریق بر مردم مرتب می خواند و می گفت: از این به بعد جز مؤمنان هیچکس حق دخول به کعبه را ندارد، هیچ کس حق ندارد عریان به دور کعبه طواف کند، بعد از این سال هیچ مشرک حق ورود به مسجد الحرام را ندارد، هر که با رسول خدا عهدی بسته تا پایان مدت محترم است و هر که عهدی نبسته فقط چهار ماه مهلت دارد علی علیه السلام مأموریت داشت ده آیه از اول براءت، به قولی سیزده آیه بر مشرکان مکه بخواند. آنچه درباره تبلیغ براءت نقل شد خلاصه است از مجمع البیان و کشف و تفسیر عیاشی، و سایر کتب تفسیر، شیعه و اهل سنت بر این اتفاق دارند.

۱- بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

نکره آمدن براءت دلالت بر نوع دارد که آیات بعدی آن را بیان می کند و آن اینکه پیمانشان کان لم یکن است و تا چهار ماه اگر به راه حق باز نگردند تار و مار خواهند شد، در آیات زیر روشن خواهد شد که عُلَّتْ این نقض عهد آن است که مشرکان به عهد پایبند نبودند.

۲- فَسَيُحْوِوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ.

یعنی: چهار ماه در مهلتید آزادانه در زمین بگردید و بدانید که شما نمی توانید خدا را عاجز کنید، خدا خوار کننده کافران است، به موجب روایات این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸۶

چهار ماه از دهم ذو الحجه (روز قربان) شروع شده و در دهم ربیع الثانی تمام می شد چنان که در تفسیر عیاشی از حریر از امام صادق علیه السلام نقل شده است، به قول بعضی از بیستم ذو الحجه شروع شده، محرم، صفر، ربیع الاول و در بیستم ربیع الثانی تمام می شد، به قول بعضی از اول شوال تا آخر محرم است ولی اعتمادی بر این دو قول نیست.

ظاهراً این مهلت برای آن بود که مجال تفکر و بررسی صلاح و فساد را داشته باشند.

۳- وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

در این آیه سخن از «۱» سه وجه است اول اعلام برائت به مردم مسلمان در روز حج اکبر، که بدانند خدا و رسولش از مشرکان بیزار هستند، علی هذا ظاهرا مراد از «الناس» مسلمانان باشند دوم خطاب به مشرکان است که اگر از مهلت چهار ماهه استفاده کرده و توبه نموده و اسلام آوردند به خیرشان تمام می‌شود و گرنه بر اراده و دستور خدا پیشی نتوانند گرفت.

سوم: خطاب به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ که به کفار مژده عذاب الیم را بدهد.

اما مراد از حج اکبر، در آن چند قول هست اول آنکه حج اکبر در سال نهم هجرت بود که مسلمین و مشرکین مشترکاً حج آوردند و از آن پس مشرکان از حج ممنوع شدند در تفسیر برهان در ذیل روایت فضیل بن عیاض از امام صادق

(۱) برائت از مشرکان باید همیشه سرمشق مسلمانان باشد، برائت از استکبار جهانی و از آمریکا و شوروی و شرق و غرب، که امروز در حج انجام می‌گیرد، ادامه همان است که توسط رسول خدا (ص) در آن روز انجام گرفت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸۷

علیه السّلام نقل شده که بحضرتش گفت: پس معنای این لفظ (حج اکبر) چیست؟

فرمود: اکبر نامیده شد به علت آنکه سالی بود که در آن مسلمین و مشرکین هر دو حج آوردند، بعد از آن مشرکان حج نیاوردند «۱» طبرسی سه قول درباره آن نقل کرده که قول دوم همین است، علی هذا حج اکبر یک دفعه بوده و تکرار نخواهد شد ولی بنا بر روایتی که منظور از آن روز عید اضحی است هر سال تکرار می‌شود.

۴- إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحِدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ وَعْهَدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.

در مجمع البیان و کشف نقل شده: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با قومی از بنی کنانه و بنی ضمره پیمان بسته بود و از مدتشان نه ماه مانده بود و آنها عهد شکنی نکرده و به پیمان خود وفادار بودند، در این آیه پیمان شکنی در دو صورت یاد شده یکی آنکه چیزی از شرایط پیمان را کم کنند، دوم آنکه با دشمن انسان همکاری کنند و او را یاری نمایند که نقض غیر مستقیم مثلاً پیمان حدیبیه که میان مسلمانان و مشرکین مکه منعقد گردید نقض آن از طرف قریش بدین صورت بود که قبیله بنو بکر هم پیمان قریش و قبیله خزاعه هم پیمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بودند، این دو قبیله با هم جنگیدند، قریش با دادن سلاح به بنو بکر یاری کردند و این اعانت بر علیه مسلمانان محسوب شد تا پیمان حدیبیه نقض گردید، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از این نقض پیمان استفاده کرد و به مکه لشکر کشید و آن را فتح کرد (المیزان).

ذیل آیه فرموده: باید عهد کسانی که عهد نشکسته‌اند محترم شمرده شود

(۱) «فقيل له فما معنى هذه اللفظة الحج الاكبر؟ فقال انما سمي الاكبر لانها كانت سنة حج فيها المسلمون و المشركون و لم يحج المشركون بعد تلك السنة» (صافى).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸۸

احترام به چنین عهد از تقوی است و خدا متقیان را دوست دارد.

۵- فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُواهُمْ وَ اخْضَرُّوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ.

مراد از الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ ماههای چهارگانه است که در آیه دوم گذشت نه ماههای حرام مشهور، الف و لام آن برای عهد است، منظور

از «المشرکین» عهدشکنان آنهاست، منظور از دستورهای چهارگانه تار و مار کردن و ریشه کن کردن آنهاست به هر وجهی که ممکن باشد و آن اینکه هر کجا یافتید آنها را بکشید در حل باشد یا در حرم، در ماههای حرام باشد که جنگ در آنها حرام است یا در غیر آن، اگر به قتل دسترسی نشد گرفتار و بازداشت نمایید و یا آنها را به محاصره بکشید و از حرکت و فعالیتشان مانع شوید و اگر جایشان را ندانستید برای آنها کمین کنید و گرفتار نمائید یا بکشید.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

چون توبه و اظهار اسلام ممکن است ظاهری باشد، لازم است به وسیله نماز و زکاة معلوم شود که اسلام آورده و در صف اهل اسلام قرار گرفته‌اند، در این صورت آزادشان می‌گذارند، جمله إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حاکی است که گناهان گذشته‌شان آمرزیده خواهد شد، ممکن است تعلیل فَخَلُّوا ... باشد یعنی آنها را رها کنید و متصف به صفت خدا باشید که غفور و رحیم است.

باید دانست: رابطه این آیه با آیه وَ إِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ... انفال: ۶۱ آن است که مشرکان در حال توطئه و کافر حربی بودند و در عین حال در داخل مملکت اسلامی بودند، ظهور آیه انفال در آن است که آنها برای خود مکان مستقلی داشتند و آن گهی دیگر امیدی نبود که به زندگی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۸۹

مسالمت آمیز باز گردند و به حکم «آزموده را آزمودن خطاست» لازم بود ریشه کن شوند، آیه كَيْفَ وَ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً نشان می‌دهد که کارشان از کار گذشته بود و گرنه آیه انفال به قوت خود باقی است.

فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ حاکی است که توبه‌شان سطحی است ولی ره‌اشان کنید و گرنه مانند آیه بعدی می‌گفت فَاجْحُونُكُمْ فِي الدِّينِ.

۶- وَ إِن أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ.

منظور از «المشرکین» همانهایی هستند که امان از آنها برداشته شده و مهلت چهار ماهه به پایان رسیده بود یعنی اگر کسی از آنها امان بخواهد تا پیش تو آید و سخن خدا را بشنود و شاید ایمان بیاورد، به او امان بده حتی بعد از گذشتن مهلت مقرر، این بدان علت است که آنها قومی نادانند و امید می‌رود که با شنیدن کلام خدا متنبه شوند. آن گاه اگر ایمان آورد او را به کنار اهلش و به محلی که در آن ایمن باشد برگردان، این بزرگترین اقدام در مراعات فضیلت انسانی است، علت این امان همان شنیدن کلام الله است.

علی هذا این آیه تخصیصی است بر آیه فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ وَ اسْتثنایی است بر آن نه اینکه نسخ آن باشد و حاکی است که اسلام عنایت خاصی به آگاهی مردم دارد.

۷- كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.

جواب «کیف» محذوف است نظیر «و هم نقضوا عهدهم اولاً» یعنی: مشرکان چطور پیمانی نزد خدا و رسول خواهند داشت با آنکه آنها خود پیمان را شکسته‌اند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۹۰

ولی با آنهایی که در کنار مسجد حرام عهد بسته‌اید تا در عهد خود پایدار باشند شما هم پایدار باشید که این از تقوی است و خدا تقواکاران را دوست دارد. از این آیه تا چند آیه دیگر، علت فرمانهای آیات گذشته بیان شده است، گویند آنها قبائل بکر، بنو خزیمه، بنی مدلج، بنی ضمیره و بنی دئل بودند که به عهد قریش در حدیبیه داخل شده بودند قریش عهد خود را شکستند ولی آنها در عهد خود پایدار ماندند.

۸- كَيْفَ وَ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا عَلَيْكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ.

بیان «کیف» گذشته است یعنی: آنها چطور عهدی نزد خدا و رسول خواهند حال آنکه اگر بر شما دست یابند نه قرابتی را مراعات می‌کنند و نه پیمانی را يُرْضُونَكُمْ ... تعلیل نبودن عهد است یعنی: چطور آنها عهدی نزد خدا و رسول داشته باشند حال آنکه شما را

با زبان راضی می‌کنند و قلوبشان از آن امتناع می‌کند. وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ حاکمی است که بیشترشان عهد را آشکارا شکسته و از حدِّ يُرْضُونَكُمْ ... گذشته‌اند (از المیزان) مراد از فسق عهدشکنی است.

۹- اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

این آیه و آیه بعدی ظاهراً بیان أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ است، اشتراء به معنی فروختن و صد به معنی اعراض است یعنی: علت پیمان‌شکنی آن است که آیات خدا را به بهای اندکی فروخته و به شهوات نفسانی تابع شده و قرابت و پیمان را نادیده گرفته و از راه خدا اعراض کرده‌اند، جمله إِنَّهُمْ سَاءَ ... عملشان را محکوم می‌کند.

۱۰- لَا يَزُقُّونَ فِي مَوْمِنٍ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۹۱

جمله اول ظاهراً بیان اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ... است و جمله دوم می‌گوید ای مسلمانان شما در این کار عهد شکن نیستید بلکه متعدی و متجاوز آنها هستند که سبب نقض عهد از جانب شما شده‌اند.

نکته‌ها

احکامی که از آیات ده گانه گذشته به دست می‌آید به قرار ذیل است:

۱- اگر گروهی یا ملتی با مسلمانان پیمانی به بندند آن پیمان را باید محترم شمرد و تا آنها مراعات پیمان می‌کنند نمی‌شود آن را شکست.

۲- اگر آنها پیمان را شکستند و یا به فکر شکستن افتادند می‌شود آن پیمان از طرف مسلمانان شکسته شود ولی باید به آنها اعلام شود.

۳- آنهایی که در درون مملکت اسلامی بر علیه مکتب و مملکت توطئه می‌کنند به هر صورت که ممکن باشد باید تار و مار شوند و دست حکومت اسلامی بر آنها باز است و خون چنین کسان احترامی ندارد.

۴- اگر آنها امان بخواهند تا درباره اسلام بررسی کنند باید به آنها امان داد و اسلام را بر آنها روشن کرد.

۵- از چنین کسان فقط اسلام پذیرفته است لا غیر، ظاهراً اگر به صورت گروه نباشند و توطئه نکنند و به صورت فردی زندگی کنند بر آنها سخت گرفته نمی‌شود، آیه وَ إِن جَحَّوْا لِلْسَّلَامِ ... درباره کسانی است که در مملکت دیگر باشند، محیطشان غیر از محیط مسلمانان باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۹۲

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۱ تا ۱۶]

اشاره

فَبِأَن تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نَفَّضْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَظُنُّونَ (۱۱) وَ إِن نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲) أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمُومُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ يَدُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳) قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِيهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (۱۴) وَ يَذْهَبْ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵)

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ اللَّهُ خَيْرًا بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶)

- ۱۱- پس اگر توبه کردند و نماز را برپا داشته و زکاة را دادند، آن وقت برادران شما در دین هستند، این آیات را برای قومی که می‌فهمند بیان می‌کنیم.
- ۱۲- و اگر پس از عهد بستن عهدشان را شکستند و به دین شما عیب گرفتند، با امامان کفر بکنید که پیمان ندارند تا از این کار دست بردارند.
- ۱۳- آیا نمی‌کنید با کسانی که پیمان خود را شکسته و قصد اخراج رسول از مکه را کرده‌اند؟ آنها این کار را اول بار با شما آغاز کرده‌اند آیا از آنها می‌ترسید؟ خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۹۳
- سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن هستید.
- ۱۴- با آنها بکنید تا خدا به دست شما معذب و خوارشان کند و شما را بر آنها پیروز گرداند و سینه‌های مؤمنان را شفا بخشد.
- ۱۵- و خشم قلوبشان را ببرد، خدا بر هر که بخواهد توبه می‌کند که خدا دانا و حکیم است.
- ۱۶- آیا گمان بردید که رها کرده می‌شوید با آنکه خدا هنوز آشکار نکرده کسانی را که از شما جهاد کرده و جز خدا و رسول و مؤمنان را همراز نگرفته‌اند، خدا به آنچه می‌کنید داناست.

کلمه‌ها

- آتوا: فعل ماضی جمع است نه فعل امر آتُوا الزَّكَاةَ: دادند زکاة را.
- نفصل: فصل: بریدن و جدا کردن. تفصیل: بیان کردن، روشن کردن.
- نکتوا: نکت: شکستن مثل نقض. شکستن عهد لازم الوفاء.
- ایمانهم: (به فتح اول): پیمانها. مفرد آن یمین است. یمین به معنی دست راست است، و طرف راست است به قولی سوگند و پیمان را از آن یمین گفته‌اند که عربها وقت هم سوگند و هم پیمان شدن دست راست خود را بهم می‌دادند.
- طعنوا: طعن: عیب گرفتن و عیب وارد کردن.
- هموا: یعنی قصد کردند. هم: قصد و اراده. به معنی اندوه و اضطراب نیز آید.
- غیظ: خشم شدید، چنان که راغب گفته است.
- ولیجئة: ولوج: داخل شدن. ولیج و ولیجه: داخل شونده. مراد از آن در اینجا همراز و محرم اسرار و مشاور است. که به راز و اسرار انسان وارد و آگاه می‌شود.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۹۴

شرحها

- از آیات ششگانه، پنج آیه اول، تعقیب مطالب گذشته است. آیه ششم در تشویق به قتال با آن گونه مشرکان و کافران است.
- ۱۱- فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَّصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.
- این آیه و آیات بعدی بیان تفصیل آیات گذشته و عبارت مشروح آنهاست ولی باید دقت کرد که چرا بار دیگر مشروحا ذکر شده است در آیه پنجم که گذشت آمده فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ولی در این آیه آمده فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ یعنی با شما حقوق مساوی دارند و گذشته آنها نادیده گرفته خواهد شد، این مشروح فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ است نُفَّصِلُ الْآيَاتِ ... ظاهرا برای آن است که گذشته‌ها آمرزیده شده است.

۱۲- وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُنْمَةً الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که: «لا ایمان» را به کسر اول خوانده‌اند یعنی آنها ایمان و اسلام ندارند ولی دیگران به فتح خوانده‌اند که یعنی آنها پیمانها ندارند. طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ گویی بیان «نکثوا» است و با طعن زدن به دین معلوم می‌شود که پیمانشان را نادیده گرفته‌اند و اینکه فرموده: فَقَاتِلُوا أُنْمَةً الْكُفْرِ ظاهرا آن است که بزرگان کفر، دیگران را به دنبال می‌کشند و گرنه جنگ با بزرگان کفر، جنگ با آنها و پیروان آنهاست ولی مقصر اصلی بزرگان می‌باشند لا أَيْمَانَ لَهُمْ حاکی است که پیمانشان ظاهری و صوری است» لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ: تا از پیمان شکنی دست بردارند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۹۵

در اینجا دو مسئله هست، اول آنکه: از آیات گذشته معلوم شده که آنها نقض پیمان کرده‌اند در این صورت و اِنْ نَكَثُوا چه معنی دارد؟ آیا منظور آنهاست که قبلا به حکم لَمْ يَنْقُضُوا شَيْئًا ... به پیمان خود وفادار بودند؟ و یا منظور آن است که بعد از ایمان آوردن باز مرتد شوند در این صورت مراد از «ایمانهم» توبه کردن و نماز خواندن ... است و اللّٰه اعلم.

دوم: آنکه بعضی از بزرگان این آیه را مربوط به آن دانسته که ولی امر با بعضی از ناکثین بیعت، جنگ کند، گویا این فکر از آن جهت پیدا شده که امیر المؤمنین علیه السلام به این آیه برای کوبیدن طلحه و زبیر در میدان بصره استدلال فرمود. ولی با این نمی‌شود آیه را از سیاق خود بیرون دانست، با آنکه نگارنده نیز تناسب آیه را نتوانستم درست بفهمم ولی استدلال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه کاملا بجا می‌باشد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده: گروهی از اهل بصره نزد من آمده و از طلحه و زبیر سؤال کردند، گفتم: آنها دو پیشوا از پیشوایان کفر بودند و علی صلوات اللّٰه علیه روز بصره به هنگام صف کشیدن اسبان به یارانش فرمود: عجله نکنید تا عذر خود را میان خدا و خود و آنها بیان کنم، آن گاه برخاست و فرمود: آیا دیده‌اید که من ظالمانه حکم کنم؟ گفتند: نه. فرمود:

آیا در تقسیمی حیف میل کرده‌ام؟ گفتند: نه. آیا دنیایی که به دست من آمده به خودم و خانواده‌ام مخصوص کرده‌ام نه به شما از آن جهت بر من خشم گرفته و بیعتم را شکستید؟ گفتند: نه. آیا در میان شما حدود را اقامه کردم و در میان غیر شما نه؟ گفتند: نه، فرمود: پس چرا بیعت من شکسته می‌شود و بیعت دیگری نه؟ من به بینی و چشم این امر زدم، جز کفر و شمشیر نیافتم، آن گاه به پیش یاران خود برگشت و فرمود: خدا در کتاب خود فرموده: وَإِنْ نَكَثُوا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۹۶

أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُنْمَةً الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ
به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و محمد صلی اللّٰه علیه و آله را به نبوت انتخاب کرد شما اهل این آیه هستید از وقتی که این آیه نازل گشته به حکم آن جنگ نشده است.

در مجمع البیان آمده: علی علیه السلام این آیه را در روز بصره خواند سپس فرمود: بدانید به خدا قسم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بر من عهد کرد و گفت: یا علی حتما با گروه بیعت شکن و با گروه متجاوز و با گروه بیرون رفته از دین، جنگ خواهی کرد «یا علی تقاتل من بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین».

۱۳- أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بِدُؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.
این آیه روشن می‌کند که باید شکی در جنگیدن با آنها نکنید که آنها اسباب این جنگ را فراهم آورده‌اند زیرا که پیمان خود را شکستند و خواستند پیامبر را از مکه بیرون کنند و آنها این کار را اول شروع نمودند، اگر مؤمنید از آنها ترسید.

۱۴- قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِيهِمْ وَ يُنْصِرُكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ.
تکرار امر به قتال، برای آنست که پس از شمردن خلاف آنها و علل امر به قتال، این دستور کاملا قابل قبول می‌شود وانگهی وعده

پیروزی آنها و خذلان دشمن نیز داده شده است، آیه حکایت دارد از اینکه باید در مقابل کفار و مفسدان قیام کرد و بینی آنها را به خاک مالید و در مغلوب شدن آنها شفا و راحتی قلوب مؤمنان هست.

۱۵- وَ يَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۱۹۷
عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ادامه وعده سابق است یعنی: تا خشم شدید قلوب آنها را ببرد، آن خشمی که به جنگ با مسلمانان وادار و تشویقشان می کند، جمله وَ يَتُوبُ اللَّهُ ...

استثناء است یعنی: اگر بخواهند برگردند راه خلاصی باقی است و خدا از روی علم و حکمت چنین مقرر کرده است.
۱۶- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

این آیه تعلیل دوم فرمان قتال است یعنی شما مؤمنان همین طور رها نمی شوید بلکه باید قتال پیش آید تا معلوم شود کدام کسان حاضر بجنگند و جز خدا و رسول و مؤمنان محرم اسرار نگرفته اند، با آنکه خدا از کارهایتان آگاه است ولی باید امتحان شوید، در امتحان معلوم می شود که عده‌ای اهل جهاد نیستند و به جای خدا و رسول و مؤمنان، کفار را محرم اسرار و بطانه قرار داده اند. منظور از «يعلم» اظهار است و لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ یعنی: هنوز آشکار نکرده خدا، و یا علم ازلی او با معلوم مطابقت نیافته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۹۸

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۷ تا ۲۴]

اشاره

ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (۱۷) إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸) أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹) الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ (۲۱)

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳) قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۱۹۹

۱۷- بر مشرکین که به کفر خویش گواه هستند نرسد که مسجدهای خدا را عمارت کنند، آنها اعمالشان باطل شده و خودشان نیز در آتش جاودانانند.

۱۸- مسجدهای خدا را فقط کسی عمارت می کند که به خدا و روز آخرت ایمان دارد و نماز خوانده و زکاء داده و جز خدا از کسی نترسیده است، امید است که آنها از هدایت یافتگان باشند.

۱۹- آیا آب دادن حاجیان و عمارت کردن مسجد الحرام را مانند کسی می دانید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا

جنگیده است، این دو گروه نزد خدا برابر نیستند، خدا قوم ظالم را هدایت نمی‌کند.

۲۰- کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جانهایشان جنگیده‌اند از نظر مرتبه در نزد خدا بزرگتر هستند و فقط آنها رستگارانند.

۲۱- پروردگارشان به رحمت و رضایت خویش نویدشان می‌دهد و بهشتهایی که در آنها بر ایشان نعمت وسیع و دائم است.

۲۲- در آن بهشتها پیوسته هستند که خدا نزد وی پاداش بزرگی است.

۲۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید پدران و برادران خویش را اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند، سرپرست مگیرید هر که آنها را سرپرست گیرد آنها ظالمانند.

۲۴- ای پیامبر بگو: اگر پدران و پسران و برادران و همسران و خانواده و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتی که از کساد آن می‌ترسید و مسکنهایی که از آنها خوشنودید، به شما از خدا و رسول و جهاد در راه خدا محبوبتر باشد، منتظر باشید تا خدا امر خویش را بیاورد، خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند.

کلمه‌ها

يعمرؤا: عماره: آباد کردن، عمر انسان را از آن عمر گویند که در آن مدت، بدن به واسطه روح آباد است. «ان يعمرؤا»: اینکه آباد کنند. مراد از عمارت ظاهرا تعمیر کردن خرابی کعبه و مساجد است نه نماز خواندن در آنها که عمارت به این معنی در عرف تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۰۰ قرآن یافته نیست.

حبطت: حبط: پوچ شدن، باطل و بی اثر شدن.

سقایه: سقی و سقیا: آب دادن، سقایه: آب دادن و ظرفی که با آن آب می‌دهند، در اینجا معنای مصدری مراد است.

یستوون: سوی و استواء: برابری. استواء چون با «علی» متعدی شود معنای استقرار یافتن می‌دهد «لا یستوون»: برابر نیستند.

رضوان: رضایت و خوشنودی. مصدر و مفرد است.

نعیم: نعمت پر وسعت و بسیار، مفرد است جمع نیست.

استحبوا: حب و استحباب: دوست داشتن. اگر با «علی» باشد معنای اختیار بر آن اشراب می‌شود، مراد از آن در اینجا اختیار است.

عشیرتکم: عشر: معاشرت. عشیر: معاشر و رفیق، عشیره: خانواده. در لغت آمده: «عشیره الرجل: بنو ابیه الادنون او قبیلته» ظاهرا اقوام پدری یا قبیله را از آن عشیره گفته که با انسان معاشر هستند.

اقترفتموها: قرف (بر وزن عقل) و اقتراف: کندن پوست از درخت و کندن پوست روی زخم، بطور استعاره بر کسب کردن اقتراف گویند «اقترفتم» کسب کردید.

کساد: کساد تجارت آن است که راغب و خریدار جنس کم باشد. در قرآن فقط یک بار آمده است.

تربصوا: ربص (بر وزن عقل) و تربص: انتظار «فتربصوا» پس انتظار بکشید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۰۱

شرحها

آیات شریفه حاکی است که عمل اگر از روی ایمان و نیت صحیح نباشد موجب سعادت نمی‌شود بلکه باطل و بی اثر خواهد بود،

معلوم می‌شود که مشرکین مکه تعمیر کعبه و آب دادن حاجیان را از مفاخر خود شمرده و بر خود می‌بالیده‌اند قرآن می‌فرماید، مشرکی که با اظهار شرک مساجد خدا را تعمیر می‌کند خود را محکوم می‌نماید بندگی اصنام چه تناسبی با آباد کردن مساجد دارد، کار اینگونه اشخاص باطل و خود نیز اهل عذابند.

اگر مقام و شرف آنان را که ایمان آورده و در راه خدا و توحید جنگیده و از دیار خود هجرت کرده‌اند با کسانی مقایسه کنیم که مشرکین مکه و تعمیر کعبه و آب دادن حاجیان را به عهده دارند، مشرکان را محکوم خواهیم یافت که گروه اول در رحمت دائمی خدا هستند و گروه دوم از هدایت خدا محروم می‌باشند.

در پایان آمده اگر خدا و رسول و جهاد در راه خدا، بر مؤمنان از همه چیز خوشتر نباشد باید منتظر عذاب و ذلت باشند.

۱۷- ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ.

یعنی با وجود آنکه آشکارا مشرکند و با عمل و زبان بر مشرک بودن خود گواهند آباد کردن مساجد بیجاست و این کار در خور شأن آنها نیست و چنین کاری به آنها نرسد، خلاصه: زحمت بی فائده می‌برند.

أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ.

باطل بودن عمل در اثر عدم ایمان و عدم نیت صحیح است إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ ۲۰۲ مِنَ الْمُتَّقِينَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۰۲ مائده/ ۲۷، مخلد در آتش بودن به علت شرک است، رجوع شود به شرح آیه قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ ... انعام/ ۱۲۸ راجع به حبط ظاهرا در بقره ذیل آیه ۲۱۷ بحث شده است.

۱۸- إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ.

لفظ «انما» که برای حصر است نشان می‌دهد که این حق فقط مخصوص مؤمنان است، کفار، نه تنها و نه مشرک با مؤمنان در شأنشان نیست، ایمان بخدا و روز قیامت مؤمنان را از کفار جدا می‌کند که کفار عقیده به معاد ندارند.

آمدن اقامه صلوة و اداء زکاة که بزرگترین رابطه با خدا و جامعه است، ظاهرا می‌رساند که مؤمن بی عمل اگر مساجد بسازد بهره‌ای نخواهد برد «بخش» ظاهرا به معنای عبادت و بندگی است، لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ یعنی جز خدا را بندگی نکند، خشیت از خدا لازمه‌اش همین است، این آیه انشاء حقی است بر مؤمنان نه اینکه واجب عینی باشد (استفاده از المیزان).

فَعَسَىٰ أَوْلَىٰكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ.

راغب گوید: عسی در اینگونه موارد برای ایجاد امید در بندگان است.

طبرسی فرماید: عسی در اینگونه موارد برای جزم و قطع است یعنی آنها حتما هدایت یافته‌اند.

المیزان فرماید: حصول هدایت یک دفعه یا دفعه‌ها لازم نگرفته که هدایت صفت لازمه انسان باشد، هدایت چنین کسان حتمی است ولی مهتدین بودن (بطور صفت لازم) محقق نیست بلکه امید می‌رود.

۱۹- أَوْجَعْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۰۳

آب دادن حاجیان در آن موقع یکی از مناصب بزرگی بود، عباس عموی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ که آن وقت این مسئولیت را به عهده داشت، غلامان او مشکهای پر از آب را به وسیله شتران از مکه به عرفات و مشعر و منی حمل می‌کردند، این عمل از مناصب قصی بن کلاب یکی از اجداد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بود، او در وقت وفات این منصب را به پسرش عبد مناف واگذار کرد و در فرزندان او بود تا به عباس بن عبد المطلب رسید.

منظور از عماره مسجد حرام، کلید داری کعبه و تعمیر آن و مسجد الحرام است که بر عهده شیبه و به نقلی طلحه بود، در اینجا چند مطلب هست:

اول: در مجمع البیان فرموده: لازم است لفظ «اهل» در آیه تقدیر شود و چنین باشد: «اجعلتم اهل سقایة الحاج و اهل عمارة الحرام» و یا لفظ «کایمان» مقدر باشد و چنین شود «اجعلتم السقایة و العمارة کایمان من آمن بالله» تا اسم مقابل اسم یا مصدر مقابل مصدر باشد.

دوم: دو چیز در این آیه مورد مقایسه قرار گرفته است یکی آب دادن حاجیان و آباد کردن مسجد، دوم ایمان به خدا و معاد و جهاد در راه خدا، ظاهراً مراد آب دادن و آباد کردن بدون ایمان است که نمی‌تواند با جهاد از روی ایمان برابر باشد آری لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ.

سوم: آیا لفظ «جعلتم» خطاب به مسلمانان است یا به مشرکان؟ به نظر می‌آید که خطاب به مسلمانان باشد و آن وقت عباس و شبیه اسلام آورده بودند، کارهای گذشته خود را یاد کرده و عمل خود را در ایام شرک از ایمان و جهاد مؤمنین بالاتر می‌دانستند قرآن می‌گوید: اشتباه می‌کنید: اهل سقایة و اهل عمارة نمی‌تواند برابر باشد با کسی که اهل ایمان و جهاد بوده است و چون کلمه‌های «من - آمن - جاهد» مفرد است از این معلوم می‌شود که اهل سقایة و عمارة بر یک نفر افتخار می‌کرده‌اند که قرآن آنها را رد کرده است، از اینجا روایات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۰۴

شان نزول تأیید می‌شود.

از امام باقر علیه السلام نقل شده: این آیه درباره علی و عباس و شبیه نازل شد، عباس گفت: من برترم که آب دادن حاجیان در دست من است، شبیه گفت: من برترم که کلید داری بیت به من محول است، علی علیه السلام فرمود: من برترم که پیش از شما ایمان آوردم، سپس هجرت و جهاد کردم، حاضر شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میانشان قضاوت کند، خدا در این باره آیه أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ ... تا- إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ را نازل فرمود، این روایت در المیزان و صافی از تفسیر قمی نقل شده است «۱» فکر می‌کنم منظور علی علیه السلام روشن کردن واقعیت بود نه اینکه عمل خویش را به رخ آنها یا دیگران بکشد این روایت در کتابهای شیعه و اهل سنت نظیر تفسیر برهان، عیاشی، صافی، در منثور و غیره نقل شده است.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

این جمله حاکی است که سقایة و عماره در حال شرک و عدم ایمان بوده است و اگر آن دو با ایمان و جهاد برابری می‌کرد می‌بایست ظالمان نیز در حال شرک و کفر مورد هدایت و رضایت خدا باشند ولی چنین نیست که خدا بدون ایمان به عملی ارج نمی‌نهند.

۲۰- الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْفَائِزُونَ.

بیان لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ است، مقدم شدن «هم» نشان می‌دهد که نجات

(۱)

عن ابی جعفر (ع) قال: نزلت فی علی و العباس و شبیه. قال العباس: انا افضل لان سقایة الحاج بیدی و قال شبیه انا افضل لان حجابة البیت بیدی و قال علی:

انا افضل فانی آمنت قبلکما ثم هاجرت و جاهدت فرضوا برسول (ص) فانزل الله:

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ- الی قوله- إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۰۵

فقط مال اهل ایمان و هجرت و جهاد است.

اکنون که سال ۱۴۰۱ قمری است و انقلاب اسلامی در ایران پیروز شده معنی این آیه بهتر روشن می‌شود، آنها که ایمان به خدا

آورده و از دیار خود هجرت کرده و جان و مال را در راه توحید هیچ شمرده‌اند در صف اول از خوشنودی خدا قرار دارند. بار دیگر حقیقت آیه را در نظر خود مجسم نمائید با ملاحظه و **اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** معلوم میشود که همه فضیلت از آن اهل ایمان و جهاد است و سقایه و عماره خالی از ایمان هیچ برتری ندارد.

۲۱- **يُشْرَهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ.**

این آیه بیان هم الفائزون است که در آیه قبلی است نکره آمدن رحمه ظاهرا به علت بزرگی و غیر قابل توصیف بودن آنست، احتمال هست مراد از رحمت همان رضوان و خوشنودی خدا باشد که فرموده: **وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ توبه/ ۷۲** مراد از **نَعِيمٌ مُّقِيمٌ** نعمت دائمی و پیوسته است، خوشا به حال مؤمنانی که اهل جهاد و هجرت هستند.

۲۲- **خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.**

«ابد» برای زمان آینده است که پایان ندارد، این آیه تکمیل پاداش آنهاست، جمله **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ ...** برای رفع استبعاد است که به نظر کسی بیاید: خدا این پاداشها را از کجا خواهد داد. «ابد» تأکید «خالدین» است.

۲۳- **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۲۰۶**

الظَّالِمُونَ

بعد از بررسی حالات مشرکان در این آیه دستور داده شده: که اهل ایمان نمی‌توانند پدران و برادران خود را که کافر هستند، برای خود سرپرست گیرند و در کارهای خود دخالت بدهند و طرف مشورت خود سازند و اگر آنها را ولی خویش گیرند جز ظالم نمی‌توانند باشند که به خود و مکتب و جامعه توحید ظلم کرده‌اند، در قرآن مجید در بسیاری از جاها فرموده که مؤمنان جز از خود سرپرست، مشاور و همراز نگیرند مانند سوره نساء/ ۱۴۴، مائده/ ۵۱، آل عمران/ ۲۸ و غیره، در المیزان فرموده: علت آنکه فقط پدران و برادران در این آیه آمده نه فرزندان و زنان، آن است که در مقام ولایت و تصرف در امور بیشتر پدران و برادران می‌توانند دخالت داشته باشند. پس عقیده، انسانها را از هم جدا و با هم جمع می‌کند یک فرد معتقد و مسئول نمی‌تواند پدر و برادری که کفر را بر ایمان اختیار می‌کند سرپرست بگیرد، مقدم شدن «هم» و جمله اسمیه آمدن دلیل استقرار ظلم در وجود آنهاست. در مجمع البیان آمده: به قولی این آیه و آیه بعدی درباره حاطب بن ابی بلتعنه نازل شد که به اهل مکه نامه نوشت تا آنها را از حمله پیامبر برای فتح مکه اطلاع دهد، جریانش در تفسیر سوره ممتحنه خواهد آمد.

۲۴- **قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.**

خلاصه این آیه آن است که برای یک موحد و مسلمان مکتبی، خدا و رسول و جهاد در راه خدا باید از پدر و فرزند و برادر و همسر و اقوام و ثروت و تجارت و خانه مسکونی محبوبتر باشد، آنها را به خطر اندازد نه مکتب را، از آنها تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۰۷

دست بکشد نه از خدا و رسول و جهاد، به طور کلی اینها نمی‌توانند بهانه باشند، و گر نه آن مؤمن، فاسق است و از بندگی ساقط شده و در ضلالت می‌باشد و چنین کسان باید منتظر باشند که شکست و خذلان و بدبختی از جانب خدا نصیبشان شود، مراد از «امر» قهرا شکست، و عدم پیروزی و دلیل شدن در دست مشرکان و کفار است. امروز که بحمد الله انقلاب اسلامی پیروز شده گویی این آیات اکنون نازل شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۰۸

اشاره

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدَبِّرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸)

۲۵- خدا در مواضع بسیاری شما را یاری کرده از جمله روز حنین که کثرت افراد شما را مغرور و مسرور کرد، ولی آن کثرت به شما هیچ کفایت نکرد و زمین با آن همه وسعت بر شما تنگ شد سپس برگشتید که به چیزی توجه نمی کردید.

۲۶- سپس خدا اطمینان و آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنین نازل کرد و قشونهایی فرستاد که آنها را ندیدید و کفار را معذب کرد، سزای کافران همین است.

۲۷- سپس خدا بعد از آن واقعه، بهر که خواهد توبه می کند که خدا آمرزنده و مهربان است.

۲۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید مشرکان فقط یکپارچه پلیدند بعد از این سال، به مسجد الحرام نزدیک نشوند و اگر از فقر بترسید بزودی خدا از فضل خود شما را بی نیاز خواهد کرد اگر بخواهد، که خدا دانا و حکمت کردار است.

کلمه‌ها

مواطن: وطن (بر وزن عقل): اقامت و بر وزن عمل، محل اقامت و هر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۰۹ مکانی که انسان برای کاری در آن مانده است، موطن به معنی وطن و موقف جنگ است و جمع آن مواطن است. فلم تغن: غنی: کفایت و بی نیازی فلم تغن عنکم کفایت نکرد از شما حنین: بیابانی است میان مکه و طائف که جنگ معروف حنین در آن واقع شد و آن بر وزن حسین است.

ضاقت: ضیق: تنگی، خواه تنگی مادی باشد یا تنگی سینه.

رحبت: رحب: وسعت و فراخی، به سعه صدر نیز اطلاق می شود.

مدبرین: دبر (بر وزن عنق) عقب و پشت. مدبر: پشت کننده ولّیتُم مُّدَبِّرِينَ پشت کنندگان برگشتید.

سکینه: سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت. سکینه: آرامش قلب و اطمینان خاطر، آن مصدر است و به جای اسم مصدر آمده مثل قضیه و بقیه.

نجس: (بر وزن عمل): غیر نظیف، پلید. در مجمع البیان آمده:

«کل مستقدر نجس یقال: رجل نجس و امرأة نجس و قوم نجس» راغب گوید: قذاره دو گونه است، یکی محسوس است دیگری معنوی، خدا مشرکان را با وجه دوم وصف کرده است. «نجس: پلید».

عامهم: عام: سال. راغب گوید: آن مثل «سنه» است لکن سنه بیشتر در سال مشقت و قحطی به کار می رود، در قاموس قرآن گفته‌ام که «عام» در سال خوشی به کار رود، آن سال برای مشرکان خوش بود که اجازه حج داشتند.

عیله: عیل و عیله: فقر و تنگ دستی «عال یعیل عیلا: افتقر».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۱۰

شرحها

در این آیات ابتدا پیکار تاریخی «حنین» نقل شده که خدا در آن جنگ مانند بسیاری از مواقف جنگی پیامبر و مسلمانان را یاری کرده و با وضع عجیبی آنها را پیروز گردانید، آیات حاکی است که مسلمانان کثرت خویش را دیده و مغرور شده و توکل بخدا را از یاد بردند، این امر سبب هزیمت و شکست آنها گردید، سپس خدا بر پیامبر وعده‌ای از مؤمنان اطمینان و آرامش فرستاد که از محل خود حرکت نکردند، این سبب دلگرمی دیگران شد که باز گشتند و ملائکه به یاری اهل اسلام آمدند تا در نتیجه آن، کفار هزیمت یافتند.

پس از آن جریان، ممنوع بودن مشرکان از ورود به مسجد الحرام و آوردن حج، یاد شده که در وقت خواندن برائت از جانب علی بن ابی طالب علیه السلام اعلام شده بود و نیز روشن شده که مسلمانان نگویند اگر مشرکان ممنوع شدند داد و ستد و مانند آن کم می‌شود و آن باعث فقر می‌گردد که خدا مسلمانان را از فضل خود بی‌نیاز خواهد فرمود.

جنگ حنین: در مجمع البیان نقل شده: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کردند برای جنگ با یاغیان قبیله هوازن و ثقیف به سوی حنین حرکت فرمودند، آن در آخر رمضان یا در ماه شوال از سال هشتم هجرت بود، رؤساء هوازن نزد مالک بن عوف جمع شده اموال و زنان و فرزندان خود را نیز آورده و در محلی به نام «اوطاس» اردو زده بودند، (این برای آن بود که از جنگ فرار نکنند) رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم بزرگ را به دست علی بن ابی طالب علیه السلام داد و فرمود هر کس وقت ورود به مکه پرچمی داشت، به دست گیرد و از صفوان بن امیه صد عدد زره به عاریت گرفت، پس از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۱۱

آنکه پانزده روز در مکه توقف فرمود با دوازده هزار نفر از مکه حرکت فرمود، ده هزار نفر از فاتحان مکه و دو هزار از تازه مسلمانها بودند.

آن حضرت جاسوسی از یاران خود را برای کسب خبر پیش دشمن فرستاد او خبر آورد که مالک بن عوف به یاران خود می‌گفت: هر کس مال و خانواده‌اش را پشت سر خود حرکت دهد، غلاف شمشیرها را بشکنید و در شکافهای این دره کمین کنید، محمد تا به حال با کسی که به فنون جنگ دانا باشد ننگیده است.

آن حضرت نماز صبح را با یاران خود خواند و به طرف حنین حرکت کردند، چون به دره حنین رسیدند گروه‌های هوازن از هر طرف به سوی آنها حمله‌ور شدند، قبیله بنی سلیم که در پیش بودند پا به فرار گذاشتند، دیگران نیز بعد از آنها متفرق شده و فرار کردند، به نقل عباس عموی آن حضرت، فقط ۹ نفر با آن حضرت ماندند که دهمی پسر ام ایمن بود از جمله علی ابن ابی طالب علیه السلام که پرچم به دست با آنها می‌جنگید.

آن حضرت چون فرار مسلمانان را دید به عباس که صدای بلندی داشت فرمود فریاد کن و بگو: ای جماعت مهاجرین و انصار، ای اصحاب بقره، ای اصحاب بیعت شجره کجا فرار می‌کنید رسول خدا اینجاست. مسلمانان چون صدای عباس را شنیدند و دانستند که آن حضرت پابرجا ایستاده است، برگشته و شروع به جنگ کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الان حمی الوطیس انا النبی لا کذب انا بن عبد المطلب»

اکنون تنور جنگ شعله‌ور شد منم پیغمبر بی آنکه دروغی در آن باشد، من پسر عبد المطلبم از طرف خدا بر آن حضرت نصرت نازل شد، هوازن متفرق و پا به فرار گذاشتند، مسلمانان آنها را تعقیب کردند، مالک ابن عوف فرار کرد و وارد طائف شد، حدود صد نفر از دشمن کشته شد، زنانشان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۱۲

اسیر اموالشان به غنیمت گرفته شد، حضرت اسیران و غنائم را به «جعرا» فرستاد و بدیل بن ورقاء خزاعی را بر آنها گماشت و خود

در تعقیب آنها و مالک ابن عوف به طرف طائف حرکت کرد و آن شهر را در محاصره گرفت و تا آخر شوال شهر را در محاصره داشت پس از ورود ماه ذو القعدة، از آنجا مراجعت فرمود و در جعرانه به تقسیم غنائم جنگ پرداخت.

۲۵- لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ.

مراد از موطن عبارتند از بدر، احد، خندق، جریانهای یهود مدینه، حدیبیه، فتح مکه و امثال آن، حنین منصرف است، ممکن است به عنوان آنکه اسم بقعه است غیر منصرف باشد *أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ* نشان می‌دهد که کثرت مسلمین بعضی از مسلمانها را مغرور کرده و از خدا استمداد نکرده‌اند و این باعث شکست شد و درسی شد که نباید به عوامل طبیعی چسبیده و خدا را از یاد ببرند که اسباب بدون مشیت خدا اثری نخواهند داشت *لَمْ تُغْنِ* یعنی کثرت کفایتان نکرد، «ما» در *بِمَا رَحُبَتْ* مصدریه است یعنی زمین با همه فراخی بر شما تنگ شد و آن کنایه است از محاصره شدن به واسطه دشمن که پناهگاهی برای فرار از دست آن نمی‌یافتند، شاید مراد از «مدبرین» آن باشد که به چیزی توجه نمی‌کردید یعنی «مدبرین بکل شیء» معنی *وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ* آن می‌شود: فرار کردید بی آنکه به چیزی و به کسی توجه کنید، این کار به موجب: ... *إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفَا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُولُوهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ ... فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ* انفال/ ۱۶ گناه کبیره بود ولی آیه ۲۹ حاکی است که پس از برگشتن، این گناه آرمزیده شده است.

۲۶- ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۲۱۳

لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

این سکینه و اطمینان خاطر، یک موهبت بخصوصی از جانب خداست که در مواقع بسیار حساسی از جانب خدا نازل شده و موجب نجات گردیده است نظیر جریان غار ثور که آن حضرت با ابو بکر در آن بود *إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا ...*

توبه/ ۴۰ موقعی که آن حضرت در آن وضع بحرانی بود و هر لحظه بیم گرفتاری بود، نزول سکینه پیش آمده همچنین است آیه چهارم و هیجدهم و بیست ششم از سوره فتح، ایضا آیه مورد تفسیر، به نظر می‌آید مراد از «المؤمنین» آنهایی باشند که با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ماندند و فرار نکردند نه اینکه شامل فرار کنندگان نیز باشد زیرا آنها گناه کبیره کردند، منظور از «جنودا» ملائکه است آیا آنها کفار را کشتند و یا بقلوبشان خوف وارد کردند، ظاهراً دومی منظور است چنان که در سوره انفال گذشت مراد از «عذب ..» شکست و اسارت و قتل عده‌ای از کفار است.

۲۷- ثُمَّ يُتَوَّبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

لفظ «ذلک» به قول المیزان راجع است به اعجاب و معصیت آنها و انزال سکینه و انزال جنود و تعذیب کفار. یعنی بعد از همه اینها خدا به آن کس که می‌خواهد توبه می‌کند یعنی اگر آنها توبه کنند، «من یشاء» شامل مؤمنان و کافران هر دو می‌شود، توبه مؤمنان توبه از معصیت و توبه کافران، اسلام آوردن است، جمله *وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ* تعلیل قبول توبه است، چنان که آنهایی که از هوازن اسلام آوردند قبول شد.

۲۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۱۴

منظور از *فَلَا يَقْرَبُوا* داخل شدن به مسجد الحرام و حج آوردن است، مراد از «عامهم» همان سالی است که علی علیه السلام سوره براءت را در حج برای آنها خواند و از چند چیز از جمله حج آوردن ممنوع شدند، مراد از «نجس» ظاهراً آن نیست که آنها مثل بول و خون نجس هستند بلکه بنا بر معنای لغوی منظور آن است که: مشرکان پلید می‌باشند و این پلیدی معنوی است، نجاست آنها را و اینکه نمی‌شود با آنها با رطوبت ملاقات کرد باید از روایات به دست آورد، در المیزان و المنار نیز پلید بودن و ناپاکی معنوی

گفته‌اند.

در مجمع البیان فرموده: فقهاء در نجس العین بودن کافر اختلاف کرده‌اند ظهور آیه بر نجس العین بودن دلالت دارد، روایت شده: عمر بن عبد العزیز به عاملان خود نوشت: یهود و نصاری را از دخول به مساجد منع کنید و با آیه إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ استدلال کرد، فقهاء ما گفته‌اند: هر که با رطوبت به کافر دست دهد باید دستش را آب بکشد، ناگفته نماند استدلال عمر بن عبد العزیز درست نیست، خدا اهل کتاب و مشرکان را از هم جدا کرده و فرموده: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَفَكِّينَ ... بینه را: همچنین است آیات دیگر پس ثبوت حکمی در زمینه مشرکان، شامل اهل کتاب نمی‌شود.

وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

آمدن مشرکان بحج سبب داد و ستد و پول خرج کردن آنها می‌شد و این در اقتصاد مسلمانان موثر بود، در رفع این اشکال آمده: اگر از فقر بترسید خدا این مشکل را از فضل خود رفع خواهد فرمود که خدا به هر چیز داناست و کار از روی حکمت می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۱۵

[سوره التوبه (۹): آیات ۲۹ تا ۳۵]

اشاره

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹) وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتَنُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۱۶

۲۹- بجنگید با آنان که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آنچه را که خدا و رسول حرام کرده، حرام نمی‌دانند، و به دین حق گردن نمی‌نهند، از کسانی که به آنها کتاب داده شده تا جزیه معین را با دست بدهند در حالی که به حکومت اسلامی خاضع هستند.

۳۰- یهود گفتند: عزیر پسر خداست، نصاری گفتند: مسیح پسر خداست، این گفته دهان آنهاست، مشابهند به گفته کسانی که از پیش کافر شده‌اند، خدایشان لعنت کند به کجا بر می‌گردند.

۳۱- علماء و راهبان خود را و همچنین مسیح را خدایان گرفتند با آنکه به جز پرستیدن یک معبود که غیر او معبودی نیست مأمور نبودند، منزّه است خدا از آنچه با او شریک می‌دانند.

۳۲- می‌خواهند نور خدا را بدهانهای خویش خاموش کنند و خدا نمی‌خواهد جز آنکه نور خویش را کامل کند گرچه کافران مکروه می‌دارند.

۳۳- اوست که پیغمبر خویش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند هر چند مشرکان را خوش نیاید.

۳۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از احبار و راهبان اموال مردم را به ناحق می‌خورند و از دین خدا باز می‌دارند، و کسانی که طلا و نقره را گنج کرده و در راه خدا خرج نمی‌کنند به عذابی دردناک بشارتشان ده.

۳۵- روزی که آنها را در آتش جهنم سرخ کنند و پیشانیهایشان و پهلوهایشان و پشتهایشان را با آنها داغ کنند، این همان است که برای خود گنج کردید بچشید آنچه را که گنج می‌کردید.

کلمه‌ها

یدینون: دین: جزا. طاعت شریعت را از آن دین گفته‌اند که در آن فرمانبری و جزا هست لا یدینونَ دینَ الحقِّ: گردن نمی‌نهند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۱۷
به دین حق. نمی‌گروند.

جزیه: مالیاتی است که از اهل ذمه (یهود، نصاری، مجوس) گرفته می‌شود، چون در مقابل آن، حکومت اسلامی مسئول حفظ مال و جان و ناموس آنهاست پس جزیه، جزاء و پاداش آن مسئولیت است به نظر طبرسی: آن مجازات پایداری در کفر است از راغب نقل شده: «و تسميتها بذلک للاجترأ بها فی حقن دمائهم».

صاغرون: صغر (بر وزن شرف و عنب): کوچکی. صغار: ذلت و خواری.

صاغر: ذلیل. آن در آیه ظاهراً به معنای خضوع و طاعت است، شیخ طوسی رحمه الله آن را خاضع و مطیع فرموده است.

عزیر: (بر وزن زبیر) در قرآن مجید راجع بشخصیت وی چیزی بیان نشده ظاهراً همان است که در تورات فعلی «عزرا» نامیده شده او کسی است که پس از پایان اسارت یهود در بابل که به فلسطین مراجعت نمود مقداری از تورات را پیدا کرده و نوشت، هاکس امریکایی در قاموس خود زیر لغت «عزرا» می‌نویسد: او کاهن و هادی معروف عبرانیان و کاتب شریعت که اعانت‌های لازم را از اردشیر دراز دست گرفت و در ۴۵۷ سال قبل از مسیح به- سرکردگی جماعت بزرگی از اسیران باورشلیم برگشت و عموماً معتقدند تمامی کتب عهد عتیق را که حال قانون ما می‌باشد جمع آوری و تصحیح فرمود. ناگفته نماند چون به یهود خدمت کرد او را پسر خدا دانستند.

مسیح: لقب عیسی علیه السلام و به معنی مبارک است و در عبری مشیحا است (قاموس قرآن- عیسی). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۱۸

نصاری: نام مسیحیان، واحد آن نصرانی است در علت این تسمیه از ابن عباس نقل شده: چون عیسی ایام طفولیت خود را در شهر ناصره از فلسطین گذرانید لذا باو عیسی ناصری و به پیروانش نصاری گفته‌اند (قاموس قرآن- نصاری).

افواههم: فاه، فوه، فیه: دهان. جمع آن افواه است.

یضاھئون: مضاهاة: مشابهت. «یضاھئون»: شباهت دارند.

احبار: حبر (بر وزن جسر) عالم و اثر پسندیده، بفتح اول نیز آید ولی کسر آن افصح است، عالم را از آن حبر گویند که اثر علم و عملش پسندیده است و می‌ماند. جمع آن احبار و آن در آیه ظاهراً شامل علمای یهود و نصاری است.

رهبان: رهب: ترس، راهب: کسی که از خدا می‌ترسد و در عرف به راهب و صومعه نشین مسیحیان اطلاق می‌شود، جمع آن رهبان است مثل راکب و رکبان، به نظر راغب مفرد و جمع به کار رود.

ارباب: رب در اصل به معنی تربیت و به معنای فاعل «مربی» به کار رود، جمع آن ارباب است، به معنی رئیس، مطاع، رفیق و و مصلح نیز آید.

یطفؤا: طفء: خاموش شدن. اطفاء: خاموش کردن «ان یطفؤا»:

اینکه خاموش کنند.

یصدون: صد و صدود به معنی اعراض و مانع شدن آید. «یصدون» اعراض می‌کنند و یا دیگران را منع می‌کنند.

یکتزون: کنز (بر وزن عقل) اندوختن مال. اندوخته و انباشته، مصدر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۱۹

و اسم هر دو آید «کنز المال کنز: جمعه و ادخره و دفنه فی الارض» یکنزون الذَّهَبَ طلا را می‌اندوزند و ذخیره می‌کنند در مجمع البیان آمده: «الکنز هو الشیء الذی جمع بعضه علی بعض».

یحمی: حمی: حرارت شدید «حمی التنور: اشتد حره» یحمی علیها حرارت داده می‌شود، سرخ کرده می‌شود.

تکوی: کوی: داغ کردن. داغ نهادن «تکوی» داغ کرده می‌شود.

جباهم: جبهه: وسط پیشانی. جمع آن جباه است.

شرحها

ظاهراً به مناسبت آنکه در آیات گذشته موضع اسلام در مقابل مشرکین روشن گردید، در این آیات موضع اسلام نسبت به اهل کتاب روشن شده و مقداری از انحراف آنها بازگو شده است، خلاصه حکم اسلام درباره اهل کتاب آن است که: باید با آنها جنگید مگر آنکه بدو شرط اسلامی گردن نهند اول جزیه و مالیات بدهند، دوم: به حکومت اسلامی خاضع باشند و بر علیه آن قیام و تباری نکنند، در این صورت آنها «ذمی» هستند، حکومت اسلامی مسئول حفظ جان و مال و ناموس آنهاست.

در ضمن آیات خواهیم گفت: این حکم، اهل کتابی است که در مملکت اسلامی به سر می‌برند و نیز در این آیات به کنز و زراندوزی و عقوبت زراندوزان اشاره شده است.

۲۹- قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۲۰
حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ

مراد از اهل کتاب یهود و نصاری هستند، مجوس نیز از آنها است چنان که آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... حج/ ۱۷، مجوس را در ردیف ارباب ادیان شمرده و از مشرکان جدا کرده است، در این زمینه درباره جزیه در «نکته‌ها» توضیح داده خواهد شد. مِنَ الَّذِينَ ... بَيَانُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ... است.

در این آیه برای اهل کتاب سه وصف نقل شده و علت جنگیدن با آنها همین اوصاف است. اول: لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ مراد از آن ظاهراً ایمان صحیح است و گرنه اهل کتاب به وجود خدا عقیده دارند و نیز به آخرت چنان که قرآن از آنها نقل کرده: وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى بقره/ ۱۱۱ ولی ایمانشان ایمان صحیح و مقبولی نیست مثلاً یهود عزیر را پسر خدا می‌دانند و خدا را جسم و مانند انسان می‌دانند چنان که در تورات هست که خدا با سه فرشته زیر درخت می‌نشیند و ابراهیم آب می‌ریزد خدا دستهایش را می‌شوید و طعام می‌خورد و یا خدا با یعقوب کشتی می‌گیرد «۱» نعوذ بالله از طرفی نصاری، با جریان تثلیث، توحید را آلوده کرده‌اند، در زمینه قیامت اعتقاد صحیحی ندارند و آن را با معیارهای خود می‌سنجند چنان که در سوره بقره و نساء گذشت و می‌گفتند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً بقره/ ۸۰ دو آیه بعدی می‌تواند بیان این جمله باشد.

دوم: وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ آنها نه به تحریم موسی و عیسی اهمیت می‌دادند و نه به تحریم اسلام، در سوره آل عمران/ ۷۵ از آنها نقل شده که

(۱) تورات سفر پیدایش آیه ۲۴ به بعد، باب ۱۹ و باب ۱۸ آیه ۱ به بعد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۲۱

اگر پول کلانی نزد آنها بگذارای پس نمی دهند زیرا که می گویند: ما در مقابل غیر یهود مسئولیتی نداریم، نصاری شراب و گوشت خوک را حلال می دانند با آنکه در شریعت موسی و عیسی تحریم شده است. آیه ۳۴ بیان مختصر آنست.

سوم: وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ منظور از دین حق ظاهرا اسلام است یعنی:

بدین حق گردن نمی نهند و آن را نمی پذیرند و می گویند: آنچه در دست داریم بهتر است، در آیه ۳۳ آمده: أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ.

حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ با این دو شرط ذمی می شوند و حکم قتال با آنها ساقط میگردد، مال و جان و ناموسشان محترم میشود، اول دادن جزیه، دوم صاغر و خاضع شدن به حکومت اسلامی.

مراد از وَهُمْ صَاغِرُونَ چنان که گفته شد، خضوع و اطاعت از حکومت اسلامی و جبهه نگرفتن در مقابل آنست، مرحوم شیخ طوسی و دیگران چنین فرموده اند و اما آنچه نقل شده: جزیه دهنده ایستاده و گیرنده نشسته باشد و یا وقت دادن جزیه از زیر گوش او بزنند، مخالف ادب اسلامی است.

ناگفته نماند: جزیه که مالیات بخصوصی است لا بد منه است زیرا هر دولت باید از ملت خود مالیات بگیرد وانگهی نمی شود آنها را مجبور به اسلام کرد چون مسبوق به شبهه اند، باید مهلت باشد تا تفکر کنند و آن گاه ایمان آورند لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ.

۳۰- وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا.

این آیه و آیه بعدی بیان لا- يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ است. البته بیان مختصری. به نظر می آید مراد یهود از ابن الله بودن عزیر، فرزند حقیقی است زیرا در ردیف ابن الله بودن عیسی آمده است و اگر فرزند تشریفی باشد که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص:

۲۲۲

حاکمی از محبوب بودن پیش خداست چندان مورد حمله واقع نمی شود مگر از باب تعبیر ناپسند (۱).

جمله ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ معنایش آنست که: این فقط حرف است، محتوی و دلیل ندارد، يُضَاهُونَ ... حاکمی است که این عقیده از کفار گرفته شده است عقیده ابن الله و حلول و تثلیث در میان بودایی ها و مصریها و یونانیها و رومیها معمول بوده است، در سوره آل عمران یا سوره نساء گفته شد: تثلیث نصاری و ابن الله بودن عیسی از یونان گرفته شده است: معبد زائوس در آتن سر به آسمان کشیده بود. در عقیده یونانیان زائوس در آن معبد خدای پدر بود، «سارپدون» یگانه پسر «زائوس» بود که او را بزمین فرستاد تا میان مردم ساکن شود و معین کرد که یگانه پسرش تسلیم مرگ شود تا کفار گناه رومیان گردد، فرقه اشرا «سارپدون» را اسیر کرده و می کشند، «آپولون» خدای واسطه، از طرف «زائوس» مأمور می شود یگانه پسر کشته شده را در حیات جاودان قرار دهد، زائوس، سارپدون و آپولون سه اصل بت پرستی رومیان است، پیدایش «اب»، «ابن» و «روح القدس» در مسیحیان از همین جا است، قهرمان این آمیزش «پولس» بود که ابتدا یهودی بود و آئین رومیان را میدانست، او افکار خود را در این اختلاط اعلام کرد، یهود و رومیان از آن استقبال کردند و در نتیجه توحید مسیحیان سر به شرک نهاد در این زمینه بهتر است کتاب «قهرمان صلیب» نوشته میر ابو الفتح دعوتی مطالعه شود که ورود شرک را در یهود و نصاری با بهترین وجهی بیان کرده است.

(۱) در تفسیر عیاشی از رسول خدا (ص) نقل شده

«اشتد غضب الله على اليهود حين قالوا عزير ابن الله و اشتد غضب الله على النصارى حين قالوا المسيح ابن الله و اشتد غضب الله على من اراق دمي و آذاني في عترتي»

از این نیز معلوم می شود که منظور یهود پسر حقیقی است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۲۲۳

قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ.

تأسف است از انحراف آنها که دین توحید را به تباهی کشیدند، در مجمع‌البیان از ابن‌انباری نقل شده «قاتل» چون بخدا نسبت داده شود معنی آن لعنت است زیرا خدا هر که را لعنت کند او مقتول و هلاک شده است یعنی خدا آنها را لعنت کند بکجا برمیگردند!!! از علی علیه‌السلام نقل شده: «ای لعنهم الله».

۳۱- اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

این آیه می‌تواند شرح و بیان لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و یا بیان وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ باشد، منظور از اتخاذ رب در احبار و رهبان، اطاعت از آنها است که کور کورانه از آنها اطاعت میکردند (۱) ولی آن درباره عیسی قول بالوهِیت عیسی است شاید بدان علت احبار و رهبان یکی شمرده شده و عیسی جدا گردیده است. «ابن‌مریم» در رد سخن آنهاست یعنی عیسی که زائیده یک زن است، نمی‌تواند خدا باشد جمله: وَمَا أُمِرُوا... بیان وظیفه اصلی آنهاست، منظور از «یشرکون» در احبار و رهبان شرک طاعت و عبادت و در عیسی شرک ثنویت یا تثلیث است.

۳۲- يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

بیان نظر و توطئه آنهاست درباره اسلام و دعوت محمدی صلی الله علیه و آله این آیه با یک بیان عجیبی تکذیب آنها را نقل و با همان بیان رد می‌کند مثلاً می‌گوئیم:

(۱) در تفسیر عیاشی از رسول خدا (ص) نقل شده:

«لم يَكُونُوا يَعْبُدُونَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا إِذَا أَحْلَوْا لَهُمْ أَشْيَاءَ اسْتَحْلَوْهَا وَإِذَا حَرَمُوا عَلَيْهِمْ حَرَمُوهَا»

در همان تفسیر از امام صادق نیز چنین نقل شده است. [...]

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۲۲۴

کار فلانی سنجیدن آب دریا با یک لیوان است، انسان با دمیدن دهان خود می‌تواند شعله یک چراغ را خاموش کند اما خورشید را نه، نور اسلام که به وسیله خدا گسترش می‌یابد فتنه‌های آنها مانند کار کسی است که می‌خواهد آفتاب را با پف دهان خاموش کند، جمله: وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ حاکمی است که تکذیب آنها اثری نخواهد کرد از زجاج نقل شده: تقدیر آیه چنین است «و یأبى الله كل شيء الا اتمام نوره» این وعده نصرت خدا به اسلام است.

۳۳- هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

این آیه همان آیه ۲۸ سوره فتح است با این فرق که ذیل آن وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا است. و آن مشروح آن يُتِمَّ نُورَهُ در آیه سابق میباشد، به نظر می‌آید:

دین الحق بیان است برای «الهدی» و یا منظور از دین، عقاید و احکام و از هدی، هدایت و راهنمایی الهی است که توأم با دین حق است، الف و لام در «الدین» به معنای استغراق است یعنی همه ادیان، المیزان فرموده در این دو آیه تشویق است بر قتال اهل کتاب، یعنی ای مسلمانان با آنها بجنگید تا خدا با دست شما دین خود را گسترش دهد و وعده خود را عملی کند.

در مجمع‌البیان از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده: این گسترش و غلبه در زمان مهدی علیه السلام خواهد بود که در زمین کسی نماند مگر آنکه به نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقرار کند:

«ان ذلك يكون عند خروج المهدي من آل محمد فلا يبقى احد الا اقر بمحمد صلى الله عليه وآله»

در تفسیر عیاشی و صافی و برهان و مانند آن چنین روایاتی آمده است. آری حکومت جهانی واحد به دست آن حضرت خواهد بود، مصداق واقعی آیه همین است ولی باید از حالا برای آن روز تلاش نمود و از انوار اسلام استفاده کرد.

۳۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۲۲۵

أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
 هشدار است به مسلمانان که احبار و رهبان که اسلام را تکذیب می‌کنند نه برای آنست که اسلام دین حق نیست بلکه برای آنست که از جاه و مال عقب نمانند آنها در تصدیق اسلام پولپرستی و جاه طلبی خود را در خطر می‌بینند. البته این حکم شامل اکثر آنهاست. در این آیه از چند جهت توضیح لازم است.

اول: یک عده دانایان از خدا بی‌خبر به خاطر جاه و مال مردم را در بی‌خبری می‌گذارند و سد راه حق می‌شوند چنان که در سال ۱۴۰۱ هجری قمری که رژیم کافر بعث عراق به ایران حمله کرد، شاه حسن عده‌ای از مفتیان درباری را در مراکش جمع کرد و آنها کار و حمله وحشیانه عراق را توجیه و ایران و انقلاب اسلامی را محکوم نمودند.

دوم: لفظ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ ... جمله مستأنفه و شامل همه زراندوزان است اعم از مسلمان و غیر مسلمان و اگر بدون «واو» بود آن وقت وصف احبار و رهبان می‌شد و حرمت زراندوزی منحصر به اهل کتاب بود نه اعم از مسلمان و غیر مسلمان، نقل است در زمان عثمان وقت نوشتن قرآن خواستند «واو» را از وَالَّذِينَ ... بردارند ابی بن کعب گفت: باید و او را بنویسید و گرنه شمشیر خود را برداشته و قیام می‌کنم «۱» در «نکته‌ها» درباره آن توضیح داده خواهد شد.

سوم: ظهور يَكْتُمُونَ ... وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ در آنست که: واجب است ما زاد بر ما یحتاج را در راه خدا انفاق نمود، کسی که به پول احتیاج ندارد و آن را انباشته و بی‌مصرف می‌گذارد چنین کسی مورد نظر آیه است، انفاق در راه خدا ظهورش در آنست که مال را از دست خود خارج کند و اگر به جریان

(۱) تفسیر الدر المنثور تألیف سیوطی، مقاومت ابی بن کعب سبب شد که او را حذف نکردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۲۶

اندازد در اصطلاح قرآن انفاق فی سبیل الله گفته نمی‌شود به نظرم عنوان کردن زر و سیم به علت آن بوده که نقد غالب آن روز بوده‌اند و گرنه مطلق انباشتن پول و ثروت چنین است و لو طلا هم نباشد.

در مجمع البیان سبیل الله را زکاة گفته و می‌گوید: اکثر مفسرین بر آنند که مراد از این آیه کسانی هستند که زکاة طلا و نقره را نمی‌دهند و در آخر حمل بر عموم را ترجیح می‌دهد، ابن کثیر در تفسیر خود کثر را مالی معنی کرده که زکاة آن را نمی‌دهند، ولی این هر دو بر خلاف آیه است، زکاة، انفاق مقداری از طلا و نقره است اما وَلَا يُنْفِقُونَهَا ظهورش در انفاق همه کثر است و این آیه در زمینه اموال اضافی کاملاً قابل دقت است.

از حضرت رضا از پدران ایشان علیهم السلام نقل شده: چون آیه وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ ...

نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مالی که زکاتش داده شود کثر نیست و لو زیر هفت طبقه زمین باشد و هر مالی که زکاتش داده نشود کثر است هر چند در روی زمین باشد «۱» این روایت از امالی مرحوم طوسی نقل شده و سند صحیحی ندارد وانگهی با ظاهر آیه نمی‌سازد، ظهور آیه چنان که گفته شد در انفاق همه کثر است از علی علیه السلام روایت شده: زائد بر چهار هزار کثر است زکاتش داده شود یا نه و کمتر از آن نفقه است

«روی عن علی علیه السلام ما زاد علی اربعة آلاف فهو کثر ادى زکاته او لم یؤد و ما دونها نفقة» «۲»

این روایت مقداری که برای روز مبادا ذخیره شود استشنا کرده بقیه را کثر واجب الانفاق می‌داند.

در روایتی از امام باقر علیه السلام مقدار آن دو هزار درهم نقل شده است «۳»

(۱) وسائل ج ۶ ص ۱۶ حدیث ۲۶.

(۲) مجمع البیان.

(۳)

تفسیر عیاشی «عن ابی جعفر (ع) فی قول الله و الذین یکنزون الذهب و الفضه انما عنی بذلک ما جاوز الفی درهم».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۲۲۷

همچنین از آن حضرت منقول است: خدا گنج کردن طلا و نقره را حرام نموده و به انفاق آن در راه خدا دستور داده است:

«ان الله حرم کتز الذهب و الفضه و امر بانفاقه فی سبیل الله» «۱»

این روایت با ظاهر آیه کاملاً سازگار است.

ناگفته نماند: بعد از چهارده قرن هنوز مقصود از آیه برای مسلمانان مجهول مانده و یا جسارت نشده که طبق مضمونش فتوی داده شود.

۳۵- یَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ.

«یوم» ظرف عذاب در آیه سابق است یعنی: این عذاب الیم در روزی خواهد بود که ... مراد آنست که آن زر و سیم در آتش جهنم سرخ شده و با آنها داغ کرده می‌شوند (نعوذ بالله من النار) برگشتن از یک چیز بدینسان است که اول روی از آن بر می‌گردانند، سپس پهلو و آن گاه به آن پشت می‌کند شاید بدین جهت است که بر آن سه موضع داغ نهاده می‌شود و گفته می‌شود این همانست که گنج کردید و برای شما عذاب شد.

نکته‌ها

مجوس اهل کتابند:

در تفسیر آیه اول گفته شد که ظهور آیه إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا ... در آنست که مجوس از اهل کتابند، در مجمع البیان فرموده: اصحاب ما فرموده‌اند که حکم مجوس حکم یهود و نصاری است.

در تفسیر صافی از کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده، از آن حضرت از مجوس سؤال شد فرمود: آنها پیغمبری داشتند، آیا نشیده‌ای که رسول خدا به اهل

(۱) تفسیر صافی.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۲۲۸

مکه نامه نوشت که اسلام بیاورید و گرنه بدانید که با شما می‌جنگیم به آن حضرت نامه نوشتند: از ما جزیه بگیر و بگذار در عبادت اصنام باشیم، حضرت در جواب نوشت من فقط از اهل کتاب جزیه می‌گیرم در جواب نوشتند: گفتی که فقط از اهل کتاب جزیه می‌گیرم حال آنکه از مجوس هجر جزیه گرفتی می‌خواستند آن حضرت را تکذیب کنند، حضرت در جواب نوشت: مجوس پیغمبری داشتند و او کتابی داشت که آن را سوزاندند ...

در میزان از در منشور نقل شده: عمر بن الخطاب درباره جزیه مجوس از مردم مشورت خواست عبد الرحمن بن عوف گفت: از رسول خدا شنیدم می فرمود:
سنا بهم سنه اهل الكتاب
با آنها مثل اهل کتاب رفتار کنید و در همانجا از زهری نقل شده که آن حضرت از مجوس هجر جزیه گرفت ...

جزیه:

از جمله حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ دو چیز فهمیده می شود که در واقع به سه شرط تحلیل می شود اول دادن جزیه که بنا به مصلحت روز از آنها دریافت می شود و مقدارش بسته به نظر حکومت اسلامی است در صافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده: خدا محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر مبعوث کرد یک شمشیر برای اهل ذمه است ... هر که از آنها در وطن اسلام باشد از آنها پذیرفته نمی شود مگر جزیه یا کشتن، (در صورت قتل) اموالشان گرفته و خانواده شان اسیر می شوند، چون جزیه را قبول کردند، اسیر کردندشان و اموالشان بر ما حرام می شود و نیز ازدواجشان بر ما حلال می شود ...

یادی از ابو ذر: زید بن وهب می گوید: در «ربذه» به محضر ابو ذر رسیدم گفتم چه چیز باعث شد که به اینجا تبعید شدید؟ فرمود: من در شام بودم، این آیه را خواندم وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ معاویه گفت: این آیه درباره ما تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۲۹

مسلمانان نیست و درباره اهل کتاب است، من گفتم: هم درباره ما و هم درباره آنهاست «۱».
روزی عثمان بکعب بن احبار (یهودی که مستشار خلیفه شده بود) گفت:

چه می گویی در حق کسی که زکاء واجبی اش را داده است آیا چیزی بر او واجب می شود؟ کعب گفت: نه، و لو از طلا- و نقره آجرها بسازد بر او چیزی واجب نمی شود، در این هنگام ابو ذر عصای خود را بلند کرد و بر سر کعب کوفت و گفت ای پسر زن یهودی و کافر ترا چه رسد در احکام مسلمانان اظهار نظر کنی سخن خدا از سخن تو راستتر است که می فرماید: وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ دقت در روایات نشان می دهد که در زمان خلیفه زر اندوزی عادت بسیاری از مردمان شده بود، عده ای از صحابه به آن مبتلا شده بودند فریاد ابو ذرها خفه شد و لیبرالها حکومت اسلامی را به سقوط کشاندند، دنیا پرستی آفت پیشرفت و سبب سقوط است.

(۱) تفسیر میزان از در منشور.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۳۰

[سوره التوبه (۹): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّؤُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

(۳۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَ يَتَمُّ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸) إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹) إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۰)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۳۱

۳۶- شماره ماهها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا آن روز که آسمانها و زمین را آفرید از آن جمله چهار ماه حرام است، دین درست همین است در آن چهار ماه به خویشتن ظلم نکنید، همگی با مشرکان بجنگید چنان که آنها همگی با شما می‌جنگند، بدانید خدا با پرهیزکاران است.

۳۷- تأخیر ماه حرام افزودن در کفر است، کسانی که کافر شده‌اند با آن گمراه می‌شوند که در یک سال آن را حلال می‌کنند و در یک سال حرام می‌کنند تا با عده ماههایی که خدا حرام کرده برابر کنند، در نتیجه حرام خدا را حلال می‌کنند: اعمال بدشان بر ایشان آراسته شده، خدا قوم کافر را هدایت نمی‌کند.

۳۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما را چه شده وقتی که گویند در راه خدا بیرون شوید به زمین سنگینی می‌کنید آیا به عوض آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ با آنکه متاع دنیا در قبال آخرت جز اندکی نیست.

۳۹- اگر به جهاد بیرون نشوید خدا به عذاب دردناکی عذابتان کند، و گروهی غیر شما را به جای شما عوض می‌گیرد به خدا هیچ ضرری نمی‌زنید، خدا بر همه چیز تواناست.

۴۰- اگر او را یاری نکنید خدا یاریش کرده آن دم که کافران او را از مکه بیرون کردند که دوم دو نفر بود آن گاه که در آن غار بودند آن دم که به رفیقش می‌گفت غم مخور خدا با ماست، خدا آرامش خویش را به او نازل کرد و او را با لشکریانی که ندیدید نیرومند کرد و کلمه کافران را زبون کرد، کلمه خدا والا است، خدا توانا و حکیم است.

کلمه‌ها

عده: عد: شمردن. عده: چیز شمرده شده «العدة هي الشيء المعدود» شهر: شهر: ماه. جمع آن شهر است.

حرم: حرام: ممنوع، ضد حلال. جمع آن حرم (بر وزن عنق) است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۳۲

القيم: قيم: مستقیم و استوار. آن از قیام به معنای برخاستن است.

کافه: کافه: جمیع و همگی، کف در اینجا به معنی جمع است کافه مؤنث کاف آید ولی در اینجا تاء آن برای مبالغه است مثل علامه و نسابه.

نسیء: نسیء: تأخیر انداختن. «نساء الشيء نساء: اخره»، نسیء نیز مصدر است به معنی تأخیر انداختن.

یواطئوا: وطئوا: زیر پا گذاشتن. قدم نهادن. مواطأة: توافق و برابری.

«لیواطئوا»: تا برابر کنند.

انفروا: نفر (بر وزن عقل): رفتن به سوی آنچه بر آن ترغیب شده (کوچ کردن) «انفروا»: حرکت کنید، بکوچید.

انثاقلتم: ثقل (بر وزن عنب) سنگینی. ثقیل: سنگین. ثقال: سنگینی نفس (عدم میل). انثاقلتم إلى الأرض سنگینی کردید به طرف زمین مراد عدم تمایل است، اصل «انثاقلتم» است، تاء به ثاء مبدل و در آن ادغام شده و برای فرار از ابتدا به ساکن الف بر آن افزوده شده است.

یستبدل: استبدال: عوض گرفتن. یکی را به جای دیگری گذاشتن. بدل:

عوض گرفتن.

غار: شکافی که در سینه کوه است. اگر بزرگ و وسیع باشد آن را کهف گویند.

سکینه: سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت. سکینه: آرامش و اطمینان قلب.

ایده: اید: نیرو. تأیید: نیرومند کردن. «ایده»: نیرومند کرد او را. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۳۳

سفلی: سفلی (بضم اول) پائینی، پستی. سافل: پائین. اسفل: پائین تر مؤنث آن سفلی است.

علیا: علو: بالایی. عالی: بالا. اعلی: بالاتر. مؤنث آن علیا است.

شرحها

در این آیات روشن شده که ماههای سال دوازده است و خدا از اول خلقت چنین قرار داده و قابل تغییر و تبدیل نیست، چهار تا از آنها ماه حرام هستند، پس و پیش نمی‌شوند، پس و پیش کردن آنها زیاده روی در کفر است، سپس مؤمنان به جنگ تشویق شده‌اند و روشن شده که تخلف موجب غضب خداست تا جایی که ممکن است خدا آنها را ببرد و دیگران را به جای آنها بیاورد، آن وقت جریان مهاجرت آن حضرت و مخفی شدن در غار ثور و نجات وی نقل شده است و خدا فرموده: اگر شما پیامبر را یاری نکنید خدا او را یاری خواهد کرد چنان که در جریان غار یاری کرد.

۳۶- إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ.

این آیه ظاهراً در رابطه با پس و پیش کردن ماههای حرام آمده است که در آیه بعدی خواهد آمد و در حقیقت مقدمه آیه بعدی است که از بدعت‌های مردم جاهلیت تغییر دادن موضع ماههای حرام بود.

دوازده ماه عبارتند از: محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی، جمادی الاولى، جمادی الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذو القعدة و ذو الحجة، منظور از کتاب ظاهراً جهان است نه قرآن. يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَاكِي تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۳۴ است که خدا خلقت آسمانها و زمین را چنان قرار داده که ماههای تشکیل دهنده سال دوازده ماه باشد، عِنْدَ اللَّهِ، فِي كِتَابِ اللَّهِ حکایت می‌کند که آن قابل تغییر نمی‌باشد.

چهار ماه حرام عبارتند از: رجب، ذو القعدة، ذو الحجة و محرم. امام باقر علیه السلام از پدرش و از جدش نقل کرده: چون مرض رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگین شد فرمود: مردم سال دوازده ماه است، چهار تا از آنها حرام است آن گاه با دستش اشاره کرد: رجب تنهاست و ذو القعدة و ذو الحجة و محرم پی در پی می‌باشند «۱» ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ یعنی حرام بودن آن چهار ماه دین استوار و حافظ منافع است در این جمله لفظ «دین» به بعضی از دین اطلاق شده است فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ یعنی با جایز شمردن جنگ در آنها و با شروع جنگ به خود ظلم نکنید و خود را در گناه نیاندازید.

حکم ماههای حرام حرمت جنگ در آنهاست، این از شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام است، اسلام آن را تنفیذ کرد، اعراب قبل از اسلام نیز آن را محترم می‌شمردند و جنگ را در آنها قطع می‌کردند در سوره مائده ضمن تفسیر آیه جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْيَتِيَّةَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ مَائِدَةً: ۹۷ درباره آنها توضیح داده شد.

وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

به نظر می‌آید: این جمله راجع باول سوره است که درباره مشرکان

تفسیر عیاشی «... ان رسول الله (ص) لما ثقل فی مرضه قال یا ایها الناس ان السنه اثنا عشر شهرا منها اربعه حرم ثم قال ییده: رجب مفرد و ذو القعدة و ذو الحجه و محرم ثلث متوالیات...».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۳۵

فرمود: فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ یعنی: حکم ماههای حرام در مشرکان عهدشکن نیست چنان که کَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ شاهد آنست کافه اول ظاهراً حال است از فاعل «قاتلوا» ولی کافه دوم راجع به مشرکان است یعنی: همگی لازم است با مشرکان بجهنگید چنان که آنها همگی با شما می‌جنگند. جمله اخیر می‌گوید: متقی باشید و در جنگ تقوی و عدالت را مراعات کنید.

۳۷- إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.

مشرکان چون در جنگ بودند گاهی وقت رسیدن ماه حرام، آن را به تأخیر انداخته ماه دیگری را ماه حرام قرار می‌دادند و اگر در وقت دیگر، جنگ تمام می‌شد و ماه حرام داخل می‌شد همان را ماه حرام قرار می‌دادند در نتیجه گاهی فقط به عدد ماههای حرام اکتفاء می‌کردند نه به خود ماههای حرام چنان که فرموده: لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ و حرام خدا را حلال می‌کردند.

این تأخیر زیادت در کفر بود که این عمل نامشروع را بر کفر و شرک خود می‌افزودند این عمل بد در نظرشان خوب می‌نمود خدا در آن حال کفر، هدایتشان نمی‌کند مگر آنکه برگردند و گرنه در ادامه راه کفر، هدایت نیست.

«یضل» بصیغه مجهول است در میزان فرموده «یضل» حکایت دارد که دیگران با تشویق به این عمل کفار را گمراه می‌کردند که نقل شده: متصدی حکم نسیء و تأخیر انداختن، بعضی از قبیله بنی کنانه بود.

۳۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۳۶

این آیه و آیات بعدی در رابطه با جنگ تبوک است، در مقدمه سوره نقل شد که این سوره در سال نهم هجرت بعد از مراجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک نازل شد جنگ تبوک همان بود که تجار شام وارد مدینه شده و شایع کردند که پادشاه روم قصد حمله به مدینه را دارد، هرقل عده‌ای از قبائل عرب را با خود همدست کرده و قشونش وارد «بلقا» شده‌اند و خودش در «حمص» است، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود که مسلمانان به جنگ روم آماده شوند، منافقان شرکت نکردند، عده‌ای از مسلمانان مسامحه نمودند، با وجود آن، حدود سی هزار نفر در جنگ تبوک شرکت کردند، آن حضرت پس از رسیدن به تبوک دید که از هرقل و حمله رومیان خبری نیست در این جنگ مسلمانان متحمل مشقات زیادی شدند، راه دور، سختی راه بودن خوار و بار و غیره از عواملی بود که سخت آزارشان داد، در ضمن آیات قسمتی از جریان این سفر نقل خواهد شد.

این آیه نشان می‌دهد که مسلمانان از دستور آمادگی مسامحه کرده‌اند أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ یعنی مایل به خروج نشدید و سنگینی نشان دادید، آن گاه در ذیل آیه آمده است.

أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ.

یعنی این تناقل و عدم تمایل در اثر میل به زندگی دنیا در مقابل آخرت است با آنکه متاع و لذت دنیا در مقابل نعمتهای آخرت اندک است.

۳۹- إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

مراد از عذاب الیم ظاهراً عذاب و شکست دنیوی و یا به اضافه آن و عذاب آخرت است یعنی در صورت عدم خروج با عذاب الیم مواجه خواهید شد و خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۳۷

دیگران را جایگزین شما می‌کند که تناقل نکنند و در مقابل آن به خدا ضرری نتوانید زد، خدا بر هر چیز قادر است و می‌تواند این کارها را بکند.

۴۰- إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

این آیه در بیان ماجرای غار ثور است که در نکته‌ها خواهد آمد یعنی:

اگر شما پیغمبر را یاری نکنید خدا یاریش خواهد کرد چنان که در آن موقع که فقط یک نفر با او بود و همه جا دشمن بود او را یاری کرد ثانیاً یعنی دوم دو نفر بود و کس دیگری نداشت، مراد از «صاحب» ابو بکر است که خبر قطعی آن را ثابت می‌کند، «لا تحزن» نشان می‌دهد که ابو بکر مضطرب و ناراحت بوده و می‌ترسیده که کفار آنها را بیابند.

ضمیر «ایده و علیه» هر دو راجع به حضرت رسول است و ابو بکر را در آن دو سهمی نیست زیرا تأیید به جنود نمی‌تواند جز برای آن حضرت باشد و سیاق هر دو فعل یکی است آمدن ملائکه ظاهراً برای آن بوده که فکر کفار را از وارد شدن به غار و کاویدن آن منصرف کنند، در نتیجه کلمه کفار که تصمیم گرفتن و کشتن آن حضرت بود در مقابل کلمه خدا که وعده نصر و نجات بود پائین‌تر و بی اثر گردید که کلمه خدا بالاتر و خدا توانا و حکمت کردار است.

نکته‌ها

غار ثور:

در مقدمه آیه و إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا... انفال/ ۳۰ مجملی از هجرت آن حضرت و مقدمات آن بیان شد، در جنوب شهر مکه معظمه کوهی است بنام «جبل ثور» فاصله آن تا مکه به نقلی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۳۸ چهار کیلومتر و بلندی آن دو هزار متر (دو کیلومتر) می‌باشد، قله کوه بشکل گنبدی است که غار در زیر آن صخره واقع شده است و از کرانه کوه تا غار دو کیلومتر است، درون غار حدود هشت متر مربع می‌باشد اما فقط در دو متر آن می‌شود نشست و بقیه بقدری بسقف غار نزدیک است که مجال نشستن نیست، آن غار دو در و یک روزنه دارد که از هر درب فقط به طور سینه‌خیز ورود و خروج ممکن است، اینجانب چون به زیارت آن مشرف شدم، خواننده بودم یکی از دو درب بعداً احداث شده است ولی احتمال قوی می‌دهم که وقت ورود آن حضرت فقط آن روزنه بوده و هر دو درب بعداً احداث شده است.

به هر حال رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از خروج از مکه، سه روز با ابو بکر در آن غار مخفی شدند، کفار قریش پس از اطلاع از خروج آن حضرت در تعقیب وی به کوه ثور آمده و تا نزدیکی غار رسیدند به طوری که آن حضرت صدا و همهمه‌های آنها را می‌شنید، ولی خدا آنها را از ورود به غار و کاویدن آن منصرف کرد، مبدء هجرت از آنجا شروع شد.

شما اگر به مکه و مدینه مشرف شوید خواهید دید حکومت مزدور سعودی آن آثار را که از مفاخر اسلامی است ویرانه گذاشته است، از جمله غار ثور که نه راهی دارد و نه راهنمایی و نه نقشه‌ای، اگر این آثار در اختیار مسلمانان بیدار ایرانی باشد برای آنها نقشه و راهنما و راه آباد و غیره آماده می‌کنند و در معرض تماشا و تفکر بیداران جهان قرار می‌دهند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۳۹

[سوره التوبة (۹): آیات ۴۱ تا ۴۸]

اشاره

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا - وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱) لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا

قاصداً لا تَبُوءُكَ وَ لَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۴۲)
عَمَّا اللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (۴۳) - لا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ
يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۴۴) إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي
رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵)

وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا
خَبَالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلَافَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَيِّمَاءُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷) لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَ قَلَّبُوا لَكِ الْأُمُورَ
حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ (۴۸)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۴۰

۴۱- بکوچید سبکباران و سنگین باران و جهاد کنید در راه خدا با مالها و جانهایتان، اگر بدانید این برای شما بهتر است.

۴۲- اگر غنیمت زود رس و مسافرت آسانی بود حتماً از تو پیروی می کردند، لیکن مسافت بر آنها دور آمد، بخدا قسم خواهند خورد که اگر می توانستیم با شما بیرون می شدیم، خویشان را هلاک می کنند و خدا می داند که دروغگویانند.

۴۳- خدایت ببخشد، چرا اجازه شان دادی تا برای تو آنان که راست گفته اند معلوم شود و دروغگویان را بشناسی.

۴۴- کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند از تو اجازه نمی خواهند که با مالها و جانهای خویش جهاد کنند، خدا به پرهیزکاران داناست.

۴۵- فقط کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارد اجازه می خواهند، قلوبشان بشک افتاده و در شک خویش سرگردانند.

۴۶- اگر فکر بیرون شدن داشتند برای آن وسیله ای آماده می کردند ولی خدا حرکتشان را مکروه داشت و بازشان داشت و گفته شد: با نشستگان بنشینید.

۴۷- اگر با شما بیرون می شدند به شما جز تباهی نمی افزودند و میان شما تفرقه می انداختند و می خواستند که به فتنه بیافتید، و میان شما عده ای هستند که از آنها می پذیرند خدا به ظالمان آگاه است.

۴۸- از پیش نیز طالب فتنه بوده و کارها را بر تو آشفتند تا حق آمد و دین خدا غالب شد و آنها کراهت داشتند.

کلمه ها

خفاف: جمع خفیف به معنی سبک و سبکبار است مراد از آن در آیه کسی است که برای رفتن به جنگ موانعی از قبیل اولاد، قرض و مانند آن ندارد.

ثقالا: جمع ثقیل به معنی سنگین و سنگینبار است، منظور از آن کسی تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۴۱

است که برای رفتن به جنگ موانعی دارد از قبیل اولاد، نبودن وسیله، زیادی مشغله.

عرضا: عرض (بر وزن شرف) هر چیز ناپایدار را گویند مراد از آن متاع و غنیمت است.

قاصدا: قصد: راست، متوسط، معتدل «سفر قاصدا»: سفری متوسط و آسان.

الشقَّة: شق: شکافتن و شکاف. شق (بکسر اول) مشقت و رنج شقه: ناحیه و محلی که با مشقت بآن می رسند مراد از آن در آیه مسافت و سفر توأم با مشقت است.

ارتابت: ریب: شک. اضطراب ارتابت قلوبهم: دل‌هایشان به شک افتاد.

یترددون: رد: برگرداندن. خواه برگرداندن شیء باشد یا حالت تردد:

رفت و آمد پی در پی «یترددون» متحیر و سرگردان می شوند.

اعدوا: عد: شمردن. اعداد: آماده کردن. عده (بضم اول): چیز آماده شده لأَعْدُوا لَهُ عُدَّةٌ حتماً برای خروج وسیله آماده می کردند.

انبعاثهم: بعث: برانگیختن. انبعاث: برخاستن برای کار.

ثبطهم: ثبط: حبس. بازداشتن. «ثبطهم» بازداشت آنها را.

خبالا: خبل و خبال: فساد و تباهی.

خلالکم: خلل (بر وزن شرف) فاصله و گشادگی میان دو چیز، جمع آن خلال است، خلال مفرد و به معنی وسط نیز آید، در آیه

منظور همان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۴۲

قلبوا: تقلیب: برگرداندن، آن در اینجا برای مبالغه است. قلب نیز به معنی برگرداندن و برگردیدن است.

شرحها

این آیات مقداری از ماجرای جنگ تبوک را بیان می کند و مقداری از جبهه گیری منافقان را در آن بیان می دارد.

۴۱- انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

منظور از خفاف و ثقال وجود موانع و عدم آنهاست یعنی از جنگ رفتن عذر نیاورید اگر موانع هم داشته باشید از قبیل گرفتاری خانوادگی و مانند آن، آنها را رفع کنید، این موانع غیر از عذرهای شرعی است نظیر مرض، لنگی و مانند آن، جلو آمدن «اموالکم» به نظرم برای آن است که باید اول با اموال، تجهیزات جنگ را فراهم آورد تا نوبت به «انفسکم» برسد، اینگونه جهاد موجب پیروزی است و خیر است.

۴۲- لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّفَّةُ.

آیه درباره امتناع منافقان از شرکت در جنگ تبوک است یعنی اگر در این بیرون شدن مال و غنیمت نزدیک بود و سفر، سفر آسان بود حتماً از فرمان تو اطاعت کرده و در جنگ شرکت می کردند ولی مسافت بعید و توأم با مشقت بود که (از منافقان ساخته نیست) و در مقام عذر غیر موجه می گویند:

وَ سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَضَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۴۳

یعنی: پس از جنگ اگر ملامتشان کردید قسم خواهند خورد که اگر معذور نبودیم حتماً با شما بیرون می شدیم ولی با این کار که در سفر سهل به فکر غنیمت بیرون می شوند و در سفر پررنج عذر می آورند، خود را به هلاکت می اندازند، یا با این سوگند دروغ خود را هلاک می کنند ولی خدا گواه است که دروغ می گویند منافق کارش همین است.

۴۳- عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمُ الْكَاذِبِينَ.

آن گاه که منافقان آمدند و از آن حضرت خواستند که اجازه بدهد بمانند و در جنگ شرکت نکنند معلوم نشد که آیا عذر موجه دارند یا علت اعتذار، نفاق بوده است ولی اگر اجازه نمی داد، آنها قهراً نمی آمدند و دروغگویی شان معلوم می شد، احتمال دارد که «لهم» راجع به همه باشد نه فقط به منافقان.

یعنی اگر مطلقاً اجازه نمی دادی مؤمنان بهر تقدیر که بود می آمدند و منافقان نمی آمدند، کذب و نفاقشان معلوم می شد.

لحن عَفَا اللَّهُ عَنْكَ طوری است که می فهماند: انساب بود آن حضرت اذنشان ندهد، نه اینکه آن حضرت در اذن دادن گناه کرده باشد، در آیات بعدی خواهد آمد که: اگر منافقان با شما می آمدند اختلاف و تباهی به وجود می آوردند آن بزرگوار قهراً در اذن دادن این حسابها را کرده بود، آیه همین قدر می گوید: خدایت ببخشد چرا اذنشان دادی اصلح آن بود که اذن ندهی و با این امتحان ساده کذبشان روشن شود ولی اینکه آن حضرت در این کار گناهی کرده و خدا عفو فرموده از آیه به طور وضوح فهمیده نمی شود، ظاهراً فقط انساب و غیر انساب در نظر است.

۴۴- لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۲۴۴
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ

به نظر می‌آید آن‌ها مجاهدان را تقدیرش «کراهه ان یجاهدوا» باشد، منظور از استیذان اذن برای نرفتن به جهاد است یعنی آنها که ایمان به خدا و معاد دارند از تو نمی‌خواهند که به جهاد نروند به علت مکروه داشتن جهاد.

در ضمن، معلوم می‌شود که جهاد با مال و جان از لوازم ایمان به خدا و معاد است، زیرا آن دو موجب صفت تقوی در انسان و تقوی سبب پذیرفتن جهاد است علی‌هذا و الله عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ تعلیل لا یَسْتَأْذِنُكَ می‌باشد.

۴۵- إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ.

علت اجازه خواستن آنها که به جهاد نروند، همان عدم ایمان است که قلبشان در شک و خالی از تقوی است لذا در شکشان سرگردان مانده تصمیم نمی‌توانند گرفت.

۴۶- وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَتَبَطَّهْمُ وَقِيلَ لَأَقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ.

معلوم می‌شود که عذر می‌آوردند که وسائل نداریم، ولی آن برای نرفتن بود و الا اگر می‌خواستند می‌توانستند وسیله آماده کنند. یکی دیگر از علل عدم خروج آن بود که خدا می‌دانست اگر در جهاد شرکت کنند باعث تباهی می‌شوند از آمدن بازشان داشت و آن کیفر نفاقشان بود، منظور از «القاعدین» معذوران حقیقی می‌باشد مانند نابینایان، زنان، بیماران و ... فرمان «اقعدوا» تشریحی نیست بلکه حکم تشریحی آنها رفتن بود و آن در پی بهانه‌گیری آنها و به طور تعریض و کنایه از نافرمانیشان می‌باشد.

۴۷- لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۲۴۵

يَبْنُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

تسلیتی است برای مؤمنان که از نیامدنشان ناراحت نباشید اگر می‌آمدند میان شما تفرقه می‌انداختند، ضعیف‌الایمانها از شما نیز به وسوسه آنها گوش می‌دادند، خدا به کار ظالمان داناست که نگذاشت بیایند. ایضاً به معنی سرعت در سیر است یعنی سرعت می‌کردند در تفرقه افکندن میان شما تا شما را به فتنه و پراکنده شدن وادارند، سماع کسی است که سریع‌الاجابه و سریع‌القبول باشد.

۴۸- لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ.

این آیه استدلال است برای آیه سابق یعنی در گذشته طالب فتنه بودند و کارها را از مسیر حق برگردانیدند، مانند جنگ «احد» که عبد الله ابی با سیصد نفر از وسط راه برگشتند، مانند تحریک یهود مدینه بر ضد اسلام و مسلمین و غیره.

ولی در حین این کارها حقی که لازم‌الاتباع بود آمد و امر خدا و دین خدا پیروز شد با اینکه آنها خوش نداشتند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۴۶

[سوره التوبة (۹): آیات ۴۹ تا ۵۷]

اشاره

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذِنْ لِي وَلَا تَنْتَهِنِي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۴۹) اِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَاِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ اَخَذْنَا اَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (۵۰) قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا اِلَّا اِخِدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اَنْ يُصِيبَكُمْ اللّٰهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ اَوْ بِاَيْدِنَا فَتَرَبَّصُوا اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (۵۲) قُلْ اَنْفِقُوا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ اِنْ كُنْتُمْ كُفْرًا فَاسِقِينَ (۵۳)

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا- أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا- يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ (۵۴) فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۵۵) وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنَّكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ (۵۷)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۴۷

۴۹- بعضی از آنها می گوید: به من اجازه بده (که بمانم) و به فتنه ام میانداز بدانید که در فتنه افتادند و جهنم به کافران احاطه کرده است.

۵۰- اگر به تو خوبی رسد غمگینشان می کند و اگر به تو مصیبتی رسد می گویند ما تصمیم خود را از اول گرفتیم، آن گاه شادمان و بی اعتنا بر می گردند.

۵۱- بگو: هرگز بما نمی رسد مگر آنچه خدا برای ما نوشته است او سرپرست ماست، مؤمنان بر خدا توکل کنند.

۵۲- بگو آیا برای ما جز یکی از دو خوبی را انتظار می دارید؟ ولی ما منتظریم که خدا به شما عذابی از جانب خود و یا به دست ما برساند پس منتظر بمانید که ما با شما منتظرانیم.

۵۳- بگو انفاق کنید به رغبت یا اکراه، هرگز از شما پذیرفته نیست که قومی فاسق هستید

۵۴- باز نداشت آنها را از قبول شدن انفاقشان، مگر آنکه به خدا و رسولش کافر شده اند، به نماز فقط در بیحالی و سستی می آیند و انفاق را فقط از روی اکراه می کنند.

۵۵- اموال و اولاد آنها تو را به اعجاب و اندارد، خدا می خواهد که آنها را با اموال و اولاد در زندگی دنیا به عذاب و رنج در کشد و در حال کفر روحشان از قالب تن بیرون رود.

۵۶- به خدا سوگند می خورند که از شما هستند از شما نیستند لیکن قومی ترسو هستند.

۵۷- اگر پناهگاه، یا غارها و یا راه فراری می یافتند شتابان به سوی آن بر می گشتند.

کلمه‌ها

تفتنی: فتنه. امتحان، وسیله امتحان، شدت عذاب، شرک. فتن در اصل گذاشتن طلا در آتش است برای امتحان «لا تفتنی» به فتنه نیانداز مرا.

فرحون: شادمانان. مفرد آن فرح (به فتح اول و کسر دوم) است. شادی تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۴۸
توأم با تکبر.

حسینین: تشبیه حسنی است یعنی دو تا نتیجه خوب. إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ:
یکی از دو نتیجه خوب.

تربصون: ربص و تربص: انتظار کشیدن «تربصون» انتظار می کشید.

طوعا: طوع: رغبت و میل. «کره» بر وزن عقل: مکروه داشته.

کسالی: کسل: (بر وزن شرف) سستی کردن در آنچه نباید سستی کرد، کسلان و کسل (بفتح اول و کسر دوم): سست و بیحال،
جمع:

کسالی.

تزهق: زهق و زهوق: خروج روح و هلاکت.

یفرقون: فرق: جدا کردن. فرق (بر وزن شرف): خوف. فعل آن از باب علم يعمل آید «یفرقون» یعنی می ترسند، طبرسی فرموده:

اصل آن مفارقت اموال است حین الخوف.

ملجأ: لجأ: پناه بردن. ملجأ: پناهگاه.

مغارات: غور: فرو رفتن. مغار و مغاره: غار، جمع آن مغارات و مغاور است «مغارات»: غارها و نهانگاهها.

مدخلا: دخول: داخل شدن. ادخال از باب افتعال به معنی داخل شدن به زور و تلاش است «مدخل»: راه فرار که انسان به آن داخل شده و فرار می‌کند.

یجمحون: جمع: تند رفتنی که چیزی رونده را باز ندارد، اصل آن در اسب سرکش است «یجمحون»: به شتاب می‌روند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۴۹

شرحها

آیات شریفه دنباله بررسی موضع منافقان در جریان تبوک و توضیح کلی در زمینه آنهاست، که منافقان پیوسته و در هر زمان باید چنان باشند.

۴۹- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اٰذَنْ لِيْ وَلَا تَفْتِنِّيْ اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوْا وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ.

منظور از «لا- تفتنی» ظاهراً انداختن به سختی و مشکلات است که بعضی از منافقان به آن حضرت گفته: اذن بده که بمانم و به جنگ بروم و مرا به فتنه و سختی نینداز که رفتن به جنگ برای من سخت است، اینکه گفته‌اند: آن حضرت زنان اسیر شونده را به نظر آنها آورد و تشویقشان کرد و بعضی از منافقان گفت: مرا با این وعده‌ها فریب مده، به نظر بعید بلکه باطل می‌آید. چنان که اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوْا شاهد آنست و نشان می‌دهد که هر دو فتنه یکی است، نقل است که گوینده این سخن «جد بن قیس» از خزرج بوده است.

آن گاه می‌گوید: بدانید که اینها با این نفاق و تقاضای تخلف به عذاب و بدبختی افتادند و خود را رسوا کردند، این در دنیا و در آخرت نیز جهنم آنها را احاطه خواهد کرد ممکن است وَاِنَّ جَهَنَّمَ ... جمله حالیه و بیان فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوْا باشد یعنی: فعلاً و اکنون با این نفاقی که دارند در میان جهنم هستند (النهایه آن را احساس نمی‌کنند).

۵۰- اِنْ تُصِْبَكَ حَسَنَةٌ تَسُوْهُمْ وَاِنْ تُصِْبَكَ مُصِیْبَةٌ يَقُوْلُوْا قَدْ اَخَذْنَا اٰمْرًا مِنْ قَبْلُ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُوْنَ.

منظور از اَخَذْنَا اٰمْرًا گرفتن کار خود به دست و احتراز از پیش آمد ناگوار است گویی مراد آنست که کار مؤمنان از دستشان رفت و شکست خوردند ولی ما از اول کار خود را به دست گرفته و به جنگ نرفتیم، مراد از «یتولوا» تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص:

۲۵۰

رو گردان شدن و بی‌اعتنا شدن به مصیبت مؤمنان است یعنی موضع منافقان در پیشامدهای بد و خوب نسبت به اهل اسلام چنین است که اگر فتحی نصیب شما شود ناراحت می‌شوند و اگر شکستی پیش آید گویند: ما قبلاً فکرمان را کرده و شرکت نکردیم آن وقت در حال بی‌اعتنایی پی کار خود می‌روند و از آن پیشامد شادانند.

۵۱- قُلْ لَنْ يُصِیْبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلٰی اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ.

گرفتاریهایی که برای انسان پیش می‌آید دو گونه است اول آنچه عکس- العمل و پی‌آمدهای اعمال ناشایست است چنان که فرموده: وَ مَا اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِیْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَیْدِيْكُمْ سُوْرۃ / ۳۰ اینگونه مصیبتها انسان را گرفتار می‌کند و فضیلتی نیز به بار نمی‌آورد لذا در زمینه هلاکت چنین اقوام، قرآن مجید فرماید:

وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَّلٰكِنْ كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ.

قسم دیگر گرفتاریهایی است که انسان در اثر قبول مسئولیت و مبارزه در راه حق با آنها مواجه می‌شود، آنها انسان را در دنیا بزرگ

و در پیش خدا رو- سفید می‌کند نظیر گرفتاریهای امام حسین علیه السلام و ابو ذر و ... قرآن در این زمینه می‌فرماید: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ حَدِيد/ ۲۲-۲۳ در اینگونه پیشامدها می‌گوید: نه از دست دادن چیزی شما را غمگین کند و نه به آمدن چیزی خودپسند شوید. در آیه دیگر آمده: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ تَعَابِن/ ۱۲.

در آیه ما نحن فيه، مسئله دوم مورد نظر است بگو: ای منافقان به ما فقط آن می‌رسد که خدای ما و سرپرست ما نوشته و هر چه سرپرست ما اختیار تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۵۱

کند، آن برای ما گوارا است، چون در برابر خواست خدا تسلیم هستیم و بر او توکل می‌کنیم لذا از پیشامد ناگوار ناراحت نیستیم. آیه بعدی این مطلب را روشنتر می‌کند.

۵۲- قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ.

مراد از دو تا خوب عبارتند از فتح و شکست که هر دو خوبند اما فتح که معلوم است و اما شکست چون تلاش در راه خداست و خدا پاداش خواهد داد لذا خوب است، پس در منطق حق اصلاً شکستی وجود ندارد. گاهی بکشته گشتن و گاهی بکشتن است. ترویج دین بهر چه زمان اقتضا کند. چون یکی از ایندو برای ما پیش خواهد آمد پس برای ما جز خوبی انتظار نمی‌کشید. اما ما درباره شما چطور؟

وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ.

ولی ما منتظریم که خدا عذابی را از جانب خویش مانند عذاب آسمانی به شما برساند و یا به ما دستور دهد که نابودتان کنیم پس منتظر بمانید که به ما یکی از دو خوبی برسد، ما نیز منتظریم که به شما یکی از دو بدی برسد.

۵۳- قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِن كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ.

یعنی شما را از انفاق منع نمی‌کنیم خواه با رغبت انفاق کنید خواه با اکراه هرگز قبول نخواهد شد زیرا که فاسقید و خدا فقط از متقیان قبول می‌کند:

إِنَّمَا يُتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ مائده/ ۲۷.

۵۴- وَ مَا مَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنْتُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۵۲

تعلیل تفصیلی عدم قبول نفقات آنهاست، معلوم می‌شود که برای تهیه وسائل جنگی کمکی هم می‌کرده‌اند ولی کفر به خدا و رسول، اعمال آنها را حبط و پوچ می‌کند.

وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ تَزَهُقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ.

۵۵- فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزَهُقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ.

می‌فرماید: اموال و اولاد منافقان تو را به اعجاب و اندارند و مبادا که فریفته شوی حقیقت این است که اموال و اولاد باعث سعادت آنها نمی‌شود بلکه خدا می‌خواهد که پیوسته رنج اولاد و اموال را بکشند و در عذاب باشند تا بمیرند و در حال کفر از دنیا بروند، قرآن می‌فرماید: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا طه: ۱۲۶ چون منافقان از یاد خدا اعراض کرده‌اند لذا در زندگی تنگی هستند و اولاد و اموال بر آن تنگی می‌افزاید سعادت در زندگی کردن تحت ولایت خدا و ایمان است، اینکه: خدا خواسته چنین باشند نتیجه نفاقشان است.

۵۶- وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ.

برای صلاح دیدشان قسم می‌خورند که مسلمانند ولی باور نکنید مسلمان نیستند و می‌ترسند که راهشان ندهید چنین می‌گویند.

۵۷- لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأَ أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَعُونَ.

اگر پناهگاهی یا غارها و یا راه فراری پیدا می‌کردند به سوی آن شتابان برمی‌گشتند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۵۳

[سوره التوبه (۹): آیات ۵۸ تا ۶۶]

اشاره

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَبِأَن أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسِيخُطُونَ (۵۸) وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰) وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلٌّ أَدْنَىٰ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۱) يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِذْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۲)

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (۶۳) يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَخْرِضُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ (۶۴) وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَلَيْسَ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (۶۵) لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۵۴

۵۸- بعضی از آنها در تقسیم زکاء بر تو خرده می‌گیرند اگر از آن داده شوند راضی شوند و اگر از آن داده نشوند آن وقت خشمگین می‌شوند.

۵۹- اگر به آنچه خدا و رسولش به آنها داده راضی می‌شدند و می‌گفتند: خدای برای ما بس است، به زودی خدا از کرم خود به ما عطا کند و رسول او نیز، ما به خدا مایلیم.

۶۰- زکاتها فقط مال فقراء و مساکین و عاملان آن و آنهایی که قلوبشان جلب می‌شود و در آزادی بردگان و قرضداران و در راه خدا و درماندگان است، فریضه‌ای است از جانب خدا، خدا دانا و حکیم است.

۶۱- بعضی از منافقان پیامبر را اذیت می‌کنند و می‌گویند او زود باور است بگو اذن خوبی است برای شما که به خدا و به گفته اشخاص باور می‌کند برای مؤمنان و رحمت است برای آنان که از شما ایمان آورده‌اند، آنان که رسول خدا را اذیت می‌کنند عذاب دردناکی دارند.

۶۲- به خدا سوگند می‌خورند که شما را راضی کنند، ولی خدا و رسول سزاوارتر است که او را راضی کنند اگر مؤمن هستند.

۶۳- آیا ندانسته‌اند که هر که خدا و رسول را دشمن بدارد، آتش جهنم به طور پیوسته برای آنهاست و آن خواری بزرگی است.

۶۴- منافقان می‌ترسند که سوره‌ای نازل شود و از آنچه در دل دارند به آنها خبر بدهد بگو: مسخره کنید که آنچه می‌ترسید ظاهر خواهد کرد.

۶۵- اگر از آنها بررسی می‌گویند حرف می‌زدیم و شوخی می‌کردیم بگو آیا به خدا و آیات خدا و رسول خدا مسخره می‌کردید!!

۶۶- اعتذار نکنید حقا که پس از ایمان آوردن کافر شده‌اید، اگر از گروهی از شما عفو کنیم گروهی را عذاب می‌کنیم زیرا که مجرمانند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۵۵

کلمه‌ها

یلمزک: لمز: عیب و عیب گرفتن «لمزه لمزا. عابه» یلمزک: بر تو عیب می‌گیرد.

یسخطون: سخط (بر وزن شرف و عذر): غضب شدید «یسخطون» بشدت خشمگین می‌شوند آن بر وزن شرف مصدر نیز آید.

حسبنا: حسب (بر وزن عقل) به کفایت به کار رود «حسبنا» بس است ما را.

صدقات: جمع صدقه، صدقه چیزی است که شخص از مال خود قریه‌الی الله می‌دهد اعم از صدقه واجب و مستحب، علت این تسمیه آنست که بنده به وسیله آن عبودیت خویش را اظهار می‌کند.

فقراء: فقر: حاجت. فقیر: حاجتمند. جمع آن فقراء است. احتیاج را از آن فقر گفته‌اند گویی ستون فقرات شخص شکسته است که به مرادش نمی‌تواند برسد.

مساکین: سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت. مسکین: درمانده، کسی که در اثر گرفتاری درمانده و آرام شده است. بنا بر روایت، مراد از مساکین در آیه کسانی هستند که حالشان از فقیر بدتر است.

مؤلفه: الف (بر وزن جسر) و الفت: پیوند و جمع شدن با میل و رغبت تألیف: جمع کردن و الفت دادن الْمُؤَلَّفَهُ قُلُوبُهُمْ کسانی که قلوب آنها تألیف شده مراد کسانی از کفار و مانند آنهاست که برای جلب قلوبشان به آنها زکاة داده می‌شود.

رقاب: رقبه: گردن. مراد از آن برده و غلام است جمع آن رقاب می‌باشد این استعمال از باب اطلاق جزء بر کل است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۵۶

غارمین: غرم و مغرم: ضرر مالی. ضرری است عارض بر مال بی آنکه صاحبش خیانتی کرده باشد. غارم: قرضدار، جمع آن غارمون است.

اذن: (بر وزن شتر) گوش. جمع آن آذان است و به کسی که به هر- سخن گوش دهد و باور کند «اذن» گویند گویی: فقط گوش است. طبرسی فرموده: تسمیه شخص است به اسم جزء برای مبالغه، چنان که به جاسوس می‌گویند: «عین» گویی یکپارچه چشم است.

یحادد: حد: مرز. اصل آن به معنی مرز است، مرز را از آن حد گویند که از اختلاط دو شیء مانع است، حدود الهی را از آن حد گفته‌اند که از ارتکاب جدید به جرم و نیز دیگران را بازمی‌دارد. به همین مناسبت محاده به معنی دشمنی و مخالفت آید يُحَادِدِ اللَّهُ: دشمنی می‌کند با خدا.

تحذرون: حذر: (بر وزن شرف و علم) پرهیز. احتراز از چیز مخوف.

نخوض: خوض: داخل شدن در آب. غوطه خوردن در آب. به طور استعاره به وارد شدن در کارها اطلاق می‌شود، اکثر موارد آن در قرآن داخل شدن در کار مذموم است.

نعب: لعب: بازی. کاری که مقصد صحیحی در آن نباشد.

مجرمین: جرم: قطع کردن. گناه را جرم گویند که عمل واجب الوصل را قطع می‌کند. مجرم: گناهکار.

شرحها

در تعقیب بیان موضع گیری منافقان در این آیات آمده اگر به آنها از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۵۷

صدقات و غنائم سهمی بدهی دم فرو بندند و اگر ندهی به شدت خشمگین شده و زبان به طعنه باز کنند حال آنکه صدقات مال

اصناف به خصوصی است، آن گاه مطالب دیگری از ایداء رسول خدا و سوگند دروغ آنان و مانند آن بازگو شده است.

۵۸- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ.

منظور از صدقات ظاهراً زکاتها است که بعضی از منافقان با آنکه ثروتمند بودند در نظر داشتند که به آنها هم داده شود، چون به فقراء داده شد، گفتند:

این چه تقسیمی است!!! البته خرده گیری آنها فقط از آن جهت بود که به آنها داده نمی شد.

از تفسیر قمی نقل شده: چون زکاتها وارد مدینه شد ثروتمندان آمدند و گمان کردند که رسول خدا میان آنها قسمت خواهد کرد، چون در میان فقراء تقسیم شد شروع به خرده گیری کردند ...

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شد: اهل این آیه بیشتر از دو ثلث مردم می باشند:

«ان اهل هذه الایة اکثر من ثلثی الناس»

یعنی بیشتر مردم چنین هستند اگر به خودشان نرسد فریادشان بلند می شود.

۵۹- وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ.

«لو» به معنای تمنی و «ای کاش» است مراد از ما آتاهم ظاهراً حصه آنها از غنائم و نظیر آنست که آن حضرت اجازه داشت به آنها بدهد، منظور از سَيُؤْتِينَا ...

ظاهراً غنائم و در آمدهای دیگری است که می توانستند به آنها برسند، یعنی ای کاش که عکس العمل آنها در مقابل زکاه که به فقراء داده می شود چنین بود، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۵۸

آن گاه در آیه بعدی محل مصرف زکاه را بیان فرموده است.

۶۰- إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ.

در این آیه برای مصرف زکاه هشت مورد نقل شده است مراد از آن زکاه واجب است اول و دوم، فقراء و مساکین است، بنا بر روایات، مسکین کسی است که حالش از فقیر بدتر باشد مانند معلول، ناقص العضو، زمینگیر و نحو آن.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده: فقیر آنست که سؤال می کند مسکین لاعلاجتر از او، بئس از هر دو لاعلاجتر است «۱».

در صافی در ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده: که مساکین زمین گیرانند مثل نابینایان، لنگها، مجذومین: همه اصناف زمینگیران از زنان و مردان و کودکان.

بنا بر آیه أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ ... كهف / ۷۹ معلوم می شود که مسکین می شود فقیر نباشد، در این زمینه در قاموس قرآن در (سکن) توضیحی داده ام علی هذا فرموده امامان علیهم السلام ظاهراً فقط درباره آیه صدقات است.

وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا محل سوم از مصرف زکاه حقوق مأمورانی است که از طرف حکومت برای جمع آوری و توزیع و نگاهداری آن گماشته شده اند.

چهارم وَالْمَوْلَفَةَ قُلُوبُهُمْ مردمان غیر مسلمانی که برای جلب قلوبشان به آنها زکاه داده می شود، فقهاء، مسلمانان ضعیف الایمان را نیز از آنها شمرده اند علی هذا زکاه به کفار هم داده می شود.

(۱)

«قال الفقير الذي يستل والمسكين اجهد منه والبائس اجهد منهما»

در روایت دیگر از آن حضرت

«قال الفقیر الذی یسئل و المسکین اجهد منه الذی لا یسئل».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۵۹

پنجم: وَفِي الرَّقَابِ بَرْدُكَانَ كَمَا مِنْ سَهْمِ زَكَاةٍ خَرِيْدَةٍ وَآزَادَةٍ مِیْ شَوْنِدِ شَشْمِ: وَالْغَارِمِينَ قَرْضَادَارَانِیْ اسْتِ كَمَا قَدْرَتِ پَرْدَاخْتِ قَرْضِ خُودِ رَا نَدَارَنْدِ هَرِ چَنْدِ مَخْرَاجِ رُوزَانَهْ خُویشِ وَ خَانُوَادَهْ شَانِ رَا تَأْمِیْنِ مِیْ كَنْدِ.

هفتم: وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَرَادُ مِنْ أَنْ هَرِ كَارِ عَامِ الْمَنْفَعَةُ اسْتِ مَانَنْدِ رَاهَهَا پِلَهَا، بِيْمَارِسْتَانَهَا، مَسَاجِدِ، تَجْهِيْزِ سَرْبَازَانِ وَ امْتَالِ أَنْ.

هشتم: وَابْنُ السَّبِيلِ مَنْظُورٌ مِنْ ابْنِ سَبِيلِ شَخْصٍ غَرِیْبِیْ اسْتِ كَمَا دَرْمَانَدَهْ شَدَهْ وَ دَسْتَشِ از مَالَشِ قَطْعِ شَدَهْ اسْتِ، از سَهْمِ زَكَاةٍ بَهْ وَطَنِ خُودِ فَرَسْتَادَهْ مِیْ شُودِ بَدِیْنِ تَرْتِیْبِ خُواهِیْمِ دِیْدِ كَمَا زَكَاةٍ بَرَایِ پَرِ كَرْدَنِ شَكَاْفَهَایِ جَامِعَهْ وَضَعِ شَدَهْ اسْتِ. فَرِیْضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لَفْظُ «فَرِیْضَةٌ» مِیْ شُودِ كَمَا مَفْعُولٌ مَطْلُوقٌ بِشَدِ بَتَقْدِیْرِ «فَرَضِ اللَّهِ الصَّدَقَاتِ فَرِیْضَةٌ» چنان كَمَا از زَجَاجِ نَقْلِ شَدَهْ اسْتِ اِیْنِ كَلِمَهْ رَاجِعٌ بَهْ تَقْسِیْمَاتِ هَشْتِگَانَهْ اسْتِ كَمَا از رُویِ عِلْمِ وَ حَكْمَتِ خُدَایِیِ وَضَعِ شَدَهْ اسْتِ.

۶۱- وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُّ أَدْنَىٰ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

منظورشان از «اذن» آن بود كه هر كه بگویی گوش می دهد و تصدیق می كند، نقل است: منافقی به نام عبد الله بن نفیل نزد رسول خدا می نشست، گفته های وی را می شنید و به منافقان نقل و سخن چینی می كرد، جبرئیل از این كار به آن حضرت خبر داد، حضرت آن منافق را خواند و از اینكار خبرش داد، او قسم خورد كه چنین كاری نكرده است، حضرت فرمود: قبول كردم دیگر از این كارها نكن، او پیش یاران خود بازگشت و گفت زود باور است خدا به او خبر داد كه من بر او سخن چینی می كنم باور كرد، من گفتم: چنین نكرده ام باز قبول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۶۰

كرد، این جریان سبب نزول آیه فوق گردید.

به نظر می آید كه «اذن خیر» اضافه موصوف به صفت باشد یعنی شنوایی است كه به شما خیر است، لام در «للمؤمنین» مربوط به هر دو «یؤمن» است یعنی به نفع شما هم حرف خدا را قبول دارد و هم حرف مؤمنان را، «مؤمنین» بطور تغلیب شامل منافقان نیز می شود، متعلق «یؤمن» دوم محذوف است یعنی:

«یؤمن بقول القائلین لنفع المؤمنین» خلاصه معنی چنین می شود: بگو اذن خوبی است برای شما زیرا به گفته خدا ایمان می آورد و قبول دارد و آن به نفع شماست و نیز به گفته مؤمنان گوش می دهد و حمل به صحت می كند تا نفعی به مؤمنان برسد ولی در مقام عمل و پیاده كردن مسائل فقط برای مؤمنان واقعی رحمت است آری: وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ آن گاه فرموده: کسانی كه پیامبر را با این گفته ها می آزارند عذاب سختی در انتظار آنهاست.

۶۲- يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ.

منافقان با سوگند خوردن كه از آمدن به جنگ معذور بودیم می خواستند مؤمنان را راضی كنند ولی حق آن بود كه به جنگ می آمدند و دروغ نمی گفتند تا خدا و رسول را راضی كنند چون در عدم رضایت آن خذلان و عذاب آخرت هست، در اینجا خطاب از آن حضرت به مؤمنان برگشته گویا آن مقدمه است برای جمله وَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ... و نیز روشن می كند كه رضایت خدا و رسول در ترتب آثار غیر از رضایت دیگران است.

آمدن «یرضوه» به جای «یرضوهما» ظاهرا برای حفظ توحید و ادب توحیدی است و اینکه اگر خدا را راضی كردند، رسول را راضی كرده اند، او در مقابل خدا استقلال ندارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۶۱

۶۳- أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ.

تكمیل و تعلیل آیه ما قبل است یعنی می خواهند با سوگند خوردن و راضی كردن شما هم چنان در دشمنی خدا و رسول بمانند آیا

ندانسته‌اند که هر که با خدا و رسول دشمنی کند آتش جهنم در کمین اوست.

۶۴- یَخَذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَخَذَرُونَ.

در زمینه این آیه و دو آیه بعدی داستانی هست که در نکته‌ها خواهد آمد منافقان از اینکه می‌دیدند نقشه‌ها و گفتگوهای سری آنها در آیات قرآن به صورت کلی نقل و بازگو می‌شود، می‌ترسیدند از اینکه سوره مخصوصی نازل شده و رسواشان کند، در جواب آمده که خدا حتما اسرار شما را فاش خواهد کرد ولی قول نداده که به وسیله سوره مستقل باشد.

مراد از «استهزءوا» ظاهرا منافق و دو رو بودن است. چنان که در آیه: وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ بقره/ ۱۴ چنان که در المیزان فرموده است، یعنی: بگو در کارتان باشید و حقائق را مسخره گیرید ولی مطمئن باشید که رسوا خواهید شد. از آیه شریفه معلوم می‌شود که منافقان به حق بودن وحی ایمان داشته ولی تسلیم ایمانشان نمی‌شدند مانند قوم فرعون که به نبوت موسی ایمان داشته ولی تسلیم نبودند چنان که فرموده: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ نمل/ ۱۴.

۶۵- وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ.

یعنی اگر از کارها و نقشه‌کشیهای آنها بررسی حتما خواهند گفت: این کار تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۶۲ جدی نبوده مراد مشغولیت و تفریح بوده است در جواب فرموده: چرا خدا و رسول و آیات خدا را مسخره می‌کنید.

در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده: منافقان چون نقشه «عقبه» را در وقت مراجعت از تبوک کشیدند گفتند: اگر پیغمبر با خبر شد، می‌گوئیم:

شوخی می‌کردیم و گرنه او را می‌کشیم، منظور از «نخوض» ظاهرا وارد شدن به شوخی و کار غیر جدی است که «نلعب» بیان آنست زیرا لعب، کاری است که مقصد صحیحی در آن نباشد.

۶۶- لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بَأْتَهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ.

یعنی این عذر را نیاورید، این دلیل کفر شما بعد از ایمان است حتما گرفتار عذاب خدا خواهید بود و اگر از روی مصلحت عده‌ای را عذاب نکنیم عده دیگری حتما گرفتار خواهند شد. عفو در آیه فقط برداشتن عذاب در دنیا از روی مصلحت است و گرنه عذاب آخرت را خواهند داشت.

نکته‌ها

ماجرای عقبه:

عقبه به معنی گردنه است، و آن گردنه‌ای بود در راه تبوک که منافقان خواستند به وقت برگشتن از تبوک، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آنجا از بین ببرند در مجمع البیان آمده: گویند: آیات سه گانه درباره دوازده نفر نازل شد که در آن عقبه کمین کردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ناگهان بکشند جبرئیل ماجرا را به آن حضرت خبر داد و گفت: کسی را بفرستد تا شتران آنها را برگرداند، در آنجا عمار یاسر زمام شتر آن حضرت را در دست داشت و حذیفه آن را می‌رانند، حضرت به حذیفه فرمود: بر صورت شتران اینها بزن، او شتران تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۶۳

را از آن حضرت دور کرد، چون از گردنه پائین آمدند به حذیفه فرمود: از آنها کدام کسی را شناختی؟ گفت هیچکس را، فرمود: آنها فلاان و فلاان بودند و همه را نام برد، حذیفه گفت نمی‌فرستی تا آنها را بکشند؟ فرمود خوش ندارم عرب بگویند چون به یارانش دست یافت شروع به کشتن آنها کرد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده: که میان خود مشورت کردند که آن حضرت را بکشند، گفتند: اگر دانست می‌گوئیم: شوخی می‌کردیم و اگر ندانست به قتل می‌رسانیم. ناگفته نماند آیه ۶۵ گذشته با این نقل تطبیق می‌شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۶۴

[سوره التوبه (۹): آیات ۶۷ تا ۷۲]

اشاره

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۶۸) كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسِيَتَمَتَّعُوا بِخِلَاقِهِمْ فَاسِيَتَمَتَّعْتُمْ بِخِلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَاقِهِمْ وَخَضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أَوْلَيْتُمْ حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَوْلَيْتُمْ لَهُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۹) أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۰) وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَيْتُمْ سِرَّ حَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۱)

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۶۵

۶۷- مردان منافق و زنان منافق بعضی از بعضی دیگرند، به منکر و امیدارند و از معروف بازمی‌دارند و دستهای خویش را از بخشش می‌بندند، خدا را فراموش کرده‌اند خدا نیز آنها را به فراموشی گذاشته است، منافقان همانا از دین بیرون رفتگانند.

۶۸- خدا به مردان منافق و زنان منافق آتش جهنم را وعده کرده است، در آن جاودانانند، آن برایشان بس است، خدا لعنتشان کرده و عذاب دائم دارند.

۶۹- چون آن کسان که پیش از شما بودند، از شما نیرومندتر بودند و اموال و اولادشان بیشتر بود، از نصیب خویش برخوردار شدند، شما نیز از نصیب خود برخوردار شدید، چنان که کسانی که پیش از شما بودند از نصیب خود بهره‌مند شدند و مانند آنها در باطل فرو رفتند، آنها اعمالشان در دنیا و آخرت باطل شد، آنها زیانکارانند.

۷۰- آیا خبر آنهایی را که پیش از ایشان بودند نشنیده‌اند، قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اهل مدین و قریه‌های زیر و رو شده که پیغمبرانشان با حجتها به سوی آنها آمدند. چنین نبود که خدا ظلمشان کند بلکه آنها به خودشان ظلم می‌کردند.

۷۱- مردان مؤمن و زنان مؤمن بعضی سرپرست و مسئول بعض دیگر هستند به معروف و امی‌دارند و از منکر باز می‌دارند و نماز می‌خوانند و زکاة می‌دهند و به خدا و رسول اطاعت می‌کنند، آنها را زود خدا رحمتشان خواهد کرد که خدا توانا و حکیم است.

۷۲- خدا به مردان مؤمن و زنان مؤمن بهشتیایی وعده کرده که از زیر آنها نهرها روان است در آنها جاودانانند با مسکنهای خوشایند در بهشتیهای همیشگی، آن همان رستگاری بزرگ است.

کلمه‌ها

منافقون: نفق (بر وزن شرف) و نفاق (بفتح- م) به معنی خروج یا تمام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۶۶

شدن است، انفاق: خارج کردن مال از ملکیت. نفاق (بکسر- م) منافق بودن، نفق به معنای نقب نیز آید، به نظر بعضی منافق را از آن منافق گویند که از راهی وارد و از راه دیگر خارج می‌شود و به نظر بعضی از ایمان به طرف کفر خارج می‌شود.

یقبضون: قبض: گرفتن و گرفتن با تمام دست. مراد از آن امساک از انفاق است.

مقیم: ثابت و پیوسته و پا برجا. اسم فاعل از اقامه به معنی برپا داشتن.

استمتع: متاع. لذت بردن. چیزی که از آن لذت برند. استمتاع: انتفاع.

ایضا متاع اثاث البیت و مال دنیا.

خلاق: نصیب خوب. نصیب. به نظر راغب: فضیلتی که با اخلاق خوب به دست می‌آید.

خضتم: خوض: داخل شدن به آب. قدم نهادن به گل. به طور استعاره وارد شدن به هر کاری را گویند، آن در قرآن نوعا وارد شدن در کار باطل است.

نبا: خبر مهم. خبری که دارای فائده بزرگ و مفید علم یا ظن باشد و اگر دارای این سه شرط نباشد آن را نبا نگویند.

عاد: نام قومی است که هود علیه السلام بر آنها مبعوث شد، آنها در سرزمین احقاف از یمن سکونت داشتند و اذکُرُ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْدَرُ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ.

ثمود: نام قومی است که صالح علیه السلام بر آنها مبعوث گردید، از قبائل عرب ما قبل تاریخ هستند در محلی به نام وادی القری ما بین حجاز و شام سکونت داشتند (قاموس قرآن/ ثمد) اصل ثمد آبی است که ماده نداشته باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص:

۲۶۷

مدین: نام شهری بود که شعیب علیه السلام در آن مبعوث گردید، ده بار در قرآن مجید ذکر شده است در قاموس کتاب مقدس آن را مدیان ضبط کرده و گوید: به قول بعضی زمین مدیان از خلیج عقبه تا به مو آب و کوه سینا امتداد داشت، شاید همان شهر «معان» در اردن باشد.

مؤتفکات افک: ساخته. بر گرداندن چیزی از حقیقتش، مؤتفکه: بادی که از مسیر خود بر می‌گردد و آن را عوض می‌کند و نیز زمین زیر و رو شده. مراد از مؤتفکات شهرهای ویران شده و زیر و رو شده است.

اولیاء: سرپرستان. دوستان ولی (بر وزن عقل) در اصل به معنی نزدیکی است.

عدن: عدن: استقرار. «عدن بمکان کذا: استقرار» معدن: محل استقرار جواهر و فلزات، آن در آیه به معنی خلود و دوام است.

رضوان: رضا، رضوان و مرضاء: خوشنودی.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته، در این آیات ارتباطات منافقان با یکدیگر و آخرین مسیر آنها و ارتباطات مؤمنان و مال کار آنها بررسی شده است.

۶۷- الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمْ الْفَاسِقُونَ.

بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ یعنی در فکر و عمل مشابه هم هستند و آن اینکه به کار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۶۸

ناپسند امر و از کار خوب نهی می‌کنند و از انفاق در راه خدا دست خویش را می‌بندند، این در اثر آنست که خدا را فراموش کرده‌اند، خدا نیز آنها را فراموش و از رحمت و توفیق خود بازداشته است آنها در واقع از دین و از راه استقامت خارج شدگانند. آیه میرساند که زنان منافق نیز در ردیف مردان منافق می‌باشند چنان که در عصر انقلاب اسلامی زنان منافق گاهی از مردان در فتنه‌انگیزی جلوتر بودند. از آیه معلوم می‌شود که امر به معروف، نهی از منکر و انفاق از مصادیق ذکر خدا می‌باشد.

۶۸- وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌّ.

عاقبت وحشتناک منافقان و کفار است، (نعوذ بالله من النار) جمله لَعَنَهُمْ، عَذَابٌ مُّقِيمٌ نشان می‌دهد که هیچگونه چاره‌ای نخواهند داشت. هِيَ حَسْبُهُمْ شاید مفید آن باشد که آن عذاب به مقدار عملشان است.

۶۹- كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا.

یعنی: شما ای منافقان مانند منافقان و کفار پیشینان هستید که عذاب خدا به آنها وعده داده شد، آنها در نیروی بدن از شما قویتر و از حیث اموال و اولاد از شما بیشتر بودند آنها از نصیب خود از دنیا بهره‌مند شدند، شما نیز بهره‌مند شدید، آن گاه فرموده: انتفاع شما مانند انتفاع آنها بود و شما مانند آنها در لجن باطل فرو رفتید.

أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ پوچ شدن اعمال آنها در دنیا آنست که آن اعمال برایشان عزت و سعادت به بار تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۶۹

نیاورد، در آخرت نیز آنها را به رحمت نخواهد رسانید در نتیجه زیانکاران واقعی فقط آنها هستند که کارشان بی ثمر است.

۷۰- أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

این آیه خطاب به رسول خداست در تکمیل آیه كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ. همه اینها شاهد‌های عینی و واقعیتهاست در زمینه بیان ناموس خلقت و اینکه ستمگران بالاخره از بین رفتنی و تار و مار شدنی هستند، چنان که قوم نوح و عاد و ثمود و ... از بین رفتند.

منظور از اصحاب مدین، قوم شعیب و از «مؤتفکات» شهرهای زیر و رو شده لوط علیه السلام است، در این تار و مار شدن خدا به آنها ظلم نکرد بلکه اعمال آنها سبب هلاکت آنها شد.

۷۱- وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

این آیه نقطه مقابل آیه ۶۷ در وصف منافقان است منظور از اولیاء، سرپرستان و ناظر در کارهاست، مسئله امر به معروف از فروع آن است یعنی ولایت امر و مسئول در کار یکدیگر بودن اقتضاء می‌کند که همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر کنند، اقامه نماز که بهترین رابطه با خدا و دادن زکاء که بهترین رابطه با انسان و جامعه و اطاعت از خدا و رسول از آثار ایمان است، نتیجه آنکه چنین مردمان به زودی مورد رحمت خدا واقع می‌شوند، خدا در انجام این وعده توانا است و این علت و معلول از آثار حکمت خداست، جامعه‌ای که اکثریت قاطع آن این اوصاف را دارد، مورد رحمت خدا و جامعه مترقی است. مردان و زنان تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۷۰

در چنین جامعه‌ای هر یک موضوعیت دارند، بهر حال آیه صریح است در اینکه مؤمنان اعم از مرد و زن در پاکسازی جامعه اسلامی و ایجاد محیط توحیدی بر یکدیگر ولایت دارند.

۷۲- وَ عِدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

پایان کار و آخرت مؤمنان چنین است (اللهم ارزقنا) درباره نهرهای بهشتی که چه چیز در آنها جریان دارد در سوره بقره/ ۲۵ شرح داده شد و در سوره قتال نیز خواهد آمد مَسَاكِنَ طَيِّبَةً جزء جنات و در جنات است و ظاهراً برای کثرت توضیح بیان شده است، جَنَّاتِ عَدْنٍ یعنی جنات خلود و دوام. که در آنها اصل کهولت (آنرئوبی) از اشیاء برداشته میشود و همه چیز مخلد است رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ مبتدا و خبر است یعنی رضایت و خوشنودی خدا از همه اینها بزرگتر است، اینکه مؤمن احساس می‌کند خدا از او راضی و

خوشنود است بزرگترین نعمت برای او است، نکره آمدن آن شاید به علت عدم درک واقعی آن در دنیا است، رسیدن به این مقام، نجات و رستگاری بزرگی است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۷۱

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۳ تا ۸۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۷۳) يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعِيدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۷۴) وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ نَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعَقَبَهُمُ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷)

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۸) الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۹) اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۷۲

- ۷۳- ای پیغمبر با کفار و منافقان (محارب) پیکار کن و بر آنها سخت بگیر، جایگاه آنها جهنم است که بد بازگشتگاهی است.
- ۷۴- به خدا قسم می‌خورند که چیزی درباره تو نگفته‌اند ولی حتما کلمه کفر گفته و پس از اسلام آوردن کافر شده‌اند مکروه نداشتند مگر آن را که خدا و رسولش آنها را از کرم خود، بی‌نیاز کرد اگر توبه کنند برای آنها بهتر است و اگر روگردان شوند خدا با عذاب دردناکی در دنیا و آخرت عذابشان خواهد کرد و در روی زمین سرپرستی و یاری نخواهند داشت.
- ۷۵- بعضی از آنها با خدا عهد کرده‌اند که اگر از کرم خود به ما عطا فرماید حتما زکاة می‌دهیم و از نیکوکاران می‌شویم.
- ۷۶- چون خدا از فضل خویش به آنها عطا کرد به عهد خود بخل کردند و با بی‌اعتنایی از آن اعراض نمودند.
- ۷۷- عهدشکنی در قلوب آنها نفاق را اثر گذاشت تا روزی که خدا را ملاقات کنند این در اثر آن بود که در وعده خود با خدا خلف کردند و دروغ می‌گفتند.
- ۷۸- آیا ندانسته‌اند که خدا اسرار باطنی و راز آنها را می‌داند و خدا دانای غیبه‌است.
- ۷۹- منافقان خرده می‌گیرند به مؤمنان که از روی رغبت زکاة می‌دهند و نیز کسانی را که نمی‌یابند مگر به قدر طاقت خود آنها را مسخره می‌کنند، خدا آنها را مسخره می‌کند و آنها راست عذابی دردناک.
- ۸۰- برای آنها طلب آموزش کن یا طلب آموزش نکن، اگر هفتاد مرتبه هم طلب آموزش کنی، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشود زیرا که آنها به خدا و رسولش کافر شده‌اند خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند.

کلمه‌ها

جاهد: جهاد: تلاش و جنگ، جنگ را از آن جهاد گویند که تلاش توأم با رنج است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۷۳

اغلظ: غلیظ: سخت. «اغلظ»: سخت بگیر.

مصیر: صیر: رجوع، انتقال و تحول، مصیر: بازگشت و محل بازگشت.

مصدر میمی و اسم مکان به کار می‌رود.

یحلفون: حلف: (بکسر اول و فتح آن) سوگند. «یحلفون»: سوگند می‌خورند.

هموا: هم: قصد و اراده. به معنی حزن و اضطراب نیز در قرآن آمده است هُمُوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا: قصد کردند چیزی را که به آن نرسیدند.

نقموا: نغم: انکار، ناخوش داشتن. «نقم الامر نقما: انکره» عقوبت را نغمه گویند که در مقابل عمل ناپسند واجب است «نقموا»: مکروه داشتند.

عاهد: معاهده گاهی به معنی مبالغه است (عهد محکم) چنان که در آیه چنین است و گاهی بین الاثنین (پیمان بستن با یکدیگر) نصدقن: آن در اصل «نتصدق» به معنی صدقه و زکاة دادن است با نون تأکید.

تولوا: تولى از باب تفعّل به معنی اعراض کردن و دوست اخذ کردن و سرپرستی آید، در آیه معنای اول مراد است.

اعقبهم: عقب (بفتح اول و کسر دوم): پاشنه، بطور استعاره به فرزند و نسل نیز گفته می‌شود. اعقاب: در پی آمدن و اثر گذاشتن فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا: در پی آورد نفاق را و اثر گذاشت آن را.

نجوی: سخن پنهانی و پنهانی سخن گفتن. (راز و راز گفتن) مصدر و اسم هر دو آمده است. مراد از آیه معنای اول است.

یلمزون: لمز: عیب و عیب گرفتن «لمزه لمزا: عابه». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۷۴

المطوعین: طوع: رغبت و میل. تطوع: انجام کار غیر واجب از روی رغبت متطوع: کسی که صدقه را از روی رغبت می‌دهد، مطوعین در اصل متطوعین بوده است، شاید در آیه شامل واجب و مستحب هر دو باشد.

جهدهم: جهد (بر وزن بهت و عقل) صعوبت و مشقت. تلاشی توأم با رنج نیز گفته‌اند.

یسخرون: سخر: ریشخند کردن «سخر منه»: او را مسخره کرد. آن با «من» متعدی می‌شود.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیات به رسول خدا فرمان رسیده که با کفار و منافقان بجنگد و بسختی رفتار کند و می‌گوید قسم می‌خورند که چیزی بر علیه انقلاب اسلامی نگفته‌اند ولی دروغ می‌گویند، هم چیزها گفته و هم نقشه‌ها کشیده‌اند. بعضی از آنها با خدا عهد می‌بندد که در صورت رسیدن به ثروت انفاق کنند ولی به مقتضای نفاق، عهدشکنی می‌کنند، بعضی از آنها به مؤمنان که در مصارف جنگ کمک مالی می‌کنند، خرده می‌گیرند، ای پیغمبر بدان که حتی اگر تو هم از خدا بخواهی که آنها را ببخشد خدا آنها را نخواهد بخشید.

۷۳- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَاَبْسَسِ الْمَصِيرُ.

ظهور آیه در آنست که آن حضرت با هر دو بجنگند و بر آنها سخت بگیرد، این در صورتی است که منافقان توطئه کنند و به صورت محارب در آیند مانند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۷۵

(منافقین) فعلی در انقلاب اسلامی ایران، «و اغلظ» برای آنست که سازشکاری با آنها سبب سقوط جامعه اسلامی است جمله وَأَوَاهُمْ ... جنگیدن با آنها را توجیه می‌کند، آنهایی که در مسیر جهنم قرار گرفته‌اند از تار و مار کردنشان چه باک. ظاهراً «مصیر» اسم مکان است که در اثر غرق شدن در کفر و عصیان بدان متحول می‌شوند و در آن قرار می‌گیرند.

گفته‌اند: چون آن حضرت با منافقان جنگ نکرد پس منظور آنست که با کفار با شمشیر جنگ کن و با منافقان با الزام حجّت و اقامه حدود، ولی با آن معنی که گفته شد احتیاج به این تأویل نیست، منافق تا توطئه نکند کاری با او نیست و گرنه محارب است

باید ریشه کن گردد.

در روایتی در صافی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«فی قوله تعالی یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین هکذا نزلت فجاهد رسول الله الکفار و جاهد علی علیه السلام المنافقین فجاهد علی جهاد رسول الله»

این روایت گفته سابق ما را تأیید می کند که منافقان در زمان علی علیه السلام محارب شدند و امام با آنها جنگید. آری در جمل و صفین و نهروان.

۷۴- یَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هُمُومَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَ مَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ.

سیاق آیات نشان می دهد که این قصه در تبوک واقع شده و منافقان کلامی که حاکی از کفر بود گفته اند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها خبر داده و در مقام دفاع از خود قسم خورده اند که چیزی نگفته اند، نظیر آیه وَ لَنْ سِيَأْتِيَهُمْ لِقَوْلٌ إِلَّا مَا كُنَّا نَحُوسُ وَ نَلْعَبُ ... و نیز معلوم می شود که گفته آنها کفر آور بوده است مانند انکار شهادتین و آن کافر شدن بود در مقابل اسلام آوردن که به ظاهر تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۷۶

اقرار می کردند، هُمُومَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا ظاهراً قصد کشتن آن حضرت بود که موفق نشدند.

از امام باقر علیه السلام نقل شده: آنهايي که خواستند آن حضرت را بکشند، هشت نفر از قریش و چهار نفر از عرب بودند، روایاتی نیز در زمینه غدیر خم نقل شده که با سیاق آیه تطبیق نمی کند، رجوع شود به تفسیر عیاشی و غیره.

در این آیه آمده است وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ ولی در آیه ۶۶ به دنبال لِقَوْلٌ إِلَّا مَا كُنَّا نَحُوسُ وَ نَلْعَبُ آمده است لا- تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ این شاید برای آن باشد که اولی عمل بوده، مناسب است که ایمان را مبدل به کفر کند ولی دومی كَلِمَةَ الْكُفْرِ بوده که منافی اظهار اسلام به زبان است.

آن وقت در مقام توییح فرموده: وَ مَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ یعنی: مکروه نداشتند مگر آن را که خدا و رسول آنها را بی نیاز کرد، یعنی: به چه علت با خدا و رسول مخالفت و دشمنی می کنند حال آنکه خدا و رسول، آنها را عزت بخشید و به استقلال رساند، آیا پاداش گل گلوله است؟! چون در بی نیاز شدن آنها، رسول خدا واسطه اصلی است لذا لفظ «اغناهم» به آن حضرت نیز نسبت داده شده است، ضمیر «من فضله» که فقط به خدا راجع است بیان استقلال خدا در بی نیاز کردن است، نظیر وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ توبه / ۶۲.

فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ.

یعنی هنوز راه علاج بر رویشان بسته نشده اگر توبه کنند مورد عفو قرار می گیرند که خدای رءوف پیوسته برای پذیرفتن بندگان آماده است و گرنه، عذاب دنیا و آخرت در کمین آنهاست و در دفع عذاب نه سرپرستی دارند که تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص:

۲۷۷

به کارشان رسیدگی کند و نه یاری دارند که آنها را یاری نماید، «فی الارض» ظاهراً راجع به عذاب دنیاست، غرض از عذاب دنیا، خواری، رسوایی و خرد شدن به دست مسلمین و نظیر آنهاست.

۷۵- وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ يَنْتَهِبُوا آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ.

در این آیه و آیات بعدی تا آیه هشتماد، یاد شده که بعضی از منافقان با خدا عهد بستند که در صورت ثروتمند شدن انفاق کنند و زکاة بدهند ولی عهد خود را شکستند و بعضی از آنها به مسلمانان ثروتمند و فقیر خرده می گیرند که چرا به مخارج جنگ کمک می کنند، در آخر آمده که برای آنها مغفرتی نخواهد بود.

آیه روشن می‌کند که منافق در باطن عقیده دارد ولی به عقیده‌اش تسلیم نیست و گرنه عهد با خدا معنی ندارد نظیر آیه وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ در مجمع البیان آمده: گویند: آیه در حال ثعلبه بن حاطب نازل شد که که مردی از انصار بود، او به رسول خدا گفت: دعا کن خدا به من مال عطا کند. حضرت فرمود: ای ثعلبه مال کمی که شکرش را به جای آوری بهتر است از مال کثیر که طاقت شکر آن را نداشته باشی آیا در زندگی رسول خدا بر تو سرمشقی نیست؟

«یا ثعلبه قلیل تؤدی شکره خیر من کثیر لا تطیقه أ ما لک فی رسول اللّٰه اسوء حسنه»

به خدایی که جانم در دست اوست اگر بخواهم کوه‌ها طلا و نقره شده با من بگردد خواهد شد. ثعلبه رفت و بعد از چندی آمد و گفت یا رسول اللّٰه دعا کن خدا به من ثروت بدهد به خدایی که تو را به حق فرستاده اگر خدا به من ثروت دهد به هر صاحب حق، حقش را خواهم داد، حضرت گفت:

اللّٰهم ارزق ثعلبه مالا،

ثعلبه گوسفند به دست آورد، آنها به طور بی سابقه‌ای تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۷۸

زیاد شدند به طوری که ناچار شد از مدینه و اطراف آن دور شود تا بتواند آنها را اداره کند، دیگر نتوانست به نماز جمعه و جماعت حاضر شود، نماینده زکاة از جانب رسول خدا پیش ثعلبه آمد که زکاة بدهد، ثعلبه از دادن زکاة امتناع کرد و گفت: این همچون جزیه است «ما هذه الا اخت الجزیه» رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بعد از شنیدن این سخن فرمود: وای بر ثعلبه

«یا ویح ثعلبه»

خدا آیات را در همین زمینه نازل فرمود.

۷۶- فَلَمَّا آتَاهُم مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ ضمیر «به» راجع به عهد و انفاق است، ظاهرا «تولوا» راجع به اعراض ظاهری و هُمْ مُعْرِضُونَ مربوط به اعراض قلبی است یعنی از عهد خود برگشتند در حالی که به آن بی اعتنا بودند.

۷۷- فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بَمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.

فاعل «اعقبهم» بخل و عهدشکنی است منظور از نفاق را اثر گذاشتن، شدت نفاق و تداوم آنست و گرنه پیش از آن نیز منافق بودند، ضمیر «يلقونه» ممکن است به بخل تا به اللّٰه راجع باشد یعنی: این بخل و عهدشکنی سبب نفاق آنها شد تا روزی که عذاب آن بخل یا روزی که خدا را ملاقات کنند. علت این نفاق خلف وعده و دروغگویی آنها بوده چنان که جمله بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ ... بیان می‌کند. از اینجا معلوم می‌شود که خلف وعده و کذب از علائم نفاق است، در روایات نبوی آمده: «علامه المنافق ثلث اذا حدث كذب و اذا وعد اخلف و اذا ائتمن خان».

۷۸- أَلَمْ يَلْعَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَغْلِبُهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.

منظور از «سر» ظاهرا کلام قلبی و از نجوی، کلام مخفی است که میان تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۷۹

خود می‌گفتند، این آیه در عین حال که توییح است نشان می‌دهد که از اول عهد نظر عهدشکنی را در دل داشته‌اند، جمله اخیر حاکی است که نه تنها خدا اسرار آنها را می‌داند بلکه خدا دانای همه غیبه‌هاست.

۷۹- الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

منظور از «مطوعین» ثروتمندان مؤمن است که با طوع و رغبت زکاة و مخارج جنگ می‌دهند، وسعت مال سبب شده که مخارج را بدون مشقت بدهند مراد از الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ کسانی هستند که در عسرت به سر می‌برند و فقط به اندازه تلاش خود چیزی می‌یابند، منافقان هر دو گروه را خرده می‌گرفتند و مسخره می‌کردند. خدا نیز آنها را مسخره می‌کند.

«الذین» ظاهرا مبتدا و جمله مستأنفه و خبر آن سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ است گرچه می‌شود بدل باشد از «منهم» در آیه ۷۵ چنان که در مجمع

البیان فرموده است.

۸۰- اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.

در سوره منافقون آیه ششم آمده: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسَهُمْ ... سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ از این فهمیده می‌شود که بعضی گمان کرده‌اند استغفار آن حضرت فائده‌ای بر آنها خواهد داشت و شاید به نظر آن حضرت نیز چنین آمده است، لذا این آیه می‌گوید:

طلب استغفار درباره آنها بی فائده است و خدا از تو چنین خواهشی را قبول نخواهد کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۸۰ منظور از «سبعین» کثرت است نه اینکه مثلاً اگر هشتاد دفعه استغفار کند خدا آنها را می‌بخشد این استعمال در کلام عرب شایع است گویند: اگر هزار دفعه هم بگویی قبول نخواهم کرد.

علت عدم مغفرت انکار آنهاست خدا و رسول را، با این انکار فاسق می‌شوند خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند بخشیدن آنها هدایتشان به سعادت است، خدا در حق فاسقان چنین نمی‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۸۱

[سوره التوبة (۹): آیات ۸۱ تا ۸۹]

اشاره

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُواكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عِدًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (۸۳) وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (۸۴) وَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۸۵)

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطُّولِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۸۷) لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۸۲

۸۱- ماندگان شاد شدند که بر خلاف رسول خدا نشستند (و نرفتند) و ناخوش داشتند که با اموال و جانها در راه خدا بجنگند و گفتند: در این گرما به جنگ خارج نشوید بگو: آتش جهنم پر حرارت‌تر است ای کاش می‌فهمیدند.

۸۲- پس کم بخندند و بسیار گریه کنند، سزایی است در مقابل آنچه می‌کردند.

۸۳- اگر خدا تو را به سوی گروهی از آنها برگردانید و از تو برای خارج شدن به جنگ دیگری اذن خواستند بگو: هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز در معیت من با خصمی جنگ نخواهید کرد، شما از اول بماندن راضی شدید پس با ماندگان بمانید.

۸۴- بر هیچ یک از آنها که بمیرد نماز مخوان و بر سر قبرش نایست، زیرا آنها به خدا و رسولش کافر شده‌اند و در حال فسق از دنیا رفته‌اند.

۸۵- اموال و اولاد آنها تو را به تعجب نیاورد، خدا می‌خواهد آنها را در دنیا با اموال و اولاد عذاب کند و بمیرند در حالی که کافر

هستند.

۸۶- چون سوره‌ای نازل شود که به خدا ایمان آورید و در معیت پیامبرش جهاد کنید، قدرتمندان آنها از تو اجازه خواسته و گویند: بگذار بازنشستگان باشیم.

۸۷- راضی شده‌اند که با ماندگان باشند، خدا به قلبشان مهر نهاده است بدان جهت نمی‌فهمند.

۸۸- اما این پیغمبر و کسانی که با او به خدا ایمان آورده‌اند با اموال و جانهای خود جهاد کرده‌اند، خیرات برای آنهاست و فقط آنها راستگارانند.

۸۹- خدا برای آنها بهشتهایی آماده کرده که از زیر آنها نهرها روان است، در آنها جاودانانند آن نجات بزرگی است.

کلمه‌ها

المخلفون: تخلف (بصیغه مفعول) کسی که از پس رفتگان ترک شده و مانده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۸۳ است جمع آن مخلفون است آن از خلف به معنی جانشینی است.

مقعدهم: مقعد مصدر میمی است بمعنی قعود و نشستن.

خلاف: خلاف: مخالفت یا به معنی «بعد» است «خلاف رسول الله»:

برای مخالفت رسول خدا، یا بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

تنفروا: نفر: کوچ کردن و خارج شدن. لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ در این گرما خارج نشوید «حر» گرما و حرارت.

رجعك: رجوع: برگشتن و برگرداندن، مراد از آیه معنای دوم است.

الخالفين: خالف: کسی که مانده و نرفته است «خالفين»: ماندگان.

ترهق: زهق و زهوق: هلاکت و خروج روح (مردن).

اولوا الطول: طول: قدرت و نعمت أولوا الطول صاحبان ثروت و قدرت.

ذرنا: فعل امر است یعنی: بگذار ما را، ترک کن ما را، و ذر: ترک کردن.

الخوالف: خالفه: زنی که مانده و نرفته است، جمع آن خوالف است.

يفقهون: فقه: فهم و درک. «لا يفقهون»: نمی‌فهمند.

الخيرات: خوبها. خیر: خوب و اختیار شده و برگزیده.

مفلحون: فلح و افلاح: رستگاری. مفلح: رستگار، همچنین است فوز.

شرحها

تعقیب ماجرای تبوک و ادامه بررسی وضع منافقان است، این سوره که در سال نهم هجرت نازل گشته نشان می‌دهد که منافقان در ابعاد وسیعی کارشکنی می‌کرده‌اند، آن وقت حدود یک سال از عمر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مانده بود، ولی پس از رحلت آن حضرت که خلافت بدست یک اقلیت لیبرال قبضه شد دیگر خبری از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۸۴

منافقان در تاریخ اسلام دیده نمی‌شود، لا بد گم شده خود را یافته بودند، بر هر - متفکر است که بداند منافقان در عرض ده سال که رسول خدا در مدینه بود به صورت ضد انقلاب کارشکنی می‌کردند، ولی در زمان خلفای سه‌گانه خبری از آنها نیست و در دوران

علی علیه السلام باز پیدا شدند، چرا؟ و چرا؟

۸۱- فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

منظور از مَخْلَفُونَ منافقانی است که در مدینه ماندند و به تبوک نرفتند، یعنی: ترک شدن به ماندنشان و نشستنشان بعد از رفتن رسول خدا شاد شدند، ممکن است خلاف به معنی مخالفت و علت قعود باشد یعنی ماندنشان برای مخالفت رسول خدا، جمله کَرِهُوا... تعلیل شادمانی آنهاست، چون جهاد را ناپسند می‌داشتند به رفتن شاد شدند.

وَقَالُوا لَا- تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ الْفِ وَ لَامِ «الحر» برای عهد است، ظاهراً منافقان به یکدیگر می‌گفته‌اند:

در این گرما خارج نشوید در جواب آمده: بگو با این خارج نشدن مستحق آتش جهنم می‌شوید که از این گرما پر حرارت تر است «لو» بمعنی تمنی و ای کاش است.

۸۲- فَيُضْحِكُوا قَلِيلًا وَ لِيُنَكِّرُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ تفریع است به آیه سابق و شادمانی آنها به تخلف از جهاد، این امر یک امر و دستور واقعی نیست بلکه به حکم یک خبر است یعنی نتیجه این می‌شود که در دنیا کمی شاد می‌شوند و می‌خندند اما در آخرت بسیار گریه می‌کنند این نظیر آنست که به کسی بگویی: در اثر این اشتباهی که کردی کمی بهره‌گیر و بسیار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۸۵

پشیمان باش یا بکش سزای کارت را. «جزاء..» تعلیل و ترجمه جمله سابق است.

۸۳- فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُواكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ.

این آیه نشان می‌دهد که قبل از برگشتن آن حضرت به مدینه نازل شده است شاید ما قبل و ما بعد آن نیز که در سیاق آن هستند در یک زمان نازل شده باشند، مراد از خروج خارج شدن به جنگی غیر از تبوک است لَنْ تَخْرُجُوا... حاکی است که این استجازه فقط لفظ است و در وقت عمل هرگز کاری نخواهند کرد، منظور از خالفین چنان که گفته‌اند زنان، پیر مردان، مریضان، بچه‌گان و مانند آنست. شاید منظور اهل فساد باشند که بدون عذر در مدینه ماندند.

۸۴- وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَا تَوْأَمَهُمْ فَاَسِقُون.

از این آیه معلوم می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه مسلمانان نماز می‌خواند و بر سر قبر آنها می‌ایستاد و دعا می‌کرد، از این عمل در حق منافقان نهی شد «ابدا» نشان می‌دهد که اصلاً چنین کاری نکنند، علت این نهی همان کفر و مرگ در حال خروج از ایمان است چنان که علت بی فائده بودن استغفار در حق آنها در آیه ۸۰ و آیه ششم از سوره منافقان همان کفر و فسق است.

در تفسیر صافی از تفسیر قمی نقل شده: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله (از تبوک) به مدینه مراجعت کرد عبد الله بن ابی (رئیس منافقان) مریض بود، پسر او عبد الله از مؤمنان بود، او محضر رسول خدا آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد اگر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۸۶

نزد پدرم تشریف نیاوری برای خانواده ما ننگ خواهد بود آن حضرت وارد اطاق عبد الله شد منافقان نیز در آنجا بودند، پسرش عبد الله گفت: یا رسول الله بر پدرم عبد الله بن ابی از خدا مغفرت بخواه، حضرت برای او استغفار کرد عمر بن خطاب در مقام اعتراض گفت: یا رسول الله مگر خدا نهی نکرده از اینکه برای منافقان نماز بخوانی. یا استغفار کنی. حضرت باو اعتنایی نکرد، عمر اعتراض خود را تکرار کرد، حضرت فرمود: وای بر تو خدا در اینکار مرا مخیر کرده من اینطرف را اختیار کردم خدا فرموده: اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ چون عبد الله مرد پسرش پیش آن حضرت آمد که پدر و مادرم به فدایت اگر صلاح بدانی به جنازه پدرم حاضر شوی، حضرت در تشییع او حاضر شد و بر سر قبرش ایستاد. عمر اعتراض کرد مگر

خدا از اینکار نهی نفرموده است؟ فرمود: وای بر تو آیا میدانی چه گفتم؟ گفتم: خدایا قبرش را پر از آتش کن، درونش را پر از آتش کن و او را وارد آتش کن، آن حضرت از اعتراض عمر قیافه‌اش متغیر گردید.

این روایت را قمی به معصوم علیهم السّلام نسبت نداده است و در آن هست که حضرت بر او استغفار کرد و بر سر قبرش ایستاد و ظهورش در آنست که بر او نماز هم خواند.

در تفسیر عیاشی از زراره نقل شده که از امام باقر علیه السّلام شنیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله به پسر عبد الله بن ابی گفت: چون از کار پدرت فارغ شدی مرا خبر کن آن وقت او مرده بود، او آمد و آن حضرت را خبر کرد، حضرت کفش خود را برداشت و خواست برخیزد، عمر گفت: مگر خدا نگفته:

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ

حضرت فرمود وای بر تو خواهم گفت خدایا قبرش را پر از آتش و جوفش را پر از آتش کن و در قیامت داخل آتشش نما. و در روایت دیگر از امام باقر علیه السّلام نقل کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله ... دست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۸۷ پسرش را گرفت و در تشییع او رفت ... تا رسول خدا، به عمر فرمود: ندیدی که بر جنازه‌اش نماز بخوانیم یا بر سر قبرش بایستیم، پسرش مردی از مؤمنان بود و بر ما حق بود که اداء حق او را بکنیم، عمر گفت:

اعوذ بالله من سخط الله و سخطك يا رسول الله.

مضمون این روایت آنست که فقط در تشییع حاضر شد بی آنکه نماز بخواند یا دعا بکند آنهم به خاطر پسر مؤمن او در روایات اهل سنت نیز اینها نقل شده است.

ناگفته نماند: در مقابل نص صریح قرآن نمی‌شود به این روایات اعتماد نمود.

در صافی از کافی نقل شده که امام صادق علیه السّلام فرموده آن حضرت بر بعضی از اموات با پنج تکبیر نماز می‌خواند و بر بعضی با چهار تکبیر، چون با چهار تکبیر می‌خواند، میت متهم به منافق بودن می‌شد.

۸۵- وَلَا تُجِجْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ.

این آیه همان آیه ۵۵ از همین سوره است که گذشت و روشن می‌کند که اموال و اولاد و وسائل عیش و نوش منافقان شما را مغرور نکند، که آنها با آن وسائل در عذابند و در زندگی تنگی بسر می‌برند مَن أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا طه/۱۲۶.

۸۶- وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطُّولِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ.

منافقین ثروتمند قهرا بیش از منافقان دیگر به دنیا پایبند بودند لذا در وقت جهاد عذرهای بیجا می‌آوردند که اجازه یافته و بمانند. منظور از قاعدین صاحبان عذر هستند مثل زنان و مریضان و مانند آنها.

۸۷- رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۸۸

فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

منظور از خوالف به ظاهر زنان می‌باشد که جهاد بر آنها واجب نیست ممکن است مراد اعم باشد.

طبرسی فرموده: جایز است که مراد از آن مردان باشد علی هذا نظیر قاعدین و خالفین می‌شود که گذشت.

عیاشی از امام باقر علیه السّلام نقل کرده:

«قال: مع النساء»،

این رضایت به علت آنست که خدا به دل‌های آنها مهر زده، لذا نمی‌فهمند چه می‌کنند.

۸۸- لَكِنَّ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولِيكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

آمَنُوا مَعَهُ تقدیرش «آمَنُوا مَعَهُ بِاللَّهِ» است، ظهور خیرات در تمام خوبیهای دنیا و آخرت است یعنی در مقابل منافقان، رسول خدا و

مؤمنین خالص با مال و جان در راه خدا جهاد می‌کنند علی‌هذا نام نیک، آثار خوب، نعمتهای بهشتی مال آنهاست و فقط آنها راستگارانند:

۸۹- أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

بیان هُمُ الْمُفْلِحُونَ در آیه سابق است، وصف انهار بهشتی در سوره قتال خواهد آمد و در بقره گفته شد «اللهم اجعلنا من اهل الجنة». تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۸۹

[سوره التوبة (۹): آیات ۹۰ تا ۹۶]

اشاره

وَجَاءَ الْمُعَذِّبُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعِدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۰) لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳) يَعْذِبُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهَ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴)

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۹۰

۹۰- عذر آورندگان بادیه‌نشین آمدند تا به آنها اذن داده شود و آنان که به خدا و رسولش دروغ گفته‌اند، نشستند، حتما به کسانی که از آنها کافر شده‌اند عذاب دردناکی خواهد رسید.

۹۱- بر ناتوانان و مریضان و بر کسانی که خرجی پیدا نمی‌کنند گناهی نیست (که به جنگ نروند) اگر عمل خود را برای خدا و رسولش خالص کنند، بر نیکوکاران راهی نیست، خدا آمرزنده و مهربان است.

۹۲- و گناهی نیست بر کسانی که پیش تو آیند تا آنها را سوار کنی، بگویی مرکبی که بر آن سوارتان کنم به دست نمی‌آورم، اشکریزان بر می‌گردند. به جهت اندوه از آنکه خرجی برای رفتن نمی‌یابند.

۹۳- راه عقوبت فقط بر کسانی باز است که توانگرانند، خواسته‌اند که با ماندگان باشند، خدا دل‌هایشان را مهر زده که نمی‌فهمند.

۹۴- چون به سوی آنها برگردید اعتذار خواهند کرد، بگو: اعتذار نکنید از شما باور نخواهیم کرد، خدا از بعضی کارهایتان به ما خبر داده است، به زودی خدا و رسولش اعمال شما را خواهد دید، سپس به سوی دانای نهان و آشکار برمیگردد از آنچه می‌کردید به شما خبر می‌دهد.

۹۵- چون به سوی آنها برگشتید حتما قسم خواهند خورد که از آنها نادیده بگیرید، از آنها اعراض کنید که آنها پلید هستند و جایگاهشان جهنم است سزای آنچه می‌کردند.

۹۶- برای شما قسم می‌خورند تا از آنها راضی شوید، اگر شما از آنها راضی شوید، خدا از قوم فاسقان راضی نخواهد شد.

معدرون: ظاهراً در اصل معتذرون بوده، تاء به ذال عوض شده و در آن ادغام گردیده است، به نظر می‌آید مراد از آنها صاحبان عذر شرعی باشند چنان که در آیه بعدی ذکر شده‌اند «معدرون»: اعتذار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۹۱ کنندگان.

الاعراب: عرب شهرنشین را عرب گویند، بادیه‌نشینان را اعراب نامند، راغب گوید: عرب فرزندان اسماعیل است جمع آن در اصل اعراب است، سپس به بادیه‌نشینان اسم شده است. مفرد آن اعرابی است، منظور بادیه‌نشینان اطراف مدینه است. نصحوا: نصح: خالص کردن عمل از آلودگی شرک نَصَحُوا لِلَّهِ: خالص کردند عمل خود را برای خدا و رسول، مانند منافقان افساد و خیانت نکردند.

حرج: تنگی. منظور از آن تحمل مشقت در رفتن به جهاد است.

تفیض: فیض: جاری شدن بعد از پر شدن تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ جاری می‌کند اشک را. «من» برای بیان است، «دمع»: اشک چشم. نبانا: نبأ: خبر مهم و پر فائده. «نبانا»: خبر داد ما را. رجس: پلید. إِنَّهُمْ رَجَسٌ آنها پلید هستند.

شرحها

ادامه حالات منافقین و قسمتی از عذرهای صاحبان عذر است.

۹۰- وَ جَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

منظور از معدرون چنان که گفته شد صاحبان عذر شرعی است که پس از شنیدن حکم بسیج عمومی از بادیه به مدینه آمده و گفتند که از شرکت در جنگ معذور هستند ولی منافقان که به خدا و رسول دروغ گفتند نشستند و برای اعتذار دروغ هم نیامدند، علی هذا مراد از الَّذِينَ كَفَرُوا آنهايي می‌باشند که نیامدند و عذر شرعی هم نداشتند. به نظر دیگران منظور از معدرون کسانی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۹۲

هستند که عذر نداشتند و عذر تراشیدند علی هذا هر دو گروه بدکار و مقصرند و از آنها کسانی که عذر واقعی نداشتند عذاب خواهند دید، از این آیه و آیه ۲۴ از سوره فتح می‌شود فهمید که اعراب ساکن مدینه هم بوده‌اند.

۹۱- أَلَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

بیان صاحبان اعدار است که رفتن به جنگ برای آنها واجب نیست مانند ناتوانان، مریضان و کسانی که ساز و برگ پیدا نمی‌کنند مشروط بر اینکه مانند منافقان پشت سر مؤمنان افساد نکنند، شایعه پراکنی نمایند، بلکه عملشان را برای خدا و رسول خالص کنند، مردم را روشن نمایند و بینش بدهند، در اینصورت محسنین و نیکوکارانند، برای نیکوکاران راهی برای رسیدن عذاب نیست چنان که درباره وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا... آمده: سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، غفور در آیه به معنی چاره‌ساز است و یا در رفع تکلیف نیز غفران به کار می‌رود جمله وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ تعلیل بر داشتن حکم از ذوی الاعذار است.

در مجمع البیان نقل شده: ابن ام مکتوم که نابینا بود، محضر رسول خدا گفت: یا رسول الله من پیر مرد نابینا و ضعیف الجسم هستم، کسی ندارم مرا بیاورد آیا مأذونم که به جهاد نیایم، حضرت ساکت شد، آیه نازل گردید.

۹۲- وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَرْنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ.

در مجمع آمده: هفت نفر بودند از جمله عبد الرحمن کعب، عتبۀ بن زید عمرو بن غنمه، سالم بن عمیر و ... پیش آن حضرت آمده گفتند یا رسول الله به ما تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۹۳

مرکب بده تا بتوانیم به جنگ بیرون شویم، حضرت فرمود: من مرکب ندارم آنها گریان و نالان برگشتند، یعنی بر این قسمت از فقراء نیز در نرفتن به جنگ حرج و گناهی نیست. این آیه نسبت به آیه سابق از قبیل عطف خاص بر عام است ولی چون آنها بالاتر از مصداق آیه اول بودند لذا بالخصوص ذکر شده‌اند «حزنا ...»
تعلیل بر گشتن در حال گریه است.

۹۳- إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

یعنی برای اینگونه اشخاص راه ملامت و کیفر و عقوبت آخرت باز است، اینها در اثر نفاق که قلوبشان از فهم حقائق کور شده نمی‌فهمند و با این اجازه خواستن خود را بدبخت می‌کنند.

در میزان از در منثور نقل شده است که رسول خدا علی بن ابی طالب علیه السلام را در مدینه گذاشت که در غیاب آن حضرت مدینه را حفظ کند، او گفت: ای رسول خدا مرا با زنان در مدینه می‌گذاری؟ حضرت فرموده؟ آیا نمی‌خواهی از من مانند هارون از موسی باشی بدون نبوت؟

«الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة»

علت جانیشینی علی علیه السلام در مدینه آن بود که در آن سفر طولانی مرد لایق و کاردانی لازم بود تا مرکز اسلامی را حفظ کند، لذا در جواب وی فرمود: اینکار مانند عمل موسی است که در رفتن به میقات حق برادرش هارون را در جای خویش گذاشت.

۹۴- يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ.

خدا از اول می‌دانست که بعد از برگشتن مؤمنان، منافقان عذر تراشی خواهند کرد که نتوانستیم با شما بیائیم، دستور داده که یا محمّد در جواب بگو: تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۹۴

باور نخواهیم کرد خدا از بعضی کارهایتان به ما خبر داده است، که میل شرکت در جنگ نداشته‌اید و سِیرِیَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَتَّبِعُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی به زودی جریانهای آینده راست بودن اعتذار شما را روشن خواهد کرد که اگر اهل توبه و ایمان بودید در عملهای بعدی ثابت خواهید کرد، خدا و رسولش عمل شما را خواهد دید، آن گاه مرده و پیش خدا خواهید رفت و او از اعمالتان خبرتان خواهد داد.

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ راجع به نیت آنها در نرفتن به جنگ و اعمال بعدی آنهاست که ظاهر و آشکار است.

۹۵- سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

آنها قسم خواهند خورد تا شما از نیامدن آنها چشم پوشی کنید و نادیده بگیرید، شما اعراض کنید و اعتنا به آنها نکنید نه به علت خواهش آنها، بلکه به علت پلید بودنشان و جهنمی بودنشان، همانها جهنم سزای اعمال آنهاست.

۹۶- يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.

بیان آیه سابق است یعنی: قسم خوردنشان برای آن نیست که از آنها اعراض کرده و به آنها بی اعتنا باشید بلکه برای آنست که از آنها راضی باشید و مانند گذشته محترمشان دارید ولی بدانید که کاری بر خلاف خدا خواهید کرد که خدا از قوم فاسق و بیرون رفته از توحید راضی نمی‌شود.

در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

«من التمس رضا الله بسخط الناس رضی الله عنه و من التمس رضا الناس بسخط الله و اسخط الله عليه الناس».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۹۵

اشاره

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷) وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمُ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۹۸) وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصِيَلَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۹) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰) وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيُعَذِّبُهُمُ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ (۱۰۱)

وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲) خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِيْلَاتِكَ سَيَكُنْ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴) وَقِيلَ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵) وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۹۶

۹۷- بادیه‌نشینان کفر و نفاقشان سخت‌تر است و سزاوارتر هستند که حدود آنچه را که خدا به پیغمبرش نازل کرده است ندانند خدا علیم و حکیم است.

۹۸- بعضی بادیه‌نشینان آنچه را خرج می‌کند غرامتی می‌داند و برای شما منتظر حادثه‌هاست بر آنهاست حادثه بد، خدا شنوا و داناست.

۹۹- بعضی بادیه‌نشینان به خدا و روز قیامت ایمان می‌آورد و آنچه را خرج می‌کند مایه تقرب نزد خدا می‌داند همچنین دعای پیغمبر را مایه تقرب می‌داند بدانید که آنها برای ایشان مایه تقرب است، خدا آنها را به رحمت خویش وارد خواهد کرد خدا غفور و رحیم است.

۱۰۰- سبقت کنندگان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کرده‌اند خدا از آنها راضی است، آنها از خدا راضی هستند و برای آنها بهشتی آماده کرده که نهرها زیر آنها روان است و در آنها جاودانانند. آن رستگاری بزرگی است.

۱۰۱- بعضی بادیه‌نشینان که در اطراف شما هستند منافقند و بعضی از اهل مدینه منافقند و بر نفاق عادت کرده‌اند تو آنها را نمی‌شناسی ما آنها را می‌شناسیم، آنها را دو بار عذاب می‌کنیم سپس به عذاب بزرگی بر می‌گردند.

۱۰۲- و دیگران که به گناهان خود اعتراف کرده و عمل صالح را با عمل بد جمع کرده‌اند، شاید خدا بر آنها برگردد که خدا آمرزنده و مهربان است.

۱۰۳- از اموالشان زکاء بگیر که با زکات آنها را پاک می‌کنی و رشدشان می‌دهی و بر آنها دعا کن که دعای تو بر آنها آرامش است و خدا شنوا و داناست. تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۲۹۷

۱۰۴- آیا ندانسته‌اند که خدا توبه را از بندگانش قبول می‌کند و زکاتها را می‌گیرد و خدا اوست بسیار توبه کننده و مهربان.

۱۰۵- بگو: عمل کنید، حتما خدا و پیامبرش و مؤمنان عمل شما را می‌بینند و به زودی به سوی دانای نهران و آشکار بر می‌گردید و از آنچه می‌کردید به شما خبر می‌دهد.

۱۰۶- و دیگرانی هستند که برای فرمان خدا به تأخیر افتاده‌اند یا آنها را عذاب می‌کند و یا بر آنها بر می‌گردد خدا دانا و حکمت‌کرदार است.

کلمه‌ها

اعراب: در آیه ۹۰ گفته شد: عربهای بادیه‌نشین را اعراب گویند، مفرد آن اعرابی است، عربهای شهرنشین را عرب گویند، نسبت آن عربی است. جمع اعراب را اعراب گفته‌اند.

اجدر: جدیر: لایق و سزاوار. اجدر: سزاوارتر، جدر الحائظ به معنی اصل و پایه دیوار است.

مغرم: غرامت و بلایی که به مال انسان نازل می‌شود بدون خیانت. غرم در اصل به معنی لزوم امر است إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا عذاب آن لازم و پیوسته است.

یتربص: ربص و تربص: انتظار کشیدن.

دوائر: جمع دایره. منظور از آن حوادث ناگوار است که بر انسانها دور می‌زنند و می‌گردند، به قول بعضی دایره حالتی است مبدل شده از نعمت به بلا.

السوء: سوء (بضم-س) اسم است به معنی بد و بفتح سین مصدر است به معنی بدی در آیاتی که بفتح سین آمده مصدر به معنی فاعل است مثل این آیه. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۹۸

قربات: قرب: نزدیکی همچنین است قربۀ. طاعت را قربت گویند که مایه تقرب به خداست. قربات: طاعتها و مایه‌های تقرب.

صلوات: صلوة دعا. جمع آن صلوات است «صلوات الرسول»: دعاهای رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

مردوا: مرد: عاری بودن و مستمر بودن. شجر امرد: درخت خالی از برگ، شاب امرد: جوان بی ریش. «مرد علی الشیء: استمرار علیه» علی هذا مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ یعنی به نفاق عادت کرده‌اند و در آن پیوسته‌اند.

آخرون: آخر (بفتح-خ): دیگری، آخرون: دیگران، آخر (بکسر-خ): مقابل اول، آخرون: به آخر ماندگان.

سکن: (بر وزن شرف): آرامش و حمل آرامش، مراد معنای اول است.

تواب: بسیار توبه کننده آن در قرآن پیوسته صفت خدا آمده است جز در آیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بقره: ۲۲۲، توبه از بنده، برگشتن به سوی خدا و از خدا برگشتن به سوی بنده است:

مرجون: ارجاء: به تأخیر انداختن. «ارجی الامر: اخره» مرجون:

تأخیر انداخته شدگان.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیات شش گروه از نظر حق پرستی و عصیان بررسی و مآل کار آنها ذکر شده است اول: اعراب بادیه‌نشین که ضد انقلاب بوده و در راه هدایت وارد نمی‌شدند که فرموده عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ دوم بادیه‌نشینانی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۹۹

که در مسیر انقلاب بوده و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اطاعت می‌کردند و انفاق در راه خدا را مایه تقرب می‌دانستند که فرموده سَيَدْخُلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ. سوم:

مهاجرین اول و انصار مدینه و آنان که در ردیف آنها هستند که «رضی اللهُ عنهم و رضوا عنه...» چهارم: منافقان مدینه و اطراف آن که پیوسته کارشکنی می‌کردند که فرموده: سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ پنجم: آنهایی که اعمال بد و خوب را با هم مخلوط کرده و به مقصر بودن خود اقرار کرده‌اند که عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ششم: آنان که کارشان فقط به عهده خداست معلوم نیست که اهل عذاب خواهند بود یا اهل رحمت که فرموده: مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ. درباره هر یک از

گروه‌های ششگانه در ذیل آیات توضیح داده خواهد شد.

۹۷- الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

بادیه‌نشینان به علت دور بودن از مدینه و تمدن از انسانیت و تربیت دور بودند، لذا کافرشان کافرتر و منافقشان منافقتر بود و سزاوارتر بودند که حدود احکام، واجبات و محرمات و مانند آنها را ندانند، خدا بوضع آنها آگاه است و از روی حکمت قضاوت می‌کند.

۹۸- وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ يَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

بررسی منافقان بادیه‌نشین است که ناچار چیزی از زکاء و درباره تجهیز لشکریان اسلام می‌دادند ولی جریمه به حساب می‌آوردند و پیوسته منتظر بودند که انقلاب اسلامی در هم ریزد، مانند ضد انقلاب این زمان که پیوسته چنین آرزوی باطل را دارند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۰۰

ولی فرموده: آرزو را به گور خواهند برد، آنچه برای اسلام می‌خواهند بر خودشان وارد خواهد شد آری عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ خدا گفتارشان را می‌شنود و باحوالشان داناست.

۹۹- وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ الرَّسُولِ.

در مقام قضاوت عادلانه، اهل ایمان از بادیه‌نشینان را نقل می‌کند آنها ایمان به خدا و رسول و قیامت داشتند و انفاق خود و دعا‌های پیغمبر را مایه تقرب پیش خدا می‌دانستند، «صلوات» عطف است بر «ما ینفق» یعنی «و یتخذ ما ینفق و صلوات الرسول قربات عند الله».

در آیه ۱۰۳ خواهد آمد که: ای پیامبر به وقت زکاء گرفتن بر آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنهاست. این بادیه‌نشینان دعای آن حضرت را مایه تقرب به خدا می‌دانستند در مقام تصدیق آنها فرموده: أَلَا إِنَّهَا قُرْبَاتٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ آری اینها مایه تقربند، ادخال در رحمت شامل دنیا و آخرت است ظاهرا «سین» در «سیدخلهم» برای تأکید و و حتمیت باشد دخول در رحمت به واسطه رحمت حق و آمرزش گناهان آنهاست.

۱۰۰- وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

این آیه به نظرم در رابطه با وضع منافقین است که خواسته از میان ابرهای تاریک نفاق آفتاب ایمان نیز نور افشانی کند، مراد از سابقون اولون، سبقت کنندگان اولی باسلام است، «الانصار» عطف است بر «مهاجرین» یعنی:

سبقت کنندگان اولی به اسلام از مهاجرین و سبقت کنندگان اولی به اسلام از انصار، علی هذا منظور از وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ

کسانی هستند که بعد از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۰۱

گروه اولی هجرت کرده و بعد از گروه اولی به انصار پیوسته‌اند.

به نظر می‌آید: همه اینها و حکم رَضِيَ اللَّهُ ... یک مسئله گذشته و تمام شده است و به آیندگان شامل نیست، لفظ «من» در مِنَ الْمُهَاجِرِينَ برای تبعیض است و حکم رَضِيَ اللَّهُ شامل همه آنها نمی‌باشد، زیرا به قول المیزان قرآن می‌گوید: بعضی از مهاجر و انصار، مریض القلب، بعضی اطاعت کننده از منافقان، بعضی فاسق و بعضی از کسانی بودند که رسول خدا از آنها بیزاری کرد، لازم است در اینجا چند نکته را در نظر گرفت.

اول: اولون تا کجا بودند؟ به قولی آنها هستند که به دو قبله نماز خواندند یعنی تا هفده ماه بعد از هجرت همه سابقون الاولون بوده‌اند، در قول دیگر مراد همانها هستند که در بیعت رضوان (بیعت حدیبیه) حاضر بودند، پس از آن هر که اسلام آورد و هجرت کرد از مهاجر و انصار اولی نیست، به قولی آنها اهل «بدر» هستند و در قول دیگر مسلمانان قبل از هجرت می‌باشند ولی به نظر

می‌آید:

کسانی باشند که تا جنگ بدر، جنگ سرنوشت ساز ایمان آورده بودند زیرا اسلام آوردن تا آن موقع امتیاز خاصی داشت و تا آن موقع اسلام جا نیفتاده بود، آیه:

... لا- يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنِي ...
 حدید/ ۱۰ می‌تواند برای این آیه نوعی بیان باشد به نظر مراد از فتح، پیروزی «بدر» باشد.

دوم: رضایت و خوشنودی خدا و وعده بهشت در صورتی تداوم داشت که آنها تا آخر عمر در ایمان باقی بمانند و اگر کسی منحرف میشدند، رضای خدا به غضب و آتش جهنم مبدل می‌شد مثلاً اگر فرض شود آیه شامل طلحه و زبیر و امثال آنها بود، چون بعداً منحرف شدند از شمول آیه بیرون رفتند زیرا رضای خدا بسته است به آنکه بنده پیوسته در طاعت باشد، نمی‌شود گفت: خدا

از آنها راضی شده و لو بعداً کافر هم شوند و یا لفظ رَضِيَ اللَّهُ ... دلالت دارند که انحراف تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۰۲ در آنها ابتدا نخواهد بود، انسان اگر امروز کار خوبی کند خدا از او راضی است، اگر فردا بد کار شد خدا از او ناراضی است، اگر بعداً توبه کرد باز خدا از او راضی است به عبارت دیگر: رضا از صفات افعال است نه از صفات ذات خدا.

سوم: بعضی گفته‌اند وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ شامل همه کسانی است که تا قیامت ایمان خواهند آورد ولی نگارنده احتمال قوی می‌دهم که آیه راجع به کسانی است که تا وقت نزول دارای چنان اوصافی شده بودند، «اللهم اجعلنا منهم» (۱).

۱۰۱- وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ.

هشدار است به رسول خدا و مسلمانان که متوجه اوضاع باشند، منظور از «حولکم» ظاهراً اطراف مدینه است لفظ منافقون بعد از «المدینه» مقدر است یعنی «و من اهل مدینه ایضا منافقون» که به نفاق عادت کرده‌اند و از آن دست بردار نیستند منظور از دو دفعه عذاب گفته‌اند اولی رسوایی دنیا دومی عذاب قبر است، به قولی یکی اسیر شدن و کشته شدن دومی عذاب قبر است، به قولی اولی عذاب قبض روح دومی عذاب قبر است، به هر حال معلوم نیست مراد از دو عذاب کدام است و الله اعلم و از امامان علیهم السلام چیزی نقل نشده است.

۱۰۲- وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

(۱) المیزان از برهان از ابن عباس «قال وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ نزلت فی امیر المؤمنین علیه السلام و هو اسبق الناس کلهم بالایمان و صلی علی القبلتین و بایع البیعتین بیعه بدر و بیعه الرضوان و هاجر الیهجرین مع جعفر من مکة الی الحبشه و من الحبشه الی المدینه.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۰۳

«و آخرون» عطف است بر و مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ یعنی از اعراب کسانی هستند که منافق نیستند بلکه مؤمن هستند ولی گناهکار می‌باشند ولی این بعید است بهتر آن است که بگوئیم «آخرون» جمله مستأنفه و تقریر آن و منکم آخرون است.

خلط لازم نیست پیوسته به معنی آمیختن باشد بلکه به معنی جمع نیز آید و در آیه چنین است «اعترفوا» حاکی از نوعی توبه است «عسی» ظاهراً برای آن است که آنها میان خوف و رجا باشند و امید داشته باشند که امکان مغفرت از دست نرفته و به فکر اصلاح خود باشند، جمله إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ طرف عفو را تقویت می‌کند.

بهر حال این آیه حاکی است که از اهل ایمان کسانی که اعمال نیک و بد می‌کنند و اقرار به تقصیر خود دارند راه مغفرت بر آنها بسته نیست از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: آنها قومی از مؤمنین هستند که در ایمانشان گناه می‌کنند گناهی که مؤمنان را خوش نیاید، امید است که خدا بر آنها توبه کند «۱» راجع به شأن نزول آیه در نکته‌ها صحبت خواهد شد و از امام باقر علیه السلام

درباره واجب بودن «عسی» روایتی در تفسیر عیاشی نقل شده است.

۱۰۳- خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

به نظر می‌آید که این دو آیه و دو آیه بعدی به حکم جمله معترضه باشد و در زمینه زکاه و اعمال نیک در آنها تذکر داده شده است. تطهیر راجع به پاک شدن از گناهان و پاک شدن روح و تزکیه مربوط به رشد و وسعت

(۱)

المیزان از کافی «قال ابو جعفر (ع) ... فاولئك قوم مؤمنون يحدثون في ايمانهم من الذنوب التي يعيبيها المؤمنون و يكرهونها فاولئك عسى الله ان يتوب عليهم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۰۴

است یعنی با اخذ زکاه روح آنها را از آلودگی پاک کرده و به آنها رشد ایمان و درک و بینش می‌دهی، صَلِّ عَلَيْهِمْ حاکی است که به وقت گرفتن زکاه بر آنها و اموالشان به خیر و برکت دعا کن، از عادت آن حضرت بود که به زکاه دهنده و مالش به خیر و برکت دعا می‌کرد.

در مقام تعلیل آمده که دعای تو مایه آرامش آنهاست چنان که «سمیع و علیم» بودن خدا نیز آرامش دیگر است که خدا دعای آن حضرت را می‌شنود و از اعمالشان آگاه است.

۱۰۴- أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

این آیه برای تشویق به دادن زکاه و صدقات است، خدا در این آیه دست پیامبر و دست گیرنده زکاه را دست خود فرض کرده و خود را در جای او گذاشته است و این می‌رساند که باید اولاً عمل را بسیار بزرگ و با اهمیت دانست و ثانیاً طرف را تحقیر نکرد، ذکر توبه در این آیه ظاهراً برای آن است که صدقه در تطهیر انسان مانند توبه است لذا قبلاً توبه را فرموده و سپس با دو اسم تواب و رحیم آیه را تمام کرده است.

در کافی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است خدا می‌فرماید: برای گرفتن هر چیزی غیر خودم را وکیل کرده‌ام جز صدقه که خودم با دست خود آن را اخذ میکنم حتی شخص یک دانه خرما یا نصف دانه خرما را صدقه می‌دهد من آن را تربیت می‌کنم مانند کسی که بچه خود را تربیت می‌کند، در نتیجه آن یک دانه و نصف دانه روز قیامت می‌آید که به بزرگی کوه احد و بزرگتر از آن است «۱».

(۱) در صافی از

کافی عن الصادق (ع) ان الله يقول ما من شيء الا وقد وكلت به من يقبضه غيري الا الصدقة فاني اتلقفها بيدي تلقفا حتى ان الرجل ليتصدق بالتمر او بشق التمره فاربها له كما يربي الرجل فلوله و فصيله فياتي يوم القيامة و هو مثل احد و اعظم من احد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۰۵

از امام سجاد علیه السّلام نقل شده که چون چیزی به سائل می‌داد دست او را می‌بوسید گفتند: چرا این طور می‌کنی؟! فرمود: چون صدقه پیش از آنکه در دست سائل قرار گیرد در دست خدا قرار می‌گیرد و فرمود: هیچ چیزی نیست مگر برای گرفتن آن ملکی موکل شده است مگر صدقه که آن در دست خدا قرار می‌گیرد .. «۱» در روایتی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است

«ان صدقة الليل تطفى غضب الرب و تحمي الذنب العظيم و تهون الحساب و صدقة النهار تمنى المال و تزيد في العمر» (عیاشی).

۱۰۵- وَقُلْ اَعْمَلُوا فَيَسِّرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتَرَدُونَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

این آیه نیز در مقام تشویق به عمل است که اعمال خیر انجام دهید زیرا که اعمال شما گم نمی‌شود و بی پاداش نمی‌ماند بلکه در محل دید و علم خدا و رسول و مؤمنان است و آن گاه به سوی خدا بر می‌گردید که از نهان و آشکار با خبر است و شما را از آنچه می‌کردید خبر می‌دهد علی‌هذا در دنیا سرمشق و الگو و معلم و دارای نام نیک می‌شوید و در آخرت مورد پاداش قرار می‌گیرید **فَيَسْئَلُكُمْ** ... نشان می‌دهد که خدا حقائق اعمال آنها را بآنها نشان خواهد داد، اعمالی که مجسم به صورت بهشت یا جهنم شده‌اند. در اینجا چند مسئله را بررسی می‌کنیم اول: جمله **فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ** راجع به قبل از قیامت است چنان که **وَ سَتَرُدُّونَ** ... مربوط به قیامت می‌باشد، دیدن خدا و رسول و مؤمنان هر چه باشد قبل از قیامت خواهد بود، آمدن «فسیری» با سین و مستقبل برای آن است که قبل از عمل دیده شدن وجود ندارد.

(۱)

«عیاشی عن احدهما قال: كان علي بن الحسين صلوات الله عليه اذا اعطى قبل يد السائل فقيل له: لم تفعل ذلك؟ قال: لانها تقع في يد الله قبل يد العبد و قال: ليس...».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۰۶

دوم: این آیه گرچه در رابطه با آیه **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً** ... و برای تشویق است لیکن خود یک مطلب مستقل و بسیار اوسع است و می‌رساند که خدا و رسول و مؤمنان همه اعمال مکلفین را در هر زمان می‌بینند و گرنه باید شمول این آیه را فقط به زمان حیات رسول الله منحصر بکنیم و بگوئیم: این آیه فعلا نسبت به آن حضرت شمولی ندارد.

لذا لازم است بگوئیم: آیه شامل همه زمانها و همه اشخاص می‌باشد، فاعل «اعملوا» همه مکلفین می‌باشد و منظور از «المؤمنون» شاهدان اعمال و ائمه اطهار علیهم السلام هستند چنان که در روایات آمده و در نکته‌ها نقل خواهد شد.

سوم: آیه ۹۴ همین سوره در رابطه با منافقان چنین است: **يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَسْئَلُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** در این آیه و **الْمُؤْمِنُونَ** نیامده، معلوم می‌شود که منظور آن است که در آینده معلوم خواهد شد که راست می‌گوئید یا نه ولی آیه مورد تفسیر که لفظ «مؤمنون» دارد مطلب دیگری را می‌رساند، در این صورت منظور از این آیه هشدار است که مواظب اعمال خود باشید. در مجمع البیان فرموده: اصحاب ما روایت کرده‌اند که اعمال امت به رسول خدا عرضه می‌شود در هر دوشنبه و پنجشنبه، آنها را می‌شناسد، همچنین بر امامان علیهم السلام عرضه می‌شود و آنها را می‌شناسند و از «المؤمنون» آنها قصد شده‌اند.

۱۰۶- **وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.**

این آیه عطف است بر **وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا** یعنی از شما کسانی هستند که برای امر و فرمان خدا تأخیر انداخته شده‌اند، کارشان بر خداست شاید ببخشد یا عذابشان کند، هر طور با آنها رفتار کند روی علم و حکمت خود خواهد بود تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۰۷

حتی لفظ **علیم و حکیم** هم روشن نمی‌کند که مال کار آنها چگونه خواهد بود، در تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده: آنها مشرکانند که حمزه، جعفر و امثال آنها از مؤمنان را کشتند سپس داخل اسلام شده خدا را یکتا دانستند و شرک را رها کردند، ایمان (واقعی) نیاوردند تا بهشت بر آنها حتمی گردد، کافر واقعی هم نشدند تا آتش بر آنها واجب شود، آنها در همین حال به سر می‌برند و برای امر و فرمان خدا به تأخیر افتادند تا درباره‌شان چه دستوری فرماید ...

در این زمینه روایات دیگری نیز در همین مضمون وارد شده است، خلاصه، این آیه تطبیق می‌شود بر کسانی که میان مؤمن واقعی و کافر واقعی مثل برزخ قرار گرفته‌اند در قاموس قرآن ذیل کلمه **ضعف و مستضعف** گفته‌ایم که مصادیق این آیه غیر مستضعفین

است که در آیه ۹۸ سوره نساء آمده است زیرا درباره آنها فرموده:

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ ... و اینکه در کشاف و غیره نقل شده: این آیه در باره آن سه نفر است که از جنگ تبوک تخلف کردند، درست نیست بلکه توبه آنها پذیرفته شد و در آیات بعدی خواهد آمد.

نکته‌ها

ابو لبابه:

در رابطه با آیه وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ ... در ذیل آیه ۲۷ از سوره انفال گفتیم که جریان ابو لبابه در تفسیر این آیه خواهد آمد، در مجمع البیان از ابو حمزه ثمالی نقل شده به ما چنین رسیده که آخِرُونَ اعْتَرَفُوا .. سه نفر از انصار بودند بنام ابو لبابه عبد المنذر و ثعلبه بن ودیعه و اوس بن حذام که وقت خروج حضرت به «تبوک» از آن بزرگوار تخلف کردند، بعد پشیمان شده خود را به ستون مسجد بستند و قسم خوردند که فقط باید رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را باز کند، حضرت پس از برگشتن تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۰۸

بمدینه از حال آنان جويا شد و فرمود: من هم قسم می‌خورم که آنها را باز نکنم مگر آنکه از جانب خدا فرمان رسد، چون عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ نازل گردید حضرت آنها را از ستون باز کرد، رفتند اموال خود را برای صدقه پیش آن حضرت آوردند فرمود: دستوری از خدا ندارم آیه نازل شد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ...

آن گاه از امام باقر علیه السّلام نقل کرده که آیه فقط درباره ابو لبابه نازل شده است جریان ابو لبابه چنان که در مجمع البیان ذیل آیه تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ انفال: ۲۷ از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام نقل شده چنین است: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و یهود و بنی قریظه را بیست یک شب محاصره کرد، آنها از آن حضرت تقاضای صلح کردند که با آنها مثل یهودی بنی النضیر رفتار کند تا به اذراعات شام یا به اریحا بروند، آن حضرت قبول نکرد مگر آنکه به حکم سعد بن معاذ راضی باشند، گفتند:

ابو لبابه را پیش ما بفرست، او خیرخواه آنها بود که عیال و مال و فرزندانش نزد آنها بود چون ابو لبابه پیش آنها آمد با او مشورت کردند که قبول حکم سعد بن معاذ چطور است؟ ابو لبابه اشاره به حلق خود کرد که قبول نکنید و گرنه کشته خواهید شد، جبرئیل به رسول خدا از این مطلب خبر آورد، ابو لبابه می‌گوید:

هنوز حرکت نکرده بودم که فهمیدم به خدا و رسول خیانت کردم ...

آن گاه که بیرون آمد، به مدینه برگشت و خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت: به خدا طعام و شراب نمی‌چشم تا بمیرم یا آنکه خدا توبه‌ام را قبول کند، هفت روز همان طور ماند تا بغش افتاد، خدا توبه‌اش را قبول فرمود، گفتند ای ابو لبابه خدا توبه‌ات را قبول کرد گفت: به خدا خودم را باز نمیکنم تا رسول خدا مرا باز کند، آن حضرت آمد و ابو لبابه را باز کرد، گفت: یا رسول الله کمال توبه‌ام آن است که از جوار یهود که در آنجا گناه کرده‌ام تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۰۹

هجرت کنم و همه مال را بدهم حضرت فرمود: کافی است که یک ثلث آن را صدقه بدهی.

در قول دیگر: ابو لبابه از جنگ تبوک تخلف کرد، پس از پشیمانی خود را به ستونی بست. ناگفته نماند: جریان بنی قریظه سالها قبل از نزول سوره توبه بود، قول اخیر با آیه کاملاً تطبیق می‌شود، اگر روایت قطعی باشد باید گفت: آیه به دستور رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در اینجا گذاشته شده است و الله العالم، به هر حال آیه یک حکم کلی را بیان می‌دارد.

عرض اعمال:

در اصول کافی بابی تحت عنوان «اعمال بندگان به رسول خدا و امامان علیهم السّلام عرضه می‌شود» منعقد شده و در آن روایاتی نقل گردیده است، این روایات در رابطه با آیه فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ ... است که گفته شد مراد از مؤمنون امامان و

شهداء اعمال هستند که در دنیا از اعمال بندگان آگاه می‌شوند و در آخرت گواه اعمال مردمند، اینک چند روایت از تفسیر عیاشی نقل می‌شود:

۱- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام سؤال شد: آیا اعمال (بندگان) به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود؟ فرمود: در این شک نیست.

گفتند: از آیه وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ بما خبر بده فرمود: خدا را گواهانی در زمین هست «
لله شهداء فی ارضه

۲- ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که ابو الخطاب می‌گفت: اعمال امت پیامبر در هر پنجشنبه باو عرضه و نشان داده می‌شود، آن گاه امام فرمود:

مطلب چنین است و لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله اعمال امت هر صباح به آن حضرت نشان داده می‌شود اعمال نیکوکاران و بدکاران، پس حذر کنید آن است قول خدا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ.

۳- برید عجلی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام از قول خدا اَعْمَلُوا فَسَيَرَى تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۱۰
الله ...

پرسیدم فرمود: هیچ مؤمنی نیست که می‌میرد و نه کافری در قبر گذاشته می‌شود مگر آنکه عملش به رسول خدا و علی بن ابی طالب نشان داده می‌شود همین طور تا آخرین کسی که خدا طاعتش را بر بندگان واجب فرموده است.

۴- ابو عبد الله علیه السلام فرمود:
و المؤمنون هم الأئمة.

در روایات هست که اعمال در ستونی از نور نقش می‌بندد و آنها علیهم السلام می‌بینند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۱۱

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۲]

اشاره

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضُرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (۱۰۸) أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰۹) لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيضَهُ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰) إِنْ اللَّهُ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعِندًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوَارِثِ وَاللَّيْلِ وَالنَّجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَتِ اللَّهِ الَّتِي بِاِيْعْتَمِ بِهٍ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱)

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۱۲

۱۰۷- کسانی که مسجدی بنا کرده‌اند از روی ضرر زدن و کفر و تفرقه افکندن میان مؤمنان و کمین درست کردن برای کسی که از پیش با خدا و رسول جنگیده است، قسم می‌خورند که فقط خوبی اراده کرده‌ایم، خدا گواه است که دروغگو هستند.

۱۰۸- ابتدا در آن مسجد نماز مخوان، مسجدی که از اول بر تقوی پایه گذاری شده شایسته تر است در آن به نماز بایستی در آن مردانی هستند خوش دارند که پاک باشند، خدا پاک شوندگان را دوست می‌دارد.

۱۰۹- آیا آنکه بنایش را بر تقوی و رضای خدا پایه نهاده بهتر است یا آنکه بنایش را بر لب سیلگاه فرو ریختنی بنا نهاده است؟ که او را در آتش جهنم ساقط کرده، خدا قوم ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

۱۱۰- بنایی که از روی شک ساخته‌اند در دل‌های آنها پیوسته هست مگر آنکه دل‌هایشان پاره پاره شود، خدا دانا و حکمت کردار است.

۱۱۱- خدا از مؤمنان جانها و اموال آنها را در مقابل بهشت خریده است، در راه خدا می‌جنگند، می‌کشند و کشته می‌شوند، این وعده حقی است بر عهده خدا در تورات و انجیل و قرآن، کیست که به عهد خود از خدا وفادارتر باشد، باین معامله که کرده‌اید شاد باشید، رستگاری بزرگ فقط همین است.

۱۱۲- توبه کنندگانند، و عبادت پیشگان و سپاس گویان و سیاحت کنندگان و رکوع کنندگان و سجده آوران و آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی و بشارت بده مؤمنان را.

کلمه‌ها

ضرار: ضرر رساندن. زیان زدن. مصدر مفاعله است. (فکر ضرر زدن).

ارصاد: رصد: مراقبت کردن. چیزی را زیر نظر گرفتن. به معنای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۱۳

مراقب و مراقبت شده نیز آید. ارصاد اگر بعدش لام آید به معنی آماده کردن است، علی هذا معنایش آماده کردن کمین است که فقط یک بار در قرآن آمده است.

اسس: اساس: اصل و پایه «اسس»: پایه نهاده شده است.

یتطهروا: تطهر و طهر (بر وزن قفل): پاک شدن أَنْ يَتَطَهَّرُوا اینکه پاک شوند. «مطهرین» پاک شوندگان آن در اصل «متطهرین» است.

بنیان: بنیان مصدر است به معنی بنا کردن ولی در آیه به معنای مفعول (مبنی) است یعنی: ساختمان.

شفا: شفا: کنار، حاشیه. «شفا البئر»: کنار چاه.

جرف: (بر وزن شتر) کنار نهر که آب زیر آن را برده و تگه تگه می‌افتد. جرف (بر وزن عقل) به معنی بردن است علی هذا جرف در آیه به معنی مجروف می‌باشد.

هار: هور (به فتح-ه) سقوط و انهدام «هار البناء، انهدم و سقط» هار اسم فاعل است به معنی ساقط شونده.

انهار: انهيار از ماده هور به معنای سقوط و انهدام است «انهار به» ساقط کرد آن را.

استبشروا: بشارت و بشری: خبر مسرت بخش. استبشار: طلب شادی. یافتن یا دانستن چیزی که شاد می‌کند فَاسْتَبَشِرُوا: شادی بجوئید. بايعتم: مبیعه: واقع کردن بیع. بین الاثنین است (بايع و مشتری).

سائحون: سیح: جریان و سیر. «ساح الماء: جری علی وجه الارض» «ساح فی الارض: ذهب» سائح: سیر کننده یا روزه دار.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۱۴

شرحها

این آیات یک عینیتی است از تلاش منافقان و طرفداران راه باطل و مؤمنان و طرفداران راه حق که در راه خدا می‌کشند و کشته می‌شوند و متخلّق به اخلاق خوب و انسانیت می‌باشند، برای فهم دقیق این آیات ماجرای که در این زمینه واقع شده لازم است ذکر شود:

پیش از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کند مردی بنام ابو عامر راهب در مدینه می‌زیست، او یک روحانی و مورد احترام مردم بود، از کتابهای گذشتگان با خبر بود، به مردم بشارت می‌داد که پیامبری مبعوث شده و به مدینه هجرت خواهد کرد، چون رسول خدا به مدینه آمد، ابو عامر بر آن حضرت حسد برد و به مخالفت برخاست، روزی به آن حضرت گفت: این چه دینی است آورده‌ای؟

فرمود: دین حق ابراهیم است که آورده‌ام. ابو عامر گفت: من در آن دین می‌باشم حضرت فرمود: تو در دین ابراهیم نیستی بلکه چیزهایی وارد آن کرده‌ای.

ابو عامر گفت: هر که از ما دروغگوست خدا او را تنها و فراری بکشد.

او از مدینه خارج شد، در جنگ احد با عده‌ای به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، پس از فتح مکه به طائف فرار کرد چون اهل طائف مسلمان شدند، از آنجا به شام رفت و از آنجا به روم حرکت نمود و نصرانی شد و به منافقان مدینه نوشت که آماده رجوع من باشید و مسجدی برای من بسازید من با لشکریان روم به مدینه می‌آیم تا محمد را از آنجا بیرون کنیم، او پیش از رسیدن به روم در وسط راه تنها و فراری از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به جای ابو عامر راهب، ابو عامر فاسق لقب داد، او پدر حنظله غسیل الملائکه است رحمه الله که در حال جنابت که فقط یک شب در کنار عروس خود ماند در «احد» شهید شد، حضرت تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۳۱۵

فرمود ملائکه را دیدم که با آب باران حنظله را غسل می‌دادند، پدرش کافر حقیقی، پسر مؤمن حقیقی و شهید راه خداست. ماجرای دیگر در این زمینه به قرار ذیل است:

مسجد «قبا» که در جنوب غربی مدینه واقع است گویند اولین مسجدی است که در آنجا ساخته شده است پسران عمرو بن عوف آن را بنا کردند و از رسول خدا خواستند که در آن مسجد نماز بخواند و آن را رسمیت بدهد، آن حضرت در آن مسجد نماز خواند، جماعتی از پسران غنم بن عوف که منافق بودند بر آنها حسد برده و گفتند مسجدی بسازیم که در آن باشیم و در مسجد آنها نباشیم، لذا مسجدی در کنار مسجد قبا ساختند و پس از اتمام آن پیش رسول خدا آمدند که ما مسجدی برای ناتوانان و برای شبهای بارانی و سرد ساخته‌ایم می‌خواهیم در آن نماز بخوانیم و دعا کنید که خدا برکت دهد.

حضرت آماده سفر تبوک بود فرمود: انشاء الله پس از برگشتن در آنجا نماز می‌خوانیم، چون آن حضرت از تبوک برگشت آیه وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا... نازل گردید، حضرت چند نفر را فرستاد که آن مسجد را خراب کرده و سوزانده و محلّش را مزبله کردند اینک می‌رسیم به آیات:

۱۰۷- وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِزْوَاجًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيَخْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.

جمله وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا... ممکن است مستأنفه باشد و یا عطف بر «و منهم» که گذشت، ساختن آن مسجد برای ضرر زدن به مسجد قبا و کفر و تفرقه-اندازی میان مؤمنان و آماده کردن کمین برای ابو عامر محارب بود، سوگند می‌خورند که جز نیت خوب در اینکار نداریم ولی خدا گواه است که دروغ تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۳۱۶

می‌گویند.

۱۰۸- لا- تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ

یعنی اصلاً در مسجد ضرار نماز نخوان اما مسجد «قبا» که از اول بر- تقوی و ایمان پایه گذاری شده شایسته است که در آن نماز بخوانی، مراد از قیام در هر دو مورد نماز خواندن و ایستادن برای نماز است. عَلَى التَّقْوَى در جای ضَرَاراً وَ كُفْرًا ... در آیه سابق است. یعنی برای تقوی و تقرب به خدا ساخته شده است، در اینجا دو علت برای رجحان نماز در «قبا» ذکر شده اول آنکه بر تقوی ساخته شده دوم آنکه در آنجا مردانی هستند که خوش دارند از گناهان پاک و با تقوی باشند یا از کثافات پاک باشند، خدا نیز چنین کسان را دوست می‌دارد.

در تفسیر عیاشی از حلبی نقل شده که از حضرت صادق علیه السلام پرسید فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا ... یعنی چه؟ فرمود: کسانی که دوست دارند با آب طهارت بگیرند و فرمود: آیه درباره اهل «قبا» نازل گردیده است «۱».

در مجمع البیان فرموده از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده

«يحبون ان يتطهروا بالماء عن الغائط و البول»

روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به آنها گفت: در طهارت گرفتن چه کار می‌کنید که خدا شما را ثنای نیک گفته است؟

گفتند: اثر غائط را با آب می‌شوئیم.

۱۰۹- أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

(۱)

قال: سألته عن قول الله فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا قال الذين يحبون ان يتطهروا نظف الوضوء و هو الاستنجاء بالماء و قال نزلت هذه الآية في اهل قبا».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۱۷

این آیه تکمیل آیه لا- تَقَمُّ فِيهِ أَيْدِئاً ... است یعنی آنکه بنیانش بر تقوی پایه گذاری کرده بهتر است از کسی که بنیانش را بر کنار سیلگاه فرو ریزنده بنا نهاده است، ضمیر «به» راجع است به «من» علی هذا فَانْهَارَ بِهِ یعنی او را ساقط کرد، در این آیه بنیان منافق که روی اغراض منافقانه ساخته شده، به ساختمانی تشبیه شده که بر کنار سیلگاه فرو ریزنده بنا شده که سازنده را به آتش جهنم ساقط می‌کند: علت این سقوط آنست که خدا ظالمان را در کار ظالمانه‌شان هدایت و موفق نمی‌کند. در این آیه زندگی مؤمن و منافق روی اغراضی که دارند تشریح شده است.

۱۱۰- لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

کلمه فِي قُلُوبِهِمْ متعلق است به «بنیانهم» یعنی بنایی که از روی شک ساخته‌اند در قلوب آنها پیوسته است مگر آنکه قلوبشان تکه پاره شود و طرفداری از آن بنیان نیز از بین برود، اشاره است به رسوخ نفاق در قلب آنها و اینکه با انهدام آن مسجد هنوز اثر آن در قلوبشان باقی است خدا علیم و حکیم است که مؤمنان را آن چنان بلند و منافقان را این چنین پست می‌کند.

۱۱۱- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ.

این عینیت مؤمنان در مقابل منافقان است، خدا لذات دنیا را نالایق دیده از اینکه پاداش مؤمنان رزمنده باشد، در اینجا خریدار خدا، فروشنده مؤمنان متاع اموال و جانها، قیمت بهشت خداست، فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ نشان می‌دهد که در صورت کشتن و کشته شدن هر دو، این معامله درست است و فقط منحصر به شهید شدن نیست.

وَ عَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۱۸

بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ

تأکید وعده بهشت است که این وعده حق بر عهده خداست که در سه کتاب آسمانی بیان شده است، وانگهی خدا به عهد خود از همه پایبندتر است.

فَاسْتَبِشِرُوا بِاللَّهِ الَّذِي يَبِيعُكُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی باین معامله که میان خود و خدا کرده‌اید شاد و مسرور باشید، رستگاری بزرگ فقط همین است.

۱۱۲- التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.

یعنی مؤمنانی که در آیه سابق گفته شد «هم التائبون العابدون...» آری دارندگان این چنین اوصاف با مال و جان در راه خدا می‌جنگند آنها توبه کارانند که در صورت اشتباه فوراً روی به خدا می‌آورند، بندگانی خدا هستند که خدا را در مقابل نعمتهایش حمد می‌کنند، در راه خدا از مسجدی به مسجدی یا از محلی به محلی هجرت می‌کنند «۱» اهل رکوع و سجود هستند، اینها اوصاف شخصی است اما از لحاظ اجتماعی امر به معروف و نهی از منکر کنندگانند که می‌خواهند جامعه را از گناهان پاک و به تقوی آراسته کنند و خود، حدود و مقررات خدا را حفظ می‌کنند آنها مؤمنانند، بشارت باد آنها را.

(۱) سائح بمعنی سیر کننده و جاری شونده است این کلمه در آیه: عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ تَيَّبَاتٍ ... تحریم / ۵ و در آیه: فَسَيُحُوا فِي الْأَرْضِ ... توبه / ۲ نیز آمده است، بعضی آن را حرکت کننده از معبدی به معبدی و از محلی به محلی گفته‌اند، ممکن است به معنی مهاجرت باشد، بعضی آن را روزه‌داران معنی کردند که رسول خدا (ص) فرموده: سیاحت امت من روزه است: «سیاحه امتی الصیام».

[.....] تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۱۹

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۱]

اشاره

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۱۳) وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵) إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۶) لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رُؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷)

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹) مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۲۰

- ۱۱۳- پیغمبر و مؤمنان را نرسد که برای مشرکان از خدا آموزش بخواهند هر چند اقوامشان بوده باشند، (این) پس از آنست که (مشرکان مرده باشند) و بر مؤمنان ثابت شده باشد که آنها اهل آتشند.
- ۱۱۴- آموزش خواستن ابراهیم برای پدرش فقط از روی وعده‌ای بود که باو داده بود و چون (او مرد) و بر ابراهیم حتمی شد که او دشمن خداست از او بیزاری کرد که ابراهیم بسیار مهربان و بردبار بود.
- ۱۱۵- از سنت خدا نیست که قومی را بعد از هدایتشان گمراه کند مگر آنکه چیزی که باید از آن پرهیز کنند به آنها روشن نماید که خدا به هر چیز داناست.
- ۱۱۶- حکومت آسمانها و زمین خاص خداست، زنده می‌کند و می‌میراند و شما را جز او سرپرستی و یآوری نیست.
- ۱۱۷- خدا عنایت کرد بر پیغمبر و بر مهاجرین و انصاری که در زمان سختی از او پیروی کردند، این پس از آن بود که نزدیک بود قلوب گروهی از آنها منحرف شود سپس بر آنها عنایت کرد که خدا به مؤمنان با رأفت و مهربان است.
- ۱۱۸- و خدا عنایت کرد بر آن سه نفر که از جهاد تخلف کردند تا جایی که زمین با آن فراخی بر آنها تنگ شد، باطنشان نیز بر آنها تنگ گردیده و دانستند که پناهگاهی از سخط خدا جز به سوی خدا نیست، سپس بر آنها توفیق داد تا توبه کنند که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۲۱
- ۱۱۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و با راستان باشید.
- ۱۲۰- بر اهل مدینه و بادیه‌نشینان اطراف آنها، نرسد که از رسول خدا تخلف کنند و به سبب اشتغال به خود از او اعراض نمایند، زیرا هیچ عطشی و رنجی و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی‌رسد و به جایی که کفار را خشمگین کند قدم نمی‌نهند و از دشمنی به مطلوبی نمی‌رسند مگر آنکه برای آنها عمل صالح نوشته می‌شود زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.
- ۱۲۱- و هیچ نفقه کوچک و بزرگی انفاق نمی‌کنند و هیچ راهی نمی‌پیمایند مگر آنکه برای آنها ثبت می‌شود تا خدا بهتر از آنچه می‌کرده‌اند اجرشان دهد.

کلمه‌ها

- اولی قریبی: صاحبان قرابت. (خویشاوندان) الجحیم: جحیم: آتش بزرگ. «الجحیم کل نار عظیمه فی مهواه».
- موعده: موعده و موعده وعده. مصدر میمی است.
- اواه: تاوه و تاویه: اظهار درد و ناراحتی. اوه کلمه‌ایست که در مقام نالیدن از فشار و درد گفته می‌شود، اواه صیغه مبالغه است بسیار تضرع کن، آن در آیه از آثار رقت قلب و مهربانی است.
- حلیم: حلم: بردباری و عقل. حلیم: بردبار از روی عقل.
- یزیغ: زیغ: انحراف از حق. بعضی مطلق میل گفته‌اند ولی در قرآن به معنی میل از حق بکار رفته است.
- رءوف: رأفه را بعضی رحمت شدید و بعضی مطلق رحمت گفته است، گویند رأفت نسبت به کسی که گرفتار باشد ولی رحمت اعم است.
- خلفوا: یعنی مانده شدند و با جنگجویان به جهاد نرفتند.
- رحبت: رحب: وسعت و فراخی. «رحبت»: فراخ شد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۲۲
- ظماً: عطش و تشنگی. «نصب»: رنج. «مخمصه»: گرسنگی خمص در اصل لاغری و فرو رفتگی شکم از گرسنگی است.
- یطئون: و طؤ: یکی از معانی آن زیر پا گذاشتن و قدم نهادن است موطاً:
- محلّی که به آن قدم می‌نهند و لا یطؤون موطاً قدم نمی‌نهند به زمین.

ینالون: نیل: رسیدن در آیه فوق از برای مفعول است لا ینَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَبَلًا: از دشمنی به مطلوبی نمی‌رسند.

وادیا: سیلگاه و دره. راغب گوید: آن در اصل محل جریان آب است دره را از آن جهت وادی گویند و لا یَقْطَعُونَ وادِیاً در دره‌ای راه نمی‌روند.

شرحها

آیات شریفه در ردیف آیات گذشته است و در آنها بیان شده که پیغمبر و دیگران نمی‌توانند از خدا برای مشرکان مغفرت بخواهند، استغفار ابراهیم برای آذر مشرک تا وقتی بود که اهل عذاب بودنش روشن نشده بود و نمرده بود اما پس از مردنش برای او مغفرت نخواست. آن گاه گفته شده: آنان که در تبوک با آن سختی‌ها از پیغمبر دست نکشیدند مورد توجه خدا قرار گرفته‌اند و نیز خدا توبه آن سه نفر را که در جنگ شرکت نکردند پس از بسته شدن راهها به رویشان پذیرفت در آخر فرموده: مسلمانان نباید از رسول خدا تخلف کنند زیرا اگر در یاری کردن پیغمبر به فشار افتند پیش خدا پاداش خواهند داشت.

۱۱۳- ما كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أُصْحَابُ الْجَحِيمِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۲۳

دانستن اینکه فلان مشرک اهل جهنم است در صورتی است که او در حال شرک بمیرد و تا نمرده چون مکان توبه هست یقین به اهل جهنم بودنش نیست. آمدن ذاقربی برای آنست که قرابت، انسان را وادار می‌کند که به خویشاوند مشرک مغفرت بخواهد ولی مقتضای ایمان آنست که چنین کاری نکند.

بهر حال مضمون این آیه آنست که: وقتی که کسی مشرک از دنیا رفت پیغمبر و مؤمنان را نرسد که از خدا برای او مغفرت بخواهند، زیرا عذاب خدا بر چنین کسی حتمی شده، استغفار فائده‌ای به حال او نخواهد داشت، از اینجا معلوم می‌شود که مسلمانان می‌خواستند چنین بکنند.

۱۱۴- وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ.

اگر در اینجا «تبین» را بواسطه مرگ «آزر» بدانیم و بگوئیم: دشمن خدا بودن «آزر» آن گاه بر ابراهیم حتمی شد که «آزر» مشرک از دنیا رفت، آن وقت این آیه یک دفع دخل است و خلاصه دو آیه چنین می‌شود: پیغمبر و مؤمنان نباید پس از مرگ مشرکان برای آنها استغفار کنند، ابراهیم نیز روی وعده خود تا آزر زنده بود برای او استغفار کرد اما پس از مرگ از او بیزارى جست و برای او استغفار نکرد.

در تفسیر مجمع البیان و المنار و ابن کثیر از ابن عباس نقل شده: ابراهیم علیه السلام پیوسته برای آزر استغفار می‌کرد تا بمرد و چون در حال شرک از دنیا رفت بر ابراهیم حتمی شد که او دشمن خداست آن وقت از او بیزارى نمود، در روایت عیاشی هست: « قال لما مات تبین انه عدو لله فلم يستغفر له

« علی هذا استغفار برای مشرک تا زنده است جایز است که بگوئیم: خدا یا هدایتش کن و بیامرز، اما پس از مردن جایز نیست، این مطلب را در قاموس قرآن «آزر» بطور تفصیل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۲۴

شرح داده‌ام به آنجا رجوع شود و تتمه مطلب انشاء الله در سوره ممتحنه خواهد آمد.

جمله إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ تعلیل استغفار است چون ابراهیم بسیار دردمند و تضرع کننده بود، از جمله برای آزر تضرع می‌کرد که خدا هدایتش فرماید ولی در عین حال حلیم و عاقل بود می‌دانست که باید هدایت او را از خدا بخواهد و گرنه تضرع خالی فائده‌ای ندارد.

۱۱۵- وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

این آیه و آیه بعدی در رابطه با آیه ما كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا... است یعنی خدا شما را هدایت می‌کند که مبدا برای مشرکان پس از مردن آنها استغفار کنید و اگر پس از بیان خدا برای مشرکان استغفار کنید در ضلالت خواهید بود و فقط باید خدا را سرپرست و یار بگیرید که حیات و مرگ و حکومت آسمانها و زمین خاص اوست. یعنی: خدا قومی را که هدایت کند آنها را اضلال نمی‌کند. مگر پس از آنکه چیزهای واجب الاجتناب را برای آنها بیان نماید، این تقریباً نظیر آیه: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ انفال/ ۵۳ است (استفاده از میزان).

۱۱۶- إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.

یعنی با استغفار خود بر مشرکان از ولایت خدا خارج نشوید که حکومت آسمانها و زمین از آن خداست و حیات و مرگ در دست اوست و جز او سرپرست و کمک ندارید.

۱۱۷- لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۳۲۵

اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ

ساعه مقداری از زمان را گویند، منظور از زمان عسرت و سختی زمانی است که زندگی در آن بسبب بعضی از عوامل تنگ باشد مانند عطش، گرسنگی قحطی و مانند آن منظور از آن مسافرت تبوک است که مهاجرین و انصار با آن همه سختی و کمی آذوقه و حرارت هوا و نبودن مرکوب که حتی ده نفر به نوبت بیک شتر سوار می‌شدند و یک عدد خرما را بترتیب در دهان می‌گذاشتند، آن سفر جنگی را انجام دادند.

در این آیه در هیچ یک از دو «تاب» گناه مطرح نشده است بلکه مراد از توبه خدا فقط توجه و مورد رحمت و عنایت قرار دادن است، پس توبه و توجه بر پیغمبر و مهاجرین و انصار برای آنست که آن حضرت به چنان سفر سختی تن در داد و یارانش از وی پیروی کردند.

«ثم تاب» ادامه توجه و عنایت خداست که بدون دغدغه سفر را تمام کردند به نظر میزان ثُمَّ تَابَ تَفْصِيلُ «تاب» اول است، آمدن رَؤُفٌ رَحِيمٌ به نظرم برای آنست که قطع نظر از رحمت عمومی، در اینجا رأفت یعنی اشد رحمت یا رحمت به مبتلا- نیز در جریان بوده است.

۱۱۸- وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

کلمه عَلَى الثَّلَاثَةِ عطف است بر عَلَى النَّبِيِّ یعنی: خدا توبه کرد بر- پیغمبر و مهاجرین و انصار و بر آن سه نفر که ماندند و به جهاد نرفتند، مجهول آمدن «خلفوا» برای آنست که بعضی از عوامل مانند سهل انگاری و غیره سبب ماندن آنها شده و ذکرش صلاح نبوده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۲۶

منظور از سه نفر چنان که در تفسیر عیاشی و مجمع البیان آمده کعب بن مالک و مراره بن ربیع و هلال بن امیه است که از جنگ تبوک تخلف کردند ولی نه از روی نفاق بلکه از روی سستی و سهل انگاری، غرض از ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ آن بود که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَلَاقَاتٍ وَ سَخَنَ كَفْتَنَ بِأَنْهَا رَامَعَ كَرَدَ، همه از آنها دور شدند، منظور از وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ آنست که در دل احساس تنگی کردند و دیدند زمین و زمان بر آنها بسته است و پر از اندوه شدند و دانستند پناهگاهی جز خدا نیست، چاره این درد فقط در نزد اوست، تفصیل این قصه در نکته‌ها خواهد آمد در اینجا چند مطلب هست:

اول توبه بنده پیوسته در وسط دو توبه خدا واقع می‌شود یعنی: اول خدا ببنده گناهکار توبه می‌کند و او را مورد عنایت قرار می‌دهد و در وجود او حالت انابه به وجود می‌آورد آن گاه بنده توبه می‌کند و سپس خدا توبه او را می‌پذیرد، علی هذا مراد از «تاب علی الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا...» و از ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ همان توبه اول از خداست. منظور از «لیتوبوا» توبه بنده و از «تواب رحیم» توبه پذیری خدا

و توبه دوم خداست. (از المیزان) علی هذا توبه اولی خدا نسبت به آنها مانند توبه خداست نسبت به رسول خدا و مهاجرین و انصار. دوم: ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ ظَاهِرًا تَفْصِيلًا تَوْبَهُ أَوَّلُ اسْتِجَابَةٍ جَمَلُهُ: إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ دَلِيلٌ بِذِي فَتْنٍ «لِتَوْبُوا» اسْتِجَابَةٍ سَوْمٍ: در المیزان فرموده آمده آیه لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ ... برای این آیه است که توبه‌ها شامل همه باشد و آنها که گناه و سپس توبه کردند کاملاً- مشخص نشوند و گرنه توبه خدا در آیه اول فقط عنایت و در آیه دوم مقابل گناه است و اگر جریان دوم نبود آمدن آیه اول چندان موضوعیت نداشت.

۱۱۹- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۲۷
این آیه می‌شود در رابطه با دو آیه گذشته و مخصوصاً آیه لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بِكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ كَانُوا مَعَ الصَّادِقِينَ «صادق گرچه به حسب معنای اولی راستگو است با توسع به کسی که عملش مطابق قول و اراده و وعده‌اش باشد اطلاق می‌شود (راستان) لفظ اتَّقُوا اللَّهَ نشان می‌دهد که صادقین به معنای دوم است زیرا تقوا جنبه عملی دارد تا تقوای عملی نداشته باشیم از صادقین نخواهیم بود (۱) در روایات وارد شده: مراد از صادقین آل محمد علیهم السلام‌اند، بنظر می‌آید مراد از آن بیان فرد اکمل باشد زیرا مصادیق اکمل صادقین آنها علیهم السلام هستند.

در مجمع البیان از جابر بن عبد الله از امام باقر- صلوات الله علیه- نقل شده: «فی قوله وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ قال: مع آل محمد».

در تفسیر صافی از کافی از حضرت رضا علیه السلام نقل شده:
«الصادقون هم الأئمة»

و از امام باقر علیه السلام نقل کرده:
«ایانا عنی».

۱۲۰- ما كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا يُرِغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ.

باء در «بأنفسهم» به معنای سبب است، «یرغبوا» به معنای اعراض می‌باشد یعنی اهل مدینه و بادیه‌نشینان را نرسد که از رسول خدا تخلف کنند و بسبب اشتغال خود از او اعراض نمایند، این آیه و آیه بعدی حق تخلف از رسول خدا را سلب می‌کند، علت این حکم آن است که: هر رنج و فشاری که در این زمینه متحمل می‌شوند و هر انفاقی که میکنند پیش خدا پاداش خواهند داشت. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ.

(۱) لذا گفته‌اند: «مع الذين صدقت نياتهم و استقامت قلوبهم و اعمالهم و خرجوا مع رسول الله و لم يتخلفوا عنه».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۲۸
لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ.

این قسمت راجع به رنج و مشقت بدنی است، یعنی: این نبودن حق تخلف برای آن است که: به آنها هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا نمیرسد و بجایی قدم نمی‌نهند که کفار را بخشم آورد و از دشمن بمطلوبی مانند کشتن، مجروح کردن و غنیمت گرفتن نمی‌رسند مگر آنکه در مقابل همه اینها برای آنها عمل صالح در پیش خدا نوشته خواهد شد زیرا که: إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَعْرَاجَ الْمُحْسِنِينَ.

۱۲۱- وَ لَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً وَ لَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ.

این بیشتر راجع به انفاق در راه جنگ است مراد از قطع وادی گذشتن و پیمودن راه است، این کارها نیز در دفتر آنها ثبت می‌شود تا خدا بهتر از اعمالشان به آنها پاداش دهد آری لِيُجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

نکته‌ها

مشروح ماجرای تخلف کنندگان:

ماجرای تخلف آن سه نفر از جنگ تبوک در صحیح بخاری جزء ششم باب اول از عبد الله بن کعب بن مالک چنین نقل شده است، عبد الله می‌گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت من در هیچ جنگی که رسول خدا در آن شرکت داشت تخلف نکردم مگر در جنگ تبوک، من در جنگ «بدر» هم نبودم ولی کسی برای نبودن در آن جنگ عتاب نشد. من در بیعت عقبه شرکت کردم و با رسول خدا با اسلام پیمان بستیم که در نظر من از «بدر» مهم است.

در جنگ تبوک از همه وقت قویتر بودم و شرکت در جنگ برای من از تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۲۹ هر وقت آسانتر بود، به خدا قبل از آن برای من دو مرکب نبود ولی در آن جنگ دو مرکب داشتم رسول خدا خودش در آن جنگ شرکت کرد در یک گرمای شدیدی، سفر دوری را در پیش گرفت و با دشمن بیشتری رو برو بود، آن حضرت در جنگها مقصد خود را روشن نمی‌کرد ولی در این جنگ مقصد خود را بیان کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان آماده سفر می‌شدند منم می‌خواستم آماده شوم ولی آماده نمی‌شدم، به خود می‌گفتم: مانعی نیست من قادرم به فوریت آماده شوم، بالاخره آن حضرت با مسلمانان از مدینه حرکت کردند، گفتم: مانعی نیست آماده می‌شوم بعد از یکی دو روز به آنها ملحق می‌شوم، اما کاری نکردم تا آنها از مدینه بسیار فاصله گرفتند خواستم حرکت کنم و آنها را درک کنم اما مقدورم نشد، در آن وقتها گاهی در شهر می‌گشتم و غمگین می‌شدم زیرا می‌دیدم فقط منافقان و صاحبان عذر در شهر مانده‌اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تا رسیدن به تبوک از من سؤالی نکرده بود ولی در تبوک فرموده بود: کعب چه کار کرد؟ مردی از بنی سلمه جواب داده بود لباس فاخر و تکبر او را از آمدن باز داشت، معاذ بن جبل به آن مرد گفته بود: بد گفتمی.

آن گاه گفته بود: یا رسول الله به خدا جز خوبی از او ندانسته‌ایم، رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگری حرفی نزده بود. آن گاه خبر رسید که آن حضرت از تبوک برگشته و به طرف مدینه روان است، این سبب اندوه من شد فکر کردم که دروغ بگویم و عذر جعل کنم زیرا از خشمش در امان نخواهم بود، با کسان خود در این زمینه به مشورت پرداختم، گفتند آن حضرت عنقریب وارد مدینه می‌شود، افکار باطل از من رفت صلاح دیدم وقت دیدن آن حضرت راست بگویم. تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۳۰

تا حضرت وارد مدینه شد، عادتش آن بود که وقت برگشتن از سفر وارد مسجد می‌شد، دو رکعت نماز می‌خواند آن گاه برای پذیرایی مردم می‌نشست، چون چنین کرد تخلف کنندگان آمدند، عذر می‌آوردند که نتوانستیم در جنگ شرکت کنیم و قسم می‌خوردند، آنها حدود هشتاد هفت نفر بودند، رسول خدا عذر ظاهری را از آنها پذیرفت و گفت: خدا از باطنتان آگاه است و برای آنها مغفرت خواست.

در این هنگام من پیش رفتم و سلام کرد حضرت تبسمی توأم با غضب کرد فرمود: جلو بیا رفتم تا در نزد وی نشستم فرمود: چه چیز به تخلف وادارت کرد مگر مرکب را نخریده بودی؟ گفتم: بلی به خدا قسم اگر پیش دیگری از اهل دنیا می‌نشستم خوش داشتم که با عذر تراشی از غضب او رها شوم، لیکن می‌دانم اگر امروز دروغی بگویم که از من راضی شوی احتمال هست فردا خدا تو را بر من خشمگین کند ولی اگر راست بگویم امیدوارم که خدا از گناهم بگذرد، به خدا قسم هیچ عذری نداشتم و از هر وقت توانا تر بودم و شرکت در جنگ بر من آسانتر بود.

حضرت فرمود: این که گفتمی راست است ولی پاشو برو تا به بینم خدا درباره تو چه حکمی خواهد کرد.

از محضر آن حضرت بیرون آمدم مردانی از بنی سلمه در پی من آمدند و گفتند: به خدا نمی‌دانیم که پیش از این تقصیری کرده باشی چه مانعی داشت مانند متخلفان دیگر عذر می‌آوردی استغفار رسول خدا سبب آموزش دروغت می‌شد؟ به قدری ملامت کردند که خواستم پیش آن حضرت برگشته و گفته‌هایم را تکذیب کنم به آنها گفتم: آیا با کس دیگری مانند من رفتار کرد؟ گفتند:

آری. دو نفر نیز مانند تو اقرار کردند به آنها نیز مانند تو گفته شد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۳۱

گفتم: آنها کیستند؟ گفتند: مراره بن ربیع و هلال بن امیه گفتم: عجایب دو مرد نیکوکار که در جنگ بدر شرکت کرده‌اند و مسلمان نمونه‌اند!! چون این را شنیدم دیگر پیش آن حضرت برنگشتم (معلوم شد که پاکان حساب دیگری خواهند داشت) رسول خدا مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفر نهی کرد، مردم از ما اجتناب کردند و نسبت به ما عوض شدند، زمین بر من تنگ گردید، فکر میکردم مدینه همان مدینه سابق نیست، پنجاه شب کار چنین بود، اما آن دو نفر در خانه خود نشسته و گریه و ناله می‌کردند، اما من از آنها جوانتر بودم از منزل خارج می‌شدم، به نماز جماعت می‌آمدم و در بازار حرکت می‌کردم ولی کسی با من سخن نمی‌گفت، من پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدم و سلام می‌کردم، به خودم می‌گفتم: آیا زبانش را حرکت داد و به سلامم جواب گفت یا نه؟

نزدیک رسول خدا می‌نشستم و او را زیر نظر می‌گرفتم چون می‌ایستادم بمن نگاه می‌کرد و چون باو نگاه می‌کردم از من روی برمی‌گردانید، طولانی بودن این مدت مرا به تنگ آورد، روزی به باغ عموزادهام ابو قتاده رفتم او از همه پیش من محبوبتر بود، از دیوار باغ بالا رفتم به او سلام کردم، جواب نداد، گفتم ای ابا قتاده تو را به خدا قسم می‌دهم آیا میدانی که من خدا و رسولش را دوست دارم؟ او جواب نگفت، سه دفعه سؤال را تکرار کردم در سومی گفت خدا و رسولش بهتر می‌دانند، اشک در چشمانم حلقه زد برگشتم و از دیوار پایین آمدم روزی در بازار مدینه بودم مردی از اهل شام که برای فروختن جنس به مدینه آمده بود، می‌گفت: کعب بن مالک را بمن نشان دهید، اهل بازار به من اشاره کردند، او پیش من آمد و نامه‌ای بمن داد، نامه از پادشاه غسان بود در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۳۲

نامه نوشته بود: به من خبر رسید که رفیق تو از تو قهر کرده خدا تو را در خانه ذلت قرار نمی‌دهد، پیش ما بیا تا با تو خوبی کنیم. گفتم: اینهم یک نوع امتحان است، نامه را در آتش سوزاندم:

از پنجاه روز امتحان، چهل روز گذشته بود که نماینده رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش من آمد و گفت: حضرت می‌فرماید از زنت دوری کن. گفتم: طلاق بدهم؟ گفت: نه فقط با او نزدیکی نکن. به دو نفر رفیق مبعوضم نیز چنین دستور داد، من به زنت گفتم: پیش پدر و مادرت برو و در نزد آنها باش تا خدا چه حکمی کند.

زن هلال بن امیه پیش رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله او پیر مردی است خدمتکاری ندارد آیا اجازه نمی‌دهی به او خدمت کنم؟ فرمود مانعی نیست ولی به تو نزدیک نشود گفت: به خدا او چنین حالی ندارد، از اول پیشامد، کارش گریه کردن است. بعضی از خانواده‌ام به من گفتند: تو هم از آن حضرت اجازه بگیر که زنت به تو خدمت کند گفتم: به خدا اجازه نخواهم خواست، نمی‌دانم چه جوابی خواهد داد، من که جوان هستم، ده شب هم کار به دین منوال بود تا مدت این کار به پنجاه شب رسید. صبح روز پنجاهم نماز صبح را خواندم و در پشت بام بودم در همان حال نشسته ذکر خدا می‌کردم زمین و وجودم بر من تنگ شده بود، شنیدم مردی با صدای بلند بالای کوه «سبع» فریاد میکشید: ای کعب بن مالک مژده‌ات - باد، از شنیدن صدا به سجده افتادم، دانستم که فرجی آمده است.

رسول خدا اعلام کرده بود که خدا به ما برگشته و عنایت فرموده است، مردم به بشارت من و دو رفیقم آمدند، اسب سواری خبر را به من آورد، لباس خویش را از برم کنده و بر او پوشاندم، دو لباس عاریه پوشیده محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر

أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۳۳

آمد، مردم فوج فوج پیش من آمده قبول شدن توبه‌ام را تبریک می‌گفتند، داخل مسجد شدم حضرت در آنجا بود مردم اطرافش را گرفته بودند، طلحه بن عبید الله برخاست و با من دست داد و تبریکم گفت.

من به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کردم، آن حضرت که شادی در قیافه‌اش آشکار بود فرمود: بشارت باد تو را به روزی که از وقت زائیدن مادرت بهتر از آن را ندیده‌ای. «ابشر یوم مرعلیک منذ ولدتک امک» گفتم آیا این بشارت از جانب تو است یا رسول الله یا از جانب خدا؟ فرمود: نه بلکه از جانب خدا است، رسول خدا چون شاد می‌شد صورتش مانند قرص قمر درخشان می‌شد و ما این حال را از او می‌دانستیم.

چون نزد آن حضرت نشستم گفتم یا رسول الله از جمله توبه‌ام آنکه همه ثروتم را در راه خدا و رسول میدهم. فرمود: قسمتی را برای خودت نگه دار که بهتر است. گفتم: فقط سهمی که در خیر دارم برای خود نگاه می‌دارم آن گاه گفتم: یا رسول الله: خدا به وسیله راستگویی مرا نجات داد از جمله توبه‌ام اینکه تا هستم فقط راست خواهم گفت ... خدا به رسولش نازل فرمود: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ ... تا: وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ...

این قضیه در کتابهای دیگر از جمله در تفسیر صافی از تفسیر قمی نقل شده است، ولی این تفصیل با شکوه و مؤثر را فقط در صحیح بخاری دیده‌ام.

و الحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۳۴

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۹]

اشاره

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳) وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبِشِرُونَ (۱۲۴) وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ (۱۲۵) أَوْ لَا- يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا- يَتُوبُونَ وَ لَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶)

وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۲۷) لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱۲۹)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۳۵

۱۲۲- وظیفه نیست که همه مؤمنان به جهاد بروند پس چرا از هر فرقه آنها گروهی نمی‌روند تا در دین دانا شوند و وقت برگشتن قوم خود را انداز کنند تا آنها از معاصی بر حذر باشند.

۱۲۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بجنگید با کفاری که به دیار شما نزدیک هستند و تا در شما قاطعیت بیابند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.

۱۲۴- و چون سوره‌ای نازل می‌شود بعضی از منافقان به دیگران گوید: این آیه کدام یک را افزون کرد، اما ایمان اهل ایمان را

افزون کرده آنها شادمانند.

۱۲۵- اما کسانی که در قلب مرض دارند بر پلیدیشان پلیدی افزوده و کافر مرده‌اند.

۱۲۶- آیا نمی‌بینند که در هر سال یک دفعه یا دو دفعه امتحان می‌شوند ولی نه توبه می‌کنند و نه بیدار می‌شوند.

۱۲۷- و چون سوره‌ای نازل شود بعضی به بعضی نگاه می‌کنند که آیا کسی شما را می‌بیند سپس متفرق می‌شوند خدا قلوبشان را از حق برگردانید، که قوم نادانند.

۱۲۸- برای شما از خودتان پیغمبری آمد که هلاکت شما بر او دشوار است بر شما حریص است و به مؤمنان با رأفت و مهربان است.

۱۲۹- اگر از قبول دعوت تو برگردند بگو: خدا بر من بس است، جز او معبودی نیست بر او توکل کردم، او صاحب حکومت بزرگ است.

کلمه‌ها

لینفروا: نفر (بر وزن عقل) اگر با «من- عن» باشد به معنی دوری و تفرق است «نفر منه و عنه» از او دور شد. و اگر با «الی» باشد به معنی خارج شدن و رفتن است، در آیه معنای دوم مراد است.

کافه: کف: باز داشتن. کاف: باز دارنده. کافه مؤنث کاف است و نیز برای مذکر آید، در اینصورت تاء برای مبالغه است، کافه به معنی همگی و جمیع نیز آید که کف به معنای جمع کردن نیز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۳۶ نیز آمده است: «کف الشیء: جمعه».

لیتفقها: فقه و تفقه: دانستن و فهم: «الفقه: فهم الشیء» «لیتفقها»: تا دانا و فقیه شوند.

یحذرون: حذر (بر وزن شرف و علم): پرهیز کردن، راغب احتراز از شیء مخوف گفته است لَعَلَّهُمْ یَحِذِرُونَ تا از عذاب خدا پرهیزند.

یلونکم: ولی (بر وزن عقل) نزدیکی «یلونکم»: نزدیک می‌شوند به شما.

غلظه: غلیظ: سخت. غلظ: خشونت و تندی.

رجسا: رجس: پلید و پلیدی.

انصرفوا: صرف: برگردانیدن. انصراف: برگشتن.

عزیز: عزت: توانایی مقابل ذلت. عزیز: شدید و سخت. عزیز که از اسماء حسنی است به معنی توانایی که آنچه اراده می‌کند بر او دشوار نیست.

عنتم: عنت (بر وزن بشر) مشقت «عنتم» بمشقت افتادید.

شرحها

در این آیات بیان شده که باید گروهی از مؤمنان به جهاد و جمعی نیز برای کسب علم دین سفر کنند تا دیگران را انداز نمایند و احکام دین را بیان کنند، و نیز در صورت لزوم جنگ، اول باید با کفار نزدیک جنگ کرد، سپس با کفار دور، آن وقت صفاتی از مؤمنان و منافقان به هنگام نزول آیات نقل شده و در آخر موضع رسول خدا نسبت به امت خود بیان گردیده است.

۱۲۲- وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۳۳۷

مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

ظهور این آیه در مسلمانانی است که از مدینه و مرکز اسلام کنار بودند، لازم بود گروهی از آنها به مدینه آمده و احکام اسلام را یاد بگیرند و آن گاه به قوم خویش تعلیم دهند، لذا «لینفروا» راجع به جهاد و فُلُوْا لَا نَفَرَ راجع به فقه و فراگیری علم است، یعنی: بر مؤمنان واجب نیست همگی برای جهاد بیرون روند، حالا که این طور است چرا از هر فرقه آنها گروهی از دیار خود کوچ نمی کنند تا در دین دانا شوند و وقت برگشتن قوم خویش را انداز کنند. مراد از تفقه، فقه اصطلاحی نیست که در زمان ما معروف است. در روایات از این آیه استفاده شده: وقتی که امامی از دنیا رفت باید به شهری که امام در آن فوت کرده رفت تا از جانشین او با خبر شد.

۱۲۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

این آیه یک امرار شادی است که در موقع جنگ باید از کفار نزدیک شروع کرد و گرنه مرکز اسلام به خطر خواهد افتاد، منظور از غِلْظَةً قاطعیت و سختگیری درباره مکتب است نه بد خلقی و تعدی از عدل، جمله وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ ... وعده نصرت است در صورت تقوی، یعنی خودتان را در همه حال مخصوصاً در جهاد مراعات کنید تا پیروز گردید.

۱۲۴- وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ.

در آیه دوم از سوره انفال آمده است: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا.

در رابطه با این آیه، وقتی که آیه‌ای نازل می شد منافقان از روی مسخره تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۳۸

می گفتند: این آیه به ایمان کدام یک از شما افزود، ولی اشتباه می کنند، آن آیه بر ایمان مؤمنان افزوده است و آنها شادمانند، راجع به زیادت کمی و کیفی ایمان در ذیل آیه انفال توضیح داده شد، لفظ ما در ما أَنْزَلَتْ برای تأکید است.

۱۲۵- وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ.

یعنی اثر نزول آیه در افراد بیمار دل به عکس مؤمنان است، آنها در اثر نفاق پلید بودند، عدم ایمان به آیه جدید، سبب زیادت رجز آنها گردید زیرا چیزی که بآن کافر بودند زیاد شد اگر در گذشته مثلاً به صد آیه کافر بودند فعلاً به صد و پنج آیه کافر شده‌اند، زیادت رجز، آنها را از مرض قلب به کفر رسانید تا به حد مرگ در حال کفر رسیدند.

۱۲۶- أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ.

تویخی است بر منافقان در رابطه با «رجس» یعنی آیا نمی بینند که هر سال چند دفعه با پیش آمدن جنگ و جریانهای دیگر امتحان می شوند و حجت بر آنها تمام می شود ولی نه توبه می کنند و نه بیدار می شوند که بدانند این امتحانها سبب تراکم رجز در آنها می شود و آخرش جهنم است (از میزان).

۱۲۷- وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ.

وصف دیگری است از اوصاف منافقان، چون سوره‌ای نازل می شد و از وضع آنها خبر می داد قهراً قیافه‌شان عوض می شد، بعضی به بعضی نگاه می کردند و به زبانحال می گفتند: آری کسی شما را می بیند؟ یعنی نگاهشان حاکی از این تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۳۹

گفته بود، سپس بی آنکه متنبه شوند از محضر آن حضرت متفرق می شدند صَرَفَ اللَّهُ ممکن است حال باشد یعنی در حالی متفرق می شدند که خدا قلوبشان را از حق برگردانیده است ممکن است خبر باشد بصورت دعاء جمله بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ ... علت صرف قلوب است.

۱۲۸- لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ.

لفظ ما در ما عَنِتُّمْ مصدریه است، یعنی عنت و هلاکت شما بر او دشوار است رءوف دلالت بر اشد رحمت دارد مِنْ أَنْفُسِكُمْ حاکی

است که مانند شما بشر است می‌توانید با او تماس داشته باشید این آیه در رابطه با پیروی از آن حضرت است که قدر او را بدانید به راهش کردن نهید که به همه شما حریص و عاشق هدایت شماست، کلمه «عنتم-علیکم» راجع به مؤمن و منافق هر دو است، آیه بعدی تتمه این آیه است.

۱۲۹- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

یعنی اگر با همه این اوصاف و خیرخواهی که داری، از قبول دعوت تو اعراض کردند بگو: خدا برای من بس است کار خود را بر او محول کردم، او کسان دیگری می‌رساند که از دعوت من بهره برند و آن را قبول کنند. وَهُوَ رَبُّ ... دلیل کافی بودن و وکیل بودن است، آری گرداننده حکومت بزرگ جهان کافی و وکیل و کارساز است، روز دوشنبه ۸ جمادی الثانیة ۱۴۰۱ مطابق ۲۴ / ۱ / ۱۳۶۰ طرف صبح تفسیر سوره توبه تمام گردید و الحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۴۰

سوره یونس

اشاره

در مکه نازل شده و صد و نه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره یونس پنجاه و یکمین سوره است که بعد از سوره اسراء در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره دهم است، بدرستی روشن نیست که در سال چندم بعثت نازل شده ولی احتمال دارد که در سال دهم بعثت یا نزدیکهای آن نازل شده باشد «۱».

۲- تعداد آیات آن را همه صد و نه گفته‌اند مگر قارئان شامی که به صد و ده قائلند.

در تفسیر خازن تألیف محمد بن ابراهیم بغدادی صوفی می‌خوانیم که کلمات این سوره هزار و هشتصد و سی و دو و حروف آن نه هزار و نود نه است و الله العالم این شمارش، اهتمام مسلمین را به قرآن مجید نشان می‌دهد.

۳- نامگذاری آن به «سوره یونس» با آنکه فقط یک آیه از این سوره در باره یونس علیه السلام (آیه ۹۸) است ظاهراً به علت اهمیت جریان قوم آن حضرت می‌باشد که توبه کردند و به سوی خدا برگشتند در نتیجه عذاب خدا از آنها

(۱) در صورتی که ترتیب نزول حتمی باشد، ولی میزان نظر می‌دهد که در اوائل بعثت نازل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۴۱

برگشت لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غِيَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عَلَىٰ هَذَا سِوَاوَارِ اسْتِ كِه هَمِه سوره بآن نامگذاری شود و ماجرای آنها سرمشق و الگو قرار گیرد، ظاهراً در عصر رسالت و به زبان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه هَمِين نام، نامگذاری شده است.

۴- سوره مبارکه بی شک مکی است از ابن عباس و قتاده نقل شده که آیات ۹۴، ۹۵، ۹۶ در مدینه نازل گشته و از ابن المبارک نقل شده که آیه ۴۰ در رابطه با یهود، در مدینه نازل شده است، و این سخنان ادعای بدون دلیلند.

۵- به احتمال قوی: همه سوره به یک بار نازل شده و دلیلی به نزول تدریجی در دست نیست.

۶- در علت نزول سوره مبارکه مطلب به خصوصی نقل نشده است، متن آیات نشان می‌دهد که در وضع آن روز اسلام و مسلمین و

مشرکان، نزول آنها ضرورت داشت مسائلی از قبیل نظام حاکم بر جهان، توحید خداوند و تدبیر کائنات، نبوت، معاد، شکست اهل باطل در مبارزه با اهل حق و امثال آنها در سطحی بسیار عالی و اعجاب انگیز در این سوره مبارکه مطرح است که شخص با کمترین دقت در دریای تعجب فرو می‌رود آخر؟! کوهستانهای مار پرور مکه و نظام زندگی پر از شرک و جهل آن، می‌توانست از دریای ظلمت، همچو خورشیدی بیرون آورد که با شعاع اُ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا اَنْ اَوْحَيْنَا اِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا اَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... محیط کفر و خفقان را نور باران گرداند؟

نه هرگز، بلکه انصاف و وجدان، حکم می‌کند که این اشعه تابناک از ملکوت اعلی تابیده و در جهان هستی در قالب الفاظ مجسم شده و به قلبهای بیدار عرضه گردیده است. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۳۴۲

۷- دقت در آیات سوره، نشان می‌دهد که به وقت نزول آن، انکار مشرکان و موضعگیری آنها در مقابل اسلام و آورنده آن، به حد اعلاى خود رسیده بود، هر حربه‌ای که داشتند به کار می‌بردند حتی کلمه اَنْتِ بَقْرَانٍ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَلُهُ ... / ۱۵ و احساس می‌کردند که دیر یا زود در مقابل آن شکست خواهند خورد.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۳۴۳

سوره یونس مکیه و ایاتها ۱۰۹

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) اُ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا اَنْ اَوْحَيْنَا اِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا اَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ اِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ (۲) اِنْ رَبُّكُمْ اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِی سِتِّیْهِ اَیَّامٌ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلٰی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْاَمْرَ مَا مِنْ شَافِعٍ اِلَّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهٖ ذَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْهُ اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ (۳) اِلَیْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِیْعًا وَعِندَ اللّٰهِ حَقًّا اِنَّهٗ یَبْدِئُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیْدُهٗ لِیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِیْمٍ وَعَذَابٌ اَلِیْمٌ بِمَا كَانُوْا یَكْفُرُوْنَ (۴)
هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ الشَّمْسُ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوْا عَدَدَ السِّنِّیْنَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ ذَلِكُمْ اِلَّا بِالْحَقِّ یَفْصَلُ الْاَیَّاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُوْنَ (۵) اِنْ فِیْ اِخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ لآیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّتَّقُوْنَ (۶) اِنْ الَّذِیْنَ لَا- یَرْجُوْنَ لِقَاءَنَا وَرَضُوْا بِالْحَیٰةِ الدُّنْیَا وَاطْمَآنَوْا بِهَا وَالَّذِیْنَ هُمْ عَنْ آیٰتِنَا غَافِلُوْنَ (۷) اُولٰٓئِكَ مَأْوَاهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ (۸) اِنْ الَّذِیْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ یَهْدِیْهِمْ رَبُّهُمْ بِاِیْمَانِهِمْ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِیْهِمُ الْاَنْهَارُ فِی جَنَّٰتِ النَّعِیْمِ (۹)
دَعُوْهُمْ فِیْهَا سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیْهَا سَلَامٌ وَاٰخِرُ دَعْوَاهُمْ اَنْ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ (۱۰)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۳۴۴

بنام الله رحمان و رحیم

۱- ا، ل، ر، این است آیه‌های کتاب پر از حکمت.

۲- آیا بر مردم تعجب آور است که به فردی از آنها وحی کردیم که مردمان را انذار کن و به آنان که ایمان آورده‌اند، بشارت ده که نزد خدایشان مقام راستی دارند، کافران گفتند: این شخص جادوگر آشکاری است.

۳- پروردگار شما همانست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر حکومت استقرار یافت، کار جهان را تدبیر می‌کند، واسطه‌ای نیست مگر بعد از اذن او، آنست خدای شما، او را عبادت کنید آیا متذکر نمی‌شوید؟.

۴- بازگشت همه شما به سوی اوست، وعده خدا حق است که او خلقت را آغاز کرده و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۴۵ سپس آن را اعاده می‌کند، تا کسانی را که ایمان آورده و عمل شایسته کرده‌اند به عدالت پاداش دهد، آنان که کافر شده‌اند شرابی از آب جوشان و عذاب دردناکی دارند.

۵- خدا همانست که آفتاب را پر نور و ماه را نورانی کرد و برای ماه منزلهایی معین نمود، تا شمارش سالها و حساب را بدانید، خدا اینها را جز به حق نیافریده است، آیات را برای قومی که درک می‌کنند بیان می‌کند.

۶- در پی آمدن شب و روز و در آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده نشانه‌هایی است برای قومی که پرهیزکار هستند.

۷- آنان که ملاقات ما را امید ندارند و به زندگی دنیا راضی شده‌اند و به آن دلبسته‌اند و کسانی که از آیه‌های ما در غفلت می‌باشند.

۸- آنها جایگاهشان آتش است، در اعمالی که می‌کرده‌اند.

۹- کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خدا به سبب ایمانشان آنها را به جایی می‌رساند که نهرها از زیر جایگاه آنها در بهشت‌های پر نعمت روان است.

۱۰- دعایشان در آنجا «منزهی خدایا» است و تعارفشان سلام و آخر دعایشان آنست که ستایش الله را که مربی موجودات است.

کلمه‌ها

تلک: اشاره به مؤنث غائب است، مراد از آن «هذه» است به علت احترام به لفظ غائب آمده است.

الحکیم: حکم در اصل به معنی منع از فساد و منع برای اصلاح است، قضاوت و داوری نیز در رابطه با منع از فساد است، حکمت حالت و درکی است که به وسیله آن حق از باطل تشخیص داده شده و مانع از فساد گردد. حکیم: حکمت‌گزار و محکم کار است.

قدم: قدم (بر وزن شرف): پا. تقدّم و تأخّر به اعتبار آنست، گاهی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۴۶

مراد از آن استقامت است مثل فَتَرَلْ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا نحل / ۹۴ و گاهی به معنی منزلت و مقام باشد مثل قدم صدق.

ساحر: جادوگر. سحر: تصرفی است در چشم و ذهن شخص که تصوّر کند ریسمان مار و یا دوست، دشمن است (قاموس قرآن- سحر).

استوی: استواء اگر با «علی» باشد به معنای استقرار یافتن و برقرار شدن است مثل وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ هود / ۴۴ کشتی بر کوه جودی استقرار یافت و مثل الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَى طه / ۵ خدا بر عرش استقرار یافت منظور از آن تدبیر و اداره امور جهان است.

و اگر با «الی» باشد به معنی توجه است مانند ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بقره / ۲۹ سپس به آسمان توجه کرد و پرداخت.

عرش: عرش در اصل به معنی رفع و بالا- بردن است، تخت حکومت را عرش گویند به علت بالا رفتن در آن مثل وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ نمل / ۲۳، آن در قرآن گاهی به معنی تخت حکومت و کنایه از تدبیر جهان است مانند: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَی الْعَرْشِ وَ گاهی یک موجود بخصوصی است مثل: وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ زمر / ۷۵ رجوع شود به قاموس قرآن- عرش.

شفیع: واسطه. شفیع در اصل به معنی لاحق کردن چیزی به چیزی یا به مثل خود است «الشفیع: ضم شیء الی مثله» گویی شفاعت کننده خواهش خویش را به بنده یا عمل بنده منضم می‌کند و از خدا می‌خواهد که طرف را ببخشد.

قسط: قسط (بکسر اول): عدل و بفتح آن بمعنی ظلم و انحراف است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۴۷

و نیز حصه‌ای که از روی عدالت باشد، جمع آن اقساط است (قاموس قرآن).

ضیاء: ضوء و ضیاء: نور. در مجمع البیان و کشاف گفته است: ضیاء از نور ابلغ است، شاید بدین جهت در آفتاب ضیاء آمده و در

قمر نور گفته شده. اقرب الموارد ضیاء را بالذات و نور اکتسابی گفته است گویند: تقدیر آن: «جعل الشمس ذات ضیاء و القمر ذا نور» است.

قدره: قدر (بر وزن عقل) و تقدیر: اندازه گیری و تعیین. «القدر و التقدير: تبیین کمیۀ الشیء» تقدیر آیه شاید: «قدر لهم منازل» باشد. شراب: شرب (بر وزن قفل): نوشیدن. شراب: نوشیدنی.

اختلاف: پی در پی آمدن، بودن یکی خلیفه و جانشین دیگری.

یرجون: رجاء: امید، «لا یرجون» امید ندارند، رجاء و رجو گاهی به معنی خوف آید علی هذا «لا یرجون» یعنی نمی ترسند. دعواهم: دعوی به معنی دعا و خواندن است.

تحیتهم: تحیت از ماده حیات هر دعا و ثنا و تعارفی است که شخص در روبرو شدن با شخص دیگری به زبان می آورد. علی هذا آن از سلام اعم است.

شرحها

می شود گفت: آیه: أ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا ... عنوان این سوره است و همه مطالب آن در همین زمینه یعنی انکار وحی از طرف مشرکان و اثبات آن از جانب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۴۸

قرآن است، در این آیه روشن شده که پیامبر از جانب خدا بشیر و نذیر است ولی کافران از این تعجب کرده و گویند آن جادوگر است، آیات هشتگانه بعدی در اثبات این مطلب است که نبوت جادوگری نیست، بلکه نظام متقن جهان لازم گرفته که حتما باید از جانب خدا پیامبر مبعوث شود زیرا آسمانها و زمین به حق آفریده شده، خدا را در اینها اغراضی هست، اینها منتهی به قیامت خواهند شد تا نیکان و بدان به پاداش برسند، رسیدن مردم به این معلومات و دانستن اغراض خدایی، مخصوصا مسئله معاد جز از راه بعثت انبیاء مقدور نیست، بشر با عقل خود نمی تواند به بسیاری از حقائق و به کلیات و جزئیات و وجود معاد دست بیابد، به عبارت دیگر: نتیجه همه این نظامات به إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ... لِيُجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا ... می رسد و صاف شدن این راه و دانستن آن بسته به وجود وحی است.

۱- الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ.

درباره حروف مقطعه در اول سوره اعراف سخن گفته شد. «تلك» اشاره به غائب است و به علت عظمت قرآن به لفظ غائب آمده، مراد از آیات، آیات قرآن است نه موجودات مادی، همانطور که هر یک از موجودات هستی آیه و نشانه‌ای از خداست همچنین هر یک از آیات قرآن نشانه‌ای از خداست.

منظور از کتاب قرآن است که در علم مکنون خدا حتی پیش از نزول، کتاب معینی بود گویا اطلاق کتاب بر قرآن پیش از آنکه همه‌اش نازل شود به علت معلوم بودن در لوح محفوظ و نزد خداست: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ واقعه / ۷۸، وصف حکیم به علت آنست که مصلحتها و حکمتها در قرآن مجتمع و مستقر هستند. این آیه یک نوع استدلال است که پیامبر جادوگر نیست قرآن حکیم شاهد نبوت او است مثل: وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ یس / ۲. یر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۴۹

۲- أ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ.

از آیات قرآن استفاده می شود که پیامبر بودن انسان به مشرکان تعجب آور بوده است و در آیه دیگر آمده: وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أ بَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا فرقان / ۹۴ لفظ: أ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا حاکی است که از اینکار تعجب نکنند، راه بعثت همین است، منظور از «قدم صدق» منزلت راست و واقعی است نظیر فی مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ قمر / ۵۵. آیه روشن

می‌کند که مأموریت پیامبران انذار و بشارت است جمله قالَ الْكَافِرُونَ ... نتیجه اَنَّ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا است به علت تعجب از اینکار گفتند: او جادوگر است ولی کافران و انکار کنندگان واقعیت چنین می‌گفتند.

در مجمع البیان از امام باقر علیه السّلام نقل شده که قدم صدق شفاعت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که منظور از آن ولایت است. شاید منظور از ولایت هم شفاعت باشد.

۳- إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.

از این آیه شروع می‌شود به استدلال برای لزوم بعثت پیامبران و اینکه نظام متقن جهان و بیان اغراض خدا، آمدن پیغمبران را ایجاب می‌کند. در تفسیر آیه پنجاه و چهار از سوره اعراف مطالب این آیه گفته شد و در سوره فضیلت خواهد آمد، منظور از ایام دورانه است يُدَبِّرُ الْأَمْرَ بیان استقرار بر عرش است، مراد از «شفیع» موجودات طبیعی می‌باشند که در تحقق یافتن اغراض خداوند و در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۵۰

نظم کارهای انسان و جهان واسطه هستند و با اذن خدا انجام وظیفه می‌کنند، آن نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می‌کند، یعنی: خدا کار جهان را اداره می‌کند، واسطه‌ها از خود اختیاری ندارند، همه به اذن خدا کار می‌کنند، چنان که در آیه جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً و ما بعد آن واسطه‌ها ذکر خواهند شد، پروردگار شما همان الله است که جهان را آفریده و اداره می‌کند پس او را بندگی کنید آیا نمی‌دانید که سزاوار پرستش فقط این چنین خدا می‌باشد؟! ۴- إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ.

ادامه استدلال آیه قبل است یعنی تدبیر نظم جهان منتهی به معاد می‌شود تا نیکان و بدان به پاداش و کیفر برسند، بیان این غرض، آمدن پیامبران را لازم گرفته تا این حقائق را بر مردم روشن کنند، عقول بشر به تنهایی به اینجا نمی‌رسد.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا مسئله معاد و انتهاء نظام کنونی است، آن وقت این مطلب در جمله: وَعَدَّ اللَّهُ ... يُعِيدُهُ توضیح داده شده است یعنی وعده حتمی خدا این است که خلقت را شروع کرده، سپس آن را اعاده خواهد کرد «۱» علی هذا لفظ «الخلق» مصدر است و منظور خلقت انسان می‌باشد، علت اعاده خلقت همان پاداش و کیفر است که جمله لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ... بیان می‌کند، «حمیم» آب جوشان، علت پاداش، ایمان و عمل و علت عذاب، انکار حقائق و تسلیم نشدن به خداست، این

(۱) جمله وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا در تقدیر «وعده الله وعدا حقا» است، مفعول مطلق در جای فعلش واقع شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۵۱

یکی از راههای استدلال به قیامت در رابطه با «عدل» خداست که در آخر سوره «حجر» بیان کرده‌ایم.

۵- هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عِدَّةَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

این آیه در رابطه با يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ است که از جمله واسطه‌های تدبیر امور جهان آفتاب و ماه هستند و به حکم وَ سَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ بِالْأَمْرِ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ است که از جمله واسطه‌های تدبیر امور جهان آفتاب و ماه هستند و به انتقالی ماهانه خود مرتباً جای خود را عوض می‌کند و در چشم ما، اشکال گوناگون پیدا می‌کند.

توضیح اینکه: ماه از اول دیده شدن به تدریج بزرگ می‌شود و در شب هفتم نیم قرص آن را نور فرا می‌گیرد و از هفتم باز بیشتر می‌شود تا در شب چهاردهم همه قرص نورانی شده و به صورت بدر تمام می‌آید، از شب پانزدهم از طرف دیگر شروع به کاستن می‌کند و در شب بیست یکم فقط نصف قرص می‌ماند مانند شب هفتم، بعد به تدریج کم می‌شود و در شب بیست هشتم وارد

محاق می‌شود، از این شروع و تمام شدن، ماهها و از ماهها سالها تشکیل می‌شود لذا فرموده:

لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ.

خدا اینها را به حق و از روی علت و غرض آفریده، خدا این آیات را به قومی که می‌فهمند و درک می‌کنند بیان می‌کند و اینها منتهی به لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ... می‌شوند. پس منظور از حق آفریدن هدفدار بودن است، هدف بنا بر بسیاری از آیات رسیدن به قیامت است، قرآن کریم خلقت بدون آخرت را عبث می‌داند أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ مؤمنون/ ۱۱۵. تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۵۲

۶- إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ.

به نظرم این آیه نیز در تکمیل بیان سابق. و اشاره به نظم متقن جهان و لزوم آمدن پیامبران بشیر و نذیر است، زیرا هم به ربوبیت و تدبیر حق تعالی دلالت دارد و هم به هدفدار بودن، منظور از اختلاف شب و روز پی در پی بودن آنهاست که فوایدش در ذیل: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... آل عمران/ ۱۹۰ گفته شده است.

مراد از آیات، نشانه‌های ربوبیت و دارای غرض بودن است. منظور از «یتقون» می‌شود پرهیز از گناهان و قضاوت باطل باشد، به هر حال مسئله منتهی شدن به معاد لازم است مانند: وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ آل عمران/ ۱۹۱.

۷- إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْخَوْنَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ.

این آیات و آیات بعدی نتیجه ایمان به وحی و به إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا و عدم آنست، مراد از لقاء الله ملاقات رحمت و عذاب خدا در آخرت است، لقاء الله را امید ندارند یعنی به آن اعتقاد ندارند و در نتیجه به زندگی دنیا خوشنود شده‌اند و دل‌هایشان با آن آرام گرفته و با آن سه وسیله از آیات خدا غافل مانده‌اند آری مشغول شدن به لذات مادی چنین حالت و صفت بی خبری و بی‌اعتنایی را در انسان به وجود می‌آورد و این زاویه که با حق و خدا پیدا شده پیوسته حادث می‌شود، نتیجه آنکه:

۸- أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

آری این کسب و این عملکرد منجر به دوری از خدا و جای گرفتن در تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۵۳

آتش می‌شود نعوذ بالله.

۹- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ.

نتیجه ایمان به وحی و قیامت و عمل به مقتضای آن دو است، عمل صالحات شامل هر عمل مثبت و نیکو است این ترسیم به خصوصی از طرز زندگی مؤمنان است که نور ایمان در باطن دارند و در تلاش زندگی کارهای مفید انجام می‌دهند مفعول «یهدیهم» شاید خدا باشد یعنی: خدا آنها را به سبب ایمانشان به سوی خودش هدایت می‌کند، ولی باید آن هدایت عملی و به معنی رساندن (ایصال به مطلوب) باشد یعنی خدا در اثر ایمانشان آنها را می‌رساند به مقامی که در بهشت‌های پر نعمت نهرها از زیر جایگاه آنها جاری است. راجع به نهرهای بهشتی در (بقره/ ۲۵) توضیح داده شد و در سوره قتال خواهد آمد.

۱۰- دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

مؤمنان از اینکه می‌بینند زحمات آنها ضایع نشد و خدا از هر آلودگی و ضایع کردن عمل نیکوکاران منزّه است ندای سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ سر می‌دهند، مراد از جمله دوم شاید تحیت و سلام از جانب خدا باشد مثل: تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا احزاب/ ۴۴ و مثل: وَيَلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا فرقان/ ۵۵ و شاید تحیت بعضی بر بعضی باشد آن گاه با توجه به نعمتهای خداوندی خدا را حمد می‌کنند، شاید منظور از آخر دعواهم، خاتمه دعای آنها باشد، در عده‌ای از آیات هست که اهل بهشت خدا را حمد می‌کنند مانند این آیه و آیه وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا اعراف/ ۴۳ و فاطر/ ۳۴ و زمر/ ۷۴ به هر حال، آیه از یک رضایت و

خوشنودی و آرامش غیر قابل وصف حکایت دارد.

اللهم اجعلنا منهم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۵۴

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۱ تا ۱۷]

اشاره

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ فَذَرُوا الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱) وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن فِتْنِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۱۳) ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِن بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴) وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَّوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (۱۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۵۵

۱۱- اگر خدا شر را به شتاب به مردم می‌داد مانند آنکه خیر را به شتاب می‌خواهند، اجلشان سر آمده بود ولی ما کسانی را که امید معاد ندارند رها می‌کنیم، در طغیانشان سرگردان می‌مانند.

۱۲- و چون به انسان محنتی برسد ما را خوابیده یا نشسته یا ایستاده می‌خواند و چون محنت او را از بین بردیم برود گویا ما را برای رفع محنتی که به او رسیده نخوانده است، این چنین برای اسرافکاران آنچه می‌کنند آرایش شده است.

۱۳- پیش از شما نسلهایی را هلاک کردیم آن گاه که ظالم شدند، پیغمبران‌شان با حجتها سوی آنها آمدند ولی کسانی نبودند که ایمان آورند، قوم گناهکار را این چنین سزا می‌دهیم.

۱۴- سپس شما را از پی ایشان در زمین جانشین کردیم تا بنگریم چگونه عمل می‌کنید.

۱۵- و چون آیه‌های روشن ما بر آنها خوانده شود کسانی که انتظار معاد را ندارند، گویند:

قرآنی غیر از آن بیاور یا آن را عوض کن بگو: ما نرسد که از جانب خود آن را عوض کنیم فقط از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم که من اگر به پروردگارم عصیان کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.

۱۶- بگو: اگر خدا می‌خواست من قرآن را بر شما نمی‌خواندم و خدا آن را به شما تعلیم نمی‌کرد، پیش از آن مدتی در میان شما مانده‌ام آیا نمی‌فهمید!؟

۱۷- کیست ظالمتر از آنکه بر خدا دروغ بزند یا آیه‌های او را تکذیب کند، واقع این است که گناهکاران راستکار نمی‌شوند.

کلمه‌ها

استعجال: عجله: شتاب. طلب شیء پیش از وقت آن. استعجال: خواستن با عجله. تعجیل شیء: آوردن آن با سرعت و عجله.

يعمهُون: عمه: تحیر و سرگردانی «يعمهُون» متحیر می‌شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۵۶

ضر: ضر (بضم اول): بد حالی «الضر: سوء الحال» راغب گوید: اعم از آنکه در نفس باشد مانند فقد عفت و علم یا در بدن باشد

مانند نقص عضو (و مرض) یا در حال مانند فقر. به نظر بعضی: آن بفتح اول و ضم آن هر دو به یک معنی است.

لجنبه: جنب بر وزن عقل: طرف و پهلو. مراد از «لجنبه» خوابیدن است که بر پهلو بخوابد تقدیر آن: «دعانا مضطجعا لجنبه» است.

کشفنا: کشف: اظهار و ازاله. «کشفنا»: زایل کردیم.

القرون: قرن (بر وزن عقل) جمع کردن: «قرن البعین: جمعها فی حبل واحد» قرن به قول راغب جماعتی را گویند که در یک زمان نزدیک به هم زندگی می‌کند، جمع آن قرون است: «القرن:

القوم المقترنون فی زمن واحد» طبرسی نیز چنین گفته است پس قرون به معنی نسله‌ها و جماعتها است.

خلائف: جانشینان. خلیفه. نائب و جانشین به نظر راغب خلائف جمع خلیفه و خلفاء جمع خلیف است مثل جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ.

تلقاء: لقاء: روبرو شدن با چیزی. تلقاء: جهت و طرفی که در مقابل انسان است «جلس تلقاء فلان» یعنی مقابل او نشست من تَلْقَاءِ نَفْسِي یعنی از طرف خودم (خودسرانه و بدون اجازه خدا).

تلوته: تلو (بر وزن جسر) و تلاوت: تبعیت و از پی رفتن. قرائت و خواندن را از آن تلاوت گویند که بعضی از حروف را به بعضی تابع می‌کنند و در پی یکدیگر قرار می‌دهند و یا قاری گویی در پی حروف و کلمات می‌رود علی هذا «ما تلوته» یعنی نمی‌خواندم و

تلاوت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۵۷

نمی‌کردم.

ادراکم: دری (بر وزن عقل) معرفت و دانستن. راغب گوید: درایه معرفتی است که با نوعی از تدبیر به دست آید. ادراء: دانا کردن «ادراکم به» دانا کرد شما را به آن.

لبث: لبث: توقف و اقامت. لَبِثْتُ فِيكُمْ: اقامت کردم در میان شما.

عمرا: عمارت: آباد کردن. عمر (بر وزن شتر و عقل) دوران زندگی و مدت آبادی بدن وسیله روح و حیات. هر دو در قرآن آمده است.

افتری: افتراء: دروغ بستن و جعل کذب.

شرحها

در آیات ده گانه قبل روشن شد که غرض از خلقت و تدبیر جهان، رسیدن به معاد و إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ و لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... است، در این آیات روشن شده که: خدا گناهکاران را به عجله نخواهد گرفت بلکه مهلت خواهد داد تا آزمایش شوند و در میدان تکامل نیکان به ترقی رسیده و بدان مستحق دوری از رحمت خدا گردند و اگر خدا در عذاب عجله می‌کرد اجلشان زود فرا می‌رسید.

و نیز بیان شده که روح و استعداد ایمان در آنها به طور کلی نمرده است و به هنگام گرفتاری خدا را می‌خوانند ولی اسراف و زیاده روی آنها را به این وضع در آورده است، آنها که پیامبران را انکار کردند هلاک شدند، دیگران به جای آنها جانشین شدند تا مورد آزمایشی قرار گیرند، به هر حال اینها گوشه‌ای از نظام آفرینش و از ناموس لا یتغیر دهر است». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص:

۳۵۸

مطلب دیگر اینکه: مشرکان در موضعگیری خود می‌گفتند: کتابی غیر از قرآن بیاور یا آن را عوض کن در جواب آمده. این به من مربوط نیست فقط آنچه وحی می‌شود می‌گویم، مدت‌ها در میان شما بوده‌ام و چیزی نگفتم، این دلیل است که چیزی از خودم نمی‌گویم.

۱۱- وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ فَذَرُوا الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.

منظور از شر، عذاب و هلاک و از «قضی» رسیدن و آمدن است یعنی: اگر خدا عذاب منکران معاد را به سرعت و مانند آنکه نفع خود را به سرعت می‌خواهند می‌آورد، اجل آنها می‌رسید و از بین می‌رفتند، ولی سنت خدا چنین نیست آن گاه فرموده: ما منکران را مهلت می‌دهیم و آنها در طغیانشان متحیر می‌مانند، ظاهراً مراد آنست که مهلت می‌دهیم و آنها به جای استفاده از مهلت و توبه، در طغیان خود می‌مانند و به آن ادامه می‌دهند بالاخره عذاب رفتنشان نیز روی عدالت انجام می‌گیرد که در میدان زندگی مجال بسیاری برای تفکر داشتند اما نکردند آری: إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ آل عمران/ ۱۷۸ ناگفته نماند: این سنت بحق، و از روی عدالت است که کافر مجال داشته باشد و اگر به محض گناه هلاک می‌شد مطابق عدالت نبود.

۱۲- وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

به نظر می‌آید منظور آنست که اسرافکاری این انسانها را به راهی کشانده که کارهای بد خود را نیک بدانند و فطرت توحیدی آنها مستور گردد و چون انسان فطرتاً احساس می‌کند که خود گرداننده خود نیست و احتیاج به دیگری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص:

۳۵۹

دارد، در موقع گرفتاری و بی اثر شدن عوامل مادی رو به خدا می‌آورد. دَعَانَا لِجَنبِهِ ... منظور خواندن خداست در حال خوابیدن و نشستن و ایستادن. مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا ... کنایه از نسیان و بی‌اعتنایی است یعنی به حالت اولی ادامه می‌دهد و این از آثار طغیان و اسراف است.

۱۳- وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ.

این آیه یک عینیت است از کار آنان که مهلت داده شده و از آن استفاده نکردند و هلاک شدند. علت هلاک شدن ظلم است و ما کَانُوا لِيُؤْمِنُوا در اثر اسراف و ظلم بوده زیرا بنا را به قبول نکردن گذاشته بودند در اینصورت آمدن بیانات برای بعضی مایه هدایت و برای آنها اتمام حجت شده است رجوع شود به آیه صد و یکم از سوره اعراف و آیه ۷۴ از همین سوره.

كَذَلِكَ نَجْزِي مِمَّنْ رَجَعُوا إِلَى الْكُفْرِ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا هَر دُو بَاشَد. صدر این آیه خطاب به مشرکان است و از وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ ... طرف خطاب ظاهراً رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۱۴- ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.

اشاره است به اینکه سنت امتحان در حق همه جاری است «لننظر» حاکی از آنست که در اثر عملکرد خدا شما را یکی از دو گروه ملحق خواهد کرد.

۱۵- وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ.

از این آیه بررسی گفته‌ها و موضعگیریهای مشرکان در مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع می‌شود که آنچه می‌توانستند کار شکنی می‌کردند تا جلو پیشرفت انقلاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۶۰

توحیدی را بگیرند.

مراد از اِنَّا بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا قرآنی باشد که این حقائق و گفته‌ها در آن نباشد و از اَوْ بَدَّلَهُ آنست که اصل کلمات باشد ولی معانی آنها را موافق دلخواه ما عوض کنی چنان که در میزان گفته است، مشرکان که عقیده‌ای به معاد نداشتند و در شهوات غرق بودند، خوش داشتند قرآن مطابق دلخواه آنان باشد و معارف توحیدی و اعمال نیک را در مقابل آنها قرار ندهد لذا چنان پیشنهادی می‌کردند، در مجمع البیان آمده که پنج نفر از مشرکان این سخن را گفته‌اند.

قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

جواب گفته آنهاست که نمی‌توانم خود سرانه اینکار را بکنم، چون این سخن من نیست تا تغییرش بدهم وانگهی من مثل شما بی عقیده به معاد نیستم، من از خدای خود می‌ترسم که سخن او را عوض کنم، این جواب رد سخن آنهاست که گفتند: «او بدله».

۱۶- قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

این آیه، ظاهراً رد سخن آنهاست که گفتند: ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا، فاعل «ادراکم» خداست یعنی: این خواست خداست که قرآن را به شما می‌خوانم اگر خدا می‌خواست نمی‌خواندم و خدا شما را به آن دانا نمی‌کرد، به دلیل آنکه مدتی در میان شما بودم و چیزی از این آیات نمی‌خواندم چون خدا نخواست بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۶۱

۱۷- فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ.

این آیه تکمیل جواب گذشته است یعنی: اگر غیر آن را بگویم بر خدا دروغ بسته‌ام و اگر عوض کنم گفته خدا را تکذیب کرده‌ام در هر دو صورت ظالم و ظالمان و مجرمان رستگار نمی‌شوند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۶۲

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۸ تا ۲۳]

اشاره

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۸) وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَيْتُمْ فِيهِمْ مَا يَحْتَلِفُونَ (۱۹) وَيَقُولُونَ لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۲۰) وَإِذَا أَدَفْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضِرَاءٍ مَسْتَهْمٍ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرِعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (۲۱) هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِ مَكْرٌ فِي الْفُلِ مَكْرٌ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَكِنَّ أَنْجَيْنَا مَنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۲)

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۶۳

۱۸- سواى خدا چیزی را مى‌پرستند که نه ضررشان مى‌رساند و نه سودشان مى‌دهد و مى‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خداوند بگو: آیا مى‌خواهید خدا را خبر دهید از آنچه وجود آن را در آسمانها و زمین نمی‌دانند؟ او پاک و برتر است از آنچه شریک قرار مى‌دهند.

۱۹- مردم در آغاز جز یک امت نبودند آن گاه اختلاف کردند اگر کلمه‌ای از پیش از پروردگارت نبود، میان آنها در آنچه اختلاف مى‌کنند داوری شده بود.

۲۰- مى‌گویند: چرا بر او آیه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود بگو غیب (عذاب آینده) از آن خداست منتظر بمانید من نیز با شما از منتظرانم.

۲۱- و چون به مردم بعد از محنتی که به ایشان رسیده رحمتی چشاندیم، آن گاه آنها درباره آیات ما مکر مى‌کنند، بگو: خدا در مکر کردن سریعتر است که فرستادگان ما آنچه مى‌کنید مى‌نویسند.

۲۲- او همانست که شما را در خشکی و دریا راه مى‌برد تا آن دم که در کشتی‌ها نشستید و آنها را با باد مطبوع راه بردند و از آن

شاد شدند باد تندی بر آنها وزیدن گرفت و موج از هر مکان بر آنها آمد و احساس کردند که با بلا محاط شده‌اند، خدا را در حالی خواستند که بندگی را خاص او می‌دانستند که اگر از این شدت نجاتمان دهی حتما از شکر گزاران خواهیم بود.

۲۳- چون نجاتشان دهد آن گاه در زمین به ناحق عمل می‌کنند، ای مردم ظلمتان فقط بر- خودتان است در دنیا لذت می‌برید سپس باز گشت شما به سوی ماست از آنچه می‌کنید به شما خبر خواهیم داد.

کلمه‌ها

شفعائنا: جمع شفیع، منظور از آن واسطه‌هاست.
اذقنا: ذوق: چشیدن. اذاقه: چشاندن.
مکر: حيله و تدبیر. اعم از آنکه در کار خوب باشد یا بد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۶۴
فلک: (بضم فاء) کشتی. در واحد و جمع به کار رود، مراد از آن در آیه جمع است.
عاصف: عاصف: شدت، عاصف: شدید و تند.
بیغون: بغی: طلب، لفظ بَغَيْرِ الْحَقِّ نشان می‌دهد که آن به معنی مطلق طلب است مراد از «بیغون و بغی» ظلم است که طلب ناحق است.
مرجعکم: مرجع: مصدر میمی است به معنی رجوع.

شرحها

در این آیات بررسی موضع مشرکان ادامه پیدا می‌کند بدین بیان که مشرکان به اصنام بی نفع و ضرر پرستش می‌کردند و آنها را میان خود و خدا واسطه‌ها و کارسازها می‌پنداشتند، در جواب آمده: این پندار غلط است و اگر مردم طبق سنت خدایی در مجال و مهلت نبودند در مقابل این عمل هلاک می‌شدند.

از آن طرف مشرکان قرآن کریم را تحقیر کرده و می‌گفتند: چرا بر نبوت خویش معجزه‌ای نمی‌آورد، در جواب آمده منتظر آینده باشید که این تحقیر شما را خواهد گرفت.

آن وقت در آیات بعدی یکی از روایات انسان نقل شده و آن اینکه: انسان فراموشکار و ناسپاس است، چون گرفتاری از او رفع می‌شود، آن را فراموش کرده و به طغیان می‌افتد و چون گرفتاری آید ناله سر می‌دهد و پس از رفع آن خدا را فراموش کرده به شرک و کفر خود باز می‌گردد، آن گاه مشرکان بر این مطلب تطبیق شده‌اند.

به هر حال: جباران روزگار و منکران واقعیات، در مقابل حق موضعگیربهای گوناگون دارند و حالات مختلف عوض می‌کنند ولی در حالت اولیه باقی می‌مانند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۶۵

۱۸- وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ.

این آیه نمی‌گوید: این عقیده و رویه در آنها از کجا پیدا شده بلکه با کلمه لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ روشن می‌کند که خود می‌بینند از این بتان کاری ساخته نیست، باز آنها را می‌پرستند و می‌گویند: اینها واسطه‌های ما نزد خدا هستند، در اینجا چند مطلب هست: اول آنکه: بت پرستان به وجود خدا ایمان داشتند. دوم اینکه: مرادشان شفاعت و کارسازی در امور دنیوی بود و گرنه آنها به آخرت ایمان نداشتند و می‌گفتند: وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ انعام/ ۲۹، نظیر این آیه است آیه: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى زمر/ ۳ که منظورشان تقرب در دنیاست سوم آنکه اختلاف پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با آنها در وجود خدا نبود بلکه

در معبودیت بود و همه می گفتند: «اعبدوا الله ربکم» نه اینکه بگویند: خدا هست، چون وجود خدا را آنها قبول داشتند.

قُلْ أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ شُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

یعنی: اگر واقعیت این طور بود که می گوئید خدا از آن خبر داشت و از آن خبر می داد و اینکه خدا در آسمانها و زمین چنین چیزی نمی داند دلیل نبودن چنین چیزی است، علی هذا نفی علم کنایه از نفی وجود آنهاست، خدا پاک و برتر از آن است که به او چنان شریکان قرار داده و عبادتشان کنید، باید دانست منظور آن نیست که در جهان شفیعان وجود ندارند بلکه منظور آنست که: اصنام دارای چنین مقامی نیستند، به هر حال این آیه توحید را از آلودگی به شرک پاک می کند و این پندار سخیف را که موجود بیجانی چنان مقامی داشته باشد از بین می برد، حاشا که خدا به این چیزها ولایت تکوینی داده باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۶۶

۱۹- وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

این آیه در رابطه با این حقیقت است که با همه این اختلاف و سرپیچی از قانون خلقت و توحید، چون انسانها در وسعت مهلت و مجال هستند، امکان خواهند یافت تا توبه کنند و براه توحید برگردند و یا در کفر و شرک آن قدر ادامه بدهند که عذاب و پاداششان مطابق حق و عدالت باشد و اگر این ناموس نبود به زودی گرفتار می شدند، در آیه كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً... / بقره ۱۲۳ گفته شد: اختلاف فیما بین مردم دو گونه است یکی اختلاف در امور مادی و زندگی و آن لا بد منه است و قوانین و ادیان آسمانی برای رفع آن حدودی معین کرده اند تا هر کس به حق خود قانع شود.

دوم: اختلاف در امور عقیدتی و توحید و اسلام، این اختلاف، ضروری نیست بلکه غرض ورزان و بدکاران از روی حسد و اغراض دنیوی و روی حب جاه و مال آن را به وجود آورده اند چنان که قرآن فرموده: فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ «جائیه: ۱۷ و نیز آیات بقره: ۲۱۳، آل عمران / ۱۹ شوری / ۱۴.

مراد از آیه مورد تفسیر ظاهراً اختلاف دوم است یعنی: مردم در توحید و خداشناسی یک امت بودند سپس اختلاف کردند و به مؤمن و مشرک و مانند آن تقسیم شدند، اگر خواست خدا در مهلت نبود آنان که دانسته اختلاف می کنند و بشریت را به تفرقه می کشند معاقب می شدند و الله العالم.

۲۰- وَ يَقُولُونَ لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ.

پیدا است که قرآن را تحقیر کرده و آن را معجزه و آیه خدا حساب نمی کردند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۶۷

بلکه می گفتند: فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ انبیاء / ۵ یعنی: معجزه ای مانند عصای موسی و ناقه صالح بیاورد، جمله فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ نشان می دهد که این سخن را روی بازیچه حساب کردن قرآن می گفتند نه اینکه واقعا قرآن آنها را قانع نمی کرد لذا در جواب آمده منتظر آینده باشید که این عناد و لجبازی چطور شما را خواهد کوبید، و اگر واقعا قرآن آنها را قانع نمی کرد خدا آیه دیگری می فرستاد، در این زمینه مطلب دیگری هست که در ذیل آیه وَ مَا مَنَعَنَا أَنْ نُنزِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ اسراء / ۵۹ خواهد آمد.

۲۱- وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمْكُرُونَ.

این آیه می گوید: یکی از احوال اکثر انسانها آن است که چون بعد از بلا براحتی و رحمت رسیدند آن را فراموش کرده شروع به تفتین و جلوگیری و انکار آیات خدا می کنند ولی چنان که در مجمع البیان و المیزان آمده مراد از این آیه خصوص مشرکان است که به جای شکر و ایمان به خدا شروع به مکر و برانداختن قرآن و نبوت می کنند و می گویند: اِنَّ بَقْرَانَ غَيْرِ هَذَا اَوْ يَدُلُّهُ ولى نتیجه اش جز عذاب و بدبختی نخواهد بود که ملائکه اعمالشان را می نویسند، نوشتن اشاره با آن است که از عذاب آن خلاصی نخواهند داشت، اذاقه رحمت از جمله اش قرآن است که به آنها داده شده است.

۲۲- هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْمِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمْ

الْمَوْجِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ.

این آیه مانند آیه دوازدهم همین سوره است و حاکی است که انسان غافل و غرق شده در شهوات و شرک چون به گرداب بلاها می‌افتند و عوامل طبیعی تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۳۶۸

را بی اثر می‌بیند، و جدان آگاهش او را به خدا می‌خواند و بنده خالص خدا می‌شود و با خدا عهد می‌بندد که اگر نجاتش دهد هرگز خدا را فراموش نخواهد کرد، در آیه بعدی خواهد آمد که پس از رفع گرفتاری باز به حالت طغیان برمی‌گردد.

به نظر می‌آید: این آیه در رابطه با وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ باشد که انسان مشرک و طاغی و غافل از خدا در این گونه موارد بر او محقق می‌شود که معبودی باطل لا یضر و لا ینفع هستند و این و جدان ناخودآگاه- او را محکوم می‌کند.

فاعل جَرَيْنَ بِهِمْ فلک است یعنی کشتیها با آنها جاری شدند و حرکت کردند. ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ کنایه از مشرف شدن به هلاکت است. یعنی احساس کردند که غرق شدن آنها را احاطه کرده است، منظور از «الدین» عبادت و بندگی است در این آیه ابتدا خطاب به انسانهای مشرک و طاغی است و از وَ جَرَيْنَ بِهِمْ.

به طور التفات از خطاب به غیبت، روی سخن با رسول خدا صلی الله علیه و اله است گویی آنها بیشتر از این قابل خطاب نبوده‌اند. مراد از «هذه» شدت و گرفتاری است.

۲۳- فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغِيكُمُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ.

تمه مطلب آیه گذشته است که پس از نجات یافتن از مهلکه باز به حالت اول برگشته و کارهای باطل و ناحق می‌کنند آن گاه به طور خطاب آمده: که مردم این کارهای باطل به ضرر شما تمام خواهد شد زیرا فقط در دنیا کام می‌برید سپس در آخرت گرفتار می‌شوید. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۳۶۹

مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.

یعنی «تمتعون متاع الحیاء و الدنیا» آن گاه باز گشت شما به سوی ماست «ننبئکم» نشان می‌دهد که اعمال ما واقعیت دیگری دارند و در شکلهای به خصوصی مجسم خواهند شد که ما آنها را نخواهیم شناخت و خدا از آنها به ما خبر خواهد داد.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۳۷۰

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۴ تا ۳۰]

اشاره

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْن بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴) وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵) لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶) وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَزْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷) وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فزِيلُنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ (۲۸)

فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لِغَافِلِينَ (۲۹) هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ وَوَجَّهْنَا وُجُوهَهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۴، ص: ۳۷۱

۲۴- حکایت زندگی دنیا مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم و بوسیله آن گیاهان زمین از آنچه انسانها می‌خورند و حیوانات می‌خورند به هم پیوسته شد، تا چون زمین رونق و زینت گرفت و صاحبان زمین احساس کردند که بر گیاهان تسلط کامل دارند، به ناگاه فرمان ما شب یا روز بدان رسید و آن را از بین بردیم گویا اصلاً نبوده، بدینسان این آیه‌ها را برای قومی که فکر می‌کنند بیان می‌کنیم.

۲۵- خدا به سرای سلامت دعوت می‌کند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

۲۶- برای آنان که کار نیک کرده‌اند عاقبت نیکی با اضافه از آنچه کرده‌اند هست و سیاهی و ذلت چهره‌هایشان را نمی‌گیرد، آنها اهل بهشت هستند و در آن جاودانانند.

۲۷- و کسانی که کارهای بد کرده‌اند، برای آنها سزای بدی است مثل بدی که کرده‌اند ذلت آنها را فرا می‌گیرد از عذاب خدا نگهداری ندارند، گویی چهره‌هایشان را پاره‌هایی از شب سیاه پوشانیده است، آنها اهل آتشند و در آن جاودان خواهند بود.

۲۸- روزی همه آنها را محشور می‌کنیم آن گاه بکسانی که شرک آورده‌اند می‌گوئیم شما و معبودهایتان در مکان خود بیاستید، میانشان را جدا کنیم، معبودهایشان می‌گویند: شما به ما بندگی نمی‌کردید.

۲۹- خدا در گواهی میان ما و شما بس است که از پرستش شما بی‌خبر بوده‌ایم.

۳۰- در آنجا هر کس عملی که از پیش فرستاده بیازماید و به سوی خدا که مالک حقیقی آنهاست برمی‌گیرند و آنچه از خود می‌ساختند نابود می‌شود.

کلمه‌ها

مثل: مثل به معنی صفت و حکایت و حال است مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۷۲
حکایت زندگی دنیا.

السماء: سماء از ماده سمو به معنی بالا است حتی سقف اطاق را به علّت بالا بودن سماء گویند هوا و ستارگان و کهکشانها و مانند آنها را به همین علّت سماء گفته‌اند مراد از آن در آیه طرف بلندی و بالا است.

اختلاط: خلط: آمیختن. اعم از آنکه جدا کردن ممکن باشد یا نه، مزج آمیختنی است که جدا کردن ممکن نباشد. اختلاط آمیخته شدن.

زخرفها: زخرف. زینت. راغب زینت روکش گفته است (نقش و نگار) آن را کمال حسن نیز گفته‌اند، منظور از آن در آیه زینت است.

ازینت: در اصل «ترزینت» بود تاء به زاء مبدل و در آن ادغام گردید و الف بر اول آن افزوده شد زیرا ابتداء به ساکن محال است «ازینت» زینت گرفت.

حصیدا: حصد: درو کردن ایضا حصاد. حصد: درو شد در زرع و مانند آن به کار رود مثل: حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ انبیاء/ ۱۱.

لم تغن: غنی: کفایت و بی‌نیازی. لَمْ تَغْنْ گویا قبلاً موجود نبود از «غنی فی المكان: اقام فیه». آن در اصل «لم تغنی» است یاء به علّت جزم حذف شده است فاعل آن «الارض» است.

دار السلام: خانه سلامت. سلام و سلامت هر دو به یک معنی است بهشت ظاهراً از آن دار السلام است که در آن سلامت اکمل حکم فرماست لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ انعام/ ۱۲۷.

الحسنی: مؤنث احسن است آن وصف واقع می‌شود مانند «العاقبة الحسنی» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۷۳

یرهق: رهق: پوشاندن. رسیدن «راهق الغلام» پسر به مردان رسید و لاحق شد.

قتر: (بر وزن شرف) غبار. دودی که از مطبخ بر می‌خیزد، به نظر راغب، دودی که از بریان و چوب و نحو آن بلند می‌شود.

عاصم: عصم: حفظ و نگاه داشتن. عاصم: نگاه دارنده.

اغشیت: غشی: پوشاندن و فرا گرفتن «غشی الامر: غطاء» «اغشیت» پوشیده شد.

قطعا: قطع (بر وزن عنب): تکه‌ها. پاره‌ها. مفرد آن قطع (بر وزن جسر) است مثل فَأَسْرِبَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ هود / ۸۱.

زیلنا: زیل: کنار شدن. تزییل: تفریق و جدا کردن.

تبلو: بلی و بلاء: کهنه شدن، امتحان را از آن ابتلاء گویند که گویا امتحان کننده امتحان شده را از کثرت سؤال کهنه می‌کند «تبلو»: امتحان می‌کند.

شرحها

در این آیات اولاً به مناسبت مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا که در آیه ۲۳ گذشت، مثلی درباره دنیا و فانی بودن آن ذکر شده است، سپس آیاتی در زمینه نتایج اعمال نیک و بد و مال کار نیکان و بدان بیان شده است.

۲۴- إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۷۴

در اثر آب باران زمین سرسبز می‌شود و زینت می‌گیرد ولی ناگهان سرمای شدید یا طوفان و نظیر آن مزرعه را چنان از بین می‌برد که گویی وجود نداشته است، زندگی انسان نیز چنین است او مانند مزرعه شادابی است که مرگ ناگهانی او را از بین می‌برد. «فاختلط» ظاهراً به معنای در هم رفتن علفهاست یعنی روئیدنیهای زمین بوسیله آن روئید و درهم فرو رفت ظنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا یعنی اهل آن فکر کرد که مزرعه در بست در اختیار او است و هیچ کس قدرت گرفتن ندارد كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ یعنی گویا در گذشته نبوده است، اشاره است به از بین رفتن کلی «یتفكرون» حاکی است فقط اندیشمندان از آن بهره می‌برند.

۲۵- وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

این آیه در زمینه قبلی است یعنی: در مقابل الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و فانی بودن آن، خدا انسان را به بهشت دعوت می‌کند، دعوت و خواندن خدا تکوینی است یعنی خدا وسائل دعوت را از قبیل ارسال رسل و غیره به وجود می‌آورد نه اینکه با صدا بخواند آن گاه که خواند هر که را بخواهد به قبول آن هدایت می‌کند.

۲۶- لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

از این آیه بررسی مال کار خوبان و بدان شروع می‌شود یعنی نیکوکاران را پاداش بهتر است زیرا عمل دنیا وقت کمی می‌گیرد ولی اجرش همیشگی است منظور از «زیاده» اضافه‌ایست که خدا خواهد داد لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَمَدِينًا مَرِيدًا ق / ۳۵ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ نساء ۱۷۳ ظهور آیات در آنست که بالاتر از استحقاق نیز دریافت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۷۵

خواهند داشت و شاید منظور مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا انعام / ۱۶ باشد.

چنین کسانی در آخرت نه دلیل خواهند بود و نه غبار و سیاهی عذاب چهره آنها را خواهد گرفت بلکه قلبشان شاد و چهره‌شان با طراوت است در مجمع البیان از امام باقر از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده: هر چشمی که از خوف خدا نمناک شود خدا آن بدن را بر آتش حرام می‌کند و اگر از ترس خدا اشکش روان شود آن چهره را ذلت و تاریکی فرانگیرد «۱».

۲۷- وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَزْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

این آیه نقطه مقابل آیه ما قبل و درباره مال کار گناهکاران است. جَزَاءُ سَيِّئَةٍ مبتدای خبر محذوف است یعنی «لهم جزاء سیئه بمثلها» علی هذا آنها را زیادی عذاب نیست و فقط به اندازه گناه عذاب خواهند دید و مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا انعام/ ۱۶۰، در میزان فرموده: مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ اشاره است به آنکه از بتهای خود حمایتی نخواهند دید و کسی و چیزی آنها را از عذاب خدا نگاه نخواهد داشت.

«قطعا» در اصل «بقطع من اللیل» است «مظلما» حال است از «لیل» یعنی:

گویی چهره‌هایشان با تکه‌هایی از شب تاریک پوشیده شده است یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهُ آل عمران/ ۱۰۶ در آخر آیه حکم به خلود در آتش دارد درباره خلود

(۱)

روی الفضیل بن یسار عن ابی جعفر الباقر (ع) قال قال: رسول الله (ص) ما من عين تفرقت بمائها إلا حرم الله ذلك الجسد على النار فإن فاضت من خشية الله لم يرهق ذلك الوجه قتر ولا ذلة».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۷۶

به آیه قَالَ النَّارُ مُتَوَاكِمٌ خَالِدِينَ فِيهَا ... انعام/ ۱۲۸ رجوع شود، به هر حال، رابطه‌شان نعوذ بالله با خدا قطع شده و از رحمت وی دور شده‌اند.

۲۸- وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ فَزَلِنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَائِهِمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا آيَانَا تَعْبُدُونَ.

آیه در بیان قطع رابطه ما بین مشرکان و معبودهای باطله است، مراد از حشر ظاهرا جمع همه مؤمنان و کافران و معبودهای باطل است «مکانکم» تقدیرش «الزموا مکانکم ...» است یعنی شما در مکان خود ثابت بمانید شرکاتان نیز در محل خود ثابت بمانند نتیجه‌اش این می‌شود که میان آنها و معبودهایشان جدایی می‌افتد و می‌دانند که شرکاء به حال آنها فائده‌ای ندارند. اینکه معبودهای باطل به عبادت کنندگان می‌گویند: مَا كُنْتُمْ إِلَّا آيَانَا نَعْبُدُونَ یعنی چه؟ آیا این سخن راست است یا دروغ؟ میزان می‌گوید:

راست است زیرا با ایجاد تفرقه و عدم فائده شرکاء، معلوم خواهد شد که عبادت آنها برای شرکاء واقع نشده است به علت آنکه آنها را به عنوان شریکان خدا عبادت کرده‌اند و آن وقت معلوم گردیده که آنها شریکان خدا نبوده‌اند پس سخن معبودها راست است که شما شرکاء را عبادت می‌کردید و ما شرکاء نبوده‌ایم. پس غرضشان نفی شریک بودن خودشان است نه اینکه عبادت برای کدام کس واقع شده است به نظر بعضی مراد آنکه: شما هواهای نفسانی خویش و اوهام خود را عبادت می‌کردید نه ما را «۱».

۲۹- فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ.

بنا بر آنکه در میزان نقل شد: چون خودشان را شریک خدا نمی‌دانستند

(۱) یعنی: «انکم عبدتم الشركاء فلسنا بالشركاء ما كنتم ايانا تعبدون أو إنکم ما عبدتمونا بل عبدتم اھوائکم».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۷۷

لذا از معبود بودنشان بی‌خبر بوده‌اند «ان» مخفف ثقلیه است یعنی: حقا که از عبادت شما غافل و بی‌خبر بوده‌ایم بنا بر احتمال دوم گفته‌اند: اصنام در دنیا شعوری نداشته‌اند تا معبود بودن خود را بدانند.

۳۰- هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلَّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

اشاره است به کشف حقیقت اعمال و قطع شدن همه روابط جز رابطه با خدا و سرپرست واقعی انسانها، امتحان کردن اعمال مکشوف شدن واقعیات آنهاست که هر کس عمل خود را ارزیابی می‌کند می‌داند آن گاه به طرف خدا و مولای حق روان می‌شوند و معبودهای باطل که از خود جعل کرده و به مقام خدایی کشانده بودند به کلی از ردیف خارج می‌شوند این است مرحله آخر زندگی انسانها در راه حق و باطل.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۷۸

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۱ تا ۴۵]

اشاره

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنَ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱) فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ (۳۲) كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفِكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵)

وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَضِلُّ دِيْقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيْلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۳۹) وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰)

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۱) وَمِنْهُمْ مَنْ يَشْتَعِبُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُشِيعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (۴۲) وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ (۴۴) وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۴۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۷۹

۳۱- بگو: کیست که به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا کیست که مالک گوشها و چشمهای شماست؟ و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌کند؟

حتما خواهند گفت: خدا بگو: آیا پس از شرک پرهیز نمی‌کنید؟!

۳۲- آن خدا، پروردگار واقعی شماست، بعد از حق نیست مگر گمراهی، پس به کجا بر می‌گردید؟!

۳۳- این چنین حتمی شده وعده پروردگار تو بر آنکه فاسق شدند، آنها ایمان نمی‌آورند.

۳۴- بگو: از خدایان شما کسی هست که خلقت را شروع کرده و آن را اعاده کند؟ بگو: خدا خلقت را شروع کرده و آن را اعاده می‌کند، پس به کجا بر می‌گردید.

۳۵- بگو: از خدایان شما کسی هست که به حق رهبری کند؟ بگو خدا به حق رهبری می‌کند، آیا آنکه به حق رهبری می‌کند

سزاوارتر است پیروی شود یا آن که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۸۰

هدایت نمی‌شود مگر آنکه هدایت کرده شود؟ آیا به شما چه شده و چگونه حکم می‌کنید؟!

۳۶- بیشتر آنها فقط از گمان پیروی می‌کنند و گمان به جای یقین هیچ کفایت نمی‌کند خدا به آنچه می‌کنند داناست.

۳۷- چنین نیست که این قرآن از جانب غیر خدا جعل شده باشد بلکه تصدیق کننده است تورات و انجیل را و مشروح همه کتابهاست، بی شک از جانب خداست.

۳۸- یا می‌گویند: از خودش جعل کرده است بگو: یک سوره مانند آن را بیاورید و هر که را جز خدا توانستید بیاری بخوانید اگر راستگویان هستید.

۳۹- لیکن دروغ شمرند آنچه را که به دانستن آن احاطه نکرده‌اند و هنوز تأویل آن به سوی آنها نیامده است، این چنین تکذیب کردند کسانی که پیش از آنها بودند بنگر که عاقبت ظالمان چگونه شد.

۴۰- بعضی از آنها به قرآن ایمان می‌آورند و بعضی از آنها به قرآن ایمان نمی‌آورند، پروردگار تو به مفسدان داناست.

۴۱- اگر تو را تکذیب کنند بگو کار من برای من است و کار شما برای شماست، شما از آنچه من می‌کنم بیزارید و من از آنچه شما می‌کنید بیزارم.

۴۲- بعضی از آنها به تو گوش می‌دهند مگر تو کران را شنوا توانی کرد، اگر چه تعقل نکنند.

۴۳- بعضی از آنها به تو نگاه می‌کند مگر تو کوران را هدایت توانی کرد با آنکه نمی‌بینند؟!

۴۴- خدا به مردم هیچ ستم نمی‌کند، لیکن مردم به خودشان ستم می‌کنند.

۴۵- یاد کن روزی را که محشورشان می‌کند گویی جز اندکی از یک روز در دنیا درنگ نکرده‌اند، یکدیگر را می‌شناسند، زیانکار شد آنها که دیدار خدا را تکذیب کرد و هدایت یافته نشدند.

کلمه‌ها

تصرفون: صرف: بر گرداندن، ظاهری باشد یا از حالی به حالی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۸۱
فَأَنِّي تُصْرَفُونَ: به کجا بر گردانده می‌شوید.

یهدی: به تشدید دال در اصل یهدی بود تاء به دال مبدل و در آن ادغام شده است.

سوره: سور (بفتح سین): بالا- رفتن با جهش «و ثوب مع علو» (و بضم سین): دیوار شهر است سوره: مرتبه بلند، چنان که راغب و طبرسی گفته‌اند، در مجمع البیان فرموده: آن از سور البناء اخذ شده ...

هر سوره از قرآن به مثابه درجه بلندی است که قاری قرآن از یکی به دیگری بالا می‌رود.

تأویله: اول: رجوع. «آل الیه: رجوع» تأویل: برگشت دادن و برگشتن تأویل در قرآن لازم و متعدی آمده است.

الصم: صم (بر وزن عقل): بستن «صم القارورة: سدها» صمم (بر وزن شرف) کر بودن. اصم: کر مادرزاد جمع آن صم است.

العمی: عمی: (بر وزن عمل) کوری. اعمی: کور. جمع آن عمی (بر وزن قفل) است مراد از آن در آیه فقدان بصیرت و نادانی است. یلبثوا: لبث: توقف، درنگ و ماندن. «لم یلبثوا» درنگ نکردند.

یتعارفون: عرف: شناختن «یتعارفون»: همدیگر را می‌شناسند، بین الاثنین است.

شرحها

در قسمت اول از این آیات روشن شده که تدبیر جهان در دست خداست علی‌هذا بت پرستان که خدا را فقط خالق می‌دانستند نه

تدبیر کننده، محکوم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۸۲

شده‌اند و از این معلوم می‌شود که آنها تدبیر جهان را از خدا نمی‌دانسته‌اند و آن گاه گفته شده: بت پرستان در این نظر از گمان پیروی می‌کنند که فائده‌ای ندارد. به نظر می‌آید که مشرکان عقیده بارباب انواع داشته و فکر می‌کردند که رب النوع‌ها جهان را اداره می‌کنند و بت‌های آنها نماینده رب النوع‌ها است ولی اثبات آن از این آیات مشکل است زیرا که ظهور هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ در بت‌های معمولی است، آیات فوق این نتیجه را می‌دهد که باید فقط بسوی خدا که آفریننده و اداره کننده است روی آورد نه به طاغوت‌های جهان و قانون‌های طاغوتی و بشری.

در قسمت دوم بیان شده که این قرآن ساخته دست بشر نیست بلکه بیانگر و مشروح کتاب‌های آسمانی و از جانب خداست و اگر مشرکان راست می‌گویند یک سوره نظیر آن را بیاورند. آن گاه در بیان علت عدم ایمان آنها گفته است که علم کافی به قرآن یا بعضی از آن ندارند از آن طرف واقعیت گفته‌های قرآن هنوز نیامده تا وادارشان به ایمان کند، مشرکان گذشته نیز در چنین حالی بودند و در آیه ۴۰ روشن شده که این حال ناشی از افساد آنهاست. در آخر تحلیلی در بیان بعضی از حالات مشرکان و عاقبت کار آنها آمده است.

۳۱- قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ.

این آیه در زمینه تدبیر جهان است نه خلقت آن، می‌خواهد بگوید:

گرداننده جهان همان آفریننده آن است و از جواب فرضی آنها فَيَقُولُونَ اللَّهُ این مسئله کاملاً روشن می‌شود، به هر حال معلوم می‌شود که این کارها را از خدا نمی‌دانستند، در گذشته گفته‌ایم که اختلاف مشرکان با پیامبران در مسئله الوهیت و تدبیر جهان بوده است و گرنه مشرکان خدا را به عنوان خالق و آفریننده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۸۳

قبول داشته‌اند، پیامبران نمی‌گفتند: خدا هست بلکه می‌گفتند: اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ چنان که در سوره اعراف و مانند آن بارها آمده است. راجع به تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ... در آل عمران / ۲۷ توضیح داده‌ایم.

خلاصه استدلال آیه این است اگر از مشرکان پرسید: کدام کس از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد آن مدبر کیست که به وسیله باران. نور آفتاب، اشعه کیهانی و ... در زمین ارزاق شما را تأمین می‌کند؟ کیست که مالک گوشه‌های شنوا و چشم‌های بیناست که به شما داده است؟ کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می‌کند؟ و به طور کلی کیست که امر جهان را تدبیر می‌کند؟

آنها هر قدر که فکر کنند نمی‌توانند بگویند: معبودهای ما اینکارها را انجام داده و می‌دهند، ناچار خواهند گفت: خدا. آن وقت بگو: پس از بت پرستی کنار نمی‌شوید؟ و از خدا نمی‌ترسید و برای او شریکان قرار می‌دهید؟

۳۲- فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ.

نتیجه دیگر آیه گذشته است، حالا که اقرار کردید، آن خدا پروردگار و مدبر حقیقی شماست و جز این، هر چه بگوئید و پرستید فقط ضلالت و گمراهی است پس از این عقیده حق به کجا بر می‌گردید، عامل برگشتن از خدا امیال باطل و عقیده‌های سخیف است لذا فعل «تصرفون» مجهول آمده است یعنی عوامل ناحق شما را به کجا می‌برند؟! ۳۳- كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

به قولی مراد از کلمه ربك جمله أَنَّهُمْ لَا- يُؤْمِنُونَ است «كذلك» اشاره است به آنچه از دو آیه گذشته استفاده می‌شود. یعنی بدینسان که دیدند و عبرت نگرفتند کلمه عدم ایمان بر فاسقان حتمی و ثابت شد و وجود خارجی پیدا کرد، تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۴، ص: ۳۸۴

به نظر دیگران مراد از «کلمه» وعده عذاب و جمله آن‌هم لا یؤمنون علت حتمی بودن وعده عذاب است، به هر حال این آیه تکمیل مطلب دو آیه گذشته است.

۳۴- قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتُمْ تُؤْفَكُونَ.

این آیه استدلال دوم بر ربوبیت و تدبیر خداست مراد از ابتداء خلقت و اعاده آن به قرینه و هُوَ الَّذِي يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ... روم/ ۲۷ و آیه همین سوره، دنیا و معاد است و چون مشرکان عقیده به معاد نداشتند لذا فرموده:

که پیغمبر جواب بدهد که قُلِ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ... «پس، از قبول حق به کجا بر می گردید؟ و هواهای نفسانی شما را به کجا برمی گردانند. ولی در آیه اول آمده: فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ... چون چاره‌ای از اقرار نداشتند، به نظر می آید:

تمام بودن استدلال در این آیه از آن جهت است که مشرکان به آفرینش ابتدایی و به وجود خدای خالق عقیده داشتند و این لازم گرفته است که بگویند: خدایی که آفرینش از اوست به اعاده آن نیز تواناست.

۳۵- قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.

استدلال سوم بر ربوبیت و الوهیت خداست از طریق هدایت بندگان که معبودهای باطل راهی به آن ندارند، هدایت با «الی» و «لام» هر دو متعدی می شود چنان که در مجمع البیان فرموده است علی هذا «یهدی الحق و للحق» هر دو به یک معنی است، هدایت به حق به وسیله فراهم آوردن اسباب آن از قبیل ارسال رسل و نشان دادن راه‌های دنیا و آخرت است که از معبودهای باطل تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۸۵

ساخته نیست اعم از آنکه جماد باشند یا طاغوتها و امثال آن، ولی به نظر می آید که مراد از شرکاء بت‌های جماد است بعضی از بزرگان فرموده‌اند مراد از هدایت ایصال به مطلوب است و هدایت به معنای ارائه طریق از طاغوتها ساخته است ولی هدایت به آن معنی که گفتیم از طاغوتها ساخته نیست و مراد از هدایت می شود ارائه طریق باشد.

به هر حال: استدلال این است چون خدا به سوی حق هدایت می کند نه بتها، آیا آن کس به پیروی سزاوارتر است که هدایت می کند یا آنکه خود هدایت نمی یابد مگر آنکه دیگری او را هدایت کند؟ و چون مسئله روشن است می گوید: به شما چه شده و چگونه قضاوت می کنید؟! ۳۶- وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ.

یعنی در آنچه می گویند و قضاوت می کنند متکی به علم نیستند و از روی گمان سخن می گویند و گمان می کنند هیچگونه کافی از حق نیست و نمی شود برای آنها عذر باشد، خدا می داند که پیروی از ظن می کنند. در المیزان فرموده: علت آمدن «اکثرهم» آن است که بزرگان آنها از روی یقین بر باطل بودن این کارها را می کنند چنان که فرموده: وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ... بقره/ ۲۱۳.

۳۷- وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

از این آیه مطلب دوم شروع می شود که راجع به حق بودن و از جانب خدا بودن قرآن است. قسمت اول، استدلال از طریق عقل و طبیعت بود و این قسمت از طریق نقل و گفته خود خداوند است. در عین حال این آیه در مقام تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص:

۳۸۶

ادعا و معرفی قرآن است، استدلال اصلی در آیه بعدی خواهد آمد.

به نظر می آید «کان» منسلخ از زمان باشد مثل کَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا مریم/ ۲۹ علی هذا وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ تَقْدِيرِش «و لكن کان تصدیق الذی» است و آن مصدر به معنای فاعل است یعنی: این طور نیست که این قرآن از جانب غیر خدا به خدا نسبت داده شده باشد بلکه این قرآن تصدیق کننده تورات و انجیل است که در پیش آن و در وقت نازل شدن آن هستند و تفصیل و بیان

مطلق کتابهای انبیاء است و شکلی نیست که آن از جانب رب العالمین است و ناشی از ربوبیت خداست. علی هذا مراد از «الکتاب» مجموع کتابهای آسمانی است که قرآن تفصیل و مشروح آنهاست. راجع به مصدق بودن قرآن رجوع شود به بقره ۴۱، آل عمران / ۳.

۳۸- أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ.

این آیه در سوره بقره / ۳۳ به تفصیل روشن شده است و تعلیل آیه قبل می‌باشد یعنی: این قرآن از جانب غیر خدا به خدا نسبت داده نشده است، اگر می‌گویند: چنین نیست و ساخته دست بشر است پس یک سوره نظیر آن را بیاورید و جز خدا هر که را توانستید در ساختن آن بیاری بخوانید، اگر راست می‌گوئید که از جانب خدا نیست، خلاصه: اگر کار بشر بود بشرهای دیگر نیز می‌توانستند نظیر آن را بیاورند.

۳۹- بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ.

این آیه علت تکذیب مشرکان را در زمینه قرآن نقل می‌کند و در آخر آیه روشن می‌کند که این علت عذر آور نیست منظور از تأویل چنان که در ذیل تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۳۸۷

آیه اِبتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ... آل عمران / ۷ گفته شده، تحقق خارجی یک وعده و خبر است که انسان در آن صورت ناگزیر از قبول آن وعده و خبر می‌باشد نظیر:

هَيْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلًا رَبَّنَا بِالْحَقِّ ... اعراف / ۵۳ یا نظیر لا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ شعراء / ۲۰۱.

مراد از «بما» شاید مقداری از قرآن و یا همه قرآن باشد یعنی تکذیب کردند از قرآن آنچه که به دانستن آن احاطه نکرده‌اند و هنوز مصداق واقعی آن نیز در خاج تحقق نیافته است یا تکذیب کردند قرآن را به علت آنکه به دانستن آن احاطه نکردند، زیرا در قرآن حقائق و معارف بسیاری هست که علمشان به آنها نمی‌رسد و هنوز مصداق خارجی پیدا نکرده‌اند و یا واقعیات مجرداند که در قالب مادی بیان شده‌اند.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام آمده که از امور بزرگی از آن حضرت سؤال شد که هنوز نیامده بودند فرمود: هنوز وقت روشن شدن آنها نیامده است آن است قول خدا بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ

جمله كَذَّبَ الَّذِينَ كَذَّبَ الَّذِينَ ... حکایت دارد که این عذر پذیرفته نیست بلکه تکذیب از روی عمد و لجاجت است و گرنه قرآن در این شکل باور کردنی است گرچه بعضی حقائق خارج از فهم هم دارد.

۴۰- وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ.

تکمیل كَذَّبَ الَّذِينَ ... است و اینکه عذر عدم ایمان موجه نیست زیرا که عده‌ای ایمان می‌آورند و آنها که ایمان نمی‌آورند به علت مفسد بودن است، خدا به مفسدان داناست.

۴۱- وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۳۸۸

مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ

از آیه قبل روشن شد که عدم ایمان در اثر افساد است نه در اثر عدم توانایی لذا در این آیه فرموده: اگر تکذیب تو کردند بگو: از شما و از کار شما بیزارم، هر کس به راه خود رود، أَنْتُمْ بَرِيئُونَ، تفسیر لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ است.

۴۲- وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ.

این آیه و آیه بعدی شرح حالی است از مشرکان و در آیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ ...

علت آن بیان شده است، مراد از «صم» کر بودن واقعی نیست بلکه عدم تعقل و تفکر است نسبت به آنچه می‌شنوند چنان که جمله

لَا يَغْتَلُونَ این مطلب را روشن می‌کند. بعضی از مشرکان سخنان تو را گوش می‌دهند ولی تو قادر بشنوا کردن آنها نیستی زیرا در آنچه می‌شنوند نمی‌اندیشند. آری تنها شنیدن کافی نیست و گرنه اینهمه نداها و فریادهای حق را همه می‌شنوند.

۴۳- وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ.

این آیه نظیر آیه گذشته است مراد از «عمی» کوری چشم نیست بلکه کوری بصیرت و دقت نکردن است در آنچه می‌بیند، آری تنها دیدن کافی نیست و گرنه اینهمه اوضاع را همه می‌بینند بلکه باید تجزیه و تحلیل کرد، ابو ذر و ابو جهل هر دو رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند و کلمات او را شنیدند.

۴۴- إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ تعلیل دو آیه قبل است که خدا به اینها ظلم نکرده بلکه خودشان ظلم کرده و چنین شده‌اند آثار معاصی و طغیان است که چشمهایشان را کور و گوشهایشان تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۸۹ را کر کرده است.

۴۵- وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.

این آیه ظاهراً در رابطه با عدم ایمان آنهاست که روی افساد و ظلم، ایمان نمی‌آورند، از آن طرف روز قیامت که روز تأویل قرآن است نیامده بود.

تعارف و شناختن یکدیگر که در آیه ۱۴ سوره حدید نیز آمده است ظاهراً برای حسرت است که منافقان و کافران می‌بینند آشنایان و همسایگان آنها وارد بهشت شدند ولی آنها در عذاب ماندند كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا ... حکایت می‌کند که آن روز این زندگی را که برای آن اینهمه تلاش می‌کنند به قدری اندک خواهند شمرد گویا زمان اندکی بیش نبوده است و آن وقت روشن خواهد شد که تکذیب کنندگان آخرت در خسران بوده‌اند.

به نظر می‌آید «یوم» تقدیریش «اذکر یوم» باشد و جمله‌های كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا، يَتَعَارَفُونَ، قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ هر سه حال‌اند از «هم» در وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ یعنی:

یاد کن روزی را که محشورشان کنیم در حالی که ...

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۹۰

[سوره یونس (۱۰): آیات ۴۶ تا ۵۶]

اشاره

وَإِنَّمَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ (۴۶) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۷) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن آتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰)

أَنْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲) وَيَسْتَبْسِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳) وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقَضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۴) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵)

هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۹۱

۴۶- اگر مقداری از عذابی را که به آنها وعده می‌دهیم بر تو بنمایانیم یا تو را به میرانیم بازگشت آنها به سوی ماست، آن گاه خدا بر آنچه می‌کنند گواه است.

۴۷- هر امت و جامعه را پیغمبری است چون پیغمبرشان آید، میانشان به عدالت داوری شود و آنها مظلوم نمی‌شوند.

۴۸- می‌گویند این وعده عذاب کی خواهد بود اگر راستگویانید؟

۴۹- بگو: من برای خودم مالک ضرری و نفعی نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد، برای هر جامعه مدتی است چون مدتشان سر آید نه زمانی پس می‌افتند و نه پیش می‌افتند.

۵۰- بگو: به من خبر دهید اگر عذاب خدا در شب یا در روز بیاید کدام قسمت از آن عذاب را گناهکاران به عجله می‌خواهند؟!

۵۱- آیا پس از آنکه عذاب آمد به آن ایمان می‌آورید؟ آیا اکنون ایمان می‌آورید حال آنکه در گذشته عذاب را به عجله می‌خواستید.

۵۲- سپس به ظالمان گفته می‌شود: بچشید عذاب دائمی را مجازات نمی‌شوید مگر آنچه که عمل می‌کردید.

۵۳- از تو می‌پرسند آیا آن عذاب حق است؟ بگو: آری قسم به خدایم آن حق است و شما عاجز کننده نیستید.

۵۴- اگر باشد برای هر کس مجموع آنکه در زمین هست، حتماً آن را عوض می‌دهد، چون عذاب را بیند ندامت را پنهان می‌کند، میان آنها به عدالت رفتار می‌شود آنها مظلوم نمی‌شوند.

۵۵- بدانید آنچه در آسمانها و زمین هست خاص خداست بدانید که وعده خدا حتمی است لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

۵۶- اوست که می‌میراند و زنده می‌کند و به سوی او برمی‌گردید.

کلمه‌ها

نرینک: ارائه: نشان دادن إِمَّا تُرِيَنَّكَ: اگر نشان دهیم به تو. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۹۲

نتوفینک: توفی: اخذ کامل «اما نتوفینک» اگر اخذ کنیم و به میرانیم تو را.

امه: گروه شکل یافته این کلمه از «ام» به معنی قصد است گویند:

«امه‌ای قصده» بنا بر این امت به کسانی گفته می‌شود که قصد مشترک و نظر مشترک دارند، راغب گوید: امت جماعتی است که یک چیز مثل دین یا زبان یا مکان آنها را جمع کند. امتهای جامعه‌ها.

قسط: عدالت. آن از مصادری است که وصف واقع شوند مثل عدل. و نیز قسط نصیبی است که از روی عدالت باشد، جمع آن اقساط است. ظاهراً فرق فاحشی میان عدل و قسط وجود ندارد.

یستأخرون: تأخر و استأخر هر دو به معنای «آخر ماند» است فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ یعنی به آخر نمی‌مانند. همچنین است لَا يَسْتَفِدُّونَ یعنی: جلو نمی‌افتند.

بیاتا: بیات و تبییت: قصد کردن دشمن در شب. مراد از آن آمدن عذاب در شب است و آن ظرف عذاب می‌باشد.

یستنبئونک: نبأ: خبر مهم خبر مفید. استنباء: خبر گرفتن و استخبار.

لافتدت: فدیة: عوض، افتداء: عوض دادن «افتدت»: عوض داد.

شرحها

سنت خدا درباره امتهای پیامبران آن است که: پس از آمدن پیغمبر، آنها که ایمان آوردند نجات یافتند و آنها که انکار کردند هلاک شدند، حتی بعد از وفات و از میان رفتن پیغمبر، آیات فوق رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را از این سنت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۹۳

خبر داده که به مشرکان این حقیقت را گوشزد کند، وقت عذاب در این آیات مبهم است ولی قطعیت عذاب روشن می‌باشد. بعد فرموده: هنگام نزول عذاب هیچ چیز آن را رفع نمی‌کند و ندامت فایده‌ای نخواهد داشت.

این سنت الهی روشن می‌کند که انکار کنندگان پیامبران، از روی علم و لجاجت آنها را انکار می‌کنند و این سبب بی فائده ماندن معجزه‌ها و احکام در باره آنهاست لذا غضب خدا تار و مارشان می‌کند درباره کفار مکه نیز اینطور شد که پیش از وفات آن حضرت تار و مار شدند.

۴۶- وَإِمَّا تُرِيَّتْكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَقَّيْتِكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ.

این آیه حاکی است که رسیدن عذاب به آنها حتمی است خواه زنده باشی و با چشم خود آن را ببینی و یا تو را بمی‌رانیم، کلمه فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ در مقام تثبیت مطلب است یعنی چون کارشان راجع به ماست و خدا به کارهایشان که علت عذاب است داناست در میزان آمده است که «ثم» برای تراخی و ترتیب کلام است نه برای تأخیر زمانی.

۴۷- وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

منظور از قضاوت به عدالت آنست که مؤمنان نجات یافته و منکران به هلاکت رسند نظیر: فَلَمَّا جَاءَ أُمَّرْنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ ... وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ هود/ ۶۶.

منظور از وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ آنست که با هر دو گروه به عدالت رفتار می‌شود و مقتضای عمل هر یک همان پاداش و کیفر است دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که قوم همه پیامبران مشمول این قانون بوده‌اند، درباره بعضی از آنها پس از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۹۴

رفتن و یا وفات پیامبرشان چنان پیش آمده است، علی‌هذا این یک سنت خدایی است.

۴۸- وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

در این آیه مشرکان از وقت آمدن عذاب سؤال کردند یعنی آن قَضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ کی خواهد بود؟ لفظ «وعد» در تهدید و وعده بد نیز به کار رود چنان که در این آیه است مراد از «صادقین» رسول خدا و یاران اوست.

۴۹- قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ.

جواب سؤال آنهاست و نفی هر گونه استقلال از آن حضرت است، این جواب به دو بخش تقسیم می‌شود اول: من مالک نفع و ضرر بر خودم نیستم چگونه می‌توانم مالک نفع و ضرر بر شما باشم و وقت آن را تعیین کنم؟! آری پیامبران مردم را به سوی خود نخوانده‌اند و مانند طاغوتها نگفته‌اند: پیش ما بیایید هر چه بخواهید در نزد ماست بلکه به سوی خدا خوانده و در قبال او خود را یک فرد عاجز معرفی کرده‌اند.

دوم: آمدن عذاب برای شما مشرکان حتمی است زیرا هر امت اجل و مدت معینی دارد، چون مدتشان سرآید فقط در مدت خود از بین می‌روند نه از آن جلو می‌افتند و نه تأخیر می‌کنند. منظور از رسیدن اجل، آن نیست که هر تک تک امت از بین برود بلکه اگر شکل امت بودن از بین برود کافی است مثلاً در مکه همه مشرکان از بین نرفتند بلکه بعضی مسلمان شدند و بعضی از بین رفتند دیگر از یک امت مشرک خبری نبود و حیات اجتماعی آنها از بین رفت، پس برای هر- امت قطع نظر از حیات افراد یک حیات اجتماعی و تشکل یافته‌ای هست و در آن جامعه، سعادت، شقاوت، ذلت و عزت حکم فرماست و آن امت را مانند افراد آن، عمر

معینی است و این یک سنت الهی است درباره افراد انسان و جوامع تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۹۵

بشری، تاریخ و آثار تمدنهای گذشته و آیات قرآن از این امته‌ها و جوامع حکایت دارد مانند قوم نوح، قوم هود و صالح، قوم ابراهیم، قوم فرعون، تمدنهای ایران و یونان باستان و مانند آنها. که ناقوس مرگشان به صدا درآمده و از سنت حتمی الهی جواز مرگ دریافت کرده‌اند (از المیزان).

در اینجا تذکر دو نکته لازم است اول: دین غیر از امت است، مسائل توحید و معاد و نظامات ابدی جهان که به شکل ادیان توسط پیامبران عرضه شده و در اثر گسترش تمدن بشری و احتیاجات روز بعضی از احکام آن در قالبهای متفاوت بیان شده است، دائمی و ابدی است، منظور از آیه امته‌ها و جامعه‌ها است.

دوم: این مسئله درباره حیات اجتماعی اسلام نیز پدید آمد، بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که امت وصایای وی را نادیده گرفتند با پدید آمدن معاویه‌ها، امویها و عباسی‌ها جامعه اسلام سقوط کرد، مسلمانان ذلیل و دربدر شدند ولی اسلام باقی ماند، به نظر می‌آید به حکم: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُمَا بِأَنفُسِهِمْ** رعد/ ۱۱، انفال/ ۵۳، اگر اصل تقوی و عدالت در جامعه‌ای حکم فرما شود آن جامعه قابل بقاست علی‌هذا این آیه به حکم تخصیصی بر آیه **لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ** ... است و **اللَّهُ الْعَالِمُ**. در این زمینه در نکته‌ها بحث مفصلی خواهد آمد.

۵۰- **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ**.

این آیه در رابطه با آیه **وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ** و با عجله خواستن عذاب است. جواب **إِنْ أَتَاكُمْ** محذوف است مثل **هلاک** می‌شوید یا دیگر فرصت نخواهید داشت. «منه» راجع به عذاب است **أَرَأَيْتُمْ** مربوط به **مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ** می‌باشد، این آیه در مقام توییح می‌گوید. بگوئید چه چیز از عذاب را گناهکاران به عجله می‌خواهند؟ مگر عذاب به عجله خواستنی است؟! اگر عذاب خدا در وقت شب یا روز بیاید دیگر فرصتی نخواهید داشت. تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۳۹۶

در مجمع البیان آمده امام باقر علیه السلام فرمود: مراد از آن عذاب است که در آخر الزمان بر فاسقان اهل قبله نازل می‌شود «۱» ظاهراً منظور آن حضرت بیان مصداق است، لفظ مجرمون نشان می‌دهد که عذاب منحصر به کفار نیست.

۵۱- **أَتُمِّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلَانَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ**.

این آیه تکمیل آیه فوق و توییح دیگری است و حاکی است که بعد از رسیدن عذاب، ایمان فائده‌ای نخواهد داشت «به» راجع به عذاب یا قرآن است «الان» تقدیرش «الان» است «ما» بعد از «اذا» برای تأکید است یعنی آیا سپس چون عذاب آمد به آن ایمان می‌آورید؟ آیا اکنون ایمان می‌آورید حال آنکه در وقت ایمان آوردن، عذاب را به عجله می‌خواستید؟ یعنی وقتی که ایمان آوردن فایده داشت به جای ایمان آوردن عذاب را به عجله می‌خواستید!! ۵۲- **ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ**.

یعنی: پس از آمدن عذاب دیگر ایمان فائده‌ای نخواهد داشت بلکه به ظالمان گفته می‌شود عذاب دائمی را بچشید و در اینکار خدا به شما ظلم نکرده است بلکه فقط با اعمال خود مجازات می‌شوید علی‌هذا این آیه تکمیل آیه ما قبل است در المیزان احتمال داده که مربوط است به آیه **لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ** ...

و این دو آیه به حکم جمله معترضه هستند.

۵۳- **وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ**.

یعنی از تو می‌پرسند آیا آن عذاب و قضاء الهی حق است؟ بگو: آری قسم

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۹۷

به پروردگام آن حق است و شما نمی‌توانید خدا را عاجز کنید و از آوردن آن جلوگیری نمائید.

۵۴- وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسْرَوْا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ این آیه در زمینه حتمی بودن عذاب و عدم فائده ندامت است یعنی به هنگام آمدن عذاب اگر همه آنچه در زمین است مال کسی باشد آن را عوض می‌دهد تا از عذاب نجات یابد ولی فائده ندارد و چون دیدند ندامت بی فائده است ساکت می‌شوند، مراد از عذاب عذاب دنیوی و قضاء الهی در دنیا است.

۵۵- أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

این آیه و آیه بعدی استدلال است بر وعده عذاب و قضاء الهی که در آیات فوق وعده شده است یعنی آنچه در آسمانها هست خاص خداست، حیات و مرگ در دست او است علی‌هذا آنچه وعده می‌دهد قدرت آوردن آن را دارد وعده‌اش حق است، لیکن بیشتر مردم از آن بی‌خبرند.

لا یم در «لله» به معنای مالک بودن است یعنی همه ملک خداست و مالک هر گونه حق تصرف در ملک خود را دارد سماوات و ارض به خود آسمانها و زمین نیز شامل است که آنها هم مخلوق خدا هستند و حکومت همه در دست او است.

۵۶- هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

آیه درباره حکومت خدا نسبت به انسانهاست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۹۸

نکته‌ها

جامعه و فرد در قرآن:

در زمینه آیه ... لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ که در آیات گذشته بررسی شد و در آیه ۳۴ سوره اعراف گذشت و در سوره‌های حجر/ ۵، نحل/ ۶۱، مؤمنون/ ۴۳ و سبأ/ ۳۰ نیز آمده است، مطلبی در کتاب جامعه و تاریخ از مرحوم شهید مطهری ص ۲۱ به بعد نقل شده که فشرده آن را در اینجا می‌آوریم:

قرآن هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را، وجود افراد را در وجود جامعه حل شده نمی‌داند، قرآن برای امت‌ها (جامعه‌ها) سرنوشت مشترک، نامه عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قائل است «۱» بدیهی است که در این صورت باید امت وجود عینی داشته باشد، در آیه وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَفْتِدُونَ اَعْرَافَ / ۳۴ سخن از یک حیات و زندگی است که لحظه پایان دارد و تخلف ناپذیر است نه پیش افتادنی است و نه پس افتادنی و این حیات به «امت» تعلق دارد نه به افراد در سوره مبارکه جاثیه آیه ۲۸ می‌فرماید: كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا هَرَامَتِ وَ جَامِعَةِ اِي بِه سَوِي «کتاب» و نوشته خودش برای رسیدگی خوانده می‌شود، پس معلوم می‌شود نه تنها افراد، هر کدام کتاب و نوشته و دفتری مخصوص به خود دارند، جامعه‌ها نیز از آن جهت که در شمار موجودات زنده و شاعر و مکلف و قابل تخاطب هستند و اراده و اختیار دارند و به سوی نامه عمل خود خوانده می‌شوند.

در سوره انعام آیه ۱۰۸ می‌فرماید: زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ عمل هر امتی را برای خود آنها زیبا قرار داده‌ایم، این آیه دلالت می‌کند که یک امت، شعور

(۱) رجوع شود به المیزان ج ۴ ص ۱۰۲.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۳۹۹

واحد، معیارهای خاص، طرز تفکر خاص پیدا می‌کند و فهم و شعور و ادراک هر امتی مخصوص خود آن است. هر امتی با معیارهای خاصی قضاوت می‌کند، بسا کارها که در دیده امتی زیبا و در دیده امتی دیگر نازیبا است.

در سوره غافر آیه ۵ می‌فرماید: وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ یعنی: هر امتی آهنگ پیامبر خویش کردند که او را بگیرند و به باطل با او جدل کردند تا حق را به این وسیله بشکنند و چون چنین کردند، من آنها را گرفتم پس چگونه بود عقاب من.

در این آیه سخن از یک تصمیم و اراده ناشایسته اجتماعی است و در اینجا کیفر چنین آهنگ و تصمیم اجتماعی، عذاب عمومی و اجتماعی است.

در قرآن کریم احیانا مواردی دیده می‌شود که کار یک فرد از افراد یک اجتماع به همه آن اجتماع نسبت داده می‌شود و یا کار یک نسل به نسلهای بعدی نسبت داده می‌شود مانند آیه هفتاد نهم از سوره بقره و آیه ۱۱۲ از آل عمران که عمل یهود گذشته را به یهود زمان نزول قرآن نسبت می‌دهد و این در مواردی است که مردمی دارای یک تفکر اجتماعی و یک اراده اجتماعی و به اصطلاح دارای یک روح جمعی باشند مثلا در داستان قوم ثمود شتر صالح را یک نفر پی کرد ولی آن را به همه قوم نسبت داده و می‌فرماید: «فَعَقَرُوهَا» آن قوم شتر را پی کردند و آن وقت در مقام عقوبت جمعی می‌فرماید: فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ.

علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه در توضیح این مطلب می‌فرماید:

ایها الناس انما یجمع الناس الرضا و السخط

ای مردم آن چیزی که عموم را در خود گرد می‌آورد و وحدت می‌بخشد و سرنوشت مشترک به آنها می‌دهد خشنودی و خشم است. هر گاه مردمی به صورت جمعی به کاری که واقع می‌شود، و لو به وسیله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۰۰

فرد واحد، خشنود یا ناخشنود باشند همه یک حکم و یک سرنوشت پیدا می‌کنند

و انما عقر ناقه ثمود رجل واحد منهم فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا فقال فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ

« خداوند عذاب خود را به صورت جمعی بر عموم مردم ثمود فرود آورد زیرا که عموم مردم ثمود به تصمیمی که یک فرد گرفت خشنود بودند و آن تصمیم که به مرحله عمل در آمد، در حقیقت تصمیم همه بود. خدا در سخن خود کار پی کردن را در عین اینکه وسیله فرد انجام گرفت به همه نسبت داد.

ناگفته نماند: صرف راضی شدن و نشدن گناه و ثواب تلقی نمی‌شود مگر آنکه در تصمیم فرد عامل دخیل و مؤثر باشد که آن نوعی شرکت در عمل است مثلا محرک فرد به عمل، رضایتی است که در دیگران احساس می‌کند.

در قرآن احیانا کار یک نسل را به نسلهای بعدی نسبت می‌دهد آن چنان که اعمال گذشته قوم اسرائیل را به مردم زمان پیغمبر نسبت می‌دهد و می‌گوید:

اینها به موجب اینکه پیامبران را به ناحق می‌کشتند استحقاق ذلت و مسکنت دارند، این از آن جهت است که اینها از نظر قرآن ادامه و امتداد همانها، بلکه از نظر روحی عین آنها هستند که هنوز هم ادامه دارند اینکه «اگوست کنت فرانسوی» می‌گوید: بشریت از مردگان بیشتر تشکیل شده تا از زندگان. یا می‌گوید: مردگان بیش از پیش بر زندگان حکومت می‌کنند، ناظر به همین معنی است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۰۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۷ تا ۷۰]

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۵۷) قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۵۸) قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) وَ مَا ظُنُّوا الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۶۰) وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مَا يَغْرِبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱)

أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۴) وَ لَا- يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۵) أَلَا- إِنَّ لِلَّهِ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۶۶) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۷) قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَوْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸) قُلْ إِنْ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۶۹) مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۰۲

۵۷- ای مردم از پروردگارتان به سوی شما موعظه‌ای آمد و شفای آنچه در سینه‌هاست و هدایت و رحمت برای مؤمنان.

۵۸- بگو: به فضل و رحمت شاد باشید، آن از مال دنیا که جمع می‌کنید بهتر است.

۵۹- بگو: به من خبر دهید از رزقی که خدا نازل کرده و شما بعضی از آن را حرام و بعضی را حلال کرده‌اید. بگو: آیا خدا به شما اجازه داده یا بر خدا دروغ می‌بندید؟

۶۰- چیست گمان کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند در وقت آمدن قیامت؟ خدا بر مردم صاحب کرم است لیکن بیشتر مردم سپاسگزار نیستند.

۶۱- در هیچ کاری نمی‌شوی و هیچ قرآنی از جانب خدا نمی‌خوانی و هیچ عملی نمی‌کنی مگر آنکه در وقت شروع آنکار، ما بر شما گواهانیم، هموزن ذره‌ای در آسمان و زمین از خدای تو غائب نمی‌ماند، نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن مگر آنکه در کتاب آشکاری است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۰۳

۶۲- بدانید دوستان خدا، نه خوفی بر آنها هست و نه محزون می‌شوند.

۶۳- کسانی که ایمان آورده و تقوا را پیشه می‌کنند.

۶۴- بشارت برای آنهاست در زندگی دنیا و آخرت، کلمات خدا را تبدیل کننده‌ای نیست آنست نجات بزرگ.

۶۵- سخن آنها تو را محزون نکند که توانایی همه‌اش خاص خداست، اوست شنوا و دانا

۶۶- بدانید هر کس در آسمانها و زمین هست خاص خداست، آنها که غیر خدا را می‌خوانند پیروی از شرکاء حقیقی نمی‌کنند؟ فقط تابع گمانند و فقط دروغ می‌گویند.

۶۷- اوست که شب را برای شما پدید آورد تا در آن آرام گیرید، روز را روشن گردانید در اینها آیه‌هایی است برای قومی که می‌شنوند.

۶۸- گفتند: خدا فرزندی گرفته است. خدا منزله و بی‌نیاز است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین هست خاص اوست، شما به این گفته دلیلی ندارید آیا آنچه نمی‌دانید به خدا می‌گوئید؟!

۶۹- بگو: آنان که بر خدا دروغ جعل می‌کند راستکار نمی‌شوند.

۷۰- آنها را متاع اندکی است در دنیا سپس بازگشت آنها به سوی ماست، سپس عذاب شدید را بر آنها در اثر کفرشان می‌چشانیم.

کلمه‌ها

شفاء: صحت و سلامت، مراد از آن در آیه صحت قلب است.

فلینفرحوا: فرح: شادی و سرور، در شادی ممدوح و مذموم هر دو به کار رود.

شأن: شأن: کار. حال، جمع آن شئون است.

شهودا: آن جمع شاهد به معنی ناظر و حاضر است.

تفیضون: فیض: پر شدن. جاری شدن. افاضه: داخل شدن بر وجه سرازیر شدن تَفِیْضُونَ فِيهِ داخل می‌شوید در آن. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۴، ص: ۴۰۴

يعزب: عزوب: غایب شدن، مخفی شدن، دور شدن: «عزب عنه عزوبا بعد و غاب و خفی» و مَا يَعْرُبُ عَنْ رَبِّكَ یعنی از پروردگارت پنهان نمی‌ماند.

مثقال: ثقل (بر وزن عنب): سنگینی. مثقال: وزن و چیزی که با آن وزن کنند.

البشرى: بشارت و بشری خبر مسرت بخش. علّت این تسمیه آن است که چون خبر مسرت بخش را شنیدن اثر آن در بشره وجه ظاهر می‌شود.

تبدیل: عوض کردن آن به معنای فاعل (عوض کننده) است مثل لا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ.

يخرضون: خرص: دروغ گفتن و از روی حدس سخن گفتن «خرص خرصا:

كذب خرص فيه: حدس» اقرب الموارد.

لتسكنوا: سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرید در آن.

مبصر: بصر (بر وزن شرف): بینایی، چشم، علم. مبصر را در آن به معنی روشن و آشکار گفته‌اند از اخفش بینایی دهنده نقل شده است.

سلطان: حجت و دلیل که انسان را بر خصم مسلط می‌کند.

شرحها

پس از آنکه در آیات گذشته وعده عذاب حتمی شمرده شد، در این آیات مردم به سوی قرآن خوانده شده‌اند تا از عذاب مصون

گردند و نیز علم و احاطه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۰۵

خدا بر اعمال انسان یاد شده و آن گاه آمده: که اولیاء الله از عذاب بدور خواهند بود و در مقابل کیدهای مشرکان به پیغمبر

امیدواری داده شده و در آخر، نسبت فرزند که مشرکان به خدا می‌دادند افتراء و دروغ شمرده شده است.

۵۷- يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.

در این آیه چهار وصف برای قرآن مجید نقل شده است اول موعظه که قرآن اندرز و بیان چیزهایی است که باید از آنها حذر کرد

و چیزهایی که باید به آنها راغب شد. دوم قرآن شفا و صحت است برای دردهای باطنی از قبیل شرک، کفر، حسد، بخل، دشمنی و

مانند آن، درباره «صدور» مطلبی هست که در ذیل آیه: وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبِ الَّتِي فِي الصُّدُورِ حج/ ۴۶ خواهد آمد سوم قرآن

هدایت و راهنماست برای همه انسانها هُدًى لِلنَّاسِ بقره/ ۱۸۵ چهارم برای مؤمنان رحمت و برکات است که قرآن را پذیرفته‌اند.

۵۸- قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ.

به نظر می‌آید: مراد از فضل همان موعظه و شفا و هدایت در آیه فوق است که برای عامه مردم می‌باشد و منظور از رحمت همان رحمت خاصه برای مؤمنان است، «فبذلک» بدل است از بَفْضِلِ اللَّهِ و آن متعلق به فَلَیْفَرِحُوا است یعنی: بگو: مسرور باشید به سبب فضل و رحمت خدا آن فضل و رحمت (قرآن) بهتر است از آن ثروتی که مردم جمع می‌کنند، لفظ فضل و رحمت در آیات دیگری نیز آمده است نظیر فَلَؤْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَکُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ بقره/ ۶۴، در مجمع البیان از امام باقر علیه السّلام نقل شده: فضل رسول خدا و رحمت علی علیهم السّلام است، این روایت با عموم فضل و خاص بودن رحمت کاملاً تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۰۶ تطبق می‌شود.

۵۹- قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ آللهُ أذنَ لکم أم علی الله تفترون.

در سوره مائده/ ۱۰۳ و سوره انعام/ ۱۳۸ گذشت که مشرکان بعضی از چیزها را روی بدعت‌های خود حرام می‌دانستند، آیه در رابطه با آن است، انزال رزق حاکی از حلال بودن آنست و چون تحریم از طرف آنها بود لذا از «حلالا» جلو افتاده است زیرا حلیت حکم اولی است و حرمت بر آن اضافه شده است، اطلاق لفظ انزال بر رزق با آنکه از زمین می‌روید به مناسبت آیاتی است که می‌گویند: وَ إِن مِنْ شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حجر/ ۲۱، وَ فِی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ ذاریات/ ۲۲ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ زمر/ ۶ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ ... حدید/ ۲۵، آیات نشان می‌دهند که مشیت بالا در تکون رزق در زمین کاملاً دخیل است و آنچه به دست می‌آید از طرف خدا نازل می‌شود.

قُلْ آللهُ أذنَ لکم ... حاکی است که اینها بدعت‌های ساخته از جانب مشرکان است.

۶۰- وَ مَا ظُنُّوا الَّذِینَ یُفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْكُذِبَ یَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَ لَکِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا یَشْکُرُونَ.

این آیه تهدید است در رابطه با افترا که نسبت تحریم را به خدا می‌دادند یعنی آنها که به خدا دروغ می‌بندند باید منتظر عذاب در روز قیامت باشند إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ در مقام تأسف است یعنی خدا نسبت به مردم دارای کرم و لطف است که رزق را حلال کرده لیکن مردم ناسپاس‌اند که آن را بر خویشان حرام می‌کنند و در نتیجه هم از نعمت بی بهره می‌شوند و هم به عذاب گرفتار می‌گردند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۰۷

۶۱- وَ مَا تَكُونُ فِی شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَیْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ.

به نظر می‌آید: این آیه با آنکه یک حقیقت مستقل است مربوط به آیه ما قبل می‌باشد که خدا نه تنها از دروغ بستن آنها آگاه است بلکه خدا بر همه چیز محیط است ضمیر «منه» راجع به «الله» است یعنی: «و ما تتلو من قرآن» جمله کُنَّا عَلَیْكُمْ شُهُودًا که به صورت جمع آمده شاید اشاره باشد به ملائکه، نامه اعمال، اعضاء بدن و خدا، که همه شاهد بر اعمالند و الله مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِیْطٌ جمله و مَا تَكُونُ فِی شَأْنٍ شامل قرآن خواندن نیز هست، تکرار آن برای اهمیت قرآن می‌باشد.

به هر حال این آیه احاطه خدا را نسبت به موجودات به نحو عجیبی بیان می‌کند یعنی: ای پیغمبر در هیچ کاری نمی‌شوی و هیچ قرآنی که از جانب خداست نمی‌خوانی و به طور کلی ای مردم هیچ عملی نمی‌کنید مگر آنکه از حین ورود به آن عمل ما بر شما ناظریم آن وقت در اتمام این حقیقت فرموده:

وَ مَا یَعْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِی كِتَابٍ مُبِیْنٍ.

ذره به معنی مورچه کوچک و به معنی ذرات خاک و مانند آنست. این قسمت روشن می‌کند که موجودات همه‌اش همیشه پیش خدا حاضراند و علم خدا نسبت به آنها علم حضوری است.

وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ خواه باشد و خواه با نصب به علت نفی جنس، در هر دو حال مبتداست و خبر آن إِلَّا فِی كِتَابٍ مُبِیْنٍ می‌باشد «ذلک» اشاره به ذره می‌باشد. منظور از کتاب مبین لوح محفوظ و نظیر آن است این جمله در سوره سبأ آیه سوم نیز

آمده است عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصِغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در مجمع البیان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۰۸

نقل شده: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چون این آیه را می‌خواند به شدت گریه می‌کرد.
۶۲- أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

این آیه و دو آیه بعدی در بیان حال نیکوکاران است که در ضمن بیان حال مشرکان نقل شده است، ظاهراً به علت تقابل نور و ظلمت چنین شده که در ضمن ظلمت یادی از نور شده باشد، اولیاء به معنی دوستان است که بر مؤمنان تطبیق می‌شود و از گفته خدا پیروی می‌کنند.

خوف در زندگی انسان به علت تمام شدن نعمت و توفیق در آینده و حزن به علت کمبود فعلی است به عبارت دیگر انسان می‌ترسد از اینکه آنچه فعلاً دارد ادامه پیدا نکند و محزون است از اینکه چرا فعلاً کمبود دارم یک زندگی که در آن نه خوف باشد و نه اندوه، در دنیا قابل پیاده شدن نیست، تحقق حقیقی آن در بهشت خواهد بود.

در بعضی از آیات که این جمله در خصوص زندگی دنیا آمده است مراد از آن یا حتمی بودن سعادت مؤمنان در قیامت و یا منظور سعادت نسبی در دنیا است در آیه فوق ظاهراً شامل دنیا و آخرت است به آن دو معنی که گفته شد.

۶۳- الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ.

وصف اولیاء الله است آنها که به خدا و معاد ایمان آورده از مخالفت خدا پرهیز می‌کنند حقا که خوف و حزنی ندارند کلمه «یتقون» شامل عمل به خوبیها و پرهیز از بدیهاست.

۶۴- هُمُ الْبَشَرِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
مراد از جمله هُمُ الْبَشَرِي ...

اگر انشائیة باشد معنایش آن است که خدا به آنها در دنیا و آخرت بشارت می‌دهد و اگر خبریه باشد منظور بشارت بهشت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۰۹

است به وسیله آیاتی نظیر: وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ يونس / ۳ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ توبه / ۲۱ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتٍ ...

حکایت از حتمی بودن وعده است، تبدیل به معنای فاعل (مبدل) است، منظور از کلمات، وعده‌هاست. از امام صادق علیه السلام نقل شده مراد، بشارت در وقت مرگ است «۱» که به مؤمن در هنگام قبض روح وعده بهشت داده می‌شود.

و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده: منظور از بشری خواب نیکو است که مؤمن می‌بیند و با آن در دنیایش مژده داده می‌شود «۲».

۶۵- وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

این تسلیت است برای رسول خدا در مقابل ایذایی که به آن حضرت وارد می‌شد از جهت تکذیب اسلام و طعن در آن به وسیله مشرکان. إِنَّ الْعِزَّةَ ...

تعلیل عدم حزن است، یعنی در مقابل سخن آنها محزون مباش زیرا عزت و توانایی همه‌اش خاص خداست و او اقوال آنها را می‌شنود و به کارشان داناست، علی‌هذا اگر بخواهد آنها را می‌گیرد و انتقام می‌کشد.

۶۶- أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مِزْنَ فِي السَّمَاوَاتِ وَمِزْنَ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.

این آیه تکمیل مطلب آیه سابق است یعنی: گفتار آنها درباره اصنام تو را

(۱)

«روی عقبه بن خالد عن ابی عبد الله (ع) قال یا عقبه لا یقبل الله عن العباد یوم القیامه الا هذا الدین الذی انتم علیه و ما بین احدکم و بین ان یری ما تقر به عینه الا ان یبلغ نفسه الی هذه و اومی بیده الی الوریث».

(۲)

صافی فی الکافی و الفقیه «عن النبی: البشری فی الحیاء الدنیا الرؤیا الحسنه یراها المؤمن فیشر بها فی دنیا».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۱۰

ناراحت نکند زیرا کسانی که در آسمانها و زمین هستند خاص خدایند، مالک و مدبر اوست و آنچه برای خدا شریک می‌پندارند دلیلی بر آن ندارند و از گمان پیروی می‌کنند و دروغ می‌گویند در اینجا چند مطلب هست.

اول: آمدن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ به جای «ما فی السموات و ما فی الارض» شاید برای آن است که برای پیغمبر عزت خدا تا جایی است که خود عبادت کنندگان بتها نیز ملک خدایند.

دوم: مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ حاکمی از وجود انسان در آسمانهاست چنان که در ذیل آیه: وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَائِبَةٍ شُورَى / ۲۹ خواهد آمد بعید است بگوئیم: مراد از فی السَّمَاوَاتِ ملائکه هستند چون در آیه: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَائِبَةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ نحل / ۴۹ ملائکه را از ما فی السَّمَاوَاتِ جدا کرده است کلمه مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ در آیات سوره‌های رحمن / ۲۹، رعد / ۱۵، اسراء / ۵۵ نیز آمده است.

سوم: «شركاء» در آیه مفعول ما يَتَّبِعُ است و حاکمی است که بتها شریکان خدا نیستند، مشرکان از روی گمان آنها را شریک خدا می‌دانند یعنی: کسانی که غیر خدا را می‌خوانند به شریکان واقعی خدا تابع نیستند بلکه شریکان موهوم خدا را پیروی می‌کنند زیرا خدا شریک واقعی ندارد.

۶۷- هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ.

در آیه گذشته ملک و صاحب بودن خدا ذکر شد، در این آیه گوشه‌ای از تدبیر خدا بیان شده است، مجموع دو آیه یک بیان کامل و شامل ملک و تدبیر است مسئله شب و روز ظاهرا از آن جهت است که آن دو در تدبیر و معیشت انسانها تأثیر تمام و کامل دارند.

۴۱۱- مراد از «يسمعون» توأم با قبول کردن است، صرف شنیدن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۱۱

در آن ملحوظ نیست لذا در مجمع البیان فرموده: «سماع تدبر و تفهم و تعقل».

۶۸- قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَوْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

این آیه یکی از افسانه‌های مشرکان است، لفظ سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ نشان می‌دهد که منظور مشرکان از «ولد» آن بود که یار و کمک خدا در تدبیر جهان باشد چنان که از آیه وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ اسراء / ۱۱۱ فهمیده می‌شود، علی هذا در جواب اتخاذ ولد آمده: که خدا پاک و منزّه و بی نیاز است و در تدبیر جهان احتیاج به اتخاذ ولد ندارد، رابطه خدا با موجودات رابطه مالک و مملوک است دیگر خدا احتیاج به پسر ندارد. «ان» در جمله إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا نافیه است یعنی شما مشرکان دلیلی بر این گفته ندارید، علی هذا چیزی که نمی‌دانید چرا به خدا نسبت می‌دهید.

۶۹- قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ.

تهدید بر کسانی که به خدا دروغ می‌بندند از آن جمله آنان که نسبت پسر به خدا می‌دهند.

۷۰- مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ.

یعنی برای آنها متاع مختصری است در دنیا سپس بازگشتشان به سوی ماست و آن گاه عذاب شدید دارند در اثر کفرشان.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۴۱۲

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۱ تا ۷۴]

اشاره

وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ نَبِيًّا نُوحًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷۱) تَنْظُرُونَ (۷۲) فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۳) ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (۷۴)

۷۱- بخوان بر آنها حکایت نوح را، آن دم که به قوم خود گفت: ای قوم من. اگر مقام من و یاد آوردنم آیات را، بر شما گران است، بر خدا اعتماد کرده‌ام، کارتان و یارانتان را یک جا کنید تا سپس کارتان بر شما مایه اندوه نشود سپس به سوی من برخیزید و مهلتم ندهید.

۷۲- اگر از قبول من اعراض کردید (باکی نیست که) از شما مزدی نخواسته‌ام، مزدم فقط بر عهده خداست و مأمورم که از مسلمین باشم.

۷۳- نوح را تکذیب کردند، او را با یارانش در کشتی نجات دادیم و جانشینان کردیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده بودند غرق نمودیم، بنگر عاقبت انداز شدگان تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۴۱۳ چگونه شد.

۷۴- آن گاه پس از نوح پیامبرانی به سوی قومشان فرو فرستادیم: برای آنها معجزاتی آوردند ولی آنها ایمان نمی‌آوردند به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، این چنین به قلوب تجاوزکاران مهر می‌نهم.

کلمه‌ها

اتل: فعل امر است از تلاوت یعنی: بخوان.

نبا: خبر مهم و دارای فائده بزرگ و مفید علم یا ظن. از کلیات ابوالبقاء نقل شده که در قرآن در خبرهای دارای اهمیت به کار رفته است، بعضی مطلق خبر گفته‌اند.

نوح: علیه السلام، اولین پیغمبر اولوا العزم و صاحب شریعت، نام مبارکش چهل سه بار در قرآن ذکر شده است.

تذکیری: ذکر: یاد کردن. تذکیر: یاد آوری کردن، بیاد کسی انداختن.

اجمعوا: جمع گرد آوری. اجتماع هم رأی شدن فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ یعنی تصمیم خود و کار خود را یکی کنید و هم رأی باشید. اجماع را قصد نیز گفته‌اند.

غمه: غم: پوشاندن، ابر را غمام گویند که آفتاب را می‌پوشاند، اندوه را غم گفته‌اند که سرور و حلم را مستور می‌کند. غمه را در آیه حزن گفته‌اند، به قولی آن به معنی پوشیده و مبهم است و این قول قوی است.

اقضوا: قضاء فیصله دادن، به معنی اراده، حکم، اعلام، تمام کردن نیز به کار رود «اقضوا» در آیه به معنی تنفید و ادا است یعنی اراده

و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۱۴
 کار خود را درباره من عملی کنید و مهلتم ندهید.
 الفلک: فلک (بر وزن قفل) کشتی در مفرد و جمع به کار رود.
 خلائف: جانشینان مفرد خلیفه است، خلفاء جمع خلیف می‌باشد.
 منذرین: به صیغه مفعول: انداز شدگان.
 معتدین: عدو، اعتداء: تجاوز، «معتدین» متجاوزان.

شرحها

کلمه و اَتْلُ عَلَيْهِمْ نشان می‌دهد که نقل جریان مختصر حضرت نوح و غرق قومش و نجات مؤمنان، شاهد زنده‌ای است بر آیه چهل هفت که عبارت بود از وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ رَّسُولٌ فَاِذَا جَاءَ رَسُوْلُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يَظْلُمُوْنَ نوح علیه السّلام آمد، دعوت به توحید کرد مؤمنان نجات یافتند، کافران غرق گردیدند قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ جای خود را گرفت.
 ۷۱- وَ اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَدْكِرِي بآيَاتِ اللّٰهِ فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ.

منظور از مقام، قیام به دعوت یا منزلت نبوت است، این آیه می‌رساند که آن حضرت به قوم خود فرموده: در کار خودم استوارم و از هیچ حيله‌ای باک ندارم هر چه می‌خواهید بکنید. یعنی ای قوم اگر قیام من به دعوت و یاد آوری آیات خدا بر شما گران است من بر خدا اعتماد کرده‌ام و بر او اطمینان دارم.

فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً.

تصمیم و یارانتان را یک جا کنید تا سپس کارتان مایه اندوه نشود (و در صورت عدم دسترسی به من نگوئید یاران بیشتر جمع نکرده بودیم) این سخن به این صورت امر تعجیزی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۱۵
 ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونِ.

قضا به معنی دادن و عملی کردن است چنان که در جوامع الجامع گفته است یعنی کارتان را جمع کنید سپس آن را به من ادا کنید و درباره من عملی کنید و مهلتم ندهید.

۷۲- فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللّٰهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

یعنی: اگر از قبول دعوت من اعراض کردید ضرری بر من نیست چون از شما در مقابل دعوتم مزدی نمی‌خواستم که از آن محروم شوم، مزدم فقط با خداست و مأمورم که از مسلمین باشم، باز در اینکار طرف من خداست نه شما، علی هذا فَمَا سَأَلْتُكُمْ ... وَ أُمِرْتُ ... هر یک جواب مستقلى است و حاکی از بی نیازی آن حضرت از مردمان است.

۷۳- فَكَذَّبُوهُ فَتَبَعْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَدَبِّرِينَ.

کلمه فِي الْفُلْكِ متعلق است به «نجیناه» نوح و مؤمنان را در کشتی از طوفان و غرق نجات دادیم و فقط آنها جانشین غرق شدگان گشتند. جریان نوح علیه السّلام در سوره اعراف که به قولی سی نهمین سوره نازل شده در مکه است ذکر شده و در سوره هود مفصلاً خواهد آمد.

۷۴- ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ این آیه شاهد دیگری است در رابطه با آیه: وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ رَّسُولٌ فَاِذَا جَاءَ رَسُوْلُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ جمله فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا حاکی است که آنها نیز ایمان نیاورده و از بین رفته‌اند.

المیزان نظر می‌دهد که مراد از «البینات» معجزاتی است که مردم از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۱۶

پیامبران خواسته‌اند و مراد از **بِمَا كَذَّبُوا** به معجزاتی است که پیامبران بدون درخواست مردم آورده‌اند، علی‌هذا معنی آیه اینطور می‌شود: پیامبران معجزات مورد درخواست مردم را آوردند ولی آنها کسانی نبودند که ایمان بیاورند به چیزی که قبلاً آن را تکذیب کرده بودند و این عدم ایمان در اثر مهر نهادن به دل‌های آنها بود و آن نیز معلول اعتداء و تجاوز آنها بود. بنا بر این معجزات قبلی و بعدی از لحاظ معجزه بودن یکی بوده‌اند تا تعبیر **بِمَا كَذَّبُوا** به **مِنْ قَبْلُ** توجیه شود.

نگارنده درباره این آیه نظر بخصوصی دارم که در ذیل آیه صد و یکم از سوره اعراف آورده‌ام به آنجا رجوع شود.

مراد از «رسلا» در آیه پیامبرانی است که بعد از نوح تا زمان موسی آمده‌اند مانند هود، صالح، ابراهیم، اسماعیل، لوط، اسحق، یعقوب و یوسف علیهم السلام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۱۷

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۵ تا ۹۳]

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (۷۵) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ (۷۶) قَالَ مُوسَى أَلْقُوا لِحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (۷۷) قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَحَدِّثْنَا عَلَيْهٖ آبَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۷۸) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ أَتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹)

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰) فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَ يَحَقُّ اللَّهُ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸۲) فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (۸۳) وَ قَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۸۴)

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۸۵) وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۸۶) وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ رَبِّيوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۸۷) وَ قَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَنِ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۸۸) قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ فَاسْتَقِيمُوا وَ لَا تَتَّبِعَنَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸۹)

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغِيًّا وَ عَيْدُوا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۰) آلآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱) فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (۹۲) وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۱۹

۷۵- سپس از پس آنها موسی و هارون را با معجزات خود مبعوث کردیم به سوی فرعون و قومش، از آیه‌های ما سرپیچی کردند و قوم گناهکار بودند.

۷۶- چون حق از جانب ما به سوی آنها آمد گفتند: این جادوی آشکاری است.

۷۷- موسی گفت حق را که آن دم به سوی شما آمد سحر می‌گویند؟! آیا این جادو است با آنکه جادوگران رستگار نمی‌شوند؟!

۷۸- گفتند: آیا آمده‌ای ما را از طریقه‌ای که پدران خود را در آن دیده‌ایم بازدارد؟ تا حکومت در این زمین مال شما دو برادر

- باشد ما به شما ایمان نمی‌آوریم.
- ۷۹- فرعون گفت هر چه جادوگر ما هر (پیدا کردید) پیش من آرید.
- ۸۰- چون جادوگران آمدند موسی گفت: آنچه می‌خواهید بیاندازید، بیاندازید.
- ۸۱- چون ریسمانها را انداختند موسی گفت: آنچه آوردید جادو است خدا به زودی آن را باطل خواهد کرد که خدا عمل مفسدان را اصلاح نمی‌کند.
- ۸۲- و حق را با کلمات خود پیروز می‌کند هر چند گناهکاران را خوش نیاید.
- ۸۳- به موسی فقط جوانانی از قومش ایمان آوردند آنهم با ترس از فرعون و اشراف خودشان که فرعون گرفتارشان کند زیرا فرعون در زمین مصر متکبر و از مفسدان بود.
- ۸۴- موسی گفت ای امت من اگر به خدا ایمان دارید و به او تسلیم هستید بر او توکل کنید.
- ۸۵- گفتند: بر خدا توکل کردیم خدایا ما را برای ستمگران مایه آزمایش مگردان.
- ۸۶- و ما را به رحمت خودت از قوم کافران نجات بده.
- ۸۷- به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خویش در مصر خانه‌ها آماده کنید و خانه‌هایتان را رو در رو قرار بدهید و نماز بخوانید و مؤمنان را بشارت بده،
- ۸۸- موسی گفت: خدایا تو به فرعون و اشراف او زینت و اموال داده‌ای خدایا که مردم را از راه تو باز دارند، خدایا اموالشان را محو کن، قلوبشان را سخت گردان تا عذاب الیم را نبینند ایمان نمی‌آورند.
- ۸۹- خدا گفت: دعوت شما مستجاب شد، در کار خود ثابت باشید از راه جاهلان پیروی نکنید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۲۰
- ۹۰- بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، فرعون و لشکریانش، به ظلم و عدوان آنها را تعقیب کرد تا چون غرق او را گرفت گفت: ایمان آوردم که جز خدایی که بنی-اسرائیل ایمان آورده‌اند خدایی نیست و من از مسلمینم.
- ۹۱- آیا اکنون ایمان می‌آوری با آنکه در گذشته نافرمانی کرده و از مفسدان بودی.
- ۹۲- امروز تو را به وسیله جسدت نجات می‌دهیم تا برای آنان که بعد از تو هستند عبرت باشی، بسیاری از مردم از آیه‌های ما غافلند.
- ۹۳- برای بنی اسرائیل مکان راستی آماده کردیم و از پاکیزه‌ها به آنها روزی دادیم، اختلاف نکردند مگر پس از آنکه به آنها علم رسید، پروردگارت میان آنها روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد.

کلمه‌ها

هارون: برادر موسی علیه السلام و از انبیاء بنی اسرائیل است، از روایات معلوم می‌شود که موسی وحی را به او ابلاغ می‌کرده است ولی ظهور آیات آنست که به وی وحی می‌شده است، هارون در زبان عبری بمعنی کوه‌نشین یا نورانی است.

ملائه: ملء (بفتح-م): پر کردن. ملء: جماعت و جماعت اشراف.

اگر به معنی جماعت آید بدان علت است که آنها زمین را پر- کرده‌اند و اگر به معنی جماعت اشراف باشد علتش به قول طبرسی و راغب آنست که هیبت آنها سینه‌ها را پر کرده است، منظور از آیه ظاهرا معنای اول است.

سحر: جادو (اعراف/ ۱۱۶) جمع آن سحره (بر وزن طلبه) است.

لتلفتنا: لفت: برگرداندن، منصرف کردن. «لفته عن کذا: صرفه عنه» «لتلفتنا» تا برگردانی ما را. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۲۱

کبریا: کبر (بر وزن عنب و قفل): بزرگی. خواه بزرگی مقام باشد یا بسن، کبریا: عظمت، حکومت و بزرگی مقام. یحق: حق: ثابت ضد باطل. يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ پیروز و آشکار می‌کند خدا حق را. لعال: علو: بلندی. عال: بلند، والا مقام. (برتری جو).

توکلوا: توکل اگر با «علی» باشد بمعنی اعتماد و امیدواری است و اگر با «الی» باشد به معنی قبول و کالت است، و کول به معنی واگذار کردن می‌باشد طبرسی فرموده: توکل واگذار کردن به خدا و اعتماد به تدبیر او است. تبوء: تبوء: آماده کردن «تبوء» آماده کنید (صیغه تنییه است) اصل آن بوء به معنی مساوات و برابری است. «تبوء» به صیغه مفعول: آماده شده.

قبله: قبله در اینجا ظاهراً مصدر به معنای فاعل است یعنی: مقابل هم (روبرو).

اطمس: طمس و طموس: کهنه شدن و محو شدن و نیز محو کردن. راغب ازاله اثر به طور محو و طبرسی محو اثر گفته است «اطمس علی اموالهم»: اموالشان را محو یا بی فائده و نعمت کن چون طمس عارض بر چیزی است لذا با «علی» آمده گویی روی آن قرار گرفته است.

اشدد: شد: بستن، قید محکم در آن ملحوظ است و اشدُّدُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ:

قلوب آنها را بسته کن و بر آنها مهر زن.

جاوزنا: جواز: عبور کردن. جاوزنا بِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ: عبور دادیم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۲۲
بنی اسرائیل را.

بغیا: بغی در اینجا ظاهراً برتری طلبی است و «عدوا» به معنی تجاوز و ظلم است.

غرق: غرق (بر وزن شرف): فرو رفتن در آب، و نیز فرو رفتن در نعمت.

شرحها

آیات نوزده گانه مصداق دیگری است در رابطه با آیه وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ...، لیکن در این آیات جریان موسی علیه السلام به تفصیل گفته شده حتی هجرت او با بنی اسرائیل و شکست کفر و نجات طرفداران حق و حکومت توحید و آن گاه اختلاف میان طرفداران حق که نطفه سقوط هر جامعه است بیان شده است و این جریان، نظیر نهضت اسلامی و در فشار بودن مسلمانان و سرانجام هجرت به مدینه و سقوط مشرکان و استقرار توحید به دست رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله است و در آخر می‌تواند اشاره به اختلاف مسلمانان بعد از آن حضرت باشد.

۷۵- ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ.

یعنی سپس بعد از نوح و رسل، موسی و هارون را مبعوث کردیم، منظور از «ملائه» ظاهراً قوم فرعون است نه فقط اشراف، مثل: فِی تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ... نمل/ ۱۲ و شاید نظیر آیه وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ... اعراف/ ۱۲۷ باشد، ذیل آیه می‌رساند که مجرم بودن علت استکبار بوده است و همان خود- پسندی است که انسانها را به طغیان می‌کشد.

۷۶- فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ.

استقبال فرعون و قومش آن بود که نام حق را جادوی آشکار گذاشتند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۲۳

لفظ «حق- من عندنا» حاکی از عدم سحر بودن است.

۷۷- قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ.

جمله أَسِحْرٌ هَذَا حاکی است که جواب أَتَقُولُونَ محذوف است، وَ لَا يُفْلِحُ... جمله حالیه است یعنی موسی چون سخن آنها را

شنید، گفت آیا به حق، نام سحر می‌گذارید؟ آن وقت تعجب خود را تکرار کرده فرمود: آیا این سحر است با آنکه ساحران رستگار نمی‌شوند. این دعوت برای ایجاد رستگاری است نه برای عدم رستگاری.

۷۸- قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ.

موضعگیری دوّم فرعون و قوم اوست در مقابل دعوت موسی که گفتند:

میخواهی ملیت و مقدسات ما را از بین ببری و از راهی که پدرانمان در آن بودند با زمان داری و در این زمین حکومت و برتری از آن تو و برادرت باشد، لذا ما به شما ایمان نمی‌آوریم، به عبارت دیگر می‌خواهی مکتب ما را از بین برده و به جای دولت مصری و قبطی یک دولت اسرائیلی تشکیل بدهی چون چنین نظری داری ما پیرو تو نخواهیم بود.

۷۹- وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ.

به قرینه آیات دیگر معلوم می‌شود که پس از این گفتگو، موسی معجزه نشان داده و عصایش در پیش فرعون به اژدها مبدل شده و فرعون و قوم او گفته‌اند این جادوگر است آن گاه از موسی مهلت خواسته‌اند که آنها نیز جادوگران بیاورند و با موسی مصاف دهند. چنان که در سوره طه مفصلاً آمده است، لذا فرعون دستور داده که ساحران ماهر را برای او گرد آورند.

۸۰- فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۲۴

روز موعود که ساحران حاضر شدند موسی از ایشان خواست که اول آنها هنرنمایی کنند و سحرشان را به کار گیرند. گویی ریسمانها و چوبها را آماده کنند که مار هستند.

۸۱- فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ.

چون انداختند و ریسمانها به نظر مردم به صورت مارها آمدند، در سوره بقره آیه صد و دوم و در سوره اعراف آیه صد و شانزده در بیان حقیقت سحر سخن گفته‌ایم، به هر حال موسی پیش از انداختن عصایش فرمود: این کاری که کردید جادو است، خدا به زودی بی حقیقت بودن آن را آشکار خواهد کرد، زیرا که شما با این کار مفسد هستید خدا عمل مفسدان را اصلاح نمی‌کند و اینکار به موفقیت نخواهد انجامید. جمله اخیر نظیر *إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ*: *وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ* است.

۸۲- وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.

منظور از احقاق حق پیروز کردن آنست، مراد از کلمات به نظرم هر اثر و هر وسیله‌ایست که خدا به وسیله آن حق را پیروز می‌کند در این ماجرا مراد از کلمات عصای موسی است، این آیه نقطه مقابل جمله *إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ* است، هر دو یک قاعده کلی می‌باشند که بر مورد فردی تطبیق می‌شوند.

۸۳- فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ.

سیاق آیه حاکی است که ضمیر «قومه» راجع است به موسی و ضمیر «ملائهم» راجع است به ذریه، مراد از ذریه جماعتی از مستضعفین بنی اسرائیل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۲۵

است، شاید به علت جوان بودن ذریه گفته شده است و از «ملائهم» معلوم می‌شود که اشراف بنی اسرائیل با فرعون بوده و مخالف دعوت موسی بوده‌اند. یعنی به موسی ایمان نیاورد مگر گروهی از جوانان با اینکه از فرعون و اشراف خود می‌ترسیدند که فرعون به وسیله اشراف گرفتارشان کند، زیرا که فرعون متکبر بود تحمل دعوت موسی را نداشت و متجاوز بود که شکنجه می‌کرد و *إِنَّ فِرْعَوْنَ ... وَإِنَّهُ ... تَعْلِيلٌ أَنْ يَفْتِنَهُمْ* می‌باشد.

۸۴- وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ.

این سخن موسی است در آن اختناق و وضع بحرانی، که با اعتماد به خدا می‌شود صبر کرد و امیدوار آینده بود، منظور از «آمنتهم» یقین و باور کردن و از «مسلمین» تسلیم شدن و انقیاد به یقین است یعنی اگر به خدا یقین دارید و تسلیم یقین خود هستید بر خدا

اعتماد کنید و به تدبیر او امیدوار باشید آمدن شرط دوم ظاهراً برای آنست که توکل از ثمرات تسلیم است نه ایمان تنها.
 ۸۵- فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ جواب مثبت است به خواسته موسی و اقرار به تسلیم است و اینکه گفته‌اند:

ما را برای ظالمان امتحان قرار مده یعنی طوری مکن که ظالمان ما را عذاب کنند و ظالم بودن آنها به وسیله شکنجه ما معلوم شود.
 عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرده:

قال لا تسلطهم علينا فتفتنهم بنا.

۸۶- وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

تمه دعای آنهاست که خواسته‌اند خدا از فرعونیان نجاتشان دهد.

۸۷- وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.

گویی تا آن موقع بنی اسرائیل در مصر چادر نشین و بدوی مانند بوده‌اند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۲۶

در این آیه سه دستور به موسی رسیده که سبب تشکل بنی اسرائیل بود: صاحب خانه شدن، خانه‌ها را روبروی هم قرار دادن که اطلاعات به سرعت به همدیگر برسد و نماز خواندن به طور دسته جمعی بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ می‌شود که وعده اجابت دعای آنها باشد که در دو آیه سابق گذشت.

۸۸- وَ قَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ.

این آیه نفرینی است از موسی نسبت به فرعون و قوم او، فَلَا يُؤْمِنُوا ...

نشان می‌دهد که موسی بعد از مایوس شدن این نفرین را کرده است نظیر نفرین حضرت نوح نسبت به قوم خود که گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوهُ عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا نوح / ۲۷.
 مراد از «زینة» زیور آلات و وسائل خانگی و اموال شامل غیر آنهاست لام در «ليضلوا» برای عاقبت است یعنی: عاقبت این زینت و اموال آنست که مردم را از راه توحید باز گردانند.

منظور از رَبَّنَا اطْمِسْ ظاهراً آنست که نعمت مبدل به نعمت شود و نتوانند از آن بهره سعادت آور ببرند.

منظور از وَ اشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ آنست که خدا قلوبشان قسی و سخت و حرف ناشنوا کند مانند: فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً مَاءدَه / ۱۳- فَلَا- يُؤْمِنُوا ... ظاهراً عطف است بر «ليضلوا» یعنی عاقبت زینت و اموال آنست که مردم را اضلال کنند و ایمان نیاورند مگر آنکه عذاب الیم را مشاهده کنند و مجبور به ایمان باشند نظیر: لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ شعراء / ۲۰۱.

۸۹- قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَ لَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۲۷

دعوت موسی و هارون عبارت بود از طمس و شد و عذاب الیم که خدا اجابت کرد هر سه را به فرعون و فرعونیان برساند.

در کافی از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقل شده که موسی دعا کرد و هارون آمین گفت ... یعنی دعایتان مستجاب شد در کار و دعوت خود محکم و با استقامت باشید و از راه نادانان پیروی نکنید احتمال دارد منظور آن باشد به حرف نادانها که هر کار به عجله می‌خواهند گوش ندهید.

در مجمع البیان و صافی و عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده میان این اجابت و غرق شدن فرعونیان، چهل سال فاصله بود
 «۱» وَ اللَّهُ اعْلَم.

۹۰- وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغِيًّا وَ عَيْدُوا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

بیان اجابت دعوت است که در آیه فوق گفته شد، الف و لام «البحر» برای عهد است یعنی دریای معهود و معلوم. بَعِيًّا وَعَدُوا نشان می‌دهد که آن تعقیب فقط به علت تجاوز و ظلم بود و گرنه بنی اسرائیل فقط می‌خواستند خودشان را نجات دهند.

حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ ... به خوبی نشان می‌دهد که فرعون از روی لا علاجی و برای نجات از غرق فوراً مسلمان کامل عیار شد و غیر از آن چاره‌ای به نظرش نمی‌آمد و گرنه به حکم: وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ انعام/ ۲۸ در صورت نجات فوراً از گفته خویش بر می‌گشت. در سوره نساء آیه ۱۸ در این زمینه سخن گفته شده است و اگر از روی واقع هم ایمان آورده بود قبول نمی‌شد زیرا وقت قبول توبه و ظرف عمل گذشته بود.

(۱)

عیاشی «عن ابی عبد الله (ع) قال. کان بین قوله قد اجیبت دعوتکما و بین ان اخذ فرعون اربعین سنه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۲۸

۹۱- أَلَا نَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.

یعنی آیا اکنون ایمان می‌آوری حال آنکه در موقع فرصت، عصیان کردی و از مفسدان بودی.

البته این جواب به گوش فرعون نرسید که تا بداند توبه‌اش پذیرفته نشد و شأن او کمتر از آن بود که به وی خطاب شود، ممکن است این آیه کنایه از عدم قبول توبه باشد نه اینکه سخنی است که از طرف خدا یا جبرئیل به فرعون گفته شده است بلکه فقط بیان یک واقعیت می‌باشد.

۹۲- فَالْيَوْمَ نُنجِيكَ بِدَنِكَ لِتُكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ.

این آیه نیز ظاهراً بیان ما وقع است نه اینکه به فرعون خطاب شده باشد بلکه خداوند بعد از نقل توبه فرعون با این دو آیه بیان فرموده که توبه در آن موقع پذیرفته نیست و خدا اراده کرد که لاشه فرعون را از دریا بیرون اندازد تا دیگران آن را به بینند و بدانند عاقبت طاغوتها به کجا می‌انجامد ولی بیشتر مردم طاغوتها را در اوج قدرت می‌بینند و از عاقبت آنها غافل‌اند چنان که مردم ایران تصور نمی‌کردند خاندان منحوس پهلوی به آن شکل تار و مار شوند.

از آیه معلوم می‌شود جسد فرعون از آب گرفته شده و نگهداری شد تا دیگران از آن عبرت گیرند، صدر بلاغی در فرهنگ قصص قرآن از معجم القرآن عبد الرؤف مصری نقل می‌کند: بدن منفتح (فرعون موسی) با بدنهای دیگر در قبر امتحاب دوم در اقصیر (سرزمین مصر) کشف شده و اکنون در موزه مصر است، وضع قبرش نشان می‌دهد که مرگ او ناگهانی بوده و مجال کافی برای تهیه مقبره خاص و متناسب با مقامش در دست نبوده است.

۹۳- وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۴۲۹

فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

اشاره است به نجات بنی اسرائیل بعد از خروج از مصر مُبَوَّأً صِدْقٍ نشان می‌دهد که وسائل زندگی در آن از هر لحاظ آماده بوده است زیرا اگر اینطور نبود مکان صدق و مکان راست زندگی نمی‌شد بلکه مبدء کذب می‌بود این تطبیق می‌شود به زمانهایی که از صحرای سینا وارد سرزمین پر برکت بیت المقدس (فلسطین) شده‌اند ولی اختلاف و تشتت، حکومت آنها را به سقوط کشانید و مصداق أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا بِقَرِهِ / ۲۴۶ شدند و چون این اختلاف و نزاع دانسته و از روی هوی و هوس بود، خدا خود در روز قیامت میان آنها در موارد اختلاف داوری خواهد کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۳۰

اشاره

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسِئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۹۴) وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷) فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۹۸)

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰) قُلْ أَنْظِرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۱) فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا- مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۳۱

۹۴- اگر در چیزهایی که به سوی تو فرستاده‌ایم در تردید هستی از کسانی که کتابهای پیشین را می‌خوانند پرس، از پروردگارت دین حق به تو آمده است از به شک افتادگان مباش.

۹۵- مباش از کسانی که آیه‌های خدا را تکذیب کرده‌اند، از زیانکاران می‌شوی.

۹۶- کسانی که وعده عذاب بر آنها حتمی شده است ایمان نمی‌آورند.

۹۷- هر چند که همه آیه‌ها بر آنها بیاید مگر آنکه عذاب دردناک را آشکارا به بینند.

۹۸- چرا نبود شهری که ایمان بیاورد و ایمانش به آن نفع دهد (آری نبود) مگر قوم یونس وقتی که ایمان آوردند عذاب خوار کن را از آنها زایل کردیم و تا مدتی متاعشان دادیم.

۹۹- اگر خدایت می‌خواست همه آنکه در زمین است ایمان آورده بود، آیا تو مردم را مجبور می‌کنی تا مؤمن باشند؟!

۱۰۰- هیچ کس را نرسد که بی‌اذن خدا ایمان بیاورد، خدا پلیدی را بر آنان که نمی‌فهمند افزون می‌کند.

۱۰۱- بگو بنگرید چه چیزها در آسمانها و زمین هست، آیه‌ها و انذارها به قومی که ایمان نمی‌آورند کفایت نمی‌کند.

۱۰۲- منتظر نیستند مگر مانند روزهای کسانی را که از پیش گذشته‌اند بگو: انتظار بکشید من نیز از منتظرانم.

۱۰۳- سپس پیغمبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند نجات می‌دهیم این چنین حق است بر شما که مؤمنان را نجات می‌دهیم.

کلمه‌ها

ممتَرین: مریه: شک و مردد بودن. امتراء: طلب شک با ظهور دلیل.

«ممتَرین» به شک افتادگان.

یونس: علیه السلام نام مبارکش چهار بار در قرآن مجید آمده است و نیز به لفظ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۳۲

ذا النون و صاحب الحوت از او یاد شده است.

کشفنا: کشف: اظهار کردن و از بین بردن «کشفنا» زایل کردیم.

رجس: پلید.

تغنی: غنی: کفایت. بی‌نیازی. اغناء: کفایت کردن. بی‌نیاز کردن.

النذر: نذر (بر وزن رسل) گاهی مصدر است بمعنی انذار و اغلب جمع نذیر (انذار کننده) آید چنان که در آیه فوق.

شرحها

در این آیات به مطالبی که در این سوره گذشت از قبیل مبدء و معاد و قصص انبیاء و غیره استدلال شده و آن اینکه ای پیامبر اگر در اینها شک داری از کسانی که به کتابهای آسمانی آشنائی دارند پرس خواهی دید که می گویند پیامبران گذشته نیز چنین چیزها گفته اند.

سپس گفته شده: تا خدا نخواهد کسی ایمان نخواهد آورد و تو کسی را به ایمان مجبور نتوانی کرد، مشیت خدا به ایمان کسانی تعلق خواهد یافت که اهل عقل و فهم اند نه آنهایی که رجس و پلیدی گناهان، آنها را گرفته است، در آخر آمده: این مردم منتظر پیشامدهای دیگران هستند در آن صورت نیز، پیامبران و مؤمنان نجات خواهند یافت و کافران گرفتار خواهند شد.

در ضمن آیات، ماجرای نجات قوم یونس علیه السلام آمده است و آن اشاره است به اینکه منکران پیامبران حتی در وقت نزدیک شدن عذاب می توانند با بازگشت به سوی خدا نجات یابند.

۹۴- فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسِئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.
تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۳۳

یعنی ای پیامبر اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم شک داشته باشی از اهل کتاب پرس آنها گرچه به آن حضرت ایمان نداشتند ولی به او بیان می کردند که پیامبران گذشته چنین و چنان گفتند و بر قومشان چنین و چنان گذشت. و آن دلیل و اطمینانی برای آن حضرت بود «من قبلک» حال است از «الکتاب» یعنی «بقرءون الکتاب منزلاً من قبلک».

این استدلال درباره دیگران نیز آمده است: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ نحل / ۴۳ مراد از اهل ذکر در اینجا اهل کتابند که اگر مسلمانان از آنها می پرسیدند همانطور جواب می دادند که قرآن می گفت. درباره اهل ذکر و تطبیق آن بر امامان علیهم السلام مطلبی هست که در سوره نحل خواهد آمد.

نظیر این آیه است آیه: أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ شعراء / ۱۹۷ یعنی آیا بر اهل مکه دلیل نیست که قرآن را علماء یهود می دانند.

نمی شود گفت که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در دین خود شک داشت و خدا خواسته با این وسیله شک او را از بین ببرد بلکه این کلام را می توان به کسی که یقین دارد از باب کثرت اطمینان و یقین القاء کرد. نظیر: وَلَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِيْ دَرَبَارَه ابراهیم علیه السلام نقل شده که این آیه در شب معراج نازل شده و مراد از الَّذِينَ يُقْرَأُونَ ارواح انبیاء است که دستور آمد از آنها پرسد ولی معنای طبیعی آیه همانست که گفته شد رجوع شود به روایات عیاشی و تفسیر صافی و غیره.

۹۵- وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ.

تمه مطلب آیه فوق است در آیه فوق نهی از شک بودن و در این آیه نهی از تکذیب است که نتیجه اش خسران و بدبختی است قانون درباره همه یکی است تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۳۴

پیغمبر باشد یا امت او، مانند: وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مِذْحُورًا اسراء / ۳۹ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ زمر / ۶۵.

۹۶- إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ.

این آیه و آیه بعدی در رابطه با مکذبین است که بنا دارند ایمان نیاورند و حق را انکار کنند، نصیب اینها از دعوت پیغمبران فقط اتمام حجت است که روز قیامت عذری نداشته باشند چنان که در روز قیامت در جواب: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ خواهند گفت: بلی قد

جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ ...

ملک / ۹ منظور از کَلِمَتُ رَبِّكَ ظاهراً وعده عذاب است منظور از لَا يُؤْمِنُونَ تسلیم نشدن است و گرنه مکذبین باور و یقین دارند ولی تسلیم یقین خود نیستند.

۹۷- وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ.

هر آیه و دلیلی که آید بی فائده است تا وقتی که مانند فرعون عذاب را دیدند بیدار می شوند ولی نفعی به حال آنها نخواهد داشت.

۹۸- فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ.

این آیه یک نوع اظهار تأسف است که مکذبین چرا مانند قوم یونس بیدار نمی شوند تا از عذاب الیم نجات یابند چنان که قوم یونس ایمان آوردند و عذاب خوار کننده را از آنها زایل کردیم در اینجا چند مطلب هست:

۱- «لولا» برای تحضیض و ترغیب است که مانند قوم یونس عمل کنند و یا برای تأنیب و تأسف است، در المیزان فرموده از فَلَوْ لَا كَانَتْ ... ایمانها معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۳۵

نفی استفاده می شود که استثناء از آنست یعنی: «لم يؤمنوا الا قوم یونس» سخن طبرسی نزدیک به سخن المیزان است از زجاج نقل شده: استثناء منقطع است به معنی «لکن» یعنی: «لکن قوم یونس لما آمنوا...».

۲- «كانت» در آیه تامه است و «آمنت...» صفت قریه است یعنی: چرا نشد شهری که ایمان آورد و ایمانش نفع دهد.

۳- آیه صریح است در اینکه قوم یونس ایمان آوردند و عذاب از آنها دفع شد، نقل است که بعد از رفتن یونس علیه السلام قوم او احساس نزول عذاب را کردند آن وقت بیاد گفته های یونس افتاده به خدا توبه آوردند تا عذاب از آنها برگشت.

این مطلب عظمت تأثیر دعا را می رساند که هم بلای حاضر را دفع می کند و هم از آمدن آن جلوگیری می کند، نظیر نجات یونس از شکم ماهی آن گاه که گفت:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ انبیاء / ۸۷ در المیزان از در منشور از علی علیه السلام نقل شده: احتیاط قضا و قدر را دفع نمی کند ولی دعا آن را دفع می کند آن در کتاب خداست: إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ در تفسیر عیاش از امام رضا علیه السلام نقل شده:

ان یونس لما امره الله بما امره فاعلم قومه فاطلمهم العذاب ففرقوا بينهم وبين اولادهم و بين البهائم و اولادها ثم عجوا الى الله و ضجوا فكف الله العذاب عنهم ... الحدیث.

۹۹- وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.

این آیه و آیه بعدی ظاهراً در رابطه با آیه: إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا- يُؤْمِنُونَ و آیه بعد از آن است یعنی آنها ایمان نمی آورند زیرا که خدا خواسته مردم از روی اختیار ایمان بیاورند. و اگر به طور اجبار می خواست همه ایمان می آوردند. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۳۶

غرض از «شاء» مشیت اجباری است، دو تأکید كَلَّهُمْ جَمِيعاً راجع به نفوذ اراده خداست در صورت مشیت، خلاصه آنکه: خدا چنین نخواسته است پس همه ایمان نخواهند آورد و اگر چنان خواهی، بر خلاف نظر خدا خواسته ای و قدرت اجبار مردم را نخواهی داشت.

۱۰۰- وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.

این آیه حاکی است که هیچ کس بدون اذن خدا نمی تواند ایمان بیاورد ذیل آیه نشان می دهد که اذن خدا فقط شامل حال عاقلان و اهل فهم خواهد بود ولی آنها که اهل عقل و فهم نیستند به جای ایمان بر پلیدیشان افزوده خواهد شد زیرا که به قلوبشان مهر زده شده است لَا يَعْقِلُونَ.

۱۰۱- قُلْ أَنْظَرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ.

آیه ناظر است به اینکه آسمانها و زمین پر است از دلایل وجود خدا و الوهیت او ولی آیات و اندازها بر کسانی که حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ هستند فائده‌ای ندارد، که بر قلوبشان مهر نهاده شده و بنای عدم ایمان دارند. «ما» در «ما ذَا» به معنای استفهام است.

۱۰۲- فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ.

در پی مفید بودن آیات و اندازها فرموده: اهل مکه انتظار نمی‌کشند مگر مانند پیشامدهای گذشتگان بگو: منتظر باشید که من نیز از منتظرانم «هل» می‌شود برای استفهام و می‌شود به معنای نفی باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۳۷

۱۰۳- ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ.

«ننجی» با تخفیف و تشدید هر دو خوانده شده است این آیه تتمه مطلب آیه سابقه است یعنی آخر انتظار، آن خواهد بود که مانند پیامبران گذشته، نجات فقط مال پیامبر و مؤمنان خواهد بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۳۸

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]

اشاره

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۴) وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۵) وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۶) وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۸)

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۱۰۹)

۱۰۴- بگو: ای مردم اگر از دین من در شک هستید من به آنهایی که شما پرستش می‌کنید پرستش نخواهم کرد، لیکن به خدایی عبادت می‌کنم که شما را می‌میراند و مأمورم که از مؤمنان باشم.

۱۰۵- و توجه خویش را به دین دائمی کن، موحد باش و از مشرکان مباش.

۱۰۶- و جز خدا چیزی مخوان که به تو نفع نمی‌رساند و ضرر نمی‌زند و اگر چنان کنی از ظالمانی.

۱۰۷- اگر خدا به تو ضرر رساند آن را جز خدا احدی از بین نتواند برد و اگر برای تو خیری اراده کند هیچ کس مانع کرم او نتواند باشد، آن را بهر که از بندگانش بخواهد می‌رساند و او آمرزنده و مهربان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۳۹

۱۰۸- بگو ای مردم کتاب حق از جانب خدا به سوی شما آمده است هر که هدایت پذیرد به نفع او است و هر که گمراه شود بر علیه خود می‌باشد و من بر شما وکیل نیستم.

۱۰۹- پیروی کن از آنچه بسوی تو وحی می‌شود و صبر کن تا خدا داوری کند او بهترین داوران است.

کلمه‌ها

اقم: أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ اقامه به معنی برپا کردن و ادامه دادن آید، یعنی توجهات را به دین پیوسته و دائمی کن. وجه به معنی قصد و

نیت و مصدر آمده است.

حنیفا: حنیف: مایل بحق. حنیف: مایل بباطل آن در آیه بمعنی موحد و یکتاپرستی است. راغب گوید حنف میل از ضلال به استقامت و جنف میل از استقامت به ضلال است.

یمسک: مس: دست زدن و رسیدن. اصل آن چسبیدن و به شدت جمع شدن است.

حاکمین: حاکم: داور. حاکمین: داوران.

شرحها

این آیات ختم سوره است، به پیامبر دستور می‌دهد که استقامت کن و به حرف مشرکان اهمیت مده، جز خدا کسی را مخوان که نفع و ضرر در دست اوست و به مردم بگو: هر که ایمان بیاورد به نفع خود و اگر گمراه شود به ضرر خود می‌باشد آن گاه صبر کن و منتظر داوری خدا باش. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۴۴۰

۱۰۴- قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمُوتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

یعنی در مقام استقامت و مایوس کردن آنها بگو: اگر شما در دین من تردید داشته باشید بدانید که من به معبودهای شما پرستش نخواهم کرد و اینکه فرموده: به خدایی که شما را می‌میراند عبادت می‌کنم نوعی تهدید است در المیزان آمده: مشرکان معبود را برای دفع ضرر و جلب نفع پرستش می‌کردند، آنها شکی نداشتند که مرگ به آنها خواهد رسید و آن در دست خداست، مقتضای احتیاج به دفع ضرر آن بود که خدا را پرستش کنند.

۱۰۵- وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

المیزان نظر می‌دهد که وَأَنْ أَقِمَّ عطف است بر وَأُمُوتُ أَنْ أَكُونَ چون آن در تقدیر «کن المؤمنین» است، به هر حال این آیه تکمیل آیه سابق است یعنی در دین ثابت قدم باش و از مشرکان مباش «وجه» مصدر نیز آمده است به معنای توجه و رو کردن و نیز به معنی قصد و نیت به کار رفته است.

۱۰۶- وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ.

تکمیل مطلب سابق و نهی بعد از نهی است و نوعی استدلال است بر نهی از شرک زیرا اصنام قدرت ضرر زدن و نفع رساندن ندارند و روشن می‌کند که این عمل انسان را وارد ردیف ظالمان می‌کند و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ شعراء/ ۲۲۷ دعوت بتان جزء پرستش آنهاست.

۱۰۷- وَإِنْ يَمَسَّ شَكَّ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۴۴۱

به دنبال آیه فوق که نفع رساندن و ضرر زدن را از اصنام نفی کرد، در این آیه ضرر زدن و نفع رساندن را مخصوص خدا کرده، بعلاوه آنکه اگر خدا هر یک از آنها را در حق کسی که بخواهد، کسی قدرت جلوگیری ندارد، به قرینه وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ لفظ «به» راجع به «خیر» است، و شاید راجع به هر دو از خیر و شر باشد، با همه اینها خدا آمرزنده و مهربان نیز هست پس پرستش خاص اوست.

۱۰۸- قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَامْنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ.

بعد از نهی از شرک، دستور آمده که به همه آمدن قرآن را اعلام کند و نیز روشن کند که مردم در پذیرفتن و نپذیرفتن مختار هستند هدایت و ضلالت به خودشان راجع است پیامبر وکیل و کارساز آنها نیست باید خودشان یکی از دو راه را انتخاب کنند.

۱۰۹- وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

فرمان است به اینکه از وحی پیروی کند و در برابر مصائب استقامت نماید و به داوری خدا در زمینه نجات او و هلاک دشمنانش امیدوار باشد، در شب بیست ششم رجب المرجب ساعت دوازده شب، سال هزار و چهارصد و یک هجری قمری مطابق ۳/۱۰/۱۳۶۰ شمسی تفسیر سوره یونس به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۴۲

سوره هود

اشاره

در مکه نازل شده و صد و بیست سه آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره هود پنجاه و دومین سوره است که بعد از سوره یونس در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره یازدهم است، اگر ترتیب نزول قطعی باشد، ظاهراً حوالی سالهای دهم بعثت نازل شده است.

۲- عدد آیات آن به شمارش قارئان کوفی صد و بیست و سه و به نظر قارئان شام و مدینه صد و بیست دو و به نظر دیگران صد و بیست یک آیه است.

محمّد بن ابراهیم بغدادی در تفسیر خازن می‌گوید: عدد کلمات این سوره هزار و ششصد و عدد حروف آن نه هزار و پانصد و شصت هفت است، و الله العالم.

۳- سوره مبارکه مکی است، قتاده گوید: آیه ۱۱۴ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ ... در مدینه نازل شده، به نظر بعضی آیه ۱۳ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ و در نظر بعض دیگر آیه ۱۷: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ در مدینه نازل گشته است، ولی این نظرها استحسان بدون دلیل است و انگهی انسجام و اتصال سیاق آیات آن، شاهد است که همه سوره به یک بار نازل شده است.

۴- علت تسمیه آن به «هود» ظاهراً وقوع حالات هود علیه السلام در آنست ولی چرا حالات پیامبران دیگر در این رابطه در نظر گرفته نشده است چیزی به نظر

(۱) بنا بر آنچه در مقدمه آمده است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۴۳

نرسید، روایات حاکی است که این نامگذاری به زبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است.

در مجمع البیان از ابو بکر نقل شده که گوید: گفتم یا رسول الله زود پیر شدی؟ فرمود: سوره هود و حاقه و واقعه و عم یتساءلون و هل اتاک حدیث الغاشیه پیرم کرد.

«قال قلت يا رسول الله عجل اليك الشيب؟ قال شيبتي هود و اخواتها الحاقه و الواقعة و عم یتساءلون و هل اتاک حدیث الغاشیه».

صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال از فروه بن الاجری از امام باقر صلوات الله علیه نقل می‌کند:

«قال من قرء سورة هود في كل جمعة بعثه الله عز و جل يوم القيامة في زمرة النبيين و لم يعرف له خطيئة عملها يوم القيامة»

این حدیث در مجمع البیان از تفسیر عیاشی منقول است.

۵- چهار آیه اول از این سوره، عنوان و فشرده همه مطالب آن است، در این چهار آیه چهار مطلب مطرح است. اول عبادت پروردگار و تطبیق امور زندگی با فرمانها و قانونهای الهی: **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ**. دوم: بشارت و انذار که کار رسولان خداست.

سوم: برگشتن به سوی خدا و اصلاح اعمال و بازسازی خویش که سبب سعادت است و گرنه عذاب خدا در کمین است و **أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا ...** چهارم معاد است **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**. این مطالب در کلمات پیامبران در این سوره تکرار می‌شوند، مثلاً سخن نوح، هود، صالح و شعیب با **يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ** آغاز می‌شود، جمله **اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ** در همه آنها بجز نوح علیه السلام تکرار شده است، هلاک اقوام آنها در اثر عدم قبول دعوت و عدم برگشت به طرف خدا بوده است. و نیز انذار تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۴۴ و معاد در کلام آنها مطرح است. پس رعوس مطالب سوره، توحید و نبوت و معاد می‌باشد.

۶- این سوره با سوره یونس که هر دو با «الر» شروع می‌شوند، تشابه عجیبی دارند، حتی بعضی از دانشمندان گفته‌اند: سوره هود مشروح مطالب سوره یونس است، فرازها در سطح بسیار عالی بلاغت و فصاحت ادا شده که با کمترین دقت، انسان در هاله‌ای از بهت و تعجب محاصره می‌شود و به یقین می‌داند که آن مطالب از جانب آفریننده جهان پهناور هستی بر قلب پاک حضرت محمد بن عبد الله تاییده است.

۷- شأن نزولی برای سوره ذکر نشده است، مطالب آن نشان می‌دهد که مردم آن روز سوالی در زمینه مطالب سوره نمی‌توانستند بکنند، زیرا مسائل آن ما فوق تصور مردم آن عصر بوده است، لذا باید گفت: مقتضای حال بندگان و مقتضای الطاف خداوندی، نزول این سوره را سبب شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۴۵

سوره هود مکيه فی آیاتها ۱۲۳ نزلت بعد سوره یس

[سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتِهِ ثُمَّ فَضَّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) **أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲)** وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴)**

بنام الله که دارای رحمت همگانی و همیشگی است

- ۱- این کتابی است که آیه‌های آن از طرف خدای حکیم و دانا محکم شده و آن گاه توضیح داده شده است.
- ۲- اینکه جز خدا را پرستش نکنید و من شما را از جانب او انذار کننده و نوید بخشم.
- ۳- و اینکه از پروردگارتان آمرزش بخواهید و آن گاه به سوی او برگردید تا شما را تا وقت مرگ با بهره خوب بهره‌مند کند و به هر صاحب فضلی زیادت او را بدهد و اگر اعراض کنید، من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.
- ۴- بازگشت شما به سوی خداست و او بر هر چیز تواناست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۴۶

کلمه‌ها

احکمت: حکم در اصل به معنی منع یا منع از فساد و قضاوت است. احکام: استوار و متقن کردن. حکیم کسی است که مانع از فساد باشد و و کار را محکم و متقن انجام بدهد «الحکیم: المتقن للامور» جمله «احکمت» به معنی محکم شده و محفوظ شده از باطل و مانند آن است. فصلت: فصل بریدن و جدا کردن به طوری که ایجاد فاصله شود. تفصیل: متمایز کردن. تفصیل کلام روشن کردن آنست «فصلت»: روشن شده است. لدن: (بر وزن عضد) ظرف زمان و مکان است و به مکان نزدیک دلالت دارد مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ: از جانب و از نزد حکیم. اجل: (بر وزن شرف) مدت و آخر مدت (قاموس قرآن) مسمی: تسمیه شده نامیده شده «معین». فضل: زیادت. ضد نقص. «الفضل: الزیاده عن الاقتصاد» (احسان). مرجعکم: مرجع (بکسر-ج) مصدر میمی است به معنای رجوع و بازگشت.

شرحها

آیات چهارگانه که مقدمه سوره هستند، بیان من کنند که: قرآن یک کتاب محکم و مصون از باطل و روشن شده از جانب خداست، به شما فرمان می‌دهد که فقط خدا را پرستید. و به خدا رو آورید که آن سبب ادامه نعمت است و گرنه عذاب در کمین شماست و بازگشت همه شما به سوی خداست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۴۷

۱- الرِ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ.

این آیه که به حکم استدلال به آیات ذیل است برای قرآن دو حالت بیان می‌کند: احکام و تفصیل. مراد از احکام و محکم کردن، ظاهراً آنست که آیات قرآن از لحاظ بیان واقعیات، تطابق با نظام ابدی جهان، نزول در شکل اعجاز، مانند یک قاعده ریاضی، محکم و استوار و ثابت و مصون از ورود خلل و فساد و باطل است، در آیه دیگری آمده: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ حج / ۵۲ در این آیه می‌فرماید: خدا القاء و عمل شیطان را نسخ و زایل می‌کند سپس آیات خود را محکم و از راه یافتن باطل مصون می‌کند، از این آیه معنی أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ تا حدی روشن می‌شود، این تعبیر در قرآن منحصر بفرد است.

اگر «ثم» در جمله ثُمَّ فُصِّلَتْ برای فاصله زمانی باشد منظور آنست که: در آیات قرآن قبلاً این احکام در نظر گرفته شده و سپس تفصیل نازل گردیده است و اگر برای ترتیب کلام باشد منظور آنست که قرآن در یک حالت احکام و استواری بیان و روشن شده است نظیر: وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ ... اعراف / ۵۲ منظور از عِلْمٍ شاید همان احکام و استواری باشد.

دو وصف حَكِيمٍ خَبِيرٍ به حکم تعلیل برای صدر آیه است یعنی: این احکام و تفصیل از جانب خدایی است که کار را از روی مصلحت انجام می‌دهد و به مصالح و نیازها داناست، میزان در این باره نظر دیگری دارد که قابل دقت است.

بنا بر آنکه در اول سوره اعراف گذشت «الر» بیان می‌کند که درصد این سه حرف در این سوره و در تمام سوره‌ها از درصد حروف دیگر زیاد است و آن از نشانه‌های اعجاز است که حتی حروف قرآن روی حساب و میزان بخصوصی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴،

ص: ۴۴۸

است و الله اعلم.

۲- أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ.

یعنی: قرآنی که دارای آن اوصاف است به شما دستور می‌دهد که جز خدا را پرستش نکنید، این کلمه، فشرده دعوت پیامبران است، لفظ «ان» در أَلَّا تَعْبُدُوا ... تفسیر و بیان آیه سابق است، غرض از عبادت فقط نماز خواندن نیست بلکه همانطور که در آیات دیگر گفته‌ایم، بندگی خدا آنست که فقط خدا را پرستش کنیم و فقط از او فرمان بریم و فقط او را مطاع بدانیم و از همه طاغوتها قطع کنیم و به حکم: أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ...

آل عمران / ۶۴ فقط یک فرمانده و مصدر فرمان داشته باشیم و به قول رسول الله:

إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ انعام / ۱۶۲ همه چیزمان برای خدا و ما هم فقط برای خدا باشیم.

لفظ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ حاکی است که هر که در پرستش خدا باشد مزده سعادت دو جهان را به او می‌دهم و گرنه از عذاب خدا اندارش می‌کنم.

۳- وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسِينًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ.

این آیه دستور دوم بعد از بیان موقعیت قرآن است و نشان می‌دهد که که استغفار و برگشتن به سوی خدا سبب ادامه نعمت و سعادت در زندگی است، این مطلب در این سوره در کلام هود و صالح و شعیب و در سوره نوح در کلام نوح نیز آمده است.

چون این کلام در همه جا خطاب به مشرکان است لذا مراد از «استغفروا» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۴۹

برگشتن از شرک و از تُوُّبُوا بازگشتن به سوی خدا و عمل به فرمان اوست و با آن معنی که برای أَلَّا تَعْبُدُوا بیان کردیم این آیه مصداقی از مصادیق آنست.

منظور از أَجَلٍ مُّسَمًّى وقت مرگ انسان است، و معنای دادن متاع نیکو آنست که شخص و جامعه در نعمت و رفاه و امن زندگی کند بعکس: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا طه / ۱۲۴.

مراد از يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ آنست که قطع نظر از سعادت عمومی جامعه هر که در آن در بدست آوردن اسباب سعادت بیشتر تلاش کند پاداشش بیشتر خواهد بود و این تلاش چون تلاش توحیدی است لذا بهشت را نیز در پی دارد، وَإِنْ تَوَلَّوْا ... در رابطه با عدم استغفار و توبه است.

۴- إِلَىٰ اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

این مطلب سوم در آیات چهارگانه است اگر مراد از عَذَابِ يَوْمٍ كَبِيرٍ عذاب آخرت باشد، این آیه تعلیل آنست یعنی از عذاب بر شما می‌ترسم زیرا که بازگشت همه به سوی خداست وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در رابطه با آنست که کسی فکر کند مردگان چگونه زنده می‌شوند و جواب آنست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۵۰

[سوره هود (۱۱): آیات ۵ تا ۱۱]

اشاره

أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسْتَرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۵) وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ

كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُطْلِقَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸) وَلَئِنْ أَدْخَلْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ (۹) وَلَئِنْ أَدْخَلْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعِيدَ ضَرَاءٍ مَسْتَهْ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ (۱۰) إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱)

تفسیر احسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۵۱

- ۵- بدانید که آنها سینه خود را منحرف می کنند تا خود را از قرآن مخفی کنند، بدانید در وقتی که جامه های خویش بسر می کشند، خدا آنچه که پنهان می کنند و آنچه آشکار می کنند می داند که وی دانای مکنونات سینه ها است.
- ۶- هیچ جنبنده ای در زمین نیست جز آنکه روزی وی به عهده خداست، قرارگاه و محل نقل و انتقال آنها را می داند، همه در کتابی آشکار است.
- ۷- اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و حکومت او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدامتان در عمل بهترید و اگر گویی که شما بعد از مرگ زنده خواهید شد، کافران گویند، این جز جادویی آشکار نیست.
- ۸- اگر عذاب موعود را از آنها تا مدتی تأخیر بیاندازیم گویند: چه چیز مانع آمدن آنست بدانید روزی عذاب برای آنها که برگشتنی نیست و عذابی که آن را مسخره می کردند آنها را خواهد گرفت.
- ۹- و اگر به انسان رحمتی بچشانیم و سپس از او بگیریم او ناامید و ناسپاس خواهد بود.
- ۱۰- و اگر پس از سختی که باو رسیده نعمتی بر او برسانیم، گوید: بلاها از من دور شد، او متکبر و فخر فروش است.
- ۱۱- مگر کسانی که استقامت ورزیده و اعمال شایسته انجام داده اند برای آنهاست آمرزش و پاداش بزرگ.

کلمه ها

یثنون: ثنی (بر وزن عقل): عطف. بیچیدن. رویهم کردن. «ثنی الشیء ثنیا: عطفه، طواه، ردّ بعضه علی بعض» یثنون صدورهم: سینه هایشان را می بیچند و منحرف می کنند تا از شنیدن قرآن خود را پنهان کنند (کنایه از عدم اعتنایی به قرآن). لیستخفوا: خفاء: پنهانی. اخفاء: پنهان کردن. استخفاء: طلب پنهان کردن و پنهان شدن «لیستخفوا»: تا پنهان شوند. تفسیر احسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۵۲

یستغشون: غشی و استغشاء: پوشاندن «استغشی ثوبه و بثوبه: تغطی به» علی هذا یستغشون ثیابهم یعنی با لباس، خودشان را می پوشانند و لباسشان را به سر می کشند.

مستقر: قرارگاه و محل استقرار، به معنی استقرار نیز آید (مصدر میمی و اسم مکان).

مستودع: ودع: ترک کردن «مستودع»: ودیعه گاه و محلی که آن را ترک خواهد کرد. مثل هوا برای پرنده، رحم برای جنین و تخم برای جوجه و ...

عرشه: عرش: تخت حکومت. به معنی حکومت نیز آید «ثل عرشه»:

حکومت او زایل شد. ایضا به معنی سقف آید «العرش: سریر الملک و عرش البیت سقفه» مراد از آیه شاید حکومت باشد.

امه: امت: جماعتی که وجه مشترک دارند (جماعت شکل یافته) و نیز به معنی مدت آید چنان که در آیه است شاید علت این تسمیه یکسان و هم شکل بودن روزها و سالهاست «امت معدوده» زمان معین.

مصروفا: صرف: برگرداندن. مصروف: برگرداننده شده.

حاق: حقیق: احاطه و فراگرفتن «حاق بهم»: فراگرفت آنها را.

یؤس: یأس: نومیدی. یؤس: ناامید.

کفور: (بفتح کاف) صیغه مبالغه است یعنی: بسیار ناسپاس ظاهرا به معنی بسیار کافر نیز آید و لَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ فَاطِر / ۳۶.

نعماء: (بفتح ن) مفرد است بمعنی نعمت یا نعمتی که اثر آن در صاحبش تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۵۳ آشکار است.

ضراء: اسم مؤنث است، مذکر ندارد، آن از ضرر است به معنی سختی به کار رود چنان که در صحاح گفته است مثل مرض، گرفتاری، نقص اموال و مانند آن.

فرح: (بفتح فاء و کسر راء): شادمان، توأم با تکبر. فرح: تکبر یا شادی مذموم.

فخور: فخر: بالیدن بجاه و مال. فخور: بالنده.

شرحها

این آیات روشن می‌کند که منظور از خلقت آسمانها و زمین و عهده‌دار شدن به رزق جنندگان برای آنست که انسان در صحنه زندگی به عمل نیک و زندگی توأم با توحید راه یابد و عالم آخرت در پی اوست و خودش طوری آفریده شده که نه تحمل نعمت را دارد و نه بلا را، بلکه نعمت او را به طغیان وا می‌دارد و بلا مایوسش می‌کند، همه اینها مقتضی آنست که برای وی کتاب آید و پیامبر مبعوث شود و گرنه انسان خودش را بدبخت خواهد کرد: گرچه مشرکان از شنیدن قرآن لباس به سر می‌کشند ولی بحکم: إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... لازم بود برای رسیدن به این مرحله، برای انسان دین و احکام نازل شود. و الله اعلم.

۵- أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ نِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

این آیه در رابطه با موضعگیری کفار در مقابل قرآن است که ما برای صلاح و سعادت آنها این قرآن را فرستاده‌ایم ولی آنها قلوب خود را از فهمیدن تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۵۴

آن کنار می‌کشند و لباس به سر می‌کنند تا آن را نشنوند.

منحرف کردن سینه‌ها کنایه از عدم اعتنا به قرآن است «منه» ظاهرا راجع به قرآن است، یعنی سینه‌های خود را منحرف می‌کنند تا خود را از قرآن پنهان دارند أَلَا حِينَ ... حاکی است که در وقت سرکشیدن لباس قلوب خود را منحرف می‌کردند.

عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: مشرکان چون از کنار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌گذشتند، سر و پشت خود را پائین می‌انداختند و سر خود را با لباسشان می‌پوشانیدند تا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آنها را نبیند خدا در این زمینه نازل کرد: أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ ... وَمَا يُعْلِنُونَ «۱» جمله يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ ... در جواب آنهاست که اینکار فائده‌ای بر آنها ندارد زیرا که خدا پنهان و آشکار آنها را داناست: جمله:

يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ - بِذَاتِ الصُّدُورِ حاکی است که فهم و درک و اسرار، در قلب انسان و در سینه انسان است، مغز شاید به حکم انبار و بایگانی است این مطلب در ذیل آیه فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ حج / ۴۶ بررسی خواهد شد.

۶- وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.

این آیه صریح است در اینکه رزق همه جنبنده‌های روی زمین بر عهده خداست و خدا از قرارگاه آنها و محلی که در آن هستند آگاه است، مستقر عبارت است از خانه و لانه و آب برای ماهی و نظیر آن، مستودع محل موقتی

(۱)

عن ابی جعفر (ع) قال: اخبرنی جابر بن عبد الله ان المشركين كانوا اذا مروا برسول الله (ص) طأطأ احدھم رأسه و ظهره هكذا و غطی رأسه بثوبه حتی لا یراه رسول الله فانزل الله ألا إنهم یثنون صدورهم الی و ما یغلبون.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۵۵

است مانند رحم برای جنین، تخم برای جوجه، هوا برای پرنده، سفر برای مسافر و امثال آن (المیزان) مراد از کتاب مبین لوح محفوظ و نظیر آنست که در آیه: وَ عَزَّوَجَلَّ كِتَابٌ حَفِیظٌ ق / ۴ است همه اینها در یک کتاب آشکار در نزد خداست، این جمله استدلال بر «یعلم» است یعنی همه موجودات بی شمار در نزد خدا وجود جمعی دارند.

به نظر بعضی مراد از مستقر و مستودع، اصلا ب و ارحام است، بعضی گویند:

مستقر قرارگاه روی زمین و مستودع محل مردن و مبعوث شدن است و در نظر بعضی مستقر قرارگاه زمین و مستودع وجود آنها در مواد جهان به طور بالقوه است، اینها احتمال بعید هستند.

ناگفته نماند: دانستن قرارگاه و ودیعه گاه جنندگان دلیل دانستن خود آنها نیز هست خدایی که لانه مورچه را می‌داند و می‌داند در کدام خرمن برای آوردن دانه راه می‌رود از خود مورچه نیز آگاه است، به قرینه آیه: وَ كَأَیْنٍ مِنْ دَابَّهِ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ یَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ عَنكَبُوتٍ / ۶۰ می‌شود گفت که منظور از «دابه» در آیه، جنندگان غیر انسان است.

باید دانست که رابطه این آیه با ما قبل و ما بعد، بر من روشن نشد، آن در عین اینکه یک مطلب مستقلاً است شاید مقدمه آیه بعدی باشد.

۷- وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِنَبْلُوَكُمْ أَیُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.

این آیه به نظرم در رابطه با آنست که آسمانها و زمین و برای آن آفریده شده‌اند تا انسان در مسیر راه الله واقع شود و آن آمدن پیامبران را لازم گرفته چنان که این آیه در سوره یونس آیه سوم آمده و در آن گفته شده: فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ و این نمی‌شود مگر آنکه کتابت احکمت آیات نازل شود، در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۵۶

اینجا سه مطلب هست:

اول: منظور از شش روز چنان که در آیه پنجاه چهارم اعراف گفته‌ایم شش دوران است که شاید هزاران سال باشد، آسمانهای هفتگانه و زمین در شش دوران آفریده شده است به حکم: قُلْ أَأَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنٍ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِکَ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ فصلت / ۹، زمین در دو روز (دو دوران) آفریده شده است، مراد از دوران اول شاید آن باشد که زمین به صورت توده گاز گرم از خورشید جدا شد و در دوران دوم در اثر کم شدن حرکت و حرارت به صورت مذاب درآمد، مواد مذاب مرکز زمین شاهد این گفته است و الله اعلم (این یک احتمال است).

آن گاه در چهار روز (چهار دوران) پوسته زمین منجمد شد، کوه‌ها در اثر فشار حرارت مرکزی بوجود آمدند، دریاها که به صورت ابر در آسمان بودند به شکل باران به زمین ریخته و دریاها تشکیل شدند، به تدریج وسائل زندگی پدیدار شد چنان که فرموده: وَ جَعَلَ فِیْهَا رَوَاسِیَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِیْهَا وَ قَدَّرَ فِیْهَا أَقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِیْنَ فصلت / ۱۰.

در عرض چهار دوران گذشته از گازهای غلیظ و سیاه که به شکل دود از زمین به وقت منجمد شدن بیرون آمده و اطراف زمین را فراگرفته بود، آسمانهای هفتگانه در دو روز (دو دوران) بوجود آمدند و از اینکه خدا به زمین و آسمانها یک دفعه فرمان داده می‌دانیم که دو دوران آسمانها با چهار دوران زمین متداخل هستند چنان که فرموده: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِیَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَیْنَا فَمَنْ سَبَّحَ سَمَاوَاتِ فِی یَوْمَیْنٍ وَ أَوْحَى فِی كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا فصلت / ۱۱، ۱۲.

دوم وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ مضمون این جمله آنست که حکومت خدا، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۵۷

در موقع خلقت آسمانها و زمین فقط بر آب بود، منظور از این آب چه آبی است؟

اگر بگوئیم: منظور آب مذاب است و زمین آن موقع چنان که از مواد مرکز آن پیدا است، یکپارچه مذاب بود، در این صورت معلوم می‌شود که آن وقت همه آسمانهای هفتگانه و زمین فقط یک توده مذاب بودند، آن وقت در شش دوران گذشته، مبدل به زمین و آسمانها شدند، بنا بر این: غرض از آسمانها و زمین در آیه فقط زمین و طبقات هفتگانه هواست که اطراف آنها گرفته‌اند و اللّٰه العالم، در این باره خطبه اول نهج البلاغه قابل دقت است.

و شاید منظور آن باشد که آب پیش از آسمانها و زمین بود و پیش از خلقت آنها حکومت خدا فقط بر آب بود و جز آب چیزی نبود (و اللّٰه العالم).

سوم: لِيُبَلِّغُكُمْ أَيْكُمُ أَحْسَنُ عَمَلًا که می‌رساند: غرض از خلقت آسمانها و زمین تکامل انسان در راه توحید است که در نکته‌ها بررسی خواهد شد.

وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ.

این جمله می‌فهماند که حتما باید در پی این خلقت و مرگ، زنده شدن و قیامت وجود داشته باشد و گرنه خلقت ناقص خواهد بود. این سخن نیز در «نکته‌ها» بررسی خواهد شد.

۸- وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَيَقُولَنَّ مَا يَحْسِبُهُ أَلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ معلوم است که وعده عذاب را که به وسیله رسول خدا، داده می‌شد مسخره پنداشته و می‌گفتند: متی هذا الوعد...؟ در جواب آمده: روزی که عذاب خواهد آمد از آنها بر نمی‌گردد، همان عذاب آنها را فرا خواهد گرفت که آن را مسخره می‌کردند. تفسیر احسن

الحديث، ج ۴، ص: ۴۵۸

۹- وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ.

این مضمون در آیات دیگر نیز آمده است و آن اینکه انسان به حکم و خَلْقِ الْإِنْسَانِ ضَعِيفًا نساء / ۲۸ در مقابل رفتن نعمت تاب ندارد و جزع و فزع می‌کند و از زندگی مایوس می‌شود و به دیگر نعمتهای خدا و یا به همان نعمتی که از دست داده کفران و ناسپاسی می‌کند، انسان طوری است که در وقت یک ناراحتی همه نعمتهای خدا را فراموش می‌کند. «رحمه» در آیه در جای نعمت است که نعمت از مصداقهای رحمت الهی است «اذاقه» دلالت بر قلت دارد.

۱۰- وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّهٖ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ.

این آیه مقابل آیه سابق است و آن اینکه انسان اگر سختی از او برود و نعمت به او روی آورد، دست و پای خود را گم کرده مستکبر و خودپسند و ناز فروش می‌شود و در گناهان فرو می‌رود، دو آیه فوق نشان می‌دهد که انسان به هیچ یک از دو حال طاقت ندارد در آیه دیگر آمده: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ ... معارج / ۲۲ گویی «فرح» و تکبر، احساس خودپسندی و فخر و نازفروشی، اظهار آن است.

منظور از «سینات» بلایا و شدائد است لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي حاکی از عدم عود بلایا است که سبب تکبر شده است.

۱۱- إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ.

این آیه در مقام استثناء است یعنی یأس و کفران به وقت بلا و تکبر و فخر به وقت نعمت، نسبت به کسانی است که تربیت توحیدی ندارند ولی آنها نه در وقت تفسیر احسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۵۹

بلا- مایوس می‌شوند و نه به وقت نعمت دست و پای خویش را گم می‌کنند: در جای دیگر آمده است: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ فاطر / ۷، این نشان می‌دهد که صبر با عمل صالح از ایمان منفک نیست، آمدن صبر به جای ایمان به مناسبت آنست که مقام، مقام صبر است. استقامت و عمل صالح به وقت نعمت و گرفتاری موجب مغفرت و پاداش بزرگ است.

نکته‌ها

خلقت انسان و عمل صالح:

در بسیاری از آیات آمده که منظور از خلقت آسمانها و زمین و وسائل روی زمین این است که انسان آزمایش شود تا نیکوکاران معلوم گردند، مثلاً آیه هفتم از این سوره که گذشت می‌گوید: خدا آسمانها و زمین را در شش روز آفرید لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا در جای دیگر آمده: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ملك/ ۲ یعنی غایت و منظور از خلقت مرگ و حیات همان آزمایش است.

در سوره کهف/ ۷ فرماید: إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوكُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وسائل زندگی از آن جهت آفریده شده تا انسان در معرض آزمایش قرار گیرد و نیکوکار روشن گردد.

از آیه و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ذاریات/ ۵۶ معلوم می‌شود که خلقت جن و انس فقط برای آنست که در مسیر الله واقع شوند و به کمال مطلق برسند و گرنه ضایع و تباه خواهند بود.

ناگفته نماند: در بحث آینده خواهیم دید که اگر مسئله آخرت نباشد خلقت ناقص و عبث است و از آیات فوق به خوبی روشن می‌شود: غایت خلقت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۶۰

آسمانها و زمین و خلقت وسائل زندگی آنست که: انسان در نردبان تکامل توحیدی پله پله بالا رود و با نعمتها و گرفتاریها امتحان شود، امتحان همان تکامل و به وسیله اعمال نیک بالا رفتن و استحقاق بهشت پیدا کردن است، امتحان ابو ذر آن بود که با طاعت مبارزه کرد به «شام» و «ربذه» تبعید شد و پیوسته در راه حق در تلاش بود و با این کارها أَحْسَنُ عَمَلًا شد و استحقاق بهشت پیدا کرد هکذا دیگر نیکوکاران.

پس غایت خلقت آسمانها و زمین و ... آنست که انسانها مصداق أَحْسَنُ عَمَلًا در میدان آزمایش باشند، به حکم

الدنيا مزرعة الاخرة

«... و به حکم. وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا ... اعراف/ ۱۷۹ بد کاران فقط اهل عذاب و تباهی خواهند بود، از این مسئله تعجب نکنید، گفته قرآن همین است رجوع شود به آیه و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ ذاریات/ ۵۶.

اگر آخرت نباشد خلقت ناقص و باطل است:

در رابطه با آیه: وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ، لازم است توضیح بدهیم که به موجب آیات قرآن، اگر قیامت نباشد خلقت آسمانها و زمین و انسان عبث و بیهوده و ناقص است، مثلاً در آیه وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ آل عمران/ ۱۹۱، کاملاً واضح است که اگر آخرت نبود خلقت آسمانها و زمین باطل بود لذا مؤمنان می‌گویند: خدایا اینها را باطل نیافریده‌ای و حتماً منتهی به آخرت خواهند شد پس ما را از عذاب آتش حفظ کن، هکذا آیه: و مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ص/ ۲۷ در سوره مؤمنون آیه ۱۱۵ فرموده: أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۴۶۱

وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

یعنی اگر رجوع الی الله نبود خلقت انسانها عبث بود و در جای دیگر آمده: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِيْنَ ... إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ دُخَانَ / ۳۸، در چندین مورد از قرآن کریم از جمله در سوره انعام / ۳۲ آمده: وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ... انعام / ۳۲.

ناگفته نماند: وضع زندگی دنیا طوری است اولاً: لذت با زحمت توأم است، نه لذت خالص وجود دارد و نه زحمت خالص، علی هذا نمی تواند پاداش حقیقی برای مؤمن و کیفر واقعی برای کافر و مشرک و امثال آن باشد. ثانیاً طاغوتها و بد کاران اکثراً به سزای خود نمی رسند و از این جهت حق مظلومان بخودشان نمی رسد طاغوتها و مترفین بی شمار همانطور با کامروایی از دنیا می روند و حق مظلومان از آنها گرفته نمی شود. ثالثاً: پاکان و نیکوکاران بی شمار که در راه حق و الله قدم برمی دارند، جز شکنجه و زندان و تبعید و کشته شدن عایدی از این دنیا ندارند، خامسا: حدود هشتاد درصد این زندگی، درد، رنج، نگرانی، گرسنگی، فشار و ... است، علی هذا واقعا اگر قیامت نباشد و این کمبودها جبران نشود، خلقت ناقص خواهد بود و خدای حکیم کار ناقص و عبث نمی کند، این یکی از دلایل ضروری بودن قیامت است، مشروح مطالب در آخر سوره «حجر» دیده شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۶۲

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۲ تا ۲۴]

اشاره

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ اذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۳) فَإِلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴) مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَبَّعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶)

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَبِيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مَنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالِنَارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۷) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْنُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۱۹) أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۰) أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱) لَا جْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخِسِرُونَ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْتَبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَ الْأَصْمَىٰ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَمْ لَا تَذَكَّرُونَ (۲۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۶۴

۱۲- پس شاید تو بعض از آنچه به تو وحی می شود ترک کنی و سینهات از آن تنگ باشد مبادا که بگویند: چرا بر او گنجی نازل نمی شود یا با او ملکی (برای تصدیق) نمی آید، تو فقط انداز کننده‌ای، خدا کارساز هر چیز است.

۱۳- بلکه می گویند: آن را از خود جعل کرده بگو: ده سوره مجعول مانند آن را بیاورید و جز خدا هر که را توانستید به یاری بخوانید اگر راست می گوئید.

۱۴- اگر شما را اجابت نکردند بدانید که قرآن با علم مخصوص خدا نازل گشته و جز او معبودی نیست آیا تسلیم می شوید

- ۱۵- هر که دنیا و زینت آن را بخواهد، اثر اعمالشان را به طور کامل در دنیا می‌دهیم که چیزی در آن کاسته نشوند.
- ۱۶- آنها کسانی هستند که در آخرت جز آتش ندارند آنچه در دنیا کرده‌اند بی اثر و اعمالشان پوچ خواهد بود.
- ۱۷- آیا آنکه از جانب خدا در بصیرت است و شاهدی از خود در پی اوست (مانند کسی است که چنین نیست) و پیش از او کتاب موسی است که پیشوا و رحمت بود، آنان به قرآن ایمان می‌آورند، هر که از احزاب به آن کفر ورزد وعده او آتش است، در قرآن شک مکن آن حق و از جانب خداست لیکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند.
- ۱۸- کیست ظالمتر از آنکه به خدا دروغ بندهد، آنها بر آتش نشان داده می‌شوند، گواهان گویند: اینان بر پروردگارشان دروغ گفته‌اند بدانید که نعمت خدا بر ستمکاران است.
- ۱۹- کسانی که از راه خدا اعراض کرده و آن را کج می‌روند و آنها به آخرت منکرانند.
- ۲۰- آنها در زمین عاجز کننده خدا نبودند و جز خدا سرپرستانی نداشتند، عذاب بر آنها مضاعف می‌شود، قدرت شنیدن نداشتند و آیات حق را نمی‌دیدند.
- ۲۱- آنها کسانی هستند که خود را بضرر انداختند و آنچه به دروغ شریک خدا می‌دانستند از آنها گم شدند.
- ۲۲- حقا که آنها در آخرت زیانکارتر می‌باشند.
- ۲۳- آنها که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند و به خدایشان دل بستند آنها اهل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۶۵ بهشتند و در آن جاودانانند.
- ۲۴- حکایت این دو گروه مانند نابینا و ناشنوا و بینا و شنواست، آیا این دو در وصف برابرند آیا پند نمی‌گیرید؟

کلمه‌ها

ضائق: ضیق: تنگی. «الضیق ضد السعة» ضائق: تنگ شونده.

کنز: گنج. دینه. مال اندوخته.

افتراه: افتراء: جعل دروغ. مفتریات: ساخته‌ها و مجعولات، واحد آن مفتری است، فری در اصل بمعنی قطع است.

یبخسون: بخش: ناقص کردن. کم کردن، به معنی ناقص نیز آید لا یُبَخِّسُونَ ناقص کرده نمی‌شوند یعنی اجرشان بی کم و کاست داده می‌شود.

حبط: حبط: بطلان. راغب گوید: حبط بر وزن شرف آنست که چهارپا به قدری علف خورد تا شکمش باد کند.

مریه: شک. راغب آن را تردد معنی کرده و از شک اخص می‌داند.

اشهاد: شهود و شهادت به معنی حضور و معاینه است، اشهاد جمع شاهد و شهداء جمع شهید است.

عوج: (بر وزن عنب) اسم مصدر و بر وزن شرف به معنی کجی و انحراف می‌باشد طبرسی فرموده: آن بر وزن عنب به معنی انحراف در دین و سخن گفتن ... است (اعراف / ۴۵).

لا جرم: ناچار. لا بد، لا محاله. اصل جرم (بر وزن عقل) به معنی بریدن است (قاموس قرآن).

اخسرون: خسر (بضمّ اوّل) کم شدن و کم کردن، آن در قرآن پیوسته بضم اول آمده است. خاسر: زیانکار، زیان‌دیده، اخسر: زیان‌دیده تر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۶۶

جمع آن اخسرون است.

اخبثوا: خبت (بر وزن عقل): زمین هموار یا زمین هموار وسیع، اخبثات را مجمع البیان اطمینان گفته است اَخْبَثُوا إِلَى رَبِّهِمْ: به پروردگارشان مطمئن شدند.

اصم: کر بودن، ناشنوا بودن. اصم: کر و ناشنوی مادرزاد.

شرحها

به دنبال لزوم بعثت و آمدن پیامبران و اهمیت قرآن که از آیات قبل استفاده شد، در این آیات بیان شده: ای پیامبر از اینکه قرآن را قبول نمی‌کنند و می‌گویند: باید فرشته‌ای با تو بیاید، دل‌تنگ مباش و بگو: اگر می‌گوئید:

قرآن ساخته خود من است ده سوره نظیر آن را بیاورید و اگر نتوانستید بدانید که از روی علم خدا نازل شده است، بعد فرموده: عدم قبول قرآن ناشی از مادی بودن و دل به شهوات بستن است که عذاب آخرت را در پس دارد، سپس گفته:

این پیامبر دارای بصیرت و بینایی است و کتاب موسی پیش از این چنین بوده و راه را باز کرده است، در آخر تهدید است نسبت به آنان که قرآن را تکذیب می‌کنند.

۱۲- فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ.

از این آیه مطالب گذشته شروع می‌شود، آمدن «بعض» شاید برای آن باشد که آن حضرت هر وقت قسمتی از قرآن را برای آنها می‌خواند و یا آن قسمت باشد که از آن سخت ناراحت می‌شدند، «به» راجع است به قرآن یا به بعض ما یوحی جمله أَنْ يَقُولُوا تقدیرش «مخافه ان یقولوا» است یعنی: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۶۷

شاید تو بعضی از آنچه را که وحی می‌شود ترک کنی و ابلاغ نکنی و سینه‌ات از آن تنگ باشد که مبدا بگویند اگر پیغمبر است چرا ثروتمند نیست چرا خدا به او گنجی نفرستاده است یا بگویند چرا فرشته‌ای برای تصدیق او نیامده است؟ در جواب می‌گوید: تو فقط انذار کننده‌ای، آمدن کتبی یا فرشته مربوط به خداست که او بر هر چیز وکیل و کارساز است نه تو، باید بی آنکه از تکذیب یا از اقتراح آنها بررسی، آنچه را وحی می‌شود بگویی. «لعل» به صورت مقامی و مثل انسان سخن گفتن است و گرنه خدا به همه چیز داناست.

۱۳- أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

کلمه «مفتریات» به معنی ساخته‌ها و مجعولات است آمدن این لفظ، بنا به زعم و گمان آنهاست که قرآن را مفتری و مجعول می‌گفتند، راجع به اعجاز قرآن در سوره بقره آیه بیست سه سخن گفته شد به آنجا رجوع شود.

در مجمع البیان فرمود: «ام» در آیه منقطعه و به معنی «بل» و همزه استفهام تقریری است یعنی: بلکه می‌گویند ... المیزان «ام» را متصله گفته است به این تقدیر: «أفأنت تارك بعض ما یوحی ... ام یقولون افتراه ...» آمدن مِنْ دُونِ اللَّهِ برای آنست که خدا در اینکار به شما یاری نخواهد کرد که با قرآن معارضه کنید ولی جز خدا هر که را قدرت دارید به یاری بخوانید، این نهایت تحدی و مبارزه طلبی و دلیل بر اعجاز قرآن است و اینکه علم آوردن قرآن به کسی داده نشده است در اینجا دو مطلب هست:

اول: جمله بَعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ دلیل است که قرآن سوره‌هایش در مکه از هم دیگر مشخص و متمایز بوده است که این سوره مکی است و گرنه گفتن:

«ده سوره» درست نبود، احتمال دارد به ترتیب سوره‌ها اشاره شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۶۸

دوم: در ذیل آیه ۲۳ از سوره بقره در «نکته‌ها» گفته شد که قرآن نسبت به همه قرآن و نسبت به ده سوره و نسبت به یک سوره، تحدی و مبارز طلبی کرده ولی نسبت به یک آیه یا چند آیه حریف و مبارز نخواسته است و نیز باید دانست که اعجاز قرآن تنها در نظم و اسلوب آن نیست بلکه حقائق و معانی و اخبار غیبی و نظائر آن نیز در اعجاز دخیل هستند.

۱۴- فَالَّذِينَ يَسْتَحْيُوا لَكُمْ فَاغْلَبُوا أَلَمَّا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

ذیل آیه نشان می‌دهد که این آیه خطاب به مشرکان و تتمه قول آن حضرت است که با «قل» شروع شد، یعنی اگر آنهایی که جز خدا هستند اجابت و همکاری نکردند و نتوانستید مانند قرآن را بیاورید بدانید که آن با علم مخصوص خدا نازل شده، علمی که مخصوص خداست و به دیگران آن را نداده است و نیز از این نتیجه بگیرید که جز خدا معبودی نیست و گرنه یاری می‌کرد که مانند قرآن را بیاورید، پس با این مقدمات حاضرید اسلام بیاورید؟

جمله **أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ** در آیه: **لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ نَسَاءً/ ۱۶۶** نیز آمده است، از این معلوم می‌شود که این چنین سخن گفتن از علم مخصوص خداست در تفسیر آیه احتمال داده‌اند که خطاب به مسلمانان باشد ولی آنچه گفته شد صحیحتر به نظر می‌آید.

۱۵- **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ.**

این آیه و ما بعد آن ظاهراً تهدید است به آنهایی که قرآن را قبول نمی‌کردند و آن اینکه در دنیا در اثر تلاش خود کامیاب می‌شوند ولی در آخرت در آتش خواهند بود، منظور از زینت دنیا وسائل زندگی است، توفیه اعمال آنست که تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۶۹

نتیجه تلاش و کار انسان به طور کامل به او برسد و **هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ** تأکید است برای **نُوفِّ إِلَيْهِمْ** ... این آیه در عین تهدید گوشه‌ای از نظام زندگی را بیان می‌کند و آن اینکه: تلاش و کار و کوشش انسان در زندگی اثر و نتایج مفید و درخشان دارد، اگر انسان مؤمن و اهل توحید باشد نتیجه کارش در دنیا و آخرت هر دو به او می‌رسد و اگر کافر و مشرک باشد فقط در دنیا نتیجه کارش را خواهد دید و کامیاب خواهد شد.

این مطلب در آیه دیگری چنین آمده است: **مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ شُورَى/ ۲** لفظ **حَرْث** مبین آنست که: عمل مانند مزرعه است که عاید و اثر دارد.

و در آیه دیگری چنین می‌خوانیم: **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصِیْهَاهَا مِذْمُومًا مَدْحُورًا** اسراء/ ۱۸، بهر حال تلاش انسانها موجب کامیابی است یا در هر دو جهان و یا فقط در دنیا.

۱۶- **أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.**

این آیه با آیه سابق که گفته شد هر دو یک حقیقت را بیان می‌کنند، به- هر حال آنهایی که فقط دنیا را می‌خواهند و فقط برای دنیا کار می‌کنند، اینگونه اشخاص قهراً کافر هستند و نظری جز به دنیا ندارند لذا در آخرت جز آتش نخواهند داشت، **حبط** و **باطل** بودن اعمالشان نسبت به آخرت است اما در دنیا بهره‌مند خواهند بود، دو جمله: «حبط ... و باطل ...» تفسیر هستند برای **لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ** خدایا به تو از عذاب آخرت پناه می‌بریم.

۱۷- **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالْنَارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةِ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۴۷۰**
النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

این آیه در رابطه با آیه **فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ** است که می‌گوید:

صاحبان بصیرت به این قرآن ایمان می‌آورند، قبل از معنی آیه لازم است مفردات آن را توضیح بدهیم: **أَفَمَنْ ... مبتداء** است و خبر آن محذوف می‌باشد و تقدیر آن «**افمن كان على بينة ... كمن ليس كذلك**» مراد از **بينه**، بصیرت و بینایی است مانند: **أدعوا إلى الله على بصيرته أنا و من اتبعني يوسف/ ۱۰۸** و مانند: **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ مُحَمَّد/ ۱۴** علی هذا مراد از آن قرآن نیست.

منظور از شاهد کسی است که به صدق مطلبی شهادت و گواهی دهد و به آن اقرار کند و ایمان آورد مانند: **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ**

عِنْدَ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ أَحْقَافَ / ۱۰، ضمیر «منه» راجع است به «من» موصول. وَ يَتَّبِعُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ یعنی گواهی از خود او در پشت سر او است. علی هذا مراد از شاهد انسانی است که اقرار و ایمان او، به طرف آرامش و قدرت قلب می‌دهد، در روایات شیعه و سنی آمده: مراد از شاهد علی بن ابی طالب علیه السّلام است چنان که خواهد آمد.

ضمیر وَ مِنْ قَبْلِهِ راجع است به «من» موصول، إِمَاماً وَ رَحْمَةً حال است از كِتَابُ مُوسَى مانند: وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَاماً وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا أَحْقَافَ / ۱۲ آری کتاب موسی پیشوا و رحمت خدا بود. أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ اشاره است به أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ مراد از آن در این اشاره ظاهراً عموم است فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ یعنی در حق بودن قرآن شک نکن که تو در بینة هستی و شاهی از خودداری و پیش از تو کتاب موسی نیز چنین بوده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۷۱

در کافی از امام کاظم و امام رضا علیهما السّلام نقل شده: امیر المؤمنین شاهد است بر- رسول خدا در بینة‌ای است از پروردگارش نظیر این روایت در درّ منثور و مانند آن نیز نقل شده است. (۱)

ممکن است گفته شود: «منه» راجع است به «ربه» و منظور از «شاهد» قرآن است و مراد از أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ هر کسی است که بصیرت و بینایی داشته باشد معنی آیه چنین می‌شود: آیا پس آنکه بصیرت دارد و از خدایش گواهی همچون قرآن دارد و پیش از قرآن کتاب موسی نیز چنین گفته است، آیا او مانند کسی است که چنین نیست، نه آنان که در چنین اوصاف هستند به قرآن ایمان می‌آورند و الله العالم.

۱۸- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

این آیه با چهار آیه بعدی درباره کسانی است که بر خدا دروغ می‌بندند به خدا شریک قرار می‌دهند یا چیزی را که خدا نگفته به او نسبت می‌دهند یا راه خدا را کج نشان می‌دهند و ... ممکن است رابطه این آیه با آیات قبل چنین باشد: با وجود این دلائل و با اینکه تورات نیز مانند قرآن گفته است از همه ظالمتر کسانی هستند که به قرآن ایمان نمی‌آورند و بر خدا دروغ می‌بندند و شریک قائل می‌شوند و چیزهای ناروا به او نسبت می‌دهند ...

در میزان فرموده: ممکن است تتمه تسلی آن حضرت باشد که در آیه سابق

(۱)

فی الکافی عن الکاظم و الرضا علیهما السلام امیر المؤمنین الشاهد علی رسول الله و رسوله علی بینة من ربه»

در این زمینه روایات بسیار است به تفسیر برهان، صافی، میزان در منثور، مجمع البیان رجوع شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۷۲

فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِمَّنْ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَ اسْتَكْبَرُوا وَ اسْتَكْبَرْتُمْ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ أَحْقَافَ / ۱۰

زیرا چنین کسی از ظالمترین- ظالمان است.

ناگفته نماند: اگر منظور از صدر آیه آن باشد که میزان می‌گوید: باز از جمله أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ، مطلب به طور اعم در نظر گرفته شده است.

ممکن است جمله أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ ... تتمه قول اشهاد باشد چنان که در آیه دیگر آمده: فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ اعراف / ۴۱ و می‌تواند جمله مستقل به صورت خبر باشد.

در زمینه شهادت بر اعمال در آیه فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ ...

نساء / ۴۱ در «نکته‌ها» سخن گفته شد و نیز گفته شد که ظهور بعضی از آیات در آنست که شهادت گواهان درباره گناه گناهکاران خواهد بود، چنان که از جمله و يَقُولُ الْأَشْهَادُ هُوَ لَا عَلَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ روشن می‌شود، آیه ۵۱ و ۵۲ از سوره غافر نیز چنین است که می‌گوید: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ آیه ۸۴ از سوره نحل نیز در همین مضمون است که می‌فرماید: وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ علی هذا می‌شود گفت که این آیات مبین آیاتی است که مطلب شهادت بر اعمال در آنها مطلق بیان شده است و الله العالم.

اما اینکه: این گواهان کدام کسان هستند، به مضمون آیات از جمله این گواهان پیامبران هر امت می‌باشند درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله: ... وَ جُنَّا بِحِكِّ عَلَى هُوَ لَا شَهِيداً نساء / ۴۱ درباره حضرت عیسی علیه السلام: ... وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۴۷۳
شَهِيداً

نساء / ۱۵۹ در روایات آمده است:

الاشهاد هم الأئمة

در این زمینه در قاموس قرآن «شهد» مشروحا سخن گفته‌ام، در اصول کافی کتاب الحجة باب «ان الأئمة شهداء الله على خلقه» و باب «عرض الاعمال على النبي والأئمة عليهم السلام» در این زمینه دیده شود، شهادت روز قیامت لازم گرفته است که شاهدان در دنیا از اعمال بندگان با خبر باشند باب «عرض الاعمال» که اشاره شد شاهد زنده این مطلب است.

بعضی از آیات در این زمینه چنین هستند: وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ... نحل / ۸۱.

۱۹- الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ.

این آیه وصف ظالمین در آیه سابق است، این آیه عینا نظیر آیه ۴۵ از سوره اعراف است، که در آنجا به طور مفصل سخن گفته‌ایم، به حکم كُلِّ إِنَّا رَاجِعُونَ همه انسانها به سوی خدا باز می‌گردند، خواه از راه توحید یا از راه شرک و کفر، در جای دیگر درباره کفار آمده: وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ العِیِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا اعراف / ۱۴۶، جمله یَبْغُونَهَا عِوَجًا همان رفتن به سوی خدا از راه کفر و شرک و خلاف اسلام است و آن در جای «یسلکونها منحرفا» است. اگر جمله یَصُدُّونَ ... به معنی اعراض باشد، این دو جمله به یک معنی خواهند بود و اگر به معنی منحرف کردن دیگران باشد هر یک معنی مخصوص خواهند داشت. بهر حال، ظالمان در این آیه، علاوه از دو وصف منکر قیامت هم هستند که سبب دو وصف دیگر است.

۲۰- أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ لَهُمْ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۴۷۴

مِنْ دُونَ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَعْطِیُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ

کلمه «اولئک» اشاره است به آنان که در دو آیه قبل گفته شد یعنی آنها که دارای این اوصاف شدند نه از آن جهت بود که می‌توانستند خدا را عاجز کنند و قدرتشان بیشتر از قدرت خدا بود و نه از آن جهت که جز خدا سرپرستانی داشتند و خدایان آنها در قبال خدا، سرپرستان واقعی بودند، علی هذا در مقابل اعمال و اوصافشان عذاب بر آنها افزون می‌شود، مضاعف شدن عذاب شاید ادامه آن باشد چنان که در آیه یَضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا فرقان / ۶۹ آمده است بنا بر آنکه جمله اخیر بیان «یضاعف» باشد، ممکن است مضاعف بودن از آن جهت باشد که آنها باعث اضلال دیگران شده‌اند چنان که آیاتی نظیر:

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ فرقان / ۸۸.

اما جمله ما كَانُوا يَسْتَعْطِیُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ تعلیل عدم ایمان آنهاست که قدرت شنیدن آیات حق و دیدن آنها را نداشتند، این عدم استطاعت در اثر طغیان و عصیان خودشان بوده است، اما اگر از اول قدرت آن را نداشتند مورد تکلیف واقع

نمی‌شدند که: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا چنان که آمده:

اهل جهنم در مقابل سؤال مأمورین آتش می‌گویند: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ مَلِكٌ / ۱۰ و این همان گفته است که در سوره بقره خواندیم: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ / ۷ آری انسان در اثر طغیان و عصیان چنان حالتی پیدا می‌کند که قدرت ایمان از او سلب می‌شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۷۵

۲۱- أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

آنان با اعراض از راه خدا و کج رفتن آن و انکار آخرت خود را به زیان انداختند و معبودهایی که به آنها دل بسته بودند گم شدند و به دادشان نرسیدند، زیرا پنداری بیش نبودند. سعادتی که انتظار داشتند از آنها ندیدند و سعادت دینی را نیز از دست دادند.

۲۲- لَا جْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ.

یعنی: حقا که در آخرت فقط آنها زیانکارترند البته این اخسریت همان اخسریت دنیاست که به آخرت منتقل گردیده است، اخسریت در دنیا به علت کارهایی است که در راه خلاف انجام داده می‌شود و به نتیجه مطلوب نمی‌رسد در آیه دیگر می‌خوانیم: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا كَهْفٍ / ۱۰۳-۱۰۴ دشمنان توحید فایده‌ای از تلاش ضد خدایی نمی‌گیرند نظیر منافقین خلق و پیکاریها و چریکهای فدایی این عصر که تلاششان آنها را به هدف نمی‌رساند در آخرت نیز همانطور اخسر خواهند بود، به عکس گناهکاران دیگر که فقط خاسر هستند.

۲۳- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

اهل این آیه در مقابل گروه فوق هستند که نه ایمان داشتند و نه عمل صالح می‌کردند أَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ حکایت از استقامت و عدم تزلزل ایمان آنهاست مثل:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَجَرِّ / ۲۷.

۲۴- مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا أَمْ لَا تَذَكَّرُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۷۶

اهل کفر و بدکاران مانند کور و کرانند و اهل ایمان و عمل مانند بینا و شنواها هستند همانطور که کوران و کران با بینایان و شنویان برابر نیستند، اهل حق و باطل نیز مساوی نتوانند بود، آنها در بهشت و اینها در آتش جای دارند «مثلاً» به معنی وصف و حکایت است یعنی: آیا این دو در وصف و حکایت برابر هستند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۷۷

[سوره هود (۱۱): آیات ۲۵ تا ۳۵]

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۵) أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ (۲۶) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا- بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ إِلَّا- اتَّبِعَكَ إِلَّا- الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدَى الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (۲۷) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ أَنْ نُلْزِمُكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (۲۸) وَيَا قَوْمِ لَا- أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا- إِنْ أَجْرِي إِلَّا- عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۹)

وَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳۰) وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۱) قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ

جَدَلْنَا فَأَتْنَا بِمَا تَعَدْنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲) قَالَ إِنَّمَا يَرَاتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْرِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۴)
 أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ (۳۵)
 تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۷۸

۲۵- نوح را به سوی قومش فرستادیم، به آنها گفت که من انذار کننده آشکارم.
 ۲۶- بندگی نکنید مگر خدا را که من بر شما از عذاب روز دردناکی می‌ترسم.
 ۲۷- گروه اشراف از قوم او که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز بشری مانند خود نمی‌بینیم و نمی‌بینیم که جز فرومایگان ما ناپخته از تو پیروی کرده‌اند و شما را به خویشتن برتری نمی‌بینیم بلکه گمان می‌کنیم که دروغگویان هستید.
 ۲۸- گفت: ای قوم به من بگوئید: اگر از جانب پروردگار نبوت دارم و از جانب خودش به من رحمتی و شریعتی داده و بر شما نامعلوم است، آیا شما را بر قبول آن اجبار کنیم با آنکه خوش ندارید.
 ۲۹- ای قوم، من برای پیغمبری از شما مالی نمی‌خواهم که مزد من فقط بر عهده خداست و کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم که آنها خدا را ملاقات می‌کنند لیکن شما را گروهی نادان می‌بینم.
 ۳۰- ای قوم، اگر آنها را طرد کنم کدام کس مرا از عذاب خدا نجات می‌دهد آیا بیدار نمی‌شوید؟
 ۳۱- نمی‌گویم که خزائن خدا پیش من است، غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام و درباره کسانی که در چشم شما حقیر می‌نمایند نمی‌گویم که خدا به آنها خیری نخواهد داد، خدا به آنچه در ضمیر آنهاست آگاه است، من آن وقت از ستمگران خواهم بود.

۳۲- گفتند: ای نوح با ما مجادله کردی و مجادله را طولانی کردی اگر تو و یارانت راستگوئید عذابی را که به ما وعده می‌دهی بیاور.

۳۳- گفت: خدا اگر بخواهد عذاب را می‌آورد و شما نمی‌توانید خدا را عاجز کنید.

۳۴- و نصیحت من به شما سودی نمی‌دهد آن گاه که بخواهم شما را نصیحت کنم اگر خدا تفسیر أحسن الحديث، ج ۴، ص: ۴۷۹
 بخواهد گمراهتان کند که او پروردگار شماست و به سوی او باز می‌گردید.

۳۵- آیا می‌گویند که قرآن را از خود ساخته است؟ بگو اگر از خود ساخته باشم گناه من بر عهده من است و من از گناه شما بکنارم.

کلمه‌ها

نوح: اولین پیغمبر از پیغمبران اولوالعزم و صاحب شریعت است، نام مبارکش چهل سه بار در قرآن مجید ذکر شده و مشروح احوالش در این سوره آمده است.

ملاء: ملء (بفتح میم): پر کردن و بکسر آن، مقداری را گویند که ظرفی را پر کند، ملاء اشراف قوم را گویند که هیبتشان قلوب را پر کند و ظاهرشان چشم‌ها را، به معنی جماعت نیز آید، ظاهرا منظور از آن معنای اول است.
 اراذلنا: رذل: دون و خسیس و پست (آنکه بحساب نیاید). ارذل: پستتر جمع آن اراذل است.

بادی الرأی: بادی را بعضی «باء» با همزه و بعضی «بادی» با یاء آخر قرائت کرده‌اند بنا بر قرائت اول، آن از بدء به معنی شروع است و بنا بر قرائت دوم از بدو بمعنای ظهور و آشکار شدن می‌باشد منظور از «بادی الرأی» اول رأی و رأی ناپخته است یعنی: بدون رأی پخته از تو پیروی کرده‌اند.

دوم: بالاتر از گذشته، اینکه تو و پیروانت را دروغگو می‌پنداریم لذا باید دعوت تو را قبول کنیم. بادی الرَّأْيِ ظاهراً متعلق به «اتبعک» است یعنی:

فرومایگان بدون تحقیق از تو پیروی کرده‌اند.

ناگفته نماند: در منطق آنها مانند امروز کسانی معروف و مقام اجتماعی داشتند که به صورت اشراف و خان انگل جامعه باشند و نور چشمی زندگی کنند اما طبقه اصیل کارگر که زحمتکش و تولید کننده و کارگردانان جامعه‌اند، در نظر آنها اراذل و فرومایگان بودند.

۲۸- قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ أُ نَزَّلْتُكُمْهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ.

این آیه با سه آیه بعدی جواب استدلال آنهاست، در این آیه فقط به گفته آنها که گفتند: مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا جواب داده شده است، آنها رسالت و ارتباط با غیب را منکر شده و می‌گفتند: تو مانند ما یک بشر هستی دلیلی ندارد که از تو پیروی کنیم. در جواب آمده: من به رسالت خود بین و معجزه از خدا دارم و خدا به من رحمت و احکام و فرمانها داده است که احتیاجات شما را رفع می‌کند، ولی (در اثر طغیانتان) این حقیقت بر شما مخفی مانده است، فقط آن مانده که شما را بی-آنکه بخواهید، به قبول رسالت مجبور کنیم، یعنی اگر فکر کنید حجت بر شما تمام شده است. بگوئید: آیا با وجود این تمام شدن حجت، شما را به پیروی از خودم مجبور کنیم (۱).

(۱) بنا بر آنچه گفته شد مراد از بین و معجزه و از رحمت احکام دین و شریعت است. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۸۳

۲۹- وَ يَا قَوْمِ لَا- أَشْرَيْتُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ لَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

گویی جمله لَا أَشْرَيْتُمْ عَلَيْهِ مَالًا جواب است از تهمت کذب، یعنی دروغ گفتن من در صورتی متصور بود که در این عمل از شما مزدی و مالی بخواهم، حالا که پولی نمی‌خواهم دیگر داعی ندارد که دروغ بگویم، مزد من بر عهده خداست و آن لازم گرفته که راست بگویم.

آن گاه در ردّ سخن آنها که پیروان نوح را اراذل خواندند فرموده: من مؤمنان را از خود طرد نمی‌کنم زیرا آنها انسان مستقل هستند، خدای خود را ملاقات می‌کنند و به حسابشان رسیدگی می‌کند، من مالک الرقاب آنها نیستم، ولی شما مردمان نادان هستید که می‌گوئید: فقراء و کارگران باید از جامعه رانده شوند و با آنها معامله حیوانات و ابزار تولید بشود یا جاهل به معاد هستید که چنین می‌گوئید.

آنها کلمه اراذل را به کار بردند، ولی نوح به احترام ایمان و تعظیم آنها با لفظ الَّذِينَ آمَنُوا تعبیر کرد این مضمون در آیه دیگر خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین آمده است: وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعُدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ انعام/ ۵۷.

۳۰- وَ يَا قَوْمِ مَنْ يُنْصِرُنِي مِنَ اللَّهِ إِن طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.

تمه سخن فوق است یعنی اگر من فقر و کارگری را ملاک قرار داده و آنها را از خود برانم پیش خدا مسئول خواهم بود و کسی از من حمایت نخواهد کرد، به «ینصرنی» معنای منع تضمین شده است یعنی: چه کسی مرا از عذاب خدا منع می‌کند و نجات می‌دهد اگر آنها را از خود راندم آیا نمی‌دانید که این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۸۴

راندن ظلم است و خدا حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفت!! ۳۱- وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَ لَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ.

سه جمله اولی از این آیه می‌شود در رابطه با جمله ما نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ باشد این آیه از قول رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نیز نقل شده است، آیه ۵۰ از سوره انعام چنین است قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ... از آیه ۹۲ سوره اسری معلوم می‌شود که چنین چیزها را شرط پذیرفتن رسالت می‌دانسته‌اند.

یعنی: من نمی‌گویم که خزائن رزق و رحمت خدا پیش من است، به هر کس خواستم می‌دهم و هر کاری که خواستم می‌کنم و من غیب نمی‌دانم تا هر خیر و خوبی را به سوی خود کشیده و از هر بدی خود را حفظ کنم و نمی‌گویم من فرشته‌ام و عوارض انسانی را ندارم، نمی‌خورم و نمی‌خوابم تا از این جهات بر شما برتری داشته باشم و شما آن را از من بخواهید، بلکه فقط می‌گویم: خدا به من معجزه داده و احکام سعادت بخش فرستاده است و پیامبری همین است و در قول رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آمده: **إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ...**

اگر جمله دوم به صورت «و لا- اقول لكم اني اعلم الغيب» می‌آمد، علم به غیب را نفی نمی‌کرد و احتمال می‌رفت که غیب را می‌داند ولی نمی‌گوید، اما لفظ لا **أَعْلَمُ الْغَيْبَ** علم به غیب را صریحاً نفی می‌کند (المیزان).

اما قسمت: **وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ ...** ناظر است به آن که آنها عقیده داشتند فقراء و کارگران و طبقه ضعیف جامعه، حق حیات ندارند و برای رفاه اشراف آفریده شده‌اند و در حکم حیوان و نظیر آن هستند و طفیلی طبقات تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۸۵

حاکم و اشراف می‌باشند و حقی در رحمت و موهبت خدا ندارند.

در سوره اعراف آمده که روز قیامت اصحاب اعراف به طبقات پائین که اهل بهشت شده‌اند اشاره کرده و به اشراف و مستکبران خواهند گفت: آیا اینها همانها، هستند که قسم می‌خوردید بهره‌ای از رحمت خدا ندارند آن گاه به آنها خواهند گفت وارد بهشت شوید. **أَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ ...**
اعراف / ۴۹ معلوم می‌شود که درباره ضعفاء چنین عقیده‌ای داشته‌اند.

به هر حال نوح اضافه کرد: آنان که در چشم شما حقیرند می‌گویم خدا چیزی به آنها نخواهد داد زیرا قیافه ظاهری و طبقه پائین بودن ملاک نیست بلکه ملاک رحمت خدا ایمان قلبی و توحید است و اگر مثل شما حکم و قضاوت کنم از جمله ستمکارانم.
۳۲- **قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.**

این سخن دلیل ناتوانی آنها از جواب نوح است، لذا گفتند: با ما مجادله طولانی کردی و ما را خسته نمودی اگر راست می‌گویی عذابی را که وعده می‌دهی بیاور.

۳۳- **قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.**

جواب درخواست آنهاست که من فقط انذار کننده‌ام آوردن عذاب بسته به نظر خداست و اگر بخواهد بیاورد شما او را عاجز نتوانید کرد.

۳۴- **وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.**

می‌گوید اگر بنا باشد که خدا در اثر طغیانتان شما را به راه هلاکت تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۸۶

افکند، نصیحت من به شما فائده‌ای نخواهد بخشید زیرا او پروردگار شماست و به سوی او خواهید برگشت.

به نظر می‌آید: **وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي ...** شق دوم **وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ** باشد یعنی اگر خدا بخواهد عذاب را بیاورد نه شما می‌توانید او را عاجز کنید و نه نصیحت من فائده می‌دهد در صورتی که خدا بخواهد اول گمراهتان کند و سپس عذاب بیاورد.

۳۵- **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ.**

این آیه در رابطه با رسول خدا و مشرکان مکه است و چون احتجاج آن حضرت شبیه احتجاج نوح است چنان که با ملاحظه آیه

پنجاه هفت و نود دو سوره انعام روشن میشود لذا مناسب بود که در ضمن حالات نوح علیه السلام برسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و بفرماید: اگر مشرکان گفتند که قرآن را از خود جعل کرده است در جواب آنها بگو: اگر از خود جعل کرده باشم گناهی بر عهده من است ولی این را بدانید که از جرم و گناه شما برکنارم.

گویای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آنها را خطاب کرده می گوید من در این سخنانم مانند نوح پیغمبرم، شما مرا به افتراء متهم می کنید با آنکه با شما سخن نمی گویم و نصیحت نمی کنم مگر همانند نوح (استفاده از میزان).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۸۷

[سوره هود (۱۱): آیات ۳۶ تا ۴۹]

اشاره

وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَ اضْمَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا وَ لَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (۳۷) وَ يَضْمَعْ الْفُلْكَ وَ كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (۳۸) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحْتَلِّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۳۹) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورَ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۰)

وَ قَالَ اذْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا إِنْ رَّبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۱) وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اذْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۲) قَالَ سَيَأْوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ (۴۳) وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَ يَا سِمَاءُ أَفْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قِصَّةِ الْأُمَرَاءِ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَىٰ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۴) وَ نَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۴۵)

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْطَأُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۶) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْرَكَ بِكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ إِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۴۷) قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمَّةٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ أُمَّةٍ سَنُنْتَعِبُهُمْ ثَمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۸) تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۸۸

۳۶- به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که ایمان آورده اند کسی ایمان نخواهد آورد، لذا از آنچه می کنند غصه مخور.

۳۷- کشتی معین را زیر مراقبت و با راهنمایی ما بساز و درباره ظالمان با من سخن مگوی که آنها غرق خواهند شد.

۳۸- نوح کشتی را می ساخت، هر گاه جمعی از قومش بر او می گذشتند مسخره اش می کردند گفت: اگر ما را مسخره می کنید ما نیز شما را همان طور مسخره می کنیم.

۳۹- به زودی می دانید کدام است آنکه عذاب خوار کننده به او می رسد و عذاب دائم بر او وارد می شود.

۴۰- تا وقتی که فرمان (یا عذاب) آمد و تنور فوران کرد گفتیم: از هر حیوان یک جفت (دو تا) در آن حمل کن، خانوادهات را نیز سوار کن مگر آنکه که وعده عذاب بر او گذشته است و نیز سوار کن کسی را که ایمان آورده است، با او تفسیر احسن الحدیث،

ج ۴، ص: ۴۸۹

ایمان نیاورده بود مگر اندکی.

- ۴۱- نوح به آنها گفت: در کشتی سوار شوید، حرکت و ایستادن آن بیاری خداست که که خدایم آمرزنده و مهربان است.
- ۴۲- کشتی، آنها را در موجی همچون کوه‌ها راه می‌برد، نوح پسرش را که در کناری بود ندا کرد و گفت: پسرم با ما سوار شو و از کافران مباش.
- ۴۳- گفت: به زودی به کوهی پناه می‌برم که مرا از سیل محفوظ می‌کند نوح گفت:
- امروز از عذاب خدا حافظی نیست مگر آنکه خدا رحمتش کرده است موج میان نوح و پسرش حایل شد و جزء غرق شدگان گردید.
- ۴۴- فرمان رسید: ای زمین آبت را فرو بر و ای آسمان قطع کن، آب فرو رفت، کار تمام شد، کشتی در جودی استقرار یافت و گفته شد: دور شوند ظالمان از رحمت خدا.
- ۴۵- نوح خدایش را ندا کرد که خدایا پسرم از خانواده من است، وعده تو حق است، تو عادلترین داوران هستی.
- ۴۶- خدا گفت: ای نوح او از خانواده تو نیست او عمل ناصالح است آنچه را که به آن علم نداری از من مپرس، من تو را موعظه می‌کنم مبادا از جاهلان باشی.
- ۴۷- نوح گفت: پروردگارا من به تو پناه می‌برم از آنکه از تو چیزی را بخواهم که به آن علم ندارم اگر مرا نبخشی و رحم نکنی از زیانکاران می‌شوم.
- ۴۸- گفته شد: ای نوح فرود آی بسلامت و با فائده‌هایی بر تو و بر امتهایی از کسانی که با تواند. امتهایی نیز هست که متاعشان می‌دهیم سپس از ما به آنها عذاب خواهد رسید.
- ۴۹- اینها از خبرهای غیبی است که بر تو وحی می‌کنیم نه تو آنها را می‌دانستی و نه قوم تو، صبر کن که پایان کار به نفع پرهیزکاران است.
- تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۴، ص: ۴۹۰

کلمه‌ها

تَبَّئْسَ: بئس: حزن و اندوه. اِبْتِئاس: اندوه توأم با تَضَرُّع فَلَا تَبَّئْسَ: محزون مباش و جزع مکن.

فَلَک: کشتی. آن در مفرد و جمع به کار می‌رود و با قرائن فهمیده می‌شود.

بَاعَيْنَا: عین چشم. اعین: چشمها. مراد از «باعیننا» مراقبه و حفظ است.

جمع آمدن چنان که المیزان فرموده برای شدت مراقبت می‌باشد.

وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِاعَيْنِنَا: کشتی را زیر مراقبت و حفظ ما بساز.

فار: فور: غلیان و جوشیدن. اصل آن به معنی بالا آمدن است فَارَ التَّنُّورُ یعنی: آب از تنور فوران کرد.

مجراها: مجری مصدر میمی است به معنی جاری شدن و جاری کردن ولی در آیه معنای اول مراد است، بعضی به ضم میم خوانده‌اند به معنی جاری کردن.

مرسیها: مرسی (به ضم - م) مصدر میمی است به معنی ایستادن، اصل آن رسو به معنی ثبات است، مرسی به معنی متوقف کردن نیز آید.

معزل: عزل: کنار کردن. معزل (بر وزن محمل) اسم مکان است به معنی کنار. گویند: «هو بمعزل عن الحق» یعنی او از حق کنار است.

ساوی: اوی: نازل شدن، لاحق شدن. سَاوِي إِلَى جَبَلٍ: زود به کوهی پناه می‌برم و به آن لاحق می‌شوم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۹۱

يعصمني: عصم (بر وزن فلس): حفظ و امساک «العصم: الامساک» «يعصمني» یعنی حفظ می‌کند مرا «عاصم» حافظ.

ابلعی: بلع فرو بردن ابلعی» صیغه امر حاضر مؤنث است یعنی:

فرو ببر.

اقلعی: قلع: کندن. یا سَمَاءً أَقْلَعِي ای آسمان آبت را بازگیر و قطع کن.

غیض: غیض: فرو رفتن آب. «الغیض: ذهاب المایع فی العمق».

جودی: نام کوهی است که کشتی نوح در آن نشست اشْتَوَتْ عَلَي الْجُودِيَّ.

یعنی: بر جودی استقرار یافت.

اهبط: هبوط. پائین آمدن. گاهی به معنی حلول (دخول) در مکان است گویند: «هبطنا بلدا کذا»: به فلان شهر وارد شدیم، در اینجا به معنی پائین آمدن از کشتی است.

برکات: برکت: فائده ثابت. برکات: فائده‌ها و خیرها گویی مرا سالم شدن جوّ برای توحید و سعادت است.

شرحها

آیات فوق بقیه حالات نوح علیه السّلام و قوم اوست از ساختن کشتی تا غرق شدن کفار و پیاده شدن آن حضرت و یارانش از کشتی.

۳۶- وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

این وحی نوح را از ایمان قومش مأیوس کرد و دانست که کفار هرگز ایمان نخواهند آورد، آمدن فلا تَبْتَئِسْ با فاء نتیجه برای آن است که او در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۹۲

صورتی از تمرد و مخالفت آنها حق داشت غمگین شود که امید ایمان آنها را داشته باشد وقتی که یقین کرد که اصلاً ایمان نخواهند آورد و عذاب خدا برای آنها حتمی شده دیگر جهتی ندارد که آنها را به حق دعوت کند و از کارهایشان ناراحت باشد که ای کاش خودشان را بدبخت نکنند.

از آیه شریفه معلوم می‌شود: تا در کفار امید ایمان باشد عذاب بر آنها نازل نمی‌شود وقتی که ملکه کفر در آنها محقق شد و امید بازگشت نماند عذاب نازل می‌شود (استفاده از میزان) وانگهی نفرین آن حضرت که گفت: رَبِّ لَا تَذَرُ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا نوح/ ۲۶ ظاهراً بعد از نزول این آیه بوده است.

۳۷- وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا وَ لَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ.

این آیه از نزدیک شدن عذاب حکایت دارد که لازم است نوح و یارانش در کشتی نشسته و از غرق شدن نجات یابند «بأعيننا» حاکی است که خدا او را در ساختن کشتی حفظ خواهد کرد، تقدیر آن: «بحفظنا اياك حفظ الرائي بغيره» می‌باشد «وحنينا» حاکی است که خدا در ساختن کشتی و کیفیت آن نوح را رهبری می‌کرده است، وَ لَا تُخَاطِبْنِي ... حاکی است که جای خواهش و تقاضا نمانده است که نزول عذاب حتمی است.

۳۸- وَ يَصْنَعِ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ.

لفظ «سخر» با کلمه «من» متعدی می‌شود، هر وقت گروهی از قومش بر او می‌گذشتند می‌دیدند که خبری از آب و دریا نیست و نوح مشغول ساختن کشتی است، کار او را به سادگی حمل کرده و مسخره‌اش می‌کردند از «کلمه» معلوم می‌شود که کار مسخره

پیوسته بوده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۹۳

«کما» دلالت بر تشبیه و یکسانی دارد یعنی شما ما را مسخره می‌کنید و کار ما را احمقانه حساب می‌کنید ما هم تکذیب و عدم اعتنایی شما را احمقانه و بی‌خردانه می‌بینیم و می‌گوئیم: زود هست که بدانید کدام کس را عذاب خدا فرا می‌گیرد علی‌هذا «نسخر» به معنی حال است نه آینده یعنی همین حالا مسخره می‌کنیم و می‌گوئیم.

۳۹- فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ.

این آیه همان مصداق مسخره نوح و قوم او است، لازم است قبل از «فسوف» کلمه «نقول» مقدر باشد جمله مَنْ يَأْتِيهِ مَفْعُول «تعلمون» است، «من» شاید موصول و به معنی «الذی» یا به معنای استفهام «ای» باشد یعنی: به زودی می‌دانید کدام است آنکه عذاب خوارش می‌کند ... در المیزان فرموده: مراد از عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذاب دنیا و غرق شدن و منظور از عذاب مقیم، عذاب آخرت است.

۴۰- حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ.

غرض از آمدن امر ظاهرا آمدن و شروع عذاب است از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که علامت شروع عذاب میان نوح و خدایش آن بود که آب از تنور بجوشد «۱» روایت شده که آن تنور فعلا در وسط مسجد کوفه واقع شده است «۲» و اکنون نیز در مسجد کوفه، آن تنور به صورت گودالی موجود است، علی‌هذا محل قوم نوح، کوفه و اطراف آن بوده است، به مضمون آیه فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أُمَّرٍ قَدْ قَدِرَ قَمَرُ/

(۱، ۲) تفسیر صافی از کافی و مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۹۴

۱۱ و ۱۲ آب از همه جای آن محل به صورت چشمه‌ها جوشیده است، علی‌هذا جوشیدن تنور به عنوان اعلام و شروع بوده است. در روایات آمده است: جوشیدن تنور را زن نوح به او خبر داد. الف و لام تنور نشان می‌دهد که تنور معینی بوده است.

آیه صریح است در اینکه: حکم سوار کردن بعد از فوران تنور به نوح داده شده است ولی در سوره مؤمنون/ ۲۷ چنین است: فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اضْمَعْ الْقُلُوكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ عَلَىٰ هَذَا در آیه اول فرمان قبلی تکرار شده است.

به هر حال در این آیه به نوح فرمان داده شده سه قسمت را سوار کشتی کند اول: از هر حیوان یک جفت (نر و ماده) دوم خانواده خود را به استثناء زنش که در اثر کفر، وعده خدا بر او حتمی شده بود ناگفته نماند:» از روایات و از آیه ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَامْرَأَتِ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ تحریم/ ۱۰ فهمیده می‌شود که مراد از مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ زن نوح بوده است، ظاهرا مَنْ سَبَقَ ... به پسر نوح نیز شامل بود ولی چنان که بعدا خواهد آمد، نوح از آن خبر نداشته و به پسرش اصرار می‌کرد که سوار شود.

سوم: کسانی را که با نوح به خدا ایمان آورده بودند و مَنْ آمَنَ ولی بنا بر ذیل آیه آنها عده کمی بودند در تفسیر صافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که آنها هشتاد نفر بوده‌اند، مجمع البیان آن را قول اکثر اهل تفسیر و روایات دانسته است، هفتاد و نه نفر و هشت نفر نیز گفته‌اند (و الله اعلم).

به نظر می‌آید: عده‌ای از مؤمنین تا وقت طوفان از دنیا رفته بودند و در وقت طوفان فقط آن عده بودند زیرا به حکم: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا

نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۴، ص: ۴۹۵

فِيهِمْ أَلْفٌ سِنَّةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ

عنکبوت/ ۱۴ بعد از نهصد و پنجاه سال از نبوت نوح، طوفان واقع شده است و تا آن موقع قهرا عده‌ای از مؤمنان از دنیا رفته بودند، ولی ظهور و ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ در آن است که در آن مدت جز کمی به او ایمان نیاورده بودند.

راجع به بزرگی کشتی نوح وعده حیوانات سوار شده و عالمگیر بودن طوفان در نکته‌ها توضیح داده خواهد شد.

۴۱- وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ.

ظاهراً و قَالَ ... عطف است بر فَارَ التَّنُورُ یعنی: «حتی اِذَا جَاءَ امْرَأَتَا قَالِ ارْكَبَا...» به نظر می‌آید مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا مبتدا و بِسْمِ اللَّهِ خبر آن باشد یعنی: گفت: سوار شوید جاری شدن و ایستادن آن با استعانت خداست که او می‌تواند ما را به وسیله این کشتی از طوفان نجات دهد زیرا که او چاره ساز و مهربان است، در هر حال این کلام استعانت از خدا و سوق مدد خداست به سوی کشتی و ساکنان آن. استعانت از اسم خدا استعانت از خداست.

در میزان آمده: نوح علیه السلام اولین انسان است که خدا از او استعانت به نام خدا را حکایت کرده است، در زمینه آیه احتمالات دیگری نقل شده که نگارنده آنها را بعید می‌داند.

۴۲- وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ.

ضمیر «هی» راجع است به «فلك» مراد از «بهم» ساکنان کشتی است یعنی: کشتی آنها را در موجی همچون کوه‌ها حرکت می‌داد، کنار و محلی که پسر نوح در آن بود لا بد آب به آن نرسیده بود ولی ظاهر امر نشان می‌دهد که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص:

۴۹۶

آب بالا می‌آمد لذا پسر نوح گفت: به کوهی پناه می‌برم به هر حال نوح به پسر کافرش که در کناری بود گفت: پسرم با ما بکشتی سوار شو و از کافران مباش و این نشان می‌دهد که نوح از کفر او بی‌خبر بود و یا می‌خواست توبه کند ولی پسرش قبول نکرد و گفت:

۴۳- سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ.

فرزند نوح درخواست پدر را رد کرد و گفت: بزودی به کوهی لاحق می‌شوم و پناه می‌برم مرا از طوفان حفظ می‌کند نوح در جواب گفت امروز چیزی انسان را از عذاب خدا حفظ نمی‌کند مگر مکان کسی که مورد رحم خداست و آن کشتی من است، در این سخن بودند که موج میان آن دو حایل شد و پسرش غرق گردید. گویند: استثناء منقطع است به معنی «لکن» آنکه مورد رحمت خداست حفظ شده است، گویند: استثناء متصل است به تقدیر «الامکان من رحم» به قولی «عاصم» به معنی معصوم بوده و استثناء، متصل است.

۴۴- وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَلْقِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

این آیه راجع به خاتمه طوفان است که از خدا دستور رسید: زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان آب خود را قطع کن در فرمان اول به حکم وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا... از همه جای زمین، آب جوشیدن گرفت و به حکم فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ قمر/ ۱۱ باران غیر متعارف و همچون دریا باریدن گرفت و در فرمان بعدی کار به عکس بود و هر دو اعجاز و بر خلاف جریان معمول بودند، این فرمان تکوینی از ساحت کبریایی بود، به نظر می‌آید عدم ذکر فاعل، به علت تعظیم است غِيضَ الْمَاءِ نشان می‌دهد که

آب فرو رفت و بسیط تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۹۷

زمین ظاهر شد قُضِيَ الْأَمْرُ یعنی دستور خدایی انجام پذیرفت و همه غرق شدند.

کشتی نوح بر کوه یا بر کوه جودی نشست و استقرار یافت وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ یعنی خدا گفت دور باشند ظالمان از رحمت خدا دوری کامل تقدیر آن ظاهراً «ليبعدوا من رحمة الله بعدا كاملا» این امر نیز تکوینی است که عبارت اخرای فرمان غرق و غرق شدن آنهاست، گویند: حذف فاعل و مجهول آمدن فعلهای «قيل - قضی» برای آن است که آنها در اینجا به غیر خدا نسبت داده

نمی‌شوند پس فاعل معلوم است.

بزرگان از بلاغت این آیه در عجب هستند و بقول المیزان آنچه توانسته‌اند در این زمینه توضیح داده‌اند گرچه همه قرآن بلاغت است. در تاریخ هست چهار نفر از ملحدان زمان بنی عباس امثال عبد الله بن مقفع، ابو شاکر دیصانی، ابن ابی العوجاء و یک نفر دیگر قرار گذاشتند هر یک مقدار یک ربع قرآن را بنویسند در موسم حج برای مردم بخوانند، بعد از یک سال که در موسم جمع شدند ظاهراً عبد الله مقفع بود که گفت: مدت یک سال فقط آیه و قیلَ یا اَرْضُ اِبْلَعِ مَاءَکِ ...

وقت مرا گرفته است، دیگران نیز مانند او اظهار عجز کردند، چون این خبر به امام صادق علیه السلام رسید حضرت این آیه را خواند: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَاَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا اسراء/ ۸۸ در مجمع البیان نیز قضیه‌ای نزدیک به آن نقل کرده است.

۴۵- وَ نَادٰی نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ اِنَّ اِیْتِیْ مِنْ اَهْلِیْ وَاِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَاَنْتَ اَخْرَجْتَ الْحٰکِمِیْنَ.

یعنی پس از نشستن طوفان، نوح پسر غرق شده‌اش را به یاد آورد که خدا فرموده بود: اَحْمِلْ فِیْهَا مِنْ کُلِّ زَوْجِیْنِ اِثْنِیْنِ وَ اَهْلَکَ عَلٰی هٰذَا ...
 هذا می‌بایست تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۹۸

خانواده‌اش به جز زنش نجات یابد حال آنکه پسرش کنعان غرق شده بود لذا گفت پروردگارا پسر من از خانواده من است، وعده تو راجع به نجات خانواده‌ام حق است این استدلال لازم‌ه‌اش آن است که پسرش غرق نمی‌شد، ولی این نتیجه را نگفت و گفت: با وجود این استدلال تو عادلترین داوران هستی علی‌هذا نوح، نجات و زنده شدن پسرش را نخواست است.

۴۶- قَالَ یٰ نُوْحُ اِنَّهٗ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ اِنَّهٗ عَمَلٌ غَیْرُ صٰلِحٍ فَلَا تَسْتَلْزِمْنِیْ مَا لَیْسَ لَکَ بِهٖ عِلْمٌ اِنِّیْ اَعْطٰکَ اَنْ تَکُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِیْنَ.

این آیه جواب نوح و نقض استدلال او است و آن اینکه منظور خدا از «اهلک» در آیه گذشته، اهلی است که شایسته و نیکوکار باشد و چون پسر تو یک پارچه عمل ناصالح است پس از اهلی که برای آنها وعده نجات داده شده نیست، جمله اِنَّهٗ عَمَلٌ غَیْرُ صٰلِحٍ نشان می‌دهد که مراد از «اهلک» اهل صالح و نیکوکار است، و این جمله نشان می‌دهد که پسر نوح به علت نداشتن قید و وصف از اهل بودن خارج شده است نه اینکه واقعا فرزند نوح نبوده است.

ناگفته نماند: استدلال نوح علیه السلام این بود: خدایا پسر من از اهل من است، وعده تو در نجات دادن اهل من است، دیگر از خدا نخواست و نگفت: پس باید پسر من نجات یابد و زنده شود. علی‌هذا چیزی را که نمی‌دانست از خدا نخواست، پس جمله فَلَا تَسْتَلْزِمْنِیْ مَا لَیْسَ لَکَ بِهٖ عِلْمٌ لازم نگرفته که نوح چیزی را از خدا خواسته است، بلکه نهی مطلق است که نخواهد و نیز جمله اِنِّیْ اَعْطٰکَ اَنْ تَکُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِیْنَ لازم نگرفته که آن حضرت مشمول جاهلین شود و این در صورتی بود که نجات پسرش را از خدا بخواهد مانند خطاب خدا بر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله:

وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلٰی الْهُدٰی فَلَا تَکُوْنَنَّ مِنَ الْجٰهِلِیْنَ اِنْعَامٌ / ۳۵ یا مانند کلام موسی: قَالُوْا اَلَا تَتَّخِذُنَا هٰزُوًا قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَکُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِیْنَ (استفاده تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص: ۴۹۹)

از المیزان).

خلاصه سخن آنکه: ای نوح در نجات یافتن از غرق، ایمان و عمل شرط است، یاران تو که نجات یافتند مصداق من آمَن بودند اما پسر تو چنان ناصالح است که گویی در عمل ناشایست محو شده و یک پارچه عمل غیر صالح است که مشروعیت سؤال از آن را نمی‌دانی.

۴۷- قَالَ رَبِّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ اَنْ اَسْئَلَکَ مَا لَیْسَ لِیْ بِهٖ عِلْمٌ وَاِلَّا تَغْفِرْ لِیْ وَ تَرْحَمْنِیْ اَکُنْ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ.

چون بر نوح روشن شد که اقدام و استدلالش نزدیک به لغزش بود ولی خدا حفظش کرد، لذا در مقام استعاذه آمد و جمله: اَعُوْذُ بِکَ ... نشان می‌دهد که چیز ندانسته را از خدا نخواست است ولی جا داشت که از خدا مغفرت و رحمت بخواهد آیه نشان می‌دهد

که هم در مواقع گناه می‌شود از خدا مغفرت خواست و هم در مواقع غیر گناه النهایه معنی استغفار در قسمت دوم آن است که خدا توفیق دهد تا به خطا نیافتد.

۴۸- قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَ أُمَّمٍ سَنُنْتَعِبُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ.

مراد از سلام ظاهراً سلامت از غرق و عذاب و مراد از برکات، خیرهای ثابت و فائده‌های سعادت آفرین است که سعادت آخرت را نیز در بر دارد بر خلاف «سنمتعهم» که فقط شامل لذات دنیوی است و نصیب امتهای کافر است مراد از علی اُمم امتهایی هستند از یاران نوح بنا بود به وجود بیایند و در علم خدا بود که از راه نوح تبعیت خواهند کرد چنان که اُمم سَنُنْتَعِبُهُمْ نیز از آنها به وجود خواهند آمد ولی در اثر کفر فقط از لذات دنیا بهره خواهند برد.

این آیه چنان که در المیزان نیز آمده نظیر خطابی است که به آدم و زوجه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۰۰ او شد: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بقر / ۳۸-۳۹ علی هذا منظور آن است که ای نوح مزاحم‌ها رفتند به سلامت و برکات که برای تو و اهل ایمان است وارد زمین و زندگی جدید بشوید ولی از شما امتهایی نیز بوجود خواهند آمد که در دنیا لذت دیده و در آخرت اهل عذاب خواهند بود.

۴۹- تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ.

در آخر ماجرای، خطاب به حضرت رسول فرموده: اینها از خبرهای گذشته و غیب است که نه تو آنها را می‌دانستی و نه قوم تو، می‌شود در این جمله اشاره باشد که آنچه یهود و دیگران نقل می‌کنند مطابق واقع نیست، در آخر از این قصه نتیجه‌گیری کرده و می‌گوید: فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ یعنی همانطور که نوح و یارانش نجات یافتند و کفار غرق شدند حساب تو و کفار نیز چنین خواهد بود.

نکته‌ها

محل نوح در کجا بود

؟ لازم است در زمینه ماجرای نوح علیه السّلام نکته‌هایی ذکر شود: بنا بر روایات، محل غرق شدن قوم او در سرزمین عراق بود، محل مسجد تاریخی کوفه جزء محیط عراق بود، و نیز نقل شده: تنوری که آب از آن جوشید و طوفان را آغاز کرد در جای مسجد کوفه بود (اکنون گودالی به علامت آن در مسجد کوفه وجود دارد).

و به روایت امام صادق علیه السّلام خانه‌های نوح و قوم او در شهری بر کنار رودخانه فرات در غرب کوفه بود رجوع شود به روایات تفسیر عیاشی و برهان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۰۱

و صافی و غیر آن، قرآن مجید شهادت دارد که در آن محیط کوه وجود داشته است که پسر نوح گفت: به کوهی پناه می‌برم علی هذا کوه جودی نیز باید در آن حوالی باشد. بنا بر روایتی که در تفسیر عیاشی و طبرسی از امام موسی بن جعفر علیه السّلام نقل شده: جودی کوهی است در نزدیکی شهر موصل. این روایت با روایاتی که محل نوح را عراق فعلی تعیین می‌کنند کاملاً مناسب است، صدر بلاغی در کتاب فرهنگ قصص قرآن می‌نویسد: جودی کوهی است در نزدیکی موصل که با کوه‌های ارمنستان پیوسته است و اکراد در جوار آن زندگی می‌کنند ...

کوه جودی دارای دو قله است ... ارتفاع قله اول ۱۷۲۶۰ قدم و ارتفاع قله دوم ۱۶۲۷۰ قدم از سطح دریاست.

در تورات فعلی آن را کوه آراراط معروف گفته و هاکس در قاموس کتاب مقدس آن را پذیرفته است، نویسنده قصص قرآن می‌گوید: این خطاست و کوه آراراط در دشت «رس» در شرق ارمنستان است.

باریدن آب و جوشیدن آن توأم با اعجاز بود:

ظهور قرآن مجید در آن است که بارانهای سیل آسا از آسمان باریدن گرفت و زمین از همه جایش آب جوشید، گویی همه جای زمین چشمه است: فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ قَبْلَ قَمَرٍ / ۱۱ و ۱۲ یعنی درهای آسمان را با آبی که به شدت می‌ریخت باز کردیم و زمین را شکافته و به صورت چشمه‌ها درآوردیم، هر دو آب، روی دستور معین شده به هم رسیدند، آب تا جایی بالا رفت که آن محل به صورت دریایی در آمد، اختلاف حرارت هوا به شدت تغییر کرد تا طوفان وزیدن گرفت و به حکم وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ موج آب مانند کوه‌ها بود. این همه باران بطور عادی نمی‌تواند باشد، بلکه توأم با اراده خدا و اعجاز برای در هم کوبیدن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۰۲ طاغوتها و طاغوتیان بوده است.

آب تا کجا بالا آمد؟

تورات فعلی در سفر تکوین در ابواب ششم تا نهم، جریان نوح را به تفصیل ذکر کرده و می‌گوید: آب همه کوه‌ها را که در زیر تمام آسمانها بود مستور کرد و جز نوح و آنها که در کشتی بودند جنبنده‌ای در روی زمین باقی نماند و آب از بلندترین کوه‌ها پانزده زراع بالاتر رفت.

این سخن مورد تأیید قرآن مجید نیست، بنا به تصریح قرآن آن گاه که موج طوفان همچون کوه‌ها بود، پسر نوح در کناری ایستاده بود و به پدرش گفت: به کوهی پناه می‌برم مرا از آب حفظ می‌کند مگر آنکه بگوئیم بعدا بر کثرت آب اضافه شده است، آنهم در صورتی میسر است که طوفان نوح محلی بوده باشد.

آیا طوفان نوح محلی بود یا جهانی:

بعضی از مفسران، طوفان نوح را جهانی دانسته‌اند چنان که ظاهر تورات فعلی نیز چنین است، دلیل آنها یکی، جهانی بودن نبوت آن حضرت است که مقتضای آن عمومی بودن عذاب و طوفان است. دوم ظهور بعضی از آیات است که دلالت بر عموم دارند مانند دعای آن حضرت که گفت: رَبِّ لَا تَذَرُ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا نوح / ۲۶ که ظهور «الارض» در همه روی زمین است و آیه: لَا-عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ هود / ۴۳ و نیز آیه: وَ جَعَلْنَا دُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ صافات / ۷۷ که ظاهر است در اینکه جز ذریه و یاران نوح کسی در روی زمین باقی نماند سوم در دو محل از قرآن آمده که قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ - فَاسْتَلِكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ مؤمنون / ۲۷ ظاهرش در همه حیوانات است و این نشان میدهد که طوفان عالمگیر بوده و این دستور برای آن بود که نسل حیوانات از بین نرود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۵۰۳

به نظر نگارنده بعید است که طوفان عمومی و جهانی بوده باشد. اولاً عمومی بودن دعوت آن حضرت در صورتی مفید عمومی بودن عذاب است که آن حضرت دعوت خود را به همه جا رسانده باشد، به حکم: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا تا دعوت نشود و

حجت تمام نگردد عذاب صحیح نخواهد بود، آن حضرت چطور توانست در همه جای زمین اتمام حجت و تبلیغ بکند. ثانیاً: هیچ مانعی ندارد که مراد از آیات شریفه محل زندگی نوح و همان منطقه باشد چنان که مراد از آیه: **وَإِنْ كَادُوا لَيَسِفُزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ أَسْرَاءَ / ۷۶** زمین مکه است.

ثالثاً: اگر منظور از **زُوجَيْنِ اثْنَيْنِ** همه حیوانات باشد، آن کشتی در چه وسعت بود که بتوان اقلای سه هزار و پانصد نوع از پستانداران را با علوفه‌شان در آن جای داد. آنهم از هر جنس یک جفت وانگهی آن حضرت چگونه می‌توانست آن همه حیوانات را بدست آورد، در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت از هر جفت از ازواج هشتگانه که در آیه **ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ ...** انعام/ ۱۴۳ آمده است در کشتی حمل کرد و در آن روایت آمده: هم از اهلی آنها و هم از وحشی آنها و در روایت دیگر سگ و خوک هم نقل شده است.

اگر بگوئیم: طوفان محلی بوده و کوه‌ها هم زیر آب نرفته بودند، آن وقت نوح حیوانات اهلی را که تاب طوفان نداشتند سوار کرده، وحشی‌ها و و پرندگان نیز می‌توانستند به بالای کوه‌ها پناه ببرند و خزندگان نیز در زیر لای و لجن همه از بین نمی‌رفتند و پس از پایان طوفان بالاخره مقداری از آنها می‌ماند و تکثیر می‌شدند، آن وقت، مطلب طبیعی و قابل قبول خواهد بود و **اللَّهُ الْعَالِمُ**. تفسیر **أحسن الحدیث**، ج ۴، ص: ۵۰۴

رابعاً: مقدار آبهای دریاها و ابرهای آسمان به حدی نیست که بتواند کوه‌ها را بپوشاند چون اول باید دریاها پر شوند، باید گفت: خدا از کرات دیگر آب فرستاده است، این هم بسیار بعید است وانگهی منظور غرق شدن آن قوم بود دیگر حاجت نبود که کوه‌ها در زیر آب بمانند مگر آنکه بگوئیم در زمان نوح علیه السلام خشکی روی زمین فقط به مساحتی مثلاً مانند استان «گیلان» بود و قاره‌ها پیدا نشده بودند و همان مقدار نیز غرق شده و همه از بین رفته‌اند.

صاحب المنار که قائل به محلی بودن طوفان است می‌گوید: ظواهر آیات به کمک قرائن و تفالید رسیده از اهل کتاب نشان می‌دهد که آن روز در همه روی زمین جز قوم نوح نبودند و آنها هم در اثر طوفان از بین رفتند، جز فرزندان او (و مؤمنین) باقی نماندند و این مقتضی آن است که طوفان محلی بوده ولی خشکی در آن زمان کوچک بوده است، زیرا که از زمان تکوین و پیدایش بشر فاصله نداشت.

طوفان نوح در کتابهای دیگران:

در تفسیر المیزان سوره هود از المنار نقل کرده: جریان طوفان نوح در تاریخ امتهای گذشته نیز مطابق تورات و گاهی مخالف آن ذکر شده آن گاه این جریان را از کتب کلدانیها و یونانیها و «اوستا» کتاب مجوس و کتب هندی‌ها نقل نموده است طالبان تفصیل بیشتر به المیزان و مانند آن رجوع کنند. راجع به عمر نوح علیه السلام ذیل آیه: **فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا** عنكبوت/ ۱۴ خواهد آمد.

جلد چهارم تفسیر (احسن الحدیث) به پایان می‌رسد و جلد پنجم بیاری خدا از آیه پنجاه سوره شروع خواهد شد.

[جلد پنجم]

[ادامه سوره هود]

[سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۶۰]

اشاره

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۰) يَا قَوْمِ لَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۵۱) وَيَا قَوْمِ اسئَلُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۲) قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۵۳) إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتِرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۵۴)

مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ (۵۵) إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَىٰ اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۶) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسَلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۵۷) وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۸) وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِي كُنَّا نُزِيلُ بِهَا آيَاتِنَا لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵۹)

وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ (۶۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴

۵۰- به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم، گفت ای قوم من خدا را عبادت کنید که جز او معبودی ندارید، شما در بت پرستی جز دروغسازان نیستید.

۵۱- ای قوم من، از شما بر رسالت خود مزدی نمی‌خواهم مزد من فقط بر عهده کسی است که مرا آفریده است آیا نمی‌فهمید؟

۵۲- ای قوم من، از خدایان آمرزش بخواهید و به سوی او توبه کنید تا باران فراوان بر شما فرستد و بر نیرویتان بیافزاید به حالت گناهکار برنگردید.

۵۳- گفتند: ای هود دلیلی پیش ما نیاورده‌ای و ما خدایان خود را با حرف تو ترک نخواهیم کرد و ما به تو ایمان نخواهیم آورد.

۵۴- فقط این را می‌گوئیم که بعضی از خدایان ما به تو آسیب رسانده است گفت: خدا را شاهد می‌گیرم شما نیز بدانید که من از آنچه به خدا شریک می‌دانید، بیزارم.

۵۵- چون جز خدا هستند، همه‌تان بمن حيله کنید و سپس مهلتم ندهید.

۵۶- من تکیه کرده‌ام بر الله که پروردگار من و شماست هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه خدا ناصیه او را گرفته است همانا پروردگار من بر راه راست است.

۵۷- اگر از قبول دعوت من برگردید آنچه را که مأمورم به شما تبلیغ کرده‌ام، خدایم قومی غیر از شما را می‌آورد و باو ضرری نتوانید زد، همانا خدای من حافظ هر چیز است.

۵۸- چون عذاب ما آمد هود و مؤمنان را با رحمت خاصی نجات دادیم و آنها را از عذاب سختی نجات دادیم. تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵

۵۹- آنها قوم عاد هستند که آیات خدایشان را انکار کردند و پیامبرانش را نافرمانی کردند و از دستور هر ستمکار لجوج اطاعت نمودند.

۶۰- در دنیا و آخرت با لعنت تعقیب شدند بدانید که عاد به خدایشان کافر شدند و بدانید که عاد به طور کامل از رحمت خدا دور شدند.

هود: از انبیاء ما قبل تاریخ است، نام مبارکش هفت بار در قرآن مجید ذکر شده، از نقل قرآن چنین معلوم می‌شود که او بعد از نوح و پیش از صالح بوده است، او در تورات فعلی ذکر نشده و در تاریخ نیز از وی خبری نیست، فقط مقداری از حالات او در قرآن مجید آمده است.

عاد: نام قومی است که هود علیه السلام بر آنها مبعوث گردید، آنها در سرزمین احقاف از یمن سکونت داشتند، احقاف در جنوب جزیره العرب از قسمتهای ربع الخالی (وادی دهناء) است که در روزگار گذشته آباد و مسکن قوم عاد بوده است چنان که آمده: وَ اذْکُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ احقاف / ۲۱.

مفترون: فری: قطع. فریه. دروغ، افتراء: دروغ بستن. مفتتر: (به صیغه فاعل) جعل کننده دروغ. جمع آن مفترون است. فطرنی: فطر در لغت به معنی شکافتن و در آیه به معنی آفریدن است که آفرینش باشق و شکافتن است مثل شکافتن دانه و رویانیدن آن.

مدرار: در (بر وزن عقل) به معنی شیر است، به معنی کثرت نیز آید:

«در اللبن» یعنی شیر زیاد شد، مدرار صیغه مبالغه است به معنی فراوان «دیمه مدرار» به بارانی گفته می‌شود که زیاد و دانه‌هایش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۶ درشت است.

اعتراک: عرو (بر وزن فلس) در اصل به معنی تعلّق و آویزان شدن است، در آیه به معنی رسیدن است که نوعی تعلّق می‌باشد «اعتراک بسوء»: به تو آسیب رسانده است.

ناصیتها: ناصیه: موی پیشانی و پیشانی. طبرسی فرموده: «الناصیه:

شعر مقدم الرأس» دیگران پیشانی نیز گفته‌اند، اصل آن به معنی اتصال است، اخذ به ناصیه کنایه از تسلط است، آن که از موی پیشانی کسی گرفته است او را مقهور می‌کند و بر او مسلط می‌شود.

جحدوا: جحد: انکار از روی علم و دانسته و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم یعنی معجزات موسی را انکار کردند با آنکه قلوبشان بر آنها یقین داشت.

جبار: جبار اگر در انسان به کار رود به معنی ظالم و ستمگر است که اراده خود را با جبار بانسان تحمیل می‌کند و اگر در خدا به کار رود به معنی مصلح باشد، زیرا جبر در اصل به معنی اصلاح با نوعی از قهر و به معنی بستن و پیوند دادن است که ظالم می‌خواهد با تحمیل بدیگران، نقص خود را جبران کند.

عنید: طاغی و کسی که دانسته با حق عناد و مخالفت می‌کند در قاموس آمده: «عند عنودا: خالف الحق و رده عارفا فهو عنید».

شرحها

در ابتدای نقل ماجرای نوح علیه السلام گفته شد: در رابطه با رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اینکه ارسال رسل یک سنت خدایی است حالات نوح و هود و ... در این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۷

سوره آمده است. پس از ذکر جریان نوح علیه السلام، در این آیات، حالات و ماجرای هود علیه السلام بررسی شده است و این نشان می‌دهد که زمان آن حضرت بعد از نوح و قبل صالح بوده است، محل سکونت آن حضرت و قومش در جنوب جزیره العرب و در سرزمین احقاف بوده و آیات نشان می‌دهد که قوم او بت پرست بوده‌اند.

هود آنها را به عبادت خدا دعوت می‌کند و برای آنکه نگویند می‌خواهد باهدف دنیایی برسد می‌گوید: من در این کار مزدی از شما نمی‌خواهم و اگر خدا را عبادت کنید و به سوی او برگردید زندگی تان را مرفه می‌کند و بر شوکتان می‌افزاید. در جواب

می‌گویند دلیل قانع کننده نداری، ما با این سخنان از خدایان خود دست بر نمی‌داریم و به تو ایمان نمی‌آوریم بلکه می‌گوئیم که خدایان ما بر تو قهر کرده و عقلت را گرفته‌اند که چنین می‌گویی.

هود در جواب می‌گوید: خدا گواه است شما نیز بدانید که از خدایان شما بیزارم و از شما نمی‌ترسم آنچه می‌توانید بکنید. من بر خدا توکل کرده‌ام که بر همه بندگان مسلط است، اگر دعوتم را نپذیرید من وظیفه‌ام را عمل کرده‌ام خدا در اثر عناد و لجاجت شما را تار و مار می‌کند و به خدا ضرری نتوانید زد.

قوم هود که به جای قبول دعوت وی، از هر طاغوت اطاعت می‌کردند در اثر بلای خداوند از بین رفتند و در هر دو جهان ملعون شد و نفرین بر آنها.

به هر حال دعوت هود نوری بود که در آن محیط ظلمت درخشیدن گرفت و عدالتی بود که بر ضد ستم قیام کرد و چون مستضعفان نتوانستند بر علیه مستکبران قیام کنند، بلای خداوندی آنها را منکوب نمود.

۵۰- وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ.

یعنی: «ارسلنا الی عاد اخاهم هودا» لفظ «اخواهم» نشان می‌دهد که آن حضرت از آن قوم بوده و دلالت به مهربانی دارد، معنی عبارت در سوره اعراف / ۵۹ تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۸

و در این سوره / ۲۶ گفته شد، آیه نشان می‌دهد که نوح و آنها در وجود خدا توافق داشتند، اختلاف فقط در عبادت و پرستش و اطاعت از خدا بود، معنای جمله اخیر آن است که شما در این بت پرستی جز دروغساز نیستید که بتان را شریک خدا می‌دانید و آن دلالت بر قاطعیت آن حضرت در اظهار دعوت می‌کند.

ما لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ برای تأکید: اعْبُدُوا اللَّهَ است.

۵۱- يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

این آیه در رابطه با رفع تهمت است، یعنی: چون در اینکار مزدی از شما نمی‌خواهم لذا نمی‌توانید مرا در این دعوت متهم کنید، مزدم فقط بر عهده خدایی است که مرا آفریده، آیا نمی‌فهمید که باید از کسی که مزدی نمی‌خواهد، پیروی کرد.

۵۲- وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ.

این آیه در رابطه با اثرات قبول دعوت آن حضرت است استغفار راجع به خطاهای گذشته و توبه مربوط به اصلاح عمل در آینده است «یرسل» مجزوم و جواب شرط محذوف است یعنی: «ان تستغفروا و تتوبوا یرسل السماء» منظور از «السماء» باران است، به علت در بالا بودن آن با «سماء» تعبیر شده است این آیه مانند آیات دیگر روشن می‌کند که یکی از نظامات جهان آن است که اگر مردم اهل ایمان و عمل باشند موهبت‌های الهی بر آنها افزون خواهد گردید و ایمان و عمل آنها در جهان اثر خواهد گذاشت چنان که آیاتی نظیر وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اعراف / ۹۶ به هر دو قسمت دلالت می‌کند.

و آیاتی نظیر: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمٍ كَانَتْ أَمْنَهُمْ مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهِمْ رِزْقُهُمْ رَغَدًا مِنْ سَمَاءٍ أَمْدَةٍ ص: ۹

كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

نحل / ۱۱۲ عکس قضیه را می‌رسانند یعنی کفر و اعمال ناشایست نعمت را به نعمت مبدل می‌کند.

جمله: وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ بدان معنی است که شما گناهکارید، از این دعوت استفاده کنید و در همان حال مجرمیت از دعوت من برنگردید. المیزان گوید:

از آیه به نظر می‌آید که آن قوم مبتلا به قحطی بوده‌اند که يُرْسِلِ السَّمَاءَ آمِدَةً است.

۵۳- قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ.

جواب آنها است در مقابل دعوت هود. در رد نبوت او گفته‌اند دلیلی بر نبوت خود نداری علی هذا نبوت تو را قبول نداریم و با قول خالی از دلیل، نمی‌توانیم از خدایان خود دست برداریم هود علیه السلام لا بد معجزه‌ای داشته است ولی آنها به معجزه او اعتنایی نکرده و آن را هیچ حساب نموده‌اند، آن گاه در رابطه با تشدید انکار گفته‌اند: اختلال حواس پیدا کرده‌ای:

۵۴- *إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ.*

یعنی درباره دعوت تو فقط این را می‌گوئیم که بعضی از خدایان ما به علت اینکه به آنها توهین میکنی، به تو غضب کرده آسیب رسانده‌اند و عقلت را مختل کرده‌اند آری نادانان در مقابل راهنمایان توحید چنین گفته‌اند. تا اینکه سخن مشرکان تمام شد، هود فرمود: خدا می‌داند شما نیز بدانید که من از این بتان که شریک خدا می‌دانید بیزارم این ظاهرا بدان علت بود که آشکارا از خدایان بیزاری کند و آنها به بینند که خدایانشان چیزی نمی‌توانند کرد به عبارت دیگر: این سخن جواب آن بود که گفتند: خدایان ما بتو آسیب رسانده است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۰

آن وقت در آیه بعدی می‌گوید: خدایان که کاری نتوانند کرد شما نیز هر چه می‌خواهید بکنید.

۵۵- *مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ.*

امر تعجیزی است یعنی کاری نمی‌توانید کرد آن گاه در بیان علت این سخن فرموده: که من بر خدا توکل دارم، خدایی که بر همه مسلط است «من دونه» و وصف «مما» است یعنی آنچه جز خداست.

۵۶- *إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.*

توکل اگر با «علی» باشد به معنی اعتماد و تکیه است، این آیه دلیل گفته سابق هود است یعنی: بدانید که من از بتان شما بیزارم نه آنها می‌توانند به من ضرر بزنند و نه شما زیرا که من تکیه کرده‌ام به خدایی که پروردگار من و شماست، خدایی که بر همه جنبندگان مسلط است و خدایی که بر راه راست است و حق را بجای باطل عوض نمی‌گیرد، جمله *إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ...* به نظر برای آنست که کسی بگوید: شاید خدایی که بر همه مسلط است هود را به جای آنها بگیرد. یعنی: خدایم بر راه راست است من نیز بر راه راستم لذا شما را خواهد گرفت، اینکه در جمله اخیر «ربکم» تکرار نشده است زیرا که در صدد یاری خدا فقط برای خود است.

۵۷- *فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ.*

تمه سخن هود است گویند: این جمله ناظر است به قول آنها: *إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ...* که دلالت می‌کرد: هرگز ایمان نخواهند آورد، یعنی: اگر از پذیرفتن دعوت من ابا کنید، من به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام.

وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا.

تهدید است نسبت به آنها که در صورت عدم ایمان، خدا طبق سنتی که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱ دارد شما را می‌برد و کسان دیگری به جای شما می‌آورد و شما نمی‌توانید با او مقابله کنید *إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ* دلیل عدم ضرر است یعنی: خدایی که خود نگاهدارنده هر چیز است بردن شما ضرری باو نمی‌زند و چیزی از او فوت نمی‌شود و شما نگاهدارنده او نیستید تا با فوت شما ضرری به او برسد.

۵۸- *وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ.*

منظور از «امر» عذاب یا فرمان خداست که عذاب را در پی داشت *آمَنُوا مَعَهُ* یعنی با هود به خدا ایمان آوردند، منظور از *عَذَابٍ غَلِيظٍ* همان است که در آیه: *وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ* حاقه/ ۶-۷ آمده است معلوم است که هود و یارانش از عذاب نجات یافته‌اند، مراد از رحمت مخصوص رحمتی است که مخصوص مؤمنان است.

۵۹- وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ.

این آیه توجیه هلاک شدن آنهاست که آیات خدا را دانسته و از روی عمد انکار کردند و پیامبران خدا را نافرمانی کردند و بجای خدا و رسولان از طاغوتها و ستمگران لجوج پیروی نمودند و در نتیجه هلاک شدند. از لفظ «رسله» در اینجا و از آیه كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ شعراء/ ۱۲۳ معلوم می شود غیر از هود پیامبران دیگری نیز بر آنها مبعوث شده‌اند و از جمله اخیر فهمیده می شود که در مقابل پیامبران گروهی از طاغوتها در آن دیار بوده‌اند که مردم را به مخالفت پیامبران دعوت می کرده و مردم نیز از آنها اطاعت می نموده‌اند.

۶۰- وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲

پایان کار قومی است که به مخالفت با خدا و نظامات جهان برخاسته و از آنها سرپیچی کردند و آن اینکه در دنیا و آخرت با لعنت و عذاب تعقیب شدند و در هر دو عالم عذاب و لعنت پشت سر آنها شد، مراد از لعنت دنیا ظاهرا همان عذاب خداوند است که پشت سرشان بود و یا لعنت و عذابی که از پی شان می آید به علت اینکه بدعت شرک را به وجود آورده و برای دیگران سرمشق شدند، بعید است که گفته شود منظور لعنت مردم است که بعد از شنیدن آنها به آنها لعنت می کنند.

لعنت آخرت نیز عذاب آنست. جمله «اتبعوا» در این آیه در ردیف جمله وَ اتَّبَعُوا در آیه گذشته و جمله أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا در ردیف جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ در آیه سابق است، لفظ «الا» که برای تنبیه و آگاهی است در این آیه تکرار شده است همچنین لفظ «عاد» مکرر آمده که ظاهرا برای توجه دادن مردم است: بدانید که عاد به پروردگارشان کافر شدند و بدانید که به طور کامل از رحمت خدا بدور افتادند، أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ یعنی: «الا ان عادا بعدوا كاملا من رحمه الله».

نکته‌ها

عاد و یک عینیت: عاد که قوم هود باشند، مجموعا ۲۴ بار در قرآن مجید به عنوان نمونه عصیان ذکر شده‌اند، نمونه تمرد و نمونه منکوب شدن با عذاب خدایی، این یک عینیت و واقعیت در جهان است که طاغوتها و متخلفان از قوانین خلقت یا با عذاب خدایی منکوب می شوند و یا با قهر ملتها.

نام مبارک هود علیه السلام نیز مجموعا هفت بار به عنوان راهنمای توحید در قرآن مجید ذکر شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۳

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۸]

اشاره

وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَكْبَرُوا ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ
 إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ
 مُرِيبٌ (۶۲) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ
 (۶۳) وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۴) فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا
 فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ (۶۵)

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶) وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ
 فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۶۷) كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ (۶۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴

۶۱- به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم گفت: ای قوم من خدا را پرستش کنید که معبودی جز او ندارید، او شما را از زمین آفریده و در زمین از شما آباد کردن خواسته است، از او آمرزش بخواهید و سپس به سوی او توبه کنید که خدای من به شما نزدیک است و اجابت کننده است.

۶۲- گفتند: ای صالح پیش از این بر ما مورد امید بودی، ما را نهی می کنی از اینکه معبودهای پدرانمان را بپرستیم، ما در آنچه ما را بآن می خوانی در شک هستیم، شکی تهمت آور.

۶۳- صالح گفت: ای قوم به من بگوئید اگر من از جانب خدایم در جوار معجزه‌ای باشم و به من شریعت بدهد (در این صورت) اگر او را نافرمانی کنم کدام کس مرا از خدا نجات می دهد؟ شما جز تباهی بر من نمی افزائید.

۶۴- ای قوم من این ناقه خداست و علامت نبوت من برای شماست، بگذارید در زمین بچرد و به او آسیبی نرسانید که شما را عذاب نزدیکی خواهد گرفت.

۶۵- ناقه را کشتند، صالح گفت: سه روز در خانه‌هایتان بهره‌مند شوید آن عذاب وعده‌ایست بدون دروغ (وعده راست).

۶۶- چون عذاب ما آمد، صالح و کسانی را که با او به خدا ایمان آورده بودند، از عذاب و از رسوایی آن روز نجات دادیم که پروردگار تو نیرومند و تواناست.

۶۷- کسانی را که ظلم کرده بودند صیحه آسمانی گرفت و در خانه‌های خود ساقط شدند.

۶۸- گویا از اول در آن دیار نبوده‌اند، بدانید که ثمود به خدایشان کافر شدند، بدانید که ثمود به طور کامل از رحمت خدا دور شدند.

کلمه‌ها

ثمود: نام قوم صالح علیه السّلام است، یکی از قبائل عرب ما قبل تاریخ بودند و در محلی بنام وادی القری ما بین حجاز و شام سکونت داشتند لفظ ثمود به تأویل شخص منصرف و به تأویل قبیله غیر منصرف آید، به نقلی آن لفظ عربی و به نقلی عجمی است، در مجمع تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۵

البیان ذیل آیه ۷۳ از سوره اعراف آن را نام یکی از نواده‌های نوح دانسته که قبیله صالح با نام او نامگذاری شده است، این کلمه ۲۶ بار در قرآن مجید منصرف و غیر منصرف به کار رفته است.

صالح: از پیامبران ما قبل است و از نقل قرآن معلوم می شود که زمانش بعد از هود علیه السّلام و قبل از ابراهیم علیه السّلام بوده است در سوره اعراف ذیل آیه ۷۳ درباره او سخن گفته‌ایم.

انشأکم: نشأ: پدید آمدن. «نشأ الشیء نشأ: حدث و تجدد» به نظر راغب:

پدید آمدن توأم با تربیت. انشاء: پدید آوردن «انشأکم»: پدید آورد شما را.

استعمارکم: عماره: آباد کردن. استعمار: طلب آباد کردن. استعمارکم فیها:

از شما طلب آباد کردن خواسته است در آن.

مرجو: رجاء: امید. «مرجو»: اسم مفعول است به معنی امیدوار شده.

مریب: ریب: شک و اضطراب درون. به قولی بدترین شک، تهمت و ظن نیز گفته‌اند.

تخسیر: خسر و خسران: کم شدن و کم کردن، زیان و نقصان رأس المال را از آن خسران گویند «تخسیر» به خسران انداختن و تباه کردن.

ناقه: ناقه: شتر ماده. جمل: شتر نر. ابل: مطلق شتر.

تمسوها: مس: دست زدن. رسیدن لا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ: به او بدی نرسانید.

سوء: سوء (به ضم سین): بد و به فتح آن بدی است، به عبارت دیگر به ضم سین اسم و به فتح آن مصدر است، مراد از آن در اینجا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۶

عمل ناپسند است مثل کشتن و زخم زدن و امثال آن.

عقروها: عقر: بریدن. «عقر الكلب و الفرس و الإبل: قطع قوائمها بالسيف» «عقروها» یعنی ناقه را کشتند. این لفظ نشان می‌دهد که کشتن آن به وسیله قطع پاهایش بوده است.

جائمین: جثوم: سقوط بر روی. نشستن به زانو. جائم: ساقط شونده «جائمین» ساقط شوندگان. (کشته شدگان).

لم یغنوا: غنی: کفایت و بی‌نیازی کَانَ لَمْ یَغْنُوا فِیْهَا گویا از اول در آن مکان نبوده‌اند «غنی فی المكان: اذا اقام فیه».

شرحها

در بیان حالات نوح و هود علیهما السلام علت آمدن حالات انبیاء را در این سوره بیان کردیم. در این آیات، صالح علیه السلام قوم خویش را به عبادت و فرمان خدا می‌خواند آنها در جواب می‌گویند: ما قبل از این به تو امید داشتیم متأسفانه که چنین شدی آیا ما را از متابعت پدرانمان نهی می‌کنی؟! در جواب فرمود:

خدا به من معجزه و نبوت داده است و اگر از دعوت دست بردارم پیش خدا مسئول خواهم بود، شما با این گفته برای من تباهی می‌افزایید، این ناقه خدا و برای شما معجزه است به آن آسیبی نرسانید که عذاب خدا شما را می‌گیرد، ناقه را کشتند، صالح گفت: سه روز دیگر مهلت دارید و چون ایمان نیاوردند عذاب خدا آنها را چنان گرفت که گویی از اول در آن مکان نبوده‌اند.

۶۱- وَ إِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ.

یعنی به قوم تمود برادرشان صالح را فرستادیم، «اهاهم» نشان می‌دهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۷

که صالح از آن قوم بوده است مراد از اعْبُدُوا اللَّهَ تنها اعمال عبادی نیست بلکه مطلق فرمانبری است چنان که در سوره اعراف و در این سوره بارها گفته شد و جمله و لَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ نیز در نظر است. کلمه مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ دلالت بر حصر اعْبُدُوا اللَّهَ دارد یعنی فقط خدا را پرستش کنید.

هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَعْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

این قسمت تعلیل اعْبُدُوا اللَّهَ است یعنی خدا را بندگی کنید که او شما را از این زمین آفریده و به شما قدرت آباد کردن آن را داده و از شما خواسته که آن را آباد گردانید جمله: وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا در رابطه با نعمتهایی است که خدا به آنها داده بود چنان که در جای دیگر آمده: أُنْتَرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلُوعًا هَضْبَةً يَمِّمْ وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ شعراء/ ۱۴۶-۱۴۹ پس منظور آنست که این همه نعمت و قدرت که دارید از خداست خدا این امکان را به شما داده و از شما خواسته است که زمین را آباد کنید و باید او را بپرستید.

آن گاه در نتیجه گیری فرموده: فَاسْتَغْفِرُوهُ ... استغفار راجع به خطاهای گذشته و توبه راجع به اصلاح در آینده است یعنی از گذشته‌ها نادم باشید و با اصلاح خود و اعمال شایسته به سوی خدا برگردید، مطمئن باشید که خدا به شما نزدیک است و از شما می‌پذیرد آری: إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

۶۲- قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّ لَنَا لِفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ.

جواب مشرکان به صالح آن بود که گفتند: پیش از این به تو امید داشتیم و می‌خواستیم از درایت و رشد تو استفاده کنیم ولی با این

دعوت امیدمان به یأس تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۸

مبدل است، آن وقت دو استدلال در ردّ دعوت او کرده‌اند اول آنکه تو می‌خواهی سنت دیرینه ما را که عبادت مستمر اصنام است بهم بزنی. دوم اینکه دلیلی بر نبوت نداری و ما در دعوت تو در شک هستیم. مراد از شک مریب ظاهراً شک تهمت آور و سوء ظن آور است یعنی شکمان و اداری می‌کند که تو را متهم کنیم و سوء ظن داشته باشیم.

۶۳- قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ.

این آیه نظیر آیه ۲۸ همین سوره است که درباره نوح علیه السلام بود، مراد از بینه معجزه و از رحمت احکام و دستورات سعادت بخش است «ینصرنی» به معنی منع کردن و نجات دادن می‌باشد و این معنی بر آن تضمین شده است یعنی: ای قوم به من بگوئید که اگر برای نبوت خود از جانب خدا دلیلی داشته باشم و خدا به من شریعت و دستورات «۱» نازل کند کدام کس مرا از عذاب خدا نجات می‌دهد در صورتی که از فرمان او سرپیچی کنم و تبلیغ دین ننمایم، نتیجه آنکه در این سخن که می‌خواهید از تبلیغ دست بردارم جز تباهی و خسران بر من نمی‌افزاید.

۶۴- وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوْهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ.

اضافه ناقه به «اللّه» شاید اشاره به معجزه بودن ناقه باشد، روایت شده:

قوم نمود از آن حضرت معجزه خواستند، خدا آن ناقه را از سنگ بیرون آورد قرآن صریح است که آن در پی معجزه خواستن آن قوم بوده است در سوره شعراء می‌خوانیم که آنها به صالح گفتند: مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ / ۱۵۴-۱۵۵. راجع

(۱) چنان که در آیه ۲۸ از همین سوره گذشت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹

به ناقه در ذیل آیه سوره اعراف در نکته‌ها سخن گفته‌ایم.

به هر حال، صالح ناقه را به مردم نشان داد و گفت بگذارید که در زمین خدا بچرد و زندگی کند و به آن آسیب نرسانید و گرنه به زودی شما را عذاب نزدیکی خواهد گرفت. این نشان می‌دهد که وجود آن ناقه به تدریج مردم را منقلب و به نبوت صالح معتقد می‌کرد و مشرکان تاب تحمل آن را نداشتند و یا آب خوردن بیحد و چریدنش برای مردم غیر عادی می‌آمد و آن طور هم بود.

۶۵- فَعَقَّرُوْهَا فَقَالَ تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعَدُوْكُمْ غَيْرُ مَكْدُوْبٍ.

لفظ «ذلک» اشاره است به عذاب قریب ظاهراً مهلت سه روز آخرین ارفاق از جانب خدا بود که تا بر گردند، منظور از «دارکم» شهر آنهاست به هر حال چون شتر را کشتند، صالح گفت: سه روز از وسائل زندگی لذت ببرید اگر برنگشید وعده عذاب قریب وعده دروغین نیست و خواهد آمد در سوره یونس ذیل آیه چهل نهم در نکته‌ها گفته شد که: چرا با آنکه یک نفر ناقه را کشت، به همه نسبت داده و با لفظ «فَعَقَّرُوْهَا» فرموده است، چون جامعه دارای یک روح بود، آنچه یک نفر می‌کرد دیگران او را تشویق کرده و به آن راضی بودند.

۶۶- فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ.

منظور از «امر» عذاب یا فرمان عذاب است، آیه صریح است در اینکه صالح و آنان که با او به خدا ایمان آورده بودند نجات یافته‌اند، طبرسی از ابن انباری نقل کرده که: وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ عَطْفٌ بِرَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَسْرَأَتْ. «نجیناهم من العذاب و من خزی یومئذ» گویا مراد آنست که اگر عذاب می‌شدند هم رسوا می‌گشتند و شهره آفاق می‌شدند و هم عذاب می‌دیدند اما هم از عذاب

نجات تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۰

یافتند و هم از رسوایی همیشگی این خزی و رسوایی ظاهراً همان بُعِداً لِيُثْمِدَ است که خواهد آمد. کلمه قوی و عزیز نشان می‌دهد که بوضع اعجاز آمیز نجات یافته‌اند.

۶۷- وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ.

قوم صالح با صاعقه از بین رفتند، آن قدر صاعقه بر آنها بارید که کسی از آنها زنده نماند. در بعضی از آیات فرموده: وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ... فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ذاریات/ ۴۴ و در بعضی از آیات هست که آنها را لرزه گرفت مثل: فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ اعراف ۷۸ و در این آیه صیحه آسمانی ذکر شده است. ناگفته نماند: عذاب همان صاعقه بود که توأم با صیحه و لرزه بوده است «جاثمین» حاکی است که برق زده شده و خشک و ساقط شده‌اند.

۶۸- كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ.

جمله اول اشاره به شدت و کیفیت عذاب است که گویی هرگز در جهان نبوده‌اند. جمله دوم اشاره به علت عذاب آنها و جمله سوم تلخیص عذابشان است. یعنی:

«الا ان ثمود بعدوا بعدا كاملا من رحمۃ الله» تکرار لفظ «الا» برای کثرت تنبیه است.

جریان حالات صالح در سوره اعراف آیه ۷۳-۷۹ به طور مشروح آمده است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۲۱

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۸۳]

اشاره

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ (۶۹) فَلَمَّا رَأَىٰ أَن يُدْيِهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ (۷۰) وَامْرَأَتُهُ قَانِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱) قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قَالُوا أَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ (۷۳)

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵) يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۶) وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هُوَ لَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸)

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (۷۹) قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَىٰ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ (۸۰) قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْطَبِرَ بِكَ فَأَسِرْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُ إِنَّهُ مُصِتَبِهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سَجِيلٍ مُنْضُودٍ (۸۲) مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (۸۳)

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۲۲

۶۹- چون فرستادگان ما بشارت اسحاق را به ابراهیم آوردند به او سلام گفتند، او گفت: سلام علیکم دیگر درنگ نکرد تا گوساله بریانی (پیش آنها) آورد

۷۰- چون دید دستشان به آن نمی‌رسید، آنها را نشناخت و از آنها احساس ترس کرد، گفتند: نترس ما به سوی قوم لوط فرستاده

شده‌ایم.

۷۱- زنش ایستاده بود که حائض شد، به او مژده اسحاق را دادیم و پس از اسحاق یعقوب را.

۷۲- گفت: وای بر من آیا فرزندی می‌زایم با آنکه پیر زنم و این شوهرم که پیر مردی است این عجیب است.

۷۳- ملائکه گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی حال آنکه رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت است و او پسندیده و با عظمت است.

۷۴- چون خوف از ابراهیم رفت و مژده بر وی آمد، با ما درباره قوم لوط مجادله می‌کرد.

۷۵- که ابراهیم بردبار و متضرع و توبه کار است.

۷۶- ای ابراهیم از این خواهش در گذر که که دستور خدایت آمده و آنها را عذاب غیر قابل برگشت رسیده است.

۷۷- چون فرستادگان ما پیش لوط آمدند به علت آمدن آنها غمگین شد و در کارشان فرو تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۳ ماند و گفت: این روز سختی است.

۷۸- قومش به طرف او آمدند که در آمدن شتاب می‌کردند و پیش از آن کارهای ناشایست می‌کردند گفت: ای قوم اینست

دختران من که برای شما پاکتر هستند از خدا بترسید و مرا درباره میهمانم خوار نکنید آیا از شما مرد کاملی نیست؟!

۷۹- گفتند: می‌دانی که ما را در دختران تو حقی نیست و تو می‌دانی که ما چه می‌خواهیم.

۸۰- گفت: ای کاش که به سبب شما (بر علیه آنها) نیرویی داشتم و یا به خانواده نیرومندی لاحق می‌شدم.

۸۱- گفتند: ای لوط ما فرستاده خدای تو هستیم اینها هرگز به تو نمی‌رسند، با خانواده خودت در پاسی از شب خارج شو و کسی از

شما به پشت نگاه نکنند زنت را مبر که عذاب اینها به او هم خواهد رسید وعده آنها در این صبح است آیا این صبح نزدیک نیست؟

۸۲- چون عذاب ما آمد روی آن دیار را زیر آن کردیم و بر آن سنگهایی از سجیل پی در پی باراندیم.

۸۳- آن سنگها پیش خدایت علامتدار بودند و آن دیار از ظالمان مکه دور نیست.

کلمه‌ها

بشری: بشری و بشارت: مژده و خبر مسرت بخش که اثر آن در پوست و بشره چهره آشکار می‌شود.

سلام: سلام به معنی سلامت و کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی است سلام قولی در اسلام، سلامت خواستن از خدا برای شخص است.

عجل: عجل (بر وزن جسر): گوساله زیرا که به عجله بزرگ شده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۴

و به صورت گاو در می‌آید.

حنید: حنذ: بریان کرد. حنید بریان. طبرسی آن را مطلق بریان گفته و از زجاج نقل کرده: بریانی را گویند که به وسیله سنگ داغ

بریان شده باشد. حنید به معنی محنوذ می‌باشد.

نکرهم: نکر (بر وزن شرف و قفل): نشناختن «نکر الرجل: لم يعرفه» علی هذا «نکرهم» یعنی نشناخت آنها را که فرشته‌اند.

اوجس: وجس: ترس یعنی ترسی که در قلب افتد و نیز به معنی خفاء و پنهانی است. ایجاس به معنی احساس و پنهان کردن آید

أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً از آنها احساس ترس کرد و یا ترس را در ضمیرش پنهان داشت.

فضحکت: در مجمع البیان آمده: ضحک (بفتح-ض) به معنی حیض است گویند: «ضحکت الارنب» یعنی خرگوش حائض شد در

مجمع و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: «فضحکت ای حاضت» و آن آمادگی زن ابراهیم برای حمل بوده

است.

عجز: پیر زن. این تسمیه به علت عاجز بودن او از کارهای بسیار است گویند: آن مخصوص پیر زنان است جمع آن عجائز و عجز است.

شیخ: پیر. به قولی از چهل سالگی و به قولی از پنجاه سالگی و به قولی از پنجاه و یک تا آخر عمر است و گویند تا هشتاد سالگی است روع: ترس و اضطراب الروع: الخوف و الفزع.

حلیم: حلم (بکسر-ح) بردباری. عقل عقلی که نتیجه بردباری و ضبط نفس است حلیم: عاقل و بردبار (قاموس قرآن). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۵

اواه: بسیار تضرع کننده از مصیبتی که وارد می‌شود یا می‌بیند، رجوع شود به (توبه/ ۱۱۴) این لفظ فقط دو بار در قرآن آمده است. سیء: فعل مجهول «ساء» است «سیء» بد حال و غمگین شد.

ذراع: ذراع: اندازه کردن پارچه با ذراع، از مرفق تا سر انگشت وسط را ذراع گویند «ضاق ذرعه» یعنی اندازه گیریش تنگ آمد این جمله به معنای فروماندن و ناچار شدن آید ضاق بِهِمْ ذُرْعاً یعنی در کارشان فرو ماند.

عصیب: عصب (بر وزن شرف): رگ. معصوب: بسته شده با رگ، عصیب: شدید و سخت (گویی آن را با رگ بسته‌اند).

یهرعون: هرع و اهراع: به شدت راندن و ترسانیدن. مجمع البیان اهراع را شتاب کردن گفته است. يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ: به شدت به سوی او کشیده می‌شدند گویی شهوت و نفس اماره آنها را به سوی لواط می‌کشیدند.

رشید: رشد (بر وزن قفل و شرف): صلاح و کمال. رشید: صالح و کامل.

فاسر: سری (بر وزن صرد): رفتن در شب «السری: سیر اللیل» فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ شبانگاه خانواده‌ات را بیرون ببر.

قطع: قطع (بر وزن قشر): تکه و قسمتی از شیء.

یلتفت: لفت: برگرداندن. منصرف کردن. التفات: رو کردن و نیز رو گرداندن از جهتی که به آن رو کرده است «لا یلتفت» به عقب بر نگردد.

سافلها: عالی: بالا. سافل: پائین. حجاره: سنگها، مفرد آن حجر است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۶

سجیل: در مجمع البیان از ابو عبیده نقل شده: سنگهای سخت را سجیل گویند بعضی‌ها آن را معرب (سنگ و گل) گفته‌اند، طبرسی فرموده سجیل و سچین یکی است در جای دیگر درباره قوم لوط آمده: لُنزِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةٌ مِنْ طِينِ ذَارِيَاتٍ / ۳۳، این قرینه معنای دوم است. سجیل فقط سه بار در قرآن آمده است.

منضود: نضد: روی هم چیدن. «نضد المتاع: جعل بعضه فوق بعض» علی هذا منضود به معنای پی در پی و مرتب است.

مسومة: سیماء: علامت و هیئت «مسومة»: علامتدار.

شرحها

در این آیات ابتدا جریان بشارت ملائکه نقل شده که محضر ابراهیم علیه السلام آمده و به او مژده دادند که خدا پسری به نام اسحاق به او عنایت خواهد کرد و آن گاه گفتند که برای هلاک قوم لوط به دیار آن حضرت خواهند رفت، علی هذا جریان بشارت به حکم مقدمه بر ماجرای قوم لوط است که همچون قصه نوح، هود و صالح می‌باشد.

خلاصه آیات: ملائکه به صورت انسانها پیش ابراهیم آمدند، آن حضرت آنها را نشناخت و تصور کرد که انسانند، برای آنها طعام آورد و چون دید طعام نمی‌خورند، احساس ترس کرد، آنها گفتند: ما فرشتگانیم به ابراهیم مژده ولادت اسحاق را دادند، زن او ساره تعجب کنان گفت: این چگونه می‌شود من پیر زن و شوهرم پیر مرد؟؟! گفتند از رحمت خدا در شکفت مباح که رحمت او

پیوسته شامل حال شما بوده است.

ابراهیم با آنها درباره قوم لوط صحبت کرد که آنها را هلاک نکنند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۷ خطاب رسید ای ابراهیم این سخن مگو که کار از کار گذشته و عذاب خدا حتمی است.

ملائکه از آنجا به دیار لوط می‌آیند، لوط از دیدن آن جوانهای زیبا می‌ترسد که مبادا قومش با آنها تجاوز کنند، و چون آنها را به خانه می‌آورد، قوم از هر طرف به خانه او سرازیر می‌شود که آنها را بگیرند، لوط هر خواهش که می‌کند مؤثر واقع نمی‌شود، آخر ملائکه به لوط می‌گویند: مترس ما فرشته‌ایم اینها دستی بر تو ندارند، بالاخره دیار آن قوم زیر و رو می‌شود و همه تار و مار می‌گردند اینهم یک عینیت تاریخی است در زمینه هلاک ستمگران.

۶۹- وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ.

یعنی ابراهیم و آنها به یکدیگر سلام گفتند، گویند: تقدیر آن «سلمنا علیک سلاما قال سلام علیکم» است، به نظر می‌آید «سلاما» مفعول قالوا باشد، بعد از این تعارف آن حضرت تأخیر نکرد تا گوساله بریانی پیش آنها آورد، در آیه دیگری آمده: فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ذاریات / ۲۶، مراد از «البشری» مژده ولادت اسحاق و یعقوب است.

۷۰- فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُمْ لَا يَتَصَلُّونَ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ.

ظاهر آن است که: آن حضرت از اینکه دیده است آنها از طعام نمی‌خورند احساس خوف کرده که چون از طعام او نمی‌خورند پس به فکر سوء قصد هستند ولی احساس خوف از جهت شناختن بوده و اگر می‌شناخت که فرشته‌اند نمی‌ترسید، اما از سخن آنها فهمید که فرشته‌اند و طعام نمی‌خورند.

۷۱- وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحاقَ وَمِنْ وَّرَاءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۸

در «کلمه‌ها» گفته شد که «ضحکت» به معنی حائض شدن است «بشرناها» نشان می‌دهد که فرشتگان با خود «سارا» گفتگو کرده و به او مژده داده‌اند، آیه بعدی نیز حاکی از آن است و این مانعی ندارد که ملائکه با مریم مادر عیسی نیز گفتگو کرده‌اند، وانگهی احتمال دارد که آنها با ابراهیم علیه السلام سخن گفته‌اند و او به زنش اطلاع داده است و نیز معلوم می‌شود: مژده راجع به اسحاق و یعقوب پسر اسحاق هر دو بوده است.

بنا بر آنچه گذشت: حائض شدن زن ابراهیم دلیل آمادگی او برای آبستن بودن، بود یعنی ابراهیم با آنها سخن می‌گفت و زنش ایستاده به آن حال نگاه می‌کرد که ناگاه حائض شد و به او مژده دادیم که ... بعضی آن را خنده معنی کرده و گفته‌اند: از معلوم شدن اینکه آنها فرشته‌اند خندید.

۷۲- قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ.

به مضمون آیات دیگر زن ابراهیم گذشته از پیر بودن از اول عقیم و نازا بود، در سوره ذاریات / ۲۹ آمده: فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَصَيَّكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ به هر حال، زن ابراهیم بعد از شنیدن مژده ملائکه گفت: وای بر من آیا فرزند می‌زایم با آنکه خودم پیر و شوهرم نیز پیر است، این چیز تعجب آوری است، لفظ یا ویلتی شاید در زمینه آن باشد که مردم از دیدن چنین امری چه خواهند گفت، این باعث شرمساری خواهد بود.

۷۳- قَالُوا أَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

جواب ملائکه است از تعجب زن ابراهیم. اضافه «امر» به الله دلیل عدم تعجب است که تعجب نکن کار، کار خداست وانگهی رحمت و عنایات خدا پیوسته تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹

شامل حال شما اهل بیت است چه تعجبی دارد که اینهم از آنها باشد، خدا به موجب اینکه محمود و مصدر کار نیک و نیز با عظمت است شما را مشمول برکات کرده است أَهْلَ الْبَيْتِ تقدیرش «یا اهل البیت» است.

۷۴- فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ.

یعنی چون ابراهیم دانست که فرشته‌اند دیگر نترسید، بشارت اسحاق و یعقوب نیز به او رسید و از اینکه گفتند: إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ دانست که برای عذاب آنها آمده‌اند، شروع به مجادله کرد و می‌خواست که آنها برگردند و قوم لوط را تار و مار نکنند در آیه دیگر آمده که ابراهیم به آنها گفت: آخر لوط در میان آنهاست، گفتند: می‌دانیم، لوط و خانواده‌اش را به جز زنش نجات خواهیم داد (عنکبوت / ۳۶) ولی در این آیه هست که مجادله‌اش درباره قوم لوط بود نه فقط درباره لوط «۱» لفظ «یجادلنا» تقدیرش «اخذ یجادلنا» است، ملائکه در جواب گفته‌اند فائده‌ای ندارد عذاب حتمی است.

۷۵- إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ.

این آیه علت مجادله است یعنی: درباره قوم لوط مجادله می‌کرد زیرا بردبار است و می‌خواست در عذاب آنها صبر شود شاید توبه کنند، و او آه و ناله

(۱) از روایت کافی معلوم می‌شود که آن حضرت بدین وسیله می‌خواست قوم لوط نجات یابد

... فقال لهم ابراهيم لما ذا جئتم؟ قالوا في اهلاك قوم لوط. قال ان كان فيها مائة من المؤمنين ا تهلكونها؟ قال جبرئيل: لا قال و ان كان فيهم خمسون؟ قال لا، قال و ان كان فيهم ثلاثون؟ قال: لا. قال و ان كان فيهم عشرون؟ قال لا. قال و ان كان فيهم عشرة؟ قال لا. قال و ان كان فيهم خمسة؟ قال: لا، قال و ان كان فيهم واحد؟ قال لا. قال فان فيها لوطا؟ قالوا نحن اعلم بمن فيها لننجينه و اهله ... ثم مضوا»

الميزان از کافی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۰

کننده است از بلایی که می‌بیند و رقت قلب او وادار می‌کرد که چنان درخواستی بکند و توبه گر و رجوع کننده به خداست: و در رفع عذاب آنها به خدا رو می‌آورد.

۷۶- يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ.

جواب خداست به ابراهیم به وسیله خدایا فرشتگان که مجادله نکند زیرا عذاب حتمی شده و قابل برگشت نیست.

۷۷- وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ.

آیه بسیار روشن است در اینکه فرشته‌ها در قیافه جوانان زیبا روی وارد محضر لوط شده‌اند و لوط از دیدن آنها فحشاگری قوم خود را به نظر آورده و ترسیده که آن جوانها را از دست او بگیرند. یعنی چون آنها پیش لوط آمدند به علت آمدن آنها غمگین شد و در کارشان درماند لذا گفت. این روز سختی است نه می‌توانم میهمانها را نپذیرم و نه از قوم خود در امانم.

۷۸- وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ.

از این آیه معلوم می‌شود اولاً که قوم لوط پس از آنکه از ورود میهمانان مطلع شده به یکدیگر خبر کرده و هر که شنیده به سرعت به سوی خانه لوط سرازیر شده است ثانیاً جمله وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا... نشان می‌دهد که به فحشاء و لواط عادت کرده بودند و از این کار شرمی نداشتند، ملت و دولت کثیف انگلیس که قانون لواط را تصویب و قانونی کردند و ملتهای فحشاگر امروز تفسیر أحسن

الحديث، ج ۵، ص: ۳۱

هنوز پبای قوم لوط علیه السلام نرسیده‌اند که آنها بحکم: وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ عَنْكِبُوتِ / ۲۹ آن کار را در مجالس پیش روی حاضران می‌کردند.

ثالثاً: آن حضرت دیده است، صرف موعظه فائده‌ای ندارد باید برای خواست آنها جوابی داد لذا فرموده: این دختران من است که ازدواج آنها بلا محذور است. واقعا آنها چقدر بی بند و بار و عاصی بودند که به خانه آن حضرت ریخته و او را چنان عاجز کردند ولی باید دید معنای هَوْلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ چیست؟ قطعاً مراد آن حضرت علیه السّلام زنا نبوده است: غیر ممکن است پیامبر خدا برای رفع فحشایی، فحشاء دیگری را پیش کشید بلکه منظورش یقیناً ازدواج شرعی بود که در شریعتش ازدواج با کفار جائز و زنش نیز از آنها بود چنان که در صدر اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترش زینب را بابی العاص بن ربیع داد که هنوز ایمان نیاورده بود، سپس این حکم نسخ شد، از امام صادق علیه السّلام نقل شده که آن حضرت تزویج دخترانش را بر آنها عرضه کرد «۱».

اما درباره اینکه دختران لوط چند نفر بیش نبودند چطور ازدواج آنها را به همه عرضه کرد، درست نمی‌دانیم، در مجمع البیان فرمود: آنها دو نفر رئیس داشتند لوط خواست دخترانش زعوراء و ریتاء را به آن دو تزویج کند، به نظر نگارنده این وجه خوبی است و شاید دخترانش بیشتر از دو نفر بودند و خواسته مثلاً چهار دخترش را به چهار نفر از سران آنها تزویج کند و آنها دیگران را برگرداند در آیات دیگر آمده: قَالَ هَوْلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ حجر / ۷۱. به قول بعضی مرادش زنان امت بود که مردان امت پسران پیامبر و

(۱) المیزان از

کافی عن ابی عبد الله (ع) فی قول لوط هَوْلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ قال: عرض علیهم التزویج.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۲

آنها دختران او هستند ولی از لفظ آیه دلیلی بر این گفته نیست و آیه لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ خِلاف آن را ثابت می‌کند. رابعا خدا را در نظر آنها آورده که از خدا بترسند و او را درباره میهمانانش شرمنده نکنند و آن گاه استمداد کرده می‌فرماید: آیا در میان شما یک انسان کامل و مؤدبی نیست که یاریم کند؟! از این معلوم می‌شود که در زندگی نظام و حسابی نداشته و همچون وحشی‌ها زندگی می‌کرده‌اند.

۷۹- قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ.

جواب آن ناکسان است در مقابل پیامبر خدا که گفتند می‌دانی در دختران تو حقی نداریم و می‌دانی که از این آمدن چه اراده کرده‌ایم.

۸۰- قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ.

این آیه حکایت از عاجز شدن آن حضرت در مقابل اشرار دارد یعنی ای کاش به سبب شما و بودن کسانی از شما در یاری من، نیرویی در دفع شما داشتم یا ای کاش به خانواده‌ای که یاریم کنند لاحق می‌شدم، از امام باقر علیه السّلام نقل شده: خدا به لوط رحمت کند اگر می‌دانست در حجره او کدام کسانند می‌دانست که او یاری شده است ... «۱» به قولی این آیه خطاب به ملائکه است که ای کاش به واسطه شما نیرومند بوده و با آنها به مقابله می‌پرداختم. ولی چون خطابه‌های سابق راجع به مشرکان است دلیلی بر عوض شدن خطاب نیست (از المیزان) سلام و صلوات خدا بر انبیا باد چه زحماتی در هدایت انسانها متحمل شده‌اند، در اینجا بود که ملائکه به لوط علیه السلام گفتند:

۸۱- قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ.

(۱) تفسیر صافی از کافی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳

ای لوط ما فرستاده پروردگار تو هستیم، این ناکسان هرگز بتو نخواهند رسید و ما را از تو نخواهند گرفت.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السّلام نقل شده: جبرئیل گفت: ای کاش می‌دانست چه قدرتی در اختیار دارد، آنها با لوط مکابره کرده وارد خانه شدند، جبرئیل صدا زد ای لوط بگذار داخل شوند، جبرئیل با انگشت خود اشاره کرد چشمهای آنها نابینا شد که خدا فرموده: فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ در سوره قمر / ۳۷ آمده: وَ لَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذِرُكَ مِنْ آيَةِ الْمَعْلُومِ می‌شود که در اثر عمل ملائکه چشم آنها از کار افتاده و وحشت زده از خانه لوط فرار کرده‌اند، آن گاه ملائکه به لوط گفتند: فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يُلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُنْ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ سری و اسراء دلالت به شب رفتن دارند شاید بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ برای توضیح باشد، اینکه فرموده: به عقب نگاه نکنید شاید برای آن بود که زود از منطقه خطر خارج شوند بعضی گفته‌اند ملتفت مال و متاع نشوید ولی این بعید است إِلَّا أَمْرًا تَكُنْ استثناء است از «باهلک» این می‌رساند که لوط مأمور بوده زنش را از رفتن خود و دخترانش خبر ندهد لفظ «اصابهم» به صورت ماضی برای حتمی بودن مطلب است.

گویند: لوط گفت: الان آنها را از بین ببرید آنها در جواب گفتند وعده آنها وقت صبح و روشن شدن هوا است آیا صبح نزدیک نیست؟ منظور از صبح ظاهرا بعد از فجر و روشن شدن هوا و قبل از طلوع آفتاب است چنان که فرموده:

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ حجر / ۷۳.

۸۲- فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنصُودٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۴

ضمیر «ها» در هر سه مورد راجع به «ارض» است یعنی چون عذاب ما آمد بالای آن زمین را پائین آن کردیم، زیر و رویش کردیم. آن وقت به طور مداوم بر آن بارانی از سنگ بارانیدیم، بعضی‌ها احتمال داده‌اند که در اثر زلزله زمین آنها زیر و رو شده و کوه‌ها و تپه‌ها به آسمانها رفته و بر زمین باریده است و الله العالم، امکان آتشفشان و باریدن سنگها نیز احتمال دارد.

۸۳- مُسْوَمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ.

منظور از «مسومه» ظاهرا آن است که: این سنگها بر همه نمی‌بارد بلکه علامتدار و فقط برای ظالمان است، مراد از «الظالمین» اهل مکه‌اند «هی» اگر راجع به «حجاره» باشد معنی آن است که: این سنگها از ظالمان مکه بعید نیستند و اگر بر کفر ادامه دهند مانند قوم لوط گرفتار خواهند شد، ولی از آیات: وَ إِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَّقِيمٌ حجر / ۷۶ که «انها» به ارض قوم لوط بر می‌گردد و: وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ

صافات / ۱۳۸ که حکایت می‌کند: اهل مکه در مسافرت شب و روز از آنجا می‌گذشتند دلیل است که «هی» راجع بارض است یعنی زمین آنها از ظالمان اهل مکه دور نیست.

نکته‌ها

لوط علیه السّلام: نام مبارک لوط علیه السّلام مجموعاً ۲۷ بار در قرآن مجید ذکر شده، قسمتی از حالات او در تورات فعلی نیز آمده است ولی به آن حضرت در تورات اهانت بزرگی شده است به نظر می‌آید این بدستور پادشاهان عیاش یهود به تورات راه یافته است تا با آن طریق عیاشیهای خود را پیش مردم توجیه کنند، رجوع شود به سفر پیدایش باب نوزدهم. در مجمع البیان نقل شده:

لوط خواهرزاده ابراهیم علیه السّلام بود ولی تورات برادرزاده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۵

او گفته است.

آن حضرت با ابراهیم علیه السّلام از بابل به فلسطین هجرت کرد وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ انبیاء / ۷۱،

سپس آن حضرت در قسمتی از فلسطین که از محل ابراهیم علیه السلام چندان دور نبود ساکن گردید و در آنجا به هدایت خلق الله مبعوث شد، به نظر می‌آید که جز خانواده‌اش کسی بوی ایمان نیاورد، حتی زنش از کفار بود، درباره محل سکونت او آمده فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ذَارِيَاتٍ / ۳۶ در آن دیار جز یک خانه از مسلمین نبود، آن هم خانه لوط علیه السلام بود. تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۶

[سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۹۵]

اشاره

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴) وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸) وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَاقِي أَنْ يُصَـٰبَ بَيْنَكُم مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمَ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (۸۹) وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰) قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ (۹۱) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳) وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصَابَهُمْ فِي دِيَارِهِمْ جَائِحٌ (۹۴) كَأَنَّ لَمْ يَعْشُوا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ (۹۵)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۷

۸۴- به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من: خدا را بپرستید که معبودی جز او ندارید، از پیمانانه و ترازو کم نکنید، من شما را در نعمت می‌بینم، من بر شما از عذاب روزی که همه را احاطه می‌کند بیمناکم.

۸۵- وای قوم من، پیمانانه و ترازو را به عدالت تمام بدهید و اجناس مردم را بد تعریف نکنید، و در این سرزمین برای فساد تلاش نکنید.

۸۶- نفع حلال خدا برای شما اگر مؤمن باشید بهتر است و من نگهدارنده شما نیستم.

۸۷- گفتند: ای شعیب آیا نماز تو دستور می‌دهد که عبادت پدرانمان را ترک کنیم یا از آنچه می‌خواهیم در اموالمان دست برداریم، تو که عاقل و کامل هستی.

۸۸- شعیب گفت: ای قوم به من بگوئید اگر از خدا معجزه داشته باشم و به من رزق خوبی بدهد می‌توانم شما را تبلیغ نکنم، و من نمی‌خواهم با شما در آنچه از آن نهی می‌کنم مخالف باشم، آنچه می‌توانم جز اصلاح نمی‌خواهم، موفق بودم فقط با خداست، بر او اعتماد کردم و به او انا به می‌کنم. تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۸

۸۹- ای قوم: عداوت من بر مخالفت و ادارتان نکند که مبدا عذابی مانند عذاب قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح به شما برسد و قوم لوط از شما دور نیست.

۹۰- از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به سوی او برگردید که پروردگرم مهربان و دوستدار است.

- ۹۱- گفتند: ای شعیب بسیاری از آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم و اگر عشیره تو نبود سنگباران می‌کردیم تو بر ما گرانقیمت نیستی.
- ۹۲- گفت: ای قوم آیا اقوام من بر شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر انداخته‌اید (با آنکه) خدایم به آنچه می‌کنید احاطه دارد.
- ۹۳- ای قوم آنچه می‌توانید به عمل خود ادامه دهید من نیز به کار خود ادامه می‌دهم، زود می‌دانید کدام است آنکه عذاب خوارش می‌کند و کی دروغگوست منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم.
- ۹۴- و چون عذاب ما آمد شعیب را با مؤمنان به رحمت مخصوص خود نجات دادیم، ظالمان را صیحه گرفت و در دیار خود ساقط شدند.
- ۹۵- گویی که هرگز در آن شهر نبوده‌اند، بدانید که مدین به طور کامل همچون ثمود از رحمت خدا بدور شدند.

کلمه‌ها

- مدین: نام شهری بود که شعیب علیه السلام بر اهل آن مبعوث گردید رجوع شود به سوره اعراف / ۱۵.
- شعبیا: یکی از پیامبران مشهور است (اعراف / ۸۵).
- مکیال: کیل: پیمانه و پیمانه کردن، به قول راغب پیمانه کردن طعام، به قول بعضی بیشتر در پیمانه کردن طعام آید، مکیال اسم آلت است به معنی پیمانه.
- قسط: عدالت یا حصه‌ای که از روی عدالت باشد. فاعل آن مقسط است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹
- در ظلم نیز به کار می‌رود که فاعل آن قاسط است، در قاموس و اقرب الموارد گوید: قسط به کسر اول عدالت و به فتح آن به معنی ظلم است.
- تبخسوا: بخش: ناقص کردن خواه وصفی باشد یا کمی راغب کم کردن از روی ظلم گفته است.
- تعثوا: عثو و عثی: افساد. وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ: در زمین برای افساد تلاش نکنید (اعراف / ۷۴).
- بقیت: بقاء: باقی ماندن. بقیة: باقی مانده مراد از آن منفعت کسب حلال است.
- حلیم: حلم: بردباری و عقل (هود / ۷۵) الحلیم الرشید: عاقل کامل.
- یجرمنکم: لَا يَجْرِمَنَّكُمْ: وادار نکند شما را، جرم به فتح اول به معنی قطع و به ضم اول به معنی گناه است در این آیه معنای حمل و وادار کردن بر آن اشراب شده است (قاموس قرآن- جرم).
- شقاقی: شق: شکافتن و شکاف. و به کسر اول به معنی مشقت و رنج است شقاق: مخالفت و دشمنی که هر یک از دو دشمن در یک شق و در یک طرف واقع می‌شوند.
- نفقه: فقه: فهم و درک. «لا نفقه»: نمی‌فهمیم.
- رهط: رهط: عشیره و قوم لَوْ لَا رَهْطُكَ: اگر نبود عشیره تو.
- رجمناک: رجم: سنگ زدن، سنگباران کردن.
- ظهریا: ظهر (به فتح اول): پشت. «چیزی که پشت سر انداخته و فراموشش کنند. «ما تجعله بظهرک فتنساه». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰
- مکانتکم: کون: بودن. مکان: موضع و محل بودن «مکان» منزلت و موضع و تمکن و قدرت، مراد از آن در اینجا تمکن است.
- ارتقبوا: رقبه (به کسر اول) و رقوب: حفظ و انتظار. رقیب: حافظ و منتظر. «و ارتقبوا»: منتظر بمانید.

جاثمین: جثوم: سقوط بر روی یا نشستن به زانو. «جاثمین» افتادگان.

شرحها

در ادامه بررسی حالات پیامبران علیهم السلام در این آیات ماجرای حضرت شعیب و قوم او بیان شده است، آن حضرت سخن خود را با دعوت به توحید شروع می‌کند و از بت پرستی منع می‌کند و به عدالت و انصاف در معاملات و اینکه کم فروشی نکنند و اجناس مردم را ناقص نمایند و به منفعت حلال قانع باشند، امر می‌کند در جواب او می‌گویند: آیا نماز تو دستور می‌دهد که دین پدران خود را رها کنیم و یا درباره اموال خود مطابق میل خود رفتار نکنیم؟

شعیب فرمود: من بر گفته و دعوت خود دلیلی از خدا دارم و نسبت به شما جز اصلاح و سعادت نمی‌خواهم، نیز در دعوت با شما شریک می‌باشم، مبدا مخالفت با من آن بلائی بسر شما بیاید که به سر قوم نوح و هود و صالح آمد و مکان قوم لوط که تار و مار شدند از شما چندان دور نیست از اعمال گذشته استغفار کنید و به سوی خدا برگردید که خدا رحیم و مهربان است. گفتند: بسیاری از آنچه می‌گویی برای ما مفهوم نیست و اگر اقوام و عشیره‌ات نبود سنگبارانت می‌کردیم، تو ناتوان هستی و پیش ما گرانقیمت نمی‌باشی.

شعیب گفت: آیا عشیره من پیش شما از خدا عزیزتر است که خدا را فراموش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۱ کرده‌اید؟ آنچه در امکان دارید بکنید، به زودی خواهید دانست که عذاب خدا کدام را خواهد گرفت و کاذب کدام است، آن گاه عذاب آمد و همه را تار و مار کرد و فقط شعیب و یاران او نجات یافتند.

این یک عینیت و واقعیت است که ستمکاران پایمال می‌شوند خواه به دست مظلومان و خواه به دست خدا و با عوامل طبیعی. ۸۴- وَ إِلَىٰ مَدَیْنٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ.

در آیات گذشته و در سوره اعراف مکرر گفته شد که مراد از «عبدوا» فقط اعمال عبادی نیست بلکه مطلق فرمانبردن از خدا در همه امور است و نتیجه آن لا- يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ می‌باشد چنان که نهی از معامله حرام در آیه بعدی آن را تأیید می‌کند که از اقسام فرمانبری از خداست، و یا اینکه پرستش خدا مقدمه فرمانبریهای بعدی است ایضا معلوم می‌شود که آنها وجود خدا را که یک امر فطری است قبول داشتند، دعوی بر سر الوهیت و توحید عبادت بود. تقدیر جمله اول «و ارسلنا الی مدین اخاهم شعیبا» است آن وقت در دنباله دعوت خود می‌گوید:

وَلَا تَنْفُضُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ.

این نشان می‌دهد که خیانت و کم فروشی از اعمال رائج آنها بوده است که بعد از دعوت به توحید بلافاصله بآن می‌پردازد، کم کردن پیمان و ترازو، کم کردن جنس آنهاست و این نسبت، مجاز عقلی است.

مراد از «بخیر» کثرت نعمت و فراوانی آنست یعنی: من شما را در کثرت و وفور نعمت می‌بینم، احتیاج به کم کردن ترازو و دزدیدن از اموال مردم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۲

ندارید چنان که از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«كان سعرهم رخيصا» (۱)

و افزود که در صورت مخالفت می‌ترسم عذاب روزی که بر همه احاطه خواهد داشت شما را بگیرد.

۸۵- وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُّفْسِدِينَ.

ایفاء پیمان و ترازو تمام دادن جنس با آن دو است، «بالقسط» و وصف «اوفوا» است یعنی تمام دادن توأم با عدالت باشد و نیز تمام گرفتن، به نظر می‌آید مراد از لا تَبْخَسُوا نقص کیفی باشد یعنی: هنگام خرید و فروش، اشیاء مردم را تعیب نکنید و نگوئید: این

جنس بدی است به درد نمی‌خورد، علی‌هذا قطع نظر از اینکه این آیه تأکید آیه قبلی است، آیه قبلی راجع به فروختن بود ولی این آیه راجع به خرید و فروش هر دو است و دستور می‌دهد که تمام کردن پیمان و ترازو در هر دو توأم با عدالت باشد، بنا بر آنچه گفته شد ایفاء راجع به نقص کمی و بخش مربوط به نقص کیفی می‌باشد، خیانت در معاملات، افساد در زمین و از بین بردن عدالت و اطمینان میان مردم است لذا فرموده در این دیار برای فساد تلاش نکنید، این آیه نظیر آیه ۸۵ از سوره اعراف است که در آن آمده و لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ...

۸۶- بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ.

تمه سخن آن حضرت است یعنی آنچه از کسب حلال به عنوان نفع حلال برای شما میماند آن بهتر است و این را در صورتی می‌دانید که مؤمن باشید و آن گاه افزود:

من وظیفه‌ام فقط گفتن است و بر شما نگهبان و صاحب عمل نیستم و آن کار خداست در این آیه آنها را به عاقبت نیک عدالت و انصاف راهنمایی کرده است.

(۱) تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۴۳

۸۷- قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ.

جمله او آن نَفْعَلَ عطف است بر ما يَعْبُدُ آبَاؤُنَا یعنی آیا نماز تو امر می‌کند که عبادت پدرانمان را ترک کنیم و یا ترک کنیم آنچه را می‌خواهیم درباره اموالمان انجام دهیم؟! تو که مرد عاقل و کاملی، چگونه دستور می‌دهی کار پدران را ترک کنیم و در اموال، مطابق میل خود رفتار نکنیم؟

در این آیه به هر دو گفته شعیب جواب داده‌اند، اول آنکه گفته بود فقط خدا را پرستش کنید، در جواب گفته‌اند: این سنت از پدران است آن را ترک نتوانیم کرد، دوم آنکه گفته بود در معامله خیانت نکنید، جواب داده‌اند که اموال متعلق به خودمان می‌باشد هر کاری که در این باره بکنیم مختاریم، آن وقت افزوده‌اند که عقل و رشد تو چگونه اجازه می‌دهد که چنین دستوری به ما بدهی؟! اینکه گفته‌اند: أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ ... از آن جهت بود که صلوة و توجه به خدا هم امر به توحید می‌کند و هم از فحشاء و منکر باز می‌دارد و یا منظور از صلوة، دین شعیب است.

۸۸- قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسِينًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

این آیه جواب شعیب است نسبت به گفته آنها، بنا بر آنچه در آیه بیست و هشت و شصت و سوم همین سوره گذشت و بنا بر آیه ۸۵ از سوره اعراف، منظور از «بینه» معجزه و از «رزق حسن» شریعت و قانونی است که به شعیب علیه‌السلام داده شده بود، جواب «ان کنت» محذوف است نظیر فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ چنان که در آیات دیگر گذشت، یعنی ای قوم به من بگوئید اگر معجزه‌ای از تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۴۴

جانب خدا داشته باشم و خدا به من شریعت و احکام بدهد کسی مرا از عذاب خدا نجات می‌دهد اگر شما را به طرف خدا دعوت نکنم؟! «۱» آن وقت اضافه می‌کند این را فقط برای شما نمی‌گویم خودم نیز به آن عمل می‌کنم و نمی‌خواهم در چیزی که شما را از آن نهی می‌کنم مخالف شما باشم، یعنی تکلیف همگانی است و اگر ضروری داشته باشد برای من نیز هست، این برای رفع هر گونه شبهه از آنهاست و باز اضافه می‌کند که منظورم فقط اصلاح است آنچه بتوانم، نسبت به شما بدخواه یا نفع جو نیستم و سپس از مبدء فیاض مدد خواسته و می‌گوید موفق شدن من فقط بواسطه خداست، بر او اعتماد کرده‌ام و به سوی او پیوسته توجه دارم و بر

می‌گردم این جمله نقطه عطف و محور هر پیامبر است که به خدا دعوت می‌کردند و از خدا مدد می‌خواستند و باو اطمینان داشتند.

۸۹- وَ يَا قَوْمِ لَا يُجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ.

ادامه سخن آن حضرت است مراد از «شقاقی» مخالفت و عداوتی است که در اثر دعوتش به او داشتند که عمل خود و پدرانشان را تخطئه می‌کرد، آن عداوت سبب نپذیرفتن دعوت او بود و آن، سبب تار و مار شدن، مانند قوم نوح و دیگران آن گاه قوم لوط را که آشنایی کامل داشتند شاهد آورده است چون قوم لوط از حیث زمان به آنها نزدیک بودند و نیز از حیث مکان، که شعیب علیه السلام در قسمتی از سرزمین فلسطین «مدین» ساکن بود و قوم لوط در قسمت دیگری از آن سکنی داشتند.

۹۰- وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ.

(۱) در تفسیر صافی می‌گوید: معجزه شعیب در قرآن ذکر نشده، در اخبار نیز آن را نیافتیم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۵

دو جمله اول راجع به گذشته و آینده است یعنی راجع به خطاهای گذشته از خدا مغفرت بخواهید و آن گاه با شروع به اعمال خوب به سوی خدا برگردید که خدای من مهربان است می‌آمزد و توبه کننده را دوست می‌دارد ظاهراً «رحیم» راجع به استغفار و «ودود» راجع به توبه است.

۹۱- قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا رَهْطَكَ لَرَجْمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ.

اینکه می‌گویند: بسیاری از آنچه را می‌گویی نمی‌فهمیم، آن قسمت از تعلیمات نبوت است که مورد قبول آنها نبود، آن گاه گفته‌اند: تو از مقابله با ما ناتوانی و اگر عشیره تو نبودند زیر سنگها بحیات تو خاتمه می‌دادیم و وجود تو به ما ضرورت ندارد که از کشتن تو در گذریم.

۹۲- قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.

جواب آنهاست در مقابل آنچه می‌گفتند لَوْ لَا رَهْطَكَ لَرَجْمْنَاكَ یعنی آیا اقوام من پیش شما از خدا عزیزتر هستند که مرا به خاطر آنها احترام می‌کنید ولی به خاطر خدا احترام نمی‌کنید انداختن در پشت سر کنایه از فراموشی و بی‌اعتنایی است «ظهریا» بدل است از «ورائکم» یعنی شما عشیره مرا به حساب می‌آورید ولی خدایی را که به همه اعمال شما احاطه دارد نادیده گرفته‌اید.

۹۳- وَ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ.

تهدید است به صورت امر، یعنی هر قدر که توانید به شرک و خیانت ادامه دهید، من نیز به فرمان خدایم عمل خواهم کرد، به زودی می‌دانید کدام است آنکه عذاب می‌آید و خوارش می‌کند و کدام کس دروغگوست، منتظر عذاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۶

باشید من نیز با شما انتظار آن را دارم. محمد بن فضیل می‌گوید: از حضرت رضا علیه السلام از انتظار فرج سؤال کردم فرمود آیا نمی‌دانی که انتظار فرج از جمله فرج است بعد فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ «۱» این حدیث، استفاده از قرآن است.

۹۴- وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ.

منظور از «برحمه» رحمت بخصوصی است آمَنُوا مَعَهُ یعنی با او به خدا ایمان آوردند، در این آیه آمده است که آنها را صیحه آسمانی گرفت و در سوره عنکبوت/ ۳۷ هست فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ وَ در جای دیگر فرموده: فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ شعراء/ ۱۸۹، از مجموع این سه آیه به دست می‌آید که ابر عذاب در آسمان ظاهر شده و بر آنها سایه انداخته و آن گاه رعد و برق مهیبی برخاسته به طوری که از شدت رعد همه به لرزه افتاده و بیجان شده‌اند و شاید صاعقه نیز آنها را گرفته باشد.

۹۵- كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ.

در مجمع البیان فرموده فعل بعد (بفتح اول و ضم دوم) در خیر و شر هر دو گفته می‌شود مصدر آن بعد (بر وزن قفل) است معنی این آیه در آیه ۵۸ گذشت تقدیر آیه: «الا ان مدین بعدوا بعدا من رحمۃ اللّٰه» است تشبیه آنها به ثمود شاید از جهت هم سنخ بودن عذاب آنها با عذاب ثمود است و گرنه لازم بود به قوم لوط تشبیه شوند که از حیث زمان به آنها نزدیک بودند.

(۱)

«قال سألته عن انتظار الفرج» فقال: او ليس تعلم ان انتظار الفرج من الفرج ثم قال ان الله تبارك و تعالی يقول و ارتقبوا انی معکم رقیب تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۷

[سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۰۸]

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۹۶) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۷) يَقْتُلُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ (۹۸) وَاتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (۱۰۰)

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ (۱۰۱) وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ (۱۰۳) وَمَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدَّدٍ (۱۰۴) يَوْمَ يَأْتِي لَأ- تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (۱۰۵)

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (۱۰۶) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۰۷) وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مُّجْدُودٍ (۱۰۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۸

۹۶- موسی را با آیه‌های خود و دلیل آشکار فرستادیم.

۹۷- به سوی فرعون و قوم او (ولی آنها) به دستور فرعون اطاعت کردند، دستور فرعون کمال بخش نیست.

۹۸- روز قیامت پیش قوم خود می‌افتد و آنها را به آتش وارد می‌کند که بد محل وارد شده‌ای است.

۹۹- در این دنیا با لعنت تعقیب شدند و در آخرت با لعنت تعقیب می‌شوند (و آن) عطای بدی است که داده شده.

۱۰۰- اینها از خبرهای شهرهاست که بر تو حکایت می‌کنیم بعضی از آنها اثرش باقی و بعضی از آنها محو شده است.

۱۰۱- ما به آنها ظلم نکردیم لیکن آنها به خود ظلم کردند، آن گاه که عذاب خدا آمد، خدایانی که جز خدا می‌خواندند هیچ چیز از آنها کفایت نکردند و جز تباهی و هلاک بر آنها نیافزودند.

۱۰۲- این چنین است عقوبت پروردگار تو آن گاه که مردمان را عقوبت کرد که عقوبت او دردآور و سخت است.

۱۰۳- در اینها عبرت هست به آنکه از عذاب آخرت بترسد، آن روزی است که مردم برای آن جمع می‌شوند و آن روزی است که

مشهود همه است.

۱۰۴- ما روز قیامت را جز برای مدت معین به تأخیر نمی‌اندازیم.

۱۰۵- روزی، آن مدت فرا رسد کسی جز باذن خدا سخن نمی‌گوید، بعضی از مردم (در آن) شقی و بعضی سعید هستند.

۱۰۶- اما آنهایی که شقی شده‌اند در آتشند و صدای زفیر و شهیق (از کثرت اندوه) دارند.

۱۰۷- در آتش پیوسته‌اند تا آسمانها و زمین باقی است مگر وقتی که پروردگار تو بخواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۹ که خدای تو آنچه بخواهد می‌کند.

۱۰۸- اما آنهایی که سعید شده‌اند در بهشتند و در آن تا آسمانها و زمین باقی است پیوسته‌اند مگر وقتی که خدای تو بخواهد عطای آنها قطع شدنی نیست.

کلمه‌ها

سلطان: سلطه: تمکن و قدرت، یا قدرت از روی قهر. سلطان: دلیل و حجت که سبب سلطه و غلبه است، مراد از آن در اینجا معجزه می‌باشد.

ملاً: ملء (بفتح- م): پر کردن خواه با آب باشد یا غیر آن. ملاء به معنی جماعت و اشراف ناس است که هیبت آنها سینه‌ها را پر کند.

ورد: ورد (بکسر اول) به چند معنی آمده است: اشراف بر آب.

آبی که بر آن وارد شوند. جماعتی که وارد آب می‌شوند. عطش و غیره. مراد از آن در آیه به قرینه مورود ظاهراً آب است چنان که مجمع البیان و المیزان و المنار اختیار کرده‌اند یعنی آتش بد آبی است که بر آن وارد می‌شوند طبرسی فرموده: خدا بر آتش لفظ ورد مورود اطلاق کرده تا مطابق باشد با نهرها و چشمه‌ها که اهل بهشت وارد می‌شوند، المنار آن را اشاره به نو میدی می‌داند. رفق: رفق (بکسر اول): عطیه. یاری «الرفد الرفود»: عطیه عطا شده.

انباء: نبأ: خبر مهم و پر فائده. از کلیات ابو البقاء نقل شده: نبأ و انباء در قرآن در چیزهایی که اهمیت دارند و عظیم الشأن هستند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰ به کار رفته است.

القری: قریه نام موضعی است که مردم در آن جمع شدند، بمردم نیز قریه گویند و در هر دو معنی به کار می‌رود، جمع آن قری است، قریه بیشتر در شهر به کار می‌رود تا در روستا (قاموس قرآن).

حصید: حصد: درو کردن. حصید: درو شده، منظور کوبیده شده و از بین رفته است.

تتیت: تب و تباب: خسران و زیان، به قول طبرسی زیان موجب فساد و به قول راغب زیان مستمر. «تتیب»: خسران یا به خسران کشیدن.

شقی: شقو، شقوه، شقاوت و شقاء: بدبختی. مقابل آن سعادت است.

سعادت و شقاوت یک حالت نفسانی است که رسیدن به خیر و شر را میسر می‌کنند. شقی: بدبخت. سعید: خوشبخت.

زفیر: زفیر به درون کشیدن نفس است با صوت توأم با اندوه، اصل آن به معنی سختی است شهیق صدای فطیعی است که از جوف خارج می‌شود با نفس کشیدن، اصل آن به معنی طول مفرط است. زجاج گوید: زفیر و شهیق از صدای انسانهای غمگین است (مجمع البیان) آه و انین، بقاموس قرآن رجوع شود.

مجدوذ: جد: شکستن. پراکندن. بریدن. در اینجا معنای اخیر مراد است غَيْرَ مَجْدُودٍ: غیر مقطوع یعنی دائمی.

شرحها

در این آیات در تعقیب مطالب گذشته بجریان موسی و فرعون اشاره شده تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۱ که مانند قضایای پیامبران گذشته است، سپس خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: آنچه تا اینجا برای تو حکایت کردیم از اخبار شهرهای پیامبران است که بعضی هنوز دائر است و بعضی به صورت خرابه می‌باشد، در این بلاها که به سر آنها آمد ظلمی از جانب خدا نبود بلکه آنها به خود ظلم کردند تا نعمت خدا به عذاب مبدل گردید و چون عذاب آمد، خدایان دروغین به کمک آنها نیامدند خدا اگر عذاب کند این چنین سخت می‌گیرد، این عذابها مایه عبرت و نمونه عذاب آخرتند برای آنان که گوش شنوا دارند.

قیامت روی مدت معینی که دارد به تأخیر می‌افتد و چون بیاید کسی حق حرف زدن ندارد مگر به اذن خدا، مردم در آن روز به دو گروه بدبخت و خوشبخت تقسیم می‌شوند، اهل شقاوت پیوسته در آتشند مگر آن وقت که خدا بخواهد و اهل سعادت پیوسته در بهشتند و عطایشان قطع شدنی نیست (اللهم اجعلنا منهم).

۹۶- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ.

به حکم آیه: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيْنَاتٍ اسراء/ ۱۰۱ و آیه ۱۲ از سوره نمل، موسی علیه السلام مجموعاً ۹ معجزه برای فرعونیان آورده است، آنها عبارتند از عصا و ید بیضاء و هفت معجزه دیگر که در سوره اعراف آیات ۱۳۰-۱۳۳ آمده است، در این آیه ممکن است مراد از «آیاتنا» هشت معجزه و از سلطان مبین عصای آن حضرت باشد و شاید سلطان مبین بیان آیاتنا باشد به هر حال فرستادن موسی توأم با معجزات بود.

۹۷- إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ.

ملائیة احتمال دارد به معنی قوم یا درباریان باشد، به دنبال تبلیغ موسی فرعون قوم خود را به سوی خودش خواند و به حکم: فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۲

زخرف/ ۵۴ به جای تبلیغ موسی از دستور فرعون پیروی کردند، حال آنکه دستور فرعون رشد و کمال دهنده نبود.

۹۸- يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بئسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ.

یعنی به جلوی قومش می‌افتد و پیشاپیش آنها راه می‌رود و داخل آتششان می‌کند، هم چنان که در دنیا به جلوشان افتاده و از دین موسی دورشان کرد، آری سرپرستان دنیا، سرپرستان آخرت در بردن به آتش و بهشتند. مراد از «اوردهم» مستقبل است و به علت محقق الوقوع بودن به صورت ماضی آمده است و یا اشاره به آن است که در دنیا به آتش داخلشان کرده بود و در آخرت ظاهر می‌شود و آن آتش بد آبی است که در آن وارد می‌شوند بئس الورد کاملاً واضح نشد و الله العالم و شاید مراد از «ورد» محل ورود باشد.

۹۹- وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَهُ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بئسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ.

اول این آیه، نظیر آیه ۶۰ از همین سوره است مراد از لعنت دنیا همان عذاب و غرق شدن است و یا لعنتی که پیوسته به آنها میرسد به علت آنکه سبب مشرک بودن دیگران نیز شده‌اند، لعنت روز قیامت، عذاب آنست. یعنی در دنیا با عذاب تعقیب شدند و در آخرت نیز با عذاب تعقیب می‌شوند و این لعنت و عذاب بد عطیه‌ایست که داده شده‌اند فاعل «بئس» عذاب و لعنت است. در مجمع البیان فرموده: این در مقابل عطایای خداست که به مؤمنان داده می‌شود.

۱۰۰- ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ.

از این آیه شروع به نتیجه‌گیری از قصه‌های انبیا شده است که طی آیات بیست و پنج تا نود و نه ذکر گردید تا مردم بدانند ظالمان

بچه روز افتاده‌اند و اهل حق به کجا رفته‌اند «ذلک» اشاره است به همه آیات هفتاد و چهار، منظور از «القری» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۳

ظاهراً قریه‌ها و شهرهاست که در وقت نزول قرآن بعضی از آنها قائم بود یعنی آثاری از آنها مانده بود مانند خرابه‌های قراء لوط که فرموده: وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ عنكبوت/ ۳۵ و بعضی آثارشان از بین رفته و اثری از آنها نبود مانند قراء قوم نوح و عاد. و اگر منظور خود آن اقوام باشد، باید دید کدام یک از آنها در وقت نزول آیه وجود داشته‌اند.

۱۰۱- وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ.

یعنی تصور نکنید که خدا با آنها اعمال غرض کرد بلکه خودبخود ظلم کردند، مقتضای خروج از عبودیت و نظام خلقت همان بود، آن وقت افزوده نتیجه کار آن بود که خدایا نشان هیچ فایده‌ای به آنها نرسانیدند و فقط به آنها هلاکت افزودند، چون اگر دل به آنها نبسته بودند، شاید به خدا استغاثه می کردند و مورد رحمت واقع می شدند.

۱۰۲- وَ كَذَلِكَ أَخَذُ رَبُّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَ هِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ.

در این آیه عقوبت کلی خدا به بعضی از مصادیق آن تشبیه شده و آن وقت فرموده که عقوبت خدا دردناک و سخت است باید مردم از اینها عبرت بگیرند.

۱۰۳- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ.

چون عذاب دنیا نمونه‌ای از عذاب آخرت و مبتلایان در دنیا همان مبتلایان در آخرت هستند لذا فرموده: در این عذابها موعظه است برای آنان که از عذاب آخرت می ترسند، آن وقت در مقام بیان اینکه بالاخره همه به آن روز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۴ خواهند رسید فرموده: آخرت روزی است که همه برای آن جمع می شوند و آخرت روزی است که همه شاهد آن می گردند، کسی را از آن فراری نیست.

این دو جمله در جواب احتمالی است که گفته شود، شاید بعضی‌ها به قیامت نیایند و مجازات نشوند.

۱۰۴- وَ مَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ.

یعنی ممکن بود آن روز زود بیاید و مردم ناپاک به عقوبت برسند ولی ما برای آن، مدت معلوم قرار داده‌ایم لذا تا مدت معین تمام نشود نخواهد آمد، مشیت حتمی بر آن قرار گرفته است.

۱۰۵- يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ.

فاعل «یأت» ظاهراً «اجل» است و آمدن مدت همان آمدن قیامت است «لا تکلم» در اصل «لا تتکلم» می باشد، مراد از تکلم در روز قیامت، صاحب اختیار بودن در آنست نظیر شفاعت و امثال آن زیرا به حکم یَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ انقطاع/ ۱۹ و آیات دیگر، کسی از کسی رفع احتیاج نمی کند و کسی به درد کسی نمی خورد، ولی با اذن خدا می شود سخن گفت و کاری کرد مانند شفاعت و کارهای اهل اعراف و در جای دیگر آمده: لا- يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَاباً نبأ/ ۳۸ آن گاه فرمود: مردم در آن روز به دو گروه خوشبخت و بدبخت منقسم می شوند. آیه بعدی در شرح حال آنهاست.

۱۰۶- فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ.

اشقیا در آتشند و پیوسته با آه و اندوه و حسرتند و فریاد می کشند: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ جمله اخیر حکایت از حسرت و اندوه دائمی دارد.

۱۰۷- خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۵، ص: ۵۵

رَبُّكَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ

لفظ «ما» در اِلَّا ما شاء رَبُّكَ به معنی وقت است، یعنی مگر آن گاه که خدا بخواهد و یا ماء مصدریه است یعنی: مگر به خواست و مشیت خدای تو جمله ما دَامَتْ ... هم دلالت می‌کنند که در آخرت سماوات و ارضی خواهد بود و هم خلود را تأکید می‌کند «۱» گویند: اِلَّا ما شاء ... برای اثبات قدرت خداست و اینکه خدا از بیرون کردن آنها مسلوب القدره نیست و گرنه، آنها در آتش مخلد می‌باشند و این استثناء واقع شدنی نیست به نظر این اشخاص معنی اِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ آن است که: خدا به عذاب آنها ادامه خواهد داد و اراده او همان مخلد بودن آنها در عذاب است ولی ذیل این آیه با آیه بعدی متفاوت است چنان که خواهد آمد.

قول دیگر آن است که: این آیه درباره کسانی است که بعد از چندی از آتش بیرون خواهند آمد نه درباره آنان که در آتش مخلد خواهند بود در این زمینه روایات بسیاری از امامان علیهم السّلام نقل شده از آن جمله یازده روایت در تفسیر برهان آمده است که امام صادق علیه السّلام فرماید:

هذه فى الذين يخرجون من النار

و عبارت درایت امام کاظم علیه السّلام چنین است:

يدخلون النار بذنوبهم و يخرجون بعفو الله

و در روایت امام باقر علیه السّلام در تفسیر عیاشی آمده:

«هاتان الايتان فى غير اهل الخلود...»

بنا بر این، استثناء در جای خود واقع است ابن کثیر در تفسیر خود از ابن عباس و حسن نقل کرده که اِلَّا ما شاء رَبُّكَ درباره گناهکاران از اهل توحید است نه درباره کفار. بقیه سخن در سوره انعام ذیل آیه ۱۲۸ قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ ... دیده شود و در کتاب قاموس قرآن (ماده خلد)

(۱) آیه یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ آیه وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَبْتَوًّا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ دلیل وجود سماوات و ارض در آخرت است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۶

به طور تفصیل سخن گفته‌ام.

۱۰۸- وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِى الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ اِلَّا ما شاء رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْدُوذٍ.

با اطمینان می‌توان گفت که: اِلَّا ما شاء رَبُّكَ در این آیه برای اثبات قدرت خداست و اینکه خدا از بیرون آوردن آنها مسلوب القدره نیست، جمله عَطَاءً غَيْرَ مَجْدُوذٍ نیز آن را تأیید می‌کند، یعنی عطاء و بهشت آنها قطع شدنی نیست اما طوری نیست که خدا هم نتواند آنها را بیرون کند، به نظر نگارنده باید در ذیل این دو آیه بسیار دقت کرد، در ذیل این آیه که درباره اهل بهشت است فرموده: عَطَاءً غَيْرَ مَجْدُوذٍ ولی در ذیل آیه قبلی که در زمینه اهل آتش است می‌فرماید: اِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ آیا منظور آنست که روزی خدا اراده خواهد کرد که اهل خلود از آتش خلاص شوند و دیگر جهنم از آنها خالی ماند؟ و الله العالم، لازم است درباره سه آیه از قرآن مجید دقت شود اول آیه ۱۰۷ از این سوره، دوم آیه ۱۲۸ از سوره انعام، سوم آیه لایشین فیها اَحْقَابًا نَبَا/ ۲۳ که در قاموس قرآن (خلد) و در سوره انعام گفته‌ام.

در تفسیر المیزان از در منشور از عمر نقل کرده: لو لبث اهل النار كقدر رمل عالج لكان لهم يوم على ذلك يخرجون فيه» و از ابو هریره نقل کرده: «سیأتی علی جهنم یوم لا یبقی فیها احد و قرء فاما الذین شقوا» و از ابن مسعود نقل کرده:

«لیأتین علیها (جهنم) یوم تخفق ابوابها» و از تفسیر برهان از حرمان نقل کرده که به امام صادق علیه السّلام گفتم: به ما خبر رسیده که به جهنم روزی خواهد آمد که درهائش بسته شود فرمود: نه و الله آن خلود است گفتم: خَالِدِينَ فِيهَا ما دَامَتْ ... فرمود: «

هذه فى الذین یرجون من النار

« و الله اعلم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۷

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۹]

اشاره

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْذِبُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْذِبُونَ إِلَّا كَمَا يَعْذِبُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ نَصِيحَتِهِمْ غَيْرَ مُنْقُوصٍ (۱۰۹) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَرِيبٌ (۱۱۰) وَ إِنَّا كَلَّا لَمَّا لَيَّوْفَيْنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱) فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲) وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءِ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۱۱۳)

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴) وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵) فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَهُودَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصِِّلِحُونَ (۱۱۷) وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸)

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۸

۱۰۹- از آنچه اهل مکه می‌پرستند در شک مباح، اینها عبادت بتان نمی‌کنند مگر مانند عبادتی که پدرانشان از پیش می‌کردند، ما به طور حتم بهره‌شان را از عذاب بی‌کم و کاست خواهیم داد،

۱۱۰- ما به موسی کتاب تورات را دادیم و در آن اختلاف شد، اگر وعده مهلت از پیش از طرف خدایت نبود میانشان کار تمام می‌شد، آنها از عذاب در شک قوی هستند.

۱۱۱- حقا که پروردگار تو به طور کامل سزایشان را خواهد داد که او به آنچه می‌کنند داناست.

۱۱۲- همانطور که امر شده‌ای در دین پایدار باش با آنها که در معیت تو ایمان آورده‌اند، طغیان نکنید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

۱۱۳- به آنها که ظالمند میل نکنید، آتش شما را در حالی می‌گیرد که جز خدا یارانی ندارید و سپس یاری کرده نمی‌شوید.

۱۱۴- نماز را در دو طرف روز و نزدیکیهای شب بخوان که کارهای خوب گناهان را از بین می‌برد، این پندی است برای پندگیرندگان.

۱۱۵- صبر کن که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

۱۱۶- چرا از اقوام پیش از شما بقیه‌ای نبود که از فساد در زمین نهی کنند، مگر کمی از آنهایی که نجاتشان دادیم، ولی ظالمان پی چیزهایی رفتند که در آن وسعت یافته بودند و گناهکار بودند.

۱۱۷- از سنت خدای تو نبوده که شهرها را هلاک کند با آنکه اهل آنها اصلاحگر هستند.

۱۱۸- اگر پروردگارت می‌خواست مردم را یک امت (در توحید) می‌گردانید (ولی) پیوسته مختلف خواهند بود. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۵، ص: ۵۹

۱۱۹- مگر کسی که خدا رحمت کرده و برای رحمت خلقشان کرده است و سخن خدایت تمام است که جهنم را از جن و انسانها پر خواهیم ساخت.

کلمه‌ها

مریه: آن (بضم و کسر- م) به معنی شک است که دلالت به تهمت دارد.

مریب: ریب شک و اضطراب درون بدترین شک. تهمت و ظن نیز گفته‌اند «مریب»: شک آور یا تهمت آور.

استقم: استقامت به معنی استواری و پایداری است «فاستقم» استوار و ثابت باش.

ترکناوا: رکون: آرام گرفتن به چیزی توأم با محبت و میل «لا ترکناوا» اعتماد نکنید و میل نکنید.

زلفا: زلفی: نزدیکی. زلف: نزدیکیها. مثل قریبی و قرب.

ذکری: یادآوری. تذکار و موعظه.

القرون: قرن هم به زمان اطلاق می‌شود و هم به کسانی که در زمان واقع هستند مراد از آن در آیه اقوام و انسانها است، قرون جمع قرن است.

اترفوا: ترفه: وسعت در نعمت ما اُتِرْفُوا فِیهِ: آنچه در آن وسعت یافته بودند (از لذات دنیا و مشتتهای نفسانی).

شرحها

به دنبال سرگذشتهای یاد شده از پیامبران و اقوام آنها، در این آیات خطاب تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۶۰ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: از اینکه اهل مکه بت پرستان در دین خود در شک مباش، اینها همان راه باطل را می‌روند که امتهای گذشته رفتند و تار و مار شدند و ما بی کم و کاست بهره‌شان را از عذاب خواهیم داد، اینکه زود عقوبت نمی‌شوند، چون تدریج و مهلت از سنتهای خداست، جریان موسی نیز چنین بود، آنان که درباره موسی اختلاف کردند خدا بعد از مهلت گرفتارشان کرد.

تو و پیروانت در راه توحید استوار و محکم باشید، محبت ظالمان را در دل نگیرید و به آنها تکیه نکنید و گرنه آتش خدا شما را می‌گیرد و کسی به فریادتان نمی‌رسد، نماز را در دو طرف روز و در نزدیکیهای شب بخوان که خوبها بدها را از بین می‌برند استقامت کن که اجرت با خداست.

عجبا؟ چرا از اقوام گذشته گروهی نبودند که دیگران را از فساد نهی کنند تا تار و مار نشوند، فقط کمی از نجات یافته گان ماندند دیگران مشغول لذات مادی شدند و گرنه، اگر اهل اصلاح بودند، خدا هلاکشان نمی‌کرد، اگر خدا می‌خواست مردم به دو دسته تقسیم نمی‌شدند ولی خدا چنین نخواست، در نتیجه، گروهی در ضلالت خواهند بود و مالا وعده خدا جای خود را خواهد گرفت که جهنم را از بدکاران جن و انس پر خواهد کرد. و بشریت به چنان وضعی منتهی خواهد شد.

۱۰۹- فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمَوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ.

ممکن بود به نظر آن حضرت بیاید که این چه وضعی است و چرا زمان این چنین شده و مردم از توحید به طرف شرک رفته‌اند؟ خدا در نتیجه گیری از قصص گذشته می‌فرماید: در باطل بودن معبودها و عبادت اهل مکه شک نکن اینها از قماش گذشتگانند و

مانند پدرانشان به باطل عبادت می‌کنند و ما بدون کم و کاست تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۶۱

بهره آنها را از عذاب خواهیم داد چنان که نصیب آنها را دادیم، در کار اینها تقلید باطل و عمل بدون دلیل حکمفرماست.

۱۱۰- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَيْتَهُمْ وَيَنْتَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ.

به نظر می‌آید: این آیه در رابطه با تأخیر عذاب از اهل مکه است یعنی ما به موسی تورات دادیم، امتش در آن اختلاف کردند، بعضی آن را پذیرفته و بعضی انکارش کردند، لازمه این کار آن بود که منکران عقوبت شوند ولی چون مسئله مهلت و مجال دادن و عجله نکردن در عقوبت از سنت خداوند است، به زودی عقوبت نشدند، اهل مکه نیز چنین هستند ولی بالاخره عقوبتشان خواهد رسید.

مراد از کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مسئله مهلت و مجال است که: خدا خواسته مجال تفکر و برگشت داشته باشند و یا به حکم اِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيُزِدُوا اِنَّمَا استحقاق عذاب حتمی گردد. یعنی: اگر قول مهلت از جانب خدا نبود میان اختلاف کنندگان به حق قضاوت می‌شد و منکران عقوبت می‌شدند. به نظر می‌آید «انهم» راجع است به اهل مکه و «منه» راجع است به عذاب و قضاء که از لَقَضَيْتَهُمْ فهمیده می‌شود و «مریب» برای تأکید شک است مثل حِجَابًا مَسْتُورًا یعنی اهل مکه از عقوبت الهی در شک بزرگی هستند. المیزان اولی را به یهود و دومی را به تورات برگردانده است، به نظر بعضی اولی راجع به اهل مکه و دومی راجع به قرآن است، ولی هر دو بعید می‌باشند.

ناگفته نماند: گرچه تورات بعد از خروج بنی اسرائیل از مصر، نازل شده است ولی حال تورات از جهت قبول و انکار مانند قرآن قبل از هجرت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۶۲

می‌باشد و حال یهود مانند اهل مکه است. در این زمینه، المیزان مطلب مفصلی دارد که به آنجا رجوع شود.

۱۱۱- وَإِنَّ كَلَّا لَمَا لِيُوقِنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالُهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

در این آیه، واو برای قسم، «کلا» اسم «ان»، لِيُوقِنَهُمْ خبر آن، «لما» برای تأکید است و جواب قسم از خبر «ان» فهمیده می‌شود، بنا بر آنچه گفته شد این آیه در رابطه با و اِنْتَهُمْ لَفِي شَكٍّ ... است یعنی در این عقوبت که به تأخیر افتاده است شک نکنند، سوگند می‌خورم که پروردگارت جزاء کارهای آنها را به طور کامل خواهد داد که او به آنچه می‌کنند داناست. در المیزان از روح المعانی نقل کرده که «لما» جازمه است و فرموده:

بهتر است تقدیر آن چنین باشد «... لما يوفوها ليوفينهم ... مراد از «اعمالهم» جزاء اعمال است و یا آیه دلالت بر تجسم عمل دارد.

۱۱۲- فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

پس از فراز و نشیبهای گذشته، به رسول خدا دستور می‌رسد که در دین خود ثابت و پایدار باش تو و آنان که با تو به سوی خدا برگشته و به او ایمان آورده‌اند و از حد معین تجاوز نکنید که اعمالتان زیر نظر خداست لفظ كَمَا أَمَرْتَ نشان می‌دهد که آن حضرت قبل از این آیه به استقامت امر شده بود در سوره یونس آیه صد و پنج گذشت که فرموده: وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و در سوره روم آیه ۳۰ آمده: فَاقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ... و این نشان می‌دهد که این دو آیه قبل از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۶۳

آیه: فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ نازل شده است. سوره یونس و روم هر دو مکی هستند.

منظور از وَمَنْ تَابَ مَعَكَ ایمان و رجوع به سوی خدا با اعتقاد و عمل صالح است که آنها از شرک به سوی ایمان برگشته بودند و آن در جای «و من آمن معك» است نظیر «... و الملائكة يسبحون بحمدهم ويؤمنون به ويسبحون للدين آمنا ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما فاعف عن الذين تابوا واتبوا سبيلك ... مؤمن / ۷ که مراد از «تابوا»، «آمنوا» است.

۱۱۳- وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فتمسككم النار و ما لكم من دون الله من أولياء ثم لا تنصرون.

به دنبال امر به استقامت در متمم آن می‌گوید به ظالمان میل نکنید در مجمع البیان فرموده: از امامان علیهم السلام نقل شده که رکون، دوستی و خیرخواهی و طاعت نسبت به ظالمان است لَا تَرْكَبُوا که با «الی» متعدی شده دلالت به میل و ارادت دارد. اعتماد و

میل به ظالمان و کفار آن است که آنها را در کارهای دین و دنیا دخالت بدھیم و محرم اسرار بدانیم و به مشاوره بنشینیم، مانند بسیاری از دولتهای مسلمان نسبت به آمریکا و شوروی که آنها را قبله خود قرار داده‌اند نتیجه میل به ظالم، رسیدن آتش و چشیدن آن است یعنی این کار منجر به وابسته بودن و انحراف از توحید به شرک و پذیرفتن آن در جای ایمان می‌شود و آن سبب رسیدن به آتش می‌باشد.

جمله و مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... ظاهراً حال است از «فتمسکم» یعنی در حالی آتش به شما می‌رسد که جز خدا دوستان و یارانی ندارید، خدا هم شما را یاری نمی‌کند که از طاعت او بیرون رفته‌اید ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ حاکی است که حتما عذاب می‌شوید یاری و شفاعت به سراغ شما نمی‌آید ناگفته نماند الَّذِینَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۶۴

ظَلَمُوا

مطلق و شامل همه ظالمان است و آیه از رکون و میل به هر ظالمی نهی می‌کند.

۱۱۴- وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ.

این آیه ادامه دستور آیه سابق و در صورت تعلیل آن است که اقامه نماز مؤثر در عدم رکون به ظالمان است. ظاهر این آیه شامل نمازهای پنجگانه است که نهار دو طرف دارد که یکی از اول فجر تا ظهر، دیگری از ظهر تا غروب نمازهایی که در این دو طرف خوانده می‌شوند عبارت‌انداز نماز صبح و ظهر و عصر. زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ که به معنی نزدیکیهای شب است شامل وقت نماز مغرب و عشاء است که در اوائل شب می‌باشد و نزدیکیهای آن از روز است ولی در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«قال اقم الصلاة طرفي النهار و طرفاه المغرب و الغداة. و زلفا من الليل و هي صلوة العشاء الاخرة»

بنا بر این روایت نماز ظهر و عصر در این آیه ذکر نشده است.

جمله إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ حاکی است که کارهای خوب از جمله نماز، مکفر و از بین برنده گناهان است و احتیاج به توبه نیست در این زمینه در نکته‌ها سخن خواهیم گفت به نظر بعضی مراد آثار معاصی است که بر نفوس عارض می‌شود، نماز آنها را از بین می‌برد و اللَّهُ اعْلَمَ «ذَلِكَ» یعنی این تکفیر و از بین بردن برای اهل موعظه و تذکر، تذکار و پند است.

۱۱۵- وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

بعد از نماز امر به صبر و استقامت شده که بحکم اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ...

بقره/ ۴۵ نماز و استقامت از بزرگترین عوامل پیروزی و سعادتند. به هر حال در این آیه می‌فرماید در این راه صبر کن که ضرر

نخواهی دید زیرا تو در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۶۵

نیکوکاری صبر می‌کنی، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

۱۱۶- فَلَوْلَا- كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَهُوْنَ عَنِ الْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ.

تعجب و تأثر است از گذشتگان که از آیات خدا استفاده نکرده و جامعه را باصلاح نکشانند تا مستأصل و تار و مار نشوند «لولا» مانند «هلا و الا» مفید تعجب و تویخ است.

یعنی چرا از آن اقوام گذشته باقیمانده‌هایی نمانند تا از فساد نهی کنند و آن جوامع از بین نروند «الا قليلا» استثناء است از معنای کلام، یعنی: «ما كان من القرون اولوا بقیة الا قليلا ممن انجينا ...» فقط کمی از پیامبران و مؤمنین بودند که خدا در هر عصرشان نجات داد، اما ظالمان در پی لذائذ و عیاشیهای خود شدند که وسائل آنها به طور وسیع در اختیارشان بود. این پیروی از لذائذ در اثر مجرم بودن آنها بود که بدان عادت کرده بودند و همان ملکه بودن گناه سبب شد که از دعوت پیامبران پیروی نکردند.

۱۱۷- وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ.

یعنی اگر آن اولوا بقیه اهل اصلاح بودند ظلم اندک می‌شد، از سنت خدا نیست که شهرها را با ظلم اندک که مردم آن اهل اصلاحند هلاک کند، این آیه تکمیل مطلب آیه سابق است.

۱۱۸- وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ.

از آیات گذشته معلوم گردید که گناهکاران از بین رفته و اهل ایمان نجات یافتند، نتیجه این شد که مردم از جهت قبول دعوت پیامبران به دو دسته منقسم تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۶۶

می‌شوند و اختلاف میان آن دو پیوسته بوده است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا مردم اینگونه شده‌اند و چرا در دین اختلاف کرده‌اند.

این آیه و آیه بعدی از این سؤال جواب می‌دهد و آن اینست که دنیا دنیای اختیار است، نتیجه اختیار همان اختلاف است لذا پیوسته مختلف خواهند بود و در غایت، جهنم از کفار جن و انس پر خواهد شد، نظیر وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ سجده/۱۳.

منظور از «شاء» خواست اجباری است و از اُمَّةً وَاحِدَةً وحدت در دین و توحید است و چون خدا چنین نخواستند لذا مردم پیوسته مختلف خواهند بود وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ.

۱۱۹- إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.

جمله إِلَّا مَنْ رَحِمَ استثناء است از وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ یعنی پیوسته در اختلاف خواهند بود مگر آنان که مورد رحمت خدا هستند، آنها در دین و توحید اختلاف نمی‌کنند. و لذا در بسیاری از آیات صریحا از تفرقه نهی کرده است مثل وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ انعام/۱۵۳.

با در نظر گرفتن اینکه اختلاف در دین سبب آتش و مبعوض خداست و با در نظر گرفتن اینکه صحبت در این آیه در زمینه اختلاف در دین است نه در امور دنیا، روشن می‌شود که لفظ «لذالك» اشاره به رحمت است که از إِلَّا مَنْ رَحِمَ فهمیده می‌شود و جمله وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ اشاره است به اینکه: هر چند مردم مختلف می‌شوند و اهل باطل به آتش می‌روند ولی به آتش رفتن آنها غرض اصلی تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۶۷

خدا نیست بلکه غرض اصلی همان رحمت و اهل بهشت بودن است.

بعضی در مقام اشکال گفته‌اند: چون رحمت مؤنث است در آن صورت لازم بود گفته شود: «و لتلك خلقهم». ولی این مانعی ندارد، رحمت مؤنث لفظی است چنان که در جای دیگر آمده: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ اعراف/ ۵۶ که که نفرموده «قریبه»، جمله وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ ... معنایش آنست که: با آنکه خدا مردم را برای رحمت آفریده است ولی بنا بر اینکه انسان در ظرف اختیار آفریده شده است نتیجه این اختیار آن خواهد بود که وعده خدا تمام شود و جای خود گیرد و آن اینکه جهنم از کفار جن و انس پر شود، این پر شدن جهنم غرض اصلی خدا از خلقت انسان نیست اما غایت مختار بودن انسانها جز این نمی‌تواند باشد مانند: وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ که در سوره اعراف/ ۱۷۹ گذشت.

نکته‌ها

نظری به احباط و تکفیر:

در ذیل آیه إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ وعده کردیم که درباره این آیه صحبت کنیم، در سوره بقره ذیل آیه ۲۱۷ در «نکته‌ها» راجع به حبط اعمال سخن گفتیم و در اول سوره اعراف ذیل آیه هشتم در نکته‌ها در زمینه احباط و تکفیر توضیحی دادیم اما راجع به این آیه در مجمع البیان از ابن عثمان نقل کرده گوید: با سلمان فارسی زیر درختی بودیم، شاخه خشکی برداشت و حرکت داد تا

برگهای آن ریخته شد، گفت نمی‌گویی چرا چنین کردم؟ گفتم: چرا چنین می‌کنی؟ گفت روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زیر درختی بودیم که شاخه خشکی برداشت و حرکت داد که برگهای آن ریخته شد و فرمود: ای سلمان نمی‌گویی چرا چنین کردم؟ گفتم چرا چنین تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۶۸

می‌کنی؟ فرمود: چون وضو را به نحو خوب گرفت و نمازهای پنجگانه خود را خواند خطایای او می‌ریزد مانند ریختن این برگها، آن گاه آیه: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ را از اَقَمِ الصَّلَاةَ تا آخرش خواند.

در تفسیر عیاشی در ضمن حدیثی از امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: «یا علی نمازهای پنجگانه در امت من مانند نهری است که در کنار منزل یکی از شما جاری است چه گمان داری در باقی ماندن چرک در بدن کسی که روزی پنج بار در آن نهر شستشو می‌کند آیا در جسدش چرکی می‌ماند؟! به خدا قسم نمازهای پنجگانه برای امت من چنین است.

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده ... که فرمود: نماز شب که در شب خوانده می‌شود گناهی که در شب شده از بین می‌برد:

«فقال: صلوة اللیل باللیل یدهب بما عمل من ذنب النهار».

و نیز از آن حضرت در همان کتاب نقل شده: مردی از اهل جبال از آن حضرت پرسید: مردی از کارمندان سلطان (بنی عباس) پول جمع کرده و آن را صدقه می‌دهد و به اقربای خود احسان می‌کند و به حج می‌رود تا گناهایش آمرزیده شود و استدلال می‌کند که إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ؟ ابو عبد الله علیه السلام فرمود: گناه، گناه را تکفیر نمی‌کند لیکن عمل خوب گناه را از بین می‌برد، آن گاه فرمود: اگر حلال را با حرام مخلوط کرده و همه با هم خلط شده و حلال را از حرام نشناسد مانعی نیست.

«فقال ابو عبد الله ان الخبيثه لا تكفر الخبيثه و لكن الحسنه تكفر الخبيثه، ثم قال ابو عبد الله عليه السلام: ان كان خلط الحلال حراما فاختلط جميعا فلم يعرف الحلال من الحرام فلا بأس».

در این زمینه روایات زیادی در مجمع و عیاشی و برهان و مانند آن از روایات شیعه و اهل سنت نقل شده است. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۶۹

آیاتی نظیر: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ... انفال / ۲۹، ... وَيَغْفِرُوا وَيُصْفَحُوا أَلَا- تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ نور / ۲۲ روشن می‌کنند که تقوی و عفو به طور استقلال گناهان را از بین می‌برند و مانند توبه هستند چنان که ظهور إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ نیز همین است، در این صورت همانطور که توبه گناهان را از بین می‌برد همان طور اعمال خوب گناهان را از بین می‌برند و الله العالم.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۷۰

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳]

اشاره

وَ كَلَّا- نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰) وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ (۱۲۱) وَ انْتِظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

۱۲۰- همه قصه‌ها را از اخبار پیامبران بر تو حکایت می‌کنیم قصه‌هایی که با آنها قلب تو را اطمینان می‌دهیم. در آنچه گفته شد، حق بر تو آمده و موعظه و تذکری است بر مؤمنان.

۱۲۱- به آنان که ایمان نمی‌آورند بگو: هر چه می‌توانید عمل کنید ما نیز عمل می‌کنیم.

۱۲۲- و منتظر بمانید که ما نیز منتظرانیم.

۱۲۳- غیب آسمانها و زمین خاص خداست، کارها همه به او راجع است، او را پرستش کن و بر او اعتماد نما، خدای تو از آنچه می‌کنید غافل نیست.

کلمه‌ها

ثبوت: تثبیت قلب عبارت است از مطمئن کردن آن از اضطراب و شک.

مکانتکم: مکانت: منزلت و تمکن و قدرت.

غیب: امر پنهان و پوشیده. ظاهرا مصدر از برای مفعول است.

توکل: وکل: واگذار کردن. توکل اگر با «علی» باشد به معنی تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۷۱

اعتماد کردن و اگر با «الی» باشد به معنی واگذار کردن آید.

شرحها

این آیات غرض بازگویی قصص انبیاء را بیان می‌کند که عبارت است از اطمینان قلب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و موعظه برای مؤمنان و بیان گوشه‌ای از نظام هستی که «الحق» باشد، آن گاه می‌گوید در مقام تهدید به کفار بگو آنچه می‌توانید بکنید ما نیز به عقیده خود عمل خواهیم نمود منتظر آینده باشید که ما نیز منتظرانیم، سپس در مقام اطمینان دادن به آن حضرت می‌گوید: غیب آسمانها و زمین و کارهای آینده خاص خداست. کارها همه به او بر می‌گردد، زمام هر کار دست اوست. او را بندگی کن و بر او اعتماد نما و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.

۱۲۰- وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.

در این آیه سه چیز در نظر است اول تثبیت و تسکین قلب آن حضرت، دوم بیان حق و گوشه‌ای از نظام خلقت نسبت به پیروزی اهل حق و بدبختی اهل باطل که سبب تسکین قلب آن حضرت است، سوم موعظه و پند برای عموم زیرا نظام خلقت برای همه یکی است، لفظ «کلا» تقدیرش «و کل القصص نقص عليك» است مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ بیان است از مضاف الیه «کلا».

۱۲۱- وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ.

نظیر این است آیه ۹۳ که در قصه شعیب علیه السلام گذشت و آن تهدید است به صورت امر، هر چه قدرت دارید به شرک ادامه

دهید که ما نیز در دین خود پایدار خواهیم بود. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۷۲

۱۲۲- وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.

تمه سخن سابق است منتظر آینده باشید که ما نیز منتظریم.

۱۲۳- وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

جملات اول آیه در رابطه با دو آیه گذشته است، در آن دو دستور رسید که به کفار بگوید: هر چه می‌توانید بکنید و انتظار آینده را بکشید، در این آیه برای اطمینان آن حضرت می‌گوید: آینده در دست خدای تو است، آینده حتما به نفع تو و به ضرر مشرکان خواهد بود غیب السموات گرچه اعم است ولی منظور از آن در اینجا آینده اسلام و مشرکان است، مراد از إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ آنست که همه کارها مربوط به خداست و او کارها را به نتیجه می‌رساند، هیچ کس تصرف مستقل در کارها ندارد، پس کار اسلام

و مشرکان نیز مربوط بخدا است، علی هذا خدا عاقبت را خاص تو خواهد کرد نه خاص مشرکان.

حالا که غیب خاص خدا و امور راجع به خداست خدا را عبادت کن و بر او اعتماد و اطمینان داشته باش، اسباب دیگر را مستقل حساب نکن، خدا از کار بندگان آگاه است، پس نمی‌شود در عبادت و توکل سستی کرد. روز جمعه پنجم ذو القعدة الحرام ۱۴۰۱ مطابق ۱۳/۱۳/۱۳۶۰ تفسیر سوره مبارکه هود را در مشهد مقدس در جوار حضرت ثامن الائمه صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه تمام کردم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۷۳

سوره یوسف

اشاره

در مکه نازل شده و از صد و یازده آیه تشکیل شده است

نظری به سوره مبارکه

۱- بنا بر آنکه در مقدمه تفسیر گفته شد این سوره پنجاه سومین سوره است که در مکه معظمه قبل از هجرت نازل شده است، دقت در آیات و مطالب آن نشان می‌دهد که همه‌اش به یک بار نازل گردیده است، از ابن عباس نقل شده که چهار آیه از آن مدنی است، سه آیه از اول و آیه لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَائِلِينَ / ۷ ولی این سخن قابل قبول نیست. در مجمع البیان فرموده: به اجماع همه قارئان و اهل تفسیر، این سوره صد و یازده آیه است تفسیر خازن کلمات آن را هزار و ششصد و حروف آن را هفت هزار و صد و شصت و شش گفته است.

۲- در علت نزول این سوره نقل شده: علماء یهود به بزرگان مشرکین گفتند: از محمد پرسید چرا یعقوب و خانواده‌اش از شام به مصر منتقل شدند و ماجرای یوسف چگونه بوده است «۱» این سؤال سبب نزول این سوره مبارکه شد. این مطلب را می‌توان از آیه هفتم لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَائِلِينَ استفاده کرد که در این زمینه سؤال کنندگانی بوده‌اند.

(۱) مجمع البیان از زجاج.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۷۴

۳- بنا بر آیه سوم از این سوره، جریان حالات یوسف علیه السلام «احسن القصص» بهترین سرگذشت نامیده شد، این ظاهرا بدان جهت است که اخلاص یک بنده موحد در این سوره به نیکوترین وجهی مجسم شده است، جوانی در بجنوبه غریزه جنسی‌اش زن زیبایی او را به سوی خود می‌خواند، مجلس کاملاً از اغیار خالی است و همه وسائل فراهم است، جوان در جواب فریاد می‌کشد: مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ / ۲۳ یا آن گاه که زنان به او اظهار تمایل می‌کنند باز به طرف خدا برگشته و می‌گوید:

رَبِّ السُّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ / ۳۳.

و آن گاه که صاحب قدرت می‌شود و برادران جنایتکار که او را به چاه انداخته بودند ذلیلانه در مقابلش می‌ایستند، همه گذشته‌ها را نادیده گرفته و و می‌گوید: لَا تَتْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ / ۹۲ و چون برادران از او می‌پرسند مگر تو یوسف هستی؟ همه توفیق را از خدا دانسته و جواب می‌دهد: أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا

يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ / ۹۰ و آن گاه که خود را در اریکه قدرت می‌بیند رو به سوی خدا می‌کند: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَآلِيكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ ۱۰۱، و چون می‌خواهد در حضور برادران، وضع خود را به پدرش نقل کند نمی‌گوید: برادرانم مرا به چاه انداختند، بلکه فقط به نَزْعِ الشَّيْطَانِ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي / ۱۰۰ اکتفاء می‌کند.

و یا آن گاه که دو جوان زندانی از وی تعبیر خواب می‌پرسند از موقعیت استفاده کرده و به توحید دعوتشان می‌کند و می‌گوید: یا صَاحِبِ السَّجْنِ أَرْبَابُ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۵، ص: ۷۵

مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

/ ۳۹، و نیز تأیید و نجات خدا در این سوره نسبت به انسانی که همیشه خدا را در نظر گرفته است به بهترین وجهی مجسم شده است.

۴- در هیچ سوره از قرآن مجید سرگذشتی به این تفصیل نقل نشده است که همه آیات سوره راجع به یک ماجرا باشد بغیر از ۹ آیه از آخر آن که در باره نتیجه‌گیری است و آن ظاهراً در اثر احسن القصص و دارای فوائد بودن آنست که عینیهای بسیار در آن روشن گردیده است.

۵- این سوره مجرد قصه گویی و داستان سرایی نیست بلکه خود سوره در آیه ۱۱۱ می‌گوید: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى ...

در این قصه گویی موعظه هست برای عاقلان، که این داستانها گوشه‌هایی از نظام جهان را بازگو می‌کنند، نقل قیام مردم ویتنام، الجزائر، افغانستان و انقلاب اسلامی ایران داستانسرای نیست بلکه درسهاست، نقشه‌هاست، سرمشقهاست، هكذا لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَائِلِينَ.

۶- از روایاتی که در مجمع البیان و کشاف و مانند آن نقل شده معلوم می‌شود که این سوره در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به «سوره یوسف» معروف بوده است، مثلاً از آن حضرت نقل شده: هر که سوره یوسف را بخواند فلان پادشاه را دارد. خلاصه ماجرای یوسف علیه السلام در این سوره.

برای مجسم شدن سرگذشت که در این سوره آمده است لازم می‌دانم مختصر آن را پیش از ورود به تفسیر نقل کنم: یعقوب علیه السلام فرزند اسحق و نواده ابراهیم علیهما السلام در سرزمین شام سکونت داشت، در میان پسرانش دو پسرش یوسف و بنیامین مثل نور می‌درخشیدند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۷۶

پسران یعقوب، به برادر خود یوسف به علت محبوب بودنش پیش پدر، حسد می‌برند و در مجلسی صحبت می‌کنند که یوسف را بکشند یا بمحل دوری ببرند که از دسترس یعقوب بدور باشد آخر نظر می‌دهند که او را در چاه معروفی بیاندازند تا کاروانها او را پیدا کرده و با خود ببرند، آن گاه پیش پدر آمده و می‌گویند: بگذارید یوسف با ما به گردش بیاید، یعقوب در جواب می‌گوید: من از اینکار ناراحت می‌شوم، می‌ترسم غفلت کنید و او طعمه گرگ شود، بالاخره پدر را قانع کرده و یوسف را با خود می‌برند و او را در قعر همان چاه قرار می‌دهند، وحی آسمانی در همان موقع سبب آرامش یوسف می‌شود.

شبانگاه گریه‌کنان پیش پدر می‌آیند و پیراهن یوسف را که با خون حیوانی آلوده کرده بودند به پدر نشان می‌دهند و می‌گویند برای مسابقه رفتیم و یوسف را در کنار وسائل خود گذاشتیم وقت برگشتن دیدیم که گرگ او را خورده است یعقوب می‌گوید: این طور نیست بلکه در این زمینه نقشه‌ای کشیده‌اید (شاید این کلام را در ضمیر خود گفته نه در روی آنها).

کاروانی از راه می‌رسد، آب آور آنها که دلو را به چاه سرازیر می‌کند، یوسف به دلو چسبیده و از چاه خارج می‌شود، کاروانیان از اینکه برده‌ای بدست آورده‌اند شاد می‌شوند، یوسف را در بازار مصر به بهای اندکی می‌فروشند که مبادا این راز علنی شود، عزیز

مصر که او را خریده بود به زنش سفارش می‌کند که باین با چشم برده نگاه نکن، محترمش بدار شاید در آینده برای ما مفید باشد. یوسف مدتی در آن خانه می‌ماند و به حالت جوانی می‌رسد و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا جوان موحد چون از زیبایی بی‌مانند بهره‌مند بود خانم خانه باو دل می‌بندد، روزی درها را بسته و اطاق را خلوت می‌کند و اظهار مطلب کرده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۷۷

یوسف را به کام گرفتن از خود دعوت می‌کند نواده ابراهیم خلیل حاشا می‌کند: معاذ الله پناه بر خدا همسر تو آقای من است به من نیکی کرده حاشا که به ناموس او دست زنم که در این صورت ظالم خواهم بود و ظالمان را نجاتی نیست.

خانم خانه که سرشکسته شده بود می‌خواهد با زور یوسف را به این کار وا دارد یوسف مقاومت می‌کند. و به طرف در می‌رود تا از اطاق خارج شود، زن پیراهن او را می‌گیرد، پیراهن یوسف از عقب پاره می‌شود در همین حال که به کنار در رسیده‌اند عزیز مصر را در کنار در خانه می‌بینند، زن که کار را چنین می‌بیند شروع به تهمت زدن می‌کند که یوسف به من قصد تجاوز داشت باید زندانی یا عقوبت شود. یوسف می‌گوید: او مرا باین کار دعوت می‌کرد.

عزیز مصر در این کار درمی‌ماند، یکی از کسان زن در این باره مطلب را پی جویی می‌کند و می‌گوید: اگر پیراهن یوسف از عقب پاره شده باشد این دلیل است که یوسف می‌خواسته فرار بکند زن او را گرفته و تقصیر از زن است و اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شود معلوم است که یوسف به فکر تجاوز بوده و زن ممانعت می‌کرده پس تقصیر از یوسف است، ولی پیراهن یوسف از عقب پاره شده بود.

مطلب بر عزیز مصر روشن می‌شود او که ظاهراً از این درباریان بی‌غیرت و بی‌رگ بود می‌گوید: یوسف تو این کار را نادیده بگیری، ای زن تو نیز استغفار کن که خطا کار شده‌ای.

این قضیه در شهر شهرت پیدا کرد، زنان شهر آن را نقل مجلس کردند که زن عزیز به غلام خود عاشق شده او در ضلالت آشکاری است، زن عزیز چون این بشنید مجلسی ترتیب داد و زنان را به آن مجلس خواند و یوسف را بآن جلسه آورد زنان از دیدن یوسف به جای میوه دستهای خود را بریدند و گفتند: حاشا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۷۸

لِلَّهِ

این بشر نیست این فرشته است.

زن در آنجا راز را آشکار ساخت که مرا ملامت نکنید، غلام من این چنین جوانی است اگر به گفته من عمل نکند در زندان خواهد ماند و خوار خواهد شد، یوسف پناه به خدا برد که زندان به من از بی‌عفتی بهتر است، آن گاه پس از معلوم شدن برائت یوسف باز صلاح دیدند که برای حفظ آبروی خانواده، او را متهم کرده و به زندان فرستند، بقیه جریان بعد از آیه ۳۵ خواهد آمد. ناگفته نماند جریان یوسف علیه السلام در تورات فعلی سفر تکوین از باب ۳۵ به بعد به طور تفصیل و تقریباً نظیر قرآن نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۷۹

سوره یوسف مکیه و آیاتها

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۶]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴)

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵) وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶)

بنام الله صاحب رحمت همگانی و همیشگی

۱- الر این است آیه‌های کتاب روشن.

۲- ما آن را قرآن عربی نازل کردیم تا بفهمید. تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۸۰

۳- ما، بهترین قصه را به واسطه وحی این قرآن بر تو نقل می‌کنیم، حقا که پیش از وحی ما، از بی خبران بودی.

۴- وقتی که یوسف به پدرش گفت: پدرم من در خواب یازده ستاره دیدم که با خورشید و ماه بر من سجده می‌کردند.

۵- پدرش گفت: پسر عزیزم خوابت را بر برادرانت نقل مکن که بر تو حيله می‌کنند که شیطان به انسان دشمن آشکاری است.

۶- همان طور که خواب دیده‌ای، خدایت تو را مخصوص خود می‌گرداند و تاویل تازه‌ها را به تو می‌آموزد و نعمت خود را بر تو تمام می‌کند چنان که از پیش بر پدرانت ابراهیم و اسحق تمام کرد که خدایت علیم و حکیم است.

کلمه‌ها

الر: در اول سوره اعراف راجع به حروف مقطعه صحبت شد.

مبین: آشکار و آشکار کننده، لازم و متعدی هر دو آمده است.

عربی: عربی در اینجا به معنی فصیح و روشن و یا به معنی طبق سخن گفتن عرب است، راغب گوید: «العربی: الفصیح البین من الکلام».

قصص: قصص (بر وزن شرف) به معنی قصه و قصه گویی است، مصدر و اسم هر دو آمده است علی هذا قصص مفرد است، راغب در مفردات آن را جمع دانسته است، آن در آیه ظاهرا مفرد و به معنی قصه و سرگذشت است، اصل قص و قصص به معنی پی جویی است «نقص»: حکایت می‌کنیم.

کوکب: کوکب: ستاره. جمع آن کواکب است.

رؤیاک: رؤیا: چیزی که شخص در خواب می‌بیند. آن از «رأی» به معنی تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۸۱ دیدن است.

یجتیبک: جیبی: جمع کردن. اجتناب: جمع کردن از روی اختیار و برگزیدن. «یجتیبک»: اختیار و انتخاب می‌کند تو را به نبوت و به الطاف خود.

تأویل: اول: رجوع. تأویل: رجوع دادن، منظور از تأویل در اینجا تعیین مصداق خارجی و برگشت دادن خبر و خواب به مصداق خارجی آن می‌باشد چنان که یوسف علیه السلام مصداق خارجی خواب دو زندانی و خواب شاه مصر را به مصداق خارجی آن برگردانید و خوابی که خودش دیده بود، چون پدر و مادر و برادرانش به او سجده کردند گفت: یا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ که مصداق خارجی خواب او بود.

الاحادیث: حدیث: چیز تازه. احادیث: تازه‌ها. حدوث: به وجود آمدن.

شرحها

در این آیات، ابتدا سرگذشت یوسف علیه السّلام بهترین سرگذشتها نامیده شده سپس خواب یوسف و تعبیر پدرش یعقوب علیه السّلام نقل گردیده است و آن اینکه یوسف در خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره به او سجده و خضوع می‌کنند این خواب را به پدرش یعقوب نقل کرد، پدرش فرمود: پسر عزیزم خوابت را بر برادرانت مگو که برای تو ناراحتی پیش می‌آورند، شیطان به آنها وسوسه می‌کند این خواب دلیل بر آنست که خدا تو را به نبوت اختیار می‌کند و تاویل چیزهای تازه را به تو تعلیم می‌دهد و نعمت خویش را بر تو تمام می‌کند چنان که بر پدران تمام کرده است.

۱- الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۸۲

راجع به آیه، بسم الله... در سوره حمد سخن گفته‌ایم آمدن «تلك» که اشاره به بعید است برای تعظیم و تفضیم می‌باشد و گرنه اشاره به همین آیات سوره است، منظور از «الكتاب» قرآن مجید و الف و لام آن برای عهد است، به نظر می‌آید: هر جا که «الكتاب» به قرآن اطلاق شده منظور همه قسمت‌های نازل شده از قرآن و قسمت‌هایی است که خدا می‌دانست نازل خواهد شد زیرا هر وقت که الكتاب گفته شده یک قسمت از قرآن نازل شده بود و بقیه بنا بود نازل شود.

این قرآن مبین و آشکار کننده حقائق است که در جای دیگر در وصف آن تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ آتَمَدَه است ولی ظاهراً وصف مبین در اینجا به تناسب بیان قصه یوسف است در المیزان فرموده: احتمال دارد که مراد از کتاب لوح محفوظ باشد و الله العالم.

۲- إنا أنزلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون.

این آیه در تکمیل آیه قبل است، پس از آنکه کتاب را با «مبین» توصیف کرد در اینجا می‌فرماید که آن را قرآنی روشن و فصیح نازل کرده‌ایم تا بفهمید و اگر منظور از عربیاً زبان و لغت عرب باشد، می‌رساند که زبان عرب برای فهماندن این مطالب از دیگر زبانها برتر و یا منحصر به فرد است.

۳- نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ.

این آیه مقدمه سرگذشت یوسف است که از آیه بعدی شروع می‌شود، لفظ قصص چنان که در کلمه‌ها گذشت ظاهراً اسم مفرد است و شاید جمع باشد چنان که از راغب نقل کردیم یعنی بهترین سرگذشتها یا بهترین سرگذشت. علت بهترین قصه بودن در مقدمه در بند سوم گفته شد، کلمه باء در «بما» برای سبب و «ما» مصدریه است و «ان» مخفف ثقلیه می‌باشد یعنی: ما به واسطه وحی این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۸۳

قرآن بهترین داستانها را بر تو حکایت می‌کنیم و حقا که تو پیش از وحی ما، از جمله بیخبران بودی و علمی به آن نداشتی.

۴- إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ.

ماجرا از اینجا شروع می‌شود که یوسف در خواب می‌بیند یازده ستاره با آفتاب و ماه به او سجده می‌کنند و این خواب را به پدر خود نقل می‌کند آمدن «رأيتهم» بعد از «رأيت» گویند به علت فاصله زیاد است و گرنه مراد از هر دو یکی است در آیه ۱۰۰ خواهیم دید که یازده کوكب تاویل شده بیازده برادرش و شمس و قمر تاویل گردیده به پدر و مادرش که همگی به او خضوع و احترام کردند چون وزیر حکومت مصر شده بود، منظور از سجده خضوع و تواضع آنهاست که آن حضرت دید و از جمله و رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا/ ۱۰۰ که خواهد آمد معنی ساجدین روشن خواهد شد.

در مجمع البیان از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در وصف یوسف و پدرانش علیه السّلام نقل شده: «الكریم بن الكریم بن الكریم یوسف بن اسحق بن ابراهیم» یعنی همه بزرگوار و همه مردان خدا بوده‌اند.

۵- قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَفْضُضْ رُؤْيَاكُمْ عَلَىٰ إِخْوَتِكُمْ فَيَكِيدُوا لَكُمْ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.

به نظر می‌آید یعقوب علیه السّلام احساس کرده که اگر یوسف این خواب را نقل کند آنها از این خواب آینده درخشانی را برای یوسف از قبیل حکومت و پیشوایی احساس خواهند کرد و عرق حسدشان تحریک شده و بر یوسف حيله خواهند کرد تا آن روز پیش نیاید، چون این خواب حکایت از سرپرستی و پیشوایی دارد. جمله **إِنَّ الشَّيْطَانَ ... تَعْلِيلٌ فَيَكِيدُوا ...** است یعنی گرچه تفسیر **أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۸۴**

آنها برادر تو هستند ولی باز شیطان و سوسه‌شان خواهد کرد که او به انسان دشمن آشکاری است.

در صافی از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده: یوسف یازده برادر داشت یکی از آنها به نام بنیامین برادر مادری او بود، یوسف ۹ ساله بود که این خواب را دید و به پدرش نقل کرد پدرش گفت: به برادرانت نقل نکن. در آیه ۵۹ خواهیم خواند که یوسف به آنها می‌گوید: **.. اَتَوْنِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ** معلوم می‌شود که بنیامین برادر مادری او بوده است، از جمله «فیکیدوا» معلوم می‌شود که آن حضرت بکید برادران یوسف یقین کرده است و گرنه می‌گفت: «انی اخاف ان یکیدوا ...».

جمله «یا بنی» صیغه مصغّر است یعنی: ای فرزند کوچک من ولی آن در مقام مهربانی گفته می‌شود یعنی: ای پسر عزیزم. ۶- **وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.**

یعقوب علیه السلام در آیه قبل به یوسف می‌گوید: این خواب را به برادرانت نقل نکن، آن گاه در این آیه خواب او را تعبیر می‌کند و می‌گوید: همانطور که خواب را دیدی خدایت تو را انتخاب می‌کند ..، یعقوب علیه السلام از این خواب چند استفاده کرده است اول: **يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ** خدایت تو را انتخاب می‌کند منظور از آن ظاهراً پاک کردن از گناه و خالص کردن برای خداست، شاید نبوت یوسف نیز در آن ملحوظ باشد و این همانست که در آیه ۲۴ آمده **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** و در آیه ۲۴ گوید **كَذَلِكَ لِنُضَرِّفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ** یعقوب این را از مسجود بودن یوسف فهمیده است که مسجود بودن لازمه اش پاکی و تفسیر **أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۸۵**

در عین حال عظمت است.

دوم: **وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ** منظور آن است که یوسف بتواند چیزهای تازه‌ای که او یا دیگران در خواب می‌بینند یا چیزهایی که در بیداری واقع می‌شود به مصداق خارجی آنها برگرداند و بگوید: این خواب در ظاهر چنین خواهد شد چنان که از تعبیر خواب دو زندانی و خواب پادشاه مصر معلوم گردید و نیز در وهله اول که یوسف از زندان خارج نشد و گفت: برو به پادشاه بگو چرا آن زنان دستهای خود را بریدند، می‌دانست که این عمل به ثبوت پاکی او خواهد انجامید، از مجموع خواب یوسف، یعقوب علیه السلام فهمیده است که خدا چنین علمی بیوسف خواهد داد.

سوم: **وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ** منظور از آن به حکومت رسیدن یوسف است که حکومت و مقام دنیوی سبب اتمام نعمت اخلاص و تقوای قبلی است که در بند اول گفته شد، به وسیله یوسف نعمت خدا بر خانواده یعقوب حتی بر برادرانش نیز تمام گردید که در مصر ساکن شده و از گرفتاری اقتصادی رها شدند **كَمَا أَتَمَّهَا ...** نشان می‌دهد که آن درباره اسحاق و ابراهیم نیز شده بود، اینها همه روی علم و حکمت خدا انجام می‌گرفتند در این آیه به اجداد، پدر اطلاق شده است و پیش آمدن ابراهیم بر اسحاق، ظاهراً به علت احترام است، یعقوب علیه السلام این مطلب را از خضوع کردن ستارگان و ماه و آفتاب فهمیده است.

تفسیر **أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۸۶**

اشاره

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَّائِلِينَ (۷) إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸) اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹) قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰) قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱) أَرْسَلَهُ مَعَنَا عَدَاً يَزْنَعُ وَ يَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲) قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳) قَالُوا لئنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ (۱۴) فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵) وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (۱۶) قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (۱۷) وَ جَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۸۷

۷- در ماجرای یوسف و برادرهای او برای سؤال کنندگان درسهای بود.

۸- وقتی که گفتند: یوسف و برادر او پیش پدرمان از ما محبوبتر است با آنکه ما گروه نیرومندی هستیم، پدرمان در ضلالت آشکاری است.

۹- یوسف را بکشید و یا به زمین دوری بیاندازید تا توجه پدرتان برای شما خالص شود و بعد از او قوم پاکی باشید.

۱۰- گوینده‌ای از آنها گفت: یوسف را نکشید و او را در گودال فلان چاه بیاندازید تا بعضی از کاروانها او را پیدا کرده و ببرد اگر می‌خواهید در زمینه یوسف کاری بکنید.

۱۱- گفتند: پدر جان چرا درباره یوسف به ما اعتماد نمی‌کنی با آنکه ما به او خیر خواهانیم!؟

۱۲- فردا او را با ما بفرست تا تفرج و بازی کند و ما نگهدار او خواهیم بود.

۱۳- گفت: بردن شما او را، مرا محزون می‌کند و می‌ترسم که شما غفلت کنید و گرگ او را بخورد.

۱۴- گفتند: اگر او را گرگ بخورد با آنکه ما گروه نیرومندی هستیم، حتما ما زیانکارانیم.

۱۵- چون او را بردند و تصمیم گرفتند که در گودال چاهش قرار بدهند (نظر شوم خود را انجام دادند) ما به او وحی کردیم که از اینکار به آنها در وقتی که نمی‌دانند خبر خواهی داد.

۱۶- شبانگاه گریه‌کنان پیش پدر آمدند.

۱۷- گفتند: پدر جان ما رفتیم مسابقه می‌دادیم یوسف را نزد متاع خود گذاشتیم. او را گرگ خورد، تو از ما باور نخواهی کرد هر چند که راستگو باشیم.

۱۸- پیراهن یوسف را که با خون دروغی آلوده بود، آوردند، یعقوب گفت: چنین نیست بلکه باطن و حسدتان کار فجیعی را بر شما آسان کرده، صبر بهتر است خدا بر آنچه وصف می‌کنید یار و مدد کار من است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۸۸

کلمه‌ها

اخوته: اخ: برادر. اخوة: برادرها.

عصبة: عصب (بر وزن شرف): رگ. عصبه: جماعت و گروه فشرده و نیرومند و آن به گروه ده الی پانزده نفری گفته می‌شود و

گویند ما بین ده تا چهل، از لفظ خود، واحد ندارد.

اطرحوه: طرح: انداختن و دور کردن. «اطرحوه»: بیاندازید او را.

یخل: خلاء و خلّو: خالی شدن «یخل» در اصل «یخلو» بوده، چون در جواب امر واقع شده لذا بواسطه جزم، و او آن افتاده است.

غیابت: غیابت: قعر: طبرسی فرموده: هر چه در درون آن باشی و تو را ببوشاند آن را غیابت گویند، غیابت چاه، شبیه طاقچه‌ای است در چاه بالای آب آن، پس غیابت به معنی قعر یا گودالی است در چاه.

جب: چاه. راغب گوید: چاهی که حفر شده و با سنگ بنا نشده باشد و اگر با سنگ بنا شده باشد آن را بئر گویند در صحاح جوهری آمده:

«الجب بئر لم تطو»: یعنی با سنگ بنا نشده است این لفظ فقط دو بار در قرآن آمده است.

یلتقطه: لقط: اخذ کردن و یافتن از زمین: «لقطه: اخذه من الارض» در قاموس آمده: التقاط: یافتن چیزی است بدون طلب «التقطه:

عثر علیه من غیر طلب» «یلتقطه»: تا بیابد او را.

سیاره: کاروان سیر: راه رفتن، سیاره مؤنث سیار است یعنی بسیار سیر کننده، به معنی جماعت مسافر نیز آید چنان که در اینجا چنین است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۸۹

لا تأمنا: در اصل «لا تأمنا» بود یعنی اعتماد نمی‌کنی بما، امین نمی‌دانی ما را.

یرتع: رتع: گردش، تفرج «یرتع و یلعب» به معنی تفرج و بازی کردن است. مجزوم بودن آن دو به علّت واقع شدن در جواب امر است که در واقع جزاء شرط محذوف است یعنی: «ان ارسلت یرتع و یلعب».

ذئب: (بکسر-ذ): گرگ. این کلمه سه بار در قرآن آمده است (یوسف/ ۱۳، ۱۴، ۱۷).

عشاء: آخر روز یا شبانگاه. راغب آن را از اول غروب تا وقت نماز عشاء گفته است، آن فقط دو بار در قرآن آمده است (یوسف/ ۱۶، نور/ ۵۸).

نستبق: سبق: تقدم و پیش افتادن. استباق: مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر «نستبق» مسابقه می‌دهیم.

قمیصه: قمیص: پیراهن. آن شش بار در قرآن مجید آمده است.

کذب: (بر وزن الف): دروغ. «دم کذب» خون دروغ یعنی خون یوسف نبود، به دروغ می‌گفتند که خون یوسف است.

سولت: تسویل: تزیین. خوب وانمود کردن نفس. آسان کردن نیز آید سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً ضمیرتان امری را بر شما خوب وانمود کرده است.

مستعان: عون: یاری. مستعان اسم مفعول است: یاری خواسته شده.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۹۰

شرحها

در تعقیب ماجرای یوسف علیه السلام در این آیات می‌خوانیم: برادران (پدری) یوسف در مجلسی گفتند: یوسف و برادرش بنیامین نزد پدر از ما محبوبترند با آنکه ما یک جمع پرتوان و نیرومند هستیم (و کارهای پدر را اداره می‌کنیم) پدرمان در این کار در اشتباه است. یکی گفت یوسف را بکشید یا او را به جایی ببرید که بر نگردد، تا توجه و مهر پدر بر شما مخصوص شود، سپس از کاری که کرده‌اید توبه کنید.

دیگری از آنها گفت: اگر چنین کاری می‌خواهید، یوسف را نکشید بلکه او را در گودال فلان چاه بگذارید تا بعضی از کاروانها او را یافته و ببرد این رأی مورد قبول واقع شد، آن گاه پیش پدر آمده و گفتند: پدرجان چرا درباره یوسف به ما اعتماد نمی‌کنی با

آنکه ما نسبت به او خیر خواهیم؟! فردا او را با ما بفرست تا گردش و بازی کند و ما او را نگهداریم.

یعقوب گفت: اینکه شما او را ببرید مرا محزون می‌کند، می‌ترسم از او غفلت کنید و گرگ او را بخورد، گفتند با وجود ما گروه نیرومند اگر گرگ او را بخورد ما در ضلالتیم!!، بالاخره پدرشان را قانع کردند، چون یوسف را به صحرا بردند تصمیم گرفتند که او را در قعر آن چاه معلوم بگذارند، خدا به او وحی کرد ناراحت نباش روزی خواهد آمد که این کار را به رخ آنها بکشی.

شب گریه کنان پیش پدر آمدند که ای پدر، ما برای مسابقه رفتیم. یوسف را نزد متاع خود گذاشتیم وقت برگشتن دیدیم که گرگ او را خورده است ولی روی سوء ظنی که درباره یوسف به ما داری اگر راست هم گفته باشیم به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص:

۹۱

حرف ما را باور نخواهی کرد، پیراهن یوسف را که با خون حیوانی آغشته بودند به عنوان آن عمل نشان یعقوب دادند، یعقوب (ظاهرا در ضمیر خود) گفت:

چنین نیست بلکه نقشه‌ای بازی کرده‌اید که باطنتان آن را خوب وانمود کرده است، صبر می‌کنم، صبر بهتر است و در آنچه می‌گوئید از خدا مدد می‌خواهم (پدر شروع کرد در فراق فرزندش به سوختن و ساختن).

۷- لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَّائِلِينَ.

از این آیه معلوم می‌شود که، کسانی قصه یوسف و برادرانش را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خواسته‌اند و آن سبب نزول این سوره بوده است چنان که در بند دوم از مقدمه گفته شد، منظور از «آیات» موعظه‌ها و پندها و بینش‌هاست که در بند سوم مقدمه گفتیم، آری این ماجرای پر از اندرزاها و آگاهی‌هاست.

۸- إِذِ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

از اینکه می‌گویند: یوسف و برادرش معلوم می‌شود که یوسف و برادرش از مادر دیگری بوده و با آنها فقط برادر پدری بوده‌اند چنان که در روایات آمده است وَنَحْنُ عُصْبَةٌ جمله حالیه است یعنی با آنکه ما جماعت نیرومندی هستیم و کارهای او را اداره می‌کنیم، باز پدرمان یوسف و برادرش را از ما بیشتر دوست می‌دارد چون این استدلال به نظرشان تمام بود لذا گفتند: پدرمان در اینکار بیراهه می‌رود، چطور می‌شود شخص دو کودک را که مشکلی را حل نمی‌کنند از یک گروه ده نفری که کارش را روبراه می‌کنند بیشتر دوست دارد! منظورشان از ضلالت، کج‌سلیقه‌گی و مانند آن است نه کفر (نعوذ بالله) زیرا دوست داشتن بیشتر، مستلزم خروج از دین نمی‌شود وانگهی آنها همه مسلمان بودند، محال است، که به پدرشان چنان نسبتی بدهند. اینکه یعقوب علیه السلام آنها تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۹۲

را بیشتر دوست می‌داشت یا از آن جهت بود که در سیمای آنها هدایت بیشتر و آثار کمال و تقوی احساس می‌کرد و یا از آن جهت که آن دو کودک بودند و قدرت اداره و رفع حوائج خود را نداشتند و آن، سبب توجه بیشتر یعقوب علیه السلام بوده است چنان که این کار بر همگان معلوم است، برادران یوسف اشتباه کرده‌اند.

۹- أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهٌ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ.

ادامه مذاکره جلسه است که عده‌ای پیشنهاد کرده‌اند: یوسف را بکشید یا به محل دوری ببرید که از دسترس یعقوب بدور باشد، تا توجه پدرتان خالی از یوسف برای شما باشد، یعنی دوستی‌اش مخصوص شما شود، بعد از اینکار توبه کنید تا خدا شما را پیامرزد و نیکوکار باشید در صافی از علل الشرائع از امام سجاد علیه السلام در معنای آن نقل کرده: «ای تقربون».

جمله «اطرحوه» حکایت از کوچکی سن یوسف دارد و نیز دلالت به کثرت حسد می‌کند و گرنه می‌گفتند: «اذهبوا به»، جمله اخیر دلالت دارد که آنها اینکار را گناه می‌دانسته‌اند ولی حسد وادارشان به این گفتگو می‌کرده است.

در مجمع البیان از امام باقر صلوات الله علیه نقل کرده که حنان بن سدیر از آن حضرت می‌پرسد: آیا اولاد یعقوب پیغمبران بودند؟

فرمود: نه، آنها اسباط و اولاد پیغمبر بودند، از دنیا سعید و خوشبخت رفتند، توبه کردند و گناه خود را یاد آوردند، مؤید این روایت آیه ۹۷ و ۹۸ است که آنها به یعقوب گفتند: از خدا بخواه که ما را بیامزد گفت: بزودی چنین خواهم کرد.

ناگفته نماند: در آیه گذشته یوسف و برادرش هر دو مطرح شده‌اند ولی در این آیه و آیه بعدی پیشنهاد درباره یوسف است، ظاهراً فکر کرده‌اند که نبودن یوسف مطلب را حل می‌کند، احتیاج به از بین بردن هر دو نیست و شاید احساس می‌کرده‌اند که علاقه پدرشان به یوسف بیش از حد است. یر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۹۳

۱۰- قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ.

این آخرین پیشنهاد بود که پذیرفته شد و آن اینکه یکی از برادران گفت:

یوسف را نکشید که احتیاجی به کشتن نیست بلکه او را در گودال فلان چاه که در سر راه کاروانهاست بیاندازید، بعضی از کاروانها او را پیدا کرده می‌برند، دیگر خبر و اثری از او پیدا نمی‌شود، گویند اسم آن برادر یهودا یا لاوی بوده که رأی ملایمی اظهار داشته است، الف و لام «الجب» برای عهد است که چاه معینی را در نظر داشته‌اند. با این تصمیم پیش پدر رفتند که او را در بردن یوسف قانع کنند.

۱۱- قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحَةٌ حُونََ لِأَجْرِي نَفْسِي خُودِ بِيَشِ بَدْرِ آمَدَه وَ كَفْتَنَد: پدرجان چرا درباره یوسف به ما اعتماد نمی‌کنی با آنکه ما به او خیرخواه و نصیحت کننده‌ایم، معلوم می‌شود که یعقوب علیه السلام از حسد آنها آگاه بوده و از اینکه یوسف را در اختیار آنها بگذارد پرهیز می‌کرده است.

۱۲- أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

یعنی او را فردا با ما بفرست تا تفرج و بازی کند مطمئن باش که از او حفاظت خواهیم کرد.

۱۳- قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ.

این آیه اعتذار یعقوب است در اینکه حاضر نبود یوسف را با آنها بفرستد نگفت شما را امین نمی‌دانم تا حسدشان تحریک نشود، بلکه گفت: من از این کار محزون می‌شوم و در تعلیل آن گفت می‌ترسم که گرگ آن را بخورد در حالی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۹۴

که شما از او غافلید و مشغول کار خود می‌باشید، می‌شود گفت که برادران یوسف دروغ مخصوص تهیه کرده بودند که به پدر بگویند ولی این تعلیل یعقوب سبب شده که مسئله گرگ خوردن را پیش بکشند که خواهد آمد. در صافی از علل الشرائع از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«قرب لهم العلة فاعتلوا بها في يوسف».

در مجمع البیان فرموده: گویند یعقوب در خواب دیده ده عدد گرگ به یوسف حمله کرده قصد کشتن او را دارند، گرگی از آنها از یوسف حمایت می‌کند، در این بین زمین شکافته شد و یوسف در آن رفت بعد از سه روز از آن بیرون آمد، از اینجا بود که یعقوب گفت: می‌ترسم گرگ او را بخورد و در ضمن روایتی از امام سجاد علیه السلام نقل شده علت ابتلاء یعقوب آن بود که هر روز قوچی ذبح می‌کرد، آن را صدقه می‌داد و خود و خانواده‌اش از آن می‌خوردند، روزی فقیری مؤمن و روزه‌دار وقت افطار بر خانه یعقوب علیه السلام ایستاد و طعام خواست، گفته او پذیرفتند و به او چیزی ندادند، او مایوس برگشت، گریه کرد و به خدا شکایت نمود و شب را گرسنه خوابید، این سبب ابتلاء یعقوب به فراق یوسف علیه السلام شد «۱» ولی لحن روایت نشان می‌دهد که یعقوب از اینکار بی‌خبر بوده است و الله العالم.

۱۴- قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ.

لحن جوابشان طوری است که گویی پدرشان فقط از اینکه او را گرگ بخورد نگران است نه از حيله آنها لذا نگرانی پدر را به طور

جدی نفی کرده و گفتند اگر گرگ او را بخورد و ما با این نیرومندی نتوانیم از او حفاظت کنیم، حتما زیانکارانیم، یعنی نخواهیم گذاشت او را گرگ بخورد، بالاخره

(۱) در مجمع البیان و تفسیر عیاشی و المیزان این روایت نقل شده است، قسمتی از آن با ترجمه آزاد در اینجا نقل گردید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۹۵

یعقوب علیه السلام قانع شده یوسف را به آنها سپرد.

۱۵- فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

جواب «فلما» محذوف است مانند «كبرت فتنتهم» یا مانند «عملوا ما قصدوا» می شود گفت: حذف جواب «لما» برای نشان دادن عظمت جنایت است یعنی جنایت طوری بود که نمی شود به زبان آورد، طفل صغیر و معصوم، از خانواده نبوت، بی آنکه گناهی داشته باشد، به چاه انداخته می شود، آنهم به وسیله برادران، نه به صغر سن او رحم کردند، نه به ناله هایش، نه التماسش، نه سوگند دادنش، حتی پیرانش را هم کردند، اینها کاری است که نمی توان به زبان آورد فقط باید فهمید و حیران شد.

«اجمعوا» نشان می دهد که در آن جنایت، همه یک رأی شده اند که آن به معنی اجتماع در رأی و قصد می باشد، أَنْ يَجْعَلُوهُ حَاكِي است که او را به چاه نیانداخته اند بلکه به طاقچه چاه گذاشته اند ولی در جلسه مشورت گفته که وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ او را در قعر چاه بیاندازید «او حینا» یا به شکل الهام بوده مانند وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ وَ يَا وَحَىٰ عَادَىٰ بُوْدَه مَانْد وَحَىٰ پيامبران مانند وحی به یحیی و عیسی علیهما السلام.

به هر حال آن تسلیتی بوده از جانب خداوند که در آن بحبوحه ناراحتی و ترس و لرز، خدا به دل یوسف می اندازد که نترس روزی خواهد رسید که تو بالا دست اینها خواهی بود و این جنایت را به رخ آنها خواهی کشید، جمله وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ اگر قید لَتُنَبِّئَنَّهُمْ باشد یعنی در حالی خبر خواهی داد که آنها تو را نمی شناسند از امام باقر علیه السلام نقل شده:

«لا يشعرون انك يوسف اتاه جبرئيل فاخبره بذلك»

از امام سجاد علیه السلام نقل شده آن روز یوسف نه ساله بود و از امام صادق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۹۶

علیه السلام هفت ساله نقل شده است.

ممکن است، آن قید «او حینا» باشد، یعنی آن گاه که ما به او وحی می کردیم برادرانش نمی دانستند، ولی وجه اول قویتر است.

۱۶- وَ جَاؤُا بِأَهْمٍ عِشَاءً يَبْكُونَ.

در آخر روز گریه کنان پیش پدر آمدند می خواستند با گریه دروغین قضیه را لوث کنند، آن وقت چنین گفتند:

۱۷- قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ.

یعنی رفتیم به مسابقه دادن میان خود در دویدن و مانند آن، یوسف را که نمی توانست با ما مسابقه کند نزد متاع خود گذاشتیم تا از آن نگهداری کند، متاسفانه وقت برگشتن دیدیم که گرگ یوسف را خورده است، جمله وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا ... دلالت به خود گم کردن دارد و نیز حاکی است که حسد و بد-خواهی آنها نسبت به یوسف پیش یعقوب معلوم بوده است یعنی قضیه این چنین بوده است هر چند می دانیم که اگر راست هم بگوئیم روی ظنی که به ما داری باور نخواهی کرد.

۱۸- وَ جَاؤُا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلًا وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ.

منظور از «كذب» مکتوب فیه است. یعنی خونی که در آن دروغ جعل کرده بودند، مراد از «امرا» کار مجهول یا کار بزرگی است. «فصبر» ظاهرا مبتدا و خبر آن محذوف است مثل «اولی» یعنی «فصبر جمیل اولی» می شود خبر مبتدای محذوف باشد مانند «فشانی صبر جمیل» و در این ماجرا که نقل می کنید از خدا یاری می جویم. یعنی: یوسف را گرگ نخورده است، بلکه باطن و حسد تفسیر

أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۹۷

شما جنایت بزرگی را بر شما خوب و ناموده است، صبر خوب برای من بهتر است و از خدا یاری می‌خواهم.

ناگفته نماند در اینجا چند مطلب هست اول آنکه: یعقوب این نقشه را ظاهراً از اینکه دید پیراهن یوسف پاره نشده دانسته است که اگر گرگ او را خورده بود پیراهنش را پاره می‌کرد، از امام باقر علیه السّلام منقول است: بزغاله‌ای را بر روی پیراهن یوسف ذبح کردند، از امام صادق علیه السّلام نقل شده: چون پیراهن یوسف را برای یعقوب آوردند گفت: خدایا چه گرگ مهربانی بوده که پیراهن یوسف را پاره نکرده است (۱).

دوم: به نظر می‌آید این گفته ضمیر یعقوب بوده نه اینکه رو در رو به آنها چنین گفته باشد و گرنه ناراحتی بیش از حد می‌شد و الله العالم.

سوم: در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: صبر جمیل آنست که در آن به خلق شکایت نشود: «الصبر الجمیل الذی لا شکوی فیہ للخلق» (صافی).

(۱)

«عن الصادق (ع) لما اوتی بقمیص یوسف علی یعقوب قال اللهم لقد کان ذئبا رفیقا حین لم یثقی القمیص و کان به نفع من دم» (تفسیر عیاشی).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۹۸

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۹ تا ۲۹]

اشاره

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَ شَرَّوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ (۲۰) وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱) وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲) وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴) وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جِزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶) وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدٌّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸) يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۹۹

۱۹- کاروانی آمد آبدار خود را فرستادند، دلوش را از چاه کشید (یوسف با آن بیرون آمد) گفت: مژده که این غلامی است، او را به قصد سرمایه پنهان کردند خدا از کارشان با خبر بود.

۲۰- او را به بهای اندکی و درهمهای چندی فروختند و درباره او بی‌اعتنا بودند.

۲۱- کسی که او را از مصر خرید به زنش گفت: اقامت او را محترم بدار شاید ما را بهره دهد و یا او را به فرزندی بگیریم، این چنین به یوسف در زمین مصر تمکن و قدرت دادیم و تأویل تازه‌ها را باو تعلیم دهیم، خدا بر کار خود غالب است لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

۲۲- و چون به جوانی رسید به او داوری و علم دادیم، نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم.

۲۳- زنی که یوسف در خانه او بود از یوسف کام خواست و درها را بست و گفت: بیا برای تو هستم یوسف گفت: پناه بر خدا که او پروردگار من است مکان مرا خوب کرده، حق این است که ظالمان رستگار نمی‌شوند.

۲۴- زن، یوسف را برای زنا قصد کرد و یوسف اگر برهان خدایش را نمی‌دید زن را برای زنا قصد می‌کرد (ولی برهان خدا را دید و قصد نکرد) قضیه این چنین شد تا نیت بدو عمل بد را از او بگردانیم که او از بندگان خالص شده ما بود.

۲۵- هر دو به طرف در دویند، زن پیراهن یوسف را از عقب پاره کرد، همسر زن را در کنار در یافتند، زن گفت: سزای کسی که به همسر تو قصد بد داشته باشد آن است که زندانی شود و یا سخت شکنجه بیند.

۲۶- یوسف گفت: او این کار را از من می‌خواست، شاهدهی از خانواده زن شهادت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۰۰

داد که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زن راست می‌گوید، یوسف از دروغگویان است.

۲۷- و اگر پیراهن یوسف از عقب دریده باشد، زن دروغ می‌گوید و یوسف از راستگویان است.

۲۸- عزیز چون دید پیراهن یوسف از عقب پاره شده گفت: این از حيله شما زنان است حيله شما بزرگ است.

۲۹- یوسف از اینکار در گذر، ای زن تو نیز استغفار کن که از خطاکاران شده‌ای.

کلمه‌ها

سیاره: کاروان چنان که در آیه ۱۰ گذشت.

وارد هم: راغب گوید: ورود در اصل بمعنی قصد آب است سپس در غیر آن (مانند دخول و مشرف شدن به دخول) به کار می‌رود، علی هذا «وارد» در آیه به معنی آبدار و قصد کننده آب است فَارْتَبُوا وَارِدَهُمْ یعنی آبدار خود را فرستادند. به قولی «وارد» کسی است که برای آب آوردن به جلو افتاده است.

ادلی: دلوهم مصدر آمده به معنی وارد کردن دلو بچاه و هم اسم آمده بمعنی ظرف آب کشی، فَأَذْلَى دَلْوَهُ به نظر طبرسی یعنی دلو را به چاه فرستاد و به نظر راغب آن را از چاه بیرون کشید فَأَذْلَى دَلْوَهُ یعنی دلو خود را بیرون کشید.

اسروه: سر: نهران، امر پوشیده. اسرار: پنهان کردن «اسروه» پنهان کردند او را.

بضاعة: بضاعت: سرمایه. جوهری گوید: بضاعت قسمتی از مال است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۰۱

که برای تجارت اختصاص داده می‌شود، طبرسی نیز چنین گفته است، بضع در اصل به معنی قطع است، سرمایه مقداری جدا شده از مال است.

بخس: بخش: ناقص کردن، کم کردن. و نیز وصف و اسم آید به معنی ناقص و کم.

مثواه: ثواء: اقامت. مثوی: اقامتگاه. مراد از اکرام اقامتگاه ظاهرا در اختیار قرار دادن منزل عالی است، شاید مصدر میمی به معنی اقامت باشد.

اشده: اشد: نیرومندی. در جوامع الجامع فرموده: اشد اجتماع عقل و کمال خلق و نیرو و تمیز است اهل لغت آن را از ۱۸ تا سی سالگی گفته‌اند.

راودته: رود (بفتح-ر): خواستن و طلب کردن. «راده رودا و ریادا طلبه» اراده از همین ماده است، ظاهرا تکرار و ادامه در آن ملحوظ

است و مراده به معنی مداوم می‌باشد در مجمع البیان فرموده: مراده خواستن چیزی است با نرمی و مدارا، راوَدْتُهٗ عَنْ نَفْسِهٖ: خواست از او خود او را یعنی از او خواست که با وی همبستر شود، مفاعله ظاهرا برای مبالغه است.

هیت: هیت اسم فعل است به معنی «بیا»، «هیت لک»: بیا من برای تو هستم این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است، در صافی از مجمع البیان از علی علیه السلام هت با همزه و ضم تاء نقل شده یعنی تهیات لک.

همت به: هم: قصد و اراده، «همت به»: قصد کرد او را. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۰۲

مخلصین: بصیغه اسم مفعول: خالص شده‌ها. کسانی که خدا برای خودش خالص و مخصوص کرده است.

القیاء: القیاء: پیدا کردن «الفاه: وجده»، «القیاء»: پیدا کردند آن دو.

شرحها

در تعقیب ماجرای یوسف در این آیات آمده: پس از آنکه یوسف در گودال چاه قرار گرفت کاروانی از راه رسید، آبدار خود را برای آوردن آب فرستادند، او چون دلو خود را به چاه کرد، یوسف به دلو چسبید، آبدار وقت بیرون کشیدن دلو دید کودکی با آن بیرون آمد، آبدار از دیدن آن شاد شد و گفت:

مژده که این غلامی است، یوسف را به صورت برده‌ای میان متاع خود پنهان کردند و در بازار مصر به پول اندکی فروختند و می‌خواستند زود از دست خارج کنند و اعتنایی بزیاد بودن قیمت نداشتند.

مردی یوسف را از بازار مصر خرید و به خانه آورد و چون در سیمای او آثار نجابت را دید به زنش گفت: منزل خوبی برای او مهیا کن و محترمش بدار شاید در آینده برای ما مفید باشد و ممکن است او را به فرزندی بگزینیم.

بدینسان یوسف از آن گرفتاری و بلا تکلیفی نجات یافت و در آن خانه به احترام می‌زیست تا تقدیر خدا عملی شود، در آن خانه بود که به نیرومندی جوانی رسید و زیبایی بی‌نظیرش شکوفا گردید و از جانب خدا علم و حکمت به وی عطا شد.

زیبایی و جوانی یوسف سبب گردید که خانم خانه به او عشق ورزد، روزی درها را بست و خانه را خلوت کرد و یوسف را از راز خود آگاه نمود و از او کام خواست، یوسف امتناع کرد گفت: پناه بر خدا، شوهر تو ولی نعمت من است تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۵، ص: ۱۰۳

مرا محترم داشته، حاشا که به ناموس او خیانت کنم که در این صورت ظالم خواهم بود و در قاموس خدا ظالمان را رستگاری نیست، این در صورتی است که «انه» راجع به عزیز باشد ولی ظاهرا راجع به «الله» است.

زن سرشکسته شد و از اینکه از مقام خود پائین آمده و التماسش از طرف غلام خود پذیرفته نشده احساس خفت و ذلت کرد و بر یوسف تاخت و خواست او را بزند و یا با زور از او کام گیرد، یوسف خواست مقاومت کند ولی ترجیح داد که به جای گلاویز شدن از اطاق خارج شود، لذا به سوی در دوید، زن پیراهن یوسف را از عقب گرفت و پیراهنش از عقب پاره شد، کنار در که رسیدند ناگاه شوهر زن را در کنار در، یافتند، زن برای جبران این رسوایی شروع به سم‌پاشی کرده و گفت: یوسف قصد تجاوز بر من داشت سزای این جوان زندان است یا شکنجه سختی.

یوسف گفت: او از من کام می‌خواست، کار بر شوهر زن مشتبه شد، مردی از کسان زن در بیان مطلب گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده بود، حق با خانم بود که می‌خواست مقاومت کند به زور پیراهن او را پاره کرده است و اگر از عقب پاره شده باشد حق با یوسف است که می‌خواست فرار کند، زن از عقب پیراهن او را گرفته و پاره کرده است ولی دیدند که پیراهن یوسف از عقب پاره شده است، معلوم شد تقصیر از زن بوده است، عزیز مصر که از خنزیر صفتان بود از این کار چندان ناراحت نشد، فقط به یوسف گفت: این کار را نادیده بگیر و به کسی مگو، به زن هم گفت: استغفار کن که گناهکار شده‌ای.

۱۹- وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ.

فاعل «اسروه» ممکن است سیاره باشد و ممکن است آنهایی باشند که از یافتن تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۰۴ یوسف مطلع شدند، مراد از وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ممکن است آن باشد که برده کردن و سرمایه دانستن او خلاف بود، خدا از کارشان با خبر بوده و در آنکار مستحق مجازات بودند و یا آنست که: خدا از کارشان با خبر بود و این نقشه خدایی بود که می‌خواست یوسف از این طریق به مقام والای خود برسد.

۲۰- وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ.

منظور از ثمن بختی کمتر از قیمت متعارف است، مراد از جمله اخیر آنست که اعتنایی به یوسف نداشتند که حتما باید به قیمت گزافی بفروشند و یا تحقیق کنند که این کودک کیست و چرا به این روز سیاه افتاده است، در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که به هجده درهم فروخته شد و از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده: ... کانت عشرين درهما.

ظاهر آنست که فاعل «شروه-کانوا» سیاره باشد یعنی اهل کاروان او را به بهای اندک فروختند و درباره او بی‌اعتنا بودند، قول دیگر آنست که هر دو راجع است به «اخوه» است، گویند و در روایت نیز آمده فردای آن روز برادران یوسف به نزد چاه آمده و دیدند که کاروانیان او را از چاه بیرون آورده‌اند گفتند: این غلام ماست که به این چاه افتاده است لذا او را به بهای اندکی به اهل کاروان فروختند و از آشکار شدن ماجرا پرهیز می‌کردند، در المیزان فرموده است:

معظم مفسران این قول را اختیار کرده‌اند، نظر دیگر آنست که، فاعل «شروه» اخوه و فاعل «کانوا» سیاره است. ولی ظهور آیه و سیاق آن حاکی است که هر دو راجع به «سیاره» است.

۲۱- وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا. تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۰۵

به نظر می‌آید: خریدار یوسف در قیافه او آثار نجابت و کمال دیده و فکر کرده که او را نباید برده ساده‌ای به حساب آورد، او آینده درخشانی دارد لذا به زنش گفت: منزل خوبی در اختیارش بگذار و منتظر بزرگ شدنش باش شاید در اداره کارها از او بهره ببریم و شاید به فرزندی خود انتخابش نمائیم.

ناگفته نماند: درباره کسی که یوسف را خرید در اینجا آمده: «کسی که او را از مصر خرید» از این معلوم می‌شود که او مردی از اهل مصر بود و از آیه وَ أَلْفِيَا سَيِّدَهَا لِمَدْيِ الْبَابِ که بجای زوج «سید» آمده است معلوم می‌شود که او صاحب مقام و مورد اطاعت مردم بوده است و از آیه وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ رُشْنًا لِيَكُونَ مِنَ الْمُكْتَسِبِينَ معلوم می‌شود که او عزیز مصر بود مانند وزیر یا پادشاه و نیز از اینکه زنش زنان شهر را به خانه خودش دعوت می‌کند و آنها اجابت می‌کنند و زن می‌گوید: اگر یوسف درخواست مرا اجابت نکند به زندان خواهد رفت، معلوم می‌شود که زندان و زندانی کردن نیز در دست شوهر او بوده است و از آیات بعدی معلوم می‌شود که او یا پادشاه مصر بوده و یا از وزراء او، به طوری که قضیه زن وزیرش در محضر او مطرح شده و او در حل قضیه پادرمیانی کرده است. لذا در هر یک از محلها به قدر حاجت ذکری از او به میان آمده است (استفاده از المیزان) در مجمع البیان از امام سجاد علیه السلام و ابن عباس نقل شده که عزیز پادشاه مصر بود و در قول دیگر او وزیر دارایی و معاون پادشاه بوده است. ایضا نقل است که اسم زن راعیل و لقبش زلیخا بود در صافی از امام هادی صلوات الله علیه نقل کرده: اسمش زلیخا بود.

وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

ظاهرا «او» برای استیناف و «كذلك» اشاره است به افتادن یوسف به- تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۰۶

چاه و بیرون آمدن از آن و فروخته شدن و استقرار در خانه عزیز، علی هذا این تشبیه از باب تشبیه شیء به خودش می‌باشد، مراد از «مکنا» تمکن و قدرت دادن است یعنی از موقعی که از پدرش ربوده شد سرگردان بود تا در خانه عزیز استقرار یافت، وَ لِنُعَلِّمَهُ

عطف است بر محذوفی که ذکرش لازم نبوده مانند: «لنرشده» و نظیر آن، اما ذکر تعلیم تأویل احادیث به علت آنست که آن تعلیم سبب خلاصی یوسف و رسیدن او به مقام شد، چنان که توانست خواب زندانی‌ها و خواب پادشاه را به مصداق خارجی آن برگرداند در آخر فرموده:

خدا بر کار خود غالب و پیروز است اگر کاری را اراده کند راه آن را نیز می‌داند، اما بیشتر مردم نمی‌توانند این کارها را به یکدیگر ربط بدهند، فقط یک گوشه آن را در نظر می‌گیرند و به اشتباه می‌افتند.

۲۲- وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

این آیه در سوره قصص / ۱۴ درباره موسی علیه السلام آن گاه که در خانه فرعون بزرگ می‌شد نیز آمده است و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ آتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ معلوم می‌شود که یوسف در خانه عزیز و موسی در خانه فرعون وسیله‌ای برای آموزش توحیدی نداشتند، پس منظور از «آتیناه» یک عنایت بخصوصی است که خدا به وسیله الهامهای پی در پی آنها را هدایت و تربیت فرموده است که برای وحی و نبوت آماده باشند.

حکم به معنی قضاوت و داوری است مثل: **إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ** ... انعام / ۵۷ و **دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ ... وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ** انبیاء / ۷۸ که منظور از حکم داوری و قضاوت است، معلوم می‌شود که خدا به هر دو از یوسف و موسی درک و بینش داده که می‌توانستند قضایا را خوب بفهمند و بحق تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۰۷

داوری کنند و میان همه حق و باطل فرق بگذارند و این همان است که ابراهیم علیه السلام از خدا خواسته و می‌گوید: **رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِّي بِالصَّالِحِينَ**.

شعراء / ۸۳ نکره آمدن آن شاید به معنی حکم بدون اشتباه و بدون شک باشد. غرض از «علما» یا علم خالی از جهل و یا علم بخصوصی است، جریانهای آینده نشان داده که چه مقدار خدا به او حکم و علم داده بود. و چون این عطا و موهبت گزاف نمی‌تواند باشد لذا فرموده: **وَ كَذَلِكَ ...**

این جمله اولاً نشان می‌دهد که آن دو، نیکوکار و مستحق اینکار بودند و نیز روشن می‌شود که خدا به هر نیکوکار مقداری از حکم و علم می‌دهد.

۲۳- وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مِّنْ اِيَّائِيْ اِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُوْنَ.

معلوم است که حسن بی‌مثال یوسف و فضائل اخلاقی او سبب شده که بانوی خانه به او دل ببندد، از آیه به نظر می‌رسد که زن قبل از آنکه خانه را خلوت کند از یوسف کام خواسته و موفق نشده بود تا بالاخره روزی درها را بسته و منزل را خلوت کرد و گفت: برای تو آماده هستم یوسف در جواب گفت: **مَعَاذَ اللّٰهِ ...**

یعنی: «اعوذ بالله معاذاً».

ظاهر آنست که: ضمیر «انه- احسن» راجع به الله است یوسف برده نبوده تا بگوید: او رب من است، بعید است که یوسف این اوصاف را برای عزیز بیان کند و نیز لازم بود بگوید «انه لا- يفلح الخائنون» به قولی هر دو ضمیر راجع به عزیز است به هر حال یوسف در جواب او به حالت امتناع و مقاومت، اول به خدا پناه می‌برد آن وقت توضیح می‌دهد که خدا اقامت مرا در این خانه بهتر کرده اگر بخواسته تو عمل کنم از ستمکاران خواهم بود، و ستمکاران رستگار نمی‌شوند تقوی و ایمان از این معجزه‌ها بیشتر دارد، جوان عزب، حالت بحران غریزه تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۰۸

جنسی، زن آماده و التماسگر، منزل خلوت. ولی ایمان و تقوی کار خود را می‌کند، با آنکه خدمتکار آن خانم بود، تقوایش به آن امتناع و اदार کرد.

۲۴- وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَّآى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَضْرِبَ عَنْهُ السُّوْءَ وَ الْفَحْشَاءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ.

این آیه در تکمیل و توجیه آیه قبل است لفظ لَوْ لَا أَنْ رَأَى قِيدَ هَمِّ بِهَا است، منظور از برهان ظاهراً یقین و ایمان واقعی یوسف است در صافی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«البرهان النبوة المانعة من ارتكاب الفواحش و الحكمة الصارفة عن القبائح»

غرض از «السوء» ظاهراً قصد زنا و از «فحشاء» خود زنا است. یعنی زن خواست از یوسف کام بگیرد و یوسف اگر برهان خدایش را نمی‌دید قصد می‌کرد که از او کام بگیرد ولی دیدن برهان خدا و یقین و تقوی و حکمتش مانع از قبول درخواست زن شد (۱) مطلب چنین بود و می‌خواستیم که میل به کار بد و ارتکاب به زنا را از او برگردانیم که او از بندگان خالص شده و مخصوص ما بود در اینجا دو مطلب هست:

اول: در بعضی روایات آمده: یوسف خواست که در خواست او را بپذیرد زن گفت: کمی درنگ کن. گفت چرا؟ جواب داد می‌خواهم صورت این صنم را بپوشم تا ما را نبیند، یوسف آن وقت خدا را یاد آورد، قبلاً نیز می‌دانست که خدا او را می‌بیند، لذا پا بفرار گذاشت. و در بعضی دیگر آمده است چون یوسف بند شلوارش را باز کرد مثال پدرش یعقوب را دید که ایستاده و انگشت به دندان گرفته و می‌گوید: ای یوسف. لذا با دیدن آن صورت پا به فرار گذاشت، به

(۱) به نظر بعضی مراد از «هم بها» قصد زدن است یعنی زلیخا قصد زنا از یوسف کرد و یوسف قصد کرد که او را بزند ولی دید که در آن صورت ممکن است او را بکشند لذا فرار کرد، علی هذا مراد از برهان همان فکر یوسف است که فرار را بر زدن زن ترجیح داد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۰۹

این قبیل روایات نمی‌شود اعتنا کرد چطور می‌شود کسی که خدا درباره او می‌فرماید: إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ چنان باشد که در این روایتها آمده است اینها سندشان نامعلوم است، در صافی از امام باقر علیه السلام نقل شده: رضایت مردم را نمی‌توان به دست آورد، زبانشان مضبوط نیست، چطور سالم خواهید ماند از کسانی که پیامبران و رسل و حجج خدا از آنها سالم نماندند آیا به یوسف نسبت ندادند که قصد زنا کرد؟

دوم: کلمه مخلصین به صیغه اسم مفعول در اینجا به یوسف اطلاق شده و در آیه ۵۱ از سوره مریم درباره موسی آمده: إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَ در آیه دیگر آمده که شیطان به خدا می‌گوید: همه بندگان را فریب می‌دهم مگر آنها که مخلصین هستند لَمَّا غَوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ص / ۳۸، اینها بندگان هستند خالص شده برای خدا که نفس و شیطان و شهوت را در آنها بهره‌ای نیست و گرنه خالص شده نام نمی‌گرفتند.

۲۵- وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. استباق طلب پیشی گرفتن بر دیگری است معلوم می‌شود که یوسف که توقف را روا ندیده و برای خارج شدن به سوی در رفته زن که مقام و آمریتش با شکست روبرو شده بود او را تعقیب کرده است، هر یک به فکر پیشی گرفتن بر دیگری بوده، یوسف برای خروج از اطاق وزن برای برگرداندن یوسف.

که در نتیجه پیراهن او را گرفت، پیراهن از عقب پاره شد، در کنار در که مصادف با عزیز شدند، زن برای حفظ آبروی خود، یوسف را متهم به قصد تجاوز کرد و گفت او یا باید به زندان رود و یا عذاب دردناک و شکنجه به بیند زیرا که به زن تو قصد تجاوز داشت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱۰

۲۶- قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. یوسف در دفاع از خود گفت: او این کار را از من می‌خواست، علی هذا امر بر عزیز مشتبه شد و ندانست تقصیر در کدام است،

خبره‌ای و شاهدی از خانواده زن آمد و جریان را بررسی کرد و گفت: اگر پیراهن یوسف از پیش پاره شده باشد زن راست می‌گوید و یوسف از دروغگویان است، معلوم می‌شود یوسف قصد تجاوز داشته و زن پیراهن او را از جلو گرفته و پاره کرده است، ظاهر آیه آن است که: شاهد یک انسان عاقل و خبره‌ای بوده و می‌دانسته قضایا را از آثار آنها پی‌جویی کند، در مجمع البیان از سدی نقل شده که او پسر عموی زلیخا بود و نیز گفته‌اند که مردی از اقوام او بود.

در تفسیر عیاشی و برهان و سایر کتابها از ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام نقل شده که او طفلی بود در گهواره و به اذن خدا به سخن در آمد و چنان گفت، در تفسیر ابن کثیر نیز این مطلب از چند نفر نقل شده است. در تفسیر المیزان از «شاهد شاهد» که اینگونه کلام را شهادت نمی‌گویند استظهار می‌کند که این سخن بدون رویه و فکر صادر شده و آن را مؤید روایاتی می‌داند که ناطق هستند: شاهد طفلی بوده در گهواره و الله اعلم. جبائی در استدلال به قول اول گفته است اگر شاهد طفل بود احتیاج با استدلال نداشت بلکه گفته او معجزه بود.

۲۷- وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

تمه قول شاهد و شق دوم کلام اوست که اگر پیراهن یوسف از عقب پاره شده زن دروغ می‌گوید، یوسف از راستگویان است زیرا معلوم می‌شود که او فرار می‌کرده و زن او را گرفته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱۱

۲۸- فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ.

فاعل «رأى-قال» لفظ «سیدها» است یعنی چون شوهر زن دید که پیراهن یوسف از عقب پاره شده گفت: این کار از حيله شما زنان است، حيله زنان بزرگ و شعبه‌ها دارد این یکی از آنهاست.

۲۹- يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَعْفَرِي لَذُنُوبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ.

آن گاه به یوسف گفت: از این کار صرف نظر کن و آن را نادیده بگیر و به کسی اظهار مکن به زن نیز گفت: از گناهت استغفار کن که گناهکار شده‌ای معلوم می‌شود که او فاقد غیرت بوده و گرنه زن را تکه تکه می‌کرد، بعضی گویند:

حق آنست که آیه دلالت می‌کند: که او به زنش بیشتر علاقه داشته و نتوانسته از او دل بر کند. اگر اینطور هم باشد باز دلالت بر بی‌غیرتی می‌کند.

اینکه به او گفته: استغفار کن از آن جهت است که مشرکان عقیده به خدا دارند و استغفار می‌کنند و شاید نظرش آمرزش خواستن از معبود خود باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۵]

اشاره

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱) قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِينَ لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴)

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسُجْنَهُ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵)

۳۰- زنانی در مدینه گفتند: زن عزیز از غلام خود کام می‌خواهد، عشق او در دلش نشسته است، ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم.

۳۱- چون مکر زنان را شنید، به سوی آنها فرستاد و برای آنها مجلسی آماده ساخت و به دست هر یک کاردی داد، به یوسف گفت: پیش زنان بیا، زنان چون یوسف را دیدند بزرگش یافتند و دستهای خویش را ببریدند و گفتند خدا منزّه است این بشر نیست این فرشته بزرگواری است.

۳۲- زن گفت: این همان است که مرا در عشق او ملامت کرده‌اید، من از او کام خواسته‌ام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱۳ ولی او امتناع کرده است و اگر از فرمانم اطاعت نکند حتماً به زندان می‌رود و از حقیران می‌شود.

۳۳- یوسف گفت: پروردگارا زندان به من از آنچه به سوی آن می‌خواندم محبوبتر است اگر حیلۀ آنها را از من بر نگردانی به آنها میل می‌کنم و از جاهلان می‌شوم.

۳۴- خدایش از او پذیرفت، حیلۀ زنان را از او برگردانید که خدا اوست شنوا و دانا.

۳۵- آن وقت بعد از آن همه شواهد که دیدند به نظرشان رسید که او را تا مدتی زندانی کنند.

کلمه‌ها

نسوة: زنان. همچنین است نساء و نسوان، این جمعها از لفظ خود مفرد ندارند، مفرد آنها مرثه است از غیر لفظشان. شغفها: شغاف: غلاف قلب. فاعل شَغَفَهَا حُبًّا کلمه «فتی» است و «حبا» تمیز است یعنی عشق غلام پرده قلب زن را پاره کرده و در درون آن جای گرفته است.

فتاها: فتی: غلام جوان. مؤنث آن فتاة است.

اعتدت: عتاد: آماده شدن. اعتاد: آماده کردن «اعتدت» آماده کرد آن زن.

متکئا: توکؤ: تکیه کردن. اتکاء: نشستن با اطمینان و آرامش «اتکا اتکاء: جلس متمکنا» «متکئا» اسم مفعول است از اتکاء به معنی تکیه شده خواه بالش باشد و خواه تختی که بر آن می‌نشینند، مراد از آن در آیه مجلسی است که با اطمینان در آن می‌نشینند،

فیومی در مصباح مجلس معنی کرده است، بعضی آن را متکا بر وزن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱۴

قفل خوانده‌اند که به معنی ترنج است و بعضی متکا بدون همزه و با تشدید خوانده‌اند یعنی: طعامی که بریده می‌شود.

حاش لله: حاش و حاشا هر دو کلمه استثنا هستند «حاش لله» یعنی منزّه است خدا، در المیزان فرموده از ادب ملیون است که چون خواهند کسی را تبرئه و تنزیه کنند اول خدا را تبرئه و تنزیه می‌کنند، زنان مصر چون خواستند یوسف را در جمال از انسان بودن تنزیه کنند اول خدا را تنزیه کردند.

لمتننی: این کلمه در اصل لوم به معنی ملامت است و آن جمع مونث با یاء متکلم می‌باشد «لمتننی»: ملامت کردید مرا.

استعصم: عصم (بر وزن عقل): امساک و حفظ کند «استعصام»: امتناع یعنی طلب آنچه که خویش را با آن حفظ کند «استعصم»: امتناع کرد.

صاغرین: صغر (بر وزن شرف و عنب) کوچکی خواه کوچکی جثه باشد یا قدر و منزلت. یا کوچکی سن، صاغر: حقیر و ذلیل. اصب: صبو: رقت قلب و میل کودکانه. «اصب» متکلم وحده و در اصل «اصبو» بوده یعنی میل می‌کنم میلی که از روی ذوق زدگی و کودکانه باشد.

بدا: بدو: ظهور یا ظهور شدید، در جای ظهور رأی و مصلحت نیز آید چنان که در آیه.

شرحها

به دنبال جریان منزل عزیز مصر، در این آیات می‌خوانیم: مسئله عشق زلیخا به یوسف در شهر بیچید و سر زبانها افتاد، عده‌ای از زنان شهر آن را نقل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱۵

مجلس کرده و گفتند: زن عزیز از غلام خود کام می‌خواهد و به او شیفته شده است، او بی‌شک در ضلالت است که یک زن آزاد به غلام خود طمع می‌کند، زن عزیز چون این را شنید مجلسی آراست و آن زنان را به آن مجلس دعوت کرد و در اختیار هر یک کاردی گذاشت، آن گاه به یوسف دستور داد که وارد آن مجلس شود، یوسف که وارد آن مجلس شد، زنان از دیدن زیبایی یوسف چنان به او خیره شدند که نتوانستند چشم از او برکنند و در نتیجه به جای میوه انگشتان خود را بریدند و گفتند: از خدا دور این بشر نیست این فقط فرشته بزرگواری است.

زن عزیز از این موقعیت استفاده کرده گفت: این همان جوان است که مرا در عشق او ملامت کرده‌اید، آری من او را به سوی خود خوانده‌ام و او امتناع کرده، من در عشق خود باقی هستم، اگر خواسته مرا اجابت نکند حتماً به زندان خواهد رفت (عجبا از این بی‌شرمی، به جای پوشیدن قضیه همه چیز را برملا می‌کند، آن زنان نیز این جریان را دور از عفت نمی‌دانند معلوم نیست عفت عمومی در آن محیط چقدر سقوط کرده بود) یوسف علیه السلام به دنبال شنیدن تهدید به زندان رو به خدا کرد: پروردگارا زندان بر من خوشتر است از آن بی‌عفتی که مرا به سوی آن می‌خوانند، من بحول و قوه تو به خود این جرئت را می‌دهم، اگر تو حيله زنان را از من برنگردانی به آنها میل می‌کنم و از نادانان می‌شوم، خدا دعای او را اجابت و در تصمیمش پایدارتر گردانید. و چون رسوایی زن به بیش از حد رسید صلاح چنان دیدند که تقصیر را بگردن یوسف انداخته و زندانش کنند تا آبروی مختصری برای خانواده عزیز باقی باشد، بدین جهت یوسف راهی زندان کردند، در این آیات عفت و تقوای شدید یوسف علیه السلام بخوبی مجسم شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱۶

۳۰- وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ «۱».

کلمه «تراود» نشان می‌دهد که آن زن بعد از جریان بستن درها و شهادت شاهد و دانستن همسرش، هنوز دست بردار نبوده و مرتبا یوسف را به سوی خود می‌خوانده است علت ضلال مبین آنست که یک زن آزاد به غلام خود طمع کرده و حیثیت و اشرافیت و آمریت خود را زیر پا گذاشته و پیش او به خواری و سقوط از مقام تن در داده است.

۳۱- فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا.

این تدبیری از آن زن بود تا زنان دیگر او را در این کار ملامت نکنند آیه نشان می‌دهد که آن زن از اشراف بوده و شوهرش بهره‌ای از حکومت داشته که می‌توانست زنان را دعوت کند و آنها اجابت نمایند منظور از «متکئا» مجلسی است که زن برای آمدن آنها بیاراست چنان که در مجمع البیان از سدی نقل شده است.

وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْنَهُنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ.

سپس به یوسف فرمان داد که به مجلس زنان در آید چون زنان جمال و زیبایی بی‌نظیر یوسف را دیدند چنان از خود بیخود شدند و چنان چشم به یوسف دوختند که ناآگاه بجای میوه دستهای خود را بریدند و گفتند: منزه است خدا این بشر نیست بلکه فرشته است، معلوم می‌شود که اطلاق لفظ بشر به انسان

(۱) به نظر می‌آید هر که در مصر دارای مقامی می‌شد او را عزیز می‌گفتند چون این لفظ در آینده به یوسف نیز اطلاق خواهد شد که وزیر دارایی شده بود. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱۷

از لحاظ ظاهر و قیافه او است و اگر به جای این جمله می‌گفتند: «ما هذا انسان» درست نبود، بشره به معنی پوست بدن است انسان را بشر می‌گویند که پوست او از زیر موها آشکار است. و از این می‌شود فهمید که در لغت لفظ مترادف نیست «اکبر نه» یعنی بزرگ دانستند او را.

۳۲- قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ.

زن از این موقعیت استفاده کرده و گفت: این جوان همانست که مرا در باره عشق او ملامت کرده‌اید «۱» آری من از او کام خواسته‌ام ولی او امتناع کرده اما من در تصمیم خود باقیم و اگر به فرمانم اطاعت نکند حتما و حتما بزندان خواهد رفت و از تحقیر شدگان خواهد بود، «لیکونا» در اصل «لیکونن» است با نون تأکید خفیفه که برای وقف با الف «لیکونا» نوشته می‌شود «ذلکن» همان ذلک است که در خطاب به زنان نون مؤنث بر آن داخل شده است، عجا از بی شرمی آن زن.

۳۳- قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

یوسف علیه السلام با شنیدن تهدید به زندان، رو به سوی خدا کرد که پروردگارا زندان بر من از آنچه زنان مرا به سوی آن می‌خوانند محبوبتر است و اضافه کرد که اگر نقشه‌های شوم زنان را از من دفع نکنی من به خصلت غریزه انسانی بزنان می‌گروم و از نادانان می‌شوم که عفت و شرف و رضای خدا را به لذت چند دقیقه می‌فروشند، منظور از جمع آمدن: «یدعوننی - کیدهن» ظاهرا نظر یوسف آن بوده: هر زنی که باشد گرچه مصداق در اینجا فقط یک زن است. در مجمع

(۱)

گوش بینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱۸

البیان از ابو حمزه از حضرت سجاد علیه السلام نقل شده: زنان چون از مجلس زلیخا خارج شدند هر یک شخصی پیش یوسف فرستادند و از او خواستند که بزیاارتش بیایند «۱» علی هذا منظور یوسف از مِمَّا يَدْعُونَنِي هَمِينَ است، گویند: زنان در همان مجلس به یوسف گفتند: از خانمت اطاعت کن، حاجتش را برآور، او مظلوم است و تو ظالم و گویند: چون زنان، یوسف را دیدند، زن عزیز اجازه داد که هر یک از زنان با او خلوت کنند و او را به سوی زلیخا بخوانند ولی هر یک یوسف را به سوی خود خواند این است که یوسف گفت: مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ.

۳۴- فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

خدا دعای یوسف را اجابت کرد و کید زنان از او بر گردانید، ظاهرا صرف کید به وسیله ایمان و تقوای محکم یوسف بوده است، خدا دعای او را شنید و می‌دانست که او حاضر به بی‌عفتی نیست و یا خدا نقشه آنها را بی‌اثر کرد.

۳۵- ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ.

از این آیه معلوم می‌شود که قضیه بی‌اندازه گسترش پیدا کرد، صلاح چنین دیدند که بی‌گناه را به جای گناهکار به زندان بفرستند «بدا لهم» یعنی مصلحت و رأی چنین شد، منظور از «حین» شاید وقتی باشد که قضیه از یادها برود از امام باقر علیه السلام روایت شده مراد از آیات: گواهی کودک، پاره شدن

(۱)

«عن علی بن الحسین (ع) ان النسوة لما خرجن من عندها ارسلت كل واحدة منهن الى يوسف سرا من صاحبته تسئله الزيارة»

دلیل فرموده امام آیه ۵۱ است که فرموده خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۱۹

پیراهن از عقب، فرار کردن زن به طرف در و کشیدن یوسف را در کنار باب، ... چون یوسف امتناع کرد، زن پیوسته علاقه نشان می‌داد تا بالاخره او را زندان کرد (۱) بدین طریق یوسف به زندان رفت، باقی مطلب در آیات بعدی است.

(۱)

عن الباقر (ع) الآيات شهادة الصبي و القميص المخرق من دبر و استباقها الباب حتى سمع مجاذبتها اياه على الباب ...

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲۰

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۶ تا ۴۲]

اشاره

وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأٌ بَاطِلٌ
إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶) قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ
ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸) يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ (۳۹) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰)

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱) وَقَالَ
لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاءُ الشَّيْطَانُ ذَكَرَ رَبَّهُ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (۴۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲۱

۳۶- دو غلام با یوسف وارد زندان شدند، یکی گفت: من در خواب می‌بینم که انگور می‌فشارم دیگری گفت من در خواب می‌بینم که بالای سرم نان حمل می‌کنم مرغان از آن می‌خورند، ما را از تأویل این دو خواب خبر بده که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

۳۷- یوسف گفت: هیچ طعامی که روزی داده شوید، به شما نمی‌آید مگر آنکه پیش از آمدنش از تأویل آن خبر می‌دهم، این چیزی است که خدایم تعلیم کرده است من طریق قومی را که به خدا ایمان نمی‌آورند و به آخرت کافر هستند رها کرده‌ام.

۳۸- تبعیت کرده‌ام از دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب، ما را نرسد که بخدا چیزی را شریک قرار بدهیم، این از احسان خداست بر ما و بر مردم لیکن بیشتر مردم شکرگزار نیستند.

۳۹- ای دو یار زندانیم آیا خدایان پراکنده بهتر هستند؟ یا خدای یکتا و مسلط بر همه.

۴۰- جز خدا نمی‌پرستید مگر نامهایی را که شما و پدرانتان گذاشته‌اید: خدا دلیلی بر آنها نازل نکرده است، دستور، خاص خداست، امر کرده که جز او را نپرستید لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

۴۱- ای دو رفیق زندانیم اما یکی از شما پادشاهش را شراب می‌نوشاند اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از گوشت سرش می‌خورند، آنچه می‌پرسید حتمی است (و برگشت ندارد).

۴۲- و به آنکه گمان کرد از آن دو، نجات می‌یابد گفت: مرا نزد پادشاهت یاد کن، شیطان یاد کردن را از یاد او برد لذا هفت سال

در زندان ماند.

کلمه‌ها

فتیان: در گذشته گفته شد: فتی به معنی غلام جوان است «فتیان»: دو تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲۲ غلام جوان.

ملء: دین و طریقه. در قرآن بدین انبیا و مشرکان اطلاق شده است.

ارباب: مراد از ارباب سرپرستان و پیشوایان است، مفرد آن رب است.

حکم: قضاوت و داوری و دستور.

قیم: (به فتح قاف و کسر یاء): مستقیم و صحیح. به معنی متولی و سرپرست نیز آید.

یصلب: صلب (بر وزن عقل): دار زدن «یصلب»: دار زده می‌شود.

قضی: قضاء: فیصله دادن به امر به معنی حکم، حتم، بیان، اراده و غیره نیز آمده است مراد از آن در آیه حتمی شده است.

تستفتیان: فتوی: بیان حکم و جواب. «تستفتیان» حکم و تأویل می‌خواهید.

بضع: مقداری از زمان گویند از سه تا پنج یا از سه تا هفت و گویند تا نه است اکثر مفسران آن را در آیه هفت گفته‌اند.

شرحها

از این آیات شرح ماجرای زندان یوسف شروع می‌شود و او اولین بار نسب خود را اظهار می‌کند که از فرزندان یعقوب و اسحاق و ابراهیم علیه السلام است و آشکارا به توحید دعوت می‌کند و بت پرستی را می‌کوبد و اظهار می‌دارد که نظر کرده خداست و اسرار نهان را می‌داند مشروح آنچه در این آیات آمده چنین است: دو نفر غلام با یوسف وارد زندان شدند بعد از چندی پیش یوسف آمدند یکی گفت:

من در خواب می‌بینم که انگور می‌فشارم برای مشروب ساختن. دیگری گفت:

من در خواب دیدم که بالای سرم نان حمل می‌کنم مرغان از آن می‌خورند از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲۳

تاویل و مصداق خارجی این خواب به ما خبر بده که آدم نیکوکاری هستی و نیکوکاران با روشن بینی می‌توانند تاویل خوابها را بدانند.

یوسف فرمود: هر طعامی که به شما آورده شود پیش از آورده شدن از آن به شما خبر می‌دهم خدا این را به من تعلیم کرده است من دین اقوامی را که به خدا و آخرت ایمان نمی‌آورند رها کرده‌ام و در دین پدرانم می‌باشم، خانواده من شرک به آنها راه نیافته است، آن وقت مقداری در زمینه توحید و ترک شرک سخن گفت و بعد فرمود: ای دو یار زندانم آنکه در خواب دیده انگور می‌فشارد ساقی پادشاه خواهد شد و اما آنکه دیده نان حمل می‌کند، به دار آویخته می‌شود، پرنده‌گان از گوشت سرش می‌خورند، این کار حتمی است و خواهد شد. آن وقت به شخص اولی که بنا بود ساقی شاه شود گفت: وقتی که پیش پادشاه رفتی مرا یاد کن و بگو: آن جوان کنعانی بدون تقصیر است ولی شیطان این تذکر را از یاد او برد و یوسف حدود هفت سال در زندان ماند.

۳۶- وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبُنَّا بِنُؤْيِلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.

گویند آن دو نفر از غلامان پادشاه مصر بود، به قولی یکی خبازشاه بود از اینکه قال أَحَدُهُمَا با فاء نیامده معلوم می‌شود که این

سؤال در اولین روز ورود آنها نبوده است و از اینکه یوسف آنها را صاحبی السَّجْنِ دو یار زندانی خوانده است معلوم می‌شود که مدتی با او در زندان بوده‌اند و سپس خواب دیده و تعبیر خواسته‌اند این مطلب از جمله اخیر آیه نیز فهمیده می‌شود. از لفظ «ارانی» به نظر می‌آید که مرتب آن خواب را می‌دیده‌اند، در اَعَصِرُ خَمْرًا به انگور، شراب اطلاق شده است و این در زبان عرب به عنوان «ما یؤل» بسیار است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲۴

«نبثنا» تقدیرش «قالا- نبثنا» است. تأویل در محل اسم مفعول است اینکه آن دو غلام در تعلیل سؤال خود می‌گویند: إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ گفته‌اند: چون نیکوکاران روشن بینها دارند، می‌توانند خوابها را تأویل کنند و این می‌رساند که آن دو مدتی در زندان بوده و از یوسف کارهای نیک دید بودند «۱» منظور از تأویل مصداق خارجی خواب است.

۳۷- قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُزْرَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ.

در این آیه و سه آیه بعدی یوسف علیه السَّلام موقعیت خود را که خدا به او قدرت دانستن آینده و تأویلها داده است بیان می‌کند و نیز نسب خود را که از خاندان ابراهیم خلیل بود اظهار می‌دارد و بت پرستی را محکوم می‌کند و به توحید دعوت می‌نماید و آن گاه به تعبیر خواب آن دو می‌رسد. و اینکه می‌گوید ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي مصداق همان حکم و علم است که در گذشته خواندیم: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا، و بیان می‌کند که این علم معمولی نیست بلکه علم خاصی است از جانب خدا.

ضمیر «بتأویله» ظاهراً راجع به طعام است و آن نکره در سیاق نفی است افاده عموم می‌کند یعنی هیچ طعامی به شما که می‌خورید نمی‌آید مگر آنکه پیش از آمدن به شما خبر می‌دهم که از کجا خواهد آمد، حلال است یا حرام، سرد است یا گرم و هکذا ... اینکه ضمیر «تاویله» راجع به رؤیا باشد بعید است.

جمله إِنِّي تَرَكْتُ ... ظاهراً مقدمه است برای آیه ۳۹ و ۴۰ که خواهد آمد

(۱) از امام صادق (ع) نقل شده: او در زندان از مریض پرستاری می‌کرد، برای محتاج از دیگری التماس می‌نمود و به زندانی جای می‌داد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲۵

و می‌خواهد روشن کند که در دین توحید است و آن بهترین طریق هاست، مشرکان به خدای واحد ایمان ندارند بلکه به خدای صاحب شریک عقیده دارند، به معاد نیز منکر می‌باشند.

می‌دانیم که یوسف علیه السَّلام در هفت یا نه سالگی از خانه پدرش خارج شد و در مصر نیز مکتبی برای علم و آموزش ندید پس همه معلوماتش تفضلی و از جانب خدا بود.

۳۸- وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ.

تمه کلام یوسف است که از نسب خود در مصر نام می‌برد، اینکه فرموده ما را نرسد و ما را نبوده که به خدا مشرک باشیم آن در اثر تایید خدا بوده، «ذلک» به نظرم راجع به «ملته» است که دین ابراهیم و نبوت فضلی بود برای آنها و برای مردم که با آن هدایت شوند لیکن مردم به این نعمت اعتنایی ندارند و شکرش را به جای نمی‌آورند، اینکه «ذلک» راجع باشد به «عدم شرک» چندان قوی نیست.

۳۹- يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

یوسف علیه السَّلام در تکمیل کلام خود به آن دو غلام خطاب می‌کند آیا خدایان پراکنده بهتر هستند یا خدای واحد و مسیطر بر

جهان؟ از لفظ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ معلوم می‌شود که در مصر به خدایان گوناگون عقیده داشتند امثال بتها، ملائکه جن، گاو آپیس و امثال آن و هر یک در نظر معتقدان خود دارای افکار و عقائد گوناگون بودند، در مقابل اینها اعتقاد به یک خدا آنهم خدایی که بر همه چیز غلبه دارد و هیچ چیز بر او ناممکن نیست، معلوم است اعتقاد به چنین خدا سبب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲۶ وحدت جامعه انسانی می‌شود واقع نیز آن است که خدا یکی است و خدایان دروغین هیچ هستند.

۴۰- مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ.

ادامه سخن یوسف علیه السّلام است، اینکه بتها «اسماء» خوانده شده‌اند یعنی آنها بی‌محتوی هستند و به این مجسمه می‌گوئیم خیر رسان است این فقط لفظ است و گرنه آن خیر رسان نیست، فقط نامی است به آن گذاشته شده است، آن نامها را هم فقط شما و پدرانتان ساخته‌اید، خدا دلیلی بر این کار شما نازل نکرده تا عبادتان بر حق باشد.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

دستور درباره بندگی مخصوص خداست، او که واحد و قهار است باید اجازه عبادت بدهد بگوید: شفاعت بتها در درگاه او پذیرفته است ولی خدا فقط به عبادت خود فرمان داده است، راه صحیح هم این است باید عبادت و استمداد از کسی باشد که رب العالمین است و بر همه چیز توانایی دارد، اما بیشتر مردم به این امر جاهلند.

۴۱- يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ مَا فَيْسِقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَّا الْآخِرُ فَيُضَلُّ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ.

خواب اولی را اینطور تعبیر کرده که ساقی شاه خواهد شد و دیگری به دار آویخته می‌شود، مرغان از گوشت سرش می‌خورند منظور از «رب» سرپرست و پادشاه است، گویند به دومی گفت که شاه تو را می‌کشد و به دار می‌زند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲۷

و مرغان از دماغت می‌خورند، در صافی از تفسیر قمی نقل کرده: خباز بعد از شنیدن تأویل یوسف گفت: دروغ می‌گفتم من چیزی در خواب ندیده‌ام، یوسف گفت تعبیری که می‌خواهید حتمی شده است برگشت ندارد. صاحب المیزان فرموده: باین مطلب در آیه اشاره هست.

۴۲- وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.

اینکه یوسف به آن کس می‌گوید مرا در نزد شاه یاد کن و بگو آن جوان کنعانی بی‌گناه است نه شرک است و نه مخالف توکل، زیرا خدا اجازه فرموده که شخص در اثبات بیگناهی خود و برای نجات خود چنین کارهایی بکند، ضمیر «انساه» راجع است به «الذی» یعنی شیطان از یاد او برد که پیش شاه او را یاد کند در نتیجه یوسف هفت سال در زندان ماند، اما اینکه بگوئیم ضمیر «انساه» ربه» هر دو راجع به یوسف است یعنی شیطان خدا را از یاد یوسف برد در نتیجه او خدا را فراموش کرد و به بنده متوسل شد، این مخالف نص صریح قرآن است که می‌گوید: إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ.

در المیزان از در منثور از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: اگر یوسف به آن مرد نمی‌گفت مرا پیش پادشاهت یاد کن در زندان نمی‌ماند ولی نجات را از غیر خدا خواست «۱».

در تفسیر عیاشی از یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام نقل کرده: خدا به یوسف گفت: آیا تو را به پدرت محبوب نکردم؟ تو را در زیبایی بر مردم برتری ندادم؟ آیا کاروان را به سوی تو نراندم تا تو را از چاه نجات دادم؟ آیا

. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲۸

کید زنان را از تو برنگرداندم؟ پس چه وادارت کرد میت را از من برگیری یا مخلوقی را به جای من بخوانی پس به سزای گفته‌ات هفت سال در زندان بمان «۱» این روایات چنان که گفته شد مخالف کتاب خداست باید در سند آنها دقت شود بعید است که امام صادق علیه السلام چنان چیزی فرموده باشد.

(۱) «قال: قال الله يوسف الستي الذي حبتك الى ابيك وفضلتك على الناس بالحسن؟ او لست الذي سقت اليك السيارة فانقذتك و اخرجتك من الجب؟ او لست الذي صرفت عنك كيد النسوة؟ فما حملك على ان ترفع رغبتك (ان ترفع رعيه- نسخه) او تدعو مخلوقا دوني؟ فالبت لما قلت في السجن بضع سنين».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۲۹

[سوره يوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۷]

اشاره

وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُثَلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبِرُونَ (۴۳) قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴) وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَ اذْكَرَ بَعْدَ أُمَّهُ أَنَا أُتْبِكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُثَلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِتُونَ (۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹) وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْئَلُهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفُ عَن نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصِيْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَن نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لِمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲) وَ مَا أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۳۰

۴۳- پادشاه مصر گفت: من در خواب هفت گاو فربه می بینم که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک می بینم، ای بزرگان اگر تعبیر رؤیا می دانید در رؤیای من حکم دهید.

۴۴- گفتند. این خوابهای آشفته و مختلف است و ما به تعبیر چنین خوابها واقف نیستیم.

۴۵- آن کس که از آن دو تن نجات یافته بود و بعد از مدتی به خاطر آورد گفت: من به شما خبر می دهم مرا بفرستید.

۴۶- یوسف ای راستگوی به ما نظرده درباره هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آن را می خورند و درباره هفت سنبل سبز و هفت

سنبل خشک. شاید من با علم به آن پیش مردم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۳۱

برگردم تا آنها حقیقت را بدانند.

۴۷- یوسف گفت: هفت سال طبق عادت خود بکارید، هر چه درو کردید جز اندکی که می خورید در خوشه‌اش نگاه دارید.

- ۴۸- آن گاه پس از آن سالها هفت سال سخت می‌آید که آنچه از پیش برای آنها ذخیره کرده‌اید جز آنچه انبار می‌کنید می‌خورند.
- ۴۹- عاقبت از پی آن سالها، می‌آید که مردم در آن باران می‌بینند و میوه می‌فشارند.
- ۵۰- پادشاه گفت: یوسف را پیش من آورید چون فرستاده پیش یوسف آمد، گفت: نزد پادشاه برو و بپرس مطلب آن زنان که دستهای خویش بریدند چه بود؟ خدایم به حيله آنها داناست.
- ۵۱- پادشاه به زنان گفت قصه شما آن دم که از یوسف کام خواستید چه بود؟ گفتند: خدا منزله است ما درباره او بدی نمی‌دانیم، آن وقت زن عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد من او را به سوی خود خواندم او راستگو است.
- ۵۲- یوسف گفت: رد فرستاده برای آن بود که شاه بداند من به عزیز در نهان خیانت نکرده‌ام خدا کید خائن را به انجام نمی‌رساند.
- ۵۳- من خویش را مبرا نمی‌کنم که نفس پیوسته به بدی فرمان می‌دهد مگر آنکه خدایم بخواهد که خدای من آمرزنده و مهربان است.
- ۵۴- پادشاه گفت: وی را نزد من آورید که او را محرم خویش کنم و همین که با او سخن گفت اظهار داشت: تو اکنون نزد ما محترم و امینی.
- ۵۵- یوسف گفت: انبارهای مصر را در اختیار من بگذار که نگهدار و دانایم.
- ۵۶- بدینسان یوسف را در آن سرزمین تمکن دادیم که در آن هر کجا خواهد مقام گیرد، رحمت خود به هر که خواهیم می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم.
- ۵۷- پاداش آخرت برای آنان که ایمان آورده و تقوی کار هستند از این بهتر است.

کلمه‌ها

- بقرات: جمع بقره. آن به نظر طبرسی به معنی گاو ماده است و گاو نر را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۳۲
ثور گویند.
- سمان: جمع سمین به معنی فربه است سمن به معنی روغن و چاقی است عجاف: عجف: لاغری. اعجف: لاغر، مؤنث آن عجفاء، عجاف جمع عجفاء می‌باشد (لاغرها).
- خضر: (بر وزن قفل) جمع اخضر به معنی تر و سبز است خضرة: سبز بودن.
- اخر: جمع آخر (بر وزن هاجر) به معنی «دیگر» اخر یعنی دیگران.
- یابسات: بیس: خشکی. یابس: خشک «یابسات»: خشکها، آن جمع یابس است مثل ایام خالیات.
- افتونی: فتوی: بیان حکم و جواب «افتونی» بیان مصداق کنید برای من.
- رؤیا: آنچه در خواب به بینند. خواب را نوم و منام گویند.
- تعبرون: آن در اصل به معنی عبور دادن است تعبیر خواب را از آن تعبیر گفته‌اند که آن عبور دادن خواب است به واقع و مصداق خارجی آن.
- اضغاث: ضغث (بفتح - ص): مخلوط کردن و به کسر آن به معنی دسته و مختلط است اضغاث: دسته‌های مختلط.
- احلام: حلم (بر وزن عنق و قفل): چیزی که در خواب دیده شود، در اقرب الموارد گوید: غالباً در خواب پریشان و قبیح به کار رود چنان که رؤیا در خواب خوب اَضْعَاثُ اَحْلَام یعنی خوابهای پریشان مختلط.
- تأویل: اول: برگشتن. تأویل: برگشت دادن، تأویل رؤیا: برگشت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۳۳

دادن آن به واقع و خارج یعنی بیان مصداق آن.

ادکر: آن در اصل «اذتکر» بود تاء افتعال بدال عوض شده و ذال در آن ادغام گردیده است «ادکر»: یاد آورد.

امه: امه را در آیه مدت معنی کرده‌اند، راغب آن را گذشتن اهل یک زمان یا اهل یک دین گفته است.

صدیق: صیغه مبالغه از صادق است «صدیق»: بسیار راستگو.

دأبا: دأب: عادت و طریقه. «الدأب: العاده».

شداد: شدید: سخت؟ شداد: سختها.

عام: عام: سال. راغب گوید: عام مثل سنه است لیکن سنه بیشتر در سال سختی و قحطی به کار می‌رود و سال فراوانی را سنه نگویند.

یغاث: غیث: باران. طبرسی گوید: بارانی که در وقت حاجت آید و آن از غوث به معنی نصرتی است که در وقت شدت حاجت آید «یغاث»:

باران داده می‌شود.

یعضرون: عصر: فشردن. «یعضرون»: می‌فشارند.

بال: حال، شان، کار. «البال: الحال».

خطبکن: خطب بر وزن عقل: امر عظیم که در آن تخاطب و گفتگو بسیار می‌شود ما حَطْبُكُنَّ: کار شما چیست؟

حصحص: حَصَّصَ الحَقُّ: حق آشکار شد، طبرسی از زجاج نقل کرده آن از حصه است یعنی حصه حق آشکار شد.

استخلصه: یعنی خالص کنم او را و خالص باشد برای من و کار من.

مکین: مکین: دارای مکانت و منزلت و مقام. آن از مکانت است «مکن مکانه: فهو مکین». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۳۴

یتبوا: تبوء: منزل گرفتن که به آن بر می‌گردد «باء یبوء رجع» یا منزل گرفتن که در آن قرار یابد.

شرحها

در تعقیب ماجرای یوسف علیه السلام در این آیات آمده است: یوسف در زندان بود که پادشاه مصر در خواب دید: هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را می‌خورند و هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک در پیش او هویدا است، به درباریان خود گفت: من چند روز است که چنین خوابی می‌بینم، آنها گفتند: خوابهای آشفته و آمیخته است ما به تعبیر چنین خوابها آشنا نیستیم. در این بین ساقی شاه که در زندان تعبیر و دانایی یوسف را دیده بود، یوسف را به یاد آورد و گفت اجازه دهید تعبیر این خواب از آن جوان کنعانی که در زندان است بپرسم معبر توانایی است، سپس در زندان به ملاقات یوسف رفت و خواب پادشاه را نقل نمود.

یوسف علیه السلام فرمود: تعبیر این خواب آنست که شما در آینده هفت سال قحطی خواهید داشت، اکنون باید مدت هفت سال طبق معمول گندم بکارید، ما زاد آن را در سنبل نگهدارید تا فاسد نشود، آنها را انبار کنید، پس از هفت سال که سالهای قحطی شروع خواهد شد ذخیره‌های این هفت سال را در آن هفت سال مصرف می‌کنید، پس از سالهای قحطی دوباره سال فراوانی و باران شروع می‌شود.

چون این تأویل را پیش پادشاه گفتند پادشاه گفت: او را از زندان خارج کنید و پیش من آورید، فرستاده شاه پیش یوسف آمد ولی یوسف از زندان خارج نشد و گفت: نزد پادشاه برو و بگو اول از زنان که در مجلس زلیخا بودند قضیه مرا تحقیق کند، شاه زنان

را حاضر کرد همه اقرار کردند که یوسف تقصیری ندارد، زلیخا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۳۵

پیش شاه صریحا گفت که یوسف گناهی ندارد و من او را به طرف خودم خواندم شاه پس از این اقرار، گفت یوسف را بیاورید تا

از خواص من باشد، چون یوسف وارد کاخ پادشاه شد، شاه گفت تو پیش من امین و محترمی، یوسف گفت: انبارهای مصر را در اختیار من بگذار که دانا و نگه دارم و از عهده اینکار بر می آیم بدینسان یوسف در مصر صاحب اختیار شد، سبحان الله انسانی که به صورت برده در بازار مصر فروخته شد در اثر تقوی و ملاحظه رضای حق به مقامی رسید که به فکر انسان نمی آمد.

۴۳- وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ.

از لفظ «اری» معلوم می شود که پادشاه مرتب آن خواب را می دیده است، کلمه سَبْعُ سُنبُلَاتٍ یعنی: «اری سبع سنبلات» منظور از ملاء اشراف و درباریان شاه است «افتونی» یعنی درباره خواب من بیان حکم کنید که این خواب از چه چیز حکایت دارد.

۴۴- قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ.

گفتند: آنچه تو دیده‌ای خوابهای پریشان و مختلف است و آمیخته‌هایی از خوابهای آشفته است، ما به تعبیر چنین خوابها دانا نیستیم بلکه فقط خوابهای خوب را تعبیر می کنیم. منظورشان از اضغاث ظاهرا آنست که این خواب تو از کارهایی که دیده‌ای و فکرهایی که کرده‌ای سرچشمه گرفته است و مجموعا خوابهای آشفته هستند.

۴۵- وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهُ أَنَا أَنبَأُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ.

آن همان غلام جوان بود که یوسف در تأویل خوابش گفته بود: تو ساقی تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۳۶ شاه خواهی بود و بعد از مدتی که خواب شاه مطرح شد یوسف را یاد کرد و گفت مرا پیش او بفرستید «منهما» راجع است به «فتیان».

۴۶- يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ.

این سؤال آن جوان است از یوسف علیه السلام، عین خواب شاه را نقل کرده و نگفته که این خواب است ولی معهود ما بین او و یوسف خدا بوده است، از لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ معلوم می شود که درباریان در انتظار تعبیر آن خواب بوده‌اند، لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ یعنی تا تعبیر خواب را بدانند و از حیرت بیرون آیند صدیق بودن یوسف را قهرا در اثر تحقق تأویل خواب قبلی دانسته است که او و رفیقش در زندان دیده بودند.

۴۷- قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ.

گندم اگر در سنبلش بماند سالها هم چنان سالم می ماند بر خلاف آنکه در سنبل نباشد لذا فرمود آنچه درو کردید در سنبلش بگذارید مگر مقدار کمی که در آن سالها خواهید خورد گویند: «تزرعون» انشاء است به صورت خبر، یعنی: «ازرعوا».

۴۸- ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ.

منظور از سبع شداد سالهای قحطی است، در «یاکلن» نسبت اکل و خوردن به سالها داده شده است با آنکه خورنده انسانهاست، در این بیان یک تمثیل لطیف است گویی سالهای قحط مانند درنده‌ای به اهل مصر حمله خواهد کرد و آنها انبارهای گندم را در اختیار او خواهند گذاشت تا آنها را بخورد و اهالی از شر تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۳۷

آن آسوده شوند. به هر حال منظور آن که در هفت سال قحطی، ذخیره هفت سال قبلی را می خورید مگر کمی که نگاه خواهید داشت برای بذر و نحو آن.

۴۹- ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعَصِرُونَ این قسمت را یوسف اضافه فرموده و از خواب پادشاه مصر نیست. «یغاث» اگر از غوث باشد یعنی مردم یاری کرده می شوند و اگر از غیث باشد یعنی باران داده می شوند «يعصرون» یعنی می فشارند چیزهایی را که فشردن لازم دارد امثال انگور برای شیر و زیتون و کنجد برای بیرون آوردن روغن.

به هر حال منظور آن است که: پس از سالهای قحطی سال فراوانی خواهد آمد که مردم باران به بینند و نوشیدنیها بدست آورند.
 ۵۰- وَقَالَ الْمَلِكُ اَنْتَوْنِي بِهٖ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُوْلُ قَالَ اَرْجِعْ اِلَى رَبِّكَ فَسْئَلُهُ مَا بِالْ نَسُوْهُ اللّٰتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّيْ بِكَيْدِهِنَّ عَلِيْمٌ.
 قضیه زلیخا و یوسف و مجلس زنان و بریدن دستها به جای میوه برای شاه معلوم گشته بود خواه عزیز همان شاه باشد و یا یکی از درباریان شاه. یوسف اگر همانطور از زندان خارج می شد در قلب شاه نسبت به یوسف تهمتی می ماند و فکر می کرد که او بزلیخا خیانت کرده است یوسف از زندان خارج نشد و خواست شاه، قضیه را تحقیق کند و هیچگونه ابهامی در کار او نماند، لذا به فرستاده فرمود: پیش پادشاه برو و بگو تحقیق کند که کار آن مجلس و دست بریدن زنان چه چیز بوده است با آنکه خدا به حیل آنها آگاه است، با جمله اخیر اثبات کرده که آنها بر من حیل کرده اند و من پاکم، گویا از کثرت ادب جریان زن عزیز را ذکر نکرده با آنکه منظور اصلیش روشن شدن قضیه او بود.

۵۱- قَالَ مَا خَطْبُكَ اِذْ رَاوَدْتَنِيْ يُوْسُفَ عَنْ نَفْسِيْ قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوْءٍ قَالَتْ اِمْرَاَةٌ اَلْغَزِيْرُ الْاَنَّا حَضِيْحَصَ الْحَقُّ اَنَا تَفْسِيْرُ اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ، ج ۵، ص: ۱۳۸
 رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِيْ وَ اِنَّهُ لِمِنَ الصّٰدِقِيْنَ اِذْ رَاوَدْتَنِيْ يُوْسُفَ عَنْ نَفْسِيْ قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوْءٍ قَالَتْ اِمْرَاَةٌ اَلْغَزِيْرُ الْاَنَّا حَضِيْحَصَ الْحَقُّ اَنَا تَفْسِيْرُ
 خوانده اند چنان که در ذیل آیه ۳۳ از امام سجاد علیه السلام نقل شد، به دنبال بازجویی پادشاه، زنان گفتند: ما بدی از یوسف ندیده ایم، زن عزیز در آن مجلس به سخن درآمد و اقرار کرد که یوسف بیگناه است و راستگو و من از او کام می خواستم. لحن آیه نشان می دهد که در آن درباریان اعم از زن و مرد، غیرت و ناموس مفهومی نداشته است. به هر حال با اقرار زن عزیز برائت یوسف به طور کامل ثابت شد و برای پادشاه و عزیز، ابهامی در برائت یوسف باقی نماند.

۵۲- ذٰلِكَ لِيُعْلَمَ اَنِّيْ لَمْ اُخْنَهُ بِالْغَيْبِ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِيْ كَيْدَ الْخٰثِنِيْنَ.
 این تتمه سخن یوسف علیه السلام است چنان که سیاق آیه دلالت می کند و طبرسی و دیگران اختیار کرده اند «ذلک» اشاره است به رد فرستاده پادشاه که فرمود:

اَرْجِعْ اِلَى رَبِّكَ وَ اِنَّكَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا كَانَتْ اَعْمَالُكَ اَلْاَوَّلٰى اَلْاٰخِرَةَ اِنَّكَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا كَانَتْ اَعْمَالُكَ اَلْاَوَّلٰى اَلْاٰخِرَةَ
 از جع اِلَى رَبِّكَ و در آن «قال» مقدر است یعنی: یوسف گفت اینکه فرستاده شاه را برگردانم برای آنست که شاه بداند که من به عزیز در پنهانی خیانت نکرده و زن او را به سوی خود نخوانده ام و نیز بداند که خدا کید خائنان را هدایت نمی کند و آنها بالاخره رسوا می شوند همانطور که زن عزیز شد. ممکن است گفته شود: کلام یوسف در اینجا به کلام پادشاه متصل شده مانند وَ جَعَلُوا اَعْرَٰةً اٰهْلِهَآ اٰذْلَةً وَ كَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ نمل / ۳۶، اگر ضمیر «لم اخنه» به ملک برگردد مراد از عزیز همان پادشاه است، به نظر بعضی این آیه تتمه سخن زلیخا است و آن خلاف ظاهر است.

۵۳- وَ مَا اُبْرِئُ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ تَفْسِيْرُ اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ، ج ۵، ص: ۱۳۹
 رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ

تتمه سخن یوسف است و می خواهد بگوید که من در اثر رحمت خدا و لطف او خودم را حفظ کردم و به گناه دست نزدن چون در لَمْ اُخْنَهُ نوعی استقلال به نظر می آید و چون او از مخلصین بود لذا این کلام را گفته است.

یعنی من نفس خود را تبرئه نمی کنم که نفس به کار بد بسیار وادار کننده است مگر در صورت لطف خدای من. تکرار «ربی» حاکی از آنست که مورد رحمت او هستم، لفظ غفور راجع به جبران نقیصه است یعنی غفران خدا نقص نفس مرا جبران کرده است اینکه گفته اند: آن کلام زن عزیز است درست نیست او معرفت گفتن این کلام را ندارد.

۵۴- وَقَالَ الْمَلِكُ اَنْتَوْنِيْ بِهٖ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِيْ فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِيْنٌ اٰمِيْنٌ.
 در آیه ۵۰ گفته بود که او را پیش من آورید ولی ایندفعه پس از شهادت زنان و زن عزیز می گوید: بیاورید تا او را از خواص خود گردانم و چون یوسف آمد و با او سخن گفت: شاه گفت: تو امروز در پیش ما امین مطلق و دارای مقامی هستی چون این سخن

حکایت از پیشنهاد کار می‌کرد یوسف فرمود:

۵۵- قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ.

به نظر می‌آید منظور از خزائن انبارهای مصر است که بنا بود در اثر تعبیر خواب یوسف علیه السّلام ما زاد گندم هفت ساله در آنها ذخیره شود و منظور از «الارض» ارض مصر است. در مجمع البیان از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده:

یوسف شروع کرد به جمع آوری طعام، در هفت سال فراوانی گندم را در انبارها ذخیره کرد و چون سالهای قحطی شروع شد فروختن آنها را آغاز کرد ... جمله إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ استدلال است به درخواست خودش و فرمود که من نگهدارنده‌ام تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴۰

از اینکه به اموال خیانتی پیش آید و یا از بین برود و در کارم دانا هستم.

۵۶- وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

این آیه در وقت وارد شدن یوسف به خانه عزیز نیز آمده است «كذلك» اشاره است به ما وقع گذشته، يَتَّبِعُوا ... حاکی از بسط قدرت و وسعت اختیارات یوسف است، اینکه فرموده: نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ مشیت و اراده خدا به کسانی تعلق می‌گیرد که در آن فکر باشند و خود را با نیت خوب و عمل نیک آماده رحمت حق کنند، مشیت خدا به دانشمند بودن آن کس تعلق می‌گیرد که خود را در اختیار استاد قرار بدهد، از آن طرف خدا بر خود لازم کرده که پاداش نیکوکاران را ضایع نگرداند، دو جمله: «نصیب- لا نصیع» استدلال است بر توفیق و پاداش یوسف، یعنی او روی دو قانون مشیت خدا و اینکه اجر نیکوکاران محفوظ است، مورد رحمت واقع گردید.

۵۷- وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ.

مقایسه‌ای است ما بین پاداش دنیا و آخرت یعنی پاداشی که اهل ایمان و پاکان در آخرت دریافت می‌دارند از پاداش دنیا بهتر است. اشاره است به این که خدا به یوسف در آخرت بهتر از پاداش دنیا خواهد داد.

نکته‌ها

خواب و حکایت از خارج:

از خوابی که یوسف علیه السّلام دید و از خوابی که آن دو جوان زندانی دیدند و خوابی که پادشاه مصر دید، به خوبی روشن می‌شود که خواب از آینده و از کارهایی که خواهد شد حکایت می‌کند و از آنها خبر می‌دهد. در اینجا چند مطلب هست اول آنکه:

ظرف خواب و ظرف خارج با هم یک نوع تناسب و هماهنگی دارند، مثلاً پدر و تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴۱
مادر و برادران یوسف در عالم خواب به صورت خورشید و ماه و ستارگان مجسم می‌شوند، و حکومت او به شکل خضوع کردن آنها، یا هفت سال فراوانی به صورت هفت سنبل سبز و هفت سال قحطی به صورت هفت سنبل خشک و انگهی انبارهای پر از گندم به شکل هفت گاو چاق و مردم گرسنه به شکل گاوهای لاغر اینها نشان می‌دهد که روشن بینان می‌توانند از آن تناسب، عالم خارج را بفهمند.

دوم: بعضی از خوابهای کابوس هستند مانند خوابهایی که در اثر پر خوری و امتلاء معده دیده می‌شوند یا خوابهایی که شخص در بیداری درباره آنها فکر کرده و به نظر آورده است و یا تصادفات و کارهایی که در روز دیده است، اینگونه خوابها که کابوس و خوابهای پریشانند، حکایت از آینده ندارند و نمی‌شود روی آنها تکیه کرد اما خوابهایی که جدا از اینهاست از آینده خبر می‌دهند و گوشه‌ای از شاخه نبوت و پیامبری هستند، مرحوم حاجی نوری کتابی در چند جلد بنام دار السلام در زمینه خواب و خواب دیدن

نوشته و نمونه‌های بسیاری از خوابها که حکایت از آینده کرده‌اند آورده است. خوابهایی که انسانها دیده‌اند و از آینده خبر داده‌اند فوق حد و حصر است، کابوسها خوابهای شیطانی و از خلاقیت مغز آدمی است ولی خوابهای صحیح خواب رحمانی و از جانب خدا و ملائکه است.

در کافی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

الرؤیا علی ثلاثة وجوه بشاره من الله للمؤمن. و تحذیر من الشیطان و اضغاث احلام»

(بنقل از تفسیر صافی) ناگفته نماند: خوابهایی را که در قرآن کریم ذکر شده در ذیل آیه و ما جعلنا الرؤیا الّتی ارّیناک ... اسراء/ ۶۰ در بخش نکته‌ها نقل کرده‌ایم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]

اشاره

وَ جَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸) وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفَى الْكَيْلِ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹) فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرَبُونِ (۶۰) قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱) وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲) فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتَلُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۶۳) قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَ حَدَّوْا بِضَاعَتَهُمْ رَدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رَدَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ آخَانًا وَ نَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكُ كَيْلُ يَسِيرٍ (۶۵) قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴۳

۵۸- برادران یوسف به مصر آمدند و بر یوسف وارد شدند، یوسف آنها را شناخت ولی آنها او را نشناختند.

۵۹- و چون آنها را به اطعامشان آماده کرد گفت: برادری که از پدر خویش دارید پیش من آورید مگر نمی بینید که من پیمانہ را تمام می‌دهم و بهترین پذیرایی کنندگانم؟

۶۰- اگر او را پیش من نیارید نزد من پیمانہ ندارید و محترم نمی‌شوید.

۶۱- گفتند: او را از پدرش خواهیم خواست و این کار را خواهیم کرد.

۶۲- و به غلامان خود گفت: پولشان را در بارهایشان بگذارید شاید پس از برگشتن پیش کسان خود آن را بشناسند و شاید بازهم بیایند.

۶۳- همین که پیش پدر باز گشتند گفتند: ای پدر پیمانہ از ما منع شده برادرمان را با ما بفرست که پیمانہ بگیریم و او را حفاظت می‌کنیم.

۶۴- یعقوب گفت: آیا درباره او بر شما مطمئن باشم بدان صورت که از پیش درباره برادرش مطمئن شدم خدا بهترین حافظ و ارحم الراحمین است.

۶۵- و چون متاع خود باز کردند سرمایه‌شان را دیدند که به آنها برگشته است گفتند: ای پدر غیر از این چه می‌خواهیم این سرمایه ماست که برگشته (با آن به خرید مجدد می‌رویم) به خانواده خود طعام می‌خریم، یک بار شتر اضافه می‌کنیم که آن کیل آسانی

است.

۶۶- یعقوب گفت: هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر آنکه سوگند اکید یاد کنید که او را برگردانید چون سوگند اکید یاد کردند گفت: خدا بر آنچه می‌گوئیم گواه است.

کلمه‌ها

جهزم: جهاز: شیء آماده شده. تجهیز: آماده کردن جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ آنها را با متاعشان آماده کرد. طبرسی فرموده: «جهاز البیت: متاعه». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴۴

أوفی: وفا: تمام کردن، همچنین است ایفاء. أوفی الكیل: تمام می‌کنم پیمانانه را و آن را کم نمی‌کنم.

کیل: پیمانانه و پیمانانه کردن. منظور از کیل در آیات طعام پیمانانه شده است اگر گوئیم: «کلته الطعام» یعنی طعام را با پیمانانه به او دادم و اگر گوئیم: «اکتلت علیه» یعنی از او کیل گرفتم «نکتلت»: کیل می‌گیریم. منزلین: نازل کنندگان خَیْرُ الْمُتَزَلِّینَ: بهترین پذیرایی کنندگان.

نراود: رود: خواستن و طلب کردن. سَئِرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ: به زودی می‌خواهیم او را از پدرش. در گذشته گفتیم تکرار و ادامه در آن ملحوظ است.

فتیان: فتی: غلام جوان. جمع آن فتیان است.

بضاعتهم: بضاعت: سرمایه (یوسف / ۱۹) منظور از آن در آیه قیمت جنسی است که از یوسف می‌خریدند.

رحال: رحل: ظرف، مانند خورجین و انبان، جمع آن رحال است منظور از آن در آیه ظرفهایی است که در آن گندم حمل می‌کردند، در آیه ۷۶ به جای، اوعیه آمده است که به معنی ظرفهاست.

نمیر: میره: طعام. «مار عیاله: اتاهم بمیره» - نَمِیرُ أَهْلِنَا یعنی به خانواده خود طعام می‌آوریم. در مجمع فرموده: میره طعامهایی است که از شهری به شهری حمل می‌شود.

بعیر: بعیر به معنی مطلق شتر است اعم از نر و ماده چنان که جمل شتر نر و ناقه شتر ماده است. ظاهرا «ابل» نیز مانند بعیر است.

موثق: وثوق، ثقه: اعتماد. وثاقه: محکم و ثابت شدن. «موثق» و «میثاق»: پیمان اکید و پیمان اطمینان آور. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴۵

لتأتونی: یعنی حتما می‌آورید او را به من. آن در اصل «لتأتونی» است.

وکیل: شاهد و حافظ.

شرحها

در این آیات آمدن برادران به مصر برای بردن طعام و شناختن یوسف آنها را، نقل شده است. خلاصه آن چنین است: چون سالهای قحطی در مصر و اطراف آن شروع شد، یوسف که انبارها را پر کرده بود فروختن طعام را آغاز کرد، برادران قحط زده یوسف برای خریدن طعام از کنعان به مصر آمدند و بر محضر یوسف وارد شدند، یوسف آنها را شناخت ولی آنها یوسف را نشناختند و احتمال هم نمی‌دادند که یوسف چاه انداخته شده به آن مقام برسد (خدا می‌داند که یوسف با دیدن آنها چه طوفانی در دلش به وجود آمد اما ایمان و تقوی نفس او را مهار کرده بود) یوسف خود را بآنها معرفی نکرد و چون بارهایشان را آماده کرد گفت: وقت آمدن برادر پدری خود را پیش من آورید، نمی‌بینید که من طعام را کامل می‌دهم و از واردان خوب پذیرایی می‌کنم؟.

اگر وقت آمدن برادران را نیاورید نه به شما گندم می‌فروشم و نه احترام می‌کنم، گفتند: حتما او را از پدرش خواهیم خواست و این کار را خواهیم کرد، آن‌گاه یوسف به غلامان خود گفت: پولی که برای گندم از آنها گرفته‌اید در ظرفهایشان بگذارید شاید پس از برگشتن، این کار سبب تشویق آنها باشد و برگردند، آنها پس از برگشتن به پدرشان گفتند: بار دیگر وزیر مصری به ما طعام نخواهد فروخت مگر آنکه برادرمان را با ما بفرستی در آن صورت یک بار شتر نیز زیاد طعام خواهیم آورد. یعقوب علیه السلام گفت: آیا درباره بنیامین به شما اعتماد کنم همان اعتمادی که درباره برادرش یوسف کردم؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴۶

پس از این گفتگو چون بارها را باز کردند قیمت گندمها را در میان انبانها پیدا کردند گفتند: پدرجان دیگر چه می‌خواهیم این شاهد صدق وزیر است که قیمت‌ها را نیز برگردانده است یعقوب گفت: برادران را هرگز با شما نخواهم فرستاد مگر آنکه پیمان محکم خدایی به بندید که او را به من برگردانید مگر آنکه بالای آسمانی پیش بیاید آنها پیمان بستند، یعقوب گفت: خدا بر این پیمان شاهد است.

۵۸- وَ جَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ.

گویند چون قحطی شروع شد یعقوب به فرزندان خود فرمود شنیده‌ام در مصر طعام می‌فروشدند و فروشنده مرد شایسته‌ای است، بروید انشاء الله او به شما خوبی می‌کند. می‌شود گفت فاصله انداخته شدن یوسف به چاه تا آن روز بیشتر از بیست سال بود، یوسف هفت سال در زندان مانده بود، هفت سال بعد از خارج شدن گندم جمع کرده بود و قبلا نیز اقلا هفت سال در خانه عزیز مانده و جوان شده بود، به هر حال یوسف آنها را شناخت در حالی که آنها یوسف را نمی‌شناختند.

۵۹- وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ أَتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفَى الْكَيْلِ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ.

یوسف اگر بدون مقدمه می‌گفت: برادران را نیز بیاورید آنها توهم می‌کردند که این از کجا می‌داند ما برادر داریم، پس قهرا یوسف با آنها گفتگو کرده و آنها گفته‌اند یازده برادریم یکی پیش پدرمان مانده است، آن‌گاه یوسف وانمود کرده که به دیدن او علاقه‌مند است حتما باید او را بیاورند و گرنه به آنها گندم نخواهد فروخت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴۷

۶۰- فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرُبُونِ.

تهدید کرد که اگر او را نیاورید طعام به شما نخواهم فروخت و مقرب نخواهید بود و به حضور من بار نخواهید یافت، منظور از کیل طعام پیمانه شده است. عیاشی از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند: یوسف به آنها گفت: شنیده‌ام دو برادر پدری هم دارید، گفتند آری. بزرگتر آن دو را گرگ خورد و کوچکتر پیش پدرمان است که به او علاقه‌مند است و از خودش کنار نمی‌کند یوسف گفت: من دوست دارم که او را نیز با خود بیاورید.

۶۱- قَالُوا سُرَاوِدٌ عَنْهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ.

یعنی او را از پدرش مکرر می‌خواهیم که با ما بفرستد و ما به گفته تو عمل خواهیم کرد، ظاهرا جمله اخیر تأکید صدر آیه است، گرچه آمدن بنیامین سبب کثرت حزن یعقوب می‌شد ولی چاره‌ای جز از آن نبود و رحمت بعدی در آن بود.

۶۲- وَ قَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

از آیه کاملاً روشن است که یوسف علیه السلام می‌خواسته آنها را تشویق کند تا برگردند و برادرشان را نیز بیاورند، منظور از بضاعت متاعی است که در مقابل گندم پرداخته بودند و مراد از رحال انبانها و خورجین‌هایی است که در آنها طعام حمل می‌کردند.

۶۳- فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتُلُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

این گزارش وضع مصر است به محضر یعقوب علیه السلام که ایندفعه طعام آوردیم ولی بار دیگر از آوردن طعام ممنوعیم مگر

آنکه بنیامین را با خود ببریم، آن گاه تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴۸ گفتند: او را با ما بفرست تا با بردن او طعام بخیریم و سپس با دو تاکید گفتند: که او را حفظ خواهیم کرد.

۶۴- قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمَّتْكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

یعنی اطمینان من به شما درباره بنیامین مانند اطمینان من است درباره یوسف که فائده‌ای نداشت و در آنجا نیز گفتید: وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ولی در عوض پیراهن خونین او را برای من آوردید، آن وقت فرموده: فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا خدا بهتر حافظ است نه شما، باید به خدا اطمینان کنم نه به شما که او ارحم الراحمین است، به من ضعیف رحم می‌کند و فرزندم را مصون می‌دارد «حافظ» تمیز است از «خیر» یعنی: خدا در نگهداری از شما بهتر است.

۶۵- وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَ نَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ.

تهدید یوسف در نفروختن طعام به قدری کوبنده بوده که پیش از باز کردن بارها اول به پدرشان آن را بازگو کرده‌اند، حق هم داشتند زیرا در آن قحطی اگر مصر به آنها طعام نمی‌فروخت بیچاره می‌شدند چنان که بار سوم که پیش یوسف باز گشتند گفتند: مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ جَمَلَةٌ «ما نبغی» برای آماده کردن یعقوب است تا با رفتن بنیامین موافقت کند یعنی پدرجان چه می‌خواهیم بهتر از این که هم طعام آورده‌ایم و هم قیمتی که پرداخته بودیم به ما پس داده است.

وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا عَطْفٌ است به رُدَّتْ إِلَيْنَا که تقدیرش چنین است: «هذه بضاعتنا ردت إلينا فنستظهر بها و نمیر اهلنا...» یعنی این سرمایه ماست که به ما برگردانده شده با آن به خریدن مجدد کمک می‌گیریم و برای خانواده خود تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۴۹ طعام می‌آوریم، برادرمان را نیز حفظ می‌کنیم و یک بار شتر طعام زیاد می‌خریم که برای هر نفر یک بار شتر می‌فروشند ذلک کَیْلٌ یَسْتَبِيرُ یک بار شتر برای عزیز سهل و آسان است به قولی «یسیر» به معنی قلیل است یعنی اینکه آورده‌ایم کم است، بنیامین را بفرست تا یک بار شتر اضافه شود.

۶۶- قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ.

از قرار معلوم استدلال پسران، آن حضرت را قانع کرده است لذا با اکراه و تشویش خاطر به رفتن بنیامین حاضر شده ولی از آنها خواسته که پیمان اکید بدهند و سوگند محکم بخورند که بنیامین را صحیح و سالم برگردانند، جمله إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ استثناء است یعنی مگر اینکه بلائی شما را احاطه کند و قدرت از دستتان برود و نتوانید او را بیاورید و چون آنها پیمان اکید و اطمینان آوردند یعقوب گفت: خدا بر آنچه گفتیم و گفتید شاهد است و در صورت تخلف شما را کیفر خواهد داد، یا اینکه: خدا بر آنچه می‌گوئیم کار ساز است اوست که می‌تواند اسباب را فراهم کند تا شما فرزندم را سلامت برگردانید و در تخلف از شما انتقام کشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۵۰

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۸۳]

اشاره

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أَعْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ إِنَّهُ لَمُدُّو عِلْمٌ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸) وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا

تَبَيَّنَسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رِجْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰) قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ (۷۱)

قَالُوا نَفَقْتُمْ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳) قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَادِبِينَ (۷۴) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶)

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷) قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا اسْتَيْسَاسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰) اذْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱)

وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲) قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۵۱

۶۷- یعقوب گفت: ای پسران من از یک دروازه به شهر وارد نشوید و از دروازه‌های مختلف داخل شوید، من با این گفته، شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کنم، فرمان خاص خداست، بر او اعتماد کردم، اعتمادکنندگان به او اعتماد نمایند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص:

۱۵۲

۶۸- چون از محلی که پدرشان گفته بود داخل شدند آن‌گونه داخل شدن آنها را به هیچ وجه از خدا بی‌نیاز نمی‌کرد مگر اینکه آن گفته آرامشی بر یعقوب بخشید او به آنچه ما تعلیم داده‌ایم داناست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

۶۹- وقتی که بر یوسف داخل شدند برادرش را بنزد خود کشید و گفت: من برادر تو هستم در مقابل آنچه می‌کرده‌اند محزون مباش.

۷۰- چون آنها را با متاعشان آماده کرد، پیمانانه را در انبان برادرش گذاشت آن‌گاه اعلام- گری ندا کرد که: ای کاروان شما دزدان هستید.

۷۱- به اعلام کننده رو کرده و گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟

۷۲- گفتند: پیمانانه پادشاه را گم کرده‌ایم هر که آن را بیاورد یک بار شتر برای اوست و من به آن ضامنم.

۷۳- گفتند: به خدا قسم دانسته‌اید که ما نیامده‌ایم تا در مصر افساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم.

۷۴- گفتند: اگر معلوم شود که دروغ‌گوئید سزایش چیست؟

۷۵- گفتند: سزای آن کسی است که سقایه در بر او پیدا شده است، خودش سزای سرقت است دزدان را چنین سزا می‌دهیم.

۷۶- یوسف اول شروع کرد به ظروف برادرانش آن‌گاه سقایه را از انبان برادرش خارج کرد، این چنین به یوسف تدبیر آموختیم، او را نمی‌رسید که برادرش را در قانون پادشاه بگیرد مگر آنکه خدا بخواهد، آنکه را بخواهیم درجه‌هایی بالا می‌بریم و بالای هر دانا دانایی هست.

۷۷- گفتند: اگر این دزدی کرده برادرش نیز پیشتر دزدی کرده بود، یوسف این سخن را در ضمیر خود پنهان کرد و به آنها چیزی نگفت و گفت شما موقعیت بدی دارید خدا به آنچه وصف می‌کنید داناست.

۷۸- گفتند: ای عزیز او را پدر پیر و محترمی است یکی از ما را به جای او بگیر که ما تو را نیکوکار می‌بینیم.

۷۹- گفت: پناه بر خدا که بگیریم مگر آن کس را که متاع خود را پیش او یافته و گرنه ستمکاریم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۵۳

۸۰- وقتی که از یوسف مایوس شدند نجوانکان خود را از مردم کنار کشیدند، بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان اکید گرفته است و از پیش چه تقصیری درباره یوسف کرده‌اید، من از اینجا خارج نمی‌شوم مگر آنکه پدرم اذن دهد یا خدا حکمی بکند که او بهترین داورانست.

۸۱- برگریدید به سوی پدرتان و بگوئید: پدر فرزندت سرقت کرد، ما فقط به آنچه می‌دانستیم شهادت دادیم و ما به غیب دانا و حافظ نبوده‌ایم.

۸۲- پرس از شهری که در آن بودیم و از کاروانی که در آن آمدیم، ما راستگویانیم.

۸۳- گفت: نه ضمیرتان کار خطرناکی را بر شما خوب وانمود کرده است، صبر بی شکایت بهتر است، شاید خدا همه را به من برگرداند که او دانا و حکیم است.

کلمه‌ها

یا بنی: یعنی ای پسران من. اصل آن بنوی بود، چون حالت نصب آن با یاء آید یاء آن در یاء متکلم ادغام شده است.

تبتئس: بؤس حزن و اندوه ابتئاس: محزون شدن و جلب حزن «لا تبتئس» محزون مباش.

سقایه: سقی: آب دادن. سقایه: ظرفی که با آن آب می‌دهند مراد از آن در آیه پیمان‌ه است، گویی مشربه را پیمان‌ه کرده بودند، چنان که در آیه ۷۲ صواع آمده است و به معنی پیمان‌ه می‌باشد.

مؤذن: اعلام کننده. اذان و تأذین: اعلام کردن اذَّنَ مؤذِّنٌ: اعلام کننده‌ای اعلام کرد، علم یکی از معانی اذن است، اذان از آن می‌باشد.

العیر: عیر: کاروان. طبرسی فرموده: در اصل کاروانی است که از خرها تشکیل می‌شود، سپس به هر قافله عیر گفته‌اند. به نظر راغب

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۵۴

آن اسم مردان و شتران است.

تفقدون: فقد: گم شدن و گم کردن. آن از عدم اخص است که پیوسته بعد از وجود باشد ما ذا تَفْقِدُونَ: چه چیز گم کرده‌اید.

حمل: (بکسر-ح): بار ظاهری مانند باریکه بر دوش گیرند و آنچه در باطن حمل می‌شود مانند فرزند در شکم، آب در ابر، حمل بفتح اول گویند.

زعیم: زعم: قول باطل و دروغ. زعیم: عهده‌دار و ضامن. رئیس را نیز زعیم گویند. راغب گوید: علّت این تسمیه آنست که در نظر مردم سخن ضامن و رئیس محتمل الکذب است.

او عیتهم: وعاء: ظرف، جمع آن اوعیه است. وعی به معنی حفظ است، که متاع در ظرف حفظ می‌شود.

کدنا: کید: حيله و تدبیر. کِدْنَا لِيُوسِفَ تدبیر کردیم و تدبیر آموختیم برای یوسف.

شیخا: پیر. گویند از چهل سالگی، به قولی از پنجاه به قولی از پنجاه و یک تا آخر عمر و به قولی تا هشتاد سالگی است.

معاذ الله: عوذ: پناه بردن. معاذ مصدر میمی است، نصب آن برای مفعول مطلق بودن است یعنی: «اعوذ بالله معاذاً».

استیسوا: یأس: نومیدی. همچنین است استیئاس. «استیسوا»: یعنی نومید شدند.

خلصوا: خلوص: صاف و بی خلط شدن «خلصوا»: از دیگران جدا شدند.

نجیا: نجوی راز و راز گفتن. «نجی»: نجوی کننده. واحد و جمع تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۵۵ در آن یکسان.

موتق: پیمان اکید و سوگند اطمینان آور. به آیه ۶۶ رجوع شود.

فرطتم: فرط: تقدم و پیش افتادن. افراط: تجاوز بیشتر. تفریط: کوتاهی و تقصیر بیشتر «فرطتم»: کوتاهی و تقصیر کردید.

لن ابرح: برح کنار شدن. «برح الرجل ابرحا: تنحی عن موضعه» لفظ «لن» برای نفی ابد است «لن ابرح» هرگز کنار نمی‌شوم، چون نفی با نفی مفید اثبات می‌باشد.

قریه: شهر. قرء و قری در اصل به معنی جمع کردن است، شهر را از آن قریه گویند که مردم را در خود جمع کرده است در قاموس آمده:

«القریه: المصر الجامع» به شهر کوچک و روستا نیز اطلاق می‌شود.

سولت: تسویل: خوب وانمود کردن و آسان کردن (رجوع به آیه ۱۸)

شرحها

در تعقیب ماجرای پرمایه یوسف علیه السلام در این آیات می‌خوانیم: یعقوب پس از آنکه اجازه داد، بنیامین را با خود ببرند فرمود: پسرانم وقت ورود به شهر از یک دروازه وارد نشوید و از دروازه‌های متعدد وارد شوید، این برای آن بود که از چشم بد در امان باشند البته با اذن خدا. چون به مصر آمدند یوسف بنیامین را پیش خود کشید و به او گفت: من برادر تو هستم، آنچه اینان می‌کنند از آن محزون مباش. آن گاه که بارهای آنها را آماده کرد و پیمانانه گندم را در بار برادرش بنیامین گذاشت وقت حرکت کاروان، غلامان یوسف دیدند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۵۶

پیمانانه نیست، فکر کردند اهل کاروان آن را دزدیده است، لذا یک نفر از آنها فریاد کشید: ای اهل کاروان شما دزد هستید.

به دنبال این ندا، برادران یوسف گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟ منادی گفت: پیمانانه پادشاه را گم کرده‌ایم هر که آن را بیاورد یک بار شتر گندم پاداش خواهد گرفت. گفتند: به خدا ما برای فساد به اینجا نیامده‌ایم و ما از اول دزد نبوده‌ایم.

منادی گفت: اگر بعد از تحقیق معلوم شد که دزدی کرده‌اید با شما چه معامله کنیم؟ گفتند: در قانون ما خود دزد را به جای سرقت بازداشت می‌کنند و می‌گیرند اگر ثابت شود که از ما دزدی کرده است او را بگیرد.

پس از این گفتگو یوسف اول بارهای برادرانش کاوش کرد سپس پیمانانه را از بار برادرش بیرون آورد، این تدبیر را خدا به او آموخته بود زیرا در قانون مملکت مصر نمی‌توانست برادرش را بگیرد، آنها چون این بدیدند گفتند: اگر این دزدی کرده است برادرش نیز پیش از این دزدی کرده بود، یوسف از این نسبت ناراحت شد ولی عکس العمل نشان نداد.

آن گاه گفتند: ای عزیز او پدر پیر و محترمی دارد یکی از ما را به عوض او بگیر که آدم نیکوکاری هستی؟ یوسف گفت: پناه بر خدا که آدم بی‌گناه را به جای گناهکار بگیریم و از ستمکاران باشیم.

آنها چون از قبول یوسف مأیوس شدند نجوی کنان از دیگران کنار کشیدند برادر بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرمان از ما عهد اکید گرفته است تا بنیامین را برگردانیم، آیا به یاد ندارید که قبلا درباره یوسف چه اشتباهی کرده‌ایم؟

من از این محل خارج نخواهم شد مگر آنکه پدرم اجازه دهد شما پیش پدر برگردید و بگوئید: پدر جان پسر دزدی کرد، او را گرفتند ما قول داده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۵۷

بودیم ولی عالم به غیب نبودیم اگر از ما باور ندادی از اهالی شهر و از کاروانی که در آن باز گشته‌ایم بپرس. کاروان به کنعان آمد، یعقوب پس از شنیدن توضیح فرزندانش گفت: کار بزرگی را ضمیرتان خوب وانمود کرده است، صبر بهتر است امید است

که خدا هر دو را به من باز گرداند که او دانا و حکیم است.

۶۷- وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنِّي بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنِّي أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ.

معلوم می‌شود که آنها جوانان خوش قد و قواره و دارای تناسب اندام بوده‌اند و یعقوب از چشم بد بر آنها ترسیده و فرموده است که از دروازه‌های متعدد وارد شوید تا شما را یک جا نبینند، و چون در این سخن یک نوع استقلال و توجه به اسباب بدون در نظر گرفتن مشیت خداوند به نظر می‌رسید لذا اضافه کرد من با این سخن شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کنم، فرمان تأثیر اسباب خاص خداست، من بر او اعتماد دارم و همه اعتماد کنندگان به او اعتماد کنند. جمله اخیر نتیجه این حکم است یعنی حالا- که دستور و فرمان تأثیر اسباب دست خداست پس باید به او اعتماد کرد و از او خواست.

۶۸- وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لُدُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

منظور از «حیث» مکانها و دروازه‌های متعدد است، فاعل «ما کان» کلمه دخول است که از «دخلوا» فهمیده می‌شود «الا- حاجه» تقدیرش «الا کان قوله حاجه فی نفس یعقوب» علی هذا منظور از حاجت دفع اضطراب قلب از یعقوب است، یعنی: آن گونه داخل شدن آنها را از خدا به هیچ وجه بی‌نیاز نمی‌کرد، تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۵۸

مگر آنکه سخن یعقوب برای آرامش قلب بود که به آن رسید و حاجت خود را با آن گفته برآورده نمود.

در جوامع الجامع گفته: «الا» به معنی «لکن» و استثناء منقطع است، به نظر بعضی مراد از حاجت باز آمدن یوسف و بنیامین بود و فاعل «قضاه» الله است، این به نظر من بسیار بعید است در این آیه و آیه قبل سخن از باز آمدن آن دو نیست، جمله و إِنَّهُ لُدُو عِلْمٍ ... استدلال است به صدر آیه که یعقوب می‌دانست اسباب بدون مشیت خدا تأثیری ندارند لِمَا عَلَّمْنَاهُ مفعول «علم» است و می‌شود لام آن برای تعلیل باشد یعنی یعقوب عالم به این کارها بود به علت تعلیم خدا اما بسیاری از مردم نمی‌دانند و فکر می‌کنند که یعقوب نظرش تأثیر آن اسباب بدون اراده خدا بود.

۶۹- وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

لفظ آوی یعنی او را به طرف خود کشید و در کنار خود جای داد، جمله قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ ... نشان می‌دهد اولاً قبول این سخن برای بنیامین که عزیز برادر او است مشکل بود لذا با چند تأکید فرموده: إِنِّي أَنَا أَخُوكَ یعنی شکی در این نداشته باش که من برادر تو هستم ثانیاً معلوم می‌شود که این مطلب را در غیاب برادران اظهار داشته است نه در حضور آنها، فاعل «کانوا- یعملون» اخوه است یعنی آنچه در گذشته برادرانمان از توهین و شتم و حسد درباره من و تو می‌کردند محزونت نکند، از جمله: لِيُوسُفَ وَ أَخُوهُ أَحِبُّ إِلَيَّ أَيْنَمَا مَنَا که در آیه هشتم گذشت روشن می‌شود که یوسف و برادرش هر دو مورد حسد و توهین و بی‌مهری برادران بوده‌اند گویند ممکن است فاعل هر دو فعل «غلمان» باشد یعنی آنچه غلامان من می‌کردند محزونت نکند که آن تدبیری است برای تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۵۹

نگهداشتن تو در نزد من، اما این درست نیست زیرا در آن وقت هنوز غلامهای یوسف کاری نکرده بودند.

۷۰- فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ.

از آیه کاملاً- روشن است که پیمانانه را یوسف در بار برادرش گذاشته است ولی یوسف به آنها نگفته است که شما دزد هستید تا بگوئیم یوسف چرا دروغ گفته و یا این دروغ از روی مصلحت بوده است، قرینه حال دلالت می‌کند که غلامان یوسف دیده‌اند پیمانانه مفقود شده و اطمینان پیدا کرده‌اند که اهل کاروان آن را دزدیده‌اند چون کسی دیگری در آنجا نبوده است لذا یکی از آنها فریاد کشیده که پیمانانه را شما دزدیده‌اید، معلوم می‌شود که پیمانانه قیمتی بوده است، غلام از فقدان آن ترسیده و گفته است هر که

آن را بیاورد یک بار شتر گندم جایزه دارد.

۷۱- قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ.

واو در و اَقْبَلُوا برای حال است، معلوم می‌شود که این ندا بعد از حرکت کاروان بوده است، منظور از «علیهم» یوسف و غلامان اوست یعنی برادران یوسف در حال رو کردن به آنها گفتند چه چیز گم کرده‌اید «تفقدون» برای حال است یعنی اکنون مفقود است.

۷۲- قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ.

در ذیل کلمه صواع گفته شد که آن به معنی پیمانه است و از تعبیر سقایه فهمیده می‌شود که با آن آب هم می‌خورده‌اند عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل کرده

«قال صواع الملك الكاس الذى يشرب منه»،

احتمال دارد جمله وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ ...

از یوسف علیه السلام باشد که او می‌توانست این قول را بدهد در این صورت غلامان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۶۰

گفته‌اند: پیمانه گم شده است، یوسف برای آوردن آن جایزه معین کرده است.

۷۳- قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ.

در المیزان فرموده از لَقَدْ عَلِمْتُمْ ... که به لفظ ماضی آمده، به نظر می‌آید که وقت وارد شدن به مصر آنها را تفتیش کرده و فهمیده بودند که آنها جاسوس و نظیر آن نیستند، به هر حال برادران یوسف قسم خورده‌اند که ما برای افساد به مصر وارد نشده‌ایم وانگهی دزدی در ما سابقه نداشته است.

۷۴- قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ.

به نظر می‌آید که این سؤال را یوسف به آنها تفهیم کرده است تا راهی برای نگهداشتن برادرش باشد زیرا آن در قانون مصر نبود چنان که خواهد آمد.

۷۵- قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ.

یعنی کیفر دزدی خود دزد و برده شدن اوست و ما اینگونه ظالمان را چنین کیفر می‌دهیم شاید منظور گرفتن و حبس کردن باشد در صافی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«يعنون السنة التي كانت تجري فيهم ان يحبسه»

در عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده:

حکومت در بنی اسرائیل آن بود که هر کس دزدی می‌کرد در مقابل آن برده می‌شد. لفظ «جزائه» مبتداء و لفظ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ خبر آن و جمله فَهُوَ جَزَاؤُهُ جمله مستقل و برای تأکید مثلا- می‌گوئیم: سزای دزد قطع دست است این سزای او. الف و لام ظالمین برای عهد است یعنی آنها که بواسطه دزدی ظالم شده‌اند.

۷۶- فَيَدَأُ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ

اللَّهُ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۶۱

معلوم می‌شود که تفتیش به وسیله یوسف انجام شده است و کاوش در انبانهای برادران برای آن بوده که قضیه کاملاً طبیعی نشان داده شود، لفظ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ نشان می‌دهد که اینگونه کارها لمصلحة جاز است، ما نباید در پی توجیهاتی از جانب خود باشیم بلکه باید آن را ملاک گرفته و بجواز اینگونه کارها اگر مصالحی در میان باشد فتوی بدهیم اینکه خدا می‌گوید: ما این تدبیر را به یوسف یاد دادیم دیگر جای سخن ندارد، مهم تشخیص مصالح و ملاکهاست و نیز معلوم می‌شود که در قانون مصر گرفتن و

قبل فی یوسف» منظور از یَحْكَمْ اللَّهُ چاره‌ای از خداست یعنی خارج نمی‌شوم مگر خدا حکم کند مثلاً- برادرم آزاد شود و یا در مصر از دنیا بروم و مانند آن.

۸۱- اَرْجِعُوا إِلَىٰ آبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ.

تمه سخن برادر بزرگ است غرض از ما شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا شهاده بر کیفر سارق در میان بنی اسرائیل است، منظور از غیب ظاهراً سرقت سقایه است یعنی ای پدر فرزندان دزدی کرد، مادر شهادت بر کیفر سارق آنچه می‌دانستیم گفتیم و ما نمی‌دانستیم که او سقایه را دزدیده است و با شهادت ما گرفتار می‌شود تا آن شهادت را ندهیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۶۴

۸۲- وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ.

استدلال است بر صدق ادعای خود و تمه سخن برادر بزرگ است، منظور از قریه «اهل القریه» و غرض از آن مصر است، معلوم می‌شود که در کاروان غیر از فرزندان یعقوب کسان دیگر هم بوده‌اند لذا گفته است که از کاروان پرس.

۸۳- قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

در اینجا هدفهای بسیاری هست، یعنی آنها از مصر به کنعان آمدند و جریانها را به یعقوب به تفصیل شرح دادند تا یعقوب در جواب گفت: بَلْ سَوَّلَتْ ... گفته برادران یوسف این دفعه بر از قرائن صدق بود، غیر معقول است که یعقوب آنها را نسبت به کذب بدهد ظاهراً منظورش آنست که این پیشامد دنباله نقشه اولی است که پیراهن خونین یوسف را برای من آوردید، پس صبر خوب و خالی از شکایت بهتر است امید است که خدا هر دو را به من باز گرداند که او به حال من داناست و روی حکمت آنها را باز می‌گرداند، «بل سولت» ظاهراً کلام ضمیر آن حضرت بوده است نه اینکه بر زبان آورده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۶۵

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۴ تا ۱۰۱]

اشاره

وَ تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُونَ تَدَّكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵) قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶) يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْئِئُسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْفُؤْمُ الْكَافِرُونَ (۸۷) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلْنَا الضَّرُّ وَ جُنَّا بِيضَاعَهُ مُزْجَاهٍ فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸)

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (۸۹) قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفَ قَالَ أَنَا يُوسُفَ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۹۱) قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲) اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳)

وَ لَمَّا فَصَّيْمَتِ الْعَبْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ (۹۴) قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاءَ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّتْ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶) قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸)

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوئِهِ وَ قَالَ اذْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۹۹) وَ رَفَعَ أَبُوئِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجُوداً وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءُوبَىٰ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجْتَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبُّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَآلِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۱۶۶

۸۴- از فرزندان به کناری رفت و گفت: دریغا بر یوسف چشمانش از غصه سفید گردید، و او خشم خود را فرو می برد (و بر فرزندان تعرض نمی کرد).

۸۵- گفتند: به خدا قسم مرتب یوسف را یاد می کنی تا مشرف به مرگ شوی و یا از مردگان باشی.

۸۶- گفت: من اندوه آشکار و نهان خود را فقط به درگاه خدا شکوه می کنم و می دانم از لطف او آنچه را که شما نمی دانید. تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۱۶۷

۸۷- ای پسرانم بروید، یوسف و برادرش را جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید که از رحمت خدا فقط کافران نومید می شوند.

۸۸- چون بر یوسف وارد شدند گفتند: ای عزیز ما و خانواده مان را قحطی و بیچارگی فرا گرفت و بهای اندکی آورده ایم، پیمان ما را تمام کن و بر ما صدقه بده که خدا صدقه دهندگان را دوست می دارد.

۸۹- گفت: آیا بیاد دارید که در گذشته درباره یوسف و برادرش چه کردید آن دم که جاهلان بودید؟

۹۰- گفتند: مگر تو یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم و این برادر من است، هر که تقوی و صبر را پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.

۹۱- گفتند: به خدا قسم که خدا تو را بر ما برتری داد حقا که ما خطاکاران بودیم.

۹۲- یوسف گفت: امروز بر شما ملامتی نیست خدا از تقصیرتان بگذرد که او ارحم الراحمین است.

۹۳- این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیاندازید، آن وقت بینا می شود و با خانواده تان همگی پیش من آئید.

۹۴- و چون کاروان از مصر (به سوی کنعان) جدا گردید یعقوب گفت: اگر کم عقم نخوانید من بوی یوسف را استشمام می کنم.

۹۵- گفتند: به خدا قسم تو در افراط گذشته ات هستی.

۹۶- چون بشارت ده آمد، پیراهن یوسف را بر صورت یعقوب انداخت، در دم بینا شد، گفت: نگفتم که از الطاف خدا می دانم آنچه را شما نمی دانید؟

۹۷- گفتند: پدرجان برای گناهان ما از خدا آمرزش بخواه که ما خطاکاران شدیم.

۹۸- گفت: به زودی از پروردگارم بر شما آمرزش خواهم خواست که او آمرزنده و مهربان است.

۹۹- چون بر یوسف وارد شدند پدر و مادرش را به کنار خود کشید و گفت انشأ الله بایمنی وارد مصر شوید.

۱۰۰- پدر و مادرش را به تخت بالا برد، همه برای خضوع به او به خاک افتادند، گفت پدرجان این مصداق خواب دیرین من است

که خدا آن را خواب حق گردانید، تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۱۶۸

خدا به من نیکی کرد، از زندانم خارج نمود، شما را از صحرا به شهر آورد، پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را فاسد کرد امر خدایم در آنچه می خواهد نافذ است و او علیم و حکیم است.

۱۰۱- خدایا به من حکومت دادی و تاویل تازه ها را آموختی ای آفریننده آسمانها و زمین تو در دنیا و آخرت سرپرست منی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان لاحق کن.

کلمه ها

اسفی: اسف (بر وزن شرف): حزن و غضب. در هنگام اندوه و تاسف از فوت چیزی گویند: یا اسفی که حاکی از شدت اندوه

است، الف آن در آخر، یاء متکلم است یا اَسْفَى عَلٰی یُوسُفَ: بسیار محزونم بر یوسف.

کظیم: کظم (بر وزن عقل): حبس و نگهداری خشم در سینه، آن در اصل به معنی بستن ظرف آب است پس از پر شدن. «کظیم»: پر از اندوه. فرو برنده خشم.

تفتوء: فتأ: سکون و زوال. «تفتؤ تذکر یوسف»: پیوسته یوسف را یاد می‌کنی. این برای آنست که نفی در نفی مفید اثبات است. طبرسی و زمخشری و بیضاوی گفته‌اند: «لا» در آن حذف شده است، زمخشری گفته است: آن به علت معلوم بودن نفی است. حرصا: حرص (بر وزن شرف): بی‌فائده: مشرف بر مرگ (آنکه نه زنده است نه مرده).

هالکین: هلاک: مرگ. در المنار گفته است لفظ هلاک از چند قرن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۶۹ به این طرف در مقام تحقیر (مرگ با حقارت) به کار رفته است.

قرآن آن را در مرگ مطلق به کار می‌برد (قاموس قرآن: هلاک).

بثی: بث: پراکندن، منتشر کردن مراد از آن در آیه اندوهی است که شخص بر کتمان آن قادر نیست و آن را آشکار می‌کند علی هذا منظور از «حزنی» اندوه مخفی است.

تحسسوا: تحسس: جستجو کردن با حاسه. با دیدن باشد یا شنیدن- تحسس در خیر و تجسس در شر است.

روح: (بفتح-ر): راحت، رحمت. نسیم و باد. مراد از آن در آیه معنای دوم است.

مزجاء: زجو: راندن و مدارا. مزجی به صیغه مفعول: شیء رفع شده و غیر مقبول، لفظ مزجاء مؤنث مزجی به معنی غیر مقبول و کم است (ناچیز).

جاهلون: جاهل: نادانی. سفاهت بی‌اعتنایی. منظور معنای دوم است رجوع شود به قاموس قرآن (جاهل).

آثرک: اثر: نشانه. ایثار: برگزیدن و اختیار کردن «آثرک»: اختیار کرد تو را.

تثریب: ثرب و تثریب: ملامت و عتاب. شمردن خطاها و گناهان.

تفندون: فند (بر وزن شرف): کم عقلی و ضعف رأی. تفند: کم عقل شمردن لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر سفیهم نشمارید.

خروا: خر، خرور (بضم-خ) سقوط توأم با صدا.

سجدا: جمع ساجد به معنی خضوع کنندگان. سجود در لغت به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۷۰

تذلل، خضوع و اظهار فروتنی است.

بدو: بدو (بر وزن عقل): بادیه و صحرا.

نزغ: نزغ: افساد و به قولی دخول در امری برای افساد. وسوسه شیطان را نزغه گویند. نَزَغَ الشَّيْطَانُ شَيْطَانَ فساد ایجاد کرد.

لطیف: لطف مدارا، رفق و نزدیکی. لطیف: مداراگر. «لطف الله»:

رفق» و نیز به معنی کوچکی و نفوذ و دقت آید علی هذا لطیف به معنی نافذ می‌باشد که کنایه از علم و احاطه است.

ملک: (بضم-م) حکومت. زمامداری.

شرحها

در تعقیب ماجرای آموزنده یوسف علیه السلام در این آیات را می‌خوانیم: یعقوب از خانواده خود به کناری رفت و گفت دریغا بر یوسف، از کثرت اندوه چشمهایش از دید افتاد و وجودش پر از اندوه بود، خانواده‌اش گفتند: آن قدر یوسف یوسف می‌گویی تا مرده متحرک می‌شوی و یا از بین می‌روی، یعقوب علیه السلام گفت: من از اندوه و گرفتاری خود شکایت به خدا می‌برم و از

الطاف او واقفم.

آن گاه گفت: پسران من بروید یوسف و برادرش را جستجو کنید و از رحمت خدا نومید م باشید که فقط کافران از رحمت خدا نومید می‌شوند. پسران یعقوب راهی مصر شدند چون پیش یوسف رسیدند ناتوانی کرده و گفتند: ای عزیز قحطی ما را بیچاره کرد، سرمایه و بهای ناچیزی آورده‌ایم اما تو پیمان ما را تمام بده و به ما تصدق کن که خدا متصدقان را دوست می‌دارد.

در آن هنگام یوسف به آنها گفت: آیا بیاد دارید که درباره یوسف و برادرش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۷۱ از روی نادانی چه کردید؟ گفتند: مگر تو یوسف هستی؟ گفت: آری من یوسف هستم و این برادر من است که خدا به ما عنایت فرمود، هر که تقوی و صبر کند خدا پاداش او را تباه نخواهد کرد. گفتند: خدا ترا بر ما برتری داد، حقا که ما خطا کاریم، یوسف گفت: ملامتی بر شما نیست، خدا شما را می‌بخشد، این پیراهن مرا نزد پدرم ببرید و بر چهره او بکشید که بینایی اش برگردد، آن گاه همگی از کنعان بکوچید و به مصر بیائید.

چون کاروان از مصر به طرف کنعان حرکت کرد، پیراهن یوسف را همراه می‌برد، یعقوب گفت: اگر سفیهم نشمارید من بوی یوسف را استشمام می‌کنم، گفتند: تو در حالت سابق خود هستی که به یوسف علاقه وافر داشتی (بوی یوسف یعنی چه؟!) اما قضیه همان بود، چون کاروان به کنعان رسید، بشارت آور پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت، دیدگان یعقوب روشن گردید. فرمود:

نگفتم من به الطاف خدا امیدوارم؟! پسرانش گفتند: از خدا بخواه که از گناه ما بگذرد فرمود: چنین خواهم کرد، آن گاه همگی به مصر آمدند، یوسف پدر و مادرش را به تخت حکومت بالا برد همه بر او تواضع کردند یوسف گفت: پدر جان این مصداق خواب آن روز من است، آن گاه رو به خدا کرد و شکر خدا به جای آورد.

۸۴- وَ تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِیْضًا عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ.

سفید شدن چشم یعقوب نمی‌رساند که قوه بینایی اش به کلی از بین رفته بود، بعضی‌ها گفته‌اند با بیاض چشم مقداری از بینایی باقی می‌ماند، لفظ مِنَ الْحُزْنِ نشان می‌دهد که آن حالت ناشی از اندوه یوسف بوده است، مژده سلامت یوسف و آمدن پیراهنش باعث سرور و متعادل شدن آن حضرت بوده است لذا به تدریج تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۷۲

چشمهایش به حالت اول باز گشته است و اگر بگوئیم مطلقا نابینا شده و با پیراهن یوسف بینا شده است باید آن را اعجاز دانست، المیزان شق دوم را اختیار می‌کند و آیه ۹۳ را که یوسف گفت: پیراهن مرا به صورت پدرم بیاندازید تا بینا شود، دلیل گرفته است ولی چنان که گفته شد نابینایی او حتمی نیست فَهُوَ كَظِيمٌ با آنکه می‌توانست پسران را مورد عقوبت قرار دهد ولی خشم خود را فرو می‌برد به علت فرو بردن خشم، حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه کاظم لقب داده شده است.

۸۵- قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُوًّا تَدْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ.

این از جهت رقت پسران بر حال آن حضرت بود که گفتند به خدا، پیوسته یوسف را یاد می‌کنی مشرف به مرگ می‌شوی و قدرت حرکت از تو سلب می‌شود و یا از دنیا می‌روی. حرص و حارض به معنی مشرف به مرگ است، حرص تشنیه و جمع بسته نمی‌شود چون مصدر است.

۸۶- اِلٰلِ اِنَّمَا اَشْكُوَا بُنَىٰ وَ حُزْنِي اِلَى اللّٰهِ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

جواب است برای فرزندان خود یعنی این گریه و اندوه برای شما نیست و گرنه الان تمام شده بود، بلکه من این اندوه آشکار شده و پنهانی را به درگاه خدا شکوه می‌کنم که او ملول و خسته نمی‌شود، جمله اَعْلَمُ ...

حاکمی از فرج آینده است.

۸۷- يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَيَاسُ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.

از این آیه معلوم می‌شود که یعقوب اطمینان به حیات یوسف داشته است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۷۳ و نیز وجود او را در مصر می‌دانسته است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السّلام نقل شده: که راوی به آن حضرت گفت: مگر یعقوب می‌دانست که یوسف زنده است؟ با آنکه بیست سال گذشته بود و چشمهای یعقوب از دیدن عاجز شده بود؟ فرمود:

آری می‌دانست که او زنده است که او در وقت سحر دعا کرد تا ملک الموت بر او نازل شود، تربال «۱» که ملک الموت است بر او نازل شد و به یعقوب گفت: چه حاجت داری؟ یعقوب گفت: آیا ارواح را دسته‌جمعی قبض می‌کنی یا یکی یکی؟ گفت بلکه: یکی یکی. فرمود: روح یوسف بر تو گذشته است؟ گفت: نه آن وقت دانست که یوسف زنده است لذا به فرزندان گفت: اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ ... از جمله: إِنَّهُ لَا-يَيْأَسُ ... معلوم می‌شود که یأس از رحمت خدا از گناهان کبیره است چنان که در روایات آمده است، و نیز معلوم می‌شود که مؤمن همیشه برحمت خدا امیدوار می‌شود، بر خلاف کافر که از رحمت خدا مأیوس است.

۸۸- فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَانَا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعٍ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.

از این آیه معلوم می‌شود که مسئله اول آنها گرفتن طعام بود، جستجو از یوسف مسئله دوم، منظور از «الضر» قحطی و بیچارگی است، بهایی که آورده بودند ناچیز بود، ولی طالب تمام کیل بودند، منظور از «تصدق» شاید دادن بنیامین باشد یعنی برادرمان حق استرداد ندارد چون در نظر عزیز دزدی کرده است ولی عزیز او را به عنوان صدقه بما بدهد، که خدا صدقه دهندگان را دوست دارد، این کلمه حاکی از کمال ذلت آنها در پیشگاه یوسف بود و حاکی از کمال عزت یوسف. در اینجا بود که تقوی و ظلم به طور کامل مجسم گردید، دیگر روا

(۱) در بعضی محلها تریال با یاء و در بعضی «قوبال» نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۷۴

نمود پیش از آن ذلیل باشند لذا یوسف شروع به معرفی خود کرد:

۸۹- قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ.

مراد از جهل در اینجا ظاهرا بی‌اعتنایی و کم‌خردی است لفظ هَلْ عَلِمْتُمْ و نظیر آن را برای یادآوری گذشته گویند، این کلام نسبت به آنها در غایت فتوت و جوانمردی القا شده است، گویند کلمه أَنْتُمْ جَاهِلُونَ تلقین عذر برای آنها بود که از مادر گذر آنچه واقع شده از روی جهل بوده است.

۹۰- قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

از کلمه یوسف به نظر آوردند که عزیز، همان برادرشان یوسف است لذا با دو تأکید سؤال کردند آیا تو یوسف هستی؟ او جواب داد که من یوسف هستم و این برادر من است، آن وقت عِلَّتْ عزت و برتری خود را بیان کرد که هر کس از گناهان پرهیز کند و بر مصائب در راه خدا خویشتن‌داری نماید، او نیکوکار است، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. این مقام نتیجه تقوی و صبر است.

۹۱- قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ.

یعنی خدا تو را بر ما برتری داد و ما خطا کار شده‌ایم «ان» مخفف از ثقیله است، قسم خوردن به خدا ظاهرا برای تأکید مطلب است.

۹۲- قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ یعنی از گذشته‌ها اغماض کرده‌ام، اکنون ملامتی بر شما نیست، آری تربیت توحیدی چنین معجزه‌ها دارد، گذشت و عفو در مقابل ظلم و تجاوز، از صفات بندگان مخلص است. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۵، ص: ۱۷۵

لفظ «الیوم» اشاره به مقام و قدرت آن روز یوسف است یعنی امروز که قدرت انتقام دارم شما را ملامت نمی‌کنم و خطاهایتان را نمی‌شمارم، آن گاه شروع به دعا برای ایشان کرد، جمله: **يَغْفِرُ اللَّهُ ...** انشاء است به صورت خبر. جمله اخیر، استدلال است بر غفران خدا.

۹۳- **اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ.**

معلوم می‌شود که آنها از نابینا شدن یعقوب به یوسف خبر داده‌اند، ظاهراً آن حضرت دانسته است که پدرش از کثرت اندوه به آن حال افتاده و اگر پیراهن یوسف را که دلیل زنده بودن یوسف است برویش بیاندازند حالت اولی خود را باز می‌یابد و یا این از طریق اعجاز بوده است، آن وقت فرمود با خانواده خود همگی به مصر بیایید.

۹۴- **وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ.**

یعنی: چون کاروانی که پیراهن یوسف در آن بود، از مصر جدا شد و راه فلسطین در پیش گرفت یعقوب به بقیه پسران که در نزدش بودند گفت: من بوی یوسف را استشمام می‌کنم مگر آنکه کم‌عقلم بدانید و این نشان می‌دهد که فرج نزدیک است، آیا این از کثرت علاقه یعقوب بود و یا چه حسی در آن حضرت بود؟

آری حق بود که یعقوب بوی پسرش به مشامش رسید. عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فاصله ده شبانه روز راه بود.

۹۵- **قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ.**

مراد از ضلال، مبالغه در حب یوسف است، این همان است که در آیه ۸ گذشت: **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** منظور از قدیم اشاره به گذشته است یعنی: تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۷۶

به خدا قسم تو در حب مفرط بر یوسف باقی هستی و آن سبب شده که می‌گویی بوی یوسف را استشمام می‌کنم و گرنه یوسف کجا بود!! ۹۶- **فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.**

منظور از بشیر همان بشارت دهنده سلامت و پیدا شدن یوسف بود، غرض یعقوب از جمله اخیر همانست که در آیه ۸۵ گذشت، ظاهراً «فارتد» به معنی «صار» است و «بصیرا» خبر آن می‌باشد و یا حال است از فاعل «ارتد».

۹۷- **قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ.**

با آنکه یوسف برای آنها استغفار کرده بود، از یعقوب خواستند که از خدا برای آنها آمرزش بخواهد و به خطای خود اقرار کردند. ۹۸- **قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.**

لفظ «سوف» حاکی است که یعقوب وعده کرد در آینده برای آنها استغفار کند، میزان نظر می‌دهد که یعقوب می‌خواسته یوسف را ملاقات کند و قلبش آرام گیرد آن گاه برای آنها آمرزش بخواهد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که استغفار را تا سحرگاه شب جمعه به تأخیر انداخت.

«قال: اخرها الى السحر ليلة الجمعة»

«فی الکافی عن الصادق عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خير وقت دعوتكم الله فيه الاسحار».

باز در تفسیر عیاشی است که نشیط بن صالح از امام صادق علیه السلام می‌پرسد:

آیا برادران یوسف پیامبر بودند؟ فرمود: نه، حتی نیکوکار و با تقوی هم نبودند:

«قال قلت لابی عبد الله عليه السلام: أكان اخوة يوسف انبياء؟ قال لا ولا بررة اتقياء و كيف و هم يقولون لايبهم يعقوب تالله إنك لفي ضلالك القديم

این حدیث عیناً از نشیط از مردی از ابا عبد الله علیه السلام نیز نقل شده است و نیز در همان کتاب تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص:

می‌گوید: بعضی از اصحاب ما از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پسران یعقوب در کارشان با یوسف گناهکار شدند و آنها پیغمبران بودند (۱).

در میزان پس از اشاره به روایت اخیر که از اهل سنت نیز نقل شده است فرموده: این روایات مردود است زیرا که از طریق کتاب و سنت و عقل ثابت شده که پیامبران باید معصوم باشند، لفظ اسباط در آیه: *وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ نَسَاءً* / ۱۶۳ صریح نیست در اینکه مراد از آنها برادران یوسف هستند، منظور آنست که: پیغمبران باید قبل از نبوت و بعد از آن معصوم باشند.

۹۹- *فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنِ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ.*

ظهور آیه در آنست که یوسف به استقبال آنها تا مرز مصر رفته است چنان که در مجمع البیان از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل شده است. و یوسف با دیدن آنها، پدر و مادرش را پیش خود خوانده و در کنارش نشانده و آن گاه به همه گفته است که وارد مصر شوید، ظهور آیه در پدر و مادر حقیقی است ولی اکثر مفسران را عقیده آنست که مادر یوسف قبلاً از دنیا رفته بود و یعقوب با خاله او که ام یامین نام داشت ازدواج کرده بود و آن در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. جمله *إِنِ شَاءَ اللَّهُ* شاید قید «آمنین» باشد یعنی من حکم امنیت شما را می‌دهم ولی بسته به مشیت خداست. گویی آن امان از طرف پادشاه مصر بوده است.

(۱) «قال ان بنی یعقوب بعد ما صنعوا بیوسف اذنبوا فکانوا انبیاء» رجوع شود به سوره بقره آیه ۱۳۶ و نساء / ۱۶۳.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۷۸

۱۰۰- *وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا.*

به نظر می‌آید نشستن یعقوب و زنش بر تخت حکومت به دستور یوسف از جانب غلامان او بوده سپس وقتی که یوسف بر آنها وارد شده همگی بر او خضوع کرده‌اند، به دنبال این عمل یوسف گفته است: پدرجان این مصداق خارجی خواب گذشته من است که خدایم آن را خواب واقعی و حاکی از خارج قرار داده بود «تأویل» در اینجا به معنی مفعول یعنی ماول و برگشته و مصداق است. نه برگشت دادن.

سجود در اصل به معنی خضوع و اظهار فروتنی است، گذاشتن هفت اعضاء بر زمین از دستورهای اسلامی است و گرنه در آیه *وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ* رحمن / ۶ *وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ* نحل / ۴۹ *أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ...*

حج / ۱۸ خبری از گذاشتن هفت اعضاء بر زمین نیست بلکه معنای اولی مراد است.

ظهور آیه در آنست که آنها همگی بخاک افتاده و به یوسف خضوع کرده‌اند ولی مسئله شرک نعوذ بالله در میان نبوده است زیرا یعقوب آن پیامبر بزرگوار محال بود که چنان عمل کند یوسف نیز که وقت صحبت با دو زندانی می‌فرماید: *ما كان لنا أن نُشركَ بالله من شيءٍ و خدا در حق او می‌گوید إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ* محال است به چنان کاری راضی شود، پس، آن سجده عبادت نبوده تا حرام و شرک باشد مانند: *وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ* که خدا خودش دستور خضوع به آدم را می‌دهد.

در روایت آمده: سجده یعقوب و فرزندانش برای شکر خدا بود. در روایت امام هادی علیه السلام آمده:

«... اما سجود یعقوب و ولده لیوسف فشکرا لله لاجتماع شملهم...»

و در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«فی قوله و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۷۹»

خروا له سجدا قال كان سجودهم ذلك عبادة لله» (تفسیر عیاشی)

وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

در اینجا یوسف مقداری از بلایا و الطاف خدا را یاد کرده و اینکه خدا آن گرفتاریها را وسیله پیشرفت و سعادت او گردانید یعنی پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را فاسد کرد و آنها بر من شوریدند «۱» خدا احسان کرد، از زندانم خارج نمود، شما را از صحرا به مصر آورد، خدا در آنچه بخواهد نفوذ و اعمال قدرت می کند و بلا را سبب رفاه قرار می دهد و اینها را از روی علم و حکمت می کند نه جزاف.

۱۰۱- رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِيِّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ.

دعای یوسف است بعد از یادآوری آن همه نعمت و موهبت که خدا به وی داده بود، احتمال دارد لفظ «من» در هر دو محل برای بیان باشد و شاید به معنای تبعیض یعنی: خدایا به من حکومت داده و بیان مصداق تازهها آموخته‌ای. و یا مقداری از حکومت داده و مقداری از تأویل احادیث آموخته‌ای.

منظور از احادیث پیشامدهای تازه است. آمدن فاطر السموات اشاره به ولایت مطلقه و قیوم بودن خداست که او را از زندان خارج کرد و حکومت داد

(۱) قرارش آن بود که از جریان چاه انداختن شروع کند ولی کثرت ادب مانع از آن شده و به نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي اکتفاء کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۸۰

و ... و مقدمه است برای أَنْتَ وَ لِيِّ ... و جمله تَوَفَّنِي مُسْلِمًا درخواست همیشه مسلمان زیستن است تا رسیدن مرگ و ملحق شدن به صالحان در آخرت و این نظیر کلام خداست درباره جدش ابراهیم علیه السلام: وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ بقره/ ۱۳۱ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ مَنَادِي، تقدیرش «یا فاطر السموات» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۸۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱]

اشاره

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَ مَا تَسْتَلْهُمُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا- ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَ كَذَائِنٌ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمْزُونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسْمَعُوا فِي

الْبَارِضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِمَدَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۸۲

۱۰۲- اینها از اخبار گذشته است که بر تو وحی می‌کنیم، آن گاه که فکرشان را در کار خود یک جا کردند (و در حق برادرشان) مکر می‌کردند نزد آنها نبود.

۱۰۳- بیشتر مردم و لو حریص هم باشی اهل ایمان نمی‌شوند.

۱۰۴- تو بر نبوت خود از آنها مزدی نمی‌خواهی (بلکه) قرآن فقط برای جهانیان بیداری است.

۱۰۵- چه بسا نشانه قدرت و توحید که در آسمانها و زمین هست که بر آنها می‌گذرند ولی از آنها رو گردانند.

۱۰۶- بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر اینکه مشرکند.

۱۰۷- آیا ایمن هستند از اینکه عقوبت وسیعی از عذاب خدا به آنها بیاید و یا مرگشان در حالی که غافل هستند به آنها برسد.

۱۰۸- بگو: این راه من است روی بصیرت و بینش، من و پیروانم به سوی خدا می‌خوانیم خدا پاک و منزّه است، من از مشرکان نیستم.

۱۰۹- پیش از تو نفرستاده‌ایم مگر مردانی از اهل شهرها که به آنها (مانند تو) وحی می‌کردیم آیا در روی زمین سفر نکرده‌اند تا بنگرند عاقبت پیشینیان آنها چطور بود، خانه آخرت برای آنها که اهل تقوی می‌باشند بهتر است آیا نمی‌فهمیدند؟

۱۱۰- تا چون پیامبران از ایمان آوردن مردم نومید شدند و مردم گمان کردند که پیامبران به آنها دروغ گفته‌اند یاری ما آمد آنکه می‌خواستیم نجات داده شد، عذاب ما از قوم گناهکار بر نمی‌گردد.

۱۱۱- در سرگذشت پیامبران عاقلان را عبرت هست سرگذشت آنها داستان مجعول نیست بلکه تصدیق کتابی که در حضور قرآن است و بیان هر چیز (محتاج الیه) است و هدایت (برای همه) و رحمت برای قوم مؤمن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۸۳

کلمه‌ها

انباء: نبأ: خبری که دارای فائده بزرگ و مفید علم یا اطمینان باشد، مطلق خبر نیز گفته‌اند، جمع آن انباء است.

اجمعوا: جمع: گرد آوردن. اجماع در اکثر اوقات به اجتماع فکر و رأی گفته می‌شود، اجمعوا امرهم» در کارشان هم رأی شدند، فکرشان را گرد آوردند.

حرصت: حرص: علاقه شدید. «حرصت» علاقه‌مند شدی.

کاین: ای بسا. این کلمه اسم مرکب از کاف تشبیه وای منون و مانند «کم» است و اغلب افاده کثرت می‌کند (اقرب الموارد) و هفت بار در قرآن آمده است.

یمرون: مر، مرور: رفتن و گذشتن. «یمرون»: می‌گذرند.

غاشیه: غشی: پوشاندن و فرا گرفتن. غاشیه: فرا گیرنده و پوشاننده.

بغته: بغت و بغته: ناگهانی. و آن آمدن چیزی است بدون انتظار و ناگهان.

ساعة: ساعة: جزئی از اجزاء زمان. آن در قرآن به معنی مطلق وقت و زمان آمده، مانند قیامت، زمان مرگ و نحو آن.

بصیره: بصیر: بینایی چشم. بصیرت: بینایی و درک و فهم.

استیئس: یأس و استیئاس: نومیدی «استیئس»: نومید شد.

بأسنا: بأس در اصل به معنی شدت و سختی است به معنی عذاب، جنگ مرض و غیره آید که از مصادیق سختی هستند. «بأسنا»: عذاب ما.

قصصهم: قصص (بر وزن شرف): قصه و قصه‌گویی (داستان سرایی) رجوع تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۸۴
شود به آیه ۳ از همین سوره.

عبره: موعظه، پند. اصل عبر گذشتن از حالی است به حالی، پند را از آن عبره گفته‌اند که از دانستن محسوس به دانستن غیر محسوس عبور داده و رسیده می‌شود.

الالباب: لب: عقل. جمع آن الباب است، لب در اصل به معنی مغز است مانند مغز بادام، در قرآن پیوسته به صیغه جمع آمده، به قولی به معنی عقل خالص است.

تفصیل: فصل: جدا کردن، ایضا تفصیل هم. آن در قرآن به معنای روشن بیان کردن است.

شرحها

آیات ده گانه سوره و نتیجه گیری از آن است در این آیات روشن شده که مؤمنان حقیقی کم هستند، بیشتر آنان که مؤمن می‌باشند ایمانشان آمیخته به شرک است، زیرا که از آیه‌های خدا رو گردان و به آنها بی‌اعتنا هستند، راه پیغمبر همان ایمان خالص و بی‌شائبه است، پیامبران دیگر نیز راهشان همان بود داستان رسولان خدا قصه خوانی نیست بلکه موعظه‌ها و بیان نظامات جهان است و از آنها فقط اهل تسلیم بهره می‌برند.

۱۰۲- ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ.

«ذلک» اشاره است به آنچه از قصه یوسف در این سوره گفته شد، منظور از «الغیب» کار پنهان است که گذشته و مرور زمان آن را پنهان کرده است، و ما کُنْتَ... تأکید و بیان انباء الغیب است و او در «وهم» برای حال است.

۱۰۳- وَ مَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۸۵

با آنکه اینها از اخبار وحی آسمانی است بیشتر مردم و لو به ایمانشان حریص هم باشی ایمان نمی‌آورند «خبر» «ما» و آن به معنی «لیس» است، و لَوْ حَرَصْتَ تقدیرش «و لو حرصت بایمانهم» است.

۱۰۴- وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.

لفظ «علیه» راجع به قرآن است، اگر مردم فکر کنند که تو برای قرآن مزدی نمی‌خواهی و فقط می‌خواهی آنها را بیدار کنی تا طریق راست زندگی و نظام هستی را بدانند که این قرآن مایه بیداری جهانیان است، آن سبب ایمان آنها می‌شود.

۱۰۵- وَ كَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمْرُونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ.

یعنی نه تنها به قرآن بی‌اعتنا هستند بلکه بسیاری از آیه‌ها و دلائل توحید خدا و نظام متقن جهان در آسمانها و زمین هست که بر آنها می‌گذرند و توجهی نمی‌کنند منظور از مرور شاید مکرر دیدن آنها باشد.

۱۰۶- وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ.

یعنی آنهایی که هم توجه کرده و ایمان می‌آورند ایمانشان آمیخته به شرک است، و ایمان خالص را پیدا نمی‌کنند. گویی مراد آنست که در عین اعتقاد به خدا به بعضی از وسائل مادی به نظر استقلال نگاه می‌کنند و یا منظور از شرک ظاهرا شرک خفی است آنکه گناه می‌کند از این جهت مشرک است که در بعضی کارها از خدا و در بعضی از شیطان و نفس دستور می‌گیرد لذا در روایات آمده که منظور، شرک طاعت است نه عبادت در تفسیر عیاشی از زراره از امام باقر علیه السلام نقل شده:

«قال شرك طاعة و ليس بشرك عبادة و المعاصي التي تركبون مما اوجب الله عليها النار شرك طاعة اطاعوا الشيطان و اشركوا بالله في طاعته و لم يكن بشرك تفسير أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۱۸۶»
عبادة، فيعبدون مع الله غيره»
و از حضرت رضا صلوات الله عليه نقل کرده
«قال شرك لا يبلغ به الكفر».

۱۰۷- أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

اشاره است به اینکه اعراض از عذاب خدا چنین چیزها را بدنال دارد، منظور از غاشیه بلای فرا گیرنده است که شخص را از هستی ساقط می کند نظیر طوفان، زلزله، قحطی و امثال آن، تقدیر آن «عقوبه غاشیه» است، مراد از «الساعة» ظاهرا مرگ است احتمال دارد که قیامت هم باشد ولی آن به نظر نگارنده بعید است و هُمْ لَا يَشْعُرُونَ حال است از مفعول «تأتيهم» و اشاره به سلب جلوگیری و عدم آماده شدن برای مرگ است که دیگر مجال توبه در بین نخواهد بود.

۱۰۸- قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

از آیات گذشته روشن شد که اکثر مردم مؤمن واقعی نیستند و ایمانشان آمیخته به شرک است زیرا که از آیه‌های موجود در آسمان و زمین روگرداند در این آیه دستور رسیده که بگوید: راه و طریقه من دعوت به این ایمان خالص است یعنی «هذه الدعوة سبیلی» جمله اَدْعُوا إِلَى اللَّهِ بیان سبیل است سُبْحَانَ اللَّهِ پاک است خدا از اینکه شریکی داشته باشد، جمله آخری تأکید توحید است که در راه و طریقه من شرک وجود ندارد اینکه فرموده: اَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي گرچه به ظاهر عموم پیروان را شامل است که من و آنها به چنین ایمانی دعوت می کنیم ولی معلوم است که همه پیروانش در این حد از ایمان نبوده‌اند، علی هذا آن شامل بعضی از خواص اصحابش خواهد بود.

در تفسیر عیاشی از امام باقر صلوات الله عليه نقل شده: «انا و من اتبعنی، تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۱۸۷»

قال: علی؟؟؟ کرده که امام فرمود: «رسول الله و علی و الاوصیاء بعدهما» و نیز از امام جواد علیه السلام نقل کرده که راوی به آن حضرت فرمود: کم بودن سن شما را اشکال می کنند؟ فرمود: بی جا می گویند خدا می فرماید: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي به خدا قسم کسی جز علی علیه السلام پیرو او نبود و او نه سال داشت، من نیز نه سال دارم ... مؤید این سخن آن است که سوره یوسف در مکه نازل شده است.

۱۰۹- وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى.

یعنی تو در این دعوت توحیدی ابتدا به ساکن و تنها نیستی بلکه پیش از تو به پیامبران دیگر شهرها چنین وحی کرده‌ایم و به مردم بازگو کرده‌اند، این راه و سنت دائمی خداست.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ.

این جمله از یک طرف استدلال است به صدر آیه که از آن شهرها و از پیامبرانشان آگاهند و از طرف دیگر تهدید است که در صورت عدم قبول دعوت قرآن، به سرنوشت آنها دچار خواهند شد.

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

این جمله نصیحت است که قبول دعوت پیامبران که همان تقوی باشد به حال آنان مفید و سبب سرفرازی و نعمت دائمی در آخرت بود، این ظاهرا برای عاقبه الْمُكَذِّبِينَ است که ایمان نیاورند و اهل عذاب شدند و گرنه تقوی شامل بهره‌های دنیا و آخرت هر دو است. و خلاصه: اگر ایمان می آورند به چنان عاقبت دچار نمی شدند.

۱۱۰- حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَحَمَّ اللُّحَىٰ تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۱۸۸

فَنَجَّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

این آیه در رابطه با آیه فوق و نحوه جریان آمدن عذاب است یعنی حال آن مکذبان چنین بود که چون پیامبران از ایمان آوردن آنها نومید شدند عذاب آمد، اهل ایمان نجات یافتند و کفار هلاک شدند: بهترین طریق در معنای آیه آنست که فاعل «ظنوا» امت‌ها باشد یعنی: چون پیغمبران از ایمان آوردن مردم مأیوس شدند و مردم نیز گمان کردند که پیغمبران به دروغ به آنها وعده عذاب داده‌اند، یاری ما آمد.

برای هر دو شق در قرآن آیات دیگری آمده است مثل قول موسی که بعد از یأس می گوید: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ یونس / ۸۸ و اما ظن امتهما نظیر جریان نوح که قومش می گفتند بَلْ نُنطِقُكُمْ كَاذِبِينَ هود / ۲۷. در عیون اخبار الرضا نقل شده که مأمون از این آیه از آن حضرت پرسید حضرت فرمود: پیامبران از ایمان قوم خود مأیوس شدند و قومشان گمان کردند که پیامبران به آنها دروغ گفته‌اند:

«قال الرضا عليه السلام يقول الله: حتى اذا استیأس الرسل من قومهم ان الرسل قد كذبوا جاء الرسل نصرنا» (از المیزان).

اما اینکه فاعل «ظنوا» رسل باشد غیر قابل قبول است و با آیات قرآن نمی سازد.

«قد كذبوا» به تخفیف یعنی مکذوب علیه واقع شده‌اند و پیامبران به آنها دروغ گفته‌اند.

۱۱۱- لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

این آخرین آیه است که می گوید حکایات انبیاء با حکایت یوسف و برادرش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۸۹ داستانسرایی نیست بلکه درس و عبرت است که سبب سعادت و پیشرفت و تکامل است. ضمیر «قصصهم» ظاهراً راجع به «الرسل» و یا به یوسف و اخوه اوست.

لَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي تَقْدِيرُش «لكن كان تصديق الذي» است کلمه‌های تصدیق تفصیل، هدی و رحمة همه عطف است به لفظ «حدیثا» مراد از الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ظاهراً تورات باشد که قصه یوسف در آن به تفصیل آمده است، هدایت مربوط به همه مردم ولی رحمت مخصوص مؤمنان است که به قرآن ایمان آورده‌اند، «كان» در هر دو مورد به معنی «هست» است و از زمان سلخ شده است یعنی حکایت پیامبران حدیث جعل شده نیست بلکه تصدیق تورات و بیان هر چیزی است که سعادت مردم در آن می باشد و هدایت است برای عموم و رحمت است برای مؤمنان در مقدمه تفسیر ذیل عنوان (قصص قرآن) در این زمینه توضیح داده‌ایم.

روز یازدهم محرم الحرام ۱۴۰۲ مطابق ۱۷/۸/۱۳۶۰ شمسی تفسیر سوره یوسف به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹۰

سوره رعد

اشاره

در مکه نازل شده و چهل و سه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- مطالب سوره نشان می دهد که همه آیات آن مکی است، المیزان نیز چنین نظر می دهد، در عین حال در مکی و مدنی بودن آن

اختلاف کرده‌اند و همانطوری که در مقدمه گفته شد آن دهمین سوره است که در مدینه نازل گردیده است.

محمّد بن سائب کلبی و مقاتل گفته‌اند: همه‌اش مکی است بجز آیه پایانی سوره: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ که درباره عبد الله بن سلام نازل گردیده است ولی این حرف قابل قبول نیست و خواهد آمد که آیه درباره امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و آخر سوره به اولش بر می‌گردد.

به نظر حسن و عکرمة و قتاده: همه آن مدنی است، بجز آیه ۳۱ و ۳۲، این حرف نیز اجتهاد بدون دلیل است.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی چهل و سه است، دیگران چهل و پنج و چهل و هفت نیز گفته‌اند، ولی قرائت کوفی قابل اعتماد است که به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوب می‌باشد، به نقل تفسیر خازن: این سوره دارای هشتصد و پنجاه و پنج کلمه و سه هزار و پانصد و شش حرف است و الله العالم.

۳- تسمیه آن به «رعد» به علت آیه چهاردهم است که در آن، این کلمه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹۱ یاد شده و یَسْبُحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ ظاهراً این تسمیه توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم انجام گرفته است، در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«من اکثر قراءة سورة الرعد لم تصبه صاعقه ابدا....»

۴- به نظر می‌آید: همه آن به یک بار نازل شده چون دلیلی بر نزول تدریجی نیست مگر آنچه در بالا نقل شد و رد گردید.

۵- در میان صد و چهارده سوره قرآن مجید تنها این سوره است که با «المر» (ا، ل، م، ر) شروع گردیده است.

۶- به نظر می‌آید: این سوره در صدد آنست که ثابت کند میان مطالب قرآن مجید و نظام موجود در جهان، تطابق و هماهنگی وجود دارد، آنچه قرآن با زبان قال بیان می‌کند، موجودات جهان آن را با زبان حال بیان می‌دارند، نتیجه اینکه: قرآن حق است زیرا مطالب آن از جانب نظام کون تأیید می‌شود.

توضیح اینکه: این سوره با وَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ شروع می‌شود یعنی: این قرآن که به توحید دعوت می‌کند حق است، آن گاه در ضمن آیات مکرر برای توحید استدلال شده از قبیل: اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ... / ۲، و آیات اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْتَلُّ كُلُّ أُنْثَى ... / ۸، هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا ... / ۱۲ و نیز آیات! أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا / ۱۷، اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ ...، يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ ...

و آیات دیگر که نتیجه همه آنها وجود توحید و نفوذ اراده حق تعالی در جهان است، علی هذا قرآن و جهان با هم تطابق دارند.

و آنچه مشرکان درباره قرآن از روی بی‌اعتنایی می‌گویند: لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ، ۷، لغو و باطل است.

۷- از محتوای سوره به دست می‌آید که شأن نزول آن، همان بی‌اعتنایی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹۲

مشرکان به قرآن بوده است، که می‌گفتند: لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ، این مطلب بارها تکرار شده است نظیر: أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى ... / ۱۹، ایضا: وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ / ۳۶ و نیز آیات ۳۷ و ۳۸ و ۴۳، ناگفته نماند سخن مشرکان لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ در آیه ۲۷ تکرار شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹۳

سوره الرعد مدنیّه و آیاتها

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۶]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المر تلمك آيات الكتاب والذى أنزل إليك من ربك الحق ولكن أكثر الناس لا- يؤمنون (۱) الله الذى رفع السماوات بغير عمد ترونها ثم استوى على العرش وسخر الشمس والقمر كل يجرى لأجل مسمى يدبر الأمر يفصل الآيات لعلكم بقاء ربكم توقنون (۲) وهو الذى مد الأرض وجعل فيها رواسي وأنهاراً ومن كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يغشى الليل النهار إن فى ذلك لآيات لقوم يتفكرون (۳) وفى الأرض قطع متجاورات وجنات من أعناب وزرع ونخيل صنوان وغير صنوان يسقى بماء واحد ونفضل بعضها على بعض فى الأكل إن فى ذلك لآيات لقوم يعقلون (۴)

وإن تعجب فعجب قولهم أإذا كنا تراباً أإننا لفي خلق جديد أولئك الذين كفروا بربهم وأولئك الأغلال فى أعناقهم وأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون (۵) ويسمى تعجلونك بالسنة قبل الحسنة وقد حلت من قبلهم المثلاث وإن ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم وإن ربك لشديد العقاب (۶)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹۴

بنام الله که دارای رحمت همگانی و همیشگی است

۱- این است آیه‌های کتاب و آنچه از پروردگارت بر تو نازل گشته حق است و لیکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند.

۲- الله آنست که: آسمانها را بدون ستونهای مرئی برافراشت، سپس به حکومت پرداخت و آفتاب و ماه را رام کرد که همه برای مدت معینی روانند کار جهان را تدبیر و آیات را روشن می‌کند تا به دیدار پروردگارتان ایمان بیاورید.

۳- خدا آنست که زمین را بگسترده و در آن کوه‌های ثابت و نهرها به وجود آورد و از همه میوه‌ها در آن، جفت قرار داد، شب را بروز می‌پوشاند، در اینها نشانه‌های توحید هست برای گروهی که فکر می‌کنند.

۴- در زمین قطعه‌های قریب هم وجود دارد و باغاتی از انگور و کشت و نخلهای هم مثل و غیرهم مثل هست که با یک آب آبیاری می‌شوند ولی آنها را در میوه بهمدیگر برتری می‌دهیم، در اینها آیه‌های ربوبیت و توحید هست برای قومی که تعقل می‌کنند.

۵- اگر از حرفشان تعجب کنی (حق داری که) حرفشان عجیب است که (می‌گویند):

آیا آن گاه که خاک می‌شویم در خلقت جدیدی خواهیم بود؟ آنها به پروردگار خود کافر شده‌اند زنجیرها در گردنشان است و اهل آتشند و در آن جاودانانند.

۶- از تو عقوبت را پیش از رحمت می‌خواهند با آنکه پیش از آنها عقوبتها گذشته است، پروردگار تو آمرزنده مردم است با ظلمشان، و پروردگار تو عذابش سخت است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹۵

کلمه‌ها

عمد: (بر وزن شرف) ستونها، مفرد آن عماد و عمود است.

استوی: لفظ استوی اگر با «علی» باشد به معنی استقرار آید و اگر با «الی» باشد به معنی پرداختن و توجه است.

عرش: تخت حکومت. آن در اصل به معنی بلندی است مراد از استوی علی العرش در دست گرفتن حکومت و تدبیر و اداره است. سخر: تسخیر: وادار کردن به قهر و اجبار. راغب گوید: تسخیر آن است که شیء را به غرض مخصوصی با قهر سوق کنند، طبرسی آن را رام کردن گوید که عبارت اخرای سوق است.

یدبر: تدبیر: اداره کردن و به دنبال شیء افتادن آن در اصل دبر (بر وزن عنق) است که به معنی پس و عقب می‌باشد، تدبیر کننده در پی و دنبال تدبیر شده است.

توقنون: یقن (بر وزن شرف و عمل): ثابت شدن و واضح شدن. ایقان:

تحقیق کردن و بیقین رسیدن «توقنون»: یقین می‌آورید یا یقین جستجو می‌کنید.

مد: کشیدن گسترش دادن. «مد الارض». زمین را وسعت و گسترش داد. طبرسی معنای اولی آن را زیادت می‌داند، کشیدن نیز سبب زیادت است.

رواسی: رسو ثبوت و رسوخ. «رسا الشیء: ثبت» راسی، مؤنث آن راسیه است، جمع راسیه «رواسی»: کوه‌های ثابت و ریشه‌دار.

یغشی: غشی: پوشانیدن و فرا گرفتن. اغشاء: پوشانیدن چیزی بر چیزی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹۶
يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ: خدا شب را بروز می‌پوشاند.

قطع: قطع (بر وزن عقل): بریدن. قطع (بر وزن شبر): تکه و قطعه. جمع آن قطع (بر وزن عنب) است یعنی تکه‌ها و قطعه‌ها.

متجاورات: جار: همسایه. متجاور: همجوار و نزدیک بهم، جمع آن متجاورات است.

اعناب: عنب به انگور و درخت انگور هر دو گفته می‌شود، مراد از آن معنای دوم است.

نخیل: نخل: درخت خرما. در واحد و جمع بکار می‌رود، واحد آن نخله است جمع آن نخیل می‌باشد، نخل در اصل به معنی بیختن و الک کردن است.

صنوان: صنو: مثل. ابن اثیر در نهاییه گفته است: صنو به معنی مثل است و اصل آن این است که دو خرما از یک ریشه برویند، باید

دانست که «صنوان» جمع صنو است و تشنیه نیست، تشنیه آن صنوان و صنیان (بضم و کسر و فتح اول و کسر نون) است.

اکل: (بر وزن عنق): خوردنی، میوه، چنان که اکل بر وزن عقل به معنی خوردن است.

اغلال: غل (بضم-غ): طوقی که بر گردن زنند «الغل طوق یدخل فی العنق للذلل و الالم» جمع آن اغلال است.

مثلات: مثله به معنی عقوبت است، علت این تسمیه میان عقوبت و عمل جانی نوعی تماثل هست و یا عقوبت قومی بر دیگران عبرت و مثل می‌گردد، جمع آن مثلات است، مراد از آن عقوبتها و شاید عقوبتهای شبیه هم است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹۷

شرحها

در این آیات ابتدا حق بودن قرآن مطرح شده و آن گاه گوشه‌ای از نظم جهان و تنظیم آسمانها و زمین و روئیدن میوه‌ها بیان گردیده است، یعنی علت حق بودن قرآن آنست که مردم را به توحید و معاد می‌خواند، توحید و معادی که کائنات شاهد گویای آن هستند، آن وقت تعجب می‌کند از کسانی که معاد را انکار می‌کنند و به جای تسلیم شدن خواستار عذاب موعود می‌گردند با آنکه عقوبتهای اقوام و منکران گذشته را دانسته‌اند، در این آیات گوشه‌هایی از نظام متقن و پیچیده جهان نقل گردیده است که در ذیل آیات اشاره خواهیم کرد.

۱- المر تَلِكْ آيَاتِ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ.

این آیه عنوان و سر خط سوره مبارکه است که حق بودن قرآن در آن مطرح شده است. راجع به بسم الله ... در سوره حمد و راجع به «المر» در اول سوره اعراف سخن گفته شد، «تلك» اشاره بیعید و مراد از آن عظمت آیات است به نظر می‌آید: مراد از آیات، موجودات کویته باشد و از «الکتاب» مجموع جهان، در این صورت مراد آنست که آیات قرآن با آیات کون تطابق دارد و معنی چنین می‌شود: این است آیه‌های کتاب طبیعت و آنچه بر تو نازل شده حق است و هر دو حکایت از یک توحید و نظام دارند و لیکن بیشتر مردم نه به آیه‌های طبیعت خاضع هستند و نه به آیه‌های قرآن احتمال هم دارد که منظور از «الکتاب» قرآن مجید باشد، بنا بر احتمال اول جمله وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ... راجع به هر دو قسمت از آیات است.

اینکه گفتیم مراد از «الکتاب» مجموعه جهان است مانعی ندارد، در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹۸ آیه وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرِ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ لِقَمَانٍ / ۲۷ موجودات جهان کلمات خدا نامیده شده است، پس در این صورت جهان کتاب خداست و در آیات وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ انعام / ۵۹، قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ نمل / ۴۰ منظور از کتاب به احتمال نزدیک به یقین همان کتاب طبیعت است.

۲- اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ.

بنا بر آنچه گفته شد این آیه گوشه‌ای از نظام طبیعت را بیان می‌کند و این نظام حاکی از توحید و نفوذ یک مشیت و ربوبیت قوی در جهان است و دقت در آن معاد را نیز روشن می‌کند، علی‌هذا قرآن حق است زیرا که به چنین توحید دعوت می‌کند، توحیدی که جهان گویای آنست. اکنون می‌رسیم به جملات آیه.

مراد از سماوات همه آنها و آنچه بالاتر از زمین است می‌باشد، «ترونها» ظاهراً جمله مستقل و مستأنفه است یعنی خدا آسمانها را بدون ستون برافراشت و شما می‌بینید که بدون ستون‌اند و شاید آن صفت بغير عمده بوده باشد یعنی آسمانها را بدون ستونهای مرئی برافراشت، در هر دو صورت، آن سؤال برانگیز است که کدام اراده و مشیت آنها را چنین کرده است؟ نظیر این آیه است آیه: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا لِقَمَانٍ / ۱.

بنا بر احتمال دوم، مفهوم آیه آنست که آنجا ستونهای نامرئی وجود دارند چنان که از حضرت رضا علیه السّلام در تفسیر عیاشی نقل شده: در آنجا ستونهایی است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۱۹۹

که دیده نمی‌شود: «فتم عمد و لکن لا تری» می‌شود گفت: مراد از ستونهای نامرئی نیروی جاذبه است (۱).

جمله ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ... که در اعراف / ۵۴ نیز گذشت راجع به اداره امور است یعنی پس از خلقت و برافراشتن شروع به اداره آنها کرد، رام کردن خورشید و ماه نیز جزء اداره آنهاست آری خورشید با حجمی یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین و با قطری سیزده میلیون و نهصد و ده هزار کیلومتر (۱۰۹ برابر قطر زمین) و با شعله‌های سیصد و سی هزار کیلومتر ارتفاع و ماه با آن عظمت هر دو با اراده خدا رام شده و در یک خط سیر دقیق و با نظم عالی مشغول جریان هستند الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ رحمن / ۴ و چنان در مسیر و فلک خود می‌چرخند که لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ... یس / ۴۰ (۲).

كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى صریح است در اینکه اجرام آسمانی تا مدتی که پیش خدا معین است در این جریان خواهند بود و چون مدتشان تمام شود از بین خواهند رفت این مسئله در سوره لقمان / ۲۹، روم / ۸، احقاف / ۳ نیز آمده است. يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ شاید منظور از آیات، آیه‌های قرآن باشد و

(۱)

سفينه البحار (نجم) «قال على (ع) هذا النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض مربوطه كل مدینه الى عمود من نور طول ذلك العمود في السماء مسيره مائتين و خمسين سنه» عمود نور در این روایت نیز به نیروی جاذبه تطبیق می‌شود.

(۲) فاصله خورشید از زمین حدود صد و پنجاه میلیون کیلومتر است، اگر کمتر از آن بود حرارت آن همه را کباب می‌کرد و اگر زیادتر از آن می‌بود، حرارت کافی به زمین نمی‌رسید، زندگی از بین می‌رفت، ماه در فاصله، فعلی حدود بیست متر آب دریا و ده سانت سطح زمین را بالا می‌کشد اگر فاصله‌اش نصف این مقدار بود، آبهای دریاها به خشکی‌ها می‌رفت و زندگی را می‌شست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۰۰

شاید آیات کون، یعنی کار جهان را اداره می‌کند و امورات طبیعی را در پی یکدیگر قرار می‌دهد و آیه‌هایی را روشن می‌کند تا شما بقاء الله و روز قیامت یقین بیاورید.

در اینجا نیز تدبیر امر و بیان آیات قرآن در رهنمون شدن به قیامت تطابق دارند، تدبیر و تکامل امور حاکی است که این نظام به آخرین درجه تکامل خواهد رسید، قرآن نیز آن را با زبان قال روشن می‌کند، قرآن مجید بارها گفته است اگر این جریان به روز قیامت منتهی نشود، خلقت باطل است. به هر حال این آیه به حکم علت و معلول از یک مشیت و اراده حکایت می‌کند که این نظم را به وجود آورده است.

۳- وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

این آیه نمونه دوم از دلایل توحید و ربوبیت خدا و در عین حال دلیل حقایق قرآن است انسان به حکم فطرت خدا دادی چون این نظام را ببیند به فکر پیدا کردن خالق و موجد آن خواهد بود.

منظور از مدّ و گسترش زمین ظاهراً منجمد شدن آن و گسترش انجماد آن است، مرکز مذاب زمین نشان می‌دهد که روزگاری همه آن مذاب بوده، به تدریج که حرکت آن پائین آمده، سطح آن سرد شده و شروع به انجماد کرده است، این انجماد به تدریج گسترش پیدا کرده و همه سطح آن را گرفته است، کوه‌ها نیز در حین انجماد و فشار داخل آن، به وجود آمده‌اند، در روایات هست که اولین قسمت سرد شده جای کعبه بوده است، این مسئله در آیات دیگر بدین صورت آمده است وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَا وَ آلَقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ حَجْر / ۱۹، ق / ۷. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۰۱

پیدایش کوه‌ها و نهرها از نظام اتم تعدیل هوا و جریان بارانها و حفظ برفها و پیدایش نسیم و باد و غیره می‌باشد کلمه «فیها» راجع به زمین است.

درباره وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ گفته‌اند مراد از زوجین، انواع مخالف هم است مانند ترش و شیرین، خشک و تر، تابستانی و زمستانی و مانند آن میزان از تفسیر طنطاوی نقل می‌کند که منظور آنست که نر و ماده در غنچه‌های میوه‌هاست که علم، آن را در گیاهان اثبات کرده است، میزان در جواب می‌گوید: این مسئله گرچه از حقائق علمیه است ولی ظهور آیه، آنست که زوجین در خود میوه‌هاست نه در غنچه آنها.

نگارنده گوید: مصداق زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ برای من روشن نشد، امید است دیگران با تفکر در آن مصداق و معنی قانع کننده‌ای پیدا کنند. يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ یعنی شب را بر روز می‌پوشاند و شب را بر جای روز وارد می‌کند این نیز که در آیات دیگر اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ زمر / ۵ آمده است یکی دیگر از نظام جهان و دلیل ربوبیت و وحدانیت خداست که اگر پیوسته روز یا شب می‌شد وجود و ادامه حیات محال بود. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ آری برای آنان که صاحب اندیشه‌اند در اینها آیه‌های وجود خدا و ربوبیت و وحدانیت او موجود است به حکم قانون فطری عِلَّتْ و معلول این نظام هر کس را به اندیشه وا می‌دارد و بناظم آن رهنمون می‌شود.

۴- وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صَوْنًا وَ غَيْرُ صَوْنًا يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَضَّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

این آیه نمونه سوم از توحید و ربوبیت خداست و حکایت از نظام اتم و ناظم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۰۲ و تدبیر کننده آن دارد. یعنی در زمین قطعه‌هایی است نزدیک بهم، ظاهراً منظور آنست که بعضی از آنها شوره‌زار هستند و کوه و سنگلاخ که قابل کشت نمی‌باشند ولی بعضی آماده برای کشت و نشان می‌دهد که اگر خدا می‌خواست همه را غیر قابل کشت

می‌آفرید و شما بهره‌مند نمی‌شدید و یا منظور آنست که آن قطعه‌ها از لحاظ استعداد کشت متفاوت هستند و هر یک برای نوعی از کشت صلاحیت دارد تا همه اصناف میوه به دست بشر بیاید.

و در زمین باغاتی از انگور و در آن انواع کشت و نخلهاست نظیر هم و مخالف هم «۱» که همه از یک آب آبیاری می‌شوند، اما میوه آنها بعضی بر بعضی برتری دارند و در شکل، طعم، حجم، رنگ، نرمی، سفتی و مانند آن مخالف هم می‌باشند، این عجب است که از یک هوا و یک خاک و یک آب اینهمه میوه‌های گوناگون به وجود آید و پشتوانه زندگی انسانها و حیوانات باشد، با کمی تعقل خواهیم دانست که اینها همه از ربوبیت خاص و نفوذ یک اراده و مشیت خاص حکایت می‌کنند و توحید خالص را یاد می‌دهند و اختلاف خواص تخمها و میوه‌ها حاکی از نظام اتم عالمند و چون استنتاج از اینها موقوف بمقدمات عقلیه است لذا فرموده: **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** این بیان یک بیان ساده و عموم فهم و در عین حال عقلی و فطری است و اگر اسرار علمی رویدینها را در نظر بگیریم مانند طبقات برگها، کربن‌گیری گیاهان، عوامل پیچیده نر و مادگی و امثال آنها، در حیرت فرو خواهیم رفت، کافی است که بدانیم گیاهان روی زمین سالیانه صد و پنجاه میلیارد تن ائیدروژن را با دویست و پنجاه میلیارد تن کربن ترکیب کرده و چهارصد میلیارد تن اکسیژن در هوا آزاد می‌کنند و اکثر این عمل شیمیایی

(۱) مانند خرمای زرد و سیاه، انگور سفید و قرمز، خیار معمولی و خیار چنبر و ...

می‌شود گفت که **صِنَاوٌ وَ غَيْرُ صِنَاوٍ** وصف نخیل و یا وصف همه است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۰۳

به وسیله جلبک‌های ذره‌بینی سطح اقیانوسها انجام می‌گیرد، به هر حال جهان حاکی از توحید و قرآن داعی توحید، هر دو با هم هستند پس قرآن حق است.

۵- **وَ إِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ**.

این آیه و آیه بعدی نقل دو اشکال از اشکالهای مشرکان است که جواب آنها از آیات سه‌گانه گذشته روشن شد، اولین اشکال این است که آیا پس از مردن و خاک شدن دوباره زنده شده و در خلقت جدید خواهیم بود؟! ذیل آیه جواب مختصر، آن است. **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**.

یعنی آنها ربوبیت خدا را انکار کرده‌اند و گرنه معاد را انکار نمی‌کردند، و غله‌های جهل و اعراض و مکتسبات اعمال بد در گردن آنهاست که باعث انکارشان شده است و در نتیجه اهل آتشند و در آن پیوسته خواهند بود، ممکن است مراد از اغلال، غله‌های جهنم بوده باشد، جمله: **وَ إِن تَعْجَبْ ...** تقدیرش چنین است «و ان تعجب یا محمد من قولهم فی انکار المعاد فعجب قولهم» یعنی اگر از سخن آنها در انکار معاد تعجب کنی حق داری زیرا قولشان عجیب و تعجب‌آور است که می‌گویند ...

۶- **وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمُثَلَاثُ وَ إِن رَبُّكَ لَمَدُو مُغْفِرَةً لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَ إِن رَبُّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ**.

کار دوم آنها این بود که وعده عذاب را مسخره کرده و آن را به عجله می‌خواستند و می‌گفتند: **فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** اعراف / ۷۰ منظور از حسنه، مغفرت و رحمت و عافیت است یعنی پیش از خواستن رحمت، از تو به عجله عذاب را می‌خواهند با آنکه پیش از آنها عقوبتها و عذابهای امتهای گذشته واقع شده است و آنها آن عقوبتها را دانسته‌اند، پس چطور خواهان عذابند تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۰۴

جمله: **وَ إِن رَبُّكَ ...** در مقام تعجب دیگر است یعنی خدایت آمرزنده است حتی ظالمان را و در عین حال شدید العقاب است پس چرا آنها مغفرت خدا را نمی‌خواهند و عذاب او را می‌خواهند تا به عذاب شدیدش گرفتار شوند!!! می‌شود از لفظ «ربك» استفاده

کرد که مشرکان خدا را خالق می دانستند نه رب.

نکته‌ها

توحید: برای شناختن وجود صانع و توحید و ربوبیت او فقط جهان طبیعت را داریم که خود نیز جزئی از آن می‌باشیم. تفکر در موجودات و نظام جهان و مسئله بدیهی علت و معلول و عدم امکان منظم بدون دخالت مشیت و اراده، بطور وضوح وجود خالق و توحید او را اثبات می‌کند که شخص با انصاف ناگزیر از قبول آنست و آدمهای لجوج گرچه با زبان امتناع دارند ولی در باطن و ضمیر خود به آن اعتراف می‌کنند، معمای جهان بدون خالق عالم قابل حل نیست، دلایل عقلی و حسی انسان را از اقرار به وجود خالق دانا ناچار می‌کند انسان هر قدر به ذهن خود فشار می‌آورد نمی‌تواند مسائل طبیعت را بدون او حل کند.

کرسی موريسون نویسنده امریکایی در کتاب راز آفرینش انسان صفحه ۱۵ پس از بیان حساب احتمالات می‌گوید: برای بوجود آمدن حیات در روی کره زمین آن قدر اوضاع و احوال لازم است که از حیث امکانات ریاضی محال است تصور نمود که این اوضاع و احوال بر سبیل تصادف بوجود آمده باشد به همین جهت ناگزیر باید معتقد بود که در طبیعت قوه مدرکه خاصی وجود دارد که در جریان این امور نظارت می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۰۵

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۷ تا ۱۴]

اشاره

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷) اللَّهُ يَغْلِبُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (۹) سِوَاءَ مِنْكُمْ مَنْ أَسِرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰) لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (۱۱)

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبُرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (۱۲) وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳) لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْمَعُ حَتَّىٰ تَبْطِغَ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴)

۷- کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: چرا بر او آیه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود، تو فقط انذار کننده هستی و برای هر قوم راهنما می‌باشی (یا رهنما هست).

۸- خدا می‌داند آنچه را که هر مؤنث در شکم دارد و آنچه را که رحم‌ها فاسد می‌کند و آنچه را که زیاد می‌کند و هر چیز نزد او باندازه است.

۹- دانای نهران و آشکار، بزرگ و بلند پایه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۰۶

۱۰- در علم او یکسان است آنکه از شما حرف خود را پنهان دارد و یا آشکار کند و آنکه در شب خود را مستتر می‌کند و (یا) در روز راه می‌رود.

۱۱- برای انسان تعقیب کنندگانی هست از پیش و پس، او را از پیشامد خدایی حفظ می‌کنند. خدا نعمت قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنها استعداد خود را تغییر دهند، وقتی که خدا به قومی بلائی اراده کند برای آن بازگشتی نیست و جز خدا کارسازی ندارند.

۱۲- خدا کسی است که برای خوف و طمع، برق را به شما می‌نماید و ابرهای سنگین را به وجود می‌آورد.

۱۳- رعد به او تسبیح و حمد می‌کند ملک‌ها هم از خوف او، صاعقه‌ها را می‌فرستد، و آنها را به هر که خواست می‌رساند، مشرکان درباره الله مجادله می‌کنند با آنکه عذاب خدا سخت است.

۱۴- دعوت حق خاص او است بتهایی که جز خدا می‌خوانند هیچ جوابی به آنها نمی‌دهند مگر مانند آنکه هر دو دستش را بطرف آب باز کرده تا بدهانش برسد و نمی‌رسد، دعوت کافرین فقط در هدر است.

کلمه‌ها

منذر: نذر: حذر کردن با دانستن. «نذر بالشیء: علمه فحذره». انذار:

ترسانیدن. (و اعلام با تخویف) «منذر» ترساننده با اعلام خطر.

تغیض: غیض: فرو رفتن آب و مایع «الغیض ذهاب المایع فی العمق» راغب آن را ناقص شدن و ناقص کردن گفته است که با فرو رفتن مناسب است، بنظر می‌آید، که آن در آیه به معنی ناقص کردن و فاسد کردن است تَغْيِضُ الْأَرْحَامِ: فاسد می‌کند ارحام را یعنی نطفه را فاسد می‌کند و نمی‌گذارد به جنین مبدل شود.

شهادة: شهادت به معنی حضور و معاینه و به معنی «آشکار» آید، مراد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۰۷ از آیه همان است.

المتعال: علو (بر وزن قفل): بلندی. علاء: برتری و رفعت شأن. عالی:

بالا متعالی: بالا مقام رفیع المقام. بلند شوکت. ظاهرا مبالغه در آن در نظر است.

اسر: سر: نهران. «السر: الذی یکنم» اسرار: نهران کردن اسرّ الْقَوْلِ سخن را پنهان کرد به پنهانی سخن گفت.

مستخف: استخفاء: طلب پنهان کرد «مستخف»: پنهان کننده یعنی کسی که می‌خواهد خودش را مخفی کند سارب: سرب (بر وزن شرف): رفتن در سرایشی: و نیز محل سرایش سارب: راه رونده. «السارب: الذهاب فی طریقه» گویی یک نوع آسانی و راحت رفتن در آن ملحوظ است که در سرازیری رفتن آسانی هست معقبات: تعقیب کنندگان. مراد از آنها ظاهرا ملائکه‌اند که در پی انسانها هستند و به دستور خدا آنها را حفظ می‌کنند.

مرد: ردّ: برگرداندن. مردّ مصدر میمی است به معنی بازگشت و برگرداندن لازم و متعدی هر دو آمده است.

وال: ولی: نزدیکی. والی: متولی امر و مباشر کار السحاب: سحاب: ابر. اسم جنس است مفرد آن سحابه و جمع آن سحب (بر وزن عنق) و سحاب است، آن در مفرد و جمع بکار می‌رود در آیه به معنی جمع است بدلیل آنکه وصف آن ثقال آمده که جمع ثقیل

است رعد: رعد: صدای ابر، صاعقه: تندر و آتشی که از ابر می‌ریزد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۰۸

محال: محال: کید، عقوبت، عذاب. طبرسی گوید: «المحال: الاخذ بالعقوبه».

فاه: فوه: دهان. در حالات سه گانه، فاه، فوه، فیه می‌آید، در آیه حالت نصب آنست

شرحها

در این آیات، ابتدا سخن کفار را نقل کرده که در مقام بی‌اعتنایی به قرآن می‌گفتند: چرا از جانب خدایش معجزه‌ای بر او نازل نمی‌شود؟ در جواب می‌گوید تو فقط انذار کننده‌ای، آوردن معجزه در اختیار تو نیست، آن گاه به مطالب گذشته و اثبات توحید و تسلط و احاطه خدا بر کائنات بازگشته است، که خدا عالم آشکار و نهران است، ملائکه‌ای برای حفظ بندگان خود گذاشته است

(۱)

«محمد بن مسلم و حمران و زراره عنهما» قال. ما تحمل كل انثى او ذكر و ما تغيض الارحام قال ما لم يكن حملا و ما تزداد من انثى او ذكر»

یعنی: «ما تزداد علی واحد» به نظر می‌آید عبارت روایت چنین باشد

«ما تحمل كل انثى من ذكر او انثى».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۱۱

انسان خارج است مثلا قرآن مجید دورانهای گذشته جهان را مصداق غیب می‌داند: ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ آل عمران / ۴۴ و نیز آنچه در آسمانها و زمین پنهان است مصداق غیب هستند: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بقره / ۳۲ همچنین آینده مصداق غیب می‌باشند: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ... لقمان / ۳۴.

منظور از «شهادة» هر چیز آشکار و محسوس است، خلاصه اینکه مسئله آشکار و نهان نسبت به ما انسانهاست اما نسبت به خدا همه چیز محسوس و آشکار است الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ هر دو از اسماء حسنی هستند، منظور از کبیر بزرگی معنوی و احاطه است و از متعال تفوق و تسلط می‌باشد، یعنی او دانای نهان و آشکار است به علت آنکه بر همه چیز محیط است و تفوق و برتری دارد.

۱۰- سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ.

این آیه تکمیل مطلب گذشته و برای آن، نتیجه است یعنی: برابر است در نزد خدا و در علم خدا آنکه از شما سخن را در ضمیر خود پنهان دارد و آنکه سخن را با زبان اظهار کند و هر آنکه در شب خود را پنهان کند و یا در روز روشن راه رود همه اینها را خدا یکسان و آشکار می‌داند، به عبارت دیگر:

اینها معانی اضافی هستند نسبت به انسانها ولی در علم خدا همه آنها یکسان و محسوس است.

۱۱- لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۱۲

این آیه مربوط به آیه سابق است یعنی: خدایی که بر ضمیر انسان و بر سخن آشکار و راه رفتن و پنهان شدنش در شب احاطه دارد، برای انسان محافظانی گذاشته است که او را از بلاها و پیشامدهای خدایی حفظ می‌کنند، چون خدا نعمت قومی را تغییر نمی‌دهد ... ضمائر «له، یدیه، خلفه، یحفظونه» راجع به «من» موصول در آیه سابق مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ است و مراد از آن انسان می‌باشد در اینجا باید چند مطلب بررسی شود.

اول: منظور از «معقبات» ملائکه‌ایست که مأمور حفظ انسانها هستند، ما انسانها که به حکم: وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا نَسَاءً / ۲۸ و به حکم وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ مُحْتَدٍ / ۲۸، ضعیف و محتاج الی الله هستیم و همه چیز ما در دست خداست نمی‌توانیم با استقلال خودمان را حفظ کنیم لذا خدا برای حفظ ما ملائکه را مأمور کرده است: وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ انْفِطَارَ / ۱۰ معلوم می‌شود که ملائکه هم ما را حفظ می‌کنند و هم اعمال ما را می‌نویسند و بَرَسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَهُ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدِكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ انعام / ۶۱ از آیه به نظر می‌آید که ملائکه حفظ کننده به هنگام مرگ جان آدمی را می‌گیرند «۱» البته حافظ و نگهدار اصلی خداست و ملائکه بالواسطه هستند چنان که فرموده: وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ سبأ / ۲۱.

دوم: يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ منظور از أَمْرِ اللَّهِ بلاها و پیشامدها است یعنی ملائکه انسان را به امر خدا از بلاها و حوادث که امر و تقدیر خدا هستند، حفظ می‌کنند، احتمال دارد که حفظ راجع به جسم و روح و اعمال و عقیده، همه

(۱) در مجمع البیان از علی (ع) نقل شده:

«انهم ملائکة یحفظونه من المہالک حتی ینتہوا بہ الی المقادیر فیخلون بینہ و بین المقادیر».

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۱۳

باشد و انسان که به حکم اِنَّکَ کَادِحٌ اِلٰی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلَاقِیْہِ انشقاق/ ۶ و به حکم کُلُّ اِلَینَا راجِعُونَ انبیاء/ ۹۳ پیوسته در حال سیر به سوی خداست ملائکه از پس و پیش او را و اعمال و عقائد او را حفظ می کنند، در صافی از امام باقر علیه السّلام نقل شده: «او را حفظ می کنند از اینکه در چاهی بیافتد یا زیر دیواری بماند و یا حادثه‌ای به او برسد و چون تقدیر حتمی خدا آید او را رها می کنند، آنها دو فرشته در شب و دو فرشته در روز هستند که انسان را تعقیب می کنند» (۱) گویا منظور از بَیْنِ یَدَیْہِ وَ مِنْ خَلْفِہِ آن است که او را از هر طرف احاطه کرده‌اند در این صورت تعقیب از پس و پیش همان احاطه کردن او است.

سوم: اِنَّ اللّٰہَ لَا یُعَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُعَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِہِمۡ این جمله اولاً دلیل «یحفظونه» است یعنی انسان را حفظ می کنند به علّت آنکه خدا نمی خواهد نعمت و موهبتی را که به انسان داده است از دستش بگیرد، ثانیاً آن یک قاعده کلی است چنان که در سوره انفال آیه ۵۳ نیز گذشت، مراد از ما بِاَنْفُسِہِمۡ حالات روحی و باطنی انسان است تغییر آنها مانند تغییر توحید به شرک و تغییر شکر نعمت به کفران و تغییر عدالت به ظلم و تجاوز و طاعت به معصیت. بهر حال ما بین حالات روحی و استعداد انسانها و اوضاع خارجی، ارتباط و تلازم حتمی وجود دارد، اگر قومی بر سیل فطرت توحید، اهل ایمان و عمل و عدالت و انصاف شدند در پی آن، نعمتهای دنیا و آخرت نصیب آنها خواهد شد و تا در آن حال باشند نعمت دوام خواهد یافت و اگر آن حالات را تغییر دادند و به ظلم و شرک و کفران و مانند آن روی آوردند، خدا نعمتها را به نعمت مبدل می کند، این آیه شریفه

(۱)

«عن الباقر (ع) من امر اللّٰہ یقول بامر اللّٰہ من ان یقع فی زکی او یقع علیہ حائظ او یصیبه شیء حتی اذا جاء القدر بینہ و بینہ یدفعونه الی المقادیر و ہما ملکان یحفظانہ باللیل و ملکان بالنہار یتعاقبانہ»

در بحار ج ۴۱ ص ۲ نظیر آن نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۱۴

به هر دو شق قضیه اشاره می کند: وَ لَوْ اَنَّ اَہْلَ القُرٰی اٰمَنُوْا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْہِمۡ بَرَکٰتِ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ وَ لٰکِنْ کَذَّبُوْا فَاَخَذْنَاہُمۡ بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ اعراف/ ۹۶ از رسول خدا صَلَّی اللّٰہ علیہ و آلہ و سَلَّمَ منقول است:

«الملك یتقی مع الکفر و لا یتقی مع الظلم».

چهارم: وَ اِذَا اَرَادَ اللّٰہُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَہٗ وَ مَا لَہُمْ مِنْ دُوْنِہٖ مِنْ وَاٰلِ اٰیٰتِہٖ حٰجِیۡمٌ این جمله اشاره است به قضاء حتمی خدا یعنی اگر کار به آنجا رسد که خدا نعمت را تغییر دهد دیگر هیچ چیز جلو آن را نمی گیرد و جز خدا سرپرست و مباشر کار نخواهند داشت، خدا نیز یارشان نخواهد بود پنجم: گفتیم مراد از «معقبات» ملائکه هستند، جمع با الف و تاء در دو جا آید، یکی در مؤنث حقیقی مانند مؤنثات، مسلمات، صالحات و مانند آن ولی می دانیم که ملائکه مؤنث نیستند، خدا مشرکان را که چنین عقیده‌ای داشتند نکوهش می کند: وَ جَعَلُوْا الْمَلَائِکَۃَ الذّٰلِیْنَ ہُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ اِنَّا اَشْہَدُوْا خَلَقْہُمْ؟! زخرف/ ۱۹، دیگری در آنجا که موصوف مذکر لا یعقل باشد مانند مرفوعات، منصوبات و غیره، اما می دانیم که ملائکه لا یعقل نیستند و انگهی نمی شود گفت مراد از «معقبات» نیروهای بی شعور می باشند زیرا فعل «یحفظونه» ظهورش در اولی العقل است، چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوئیم: در این جمع، جماعت مورد نظر بوده است و تقدیر آن «ملائکة معقبات» است، الجمع باعتبار الجماعه مؤنث.

ششم: از آیه: وَ مَا اَصَابْکُمْ مِنْ مُّصِیْبَةٍ فَبِمَا کَسَبْتَ اَیْدِیْکُمْ وَ یَعْفُوْا عَنْ کَثِیْرٍ شوری/ ۳۰ معلوم می شود که خدا در بعضی از محلها که

در صورت تغییر حالات از بعضی تغییر نعمت عفو می‌کند (المیزان).

هفتم: از کلام الهی استفاده می‌شود که ما بین عمل صالح و نعمتهای معنوی تلازم وجود دارد، همچنین تغییر در وقت تغییر، اما میان عمل صالح و نعمتهای ظاهری تلازم فهمیده نمی‌شود (المیزان) یعنی ممکن است انسان عمل صالح داشته باشد ولی نعمتهای ظاهری نصیب او نشود مانند ابو ذر و هزاران امثال او که در راه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۱۵ توحید بلاها را به جان خریدند.

۱۲- هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبُرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ إِنَّ آيَةَ نَزْلِ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ... روم/ ۲۴. بیان می‌دارد خَوْفًا وَطَمَعًا مفعول له هستند یعنی: برق را به شما می‌نمایاند تا بترسید از صاعقه آن و طمع کنید در باران آن و نیز خدا همان است که به وسیله تابش آفتاب و تبخیر دریاها ابرهای سنگین و پر آب را به وجود می‌آورد، این نظام در تأمین حیات و ادامه آن ضروری است، نظیر این آیه است آیه: وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبُرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ... روم/ ۲۴.

۱۳- وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ. ادامه بحث آیه گذشته است و به مناسبت این آیه، همه این سوره، رعد نامیده شده است «تسمیه کل باسم جزء» تسبیح و حمد رعد شاید خضوع آن به نظام خدا باشد که به خواست خدا میان ابرها تخلیه الکتریکی به وجود می‌آید و سبب رعد و برق و صاعقه می‌شود و رعد به این نظام خاضع است و از آن سربیزی نمی‌کند و خواست خدا به وسیله آن انجام می‌گیرد و یا بحکم و إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اسراء/ ۴۴، تسبیح آن، ارادی و اختیاری است. در مجمع البیان نقل شده است «کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سمع صوت الرعد قال سبحان من يسبح الرعد بحمده»

آمدن وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ شاید برای بیان آن باشد که موجودات بی شعور و با شعور هر دو او را تسبیح می‌کنند، وانگهی خدا صاعقه را می‌فرستد و هر که را بخواهد با آن نابود می‌کند و می‌سوزاند مانند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۱۶ قوم صالح و دیگران، صاعقه زدن هم به اذن خدا و از آثار قهر خداست «۱».

ناگفته نماند: مسئله رعد و برق و صاعقه یکی از ضروریات حیات و از نظام عجیب خلقت است که اراده و خواست خدا در آن نافذ می‌باشد. دانشمندان می‌گویند: حرکت صاعقه سی هزار بار از گلوله تفنگ سریع‌تر است، حیات نباتی بدون صاعقه محال است هشتاد درصد جو زمین را ازت تشکیل داده و بر روی هر کیلومتر مربع از زمین ۸/۶ میلیون تن ازت وجود دارد، این ازت برای تغذیه نبات کمال ضرورت را دارد ولی بدان صورت قابل جذب نیست.

در مسیر صاعقه مولکولهای هوا به سی هزار (یا سه هزار) درجه حرارت می‌رسند و «ازت» با اکسیژن ترکیب و تبدیل به اکسید ازت می‌گردد که قابل حل در آب است، آنها در دانه‌های باران حل شده و به شکل اسید نیتریک رقیقی بر روی خاک می‌ریزد و برای گیاهان نیتراهای قابل جذب تولید می‌کند به حساب هوا شناسان هر دقیقه صد بار صاعقه در کره زمین پدید می‌آید و از مواد جو برای نباتات غذا تهیه می‌کند (دانستنیهای جهان علم) يُرِيكُمْ الْبُرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا.

بعد از بیان خضوع رعد و خضوع ملائکه و ارسال صاعقه‌ها می‌فرماید: وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ یعنی با همه اینها اهل مکه و مشرکان در باره خدا مجادله می‌کنند و می‌خواهند اصنام و معبودهای باطل خود را در جای خدا بگذارند با آنکه عذاب خدا و انتقام او سخت است و اگر انتقام بکشد هیچ چیز مقاومت نتواند کرد.

۱۴- لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۵ تا ۲۵]

اشاره

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۱۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلِ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶) أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸) أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۹)

الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰) وَالَّذِينَ يَصِّمُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲) جَنَّاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴) وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۲۰

۱۵- هر که در آسمانها و زمین هست با رغبت و کراهت به خدا خضوع می‌کنند، همچین سایه‌های آنها در بامدادها و عصرها به خدا سجده می‌کند

۱۶- بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ بگو: الله است. بگو: آیا غیر از او سرپرستانی گرفته‌اید که برای خود مالک نفع و ضرری نیستند؟! بگو: آیا بینا و کور یکسانند و یا ظلمات و نور یکسان است، یا برای خدا شریکانی قرار داده‌اند که مانند خدا مخلوق خلق کرده‌اند و خلقت بر آنها مشتبه شده است. بگو: خدا خالق همه اشیاء و یکتا و غالب فقط او است

۱۷- از آسمان آبی نازل کرد، دره‌ها به وسعت خود جاری شدند، سیل، کف بالا آمده‌ای برداشت و در آنچه برای زیور یا متاعی آبش می‌دهید مانند سیل کفی هست.

خدا حق و باطل را این چنین ثابت می‌کند اما کف به پراکنده شدن می‌رود و اما تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۲۱

آنچه به مردم نافع است در زمین می‌ماند، بدینسان خدا مثلها را (برای مردم) می‌زند.

۱۸- برای آنها که پروردگارشان را اجابت کرده‌اند عاقبت خوبی است و کسانی که اجابت نکرده‌اند اگر همه آنچه در زمین هست با یک برابر خاص آنها بود (برای آن عاقبت) عوض می‌دادند، آنها را حساب بدی است، جایشان جهنم است و آن مهیا شده ناگواری است.

۱۹- آیا آنکه می‌داند قرآنی که از خدایت نازل شده حق است مانند کسی است که کور است، فقط خردمندان متذکر می‌شوند.

۲۰- کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان خدا را نمی‌شکنند.

۲۱- و کسانی که متصل می‌کنند چیزی را که خدا امر کرده متصل شود و از خدایشان و حساب بد می‌ترسند.

۲۲- و کسانی که برای توجه خدایشان استقامت کرده‌اند و نماز را بپا داشته‌اند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم نهان و آشکار انفاق

کرده‌اند و با خوبی بدی را دفع می‌کنند عاقبت محمود دنیا خاص آنهاست

۲۳- بهشتهای همیشگی است که بآنها داخل می‌شوند آنها و هر که شایسته است از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان و ملائکه از هر در آنها داخل می‌شوند.

۲۴- که سلام بر شما در مقابل صبرتان، نیکوست نتیجه دار دنیا.

۲۵- و کسانی که عهد خدا را بعد از محکم کردن آن می‌شکنند و آنچه خدا امر کرده متصل شود، قطع می‌کنند و در زمین فساد می‌کنند، آنها راست دوری از رحمت حق و آنها راست عاقبت بد دنیا.

کلمه‌ها

طوع: رغبت و میل. راغب آن را انقیاد گفته است.

کرها: کره (بفتح کاف و ضم آن) مکروه و ناپسند داشتن و امتناع. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۲۲

غدو: غدوه و غداة: بامداد. یا از اول فجر تا طلوع آفتاب، جمع آن غدو است.

أصال: اصیل: ما بعد عصر تا مغرب، جمع آن أصال است.

واحد: یکی آن واحد عددی است یعنی یکی نه دو ولی «احد» آن گاه که در خدا به کار رود به معنی واحد وصفی است یعنی

بی‌همتا قهار: قهر: غلبه توأم با توانایی مهار: بسیار غالب و توانا.

سالت: سیل: جاری شدن، اسم نیز آید به معنی سیلاب «سالت»:

جاری شد.

اودیة: وادی: سیلگاه. دره. راغب گوید: وادی در اصل محل جریان آب است طبرسی فرموده: کرانه کوه مجرای بزرگ آب. جمع

آن «اودیة» است.

زبدا: زبد (بر وزن شرف): کف آب یا مطلق کف رایا: ربو و ربا: زیادت. «ربا یربو» یعنی زیاد شد «رابی»: بالا آمده.

جفاء: جفاء: کنار افتاده، اسم ممدود است مثل غطاء.

یمکث: مکث: ماندن، توقف و اقامت. راغب «ثبات مع الانتظار» گفته است فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ: می‌ماند در زمین.

استجابوا: اجابت و استجابت: جواب دادن و قبول کردن.

حسنى: مؤنث احسن است، پیوسته وصف آید مثل «المثوبة الحسنى» لافتدوا: فدیة: عوض و فداء. «لافتدوا» البته عوض می‌دهند.

مهاده: مهاده: آماده کردن. مهاده: آماده شده.

الباب: لب: مغز، مانند مغز بادام و غیره، منظور از آن در قرآن عقل و درک تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۲۳

است أولوا الألباب: صاحبان عقول. (خردمندان) میثاق: وثاقه محکم و ثابت شدن «وثق وثاقه: قوی و ثبت» میثاق: پیمان محکم.

مصدر میمی نیز آید بمعنی محکم کردن یصلون: وصول: رسیدن. وصل: متصل کردن و جمع کردن ابتغاء: یعنی در اصل به معنی

طلب است خواه طلب تجاوز باشد (ظلم) و خواه طلب خیر ابتغاء: طلب کردن و خواستن.

یدرءون: درأ: دفع کردن. «درأه درأ: دفعه» «یدرءون»: دفع می‌کنند عقبی: عقب و عقبی (بر وزن قفل و کبری): عاقبت.

عدن: عدن به معنی همیشگی است «عدن فی المكان: اقام فیه» یعنی بهشتهای همیشگی.

شرحها

در تعقیب آیات گذشته، در این آیات روشن شده که موجودات خواهی نخواهی به خدا خاضعند، پرورش دهنده کائنات اوست آفریننده همه اشیاء او است سرپرستان و معبودهای باطل که با جهل بشر به وجود آمده‌اند مالک ضرر و فایده‌ای نیستند، آنها که به غیر خدا رو آورده‌اند کور دل و بی‌بصیرت هستند، باطل مانند کف سیلاب فقط جولانی دارد و رفتنی است، اما حق پایدار است، آنها که دعوت خدا را اجابت نکرده‌اند از عذاب جهنم چاره‌ای ندارند. اهل خرد قرآن را می‌پذیرند، آنها پیمان خدا را نمی‌شکنند، از خدا و از عذاب خدا می‌ترسند و آنها اهل بهشتند، ناقضان عهد خدا اهل لعنت و اهل عذابند خلاصه: آنکه قرآن حق است زیرا جهان طبیعت با قرآن توافق دارد، قرآن توحید و ربوبیتی را مطرح می‌کند که کائنات آن را بازگو می‌کنند و از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۲۴

این آیات استنتاج می‌شود که خلقت و تدبیر جهان در دست خداست، همه از حول و قوه او استفاده می‌کنند باید به او روی آورند و به او عبادت کنند و از او استمداد نمایند بت پرستان و طاغوت پرستان در اشتباه می‌باشند.

۱۵- وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ.

در تعقیب مطالب قبل منظور از این آیه آنست که کائنات به خدا خاضع هستند و از مشیت او پیروی می‌کنند در آیه دیگر به جای «یسجد» کلمه «اسلم» آمده است: أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ آل عمران/ ۸۳ علی هذا می‌دانیم که منظور از سجده همان تسلیم شدن و خاضع شدن به خداست.

در بعضی آیات بجای «من» لفظ «ما» آمده است: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ نَحْلٍ / ۴۹، ولی در این آیه چون روی سخن با مشرکان است لذا با لفظ «من» آمده یعنی حالا که اولواالعقلها سجده می‌کنند و خاضعند چرا شما نیستید؟! و در بعضی از آیات آمده است: كُلُّ لَه قَانِتُونَ بقره/ ۱۱۶.

به هر حال همه موجودات از نظام اتم که همان اراده و مشیت خداست اطاعت می‌کنند و بر خدا تسلیم و خاضع هستند و این خضوع ذاتی و غیر قابل انفکاک است و با طوع و رغبت انجام می‌گیرد النهایه این تواضع و تذلل در ملائمت مانند بقاء حیات، رسیدن به آمال از روی طوع و رغبت است و در ناملائمت مانند مرگ، فساد، آفات، حوادث ناگوار با اکراه انجام می‌گیرد در هر حال قدرت خروج از حیطه مشیت خدا را ندارند و تسلیم خدا می‌باشند، علی هذا مسئله طوع و کره در انسانهاست و سایر موجودات همه با طوع و رغبت تسلیم مشیت خدا هستند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۲۵

حرکت و جابجا شدن سایه‌ها نیز مصداق همان خضوع و تذلل به خداست، آمدن صبح و عصر شاید بدان علت است که افتادن سایه‌ها به زمین در آن دو وقت کاملاً محسوس است و سایه‌ها امتداد پیدا کرده و به زمین فرس می‌شوند، احتمال هست که مراد از «ظلالهم» سایه خود انسانها باشد نه سایه موجوداتی که انسانها مالک آنها هستند و شاید مراد عموم باشد.

۱۶- قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا این آیه ترسیم دیگری از ربوبیت خدا و محکوم کردن بتها و بت پرستهاست و نتیجه‌ای از آیات گذشته می‌باشد، به عبارت دیگری پس از آنکه از گذشته، توحید و ربوبیت خدا روشن شد به آن حضرت امر شده: به مشرکان بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ و چون مشرکان عقیده به ربوبیت و توحید ندارند و یا درک نمی‌کنند خودت در جواب بگو: او الله است، آن وقت از این سؤال و جواب نتیجه‌گیری شده یعنی حالا- که پروردگار جهان خداست آیا بتهایی (و طاغوتهایی) را سرپرست و معبود گرفته‌اید که حتی به خودشان هم قدرت ضرر زدن و نفع رساندن ندارند؟! قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ یعنی: کافران کورند و مؤمنان بینا، شرک و کفر ظلمات است اما ایمان نور، اینها با هم مساوی نیستند، جمع آمدن ظلمات اشاره بانواع و اقسام شرک و کفر است ولی ایمان و توحید یکی است.

این جمله دلیل دیگری است که اگر عقل داشتید باید نور را بپذیرند نه ظلمت را.

أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقَ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
كُلُّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
«۱».

پس از نفی اینکه در جهان ربی و سرپرستی باشد و پس از اثبات اینکه کفر ظلمات و کافر نایبناست در این قسمت از آیه یک شبهه نقل و جواب داده شده است و آن اینکه مشرکان بگویند: بعضی از اشیاء را بتها آفریده‌اند و بر ما مشتبه شده که کدام را بتها آفریده‌اند عقیده داریم که خدایان ما نیز فی الجمله ربوبیت دارند و حق داریم که آنها را عبادت کنیم و سرپرست بدانیم. در جواب آمده که بگو: خدا آفریننده همه اشیاء و در خلقت شریکی ندارد زیرا که به تنهایی بر همه موجودات غالب و قاهر و مسلط است مشرکان در خلقت به خدا شریک قائل نبودند چنان که آمده: وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ... لقمان / ۲۵، زمر / ۳۸ و قهرا می‌بایست ملزم شوند که ربی جز او نیست و علی هذا معبودی جز او نخواهد بود، خلاصه اینکه: خدا در خلقت و در ربوبیت و در افعال تنها است علی هذا عبادت بغیر او روا نیست و استمداد خاص او است، همه به او محتاج هستند و او غنی بالذات است.

ازمه الامور طرابیده و الكل مستمده من مدده

۱۷- أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ از این آیه تا آخر آیه ۲۳ در بیان تفصیل قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ و روشن نمودن مآل حق و باطل است. این آیه مثلی است برای حق و باطل و اینکه باطل محکوم و از بین رفتنی است و حق پایدار است، باید دانست که آن مثل خیالی و در عالم تصور نیست بلکه واقعیت است و آن اینکه:

(۱) راجع به قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ رجوع شود به «نکته‌ها».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۲۷

از آسمان آب خالص و زلال می‌بارد و در دره‌ها مطابق وسعت و ضیق آنها نهرها جاری می‌شود و در روی سیلاب‌ها کفها ظاهر می‌شوند، همچنین موقع ذوب کردن فلزات برای زیور آلات و مانند آن در روی فلزات مذاب کف ظاهر می‌شود، اما کفها بعد از مدت کمی متفرق و متلاشی شده و از بین می‌روند ولی آبها و فلزات که مورد استفاده می‌باشند باقی می‌مانند، باطل در جهان به منزله آن کفهاست و محکوم به زوال است و حق مانند فلزات و آب است که می‌ماند «یضرب» در آیه شاید به معنی ثابت کردن باشد یعنی: خدا این چنین با این مثل‌ها حق بودن حق و باطل بودن باطل را ثابت می‌کند مثل ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَالْمَسِدَ كَنَّهُ که به معنای ثبوت و حتمیت است و مانند لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ انفال / ۸ آن گاه در تکمیل مثل فرموده:

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ «۱».

کف بطور پراکنده شدن از بین می‌رود ولی آب و فلزی که مفید هستند می‌مانند، خدا این چنین مانند نزول باران مثلها را می‌زند تا حقائق را روشن فرماید. در اینجا چند مسئله را باید در نظر گرفت:

اول: نکره آمدن «ماء» ظاهرا دلالت بر زلال و پاک بودن دارد یعنی: آبی زلال و خالص بارانید، آن آب، شکلی و اندازه‌ای ندارد و یکسان می‌بارد و فقط وسعت و ضیق نهرهاست که به آن، اندازه می‌دهد.

دوم: باطل بطور کلی معدوم نمی‌شود که دیگر اثری از آن نماند بلکه محکوم می‌شود و موقعیت خود را از دست می‌دهد، دزدی، شرک، ظلم، کفر و امثال آن در دنیا خواهند بود ولی به صورت محکوم شده و منفور که حتی

(۱) جفاء در آیه بمعنی محفوظ یعنی متفرق و کنار انداخته شده است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۲۲۸

مرتکبان آن نیز خود را از آن بیزار می‌دانند، ناممکن است که ظالم بگوید: من ظالمم. زیرا ظلم از نظر و جدان بشری محکوم است، بلکه خواهد گفت من عادل هستم مراد از زهوق در آیه إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا اسری / ۸۱ همین است.

سوم: از آیه می‌شود استفاده کرد که رحمت نازل شده از طرف خدا بطور گسترده و یکسان است، استعدادهای مردم آن را در قالبهای مختلف در می‌آورد و هر کس به اندازه استعداد خود از آن بهره خواهد گرفت، اختلاف استعدادها خارج از ملک و حکومت خدا نیست: قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ نَسَاءٌ / ۷۸ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ هود / ۱۲۳، بلکه روی علل گوناگون، تابع مشیت خدا هستند. چهارم: رحمت نازل شده از طرف خدا گرچه فی نفسه خالص و گسترده است ولی پس از قرار گرفتن در قالب استعدادها دارای فضولات و کفهایی خواهد بود، اما آن فضولات و باطل‌ها محکوم و رفتنی است و حق ثابت خواهد ماند و از این، مسئله حق و باطل بوجود می‌آید، حق از جانب خداست، باطل به اذن خداست ولی به خدا نسبت داده نمی‌شود الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ آلِ عِمْرَانَ / ۶۰ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ انبیاء / ۱۸ در تفسیر این آیه از المیزان استفاده شده است.

۱۸- لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسَيْنِ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ نتیجه و مال حق و باطل آنست که اهل حق پاداش خوبی دارند و اهل باطل بهیچ وجه عاقبت خوب نخواهند داشت این آیه از آثار مثل باران و نهرها در آیه گذشته است مراد از استجاب، اجابت و قبول کردن دعوت حق و اطاعت از او است. مراد از «الحسنی» به قرینه آیات بعدی و به قرینه ذیل آیه، عاقبت حسنی است، معلوم است که در روز قیامت چیزی از اموال در اختیار کافر نخواهد تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۲۲۹

بود تا عوض بدهد و اینکه می‌گوید اگر همه ثروت روی زمین با یک برابر در دست آنها باشد عوض می‌دهند تا عاقبت خوب را بدست آورد برای مجسم کردن موقعیت کافر است که برای بدست آوردن عاقبت خوب حاضر است همه آنها را بدهد.

خلاصه اینکه: عاقبت حسنی از دست آنها خواهد رفت بطوری که حاضر خواهند بود اگر داشته باشند همه مال روی زمین را با یک برابر آن بدهند و آن عاقبت حسنی را به دست آورند. نظیر این آیه است آیات یونس / ۵۴، زمر / ۴۷، آل عمران / ۹۱، مائده / ۳۶ سپس از عاقبت امر آنها خبر داده که: أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ ... سوء الحساب اضافه صفت بر موصوف است یعنی آنها حساب بدی دارند، حسابی که غمگین می‌کند نه شاد و جایگاهشان آتش است و آن مهیا شده بدی است که برای آنها مهیا شده است از امام صادق صلوات الله علیه درباره سوء الحساب نقل شده:

هو ان لا يقبل لهم حسنه ولا يغفر لهم سيئه (مجمع البيان)

و گوید در حدیث آمده: «من نوقش في الحساب عذب» در المیزان فرماید: در این آیه استجاب و عدم استجاب در جای ایمان و کفر گذاشته شده است به مناسبت مثل باران و قبول اودیه در آیه گذشته.

۱۹- أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ بیان دیگری است درباره اجابت کننده‌گان و اجابت نکنندگان، استفهام، انکاری است یعنی این دو کس مانند هم نیستند. آنکه دعوت حق را اجابت کرده و یقین دارد که قرآن منزل، حق است او به عهد حق وفا می‌کند و از خدا می‌ترسد و انفاق می‌کند و صالحات را انجام می‌دهد و مشمول لطف حق می‌شود ولی اجابت نکننده کور است، عهد خدا را می‌شکند، فساد می‌کند و به جهنم تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۲۳۰

می‌رود چنان که در آیات بعدی خواهد آمد این مطلب را فقط خردمندان درک می‌کنند، اجابت کنندگان خود خردمندان هستند.

۲۰- الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ظاهراً صفت للذین استجابوا در آیه گذشته است در سوره بقره / ۲۷ گفته‌ایم که مراد از عهد الله، پیمان فطری خدا از انسانها است که با زبان فطرت با خدا عهد بسته‌اند که او را بشناسند و بندگی کنند، چنان که

فرموده: وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا شمس / ۷ و ۸ و در حدیث آمده:

«ما من مولود الا و قد یولد علی الفطره ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه»

و نیز فرموده: فَأَقَمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا: روم / ۳۰، آن گاه مراد از «المیثاق» همان عهد اولی است که با ارشاد و هدایت پیامبران محکم شده و به صورت میثاق و پیمان محکم در آمده است.

وفاء و ایفاء به معنی تمام کردن و تمام دادن است یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ یعنی به عهدی که با خدا بسته‌اند وفا می‌کنند علی هذا جمله دوم تفسیر جمله اول است.

۲۱- وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.

این وصف دوم للذین استجابوا است که به جای نقض پیمان آن را وصل می‌کنند، جمله أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ مطلق و شامل هر صله است و مراد از «امر» تشریحی و مراد از «یوصل» جریان و هماهنگی است، خدا امر فرموده که در میان مردم عدالت، انصاف، عاطفه، تعاون، توحید و عبادت حق در جریان باشد و همه از آن بهره برند ظالمان، طاغوتها، مشرکان و امثال آنها این رشته‌ها را پاره می‌کنند و از جمله مصادیق آن صله رحم است چنان که روایاتی در این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۳۱ زمینه نقل شده است.

در تفسیر عیاشی آمده: عمر بن مریم می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم از قول خدا الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ فرمود: از آنست صله رحم و نهایت تأویل آن این است که ما اهل بیت را صله کنی «۱» در روایت محمد بن فضل از امام کاظم علیه السلام هست که امام فرمود: آن رحم آل محمد است به عرش خدا آویزان شده می‌گوید: خدایا هر که مرا صله کند به او صله کن، هر که مرا قطع کند او را قطع کن، آن آیه در هر رحم جاری است «۲» در بعضی روایات به زکاء هم تفسیر شده است منظور از صله اهل بیت ولایت آنهاست.

آن گاه در تکمیل اوصاف آنها فرموده: وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ از خدا و از بدی محاسبه که منجر به عذاب می‌شود می‌ترسند، طبرسی فرموده:

خشیت، خوف و فرع نظیرهم هستند راغب فرموده: آن ترس آمیخته با تعظیم است، به نظر بعضی معنای آن خوف شدید است ناگفته نماند در این آیه جمله يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و در آیه ۵۰ از سوره نحل آمده است: يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و نیز خشیت و خوف در غیر خدا نیز به کار رفته است علی هذا نظر مجمع البیان صحیحتر به نظر می‌رسد، در این زمینه در قاموس قرآن (خشی) به طور تفصیل سخن گفته‌ام.

سوء الحساب در روایات به مذاقه و تکمیل محاسبه تفسیر شده است در روایت امام صادق علیه السلام در عیاشی آمده:

«لا و الله خافوا الاستقصاء و المداقه»

و در روایت دیگر

(۱)

قال سئلت ابا عبد الله (ع) عن قول الله الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ قال من ذلك صله الرحم و غاية تاويلها صلتك ايانا

(۲).

محمد بن فضل قال سمعت العبد الصالح يقول وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ قال هو رحم آل محمد معلقه بالعرش تقول اللهم صل من وصلني و اقطع من قطعني و هي تجرى في كل رحم».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۳۲

از آن حضرت آمده: »

قال يحسب عليهم السيئات ولا يحسب لهم الحسنات وهو الاستقصاء

« ۲۲- وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ بقیه اوصاف کسانی است که دعوت خدا را اجابت کرده‌اند، اول آنکه برای جلب توجه و رضایت حق خویشتن داری کرده‌اند، خواه صبر در وقت مصیبت باشد یا صبر و حفظ نفس از گناه و یا وادار کردن آن بر اعمال واجب و مستحب مراد از وجه می‌شود همان چهره باشد که انسان به وقت خواندن و عمل کردن می‌خواهد شخص مدعو به او رو کند و توجه نماید اینان نیز نظرشان از صبر آنست که خدا به آنها رو کند و توجه فرماید که نتیجه‌اش پاداش و رضایت خداست.

المیزان وجه را در آیه به معنی جهت منسوب به خدا گرفته که همان پاداش و مثوبه باشد یعنی برای طلب پاداش خدایی صبر کرده‌اند، دوم اقامه نماز و ادامه ارتباط با خدای جهان، سوم: آنکه: از آنچه خدا داده انفاق کرده‌اند، در آیه مطلق است و چون آیه مکی است و آن وقت زکاء واجب نشده بود باید آن را مطلق انفاق بدانیم سِرًّا وَعَلَانِيَةً آن گاه که احسان را برای فردی انجام می‌دهد که او نمی‌خواهد دیگران از این کار آگاه بشوند یا برای دور ماندن عمل نیک از هر گونه ریا و وسوسه بهتر است احسان سری باشد و آن گاه که احسان عمومی است و تشویق دیگران در کار است بهتر است که آشکار باشد آنها به هر دو عمل کرده‌اند. چهارم: آنکه بدی را با خوبی دفع می‌کنند مثلاً اگر کسی به آنها ستم کند بجای انتقام او را عفو می‌کنند و اگر کسی قطع رحم کند به جای آن صله رحم می‌کنند، المیزان فرموده: این اعم است از آنکه گناهی از آنها سرزند و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص:

۲۳۳

آن را با عمل خوبی دفع کنند، چون حسنات، سیئات را از بین می‌برد إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ یا گناه را با توبه‌ای دفع و زایل کنند چون «التائب من الذنب كمن لا ذنب له» و یا ظلم را با عفو و جفا را با حسن خلق دفع کنند.

منظور از «الدار» ظاهراً دنیا است و عقبی همان عاقبت خوب و پسندیده آنست یعنی عاقبت خوب این دنیا برای آنها است که پیش خدا عزیز شده و از زندگی دنیا بهره برده‌اند و آن همان بهشت جاودان است که در آیه بعدی بیان شده است.

۲۳- ۲۴- جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ لفظ جنات عدن، بیان عقبی الدار در آیه قبل است، ناگفته نماند اجابت کنندگان دعوت حق که با صفات نه گانه در آیات گذشته توصیف شدند دارای مقام بس عظیم می‌باشند از این معلوم می‌شود که پدران و فرزندان و همسران آنها در مقام و ردیف آنها نیستند ولی در نوبت خود صالح هستند که آنها نیز داخل بهشت خواهند شد این مطلب در آیات دیگر از قبیل غافر/ ۸ و طور/ ۲۱ نیز آمده است مِنْ كُلِّ بَابٍ حَاكِي است که کاخ بهشتیان و اطاقهای آنها درهایی خواهد داشت و ملائکه به آنها وارد شده و سلام خواهند گفت ممکن است سَلَامٌ عَلَيْكُمْ خیر باشد انشاء یعنی در مقابل صبری که در دنیا کردید امروز برای شما سلامت و رفاه هست و عاقبت زندگی دار دنیا که این بهشت است بسیار خوب و عالی است بودن درها شاید به علت انواع کارهای خوب است که در دنیا کرده‌اند در آیه دیگر آمده: وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ زمر/ ۷۳، ظاهراً سلام ملائکه غیر از سلام خداست که در آیه سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ یس/ ۵۸ آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۳۴

۲۵- وَالَّذِينَ يَنفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.

این آیه وصف کسانی است که دعوت حق را قبول نکرده و مصداق وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا شَدِيدًا، به جای اعمال نیک اجابت کنندگان در حق آنها آمده:

وَيَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ منظور از لعنت، طرد شدن از هر رحمت و لطف خدا و بی‌بهره شدن از بهشت است، منظور از سُوءُ الدَّارِ نتیجه

۲۸- کسانی که ایمان آورده‌اند و قلوبشان با یاد خدا آرام می‌گیرد، بدانید که دلها با یاد خدا آرام می‌گیرد.

۲۹- کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند برای آنها زندگی پاکیزه. و بازگشت خوبی هست.

۳۰- بدینسان تو را در میان امتی فرستادیم که پیش از آنها امتهایی گذشته است تا آنچه را که وحی کرده‌ایم بر آنها بخوانی، آنها به خدای رحمن کافر میشوند، بگو:

او خدای من است، جز او معبودی نیست، بر او اعتماد کرده‌ام و به سوی اوست بازگشتم.

۳۱- هر گاه قرآنی نازل می‌شد که با آن کوه‌ها به راه می‌افتاد و زمین تکه تکه می‌شد و مردگان به سخن می‌آمدند (با زایمان نمی‌آوردند) بلکه کارها همه‌اش خاص خداست آیا اهل ایمان ندانسته‌اند که اگر خدا می‌خواست همه مردم را هدایت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۳۸

می‌کرد، پیوسته به کفار بلای کوبنده‌ای می‌رسد و یا در نزدیکی دیار آن واقع می‌شود تا وعده خدا بیاید، خدا به وعده خود تخلف نمی‌کند.

۳۲- به رسولانی پیش از تو استهزاء شد بکافران (مسخره کننده) مهلت دادم و سپس آنها را گرفتم، عذاب من چگونه بود؟

۳۳- آیا آنکه بر هر کس با عملی که کرده مراقب است (با او شریکانی تواند بود) برای خدا شریکان قرار دادند بگو آنها را توصیف کنید یا به او خبر می‌دهید آنچه را که در زمین نمی‌داند و یا از قول بی‌محتوی خبر می‌دهید بلکه به کافران مکرشان آراسته شد و از راه برگردانده شدند و هر که را خدا گمراه کند هدایت کننده‌ای ندارد.

۳۴- آنها راست عذابی در زندگی دنیا و عذاب آخرت سختتر است و از عذاب خدا مدافعی ندارند.

۳۵- صفت بهشتی که متقیان وعده شده‌اند از زیر آن نهرها روان است، خوردنیش و رفاهش دائمی است، آن عاقبت متقیان است و عاقبت کافران آتش است.

کلمه‌ها

بیسط: بسط: گشودن، خواه ظاهری باشد مانند گشودن دست کَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ و خواه معنوی باشد مانند بسط روزی.

یقدر: قدر (بر وزن عقل): توانایی، اندازه‌گیری و تنگ گرفتن، مراد از آن در آیه معنای سوم است «یقدر»: تنگ می‌کند.

اناب: نوب اگر با «الی» باشد به معنای رجوع بعد از رجوع است در لغت آمده: «ناب الیه: رجوع مرة بعد اخرى» همچنین است انابه پس انابه یعنی برگشتن به سوی خدا با توبه و عمل.

طوبی: در مجمع البیان و قاموس و اقرب الموارد آمده که طوبی تانیث اطیب است، حیات طوبی یعنی زندگی پاکیزه‌تر، کشف آن را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۳۹

مصدر گفته است مانند بشری و زلفی و در اصل طیبی بوده و آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

مأب: اوب: بازگشت. مأب مصدر میمی به معنی بازگشتن و اسم مکان به معنی محل بازگشت و اسم زمان به معنی زمان بازگشت آید.

متاب: متاب مانند توب و توبه به معنی رجوع و بازگشتن است، گفته‌اند:

بازگشتن از گناه و عمل گذشته ولی رجوع مطلق صحیح است (قاموس قرآن).

قارعه: قرع: کوبیدن. کوفتن چیزی بر چیزی. «قارعه»: حادثه کوبنده و خرد کننده.

تحل: حلول در آیه به معنی وارد شدن است.

میعاد: میعاد: وعده.

املیت: املاء: اطاله مدت ملی: مدت طویل. «املیت»: مهلت دادم یعنی مدت آنها را طولانی کردم.
اشق: شق (بکسر-ش): مشقت و رنج «اشق» شدیدتر و سخت‌تر.
واق: وقی، وقایه: نگاه داشتن. «واق»: نگاه دارنده، اصل آن واقعی است.
أکل: اکل (بر وزن عقل): خوردن و بر وزن عتق به معنی میوه و خوردنی است.
عقبی: عقب و عقبی عاقبت.
تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۲۴۰

شرحها

در این آیات ابتدا روشن شده که وسعت و تنگی روزی در دست خداست، مردم به وسعت روزی شادمان می‌شوند ولی آن در مقابل آخرت اندک است، آن گاه سؤالی که در آیه هفتم گذشت تکرار شده است که در مقام عدم اعتنایی به قرآن می‌گفتند: چرا معجزه‌ای بر او نازل نمی‌شود تا ما را از کفر به ایمان برگرداند؟ در جواب آمده: هدایت و ضلالت در دست خداست اگر هر آیه که آید تا خدا نخواهد ایمان نخواهد آورد، و اگر بدون خواست خدا ایمان میسر بود حتما قرآن سبب هدایت آنها می‌شد، آنکه به خدا رو آورد خدا هدایتش خواهد کرد و هر که راه انکار پیش گیرد خدا گمراهش خواهد کرد عوض کردن معجزه فائده‌ای ندارد و الله العالم.

۲۶- اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ «۱».

در آیات گذشته سخن از آن بود که اداره جهان در دست خداست سپس باید به او رو آورد نه به موجودات دیگر، این آیه در تعقیب آن مطلب می‌گوید:

وسعت و تنگ گرفتن روزی نیز در دست خداست، آن وقت یک مسئله دیگر از آن متولد می‌شود و آن اینکه مشرکان فقط به دنیا و وسعت روزی دل می‌بندند، حال آن که دنیا در مقابل آخرت اندک است لفظ «یشاء» در هر دو مورد نشان می‌دهد که وسعت و تنگ گرفتن روزی روی عللی است که وسعت و تنگی را ایجاب می‌کنند نه از روی گراف و بی حسابی.
نکره آمدن «متاع» برای افاده قلت و کمی است تقدیر جمله چنین است

(۱) راجع به وسعت و ضیق رزق رجوع شود به آیه فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَجِرَ / ۱۶.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۲۴۱

«و ما الحیاء الدنیا فی مقابل الاخره الا متاع قلیل» المیزان درباره آیه بیان دیگری دارد که دیده شود.

۲۷- وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ.

کفار این سخن را از روی بی‌اعتنایی بقرآن می‌گفتند، آن گاه می‌خواستند عذر آورده و خود را به کنار بکشند و منظورشان آن نبود که ما واقعا می‌خواهیم ایمان بیاوریم ولی قرآن ما را قانع نمی‌کند. اما لازم بود عذرشان بهر تقدیر قطع شود، لذا در جواب آمده: هدایت و ضلالت دست خداست اگر معجزه هم عوض شود به شما سودی نخواهد بخشید چون خدا فقط کسی را هدایت می‌کند که به سوی او برگردد و به فکر هدایت شدن باشد و به حکم و مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ آن گاه که خدا روی علق و عنادتان بخواهد اضلال کند دیگر معجزه اثری نخواهد داشت. لفظ «یشاء» حاکی از علق ضلالت است و گرنه خدا با کسی غرض ندارد كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ غَافِرٌ / ۳۴ لفظ «من اناب» نشان می‌دهد که مشیت خدا یک مشیت بدون علت و گراف نیست و نیز نشان می‌دهد که مراد از «من یشاء» کسی است که به سوی خدا برنگردد.

«عن الباقر علیه السلام قال: طوبی شجره یخرج من جنه عدن غرسها ربنا بیده»

و در ضمن حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«طوبی شجره فی الجنه اصلها فی دار امیر المؤمنین و فرعها فی منازل اهل الجنه»

و در ضمن حدیث دیگری از علی علیه السلام منقول است که: طوبی درختی است در بهشت تنه آن در منزل رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم است و در منزل هر مؤمن شاخه‌ای از شاخه‌های آن است، مومن هیچ تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۴۴

چیزی اراده نمی‌کند مگر آنکه آن شاخه آن را می‌دهد

«طوبی شجره فی الجنه اصلها فی دار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلیس من مومن الا و فی داره غصن من اغصانها لا ینوی

فی قلبه شیئا الا آتاه ذلك الغصن ... (۱)»

نظیر این روایات در مجمع البیان برهان و غیره آمده است، این مطلب که روایات عنوان کرده‌اند در جای خود صحیح است ولی

ظاهراً آیه شریفه در صدد بیان آن درخت نیست بلکه منظور از آیه، زندگی سعادت‌مند دنیاست و الله العالم، در معنای طوبی ده قول

نقل شده که بیشتر آنها خارج از دلالت لفظ ولی منطبق با آنست.

۳۰- کَذَلِکَ اَرْسَلْنَاکَ فِی اُمَّتِهٖ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا اُمَّمٌ لَتَتْلُوْا عَلَیْهِمُ الَّذِیْ اَوْحِیْنَا اِلَیْکَ وَ هُمْ یَکْفُرُوْنَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّیْ لَا اِلهَ اِلَّا هُوَ

عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ مَتَابِ اِنْ اَیَّ رَاجِعٍ بِهٖ سُنَّتِ جَارِی خُدا دِرْبَارَهٗ بَعَثَ پِیامِبِرانِ اسْتِ «کَذَلِکَ» اِشارَهٗ بِهٖ هِمَانِ سُنَّتِ جَارِی اسْتِ

یعنی: چنان که برای دعوت و برای پیاده شدن هدایت و ضلالت، رسولان را مبعوث کردیم همانطور تو را فرستادیم در میان امتی

که پیش از آنها امتهایی گذشته است، آمدن «رحمن» بعوض الله و یا «بنا» ظاهراً برای آنست که رحمت گسترده خدا اقتضاء می‌کند

که پیامبران مبعوث شوند، آنها در انکار نبوت تو، به خدای رحمن کافر می‌شوند، آن گاه فرموده:

بگو: او پروردگار من است، معبود اوست، اعتماد بر او است، رجوع به سوی او است، نقل است که آیه در صلح حدیبیه نازل شد

ولی درست نیست، جریان حدیبیه بعد از هجرت ولی سوره رعد مکی است.

۳۱- وَ لَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا سُوِّرَتْ بِهٖ الْجِبَالُ اَوْ قُطِعَتْ بِهٖ الْاَرْضُ اَوْ کَلِمًا بِهٖ الْمَوْتِی بَلِّ لِلَّهِ الْاَمْرُ جَمِیْعًا

(۱) این چند روایت از تفسیر عیاشی نقل شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۴۵

این آیه در رابطه با آیه لو لا اُنزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ اِنَّ اللّٰهَ یُضِلُّ مَنْ یَّشَاءُ می‌باشد و می‌گوید: تا خدا نخواهد هیچ معجزه‌ای موثر نخواهد

بود و خدا ایمان آنان را که از خدا رو گردانند نخواسته است، جواب «لو» محذوف است و از بَلِّ لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِیْعًا فهمیده میشود مانند

«لا یهدون ما لم یشاء الله»، منظور از «قرآنا» قرآنی است که دارای آن سه وصف باشد، خبر «ان» محذوف است و آن «نزل» و مانند

آنست.

یعنی اگر قرآنی بر آنها نازل می‌شد که به وسیله آن کوه‌ها از جا کنده شده و راه می‌افتادند و زمین در اثر آن تکه تکه می‌شد و

مردگان به وسیله آن زنده شده و از وجود معاد خبر می‌دادند، باز ایمان نمی‌آوردند، زیرا که کارها همه خاص خدا و تابع مشیت او

است، لفظ «بل» اضراب از کلام گذشته و بیان علت است «۱» این آیه نظیر آیه ۱۱۱ از سوره انعام است که فرموده: وَ لَوْ اَنَّنا نَزَّلْنا

اِلَیْهِمُ الْمَلٰٓئِکَةَ وَ کَلَمَهُمُ الْمَوْتِی وَ حَشَرْنا عَلَیْهِمْ کُلَّ شَیْءٍ قَبْلَما ما کَانُوا لَیْئُوْمِنُوا اِلَّا اَنْ یَّشَاءَ اللّٰهُ وَ لَکِنَّ اَکْثَرَهُمْ یَجْهَلُوْنَ، دِرْبَارَهٗ آیَهٗ

احتمالات متعددی وجود دارد که در مجمع البیان آمده است، آنچه گفته شد مطابق المیزان و تفسیر جلالین می‌باشد و کاملاً طبیعی

و قانع کننده است.

آن گاه در نتیجه گیری از این سخن می‌فرماید: مؤمنان منتظر نباشند که همه کافران ایمان بیاورند چون خدا چنین نخواسته و اعراض

کنندگان را هدایت نمی‌کند، آن در صورتی بود که خدا بخواهد همه بالاجبار ایمان بیاورند علی‌هذا:
 أَفَلَمْ يَتَّيَسَّرَ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَِّبُهُمْ بِمَا صَدَّوْا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ
 حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

(۱) یعنی «لما آمنوا لانه ليس لهم من الامر شيء بل الامر كله لله».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۲۴۶

از باب تفسیر یأس را در آیه، علم معنی کرده‌اند در کشف گوید: گفته‌اند آن لغت قومی از قبیلہ نزع است و گویند معنای علم بر آن تضمین شده است زیرا شخص مایوس می‌داند که کارش ناشدنی است، از سحیم بن وثیل نقل شده:
 اقول لهم بالشعب إذ يأسروني أ لم تياسوا اني فارس زهدم.

که «تياسوا» به معنای «تعلموا» است، ولی به نظرم قول بر تضمین صحیحتر باشد در مجمع البیان آمده که علی بن ابی طالب و علی بن الحسین و جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و چند نفر دیگر آن را «ا فلم يتبين» خوانده‌اند، بهر حال مراد آنست که مومنان انتظار ایمان همه کافران را نداشته باشند که اگر خدا می‌خواست بالاجبار چنان می‌کرد ولی آن را نخواست است، علی هذا قارعه‌ها و حوادث ناگوار گاهی به خود کفار می‌رسد و گاهی در نزدیکی آنها اتفاق می‌افتد و نگرانش از کفار سلب آسایش می‌کند، بدینگونه آنها گرفتار و نگران زندگی می‌کنند تا وعده حتمی خدا و عذاب او برسد.

باید دانست مراد از قارعه، گرفتاری و حادثه‌ای است که سلب آسایش می‌کند نه عذاب تار و مار کننده، زیرا که آن همان وعده بعدی است، ایضا به نظر می‌آید مراد از قارعه آن باشد که انسان را به ضعف و ناتوانی خود متوجه می‌کند تا به خدا رو آورد و توبه کند چنان که فرموده: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ انعام/ ۴۲، ولی این گرفتاری در آنها اثری نخواهد کرد تا وعده خدا برسد. فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ.

خاندانهای منفور پهلوی چنان شدند و از گوشمالهای خدا متنبه نشدند تا وعده حتمی رسید و تار و مارشان کرد. تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۲۴۷

۳۲- وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُمْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ اِيه يك شاهد عینی است به آنچه در آیه قبلی گفته شد، که پیامبران گذشته مورد مسخره واقع شدند، خدا مدتی مهلتشان داد تا متنبه شوند ولی متنبه نشدند تا وعده حتمی خدا رسید که إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ جمله فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ حاکی از بزرگی و هولناک بودن عذاب است یعنی چگونه بود عذاب من، مراد از الَّذِينَ كَفَرُوا امثال قوم عاد و ثمود هستند، این آیه در عین حال تسلیتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

۳۳- أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا قَلْبًا سَمُوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِنَاظِرٍ مِنَ الْقَوْلِ اِيه در رابطه با گذشته است که گفته شد: خدا هر که را بخواهد اضلال یا هدایت می‌کند و کارها همه راجع به اوست، در این آیه می‌فرماید:

آیا خدایی که کار همه را با اعمال آنها تدبیر می‌کند و مسلط بر همه است، شریکان دارد؟! ولی اینها به خدا شریکان قرار داده‌اند بگو: آنها را توصیف کنید که چگونه شریکند و چگونه با خدا کار جهان را اداره می‌کنند، یا می‌گوئید که خدا شریک دارد ولی نمی‌داند؟ و یا می‌گوئید که این گفته ما فقط لفظ ظاهری است و حقیقت ندارد؟

یعنی: شما در ادعای شریک برای خدا سه سخن می‌توانید داشته باشید اول آنکه بگوئید: خدا شریکان واقعی دارد که باید آنها را توصیف کنید که چگونه شریکند و چطور در تدبیر جهان با خدا همکاری می‌کنند از کجا پیدا شده‌اند و دارای این مقام گشته‌اند؟

دوم آنکه بگوئید: خدا شریکان دارد ولی خودش نمی‌دادند آیا اینها چه شریکی هستند که خدا نمی‌داند، خدایی که به همه تفسیر
أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۴۸

چیز دانا است اگر شریکان داشت حتما خودش می‌دانست و به شما خبر می‌داد، پس شریکان ندارد.

سوم اینکه بگوئید: سخن ما که می‌گوئیم خدا را شریکان هست، فقط لفظ ظاهری است. و حقیقت ندارد اِنَّ هِيَ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا
اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ نَجْم/۲۳ در این صورت سخن شما حقیقت ندارد و فقط لفظ است، پس در قول به اینکه خدا شریک دارد محکوم
هستید. لازم است جملات آیه را بررسی کنیم:

أ- فَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ يَعْنِي خُدا مَدْبِر و كَار سَاز و قَائِم بَه اَمْر هَمِه اِنْسَانِهَاسْت و كَارِهَای اَنهَای رَا بَا اَعْمَال خُوب
و بَد كِه مِی كِنْد تَدبِير مِی كِنْد و اَنهَای رَا دَر دُنْیَا بَه سَعَادَت یا بَدبَخْتی سُوق مِی دَهْد و بَه وَسِیْلَه اَعْمَال بَرای اَنهَای بَهْشْت و جَهَنْم آمادَه
مِی كِنْد. خَبْر «أَمَّن» مَحذُوف اِست و اَز جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ فَهَمِیْدَه مِی شُود، تَقْدِیر اَن اِحْتِمَالاً چِنین بَاشد «أَمَّن هُوَ قَائِمٌ عَلٰی كُلِّ
نَفْسٍ ... فَهَلْ یَعْدِلُهٗ غَیْرَه، فَهَلْ یَكُونُ لَه شَرِیكٌ» یَعْنِی خُدَایِی كِه مَدْبِر و قِیُوم هَمِه اِست دِیْگَر چِیزِی بَر او شَرِیك نَمِی تِواند بَاشد قُلْ
سَمُّوْهُمُ یَعْنِی تِوصِیْف كِنِیْد اَنهَای كِه چَطُور شَرِیكِنْد و اَز كِجَا پِیْدَا شَدِه اِنْد. اَمْ تُتَّبِئُوْنَهُ ... یَعْنِی یا مِی گُویْد كِه شَرِیكِن هِست و لی
خُدا نَمِی دَاند اَمْ یَظَاهِرُ مِنَ الْقَوْلِ یَعْنِی: یا خَبْر مِی دَهیْد بِو جُود شَرِیك بَا لَفْظ ظَاهِرِی و بَدون مَحْتِوی، اَن گَاه دَر عِلْت شَرِیك قَرار
دَادن فَرموده:

بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.

هیچ یک از اینها علت جعل شریک برای خدا نیست بلکه علت آنست که مگری که برای اغفال مردم و برای رسیدن باغراض دنیا
می‌کنند در نظرشان خوب و مزین شده و لذا از راه راست بازداشته شده‌اند، شاید منظور از مکر آن باشد تفسیر أحسن الحدیث،
ج ۵، ص: ۲۴۹

که سران آنها می‌دانستند بتها نمی‌توانند شریک خدا باشند بلکه نسبت به مردم حيله می‌کردند تا بت پرستی باشد و آنها به اغراض
خود برسند چنان که آمده روز قیامت مستضعفین بمستکبرین خواهند گفت: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ
لَهُ اُنْدَادًا سَبَّأ/۳۲.

بحکم و زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَيَّدَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ نحل/ ۲۴ شیطان مکرشان را در نظرشان خوب جلوه داده بود و چون همه
اینها در اثر آن بود که خدا نعمت هدایت را از آنها سلب کرده بود لذا فرموده: وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ مِی دَانِیم كِه اضلال
خُدا دَر اِثْر اَعْمَال نَاشِیْست خُودشَان بُودَه اِست كَذَلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ.

۳۴- لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ

منظور از عذاب دنیا پیشامدهای ناگوار و استیصال است، عذاب آخرت سختتر و دائمی است و شفاعت کننده و مدافعی نخواهند
داشت جمله وَا مَا لَهُمْ ...

ظاهرا راجع به دنیا و آخرت هر دو است.

۳۵- مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ.

صدر آیه مآل کار هدایت شدگان و یَهْدِی اِلَیْهِ مَنْ اَنَابَ اِست دَر بَارَه اِنهَار بَهْشْتی دَر سُورَه بقره/ ۲۵ سخن گفته شد و در سوره
محمّد خواهد آمد، منظور از «اکلها» همه ماکولات بهشت است، مراد از ظل شاید عیش و زندگی باشد نه سایه.

راغب اصفهانی و دیگران گفته‌اند از عزت و رفاه با ظل تعبیر می‌آورند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۵۰

مثل در آیه به معنی صفت است و آن مبتدا و «تجری...» خبر آنست ناگفته نماند در این آیه وصف المتقون و الکافرین حاکی از
استمرار کفر و تقوی و ملکه بودن آن دو در وجودشان است، در اینجا بررسی و یَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا اُنزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ ...

تمام می‌شود و عاقبت هر دو گروه روشن گردیده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۵۱

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۴۳]

اشاره

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مآبٌ (۳۶) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعِيدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (۳۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ (۳۸) يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹) وَإِنْ مَا نُرِيدَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَنْفُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱) وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (۴۲) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۵۲

۳۶- کسانی که به آنها کتاب داده‌ایم از آنچه بر تو نازل گشته شادمان می‌شوند، بعضی از گروه‌های آنها، بعضی از قرآن را انکار می‌کنند، بگو: مامور شده‌ام که خدا را عبادت کنم، به او شرک نیاورم، به سوی او می‌خوانم باز گشتم به سوی اوست.

۳۷- و بدینسان آن را دستوری روشن نازل کرده‌ایم اگر پس از علمی که به تو آمده از هواهای آنها پیروی کنی از عذاب خدا، حافظی نخواهی داشت.

۳۸- پیش از تو پیامبرانی فرستادیم و برای آنان همسران و فرزندان قرار دادیم، هیچ پیغمبری را نرسد که بدون اذن خدا آیه‌ای بیاورد، برای هر مدت کتابی هست.

۳۹- خدا آنچه را بخواهد می‌برد و آنچه را بخواهد مستقر می‌کند، اصل و پایه همه کتابها پیش اوست.

۴۰- اگر قسمتی از عذابی که به آنها وعده داده‌ایم بر تو بنمایانیم و یا تو را به میرانیم فقط بر عهده تو است تبلیغ و بر ماست حسابگری.

۴۱- آیا نمی‌دانند که دستور ما بزمین می‌آید و ما آن را از اطرافش ناقص می‌کنیم خدا حکم عذاب می‌کند خدا را تعقیب کننده‌ای نیست و او سریع الحساب است.

۴۲- کسانی که پیش از اهل مکه بودند مکر کردند، همه تدبیرها خاص خداست می‌داند آنچه را که هر کس عمل می‌کند کفار بزودی خواهند دانست نتیجه خوب این دنیا برای کیست.

۴۳- آنها که کافر شده‌اند می‌گویند: تو پیغمبر نیستی بگو خدا میان من و شما شاهد است و آنکه علم قرآن پیش اوست.

کلمه‌ها

یفرحون: فرح: شادی. شادی که ناشی از تکبر است آن، هم در شادی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۵۳

مذموم به کار می‌رود و هم در شادی ممدوح، در آیه مراد معنای دوم است.

الاحزاب: حزب (بر وزن جسر): گروه و دسته، جمع آن احزاب است، مراد از آن گروه‌هایی است که بر علیه پیامبران برخاستند، از

قرآن کریم بر می‌آید که وحدت عقیده و هدف در آن ملحوظ است «احزاب» یازده بار در قرآن آمده است.

مأب: اوب: رجوع. ماب: محل رجوع، و زمان رجوع.

عربیا: عربی: روشن و فصیح «العربی: الفصیح البین من الکلام».

واق: وقی، وقایه: نگاه داشتن «واق»: نگاهدارنده، اصل آن واقی است.

اجل: مدت. قاموس آن را مدت شیء و آخر مدت گفته است.

یمحو: محو: رفتن اثر شیء و بردن اثر شیء، لازم و متعدی آمده است ولی در قرآن فقط متعدی آمده است: «المحو: ازاله الاثر» مقابل آن اثبات است.

ام‌الکتاب: ام: ریشه، اصل و پایه. «ام‌الکتاب»: اصل و پایه کتاب.

بلاغ: بلوغ و بلاغ: رسیدن به انتهای و نیز بلاغ به معنی تبلیغ است.

معقب: تعقیب کننده. لا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ حکم خدا را تعقیب کننده‌ای نیست که او را مسئول بدارد و یا حکم او را دفع کند.

شرحها

در تعقیب جواب وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا- أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ در این آیات آمده: کفار در مقام بی‌اعتنایی به قرآن می‌گویند: معجزه دیگری بیاور تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۲۵۴

ولی اهل کتاب از نزول آن شادمانند، ما این دستور روشن را بر تو نازل کرده‌ایم حق نداری از آن صرف نظر کرده پیرو خواهشهای مشرکان باشی.

اینها از تو معجزه دیگر می‌خواهند گویا اختیار در دست تو است نه بلکه هیچ پیغمبری جز به اذن خدا معجزه‌ای نتواند آورد، پیامبران مانند دیگر انسانها بشر هستند و دارای همسران و فرزندان می‌باشند، آن خداست که برای هر زمان دینی می‌فرستد و محو و اثبات احکام در دست اوست، تبلیغ بر عهده تو و حساب کشیدن بر عهده ماست، آیا نمی‌بینند که پیوسته با از بین بردن گروهی از مردم از ساکنان زمین می‌کاهیم، آن گاه که خدا حکم تار و مار شدن بدهد هیچ کس جلوگیری نتواند کرد همه تدبیر دست خداست، کفار زود می‌دانند که عاقبت خاص کیست در آیه اخیر مطلب اول سوره وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ با تعبیر دیگری بررسی شده و به آنان که می‌گویند آن حضرت پیغمبر نیست و قرآن از جانب خدا نمی‌باشد جواب داده شده است.

۳۶- وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ چنان که گفته شد این آیه ظاهرا در صدد بیان آنست که: مشرکان با بی‌اعتنایی به قرآن، معجزه دیگری می‌خواهند با آنکه اهل کتاب از آمدن قرآن شادمانند، مراد از اهل کتاب یهود و نصاری می‌باشد در المیزان فرموده: آیه مکی است و در اوائل بعثت و قبل از هجرت، یهود و نصاری در مقابل قرآن روی خوش نشان می‌دادند و آن ستیزی را که بعدا آغاز کردند در ابتدا نداشتند.

ناگفته نماند: این مطلب در بسیاری از آیات آمده است نظیر: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ... / ۱۲۱، ایضا انعام/ ۱۱۴، قصص/ ۵۲، عنکبوت/ ۴۷، در این صورت مراد از آیه یا وقت نزول است و یا منظور تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۲۵۵

آنان است که در مقام انصاف قرآن را تصدیق می‌کردند.

در المیزان فرموده: الف و لام «الاحزاب» برای عهد است و مراد از آن گروه‌هایی از اهل کتاب هستند که بعضی از قرآن را مانند مسائل توحید و نفی تثلیث و سائر چیزهایی که مخالف عقیده‌شان بود انکار می‌کردند، لذا در مقابل آنها فرموده:

قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبٍ يَعْنِي نَمِي تَوَانِمِ از مسئله توحید و نفی تثلیث دست بردارم، به خدا

دعوت می‌کنم زیرا که بازگشتم به سوی اوست.

۳۷- وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ لَفِظَ «كَذَلِكَ» ظاهراً اشاره است به نزول جنس کتاب که در آیه سابق گذشت یعنی چنان که در گذشته به پیامبران کتاب فرستادیم همانطور بر تو کتاب نازل کردیم منظور از حکم، دستور و از عربی ظاهراً روشن و آشکار بودن آنست، در المیزان عربی را زبان عرب فرموده که زبان آن حضرت بود بحکم و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ اِبْرَاهِيمَ / ۴ به نظر می‌آید منظور از اهواء، خواهشهای مشرکان باشد و شاید به مناسبت آیه سابق، اهواء اهل کتاب از قبیل تثلیث و غیره باشد. فرمان اکید است به آن حضرت که در مقابل هر کار غیر توحیدی موضعگیری کند.

۳۸- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ.

این آیه در رابطه با آنست که از آن حضرت معجزه می‌خواستند در جواب می‌فرماید پیامبران بشر هستند، همسران و فرزندان دارند، تو هم مانند آنها هستی تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۲۵۶

هیچ پیامبری بدون اذن خدا آیه‌ای نتواند آورد، اینکار مربوط به خداست، برای هر مدت و هر زمان کتابی و شریعتی هست که به مقتضای آن زمان، از طرف خدا نازل می‌شود، علی‌هذا پیامبران گذشته کافی نبودند و در زمان تو قرآن نازل شده است، تورات وقتی دارد، انجیل وقتی و قرآن وقتی جمله اخیر را می‌شود چنین نیز گفت: «لکل کتاب اجل».

۳۹- يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

این آیه در رابطه با لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ چنین می‌شود که خدا هر حکمی را که بخواهد می‌برد و هر حکمی را که بخواند مستقر می‌کند، پایه و اصل شریعتها و کتابها در نزد او است نظیر ما نَسِخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا بقره / ۱۰۶ و مثل: وَ إِذَا يَدُلُّنَا آيَةٌ مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزَلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ / ۱۰۱، خلاصه آنکه چون زمان و مدت کتابی تمام می‌شود، خداوند آنچه را بخواهد می‌برد و نسخ می‌کند و در جای آن حکم دیگری وضع می‌کند و آنچه را بخواهد مستقر می‌کند و نسخ نمی‌شود، اما اصل همه کتابها پیش خداست و لا یتغیر است، نظیر: وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ زخرف / ۴، الف و لام الکتاب ممکن است استغراق و یا جنس باشد و نیز معلوم می‌شود این محو و اثبات مبتنی بر یک اصل ثابت و لا یتغیر پیش خداست و لوح محفوظ است بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ.

ولی این آیه در عین حال یک مسئله کلی از محو و اثبات را مطرح می‌کند که نسخ شریعتها مصداقی از آن است، این مطلب در نکته‌ها بررسی خواهد شد.

۴۰- وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۲۵۷

این آیه می‌رساند که وظیفه پیغمبر تبلیغ است، باید به حرف آنها که معجزه دیگری می‌خواهند گوش ندهد، حتی منتظر نتیجه انکار مشرکان و گرفتار شدن آنها نیز نباشد «ما» در «ان ما» زائد و برای تاکید است، یعنی اگر بعضی از عذاب موعود آنها را به تو نشان دهیم یا تو را به میرانیم که عذاب آنها را نه بینی در هر حال وظیفه تو تبلیغ و حسابگری بر عهده ماست.

۴۱- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

این آیه در رابطه با عذاب موعود و حتمی بودن آنست، یعنی حتی اگر تو هم از دنیا بروی عذاب خدایی از آنها دست بردار نخواهد بود، منظور از آمدن خدا، آمدن فرمان و عذاب خداست و ناقص کردن اطراف زمین، هلاک شدن امتها و اقوام بشری است نظیر: بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أ فَهَؤُلَاءِ الْغَالِيُونَ انبیاء / ۴۴ که در هلاک امتها از آیه اولی روشن تر است. در احتجاج طبرسی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است «یعنی بذلک ما یهلک من القرون ... اهل تفسیر گفته‌اند:

شوخی ندارد.

گویند: مراد از کتاب تورات و انجیل و مراد از من عنده» علماء یهود و نصاری است که آنها نبوت آن حضرت را می‌دانستند، ولی آیه مکی است و در وقت نزول آن نه کسی از آنها اسلام آورده بود و نه شهادت داده بود در بعضی از آیات آمده اَوْ لَمْ یَكُنْ لَهُمْ آیَةٌ اَنْ یَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنی إِسْرَائِیلَ شعراء/ ۱۹۷ ضمیر «یعلمه» راجع به قرآن است این آیه می‌گوید: اینکه دانشمندان یهود می‌دانند قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۶۰

کتاب آسمانی است بر مشرکان اهل مکه دلیل است ولی آن هم عموم است و هم شهادت نیست اما «من عنده» مفرد است و کارش شهادت می‌باشد.

بقولی مراد از آن مؤمنان اهل کتاب است مانند عبد الله بن سلام، سلمان فارسی، تمیم داری و مانند آنها، ولی آن مردود است که آنها در مدینه ایمان آوردند و این آیه مکی است، ابن تیمیه گوید: آیه بالاتفاق مدنی است، معلوم نیست این اتفاق را از کجا آورده است.

قول اصح همانست که در روایات اهل بیت علیهم السّلام آمده: مراد از آن علی علیه السّلام است اینک چند روایت در این زمینه نقل می‌کنیم.

۱- عبد الله بن عطا می‌گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: این پسر عبد الله بن سلام: گمان می‌کند پدرش همان است که خدا می‌گوید: قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَیْنی وَ بَیْنَكُم وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ فرمود: دروغ می‌گوید او علی بن ابی طالب است «قال کذب هو علی بن ابی طالب علیه السّلام».

۲- برید بن معاویه گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَیْنی وَ بَیْنَكُم وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ فرمود: خدا ما را اراده فرموده، علی افضل و اولی و بهتر ماست بعد از نبی صلی الله علیه و آله «قال ایانا عنی و علی افضلنا و اولنا و خیرنا بعد النبی».

۳- فضل بن یسار از امام باقر علیه السّلام نقل کرده درباره قول خدا وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ فرمود: درباره علی علیه السّلام نازل شد، او عالم این امت است بعد از

نبی صلوات الله علیه و آله «قال نزلت فی علی علیه السّلام انه عالم هذه الامه بعد النبی صلی الله علیه و آله».

۴- و در روایت عبد الله بن عجلان از امام باقر علیه السّلام آمده: «...»

فقال نزلت فی علی بعد رسول صلی الله علیه و آله و فی الأئمة بعده و علی عنده علم الكتاب» (تفسیر عیاشی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۶۱

ناگفته نماند: به هنگام نزول قرآن یگانه مصداق آیه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بود و تصدیق او که عالم به قرآن بود دلیل رسالت آن حضرت نسبت به مشرکان مکه بود.

نکته‌ها

محو و اثبات: در زمینه آیه یَمْحُوا اللّهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثَبِّتُ گفته شد که آن نسبت به آیه ما قبل درباره نسخ شریعتهاست ولی در عین حال یک قاعده کلی است و اطلاق آن می‌رساند که خدا روی وجود علل و مقتضیات بعضی از چیزها را محو و اثبات یعنی سرنوشتها را عوض می‌کند مثلاً در بیان حضرت موسی که به قوم خود فرمود: اَدْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِی كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ اِگر به حرف موسی گوش داده وارد زمین فلسطین می‌شدند در آنجا ساکن می‌شدند ولی به حرف موسی اهمیت نداده و داخل نشدند، تقدیر برگشت و خدا فرمود: فَاِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً یَتِيهُونَ فِی الْاَرْضِ لازم است در اینجا چند روایت نقل شود:

۱- امام سجاد علیه السلام می فرمود: اگر آیه‌ای در قرآن نبود به شما از هر آنچه تا قیامت می شد خبر می دادم امام باقر فرماید گفتم کدام آیه است فرمود:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

۲-

«عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ما بعث الله نبیا حتی يأخذ علیه ثلاث خصال الاقرار لله بالعبودية و خلع الانداد و ان الله یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء».

۳- فضیل گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: علم خدا دو تا است یکی آنکه به ملائکه و رسل و انبیاء تعلیم کرده است دیگری علمی است که نزد تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۶۲

خدا مخزون است کسی را از آن واقف نفرموده: و در آن آنچه را بخواهد حادث کند.

۴- فضیل بن یسار گوید: از ابو جعفر علیه السلام شنیدم می فرمود: از جمله امور، اموری است محتومه که ناچار باید بشود و اموری است که پیش خدا موقوف (مشروط) است آنچه بخواهد جلو می اندازد و آنچه بخواهد محو می کند و آنچه بخواهد اثبات می کند، احدی را به این امور واقف نکرده است یعنی به امور موقوفه، اما آنچه پیامبران آورده اند آن خواهد شد، خدا خود و پیامبر و ملائکه اش را تکذیب نمی کند «ان الله لا یکذب نفسه و لا ملائکته و لا رسله».

۵- عبد الله سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرده: خدا آنچه را بخواهد جلو می اندازد و آنچه را بخواهد به تأخیر می اندازد و آنچه را بخواهد محو و آنچه را بخواهد اثبات می کند و فرمود: هر کاری که خدا اراده کند پیش از آنکه به وجود بیاید در علم خداست، هیچ بدا بخدا واقع نمی شود مگر آنکه در علم او قبلا بوده هیچ بدایی از روی جهل به خدا واقع نمی شود «... و قال لكل امر یریده الله فهو فی علمه قبل ان یصنعه و لیس شیء یدو له الا و قد کان فی علمه ان الله لا یدو له من جهل» این پنج روایت از تفسیر عیاشی نقل شد در اصول کافی و توحید صدوق باب البداء نیز نقل شده است.

از آیه و روایات روشن می شود که خداوند روی علل و اسباب، سرنوشتها و اجلها و کارها را عوض می کند ولی آنچه را به وسیله پیامبران به مردم اطلاع داده آنها را عوض نمی کند، در روایات صله ارحام آمده: کسی که سه سال از عمرش مانده در اثر صله ارحام آن را به سی سال عوض می کند و کسی که سی سال از عمرش مانده در اثر قطع رحم آن را به سه سال مبدل می کند. إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ بَهِرْ حَالٍ فِي عَالَمٍ مَّادَهُ بِأَعْوَضَ شَدْنَ عِلَلٍ وَ اسْبَابٍ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۵، ص: ۲۶۳

سرنوشتها نیز عوض می شوند، آن، یکی از نظامات عالی جهان است که برای اولین بار در قرآن مجید مطرح شده و در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز بنام «بداء» عنوان گردیده است و اگر جریان غیر از این بود مسئله جبر عالم را فرا گرفته حقیقت دعا استمداد از خدا، استغاثه، كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و صدها حقائق دیگر از بین می رفت، ولی تقسیم کارها به حتمی و غیر حتمی و تغییر امور با تغییر علل، و لوح محو و اثبات، مشکل را حل کرده است، صلوات و سلام خدا بر اهل بیت رسالت باد که این حقائق را بر ما روشن کرده اند، امام باقر یا صادق علیهما السلام فرموده اند:

«ما عبد الله بشيء مثل البداء»

(کافی باب البداء) در اینجا لازم می دانم این چند جمله را از شهید مطهری آن اسلام شناس بزرگ نقل کنم:

«آیا علم خدا تغییرپذیر است؟! آیا حکم خدا قابل نقض است؟! آیا دانی (عمل و اراده انسان) می تواند در عالی اثر بگذارد؟!»
جواب همه اینها مثبت است بلی علم خدا تغییر پذیر است یعنی: خدا علم قابل تغییر هم دارد، حکم خدا قابل نقض است یعنی: خدا حکم قابل نقض هم دارد، بلی دانی می تواند در عالی اثر بگذارد، نظام سفلی و مخصوصا عمل و اراده و خواست انسان می تواند عالم علوی را تکان دهد و سبب تغییراتی در آن بشود و انسان و سرنوشت ص ۴۹ و ۵۰ این تغییرات هم طبق يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ

يُثَبِّتُ جُزءَ قِضَا وَ قَدْرَ هَسْتَنْد.

در شب سه شنبه یازدهم صفر الخیر هزار و چهارصد و دو (۱۴۰۲) مطابق ۱۶ / ۹ / ۱۳۶۰ تفسیر سوره مبارکه رعد پایان رسد. و الحمد لله و هو خیر ختام. «۱»

(۱) سفینه البحار (عصم).

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۲۶۴

سوره ابراهیم

اشاره

در مکه نازل شده و پنجاه و دو آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره ابراهیم هفتاد و دومین سوره است که بعد از سوره نوح در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره چهاردهم است، اگر ترتیب نزول حتمی باشد به نظر می‌آید که در سالهای دهم و یازدهم بعثت نازل شده است:

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی پنجاه و دو، در قرائت شامی پنجاه و پنج در قرائت حجازی پنجاه و چهار و در قرائت بصری پنجاه و یک است از همه معتبر قرائت کوفی است که توسط عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد (مجمع البیان).

به نقل تفسیر خازن عدد کلمات این سوره دارای هشتصد و شصت و یک کلمه و سه هزار و چهارصد و سی و دو حرف می‌باشد.

۳- تسمیه آن به «سوره ابراهیم» به علت ذکر حالات آن حضرت در آیات ۳۵ تا ۴۱، است به عنوان «تسمیه الكل باسم الجزء» به نظر می‌آید که این نامگذاری از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد، و نیز ظاهر آنست که همه سوره به یک بار نازل گردیده و برای نزول تدریجی دلیلی در دست نیست، روایتی که درباره آیه ۲۸ نقل شده ظاهراً از باب تطبیق است نه شأن نزول. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۲۶۵

۴- محتوای آیات و مضامین آنها نشان می‌دهد که سوره مکی است و نزول آن پیش از هجرت می‌باشد، ابن عباس و حسن و قتاده آیه ۲۸ و ۲۹ را استثناء کرده و گفته‌اند که درباره مقتولین «بدر» است ولی نظری بدون دلیل می‌باشد بلی می‌شود بمقتولین بدر تطبیق نمود.

مطالب و غرض سوره

۵- به نظر می‌آید: غرض سوره بیان موقعیت قرآن است که انسانها را از ظلمات شرک و کفر و قبائح خارج کرده و به نور توحید و سعادت داخل می‌کند كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ضَمْنَا أَنْهَائِي كِه از این کتاب رو گردانند تهدید به عذاب شدید شده‌اند. اینک مشروح مطالب:

در این سوره نبوت، معاد، نظام حاکم بر جهان، پیکار اهل حق با طرفداران باطل، پیامبرانی که در صحنه جهان ظاهر شده و مردم را بتوحید دعوت کردند از قبیل نوح، ابراهیم، هود، صالح و موسی علیهم السلام، مکالمه با پیشوایان ستمگر در آتش، بیزاری شیطان

از مشرکان در قیامت، ثمره توحید و تشبیه آن به درخت پرفائده‌ای که پیوسته میوه می‌دهد و امثال آن، مطرح شده است. اینها همه مصادیق نور هستند، که قرآن می‌خواهد مردم را به آن داخل شده و در آخر با آیه هذا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ ... سوره مبارکه به پایان می‌رسد.

۶- ناگفته نماند: این سوره و سوره‌های یونس، هود، یوسف و حجر همه با «الر» (ا، ل، ر) آغاز شده‌اند، این می‌رساند که یک هماهنگی مخصوص در میان این سوره‌ها هست که در سوره‌های دیگر نیست.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۲۶۶

سوره ابراهیم مکیه و هی آیه

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الرَّكِبَاتُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحْتُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۲۶۷

بنام خدای رحمان و رحیم

۱- این کتابی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از تاریکیها به سوی نور باذن خدایشان خارج کنی (و خارج کنی) براه خدای توانا و ستوده.

۲- خدا آن کس است که آنچه در آسمانها و زمین است خاص اوست، وای بر کافران از عذابی که سخت است.

۳- کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت اختیار می‌کنند و از راه خدا اعراض می‌کنند و آن را کج می‌روند، آنها در ضلالتی دور به سر می‌برند.

۴- هیچ پیغمبری نفرستاده‌ایم مگر با لغت قوم خود، تا شریعت را به قومش بیان کند، آن گاه خدا هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او توانا و حکیم است.

۵- موسی را با معجزات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکیها به سوی نور خارج کن و روزهای خدا را بیاد آنها بیاور، در اینها عبرتهایی است برای هر خویشتن دار و شکر گزار.

کلمه‌ها

صراط: راه. طبرسی فرماید: راه آشکار وسیع، راغب گوید: راه راست آن با سین و صاد هر دو خوانده می‌شود. آن در راه معنوی و در راه معمولی بکار می‌رود.

الحمید: حمد: ستودن. حمید: پسندیده، فعیل به معنای مفعول (محمود) است.

یستحبون: حب: دوست داشتن و نیز استحباب «استحبه: احبه» به علت تعدی با «علی» معنای اختیار بر آن اشراب شده است «یستحبون». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۶۸

اختیار می‌کنند، به نظر راغب و طبرسی طلب در آن ملحوظ است.

یصدون: صد و صدود هم به معنی اعراض آید و هم به معنی منع و بر- گرداندن. در آیه ظاهراً اعراض منظور است. عوجا: (بر وزن عنب): کج و بر وزن شرف: کجی و انحراف. یَبْغُونَهَا عَوْجاً یعنی یطلبونها و یسلکونها منحرفاً. صبار: صبر: خویشتن داری. صابر: خویشتن دار. صبار: بسیار خویشتن دار. شکور: صیغه مبالغه است یعنی: بسیار سپاسگزار. در قرآن در وصف خدا و بنده آمده است.

شرحها

در این آیات که آغاز سوره می‌باشند می‌خوانیم: قرآن کتابی است به تو نازل کرده‌ایم که مردم را از تاریکیهای شرک و کفر و نفاق به سوی نور توحید خارج کنی و به راه راست خدا بخوانی، خدایی که آسمانها و زمین از آن اوست، آنها که به زندگی دنیا چسبیده و راه خدا را کج می‌روند و در راه شرک قدم بر می‌دارند در گمراهی هستند، هر پیغمبر را با زبان قوم خود مبعوث کردیم تا مطالب را به آنها بفهماند، پیش از تو موسی را فرستادیم که قوم خود را از ظلمات کفر به سوی نور توحید خارج کند و بلاهایی که بر سر منکران پیغمبران آمد به یادشان بیاورد که اگر دقت کنند متنبه می‌شوند.

۱- الر كِتَابٌ «۱» أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.

(۱) تقدیر آن هذا کتاب است مراد از کتاب آنست که تا وقت نزول این سوره نازل شده بود و آن قسمت که در علم خدا بود که نازل شود. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۶۹

معنای بسم الله در سوره حمد و «الر» در اول سوره اعراف گفته شد، اینکه ظلمات در همه جای قرآن جمع و نور مفرد آمده، اشاره به کثرت راههای شرک و کفر و نفاق و وحدت هدایت و توحید است وانگهی توحید، نور و روشنایی و کفر و شرک، ظلمت و تاریکی است، کلمه إلى صراط ... ظاهراً بدل یا بیان است از إلى النور از کلمه «الناس» عموم رسالت آن حضرت فهمیده می‌شود چنان که در ذیل لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ انعام/ ۱۹ گفته شد. بِإِذْنِ رَبِّهِمْ حاکی است که آن حضرت بالاستقلال هدایت نتواند کرد. وصف عزیز و حمید ظاهراً برای افاده آن است که مردم برای جبران کمبودهای خود و رفتن در راه کمال احتیاج دارند به خدایی که تواناست و دستی بالای دست او نیست و در عین حال کار به عدالت می‌کند و این علت آمدن ادیان است.

۲- اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ.

قرائت مشهور با کسر لفظ «الله» است که بدل یا عطف بیان باشد از «الحمید» یعنی خارج کنی مردم را به راه خدایی که آنچه در آسمانها و زمین هست خاص اوست هر عطا و موهبتی که بخواهد می‌دهد، وای بر آنان که این حقیقت را انکار می‌کنند که عذاب سختی در کمین آنهاست.

۳- الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عَوْجاً أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ.

این آیه توصیفی است برای «الکافرین» در آیه سابق، و در عین حال تعلیل کفر است و علت کفر همان اختیار زندگی دنیا بر آخرت و لذات زود گذر دنیا شخص را وادار می‌کند که در مقابل توحید و انبیاء موضع بگیرد و کافر شود در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵،

آیه دیگر روشنتر فرموده: ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ نحل / ۱۰۷ همان حبّ دنیاست که سبب اعراض از راه خدا و در راه شرک قدم برداشتن می‌شود، به حکم کُلِّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ همه به سوی خدا بر می‌گردند. نهایت کفار در راه کفر و شرک به سوی خدا بر می‌گرداند، اینگونه اشخاص پیوسته از توحید دورتر می‌شوند و در ضلال مبین واقع می‌گردند درباره این آیه در سوره هود آیه ۱۹ به تفصیل سخن گفته‌ایم.

در کشف گوید: اصل آن «و بیغون لها عوجا» است، لام از آن افتاده است یعنی برای دین خدا اعوجاج می‌طلبند ولی این ظاهرا درست نیست.

۴- وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

به نظر می‌آید که این آیه در صدد تعمیم کتاب اُنزِلَ إِلَيْكَ ... است یعنی تنها به تو کتاب نازل نکرده‌ایم بلکه در گذشته نیز چنین بوده و چون خارج کردن از ظلمات به سوی نور لازم گرفته که حقائق به مردم تفهیم شود لذا فرموده و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ یعنی با لغت و زبان خود فرستاده شدن بعلت تبیین و تفهیم شریعت بوده است.

جمله فَيُضِلُّ اللَّهُ ... می‌رساند که پیامبران فقط مطلب را می‌رسانند آن وقت ضلالت و هدایت در دست خداست آنهم نه به صورت گراف و عبث بلکه به طور «من یشاء» و روی علل و عوامل. دو وصف عزیز و حکیم عِلَّتْ «یضل و یهدی» است، جلو افتادن «هو» آن دو را منحصر به خدا می‌کند یعنی: خدایی که فقط توانا و حکیم اوست باید ضلالت و هدایت دست او باشد، این آیه می‌شود تصویر دیگری از اُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ باشد.

ناگفته نماند: رسالت جهانی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در سوره انعام / ۱۹ ذیل آیه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۷۱ لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ گفته شد و نیز رسالت جهانی پیغمبران با زبان بومی خود مبعوث شدند، آن گاه شریعتشان به زبان امتهای دیگر ترجمه شود، از ضحاک نقل شده که ضمیر «قومه» به رسول خدا راجع است نتیجه آنکه همه کتابهای آسمانی با لغت قوم رسول خدا یعنی عربی نازل شده است ولی این درست نیست.

۵- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ:

این آیه مصداق همان تعمیم است که در آیه سابق گفته شد، مراد از آیات ظاهرا معجزات موسی علیه السّلام است، بآ آن به معنی «مع» می‌باشد.

مراد از ایام الله روزهایی است که خدا از اقوام نوح، لوط، عاد و ثمود انتقام کشید.

نظیر فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا مِثْلَ الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ یونس / ۱۰۲ می‌شود گفت مراد از آن روزهایی است که نعمت خدا آشکار و متجلی شد مانند روزی که نوح از کشتی خارج شد یا روزی که ابراهیم از آتش بیرون آمد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«و ذکرهم بایام الله قال بالائه یعنی نعمه»

اما روایت سند درستی ندارد روایت دیگری شامل هر دو قسمت است همه روزها ایام الله هستند، اما نسبت این روزها به خدا برای آنست که قدرت خدا و حکومت و توحیدش در آن به طور وضوح متجلی شده است.

ناگفته نماند: این ایام الله در آیات بعدی خواهد آمد از جمله نجات بنی اسرائیل از دست فرعون و گرفتاری آنها در دست فرعونیان و جریان قوم عاد و ثمود و مانند آن. (۱)

در تفسیر صافی از قمی نقل شده: روزهای خدا سه است: روز قائم علیه السلام

رسول الله (ص) «ایام الله نعمائه و بلائه و هو مثلاته سبحانه».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۲۷۲

و روز مرگ و روز قیامت، در روایت دیگر بجای روز مرگ، روز رجعت آمده است «۱».

در المیزان فرموده: مراد بیان ایام بزرگ خداست نه حصر آنها فقط در سه آیه. در آخر آیه فرموده: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ آنها که بسیار استقامت دارند و در فهم حقائق دقت می کنند و پس از فهمیدن بسیار سپاسگزار هستند، اینها برای آنها موعظه هاست و اگر بعکس باشد، نه.

(۱) در صافی از قمی نقل شده: «ایام الله ثلاثة يوم القائم و يوم الموت و يوم القيامة» و

فی الخصال عن الباقر (ع): «ایام الله يوم القائم و يوم الكره و يوم القيامة».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۲۷۳

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۶ تا ۱۸]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶) وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷) وَ قَالَ مُوسَى إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَأَطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۰)

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَضُرَّنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهَلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳) وَ لَنَشْكِنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ (۱۴) وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵)

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷) مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۸)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۲۷۴

۶- و آن دم که موسی به قوم خود گفت: یاد آرید نعمت خدا را وقتی که شما را از فرعونیان نجات داد، بر شما عذاب بد را تحمیل می کردند، پسران شما را مداوم ذبح کرده، دخترانتان را زنده می گذاشتند و در آن آزمایش بزرگی بود از خدایان.

۷- یاد کنید وقتی را که خدایان اعلام کرد اگر شکر کنید حتما نعمتم را زیاد می کنم و اگر کفران کنید عذاب من سخت است.

۸- موسی گفت: اگر شما و همه مردم روی زمین کفران کنند، خدا بی نیاز و پسندیده است.

۹- آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند به شما نرسیده مانند قوم نوح، عاد، ثمود و آنان که پس از آنها بودند که جز خدا کسی

- آنها را نمی‌داند، پیغمبرانشان به آنها دلائل آوردند، دست پیامبران را به دهاتشان برگرداندند و گفتند ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم و در آنچه ما را به سوی آن می‌خوانید در شک کامل هستیم.
- ۱۰- پیغمبرانشان گفتند: آیا در خدایی که شکافنده آسمانها و زمین است شکی هست؟ شما تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۷۵ را می‌خواند که بعضی از گناهاتتان را بیمارزد و جل شما را تا مدت معین تأخیر اندازد گفتند: شما مانند ما بشرید، می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارید بما معجزه آشکاری بیاورید.
- ۱۱- پیغمبرانشان گفتند: ما مانند شما بشریم ولی خدا بر هر که از بندگان بخواهد منت می‌نهد ما را نیست که جز به اذن خدا معجزه‌ای بیاوریم، مؤمنان بر خدا توکل و اعتماد کنند،
- ۱۲- چه شده بر ما که بر خدا توکل نکنیم حال آنکه ما را به راههایمان هدایت کرده، حتما در مقابل اذیتها که به ما کرده‌اید صبر خواهیم کرد، متوکلان بر خدا توکل کنند.
- ۱۳- کافران به پیامبرانشان گفتند: به یقین شما را از دیارمان خارج خواهیم کرد مگر آنکه در دین ما برگردید، خدایشان وحی کرد که به یقین ظالمان را هلاک خواهیم ساخت.
- ۱۴- و حتما پس از آنها شما را در این زمین اسکان خواهیم داد، این برای کسی است که از مقام و تهدید من بترسد.
- ۱۵- پیامبران طلب غلبه کردند، تمام ستمگران عنود نومید شدند.
- ۱۶- از پی او جهنم هست و از آب چرک آب داده می‌شود.
- ۱۷- آن را جرعه جرعه می‌خورد، ممکن نیست که به راحت فرو برد از هر سو مرگ به سوی او آید ولی او مرده نیست و از پی او عذاب شدیدی است.
- ۱۸- حکایت کسانی که به خدایشان کافر شده‌اند، اعمال آنها مانند خاکستری است که در روز طوفانی بادی شدید بر آن وزیده است، از آنچه کرده‌اند به چیزی قادر نخواهند بود، این است همان گمراهی دور.

کلمه‌ها

- یسومونکم: سوم: تحمیل. چریدن. لازم و متعدی هر دو آمده است «سام فلانا الامر: کلفه اياه» علی هذا «یسومونکم»: وارد می‌کردند و تحمیل می‌کردند بر شما. فِيهِ تُسَيَّمُونَ نحل / ۱۰ یعنی در آن می‌چرانید. تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۷۶
- یذبجون: ذبح: سر بریدن. راغب گوید: پاره کردن گلوی حیوانات، به معنی مذبح نیز آید. تذبیح دلالت بر کثرت دارد «یذبجون» یعنی یکی را پس از دیگری سر می‌بریدند و به این کار ادامه می‌دادند.
- نسائکم: نساء هم به معنی زنان و هم به معنی دختران آید (مجمع البیان بقره / ۴۹) در آیه، مراد معنای دوم است.
- یستحیون: استحیا: زنده نگه داشتن، خواستن زنده ماندن. «یستحیون»:
- زنده نگه می‌داشتند، بعضی آن را از «حیاء» گرفته و بی عفت کردن گفته‌اند، تأذن: اذن (بر وزن جسر): اعلام، اجازه، اراده، اطاعت، علم. تأذن:
- اعلام کردن. تَأَذَّنَ رَبُّكَ: اعلام کرد خدایت.
- مریب: ریب: شک یا شک بدتر. مریب: شک آور، شاید مراد از «شک مریب» شک شدید باشد.
- مسمی: اسم مفعول است به معنی تسمیه شده و تعیین شده.
- تصدونا: صد و صدود: اعراض. منع کردن و باز داشتن، «تصدونا»: مانع شوید و برگردانید ما را.
- سلطان: سلطه: قدرت. یا قدرت از دون قهر. سلطان: دلیل و غلبه.

یتوکل: و کل: واگذار کردن «وکل الیه الامر: فوضه الیه» توکل:

قبول وکالت. راغب گوید: توکل اگر با «لام» باشد به معنی قبول وکالت و اگر با «علی» باشد به معنی اعتماد آید. ملتنا: مله: دین و طریقت.

وعید: وعد در خیر و شر (وعده نیکو، وعده بد) آید ولی وعید فقط در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۷۷ وعده بد.

خاب: خبیه: ناامیدی، خسران و محروم شدن «خاب» ناامید یا محروم شد.

جبار: جبار در وصف خدا به معنی مصلح و در انسان به معنای ستمگر است (هود/ ۵۹).

عنید: عنود: مخالفت کردن از روی عمد. «عند عنودا: خالف الحق و رده عارفا به»، عنید: طاعی و کسی که دانسته با حق عناد و مخالفت می کند.

یسقی: سقی: آب دادن «یسقی»: آب داده می شود.

صدید: صد: اعراض. «صدید» چرک، علت این تسمیه کراهت و اعراض از آنست، آن را آب جوشان نیز گفته اند، قاموس آب جوشان قوام یافته گوید.

یتجرعه: جرع: فرو بردن آب. «جرع الماء: بلعه» تجرع: جرعه جرعه خوردن.

سیغه: سوغ: فرو رفتن در حلق به آسانی. «ساغ الشراب فی الخلق:

سهل انحداره» اساغه: فرو بردن در حلق به آسانی و لا یکادُ یسیغه: نزدیک نیست آن را به آسانی فرو برد.

عاصف: عصف: شدت. عاصف: شدید و تند. منظور روز طوفانی است.

شرحها

در این آیات «ایام الله» که بنا بود موسی به قوم تذکر بدهد، بیان شده است از جمله نجات بنی اسرائیل از فرعونیان و گرفتاری آنها در دست فرعون تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۷۸

إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ. همچنین جریان قوم نوح و عاد و ثمود، آن گاه همه آن گفتگوها که میان پیغمبران و امتهای واقع شده و به تار و مار شدن مشرکان انجامیده است همه از مصادیق «ایام الله» هستند، در آخر، جهنمی بودن مشرکان و هدر شدن تلاش آنها بیان شده است، این آیات همه گفتار موسی است به بنی اسرائیل، به استثناء شاید آیه اخیر.

۶- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبُّوْنَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ.

این آیه یکی از مصادیق ایام الله است که موسی به قوم خود یادآوری کرده است و آن شامل دو بخش از نعمت و بلا است، یکی روز نجات بنی اسرائیل از مصر و رسیدن به صحرای سینا.

دوم: روز گرفتاری و عذاب آنها در دست فرعونیان با کشتن کودکان و امثال آن.

این آیه در سوره بقره/ ۴۹، اعراف/ ۱۴۱ تفسیر شده است و در سوره بقره گفته ایم که کشتن پسر بچه های بنی اسرائیل برای آن بود که بنی اسرائیل از لحاظ مردان در مصر زیاد نشوند زیرا بیم آن می رفت که در مصر نهضتی بر علیه فرعونیان به وجود آورند.

واو در وَيَدَّبُّوْنَ اگر برای عطف باشد نشان می دهد که ذبح و استحیاء از جمله عذابها بود چنان که در مجمع البیان از «فراء» نقل شده است ولی در آیه بقره و اعراف واو نیامده و آیه به اینصورت است: يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبُّوْنَ أَبْنَاءَكُمْ این نشان می دهد که مراد از سُوءَ الْعَذَابِ همان کشتن اطفال است، علی هذا واو در آیه برای عطف تفسیر است راجع به بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ رجوع

شود به آیه بقره. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۷۹

۷- وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.

ظاهر آیه آنست که: این دنباله قول موسی علیه السّلام است که به بنی اسرائیل می گوید: قطع نظر از نجات از فرعونیان، خدا اعلام کرده که اگر از نعمت خدا شکرگزاری کنید نعمت را افزون خواهد کرد و اگر کفران نموده و به مخالفت با خدا برخاستید عذاب خدا سخت خواهد بود، بنی اسرائیل در زمان موسی و بعد از او کفران نعمت کردند و گرفتار شدند ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ. ولی این آیه یک قاعده کلی و از سنن خداست. در روایات آمده که امام صادق علیه السّلام فرموده: خدا چون نعمتی به بنده‌ای دهد او در قلبش آن را بشناسد و با زبانش خدا را حمد کند، کلامش تمام است تا خدا دستور مزید «۱» و باز از آن حضرت نقل شده: هر که نعمت خدا را در قلب خود بداند مستوجب مزید نعمت خداست پیش از آنکه شکرش را با زبان اظهار کند «۲».

منظور از وَ لَئِن كَفَرْتُمْ کفران نعمت است نه کفر معهود.

در روایتی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: که درباره وجود کفر فرمود: کفر سوم کفران نعمتهاست خدا فرموده لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ... «۳»

کفران نعمت آنست که در کارهای معصیت صرف شود و شخص در مقابل آن خدا

(۱) از

صافی «فی الکافی عن الصادق (ع) ما انعم الله علی عبد من نعمه فعرفها بقلبه و حمد الله ظاهرا بلسانه فتم کلامه حتی یؤمر بالمزید».

(۲)

صافی «فی الکافی عن الصادق (ع) من عرف نعمه الله بقلبه استوجب المزید من الله قبل ان یظهر شکرها علی لسانه»

(۳) تفسیر صافی عن الصادق (ع).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۸۰

را شکر نکند و آن را از خدا نداند و یا از آن به طور صحیح استفاده نکند.

۸- وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تُكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ.

مراد از «تکفروا» ظاهرا کفران نعمت است، یعنی: شکرگزاری به نفع شماست و گرنه اگر شما و همه مردم روی زمین نعمتهای خدا را کفران کند ضرری به خدا نمی‌رسد چون خدا بی‌نیاز است و در افعالش پسندیده و ستوده است، موجودات جهان او را می‌ستایند، او محمود است خواه کسی او را بستاند یا نستاند.

۹- أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ.

حالات و تار و مار شدن قوم نوح و عاد و ثمود سه مصداق از ایام الله است که در اثر اصرار در شرک و کفر به هلاکت رسیدند، قَوْمِ نُوحٍ ... بیان است از «الذین» نصب «ثمود» برای غیر منصرف بودن می‌باشد علت غیر منصرف بودن علمیت و عجمیت و یا تأنیث است به تأویل قبیله منظور از عاد، قوم هود و و از ثمود، قوم صالح می‌باشد.

جاءتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ.

این قسمت از آیه، جواب مشرکان است در مقابل پیامبران. ظاهر آنست که ضمیر «ایدیهم» - «أفواههم» راجع به «رسل» است و آن کنایه از آنست که پیامبران را وادار به سکوت کردند که از تبلیغ توحیدی دم فرو بندند، معنی جمله آن است که دست پیامبران را به دهانشان برگرداندند و با دستشان دهانهای آنان را گرفتند: و گفتند: ما به آن دینی که برای آن آمده‌اید کافریم جمله و إِنَّا لَفِي

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۸۱

شک ...

ظاهراً راجع به آنست که ما احتمال می‌دهیم که نظرتان حکومت و اغراض مادی باشد چنان که در بعضی آیات آمده که مشرکان به طرفداران خود می‌گفتند: ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ مَوْمُونٌ / ۲۴ به نظر می‌آید «مرب» شک مؤکد است، شاید آن دلیل «کفرنا» باشد یعنی چون در مدعایان در شکیم لذا رسالتان را انکار می‌کنیم.

۱۰- قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيُغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُوخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
آیه جواب إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ است این اشکال شامل دو بخش است یکی انکار توحید دوم انکار رسالت پیامبران که أَفِي اللَّهِ شَكٌّ ...

جواب اشکال اول و يَدْعُوكُمْ ... جواب اشکال دوم است. باید دانست که مشرکان وجود خدا را انکار نمی‌کردند بلکه توحید را و اینکه در اداره جهان فقط یک مشیت حاکم است باید به او روی آورد و او را بندگی کرد، انکار می‌کردند، علی هذا أَفِي اللَّهِ شَكٌّ ... راجع به اثبات وجود خدا نیست بلکه راجع به اثبات توحید خداست.

ناگفته نماند فطر که در اصل به معنای شکافتن از طرف طول است، تدبیر و ربوبیت را در بر دارد، خلقتی که با شکافتن و بیرون آوردن چیزی از چیزی انجام می‌گیرد، خالی از تدبیر و اداره نمی‌تواند باشد مثل إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ زخرف / ۲۷، پس جواب اشکال اول این است که: آیا در خدایی که شکافنده آسمانها و زمین است یعنی در ربوبیت او شکی هست؟ و الله العالم. جواب اشکال دوم چنین است: خدا را لازم است که بندگان را به کمال مطلوب و سعادت برساند و آن لازم گرفته که انسانها در اثر گناهان از بین نروند و به اجل معین برسند و این کار لازم گرفته که پیامبرانی از طرف خدا باشند و در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۸۲

این راه هدایتشان کنند، شاید فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ ... به این قسمت تربیت هم شامل باشد، خلاصه فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ ... بودن «یدعوکم» را لازم گرفته است آنها فقط با ارسال رسل میسر است و الله العالم. در اینجا دو مسئله هست:

اول: می‌شود گفت که «من» در مِنْ ذُنُوبِكُمْ برای بیان است یعنی دعوت می‌کند تا ایمان بیاورید و گناهان شما را بیامرزد ولی در قرآن هر که این جمله در بیان دعوت مشرکان بوده با «من» آمده است مانند این آیه و آیه ۳۱ از سوره احقاف و آیه ۴ از سوره نوح و هر جا که درباره مؤمنان آمده بدون «من» آمده است مانند: ... وَ تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ... يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ صف / ۱۲ و آیه ۷۱ از احزاب و ۳۱ از آل عمران، علی هذا در ایمان آوردن مشرک فقط قسمتی از گناهان آمرزیده می‌شود و با ادامه آن همه‌اش از بین می‌رود و الله العالم.

دوم: شرک و گناهان سبب می‌شود که انسان پیش از رسیدن به اجل معین از بین برود يُوَخَّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى حاکمی است که اگر در شرک و کفر اصرار ورزید انتقام خدا پیش از اجل معین شما را از بین خواهد برد، این مطلب در سوره نوح / ۴ نیز آمده است، اقوامی که به قهر خدا از بین رفته‌اند همه مشمول این آیه هستند، علی هذا ایمان و گناهان را در تغییر سرنوشت انسان دخالت تام و تمامی است.

قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ این قسمت اشکال دیگر مشرکان است، ظاهر آنست که آنها در مقابل استدلال گذشته قانع شده و جوابی پیدا نکرده‌اند، لذا بهانه دیگر آورده و گفته‌اند: اگر خدا می‌خواست

مثلاً فرشته می‌فرستاد، شما مانند ما بشری بیش نیستید و نمی‌توانید تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۸۳

پیامبر باشید، پس در این دعوت می‌خواهید دین اجداد ما را از ما بگیرید و اگر راست می‌گوئید معجزه‌ای بیاورید تا ما را به رسالت شما قانع کند، ظاهراً نظرشان غیر از معجزاتی بود که پیامبران آورده بودند علی هذا این بهانه جویی دیگری بوده است و شاید لفظ «مبین» اشاره به آن باشد یعنی: اینکه آورده‌اید آشکار و قانع کننده نیست، در آیه ۹ خواندیم که جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ.

۱۱- قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُؤْتِي مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ این آیه جواب گفته آنهاست که گفتند: شما مانند ما بشری هستید ...

یعنی درست است که ما نظیر شما بشریم ولی خدا از میان همین بشرها هر که را بخواهد بر او منت می‌نهد و نبوت عطا می‌کند و این سنت خدایی است، اما معجزه که خواستید آن دست ما نیست آنچه آورده‌ایم به اذن خدا بوده و اینکه می‌خواهید باید خدا بیاورد، جمله وَ عَلَى اللَّهِ ... حاکی است که در مقابل لجاجت و عذر تراشی‌های شما باید ما و مومنان بر خدا اعتماد کرده و به کار خود ادامه بدهیم و سست نباشیم و حتی در فرستادن معجزه بر او اعتماد کنیم که اگر بخواهد می‌فرستد.

۱۲- وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْنُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ این آیه استدلال بر توکل در آیه سابق است یعنی: خدایی که ما را به راههای حق هدایت کرده و راه خود را یافته‌ایم چرا بر او اعتماد نکنیم، وَ لَنَصْبِرَنَّ نتیجه گیری از «هدانا» است یعنی چون هدایت یافته‌ایم و در حق بودن راه خود شکی نداریم علی‌هذا در مقابل فشاری که بر ما وارد می‌کنید استقامت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۸۴

خواهیم نمود، آن وقت در مقام ترقی فرموده: نه تنها ما، بلکه هر که توکل کننده است باید بر خدا توکل کند.

۱۳- وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ این آیه در بیان آنست که مشرکان پس از مغلوب شدن در مقام استدلال خیره سری را بالا برده و شروع به شاخ و شانه کشیدن کردند و به پیامبران گفتند: به طور حتم شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد مگر آنکه در دین ما برگردید، در مقابل این تهدید، خدا به پیامبران وحی فرمود که در کار خود ثابت قدم باشید کافران را هلاک خواهیم کرد، به شما ضرری نتواند زد. منظور از عود بملت آن نیست که پیامبران قبلاً مشرک بوده‌اند، بلکه ظاهراً منظور آن است که: همانطور که قبلاً با ما هم‌رنگ بودید و از این سخنان نمی‌گفتید باز به آن حالت برگردید به دلیل آنکه نگفته‌اند «الی ملتنا» بلکه گفته‌اند فی ملتنا.

لفظ «او» به معنای «الا ان» است چنان که در مجمع البیان گفته است، یعنی شما را خارج خواهیم کرد مگر آنکه در دین ما برگردید، میزان آن را به معنای تردید گرفته و «لتعودن» را به معنی «لنعیدنکم» فرموده است یعنی یا خارج می‌کنیم و یا در ملت خود بر می‌گردانیم.

۱۴- وَ لَنَسِيكَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ تمهه مطلب آیه گذشته است یعنی: پس از هلاک کردن آنها شما را در جای آنها ساکن می‌کنیم «ذلك» اشاره است به اسکان در زمین. خوف از عظمت و خوف از عذاب خدا سبب می‌شود که اینگونه اشخاص در جای ظالمان ساکن شوند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۸۵

علی‌هذا ذلک لِمَنْ خَافَ مَقَامِي ... در جای «آمنوا و عملوا الصالحات» در آیه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخُلَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ... نور/ ۵۵ است. آنان که از مقام و وعید خدا ترسند دچار فنا و زوال خواهند بود.

۱۵- وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ استفتاح طلب فتح و غلبه است، فاعل آن «رسل» می‌باشد یعنی: پیامبران خدا طلب غلبه کردند که بر کفار غالبشان کنند، خدا آنها را یاری کرد، در نتیجه هر که ظالم و لجوج بود به خسران و ناامیدی رسید، در آیات دیگر می‌خوانیم که پیامبران به هنگام مأیوس شدن از ایمان قومشان، از خدا طلب پیروزی کرده و می‌گفتند: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ اعراف/ ۸۹.

۱۶- مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ضمیر «ورائه» راجع است به «کل جبار» یعنی عذابشان فقط هلاکت دنیا نیست بلکه در پی او جهنم هست و در آن از آبی که چرک است آب داده می‌شود صدید صفت ماء است، صدید را چرک معنی کرده‌اند «۱».

در بعضی آیات به جای صدید حمیم آمده است وَ سَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ مُحَمَّد/ ۱۵ و در بعضی آمده: هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ عَسَاقُ ص/ ۵۷، شاید همه یکی و شاید غیرهم باشند «اعوذ بالله من عذاب النار».

۱۷- يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ یعنی آن را جرعه جرعه فرو می‌برد و امکان ندارد که به آسانی از خلق پائین

(۱) در مجمع البیان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«الصدید هو الدم والقیح من فروج الزوانی فی النار»

. تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۸۶

ببرد، منظور از یأتیه الموت من کُلِّ مکان آنست که عوامل مرگ از هر جا به او حمله‌ور می‌شوند و هر یک از آن شکنجه‌ها می‌تواند او را قالب بی روح کند ولی چون در آنجا مرگ وجود ندارد او نمی‌میرد، غرض از و مِنْ وَرَائِهِ ... حاکی از ادامه عذاب است (۱)».

۱۸- مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البُعِيدُ به نظر می‌آید این آیه راجع به دنیا و جواب سؤالی است که به نظر می‌رسد و آن اینکه: اعمال و تلاشهای کافران چرا آنها را به سعادت نمی‌رساند در جواب آمده حکایت اعمال و تلاش آنها مانند خاکستری است در مقابل طوفان شدید، همانطور که از آن خاکستر چیزی به دست نمی‌آید همچنین از اعمال آنها چیزی که سبب سعادت شود به دست نمی‌آید، گمراهی دور همان است که انسان زحمت بکشد و نتیجه‌ای عایدش نگردد. لفظ «رماد» نشان می‌دهد که آن اعمال شرک آلود از اول سوخته و حبط و خاکستر بود و گرنه می‌فرمود «کتراب- کدقیق»، آن عبارت اخرای حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا ... بقره/ ۲۱۷ است در المیزان فرموده: ظاهراً این آیه از کلام موسی علیه السلام نیست، بلکه مانند نتیجه حاصلشده از آنست.

اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ یعنی باد بشدت بر آن وزید «اعمالهم» بدل اشتمال است از «الذین» مانند: «رأیت زیدا ثوبه».

(۱) به نظر می‌آید: اینها مجسم شده همان غصه‌ها و خونابه‌هایی است که بر حلق بیچارگان در زندگی دنیا می‌ریخته‌اند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۸۷

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۹ تا ۳۴]

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَأُ يُدْهِنُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰) وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱) وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْلَمْ يَأْتِكُمْ مَا أَنفَسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲) وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۳)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۲۶) يُبَيِّنُ اللَّهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۲۷) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ

كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ (۲۸)
 جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ بِنَسِ الْقَرَارِ (۲۹) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِن مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰) قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْعُ فِيهِ وَ لَا خِلَالَ (۳۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ (۳۲) وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ (۳۳)
 وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۸۹

۱۹- آیا نمی دانی که خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است، اگر بخواهد شما را می برد و خلق تازه‌ای می آورد.

۲۰- و این بر خدا دشوار نیست.

۲۱- همه مردم برای خدا آشکار می شوند، ضعیفان به پیشوایان خود بین می گویند: ما پیرو شما بودیم آیا چیزی از عذاب خدا را از ما می کاهید؟ گویند: اگر خدا ما را هدایت می کرد شما را هدایت می کردیم، اکنون خواه بی تابی کنیم یا نه، راه فراری نداریم.

۲۲- آن گاه که از کار آخرت فراغت حاصل شود، شیطان گوید: خدا به شما وعده حق داد، من وعده دادم و خلف کردم، مرا بر شما تسلطی نبود بلکه دعوت کردم، پذیرفتید، مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید، من فریادرس شما نیستم، شما هم فریادرس من نیستید، من بیزارم از طاعتی که مرا در آن شریک کردید، ظالمان را عذابی دردناک هست.

۲۳- کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند داخل می گردند به بهشتهایی که از زیر آنها نهرها جاری است، در آن جاودانانند، گفتگوشان در آنجا سلامت باداست.

۲۴- آیا نمی دانی خدا چگونه مثل زده است، کلمه پاک مانند درخت پاک است، ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است.

۲۵- میوه‌اش را در هر وقت به اذن خدایش می دهد خدا این مثلها را برای مردم می زند تا متذکر گردند.

۲۶- مثل کلمه پلید مانند درخت پلید است که از روی زمین کنده و آن را ثباتی نیست.

۲۷- خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند به وسیله قول ثابت تثبیت می کند، در دنیا و آخرت و ظالمان را گمراه می کند و آنچه بخواهد می کند.

۲۸- آیا ندانسته‌ای کسانی را که نعمت خدا را از روی کفران تبدیل کرده و قوم خود را به خانه هلاک کشیده‌اند.

۲۹- آن جهنم است که داخل آن می شوند و بد منزلی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹۰

۳۰- برای خدا شریکانی قرار دادند تا مردم را از راه او باز دارند، بگو: لذت برید که بازگشتتان به آتش است.

۳۱- بینندگان مؤمن من بگو: نماز بخوانند و از آنچه روزیشان کرده‌اید، پنهانی و آشکارا انفاق کنند، پیش از آنکه بیاید روزی که در آن معامله و دوستی نیست.

۳۲- خدا آنست که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان آبی نازل کرده و با آن از میوه‌ها برای شما روزی به وجود آورده است و برای شما کشتی‌ها را مسخر کرده تا در دریا به اذن خدا جاری شوند و برای شما نهرها را مسخر نموده است.

۳۳- و برای شما آفتاب و ماه را که پیوسته در حرکتند مسخر کرده و نیز برای شما شب و روز را رام کرده است.

۳۴- و از هر آنچه خواسته‌اید به شما داده است و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، تمام نتوانید کرد، حقا که انسان بسیار ظالم و بسیار ناسپاس است.

عزیز: عزت: توانایی. «عز الرجل عزا: صار عزیزاً- قوی بعد ذلّه» راغب گوید: عزت حالتی است که از مغلوب شدن انسان مانع می‌شود. مراد از عزیز در آیه مشکل و نارسیدنی است.

برزوا: بروز: آشکار شدن. براز: فضای خالی. «برزوا»: آشکار شدند و در براز و فضای خالی حاضر شدند.

تبعاً: تبع (بر وزن شرف): تابع و پیرو. مفرد و جمع در آن یکسان است.

محیص: حیص: عدول و کنار شدن. «حاص عنه حیصاً: عدل و حاد» محیص اسم مکان است به معنی قرارگاه و محل کنار شدن.

قضی: قُضِيَ الْأَمْرُ: کار تمام شد، منظور تمام شدن محاسبه محشر و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹۱ رفتن به آتش و بهشت است.

مصرخکم: صراخ و صریخ: صیحه شدید (فریاد)، یاری خواستن و یاری کردن. مصرخ: فریادرس و یاری کننده.

تحیتهم: تحیت: هر دعا و ثنا و تعارفی است که شخص در روبرو شدن با شخص دیگر بر زبان می‌آورد، آن در اصل مصدر «حیاک الله تحیه» است.

طیبه: طیب: دلچسبی و طبع پسندی. طیب: دلچسب و طبع‌پسند مونث آن طیبه است، راغب گوید: طیب آنست که حواس و نفس از آن لذت برد مقابل آن خبیث است که به معنی پلید و تنفرآور است «خبث خبثاً: ضد طاب» شجره: شجره: مطلق درخت مفرد آن شجره است.

اصلها: اصل در آیه به معنی ریشه، فرع به معنی شاخه و در اصل به معنی بالا رفتن است.

اکلها: اکل (بر وزن عقل): خوردن و بر وزن عنق: خوردنی و میوه.

اجتث: جث: کندن و قطع کردن. در قاموس قطع کردن و از ریشه کندن گفته است «اجتثت». از ریشه کنده شده است.

بوار: بوار: هلاکت. اصل آن بور به معنی کساد یا کساد بیشتر است.

یصلونها: صلی: ملازمت. «صلی الرجل النار: لزماً» بریان کردن، سوختن و داخل شدن نیز گفته‌اند، در قرآن دخول توأم با ملازمت در نظر است «یصلونها»: داخل و ملازم آن می‌شوند.

قرار: استقرار و محل استقرار، مصدر و اسم مکان آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹۲

اندادا: ند (بکسر نون): مثل و نظیر «الند: المثل و العدل» راغب گوید ند شیء شریک آنست در جوهرش و آن نوعی مماثلت می‌باشد جمع آن انداد می‌باشد.

مصیرکم: مصیر در آیه مصدر میمی است به معنی بازگشتن «مصیرکم» بازگشت شما.

خلال: خلل (بر وزن شرف): گشادگی میان دو چیز. جمع آن خلال است، ایضا خلال به معنی دوستی است، در آیه این معنی مراد است گویی دوستی و مودت قلب را شکافته در خلال آن قرار می‌گیرد.

سخر: تسخیر: رام کردن و مطیع کردن.

فلک: کشتی. آن در مفرد و جمع به کار می‌رود، با وصف آن، مراد روشن می‌شود.

دائین: دئب: عادت. شأن. تلاش. دائب: عادت کننده منظور از «دائین» آنست که در حرکت خود مستمرد و به آن عادت دارند.

لا تحصوها: احصاء: تمام کردن شمارش. «لا تحصوها»: شمارش آن را تمام نمی‌کنید.

ظلوم: صیغه مبالغه است به معنی بسیار ظالم، کفار: بسیار ناسپاس.

شرحها

بدنبال بیان «ایام الله» به وسیله موسی علیه السلام در این آیات بیان شده که خلقت آسمانها و زمین حق است و لذا آخرت حتمی

است و در آن مردم در پیشگاه خدا به دو گروه تقسیم می‌شوند اول مستکبران و پیروان آنها که در آتش خواهند بود، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹۳

پیشوایان ستمگر و حتی شیطان از پیروان خود بیزاری خواهند کرد. دوم اهل ایمان و عمل صالح، که در رحمت خواهند بود. همچنین بیان شده که کلمه توحید مانند درخت پاکی است که ثمره خود را در دنیا و آخرت خواهد داد، اما کلمه شرک مانند درخت پلیدی است که از ریشه برکنده شده و استقرار ندارد و نیز در مقابل آنان که نعمتهای خدا را به هدر داده و خود را بدبخت کرده‌اند به اهل ایمان دستور داده که آنها با نماز و انفاق خود را از شقاوت برهانند، آن گاه در آیاتی چند روشن شده که مردم برای هدایت شدن دلایل کافی در اختیار دارند، اگر در آنها تدبیر کنند.

آری آیات فوق درسها و گوشه‌هایی از نظام زندگی و قوانین لا یتغیر جهان است که انسانها در مسیر آن، به سعادت و شقاوت می‌رسند در این آیات با تکرار *أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا، أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا* به اهمیت این مسائل اشاره شده است.

۱۹- *أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ* این آیه در بیان آنست که خلقت آسمانها و زمین هدفدار است و باید منجر به آخرت شود و گرنه خلقت آنها عبث می‌شود علی هذا این آیه در عین مطلب مستقل بودن، مقدمه آیه: *وَبَرَزُوا لِلَّهِ ...* است، رؤیت در آیه به معنی علم است زیرا نگاه کردن در اینجا مناسب نیست، ناگفته نماند در اکثریت آیات که *أَلَمْ تَرَ- أَلَمْ تَرَوْا- أَلَمْ يَرَوْا بدون «الی»* آمده به معنای علم می‌باشد. «بالحق» یعنی توأم با حق بودن و آن اشاره به علت غایی و هدفدار بودن خلقت آسمانها و زمین است و آن رسیدن به غایت و هدف نهایی است و اگر هدف خود خلقت باشد عبث خواهد بود *أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ* تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹۴ مؤنون / ۱۱۵.

در المیزان فرموده: فعل در صورتی حق می‌شود که فاعل، از آن غرضی داشته باشد و اگر از فعل فقط خودش قصد شود آن فعل باطل است و اگر فعل باطل دارای نظم و مقررات باشد، آن بازیچه خواهد بود مانند بازیچه اطفال، و چون فعل خدا حق است پس خلقت آسمانها و زمین لازم گرفته که عالمی بعد از آنها باشد و گرنه فعل خدا باطل می‌شود، غایت آن رجوع الی الله است: *وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ* نجم / ۴۲ در سوره یونس ذیل آیه پنجم سخنی در این زمینه آمده است، به آنجا رجوع شود.

جمله: *إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ ...* حاکی است که خدا آنها را برای رفع حاجت و کمبود نقص خود خلق نکرده است و نیازی ندارد به دلیل آنکه اگر بخواهد شما را می‌برد و بدون شما نیز او خداست، نظیر: *يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ* *إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ* فاطر / ۱۵ و ۱۶، اما اضافه کردن *وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ* برای آنست که اگر روی زمین بدون انسان می‌ماند خلقت باز عبث می‌شد و چون خدا عبث نمی‌کند لذا آمدن خلق جدید لازم است.

۲۰- *وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ لَفْظٌ «ذَلِكَ»* اشاره است به بردن آنها و آوردن خلق جدید، یعنی اینکار بر خدا مشکل نیست.
۲۱- *وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ* این آیه راجع به گفتگو و مخاصمه پیشوایان ستمگر و پیروان آنها در روز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹۵

قیامت است که در سوره حمد آیه *غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ* گذشت، ایضا این آیه از نتایج *خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ* است که گفته شد این گفتگو در سوره سبأ آیات ۳۱-۳۳ و در سوره غافر آیات ۴۷-۴۸ و در جاهای دیگر نیز آمده است.

آیات روشن است در اینکه کسانی که کورکورانه از پیشوایان ستمگر پیروی کرده و آنها را در رسیدن به آرزوهای شوم و اعمال ستمگرانه یاری کرده‌اند، به آنها خواهند چسبید که بیائید از ما دفاع کنید یا مقداری از این عذاب بکاهید، آنها در جواب خواهند

گفت: که ما نیز مثل شما گرفتاریم.

بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا ظَاهِرًا بِمَعْنَى حَاضِرٍ شَدْنَ فِي صَحْرَائِهِ مَحْشَرٌ بِأَنَّ نَظِيرَ وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا كَهْفُ / ۴۷ بعضی‌ها ظاهر شدن باطنها و اسرار را گفته‌اند مانند یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ حَاقَهُ / ۱۸، منظور از مُعْتُونَ عَنَّا كَفَايَتِ كَرْدَن و دفع کردن است، غرض از لَوْ هَدَانَا اللَّهُ ... می‌شود هدایت به تخلص از عذاب است یعنی اگر خدا راه فرار به ما نشان می‌داد ما هم به شما نشان می‌دادیم و یا منظور هدایت دنیاست مراد از «تبعاً» پیروی کورکورانه و بدون درخواست دلیل است، مراد «علینا» ظاهراً هر دو گروه است آری پیروان و گمراهان نادان روز قیامت به سعودی‌ها، صدام‌ها، انور سادات‌ها، ریگانها و ... خواهند چسبید که ما از شما پیروی کردیم ما را از آتش نجات بدهید ...

۲۲- وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي.

این آیه یکی از مصادیق و جزئیات آیه گذشته است و آن اینکه شیطان در روز قیامت آشکار شده و پیروان خود را محکوم خواهد کرد و از آنها بیزاری تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹۶ خواهد نمود.

منظور از الشیطان، ابلیس و رئیس اغواء کنندگان است که کارش را از آدم ابو البشر شروع کرد. روز قیامت وقتی که حساب خلائق تمام شد و اهل بهشت به بهشت و اهل آتش به آتش رفتند، شیطان بر پیروان خود ظاهر شده و می‌گوید: خدا بشما وعده حق داد و آنچه خدا از بعث و جزاء و بهشت و جهنم و سعادت در دنیا وعده داده بود همه حق بود و واقع شد، من هم وعده کردم که حق، معادی، جزائی و ... نیست ولی من خلف وعده کردم» وانگهی من بر شما تسلطی نداشتم که شما را به افکار ناپاک و اعمال بد مجبور کنم و در مقابل من مسلوب الاختیار باشید، بلکه فقط من با وسوسه دعوت کردم شما هم پذیرفتید.

فَلَا تُلْمُوْنِي وَاَنْفُسَكُمْ مَا اَنَا بِمُضْرِحِكُمْ وَاَنْتُمْ بِمُضْرِحِي اِنِّي كَفَرْتُ بِمَا اَشْرَكْتُمُوْنَ مِنْ قَبْلُ اِنَّ الظَّالِمِيْنَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ. مرا ملامت نکنید که چرا وسوسه کردم، چون دشمن کارش همین است بلکه خودتان را ملامت کنید که چرا از من پذیرفتید، من فریادرس و نجات دهنده شما از این عذاب نیستم، شما نیز نجات دهنده من نمی‌باشید، رابطه‌ای فیما بین نداریم. من به آنچه مرا با خدا شریک کردید کافر شدم مراد از «ما» در جمله اِنِّي كَفَرْتُ بِمَا اَشْرَكْتُمُوْنَ مِنْ قَبْلُ اطاعت و عمل به وسوسه اوست نه عبادت به او. این یک حقیقت قرآنی است که روز قیامت معبودهای باطل از عبادت و اطاعت کنندگان خود بیزاری خواهند کرد چنان که در ذیل آیه: فَتَنَّبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنْآ ... بقره/ ۱۶۷ گذشت، مراد از «کفرت» حال است یعنی

(۱) یعنی: کذب وعده من ظاهر شد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹۷

اکنون کافر شدم.

در توحید صدوق از امیر المؤمنین علیه السلام و در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که مراد از «کفرت» در آیه برائت است (تفسیر صافی).

جمله اِنَّ الظَّالِمِيْنَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ تتمه سخن شیطان و یا قول خداست.

۲۳- وَاَدْخَلَ الدِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ.

این آیه نتیجه دوم خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ است که در اثر ایمان و عمل صالح وارد بهشت جاودان خواهند بود، درباره کفار

خواندیم که از یکدیگر تبری می‌کنند ولی درباره اهل بهشت فرموده: تَجِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ، از این به نظر می‌آید که منظور گفتگوی اهل بهشت است میان خودشان یعنی در وقت ملاقات، یکدیگر را با سلام و سلامت باش پذیرایی می‌کنند لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِمْ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا واقعه / ۲۶، احتمال دارد که مراد سلام ملائکه به آنها باشد (رعد / ۲۴) یا سلام خدا (یس / ۵۸).

۲۴- أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.

۲۵- تَوْتَىٰ أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿١﴾.

این دو آیه مثلی است در زمینه توحید و اثرات آن، مراد از کلمه طیبیه، اقرار به توحید است که از روی اعتقاد باشد و شخص بر آن تکیه کند، چنان که فرموده: إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا... احقاف / ۱۳، فصلت / ۳۰، علی هذا کلمه لا- اله الا الله از روی اعتقاد جازم، همان کَلِمَةً طَيِّبَةً است، این

(۱) گویند: کلمه بدل اشتمال است از «مثلاً»، «کشجره» تقدیرش «هی کشجره» می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹۸

کلمه، اصل و ریشه ثابت دارد و آن «الله» است و یا جهان طبیعت که زبان گویای توحید است «۱» شاخه‌های آن که در عالم گسترده است عبارتند از عقائد حقه امثال نبوت، معاد، امامت و مانند آن و نیز عبارتند از اخلاق پاک، امثال مروت، عاطفه شجاعت، صدق، صفا و امثال آن و ایضا عبارتند از اعمال نیک، که انسان را پیوسته در «سیر الی الله» تکامل بخشیده و سبب سعادت او و نوع انسان می‌گردد.

بدین طریق، مثل عبارت است از درخت پاکی که ریشه‌اش در زمین ثابت و شاخه‌اش در آسمان است و پیوسته میوه می‌دهد، شاید يَأْذِنُ رَبُّهَا اشاره به «کل حین» باشد زیرا که درختان معمولی چنین نیستند و اگر اذن خدا باشد پیوسته و بیوقفه میوه می‌دهند، علی هذا آن درختی است که فرض شده و اینکه بعضی درخت خرما و بعضی درخت دیگر گفته‌اند احتیاج به تحقیق و بحث نیست. ممثل عبارت است از شهادت به لا اله الا الله از روی اعتقاد جازم با آثار آن گفته شد.

جمله وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ... برای آنست که انسان بداند در رسیدن به سعادت دو جهان از شهادت بر توحید و استقامت در آن ناگزیر است.

لازم است در اینجا به چند روایت نظر افکنیم:

در تفسیر عیاشی آمده: محمد بن یزید می‌گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدا وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ پرسیدم فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اصل آن درخت، علی علیه السلام فرع آن، امامان از فرزندان آن دو، شاخه‌های آن می‌باشند، علم امامان ثمره آن و شیعه‌شان برگهای آن هستند، آیا در این فضلی می‌بینی؟ گفتیم: نه و الله «۲» فرمود: مؤمن می‌میرد برگی از آن درخت می‌افتد و چون متولد می‌شود

(۱) چنان که در آیات اخیر خواهد آمد.

(۲) ظاهراً مراد آنست که این تقسیم از روی واقعیت است و در آن تبعیض نیست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۲۹۹

برگی در آن می‌روید، گفتیم: هر وقت به اذن خدا میوه می‌دهد یعنی چه؟ فرمود یعنی آنچه از علم امام در هر وقت که بخواهند به مردم می‌رسد.

در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام درباره هر دو آیه نقل شده که فرمود:

این مثلی است که خدا درباره اهل بیت پیامبرش و دشمنان آنها زده ... به نظر می‌آید چنان که در المیزان فرموده: این روایات از باب تطبیق باشد.

۲۶- وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ.

بنا بر آنکه در آیه گذشته گفته شد مراد از کلمه خبیثه، کلمه شرک است و آن به حکم: إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ثَبَاتٌ و استقرار ندارد بلکه محکوم و ناپایدار است، آری شرک بی‌پایه و بی‌ثبات است که موجودات جهان آن را نفی می‌کند، در این آیه، مثل درخت پلیدی است که از روی زمین کنده شده و ثباتی ندارد، این یک درخت فرضی است، لازم نیست پی روئیدنیها رویم که کدام درخت ریشه ندارد و به درختان دیگر می‌پیچد و از آنها تغذیه می‌کند که بگوئیم حنظل و نظیر آنست. ممثل کلمه شرک است که پایه‌ای ندارد و جز شر و ضرر از آن تولید نمی‌شود.

در مجمع از امام باقر علیه السلام نقل شده: «هذا مثل بنی امیه».

۲۷- يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.

دقت در آیات نشان می‌دهد که منظور از قول ثابت همان کلمه طیبه و شهادت لا اله الا الله از روی اعتقاد است، بآء در «بالقول» به معنای سبب است یعنی خدا اهل ایمان را به وسیله آن قول ثابت در دنیا و آخرت تثبیت می‌کند و در راه هدایت و سعادت پایدار می‌دارد، در مقابل، ظالمان را که به کلمه خبیثه و شرک چسبیده‌اند گمراه می‌کند و این هر دو را که بخواهد می‌کند ولی از روی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۰۰

علل و مقتضیات می‌کند يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ نشان می‌دهد که بنده، ظلم را با اختیار خود شروع می‌کند، سپس خدا گمراهش می‌نماید چنان که فرموده:

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ صَف / ۵ در این زمینه مطلبی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

ناگفته نماند: تثبیت، ثمره و نتیجه قول ثابت است.

۲۸- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ.

این آیه و دو آیه بعدی درباره آنهایی است که به کلمه خبیثه شرک و کفر چسبیده و در اثر کفران، نعمت خدا را به نعمت مبدل کرده‌اند و به جای رسیدن موهبات و سعادت دنیا و آخرت، خودشان و قوم خود را اهل جهنم کرده‌اند و از اینکه قوم خود را وارد جهنم کرده‌اند فهمیده می‌شود که مراد از «الذین» همان مستکبران و پیشوایان ستمگر هستند که در آیه ۲۱ گذشت، درباره فرعون آمده:

يَقْدِمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ هود / ۹۸ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ قِصص / ۴۱، منظور از تبدیل نعمت در آیه ظاهراً استفاده‌های انحرافی از نعمتهای خداست و اگر مراد تبدیل شکر به کفران باشد منظور شکر عملی است، آیه خطاب است به رسول خدا، یعنی: آیا نگاه نکردی به آنان که از اقوام گذشته و از قوم تو که نعمت خدا را تبدیل کردند.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«نحن و الله نعمه الله التي انعم بها على عباده و بنا يفوز من فاز»

و نیز از علی علیه السلام نقل شده: مراد از «الذین» کفار قریش است و نیز از آن حضرت منقول است که مراد از آن دو گروه بدکار از قریش بنی امیه و بنی مغیره می‌باشند.

ناگفته نماند: همه اینها از باب مصداق است، مضمون آیه اعم از اینهاست.

۲۹- جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بُسَّ الْقَرَارُ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۰۱

این آیه بیان دار البوار در آیه سابق است، قرار به معنی قرارگاه و محل استقرار است، منظور از «یصلونها» داخل شدن در جهنم و

ملازم شدن در آنست.

۳۰- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ.

این همان چسبیدن به شرک و ترک کردن کلمه طیبه لا اله الا الله است، ولی در شرک کمی لذت می‌برند و بازگشتشان به آتش است، منظور از انداد، بتها و معبودهای باطل است، یعنی: به آنان که از بزرگان مشرکین برای خدا شریکان قرار داده‌اند تا مردم را از راه خدا باز دارند، بگو: لذت برید که ...

۳۱- قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ «۱».

اقامه نماز و انفاق از آثار و شاخه‌های کلمه طیبه است، در مقابل آنان که به شرک چسبیده، خود و قومشان را به آتش کشیده‌اند دستور رسیده که آن حضرت به بندگان خدا بفرماید که در مدت زندگی نماز بخوانند و انفاق کنند که در روزی که همه ارتباطات قطع می‌شود از رحمت خدا دور نباشند، انفاق آشکار و پنهان هر دو مطلوبند، انفاق آشکار مردم را تشویق می‌کند، انفاق پنهانی خالی از ریا و وسوسه است رجوع شود به *إِنْ تُبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ ...* بقره / ۲۷۱ غرض از *لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ* قطع شدن علائق فیما بین است: *وَأَوَّاغِ الْعِزَابِ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ* بقره / ۱۶۶. انفاق در آیه، مطلق انفاق است، آیه مکی است و آن وقت هنوز زکاة واجب نشده بود.

در تفسیر عیاشی از سماعه نقل شده «و لکن الله فرض فی الاموال حقوقا غیر الزکاة» آن وقت آیه را شاهد آورده است.

(۱) در اینجا مطلبی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۰۲

۳۲- اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ.

این آیه و دو آیه بعدی در این زمینه است که عالم پر از دلایل توحید است که اگر مردم دقت کنند به توحید راه خواهند یافت، این سه آیه در حقیقت ریشه و پایه‌های ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله هستند و مصداق *أَصْلُهَا ثَابِتٌ* می‌باشند.

خلقت آسمانها و زمین، نزول بارانها، روئیدن میوه‌ها، مسخر شدن دریاها به وسیله کشتی‌ها و رام شدن نهرها و برگشتن اضافی آنها به دریاهایی که بارانها از آنها به وجود آمده‌اند از نظامات عجیب جهان و حاکی از جریان یک مشیت ازلی در آنهاست و به خوبی روشن می‌کند که گرداننده همان آفریننده است.

نظیر این آیه در بقره / ۱۶۴ گذشت. تکرار «لکم» در سه مورد و در آیه بعدی نشان می‌دهد که همه اینها برای بشر و بشر برای توحید است.

۳۳- وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ تَمِّمَ بِيَانِ نَظْمِ جِهَانِ اسْت، رام شدن خورشید و ایستادن آن در فاصله معین از زمین و نور و حرارت آن به اندازه متناسب، فاصله معین ماه، رام شدن آن، تأثیر آن در جزر و مد، نشان دادن زمانها و وقتها، پیدایش شب و روز، متوالی بودن آن دو، تأثیر آن در بقاء حیات، از بزرگترین دلایل توحید و اداره این نظام به دست توانای خداست. دقت در حقائق که علم در این زمینه کشف کرده است انسان را به حیرت وا می‌دارد.

۳۴- وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ.

این آیه در بیان آنست که: آنچه در زندگی لازم داشتید خدا همه آنها را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۰۳

به وجود آورده است، مراد از سؤال، سؤال به زبان فطرت است و گرنه سؤالی در بین نبوده است نظیر: *وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءٍ لِلنَّاسِ لِيُنْزِلَ فِيهَا مِنْ فَوْقِهَا* فصلت / ۱۰.

منظور از لا- تُحْصُوها اتمام شمارش است یعنی اگر نعمتهای خدا را بشمارید قادر به اتمام شمارش آنها نیستید، جمله: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ در بیان آنست که: با وجود اینهمه موهبت‌ها انسان بسیار ظالم و بسیار ناسپاس است که قدر آنها را نمی‌داند و به خود ظلم می‌کند، ناگفته نماند «من» در مِنْ كُلِّ مَا سَاءَلْتُمُوهُ برای بیان آنست نه تبعیض ظاهراً سؤالهایی که در دعا کردن داریم در آیه منظور نیست بلکه فقط سؤالهای طبیعی و احتیاجهای واقعی منظور است و نیز آیه دلالت دارد که نعمتهای خدا خارج از حوصله شمارش است.

نکته‌ها

در حال از دنیا رفتن و برزخ:

در رابطه با آیه يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ روایاتی آمده است که اشاره به آنها لازم است، در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده: شیطان در وقت مرگ نزد مردی از دوستان ما می‌آید، از چپ و راستش می‌آید تا او را از عقیده‌اش روگردان کند، خدا از اینکار مانع می‌شود خدا این چنین فرموده:

يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.

در روایت دیگر از امام باقر و امام صادق علیه السّلام نقل شده: چون شخص در قبر گذاشته شود، دو نفر ملک پیش او می‌آیند یکی از طرف راست و یکی از طرف چپش، شیطان رو بروی او نشانده می‌شود که چشمانش از مس (همچون مس) است، به آن مرد گفته می‌شود چه می‌گویی در حق این مرد (رسول خدا) که از میان شما برخاسته و می‌گوید کی رسول خداست؟ آن مرد از این سؤال تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۰۴

مرعوب می‌شود، اگر مؤمن باشد جواب می‌دهد: محمّد رسول خداست به او گفته می‌شود: بخواب خوابی که در آن شری نیست، قبرش بقدر نه ذراع وسعت پیدا می‌کند و جایش را در بهشت می‌بیند، آن است قول خدا يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و اگر کافر باشد گویند: این مرد که در میان شما بود کیست؟ که می‌گفت: من رسول خدا می‌گویم نمی‌دانم آن وقت او به شیطان واگذاشته می‌شود.

در این زمینه روایات زیادی در تفسیر عیاشی، مجمع البیان، برهان صافی و مانند آن نقل شده است، ظاهر آنها این است که منظور از «الآخرة» در آیه عالم مرگ و عالم قبر است.

لا یبیع فیہ و لا خلال: ظهور آیه در آنست که در آخرت مطلقاً دوستی نخواهد بود با آنکه آیه: الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ زخرف/ ۶۷ دلالت دارد که مؤمنان دوست یکدیگر خواهند بود. باید دانست:

رابطه ما بین این دو آیه اعم و اخص می‌باشد، آیه دوم آیه اول را تخصیص می‌دهد یعنی در آن روز دوستی نیست مگر ما بین مؤمنان نظیر آیه‌ای که می‌گوید:

وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ بقره/ ۲۵۴ و آیه‌ای که می‌گوید: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ بقره/ ۲۵۵ یعنی بدون اذن خدا شفاعت نیست و با اذن خدا هست.

(استفاده از میزان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۰۵

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱]

وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَاَجْنِبْنِي وَاَبْنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ (۳۵) رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِىْ فَاِنَّهٗ مِنِّىْ وَاَمِّنْ عَصَانِيْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۳۶) رَبَّنَا اِنِّىْ اَسْـَٔكْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيْمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِيْ اِلَيْهِمْ وَاَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ (۳۷) رَبَّنَا اِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِيْ وَا مَا نُعْلِنُ وَا مَا يَخْفَىٰ عَلٰى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ فِى الْاَرْضِ وَا لَآ فِى السَّمٰوٰتِ (۳۸) الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ وَهَبَ لِىْ عَلٰى الْكِبَرِ اِسْمَاعِيْلَ وَاِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّىْ لَسَمِيْعُ الدُّعٰءِ (۳۹) رَبِّ اجْعَلْنِيْ مُقِيْمَ الصَّلَاةِ وَاَمِّنْ ذُرِّيَّتِيْ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاىِ (۴۰) رَبَّنَا اغْفِرْ لِيْ وَلِوَالِدِيْ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمَ يَقُوْمُ الْحِسَابُ (۴۱)

۳۵- و چون ابراهیم گفت: پروردگارا این سرزمین را ایمن گردان، مرا و فرزندانم را دور کن از اینکه بتها را عبادت کنیم.

۳۶- پروردگارا آنها بسیاری از مردمان را گمراه کرده‌اند، هر که از من پیروی کند از من است و هر که مرا عصیان کند، تو آمرزنده و مهربان هستی.

۳۷- پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در دره‌ای غیر قابل کشت نزد خانه محترم تو تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۰۶ اسکان دادم، پروردگارا تا نماز اقامه کنند، قلوب عده‌ای از مردمان را به آنها مایل گردان، به آنها از ثمرات روزی ده تا شکر گزارند.

۳۸- پروردگارا تو میدانی آنچه را که نهان می‌داریم و آشکار می‌کنیم، چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نمی‌ماند.

۳۹- حمد خدای راست که در وقت پیری بر من اسماعیل و اسحاق را داد، حقا که خدا شنونده دعا است.

۴۰- پروردگار من، مرا و قسمتی از فرزندان مرا نماز گزار گردان، پروردگارا دعای مرا قبول فرما.

۴۱- پروردگارا مرا و پدر و مادرم و مؤمنان را بیامرز در روزی که محاسبه بر پا می‌شود.

کلمه‌ها

البلد: بلد: سرزمین «البلد و البلدة كل قطعة من الارض عامرة او غامرة» راغب گوید: بلد مکانی است محدود، معین و محل انس به اجتماع ساکنین آن، به هر حال آن به معنی شهر نیست بلکه سرزمین و دیار است ولی بودن قریه و آبادی در آن شرط است و گرنه صحرا و بیابان نامیده می‌شود.

آمنا: آمن به معنی شخص ایمن آمده مانند وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا بقره/ ۱۲۶ و نیز به معنی دیار ایمن و صاحب امن، مانند بَلَدًا آمِنًا. اصنام: کلبی در کتاب الاصنام ص ۵۳ نقل کرده: بت اگر به صورت انسان از چوب یا طلا یا نقره باشد آن را صنم گویند و اگر از سنگ باشد و صن نام دارد جمع آن اصنام است، اصنام مجموعاً پنج بار در قرآن مجید آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۰۷

بواد: وادی: دره. سیلگاه راغب گوید: وادی در اصل محل جریان آب است، دره را از آن جهت وادی گویند، در آیه مراد دره است.

افئدة: فؤاد: قلب. جمع آن افئدة است. «فأد» به معنی بریان کردن و حرکت و تحریک آمده است، قلب را از آن فؤاد گفته‌اند که در آن توقد و دلسوزی هست و یا متأثر و متحوّل می‌باشد.

تهوی: هوی: میل نفس. آن در میل مذموم و ممدوح هر دو به کار می‌رود، در قرآن بیشتر در میل مذموم و خواهش نفس و گاهی در میل ممدوح آمده است مانند این آیه، «تهوی»: میل می‌کند.

نعلن: علن و علانیة: آشکار شدن. «علن الامر علونا و علنا و علانیة»:

ظهر و انتشر»، «نعلن»: آشکار می‌کنیم.

الکبر: کبر (بر وزن عنب و قفل): بزرگی قدر و مقام در بزرگی سن نیز آید مانند این آیه «الکبر»: پیری و بزرگسالی.

شرحها

این آیات درباره ابراهیم علیه السلام است، به مناسبت این آیات همه سوره را سوره ابراهیم نامگذاری کرده‌اند، این آیات می‌تواند مصداقی باشد برای یُبْتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که ابراهیم علیه السلام از مصادیق عالی آن است در این آیات دعای آن حضرت است که از خدا می‌خواهد او و فرزندانش را از عبادت بتها بر کنار دارد و آنها را به نماز خواندن مداوم گرداند، پدر و مادرش و مؤمنان را بیامزد، در مناجاتش می‌گوید: من قسمتی از خانواده‌ام را در کنار خانه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۰۸ تو اسکان دادم تا بندگی تو کنند، مردم را به آنها مایل گردان، ایضا خدا را حمد می‌کند که در پیری باو دو پسر عنایت فرموده است.

۳۵- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ.

منظور از بلد سرزمین مکه و حرم است، مراد از «آمینا» به نظر المیزان امن تشریحی است چنان که فرموده: وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا آل عمران/ ۹۷ و شاید منظور ایمنی معمولی باشد نظیر: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً نَحْل/ ۱۱۲، از آیه فهمیده می‌شود که آن حضرت به هنگام این دعا فرزندانی داشته است.

لازم است آیه‌ای که در بقره/ ۱۲۶ آمده است با این آیه مقایسه شود که هر دو یکی است یا دو دعا می‌باشند در دو وقت آیه بقره چنین است: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ ...

در آیه بقره «بلدا» نکره آمده است و «هذا» اشاره است بآن محل و جمله رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا نشان می‌دهد که در وقت این دعا آبادی در آنجا نبوده است علی‌هذا این دعا در وقتی است که آن حضرت زنش هاجر و فرزند خردسالش اسماعیل را در سرزمین مکه قرار داد و دعا کرد که خدایا این محل را بلد امن گردان و به اهلس که در آینده خواهند بود از ثمرات روزی عطا فرما و نیز آن حضرت از لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ که در بقره گذشت دانسته بود که امامت نصیب ظالمان نخواهد بود، در اثر دعای او قبیله «هاجر هم» به آن محل آمده و در آنجا مسکن گزیدند، چشمه زمزم ظاهر شد، هاجر و اسماعیل با آنها زندگی نوینی آغاز کردند و آنجا آباد و بلد و دیار شد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۰۹

سپس که اسماعیل بزرگ شد، اسحاق نیز به دنیا آمد، ابراهیم با یاری اسماعیل، کعبه را بنا کرد آن وقت آنجا بلد شده بود لذا در این آیات به طور معرفه می‌گوید: هَذَا الْبَلَدَ و اشاره می‌کند به آن آبادانی که به وجود آمده بود و در آیه ۳۷ لَفْظٌ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نشان می‌دهد که کعبه را نیز در آن وقت بنا کرده بود و از إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ در آیه ۳۹ روشن می‌شود که در وقت این دعا اسحق نیز متولد شده بود، در صافی از علی علیه السلام نقل شده که ابراهیم از لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ دانسته بود که امامت به ظالمان نخواهد رسید لذا در دعایش فرموده:

وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ.

نتیجه آنکه: دعاهاى این سوره راجع به آخر عمر آن حضرت است و دعای بقره راجع به وقتی است که هاجر و فرزندش را در زمین مکه اسکان داد.

ناگفته نماند: جمله وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ ... آن نیست که آنها را به عدم بت‌پرستی مجبور کن که به هیچ وجه بت پرست نباشد بلکه قهرا منظور آنست که هر که از آنها خودش را در معرض هدایت قرار داد، هدایتش کن و نگذار مشرک باشد، اما آنها که خود راه شرک رفته و از معرض توحید کنار شدند، این دعا شامل آنها نمی‌شود، علی‌هذا این دعا فقط قسمتی از فرزندان آن حضرت را

شامل می‌شود دیگر احتیاج نیست که گفته شود: بعضی از فرزندان آن حضرت مشرک شدند و دعای او مستجاب نگردید. در روایتی از تفسیر عیاشی نقل شده که در اثر دعای ابراهیم احدی از فرزندان اسماعیل بت پرست نشدند، فرزندان اسماعیل گفتند: هؤلاء شفعاونا، کافر شدند ولی بتها را عبادت نکردند. در المیزان فرموده: ظاهرا روایت جعلی است.

۳۶- رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۱۰
این آیه استدلال است بر و اجنبینی ... در آیه سابق. یعنی مرا و فرزندانم را از عبادت بتان کنار کن که آنها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند و چون او و گمراهان قهرا دو گروه می‌شوند لذا فرموده: هر که تابع من باشد از من است می‌شود که آن برای و اجنبینی و بِنِي ... تفسیر باشد که با عنایت فرموده:

فرزندان من کسی هستند که از من تبعیت کنند، جمله فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ درباره و مَنْ عَصَانِي حواله دادن آنهاست به غفران و رحمت خداوندی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

قال تقدر ان تغفر له و ترجمه

ظاهرا در «عصانی» فقط معصیت منظور است نه شرک، علی هذا خواستن رحمت برای گناهکار مانعی ندارد، نظیر مطلب این آیه در روایات نیز آمده است، عیاشی از حلبی از امام صادق صلوات الله علیه نقل می‌کند که فرمود: هر که از شما از خدا بترسد و خود را اصلاح کند از ما اهل بیت است.

گفتم: از شما اهل بیت؟ فرمود: از ما اهل بیت: ابراهیم درباره آن گفته:

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي در این وقت عمر بن یزید به امام گفت: از آل محمد است؟ فرمود:

آری و الله از آل محمد است، آری و الله از خود آل محمد، آیا نمی‌شنوی که خدا فرماید إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ و گفته ابراهیم: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي.

۳۷- رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ.

بنا بر آنکه گفته شد آن حضرت این دعا را در وقتی کرده که کعبه را بنا کرده بود و آنجا شهر شده بود مِنْ ذُرِّيَّتِي نشان می‌دهد که قسمتی از فرزندان و خانواده خود را در آنجا اسکان داده بود ولی اسحاق و مادرش سارا در فلسطین مانده بودند، ظاهرا مرادش خانواده اسماعیل باشد به دلیل جمع آمدن لِيُقِيمُوا ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۱۱

منظور از غَيْرِ ذِي زَرْعٍ سرزمین مکه است که کوهستان بود و قابل کشت نبود عِنْدَ بَيْتِكَ بنا بر آنکه گفته شد دلالت نمی‌کند که کعبه پیش از آن حضرت بنا شده بود رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ حاکی است که اسکان ذریه برای پایه گذاری توحید و حق پرستی بوده است، آن گاه دعا کرده که ذریه‌اش پیش مردم محبوب باشند و ارزاق خدا در اختیارشان باشد و در مقابل آنها شکر گزار باشند.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که: ما ذریه ابراهیم و بقیه آنها هستیم

«نحن هم و نحن بقیه تلك الذریه»

در روایت دیگری از آن حضرت آمده است

«نحن بقیه تلك العتره».

۳۸- رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ این آیه در تأکید دعای سابق است یعنی: خدایا تو پنهان و آشکار را دانا هستی و می‌دانی که از روی صمیم قلب و خواست جدی از تو می‌خواهم، آن وقت بطور کلی فرموده: هیچ چیز در جهان به خدا پوشیده نمی‌ماند.

۳۹- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ.

در مقابل موهبت دو فرزند به خدا حمد می‌کند، معلوم است که هر دو در وقت پیری به آن حضرت عطا شده است و نیز معلوم است که آن حضرت دعا کرده و از خدا فرزند خواسته است، ایضا از مقدم شدن اسماعیل روشن می‌شود که او برادر بزرگ بوده است.

۴۰- رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ آدَاءِ آن حضرت است که می‌گوید: پروردگارا من و قسمتی از ذریه‌ام را نماز خوان گردان، منظور از «مقیم» پیوسته نماز خواندن و اهل توحید شدن تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۱۲ است مِنْ ذُرِّيَّتِي نشان می‌دهد که آن حضرت دعاء طبیعی کرده و می‌دانسته است که همه نسل او نماز خوان نخواهند بود، چنان که در جای دیگر آمده: رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ بقره / ۱۲۸، از این معلوم می‌شود که مرادش از وَاجْعَلْنِي وَبَنِي نِز همه فرزندان نیست در آخر آیه، آمده پروردگارا دعای مرا اجابت کن، تقدیر آن «دعائی» است.

۴۱- رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ اینجا هم برای خود و هم برای پدر و مادرش و هم برای مؤمنان مغفرت خواسته است، آن حضرت در سه محل خودش را اول آورده و گفته است: وَاجْعَلْنِي وَبَنِي - رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي - اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ این شاید اشاره به فَمَنْ تَبِعَنِي ... باشد از خداوند خواستاریم ما را نیز از «مؤمنین» و مشمول دعای آن حضرت فرماید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۱۳

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲]

اشاره

وَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۲) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَزِدُّهُمُ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَنْفَدْتُهُمْ هَوَاءً (۴۳) وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُنِجِبُ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمُ مِنْ زَوَالٍ (۴۴) وَسَيَكْفِيكُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (۴۵) وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۶)

فَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ مُخَلَّفَ وَعْثِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (۴۷) يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸) وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۴۹) سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ (۵۰) لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱)

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۵۲)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۱۴

۴۲- گمان نکن که خدا از آنچه ظالمان می‌کنند غافل است، آنها را تاخیر می‌اندازد برای روزی که چشمها خیره می‌شوند.

۴۳- به ذلت نگاه کننده و سر بالا گرفتگانند دیدشان به خودشان بر نمی‌گردد و قلبشان خالی است.

۴۴- بترسان مردم را از روزی که عذاب به سوی آنها می‌آید، ظالمان گویند خدایا عذاب ما را تا مدت نزدیکی تأخیر بیاورد تا دعوت تو را اجابت کرده و پیرو رسولان باشم آیا از پیش قسم نخوردید که شما را زوالی نیست؟

۴۵- ساکن شدید در منازل کسانی که به خود ظلم کردند و دانستید با آنها چه کردیم و برای شما مثلها زده‌ایم

۴۶- مکرشان را کردند، مکرشان در نزد خداست و گرچه مکرشان موجب زوال کوهها بود.

۴۷- گمان نکن که خدا خلف کننده وعده‌ها است که به رسولان داده است که خدا توانا و صاحب انتقام است.

۴۸- روزی که زمین بغیر این زمین و آسمانها مبدل می‌شود، مردم برای یکتای قهار ظاهر می‌شوند.

- ۴۹- می‌بینی گناهکاران را که در زنجیرها به همدیگر قرین شده‌اند.
- ۵۰- پیراهنهای آنها نوعی از قطران است و آتش چهره‌شان را می‌پوشاند.
- ۵۱- تا خدا هر کس را با عمل خود مجازات کند که خدا سریع الحساب است.
- ۵۲- این کفایت است برای مردم و تا با آن انداز شوند و بدانند که فقط اوست معبود یکتا و خردمندان متوجه شوند.

کلمه‌ها

تشخص: شخوص چشم، خیره شدن آنست، آن این است که چشم گشاده بماند و بسته نشود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۱۵

الأبصار: بصر (بر وزن شرف): قوه بینایی، چشم، علم، منظور از آیه چشم است جمع آن ابصار می‌باشد.

مهطعین: هطع: شتاب و خیره شدن. اهطاع: شتاب و دراز کردن گردن.

مهطع کسی است که با ذلت و ترس نگاه می‌کند و از آنچه می‌بیند دیده بر نمی‌دارد.

مقنعی: اقناع: بلند کردن سر. مقنع: کسی که سرش را بلند کرده، مقنعون جمع آن است.

طرفهم: طرف (بر وزن عقل): نگاه کردن و چشم. اسم و مصدر هر دو آمده است راغب گوید: اصل آن پلک چشم و حرکت دادن آن است، منظور از آن در آیه هر یک از دو معنی می‌شود باشد.

هواء: هواء در آیه به معنی خالی است أَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ: قلوبشان از تعقل خالی است. راغب گوید: در خالی بودن مثل هوا است، شخص ترسو را هواء گویند که قلبش از جرئت خالی است.

قهار: قهر: غلبه و ذلیل کردن. قهار: غالب آن صیغه مبالغه و از اسماء حسنی است، شش بار در قرآن آمده است. «قهار»: بسیار غالب و توانا.

مقرنین: قرن (بر وزن عقل): جمع کردن تقرین: مبالغه در جمع کردن مقرن (بصیغه مفعول): جمع شده. «مقرنین»: جمع شدگان.

الاصفاد: صفد (بر وزن شرف): زنجیری که با آن دستها را بگردن می‌بندند، جمع آن اصفاد است. آن به معنی زنجیر نیز آید، منظور در اینجا معنای دوم است.

سراییل: سربال (بکسر-س): پیراهن. جمع آن سراویل است، مجموعاً تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۱۶

قطران: سه بار در قرآن مجید به صورت جمع آمده است.

در خواندن آن سه وجه است فتح قاف و کسر طاء، فتح قاف و سکون طاء، کسر قاف و سکون طاء. بعضی آن را «قطر آن» خوانده‌اند یعنی مس مذاب که به نهایت حرارت رسیده است. طبرسی فرموده قطران چیزی است سیاه، بدبو، چسبنده که آن را بر شتر می‌مالند.

زمخشری نیز نزدیک به آن گفته است.

بلاغ: بلاغ و بلوغ: رسیدن به انتهای مقصد. به معنی تبلیغ نیز آید.

در آیه مراد معنای دوم است.

شرحها

در آیات گذشته مسئله قدرت خدا و پاداش نیکوکاران و عذاب کافران مطرح بود، مخصوصاً از **إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ** و **وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ** روشن گردید که قدرت، همه در دست خداست، از این گفته‌ها سؤالی متولد می‌شود و آن اینکه: حالا که

خدا چنین قدرتی دارد چرا اینهمه ستمکاران با دست باز و فراغت بال هر کاری که می‌خواهند می‌کنند و خدا به سزایشان نمی‌رساند؟

این آیه در جواب می‌گوید: مپندار که خدا از ظالمان غافل است بلکه آنها را در روز قیامت مجازات خواهد کرد وانگهی در این دنیا نیز مجازاتشان می‌کند بدلیل آنکه شما در مساکن همان تار و مار شدگان زندگی می‌کنید و این برای شما نیز عبرت است آیه اخیر خلاصه مطالب همه سوره است که همان راه یافتن به **أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ** است.

۴۲- **وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ** تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۱۷
 شاید علت تأخیر همان مسئله مهلت باشد که خدا ظالمان را در مهلت قرار می‌دهد که اگر به فکر اصلاح بیفتند مجالی داشته باشند و گرنه به حد اشباع از ظلم برسند تا وعده عذاب بر آنها حتمی گردد نظیر **وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا** وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ آل عمران / ۱۷۸ منظور از **تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ** آنست که آنها از کثرت هول آن روز چشمشان خیره و باز می‌ماند و نمی‌توانند چشم بر هم نهند و واله و حیران می‌مانند.

۴۳- **مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَزِدُّهُمْ إِلَيْهِمْ ظَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً** بیان **تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ** است یعنی در حالی که به ذلت نگاه کننده و سربالا گرفته گانند که نگاهشان به خودشان بر نمی‌گردد و فقط به عذاب نگاه می‌کنند و قلوبشان از تعقل خالی است و از خود بیخود هستند مانند **وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ**

حج / ۲ (نعوذ بالله من هول المحشر).

۴۴- **وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبُ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ نَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ** مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ دُو آیه گذشته راجع به عذاب آخرت بود ولی این آیه راجع به عذاب و استیصال در دنیا است و آن گهی در این عذاب فقط ظالمان گرفتار خواهند شد نه مؤمنان چنان که فرموده: **فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا** اما مؤمنان نجات خواهند یافت زیرا هنگام آمدن عذاب اهل ایمان نجات می‌یافتند **ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ** یونس / ۱۰۳، منظور از «الناس» مشرکان زمان رسول خدا است علی هذا لازم بود که بگویند: «و نتبع الرسول» چون آن وقت «رسل» نبود، این برای آنست که ملاک در نزول عذاب انکار پیامبران است، تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۱۸

انکار آن حضرت مصداقی از آن کلی است (استفاده از میزان).

به نظر می‌آید که این سخن زبانه‌ان آنان می‌باشد نه اینکه به زبان بگویند، شاید به زبان هم بگویند نظیر **حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ** یونس / ۹۰، مراد از **أَقْسَمْتُمْ** ... ظاهراً ایراد سخن به صورت جازم است، نه اینکه مشرکان قسم بخورند که هرگز زایل نخواهند شد یعنی: خدا در جواب آنها می‌گوید: آیا قسم نخوردید و آیا به طور جزم نگفتید که شما در این نعمت پیوسته خواهید بود؟، غرض از «من قبل» پیش از آمدن عذاب است، بعضی از مفسران آیه را به آخرت مربوط دانسته‌اند ولی این قابل قبول نیست.

۴۵- **وَسَيَكُونَنَّ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ** تتمه جواب خداست که در مقابل گفته آنها فرموده: شما در خانه‌های گذشتگان ستمگر ساکن شدید و دانسته‌اید که چطور آنها را تار و مار کردیم، در سرگذشت عاد و ثمود و قوم لوط و دیگران برای شما عبرت‌ها و موعظه‌ها است.

۴۶- **وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ**

یعنی آنها هر مکر و حيله‌ای که داشتند در مبارزه با پیامبران به کار بردند ولی مکرشان پیش خدا محفوظ بود و خدا در مقابل همان مکرها بسزایشان رسانید.

جمله **وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ** ... گفته‌اند حال است از «بهم» در آیه سابق یعنی: دانستید با آنها چه کردیم در حالی که همه مکرشان را

العالم.

۵۲- هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ظاهراً «هذا» اشاره است به همه مطالب سوره، نه به تمام قرآن و نه به ولا تَحْسِبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا چنان که گفته‌اند. وَلِيُنذَرُوا برای غایت و تعلیل است آن عطف است بر چیزی که گفتن آن لازم نبوده و شاید آن را از «بلاغ» بفهمیم و تقدیر چنین بشود «هذا بلاغ للناس لیتم لهم الحجۃ و لینذروا به ...» با این آیه، سوره مبارکه تمام می‌شود و آخر آن به اولش بر می‌گردد. چون منظور از لُتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ در اول سوره همان راه یافتن به أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ است. و آن تذکری است برای عاقلان ولی دیگران مصداق و لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا می‌باشند در شب دوم ربیع الاول هزار و چهارصد و دو (۱۴۰۲) مطابق ۸ / ۱۰ / ۱۳۶۰ از تفسیر سوره ابراهیم فارغ شدم.

و الحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۲۲

سوره حجر

اشاره

در مکه نازل شده و نود و نه آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- حجر پنجاه و چهارمین سوره است که بعد از سوره یوسف در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پانزدهم است، به نظر می‌آید که در سالهای هفتم و هشتم بعثت نازل شده باشد.
- ۲- عدد آیات آن به اتفاق قراء نود و نه است، در تفسیر خازن می‌خوانیم که عدد کلمات این سوره ششصد و پنجاه و چهار و عدد حروف آن دو هزار و هفتصد و شصت می‌باشد و الله اعلم ۳- تسمیه آن به «حجر» بعثت وقوع این کلمه در آیه ۸۰ آنست و لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ این کلمه (بر وزن جسر) نام شهری بود که قوم ثمود در آن ساکن بودند، به قولی نام دره‌ای است که محل سکونت آن قوم در سرزمین شام بود، به نظر می‌آید که این نامگذاری توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد.
- ۴- این سوره به شهادت محتوی و مضامین آن در مکه نازل شده و در مجمع البیان از حسن مفسر نقل کرده که آیات ۸۷ و ۹۰ و ۹۱ در مکه نازل گشته است، شاید این قول از روایت ابن عباس اخذ شده که در در منثور نقل می‌کند. مردی

(۱) بنا بر آنچه این نقل حتمی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۲۳

از رسول خدا صلی الله علیه و آله از «المقتسمین» / ۹۰ پرسید؟ فرمود: آنها یهود و نصاری هستند، بهر حال این قول قابل اعتماد نیست.

۵- این سوره مانند سوره‌های ابراهیم، یونس، هود و یوسف با «الر» شروع شده است، از این معلوم می‌شود که یک هماهنگی خاص با آنها دارد و نیز ظاهراً همه آن به یک بار نازل شده و دلیلی بر نزول تدریجی وجود ندارد.

مطالب سوره

۶- این سوره در رابطه با توحید و نبوت و معاد، حقائق گوناگونی به انسان یاد می‌دهد و ظاهراً علت نزول آن بی‌اعتنایی مشرکان به قرآن و نسبت دادن جنون به آن حضرت و مسخره کردن آن بزرگوار بوده است و نیز روشن می‌کند که:

انسان از اول خلقت در معرض اغواء شیطان بوده و خواهد بود، وجود او میدان کشمکش قوای رحمانی و جنود شیطانی است؟ از جمله مطالب مهم آن قول حتمی خداوند است درباره حفظ قرآن مجید که فرموده: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**. اینک مطالب سوره که انسان را به خدا و نظام جهان توجه می‌دهد.

اول: هر امتی که هلاک و تار مار شدند در وقت معین و رسیدن اجلشان از بین رفتند و این یک حساب واقعی و دقیق است و ما **أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِ إِيَّاهُ وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ**. ما تسبیق من اُمّه اَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ / ۴ و ۵.

دوم: پیامبر را مسخره کرده و گفتند دیوانه هستی، این سخن را امتهای گذشته نیز درباره پیغمبرانشان گفته‌اند، آنها که به فکر ایمان آوردن نیستند اگر به آسمان هم بالا روند آن را سحر حساب خواهند کرد (آیات ۶-۱۵).

سوم: در جهان نظمی به وجود آمده، آن گاه انسان آفریده شده و در میان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۲۴ دو بعد رحمن و شیطان قرار گرفته است ولی شیطان به بندگان مخلصین راه ندارد (آیات: ۱۹-۴۸).

چهارم: همانطور که خدا آمرزنده و مهربان است، اگر عذاب کند، عذاب او سخت و کوبنده است آیات ۴۹-۵۰.

پنجم: دو نمونه عینی از رسیدن اجل معین امتهای تار و مار شدن آنها، اول قوم لوط، دوم قوم ثمود که دیار هر دو نزدیک بهم و در سرزمین فلسطین و شام بوده‌اند و اهل مکه در سفرهای شام خرابه‌های آن دو را می‌دیدند (آیات ۵۱-۸۴).

ششم: آسمانها و زمین به حق آفریده شده‌اند اگر آخرت نباشد عبث خواهند بود پس وجود آخرت حتمی است (آیه ۸۵).

هفتم: پیامبر باید با کمال استقامت به راه خود ادامه دهد و در مقابل مشرکان موضع بگیرد (آیات آخر سوره) این مطالب نشان می‌دهد که به وقت نزول این سوره، حقائق تا حدی بر مردم مکه اعم از مسلمان و مشرک روشن شده بود، آیات به صورت تازیانه‌های تکامل در راه توحید و به گونه تکان دهنده، نازل شده و همچون آفتاب افق ظلمت زده مکه را روشن کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۲۵

سوره الحجر مکیه و آیاتها

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (۱) رَبُّمَا يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲) ذَرَهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمِ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴)

ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵) وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷) مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (۸) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِبَعِ الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴)

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۲۶

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- الر. این است آیات کتاب و آیات قرآن که روشن کننده حقائق است.
- ۲- ای بسا کافران که دوست خواهند داشت ای کاش مسلمان بودند.
- ۳- بگذار بخورند و لذت ببرند و آرزوها مشغولشان کند به زودی می‌دانند (که اشتباه رفته‌اند).
- ۴- هیچ شهری را هلاک نکرده‌ایم مگر آنکه کتاب و اجل معین داشتند.
- ۵- هیچ امتی از اجلس جلو نمی‌افتد و از آن تأخیر نمی‌کنند.
- ۶- مشرکان گفتند: ای آنکه قرآن بر او نازل شده حتما تو دیوانه هستی.
- ۷- چرا فرشتگان را برای ما نمی‌آوری اگر از راستگویی؟
- ۸- ما ملائکه را فقط به حق می‌فرستیم و در آن صورت مهلت داده نمی‌شوند.
- ۹- قرآن را ما نازل کرده‌ایم و ما حافظ آن هستیم.
- ۱۰- پیش از تو در اقوام گذشته پیامبران فرستاده‌ایم.
- ۱۱- هیچ پیامبری به سوی آنها نمی‌آمد مگر آنکه او را مسخره می‌کردند.
- ۱۲- بدینسان قرآن را در قلوب خطاکاران داخل می‌کنیم.
- ۱۳- به آن ایمان نمی‌آورند، طریقه پیشینیان روشن شده است.
- ۱۴- اگر برای آنها دری از آسمان می‌گشودیم و در آن پیوسته با
- ۱۵- می‌گفتند: جز این نیست که چشمهای ما بسته شد، نه بلکه

کلمه‌ها

الر: راجع به این کلمه در اول سوره اعراف سخن گفته‌ایم.

مبین: ابانه آشکار شدن و آشکار کردن «مبین» شاید به معنی آشکار یا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۲۷ آشکار کننده باشد (قرآن روشن یا روشن کننده حقائق).

ربما: ربما (بر وزن علما): ای بسا. اهل مدینه و عاصم آن را مخفف و دیگران با تشدید خوانده‌اند، آن حرف جر و مخفف ربما (با تشدید) است.

یلهم: لهو: مشغول شدن به چیزی که مشغول می‌کند، آن توأم با غفلت است راغب گوید: لهو آنست که انسان را از مشغول شدن به چیز مهمّ باز دارد. الهاء مشغول کردن یُلْهِمُ الْأَمْلُ. مشغول می‌کند آنها را آرزو.

الامل: امل (بر وزن شرف): آرزو، امید یستأخرون: تأخر و استأخر هر دو به معنی (آخر ماند) است لا یَسْتَأْخِرُونَ به تأخیر نمی‌افتند یعنی از اجلسشان به تأخیر نمی‌افتند.

لوما: این کلمه به معنی لولا و هلا و به معنی تشویق است لَوْ ما تَأْتِنَا چرا نمی‌آوری بما.

منظرین: انظار: مهلت دادن. «منظرین» به صیغه مفعول: مهلت داده شدگان.

شیع: شیع (بفتح - ش): آشکار شدن.

شیاع: پیروی کردن. شیعه: پیروان و یاران «شیعه الرجل: اتباعه و انصاره» شیع (بر وزن عنب) جمع شیعه به معنی گروه‌ها و فرقه‌ها است.

نسلکه: سلک (بر وزن عقل): داخل شدن و داخل کردن خواه دخول مادی باشد یا معنوی «نسلکه»: داخل می‌کنم آن را. یعرجون: عروج: بالا رفتن. ظل (بفتح ظا و تشدید لام): دوام و پیوستگی، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۲۸ به معنی شروع نیز آید فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ پیوسته در آن بالا می‌رفتند. سكرت: سکر (بر وزن قفل): مستی سُكْرَتْ أَبْصَارُنَا: چشمهای ما مست و بسته شده است (یعنی چشم ما اشتباه می‌کند). مسحورون: سحر شدگان. جادو شدگان.

شرحها

در این آیات اولاً: اشاره شده به همه سوره که آیات کتاب و آیات قرآن روشنگر حقائق اینهاست. ثانیاً: هر امتی اجلی معین دارند که به وقت رسیدن آن اجل، امت خطاکار تار و مار می‌شوند، جریان امتهای گذشته چنین بوده و این قسمتی از نظام خلقت است. ثالثاً: مشرکان در مواجهه با رسالت تو می‌گویند: تو دیوانه هستی و چرا برای صدق رسالت ملائکه نمی‌آوری؟ جواب آنست که خدا خواسته مردم در مهلت زندگی کنند، اگر ملائکه بفرستیم ایمان نمی‌آورند آن وقت باید هلاکشان کنیم ولی خدا چنین نخواست است و بدان که ما قرآن را حفظ خواهیم کرد. رابعاً: در گذشته نیز پیامبران را مانند تو تکذیب کرده‌اند این کفار حاضر به تسلیم نیستند حتی اگر به آسمان برده شوند خواهند گفت واقعیت ندارد، چشم ما سحر شده است.

۱- الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ یعنی: اینها است آیات کتاب و آیات قرآنی که آشکار کننده حق و باطل است. «تلك» اشاره بغائب است، به علت عظمت آیات «هذه» نیامده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۲۹ و آن اشاره است به آیات این سوره، نکره آمدن «قرآن» دلالت بر عظمت قرآن دارد. ظاهراً این آیه عنوان و سرخط مطالب این سوره است که همه مطالب آن آیات خدا و روشن کننده حق و باطل است احتمال دارد مراد از «الکتاب» لوح محفوظ باشد. ۲- رَبُّمَا يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ این آیه دلالت می‌کند که کفار در آینده از کفر خود پشیمان شده و آرزو خواهند کرد که ای کاش مسلمان بودند لَوْ كَانُوا دلالتهای این آیه دلالت می‌کند که این آرزو بعد از گذشتن وقت و بعد از فوت فرصت خواهد بود مانند: رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ مؤنون/ ۹۹، نظیر این آیه است: فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ شعراء/ ۱۰۲، زمر/ ۵۸. در تفسیر جلالین گفته است: «رب» برای تکثیر است و آن راجع به «یود» است، یعنی: بسیار دوست خواهند داشت و بسیار آرزو خواهند کرد که ای کاش در دنیا مسلمان می‌بودند علی‌هذا این آرزو در روزی خواهد بود که قدرت برگشت ندارند مانند روز هلاکت دنیا و روز قیامت.

در تفسیر عیاشی نقل شده: عبد الله عطاء از امام باقر علیه السلام از این آیه پرسید، فرمود: روز قیامت نداء کننده‌ای ندا می‌کند و مردم می‌شنوند که جز مسلمان کسی داخل بهشت نشود آن گاه سائر خلق آرزو می‌کنند که ای کاش در دنیا مسلمان بودند «۱» این روایت در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام و نظیر آن از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده است.

(۱)

«عن عبد الله بن عطاء المكي قال سئلت ابا جعفر (ع) عن قول الله ... قال:

ينادي مناد يوم القيامة يسمع الخلائق انه لا يدخل الجنة الا مسلم ثم يود سائر الخلق انهم كانوا مسلمين».

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳۰

۳- ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُهُمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ این آیه دنباله آیه فوق است یعنی بگذار هر کاری که می‌خواهند بکنند زود پشیمان خواهند شد. شاید مراد آن باشد که دست از جدالشان بردار و ترکشان کن، آیه روشن می‌کند که غایت نظر و درک آنها همان خوردن، لذت بردن و عیاشی است در مجمع البیان از علی علیه السلام نقل شده: مخوفترین چیزی که از آن برای شما می‌ترسم دو چیز است، پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز. اما پیروی از هوای نفس از حق باز می‌دارد و اما آرزوی دراز، آخرت را از یاد می‌برد:

«ان اخوف ما اخاف عليكم اثنان اتباع الهوى و طول الامل اما اتباع الهوى فيصد عن الحق و اما طول الامل فينسى الآخرة».

۴ و ۵- و ما أهلكنا من قريته إلا و لها كتاب معلوم، ما تسبق من أمه أجلها و ما يستأخرون این دو آیه در رابطه با فسوف يعلمون و تأکید و تثبیت آن است که می‌فرماید روز هلاکت و روز ندامت آنها در وقت معین خواهد رسید چون ما هر امتی را که هلاک کردیم روی کتاب معلوم و اجل معینی که داشتند هلاک کردیم، منظور از کتاب، مکتوب و اجل، معلوم است، بعد به طور کلی فرموده: هر امتی اجلی دارند که از آن نه جلو می‌افتند و نه تأخیر می‌کنند. آیه اخیر صریح است در اینکه برای امتها مانند افراد امت اجل معینی پیش خداست در این زمینه به سوره یونس آیه چهل و نه رجوع شود که به طور تفصیل سخن گفته شده است.

۶- و قالوا يا أيها الذي نزل عليه الذكر إنك لمجنون از این آیه مطلب سوم که قبلا گفتیم شروع می‌شود و آن اینکه گفتند:

دیوانه هستی و اگر راستگویی چرا برای اثبات رسالت ملائکه را گواه تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳۱

نمی‌آوری؟ منظور از «الذکر» قرآن است، پیداست که غرضشان از این تعبیر، مسخره است و گرنه، اگر می‌دانستند که بر او ذکر نازل شده مجنونش نمی‌خواندند. شاید منظور از مجهول آمدن «نزل» آنست که نازل کننده بر ما مجهول است، به هر حال این آیه تکذیب رسالت آن حضرت از جانب مشرکان است.

۷ و ۸- لو ما تأتينا بالملائكة إن كنت من الصادقين، ما ننزل الملائكة إلا بالحق و ما كانوا إذا منظرين این دو آیه، یک سؤال و دو جواب است، سؤال این است اگر در ادعای رسالت راستگو هستی چرا ملائکه را برای رسالت گواه نمی‌آوری؟ جواب اول این است که ما ملائکه را به حق می‌فرستیم نه به باطل، اگر ملائکه بفرستیم و آنها در حالت نورانیت و حالت اولیه بیایند شما آنها را نخواهید دید و اگر آنها را به صورت انسان بفرستیم فرشته بودنشان بر شما ملتبس خواهد شد و فکر خواهید کرد که بشر می‌باشند و به دروغ به رسالت پیامبر شهادت می‌دهند، به هر حال آمدن ملک به حق نمی‌تواند باشد و مشکل را حل نتواند کرد.

جواب دوم آنکه: سنت خدا بر آن جاری است که اگر مردم معجزه بخواهند و خدا آن را بیاورد و مردم باز ایمان نیاورند، باید به زودی با عذاب خدایی مستأصل و تار و مار شوند ولی خدا خواسته که بشر و لو مشرک هم باشد در مهلت زندگی کند و برای تفکر و بازگشت مجال داشته باشد، این مطلب مشروحا در آیات: و قالوا لو لا أنزل عليه ملك و لو أنزلنا ملكا لقضيت الأمر ثم لا ينظرون. و لو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا و لبسنا عليهم ما يلبسون انعام/ ۸ و ۹ آمده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳۲

از ابن عباس نقل شده مراد از «الحق» در آیه مرگ است، از مجاهد نقل شده که منظور رسالت است ولی مراد از آن چنان که گفتیم حق در مقابل باطل می‌باشد، این که گفته شد اگر مردم معجزه‌ای بخواهند و خدا بفرستد و مردم ایمان نیاورند، محکوم به استیصال حتمی هستند، شاید بدان علت است که آن، اهانت و سبک شمردن و استهزاء به خداست در حدی که بنده مستحق عذاب می‌شود، قوم عیسی از او مائده خواستند، خدا فرمود: نازل می‌کنم ولی اگر بعدا کسی به آن کافر شود چنان عذابش خواهم کرد که سخت تر از هر عذاب باشد: قال الله إني منزلها عليكم فمن يكفر بعد منكم فإني أعدُّه عذابا لا أعدُّه أحدا من العالمين مائده/ ۱۱۵.

۹- إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون این آیه به نظرم در رابطه با افکار مشرکان و نسبت دادن قرآن به گفتار مجنون و خواستن نزول ملائکه است، لفظ «انا نحن» مفید حصر است، یعنی این قرآن را تو نازل نکرده‌ای تا بگویند کار دیوانه است و تو در حفظ آن بکوشی و نتوانی، آن را ملائکه نازل نکرده تا برای اثبات آن نازل شوند، بلکه آن را فقط ما نازل کرده‌ایم و ما حتما آن را حفظ

خواهیم کرد، جمله لَه لِحَافِظُونَ مطلق است و دلالت دارد که خدا قرآن را حفظ خواهد کرد از اینکه چیزی بر آن اضافه شود یا چیزی از آن کم گردد یا باطلی بر آن راه یابد یا تغییری در آن به وجود آید و یا از یادها فراموش شود، نظیر این آیه است آیه: وَ إِنَّهُ لِكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ فصلت / ۴۲. درباره تحریف قرآن در نکته‌ها سخن خواهیم گفت، الف و لام «الذکر» ظاهراً عهد ذکری است و اشاره به ما قبل می‌باشد.

۱۰- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳۳

از این آیه مطلب چهارم شروع می‌شود و آن این که پیامبران گذشته نیز مورد مسخره واقع شده‌اند، آنها که نظرشان ایمان نیاوردن است، هر کاری که بکنی ایمان نخواهند آورد. مفعول «ارسلنا» حذف شده، تقدیر آن «ارسلنا رسلاً» می‌باشد، یعنی از مسخره کردن مشرکان ناراحت مباش که در گذشته نیز چنین بوده است و ما در فرقه‌ها و اقوام اولیه نیز رسولانی فرستاده‌ایم و مسخره شده‌اند.

۱۱- وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ یعنی استقبال مردم از پیامبران آن بود که آنها را مسخره می‌کردند، اینکار به وسیله اشراف خیره سر و طاغوتها بوده است که تسلط کامل بر دیگران داشتند ولی روشندان و طبقه مستضعف از دعوت رسولان استقبال می‌کرده‌اند، لذا در آیه‌ای می‌خوانیم که فقط «مترفین» پیامبران را انکار کرده‌اند: وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ سبأ / ۳۴.

۱۲ و ۱۳- كَذَلِكَ نَسَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ.

اشاره است به اینکه کفار زمان تو نیز مانند گذشتگانند، ایمان نخواهند آورد، طریقه گذشتگان این مطلب را روشن کرده است گویا منظور از «نسلکه» اتمام حجت است یعنی ایمان نیاوردن آنها مانع از آن نیست که ما قرآن را نیز بر کفار بخوانیم و اتمام حجت کنیم نظیر: كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ شعراء / ۲۰۰، ۲۰۱.

ناگفته نماند: مردم در قبول حق دو گونه‌اند یکی آنان که از روی عناد و لجاجت در مقابل حق می‌ایستند و تصمیم بعدم قبول دارند، اینگونه اشخاص ایمان نمی‌آورند و در حق آنها آمده است سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳۴

لَا يُؤْمِنُونَ

بقره / ۶، دیگری آنهایی هستند که اگر حرف حق را شنیدند قبول می‌کنند و تقوای روحی و انصاف دارند، اینگونه اشخاص ایمان می‌آورند و به گروه اول فقط حجت تمام می‌شود، جمله لا- يُؤْمِنُونَ به ... در بیان حال گروه اول است. این جریان در آیات بعدی روشنتر می‌شود.

۱۴- وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ یعنی آنان که تصمیم به عدم تسلیم دارند اگر دری از آسمان بر آنها می‌گشودیم و پیوسته در آن بالا می‌رفتند، و به عالم بالا که قرآن از آن نازل شده واقف می‌گشتند باز ایمان نیاورده و می‌گفتند: چشم ما بسته شده است.

۱۵- لَقَالُوا إِنَّمَا سُبُكْرُتُ أَبْصَارِنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ می‌گفتند: چشم ما بسته شده آنچه می‌بینیم واقعیت ندارد خواب و خیال است یا بسته نشده بلکه محمّد چشم ما را سحر کرده است که چنین احساس می‌کنیم آری چنین است حال لجوجانی که قصد ایمان نیاوردن دارند.

نکته‌ها

تحریف قرآن: در رابطه با آیه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ باید دانست راجع به تحریف قرآن دو مطلب هست، اول آنکه

آیا در قرآن مطالب اضافی هست و قسمتی از آن از کلام خدا نیست بلکه بر آن اضافه شده است؟ دوم: آیا در قرآن نقصانی پیش آمده و مقداری از آن از بین رفته است؟ تحریف به معنای اول، به اجماع مسلمین باطل بلکه بطلانش ضروری است و قرآن همه‌اش کلام خداست، در مجمع البیان (مقدمه فن پنجم) فرموده: به اجماع مسلمین در قرآن زیادت نیست، در المیزان فرموده بر نفی زیادت در قرآن با اجماع استدلال شده است (سوره حجر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳۵)

ج ۱۲) در البیان علامه خوئی آمده: تحریف به معنی زیادت به اجماع مسلمین باطل بلکه بطلانش به ضرورت ثابت شده است. اما تحریف به معنی ناقص شدن چطور؟ باید دانست متسالم علیه میان مسلمانان آنست که اینگونه تحریف نیز در قرآن مجید نیست، دلائل آن بعدا ذکر خواهد شد، در البیان علامه خوئی (ج اول ص ۲۱۸) می‌گوید: معروف میان مسلمین عدم وقوع تحریف در قرآن است و اینکه قرآن موجود در دست ما، همه قرآن است که بر پیغمبر نازل شده است، بسیاری از بزرگان بر این عقیده تصریح کرده‌اند از جمله صدوق محمد بن بابویه که قول به عدم تحریف را از معتقدات امامیه شمرده است، از جمله شیخ طوسی در مقدمه تفسیر «تبیان» و آن را از استادش علم الهدی با استدلال قاطع نقل می‌کند، هکذا مفسر مشهور طبرسی در مقدمه مجمع البیان، ایضا شیخ جعفر کاشف الغطاء در بحث قرآن از کتاب «کشف الغطاء» و نیز علامه شهشهانی در بحث قرآن از کتاب «عروة الوثقی» و نیز قول به عدم تحریف را به جمهور مجتهدین نسبت داده، همچنین محدث کاشانی در دو کتابش (وافی ج ۵ ص ۲۷۴ و علم الیقین ص ۱۳۰) و نیز علامه شیخ محمد جواد بلاغی در مقدمه تفسیر «آلاء الرحمن».

نگارنده گوید: اگر در اقوال بزرگان اهل تفسیر و غیره تفحص کنیم کسی را نخواهیم یافت که قائل به تحریف به معنی ناقص شدن از قرآن باشد مگر بعضی از آنان که خیلی سطحی فکر کرده و به اشتباه افتاده‌اند، به عبارت دیگر: بعضی از محدثین شیعه و بعضی از محدثان اهل سنت قائل شده‌اند که در قرآن تحریف واقع شده و مقداری از آن حذف شده است در مقدمه مجمع البیان این قول را به جمعی از علماء شیعه و عده‌ای از «حشویه» از اهل سنت نسبت داده است، حشویه چنان که در دائرة المعارف وجدی است گروهی از معتزله هستند که بظواهر قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳۶

تمسک کرده و قائل به جسم بودن خدا شده‌اند منسوبند به «حشو» یعنی مردمان ردیل.

دلائل عدم تحریف: آنها که قائل به وجود تحریفند، به روایاتی که از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده استناد کرده‌اند، نقل و رد آنها در اینجا مهم نیست، طالبان تفصیل بکتاب مفصل رجوع کنند از جمله المیزان ج ۱۲ ص ۱۰۶ ببعده و البیان خوئی فصل «صیانه القرآن من التحریف» جلد اول.

دلائل عدم تحریف بقرار ذیل است که بطور اختصار نقل می‌شود:

۱- آیه: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** حجر / ۹، مراد از «الذکر» قرآن است که در آیه ششم آمده: **وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ** خدا در این آیه قول قطعی داده که قرآن را از زیادت و نقصان و تغییر و فراموش شدن حفظ خواهد فرمود:
 ۲- آیه: **وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ فَصِيلٌ** / ۴۱ و ۴۲ مراد از **بَيْنِ يَدَيْهِ** زمان نزول و از **مِنْ خَلْفِهِ** زمان بعد است یعنی او کتاب گرانقدری است که نه امروز و نه در آینده باطل را بر آن راهی نیست معلوم است که زیادت و نقصان و تغییر و مانند آن همه باطل هستند که به قول خدا به قرآن راه ندارند، علی هذا در قرآن نقصانی راه نیافته است.

۳- حدیث ثقلین که فریقین بطور متواتر نقل کرده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»

این حدیث وجوب تمسک به قرآن را ایجاب می‌کند، جمله »

لن یفترقا

« نشان می‌دهد که کتاب و عترت از هم جدا نخواهند شد و اگر قسمتی از کتاب از بین رفته باشد، آن بر خلاف وعده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود، پس قرآن به طور دست نخورده میان ما موجود است، هکذا سائر روایات که می‌گویند صحت و سقم روایات را با تطبیق با قرآن بدانید اگر قرآن ناقص شده باشد این روایات درست نخواهند بود.

۴- اهتمام مسلمانان به حفظ و حراست قرآن به حدی بود که اگر جزئی از قرآن کم می‌شد همه دانسته و به مقابله بر می‌خاستند، این دلیل متقنی است که علم الهدی و امثال او بدان استناد کرده‌اند و در قاموس قرآن (قرء قرآن) به طور تفصیل آورده‌ام.

ناگفته نماند: ما مسلمانان افتخار می‌کنیم که قرآن ما دست نخورده است و یکی از امتیازاتش به تورات و انجیل همین است ولی متأسفانه بعضی ساده اندیش با دست خود این سند ارزنده را نعوذ بالله لکه‌دار کرده‌اند اما قرآن محفوظ است، اشتباه آنها به خودشان راجع می‌باشد، بعضی از روایات که در این زمینه نقل کرده‌اند بسیار سبک و زنده است و در بعضی حتی اختلاف قراءتها را دلیل آورده‌اند عجباً!!!

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳۸

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۶ تا ۲۵]

اشاره

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مِنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ (۱۸) وَالْمَازُجَ مِدْذَنَاهَا وَالْفَيْنَا فِيهَا رِوَاثٌ وَابْتُنَّا فِيهَا مِنَ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشًا وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰)

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱) وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳) وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴) وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)

۱۶- در آسمان ستارگان درخشنده قرار دادیم و آسمان را برای تماشاگران زینت کردیم.

۱۷- و آن را از هر شیطان مطرود محفوظ داشتیم.

۱۸- مگر از شیطانی که مخفیانه گوش دهد که شعله‌ای آشکار او را تعقیب می‌کند.

۱۹- زمین را گسترش داده‌ایم و در آن کوه‌های ثابت افکنده‌ایم و در آن از هر چیز سنجیده رویانیده‌ایم.

۲۰- در زمین برای شما وسائل زندگی به وجود آورده‌ایم و برای آنها که رازق آنها نیستید (نیز وسائل آفریده‌ایم). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۳۹

۲۱- هیچ چیزی نیست مگر آنکه انبارهای آن نزد ما است و آن را جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم.

۲۲- بادها را آبستن کننده فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم، از آن شما را آب دادیم، که شما خازن و نگهدارنده آن نیستید.

۲۳- فقط ما زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و ما وارث همه هستیم.

۲۴- حقا که پیشینیان شما را دانسته‌ایم و پیشینیان شما را می‌دانیم.

۲۵- حقا که پروردگار تو همه را محشور و زنده می‌کند که او حکیم و داناست.

بروجا: برج آشکار شدن. «تبرجت المرأة»: زن زینت خود را آشکار کرد، بروج سه بار در قرآن آمده است، مراد از آن ستارگان است که به علت آشکار بودن بروج نامیده شده‌اند، زمخشری و غیر او از مفسران گفته‌اند: بروج ستارگان بزرگ و درخشانند بروج دوازده گانه یونانی، چیزهای اعتباری هستند، مراد قرآن غیر از آنهاست (قاموس قرآن- برج).

رجیم: رجم: سنگ زدن. سنگسار کردن. به معنی طرد کردن نیز آید، رجم به معنی مطرود و رانده شده از رحمت خدا است. استرق: سرق: دزدی. استراق نیز به معنی دزدی است «استرق منه»:

سرق: استراق سمع به معنی مخفیانه گوش دادن است استرق السمع به معنای «استرق المسموع» است. شهاب: شهاب: تکه آتش. ابن اثیر و راغب و دیگران شعله آتش گفته‌اند.

مددناها: مد: زیادت و گسترش، جذب و کشیدن را مد گویند که سبب زیادت است ولی راغب معنای اصلی آن را کشیدن دانسته و گوید: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۴۰ «المد: الجر» «مددناها»: گسترش دادیم به آن.

رواسی: رسو: ثبوت و رسوخ. «رسا الشیء یرسو: ثبت» راسیه: ثابت و راسخ جمع آن راسیات و رواسی است. موزون: وزن: سنجش و اندازه گیری. موزون: سنجیده و اندازه شده.

معایش: عیش: زندگی، اعم از زندگی انسان و حیوان و آن از حیات اخص است که حیات در خدا و فرشته نیز به کار رود، معاش و معیشت نیز مصدر هستند به معنی زندگی معیشت گاهی اسم آید به معنی وسیله زندگی، در قاموس گفته: «المعیشة التي تعیش بها من المطعم و المشرب و ما یكون به الحیاء و ما یعاش به او فیه» معایش در آیه جمع معیشت به معنای وسائل زندگی است. ریاح: ریح: باد. ریاح: بادها.

لواقح: لقح: باردار کردن. «لقح النخلة»: خرما را باردار کرد، گرد خرما نر را به خرما ماده پاشید، لواقح جمع لاقحه به معنی آبستن کننده‌است.

شرحها

در آیات گذشته خواندیم که مشرکان قرآن را قبول نکرده و آمدن ملائکه را خواستار شدند و جواب داده شد که آمدن ملائکه ملازم با فنا و تار و مار شدن آنهاست در این آیات مقداری از دلایل توحید و نظام اتم جهان ذکر گردیده که اگر بخواهند بتوانند با تدبیر و دقت در آنها به رسالت آن حضرت و توحید ایمان بیاورند و تصدیق کنند که کارگردان جهان همان آفریننده جهان است باید به سوی او رو آورد، پیامبر فقط درسی را که در جهان حکمفراست، می دهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۴۱ و آنها را به نظام جهان و قدرت حق رهبری می کند.

در این آیات آمده: نظام آسمان به نظام زمین مربوط است، در نتیجه وسائل مادی برای زندگی انسانها به آن اندازه که خدا خواسته به وجود آمده است، حیات و مرگ انسانها در دست خداست و جهان آخرت مربوط به او است.

۱۶، ۱۷، ۱۸- وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ این آیات می گوید: ما در آسمان ستارگان درخشان قرار دادیم و آسمان را برای تماشاگران زینت کردیم و آن را از هر شیطان مطرود حفظ کردیم مگر از آنکه استراق سمع کند که او را هم شعله آشکاری تعقیب می کند برای روشن شدن این حقیقت آیات دیگر را نیز در اینجا می آوریم إنا زیننا السماء الدنيا بزینة الكواكب و حفظنا من كل شیطان مارد. لا- یسمعون إلی الملی الأعلى و یقذفون من كل جانب دحوراً و لهم عذاب و اصیب إلی من خطف الخطفه فأتبعه شهاب ثاقب صفات / ۶ در این آیات منظور از الملی

الأعلى ظاهراً اجتماع ملائكة است و آنها در محلی که دستورات را از آنجا دریافت می‌کنند جمع می‌شوند، شیاطین که بخواهند وارد آن جمع شوند نمی‌توانند و از هر طرف رانده می‌شوند، فقط می‌توانند از دور استراق سمع کنند، در آن صورت نیز شعله نفوذ کننده‌ای آنها را می‌زند منظور از لا- يَسْمَعُونَ طلب سماع و داخل شدن در ردیف ملاء اعلی است که از اینکار ممنوعند، معلوم می‌شود که منظور از حفظ آسمان، آنست که آسمان از داخل شدن شیاطین در ردیف ملائکه محفوظ است و گرنه به جاهای دیگر آسمان می‌روند. اما از شنیدن کلام ملائکه که راجع به آینده است ممنوعند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۴۲

وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَمَا يَتَّبِعِي لَهُمْ وَمَا يَسْمَعُونَ إِنْهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُوْلُونَ شعراء / ۲۱۰-۲۱۲ این آیات می‌گوید: قرآن را شیاطین نازل نکرده و اصلاً کار شیاطین چنین چیز خوبی نمی‌شود و انگهی نمی‌توانند قرآن نازل کنند، آنها از شنیدن سخنان ملاء اعلی بر کنار هستند، جمله عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُوْلُونَ عبارت اخرای لا يَسْمَعُونَ می‌باشد، در جای دیگر آمده: وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدُ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا جن / ۸ و ۹ در این آیات از جن نقل شده که گفته‌اند ما به آسمان سرزدیم و دیدیم که از پاسبانان و شهابها پر شده است ما در گذشته در جاهایی از آسمان برای گوش دادن (بگفتار ملاء اعلی) می‌نشستیم ولی الان هر که گوش فرا دهد ملاحظه می‌کند که شعله‌ای در کمین اوست، این آیات می‌رساند که شیاطین در اثر یک واقعه‌ای از آسمان رانده شده‌اند بنا بر روایات، آن در وقت ولادت و یا بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است. (۱)

به هر حال این مطلب که در آیات ۱۶، ۱۷، ۱۸، این سوره و در صفات و شعراء آمده است یکی از حقائق این جهان می‌باشد که واقعیت آن بر ما کاملاً روشن نیست، شهابی که شیاطین را می‌راند نیز درست معلوم نیست، شاید در در آینده معلوم گردد، بعید است که بگوئیم: منظور از «شهاب» سنگهای ریز آسمانی هستند که در برخورد با گازهای جو، سوخته و به صورت نوار سفید (تیر شهاب) متلاشی می‌شوند.

علم امروز ثابت کرده که از آسمان پیامهای رادیویی و امواج بی‌سیم پیوسته به زمین می‌آید و معلوم می‌شود که در کرات آسمانی موجودات زنده با شعور هست

(۱)

عن ابان عن ابي عبد الله (ع) قال كان ابليس يخترق السموات السبع فلما ولد عيسى حجب عن ثلث سماوات و كان يخترق اربع سماوات فلما ولد رسول الله (ص) حجب عن السبع كلها و رميت الشياطين بالنجوم (الميزان).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۴۳

که شاید پیشرفته‌تر از انسانهای روی زمین باشند، بعضی از دانشمندان گفته‌اند:

منظور از آیات گوش دادن جن به صدای آن انسانهاست ولی آن با آیات جور در نمی‌آید و الله العالم.

۱۹- وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ در اینجا دو مسئله منظور است یکی گسترش خشکی‌های زمین و تشکیل کوه‌های ثابت، دوم روئیدن چیزهای وزن شده یا معین شده به اندازه‌های متناسب از وضع مرکز زمین که به صورت مذاب است فهمیده می‌شود که در گذشته سطح زمین نیز مذاب بوده است، به تدریج قسمتی از آن در اثر کاسته شدن حرارت منجمد شده و تدریجاً وسعت یافته و همه سطح زمین را فرا گرفته است و آن گاه ابرها به صورت باران به زمین ریخته و دریاها تشکیل گردیده است و در همان اوقات کوه‌ها به وجود آمده و از اضطراب زمین مانع شده‌اند.

منظور از موزون به نظرم اندازه شده است یعنی هر چیز را به اندازه‌ای که طبع آن و حکمت عالیه اقتضا می‌کرد رویندیم، روئیدن نباتات، گردش کربن در طبیعت، مبدل شدن آب و خاک و هوا به این روئیدنیهای گوناگون از اسرار عجیب خدایی است.

۲۰- وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ اِن سُوْمِيْنَ قِسْمَتٍ اِز دَلٰئِلِ تَوْحِيْدٍ وَ نَفُوْذِ اِرَادَةِ خِدٰیِّیْ دَر تَاْمِيْنِ وِسَاثِلِ زَنْدَگِیِّ اِسْتِ، كِه خِدَا اِز رُوئِيْدَنِیْهَی زَمِيْنِ بَرَایِ هَمْمِه زَنْدَگَاْنِ وَ بَرَایِ اِنْسَاْنَهَا، وِسَاثِلِ زَنْدَگِیِّ بِه وَجُوْدِ اَوْرَدِه اِسْتِ مَنظُوْر اِز «مَنْ» دَر جَمْلَه وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِيْنَ سَاثِرِ مَوْجُوْدَاتِ زَنْدَه‌اَنْدِ كِه اِز وِسَاثِلِ زَنْدَگِیِّ وَ خُوْرْدَنِیْهَا وَ نُوْشِيْدَنِیْهَا اِسْتِفَادَه مِی كَنْنَد مَعْنِی آيَه چِنِيْن مِی شُوْد: بَرَایِ شَمَا دَر زَمِيْنِ وَ بَرَایِ سَاثِرِ تَفْسِيْرِ اَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۵، ص: ۳۴۴

موجودات زنده وسائل زندگی قرار داده‌ایم که شما روزی دهنده آنها نیستید اطلاق لفظ «من» بر غیر اولی العقل نیز در قرآن آمده است.

علی هذا «و من ...» عطف است بر کاف و میم در «لکم» و تقدیر آن چنین می‌شود «و جعلنا فیها معایش لمن لستم له برازقین» (۱) به نظر بعضی، آن عطف است بر «معایش» و مراد از آن برده‌ها و چهارپایان است و الله العالم.

۲۱- وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُوْمٍ اِن آيَه رُوْشَن مِی كَنْد كِه وِسَاثِلِ زَنْدَگِیِّ بِه اَنْدَازَه مَعِيْنِ كِه بَرَایِ زَنْدَگَاْنِ كَافِیْ بَاشَد، تُوْلِيْد مِی شُوْد، مَشِيْت خِدَا دَر اِن اَنْدَازَه گِیْرِیِ دَخِيْل اِسْتِ وَ نِيْز مَعْلُوْم مِی شُوْد كِه دَر مَقَابِلِ اِن اَعْلَامِ شَهُوْد، يَكْ اَعْلَامِ غِيْبِیِ وَجُوْد دَارَد كِه اَنْبَارَهَايِ هَمْمِه چِيْزَهَا دَر اَنْجَا اِسْتِ وَ خِدَا بِه قَدْرِ اَحْتِيَاْجِ اِز اَنْ نَاْزِل مِی كَنْد هَمچِنِيْن اِسْتِ آيَه ۵۰ اِز سُورَه اِنْعَامِ وَ ۳۱ اِز هُوْدِ وَ ۳۷ اِز طُوْرِ وَ آيَاتِ دِيْگَرِيْ بِه لَفْظِ: وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ هُوْد/ ۱۲۳ اِنَّ اللّٰهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ ...

فاطر:

۳۸، آمده است (۲).

می‌شود گفت: خاک، آب و هوای زمین، خزائن خدا هستند هر قدر که بخواهد خوردنیها را از آنها به وجود می‌آورد، درست است که آن سه، خزائن خدایند و به وضع حیرت آور، خوردنیها از آنها تولید می‌شوند، ولی مراد از آیه و اِنْ مِنْ شَيْءٍ و از آیه ۳۸ فاطر، آن سه ماده نیست.

در بعضی از روایات آمده که خزائن خدا عبارتند است از کلام و فرمان خدا، در در منشور نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود

«خزائن الله الكلام»

(۱) در المیزان فرموده. نحاء کوفی و یونس و اخفش قائل شده‌اند: جایز است عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده حرف جر.

(۲)

عن السجاد (ع) فی العرش تمثال جمیع ما خلق الله فی البر و البحر و هذا تأویل قوله و ان من شیء الا عندنا خزائنه (صافی).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۴۵

فاذا اراد شیئا قال له کن فکان.

۲۲- وَ اَرْسَلْنَا الرِّیَّاحَ لَوَاقِحَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْتَفْقَيْنَا كُفُوْهُ وَ مَا اَنْتُمْ لَهُ بِخٰزِنِيْنَ اِن آيَه نِيْز دَر بِيَانِ يَكِيِ اِز دَلٰئِلِ تَوْحِيْدٍ وَ نَفُوْذِ مَشِيْتِ خِدَا دَر جِهَانِ اِسْتِ يَكِيِ اِز اِسْرَارِ عَجِيْبِ خَلْقَتِ تَلْقِيْحِ مِيَوْهَهَا بِه وِسِيْلَه بَادَهَا اِسْتِ كِه دَر اَثَرِ وِزْشِ بَادَهَا پَرچَمَهَايِ گَلَهَا بِه «مادگی» آنها می‌رسند و گرد «پرچمها» بر روی «مادگی‌ها» پاشیده شده و سبب تلقیح می‌گردد، ولی کلمه «فانزلنا» که با فاء نتیجه آمده نشان می‌دهد که منظور آنست که این تلقیح راجع به باران است، ابرها بوسیله بادهای آبتن می‌شوند و یا جوّ به وسیله بادهای آبتن می‌شود و بادهای ابرها را از سطح اقیانوسها به خشکی‌ها می‌آورند و هوا را برای باران آبتن می‌کنند، در آیات دیگر آمده: اللّٰهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّیَّاحَ فَتُثْبِرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كَسِيفًا فَاَتْرَى الْوُدُقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ ... روم/ ۴۸، از آیه

- ۲۶- انسان را از گل خشکیده و شکل یافته‌ای آفریده‌ایم.
- ۲۷- جن را پیش از انسان از آتش باد گرم آفریده‌ایم.
- ۲۸- وقتی که پروردگارت به ملائکه گفت: من بشری را از گل خشکیده بدبو و شکل یافته‌ای خواهم آفرید.
- ۲۹- چون او را ساختم و از روح خود در آن دمیدم سجده کنان برای او بیافتید.
- ۳۰- ملائکه همگی بدون استثناء سجده کردند.
- ۳۱- مگر ابلیس که او از اینکه با سجده کنان باشد امتناع کرد.
- ۳۲- خدا فرمود: ای ابلیس چه شده بر تو که با سجده کنان باشی؟
- ۳۳- گفت نیستم سجده کنم بشری را که از گل خشکیده سیاه و شکل یافته‌ای آفریده‌ای.
- ۳۴- خدا فرمود از آنجا خارج شو، تو رانده شده‌ای. یر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۴۹
- ۳۵- و بر تو است مطلق لعنت تا روز جزا.
- ۳۶- گفت: خدایا تا روزی که مردم مبعوث شوند مهلتم بده.
- ۳۷- فرمود: تو از مهلت داده شدگانی.
- ۳۸- تا روز وقت معلوم.
- ۳۹- گفت: خدایا به علت آنکه اضلالم کردی باطل بر آنها زینت کرده و همگی را اضلال خواهم نمود.
- ۴۰- مگر بندگانت از آنها که خالص شدگانند.
- ۴۱- خدا گفت این راه راستی است بر من.
- ۴۲- تو را ببندگان من تسلطی نیست مگر به آنکه از گمراهان از تو پیروی کند.
- ۴۳- جهنم وعدگاه همه آنهاست.
- ۴۴- جهنم را هفت باب هست برای هر بابی جزئی از مردم تعیین شده است.
- ۴۵- پرهیزکاران در بهشتها و چشمه سارها مستقرند.
- ۴۶- به سلامت داخل بهشت شوید که ایمنان هستید.
- ۴۷- کینه‌ای که در دل داشتند کنده‌ایم، آنها برادرانند در سریرها مقابل هم.
- ۴۸- در بهشت رنجی به آنها نمی‌رسد و از آن خارج شدنی نیستند.
- ۴۹- به بندگانم خیر بده که منم غفور و رحیم.
- ۵۰- و عذاب من همانست عذاب الیم.

کلمه‌ها

صلصال: گل خشک راغب گوید: «الطین الجاف» طبرسی فرموده:

«الطین الیابس» اصل آن به معنی صدا کردن شیء است به صدای آهن و صدای رعد صلصله گویند، این لفظ چهاربار در قرآن آمده و همه در خلقت انسان می‌باشد، سه بار در سوره حجر و یک بار در سوره رحمن / ۱۴ به قولی به معنای گل بدبو است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۵۰

حماء: گل سیاه بدبو. در مفردات می‌گوید: «طین اسود متن» طبرسی نیز ذیل آیه ۸۶ کهف چنین گفته است، پس حماء به معنی «لجن سیاه بدبو» است، آن سه بار در قرآن مجید آمده و همه در حجر است.

مسنون: مسنون را ریخته شده و شکل یافته (مصوّر) معنی کرده‌اند سیبویه و زمخشری آن را مصوّر گفته‌اند. ظاهراً مراد از آن در قرآن مجید «شکل یافته» است این لفظ سه بار در قرآن به کار رفته و همه در سوره حجر است، مسنون به معنی متغیر نیز آید. جان: در قاموس و اقرب الموارد گفته است جان اسم جمع جنّ است علی هذا هر دو یکی است در قرآن آمده: لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ اسراء/ ۸۸ و نیز آمده: لَمْ يَطْمِئُنُّوا بِنَسْرِ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ رَحْمَن / ۵۶، مقابله با انس نشان می‌دهد که جن و جان یکی است. علی هذا آنچه در مجمع و کشاف و نهاییه آمده جان پدر جن است و آنچه راغب گفته: جان نوعی از جن است بی اعتبار می‌باشد. السموم: سم (بضم سین): سوراخ. زهر را از آن سم (بفتح اول) گویند که در سوراخهای بدن نفوذ می‌کند. سموم در آیه به معنی نافذ (نفوذ کننده) و یا به معنای باد گرم است، در مجمع آمده:

«السموم: الريح الحارة».

سوخته: سوی: مساوات. تسویه: برابر کردن. پرداختن، مرتب کردن فَاِذَا سَوَّيْتُهُ و چون پرداختن آن را و ساختم آن را. فقوا: فقوا فعل امر است یعنی واقع شوید و بیافئید، آن از وقوع تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۵۱ است. گویند: قع، قعا، فقوا، فاء آن برای نتیجه است. ابلیس: ابلاس به معنی مأیوس شدن است، به معنی تحیر نیز گفته‌اند ظاهراً شیطان را به علت مأیوس شدن از رحمت خدا ابلیس گفته‌اند.

لعنت: لعن: راندن و دور کردن «لعنه: طرده و ابعده عن الخير» لعنت اسم مصدر آن می‌باشد «ملعون»: دور شده از رحمت خدا. فانظرنی: انظار: مهلت دادن «فانظرنی»: مرا مهلت ده.

اغویتنی: غی و غوایه: افتادن در راه هلاکت، اغواء در هر دو مورد به معنای اضلال و گمراه کردن است. المخلصین: (به صیغه مفعول): خالص شده‌ها، مخصوص شدگان به خدا از لحاظ ایمان و اطاعت. موعدهم: موعد اسم مکان است به معنی وعدگاه، محلی که وعده در آن انجام می‌شود.

الغاوین: غاو: کسی که در هلاکت افتاده است «الغاوین» هلاک شونده‌ها. نزعنا: نزع: کندن. نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ: کنده و بیرون کرده‌ایم آنچه از عداوت و کینه در سینه‌هایشان است. غل: (بکسر غین) و غلیل: عداوت و کینه. «سرر»: جمع سریر است.

نصب: (بر وزن شرف): رنج، تعب.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۵۲

شرحها

در آیات گذشته خواندیم که مشرکان به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نسبت جنون داده و آمدن ملائکه را خواستند، در جواب گفته شد که ملائکه به حق فرستاده می‌شوند، ظرف این جهان آمدن ملائکه را اقتضاء نمی‌کند، ولی آیات توحید جهان را پر کرده، صاحبان بصیرت و انصاف می‌توانند، به توحید و نبوت آن حضرت ایمان بیاورند، به دنبال این مطالب مناسب بود ماجرای آدم و شیطان و اثر شوم استکبار و مقابله با فرمان خدا گفته شود تا روشن گردد که این میدان از اول پیدایش انسان باز شده و در اثر آن انسانها به دو قسمت تقسیم شده‌اند و این جریان ادامه پیدا خواهد کرد، باشد که مردم به عاقبت خود و سعید و شقی شدن بیاندیشند و مسئله لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ را در یاد داشته باشند و اللَّهُ الْعَالِم.

آیات شریفه از لحاظ مفهوم، روشن و واضح هستند ولی از لحاظ مصداق و پیاده شدن فهم ما و لا اقل فهم نگارنده از درک آنها عاجز است، می‌شود آنها را از آیات متشابه دانست و گفت: آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ... آل عمران/ ۷ به نظر می‌آید که این مقدار

گفتن کافی بوده و احتیاج به بیان بیشتر نداشته است:

۲۶ و ۲۷- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ جَنِّ و انس دو موجود مکلف و با شعور روی زمین هستند و به علت مکلف و با شعور بودن مورد نظر خدا و دو موجود پر ارزش می‌باشند و به لقب «ثقلان» دو چیز گرانقدر، مفتخر شده‌اند: سَيَنْفَعُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ رَحْمَنُ / ۳۱ و بارها به صورت يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مورد خطاب واقع شده‌اند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۵۳

این آیه در مورد انسان می‌گوید که انسان را از گل سیاه خشکیده و شکل یافته آفریده‌ایم، مسنون اگر به معنی مصور و شکل یافته باشد، معنی آیه آن است که یک جسد شکل یافته مبدل به انسان شده است مانند عصای موسی که به مار مبدل گردید، در این زمینه در «نکته‌ها» سخن خواهیم گفت.

باید دانست که منظور ابتدای خلقت انسان است و پس از پیدایش اولین مرد و زن، تکثیر نسل انسان از راه نطفه و تناسل بوده است چنان که فرموده:

«... وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ سجده / ۷ و ۸ در مجمع البیان فرموده: اصل آدم علیه السلام از خاک بود که فرموده: خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ آن گاه خاک را گل کرده است که گفته: وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ آن وقت گل را گذاشته تا متغیر ... شده و فرموده مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ آن گاه گذاشته تا خشک گردیده است و آنست «صلصال» این اقوال ناقض هم نیستند که آنها خیر می‌باشند از احوال مختلفه انسان ظاهرا خلقت همه موجودات زنده چنین بوده است، یعنی اول از خاک آفریده شده سپس به وسیله تخم و هسته و نهال، تکثیر شده‌اند.

اما جن، درباره خلقت آن دو آیه داریم یکی این آیه، دیگری آیه:

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ رَحْمَنُ / ۱۵ بنا بر لفظ نَارِ السَّمُومِ جن از باد گرمی که مشتعل و به آتش مبدل گشته خلق شده است و معنی مَارِجٍ مِنْ نَارٍ آنست که جن از شعله آتش مختلط به دود آفریده شده است و این هر دو تعبیر یکی است. جن بنا بر آیات قرآن موجودی است با شعور، مکلف، بعضی از آنها مؤمن، بعضی مشرک هستند زندگی می‌کنند، می‌میرند، روز قیامت زنده می‌شوند، اهل بهشت و اهل جهنم خواهند بود، دارای حرکات عجیب و کارهایی هستند. شاید در سوره احقاف یا در سوره جن به همه آنها اشاره شود. نگارنده در قاموس قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۵۴ (ج ن ن) این مطلب را به تفصیل آورده‌ام.

ناگفته نماند: این دو آیه مقدمه مطالب آیات بعدی است، تفاوت خلقت انس و جن نشان می‌دهد که انسان برای خلافت خدا و کشف اسرار طبیعت از لحاظ ساختمان بدنی آمادگی دارد ولی ساختمان وجودی جن و ملائکه آن آمادگی را ندارد. شاید برای بیان آمادگی و عدم آن، این دو آیه به طور مقدمه آمده است.

۲۸- وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ.

این آیه در جای دیگر چنین آمده است: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ص / ۷۱ آن وقت همه آنچه در این آیات آمده در سوره ص نیز آمده است، ظاهرا این همانست که در سوره بقره / ۳۰ آمده است: وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... علی هذا منظور از «بشر» در این آیات همان «آدم» در آیات بقره و در آیات دیگر است، پس منظور از إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا همان إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً است.

در مجمع البیان فرموده: بشر (بر وزن شرف) جمع بشره و آن ظاهر پوست است انسان را از آن سبب بشر گفته‌اند که پوشش ظاهر او مانند حیوانات از پشم و مو و کرک پوشیده نیست. راغب گوید: در هر کجا از قرآن که جنه و شکل ظاهری انسان مراد بوده لفظ بشر آمده است علی هذا منظور از «بشرا» جنه و جسد است و بعد از نفخ روح که در آیه بعدی خواهد آمد، لفظ انسان به او اطلاق

می‌شود.

۲۹- فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِيْنَ اَيْنَ تَعْبِيرِ دَر آيَاتِ ۹ سُوْرهِ سَجْدَه وَ ۷۲ صَ نِيْزِ اَمْدَه اَسْتِ اَز اَيْنِ آيَه وَ آيَه « تَفْسِيْر اَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۵، ص: ۳۵۵

وَ بَدَأَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِيْنٍ ... ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيْهِ مِنْ رُوْحِهِ سَجْدَه / ۹ معلوم می‌شود که جنه انسان ابتدا به شکل مجسمه بود و سپس با دمیدن روح، انسان شده است چنان که عصای موسی به طور انفجار، به مار مبدل شد، این سخن در نهج البلاغه خطبه اول صریحا گفته شده است منظور از «تسویه» منظم کردن اجزاء آن و گذاشتن هر جزء در جای خود است، منظور از نفخ روح دمیدن روح مستقل به بدن اوست، اضافه روح به خدا در «روحي» اضافه تشریفی است یعنی روحی که از جانب خدا و مخلوق خدا است، در زمینه استقلال روح در نکته‌ها بحث خواهیم کرد منظور از فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِيْنَ خضوع ملائکه به خلیفه الله است لفظ «فقعوا» چنان که در میزان آمده: بعید نیست به معنی افتادن به زمین در مقابل مخلوق جدید باشد که دلالت بر کثرت خضوع می‌کند.

۳۰ و ۳۱- فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ اِلَّا اِبْلِيسَ اَبٰی اَنْ يُّكُوْنَ مَعَ السَّٰجِدِيْنَ لَفْظِ «اجمعون» تأکید بعد از تأکید است و دلالت دارد که همه ملائکه بدون استثناء سجده کرده و خلافت انسان را پذیرفته‌اند و آن از روی درک برتری انسان بوده است مگر ابلیس که امتناع کرد از اینکه سجده کند و با ساجدان باشد، بنا بر آیه: فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ كَهْفِ / ۵۰ ابلیس از ملائکه نبود، دخول او در «الملائکه» ظاهرا به علت تغلیب است، به هر حال شیطان مخاطب بودن خود را فهمیده است.

۳۲ و ۳۳- قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا لَكَ اَلَّا تَكُوْنَ مَعَ السَّٰجِدِيْنَ قَالَ لَمْ اَكُنْ لَاسِيْجِدَ لِيْبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَٔ مَسْنُوْنٍ لَفْظِ «مالک» به معنای «ای شیء لک» است، «ان تکون» منصوب به نزع خافض و تقدیر آن «فی ان تکون» است یعنی چه علت و چه عذری داری در اینکه تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۵۶

از ساجدان باشی، یعنی چرا: سجده نکردی؟ لفظ «لم اکن» که دلالت بر گذاشته دارد اشاره به خلقت خود از آتش است چنان که در آیات دیگر آمده:

اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ اَعْرَافِ / ۱۲ یعنی: بنا بر خلقتم از آتش و برتریم، به کسی که از گل خشک آفریده‌ای سجده نمی‌کنم.

۳۴ و ۳۵- قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ وَاِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ منظور از «منها» منزلت است چنان که در سوره اعراف آیه ۱۳ گذشت یعنی از این منزلت الهی و تقربی که داری و یا از میان ملائکه خارج شو که مطرود از رحمت من هستی، اینکه مطلق لعنت متوجه ابلیس شده ظاهرا بدان علت است که او اولین گناهکار است و در همه گناهان بشر به جهت وسوسه، شرکت و سببیت دارد، منظور از يَوْمِ الدِّيْنِ روز قیامت است که از ویرانی عالم شروع می‌شود، این جمله می‌رساند که شیطان تا آن موقع مردمان را فریب خواهد داد و تا آن موقع مرتب لعنت را به طرف خود جلب خواهد کرد و در آخرت سزای لعنت‌ها مجسم شده و او را خواهد سوزانید چنان که فرموده: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ اَجْمَعِيْنَ ص / ۸۵

۳۶ و ۳۷ و ۳۸- قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِيْ اِلٰى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ ظهور رجم و لعنت آن بود که ابلیس از بین برود و یا امکانات و احاطه و نفوذ و قدرتی که داشت از وی گرفته شود لذا از خدا مهلت خواسته آنهم با کلمه «رب» «۱» زیرا می‌دانست که جز التجاء به رحمت و ربوبیت خدا چاره‌ای ندارد با آن

(۱)

«قال ابو عبد الله (ع) ان علي بن الحسين اذا اتى «الملتزم» قال اللهم ان عندى افواجا من ذنوب و افواجا من خطايا و عندك افواج من رحمة و افواج من مغفرة يا من استجاب لا بغض خلقه اليه اذ قال فَاَنْظِرْنِيْ اِلٰى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ استجب لى و افعلى بى كذا و كذا» (تفسير

عیاشی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۵۷

که مغضوب است، جمع آمدن «یبعثون» دلیل است که از اول مسئله عموم انسانها در نظر بوده و مراد از سجده ملائکه عموم بشر بوده است، یَوْمَ یُبْعَثُونَ دلالت ندارد که خواسته حتی در برزخ هم انسانها را اغفال کند بلکه حاکی است که خواسته حتی بعد از انقراض بشریت نیز در مهلت باشد.

به هر حال ابلیس تا روز بعثت خلائق مهلت خواسته ولی خدا تا «وقت معلوم عند الله» مهلت داده است، این دو وقت یکی نیست، ظاهراً منظور از «وقت معلوم عند الله» مهلت داده است، این دو وقت یکی نیست، ظاهراً منظور از «وقت معلوم روز تارمار شدن جهان و شروع آخرت است که با روز بعثت فاصله زیادی خواهد داشت علی هذا تا انسان هست ابلیس مهلت دارد، در صافی از علل الشرائع از امام صادق علیه السلام نقل شده: منظور از یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ انقراض بشریت «۱» است «منظرین» نشان می‌دهد که مهلت شدگان دیگری نیز هستند، آنها قهراً ملائکه هستند که بر خلاف ابلیس کمکهای انسان می‌باشند، که در نکته‌ها خواهد آمد.

۳۹ و ۴۰- قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ منظور از اغواء و اضلال خدا، خارج کردن ابلیس از مقام قدس و مورد لعنت بودن اوست «۲» آری خدا او را این چنین اضلال کرد، چون خدا این سخن را رد نمی‌کند معلوم است که آن را قبول دارد ولی این اضلال در مقام دوم و بعد از سرپیچی ابلیس است و لذا چنین اضلالی از خدا قبیح نیست

(۱)

«عن الصادق (ع) انه سئل فقال يوم الوقت المعلوم يوم ينفخ في الصور نفحة واحدة فيموت ابليس ما بين النفخة الاولى والثانية.» (۲) لعنت کردن دائمی به شیطان، اضلال او از طریق سعادت است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۵۸

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ صف / ۵، لفظ «ما» در «بما» مصدریه و تقدیر آن «باغوائک ایای» است و بآء به معنای سبب است، مفعول «لازین» محذوف و تقدیر آن «لازین لهم الباطل» است چنان که در جای دیگر آمده: زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ انفال / ۴۸، در این آیه چنان که ملاحظه می‌شود «عباد مخلصین» را استثنا کرده که راهی بر آنها ندارد، آنهایی که خدا برای خود خالص کرده جز خدا از کسی اطاعت نمی‌کنند، بعضی آن را به صیغه فاعل خوانده‌اند یعنی آنهایی که خود را برای خدا خالص کرده‌اند و از غیر خدا اطاعت نمی‌کنند.

به نظر می‌آید که «الا» استثناء است از اغواء و گرنه تزین برای عباد مخلصین نیز هست و الله العالم، در اینجا لازم است سر مطلب را در نظر داشته باشیم.

اول: از آیه فهمیده می‌شود که فقط عباد مخلصین بندگان حقیقی هستند که الطاف خدا شامل حالشان شده و جز خدا از کسی پیروی و اطاعت نمی‌کنند و مصداق: إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ می‌باشند، انعام / ۱۶۲.

دوم: جمله إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ نشان می‌دهد که شیطان لعنه الله فقط مخلصین را بندگان خدا دانسته نه آنها و همه گناهکاران را، ولی در آیه بعدی جواب آن را خواهیم خواند.

سوم: جمله فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ حاکی از استقلال شیطان در اغواء و اضلال است، گویی خواسته خود را مستقل نشان دهد حال آن که او به حول قوه‌ای که از خدا تفویض شده چنین کاری می‌کند نه آنکه مستقل باشد (استفاده از میزان).

۴۱ و ۴۲- قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص:

المیزان اختیار کرده که «هذا...» اشاره است به اغواء و تزئین باطل، یعنی این اغواء و تزئین باطل که تو به خودت نسبت می‌دهی راه مستقیم بر من است و من این قدرت را برای آزمایش انسانها بر تو تفویض کرده‌ام، حق نداری در این قدرت که به تو داده‌ام ادعای استقلال کنی «۱» این جواب ادعای استقلال است که از «لاغوینهم» معلوم می‌شد.

پس از آن فرموده: بر بندگان من تسلط نداری مگر به آنکه از تو پیروی کند، استثناء إِلَّا مِنْ... از «عبادی» نشان می‌دهد که همه انسانها بندگان خدا هستند مخلصین و غیر مخلصین، و این جواب شیطان است که اغواء شدگان را بنده خدا ندانست، مِنَ الْغَاوِينَ نشان می‌دهد که کسانی اول غاوی و گمراه می‌شوند، آن گاه خدا شیطان را بر آنها مسلط می‌کند و اغواء شیطان سزای ضلالت اولی است که انسان به موجب فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا شمس / ۸ به ضلالت می‌افتد: كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ ... حج / ۴، آری اول باید شیطان را دوست داشت و سرپرست خود خواند آن گاه شیطان او را اضلال کند.

۴۳ و ۴۴- وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ جمله اول تأکید جواب سابق است، یعنی این تسلط را ما بتو داده‌ایم و پیروان را نیز ما به عذاب خواهیم برد، آن گاه فرموده: برای جهنم هفت باب هست. ظاهراً مراد از هفت باب، هفت طبقه است، نه اینکه جهنم مانند یک انباری است که هفت در دارد. چنان که می‌خوانیم: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ نساء / ۱۴۵.

در مجمع البیان فرموده: از علی علیه السلام روایت شده: جهنم را هفت ابواب

(۱) رجوع شود به نکته‌ها.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۶۰

(یعنی) طبقه‌ها است بعضی بالای بعضی ... «۱».

در تفسیر صافی از تفسیر قمی نقل شده: «سبع درجات» در المیزان از در منثور از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: آیا می‌دانید ابواب جهنم چگونه است؟ گفتیم:

مانند این ابواب فرمود: نه، آنها این چنین است آن گاه دست خود را باز کرد و دست روی دست گذاشت.

باز از آن حضرت نقل شده: ابواب جهنم هفت است بعضی بالای بعضی اولی پر می‌شود، بعد دومی، بعد سومی، تا همه‌اش پر شود و در روایت دیگری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله دربارۀ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ نقل شده فرموده: جزئی که به خدا شرک آورده‌اند، جزئی که در وجود خدا شک کرده‌اند و جزئی که از خدا غفلت کرده‌اند.

مؤید این سخن جمله: لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ است که می‌رساند برای هر طبقه آن جزئی و قسمتی از مردم نسبت به اعمال خود تقسیم خواهند شد، این تقسیم در اثر اختلاف اعمال آنهاست نتیجه آنکه: جهنم دارای هفت طبقه است، اهل هر طبقه آن به تناسب اعمالشان تعیین می‌شود چنان که در روایت نبوی گذشت، «منهم» در آیه راجع است به «الغاوین».

۴۵ و ۴۶- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عِوْنٍ ادْخُلُوا بِسَلَامٍ آمِنِينَ به دنبال بیان عاقبت «الغاوین»، عاقبت اهل تقوی و بندگانی که شیطان بر آنها تسلط ندارد و یا مورد رحمت و شفاعت قرار خواهند گرفت بیان شده است و آن اینکه آنها در جَنَاتٍ و عِوْنٍ مستقر هستند، ملائکه به آنها خواهند گفت:

(۱)

«روی عن امیر المؤمنین (ع) ان جهنم لها سبعة ابواب، اطباق بعضها فوق بعض و وضع احدی یدیه علی الاخری فقال هكذا و ان الله

وضع الجنان علی العرض و وضع النیران بعضها فوق بعض فاسفلها جهنم و فوقها لظى و فوقها الحطمة و فوقها سقر و فوقها الجحیم و فوقها السعیر و فوقها الهاویة» (اعاذنا الله منها).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۶۱

به سلامتی وارد بهشت شوید که ایمن هستید از هر بدی و نقصان، در آیه دیگر فرموده: وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفَتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ زمر / ۷۳.

ناگفته نماند: نکره آمدن جنات و عیون حکایت از عظمت و غیر قابل توصیف بودن دارد، همچنین «بسلام» حاکی است از یک سلامت غیر قابل وصف.

متقی کسی است که خود را از محرمات خدا باز دارد مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ نازعات / ۴۰، علی هذا آن اعم است از «عبادك المخلصین» که گذشت، مخلصین فقط به انبیاء و ائمه و شهداء شامل می‌شود، آنان که مقداری مسئولیت دارند ولی مشمول رحمت خدایا شفاعت باشند در ردیف متقین هستند و اهل بهشت می‌باشند، علی هذا آنان که «المتقین» را همان مخلصین دانسته‌اند سخشان قابل قبول نیست، المیزان در این زمینه بیان جامعی دارد که به آنجا رجوع شود.

۴۷- وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ وصفی از اوصاف اهل بهشت است و آن اینکه: خدا هر کینه و حسد و عاطفه منفی را از قلب آنها برکنده و قلبی پاک و نورانی و بدون دغدغه دارند و در نتیجه اخوت غیر قابل وصفی در میان آنها حکم فرماست و بر روی سریرها روبرو نشسته‌اند این مطلب در آیات دیگر نیز آمده است (اللهم ارزقنا بحق محمّد و آله) این آیه بعدی بیان مقداری از «بسلام» در آیه گذشته است.

۴۸- لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ در آن رنجی نمی‌بینند و از آن خارج شدنی نیستند، این آیات مقابل آیات جهنم است که درباره «الغاوین» گفته شد آن گاه خداوند در خلاصه مطلب رحمت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۶۲ و عذابش چنین فرموده:

۴۹ و ۵۰- تَبَيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ یعنی به بندگانم خبر بده که من در مقام رحمت و عذاب هر دو ممتازم، در مقام رحمت ارحم الراحمین و در مقام عقوبت باشد المعاقبینم «اللهم ارحمنا و اجرنا من عذابك یا من هو الغفور الرحیم».

نکته‌ها

خلقت موجود زنده: در رابطه با آیه: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صِلَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ مناسب است در زمینه به وجود آمدن موجودات زنده بحث مختصری بشود. در اینکه خداوند خلقت موجودات زنده را چگونه آغاز کرده است دو فرضیه موجود است، یکی اینکه: خداوند ابتدا یک سلول زنده به وجود آورده و در طول میلیونها سال همه موجودات کنونی اعم از حیوان و روئیدنیها، از آن به وجود آمده‌اند، در این فرضیه مورچه و شتر، فیل و مار بیک اصل برمیگردد، همچنین هندوانه و درخت زردآلو، درخت گردو و مگس بیک اصل منتهی می‌شوند و هکذا، این همان نظریه تکامل و نظریه داروین است که مادین در اثبات فکر خام خود به آن چسبیده‌اند، دلیل این سخن مقداری سنگواره‌ها (فسیل) است، که با یافته شدن یک سنگواره تاریخ، میلیونها سال پیش و پس کشیده می‌شود، آنان که فقط به فکر یافتن حقائق هستند در نوبت خود در این زمینه زحمت کشیده‌اند ولی هر چه باشد فقط فرضیه است و از «داروین» نقل شده که گفته بود: بیشتر از هر کس خودم در این نظریه در شک هستم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص:

۳۶۳

نگارنده هر قدر فکر می‌کنم: تکامل را در عقل و تفکر انسان قابل قبول می‌دانم و حتمی است ولی تکامل در ساختمان وجود

انسانها و حیوانات و روئیدنیها را نمی‌توانم قبول کنم، می‌گویند دو تا جمجمه پیدا می‌شود یکی از آن دیگری کاملتر است، چند تا سنگواره پای اسب پیدا می‌شود که در بعضی جوانه‌هایی به شکل اضافی دیده می‌شود، پس اینها که فعلا موجود هستند، تکامل یافته آنها می‌باشند آیا با تفحص در چند جزیره می‌شود این سخن را همگانی دانست؟! آیا احتمال ندارد که آنها نسل بخصوصی بوده‌اند که مانند «دینوسورها» منقرض شده‌اند و اینها نسل بخصوصی هستند و از آنها جدا نشده‌اند، در توحید مفصل از امام صادق علیه السلام نقل شده: که خداوند میمون را در شکل انسان آفریده که برای انسان عبرتی باشد و بداند که خدا در عقل و ذهن و نطق او را برتری داده است ...

این کجا و آن نظریه کجا.

نظریه دیگر آنست که: انواع موجودات زنده، مستقل آفریده شده‌اند، انسان، انواع حیوانها، و انواع نباتات همه بالاستقلال آفریده شده‌اند، مثلا اول دو تا شتر آفریده شده، سپس در اثر تناسل تکثیر شده‌اند، اول درخت آفریده شده، سپس بواسطه هسته و نهال تکثیر شده است، علی هذا همه در ابتدا به طور مخصوص که خدا می‌داند به وجود آمده و آن گاه بواسطه تناسل، نهال، هسته و بذر، گسترش یافته‌اند، انسان نیز به طور انفجار، همانطور که عصای موسی به مار و اژدها مبدل گردید، از گل خشکیده شکل یافته به وجود آمده است.

ناگفته نماند: ظواهر قرآن مجید و روایات، نظریه دوم را تأیید می‌کند و نزدیک به یقین صد در صد است، حقیقت در پیش خدا از هر قرار باشد به آن تسلیم هستیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۶۴
استقلال روح آدمی در رابطه با آیه فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ...

باید دانست: اسلام عقیده دارد که در وجود انسان روح مستقلی وجود دارد و بدن به حکم قفس و قالب او می‌باشد و به وقت مرگ، روح از قفس بدن آزاد گردیده و در جهان باقی می‌ماند و در روز قیامت به بدن باز می‌گردد، مسئله برزخ و زنده بودن شهداء، با استقلال روح قابل توجیه است، قول به اینکه در بدن روح مستقلی وجود ندارد یک عقیده باطل غربی است که به دنیای اسلام راه یافته است. ما در این زمینه در ذیل آیه: وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ بقره/ ۱۵۴ و آیه: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ آل عمران/ ۱۶۹ سخن گفته‌ایم.

آیه: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ... زمر/ ۴۲ صریح است در اینکه خدا وقت مردن و وقت خواب، روح انسانها را تحویل می‌گیرد، لازم است که بدانیم، مسئله نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در خلقت حیوانها نیامده است، با آنکه آنها هم روح دارند، معلوم می‌شود، روح مستقلی که در انسان هست غیر از روح حیوانی است، مخصوصا با ملاحظه آیه ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ... مؤمنون/ ۱۴ معلوم می‌شود که با نفخ روح مستقل به صورت خلق دیگری در می‌آید، با ملاحظه این آیه، به نظر می‌آید که منظور از نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ایجاد و افاضه روح در وجود انسان در شکم مادر است.

در اینجا لازم است به چند روایت اشاره شود.

۱- در تفسیر عیاشی محمد بن مسلم گوید از حضرت باقر صلوات الله علیه از قول خدا وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ سؤال کردم فرمود: روحی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۶۵
است که خدا آن را خلق کرده و در آدم از آن دمید.
«قال: روح خلقها الله فنفخ في آدم منها».

۲- در همان تفسیر ابو جعفر احوال از امام صادق صلوات الله علیه می‌پرسد از روح آدم در قول خدا فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي؟ فرمود: این روحی است مخلوق خدا، روحی نیز که در عیسی بود مخلوق خداست

«قال هذه روح مخلوقة و الروح التي في عيسى بن مريم مخلوقة الله».

۳- ابو بصیر درباره همین آیه از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: خدا خلقی آفرید و روحی آفرید، سپس به فرشته امر کرد در او (آدم) دمید، روح چیزی نیست که از خدا چیزی ناقص کرده باشد، آن از قدرت خداست

«قال: ان الله خلق خلقا و خلق روحا، ثم امر الملك فنفخ فيه و ليست بالتي نقصت من الله شيئا، هي من قدرته تبارك و تعالی»
منظور امام علیه السلام آنست که اضافه «من روحی» به خدا، بدان معنی نیست که نعوذ بالله چیزی از وجود خدا ناقص شده و به آدم دمیده شده است.

۴- در روایت سماعه از آن حضرت آمده ... از او از روح پرسیدم فرمود:

هي من قدرته من الملكوت

اینها روایاتی است که دلالت بر استقلال روح دارند برای مزید توضیح رجوع شود به آیه *يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ... اسراء/ ۸۵*. علت تسلط شیطان: بر انسان در رابطه با آیه *لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* و اینکه چرا خدا به شیطان مهلت داد تا انسان را وسوسه و اضلال کند، لازم است بدانیم: بحکم و نفس و ما سواها فآلهما فُجُورًا وَ تَقْوَاهَا شمس / ۸ و به حکم: «ان النفس لامارة بالسوء يوسف / ۵۳، زمینه خیر و شر، هدایت و ضلالت در انسان هست، اگر تسلط شیطان هم نبود، این خصیصه در انسان بود و احتمال گمراهی در او وجود داشت و وجود انسان معرکه‌ای میان تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۶۶
نفس و عقل می‌شد، اما این مطلب از یک طرف با تسلط شیطان و شیاطین و در مقابل با ملائکه که کمک انسانند تشدید شده است.

تسلط شیطان فقط از راه وسوسه و خوب جلوه دادن باطل است، ترقی انسان فقط با آن بود که انسان میان خیر و شر مختار و هر دو زمینه در وی وجود داشته باشد و گرنه مسئله عقاب و ثواب باطل می‌شد، تسلط شیطان و نفس نظیر آنست که شخصی خانه امنی با همه وسائل آن در اختیار کسی بگذارد و بگوید: استفاده کن و از دزد نیز احتراز نما، عالم ماده و ترقی و سیر الی الله جز به این طریق میسر نیست، مسئله امتحان و تکامل در حین امتحان فقط با این مقدر بود، خدا به شیطان مهلت و قدرت داده که انسان را وسوسه کند، از طرف دیگر انبیاء، ملائکه، عقل توفیق‌خدایی، عشق به ایمان و ... را به کمک انسان فرستاده تا در مصاف با شیطان و نفس پیروز شود شیطان خود در قیامت خواهد گفت: *ما كان لي عليكم من سلطانٍ إلا أن دعوتكم فاستجبتم لي ... من قدرت مجبور کردن شما را نداشتم فقط وسوسه کردم و شما قبول کردید، پس نباید گفت: چرا خدا شیطان را بر ما مسلط کرده و اگر نمی‌کرد ما گمراه نمی‌شدیم اگر انسان میان این دو عامل خیر و شر نبود جهان به این صورت نبود.*

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۶۷

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۵۱ تا ۸۴]

اشاره

وَبَشِّرْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (۵۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ (۵۲) قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳) قَالَ أَبَشِّرْهُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِمْ بُشِّرُونَ (۵۴) قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ (۵۵)
قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸) إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹) إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا لَهَا مِنَ الْغَابِرِينَ (۶۰)
فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۲) قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳) وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا

لَصَادِقُونَ (۶۴) فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵)
 وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ (۶۶) وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (۶۷) قَالَ إِنَّ هُوْلَاءِ ضَافِي فَأَلَّا تَفْضَحُونَ
 (۶۸) وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزَوْنَ (۶۹) قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰)
 قَالَ هُوْلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۱) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ (۷۳) فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ
 آمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۴) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۵)
 وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَقِيمٌ (۷۶) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ (۷۸) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ
 (۷۹) وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ (۸۰)
 وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱) وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ (۸۲) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ (۸۳) فَمَا أَغْنَى
 عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۶۹

۵۱- و خبر کن آنها را از میهمانان ابراهیم.

۵۲- وقتی که بر او داخل شدند گفتند: سلام بر تو گفت: ما از شما ترسانیم.

۵۳- گفتند: مترس، ما بر تو پسر جوان دانایی را مژده می‌دهیم.

۵۴- گفت آیا بشارت می‌دهید در حالی که پیر شده‌ام، به چه چیز بشارت می‌دهید؟

۵۵- گفتند: تو را به حق بشارت دادیم، از نومیدان مباش.

۵۶- گفت: جز گمراهان کدام کس از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟

۵۷- ابراهیم گفت: ای فرستادگان پس کار شما چیست؟

۵۸- گفتند: ما به گروهی گناهکار فرستاده شده‌ایم.

۵۹- مگر آل لوط که ما همه آنها را نجات خواهیم داد.

۶۰- مگر زنش که مقرر کرده‌ایم وی از باقی ماندگان است.

۶۱- چون فرستادگان پیش خانواده لوط آمدند.

۶۲- گفت شما قومی ناخوشایند هستید.

۶۳- گفتند: نه بلکه عذابی را که در آن شک می‌کردند آورده‌ایم.

۶۴- برای تو خبر حق را آورده‌ایم و ما راستگویانیم.

۶۵- در پاسی از شب خانواده را راه سپر کن و از پی ایشان برو و کسی از شما به عقب برنگردد، به آنجا بروید که مامور هستید.

۶۶- به لوط آن عذاب بزرگ را اعلام کردیم که بنیاد اینان چون به صبح می‌رسند قطع می‌شود.

۶۷- اهل آن شهر آمدند و شادمان بودند.

۶۸- لوط گفت: اینها میهمانان منند، رسوایم مکنید.

۶۹- از خدا بترسید و خوارم مگردانید. تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۷۰

۷۰- گفتند: مگر تو را از (حمایت) مردمان منع نکرده‌ایم.

۷۱- گفت: اینها دختران منند اگر قصدی دارید؟

۷۲- به حیات تو سوگند که آنها در غفلت خود حیران بودند.

۷۳- صیحه عذاب آنها را دم آفتاب بگرفت.

- ۷۴- بالای دیارشان را پائین آن (زیر و رو) کردیم و بر آنها سنگهایی از گل سخت بیاراندیم.
- ۷۵- در آنجا علامتهایی برای اهل عبرت هست.
- ۷۶- آن علامتها در راهی ثابت و دائر است.
- ۷۷- در آنچه گفته شد برای مؤمنان عبرت هست.
- ۷۸- حقا که اهل ایکه ستمکاران بودند.
- ۷۹- از آنها انتقام گرفتیم، دیار هر دو در راه آشکاری است.
- ۸۰- اهل حجر پیامبران را تکذیب کردند.
- ۸۱- آیات خود به آنها دادیم، از آنها روگردان بودند.
- ۸۲- در ایمنی از کوه‌ها خانه‌ها می‌تراشیدند.
- ۸۳- وقتی که به صبح وارد می‌شدند صیحه عذاب آنها را گرفت.
- ۸۴- آنچه به دست می‌آوردند کفایتشان نکرد.

کلمه‌ها

وجلون: وجل (بر وزن شرف): خوف، فزع. وجل (بفتح واو و کسر جیم): ترسان و خائف. جمع آن «وجلون» است «لا توجل»: ترس.

غلام: جوانی که موی شاربش روئیده است: «الغلام: الطار الشارب» غلم و اغتلام به معنی هیجان شهوت است جوان را از آن غلام گفته‌اند که در حال طلب نکاح است (قاموس قرآن- غلم). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۷۱

الکبر: کبر (بر وزن عنب): پیری.

قانتین: قنوط: مأیوس شدن از خیر «قنط قنوطا: یئس».

خطبکم: خطب (بر وزن عقل). روبرو سخن گفتن. ایضا به معنی امر عظیم است که در آن تخاطب بسیار شود، مراد از آیه معنای دوم است.

الغابرین: غبور: ماندن و رفتن، آن از اضداد است در لغت آمده: «غبر غبوراً: مکث و بقی و ذهب و مضی» غابر: مانده و رفته منظور از «الغابرین» در آیه باقی ماندگان است.

منکرون: ناشناخته‌ها. نکر (بر وزن شرف و قفل): نشناختن، گویند:

«نکر الامر: جهله» «منکر»: ناشناخته یا ناخوشایند.

یمترونی: مرأ و ممرأة: مجادله و منازعه. امترأ: شک و تردید. «یمترونی» شک می‌کنند. گویی شک علت مجادله است.

فاسر: سری و اسراء: سیر شبانه فَأَسْرِبُ بِأَهْلِكَ پس شبهنگام با خانواده‌ات برو. آمدن لفظ «اللیل» برای تأکید است.

قطع: (بر وزن جسر): تکه و قطعه، جمع بر وزن عنب است.

ادبار: دبر (بر وزن عنق): عقب، مقابل جلو. عقب و جلو گاهی جزء یک چیز مانند جلو پیراهن و عقب آن، و گاهی کنار از شیء می‌باشند مانند آنکه بگوئیم فلانی در جلو یا در عقب من است، جمع آن ادبار است.

یلتفت: لفت: برگرداندن و منصرف کردن. «الفته عن کذا: صرفه عنه» التفات: رو کردن و نیز روگرداندن از جهتی که بآن رو کرده بود «لا یلتفت» برنگردد، رو بر نگرداند. «دابر»: آخر و ریشه. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۷۲

قضینا: قضاء فیصله دادن به امر، قولی باشد یا فعلی، از خدا باشد یا از بشر. و نیز به معنی صنع، حتم و بیان آید، آن در آیه به معنی

اعلام و خبر دادن است قَضَيْنَا إِلَيْهِ: به او اعلام کردم و خبر دادیم.

یستبشرون: بشارت و بشری: خبر مسرت بخش استبشار: طلب شادی و دانستن یا یافتن چیزی که شاد می‌کند «یستبشرون»: از دانستن قضیه شاد می‌شدند.

تفضحون: فضح: رسوا کردن. عیب کسی را آشکار کردن. فَلَا تُفْضِحُونِ:

مرا رسوا نکنید.

تخزون: خزی: خواری «لا تخزون»: خوایم نکنید.

لعمرك: عماره: آباد کردن. عمر (بر وزن عقل و عنق) دوران زندگی و مدت آبادی بدن به وسیله حیات و روح. «لعمرك»: سوگند به زندگی تو.

سكرة: سکر (بضم سین): مستی. و چون غفلت و بی‌خبری نوعی از مستی است لذا به غفلت، سكرة گفته‌اند «سکر تهم»: غفلت آنها. یعمهون: عمه (بر وزن شرف): سرگردانی. راغب گفته آن سرگردانی ناشی از حیرت است «یعمهون»: سرگردان می‌شوند.

مشرقین: شرق (بر وزن شرف) و شروق: طلوع آفتاب. مشرق (بضم میم و کسر راء: کسی که وارد وقت طلوع شود «مشرقین» وارد شوندگان به وقت طلوع، در آیات دیگر «مصبحین» آمده است.

سافلها: سفلی (مثل قفل): پائین، پستی. سافل: پائین. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۷۳

حجاره: حجر سنگ، جمع آن حجاره و احجار است، احجار در قرآن نیامده است.

سجیل: سنگهای سخت یا سنگهای متحجر شده: گویند معرب «سنگ گل» است (هود/ ۸۲).

متوسمین: وسم: علامت گذاری. «وسم الشیء وسمًا»: آن را علامت گذاری کرد. متوسم کسی است که بعلامت نگاه کند و از آن به چیز دیگری پی برد و تفرّس کند. «متوسمین»: عبرت گیرندگان عاقلان.

الایکة: ایک: جنگل، بیشه، نی زار اهل لغت آن را درختان بسیار و پیچیده معنی کرده‌اند در قاموس آمده: «الشجر الملتف الكثير» این با جنگل می‌سازد، ایضا آن را غیضه گفته‌اند یعنی با تلاقی که آبش خشکیده و در آن درخت روئیده است و این با بیشه و نی‌زار می‌سازد.

بهر حال مراد از أَصْحَابِ الْأَيْكَةِ قوم حضرت شعیب است در جوامع الجامع فرموده: در حدیث است که شعیب بر اهل مدین و ایکه هر دو مبعوث شده بود.

حجر: (بر وزن جسر): دیار قوم ثمود گویند نام شهرشان حجر بود، و یا عِلَّت این تسمیه آنست که دیارشان محصور از سنگها بوده است (قاموس قرآن).

ینحتون: نحت: تراشیدن «ینحتون» می‌تراشند.

شرحها

در آیات چهل نهم و پنجاهم معلوم شد که خدا ارحم الراحمین و اشد المعاقبین است. و آن در بشارت و انداز خلاصه می‌شد،

می‌شود گفت که جریان ابراهیم و لوط تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۷۴

مصدق تبشیر و انداز هستند که با قصه قوم شعیب و صالح تأکید شده‌اند، و می‌شود گفت که آنها مصداق سُنَّةِ الْأَوَّلِينَ هستند که در لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ آمده است.

به هر حال در این آیات ملائکه پیش ابراهیم علیه السلام می‌آیند، به او مژده ولادت اسحاق را می‌دهند و از غذایی که بر قوم بنا بود وارد شود اطلاعش می‌دهند آن وقت پیش لوط علیه السلام می‌روند، او را فرمان می‌دهند که از آن دیار خارج شود، سپس آنجا را

زیر و رو می کنند، آن وقت عذاب قوم شعیب و قوم صالح ذکر می گردد.

۵۱ و ۵۲- وَ نَبَّئَهُمْ عَنْ ضَعْفِ اِبْرَاهِيمَ. اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَ جِلْوَنَ ماجرای ابراهیم و لوط علیهما السّلام که در این سوره آمده همانست که در سوره هود آیه شصت و نه تا هشتاد و سه، گذشت، فاعل «دخلوا- قالوا» ملائکه است که همان «ضعیف» مطلق باشد «سلاما» تقدیرش «سلمنا علیک سلاما» است، در سوره هود خواندیم: ابراهیم از آن جهت ترسید، که دید طعام او را نمی خورند آیه کاملا- روشن است در اینکه ملائکه به شکل انسان مجسم می شوند و انسان آنها را نمی شناسد چنان که ابراهیم شناخت.

۵۳- قَالُوا لَا تَوْجَلْ اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ.

آن مژده بشارت اسحاق بود که به آن حضرت دادند، علّت رفتن خوف ابراهیم آن بود که دانست آنان فرشته هستند و نظر سویی ندارند، در سوره صافات درباره بشارت آمده. وَ بَشِّرْنَا بِاسْحَاقٍ نَبِيًّا ... / ۱۱۲.

۵۴- قَالَ اَبَشَّرْتُمُونِي عَلٰى اَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِمْ تُبَشِّرُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۷۵

آن حضرت از بشارت تعجب می کند زیرا که پیر شده و قوایش تحلیل رفته بود، یعنی آیا مژده می دهید به من در حالی که پیری به من رسیده لذا با تفریع می گوید پس بچه چیز بشارتم می دهید (و ناشدنی است) در سوره هود از زبان زن ابراهیم آمده: يَا وَيْلَتَى اَ اَلِدُ وَاَنَا عَجُوزٌ وَاَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا؟ آن حضرت در قدرت خدا شک نداشت بلکه سخن او بر ظاهر حال و استبعاد مبتنی بود.

۵۵ و ۵۶- قَالُوا بَشِّرْنَا كَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَ مَنْ يَفْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلَّا الضَّالُّونَ بَاء در «بالحق» به معنای مصاحبت است یعنی این مژده توأم با حق و واقعیت است، از مایوسان مباش، جواب آن حضرت به صورت استفهام انکاری حکایت دارد که از مایوس شدگان نیست، معلوم می شود نظر ابراهیم استبعاد بود، ملائکه آن را قنوط پنداشته اند، یعنی از رحمت خدا فقط گمراهان مایوس می شوند، من از گمراهان نیستم، لفظ «من» به علّت استفهام انکاری بودن در جای «ماءنا فیه» قرار دارد.

۵۷ و ۵۸- قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ؟ قَالُوا اِنَّا اُرْسِلْنَا اِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ چون ابراهیم علیه السّلام آنها را شناخت از مأموریتشان پرسید، آنها گفتند به سوی قوم گناهکاری فرستاده شده ایم، لفظ «مجرمین» نشان می دهد که علّت هلاک همان جرم و گناه بوده است.

۵۹ و ۶۰- اِلَّا اَلْ اَل لُوطِ اِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ اَجْمَعِينَ. اِلَّا اَمْرًا تَه قَدَرْنَا اِنِّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ استثناء اول ظاهرا منقطع به معنای «لکن» است، چون آل لوط جزء مجرمین نبودند اما استثناء دوم متصل است وزن آن حضرت جزء آل لوط بود منظور تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص:

۳۷۶

از غابرین اهل شهر است که بعد از رفتن آل لوط، در آنجا ماندند، زن لوط نیز که کافر بود جزء آنها گردید، در شریعت نوح و لوط گرفتن زن مشرک جایز بود، همچنین در ابتدای اسلام، بعدا نسخ گردید، قبل از نسخ حکم زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابو العاص ازدواج کرده بود کفر و شرک، زن لوط را از او جدا کرده و در ردیف عذاب شدگان قرار داد.

۶۱ و ۶۲- فَلَمَّا جَاء آل لُوطِ الْمُرْسَلُونَ. قَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ منظور از آل لوط، آن حضرت و خانواده او است، غرض از «منکرون» شاید ناخوشایند باشد، علّت ناخوشایند بودن آنست که آنها به صورت جوانان خوش سیما بودند، و آن حضرت از اعمال قبیح و انحراف جنسی آنها با خبر بود، می ترسید که آنها از دستش بگیرند.

۶۳ و ۶۴- قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ وَ اَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ جمله قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُ دلیل است که «منکرون» به معنای ناخوشایند است یعنی ما ناخوشایند و غیر مقبول نیستیم بلکه عذابی را که در آن شک می کردند آورده ایم، همان عذابی که لوط علیه السّلام وعده می کرد و آنها مسخره می کردند، منظور از «الحق» ظاهرا حتمی بودن عذاب است چنان که فرموده: اَتِيَهُمْ عَذَابٌ غَيْرٌ مَّزْدُودٍ هود / ۷۶، جمله «لصادقون» تأکید جمله اول است.

۶۵- فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ.

اینجاست که ملائکه به لوط علیه السلام خطاب می‌کنند که از آن شهر بروند بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ ظاهراً برای توضیح است و گر نه (سری و اسراء) رفتن در شب است دستور اینکه لوط پشت سر خانواده‌اش حرکت کند ظاهراً برای آن بود که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۷۷

ناظر رفتن آنها باشد و کسی از آنها برنگردد، فرمان اینکه کسی به عقب برنگردد گویا بدان علت بود که زود از منطقه خطر خارج شوند، جمله اخیر نشان می‌دهد که ملائکه جایی را برای رفتن آنها نشان داده بودند.

۶۶- وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذِكْرَكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصَدِّحِينَ جمله أَنَّ دَابِرَ ... بیان ذلک الامر و تفسیر آن می‌باشد، منظور از دابر، ریشه و اثر و باقی مانده است مانند نفرات و ساختمان و مانند آن، یعنی به لوط آن امر عظیم و عذاب بزرگ را اعلام کردیم و آن اینکه دنباله این قوم وقتی که وارد صبح می‌شوند بریده خواهد شد.

۶۷ و ۶۸ و ۶۹- وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ. قَالَ إِنَّ هُوَلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ. وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ از اهل شهر برای دانستن قضیه به قدری آمدند که می‌شد به آنها أَهْلَ الْمَدِينَةِ اطلاق کرد یعنی اهل شهر به طرف خانه لوط آمدند در حالی که از دانستن میهمانان لوط شادی می‌کردند، لوط علیه السلام به آنها گفت: اینان میهمانان منند با عمل قبیح خود نسبت به اینها، مرا رسوا نکنید از خدا بترسید و مرا خوار نکنید.

۷۰ و ۷۱- قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ. قَالَ هُوَلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ در جواب لوط گفتند: آیا تو را از مردمان نهی نکرده‌ایم که به کسی از آنها پناه و مکان ندهی؟ لوط علیه السلام ناچار ماند، دختران خود را برای ازدواج پیشنهاد کرد چنان که در سوره هود گذشت.

ناگفته نماند: آیات شصت و دوم تا شصت و ششم بنا بر ترتیب جریان قصه می‌بایست از آیات ۶۷ تا ۷۲ در آخر ذکر شوند، در المیزان فرموده: حقیقت این تقدیم و تأخیر آنست که برای این قصه چهار فصل هست، فصل سوم از آن، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۷۸

میان فصل اول و دوم گذاشته شده، آیات وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ تا آخر، در گفتن به عقب افتاده تا آخر آنها که لَعْمَرُكَ إِنْهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ باشد به اول فصل اخیر فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ متصل گردد تا غرض از شاهد آوردن قصه لوط کاملاً روشن شود ... و بر اهل مکه ثابت شود، عذابی مانند عذاب قوم لوط در تعقیب آنهاست.

۷۲ و ۷۳- لَعْمَرُكَ إِنْهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ یعنی قسم به حیات و زندگی تو ای محمد صلی الله علیه و آله آنها در غفلتشان سرگردان بودند و راه نجات را به نظر نمی‌آوردند لذا فریاد شدید، آنها را در آفتابدم گرفت، در اینجا خدا به زندگی رسولش صلی الله علیه و آله قسم خورده که دلالت بر عظمت آن حضرت می‌کند.

۷۴- فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ضَمِير «ها» در هر دو مورد به «بلاد- ارض» راجع است یعنی بالای آن بلاد را پائین آنها گردانیدیم و زیر و رو کردیم، پس از آن، سنگهای عذاب بارانیدیم (رجوع شود به سوره هود).

۷۵ و ۷۶ و ۷۷- إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ. وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مُقِيمٌ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ آیات سه گانه نتیجه گیری از قصه فوق است، منظور از متوسمین عبرت گیرندگان و عاقلان هستند، در روایات «متوسمین» به ائمه اطهار علیهم السلام تفسیر شده که در نکته‌ها خواهد آمد، منظور از «لایات» در آیه اول بقایای خرابه‌های دیار قوم لوط است که مردم مکه در سفر شام آنها را می‌دیدند وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مُقِيمٌ یعنی آن آیات و بقایا در راهی است که ثابت است و از بین نرفته است پس تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۷۹

لَبَسِيلٌ مُقِيمٌ همان راه مکه به شام بود که ثابت و دائر بود، منظور از آیه در آیه اخیر عبرت و موعظه است، و اینکه «لایات» در آیه

اول جمع آمده است غرض آثار قوم لوط است.

۷۸ و ۷۹- و إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لِيَإِمَامٍ مُّبِينٍ این دو آیه اشاره مختصری است به قوم شعیب علیه السلام که در اثر تکذیب آن حضرت هلاک شدند، تفصیل قضیه آنها در سوره هود گذشت، آیه كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ شعراء / ۱۷۶-۱۷۷ روشن می‌کند که اصحاب ایکه قوم شعیب می‌باشند، پس اهل ایکه قسمتی از قوم آن حضرت بودند و قسمتی اهل «مدین»، در جوامع الجامع فرموده: در حدیث است که آن حضرت به اهل مدین و ایکه هر دو مبعوث شده بود «انهما» راجع است به دو مکان قوم لوط و شعیب «امام» به معنی راه و طریق است، یعنی مکان قوم لوط و مکان قوم شعیب در راهی آشکار واقع است، مدین و ایکه و سدوم که شهر لوط بود، خرابه‌های آنها همه در راه اهل مکه بودند که در سفر شام آنها را می‌دیدند.

۸۰- وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ این آیه و آیات بعدی اشاره مختصری به جریان قوم صالح علیه السلام می‌باشد که تفصیل آن در سوره هود گذشت، عَلَتْ نام‌گذاری به «حجر» در کلمه‌ها گفته شد، «المرسلین» دلالت می‌کند که غیر از صالح پیامبران دیگر را نیز تکذیب کرده بودند و یا اینکه تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه رسولان است، یعنی اصل نبوت را تکذیب می‌کرده‌اند.

۸۱- وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۸۰

منظور از آیات ظاهراً معجزات صالح بود از قبیل ناقه و آب خوردن و شیر دادن آن و مانند آنها و شاید احکام صالح نیز جزء آیات باشد، به هر حال منظور آنست که ما وسائل هدایت را در اختیارشان قرار داده بودیم که اگر می‌خواستند هدایت یابند میسر بود ولی نسبت به آیات بی‌اعتنا بودند.

۸۲- وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ اشاره‌ای است به یکی از حالات آنها، و آن اینکه در ایمنی و آرامش در کوه‌ها برای خود خانه می‌تراشیدند و می‌ساختند، معلوم می‌شود که سرزمین آنها کوهستانی بوده است «آمنین» در عین حال حکایت از بی‌خبری و بی‌اعتنایی نسبت به عذاب خدا می‌کند، شاید اشاره به مسکن برای عدم حفاظت آن در مقابل عذاب است که در آیه بعدی است.

۸۳ و ۸۴- فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

وقتی که به صبح وارد می‌شدند صیحه آسمانی آنها را گرفت، منازل سنگی‌شان آنها را از عذاب کفایت نکرد. در سوره هود گفته‌ایم که قوم صالح علیه السلام با صاعقه کشته شدند اما صاعقه همواره با صیحه توأم است و هر دو تعبیر صحیح می‌باشد.

نکته‌ها

متوسمین: در کلمه‌ها گفته شد که «متوسم» کسی است که به علامت نگاه کند و از آن به چیز دیگری متوجه شود، علی‌هذا متوسمین به معنی عبرت گیرندگان می‌باشد. ولی در روایات آن را، به ائمه هدی علیهم السلام تفسیر کرده‌اند، در مجمع البیان آمده: که از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«نحن المتوسمون و السبیل فینا مقیم و السبیل طریق الجنه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۸۱

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«هم الأئمة قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اتَّقُوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله لقوله إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ.

در میزان از اختصاص مفید از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: هیچ مخلوقی نیست مگر آنکه میان دو چشمش نوشته شده است: مؤمن یا کافر، این از شما پوشیده است ولی از امامان آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پوشیده نیست، آن گاه هیچ شخصی

محضر آنها داخل نمی‌شود مگر اینکه او را می‌شناسند مؤمن باشد یا کافر سپس این آیه را تلاوت کرد: **إِنَّ فِي ذَلِكِ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ**، آنها (امامان علیهم‌السلام) متوسمون هستند.

ناگفته نماند: این روایات از باب تطبیق است که آنها علیهم‌السلام مصداق اکمل متوسمون می‌باشند و گرنه کلیت آیه در جای خود محفوظ است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۳۸۲

[سوره‌الْحَجَر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹]

اشاره

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷) لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹)

کَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۱) فَو رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۹۲) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳) فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴)

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۵) الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶) وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ صِدْرًا بِمَا يَقُولُونَ (۹۷) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ (۹۸) وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۳۸۳

۸۵- ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم، آخرت حتما آمدنی است، اغماض کن اغماض خوبی.

۸۶- پروردگار تو اوست آفریننده دانا.

۸۷- حقا که بر تو هفت آیه از مثانی و قرآن بزرگ را داده‌ایم،

۸۸- چشمانت را به سوی آنچه به زنان و مردان کفار داده‌ایم خیره مکن، و بر کفار محزون مباش و بالت را برای مؤمنان بخوابان (با آنها باش).

۸۹- و بگو که من انذار کننده آشکارم.

۹۰- چنان که بر قسمت کنندگان نازل کردیم.

۹۱- کسانی که قرآن را قطعه قطعه کردند.

۹۲- به پروردگارت سوگند که همه‌شان را مسئول خواهیم داشت

۹۳- از آنچه می‌کرده‌اند.

۹۴- آنچه را که مأمور هستی آشکار کن و از مشرکان اعراض کن.

۹۵- ما تو را از مسخره‌کنندگان کفایت کرده‌ایم.

۹۶- به زودی خواهند دانست (که اینکار خطاست).

۹۷- می‌دانیم که سینه است به سبب گفته کفار تنگ می‌شود.

۹۸- پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از نماز گزاران باش.

۹۹- و پروردگارت را تا وقت آمدن مرگ عبادت کن.

کلمه‌ها

صفح: اغماض و ترک ملامت، آن از عفو بلیغتر است، زیرا که عفو شاید توأم با ملامت باشد.
جمیل: نیکو. «روی عن علی علیه السلام ان الصفح الجمیل هو العفو من غیر عتاب» علی هذا صفح غیر از عفو است و میان آن دو عموم من وجه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۸۴
مثنائی: ثنی به معنی عطف و اعاده است. بعدد «دو» از آن جهت اثنان گویند که یکی بر دیگری عطف است و رویهم حساب می‌شوند، به درود «ثنا» گویند که در مدح گویی صفات نیک پشت سر هم و به هم دیگر عطف می‌شوند، مثنائی در آیه جمع مثنیه (به صیغه اسم مفعول) است یعنی عطف شونده، آیات قرآن را مثنائی گویند که به همدیگر عطف می‌شوند و یکدیگر را توضیح می‌دهند از علی علیه السلام نقل شده: «بعضی بر بعضی ناطق و بعضی بر بعضی شاهد است. (به یکدیگر میل می‌کنند).
لا تمدن: مدّ: زیاد کشیدن و گسترش دادن را از آن مدّ گویند که سبب زیادت است، راغب معنای اولی آن را کشیدن میدانند، مدعین به معنی نگاه شدید و خیره شدن است لا تَمُدَّنْ عَیْنَيْكَ دو چشمت را خیره مکن (نگاه مکن).
اخفض: خفض: فرود آوردن. و نیز به معنی راحت و سیر آرام می‌باشد «خفض جناح» یعنی خواباندن و فرود آوردن بال، آن کنایه از تواضع و مهربانی است.

مقتسمین: قسم (بر وزن عقل): تجزیه و افراز. اقتسام: قسمت کردن «مقتسمین» قسمت کنندگان.
عضین: عضو (بر وزن عقل): متفرق و جزء جزء کردن. «عضا الشیء عضوا فرقه» عضه (بر وزن عنب): تکه و قطعه. جمع آن عضون یعنی تکه‌ها و قطعه‌ها. آن جمع غیر قیاسی است مانند «سنون».
فاصدع: صدع: شکافتن. «صدعه صدعا: شقه، آن در آیه به معنی آشکار کردن است که نوع شکافتن می‌باشد در مجمع البیان آمده: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۸۵
«صدع بالحق: اذا تکلم به چهارا».
مستهزءین: هزء و هزو: مسخره کردن، خفیف شمردن. مستهزئ: مسخره کننده جمع آن مستهزءون است.

شرحها

در این آیات مطالب گذشته توجیه شده است، یعنی پیشامدهای قوم لوط و مانند او از این جهت است که جهان به حق آفریده شده و روی نظامات متقن می‌چرخد، جهان بی‌هدف و بی‌نقشه نیست متخلّفان کوبیده می‌شوند و نیکوکاران موفق می‌گردند، همین حق آفریده شدن علت وجود قیامت و آمدن است. آن گاه فرموده ما به تو قرآن داده‌ایم که روشنگر این حقائق است، به نعمت و گسترش وسائل زندگی مشرکان بی‌اعتنا باش و با مؤمنان که مکتب تو را پذیرفته‌اند مدارا و مهربانی کن و با آنها باش و بگو من انذار کننده آشکارم، شما را از عذاب می‌ترسانم که بر مسخره کنندگان قرآن نازل گردید. رسالت را آشکار کن از مشرکان بر کنار باش از شرّ مسخره کنندگان در امانی می‌دانیم که از گفتار مشرکان سنیات تنگ می‌شود، بحمد و تسبیح و عبادت حق ادامه بده که پیروز خواهی بود.

۸۵ و ۸۶- وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ.
این آیه در رابطه با بلایای گذشته است که اقوام انبیاء گرفتار شدند و نیز در رابطه با آمدن قیامت است چنان که در نکته‌ها خواهد

آمد، حق بودن خلقت آسمانها و زمین، مقتضی وجود آخرت است لذا در تعقیب آن فرموده: **وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ حَقٌّ** در مقابل باطل است یعنی جهان بحق و برای غرض و غایت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۸۶

آفریده شده است نه باطل و بدون غرض و غایت، علی هذا جهان به سوی غایت غرض که آخرت باشد گام بر می‌دارد.

آن وقت در نتیجه این کلام آمده: **فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ** از علی علیه السلام حکایت شده: **صفح جمیل**، عفو بدون عتاب است، آن تقریباً به معنی بی تفاوتی است یعنی: حالا- که جهان به حق آفریده شده و روزی در پیش است که مشرکان به سزای اعمال خود می‌رسند خودت را به آنها مشغول مکن به تکذیب و مسخره‌شان بی‌اعتنا باش بی آنکه خودت را به جدال و عتاب آنها مشغول کنی پروردگارت که خالق همه است به حال همه داناست و به حسابشان خواهد رسید. در المیزان فرموده:

إِنَّ رَبَّكَ ... تَعْلِيلَ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ است. شاید آیه هشتاد هشت که خواهد آمد معنی صفح باشد.

۸۷- **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ** این آیه ظاهراً در رابطه با آیه قبل است که ما قرآن را به تو داده‌ایم، روشنگر این حقائق است و نیز مقدمه است برای آیات بعدی منظور از «سبع مثنائی» سوره مبارکه حمد است، مقابل آمدن با قرآن عظیم بیانگر عظمت آن سوره است که به تنهایی برابر با همه قرآن است، آری همه قرآن در **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** و سائر مطالب آن سوره خلاصه می‌شود.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی ابو بکر حضرمی از آن حضرت می‌پرسد:

«اصلحك الله و ما المثنائی؟ فقال: فاتحه الكتاب»

باز نقل شده:

سدی از کسی نقل می‌کند که شنیده بود علی علیه السلام می‌گفت:

«سبعاً من المثنائی فاتحه الكتاب»

در تهذیب از محمد بن مسلم نقل کرده از امام صادق علیه السلام پرسیدم از سبع مثنائی و از قرآن عظیم، آیا آن فاتحه الكتاب است؟ فرمود: آری گفتم:

بسم الله الرحمن الرحيم از سبع است؟ فرمود: آری افضل آنهاست (از المیزان) تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۸۷
روایات اهل سنت نیز چنین است. در تفسیر جلالین از صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

«هي الفاتحة»

علی هذا آنچه گفته‌اند:

مراد از سبع مثنائی هفت سوره بزرگ یا حامیم‌های هفتگانه است، قابل قبول نیست.

ناگفته نماند در آیه: **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَنْشَعُرُ مِنْهُ جُلُودَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ...** زمر/ ۲۲، همه قرآن مثنائی خوانده شده، که همه آن به یکدیگر عطف می‌شوند و یکدیگر را توضیح می‌دهند، ناقض و مخالف یکدیگر نیستند علی هذا «من» در لفظ **مِنَ الْمَثَانِي** برای تبعیض است و مراد از «المثنائی» همه قرآن می‌باشد که سوره فاتحه هفت آیه از آنهاست دیگر برای بیان بودن «من» محلی نمی‌ماند.

۸۸- **لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ** این آیه به آن حضرت دستور می‌دهد که اموال و امتعه و وسائل مادی مشرکان او را مغرور نکند و به آنها میل و رغبت پیدا نکند، در آیه سه دستور آمده اول: **لَا تَمِدَّنْ ...** منظور از مدعین و خیره شدن، توجه کردن و رغبت نمودن است، منظور از «ازواجاً» زنان و مردان و یا اصناف کفار است مانند یهود و نصاری و مشرکان یعنی: خیره مشو به متاعی که به زنان و مردان کفار و یا به اصناف کفار داده‌ایم، این آیه در سوره

طه / ۱۳۱ تکرار شده است.

دوم: وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ یعنی از اینکه تو را تکذیب و استهزاء می‌کنند و ایمان نمی‌آورند، بر آنها محزون مباش که چرا چنین شده‌اند.

سوم: وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ خَفِضْ جَنَاحَ از آن گرفته شده که مرغ از مهربانی بالهای خود را خوابانده و بچه‌های خود را زیر بال خود می‌گیرد تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۸۸

علی هذا آن کنایه از تواضع و مهربانی است ولی از صدر آیه معلوم شد که باید از کافران دور شد، پس مراد از خفض جناح برای مؤمنان، بودن با آنها است و جمع کردن آنها به دور خود است، چنان که در آیه دیگر آمده: وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... كهف / ۲۸، دستور چهارم که انذار است در آیه بعدی خواهد آمد، می‌شود گفت که این دستورهای چهارگانه تفسیر فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ باشد.

قرآن که به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بِهِ مَا دَادَهُ شده از هر نعمتی بزرگتر است، در صافی از کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: هر که قرآن به او داده شده اگر گمان کند که به کسی از مردم بهتر از او داده شده چنین شخصی بزرگ دانسته چیزی را که خدا حقیر دانسته و حقیر شمرده چیزی را که خدا بزرگ شمرده است. (۱)

۸۹- وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ این دستور چهارم است یعنی با وجود صفح جمیل و رغبت نکردن به جاه و مال آنها، بگو که من: انذار کننده آشکارم، وظیفه انذار از تو سلب نشده است.

۹۰ و ۹۱- كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ این آیه تأکیدِ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ ... و اشاره است به قصه‌ای که مشرکان مکه از آن با خبر بودند یعنی من انذار کننده‌ام، شما را از عذاب خدا می‌ترسانم چنان که آن را بر تقسیم کنندگان قرآن نازل کردیم مقتسمین همانها هستند که قرآن

(۱)

عن الصادق (ع) قال قال رسول الله (ص) من اوتي القرآن فظن احدا من الناس اوتى افضل مما اوتى فقد عظم ما حقر الله و حقر ما عظم الله.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۳۸۹

را عضین و قسمتها کردند گفتند: سحر است، گفتند: افسانه‌های گذشتگان است، گفتند افتراء به خداست گفتند قول شاعر و خیالیاف است.

در مجمع البیان: نقل شده: شانزده نفر بودند که ولید بن مغیره آنها را در موسم حج مأمور کرد، به کسانی که وارد مکه می‌شدند می‌گفتند به آنکه از دین خارج شده و مدعی نبوت است فریفته شوید خداوند عذابی بر آنها نازل کرد که با بدترین وضعی کشته شدند، آن گاه خدا آنها را وصف کرد که قرآن را قطعه قطعه کردند گفتند: سحر است، گفتند: افسانه‌های گذشتگان است، گفتند: افتراء است عیاشی از باقرین علیهما السلام نقل کرده که الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ قریش هستند.

۹۲ و ۹۳- فَو رَبِّكَ لَنَسِفَنَّ لَهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ اشاره به عذاب آخرت است با سه تأکید، یعنی تنها عذاب دنیا نیست که گرفتار شدند بلکه در آخرت نیز مسئول می‌باشند.

۹۴ و ۹۵ و ۹۶- فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ این آیات به رسول خدا دستور می‌دهد که دعوت خویش را علنی کند و وعده می‌دهد که مسخره کنندگان آن حضرت را خواهد کوبید پس نترسد و تبلیغ کند عُلَّتْ کوبیده شدن آنها یکی مسخره کردن پیامبر و دیگری شرک است که با تعبیر الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ

اللَّهُ إِلَهًا آخَرَ ... بیان شده است «کفیناک» که به لفظ ماضی آمده اشاره به حتمیت عذاب است و گرنه منظور از آن، آینده است. فاء تفریع در «فاصدع» ظاهراً چنین می‌شود: حالا که بنا است به شوکت آنها رغبت نکنی و صفح جمیل کنی و تو نذیر آشکاری پس مأموریت خود را آشکار کن در اینجا دو مطلب هست اول: در روایات آمده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پس از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹۰

بعثت، سه سال دعوت خود را آشکار نکرد، به طور مخفی مردم را به سوی اسلام دعوت می‌کرد، پس از سه سال آیه فَاصِدْعُ ... نازل گردید تا آن حضرت دعوت خویش را آشکار کرد، در روایات اهل سنت نیز چنین آمده است، تاریخ می‌گوید کثرت خفقان سبب گردید که آن حضرت مخفی تبلیغ کند، یارانش به وقت خواندن نماز در میان کوه‌ها دور از چشم مشرکان نماز می‌خواندند، «ارقم بن ابی ارقم» خانه خود را در اختیار آن حضرت گذاشته بود، عده مسلمانان به سی نفر رسیده بود که آیه نازل گردید و دعوت آشکار شد.

دوم: آیه إِنَّا كَفَيْنَاكَ ... را اگر با فَاصِدْعُ ... رویهم حساب کنیم و نقل دعوت مخفی در سه سال، قطعی باشد، معلوم می‌شود که تا آن وقت دعوت تا حدی آشکار شده و گروه مستهزین تشکیل گردیده بود که خدا فرمان می‌دهد: دعوت را آشکار کن و از آنها مترس بهر حال کفیناک حاکی است که خدا آنها را دفع خواهد کرد.

عیاشی نقل کرده: مستهزین پنج نفر از قریش بود بنامهای ولید بن مغیره، عاص بن وائل سهمی، اسود بن عبد یغوث، اسود بن مطلب بن اسد، حارث بن حنظله. چون آیه: إِنَّا كَفَيْنَاكَ ... نازل گردید حضرت دانست که خدا آنها را خوار خواهد گردانید، خدا آنها را به بدترین وضعی کشت.

در تفسیر صافی کیفیت کشته شدن آنها را نقل کرده است.

۹۷- وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ يَضَّةَ يَبْقُ صِدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فروما یگان، آن حضرت را که حامل وحی و انسان ما فوق و مجسمه تقوی و فضیلت بود، مسخره کرده و دروغگو می‌گفتند، این جسارت طبعاً قلب نازنین ایشان را آزار می‌داد، خدا در مقام تسلیت فرموده: می‌دانیم که دلت از گفته آنها تنگ می‌شود ولی ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹۱

۹۸ و ۹۹- فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ این دستورها در رابطه با آنست که آن حضرت با روی آوردن به خدا و مبدء فیاض، خود را آرامش روحی بخشیده و از تنگی دل رهایی یابد و در کار دعوت دلگرم شود. تسبیح در مقابل صفات جلال از قبیل بی‌نیازی، پاکی، علم، قدرت و نظیر آن و حمد در مقابل نعمتهای خداست، باء در «بحمد» برای مصاحبت و معیت است، منظور از ساجدین نماز گزاران است در مجمع البیان آمده هر گاه پیشامدی آن حضرت را محزون می‌کرد به نماز بر می‌خواست

«کان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا احزنه امر فرغ الى الصلاة»

بنا بر این، منظور از تسبیح و تحمید ذکر لفظی است.

ظاهراً غرض از وَ اعْبُدْ رَبَّكَ ... بعد از دستور نماز، ادامه عبودیت تا رسیدن مرگ است، مراد از «الیقین» چنان که گفته‌اند رسیدن اجل و مرگ است، در المیزان از در منثور از بخاری نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در سر جنازه عثمان بن مظعون فرمود: یقین به او رسید. و من برای او خوبی را امیدوارم:

«اما هو فقد جاءه اليقين اني لارجو له الخير»

نکته‌ها

اقسام دلیلهای معاد: در رابطه با آیه: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعِيَةَ لَأَتِيَةٌ در اینجا مناسب است

راههایی را که قرآن مجید درباره معاد بیان داشته است بررسی نمائیم، آن راه‌ها به قرار ذیل است.

اول: از راه اعجاز و خارق العاده، مانند جریان حضرت ابراهیم علیه السلام که به خدا عرض می‌کند: رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتِي؟ خدایا به من نشان بده که تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹۲

مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟ خطاب می‌رسد آیا به معاد ایمان نداری! می‌گوید: ایمان دارم لیکن می‌خواهم قلبم آرام گیرد، آن گاه چهار مرغ را را تکه تکه کرده، گوشت آنها را در قله کوه می‌گذارد، سپس آنها را به سوی خود می‌خواند گوشتها مبدل پیرنده شده و زنده می‌شوند جریان آن در سوره بقره آیه دویست و شصت آمده است.

ایضا داستان آن پیغمبر که از کنار محلی می‌گذشت، استخوانهای مردگان را دید و گفت: اَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا خدا او را صد سال بمیراند آن گاه زنده کرد و در پیش چشم او الاغش را زنده نمود، او چون زنده شدن الاغ را با چشم خود دید گفت: اَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تفصیل این ماجرا در سوره بقره آیه دویست و پنجاه نه آمده است.

همچنین جریان خواب سیصدونه ساله اصحاب کهف که چون آنها از آن خواب گران بیدار شدند، اهل شهر خواب و بیدار شدن آنها را دانستند، خدا فرماید اینکار را کردیم تا بدانند که قیامت آمدنی است: وَ كَذَلِكَ اَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا تفصیل این ماجرا در سوره کهف آمده است.

دوم: دوم: از راه تشبیه زنده شدن انسانها به زنده شدن و حشر و نشر همه ساله علفها است، می‌دانیم که علفها هر سال وقت خزان خشک شده و از بین می‌روند و لیکن تخم آنها در زیر زمین باقی می‌ماند، با نفخ صور بهاری و رسیدن حرارت و رطوبت، سلولهای خفته علفها بیدار شده و شروع به رشد می‌کنند علفها و گلها از نو به وجود می‌آیند، هکذا ذرات بدن انسانها که در عالم پراکنده شده‌اند با فراهم آمدن شرائط مانند تخم علفها، زنده شده و انسانها از زمین می‌رویند، این مطلب را در «کتاب معاد از نظر قرآن و علم» تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹۳

به طور تفصیل آورده‌ام مثلاً در سوره زخرف / ۱۱ می‌خوانیم: وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ می‌بینیم که زنده شدن مردگان را به زنده شدن زمین و روئیدن گیاهان تشبیه کرده و می‌گوید: این چنین از قبرها، خارج می‌شوید، همچنین است نوزدهم از سوره روم و ۵۷ از اعراف و در سوره ق / ۱۱ چنین آمده: وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ ... رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَاَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ همچنین است آیه پنجم از سوره حج: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ ... خلاصه آیات آنست که وجود معاد یکی از نظامهای خلقت است و خارج از نظام طبیعت نیست.

در سوره فاطر / ۹ چنین می‌خوانیم: اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ. سوم: وجه سوم استناد به قدرت بی‌منتهای خداست بدین بیان خدایی که شما را در مرتبه اول آفریده می‌تواند بار دیگر بیافریند در سوره قیامت آمده: أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سَيْدِي أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنِي ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى قیامت / ۳۶-۴۰ ملاحظه می‌شود که اول خلقت اولی را بیان می‌کند، آن گاه می‌گوید: آیا خدا قادر نیست مردگان را زنده کند، در سوره یس / ۸۲ آمده: أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ این مطلب در سوره واقعه / ۵۷-۶۲ نیز آمده است و در سوره روم / ۲۷ آمده است: وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ... آیاتی نظیر اینها نیز در قرآن مجید آمده است، آیاتی که خلقت آخرت را به خلقت دنیا قیاس می‌کنند در وجه سوم نظیر و يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا مریم / ۶۷ تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹۴

و نیز آیه ۷۸ و ۷۹ از سوره یس وَ صَرَبَ لَنَا مِثْلَمَا وَ نَسَبِي خَلَقْتَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ

بِكَلِّ خَلْقٍ عَلِيمٍ آیه ۱۰۴ از سوره انبیاء این مطلب را در سطح وسیعتر از انسان مطرح می‌کند: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجْلِ لِلْكَتَبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ چهارم: وجود روح مستقل در وجود انسان و بقاء آن بعد از مرگ است در سوره زمر/ ۴۲ آمده است: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ این آیه از وجود روح مستقل در وجود انسان حکایت دارد که وقت مرگ و خواب، خدا آن را تحویل می‌گیرد روحی را که در خواب تحویل گرفته اگر بخواهد نگاه می‌دارد و اگر بخواهد تا تمام شدن مدت معین دوباره به بدن باز می‌گرداند، در آخر می‌فرماید: در این کار برای اهل تفکر شواهدی برای وجود قیامت هست ممکن است از ماجرای سوره سجده/ ۹-۱۱ نیز این مطلب را استفاده کرد که در آیه اول می‌گوید: خدا از روح خود بر انسان دمید، سپس اشکال منکران معاد نقل شده است که می‌گفتند وقتی که در زمین خاک و گم می‌شویم در خلقت تازه‌ای خواهیم بود؟ در جواب فرموده: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ توفی و تحویل گرفتن ملک الموت قهرا مانند الله يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ ... است، آیات: فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ... تا آخر سوره واقعه نیز چنین است در ذیل آیه و إِذَا النَّفْسُ زُوِّجَتْ روایتی نقل شده که حتما دیده شود آن مکمل این مطلب است.

پنجم: عدل الهی ایجاب می‌کند که عالم آخرت باشد و گرنه بر خلاف عدل خواهد بود و آن بر خداوند محال است، توضیح این مطلب چنین است: کارهای خدا از روی عدالت است، خدا خود را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹۵ قائماً بِالْقِسْطِ خوانده است، خدا مردم را دعوت به ایمان و نیکوکاری کرده است مردم در اثر قبول و عدم قبول دعوت خدا به دو گروه نیکوکار و بدکار تقسیم شده‌اند، از طرف دیگر ظرف جهان مادی طوری است که اغلب نیکوکاران به پاداش خود نمی‌رسند و تا به پاداش برسند عمرشان تمام می‌شود همچنین بدکاران، اغلب به سزای خود نمی‌رسند و تا کیفرشان شروع شود از دنیا رفته‌اند، به عبارت دیگر خدا به انبیاء و امامان و ابو ذرها فرمان داده که از خدا اطاعت کنند، آنها هم همه مشکلات را در راه خدا تحمل کرده و آب شیرینی در کام خود نریخته‌اند، از آن طرف ملیونها معاویه و امثال او در ظلم و اجحاف به سر برده و در کامرانی عمر خود را تمام کرده و کیفری ندیده‌اند، اگر جهان دیگری نباشد که مسئله پاداش و کیفر در آن عملی شود این بر خلاف عدل خواهد بود و آن بر خدا محال است، آیاتی که در این زمینه آمده‌اند این چنین می‌باشند:

در سوره ص آیه ۲۶ آمده: إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ در این آیه به اهل ضلالت وعده عذاب روز قیامت می‌دهد، آن وقت در استدلال به آخرت بعد از استدلال (با دلیل حکمت که خواهد آمد) چنین فرموده است: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ یعنی عدالت ما مانع از آنست اهل ایمان را مانند مفسدان و متقین را مانند فجار قرار بدهیم، حال آنکه اگر آخرت نباشد، این وعده در دنیا قابل اجرا نیست بلکه کار در دنیا به عکس است.

در آیه ۲۱ از سوره جاثیه چنین آمده است: أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ یعنی محال است که هر دو را یکسان قرار بدهیم زیرا بر خلاف عدل است و آن در صورتی است که قیامت وجود داشته باشد و گرنه، اغلب کارها در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹۶ دنیا به عکس این آیه است.

خواننده محترم می‌تواند همه آیاتی را که در این سیاق آمده‌اند مصداق این مطلب بداند که: عدل خدا وجود معاد را ضروری می‌کند مانند: إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعِندَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ ... یونس/ ۴ همه آیاتی که در مضمون: وَلَنُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

جائیه/ ۲۲ آمده‌اند، استدلال به معاد از راه عدل خداوند است، مانند: *إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ طه/ ۱۵.*

ششم: راه ششم که با آن به معاد استدلال شده است حکمت خداوند است یعنی اگر آخرت نباشد خلقت جهان و انسان عبث و لغو خواهد بود و چون خدای حکیم کار عبث نمی‌کند پس باید آخرت وجود داشته باشد، اکنون پیش از توضیح مطلب آیات چندی نقل می‌کنیم:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظُنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ص/ ۲۷ قبل از این آیه فرموده: *لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ* آن وقت در استدلال به معاد فرموده: ما آسمانها و زمین را باطل خلق نکرده‌ایم، این گمان کافران است یعنی اگر آخرت نبود خلقت جهان باطل و عبث می‌شد.

در سوره مؤمنون پس از نقل حالات بدکاران در روز قیامت، در آیه ۱۱۵ فرموده: *أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ* یعنی اگر رجوع الی الله و آخرت نبود خلقت انسان عبث و بیهوده بود، تمام آیاتی که در این مضمون هستند که *وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ* جائیه/ ۲۲، استدلال به معاد از راه حکمت و بیهوده نبودن خلقت است زیرا حق در این آیات مقابل باطل و پوچ تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹۷

است، حق و با غایت بودن خلقت، وجود معاد را ضروری می‌کند. مانند: «آیه» *وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ لَّحَاجَّةٍ بَاطِلًا* بعد از ذکر حق بودن خلقت می‌فرماید: آخرت آمدنی است و انعام/ ۷۳، ابراهیم ۱۹ و مانند آن در این آیات نشان می‌دهند که این زندگی پر ملال نمی‌تواند هدف خلقت انسان و نیز هدف خلقت جهان باشد و گرنه خلقت انسان و جهان عبث خواهد بود.

اکنون در توجیه این مطلب می‌گوئیم: کار ما انسان بر دو قسم است، کارهای عبث و بیهوده که نتیجه‌ای بر آنها مترتب نیست و ما را به سعادت و کمال نمی‌رساند، دیگر کارهای بخردانه و عقل پسند که نتایج خوب و مفیدی به بار می‌آورد و ما را به کمال لایق می‌رساند.

کار عبث اگر به خدا نسبت داده شود آنست که: مخلوقی را بیافریند بدون آنکه او را به کمال ممکن برساند، کار حکیمانه خدا آنست که مخلوق را به کمال لائق و ممکن برساند.

باید بدانیم که دنیا و طبیعت مساوی است با تغییر و عدم ثبات، یعنی در طبیعت هر مقصود و غایتی که در نظر بگیریم خود آن بنوبه خود ناثبات و متغیر است و هر چیز، موقت و پایان‌پذیر است، همه مراحل طبیعت «منزل» است، هیچکدام مقصد نهایی نیست از این جهت فکر بیهودگی و پوچی در آفرینش پیدا می‌شود و جهان حکم قافله‌ای پیدا می‌کند که دائما در حرکت است و منزل عوض می‌کند و هیچگاه به مقصود واقعی نمی‌رسد، هر مقصد به نوبه خود یک منزل است، زیرا طبیعت از آن نیز عبور می‌کند بدیهی است یک حرکت و یک سفر آن گاه معنی و مفهوم پیدا می‌کند که یک مقصد واقعی داشته باشد، اگر همه مقصدها عبارت باشد از منزلهای، این حرکت و این سفر جز بیهودگی‌ها چیز دیگری نخواهد تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹۸

بود، این جز پوچی و باطل و تکرار مکررات نیست.

قرآن می‌گوید: آری اگر دنیا این بود، باطل و پوچ و بیهوده بود ولی در پشت سر این جهان ناپایدار یک جهان ثابت و پایدار وجود دارد که در آن محسن و مجرم به پاداش و کیفر خواهند رسید، حاشا که خدای حکیم، کار عبث و باطل انجام دهد، ناگفته نماند در تنظیم وجه پنجم و ششم از کتاب جهان بینی توحیدی مرحوم شهید مطهری رضوان الله علیه استفاده شده و در وجه ششم اغلب عبارات آن مرحوم نقل شده است.

در شب پنجم ربیع الثانی سال هزار و چهارصد دو (۱۴۰۲) قمری مطابق ۱۱/۱۱/۱۳۶۰ از تفسیر سوره حجر فراغت حاصل شد.

و الحمد لله و هو خیر خنام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۳۹۹

سوره نحل

اشاره

در مکه نازل شده و صد و بیست و هشت آیه است

نظری به کلیات سوره

- ۱- نحل هفتادمین سوره است که بعد از سوره کهف در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره شانزدهم است، به نظر می آید که در سالهای دهم و یازدهم بعثت نازل شده باشد، بقیه سخن در بند چهارم خواهد آمد.
- ۲- عدد آیات آن بالاتفاق صد و بیست و هشت است و اختلافی در آن نیست، گویند این سوره از هزار و هشتصد و چهل و یک کلمه و هفت هزار و هفتصد و سه حرف فراهم آمده است.
- ۳- تسمیه آن به «نحل» به علت آیه ۶۸ و ۶۹ است که در آنها کلمه نحل (زنبور عسل) و عمل اسرارآمیز آن نقل شده است، جا دارد همه سوره بنام آن نامگذاری شود زیرا کار عسل سازی آن یکی از اسرار آفرینش و قدرت خداست.
- ۴- دقت در محتوای آیات نشان می دهد که اکثر آیات آن مکی زیرا اغلب مطالب آن در رابطه با توحید، معاد، نبوت، نظامات حاکم بر و امثال آن است که جنبه عقیدتی دارند و مکی هستند، در عین حال ناچار بعضی از آیات آن را مدنی بدانیم نظیر: وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ... / ۴۱،

(۱) در صورت ترتیب نزول که در مقدمه گفته ایم قطعی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰۰

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ ... / ۵۱ تا ۵۵ که درباره نصاری است و جریان آنها مربوط به مدینه می باشد.

و آیه: وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ ... که درباره یهود است، ایضا جریان اصحاب سبت در آیه ۱۲۴ و آیه وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ... / ۱۲۶.

در مجمع البیان از حسن و قتاده نقل شده: چهل آیه از اول این سوره مکی و ما بقی آن مدنی است، یعنی از آیه وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا ... تا آخر سوره، المیزان ابتدا این قول را پسندیده و می گوید: اگر درباره این سوره درست تدبّر کنیم، به ظن قوی صدر آن در نزدیکیهای هجرت تا چهل آیه در مکه و بقیه در مدینه در اوائل هجرت نازل شده است، چون دو قسمت با هم اتصال و ارتباط دارند، سپس آنچه را که ما اختیار کردیم فرموده است.

به احتمال دیگر می توان گفت: همه آن در مکه نازل شده است، مانعی نیست که آیات هجرت به طور مقدمه در مکه نازل شوند و نیز عنوان کردن بعضی از مطالب اهل کتاب در مکه مانعی ندارد، چون بالاخره اهل مکه از آنها اطلاعاتی داشته اند.

۵- از آنچه گفته شد و از قول حسن و قتاده می شود استفاده کرد که این سوره در دو نوبت نازل گردیده است.

مطالب سوره

۶- این سوره با این مطلب شروع می‌شود: ای مشرکان وعده عذاب را مسخره نگیرید و آن را به عجله نخواهید که آن خواهد آمد، آن گاه برای این مطلب چنین استدلال شده که آفرینش جهان از خدا و اداره آن در دست خداست، خدایی که خلق و امر در دست او است از آوردن بلای موعود عاجز نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰۱

در زمینه تدبیر جهان مطلب زیادی آمده است از قبیل آفرینش حیوانات و روئیدنیها و حشرات و تأثیر آنها در تأمین زندگی بشر تا جایی که در آیه هجدهم فرموده: **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا.**

آن گاه عاقبت نیکوکاران و بدکاران در رابطه باین نعمتها ذکر شده است سپس شواهدی از اقوام گذشته راجع به عذاب و «امر الله» منقول می‌باشد و نیز مطالب دیگری در موضوعات متنوع از قبیل معاد، نبوت، توحید و مانند آن بیان گردیده است، می‌شود گفت: مسئله اتی أمر الله عنوان این سوره است و همه مطالب در رابطه با آن می‌باشد، این سوره دریایی از واقعیات است که عقل از تصور آنها در حیرت می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰۲
سوره النحل مکیه و آیاتها

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أتى أمر الله فلا تسبّئوه سبحانه وتعالى عما يشركون (۱) ينزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده أن أنذروا أنه لا إله إلا أنا فاتقون (۲) خلق السماوات والأرض بالحق تعالى عما يشركون (۳) خلق الإنسان من نطفه فإذا هو خصيم مبين (۴) والأنعام خلقها لكم فيها دفء و منافع ومنها تأكلون (۵) و لكم فيها جمال حين تريحون و حين تسرحون (۶) و تحمل أثقالكم إلى بلد لم تكونوا بالغيه إلا بشق الأنفس إن ربكم لرؤف رحيم (۷) و الخيل و البغال و الحمير لتزكبوها و زينته و يخلق ما لا تعلمون (۸) و على الله قصد السبيل و منها جائز و لو شاء لهداكم أجمعين (۹)

هو الذي أنزل من السماء ماء لكم منه شراب و منه شجر فيه تسمىون (۱۰) يثبت لكم به الزرع و الزيتون و النخيل و الأغناب و من كل الثمرات إن في ذلك لآية لقوم يتفكرون (۱۱) و سخر لكم الليل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمره إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون (۱۲) و ما ذرأ لكم في الأرض مختلفاً ألوانه إن في ذلك لآية لقوم يذكرون (۱۳) و هو الذي سخر البحر لتأكلوا منه لحماً طرياً و تستخرجوا منه حليته تلبسونها و ترى الفلك مواخر فيه و لتبتغوا من فضله و لعلكم تشكرون (۱۴) و ألقى في الأرض رواسي أن تمتد بكم و أنهاراً و سبلاً لعلكم تهتدون (۱۵) و علامات و بالنجم هم يهتدون (۱۶) أفمن يخلق كمن لا يخلق أفلا تذكرون (۱۷) و إن تعدوا نعمة الله لا تحصوها إن الله لغفور رحيم (۱۸) و الله يعلم ما تسرون و ما تعلنون (۱۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰۳

بنام الله که رحمتش همگانی و همیشگی است

۱- عذاب خدا آمد، آن را به عجله می‌خواهید، پاک و برتر است خدا، از آنچه شرک می‌آورند.

۲- ملائکه وحی را با روح نبوت از امرش، بر کسی که از بندگانش بخواهد نازل می‌کند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰۴
بترسانید زیرا که جز من معبودی نیست، از من بترسید.

۳- آسمانها و زمین را بحق آفرید، برتر است از آنچه شرک می‌آورند.

- ۴- انسان را از آبی کم آفرید، آن گاه او مجادله‌گر آشکاری است.
- ۵- چهارپایان را آفرید، در آنها برای شما نتایج هست و منفعی هست و از آنها می‌خورید.
- ۶- و برای شما در چهارپایان زینت، آن گاه که به استراحتگاه بر می‌گردانید و آن گاه که بچرا می‌برید.
- ۷- امتعه شما را به سرزمینی حمل می‌کنند که جز به مشقت به آن نتوانید رسید، خدای شما رءوف و رحیم است.
- ۸- برای شما اسبان و استران و الاغها آفرید تا سوار شوید و نیز برای زینت، و می‌آفریند آنچه را که نمی‌دانید.
- ۹- بر عهده خداست هدایت به راه معتدل، بعضی از راهها منحرف هستند، اگر می‌خواست همه را هدایت می‌کرد.
- ۱۰- اوست آنکه از آسمان باران فرستاد، از آنست آشامیدنی، از آنست درخت، در آن می‌چرانید.
- ۱۱- با آن آب برای شما کشت، زیتون، درختان خرما، تاکها، و از هر میوه‌ها می‌رویانند، در اینها شاهدهی است برای مردمی که تفکر می‌کنند.
- ۱۲- شب، روز، آفتاب و ماه را برای شما رام کرد، ستارگان به امر او رام شده‌اند، در اینها شاهدهی است برای قومی که تعقل می‌کنند.
- ۱۳- و رام کرد برای شما آنچه را که در زمین برای شما آفریده است با رنگهای مختلف در آن شاهدهی است برای قومی که متذکر می‌شوند.
- ۱۴- او همان است که دریا را برای شما رام کرد تا از آن گوشت تازه‌ای بخورید و از آن خارج کنید زیوری که می‌پوشید، کشتی‌ها را در آن روان می‌بینی و تا از کرم خدا بطلبید و تا شکر گزار باشید.
- ۱۵- در زمین کوه‌های ثابتی افکند مبادا که شما را مضطرب کند و نه‌رها و راههایی قرار داد تا هدایت شوید.
- ۱۶- و برای شما علاماتی قرار داد و با ستارگان هدایت می‌شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰۵
- ۱۷- آیا آنکه می‌آفریند مانند کسی است که نمی‌آفریند آیا بیدار نمی‌شوید.
- ۱۸- اگر نعمتهای خدا را بشمارید، به آخر نتوانید رسانید که خدا غفور و مهربان است.
- ۱۹- خدا می‌داند آنچه را که پنهان می‌کنند و آشکار می‌نمایند.

کلمه‌ها

تستعجلوه: عجله: شتاب. راغب گفته: عجله طلب شیء است پیش از وقت آن فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ: به عجله و پیش از وقت نخواهید آن را. الروح: در مجمع البیان فرموده: روح به ده معنی می‌آید از جمله، نبوت، وحی و غیره. به نظر المیزان: آن یک شیء مستقل خارجی است که به انبیاء فرستاده می‌شود، نتیجه‌اش نبوت و وحی است.

در شرح‌ها خواهد آمد.

نطفه: نطف: یکی از معانی آن چکیدن است که توأم با صاف شدن و کم بودن است «نطف الماء نطفًا: مثال قلیلا قلیلا» طبرسی فرموده:

نطفه به معنی آب کم است از مذکر و مؤنث و هر آب صاف را نطفه گویند گاهی به آب زیاد نیز نطفه گویند از نهج البلاغه خطبه ۵۹ فرموده: »

مصارعهم دون النطفه

« مراد رودخانه نهروان است.

خصیم: خصومت: دشمنی. خصم: دشمن. خصیم: دشمن و مخاصمه‌گر.

انعام: چهارپایان. مفرد آن نعم (بر وزن شرف) است، نعم جمع نیز آید که از خود مفرد ندارد، انعام گاهی بستر، گاو و گوسفند گفته می‌شود و گاهی به عموم چهارپایان، مراد از آیه معنای دوم است (مطلق چهارپایان اهلی). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰۶

دفع: دف: نتاج و بچه دادن. چنان که در صحاح و نهایه آمده است، قاموس آن را یکی از معانی دف گفته است، آن را حرارت و وسیله گرم شدن مانند لباس و غیره نیز گفته‌اند ولی نتاج بهتر است چنان که خواهد آمد، این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

جمال: زیبایی کثیر. طبرسی خوش منظری و زینت گفته است.

تریحون: روح، مقابل صباح و آن از ظهر است تا شب، اراحه: برگرداندن چهارپایان به خوابگاه و محل استراحت چنان که سرخ فرستادن آنها به چراگاه است حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ: وقتی که از چرا بر می‌گردانید و وقتی که به چرا می‌فرستید. اثقالکم: ثقل (بر وزن عنب): سنگینی. ثقیل: سنگین. ثقل (بر وزن شبر): بار و آن چیزی است که حملش سنگین است «اثقال»: بارها.

بلد: سرزمین و دیار. (ابراهیم / ۳۵).

شق: شق: مشقت و رنج که به بدن یا نفس عارض شود.

خیل: اسبان از لفظ خود مفرد ندارد. خیلاء به معنی تکبر است راغب گوید: اسبان را خیل گویند که هر کس سوار آنها شود در خود احساس تکبر می‌کند.

بغال: (بکسر-ب): استرها. قاطرها. مفرد آن بغل است، قاطر حیوانی است اهلی که از صلب الاغ و رحم اسب به وجود می‌آید.

حمیر: حمار: الاغ جمع آن در قرآن حمیر و حمر (بر وزن عنق) است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰۷

قصد: قصد: اعتدال، راست، متوسط. قَصْدُ السَّبِيلِ: راه راست و معتدل، از باب اضافه موصوف به صفت است.

جائر: جائر: منحرف از حق: «جار یجور: مال عن القصد».

تسیمون: سوم: چریدن. اسامه: چرانیدن. «تسیمون» می‌چرانید.

سخر: تسخیر: وادار کردن به عمل با قهر و اجبار. «مسخرات»: رام شدگان منظور از آنست که خدا آنها را زیر فرمان گرفته و آنها مطیع هستند.

ذرا: ذره آفریدن. اصل آن به معنی ظهور است، طبرسی آفریدن بر وجه اختراع فرموده است:

طریا: طری: تازه، آن فقط دو بار در قرآن آمده است و از طراوه می‌باشد.

(نحل / ۱۴، فاطر / ۱۲).

مواخر: مخر: شکافتن و جریان. طبرسی فرموده: مخر شکافتن آب از چپ و راست این معنی با قرآن سازگار است که کشتی آب را از چپ و راست می‌شکافد. ماخر: شکافنده و جاری شونده «مواخر» جمع ماخر است.

رواسی: رسو: ثبوت و رسوخ. راسی: ثابت و راسخ، رواسی جمع آن است.

تمید: مید: اضطراب چیز بزرگ. طبرسی اضطراب مطلق گفته است.

«المید المیل یمینا و شمالا و هو الاضطراب».

لا تحصوها: احصاء: تمام کردن شمارش. «لا تحصوها» شمارش آن را تمام نتوانید کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰۸

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: در آمدن عذاب موعود خدا عجله نکنید و آن را به عجله نخواهید که خواهد آمد، آن گاه فرموده: خدا به پیامبران وحی می‌فرستد که مردم را به توحید بخوانید و از شرک بترسانید، خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده و آن آمدن پیامبران را ایجاب می‌کند، خدایی که انسان را آفریده و روئیدنیها و چهارپایان را در اختیار او گذاشت و آفتاب و ماه و نجوم و دریا را مسخر کرد تا انسان تأمین گردد.

آن گاه فرموده: آیا خدایی که مخلوق می‌آفریند و خلقت در دست او است مانند بتان است که چیزی نمی‌آفرینند و اجسام بیجانیش نیستند. اما نعمتهای خدا از حد بیرون است و او به هر چیز داناست.

۱- أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ این آیه عنوان و سرخط سوره مبارکه است و تمام مطالب آن در رابطه با این آیه می‌باشد، صدر آیه خطاب به اهل شرک است که از راه مسخره به رسول خدا می‌گفتند: پس عذابی که وعده می‌دهی زود بیاور منظور از «اتی» ظاهراً نزدیک شدن و اشراف است و لذا به صیغه ماضی آمده است، ذیل آیه متوجه به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است که می‌فرماید. خدا پاک و برتر است از آن مسخره که می‌کنند و از آنکه وعده او را دروغ می‌پندارند عَمَّا يُشْرِكُونَ حاکی است که مشرک بودن سبب آن مسخره بوده است. مراد از «امر» عذاب موعود است (۱).

(۱) در بعضی از روایات اَتَى أَمْرُ اللَّهِ به ظهور مهدی (ع) تفسیر شده ظاهراً آن از باب تطبیق است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۰۹

۲- يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ربط این آیه با آیه قبلی چنین است: وعده عذاب، مسخره و دروغ نیست بلکه خدا پیامبران را مبعوث می‌کند که مردم را از عذاب خدا بترسانند و به توحید دعوت کنند این پیامبر هم یکی از آنهاست که انذار می‌کند و وعده عذاب می‌دهد.

باء در «بالروح» به معنای مصاحبت و «مع» است، مراد از «الروح» روح نبوت است که ملائکه آن را برای پیامبران می‌آورند، اکنون صحبت سر این است که این روح آیا یک حالت و انبساط و توسعه است در وجود پیامبران و یا یک شیء مستقل است که بر پیامبران نازل می‌شود که نتیجه‌اش نبوت و رسالت است، این مطلب در آیات: يُلْقَى الرُّوحُ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ... غافر/ ۱۵، وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ...

شوری/ ۵۲ و آیه: وَآيَدُهُمْ بَرُوحٍ مِنْهُ مَجَادِلَهُ/ ۲۲ که درباره مؤمنان است، نیز مطرح می‌شود که آیا منظور از «روح» حالت است یا یک شیء مستقل از جانب خدا، آن در صورت اول عرض و در صورت دوم جوهر است، میزان مستقل بودن را تأیید می‌کند و در این باره بیان مفصّلی دارد.

در صافی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که «بالروح» را «بالکتاب و النبوة» فرموده‌اند، روح هر چه باشد در مقابل جسم و ماده است، ظهور «ینزل» در استقلال است و الله العالم. لفظ «من امره» در هر سه آیه وصف روح است. میزان نظر می‌دهد که مراد از «امر» کاری است که بلاواسطه از طرف خداست و واسطه‌ای در به وجود آمدن نبوت است علی هذا خلقت روح مستقیماً از جانب خدا است و هیچ چیز در بوجود آمدن آن واسطه نبوده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۱۰

عَلَى مَنْ يَشَاءُ اشاره به استعداد پیامبران است، مثل: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ انعام/ ۱۲۴، اینکه فقط «انذروا» آمده به علت وعده عذاب است و گرنه پیامبران بشیر و نذیر هستند، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا در رابطه با مشرک بودن مشرکان است.

۳- خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

این آیه و آیه بعدی در رابطه با ارسال پیامبران است که چون آسمانها و زمین بحق آفریده شده‌اند نه به باطل و بیهوده و آن گاه انسان آفریده شده، پس باید پیامبران مبعوث شوند و حکم خدا را بیان دارند خلقت حق، لازمه‌اش آنست که باطل را در آن اثر نباشد، پس آنچه به خدا شریک قرار داده و آنها را شفیع و جاذب خیر و دافع شر می‌داند خدا از این نسبتها برتر است، زیرا لازمه آن مؤثر بودن باطل است (از المیزان) تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

۴- خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ آفریده شدن انسان از نطفه مقتضی آنست که او تسلیم آفریننده خویش باشد ولی ناگهان می‌بینیم که در قبول حق و تسلیم شدن به خدا، مخاصمه‌گر و لجوج آشکاری است «فاذا» که به معنی «ناگهان» است حکایت دارد که خصیم بودن انسان بر خلاف انتظار و بر خلاف تقاضای خلقت او است و حکایت از وقاحت او دارد، در جای دیگر آمده: أَوْ لَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ یس / ۷۷ در آیه بعدی خصام و جدال او چنین نقل شده که گوید ... وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ.

۵- وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَفٌّ وَ مَنَافِعٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ از این آیه تا آیه ۱۹ همه ذکر دلایل توحید می‌باشند که بعد از آفریدن تدبیر و اداره جهان نیز در دست خداست، فقط خداست که جهان را آفریده و اداره تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۱۱ می‌کند پس باید باو روی آورد و از او خواست و از او ترسید و به او عبادت کرد و ... و شما انسانها که خدا برای تأمین شما این همه چهارپایان و روئیدنیها و ...

به وجود آورده باید او را بندگی کنید، در این آیه و آیات زیر چند رقم از منافع مطلق چهارپایان اهلی ذکر شده است رقم اول آنکه: برای شما در آنها نتاج و تکثیر هست و منافع دیگر از قبیل پشم، کرک، پوست، شیر و حتی سرگین و مانند آن و نیز از گوشت آنها می‌خورید، درباره «دف» معنای دیگری هست که در کلمه‌ها گفته شد «لکم» متعلق است به «خلقها» و یا لَكُمْ فِيهَا دَفٌّ جمله حالیه است از «الانعام» خدایا این همه چهارپایان را چگونه از خاک آفریدی؟ و چگونه ما انسانها را بر آنها مسلط فرمودی و چگونه خون را در وجود آنها مبدل به شیر کرده و در اختیار ما قرار دادی «لک الحمد و لک الشکر كما انت اهل».

۶- وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرَبِّحُونَ وَ حِينَ تَسِرُّحُونَ رقم دوم از منافع چهارپایان است که به وقت آوردن به استراحتگاه و بردن به چراگاه، جمال و زینتی به وجود می‌آورند که زندگی را صفا می‌بخشد آری رفتن و آمدن آنها، صدای آنها، امیدی که از آنها به دلها می‌رسد، زینت بخش زندگی انسانهاست.

۷- وَ تَحْمِلُ أُنْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ.

رقم سوم از منافع چهارپایان آنکه بارها و احوال و وسائل انسانها را از شهری به شهری منتقل می‌کنند که انسان جز به سختی بآنها نمی‌رسد. این از رأفت و رحمت پروردگار است که چنین مقدر فرموده است، باربری در این آیه به شتران تطبیق می‌شود. فرق ما بین رءوف و رحیم در سوره توبه آیه ۱۱۷ دیده شود. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۱۲

۸- وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِيُرَكَّبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ رقم دیگر از منافع چهارپایان اهلی است و آن عبارت است از اسبان و استران و الاغها که برای سوار شدن می‌باشند و نیز به زندگی لذت و زینت می‌بخشند و خدا چیزهایی خلق می‌کند که ما نمی‌دانیم و آنها در زندگی ما دخیل هستند، جصاص از علماء اهل سنت با این آیه استدلال کرده که گوشت حیوانات سه گانه حرام است که خدا راجع به خلقت آنها فرموده: لِيُرَكَّبُوهَا ولی این استدلال صحیح نیست، بنا بر روایات شیعه خوردن گوشت آنها مکروه است «۱» غرض از آیه منافع اعم و اغلب آنهاست.

در مجمع‌البیان از صحیح بخاری نقل شده که اسماء دختر ابو بکر گفته:

در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله گوشت اسبی را خوردیم. وَ الْخَيْلَ ... ظاهراً عطف است بر «الانعام» و تقدیر آن «و الخیل و البغال ... خلقها» و شاید مفعول فعل محذوف باشد یعنی «و خلق الخیل و ...»

۹- وَ عَلَى اللَّهِ قَضِيْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ این آیه یک نتیجه گیری از آیات سابق است یعنی چون هدایت مردم به عهده خداست لذا این آیات را به وجود آورده و یادآوری می کند، در کلمه‌ها گفته شد که منظور از قصد السبیل راه معتدل و راه راست است، یعنی بر عهده خداست هدایت به راه راست، مثل: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ لَيْلٍ / ۱۲، این راه معتدل انسان را به سعادت و کمال مطلوب و خدا می‌رساند ولی بعضی از راه‌ها از اعتدال منحرف است و انسان را به غایت مطلوب نمی‌رساند بلکه به شقاوت و عذاب رهنمون می‌شود. ولی خدا آن راه را به خود نسبت نمی‌دهد نظیر

(۱) عیاشی از امام (ع) نقل می‌کند:

... و لیس لحومها بحرام و لکن الناس عافوها ای کرهوها.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۱۳

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ اعراف / ۳۰.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه: چرا همه به راه اعتدال نمی‌آیند و بسیاری از «طریق جائز» پیروی می‌کنند؟ در جواب فرموده: این بدان علت است که خدا مردم را در ظرف اختیار آفریده است و اگر خدا می‌خواست همه شما را به اجبار هدایت می‌کرد ولی نخواسته است.

در میزان علت آمدن این آیه را چنین فرموده است: در دو آیه تَحْمِلُ أَنْفَالَكُمْ - وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ قطع طریق و راه رفتن گفته شد، مناسب آمد که رفتن راه معنوی نیز که انسان را به سعادت می‌رساند گفته شود.

۱۰- هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ از این آیه باز به آیات توحید می‌رسیم که خدا در اثر تبخیر دریاها از آسمان باران می‌باراند که آب آشامیدنی از آن است و روئیدنیها از آن می‌رویند و حیوانات را در آن می‌چرانیم. آب دریاها را نه می‌شود خورد و نه می‌شود روئیدنیها را آبیاری کرد، همه آبهای شیرین به واسطه تبخیر دریاها و بارانهاست، «منه» در اول بیان و در دوم نشویه است یعنی از آن است برای شما نوشیدنی و از آنست روئیدنی، شجر در اصطلاح درخت را گویند ولی گاهی بروئیدنی نیز گفته می‌شود.

به قرینه فِيهِ تُسِيمُونَ مراد اعم است که شامل روئیدنیها هم می‌شود. روئیدن گیاهان و تبدیل مواد زمین و گازهای هوا به گیاه از اسرار عجیب خلقت است، ناگفته نماند: آیات گذشته راجع به حیوانات بود ولی از این آیه نباتات مطرح است.

۱۱- يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۱۴

آنچه در آیه قبل گفته شد راجع به چراگاه‌ها و آب نوشیدنی بود و در این آیه منظور خوردنیهاست که به واسطه آب به وجود می‌آیند و عبارت هستند از انواع کشت، درختان خرما و انگور همه میوه‌ها و خوردنیها. غنم هم به انگور و هم به درخت انگور گفته می‌شود، در این صنعت عجیب شواهد و دلایل بسیاری از توحید و قدرت و مشیت خداست برای آنان که اهل تفکر و اندیشه می‌باشند به خدا سوگند خارج شدن خوشه شیرین انگور از درخت تاک که هیزمی بیش نیست از بارزترین دلایل وجود خدا و توحید او است و هكذا امثال آن، النهایه ما آن قدر با آنها مأنوس شده‌ایم که شگفتی آنها از نظر ما رفته است، مبدل شدن عصای موسی به مار هر قدر عجیب باشد، به وجود آمدن مار از یک تخم کوچک مانند آن عجیب است النهایه یکی را پیوسته می‌بینیم، آن دیگری را نه.

۱۲- وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَ النَّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ رقم دیگر از دلایل توحید و نمونه‌هایی از کائنات است و آنها عبارتند از تسخیر شب و روز و منظم کردن آن دو به طرزى که متناسب با خلقت موجودات

زنده و ادامه حیات آنها باشد من در این زمینه در ذیل آیه: **إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بَقْرَهٗ / ۱۶۴** سخن گفته‌ام، از طرف دیگر خورشید با حجمی باندازه یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین و با هفتاد هزار درجه حرارت و در فاصله حدود یکصد و پنجاه میلیون کیلومتری زمین و ماه با آن بزرگی و در آن فاصله و با آن جزر و مدی که ایجاد می‌کند، هر دو مسخر و رام شده و در تنظیم زندگی اثر بسیار بارزی دارند و **النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّهِ** مبتدا و خبر هستند و از کلام سابق بریده شده است یعنی: ستارگان نیز با دستور او مسخر و رام شده‌اند این در همه نظامات گسترده، شواهدی است بر نفوذ مشیت خدا در جهان و یگانه بودن تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۱۵

خدا در آفریدن و اداره جهان، این شواهد برای همه نیست، بلکه برای اهل تعقل و تفکر است ظاهراً به علت متعدد و گسترده بودن شواهد است که در این آیه «لایات» جمع آمده و در آیه قبلی مفرد.

۱۳- **وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ** این آیه تکمیل مطلب آیه سابق است و **مَا ذَرَأَ** تقدیرش «و مسخر لکم ما ذرء لکم ...» است، منظور از الوان ظاهراً اصناف است، گویا این بدان علت است که اختلاف اصناف غالباً توأم با اختلاف رنگها است، این آیه شامل چهارپایان و نباتات و معادن نیز هست. «یذکرون» در اصل «یتذکرون» است گویی همه اینها در اختلاف الوان خلاصه می‌شوند و یک آیه‌اند لذا «لایه» مفرد آمده است، مبدل شدن ماده یک نواخت به این همه اشیاء مختلف حکایت از ناظم و نفوذ اراده خدا در جهان دارد.

راجع به اختلاف ذیل آیات سه گانه باید دانست در آیه اول آمده **لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** زیرا درباره روئیدنیها تفکر انسان کافی است که او را به توحید و نفوذ مشیت الهی برساند ولی در آیه دوم به علت پیچیده بودن آیات آسمانها، لازم است در علل و فلسفه آنها غور و تعقل نمود، تا قوانین گسترده آنها را درک نمود لذا **لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** آمده است، آیه سوم از مقدمات کلیه به وجود آمده و اینکه ماده یک نواخت چطور باین همه انواع موجودات مبدل شده است، اینها احتیاج به تذکر احکام وجود و ماده دارد، لذا فرموده: **لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ** استفاده از میزان.

۱۴- **وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا مِّنْ حَبْلٍ لَّيْسَ لَهُ رِجْوَانٌ لِّمَنْ جَاءَهُ وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۱۶

رقم دیگر از شواهد نفوذ مشیت خدا در جهان است، آنهم در دریاها، در زمینه این آیه در سوره بقره آیه ۱۶۴ **وَالْفُلْكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ** سخن گفته‌ایم و روشن شده است که حرکت کشتی‌ها در دریاها چگونه از شواهد توحید است.

خدا دریا را مسخر کرده که از ماهیهای آن گوشت تازه به دست آوریم و از مروارید و مرجان و عنبر و سائر تولیدات آن در زینت استفاده کنیم، به وجود آمدن این موجودات در دریاها یکی از دلایل بارز صنع خداست که اگر به وجود نمی‌آورد و دریاها خالی از حیوانات و زینت بودند، دیگر مورد استفاده نمی‌شدند و نیز تسخیر شدن دریاها به انسان به وسیله کشتی و امثال آن، از شواهد دیگر اراده و مشیت خداست و اگر نظامات آب و هوا و اجسام در وضع فعلی نبود، راه یافتن به دریا محال بود، مثلاً اگر اجسام طوری آفریده می‌شدند که هیچ چیز در سطح آب نمی‌ماند، استفاده از دریا برای بشر میسر نبود، پس اینکه: کشتی‌ها دریاها را می‌شکافند و حرکت می‌کنند، از نظام آب و هوا استفاده می‌کنند.

مراد از «لَتَأْكُلُوا» صید کردن ماهیان است، چون منظور از صید، خوردن است لذا «لَتَأْكُلُوا» آمده است، شاید مراد از قید «طری» لذیذ و مفید بودن آنست که در صورت خشکاندن و کهنه شدن حالت اولی را نخواهد داشت و **لَتَبْتَغُوا** عطف است بر محذوف تقدیر آن می‌تواند چنین باشد: «و تری الفلک مواخر فیه لتناولوا مقاصدکم و لتبتغوا من فضله» در آیه دیگر واو عطف ندارد و چنین است و **تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ فَاطِر / ۱۲**، منظور از ابتغاء فضل، نقل و انتقال مال التجاره در دریاها است برای رسیدن اجناس به دست انسانها و استفاده از آنها غایت همه آنها **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** است یعنی تا به خدا شکر گزار باشید، ولی نعمت را بشناسید و با

راه یافتن به او، به کمال مطلوب برسید و به بی‌نهایت تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۴۱۷

ملحق شوید و در زندان مادیات زندانی نشوید.

۱۵- وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ رقم دیگری از مواهب‌خدایی و نظم‌متقن جهان است و آن اینکه خدا کوه‌های ثابت را در روی زمین آفریده تا اضطراب زمین و بالا و پائین شدن پوسته آن را مهار کنند و در روی زمین نهرها قرار داد تا آبها جابجا شوند. وجود نهرها در اثر وجود کوه‌ها است، هكذا اگر زمین همه جا مانند کوه‌های همچون دیوار بود و راه‌ها نبودند، نقل و انتقال میسر نبود، اینها همه حاکی از مشیت خدا و نظم‌متقن جهان است، راهها اعم است از راههای طبیعی یا آنچه بدست انسان ساخته شده است «انهارا» تقدیرش «و جعل لکم انهارا» است، «سبلا» عطف است بر «انهارا»، مراد از «تهتدون» ظاهرا هدایت یافتن و رسیدن به مناطق مختلف زمین است و شاید مراد هدایت یافتن به توحید باشد. «ان تمید» تقدیرش «کراهه ان تمید» است.

لفظ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ در رابطه با جبال در این آیه و در سوره انبیاء / ۳۱ و در سوره لقمان / ۱۰ نیز آمده است، در نهج البلاغه خطبه اول فرموده:

«و وتد بالصخور میدان ارضه»

در این زمینه در نکته‌ها توضیح خواهیم داد در روایات آمده:

«ان الله جعل الأئمة ارکان الارض ان تمید باهلها

و آن از باب تطبیق است که ائمه اطهار صلوات الله علیهم ارکان هدایت در زمین هستند.

۱۶- وَ عَلامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ نمونه دیگری از نظام جهان است «علامات» عطف است بر «انهارا» و تقدیر آن: «و جعل لکم علامات» است، منظور از علامات همه نشانه‌ها، حاملها، تابلوها، شاخصها و امثال آنهاست، اگر در مسئله علامتها و بهره‌هایی که انسان از آنها می‌برد دقت کنیم خواهیم دید که زندگی بدون آنها در غایت اشکال خواهد تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۴۱۸ بود، اینها گرچه بیشتر به دست بشر ساخته شده‌اند ولی بالاخره آیت توحید هستند، آن گاه فرموده: وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ المیزان فرموده: غائب آمدن «یهتدون» شاهد برای احتراز از تکرار آن است که در آیه قبلی نیز گذشت، راه یافتن و تشخیص جهات یکی از منافع نجوم است که در آیه دیگر چنین آمده است:

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ انعام / ۹۷ «۱».

۱۷- أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا- يَخْلُقُ أَفَلَا- تَذَكَّرُونَ این آیه نتیجه‌گیری از آیات سابق است یعنی خدایی که اینهمه چیزها آفریده و می‌آفریند آیا با معبودهای باطل که چیزی نمی‌آفرینند و اجسام مرده‌ای بیش نیستند یکسان است؟! «لا یخلقون شیئا و هم یخلقون لا یملكون لانفسهم نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیاة و لا نشورا» لفظ «یخلق» دلالت بر ادامه خلقت دارد، ناگفته: نماند ادامه خلقت حکایت از تدبیر خلقت و حفظ آثار خلقت دارد علی‌هذا آیه، از دلایل توحید و تدبیر خداست که مشرکان آن را قبول نداشتند، این آیه با دو آیه بعدی در زمینه خلقت و رحمت و علم، همه از دلایل توحید هستند.

۱۸- وَ إِنَّ تَعِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ این آیه در تکمیل مطلب آیات گذشته است و نشان می‌دهد که نعمتهای خدا خارج از حد شمارش است و در عین حال دلیلی از دلایل توحید است. همه جهان بهم مرتبط و از نعمتهای خدا و خارج از حد احصاء است. جمله: إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ تعلیل عدم شمارش نعمتهای خداست، غفران در اصل به معنی

(۱) در روایات، علامات به امامان و نجم به رسول خدا (ص) تفسیر شده است.

فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لَا جَرَمَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمَ مَا يَسْتُرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴)

لِيُحْمَلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (۲۵) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَاتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۶) ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَ يَقُولُ أَتَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (۲۷)

۲۰- معبودهایی که جز خدا می‌خوانند، چیزی خلق نمی‌کنند و خود خلق می‌شوند.

۲۱- مردگانند نه زندگان و نمی‌دانند که مشرکان چه زمانی مبعوث می‌شوند.

۲۲- معبود شما یکی است، آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند قلبشان حق را انکار می‌کند و آنها متکبران هستند.

۲۳- بی‌شک خدا داناست به آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند، او متکبران را دوست ندارد. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۴۲۲

۲۴- و چون به آنها گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ گویند: افسانه‌های گذشتگان را.

۲۵- تا متحمل شوند گناهان خود را در روز قیامت به طور کامل، و متحمل شوند از گناهان آنان که آنها را بدون علم گمراه می‌کنند، بدانید: بد است آنچه متحمل می‌شوند.

۲۶- کسانی که پیش از اهل مکه بودند تلاش کردند، خدا به ساختمانشان از پایه ناآمده بر آنها ریخت و عذاب از جایی که نمی‌دانستند آمد.

۲۷- سپس روز قیامت خوارشان می‌کند و می‌گوید: کجاست شریکان من که درباره آنها مخاصمه می‌کردید؟ اهل علم گوید: خواری و بدی امروز بر کافران است.

کلمه‌ها

ایان: کی و کدام وقت آن سؤال از زمان آینده نزدیک است.

واحد: وحدت دو جور می‌تواند باشد یکی عددی که از آن به واحد تعبیر می‌شود خدا واحد است یعنی دو تا و سه تا نیست، دیگری وحدت وصفی یعنی بی‌همتا و بی‌نظیر که از آن در وصف خدا به «احد» تعبیر می‌شود.

منکره: نکر (بر وزن قفل و شرف): نشناختن. «نکر الامر: جهله» منکره: انکار کننده.

لا جرم: لا جرم به معنی ناچار، لا بد، لا محاله است بقیه سخن در (هود/ ۲۲).

اساطیر: افسانه‌ها سطر: نوشتن. مراد از اساطیر نوشته‌های باطل و دروغ است (حکایات باطل و افسانه).

اوزار: وزر (بر وزن جسر): ثقل و سنگینی، مصدر و اسم هر دو آمده است، آن بیشتر دربار گناه به کار می‌رود، جمع آن اوزار است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۴۲۳

بنیانهم: بنیان مصدر است به معنی عمارت ساختن، به معنی عمارت و ساختمان نیز آید مراد از آیه معنای دوم است.

قواعد: قاعده: پایه. قواعد: پایه‌ها (آنچه بر زمین نشسته است).

خر: خرور: سقوط. فَحَرَّ عَلَيْهِمْ: بر آنها ساقط شد.

تشاقون: شق: شکافتن و شکاف. شقاق: دشمنی. گویی میان دو خصم شکاف تولید شده است. شقاق به معنی اختلاف نیز آید «تشاقون» اختلاف می‌کنید.

سوء: سوء (به ضم-س) بد و به فتح آن بدی مراد از آن در آیه عذاب و گرفتاری و امثال آن است.

شرحها

عقیده بت پرستی زمینه فکری نداشته و ندارد، لذا بت پرستان در مقابل سؤال پیامبران بجنبه عاطفی چسبیده و می گفتند: پدران خود را در چنین کار یافته‌ایم و از آنها پیروی می کنیم: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ** زخرف/ ۲۳، علی هذا در این آیات بت پرستان را توجه داده که بتها اجسام بیجانی بیش نیستند و معبود نمی توانند باشند، بلکه معبود شما یکی است و آن همانست که از ظاهر و باطن شما آگاه است.

بزرگان مشرکان که دیگران را به دنبال خود کشیده و گمراه می کنند، هم بار گناه خود را خواهند کشید و هم مقداری از گناهان گمشدگان را، گذشته از این، در دنیا نیز گرفتار خواهند شد چنان که گذشتگان گرفتار شدند.

۲۰- **وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ** اینکه به خود مشرکان خطاب نشده ظاهراً برای آنست که در این سخن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۲۴

لیاقت خطاب را نداشتند لذا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: بتهایی که اینها می خوانند و عبادت می کنند هیچ خلق نمی کنند و خود به دست عبادت کنندگان ساخته می شوند در المیزان فرموده: شاید نکته التفات بغیبت مسئله معاد باشد که در آیه بعدی آمده و مشرکان به آن عقیده نداشتند.

۲۱- **أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ** تمه آیه سابق است منظور از «یبعثون» ظاهراً مبعوث و زنده شدن مشرکان است یعنی این معبودهای باطل نمی دانند که مشرکان چه وقتی در قیامت زنده خواهند شد، چطور می توانند پاداش عبادت آنها را بدهند، گرچه بنا به آیات **إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ** انبیاء/ ۹۸ معبودهای باطل نیز روز قیامت مبعوث خواهند شد.

۲۲- **إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ** پس از آنکه معبود بودن خدایان را نفی کرد زیرا که خالق چیزی نیستند و «اموات غیر احياء می باشند، در این آیه از دلایل گذشته نتیجه گرفته که معبود شما یکی است و دو تا و چندتا نیست، آن گاه باز نتیجه گرفته که قلوب مشرکان حق را انکار می کند و آنها از قبول حق اظهار بزرگی و تکبر می کنند، علت آن عدم ایمان به قیامت است، اگر حق بودن خلقت را قبول می کردند، به وجود قیامت اذعان می نمودند و آن گاه توحید را می پذیرفتند آری کسی که قیامت را باور ندارد، دنیا را بی هدف و نقشه می داند و همه چیز را انکار می کند.

۲۳- **لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يَغْلِبُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ** تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۲۵
یعنی آنها بی شک و لا محاله مسئول و معاقبند، زیرا که خدا انکاری را که پنهان می کنند و استکباری را که اظهار می دارند، آگاه است، جمله **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ ...**

تأکید صدر آیه است، وقتی که خدا مستکبران را دوست ندارد، پس عذابشان خواهد کرد. مستکبران کسانی هستند که از اطاعت حق و دستورهای خدا، خود را کنار می کشند و خویشان را از قبول آن بزرگ و بالاتر می بینند و خلاصه: به خدا خاضع نمی شوند.

۲۴- **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.**
این سخن گوشه از استکبار آنهاست که ما انزل الله را افسانه‌ها خوانده، اقوال پیامبران گذشته را نیز بر آن اضافه می کنند ولی مؤمنان **إِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا** هستند.

در مجمع البیان فرموده: این آیه درباره آن شانزده نفر نازل شد که در موسم حج در دروازه‌های مکه ایستادند و چون وارد شوندگان از آنان می پرسیدند جواب می دادند: سخن این مرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله) همان اباطیل و افسانه‌های گذشتگان است، نگارنده گوید: با سخن آنها تطبیق می شود و گر نه ظاهراً مطلب آیه اعم از آنست.

۲۵- لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّوْنَ لَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا- سَاءَ مَا يَزُرُونَ یعنی: غایت و نتیجه سخنشان آن می‌شود که روز قیامت هم مسئول گناهان خود خواهند بود و هم مسئول قسمتی از گناهان کسانی که آنها را گمراه می‌کنند بدانند بد باری است که بر دوش می‌کشند «۱».

(۱) در المیزان فرموده: قید بغير علم نسبت به گمراه شدگان است که از روی تقلید و بدون علم از بزرگان خود پیروی کرده‌اند، علی هذا تقدیر آن «بغير علم منهم» است. [...]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۲۶

یکی از حقائق قرآن و اسلام آنست که بزرگان مشرکان هم در مقابل گناهان خود معاقب خواهند بود و هم در مقابل گناهان آنهايي که اضلالشان کرده‌اند چنان که در این آیه آمده و نیز در آیه: وَ لِيَحْمِلْنَ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْتَلْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ عنكبوت/ ۱۲ در این زمینه روایاتی از طریق شیعه و اهل سنت نیز نقل شده است.

در مجمع البیان گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شد: هر که به هدایت دعوت کند و از او اطاعت شود برای اوست مانند پاداش آنها و چیزی از اجور پیروی کنندگان کاسته نمی‌شود و هر که به ضلالتی بخواند و از او پذیرفته شود بر اوست مانند گناهان پیروی کنندگان و از گناهان پیروی کنندگان چیزی کاسته نمی‌شود «۱».

در کافی نیز نزدیک به همین مضمون آمده است، علی هذا: این مسئله در پیشوایان راستین نیز چنین است.

ناگفته نماند: تعلیم پاکی و ناپاکی یک عمل است، صرف نیرو و انرژی است، علی هذا معلم پاکی و ناپاکی در مقابل عملش پاداش می‌برد و یا کیفر می‌بیند، هدایت شده و گمراه شده نیز مطابق عملش مسئول است و یا پاداش می‌برد، بنا بر این آنچه در این آیات و روایات آمده مخالف با و لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى انعام/ ۱۶۴ نیست زیرا هر یک در مقابل عمل خود مسئول است.

۲۶- قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوَقِهِمْ وَ آتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

(۱)

«روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال ایما داع دعا الی الهدی فاتبع فله مثل اجورهم من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و ایما داع دعا الی ضلاله فاتبع علیه فان علیه مثل اوزار من اتبعه من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئا» این روایت در کافی) باب «من سن» سنه حسنه» از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۲۷

این آیه تهدیدی بود به مشرکین که قطع نظر از معاقب بودن در آخرت در دنیا نیز گرفتار خواهند شد چنان که پیشینیان آنها در مقابل پیامبران حیلها کردند و در آخر گرفتار شدند این مسئله که خدا به پایه‌هایشان آمد و آنها را کوبید، در نتیجه سقف بر آنها فرود آمد، کنایه است از بطلان حیلها و مقاومتهای مشرکان در مقابل پیامبران. علی هذا جمله: فَآتَاهُمُ الْعَذَابُ ... تفسیر فَآتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ ... است در صافی از توحید صدوق از علی علیه السلام نقل شده: آمدن خدا به بنیان آنها، همان ارسال عذاب است «فاتیانه بنیانهم من القواعد ارسال العذاب».

۲۷- ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی عذابشان تنها گرفتاری دنیا نبود بلکه روز قیامت خوارشان خواهد کرد و خواهد گفت: کجاست خدایانی که برای من شریک کردید و درباره آنها با مؤمنان مخاصمه و مجادله می‌کردید و از آنها دفاع می‌نمودید؟ آن وقت آنان که به آنها علم داده شده خواهند گفت: امروز خواری و بدی خاص کافران است.

منظور از اوتوا الْعِلْمَ کسانی هستند که حق سخن گفتن در عرصات محشر دارند، چنان که فرموده یَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ ... نبأ/ ۳۸ و نیز آیات اصحاب اعراف در سوره اعراف باز آمده که روز قیامت: آنها به اهل گناه خواهند گفت: تا روز بعث در عالم مرگ بوده‌اید:

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ روم/ ۵۶ در آیات ۸۰ قصص و ۶ سبأ سخن گفتن و موقعیت آنها در دنیا نیز آمده است، ظاهراً مراد از آنها انبیاء و امامان علیهم السَّلام و شاید بعضی از علما هم باشند منظور از «العلم» قهراً علم توحید و انکشاف حقائق است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۲۸

[سوره النحل (۱۶): آیات ۲۸ تا ۴۰]

اشاره

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقُوا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹) وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لِمَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (۳۱) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۳۳) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۴) وَ قَالَ الَّذِينَ أَسْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبْدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵) وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبِّحُوا فِي الْبَارِضِ فَمَا نَظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (۳۶) إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۷)

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَ غَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۸) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَ لِيُعَلِّمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (۳۹) إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۲۹

۲۸- کسانی که ملائکه آنها را می‌میراند در حالی که به نفس خود ظالمند. اظهار تسلیم می‌کنند و می‌گویند ما کار بدی نمی‌کردیم، بلی می‌کردید که خدا با آنچه می‌کردید دانا بود.

۲۹- از درهای جهنم داخل شوید در آن جاودان هستید ناگوار است مکان متکبران.

۳۰- به اهل تقوی گفته شد: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ گفتند خوب را، برای آنان که در دنیا نیکی کرده‌اند پاداش خوبی هست، خانه آخرت بهتر است خانه تقوی کاران بهتر است.

۳۱- بهشت‌های جاودان که بدان داخل می‌شوند از زیر آنها نهرها جاری است، برای آنهاست آنچه بخواهند خدا این چنین به اهل تقوی پاداش می‌دهد.

۳۲- کسانی که ملائکه آنها را در حال پاک بودن قبض روح می‌کنند، می‌گویند. سلام بر شما تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص:

- ۳۳- منتظر نیستند مگر به آن که ملائکه به سوی آنها آید یا فرمان خدایت، این چنین کردند آنان که قبلاً بودند خدا ظلمشان نکرد بلکه خود به خود ظلم می کردند.
- ۳۴- عواقب ناگوار عملشان به آنها رسید و عذابی که مسخره‌اش می کردند آنها را فرا گرفت.
- ۳۵- مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست جز او چیزی را عبادت نمی کردیم نه ما و نه پدران ما و بدون امر او چیزی را تحریم نمی کردیم گذشتگان نیز چنین کردند رسولان را جز تبلیغ آشکار وظیفه نیست.
- ۳۶- در هر امت رسولی برانگیختیم که خدا را عبادت کنید و از طاغوت بپرهیزید، بعضی از آنها را خدا هدایت کرد و بعضی ضلالت بر آنها حتمی گردید، در زمین سفر کنید و بنگرید عاقبت مکذبین چگونه بود.
- ۳۷- اگر به هدایتشان حریص باشی خدا کسی را که گمراه می کند هدایت نمی کند و یارانی نخواهند داشت.
- ۳۸- به خدا سوگند اکید یاد کرده‌اند که خدا مردگان را زنده نمی کند، بلی زنده می کند، آن وعده حقی بر خداست، لیکن بیشتر مردم نمی دانند.
- ۳۹- تا خدا آشکار کند آنچه را در آن اختلاف می کنند و تا کافران بدانند که دروغ‌گویانند.
- ۴۰- چون چیزی را اراده کنیم سخن ما فقط آنست که به آن گوئیم: باش و می شود.

کلمه‌ها

- توفاهم: توفی. تحویل گرفتن و اخذ کامل. تَتَوَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ تحویل می گیرند و قبض روح می کنند آنها را ملائکه.
- السلم: سلم (بر وزن شرف): تسلیم شدن و انقیاد. آن چهار بار در قرآن آمده است: نساء / ۹۰-۹۱، نحل / ۲۸-۸۷.
- مثوی: ثواء اقامت. مثوی: اقامتگاه ثاوی: اقامت کننده.
- عدن: عدن: استقرار. «عدن به مکان کذا: استقر». معدن: محل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۳۱
- استقرار معدنیات. جَنَّاتُ عَدْنٍ: بهشتهای خلود و همیشگی. اسم بهشت‌ها نیز گفته شده است.
- طیبین: طیب در مقابل خبیث است یعنی پاکیزه و دلچسب «طیبین» کسانی‌اند که از گناه پاک و مورد پسند خدا هستند.
- حاق: حیق: احاطه و فرا گرفتن «حاق بهم»: فرا گرفت آنها را.
- طاغوت: در اصل مصدر است به معنی طغیان و تجاوز، آن گاه به معنی متجاوز به کار رفته، معبودهای باطل باشد و یا پیشوایان ستمگر.
- تحرص: حرص: علاقه شدید. «ان تحرص» اگر حریص و علاقه مند شوی.
- جهد: جهد (بفتح و ضم اول): صعوبت و مشقت، یا تلاش توام با رنج.
- آن در آیه به معنی مجهود و مؤکد است جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سوگندهای مؤکدشان.

شرحها

- در این آیات قسمتی از احوال برزخ مشرکان و ظالمان و نیز مؤمنان بیان شده است که ملائکه خدا را در برزخ و به وقت مرگ چگونه ملاقات خواهند کرد، و نیز بیان شده‌اند آنهایی که بنا را بر عدم قبول حق گذاشته‌اند، فقط با آمدن عذاب بیدار خواهند شد چنان که گذشتگان نیز چنان بودند.
- آن گاه شبهه‌ای از کفار نقل و رد شده است و آن اینکه: شرک و کفر ما از روی خواست خدا است و اگر خواست او نبود نه ما

مشرك می‌شدیم و نه پدرانمان، آنها اراده غیر حتمیه خدا را به جای اراده حتمی گرفته‌اند چنان که خواهیم گفت در جواب آمده: اراده خدا ارشادی است، به همه فرمان داده شده، عده‌ای را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۳۲ خدا هدایت کرده و عده‌ای خود راه ضلالت رفته‌اند، خدا چنان خواستی ندارد.

و نیز نقل شده که مشرکان وجود قیامت را به شدت انکار می‌کنند ولی آن بر خدا حتمی است تا امر خلقت کامل گردد، اگر به دیگران وقوع آن مشکل باشد بر خدا سهل است که اراده او «کن فیکون» است.

۲۸- الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءِ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ این آیه و آیه ما بعد در این زمینه است که عذاب ظالمان از حین مرگ شروع می‌شود، منظور از توفی قبض روح است، معلوم می‌شود که همه چیز انسان به وسیله روح است که ملائکه آن را تحویل می‌گیرد مانند: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ... زمر / ۴۲، آیه، دلیل وجود عالم برزخ است چنان که در ذیل آیه: وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ بقره / ۱۵۴ و آیه: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ ... آل عمران / ۱۶۹ گفته شد.

فَأَلْقُوا السَّلَامَ یعنی آنها به ملائکه تسلیم می‌شوند و از خود مقاومتی نشان نمی‌دهند ما كُنَّا نَعْمَلُ ... به تقدیر قول است یعنی اعمال ننگین دنیا را انکار کرده و می‌گویند: ما کار بدی نمی‌کرده‌ایم ولی ملائکه: در جواب آنها می‌گویند بلی کار بد می‌کرده‌اید که خدا از کارتان آگاه است، ناگفته نماند: «الذین» در اول آیه وصف «الکافرین» در آیه قبلی است.

۲۹- فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ گویی: از حین مردن جهنم آنها شروع می‌شود، با آنکه مدتهای بی‌شماری در برزخ خواهند بود، لذا به دنبال قبض روح و وارد شدن به برزخ، خطاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۳۳ فَادْخُلُوا .. آمده است، منظور از ابواب جهنم همان است که در لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ ... حجر / ۴۴ گفته شد یعنی هر گروه از شما به تناسب عمل خود از درهای معین وارد شوید، نه اینکه همه از همه درها داخل گردید متکبران همان مستکبران است که در مقابل خدا ایستادگی می‌کنند.

۳۰- وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلِمَاذُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ این آیه نقطه مقابل آیه بیست چهارم است که کافران در مقابل این سؤال ماذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ گفتند: أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ولی اهل تقوی در جواب ماذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ جواب داده‌اند «خیرا»، یعنی: خدای ما، قرآن خوب و شریعت نازل کرده است، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ... تا آخر، بیان است برای «خیرا» ظاهرا آن کلام خداست که در بیان «خیر» فرموده است کلام متقین فقط «خیرا» است، منظور از «حسنه» پاداش خوب و زندگی خوب است نظیر فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً نحل / ۹۷ ولی پاداش آخرت بهتر از دنیا است، «و لنعم» تأکید آنست.

۳۱- جَنَّاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤْنَ كَذَلِكَ يُجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ لَفْظُ جَنَّاتٍ عِدْنٍ وصف دار المتقین در آیه قبلی است، راجع به انهار بهشتی ذیل آیه ۲۵ بقره توضیح داده شد و در سوره محمد صلی الله علیه و آله خواهد آمد لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤْنَ معنای بسیار وسیعی دارد در آیات دیگر به لفظ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ آمده است، آری پاداش همه اهل تقوی همین است «اللهم ارزقنا» ۳۲- الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ لَفْظُ «الذین» وصف «المتقین» در آیه قبلی است، این آیه در مقابل آیه بیست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۳۴

و هشت است که در آن برزخ و قبض روح کافران بیان گردید، طیبین همان‌ها هستند که در اثر تقوی از گناهان پاک و مقبول در گاه خدا شده‌اند و چون پاکان از حین مردن وارد راحتی و سعادت می‌شوند لذا صادق است که گفته شود وارد بهشت شوید، نظیر آن، مؤمن سوره یس است که چون او را شهید کردند وارد بهشت شد قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ یس / ۲۶-۲۷، احتمال دارد مراد از «الجنة» بهشت برزخی باشد «۱».

۳۳- لَ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

این آیه تهدیدی است برای مشرکان و در عین حال روشن می‌کند که انذار در آنها اثری نخواهد داشت «هل» به علت استفهام انکاری بودن به معنای «ماء نافیه» است یعنی منتظر نیستند مگر به یکی از دو امر منظور از آمدن ملائکه آمدن عذاب استیصال به وسیله آنهاست چنان که ذیل آیه و آیه بعدی آن را روشن می‌کند و آمدن امر خدا، آمدن قیامت و روز جزاست چنان که در المیزان فرموده است.

ذیل آیه بیان یک شاهد و عیبتی است از استیصال گذشتگان، ولی خدا به آنها ظلم نکرد بلکه خود به خود ظلم کرده و سبب تار و مار شدن را فراهم آوردند.

۳۴- فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ منظور از سیئات نتایج بد گناهان آنهاست، جمله وَ حَاقَ ... تفسیر جمله سابق است، یعنی همان عذابی که آن را مسخره می‌کردند احاطه‌شان کرد.

(۱) بعضی‌ها طیبین را طیب الولاده و حلال‌زاده بودن معنی کرده‌اند ولی آن بعید است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۳۵

۳۵- وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ.

این آیه و دو آیه بعدی، نقل ورد شبهه‌ای است که مشرکان داشتند. ناگفته نماند برای خدا دو گونه اراده و دو گونه خواست هست اول اراده حتمیه که تخلف بردار نیست و هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد، دوم اراده غیر حتمیه که قابل تخلف از مراد است، خواست و اراده خدا درباره احکام و دستورهای شرعی غیر حتمیه است و گرنه انسانها در اعمال خود مجبور خواهند بود، علی هذا مثلا خدا خواسته که مردم شراب نخورند ولی می‌بینیم که می‌خورند و یا خدا اراده فرموده که مردم عدالت بکنند ولی نمی‌کنند، زیرا اینها از اراده‌های غیر حتمی خداست اشتباه مشرکان در آن بود که اراده خدا را در احکام، اراده حتمی حساب می‌کردند و می‌گفتند: اینکه ما غیر خدا را عبادت می‌کنیم و بعضی چیزها را از جانب خود حرام می‌دانیم، خواست و اراده خداست، زیرا اگر خدا می‌خواست این کارها را نمی‌کردیم پس او اینها را خواسته است و ما در عمل خود بر حقیم.

به نظر می‌آید که اینگونه مطالب در زمان پیامبران جاری شده و مشرکان از آنها استفاده کرده و چنین اشکالی را پیش کشیده‌اند و گرنه آن ظاهرا از فهم مشرکان بدور بوده است مفعول «شاء» محذوف است و تقدیر کلام «لو شاء الله ان نکف عن عبادة غیره ما عبدنا» در ذیل آیه فرموده: گذشتگان مشرکان نیز چنین گفته‌اند و در آیه بعدی جواب اشکال بیان شده است.

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

یعنی کار گذشتگان نیز چنین بوده آنها هم غیر خدا را پرستیدند و از خود چیزهایی را حرام کردند و به وقت تبلیغ پیامبران، گفتند: اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردیم ولی وظیفه پیامبران آنست که به این حرفها اهمیت ندهند و دین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۳۶

خدا را تبلیغ کنند، جمله فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ اشاره است به اینکه این حرف باطل است.

۳۶- وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبِّحُوا فِي الْمَآرِضِ فَمَا نُنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ این آیه جواب اشکال فوق است، خلاصه آن چنین است: خداوند کسی را به کاری مجبور نساخته و خواست خدا در اینکارها تکوینی و حتمی نیست، بلکه در هر امت پیامبری فرستاده و به وسیله او به مردم دستور داده که خدا را پرستید و از عبادت طاغوت بپرهیزید بدنبال آمدن چنین دستوری، آنها که به فکر هدایت بودند خدا هدایتشان کرده و آنها که حاضر نبودند گمراه شدند، گمراه شدن آنها مورد خواست خدا نبود تا بگوئید: خدا چنین خواسته است بلکه حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ دلیل این سخن آنست که در زمین بگردید و تار و مار شدن مشرکان را ببینید، اگر خدا مشرک بودن آنها را خواسته

بود دیگر معنایی نداشت که آنها را تار و مار کند و هلاک نماید «فسیروا» خطاب است به آنهایی که گفتند: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا. در این آیه اولاً خلاصه ادیان بیان شده و آن اطاعت مطلق از خدا در تمام کارهاست اعم از عبادی و غیر عبادی، و اجتناب از اطاعت هر پیشوای متجاوز است، معبودهای باطل باشد یا پیشوایان ظالم، دوم: خدا هدایت را به خودش نسبت داده ولی ضلالت را از آنها دانسته، یعنی خدا امر به ضلالت و گناه نمی‌کند، پس گفتن لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا صحیح نیست، سوم: با فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ به رد اشکال آنها اشاره شده یعنی اگر خدا امر به شرک و امر به تحریم کرده بود دیگر مشرکان را عذاب نمی‌کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۳۷

۳۷- إِنْ تَحَرَّضَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ از آیه سابق روشن شد که در اثر ارسال رسل مردم به دو قسمت شدند هدایت شدگان و گمراه گشتگان و چون مشرکان مورد نظر آیه، قابل هدایت نبوده‌اند و ضلالت در آنها رسوخ کرده بود در این آیه به آن حضرت فرموده که رغبت تو به هدایت آنها اثری ندارد. زیرا جز خدا کسی قدرت هدایت ندارد، اگر بنا باشد هدایت شوند باید خدا هدایتشان کند و خدا چنین نخواهد کرد زیرا که خدا در اثر کفرشان گمراهشان می‌کند، هدایت و ضلالت قابل جمع شدن نیست وانگهی یارانی را نیز نخواهند داشت که در مقابل خدا یاریشان کنند، چون خدا سایه رحمت خود را از سر کسی یا کسانی کم کند دیگر همه اسباب توفیق از آنها قطع خواهد شد.

۳۸- وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدَاءٌ عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ در این آیه و دو آیه بعدی انکار قیامت از طرف مشرکان و حتمی بودن آن از طرف خدا بیان شده است، یعنی مشرکان سوگند یاد کردند که مردگان را خدا زنده نمی‌کند، ممکن است چنین سوگند یاد کرده باشند و یا زبانشان آنها باشد.

در جواب آمده: بلی مردگان را زنده می‌کند این وعده حتمی بر عهده خداست و قابل تخلف نیست، ولی بیشتر مردم این وعده را بتغییر را نمی‌دانند تقدیر کلام «بلی وعد و عدا حقا علیه» است.

۳۹- لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۳۸
غرض و غایت از وعده حق دو چیز است یکی آنکه حق را که در آن اختلاف می‌کردند آشکار کند، دوم آنکه کفار بدانند که در ادعای خود و انکار معاد دروغگو هستند، علت دوم از نتایج علت اول است، منظور از «لیبین» بیان قول نیست بلکه انکشاف واقع و حقائق است، نظیر یَوْمَ تُبَلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ طارق ۹ و ۱۰، این سخن راجع به حکمت خداست که وجود معاد را لازم گرفته و در آخر سوره حجر در ضمن وجوه ششگانه بیان گردید.

۴۰- إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ این آیه جواب استبعادی است که از دو آیه گذشته به نظر می‌آید و آن اینکه: وجود قیامت چگونه ممکن است، اینهمه مردگان چطور زنده می‌شوند!! در جواب فرموده: چون ما چیزی را اراده کنیم فقط به آن می‌گوئیم: باش، آنها می‌شود، علی هذا قیامت بر خدا مشکل نیست گرچه بر شما مشکل آید.

در بعضی از آیات به جای «قولنا» کلمه امر آمده است إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یس / ۸۲ و در بعضی آیات بجای هر دو «قضی» آمده است: وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بقره / ۱۱۷ و درباره قیامت آمده: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ انعام / ۷۳.

قول، امر و قضاء خدا همه یکی است منظور از «کن» تکلم نیست که خدا صدا بیافریند بلکه همان اراده تکوینی خداست تقدیر ذیل آیه چنین است «ان نقول له کن فاذا قلنا کن فیکون».

به هر حال منظور آنست که همه کارهای جهان و از جمله وجود آخرت مطیع اراده خداست و خدا به هر چیز توانا است. اراده خدا همان احداث و ایجاد است که خدا مانند ما فکر و قصد و تفکر ندارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۳۹
در روایت کافی از حضرت کاظم صلوات الله علیه آمده:

... فارادته احداثه لا غیر ذلك لأنه لا یروی و لا یهم و لا یتفکر

(المیزان) بعبارت دیگر «یقول-قولنا» در همه این آیات به معنی ایجاد است، زیرا «کن» گفتن به چیزی که هنوز به وجود نیامده است جز به معنی ایجاد نیست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۴۰

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۱ تا ۵۵]

اشاره

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۴۲) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴) أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۴۵)

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۶) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۴۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّحُونَ ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ (۴۸) وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۴۹) يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۵۰)

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَجَدَّدُوا إِلَيْهِنِ إِنِّي أَنْتَبِنُ إِنَّهُنَّ حَادِدَاتٌ وَأَنَا الْوَاحِدُ فَأَيُّ فَرْهَاتٍ بِكُمْ إِذَا مَسَّكُمْ الضَّرُّ فَالْيَمِينِ تَجْرُونَ (۵۱) وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّبِعُونَ (۵۲) وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فَأَيُّ الْيَمِينِ تَجْرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۴۱

۴۱- کسانی که بعد از مظلوم شدن، در راه خدا هجرت کنند، حتما و یقینا در دنیا برای آنها مکان نیکو آماده می‌کنیم، پاداش آخرت نیکوتر است ای کاش می‌دانستند.

۴۲- کسانی که استقامت کرده‌اند و بر خدایشان اعتماد می‌کنند.

۴۳- پیش از تو مبعوث نکرده‌ایم مگر مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، اگر نمی‌دانید از اهل کتاب پرسید.

۴۴- آنها را با معجزات و کتابها فرستادیم، قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را نازل شده بیان کنی و تا فکر کنند.

۴۵- آنان که کارهای بد کرده‌اند آیا ایمن هستند از اینکه خدایشان به زمین فرو برد یا عذاب از محلی که نمی‌دانند به سوی آنها بیاید؟

۴۶- یا در حین کارشان آنها را بگیرد که زبون کننده خدا نیستند.

۴۷- یا آنها را در حال دانستن بلا بگیرد که خدای شما با رأفت و مهربان است.

۴۸- آیا نگاه نکرده‌اند به چیزهایی که خدا خلق کرده که سایه‌های آن از راست و چپها می‌آید، به خدا سجده کنان و منقاد می‌باشند.

۴۹- هر چه در آسمان و زمین از جنبندگان است به خدا سجده می‌کنند فرشتگان نیز سجده می‌کنند و متکبر نیستند.

۵۰- از پروردگار ما فوق خود، می‌ترسند و آنچه بدان مأمورند عمل می‌کنند.

۵۱- خدا گفته است: دو خدا مگیرید که خدای یکی است و از من بترسید.

- ۵۲- آنچه در آسمانها و زمین هست خاص خداست و اطاعت لازم مخصوص او می‌باشد، آیا از غیر خدا می‌ترسید؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۴۲
- ۵۳- هر چه نعمت دارید از خداست و آن گاه که گرفتاری رسد به درگاه او ناله می‌کنید.
- ۵۴- و آن گاه که بلا را زایل کند گروهی از شما به پروردگار خود شرک می‌آورند.
- ۵۵- تا نعمتی را که داده‌ایم انکار کنند، خوشی کنید به بزودی خواهید دانست.

کلمه‌ها

هاجروا: هجر و هجران: جدا شدن، خواه با زبان باشد یا با بدن و یا با قلب «هجر الشیء: ترکه و اعرض عنه» مهاجرت: متارکه غیر، آن در عرف هجرت است از محلی به محلی و در عرف قرآن هجرت از دار کفر است به دار ایمان.

لنبوئنهم: بوء: مساوات و رجوع تبوء: مهیا کردن «لنبوئنهم»: حتما آماده می‌کنیم برای آنها.

زبر: (بر وزن عنق): جمع زبور، کتاب حکمت را زبور گویند، به قولی زبور مطلق کتاب است، منظور از آن نوشته‌ها و کتاب‌ها است.

یخسف: خسف: فرو رفتن و فرو بردن. «خسفه الله و خسف هو».

تقلبهم: قلب: برگرداندن و برگردیدن. «تقلب»: گردیدن و تصرف در امور منظور حرکت در کارهای زندگی است.

رءوف: رأفت: رحمت شدید یا مطلق رحمت، گویند: رأفت نسبت به کسی است که گرفتار باشد ولی رحمت اعم است.

تخوف: تخوف به معنی ظهور خوف است یَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ بگیرد آنها را در حال ظهور خوف و در حالی که می‌دانند و می‌ترسند، مانند کسی که می‌داند او را به اعدام می‌برند (مقابل گرفتار شدن در حال غفلت). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۴۳

یتفیؤ: فیء: رجوع «فاء فیئا: رجع» «یتفیؤ»: بر می‌گردد.

شمال: شمال: طرف چپ جمع آن در قرآن شمال است.

سجدا: ساجد: سجده کننده، خضوع کننده جمع آن «سجد» است.

داخرون: دخر: ذلت و خواری. داخر: متواضع و خوار. منظور از آن متواضع و مطیع بودن است.

فارهبون: رهب: خوف راغب احتراز و اضطراب را در آن قید کرده است (خوف توأم با احتیاط و لرز) «فارهبون»: از من بترسید و احتراز کنید.

واصبا: و صوب: ثبوت و دوام. «و اصب» ثابت و دائم.

ضر: ضرر و گرفتاری و بد حالی. «الضر: سوء الحال» تجارون: جار: تضرع و ناله. «تجارون» ناله می‌کنید.

كشف: كشف: زایل کردن و از بین بردن كَشَفَ الضَّرَّ: بد حالی را از بین برد.

تمتعوا: تمتع: لذت بردن متنوع در اصل به معنی امتداد و ارتفاع است.

شرحها

دو آیه اول درباره مهاجرت در راه خدا و اثرات خوب آن است، به نظر می‌آید که در نزدیکهای هجرت به مدینه و یا هجرت به حبشه، این آیات نازل شده و مسلمین را به هجرت تشویق کرده است، پس از آن باز به بررسی حالات مشرکان می‌پردازد و خطاب به آنها می‌گوید: بعث پیامبران یک امر عادی و از سنت متداول خداست، می‌توانید در این زمینه از اهل کتاب پرسید، آنها به شما

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۴۴

خواهند گفت که در گذشته نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السّلام مبعوث شده‌اند و این کار عادی جهان خلقت است. ناگفته نماند: در آن روز اگر چه یهود و نصاری در مکه ساکن نبودند ولی مشرکان و مؤمنان از وجود آنها آگاهی داشتند و می‌دانستند که آنها به وجود پیامبران قائلند در اینصورت به جاست که قرآن آنها را خطاب کرده و فرماید: از آنها پرسید.

آن وقت در آیات اشاره شده به اینکه مشرکان مانند مؤمنان از حول و قوه خدا استفاده می‌کنند و از خود استقلال ندارند و اگر خدا بخواهد تار و مارشان می‌کند، همه موجودات جهان در اختیار خدا هستند و از خدا فرمان می‌برند، شما وقتی که به فشار می‌افزید از روی آوردن به خدا ناگزیر می‌شوید، پس از برطرف شدن فشار باز به حالت اول بر می‌گردید، بدانید که بالای درهم شکننده‌ای در کمین شما است.

۴۱- وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ در ضمن بررسی حالات مشرکان اشاره به مهاجرت ظاهرا از برای تشویق مسلمانان بوده است و این نشان می‌دهد که آیات در نزدیکهای هجرت نازل شده است، اگر مقدمه هجرت به حبشه نبوده باشد.

به هر حال این آیه نوید می‌دهد که هجرت در راه خدا و برای خدا، منجر به نجات و فراخی می‌شود ظاهرا منظور فراخی در آسایش باشد نظیر وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً نَسَاءً / ۱۰۰.

می‌شود گفت که «لنُبَوِّئَنَّهُمْ» شامل فراخی زندگی و پیروزی در دین هر دو است زیرا غرض مؤمنان از مهاجرت آن بود که در جامعه‌ای پر از عدل اسلامی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۴۵

زندگی کنند که در آن کفر حکومت نکند، منظور از «حسنه» حالت و عیش نیکو است که به جای وطن اصلی نصیب آنها خواهد شد و چون هجرت «فی الله» است لذا پاداش آخرت بزرگتر خواهد بود جمله لَوْ كَانُوا برای تشویق به اهمیت دادن به پاداش آخرت است که ای کاش آن سعادت ابدی را می‌دانستند.

ناگفته نماند مسلمانان دو تا هجرت داشتند یکی به حبشه. به دستور رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دیگری به مدینه قبل از هجرت و بعد از هجرت آن حضرت.

در المیزان فرموده: آیات به هجرت مدینه ملائمت‌رند.

۴۲- الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَ صَف است برای الَّذِينَ هَاجَرُوا یعنی آنها کسانی هستند که برای خدا تحمل و استقامت کرده و بر وعده خوب خدا اعتماد کردند. این اوصاف «فی الله» بودن هجرتشان را روشنتر می‌کند که در راه خدا مظلوم شده و استقامت کرده و آن وقت در راه خدا حاضر به هجرت شده‌اند.

۴۳- وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ از این آیه باز مسئله مشرکان از سر گرفته می‌شود، خلاصه‌اش آنست که نبوت و ارسال رسل یکی از کارهای عادی خداست اگر باور ندارید از اهل کتاب پرسید. آنها با آنکه به اسلام و قرآن عقیده ندارند ولی عادی بودن رسالت از جانب خدا را تصدیق خواهند کرد «فستلوا» بهتر است خطاب باشد به مؤمنان و مشرکان هر دو، این سؤال بر یقین مؤمنان می‌افزاید چنان که به خود رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خطاب شده: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسِئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ ... یونس / ۹۴، و نیز بر مشرکان قضیه را روشن خواهد کرد، به نظر بعضی: آن خطاب است فقط به اهل شرک. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۴۶

منظور از أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب است چنان که در آیه ۹۴ یونس گذشت ذکر به معنی حفظ و یادآوری شیء است، ظاهرا به اهل کتاب از آن جهت اهل ذکر اطلاق شده که مسئله عادی بودن نبوت را حفظ کرده و آن را در یاد داشتند در المیزان فرموده: آن

فقط بر اهل تورات منطبق است.

در روایات آمده که امامان صلوات الله علیهم اجمعین فرموده‌اند: اهل ذکر مائیم در مجمع آمده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

نحن اهل الذکر ...

در تفسیر عیاشی ضمن حدیثی از آن حضرت نقل شده:

نحن اهل الذکر و نحن المسئولون»

به نظر می‌آید: آنها علیهم السلام این سخن را قطع نظر از مورد نزول فرموده‌اند و این صحیح است زیرا که مورد مخصص نیست. قرآن بحکم: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ حَجْرًا / ۹** ذکر است و آنها علیهم السلام اهل قرآن و اهل ذکر هستند «۱» این مطلب را در قاموس قرآن (اهل) مشروحا گفته‌ام.

۴۴- بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ در اینجا فعل «ارسلناهم» مقدر است که در آیه قبلی فهمیده می‌شود یعنی: «ارسلناهم بالبینات و الزبر ...» به قولی آن متعلق به «ارسلنا» در آیه قبلی است، مراد از بینات، معجزه‌ها و از «الزبر» کتابهاست، کتابهای شریعت، نظیر آیه: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ ...** حدید ۲۵، آن وقت فرموده: تو نیز در ردیف آنها می‌باشی، قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا ما انزل الله را به تدریج بر آنها بیان کنیم و تا آنها درباره تو فکر کنند و حق بودن قرآن را بدانند.

(۱)

عن الرضا عليه السلام قال الله قد انزل الله اليكم ذكرا رسولا يتلوا عليكم آيات الله فالذکر رسول الله و نحن اهله.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۴۷

از «ما نزل» معلوم می‌شود که منظور از انزال به پیامبر انزال به مردم است، علت نزول بر پیامبر همان تبیین برای مردم است (گویی اگر بخود مردم نازل می‌شد روشن نمی‌گشت) و آن گهی نازل کردن بر تو دلیل حق بودن نبوت و قرآن است، زیرا مشرکان مدت چهل سال در مکه با تو بوده و چنین چیزهایی از تو ندیده بودند و بعد از چهل سال که تو را در چنین کلمات دیدند می‌دانند که آن از جانب تو نیست بلکه از جانب خداست در آیه دیگر این مطلب چنین آمده است: **قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** یونس / ۱۶.

۴۵- **أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ** این آیه و دو آیه بعدی تهدیدی است برای مشرکان، یعنی: حالا که معلوم شد رسالت یک امر عادی از کارهای خداست و می‌توانند از اهل کتاب بپرسند و حال تو، دلیل حق بودن رسالت تو است، آیا مشرکان در صورت قبول نکردن خاطر جمع هستند از اینکه عذاب خدا آنها را دریابد.

«مکروا» به معنای «عملوا» است، گویی به علت آنکه آن کارها، تدبیر در متوقف کردن دعوت آن حضرت بود، مکر نامیده شده است، منظور از خسف زلزله و زیر و رو شدن زمین و رفتن آنها به زیر خاک است، یا عذاب دیگری که بی‌خبر آنها را بگیرد.

۴۶ و ۴۷- **أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ. أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ** دو رقم دیگر از عذاب تهدید شده است فاعل هر دو «یاخذ» خداست اول آنکه خدا آنها را در حین تقلب و انجام دادن کارهای زندگی بگیرد نظیر **أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ** اعراف / ۹۸، بعضی‌ها احتمال تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۴۸

داده‌اند که اخذ در تقلب آنست که در همان کارهای روزانه، نعمت را بر آنها نعمت نماید، دوم آنکه خدا آنها را با تخوف بگیرد، بنا بر آنچه در کلمه‌ها گفته‌ها شد، تخوف مقابل **مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ** است اخذ با تخوف ظاهرا آنست که آمدن بلا را قبلا بدانند و

نتوانند فرار کنند مانند: «احسوا» در آیه فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسَانِدِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ انبیاء / ۱۲، جمله فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ در آیه اول حاکی است که اگر بخواهد آنها از مشیت خدا جلوگیری نتوانند کرد، گویند: تخوف به معنی تنقّص است و آن گرفتار شدن با نقص نعمت‌هاست یکی پس از دیگری به طور تدریج. جمله: رَبُّكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ به نظر می‌آید بدان معنی است که خدا می‌تواند با یکی از این راه‌ها شما را بگیرد ولی رأفت و رحمت او سبب شده که شما را مهلت دهد، به نظر بعضی: قسم اخیر آسانترین عذاب‌های چهارگانه است، لذا مناسب است که اشاره به رحمت شود که منتقل شدن از عذاب شدید به عذاب خفیف از مصادیق رحمت است.

۴۸- أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّؤْنَ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ این آیه و دو آیه بعدی در زمینه خضوع اجسام و جنبندگان و ملائکه نسبت به خداست، خضوع، ملائکه اختیاری و تشریعی و سجود جنبندگان و اجسام، تکوینی و ذاتی است، منظور از سجود افتادن بر زمین نیست بلکه خضوع و انقیاد به اراده حق تعالی است، اراده خدا در آنها جاری است و خدا هر طور خواسته از خواست او پیروی می‌کنند، مثلاً خدا خواسته، چشم انسان در کله‌اش باشد، خدا خواسته مرغ تخم زاید نه بچه، خدا خواسته درخت سیب، سیب دهد نه بادام، این اراده خدا در آنها جاری است و از خدا اطاعت می‌کنند.

در این آیه به مسئله، حرکت سایه‌های اجسام اشاره شده که سایه‌ها در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۴۹ حرکت به وسیله نور آفتاب از مشیت خدا پیروی می‌کنند این آیات ظاهراً استدلال است بر مشرکان که می‌بینند موجودات از اراده خدا اطاعت می‌کنند.

و مطیع و منقاد خدا هستند پس چرا آنها از خدا اطاعت و پرستش نمی‌کنند.

منظور از أَوْ لَمْ يَرَوْا دیدن و نگاه کردن است که حرکت سایه اجسام یک چیز دیدنی است، فاعل «یروا» مشرکان است مِنْ شَيْءٍ بیان ما خَلَقَ اللَّهُ می‌باشد. سایه را از اول آفتاب تا ظهر، ظل گویند و از ظهر به بعد بعثت برگشتن آن، فیء گویند، علّت جمع آمدن ظلال ظاهراً متعدد بودن آن در جهات و اطراف شیء است و نیز جهات شیء غیر از یمن، همه شمال هستند لذا شمائل جمع آمده است چنان که المیزان فرموده است وَهُمْ دَاخِرُونَ راجع است به «ظلال» که به خدا منقاد می‌باشند در آیه دیگر چنین آمده: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رعد / ۱۵.

۴۹- وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ آیه گذشته راجع به سایه اجسام بود، این آیه راجع به خود موجودات است منظور از سجده چنان که در آیه گذشته گفته شد، خضوع و انقیاد ذاتی و تکوینی است «من دابّه» بیان «ما» است، معلوم می‌شود که در آسمانها نیز جنبندگان هست چنان که از آیه وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ شوری / ۲۹ و از آیات دیگر نیز معلوم می‌شود. آن گاه اشاره به سجده ملائکه شده و روشن شده که ملائکه در مقابل فرمان خدا تکبر و خود بزرگ بینی نمی‌کنند حالا که ملائکه تکبر نمی‌کنند، مشرکان که از آنها کمتر هستند چرا تکبر می‌کنند؟! انسان و جن نیز در ما فی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ داخل می‌باشند که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۵۰

که آن دو نیز جزء دابّه‌اند، استثناء ملائکه نشان می‌دهد که آنها از جنس دابّه نیستند.

۵۰- يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ آمدن مِنْ فَوْقِهِمْ شاید اشاره به تسلط خدا باشد که خدا بالای آنهاست و غالب و قاهر می‌باشد، خوف از خدا یک دفعه خوف از عذاب خداست مانند:

وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ اسری / ۵۷ و یک دفعه تأثر از عظمت و جلال خداست، شاید خوف ملائکه از قسم دوم باشد.

۵۱- وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ این آیه و آیات بعدی در زمینه یکی بودن خدا و معبود است که بحکم:

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ اعراف / ۵۴، خلقت و اراده آن هر دو در دست خداست و خدا خطاب به مشرکان می گوید معبود خلقت و معبود تدبیر نگیرید که او فقط یک معبود است و چون فقط یک معبود است پس از او بترسید و به او بندگی کنید، به نظر می آید از اِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ دو تا و بالاتر از دو تا قصد شده علی هذا منظور از «الهیین» خدا و غیر خداست مثل: لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ... ذاریات ۵۱، ناگفته نماند: مشکل است که بگوئیم آیه خطاب به اهل کتاب است.

۵۲- وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيَّرَ اللَّهُ تَقْوَانَ اسْتِدْلَال است به مطلب آیه سابق، آنچه در آسمانها و زمین است خاص خداست و اطاعت ثابت و مستدام خاص خدا می باشد، آیا از غیر خدا می ترسید؟ مشرکان خلقت مخلوقات را از خدا می دانستند، حالا که موجودات خاص خداست نگهداری آنها نیز از خدا و تشریح شریعت و فرستادن دین نیز مربوط به خداست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۵۱ آیه شریفه استدلال به توحید است.

۵۳- وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ ادامه استدلال برای لا- تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ ... است یعنی هر نعمتی که دارید خدا به شما داده است و چون گرفتاری و بد حالی برای شما پیش آید به خدا تضرع و ناله می کنید، پس جز او معبودی می گیرید.

۵۴- ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ یعنی پس از رفع گرفتاری باز به حالت اول باز می گردید حال آنکه مقتضای نزول رحمت و رفع گرفتاری، اطاعت از خدا و پایدار ماندن در پیروی اوست، اگر منظور از فَرِيقٌ مِنْكُمْ بزرگانشان باشد که پس از رفع گرفتاری باز به شرک دعوت می کردند، نتیجه آن می شود که هیچ یک متنبه نشده اند و گرنه به نظر می رسد که رفع گرفتاری، بعضی را متنبه می کرده است.

۵۵- لِيُكْفَرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی: تا با آن شرک نعمت و رفع بلا- را که از جانب ماست انکار کنند، از این معلوم می شود که منظور از فَرِيقٌ مِنْكُمْ بزرگان آنهاست، در جواب این عمل فرموده: اینکار برای رسیدن بلذات و جاه و مال است، لذت ببرید که به زودی خواهید دانست چه عذابی در کمین شماست.

ظاهرا منظور کفران نعمت نیست بلکه «لیکفروا» که غایت شرک است به معنی انکار نعمت و نسبت دادن آن به معبودهای باطل است. معنای کفران احتمال ضعیف است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۵۲

[سوره النحل (۱۶): آیات ۵۶ تا ۶۴]

اشاره

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْتَلْتُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹) لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰)

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ (۶۱) وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (۶۲) تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَوَيْلُهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) وَ مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ وَهْدَىٰ وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۵۳

۵۶- برای اصنام که چیزی نمی‌دانند، نصیبی قرار می‌دهند از آنچه روزیشان داده‌ایم، به خدا حتما از آنچه دروغ می‌بندید مسئول خواهید بود.

۵۷- برای خدا دختران قرار می‌دهند، پاک است خدا از این نسبت و برای آنهاست آنچه میل می‌کنند.

۵۸- و چون به یکی از آنها مژده دختری داده می‌شود چهره‌اش سیاه می‌شود و پر از خشم می‌شود.

۵۹- از بدی آنچه مژده داده شده از مردم پنهان می‌شود (و فکر می‌کند) که آیا با خواری نگاهش دارد یا در خاک پنهانش کند، بد است آنچه حکم می‌کنند.

۶۰- برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند صفت بدی است، برای خداست صفت برتر، و اوست توانا و حکیم.

۶۱- اگر خدا مردم را برای ظلمشان مؤاخذه می‌کرد جنبنده‌ای در روی زمین نمی‌گذاشت ولی آنها را تا مدت معین به تأخیر می‌اندازد و چون اجلشان بیاید نه ساعتی تأخیر می‌کنند و نه جلو می‌افتند.

۶۲- برای خدا دختران نسبت می‌دهند که خود مکروه می‌دارند و زبانه‌ایشان دروغ می‌بندد که برای آنها عاقبت خوبی هست، ناچار برای آنها آتش هست و آنها جلو افتادگان به آتشند.

۶۳- به خدا سوگند به سوی امتهایی پیش از تو رسولانی فرستادیم، شیطان اعمال آنها را برای آنها آراست و او اکنون مقتدای آنهاست و آنها راست عذابی دردناک.

۶۴- این کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر آنکه برای مشرکان چیزی را که در آن اختلاف کرده‌اند بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای قومی که مؤمن هستند.

کلمه‌ها

نصیب: بهره و سهم معین.

تفترون: فری بریدن و شکافتن. افتراء: جعل دروغ و چیزی از خود در آوردن «تفترون»: دروغ جعل می‌کنید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۵۴

یشتهون: شهوة: دوست داشتن و میل کردن «شاه شهوة: احبه و رغب فیه» «یشتهون»: میل می‌کنند.

ظل: ظل. به معنی «صار» آیه و به معنای «شد» می‌باشد و از افعال مقاربه است.

مسودا: سواد: سیاهی. «مسود»: سیاه شده.

کظیم: کظم (بر وزن عقل): حبس و نگهداری خشم در سینه، و در اصل به معنی بستن ظرف آبست پس از پر شدن «کظیم» پر از اندوه و فرو برنده خشم. در مجمع فرموده: کظیم کسی است که از اظهار اندوه دهان می‌بندد.

یتواری: موارة: پوشاندن و مستور کردن. تواری: مستور شدن.

یدسه: دس: پنهان کردن. «دست الشیء فی التراب» یعنی آن را در خاک پنهان کردم «یدسه»: پنهان می‌کند او را.

هون: هون (بضم اول) و هوان و مهانت: ذلت و خواری و به فتح اول به معنی آسانی است.

مثل: مثل (بر وزن شرف): دلیل، مانند، صفت، عبرت، علامت، حدیث و داستان دائر. مراد از آن در آیه صفت و حکایت است.

مسمی: معین شده اسم از «سمو» به معنی علامت است.

یستأخرون: تأخر- استأخر هر دو به معنای «آخر ماند» است لا یَسْتَأْخِرُونَ تأخیر نمی‌کنند لا یَسْتَقْدِمُونَ: جلو نمی‌افتند، ظاهرا در این دو فعل معنای طلب نیست لذا مجمع آن را «لا یتقدمون» گفته است راغب معنای طلب گفته و گوید: «لا یریدون تأخرا و لا تقدما».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۵۵

الکذب: کذب (بر وزن جسر): دروغ گفتن و به فتح کاف و کسر ذال:

دروغ.

لا جرم: لا بد، لا محاله، ناچار.

مفراطون: فرط: تقدم و جلو افتادن افراط: تجاوز بیشتر، تفریط کوتاهی و تقصیر بیشتر. «مفراطون» به صیغه مفعول: جلو افتادگان.

شرحها

در این آیات مقداری از بدعت‌های مشرکان نقل شده است، از جمله اینکه می‌گفتند: فلان مقدار از کشت، مال معبودهای ماست به خدا نسبت دختران می‌دادند، دختر را عار و ننگ می‌دانستند و از شنیدن ولادت آن پر از خشم می‌شدند و به فکر زنده بگور کردن می‌افتادند خدا کارش بر مهلت است و گرنه معاقب می‌شدند، شیطان اعمال بد مشرکان را در نظرشان آراسته است، پیامبران برای اصلاح انسانها آمده‌اند، این افسانه‌ها و بدعتها سرگرمشان کرده و از درک واقعیات محرومشان کرده بود، پیامبران چراغ هدایت به دست، انسان را بترک افسانه‌ها و درک واقعیات می‌خواندند.

۵۶- وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ به نظر می‌آید مراد از «يجعلون» همانست که در سوره انعام/ ۱۳۶ گذشت وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيْبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِزْقِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِهِمْ فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ ... که مقداری از کشت را مال معبودها دانسته و برای آنها صرف می‌کردند، او در وَ يَجْعَلُونَ ظاهراً برای استیناف است، مراد از «لما» اصنام و فاعل لا يَعْلَمُونَ ظاهراً «لما» است باعتبار معنایش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۵۶

که جمع است، یعنی مشرکان برای بت‌هایی که چیزی نمی‌دانند حصه‌ای از آنچه روزیشان کرده‌ایم قرار می‌دهند ولی بتها از این عمل خبری ندارند که پاداششان بدهند، به نظر دیگران فاعل لا يَعْلَمُونَ مشرکان است یعنی نمی‌دانند که بتها لا یضر و لا ینفع هستند و چون این بدعت زمینه فکری و استدلالی نداشت و فقط بر عواطف غلط استوار بود و با اندک توجه باطل بودنش آشکار می‌شد لذا فرموده: به خدا سوگند که در مقابل این افتراء مسئول خواهید بود.

۵۷- وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ از جمله بدعت‌هایشان آن بود که به خدا نسبت دختران می‌دادند، در مجمع فرموده: مشرکان می‌گفتند: ملائکه دختران خدا هستند این مطلب از آیات:

أَفَاضِ فَمَا كُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا اسراء/ ۴۰ وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا زخرف/ ۱۹ نیز استفاده می‌شود منظور از وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ پسران می‌باشند که مشرکان آنها را دوست می‌داشتند.

در المیزان از تفسیر فخر رازی نقل شده: به گمانم، علت آنکه ملائکه را دختران خدا خوانده‌اند آنست که ملائکه با چشم دیده نمی‌شوند مانند زنان که دوست دارند دور از چشم مردان باشند، لفظ «شمس» را مؤنث خوانده‌اند که قرصش در اثر کثرت نور نادیده است مانند زنان در خانه‌ها ... المیزان آن را بعید می‌داند که مشرکان عرب مخترع این قول نبودند بلکه این قول از برهمنی‌ها و بودایی‌ها و صابئه گرفته شده است.

۵۸- وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْمَأْثَمِ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ در سوره انعام آیات ۱۳۷ و ۱۴۰ جریان قتل اولاد و دختران در میان عرب نقل شد، به هر حال در اثر رسمی بودن بدعتها، وجود دختران را برای خود ننگ و عار می‌دانستند و اگر به یکی خبر می‌آوردند که زنت دختر زائید از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۵۷

کثرت اندوه صورتش سیاه می‌شد و آثار حزن در چهره‌اش آشکار می‌گردید و پر از خشم می‌شد.

۵۹- يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا- سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ خود را ننگین می‌دانست، و از

دیگران خود را پنهان می‌کرد و آن گاه فکر می‌کرد که آیا به خواری تن در دهد و نگاه دارد و یا زنده به گورش کند، بدانید که بد قضاوت می‌کنند و عادت بدی را معمول می‌دارند مگر آفریده شدن در دست دختر است که پسر زائیده شود، مگر بدون وجود دختران نسل انسان باقی می‌ماند؟ آفرین بر اسلام که این بدعت‌های غلط را کوبید.

در روایت هست که مردی از عربها در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که باو خبری آوردند، چهره مرد از شنیدن آن سرخ گردید، حضرت فرمود چه خبر بود؟ گفت: از خانه خارج شدم، زن در حال وضع حمل بود، خبر آوردند که دختر زائیده است. حضرت فرمود: زمین او را حمل می‌کند. آسمان بر او سایه می‌افکند، خدا روزیش می‌دهد و او گلی است که تو می‌بویی یعنی نباید چنین ناراحت باشی.

۶۰- لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ این آیه در رابطه با مطالب بالا، مخصوصاً در رابطه با وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ است و روشن می‌کند که کارهای ناشایست آنها و از جمله، نسبت دادن دختران به خدا، در اثر عدم ایمان به آخرت است، یعنی: صفات بدو کارهای ناشایست برای آنهاست که ایمان به آخرت ندارند و زیننده آنهاست به عبارت دیگر فقر، احتیاج به فرزند، احتیاج به یاری و مانند آن از آن آنهاست و برای خداست تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۵۸

صفت‌های خوب از قبیل بی‌نیازی، پاکی، عزت، کبریا، قدس و مانند آن، که خدا توانا است و نیازی به فرزند و امثال آن ندارد و حکیم است که با صفات بد متصف نمی‌شود الْمَثَلُ الْأَعْلَى در این آیه مانند وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا اعراف / ۱۸۰ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى طه / ۸ است و نیز آمده است وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ روم / ۲۷.

سوء (به فتح - س) مصدر است به معنی بدی ولی به معنای اسم (بد) به کار رفته است در بسیاری از آیات قرآن هست که عُلَّتْ اعمال ناشایست را عدم ایمان به قیامت دانسته است.

۶۱- وَلَوْ يَأْخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ منظور از این آیه آنست که: خدا مشرکان را مهلت می‌دهد و گرنه در مقابل این کارها مستحق عذاب بودند، اما آیه یک حکم کلی را بیان می‌کند و آن اینکه: سنت خدا بر مهلت و تدریج است، برای مردم مهلت می‌دهد که مجالی برای تفکر و انابه داشته باشند و تا رسیدن اجل معین در مهلت خواهند بود و چون مدت سرآید دیگر پس و پیش ندارد نه تأخیر می‌کنند و نه جلو می‌افتند، «علیها» راجع است به «ارض» که از صدر آیه فهمیده می‌شود.

به نظر می‌آید: مراد از «دابه» انسانهای ظالم و مشرک است که مستحق عذابند «۱»، یعنی: اگر خدا انسانها را در اثر ظلمشان گرفتار می‌کرد جنبنده‌ای را از آنها که مستحق عذابند در روی زمین زنده نمی‌گذاشت. بعضی‌ها دابه را عموم گرفته و گفته‌اند: چون ظالمان را هلاک می‌کرد، فقط انبیای معصوم

(۱) علی هذا تقدیر آن «دابه منهم» است، علت تعبیر به دابه ظاهراً ظالم بودن است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۵۹

می‌مانندند، آنها را نیز از بین می‌برد زیرا بشری نمی‌ماند تا هدایت کنند، آن وقت همه جنبندگان را نیز از بین می‌برد زیرا آنها برای منافع انسانها آفریده شده‌اند و بدون انسان، وجود آنها لغو می‌شد، بعضی گویند: آیه دلیل است بر آنکه پیامبران معصوم نیستند، ناگفته نماند: دقت در آیه نشان می‌دهد که مقصود همانست که در اول گفته شد، بقیه حرفها بی‌مورد و وقت تلف کردن است.

۶۲- وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ این آیه عبارت اخرای آیه وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ است که به تناسب وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ ... و آیه بعدی تکرار شده است، منظور از مَا يَكْرَهُونَ دختران است که مشرکان ناخوش داشتند ولی به خدا نسبت می‌دادند و اضافه شده که زبانهایشان دروغ می‌بافد که عاقبت خوب برای آنهاست،

اگر منظور از «الحسنی» پاداش خوب آخرت باشد آن را مشروط می‌گفتند نه اینکه به معاد عقیده داشته باشند، بلکه می‌گفتند: اگر آخرتی باشد ما در آن دارای منزلت خواهیم بود.

مانند: **وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحَسَنَىٰ فَصَلِّتْ / ۵۰** شاید نظرشان زندگی و حالت خوب باشد که یعنی هم منحرفند و هم حالت خوب را آرزو می‌کنند، ولی بجای این امید، حتماً آتش برای آنها است و به طرف آتش جلو افتادگانند.

۶۳- تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَوَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ این آیه در رابطه با آنست که: پیروی شیطان آنها را به این روز سیاه انداخته است، چنان که امتهای گذشته نیز چنین بودند، امروز هم ولی و مقتدای گمراهان

اوست و از او پیروی می‌کنند، در آخرت عذاب بزرگی در کمین آنهاست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۶۰
ناگفته نماند: از مضمون آیه اینطور استفاده می‌شود که در گمراهی گمراهان شیطان همیشه دست اندر کار است، پس هم در گذشته از او پیروی می‌کردند و هم اکنون، علی‌هذا مراد از ضمیر «ولیهم» راجع است به بازماندگان اقوام گذشته و مشرکان مکه، زمخشری در کشف گفته: جایز است که «ولیهم» راجع به مشرکین مکه باشد ولی ظاهراً منحصر به اهل مکه نباشد.

۶۴- وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ یعنی: توهم در ردیف پیامبران گذشته هستی ما کتاب قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا حقایقی که مشرکان در آن اختلاف کرده‌اند برای آنها بیان کنی تا حقائق روشن شود، از طرف دیگر این قرآن هدایت و رحمت باشد برای مؤمنان. به عبارت دیگر: برای مشرکان اتمام حجت و بیان واقع و برای مؤمنان رحمت باشد «هدی» و «رحمه» می‌شود عطف باشد بر «التبین»، در اینصورت هر دو مفعول له هستند و می‌شود خبر «کان» محذوفه باشند یعنی: «و لیکون هدی و رحمه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۶۱

[سوره النحل (۱۶): آیات ۶۵ تا ۷۷]

اشاره

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۶۵) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶) وَ مِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سِكْرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹)
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْضِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰) وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَىٰ رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَلَيْسَ اللَّهُ بِجَعَدُونَ (۷۱) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَلْبَابِلِ يُؤْمِنُونَ وَ يَنْعَمَتِ اللَّهُ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲) وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئًا وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ (۷۳) فَلَا تَصْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷۴)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ مَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۷۶) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۶۲

- ۶۵- خدا از آسمان آبی نازل کرد، زمین را بعد از مردن بوسیله آن زنده کرد، در این کار، حجتی است برای قومی که می‌شنوند.
- ۶۶- در چهارپایان برای شما عبرتی است، از آنچه در شکم‌هایشان هست از میان فرث و از میان خون شما را می‌نوشانیم شیر خالصی که برای نوشندگان گواراست.
- ۶۷- و از میوه‌های نخلها و تاکها (به شما داده‌ایم) که از آن خمر و روزی نیکو به دست می‌آورید در این سخن حجتی است برای قومی که تعقل می‌کنند.
- ۶۸- پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و درختان و از آنچه بالا می‌برند لانه کن.
- ۶۹- سپس از همه میوه‌ها بخور و براه‌های آسان خدایت داخل شو از شکم‌های آنها شرابی رنگارنگ خارج می‌شود، در آن برای مردم شفا هست در این مطلب حجتی است متفکران را.
- ۷۰- خدا شما را آفریده، سپس شما را تحویل می‌گیرد بعضی از شما به پستترین عمر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۶۳ می‌رسد که بعد از دانستن چیزی را نداند خدا دانا و توانا است.
- ۷۱- خدا بعضی از شما را بر بعضی در روزی برتری داده است برتر شدگان رزق خود را بر مملوکان خود نمی‌دهند تا در رزق مساوی باشند آیا نعمت خدا را انکار می‌کنند؟
- ۷۲- خدا برای شما از جنس خودتان همسران قرار داد و از همسران فرزندان و نوه‌ها به وجود آورد و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را انکار می‌کنند؟!
- ۷۳- به جای خدا پرستش می‌کنند بتهایی را که از آسمانها و زمین هیچ رزقی را برای آنها مالک نیستند و قدرت مالک بودن را ندارند.
- ۷۴- برای خدا مثل‌ها نزنید، که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.
- ۷۵- خدا مثل زده برده صاحب‌داری را که بر چیزی قدرت ندارد و انسان آزادی را که به او رزق خوبی داده‌ایم و از آن پنهان و آشکار انفاق می‌کند، آیا برابراند؟
- حمد خدا راست، بلکه اکثرشان نمی‌فهمند.
- ۷۶- خدا مثل زده دو مردی را که یکی لال مادرزاد است، قدرت به چیزی ندارد بر مولایش سربار است او را به هر کجا می‌فرستند بهره‌ای نمی‌آورد آیا یکسان است او و کسی که امر به عدالت می‌کند و در راه راست است.
- ۷۷- نهان آسمانها و زمین از آن خداست، کار قیامت مانند چشم به هم زدن یا نزدیکتر از آن است که خدا بر هر چیز توانا است.

کلمه‌ها

سما: بلندی. آن از «سمو» به معنی رفعت و بلندی است، طبرسی فرموده: هر آنچه بالای تو باشد و بر تو سایه افکند سما است و سما اطاق سقف آنست.

عبره: عبره و اعتبار: پند گرفتن. اصل آن عبر به معنی گذشتن از حالی است به حالی. راغب گوید: حالتی است که از معرفت محسوس تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۶۴

به معرفت غیر محسوس حاصل می‌شود.

فرث: (بر وزن عقل): گیاه جویده که در شکم حیوان است، باید دانست آن به معنی سرگین نیست که سرگین مدفوع حیوان است ولی فرث آن گیاه جویده است که هنوز مواد غذایی آن به وسیله روده‌ها جذب نشده است در روایت آمده: «الفرث السرجین ما دام

فی الكرش» یعنی: سرگین مادامی که در شکمبه حیوان است در روایت هست: «الفرث ما فی الكرش».

سائغا: سوغ: فرو رفتن از حلق به آسانی. «ساغ الشراب فی الحلق:

سهل انحداره» پس «سائغ»: خوش نوش و گوارا.

نخیل: درختان خرما. واحد آن نخله است. عنب: انگور و درخت انگور جمع آن اعناب است.

سکر: (بر وزن شرف): مست کننده (و بر وزن قفل): مستی.

نحل: (بر وزن عقل): زنبور عسل.

اوحی: وحی به معنی اشاره و تفهیم مخفی است، وحی و ایحاء هر دو به یک معنی است اَوْحَى رَبُّكَ: تفهیم کرد پروردگار تو (تفهیم ذاتی و غریزی).

یعرشون: یعنی بلند می‌کنند عرش به معنای تخت حکومت در اصل به معنی ارتفاع و بلندی است، منظور از «یعرشون» کندوها یا داربستهایی است که به دست بشر ساخته می‌شود.

اسلکی: سلک: داخل شدن و داخل کردن فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكَ: داخل شو به راههای پروردگارت.

ذلالا: ذل (بضم اول: خواری و ذلت. و (بکسر اول): رام شدن ذلول: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۶۵

رام. جمع آن ذلل (بر وزن عنق) است: رام شده‌ها.

شفاء: (به کسر - ش): صحت و سلامت. راغب گوید: شفاء: رسیدن به سلامت است.

ارذل: رذل: ناپسند. ارذل: ناپسندتر. رذل و رذال آنست که در اثر پلیدی ناپسند باشد.

عمر: عمر (بر وزن عنق و قفل): مدت زندگی انسان، مدتی که بدن به وسیله روح آباد است که معنای اصلی آن آبادی است.

رادی: رد: برگرداندن، رادی در اصل «رادین» است یعنی برگردانندگان.

یجحدون: جحد: انکار از روی علم «یجحدون»: انکار می‌کنند.

حفدة: حفد: سرعت در عمل حافد: سرعت کننده به یاران و خدمتکاران حفدة گویند که در پیروی و اطاعت انسان سرعت

می‌کنند، فرزند فرزند (نوه) را نیز حافد گویند شاید مراد از حفدة، نوه‌ها باشد.

ابکم: ابکم: لال مادرزاد و اگر بعدا لال شده باشد اخرس گویند.

کل: کل (بفتح کاف و تشدید لام) ثقل و سنگینی «کل لسانه» زبانش سنگین شد، سخن گفتن نتوانست.

لمح: لمح: نگاه تند، چشم به هم زدن اشاره با چشم، در نهایت گوید:

در حدیث آمده: «كان يلمح في الصلاة ولا يلتفت» یعنی آن حضرت در نماز با چشم اشاره می‌کرد و رو بر نمی‌گرداند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۶۶

شرحها

این آیات سومین قسمت از آیات توحید است که پس از نقل دلائل توحید و نفوذ مشیت حق تعالی در جهان، بت پرستی و توجه به غیر خدا محکوم شده و اشاره گردیده که نه تنها اداره جهان بلکه کار آخرت نیز در دست خداست و آن مانند چشم به هم زدن به خدا آسان است آیات در زمینه بیان حیوانات و نباتات است که پشتوانه زندگی انسانها هستند خدا به وسیله آنها جهان انسانی را اداره می‌کند.

نتیجه آیات آنست که: خلقت و اداره جهان در دست خداست، پس عزت و ذلت در دست خداست، جلب نفع و دفع ضرر در اختیار اوست، باید به او روی آورد و او را پرستید و از او خواست و از او ترسید، جز او مدیر و کارساز نشناخت، آنها که جز او را

می‌پرستند در اشتباه و ضلالت می‌باشند.

۶۵- وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَشْمَعُونَ نکره آمدن «ماء» دلالت به خالص بودن و مبارک بودن آن دارد یعنی آبی خالص و با برکت و مفید نازل کرد، در جای دیگر آمده: وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا ق / ۹، منظور از زنده شدن زمین، رویانیدن گیاهان است، مثل: فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ حج / ۵ «۱» مراد از «یسمعون» تعقل و درک است یعنی شنیدنی که توأم با تعقل و تفکر است، آیه شریفه در صدد بیان آنست که: این نظام حاکی از تدبیر خدا و نفوذ اراده او در اداره جهان و زندگی است باید آفتاب به دریاها بتابد، آبها تبخیر شود، بادها

(۱) راجع به اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ در سوره حج صحبت خواهد شد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۶۷

آنها را به جاهای دیگر ببرد، برودت طبقات جو آنها را به شکل باران و برف به زمین برگرداند تا تدبیر خدا عملی گردد، آری اینها یک حساب دقیق و منظم دارند.

۶۶- وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسِيتُكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ منظور از انعام چهارپایان شیرده است، مانند گاو و گوسفند، واقعا عجیب است که مواد غذایی به وسیله روده‌های حیوان جذب شده و وارد خون شود و خون در پستان حیوان، به وسیله غده‌های آن به شیر مبدل گردد و از فرث و خون در آن نباشد و خالص از آن دو و خوش نوش و دلچسب باشد این چه تدبیری است، گاه و یونجه مبدل به خون شود و خون در غده‌های پستان تبدیل به شیر گوارا گردد «سبحانک و بحمدک یا ربنا» تقدیر آیه «من بین فرث و من بین دم» است یعنی:

شیر اول از بین گیاه جویده و سپس از بین خون خارج می‌شود. استفاده‌های زیادی که از شیر و مشتقات آن می‌بریم، از دلائل روشن تدبیر و نفوذ مشیت خدا در تأمین زندگی است. مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ بیان است برای مِمَّا فِي بُطُونِهِ عِلَّتْ مفرد آمدن ضمیر، با آنکه به انعام راجع است به مناسبت «ما ذکر» است که همه آنها یک چیز خوانده شده و یا نظر «بکل فرد فرد» است.

۶۷- وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسِينًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ رقم دیگری از دلائل توحید و تدبیر حاکم بر جهان است و آن اینکه: در اثر اراده خدا مواد خام یعنی محلول خاک اکسیژن هوا و آب به وسیله درختان خرما و انگور و سائر درختان که از پیچیده‌ترین کارخانه‌های شیمیایی هستند، مبدل به میوه‌ها می‌شوند و انسانها از خرما و انگور. شراب و سائر روزیها که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۶۸

همان میوه‌ها و مشتقات آنهاست به دست می‌آورند، عجب!! از هیزم خرما شیرین خارج می‌شود، این صنعت عظیم ناشی از کدام مشیت و اراده است؟! سکر چنان که در کلمه‌ها گفته شد به معنی شراب و مست کننده است، اخذ شراب از خرما و انگور دلیل بر حلال بودن و ممدوح بودن آن نیست، رِزْقًا حَسِينًا نیز حاکی از ناپسند بودن شراب است، بلکه نظر آیه فقط به اتخاذ شراب و مسئله تخمیر است که خود نظمی از نظم جهان است، لازم نیست در اینجا از نسخ حکم صحبت شود گر چه تحریم رسمی خمر در مدینه واقع شده و این آیه مکی است، چون در اینجا از مباح بودن سخنی نیست.

در المیزان فرموده: وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ ... جمله اسمیه، عطف است بر وَاللَّهُ أَنْزَلَ ... و در آن «ما» یا «شیء» مقدر است یعنی: «و من ثمرات النخيل و الاعناب شیء تتخذون منه سکر» و یا جمله فعلیه و عطف بر وَاللَّهُ أَنْزَلَ ...

است و تقدیر آن «و خلق لكم من ثمرات النخيل ...» قومی که تعقل می‌کنند و از محسوس به غیر محسوس پی می‌برند می‌توانند از این نظم به آورنده نظام پی ببرند. لفظ «منه» راجع است به «ما ذکر».

۶۸- وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخِيلِ أَنْ أَنْزِلِي أُنثَىٰ مِنْ الْجِبَالِ يَئُوتَا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ دلیلی دیگری از دلائل توحید و آن خلقت

زنبور عسل و عسل ساختن آن است، لفظ «اوحی» نشان می‌دهد که خداوند این مأموریت را به این حشره داده است و از دست دیگر حشرات ساخته نیست، این وحی و تفهیم ذاتی و غریزی یکی از دلایل توحید و تأثیر اراده خدا در جهان و تأمین زندگی است. منظور از «یعرشون» ظاهراً کندوهاست که به دست انسانها ساخته می‌شود»

(۱) در بعضی از روایات نحل به رسول خدا ص، جبال بر قریش، شجر بر عرب، و در بعضی نحل بر امامان (ع) تطبیق شده است: تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۴۶۹

وحی و تفهیم ذاتی خدا به زنبور عسل آن است که در کوه‌ها و درختان و در کندوهایی که بشر می‌سازد برای خود خانه‌ها بگیرد. ۶۹- ثُمَّ كَلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسِيلُكِي سَيْبِلَ رَبِّكَ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ دنباله وحی به این حشره عجیب و عسل ساز است: ای حشره و ای مأمور با استعداد خدا، از همه میوه‌ها بخور و از گلها که میوه خواهند شد بخور ...

«ذللا» حال است از «سبل» به نظرم مراد از داخل شدن به راههای خدا، طریق ساختن خانه‌های شش ضلعی و ساختن موم و عسل است که خدا این راهها را برای او رام و آسان کرده است، اینکه فرموده: «شراب» بدان علت است که عسل به صورت شربت از دهان حشره خارج شده و در خانه‌های شش ضلعی قرار می‌گیرد، آن وقت به طور دسته جمعی بر روی خانه‌ها آن قدر بال می‌زنند که آب آن تبخیر شده و قوام یافته به صورت عسل در می‌آید شَيْبَانُكَ اللَّهُمَّ در کدام دانشگاه این تخصص نصیب این حشره گردیده است. مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ اشاره است به رنگهای مختلف عسل از قبیل زرد، قرمز، مایل به سیاهی.

فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ حاکی است که خوردن عسل بسیاری از دردها را از بدن می‌راند در خصال صدوق از علی علیه السلام نقل شده «لعق العسل شفاء من كل داء»

در قرآن مجید عسل و قرآن را شفاء خوانده است گویند حدود ۹۸ در صد آن در بدن جذب می‌شود و مدفوع آن بسیار اندک است إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ بلی آنان که اهل تفکر هستند وجود این حشره و عمل آن بهترین دلیل بر نفوذ مشیت حق در اداره جهان است، به نظرم منظور از «لایه» علامت و نشانه توحید است نه معاد، گرچه می‌شود آن را برای معاد هم گرفت که مردگان از میان خاک مانند تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۴۷۰ خارج شدن عسل از گلها، خارج خواهند شد.

زنبور عسل به تنهایی یک جهان است، لازم است حالات آن را در کتابهای دیگر که در رابطه با آن نوشته شده است مطالعه کرد. ۷۰- وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ این آیه در بیان آنست که: خلقت، وفات، پیر شدن شما نیز مقهور اراده خداست و از خود قدرتی ندارید، این حالات شما دلیل توحید و دلیل نفوذ اراده خدا در اداره جهان است و اگر قدرت دست مردم بود نه حاضر به مردن می‌شدند و نه از جوانی گذشته و به أَرْدَلِ الْعُمْرِ می‌رسیدند.

منظور از ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ مردن در وسط سن و مرگهای معمولی است، بعضی دیگر بقدری عمر می‌کنند که پیر و از کار افتاده می‌شوند و محفوظات و معلومات خود را فراموش می‌کنند و به حالت کودکی بر می‌گردند.

در مجمع‌البیان از رسول خدا و علی علیهما السلام نقل شده که اردل‌العمر رسیدن به هفتاد و پنج است.

در تفسیر صافی از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل شده که آن صد سال است.

«إذا بلغ مائة سنة فذلك اردل‌العمر»

جمله إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ حاکی است که این کارها دست شما نیست بلکه در دست خدا است که او دانا و تواناست.

۷۱- وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادُوا رِزْقَهُمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ یعنی حتی رزقی که به دست می‌آوردید و در آن برتری دارید ناشی از اراده خدا و مدیریت اوست و از دلایل توحید می‌باشد، شما در آن مستقل نیستید، مانند نَحْنُ قَسَمٌ مِّنَّا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۵، ص: ۴۷۱

دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا

زخرف / ۳۲، برتری در رزق یک دفعه آنست که ثروت یکی از دیگری زیاد باشد و یک دفعه آنست که یکی مستقل در تصرف باشد دیگری نه مانند آقا نسبت به برده‌اش و پدر نسبت به فرزندانش منظور از تفضیل در آیه قسم دوم است صدر آیه راجع به توحید است. و فَمَا الَّذِينَ ...

برای تاکید آنست یعنی دلیل این تفضیل و برتری آنکه شخص، خودش را مالک می‌داند و حاضر نیست به مملوک خود بدهد و از مالکیت خود دست بردارد، پس نعمت خدا را تکذیب نکنید و آن را از خدا و از دلایل توحید بدانید نه اینکه مثل قارون بگوئید: إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي قِصَص / ۷۸.

گویند جمله فُهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ نتیجه است بر نفی در فَمَا الَّذِينَ ...، یعنی:

برتری یافتگان که به بردگان خود نان می‌دهند رزق خود را به آنها نمی‌دهند بلکه رزق خدا را می‌دهند علی‌هذا آنها و بردگان در رزق مساوی می‌باشند.

المیزان این سخن را قبول ندارد و گوید: آن مخالف وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ ...

است که می‌رساند رزق مال آنهاست و دیگران حقی ندارند و نیز با أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ درست در نمی‌آید که می‌رساند رزق، نعمت مخصوص آنهاست آن گاه فُهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ را قید منفی گرفته است که چنین می‌شود: آنهايي که برتری یافته‌اند حاضر نیستند از مالکیت خود صرف نظر کرده و رزق خود را به بردگان برگردانند تا برابر باشند، قول المیزان دقیق و قابل قبول است علی‌هذا در آیه، این سخن که رزق برده به عهده آقا است، مطرح نیست:

۷۲- وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِيَسْتَضِيئُوا بِنُورِ اللَّهِ وَيُؤْمِنُوا وَبِإِنْعَامِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ این آیه نیز از دلایل توحید است و روشن می‌کند که دست‌اندرکار و اداره کننده، خداست و باید باو روی آورد، خدا از جنس خودتان برای شما همسران تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۷۲

قرار داده که با آنها انس بگیرید و مِنْ آياته أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِيَسْتَضِيئُوا بِهَا ... روم / ۲۱ و آن گاه از همسران برای شما فرزندان و نوه‌ها و خدمات کاران قرار داده است، ظاهراً در اینجا خلقت آنها مورد نظر نیست بلکه مؤثر بودن آنها در علاقه‌ها و تأمین زندگی است که حاکی از اداره زندگی است، هکذا روزیهای خوشایند، آن وقت تو بیخشان فرموده که به معبودهای باطل ایمان می‌آورند و نعمت‌های خدا را که اصنام دخالتی در آنها ندارند، انکار می‌کنند «۱».

۷۳- وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ این آیه نتیجه‌گیری از آیات سابق است یعنی اگر در آنچه گفته شد دقت کنند خواهند دانست که معبودهای آنها در این مذکورات دستی نداشته‌اند و اصلاً قدرت دست داشتن ندارند، با وجود این، آنها را پرستش می‌کنند و رو به سوی آنها می‌آورند، جمله وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ترقی است از «لا يملك» یعنی مالک نیستند و اصلاً قدرت ندارند که مالک شوند و نخواهند شد گفته‌اند «شیئا» بدل است از «رزقا» و شاید به معنای «اصلا و ابدا» باشد.

۷۴- فَلَا تَصْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ممکن است امثال به معنی اوصاف باشد یعنی از جانب خود برای خدا اوصافی معین نکنید که خدا دخترانی دارد و مانند آن، ولی قوی آنست مراد از امثال، اشباه و شریکان باشد علی‌هذا امثال در جای

«اندا» است. این نسبت به آیه قبل مناسب است، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ... یعنی اگر گفته شما حق بود خدا

(۱) در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) آمده:

«الحفدة بنو البنت و نحن حفدة رسول الله (ص)».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۷۳

تصدیق می‌کرد.

۷۵- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسِينًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ این آیه در رابطه با آنست که خدا هر کاری را که بخواهد می‌تواند و می‌کند ولی معبودهای باطل چیزی از آنها ساخته نیست.

خلاصه، مثل آنکه: بنده مملوکی که بر چیزی قادر نیست نمی‌تواند مانند کسی باشد که آزاد است و از ثروت خود در آشکار و پنهان خرج می‌کند، خدا در تصرف و اختیار و نعمت دادن در جای وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ است و بتهای شما در جای عَبْدًا مَمْلُوكًا می‌باشند. «عبدا...» بیان است از «مثلا» وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ عطف است «عبدا» و لفظ «من» در جای «حرا» می‌باشد هَلْ يَسْتَوُونَ استفهام انکاری است. الْحَمْدُ لِلَّهِ نتیجه است از صدر آیه، همه حمدها یا جنس حمد برای خداست که همه چیز را او عطا می‌کند و همه موهبت‌ها از جانب او است ولی اکثر مشرکان این مطلب را نمی‌دانند.

۷۶- وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ این مثل دیگری است در رابطه با توانایی خدا و زبونی معبودهای باطل، یکی از دو مرد، لال مادرزادی است که نه چیزی می‌فهمد و نه می‌تواند چیزی را بفهماند، او بر سرپرست خود بار گرانی است که نمی‌تواند خود را اداره کند، مولایش و را هر کجا می‌فرستد، فائده‌ای نمی‌آورد. اما مرد دوم هم امر به عدالت می‌کند و هم خود عادل است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۷۴

لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ نسبت به «ابکم» است یعنی آنچه غیر لال می‌تواند، لال مادرزاد هیچ یک از آنها را نمی‌تواند، معبودهای باطل در جای «احدهما ابکم» است و خدا در جای وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ می‌باشد. اصنام نه چیزی می‌فهمند و نه چیزی می‌فهمانند، بر پرستندگان خود سربار است از هر چیزی که بر او بخواهند فائده‌ای نمی‌برند ولی خدا خود عادل است و امر به عدالت می‌کند، عادل است لذا پاداش و کیفر می‌دهد، باید او را پرستید و منتظر پاداشش بود و باید از او ترسید که مقتضای عدالت او، عذاب تبهکاران است، امر به عدالت می‌کند و راههای خوب را نشان می‌دهد باید از او اطاعت کرد.

۷۷- وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این آیه در رابطه با آنست که نظام کنونی بالاخره منجر به آخرت می‌شود امر آخرت نیز در دست خداست و آن برای خدا مانند اشاره چشم، آسان است.

آخرت از مصادیق غیب السموات و الارض، است، مخصوص بودن غیب به خدا حاکی از آنست که آخرت در دست خداست، صدر آیه تمهید است برای وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ یعنی حالا که غیب سماوات و ارض خاص خداست آخرت هم که مصداق غیب است در دست خداست می‌تواند آن را تحقق بدهد، کار آخرت بر او دشوار نیست بلکه مانند اشاره چشم آسان است و یا از آن هم آسانتر است إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تعلیل وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ ... است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۷۵

اشاره

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَانًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۸۰) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (۸۱) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۸۲)

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۳) وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۴) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَآلَقُوا إِلَيْهِمْ الْقَوْلَ إِنَّكُم لَكَاذِبُونَ (۸۶) وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يُؤْمِنُ السَّلَامَ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷)

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸) وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۴۷۶

۷۸- خدا شما را از شکم مادرانتان خارج کرد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، برای شما گوشها، چشمها و قلبها قرار داد تا شکر کنید.

۷۹- آیا نگاه نمی‌کنند به پرندگان که در فضا مسخر هستند؟ آنها را جز خدا نگاه نمی‌دارد. در آن دلالتی است برای قومی که ایمان می‌آورند.

۸۰- خدا خانه‌های شما را محل آرامش قرار داد و برای شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی داد که آنها را روز سفر و روز اقامت به سهلی حمل می‌کنید، و از پشمها و کرکها و موهای آنها برای شما اثاث و متاعی است تا مدتی.

۸۱- خدا از آنچه آفریده، برای شما سایه‌هایی قرار داده و در کوهها مخفی گاهها به وجود آورده است و پیراهنها قرار داده که شما را از سرما و از جنگ نگاه می‌دارد، این چنین نعمت خود را برای شما تمام می‌کند تا اسلام بیاورید.

۸۲- اگر اعراض کردند، بر عهده تو است فقط ابلاغ آشکار.

۸۳- نعمت خدا را می‌دانند سپس آن را انکار می‌کنند و بیشترشان کافر می‌باشند یاد کن روزی را که از هر امت شاهدی اقامه می‌کنیم.

۸۴- سپس به کفار اجازه داده نمی‌شود و راضی کردن خدا از آنها خواسته می‌شود.

۸۵- و چون ظالمان عذاب را به بینند، نه از آنها سبک می‌شود و نه مهلت داده می‌شوند.

۸۶- وقتی که مشرکان شرکاء خود را دیدند گویند پروردگارا اینها شرکاء ما هستند که جز تفسیر احسن‌الحديث، ج ۵، ص: ۴۷۷ تو می‌خواندیم شرکاء می‌گویند: به یقین شما دروغگویانید.

۸۷- آن روز به خدا تسلیم می‌شوند و آنچه از خود به دروغ می‌گفتند از آنها گم می‌شود.

۸۸- کسانی که کافر شده و دیگران را از راه خدا باز داشته‌اند، عذابی بر بالای عذابشان اضافه می‌کنیم به علت افسادی که می‌کردند.

۸۹- یاد کن آن روز را که از هر امت شاهد مبعوث می‌کنیم از خودشان، و تو را بر این امت شاهد می‌آوریم، کتاب را برای بیان هر

چیز و هدایت، بر تو نازل کرده‌ایم و آن رحمت و مژده است مسلمین را.

کلمه‌ها

سمع: قوه شنوایی. شنیدن گوش به هر سه معنی در قرآن به کار رفته است آن جمع بسته نمی‌شود زیرا در اصل مصدر است و مصادر جمع بسته نمی‌شوند.

الأبصار: بصر: قوه بینایی. چشم. علم، جمع آن ابصار است.

الافتدء: فؤاد: قلب جمع آن افتده است «فأد» در لغت به معنی دلسوزی و تحریک است، قلب را از آن فؤاد گفته‌اند که در آن توقد و دلسوزی هست و یا در آن تأثر و انقلاب هست.

جو: جو را رغب هوا و مجمع البیان هوای دور از زمین گفته است «الجو: الهواء البعيد من الارض» (فضا) آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

سکنا: سکن (بر وزن شرف): آرامش و محل آرامش.

جلود: جلد (بکسر اول): پوست. جلود: پوستها.

تستخفونها: خفیف: سبک. استخفاف: طلب سبکی. «تستخفونها»: سبک تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۷۸ می‌شمارید آنها را.

ظعنکم: ظعن: مسافرت کوچ. «ظعن ظعنا: سار» فقط یک بار در قرآن آمده است.

اصواف: صوف: پشم. اصواف: پشمها. آن در گوسفند است.

اوبار: و بر (بر وزن شرف): پشم شتر (کرک) جمعش اوبار است.

اشعار: شعر (بر وزن عقل): موی جمع آن اشعار است (موی بز).

اکنان: کن (بر وزن عقل): پوشاندن و محفوظ داشتن. و بکسر کاف: محل مستور شدن و محفوظ شدن. جمع آن اکنان است (غارها).

سراییل: سربال: پیراهن. جمع آن سراییل است.

بأسکم: بأس: سختی. ناپسند. به معنی عذاب، خوف، قدرت، جنگ نیز به کار می‌رود، منظور از آیه ظاهرا جنگ است.

ابلاغ: بلاغ و تبلیغ هر دو به معنی رساندن است. بلاغ به معنی رسیدن نیز آید.

یستعتبون: عتبی: رضایت و خشنودی استعتاب: طلب رضایت «استعتبه:

استرضاه». «لا یستعتبون»: از آنها رضایت خدا خواسته نمی‌شود که عمل کنند و خدا را راضی نمایند.

السلم: سلم (بر وزن شرف): تسلیم شدن و انقیاد.

تبیانا: بیان و تبیان: آشکار شدن. «تبیانا»: برای آشکار شدن تبیین و تبیان به معنی آشکار کردن نیز آید.

شرحها

این آیات چهارمین قسمت از آیات توحید است که پس از نقل آنها، تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۷۹

بت پرستان که به اجسام بی‌جان چسبیده‌اند، محکوم شده و با عذاب خدایی تهدید شده‌اند، در این آیات از خلقت انسان و اعضایی که در وجود او تعبیه شده و از پرندگان و استفاده از وسائل مادی، سخن رفته است و آن گاه روشن شده که انتهای این نظام به روز

قیامت می‌انجامد و در آن، ظالمان و مشرکان در عذاب خواهند بود و نیز پیامبران در آن روز به گناه گناهکاران گواهی خواهند داد.

تفکر در این آیات نشان می‌دهد که خدای دانا و توانا در کار جهان دست اندر کار است، و اینهمه کارها و صحنه‌ها روی اغراض و غایات به این صورت در آمده است و در همه آنها آیات و شواهد توحید به خوبی روشن است اینک آنها را یکی یکی بررسی می‌کنیم:

۷۸- وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ یعنی در حین تولد از این معلوماتی که فعلا دارید در شما اثری نبود علت دانا شدن شما همان گوش و چشم و قلب است که شنیدنیها و دیدنیها از دروازه گوش و چشم وارد درون شما می‌شود، و به وسیله قلب و عقل تجزیه و تحلیل می‌شوند و اگر این دستگاه‌ها در بدن نبود، بشر از دانایی بی‌بهره می‌شد و با عالم خارج ارتباطی پیدا نمی‌کردند.

وَجَعَلَ لَكُمْ... اشاره به مبدا و اسباب علم است، در آخر آیه واقع شدن، برای آن نیست که چشم و گوش بعد از تولد پیدا شده‌اند و نیز اسباب دانایی فقط این دو حس نیستند بلکه حس شامه، لامسه و ذائقه نیز از اسباب دانایی هستند ولی سمع و بصر از اهم آنهاست. لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ برای بریدن از مخلوق و رسیدن به خالق است آنکه شکر این نعمتها را بکند آنها را از خدا خواهد دانست. (۱)

(۱) ساختمان چشم و گوش به قدری دقیق و اسرارآمیز و پیچیده است، که هر صاحب عقل را به حیرت می‌آورد، درباره هر یک علم مستقلی به وجود آمده است به نوشته، دانشمندان در این زمینه مراجعه شود و در قدرت حتما دقت بعمل آید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۸۰

۷۹- أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ از اسحاق نیوتن نقل شده: ساختمان چشم نشان می‌دهد که خالق چشم از اسرار و ترکیبات و قوانین نور آگاهی داشته است، پرواز پرندگان با وسایل و بالهای خود دلیل روشنی بر نظام متقن حاکم بر جهان است که حتی دست بشر نیز در آنها کار نکرده است، آری فقط خدا و تدبیر اوست که پرندگان را در هوا نگاه می‌دارد، در بال زدن، شنا کردن، نقل مکان و در اقسام پرندگان دلانل بسیاری است برای آنان که به حقائق تسلیم می‌شوند.

۸۰- وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ این وسایل مادی که در اختیار بشر گذاشته شده و بشر خود را با آنها تأمین می‌کند دلیل اراده و خواست خداست، خانه‌هایی که محل آرامش هستند، چادرهایی که از پوست حیوانات ساخته می‌شوند که حمل و نقل آنها در سفر و حضر سبک و آسان است، استفاده‌هایی که از پشم و کرک و موی چهارپایان می‌شود و از آنها وسایل خانه و امتعه قابل فروش به دست می‌آید همه حکایت از خواست خدا دارند و از آنها تا مدت متناسب بهره‌برداری می‌گردد.

لفظ «من» در مِنْ بُيُوتِكُمْ به معنای تبعیض است یعنی قسمتی از خانه‌های شما محل آرامش و قسمتی برای حفظ اثاث است و یا آن به معنای بیان است یعنی:

«جعل لكم بيوتكم سكوناً» ۸۱- وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۸۱

این دلیل مرکب است از آنچه به دست خدا به وجود آمده و آنچه بشر ساخته است و همه دلیل صنع خدا و نظم متقن او است، اگر سایه وجود نداشت و اگر اجسام از نفوذ حرارت آفتاب جلوگیری نمی‌کردند کار ما و حیوانات و نباتات در مقابل نور آفتاب تمام

دیگری از حالات مشرکان است که چون معبودهای باطل خود را دیدند گویند: پروردگارا اینها همانها هستند که جز تو می‌خواندیم معبودها جواب می‌دهند که دروغ‌گویانید. غرضشان از این خبر چیست؟ آیا از باب خود گم کردن است که بیخردانه سخن می‌گویند، یا می‌خواهند آنها را محکوم کنند که خدایا اینها ما را گمراه کرده‌اند.

القاء قول به معنی گفتن است: «القیت الیه مقاله: قلتها له» اینکه شرکاء می‌گویند: إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ظاهراً مراد آنست که شما دروغ می‌گوئید و دروغ می‌گفتید ما شریک و همتای خدا نیستیم. در جای دیگر به جای تکذیب، کفر و انکار آمده است وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ فاطر/ ۱۴ و شیطان به آنها خواهد گفت: إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ ابراهیم/ ۲۲ و در جای دیگر آمده إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ بقره/ ۱۶۶. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۸۴

۸۷- وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

یعنی: آن روز تسلیم خدا و منقاد او می‌شوند و از خود مقاومتی نشان نمی‌دهند و معبودهایی که به دروغ به خدا نسبت می‌دادند گم می‌شوند و فائده‌ای به آنها نمی‌دهند ولی این تسلیم فائده‌ای به حال آنها نخواهد داشت که ظرف ایمان گذشته است، این تسلیم اضطراری است، و خواهند دید که معبودها همچون خیالهای باطل بوده و ناپدید شدند.

۸۸- الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زُجْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ این مطلب دیگری است که در آیه ۲۵ از همین سوره گذشت: لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ ... منظور از «صدوا» مانع شدن دیگران از راه خدا و گمراه کردن آنهاست لذا عذابشان مزید خواهد بود، منظور از افساد همان مانع شدن است و شاید این آیه مصداق و أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ باشد که گذشت.

۸۹- وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ صدر آیه مانند آیه ۸۴ است که گذشت و آن مقدمه بود برای «ثم يؤذن لهم ...» و در این آیه مقدمه است برای وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا ... لفظ مِنْ أَنْفُسِهِمْ برای تحکیم مطلب است یعنی از خودتان است که شما او را می‌شناسید و او به شما آشنایی دارد، این آیه نظیر آیه ۴۱ از سوره نساء است که گذشت، منظور از شهید هر امت ظاهراً پیغمبر آن امت است درباره حضرت عیسی علیه السلام آمده است وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا نساء/ ۱۵۹ «هؤلاء» راجع به امت اسلام یعنی تو را نیز بر امت خودت شاهد خواهیم آورد، از در منثور سیوطی نقل شده: تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۸۵

آن حضرت چون این آیه را می‌خواند به گریه می‌افتاد رجوع شود به نکته‌ها.

جمله وَ نَزَّلْنَا ... شاید توجیه صدر آیه باشد یعنی کتاب را برای روشن شدن هر چیزی و از جمله روشن شدن مسئله شهادت، نازل کرده‌ایم، مسئله شهادت نیز از مصادیق «کل شیء» است. غرض از «کل شیء» همه چیزهایی است که در هدایت شدن به آنها احتیاج هست نه تمام اشیاء جهان، به عبارت دیگر: این کلیت نسبی است، باید دانست که تبیان و هدی راجع به عموم مردم رحمت و بشری خاص مسلمین است که به دستورهای قرآن مطیع هستند

«عن الصادق علیه السلام ان الله انزل في القرآن تبیان كل شیء و الله ما ترك شیئا يحتاج الیه العباد ...».

نکته‌ها

شاهدان اعمال: یکی از مسائل پیچیده قیامت مسئله شهادت گواهان بشری از قبیل رسولان و امامان و مانند آنها، بر اعمال انسانهاست چه کسانی گواه هستند؟ و به گناه گناهکاران گواهی خواهند داد یا به اعمال مردم اعم از نیکوکاران و بدکاران؟ آیا فقط پیامبران دارای این منصب هستند یا کسان دیگر هم؟ آیا به اعمال همه امت گواهی خواهند داد یا به اعمال کسانی که با آنها همزمان بوده‌اند؟ با وجود نامه اعمال و شهادت اعضاء و مانند آن، چه احتیاجی به این شهادت هست؟ در این زمینه در ذیل آیه ۴۱

از سوره نساء به طور مختصر سخن گفته‌ایم اینک آیات را بررسی می‌کنیم این آیات چند دسته‌اند:

اول آیاتی که محل شهادت را بیان می‌کنند که به چه عملی شهادت خواهند داد.

۱- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ هود / ۱۸، این تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۸۶

آیه صریح است در اینکه شاهدان قیامت، بر اعمال زشت بدکاران گواهی خواهند داد.

۲- وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَلْيُنظُرُوا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ قصص / ۷۵، ظهور آیه در آن است که شهادت مربوط به عمل بدکاران است، «شهادت» مطلق است و از آیات بعدی روشن خواهد شد.

۳- إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ ... غافر / ۵۱ از این آیه هم می‌شود به دست آورد که شهادت شاهدان بر اعمال بدکاران است.

قسمت دوم آیاتی است در بیان آنها که شهادت خواهند داد و آنها بدین قرارند.

۱- فَكَيفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا نساء / ۴۱، این آیه دلالت می‌کند که روز قیامت از هر امتی یک شاهد خواهد آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بر این امت شاهد خواهد آمد، از اینکه آن حضرت پیغمبر همان امت خواهد بود، هؤلأ اشاره بامت اسلام است، و اینکه اشاره به «شهادت» باشد یعنی: آن حضرت شاهد بر شاهدان امتها خواهد بود، بعید است.

۲- وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ نَحْلًا / ۸۹، این نظیر آیه ما فوق است که توضیح داده شده، ایضا آیه ۸۴ از نحل که گذشت.

۳- وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا نساء / ۱۵۹، این آیه صریح است در اینکه عیسی علیه السلام روز قیامت بر اهل کتاب شاهد خواهد بود، اما آیه: وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ... مائده / ۱۱۷، این سخن از عیسی راجع به تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۸۷ دنیا است در اینجا چند مطلب را باید در نظر گرفت.

اول: ظهور آیات در آنست که شاهدان، بر اعمال همه گناهکاران شهادت خواهند داد نه فقط به گناهکاران زمان خود، آیه وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا در این مطلب صریح است، آیا تحمل این شهادت از کجاست؟ رسولان از کجا به اعمال بدکاران مطلع هستند تا شهادت بدهند شهادتی که برای بدکاران قابل قبول باشد، مگر پیامبران در کنار همه مردم هستند و از کارهای آنها خبر دارند؟ در این صورت باید گفت: شاهدان حتی پس از مرگ هم از اعمال مردم مطلعند در این مطلب باید از روایات «عرض الاعمال» استفاده کرد، در کافی ج ۱ / ۲۱۹ بابی است زیر عنوان «عرض الاعمال علی النبی و الأئمة علیهم السلام» در آن باب روایاتی است که اعمال عباد به حضرت رسول و امامان علیهم السلام عرضه و نشان داده می‌شود و با آیه اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ توبه / ۱۰۵ که مراد از مؤمنون امامان هستند استدلال شده است که آنها از اعمال با خبر می‌شوند.

دوم: بنا بر روایات، امامان علیهم السلام نیز از شهداء هستند در کافی کتاب الحجة بابی تحت عنوان «ان الأئمة شهداء الله علی خلقه» منعقد شده و در آن روایاتی آمده که مراد از امت وسط مائیم و شهداء علی الناس ما هستیم ما بر مردم روز قیامت شهادت خواهیم داد و در آن، امام صادق علیه السلام فرموده: فَكَيفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا فقط درباره امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده و در هر قرنی از آنها امامی از ما است که بر آنها شاهد است و محمد صلی الله علیه و آله شاهد بر ماست.

سوم: درباره علت این شهادت توجیهی در ذیل آیه ۴۱ از سوره نساء در «نکته‌ها» آمده است به آنجا رجوع شود.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۸۸

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۰ تا ۹۷]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰) وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ (۹۱) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳) وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا الشَّوْءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴) وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۸۹

۹۰- خدا به عدالت و نیکی و احسان به خویشان فرمان می‌دهد و از فحشاء و ناپسند و تجاوز نهی می‌کند، شما را موعظه می‌کند تا پند گیرید.

۹۱- چون عهد کردید به عهد خدا وفا کنید، سوگندها را بعد از محکم کردن نشکنید که خدا را برای خود کفیل قرار داده‌اید، خدا می‌داند آنچه را که می‌کنید.

۹۲- مانند آن زن مباشید که رشته خود را بعد از تابیدن تکه تکه کرد، سوگندهای خود را مایه فریب قرار می‌دهید که گروهی از گروهی ثروتمندتر باشد، خدا شما را با آن امتحان می‌کند و روز قیامت آنچه را که در آن اختلاف می‌کردید روشن خواهد کرد.

۹۳- اگر خدا می‌خواست شما را امت واحد قرار می‌داد و لیکن هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و حتما از آنچه می‌کنید مسئول خواهید بود.

۹۴- سوگندهای خود را مایه فریب دیگران قرار مدهید تا قدمی بعد از ثبوتش بلغزد و در اثر اعراض از راه خدا، عذاب را بچشید و برای شماس عذاب بزرگ.

۹۵- عهد خدا را به بهای اندکی نفروشید، آنچه نزد خداست برای شما بهتر است اگر بدانید.

۹۶- آنچه نزد شماس تمام می‌شود و آنچه نزد خداست باقی است به صبر کنندگان اجرشان را بهتر از آنچه می‌کردند می‌دهیم.

۹۷- هر که عمل شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان دارد، حیات می‌دهیم به او حیاتی پاکیزه، و پاداششان می‌دهیم بهتر از آنچه می‌کردند

کلمه‌ها

ایتناء: ایتان: آمدن و آوردن. ایتاء: دادن و عطا کردن، آن از «آتی یؤتی ایتاء» است.

قربى: قرابت و نزدیکی. ذی القربى صاحب قرابت (خویش). تفسیر أحسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۹۰

فحشاء: فحش و فحشاء و فاحشه هر قول و فعلی است که قبح آن بزرگ باشد، زمخشری قبیح خارج از حد گفته است، در قرآن به زنا و لواط و تزویج نامادری اطلاق شده است (قاموس قرآن).

بغی: بغی در اینجا به معنی ظلم و تجاوز است «منکر»: ناپسند.

توکید: و کد و توکید: محکم کردن. این لفظ فقط یک بار در قرآن آمده است.

ایمان: (بفتح اول) سوگندها. مفرد آن یمین است، فیومی در مصباح گفته به قولی سوگند را از آن یمین گفته‌اند که عرب وقت پیمان بستن و هم سوگند شدن دست راست یکدیگر را می‌فشرده‌اند.

کفیل: ضمانت، عهده‌دار شدن بر مال، کفالت، عهده‌دار شدن بر انسان است کفیل: عهده‌دار بر انسان. خدا بر من کفیل یعنی عهده‌دار است.

نقضت: نقض: شکستن. خواه ظاهری باشد مثل شکستن استخوان و خواه معنوی، مانند شکستن پیمان.

انکاث: نکث: شکستن و آن مثل نقض است در قرآن مجید همه جا در شکستن عهد به کار رفته است. نکث (بکسر - ن): چیزی است که پس از تابیده شدن باز شده باشد جمع آن انکاث است یعنی:

باز شده‌ها، تکه تکه‌ها. انکاثا در آیه به جای «جعلها انکاثا» است.

غزلهای: غزل (بر وزن عقل): تاییدن و تاییده. اسم و مصدر هر دو آمده است.

دخلا: دخل (بر وزن شرف): کنایه از فساد است. راغب گوید: فسادی تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۹۱

که به عقل یا بدن داخل می‌شود، مجمع فرموده: آنچه از روی فساد و تباهی داخل شود.

اربی: ربو: زیادت «ربی یربو» یعنی زیاد شد و کثرت یافت «اربی»:

زیادت یافته‌تر و ثروتمند.

یزل: زلل: لغزیدن. «زل الرجل زللاً: زلق عن صخرة و نحوها» مراد از فَتَرَلَّ قَدَمٌ مردد شدن و لغزیدن است.

صددتم: صد و صدود: اعراض کردن. و برگرداندن. لازم و متعدی آمده است. به قولی صدود لازم و صد لازم و متعدی هر دو

آید، فعل آن در صورت لازم بودن از ضرب یضرب و نصر ینصر و در صورت متعدی بودن فقط از نصر ینصر آید «صددم»: اعراض کردید، ینفد: نفاذ: فانی شدن تمام شدن. «الفناء: الفناء» «ینفد» فانی و تمام می‌شود.

شرحها

این آیات به مدنی بودن بیشتر شباهت دارند بنا بر آنچه در مقدمه سوره گفته شد که همه سوره مکی است باید بگوئیم که این آیات در نزدیکیهای هجرت نازل شده است و احتیاج بود که این برنامه‌های تکاملی و خودسازی برای مسلمانان تعلیم داده شود، در این آیات عدالت در روابط زندگی، نیکی و احسان، مراعات پیمانها و سوگندها، پرهیز از فحشاء و تجاوز به دیگران مطرح و بررسی شده است و در آخر روشن شده که مراعات اینها سبب سعادت دنیا و آخرت است، پیشرفت و تکامل انسانها به واسطه همین عوامل می‌باشد، چون پایبند بودن به عهد و سوگند یکی از کارهای مهم و سبب تکامل انسان است لذا در ذیل آیات تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۴۹۲

به آن بسیار اهمیت داده شده است.

۹۰- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ مراد از عدل آنست که در روابط اجتماعی همیشه عدالت و انصاف را پیشه خود سازیم، احسان آنست که آنچه بتوانیم نسبت به دیگران نیکی کنیم علی هذا این دو هر یک موضوع مستقلی هستند.

در صافی از علی علیه السلام نقل شده: «الاحسان» به علت اهمیت حقوق اقارب است که در آیات دیگری نیز بالاستقلال مطرح شده است مانند: وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ اسراء/ ۲۶.

لفظ «المنکر» نشان می‌دهد که مراد از فحشاء کارهای بسیار زشت است، ذکر بغی و تجاوز بالاستقلال، برای اهمیت آن است تأثیر این دستورها در صلاح جامعه بر همه روشن است در المیزان از در منشور از عثمان بن ابی العاص نقل شده گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، چشمش را خیره کرد و فرمود: جبرئیل پیش من آمد و امر کرد این آیه را در این موضع از سوره بگذارم. در مجمع البیان از عثمان بن مظعون نقل شده که من از شرم از رسول خدا مسلمان شدم، که بیشتر اسلام را بر من عرضه می‌کرد، اسلام هنوز در دل من استقرار نیافته بود، روزی در نزد آن حضرت بودم که چشمش را به آسمان دوخت و فرمود در حالی که با تو سخن می‌گفتم جبرئیل را در هوا دیدم که این آیه را برای من آورد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ هَمَّهٗ أَنْ رَأَىٰ مِنْ خَلْقِهِ فِي السَّمَاوَاتِ أَنْ يَخْلُقَ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ قَالَ لَئِن لَّمْ يَأْمُرْ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ لَفُتِنًا لَكُمْ وَإِنَّ أَلْبَابَ السَّمَاوَاتِ لَأَتَوَاتُنَّكُمْ بِبَشِيرٍ مِّنْ دُونِهَا قَالَ إِنِّي لَمِنَ الْمُحْذَرِّينَ

الحديث، ج ۵، ص: ۴۹۳

مغیره آمده آیه را بر او خواندم، گفت: اگر آن را محمّد از خود گفته، خوب گفته است و اگر پروردگارش گفته، خوب گفته است.

۹۱- وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يُعَلِّمُ مَا تَفْعَلُونَ به نظر می‌آید: منظور از عهد الله عهد متعارف است که با خدا می‌کنند و آن واجب الوفا است و غرض از ایمان سوگند به خدا است، توکید سوگند آنست که از روی قصد و ایجاد وظیفه باشد، نه سوگند بدون قصد مثل و الله و بالله که در زبانها معمول است و قرآن از آن سوگند لغو تعبیر می‌کند، «توکید» در اینجا در جای عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ در آیه: لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ ... مائده / ۸۹، است.

بهر حال آیه دستور می‌دهد که مؤمن باید به عهد و سوگند خود وفادار باشد و آن را نقض نکند جمله وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ ... ظاهرا راجع به هر دو است شخص با عهد و یمین، خدا را بر خود کفیل و عهده‌دار کرده است، در صورت مخالفت، کفیل حق دارد که او را مجازات بکند، إِنَّ اللَّهَ يُعَلِّمُ ... تاکید جمله سابق است، به نظر می‌آید جریانی بوجود آمده بود که سبب نزول این آیات گردیده است.

۹۲- وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَاهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَكِنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ این آیه در عین حال که بیان و لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ ... است، علت نقض سوگند را بیان می‌کند که برای اغراض دنیوی است آن گاه سوگند خوردن و نقض آن را تشبیه می‌کند به زنی که پشم خود را می‌تاید، سپس آن را باز می‌کرد تفسیر احسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۹۴

و به صورت پشم در می‌آورد و کار احمقانه می‌کرد، همچنین است حال کسی که سوگند می‌خورد سپس آن را می‌شکند. این بدان معنی است که شما سوگندهای خود را مایه فریب دیگران قرار می‌دهید تا آنها را مطمئن کنید و آن را بشکنید و به آن عمل نکنید تا شما از قوم دیگر، ثروتمندتر باشید و منافع را از آن خود کنید، خدا با سوگند و نقض آن شما را امتحان می‌کند و روز قیامت از آنچه اختلاف می‌کردید و بخاطر آن قسم خورده و نقض می‌کردید، مسئول خواهید بود.

در زمینه كَالَّذِينَ نَقَصَتْ در مجمع البیان از کلبی نقل شده: او زن احمقی از قریش بود که با کنیزان خود تا ظهر می‌تاییدند سپس دستور می‌داد آنچه تایدیده‌اند باز کنند و آن عادت او بود و ریبه دختر عمرو بن کعب نام داشت و او را «خرقاء مکه» می‌گفتند آن در صافی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است و گویند آن فقط مثلی است. و الله اعلم.

طبرسی فرموده: «انکاثا» منصوب است که در جای مفعول مطلق قرار گرفته است، و شاید تقدیرش «جعلته انکاثا» باشد، منظور از أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ امت قسم خورنده است.

۹۳- وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَكَسِيئَاتٌ لِمَنْ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آیات گذشته روشن شد که انسانها در رد و قبول حق بدو گروه تقسیم می‌شوند، این آیه در توجیه آن است یعنی: اگر خدا می‌خواست همه شما یک امت هدایت یافته می‌شدید ولی چنین نخواست است و لذا هر که را بخواهد اضلال می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و چون علت اضلال و هدایت در خود انسان و اختیار او است، لذا فرموده: روز قیامت از عمل خود مسئول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۹۵

خواهید بود، در ذیل آیه: يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا ... بقره / ۲۶ و آیه:

تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ آل عمران / ۲۶ درباره هدایت و ضلالت صحبت شده است.

۹۴- وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعِيدٌ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ در آیه ۹۱ سخن از شکستن سوگند بود که بر خلاف کفیل گرفتن خدا بود، در این آیه سخن در اصل سوگند خوردن است برای فریب دیگران، که نتیجه آن لغزش و چشیدن عذاب است، منظور از فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعِيدٌ ثُبُوتِهَا خارج شدن از راه فطرت و عدالت بعد از داخل شدن در آنست «زل قدم فلان» آن وقت گفته می‌شود که از طریق صواب خارج شود. یعنی اینکار خارج شدن از راه هدایت و کمال و انسانیت است و در عین حال، اعراض از راه خدا و سبب چشیدن عذاب است ممکن است مراد از عذاب عظیم، عذاب آخرت باشد، چنان که مراد از تَذُوقُوا السُّوءَ عذاب دنیا است.

۹۵- وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ این آیه راجع به نقض عهد است (بعد از دستور به عدم نقض سوگند) که در آیه ۹۱ به وفاء به عهد فرمان داده شد منظور از «ثمن» هر چیزی است که به خاطر آن، عهد شکسته شود، در صورت وفا به عهد، شخص پیش خدا مأجور خواهد بود لذا فرموده: آنچه پیش خداست برای شما بهتر است.

۹۶- مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ تاکید آیه قبلی است که به صورت حکم کلی بیان شده است، چیزی که برای آن عهد خدا را می‌شکنید فانی است ولی پاداش آخرت جاودان است، هر که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۹۶

که در راه صبر استقامت ورزد بهتر از آنچه کرده است پاداش خواهد گرفت.

۹۷- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آیه شریفه در عین اینکه نتیجه‌ای است از آیات گذشته، یک قاعده کلی و گوشه‌ای از نظام جهان می‌باشد و آن اینکه: هر که ایمان به خدا و معاد داشته باشد، مرد باشد یا زن در صورتی که نیکوکار باشد در دنیا زندگی دلچسب و در آخرت بهتر از آنچه کرده، پاداش خواهد دید، از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقل شده:

حیاء طیبه قناعت و رضا به قسمت الهی است، مراد از حیات طیبه حتما خورد خواب و وسائل مادی نیست بلکه یک روشن بینی و رضا به قضای الهی و صبر و وسعت صدر و یقینی که همه پیشامدها در مقابل آن سهل است می‌باشد. چنان که در المیزان نیز نزدیک به آن فرموده است در نهج البلاغه آن را قناعت فرموده است.

و در تفسیر قمی فرموده: «القنوع بما رزقه الله» این آیه می‌شود نظیر یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا ... انفال / ۲۸ و یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ حدید / ۲۸ باشد.

اینکه در این آیه و آیات دیگر «انثی» مستقلاً ذکر شده است، ظاهراً علتش آنست که عرب، زنان را به حساب نگرفته و جزء جامعه بشری نمی‌دانستند اسلام خواسته این بدعت را از میان بردارد و به زنان ارزش بدهد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۴۹۷

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۸ تا ۱۱۱]

اشاره

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰) وَإِذَا يَدُلُّنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲)

وَلَقَدْ نَعَلِمَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۰۵) مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا- مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷)

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸) لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰) يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱)

تفسیر احسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۹۸

۹۸- وقتی که قرآن را می‌خوانی، به خدا از وسوسه شیطان رجیم پناه ببر.

۹۹- که او را بر آنان که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست.

۱۰۰- فقط تسلط او بر کسانی است که او را سرپرست می‌گیرند و به وسیله او مشرک می‌شوند.

۱۰۱- وقتی که آیه‌ای را در جای آیه‌ای عوض بگیریم خدا می‌داند چه نازل می‌کند گویند:

تو افتراگویی، بلکه بیشترشان نمی‌دانند.

۱۰۲- بگو: قرآن را روح پاک از طرف خدایت، به حق نازل کرده است، تا مؤمنان را ثابت قدم کند، و هدایت و بشارتی است مسلمانان را.

۱۰۳- می‌دانیم که می‌گویند: قرآن را یک بشر به او تعلیم می‌کند (ولی) زبان کسی که تعلیم را باو نسبت می‌دهند غیر فصیح است و این قرآن زبان عربی روشن است.

۱۰۴- آنان که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند، خدا هدایتشان نمی‌کند و آنها را عذاب الیم.

۱۰۵- فقط کسانی دروغ جعل می‌کنند که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند و آنها را دروغ‌گویان.

۱۰۶- هر که بعد از ایمان آوردن، به خدا کافر شود، نه آنکه مجبور شده و دلش با ایمان آرام است، بلکه آن کس که سینه‌اش را با

کفر آکنده، آنها را عذاب الیم از خدا و عذابی بزرگ. تفسیر احسن الحديث، ج ۵، ص: ۴۹۹

۱۰۷- این بدان علت است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت اختیار کردند و خدا کافران را هدایت نمی‌کند.

۱۰۸- آنها کسانی هستند که خدا بر دل‌هایشان و گوش و چشم‌هایشان مهر زده و آنها غافلند

۱۰۹- بی‌شک آنها در آخرت زیانکارانند.

۱۱۰- پس از اینها، خدایت به آنان که بعد از عذاب دیدن هجرت کرده و سپس جهاد کرده و استقامت ورزیده‌اند، خدایت بعد از اینها آمرزنده و مهربان است.

۱۱۱- یاد کن روزی را که هر کس می‌آید در حالی که از خود دفاع می‌کند، و به هر کس آنچه کرده است داده می‌شود و آنها

مظلوم نمی‌شوند.

کلمه‌ها

فاستعد: عوض: پناه بردن «فاستعد» پناه ببر «سلطان»: تسلط.

یتولونه: تولی در آیه به معنی دوست داشتن است «یتولونه» دوست می‌دارند او را.

بدلنا: بدل: عوض کردن. ابدال و تبدیل: عوض گرفتن.

روح: روح القدس: مراد از روح القدس در اینجا جبرئیل است «قدس» (بر وزن عنق): پاکی و پاک مراد از آن در اینجا «پاک» است.

یثب: ثبوت: استقرار. اثبات و تثبیت: مستقر کردن منظور از آن در آیه استوار و ثابت و مطمئن کردن است.

یلحدون: لحد و الحاد: عدول و انحراف از استقامت میل «لحد الی فلان»:

مال الیه لحد عنه: عدل و انحراف «یلحدون»: میل می‌کنند و نسبت می‌دهند.

اعجمی: عجم: خلاف عرب. عجمی: منسوب به عجم خواه فصیح باشد یا غیر فصیح، عجمه: لکنت زبان و عدم فصاحت اعجم: غیر

فصیح یعنی تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰۰

آنکه نمی‌تواند مطلوب خویش را بهتر بیان کند، خواه عرب باشد یا غیر عرب.

: فصیح، روشن، آشکار. راغب گوید: «العربی الفصیح البین».

عربی الکلام» ایضا عربی: منسوب به عرب است.

شرح: شرح: بسط و وسعت دادن. «شرح الشیء و سعه» «شرح بالكفر صدرا»: سینه خود را با کفر وسعت داده و کفر را در آن به

فراوانی جایگزین کرده است.

استحبوا: حب و استحاب: دوست داشتن «استحبوا»: دوست داشتند و اختیار کردند.

لا جرم: لا بد لا محاله. ناچار.

فتنوا: فتن: امتحان آن در اصل گذاشتن طلا در آتش است برای امتحان مراد از «فتنوا» در آیه معذب شدن و گرفتار شدن است.

تجادل: جدال: منازعه و مخاصمه. «تجادل»: دفاع می‌کند.

شرحها

از آیات چهارده گانه، هشت آیه اول در زمینه قرآن و جواب شبهه مشرکان است، به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد

که وقت خواندن قرآن، خود را از شر شیطان در پناه خدا قرار بدهد که شیطان بر پناه برندگان تسلطی ندارد، او فقط بر دوستان خود

تسلط دارد آن گاه شبهه نسخ احکام نقل و رد شده است، شاید مشرکان آن را از یهود آموخته باشند، بهر حال ظاهر آنست که

می‌گفتند اگر کتاب پیامبران گذشته حق است چرا قرآن آنها را نسخ می‌کند و اگر حق نیست چرا آنها بر موسی و عیسی نازل

شدند؟ و شاید نظیر اینکار در بعضی از تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰۱

دستورهای آن حضرت نسبت به موضوعات متغیر در مکه رخ داده باشد، چون چنین چیزی می‌دیدند می‌گفتند: بر خدا دروغ

می‌بندی در جواب آمده: خدا این کار را به مصلحت انجام می‌دهد و آن را جبرئیل می‌آورد، تو را در آن دخلی نیست.

نقل است که در مکه کسی از اهل روم بود که مقداری از تاریخ می‌دانست مشرکان گفتند که قرآن را او به آن حضرت تعلیم

می‌دهد. در جواب آمده:

زبان آن کس غیر فصیح است و این قرآن، بیان فصیح و روشن است، این کار از او ساخته نیست و پیامبر اگر از او یاد گرفته و در قالب فصیح در آورده باشد خدا او را موفق نمی‌کند، پس او از جانب خود نیآورده است. در شش آیه بعدی، آنهایی که به خاطر امیال مادی از دین برگردند، تهدید شده‌اند و آنهایی که تقیه کرده‌اند مجاز شده‌اند، و نیز مهاجرین و مجاهدین در راه خدا، مورد مدح قرار گرفته‌اند.

۹۸- فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ این آیه در رابطه با آنست که رسول خدا و هر مؤمن در وقت خواندن قرآن از وسوسه شیطان به خدا پناه ببرد، به نظر می‌آید آن دو تا علت داشته باشد یکی آنکه شیطان بانسان غفلت و نسیان می‌آورد، در نتیجه قرآن را بدون توجه به معانی آن می‌خواند، مثل: اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ مجادله ۱۹، دیگری آنست که شیطان راجع به مضامین قرآن مخصوصا در زمینه آیات قیامت و مانند آن که ثقیل الهضم هستند شاید به انسان وسوسه بیاورد، اما در صورت پناه بردن به خدا از این دو امر در امان خواهد بود، شاید قید «رجیم» برای آن باشد که شیطان چنان کاری را خواهد کرد.

منظور از استعاذه، گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نیست بلکه ایجاد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰۲ حالت استعاذه در نفس و باطن است که أَعُوذُ بِاللَّهِ ... حاکی از آن حالت است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده که حلبی از آن حضرت پرسید:

آیا در هر سوره‌ای که شروع می‌کنیم اعوذ بالله بگوئیم؟ فرمود: آری به خدا از شیطان رجیم پناه ببر «۱» آمدن فاء در «فاذا» ظاهرا برای نتیجه‌گیری از آیات سابق می‌باشد.

۹۹- إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ از این آیه معلوم می‌شود که پناه بردن به خدا عبارت اخرای توکل بر خداست، آری آنکه خدا در یادشان باشد شیطان از آنها دور می‌شود و شیطان بر آنها تسلطی ندارد، آنها مصداق «عبادی» هستند که خدا فرموده: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ حَجْر / ۴۲.

۱۰۰- إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ یعنی فقط تسلط شیطان بر کسانی است که او را سرپرست خود می‌دانند و از وساوس او پیروی می‌کنند و به واسطه پیروی او بر خدا شرک می‌آورند جمله وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ تفسیر «یتولونه» است و حاکی است که تولی شیطان شرک است.

۱۰۱- وَإِذَا يَدُلُّنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزَلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی: هر آیه‌ای را به جای آیه‌ای عوض بگیریم خدا می‌داند که از روی مصلحت این کار را انجام می‌دهد، ولی مشرکان می‌گویند که به خدا دروغ

(۱)

عن ابی عبد الله (ع) قال سألته عن التعوذ من الشیطان عند كل سورة ففتحتها، قال: نعم فعوذ بالله من الشیطان الرجیم ...

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰۳

می‌بندی و اینکار از جانب خودت می‌باشد، ولی چنین نیست بلکه بسیاری از آنها از مصالح نسخ احکام خبر ندارند وعده‌ای هم آن را می‌دانند اما تکبر و عناد نمی‌گذارد که قبول کنند.

این سخن بیشتر به کلام یهود شبیه است، شاید مشرکان از یهود یاد گرفته باشند ولی باید دید در مکه آیه‌ای نسخ شده است؟ به نظرم منظور نسخ شریعتها با قرآن است که از یهود آموخته و به آن حضرت اشکال گرفته‌اند که چرا شریعت تورات و انجیل را نسخ می‌کنی؟ و آن با لفظ آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آمده است، از ابن عباس نقل شده که مشرکان می‌گفتند: محمد قوم خویش را مسخره کرده امروز به چیزی امر می‌کند، فردا به چیز دیگری ولی این درست نیست زیرا در مکه حکمی نسخ نشده است.

۱۰۲- قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ این آیه جواب است از قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ یعنی: تو دروغ ساز نیستی بلکه آن را جبرئیل از جانب پروردگارت نازل کرده است قدس به معنی پاک است یعنی روحی که پاک است از آلودگیهای ماده و از غلط و اشتباه و ضلال، در جای دیگر آمده: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ شعراء/ ۱۹۴ و در محل دیگر جبرئیل خوانده شده است مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بقره/ ۹۷ در اینجا چند مطلب را باید یاد کرد:

۱- «بالحق» به معنای مصلحت و در جای وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ است.

۲- طبع کلام آن بود که به جای «من ربک» گفته شود «من ربی» المیزان می گوید: آن برای کمال عنایت و رحمت خدا در حق آن حضرت است، گویی خدا راضی نمی‌شود که خطاب آن حضرت قطع شود و فرصت را به سخن گفتن با آن تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰۴

حضرت مغتم می‌شمارد.

۳- ظاهر آن است که ضمیر «نزله» به مطلق قرآن راجع است و نشان می‌دهد که مراد از آیهٔ مَكَانَ آیهٔ كِتَابًا مَكَانَ كِتَابٍ است، آن گاه «لیثبت» ظاهراً دلالت بر نزول تدریجی قرآن دارد که تثبیت و محکم کردن قلب در صورت نزول تدریجی است که اگر وحی قطع شود اطمینان دل از بین می‌رود نظیر وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نَزَّلَ عَلَيْنَا الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً فرقان/ ۳۲ که می‌فرماید علت یک جا نفرستادن آنست که قلبت با ادامه وحی آرام گیرد.

۴- برای اهل ایمان تثبیت و برای مسلمین هدایت و بشارت است، چون تثبیت مال قلب است و هدایت و بشری با آنهاست که هنوز ثبات قلب ندارند نیز می‌سازد.

۱۰۳- وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ این آیه و دو آیه بعدی نقل یک شبهه و جواب آنست.

در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده در مکه آهنگری بود نصرانی، از اهل روم بنام «بلعام» که قریش می‌گفتند: آن حضرت قرآن را از او یاد می‌گیرد، از قتاده و مجاهد نقل کرده او از اهل روم به نام «یعیش یا عائش» و غلام بنی الحضرمی بود صاحب کتابی بود که اسلام آورد و مسلمان خوبی شد، به قولی دو نفر غلام نصرانی بودند بنام یسار و خیر که کتابی بزبان خود داشتند، آن حضرت گاهی آنها را می‌دید و به قرائتشان گوش می‌داد، مشرکان گفتند که: قرآن را از آنها یاد می‌گیرد.

به هر حال: آیه حاکی است که چنین کسی در مکه بوده است و قریش آن را تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰۵

دستاویز قرار داده می‌خواستند مردم را از قبول قرآن باز دارند، به این شایعه در آیات دو تا جواب داده شده است اول: اینکه زبان آن شخص الکن و غیر فصیح است او که رومی است و زبانش غیر فصیح است چگونه می‌تواند این کلام فصیح و آشکار را تکلم کند؟ معلوم می‌شود که الکن بودن او پیش قریش مسلم بوده است. دوم اینکه: ممکن بود بگویند: آن غلام فقط معانی و مطالب را به آن حضرت تلقین می‌کند، آن گاه حضرت آنها را در قالب الفاظ قرآن بیان می‌کند، پس تفهیم از اوست، بیان از پیغمبر، جواب آن در آیه بعدی آمده است و آن اینکه اگر چنین بود خدا آن حضرت را به ساختن چنین کلامی موفق نمی‌کرد و اجازه نمی‌داد دروغ دیگران را به خدا نسبت داده و در قالب الفاظ اعجاز بیان کند (استفاده از المیزان).

۱۰۴- إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ این آیه در نوبت خود یک حکم کلی است، ضمناً جواب دوم را که گفته شد روشن می‌کند آری آنهاست که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند، خدا آنها را به بیان حقائق و برهانهای حق هدایت نمی‌کند که هم ناحق باشند و هم دلیل حق با آنها باشد، بلکه عذابی دردناک در کمین آنهاست نه توفیق یافتن.

۱۰۵- إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ اینهم جواب دیگری است و آن اینکه اشخاص بی‌ایمان جعل دروغ می‌کنند و دروغگویان آنها هستند ولی این پیغمبر که به تصدیق شما مردی امین است و شما را به امانت و راستگویی و

توحید می‌خواند، دروغ جعل نمی‌کند و به خدا نسبت دروغ نمی‌دهد، این آیه در عین حال یک مطلب کلی و مستقل را تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰۶ بیان می‌کند.

در مجمع فرموده به طور مرفوع از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که از حضرتش سؤال شد: آیا مؤمن زنا می‌کند؟ فرمود: گاه باشد. گفتند: مؤمن دزدی می‌کند؟ فرمود: گاه باشد. گفتند: مؤمن دروغ می‌گوید؟ فرمود: نه، إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ... «۱» در این آیه دروغگویان منحصر شده‌اند به آنهایی که بآیات خدا ایمان نمی‌آورند. ۱۰۶- مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ این آیه و آیات بعدی در بیان ماجرای عمار بن یاسر و مسئله تقیه است که به مسئله هجرت و جهاد می‌رسد که در ذیل آیه ۲۸ از سوره آل عمران گفته شد.

در مجمع البیان فرموده: گویند: این آیه در رابطه با جماعتی نازل شد که آنها را به خروج از ایمان مجبور کردند، آنها عبارت بودند از عمار، یاسر پدر عمار، سمیه مادر عمار، صهیب، بلال، و خباب که شکنجه شدند، پدر و مادر عمار زیر شکنجه شهید شدند، ولی عمار آنچه می‌خواستند به زبان گفت. خدا این جریان را به آن حضرت خبر داد، قومی گفتند: عمار از دین برگشته است حضرت فرمود: نه عمار از فرق تا قدم پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته شده است، عمار گریه کنان محضر آن حضرت آمد، حضرت فرمود:

پشت سرت چیست؟ گفت: شر، یا رسول الله از تو بدگویی کردم خدایان آنها را به خوبی یاد کردم، آن حضرت در حالی که دست به چشمان او می‌کشید فرمود:

(۱)

«و قد روی مرفوعاً انه قيل يا رسول الله المؤمن يزني؟ قال: قد يكون ذلك قيل يا رسول الله المؤمن يكذب قال لا، ثم قرء هذه الآية.»

تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰۷

«ان عادوا لك فعد بما قلت»

یعنی: اگر بار دیگر تو را گرفته و شکنجه کردند گفته‌هایت بگو تا از دستشان خلاص شوی این مطلب در کتب دیگری نیز نقل شده است ناگفته نماند:

۱- به مضمون آیه شریفه، تقیه و اکراه حکم شخص را عوض می‌کند و پیش خدا معذور است چنان که در ذیل آیه ۲۸ آل عمران گفته شد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده که می‌فرمود:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله رفعت عن امتي اربعة خصال: مال اخطئوا و ما نسوا و ما اكرهوا عليه و ما لم يطيقوا و ذلك في كتاب الله ... الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان ...»

در این زمینه روایاتی نیز در ناسزا گفتن به امامان علیهم السلام نقل شده است.

۲- مَن كَفَرَ بِاللَّهِ ... شرط است و جواب آن از ذیل آیه فهمیده می‌شود تقدیر آن «من كفر بالله من بعد ايمانه فعليهم غضب من الله و لهم عذاب عظيم» است ضمیر جمع راجع است به «من» موصول که در معنی جمع است إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ استثنا است از «من»، یعنی مگر کسی که به کفر مجبور شود و کلمات کفر بگوید در حالی که قلبش با ایمان آرام است و فقط به زبان کفر می‌گوید، آن گاه در

تکمیل آن فرموده اما آن کس که فقط به زبان نمی‌گوید بلکه سینه‌اش را با کفر وسعت بخشیده و کفر را در آن جای داده است و به آن راضی است و آن را قبول کرده است.

به نظر میزان جواب شرط فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ در لفظ آیه است، إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ ... در حکم این است که بگوئیم: منظور از «من کفر» مجبور شونده نیست بلکه کسی است که کفر را قلباً قبول کرده است (این سخن حقی است) نکره آمدن «غضب» حکایت از بزرگ بودن دارد.

۱۰۷- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰۸
یعنی علت غضب و عذاب آنست که دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و راه کفر رفتند، خدا این چنین کافران را که دانسته و به خاطر دنیا از ایمان دست کشیده‌اند هدایت نمی‌کند لذا غضب و عذاب حتمی است.

۱۰۸- أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ یعنی آنها با اختیار خود دنیا را بر آخرت برگزیدند و از ایمان برگشتند و از واقعیات غفلت کردند و بی‌خبر ماندند، لذا خدا به قلوبشان مهر زده که چیزی نمی‌فهمند و بر گوش و چشمشان مهر نهاده که نمی‌بینند و نمی‌شنوند آری علت این مهر نهادن غفلت و اختیار کردن آنهاست کفر را.

۱۰۹- لا- جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ یعنی: ناچار در آخرت زیانکاران و اهل عذاب هستند، زیرا که سرمایه سعادت را از دست داده‌اند، نظیر این آیه در سوره هود/ ۲۲ گذشت لا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ میزان فرموده: شاید علت تشدید در سوره هود آن است که در آن صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ نِيز در وصف آنها آمده است.

۱۱۰- ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهِدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ این آیه در رابطه با آیه إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ ... است یعنی: بعد از همه اینها، آنان که عذاب شده و شکنجه دیده‌اند، سپس هجرت کرده و آن گاه به جهاد برخاسته و در آن استقامت نموده‌اند، آمرزنده و مهربان است. میزان فرموده:

یعنی باید هجرت کنید و آن گاه به جهاد برخیزند و در آن استقامت کنند، بعد از مهاجرت و جهاد، مورد چاره‌جویی و رحمت خدا واقع خواهند شد «غفور» در آیه به معنای چاره‌جویی است «صبروا» مطلق استقامت در راه خداست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۰۹

۱۱۱- يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ این آیه در رابطه با آنست که: فعلا آنها خود را از یاد برده و در راه خسران خود به هر کاری دست می‌زنند اما روزی حقائق مکشوف می‌شود، آن وقت به فکر خود می‌افتند و از خود به دفاع بر می‌خیزند، اما فائده‌ای به حال آنها نخواهد داشت زیرا به هر کس عمل خودش تحویل داده خواهد شد و حساب به عدالت است و حتی در عذاب دیدن، مظلوم نخواهند بود. ضمیر «نفسها» راجع است به «نفس» و معنی عَنْ نَفْسِهَا، «از خودش» می‌باشد و اضافه نفس بر نفس مانعی ندارد.

گویند يَوْمَ تَأْتِي ظَرْفٌ لَغُفُورٌ رَحِيمٌ در آیه ما قبل است، ولی چنان که گفته شد ظرف غفران و رحمت، دنیاست، تقدیر آیه «اذکر یوم تأتی ...» است در مجمع البیان آن را یکی از وجوه بیان کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۱۰

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۹]

اشاره

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا- قَوْمًا كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا

كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳) فَكَلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵) وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتُرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنْ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶)

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَزَمًا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

۱۱۲- خدا مثل می‌زند شهری را که امن و آرام بود، ارزاق آن به وفور از هر مکان می‌آمد، آن گاه نعمتهای خدا را کفران کرد، خدا بر اثر گناهای که می‌کردند پرده گرسنگی و ناامنی را بر آنها کشید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۱۱

۱۱۳- پیامبری از خودشان به سوی آنها آمد، او را تکذیب کردند، عذاب در حال ظالم بودن آنها را گرفت.

۱۱۴- پس بخورید از آنچه به شما روزی داده‌ایم حلال و خوش آیند، و شکر کنید نعمت خدا را اگر او را بندگی می‌کنید؟

۱۱۵- فقط مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بر آن یاد شده را بر شما حرام کرده است هر که ناچار باشد بدون میل و بدون تجاوز از حد بخورد مانعی نیست که خدا غفور و رحیم است.

۱۱۶- برای توصیف دروغ که زبانه‌ایتان می‌کند، نگوئید: این حلال است و این حرام، تا بر خدا دروغ بندید، آنان که به خدا دروغ بندند نجات نمی‌یابند.

۱۱۷- متاعشان متاع اندکی است، آنها راست عذاب الیم.

۱۱۸- بر کسانی که یهودی هستند، آنچه را که از پیش بر تو حکایت کردیم، حرام کرده بودیم ما به آنها ظلم نکردیم خود، به خودشان ظلم می‌کردند.

۱۱۹- سپس پروردگار تو برای کسانی که از روی جهالت گناه کرده و آن گاه توبه نموده و خود را اصلاح کرده‌اند، خدایت بعد از توبه غفور و رحیم است.

کلمه‌ها

قریه: قری: جمع کردن: شهر را از آن قریه گویند که مردم در آن جمع شده‌اند، اکثر استعمال در شهر است، گاهی به معنای روستا نیز آید.

رغد: (بر وزن شرف): وسعت عیش. منظور از آن فراوانی است.

آمنه: امن: ایمنی و آرامش آمنه: ذات امن و صاحب ایمنی.

مطمئنه: اطمینان: سکون و آرامش خاطر به نظر راغب آن آرامش بعد از پریشانی است قریه مطمئنه آنست که آرام باشد، اهلس در ضیق و ناآرامی نباشد که احتیاج به کوچ باشد مطمئن از حوادث تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۱۲

طبیعی.

اهل: اهلال: بلند کردن صدا، «اهل المولود»: بچه وقت ولادت فریاد کرد اهل لغیر الله به در بقره/ ۱۷۳، مائده ۳، انعام ۱۴۵ گذشت.

باغ: باغ به معنی طالب و مایل «عاد» به معنی متجاوز از حد نیاز است.

کذب: (بفتح کاف و کسر ذال): دروغ (و بر وزن جسر): دروغگویی

چنین ارفاقی شده است، می‌دانیم که غیر از این محرمات، محرمات دیگری نیز داریم در این صورت حصر «انما» ممکن است برای آن باشد که محرمات اصلی فقط اینها است و یا حرامهای خوردنی که خدا حرام کرده فقط اینها است، محرمات دیگر، محرمات رسول هستند البته با اذن خدا، و الله اعلم.

۱۱۶- وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتُرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ پس از آنکه در آیه سابق محرمات را برشمرد، در این آیه فرموده: از جانب خود حکم جعل نکنید و نگویید فلان حلال و فلان حرام است، در این صورت بر خدا افترا خواهید گفت، هر که به خدا افترا گوید نجات پیدا نخواهد کرد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۱۵

وظیفه شما آنست که حلال خدا را حلال بدانید و حرام خدا را حرام، «ما» در «لما تصف» مصدریه است، لام «لتفتروا» برای غایت است.

خطاب لَا تَقُولُوا ظاهراً برای مؤمنان است و یا عموم مردم، گویند: مراد از آیه نهی مشرکان است از چیزهایی که حلال می‌دانستند مانند خون، میت، گوشت خوک و غیره و آنچه حرام می‌دانستند مانند بحیره، سائبه و صیله و امثال آن که در سوره مائده آیه ۱۰۳ گذشت.

۱۱۷- مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی: حلال و حرام دانستن از جانب خود در اثر امیال نفسی و حب دنیا است و آن متاع اندکی است که عذاب الیمی در پی دارد تقدیر آن «متاعهم قلیل» است.

۱۱۸- وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ این آیه دفع دخلی است در رابطه با آیه حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ ... صورت اشکال این است: اگر محرمات منحصر به این چهار قسم است که در آیه گفته شد پس چرا چیزهای دیگر نیز بر یهود حرام شده است؟ از قبیل هر ناخندار و پیه گاو و گوسفند (سوره انعام / ۱۴۶).

در جواب فرموده: محرمات همان چهار قسم هستند، بر یهود نیز همانها حرام شده بوده، محرمات دیگر در اثر گناهان آنها بود برای تنبیه، نه اینکه از اول حرام شده باشند نظیر فَبُظْلِمَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ نساء / ۱۶۰.

منظور از ما قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ همانست که در سوره انعام ۱۴۶ گذشت که سوره انعام پیش از سوره نحل نازل شده است، ما ظَلَمْنَاهُمْ حاکی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۱۶

است که عِلَّتْ تحریم، ظلم آنها بوده، خدا در این تحریم بر آنها ظلم نکرده است.

۱۱۹- ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ این آیه یک حکم کلی است برای همه خطاکاران، ولی در رابطه با آیه گذشته چنین می‌شود که مادر اثر ظلم بعضی چیزها را بر یهود حرام کردیم و اگر از گناهان توبه می‌کردند باز بر آنها، حلال می‌شد و توبه‌شان پذیرفته است.

جهل و جهالت مقابل علم است ولی در اینگونه موارد مراد از آن بی‌اعتنایی به دستور خداست چنان که در آیه: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ يوسف / ۸۹ گذشت و گرنه در صورت عدم علم، تکلیف نیست تا احتیاج به توبه باشد، «اصلحوا» در بیان آنست که بعد از توبه و ترک عمل خود را با اعمال خوب اصلاح کنند، ضمیر «بعدها» راجع به توبه و ذیل آیه توضیح صدر آن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۱۷

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۸]

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتِبَاءً وَ هِدَاةً إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴) ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵) وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶) وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

۱۲۰- ابراهیم امتی بود مطیع خدا، موحد و از مشرکان نبود.

۱۲۱- شکر گزار نعمتهای خدا بود، خدا او را برگزید و به راه راست هدایتش فرمود.

۱۲۲- به او در دنیا پاداش نیکو دادیم و او در آخرت از صالحین خواهد بود.

۱۲۳- سپس به تو وحی کردیم که از دین ابراهیم پیروی کن، ابراهیمی که موحد بود و از مشرکان نبود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۱۸

۱۲۴- ترک عمل در شنبه بر علیه کسانی وضع شده که در آن اختلاف کردند، خدایت در میان آنها در روز قیامت در آنچه اختلاف می کردند دآوری خواهد کرد،

۱۲۵- به راه پروردگارت دعوت کن با حکمت و موعظه خوب و با طریق نیکو با آنها مجادله کن که خدایت داناتر است با آنکه از راهش گمراه شده و او داناتر است به هدایت یافتگان.

۱۲۶- اگر انتقام گرفتی، انتقام بگیرد مانند آنچه عقوبت شده‌اید و اگر صبر کنید آن برای صابران بهتر است.

۱۲۷- ای پیامبر صبر کن، صبرت نیست مگر با توفیق خدا، بر آنها محزون مباش و از آنچه می کنند دلتنگ مشو.

۱۲۸- خدا با کسانی است که تقوی کرده‌اند و با کسانی است که نیکوکاران هستند.

کلمه‌ها

امه: جماعت شکل یافته. جماعتی که وجه مشترک دارند. ام در اصل به معنی قصد است، گاهی به فرد نیز اطلاق می شود چنان که در آیه.

قانتا: قانت: مطیع. قنوت در اصل به معنی دوام یا دوام طاعت است.

حنیفا: حنیف موحد و مایل به حق. حنف (بر وزن شرف): میل به حق، حنف (با جیم): میل به باطل اجتناب: اجتناب: برگزیدن و اختیار کردن. جبی در اصل به معنی جمع کردن است.

مله: مله: دین. امال و املاء: دیکته کردن. دین را مله گویند که از طرف خدا املاء شده.

سبت: (بر وزن عقل) در اصل به معنی قطع است، سبت یهود را که روز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۱۹

شنبه است به علت قطع عمل در آن روز، سبت گفته‌اند (بقره/ ۶۵ اعراف/ ۱۶۳).

عاقبتم: عقوبت در آیه به معنی انتقام گرفتن و مقابله به مثل است.

ضیق: تنگی. «الضیق: ضد السعة».

شرحها

پس از آنکه در آیات گذشته، محرمات اصلی شمرده شد، و به آنچه به علت عصیان بر بنی اسرائیل حرام شده بود، اشاره گردید در این آیات از ابراهیم علیه السلام یاد شده است، یعنی حال شریعت موسی آن بود که گفته شد، اما محرمات آنها در دین تو حرام نشده، به علت آنست که تو در شریعت ابراهیم می‌باشی ثُمَّ أُوحِیْنَا إِلَیْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ النَّهَائِيَةَ پيش از رسیدن به این آیه، در سه آیه اول آن حضرت را توصیف و تعریف کرده است.

آن گاه مسئله سبت یهود مطرح شده است که در آن قطع عمل بر یهود واجب شده ولی در اسلام واجب نیست، جواب داده شده که آن نیز در اثر اختلاف به یهود واجب گردید، در آخر، به آن حضرت دستور داده شده که در دعوت به حق جانب حکمت و موعظه و جدال احسن را مراعات کند و در انتقام، عدالت را در نظر بگیرد و در مقابل موضع‌گیری دشمنان دلتنگ نباشد زیرا که خدا با متقیان و نیکوکاران است.

۱۲۰- إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ این آیه و دو آیه بعدی، تعریف ابراهیم و مقدمه است برای ثُمَّ أُوحِیْنَا إِلَیْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ این آیات آن حضرت را موحد و بنده خالص خدا توصیف می‌کند تا نتیجه بگیرد که دین او، توحید خالص است لذا فرموده: ابراهیم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۲۰

به تنهایی یک امت بود، یک امت توحیدی در وجود او مجسم شده بود و چون امت فقط با یک فرد قائم بود، لذا اصلاً آلودگی به شرک در او نبود.

راغب گوید: یعنی او در عبادت خدا در جای یک جماعت بود، گویند: فلانی به تنهایی یک قبیله است ابن اثیر در نه‌یاه دربارہ قس بن ساعده روایت کرده «

یبعث يوم القيامة امه واحده

» و نیز گویند: ابراهیم امتی بود که فقط یک فرد داشت زیرا که آن روز فقط او موحد بود.

این مطلب در تفسیر صافی از امام باقر صلوات الله علیه نیز نقل شده است، آن گاه فرموده ابراهیم مطیع خدا و بنده موحد و معتدل خدا بود، جمله وَلَمْ يَكُ ... تأکید و توضیح «حنیفا» می‌باشد.

۱۲۱- شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتِبَاهُ وَهِدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی شکرگزار مواهب خدا بود و آنها را از خدا می‌دانست خداوند او را برگزید و از پراکندگی به سوی توحید جمع کرد و به راه راست توحید و اخلاص هدایتش کرد.

۱۲۲- وَآيَاتُهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ المیزان، حسنه را معیشت خوب دانسته و گوید که آن حضرت ثروتمند و احسان کننده بود، ممکن است مراد از آن نام نیک و شریعت باقی باشد مانند وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ زخرف / ۲۸ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ صافات / ۱۰۸، به هر حال او از سعادت‌مندان در دنیا و آخرت بود و در آخرت در زمره عباد الله الصالحین است.

۱۲۳- ثُمَّ أُوحِیْنَا إِلَیْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی دین تو همان دین ابراهیم است و دین خالص توحید می‌باشد، در عین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۲۱

حال دین خالص نوح و موسی و عیسی نیز هست نه دینی که یهود و نصاری آن را شرک آمیز کردند چنان که فرموده: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ... شوری / ۱۳، تکرار حنیفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای کثرت عنایت به این دو قید است.

در صافی از عیاشی از حضرت ابا عبد الله الحسین صلوات الله علیه نقل شده:

«ما احد علی مله ابراهیم الا نحن و شیعتنا و سائر الناس منها براء»

این از آن جهت است که تشیع همان دین واقعی اسلام است.

۱۲۴- إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ این آیه در رابطه با

محرمات چهارگانه و آیه وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ است، یعنی: عمل در شنبه بر یهود از اول حرام نبود، بلکه بعدا به علت اختلاف آنها و عقوبت خدایی، تشدید و حرام شد، و در دین ابراهیم حرام نبود لذا در اسلام نیز حرام نشده است، منظور از «علی» ضرر است می‌گویند: «این بر علیه تو است نه بر له تو» مراد از «سبت» ظاهرا معنای مصدری و ترک عمل است از إِنَّمَا جُعِلَ ... معلوم می‌شود که عمل در روز شنبه بر یهود حرام نبوده و مانند عمل در جمعه اسلام بود، سپس در اثر اختلاف در آن و محترم نشمردن آن و اینکه بعضی نیکو بودن آن را قبول و بعضی رد می‌کردند، حکمش به توسط موسی علیه السلام تشدید شد و عمل در آن تحریم گردید، و نیز آنها در این زمینه، روز قیامت در پیش خدا مسئول خواهند بود، به نظر المیزان: چون در مسئله سبت نسخ حکم نیست بلکه یک تشدید است لذا آن را از وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا ... جدا فرموده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۲۲

۱۲۵- ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

یعنی: پس از آنکه، این حقائق روشن شد، در دعوت به سوی حق، راههای مناسب را انتخاب کن، منظور از حکمت، بیان مصالح و استدلال و برهان است نسبت به کسانی که اهل استدلال و منطق هستند، غرض از موعظه، تذکیر و بیداری و تحریک عقیده و حسن دینی است، نسبت به کسانی که ایمان دارند ولی غافل می‌باشند، منظور از جدال حسن، نقض کلام خصم و مقابله به مثل است، به شرط آنکه از طریق خوب و حسن نیت باشد، چون مردم به این سه قسمت تقسیم می‌شوند لذا مناسب است بعضی را موعظه کرد و بر بعضی استدلال نمود و با بعضی مجادله کرد، شاید این سه راه مطابق باشد با فن برهان و خطابه و جدل که در علم منطق آمده است.

جمله: إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ ... برای آنست که: خدا می‌داند که کدام با برهان قانع می‌شوند و کدام با موعظه و کدام با جدل. یعنی: خدا به حال گمراهان و هدایت شوندگان آگاه است لذا به تو امر می‌کند که این راه را در پیش بگیری، تبلیغ کننده ممکن است نسبت به طرف، یک طریق یاد و طریق و یا هر سه را در نظر بگیرد.

حکمت همه‌اش خوب است و یک بعد دارد، ولی موعظه و جدل، به خوب و بد تقسیم می‌شوند لذا قید «حسنه و احسن» در هر دو ملحوظ شده است.

۱۲۶- وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ این آیه یک حکم کلی است در زمینه انتقام گرفتن و حتی تقاص کردن را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۲۳

نیز شامل است، و آن اینکه در انتقام گرفتن باید جنبه عدالت را مراعات کرد و به اندازه‌ای که عقوبت رسیده است باید عقوبت داده شود، و اگر با قدرت به انتقام، عفو و اغماض شود آن برای صابران بهتر است که برای رضای خدا صبر کرده و از انتقام صرف نظر کرده‌اند این دستور در زمینه مسلمانان و کفار یکسان است.

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: وقتی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله دید چه به سر جنازه حمزه بن عبد المطلب آورده‌اند گفت:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ الْيُكُ الْمَشْتَكِي وَ انْت الْمَسْتَعَانِ عَلِي مَا أَرَى،

بعد فرمود: اگر پیروز شدم مثله می‌کنم، مثله می‌کنم. خدا نازل فرمود: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ... حضرت فرمود: صبر می‌کنم، صبر می‌کنیم آمدن این آیه در اینجا برای نگارنده روشن نشد حتی دو آیه بعدی مگر آنکه گفته شود مطلب مستقلاً هستند.

۱۲۷- وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ دستور است به آن حضرت که استقامت ورزد و

صبر کند و آن صبر به توفیق و قدرت دادن خداست، دیگر آنکه بر کفار محزون نباشد که چرا حق را قبول نمی‌کنند، زیرا دیگر در حدی قرار ندارند که به حال آنها اندوهگین شد، دستور دیگر آنکه از مکر و موضع‌گیری کفار دلتنگ و ناراحت نباشد، هر رهبر و پیشوا باید با این صفات متصف باشد.

۱۲۸- إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ این آیه تعلیل است به جمله وَلَا تُكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ یعنی دلتنگ مباش که خدا با تقوی کاران و نیکوکاران است و تو متقی و نیکوکاری و خدا با تفسیر أحسن الحدیث، ج ۵، ص: ۵۲۴ تو است و شاید تعلیل باشد برای همه آیه گذشته، خوشا به حال متقیان و نیکوکاران که خدا با آنها است. روز دوشنبه ۱۹ جمادی الاولی ۱۴۰۲ مطابق ۲۴ اسفند ماه ۱۳۶۰ تفسیر سوره نحل به پایان رسید. و الحمد لله و هو خیر ختام

[جلد ششم]

سوره بنی اسرائیل

اشاره

در مکه نازل شده و صد و یازده آیه است

نظری به کلیات سوره مبارکه

۱- سوره بنی اسرائیل پنجاهمین سوره است که در مکه بعد از سوره قصص نازل گردید در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هفدهم است، اگر ترتیب نزول قطعی باشد، می‌شود گفت که حدود سالهای ششم و هفتم بعثت نازل شده است. ۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی صد و یازده و در قرائت دیگران صد و ده است زیرا که در قرائت کوفی آیه صد و هفت در لِلَّذِينَ سَيَجِدُ أُمَّةً تَمَاماً می‌شود و در قرائت دیگران تَارِبْنَا لَمَفْعُولًا ادامه پیدا می‌کند، قرائت کوفی از طریق عاصم به حضرت ولی ذوالجلال امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد.

مرحوم سید صدر در کتاب تأسیس الشیعه لفنون الاسلام فرموده: «عاصم ابن ابی النجود قرء علی ابی عبد الرحمن السلمی صاحب امیر المؤمنین و هو قرء علی امیر المؤمنین علیه السلام».

در تفسیر خازن نقل شده: این سوره دارای پانصد و سی و سه کلمه و سه هزار و چهارصد و شصت حرف است.

۳- تسمیه آن به «بنی اسرائیل» به علت آمدن قصه بنی اسرائیل در اول آنست، بعضی آن را «سوره اسراء» نامیده‌اند به علت آمدن جریان اسراء در اولین آیه آن، به هر حال تسمیه کل با اسم الجزء است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴

۴- امین الاسلام رحمه الله فرموده: همه این سوره مکی است «هی مکیه کلها» آن گاه از حسن مفسر نقل کرده که آیات وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ... وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِي... و آیات: وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ... / ۲۶ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ... / ۵۷، أَقِمِ الصَّلَاةَ... / ۷۸ در مدینه نازل گشته است.

از ابن عباس و قتاده نقل کرده: هم‌ا‌ش مکی است مگر هشت آیه از آیه ۷۳ به بعد و إِنَّ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ... ولی همه اینها استحسان است، نمی‌شود به آنها اعتماد نمود.

آیات سوره مبارکه با سوره‌هایی که در اول بعثت نازل شده فرق دارد، به نظر می‌آید که این سوره در نزدیکیهای هجرت نازل شده باشد، مؤید این سخن آنست که: اسراء و معراج یک سال قبل از هجرت بوده است.

از علامه مجلسی رحمه الله نقل است که آن در سال ۱۲ بعثت اتفاق افتاده مجمع البیان نیز همین نظر را دارد و در جوامع الجامع فرموده: «قيل انه كان قبل الهجرة سنة».

غرض سوره

: به نظر می‌آید غرض سوره اثبات پاکی و سبوحیت خدا از راه نظام اتم و اکمل جهان است یعنی نظامات کون، خلقت انسان، آمدن پیامبران، جریان عدالت در تمام شئون عالم و اسباب و علل و کرامت انسان همه حاکی از پاکی و قدرت و علم کامل خداست.

توضیح اینکه این سوره با کلمه «سبحان» شروع می‌شود و از سیر شبانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد اقصی خبر می‌دهد که از شواهد سبحان و پاک بودن خدا از عجز است، سپس سخن از ماجرای بنی اسرائیل است که هر وقت از خدا اطاعت کردند موفق شدند و هر وقت عصیان کردند ذلیل گردیدند (آیه ۲-۸). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵

آن گاه گوشه‌ای از نظامات حاکم بر زندگی و اعمال خوب که سبب سعادت هستند، و نیز از اعمال شرک آمیز، یاد شده است که یعنی شما اهل اسلام نیز از قانونی که بر بنی اسرائیل جاری شد مستثنی نیستید، اطاعت، عزت را به دنبال دارد و شرک ذلت را (آیات ۲۲-۴۴) از آن به بعد مطالبی در زمینه توحید، محکوم کردن مشرکان، تسلط شیطان بر انسان از اول خلقت، قسمتی از اعمال عبادی، موقعیت قرآن و معجزه بودن آن، خوارق عاداتی که مشرکان از آن حضرت خواسته‌اند و مقایسه جریان اسلامی با جریان حضرت موسی علیه السلام، آمده است.

پس فشرده مطالب آن، عنوان کردن مسأله توحید و نفوذ قدرت خدا در اداره جهان و نداشتن شریک است، لفظ سبحان که حکایت از تنزیه و پاکی و بی‌نیازی خدا و شریک نداشتن، دارد در این سوره مکرر شده است مانند سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ / ۱، قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي / ۹۲. يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا / ۱۰۸ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ ۴۳، حَتَّىٰ فِي آخِرِهِ، حمد خدا در اثر پاک و منزّه بودن او است وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ /... ۱۱۱.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۶

سوره الاسراء مکیه و آیاتها ۱۱۱ نزلت بعد سوره القصص

[سوره الإسراء (۱۷): آیه ۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱)

بنام الله که رحمتش همگانی و همیشگی است

۱- منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجد حرام به مسجد اقصی برد مسجدی که اطراف آن را با برکت کرده‌ایم تا از آیات خود بر او بنمایانیم که او شنوا و بیناست.

کلمه‌ها

سبحان: تسبیح: تنزیه خدا از هر بدی و نقص و نیاز و نالایی، سبحان مصدر است مثل غفران، طبرسی آن را اسم مصدر گفته است،

در هر حال به معنی تسبیح است، نصب آن برای مفعول مطلق است، «اسبح الله تسبیحا».

اسری: سری و اسری: رفتن در شب. طبرسی ذیل آیه ۶۵ سوره حجر فرموده: هر دو به یک معنی است اَسْرَى بِعَبْدِهِ: شب هنگام برد بنده‌اش را، تعدیه به واسطه «باء» است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷

اقصی: قصو (بر وزن عقل): دوری. قصی: دور. «اقصی»: دورتر طبرسی فرماید: به علت بعد مسافت ما بین آن و مکه، مسجد اقصی (مسجد دورتر) نامیده شده است.

المسجد: اسم مکان است به معنی محلّ سجده، قاعده‌اش آن بود که به فتح جیم باشد ولی آن بر خلاف قاعده به کار رفته است، شاید علت آن سهولت تلفظ باشد، ناگفته نماند: در قرآن کریم در سه جا به معبد اهل کتاب لفظ مسجد اطلاق شده است یکی در این آیه که مسجد اقصی در وقت نزول آیه کلیسا بود، دوم:

لَتَنخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا كَهْفٍ / ۲۱ درباره اصحاب كهف، سَوْمٌ وَ لَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ اسراء / ۷ که منظور معبد یهود است.

شرحها

در این آیه، سیر شبانه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد الحرام به مسجد اقصی یاد شده است که یکی از معجزات آن حضرت بود، فاصله ما بین مکه و مسجد اقصی حدود هزار و دویست کیلومتر است، در کشف فاصله آن دو را مدت چهل شبانه روز راه گفته است.

ناگفته نماند: معراج و اسراء دو مطلب جداگانه‌اند، اسراء که رفتن آن حضرت از مکه به بیت المقدس باشد صریح قرآن مجید است ولی رفتن آن- حضرت از بیت المقدس به آسمانها که معراج نامیده می‌شود، مدلول روایات بی‌شماری از طریق شیعه و اهل سنت است که مقداری از آنها در «نکته‌ها» خواهد آمد، علت اسراء دیدن مقداری از آیات خدا بود. لُتْرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۸

۱- سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لُتْرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. آمدن «سبحان» دلالت بر پاکی خدا از عجز و ناتوانی دارد که توانست بنده خود را چنان سیری بدهد «لیلا» حاکی است که آن سیر در یک شب اتفاق افتاده است و گر نه قید شب بودن در «اسری» وجود دارد، بنا بر قول اکثر، اسراء از خانه «ام هانی» شروع شده که حضرت آن شب در آنجا خوابیده بود در اینصورت مراد مسجد الحرام مکه است، ولی ظهور آیه آنست که از مسجد الحرام شروع شده است.

غرض از مسجد اقصی، بیت المقدس است که نسبت به آن حضرت و مخاطبین دورترین مسجد بود و معبد سلیمان در آن قرار داشت بَارَكْنَا حَوْلَهُ در بیان آنست که اطراف زمینهای پربرکت و حاصلخیز است، این مطلب در آیات اعراف ۱۳۷، انبیاء / ۷۱ و ۸۱ نیز آمده است، لُتْرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا تعلیل اسراء است.

یعنی اسراء برای آن بود که بعضی از آیات قدرت خود را به او نشان دهیم، قهرا این نشان دادن برای تکامل بینش آن حضرت ضرورت داشته است. این آیات اگر آنها باشد که در ضمن اسراء دیده شد، عبارت‌اند از خود اسراء و آثار انبیاء بنی اسرائیل در بیت المقدس. و اگر مراد آیاتی باشد که در معراج دیده شد همانست که در سوره نجم آمده: لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى / ۱۳، «سمیع بصیر» تعلیل اسراء و ارائه آیات است که خدا درخواست را می- شنود و بی‌نیاز بیناست.

و سمیع و بصیر بودن، لازمه‌اش آن بود که خدا چنین اسراء و ارائه آیات برای آن حضرت پیش آورد. این آیه یکی از سه محلی است که قرآن به معبد اهل کتاب لفظ مسجد را اطلاق کرده است که آن روز کلیسا بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹

نکته‌ها

اسراء و معراج: گفتیم که اسراء و معراج دو چیز جداگانه هستند، اسراء از مسجد الحرام شروع شده و در مسجد اقصی ختم می‌گردد، ولی معراج از مسجد اقصی شروع گشته و بسوی آسمانها ادامه پیدا می‌کند اسراء، صریح آیه قرآن است اما معراج به موجب روایات کثیری است که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است، بعضی از آیات سوره نجم نیز شاهد آن هستند «۱» در زمینه اسراء از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: چون رسول الله صلی الله علیه و آله به بیت المقدس برده شد، جبرئیل او را بر «براق» سوار کرد تا به بیت المقدس آمدند، جبرئیل محرابهای انبیاء را بر آن حضرت نشان داد، حضرت در آنها نماز خواند، وقت برگشتن به کاروان قریش برخورد که آبی در ظرفی داشتند، حضرت از آن آب خورد، بقیه‌اش را به زمین ریخت.

وقت صبح به قریش فرمودند: خدای جل جلاله مرا به بیت المقدس برد، آثار انبیاء و منازلشان را به من نشان داد، من در فلان محل به کاروان قریش رسیدم که یکی از شتران خود را گم کرده بودند از آبشان خوردم، بقیه آن را به زمین ریختم، ابو جهل از شنیدن این سخن گفت: فرصت خوبی به دست آمده است، برسید ستونهای مسجد اقصی و قندیلهای آن چقدر بود، گفتند: یا محمد در اینجا بعضی هستند که داخل بیت المقدس شده‌اند، ستونها، قندیلهای و محرابهای آن

(۱) در بحار فرموده:

«اعلم ان عروجه (ص) الی بیت المقدس ثم الی السماء فی لیلۃ واحده بجسده الشریف مما دلت علیه الآیات و الروایات المتواتره من طرق الخاصه و العامه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰

را برای ما توصیف کن، جبرئیل آمده شکل مسجد اقصی را در برابر چشمان آن حضرت قرار داد، هر چه سؤال می‌کردند، حضرت جواب می‌داد.

گفتند: منتظر هستیم که کاروان بیاید تا از آنچه خبر دادی بپرسیم حضرت فرمود: وقت طلوع آفتاب کاروان شما وارد مکه خواهد شد که شتری خاکستری رنگ در جلو آنست، فدای آن مردم به طرف گردنه نگاه کرده و می‌گفتند این آفتاب است که طلوع می‌کند در همان وقت که خورشید طلوع می‌کرد، کاروان قریش از دور نمودار شد که شتر خاکستری رنگ در پیشاپیش آن بود از کاروان آنچه را که از آن حضرت شنیده بودند پرسیدند؟

آنها گفتند: قضیه همانست در فلان محل شتری از ما گم شد، آسمان را در فلان محل گذاشته بودیم، وقت برگشتن دیدیم که آب به زمین ریخته است، این سخن بر کفار جز طغیان نیافزود (المیزان از امالی صدوق) آنچه گفته شد درباره اسراء آن حضرت است، اما معراج از بیت المقدس از روی صخره مسجد شروع می‌شود و آن حضرت به آسمانها می‌رود.

معراج: بنا بر روایات، عروج آن حضرت به آسمانها از بیت المقدس شروع می‌شود «۱» لازم است در این زمینه مطالبی و لو به اختصار گفته شود، قبلا- باید بدانیم که معراج آن حضرت به علت تکامل معلومات او بوده تا چیزهایی که لازم بود به مردم بیان فرماید از روی بصیرت باشد، در علل الشرائع از ثابت بن دینار نقل شده که به امام سجاد علیه السلام گفت: آیا خدا بامکان وصف می‌شود؟ امام فرمود: خدا از مکان برتر است، ثابت گفت: پس چرا رسولش را به آسمانها برد؟ حضرت فرمود: تا ملکوت آسمانها و آنچه را که از

(۱) در مجمع البیان در روایات نبوی آمده:

«ثم اخذ جبرائیل بیدی الی الصخره فاقعدنی علیها فاذا معراج الی السماء.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱

عجائب صنع و بدایع خلقت در آنهاست، به وی نشان دهد «۱».

۱- عقیده داریم که معراج آن حضرت جسمانی بوده است، معراج روحانی معنایی ندارد، زیرا اگر روح آن حضرت به آسمانها رفته و بدنش در زمین مانده باشد، این عبارت اخرای مردن است و اگر منظور معراج خیالی است، آن فضیلت نمی تواند باشد، زیرا خواب و خیال برای هر کس میسر است.

۲- در سوره نجم می خوانیم: وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا. جَنَّةُ الْمَأْوَى، إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى نجم/ ۱۳- ۱۸.

یعنی: پیامبر بار دیگر جبرئیل را دید، در نزد سدره المنتهی، که بهشت جایگاه در نزد آن است، آن رؤیت موقعی که سدره را می پوشانید آنچه می پوشانید، چشم پیامبر در آن رؤیت به خطا و اشتباه نرفت (آنچه دید حقیقت بود نه خیال) حقا که مقداری از آیات بزرگ پروردگارش را دید. این آیات را گر چه می شود حمل بر آن کرد که به چشم آن حضرت چنان قدرت داده که جبرئیل را از آن مکان به وقت نازل شدن دیده است ولی بنا بر روایات، آن به وقت معراج آن حضرت بوده است.

به هر حال جز این آیات، آیات دیگری در زمینه معراج نداریم، لازم است به روایات اشاره کنیم.

۳- روایات معراج از طریق شیعه و اهل سنت بقدری زیاد است که نمی شود وقوع آن را فی الجمله انکار نمود و باید به آن اذعان کرد، بزرگان اسلامی در عقیده به مطلق معراج متفق القول هستند، برای نمونه به تفسیر مجمع البیان،

(۱) المیزان از علل الشرائع.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲

صافی، برهان، المیزان، درّ منثور و مانند آن ذیل آیه اول سوره اسراء رجوع شود، در بحار الانوار ج ۱۸ طبع جدید، حدود صد و بیست هشت (۱۲۸) صفحه را به این مطلب و نقل روایات آن اختصاص داده است.

۴- در مجمع البیان فرموده: درباره معراج پیامبر ما روایات زیادی نقل شده و بسیاری از صحابه مثل ابن عباس، ابن مسعود، انس، جابر بن عبد الله، حذیفه، عایشه، امّ هانی و غیرهم آن را از آن حضرت نقل کرده اند، مجموع آنها به چهار قسم منقسم می شود.

اول: آنچه یقینی است چون اخبار درباره آن متواتر و علم به صحبت آن حاصل است و آن اینکه آن حضرت فی الجمله معراج کرده است.

دوم: آنچه در این باره نقل شده از چیزهایی است که عقل جایز می داند و اصول اسلامی از آن ابا ندارد ما نیز آن را جایز دانسته و قطع می کنیم که آن در بیداری آن حضرت بوده نه در خوابش و آن اینکه روایت شده آن بزرگوار در آسمانها گردش کرد و پیامبران و سدره المنتهی و بهشت و جهنم و امثال آن را دید.

سوم: آنچه ظاهرش مخالف اصول است ولی می شود طوری توجیه کرد که مخالف عقل نباشد بهتر آنست که مطابق حق و دلیل، تأویل شود مانند آنچه نقل شده: آن حضرت مردمانی را در بهشت دید که متنعم بودند و از اهل آتش کسانی را دید که در عذاب به سر می بردند بر آن حمل می شود که صفت و یا نامهای آنها را دیده است، المیزان در زمینه وجه دوم و سوم فرموده: در این چیزها اشکالی نیست و بعید نیستند بلکه آنها تمثیلات برزخی و یا روحی هستند ... که احادیث معراج از این قسم تمثیلات مملو است.

چهارم: آنچه ظاهرش صحیح نیست و تأویل آن بسیار بعید است بهتر آن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳

است که آن را قبول نکنیم مانند آنچه نقل شده: آن حضرت با خدا آشکار سخن گفت و او را دید و یا خدا در تخت نشست و نحو ذلک، از چیزهایی که دلالت بر تشبیه دارد.

علامه مجلسی و علامه طباطبائی در بحار و المیزان این تقسیم را از طبرسی نقل کرده و قبول فرموده‌اند.

۵- مفصل‌ترین روایت درباره معراج روایت علی بن ابراهیم است از پدرش ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام، رجال این روایت همه موثق و قابل اعتمادند، و ابراهیم بن هاشم از بزرگان می‌باشد که نقل او را تلقی به قبول کرده‌اند. این روایت در تفسیر برهان، صافی، المیزان نقل شده و علامه مجلسی آن را در بحار از تفسیر فرات نقل کرده است، ما برای تحقیق و استفاده اهل تحقیق آن را از المیزان ترجمه می‌کنیم گر چه مفصل است و وقت بیشتر می‌برد.

در تفسیر قمی از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل «براق» را محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، یکی لگام آن را گرفت، دیگری رکاب آن را سومی زین آن را مرتب کرد، براق نافرمانی کرد، جبرئیل بر صورت او نواخت و گفت: آرام باش، مانند این حضرت، پیامبری بر تو سوار نشده و نخواهد شد.

براق آرام شد، آن حضرت را بلند کرد ولی نه بسیار، جبرئیل با او بود آیات آسمان و زمین را به آن حضرت نشان می‌داد.

آن حضرت می‌فرماید: من هم چنان می‌رفتم که از سمت راست کسی مرا ندا کرد: یا محمد، من به او جواب ندادم و به طرف او متوجه نشدم، آن گاه منادی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴

دیگری از طرف چپ ندا کرد یا محمد، جواب ندادم و رو نکردم، سپس از مقابلم زنی که بازوانش را باز کرده بود و دارای همه گونه زینت بود ندا می‌کرد: یا محمد صبر کن تا با تو سخن گویم، متوجه او نشدم، به رفتن ادامه دادم، صدایی شنیدم که مرا ترسانید ولی گذشتم.

جبرئیل مرا پیاده کرد و گفت؟ نماز بخوان، من نماز خواندم، گفت:

میدانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: در طور سینا نماز خواندی، آنجا که خدا با موسی سخن گفت بعد سوار شدم، آنچه خدا می‌خواست راه رفتیم، تا جبرئیل گفت: پیاده شو و نماز بخوان، پیاده شدم، نماز خواندم، گفت می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: در بیت لحم نماز خواندی (محل ولادت عیسی).

آن گاه سوار شده رفتیم تا به بیت المقدس رسیدیم، براق را به حلقه‌ای که پیامبران مرکب خویش را می‌بستند، بست. داخل مسجد شدم، جبرئیل در جانب من بود، ابراهیم، موسی، عیسی را در میان پیغمبران خدا دیدم که به جهت من جمع شده بودند نماز حاضر شد، شک نداشتم که امامت آن با جبرئیل است، چون به صف ایستادند جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلو برد، من بر آنها امامت کردم در این خود بینی نیست.

سپس خازن (ظاهر خازن بهشت) سه ظرف پیش من آورد، در یکی شیر بود، در دیگری آبی و در سومی شرابی (مست کننده) شنیدم قائل می‌گوید:

اگر آب را بگیرد خودش و امتش غرق می‌شوند و اگر شراب را بگیرد خودش و امتش گمراه می‌شوند و اگر شیر را بگیرد خودش و قومش هدایت می‌شوند، من ظرف شیر را گرفتم و نوشیدم، جبرئیل گفت: هدایت یافتی و امت هدایت یافت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵

آن گاه جبرئیل گفت: در مسیرت چه دیدی؟ گفتم: ندا کننده‌ای از جانب راست ندا می‌کرد، گفت: جوابش دادی؟ گفتم: نه، به او توجه هم نکردم، گفت: او داعی یهود بود اگر جوابش داده بودی امت بعد از تو یهودی می‌شدند بعد گفت: دیگر چه دیدی؟ گفتم: از جانب چپ کسی ندا می‌کرد. گفت: آیا جواب دادی؟ گفتم: نه، حتی به طرف او نگاه هم نکردم، گفت: او منادی نصاری

بود اگر جوابش می‌دادی امت بعد از تو نصرانی می‌شدند.

گفت: از پیش رویت کدام بود چه کسی آمد؟ گفتم: زنی بود که بازوان خود را باز کرده و همه گونه زینت داشت، بمن گفت یا محمّد صبر کن تا با تو سخن گویم، جبرئیل گفت: آیا جوابش دادی؟ گفتم: نه به او توجه هم نکردم، گفت: آن دنیا بود اگر با او سخن گفته بودی امت دنیا را بر آخرت ترجیح می‌داد درباره صدایی که مرا ترسانید جبرئیل گفت: یا محمّد می‌شنوی؟ گفتم: آری، گفت: آن سنگی بود که از حاشیه جهنم انداختم، بعد از هفتاد سال در قعر آن قرار گرفت، گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آخر عمر نخندید.

آن حضرت فرمود: آن گاه جبرئیل بالا رفت، من با او بالا رفتم به آسمان دنیا رسیدم در آن فرشته‌ای بود به نام اسماعیل، او مأمور آن خطفه و استراق سمع شیاطین بود خدا فرموده: «الا من خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب»، تحت فرمان او هفتاد هزار فرشته و زیر فرمان هر یک هفتاد هزار فرشته بود.

او به جبرئیل گفت: این کیست با تو؟ گفت: محمّد رسول خدا، گفت: آیا مبعوث شده است؟ جبرئیل گفت: آری، اسماعیل درب آسمان را باز کرد، به او سلام کردم، او هم بر من سلام کرد، برای او استغفار کردم، او هم برای من استغفار نمود و گفت: برادر نیکوکار، پیامبر نیکوکار خوش آمدی، ملائکه مرا ملاقات کردند تا به آسمان دنیا داخل شدم هیچ فرشته‌ای ملاقاتم نکرد مگر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶
خندان و شادان.

ولی فرشته‌ای به ملاقات من آمد که بزرگتر از آن مخلوقی ندیده بودم، بدقیافه و خشمگین بود، او هم مانند دیگران بر من دعا کرد ولی نخندید گفتم یا جبرئیل این کیست که از او به هراس افتادم؟ جبرئیل گفت: رواست که از او بترسی، ما همه از او می‌ترسیم، این «مالک» خازن و متصدی آتش است، اصلاً نخندیده است و از روزی که خدا کار جهنم را به او وا گذاشته است پیوسته و هر روز غیظ و غضبش بر دشمنان خدا و اهل گناه زیادتر می‌شود، خدا به وسیله او از آنها انتقام خواهد گرفت، اگر به کسی پیش از تو خندیده بود و یا به کسی بعد از تو می‌خندید، حتماً بخاطر تو می‌خندید، من به او سلام کردم، او به من جواب داد و مرا بشارت بهشت داد.

به جبرئیل که به حکم مطاعِ نَمِّ امینِ مطاعِ ملائکه است، گفتم: آیا امر نمی‌کنی که آتش را به من نشان بدهد؟ جبرئیل گفت: یا مالک آتش را به محمّد نشان بده، پرده آتش را برداشت و دری از آن را باز کرد، شعله‌ای از آن به آسمان بالا رفت و فوران کرد و بالا-آمد تا گمان کردم مرا خواهد گرفت، گفتم یا جبرئیل بگو: پرده‌اش را باز گرداند، به فرمان جبرئیل، مالک به شعله آتش گفت: برگرد. آن به محلی که از آن خارج شده بود برگشت.

آن گاه رفتم، مردی بزرگ و گندمگونی را دیدم گفتم: جبرئیل این کیست؟ گفت: این پدرت آدم است، دیدم که فرزندان او را به او نشان می‌دهند (فرزندانش که مرده بودند) بعد از دیدن آنها می‌گفت: روح پاکی، بوی پاکی است آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره مطفین را تا هفده آیه خواند: کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ تا آخر... فرمود به پدرم آدم سلام کردم، او بر من سلام کرد، برای او استغفار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷

کردم، او هم برای من استغفار نمود گفت: آفرین بر پسر نیکو، پیامبر نیکو، مبعوث شده در زمان نیکو.

حضرت فرمود: آن گاه به ملکی از ملائکه گذشتم که در محلی نشسته بود دیدم تمام دنیا میان دو زانوی او بود در دستش لوحی از نور بود که به آن نگاه می‌کرد و در آن نوشته‌هایی بود، او به راست و چپ نگاه نمی‌کرد، مانند یک آدم محزون به آن لوح متوجه بود، گفتم: یا جبرئیل این کیست؟ گفت: این ملک الموت است، مشغول قبض ارواح است.

گفتم: مرا به او نزدیک کن تا با او سخن گویم. جبرئیل مرا با او نزدیک کرد به او سلام کردم، جبرئیل گفت: این محمّد پیغمبر

رحمت است که خدا بر بندگانش فرستاده، ملک الموت بر من سلام کرد و آفرین گفت و اضافه کرد:

یا محمّد من همه خیر را در امت تو می‌بینم گفتم: حمد بر خدای مَنان، صاحب نعمتها بر بندگان، این از فضل و رحمت پروردگار بر من.

جبرئیل گفت: این از محکم‌کارترین ملائکه است. گفتم: آیا هر که تا به حال مرده یا خواهد مرد او قبض روح می‌کند؟ گفت: آری.

به ملک الموت گفتم: مردم را در هر کجا هستند می‌بینی و خودت مشاهده می‌کنی؟ گفت: دنیا همه‌اش پیش من با امکانی که خدا داده مانند درهمی در دست یک شخص است که آن را هر طور بخواهد می‌گرداند، خانه‌ای نیست مگر آنکه روزی پنج بار آن را زیر نظر می‌گیرم و چون یکی از خانواده میت بر مرده خودشان گریه کند گویم: بر او گریه مکنید که من به سوی شما مکرر بر خواهم گشت تا کسی از شما در دنیا نماند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل مرگ واقعه هولناکی است جبرئیل گفت: بعد از مرگ، از مرگ هولناکتر است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸

فرمود: سپس رفتم تا به قومی رسیدم که در جلوشان مائده‌هایی از گوشت پاکیزه و گوشت پلید بود، آنها از گوشت کثیف می‌خوردند و گوشت پاکیزه را کنار می‌کردند، گفتم: جبرئیل اینها کیستند؟ گفت: اینان کسانی هستند که حرام را می‌خورند، حلال را ترک می‌کنند، آنها از امت تو هستند یا محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: سپس ملکی از ملائکه را دیدم که خدا او را عجیب آفریده است، نصف بدنش از آتش و نصف دیگرش از یخ بود، نه آتش یخ را ذوب می‌کرد و نه یخ آتش را خاموش می‌نمود، او با صدای بلند فریاد می‌کرد: پاک و منزّه است خدایی که این آتش را از ذوب کردن این یخ مانع شده که آن را ذوب نمی‌کند و سردی این یخ را نگاه داشته که آتش را خاموش نمی‌کند ای خدایی که میان یخ و آتش را تألیف کرده‌ای میان قلوب بندگان مؤمن خود الفت برقرار فرما. گفتم: یا جبرئیل این کیست؟ جواب داد: او فرشته‌ای است خدا بر اکناف آسمان و اطراف زمین موکل کرده او خیرخواه‌ترین ملائکه خدا برای اهل زمین است، نسبت به مؤمنان، از وقتی که خدا خلقش کرده برای آنها دعا می‌کند.

در آسمان دو نفر فرشته دیدم که هر دو به صدای بلند فریاد می‌کردند، یکی می‌گفت: خدا به همه انفاق کنندگان عوض بده

اللهم اعط کل منفق خلقا

دیگری می‌گفت: خدایا به هر ممسک تلف نصیب کن

اللهم اعط کل ممسک تلفا.

آن‌گاه رفتم، باقوامی رسیدم که مانند شتران لب‌های بزرگی داشتند، گوشت از پهلوهایشان بریده و بدنه‌شان انداخته می‌شد، گفتم: یا جبرئیل اینها کیانند؟ گفت: اینان عیب‌جویان و طعنه‌زنانند

هؤلاء الهمازون اللمازون

سپس رفتم ناگاه به اقوامی رسیدم که سرهایشان را با سنگ می‌شکستند گفتم: یا جبرئیل اینها کیانند؟ گفت: اینها کسانی هستند که بدون نماز عشاء تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹

می‌خوابند. بعد رفتم ناگاه به جماعتی رسیدم که به دهانشان آتش می‌انداختند و از سوراخ پائین خارج می‌شد از جبرئیل پرسیدم؟ گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند إِنَّ الدّینَ یأْکُلُونِ أَمْوَالَ الْیْتِمَامِ ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیرًا.

سپس رفتم و ناگاه به جماعتی برخوردیم که چون یکی می‌خواست برخیزد از بزرگی شکمش نمی‌توانست برخیزد، گفتم: جبرئیل

اینها کدام کسانند؟

گفت: اینها کسانی هستند که ربا می‌خورند، زندگی نمی‌کنند مگر مانند کسی که شیطان او را دیوانه کرده است، آن گاه دیدم که آنها مانند آل فرعون هستند، صبح و شام به آتش عرضه می‌شوند، می‌گویند: پروردگارا قیامت چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: سپس به رفتن ادامه دادم ناگاه به زنانی رسیدم که از پستانشان آویزان بودند، از جبرئیل پرسیدم، گفت اینها زنانی هستند که بر اموال شوهران اولاد دیگران را وارث می‌کنند، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: غضب خدا شدید است بر زنی که در نسب قومی کسی را که از آنها نیست، داخل کند، پس بر خلوات وارد شود و انبارشان را بخورد (از آنها سهم بگیرد).

سپس فرمود: گذر کردیم بر ملائکه‌ای از ملائکه خدا که خدا هر طور خواسته بود آنها را آفریده بود، چهره‌شان را هر طور که اراده فرموده بود قرار داده بود، تمام اعضاء آنها مشغول تسبیح و حمد بود و از هر ناحیه بدنشان صدای حمد و گریه از ترس خدا بلند بود با صداهای مختلف، از جبرئیل سؤال کردم؟ گفت همانطور که می‌بینی آفریده شده‌اند. هر یک از آنها در کنار رفیق خود است ولی با او ابدا کلمه‌ای نگفته است از خوف خدا و به علت اینکه به خدا متواضع تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰ هستند سرهایشان را بلند نکرده و از حد فعلی پائین نیاورده‌اند من به آنها سلام کردم با اشاره سر به من جواب دادند و از خشوع خدا به من نگاه نمی‌کردند جبرئیل به آنها گفت: این محمّد نبی رحمت است، خدا او را به سوی بندگان رسول و نبی فرستاده است، او خاتم پیامبران و آقای آنهاست آیا با او سخن نمی‌گوئید؟ چون این را از جبرئیل شنیدند، بر من با سلام رو کردند، و احترام نمودند و برای من و امت من خوبی را مژده دادند.

فرمود: سپس به آسمان دوم بالا رفتیم ناگاه در آن دو مرد را دیدم که شبیه هم بودند، از جبرئیل پرسیدم؟ گفت: دو پسر خاله‌اند یحیی و عیسی علیهما السلام به آن دو سلام کردم، آن دو بر من سلام کردند، برای آنها استغفار کردم، برای من استغفار کردند و گفتند

«مرحبا بالاخ الصالح و النبی الصالح»

ناگاه دیدم در آن آسمان ملائکه‌ای هستند که خاشع می‌باشند، چهره آنها را هر طور که خواسته بود قرار داده بود، همه آنها خدا را با صداهای مختلف تسبیح و حمد می‌کردند.

آن گاه به آسمان سوم بالا-رفتیم، ناگاه در آنجا مرد بزرگواری دیدم، که زیبایی‌اش نسبت به دیگران مانند ماه چهارده شبه بود نسبت به ستارگان دیگر، گفتم: جبرئیل این کیست؟ گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم، او بر من سلام کرد، بر او استغفار کردم، او بر من استغفار کرد، و گفت

مرحبا بالنبی الصالح و الاخ الصالح، المبعوث فی الزمن الصالح

در آنجا نیز مانند آسمان اول و دوم ملائکه‌ای بود که همه به خدا خاشع بودند چنان که وصف کردم، جبرئیل درباره من همان گفت که به آنها گفته بود، آنها با من آن طور رفتار کردند که دیگران کرده بودند.

سپس به آسمان چهارم بالا رفتیم، ناگاه در آنجا مردی دیدم گفتم: یا تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱

جبرئیل این کیست؟ گفت این ادریس است که خدا او را به مکان بالایی بلند کرده است

رفعه الله مکانا علیا

به ادریس سلام کردم، او بر من سلام کرد، برای او استغفار کردم، او برای من استغفار نمود، در آن آسمان ملائکه‌ای بودند، مانند ملائکه آسمانهای دیگر، به خدا خاشع بودند، آنها برای من و امت من خیر را بشارت دادند.

آن گاه فرشته‌ای دیدم که بر تختی نشسته بود، زیر فرمانش هفتاد هزار فرشته و زیر فرمان هر یک هفتاد هزار فرشته بودند، به فکر

رسول خدا صلی الله علیه و آله که تدبیر کننده جهان این فرشته است (و خدا این منصب را باو داده است) جبرئیل به آن فرشته فریاد زد و گفت: پاشو، او پاشد و تا قیامت سر پا خواهد بود.

بعد از آن به آسمان پنجم بالا رفتیم، در آن مردی بود، بسیار پیر که پیرتر از او ندیده بودم، در اطراف او جماعت کثیری از امتش بود که از کثرت آنها تعجب کردم گفتم: جبرئیل این کیست؟ گفت: این محبوب قوم خویش هارون پسر عمران (برادر موسی) است، به او سلام کردم، او بر من سلام کرد برای او استغفار کردم، او برای من استغفار کرد، در آنجا ملائکه‌ای بودند مانند آسمانهای دیگر.

پس از آن به آسمان ششم بالا رفتیم، در آنجا مرد بلند قامتی بود، گویی در قد بلندی از قبیله «شوه» بود و اگر دو تا پیراهن داشت موهایش از آنها بیرون می‌آمد، شنیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل گمان می‌کنند من پیش خدا محترمترین فرزندان آدم هستم حال آنکه این مردی است (اشاره به رسول خدا) که پیش خدا از من عزیزتر است گفتم: جبرئیل این کیست گفت؟ این برادر موسی بن عمران است به او سلام کردم، او بر من سلام کرد، برای او استغفار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲ نمودم، او برای من استغفار نمود، در آنجا ملائکه‌ای بودند همه خاشع مانند ملائکه دیگر آسمانها.

فرمود: بعد از آن به آسمان هفتم بالا رفتیم، به هیچ فرشته‌ای نگذشتم مگر آنکه گفتند: یا محمد حجامت بگیر و امت خود را امر کن حجامت بگیرند، در آنجا مردی بود موی سر و ریشش سیاه و سفید، روی تختی نشسته بود، گفتم: یا جبرئیل این کیست، در باب بیت المأمور در جوار خدا؟ گفت: این پدرت ابراهیم و این محل تو و محل متقیان امت تو است آن گاه آن حضرت این آیه را خواند:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.

به ابراهیم علیه السلام سلام کردم، او بر من سلام کرد و فرمود:

«مرحبا بالنبي الصالح و الابن الصالح و المبعوث في الزمن الصالح»

در آسمان هفتم مانند آسمانهای دیگر، ملائکه بودند که برای من و امت من، خیر را بشارت دادند.

فرمود: در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم که نورشان چشمان را خیره می‌کرد و دریاهایی از ظلمت و دریاهایی از برف که صدای رعد می‌دادند، هر وقت از دیدن آنها به وحشت می‌افتادم از جبرئیل می‌پرسیدم، در جواب می‌گفت یا محمد بشارت باد بر تو، شکر خدا کن که اینهمه کرامت به تو داده، خدا را شکر کن برای اینکار، فرمود: خدا با قوه و یاری خود مرا ثابت کرد تا سختم به جبرئیل و تعجبم زیاد شد.

جبرئیل گفت: یا محمد آیا آنچه می‌بینی به نظرت بزرگ می‌آید؟ حال آنکه اینها آفریده‌ای است از آفریده‌های خدا، چطور است عظمت خدا که اینها را آفریده است آنچه ندیده‌ای از آنچه دیدی بزرگتر است، بین خدا و خلق هفتاد هزار حجاب هست نزدیکترین خلق به خدا من و اسرافیل است، میان ما تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳ و خدا چهار حجاب هست:

حجابی از نور، حجابی از ظلمت، حجابی از ابر و حجابی از آب.

فرمود: از جمله عجائب خلق خدا که مسخر کرده بود، خروسی دیدم، پاهایش در ریشه‌های طبقه هفتم زمین و سرش نزد عرش خدا بود، او ملکی است از ملائکه که خدا مطابق اراده خود خلق کرده است، پاهایش در قعر زمینهای هفتم است، آن گاه بالا رفت تا در هوا خارج شد و به آسمان هفتم بالا رفت تا کاکلش به نزدیکی عرش رسید، او می‌گفت: پروردگارم هر جا که باشم، نمی‌دانی خدایت در کجاست از عظمت شأن او.

آن خروس دو تا بال در شانهاش داشت، چون بالهای خود را می‌گشاد، از شرق و غرب می‌گذشت، چون وقت سحر باشد بالهای

خود را باز می‌کند و آنها را به هم می‌زند و فریاد تسییح بلند می‌کند و می‌گوید:

سبحان الله الملك القدوس، سبحان الله الكبير المتعال، لا اله الا الله الحي القيوم

و چون این تسییح را گفت، خروسهای زمین بالهای خود را بهم زده بانک می‌کنند، وقتی که او ساکت شد، خروسهای زمین ساکت می‌شوند.

ریشهای کوچک او سبز و ریشهای دیگرش بسیار سفید بود، ریشهای سبز او به شدت سبز رنگ می‌باشند.

فرمود: سپس با جبرئیل به بیت المعمور رفتم و در آن داخل شده و نماز خواندم و با من جمعی از اتمم بودند که لباس تازه داشتند و جمعی لباس کهنه پوشیده بودند آنها که لباس تازه پوشیده بودند، داخل بیت المعمور شدند، کهنه لباسان در همانجا نشستند آن گاه از آنجا خارج شدم، دو تا نهر مطیع من شدند یکی بنام کوثر دیگری بنام رحمت، از کوثر نوشیدم و در آن رحمت غسل کردم سپس هر دو مطیع من شدند و راه در امتداد آن دو واضح شد تا داخل بهشت گشتم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴

در دو طرف بهشت خانه‌های من و خانواده‌ام بود، خاک بهشت مانند مشک بود، دختر جوانی دیدم در نهرهای بهشت غوطه می‌خورد گفتم: برای کدام کس هستی؟ گفت: برای زید بن حارثه (پسر خوانده حضرت) وقت صبح این مطلب را به زید بن حارثه خبر دادم.

پرنده‌گان بهشت را دیدم که به بزرگی شتر خراسانی بودند، انارهایش به اندازه دلوهای بزرگ بود، درختی دیدم ضخامت تنه آن به حدی بود که پرنده در هفتصد سال نمی‌توانست آن را دور بزند، در بهشت منزلی نبود مگر آنکه در آن شاخه‌ای از آن درخت بود، گفتم: جبرئیل این درخت چیست؟

گفت: این درخت طوبی است، خدا فرموده: طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَأَبٍ.

آن حضرت فرمود: چون داخل بهشت شدم به فکرم رسید، که از جبرئیل از آن دریاها و عجائب آنها سؤال کردم گفت: آنها خیمه‌های حجابات خدا هستند که اگر نبودند نور عرش همه آنچه را که در عرش بود آشکار می‌کرد.

به سدره المنتهی رسیدم، دیدم یک برگ از آن، امتی را سایه می‌افکند و از آن به فاصله‌ای بودم که خدا فرموده قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ خُذْ مَنَاقِبَهُمْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ مِنْ دُونِ أَنْ يَحْكُمَ لَهُمْ أَعْيُنُكُمْ وَأَنْ تَسْمَعُوا بِهِمْ شَرًّا مِنْ نَفْسِكُمْ وَلَا تَنْسَوْنَ الْوَعْدَ الَّذِي لَكُمْ وَرَبُّكَ بِهِ عَلِيمٌ. وَ أَلَمْ نَقُلْ لِلْجِبْرِيلِ أَنْ خُذْ مَنَاقِبَهُمْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ مِنْ دُونِ أَنْ يَحْكُمَ لَهُمْ أَعْيُنُكُمْ وَأَنْ تَسْمَعُوا بِهِمْ شَرًّا مِنْ نَفْسِكُمْ وَلَا تَنْسَوْنَ الْوَعْدَ الَّذِي لَكُمْ وَرَبُّكَ بِهِ عَلِيمٌ.

خدا فرمود: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا خُذْ مَنَاقِبَهُمْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ مِنْ دُونِ أَنْ يَحْكُمَ لَهُمْ أَعْيُنُكُمْ وَأَنْ تَسْمَعُوا بِهِمْ شَرًّا مِنْ نَفْسِكُمْ وَلَا تَنْسَوْنَ الْوَعْدَ الَّذِي لَكُمْ وَرَبُّكَ بِهِ عَلِيمٌ. رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا خُذْ مَنَاقِبَهُمْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ مِنْ دُونِ أَنْ يَحْكُمَ لَهُمْ أَعْيُنُكُمْ وَأَنْ تَسْمَعُوا بِهِمْ شَرًّا مِنْ نَفْسِكُمْ وَلَا تَنْسَوْنَ الْوَعْدَ الَّذِي لَكُمْ وَرَبُّكَ بِهِ عَلِيمٌ. رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا خُذْ مَنَاقِبَهُمْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ مِنْ دُونِ أَنْ يَحْكُمَ لَهُمْ أَعْيُنُكُمْ وَأَنْ تَسْمَعُوا بِهِمْ شَرًّا مِنْ نَفْسِكُمْ وَلَا تَنْسَوْنَ الْوَعْدَ الَّذِي لَكُمْ وَرَبُّكَ بِهِ عَلِيمٌ.

الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵

الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

خدای تبارک و تعالی فرمود: اینها را بر تو و امت تو دادم.

امام صادق علیه السلام فرمود: محترمتر از آن حضرت کسی به طرف خدا نرفته است که برای امت خود چنین چیزهایی خواست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: پروردگارا به پیامبرانت فضیلتهایی داده‌ای مرا هم بده. خدا فرمود: به تو در میان چیزهایی که

داده‌ام، دو کلمه از تحت عرش خود داده‌ام و آن

لا حول ولا قوة الا بالله و لا منجى منك الا اليك

است.

فرمود: ملائکه بر من سخنی تعلیم کردند که وقت صبح و شام می‌گویم:

اللهم ان ظلمی اصبح مستجیرا بعفوک و ذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتک و ذلی اصبح مستجیرا بعزتک و فقری اصبح مستجیرا بغناک و وجهی الفانی اصبح مستجیرا بوجهک الباقي الذی لا یفنی

و می گویم این را وقتی که وارد شب می شوم سپس اذان شنیدم، دیدم فرشته‌ای اذان می گوید که در آسمان پیش از آن شب دیده نشده بود او گفت:

«اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر»

خدا فرمود: بنده‌ام راست گفت، من از هر چیزی بزرگترم، او گفت:

«اشهد ان لا اله الا اللّٰه، اشهد ان لا اله الا اللّٰه»

خدا فرمود: بنده‌ام راست گفت: منم اللّٰه که جز من معبودی نیست و غیر از من الهی وجود ندارد، فرشته گفت:

«اشهد ان محمّدا رسول اللّٰه اشهد ان محمّدا رسول اللّٰه»

خدا فرمود: بنده‌ام راست گفت محمّد بنده من است او را مبعوث و انتخاب کرده‌ام.

فرشته گفت:

«حی علی الصلاه حی علی الصلاه»

خدا فرمود: بنده‌ام راست گفت، و بر امر واجب من دعوت کرد هر که از روی رغبت و طلب پاداش من به نماز رود، کفاره گناهان

گذشته‌اش خواهد بود، فرشته گفت:

«حی علی الفلاح حی علی الفلاح»

خدا فرمود: آن صلاح و نجات و رستگاری است، آن گاه بر ملائکه امامت کردم چنان که برای پیامبران قبلا امامت کرده بودم.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۲۶

فرمود: سپس مرا شوقی و عشقی «۱» فرا گرفت، به سجده افتادم، خدا ندایم فرمود: من پیش از تو بر هر پیامبری پنجاه نماز واجب کرده‌ام، بر تو و امت تو نیز واجب کردم، برخیز تو در امت خود هستی.

آن حضرت فرمود از آن محل پائین آمدم تا به ابراهیم رسیدم، چیزی از من نپرسید تا به موسی رسیدم، موسی گفت: یا محمّد چه کار کردی؟ گفتم: پروردگارم فرمود: بر هر پیامبر پیش از تو پنجاه نماز واجب کرده‌ام، بر تو و امت تو نیز واجب کردم موسی گفت: ای محمّد امت تو آخرین و ضعیفترین امتهاست، خدایت چیزی او را زیاد نمی کند (بر عزت او نمی افزاید) امت تو قدرت چنین تکلیفی ندارند به سوی پروردگارت برگرد و تخفیف بخواه.

من به سوی پروردگارم برگشتم تا به سدره المنتهی رسیدم، به سجده افتادم آن گاه گفتم: بر من و امت من پنجاه نماز واجب کردی نه من طاقت آن را دارم و نه امت من، تخفیف فرما. خدا ده رکعت تخفیف داد، پیش موسی برگشتم به او خبر دادم، گفت: برگرد قدرت آن را نداری، به سوی خدایم باز گشتم، باز ده رکعت تخفیف داد.

به نزد موسی آمده خبر کردم، گفت: برگرد، در هر برگشتن به سجده می افتادم، خدایم تخفیف می داد تا به ده نماز رسید، به موسی خبر کردم گفت:

طاقت آن را نداری، به سوی پروردگارم باز گشتم، پنج نماز تخفیف داد، به سوی موسی برگشتم و خبر دادم، گفت طاقت نمی آوری، گفتم از پروردگارم حیا می کنم، بر پنج نماز صبر می کنم.

ندا کننده‌ای ندایم کرد، در اثر صبری که کردی این پنج نماز برابر پنجاه

(۱) عبارت عربی «صبا» است آن با صاد بمعنی عشق و شوق و با ضاد نقطه‌دار بمعنی ابر رقیق است. [.....]

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۷

نماز است، هر یک مقابل ده نماز، هر که از امت تو قصد کار خوبی کند و آن را انجام دهد، ده برابر خواهم نوشت و اگر قصد کند و عمل نکند یک حسنه خواهم نوشت، هر که از امت تو قصد کار بدی کند و آن را انجام دهد یک گناه بر او خواهم نوشت و اگر قصد کند و عمل نکند چیز برای او نخواهم نوشت.

امام صادق فرمود خدا از این امت به موسی جزای خیر بدهد، این تفسیر قول خداست که فرموده: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى ... إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.**

ناگفته نماند: این حدیث که با این تفصیل نوشته شد، برای آنست که آن از حالات عروج و برزخی آن حضرت است که خدا پشت پرده را به او نشان داده است و آن سبب استفاده‌های بیشتر است، نظیر این روایت در جاهای دیگر نیز آمده است، از جمله در کتاب دار السلام محدث نوری در ضمن نقل خوابهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خدا حقائق اعمال بد و خوب را به آن حضرت نشان داده است اینها نمونه‌هایی از عالم غیب و مکنونات این جهان می‌باشد.

ناگفته نماند: روایات معراج بسیار زیاد است، طالبان تفضیل به کتابهای مفصل رجوع فرمایند، آنچه در اینجا آوردیم به عنوان نمونه است، لفظ «لیلا» در آیه شریفه دلالت دارد که اسراء در یک شب واقع شده است، به موجب روایات آن حضرت در همان شب به مکه برگشته و نماز صبح را در مکه خوانده است.

در تفسیر عیاشی از هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«قال ان رسول الله صلى الله عليه و آله صلى العشاء الاخرة و صلى الفجر في الليلة التي اسرى به فيها بمكة».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۸

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲ تا ۸]

اشاره

وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۲) ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳) وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَغْلِبُنَّ عُُلُومًا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِأُسِّ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ آمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶)

إِنْ أَحْسَبْتُمْ أَحْسَبْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَتَّبِعُوا (۷) عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)

۲- به موسی کتاب تورات را دادیم و آن را برای بنی اسرائیل وسیله هدایت قرار دادیم که جز من (خدا) کارساز مگیرید.

۳- شما نسل کسانی هستید که با نوح در کشتی حمل کردیم نوح بنده‌ای شکرگزار بود.

۴- به بنی اسرائیل در تورات اعلام کردیم که در زمین (فلسطین) دو بار فساد خواهید کرد و طغیان بزرگی به وجود خواهید آورد.

۵- پس چون وعده انتقام اولی برسد بندگانی که بسیار نیرومند هستند بر شما خواهیم فرستاد که خانه‌های شما را (تفتیش) کنند و این وعده عملی است.

۶- سپس دولت و قدرت را به شما برمی‌گردانیم و شما را با اموال و اولاد و اقوام نیرومند می‌گردانیم. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶،

۷- اگر نیکی کنید برای خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید برای خود کرده‌اید و چون وعده طغیان دوم در رسد (آنها را می‌فرستیم) تا چهره شما را غمگین کنند، و مانند دفعه اول داخل مسجد شما شوند و بر هر چه دست یافتند تباه و نابود کنند.

۸- شاید پروردگارتان به شما رحم کند، و اگر به طغیان باز گشتید به انتقام بازمی‌گردیم و جهنم را برای کافران مجلس قرار داده‌ایم.

کلمه‌ها

ذریه: نسل و فرزند. ذرء: آفریدن. جمع آن ذریات است.

قضینا: قضاء در اصل به معنی فیصله دادن به امر است، به معنای حکم حتم، بیان و مانند آن نیز آید، آن در آیه به معنی بیان و اعلام است.

لتعلن: علو: در آیه به معنی غلبه و تکبر و طغیان است «لتعلن» حتما تجاوز می‌کنید «علوا»: غلبه کردند. اولاهما: اولی (بضم همزه) مؤنث اول است.

بأس: در اصل به معنی سختی و شدت است در اینجا منظور نیرومندی است.

جاسوا: جوس: جستجوی شدید (تفتیش). «الجوس: طلب الشیء بالاستقصاء»، «جاسوا»: جستجو کردند.

خلال: خلل (بر وزن شرف): گشادگی و فاصله میان دو چیز، جمع آن، خلال (بکسر - خ) است خلال الدیار: درونهای خانه‌ها.

کرء: کرء: رجوع و برگشتن. منظور از آن در آیه دولت و اقتدار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰

است، مصدر به معنی مفعول است «دولت باز گشته».

امدناکم: مد در اصل به معنی زیادت و به قول راغب به معنی کشیدن است، در اینجا به معنای فزونی دادن و نیرومند کردن است.

نفیرا: نفر (بر وزن شرف): گروه و دسته. نفیر مثل نفر جماعتی از مردان را گویند، نفیر و نفر: عشیره انسان که یاریش کرده و با او کوچ می‌کنند.

لیسوؤا: اسائه: محزون کردن لیسوؤا و جوهکم: تا محزون کنند چهره‌های شما را (شما را محزون کنند تا اثر حزن در قیافه شما پدیدار شود).

تتبیر: تبر (بر وزن عقل و شرف): هلاک شدن و نابود گشتن. تتبیر:

هلاک کردن لیسوؤا ما علوا تتبیراً: تا هر چه غلبه کردند به طوری کامل نابود کنند.

حصیرا: حصیر: تنگ گرفتن. حبس «حصیر»: سجن و زندان که شخص را تنگ می‌گیرد و از حرکت منع می‌کند فعیل به معنای فاعل است.

شرحها

آیات هفتگانه یکی از نظامات و سنت‌های خدایی را بیان می‌کند و آن اینکه عدالت و انصاف و ظلم و طغیان در زندگی جوامع بشری اثر مستقیم دارد، جامعه‌ای که مردم آن با عدالت و توحید و ایمان عمل صالح زندگی می‌کنند. در سعادت و رفاه و تکامل خواهند بود، ولی جامعه‌ای که افراد آن اهل طغیان باشند رو به سقوط و زوال می‌رود و انگهی خدا به وسیله رسولان خود این سنت

و طریقه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱

را به مردم رسانده و آنها را در اختیار یکی از این دو راه مخیر کرده است.

اینکه گفته شده در آیه زیر به نحو احسن مجسم شده است: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** اعراف/ ۹۶، علی هذا به نظر می‌آید ارتباط آیات هفتگانه با آیه اول آنست که: جریان اسراء آن حضرت برای تکمیل ایشان بود تا بتواند این حقائق را به طور کامل و از روی آشنایی کامل بیان فرماید. المیزان عقیده دارد که آیات هفتگانه مانند جمله معتزله است میان آیه اول و آیه نهم.

به هر حال در این آیات آمده: ما به موسی کتاب دادیم که هدایت کننده بنی اسرائیل بود و به آنها اعلام کردیم که دو دفعه طغیان خواهید کرد و انتقام هر دو از شما گرفته خواهد شد، به وقت انتقام اول مردانی قدرتمند شما را تار و مار می‌کنند و شما را در میان خانه تعقیب می‌نمایند، سپس عوامل رفاه بر شما بازمی‌گردد، از لحاظ نفرات و اموال، کثرت پیدا می‌کنید، باز طغیان سر می‌دهید این دفعه انتقام را شدیدتر می‌بینید، سپس ممکن است خدا به شما رحم کند ولی اگر باز به طغیان آئید به انتقام بر می‌گردیم، که این سنت خدایی، در عزت و ذلت جوامع بشری است.

۲- **وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلًا.**

منظور از کتاب، تورات است، شاید به علت حاوی بودن به احکام و وظائف به جای تورات، کتاب گفته شده است. **وَجَعَلْنَاهُ ...** توضیح و تفسیر «الکتاب» است جمله **أَلَّا تَتَّخِذُوا ...** نشان می‌دهد که خلاصه کتاب نهی از شرک بود که جز خدا وکیل و کارسازی نگیرند و در تمام شئون زندگی رو به خدا آورند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲
خلاصه همه شریعتها همین است. لفظ «ان» در **أَلَّا تَتَّخِذُوا** تفسیریه است. بعضی آن را به صیغه غائب «یتخذوا» خوانده است. در اینصورت تقدیر آن «و قلنا لهم لا یتخذوا ...» است.

۳- **ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا** گفته‌اند «ذریه» منصوب است برای اختصاص یعنی خطاب **أَلَّا تَتَّخِذُوا ...**

مخصوص بود به فرزندان آنان که با نوح در کشتی بودند و گویند: در آن یاء ندا مقدر است یعنی: «یا ذریه من حملنا مع نوح». به هر حال معنی آیه آنست که: جز خدا وکیل نگیرید که شما فرزندان کسانی هستید که با نوح در کشتی بودند و مورد عنایت خدا قرار گرفتند و جز خدا کارسازی نمی‌گرفتند وانگهی نوح بنده‌ای موحد بود و جز خدا وکیل نمی‌گرفت شکور بودن لازمه‌اش توحید است، جمله **إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا** تعلیل **أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلًا** است.

در مجمع البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام نقل شده نوح چون صبح و شام می‌کرد می‌گفت: خدا من تو را گواه می‌گیرم هر نعمتی که صبح و شام در آن هستم خواه نعمت دین باشد یا دنیا، همه از تو است
«وحدك لا شريك لك لك الحمد و لك الشكر بها حتى ترضى و بعد الرضا و هذا كان شكره»

این مخالف آن نیست که درباره «شکور» گفته شد، زیرا این الفاظ نیز حکایت از توحید دارند و گوشه‌ای از آن می‌باشند.

۴- **وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَلْعَنَ غُلُوًّا كَبِيرًا** منظور از «قضینا» اعلام و از کتاب، تورات، است لازم و نون تأکید در دو فعل «لتفسدن»- «لتعلن» برای حتمی بودن خبر است، یعنی در تورات به اسرائیل اعلام کردیم که در زمین فلسطین و اطراف آن، حتما دو دفعه فساد و طغیان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳

خواهید کرد، ظاهراً منظور فساد و طغیان میان خودشان است مانند **يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ.**

۵- **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا.**

این آیه روشن می‌کند که چون وقت انتقام طغیان اول برسد لشکریانی که بسیار نیرومند هستند بر آنها می‌تازند و در میان خانه‌هایشان آنها را تعقیب می‌کنند تا آنها را پیدا کرده و به قتل رسانند.

این وعده حتمی است و تخلف ندارد. منظور از عباداً لنا شاید «بخت نصر» و لشکریان او باشد چنان که خواهد آمد، لازم نگرفته که آنها نیکوکاران باشند، در قرآن به جمادات نیز «عباد» اطلاق شده است **إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ** اعراف/ ۱۹۴ «۱».

۶- ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا مراد از «کره» دولت و اقتدار است منظور از «علیهم» شاید مطلق دشمنان باشد نه همانهایی که بر بنی اسرائیل تاختند، جمله *إِنْ أَحْسَنْتُمْ...* در آیه بعدی نشان می‌دهد که این رسیدن به دولت و شوکت در اثر نیکوکاری خواهد بود که بنی اسرائیل بعد از ذلت اول، در پیش خواهند گرفت.

به هر حال مضمون آیه آنست که: پس از ذلت نخستین، دولت و شوکت را بر شما بر می‌گردانیم و شما را به وسیله اموال و فرزندان و کثرت مردم، نیرومند می‌کنیم.

۷- *إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا*

(۱) در تفسیر عیاشی از حضرت باقر (ع) در تفسیر «عباد» نقل شده:

قال و هو القائم و اصحابه اولی بأس شدید

ظاهرا این فرموده از باب تطبیق است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۴

این قسمت از آیه رمز عزت و ذلت بنی اسرائیل و همه است، یعنی: اگر به احسان و نیکوکاری ادامه بدهید، نعمت و شوکت ادامه پیدا خواهد کرد (ولی اینکار را نخواهید کرد بلکه طغیان را سر خواهید داد تا نوبت انتقام دوم برسد).

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُبْزُوا مَا عَلَوْا تَبِيرًا جمله «لیسوءوا» متعلق است به *بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا* یعنی: آنها را بر می‌انگیزیم که شما را محزون کنند و آثار ذلت در قیافه شما ظاهر شود، آنها به معبد و هیکل سلیمان داخل می‌شوند و بر هر چه دست یافتند به طور کامل نابود می‌کنند «تبیرا» دلالت بر شدت تار و مار شدن دارد، معلوم است که این انتقام شدیدتر از اولی خواهد بود.

چنان که در آیه گذشته گفته شد: افعال پنجگانه در این آیه لازم نگرفته که دشمنان دوم همان دشمنان اولی باشند بلکه ظاهرا منظور مطلق دشمن است مشکل است اثبات نمود که حمله کنندگان به بنی اسرائیل در دو زمان یکی باشند.

۸- *عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُذْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا* یعنی جریان عزت و ذلت ادامه خواهد داشت و هر وقت علت یکی را به وجود آوردید معلولش موجود خواهد شد، به عبارت دیگر: ممکن است خدا پس از انتقام دیدن باز به شما رحم کند ولی اگر به طغیان باز گشتید، به انتقام باز خواهیم گشت تنها انتقام دنیا نخواهد بود، بلکه در آخرت نیز جهنم در کمین کافران است.

از *وَإِنْ عُذْتُمْ عُدْنَا* فهمیده می‌شود که یهود و رژیم اشغالگر قدس به زودی منقرض خواهد شد زیرا که طغیان و تجاوز آنها از حد گذشته است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۵

نکته‌ها

دو انتقام کدام است؟

ناگفته نماند: تاریخ یهود پر است از نکبت و بدبختی و تار مار شدن بدست خدا و انسانها، این قوم در اثر لجاجت و عصیان و طغیان و ماده‌گرایی که دارند از بدو پیدایش نه خود روی راحتی را دیده‌اند و نه دیگران را راحت گذارده‌اند، اکنون نیز خودشان ذلیل و ناراحت و ممالک اسلامی را نیز ناراحت کرده‌اند.

قرآن مجید درباره آنها فرموده: ... *ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ*

النَّبِيِّينَ ... بقره/ ۶۱ عُلَّتْ ذَلَّتْ وَ مَسَكَنْتْ هَمَانِ كَفَرِ بآيَاتِ خِدا وَ قَتَلَ رَسولانِ خِدا ... بود.

در جای دیگر آمده: ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيَّنَ مَا تُقْفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَأُؤْ بَعْضِ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسَكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ... آل عمران/ ۱۱۲، بنی اسرائیل وقتی که از پیغمبر خود سرپرست جنگ می‌خواهند می‌گویند: چرا در راه خدا پیکار نمی‌کنیم حال آنکه دشمنان ما را از دیار خود بیرون کرده و فرزندانمان را به اسارت گرفته‌اند: وَ مَا لَنَا إِلَّا نِقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَنْبَاءِنَا ... بقره/ ۲۴۶، در اینصورت، خود به ذلت اعتراف کرده‌اند.

اگر حالات یهود را، بعد از اسلام هم بررسی کنیم خواهیم دید که آنها قوم غضب شده و از رحمت حق رانده شده‌اند، حساب کنید از آن وقتی که یهود بنی قریظه، بنی نضیر، بنی قینقاع و یهود خیبر به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله تار و مار شدند، تا زمان «هیتلر» که ریشه آنها را از اروپا کند و دویست هزار نفر اعدام شد و در کوره‌های آدم سوزی خاکستر شدند و ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶

در این صورت منظور قرآن مجید در آیات گذشته دو انتقام بزرگ از انتقامهای الهی است، می‌شود یکی از آنها حمله «بخت نصر» پادشاه بابل باشد که به فلسطین حمله نمود، یهود را تار و مار کرد، هیکل سلیمان را خراب نمود، تورات در آن فتنه از بین رفت، عده زیادی از یهود را اسیر کرده و به فلسطین آورد، حدود هفتاد سال بیت المقدس در حال ویرانی بود و یهود در اسارت بابل، آن گاه کوروش پادشاه هخامنشی ایران به بابل حمله کرد، یهود را از اسارت نجات داد و اجازه داد که به فلسطین بازگردند، این حدود پانصد سال قبل از میلاد بود، در قاموس کتاب مقدس زیر لفظ «اورشلیم» گفته نبوکد نصر در سال ۵۸۶ قبل از میلاد بیت المقدس را فتح کرد.

دیگری شاید حمله اسپیانوس قیصر روم باشد که رومیان به فرماندهی طوطوز، وزیر قیصر، به فلسطین حمله آورده و یهود را تار و مار کرد و آن حدود صد سال قبل از میلاد بود «۱».

درباره دو تا انتقام که در آیات وعده شده چنین گفته‌اند، اما در این صورت باید گفت لفظ وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ نشان می‌دهد که همه این پیشامدها در تورات به آنها خبر داده شده زیرا علی الظاهر مراد از «الکتاب» تورات است، آیا در تورات از هیکل سلیمان که هزاران سال از موسی، بنا شد خبر داده شده بود؟ و الله اعلم. این حقیقت درباره همه اقوام صادق است، یهود برای مثال ذکر شده است.

(۱) مستر هاکس در قاموس کتاب مقدس زیر لفظ اورشلیم چند رقم از هجومهای همگانی را نقل کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹ تا ۲۲]

اشاره

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹) وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰) وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱) وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوَنًا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَضْلُنَا تَفْصِيلًا (۱۲) وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳)

أَفْرَأَ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴) مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵) وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ فَفَسَدُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا تَدْمِيرًا (۱۶) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (۱۸)

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹) كَلَّا نُمَدِّدُ هُوَآءٍ وَهُوَآءٍ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰) انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (۲۱) لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُورًا (۲۲)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸

- ۹- این قرآن به استوارترین راه هدایت می‌کند و مؤمنان را که عمل صالح می‌کنند مژده می‌دهد که آنها راست پاداشی بزرگ.
- ۱۰- کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند برای آنها عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.
- ۱۱- انسان ضرر را می‌طلبد چنان که خیر را جستجو می‌کند که انسان موجودی عجول است.
- ۱۲- شب و روز را دو آیت قرار داده‌ایم آیتی را که شب باشد ناپیدا و آیتی را که روز باشد روشن کرده‌ایم تا از فضل خدا بطلبید و عدد سالها و حساب را بدانید و هر چیز را به طور کامل روشن کرده‌ایم.
- ۱۳- هر انسان عملش را در گردش ملازم کرده‌ایم و روز قیامت برای او کتابی خارج می‌کنیم که آن را باز شده می‌بیند.
- ۱۴- بخوان کتابت را امروز خودت برای خودت در حسابگری کافی هستی.
- ۱۵- هر که هدایت شود برای خودش هدایت می‌شود و هر که گمراه شود به ضرر خود گمراه می‌شود و هیچ نفسی گناه دیگری را متحمل نمی‌شود، ما عذاب کننده نبوده‌ایم مگر پس از آنکه پیامبری مبعوث کنیم.
- ۱۶- و چون بخواهیم شهری هلاک کنیم به عیاشان آن وسعت می‌دهیم تا در آن عصیان کنند، وعده عذاب بر آنها حتمی می‌شود، هلاکش می‌کنیم.
- ۱۷- چه بسا مردمان را که بعد از نوح هلاک کردیم و همین بس که خدایت به گناه بندگان تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹ آگاه و بیناست.
- ۱۸- هر که زندگی زودگذر را بخواهد به زودی آنچه بخواهیم باو می‌دهیم، آن گاه جهنم را برای او قرار می‌دهیم که مذموم و مطرود داخل آن می‌شود.
- ۱۹- و هر که آخرت را بخواهد و برای آن تلاش بکند حال آنکه مؤمن است تلاش آنها مورد پاداش است.
- ۲۰- همه اینها و اینها را با عطای خدایت مدد می‌دهیم که عطای خدای تو به کسی ممنوع نیست.
- ۲۱- بنگر چطور بعضی را بر بعضی فضیلت داده‌ایم البته آخرت دارای درجات بزرگتر و برتری بزرگتر است.
- ۲۲- با الله معبود دیگری قرین مکن تا ملامت شده و ذلیل بنشینی.

کلمه‌ها

اقوم: قیام: برخاستن، ایستادن. قائم: ایستاده. اقوم: ایستاده‌تر منظور از اقوم در آیه، استوارتر، پایدار و محکمتر است.
اعتدنا: عتاد: آماده شدن. اعتاد: آماده کردن «اعتدنا» آماده کرده‌ایم.
«عتید»: آماده.

محو: از بین بردن. زایل کردن «محو»: زایل کرده‌ایم.

عجول: عجله: شتاب کردن و آن طلب چیزی است پیش از رسیدن وقت آن. و از مقتضیات شهوت است «عجول»: شتابگر. مبصره: مبصر و مبصره را گاهی لازم گفته‌اند به معنی روشن و آشکار و گاهی متعدی، به معنی روشنی دهنده، در آیه فوق هر دو معنی ممکن است.

تفصیلاً: فصل: بریدن و جدا کردن «فصل الشیء فصلاً: قطعه و ابانه» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰
تفصیل: روشن کردن و بیان کردن. که بریدن از اجمال است.

الزمناء: لزوم، لزوم و لزام: ثبوت و دوام. الزام: ثابت کردن و ملازم نمودن «الزمناء»: ملازم و ثابت کرده‌ایم آن را. طائره: طیر: پریدن. و نیز جمع طائر است، به نظر طبرسی طیر اسم جمع است در مفرد و جمع به کار می‌رود، طائر در آیه به معنای عمل است، اعم از عمل خوب و بد، چنان که مفسران آن را عمل گفته‌اند، در علت آن، سخن بسیار گفته شده که در قاموس قرآن (طیر) گفته‌ام، به نظر می‌آید که علت این استعمال آنست که: عمل، پرنده به خصوصی است که به صورت نیرو از انسان می‌پرد و کنار می‌شود ولی از انسان قابل انفکاک نیست، از انسان ناشی می‌شود ولی در اطراف او است راغب در مفردات گوید: «ای عمله الذی طار عنه من خیر او شر» منشورا: نشر: گسترده شدن و گسترده شدن، لازم و متعدی هر دو آمده است «نشر» الثوب و الکتاب نشر: بسطه»، «منشور»: گسترده شده و باز شده.

مترفها: ترفه: وسعت یافتن در نعمت. ترف: نعمت، ابن عرفه گوید:

مترف کسی است که به سر خود رها شود تا هر چه بخواهد بکند به هر حال، مترف یعنی قدرتمند و ثروتمند و بی‌بندوبار، جمع آن مترفون است. «الجبار المتعتم الذی یفعل ما یشاء» دمرنا: دمار: هلاکت. تدمیر: هلاک کردن «دمرنا»: هلاک کردیم.

عاجله: منظور از عاجله، زندگی دنیا است که به عجله می‌گذرد «الحیاء العاجله» عَجَلْنَا لَهُ: تعجیل کردیم برای او: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱

مدحورا: دحر: طرد و راندن به قهر. «دحره: طرده و ابعده و دفعه» «مدحور»: طرد شده از رحمت خدا.
محظور: حظر: منع و حبس «محظور» ممنوع.

شرحها

آیات هفتگانه گذشته، بیان سنت کلی الهی بود و حالات بنی اسرائیل مصداقی از مصادیق آن، سنت الهی آنست که: خدا مردم را به وسیله انبیاء به دین توحید و عدل و حق، هدایت می‌کند، هر کس و هر ملّتی که آن را پذیرفت در دنیا و آخرت سعادتمند می‌شود و هر که نپذیرفت ذلیل می‌گردد، چنان که بنی اسرائیل هر وقت رو به توحید آوردند عزیز شدند و هر وقت اعراض کردند تار و مار گشتند.

این آیات می‌گویند: سنتی که بر بنی اسرائیل گذشت در امت اسلام نیز جریان خواهد داشت، شما هم اگر به طرف دین حق و توحید رو آورید، سعادت هر دو جهان نصیب شما خواهد شد، و اگر طغیان کردید گرفتار خواهید شد، این مطلب در دو آیه اولی به طور خلاصه بیان شده و در آیات بعدی با تعبیرات مختلف از قبیل جدا نشدن عمل از انسان، فراوانی اسباب هدایت، بودن انسان در گرو اعمال خویش، و امثال آن، تکمیل شده است به همین مناسبت حقائق از نظامات جهان ذکر گردیده است.

۹- إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا این آیه شق اول از سنت الهی است که می‌گوید: آنان که ایمان آورند و نیکوکاری پیشه کنند پاداشی بزرگ و سعادت عظیمی در دنیا و آخرت خواهند تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲

داشت، منظور از راه استوارتر همان راه توحید است، جمله وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ ...

النهار مبصره» است نه اینکه اضافه را لامیه گرفته و بگوئیم آیت شب ماه و آیت روز آفتاب است، زیرا صدر آیه می گوید: خود شب و روز آیت هستند نه آیت و علامت آن دو.

منظور از محو شب، بی علامت و ظلمانی قرار دادن آنست که یک پارچه ظلمت است و چیزی در آن محسوس نیست، مانند: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا که همه چیز را می پوشاند، روز نیز روشن و نورانی است، نتیجه این تدبیر آنست که انسان در شب تجدید قوا می کند و در روز پی روزی و تأمین معاش می رود و عدد روزها و هفته ها و ماهها و بالاخره عدد سالها را می داند، به نظر می آید، این نتایج متفرع بر ظلمانی بودن شب و روشن بودن روز هر دو است به نظر بعضی:

آنها متفرع بر روشنی روز است زیرا به ظلمت که عدم است حکمی بار نمی شود و الله العالم «۱».

مراد از «کل شیء» هر چیزی است که مورد احتیاج باشد، یعنی کلیت نسبی است یعنی: قطع نظر از آنچه در این آیه گفته شد، هر چیز مورد نیاز را به طور کامل برای شما روشن و بیان کرده ایم، مسئله شب و روز و دخالت آن دو در تدبیر جهان و ادامه حیات در بسیاری از آیات با تعبیرهای گوناگون مطرح شده است.

۱۳- وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْهُورًا

(۱) اگر جهان پیوسته ظلمت یا نور بود، حسابی و عددی و ماه و سالی در میان نبود

. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵

این آیه در رابطه با آیه وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ ... است یعنی: خیر و شر را یکسان ندانند زیرا که عمل هر کس که باعث شقاوت و سعادت اوست از او قابل انفکاک نیست و طبق آن سعادت مند و شقاوت مند خواهد شد، قطع نظر از این ارتباط، این آیه یک واقعیت بخصوصی را روشن می کند و آن ملازم بودن عمل به انسان و نمودار شدن آن در روز قیامت است.

منظور از طائر چنان که گفته شد عمل انسان است، علت این اطلاق علاوه از آنچه گفته شد آنست که: عرب با طیر و پرند اگر از طرف چپ به راست می پرید فال نیک می زد و اگر از طرف راست به چپ می پرید فال بد می زد از اینرو به عمل طائر گفته اند سبب شومی یا مبارکی انسان است (از کشف ذیل آیه ۴۷ نمل).

مراد از «الزمناء» ملازم بودن عمل به انسان است، چنان ملازمتی که حتی در قلب زنگار می گذارد: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ مطففین / ۱۴ به نظر المیزان: الزام در عنق برای آنست که عنق از اعضاء رئیسه است که انسان بدون آن و آن بدون انسان نمی شود باشد، به خلاف دست و پا، در این صورت آمدن «عنق» حکایت از عدم انفکاک می کند، به هر حال عملی که نتیجه اش سعادت یا شقاوت انسان است با خود او است.

منظور از «کتابا» ظاهراً همان طائر و عمل است یعنی: این اعمال فعلاً مخفی و از نظر انسان پوشیده است و در قیامت کتابی برای او خارج می کنم که همان اعمال اوست و آن را باز شده و خوانا خواهد دید، از آیات دیگر معلوم می شود که این کتاب از نفس اعمال تشکیل خواهد یافت نه اینکه آمار اعمال در آن نوشته خواهد شد، در آیه دیگر می خوانیم که با دیدن آن کتاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶

خواهند گفت: مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا كهف / ۴۹.

و به عبارت دیگر: بِحُكْمِ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ بِه حُكْمِ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ بقره / ۸۱ عمل با انسان و در اطراف انسان است ولی آن را نمی بیند و روز قیامت آن اعمال ظاهر خواهند شد و انسان آنها را خواهد دید.

در المیزان فرموده: اگر به جای وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا می فرمود: «و نخرجه کتابا» در این صورت ضمیر به «طائر» بر می گشت و خواننده تصور می کرد که عمل به صورت کتابی در خواهد آمد، حال آنکه خود اعمال ظاهر می شوند، لذا عبارت وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ

الْقِيَامَةُ كِتَابًا آمَدَهُ اسْت.

۱۴- أَفَرَأَى كِتَابَيْكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِبِيًّا چون اعمال خودش ظاهر می‌شود و انسان آنها را می‌بیند و بیاد می‌آورد، دیگر قدرت انکار نخواهد داشت و خودش حسابگر خود خواهد بود.

بنا به روایت امام صادق علیه السلام: بنده همه اعمال خود و آنچه نوشته شده است را به یاد می‌آورد، گویی الان آن را کرده است (مجمع البیان) ارباب تحقیق گفته‌اند: «بنفسک» فاعل «کفی» است و اصل آن «کفت نفسک» و باء زائد است به علت مؤنث مجازی بودن نفس، جایز است که فعل آن مذکر آید، راغب عقیده دارد که آن اسم فعل است به معنای «اکتف بنفسک» در این صورت باء زائد نیست.

۱۵- مَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا این آیه نتیجه‌ای است برای و کُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمَانَهُ، یعنی چون عمل هر کس ملازم اوست، پس هر که هدایت شود به نفع خودش است و هر که گمراه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷

گردد به ضرر خودش تمام می‌شود، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ ... تکمیل صدر آیه است.

وزر به معنی بار و سنگینی است، اغلب در بار گناه به کار می‌رود، مؤنث بودن «وازره» برای آنست که وصف «نفس» است یعنی هیچ نفسی گناه نفس دیگر را به عهده نمی‌گیرد، ولی پیشوایان ضلالت به علت اضلال دیگران، گناهشان بیشتر خواهد بود، این مطلب در سوره نحل آیه بیست و پنج آمده است.

این آیه سه واقعیت بزرگ را به ما می‌فهماند اول: آنکه هدایت و گمراهی شخص مربوط به خودش می‌باشد، فرعون جایی دارد، زنش آسیه که به موسی ایمان آورد، جای دیگری.

دوم: هر کس مسئول عمل خودش است، هیچ کس بار گناه دیگری را متحمل نمی‌شود.

سوم: عذاب و مسئولیت در پیشگاه خدا مشروط به اعلام تکلیف از جانب خداست، تا مطلب اعلام نشده باشد تکلیفی نیست، عقاب بلا بیان عقلا قبیح است، آری: خدا عذاب کننده نیست مگر پس از آنکه پیامبری مبعوث گرداند و دستورات را بیان فرماید، در اینجا چند مطلب هست:

۱- جمله وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا جواب اشکالی است که به نظر می‌آید و آن اینکه: ممکن است کسی از آیات گذشته چنین فکر کند که اثر اعمال زشت بدون قید و شرط گریبانگیر انسانها خواهد بود؟ در جواب آمده:

چنین نیست بلکه گرفتاری عذاب بعد از ارسال رسل و اعلام دستور است.

۲- وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ ... حاکی است که مراد از عذاب، هلاکت و استیصال دنیوی است، زیرا «کنا» ماضی است و معنی جمله چنین است که طریقه ما آن است که عذاب کننده نبوده‌ایم مگر بعد از مبعوث کردن رسولان، نظیر آیه:

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۴۸

كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ

قصص / ۵۹، آیات وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ ... که خواهد آمد، نیز در زمینه عذاب دنیوی است.

۳- می‌شود از وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ ... استفاده کرد که عذاب دنیا و آخرت هر دو مشروط به بیان از جانب خداست، این مطلب در تکالیف حتمی است، نمی‌شود قبول کرد که خدا کسی را در مقابل ترک نماز مثلاً عذاب کند با آنکه به هیچ وسیله‌ای وجوب نماز به او نرسیده است اما در عقوبات می‌شود گفت: که انسان بدون ارسال رسل نیز مسئول است، مثلاً کسی که از راه عقل خدا را شناخته است، اگر در زبان منکر باشد پیش خدا مسئول است و لو پیغمبری هم او را انداز نکرده است.

در صافی از کافی از حضرت صادق صلوات الله علیه در زمینه تکالیف روایتی نقل شده است (۱).

تمه این بحث را میتوانید در مجمع البیان و المیزان مطالعه فرمائید.

۱۶- وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا

این آیه در بیان مهیا شدن اسباب عذاب و استیصال است که در آیه قبل گفته شد. و آن اینکه: چون خدا بخواهد شهری را هلاک کند، به مردان بی بندوبار نعمت و قدرت فراوان می دهد، آنها از میزان عدل و انصاف خارج می شوند، در این صورت وعده عذاب بر آنها حتمی می شود، آن گاه خدا هلاکشان می کند، این خلاصه آیه است، اما باید جملات آن را بررسی کنیم.

(۱)

«عن الصادق (ع) انه سئل هل جعل في الناس اداة ينالون بها المعرفة؟ قال:

لا. قيل فهل كلفوا المعرفة؟ قال: لا على الله البیان لا يكلف الله نفسا الا وسعها و لا يكلف الله نفسا الا ما آتاه»

. تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۹

منظور از اراده، تحقق اسباب و علل هلاکت است، یعنی کار ما در هلاک کردن امتهای چنین است، کشف و المیزان اراده را نزدیک شدن، معنی کرده اند و گفته اند: «اذا دنا وقت هلاكهم» مانند «اراد المريض ان يموت» که به معنی نزدیک شدن مرگ است در آیه: فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ كَهْفُ / ۷۷ به معنی نزدیک شدن است.

اما جمله: أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا

این امر نمی تواند امر به فسق باشد زیرا: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اعراف / ۲۸ پس نمی شود گفت: امر به فسق می کنیم آنها نیز فاسق می شوند، پس متعلق آن باید طاعت باشد، یعنی مترفین را امر به طاعت می کنیم ولی آنها از اطاعت خارج می شوند در این صورت وعده عذاب حتمی می گردد.

المیزان و کشف ترجیح می دهند که مراد از «امرنا» اکتار نعمت و فراوان کردن وسائل زندگی باشد یعنی: نعمت و وسائل معیشت آنها را زیاد میکنیم، در کشف می گوید: امر مجاز است زیرا حقیقت امر که امر کند فاسق شوید ناممکن است، وجه مجاز آنست که نعمت آنها را فراوان کند و آن را وسیله معاصی و شهوات گردانند، نگارنده گوید: نظیر این است آیه: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً اِنعَام / ۴۴ «۱».

ناگفته نماند بعضی آن را «امرنا» بکسر میم خوانده اند که به معنی اکتار فراوان کردن است یعنی: مال و اولاد مترفین را زیاد می کنیم و در قرائت علی علیه السلام و حسن و ابی عالی و دیگران «آمرنا» است با مد همزه، آنها هم به معنی تکثیر و زیاد کردن است و در قرائتی که به امام باقر علیه السلام و ابن عباس نسبت داده شده «امرنا»

(۱) المیزان و کشف این وجه را در صورتی می گویند که متعلق «امرنا» فسق باشد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۵۰

با تشدید به معنی امیر و سرپرست کردن است.

منظور از قول در فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ

وعده عذاب است.

۱۷- وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بُدْنُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا این آیه شواهدی است در زمینه فدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا

، معلوم می شود که هلاک امتهای فقط بعد از نوح بوده و جوامع بشری، پیش از او تشکیل نشده بود، منظور از قرون، مردمان و

امتهاست، قرن همانطور که به صد سال یا صد و بیست سال یا هشتاد سال یا چهل سال گفته می‌شود، همانطور به مردمی که در یک زمان نزدیک به هم زندگی می‌کنند گفته می‌شود «۱» اصل آن به معنی جمع کردن است، جمله کَفَى بِرَبِّكَ ... در بیان آنست که: عِلَّتْ هَلَاکَ گناهان آنها بوده است، خدا به ذنوب همه بندگان آگاه و بیناست، با گناهکاران همان را کرده و خواهد کرد. دانایی خدا بر گناهان در سقوط مردمان کافی است.

۱۸- مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصِيرُ فِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا پس از آنکه سنت خدا و نظام خلقت در استیصال دنیوی در آیات قبل بیان شد، در این آیه و دو آیه بعدی عذاب و نعمت آخرت و ملاک آن دو بیان می‌شود و آن خواستن عذاب و نعمت و عمل کردن مطابق خواستن است.

این آیه می‌گوید: هر کس زندگی دنیا را و نعمت آن را بخواهد، اگر بخواهیم او را به آرزویش می‌رسانیم، ولی در آخرت جایش جهنم خواهد بود، منظور از خواستن دنیا آن است که: راجع به توحید و معاد بی‌اعتنا باشد و فقط دنیا را بخواهد و کار برای دنیا بکند مانند:

(۱) در مفردات راغب آمده: «القوم المقترنون فی زمن واحد، جمعه قرون»

. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱

مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ بقره / ۲۰۰ قید مَذْمُومًا مَدْحُورًا حاکی است که تقصیر از خودش است که از رحمت خدا مطرود گردیده است.

ناگفته نماند: آیه شامل کافرانی است که قولاً و عملاً معاد را انکار می‌کنند و نیز کسانی که در زبان اقرار دارند ولی عملاً انکار می‌کنند مانند مسلمانان فاسق.

۱۹- وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَيَّعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا اینها به عکس گروه اول هستند، یعنی آخرت را می‌خواهند و برای آن کار می‌کنند، کار مطابق ایمان و عمل می‌کنند که آخرت را نیز به دست آورند، مشکور بودن تلاش آنها همان دارای پاداش بودن است، قید «هو مؤمن» می‌رساند که توأم با تلاش باید ایمان به خدا و معاد و نبوت داشته باشد شکر انسان عکس العملی است در مقابل نعمت خدا و شکر خدا پاداشی است که به بنده عطا می‌فرماید در مقابل عمل.

۲۰- كُلًّا نَمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا یعنی: هر دو از این گروه را از عطاء و مواهب خود مدد می‌دهیم و عطیه خدا از هیچ یک ممنوع نیست، النهایه گروه اول از آن سوء استفاده کرده و در راههای حرام مصرف می‌کند ولی گروه دوم در راههای حلال و رضای خدا بهره می‌برد، و چون نسبت به هر دو عطا است به خدا فقط حمد می‌رسد که عطا می‌کند آن وقت ضرر و نفع عاید دو گروه است که در استفاده از آن راه صحیح یا ناصحیح را انتخاب می‌کنند.

منظور از «هؤلاء» در اول، اهل دنیا هستند که با لفظ مَنْ كَانَ يُرِيدُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲

«العاجلة» تعبیر آورده شد و از دومی، گروه و مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ می‌باشند.

۲۱- أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ الْكِبْرُ دَرَجَاتٍ وَ الْكِبْرُ تَفَضُّلاً این آیه ظاهراً در بیان آنست که: باید اهل آخرت سعی کنند تا به درجات بالای آخرت برسند، به آن حضرت دستور می‌دهد که نگاه کند، چگونه مردم در دنیا از حیث جاه و مال و وسائل زندگی بر یکدیگر برتری دارند و بدانند که درجات و مقامات آخرت بیشتر از دنیا متفاوت است، پس مردم بدانند که مقامات آخرت یکسان نخواهد بود، بلکه مطابق اعمال متفاوت خواهند بود و نیز باید عمل بیشتر کنند تا از مواهب خدایی بیشتر بهره‌مند شوند این درجات و اختلاف آنها ناشی از اعمال است چنان که فرموده: وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا ... انعام / ۱۳۲ از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

«أما يرتفع العباد غدا في الدرجات و ينالون الزلفى من ربهم على قدر عقولهم»

به نظرم این برای آنست که عقل در خالص و عالی شدن عمل کاملاً دخیل است.

۲۲- لا- تَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعِدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا آیه شریفه مانند نتیجه به آیات گذشته است، یعنی مشرک مباش و گر نه ملامت شده و خوار می‌مانی و نمی‌توانی به درجات آخرت برسی، علی‌هذا قعود به معنی ماندن و عدم ترقی است، خوار می‌شوی زیرا که شرک نتیجه‌اش خواری است و مذموم می‌مانی که خودت باعث شده‌ای، خطاب است به رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا به هر کسی که آن را بخواند در برهان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«ان الله بعث نبيه باياك اعني و اسمعي يا جاره».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۵۳

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۳ تا ۳۹]

اشاره

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۴) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵) وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا (۲۶) إِنْ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷)

وَإِمَّا تَعْرِضْ عَنْهُمْ اغْتِنَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۲۸) وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا (۲۹) إِنْ رَبُّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰) وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَ خَطَاً كَبِيرًا (۳۱) وَلَا تَقْرَبُوا الرِّزْقَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (۳۲)

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳) وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئَلًا (۳۴) وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ وَزِنُوا بِالْقَيْسِ طَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵) وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْأَفْوَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا (۳۶) وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷)

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸) ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (۳۹)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۵۴

۲۳- خدایت حکم کرده که عبادت نکنید مگر او را و به والدین نیکی کنید، اگر یکی از والدین یا هر دو، نزد تو به پیری رسند، به آنها مگو ملول شدم و تندیشان مکن و با آنها سخن ملایم گوی.

۲۴- برای آنها تواضع کن که حاکی از مهربانی باشد و بگو: خدایا بر آن دو رحمت کن چنان که مرا در کودکی تربیت کرده‌اند.

۲۵- خدایتان بر ضمیر شما آگاهتر است، اگر اهل صلاح باشید، او نسبت به تائین آمرزنده است.

۲۶- حق خویشاوند و فقیر و درمانده را بده و مال را به اسراف خرج مکن.

۲۷- که اسرافگران برادران شیاطین هستند و شیطان نسبت به پروردگارش کفران پیشه است.

۲۸- اگر به انتظار رحمت پروردگارت از آنها روی بگردانی با ایشان سخنی نرم گوی.

- ۲۹- دست را به گردنت بسته مدار و آن را به تمامی مگشای که ملامت شده و بریده از معاش بنشینی.
- ۳۰- پروردگار تو به هر که خواهد رزق را وسعت دهد و تنگ گیرد، او به بندگان خود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵ دانا و بیناست.
- ۳۱- فرزندان خویش را از ترس فقر نکشید، مائیم که به آنها و به شما روزی می‌دهیم، کشتن آنها گناه بزرگی است.
- ۳۲- به زنا نزدیک نشوید که آن کاری زشت و روشی بد است.
- ۳۳- انسانی را که خدا محترم داشته جز به حق مکشید هر که مظلوم کشته شود ولی او را تسلط بر قصاص داده‌ایم در انتقام اسراف نکند که او از جانب ما یاری شده است.
- ۳۴- به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به طریقی که نیکوتر است تا به رشد رسد، به پیمان وفا کنید که از پیمان بازخواست می‌شود.
- ۳۵- چون پیمانه کردید پیمانه را تمام دهید و با ترازوی راست وزن کنید، این بهتر است و عاقبتش نیکوتر است.
- ۳۶- چیزی را که به آن علم نداری پیروی مکن که گوش و چشم و قلب همه آنها مسئول هستند.
- ۳۷- در زمین به تکبر راه مرو که هرگز زمین را نتوانی شکافت و هرگز به بلندی کوه‌ها نخواهی رسید.
- ۳۸- همه اینها بدهایش نزد پروردگارت ناپسند است.
- ۳۹- این از حکمتهاست که پروردگارت بر تو وحی کرده، با خدا معبود دیگری مگیر که نکوهیده مطرود در جهنم افکنده شوی.

کلمه‌ها

قضی: قضاء در اصل به معنی فیصله دادن و محکم کردن است. به معنی حکم و بیان و مانند آن نیز آید، آن در آیه به معنی حکم کردن است.

کبر: (بر وزن عنب): پیری. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۶

اف: کلمه‌ای است که با آن اظهار تنفر و انزجار می‌شود. چون انسان چیزی را مکروه دارد در مقام اظهار کراهت می‌گوید: اف. راغب گوید: آن در اصل هر چیز تنفر آور است مانند چرک و ناخن گرفته شده و در مقام اظهار تنفر به کار رود. آن فقط سه بار در قرآن مجید آمده است اسراء/ ۲۳، انبیاء/ ۶۷ احقاف/ ۱۷.

تنهرهما: نهر (بر وزن عقل): راغب، شدت را در آن قید کرده است لا تَنْهَرُهُمَا: با آنها تندی مکن و با فریاد مران. طبرسی فرماید: «لا تزجرهما باغلاظ و صیاح».

اخفض: خفض: فرود آوردن: «الخفض: ضد الرفع»، «اخفض»: فرود آور و بخوابان منظور از آن تواضع است «جناح»: بال و طرف. اوابین: اوب: بازگشتن راغب گوید: اوب رجوع با اختیار است ولی رجوع اعم است «آب»: توبه کننده. «اواب»: بسیار توبه کننده جمع آن اوابون است.

تبدیرا: بذر: تخم و پاشیدن تخم، به شخص اسرافکار از آن «مبذر» می‌گویند که مال را می‌پاشد و بیهوده مصرف می‌کند و لا تُبْدَرُ تُبْدِرًا بیهوده مصرف مکن. «مبذرين» اسرافکاران.

کفورا: بفتح کاف، مبالغه در کفران نعمت است یعنی: بسیار ناسپاس بنا بر استعمال قرآن به معنی بسیار کافر نیز آید. میسور: یسر: آسانی. میسور: آسان قول میسور: سخن ملایم.

محسورا: حسر: کشف و انکشاف «حسرت العمامة عن رأسی» عمامه را از سرم کنار کردم، به شخص خسته حاسر و محسور گویند به تصور تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۷

اینکه نیروی خود را از خویش کنار کرده است، منظور از محسور در آیه کنار شده از مردم یا از معاش است.

بقدر: قدر (بر وزن عقل): توانایی. به معنی تنگ گرفتن نیز آید، در آیه به معنی تنگ گرفتن است.

املاق: ملق (بر وزن عقل) فقر و بی چیز بودن. اصل آن نرمی است که فقر انسان را نرم و ذلیل می‌کند، املاق نیز به معنی فقر و بی چیزی است.

خطأ: (بکسر - خ) آن در آیه به فتح و کسر خاء هر دو خوانده شده است. آن بکسر اول به معنی گناه است در قاموس، گناه یا گناه عمدی گفته است، در مجمع فرموده: «خطأ یخطأ خطأ» آن وقت گویند که گناه از روی عمد باشد.

فاحشۃ: فحش و فحشاء: بسیار قبیح. این لفظ در قرآن در زنا و لواط و گرفتن نامادری به کار رفته است.

اشده: اشد: نیرومندی. شد: قوه. در جوامع الجوامع فرموده: اشد حال اجتماع عقل و کمال خلق و نیرو و تمیز است، اقرب الموارد آن را از هیجده سالگی گفته است.

کیل: کیل: پیمانانه و پیمانانه کردن «کلمت»: پیمانانه کردید.

قسطاس: ترازو. فیومی در مصباح گفته: به قولی آن عربی است و از قسط اشتقاق یافته و به قولی لفظ رومی است که معرب شده است.

تأویل: تأویل در آیه به معنی عاقبت و نتیجه است.

لا تقف: قفو (بر وزن عقل): پی گیری و در پی آمدن. «لا تقف»: پیروی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۸

مکن و در پی آن میا و پیگیری مکن «۱» «فواد»: قلب.

مرحاً: مرح: تکبر و خودپسندی، آن در اصل به معنی فرح شدید است که عبارت اخرای خودپسندی است، آن در آیه به معنی «ذا مرح» است.

لن تخرق: خرق: شکافتن. «لن تخرق»: هرگز شکافتن نتوانی.

مدحورا: دحر: طرد و راندن «مدحور»: رانده شده.

شرحها

آیات هفده گانه ظاهراً در زمینه إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ است و مصادیقی از راه استوارتر را بیان می‌کند، این آیات خودسازی عجیبی را بیان می‌دارد که در صورت متّصف بودن با آنها، می‌توان به صورت انسان کامل درآمد، آری انسان کامل کسی است که خدا را عبادت کند، به پدر و مادر نیکی نماید، حق خویشان و مساکین را بدهد، از اسراف مال پرهیزد، در انفاق میانه‌رو باشد، به گناه نزدیک نشود، در کارها امین باشد و از تکبر پرهیزد، این آیات در بیان این حقائق است.

۲۳- وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا مطلب از عبادت خدا شروع می‌شود که در رأس همه کارهاست، منظور از عبادت چنان که مکرر گفته‌ایم فقط کارهای عبادی از قبیل نماز و روزه نیست بلکه مطلق پیروی از فرمانهای خداست، چه کارهای عبادی و چه غیر عبادی، علی‌هذا همه دستورهای دیگر در این آیات، مصداق عبادت و بندگی خداست از اینکه

(۱) در مجمع البیان فرموده: «القفو: اتباع الاثر و منه القیافه فکانه یتبع قفا المتقدم».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۹

نیکی به پدر و مادر پی عبادت خدا آمده، شاهد اهمیت حقوق پدر و مادر است که از وظائف مهم می‌باشد، تعبیر: لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا در سوره بقره/ ۸۳، نساء/ ۳۶، انعام/ ۱۵۱، لقمان/ ۱۴ نیز آمده است، وَبِالْوَالِدَيْنِ ... متعلق است به «قضی» و تقدیر آن «و قضی بالوالدین احساناً» است «۱».

إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا این قسمت از آیه در تکمیل و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا است، قید پیر شدن برای آنست که پدران و مادران در حال پیری احتیاج بیشتر به کمک فرزندان دارند. «اما» ان شرطیه با «ماء» تأکید است، در روایات اهل بیت علیهم السّلام آمده کمترین عقوق آنست که به پدر یا مادر بگویی: ناراحتم کردی، از دست تو به تنگ آمدم، اگر چیزی از آن کمتر بود، خدا از آن نهی می کرد: «عن حریز قال سمعت ابا عبد الله يقول ادنی العقوق افٍّ، و لو علم الله شیئا اهون منه لنهی عنه» «۲» منظور از قول کریم، سخن ملایم و خوشایند است در مقابل نهر و زجر که فریاد کشیدن و از خود راندن است.

۲۴- وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا.

تمه بیان نیکی به والدین است، یعنی برای آن دو تواضع کن، تواضعی که ناشی از رحمت و مهربانی تو است نسبت به آنها، معنای تحت اللفظی آنست که: بال ملایمت را که ناشی از مهربانی است برای آنها بخوابان.

(۱) و گویند: تقدیر آن «و قضی ربک بان تحسنوا بالوالدین احسانا- احسنوا بالوالدین احسانا» است

(۲) تفسیر عیاشی

. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۶۰

در مجمع البیان فرموده: آن از «خفض الطائر جناحه» است که پرنده بچه‌های خود را زیر بال خود می گیرد، «ذل» در اینجا به معنی ملایمت است نه ذلت، وظیفه دیگر آنست که به آنها دعا بکند خواه زنده باشند یا مرده.

در تفسیر جلالین «کما» را اشاره به رحمت گرفته است یعنی: بگو خدایا به آنها رحمت کن چنان که بر من رحم کردند وقتی که در صغیر بودن تربیت نمودند.

رحمت برای والدین در صورتی است که مؤمن از دنیا رفته باشند و گر نه نمی شود رحمت کرد ما كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ توبه / ۱۱۳ ناگفته نماند بزرگترین گناهان شرک و پس از آن ظاهرا عقوق والدین است، وانگهی اولین و بهترین عمل، توحید و اولین پیوند اجتماعی از خانواده و پدر و مادر شروع می شود که در آیه شریفه مطرح گردیده است.

روایات درباره عقوق والدین و مراعات حقوق آنها بسیار است که باید به کتب اخبار رجوع شود. در نهج البلاغه آمده است:

«حق الوالد علی الولدان یطیعه فی کل شیء الا فی معصیة الله و حق الولد علی الوالدان یحسن اسمه و یحسن ادبه و یعلمه القرآن».

۲۵- رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا.

این آیه بحکم استثنایی است نسبت به وجوب احسان والدین و حرمت عقوق آنها، یعنی اگر اشتباهی از شما واقع شد و پدر و مادر اذیت دیدند، در صورتی که آن، از عقوق قلبی نباشد و شما بعد از به خود آمدن توبه کنید، خدا شما را می آمرزد. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۶، ص: ۶۱

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ ... یعنی خدا به مکنونات شما از شما داناتر است، اگر شما صالح باشید و ضمیرتان خالی از عقوق باشد و در صورت اشتباه توبه کنید خدا می آمرزد زیرا که او رجوع کنندگان و توبه گران را می بخشاید، علی هذا جمله رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ مقدمه ذیل آیه است.

در تفسیر عیاشی از ابو بصیر نقل شده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

فی قوله فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا

قال: هم التوابون المتعبدون.

باز ابو بصیر از آن حضرت نقل کرده:

«قال يا ابا محمد عليكم بالورع والاجتهاد و اداء الامانة و صدق الحديث و حسن الصحبة لمن صحبكم و طول السجود كان ذلك من سنن الاوابين»

ايضا هشام بن سالم از آن حضرت نقل کرده که فرمود: هر که چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند آن نماز فاطمه عليها السلام و نماز اوآيين است، اين روايات يک نوع استفاده است از کلمه اوآيين که در آيه واقع شده است. ۲۶- وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا.

سومين دستور از دستوره‌ای آيات، راجع به انفاق در راه خداست، اين آيه برای اقربا و فقراء و درماندگان، حق جعل می کند، آيه مکی است آن موقع هنوز زکات واجب نشده بود علی هذا اين يک نوع حقی است که در مکه واجب شده و آن اينکه فقراء و اقربا و درماندگان در مال انسان حق دارند، اندازه اش شايد آن روز حد وسط بود چنان که در آيه وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً خواهی آمد و شايد اينها در آن روز به طور اجمال بوده و بعدا آيات زکاء و خمس برای آنها اندازه معين کرده است.

ناگفته نماند: روايات بسياری وارد شده که چون آيه: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۶۲

«حقه ...» نازل شد، رسول خدا صلى الله عليه و آله «فدک» را به حضرت فاطمه عليها السلام دادند، حدود بيست روايت در اين زمينه در تفسیر برهان نقل شده است، و نیز مقداری از آنها در مجمع البيان و تفسیر صافی و تفسیر عیاشی و غيره آمده، آيه شريفه مکی است و ماجرای فدک در سال فتح خيبر در مدینه بوده است در اين صورت يا آيه بار دوم نازل گردیده و يا آن حضرت در دادن فدک به فاطمه عليها السلام از دستور آيه استفاده کرده است.

۲۷- إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا اين آيه در توجيه و تحليل جمله وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا است، تبذير و اسراف آن است که مال را در کارهای بيهوده خرج کنند و يا بيش از اندازه خرج نمایند در مجمع البيان فرموده: اسراف مخصوص است به آنچه در راه فساد خرج شود و آنچه برای اصلاح باشد اسراف نيست هر چند که بيشتر باشد «۱» عبد الرحمن بن حجاج گوید: از امام صادق عليه السلام از وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا سؤال کردم فرمود:

هر که چیزی در غير طاعت خدا خرج کند او اسرافکار است و هر که در راه خدا انفاق کند، او مقتصد است (تفسیر عیاشی). در زمينه مذموم بودن اسراف و بيهوده خرج کردن رواياتی هست که در کتابها نقل شده است.

جمله إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ ... حاکی است که اسرافکاران از افکار شیطانی پیروی می کنند، برادر بودن برای شياطين ظاهرا بدان علت است که هر انسان شیطانی دارد که او را اضلال می کند قرآن فرماید: وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ زخرف / ۳۶ و نیز آيه

(۱) علی هذا می شود گفت که «تبذیرا» مفعول مطلق نوعی است و تقدیر آن «و لا تبذر تبذیرا باطلا تعلم انه خلاف الحق» است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۶۳

وَ قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ فَصَلَّتْ / ۲۵، علی هذا جمع آن شياطين برای آن است که با هر يک از بدکاران يک شيطان است، منظور از وَ كَانَ الشَّيْطَانُ ...

ابليس و بزرگ شياطين است که نسبت به خدا بسيار کفران نعمت کرده و از مواهب خدا سوء استفاده نموده است (استفاده از الميزان).

۲۸- وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا اين آيه تکميل آيه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ... است يعنی اگر در موقع سؤال ذی القربى و مساكين چیزی نداشتی و از آنها اعراض کردی تا رزق خدا را که امید داری به طلبی، با آنها به

نرمی سخن گوی و با کلام ملایم جوابشان بده، روایت شده: پس از نزول این آیه هر گاه چیزی از آن حضرت می‌خواستند و چیزی نداشت می‌گفت: خدا به ما و شما رزق عطا فرماید. «ابتغاء» مفعول له است برای «تعرضن»، معلوم می‌شود که اعراض همیشگی نیست بلکه به خاطر انتظار رسیدن رزق است، منظور از «رحمه» رزق است، در آیه دیگر آمد:

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ.

۲۹- وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا دستور دیگری است از دستوره‌های آیات فوق و آن اینکه در انفاق چنان که نباشد که هیچ انفاق نکند و کسی از او خیر نبیند مانند کسی که دستش بگردنش بسته شده و کاری از دست او ساخته نیست و نیز در وقت انفاق طوری نباشد که هر چه دارد بدهد و خودش آواره بماند مانند کسی که دستش را به طور کامل باز کرده و هر چه در آن بود ریخته است، بلکه لازم است حد وسط را در نظر داشته باشد. چنان که در آیه دیگر آمده: وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۶۴

وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

فرقان / ۶۷.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام در زمینه و لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا می‌پرسد که آیا مرد همه مال خود را بذل کرده و فقیر بماند آیا این اسراف در حلال است؟

فرمود: آری فَتَقْعُدَ ... مربوط است به لَا تَبْسُطْهَا یعنی هر چه داری انفاق مکن تا ملامت شده و منقطع از معاش و مال بمانی ابن سنان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که امام در معنای مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ دست خود را بست و به صورت مشت در آورد و در معنای لَا تَبْسُطْهَا ... دستش را باز کرد و فرمود: این چنین (تفسیر عیاشی) از امام صادق علیه السلام در صافی نقل شده که محسور را عریان معنی کرده است، در مجمع البیان روایت احسان کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهن خود را نقل شده است.

۳۰- إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا آیه شریفه تکمیل مطلب آیه سابق است یعنی: تو با انفاق کردن همه مال خود نمی‌توانی مردم را از فقر نجات دهی بلکه وسعت و تنگ گرفتن رزق در دست خداست، آنهم روی علت و حکمت، زیرا که خدا به بندگان خود آگاه و بیناست و می‌داند کدام مستحق وسعت روزی و کدام سزاوار تنگ گرفتن است.

تو فقط می‌توانی در حد وسط انفاق کنی، نه افراط و نه تفریط.

۳۱- وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً.

در سوره انعام ۱۳۷ گفته شد که قرآن درباره اولاد دو نوع قتل نقل می‌کند، یکی کشتن دختران، دیگری کشتن فرزندان اعم از پسر و دختر از ترس گرسنگی، نقل شده: چون محصول کم می‌آمد فرزندان خود را می‌کشتند تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۶۵

که از رنج گرسنگی آسوده باشند، جمله و لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ ...

در سوره انعام / ۱۵۱ نیز آمده است، اینگونه کارها از انسان جاهل و بی‌فرهنگ بعید نیست.

۳۲- وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا نهی است از زنا که قرآن آن را کار بسیار قبیح می‌داند و بدراهی است که به فساد جامعه و از بین رفتن نسلها می‌انجامد، ولی تمدن غلط غرب در آن منعی نمی‌بیند.

۳۳- وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا دستور دیگری است راجع به اجتناب از قتل نفس، البته نفسی که محترم است و قتل آن حرام می‌باشد ولی می‌شود کسی را به حق کشت و آن اینکه قاتل باشد یا محارب و مانند آن. حکم دیگر در این آیه آن است که اگر کسی بی‌گناه کشته شود، ولی او حق دارد که قاتل را قصاص بکند ولی حق ندارد اسراف کند، فقط می‌تواند به جای یک نفر، یک نفر را بکشد، نقل شده: در جاهلیت گاهی به عوض یک نفر، ده نفر را می‌کشتند و آن بسته به قدرت اولیاء مقتول بود، منظور از «سلطانا» تسلط بر قصاص است، در فقه معین

ولی بسیاری از کارهای ما فاقد یقین و از روی ظن می‌باشد مانند اطاعت از طیب و تقلید از مجتهدان و قبول گفته متخصّصان در محصولات صنعتی و قبول سخن راهنماها در نشان دادن راهها و امثال آن. اما باید دانست که اینها هم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۶۸

پیروی از علم به واسطه است، یعنی تا به طیب و مجتهد و دیگران اطمینان نداشته باشیم نمی‌توانیم از سخن آنها اطاعت بکنیم، سپس در آنچه راسا یقین داریم از علم پیروی می‌کنیم و در آنچه یقین نداریم اطاعت از علم بالواسطه است، اینکه از فخر رازی نقل شده: آیه، عام تخصیص یافته است چون عمل به ظن در شریعت حتمی است، صحیح نیست، چون ما بظن از روی دلیل علمی عمل می‌کنیم ناگفته نماند:

این آیه یک مطلب فطری را بیان می‌کند که فطرت انسان اقتضا می‌کند از یقین پیروی نماید، اطاعت از موهومات و مشکوکات و امثال آن، بر خلاف فطرت انسان است.

جمله: **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً** تعلیل صدر آیه است، گوش و چشم و قلب و سائل تحصیل یقین هستند، انسان به وسیله آنها به یقین می‌رسد، منظور از مسئول بودن آنها ظاهراً شاهد بودن آنها بر انسان است، یعنی فقط از علم پیروی کن زیرا گوش و چشم و قلب که وسیله یقین می‌باشند، شاهد تو هستند و خدا از آنها خواهد پرسید که آیا تو از علم پیروی کردی یا نه در این صورت این آیه نظیر آیه: **حَتَّى إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** فصلت/ ۳۰ و آیه **يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** نور/ ۲۴، است، اضافه «فؤاد» در این آیه برای آنست که در تحصیل علم دخالت مستقیم دارد.

ممکن است گفته شود: گوش و چشم و قلب روز قیامت مسئول خواهند بود، خدا از گوش می‌پرسد آیا آنچه شنیدی یقینی بود، از چشم سؤال می‌کند آیا آنچه دیدی حتمی و آشکار بود، به قلب می‌گوید: آیا آنچه باور کردی حتمی و بدون شک بود؟ آنها هم جواب حق می‌دهند، انسان اگر از روی یقین عمل نکرده باشد مسئول می‌شود، این وجه به وجه سابق بر می‌گردد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۶۹

ناگفته نماند: ضمیر «عنه» ظاهراً راجع است به «کل» و آن نائب فاعل «مسئولاً» می‌باشد که بر آن مقدم شده و یا به وسیله آن از نائب فاعل مستغنی گردیده است. «اولئك» اشاره است به سماع و بصر و فؤاد. و چون اعضاء در عقلا است لذا با «اولئك» تعبیر آمده است. به قولی آن در اولوا العقل و غیر آن به کار می‌رود.

در تفسیر این آیه از میزان استفاده شده است. در زمینه آیه روایاتی وارد شده که در تفاسیر آمده است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام درباره آیه نقل شده که فرمود:

يسئل السمع عما يسمع و البصر عما يطرف و الفؤاد عما يعقد عليه.

باز در آن کتاب آمده: مردی به امام صادق علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدای تو باد من به مستراح می‌روم و می‌نشینم و بساز و آواز کنیزان همسایه‌ام گوش می‌دهم و گاهی بدین علت به جلوس خود طول می‌دهم، حضرت فرمود: این کار را نکن، گفت: به خدا برای آنها نمی‌روم بلکه غرض اصلی قضای حاجت است، آن صداها را نیز ضمناً می‌شنوم امام فرمود: آیا نشنیده‌ای که خدا فرموده:

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً آن مرد گفت بلی و الله گویی: من این آیه را نه از عجم شنیده بودم و نه از عرب دیگر اینکار را نمی‌کنم از خدا آمرزش می‌خواهم امام فرمود پاشو غسل کن آنچه می‌خواهی نماز بخوان که بر گناه بزرگی بود، چه بد بود حالت اگر در آن حال می‌مردی، خدا را حمد کن و از هر چه ناپسند دارد به او توجه کن، خدا فقط قبیح را ناپسند دارد، قبیح را به اهل آن واگذار کرده که هر چیز اهلی دارد.

۳۷- وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۰
 آیه نهی می‌کند از اینکه انسان متکبرانه رفتار کند و خود بزرگ بین باشد، اینکه فرموده: تو هرگز با متکبرانه قدم زدن نمی‌توانی زمین را بشکافی و هر قدر سرت را بلند بگیری از کوه‌ها بلندتر نخواهی بود، اشاره به عدم توانایی انسان و اینکه تکبر را بیخود پیشه می‌کند است، انسانهای کامل پیوسته متواضع و فروتن هستند، ظاهراً مراد تکبر در مقابل مردم است، مضمون آیه در زمینه راه رفتن با تکبر است ولی ظاهراً مراد از آن مطلق است، نظیر: وَلَا تَصْغُرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ لقمان / ۱۸ - ۳۸- كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا سَيِّئٌ بِهِ مَعْنَى مَا نَدَامُ الْمَكْرُوهَ السَّيِّئُ ضَمِيرُ آن راجع است به «کل ذلک» و آن اشاره است به همه واجبات و محرمات که در آیات گذشته گفته شد، یعنی از همه اینها ممنوع شده‌هایش و بد‌هایش در پیش خدا ناپسند است، نباید به آنها نزدیک شد بعضی‌ها آن را «سینه» به معنی گناه خوانده‌اند، در این صورت آن خبر «کان» است، این آیه و آیه بعدی مانند نتیجه‌گیری از آیه گذشته است.

۳۹- ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا یعنی این مذکورات از حکمت‌ها و مصلحت‌ها است که خدا بر تو وحی کرده، مشرک مباش و گر نه اهل جهنم خواهی بود، ذیل آیه در آیه بیست دوم گذشت تکرار آن ظاهراً به علت اهمیت آن می‌باشد و یا منظور آنست که اینکارها را بکن و گر نه مشرک و اهل جهنم می‌شوی حکمت به معنی درک و معرفت است در اینجا به احکام فرعی اطلاق گردیده، که احکام سبب معرفت و درک هستند و یا منظور از آن مصلحت است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۱

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۰ تا ۵۲]

اشاره

أَفَاصِلُ فَمَا كُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۱) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتِغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوهًا كَبِيرًا (۴۳) تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴) وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵) وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْجُورًا (۴۷) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸) وَ قَالُوا أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ زَفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹)

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حديدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَطْمَئِنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۲

۴۰- آیا خدایان شما را با پسران برگزید و از ملائکه برای خود دختران گرفت، شما سخنی بس ناهنجار می‌گوئید.

۴۱- در این قرآن سخنان را گونه‌گون بیان کردیم تا پند گیرند ولی بر آنها جز نفرت نمی‌افزاید.

۴۲- آن وقت به سوی خدای صاحب عرش راه می‌جستند.

۴۳- پاک و برتر است از آنچه می‌گویند برتری بسیار.

- ۴۴- آسمانهای هفتگانه و زمین و هر چه در آنهاست خدا را تسبیح می‌گویند و همه چیز او را تسبیح و حمد می‌گویند ولی تسبیح آنها را نمی‌فهمید، خدا بردبار و آمرزنده است.
- ۴۵- و چون قرآن را بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، پرده‌ای نامرئی قرار می‌دهیم.
- ۴۶- بر قلوب آنها غلافهایی قرار داده‌ایم از اینکه آن را بفهمند و در گوشه‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم چون خدایت را در قرآن به تنهایی یاد کنی، گریزان و پشت بگردانند.
- ۴۷- ما می‌توانیم آن گاه که به تو گوش می‌دهند با کدام گوش استماع می‌کنند و آن گاه که نجوی می‌کنند و آن گاه که ظالمان به یکدیگر می‌گویند فقط از مردی جادو شده پیروی می‌کنید.
- ۴۸- بنگر چطور بر تو اوصافی (بد) نسبت می‌دهند گمراه شده‌اند، قدرت راه یافتن ندارند.
- ۴۹- گفتند: وقتی که استخوانها و خاک گشتیم آیا در خلقت تازه‌ای برانگیخته خواهیم بود.
- ۵۰- بگو: سنگها باشید یا آهن. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۳
- ۵۱- یا مخلوقی از آنچه در نظرتان بزرگ است، خواهند گفت چه کس ما را عودت می‌دهد؟ بگو آنست که در نوبت اول آفریده است، سر را تکان داده و خواهند گفت: آن چه زمانی است بگو شاید نزدیک باشد.
- ۵۲- روزی شما را می‌خواند، فرمان او را با حمد اجابت می‌کنید و گمان می‌برید که جز اندکی توقف نکرده‌اید.

کلمه‌ها

- اصفاکم: صفو: خالص شدن. اصفاء: خالص کردن و آن معنی اختیار و اختصاص می‌دهد «اصفاکم»: برگزید شما را. اناثا: انثی: ماده مقابل نر، خواه انسان باشد یا غیر انسان، جمع آن اناث است (بکسر اول).
- صرفنا: صرف: برگرداندن. خواه برگرداندن از جایی به جایی یا از حالی به حالی باشد. تصریف: برگرداندن، در آن مبالغه است. راغب گوید: تصریف مثل صرف است مگر در مبالغه و اغلب در برگرداندن از حالی به حالی از کاری به کاری گفته می‌شود، منظور از تصریف در آیه ظاهرا ادا کردن مطالب در قالبهای گوناگون است.
- یذکروا: آن در اصل «یتذکروا» است تذکر: یادآوری و بیدار شدن.
- نفورا: نفر (بر وزن عقل) اگر با «من» و «عن» باشد به معنی دوری است «نفر عنه و منه» یعنی از او دور شد «نفور» بر وزن عقول به معنی دور شدن و کنار شدن است.
- حجابا: حجب و حجاب: پنهان کردن و منع از دخول. حجاب به معنی پرده نیز آید، ظاهرا در این صورت مصدر برای فاعل است یعنی پنهان کننده «حجاب مستورا» پرده نامرئی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۴
- اکنه: کن (بفتح اول): پوشاندن و محفوظ داشتن کنّ بکسر اول:
- غلاف یا ظرفی است که چیزی در آن پوشانده شود، جمع آن اکنه و اکنان است یعنی غلافها و مخفی گاهها.
- وقرا: وقر (بر وزن عقل) ثقل سامعه. منظور از آن بی‌اعتنایی و ثقل معنوی است.
- نجوی: نجوی: راز و راز گفتن. مصدر و اسم هر دو آمده است، آن در آیه مصدر به معنی فاعل است یعنی: نجوی کنندگان، واحد و جمع را در آن یکسان گویند: واحد، تشبیه، جمع، مذکر و مؤنث با آن توصیف می‌شود بی‌آنکه تغییر کند. به قول بعضی تقدیر آن «إذ هم ذو نجوی» است.
- رفاتا: رفت در اصل به معنی شکستن و کوبیدن است «رفته رفتا: کسره و دقه» رفات هر چیز شکسته و پوسیده است، منظور از آن در آیه استخوانهای خاک شده است.

ینغضون: نغض: حرکت کردن و حرکت دادن. نغض رأس حرکت دادن آن یا بالا و پائین بردن آن است، در آیه ظاهراً به معنی جلو آوردن یا حرکت دادن به عنوان بی‌اعتنایی است. آن در قرآن فقط یک بار آمده است. لبثم: لبث: توقف کردن و درنگ کردن «لبث بالمکان لبثاً: مکث و اقام».

شرحها

پس از بیان مصداقهای لَتِي هِيَ أَقْوَمُ در این آیات مسئله توحید مطرح شده و روی سخن با مشرکان است و در واقع مسئله به این شکل طرح می‌شود: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۵

حالا که قرآن به استوارترین راه هدایت می‌کند و سعادت انسانها را نشان می‌دهد چرا از آن روی می‌گردانید و به افسانه ملائکه دختران هستند و جز خدایانی است پابند می‌شوید.

در این آیات به عدم خدایان باطل استدلال شده و خضوع مخلوقات به خدای واحد بیان گردیده است و به بی‌اعتنایی مشرکان نسبت به قرآن اشاره شده است و اشکالی که بر معاد وارد می‌کردند طرح و جواب داده شده است.

۴۰- أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا این یکی از افسانه‌های مشرکان است که ملائکه را دختران خدا می‌دانستند و آن در سوره صافات آیه ۱۵۰ و در سوره زخرف آیه ۱۹ نیز آمده است و در جای دیگر فرموده: وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ انعام / ۱۰۰ «اناثا» در جای «بناتا» است، استدلال به این طرز است که داعی ندارد خدا به شما پسران بدهد و به خود دختران را اختصاص دهد، این کار حکیمانه نیست، پس از اول چنین کاری نبوده است، شما گناه بزرگی مرتکب می‌شوید که حرف بی‌مدرک می‌زنید قرآن مجید ناچار بود که این افسانه‌ها را بگوید و توحید و استوارترین راه را بیان دارد. افسانه‌هایی که به صورت حقائق در آمده بودند. لفظ «من» در مِنَ الْمَلَائِكَةِ برای بیان است نه بعضیت».

۴۱- لَقَدْ صِرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا مَفْعُول «صرفنا» عبارت است از آیات توحید و مطالب حق مانند وَ صِرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ احقاف / ۲۷ انظر كَيْفَ نَصَّرَفَ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ انعام / ۴۶ یعنی آیات توحید و مطالب حقه را در این قرآن در قالبهای گوناگون و با عبارات متفاوت بیان می‌کنیم تا مردم بیدار شوند ولی برای مشرکان جز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۶

نفرت و دوری از حق نمی‌افزاید. در نتیجه آنها که اهل حق و انصاف هستند هدایت می‌شوند و بر اهل باطل حجت تمام می‌شود و گر نه در روز قیامت حق داشتند که بگویند: ... رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزِي طه / ۱۳۴.

۴۲ و ۴۳- قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَلْبَغْوَاءُ إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا در زمینه این نوع استدلال بر نفی معبودهای باطل، در قرآن مجید سه نوع تعبیر آمده است، یکی در سوره مؤمنون آیه ۹۱ که فرموده: مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَغَضُ هُمْ عَلَى بَغْضِ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ دوم در سوره انبیاء آیه ۲۲ که فرموده: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ.

سوم: آیه مورد تفسیر. ناگفته نماند: آیه انبیاء برهان تمناع است که در جای خود خواهد آمد، آیه مؤمنون برهان استقلال و برهان تفوق و برتری جویی است و در حقیقت دو برهان است، آیه ما نحن فیه برهان حب ریاست و برتری جویی است و خلاصه آن چنین است: اگر خدایان دیگر با خدا بود روی حب حکومت و سلطه که داشتند می‌خواستند به طرف خدا راه یابند و او را از عرش خود ساقط کنند و به جای او نشینند و چون چنین چیزی نشده پس با خدا خدایان دیگری نیست و خدا برتر و والا-تر است از آنچه مشرکان می‌گویند «۱» این دو آیه یک قیاس استثنایی را تشکیل می‌دهند.

علی علیه السلام در نهج البلاغه در وصیت خود به امام حسن علیه السلام می‌گوید:

(۱) بعضی گفته‌اند: اگر چنین بود خدایان دیگر به طرف خدا می‌رفتند تا پیش او مقرب باشند و این دلیل نقص آنها بود لذا نمی‌توانند معبود باشند چون ناقص هستند، ولی این بعید است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۷

و اعلم یا بنی انه لو كان لربك شريك لأتتك رسله و لرأيت آثار ملكه و سلطانه و لعرفت افعاله و صفاته و لكنه اله واحد كما وصف نفسه لا يضاده شيء

بدان پسر مگر برای پروردگارت شریکی می‌بود، پیامبران حتما می‌آمدند به علاوه آثار حکومت و تسلط او را می‌دیدید و افعال و صفات او را می‌شناختی، لکن او خدای یگانه است آن چنان که خود، خود را به یگانگی وصف کرده است کسی معارض حکومت او نیست.

۴۴- تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا
این آیه در توجیه آیه سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ ... است یعنی خدا از توصیف مشرکان و صاحب شریک بودن منزّه است، خدا آن ذات نامحدودی که آسمانهای هفتگانه و زمین و هر که در زمین است او را تسبیح می‌کنند و همه اشیاء بدون استثناء خدا را تسبیح می‌گویند اما شما تسبیح گفتن آنها را نمی‌فهمید.

در اینجا چند مسأله هست.

اول: دو آیه گذشته چنان که گفته شد یک قیاس استثنایی تشکیل می‌دهند به این صورت: اگر با خدا، خدایان دیگر می‌بود، حتما به سوی خدا می‌رفتند تا او را ساقط کنند و در جای او بنشینند، اما چنین نشده است و خدا از آنچه می‌گویند برتر است، سپس با خدا، خدایان دیگری نیست، آیه تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ ... استثناء قیاس را توجیه می‌کنند یعنی چگونه می‌شود و با خدا خدایانی باشد و به سوی او روند حال آنکه همه چیز مسخر خدا هستند و به جلال و جمال او گواهی می‌دهند.

دوم: تسبیح موجودات در مقابل صفات جلال و کمال است از قبیل ازلیت ابدیت، بی‌نیازی و مانند آن ولی حمد در مقابل نعمتهای خدا می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۸

سوم: منظور از این تسبیح و حمد یک نوع تسبیح ارادی و از روی قصد است که انسانها آن را نمی‌فهمند و اگر صرف دلالت ذاتی اشیاء بود آن را بشر می‌فهمد مانند دلالت صنعت بر صنعتگر، ولی لفظ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ مانع از آن است و در عین حال نشان می‌دهد که همه موجودات نسبت به خدا، زنده و دارای شعور می‌باشند گر چه نسبت به ما به دو قسمت زنده و مرده تقسیم می‌شوند، فقط این اشکال به نظر می‌رسد که وقتی که انسانها تسبیح آنها را نفهمند، این چگونه استدلال بر مطلب می‌شود؟ ممکن است بگوئیم مراد از تسبیح سماوات و ارض همان دلالت ذاتی است که می‌فهمیم و همه نشان می‌دهند که یک پارچه احتیاجند و بر خدای بی‌نیاز محتاج، و وجود آنها نشان می‌دهد که پروردگار پاک و مقتدری آنها را به وجود آورده و اداره می‌کند، این سخن بی‌شک استدلال به مطلب است.

و مراد از تسبیح دوم همان تسبیح اختیاری و ارادی است که ما نمی‌فهمیم و اللهُ العالم ولی سیاق آیه نشان می‌دهد که هر دو تسبیح یکی است.

چهارم: با هر یک از موجودات گوشه از نعمت و موهبت خدا موجود است و آن منشأ حمد خداست، خواه با دلالت ذاتی باشد یا از روی قصد و اراده.

پنجم: راجع به آسمانهای هفتگانه ذیل آیه فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بقره / ۲۹ سخن گفته شد و در ذیل كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طباقاً نوح / ۱۵ خواهد آمد.

ششم: جمله إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غُفُورًا حَاكِي از آنست که خدا با این همه توانایی و تسلط، بردبار است و در مؤاخذة بدکاران عجله نمی‌کند و آمرزنده است توبه کاران را می‌بخشاید.

هفتم: در زمینه تسبیح موجودات روایاتی نقل شده بهتر است به بعضی از آنها تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۷۹ آنها اشاره شود.

۱- امام صادق علیه السلام فرماید: من می‌بینم که دیوارها شکاف برداشته و صدا می‌کنند آن تسبیح آنهاست.

۲- امام باقر علیه السلام فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه به صورت چهارپایان داغ نهند و یا از صورت آنها بزنند که آنها به پروردگار خود تسبیح و حمد می‌کنند.

۳- امام صادق علیه السلام فرماید: هیچ پرنده‌ای در خشکی یا دریا و هیچ حیوان وحشی شکار نمی‌شود مگر در اثر ضایع کردن (ترک کردن) تسبیح.

۴- راوی از امام باقر علیه السلام می‌پرسد آیا چوب خشک تسبیح می‌کند؟ امام فرمود: آری آیا تیرهای اطاق را نشنیده‌ای چطور صدا می‌کنند، آن تسبیح آنهاست فسبحان الله علی کل حال. این چهار روایت از تفسیر عیاشی است.

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله از کشتن قورباغه نهی کرد، فرمود: صدای او تسبیح است «نعیقتها تسبیح».

۶- آن حضرت فرمود: مورچگان تسبیح می‌کنند»

ان النمل یسبحن

۷- امام باقر علیه السلام چون صدای گنجشکان را شنید بر او فرمود: میدانی چه می‌گویند؟ گفت: نه فرمود خدای خود را تسبیح می‌کنند و قوت روز خود را می‌خواهند.

۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله دو تا لباس به عایشه داد فرمود آنها را بشوی، گفت:

یا رسول الله دیروز آنها را شستم، فرمود: آیا ندانسته‌ای که لباس تسبیح می‌کند، چون چرکین شود تسبیح او قطع می‌گردد این سه روایت از المیزان از در منثور نقل شده است.

۹- در مناقب ابن شهر آشوب است: ابن مسعود گوید: مکرز عامری محضر تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۸۰

رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و دلیلی بر نبوت آن حضرت خواست، حضرت ۹ عدد سنگریزه در دست گرفت که در دست آن حضرت تسبیح کردند، در روایت ابو ذر است، چون آنها را به زمین گذاشت ساکت شدند و چون دوباره به دست گرفت شروع به تسبیح کردند، ابن عباس گوید شاهان حضرموت محضر آن حضرت آمده گفتند:

از کجا بدانیم که رسول خدا هستی؟ آن حضرت مثنی سنگریزه به دست گرفت و فرمود: اینها بر رسالت من گواهی می‌دهند، آن سنگریزه‌ها در دست آن حضرت تسبیح کردند و بر رسالت او گواهی دادند.

۱۰- امام زین العابدین علیه السلام فرموده: آن حضرت در مدینه به وقت خطبه خواندن به بعضی از تنه درختان تکیه می‌فرمود، چون مردم زیاد شدند، برای آن حضرت منبری تهیه کردند، حضرت روی منبر نشست، تنه درخت در فراق آن حضرت مانند ناقه نالید، چون حضرت نزد او برگشت و او را نوازش کرد آن، مانند بچه‌ای که می‌خواست ساکت شود ناله می‌کرد، این روایت از المیزان از مناقب نقل شده است.

۴۵- وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا این آیه و سه آیه بعدی در صدد بیان این مطلب هستند که میان مردان خدا و کفار از لحاظ درک و فهم تفاوت هست، هر یک در عالمی دیگر می‌باشند، گر چه کنار هم هستند، مؤمن در دریای نور است ولی قلب کافر در غلافی قرار گرفته که مانع نفوذ نور است، بنا بر این، آنچه درباره تو می‌گویند عجبت نیاید، وصف حجاب با کلمه «مستور» نشان می‌دهد که آن حجاب معنوی است و آیه بعدی آن را توضیح می‌دهد، یعنی چون قرآن

دیگر امیدی به هدایتشان نیست سَوَاءَ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، کسی که تصمیم به عدم قبول دارد نمی‌داند قبول کند.

۴۹- وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا به دنبال انکار نبوت، معاد را نیز انکار کرده‌اند که در این آیه و آیات بعدی، نقل و رد شده است سخنان فقط یک استبعاد است و می‌گویند: این چگونه خواهد بود آیا وقتی که گوشت‌های بدنمان ریخت و فقط استخوان ماندیم و آن گاه استخوانها پوسیده و به صورت خاک در آمدم دوباره در خلقت جدیدی خواهیم بود؟ و از قبرها خواهیم برخاست؟

۵۰ و ۵۱- قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ.

در جواب اشکال گذشته می‌فرماید: استخوان و خاک بودن سهل است سنگها باشید یا آهن یا چیز دیگری که در نظرتان بزرگ و زنده شدنش مشکل است، باز خدا شما را می‌تواند زنده کند، فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ. این قسمت استدلال به معاد است یعنی خواهند گفت: کدام کس ما را به خلقت اولی بر می‌گرداند؟ بگو: آن کس که اول بار آفریده است، این یک تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۸۴

استدلال بسیار قوی است کسی که کاری را انجام داده است می‌تواند بار دیگر آن را انجام دهد، و اگر قدرت نداشت بار اول هم نمی‌توانست.

خدایی که مخلوق را ابتدا از خاک و مواد آفریده است، می‌تواند بار دیگر عمل را از سر گیرد، این استدلال در جاهای دیگر نیز آمده است و نقضی بر آن نمی‌تواند وارد کرد و این همان است که در ذیل آیه ۸۵ از سوره حجر در نکته‌ها در وجه سوم از راههای استدلال به قیامت گفته شد.

فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا.

یعنی وقتی که این استدلال قوی را کردی و نتوانستند آن را رد کنند، سرشان را از روی استهزاء تکان داده و خواهند گفت: آن چه زمانی خواهد آمد اما چون علم آن مخصوص به خداوند است لذا در جواب بگو: شاید نزدیک باشد، آن وقت در تقریب نزدیک بودن در آیه بعدی فرموده است:

۵۲- يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا.

این آیه هم جواب استهزاء و سر تکان دادن و هم تقریب نزدیک بودن قیامت است، یعنی: حالا از روی مسخره سر تکان داده و قیامت را مسخره می‌کنند اما آن روز که زنده شدید حقائق چنان روشن خواهد شد که در برخاستن، خدا را حمد خواهید کرد، و خواهید گفت که مقتضای عدالت و حکمت خدا وجود معاد بوده است، و اگر معاد نبود بر خلاف عدالت و حکمت بود و خلقت ناقص می‌شد.

و نیز آن وقت گمان خواهید کرد که در برزخ جز اندکی توقف نکرده‌اید آن وقت خواهید دید که آخرت نزدیک بوده است. زیرا در دنیا جز چند صباحی تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۸۵

زندگی نکردید و برزخ هم به نظرتان کم آمد، آخرت نزدیک بوده است.

ناگفته نماند اگر «لبث» را راجع به دنیا بگیریم با «تظنون» درست نخواهد آمد زیرا نسبت به کم بودن آن یقین خواهند داشت. بنا بر آیاتی که در سوره‌های متعدّد آمده است، کفار در عالم برزخ معذب خواهند بود، اما ظاهر آیه آنست که روز قیامت آن را کم حساب خواهند کرد. بقیه بحث در ذیل آیه ۵۶- سوره روم دیده شود.

«یوم» مفعول فعل مضمر است و تقدیر آن «تبعثون یوم یدعوکم» می‌باشد منظور از «یدعوکم» فرمان خداوند در زمینه زنده شدن مردگان است.

- ۶۱- یاد کن آن دم که به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس، گفت: آیا به کسی که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟
- ۶۲- گفت: به من بگو آیا این همان است که بر من برتری دادی؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، فرزندان او را جز اندکی اغواء می‌کنم.
- ۶۳- خدا گفت: دور شو، هر که از مردم اطاعت تو کند، جهنم سزای اوست، سزایی کامل.
- ۶۴- هر که از آنها را توانستی با صدایت برخیزان و با سواران و پیادگان بر آنها بخروش و در اموال و اولاد شریکشان باش، و آنها را وعده کن، شیطان به آنها جز فریفتن را وعده نمی‌دهد.
- ۶۵- حقا که تو را بر بندگان من تسلطی نیست و خدایت در کارسازی بس است.

کلمه‌ها

ینزغ: نزغ دخول: دخول در امری برای فساد. به وسوسه شیطان نزغ گویند که افساد بخصوصی است الشَّيْطَانُ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ: شیطان میان آنها فساد به بار می‌آورد.

زبور: از قرآن مجید معلوم می‌شود که آن نام کتاب داود است، آن فقط دو بار در قرآن آمده یکی در این آیه، دیگری در وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ ... انبیاء/ ۱۰۵، در میان کتب فعلی تورات کتابی بنام مزامیر یا زبور داود موجود است که یهود آن را به داود نسبت می‌دهند (قرآن: زبور). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۸۹

زعمتم: زعم: قول باطل و دروغ در اقرب الموارد گوید: از عادت عرب است، هر دروغگو که پیششان سخنی گوید: فلانی زعم کرد و در قرآن همه جا در ذم قائلین آمده است. اهل لغت درباره این کلمه گفته‌اند: «و اکثر ما یقال فی ما یشک فیهِ او یعتقد کذب» کشف: اظهار و ازاله «کشف الشیء: اظهره - کشف الله غمه: ازاله» «کشف الضر»: ضرر را زایل کرد.

تحویل: حول: تغیر و انفصال. «تحویل» به معنی انتقال و نقل هر دو آمده است در آیه معنای دوم مراد است.

وسیلة: وسیله به معنی تقرب و نزدیکی است «وسل الیه: تقرب» آن هم مصدر آمده است و هم اسم یعنی آنچه سبب تقرب است.

محذور: حذر: پرهیز یا احتراز از شیء مخوف «محذور»: احتراز شده.

مسطورا: سطر: نوشتن. خط. صف. «مسطور»: نوشته شده.

مبصرة: مبصره: مبصر و مبصرة: آشکار و آشکار کننده. (اسراء/ ۱۲).

طین: طین: گل. گل خشک شده را نیز طین گویند، مراد از آن در آیه گل خشکیده است به قرینه «صلصال» در آیات دیگر.

احتنکن: حنک (بر وزن شرف): چانه، اعم از چانه انسان و حیوان، به منقار کلاغ نیز حنک گویند. احتناک: لگام زدن به اسب مراد از آن در آیه مهار کردن و یا استیلا و غلبه است، در لغت آمده:

«احتنکه: استولی علیه»، آن عبارت اخرای، اضلال است.

موفورا: وفر: کامل شدن و تمام شدن، متعدی نیز آمده است، موفور:

کامل و تمام. آن فقط یک بار در قرآن آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۰

استفزز: فز: راندن و برانگیختن. «استفزز» برانگیزان و وادار کن در معنی آن سرعت و آسانی نیز قید شده است.

اجلب: جلبه: صیحه. اجلاب: راندن یا صیحه. راغب جلب را راندن و اجلاب را صیحه زدن گفته است «اجلب علیهم»: صیحه زن بر آنها:

خیلک: خیل: اسبان آن از لفظ خود مفرد ندارد، مراد از آن در آیه سواران است.

رجل: رجل (بفتح اول و کسر دوم): جمع راجل به معنی پیادگان است.
غرور: غرو غرور: فریب دادن. تطمیع به باطل. «غَرَّ فُلَانًا: خدعه».

شرحها

به دنبال نقل اسائه ادب قریش که به آن حضرت «رجلا مسحورا» می‌گفتند و نیز معاد را مسخره می‌کردند، در سه آیه اولی آمده که آن حضرت به اصحابش فرمان دهد: ادب پیشه کنند و سخنانی را که شیطان به وسیله آنها میان مردم عداوت ایجاد می‌کند، نگویند و نیز عاقبت امر کسی را از حالا- تعین نکنند که اهل عذاب است یا رحمت، زیرا آینده مردم بر انسانها روشن نیست، و عذاب و رحمت دست خداست، رسولان بعضی بر بعضی برتری دارند و به داود کتاب زبور داده شده که پر از کلمات خوب است.

آن گاه در آیات بعدی به توحید استدلال شده که خدایان باطل قدرت دفع ضرر را ندارند و خود برای تقرب به خدا وسیله می‌جویند و از عذاب خدا می‌ترسند همه شهرهایی که مردم آن طغیان کرده‌اند به نحوی گرفتار خواهند شد این که در هلاک آنها عجله نمی‌شود، مردم آن مطمئن نباشند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۱

بعد فرماید: معجزاتی که کفار مکه می‌خواهند نخواهیم آورد زیرا گذشتگان خواستند و ما آوردیم و چون ایمان نیاوردند هلاکشان کردیم اما نمی‌خواهیم این مسئله در این امت تکرار شود.

مسئله هلاک انسانها از گناهان و نافرمانیها و طغیانها سرچشمه می‌گیرد چنان که شیطان در اول گفته است: آنها را به ضلالت خواهیم کشانید و خدا روی امتحان این فرصت را به او داده است.

۵۳- وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا آیه و دو آیه بعدی در زمینه نیکو سخن گفتن و حتمی ندانستن عذاب و رحمت انسانها پیش از مرگ آنهاست، مضمون آزاد این آیه آنست که بندگان مؤمن در وقت سخن گفتن مواظب سخن خود باشند، زیرا ممکن است سخنانی گویند که سبب نزاع و عداوت بین آنها باشد که شیطان دشمن آشکار است و پیوسته می‌خواهد ایجاد اختلاف و نزاع بکند.

با در نظر گرفتن اینکه آیه مکی است به نظر می‌آید گفتار مسلمانان نسبت به مشرکان عداوت انگیز بوده و آن آنها را در کفر به عصیبت وادار می‌کرد و عداوت زیاد می‌گردید، لذا مأمور شدند سخن نیکو و مفید بگویند، البته کسی که به فکر هدایت دیگران است باید با ملایمت سخن گوید.

۵۴- رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُم أَوْ إِنْ يَشَأُ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا حَالًا که خدا به حال بندگان داناتر است، و عذاب و رحمت بسته به مشیت او است، ما نمی‌توانیم پیش از مردن انسانها به اهل رحمت و اهل عذاب بودن آنها حکم کنیم، بلی وقتی که با کفر از دنیا رفتند آن وقت می‌دانیم که اهل عذابند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۲

به نظر می‌آید که مسلمانان به کفار می‌گفتند: یقینا شما اهل عذابید و آن سبب عداوت آنها می‌گردید و احتمال قبول هدایت را بعید می‌کرد، لذا آیه از آن نهی کرد و مضمونش آن است که شما به طور جزم نمی‌توانید چنین حکمی بکنید بلی می‌توانید بگوئید که اگر در چنین حال بمانید و با کفر از دنیا بروید اهل آتش خواهید بود. این سخن به طور خلاصه در تفاسیر آمده است.

ذیل آیه می‌گوید: تو وکیل مردم نیستی که چنین حکمی بکنی، ظاهرا خطاب به آن حضرت به علت اهمیت قضیه است و روشن می‌کند که آن حضرت و مؤمنان در این مطلب یکسانند.

در المیزان فرموده: ذیل آیه در بیان آنست که مؤمنان در نجات خود بر رابطه‌شان بر آن حضرت و قبول دینش اعتماد نکنند (بلکه فقط بایمان و عمل تکیه نمایند) ... چنان که آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... بقره / ۶۲ صرف انتساب را کافی نمیداند.

۵۵- وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّنَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا صَدَرَ آيَةٍ تَعْلِيلَ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ در آیه سابق است یعنی خدا به حال شما داناتر است زیرا او به هر کس که در آسمانها و زمین هست داناتر است و شما جزئی از آنها هستید آن وقت فرموده: بعضی از پیامبران را بر بعضی تفضیل دادیم، علت تفضیل داود هم دادن زبور به او است و در زبور بهترین کلمات در تسییح و حمد خدا آمده است، اشاره به زبور تشویق مؤمنین است بر کلام نیکو و مراعات ادب در سخن گفتن که خدا خود چنین کاری را در زبور کرده است، وَلَقَدْ فَضَّلْنَا مَقْدَمَهُ است بر ذیل آیه (از المیزان). بر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۳ راجع به برتری انبیاء نسبت به یکدیگر در آیه ۲۵۳ بقره آمده: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ... در این آیه نشانه تفضیل، سخن گفتن خدا و ترفیع درجه و دادن معجزات به عیسی است، رجوع شود به آن آیه و بقاموس قرآن کلمه فضل. به نظرم علت تفضیل، در استعدادهای آن بزرگواران بوده است اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ انعام/ ۱۲۴.

در تفسیر صافی از کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«ساده النبیین و المرسلین خمسۀ و هم اولوا العزم من الرسل و علیهم دارت الوحی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد»

از این معلوم می شود که تفضیل در اولوا العزم بودن است.

۵۶- قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا این آیه و آیه بعدی در زمینه توحید و نفی قدرت خدایان باطل است. یعنی:

هیچ کاری از آنها ساخته نیست، نه قدرت دارند که ضرر را از شما زایل کنند و نه قدرت آن را دارند که ضرر را از شما به دیگری منتقل کنند، پس باید در رفع حوائج به خدا روی آورید لفظ قُلِ ادْعُوا ... در مقام تسخیر و تعجیز است آن وقت در ادامه دلیل فرموده: آن معبودها خود در رفع حوائج به خدا رو می آورند و به او تقرب می جویند.

۵۷- أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا در تکمیل مطلب سابق در این آیه آمده: خدایانی که مشرکان می خوانند نه تنها قدرت دفع ضرر ندارند، بلکه خود در رسیدن به خدا وسیله می جویند، و می خواهند بدانند کدام یک به خدا نزدیکتر است تا راه او را انتخاب کنند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۴ و رحمت خدا را امید دارند و از عذابش می ترسند که عذاب خدا لازم است از آن پرهیز شود، علی هذا شما مشرکان از معبودهایی مدد می خواهید که آنها از خدا مدد می خواهند و خود را محتاج او می دانند در اینجا چند مطلب هست.

اول: «اولئک» مبتداء و خبر آن «یبتغون» است، لفظ الَّذِينَ يَدْعُونَ وصف «اولئک» است و فاعل «یدعون» مشرکان می باشد یعنی: خدایانی که مشرکان می خوانند، آن خدایان خود در تقرب به خدا وسیله می جویند. جمله: أَيُّهُمْ أَقْرَبُ تقدیرش «یستعلمون ایهم اقرب» است و ضمیر «هم» راجع به خدایان می باشد، یعنی می خواهند بدانند کدام یک به خدا نزدیکتر است تا راه او را در تقرب به خدا در پیش گیرند.

دوم: اگر منظور از خدایان در این دو آیه، بتها و جمادات باشد، جمله فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ حَاكِي از حقیقت است و کاری از جماد ساخته نیست ولی باید گفت: جمادات و بتها نازل به منزله اولوا العقل شده اند و منظور از آن، نیاز حقیقی به خداست ولی این سخن بسیار بعید است زیرا آیه صریح است در اینکه آنها عاقلند و از روی اراده و قصد وسیله می جویند و از عذاب خدا می ترسند و به رحمت او امید دارند.

علی هذا باید گفت: منظور از أُولَئِكَ الَّذِينَ و قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ ... معبودهای عاقل است ملائکه، جن و پیشوایان ستمگر، در این صورت منظور از فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ نفی استقلال آنها در دفع بلاها است و اگر کاری هم بکنند از حول و قوه خدا الهام می گیرند (۱).

(۱) در این صورت اگر منظور از آنها ملائکه الله و عباد صالحین و انبیاء باشد، معنی آیه کاملاً روشن است و اگر شیاطین و جباران و طاغوتها باشد، منظور از آیه حالت تسبیح و خضوع آنها در مقابل خداست

. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۵

المیزان می‌گوید: منظور از الَّذِينَ زَعَمْتُمْ ... ملائکه و جن و انس است زیرا مشرکان در عبادت بتها می‌خواستند به آن انسان یا فرشته یا جن تَقَرَّبَ جویند که بت را به شکل او ساخته بودند، هم‌کذا در عبادت آفتاب و ماه و کواکب نظرشان تقرب به روحانیت آنها از ملائکه بود.

نگارنده گوید اگر بر این سخن دلیلی از قرآن پیدا شود بسیاری از مشکلات حل می‌شود ولی چنین دلیلی پیدا نیست.

آیه دوم از لحاظ پیاده شدن و تعیین مصداق، برای نگارنده توجیه نشد، مخصوصاً نسبت به محیط مکه که مشرکان در آن روز بتها و جمادات را می‌پرستیدند به نظر می‌آید منظور از أُولَئِكَ الَّذِينَ ... مشرکان باشد یعنی اینها در مقام عبادت به سوی بتها روی می‌آورند ولی در مقام عمل و رفع حوائج به خدا روی می‌آورند و ... الله العالم.

۵۸- وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا این آیه با آنکه مطلب مستقلاً است مقدمه آیه بعدی می‌باشد مضمون آیه چنین است هیچ شهری نیست که مردم از فرمان خدا سرپیچی کنند مگر اینکه آن را پیش از قیامت یا بطور کلی مستأصل خواهیم کرد و یا به انواع بلاها گرفتار خواهیم نمود، این وعده در لوح محفوظ نوشته شده و حتمی است.

علی هذا منظور از قریه هر شهری و روستایی است که مردم آن از فرمان خدا سرپیچی کنند چنان که در آیه وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً ...

گذشت مراد از «مهلكوها» هلاک استیصال و تار و مار شدن عمومی است مانند شهرهای لوط و عاد و ثمود و از «معذبوها» گرفتار شدن به قحطی و جنگ و امثال آنست که بطور کلی تار و مار نمی‌شود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۶

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق صلوات الله علیه در معنی «مهلكوها» نقل شده که فرمود «هو الفناء بالموت او غیره».

این آیه هشدار است به مردم که مبدا طغیان کنند، و در وقت نزول هشدار است بود به اهل مکه اهمیت ندادند و به تدریج مصداق «معذبوها» شده و منقرض گردیدند و نیز آیه بعدی را توجیه می‌کنند.

۵۹- وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا در آیات ۹۱-۹۳ خواهد آمد که مشرکان معجزات دیگری غیر از قرآن از آن حضرت خواسته‌اند.

این آیه می‌گوید: سنت خدا آنست که اگر مردم از پیامبر خود معجزه‌ای بخواهند و آن پیامبر معجزه را بیاورد هر گاه مردم باز ایمان نیاورند به کلی نابود می‌شوند، چنان که از صالح خواستند و او ناقه را آورد و چون ایمان نیاوردند نابود شدند، این غیر از معجزه‌ای است که خدا بدون درخواست مردم به پیامبران می‌دهد.

پس ای اهل مکه معجزاتی که شما از رسول خدا می‌خواهید، خدا آنها را نخواهد آورد زیرا پس از آوردن شما ایمان نخواهید آورد، آن وقت لازم است شما را از بین ببرد. ولی مشیت او چنین است که شما به کلی تار و مار نشوید و در مهلت زندگی کنید، و خدا معجزات را برای بیم دادن می‌فرستد نه برای مستأصل کردن، و این هم شما را مغرور نکند چون بالاخره به حکم أَوْ مُعَذِّبُوهَا که در آیه قبلی گذشت از کیفر اعمال خود در امان نخواهید بود. در اینجا چند مطلب را باید در نظر داشت:

اول: معجزات دو گونه است یکی آنهایی است که بدون درخواست مردم تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۷

برای اثبات نبوت پیامبران می‌آید، مردم در صورت انکار چنین آیاتی در مهلت قرار می‌گیرند با آنکه بالاخره در اثر تکذیب آنها، گرفتار می‌شوند، دوم معجزاتی است که مردم می‌خواهند، سنت خدا بر آن جاری است که در صورت انکار، منکران بلافاصله مستأصل شوند.

دوم: معجزاتی که برای اثبات نبوت می‌آیند هم جنبه اثبات نبوت را دارند و هم جنبه بیم دادن را که دلالت دارند در صورت انکار، عذاب، منکران را خواهد گرفت و مَا تُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا.

سوم: از آیه معلوم می‌شود که در امتهای گذشته، آیه درخواست شده آمده است ولی خدا نخواست امت رسول صلی الله علیه و آله مانند آنها باشد.

۶۰- وَإِذْ قُلْنَا لِمَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا در آیه ۵۸ گفته شد: منظور از «مهلکوها» استیصال و نابود شدن به طور کلی است و از «معدبوها» قحطی و جنگ و نظیر آنست که در حد اولی نیست.

این آیه می‌گوید: ای رسول خدا، امت تو نیز در آینده به وسیله عده‌ای از مردان مترف که فساد به بار خواهند آورد از «معدبوها» یعنی از قحطی، اختلاف و جنگ و سقوط در امان نخواهد بود، بی‌جا نیست که در روایات آمده: که آن حضرت بعد از دیدن این خواب خنده بر لبانش نقش نیست.

اکنون می‌رسیم به تفسیر آیه شریفه این آیه که دارای چهار قسمت است مراد از احاطه در قسمت اول احاطه علمی است یعنی یاد کن وقتی را که به تو گفتیم: خدایت احوال و آینده مردم را می‌داند و می‌داند که آیندگان، راه رفتگان را خواهند رفت و مانند آنها مصداق «معدبوها» خواهند بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۸

در قسمت دوم، مراد از رؤیا هر چه باشد خوابی بوده که با وقوع آن، مردم مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و بیشتر آنها گمراه می‌شدند و مستوجب «معدبوها» می‌گشتند، در روایات بسیاری از شیعه و اهل سنت وارد شده که آن حضرت در خواب دید گروهی از بنی امیه در شکل میمون‌ها در منبر آن حضرت بالا- و پائین می‌روند و خدا به آن حضرت اطلاع داد که تسلط آنها بر مقام آن حضرت امتحانی است برای مردم، که در نکته‌ها به آن اشاره خواهد شد.

در قسمت سوم وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ عطف است بر «الرؤیا» و تقدیرش «و ما جعلنا الشجرة الملعونة في القرآن الا فتنة للناس» می‌باشد یعنی هم خوابی که به تو نمودار کردیم و هم شجره ملعونه، برای مردم آزمایشی قرار داده‌ایم، در قرآن درختی نداریم که لعنت شده باشد، درخت زقوم با آنکه در چند آیه آمده که خوراک اهل جهنم است و عذابی است برای ظالمان و درختی است که در اصل جهنم می‌روید، ولی مورد لعن قرار نگرفته است.

کسانی که در قرآن مورد لعنت واقع شده‌اند عبارت هستند از کافران، منافقان، ابلیس، یهود، مشرکان، کسانی که کافر از دنیا می‌روند، کسانی که رسول خدا را اذیت و کسانی که گفته‌های خدا را کتمان می‌کنند ولی هیچ یک از اینها درخت نیستند. رجوع شود به «نکته‌ها».

ناگفته نماند: چنان که به درخت، شجره گفته می‌شود همچنین بیک انسان و انسانهای بسیاری که از او بوجود آمده‌اند، اطلاق می‌شود، مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده:

«انا و علی من شجرة واحدة»

و چون درخت ملعونی در قرآن یافته نیست پس مراد از «شجره ملعونه» یکی از طوائف ملعونه در قرآن هستند و قهرا آن منافقانی می‌باشند که مانند دزد خانگی در میان مسلمین پیدا شده و قدرت را در دست خواهند گرفت و فساد به بار خواهند آورد و سبب

امتحان مردم خواهند شد. لذا در روایات آمده که مراد از شجره ملعونه بنی امیه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۹

آدم است و آن جزائی است کامل و تمام.

۶۴- وَ اسْتَفْزِرُ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدَّهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا این آیه راجع به تسلط شیطان بر انسان و اعطاء قدرت اضلال به او است و در چهار قسمت آمده است.

اول: وَ اسْتَفْزِرُ ... یعنی هر که از آنان را خواستی با صدا و خواندنت بگناه برخیزان، نظیر چوپانان که با صدای خود حیوانات را جمع یا متفرق می‌کنند منظور از صوت، وسوسه شیطان است ظاهراً به عنوان باطل و بی‌معنی بودن به صورت چوپانان تشبیه شده است که گوسفندان فقط صدا را می‌شنوند و معنای آن را نمی‌دانند، این قسمت راجع به خود شیطان بدون واسطه است.

دوم: وَ أَجْلِبَ عَلَيْهِمْ ... یعنی با سواران و پیادگان بر آنها صیحه بزن تا به گناهان برخیزانی، باید دانست که شیطان یارانی از شیاطین دارد که در اغواء مردم به ابلیس کمک می‌کنند چنان که فرموده: إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ اعراف/ ۲۷ وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ اَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَخْضَرُونِ مُمُون/ ۹۷ و ۹۸، بعضی از آنها در وسوسه کردن سریع هستند که سواران شیطان نامیده شده‌اند و بعضی سریع نیستند که پیادگان نامیده شده‌اند.

سوم: وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ شرکت شیطان در اموال آنست که اموال را از راه حرام به دست آوریم و یا در راه حرام خرج کنیم که خواست و نظر شیطان در اموال دخیل باشد، شرکت در اولاد آنست که فرزندان از راه حرام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۲

و زنا به دنیا آیند و یا در تربیت آنها راه شیطان برویم و مطابق توحید تربیت نکنیم در این باره در ذیل آیه: ثُمَّ لَأَنزِلنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنَ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنَ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ اعراف/ ۱۷ سخن گفته شده است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: آنچه مال حرام باشد شیطان در آن شریک است و فرمود: شیطان وقت مجامعت با انسان همراهی می‌کند و فرزند با نطفه او و نطفه مرد به وجود می‌آید وقتی که حرام باشد «۱» منظور از با هم شدن شیطان، مسئله حرام و زنا بودن است.

چهارم: وَ عَدَّهُمْ ... یعنی به آنها وعده‌های باطل بده و در نتیجه به کارهای حرام و عدم توبه و ادارشان کن الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ بقره/ ۲۸۶ آن وقت در مقام تذکر و نصیحت فرموده: شیطان فقط فریفته شدن را وعده می‌دهد، البته این اختیار به شیطان از طرف خدا روی حکمت نظام خلقت داده شده است، آنهم درباره آنهایی که از شیطان پیروی می‌کنند، نه بندگان خدا که در آیه بعدی گفته خواهد شد.

۶۵- إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا منظور از «عبادی» کسانی هستند که از وساوس شیطان اطاعت نکرده و از فرمانهای الهی پیروی می‌کنند، این اضافه تشریفی است بآیه در «بربک» برای تأکید است، یعنی خدا از لحاظ وکیل و کارساز بودن برای بندگان خود و حفظ آنها از شر شیطان کافی است، به نظر راغب «کفی» در این تعبیرها به معنی «اکتف» است در این صورت بآیه زاید نیست خطاب «ربک» ظاهراً متوجه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است.

(۱)

عن ابی جعفر علیه السلام ... قال ما كان من مال حرام فهو شريك الشيطان، قال و يكون مع الرجل حتى يجامع فيكون من نطفته و نطفه الرجل اذا كان حراما.

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۳

خوابهایی که در قرآن آمده است:

در رابطه با آیه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ لَازِمًا است خوابهایی که در قرآن مجید آمده و حکایت از آینده کرده‌اند به طور مختصر بیان کنیم.

- ۱- خوابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره بنی امیه و شجره ملعونه دید و در آیه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا ... گفته شد.
- ۲- خوابی که آن حضرت دید که حکایت می‌کرد: مؤمنان در آینده به مکه آمده و در حال ایمنی داخل مسجد الحرام خواهند شد و آن وقت رفتن به مکه و دخول برای مسلمانان از مشکلات بود: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ ... فتح/ ۲۷.
- ۳- خوابی که آن حضرت درباره کفار قریش در جنگ بدر دید و خداوند کفار را در خواب به آن حضرت کم و جزئی نشان داد تا به مسلمانان نقل کند و آنها ترسند إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأُمْرِ ... انفال/ ۴۷.
- ۴- خوابی که ابراهیم علیه السلام درباره قربانی کردن پسرش اسماعیل دید و تصمیم گرفت او را در راه خدا قربانی کند: فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى، قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ صافات/ ۱۰۲، ۱۰۳.
- ۵- خوابی که یوسف علیه السلام دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره باو سجده می‌کنند: إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ یوسف/ ۴ که در آخر به پدر و مادر و یازده برادرش تعبیر گردید. خوابی که پادشاه مصر دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را می‌خورند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۴ و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک را در خواب دید: وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ یوسف/ ۴۳.
- ۷- خوابی که دو هم‌زدانی یوسف دیدند، یکی در خواب دید که انگور می‌فشارد و دیگری دید که در سرش نان حمل می‌کند و مرغان از آن می‌خورند وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ یوسف/ ۳۶.
- کسانی که در قرآن مورد لعن واقع شده‌اند در رابطه با آیه وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ بهتر است کسانی را که در قرآن مجید مورد لعنت خدا قرار گرفته‌اند بشماریم.
- ۱- کافران. إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا احزاب/ ۶۴.
- ۲- یهود. فِيمَا نَقَضُوا مِيثَاقَهُمْ لَعَانَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً ... مائده/ ۱۳ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ بقره/ ۸۸.
- ۳- کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد. وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَانَ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا نساء/ ۹۳.
- ۴- ظالمان و ستمگران: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ هود/ ۱۸.
- ۵- شیطان. وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ حجر/ ۳۵.
- ۶- منافقان و شایعه‌پراکنان: لَيْسَ لَمْ يَتَّبِعِهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ... مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُخَذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا احزاب/ ۶۰.
- ۶۱.
- ۷- کسانی که در مقابل حق، ناحق را تصدیق کنند: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا نساء/ ۵۲ آیه درباره کفار مکه است که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۵.

به یهود می گفتند: دین شما از دین محمد صلی الله علیه و آله بهتر است.

۸- کسانی که خدا و رسول را اذیت کنند: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ... احزاب / ۵۷.

۹- مشرکان. وَيَعْدِبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا فتح / ۶.

۱۰- مفسدان و قطع رحم کنندگان. فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ محمد / ۲۲، ۲۳.

۱۱- کسانی که آیات خدا را کتمان می کنند: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ بقره / ۱۵۹.

۱۲- کسانی که به زنان عقیف و پاکدامن نسبت زنا می دهند: إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ... نور / ۲۳.

۱۳- شجره ملعونه که منظور بنی امیه هستند و تحت عنوان منافقین می باشند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۶

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۶ تا ۷۷]

اشاره

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْمَكَ فِي الْبَحْرِ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۶۶) وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (۶۷) أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخَسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۶۹) وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰) يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا (۷۱) وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲) وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ حَلِيلًا (۷۳) وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كَدَتِ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْنًا قَلِيلًا (۷۴) إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ فِي الْوَحْيِ وَضَعَفَ الْأُمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵) وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶) سُنَّه مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۷

۶۶- پروردگار شما همانست که کشتی‌ها را به نفع شما در دریا به حرکت درمی آورد تا از کرم او روزی بطلبید که به شما مهربان است.

۶۷- و چون در دریا به شما گرفتاری رسد خدایانی که می‌خوانید نجاتتان نتوانند داد ولی خدا نجات می‌دهد و چون به سوی خشکی نجاتتان داد و اعراض می‌کنید انسان بسیار ناسپاس است.

۶۸- آیا مطمئن هستید از اینکه در خشکی شما را به زمین فرو برد یا طوفانی ریگباران بر شما بفرستد، سپس برای خود مدافعی نیابید؟

۶۹- یا ایمنید از اینکه شما را بار دیگر به دریا عودت دهد و طوفان شکننده‌ای بر شما بفرستد و در اثر کفرتان شما را غرق کند،

سپس به نفع خود و بر علیه ما در مقابل آن غرق کمکی نیاید؟

۷۰- حقا که بنی آدم را کرامت دادیم و در خشکی و دریا حملشان کردیم و از پاکیزه‌ها به آنها روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتریشان دادیم برتری کامل.

۷۱- یاد کن روزی را که هر جمعیت را با پیشوایشان می‌خوانیم، پس هر که کتابش به دست راستش داده شود آنها کتاب خود را می‌خوانند و ابدًا مظلوم نمی‌شوند.

۷۲- هر که در این دنیا از یافتن امام حق کور باشد در آخرت کور و از راه گمراه‌تر خواهد بود.

۷۳- حقا که نزدیک بودند تو را از آنچه وحی کرده‌ایم بلغزانند تا بر ما غیر آن را نسبت بدهی و آن گاه تو را حتما دوست می‌داشتند.

۷۴- و اگر نبود که تو را استوار کردیم حتما نزدیک می‌بودی که اندکی با آنها میل کنی.

۷۵- آن وقت در زندگی و در مرگ به تو عذاب مضاعف می‌چشانندیم، سپس به نفع خود و بر ضرر ما یاری پیدا نمی‌کردی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۸

۷۶- حقا که نزدیک هستند تو را از این سرزمین بکشانند تا از آن بیرون کنند، آن وقت پس از تو جز اندکی در اینجا نمی‌مانند.

۷۷- مانند روش پیامبران ما که قبلا فرستاده بودیم، روش ما را تغییر پذیر نخواهی یافت.

کلمه‌ها

یزجی: زجو: راندن با مدارا سوق دادن، یُزجی لَکُم: حرکت می‌دهد و به جریان می‌اندازد برای شما، مانند اللّٰهُ الَّذِی سَخَّرَ لَکُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلُکَ فِیْهِ بِأَمْرِهِ جاثیه/ ۱۲.

فلک: کشتی آن بر مفرد و جمع اطلاق می‌شود، مفرد و جمع بودن با قرینه معلوم می‌شود.

ضر: بضم اول: بد حالی «الضّر: سوء الحال» اعم از آنچه در نفس باشد یا در بدن و یا در مال و جاه و بفتح اول: در مقابل نفع است مثل لا- یَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا مائده/ ۷۶، بعضی، هر دو را به یک معنی گفته‌اند ولی قرآن مطلب اول را تأیید می‌کند (قاموس قرآن- ضرر) مَسَّکُمُ الضُّرُّ: رسید به شما بد حالی.

یخسف: خسف: فرو رفتن و فرو بردن. «خسفہ اللّٰهُ و خسف هو» پس اَنْ یُخْسِفَ بِکُمْ: بر زمین فرو برد شما را.

بر: بر: خشکی مقابل بحر به معنی نیکوکار و احسان کننده نیز آید (قاموس قرآن).

حاصبا: حصب: انداختن سنگریزه «حصبه حصبًا: رماه بالحجاره» حاصب بادی را گویند که توأم با ریگ و سنگریزه باشد (طوفان ریگباران). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۹

تاره: تاره: دفعه. نصب آن برای ظرفیت است، فقط دو بار در قرآن آمده است اسراء/ ۶۹- طه/ ۵۵.

قاصفا: قصف: شکستن. «قصف الشیء: کسره» قاصف: شکننده.

تبیعا: تبع و اتباع کردن مثل فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ و دنبال کردن مانند فَاتَّبِعْهُمْ فِرْعَوْنُ و جُنُودُهُ «تبع»: ناصر و کمک، که در پی یاری و کمک انسان است.

کرمنّا: کرم (بر وزن شرف): کرامت: شرافت. نفاست، عزت، سخاوت «کرمنّا» شرافتمند کرده‌ایم. و به او چیزهایی داده‌ایم که مخصوص به خود او است.

ناگفته نماند: تکریم مخصوص کردن به عنایت و تفضیل برتری دادن نسبت به دیگران است علی هذا تکریم اضافی نیست و مخصوص به خود انسان است ولی تفضیل اضافی است و نسبت به دیگران می‌باشد.

فتیلا: فتل: تابیدن. فتیل: تابیده. چیز نخ مانندی را که در شیار هسته خرماست نیز فتیل گویند «فتیل» در آیه به معنی لیف هسته خرما، یا چرک و نحی است که میان دو انگشت می‌تابند، شیء حقیر را بآن مثل می‌زنند.

یفتنونک: فتنه: امتحان «لیفتنونک» حتما به فتنه اندازند تو را.

کدت: کاد از افعال مقاربه است، که معنای نزدیکی می‌دهد «کدت» نزدیک شدی.

ضعف: ضعف: دو برابر. به قولی عذابی که در دش مضاعف است.

یستفزونک: فز: راندن و وادار کردن به کاری به آسانی لَيْسْتَفْزُونَك: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۰

تا تو را برانند و بیرون کنند.

خلافک: منظور از «خلاف» در آیه بعد و پشت سر است «خلافک» بعد از تو.

سنه: طریقه. طبرسی فرموده: سنت، طریقه و سیره نظیر هم هستند.

تحویلا: تبدیل و تغییر. یعنی کسی قدرت تغییر دادن سنت خدا را ندارد.

شرحها

به نظر می‌آید که آیات اولی در تکمیل مطلب آیات گذشته است، بدین بیان که آیه قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و بعد آن در صدد نفی خدایان باطل بود و آیه رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ ... و ما بعد آن در بیان اثبات توحید و نفوذ مشیت خدا در اداره جهان است.

آن وقت صحبت از این است که انسان مورد موهبت خداست و از بسیاری از موجودات برتر است ولی با وجود آن، انسان از موهبتی که داده شد، نسبت به خدای خود ناسپاس است، تا می‌رسد به این مسئله که پیروی از پیشوایان حق و باطل دامنه‌اش به آخرت می‌انجامد و هر قوم و ملت با پیشوای خود در دادگاه عدل حاضر می‌شود از آیه ۷۳ به بعد چند مطلب مطرح می‌شود. اول اینکه آن حضرت پیوسته مورد نظر خداست و گر نه ممکن بود مشرکان در او نفوذ کنند و به انحراف گرایش بدهند در آن صورت مورد بازخواست شدیدی قرار می‌گرفت دوم: اینکه مشرکان می‌خواهند آن حضرت را از مکه بیرون کنند در آن صورت خودشان نیز در آنجا نتوانند ماند، سنت خدا بر آن جاری است که اگر قومی پیغمبر و آیت رحمت خدا را از میان خود بیرون کنند خود نیز در بدر شوند چنان که شدند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۱

آیات شریفه در عین اینکه درس ابدی می‌باشند، گوشه‌ای از وضع آن روز مکه را روشن می‌کنند.

۶۶- رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّه كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا این آیه دلیلی است بر توحید و نفوذ قدرت خدا در اداره جهان و انسان، در بسیاری از آیات قرآن جریان کشتی در دریاها از دلائل توحید شمرده شده است نحوه خلقت آب، خاصیت نرفتن چوبها و اشیاء خالی بقعر آب و نظامات دیگر بشر را موفق کرده است که بدریاها راه یابد و از فضل خدا در نقل و انتقالات اجناس و بیرون آوردن اشیاء استفاده کند. پیداست که اینکار از اول خواست خدا بوده و خدایان باطل قدرت چنین کاری را ندارند و آنها یکپارچه نیاز و فقر هستند:

لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا فرقان/ ۳، این نظام ساخته دست انسان نیست. تهیه این وسائل ناشی از رحمت خداست.

۶۷- وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهًا فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا این استدلال دیگری بر توحید است و آن اینکه: شما بالفطره در وقت گرفتاری رو بخدا می‌آورید و از او نجات می‌خواهید تا از مهلکه رهایتان کند.

این مطلب در جاهای دیگر نیز آمده است از جمله ... جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا

اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ... يونس / ۲۲ أيضا يونس / ۱۲، روم / ۳۳، زمر / ۸ و آیات دیگر.

به نظر مراد از آیه آنست که انسان مادی و مشرک تا اسباب ظاهری را در اختیار دارد متوسل به آن اسباب میشود و خدا را بالمره فراموش می‌کند ولی چون وضعی پیش آمد و اسباب ظاهری همه از اثر افتادند آن وقت رو به خدا می‌آورد تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۲

و از او رفع مشکل می‌خواهد، مانند کسی که در دریا گرفتار طوفان شده و یا به هر دارو و درمان چسبیده ولی علاج نیافته باشد، این دلیل است که انسان خود را از خدا بی‌نیاز نمی‌داند و در رفع حوائج به او رو می‌آورد، امّا به وقت چسبیدن به اسباب ظاهری، احساس می‌کند که نیازی به خدا ندارد و آن وقتی است که گرفتاری ندارد و یا خطر از او رفع شده است مانند فَلَئِمَّا نَجَّأكُمْ إِلَى الْبَرِّ ...

باید این حالت دریچه‌ای باشد برای فهم آنکه این نیاز به خدا همواره هست و وسائل مادی ساخته اوست.

در توحید صدوق از تفسیر امام عسکری علیه السلام نقل شده: مردی به امام صادق علیه السلام گفت: یا بن رسول الله مرا به خدا راهنمایی کن، منکران از بس با من حرف زده‌اند که متحیرم کرده‌اند امام فرمود: بنده خدا هیچ بکشتی سوار شده‌ای گفت: آری. فرمود: آیا اتفاق افتاده که کشتی‌ات شکسته باشد در حالی که نه شنا کردن بلدی و نه کشتی دیگری هست تا تو را نجات دهد؟ گفت:

آری. فرمود: آیا در آن وقت به قلبت آمده که چیزی از چیزها قادر است تو را از آن ورطه نجات دهد گفت: آری. فرمود: آن شیء خداست که قادر است به نجات تو وقتی که نجات دهنده‌ای نیست و قادر است به فریاد رسیدن موقعی که فریاد رسی نیست (۱) گویا میزان به این روایت نظر داشته است که می‌گوید: انسان چون از همه اسباب ظاهری بریده شد، از تعلق به سبب به طور کلی قطع نمی‌شود و امیدش بالمره از بین نمی‌رود بلکه قلب خود متوسل به سببی می‌شود که قدرت نجات دادن دارد، و اگر سببی بالاتر از همه اسباب نبود این تعلق فطری معنایی نداشت و آن خدای سبحان است که همه کارها به او راجع است و اشتغال به زخارف دنیا انسان

(۱) تفسیر صافی از توحید صدوق در تفسیر سوره فاتحه‌الکتاب.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۳

را از این حقیقت غافل می‌کند ناگفته نماند: روایت و بیان میزان در زمینه اثبات وجود خدا است ولی آیه درباره توحید است، و الله العالم، گویند: مراد از «ضَلَّ» در آیه «رَفْتَن» است یعنی همه خدایانی که می‌خوانید از خاطرتان می‌رود مگر خدا، در صورت استثناء متصل است، به قولی «ضَلَّ» به معنی گمراه شدن است یعنی: خدایان راه را گم می‌کنند و نمی‌توانند مشرکان را هدایت کنند و نجات دهند در اینصورت استثناء منقطع است یعنی لکن خدا در آنجا هست و نجات می‌دهد.

۶۸- أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا.

این آیه و آیه بعدی در صدد بیان آنست که: بعد از نجات یافتن از دریا، فراموش کردن خدا و روی آوردن به اسباب ظاهری اشتباه است، زیرا شما پیوسته به خدا نیازمند هستید و باید نیاز دریایی شما را متوجه کند که باید پیوسته به خدا روی آورید و از خدایان باطل بدور باشید، همانطور که در دریا احساس نیاز کردید، خدا می‌تواند در خشکی در اثر زلزله شما را به زمین فرو برد یا با طوفانی ریگبار شما را از بین ببرد و کارسازی و فریاد رسی پیدا نکنید، یا بار دیگر به سفر دریا برگردید و با طوفانی نابود شوید چنان که در آیه بعدی خواهد آمد. ناگفته نماند در این آیات نیاز به خدا از جهت دفع ضرر و از جهت عدم استقلال انسان در زندگی مطرح است.

۶۹- أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِدًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا این شق دوم است که اشاره شد، یعنی نباید پس از نجات از دریا از خدا اعراض کنید، چون ایمن نیستید از اینکه بار دیگر بدریا سفر کنید و با یک تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۴

طوفان شکننده از بین بروید، پس پیوسته به خدا نیازمند هستید، ما در بما كَفَرْتُمْ مصدریه و تقدیر آن «بکفرکم» است یعنی به علت کفرتان شما را غرق کند، لفظ «به» به غرق برمی گردد یعنی: سپس به نفع شما و بر علیه ما در مقابل آن غرق کمکی نمی یابید ۷۰- وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا این آیه در بیان امتنان است توأم با عتاب، در آیات گذشته مسخر شدن کشتی به انسان و طلب روزی خدا و اعراض از خدا مطرح بود، در این آیه فرموده: حق آنست که انسان را مورد عنایت و موهبت خود قرار داده ایم ولی باز او اهل اعراض و کفران است.

در کلمه‌ها گفته شد: تکریم، موهبت و عنایتی است مخصوص انسان که در چیز دیگری یافته نیست، تکریم و شرافت انسان که خدا به او مخصوص کرده به واسطه عقل و تفکر است که بوسیله آن حق و باطل و مضر و نافع و خیر و شر را از هم تشخیص می دهد، و موجودات کویته را به تسخیر خود در می آورد و در جهان به دلخواه خود تصرف می کند.

وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ از مصادیق تکریم و عطف مصداق بر عنوان کلی است، همچنین وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ یعنی انسان را با موهبت عقل مکرم و محترم کردیم و نیز با پیمودن راههای دریا و خشکی و دست یافتن به آنها، محترم نمودیم و ایضا با دست یافتن به خوردنیها و پوشیدنیها و لذتهای گوناگون محترم کردیم.

علی هذا از این تکریم، تفضیل و برتری زاییده می شود. یعنی اگر انسان را در حد خود با موهبت عقل حساب کنیم دارای تکریم است و اگر او را در این مرحله با موجودات دیگر مقایسه کنیم او بر موجوداتی از قبیل حیوانات و جن برتری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۵

دارد که آنها در این موهبت و تصرف در جهان، به پای انسان نمی رسند، پس هر دو یکی است و با مقایسه دو چیز می شوند بعضی از محققین فرموده اند: منظور از تفضیل آنست که انسان در امور مشترک بر دیگران برتری دارد مثلاً حیوانات غذای خود را خام و در حالت اولیه می خورند اما انسان با پختن آن انواع غذاها را به وجود می آورد هکذا در لباس و مسکن و نکاح و ... نگارنده وجهی که اختیار کردم قویتر می دانم.

منظور از علی کَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا قهرا حیوانات و جن هستند که انسان در آنچه گفته شد از آن دو برتر است «۱»، ناگفته نماند در اینجا نمی شود گفت: به موجب این آیه فرشتگان از انسان برترند و آن وقت این سؤال پیش بیاید که ملائکه چگونه می توانند از انبیاء افضل باشند؟

زیرا مسئله افضل بودن ملائکه از انسان یا انسان از ملائکه، افضلیت کسبی و ناشی از عبادت و بندگی است، ولی افضلیتی که در این آیه مطرح است فضیلت طبیعی و خدادادی است، و چون ملائکه از عالم انسان و حیوانات نیستند، مقایسه برتری طبیعی و تفضلی میان آنها و انسان معنایی ندارد، منظور از علی کَثِيرٍ همه حیوانات و جن هستند که در مقایسه با مِمَّنْ خَلَقْنَا (که شامل ملائکه نیز هست) کثرت دارند یعنی انسان را برتری دادیم بر همه حیوانات و جن که نسبت به همه مخلوقات، زیادتر هستند. علی هذا «کثیر» یعنی جمیع است چنان که در مجمع البیان نقل شده است.

اما از لحاظ برتری اکتسابی و بندگی، به عقیده اشاعره انسان از ملک افضل است، البته انسانهای مؤمن، نظر شیعه نیز همین است، به این مطلب استدلال

(۱) «تفضیلا» مفعول مطلق و برای افاده کمال است یعنی: «تفضیلا واضحا و كاملا».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۶

شده که چون ملائکه یک بعدی هستند و در آنها نفس شهوانی نیست لذا در اطاعت پروردگار مشکلی ندارند ولی انسان که شهوت دارد در اطاعت و بندگی باید با نفس و شیطان مبارزه کند از این جهت در اطاعت و بندگی بر ملائکه برتری دارد فرقه معتزله عقیده دارند که ملائکه از انسان برتر می‌باشند، رجوع شود به المیزان و کشاف و بحار و اوائل المقالات مرحوم مفید.

۷۱ و ۷۲- یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فِتْنًا وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَ اَضَلُّ سَبِيْلًا در آیات گذشته معلوم شد که شجره ملعونه وسیله امتحان است و انسانها را خواهد فریفت.

و نیز در آیات گذشته مسئله پیروی از حق و باطل مطرح بود، در این دو آیه آمده که پیروی از حق و باطل دامنه‌اش به آخرت کشیده می‌شود و هر گروه با امام و مقتدای خود به پای حساب خوانده می‌شود اعم از آنکه پیشوای حق باشد یا باطل.

قرآن مجید پیشوایان را به دو قسمت تقسیم می‌کند، پیشوایان حق و پیشوایان باطل. درباره پیامبران فرموده: وَ جَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ ... انبیاء / ۷۳، درباره بنی اسرائیل آمده: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ اٰیْمَةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا سَجْدَةً / ۲۴ در خصوص فرعون و مانند او فرموده: وَ جَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصِرُونَ قصص / ۴۱ و درباره مشرکان و امثال آنها فرموده: فَقَاتِلُوا اٰیْمَةَ الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اِيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ توبه / ۱۲، باز درباره فرعون آمده:

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بَشِّرِ الْوَارِدِ الْمُؤْرِدُ هود / ۹۸. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۷

«امام» در آیه مورد تفسیر مطلق است و به هر دو قسمت شامل است، ذیل آیه و آیه بعدی هر دو قسم را توضیح می‌دهد، یعنی آنها که با امام حق بوده و با او به حساب دعوت شده‌اند نامه اعمال به دست راستشان داده می‌شود، کتابشان را می‌خوانند و پاداششان بدون کم و کاست داده می‌شود ولی آنهایی که در دنیا کور بوده و از دیدن و پیدا کردن امام حق محروم مانده‌اند در آخرت کورتر و گمراه‌تر خواهند بود یعنی از رسیدن به فلاح و رحمت خدا محرومتر می‌شوند.

علی هذا، آیه وَ مَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ اَعْمٰی ... در جای وَ اَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ ... حاقه / ۲۵ وَ اَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ وَّرَاءَ ظَهْرِهِ انشقاق / ۱۰، واقع است چند نکته در اینجا قابل ذکر است:

۱: منظور از فَاُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ بیان شادی آنهاست که از دیدن آن روی می‌دهد، در جای دیگر آمده که به دیگران خواهند گفت هَاؤُمْ اَقْرَبُا كِتَابِيَهٗ حاقه / ۱۹.

۲- بنا بر آنچه گفته شد، نمیتواند منظور از «امام» کتاب آسمانی یا نامه اعمال باشد، بلکه منظور پیشوایان است اعم از پیامبران و امامان علیهم السلام.

۳- درباره اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ در نکته‌ها توضیح داده خواهد شد.

۴- بنا بر مضمون آیه شریفه ما شیعیان نیز با حضرت امام زمان صلوات الله علیه و علی آباءه در پای حساب خواهیم بود، در تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که به فضیل فرمود:

«یجیء رسول الله فی قومه و علی فی قومه و الحسن فی قومه و الحسین فی قومه و کل من مات بین ظهرانی امام جاء معه».

در همان کتاب در ضمن روایتی از ابی بصیر از حضرت صادق صلوات الله علیه آمده

«... اما انه يستدعی کل اناس بامامهم، اصحاب الشمس بالشمس و اصحاب القمر بالقمر و اصحاب النار بالنار و اصحاب الحجارة بالحجارة»

در روایت دیگری از آن حضرت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۸

آمده: ای بسا پیشوایی که روز قیامت می‌آید در حالی که او یاران خود را لعنت می‌کند و یارانش او را:

«... و کم من امام یوم القیامه یجیء یلعن اصحابه و یلعنونه»

در این خصوص روایات زیادی در تفسیر عیاشی و برهان نقل شده است.

۷۳- وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا.

این آیه و دو آیه بعدی در این زمینه است که اگر توجه و حفظ خدا نبود، مشرکان آن حضرت را به انحراف می کشیدند و آن وقت مورد مؤاخذه قرار می گرفت.

در مجمع البیان نقل شده: مشرکان به آن حضرت گفتند: از ناسزا گفتن به خدایان ما و از سفیه شمردن ما دست بردار و این بردگان پست و بدبو را از خودت دور کن تا با تو مجالست کنیم و حرفت را بشنویم، آن حضرت به نظرش آمد چنین کند تا آیه نازل گردید، در اینصورت مراد از افتراء آنست که مطابق گفته آنها عمل کند و آن عمل به خدا نسبت داده می شد و مصداق افتراء می گردید «اذا» راجع است به «لتفتری» یعنی در صورت افتراء حتما تو را دوست می گرفتند. منظور از فتنه لغزش است و «ان» مخفف از ثقیله می باشد.

۷۴- وَلَوْ لَا أَنْ بَتَّبَعْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَزُكُّنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا مَنظُورٌ مِنْ تَثْبِيتِ عَصْمَتِ وَ نَگَهِدَارِي خَدَاسْتِ وَ مَنظُورٌ مِنْ رَكُونِ، مِيلِ يَ مِيلِ مَخْتَصِرِ اسْتِ. نَا كَگَته نَمَانِد جَوَابِ «لَوْلَا» كَلِمَةً لَقَدْ كِدْتُمْ تَزُكُّنَ اسْتِ نَه فَقط «تَرَكْن»، لَازِمَه اِين سَخْنِ آنَسْتِ كِه اَنْ حَضْرَتِ نَه بَه اَنهَا مِيلِ كَرْدَه وَ نَه نَزْدِيكَ شَدَه كِه مِيلِ كَنْد زِيْرَا مِي فَرْمَايِد: اِگَر حَفْظ نَكْرَدَه بُوْدِيْم نَزْدِيكَ بُوْدِي كِه كَمِي بَه اَنهَا مِيلِ كَنِي و لِي حَفْظ كَرْدِيْم كِه نَزْدِيكَ نَشْدِي (از الميزان).

۷۵- إِذَا لَأَذْفُقَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا. تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۱۹

یعنی در صورت نزدیک شدن به میل به مشرکان، تو را عذابی بیشتر از آنچه در دنیا و آخرت گناهکاران را با آن عذاب می کنیم و بر علیه ما کمکی پیدا نمی کردی. آیه تهدید بسیار شدیدی است تا جایی که از ابو العباس نقل شده: آیه خطاب به آن حضرت است و تخویف راجع به امت که به کفار میل نکنند. در مجمع البیان آمده: پس از نزول آیه، آن حضرت گفت:

اللهم لا تكلني الى نفسي طرفه عين ابدًا

۷۶- وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزِفُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا.

این آیه و آیه ما بعدی در این زمینه است که مشرکان می خواستند آن حضرت را از مکه بیرون کنند، می فرماید: ولی بدانند بعد از تو فقط اندکی در مکه می مانند چون سنت خدا بر این جاری است کسانی که پیامبر خود را از دیارش برانند، مورد غضب خدا واقع شده و تار و مار می گردند، قضیه همانطور شد پس از هجرت آن حضرت، مشرکان مکه به تدریج بدست مسلمانان تار و مار شدند. از آیه معلوم می شود که مشرکان چنان فکری داشته اند.

منظور از «الأرض» سرزمین مکه است، احتمال دارد «یستفزوا» به معنی وادار کردن باشد یعنی وادار به اخراج می کنند تا خارج کنند و شاید به معنی تحریک باشد. به نظر بعضی: یهود می خواستند آن حضرت را از مدینه خارج کنند آیه در آن زمینه است ولی این قابل قبول نیست زیرا آیه مکی است.

۷۷- سُنَّةٌ مِنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا.

لفظ «سنه...» منصوب به نزع خافض است یعنی «كسنه من ارسلنا من قبلك» معنی آیه چنین می شود: در صورت خارج کردن تو، خودشان نیز جز اندکی در آنجا نمی مانند مانند طریقه پیغمبرانی که پیش از تو فرستاده بودیم این سنت تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۰

خدایی است چنان که در ذیل آیه فرموده: «لسنتنا» ولی در صدر آیه به پیامبران نسبت داده شده زیرا خدا این سنت را به خاطر پیامبران جعل کرده است، آخر آیه می گوید: این مطلب حتمی است زیرا کسی و چیزی را نخواهی یافت که بتواند سنت ما را تغییر دهد.

نکته‌ها

کتابی که در آخرت به دست راست یا چپ داده می‌شود در رابطه با آیه فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ لازم است آیاتی که در این زمینه آمده است بررسی کنیم تا معلوم شود این کتاب چه کتابی است.

۱- يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا اسراء / ۷۱.

۲- فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُأُ كِتَابِيهِ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ فَهُوَ فِي عَيْشِهِ رَاضِيَهُ ... وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ وَلَمْ أَدْرَ مَا حِسَابِيهِ حاقه / ۱۹- ۲۰- ۳- فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ... وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصْلَى سَعِيرًا انشقاق ۷- ۱۲.

از این سه آیه معلوم می‌شود که روز قیامت نامه‌ای به دست انسان داده می‌شود که مخصوص به خود او است، اگر به دست راستش داده شود آن علامت اهل بهشت بودن و اگر بدست چپ یا از پشت سر داده شود نشانه اهل جهنم بودن است و نیز معلوم می‌شود که هر دو گروه کتاب خود را خواهند خواند و از محتوای آن آگاه خواهند شد و نیز از آیه اول روشن می‌شود که این کار، بعد از حضور با پیشوایان در مقام حساب خواهد بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۱

۴- وَوَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا كهف / ۴۹.

۵- وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. هَذَا كِتَابُنَا يَنْطَلِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ جاثیه / ۲۸- ۲۹ ظاهراً مراد از «الکتاب» در آیه اول همان کتاب در آیات سه گانه گذشته است و مراد از وضع، به معرض حساب گذاشتن آنست و نیز معلوم می‌شود که همه اعمال در آن ثبت است و از وَجَدُوا ما عَمِلُوا حَاضِرًا معلوم می‌شود خود اعمال در آن کتاب حاضر هستند چنان که آیه ششم نیز همان را می‌فهماند چون می‌گوید: ما از عمل شما نسخه‌برداری می‌کردیم. آیه پنجم نشان می‌دهد که امتها نیز به طور جمعی کتابی خواهند داشت قهراً آن کتاب راجع به کارهای اجتماعی است که از فرد ساخته نیست بلکه باید دسته جمعی در آن کار کننده خواه کارهای خوب باشد یا بد.

۶- كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ...

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ مطففين / ۹- ۲۰ این آیات نیز در مضمون مانند و وَجَدُوا ما عَمِلُوا حَاضِرًا و إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ هستند.

۷- وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا أَفْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا اسراء /

۱۳- ۱۴- ۸- وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ انْفِطَارًا / ۱۱- ۱۳- ۹- أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ زخرف / ۸۰. حقیقت کتاب بر ما روشن نیست ولی همه آیات از یک ضبط دقیق حکایت دارند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۲

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۸ تا ۸۹]

اشاره

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹) وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰)

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱) وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲)

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُؤْسًا (۸۳) قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵) وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكَيْلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷) قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸) وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۳

۷۸- نماز را بخوان از ظهر تا نصف شب و نماز صبح را که نماز صبح، مشهور ملائکه شب و روز است.

۷۹- مقداری از شب را به نماز خواندن بیدار باش، این فزونی است برای تو تا پروردگارت تو را به مقام پسندیده‌ای برساند.

۸۰- بگو: پروردگارا داخل کن مرا داخل کردنی نیک و خارج کن خارج کردنی نیک و برای من از جانب خود بینش یاری دهنده‌ای قرار بده.

۸۱- و بگو: حق آمد و باطل نابود شد که باطل نابود شدنی است.

۸۲- این قرآن را نازل می‌کنیم که شفاء و رحمت است، ظالمان را جز خسارت نمی‌افزاید.

۸۳- و چون بر انسان نعمت دهیم، از ما رو گردان می‌شود و چون بلائی به او رسد نومید می‌گردد.

۸۴- بگو: هر کس مطابق طبیعت خود کار می‌کند پروردگار تو داناتر به هر که هدایت یابنده‌ترست.

۸۵- و از تو از روح می‌پرسند، بگو روح از کار به خصوص پروردگار من است، شما جز اندکی علم داده نشده‌اید.

۸۶- البته اگر بخواهیم آنچه را که بتو وحی کرده‌ایم می‌بریم آن گاه به نفع خود بر ضد ما یاوری نمی‌یابی.

۸۷- مگر رحمتی از جانب پروردگارت که تفضل او بر تو بزرگ است.

۸۸- بگو: اگر انس و جن مجتمع شوند که نظیر این قرآن را بیاورند، نظیر آن را نمی‌آورند گرچه بعضی پشتیبان بعضی باشند.

۸۹- در این قرآن هر حقیقت را گوناگون بیان کرده‌ایم برای مردم، ولی بیشتر مردم جز کفران نکردند.

کلمه‌ها

دلوك: دلوك (بر وزن سلوك): ميل. راغب گوید: دلوك شمس به معنی ميل به غروب است، طبرسی ظهر گفته است، به هر حال

مراد از آن ميل تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۴

آفتاب از سمت رأس به طرف مغرب است که حاکی از ظهر است، از مبرّد نقل شده: آن از اول ظهر تا غروب است «۱».

غسق: غسق (بر وزن شرف): شدت ظلمت «غسق الليل: شدة ظلمته».

مجمع البيان و دیگران تاریکی اول شب گفته‌اند.

قرآن: در اصل مصدر است به معنی خواندن، مراد از آن در آیه نماز فجر است.

تهجد: هجود: خواب. هاجد: خواب رفته. تهجد: بیدار شدن.

«هجدته فتهجد» یعنی: خواب او را از بین بردم و بیدارش کردم «تهجد»: بیدارباش. «تهجد القوم» برای نماز یا غیر آن بیدار شدند.

آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

نافله: نفل (بر وزن عقل): زیادت نافلة را از آن نافلة گویند که زاید بر واجب است به معنی عطیه نیز آمده است مدخل: (بضم میم و

فتح خاء): مصدر میمی است به معنی داخل کردن هکذا «مخرج» به معنی خارج کردن. اسم مکان هم به کار می‌روند.
 زهق: زهق و زهوق: هلاک و بطلان و اضمحلال. زهوق: باطل شونده، منظور آشکار شدن بطلان باطل و اضمحلال آنست.
 شفاء: صحت و سلامت. «الشفاء من المرض» رسیدن به سلامت است.
 خسار: خسار، خسران، خسار: ضرر. «کم شدن و کم کردن» زیان.
 نأ: نأی: دور شدن «نأ فلانا و عنه: بعد عنه» «نأ»: دور شد.

(۱) اصل دلک به معنی مالیدن است که انسان هر وقت ظهر به آسمان نگاه کند از شدت شعاع آن چشم خود با دست می‌مالد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۵

یؤسا: یاس. نومیدی. «یؤس» ناامید.

شاکله: شکل (بفتح اول): مشابهت در هیئت و شکل. «شاکله» طبیعت عادت، طریقه. راغب گوید: آن شکل به معنی بستن چهارپاست شاکله عادت و سجیه است که انسان را مقید می‌کند.
 کفور: (بضم کاف): انکار کردن و کفران نعمت.

شرحها

به دنبال مطلب گذشته، در این آیات در چهار آیه اول فرمانهایی به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده شده: درباره نماز، شب‌زنده‌داری: خروج و ورود در کارها با بینش صحیح، و اعلام پیروزی حق بر باطل. سپس در زمینه قرآن فرموده: قرآن بر مؤمنان شفاء و بر ظالمان زیان است که انسان چون موجودی است، مستکبر در وقت رفاه، و مأیوس به هنگام گرفتاری. و این بسته به خلق و سجیه او است.

آن گاه در مقابل سؤال از روح که به وسیله مشرکان شده بود جواب داده شده و اضافه شده که نبوت تو ناشی از روح نبوت است و در آن مستقل نیستی و اگر بخواهیم از تو می‌گیریم، فقط رحمت خدا این مقام را در وجود تو تثبیت میکند و این قرآن که به تو داده‌ایم هیچ کس قدرت آوردن مانند آن را ندارد، متأسفانه بیشتر مشرکان جز با ناسپاسی آن را تلقی نمی‌کنند.

۷۸- أَقِمِ الصَّلَاةَ لِمَذَلُّوكَ الشَّمْسِ إِلَىٰ عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا اگر منظور از «عسق» تاریکی اول شب باشد، این آیه شامل نماز ظهر و عصر و صبح می‌باشد و نماز مغرب عشاء را شامل نمی‌شود ولی در روایات اهل بیت علیهم السّلام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۶

«عسق» به نصف شب تفسیر شده است و قُرْآنَ الْفَجْرِ به نماز صبح. (۱)

علی هذا آیه شریفه شامل نمازهای پنجگانه است، از ظهر تا نصف شب وقت چهار فریضه ظهر، عصر، مغرب و عشا است و نماز صبح که قرآن الفجر است بعد از طلوع فجر می‌باشد، درباره مشهود بودن آن روایت شده که ملائکه شب و روز در دیدن آن حاضر می‌شود، میزان می‌گوید: روایات شیعه و اهل سنت در حضور ملائکه شب و روز در نماز صبح، نزدیک بتواتر است.

در فقیه و تفسیر عیاشی از زراره نقل شده از حضرت باقر علیه السّلام از نمازهای واجبی پرسیدم؟ فرمود: در شب و روز پنج نماز است. گفتم: خدا آنها را معین کرده و در قرآن به پیامبرش بیان نموده است؟ فرمود: آری خدا به رسولش فرموده: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِمَذَلُّوكَ الشَّمْسِ إِلَىٰ عَسَقِ اللَّيْلِ دُلُوكَ زَوَالِ آنست، ما بین دلوک تا غسق لیل، چهار نماز هست ... غسق لیل نصف شب است و فرموده: وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا و این پنجمی است (۲).

در تفسیر عیاشی جمعا ۹ حدیث در این زمینه نقل شده است و در وسائل الشیعه و کافی و فقیه کتاب الصلاة ابواب المواقیب از این

روایات و نظائر آنها آمده است، ناگفته نماند از مشهود بودن نماز صبح استفاده می‌شود که ملائکه

(۱) از این تعبیر فهمیده می‌شود که سوره حمد در نماز چنان اهمیت دارد که به همه نماز «قرآن» اطلاق شده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است

«لا صلاة الا بفتح الكتاب».

(۲)

«عن زرارة عن ابي جعفر (ع) قال سألته عما فرض الله من الصلوات؟ قال خمس صلوات في الليل والنهار. قلت سماهن الله وسمى في كتابه لنييه قال: نعم. قال الله لنييه اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل. و دلوكها زوالها، فيما بين دلوك الشمس الى غسق الليل اربع صلوات سماهن و وقتهن و بينهن و غسق الليل انتصافه و قال و قرآن الفجر إن قرآن الفجر كان مشهودا هذه الخامسة».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۲۷

حافظ و نویسنده اعمال انسان در شب و روز فرق می‌کند، وقت نماز صبح موقع رفتن ملائکه شب و آمدن ملائکه روز است لذا نماز صبح به هر دو گروه مشهود می‌باشد.

در روایت محمد حلبی از احد هما علیهما السلام آمده:

... فرکعتا الفجر تحضرهما الملائکه، ملائکه اللیل و النهار

، لام در «لدلوك» به معنی «عند» است چنان که در مجمع البیان فرموده است یعنی «اقم الصلاة عند دلوك الشمس» لفظ و قرآن الفجر عطف است بر «لدلوك» یعنی «و اقم قرآن الفجر» ۷۹- و مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا این آیه دستور دیگری بر آن حضرت است، منظور از تهجد بیدار شدن برای عبادت است «به» راجع به قرآن یا به «بعض اللیل» است که از «من» بعضیه فهمیده می‌شود یعنی قسمتی از شب را با قرآن (نماز) بیدار بمان یا بعضی از شب را بیدار باش (با عبادت). نَافِلَةً لَكَ یعنی این زیادتی است بر فرائض یا عطیه‌ای است برای تو.

به هر حال منظور از آن نافلة شب است، در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده که نماز شب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب بود، در تفسیر صافی و برهان از تهذیب شیخ از امام صادق علیه السلام نقل شده که نماز شب بر آن حضرت واجب بود و با آیه استدلال فرموده است، فیض در صافی و طبرسی در جوامع الجامع استدلال بر وجوب کرده‌اند زمخشری نیز در کشاف چنین گفته است.

مجلسی رحمه الله در بحار در فضائل و خصائص آن حضرت آیه شریفه را نقل کرده و تنها فرموده طبرسی را از ابن عباس نقل کرده است.

مقام محمود بنا بر اطلاق آن، مقامی است پسندیده که هر کس آن را تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۲۸

می‌پسندد، منظور از آن بنا بر روایات مقام شفاعت است، در این زمینه در تفسیر عیاشی، برهان و صافی روایات زیادی نقل شده است، طبرسی فرموده: مفسران اتفاق دارند بر اینکه منظور از مقام محمود شفاعت است در میزان فرموده:

آن مقام شفاعت کبری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است روایت فریقین در این متفقند.

«عسی» در آیه مفید حتمیت و یقین است.

۸۰- وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا.

اگر اطلاق آیه را در نظر بگیریم معنایش چنین می‌شود: بگو پروردگارا مرا به هر کار به طور راست و حق داخل و خارج کن، و برای من تسلطی و درکی و بینشی بده که یاور و کمک من باشد به عبارت دیگر آن حضرت از خدا بخواهد که توفیق دهد هر

... مدثر/ ۳۱ قائل شده که مریض القلبها غیر از منافقان و کفار هستند ولی مراد از فی قلوبهم مَرَضٌ که نقل شد حتما منافقانند و مریض القلب به منافقان نیز اطلاق شده است به نظر نگارنده کفر نیز از امراض قلبی است، منظور از آیه احزاب و مدثر اهل تردید می‌باشند.

از طرف دیگر قرآن رحمت است زیرا پس از آنکه شک و حسد و نفاق و ...

را از بین برد در جای آنها، نور، یقین، اطمینان، رأفت و مانند آن قرار می‌دهد یعنی مرضها را که از بین برد کمبودها را نیز مرتفع می‌کند و چون رفتن مرضها بدون جایگزین شدن نور و یقین و ... ممکن نیست علی‌هذا شفاء و رحمت فقط تأخیر رتبی دارند و از هم قابل انفکاک نیستند.

به نظر نگارنده: منظور از «مؤمنین» باور کنندگان و تسلیم شوندگان هستند یعنی آنهایی که زمینه ایمان و تسلیم دارند و معاند و لجوج نیستند، نه آنهایی که پیش از نزول قرآن، مؤمن واقعی بوده‌اند، نظیر آیه قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُفٌّ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۳۱

مَكَانٍ بَعِيدٍ

فصلت/ ۴۴ و نظیر قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ ... مائده/ ۱۶.

علی‌هذا مراد از «الظالمین» کافرانی هستند که از روی عناد و لجاج حق را قبول نمی‌کنند مانند: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَمْ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بقره/ ۶۱ قرآن برای اینها ضرر و زیان را اضافه می‌کند، زیرا با کافر بودن و ظالم بودن در زیانند و با موضع‌گیری بر ضد قرآن، بر خسران و ضررشان افزوده می‌شود.

۸۳- وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسِئًا.

این آیه حال انسان عادی را بیان می‌کند که به مادیات چسبیده و در مجرای اسباب ظاهری زندگی قرار گرفته است، چنین انسانی چون خدا به او نعمت دهد و اسباب زندگی در اختیارش باشد خدا را از یاد می‌برد و برای خود جهت طغیان و عصیان در پیش می‌گیرد إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَفْرًا وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا معارج/ ۱۹- ۲۱.

جمله: أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ بیان حرکت انسان در غیر راه پروردگار است، منظور از جانب طرف و راه است یعنی: اعراض می‌کند و به واسطه راهی که در پیش گرفته از خدا دور می‌شود.

به نظر میزان این آیه مربوط به وَ لَا- يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا است، یعنی: این خسارت و زیان از انسانها بعید نیست زیرا که جمله احوال انسان آن تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳۲

است که اسباب ظاهریه، او را وقت نعمت از خدایش مشغول می‌کند و از خدا رو گردان می‌شود و وقت ضرر و زیان مایوس می‌گردد، چنین کسی در مقابل قرآن موضع می‌گیرد.

۸۴- قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا انسانها وقتی که به دنیا می‌آیند هیچ چیز جز طبیعت صحیح و سالم در آنها نیست و بحکم فَالْهَمُّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا زمینه خیر و شرّ در وجودشان موجود است، آن گاه در اثر عوامل خارجی طبیعتهای ثانوی و ملکه‌های خیر و شر در آنها به وجود می‌آید، اعمال خوب و بد انسانها ناشی از آن طبیعت ثانوی است که همان شاکله و سبجه است.

در عین حال، این طبیعت ثانوی، مقتضی اعمال خیر و شرّ است نه علّت تامه به عبارت دیگر: انسان در خوب و بد مسلوب الاختیار نمی‌شود، گر چه صدور اعمال نیک، با سبجه ناپاک بسیار مشکل است، لذا لفظ أَهْدَى سَبِيلًا با صیغه تفضیل آمده است یعنی مؤمن

هدایت یافته‌تر است و در کافر و ظالم نیز مقتضی هدایت هست و به کلی از بین نرفته تا مسلوب الاختیار شود. به نظر المیزان: این آیه در رابطه با آیه وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ... است، در آن آیه روشن شد که قرآن برای مؤمنان شفاء و رحمت و برای ظالمان جز ضرر نمی‌افزاید، گویی پس از این مطلب گوینده‌ای می‌گوید: اگر قرآن برای هر دو گروه، شفاء و رحمت می‌بود به غرض رسالت و دعوت به سوی حق نافعتر بود خدا به آن حضرت دستور می‌دهد که در جواب، به آنها بگو:

اعمال شما ناشی از سجیه و طبیعت ثانوی شما است هر که شاکله و طبیعتش مناسب هدایت باشد، هدایتش آسان و قرآن برای او شفاء و رحمت می‌شود و هر که طبیعتش ظالم و ناسازگار باشد شنیدن قرآن برای او جز خسران نمی‌افزاید تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳۳

لذا خدا درباره مؤمن و ظالم چنین فرموده است.

۸۵- وَ يَشِئُلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ظهرو «واو» در استیناف است، علی هذا این آیه مستقل است و آیات بعدی در رابطه با آن می‌باشد، آیه صریح است در اینکه از آن حضرت از روح سؤال کرده‌اند در جواب آمده: بگو: آن از کار پروردگار من است و شما را از علم و دانایی جز اندکی داده نشده است، لذا نمی‌توانید حقیقت روح را بدانید، در این زمینه در نکته‌ها توضیح داده خواهد شد.

۸۷ و ۸۶- وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا این دو آیه به نظرم در رابطه با وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ ... است یعنی: تو در زمینه آمدن این چنین قرآن مستقل نیستی بلکه آن را ما به تو داده‌ایم و اگر بخواهیم آن را از تو بازپس می‌گیریم و تو به نفع خود، در مقابل گرفتن ما، یآوری نمی‌یابی.

«الا» شاید استثنا باشد از محذوفی مانند «فما اعطيت ما اعطيت الا رحمة من ربك» یعنی داده نشده‌ای این قرآن را مگر از روی رحمتی از جانب پروردگارت زیرا که تفضل او بر تو بزرگ است.

به نظر المیزان مراد از بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ روح نبوت است که در آن حضرت بود نه قرآن مجید، به قرینه وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا که در نکته‌ها خواهد آمد، در این صورت این آیه مربوط به يَشِئُلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ... می‌باشد یعنی مطلق روح از کار خداست، روح نبوت نیز که در تو هست از جانب خداست و در آن مستقل نیستی. و الله العالم.

۸۸- قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۳۴
لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

در این آیه در تعریف قرآن که شفاء و رحمت است، فرموده: جن و انس از آوردن چنین کلامی ناتوانند هر چند که در ساختن آن همدیگر را یاری کنند، قرآن مجید بارها این تعبیر را آورده است، در آیه فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ ... بقره/ ۲۳ در خصوص اعجاز قرآن سخن گفته‌ایم آری آوردن قرآنی این چنین در فصاحت و بلاغت و نظم و معانی و بدون نقص و قابل انطباق بر مقتضیات هر عصر، از عهده بشر خارج است.

بعضی از بزرگان فرموده‌اند: از اینکه عموم الْإِنْسُ وَالْجِنُّ غیر عرب را نیز شامل است معلوم می‌شود نظر تنها به لفظ و فصاحت قرآن نیست بلکه معانی آن نیز در نظر است چون غیر عرب را در آوردن الفاظ عربی راهی نیست.

۸۹- وَ لَقَدْ صَيَّرَفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مِثْلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا یعنی: ما در این قرآن هر جریان و مطلب را در قالبهای گوناگون و اسلوبهای مخصوص بیان کردیم ولی برای اکثر مشرکان جز انکار نیافزود، تعریف بیان کردن مطالب در اسلوبهای گوناگون است، منظور از «مثل» وصفی است که مقصود را روشن می‌کند.

در مجمع البیان فرموده: مثل گاهی خود شیء، گاهی صفت شیء و گاهی شبیه شیء است «من» در مِنْ كُلِّ مِثْلٍ برای بیان است. ممکن است مراد از «کفور» ناسپاسی باشد که با کفر نیز سازگار است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳۵

نکته‌ها

اشاره

روح مستقل و مجرد: در سوره حجر ذیل آیه فَإِذَا سَوَّيْتُهُ ... در نکته‌ها در باره روح مجرد و مستقل سخن گفته شد، پیش از آنکه در زمینه آیه يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ... سخن بگوئیم باید بدانیم که مسئله روح و نفس و بقاء روح پس از مرگ از امتهات معارف اسلامی است، نیمی از معارف اصیل غیر قابل انکار اسلامی، در اصالت روح و استقلال آن از بدن و بقاء بعد الموت آن استوار است، تمام آیاتی که صریحاً زندگی بلافاصله پس از مرگ را بیان می‌کنند دلیل است که قرآن روح را واقعیتی مستقل از بدن و باقی بعد از فنای بدن می‌داند ... تنها قرآن نیست که اصالت روح را در آیات متعدد خود تأیید کرده است بلکه در حد تواتر در کتب حدیث و دعا و نهج البلاغه از جانب رسول اکرم و ائمه اطهار این مطلب تأیید شده است.

حقیقت این است که انکار روح، یک اندیشه کثیف متعفن غربی است که از حس‌گرایی و مادی‌گرایی غربی سرچشمه می‌گیرد و متأسفانه دام‌نگیر برخی از پیروان با حسن نیت قرآن هم شده است «۱».

پس از روشن شدن این سخن، به نظر من مراد از روح در يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ... روحی است که در بدن انسان است، چون مسأله روح و بدن از قدیم الایام در سرزبانها و مورد بحث و نقد بوده است، مخصوصاً که در مجمع البیان نقل شده: یهود به مشرکان گفتند از محمد صلی الله علیه و آله پرسید روح چیست؟ اگر گفت می‌دانم بدانید که پیغمبر نیست و اگر اظهار بی‌اطلاعی کرد بدانید که پیغمبر است ...

در مقابل سؤال آنها، چون حقیقت روح بر ما شناخته نیست و نخواهد بود،

(۱) این عبارت از مرحوم شهید مطهری است (حیات اخروی ص ۱۱).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳۶

فرموده: بگو روح از کار پروردگار من است، در خصوص «امر» در این آیه و آیاتی که در ذیل مطلب خواهد آمد سخن خواهیم گفت. لازم است در اینجا آیات روح را نقل و بررسی کنیم.

روح انسانی: آیاتی که در زمینه روح مستقل انسانی است بدین قرار است.

۱- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صِيلَآلٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ حَجْر/ ۲۸، ۲۹ این آیه صریح است در اینکه روح در انسان دمیده می‌شود، و آن به طور مشروح در سوره حجر گذشت و روایاتی در آنجا

درباره استقلال روح آورده شد که برای تکمیل مطلب لازم است دیده شود.

۲- إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ص / ۷۱ و ۷۲، این آیه نیز نظیر آیه قبلی است و هر دو در یک مضمون می‌باشند.

۳- ... وَ يَدَّأ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسِيلَهُ مِنْ سِيلَالِهِ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ سَجده / ۷-۹، این آیه نیز مانند آیات سابق است، و می‌شود از آن فهمید که شنیدن و دیدن و تفکر نیز از آثار روح است.

۴- وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوْحِنَا وَجَعَلْنَاهَا نَفْسًا فَفَخَّنَا فِيهَا مِنْ رُوْحِنَا ... انبیاء / ۹۱

منظور از نفخ روح در مریم ولادت عیسی علیه السلام و روشن است که یک چیزی مستقل در او دمیده شده است.

۵- اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۳۷
عَلَيْهَا الْمَوْتُ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ...

زمر/ ۴۲. این آیه صریح است در اینکه نفس (روح) وقت مرگ توسط خدا تحویل گرفته می‌شود، و نیز وقت خواب، هر که بناست در خواب بمیرد خدا روح او را نگاه می‌دارد و کسی که بناست بیدار شود روح او را رها می‌کند.

۶- درباره انکار بعث و جواب آن چنین آمده است إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ... قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي
وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ سجده/ ۱۰ و ۱۱، اشکال آنها این بود که وقتی که خاک شدیم و با خاک زمین آمیخته شدیم و
دگر از ما نام و نشانی نماند در خلقت تازه‌ای خواهیم بود؟ در جواب می‌گوید: شما گم نمی‌شوید بلکه ملک الموت شما را تحویل
می‌گیرد، معلوم است که بدن خاک و گم می‌شود، اما شما این بدن خاک‌شونده نیستید بلکه شما روحی دارید که فرشته مرگ آن
را تحویل می‌گیرد.

۷- آیات وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ بقره/ ۱۵۴ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا
بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ آل عمران/ ۱۶۹ درباره مؤمن آمده چون او را کشتند داخل بهشت شد:
قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ يس/ ۲۶ و ۲۷ همه حاکی از وجود روح مستقل
هستند.

۸- در این زمینه روایات زیادی داریم که نقل آنها در حوصله این کتاب نیست بعضی از آنها را در ذیل آیه ۲۹ از سوره حجر نقل
کرده‌ایم برای نمونه میتوان به کافی ج ۳ کتاب الجنائز/ ۲۸۸-۲۶۳ و بحار الانوار ج ۶ ابواب برزخ طبع اخیر رجوع کرد در قاموس
قرآن ج ۳ ذیل لفظ «روح» ۷ روایت در این زمینه نقل کرده‌ام، برای نمونه چند روایت در اینجا می‌آوریم.

۱- در خطبه ۱۰۷ از نهج البلاغه آمده:

«وخرجت الروح من جسده فصار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳۸

جيفة بين يدي اهله».

۲- در دعای چهارم صحیفه سجادیه آمده:

«و تهون عليهم كل كرب يحل بهم يوم خروج الانفس من ابدانها»

هر دو جمله در استقلال روح و خروج آن از بدن صریحند.

۳- در سفینه البحار ذیل کلمه روح از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«و الله ما من عبد من شيعتنا ينالم الا اصعد الله روحه الى السماء فيبارك عليها فان كان قد أتى عليها اجلها جعلها في كنوز رحمة و
في رياض جنته و في ظل عرشه و ان كان اجلها متأخرا بعث بها مع امته من الملائكة ليردها الى الجسد الذي خرجت منه لتسكن فيه
...»

این روایت در زمینه آیه اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ...

است که گذشت بسیار لازم است که بدانیم: روایات زیادی حاکی است که خداوند ارواح انسانها را دو هزار سال قبل از اجساد
آفریده است رجوع شود به بحار ج ۵۸/ ۱۳۱-۱۵۱ و نیز روایات زیادی داریم که خداوند از بنی آدم در عالم ذر پیمان گرفت بحار
ج ۵/ ۲۲۵-۲۷۶، جمع این دو کلام چنین است که ارواح بدون تعلق دو هزار سال ماندند، آن گاه خداوند ذراتی آفرید و ارواح را
در آن ذرات که به شکل انسان کوچک بودند داخل کرد و همه شعور داشتند و از آنها برای ربوبیت خود شاهد گرفت آن ارواح
در آن ذرات هستند که به تدریج از آنها خارج شده و در رحم مادر در وجود انسان قرار می‌گیرند قول ملا صدرا که روح را

موجود شده از بدن می‌داند صحیح نیست.

روح نبوت و روح ایمان:

در عده‌ای از آیات شریفه آمده است که بر پیغمبران روح نازل می‌شود، لازم است آیات را در اینجا بررسی کنیم گرچه در ذیل آیه ۲ از سوره نحل مقداری از آنها را آوردیم.

۱- يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳۹

نحل / ۲ این آیه روشن است در اینکه با ملائکه روحی به پیامبران نازل می‌شود.

۲- يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ غافر / ۱۵، این آیه نیز دلالت دارد که روحی از جانب خدا بر پیامبران القاء می‌شود.

۳- وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ... شوری / ۵۲ به قرینه آیات قبلی منظور از «او حیناً» القاء کردن و فرستادن است، این آیه روشن است که روحی بر آن حضرت القاء شده است.

آیا مراد از این روح یک حالت و انبساط است که در پیامبران به وجود می‌آید یا یک روح مستقلی است که از جانب خدا القاء می‌شود؟ ظهور آیات در مستقل بودن است، علی‌هذا پیامبران یک روح دیگری بالاتر از روح انسانی دارند چنان که در روایات آمده: آن روح با پیامبران و اوصیاء آنهاست و از آنها جدا نمی‌شود، آنها را بینش می‌دهد و از اشتباه حفظ می‌کند.

تفسیر برهان ذیل آیه ۲ نحل، در روایت زراره و حرمان از امام باقر و امام صادق صلوات الله علیها آمده: «... فانما الروح خلق من خلقه له بصر و قوه و تأیید يجعله فی قلوب الرسل و المؤمنین» (تفسیر عیاشی) پس این روح حالت و عرض نیست بلکه جوهر است و مستقل.

۴- وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ بقره / ۸۷ و ۲۵۳ إِذْ أَيْدَتْكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ مائده / ۱۱۰، منظور از روح القدس ظاهراً همان روح نبوت است که در آیات فوق گفته شد و شاید منظور جبرئیل و فرشته وحی باشد که خواهد آمد، در هر حال یک شیء مستقل است.

۵- أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ... فتح / مجادله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۰

۲۲ از این آیه روشن می‌شود که در مؤمنان خالص نیز روحی وجود دارد و مستقل است، نه حالت و عرض چنان که از تفسیر عیاشی نقل شد و الله اعلم.

فرشته: در بسیاری از آیات قرآن مراد از روح جبرئیل و فرشته وحی است.

۱- قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ ... نحل / ۱۰۲ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ ... شعراء / ۱۹۳. مراد از هر دو روح، جبرئیل است چنان که در آیه دیگر می‌خوانیم مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ ... بقره / ۹۷.

۲- فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

مریم / ۱۷، این روح ظاهراً همان جبرئیل است که بر مریم نازل شد، در ذیل آیه هست که مریم از او وحشت کرد و او گفت: من فرستاده پروردگارم تا تو را پسری پاک بدهم.

روح دیگری که در قرآن آمده است:

در سه آیه زیر روحی در ردیف ملائکه ذکر شده است که ذیلاً آنها را می‌آوریم، بعد ببینیم منظور از آن چیست؟

۱- تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ قَدَرٍ / ۴ در این آیه ملاحظه می‌شود که آن روح با ملائکه در شب قدر به زمین نازل می‌شود برای هر کاری به اذن خدا.

۲- تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ...

معارج / ۴، در این آیه نیز معلوم می‌شود که همان روح با ملائکه به سوی پروردگار عروج می‌کند.

۳- يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ نَبَأً / ۳۸، در این آیه نیز ملاحظه می‌شود که همان روح با ملائکه در پیشگاه خدا به صف ایستاده است، می‌توان گفت: منظور از «الروح» جبرئیل است، الف و لام آن برای عهد می‌باشد و چون بر ملائکه فضیلت و مزیت دارد لذا بخصوص ذکر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۱

شده است، در آیات زیر آمده که جبرئیل نزد خدا مورد اعتماد و پیش ملائکه مطاع است: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ تَكَوِيرٍ / ۱۹- ۲۱ منظور از رسول جبرئیل است علی‌هذا می‌شود گفت این تعبیر در آیات مانند «امام و امتش» است که رهبر با همه امت برابر است.

مجمع البیان و کشاف نیز در ذیل آیه معارج این نظر را داده‌اند و نیز در سوره قدر، طبرسی در ذیل آیه نبأ از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده: روح ملکی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، این روایت در جاهای دیگر نیز آمده است در دعای سوم صحیفه سجاده، پس از صلوات بر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فرموده:

«و الروح الذی هو علی ملائکة الحجب و الروح الذی هو من امرک»

از اینها می‌شود فهمید که آن روح غیر از جبرئیل است و الله العالم.

مراد از «امر» در این آیات چیست؟

در آیات گذشته خواندیم قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي - يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ - أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مراد در این امر و کار چیست؟ به عقیده المیزان مراد از امر، کاری است که خدا آن را بدون دخالت اسباب انجام می‌دهد و جز خدا هیچ علت و سببی در آن دخیل نیست، خدا امر خود چنین تعریف می‌کند:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ يس / ۸۴، پس امر خدا همان کلمه «کن» است و آن کلمه ایجاد است، ایجاد در نسبتش به خدا همان وجود شیء است قول خدا همان فعل خداست.

اشیایی که به وجود می‌آیند از یک جهت به طور تدریج و تحت ضوابط زمان و اسبابند و از جهت دیگر، تدریج و زمان و مکان در آنها نیست، نسبت به جهت اول، عالم خلق هستند و نسبت به جهت دوم عالم امر می‌باشند، خدا فرماید: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ اعراف / ۵۴ ... از آنچه گفته شد روشن گردید که «امر» کلمه ایجاد است و آن فعل خاص خدا است که اسباب کونیه و تدریج تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۲

در آن دخیل نیست و آن وجودی است بالاتر از زمان و ظرف مکان و نشئت ماده و روح به حسب وجود از سنخ امر از ملکوت است المیزان ج ۱۳ / ۲۱۰-۲۱۱ به اختصار.

نظریه صدر المتألهین به نظر صدر المتألهین، روح انسان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است، یعنی: روح یا نفس محصول تکامل جوهری طبیعت است، و روح از تکامل جوهر وجود پیدا می‌شود و افق وجودیش و واقعیتش عوض می‌شود و در سطح بالاتری از مقام ماده قرار می‌گیرد، بعد از مرگ از بدن جدا شده و در جهان باقی می‌ماند مثلاً مانند یک سیب که از درخت سیب به وجود می‌آید و واقعیتش عوض می‌شود آن گاه از درخت جدا شده و می‌ماند، ولی این بر خلاف روایات است.

دو قول دیگر درباره روح داریم، اول اینکه: روح جسمانیة الحدوث و جسمانیة البقاء است یعنی با جسم و از جسم به وجود می‌آید و بقائش نیز بسته به جسم است و با از بین رفتن جسم، از بین می‌رود، در مثل این قول گفته‌اند:

«كالماء في الورد كالدهن في السمسم» یعنی مانند آب در گل و مانند روغن در کنجد است، این قول دروغ است و از نظر اسلام قابل قبول نیست دوم: روحانیة الحدوث و روحانیة البقاء، یعنی حدوث آن ربطی به ماده ندارد و بطور مجرد، قبل از بدن به وجود آمده و بر بدن داخل و سوار می‌شود مانند راکب و مرکوب، پس از بدن نیز، در جهان باقی می‌ماند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۴۳

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۰ تا ۱۰۰]

اشاره

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَثْبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْسَفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قِيْلًا (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَقِيِّكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳) وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴)

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِمًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أِنَّا لَمَجْمُوعُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹)

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۴۴

۹۰- مشرکان گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه جدول آبی از این زمین بر ما جاری کنی.

۹۱- یا اینکه باغی از خرما و انگور داشته باشی که در وسطهای آن نهرها بشکافی.

۹۲- یا آسمان را چنان که از پیش گمان کرده‌ای تکه تکه بر ما ساقط کنی یا خدا و ملائکه با ما رودرو بیاوری.

۹۳- یا خانه‌ای زرنگار داشته باشی یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتنت ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه کتابی برای ما بیاوری که آن را بخوانیم بگو: عجا مگر سوی بشر و رسولم؟!

۹۴- وقتی که هدایت آمد، از ایمان آوردن مردم مانع نشد مگر آنکه گفتند: آیا خدا بشری را رسول فرستاده است؟

۹۵- بگو: اگر در روی زمین ملائکه ساکن بودند که آرام راه می‌رفتند، حتما برای آنها از آسمان فرشته‌ای را پیغمبر می‌فرستادیم.

۹۶- بگو: خدا میان من و شما در گواهی بس است که او به بندگان خویش آگاه و بیناست.

۹۷- هر که را خدا هدایت کند. هدایت یافته اوست و هر که را گمراه کند جز خدا برای آنها یاورانی نخواهی یافت، روز قیامت آنها را چهره‌هایشان رو بزمین محشور می‌کنیم که کور و لال و کر هستند، جایشان جهنم است هر وقت فرو نشیند آتشی افروخته بر آن می‌افزایم.

۹۸- آنست کيفر آنها، که به آیات ما کافر شدند و گفتند: وقتی که استخوانها و خاک شدیم آیا ما در خلقت جدید برانگیخته خواهیم بود؟

۹۹- آیا ندانسته‌اند: خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، می‌تواند امثال آنها را بیافریند و برای آنها اجلی بی‌شک قرار داده ولی

ستمکاران جز انکار نمی کنند.

۱۰۰- بگو: اگر شما مالک خزائن روزی خدا بودید، حتما از ترس تمام شدن امساک می کردید، انسان موجودی بسیار بخیل است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۵

کلمه‌ها

ینبوع: نبع: جوشیدن آب از زمین «نبع الماء نبعاً: خرج من العين» ینبوع: چشمه و جدول پر آب.

تفجر: فجر: شکافتن و جاری کردن، تفجر برای مبالغه است.

خلال: خلل (بر وزن شرف): میان. جمع آن خلال است (میانها وسطها).

کسف: کسفه: قطعه و تکه. جمع آن کسف (بر وزن عنب و شبر) است یعنی تکه‌ها.

قبیل: قبیل: جمع قبیله. کفیل. روبر. منظور از آن در آیه ظاهراً روبر یا کفیل و شاهد است، طبرسی گوید: قبیل جماعتی است که از قبائل مختلف باشد و اگر به یک پدر و مادر منتهی باشد قبیله گویند. راغب گوید: قبیل جمع قبیله و آن جماعتی است که بعضی بر بعضی رو کنند.

زخرف: زینت مثل حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْمَأْرُضُ زُخْرَفَهَا راعب زینت روکش گفته است مراد از بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ ظاهراً خانه زینت شده باطلا است.

رقی: رقی (بر وزن عقل) و رقی با تشدید: بالا رفتن.

عمیا: اعمی: کور. عمی: کورها. ابکم: لال مادرزاد، بکم: لال‌ها.

صم: کرها، مفرد آن اصم است به معنی کر مادرزاد یا مطلق کر.

خبث: خبو (بر وزن عقل): خاموش شدن «خبث النار: خمد».

سعیرا: سعیر: مشتعل شدن و مشتعل کردن. سعیر: آتش مشتعل. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۶

رفاتا: رفت: شکستن و کوبیدن. رفات هر چیزی است که شکسته و کوبیده شود، مراد از آن در آیه استخوانهای خاک شده است.

قتورا: قتر: کم کردن. تنگ گرفتن. قتور: کم کننده و بخیل یا بسیار بخیل. زیرا فعول صیغه مبالغه است.

شرحها

در این آیات اولاً معجزاتی که مشرکان از آن حضرت خواسته‌اند ذکر شده است، در این خواسته‌ها بیخردانه سخن گفته‌اند گویی فقط منظورشان آن بود که در مقابل آن حضرت عذرهایی بیاورند و چیزهایی بخواهند بی آنکه متوجه باشند آیا چنین چیزها از پیغمبر ساخته است و یا از وظائف رسالت می‌باشد؟

در این خواسته‌ها یک قسمت ناممکن است مانند آوردن خدا و ملائکه، قسمت دیگر از رسولان گذشته دیده نشده بود مانند رفتن به آسمان و آوردن کتاب، قسمت دیگر چیزهایی است که از شئون رسالت نیست مانند ثروتمند بودن و نهر جاری کردن و انگهی اقلاً نگفتند از خدایت بخواه بلکه گفتند:

خودت این کارها را بکن لذا در جواب آمده: من بشرم و پیامبر، اینها از بشر ساخته نیست و از شئون رسالت نمی‌باشد.

ثانیاً: علت عدم ایمان مشرکان ذکر شده که از بعثت انسان تعجب می‌کردند با آنکه باید انسان، پیامبر باشد، و اگر در روی زمین ملائکه ساکن می‌بودند آن وقت لازم بود پیغمبر از ملائکه باشد.

گفته شد، یعنی در صورتی صحیح بود که پیغمبر از ملائکه باشد، ساکنان زمین نیز ملائکه باشند، در عین حال، آیه حکایت از وجوب آمدن پیغمبر می‌کند یعنی آمدن رسول برای زمین ضروری است حتی اگر ساکنان زمین ملائکه باشد باید پیامبری از ملائکه برای هدایت آنها بیاید علی هذا مسأله سنخیت ضمنا فهمیده می‌شود.

لفظ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ حاکی از احتیاج زندگی زمین به ارسال پیامبران است یعنی حرکت در زمین و نقل مکان به آن، لازم گرفته که حتما باید پیامبر فرستاده شود.

۹۶- قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا.

از آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ حَقُّ بَدُونِ قرآن و رسالت آن حضرت روشن شد و از آیات وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ لِحَاجَتِ و عناد آنها مسلم گردید، لذا در این آیه دستور به قطع صحبت کرده و کار را به عهده خدا ارجاع می‌کند که خودش به حق داوری کند.

به نظر بعضی این آیه استدلال بر رسالت می‌باشد یعنی خدا با فرستادن قرآن معجز، به رسالت من گواهی می‌دهد چنان که نظیر آن در آیه: ... قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ... رعد/ ۴۳ گذشت ولی جمله إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۰ وجه اول را تأیید می‌کند.

۹۷- وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَبُكْمًا وَصِيْمًا مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا گویند: این آیه تمه آیه سابق است، یعنی بگو: هدایت یافته کسی است که خدا هدایتش کرده و هر که را خدا اضلال کند برای او یاورانی نیست و هیچ چیز نمی‌تواند او را به رستگاری برساند، منظور از حشر بر وجوه، شاید سر به زیر بودن باشد مانند: وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ سجده/ ۱۲. در تفسیر عیاشی از امام علیه السلام نقل شده که در تفسیر آن فرمود: »

علی جباهم

« یعنی در حالی که بر پیشانی افتاده‌اند محشورشان می‌کنیم. مراد از کور و کر و لال بودن ظاهرا معنوی است همانطور که در دنیا چنان بودند، نظیر: وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ ... اسراء/ ۷۲ كُلَّمَا خَبَتْ ... کنایه از همیشه بودن است مانند: كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا ... نساء/ ۵۶ (۱)».

۹۸- ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أِنَّا لَمَجْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا این آیه بیان علت عذابی است که در آیه قبلی وعده داده شد. باء در «بانهم» برای سبب است، جمله أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا ... در مقام انکار و مسخره، بیان شده است، رفات خاکی است که از پوسیدن استخوانها به وجود می‌آید، چنان که استخوان شدن، بعد از پوسیدن گوشت بدنهاست.

(۱) می‌توان از «خبث» فهمید که جهنم نسبت به ذاتش کهنه شدن و خاموش شدن دارد ولی خدا اراده کرده که آن خاموشی اثر نداشته باشد بلکه هر وقت که خواست خاموش شود خدا مزید می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۱

اگر ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ اشاره به كُلَّمَا خَبَتْ ... باشد مراد آنست که آنها در دنیا بعد از مردن خلقت جدید را انکار کردند، در جهنم مرتب نزدیک به خاموش شدن و مشتعل شدن را ادامه می‌دهیم تا پیوسته نظیر حالت مردن و زنده شدن در آنها باشد. عیاشی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده:

«ان فی جهنم لوادیا یقال له سعیر، اذا خبت جهنم، فتح بسعیرها و هو قول الله كلما خبت زناهم سعیرا».

۹۹- أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا

استدلال است بر معاد و آن یکی از راههای ششگانه معاد است که در آخر سوره حجر بیان شد، یعنی آخرت همان دنیا است که در شکل دیگر و قالب دیگر و شرائط دیگر خواهد بود، خدایی که این جهان را خلق کرده می‌تواند آن را در شکل دیگری بوجود بیاورد، ضمیر «مثلهم» راجع است به انسانها. اگر مقداری از گل را به شکل خشت در آوریم، سپس آن را به هم زده بار دیگر در قالب بزیم، می‌توان گفت: این خشت اول است و نیز می‌توان گفت: این مثل خشت اول است، این چنین است مقایسه انسان در قیامت نسبت به او که در دنیا بود، به علت روح او این همان انسان است که در دنیا بود و نیز می‌شود گفت: که این مثل او است زیرا با بدن جدید است ولی روح مستقل که حافظ وحدت است در هر دو یکی است.

در المیزان فرموده: هم مثل بودن از جهت مقایسه بدن جدید با بدن اول است قطع نظر از روح که حافظ وحدت و شخصیت انسان است ... آن نزد خدا محفوظ است بی آنکه باطل یا معدوم شود و چون به بدن جدید داخل شود آن همان انسان دنیوی می‌شود، چنان که انسان در دنیا واحد شخصی است و بر وحدت تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۲

شخصیه خود باقی است با آنکه بدن هر آن با همه اجزایش در تغییر است، می‌بینیم که در جواب و قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ آمده: قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ ... سجده ۱۱ یعنی شما این بدن خاکی نیستید که متلاشی بشوید بلکه حقیقت شما روح شماست که ملک الموت آن را تحویل می‌گیرد.

جمله وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ مربوط به ضعف آنها در مقابل اراده حق تعالی است و آن اینکه: آنها پیوسته مقهور اراده خدا هستند، علی هذا این جمله تأکید صدر آیه است، در مقابل این همه دلائل قاطع، ظالمان و کافران فقط با جحود و انکار از آنها استقبال کردند یعنی از هر چیز امتناع کردند جز انکار. ناگفته نماند: مراد از «اجلا» یا رسیدن مرگ و یا همه عمر با در نظر گرفتن مرگ است.

۱۰۰- قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا مضمون آیه آنست که انسان مادی در اثر بخل شدیدی که دارد اگر خزائن روزی خدا را هم مالک می‌شد باز از انفاق امساک می‌کرد که مبادا تمام شود و او دست خالی بماند، این آیه در رابطه با آیه: وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى ... است، یعنی از جهت بخل شدید است که رسالت بشر را قبول ندارند المیزان فرموده این توییحی است برای آنها که رسالت انسان را در قولشان:

أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا مَنَعَ كَرْدَنَد.

در مجمع البیان فرموده: تقدیر لَأَمْسَكْتُمْ ... چنین است: «لَأَمْسَكْتُمْ عَنِ الْإِنْفَاقِ خَشْيَةَ الْفَقْرِ لِلْإِنْفَاقِ».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۳

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۱]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَثَلٌ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَنْشِتِفَرَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳) وَقَلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴) وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵)

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶) قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷) وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸) وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَسْكُونُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۰۹)

قُلْ اَدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَا تَدْعُوْنَ فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى وَلَا تَجْهَرُوْا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيْلًا (۱۱۰)
وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَّلَمْ يَكُنْ لَهٗ شَرِيْكٌ فِى الْمُلْكِ وَّلَمْ يَكُنْ لَهٗ وَّلِيٌّ مِّنَ الدُّلِّ وَّكَبْرَهُ تَكْبِيْرًا (۱۱۱)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۵۴

۱۰۱- به موسی نه معجزه آشکار دادیم، از بنی اسرائیل پرس، چون موسی به نزد فرعون آمد، فرعون گفت: ای موسی من تو را سحر شده و مختل الحواس می دانیم.

۱۰۲- موسی گفت: ای فرعون می دانی که اینها را خدای آسمانها و زمین بصیرتها فرستاده است ای فرعون من تو را هلاک شده می بینم.

۱۰۳- فرعون خواست آنها را از زمین براند، او و کسانی را که با او بودند غرق کردیم.

۱۰۴- بعد از غرق فرعون به بنی اسرائیل گفتم: در زمین فلسطین ساکن شوید، چون وعده آخرت بیاید شما را مختلط می آوریم.

۱۰۵- قرآن را بحق نازل کرده ایم و بحق نازل شده است، تو را فقط بشیر و نذیر فرستاده ایم.

۱۰۶- نزول قرآن را از هم جدا کردیم تا آن را بر مردم به تدریج بخوانی و آن را با تدریج مخصوص نازل کرده ایم.

۱۰۷- بگو: به آن ایمان بیاورید یا نیاورید آنان که پیش از قرآن اهل علم بوده اند چون بر آنها خوانده شود بر چانه ها خضوع کنند.

۱۰۸- و گویند: پاک است خدای ما، حقا که وعده خدای ما عملی است.

۱۰۹- می افتند بر چانه ها، می گیرند و بر خشوع آنها می افزاید.

۱۱۰- بگو: خدا بخوانید یا رحمن، هر کدام را بخوانید نامهای بهتر خاص خداست، نمازت را بلند مکن و آن را آهسته مخوان و میان این دو راهی بجوی.

۱۱۱- و بگو: حمد خدا راست که فرزندی نگرفته و شریکی در حکومت نداشته و یآوری در رفع مذلت نداشته است، او را بزرگتر بدان بزرگتری کامل.

کلمه‌ها

محسور: سحر شده. غرض فرعون آن بود که موسی از جانب خدا این معجزات را نیاورده است بلکه آنها آثار جادوگری است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۵۵

بصائر: بینایی چشم. بصیرت: بینایی قلب، جمع آن بصائر است، آن به معنی معرفت و بینش است، مراد از آن در آیه معجزات موسی است که معرفت می دهند.

مثور: ثبور: هلاکت. «مثور» هلاک شده. «ثبره الله: اهلکه».

یستفهم: فز: کشاندن. خیزاندن. راندن. أَنْ يَسْتَفْرِهُمُ: اینکه براند آنها را.

لفيفا: لف: پیچیدن و جمع کردن «لفیف»: جمع شده، گویا مراد از آن آمدن خوبان و بدان با هم است.

فرقناه: فرق: جدا کردن. منظور از فرقناه، نزول تدریجی قرآن است یعنی: نزول آیات و سوره های قرآن را از حیث زمان از هم جدا کردیم.

مکث: توقف. اقامت. درنگ. راغب گوید «ثبات مع الانتظار» منظور از آن، خواندن به تدریج و با فاصله زمانی است.

یخرون: خر و خرور (بر وزن عقول): افتادن توأم با صدا، گویی منظور از صدا همان ذکر سجده است چنان که راغب می گوید.

اذقان: ذقن (بر وزن شرف): چانه جمع آن اذقان است.

سجدا: ساجد: سجده کننده، یکی از جمعهای آن «سجد» است.

خشوعاً: خشوع: تذلل و تواضع. طبرسی در ذیل آیه ۴۵ از سوره بقره فرماید: خشوع، تذلل و اخبات نظیر هم هستند، ضد خشوع، تکبر است، خشوع در تواضع با صدا و چشم و خضوع در تواضع بدنی و اقرار به خدمت است، اصل هر دو نرمی و آسانی است. لا تجهر: جهر: آشکار شدن و آشکار کردن. خواه به وسیله دیدن باشد یا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۶ شنیدن. «الجهر: رفع الصوت» در اقرب الموارد آمده: «جهر الصوت جهرا و جهارا: اعلا»، به نظر می‌آید جهر قولی آشکار کردن معمولی نیست بلکه شبیه به فریاد است. تخافت: خفت (بر وزن عقل): آهسته سخن گفتن. ظاهراً مراد از «لا تخافت» بسیار آهسته گفتن است که حتی خود گوینده هم نشود.

شرحها

در این آیات جریان رسول خدا صلی الله علیه و آله در آوردن قرآن و اعراض مشرکان و خواستن معجزات دیگر، به جریان موسی علیه السلام مقایسه شده است، یعنی حال تو مانند حال موسی است که ۹ معجزه آورد، مورد قبول واقع نشد، بالاخره غرق شدند. و مؤمنان نجات یافتند.

سپس همانطور که مکرر وصف قرآن در این سوره آمده است باز بذکر وصف قرآن و علت نزول تدریجی آن توجه شده است. آن گاه در دو آیه اخیر، با ذکر توحید ذات و قدرت و تسلط کامل خدا بر جهان خلقت، سوره مبارکه پایان یافته است.

۱۰۱- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَثَلٌ بَيْنِي وَبَيْنَ إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسِيحُورًا مَنْظُورًا مِنْ مَعْجَزَاتِ نَهْكَانَةِ عِبَارَتِ اسْتِغْرَابِ عَصَا، يَدِ بِيضَاءِ، طُوفَانِ، مَلْخِ، قَمَلِ، خُونِ، قُورْبَاغِهِ، قَحْطِي، كَمِيِّ ثَمْرَاتِ. عَصَا وَ يَدِ بِيضَاءِ كِه رُوشِنِ اسْتِ، مَعْجَزَاتِ هَفْتِگَانِه دِيگَر دَر سُورِه اَعْرَافِ آيَاتِ ۱۳۰ وَ ۱۳۱ گَزْدَشْتِ. بِه نَظَرِ مِ سؤَالِ از بَنِي اسْرَائِيلِ بِه عِلْتِ تَأْكِيدِ مَطْلَبِ اسْتِ يَعْنِي أَنَّهُمْ نِه تَا بُوْدِنِ مَعْجَزَاتِ مُوسَى تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۵۷

را قبول دارند، إِذْ جَاءَهُمْ مَرْبُوطٌ بِه فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ اسْتِ وَ بِه عِلْتِ ظَرْفِ بُوْدِنِ جَلُوْ افْتَادِه اسْتِ، نَظِيرِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ نَمَل / ۱۳.

در المیزان فرموده: «مسحورا» به معنی مجنون است نظیر قول فرعون که به موسی گفت: إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ شعراء / ۲۷ یعنی بقدری سحر کرده‌ای که عقلت مختل شده است، فرموده: طبرسی به قولی مسحور بمعنی ساحر است و مفعول در جای فاعل گذاشته شده است، به قولی مسحور به معنی مخدوع می‌باشد.

۱۰۲- قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثُورًا مِنْ سَخْنِ مُوسَى اسْتِ بِه فِرْعَوْنِ كِه فَرَمُود: فِرْعَوْنُ تُو خُودِ يَقِينِ دَارِي كِه اَيْنَهَا از جَانِبِ خِدَاسْتِ وَ مِي خُوهَدِ مَرْدَمِ رَا بَا اَيْنِ مَعْجَزَاتِ بِه حَقِّ هِدَايْتِ فَرَمَايِدِ وَلِي اِي فِرْعَوْنِ چنين مِي دانم دَر اَثَرِ اسْتِكْبَارِي كِه دَارِي قَبُولِ نَكْرَدِه وَ خُودَتِ رَا هَلَاكْ خُوهِي كَرْدِ.

دَر جَايِ دِيگَرِ فَرَمُودِه: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُتُوًّا نَمَل / ۱۴، وَ اَيْنَكِه مُوسَى فَرَمُودِه «لَاظْنُكَ» ظَاهِرًا بَدَانِ عِلْتِ اسْتِ كِه كَارِهَا دَسْتِ خُودِ اسْتِ.

۱۰۳- فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَ بِهِمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا بِه نَظَرِ مِي آيِدِ مَنْظُورًا از «الارض» مَطْلُقِ زَمِينِ اسْتِ يَعْنِي فِرْعَوْنِ خُوهَا اسْتِ أَنَّهُمْ رَا از زَمِينِ بَرَانْدِ وَ مَتَفَرِّقِ كَنْدِ بِه طُورِي كِه پَرَا كَنْدِه وَ سَرِگَرْدَانِ شُوهِنْدِ وَ نَتُوهَانْدِ حُكُومَتِ وَ جَامِعِه تَشْكِيلِ دِهِنْدِ اَمَّا دَر نَتِيجِه خُودِ وَ تَابِعَانَشِ غَرَقِ شُوهِ وَ از بَيْنِ رَفْتِنْدِ. تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۵۸

۱۰۴- وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا مَنْظُورًا از «الارض» صَحْرَايِ سِينَا يَا زَمِينِ فِلَسْطِينِ اسْتِ كِه بَنِي اسْرَائِيلِ بَعْدِ از مُوسَى از سِينَا گَزْدَشْتِه وَ دَاخِلِ آن شُدِنْدِ، گَر چِه فَاصِلِه بُوْدِنِ دَر صَحْرَايِ سِينَا وَ دَاخِلِ شُدِنِ بِه

فلسطين چهل سال کشید، علی هذا مراد از اشکنوا الأَرْض همانست که در آیه دیگر آمده: يا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ ... مائده/ ۲۱.

منظور از «ال-آخره» ظاهراً حیات آخرت و روز قیامت است و منظور از لفیف به نظرم مختلف و با هم بودن بنی اسرائیل و فرعونیان است و ذیل آخرت شاید برای آن باشد که بار دیگر در قیامت آنها را خواهید دید و میان شما و آنها به حق قضاوت خواهد گردید. یعنی: پس از غرق فرعون به بنی اسرائیل گفتیم: علی رغم فرعون که می‌خواست شما را متفرق کند در فلسطین ساکن شوید، بار دیگر با فرعونیان در قیامت جمع خواهید شد.

۱۰۵- وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا از این آیه باز به وصف قرآن توجه شده است، تکرار «الحق» برای تأکید است و اگر «و به نزل» می‌گفت باز صحیح بود، این آیه می‌تواند بآیه ۷۳ و إِنَّ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيْنَا ... مربوط باشد. یعنی قرآن را به حق نازل کرده‌ایم و حق نازل شده است، باطل را در آن راهی نیست، تو هم فقط بشارت‌دهنده و انذارکننده‌ای و حق دخل و تصرف نداری و آنچه نازل گشته است باید همان را تبلیغ کنی.

۱۰۶- وَ قَوْلَانَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۹
به نظر می‌آید: این آیه جواب سخن مشرکان است که گفتند: حَتَّى تَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ که می‌خواستند آن حضرت یک دفعه کتاب بیاورد در جای دیگر نیز آمده است که به نزول تدریجی قرآن اشکال گرفته و می‌گفتند:
... لَوْ لَا نَزَّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فرقان/ ۳۲.

به هر حال این آیه می‌گوید: علّت نزول تدریجی قرآن در عرض بیست سه سال آنست که آن را با تدریج بر مردم بخوانی و اگر همه تکالیف و مطالب یک بار نازل می‌شد مردم تحمل آن را نداشتند، باید احکام و مطالب به تدریج نازل گردد، مردم نیز به تدریج در ذهن جای دهند و عمل کنند.

علّت دیگر نزول تدریجی آنست که ارتباط پیغمبر با خدا پیوسته باشد تا قلبش مطمئن و آرام شود و اگر یک دفعه نازل می‌شد، ارتباط با خدا قطع می‌گردید لذا در ذیل آیه فرقان آمده: كَذَلِكَ لِنُبَيِّنَ بِهٖ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا صدر آیه نشان می‌دهد که تنزیل در نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا به معنی نزول تدریجی است، یعنی بر حسب احتیاج روز و اقتضای حوادث آن را به تدریج نازل کرده‌ایم در زمینه نزول دفعی و تدریجی قرآن در مقدمه تفسیر سخن گفته‌ایم.

۱۰۷ و ۱۰۸- قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا می‌شود گفت: این آیه در جواب و قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا باشد و یا نتیجه‌گیری باشد از دو آیه قبلی، منظور از أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ کسانی است که قبل از نزول قرآن علم به خدا و معاد و نبوت پیدا کرده و دانسته‌اند که باید وحی خدا و آمدن پیامبر ادامه داشته باشد خواه از یهود و نصاری باشند یا از غیر آنها، در سوره مائده/ ۸۳ درباره نصاری آمده:
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۰

وَ إِذَا سَجَعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ علی هذا می‌شود مراد از الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ نصاری باشد که دین آنها به وقت نزول قرآن نسخ نشده بود.

منظور از «سجده بر چانه‌ها» شاید آن باشد که وقت تلاوت آیات به قدری سرشان را پائین می‌آورند تا چانه‌ها به زمین برسد نه اینکه منظور سجده متعارف باشد، به قولی مراد سجده معمولی است، لفظ «اذقان» برای آن آمده است که وقت سجده چانه انسان از تمام اجزاء صورت به زمین نزدیکتر است، حال آنکه بینی از آن نزدیکتر است، گویند، مراد از «اذقان» صورتها است به اعتبار اطلاق اسم جزء بر کل ولی آنچه ما اختیار کردیم بهتر است زیرا در وقت شنیدن آیات محلی برای سجده معمولی نبود.

لفظ «ان» مخفف از ثقلیه است، به هر حال این آیه در مقابل مشرکان یک نوع تعزز نشان می‌دهد که ایمان بیاورید یا نیاورید در

حق بودن قرآن تفاوت نمی‌کند ایمان نیاوردن شما دلیل بطلان قرآن نمی‌شود بلکه آنها که دارای علم و تشخیص هستند به این قرآن ایمان می‌آورند و آن دلیل حق بودن قرآن است.

جمله: *إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا* حاکی است که آنها بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در تورات و انجیل دیده و شنیده‌اند. میزان آن را وعده قیامت فرموده است.

۱۰۹- *وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا* آنچه در آیه قبلی گفته شد راجع به خضوع و تواضع بدنی بود، این آیه در بیان خشوع و تذلل با صدا و گریه است.

۱۱۰- *قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ* تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۱
الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

این آیه یکی از آیات بسیار عجیب قرآن مجید است و روشن می‌کند که همه فضائل و کمالات در ذات احدیت متمرکز است، باید از او خواست و به او عبادت کرد و باید با بلند خواندن و آهسته خواندن نماز، متعالی بودن و نزدیک بودنش به بندگان را حکایت کرد، آیه نشان می‌دهد که نزول آن و بیان این حقیقت، علتی داشته است. در تفاسیر نقل شده: مشرکان شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعایش می‌گوید: یا الله یا رحمن، گفتند: او ما را از اتخاذ و معبود نهی می‌کند ولی خودش معبود دیگری را می‌خواند، آیه در جواب آنها نازل شد.

به هر حال لازم است مفردات آیه را بررسی کنیم، «او» برای تردید است یعنی در وقت خواندن خدا بگوئید: «یا الله» یا بگوئید: «یا رحمن» فرق نمی‌کند. «ما» در جمله *أَيًّا مَا تَدْعُوا* زائد و برای تأکید است مانند *فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ*، لفظ «شرطیه است»، *فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ* در جای جواب شرط واقع شده است، یعنی «ای اسم من الاسمین تدعوا فهو اسم احسن» هر یک از دو اسم «الله» یا «رحمن» را بخوانید هر دو احسن است، زیرا همه اسماء حسنی خاص خداست «فله» راجع است به ذات اقدس خدا که اسماء راجع به آن ذات پاک است، ضمناً آیه حاکی است که لفظ جلاله نیز از اسماء حسنی است که گر چه به غلبه اسم شده است.

ناگفته نماند نامهای خوب در ما انسانها حسن هستند و در خدا احسن، مثلاً علم، قدرت، بی‌نیازی، حیات، عزت، حکمت و مانند آنها، در ما انسانها آمیخته با نقص و عدم بقا و نظیر آنهاست ولی در خداوند به طور مطلق و پیوسته و بدون نقص است لذا نامهای حسن و صفات حسن در خدا احسن می‌باشند ناگفته تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۲

نماند همه فضائل و کمالات در ذات پاک احدیت متمرکز است و هر یک از اسماء و صفات حاکی از قسمتی از آن فضائل و کمالات می‌باشد، در زمینه اسماء در سوره اعراف ذیل آیه *وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ* ... / ۱۸۰ سخن گفته شد و ۱۲۷ فقره از اسماء حسنی که قرآن مجید ذکر شده است نقل گردید و در نکته‌ها نیز خواهد آمد.

اما جمله *وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا* ... اگر صلاة را مطلق و جنس بگیریم معنی چنین می‌شود: مطلق نماز را بلند یا آهسته بخوان، بلکه میان این دو راه وسطی در پیش گیر، بعضی را بلند بخوان مانند مغرب و عشا و صبح و بعضی را آهسته، مانند ظهر و عصر.

و اگر منظور از جهر فریاد کشیدن و از اخفات آهسته خواندن باشد به طوری که خود شخص هم نشنود، در اینصورت مراد آنست که میان فریاد و اخفات راه وسطی برگزین، در هر دو صورت احتیاج به روایات هست که مقصود را معین کند به عبارت دیگر در وجه اول باید بیان شود که کدام نماز با جهر است و کدام با اخفات و در وجه دوم لازم است معین شود در صدای معتدل آیا آهسته خوانده شود یا بلند و کدام نماز بلند و کدام آهسته خوانده شود.

در بعضی از روایات اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه وجه دوم اختیار شده است. سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: اخفات و آهسته خواندن آنست که خودت هم نشنوی، جهر آنست که صدایت را شدیداً بلند کنی «۱» در روایت

دیگر از آن حضرت هست: «جهر بلند کردن صداست، اخفات آنست که گوشه‌های نشود، حد وسط مقداری است که گوشه‌های بشنود» (۲)

(۱)

عن ابی عبد الله (ع) فی قول الله و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها قال: المخافه ما دون سمعک و الجهر ان ترفع صوتک شدیداً.

(۲)

عن ابی عبد الله (ع) فی قول الله تعالی و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها. فقال الجهر بها رفع الصوت و المخافه ما لم تسمع اذناک و ما بین ذلک قدر ما یسمع اذناک.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۳

در بیان آیه دو نکته باقی ماند.

۱- تناسب ذیل آیه با صدر آن روشن نیست، به نظر می‌آید هر دو قسمت علتی برای نزول داشته‌اند.

۲- در وجوب جهر و اخفات در نمازها در روایات عللی نقل شده است، شاید یک علت هم آن باشد که با این عمل یکی از مظاهر توحید و إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا یُخْفِی مُتَجَلِّی می‌شود به عبارت اخری نماز گذار با این کار عملاً می‌گوید: با خدایی روبرو هستم که هم صدای آهسته را می‌شنود و هم صدای بلند را.

۱۱۱- وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرُهُ تَکْبِیراً این آیه در حد نتیجه از آیه سابق است، همه اسماء حسنی از آن خداست معانی آن اسماء قدرت و تسلط و خلقت خدا را بر جهان مسلم می‌دارد، پس خدا را در مقابل آن قدرت و حکومت و تسلط مطلق لازم است حمد و ثنا گفت، حکومت و تسلطی که لازمه‌اش نفی شریک و نفی ولد است.

وَقُلِ الْحَمْدُ می‌شود عطف باشد بر قُلِ ادْعُوا اللَّهَ یعنی به مشرکان بگو: حمد خدایی راست که فرزندی برای خود نگرفته است و شاید «او» برای استیناف باشد، به هر حال چیزی هم سنخ خدا نیست تا بتواند برای خدا فرزند باشد و چیزی مساوی خدا نیست تا بتواند شریک خدا باشد و خدا نیازی و کمبودی ندارد که عاجز شود و احتیاج به ولی و یاور داشته باشد، تقدیر جمله اخیر «و لم یکن له ولی من اجل الذل» است.

وَ کَبِّرُهُ تَکْبِیراً یعنی او را بزرگ بدان بزرگ دانستن کامل از اینکه با این اوصاف متصف شود علی هذا اگر بگوئیم معنی الله اکبر آنست که خدا از هر چیز بزرگتر است، چیزها را با خدا قیاس کرده و خدا را از همه آن را بزرگ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص:

۱۶۴

دانسته‌ایم و این از ساحت خدا بدور است و اگر بگوئیم: خدا بزرگتر است از اینکه با نقائص موصوف شود آن محذور پیش نخواهد آمد «۱» البته غیر از اوصاف ثبوتیه که قرآن برای خدا معین می‌کند، در بیان آیه دو نکته باقی ماند.

۱- اوصاف لَمْ یَتَّخِذْ وَلِداً... از اوصاف سلبيه است، لذا مناسب بود که به جای وَقُلِ الْحَمْدُ گفته شود «و قل سبحان الله» ولی منظور از الْحَمْدُ لِلَّهِ تسلط و حکومت مطلقه خدا است که لازمه‌اش لَمْ یَتَّخِذْ وَلِداً... است.

۲- سوره مبارکه با تسبیح آغاز شده و بعد از دستور حمد با تکبیر پایان یافته است.

نکته‌ها

اسماء حسنی: در رابطه با آیه... فَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى گفته شد که در ذیل آیه وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا اعراف / ۱۸۰ در زمینه

اسماء حسنی مطالبی گفته شد و در تکمیل آن می‌گوئیم: در توحید صدوق از امام صادق از پدراناش از امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

فرمود برای خدای تعالی نود نه اسم هست صد مگر یکی، هر که آنها را بشمارد داخل بهشت شود و آنها چنین‌اند:
 الله، اله، واحد، احد، صمد، اول، آخر. سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حق، حسیب، حمید، حفی، رب، رحمن، رحیم، ذاری، رزاق، رقیب، رءوف، رائی، سلام، مؤمن، مهین، عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید،

(۱)

«فی الکافی عن الصادق (ع) قال رجل عنده الله اکبر قال: الله اکبر من ای شیء) فقال من کل شیء. فقال حددته. فقال الرجل کیف اقول؟ فقال الله اکبر من ان یوصف» (صافی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۵

صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فائق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، مجید مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصدر، کریم، کبیر، کافی، کاشف ضرر، وتر وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، باعث، بز، تواب، جلیل جواد، خبیر، خالق، خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

منظور از شمردن آنها، ایمان آوردن و دانستن آنهاست، نود نه بودن نامهای خدا در روایات مستفیض شیعه و اهل سنت آمده است ولی بنا بر این آنچه در سوره اعراف گفته شد و نیز در دعاها، عدد اسماء حسنی بیشتر از اینها است، مثلاً در دعای جوشن کبیر هزار اسم برای خدا شمرده شده است.

در میزان فرموده: غایت دلالت این روایات آنست که از جمله اسماء حسنی نودنه اسم است که از خواص آنها استجاب دعا و دخول بهشت است.

در شب ۱۴ شعبان المعظم هزار و چهارصد و دو (۱۴۰۲) مطابق ۱۷/۳/۱۳۶۱ تفسیر سوره اسراء بپایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۶

سوره کهف

اشاره

در مکه نازل شده و صد و ده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره کهف شصت نهمین سوره است که بعد از سوره غاشیه در مکه نازل گردید می‌شود گفت که در حدود سالهای هشت تا دوازده بعثت نازل شده است «۱».

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی صد و ده آیه است، بارها در اوائل سوره‌ها گفته‌ایم شمارش کوفی از طریق عاصم به امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد ولی در قرائت بصری آیات آن صد و یازده و در شامی صد و شش و در حجازی صد و پنج است.

در تفسیر خازن عدد کلمات آن را هزار و پانصد و هفتاد و هفت و عدد حروف آن را پنج هزار و دویست و چهل و دو گفته است.
 ۳- سوره مبارکه مکی است چنان که آیات آن شهادت می‌دهد، ارباب تفسیر نیز چنین گفته‌اند.
 در مجمع البیان فرموده: بقول ابن عباس آیه ۲۸ وَ اصْبِرْ نَفْسُكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ ... در مدینه نازل شده است، این سخن از تفسیر قمی و اهل سنت نیز نقل گردیده است ولی ظهور آیه در خلاف آنست چنان که در ذیل آیه خواهد آمد.

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۷

۴- علت تسمیه آن به «سوره کهف» وقوع جریان حیرت آور اصحاب کهف در آن است، تسمیه آن به «سوره کهف» در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و به زبان آن حضرت بوده است، در مجمع از ابو درداء نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من حفظ عشر آیات من اول سورة الكهف ثم ادرك الدجال لم يضره و من حفظ خواتيم سورة الكهف كانت له نورا يوم القيامة».

۵- بنا بر شان نزول سوره که خواهد آمد معلوم می‌شود که همه سوره به یک بار نازل شده است زیرا مطالب شأن نزول تقریباً همه سوره را در بر می‌گیرد در این زمینه حدیثی در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به اصحاب فرمودند: آیا خیر ندهم به شما از سوره‌ای که در وقت نزول هفتاد هزار فرشته آن را مشایعت کردند؟ و عظمت آن میان آسمان و زمین را پر کرده بود؟ گفتند:

خبر بدهید، فرمود: آن سوره کهف است ...

۶- در این سوره سه ماجرای بزرگ بازگو شده اول جریان اصحاب کهف دوم جریان موسی و آن عالم که موسی خواست از او علم بیاموزد، سوم ماجرای ذو القرنین، از این سه جریان فقط در سومی يَسْتَلُوْنَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ آمده است، اما روایات می‌گویند که از هر سه سؤال شده است.

امام صادق علیه السلام فرموده: سبب نزول این سوره آن بود که کفار قریش سه نفر را به نامهای نصر بن حارث، عقبه بن ابی معیط و عاص بن وائل سهمی پیش نصاری «نجران» فرستادند تا از یهود و نصاری مسائلی یاد بگیرند و از رسول خدا پرسند (شاید آن حضرت نداند و مغلوب شود) آنها در نجران با علماء یهود ملاقات کرده و منظور خود را گفتند، یهود در جواب گفتند: سه مسئله را از او پرسید اگر مطابق آنچه ما می‌گوئیم جواب داد، او راستگو است، آن گاه از یک مسئله دیگر پرسید اگر گفت می‌دانم بدانید که دروغگو است.

از او پرسید از جوانانی که در زمان گذشته از دیار خود بیرون رفتند و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۸

خواب آنها را گرفت، چند وقت در خواب بودند تا بیدار شدند؟ و چند نفر بودند؟ و چه چیز با آنها بود که از خودشان نبود؟ و ماجرای آنها چگونه بود؟

و پرسید از موسی وقتی که خدا با او امر کرد آن دانشمند را تعقیب کند و از او علم بیاموزد، او که بود؟ و چگونه از او پیروی کرد و جریانش از چه قرار بود؟

و پرسید از او از مردی که به مشرق و مغرب رفت تا بسد یا جوج و مأجوج رسید او که بود، و جریانش چیست؟ آن وقت این سه قضیه را خود به آنها شرح دادند و گفتند اگر آن طوری که ما گفتیم جواب داد بدانید که راستگو است و الا تصدیقش نکنید.

کفار گفتند: مسئله چهارم کدام است؟ گفتند: از او پرسید قیامت کی خواهد بود اگر گفت می‌دانم بدانید که دروغگو است زیرا وقت را جز خدا کسی نمی‌داند، آن سه نفر بمکه برگشته و بواسطه حضرت ابو طالب با رسول خدا صلی الله علیه و آله تماس گرفته

و از او جواب خواستند، سوره کهف در جواب آن مسائل نازل گردید «۱».

این شأن نزول در مجمع البیان از محمّد بن اسحاق با کمی تفاوت نقل شده است ولی با مطالب سوره کاملاً تطبیق نمی‌کند اما روایت امام صادق علیه السلام با آن کاملاً تطبیق می‌شود مگر در مسئله سؤال از روح که در سوره اسراء آمده است.

۷- می‌شود گفت که چهار آیه اولی متضمن غرض سوره و مطالب فشرده آنست، در آن آیات چند مطلب در نظر است: اعتقاد بر نبوت و قرآن، انذار شدید بر آنان که از آن سرپیچی کنند، بشارت به اعمال صالحه و انذار آنان که

(۱) تفسیر برهان از تفسیر قمی از امام صادق (ع).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۹

به خدا نسبت فرزند می‌دهند، می‌شود گفت: علت اصلی نزول سوره، جواب از سه سؤال فوق بوده که در قالب چهار مسئله فوق، بیان گردیده است همانطور که سوره با اعتقاد حق و عمل صالح افتتاح شده با اعتقاد و عمل صالح به پایان رسیده است که آیه اخیر آن چنین است: ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا پس غرض سوره دعوت به اعتقاد حق و عمل صالح بانذار و تبشیر است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۰

سورة الكهف مکیة و آیاتها- ۱۱۰

[سوره کهف (۱۸): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِجَابًا (۱) قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كُنِينَ فِيهِ أَبَدًا (۳) وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)
 مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِيرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۱

بنام الله که رحمن و رحیم است

۱- حمد خدایی است که بر بنده اش کتاب نازل فرمود و در آن کتاب انحرافی قرار نداد.

۲- کتابی که قائم به مصلحتهاست، تا انذار کند از عذابی شدید که از جانب خداست، و بشارت دهد به آنان که اعمال نیک می‌کنند که پاداش نیکی برای آنهاست.

۳- در آن پاداش جاودانند.

۴- و انذار کند کسانی را که گویند خدا برای خود فرزندی اخذ کرده است.

۵- آنها و پدرانشان به این گفته علمی ندارند سخن هولناکی است که از دهانشان خارج می‌شود آنها فقط دروغ می‌گویند.

۶- شاید تو از پی ایشان از غم اینکه اگر به این قرآن ایمان نیاوردند خودت را هلاک کنی.

۷- ما آنچه در زمین هست برای زمین زیور قرار داده‌ایم تا آنها را امتحان کنیم که کدامشان در عمل بهتر هستند.

۸- و ما آنچه را در روی زمین هست خاک بایر (بی‌علف) خواهیم کرد.

کلمه‌ها

عوج: (بر وزن فرس): کجی، و بر وزن عنب، اسم مصدر است آن به معنی انحراف است در دین و سخن و نیز در زمین، مانند لا تری فیها عوجاً و لا اُمتاً طه/ ۱۰۷.

قیما: قیم: مستقیم. ایضا: تدبیر کننده از روی مصلحت. به معنی استوار نیز گفته‌اند.

بأس: آن در اصل به معنی سختی است و در آیه به معنی عذاب است.

لدنه: لدن: ظرف زمان و مکان است، در اینجا به معنی «عند» و طرف تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۲ و جانب است.

ماکثین: مکث: توقف کردن. «ماکثین»: ماندگان.

ابدا: ابد: زمان مستمری که قطع نمی‌شود (زمان غیر محدود).

باخع: بخع: کشتن و تلف کردن خود از اندوه. باخع: قاتل. «البخع قتل النفس غما» و نیز آمده: «بخع نفسه: قتله من وجد او غیظ» در قرآن فقط در این معنی آمده است.

اسفا: اسف (بر وزن شرف): اندوه و غصه شدید.

صعید: صعِد (بر وزن شرف) و صعود: بالا رفتن، صعید: بالا رفته، آن را در لغت خاک و روی زمین گفته‌اند طبرسی فرموده: صعید روی زمین است که بی‌علف و بی‌درخت باشد زجاج گفته معنی آن بالاتفاق «وجه الارض» است.

جرزا: جرز: بریدن. «جرزه جرزاً: قطعه» جرز (بر وزن عنق):

زمینی که علف نداشته باشد. طبرسی فرموده: زمینی که چیزی نمی‌رویانند، گویی علف را می‌خورد (قطع می‌کند) آن فقط دو بار در قرآن آمده است.

شرحها

در این آیات که چهار آیه اول آن می‌شود عنوان سوره باشند آمده است:

از موارد نعمتهای خدا آنست که کتابی بدون انحراف و در بر گیرنده مصالح زندگی به انسانها به واسطه بنده‌اش فرستاده است تا بنده‌اش بدکاران را انذار و نیکوکاران را بشارت دهد، و نیز کسانی را که به خدا نسبت فرزند می‌دهند انذار نماید، آنان در این

سخن هم خود دروغگویند و هم پدرانشان، آن گاه فرموده: از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۳

اعراض مشرکان متأسف و غمگین مباش حقیقت زندگی آنها این است که با زینت و وسائل زندگی زمین، امتحان شوند و پس از پایان امتحان، زمین را به حالت اولیه بر خواهیم گردانید، انسان با اختیار در ظرف امتحان بالاتر از این نمی‌شود که بعضی ایمان می‌آورند و بعضی نه.

۱- الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عِبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا لَفْظ «الحمد» که در سوره حمد توضیح داده شد. حاکی آنست که قرآن یکی از نعمتهای خداست و باید خدا را در مقابل آن حمد و سپاس گفت. کلمه «عبده» حاکی از مقام منبع رسول خدا صلی الله علیه و آله است و می‌رساند که آن حضرت چیزی از خود ندارد و در رسالت خود فقط یک بنده مطیع است هر چه خدا فرماید همان را خواهد گفت: منظور از عدم عوج آنست که در قرآن انحرافی نیست به طرف باطل و ناحق و به ضلالت میل نمی‌کند و

فقط طریق مستقیم خدا را بیان می‌نماید «عوجا» نکره در سیاق نفی و مفید عموم است یعنی قرآن در لفظ، فصاحت، بلاغت، بیان حقائق، هدایت انسانها، اقامه براهین، اصلا کجی و انحراف ندارد، لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه فصلت / ۴۲ در جای دیگری آمده: قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ زمر / ۴۸.

۲- قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا به نظر می‌آید و لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا حال اول و «قیما» حال دوم از کتاب است یعنی: خدا کتاب را بر بنده‌اش نازل کرد در حالی که از یک طرف انحرافی در آن نیست و از طرف دیگر قائم به مصالح انسانها و در برگیرنده حوائج است نظیر: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ اسراء / ۹ و نظیر يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ احقاف / ۳۰، آن گاه فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو وظیفه تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۴

دارد انذار و بشارت. این انذار و تبشیر، بیان و تعلیل انزال کتاب با آن دو حال است. منظور از اجر خوب آخرت است، این دو آیه نظیر آیه ۹ و ۱۰ سوره اسراء است.

۳- مَا كَيْفَ فِيهِ آيَاتٌ مُّزْمِرٍ «فيه» راجع است به «اجرا» در آیه قبل، و این نشان می‌دهد که منظور از اجر، پاداش آخرت است، یعنی مؤمنان در آن اجر جاودان خواهند بود.

۴- وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ذکر این انذار بخصوص بعد از «لینذر» در آیه قبلی دلیل بر اهمیت آن است و ظاهرا در حین نزول آیه، این مسأله مطرح بوده است، ناگفته نماند موضوع فرزند داشتن خدا در قرآن مجید به دو قسم آمده است، یکی به صورت ولادت مانند: أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهِ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ صافات / ۱۵۲ ... وَ حَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ، يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أُنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبِيَّةً وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ... انعام / ۱۰۰ و ۱۰۱، از نبودن زن برای خدا می‌دانیم که نظر مشرکان، فرزند به صورت ولادت بوده است، آیه لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ نیز در جواب همان است.

دیگری به صورت اتخاذ ولد، مانند آیه ما نحن فيه و دهها آیه دیگر ناگفته نماند در مسئله اول مشرکان صفت انسانها و حیوانها را به خدا نسبت می‌دادند و بیراهه می‌رفتند، چنین خدایی عقلا نمی‌تواند خدا باشد، اما در مسئله اتخاذ ولد ظاهرا نظرشان آن بود که خدا برای خود در اداره جهان کمکی اخذ کرده و احتیاج به غیر دارد، مثلا در آیه: ... لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ فرقان / ۲، اول حکومت و تدبیر را تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۵

مخصوص خدا می‌کند و آن گاه اتخاذ ولد را نفی می‌کند، در آیه دیگر ملائکه را که فرزندان خدا می‌دانستند نفی ولد کرده و گوید: آنها بندگان محترمند وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ انبیاء / ۲۶، آن گاه می‌گوید:

وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ ... از این معلوم می‌شود که نظر مشرکان از ولد، فرزندی بوده که جنبه الوهیت و یاری خدا داشته باشد، ایضا آیه: قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ ... انعام / ۶۸، پیداست که در خدا یک نوع احتیاج می‌دیدند که در نظرشان با اتخاذ ولد، رفع می‌شد.

۵- مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا.

استدلال است بر نفی اتخاذ ولد یعنی خودشان و پدرانشان که این نسبت را به خدا داده‌اند از روی پندار و گمان گفتند قولشان از روی علم نیست و مبتنی بر دلیل نمی‌باشد در ردّ دوم در ذیل آیه فرموده فقط دروغ می‌گویند آمدن «آباء» برای آنست که نگویند: از پدران چنین رسیده است و نمی‌توانیم آنها را تکذیب کنیم کَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ دو چیز را می‌فهماند: یکی آنکه این سخن فقط در زبان آنهاست و واقعیت ندارد دیگری اینکه: افتراء بزرگی است که لازمه‌اش، نسبت شریک دادن و محتاج دانستن خدا است و اگر به صورت ولادت باشد و موجب جسم بودن، مرکب بودن خداست در جای دیگر فرموده:

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا مريم / ۹۰-۹۱، زیرا آن لازمه‌اش خدا نبودن

خداست «۱».

(۱) لفظ «کلمه» تمیز است تقدیر آن «کبرت مقاتلهم کلمه تخرج من افواههم» می‌باشد [.....]

. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۶

۶- فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا.

پس از نفی اتخاذ ولد و انذار و تبشیر، در این آیه به آن حضرت توصیه می‌شود: از اینکه به قرآن ایمان نمی‌آورند خودت را از اندوه هلاک مکن، آن وقت در دو آیه بعدی این مطلب تکمیل می‌شود «اسفا» مفعول له است برای «باخع» و یا در جای حال قرار گرفته است منظور از «آثار» اعراض کفار است زیرا اثر علامت قدم راهرو است که حکایت از رفتن او دارد، یعنی گویی تو بر اعراض آنها خودت را از شدت اندوه خواهی کشت، اگر به این قرآن ایمان نیاورند.

اطلاق حدیث بر قرآن از آن بود که قرآن در آن روز، گفته‌های تازه‌ای بود.

۷ و ۸- إنا جعلنا ما على الأرض زينة لها لئبلوهم أيتها أحسن عملاً و إنا لجاعلون ما عليها صعيداً جزئاً این دو آیه از یک واقعت خبر می‌دهند و آن اینکه: خدا زمین را با چیزهایی که در آن هست، زینت داده تا مردم آزمایش شوند و نیکوکاران معلوم گردند، پس از خاتمه آزمایش زمین از زینت سلب شده به حالت اول بر خواهد گشت.

زمین اگر در حالت اول می‌ماند و زینت نمی‌شد، انسان به آن رغبت پیدا نمی‌کرد و آزمایش نمی‌شد و انگهی غرض خدا از زینت دادن زمین، اشخاص احسن العمل بوده‌اند، آنها که در امتحان به صورت اقبیح عملاً ظاهر می‌شوند وجودشان مورد اراده مستقل خدا نبوده است مانند تراشه‌هایی که از تیشه نجار می‌ریزد، لام در «لنبلوهم» برای غایت است، ارتباط این دو آیه با آیه قبلی چنین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۷

است، خودت را در مقابل عدم ایمان آنها هلاک مکن، دنیا دنیای امتحان است بشر در ظرف اختیار آزمایش می‌شود، نتیجه جز این نمی‌تواند باشد که عده‌ای به اختیار خود نیکوکار و عده‌ای بدکار شوند علی‌هذا خودت را مکش نظیر و لو شاء ربك لآمن من فی الأرض کلهم جمیعاً فأنت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین یونس / ۹۹.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۸

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۹ تا ۲۶]

اشاره

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ نِعْلَمَ أَيُّ الْحَزِينِ أَخْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمِيدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳)

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبَّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴) هُوَ لَاءِ قَوْمِنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَّا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَمِينٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵) وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا (۱۶) وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَتْرَاوِرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷) وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ

لَمَلْتُمْ مِنْهُمْ رُجْبًا (۱۸)

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا (۲۰) وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ أَنَّ السَّاعِيَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲) وَ لَا تَقُولَنَّ لِيْءٍ إِنْنِي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا (۲۳)

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اذْدَادُوا تِسْعًا (۲۵) قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ اَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۸۰

۹- آیا گمان می‌بری که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟

۱۰- وقتی که جوانان به کهف آمدند، گفتند: پروردگار از جانب خودت به ما رحمتی ده و از این کارمان برای ما نجاتی آماده کن.

۱۱- گوشه‌های آنها را در کهف سالهای معینی از شنیدن صداها مسدود کردیم آنها را به خواب بردیم).

۱۲- سپس آنها را بیدار کردیم تا روشن کنیم کدام یک از دو گروه مدت توقفشان را شمرده است.

۱۳- ما خبر آنها را به حق بر تو حکایت می‌کنیم آنها جوانانی بودند که به پروردگار خویش ایمان آوردند و بر هدایتشان افزودیم.

۱۴- بر دل‌هایشان قوت بخشیدیم که (در آن مجمع) برخاسته و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است، جز او هرگز معبودی نخواهیم خواند که در این صورت باطل گفته‌ایم.

۱۵- این قوم ما سوای او خدایانی گرفته‌اند، چرا دلیل آشکاری به این کار نمی‌آورند کیست ظالمتر از کسی که بر خدا دروغ بندد.

۱۶- وقتی که از قوم خود و از آنچه جز خدا می‌پرستند کنار کشیدید در آن کهف مأوی بگیرید تا خدا از رحمت خویش بر شما بگسترد و در کارتان گشایشی پیش آورد.

۱۷- آفتاب را می‌دیدید چون طلوع می‌کرد از کهف آنها بطرف راست میل می‌کرد و چون غروب می‌کرد آنها را به طرف چپ

ترک می‌نمود، آنها در فراخانی غار بودند، آن تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۸۱

از آیات خدا بود، هر که را خدا هدایت کند او هدایت یافته است و هر که را گمراه کند او را سرپرست هدایت کننده‌ای نخواهی یافت.

۱۸- آنها را بیدار می‌پنداری حال آنکه خفته‌اند به راست و چپ آنها را می‌گردانیم سگشان بازوان خود را بر آستانه غار باز کرده بود، اگر بر آنها مشرف می‌شدی از ترس می‌گریختی و پر از وحشت می‌شدی.

۱۹- این چنین بیدارشان کردیم که میان خود سؤال کنند، یکی گفت چه قدر خوابیده‌اید گفتند: یک روز یا مقداری از یک روز خوابیده‌ایم گفتند: پروردگارتان دانایتر است به آنچه خوابیده‌اید یکی از شما را با این پول به شهر بفرستید به بینید کدام کس طعام پاکیزه‌تر دارد تا طعامی از آن بیاورد و تدبیر به خرج دهد تا کسی را بر شما و حال شما واقف نکند.

۲۰- آنها اگر بر شما دست یابند سنگسارتان می‌کنند یا در دین خود داخل می‌کنند، در این صورت به هیچ وجه رستگار نمی‌شوید.

۲۱- بدینسان اهل شهر را بر آنها واقف کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است و آخرت آمدنی است، وقتی که در بین خود (در

- امر معاد) نزاع می‌کردند، گفتند: بر آنها بنائی بسازید، آنها که بر کار اهل شهر غالب بودند، گفتند: بر آنها مسجدی می‌سازیم.
- ۲۲- خواهند گفت که سه نفر بودند چهارمی سگشان بود و خواهند گفت پنج نفر بودند ششمی سگشان بود از روی گمان، و خواهید گفت هفت نفر بودند هشتمی سگشان بود، بگو خدایم به عددشان دانتر است، تعداد آنها را جز کمی نمی‌دانند، درباره آنها محاجه مکن مگر محاجه سطحی و درباره آنها از کسی نظر نخواه.
- ۲۳- اصلاً نگو: من فردا فلان کار را می‌کنم.
- ۲۴- مگر آنکه خدا بخواهد و هر گاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو شاید خدایم به نزدیکتر از این هدایتم کند.
- ۲۵- در کهف خویش سیصد سال ماندند و نه سال بر آن افزودند.
- ۲۶- بگو: اللّٰه به مدت خوابشان دانتر است که غیب آسمانها و زمین خاص اوست، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۲ اصحاب کهف را جز خدا سرپرستی نیست و خدا در حکمش کسی را شریک نمی‌کند.

کلمه‌ها

- کَهْف: کَهْف غار وسیع. و اگر کوچک باشد غار گویند نه کَهْف چنان که طبرسی و فیروزآبادی گفته است، راغب مطلق غار می‌گوید در عبارت صحاح و مصباح و اقرب قید «المنقور» ذکر شده است یعنی غار کنده شده بنا بر این، کَهْف غار طبیعی نیست.
- رَقِیم: رقم: نوشتن، نقطه گذاشتن، آشکار کردن. رَقِیم به معنی مرقوم و نوشته شده است، اصحاب کَهْف را اصحاب رَقِیم گویند که حالات آنها را در فلزی نوشته و در درب غار نصب کرده بودند.
- اوی: اوی: نازل شدن، منضم شدن «اویت منزلی و الیه: نزلته» اَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ: جوانان در کَهْف نازل شدند «فأووا»: نازل شوید و مکان گیرید.
- فتیة: فتی: تازه جوان، در دختر فتاة گویند، جمع فتی، فتیان و فتیة است.
- رشد: (بر وزن شرف): هدایت، صلاح. کمال، نجات، منظور از آیه معنای اخیر است «مرشد»: نجات دهنده.
- احصی: احصاء: تمام کردن شمارش. «احصی» شمارنده‌تر، حصاء به معنی سنگریزه است راغب گوید: این بدان علت است که عرب در شمردن از سنگریزه استفاده می‌کرد.
- امد: مدت و زمان، فرق ابد و امد آنست که ابد به معنی زمان نامحدود و امد به معنی زمان محدود ولی مجهول الحد است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۳
- ربطنا: ربط: بستن، ربط قلب به معنی محکم کردن و قوی کردن قلب است با ایمان و استقامت و اطمینان و امثال آن.
- شططا: شطط: تجاوز از حد، جور، دوری از حق، باطل.
- اعتزلتموهم: عزل: کنار کردن. اعتزال: کنار شدن اعْتَزَلْتُمُوهُمْ: کنار شدید از آنها.
- مرفقا: رفق (بکسر اول) مدارا مرفق (بکسر میم و فتح فاء) نیز مصدر است به معنی سهولت و گشایش.
- تزاور: زور (بفتح اول): قصد و میل. «تزاور»: میل می‌کند و منحرف می‌شود، آن در آیه به معنی میل و منحرف شدن است.
- فجوة: جای وسیع «الفجوة: الساحة الواسعة» آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.
- ایقظا: یقظ (بر وزن عضد) و نیز (بفتح اول و کسر دوم) بیدار و نخفته جمع آن ایقظ است یعنی «بیدارها».
- رقود: راقد: خواب رفته، جمع آن رقاد است یعنی: خفتگان.
- ذراعیه: ذراع: بازو. ذراعین: دو بازو.
- وصید: وصد: بافتن و ثبوت. «وصد الثوب: نسخه» و نیز گویند: «و صد الشيء: ثبت» منظور از وصید در آیه آستانه است.

ربعا: رعب: ترس. راغب گوید: لاعلاجی از کثرت خوف.

ورق: ورق (بفتح واو و کسر راء): درهم (پول نقره) در مصباح جمع آن را اوراق نقل کرده است ولی راغب و طبرسی «ورق» را درهم گفته‌اند. در نهج البلاغه حکمت ۳۸۱ به معنی نقره است.

یتلطف: لطف: رفق، مدارا، نزدیکی «الرفق فی العمل: الرفق فیه» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۴
تلطف: اعمال رفق و مدارا «لیتلطف»: مدارا و نرمی کند.

یظهروا: ظهر: پشت. مراد از آن در آیه غلبه و دست یافتن است *إِنْ يَظْهَرُوا* اگر غلبه کنند و دست یابند.
یرجموکم: رجم: سنگ زدن «رجمه: رماه بالحجاره» «یرجموکم» سنگسارتان می‌کنند.

اعثرنا: عثر: لغزش و افتادن. راغب گوید: به طور مجاز در کسی که ناخواسته به چیزی مطلع می‌شود، به کار می‌رود. اعثار به معنی واقف کردن از همین باب است *أَعَثَرْنَا عَلَيْهِمْ*: اهل شهر را به آنها واقف کردیم.

رجما: رَجْمًا بِالْغَيْبِ به طور استعاره به معنی ظن است «الرجم ان یتکلم بالظن».

تمار: مراء: «مجادله «لا تمار فیهم، الامراء ظاهرا» درباره اهل کهف با آنها مجادله مکن مگر مجادله‌ای که سطحی است یا مجادله‌ای که حجت را آشکار کند.

أبصر به: أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ هر دو صیغه مبالغه‌اند بمعنی «چه بینا و چه شنوا».

شرحها

پیش از آنکه به تفسیر آیات شروع کنیم لازم است مطالب چندی درباره اصحاب کهف به طور مقدمه بیاوریم، این مطالب در تفسیر آیات ما را یاری خواهد کرد.

اول: در تفسیر برهان از تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده: اصحاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۵

کهف و رقیم در زمان پادشاهی ظالم و متجاوز زندگی می‌کردند، او اهل مملکت خود را بر عبادت بتها دعوت می‌کرد، هر که امتناع می‌کرد کیفرش قتل بود اصحاب کهف قومی مؤمن بودند و خدا را عبادت می‌کردند، پادشاه در دروازه شهر مأمور گذاشته بود، به وقت خروج از شهر، بکسی اجازه نمی‌داد مگر آنکه باصنام سجده کند، این جوانان به بهانه شکار از شهر خارج شدند در راه بچوپانی رسیدند، خواستند او را با خود همراه کنند، قبول نکرد، ولی سگ چوپان با آنها آمد ... جوانان که از پادشاه فرار کرده بودند وقت شب به کهف رسیدند، سگ نیز با آنها بود، خدا آنها را بخواب برد ...

آنها در خواب بودند که خدا آن پادشاه و قوم او را هلاک کرد، آن زمان گذشت، زمان دیگر و قوم دیگری آمدند، سپس اصحاب کهف از خواب بیدار شدند، بعضی به بعضی گفت: در اینجا چقدر خوابیده‌ایم؟ دیدند آفتاب بلند شده گفتند: یک روز یا مقداری از یک روز خوابیده‌ایم، بعد یکی به دیگری گفت:

بیا این پول را ببر و مقداری طعام بخر ولی مواظب باش که تو را نشناسند و گر نه ما را می‌کشند و یا بدین خود برمی‌گردانند.

آن مرد وارد شهر شد، دید شهر همان شهر نیست و مردم همان مردم نیستند نه آنها زبان او را فهمیدند و نه او زبان آنها را گفتند: تو کیستی و از کجا آمده‌ای او جریان را باز گفت (پس از روشن شدن قضیه) پادشاه با مردم به همراه آن مرد به در غار آمدند و به غار نگاه می‌کردند ... خدا آنها را مرعوب کرد که به غار داخل نشدند فقط همان مرد داخل شد دید رفقاییش از شنیدن صدای مردم و دیدن آنها در هراسند که مبادا قشون دقیانوس از آنها مطلع شده‌اند، ولی رفیقشان به آنها خبر داد که آنها آن زمان طولانی

را در خواب بوده‌اند، بیدار شدنشان نشانه قیامت بر مردم است، (از شوق) گریه کردند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۶

و از خدا خواستند که همان طور در خوابگاه خود بخوابند «فبکوا و سئلوا اللّٰه ان یعیدهم الی مضاجعهم نائمین کما کانوا» سپس

پادشاه گفت: باید در اینجا مسجدی بسازیم و آن را زیارت کنیم که اینها قومی مؤمن هستند.

این روایت استخوان بندی قضیه را به خوبی روشن می‌کند ولی مضمونش آنست که بار دیگر اصحاب کهف به خواب اولی رفته‌اند ولی آیه ۲۱ چنان که خواهد آمد ظهورش آنست که آنها بار دیگر در غار مرده‌اند مشرکان گفته‌اند: بیاد بود اینان بنائی بسازید، پادشاه گفته است باید مسجدی بنا کنیم، و اگر مانند اول بخواب می‌رفتند می‌بایست مردم مرتب بیدار آنها بروند و در تواریخ نقل شود وانگهی این قضیه ما بین زمان حضرت عیسی و آمدن اسلام بوده است و از جریانهای ما قبل تاریخ نیست علی‌هذا لازم بود که بارها در تاریخ و کتابها نقل شود.

دوم: بهتر است بدانیم خدا را در این عمل چه غرضی بود؟ و چرا چنین خوابی را برای آنها پیش آورد، آیات شریفه برای آن دو علت بیان می‌کند.

یکی اینکه خدا می‌خواست آنها مقدار خواب خویش را بدانند، ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا مراد از «الحزبین» خود اصحاب کهف هستند که گروهی گفت: یک روز یا مقداری از روز را خفته‌ایم، گروه دیگر گفتند:

خدا بهتر می‌داند، باز در آیه ۱۹ می‌فرماید: وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ بِمَا عَمِلُوا فَمَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا وَ كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالَّذِي لَا يَأْتِي الْبَشَرَ إِلَّا بِنُوحٍ وَأَنبِيَ الْإِسْرَائِيلَ بِالَّذِي كَفَرَ بِرَبِّهِ فَجَعَلْنَاهُ نَاسِئًا لِّلْعَالَمِينَ وَ كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالَّذِي لَا يَأْتِي الْبَشَرَ إِلَّا بِنُوحٍ وَأَنبِيَ الْإِسْرَائِيلَ بِالَّذِي كَفَرَ بِرَبِّهِ فَجَعَلْنَاهُ نَاسِئًا لِّلْعَالَمِينَ

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۷

اللَّهُ اعْلَمُ (۱).

دیگری آن بود که اهل آن شهر به معاد اعتقاد پیدا کنند و آن را ناممکن ندانند، چنان که در آیه ۲۱ فرموده: وَ كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالَّذِي لَا يَأْتِي الْبَشَرَ إِلَّا بِنُوحٍ وَأَنبِيَ الْإِسْرَائِيلَ بِالَّذِي كَفَرَ بِرَبِّهِ فَجَعَلْنَاهُ نَاسِئًا لِّلْعَالَمِينَ

سوم: داستان اصحاب کهف از آیه ۹ تا ۱۲ به طور اجمال بیان شده و بعد به طور تفصیل، باز گو گردیده است، به نظر می‌آید: نقل اجمالی داستان به مناسبت آیه عجیبه بودن و در زمینه من آیاتنا عجباً است و تفصیل قضیه در جواب سؤال مشرکان بوده است، وانگهی ظاهر: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا نشان می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن داستان اجمالا خبری داشته است (از المیزان) این مقدار که گفته شد برای مقدمه کافی است، بقیه مطالب در «نکته‌ها» خواهد آمد.

۹- أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا.

در باب تفسیر گفته‌اند «ام» به معنی «بل» و همزه استفهام است و تقدیر آن «بل احسبت» می‌باشد، اصحاب کهف و رقیم هر دو یکی هستند، علت آنکه اصحاب «رقیم» نامگذاری شده‌اند که حال آنها را در صفحه‌ای از مس نوشته و در کنار غار نصب کرده بودند، چنان که در تفسیر عیاشی قریب به این مضمون از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده است «۲».

گویند مراد از «رقیم» داستان آن سه نفر است که به غاری پناه بردند

(۱) و یا اینکه این جریان مانند حکایت ابراهیم (ع) است که گفت: ... رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي بِقُرْآنِكَ ۚ بقره / ۲۶۰

(۲).

«عن ابی عبد الله علیه السلام ... قال هم قوم فروا و كتب ملك ذلك الزمان باسمائهم و اسماء آبائهم و عشايرهم في صحف من رصاص فهو قوله اصحاب الكهف و الرقيم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۸

سنگ بزرگی افتاد، جلو غار را گرفت و در آنجا محبوس شدند، بالاخره خدا نجاتشان داد.

طبرسی فرموده: این به طور مرفوع از نعمان بن بشیر روایت شده است، ناگفته نماند این سخن قابل قبول نیست، بعید است که در قرآن و کلام بلیغ به طور اشاره و سربسته به آن اشاره شود و توضیح داده نشود.

«عجبا» خبر «کانوا» است یعنی آیا گمان میبری که ماجرای اصحاب کهف، از آیات و کارهای حیرت آور ما بود، نه عجیب نیست بلکه از کارهای دیگر خداست، خدایی که با اینهمه رویدادها و موجودات زنده روی زمین را زینت بخشیده است و از مواد بی جان اینهمه جانداران عجیب را به وجود آورده است ماجرای اصحاب کهف نیز یکی از آنهاست و عجیب نیست، با این بیان ارتباط این آیه، با آیات سابق نیز روشن می شود.

و می شود ارتباط را چنین نیز بیان کرد آیا گمان می کنی که جریان اصحاب کهف عجیب است ولی روئیدن انگورهای شیرین و سیبهای شیرین از درختان که هیزمی بیش نیستند عجیب نیست؟ آیا بوجود آمدن شترها، فیله‌ها، گوزنها و ... از نطفه‌ای ناچیز عجیب نیست؟ آیا وجود زنبور عسل و مورچه و ...

عجیب نیست؟ نه، ماجرای اصحاب کهف عجیب نیست و مانند اینهاست.

۱۰- إِذِ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا در کلمه‌ها گفته شد که «اوتی الی منزلی» به معنی نازل شدن در آنست یعنی: وقتی که جوانان در کهف نازل شدند و در آن مستقر گردیدند لفظ «من لدنک» حکایت از لاعلاجی آنها می کند، بعید نیست که جمله وَ هَيِّئْ لَنَا ...

تفسیر رحمت باشد، به عبارت دیگر، چون جوانان به کهف داخل شدند اختناق تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۸۹ و ظلم و فشاری که توسط پادشاه به آنها و مسلمانان وارد می آمد، به نظر آوردند و دیدند فرار به کهف حلال مشکلات نیست لذا رو بدرگاه خدا آورده و گفتند:

پروردگارا رحمت بخصوصی از جانب خودت که همان تهیه نجات ما در این فرار باشد به ما عطا کن، ظاهراً استجاب دعا همان خواب رفتن بود که در آیه بعدی بیان شده است.

۱۱- فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ضرب بر آذان، به خواب بردن آنها است.

در مجمع البیان فرموده است: دعای آنها را اجابت کردیم و با خواب رفتن گوشهای آنها را سالهای متمادی از نفوذ صداها مسدود کردیم، چون خواب رفته با شنیدن صدا بیدار می شود .. این از فصیح لغات قرآن است که ترجمه آن به طوری که حق مطلب را ادا کند ممکن نیست. در کشاف گفته: «ضربنا علی آذانهم حجاباً من ان تسمع ...»

در عین حال آیه حکایت دارد که آنها در کهف به خواب رفته بودند نه آنکه مرده باشند سِنِينَ عِدَدًا به معنی «سنین معدوده» و سالهای شمارش شده است به قولی تقدیر آن «سنین ذات عدد» می باشد، زمخشری می گوید از آمدن «عدد» ممکن است کثرت و ممکن است قلت استفاده شود نگارنده گوید: چون خدا این ماجرای را عجیب نشمرده است در این صورت بهتر است قلت مراد باشد.

۱۲- ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا.

منظور از بعث بیدار کردن است، «لنعلم» به معنی آشکار کردن می باشد «۱»

(۱) ناگفته نماند علم به معنی اظهار در آیات زیادی آمده است مانند لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ حديد / ۲۵ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ جن / ۲۸.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۹۰

در مقدمه گفته شد که جریانشان مانند جریان ابراهیم علیه السلام بود که گفت وَ لَکِنْ لَیَطْمِئَنَّ قَلْبِیْ و یا منظور آن بود که مدت خواب را بدانند و رفع شبهه شود، البته این احتمالی است که نگارنده می‌دهم و الله اعلم، منظور از حزین دو گروه از اصحاب کهف‌اند که یکی گفت: لَبِثْنَا یَوْمًا أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ دیگرى گفت: رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ و پس از برگشتن رفیقشان از شهر معلوم شد که گروه اول ناصحیح گفته‌اند و الله العالم به نظر بعضی مراد از حزین مؤمنان و کافران از قوم اصحاب کهف می‌باشند که در مدت لبث آنها اختلاف کردند، خدا آنها را بیدار کرد تا مدت خوابشان برای آنها معلوم شود، ولی این بر خلاف آیه ۱۹ است که خواهد آمد.

«احصی» فعل ماضی و «امدا» مفعول آن و «ما» در لِمَا لَبِثُوا به معنی مصدر است و تقدیر آن «احصی لامد لبثهم» می‌باشد، زمخشری گوید: فعل تفضیل بودن «احصی» غیر سدید است، چون آمدن فعل تفضیل از غیر ثلاثی قیاسی نیست.

۱۳- نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى در سه آیه گذشته، فشرده قضیه به صورت یک معجزه و قدرت‌نمایی خدا، نقل گردید و نشان می‌داد که این ماجرای به صورت اجمال برای آن حضرت و دیگران معلوم بوده است، از این آیه مشروح داستان شروع می‌شود جمله نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ نشان می‌دهد که درباره آنها سخنان ضد و نقیض بود که خدا خواسته است واقعیت را بیان فرماید.

زیادت هدایت بعد از ایمان ظاهراً تکامل ایمان است وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ محید/ ۱۷، از حضرت صادق صلوات الله علیه در ضمن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۱

حدیثی نقل شده «... بتمام الايمان دخل المؤمنون الجنة و بالزيادة في الايمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عند الله...» (تفسیر عیاشی).

۱۴- وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا لَفْظ «ربطنا» حاکی است که این سخنان را در جمع مشرکان گفته‌اند، «قاموا» نشان می‌دهد که در مجلسی یا مجمعی از میان جمع بپا خواسته و ایمان خود را اظهار و شرک را محکوم کرده‌اند.

در مجمع البیان فرموده: در مجلس پادشاه به پا خواسته و چنین گفتند، و این می‌رساند که از خواص پادشاه بوده‌اند، در این سخن، اول توحید خدا را عنوان کرده و فرموده‌اند: جز خدا پروردگاری نیست و پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است و در همه اینها جز او ربی نیست، شاید مشرکان در آن روز برای هر یک از اقشار موجودات، پروردگاری معتقد بوده‌اند و آنها با این سخن عقیده قوم خود را محکوم کرده‌اند.

آن گاه در تأکید این سخن گفتند: لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا این جمله نشان می‌دهد که بت پرستی بر آنها تحمیل می‌شده است که در مقابل گفته‌اند:

هرگز چنین کاری نخواهیم کرد که در این صورت باطل گفته‌ایم و باطل را به جای حق گذاشته‌ایم.

۱۵- هُوَ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا احتمال دارد که این سخن را در مجلس شاه و پیش روی شاه گفته‌اند وقتی که پادشاه گفت چرا از دین این مردم کنار می‌شوید و چرا تفرقه می‌اندازید؟ در این صورت این آیه بقیه سخن آنها در آیه قبل است.

خلاصه سخنشان آنست که این قوم ما که عقیده‌شان را به رخ ما می‌کشی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۲

جز خدا، خدایانی گرفته‌اند که دلیلی بر معبود بودن آنها ندارند در این صورت از همه ظالم‌تراند که به خدا افترا می‌بندند و شریک قائل می‌شوند، منظور از سلطان بین دلیل قاطع است و گر نه ممکن بود دلیل عاطفی بی‌فائده بیاورند نظیر آنکه: پدرانمان چنین می‌کردند ما نیز چنین خواهیم کرد ولی این دلیل بین نیست به نظر بعضی: این سخن را میان خودشان گفته‌اند، ولی احتمال اول

قویتر است.

۱۶- وَ إِذِ اغْتَرَّتْمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرَفَقاً این سخن آنهاست در میان خودشان بعد از بیرون شدن از آن مجلس، غرض از اعتزال شاید به صورت اعلام موضع و اظهار عقیده باشد یعنی وقتی که با اظهار عقیده و کوبیدن اعتقاد آنها از مردم و خدایانشان کنار شدید، اینها ما را اذیت خواهند کرد، اینها ما را می‌کشند و یا به دین خودشان مجبورمان می‌کنند چنان که در آیه ۲۰ خواهد آمد، آن گاه پیش خود گفته‌اند، پس برویم به آن غار، الف و لام کهف برای عهد است.

جمله: يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ ... همانست که در آیه ۱۰ به صورت دعا آمده است رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَداً علی هذا وَ يَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرَفَقاً تفسیر يَنْشُرْ لَكُمْ ... است و مراد از «مرفق» گشایش و سهولت امر و نجات می‌باشد، اضافه رحمت به سوی الله در جای مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً در آیه گذشته است که حکایت می‌کند همه راهها را در مقابل خود بسته می‌دیدند لذا رحمت و عنایت مخصوص خدا را خواسته‌اند.

۱۷- وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَتَّأَوُّرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ هُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۳

این آیه نشان می‌دهد که کهف رو به جنوب بوده است و اگر رو بشرق یا غرب بود، آفتاب وقت طلوع و غروب، مستقیم به درون آن می‌تابید، حال آنکه آفتاب وقت طلوع به طرف راست کهف متمایل می‌شد و به درون غار داخل نمی‌شد. و وقت غروب نیز از آنها به طرف چپ میل می‌کرد، و اگر رو به شمال بود، اصلاً آفتاب نمی‌دید، از این معلوم می‌شود که نور آفتاب به آنها می‌رسیده ولی بر آنها نمی‌تابیده است. تَقَرَّبُ هُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ یعنی آنها را ترک می‌کرد به طرف شمال و بر آنها نمی‌تابید.

راست و چپ در اینجا نسبت به کسی است که می‌خواهد از کهف خارج شود که اگر کهف رو به جنوب باشد، مغرب در سمت راست و مشرق در سمت چپ او خواهد بود، علی هذا راست و چپ بودن نسبت به اصحاب کهف و درب غار است، جمله وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ شاید بیان آن باشد که هوا و نور کاملاً به آنها می‌رسیده است.

به هر حال این کار از آیات و قدرت‌نماییهای خدا بود و گر نه با اسباب ظاهری چنین چیزی میسر نبود ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ.

جمله مَنْ يَهْدِ اللَّهُ ... شاید در بیان آنست که هر که مورد هدایت و عنایت خدا واقع شود به اینکارها ایمان می‌آورد و هر که را خدا سلب توفیق کرد ایمان نخواهد آورد، به نظر بعضی مَنْ يَهْدِ اللَّهُ اصحاب کهف و مَنْ يُضِلِلْ قوم آنها هستند.

۱۸- وَ تَحَسَّبُ لَهُمْ آيِقَاطاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نَقَلْبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ فِراراً وَ لَمَلْتُ مِنْهُمْ رُعباً این آیه بیان حال آنها در کهف است، به نظر می‌آید چشمهایشان باز بود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۴

که اگر کسی نگاه می‌کرد می‌پنداشت بیدار هستند و نگاه می‌کنند و شاید بازماندن چشم آنها برای سالم ماندن بوده است، و نیز در حال خواب به این پهلو و آن پهلو می‌غلتیدند تا یک طرف بدنشان با ادامه تماس با زمین نپوسد، شاید که موهایشان نیز بلند شده و قیافه هیولایی بخود گرفته بودند که سبب وحشت هر تماشاگر می‌شد به طوری که مجبور بود از کثرت رعب پا به فرار گذارد و یا بازماندن چشمان سبب ترس می‌گردید به نظر می‌آید: فرار در اثر خوف از آنها و رعب در اثر شگفتی باشد که حتی بعد از فرار هم هست و همه وجود را احاطه می‌کند، در این صورت، فرار معلول رعب نیست، گویا بعضی گفته‌اند که فرار معلول رعب است و آن از قبیل تقدیم مسبب بر سبب است.

«فرار» مفعول مطلق و تقدیر آن «لولیت منهم و فررت فرارا» است و شاید آن اشاره به شدت فرار باشد، «رعباً» تمیز است از «لملئت». اما وَ كَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ این جمله حالیه است و در این آیه، سه نادره از حالات آنها ذکر شده است: اول بیننده آنها را

بیدار گمان می‌کرد حال آنکه در خواب بودند دوم: به طرف راست و چپ می‌غلتیدند، سوم: سگشان دو بازوی خود را در آستانه غار گشوده بود، این می‌رساند که سگ نیز در آن مدت در آستانه غار به خواب رفته بود، قطع نظر از این آیه در آیه ۲۲ سه بار از سگ سخن به میان آمده است و اگر سگشان با آنها در آن مدت طولانی به خواب رفته بود، داعی نداشت که در داستان آنها مطرح شود، طبری از حسن مفسر نقل کرده است که سگ ۳۰۹ سال بدون طعام و آب و بی آنکه پیاخیزد یا بخوابد در آستانه غار ماند.

۱۹- وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۹۵

هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا

یعنی همانگونه که آنها را در آن مدت طولانی به خواب بردیم و نگاه داشتیم، همانطور نیز بیدارشان کردیم، راجع به لیتسائلوا در آیه ۱۲ سخن گفته شد، از این آیه روشن می‌شود که در خواب احساس زمان نکرده‌اند و نیز بعد از بیدار شدن همه چیز در یادشان بوده است و نیز احساس گرسنگی کرده‌اند.

باز معلوم می‌شود که در مدت خواب اختلاف داشته‌اند ولی حتما خوابشان را آن قدر طولانی نمی‌دانسته‌اند و فکر کرده‌اند که شهر دیروزی و مردمان دیروزی هستند لذا به کسی که می‌بایست طعام بخرد سفارش کرده‌اند که در خریدن طعام مدارا بخرج دهد و کسی را به آنها و مخفی شدنشان در کهف مطلع نسازد و شاید منظور از تلافی آن باشد که حیل به خرج دهد و خود را نشان ندهد و معرفی نکند، علی هذا وَ لَا يُشْعِرَنَّ ... تفسیر و بیان تلافی است.

ضمیر «ایها» اگر راجع به مدینه باشد مراد اهل مدینه و فروشندگان آنست و شاید راجع به «اطعمه» باشد.

در میزان فرموده: از این آیه مستفاد می‌شود که عدد آنها هفت نفر یا بیشتر بوده است، بدلیل آنکه یک «قال» و دو تا «قالوا» در این آیه آمده است و چون اقل جمع سه نفر است، عده آنها اقلاً هفت نفر بوده است یکی برای قال قائل و شش نفر برای دو تا «قالوا».

۲۰- إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا این تعلیل تلافی در آیه ما قبل است، منظور از «یظهروا» اطلاع و دست تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۶

یافتن است، کلمه «یعيدوكم» که بالفظ «فی» آمده است دلالت بر ادخال دارد یعنی شما را به دین خود داخل می‌کنند، در این صورت از «یعيدوا» فهمیده نمی‌شود که آنها قبلاً در دین بت پرستان بوده‌اند، و لَنْ تُفْلِحُوا ... نتیجه اعاده به دین آنهاست یعنی در صورت دخول به دین آنها هرگز راستگار نخواهید بود.

ممکن است کسی اشکال کند که اگر آنها به طور تقیه، دین بت پرستی را قبول می‌کردند، پیش خدا معذور بودند پس چرا فرموده است، «و لَنْ تُفْلِحُوا ...»

جواب آنست که چون خودشان سبب اینکار و معرفی خود شده بودند در پیش خدا معذور نمی‌شدند (استفاده از میزان) خلاصه آیه چنین است، اگر شما را بشناسند نتیجه‌اش یکی از دو کار است یا شما را سنگباران می‌کنند و می‌کشند و یا به دین خود داخل می‌کنند.

۲۱- وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعِيَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا یعنی: همانگونه که آنها را خواباندیم و نگاه داشتیم و بیدار کردیم همان طور نیز اهل مدینه را بر حال آنها واقف و مطلع نمودیم، مفعول «اعترنا» الناس یا اهل المدینه است یعنی: «اعترنا اهل المدینه علیهم» فاعل «لیعلموا» اهل مدینه است.

پر روشن است که یکی از آنها به شهر آمده است تا طعام بخرد، پولی که در دست داشته سکه سیصد سال قبل بوده است مردم از

دیدن آن پول بدگمان شده و در صدد تحقیق بر آمده‌اند او ناچار شده که جریان خودشان را باز گوید، در جواب گفته‌اند از آن دوران سیصد سال می‌گذرد بالاخره قضیه تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۷

در شهر شایع شده، مردم و پادشاه آن روز که موحد و در دین عیسی علیه السلام بوده از ماجرا مطلع شده‌اند و با معرفی او به طرف غار آمده‌اند تا بیدار شدگان را به بینند.

از آن طرف بیدارشدگان به وسیله رفیقشان که به شهر رفته بود مطلع شده‌اند که دقیانوس و مردم زمان او همه از بین رفته‌اند و سیصد سال از آن می‌گذرد و اکثریت اهل شهر مسلمان و اهل توحید می‌باشند و دیگر از خانواده‌های آنها کسی نمانده است.

بالاخره پس از آنکه مردم آنها را دیدند و دانستند که بعد از سیصد سال بیدار شده‌اند و خودشان نیز از قضیه واقف شدند، خدا آنها را بمیرانید و هنوز اهل شهر ظاهراً از آنجا دور نشده بودند که آنها مردند و به جوار حق تعالی رفتند.

گویند: إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ متعلق به «اعثرنا» یا به «لیعلموا» است، مراد از تنازع، اختلاف در امر معاد است بَيْنَهُمْ - أَمْرَهُمْ هر دو راجع به اهل مدینه است، منظور از «امرهم» معاد است، اضافه آن به «هم» برای آنست که به آن اهتمام قائل بودند و مسئله حادی گشته بود. یعنی: ما اهل شهر را در حالی که جریان اصحاب کهف واقف کردیم که درباره معاد اختلاف می‌کردند تا بدانند که قیامت خواهد آمد أَنَّ السَّاعَةَ ... تفسیر و بیان وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا است.

ولی مشرکان به آن قانع نشده و گفتند: بنائی بر روی آنها بسازید تا مردم از آنها منقطع شوند خدایشان به حال آنها واقفتر است، این که ما را در امر معاد نکرده، ولی اکثریت که موحد بودند و بر مشرکان نیز حکومت می‌کردند گفتند: بیدار شدن آنها دلیل قاطعی بر وجود معاد است و ما به یاد آنها مسجدی تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۸

خواهیم ساخت تا خدا را در آنجا عبادت کنند و خاطره آنها همیشه زنده بماند.

احتمال دیگر آنست که ضمیر «امرهم» راجع به اصحاب کهف باشد و تنازع مردم درباره آنها باشد، یعنی: یاد کن وقتی را که مردم میان خود در باره آنها اختلاف می‌کردند که آیا باز به خواب رفته‌اند یا مرده‌اند آیا دفنشان کنند یا درب غار را مسدود نمایند؟ عده‌ای گفته‌اند بر آنها دیواری بکشید و همانطور رهاشان کنید خدایشان بهتر می‌داند اینها کیستند مرده‌اند یا بخواب رفته‌اند ولی پادشاه و دیگر موحدان گفته‌اند لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا.

۲۲- سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا.

این آیه مطلب دیگری بالاتر از اصل قضیه مطرح می‌کند و آن اختلاف مردم در عدد آنهاست، فاعل «يقولون» مردمان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، آیه به آن حضرت دستور می‌دهد که در مقابل آنها بگو فقط خدایم به تعداد آنها واقفتر است و درباره آنها از مردم چیزی نپرس و فقط به گفته خدا اکتفاء کن و با آنها محاجه مکن مگر محاجه ظاهری و غیر مفصل یا مگر محاجه‌ای که بر دلیل آنها غالب شود.

در اینجا چند مطلب هست اول اینکه اختلاف کنندگان در تعداد آنها سه گروهند و هر گروه سگشان را نیز در نظر گرفته‌اند و این می‌رساند که سگشان نیز با آنها بخواب رفته بود.

دوم: کلمه رَجْمًا بِالْغَيْبِ بعد از نقل قول کسانی که گفته‌اند: تعداد آنها سه یا پنج بود، حاکی است که این قول بر خلاف حق است و این می‌رساند که قول تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۹

سوم یعنی هفت نفر بودن صحیح است، در ذیل آیه ۱۹ نیز این مطلب از میزان نقل گردید.

در تفسیر صافی می‌گوید: اهل سنت از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که تعداد آنها هفت نفر بود، از طریق شیعه روایتی که در روضه الواعظین در زمینه حضرت مهدی صلوات الله علیه نقل شده است، بر آن دلالت دارد که در آن هست با قائم علیه السلام

... هفت نفر از اصحاب کهف خواهند بود.

سوم: در کشف گوید: اگر بگویی: این چه واوی است که بر وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ داخل شده و بر اولی و دومی داخل نشده است؟ گویم: آن همان واوی است که به جمله‌ای که صفت نکره است داخل می‌شود و نیز به جمله‌ای که حال معرفه است داخل می‌شود مانند «مررت بزید و فی یده سیف» و از همانست آیه وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ، و فائده این واو تأکید لحوق صفت بر موصوف و دلالت دارد که این اتصاف امری ثابت است. و این واو اعلام می‌کند که صاحبان قول اخیر آن را از روی علم و اطمینان نفس گفته‌اند و مرجوم به ظن نیستند.

چهارم: در میزان فرموده است از ترکیب لطیف آیه آنست که در شمارش اقوال، عدد را از سه به ترتیب تا هشت رسانیده است که به این صورت در آمده است ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

۲۳- وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ عَدَاً إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكَرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا.

آمدن این دو آیه در ضمن جریان اصحاب کهف نشان می‌دهد که این مطلب مربوط به قصه آنهاست، در روایتی که در مقدمه داستان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب مشرکان که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۰

از سه ماجرا سؤال کرده بودند فرمود: فردا به شما خبر می‌دهم و انشاء الله نگفت در نتیجه وحی چهل روز قطع گردید، پس از آن جبرئیل آیات را آورد.

در مجمع البیان آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده و در آن هست که وحی چند روز قطع گردید.

به هر حال این دو آیه یک درس بسیار بزرگی را می‌دهد و آن اینکه انسان در کارهای خود مستقل نیست تا مشیت و اذن خدا نباشد کسی قدرت انجام کاری را ندارد، پس کاری را که شخص می‌خواهد در مستقبل انجام دهد باید متعلق به اذن خدا بکند و انشاء الله بگوید و آن دلیل موحد بودن است، موسی به خضر می‌گوید: سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا كَهْفٍ / ۶۹، شعیب به موسی می‌گوید: سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ قِصَصٍ / ۲۷، اسماعیل به پدرش می‌گوید: سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ صَافَاتٍ / ۱۰۲، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرماید: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ فَتَحٍ / ۲۷.

«هذا» در آیه اخیر اشاره است به نسیان و ذکر بعد از نسیان یعنی چون ان شاء الله گفتن را فراموش کردی به هنگام یادآوری خدایت را یاد کن و بگو شاید خدایم مرا به نزدیکتر از این کمال برساند یعنی فراموش نکنم و پیوسته در یاد خدا باشم.

«شیء» تقدیرش «لاجل شیء» است إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ در جای حال است و در کلام باء ملابست مقدر است یعنی درباره چیزی که تصمیم به آن گرفته‌ای هیچ وقت مگو: من آن را فردا می‌کنم مگر در حالی یا زمانی که مرتبط به مشیت خدا باشد، ای «لا تقل انی فاعل الا متلبسا بمشيئة لله (از میزان).

۲۵- وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اذْدَادُوا تِسْعًا إِنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكَرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۱

و نه سال بوده است «سنین» عطف بیان است از «ثلث مائه»، این سالها قهرا سالهای قمری است که در میان عرب در آن روز فقط سالهای قمری معروف بوده است، در این زمینه روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که در قاموس قرآن ماده «تسع» توضیح داده‌ام.

۲۶- قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَ أَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا.

این آیه نشان می‌دهد که در میان مردم در مدت خواب آنها اختلاف بوده است که می‌گوید: بگو خدا به مدت خوابشان دانایتر است

زیرا که غیب آسمانها و زمین خاص اوست و در نزد او میباشد و از همه داناتر و شنواتر است جمله **أَبْصُرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ** تأکید دلیل اول است، یعنی جریان آنها از اخبار غیبت است غیبها نیز خاص خداست، خدا از همه شنواتر و بیناتر است، پس آنها را دیده و گفتارشان را شنیده است.

گویند: ضمیر «لهم» راجع به اصحاب کهف است ما لهم... استدلال دیگری است به علم خدا نسبت به مدت خوابشان، یعنی اصحاب کهف را جز خدا سرپرستی نیست و خدا در حکومت خود کسی را شریک نمی‌کند، علی‌هذا آنها جز خدا، نه سرپرست مستقلی دارند و نه سرپرستی که با خدا شریک باشد.

و اگر منظور از «لهم» عموم مردمان باشد باز استدلال تمام است زیرا اصحاب کهف نیز مصداقی از این عموم می‌باشند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۲

نکته‌ها

زمان واقعه: در خاتمه جریان اصحاب کهف، نکاتی چند برای تکمیل آن لازم است، اول باید بدانیم، زمان این واقعه، کدام زمان بوده است تقریباً یقینی است که این واقعه در فاصله بعد از مسیح و قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، پادشاهی که از ترس او به غار پناه بردند، دقیانوس یا ذوقیوس یا دسیوس نام داشته است که از ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی سلطنت کرده است، با آنکه در نوبت خود پادشاه با تدبیری بود با نصاری بد رفتاری می‌کرد.

کهف در کجا بوده است؟

قول مشهور آنست که: غار اصحاب کهف در نزدیکی شهر افسوس واقع است، افسوس چنان که در قاموس کتاب مقدس گفته است: یکی از شهرهای معروف آسیای صغیر بود، نزدیک به دهنه رود «کایستر» تقریباً در ۴۰ میلی جنوب شرقی از میر.

در میزان می‌خوانیم شهری است خرابه و قدیمی، واقع در ترکیه در ۷۳ کیلو متری شهر از میر و غار در مسافت یک کیلومتری آن در کوهی به نام «ینایرداغ» در نزدیکی قریه «ایاصولوک» واقع است.

به قول بعضی در دو فرسخی افسوس واقع شده و غار معروف هنوز زیارتگاه و دارای احترام می‌باشد، ولی میزان کهف افسوس را قبول ندارد و می‌گوید:

آن چنان که گفته‌اند: غار وسیعی است و صدها قبر دارد و درب آن به طرف شمال شرقی است و در آن اثری از مسجد یا صومعه یا کلیسا نیست و آن در نزد نصاری از همه معروفتر است و در عده‌ای از روایات مسلمین نیز آمده است.

علت عدم قبول میزان یکی آنست که غار افسوس رو به شمال شرقی است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۳

و در آن آفتاب نمی‌تابد حال آنکه آیه **وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ دَلَّامَةً** دارد که درب غار رو به طرف جنوب بوده است و نیز در آنجا اثری از مسجد و معبد یافته نیست حال آنکه قرآن فرموده است: **لَتَنخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا**.

توفیق الحکیم یکی از نویسندگان مصر نمایشنامه‌ای نوشته است به نام «اهل الکهف» و آن به قلم ابو الفضل طباطبائی به فارسی ترجمه شده است و یک مقدمه تاریخی دارد که تاریخ قضیه را بررسی کرده است، در آنجا گوید: شهر افه‌زو یا افه‌زوس که در نزد عربها معروف به افسوس است در فلسطین واقع بود در نزدیکی کوه آنشیلوس که غار معروف اصحاب کهف در آن است، بنا بر این گفته غار اصحاب کهف در فلسطین است.

در میزان فرموده: در فاصله هشت کیلومتری عمان پایتخت اردن دهی است بنام «رجیب» و در نزدیکی آن غاری است که در کوه کنده شده و رو به جنوب است، اطراف آن از شرق و غرب باز می‌باشد، شعاع آفتاب در آن می‌تابد در داخل غار سکویی است سه متر در دو متر و نیم و در غار چند تا قبر هست به صورت قبور بیزانسی گویا هشت یا هفت نفر هستند، بر دیوارهای آن نقوش و

خطوطی است به خط یونانی قدیم و ثمودی که خوانده نمی‌شود و نیز نقش سگی هست که با رنگ سرخ رنگ آمیزی شده است و بالای غار آثار صومعه‌ای بیزانسی وجود دارد که کاوشها و آثار کشف شده دلالت دارند بر اینکه آن صومعه در زمان پادشاهی جوستینوس اول بنا شده که از ۴۱۸ تا ۴۲۷ میلادی پادشاهی کرده و آثار دیگری دلالت دارد که صومعه بعد از اسلام به مسجد مبدل شده است.

این کهف پیوسته متروک بود که اداره آثار باستانی اردن در کاوش و تحقیق آن همت گذاشت و اماراتی به دست آمد که کهف مذکور در قرآن مجید همین است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۴

شهر عمان در جای شهری بنام «فیلاذلیفا» بنا شده که یکی از شهرهای مشهور قبل از اسلام بود آن شهر و حوالی آن از اول قرن دوم میلادی تا فتح فلسطین به دست مسلمین، تحت استیلاء روم بود، حق این است که مشخصات غار اصحاب کهف بر غار «رجیب» از دیگری بیشتر است.

منابع غیر اسلامی: این قضیه قطع نظر از قرآن مجید در منابع اسلامی و غیر اسلامی نیز نقل شده است، طالبان تفصیل بیشتر به میزان و مقدمه نمایشنامه توفیق الحکیم که اشاره شد رجوع فرمایند، در مقدمه نمایشنامه آمده است: قدیمترین اثری از این داستان یک متن سریانی است که به نثر و نظم نوشته شده است که قدیمترین آن اکنون در موزه بریتانیا موجود است و به اواخر قرن ششم اسلامی مربوط می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۵

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۷ تا ۳۱]

اشاره

وَ أَتْلُ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۷) وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشَیِّ بُرُودًا وَ جَهَّةً وَ لَا تَعْبُدْ عِبَانِکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زینةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ لَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ وَ کَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا (۲۸) وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُکْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَ إِنْ یَسْتَعْیْثُوا یُعَاثُوا بِمَاءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا (۲۹) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰) أُولَئِکَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ یُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ یَلْبَسُونَ ثِیَابًا خَضْرَاءَ مِنْ سِنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِینَ فِيهَا عَلَی الْأَرَائِکِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسَنَتْ مُرْتَفَقًا (۳۱)

۲۷- آنچه از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان، کلمات وی را تغییر دهنده‌ای نیست و هرگز جز او پناهگاهی نخواهی یافت.

۲۸- خودت را صبور کن به بودن با کسانی که صبح و عصر پروردگار خویش را می‌خوانند و رضای او را می‌جویند، دیدگانت از آنها منصرف نشود که زیور زندگی دنیا را بخواهی، اطاعت مکن از آنکه قلبش را از یاد خود غافل کرده‌ایم و از هوای خود پیروی کرده و کارش تجاوز است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۶

۲۹- بگو: این دین حق از طرف پروردگار شماس، هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود، ما ظالمان را آتشی آماده کرده‌ایم که سرپرده آن به آنها احاطه نموده است و اگر آبی خواهند با آبی مانند مس گداخته آب داده شوند که چهره‌هایشان را کباب می‌کند بد شرابی است و آتش برای آنها بد استراحتگاهی است.

۳۰- آنان که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند ما اجر کسی را که کار نیکو کرده است تباه نمی‌کنیم.

۳۱- برای آنهاست بهشتهای ابدی که از زیر آنها نهرها روان است، در آن با دستبندهایی از طلا زینت شوند و لباسهایی سبز، از دیبای نازک و ضخیم می‌پوشند، در آن بهشتهای در اریکه‌های مزین نشسته‌اند، ثوابشان خوب ثوابی است و بهشتهشان خوب استراحتگاهی است.

کلمه‌ها

ملتحد: لحد و الحاد: عدول و میل از استقامت، وسط قبر را ضریح می‌گویند و قسمت منحرف آن را لحد نامند «لحد الی فلان: مال الیه»- «لحد عنه: عدل و انحراف» ملتحد: پناهگاه که انسان بآن میل می‌کند.

غداة: بامداد، یا از اول صبح تا طلوع آفتاب.

عشی: از اول ظهر تا غروب آفتاب. راغب از اول ظهر تا صبح روز بعد گفته است.

فرط: (بر وزن شتر) تجاوز و افراط «الفرط: الامر المجاوز فیه عن الحد».

سرادق: سراپرده. خیمه. به نظر راغب فارسی معرب است گویند: خانه مسردق خانه‌ایست که به شکل سراپرده باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۷

یستغیثوا: غوث: یاری و نصرت، استغاثه: یاری خواستن، ممکن است از غیث به معنی باران باشد یعنی باران و آب خواستن، ایضا «یغاثوا».

مهل: بضم اول: آهن و مس مذاب. ته مانده روغن زیتون، منظور از آن ظاهرا فلز مذاب است، فقط سه بار در قرآن آمده است.

یشوی: شوی: بریان کردن. «یشوی» بریان می‌کند، می‌سوزاند.

مرتفقا: رفق: نرمی و مدارا. مرتفق: متکا و مخده گویند «ارتفق»:

یعنی به آرنج خویش تکیه کرد ولی ظاهرا آن محل ملاطفت و آسایشگاه است.

عدن: (بر وزن عقل): استقرار «عدن بالمکان: استقرار معدن: محل استقرار معدنیات مراد از آن در آیه خلود و دوام است جَنَاتٌ عَدْنٍ بهشتهای خلود.

اساور: سوار (بکسر-س): دستبند. جمع آن در قرآن اساور و اسوره است. راغب گوید: آن معرب دستوار است.

خضر: (بر وزن قفل) جمع اخضر است به معنی سبز رنگ.

سندس: سندس: دیبای نازک. استبرق: دیبای ضخیم و براق، این هر دو سه بار در قرآن مجید آمده است کهف/ ۳۱، دخان/ ۵۳، انسان/ ۲۱.

متکین: نشستگان. اتکاء: نشستن به حالت اطمینان «اتکاء اتکاء: جلس متمکنا».

ارائک: اریکه: تخت مزین. جمع آن ارائک است. تخت عروس را نیز گویند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۸

شرحها

گویی جریان اصحاب کهف جمله معترضه بود که پس از آن در این آیات باز مطلب اول تعقیب شده است، در آیات اول دستور رسید که از عدم ایمان کفار خود را هلاک مکن، در ادامه آن در این آیات فرموده: کتاب پروردگارت را ایمان بیاورند یا بیاورند بخوان که گفته‌هایش قابل تغییر نیست و جز او پناهگاهی نتوانی یافت، با مؤمنان باش که صبح و شام رو به خدا می‌آورند و

از متجاوزان که خدا را فراموش کرده‌اند دوری کن، بگو: این کلام حق از جانب پروردگار شماس است، هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد ایمان نیاورد ولی باید بدانید که نتیجه ایمان بهشتهای جاودان و کیفر عدم ایمان، عذاب سوزان است.

۲۷- وَ اَنْتُمْ مَا اَوْحَىٰ اِلَيْكُمْ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلتَحِدًا خواه ایمان بیاورند یا نیاورند کتاب خدا را بر آنها بخوان، گفته‌های خدا قابل تبدیل نیست، حق همانست که خدا می‌گوید و هیچ عامل و علتی نمی‌تواند کلمات خدا را عوض کند، جمله لا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ ظاهراً برای رفع استبعاد است یعنی مبدا انکار مردم تو را در کلمات خدا مشکوک کند و اگر کتاب خدا را نخواهی و از او دوری گزینی، جز او پناهگاهی نخواهی یافت دو جمله لا مُبَدَّلَ ... و وَ لَنْ تَجِدَ ... تعلیل «و اَنْتُمْ» می‌باشند.

۲۸- وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ اُمْرُهُ فُرْطًا این آیه به آن حضرت دستور می‌دهد که با اهل ایمان باشد و آنها را محرم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۹

اسرار بدانند و بر مؤمنان اعتماد کنند نه بر طاغوتیان و مشرکان در جای دیگر آمده است: وَ لَا تَزْكُنُوا اِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ هود/۱۱۳.

مفسر بزرگ طبرسی رحمه الله در شأن نزول آیه می‌نویسد که آیه درباره سلمان و ابو ذر و صهیب و عمار و خباب و مانند آنها از فقراء یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است گروهی از مشرکان امثال عیینة بن حصین و اقرع بن حابس پیش آن حضرت آمده و گفتند: یا رسول الله اگر در صدر مجلس بنشین و اینها را از ما کنار کنی، ما پیش تو می‌آئیم و از تو قبول می‌کنیم فقط اینها مانع هستند که پیش تو نمی‌آئیم، چون آیه نازل شد حضرت پیا خواست و آنها را طلب می‌کرد دید در آخر مسجد نشسته‌اند و خدا را ذکر می‌کنند، حضرت فرموده الحمد لله که خدا مرا زنده نگه داشت تا با مردانی از امت خود باشم زندگیم با شماس و مرگم با شماس است.

به هر حال این آیه به آن حضرت دستور می‌دهد که با مؤمنان باشد و از کفار قطع ارتباط کند و این یک دستور طبیعی و حتمی است، آنها که مکتب اسلام را قبول نمی‌کنند، بودن با آنها و محرم اسرار قرار دادن آنها و مشورت با آنها، معنایی ندارد. يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ تطبیق می‌شود به نمازهای صبح و ظهرین.

در تفسیر عیاشی از امام باقر صادق علیهما السلام نقل شده: «

قال: انما عنى بها الصلاة

« جمله يُرِيدُونَ وَجْهَهُ حالیه است یعنی خدا را می‌خوانند در حالی که توجه و رضای او را می‌جویند تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا تعلیل دستور قبلی است یعنی: چشمانت از آنها به کسان دیگر ننگرد به علت اراده زینت و ثروت دنیا که در آنهاست، وَ كَانَ اُمْرُهُ فُرْطًا نتیجه و اَتَّبَعَ هَوَاهُ است، اینکه از ابن عباس نقل شده که این آیه مدنی است قابل قبول نیست، و اگر شأن نزول صحت داشته باشد، سلمان در میان آنها نبوده است که سلمان در مدینه اسلام آورده است، تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۰

نظیر این آیه در سوره انعام/ ۵۲ گذشت.

۲۹- وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا اَحَاطَ بِهِنَّ سُرَادِقُهَا وَ اِنْ يَسْتَعْجِلُوْا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوْهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَفًا دستور سوم است به آن حضرت که به مشرکان بگو: این کتاب حق از جانب پروردگار شماس است آن وقت اصرار و الحاح مکن، هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد انکار کند، زیرا که ایمان آنها نفعی بما ندارد و انکارشان ضرری بما نمی‌رساند بلکه ثواب ایمان و کیفر انکار به خودشان خواهد رسید، علی هذا اِنَّا اَعْتَدْنَا ... اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا در آیه بعدی، تعلیل فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ ...

می‌باشد.

منظور از اَحَاطَ بِهِمْ سِرَادِقُهَا آنست که آتش آنها را احاطه کرده است نظیر لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلْمٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلْمٌ زمر/ ۱۶، غرض از یَشْتَعِبُوا ظَاهِرًا یاری خواستن از کثرت عطش و آب خواستن است آبی که پیش آنها می‌آوردند در حرارت مانند فلز مذاب است که چهره‌های آنها را می‌سوزاند (نعوذ بالله منه)، فاعل «ساعت» لفظ «نارا» است یعنی: آن بد شرابی است و آتش بد استراحتگاهی است (۱).

۳۰- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضَيِّعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا این آیه در ارتباط فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ است، وعده قطعی خدا آنست که پاداش نیکوکاران را ضایع و تباه نمی‌کند.

(۱) در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) آمده است:

«ابن آدم اجوف لا بد له من الطعام و الشراب ... قد استغاثوا قال الله و إِنَّ يَشْتَعِبُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۱

۳۱- أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسْبَتْ مِزَانًا لِمَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا این آیه بیان «اجر» در آیه گذشته است، در زمینه انهار بهشتی در سوره بقره/ ۲۵ توضیح داده شده و در سوره محمّد خواهد آمد. ذهب، ثیابا، سندس، استبرق همه نکره‌اند یعنی این نعمتهای بهشتی در اسم همان هستند ولی در حقیقت غیر از آنهایی می‌باشند که در دنیا وجود دارد» فاعل «حسنت» ظاهراً جنات در صدر آیه است یعنی: «نعم الثواب ثوابهم و حسنت منزل جناتهم»، وصف بهشت با چنین اوصافی در آیات دیگری نیز آمده است.

ناگفته نماند: روز قیامت خداوند غرائز و خواسته‌های طبیعی انسان را به‌علی درجه خواهد رسانید و در آن حد، به بهترین وجهی آنها را با نعمتهای بهشتی ارضاء خواهد فرمود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۲

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۳۲ تا ۴۶]

اشاره

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا (۳۲) كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَ لَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا (۳۳) وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا (۳۴) وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵) وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶) قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا (۳۷) لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸) وَ لَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَأَقْوَهُ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا (۳۹) فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُزِيلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰) أَوْ يُصْبِحُ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (۴۱) وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفِّهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (۴۲) وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا (۴۳) هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (۴۴) وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْطَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا (۴۵) الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا (۴۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۳

- ۳۲- برای آنها مثل بزن دو نفر مرد را که به یکی از آن دو باغ انگور، محصور با درختان خرما داده بودیم و میان آن دو باغ کشتی قرار داده بودیم.
- ۳۳- هر دو باغ میوه خود را آورد و از آن ابداء کم نکرد و میان آن دو باغ جویی کنده بودیم.
- ۳۴- صاحب باغ محصول دیگری هم داشت، به رفیقش که با او گفتگو می کرد، گفت: من از تو در مال زیادترم و از جهت یاران عزیزترم.
- ۳۵- در همان حال تکبر وارد باغ خود شد و گفت: گمان ندارم که این باغ هرگز فانی شود.
- ۳۶- و گمان ندارم که قیامت بر پا گردد و اگر (چنان شد) و به سوی پروردگارم برگشتم بهتر از این پیدا خواهم کرد.
- ۳۷- رفیقش که با او گفتگو داشت، گفت: آیا مشرک شده‌ای به آنکه تو را از خاک و سپس از نطفه‌ای آفرید و آن وقت مرد کاملی ساخت؟
- ۳۸- اما من، آن خدا، پروردگار من است و به پروردگارم هیچ کس را شریک نمی گیرم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۴
- ۳۹- چرا نشده وقتی که به باغت داخل شدی بگویی این آنست که خدا خواسته است، نیرویی جز به وسیله خدا نیست اگر مرا از خودت در مال و فرزند کمتر می دانی.
- ۴۰- شاید پروردگارم بهتر از آن را بمن بدهد و بر آن صاعقه‌ای از آسمان بفرستد و به صورت زمین بایری درآید.
- ۴۱- یا آبش چنان فرو رود که هرگز قدرت جستن نداشته باشی.
- ۴۲- میوه‌اش را بلا احاطه کرد، به وضعی درآمد که دو دستش را بر آنچه خرج کرده بود بهم می فشرد و می گفت: ای کاش هیچ کس را به خدایم شریک نمی گرفتم.
- ۴۳- نبود برای او گروهی که یاریش کنند جز خدا، و نبود انتقام گیرنده از خدا.
- ۴۴- آنجاست تسلط برای خدای حق، خدا از جهت پاداش و از جهت عاقبت بهتر است.
- ۴۵- برای آنها زندگی دنیا را مانند آبی مثل زن، که آن را از آسمان نازل کردیم، علف زمین با آن مختلط شد، آن گاه به صورت هیزم درآمد که بادها آن را می پراکند و خدا بر هر چیز توانا است.
- ۴۶- مال و فرزندان زینت این زندگی دنیاست، اعمال شایسته نزد پروردگارت از جهت ثواب و از جهت آرزو بهتر است.

کلمه‌ها

حففناهما: حفف: احاطه کردن «حفف القوم بالشیء»: اطافوا به» علی هذا «حففناهما» یعنی: احاطه کردیم.

اکل: (بر وزن عتق): خوردنی و میوه.

لم تظلم: ظلم در اصل به معنی ناقص کردن حق یا گذاشتن شیء در غیر موضع خویش است «لم تظلم»: کم نکرد.

خلالهما: خلل (بر وزن شرف): میان. وسط. جمع آن خلال است.

نهر: (بر وزن شرف و عقل): رود وزن اول افسح و مورد استعمال تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۵

قرآن است.

یحاوره: حور: رجوع. گفتگو را از آن محاوره گویند که طرفین سخن را به هم دیگر بر می گردانند.

نفر: (بر وزن شرف): گروه و دسته، در کشاف ذیل آیه ۴۷ سوره نمل گویند: فرق بین رهط و نفر آنست که نفر از سه تا نه و رهط

از سه تا ده یا از هفت تا ده نفر است.

تیبید: بید: فنا و از بین رفتن. در نهج البلاغه خطبه ۱۰۹ در وصف دنیا آمده است: «نافدة بائدة» یعنی: فنا شدنی و تمام شدنی.

منقلب: به صیغه اسم مفعول، مصدر میمی است به معنی انقلاب ولی در آیه ظاهراً اسم مکان است به معنی محل انقلاب و محل بازگشت.

حسبان: حسابان (بکسر اول و ضم آن) مصدر است به معنی حساب و شمردن. در آیه منظور از آن عذاب است که از روی حساب و میزان باشد.

صعید: خاک و روی زمین که بی علف باشد (کهف/ ۸).

زلقا: زلق (بر وزن شرف): محلی که قدم در آن می لغزد و ثابت نمی ماند، آن در آیه به معنی زمین خالی و بی علف است.

غورا: غور: فرو رفتن «غار الماء غورا: دخل فی الارض ...» آن در آیه به معنی غائر و فرو رفته است.

خاویئه: خوی: خالی شدن و سقوط خاویئه علی غرُوشِها یعنی از میوه تهی بود و فقط باغ خالی مانده بود، أُحِيطَ بِثَمَرِهِ شاید این مدعاست رجوع شود به بقره/ ۲۵۹ منظور از عروش درختان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۶ باغ و داربست‌ها است.

منتصرا: نصر: یاری کردن «منتصر»: انتقام گیرنده، گویند: «انتصر منه: انتقم».

ولایه: راغب گوید: ولایت (به کسر واو) به معنی یاری و نصرت و (به فتح واو) به معنی سرپرستی و ولایت امر است، به قولی هر دو به یک معنی است و حقیقت آن تولی امر و سرپرستی است، مراد از آن در آیه تسلط و سرپرستی است، آن را در آیه (به کسر واو) و به فتح آن خوانده‌اند.

عقا: عقب (بر وزن قفل): عاقبت و سرانجام، همچنین است عقبی.

هشیما: هشم: شکستن. «هشم الشیء هشما: کسره» هشیم: خورد شده و شکسته علف خشک و چوب. تذروه: ذرو: پراکندن و پاشیدن. تَذْرُوه الرِّیَاحُ: بادها آن را می پراکند.

شرحها

پیش از آنکه وارد شرح آیات شویم لازم است برای روشن شدن آنها، به چند نکته اشاره کنیم.

اول: آیا این قصه، یک حکایت فرضی است و یا قضیه واقع شده‌ای است؟

بعضی از مفسران معتقد به وجه اول هستند و بعضی آن را قضیه خارجی می دانند.

در المیزان فرموده: تدبر در سیاق قصه مانند دو تا بودن باغ و محصور شدن آنها با درختان خرما و واقع شدن زرع در میان آن دو و انحصار درختان آن به انگور و خرما و شواهد دیگر، نشان می دهد که آن یک حکایت واقعی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۷

در مجمع البیان از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده: مردی دارای دو باغ بزرگ پر میوه بود، همسایه فقیری داشت که صاحب باغ باو افتخار کرد. و گفت: أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا.

دوم: به نظر نگارنده می توان گفت که این حکایت در رابطه با آیه وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ ... وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا می باشد که به آن حضرت دستور می دهد با مؤمنان باش و از مشرکان اطاعت مکن و به آن دو گروه مؤمنان و مشرکان این حکایت را مثل بز، در این صورت ضمیر «لهم» به هر دو گروه راجع است، ولی المیزان آن را در رابطه با آیه إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا ... دانسته است.

سوم: آن شخص صاحب باغ، در مالک بودن خود را مستقل می دانست و توجهی به خدا نداشت و برفیق مؤمن خود با کمال تکبر

جواب گفته است وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ نشان می‌دهد که هنوز از هم جدا نشده بودند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۰
به هر حال می‌گوید: تو در این ادعای استقلال که مال را از خودت می‌دانی و آن را جاودان حساب می‌کنی و درباره معاد چنین می‌گویی، به خدایی که تو را از خاک و از نطفه آفریده و سپس به صورت مردی در آورده است کفر می‌ورزی و شرک می‌آوری، منظور از «کفر» شرک است که او خود و اسباب ظاهری را مستقل می‌دانسته است.

یعنی: تو نمی‌توانی ادعای استقلال بکنی حال آنکه خاکی و نطفه‌ای بیش نبوده‌ای که خدا تو را آفریده و باین حال رسانده است.
۳۸- لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا لَفْظ «لَكِنَّا» در اصل «لَكِن اَنَا» است، در آیه «ربی» تکرار شده است به جهت اشاره به علت سخن، یعنی مشرک نمی‌شوم به جهت آنکه رب من او است نه شخص دیگری. این آیه اظهار عقیده است از مرد موحد در مقابل رفیق خود.

۳۹- وَ لَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

در اینجا مرد موحد، رفیقش را هدایت می‌کند، ما شاء الله شاید تقدیرش «هذا ما شاء الله» باشد یعنی حق آن بود که تو به وقت ورود به باغ خود بگویی: این باغ آنست که خدا خواسته و به من عطا فرموده است و باید می‌گفتی که گر چه من باغ را کاشته و مالک شده‌ام ولی همه نیرو از خداست که به من نیرو عطا فرموده و مالک باغ شده‌ام، سپس به جواب قسمت دوم پرداخته و گفته است.

إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا لَفْظ «أَقَلَّ» مفعول دوم «ترن» و لفظ «انا» تأکید یا وصف یاء متکلم است که از «ترن» حذف شده است و شاید آن فصل میان دو مفعول باشد، «ترن» از افعال قلوب و به معنی اعتقاد و علم است، جواب شرط در آیه بعدی است
یعنی: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۱

اگر می‌دانی که من به مال و فرزند از تو کمترم شاید خدایم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید.

۴۰- فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَاعِدًا زَلَقًا چون آن موحد، دادن و گرفتن را از خدا می‌دانست لذا گفت: شاید خدایم بهتر از این باغ به من عطا کند و غذایی بر باغ تو بفرستد که به صورت زمین بایر و بی‌علف در آید.

۴۱- أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا این آفت دیگری است که در اثر فرو رفتن آب باغ و زرع خشکیده و از بین می‌رفت. فَلَنْ تَسْتَطِيعَ اشاره است که آب به قدری در زمین فرو رود که امکان بیرون آوردن آن نباشد.

۴۲- وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلَّبُ عَلَيْهِ عَالِي مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا به نظر می‌آید بلای آسمانی مانند صاعقه یا سرمای شدید بوده است، به طوری که محصول رفته و درختان و داربستها سالم مانده است، زیرا معنای وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا آنست که: آن از میوه و محصول خالی گشته و بر بناها و درختان خالی باقی مانده است، زیرا تقدیر آن «و هی خالیة من الثمر باقیة علی عروشها» است، جمله وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ نیز حاکی است که فقط ثمر و میوه از رفته است.

فَأَصْبَحَ يُقَلَّبُ ... حاکی از ندامت است که شخص نادم دستان خود را به هم می‌فشارد و نیز حاکی است که حتی به قدر خرجی که گذاشته بود در آن باغ چیزی نمانده بود، یا لَيْتَنِي ... نشان می‌دهد که او از مشرکان نظیر بت پرستان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۲

نبوده است و با این گرفتاری، به خود آمده است.

۴۳- وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً يَضُرُّوَنَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا إِيَّاهُ حَاكِي از کمال ضعف و واماندگی است که نه کسانی پیدا شدند به او یاری کنند و نه خودش توانست انتقام بکشد، پنج آیه قبلی در بیان اشتباه آن مرد بود به صورت گفتار، اما این دو آیه بیان اشتباه فعلی و وقوعی او است، أَحِيطَ بِثَمَرِهِ ثابت کرد که ما أَطْنُ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَيَّدًا پنداری باطل بوده است و لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً

يُنْصِرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ پندارِ اَعَزُّ نَفَرًا را از بین برد، و اما ادعای استقلال و قدرت با و ما كَانَ مُتَّصِرًا از بین رفت (از المیزان).

۴۴- هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا لَفْظ «هنالك» ظاهراً اشاره است به وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ، مراد از ولایت سرپرستی و تسلط است «الحق» بکسر قاف، «لله» می باشد.

یعنی: در وقت سقوط اسباب ظاهری و احاطه هلاک و روشن شدن عجز انسان، معلوم می شود که سرپرستی و تسلط خاص خداست، خدایی که حق است و ثابت است و همیشگی است، خدا بهتر است از جهت ثواب و پاداش دادن و خدا بهتر است از جهت عاقبت و فرجام کار که حق و ثابت است، زوال و فنا می ندارد، باغ و بستان چیزهای فانی هستند باید به خدا روی آورد که او پایدار است و ثواب می دهد و اجر کسی را ضایع نمی کند.

نظیر این آیه است آیاتی که بیان می دارند، انسان وقتی که سوار کشتی شد و گرفتار طوفانی گردید دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، که به وقت قطع شدن اسباب ظاهری، متوجه خدا می شود و نظیر این آیه است آیه: ... وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا بقره/ ۱۶۵.

۴۵- وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۲۲۳
بِهِ نَبَاتِ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا

این مثل دوم است که برای مجسم کردن واقعیت زندگی دنیا بیان شده است، لفظ «لهم» ظاهراً مانند آیه سابق راجع به عموم است، آن برای موحدان مزید بینایی و برای مشرکان و بدکاران عبرت و اتمام حجت می باشد. نظیر این آیه در سوره یونس / ۲۴ گذشت. فَاخْتَلَطَ بِهِ حَاكِي است که آب قسمتی از وجود نبات را تشکیل می دهد باران از آسمان می بارد زمینی پر از گیاه و گل و روئیدنی می شود، آن گاه خزان می رسد گیاهان را خشک می کند و به صورت هیزم در می آورد، بادهای آنها را به هر سو می برد، زندگی انسان نیز چنین است، چندی با طراوت زندگی نفس می کشد آن وقت خزان مرگ فرا می رسد، خدا به هر چیز قادر است از جمله اینکه می تواند، بهار را به خزان مبدل سازد.

۴۶- الْمَالُ وَ الْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلاً این آیه نتیجه گیری است از آیه سابق، مال و فرزندان هر قدر محبوب باشند زینت این زندگی هستند که برای انسان همیشگی نمی باشند زینت این زندگی هستند که برای انسان همیشگی نمی باشند، نباید آنها انسان را از یاد خدا و آخرت غافل کنند.

باقیات صالحات به همه اعمال نیک صادق هستند، زیرا اعمال همه به نص قرآن در جهان و در نزد خدا باقی می باشد، آنها از جهت ثواب و پاداش نیک هستند که خدا برای آنها پاداش خواهد داد، از جهت آرزو نیز خوبند که موجب سعادتند و هر انسان طالب سعادت است از اهل بیت اطهار صلوات الله عليهم اجمعین نقل شده که باقیات صالحات را گاهی به «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۴

و الله اكبر» تفسیر کرده اند، و گاهی به نمازهای پنجگانه و گاهی به مودت و ولایت اهل بیت عليهم السلام رجوع شود به مجمع البیان و مانند آن، ناگفته نماند:

آنها همه از باب بیان مصداق است و گر نه باقیات صالحات به هر عمل نیک شامل می باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۵

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۴۷ تا ۵۹]

و يَوْمَ نَسِيزُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷) وَ عَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صِيًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸) وَ وَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صِيَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۴۹) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنِ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا أَشْهَدُكُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱)

وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۲) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴) وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَ يَسْتَعْفِفُوا رَبَّهُمْ إِلَّا- أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأُولِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵) وَ مَا نُزِّلَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا (۵۶) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷) وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا (۵۸) وَ تِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۶

۴۷- روزی کوه‌ها را سیر می‌دهیم و زمین را آشکار و هموار بینی و محشورشان کنیم و کسی از آنها وانمی‌گذاریم.
۴۸- به حالت صف بر پروردگارت عرضه شوند به آنها گوید پیش می‌آمدید چنان که اول بار شما را آفریدیم، بلکه گمان کردید که هرگز برای شما وعده‌ای قرار نمی‌دهیم.

۴۹- کتاب گذاشته می‌شود، می‌بینی که گناهکاران از آنچه در کتاب هست ترسانند، گویند تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۷
وای بر ما چه شده به این کتاب که گناه کوچک و بزرگی باقی نگذاشته مگر آنکه به حساب آورده است علمشان را حاضر می‌بینند، خدایت به کسی ظلم نمی‌کند.

۵۰- سجده کردند مگر ابلیس که از طائفه جن بود از اطاعت پروردگارش خارج شد، آیا او و ذریه‌اش را مدبر خود میدانید؟ آنها برای شما دشمنند، شیطان برای ظالمان بد عوضی است از خدا.

۵۱- من آنها را در خلقت آسمانها و زمین حاضر نکرده‌ام و من گمراه کنندگان را یاور نمی‌گیرم.

۵۲- روزی می‌گوید: شریکان مرا که گمان کرده‌اید بخوانید، آنها را می‌خوانند و جوابشان نمی‌دهند و میان آنها مهلکه‌ای قرار می‌دهیم.

۵۳- گناهکاران آتش را می‌بینند و یقین می‌کنند که در آن داخل خواهند شد و از آن گریزی پیدا نمی‌کنند.

۵۴- در این قرآن برای مردم هر مثلی را گوناگون بیان کرده‌ایم، انسان در مجادله از هر چیز سختتر است.

۵۵- مانع این مردم از ایمان آوردن و آمرزش خواستن، به وقت آمدن هدایت، جز این نبود که انتظار داشتند طریقه گذشتگان را یا انتظار داشتند که عذاب به آنها روبرو درآید.

۵۶- ما پیامبران را جز بشارت‌دهنده و انذارکننده نمی‌فرستیم و کسانی که کافر شده‌اند به باطل مجادله می‌کنند تا حق را با آن مغلوب کنند آیات من و عذاب را مسخره گرفتند.

۵۷- کیست ظالمتر از کسی که آیات پروردگارش به او تذکر داده شود و او اعراض کند و عملش را از یاد برد، ما بر قلوبشان غلافها قرار داده‌ایم از اینکه قرآن را بفهمند و در گوشه‌هایشان سنگینی گذاشته‌ایم، اگر به هدایت دعوتشان کنی هرگز هدایت نمی‌شوند.

۵۸- پروردگار تو آمرزنده و مهربان است، اگر مردم را به عملشان می‌گرفت، عذاب را زود به آنها می‌رسانید ولی برای آنها وعده‌ای هست که از آن گریزی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۸ ندارند.

۵۹- آن شهرها وقتی که ظلم کردند هلاکشان کردیم و برای هلاکشان وعده‌ای قرار دادیم.

کلمه‌ها

بارزه: بروز: آشکار شدن، در مجمع البیان فرموده: البروز: الظهور بارزه مؤنث بارز است یعنی آشکار.

حشرنا: حشر: جمع کردن. «حشر الناس: جمعهم» مجمع البیان فرموده:

حشر جمع کردن قوم است به یک مکان.

نغادر: غدر: ترک کردن، ترک عهد را نیز غدر گویند «لا یغادر»: ترک نمی‌کند.

موعدا: (بفتح میم و کسر عین): مصدر میمی است به معنی وعده، اسم زمان و مکان نیز آید به معنی زمان وعده و مکان وعده.

مشفقین: شفق: سرخی مغرب پس از غروب آفتاب. طبرسی فرموده:

اشفاق خوف از وقوع مکروه است با احتمال عدم وقوع آن. مشفق:

ترسان.

فسق: فسق (بر وزن جسر): خروج از حق. گویند: «فسقت الرطبة عن قشرها»: خرما از غلاف خود خارج شد، به کافر فاسق گویند که

به کلی از ایمان و عمل خارج شده است و به گناهکار فاسق گویند که از طاعت حق خارج شده است.

عضدا: عضد از مرفق است تا شانه، به طور استعاره به یار و کمک عضد گویند. مراد از آن در آیه، کمک است.

موبقا: وبق (بر وزن عقل): هلاکت. ایباق: هلاک کردن. موبق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۹

مصدر میمی است به معنی هلاکت، و نیز اسم مکان است به معنی مهلکه و محل هلاکت.

مصرفا: صرف: برگرداندن، خواه برگرداندن از حالی به حالی باشد یا از جایی به جایی، «مصرف» (بر وزن مسجد) اسم مکان است

به معنی محل برگرداندن یا برگشتن.

تصریف: برگرداندن. فرق آن با «صرف»، بودن مبالغه در آنست و بیشتر در برگرداندن از حالی به حالی یا از کاری به کاری

می‌آید، منظور از آن بیان داشتن مطلب در قوالب و اشکال مختلف است.

جدل: جدال: منازعه و خصومت. جدل (بر وزن شرف): شدت خصومت. جوهری در صحاح آن را اسم مصدر گفته است.

قبلا: قبل (بر وزن عنق) گاهی به معنی جلو و پیش است مانند إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصِيْدَقْتُ وَ هُوَ مِنَ الْكَادِبِينَ یوسف / ۲۶، و

گاهی به معنی روبرو و آشکار «رأیته قبلا: ای عیانا و مقابله» منظور از آیه معنای دوم است.

یدحضوا: دحض: لغزیدن و سقوط. آن را زوال و بطلان نیز گفته‌اند ادحاض: ساقط کردن «لیدحضوا»: تا ساقط کنند.

هزو: هزء و هزو: مسخره کردن. که حاکی از تحقیر مسخره شده دارد صیغه اول به ضم هاء و دومی به ضم ها و واو است.

اکنه: کنّ (به فتح اول): پوشاندن. و به کسر اول غلاف یا ظرفی است که چیزی در آن پوشیده شود، جمع آن اکنه است.

وقرا: وقر (بر وزن عقل): ثقل سامعه. منظور از آن بی‌اعتنایی و ثقل معنوی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳۰

موئل: وئل: نجات خواستن و پناه آوردن. «موئل» پناهگاه این لفظ فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

مهلك: (بر وزن مغرب): مصدر میمی است به معنی هلاکت.

شرحها:

این آیات در تعقیب آیات *إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا* و *إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا* است، ابتدا، سخن از بایر شدن زمین در وقت وقوع قیامت و سپس از زنده شدن انسانها و نامه‌های عمل است که مسأله «لنبلوکم» به آنجا منتهی خواهد شد.

آن گاه اشاره مختصری از جریان سجده ملائکه به آدم و امتناع ابلیس به میان آمده که یعنی علت انحراف از آنجا شروع می‌شود، باید شیطان و ذریه او را دشمن داشت و فریب آنها را نخورد، و بعد مطالبی در این زمینه و در تکمیل آنها آمده است.

۴۷- *وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرُونَاهُمْ فَلَمْ نَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا.*

منظور آنست که بعد از برداشته شدن کوه‌ها، زمین هموار می‌شود، نظیر آیه: *وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا طه/ ۱۰۵-۱۰۸* یعنی خدا کوه‌ها را می‌کوبد و زمین را به صورت بیابانی در می‌آورد و در زمین پستی و بلندی نخواهی دید آن گاه فرموده: همه مردمان را در روی زمین جمع می‌کنیم به طوری که احدی از آن جمع دور نمی‌ماند. و قیامت عمومی است، احتمال هست که منظور در اینجا حشر مشرکان باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳۱

۴۸- *عَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا*

لفظ «صفاً» حال است، به معنی «مصطفین» صف شدگان، لفظ «علی ربک» به جای «علی ربهم» حاکی است که در زندگی خدا را ربّ خود ندانسته‌اند و گر نه عبادتش می‌کردند و این نشان می‌دهد که منظور از این آیه و آیات بعدی مشرکان می‌باشند، صف به صف بودن شاید به تناسب گناهان و شاید به علت از بین رفتن امتیازات است.

به هر حال آیه نشان می‌دهد اولاً آنها در عرضه شدن به پروردگار، مجبورند و از خود اختیاری ندارند: ثانیاً به آنها گفته می‌شود: چیزهایی که به آنها دلبسته بودید، و آنهایی که شریک قرار میدادید همه از شما دور شدند و همچون روزی که از مادر متولد شده بودید، تک و تنها پیش ما آمدید نظیر: *وَمَا تَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ* انعام/ ۹۴، این حاکی از اشتباه مشرکان در زندگی دنیاست.

ثالثاً: تنها توجه به زینت و زخارف دنیا نیست که شما را فریب داد بلکه علت اساسی آن بود که گمان کرده بودید قیامتی نیست و برای شما وعده‌ای برای رسیدن به حساب قرار نخواهیم داد، علی‌هذا *زَعَمْتُمْ* اعراض است از کلام مقدری.

۴۹- *وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا.*

در آیاتی که نامه عمل افراد ذکر شده نوعاً یاد گردیده که آنها به دست راست یا چپ انسانها داده می‌شود ولی در اینجا فرموده *وَوُضِعَ الْكِتَابُ* و این نشان می‌دهد که این کتاب راجع به همه است که نصب می‌شود تا همه به بینند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص:

۲۳۲

و به دست کسی داده نمی‌شود، جمع آمدن مجرمین، یقولون، یا ویلتنا و مفرد آمدن کتاب در دو بار، نیز شاهد دیگر این سخن است.

آیات قرآن مجید صریحند در اینکه قطع نظر از نامه عمل افراد برای امتها نیز نامه عملی هست مانند: *كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا...* هذا *كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ* جاثیه/ ۲۸، ۲۹.

یا ویلتنا کلمه‌ایست که در وقت گرفتاری گفته می‌شود، ما لهذا *الْكِتَابِ* حاکی از وحشت و تعجب است، صغیره و کبیره وصف

گناهان است یعنی خطیئه صغیره و کبیره، وَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا مَبِينًا تَجَسَّمْ اَعْمَالِ اسْتِ یعنی نفس عملها را حاضر شده می‌یابند، آیات درباره مجسم شدن اعمال زیاد است وَ لَا يَظَلُّمُ رَبُّكَ ... نشان می‌دهد که عذاب آنها در اثر اعمال خودشان است.

۵۰- وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلٰسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ اَفَتَتَّخِذُوْنَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُوْنِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بَشَرٌ لِلظَّالِمِيْنَ بَدَلًا.

مسأله سجده ملائکه و امتناع ابلیس مقدمه است بر اینکه، ابلیس و فرزندان او را سرپرست مگیرید زیرا که او از اول بر پدر شما خاضع نشده و در پی فریفتن شماست. آیه دلالت دارد. اولاً: ابلیس از جنس فرشتگان نیست، بلکه از طایفه جنّ بوده است. ثانیاً: او را فرزندان هست، در جای دیگر فرموده است او را قبیله‌ای هست: اِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيْلُهُ اَعْرَافٍ / ۲۷. ثالثاً: شیطان و فرزندان همه دشمن بشر و به فکر فریفتن او هستند.

منظور از «بدل» عوض گرفتن شیطان است به جای خدا، یعنی به عوض خدا به شیطان عبادت شود، تقدیر آن «بئس البدل ابلیس بدلا للظالمين» و یا «بئس للظالمين بدلا من الله ابليس و ذریته» است، به چند امر ذیل توجه فرمائید اول: منظور از «اولیاء» به قرینه آیه بعدی، تدبیر کنندگان و معبودها تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳۳

است که عبارت آخرای، عبادت و شریک خدا قرار دادن است (۱).

دوم: لفظ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ به جای عَنْ اَمْرِنَا دلیل مطرود بودن شیطان است که خداوند کاملاً در غیبت او سخن می‌گوید و توجهی به او ندارد.

سوم: به احتمال قوی منظور از «ذُرِّيَّةً» اتباع شیطان است از شیاطین دیگر، نه اینکه برای شیطان فرزندان باشد که از او متولد شده باشند، به دلیل آنکه در سوره اعراف به جای ذرّیه، لفظ «قبیل» آمده است که به معنی قبیله‌ها و همجنس‌ها است و در آیات ذیل، به اتباع نوح علیه السلام «ذریه» اطلاق شده است: وَ نَجِّنَاہُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبٰقِيْنَ ... ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاٰخِرِيْنَ صٰفٰتٍ ۷۶، ۸۲ می‌دانیم که یاران نوح نیز از غرق سالم ماندند، و الله العالم.

۵۱- مَا اَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَا خَلَقَ اَنْفُسَهُمْ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّيْنَ عَضُدًا.

استدلال است به اینکه شیطان و اتباع او حقی در معبود بودن و شریک خدا بودن ندارند که خدا در آفریدن آسمانها و زمین و در آفریدن خودشان آنها را حاضر و شریک نکرده است و انگی ابلیس و اتباع او گمراه کنندگانند و خدا از اهل اضلال کمک نمی‌گیرد، این سخن در حقیقت دو تا حجت و دلیل است.

اول: کسی می‌تواند در تدبیر عالم و از جمله انسان، دخیل باشد که از خلقت آسمانها و زمین و ارتباط نظام آنها مطلع باشد، اما ابلیس و اتباع او نه

(۱) در تفسیر عیاشی نقل است که جمیل بن دراج از امام صادق (ع) پرسید:

«قال ۳ سألت عن ابليس أ كان من الملائكة؟ و هل كان يلي من امر السماء شيئاً؟ قال انه لم يكن من الملائكة و لم يكن يلي من امر السماء شيئاً كان من الجن و كان مع الملائكة ...»

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳۴

با خدا در خلقت شریکند و نه در وقت خلقت حاضر بوده‌اند، حتی از خلقت خود نیز بی‌اطلاعند. معلوم می‌شود که مشرکان خلقت را از خدا می‌دانسته‌اند لذا آیه فقط تدبیر شیاطین را نفی می‌کند.

دوم: کار خدا هدایت و رساندن به کمال است، کار خدا درباره مخلوقات همین است، نظیر: ... الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى طه / ۵۰ وَ الَّذِي قَدَّرَ فِهْدَى اَعْلَى / ۳، اما شیاطین اضلال کننده‌اند، اگر خدا آنها را کمک گیرد، این نقض قانون خلقت و نقض سنت

خدایی است.

۵۲- وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا.

این آیه مانند آیه ۴۸ یادآوری می‌کند که رابطه مشرکان با معبودهای خود در قیامت قطع خواهد شد، در این زمینه در قرآن مجید آیات زیادی داریم نظیر آیه ۹۴ از سوره انعام که در ذیل آیه ۴۸ گذشت و نظیر: ... ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ فَزَلِيلُنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ يونس / ۲۸.

در این آیه آمده است که خدا فرمان می‌دهد: معبودهایی را که گمان کرده‌اید شریک خدا هستند بخوانید، آنها هم می‌خوانند و استمداد می‌کنند اما جوابی نمی‌شنوند یعنی کاری نمی‌توانند بکنند، منظور از جعل موبق، قطع رابطه است، یعنی به همدیگر نمی‌رسند مانند وَ رَأُوا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ.

جمله جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا با تناسب «نادوا» این حقیقت را ترسیم می‌کند که آنها معبودهای خود را صدا می‌کنند ولی به همدیگر نمی‌رسند زیرا میان آنها و خدایان باطل، مهلکه‌ای وجود دارد که نمی‌توانند به یکدیگر برسند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص:

۲۳۵

و اینکه گفته‌اند: آن وادیی است در جهنم پر از خون و چرک، دلیلی ندارد.

۵۳- وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا.

این آیه، تکمیل آیه سابق است و می‌گوید: گناهکاران آتش را می‌بینند و می‌دانند که در آن واقع خواهند شد و راه کنار شدن از آن را نخواهند یافت لفظ «المجرمون» حاکی است که آتش تنها برای کفار و مشرکان نیست، ظن را در آیه علم معنی کرده‌اند، واقعه ظاهرا در آیه برای بین‌الائین نیست مانند «سافرت شهر» ناگفته نماند: آیه شریفه راجع به آینده است و از جهت محقق الوقوع بودن به صورت ماضی آمده است در توحید صدوق از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده:

ایقنوا انهم داخلوها.

۵۴- وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا.

این آیه در صدد بیان آنست که انسان لجوج، از گفته‌های خدا کم استفاده می‌کند و در عین حال جای تأسف است از سرسختی انسان در مقابل حق.

منظور از «مثل» کلام و بیانی است که واقعیت را مجسم و ممثل می‌کند خدا آن مثل‌ها را در اشکالی گوناگون بیان فرموده است تا مردم متوجه و بیدار شوند ولی انسان با روح جدال و مخاصمه‌ای که دارد در مقابل آنها می‌ایستد.

۵۵- وَ مَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَ يَسْتَعْفِفُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا.

این آیه تجسم واقعیت کار و زبانه‌های عمل آنهاست و آن اینکه: مشرکان و کفار به جای آنکه به خدا ایمان آورند و از گذشته خویش آرمزش خواهند منتظر آن هستند که عذاب خدایی بیاید و نابودشان کند و یا عذاب را روبرو تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳۶

به بینند و ایمان بیاورند که در آن صورت، ایمان به حالشان نفعی نخواهد بخشید.

مانند فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ يونس / ۸۸ و مانند. فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا ... فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتِ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ مومن / ۸۵.

وَ يَسْتَعْفِفُوا عطف است بر أَنْ يُؤْمِنُوا و جمله إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ تقدیرش «الا- طلب ان تأتیهم» است، ایضا أَوْ يَأْتِيَهُمْ یعنی «او طلب ان یأتیهم» است.

۵۶- وَ مَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا.

این آیه جواب است از آیه قبل و تسلیت است بر آن حضرت که از انکار آنها ناراحت نباشد که کار پیامبران همان انذار و تبشیر است که انجام می‌دهند، وانگهی انکار کافران دلیل ناحق بودن پیامبران نیست بلکه کفار با باطل به جنگ حق آمده‌اند تا حق را با باطل مغلوب کنند و آیات خدا و عذاب انذار شده را به مسخره گرفته‌اند.

۵۷- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا.

این آیه تکمیل مطلب آیه قبلی است، یعنی کفار از همه ظالمت‌رند که از آیات خدا اعراض کرده و خطاهای خود را از یاد برده‌اند و به آنها بی‌اعتنا می‌باشند.

إِنَّا جَعَلْنَا...: تعلیل است بر اعراض از آیات و نسیان خطاها، یعنی علت اعراض و نسیان آنها آنست که ما بر قلوب آنها غلاف قرار داده‌ایم از فهمیدن کلام خدا، و در گوشه‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم از شنیدن کلام حق. این امر در اثر خطاهای سابق آنهاست نه اینکه خدا بآنها ظلم کرده باشد، نظیر این تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳۷

تعبیر در سوره انعام/ ۲۵ و اسراء/ ۴۶ نیز گذشت.

وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى... نتیجه جعل اکنه و سنگینی است و نیز بیان یأس از ایمان آنهاست آری آنهایی که بنا بر عدم قبول حق دارند، حق را نخواهند پذیرفت سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون.

۵۸- وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا.

یعنی با همه اینها خدای تو آمرزنده و مهربان است، به آنها مهلت می‌دهد تا شاید متذکر شوند و اگر بنا بود مؤاخذه‌شان کند به فوریت عذابشان می‌کرد ولی با وجود این، وعده معینی برای عذاب دارند که خواهد رسید و از آن گریزی ندارند، آیه بعدی روشن می‌کند که مراد عذاب دنیوی است «بل لهم» تقدیرش چنین است «لم یعجل لانه غفور ذو رحمة بل جعل لهم موعدا...» غفور صیغه مبالغه است دلالت به کثرت غفران دارد، الف و لام «الرحمة» اگر برای عموم باشد، حکایت از رحمت عام و گسترده دارد.

۵۹- وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا إِنَّ آيَةَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ در آیه سابق است، یعنی اگر بخواهید وعده حتمی عذاب ما را یاد آورید، نگاه کنید اینهمه شهرها و اقوام گذشته را که در وقت معین هلاک شدند و برای هلاکت آنها وعده زمانداری قرار داده بودیم اشاره است بقوم نوح، عاد، ثمود، لوط و امثال آنها، که در نزد مشرکان مکه معلوم بود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳۸

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۰ تا ۸۲]

اشاره

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءًا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳) قَالَ ذَلِكُمْ مَا كُنَّا نَبْغُ فَأَرْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴)

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵) قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُلًا (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسِيءَ تَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹)

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْتَلْئِنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخْرِقْتُهَا لِتُغْرِقَ

أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَبُّنَكَ بِتَأْوِيلٍ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا (۷۹) وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ تَخْرُجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۰

- ۶۰- آن دم که موسی به خادم خود گفت: پیوسته راه خواهم رفت تا به مجمع آن دو دریا برسم یا مدتی دراز راه بروم.
- ۶۱- چون به مجمع دو دریا رسیدند، ماهی خود را فراموش کردند، ماهی راه خویش را سرازیر به دریا پیش گرفت.
- ۶۲- چون از آنجا گذشتند، موسی به خادم خود گفت صبحانه ما را بیاور که از این سفر به زحمت افتادیم.
- ۶۳- گفت: خبر داری وقتی که در کنار آن سنگ نازل شدیم، من ماهی را از یاد بردم فقط شیطان آن را از یاد من برد، به شگفتی راه خود را در دریا پیش گرفت.
- ۶۴- موسی گفت: آن مکان همان است که جستجو می‌کنیم، پس بر اثر اقدام خود تعقیب کنان برگشتند.
- ۶۵- پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که به او از طرف خود رحمتی داده بودیم و از جانب خویش به او علمی تعلیم نموده بودیم.
- ۶۶- موسی باو گفت آیا تو را پیروی کنم تا از آنچه تعلیم یافته‌ای کمالی به من تعلیم کنی؟
- ۶۷- گفت: تو به همراهی من هرگز صبر نتوانی کرد.
- ۶۸- چگونه صبر خواهی کرد بر آنچه علم تو به آنها احاطه نکرده است.
- ۶۹- موسی گفت: اگر خدا خواهد مرا شکبیا خواهی یافت و در هیچ باب تو را نافرمانی نخواهم کرد.
- ۷۰- (خضر) گفت: اگر مرا پیروی می‌کنی چیزی از من مپرس تا خود شروع به بیان آن کنم.
- ۷۱- پس برفتند تا به کشتی سوار شدند، آن را سوراخ کرد موسی گفت: آن را سوراخ کردی تا مردمش را غرق کنی حقا که کار عجیبی کردی!!؟
- ۷۲- (خضر) گفت: آیا نگفتم که هرگز به همراهی من شکبیا نتوانی بود.
- ۷۳- موسی گفت: مرا بآنچه فراموش کردم مؤاخذه مکن و کارم را به من سخت مگیر.
- ۷۴- پس برفتند تا چون پسری بدیدند، خضر او را کشت. موسی گفت: آیا انسان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۱
- بیگناهی را کشتی بی‌آنکه کسی را بکشد حقا که کار ناپسندی کردی.
- ۷۵- (خضر) گفت: آیا به تو نگفتم که هرگز به همراهی من توانا نخواهی بود.
- ۷۶- موسی گفت: اگر بعد از این چیزی از تو پرسیدم. با من مصاحبت مکن که از جانب من معذور خواهی بود.
- ۷۷- پس برفتند تا به اهل شهری رسیدند و از اهل آن خوردنی خواستند، اهل آنجا از میهمان کردن آن دو امتناع نمودند، در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست بیافند (خضر) آن را بپا داشت، موسی گفت: کاش می‌خواستی برای این کار مزدی بگیری.
- ۷۸- خضر گفت: این وقت جدایی میان من و تو است، تو را به واقعیت آنچه بر آن صبر نتوانستی خبر می‌دهم.

- ۷۹- اما کشتی، مال بیچارگان بود که به دریا کار می‌کردند خواستم آن را معیوب کنم چون در تعقیبشان پادشاهی بود همه کشتیهای سالم را به غصب می‌گرفت.
- ۸۰- اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند، ترسیدیم که آن دو را به طغیان و کفر دچار کند.
- ۸۱- و خواستیم پروردگارشان پاکتر از او و مهربانتر از او را به آن دو عوض بدهد.
- ۸۲- اما آن دیوار، از دو پسر یتیم در آن شهر بود و در زیر آن گنجی مال ایشان بود و پدرشان مردی شایسته بود، پروردگارت خواست که به رشد خود برسند و گنج خویش را بیرون آورند، مرحمتی بود از جانب پروردگارت، من این کار را از پیش خود نکردم، این بود توضیح آنکه بر آن توانستی صبر کنی.

کلمه‌ها:

- فتاه: فتی: غلام و خادم، اگر دختر باشد «فتاه» گویند.
- لا ابرح: برح: کنار شدن و چون با نفی همراه باشد افاده اثبات می‌کند که نفی در نفی مفید اثبات، است منظور از «لا ابرح» در آیه آنست که: به راه رفتن ادامه می‌دهیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۲
- حقبا: حقب (بر وزن عنق): روزگار. زمان. بعضی آن را هشتاد سال و بعضی چهل سال و بعضی مدت دراز (دهر طویل) گفته‌اند.
- سربا: سرب (بر وزن شرف): رفتن در سرازیری و محل سرازیر، منظور از آن در آیه معنای اول است.
- غداثنا: غداء (با دال مهمله): صبحانه «الغداء: طعام الغداء».
- نصب: (بر وزن شرف) رنج و خستگی.
- اوینا: اوی: نازل شدن «اوینا الی الصخره»: نازل شدیم بر کنار صخره با «الی» و بنفسه متعدی می‌شود.
- قصصا: قصص (بر وزن شرف): تعقیب، سرگذشت، نقل سرگذشت.
- منظور از آن در آیه معنای اول است فَأَرْتَدَّا عَلٰی آثَارِهِمَا قَصَصًا یعنی تعقیب کنان به نشانه قدمهای خود باز گشتند.
- خبرا: خبر (بر وزن قفل)، دانستن «خبر الشیء خبرا: علمه».
- انطلقا: طلاق: جدایی. انطلاق: رفتن «فانطلقا» پس به راه افتادند.
- امر: (بکسر اول): ناپسند، عجیب. «الامر: العجیب و المنکر» ترهقنی: رهق: پوشاندن. رسیدن. «لا ترهقنی عسرا» به من سختی مرسان بر من سخت مگیر.
- زکیه: پاک. منظور، پاک بودن از جنایت است، زکاة در آیه ۸۱ به معنی پاکی است.
- نکر: (بر وزن قفل): منکر و ناپسند.
- ینقض: نقض: شکستن. «یریدان ینقض» می‌خواست بیافتند.
- رحما: رحم (رحم بر وزن رعب): مهربانی، عاطفه، مثل رحم (بر وزن عقل). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۳
- تأویل: اول: رجوع. تأویل: ارجاع و برگشت دادن، منظور از تأویل در آیه حقیقت و باطن و علت امر است.

شرحها

پیش از تفسیر آیات شریفه، لازم است چند مطلب مورد نظر قرار گیرد:

اول: خلاصه ماجرای موسی و خضر چنین است، موسی مطلع می‌شود که در محلی که دو دریا بهم نزدیک می‌شوند بنده‌ای از

بندگان عالم خدا وجود دارد، تصمیم می‌گیرد او را دریافته و از دانشی که دارد استفاده کند، لذا با خادم خود به راه می‌افتد. و می‌گوید تا رسیدن به محل او به راه ادامه خواهیم داد، می‌گوید و با خادمش به راه می‌افتند.

در بین راه به آن محل رسیدند و در کنار صخره‌ای استراحت کردند، در آنجا ماهی که داشتند به دریا افتاد و ناپدید شد ولی آنها ماهی را فراموش کردند، دریا رفتن ماهی علامت آن بود که عالم در آن محل است ولی موسی و خادمش از آنجا گذشتند.

پس از مدتی، موسی به خادمش فرمود، صبحانه ما را بیاور تا قدری غذا بخوریم که خسته شدیم، خادم گفت: یادت هست آنجا که در کنار صخره استراحت کرده بودیم، من از ماهی غفلت کردم، آن به آب افتاد و رفت، موسی گفت:

عجبا عالم در همانجا بوده است و دریا رفتن ماهی نشانه آن می‌باشد.

از راهی که رفته بودند باز گشتند تا در آن محل آن عالم را یافتند موسی به عالم گفت: می‌خواهم مدتی با تو باشم تا از آنچه دانسته‌ای به من تعلیم دهی.

آن عالم که از بندگان خاص خدا بود، و علم خاصی از طرف خدا به او تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۴ داده شده بود، به موسی گفت: تو حوصله کارهای مرا نداری زیرا که از باطن آنها مطلع نیستی، موسی گفت انشاء الله که حوصله خواهم داشت و با تو مخالفتی نخواهم کرد.

عالم گفت: حالا- که چنین شد، هر کاری که من کردم از من می‌پرس و اعتراض مکن تا خودم به تو خبر دهم، با این قرار به راه افتادند.

در بین راه لازم بود در دریا سفر کنند، لذا به کشتی سوار شده و حرکت کردند، در وسط دریا آن عالم کشتی را سوراخ کرد، موسی تاب نیاورد و گفت:

کشتی را شکافتی که مسافران را غرق کنی کار بدی کردی؟! عالم گفت: مگر نگفتی که حوصله کارهای مرا نداری؟! موسی گفت:

فراموش کردم، بر من سخت مگیر. به سفر ادامه دادند تا در بین راه به پسر بچه‌ای رسیدند، عالم مزبور آن پسر بچه را کشت، موسی از دیدن آن کار داغ شد و فریاد کشید: آیا انسان بیگناهی را کشتی بی‌آنکه جنایتی کرده باشد حقا که کار ناپسندی کردی؟! عالم گفت: رفیق، من از اول گفتم که حوصله کارهای مرا نداری و نخواهی داشت.

موسی که به خود آمده بود، گفت: اگر دفعه دیگر اعتراض کردم دیگر با من رفاقت مکن در آن صورت حق با تو است که از من کنار شوی.

به سفر خود ادامه دادند، به شهری رسیدند و از اهل آنجا خواستند که آن دو را میهمان کنند ولی مردم قبول نکردند که آنها را به خانه خود راه بدهند در آنجا دیواری بود مشرف به خراب شدن، عالم مزبور آن دیوار را مرمت کرد موسی به مقام اعتراض برآمد که اینها ما را میهمان نکردند، اقلا این کار را در مقابل مزدی می‌کردی که با آن طعامی بخیریم؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۵

عالم گفت: اینجاست که باید از تو جدا شوم، اکنون علت کارهایم را که حوصله نکردی برای تو بیان می‌کنم.

اما کشتی را که شکافتم، آن مال عده‌ای از بیچارگان بود که با آن امرار معاش می‌کردند، پادشاهی در آن حوالی بود که مال مردم را به زور می‌گرفت، خواستم، کشتی را معیوب کنم تا آن پادشاه ظالم در آن کشتی طمع نکند.

اما: آن پسر بچه‌ای که کشتم، پدر و مادرش آدم خوب و مؤمن بودند، اگر زننده می‌ماند بیم آن می‌رفت که پدر و مادرش را به شرک و طغیان درآورد خواستم خدا به آن دو پاکتر و مهربانتر از او را عطا فرماید.

اما: دیواری که مرمت کردم، مال دو پسر یتیم بود، و در زیر آن دیوار گنجی بود، پدرشان مرد نیکوکاری بود خدا خواست آن

دیوار مدتی بماند تا آن دو بزرگ شده و گنج خود را پیدا کنند، این است حقیقت کارهایم که تاب تحمل آنها را نداشتی. دوم: این ماجرا نشان می‌دهد که پیشآمدها و حوادث، عللی و حکمتهایی دارند که از ما پوشیده است، و اگر آن علل بر ما روشن شود، از مرگهای ناگهانی، زلزله‌ها، کری‌ها، کوری‌ها، یتیم شدن اطفال و خرابیها ناراحت نخواهیم بود، بلکه تسلیم امر خدا خواهیم بود، که خدا صلاح ما را بهتر از ما می‌داند، خواه این حوادث در جان باشد یا در مال، سه فقره بودن قضایا، شاید اشاره به تعدد علل و حکمتها باشد، این باب بسیار بزرگی در توجیه کارهای جهان است که عقل ما به آنها نمی‌رسد.

علی علیه السلام در نهج البلاغه به امام حسن علیه السلام می‌نویسد:

«و انّ الدنيا لم تكن لتستقرّ إلا علی ما جعلها الله علیه من النعماء و الابتلاء و الجزاء فی المعاد و ما شاء تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۶»

مما لا نعلم فان اشكل عليك شيء من ذلك فاحملی علی جهالتك فانك اول ما خلقت جاهلا ثم علمت»،

در میزان این قصه را به اول سوره مربوط دانسته است یعنی ای پیامبر خویشتن دار باش و به تبلیغ رسالت ادامه بده، زینت و زیور دنیا که مردم را مشغول کرده است بر تو گران نیاید چون در پشت این زندگی ظاهر، باطنی است و بالای تسلط اینها تسلط الهی وجود دارد.

وانگهی قصه موسی و عالم گویی اشاره است که این وقایع و حوادث که بر دنیا پرستان می‌گذرد تأویل و باطنی دارد که روز قیامت آشکار خواهد شد.

سوم: موسی که در این قصه آمده است همان موسی بن عمران علیه السلام است که یکی از پیامبران اولوالعزم می‌باشد چنان که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است.

در مجمع البیان فرموده: محمد بن اسحاق می‌گوید: اهل کتاب گفته‌اند موسی که در طلب خضر بود موسی پسر میشا پسر یوسف است که پیش از موسی از انبیاء بنی اسرائیل بود. آن گاه طبرسی فرموده: عقیده جمهور آنست که او موسی بن عمران است.

چهارم: منظور از «فتی» که در خدمت موسی بود. وصی او یوشع بن نون است و عالمی که موسی در جستجوی او بود همان خضر معروف می‌باشد، چنان که در روایات اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

در تفسیر عیاشی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: «

قال كان وصی موسی بن عمران یوشع بن نون و هو فتاه الذی ذكر الله فی كتابه

». باز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: موسی از خضر عالمتر بود

«كان موسی اعلم من الخضر».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۷

ناگفته نماند: علم خضر غیر از علم موسی علیه السلام بود، در روایات آمده است:

خضر به موسی گفت: تو به کاری مکلف شده‌ای که من طاقت آن را ندارم و من به کاری مکلف شده‌ام که تو طاقت آن را نداری.

۶۰- و اذ قال موسی لفتاه لا أبرح حتى ابلغ مجمع البحرين أو افضی حقباً.

در روایات هست که موسی از جانب خدا مأمور بود تا خضر را دریابد، به یوشع بن نون شاید از آن جهت «فتی» گفته شده که

خدمت موسی می‌کرده است، «لا ابرح» تقدیرش «لا ابرح امشی» یعنی پیوسته راه می‌روم تا به مجمع البحرين برسم یا مدت زیادی

راه بروم ظاهراً منظور آنست که اگر زود به آنجا رسیدم هیچ و گر نه مدت مدیدی سفر خواهم کرد تا به آنجا برسم و این

می‌رساند که موسی مصمم بود حتماً خضر را پیدا کند. نکره آمدن «حقباً» دلالت به وصف تقدیری دارد یعنی «حقباً طویلاً» راجع به

مجمع البحرين در نکته‌ها سخن خواهیم گفت.

۶۱- فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا.

این آیه و دو آیه بعدی نشان می‌دهد که یک ماهی برای خوراک با خود داشته‌اند، و نیز معلوم می‌شود که آن را مثلاً روی سنگی گذاشته و از آن غفلت کرده‌اند، و آن از روی سنگ لغزیده و به دریا افتاده و یا موج، آن را به دریا برده است، از آیه ۶۳ معلوم خواهد شد یوشع آب افتادن آن را دیده است ولی فراموش کرده که به موسی خبر دهد علی‌هذا «نسیا» مربوط است به آنکه آن را روی سنگی گذاشته و غفلت کرده و به استراحت پرداخته‌اند.

سپس یوشع، دریا افتادن آن را دیده است ولی از یادش رفته که به موسی اطلاع دهد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۸ در المیزان فرموده است: بدانکه آیات صریح نیست در اینکه ماهی زنده شده و به آب رفته است بلکه ظاهر نسیا حوتَهُما و نسیتُ الحوتِ آنست که ماهی را در محلی از صخره گذاشته‌اند که به دریا افتاده و یا موج آن را به دریا برده و در آن غائب شده است ... مؤید این سخن بعضی از روایات است که نشانه وجود آن عالم، مفقود شدن ماهی بود نه زنده شدن آن و الله اعلم. علی‌هذا معنای فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا آنست که راهش را به طور سرازیری در دریا گرفت و ناپدید شد نه آنکه زنده شده باشد.

۶۲- فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا.

از «غداًنا» معلوم می‌شود که استراحت کرده و صبح از آنجا حرکت کرده و پس از گذشتن از مجمع البحرین احساس گرسنگی نموده‌اند که موسی به یوشع فرموده است: صبحانه را بیاور کمی غذا بخوریم که خسته شدیم. ۶۳- قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا. از طعام خواستن موسی، جریان ماهی به یاد یوشع افتاده و گفته است:

یاد داری آنجا که در کنار صخره استراحت کرده بودیم، من ماهی را از یاد بردم، که به دریا افتاد. اگر مراد از أَنْ أَذْكُرَهُ خبر دادن به موسی باشد در اینصورت منظور از نسیتُ الحوتِ نسیان دریا رفتن آنست، یعنی: از یادم رفت که به دریا افتادن ماهی را به تو بگویم و اگر مراد یاد کردن خود ماهی باشد منظور این می‌شود که از ماهی غفلت کردم و آن به دریا افتاد، این کلام می‌فهماند که اول از ماهی غفلت کرده و آن به دریا افتاده است و در ثانی از یادش رفته که به موسی جریان را خبر بدهد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۹

در جمله وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ که نسبت نسیان به شیطان داده شده است نظیر زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ نمل / ۲۴ می‌باشد اگر گویند:

یوشع پیامبر بود و پیامبران معصوم هستند چطور شیطان در آنها تصرف تواند کرد؟ گوئیم آن درباره معصیت است ولی شیطان می‌تواند نظیر این اذیت را به رسولان خدا برساند مانند: وَاذْكُرْ عِبَادَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ص / ۴۱ (از المیزان).

جمله وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا تقدیرش «اتخاذاً عجیباً» است و نشان می‌دهد که به دریا افتادن غیر منتظره یا غیر عادی بوده است. ۶۴- قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَازْتَدَا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا.

لفظ ذلك «اشاره» است به همان مکان که در آنجا استراحت کرده بودند، معلوم می‌شود که خداوند از طریق وحی به موسی فهمانده بود: هر جا که ماهی مفقود گردید خضر در آنجاست، چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل شده است، منظور از آثار رد پای آنهاست «قصصاً» تقدیرش «یقصان قصصاً» است یعنی: بر نشانه پاهای خود برگشتند که به دقت اثر گامهای خویش را تعقیب می‌کردند، تا به همان جا برسند.

۶۵- فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَفْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.

منظور از «عبدا» خضر علیه السّلام است. در علل الشرائع از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: خضر پیامبر مرسلی بود که خدا او را برای قوم خویش مبعوث فرمود، او آنها را به توحید و اقرار به انبیاء و کتابهای خدا دعوت فرمود «۱».

(۱)

«عن الصادق علیه السّلام ان نبیا مرسلًا بعثه الله الی قومه فدعاهم الی توحیده و الاقرار بانبیائه و رسله و کتبه و کانت آیته انه کان لا یجلس علی خشبه یابسه»

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۰

لفظ مِنْ عِنْدِنَا و لَفْظٌ مِنْ لَدُنَّا نشان می‌دهد که رحمت و علم، رحمت و علم به خصوصی بوده‌اند نه معمولی، طبرسی رحمه الله، رحمت را نبوت دانسته و المیزان آن را تأیید می‌کند، احتمال دارد که منظور از رحمت همان علم بخصوص باشد در اینصورت جمله اخیر بیان رحمت است. منظور از «علما» همان علم به اسرار و باطن قضایا است که در آیات بعدی خواهد آمد و آن علم تجربی و اکتسابی نبوده است.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السّلام نقل شده: در نزد خضر علمی بود که در الواح برای موسی نوشته نشده بود، موسی گمان می‌کرد جمیع آنچه محتاج الیه است در صندوق عهد او است و همه علم برای او در الواح نوشته شده است.

۶۶- قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا.

لفظ «رشد» می‌شود مفعول «تعلمن» باشد یعنی از آنچه تعلیم یافته‌ای بمن کمالی تعلیم کن.

طبرسی فرموده است «ان تعلمنی امرا ذا رشد» به هر حال موسی از او خواست که از علم موهوبی خود به او تعلیم کند.

۶۷ و ۶۸- قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا.

جواب خضر علیه السّلام است که اول فرمود: تو نمی‌توانی به همراهی من هرگز صبر کنی، دوم به گفته خود استدلال کرد که به باطن کارهای من اطلاع نداری لذا صبر نتوانی نمود، «خبر» تمیز است و فاعل «لم تحط» ضمیر مخاطب مستتر می‌باشد یعنی «لم تحط به علمک» چگونه صبر توانی کرد به چیزی که علم تو بآن احاطه نکرده است.

و لا- ارض بیضاء الا- اهتزت خضراء و انما سمی خضرا لذلك و کان اسمه بلیا بن ملکا بن عامر بن ارفخشذ بن سام بن نوح علیه السّلام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۱

در آیه اول به نحو اکیدی صبر و توانایی موسی در زمینه کارهای او نفی شده است، در مجمع البیان فرموده: چون موسی کارهای خود را بنا بر ظاهر امر می‌گرفت ولی خضر طبق علمی که خدا به او داده بود با باطن امور حکم می‌کرد.

۶۹- قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا.

در این آیه موسی قول می‌دهد در مقابل کارهای او صبر کند و اصلا با او مخالفتی ننماید «امرا» نکره در سیاق نفی و مفید عموم است، یعنی: «اصبر و لا اعصی لك في امر تأمرني به»، هر دو جمله از آیه، مقتید به مشیّت خداست، علی هذا نه در عدم صبر دروغ گفته است و نه در عدم اطاعت در مقابل فَلَا تَسْأَلْنِي که خواهد آمد.

۷۰- قَالَ فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا.

این آیه نشان می‌دهد که خضر قول داده است که بعدا علّت و باطن کارهای خود را توضیح بدهد، از موسی فقط قول گرفته است که ابتدا سؤال نکند بلکه منتظر باشد تا خضر ابتدا به توضیح دهد، پس «احداث» به معنی احداث و ابتدا کردن به توضیح است، ظاهر

آنست که «منه» متعلق به «ذکرا» می‌باشد.

در المیزان در ذیل این آیه به مراعات ادب از طرف موسی در گفتگو با خضر و ادب خضر در گفتگو با موسی اشاره فرموده است، آری دقت در آیات گذشته، حکایت از ادب بسیار عالی موسی علیه السلام دارد، ملاحظه کنید آن حضرت با آنکه حامل وحی خدا و پیامبر صاحب شریعت است در مقابل یک نفر عالم چقدر خضوع می‌کند، خضر نیز او را رد و از خود دور نکرد بلکه گفت نمی‌توانی و نیز امر نکرد بلکه گفت: اگر با من همراهی کردی ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۲

۷۱- فَأَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا.

از آیه معلوم می‌شود که بعد از قول و قرار، شروع به سفر کرده و در ضمن مسافرت دریا کرده‌اند «رکبا» به صیغه تشبیه نشان می‌دهد که یوشع با آنها نبوده است، لام در «لتغرق» برای غایت است، یعنی شکافتن کشتی به غرق مسافران می‌انجامد، و گر نه خضر نظرش غرق مسافران نبود.

اینجاست که ملاحظه می‌شود موسی تاب نیاورده، به مقام اعتراض می‌آید این عمل بنا به ظاهر، کار بسیار بدی است ولی بنا به علتی که خضر بیان خواهد کرد کار خوبی است.

۷۲- قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا.

در اینجا به سؤال موسی اعتراض کرده و قرار گذشته را به او یاد آوری کرده است.

۷۳- قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزِهِنِي مِنْ أَمْرِي عُشْرًا.

اعتذار است از موسی که من فراموش کردم در مقابل فراموش کردن مؤاخذه و ملامت مکن و در کار مصاحبت خود بر من سخت مگیر که از من دور شوی، بعضی «نسیت» را به معنی ترک گرفته‌اند نه نسیان ولی معنی نسیان صحیحتر است در هر حال این سخن، اعتذار است.

۷۴- فَأَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَتَلَّهُ قَالَ أَلَمْتُمْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا.

یعنی از کشتی خارج شده و به راه خود ادامه دادند، به پسری رسیدند که خضر او را کشت، موسی بر آشفت که آیا انسان بیگناهی را کشتی؟ بی‌آنکه کسی را بکشد و مستحق قصاص شود؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۳

در علل الشرائع از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: موسی از موی سر خضر گرفت و گفت آیا ... خضر گفت عقول انسانها بر کار خدا حکم نتواند کرد بلکه کار خدا بر قلوب حکم می‌کند بآنچه می‌بینی تسلیم شو و صبر کن می‌دانستم که به همراهی من صبر نخواهی کرد (تفسیر صافی) ۷۵- قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا.

تکرار آیه ۷۲ است در اینجا لفظ «لک» اضافه شده است و آن مفید این معنی است که آن گفته متوجه تو بود نه کس دیگر.

۷۶- قَالَ إِنَّ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا.

لفظ «بعدها» راجع است به «مره» یا به مسئله، یعنی اگر بعد از این دفعه یا بعد از این مسأله از کاری که خواهی کرد سؤال کردم با من مصاحبت مکن از طرف من به عذر آنکه مرا ترک کنی رسیده‌ای.

در مجمع از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت شده: از موسی پیامبر خدا حیا می‌کنم اگر صبر می‌کرد هزار عجائب می‌دید: «استحیی نبی الله موسی و لو صبر لرأی الفاء من العجائب».

۷۷- فَأَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتِطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتُ لَاتَّخَذْتُ عَلَيْهِ آجْرًا.

مراد از «استطعما» طعام خواستن به طور میهمانی است یعنی از اهل قریه خواستند که آنها را میهمان کنند چنان که فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا دلیل آنست، منظور از يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ اشرف و نزدیک شدن به انهدام است «فاقامه» یعنی آن را اصلاح و مرمت و ثابت

کرد، این عمل که اهل شهر آنها را میهمان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۴ نکردند و خضر دیوار را مرمت کرد، موسی را بر آن داشت که بگوید: اگر می‌خواستی به این عمل مزدی از آنجا می‌گرفتی تا طعامی خریده و سدّ جوع کنیم؟! این سومین اعتراضی بود که موسی به خضر می‌کرد، به نظر می‌آید که خضر در حضور مردم آن دیوار را مرمت کرده است و نیز معلوم می‌شود چیزی نداشته‌اند که با آن طعام بخرند.

۷۸- قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُتْبِئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا.

لفظ «هذا» اشاره است به کلام موسی و فراق بمعنی «مفترق» است یعنی این سخن میان من و تو را جدا می‌کند، به قولی «هذا وقت فراقنا»، به نظر بعضی تقدیر آن «هذا سبب الفراق بینی و بینک» تکرار «بین» گویند برای تأکید است. علت این سخن آن بود که موسی خود گفته بود. اگر بار دیگر اعتراض کردم با من مصاحبت مکن، آن گاه خضر فرمود: اکنون علت و باطن کارهایم را برای تو، بیان می‌کنم که حوصله آنها را نداشتی.

۷۹- أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا.

یعنی: علت آنکه کشتی را شکافتم آن بود که کشتی مال عده‌ای از بیچارگان بود، پادشاه ظالمی در آن حوالی بود که کشتیها را غصب و مصادره می‌کرد، من کشتی را معیوب کردم تا پادشاه در آن طمع نکند، و آن بیچاره‌ها از آن، نان به دست آورند «وراء» به معنی پشت سر است مراد از آن ظاهراً «تعقیب» است. یعنی در آنجاها و در تعقیب آنها پادشاهی بود که کشتیهای سالم را به غصب می‌گرفت.

۸۰- وَ أَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۵

یعنی: علت کشتن آن پسر این بود که پدر و مادرش مؤمن بود، اگر بزرگ می‌شد، کافر می‌شد، پدر و مادرش را نیز به طغیان و کفر می‌کشید، ظاهراً اگر این حقیقت روشن شود، کشتن چنین پسری بصره او و پدر و مادرش است. عیاشی از امام صادق صلوات الله علیه نقل کرده: خضر ترسید که اگر آن پسر بزرگ و عاقل شود پدر و مادرش را به کفر دعوت کند و آنها از فرط محبت او را اجابت نمایند.

المیزان احتمال می‌دهد که «خشینا» به معنی تحذّر باشد، یعنی حذر کردیم از اینکه چنین باشد، طغیان و کفر، اگر مفعول «یرهقهما» باشد، معنی همان است که گفته شد، احتمال دارد که طغیان و کفر تمیز باشد یعنی آن پسر روی کفر و طغیان که خواهد داشت پدر و مادرش را به کفر در می‌کشد «خشینا» که متکلم مع الغیر است، افاده علم می‌کند، این صیغه ظاهراً برای آنست که دستور خدا در این کار با او بود و گر نه می‌گفت: «فخشیت».

۸۱- فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رُبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا.

یعنی با کشتن آن پسر خواستیم که به آن پدر و مادر، بهتر از آن پسر و مهربانتر از او را بدهد، در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده: برای آن دو دختری متولد شد و از او پسری به دنیا آمد که به نبوت رسید

«قال: انه ولدت لهما جاریة فولدت غلاما فکان نبیا»

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«قال: فابدلها جاریة ولدت سبعین نبیا».

منظور از «زکاة» پاکی و ایمان است در مقابل «کفر و طغیان» که در آیه قبلی گذشت و غرض از اقرب رُحماً ظاهراً صله رحم خدمت به پدر و مادر است، به هر حال، این و آیه قبلی نشان می‌دهد که ایمان آن پدر و مادر سبب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،

ص: ۲۵۶

عمل خضر بوده است تا آن دو مؤمن، پسری پاک و مهربان داشته باشند.

۸۲- وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ.

یعنی علت تعمیر آن دیوار این بود که دیوار مال دو نفر یتیم از اهل شهر بود، زیرا آن دیوار گنجی برای آنها بود، اگر دیوار تعمیر نمی‌شد، خراب می‌گردید کارگرانی که برای ساختن آن دیوار می‌آمدند، گنج را پیدا می‌کردند و می‌بردند ولی با مرمت من، آن دیوار تا بزرگ شدن آن دو یتیم خراب نمی‌شود، خودشان تعمیر می‌کنند و گنج خود را پیدا می‌کنند. در اینجا چند مطلب وجود دارد.

اول: سبب اینکار نیکوکاری پدر آن دو پسر بوده و این می‌رساند که نیکو- کاری پدر در سعادت فرزندان مؤثر است امام صادق علیه السلام فرموده است: خدا به صالح بودن شخص، فرزندان او و فرزند فرزندان او را اصلاح می‌کند، او را در خانه‌هایش و در خانه‌های اطرافش حفظ می‌کند، پیوسته در حفظ خدا قرار می‌گیرند زیرا او پیش خدا محترم است. آن گاه امام علیه السلام آن دو غلام را نقل فرمود و گفت وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً آیا نمی‌بینی خدا پاداش نیکوکاری پدرشان را به آنها داد؟ «۱».

در روایت دیگر از باقر امام صادق علیهما السلام آمده است:

«قالا: يحفظ الاطفال باعمال آبائهم كما حفظ الله الغلامين بصلاح ابیهم».

دوم: در زمینه گنج که در آیه شریفه آمده است، روایاتی وارد شده است از

(۱)

عن اسحاق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ان الله ليصلح بصلاح الرجل المؤمن ولده و ولد ولده و يحفظه في دويرته و دويرات حوله فلا- يزالون في حفظ الله لكرامته على الله ثم ذكر الغلامين فقال و كان ابوهم صالحا الم تر ان الله شكر صلاح ابويهما لهما (عیاشی)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۷

جمله اینکه در تفسیر عیاشی از صفوان جمال نقل شده: از امام صادق علیه السلام از قول خدا «و اما الجدار فكان لغلامین یتیمین فی المدینة و كان تحته كنز لهما» پرسیدم فرمود:

بدان که آن طلا و نقره نبود، بلکه چهار کلمه بود:

«انی انا الله لا اله الا انا»

هر که به مرگ یقین کند دندانش نمی‌خندد، هر که بحساب یقین نماید قلبش فرحناک نمی‌شود، هر که به قدر ایمان آورد جز پروردگارش از کسی و از چیزی نمی‌ترسد.

در روایت دیگری از حضرت رضا صلوات الله علیه آمده است که آن لوحی بود از طلا و در آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، محمد رسول الله عجب لمن ايقن بالموت كيف يفرح ...

این احادیث در کتب اهل سنت نیز نقل شده است.

این با روایت اول منافات ندارد، زیرا مراد از حدیث اول آنست که منظور از گنج در هم و دینار نبوده است بلکه نظر به کلماتی است که در آن نوشته شده بود طبرسی رحمه الله در جمع ما بین آیه و روایات فرموده است گنج مالی بود که در آن علمی نوشته شده بود پس آن مال و علم بوده است.

نکته‌ها

مجمع البحرین کجا بوده است؟

می‌دانیم که موسی علیه السّلام، ابتدا در مصر زندگی می‌کرد سپس با بنی اسرائیل به صحرای سینا آمد و در آنجا بود تا از دنیا رفت، آن حضرت و هارون در صحرای سینا از دنیا رفتند و به سرزمین فلسطین وارد نشدند، نظر بنقشه امروزی، مجمع البحرین که موسی در آنجا با خضر ملاقات کرد، یکی از چهار محل می‌شود ولی هر چهار محل نسبت به صحرای سینا بسیار دور هستند حدود صدها فرسخ، بلکه بیشتر، آن روز با نبودن وسائل مسافرت چطور موسی علیه السّلام توانسته است به آنجاها برود؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۸

بهر حال اولین مجمع البحرین که می‌شود از آن نام برد باب المندب است، آنجا که دریای احمر به اقیانوس هند متصل می‌شود، ولی آن در انتهای شبه جزیره عربستان واقع شده و از صحرای سینا صدها فرسخ فاصله دارد.

دوم تنگه هرمز، آنجا که خلیج فارس به دریای عمان متصل می‌شود، آنجا نیز صدها فرسخ با صحرای سینا فاصله دارد.

سوم: تنگه بسفر که در آنجا دریای سیاه به دریای مرمره اتصال پیدا می‌کند.

چهارم: تنگه داردانل آنجا که دریای مرمره بدریای مدیترانه متصل می‌شود، این دو محل گرچه تا حدی نزدیک هستند ولی باز بعید است که موسی علیه السّلام به آنجاها رفته باشد، زیرا با وسائل آن روز شاید ماهها طول می‌کشید.

به نظر بعضی: آن تنگه جبل الطارق است آنجا که دریای مدیترانه به اقیانوس اطلس متصل می‌شود، این بسیار بعید است موسی علیه السّلام خضر را در اروپا پیدا کند علی‌هذا اگر مراد یکی از چهار محل فوق باشد باید گفت که آن حضرت در انتهای خشکیهای یکی از آنها با خضر ملاقات کرده است.

احتمال دیگر آن است که این ملاقات در نزدیکیهای بندر عقبه اتفاق افتاده باشد و در آنجا دماغه‌ای بوده است که اکنون در اثر تغییرات زمین از بین رفته است و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۹

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۱۰۲]

اشاره

وَيَسْتَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَبًا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُخَذِّدُ فِيهِمْ حُسَيْنًا (۸۶) قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا (۸۷)

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَيَتَّقُوا لَهٗ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰) كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۹۲)

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) آتُونِي زُبُرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا (۹۶) فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷)

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعِيدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعِيدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي

الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً (۹۹) وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضاً (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَيْنٍ ذُكِرُوا وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً (۱۰۱) أَ فَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۰

۸۳- از تو از ذو القرنین می پرسند بگو: برای شما از او خبری خواهم خواند.

۸۴- ما وی را در زمین تمکن دادیم و از همه چیز به او وسیله عطا کردیم.

۸۵- پس راهی را تعقیب کرد.

۸۶- تا چون به مغرب آفتاب رسید، آن را دید که در چشمه گل آلودی فرو می رود و نزدیک چشمه قومی یافت گفتیم: ای ذو القرنین یا عذاب می کنی و یا میانشان طریقه نیکویی پیش می گیری.

۸۷- گفت: هر که ستم کرده است به زودی او را کیفر می دهیم سپس به سوی پروردگارش بر می گردد و عذابی سختش می کند.

۸۸- اما آنکه ایمان آورده و کار صالح کرده است برای او پاداش نیکی هست و از جانب خود کار آسانی به او امر می کنیم.

۸۹- آن گاه راهی را تعقیب کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۱

۹۰- تا چون به مشرق آفتاب رسید، آن را دید، به قومی طلوع می کند که ایشان را جز آفتاب پوششی قرار نداده ایم.

۹۱- چنین بود و ما از آنچه نزد وی بود خبر داشتیم.

۹۲- سپس راهی را تعقیب کرد.

۹۳- تا چون میان دو کوه رسید در نزدیک آنها قومی یافت که سخن نمی فهمیدند.

۹۴- گفتند: ای ذو القرنین یا جوج و مأجوج در این سرزمین فساد می کنند آیا برای تو مزدی مقرر داریم که میان ما و آنها سدی بنا کنی؟

۹۵- ذو القرنین گفت: آنچه خدایم در آن بمن تمکن داده بهتر است مرا به نیرو کمک کنید تا میان شما و آنها حائلی بنا کنم.

۹۶- قطعات آهن پیش من آرید تا چون میان دو دیواره را پر کرد، گفت: بدمید تا آن را بگداخت گفت: مس مذاب بیاورید تا بر روی آن بریزم.

۹۷- در نتیجه، نتوانستند از آن بالا روند و نتوانستند آن را عقب زنند.

۹۸- ذو القرنین گفت: این مرحمتی است از پروردگارم پس چون وعده خدایم آید آن را متلاشی میکند ...

۹۹- در آن می گذاریم که گروهی در گروهی موج زند، به صور دمیده شود به طور کامل جمعشان کنیم.

۱۰۰- آن روز جهنم را به طور کامل بر کافران نشان دهیم.

۱۰۱- کسانی که دیدگانشان از یاد من در پرده بوده و شنیدن نمی توانسته اند.

۱۰۲- آیا کافران گمان کرده اند که جز من بندگان مرا سرپرست گیرند (و از عذاب من نجاتشان دهند) ما جهنم را برای کافران محل فرود آمدن آماده کرده ایم.

کلمه‌ها

ذی القرنین: قرن (بر وزن عقل) بمعنی جمع کردن است «قرن البعیرین جمعهما فی جبل» یعنی دو شتر را با یک طناب بست و نیز به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۲

شاخ آید مانند شاخ گاو و گوسفند و نیز بمعنی جماعتی است که در زمان واحد نزدیک به هم زندگی می کنند جمع آن قرون است به معنی زمان نیز آمده است «ذو القرنین» لقب آن پادشاه است، قرن ظاهراً در اینجا به معنی شاخ است یعنی صاحب دو شاخ

که در نکته‌ها خواهد آمد.

سبب: وسیله. راغب گوید: ریسمانی است که از آن به درخت بالا می‌روند راه را نیز سبب گویند که وسیله رسیدن به مقصد است.

حمئة: جماء: لجن سیاه بدبو، «طین اسود منتن» عین حمئة: چشمه‌ای که در آن لجن سیاه هست و آبش سیاه دیده می‌شود.

نکرا: نکر (بر وزن قفل): منکر و ناپسند.

سترا: ستر (بر وزن فکر): پرده و پوشش و بر وزن عقل به معنی پوشاندن است.

خیرا: خیر (بر وزن قفل): دانستن و علم.

سد: بستن و اصلاح کردن «سد الثلمة: اصلحها و وثقها» و نیز به معنی سد معروف و حایل میان دو چیز است، گویند: بضم اول سدی است که طبیعی و فعل خدا باشد و بفتح اول آنست که فعل انسان باشد کوه را نیز سد گویند که میان دو چیز سد و حائل است منظور از «سدین» در آیات، دو کوه است یا جوج: یا جوج و مأجوج: نام اقوامی است که شاید در مغولستان فعلی چین زندگی می‌کرده‌اند و در نکته‌ها خواهد آمد، فقط دو بار در قرآن مجید آمده است یکی در اینجا، دیگری در سوره انبیاء/ ۹۶. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۳

ردما: دم: سد اصل آن گرفتن شکاف با سنگ است «ردمت الثلمة:

سددتها».

زبر: زبر (بضم اول و فتح دوم) پاره‌ها و تکه‌های آهن و مس، مفرد آن زبره بر وزن حفره است.

صدفین: صدف: ناحیه و جانب کوه. «ساوی بین الصدفین» مساوی و پر کرد بیان دو ناحیه کوه را.

خرجا: گوید: آنچه از زمین داده می‌شود اسمش خراج و آنچه از مال داده می‌شود نامش خرج است.

انفخوا: نفخ: دمیدن «انفخوا» بدمید.

قطرا: قطر: مس مذاب «القطر: الخامس المذاب» افرغ: ریختن و خالی کردن اُفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا بریزم بر آن مس ذوب شده را آن را قلع مذاب و آهن مذاب نیز گفته‌اند، علت این تسمیه آن که فلز با ذوب شدن متقاطر می‌گردد.

نقبا: نقب: سوراخ کردن، سوراخ وسیع، راهی که در کوه باشد.

دکاء: دک (بر وزن عقل): کوبیدن. «دککت الشیء دکاء» آن وقت گویند که بکوبی و با زمین یکسان کنی. دک و دکاء هر دو به

معنی کوبیدن است، آن در آیه به معنای مفعول و کوبیده شده (مدکوک) است.

عرضنا: عرض: نشان دادن و ظاهر شدن. «عرضنا»: نشان دادیم و ظاهر کردیم.

غطاء: پرده. راغب گوید: غطاء مثل طبق و نحو آنست که روی چیزی گذاشته شود، چنان که غشاء مثل لباس و نحو آنست که روی

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۴

چیزی بگذارند.

نزلا: نزل (بر وزن عنق): آنچه برای میهمان آماده شده است تا بر آن نازل شود، راغب گوید: «النزل ما يعد للنازل من الزاد» آن در

آیه به معنی آماده شده برای کفار است که جهنم و عذاب باشد.

شرحها

آیات شریفه در زمینه شرح حال مردی بنام ذو القرنین است که در اول سوره گفته شد: یهود به مشرکان مکه تعلیم دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسند لفظ «یسئلونک» صریح است که از حضرت ماجرای او را پرسیده‌اند، آنچه از آیات گذشته

استفاده می‌شود چنین است:

اول: ذو القرنین پادشاه قدرتمندی بود که خداوند به او تمکن و اسباب حکومت داده بود مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا.

دوم: در ضمن آیات خواهیم گفت که ذو القرنین پیغمبر نبود ولی از آیات به دست می‌آید که یا با پیغمبری رابطه داشته و از او فرمان می‌گرفته و مانند طالوت از جانب پیامبر بنی اسرائیل منصوب گردید که در سوره بقره گذشته و یا مسائل شرعی را میدانست و یا خدا به او الهام می‌کرد.

سوم: آیات شریفه حاکی است که ذو القرنین سه تا مسافرت داشته است یکی اینکه به طرف مغرب مملکت خود سفر کرده و به محلی رسیده که آب دریا در خشکی پیش رفته و در اثر کم عمق بودن، به واسطه لجن‌ها، سیاه دیده می‌شد، بیننده فکر می‌کرد که آفتاب در دریا و در آب غروب می‌کند.

ذو القرنین در آنجا گروهی از مردم را گویی که اهل شورش بودند گرفتار نموده، بدکاران آنها را کیفر داده و نیکوکارانشان را آزاد کرده است، می‌شود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۵

فهمید که این سفر، لشکر کشی بوده تا فتنه برپا شده را بخواباند.

سفر دیگرش به شرق کشور بوده و در آنجا بقومی رسیده است که از تمدن بقدری دور بودند، حتی خانه ساختن را نیز بلد نبوده‌اند، ذو القرنین هر معامله که با آنها کرده به دستور خدا کرده است.

و در سفر سوم به شکافی میان دو کوه رسیده و در آنجا قومی دیده است که در مراحل اولیه زندگی می‌زیسته‌اند، آنها به ذو القرنین گفته‌اند: اقوام یاجوج و ماجوج که در پشت کوه‌ها ساکن هستند از این شکاف بر ما هجوم آورده و ما را غارت می‌کنند، ما به تو مزدی می‌دهیم که این شکاف را ببندی تا این کوه‌ها سدی باشد میان ما و آنها.

ذو القرنین گفته است: فقط با نیروی انسانی و وسائل به من کمک کنید، آن گاه شکاف میان دو کوه را با تکه‌هایی گرفته و با مس مذاب آنها را به هم چسبانده و از آمدن یاجوج و ماجوج جلوگیری کرده است و فرموده: وقت آمدن وعده خدا این سد کوبیده خواهد شد، مطلبی نیز در همین رابطه در آیات اخیر هست که ضمن تفسیر آیات خواهد آمد، اینها که گفته شد برای فهم آیات، مقدمه‌ای بود، بقیه مطالب در نکته‌ها خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

۸۳- وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (صحيحترین قرآنها به خط مصطفیٰ نظیف قدر اوغلی).

و در مجمع البیان و در المعجم المفهرس «سأتلوا» با اضافه الف نوشته شده است که بعد از او جمع می‌آید، منظور از ذکر، خبر و قصه است، المیزان احتمال می‌دهد که ذکر به معنی قرآن است چنان که در بعضی از آیات آمده است یعنی «سأتلوا علیکم منه قرآنا» آیات بعدی بیان ذکر است.

۸۴- إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۶

آیه در مقام امتنان است که خدا فرماید: ما به او تمکن و قدرت دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای در اختیارش گذاشتیم تا به مقاصد خود برسد مانند عقل، علم، دین، قدرت جسم، کثرت مال، لشکریان، حسن تدبیر و مانند آن (در المیزان).

۸۵ و ۸۶- فَأَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تَعُدَّ بِ وَ إِنَّمَا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا این دو آیه در بیان سفر اول ذو القرنین است و نشان می‌دهد که او در سفر مغرب به کنار دریایی رسیده که آب آن در اثر لجن‌ها سیاه دیده می‌شد و بیننده خیال می‌کرد که آفتاب در آن غروب می‌کند، این یک امر عادی است، ما اگر در کنار دریایی باشیم که در آن خشکی دیده نشود، خواهیم دید که آفتاب در آب غروب می‌کند و از آن طلوع می‌کند، نهایتاً آنجا خلیج کم عمقی بوده که آب به واسطه لجن، سیاه دیده می‌شده است. در این زمینه در نکته‌ها توضیح داده خواهد شد.

منظور از «سبیا» ظاهراً راه است فَأَتَبَعَ سَبِيًّا یعنی راهی را تعقیب کرد که همان راه مغرب بود در اینجا چند مطلب هست:

اول: آیه نشان می‌دهد که ذو القرنین در این سفر لشکر کشی کرده و به گروهی مسلط شده است و بفکر بوده که با آنان چطور رفتار کند چنان که آیه بعدی این مطلب را روشن تر می‌کند.

دوم: آیا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ دلیل است بر اینکه او پیغمبر بود و خدا بر او وحی فرستاده است؟ یا از پیامبری مأذون بود و از او دستور میگرفت که خدا آن را به خود نسبت داده است؟ مانند طالوت که از طرف پیامبر اسرائیلی به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۷ حکومت منصوب بود، یا منظور از قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ الهام است چنان که خدا در وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ به مادر موسی الهام فرمود؟ سوم: محلی که آفتاب در آن غروب می‌کرد مانند چشمه بزرگی بود ظاهراً آنجا خلیج بوده است در نکته‌ها خواهد آمد.

۸۷- قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا.

معلوم می‌شود که آنها هم یاغی بوده‌اند و هم مشرک و گناهکار که: ما در مقابل ظلم و طغیان به آنها کیفر می‌دهیم و چون از دنیا رفتند پیش خدایشان نیز مسئول خواهند بود، «ثم یرد» نشان می‌دهد که کیفر، قتل بوده است، به قرینه «من آمن» که در آیه بعدی خواهد آمد، می‌توان ظلم را در این آیه به شرک و کفر معنی کرد و باید افساد و شورش را بر آن افزود که بسبب لشکر کشی ذو القرنین به وجود آمده بود.

۸۸- وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنُقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا.

یعنی در میان اینها آنکه اهل ایمان است و نیکوکاری کرده و شورش و فتنه بر پا نکرده است، او را پاداش نیکویی هست و به او تکلیف سختی نخواهد شد.

غرض از عَمِلَ صَالِحًا شاید خواباندن فتنه و دعوت مردم به آرامش باشد که از بعضی مؤمنین سر زده بود، «جزاء» می‌شود تمیز باشد و تقدیر آن «فله المثوبة الحسنی جزاء» است، منظور از این جمله به احتمال قوی پاداش دنیوی است، یعنی به چنین اشخاص پاداش نیکویی از حیث کارشان خواهیم داد و نیز به آنها فرمان آسانی خواهیم داد، شاید منظور آنست که پس از تحقیق، فرمان خواهیم داد که آزاد شوند خلاصه آنکه باین گروه هم پاداش خواهیم داد و هم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۸

آزاد خواهیم نمود، احتمال ضعیف آنست که منظور پاداش آخرت باشد و الله اعلم.

۸۹- ۹۱- ثُمَّ أَتَبَعَ سَبِيًّا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَمْ دَلَيْهِ خُبْرًا.

آیات سه گانه در بیان سفر دوم ذو القرنین است به نظر می‌آید که او به مشرق نیز لشکر کشی کرده باشد و در آنجا به اقوامی رسیده که در مراحل اولیه زندگی بوده و حتی از خانه ساختن نیز عاجز بوده‌اند.

عیاشی از امام باقر علیه السلام در تفسیر لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«لم يعلموا صنعة البيوت».

«دون» به معنی غیر است یعنی برای آنها جز آفتاب پوششی قرار نداده بودیم، میزان می‌گوید: اینکه خدا «لم نجعل» را به خود نسبت داده است معنایش آنست که آنها هنوز متوجه خانه ساختن و مانند آن نبوده‌اند.

«كذلك» ظاهراً اشاره است به صدر آیه، یعنی قضیه این چنین بود وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَمْ دَلَيْهِ خُبْرًا یعنی علم ما به آنچه در نزد ذو القرنین بود احاطه داشت، شاید منظور آن باشد که هر چه کرد و هر چه گفت زیر نظر ما و با اجازه ما بود نظیر قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ ... در آیه گذشته، ولی صرف اینکه گفته شود: ما به حال او و تدارکات و لشکریان او دانا بودیم، چندان مفید فائده نیست و احتمال اول قویتر است.

۹۲ و ۹۳- ثُمَّ أَتَبَعَ سَبِيًّا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا.

از این آیات، سفر سوم ذو القرنین شروع می‌شود، الف و لام «السدین» برای عهد است یعنی سپس راه دیگری را در پیش گرفت تا میان آن دو کوه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۹

رسید، ظاهراً دو کوه بودن به واسطه آن شکاف معروف بود که اقوام وحشی از آنجا حمله می‌کردند رسیدن به میان دو کوه، رسیدن به کنار همان گذرگاه و شکاف است.

لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ظاهراً اشاره به بدوی بودن و در مراحل اولیه زندگی بودن است که چیزی نمی‌فهمیدند، به نظر بعضی لغت آنها برای کسی مفهوم نبود در نتیجه لغت کسی را هم نمی‌دانستند ولی این بعید است زیرا با ذو القرنین صحبت کرده‌اند.

۹۴- قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا. این آیه نشان می‌دهد که اقوام وحشی و مأجوج از همان گذرگاه هجوم کرده و آنها را غارت می‌کرده‌اند و اگر آن گذرگاه مسدود می‌شد، کوه‌ها مانع از آن بودند که آنها به حملات خود ادامه بدهند، لذا آن از ذو القرنین خواسته‌اند که به او مزد و پول بدهند تا در عوض حائلی بنا کند و آن گذرگاه را بگیرد.

۹۵- قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا.

این آیه می‌گوید از شما مزد نمی‌خواهم با نیروی انسانی به من کمک کنید تا میان شما و آنها سد محکمی بسازم، از این آیه و آیات بعدی روشن می‌شود که گفته است: به کارم مزدی نمی‌خواهم فقط با نیروی انسانی و وسائل به من کمک کنید مانند کارگران و آهن و مس مذاب.

«مکنی» در اصل «مکنی» است نون ادغام شده است یعنی: آنچه خدایم در آن از مال و وسعت به من تمکن و قدرت داده است از مزد شما بهتر است مرا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۰

با نیروی یاری کنید.

۹۶- آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا.

ادامه سخن ذو القرنین است که گفت: قطعه‌های آهن بیاورید، به دستور او به آن گذرگاه قطعه‌های آهن چیدند تا شکاف پر شد و با دو ناحیه کوه برابر گردید آن وقت فرمود در آن آتش بدهید وقتی که گداخته شد گفت: مس مذاب بیاورید تا بر آن بریزم و با ریختن مس مذاب قطعات آهن به هم چسبید و همه‌اش یک پارچه شد.

۹۷- فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا.

فاعل هر سه فعل یأجوج و مأجوج است یعنی نتوانستند از آن بالا روند و نیز نتوانستند آن را سوراخ کنند، در نتیجه از هجوم آنان جلوگیری به عمل آمد «۱».

۹۸- قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا.

ذو القرنین با این کلام هم از آینده سد خبر داده و هم از موحد بودن خودش که گفت: این سد رحمتی است از خدای من که به وسیله آن گروهی از شر بدکاران راحت شدند و چون وعده پروردگار در آید آن را کوبیده و متلاشی کند و در تأکید این سخن فرموده است وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا.

مراد از وعده خدا یا وعده‌ای بود مخصوص به متلاشی شدن سد و یا آمدن قیامت که همه کوه‌ها ریزیز خواهد شد، آیه خبر از آینده می‌دهد که علم آن

(۱) استطاع یسطیع همان استطاع یسطیع است که به علت ثقل کلمه، می‌شود تاء آن را حذف کرد.

پیش خداست یعنی این سد و این رحمت هم چنان می ماند تا وعده پروردگار بیاید و چون وعده پروردگار بیاید جَعَلَهُ ذَكَاءً ... ۹۹ و ۱۰۰- وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا.

این دو آیه تفصیل آمدن وعده خداست، ضمیر «هم» در دو محل ظاهراً راجع به عموم انسانها است، منظور از «ترکنا» دست کشیدن و برداشتن نظم از میان مردم است که در آن صورت انسانها مانند موج دریا درهم می روند و گروهی بر گروهی همچون موج بالا روند.

به هر حال اشاره به از بین رفتن نظم و هرج و مرج عجیبی است، در تعقیب این هرج و مرج نفخ صور دوم و زنده شدن مردمان خواهد بود و جهنم به طور کامل بر مردم عرضه خواهد گردید، نفخ صور اول در اینجا نقل نشده است چون نظر فقط به وضعی است که مردمان زنده اند و آن را می بینند.

این دو آیه نظیر آیات: حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ انبیاء/ ۹۶، ۹۷ است که آنهم از ملاحم و اخبار آینده می باشد. ۱۰۱- الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا.

وصف کافران در آیه گذشته است یعنی: جهنم بر کافران عرضه می شود که از یاد پروردگار در پرده و در غفلت بوده اند و قدرت شنیدن کلمات حق را نداشتند.

دو عامل مهم و بزرگ در هدایت انسان، چشم و گوش او است که از راه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۲ شنوایی و بینایی، جهان خارج به درون انسان وارد شده و به وسیله عقل، تحلیل و تجزیه می گردد، علت جهنمی بودن کفار آنست که چشمشان از دیدن آیات خدا در پرده است، «عن ذکری» نشان می دهد که آیات خدا را می بینند ولی به ایشان تذکر نمی آورد، قدرت شنوایی نداشتن نیز همین طور است، این حالت در اثر اعمال ناشایست ایشان ملکه گردیده است كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ غافر/ ۳۴، از امام صادق علیه السلام نقل شده که ذکر را بولایت امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر فرموده اند، آن از باب بیان مصداق است.

۱۰۲- أَ فَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا.

این آیه نتیجه گیری از سه آیه قبل است، منظور از عبادی همه معبودهای باطل است که بشر به آنها روی آورده و از خدا بریده است امثال ملائکه، جن و انسانهای پاک، چنان که در المیزان فرموده است حتی اصنام و اوثان که در بعضی از آیات به آنها «عبد» اطلاق شده است: إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ اعراف/ ۱۹۴، بنا به فرموده طبرسی در این کلام، محذوفی هست و تقدیر آن: «ان يتخذوا عبادي من دوني اولياء ينصرونهم و يدفعون عقابي عنهم» یعنی آیا کافران گمان کرده اند که بندگان مرا برای خود سرپرست گیرند تا به آنها یاری کنند و از عقاب من مانعشان شوند؟ نه نمی توانند بلکه ما جهنم را برای کافران پذیرایی آماده کرده ایم و آنها به عذاب خواهند رفت مانند میهمان که با مانده و طعام نازل می شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۳

نکته‌ها

آیا ذو القرنین پیغمبر بود؟

بنا بر روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده، ذو القرنین پیغمبر نبوده بلکه بنده‌ای از بندگان شایسته خدا بوده است. در تفسیر عیاشی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل گردیده است: ذو القرنین نه نبی بود و نه رسول، بلکه بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت، خدا نیز او را دوست داشت ... این روایت از ابو الطفیل و اصبع بن نباته از علی علیه السلام و از ابو بصیر از حضرت

باقر و از برید بن معاویه از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل گردیده است، این مطلب از طریق اهل سنت نیز منقول است. به موجب بعضی از روایات او، پیغمبر بود در این زمینه به تفسیر عیاشی و تفسیر برهان رجوع شود.

بنا بر قول اول: برای توجه قُلْنَا یا ذَا الْقُرْنَيْنِ که خدا به او خطاب فرموده است دو راه می‌ماند اول اینکه او از جانب پیغمبری به حکومت مأذون بود و به دستور او عمل می‌کرد مانند طالوت که یک نفر پیغمبر او را به حکومت منصوب کرد و گفت: دستور خدا چنین است: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا بقره / ۲۴۷، بنا بر تحقیقات ابو الکلام آزاد دانشمند هندی گویا دانیال یکی از انبیای بنی اسرائیل با او بوده باشد.

دوم: اینکه مطالب حقه از جانب خدا به او الهام می‌شده است، مانند مادر موسی، ولی این بعید است.

ذو القرنین و سد او:

ناگفته نماند: روایات و اقوال مفسران درباره این شخص و سدی که ساخت و یا جوج و مأجوج به قدری پیچیده و مختلف است که نمی‌شود راه مشخصی از آنها به دست آورده و ارائه داد، نگارنده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۴

در اینجا تحقیقات ابو الکلام آزاد را به طور خلاصه خواهم آورد، المیزان نیز آن را تا حدی مفصل نقل کرده است ولی علم حقیقی پیش خداست قبلاً باید بدانیم که ذو القرنین اسکندر مقدونی نمی‌تواند باشد، زیرا ذو القرنین بنا بر تصریح قرآن مردی موحد و خداشناس و دارای مکارم اخلاق بوده است ولی اسکندر بنا به نقل تواریخ، پادشاهی سفاک و ستمگر و بی‌دین و جاه طلب و عاری از توحید بوده است.

به نظر بعضی، سد ذو القرنین همان دیوار معروف و تاریخی چنین است این سخن نیز نمی‌تواند درست باشد زیرا دیوار تاریخی چنین بین سالهای ۲۰۴ تا ۲۲۰ قبل از میلاد یعنی در عرض حدود بیست سال به فرمان «چنین شیء هوانک» امپراطور چین ساخته شد، این دیوار که از سنگ و آجر بنا شده ششصد و شصت و شش فرسخ یعنی حدود چهار هزار کیلومتر طول دارد و از محلی بنام «چان هایکوان» آغاز شده و در مرزهای «تبت» پایان می‌یابد.

بلندی آن هفت متر و نیم و پهنای آن در همین حدود است، به طوری که بر روی آن شش نفر سوار پهلو به پهلو می‌تواند اسب تازی کند، این دیوار توانست سیزده قرن جلو تاخت و تاز اقوام وحشی را بگیرد، سرانجام در قرن ۱۳ میلادی چنگیز مغول از آن گذشت و بر سرزمین پهناور چین دست یافت.

این دیوار نمی‌تواند سد معروف ذو القرنین باشد، زیرا آن سد میان دو کوه از آهن و مس ساخته شده بود.

ابو الکلام آزاد دانشمند والا مقام هندی درباره ذو القرنین کتاب مستقلی نوشته و او را «کوروش» پادشاه معروف هخامنشی دانسته است، ما خلاصه کتاب ابو الکلام را برای کمک به روشن شدن آیات در اینجا می‌آوریم و علم واقعی آن را پیش خدا می‌دانیم «۱».

(۱) بنا بر بعضی از تحقیقات، کوروش یک آدم سفاک و ستمکار بوده است، به هر حال نقل تحقیقات ابو الکلام به صورت یک احتمال صرف است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۵

حمله کوروش بغرب ایران:

کوروش پس از رسیدن به پادشاهی با پادشاه «لیدی» که کرزوس نام داشت روبرو گردید، مورخین یونان عقیده دارند، که اول بار کرزوس دست به دشمنی زد و کوروش را مجبور به توسل به شمشیر نمود، کوروش در این جنگ پیروز شد، «لیدی» در آسیای صغیر موسوم به آناتولی (ترکیه امروز) قرار داشت، حکومت لیدی دست نشانده یونان بود، کوروش با مغلوبین طوری با بزرگواری رفتار نمود که مردم احساس نمی‌کردند که آتش جنگ به خانه آنها کشیده شده است.

به نظر ابو الکلام این سفر که کوروش به غرب ایران کرده است همان است که در آیات فَاتَّبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ... آمده است اکنون اگر نقشه سواحل آسیای صغیر را برابر خود بگذاریم می‌بینیم که بیشتر ساحل به خلیج‌های کوچک منتهی می‌شود، مخصوصاً در نواحی حدود «ازمیر» که دریا تقریباً صورت یک چشمه بزرگ به خود می‌گیرد می‌توان گفت: کوروش در این سفر به نقطه‌ای از سواحل دریای «اژه» نزدیک ازمیر می‌رسد و در آنجا متوجه می‌شود که دریا صورت چشمه‌ای به خود گرفته آب نیز از گل‌ولای ساحل تیره رنگ به نظر می‌رسد در حوالی غروب اگر کسی اینجا ایستاده باشد خواهد دید که قرص خورشید در آب محو می‌شود یعنی: «تغرب فی عین حمئه».

حمله بمشرق:

حمله دوم کوروش متوجه مشرق شد، قبائل وحشی و عقب مانده «کید روسیا» و «باکتریا» که در نواحی مشرق سکونت داشتند سر به شورش برداشته بودند، کوروش برای خواباندن فتنه به آنجا لشکر کشید مراد از آن، سرزمین «مکران» و «بلوچستان» فعلی است و «باکتر» همان بلخ است و آیات ثُمَّ أَتَبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۲۷۶ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا... راجع به این مسافرت است.

حمله به شمال:

حمله سوم کوروش به طرف شمال ایران صورت گرفته که برای اصلاح امر «ماد» لشکرکشی کرده است، سرزمین «ماد» در شمال پارس قرار داشت و حدود آن بکوه‌های شمال که متصل به دریای خزر و دریای سیاه می‌شوند می‌رسید، این نواحی بعدها به قفقاز و به اصطلاح پارسیان «کوه قاف» موسوم گشت کوهستان قفقاز فعلی در این سلسله کوه‌ها وجود دارد، در این حمله کوروش به نزدیک رودی رسید و در کنار آن اردو زد، اقوام این منطقه از دست قومی به نام «یاجوج و ماجوج» به کوروش شکایت کردند. او دستور داد سدی آهنین در محلی که غارتگران از آن می‌گذشتند، ساختند و بدین وسیله از تاخت و تاز آنها جلوگیری شد، اگر به نقشه نگاه کنیم آسیای غربی پائین دریای خزر وجود دارد و دریای سیاه بالای آن است و کوه‌های قفقاز نیز بین دو دریا در حکم یک دیوار طبیعی مرتفعی است، این کوه‌ها که صدها میل طول دارند مانع بزرگی از رخنه کردن از آن طرف به این طرف و بالعکس است، تنها یک تنگه در میان آنها قرار دارد که محل عبور اقوام یاجوج و ماجوج بود، کوروش با سد آهنین آن تنگه را مسدود نمود که غارتگران قدرت گذشتن و سوراخ کردن آن را نداشتند: فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا. محل سد:

این سد در محلی بین دریای خزر و دریای سیاه بنا شده و در تنگه میان کوه‌های قفقاز است، این راه را امروز تنگه «داریال» می‌خوانند و در ناحیه «ولادی کیوکر» و تفلیس واقع شده است هم اکنون نیز بقایای دیوار آهنی در این نواحی هست، در سد ذو القرنین گفته می‌شود آهن بکار رفته و میان دو کوه نیز ساخته شده است، معبر داریال بین دو کوه تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص:

۲۷۷

بلند واقع شده و این سد نیز که آهن زیادی در آن دیده می‌شود در همین درّه وجود دارد.

یاجوج و ماجوج:

اینها همان اقوامی است که در اروپا آنها را «میگر» و در آسیا «تاتار» نامیده‌اند، معلوم شده که در حدود ششصد سال قبل از میلاد یک دسته از آنان در سواحل دریای سیاه پراکنده شده و هنگام پائین آمدن از دامنه کوه‌های قفقاز، آسیای غربی را مورد هجوم قرار داده‌اند، این نقطه در آن روز مغولستان نامیده می‌شد، قبائل کوچ نشین آن «مغول» یا مغول نامیده می‌شدند، بنا به منابع چینی اصل کلمه مغول «منکوک» یا «منچوک» بوده است و این با کلمه عبری ماجوج بسیار نزدیک می‌باشد.

ذو القرنین:

لقب ذو القرنین (صاحب دو شاخ) متخذ از خواب دانیال پیغمبر است که کوروش در خواب دید دارای دو شاخ است توضیح اینکه دانیال در خواب دید: قوچی در کنار رود ایستاده و دو شاخ بلند دارد، این دو شاخ یکی به طرف جلو و یکی پشت او خم شده بود و با دو شاخ خود شرق و غرب را شخم می‌کرد و هیچ حیوانی در مقابل او مقاومت نمی‌کرد، در همان حال دید یک بز کوهی از طرف مغرب در حالی که زمین را با شاخ خود می‌کند، پیش آمد و میان پیشانی این بز یک شاخ بزرگ و عجیب پیدا بود، کم کم بز کوهی به قوچ مزبور نزدیک شد و بر او تاخت، در این حمله دو شاخ قوچ بشکست و از مقاومت عاجز ماند.

فرشته‌ای به دانیال نازل شده و خواب او را به کوروش و اسکندر مقدونی تعبیر کرد، یعنی قوچ دو شاخ کوروش پادشاه پارس و ماد و بز کوهی اسکندر بود که دولت و دودمان هخامنشی را برانداخت، کوروش همان بود که بابل را فتح کرد و قوم یهود را از اسارت نجات داد و اجازه داد که به فلسطین باز گردند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۸

دانیال این خواب را در «شوشن» که ظاهراً همان «شوش» فعلی است دیده است، قبر دانیال اکنون در شهر شوش واقع است (تورات کتاب دانیال باب هشتم).

مجسمه کوروش:

مجسمه سنگی کوروش که در نزدیکیهای استخر پایتخت قدیم ایران در حدود پنجاه میلی سواحل رودخانه «مرغاب» نصب شده بود، چون به وسیله خاور شناسان خطوط میخی آن خوانده شد، این مطلب را روشن نمود، مجسمه بقامت بشر عادی است، دو بال دارد مثل بالهای عقاب و در روی سر او دو شاخ به صورت شاخ قوچ که از یک ریشه روئیده و به دو شاخ یکی رو به جلو و دیگری پشت آن رو به عقب است، مجسمه ثابت میکند که تصور ذو القرنین از خواب دانیال پیدا شده و مجسمه ساز از آن خواب پیروی کرده و چون کوروش بابل را فتح و یهود را از اسارت نجات داد، خواب دانیال مشهود شد رجوع شود به کتاب ابو الکلام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۹

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۰]

اشاره

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا (۱۰۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)

۱۰۳- بگو آیا شما را خبر دهیم از آنها که به عمل زیانکارترند

۱۰۴- همان کسانی که تلاششان در زندگی دنیا گم شده است و گمان می‌کنند که کار خوب انجام میدهند.

۱۰۵- آنها کسانی هستند که به آیات خدا و ملاقات او کافر شده‌اند، اعمالشان باطل شده است، روز قیامت برای آنها توزینی بیا نمی‌کنیم.

۱۰۶- مطلب این است. کیفر آنها جهنم است که کافر شده‌اند و پیامبران و آیات مرا مسخره گرفته‌اند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،

ص: ۲۸۰

۱۰۷- کسانی که ایمان آورده و اعمال نیکو انجام داده‌اند بهشتهای وسیع جای آنهاست.

۱۰۸- در آنها پیوسته‌اند و از آنها انتقال یافتن نمی‌خواهند

۱۰۹- بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب باشد، دریا تمام می‌شود پیش از آنکه کلمات خدایم تمام شود گر چه نظیر آن را نیز کمک بیاوریم

۱۱۰- بگو: من فقط بشری هستم مانند شما که به من وحی می‌شود حق این است که خدای شما خدای یگانه است هر که پاداش خدایی را امید دارد باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند

کلمه‌ها

اخسرین: خسر: کم شدن، ضرر و زیان. خاسر: زیان دیده. اخسر: زیان‌دیده‌تر جمع آن اخسرون است.

ضل: ضلالت: گمراهی. ضلالت کار بی‌نتیجه بودن آن است.

صنعا: صنع (بضم اول): عمل و کار. طبرسی و راغب قید «جودت» را در آن آورده‌اند یعنی جودت فعل، شاید فرقتش با فعل همان جودت و دقت و محکمی باشد.

حبطت: حبط (بر وزن فلس): پوچ شدن بی‌اثر شدن.

وزن: وزن: سنجش و اندازه‌گیری، به معنی اعتبار و منزلت نیز آید، فیومی در مصباح گوید: «ما اقامت له وزنا» کنایه از اهمال و دور انداختن است. به نظر می‌آید آن در آیه به معنی توزین باشد چنان که خواهد آمد.

هزو: هزو، هزء: مسخره کردن. آن در آیه به معنای مفعول «مهزوء به» است (مسخره شده).

فردوس: باغی که در آن میوه و گل و سائر اسباب لذات جمع است این قول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۱

طبرسی است، در کشاف گوید: «الفردوس: هو البستان الواسع الجامع لاصناف الثمر» گفته‌اند در اصل لغت رومی است، ظاهراً مراد از آن وسعت نعمتهای بهشتی است نظیر جَنَّاتِ النَّعِيمِ آن فقط دو بار در قرآن آمده است (مؤمنون/ ۱).

نزلا: (بر وزن عنق): آنچه برای میهمان آماده شده است (همین سوره/ ۱۰۲).

حولا: حول (بر وزن قول): تغیر و انفصال، این معنای اصلی آن است حول (بر وزن عنب): اسم فعل است به معنی انتقال.

مداد: مرکب. از کشاف و جوامع الجامع به دست می‌آید که عَلْت این تسمیه زیاد شدن وزن دوات به واسطه آنست، چون مد و مدد در اصل به معنی زیادت است «مدد»: کمک و آنچه باعث زیادت نیرو می‌شود.

کلمات: منظور از کلمات موجودات است زیرا کلم به معنی زخم زدن و اثر گذاشتن است، موجودات، آثار خدا هستند، و شاید عَلْت این تسمیه آنست که کلمه دلالت به معنای خود دارد، موجودات نیز دلالت به موجود خدا دارند.

تنفد: نفاد: فانی شدن تمام شدن «النفاد: الفناء».

شرحها

شش آیه اول در رابطه با آیه إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيُنبَأُ بِهِمُ أَنَّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا در اول سوره و نیز در رابطه با اعمال مشرکان و بدکاران است یعنی: ما وسائل مادی در روی زمین را برای به وجود آمدن «احسن العمل» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،

ص: ۲۸۲

قرار داده‌ایم، اما مشرکان و بدکاران در اثر انحراف از راه خدا بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا شده‌اند، سعی و تلاش آنها در دنیا گم گشته و باطل شده است و در روز قیامت چیزی به دست نخواهند آورد، بر خلاف اهل ایمان و عمل که جنات الفردوس در اختیار آنها خواهد بود.

آن وقت آیه قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ ... در زمینه وسعت موجودات خداوندی است که رابطه‌اش با قبل و بعد چندان روشن نیست، میزان بعید نمی‌داند که مستقلاً نازل شده باشد «۱». آخرین آیه، خاتمه سوره است که توحید و نبوت و معاد را بیان کرده و به عمل صالح دعوت می‌کند توحید یعنی إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، نبوت: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ معاد: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ.

۱۰۳ و ۱۰۴- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.

ظاهراً منظور از «سعی» کارهای نیک و مفید آنها در دنیاست ولی چون غرض خدایی نداشته‌اند آن کارها در مسیر زندگی پوچ و بی‌فایده می‌شود و در آخرت چیزی به دست آنها نخواهد رسید چنان که در آیه بعدی خواهد آمد، البته در زندگی زودگذر از آنها بهره‌مند خواهند شد کُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ اسْرَاءً / ۲۰، سعی و تلاش اگر در راه حق باشد، شخص را به سعادت می‌رساند ولی اگر در راه ضلالت باشد، آن تلاش، گم و بی‌اثر می‌شود و آن بیراهه رفتن سعی و تلاش است.

از طرف دیگر: مشرکان و بدکاران و کفار در اثر جهالت از کارهای ناحق خود شادمان و مسرور هستند و چنین می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند: «ننبئکم» خطاب به مشرکان است، عَلَتْ آمَدَنُ «اخرسین» با اسم تفضیل آنست که آنها از

(۱) نگارنده را در این زمینه سخنی هست که خواهد آمد

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۳

عمل اصلاً فائده‌ای نخواهند برد بر خلاف خاسرین و زیانکاران که مقداری از رأس المال در دستشان می‌ماند، آمدن «اعمالاً» به صیغه جمع شاید برای آنست که همه کارهایشان در پوچی و باطلند.

در تفسیر عیاشی نقل شده: ابن کَوّاز از امیر المؤمنین علیه السلام از این آیه پرسید فرمود: آنها اهل کتابند، به خدایشان کافر شدند و در دین خویش بدعت گذاشتند لذا عملشان باطل شد، اهل نهروان از آنها دور نیستند: »

قال اولئك اهل الكتاب كفروا برهم و ابتدعوا فی دینهم فحبط اعمالهم و ما اهل النهر منهم ببعد

« این حدیث و امثال آن از باب بیان مصداق است، مضمون آیه اعم می‌باشد.

۱۰۵- أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا.

این آیه در بیان «الاکسرین» است، کفر به آیات خدا انکار نبوت و کفر به لقاء الله انکار معاد است، انکار نبوت و معاد، موجب حبط و بی‌اثر شدن اعمال نسبت به آخرت است درباره «حبط اعمال» «ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره به تفصیل سخن گفته‌ایم و در زمینه وزن و توزین اعمال در سوره اعراف ذیل آیه وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ / ۸ به طور تفصیل بیان مطلب شده است وزن در آیه ظاهراً به معنی توزین است یعنی چون اعمالشان پوچ شده است لذا توزین و سنجیدنی برای اعمال آنها بر پا نخواهیم کرد.

در تفسیر مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: روز قیامت مردی بزرگ و چاق می‌آید که بقدر بال پشه‌ای وزن ندارد »

قال انه لياتي الرجل العظيم السمين يوم القيامة لا يزن جناح بعوضه

« زمخشری از ابو سعید خدری نقل کرده: گروهی در روز قیامت اعمال می‌آورند که در بزرگی مانند کوه‌های تهامه است و چون وزن کنند هیچ وزنی نخواهد داشت

قال يأتي اناس باعمال تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۴

یوم القیامه هی عندهم فی العظم جبال تهامة فاذا وزنوها لم تزن شیئا

این در اثر پوچ و باطل شدن است، ابو سعید این سخن را قهرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفته است «نعوذ بالله من حبط الاعمال».

۱۰۶- ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا.

لفظ «ذلك» اشاره به حبط اعمال است، تقدیر آن «الامر ذلك...» است جمله جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ کلام جدیدی است، بِمَا كَفَرُوا عَلَتْ اهل جهنم بودن آنها است وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي ... در جای ادامه کفر و استمرار آنست و می شود بیان «کفروا» باشد.

۱۰۷- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا.

آیه راجع به آخرت اهل ایمان است «آمنوا» در مقابل انکار نبوت و معاد و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ در مقابل بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا می باشد «نزل» به معنی آماده شده برای میهمان است، جَنَّاتِ پر نعمت محلّ. نزول و یا آماده شده برای آنهاست.

در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: بهشت صد درجه است فاصله میان هر دو درجه مانند فاصله زمین و آسمان است، فردوس بالاترین آنست نهرهای چهارگانه بهشت از آن سرچشمه می گیرند، چون از خدا بهشت بخواهید فردوس را بخواهید

«قال الجنة مائة درجة ما بين كل درجتين كما بين السماء والارض، الفردوس اعلاها، منها تفجر انهار الجنة الاربعة فاذا سألتم الله تعالى فاسألوه الفردوس».

۱۰۸- خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا. تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۲۸۵

بغی به معنای طلب و حول به معنای انتقال و تحوّل است یعنی در بهشت پیوسته هستند و نمی خواهند از آن به جای دیگری منتقل شوند.

این آیه از یک حقیقت بزرگی حاکی است و آن اینکه در زندگی دنیا اصلی به نام کهولت (آنتروپی) بر ماده حاکم است یعنی مسأله پیری و کهولت و کهنه شدن به جهان طبیعت حاکم است، هر چیزی که به سر خود رها شود و امدادی از خارج به آن نرسد به طرف فرسودگی و کهنه شدن می رود، امیال و خواهشهای نفسانی نیز چنین است، لذیذترین خوراکی که بشر به آن حسرت می خورد، اگر مدتی در اختیار او قرار بدهند، عادت پیدا می کند و حظّ و لذت اولی از بین می رود، حتّی مصیبت وارده بر انسان مانند مرگ عزیزان به تدریج به کهولت می رود و از یاد فراموش می شود و گر نه انسان از بین خواهد رفت.

ولی در آخرت، اصل کهولت و پیری از ماده برداشته می شود، علی هذا کسی که میلیونها سال در بهشت مانده است، مانند ساعت اول، نعمتها برای او لذیذ است، کهنه شدن، سیر شدن، عادت کردن در بهشت نیست، لذا پس از میلیونها سال مایل نمی شود که از آنجا به جای دیگری انتقال یابد، چون نه سیر شده، و نه عادت کرده و نه لذت آن کهنه شده است، آیه وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ / فاطر/ ۳۵ نیز چنین است.

۱۰۹- قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا.

نظیر این آیه است آیه: وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامًا وَ الْبَحْرُ يَمْدُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لقمان/ ۲۷.

این آیه می شود در رابطه با آن سه سؤال نازل شده باشد که از آن حضرت سؤال کرده اند یعنی شما از جریان اصحاب کهف و

موسی و خضر و ذو القرنین تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۲۸۶

می پرسید حال آنکه آنها در مقابل معلومات خدا چیزی نیستند.

ناگفته نماند: هر چیزی که به وجود می آید و هر واقعه‌ای که اتفاق می افتد، بعنوان اینکه دلیلی بر وجود خداست، می شود کلمه

نامیده شود، زیرا کلمه ایست دال بر وجود. ولی به نظر می آید که منظور از «کلمات» در آیه هر کلمه و کلامی است که دلالت بر وجود و صفات و جلال و جمال خدا دارد.

یعنی: اگر دریا مرکب باشد برای نوشتن کلمات خدا، دریا تمام می شود ولی کلمات خدا تمام نمی شود و اگر مانند آن دریا را کمک بیاوریم باز دریا تمام می شود، منظور بیان غیر قابل شمارش بودن کلمات خداست، لزومی ندارد بگوئیم: کدام دریا و چگونه دریایی است.

در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام نقل شده است: به تو خبر دهم که کلام خدا را آخر و غایتی نیست و أبداً منقطع نمی شود «اخیرک أن کلام الله لیس له آخر و لا غایه و لا ینقطع أبداً»
بهر حال این آیه برای نگارنده مجهول ماند، و الله اعلم.

۱۱۰- قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.

این آخرین آیه سوره کهف است و می تواند تکمیل فلعلک باخع نفسک إنا جعلنا ما علی الأرض زینة لها ... باشد یعنی خودت را هلاک مکن و به آنها بگو: من مانند شما بشری هستم با این فرق که به من این طور وحی می شود که ...

بدانید که فقط یک معبود دارید، دیگر خدایان، باطل و غلطند، و هر کس می خواهد پاداش و بهشت خدا را دریابد باید کارهای شایسته انجام بدهد و فقط خدا را عبادت کند و احدی را به عبادت پروردگار شریک نکند. بدینسان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۷

مسأله نبوت، توحید و معاد و کلید معاد که عمل صالح است در این آیه مطرح گردیده است و آنها را یک انسان نظیر انسانهای دیگر از جانب خدا، القاء می کند و بیان می دارد، در اینجا نقل چند روایت لازم است:

۱- در مجمع البیان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: هر که آخر سوره کهف را وقت خواب بخواند، در هر وقتی که بخواهد بیدار می شود،

«قال ابو عبد الله عليه السلام ما من احد يقرأ آخر الكهف عند النوم إلا تيقظ في الساعة التي يريد»

این روایت در صافی از کافی از آن حضرت نقل شده است.

۲- در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده: خدا فرماید: من بهترین شریکم هر که عمل کند برای من و غیر من، آن عمل برای آن کس است نه برای من

«ان الله يقول انا خير شريك من عمل لي و لغيري فهو لمن عمل له دوني».

۳- زراره و حمران از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده: هر گاه بنده‌ای برای رحمت خدا و آخرت عملی کند، سپس رضای کسی را در آن داخل نماید مشرک می شود:

«قالوا لو أن عبداً عمل عملاً يطلب فيه رحمة الله و الدار الآخرة ثم ادخل فيه رضا احد من الناس كان مشركاً».

۴- سماعه بن مهران گوید: از ابا عبد الله علیه السلام از فلینعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربّه أحداً پرسیدم؟ فرمود: عمل صالح معرفت امامان است و لا یشرک بعبادة ربّه أحداً تسلیم به علی بن ابی طالب علیه السلام است که به خلافت او کسی را که خلافت حق او نیست و اهلیت ندارد شریک نکند:

«قال العمل الصالح المعرفة بالائمة و لا یشرک بعبادة ربّه أحداً» التسليم لعلی لا یشرک معه فی الخلافة من لیس له ذلك و لا هو من اهله»

این روایت نوعی استفاده از قرآن مجید است.

۵- در المیزان از «درّ منثور» نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۸ اگر بر امت من نازل نمی‌شد مگر خاتمه سوره کهف هر آینه برای آنها کافی بود
 «قال رسول الله صلى الله عليه و آله لو لم ينزل على امتي الا خاتمة سورة الكهف لكتفتم».
 در شب سه شنبه بیستم شوال ۱۴۰۲ مطابق ۱۹/۵/۱۳۶۱ تفسیر سوره کهف به پایان رسید.
 و الحمد لله و هو خیر ختام
 تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۹

سوره مریم

اشاره

در مکه نازل شده و نود و هشت آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره مریم چهل و چهارمین سوره است که بعد از سوره فاطر در مکه نازل شده، می‌شود گفت: در سالهای چهارم یا پنجم بعثت نازل شده است، در ترتیب فعلی قرآن، سوره نوزدهم می‌باشد.
 ۲- عدد آیات آن نود و هشت است، بعضی نود و نه گفته‌اند.
 در تفسیر خازن عدد کلمات آن را هفتصد و هشتاد و عدد حروفش را سه هزار و هفتصد گفته است.
 ۳- طبرسی قدس الله روحه فرموده است: سوره بالاتفاق مکی است، دیگران نیز بآن تصریح کرده‌اند محتوای آیات و مطالب آن، شاهد این مدعاست همان علتی که درباره مکی بودن سوره‌ها گفته‌ایم در این سوره نیز موجود است.
 ۴- علت تسمیه آن به «سوره مریم» آمدن ماجرای عجیب مریم و باردار شدنش به عیسی علیه السلام در آن سوره است، تسمیه کل به اسم جزء.

۵- به نظر می‌آید: غرض سوره ذکر نمونه‌هایی از انسانهای پاک و نمونه‌هایی از انسانهای ناپاک و سرمشق قرار دادن آن دو گروه است بدین طریق که در این سوره حالات زکریا، یحیی، مریم، عیسی، ابراهیم، موسی، اسماعیل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۰

صادق الوعد و ادیس در صورتهای بسیار عالی توحیدی بیان شده است، سپس به جریان اقوامی که در پی آنها آمده ولی زحمات آنها را به هدر داده‌اند اشاره رفته است و آن گاه مقداری از حالات مشرکان و انکار معاد به وسیله آنها، به میان آمده و در آخر فرموده است فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا.

از همه اینها فهمیده می‌شود که شأن نزول بخصوصی در این سوره نبوده است بلکه خداوند حالات نیکان را بیان فرموده و به جریان بدکاران اشاره کرده و آن گاه گفته است: خواسته‌ایم با این آیات نیکوکاران را بشارت دهی و بدکاران را انذار نمایی، علی هذا وضع آن روز مقتضی نزول چنین سوره بوده است.

در ضمن آیات وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا / ۶۶ وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا / ۸۸ و امثال آن نیز می‌تواند دخالتی در نزول آن داشته باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۱

سوره مریم مکیه و آیاتها ۹۸ نزلت بعد سوره فاطر

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 كهيعص (۱) ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴)
 وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)
 يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹)
 قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴)

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۲

به نام خدای رحمان رحیم

۱- کاف، هاء، یاء، عین، صاد.

۲- این کلام، یاد رحمت خداست به بنده اش زکریا.

۳- وقتی که در خلوت خدای خویش را ندا کرد

۴- گفت. پروردگارا استخوانهای من ناتوان گردیده و سپیدی موهای سرم شعله کشیده و من با خواندن تو از رسیدن به خواسته هایم محروم نبوده ام

۵- من نسبت به بعد از مرگم از عموزاده هایم بیمناکم، زخم نیز از اول عقیم بوده است برای من فرزندی کرامت فرما.

۶- که از من و از آل یعقوب (از طرف مادر) ارث ببرد و او را پسندیده گردان

۷- (خطاب آمد): ای زکریا ما بتو فرزندی را که نام او یحیی است مژده می دهیم که تا حال کسی را چنین نامی نداده ایم

۸- زخم عقیم بوده است و خودم به کمال پیری رسیده ام

۹- فرشته گفت: کار همین است، خدایت فرمود. این بر من آسان است، تو را که چیزی نبودی از پیش آفریده ام

۱۰- گفت خدایا علامتی برای من قرار بده، خدا فرمود: علامت آنست که سه شب تکلم نتوانی کرد

۱۱- زکریا از محراب خارج شد و به قوم خود اشاره کرد که صبح و عصر خدا را تسبیح کنند.

۱۲- ای یحیی تورات را محکم بگیر و باو در کودکی معرفت معارف دینی عطا کردیم

۱۳- و عطوفتی از جانب خویش و زیادت عطوفت دادیم و او متقی بود.

۱۴- به پدر و مادرش نیکوکار بود و ستمگر نافرمان نبود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۳

۱۵- سلام بر او، روزی که به دنیا آمد و روزی که می میرد و روزی که زنده و مبعوث می شود.

کلمه‌ها

کهیصص: این کلمه از پنج حرف تلفیق شده است، بنا بر آنچه در اول سوره اعراف گفته‌ایم: درصد این پنج حرف نسبت به حروف این سوره از درصد آنها در تمام سوره‌های قرآن بیشتر است، در نکته‌ها در این باره سخن خواهیم گفت.

زکریا: از انبیاء بنی اسرائیل است. نام مبارکش هفت بار در قرآن مجید آمده است، مقداری از حالات او در سوره آل عمران گذشت، مقداری نیز در اینجا آمده است.

وهن: وهن ضعف و ناتوانی. راغب گوید: آن ضعیفی است در خلقت یا در اخلاق. در اینجا مراد معنای اولی است. اشتعل: شعل: افروخته شدن آتش. شعله: فتیله مشتعل. اشتعال رأس تشبیه است به اشتعال آتش در رنگ. منظور آنست که سفیدی مویم از میان سیاهی آن، مانند آتش شعله کشید. و بر سیاهی غلبه کرد.

طبرسی از زجاج نقل می‌کند: چون سفیدی موی سر از حد گذشت گویند: «اشتعل رأس فلان».

شیا: شیب (بفتح-ش): سفید شدن موی «شاب الرجل شیا: ایضاً شعره»، آن در آیه تمیز و در حقیقت فاعل «اشتعل» است یعنی سفیدی موی در سرم شعله کشید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۴

شقی: شقوه و شقاوت: بدبختی. شقی: بدبخت. شقاوت عدم قابلیت رحمت است که از عصیان و عدم ایمان به وجود می‌آید، منظور از آن در آیه محرومیت از اجابت است.

موالی: ولی بر وزن عقل در اصل به معنی نزدیکی است. در مجمع البیان فرموده: عموزاده را می‌گویند که در نسب بانسان نزدیک است مراد از موالی در آیه عموزاده‌ها است چنان که خواهد آمد.

عافر: عقر: بریدن. عافر: زن عقیم و مرد عقیم. عافر فقط سه بار در قرآن مجید آمده و همه درباره زن زکریا است.

راغب در وجه این تسمیه فرموده است. گویی زن نطفه مرد را عقر و قطع می‌کند.

رضی: خوشنود شده، راضی شده، آن به معنی مرضی است، طبرسی آن را مرضیا عند الله گفته است.

سمی: همنام. به معنی همتا نیز آید مثل هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا مَرِيْمَ / ۶۵.

عتیا: عتو (به ضم اول و دوّم): تجاوز و نافرمانی «عتیا» را در آیه «به کسر و ضمّ عین» خوانده‌اند، آن در هر دو صورت به معنی فرتوت و پیر کامل است «عتا الشیخ عتیا: کبر و ولی».

طبرسی خشک شدن وجود در اثر طول زمان گفته است.

هین: هون (به فتح اول): آسانی. «هین»: آسان.

سویا: سوئی در آیه به معنی صحیح و سالم است، آن در اصل، چیزی است که از افراط و تفریط به دور باشد مثل الصراط السوئی طه / ۱۳۵.

اوحی: وحی: در اصل به معنی اشاره سریع است «اوحی»: اشاره تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۵ کرد.

بکره: بکره: اول روز «عشی»: از اول ظهر تا غروب آفتاب.

حنانا: حنان: مهربانی «حنانک یا رب» یعنی مهربانی تو را می‌خواهیم ای رب.

زکاة: ابن اثیر در نه‌ایه گفته است: زکاة بر عین و معنی هر دو اطلاق می‌شود، آن در آیه مصدر و به معنی پاکی یا نمو است.

برا: بز: نیکوکار. بز در اصل به معنی خشکی است، خشکی توأم با وسعت است لذا به خوبی وسیع بز (بکسر باء) و به بسیار نیکوکار بز (بفتح باء) گفته‌اند (قاموس قرآن).

جبارا: این کلمه در خدا به معنی مصلح و در انسان به معنی ستمگر است چون معنای اولی جبر، اصلاح شیء به نوعی از قهر است، در انسان معنای قهر و تحمیل اخذ شده و در خدا معنای اصلاح.

عصیا: عصیان: نافرمانی. «عصی عصیانا: خرج عن الصاعه» عصی (بر وزن شریف) نافرمان.

شرحها

در این آیات دو ماجرای از دو موحد و دو پیغمبر یاد شده است، اولی زکریا علیه السلام که در وقت پیری از خدا فرزندی خواست، خدا دعای او را اجابت فرمود با آنکه خودش پیر و زنش نازا بود، زکریا پروردگارش را ندا کرد که خدایا پیر شده‌ام ولی مرا عادت داده‌ای که خواسته‌هایم را بدهی و مورد عنایتت قرار دهی، می‌خواهم به من پسری پسندیده عطا فرمایی که هم از من و هم از آل یعقوب ارث ببرد، می‌ترسم عمو زاده‌ها آنچه دارم در راه حرام مصرف کنند و یا برای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۶ من جانشینان بدی باشند ملائکه او را ندا کردند که دعایت مستجاب شد، خدا پسری که نامش یحیی است بر تو عنایت خواهد کرد، با تعجب گفت. چطور؟! با آنکه خودم خشک شده‌ام، زخم نیز از اول نازا بوده است؟ فرشته جواب داد. قضیه همین است، تو چیزی نبودی خدا به وجودت آورد، می‌تواند در پیری پسری عنایتت فرماید.

زکریا گفت: خدایا آیتی برایم بنما، خطاب رسید: زبانت سه روز بی - آنکه ناقص شوی از سخن گفتن باز خواهد ماند، چون چنین شد، به مردم اشاره کرد که صبح و شام خدا را تسبیح گویند.

دوم: یحیی علیه السلام که در کودکی نبوت به او عطا گردید و نیز عطوفت و پاکی نصیبش شد، اهل تقوی و نیکوکار بود، مورد سلامت خدا گردید.

۱ و ۲- که بعضی ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدُهُ زَكْرِيَّا.

راجع به حروف مقطعه، رجوع شود به اول سوره اعراف، روایتی هم در نکته‌ها خواهد آمد، مراد از رحمت، استجابت دعای زکریا است «ذکر» تقدیرش «هذا ذکر ...» است، «عبد» مفعول رحمت است یعنی: اینکه می‌گوئیم بیان رحمت خدای تو است به بنده‌اش زکریا. او از انبیاء بنی اسرائیل و از اولاد هارون برادر موسی علیه السلام بود (مجمع البیان):

۳ و ۴- اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا.

ناگفته نماند: ماجرای زکریا در سوره آل عمران آیه ۳۸-۴۱ آمده است مطالعه آن برای فهم این آیات کمک می‌کند، اِذْ نَادَى ... بیان رحمت در آیه سابق است، از سوره آل عمران فهمیده می‌شود که دعای زکریا بعد از دیدن معجزه در نزد حضرت مریم بوده است چنان که فرموده: كَلِمًا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۲۹۷

الْمُحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّنِي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ...

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ...

از اِتِّدَاءِ خَفِيًّا معلوم می‌شود که خدا را با صدا خوانده است که نداء، خواندن با صدا است ولی در محل خلوت و خالی از مردم بوده است یعنی: نداء در خفا بوده است، بقیه آیه و قسمتی از آیه بعدی مقدمه دعا است تا بعدا اصل خواسته را بخواهد، آمدن «رب» در دو مورد برای استرحام است «العظم» اسم جنس و شامل همه استخوانهاست یعنی قوای بدنم ضعیف گردیده و سفیدی سرم از سیاهی آن بیشتر شده است.

باء در «بدعائك» بمعنی سبب است یعنی: من در گذشته به سبب خواندن تو از اجابت محروم نشده‌ام، مرا عادت داده‌ای که دعایم را اجابت فرمایی این دفعه امیدوارم که اجابت فرمایی.

۵ و ۶- وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا.

زکریا در این آیه از خداوند برای خود فرزندی می‌خواهد و درخواست آن استدلال می‌کند که خدایا عموها و عموزادگان من کسانی نیستند که من به آنها اطمینان کنم و جای فرزند را پر کنند وانگهی زن من عقیم است پس از جانب خود و با قدرتی که داری فرزندی بمن عنایت کن که اموال و وسائل زندگی مرا به ارث ببرد و از جانب مادرش که از آل یعقوب است نیز ارث ببرد و او را فرزندی که پیش تو پسندیده است قرار بده. در تکمیل این آیه چند مطلب هست:

اول در مجمع البیان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: مراد از «موالی» عموها و عموزاده‌ها هستند. علی هذا منظورش آن بود که آنها وارثش تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۸
نشوند و خلاصه نظرش این بوده که بلاعقب نباشد چنان که در جای دیگر آمده است: وَ زَكَرِيَّا إِذِ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ انبیاء / ۸۹.

دوم: منظور از «ولیا» فرزندی است که وارث باشد که فرزند، ولی انسان در ارث است، در سوره آل عمران فرموده: قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ / ۳۸، لفظ «لدنک» در هر دو محل حاکی است که صاحب فرزند شدن از طریق عادی میسر نبوده است، چون خودش پیر و زنش عقیم بود.

سوم: منظور از یرثی و یرث من آل یعقوب ارث اموال است نه نبوت زیرا ظهور ارث در اموال است وانگهی زکریا می‌گوید و ائنی خفت الموالی من ورائی این می‌رساند که او می‌ترسیده خانه و کاشانه را عموزاده‌ها ببرد و اگر مراد نبوت باشد جایی به این استدلال نیست.

از طرف دیگر نبوت موروثی نیست که زکریا از خدا بخواهد، بلکه به حکم الله اعلم حیث یجعل رسالته انعام / ۱۲۴ هر کس که قابلیت داشته باشد، خدا نبوت را به او می‌دهد.

عده‌ای اصرار دارند به اینکه مراد از «یرثی» ارث بردن نبوت است و خواسته‌اند با آن، روایتی را که از ابو بکر نقل شده نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه

تصحیح کنند، این روایت بر خلاف قرآن و سنت قطعیه است و شیعه آن را قبول ندارد، طالبان تفصیل به المیزان و الغدیر و امثال آن رجوع نمایند.

چهارم: منظور از آل یعقوب گویند یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است که زکریا خواهر مریم را به زنی گرفته بود و نسب او به یعقوب بن ماتان است که برادر عمران بن ماتان و عمران پدر مریم بود. به هر حال منظور آنست که تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۹

فرزندش از طرف پدر و مادر هر دو ارث ببرد.

پنجم در المیزان فرموده است: قصد اولی زکریا، طلب فرزند بود، یرثی و یرث من آل یعقوب برای آنست که بفهماند: مراد از «ولیا» فرزند است نه چیز دیگر.

۷- یا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا.

از سوره آل عمران معلوم می‌شود که ملائکه او را خطاب کرده و این مژده را داده‌اند:

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى ...

آل عمران ۳۹ این مژده، حکایت دارد که فرزند، پسر خواهد بود و خدا نامش را یحیی معین کرده است و تا آن روز کسی چنین نامی نداشته است، المیزان بعید نمی‌داند که مراد از «سمیا» همتا باشد یعنی تا به حال کسی همتای او نشده است مانند و آتیناه الحکم صبیئا- و سیدا و حضوراً و مانند آن، عیسی نیز دارای این اوصاف است ولی او بعد از یحیی به دنیا آمده است.

۸- قَالَ رَبِّ أُنْزِلْ لِي آيَاتًا مِنْ رَبِّكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ الْغُلَامَ وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا.

زکریا در اینجا از دو جهت تعجب می‌کند، اول اینکه زنش از اول عقیم بوده است، دوم خودش بکلی فوت شده بود و قدرت آستن کردن زنش را نداشت، لذا گفته است: «چطور فرزندی خواهم داشت؟!» ۹- كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا.

فرشته از جانب خدا جواب می‌دهد که کار چنین است و این فرزند به دنیا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۰ خواهد آمد، خدایت فرمود: این کار بر من آسان است به دلیل آنکه تو را قبلا آفریده با آنکه چیز معینی نبود. در آل عمران در جای این آیه آمده است: قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ در هر حال هر دو آیه مستند به قدرت و اراده خداست، یعنی: خلقت تو از مواد بیجان هم تعجب آور است ولی خدا آفریده است، فرزند را هم عطا خواهد فرمود: ۱۰- قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا.

در این آیه، زکریا از خداوند می‌خواهد برای این امر علامتی قرار بدهد، خدا جواب می‌دهد که علامت اینکار قدرت تکلم سه روز از تو سلب می‌شود و سخن نتوانی گفت، اما نقصی بر وجود تو عارض نمی‌شود علی‌هذا «سویا» حال است از فاعل «تکلم»، یعنی در حالی که صحیح و سالم هستی قدرت تکلم از تو گرفته می‌شود. این سخن در سوره آل عمران چنین آمده است: قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا / ۴۱. آیا زکریا علامت را برای آن می‌خواست که بداند این ندا از جانب فرشته است نه شیطان، یا می‌خواست با آن باردار شدن زنش را بداند.

در تفسیر عیاشی ذیل آیه ۴۱ از آل عمران از امام صادق علیه السلام نقل شده: چون زکریا از خدا خواست که به وی فرزندی عطا فرماید، ملائکه مژده یحیی را به او دادند، زکریا خواست بداند که این ندا از طرف خداست، خدا وحی فرمود که نشانه خدایی بودن این ندا آنست که سه روز زبانت از تکلم عاجز خواهد ماند، چون از تکلم عاجز شد دانست که کسی جز خدا قدرت سلب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۱ تکلم ندارد، پس این ندا از خداست.

المیزان این وجه را قبول کرده و از اینکه چرا پیامبر خدا در اول نتوانست خدایی بودن آن را تشخیص بدهد، جواب داده است، مؤید این سخن آنست که در آیه بعدی بلافاصله آمده است: فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ ... این نشان می‌دهد که بشارت و بند آمدن زبانش همه در همان محراب بوده است، و اگر علامت حامله شدن زنش بود، اقلا بعد از یک ماه زبانش مسلوب التکلم می‌شد.

در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده: میان بشارت و ولادت یحیی پنج سال فاصله بود. ولی طبرسی رحمه الله تعالی آن را علامت حامله شدن زنش دانسته است: ۱۱- فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا. منظور از «اوحی» اشاره کردن است، یعنی زبانش از سخن گفتن باز ماند و از معبد خارج شد و به قوم خود اشاره کرد که خدا را تسبیح کنند، این «فاوحی» در جای «رمزا» در آل عمران است. به نظر می‌آید: مردم با او نماز صبح و عصر می‌خواندند و پس از بند آمدن زبانش اشاره کرده که خودتان نماز بخوانید، طبرسی این را از ابن جریر نقل کرده است.

۱۲- يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا. یعنی به او یحیی را عطا کردیم و آن گاه به یحیی گفتیم: کتاب را با قوت بگیر. منظور از کتاب تورات است که شریعت آن زمان بود. غرض از گرفتن با قوت ظاهرا دانستن و عمل کردن به آنست، این تعبیر در آیات دیگر نیز آمده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،

ص: ۳۰۲

است: خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ بِقُرْهٍ / ۶۳ مراد از حکم چنان که در المیزان فرموده: علم به معارف حقّه و مطالب توحید (و شریعتها) است زیرا در آیات: وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتُّبُوَّةَ جاثیه / ۱۶، أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتُّبُوَّةَ انعام / ۸۹ حکم از نبوت جدا، ذکر شده است طبرسی رحمه الله آن را از ابن عباس نبوت نقل کرده است. ناگفته نماند: جمله یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ راجع به نبوت و وقت بزرگ شدن او است و آتیناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا خبر از دوران کودکی او است. در این زمینه روایتی از حضرت جواد صلوات الله علیه نقل شده که در نکته‌ها خواهد آمد.

۱۳- وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا.

این آیه و دو آیه بعدی در بیان وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا است که در آیات قبلی گذشت این اوصاف نشان می‌دهد که او پیش خدا مرضی و پسندیده بود.

«حنانا زکوتا» عطف هستند به «الحکم» در آیه قبلی، یعنی به او در کودکی معرفت دادیم و از جانب خود عطوفت و زیادت دادیم. کلمه «من لدنا» نشان می‌دهد که حنان از عطوفتهای متعارف نبود، آن ممکن است از جانب خدا باشد نسبت به یحیی در زمینه توجه و عنایت به او در کارهایش.

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که مراد تحنن و عنایت خداست به یحیی، گفتند: آن تا چه حدّ بود؟ فرمود: چون یحیی می‌گفت: یا ربّ خدا می‌فرمود:

لئیک یا یحیی «۱» این دلیل مرضی عند الله بودن است.

و شاید منظور، حنان و انجذابی باشد از او نسبت به خدا، در هر حال این

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۳

عطوفت و انجذاب به حکم «زکاة» در نمو و زیادت بود، زیادت و نمو روحی (از المیزان). در عین حال، او متقی و تقوی کار بود و از گناهان اجتناب می‌ورزید.

۱۴- وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا

عطف است بر «تقیّا» یعنی «و کان برا بوالدیه» این اوصاف بیان می‌کند که او نسبت به خدایش متقی و نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بوده و نسبت به مردم ستمکار و مستکبر نبود بلکه خیر خواه و ارشاد کننده و مهربان بود «عصیّا» صفت جبار است یعنی: ظالم حرف نشنو نبود.

۱۵- وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

سلام به معنی ایمنی و بی‌آسیب و سلامت است از هر چیزی که مانع سعادت و موجب وحشت و ناراحتی باشد، یعنی ایمنی و سلامت هست برای او از هر مکروه، روزی که به دنیا آمد و روزی که خواهد مرد و روزی که زنده مبعوث می‌شود در هر یک از این سه روز، انسان به عالمی از عوالم وارد می‌شود، ماضی آمدن «ولد» و مضارع آمدن دو فعل دیگر، برای مجسم کردن زمان حیات او است.

گویند «حیا» تأکید «بیعت» است و گویند: اشاره است به آنکه یحیی شهید خواهد شد که به حکم بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ شهداء زنده هستند علی هذا «حیا» حال است از نائب فاعل «بیعت».

در عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام نقل شده: انسان در سه موطن ترس او بیشتر می‌شود، روز ولادت که از شکم مادر

خارج شده و دنیا را می‌بیند روز مرگ که می‌میرد، آخرت و اهل آخرت را می‌بیند و روزی که مبعوث می‌شود قانونهایی می‌بیند که در دنیا ندیده بود، خداوند در این مواطن به یحیی سلام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۴ فرموده و ترس او را ایمنی بخشیده است آن گاه امام آیه را تلاوت فرمود و فرمود: عیسی در این مواطن به خود سلام گفته است، آن گاه آیه آینده را تلاوت فرمود «۱».

نکته‌ها

روایاتی در زمینه آیات گذشته در زمینه آیات گذشته روایاتی وارد شده که نقل آنها برای بیشتر روشن شدن آیات کمک می‌کند. اول: درباره کهیصص است. در تفسیر برهان از کمال الدین صدوق رحمه الله نقل شده: سعد بن عبد الله قمی به محضر حضرت عسکری صلوات الله علیه رسید و خواست مسائلی را سؤال کند، امام فرمود از نور چشم من (حضرت مهدی صلوات الله علیه) بپرس، سعد گفت: یا بن رسول الله از تأویل کهیصص با خبرم فرما. حضرت فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند بنده‌اش زکریا را به آن واقف فرمود، سپس بر محمد صلی الله علیه و آله حکایت کرد. بدین بیان که زکریا از خدا خواست نامهای پنج تن را به او بیاموزد، جبرئیل آمد و تعلیم کرد، زکریا هر وقت محمد، علی، فاطمه و حسن را یاد می‌کرد غصه‌اش برطرف می‌شد و چون حسین را یاد می‌نمود گریه گلو گیرش می‌کرد و قلبش می‌لرزید، روزی گفت:

خدایا چرا در ذکر چهار اسم غصه‌ام برطرف می‌شود و در ذکر حسین اشکم روان می‌گردد و لرزه قلبم بیشتر می‌شود؟ خداوند از ماجرای حسین علیه السلام به وی خبر داد و فرمود: کهیصص. کاف اسم کربلا، هاء هلاکت و شهادت عترت رسول، یاء یزید لعنه الله و او ظالم حسین

(۱) از تفسیر صافی

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۵

است. عین عطش آن حضرت و صاد صبر او است الخ.

نگارنده گوید شاید ماجرای کربلا از بطون معانی کهیصص بوده باشد.

در مجمع البیان نقل کرده که امیر المؤمنین علیه السلام در دعایش می‌گفت:

«اسألک یا کهیصص»

از این، به نظر می‌آید که آن اشاره به اسماء حسنی است از قبیل کافی، هادی و غیره و الله العالم.

دوم: در مجمع البیان ذیل آیه لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا آمده:

امام صادق علیه السلام فرمود: حسین علیه السلام نیز همانمی قبلا نداشت آسمان فقط برای یحیی و حسین چهل روز گریه کرد، گفتند: گریه آن چگونه بود؟ فرمود:

وقت طلوع و غروب آسمان قرمز می‌شد، قاتل یحیی ولد زنا بود، قاتل حسین هم ولد زنا بود، آن گاه از امام سجاد علیه السلام نقل کرده که فرمود با ابا عبد الله الحسین علیه السلام به طرف کربلا رفتیم در بین راه هیچ منزلی نازل نشد و از هیچ منزلی حرکت نکرد مگر آنکه یحیی بن زکریا را یاد کرد، روزی فرمود:

از دلائل خواری دنیا در نزد خدا آنست که سر بریده یحیی بن زکریا به زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل ارمغان برده شد:

وقال یوما و من هوان الدنيا علی الله عز و جل ان رأس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل.

سوم: در زمینه و آتیناهُ الْحُكْمِ صَبِيًّا عَيْشِيًّا از علی بن اسباط نقل کرده گوید: وارد مدینه شدم، می‌خواستم به مصر بروم، به محضر ابی جعفر محمد بن علی الرضا (امام جواد علیه السلام) وارد شدم، او حدود پنج ساله بود، در قیافه‌اش دقت می‌کردم تا به اصحاب خود در مصر تعریف نمایم، امام به من نگاه کرد و فرمود یا علی خدا در امامت راهی گرفته که در نبوت گرفته است، در خصوص (بعضی) فرموده: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» و درباره تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۶

بعضی فرموده: و آتیناهُ الْحُكْمِ صَبِيًّا جایز است حکم به چهل ساله داده شود و جایز است که به کودک عطا گردد (مجمع البیان یحیی (ع): او از انبیاء بنی اسرائیل، پسر زکریا است، نام مبارکش پنج بار در قرآن مجید آمده است، او در اثر دعای پدرش بوجود آمد، او مژده آمدن عیسی را به مردم داد أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ.

قرآن مجید درباره شهادت او چیزی نفرموده است، درباره قتل وی نوشته‌اند: هیرودیس حاکم فلسطین عاشق هیرودیا دختر برادرش شد و تصمیم گرفت با وی ازدواج کند، اقوام و خویشان او به این کار راضی بودند، این خبر به یحیی رسید، او اعلام کرد که این نکاح حرام و باطل و بر خلاف دستور تورات است و شروع به مبارزه کرد فتوای او دهان به دهان به همه رسید.

هیرودیا پس از شنیدن این مطلب طوری دل هیرودیس را ربود که او را وادار به قتل یحیی کرد، به دستور او سر یحیی را بریده و پیش او و معشوقه‌اش آوردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۷

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۴۰]

اشاره

وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰)

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (۲۳) فَوَدَّعَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَ هَزَى إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَبِيًّا (۲۵)

فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶) فَآتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلَّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰)

وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أُمْتُتُ وَ يَوْمَ أُبْعِثُ حَيًّا (۳۳) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵)

وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۶) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَسْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۷) أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنَ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۸) وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ إِنَّا يُزْجِعُونَ (۴۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۸

- ۱۶- یاد کن در این قرآن مریم را، وقتی که از خانواده‌اش در محل شرق معبد کنار گرفت.
- ۱۷- و در مقابل آنها پرده‌ای آویخت، ما روح خود را پیش او فرستادیم که در شکل انسانی کامل بر او نمودار شد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۹
- ۱۸- مریم گفت: من از تو به خدا پناه می‌برم و اگر تقوی کاری مرا اذیت مرسان
- ۱۹- گفت: من فقط فرستاده پروردگار تو هستم آمده‌ام تا پسر پاکی به تو عطا کنم
- ۲۰- مریم گفت: چگونه مرا پسری باشد که انسانی به من دست نزده و زناکار نبوده‌ام.
- ۲۱- فرشته گفت: کار چنین است، خدایت گفت اینکار بر من آسان است و تا او را برای مردم معجزه‌ای قرار بدهیم و رحمتی باشد از ما و این کار، حتمی است
- ۲۲- پس به وی حامله شد و با او در مکان دوری گوشه گرفت
- ۲۳- درد زائیدن او را سوی تنه درختی کشید، گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و شیء حقیر و فراموش شده بودم
- ۲۴- عیسی او را از طرف پائین ندا داد غم مخور، خدایت در پائین پای تو نهی قرار داده است
- ۲۵- تنه خرما را سوی خویش تکان بده که خرما می‌تازد بر تو بیافکند
- ۲۶- بخور و بیاشام و شاد باش و اگر از آدمیان کسی را دیدی بگو من برای خدا روزه‌ای نذر کرده‌ام، امروز با احدی سخن نخواهم گفت
- ۲۷- عیسی را در حالی که در آغوش گرفته بود پیش قوم خویش آورد، گفتند: مریم چیز عجیبی آورده‌ای؟
- ۲۸- ای خواهر هارون، پدرت مرد بدی نبود و مادرت زناکار نبود
- ۲۹- مریم به عیسی اشاره کرد، گفتند: با بچه‌ای که در گهواره است چطور سخن گوئیم
- ۳۰- عیسی گفت: من بنده خدا هستم، به من کتاب داده و مرا پیغمبر کرده است
- ۳۱- و هر جا باشم مرا با برکت فرموده و به نماز و زکاة سفارش کرده مادامی که زنده‌ام
- ۳۲- مرا به مادرم نیکوکار کرده و ستمگر و شقی قرار نداده است
- ۳۳- سلام بر من روزی که متولد شدم و روزی که خواهم مرد و روزی که زنده مبعوث خواهم گردید
- ۳۴- این است عیسی بن مریم، این است سخن حق که در آن تردید می‌کنند
- ۳۵- خدا را نرسد که فرزندی بگیرد، او پاک است از این کار، چون کاری را اراده کند به آن می‌گوید: باش و می‌شود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۰
- ۳۶- الله پروردگار من و پروردگار شماست، او را پرستید که راه راست همین است
- ۳۷- احزاب از بین مردم اختلاف کردند وای برای کافران از حضور در قیامت بزرگ
- ۳۸- روزی که پیش ما می‌آیند بسیار شنوا و بینا هستند اما امروز ظالمان در گمراهی آشکار می‌باشند
- ۳۹- مردم را انداز کن از روز حسرت، وقتی که کار تمام می‌شود، مردم در غفلتند و ایمان نمی‌آورند
- ۴۰- ما وارث زمین و هر که در زمین است خواهیم شد و به سوی ما بر خواهند گشت.

کلمه‌ها

انتبذت: نبذ: انداختن چیزی از روی بی‌اعتنایی. یا انداختن مطلق، خواه انداختن معمولی باشد مانند لَنَبَذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ قَلَمٌ / ۴۹ و خواه معنوی، مانند فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ انتبذ:

اعتزال و کنار شدن «انتبذ فلان: اعتزل و تنحی فی ناحیه».

تمثل: تمثّل به معنی تشکّل و به صورت چیزی در آمدن است «تمثّل الشیء: تصور له».

اهب: هبه بخشیدن و دادن چیزی بدون عوض «اهب» متکلم وحده است، تقدیرش «لان اهب» است: تا بدهم و هبه کنم.

بغیا: بغاء: زنا. بغی: زناکار، بغی: طلب توأم با تجاوز، زناکاری تجاوز از حدّ است.

مقضى: حتمی شده. قضاء در اصل به معنی فیصله دادن و محکم کردن است. به معنی حکم، صنع و حتم نیز آید، آن در آیه به معنی حتمی شده و تمام شده است.

قصی: قصو: دوری «قصی المكان: بعد» قصی به معنی دور، اقصی به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۱ دورتر است.

أجاء: جاء گاهی با «باء» متعدی شود و گاهی با باب افعال، آن در آیه از باب افعال است «اجائها»: آورد او را. مخاض: مخاض درد زائیدن. «جذع»: تنه درخت.

نسیا: نسی و نسیان: فراموشی و بی‌اعتنایی. فیومی در مصباح گوید:

فراموشی از روی غفلت و ترک از روی عمد، علی هذا بی‌اعتنایی را هم نسیان گویند «نسیا» در آیه (بفتح نون) و کسر آن خوانده شده و هر دو به معنی چیز حقیر و غیر قابل اعتناء است نسیاً منسیاً چیز نامعتنا به و فراموش شده.

سریا: سری: نهر جاری، هزی: هز: تکان دادن، حرکت دادن. «هزی» امر مؤنث حاضر است یعنی: تکان ده، به حرکت آور. اهتراز: تکان خوردن.

جینا: جنی (بر وزن عقل): چیدن میوه. «جنى الثمرة: تناولها من شجرها» «جنى»: میوه تازه که الساعه چیده شده است.

قری: کلمه «قری» امر مؤنث حاضر است یعنی قرار و آرامی بده، «قرت عینه» چشمش آرام گرفت، آن کنایه از شادی است «قری عینا» شاد باش. «طیبی نفسا»، انسیا: منسوب به انس، خلاف جنّ. یعنی انسانی، فریا: فری: نو در آورده، ساخته. فری در اصل به معنی قطع و شکافتن است. آن را قبیح و منکر نیز گفته‌اند.

یمترون: مریه: شک و مردد بودن «یمترون» شک می‌کنند.

مشهد: اسم مکان است: محلّ حضور. آن در آیه مصدر میمی است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۲

به معنی شهود و حضور. (مجمع البیان) اسمع بهم: صیغه مبالغه است یعنی: بسیار شنوا هستند، «ابصر، ..»: بسیار بینا. یا تعجب است یعنی: چه شنوا و بینا می‌باشند؟! حسرة: حسرت: اندوه و غم بر آنچه از دست رفته است. حسر در اصل به معنی کشف و انکشاف است. (قاموس قرآن)

شرحها

آیات شریفه در بیان دومین قصه از قصه‌های توحیدی در این سوره است.

و آن، جریان مریم و ولادت عیسی علیه السلام است که در سوره آل عمران نیز گذشت.

خلاصه جریان در آیات فوق چنین است: مریم از خانواده خود کنار شده و در محلی خلوت نموده بود، خداوند فرشته خویش را در شکل انسانی پیش مریم فرستاد، مریم از دیدن او وحشت کرد که جوان ناشناسی است مبادا قصد تجاوز داشته باشد.

لذا گفت: من از تو به خدا پناه می‌برم و اگر تقوی داری مرا لگه دار مکن. فرشته گفت: مترس که من فرستاده خدایم تا پسری پاک به تو بدهم. مریم گفت: این چگونه می‌شود: من نه شوهری دارم و نه زناکارم.

فرشته گفت: مطلب همین است. خدا فرمود: این کار بر من آسان است می‌خواهیم آن پسر را نشانه قدرت خود قرار دهیم و رحمتی

از ما بر مردم باشد و این عمل حتمی است.

مریم حامله شد به خاطر آنکه کسی از حمل او مطلع نباشد به مکان دوری رفت، درد زائیدن او را گرفت، خودش را به درخت خرمايي تکیه داد و از کثرت ناراحتی گفت: ای کاش ناشناخته و فراموش شده بودم از من چطور قبول خواهند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۳

کرد که این فرزند از جانب خداست و از زنا نیست!!! عیسی که به دنیا آمده بود به سخن درآمد گفت: غم مخور، اینجا نهی هست درخت خرما را تکان ده تا خرماي تازه بیافتد، بخور و بیاشام و شاد باش و اگر کسی را دیدی بگو من روزه سکوت گرفته‌ام با کسی سخن نخواهم گفت. تا من به آنها جواب دهم.

مریم چنین کرد و تا حدی آرام گرفت. آن گاه به طرف شهر آمد و عیسی را در آغوش داشت، مردم از دیدن او یکه خوردند که مریم چیز عجیبی است این پسر از کجا است؟ تو که پدرت آدم بدی نیست و مادرت بی عفت نبوده است از آن پدر و مادر. چنین دختری!!! مریم به عیسی اشاره کرد و فهماند که من روزه سکوت گرفته‌ام جریان را از این پسر پرسید. گفتند: این شگفتتر!! از بچه گاهواره نشین چه پرسیم!!

در این هنگام عیسی به سخن درآمد که: من بنده خدا هستم، خدا به من کتاب داده و مرا پیغمبر کرده است، هر کجا باشم با برکت فرموده است ...

آن گاه خداوند از این قضیه نتیجه گیری فرموده که ماجرای عیسی این است و او پسر خدا نبود وای به حال کسانی که او را پسر خدا خوانده‌اند و می‌خوانند.

۱۶- وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ اِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَکَانًا شَرْفِیًّا

منظور از کتاب، قرآن است، الف و لام او برای عهد است یعنی: یاد کن در این کتاب مریم را، بعید نیست که غرض همه قرآن باشد، یعنی آنچه تا وقت نزول این سوره نازل شده بود و آنچه در علم خدا بود که نازل شود.

کنار شدن مریم از خانواده‌اش شاید خروج او از خانه پدر و مادر و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۴ سکونتش در مسجد باشد که او را تحویل معبد دادند و زکریا حفظ او را بر عهده گرفت به نظر می‌آید که در قسمت شرق معبد برای او منزل دادند که فرموده:

مَکَانًا شَرْفِیًّا

۱۷- فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا

این تکمیل آیه سابق است، ظاهراً منظور از زدن پرده، منزل گرفتن در محراب خود باشد، یعنی با سکونت در آنجا حایلی ما بین خود و خانواده‌اش به وجود آورد و کَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا آل عمران / ۳۷.

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

غرض از روح، ظاهراً جبرئیل است و او به شکل انسان کامل که نقصی در اعضا او نبود درآمد، در زمینه به صورت انسان درآمدن ملائکه، در نکته‌ها صحبت خواهد شد «سویا» حال است از «بشر» و آن به معنی کامل و بدون نقص است.

۱۸- قَالَتْ اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِيًّا

مریم از دیدن او به وحشت افتاد و گفت: من از تو به خدا پناه می‌برم اگر متقی هستی مرا لکه دار نکن نظیر و اتَّقُوا اللَّهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ مائده / ۵۷، ذکر «رحمن» که توجه به رحمت عالمگیر خداست شاید نظرش آن بوده که از هر وجه ممکن در رحمت خدا واقع شده و از شر او در امان باشد، جواب «ان» محذوف است یعنی: «ان كنت تقيا فلا تظلمني».

۱۹- قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا

جبرئیل خود را معرفی کرد که نترس من فرستاده خدای تو هستم آمده‌ام تا پسر پاکی بر تو به بخشم جلو افتادن «انما» برای افاده

حصر و ازاله شک است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۵

۲۰- قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا.

جواب مریم است که پس از روشن شدن قضیه میگوید: من چطور پسری خواهم داشت این با یکی از دو وجه ممکن است یا باید شوهری داشته باشم و یا زناکار، و هیچ یک از اینها در من نیست.

در مجمع البیان فرموده: به زناکار بغی گویند که زنا را می‌طلبد. منظور از لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ به قرینه ما بعدش، به معنی دست زدن با ازدواج است.

۲۱- قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا.

این نظیر آیه نهم درباره زکریا است که گذشت. در اینجا به پنج وجه به سخن مریم جواب داده شده است، اول اینکه کار همانست که خبر دادم. دوم پروردگارت فرمود: وجود آوردن فرزندی بدون پدر برای من آسان است، سوم: می‌خواهم او را نشانه از قدرت خود برای مردم قرار بدهیم و بدانند که خدا به هر چیز توانا است و لِنَجْعَلَهُ عَظْفًا بِرِ مَحْذُوفِي، یعنی می‌خواهم آن پسر را به وجود آوریم برای عللی، از جمله اینکه او را معجزه‌ای قرار بدهیم.

المیزان فرموده: این دلیل است که مردم قدرت احاطه به علل کارهای خدایی را ندارند. چهارم: رحمتی است از ما برای مردم که از رسالت و هدایت او استفاده کنند. پنجم: ولادت او کار حتمی است و مشیت بر آن قرار گرفته است.

۲۲- فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا.

هائ اول راجع است به عیسی، دوّمی ظاهراً راجع است به «حمل» و بآ آن به معنی سبب است یعنی به عیسی حامله شد و به علت آن

حمل به مکان دوری رفت و کناره گیری کرد تا کسی از حمل مطلع نباشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۶

۲۳- فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا.

امتحان مریم بسیار سنگین بود، خدا می‌خواست در وجود او قدرت نمایی کند. امّا از ترس اینکه مردم نخواهند پذیرفت و از شرمساری ذوب می‌شد، حقّا که امتحان سنگینی بود. لذا وقتی که از درد زائیدن بنه خرما تکیه کرد گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یک موجود به حساب نیامده و فراموش شده بودم.

طبرسی فرموده: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: مدت حمل فقط نه ساعت بود؟

در صافی از کافی از آن حضرت روایت می‌کند:

«انّ مریم حملت بعیسی تسع ساعات کلّ ساعة شهرا»

به قولی مدت حمل شش ماه و به قولی هشت ماه بوده است و الله اعلم.

۲۴- فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا.

لفظ «تحتها» قرینه است که ندا از عیسی بوده و اولین سخن گفتن او به طور اعجاز بوده است، به نظر بعضی ندا از جبرئیل بوده منظور از «سری» به قرینه «و اشربی» در آیه بعد، جدول آب است، به قول بعضی سری به معنی شریف و والا مقام است و مراد از آن عیسی می‌باشد.

۲۵- وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَبِيًّا.

بعد از نشان دادن آب، در کلام دوم می‌گوید: این نخله را تکان بده تا خرماي تازه‌ای برای تو بریزد، می‌شود فهمید که درخت خشکی بوده و به طور اعجاز میوه داده است چنان که گفته‌اند.

۲۶- فَكَلِمَىٰ وَ اشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا فَاِمًا تَرِيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا فَقَوْلِي اِنِّي تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۱۷
نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا

ادامه سخن عیسی است که گفت از خرما بخور و از جدول بیاشام و شاد باش و اگر کسی را دیدی و از تو درباره من پرسیدند بفهمان که من روزه سکوت گرفته‌ام و با کسی حرف نخواهم زد، منظور از «قولی» فهماندن با اشاره است چنان که خواهد آمد. از آیه فهمیده می‌شود: روزه‌ای به نام صوم الصمت (روزه سکوت و عدم تکلم) در بنی اسرائیل بوده است، که ظاهراً سخن نمی‌گفتند و فکر می‌کردند در اسلام صمت را جزء نیت روزه نمی‌شود قرار داد ولی اگر سخن نگوید روزه‌اش باطل نمی‌شود. سید در عروه الوثقی در تعداد روزه‌های حرام فرموده: پنجم صوم صمت که سکوت را جزء نیت روزه قرار بدهد و اگر جزء نیت قرار ندهد و سکوت کند مانعی ندارد.

۲۷- فَاتَتْ بِه قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا.

لفظ «تحمله» حال است از فاعل «ات» یعنی: عیسی را در حالی که به آغوش گرفته بود پیش مردم آورد. فری به معنی چیز عجیب است.

۲۸- يَا اُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ اَبُوكِ امْرَأًا سَوْءًا وَ مَا كَانَتْ اُمُّكَ بَعِيًّا یعنی: نه پدرت بدکار بود و نه مادرت زناکار، تو چرا چنین شدی؟ این بچه از کجاست؟ اینکه چرا به مریم خواهر هارون گفته‌اند، در مجمع البیان چهار قول نقل کرده است: اول: هارون مرد نیکوکاری در بنی اسرائیل بود، اشخاص نیکوکار را به او نسبت می‌دادند. دوم: هارون برادر پدری مریم بود و به حسن سلوک معروف بود، سوم: منظور هارون برادر موسی علیه السلام است که مریم از اولاد او بوده است، چهارم: هارون، بدکاری بود مشهور به زنا و فساد، که تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۱۸
مریم را به او نسبت داده و گفته‌اند: ای شبیه هارون.

۲۹- فَأَشَارَتْ اِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا.

مریم بنا به دستور عیسی که لازم بود سخن نگوید لذا اشاره به عیسی کرد که از خودش پرسید، این بر تعجب آنها افزود که: با بچه‌ای که کودک گاهواره است چگونه سخن گوئیم؟! «کان» منسلخ از زمان و به معنی «هست» می‌باشد، مانند كَانَ اللهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا وانگهی منظور آن نیست که عیسی در گهواره بود تا بگوئیم: مریم گهواره را از کجا پیدا کرد، بلکه منظور آنست: با بچه گهواره نشین سخن گفتن امکان ندارد.

۳۰ و ۳۱- قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللهِ اَتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَ مَا كُنْتُ وَ اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا.

این دو آیه و دو آیه بعدی سخن عیسی علیه السلام است که در آغوش مادر و در حضور مردم گفته است. افعال «آتانی، جعلنی، اوصانی» نشان می‌دهند که دادن کتاب، نبوت، دستور نماز و زکات، همه در حال بچگی بوده است نه اینکه اشاره به آینده باشد، در شریعت او نماز و زکاه بوده ولی کیفیتش معلوم نیست.

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده: عیسی روزی که سخن گفت، نبی و حجت خدا بر اهل زمان بود ولی مرسل نبود

۳۲ و ۳۳- وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ اَمُوتُ وَ يَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا.

این دو آیه درباره یحیی علیه السلام گذشت با این فرق که در آنجا «بوالدیه» است و در اینجا «بوالدتی» چون عیسی پدر نداشت و در آنجا سلام از طرف خدا بود ولی اینجا عیسی آن را برای خود از خدا خواسته است و نیز در اینجا «السلام» تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۱۹

با الف و لام جنس آمده و در آنجا به لفظ نکره که ظاهراً تقدیرش «سلام فخیم» است.

۳۴- ذَلِكِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ.

مقدمه است برای مطلب بعدی، یعنی جریان عیسی و تولد او چنین است او پسر خدا نبوده است قَوْلَ الْحَقِّ تقدیرش «اقول قول الحق» است شاید مراد از «یمترو» شک در این چنین ولادت است، مؤید این احتمال آیه: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ آل عمران / ۶۰.

باید دانست این آیه و آیه بعدی جمله معترضه است، ادامه سخن عیسی در آیه ۴۶ خواهد آمد.

۳۵- مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

یعنی از اول کار خدا اتخاذ فرزند نبوده است، و خدا پاکتر است از آنکه فرزند داشته باشد و متّصف به صفات مخلوق گردد و از اینکه عیسی را بدون پدر آفرید تعجب نکنید، همه چیز مقهور خداست و چون خدا چیزی اراده فرماید به آن گوید «باش» و او می‌شود، خدا در مقابل قوانین جهان مسلوب الاختیار نیست تا بگوئیم: بدون پدر، تولد محال است. ترکیب آیه در آل عمران / ۴۹ گذشت.

۳۶- وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.

یعنی بدون پدر بودن من دلیل خدا یا پسر خدا بودن نیست بلکه خدا همانطور که پروردگار شماست پروردگار من نیز هست، او را بپرستید که راه راست، شناختن خدا و پرستش او است، این آیه در سوره آل عمران / ۵۱ عینا تکرار شده است. تفسیر احسن

الحديث، ج ۶، ص: ۳۲۰

۳۷- فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

درباره عیسی چهار حزب و گروه به وجود آمد اول گروهی که او را پیامبر خدا دانسته و بر حق ماندند، دوم گروهی که او را پسر خدا دانستند: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ توبه / ۳۰ سوم گروهی که گفتند: او خدا است: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ مائده / ۱۷.

چهارم: گروهی که گفتند: او یکی از سه خدا است لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ مائده / ۱۷ اگر «من» در مِنْ بَيْنِهِمْ برای تبعیض باشد روشن می‌کند که گروهی در عقیده حق باقی مانده و کافران از بین آنها به وجود آمده‌اند، ذیل آیه کفار را تهدید می‌کند.

۳۸- أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتُنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

یعنی: این کافران در روز قیامت بسیار شنوا و بینا خواهند بود و حق بر آنها کاملاً روشن خواهد شد چنان که فرموده: رَبَّنَا أَبْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ سجده / ۱۲ جمله لَكِنِ الظَّالِمُونَ ... دفع دخل است یعنی: روز قیامت بینایی و شنوایی فائده‌ای به حال آنها نخواهند داشت و آنها در روز قیامت در ضلالت دنیایی خواهند بود، که قیامت روز جزاست نه روز عمل، روزی که بینایی و شنوایی فایده می‌داد متوجه نشدند.

۳۹- وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

آیه شریفه نتیجه گیری است از گذشته و در ابتداء راجع به اهل مکه است تفسیر احسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۲۱

إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ راجع به آینده است، بجهت محقق الوقوع بودن به صیغه ماضی آمده است یعنی انذار کن آنها را از روز حسرت و نومیدی، وقتی که کار آخرت تمام می‌شود و دیگر برگشتی و چاره‌ای نیست، این حسرت از قُضِيَ الْأَمْرُ ناشی می‌شود، آن گاه در عِلَّتِ حسرت فرموده که: آنها در دنیا در غفلت هستند و ایمان نمی‌آورند.

از امام صادق علیه السلام از این آیه پرسیدند فرمود: پس از آنکه اهل بهشت به بهشت داخل شدند و اهل آتش به آتش، یک نفر منادی از طرف خدا ندا می‌کند:

ای اهل آتش آیا مرگ را در شکلی از اشکال می‌شناسید؟ می‌گویند:

نه، مرگ را در شکل قوچی فربه می‌آورند و در پیش روی مردم بهشت و آتش، ذبح می‌کنند آن گاه گفته می‌شود: ای اهل بهشت خلود، دیگر مرگی نیست، ای اهل آتش، خلود، دیگر مرگی نیست، این است قول خدا وَأَنْذِرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ... (تفسیر صافی) طبرسی آن را از صحیح بخاری نقل کرده است.

۴۰- إنا نحن نرث الأرض ومن عليها وإلنا يرجعون نوعی استدلال است به آیه سابق، یعنی مسأله قُضِيَ الْأَمْرُ بر ما سهل است، زیرا همه را خواهیم میراند و وارث همه خواهیم بود و همه به سوی ما بر می‌گردند.

نکته‌ها

ملائکة و تشکل:

در رابطه با آیه فَمَثَلٌ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

باید بدانیم:

تشکل ملائکة و به صورت انسان در آمدن آنها از ضروریات قرآن است در سوره هود/ ۶۹ تا ۸۲ و در سوره حجر/ ۵۱ تا ۷۴ خواندیم تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۲۲

که ملائکة به صورت انسان پیش ابراهیم و لوط آمدند، نه ابراهیم آنها را شناخت و نه لوط، تا خود را نشان دادند، زن ابراهیم و قوم لوط نیز آنها را در شکل انسان دیدند، مریم نیز جبرئیل را در شکل انسان دید، در این زمینه روایات بسیاری داریم که در کتابها نقل شده است، روایات حاکی است که جبرئیل در شکل «دحیه کلبی» به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد.

در این زمینه آیات و روایاتی درباره تشکل جن و شیطان داریم از جمله، تشکل شیطان به صورت سراقه بن مالک در جنگ بدر و تشویق کفار به جنگ، چنان که می‌خوانیم: وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أرى مَا لَا تَرَوْنَ... انفال/ ۴۸، هکذا تشکل شیطان به صورت شیخ نجدی در جریان «دار الندوة» که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله توطئه می‌کردند، در جریان حضرت سلیمان است که عفریتی از جن گفت: می‌توانم تخت ملکه سبأ را پیش تو بیاورم قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ... نمل/ ۳۹ هکذا کار کردن جن برای سلیمان: وَمِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ... سبأ/ ۱۲ و ۱۳ و مانند آن، از شواهد مجسم شدن جن در شکل انسان است در این خصوص روایاتی هم در کتابها نقل شده است. مریم و گفتگو با ملائکة:

در رابطه با گفتگوی مریم با جبرئیل در این آیات و در سوره آل عمران، باید بدانیم که مریم یک زن پاک بود، پیغمبر و امام نبود ولی ملائکة با او سخن گفت علی هذا روایاتی که می‌گویند ملائکة به خانه امامان علیهم السلام می‌آیند و با آنها تماس می‌گیرند، بعدی نخواهد داشت. تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۲۳

در اصول کافی بابی تحت عنوان «امامان محدث هستند و مفهم» بابی منعقد کرده و در آن روایاتی در این زمینه که ائمه کلام ملائکة را می‌شنوند نقل کرده و در باب دیگری تحت عنوان «ملائکة به خانه امامان وارد می‌شوند و به آنها خبر می‌آورند» نقل فرموده است.

و در باب «مولد الزهراء» بسند صحیح از امام صادق علیه السلام درباره این که پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل محضر حضرت فاطمه علیها السلام می‌آید چنین نقل می‌کند:

«قال ان فاطمة علیها السلام مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله خمسة و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یأتیها جبرئیل فیحسن عزائها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یكون بعدها فی ذریتها و کان علی علیه

السلام یکتب ذلك»

این روایت صریح است در اینکه جبرئیل به خدمت فاطمه علیها السلام می‌آمده و با آن بانوی معصوم سخن می‌گفته است و معلوم می‌شود آن بزرگوار محدثه بوده است.

از کلمه «یا ایتها» معلوم میشود که در مدت هفتاد و پنج روز جبرئیل مرتباً به خانه آن حضرت رفت و آمد داشته و با آن معصومه گفتگو داشته است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۲۴

[سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱) اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲) يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳) يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۴) يَا اَبَتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵)

قَالَ اَرَاغِبُ اَنْتَ عَنِ الْاَلِهَتِي يَا اِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَ اَهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي اِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷) وَ اَعْتَرَلَكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ اَدْعُوا رَبِّي عَسَى اَلَّا اَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸) فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ هَبْنَا لَهُ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّامًا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

۴۱- یاد کن در این کتاب ابراهیم را که پیغمبری صدیق بود.

۴۲- وقتی که به پدرش گفت: پدرم چرا پرستش میکنی چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند.

۴۳- پدرم: به من علمی آمده که به تو داده نشده، از من اطاعت کن تا به راه راست تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۲۵ هدایت کنم.

۴۴- پدرم: شیطان را اطاعت مکن که شیطان به خدای رحمان عاصی است.

۴۵- پدرم: می‌ترسم عذابی از خدا بر تو برسد که دوست شیطان شوی.

۴۶- گفت: ای ابراهیم آیا از خدایان من روگردانی؟ اگر این حرف را بس نکنی سنگباران می‌کنم، مدت زیادی از من دور شو.

۴۷- ابراهیم گفت: سلام بر تو، برای تو از خدایم آمرزش خواهم خواست که او به من مهربان است.

۴۸- از شما و از خدایانتان که جز خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم، به پروردگارم عبادت میکنم، شاید با خواندن خدای خود شقی نباشم.

۴۹- چون از آنها و آنچه سوی خدا می‌خواندند کناره گرفت، به او اسحاق و یعقوب را دادیم و همه را پیغمبر گردانیدم.

۵۰- و از رحمت خویش به آنها و برای آنها ثنای جمیل بزرگی قرار دادیم.

کلمه‌ها

صدیق: صیغه مبالغه از صدق است و آن کسی است که در عمل و گفتار همیشه راستگو و راست کردار است، راستی و درستی همه گفتار و و کردار او را احاطه کرده است، طبرسی رحمه الله آن را «بسیار تصدیق کننده حق» و به قولی کثیر الصدق فرموده است، شاید هر دو معنی در آن ملحوظ باشد.

سویا: سوی: برابری «سوی» آنست که در کیفیت و اندازه از افراط و تفریط بدور باشد، آن با راست و مستقیم یکی است «صراط سوی» راه راست (راه توحید).

عصی: نافرمان. عصیان: نافرمانی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۶

راغب: ماده «رغب» اگر با «عن» باشد به معنی اعراض و اگر با «الی» باشد به معنی رغبت و میل است، در اینجا به معنی اعراض است.

ملیا: املاء: اطاله مدت. «ملی»: زمان طویل.

حفیاً: حفی: مهربان. احفاء مبالغه در سؤال یا در دانستن حال شخصی از اشخاص. «حفی» کسی است که در سؤال مبالغه کند و نیز کسی است که در عطا کردن لطف کند، اصل باب به معنی:

آخر رساندن (مبالغه) است.

علیا: علی: بسیار برتر. بسیار رفیع القدر، آن صیغه مبالغه است و یازده بار در قرآن آمده است، هشت بار درباره خدا، بقیه در باره دیگران.

شرحها

این آیات، سومین قسمت از جریانهاست که ماجرای ابراهیم علیه السلام را بیان می‌کند، آن حضرت جدّ اُمّی خود آزر و قوم خویش را انذار کرد و آخر از بابل هجرت کرد و در فلسطین ساکن گردید.

۴۱- وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّهُ کَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا.

منظور از «الکتاب» قرآن است، ابراهیم صدیق بود که توحید را در محیط شرک آغاز کرد، با جدّ اُمّی و قوم خود مواجه نمود، با پادشاه بابل مقاومت نشان داد، بتها را شکست، در گفته خود استقامت ورزید تا به آتش انداخته شد و در آخر، از دیار شرک مهاجرت فرمود و ثابت کرد که «صدیق» است و نیز او «نبی» بود و حامل نبأ و خبر آسمان و خدا بود (از المیزان). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۷

۴۲- اِذْ قَالَ لِاَبِیْهِ یَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَسْمَعُ وَلَا یُبْصِرُ وَلَا یُغْنِیْ عَنْکَ شَیْئًا

در قاموس قرآن ذیل «آزر» به طور تفصیل نوشته‌ایم که پدر ابراهیم نامش «تارخ» بود، طبری از زجاج نقل می‌کند، بین علماء نسب شکی نیست که نام پدر ابراهیم «تارخ» (با خاء نقطه‌دار) بود، از امام علیه السلام نقل شده: آزر جدّ اُمّی ابراهیم (سوره انعام/ ۷۱) یا عمویش و یا ناپدری‌اش بود.

انسانها اگر به چیزی عادت کردند و آن چیز مرسوم شد، دیگر چندان از علل آن سؤال نمی‌کنند، این است که ابراهیم به آزر می‌گوید: این بتها که چیزی را نمی‌بینند و نمی‌شنوند و دردی را از تو دوا نمی‌کنند چرا پرستش می‌کنی؟! می‌خواهد او را بیدار کند آیه روشن می‌کند که خدای مورد پرستش باید بینا و شنوا و روا کننده حاجات باشد.

۴۳- یَا اَبَتِ اِنِّیْ قَدْ جِئْتُ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِیْ اِهْدِکَ صِرَاطًا سَوِیًّا.

ادامه محاجه با «آزر» است، در این آیه استدلال می‌کند که خدا مرا از چیزهای بسیار آگاه کرده، از من اطاعت کن تا تو را به راه راست هدایت کنم، نکره آمدن صراط شاید برای آنست که: تو ناچار باید راهی را انتخاب کنی پس بهتر است که راه راست را قبول کنی.

۴۴- یَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّیْطَانَ اِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِیًّا آیه تخطئه راه پدرش است که شیطان با عصیان و تمرد از خدا، گمراه گشته است، پس اطاعت او که فرمان پرستش بتها است، گمراهی است، آمدن رحمن به جای «الله» شاید برای آن باشد: معصیت

خدایی که رحمت او همه جا را احاطه کرده است، کار قبیحی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۸

۴۵- یا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا.

منظور از عذاب ظاهراً سلب توفیق به طور کلی است، یعنی می‌ترسم در اثر ادامه شرک خدا قابلیت هدایت را از تو سلب کند و رحمت از تو منقطع شود در نتیجه دوست خالص شیطان باشی و او هم مولای تو باشد.

۴۶- قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَزْجَمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا مَوْعِظَةً هِيَ فِي قَلْبِ مُشْرِكٍ پیر موثر واقع نشد، او به شکل استفهام بیان کرد که تو از خدایان من رو گردانی، اگر از این حرفها دست برداری به یقین زیر سنگها هلاکت می‌کنم، از من دور شو، زمانهای زیادی دور شو که تو را نه بینم، گویی نظرش آن بود که در اثر طول زمان اصلاً تو را نه بینم.

۴۷- قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا.

غرض از استغفار آنست که از خدا بخواهد که او را هدایت کند و بیامرزد، این مطلب را در سوره توبه ذیل آیه سیزده و چهارده مشروحا گفته‌ایم و نیز در قاموس قرآن ذیل کلمه «آزر» مشروحا بیان کرده‌ایم.

در اینجا به او سلام گفته که دأب بزرگواران همین است: وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا فرقان/ ۶۳، وعده استغفار از آن بود که ابراهیم به هدایت او طمع داشت، جمله إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا نشان می‌دهد که انتظار آن را داشت خدا دعایش مستجاب کند.

۴۸- وَأَعِزِّ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا وعده هجرت و دوری از آنها و خدایان

آنهاست در جای دیگری آمده: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۹

... وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عنکبوت/ ۲۶ معلوم نیست که این سخن در جواب وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا باشد، یعنی از شما کنار می‌کشم و خدای خود را پرستش می‌کنم که امیدوارم شقی نباشم به علت آنکه خدایم را عبادت می‌کنم گویی آمدن «عسی» برای آنست که مؤمن باید خوفی از عاقبت خویش داشته باشد که نگفته است: حتما شقی نخواهم بود: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ اعراف/ ۹۹.

۴۹- فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا إِنَّ آيَةَ رَاجِعٍ بِهِ مَوْعِظَةٌ هِيَ فِي قَلْبِ مُشْرِكٍ پیر موثر واقع نشد، او به شکل استفهام بیان کرد که تو از خدایان من رو گردانی، اگر از این حرفها دست برداری به یقین زیر سنگها هلاکت می‌کنم، از من دور شو، زمانهای زیادی دور شو که تو را نه بینم، گویی نظرش آن بود که در اثر طول زمان اصلاً تو را نه بینم.

گویی تولد اسحاق و یعقوب از جمله پادشاهای آن حضرت بوده است. اینکه فقط اسحاق ذکر شده شاید اشاره به سلسله نبوت در بنی اسرائیل است، لذا یعقوب نیز ذکر شده است و گر نه در جای دیگر آمده: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ... ابراهیم/ ۳۹.

۵۰- وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا معلوم است که این رحمت غیر از نبوت است، می‌شود گفت: مراد از رحمت همان لسان صدق است علی هذا ذیل آیه بیان صدر آنست لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرِينَ شعراء/ ۸۴ و درباره نوح، ابراهیم، موسی، هارون و الیاس ابراهیم علیه السّلام از خدا می‌خواهد: وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرِينَ، ظاهراً مراد از آن تنها نام نیک نیست، بلکه پیشوا بودن و سرمشق بودن است، در سوره صفات آمده است: وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْأَخْرِينَ، ظاهراً مراد از آن تنها نام نیک نیست، بلکه پیشوا بودن و سرمشق بودن است، به طوری که در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۰

به توحید کشیدن مردم مؤثر و پیوسته در جهان باقی باشد.

المیزان «رحمتنا» را امامت یا تأیید به روح القدس دانسته است به دلیل وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ انبیاء/ ۷۳ که منظور از «رحمتنا» ائمه بودن یا فعل خیرات است آن گاه فرموده: یا منظور مطلق ولایت الهیه است، در آخر لِسَانَ صِدْقٍ را ثناء جمیل دانسته است.

رحمت و برکات و عنایات خدای سبحان بر ابراهیم و خاندان پاک او باد که در محیط شرک دعوت توحید را آغاز کرد و چنان استقامت ورزید تا به آتش سوزان انداخته شد، در گذشته در بسیاری از سوره‌ها حالات این منادی بزرگ توحید آمده است و در آینده نیز خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۱

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۶۵]

اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسٰی اِنَّهٗ كَانَ مُخْلِصًا وَّ كَانَ رَسُوْلًا نَبِیًّا (۵۱) وَ نَادٰیْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ الْاَیْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِیًّا (۵۲) وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا اَخَاهُ هَارُوْنَ نَبِیًّا (۵۳) وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِسْمَاعِیْلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَبِیًّا (۵۴) وَ كَانَ یَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الرِّکَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِیًّا (۵۵)

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِدْرِیْسَ اِنَّهٗ كَانَ صَدِیْقًا نَبِیًّا (۵۶) وَ رَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا (۵۷) اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِنْ ذُرِّیَّةِ اٰدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّیَّةِ اِبْرٰهٖمَ وَ اِسْرٰئِیْلَ وَ مِمَّنْ هَدٰیْنَا وَ اجْتَبٰیْنَا اِذَا تَتَلٰوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِ الرَّحْمٰنِ خَرُّوْا سُجَّدًا وَ بُکْیًا (۵۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوْا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوْا الشَّهْوٰتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ عَذٰبًا (۵۹) اِلَّا مَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صٰلِحًا فَاُولٰٓئِکَ یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَ لَا یُظَلَّمُوْنَ شَیْئًا (۶۰)

جَنّٰتٍ عِیْدِنَ الَّذِی وَعِدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهٗ بِالْغَیْبِ اِنَّهٗ كَانَ وَعْدُهٗ مٰثِیًّا (۶۱) لَا یَسْتَمْعُوْنَ فِیْهَا لَغْوًا اِلَّا سَلٰمًا وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیْهَا بُکْرَةً وَ عَشِیْرًا (۶۲) تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِی نُوْرِتُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِیًّا (۶۳) وَ مَا نَنْزَلُ اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّکَ لَهُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْنَا وَ مَا خَلْفُنَا وَ مَا بَیْنَ ذٰلِکَ وَ مَا كَانَ رَبُّکَ نَسِیًّا (۶۴) رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا فَاَعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهٖ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا (۶۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۲

۵۱- یاد کن در این کتاب موسی را که خالص شده و رسول و نبی بود.

۵۲- او را از جانب راست طور ندا کردیم و با سخن گفتن خود تقرب دادیم.

۵۳- و از رحمت خویش برادرش هارون نبی را بر او بخشیدیم.

۵۴- یاد کن در این کتاب اسماعیل را که درست وعده و رسول و نبی بود.

۵۵- او خاندان خود را به نماز و زکاة فرمان می‌داد و نزد پروردگارش پسندیده بود

۵۶- یاد کن در این کتاب ادریس را که صدیق و پیامبر بود.

۵۷- ما او را به مکانی والا بلند کردیم.

۵۸- آنها پیامبرانی بودند که خدا نعمت هدایتشان داد از فرزندان آنها که در کشتی نوح حملشان کردیم و از فرزندان ابراهیم و یعقوب بودند و از کسانی که هدایتشان و انتخابشان کردیم، چون آیات خدا بر آنها خوانده می‌شد سجده کنان و گریه کنان می‌افتادند.

۵۹- بعد از آنها جانشینان بد، ماندند که نماز را ضایع کردند و پیرو شهوات شدند به زودی عذاب را ملاقات خواهند کرد.

۶۰- مگر آنکه توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته انجام دهد آنها داخل بهشت می‌شوند و مظلوم نمی‌گردند.

۶۱- بهشت‌های خلود که خدا به بندگانش در غیب وعده داده و وعده او آمدنی است.

۶۲- در آن بیهوده‌ای نمی‌شنوند مگر سلامی و در آنجا رزقشان صبح و شام داده می‌شود.

۶۳- این بهشت همان است که به بندگان با تقوای خود تملیک می‌کنیم.

۶۴- ما فقط به امر پروردگار تو نازل می‌شویم برای او است اعمال حاضر و گذشته و خود ما، خدایت فراموشکار نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۳

۶۵- پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، او را عبادت کن در عبادتش استقامت کن آیا همتایی برای او می‌دانی؟

کلمه‌ها

مخلصا: به صیغه مفعول: خالص شده که خدا او را برای خود خالص کرده بود و غیر خدا را در او نصیبی نبود، و اگر به صیغه فاعل باشد یعنی کسی که خود را برای رضای خدا خالص کرده است و أَخْلَصُوا دِيْنَهُمْ لِلَّهِ نساء / ۱۴۶.

الایمن: طرف راست. جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ: طرف راست طور.

نجیا: نجی بر وزن فعیل: مناجات کننده یعنی خدا با او مناجات کرده است این کلمه به معنی فاعل و مفعول آید و در واحد و جمع به کار می‌رود مانند خَلَصُوا نَجِيًّا يوسف / ۸۰ که در خصوص جمیع است.

صدیق: آنکه در عمل و گفتار یک پارچه راستی است و در آیه ۴۱ گذشت.

خروا: خرور: سقوط توأم با صدا. «خَرَّوْا» به زمین افتادند.

بکیا: بکاء: گریه. باکی: گریه کننده. بکی: گریه کننده‌ها.

سجدا: آن جمع ساجد است.

خلف: (بر وزن عقل): جانشین بد. آخر مانده بد (و بر وزن شرف) جانشین خوب، چنان که ابن اثیر و طبرسی و راغب گفته‌اند.

غیا: غی و غوایه: رفتن به راه هلاکت. «غیا» در آیه به معنی عذاب است، راغب گوید: تسمیه مسبب به اسم سبب است که غی سبب

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۴

عذاب می‌شود.

بکره: بکره: اول روز «عشی» از اول ظهر تا غروب.

سمیا: آن در آیه به معنی همتا و نظیر است.

اصطبر: صبر: استقامت اصطبار: وادار کردن به صبر.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته، در این آیات صحنه‌هایی از موسی، هارون، اسماعیل صادق الوعد و ادیس بیان گردیده و آن وقت گفته است که اینها پیامبران بودند، راه توحید را هموار کردند، مورد عنایت حق تعالی بودند ولی نسل آینده به شریعت آنها بی‌اعتنا شدند، اما راه توبه باز است، بعد قیامت اهل توبه بیان گردیده و در آخر آمدن ملائکه و آوردن وحی که به اذن خداست از زبان ملائکه نقل شده است.

در اول سوره گفته شد: این سوره شرح حال گروهی از نیکوکاران را بیان نموده و به بدکاران اشاره می‌کند و آن گاه می‌گوید خواسته‌ایم با این سخنان، نیکوکاران را بشارت دهی و بدکاران را انذار نمایی شرح حال چهار پیامبر در اینجا به طور خلاصه و برای بیان مصداق آمده است.

۵۱- وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى اِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا خلوص صاف شدن از آلودگی است، در قرآن مجید در این

خصوص به دو وجه اشاره شده است یکی آنکه بندگان خود را برای خدا خالص کرده‌اند که شیطان و غیر خدا را در بندگی خود شریک نکرده‌اند مانند اَخْلَصُوا دِيْنَهُمْ لِلَّهِ نساء / ۱۴۶ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ بقره / ۱۳۹، دیگری آنکه خدا عده‌ای را برای خود خالص کرده که دیگران را در آنها نصیبی نیست مثل إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۵ یوسف / ۲۴ إِنَّا أَخْلَصْنَاكُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ص / ۴۶ ملخص درباره موسی به صیغه اسم مفعول از قسمت دوم و بالاترین مقامات بندگی است درباره فرق رسول و نبی به «نکته‌ها» رجوع شود.

۵۲- وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا:

لفظ «الایمن» صفت «جانب» است، طبرسی رحمه الله نجی را مناجی گفته و در این صورت، آن حال از فاعل «قربناه» است یعنی او را در حالی که با وی مناجات می‌کردیم مقرب نمودیم، منظور تقرب معنوی است، در عین حال «نجیا» در جای عَلَتْ «قربنا» است. ۵۳- وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا هبه کردن هارون به موسی در اثر درخواست او بود که گفت وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ أَسْرِكُ فِي أَمْرِي طه / ۲۹-۳۲ «نبیا» حال است از هارون گویند. هارون از موسی بزرگتر بود و در صحرای سینا پیش از موسی از دنیا رفت.

۵۴- وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا:

این اسماعیل از انبیاء بنی اسرائیل غیر اسماعیل بن ابراهیم است، چنان که از صریح آیات بعدی روشن خواهد شد. در مجمع البیان فرموده اصحاب ما از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که او اسماعیل بن حزقیل است، ولی طبرسی آن را پسر ابراهیم می‌داند و مطلب اولی را به طور «قیل» نقل کرده است اما این بر خلاف روایات و آیات است. روایت امام صادق علیه السلام در المیزان از علل الشرائع و نیز در صافی نقل شده آن گاه المیزان می‌گوید جمهور مفسران او را اسماعیل بن ابراهیم دانسته‌اند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۶ نگارنده گوید چنان که گفته شد این بر خلاف آیاتی است که در آینده خواهد آمد و روشن خواهیم کرد «۱».

به هر حال در این آیه فرموده او، هم رسول بود و هم نبی، و نیز صادق الوعد بود، به وعده‌اش وفا می‌کرد، اینکه انسان مالک سخن خویش باشد و به قول خود وفا کند، یکی از بهترین صفات و از علائم ایمان است، چنان که خلف وعده از صفات منافق است. روایات می‌گویند سه چیز از علائم منافق است: چون چیزی خبر دهد دروغ گوید و چون وعده دهد خلف کند و چون او را امین دانی خیانت کند

«اذا حَدَّثَ كَذَبَ و اذا وَعَدَ اخْلَفَ و إذا اوتَمَنَ خان».

در روایات شیعه و اهل سنت آمده است اسماعیل به کسی وعده کرد که در مکانی حاضر شود، آن شخص نیامد، اسماعیل روی وعده خود یک سال در آنجا منتظر ماند بدین جهت لقب صادق الوعد یافت و نیز روایت: شده سه روز منتظر ماند روایت یک سال در تفسیر برهان بسند ضعیف از حضرت رضا علیه السلام و در مجمع البیان به طور مرسل از امام صادق علیه السلام نقل شده است آن در کافی «باب الصدق و اداء الامانة» به سند حسن آمده است که «فانتظره فی ذلك المكان سنة».

ناگفته نماند: اینکه یک سال در آنجا بنشینند نه تنها خوب نیست بلکه خارج از عقل است، اگر جریان صحیح باشد، لا بد یک سال آنجا را زیر نظر گرفته است.

۵۵- وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا صفت دیگری از صفات آن حضرت است که ایمان و عمل خانواده‌اش را در نظر داشت و آنها را به نماز و زکاة امر می‌کرد و پیش خدا پسندیده و محبوب

(۱) رجوع شود به قاموس قرآن (اسماعیل). [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۷

بود «اهله» شامل خانواده و شاید اقوام هم بوده باشد، اما شامل «امت» نمی‌باشد.

۵۶- وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِذْ رِیَسَ اِنَّهُ کَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا در مجمع البیان فرموده ادریس جد پدر نوح است، اسم او در تورات اخنوخ می‌باشد، گویند: او را در اثر کثرت درس کتب. ادریس گفته‌اند.

۵۷- وَ رَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا ظَهَرَ اَیَّهٗ اَنَسْتَ که منظور از مکان بالا، تقرب معنوی است، ممکن است منظور بالا رفتن به آسمانها باشد که در «نکته‌ها» خواهد آمد.

۵۸- اُولَئِکَ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِنْ ذُرِّیَّةِ اٰدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّیَّةِ اِبْرٰهٖمَ وَ اِسْرٰئِیْلَ وَ مِمَّنْ هَدٰیْنَا وَ اٰجْتَبٰیْنَا اِذَا تَتَلٰوٰی عَلَیْهِمْ اٰیٰتِ الرَّحْمٰنِ خَرُّوْا سُجَّدًا وَ بُکِیًّا.

این آیه، خلاصه الطاف خدا در زمینه آن بزرگواران است که از اول سوره تا بحال گفته شده است، به عبارت اخری، اجمال بعد از تفصیل است منظور از «انعم» نعمت هدایت و توحید است که در نتیجه صدیق و ملخص (به صیغه مفعول) شدند علی هذا هَدَیْنَا وَ اٰجْتَبٰیْنَا بیان اَنْعَمَ اللّٰهُ می‌باشد، «هدینا» نتیجه‌اش «صدیق» بودن و وقت تلاوت آیات به سجده افتادن و گریه کردن است «اجتیبنا» همان مخلص قرار دادن می‌باشد.

ناگفته نماند «اولئک» اشاره است به هشت نفر: زکریا، یحیی، عیسی ابراهیم، موسی، هارون، اسماعیل و ادریس، آن وقت فرموده: اینها کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داده و از ذریه آدم می‌باشند این شامل هر هشت نفر می‌شود و از ذریه آنها هستند که در کشتی نوح بودند، این شامل هفت نفر می‌شود زیرا ادریس جد پدر نوح بوده و از فرزندان حمل شدگان در کشتی نبود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۸

آن وقت فرموده و از اولاد ابراهیم و اسرائیل می‌باشند و آنها شش نفراند به استثنای ادریس و ابراهیم علی هذا این شش نفر از اولاد ابراهیم هستند و در عین حال از اولاد اسرائیل هم هستند یعنی اولاد ابراهیم از نسل پسرش یعقوب، پس اسماعیل صادق الوعد هم از اولاد ابراهیم است و هم از اولاد یعقوب، علی هذا این اسماعیل نمی‌تواند اسماعیل بن ابراهیم باشد که او فقط از اولاد ابراهیم است. بدین ترتیب یقین حاصل می‌شود که اسماعیل صادق الوعد غیر از اسماعیل پسر ابراهیم برادر اسحق است.

۵۹- فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوٰتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ عَذَابًا.

اشاره است به اقوامی که بعد از آن بزرگواران آمده و به راه آنها نرفتند صلوة را ضایع کردند، نخواندند و بی‌اعتنا شدند، اما به زودی سزای خویش خواهند یافت.

در مجمع از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«اضاعوها بتأخیرها عن مواقیتها من غیر ان یترکوها اصلا».

۶۰- اِلَّا مَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صٰلِحًا فَاُولٰٓئِکَ یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَ لَا یُظَلَّمُوْنَ شَیْئًا اِستثناء است از آیه سابق، که تا در دنیا هستند می‌توانند توبه کرده اهل بهشت باشند.

۶۱- جَنَّٰتٍ عَدْنٍ الَّتِیْ وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ اِنَّهٗ کَانَ وَعْدُهُ مٰثِیًّا.

بیان «الجنة» در آیه سابق است «عدن» به معنی خلود است وعد در غیب آن را گویند که شخص از آن غائب باشد «یعنی: وعدا کائنا بالغیب» جمله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۹

كَانَ وَعْدُهُ مِثْلًا اشارة به حتمی بودن آخرت است، طبرسی فرموده: ماتی در اینجا به معنی فاعل است «آتی» زیرا آنچه تو به سوی آن بیایی آن به سوی تو می‌آید و بالعکس.

۶۲- لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا در آیه دیگری آمده است لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا واقعه / ۲۵، ۲۶ نبودن لغو و بیهوده در بهشت در بسیاری از آیات آمده است «الا سلاما» استثناء منقطع است یعنی «لکن یسمعون سلاما» منظور آنست که رفیق بر رفیق می گوید از من مکروهی نخواهی دید، تو از من در امانی، هکذا سلام ملائکه را می شنوند وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ رعد / ۲۴ هکذا سلام خدا را که فرموده سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ يس / ۳۶.

می شود گفت در بهشت شب و روز هست که فرموده بُكْرَةً وَعَشِيًّا.

المیزان فرموده: ظاهرا آن کنایه از دوام و عدم انقطاع است طبرسی فرموده: روزیشان را در فاصله میان صبح و شام داده می شوند (یعنی با قیاس به زندگی دنیا).

۶۳- تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا اشاره است به جَنَّةُ و جَنَاتُ که گذشت یعنی این بهشت مال آن گروه از بندگان ما است که متقی باشد و از مخالفت خدا بپرهیزند خواه به شکل اجتناب از گناهان باشد یا به فعل واجبات. ارث آنست که پس از فوت دیگری به انسان برسد و چون بهشت در معرض عطا شدن به هر انسان در مقابل ایمان و عمل است دیگران در مقابل ضایع کردن نماز و پیروی از شهوات بهشت را از دست داده اند لذا به اهل ایمان ارث خواهد ماند (از المیزان)، طبرسی رحمه الله «نورث» را تملیک گفته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۰

۶۴ و ۶۵- وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا این دو آیه در سیاق و نظم آیات گذشته و آیات آینده است ولی مطلب دیگری را می رساند، معلوم می شود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از جبرئیل پرسیده است مثلاً چرا زود نازل نمی شوی یا در فلان وقت چرا نازل نشدی «۱» در جواب آمده است ما فقط با دستور پروردگار نازل می شویم، اختیار در دست ما نیست «ننزل» به معنای قبول نزول است یعنی: خدا امر می کند ما نازل می شویم خدای تو فراموشکار نیست، در وقت لازم و مقتضی ما را می فرستد.

به نظر المیزان منظور از ما بَيْنَ أَيْدِينَا کارهایی است که ملائکه در حال حاضر می کنند و از ما خَلْفَنَا کارهایی است که در گذشته کرده اند و از ما بَيْنَ ذَلِكَ خود آنها هستند و با این تعبیر لطیف بیان کرده که خدا بر ما و کارهای ما محیط است. آنچه المیزان اختیار کرده بهتر و قانع کننده تر است. در مجمع البیان و کشف وجوه دیگری نقل شده که قابل قبول نیست مانند آنکه مراد از اولی و دومی زمان یا مکان است و نظیر آن.

می شود گفت این آیه برای تثبیت مطالب گذشته است یعنی پس از آنکه جبرئیل شصت و سه آیه بر آن حضرت خواند خدا دستور فرمود که در مقام تثبیت مطلب به آن حضرت بگوید که ما به دستور خدا نازل می شویم الخ ...

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَعْلِيلُ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا ... در آیه سابق است یعنی: او که پروردگار همه چیز است پس ما بَيْنَ أَيْدِينَا برای او است،

(۱) در مجمع البیان و کشف نزدیک به این نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۱

جمله فَاَعْبُدْهُ ... نتیجه صدر آیه است هَلْ تَعْلَمُ ... تَعْلِيلُ فَاَعْبُدْهُ ...

می باشد.

فرق رسول با نبی: در رابطه با آیه وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا که درباره موسی و اسماعیل گذشت، لازم است فرق ما بین رسول و نبی بیان شود، اولاً باید بدانیم که این هر دو به یک معنی نیست زیرا قطع نظر از دو آیه فوق، آیه وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ حج / ۵۲ صریح است در اینکه ایندو یکی نیستند.

فرق آن دو از لحاظ مفهوم آنکه رسالت به معنی پیام و رسول به معنی پیام آور است، نبی از نبأ به معنی حامل وحی الهی است، اما از لحاظ مصداق باید بدانیم که خدا با یکی از سه راه با پیامبران سخن می گوید: اول وحی و انداختن به قلب، دوم اینکه خدا صدا خلق می کند و پیغمبر می شنود مانند موسی که صدا را از درخت شنید، سوم اینکه جبرئیل نازل می شود و پیام خدا را می آورد، این سه نوع وحی در آیه وَ مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِيَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٍ شوری / ۵۱ بیان شده است بنا بر روایات اهل بیت علیهم السّلام نبی آنست که فقط در خواب می بیند و صدا را می شنود ولی ملک بر او نازل نمی شود، رسول آنست که با هر سه طریق بر او وحی می شود، زراره بن اعین می گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: رسول کیست و نبی کدام است؟ فرمود: نبی آنست که در خواب می بیند و صدا را می شنود ولی فرشته را نمی بیند، رسول آنست که صدا را می شنود و در خواب می بیند و فرشته تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۲

را نیز معاینه می کند، گفتم: امام منزلتش کدام است؟ فرمود صدا را می شنود ولی در خواب نمی بیند و ملک بر او نازل نمی شود «۱». در کافی ج ۱ باب فرق بین رسول و نبی و محدث چهار روایت در این زمینه نقل کرده که نزدیک بهم هستند، علی هذا میان رسول و نبی عموم و خصوص مطلق هست یعنی: هر رسول نبی است ولی بعضی از انبیاء رسول نیستند، بعضی از پیغمبران دارای هر دو هستند مانند موسی و اسماعیل که گذشت و مانند پیامبر اسلام که در قرآن آمده است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ نِزْفَرَمُودَه اَسْت يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ هَمچنین است عیسی.

ناگفته نماند: نفی نبی نفی رسول است یعنی آنکه نبی نیست رسول هم نیست ولی عکسش این طور نیست، در آیه وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ صریح است که رسول خدا خاتم پیامبران است و اگر «و خاتم الرسولین» می گفت درست نبود، زیرا جای سخن می ماند که رسول نخواهد آمد اما شاید نبی بیاید.

ادریس علیه السلام: در رابطه با ادریس و آیه وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا مطالبی را از قاموس قرآن نقل می کنم: ادریس از پیامبران مشهور است، نام مبارکش فقط دو بار در قرآن آمده است (مریم / ۵۶، انبیاء / ۸۵) مراد از مَكَانًا عَلِيًّا آیا مقام و منزلت است یا مکان بلندی که آسمانها باشد زیرا علی در علو مقام و علو مکان هر دو آمده است.

المیزان گوید: در حدیث آمده است که خدا او را به بعضی از آسمانها برد و در آنجا قبض روح کرد و آن نشان خرق عادت و قدرت بالغه خدایی است در

(۱)

عن زراره قال سئلت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله و كان رسولا نبيا ما الرسول و ما النبي؟ قال النبي الذي يرى في منامه و يسمع الصوت و لا يعاين الملك و الرسول الذي يسمع الصوت و يرى في المنام و يعاين الملك قلت الامام ما منزلته؟ قال يسمع الصوت و لا يرى و لا يعاين الملك ... (سفينه البحار - رسل).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۳

بعضی روایات هست که او زنده است.

در تفسیر برهان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده: در معراج در آسمان چهارم مردی را دیدم به جبرئیل گفتم: او کیست؟ گفت: او ادریس است به او سلام کردم، او بر من سلام کرد، من برای او از خدا مغفرت خواستم او برای من مغفرت

خواست.

در سفینه البحار از امام صادق علیه السلام نقل شده که درباره مسجد سهله فرمود آن جای خانه ادریس است که در آن جامه می‌دوخت.

در مجمع البیان فرموده: او جد پدر نوح علیه السلام است، اسم او در تورات اخنوخ است، او اول کسی است که با قلم نوشت و جامه دوخت و گویند: خدا به او علم نجوم و حساب و هیئت آموخت و اینها معجزه او بود.

ناگفته نماند: روایات درباره آسمان رفتن او زیاد است و در این باره به بحار. تفسیر برهان، الدر المنثور و مانند آن رجوع شود، و این در صورت صحیح بودن بعید نیست، در تورات سفر تکوین باب پنجم می‌نویسد: یارد صد و شصت دو سال زندگی کرد و اخنوخ را به دنیا آورد، و از اخنوخ، متوشالخ به دنیا آمد سپس متوشالخ را «لمک» نام می‌برد و گویند: از «لمک» نوح به دنیا آمد این مؤید سخن. مجمع البیان است که فرمود: ادریس جد نوح بود.

هاکس آمریکایی در قاموس کتاب مقدس از او نام برده و گویند: مانند ایلیا طعم مرگ را نچشید، حالات او در سوره مریم همانست که گفته شد و در سوره انبیا چنین است: وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ۸۵-۸۶.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۴

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۸۰]

اشاره

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَّبُّكَ لَنُحْشِرُنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينِ ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِثًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰)

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا-وَأَرِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا (۷۲) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِيًّا (۷۴) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (۷۵)

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶) أَمْ فَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (۷۷) أَلَطَعَ الْغَيْبِ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَنَرِيَّهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا (۸۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۵

۶۶- انسان (منکر معاد) می‌گوید: آیا وقتی که مردم، به زودی زنده از قبر خارج خواهیم شد؟

۶۷- آیا این انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را از پیش آفریده‌ایم که چیزی نبود.

۶۸- به پروردگارت قسم که حتما کفار و شیاطین را جمع می‌کنیم، سپس به یقین آنها را در اطراف جهنم بزانو در آمده حاضر می‌کنیم.

۶۹- سپس از هر گروه، آنان را که در نافرمانی خدا سخت‌تراند، بیرون می‌کشیم.

۷۰- سپس ما به آنکه در دخول به آتش سزاوارتر است، داناییم.

۷۱- هیچ کس از شما نیست مگر آنکه به جهنم مشرف خواهند بود که این کار بر خدا حتمی است.

۷۲- سپس اهل تقوی را نجات می‌دهیم و ظالمان را در آن به زانو درآمده وامی‌گذاریم

۷۳- و چون آیات واضح ما بر آنها خوانده شود، کفار به اهل ایمان می‌گویند: کدام یک از ما مقامی بهتر و مجلسی آراسته‌تر دارد؟

۷۴- چه بسا مردمانی که پیش از آنها هلاک کرده‌ایم و آنها اثاث و منظرشان بهتر بود.

۷۵- بگو: آنکه در ضلالت است خدا به او مهلت خواهد داد، تا وقتی که موعود خویش عذاب یا قیامت را ببینند، حتما می‌دانند کدام کس مکانش بدتر و سپاهش ناتوانتر است.

۷۶- آنان که هدایت یافته‌اند، خدا هدایتشان را مزید می‌کند، اعمال نیکو که باقی ماندنی است، نزد پروردگارت از لحاظ اجر و عاقبت بهتر است.

۷۷- آیا دیدی آن کس را که به آیات ما کافر شد و گفت حتما مال و فرزند داده خواهم شد.

۷۸- آیا به عالم غیب مطلع شده و یا از خدای رحمن پیمانی گرفته است!!! تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۶

۷۹- نه، حتما آنچه را که می‌گوید ثبت می‌کنیم و عذاب او را تداوم می‌دهیم.

۸۰- و گفته‌اش را وارث می‌شویم و پیش ما تنها می‌آید.

کلمه‌ها

جثیا: جثو: بزانو نشستن. جاثی: به زانو نشسته. جمع آن جثی است یعنی به زانو نشستگان، آن با ضم و کسر اول خوانده می‌شود.
عتیا: عتو: تجاوز. نافرمانی و عَتَوْا عُنُوًّا کَبِیراً (فرقان/ ۲۱ عاتی و عاتیة: طاعی و متجاوز، عتی در آیه به معنی نافرمانی است، بعضی آن را جمع عاتی گفته‌اند.

صلیا: صلی: ملازمت بریان کردن. دخول، سوختن، چشیدن عذاب.

«صَلَّى» مصدر است مانند مضی.

واردها: ورود: مشرف شدن به دخول نه دخول «اصل الورد: الاشراف علی الدخول و لیس بالدخول» راغب آن را در اصل به معنی قصد آب گفته است، در صحاح گفته است «ورد ورودا حضر» مؤید این سخن آیه و لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدَیْنٍ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ قِصَصٌ / ۲۳ که به معنی اشراف و نزدیک شدن است ناگفته نماند: گاهی به معنی دخول نیز آید.

ندیا: ندو جمع شدن «ندا القوم ندوا: اجتمعوا» ندی و نادى: مجلس اجتماع. طبرسی فرموده: نادى و ندی مجلسی است که اهلس در آن جمع شده‌اند، دار الندوه مکه که خانه قصی بود. از آن است و در آن مشاوره می‌کردند.

قرن: قرن (بر وزن عقل): جمع کردن. و نیز قرن جماعتی را گویند که تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۷

در زمان واحد نزدیک هم زندگی می‌کنند راغب گوید «القرن القوم المقترنون فی زمن واحد».

رئیا: رئی (بر وزن علم): منظر و قیافه. طبرسی فرموده: الرئی ما یراه الرجل من ظاهر احوال القوم» آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

فلیمدد: مدّ: زیادت. کشیدن. آن در آیه به معنی مهلت دادن است که مهلت، زیادت در زمان و کشیدن آنست.

مردا: ردّ: برگرداندن. مردّ: مصدر میمی است به معنی برگرداندن و برگشتن. در آیه معنای دوم مراد است.

شرحها

به دنبال نقل احوال مردان توحید، در این آیات سه مطلب به چشم می‌خورد که هر سه اشاره به مشرکانی است که عکس و مقابل مردان توحید هستند. اول نقل اشکال منکران معاد است و جواب آن، سپس منکران معاد، مخصوصاً سران آنها به شدت تهدید شده‌اند، آن گاه به همین مناسبت روشن شده که همه مردم داخل یا مشرف بر جهنم خواهند بود، سپس اهل تقوی نجات خواهند یافت.

دوم: سخن مشرکان که ثروت و امکانات خود را به رخ مؤمنان می‌کشیدند نقل و رد شده است، به این بیان که ثروت و قدرت بدون توحید، نجات دهنده نیست چنان که برای مشرکان گذشته سودی نبخشید، نهایتاً اراده خدا بر آن تعلق گرفته که مردم در مهلت زندگی کنند، پس از تمام شدن مهلت دنیا.

مشرکان خواهند دانست کدام کس دارای موقعیت بد و ناتوانتر بوده است.

سوم: بعضی از مشرکان، کفر را سبب پیشرفت در مال و اولاد می‌دانستند قول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۸ آنها نقل و جواب داده شده که مگر راهی به غیب و آینده دارند و یا از خدا عهدی گرفته‌اند؟ نه آنها در مقابل این سخن که ادعای استقلال می‌کنند مسئول و معاقبت و تنها و بدون مال و ولد در نزد خدا حاضر خواهند شد.

۶۶- وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا.

از این آیه تا آخر آیه ۷۲ در بیان مطلب اول است که گفته شد. این اشکال فقط یک استبعاد است نه استدلال. مانند يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَاوِرَةِ نَازَعَاتٍ / ۱۰، احتمال هست که استفهام به طرق مسخره باشد، در جواب این اشکال چنین آمده است. ۶۷- أَوْلَا- يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا أَيْنَ يَكِي از راههای استدلال بر معاد است که در آخر سوره حجر در نکته‌ها مشروحا بیان گردید و آن طریق سوم از طرق مذکوره است.

خلاصه‌اش آنکه: انسان پیش از آنکه به شکل نطفه‌ای در وجود پدر و مادر متکون شود چیز معینی نبود. خداوند با راههای مخصوص او را به وجود آورد، او با مردن به حالت اولیه بر می‌گردد، چه بعدی دارد که خدا خلقت اولی را از سر گیرد و اگر منکر معاد در خلقت اولی خود فکر کند، معاد را انکار نخواهد کرد، درست است که جسدی که در قیامت آفریده می‌شود مثل جسد دنیایی است نه عین آن ولی با دخول روح انسان که در جهان باقی است عین همان می‌شود رجوع شود به سوره اسراء آیه ۸۵.

۶۸- فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَنْحَضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا.

بعد از جواب به شبهه مشرکان، در این آیه با قسم و تأکید عجیبی، راجع به حشر مشرکان و بدکاران و احضار آنها در کنار جهنم سخن رفته است. منظور از شیاطین ظاهرا شیاطینی است که انسانها را اغفال کرده‌اند چنان که در آیات دیگر بر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۹

می‌خوانیم: وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ زَخْرَفَ / ۳۶ أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا مَرِيْمَ / ۷۳.

مراد از حشر، بیرون آوردن از قبرها و جمع کردن در محشر است سپس به اطراف جهنم آورده می‌شوند، غرض از نشستن به زانو دلیل ذلت است و شاید خود نشستن مراد باشد.

۶۹- ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِثًّا ظَاهِرًا مَنظُورًا أَنَسْتُ أَن سِرَانِ مَشْرُكَانِ وَ كَفَّارِ رَا مِنْ كِرُوهِ وَ دَسْتَه، بِيْرُونِ مِي كَشِيْمِ كِهْ أَنَهَا عَذَابَشَانِ شَدِيْدَتَرِ اسْتِ، زِيْرَا هَمْ خُودِ كَافِرِ بُوْدُنْدِ وَ هَمْ دِيْگَرَانِ رَا كَافِرِ كَرْدَهْ-اَنْدِ وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لِيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ عَنكَبُوتِ / ۱۳.

«ایهم...» استفهام و مفعول «لنزعن» است، لفظ رحمان حاکی است که گناهشان بسیار بزرگ است، زیرا مخالفت کرده‌اند با خدایی که رحمتش همه جا و همه چیز را فرا گرفته است.

۷۰- ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا یعنی پس از بیرون کشیدن عاصی‌ها می‌دانیم کدام کس به داخل شدن جهنم سزاوارتر است. آنها قهرا همان پیشوایان ضلال هستند و این کار بر ما مشتبه نیست.

۷۱ و ۷۲- وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا آیات گذشته راجع به کافران و مشرکان بود، در اینجا مطلب تعمیم یافته که همه وارد جهنم خواهند بود، سپس متقیان نجات یافته و ستمگران در آن به ذلت خواهند ماند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۰

اگر ورود در آیه به معنی اشراف باشد، این آیه تعمیم لَنَحْضِرَنَّهُمْ است یعنی همه را اعم از مؤمن و کافر در اطراف آن حاضر خواهیم کرد، بعضی از مفسران ورود را اشراف معنی کرده و با آیه وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ قِصَصَ / ۲۳ و آیه فَأَرْسَلْنَا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَةً یوسف / ۱۹ استدلال کرده‌اند که ورود در هر دو آیه به معنی اشراف است.

گروه دیگری آن را به معنی دخول دانسته و آیه یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُورَدَهُمُ النَّارَ هود / ۹۸ و آیه أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا انبیاء / ۹۹، را دلیل آورده‌اند که ظهور هر دو در دخول است، ولی چون ورود در لغت، به معنی اشراف است اول قابل قبول است، در آیه هود و انبیاء اگر منظور دخول باشد، به واسطه قرینه مقام است، نه اینکه مدلول لفظ باشد میزان نیز اشراف را قبول کرده و دخول را قبول ندارد.

ناگفته نماند در این زمینه روایتی از اهل بیت صلوات الله علیهم نقل نشده است، روایات همه نبوی هستند.

در مجمع البیان از ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده: مردم بر آتش مشرف می‌شوند، سپس در اثر اعمالشان از آن بر می‌گردند، بعضی‌ها مانند برق بعضی مانند باد، بعضی مانند دویدن است (ظاهرا)، سپس مانند دویدن انسان سپس مانند راه رفتن انسان.

از جابر بن عبد الله از آن حضرت نقل کرده: ورود به معنی دخول است هیچ انسان خوب و بد نمی‌ماند مگر آنکه داخل آتش می‌شوند ولی آن برای مؤمنان خنک و سلامت می‌شود چنان که برای ابراهیم شد ...

باز از آن حضرت نقل شده: روز قیامت آتش به مؤمن می‌گوید: ای مؤمن بگذر، که نور تو شعله مرا خاموش کرد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۱

جمله کان علی ربك حتما مقضیا» حکایت از قطعی بودن ورود دارد، ثُمَّ نُجِّي ... در نجات یافتن و برگشتن مؤمنان از کنار آتش، صریح است نَذَرُ الظَّالِمِينَ ... درباره ماندن ظالمان بعد از دخول است و آن دلالت بر دخول مؤمنان ندارد زیرا می‌شود که ظالمان بعد از برگشتن آنها داخل شده باشند.

۷۳- وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا از این آیه تا آیه هفتاد و ششم، بیان مطلب دوم است که در مقدمه گفته شد و آن اینکه: مشرکان خود را از حیث موقعیت و ثروت و اعوان، بالاتر از اهل ایمان می‌دانستند، جواب آنکه: اینها دلیل برتری نمی‌شود، مدار این زندگی بر مهلت و تدریج است، وقت رسیدن قهر خدا، خواهید دانست که بر اشتباهید، مقام محل ایستادن است، منظور از آن در اینجا مسکن و منظور از «ندی» مجلس اجتماع است یعنی کدام یک از ما یا شما از لحاظ مسکن و مجلس بهتر، پس این دلالت دارد که سعادت از آن ماست نه شما که خود را مؤمن می‌دانید.

در واقع این سؤال را برای محکوم کردن آیات خدا کرده‌اند که یعنی آنها (نعوذ بالله) صحیح نیستند جواب این سخن چنین است.

۷۴- وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِيًّا یعنی مشرکانی که از لحاظ اثاث البیت و از لحاظ قیافه و شکوه زندگی، از اینها بهتر بودند، نابودشان کرده‌ایم و مسائل زندگی نتوانست برای آنها سعادت باشد، اینها هم مدتی جست و خیز می‌کنند و راه آنها

را می‌روند، مشروح جواب در آیه ذیل است.

۷۵- قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمِدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِذًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَوْفَعُ تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۲ جُنْدًا

یعنی اینکه در دنیا مدتی خوشگذرانی می‌کنید دلیل سعادت‌مند بودن شما نیست، زیرا مدار زندگی روی مهلت و تدریج است، پس از تمام شدن مهلت، خواهید دانست که در سعادت نبوده‌اید.

«فلیمدد» خبر است در صورت انشاء یعنی: آنکه در ضلالت است خدا به او مهلت خواهد داد و به زودی مجازاتش نخواهد کرد تا مجالی برای بیدار شدن یا مستحق عقاب گشتن، داشته باشد، «مدًا» ظاهراً دلالت بر «قلت» دارد.

مراد از عذاب استیصال دنیوی و از ساعه ظاهراً قیامت است آن وقت که دیگر ایمان آوردن فایده‌ای نداشت خواهید دانست کدام یک از مؤمنان و مشرکان از لحاظ مسکن بدتر است و از لحاظ یاران ضعیفتر. لفظ رحمن دلالت بر لزوم مهلت دارد زیرا خدایی که رحمت او همه جا را فرا گرفته، باید چنین مهلتی بدهد.

۷۶- وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا تكمیل جواب سابق است یعنی در این مهلت، خداوند، هدایت اهل هدایت را زیاد می‌کند، چنان که کفر شما را زیاد کرده است، وانگهی اعمال نیک مؤمنان که باقیات صالحاتند از حیث ثواب و عاقبت، از ثروت و جلال شما مشرکان بهتر است. اعمالی که در مدت مهلت انجام داده‌اند. «عند ربك» حاکی است که خیریت اعمال نیک حکم خدایی است و خطایی ندارد، باقیات صالحات همه اعمال نیکند که همیشه خواهند ماند.

۷۷- أَمْ فَرَأَيْتُ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَ وَوَلَدًا از این آیه تا آخر، بیان مطلب سوم است که مشرکان برای خود آینده تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۳

خوبی را ادعا می‌کنند، گویی علم غیب دارند یا خدا بایشان قول داده است، چنین نیست، بلکه آینده بدی در انتظار آنهاست. «أمرأيت» استفهام تعجبی است.

به نظر المیزان: بعضی از کسانی که به رسول خدا ایمان آورده و یا به فکر ایمان آوردن بوده است. او سخن کفار را که گفته‌اند: أَيْ الْقَرِيبَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا شنیده و از آن حضرت برگشته و گفته است: من هم مانند این مشرکان دارای مال و اولاد خواهم بود. لحن آیه نشان می‌دهد که قائل «لاوتین ..» کفر را علت صاحب مال و اولاد شدن دانسته است.

اما آنچه از حباب بن ارت نقل شده: که گوید: عاص بن وائل به من مقروض بود. پولم را خواستم، گفت نمی‌دهم تا به محمد کافر شوی، گفتیم: کافر نمی‌شوم تا بمیری و مبعوث گردی. گفت: آیا بعد از مردن زنده خواهم شد؟ آن وقت که به مال و فرزند رسیدم قرض تو را می‌دهم. این سخن اصلاً با آیه سازش ندارد، سخن که بطور مسخره گفته شده، قرآن در رد آن استدلال نمی‌کند.

۷۸- أَطَّلَعِ الْغَيْبِ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا جواب سخن او است یعنی: اینکه می‌گوید: لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَ وَوَلَدًا با یکی از دو راه میسر است یکی اینکه علم غیب داشته باشد، دوم اینکه خدا به او قولی داده باشد، و چون هیچ‌یک نبوده است، قول او ادعای بیجایی است. «اطلع» بفتح اول، در اصل «أطلع» است با همزه استفهام.

۷۹- كَلَّا سَيَنكُتُّبُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا یعنی: کفر او، نتیجه‌اش رسیدن به مال و اولاد نیست، بلکه نتیجه‌اش آن است که: سخن او را ثبت می‌کنیم و عذابش را امتداد و تداوم می‌دهیم که پی در پی در عذاب باشد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۴

۸۰- وَ نَرِيَّهُ مَا يَقُولُ وَ يَأْتِينَا فَوَدًّا یعنی به قول او «لاوتین مالا و ولدا» ما وارث می‌شویم، او می‌میرد و سخن او که وزر و وبال او است،

می ماند و او بی آنکه کمکی و یاری داشته باشد و یا مال و فرزندی داشته باشد، پیش ما می آید که فقط سخن او باقی مانده است و سبب عذاب او خواهد بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۵

[سوره مریم (۱۹): آیات ۸۱ تا ۹۸]

اشاره

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَ تَشْجُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَ مَا يَتَّبِعِيَ لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۶) فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ لِبَلْسَانِكَ لِيُنَبِّشَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْرًا (۹۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۶

۸۱- جز خدا، خدایانی گرفتند تا برای آنها عزت باشند.

۸۲- چنین نیست، به زودی به عبادتشان کافر می شوند و برای آنها دشمن می گردند.

۸۳- مگر ندانسته‌ای که ما شیاطین را بر کافران می فرستیم و به شدت تحریکشان می کنند.

۸۴- بر عذاب آنها عجله مکن که مدتشان را به طور دقیق حساب می کنیم.

۸۵- روزی متقیان را جمع می کنیم و به رحمت خدا وارد می شوند.

۸۶- و گناهکاران را عطشان به سوی جهنم سوق می دهیم.

۸۷- مالک شفاعت نمی شوند مگر آنکه در نزد خدا عهدی گرفته باشد.

۸۸- گفتند: خدا پسری برای خود گرفته است.

۸۹- حقا که امر عجیبی آوردید!!!

۹۰- نزدیک است آسمانها از این سخن متلاشی شوند و زمین پاره گردد و کوهها فرو ریزند.

۹۱- که برای خدا پسری خواندند.

۹۲- خدای رحمن را نشاید که پسری بگیرد.

۹۳- هر که در آسمانها و زمین هست بنده خدای رحمن است.

۹۴- همه آنها را دسته جمعی و فرد فرد، شمرده است.

۹۵- و همه شان روز قیامت تنها پیش او می آیند.

۹۶- آنان که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده اند خدای رحمن حتما در قلوب مردم برای آنها محبت قرار می دهد.

۹۷- ما قرآن را بر زبان تو فقط از آن آسان کرده ایم که متقیان را بشارت دهی و قومی را که لجوج و شدید الخصومه هستند انذار

نمایی.

۹۸- چه بسا مردمانی که پیش از آنها هلاکت کرده‌ایم آیا کسی از آنها را می‌بینی؟ یا صدایی از آنها می‌شنوی
تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۷

کلمه‌ها

ضدا: ضد: مخالف. دشمن. این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

تَوَزَّهُم: از: تحریک شدید. بعضی مطلق تحریک و غلیان گفته‌اند در نهایت ابن اثیر آمده است «کان الذی از عایشه علی الخروج ابن الزبیر» آن کس که عایشه را بر خروج به جنگ جعل تحریک کرد عبد الله زبیر بود. تَوَزَّهُمُ أَرَا: شیاطین آنها را تحریک می‌کنند.
عدا: عد: شمردن. نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا: می‌شماریم برای آنها شمردنی.
وفدا: وفد: وارد شدن پیش امیر برای رساندن پیام «وفد علی الامیر:

قدم و ورد رسولاً» ایضا وفد (بر وزن عقل) جمع وافد به معنی وارد شونده است، در قرآن مجید فقط یک بار آمده است.
وردا: ورد را در آیه، عطش معنی کرده‌اند، علی هذا مصدر به معنی فاعل و جمع است یعنی: عطشانها. در لغت آمده است: «الورد: العطش».

ادّ: کار ناپسند. امر فطیع. در قاموس آمده: «الادّ: العجب و الامر الفطیع و الداهیه و المنکر».
یتفطرن: فطر: شکافتن و شکاف. تَفَطَّرَ و انفتار: شکافته شدن. «یتفطرن»: شکافته می‌شوند.

تخرّ: خرّ و خرور: سقوط توأم با صدا «تخر» ساقط می‌شود.

هدّ: هد: منهدم شدن و منهدم کردن با صوت شدید: «الهدّ: الهدم بشده صوت». تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۸
ودّا: ودّ: (بضم و کسر و فتح اول): دوستی.

لدا: لدد (بر وزن فرس): خصومت شدید. لَدّ (بفتح اول): شخص شدید الخصومه «الد» آنکه خصومتش شدیدتر است «لدا» (بضم اول)، جمع «الدا» است.

تحسّ: احساس: ادراک با حاسه، خواه با دیدن باشد یا شنیدن یا غیر آن.

«هل تحس» آیا درک میکنی؟

رکزا: (بکسر اول) صوت خفی (کمترین صدا) آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

شرحها

از اول سوره تا آیه شصت و پنج، شرح حال نیکوکاران و اهل توحید بوده از آیه شصت و شش تا هشتاد، سه مسئله در زمینه بدکاران بررسی گردید، در این آیات قسمت دوم از شرح حالات کفار و بدکاران بیان گردیده است و با این آیات مسئله انذار و تبشیر جای خود را می‌گیرد تا آیه نود و هفتم: فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ نُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا عِيتٍ پیدا کند.
در این آیات می‌خوانیم: مشرکان خدایان باطل را گرفتند تا برای آنها عزتی بشوند ولی این هرگز نخواهد بود، بلکه در آخرت بندگی آنها را انکار کرده و دشمن آنها خواهند بود.

چنان که خداوند شیاطین را بر آنها مسلط کرده که در بدکاری تحریکشان می‌کنند، به ظاهر دوست ولی در باطن دشمن هستند

ولی نباید عجله کرد که خدا مهلت آنها را حساب می‌کند، پس از تمام شدن مهلت، به سوی آتش سوق داده می‌شوند و یار و شفاعتگری بدست نمی‌آورند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۹

مشرکان گفتند: خدا برای خود فرزندی اخذ کرده است این سخن به قدری عجیب و مدهش است که نزدیک است آسمانها و زمین از آن شکافته شده و کوه‌ها فرو ریزد، که اینها صفت مخلوق را برای خدا می‌آورند، و این شدنی نیست که با خدایی خدا منافات دارد بلکه همه اشیاء مخلوق خدا و بنده خدا هستند.

ما این آیات را بر زبان تو آسان کرده‌ایم تا متقیان را بشارت دهی و بد کاران را انداز نمایی، چنان که پیشینیان آنها هلاک شدند و خیری از آنها نیست.

۸۱- وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا از این آیه تا آیه هشتاد و هفت، تقریباً یک مطلب است، منظور از «عز» ظاهراً شفاعت پیش خداست تا کارهای دنیایی آنها را روبراه کنند و گر نه مشرکان عقیده به معاد نداشتند.

۸۲- كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا یعنی به جای عزت بودن، دشمن آنها خواهند بود. فاعل «سيفكرون- يكفرون» به آلهه راجع است، در بسیاری از آیات هست که معبودهای باطل روز قیامت از پرستش کنندگان خود بیزاری می‌کنند و دشمن آنها می‌شوند، نظیر قول شیطان که به مردم خواهد گفت: اِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلِ اِبْرَاهِيمَ / ۲۲ اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ فاطر / ۱۴.

در سوره بقره آیه ۱۶۷ آمده است که مشرکان در آن روز می‌گویند: ای کاش به دنیا بر می‌گشتیم و از خدایان بیزاری می‌کردیم چنان که آنها امروز از ما بیزاری کردند: وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ اَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَّبِعُ اٰلِهَةً مِّنْهُمْ كَمَا تَبِعْنَا مِنْنَا ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۰

حقائق مکشوف می‌گردد، همه چیز زنده می‌شوند حتی سنگهای عبادت شده، معبودها، مشرکان را از خود می‌رانند و بر مشرکان واضح می‌گردد که آنها کاره‌ای نبوده‌اند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که منظور اطاعت از طاغوتها است «و انما هي طاعة الرجال من اطاع مخلوقا في معصية الخالق فقد عبده».

۸۳- اَلَمْ تَرَ اَنَّا اَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلٰى الْكَافِرِيْنَ تَوَّزُّهُمْ اَزًّا به نظر میزان، این آیه، شاهد آیه ما قبل است، یعنی از جمله معبودهای آنها همین شیاطین هستند که به کارهای بد وادارشان می‌کنند، اگر دوست آنها بودند به هلاکت دعوتشان نمی‌کردند، «ارسلنا» حاکی است که شیاطین در این کار استقلال ندارند، خدا این امکان را به آنها داده و بر مشرکان مسلط کرده است منظور آنست که شیاطین آنها را به اعمال بد وادار می‌کنند.

۸۴- فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ اِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا یعنی در عذابشان و در کارشان عجله مکن که روزهایشان و یا اعمالشان را به طور دقت می‌شماریم، باید صالح و طالح در مهلت و تدریج زندگی کنند که ناموس دهر و اراده خدا همین است در نهج البلاغه فرموده: «کل معدود منتقص و کل متوقع آت» (صافی).

۸۵ و ۸۶- يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ اِلَى الرَّحْمٰنِ وَفِدًا وَ نَسُوْقُ الْمُجْرِمِيْنَ اِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا گویی: این دو آیه در تکمیل فلا تعجل ... است یعنی عجله نکن وقتی که مهلت تمام شد، کار اهل تقوی و مجرمین چنین خواهد بود. لفظ «متقین» علت جمع شدن به سوی رحمان را بیان می‌کند چنان که لفظ مجرمین علت وارد شدن به جهنم را گوید: «تعلیق الحکم بالوصف مشعر بالعلیه». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۱

«وفدا» حال است از متقین، یعنی یاد کن روزی را که متقیان را محشور می‌کنیم که به رحمت خدای رحمن وارد شوند، «وردا» حال است از مجرمین.

«نسوق» حکایت از اجبار آنها دارد.

۸۷- لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا فَاعِلٌ لَا يَمْلِكُونَ مجرمین است. تقدیر آن «لا يملكون الشفاعة من آلهتهم» است یعنی گناهکاران مشمول شفاعتی از جانب خدایانشان نمی‌شوند نظیر: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ رُومَ / ۱۳ علی هذا مراد از «من اتخذ» مؤمنان هستند و منظور از عهد، ایمان یا ایمان با عمل صالح است در این صورت «من اتخذ» در جای «من ارتضی» در آیه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ انبیاء / ۲۱ است یعنی شافعان شفاعت نمی‌کنند مگر به کسی که خدا از او راضی است. «الا» در آیه، استثناء منقطع است به معنی «لکن» در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: «قال الا من دان بولایه امیر المؤمنین و الأئمة من بعده فهو العهد من الله» (۱).

به نظر بعضی فاعل لا- يَمْلِكُونَ آلهه است در این صورت مراد از «من اتخذ» شافعان است نظیر انبیاء و ائمه و غیره. به هر حال: آیه حاکی است که خدایان باطل نفعی به حال آنها نخواهند داشت. در زمینه شفاعت در سوره بقره ذیل آیه ۴۸ به طور مفصل بحث شده است.

۸۸ و ۸۹- وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا از این آیه مسأله اتخاذ ولد و رد آن شروع می‌شود منظور مشرکان آن بود که فرزند خدا از وجود خدا جدا شده است. چنان که لفظ «ولد» از آن حکایت دارد و در آیه: «أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهِ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ صافات

(۱) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۶۲

۱۵۱ و می‌گفتند: جزئی از لاهوت جدا شده و به عالم ناسوت پیوسته است و جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ زخرف / ۱۵.

و اگر مراد فرزند تشریفی بود، این همه به شدت نفی نمی‌شد، به هر حال نتیجه این عقیده آن بود که خدا یک چیز محسوس و مادی باشد و این خدا را از خدایی ساقط می‌کند لذا قرآن آن را با یک شدت عجیب نفی می‌نماید.

۹۰- تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرُونَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا این نفی شدید چنان که گفته شده برای تالی فاسد این عقیده فاسد است.

آری نزدیک است که از این گفته، آسمانها بشکافد، زمین متلاشی گردد و کوهها فرو ریزند.

۹۱ و ۹۲- أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا.

لفظ أَنْ دَعَوْا ... تعلیل آیه سابق است ما يَنْبَغِي در بیان عدم امکان است. چیزی که به خدا سزاوار نیست، خدا محال است که آن را بکند.

۹۳ و ۹۴- إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا یعنی نسبت مخلوقات به خدا نسبت عبد و معبود است، همه مخلوق خدا و بندگان خدا هستند و چیزی در مقابل خدا ندارند، آیه لَقَدْ أَحْصَاهُمْ ... حاکی است که همه چیزشان در دست خداست. احصاء راجع به شمارش همه و «عد» راجع به شمارش فرد فرد است، مانند غلامان که تعداد و مقدرات و تدبیرشان در دست مولی است. منظور از اتیان آنست که همه به صورت عبد بسوی او متوجه هستند.

۹۵- وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۶۳

این آیه حکایت دارد که همه در مقابل خدا زبون و صفر الید می‌باشند و چیزی ندارند، و هیچ یک نمی‌تواند نسبتی به خدا داشته باشد.

۹۶- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا.

ممکن است این آیه در رابطه با ... و يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ صِدْقًا باشد یعنی به عکس این سخن، آنکه اهل ایمان و عمل صالح هستند خداوند آنها را محبوب القلوب خواهد کرد. خداوند چنین قرار گذاشته است که مؤمن نیکوکار، محبوب و مورد علاقه مردم باشد. شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند که این آیه درباره امیر المؤمنین علیه السلام نازل گردید. در تفسیر برهان حدود ده روایت در این زمینه نقل کرده است از جمله از امام صادق علیه السلام نقل کرده:

«قال: نزلت في علي عليه السلام فما من مؤمن الا وفي قلبه حب لعلي عليه السلام».

زمخشری در کشف نقل کرده: رسول خدا به علی بن ابی طالب فرمود:

يا علي بگو

اللهم اجعل لي عندك عهدا واجعل لي في صدور المؤمنين مودة

پس خدا این آیه را نازل فرمود. این حدیث در المیزان از «الدر المنثور» نقل شده است. طبرسی فرموده: درباره آیه اقوالی هست یکی اینکه این آیه مخصوص به علی علیه السلام است هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در قلبش محبت مولا علیه السلام وجود دارد و این قول ابن عباس است، آن وقت روایت کشف را از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است.

ناگفته نماند: مصداق اولی بنا بر احادیث، امیر المؤمنین صلوات الله علیه است ولی عموم آن شامل هر مؤمن پاک عمل می‌باشد.

۹۷- فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۴

منظور از یسرناه بلسانک شاید آنست که با زبان عربی نازل کردیم تا فهم آن برای قوم تو آسان باشد. و هذا کتاب مصدق لساناً عربياً لئنذر الذين ظلموا.

احقاف / ۱۲.

۹۸- وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً شرح و تفصیل انداز است، یعنی چه بسیار مردمانی را که پیش از آنها هلاک کرده‌ایم که اکنون نه کسی از آنها را می‌بینی و نه صدایی از آنها می‌شنوی.

روز یکشنبه شانزده ذو القعدة الحرام هزار و چهارصد و دو مطابق ۱۴ / ۶ / ۱۳۶۱ تفسیر سوره مریم پایان رسید. والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۵

سوره طه

اشاره

در مکه نازل شده و صد و سی و پنج آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه طه، چهل و پنجمین سوره است که بعد از مریم در مکه نازل شد. چنان که در مقدمه تفسیر گذشت، در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره بیستم می‌باشد، می‌شود گفت که حدود سال پنجم بعثت نازل شده است «۱».

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی صد و سی و پنج است این عدد بواسطه عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد و در قرائت شامی صد و چهل و در قرائت حجازی صد و سی و چهار آیه است. در تفسیر خازن

عدد کلمات آن را هزار و ششصد و چهل و یک و عدد حروف آن را پنج هزار و دویست و چهل دو گفته است.

۳- سوره مبارکه از سوره‌های مکی است چنان که محتوای آن گواهی می‌دهد.

در تفسیر برهان آمده، آیات صد و سی و صد و سی یک در مدینه نازل شده ولی دلیل بر این گفته نیست. از ابو رافع نقل شده: که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۶

فرستاد تا از یک نفر یهودی مقداری قرض کند، او نداد و تضمین خواست، در این زمینه آیه ۱۳۱ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ ... نازل شد که خواهد آمد ولی خواهیم گفت که آن بر مدنی بودن آیه دلیل نمی‌شود.

۴- عِلَّتْ نامگذاری آن، ظاهراً وقوع لفظ «طه» در اول آنست ظاهراً در زمان آن حضرت به این نام، نامیده شده است، اسحق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«قال لا تدعوا قراءة سورة طه فان الله يحبها و يحب من يقرئها...» (برهان).

غرض سوره

۵- می‌شود گفت روح مطالب سوره در آیه اِلَّا تَذَكَّرْ لِمَنْ يَخْشَى است و هم‌اشار در آن خلاصه شده است، و غرض سوره تذکر و بیداری از راه انداز و یادآوری حقائق است اینک تذکره‌ها:

اول: تذکره‌ای در موقعیت خدا نسبت به جهان هستی آیات: ۴-۸.

دوم: جریان موسی و دلائل عمیق توحید به زبان موسی در برابر فرعون، غرق فرعون و نجات اهل حق یعنی یک عینیت تاریخی، آیات: ۹-۷۹.

سوم: فتنه سامری و مغلوب شدن او و امتحان قوم موسی، و ظهور بطلان باطل، آیات: ۸۵-۹۸.

چهارم: تذکره‌ای در زمینه معاد و بررسی بعضی از احوال آن، آیات:

۱۰۰-۱۱۴.

پنجم: ماجرای فریفته شدن آدم توسط ابلیس و تسلط ابلیس بر آدم و فرزندان او که همواره باید از شیطان در حذر باشند. آیات/ ۱۱۵-۱۲۳.

ششم: تذکره‌ای درباره‌ی معاد و نصائحی چند. آیات/ ۱۲۴-۱۳۲. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۷

هفتم: خدا فرماید: اگر ما پیش از بیان این تذکره‌ها عذابشان می‌کردیم حق داشتند که بگویند: خدایا چرا پیامبر نفرستادی و ما را هدایت نکردی؟

آیه/ ۱۳۴ وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَّبَعْنَا عَلَىٰ هَذَا بَابًا كَذِبًا. شأن نزول بخصوصی درباره این سوره نیست بلکه مقتضای حاجت سبب نزول آن بوده است، و شاید: تذکره به رسول خدا که خودش را به تعب نیاندازد، پیش در آمد آنهاست که خود نیز تذکری به آن حضرت می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۸

سوره طه مکیه و آیاتها ۱۳۵ نزلت بعد سوره مریم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 طه (۱) ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴)
 الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجَهَّزْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ
 وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

بنام خداوند رحمان رحیم

۱- طاه، ها. «۱»

۲- ما قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که به زحمت بیافتی.

(۱) در قرائت کوفی طه یک آیه تمام است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۹

۳- بلکه آن را بیدار کننده نازل کرده‌ایم به کسی که می‌ترسد.

۴- نازل شده از طرف کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است.

۵- او رحمن است که بر عرش تدبیر استقرار یافت.

۶- او راست، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه میان آن دو و آنچه در زیر خاک است.

۷- اگر قولت را آشکار کنی پس او می‌داند مخفی و مخفی‌تر را.

۸- او الله است که جز او معبودی نیست، نامهای بهتر خاص او است.

کلمه‌ها

طه: در زمینه حروف مقطعه در اول سوره اعراف بحث مفصلی آورده‌ایم به آنجا رجوع شود، زمخشری گوید: ابو عمرو آن را با تفخیم طاء و اماله‌ها، ابن کثیر با تفخیم هر دو، دیگران با اماله هر دو (طاها) خوانده‌اند. آن فقط یک بار در قرآن آمده است. تشقی: شقاء به معنی تعب و رنج است، زمخشری گوید: آن به معنای تعب می‌آید، لازم و متعدی به کار رفته است «لتشقی»: تا به زحمت بیافتی یا (تا خود را به زحمت بیاندازی).

العلی: علی (بر وزن قری) جمع علیا، مؤنث اعلی است.

عرش: تخت حکومت در اصل به معنی بالا- بردن است، عرش آن گاه که به خدا نسبت داده شود، گاهی مراد از آن، موجود خارجی است، مثل وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ زمر/ ۷۵ و گاهی کنایه از حکومت و تدبیر جهان است چنان که در این

آیه. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۰

ثری: خاک. بعضی خاک مرطوب گفته‌اند (قاموس قرآن).

الحسن: مؤنث احسن. یعنی: خوبتر.

شرحها

در این آیات آمده است: قرآن از جانب خدایی نازل گشته که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است، بعد موقعیت خدا در جهان که خالق و اداره کننده آنست مطرح گردیده و به دانای غیب و نهان بودن و دارای اسماء حسنی بودن خداوند، اشاره شده است، می شود گفت: این آیات مقدمه مطالب سوره هستند.

۱ و ۲ و ۳- طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ إِلَّا تَذَكُّرٌ لِّمَنْ يَخْشَىٰ.

این دو آیه می گوید: ما این قرآن را بر تو نفرستاده‌ایم که خودت را به مشقت اندازی بلکه نازل کرده‌ایم که به کسی که روح خشیت دارد تذکره‌ای باشد.

به نظر می آید: منظور از «لتشقی» مشقت در راه تبلیغ قرآن است، نه مشقت در عبادت شخص. ولی روایات حاکی است که: غرض رنج شخصی در عبادت است، در مجمع البیان آمده: روایت شده که پیامبر در نماز روی یک پایش می ایستاد تا زحمتش بیشتر باشد، خدا در این زمینه طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ را نازل کرد، آن حضرت بعد از آن، پایش را به زمین گذاشت «۱» در تفسیر برهان چند روایت در این زمینه از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام

(۱)

روی عن النبی کان یرفع احدی رجليه فی الصلاة لیزید تعبه فانزل الله طه ... فوضعها و روی ذلک عن ابی عبد الله (ع).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۱

نقل شده است، در بعضی از آنها هست که آن حضرت روی انگشتان پاهایش می ایستاد تا پاهایش ورم کردند و الله العالم و نیز در برهان از سفیان ثوری نقل شده که از امام صادق علیه السلام معنی «طه» را پرسید؟ امام فرمود: آن نامی از نامهای رسول خدا صلی الله صلی الله علیه و آله است

«قال: طه اسم من اسماء النبی و معناه یا طالب الحق الهادی الیه».

إِلَّا تَذَكُّرٌ استثنای منقطع و تقدیرش «لکن انزلناه تذکره» است، قید «من یخشی» نشان می دهد که تذکره به کسی مفید است که خشیت از خدا داشته باشد سید زکریا مَنْ یَخْشَىٰ وَ یَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَىٰ ... اعلی / ۹ منظور، خشیت از خداست نظیر: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَ حَشَى الرَّحْمَنِ بِالْغَيْبِ یس / ۱۱ ناگفته نماند طبرسی رحمه الله «تشقی» را شقاوت مقابل سعادت گفته است.

۴- تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَاتِ الْعُلَىٰ.

این آیه عظمت قرآن و در عین حال موقعیت خدا را در جهان نشان می دهد «تنزیلا» شاید به معنی اسم مفعول و وصف «تذکره» باشد یعنی: «تذکره منزلا من الله» و می شود که مفعول فعل محذوف باشد یعنی نزل تنزیلا و چون قرآن از جانب خالق آسمانها و زمین نازل شده است پس تذکره‌ای است که بالاتر از آن، تذکره‌ای نتواند باشد.

۵- الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ.

این آیه و سه آیه بعدی در زمینه توحید و تدبیر جهان از جانب خداست و التزاما می فهماند که نزول قرآن از جمله، تدبیر جهان و تکمیل خلقت است، منظور از استواء بر عرش، تدبیر و اداره جهان هستی است آیه ما قبل راجع به آفرینش و این آیه راجع به تدبیر است و روشن می کند که آفریننده و اداره کننده یکی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۲

است لفظ رحمان برای فهماندن شمول رحمت به همه موجودات است: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ اعراف / ۱۵۶.

آیه: ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمُورَ ... یونس / ۳ کاملاً روشن می کند که منظور از استواء بر عرش همان اداره جهان است. در سوره زمر ذیل آیه ۷۵ درباره عرش به طور تفصیل سخن خواهیم گفت.

طبرسی فرموده: «الرحمن» تقدیرش هو الرحمن است، عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى می‌شود خبر بعد از خبر باشد.

۶- لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى.

آیه ما قبل راجع به تدبیر بود، این آیه راجع به ملک و مالک بودن است نتیجه دو آیه چنین می‌شود که خدا هم مالک جهان و هم اداره کننده آنست علی هذا این آیه در تکمیل ربوبیت خداست «۱» «له» بیان اختصاص و ملک حقیقی است. منظور از ما فِي الْأَرْضِ انسان و حیوان و نباتات و چیزهای دیگری است که ما درک نمی‌کنیم. ما تَحْتَ الثَّرَى شامل چیزهایی است که در جوف زمین هستند. این آیات در بیان موقعیت خدا در جهان، بسیار عجیب می‌باشند.

۷- وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَمَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى تکمیل مطلب فوق و در رابطه با علم و احاطه خداست. منظور از «سر» که در باطن انسان است و «اخفی» سخنی است که به ذهن انسان آمده و سپس آن را فراموش کرده است. این تفسیر بنا روایتی است که در مجمع البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است که فرموده‌اند: سر کلامی است که در ذهن خود مخفی کرده‌ای. اخفی آنست که به خاطر رسیده و سپس فراموش

(۱) ربوبیت دارای دو رکن است: مالک بودن و اداره کردن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۳

نموده‌ای «۱».

می‌شود گفت: سر کلامی است که به دیگری در پنهانی بگویی مانند:

وَإِذْ أَسِرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا تَحْرِيمًا / ۳ و «اخفی من السر» آن است که در خاطر خود پنهان کرده‌ای. و اللّٰه العالم باید دانست: جواب «ان تجهر» محذوف است و جمله فَمَاِنَّهُ يَعْلَمُ ...

استدلال به جواب است یعنی: اگر سخن آشکار گویی خدا می‌داند. چطور می‌شود که نداند، حال آنکه او پنهان و پنهاتر را می‌داند.

۸- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى به نظر می‌آید: لفظ جلاله بیان است برای «ممن خلق» و الرحمن» که در آیات قبلی گذشت. یعنی آفریننده جهان و دارنده رحمت عالمگیر همان الله است که جز او معبودی نیست لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى استدلال است بر لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ منظور از اسماء، حقائق و معانی آنهاست. یعنی حقیقت علم، قدرت، رحمت حیات، شنوایی، بینایی، تدبیر، قیومیت و امثال آن در ذات حق است و عین ذات حق است. نه الفاظ و حروف آنها.

وانگهی «الحسنی» مؤنث احسن و نشان می‌دهد که همه اسماء حق تعالی نیکوتر است و این می‌رساند که همه آنها در درجه اعلی در ذات حقند «له» برای اختصاص است یعنی نامهای نیکوتر و صفات عالیتر خاص اوست.

در مجمع البیان گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده: خدا را نود نه اسم

(۱)

روی السیدین الباقر و الصادق (ع): السر ما اخفیه فی نفسک و اخفی ما خطر ببالک ثم انسیته.

در تفسیر برهان آن را از تفسیر علی بن ابراهیم و معانی الاخبار صدوق نیز نقل کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۴

هست هر کس آنها را بشمارد داخل بهشت می‌شود:

«قال ان لله تعالی تسعة و تسعين اسما من احصاها دخل الجنة»

این حدیث در آخر سوره اعراف گذشت، منظور از شمردن، ظاهراً دانستن معانی آنها و عمل و ایمان به آنهاست، راجع به اسماء حسنی در سوره اعراف ذیل آیه ۱۸۰ و در آخر سوره اسراء به تفصیل سخن گفته‌ایم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۵

[سوره طه (۲۰): آیات ۹ تا ۳۵]

اشاره

وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعِيَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُتْجَرَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶) وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَ أَهْتَشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَأْرَبٌ أُخْرَى (۱۸)

قال ألقها يا موسى (۱۹) فألقها فإذا هي حية تسعى (۲۰) قال خذها ولا تخف سنعيدها سيرتها الأولى (۲۱) و اضمم يدك إلى جناحك تخرج بيضاء من غير سوء آية أخرى (۲۲) لئريك من آياتنا الكبرى (۲۳) اذهب إلى فوعيون إنه طغي (۲۴) قال رب أشرح لي صدري (۲۵) و يسر لي أمري (۲۶) و اخلل عقمة من لساني (۲۷) يفقهوا قولي (۲۸)

وَ اجْعَلْ لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً (۳۳) وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً (۳۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۶

۹- آیا حکایت موسی را دانسته‌ای.

۱۰- چون آتش دید، به زنش گفت: توقف کنید که من آتشی دیدم شاید شعله‌ای از آن برای شما بیاورم یا بر آن راهی یابم. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۷

۱۱- چون به کنار آن آتش رسید ندا شد ای موسی.

۱۲- من پروردگار تو هستم هر دو کفشت را بیرون آر، که تو در وادی پاک طوی هستی.

۱۳- من تو را به نبوت اختیار کردم، بشنو آنچه وحی می‌شود.

۱۴- حقا که منم الله، جز من معبودی نیست، مرا بندگی کن و برای یاد کردن من نماز بخوان.

۱۵- آمدن قیامت حتمی است، می‌خواهم وقت آن را پنهان دارم تا هر کس با عمل خویش مجازات شود.

۱۶- کسی که به آخرت تسلیم نمی‌شود و تابع هوی نفس است تو را از آخرت باز ندارد که هلاک می‌شوی.

۱۷- ای موسی آنچه در دست داری چیست؟

۱۸- گفت: آن عصای من است بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم و مرا در آن حاجتهای دیگری هست.

۱۹- خدا فرمود: ای موسی آن را بیانداز.

۲۰- چون انداخت ناگهان ماری شد که به شدت حرکت می‌کرد.

۲۱- فرمود: بگیر آن را و مترس که حتما به حالت اولش بر خواهیم گرداند.

- ۲۲- دستت را به طرف خود جمع کن، نورانی بیرون می آید و بی آفت، این معجزه دیگری است.
- ۲۳- تا تو را از معجزات خود نشان دهیم.
- ۲۴- برو به طرف فرعون که او طغیان کرده است.
- ۲۵- گفت: پروردگارا سینه‌ام را وسعت بخش.
- ۲۶- کارم را برای من آسان گردان.
- ۲۷- لکنتی که در زبانم هست باز کن.
- ۲۸- تا سختم را بفهمند.
- ۲۹- برای من از اهلیم کمکی قرار بده.
- ۳۰- هارون برادرم را.
- ۳۱- با او توانایم را شدت بخش. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۸
- ۳۲- او را در کار من شریک گردان.
- ۳۳- تا تو را بیشتر تنزیه کنیم.
- ۳۴- و تو را بیشتر یاد کنیم.
- ۳۵- که تو از اول بر ما بینا بوده‌ای.

کلمه‌ها

موسی: پیامبر معروف بنی اسرائیل سلام الله علی نبینا و آله و علیه که در زبان عبری به معنی «از آب گرفته شده» است (قاموس قرآن) امکنوا: مکث: توقف با انتظار، راغب گوید: «ثبات مع الانتظار».

آنست: انس (بضم اول): الفت. ایناس: احساس و دیدن و دانستن «آنست»: احساس کردم.

قبس: (بر وزن شرف): شعله آتش که از آتش برداشته شود. «شعله نار تفتبس من معظم النار»، طبرسی فرموده: شعله آتش که در سر نی یا چوبی باشد، اقتباس علم، به طور استعاره از همین است.

فاخلع: خلع: برکنندن. فَأَخْلَع نَعْلَيْكَ: هر دو کفش خود را بر کن.

الواد: وادی: طبرسی آن را کرانه کوه معنی کرده و گوید: مجرای بزرگ آب را نیز وادی گویند. سیلگاه و دره نیز گفته‌اند.

طوی: گویند نام وادی سینا است، این کلمه فقط دو بار در قرآن مجید آمده است: طه / ۱۲- نازعات / ۱۶.

اکاد: کاد از افعال مقاربه به معنی نزدیکی است، در قاموس، صحاح، اقرب الموارد و مجمع البیان آمده است که «اراده» از جمله معانی «کاد» است علی هذا أَكَادُ أَخْفِيهَا معنایش چنین است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۹

«می‌خواهم وقوع آن را پنهان کنم».

یصدنک: صد: اعراض و برگرداندن. لازم و متعدی هر دو آمده است در اینجا به معنی برگرداندن است.

فتردی: ردی: هلاکت. تردی: قرار گرفتن در معرض هلاکت «فتردی» هلاک می‌شوی.

اتوکأ: توکؤ: تکیه کردن «اتوکأ»: تکیه می‌کنم.

اهش: هش: تکان دادن برگ درخت برای ریختن برگ. «هش الورق» برگ را تکان داد «اهش» می‌تکانم.

مأرب: ارب: حاجت. مأرب: حوائج. مفرد آن مأربه است، از این ماده فقط دو لفظ در قرآن مجید آمده است: «الاربه» نور / ۳۰

«مأرب» طه / ۱۸.

سیرتها: سیرت: حالت، وضع طبیعی.

اضمم: ضم: جمع کردن. «الضم: الجمع بین الشیئین فصاعدا».

جناحک: جناح: بال پرنده. طرف شیء را نیز جناح گویند، مراد از آن در آیه «دست» است که طرف بدن می‌باشد.

اشرح: شرح: بسط و وسعت دادن. «شرح الشیء: وسعه» اشرح لی صَدْرِی سینه مرا وسعت بده.

عقدة: عقد: بستن و گره زدن. «عقدة»: گره.

وزیر: وزر: ثقل و سنگینی. وزیر: کمک و یار که مقداری از وظائف سنگین طرف را حمل می‌کند.

ازری: ازری: ازر (بر وزن عقل): نیرو. محکمى. اشدُّ بِهِ اَزْرَى:

بوسیله او بر نیروی من بیافزای.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۰

شرحها

ماجرای مفصل حضرت موسی علیه السلام در این سوره در بحثهای متعدد آمده است که به تدریج بررسی خواهد شد، این مطالب، به طور تفصیل در سوره اعراف نیز آمده است، بنا بر آنکه سوره اعراف پیش از «طه» نازل شده است، می‌شود گفت: که آیات این سوره تکمیل مطالب سوره اعراف است.

جریان این پیامبر بزرگوار در سوره اعراف در رابطه با آیه یا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُؤُوسٌ مِنْكُمْ يَتَّبِعُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي ... اعراف / ۳۵ نقل شده و در این سوره در رابطه با آیه تَذَكْرَةً لِمَنْ يَخْشَى، که حالات آن حضرت تذکره بخصوصی است.

خلاصه آیات فوق چنین است: موسی وقت برگشتن از «مدین» از دور در «طور سینا» آتشی به نظر آورده به خانواده‌اش گفت: بایستید، من از دور آتش دیدم تا از آن شعله‌ای بیاورم که گرم شوید و یا در کنار آن کسی را بیابم و راه را از او بپرسم.

موسی چون به نزدیک آتش رسید، از درخت ندایی برخاست که ای موسی من پروردگار تو هستم، کفشهایت را بر کن که تو در وادی مقدس طوی هستی من تو را برای رسالت برگزیده‌ام به آنچه وحی می‌کنم گوش کن، جز معبودی نیست، مرا بندگی کن و نماز بخوان قیامت حتمی است ولی اراده من آنست که وقوع آن را مخفی دارم، آمدن قیامت برای آنست که هر کس مطابق عدل مجازات شود، اشخاص بی‌ایمان مسأله قیامت را بر تو مشتبه نکنند که هلاک می‌شوی.

خدا اضافه فرمود: موسی چیست آنچه در دست داری؟ گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می‌کنم و برای گوسفندانم با آن برگ می‌تکانم و در آن تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۱ بهره‌های دیگری نیز دارم.

خدا فرمود: عصایت را بیانداز زمین، موسی عصا را انداخت و در دم به صورت ماری درآمد که به شدت حرکت می‌کرد، خطاب رسید: مترس آن را بگیر، که به حالت اولش در خواهیم آورد.

دستت را در گریبان خود ببر و خواهی دید که سفید و نورانی بیرون آمد این معجزه دیگری است، برو پیش فرعون که او طغیان کرده است.

موسی گفت: خدایا سینه‌ام را وسعت ده، کار را بر من آسان گردان لکن از زبانم بردار تا سختم را بفهمند، برادرم هارون را به من کمک بده، مرا با او نیرومند گردان و در امر نبوت شریکم گردان تا تو را بسیار تسبیح گوئیم، تو بر حال ما واقفی.

۹- وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى حَدِيثُ، جریان تازه‌ای را گویند که سابقه نداشته است، درباره جریان «سپیل عرم» که قوم «سبأ» را تار و مار کرد آمده است: فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَرَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ سَبَأَ ۱۹ یعنی آنها را خبرهای تازه‌ای کردیم که قبلا وجود نداشت.

۱۰- إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًىٰ از آیات دیگر معلوم می‌شود که این جریان آن گاه پیش آمد که موسی از «مدین» به مصر می‌آمد، منظور از آوردن آتش آن بود که آتش بیافروزند و گرم شوند در جای دیگر آمده است لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ از جمله أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًىٰ معلوم می‌شود که راه را گم کرده بودند.

۱۱ و ۱۲- فَلَمَّا أَنَا تُودِي يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۲

إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى

در سوره شوری آیه ۵۱ آمده است که خداوند با سه راه با بندگان سخن می‌گوید: انداختن به قلب، سخن گفتن از پس پرده و فرستادن فرشته. سخن گفتن از پس پرده همانست که خدا صدا می‌آفریند، پیغمبر آن را می‌شنود، جریان موسی در اینجا همانست که خدا صدا آفرید و آن از درخت برخاست و موسی آن را شنید، این تعبیر در سوره نمل / ۸، و قصص / ۳۰ نیز آمده است.

منظور از فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ معنای ظاهری آن است که با کفش بودن، مناسب مقام قرب نبود، مانند بیرون آوردن کفش در مسجد «۱» در روایات شیعه و اهل سنت آمده است: علت نهی آن بود که کفشهای موسی از پوست الاغ مرده بود ولی ظهور آیه در آنست که: علت نهی احترام موقف بوده است «۲» از بعضی صوفیه نقل شده: منظور از آن کنار انداختن هواهای نفس است، ولی این سخن عبث و باطل است.

۱۳- وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ.

منظور از اختیار کردن، برای رسالت و کلیم الله بودن است، نتیجه اختیار آن بود که موسی به وحی و دستور خدا گوش فرا دهد که در آیات بعدی تا آیه ۲۴ آمده است.

۱۴- إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي.

در این آیه و دو آیه بعدی مسأله توحید و معاد و اطاعت حق، مطرح است

(۱) چنان که از تعلیل آن یعنی إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ روشن می‌شود.

(۲) در روایتی از حضرت امام زمان سلام الله علیه، از پوست میته بودن انکار شده است (تفسیر برهان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۳

که خلاصه ادیان آسمانی همین سه رکن است «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا بقره / ۶۲، لفظ «فاعبدنی» در جای «عمل صالحا» آمده است، منظور از «فاعبدنی» ظاهرا اطاعت خدا در تمام مراحل زندگی است نه فقط در اعمال عبادی.

ذکر صلوة برای اهمیت آنست و گر نه «فاعبدنی» شامل صلوة نیز هست.

نماز بهترین عملی است که خضوع بنده را در مقابل حق، مجسم می‌کند، لام در «لذکری» برای تعلیل است و آن، اضافه مصدر به مفعول می‌باشد یعنی: برای یادآوری من نماز بخوان.

از امام باقر صلوات علیه در ذیل آیه روایت شده: هر وقت بیاد آوردی که نمازی در ذمه تو است آن را بخوان خواه در وقتش باشد یا نه «۱» این ظاهرا استفاده از آیه است، نه اینکه مصداق آیه باشد.

۱۵- إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ.

این همان رکن سوم از ارکان ادیان الهی است، نبوت و امامت گر چه از ارکان هستند ولی جنبه طریقیّت دارند، یعنی آمدن پیامبران و امامان و ادیان الهی همه برای راه انداختن ایمان به خدا و ایمان به معاد و اعمال نیک بوده است فقط این سه رکن موضوعیت دارند، باقی همه طریق می‌باشند.

أَكَادُ أَخْفِيهَا جمله معترضه است و جمله: إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ خبر از وقوع قیامت و استدلال بر آن از راه

«عدل الهی» است که در آخر سوره، «حجر» در بند پنجم از راههای استدلال به معاد، نقل گردید و آن استدلال کامل است، به آنجا رجوع شود.

أَكَادُ أَخْفِيهَا يَعْنِي ارَادَهُمْ بِرِكَتْمَانِ وَقُوعِ أَنْ تَعْلُقَ كَرَفْتَهُ اسْت، وَقْتِ

(۱)

اقم الصلاة متى ذكرت ان عليك صلوة كنت في وقتها ام لم تكن، این روایت در مجمع و در برهان از امام باقر (ع) نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۴

وقوع قیامت را خدا بر کسی روشن نکرده است، حتی از رسول خدا وقتی که سؤال کرده‌اند فرموده است: من نمی‌دانم علم آن پیش خداست يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ احزاب/ ۶۳، این شاید برای آن باشد که مردم پیوسته منتظر آن باشند و خود را آماده کنند. لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ اعراف/ ۱۸۷.

۱۶- فَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدِي این آیه در تکمیل مطلب سابق است و به موسی فرمان می‌دهد که منکرین معاد تو را از اعتقاد به آن باز ندارند و گر نه هلاک و بدبخت خواهی شد، وَاتَّبِعْ هَوَاهُ حاکمی است که تسلیم نشدن به قیامت در اثر پیروی از هوای نفس است.

بعضی‌ها ضمیر «عنها» را به صلوة بر گردانده‌اند ولی آن خلاف ظاهر است «فتردی» برای آنست که شخص بی‌عقیده به معاد پی هر کار خلافی خواهد رفت، زیرا مسئولیتی در مقابل اعمالش احساس نمی‌کند و این عبارت اخراجی هلاکت است.

۱۷- وَمَا تَلْكَ بِبِمِينِكَ یا موسی از اینجا تا هشت آیه مسئله عصا و ید بیضاء که به موسی داده شد مطرح می‌شود، گویی این سؤال بر آن بوده که موسی دریافت معجزه آماده بشود، «تلك» اشاره به خشبه و چوب است که موسی در دست داشت.

۱۸- قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى.

المیزان نظر می‌دهد که علت اطنا و طولانی بودن جواب آنست که، موسی دیده که خدا از امر واضحی سؤال می‌کند لذا شروع کرده بذکر اوصاف آن، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۵

یعنی احساس کرده که لا بد خدا طالب ذکر اوصاف آنست و گر نه روشن است که آن عصا است.

بعضی‌ها گفته‌اند: آنجا مقام مناجاة با محبوب بود و موسی از کثرت وجد و شادی کلام را طولانی کرده است ولی احتمال اول صحیحتر است.

۱۹ و ۲۰- قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسِي عَصَا رَا انْدَاخْت و در دم به صورت ماری در آمد که به سرعت حرکت می‌کرد و می‌پیچید و باز می‌شد. در سوره اعراف ذیل آیه ۱۰۷ راجع به معجزه مطلبی گفته‌ایم که بهتر است به آنجا رجوع شود. در جریان وحی به موسی لفظ «حیه» آمده که عصا به مار مبدل شد و در وقت نشان دادن به فرعون کلمه «ثعبان» ذکر شده که عصا به اژدها مبدل گردید فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اعراف/ ۱۰۷ معلوم می‌شود که در نوبت اول به مار و در وقت نشان دادن به فرعون برای مرعوب کردن به اژدها مبدل شده است.

۲۱- قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى.

معلوم است که موسی را از دیدن آن منظره وحشت گرفته است در سوره نمل و قصص آمده است: چون دید که عصا مبدل به مار گردید، رو به فرار گذاشت در اینجا صریحا به موسی خطاب رسید: بگیر آن را و مترس که به حالت اولش باز خواهیم گردانید.

۲۲- وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى.

منظور از جمع کردن دست به سوی طرف، بردن دست در گریبان و زیر بغل است چنان که در جای دیگر آمده است: وَ أَذْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ نمل / ۱۲، غرض از «غیر سوء» آنست که دستت معیوب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۶

نخواهد بود، آیه خبر می‌دهد که در آن صورت دستت سفید و نورانی خواهد بود، در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام مِنْ غَيْرِ سُوءٍ به «برص» تفسیر شده است.

در المیزان فرموده: آیهٔ اُخْرَى حال است از فاعل «تخرج» و روشن می‌کند که ید بیضا معجزه دوم بوده است، در جای دیگر راجع به عصا و ید بیضا آمده: فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ قِصَص / ۳۲.

۲۳- لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى.

لام تعلیل است برای فعل مقدری یعنی: این معجزه را در دست تو جاری کردیم تا بعضی از معجزات خود را به تو نشان دهیم شاید، این آیه اشاره به آن باشد که ما از این آیات زیاد داریم «الکبری» صفت آیات است، در قاعده عربی جایز است که وصف جمع، مفرد مؤنث آید.

۲۴- اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى دستور تبلیغ فرعون است، «انه طغی» علّت «اذهب» است یعنی طغیان و نافرمانی او سبب گردیده که تو را به هدایتش بفرستیم.

۲۵- ۲۸- قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي.

ناگفته نماند: رفتن پیش فرعون و رساندن کلام خدا به او کار آسانی نبود چون موسی فرمان خدا را شنید، اهمیت جریان را به نظر آورد، لذا از خدا در کارش استمداد کرد که خدایا به من وسعت سینه عطا فرما که این کار بر من آسان گردد، ظاهراً يَسِّرْ لِي أَمْرِي نتیجه شرح صدر است «یفقهوا» تعلیل وَ اخْلُلْ عُقْدَةً ... است و تقدیر آن «حتی یفقهوا قولی» است یعنی: لکنت از زبانم بردار تا سخنم را بفهمند. گویند: تاء «عقده» برای نوعیت است یعنی عقده‌ای که از فهم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۷

حرفم مانع می‌شود. در زمینه وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي لازم است بدانیم که در جای دیگر آمده است: وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا ... قِصَص / ۳۴ موسی در اینجا به طور آشکار می‌گوید: برادرم هارون در سخن گفتن از من فصیحتر است.

علّت این لکنت و عدم فصاحت گویند: آن بود که موسی در بچگی ریش فرعون را کند، فرعون ناراحت شد و خواست او را بکشد، زنش آسیه گفت:

موسی بچه است و اینکار را از روی عمد نکرد، برای امتحان وی مقداری خرما و مقداری اخگر حاضر کردند، موسی چون خواست دست به سوی خرما برد جبرئیل دست او را به سوی اخگر برد، موسی اخگری برداشت و در دهان گذاشت، زبانش سوخت و لکنت زبان پیدا کرد.

طبرسی، زمخشری، بیضاوی، ابن کثیر و دیگران آن را نقل کرده‌اند و آن تفسیر صافی از تفسیر قمی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده است، بحرانی در تفسیر برهان آن را نقل نکرده است، سند روایت روشن نیست و الله العالم، گذاشتن اخگر در دهان بعد از بدست گرفتن بعید است، مگر با تأیید غیبی، احتمال دیگر آنست که: منظور از عقده گرفتگی زبان در اثر تپش قلب و دیدن هیبت فرعون باشد، در جای دیگر گفته است: وَ يَضْرِبُ صَدْرِي وَ لَا يُتَلَقُّ لِسَانِي فَأَرْسِلُ إِلَى هَارُونَ شعراء / ۱۳ در این صورت منظور آنست که: لکنتی که در وقت سخن عارض می‌شود از زبانم بردار.

۲۹- ۳۲- وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي در خواست دیگری از خداست که کمکی از خانواده‌اش برای او قرار بدهد، بعد تصریح می‌کند که منظورم برادرم هارون است از اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،

معلوم می‌شود که منظور شرکت در تبلیغ رسالت است که با قبول شدن آن، هارون به نبوت می‌رسید در جای دیگر آمده: وَ أُخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي قِصَص / ۳۴ و از آیاتی نظیر: ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ مُّؤْمِنُونَ / ۴۵، روشن می‌شود که با مستجاب شدن این دعوت، هارون در ردیف پیامبران در آمد.

در تفسیر برهان از اسماء بنت عمیس نقل شده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را در کنار کوه «ثبیر» (۱) دیدم که می‌فرمود: نورانی شو ثبیر، نورانی شو ثبیر. پروردگارا من از تو می‌خواهم آنچه را برادرم موسی خواست که به من شرح صدر عطا کنی و کارم را آسان گردانی و لکنت را از زبانم برداری تا سختم را بفهمند و برای من وزیری از خانواده‌ام قرار بدهی، علی برادرم را، به وسیله او بر نیرویم کثرت بخش و او را در کار من شریک گردان تا تو را بیشتر تسبیح گوئیم و بیشتر یاد کنیم که تو بر ما بینا بوده‌ای (۲) این روایت در تفسیر المیزان از «در منشور» نیز نقل شده است و در روایت ابن عباس در تفسیر برهان آمده: ندائی به آن حضرت آمد که:

قد اوتيت ما سئلت

«در روایتی که شیعه و اهل سنت از آن حضرت نقل کرده‌اند چنین آمده است که به علی علیه السلام فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

پیداست که نبوت را استثناء فرموده است.

۳۳-۳۵- كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا

(۱) ثبیر بر وزن حسین کوه معروفی است در مکه نزدیک «منی».

(۲)

قالت: رأيت رسول الله (ص) بازاء ثبیر و هو يقول: اشرق ثبیر، اشرق ثبیر اللهم انی اسئلك ما سألك اخي موسی ان تشرح لی صدري و ان تيسر لی امری و ان تحلل عقده من لساني يفقهوا قولی و ان تجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخي اشدد به ازری و اشركه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۹

آیه اول و دوم تعلیل درخواست وزارت هارون است، به نظر المیزان منظور آنست که: طغیان و شرک فرعون و فرعونیان بسیار وسیع است، باید طرف توحید بسیار قوی باشد تا شرک و طغیان تضعیف گردد، پس هارون را با من بفرست تا تو را بیشتر تنزیه کنیم و بیشتر ذکر نمائیم تا بدین وسیله شرک تضعیف گردد و توحید تقویت گیرد آیه سوم تعلیل دو آیه اول است یعنی تو بر حال ما واقف بوده‌ای و میدانی که این کار را خواهیم کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۰

[سوره طه (۲۰): آیات ۳۶ تا ۴۸]

اشاره

قَالَ قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلُكَ يَا مُوسَى (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ أَقْبِدِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْبِدِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَيْدُو لِي وَ عَيْدُو لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لَتَضَيِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَيْلًا أَدْلُكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَنَا نَفْسًا فَجَعَيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا فَلَبِثْتَ

سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَى (۴۰)

وَ اضْطَنْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵)
 قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى (۴۶) فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ
 وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مِنْ كَذَبٍ وَ تَوَلَّى (۴۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۱

۳۶- خدا گفت: ای موسی مسئولت را داده شدی.

۳۷- ما بار دیگر بر تو عنایت کرده‌ایم.

۳۸- وقتی که به مادرت وحی شدنی را وحی کردیم.

۳۹- که او را در صندوق بگذار و به دریا رها کن تا دریا او را به ساحل اندازد و دشمن من و دشمن او، او را بگیرد و بر تو در دل بیننده محبت افکنند و تا زیر نظر من تربیت شوی.

۴۰- وقتی که خواهرت رفت و گفت: آیا دلالت کنم شما را به کسی که موسی را کفالت کند؟ پس تو را به مادرت برگردانیم تا چشمش روشن گردد و غصه نخورد، و تو را به امور مخصوص آزمودیم، سالهایی در میان اهل مدین ماندی و سپس بر اندازه‌ای آمدی.

۴۱- من تو را برای خودم مخصوص کرده‌ام

۴۲- برو تو و برادرت با آیات من و سستی نکنید در یاد کردن من.

۴۳- بروید به سوی فرعون که او طغیان کرده است.

۴۴- با او به نرمی سخن گوئید تا ایمان بیاورد یا بترسد.

۴۵- گفتند: پروردگارا می‌ترسیم که بر ما پیش گیرد و مجال ندهد و یا بیشتر طغیان کند،

۴۶- فرمود: نترسید، من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم.

۴۷- پیش او بیائید و بگوئید: ما دو فرستاده خدایت هستیم، بنی اسرائیل را با ما بفرست عذابشان نکن، برایت معجزه‌ای از پروردگارت آورده‌ایم سلامت بر کسی است که هدایت پذیرد.

۴۸- به ما وحی شده که عذاب بر آن کس است که دین ما را تکذیب کند و از آن اعراض نماید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۲

کلمه‌ها

سؤلک: سؤل: مطلوب و مسؤل و خواسته.

اقدفیه: قذف: انداختن و رها کردن، در آیه معنای دوم مناسب است.

تابوت: تابوت: صندوق. گفته‌اند: اصل آن توب به معنی رجوع است که انسان نوبت به نوبت به سوی صندوق بر می‌گردد.
 یم: دریا.

لتصنع: صنع به معنی عمل است، مراد از آن در اینجا تربیت است «لتصنع»:

تا تربیت شوی.

تقر: منظور از تَقَرَّ عَيْنُهَا روشن شدن چشم و اطمینان خاطر است (مریم/۲۶).

فتناک: فتنه: امتحان و آزمایش. اصل «فتن» گذاشتن طلا در آتش است ناخالص و ناخالص بودن آن معلوم شود «فتون» مصدر است و می‌شود جمع فتنه باشد چنان که در کشاف گفته است.

قدر: (بر وزن شرف) توانایی و اندازه. منظور از آن در اینجا معنی دوم است.

اصطنعتک: اصطناع از ماده صنع به معنی تربیت و اختیار به کار می‌رود در اقرب الموارد آمده: «اصطنعه لنفسه: اختاره».

لا تینا: ونی: سستی، ضعف و خستگی. «لا تینا»: سست نشوید. صیغه تشبیه است.

لینا: لین: نرمی راغب گوید: در اجسام به کار رود و در خلق و معانی دیگر به طور استعاره آید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص:

۳۹۳

یفرط: فرط: تقدم و جلو افتادن منظور از آن در آیه ظاهرا پیشی گرفتن است.

شرحها

این آیات قسمت دوم از ماجرای مفصل موسی است که خدا خواسته‌اش را پذیرفت. و الطاف دیگری که قبلا کرده بود به وی یادآوری فرمود و سپس دستور داد که دو برادر به هدایت فرعون روند و او را به آرامی به سوی توحید دعوت کنند، در این آیات می‌خوانیم:

۱- خدا به موسی می‌فرماید مسئولیت را در زمینه برادرت و لکنت زبان مستجاب کردم.

۲- اضافه می‌کند: پیش از این نیز مورد عنایت من بوده‌ای وقتی که به مادرت وحی کردم، تو را در صندوقی گذاشت و در دریا رها کرد، فرعون تو را از دریا گرفت، من محبت تو را به دل آنها انداختم و این باعث شد که زیر نظر من در دربار فرعون تربیت شوی، خواهرت پیش فرعون رفت و گفت: خانواده‌ای نشان دهم که او را تکفل کنند و این سبب برگشتن تو به مادرت شد.

۳- آزمون‌های دیگری درباره تو انجام دادیم، مدتی در میان مردم «مدین» ماندی و سپس آمدی.

۴- من تو را برای رسالت خودم برگزیدم، تو و برادرت با معجزاتی که داده‌ام که پیش فرعون بروید و در یاد آوری من سستی نکنید، با فرعون به نرمی سخن گوئید تا بیدار شود یا بترسد.

۵- گفتند: خدایا می‌ترسیم در عقوبت بر ما پیشی گیرد و مجال تبلیغ ندهد یا طغیان کند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۴

۶- فرمود: مترسید من با شما هستم می‌شنوم و می‌بینم، پیش او بروید و بگوئید: ما دو فرستاده خدایت هستیم، بنی اسرائیل را با ما بفرست، عذابشان نکن، سلام بر آنکه هدایت پذیرد، اضافه کنید که در صورت تکذیب و امتناع به عذاب خدا گرفتار خواهی شد.

۳۶- قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى.

امّا اجابت وزارت هارون در آیات بعدی صریح است، امّا اجابت عقده زبان آن بود که توانست مطالب خود را به وضوح پیش فرعون بیان نماید.

۳۷ و ۳۸- وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مَا يُوحَى.

یعنی تنها این نیست که در اینجا مسئول تو را اجابت کردیم بلکه بار دیگر نیز تو را مورد عنایت قرار داده‌ایم و آن زمانی بود که وحی شدنی را به مادرت وحی کردیم، در آیه بعدی «وحی شده» خواهد آمد، منظور از «وحی» در اینجا الهام است.

قرآن کریم وحی را در موجودات بی‌جان و در حشرات و در انسان عادی و در وحی رسولان به کار برده است، مانند: وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا فَصَلَّتْ / ۱۲ وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ / ۶۸ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ قِصَصَ / ۷، این مطلب در سوره شوری آیه ۵۱ توضیح داده خواهد شد.

۳۹- أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِيفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِنِّي وَ لِيُضَعَّ عَلَيَّ عَيْنِي.

این آیه در بیان منت و عنایت خداوند به موسی علیه السلام که در اول سوره قصص به تفصیل خواهد آمد و آن اینکه: وقت ولادت موسی زنی که از جانب فرعون حاضر بود از دیدن موسی، محبت او را در دل گرفت و به فرعون خبر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۵

نداد، موسی از قتل نجات یافت.

مادرش بالهام خدایی او را در صندوقی گذاشت و در دریا رها کرد، مأموران فرعون او را گرفته و پیش فرعون آوردند، آسیه زن فرعون از دیدن موسی او را دوست داشت و به فرعون گفت: قُرْتُ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا قِصَص / ۹، این روشنی چشم من و تو است، این را نکشید شاید در آینده به ما نفع دهد و یا او را به فرزندى انتخاب کنیم، منظور از أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي همانست که آسیه محبت او را به دل گرفت و آن باعث شد که موسی زیر نظر خدا در خانه فرعون تربیت شد.

وَ لِتُضَيِّعَ عَلَىٰ عَيْنِي نَظِيرَ وَ اضْيَعِ الْفُلْمَكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا هُوَ / ۳۷ است شاید منظور از زیر نظر خدا بودن آنست که دیدن زندگی اشرافی فرعون، او را اشرافی و طاغوتی بار نیآورد. «و لتضیع» عطف است بر محذوفی یعنی در قلوب مردم محبتی برای تو قرار دادیم برای فائده‌هایی و اینکه زیر نظر من تربیت شوی از امام باقر علیه السلام نقل شده: هر کس موسی را می‌دید او را دوست می‌داشت، اَمَا عَدُوُّ لِي وَ عَدُوُّ لَهٗ بِرَأْيِ آنست که: فرعون دشمن خدا بود که ادعای الوهیت می‌کرد، دشمن موسی بود که اطفال بنی اسرائیل را می‌کشت.

۴۰- إِذِ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ ...

این قسمت از آیه راجع به آن است که: فرعون تصمیم گرفت موسی را برای خود نگاه دارد ولی هر دایه‌ای که می‌آوردند موسی پستان او را نمی‌گرفت خواهر موسی که در آنجا بود، مادر خود را که همان مادر موسی بود پیشنهاد کرد، موسی پستان او را گرفت، تا مشکل حل گردید. در سوره قصص به تفصیل خواهد آمد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۶

... وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَمَّ شَتَّ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى.

این منت و عنایت سوم خدا به موسی است. در سوره قصص می‌خوانیم که موسی یک نفر قبطی را کشت. فرعونیان جلسه کردند تا موسی را بکشند، موسی از شنیدن آن به «مدین» فرار کرد و در آنجا دختر شعیب را به زنی گرفت و از غم تعقیب فرعون نجات یافت و شعیب به او گفت: لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

جمله وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا حاکی از آنست که در ضمن قتل قبطی و امامت در مدین ما تو را به طرز مخصوص آزمودیم و برای نبوت آماده کردیم، اقامت تو ده سال در اهل مدین در خانه و چوپانی شعیب از آن جمله بود، ظاهراً منظور از این آزمون تکامل و آمادگی موسی برای حمل بار سنگین نبوت بوده است.

مراد از «علی قدر» شاید اندازه امتحان و آنچه از امتحان اندوخته بود، باشد یعنی: سپس بر آن مقدار لیاقت و آمادگی که از امتحان اندوخته بودی پیش ما آمدی یا مراد آنست که: آمدی در وقتی که خدا مقدر کرده است.

آیه، با «یا موسی» تمام شده برای تشریف موسی چنان که در المیزان فرموده است.

۴۱ و ۴۲- وَ اضْيَطَّعْتُكَ لِنَفْسِي اذْهَبْ اَنْتَ وَ اُخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَبَيَا فِي ذِكْرِي اصطناع شاید به معنی تربیت باشد، یعنی تو را در این مراحل برای خودم تربیت کردم، در این صورت نظیر عطف تفسیر بر مطالب گذشته است و یا به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۷

اختیار و انتخاب است، این جمله در عین حال که به نبوت دلالت دارد، روشن می‌کند که موسی خالص شده برای خدا بود، غیر خدا را در او راهی و بهره‌ای نبود چنان که در جای دیگر آمده: وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ اِنَّهٗ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا مَرِيْمَ / ۵۱ به هر حال معنی وَ اضْيَطَّعْتُكَ لِنَفْسِي یدرک و لا یوصف است، خوشا به حال موسی، یک بشر خاکی به مرحله‌ای از تکامل می‌رسد

که چنین خطابی از طرف خدا می‌شود.

منظور از آیات، عصا و ید بیضاء و سایر معجزات است که بنا بود بعدا داده شوند، این، نظر المیزان است، چون آن وقت فقط دو معجزه داده شده بود، باء در «بآیاتی» ظاهرا به معنی «مع» است یا به معنی استعانت می‌باشد، مراد از «ذکری» شاید ذکر زبانی و ظاهری باشد که پیوسته مرا یاد کنید تا توحید در مقابل شرک بلند آوازه شود و شاید ذکر باطنی و توجه به خدا و استمداد از خدا باشد در این آیه فرمان اولی که به موسی آمده بود تکرار شده و هارون نیز مأموریت یافته است.

۴۳ و ۴۴- اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ.

تکرار امر ظاهرا یکی از آن جهت است که در این آیه به موسی و هارون هر دو خطاب شده و نیز مقدمه است بر دستور دوم یعنی: فَقُولَا لَهُ ...

المیزان بعید نمی‌داند که این خطاب در جای دیگری بوده باشد، مخصوصا با ملاحظه قالا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا که هر دو برادر به خدا جواب می‌دهند پیدا است که در دفعه اول هارون حاضر نبود. اینکه: فرموده: با او به ملایمت سخن گوئید چون مدارا از آداب دعوت به حق است، ناگفته نماند «یتذکر» در جای قبول و «بخشی» در جای نزدیک شدن به قبول است معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۸

«یتذکر» آنست که طرف، سخن تذکر دهنده را قبول کند، خشیت نیز باعث می‌شود که انسان به قبول سخن نزدیک باشد.

یعنی: با او به نرمی سخن گوئید تا ایمان بیاورد و یا بترسد و به ایمان آوردن نزدیک باشد. طبرسی رحمه الله «لعل» را مربوط به موسی و هارون دانسته و فرموده: با رجاء و امید بروید نه با یأس از ایمان او (۱).

ناگفته نماند: یکی از معانی «لعل» تعلیل است که جمعی از جمله اخفش و کسایی حتمی دانسته‌اند.

در اقرب الموارد از ابو البقاء نقل شد که هر «لعل» در قرآن برای تعلیل است مگر لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ شعراء / ۱۲۹ که برای تشبیه است. ناگفته نماند: این کلیت قابل قبول نیست، راغب در مفردات گوید: در بسیاری از موارد آن را به «کی» تفسیر کرده‌اند، علی هذا معنای آن در اینگونه موارد تعلیل است که ترجمه آن «با» می‌شود، یعنی با او با نرمی سخن گوئید تا ایمان بیاورد و یا بترسد، به نظر می‌آید که فرعون ترسیده و نزدیک به تسلیم شده ولی خودپسندی او را از ایمان آوردن بازداشته است، پس نباید اشکال کرد که خدا می‌دانست هیچ یک نخواهد شد چرا چنین گفته است؟

المیزان از فخر رازی نقل کرده: سرّ اینکه خدا چرا موسی را پیش فرعون فرستاد با آنکه می‌دانست او ایمان نخواهد آورد، بر ما معلوم نیست در اینگونه محلها جز تسلیم چاره‌ای نداریم.

(۱) در تهذیب از امیر المؤمنین (ع) نقل شده:

«و اعلم ان الله عز و جل قال لموسى حين ارسله الى فرعون فاتياه فقولا له قولا لينا لعله يتذكر او يخشى وقد علم انه لا يتذكر ولا يخشى و لكن ليكون ذلك احرص لموسى على الذهاب»

و الله اعلم روايت سند صحيحى ندارد. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۹

نگارنده گوید: این سخن بسیار عجیب است.

۴۵- قالا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ.

با مقابله طغیان می‌شود فهمید: منظور از «يفرط» آنست که بر آن دو پیشی گیرد و نگذارد تبلیغ را به پایان برسانند و معجزه را نشان بدهند، بلکه شروع به عقوبت کند و منظور از طغیان آنست که بر عذاب بنی اسرائیل بیافزاید و نعوذ الله بر ساحت قدس خدایی

- ۵۲- گفت: علم آنها در نزد پروردگار من در کتابی است، پروردگار من نه اشتباه می‌کند و نه فراموش.
- ۵۳- خدایی که زمین را برای زندگی شما آماده کرد و در آن راهها وارد نمود و از آسمان آبی نازل کرد و با آن انواع مختلف گیاهان را پدید آورد.
- ۵۴- بخورید و چهار پایانتان را بچرانید که در اینها عاقلان را دلانلی است.
- ۵۵- شما را از زمین آفریدیم و در آن بر می‌گردانیم و از آن بار دیگر بیرون می‌آوریم.
- ۵۶- همه دلائلمان را به فرعون ارائه کردیم او آنها را تکذیب کرد و از قبول حق امتناع نمود.
- ۵۷- گفت: ای موسی آیا آمده‌ای ما را با سحر خود از زمین مان بیرون کنی؟
- ۵۸- (ما نیز) مانند آن جادویی پیش تو می‌آوریم میان ما و خودت وقتی قرار بده در مکانی که مسافتش به هر دو گروه یکسان باشد و هیچ یک تخلف نکنیم.
- ۵۹- گفت وقت شما روز عید است که مردم در وقت چاشت جمع می‌شوند.
- ۶۰- فرعون از آنجا برگشت، حيله خود جمع کرد و سپس آمد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۳
- ۶۱- موسی گفت: وای بر شما بر خدا دروغ نبندید تا شما را به عذاب سختی عذاب کند هر که بر خدا دروغ بست از رحمت او نومید گشت.
- ۶۲- میان خود در کارشان نزاع کرده و آن را پنهان داشتند
- ۶۳- گفتند اینها دو نفر جادوگر هستند که می‌خواهند شما را از دیارتان بیرون کنند به واسطه سحرشان، و طریقه محترم شما را از بین ببرند.
- ۶۴- پس حيله خویش را گرد آورید و متحد وصف کشان بیائید که امروز هر که پیروز شود رستگار گردیده است.

کلمه‌ها

بال: حال، شأن، به معنی قلب نیز آید ولی در اینجا مراد نیست.

قرون: مردمان (مریم / ۷۴).

مهدا: آماده شده. آن در اصل به معنی آماده کردن است و در آیه، مصدر به معنی مفعول است «مهد الفراش: بسطه و وطأه».

سلک: سلک (بفتح-س): داخل شدن و داخل کردن سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا: در زمین برای شما راهها قرار داد.

شتی: شت و شتات و شتیت: پراکنده کردن و پراکنده شدن، شتیت به معنی وصف نیز آید یعنی متفرق و پراکنده. جمع آن شتی است و جمع شت، اشتات آید. آن در آیه به معنی مختلفها است.

النهی: (بضم-ن): عقلها و خردها. مفرد آن نهیه است، عقل را از آن نهیه گویند که از بدی نهی می‌کند.

تاره: دفعه. نصب آن برای ظرفیت است، فقط دو بار در قرآن مجید آمده است: اسراء / ۶۹، طه / ۵۵.

ابی: اباء: امتناع و خودداری «ابی»: امتناع کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۴

سحر: جادو. ساحر: جادوگر (بقره / ۱۰۲).

موعد: موعد (بفتح میم و کسر عین) مصدر میمی است به معنی وعده و اسم زمان و مکان نیز آید.

سوی: عدل، وسط، مساوی. راغب گوید: آن به معنی وسط است، وصف و ظرف به کار رود، در آیه به معنی مساوی است.

ضحی: وقت چاشت آن در اصل به معنی انتشار نور است.

یسحتکم: سحت: استیصال و از بین بردن اسحات نیز به آن معنی است «فیسحتکم» پس، از بین ببرد شما را.

خاب: خبیة: ناامیدی و محروم شدن. خسران و ضرر نیز گفته‌اند.

المثلی: (بضم - م): مؤنث امثل به معنی اشرف و افضل است.

استعلی: یعنی: غالب و برتر شد. استعلاء: برتری جویی.

شرحها

در این آیات که قسمت سوم از ماجرای مفصل حضرت موسی است، مبارزه میان حق و باطل شروع می‌شود، استدلال‌های حق اوج می‌گیرد، باطل در مقام حجت نشسته شروع به سم پاشی می‌کند، آن وقت معجزه را سحر می‌نامد و از موسی مهلت می‌خواهد و با جادوگری چند به مصاف حق می‌آید و در قسمت چهارم خواهیم دید که باطل شکست می‌خورد. ناگفته نماند: قرآن مجید در زمینه توحید سه راه فطرت و علم و فلسفه را به کار برده است. یعنی گاهی از راه فطرت به اثبات توحید پرداخته و فرموده:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا روم / ۳۰، و گاهی از راه علم و حس یعنی مطالعه احوال و نظامات موجودات جهان، مانند آیه ۵۳ تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۰۵

و ۵۴ در این آیات، قرآن مجید با اصرار و ابرام بی‌ظنری افراد بشر را به مطالعه در خلقت و ساختمان موجودات به منظور شناختن خداوند در صدها آیه سوق می‌دهد که این راه آسانترین راه و در دسترس همه است.

و گاهی با استدلال‌های فلسفی و عقلی، اثبات توحید می‌کند که بیاری خدا ذیل آیه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا انبیاء / ۲۲ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَغْضُهُمْ عَلَى بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ / ۹۱ و جاهای دیگر خواهد آمد و در گذشته نیز اشاره شده است. آنان که گفته‌اند: قرآن فقط راه علم و حس را در پیش گرفته و با استدلال فلسفی و عقلی کاری ندارد، به اشتباه رفته‌اند، در قرآن ده‌ها آیه در زمینه وجود حق تعالی و صفات او داریم که جز از راه فلسفی قابل اثبات نیست، دلایل حسی مثلاً چطور می‌تواند و عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ... انعام / ۵۹ را اثبات کند؟

به هر حال در این آیات گفتگو میان موسی و فرعون چنین است:

فرعون: موسی پروردگار شما دو نفر کیست؟

موسی: پروردگار ما آن کس است که به هر چیز خلقت خاص او را داده و هدایتش کرده است.

فرعون: بنا بر اینکه می‌گویی مکذبان در عذاب خواهند بود، حال مردمان گذشته که خبری و اثری از آنها نیست چگونه خواهد بود؟

موسی: علم همه آنها نزد خداست، خدا اشتباه و فراموش نمی‌کند همان خدایی که زمین را برای زندگی شما آماده کرده و به وسیله باران انواع روئیدنیها را رویانیده است که خودتان و چهارپایانتان تأمین گردیده است. این را هم بدان که بشر از خاک آفریده شده و بخاک خواهد رفت و بار دیگر از خارج، زنده بیرون خواهد آمد، به دنبال این سخنان، موسی، عصا و ید بیضاء را به او نشان داد. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۰۶

فرعون: ای موسی آمده‌ای ما را با جادوی خود از دیارمان بیرون کنی؟! ما هم می‌توانیم جادوگرانی آماده کنیم تا با تو زور آزمایی کنند، وقتی را معین کن که همه در آن حاضر باشیم.

موسی: وقت این کار روز عید باشد که چاشتگاه همه در یک محل حاضر می‌شوند با تعیین این قرار، گفتگو پایان یافت موسی و هارون از دربار فرعون بیرون آمدند، فرعون برای جمع کردن ساحران پرداخت، با ساحران خود در محل وعده حاضر شد، موسی خطاب به فرعونیان و ساحران فرمود: وای بر شما بر خدا دروغ نبندید، مرا جادوگر و ناحق نخوانید، کار خدا را به اصنام خود نسبت

ندهید که عذابتان می‌کند.

این موعظه میان فرعونیان و جادوگران اختلاف به وجود آورد، ولی اختلاف را پنهان کرده و به جادوگران گفتند: این دو نفر دو جادوگرند، می‌خواهند شما از دیارتان بیرون کنند و دین و طریقه بهتری که دارید از دستتان بگیرند، هر چه حيله و تدبیر دارید به کار بندید، هر که پیروز شود، او رستگار است.

۴۹- قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَى.

یعنی: آنها پیش فرعون رفتند و گفتند: ما از جانب پروردگار تو آمده‌ایم بنی اسرائیل را با ما بفرست، هر که تابع هدایت باشد در سلامت است، هر که تکذیب کند و بی‌اعتنا گردد در عذاب خواهد بود، در این هنگام فرعون گفت ای موسی «رب» شما کیست؟ آنها گفته بودند: إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ وَ لِي فرعون گویی آن کلمه را نشنیده و «رب» را به موسی و هارون نسبت می‌دهد، مفرد آوردن موسی بعد از «ربکما» حاکی از آنست که هارون را تابع موسی می‌دیده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۷

۵۰- قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى منظور از «خلقه» ظاهراً خلقت مخصوص هر شیء است، مثلاً سنگ یکجور خلق است، انسان یکجور، اصناف حیوان از پرندگان و خزندگان و چهارپایان هر یک یکجور مخلوق می‌باشند و هكذا....، خداوند به هر چیز خلقت و شکل و ترکیب مخصوص به خود را اعطا کرده است، سپس در همان خلقت و مسیر او را هدایت و تربیت کرده و پیش برده است، علی‌هذا مراد از «خلقه» خلقت مخصوص و از هدایت، تربیت و پیش بردن به سوی کمال است، این حقیقت شامل همه اشیاء اعم از جماد و حیوان و نبات. نظیر: الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى اعلی / ۳، جمله قَدَّرَ فَهَدَى در جای اَعْطَى ... خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى است، طبرسی رحمه الله از مجاهد و مانند او نقل کرده: «ثم هداه الى مطعمه و مشربه و منكحه و غیر ذلك» ولی این در صورتی است که منظور از «كل شیء» فقط انسان یا حیوان باشد.

ناگفته نماند: آفرینش از تربیت و اداره، نمی‌تواند جدا باشد لذا «ثم هدی» تکمیل و ادامه خلقت است و آن حاکی از تدبیر وسیع خدا در جهان می‌باشد، علی‌هذا باید به او روی آورد و از او مدد جست و از او اطاعت نمود، ولی فرعون می‌گفت: جهانی است آفریده و ساخته شده. من در آن صاحب تصرف و صاحب اختیارم: «أليس لي ملك مصر و هذه الانهار تجري من تحتي» زخرف / ۵۱ پس چون صاحب اختیارم، «رب و اله» منم، أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى نازعات / ۲۴ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي قصص / ۳۸.

پس در جامعه فرعون، مسئله توحید و پرستش و پیروی از قوانین خدایی مطرح نبود، مانند جوامع مادی و مسیحیت امروز، چنین جامعه‌ای که از خدا و توحید بریده است، روی سعادت نخواهد دید و جز شقاوت نخواهد زائید. در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۸

این بحث فرقی ندارد که فرعون، خدا را به عنوان خالق قبول کند یا نکند.

به نظر می‌آید که فرعون در مقابل این بیان، ردی و جوابی نداشته است لذا از راه دیگری به سخن پرداخته است.

۵۱- قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى.

ناگفته نماند: سخن موسی در مقابل فرعون شامل دو قسمت بود، اول:

إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ... قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، فرعون در مقابله با آن گفت: فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى، موسی جواب داد و فرعون مغلوب شد، قسمت دوم آن بود که موسی گفت: أَنَّ الْعِزَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى فرعون در مقابله با این سخن گفت: پس حال مردمان گذشته که نبوت را قبول نکرده و رفته‌اند چگونه خواهد بود با آنکه فعلاً نام و نشانی از آنها نمانده و جزء افسانه‌ها شده‌اند، آنها چطور و از کجا در عذاب خواهند بود آیا فانی و هیچ نشده‌اند؟ موسی در جواب فرمود:

۵۲- قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي یعنی در صورتی عذاب آنها غیر مقدور بود که آنها مجهول و غیر معلوم می‌بودند، اما چنین نیست بلکه علم آن قرون نزد خدای من است «علمها» مطلق است و شامل اشخاص و اعمال می‌شود یعنی: اعمال

و اشخاص آنها به خدای من معلوم است نه اعمالشان از علم او غائب می شود و نه اشخاصشان.

«فی کتاب» حال است از علم، و آمدن آن برای تأکید معلومیت است که دلالت بر ثبت و ضبط دارد. آن وقت در تکمیل این سخن فرموده: لَا يَصِلُ رَبِّي وَلَا يَنْسِي مراد از ضلالت در اینجا اشتباه است، یعنی خدای من اشتباه نمی کند تا گناه را به جای ثواب بنویسد تا عمل یکی را برای دیگری ثبت کند، و فراموش نمی کند تا از ثواب و گناه بکاهد، یا بر آنها اضافه کند و یا اصلاً بعضی تفسیر

أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۰۹

را ننویسد.

۵۳- الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى.

این آیه و دو آیه بعدی در تکمیل قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي ... است و همه، جواب فَمَا بِالْأَقْرُونِ الْأُولَى هستند، این آیه می گوید همانطور که خدا شما را در این دنیا فراموش نکرده و احتیاجات شما را دانسته با روئیدنیها نیازهای شما را برطرف کرده است، همچنین بعد از مردن نیز از علم او غائب نمی شوید.

از طرف دیگر می گوید: رب آن کسی است که این کارها را می کند نه تو ای فرعون!! آماده شدن زمین برای حیات یک واقعی است که در سوره فصلت آیه نهم و دهم آمده است، مسئله سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا نمونه دیگر از تدبیر و توحید است، اگر زمین مانند دیوارها بود و راهها نبود، بی فائده می شد، مسأله آمدن باران و روئیدن انواع مختلف نباتات بارها توضیح داده شده است، منظور از «ازدواج» انواع نباتات و میوهها است مانند: يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ... نحل / ۱۱.

۵۴- كُلُوا وَ ارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولَى النَّهْيِ این آیه هم نتیجه گیری و هم استدلال از طریق علت غایی است، اینکه انسان و حیوان، احتیاج به تأمین زندگی دارد، و تشکیل بارانها و روئیدنیها برای تأمین آن دو به وجود آمده است، نشاندهنده آنست که عقلی و شعوری یعنی خدا در آنها دخالت داشته است، چون این مطلب از طریق تعقل میسر است، لذا فرموده: در اینها دلائلی است برای خردمندان. نظیر این آیه است آیه: مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ نازعات / ۳۳، و عبس / ۲۷.

۵۵- مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۱۰

این آیه نیز مربوط به عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي است و در عین حال دوره کامل از خلقت و تربیت انسانی و از أَعْطَى كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى است، ضمیر «منها، فیها» به «ارض» بر می گردند، این آیه با این تعبیر زیبا و عالی، سه مرحله برای انسان بیان می کند که اولی و دومی حسی و سومی علمی و یقینی است، اینکه انسان از خاک آفریده شده و با مردن به خاک بر می گردد بالعیان محسوس است و اینکه دفعه دیگر از خاک خارج می شود اگر در خلقت اول فکر کند، تصور آن برایش آسان خواهد بود: كَمَا يَدَّأكُمْ تَعُودُونَ اعراف / ۲۹، این مطلب در جای دیگر چنین آمده است: وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا نُوح / ۱۸.

۵۶- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى.

به نظر می آید جمع آمدن آیات برای آنست که این استدلالها نیز جزء آیات حساب شده است یعنی: عصا و ید بیضاء و این دلیلهای را به او ارائه کردیم ولی او آنها را تکذیب کرد و از قبول نبوت موسی امتناع ورزید.

۵۷- قَالَ أَ جِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى.

این شیوه قدیمی طاغوتهاست که چون از دلیل عاجز ماندند حق پرستان را به فتنه جویی و ماجرا جویی متهم می کنند که می خواهید آرامش جامعه را بهم بزنید، فرعون نیز در همین جا از همین شیوه استفاده می کند و در ادامه آن می گوید:

۵۸- فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنِكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوَّى معلوم است که فرعون از دیدن معجزات موسی و از شنیدن دلیلهای قاطع، خودش را گم کرده است و گر نه به موسی نمی گفت: تو وقتی تعیین کن که ما تفسیر أحسن

الحديث، ج ۶، ص: ۴۱۱

جادوگران خود را بیاوریم بلکه می‌گفت: برو و فلان وقت بیا تا جواب تو را بدهم. «سوی» وصف مکان است یعنی: وعده در مکانی باشد که مسافت آن میان ما و شما مساوی است، این نیز دلیل خود گم کردن فرعون است و گر نه می‌گفت در فلان روز به نزد من بیا و شاید منظور، مکان مستوی و مسطح باشد «موعد» اسم زمان است.

۵۹- قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى.

منظور از یوم الزینة روز عید است که مردم زینت کرده و لباس نو می‌پوشند قهرا نظر موسی آن بوده که در آن روز جمع کثیری بر مصاف حق با باطل تماشا خواهند کرد، تعیین وقت چاشت نیز برای همین منظور است که همه بالعیان مشاهده کنند، المیزان بعید نمی‌داند که آن مفعول مع باشد یعنی وقت وعده شما روز عید باشد با جمع شدن مردم در وقت چاشت.

۶۰- فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ اِیْنَ هَمَانَسْتِ که در سوره‌های دیگر آمده: فرعون مأمورانی فرستاد تا جادوگران را از شهر جمع کرده و به دربار او آوردند، منظور از «کیده» ساحران است که می‌خواست با آنها کید بکند و حق بودن موسی را در لباس باطل نشان دهد و شاید تقدیر آن «ذو کیده» باشد «ثم اتی» یعنی: سپس به محل وعده آمد.

۶۱- قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا فَيَسْحَبِكُمْ بِعِذَابِ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى دقت در این آیه و آیات بعدی نشان می‌دهد که منظور از «لهم- ویلکم» فرعونیان و ساحران هر دو هستند به نظر می‌آید: موسی علیه السلام چون دیده که درباریان فرعون ساحران را در میان گرفته و آنها را برای مبارزه با حق و به اشتباه تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۲ انداختن مردم تشویق می‌کنند، به سخن درآمده و گفته است ... احتمال دیگر آنست که فقط به ساحران خطاب باشد.

درست است که فرعون معجزه موسی را سحر خواند و از وضع فرعونیان و ساحران ظاهر بود که موسی را جادوگر حساب می‌کردند ولی اینها نسبت کذب به خدا نیست، علی‌هذا به نظر می‌آید که نظر آن حضرت در لا تفتروا معبود بودن فرعون است یعنی وای بر شما با معبود دانستن فرعون و اطاعت از او بر خدا دروغ نبندید در آیات بعدی خواهد آمد که بت پرستی و فرعون پرستی را «طریقه مثلی» می‌دانستند، در المیزان فرموده: ظاهرا مراد از جعل کذب، اعتقاد به اصول و ثبوت بود، مانند الوهیت آلهه و شفاعت آنها و رجوع تدبیر جهان به آنها، ولی به نظر نگارنده احتمال اول بهتر است که ساحران راجع به فرعون می‌گفتند:

... بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَالِيُونَ شعراء / ۴۴.

خَابَ مَنِ افْتَرَى یعنی هر که بر خدا دروغ بست از رحمت خدا نومید شد.

۶۲- فَتَنَّا عُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ به نظر می‌آید فاعل فتنازعوا ساحران باشد و فاعل «اسروا» فرعون و درباریان او، یعنی از موعظه موسی در میان ساحران اختلاف و بگو مگو به وجود آمد و خواستند از مقابله با موسی منصرف شوند ولی درباریان پادرمیانی کرده و تنازع پنهانی را مخفی نگه‌داشتند و نگذاشتند مردم بفهمند و آن گاه رو به ساحران کرده گفتند: این چه اختلافی است؟! نمی‌بینید که اینها دو نفر جادوگرند می‌خواهند شما را از دیارتان بیرون کنند و مقدساتان را از بین ببرند دو آیه بعدی در بیان این مطلب است و از و ما أكرهتنا عليه من السحر که خواهد آمد، معلوم می‌شود که در خواباندن تنازع، تحمیلی هم در کار بوده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۳

۶۳- قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ این همان سخن درباریان به جادوگران است که به ظاهر آنها را قانع کرده و یا مقداری هم تهدید شدند، منظور از طریقه مثلی همان دین بت پرستی و سننی است با آن زندگی می‌کردند، «ان» بکسر همزه و سکون نون مخفف از ثقیله است که در اثر تخفیف از عمل لغو گردیده است و گر نه می‌بایست «ان هذین لساحران» باشد.

۶۴- فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّو صِيْفًا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اشْتَعَلَى تمه قول درباریان است به جادوگران، یعنی حالا که دانستید اینها می‌خواهند شما را از دیارتان بیرون کنند و ... پس حيله خود را يك جا كنيد و سپس همه در صف بياييد و متحد شويد منظور از

«صفا» آنست که اختلاف را کنار بگذارید و همه‌تان کارتان را با هم انجام دهید که امروز هر که پیروز شود، رستگاری از آن او است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۴

[سوره طه (۲۰): آیات ۶۵ تا ۷۹]

اشاره

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّمَا أَنْ تُلْقِيَ وَإِنَّمَا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ يُخَلِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُ تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَ أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَبَّ نَعُوا إِنَّمَا صَبَّ نَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹)

فَأَلْقَى السِّحْرَهُ سَاجِدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى (۷۰) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبِيلَ أَنْ أَدْنُ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَمَّا قَطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأَصْلَبُنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتْنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۷۳) إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى (۷۴)

وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (۷۵) جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (۷۶) وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَى (۷۷) فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشَيْتُهُمْ (۷۸) وَ أَصَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى (۷۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۵

۶۵- گفتند: ای موسی یا تو بیاندازی و یا ما اولین کسی باشیم که می‌اندازد.

۶۶- گفت: بلکه شما بیاندازید، ناگاه ریسمانها و چوبدستی‌های آنها در اثر سحر، بگمان موسی به شدت حرکت می‌کردند.

۶۷- موسی در خود احساس خوف کرد.

۶۸- گفتیم: نترس که تو حتما برتری.

۶۹- آنچه در دست داری بیانداز تا آنچه کرده‌اند ببلعد، آنچه کرده‌اند حيله جادو گر است، جادو گر هر کجا بیاید رستگار نمی‌شود.

۷۰- پس ساحران سجده کنان افتادند و گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

۷۱- فرعون گفت: آیا پیش از آنکه اجازه دهم به او ایمان آوردید، او استاد شما که شما را تعلیم سحر کرده است. حتما حتما دستها و پاهای شما را به عکس خواهم برید و یقین بدانید که در تنه‌های خرما به دارتان خواهم زد و بزودی می‌دانید که کدام یک از من یا خدای موسی در عذاب سخت‌تر و پایدارتر است.

۷۲- گفتند: تو را بر دلائلی که بر ما آمد، اختیار نخواهیم کرد، هر چه می‌توانی حکم کن که فقط در این دنیا فرمان قطع می‌توانی بدهی.

۷۳- ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما را و سحری را که بر ما تحمیل کردی ببخشاید خدا بهتر و باقی‌تر از تو است.

۷۴- هر که مجرم پیش خدا آید، جهنم او راست که در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند.

۷۵- و هر که پیش خدا آید در حالی که ایمان آورده و کارهای خوب انجام داده است، درجات والا تر برای او است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۶

- ۷۶- بهشتهای خلود که نهرها از زیر آنها روان است در آنها جاودانانند، پاداش کسی که پاک شود همین است.
- ۷۷- به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شب هنگام راه ببر و برای آنها در دریا راه خشکی بزن نه از گرفتاری می ترسی و نه از غرق شدن.
- ۷۸- فرعون آنها را تعقیب کرد، آنها را پوشانید از دریا آنچه پوشانید.
- ۷۹- فرعون قوم خویش را گمراه کرد و هدایت نمود.

کلمه‌ها

- حبالهم: حبال: ریسمانها. مفرد آن حبل است.
- عصیهم: چوبدستی‌ها. مفرد آن عصا است.
- یخیل: خیل (بر وزن علم و عقل): گمان. «خال الشیء: ظنه» یُحَيَّلُ إِلَيْهِ: گمان می‌رفت برای او.
- اوجس: وجس: فزع. فزعی که در قلب افتد و یا از خبری احساس شود و نیز به معنی خفاء و پنهانی است، ایجاس: احساس و پنهان کردن «اوجس» در آیه ظاهرا احساس کردن است.
- خیفه: راغب گوید: خیفه حالتی است که از خوف عارض می‌شود و در جای خوف بکار می‌رود.
- تلقف: لقف: ربودن. راغب گوید: گرفتن شیء است به زیرکی خواه با دست باشد یا با دهان. قاموس: ربودن و اخذ به سرعت گفته است، گرفتن با گوش (شنیدن) را نیز لقف گویند در نهج البلاغه خطبه ۲۰۸ فرموده: «... راه و سمع منه و لقف عنه
- «: یعنی: آن حضرت دیده و از او شنیده و اخذ کرده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۷
- سجدا: آن جمع ساجد است.
- آذن: آذن و ایذان به معنی اجازه دادن است (راغب) قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه به شما اجازه دهم.
- خلاف: به عکس چیز مثلا دست راست با پای چپ.
- اصلبنکم: صلب: به دار زدن «لاصلبنکم» حتما حتما به دار می‌زنم شما را.
- جدوع: جذع: تنه درخت جمع آن جذوع است.
- نُؤْتِرُك: ایثار: اختیار کردن لَنْ نُؤْتِرُكَ هرگز اختیار نمی‌کنیم تو را.
- العلی: جمع علیا، مؤنث اعلی است (بالا تر).
- عدن: اقامت و خلود. جَنَّاتٌ عَدْنٍ: بهشتهای خلود گویند «عدن بالمکان: اقام فیه».
- اسر: سری (بر وزن سرد): رفتن در شب «السری: سیر اللیل یقال سری و اسری». «اسر»: شبانه راه ببر.
- ییسا: ییس (بر وزن عقل و قفل): خشکیدن و آن این است که چیز تری بخشکد. «ییس» (بر وزن شرف) مکان خشک شده.
- درکا: درک (بر وزن شرف): رسیدن به چیزی، هکذا ادراک.
- غشیهم: غشیان: پوشانیدن «غشیهم» پوشانید آنها را.
- یم: دریا.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۸

آیات فوق چهارمین قسمت از ماجرای مفصل حضرت موسی وصف آرایه‌ی حق در مقابل باطل و شکست باطل است در این آیات می‌خوانیم:

ساحران به موسی گفتند: تو اول زور آزمایی می‌کنی یا ما؟ موسی گفت:

شما هر چه می‌اندازید بیندازید، آنها سحر خود را به کار بردند در اثر سحرشان به نظر موسی چنان می‌آمد که چوبها و ریسمانها به شدت حرکت می‌کنند.

موسی از دیدن آن منظره ترسید که مبادا مردم گمان کنند اینها حق است و به پیروزی ساحران بانجامد.

به موسی وحی رسید که نترس تو پیروزی و تو برتری، عصایت را بیانداز خواهی دید که همه اینها را خواهد بلعید که اینها کار جادوگران است و رستگار نمی‌شوند.

موسی عصا را انداخت و در دم ازدهایی شد و همه جادوها را بلعید، جادوگران از دیدن آن یقین کردند که موسی جادوگر نیست و پیامبر است، لذا در حالت خضوع به سجده افتاده و گفتند: به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم.

فرعون از دیدن این شکست دیوانه شد، به جادوگران نعره کشید:

پیش از آنکه اجازه فرمایم به موسی ایمان آوردید، او استاد شما است که در مقابل وی خاضع و تسلیم شدید، این فتنه‌ای که به وجود آوردید، إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُتُمْوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا اعراف / ۱۲۳، دستها و پاهایتان را به عکس قطع خواهم کرد و در درختان خرما به دارتان خواهم زد، خواهید دید که کدام یک در شکنجه کردن نیرومندیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۹

نعره و تهدید فرعون تأثیری نبخشید، آنها که ایمان آورده بودند گفتند:

ما در مقابل اینهمه دلائل روشن نمی‌توانیم اطاعت تو کنیم هر چه می‌خواهی بکن، تو فقط می‌توانی در این دنیا ما را در فشار قرار دهی، ما به پروردگار خود ایمان آوردیم تا گناهان ما را ببخشد، و سحری را که به آن مجبورمان کردی بیاورد خدا بهتر و پایدارتر است ...

مطلب به اینجا می‌رسد که به موسی وحی می‌شود: بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببر، فرعون در تعقیب آنها از مصر بیرون شد و در دریا غرق گردید، پیروی فرعون، فرعونیان را جز ضلالت نیافزود، ۶۵- قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى این آیه نشان می‌دهد که جادوگران خواسته‌اند مطلب را مهم تلقی نکنند گویی گویندگان آن، به پیروزی خود مطمئن بوده‌اند این سخن در سوره اعراف / ۱۱۵ نیز بدین نحو آمده است.

۶۶- قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيئُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى.

این اثر تنها در موسی نبود بلکه در دیگران نیز اثر گذاشت چنان که در سوره اعراف آمده است: فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ / ۱۱۶ در سوره بقره ذیل آیه صد و دو گفته‌ایم: سحر علمی است که در دیده و فکر اثر می‌گذارد بی‌آنکه خارج را منقلب کند، یعنی سحر آنها ریسمانها و چوبدستی‌ها را مبدل به شیء متحرک نکرد بلکه به خیال موسی چنین آمد و در چشم آنها چنین دیده شد، اما معجزه واقع را تغییر می‌دهد و عصای موسی واقعا به مار تبدیل می‌گردید، به سوره بقره رجوع شود در زمینه معجزه رجوع شود به (اعراف / ۱۰۷- نکته‌ها). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۰

۶۷- فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى از آیه بعدی که می‌فرماید: نترس تو برتری، معلوم می‌شود که موسی بر خودش نمی‌ترسید بلکه می‌ترسید که مردم آنها را حق بدانند و گمراه کردند در نهج البلاغه خطبه چهارم فرموده: موسی راجع به خودش نترسید بلکه از غلبه نادانان و حکومت گمراهان ترسید که جای حق را بگیرند: «لم يوجس موسى خيفة على نفسه. اشفق من غلبة الجهال و دول الضلال» علی هذا «اوجس» به معنی احساس است نه پنهان کردن.

۶۸- قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى.

وعده خداست وعده اکید که تو برتر و پیروزی.

۶۹- وَ أَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَدَّ نَعْوَا إِنْمَا صَدَّ نَعْوَا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى بعد از وعده پیروزی خطاب رسد که عصایت را بیاننداز کلمه «تلقف» سه بار در قرآن مجید آمده است، مراد از آن ظاهراً بلعیدن می‌باشد، در المیزان فرموده تعبیر ما فی یَمِینِکَ به جای عصا برای آنست که: حقیقت هر چیز آنست که خدا بخواهد، اگر بخواهد عصا باشد عصا می‌شود و اگر بخواهد ازدها باشد، ازدها می‌شود، تعبیر ما صَدَّوْا برای آنست که: زور آزمایی میان این قدرت مطلقه و کار (ضعیف) بشری است.

آن وقت در مقام استدلال فرموده: إِنْمَا صَدَّوْا كَيْدُ سَاحِرٍ یعنی تو پیروزی که تو کار خدایی می‌کنی و کارت حقیقت دارد ولی کار آنها کار جادوگری است و به حکم إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زُهُوقًا سَاحِرٍ به هر کجا رود پیروز نمی‌شود، فقط می‌تواند دقایقی چند مردم را با باطل سرگرم کند، آری طلسم باطل بالاخره شکستنی است، که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ انعام/۱۴۴. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۱

۷۰- فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سِجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى أَنهَا كَمَا دَانِشْمَنْد بُوْدَنْد از دیدن این معجزه دریافتند که موسی جادوگر نیست بلکه پیامبر است، لفظ «فالقی» به صیغه مجهول حاکی از بی‌اختیاری و احاطه صولت الهی است، یعنی ماجرا چنان بینش آور و روشن کننده بود که ساحران را به سجده انداخت، به نظر المیزان، اضافه رب به هارون و موسی برای اقرار به نبوت آن دو است.

۷۱- قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ، إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ آيَاتُنَا أَشَدَّ عَذَابًا وَ أَنْبَى.

در این آیه فرعون ساحران را متهم می‌کند که با موسی توطئه کرده‌اید تا اهل شهر را از دیارشان بیرون کنید، این ظاهراً برای شورانیدن مردم بر علیه آنها بود، إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ حاکی است که فرعون می‌گفت خود دانسته در مقابل موسی مغلوب شدید و استاد شاگردی نگذاشت با او مقابله کنید، فعل تقطیع و تصلیب هر دو برای کثرت و مبالغه است، طبرسی رحمه الله «اینا» را راجع به خدا و فرعون دانسته است یعنی: به زودی می‌دانید کدام یک از من و خدای موسی در عذاب کردن سختیم و عذاب کدام یک دائمی است؟

۷۲- قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنْمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

شاخ و شانه کشیدن فرعون تأثیری نکرد، آنها که ابتدا، از فرعون در صورت غالب شدن جایزه خواسته و گفتند: إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اعراف/۱۱۳ و بعد از انداختن ریسمانها گفتند: بَعِزَّةً فِرْعَوْنِ إِنْآ لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ شعراء/۴۴، چنان قضیه بر آنها روشن شد که در مقابل فرعون چنین ایستادند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۲

منظور از «فاقض» حکم کردن است چون فرعون خود دست و پای آنها را قطع نمی‌کرد بلکه فرمان می‌داد که قطع کنند، إِنْمَا تَقْضِي ... حاکی است که تو فقط در این دنیا قدرت عذاب کردن داری ولی اگر به طرف تو آئیم پیش خدا در عذاب آخرت و دائم خواهیم بود، ظاهراً آمدن «بینات» برای آنست که:

ازدها شدن عصا، دوباره چوب شدن آن و از بین رفتن ریسمانها و چوب‌ها، هر یک معجزه‌ی بوده است.

۷۳- إِنْآ آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتْنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَنْبَى یعنی مسئله، مسئله دنیا نیست که تو ما را تهدید می‌کنی بلکه مسئله آخرت است که می‌خواهیم خدا خطاهای ما و جادویی را که در مقابل رسول حق به کار بستیم بر ما بیامرزد، خدا برای ما از تو بهتر است، تو فانی هستی و او ابدی است معلوم می‌شود که ساحران قبلاً مسئله آخرت و امثال آن را می‌دانسته‌اند که این چنین گفته و خاضع شده‌اند و باک نکرده‌اند از اینکه فرعون آنها را با شکنجه شهید کند.

۷۴- إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَىٰ إِنْآ آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا

...

است، یعنی ما که به خدا ایمان آوردیم تا گناهان ما را بپارزد برای آنست که قیامت گناهکاران و نیکوکاران چنین و چنان است، علی هذا نمی‌توانیم از حق دست برداشته تابع ناحق باشیم، مطالب این سه آیه نشان می‌دهد که آنها در حد اکثر بینش دینی بوده‌اند و اگر نه یک جادوگر جاهل چطور می‌تواند در مدت کمی این همه قلب ماهیت دهد.

لا یَمُوتُ فیها و لا یَحیی که در آیات دیگر نیز آمده است بدان معنی است، که تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۳
نمی‌میرد تا با مردن راحت باشد و نه عذاب از او دست بردار است تا لذت زندگی را لمس کند، در جای دیگر چنین آمده است: وَ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا فَاطِر / ۳۶.
۷۵- وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ.

نقطه مقابل آیه ما قبل است ایمان باید توأم با عمل باشد بلکه ایمان قلبی و عمل ظاهری یک شیء هستند در دو ظرف «درجات علی» در مقابل «جهنم» است.

۷۶- جَنَّاتٍ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكُمْ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ مِنْ تَزَكَّىٰ این آیه، تفسیر و تفصیل الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ است. در زمینه انهار بهشتی در سوره بقره ذیل آیه ۲۵ توضیح داده‌ایم که نهر ساده آب نیستند و در سوره قتال نیز خواهد آمد، منظور از «تزکی» پاک شدن به وسیله ایمان و عمل صالح است.

۷۷- وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَىٰ.

این آیه و آیه بعدی راجع به خروج بنی اسرائیل از مصر و تعقیب فرعون و غرق شدن او است که در سوره اعراف و جاهای دیگر به تفصیل آمده است، از «اسر» معلوم می‌شود که می‌بایست موسی آنها را شب هنگام از مصر خارج کند آن فعل امر است که یاء در اثر جزم ساقط شده است.

در فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا ظاهراً «طریقاً» مفعول ضرب است یعنی برای آنها راهی بزن، به نظر می‌آید چون ایجاد راه با زدن عصا به دریا تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۴

می‌بایست باشد لذا لفظ اصرب به طور مجاز عقلی آمده است، تقدیر آن: «اصرب البحر لیکون لهم طریقاً» است.

أَمَّا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَىٰ تأمین است برای موسی، یعنی نه از رسیدن فرعون و گرفتار شدن به دست او بترس و نه از غرق شدن در دریا، بعضی‌ها آن را «لا تخف خوانده‌اند.

۷۸- فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ.

منظور از ما غَشِيَهُمْ آب دریا است، آمدن «ما» نظیر ما تِلْكَ بِيَمِينِكَ است و می‌رساند که حقیقت و ماهیت هر شیء آنست که خدا بخواهد، اگر خدا بخواهد آب باشد آب می‌شود و اگر خدا بخواهد سنگ باشد، سنگ می‌شود، آبی که فرعونیان را غرق کرد و در خود فرو برد چند لحظه قبل از آن سنگ بود، سپس با خواست خدا آب شد.

۷۹- وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَىٰ نَتِيجَةَ كَارِ است، یعنی فرعون در اثر پیشوایی باطل و غلط، قوم خویش را گمراه و شقی نمود و به راه سعادت هدایت نکرد، آری این است پایان طاغوت پرستی.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۵

[سوره طه (۲۰): آیات ۸۰ تا ۹۸]

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى (۸۰) كَلِمَاتٍ مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى (۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (۸۲) وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَتْرَى وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (۸۴)

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خِوَارٌ فَقالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ (۸۸) أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹)

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴)

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۶

۸۰- ای فرزندان اسرائیل ما شما را از دشمنان فرعون نجات دادیم و طرف راست طور را برای آمدن تورات وعده کردیم و بر شما من و سلوی نازل نمودیم.

۸۱- بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزیتان کرده‌ایم و در آن طغیان نورزید تا غضب من تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۷
بر شما وارد شود، هر که غضب من بر او وارد شود ساقط شده است.

۸۲- و من آمرزنده‌ام کسی را که توبه کند و ایمان آورد و سپس به ولایت و سرپرست خدایی هدایت شود.

۸۳- ای موسی چه چیز تو را از قوم خود به عجله واداشت.

۸۴- گفت: آنها پشت سر منند، و من در آمدن به سویت شتاب کردم تا از من خوشنود شوی.

۸۵- فرمود: ما از پس تو، قوم تو را امتحان کردیم و سامری آنها را اضلال نمود.

۸۶- موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خویش برگشت و گفت: ای قوم مگر خدا به شما وعده خوب نداد، آیا زمان رفتن من بر شما طولانی شد یا خواستید غضبی از خدا بر شما وارد شود که وعده مرا تخلف کردید؟!

۸۷- گفتند: ما به اختیار خود وعده تو را تخلف نکرده‌ایم بلکه اثقالی از زیور قوم فرعون را با خود داشتیم که در آتش انداختیم، سامری نیز انداخت.

۸۸- پس برای آنها گوساله‌ای بیرون آورد که صدای گوساله داشت، گفتند: خدای شما و خدای موسی این است که آن را از یاد برده است.

۸۹- آیا نمی‌دیدند که گوساله به آنها جواب بر نمی‌گرداند و برای آنها مالک نفع و ضرری نیست.

۹۰- هارون قبلا به آنها گفته بود که ای قوم با این گوساله به فتنه افتادید، پروردگار شما خدای رحمن است، از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمائید.

۹۱- گفتند: ملازم عبادت او خواهیم بود تا وقتی که موسی به سوی ما باز گردد.

۹۲- موسی گفت: هارون چه چیز بازداشت ترا آن گاه که دیدی گمراه شدند.

۹۳- که فرمان مرا اطاعت نکنی آیا امر مرا عصیان کردی؟!

۹۴- گفت: پسر مادرم از ریش و سر من مگیر، ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل اختلاف افکندی و قول مرا رعایت نمودی.

۹۵- موسی گفت: ای سامری این چه کاری است.

۹۶- گفت: دانسته‌ام آنچه را که اینها ندانسته‌اند، مشتکی از اثر رسول را برداشتم و انداختم، ضمیرم به من این را خوش وانمود کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۸

۹۷- گفت: برو باید در زندگی بگویی: با من تماسی نیست، و تو را وعده‌ایست تخلف ناپذیر، بنگر به خدایت که به عبادت او را

ادامه دادی، آن را می‌سوزانیم و به دریا می‌پاشیم.

۹۸- معبود شما فقط الله است که جز او معبودی نیست، علمش بهر چیز احاطه دارد.

کلمه‌ها

واعدا ناکم: یعنی: وعده کردیم مواعده گاهی بین الاثنین و گاهی برای مفرد باشد (اقرّب الموارد) در آیه برای مفرد است.

الایمن: طرف راست.

المن: من: ترنجبین یعنی ماده چسبنده و شیرینی است مانند عسل که از هوا بر سنگ و برگ درختان می‌نشست «سلوی» مرغ

بلدرچین.

برای این دو کلمه رجوع شود به بقره آیه ۵۷ و اعراف / ۱۶۰، آن دو فقط سه بار در قرآن مجید آمده‌اند.

هوی: هوی (بضم اول و فتح آن) به معنی فرود آمدن «هوی الشیء هویا: سقط من علوّ الی اسفل» منظور از آن در آیه سقوط و

هلاکت است.

اعجلک: عجله: شتاب و خواستن چیزی پیش از وقت آن. اعجال: به عجله واداشتن.

اثری: اثر: نشانه و نیز به معنی بعد و پشت سر آید گویند: «خرج فی اثره» یعنی در پی او خارج شد، در آیه به همین معنی است.

سامری: نام همان یهودی است که گوساله ساخت و قوم موسی را به پرستش آن خواند و گوساله پرستی را به وجود آورد، این لفظ

فقط سه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۹

بار در قرآن مجید آمده است طه / ۷۵ و ۸۷ و ۹۵.

اسفا: اسف (بر وزن شرف): اندوه و غضب. طبرسی شدت غضب فرموده است «اسف» (بکسر - س): اندوهگین.

موعدی: موعده: مکان وعده و زمان وعده. در آیه معنی اول مراد است.

ملکنا: ملک (بر وزن خلق) مصدر «ملک یملک» است، جوهری گوید: فتح آن از کسر، افصح است، بعضی‌ها آن را بضم (م)

خوانده‌اند طبرسی آن را قدرت و اختیار معنی کرده است، یعنی ما با قدرت و اختیار خود وعده تو را تخلف نکردیم.

اوزار: وزر (بر وزن جسر) سنگینی و سنگین، آن اغلب درباره گناه به کار رفته که بار سنگینی است بر گردن گناهکار، جمع آن

اوزار است، در آیه شریفه، زیور آلات اوزار و اثقال نامیده شده است.

قذفاها: قذف: انداختن، گذاشتن، رها کردن «قذفاها» انداختیم آنها را عجلان: عجل (بر وزن جسر): گوساله. از مجمع البیان و

مفردات معلوم می‌شود: علت این تسمیه آنست که گوساله به عجله بزرگ شده، به صورت گاو در می‌آید.

جسدا: جسد: پیکر. خواه بیروح باشد یا با روح. در قرآن مجید در هر دو به کار رفته است، مراد از آن در آیه، جسد بیروح است.

خوار: (بضم اول): صدای گاو. راغب گوید: آن مخصوص گاو است، در صدای شتر به طور استعاره گفته می‌شود، آن فقط دو بار

در قرآن مجید آمده است: اعراف / ۱۴۸، طه / ۸۸ در نهج البلاغه در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۳۰

صدای زمین به وقت زلزله نیز به کار رفته است (قاموس قرآن - خوار).

نبرح: نبرح: کنار شدن. «برح الرجل براحا: اذا تنخى عن موضعه» و چون با کلمه نفی همراه باشد افاده اثبات می‌کند «لن نبرح» هرگز کنار نمی‌شویم.

عاکفین: عکف و عکوف: ملازمت با تعظیم، اکثر موارد آن در قرآن مجید به معنی ملازمت و مواظبت است «عاکفین» ملازمان.

ترقب: رقبه (بکسر اول) و رقبوب: انتظار و حفظم تَرْقُبُ قَوْلِي

دستور مرا مراعات نکردی.

خطبک: خطب (بر وزن عقل): روبرو سخن گفتن. (خطاب)، امر عظیم را خطب گویند که در آن مخاطب بسیار می‌شود، مراد از آن در اینجا معنای دوم است.

بصرت: بصر (از باب کرم یكرم و علم يعلم) به معنی علم آمده است جوهری گوید: «بصرت بالشیء: علمته» آن در آیه به معنی دانستن است.

سولت: راغب گوید: تسویل به معنی تزیین نفس است آنچه را که به آن حرص می‌ورزی سَيَوَّلْتُ لِي نَفْسِي نفسم به من خوب وانمود کرد.

مساس: در اقرب الموارد گوید: مساس بفتح میم اسم فعل است یعنی مرا مس کن «لا مساس»: مرا مس نکن، ولی قرائت مشهور در قرآن (بکسر میم) است در قاموس گوید: معنی «لا مساس» در قرآن آنست که: کسی را دست نمی‌زنم و کسی به من دست نزنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۳۱

ظلت: ظل (بفتح ظاء و تشدید لام): دوام و پیوستگی «ظلت»:

ملازم شدی.

نحرقنه: حرق: سوزاندن. در صحاح گوید: احراق و تحریق دلالت بر شدت دارند.

نسفا: نسف: کندن. پراکندن. اهل لغت به هر دو معنی تصریح کرده‌اند آن در آیه به معنی پاشیدن و پراکندن است.

شرحها

آیات فوق پنجمین قسمت از ماجرای مفصل موسی علیه السلام است و خلاصه آنها چنین است که خداوند به بنی اسرائیل تذکر می‌دهد که شما را از دست فرعونیان نجات داده و در صحرای سینا برای شما وسائل زندگی فراهم کردیم از آنها استفاده کنید و طغیان نکنید که مستوجب غضب خدا می‌شوید.

بعد، ماجرای آمدن موسی به طور سینا است برای دریافت تورات و احکام آن، خدا در آنجا از فتنه سامری به موسی خبر می‌دهد، موسی خشمگین و اندوهناک به سوی بنی اسرائیل بر می‌گردد و آنها را به باد ملامت می‌گیرد که این چه وضعی است به وجود آوردید؟! آنها جواب می‌دهند که سامری این گوساله را ساخت و این فتنه را بپا کرد.

آن گاه موسی به برادرش هارون خشونت می‌کند که چرا گذاشتی چنین کنند؟ او عذر می‌آورد که: ترسیدم بگویی میان بنی اسرائیل اختلاف افکندی موسی عذر او را می‌پذیرد، سپس به سامری برگشته و می‌گوید: این چه بلائی است به سر مردم آوردی؟ در آخر او را ممنوع الملاقات می‌کند و گوساله را سوزانده و خاکسترش را به دریا می‌ریزد، غائله پایان می‌پذیرد. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۶، ص: ۴۳۲

۸۰- يا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى.

این مطلب در سوره اعراف به طور تفصیل آمده است و چون سوره اعراف قبل از طه نازل شده است بدین جهت در اینجا به اشاره

بیان شده است، منظور از أَنْجِنَاكُمْ نجات از فرعونیان و از وَاَعِدْنَاكُمْ ظاهراً وعده چهل روزه موسی است که در وَاَعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتَمَمْنَا بِعَشْرِ اَعْرَافٍ / ۱۴۲ گذشت غرض از آن وعده آمدن تورات بود در بیان من و سلوی به سوره بقره / ۵۷ و اعراف / ۱۶۰ رجوع شود.

۸۱- كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ هُوَ مَلَا حِظَّهُ مَقَرَّرَاتِ خَدَائِي فِي زَمِينِهِ بَهْرَةَ بَرْدَارِيٍّ مِنْ طَيِّبَاتِ اَعْرَافٍ. لفظ «من» در مِنْ طَيِّبَاتِ ظاهراً برای بیان است و شاید به معنای تبعیض باشد، ضمیر «فیه» راجع به «اکل» است، منظور از غضب خدا، عقاب خداست، که به علت معصیت به انسان رو می‌آورد. عمر و بن عبید از حضرت باقر صلوات الله علیه پرسید: فدایت شوم: مراد از غضب در و مَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ هُوَ چیست؟ فرمود: آن عقاب است، ای عمرو هر که گمان کند خدا از حالی به حالی عوض می‌شود، او را به صفت مخلوق توصیف کرده است: »

قال عليه السلام هو العقاب يا عمرو، انه من زعم ان الله قد زال من شيء الى شيء فقد وصفه بصفة المخلوقين «(۱)»
یعنی خشم خدا مانند خشم انسان نیست، غرض از «هوی» سقوط و هلاکت است.

۸۲- وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ

(۱) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۳۳

این آیه تکمیل مطلب آیه سابق است که هر که بعد از طغیان بخواهد توبه کند، خدا توبه او را می‌پذیرد.

این آیه یک قاعده کلی است، این قاعده در مسلمان فاسق آنست که از گناه توبه کند و به دستورها و آیات خدا ایمان بیاورد یعنی تسلیم شود و آن گاه عمل صالح انجام دهد و در کافر و مشرک چنین است که از شرک و کفر توبه کند و به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، این هر دو وجه در بنی اسرائیل بود، چون آنها با عبادت گوساله مشرک شده بودند و به حکم يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ بقره / ۶۱، به دستوره‌های خدا تسلیم نمی‌شدند، آمدن صیغه مبالغه غفار ظاهراً برای تشویق است.

أَمَّا ثُمَّ اهْتَدَىٰ طبرسی رحمه الله آن را لزوم ایمان و استمرار آن گفته است، یعنی پس از توبه و ایمان و عمل صالح، این کار را ادامه دهد و توبه را نشکند، این بهترین معنی است که نسبت به ظاهر آیه می‌شود گفت، نظیر: فَاسْتَعْفُوا لِدُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الدُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ آل عمران / ۱۳۵.

ولی نظر به شأن نزول آیه که درباره بنی اسرائیل است و آنها اعتقاد به خدا و رسالت موسی داشتند ولی نوعاً از قبول ولایت موسی و سرپرستی او سر باز می‌زدند چنان که از حکایت ذبح بقره و مخالفت در زمینه داخل شدن به فلسطین و امثال آن فهمیده می‌شود تا جایی که موسی در مقام شکایت می‌گوید: رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ مائده / ۲۵، به علاوه: اینکه از نظر قرآن و اسلام روشن است هر که پیامبر زمان خویش با امامت و ولایت قبول نداشته باشد پیش خدا مسئول و معذب است.

با این مقدمات روشن خواهد شد که مراد از ثُمَّ اهْتَدَىٰ هدایت و راه تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۳۴

یافتن به ولایت ولی امر است یعنی: من غفارم به هر که دارای این شرایط باشد و سپس ولایت پیامبر و جانشین پیامبر را قبول نماید و اگر به آن را نیابد خدای غفار او را نخواهد آمرزید.

در مجمع البیان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل کرده که فرموده است

«ثم اهتدى الى ولايتنا اهل البيت فوالله لو ان رجلا عبد الله عمره بين الركن والمقام ثم مات ولم يجيء بولايتنا لأكبه الله في النار

علی وجهه» (۱)

این از آن جهت است که بدون رهبری نمی‌تواند راه خدا را رفت، باید حکومت باشد و از او اطاعت نماید.

اگر گویند: آیه درباره بنی اسرائیل است چطور به ولایت ائمه علیهم السّلام تطبیق می‌شود؟ گوئیم: آیه یک قاعده کلی را بیان می‌دارد، آن در زمان موسی پذیرفتن ولایت او بود و در زمان امامان، پذیرفتن ولایت ایشان می‌شود.

۸۳ و ۸۴- وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى؟ قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثَرِي وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى در سوره اعراف آیه ۱۵۵ می‌خوانیم که موسی به وقت رفتن به میقات هفتاد نفر از بنی اسرائیل را با خود برد، از این آیه به نظر می‌آید که موسی آنها را پشت سر گذاشته و خود در رفتن به میقات عجله کرده است که خدا از علّت آن پرسیده است. موسی جواب می‌دهد که آنها در پشت سر من هستند و به من لاحق خواهند شد، علّت عجله من طلب رضای تو است، این سؤال می‌شود در اول میقات و می‌شود در آخر آن باشد.

(۱) طبرسی فرموده: این روایت را حاکم حسکانی روایت کرده و عیاشی با چند طریق در تفسیرش آورده است، ناگفته نماند: در تفسیر برهان دوازده روایت در این زمینه از امام باقر و امام صادق و امام کاظم (ع) نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۳۵

۸۵- قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ در اینجا خداوند به موسی خبر می‌دهد که قوم تو را مورد آزمایش قرار دادیم و از عهده آزمایش نیامدند و در نتیجه سامری آنها را گمراه کرد، لفظ فاء در «فانّا» نشان می‌دهد که نظر موسی آن بوده: انتخاب شدگان پشت سر من هستند و بقیه هم در حالت خوبی می‌باشند و نگرانی نیست، خدا فرمود: ولی ما قوم تو را بعد از تو آزمودیم.

۸۶- فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعِيدًا حَسِينًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي غَضْبَانَ وَ اسف که صفت مشابهند حاکی از شدت غضب و اندوه هستند منظور از «وعده حسن» آمدن تورات است که ضامن سعادت آنها بود، غرض از فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ مدت مفارقت موسی بود، یعنی آیا مدت مفارقت من آن قدر شد که شما از آمدن من به کلی مایوس شده و نظم را بهم زدید و گوساله پرستی آغاز کردید؟! یا خواستید که غضب خدا بر شما وارد شود؟ غرض از «موعدی» همان است که وعده کرده بودند، بعد از موسی از هارون اطاعت کرده و نظم را حفظ کنند.

۸۷ و ۸۸- قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَى فَتَسَبَّى إِيْنِ دُو تَا آيَه اولا جواب و اعتذار آنها است که ما با تملک و اختیار خود چنین کاری نکردیم بلکه علّتی ما را به این کار واداشت و آن اینکه از زیور آلات قوم فرعون اوزاری با خود حمل کرده بودیم، به نظر می‌آید از کثرت تأثر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۳۶

به زیور آلات اوزار گفته‌اند یعنی اینها برای ما بار گناه شدند، هکذا «حملنا» گویا خواسته‌اند بگویند: ما نخواسته بودیم که زیور آلات بیاوریم و سبب شرک ما گردند، ولی به ما بار شده بودند.

فَقَدَفْنَاها یعنی آنها را در آتش انداختیم، فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ این جمله شاید کلام خدا باشد یعنی سامری نیز آنچه داشت در آتش انداخت، فَأَخْرَجَ لَهُمْ نشان می‌دهد که ساختن گوساله در حضور مردم نبوده است، «جسد» حاکی است که گوساله روح نداشته و مجسمه بوده است و آن بدل است از «عجلا» از کلمه: «له خوار» معلوم می‌شود که در او دستگاهی تعبیه شده بود که بوسیله آن، صدای گوساله می‌داد و نیز نشان می‌دهد که آن صدا ادامه داشت و یک دفعه نبوده است.

«فقالوا» با صیغه جمع حاکی است که عده‌ای نیز در این فتنه، سامری را یاری کرده‌اند، فاعل «فنی» اگر موسی باشد مراد آنست که:

فرمود، لفظ رسول شاید از جهت دستپاچگی بوده است و گر نه او دیگر موسی را رسول نمی‌دانست. سوم فاء در «فَكَذَلِكُ» نشان می‌دهد که بعد از ساختن گوساله به فکر معبود کردن آن افتاده است.

وجه دوم همانست که از ابو مسلم مفسر نقل شده: در این وجه مراد از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۳۹

«قبضه» مقداری از شریعت موسی علیه السّلام است و از «رسول» خود موسی است و منظور از «نبدتها» انداختن و کنار گذاشتن آن است یعنی: او در جواب موسی گفت: من دانستم که شریعت تو باطل است لذا مقداری از آن را در ابتداء قبول کردم سپس به کنار گذاشتم و ضمیرم به من چنین وانمود کرد.

اشکال این وجه آنست که: جواب سامری خارج از مسأله گوساله است او فقط جواب داده که مقداری از شریعت تو را قبول کرده بعد کنار گذاشتم و نیز علت آمدن فاء در وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي روشن نمی‌شود، علی هذا اشکال این وجه از وجه اول بیشتر است.

وجه سوم آنست که: منظور از «رسول» جبرئیل و از «قبضه» مقداری خاک و از «اثر» ردّ پای مرکب جبرئیل است یعنی سامری در جواب موسی می‌گوید: من دیدم که خاک در زیر پای مرکب جبرئیل زنده شد ولی آنها ندیدند، لذا من مقداری از آن خاک را برداشتم و آن را در مجسمه گوساله انداختم و آن زنده شد و صدا کرد و باطنم به من چنین وانمود کرد، ولی «جسدا» صریح است در اینکه گوساله زنده نشده است، وانگهی جبرئیل در آن طرف دریا بود که گویند مرکب فرعون در پی مرکب جبرئیل وارد دریا شد، سامری آن وقت در این طرف دریا بود، از کجا، جبرئیل و مرکب او را دیده است.

ناگفته نماند: وجه اول از همه قویتر است گر چه هیچ یک خالی از اشکال نیست و الله العالم.

۹۷- قَالَ فَمَا ذَهَبَ فَيَانَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا در این آیه، بعد از ثبوت جرم، موسی با سامری سه معامله می‌کند، اول: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۰

فَمَا ذَهَبَ فَيَانَّ لَكَ ... او را از جامعه و افتخیز با مردم طرد می‌کند یعنی از مردم دور شو و حق نداری با کسی رابطه، گفتگو، کار کردن، کار گرفتن، آمد و رفت داشته باشی.

این مطلب برای انسان در زندگی از اشقّ مجازات است، چنان که در سوره توبه/ ۱۱۸ درباره وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا ... گذشت، منظور از أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ ظاهراً آنست که عدم تماس و عدم رابطه را به وجود آوری و از مردم بریده شوی، نه اینکه با دیدن هر کسی بگویی: با من تماس حاصل نکن. طبرسی فرموده: موسی به دستور خدا به مردم فرمان داد که با او افت و خیز نکنند، هم جلیس نشوند و طعام نخورند جبائی گفته است: سامری ترسید و از مردم فرار کرد در بیابان زندگی می‌کرد، کسی پیدا نمی‌شد تا با او مجالست کند تا در اثر دوری از مردم مانند کسی شد که بگوید: «لا مِسَاسَ».

دوم: وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ که ظاهراً منظور عذاب آخرت است، یعنی قطع نظر از این عقوبت دنیایی، عقوبت آخرت غیر قابل تخلف خواهی داشت، المیزان نظر می‌دهد که منظور هلاکت او در وقت معینی است.

سوم: آنکه گوساله را سوزانید و خاکستر آن را به دریا افکند، بعضی «لنحرقنه» را بفتح نون و سکون حاء خوانده‌اند از حرق به معنی سائیدن دندان به دندان، در این صورت معنی آن تراشیدن و سوهان کردن است «نسفا» دلالت بر کمال دارد یعنی: بطور کامل در دریا می‌پاشیم. این معنی از اولی مناسبتر است.

۹۸- إِنَّمَا إِلْهِكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا موسی علیه السّلام پس از تعیین تکلیف سامری رو به بنی اسرائیل کرده می‌گوید:

گوساله خدای شما نیست بلکه خدای شما الله است که جز او معبودی نیست و دانایی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۱

او به همه چیز احاطه دارد «علما» تمیز است از «وسع» در این آیه با جمله لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ استدلال شده که خدا را شریکی نیست، نه گوساله و نه غیر آن، جمله وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ظاهراً حاکی است که اگر خدا را شریکی می‌بود خودش خبر می‌داد که او بهر چیز احاطه دارد و شاید این جمله در مقابل آیه ۸۹ باشد که درباره گوساله بود، یعنی گوساله مالک نفع و ضرر نیست و به کسی جواب نمی‌دهد، اما خدا به هر چیز دانا است و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۲

[سوره طه (۲۰): آیات ۹۹ تا ۱۱۴]

اشاره

كَذَلِكَ نُفَصِّصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰) خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲) يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳)

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴) وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸)

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۳

۹۹- این چنین خبرهای گذشته را بر تو حکایت می‌کنیم و از جانب خویش به تو ذکر می‌داده‌ایم.

۱۰۰- هر که از آن روگرداند او روز قیامت حامل بار گناه است.

۱۰۱- در آن بار گناه پیوسته‌اند، و آن در روز قیامت بد باری است.

۱۰۲- روزی که در صور دمیده شود، آن روز مجرمان را کبود چشم محشور می‌کنیم.

۱۰۳- میان خود پنهانی سخن گویند که: جز ده روز در دنیا نمانده‌اید.

۱۰۴- ما به آنچه می‌گویند: داناتریم وقتی که بهترین طریقه دار آنها می‌گوید: فقط یک روز مانده‌اید:

۱۰۵- از تو از کوه‌ها می‌پرسند بگو: پروردگار من بکلی آنها را پراکنده می‌کند.

۱۰۶- زمین را به صورت بیابانی همواره می‌گذارد.

۱۰۷- در آن پستی و بلندی نمی‌بینی.

۱۰۸- در آن روز دعوت کننده را اطاعت کنند که در آن طاعت انحرافی نیست صداها برای عظمت خدا می‌خوانند جز صدای آهسته نمی‌شنوی.

۱۰۹- در آن روز شفاعت فائده نمی‌دهد مگر شفاعت آنکه خدا به او اذن داده و از گفته او راضی باشد

۱۱۰- می‌داند آنچه را که در حضور آنهاست و آنچه را که در پشت سر آنهاست و به خدا احاطه علمی ندارند.

- ۱۱۱- چهره‌ها بر خدای حی و قیوم خاضع شوند و آنکه حامل ظلم باشد از رحمت خدا محروم می‌شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۴
- ۱۱۲- هر کس اعمال شایسته کند و مؤمن باشد نه از مظلوم شدن می‌ترسد و نه از کم شدن پاداشش.
- ۱۱۳- و بدینسان آن را قرآن روشن نازل کردیم و در آن انواع انداز را گوناگون آوردیم تا از لجاجت بهره‌یزند یا برای آنها تذکری به وجود آورد.
- ۱۱۴- بلند مقام است الله که فرمانروای حق است، در گفتن قرآن پیش از آنکه وحی اش تمام شود عجله مکن و بگو: پروردگارا علم مرا زیاد کن.

کلمه‌ها

- انباء: نبأ: خبر مهم و پرفائده. جمع آن انباء است (توبه/ ۷۰).
- لدنا: لدن: طرف و جانب. ظرف زمان و مکان است به معنی «عند» آن در آیه به «نا» اضافه شده است.
- وزرا: وزر: سنگینی و سنگین آن در آیه به معنی بار گناه است.
- حمل: (بکسر اول): بار ظاهری مانند باریکه بر دوش گیرند و بفتح اول به معنی حمل در باطن است مانند بچه در شکم و آب در ابر و مانند آن، طبرسی فرموده: حمل (بکسر اول) بار منفصل و بفتح آن بار متصل است، علی هذا گناه مجسم می‌شود و مانند آن، بار بر دوش کشیده می‌شود.
- زرقا: (بضم اول بر وزن قفل) جمع ازرق است به معنی کبود چشم.
- زرق (بر وزن شرف) به معنی کبود است، طبرسی زرقه را رنگ سبز گفته ولی اقرب الموارد تصریح می‌کند که رنگ کبود است منظور از کبود شدن چشم ظاهرا کوری آنست در لغت آمده «زرق الرجل زرقا: عمی».
- یتخافتون: تخافت: میان خود آهسته سخن گفتن. «یتخافتون» میان خود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۵
- آهسته سخن می‌گویند. خفت (بر وزن عقل): آهسته سخن گفتن.
- امثل: امثل را افضل گفته‌اند، مؤنث آن مثلی است که در وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى گذشت.
- نسفا: نسف (بر وزن عقل): ریز ریز کردن چنان که در آیه ۹۷ گذشت آن به معنی کندن نیز آمده است «نسف الريح التراب: فرقه و ذره» گویند: «نسف البناء نسفا: قلعه من اصله».
- یذرها: وزر: ترک کردن، انداختن از روی بی‌اعتنایی «فیذرها»:
- می‌گذارد و آن را.
- قاعا: زمین هموار که کوه و جنگل در آن نیست (بیابان هموار).
- صفصفا: زمین هموار بی‌علف: گویی در همواری مانند یک صف است (مجمع).
- امتا: امت (بر وزن عقل): بلندی. مکان مرتفع، علی هذا «عوج» در آیه به معنی انخفاض و پستی است و در آیه بعدی به معنی انحراف است.
- خشعت: خشوع: تذلل و تواضع. «خشع له خشوعا: ذل و تطأمن» آن در آیه به معنی آهسته شدن است.
- همس: صدای آهسته و نیز صدای آهسته قدم زدن.
- عنت: عناء: خضوع و ذلت عَنَتِ الْوُجُوهُ: چهره‌ها خاضع شدند.
- خاب: خيبة: نومید شدن. خسران و محروم شدن.

هضم: هضم به معنی شکستن و ناقص کردن آمده است، آن در آیه به معنی نقص است گویند: «هضمه: نقصه من حقه». تفسیر
 أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۶
 عربی: فصیح و آشکار. راغب گوید: «الفصیح البین من الکلام»، اعراب به معنی روشن کردن بوسیله حرکه است.
 صرفنا: صرف برگرداندن. تصریف آنست که مطلب را با عبارات مختلف بیان کنند.
 یقضی: قضاء در آیه به صیغه مجهول به معنی تمام شدن است.

شرحها

این آیات، نتیجه گیری از ماجرای مفصل موسی علیه السلام است، و می گوید:
 حکایات گذشته را با تو بازگو می کنم و نظیر آنها را نیز به تو داده ایم که هر کس از آن اعراض کند عذاب آخرت در کمین او
 خواهد بود آن گاه در جواب این سؤال که آینده کوهها چگونه خواهد بود فرموده: آنها ذره ذره خواهند شد و زمین هموار خواهد
 گشت، سپس مقداری از احوال عجیب قیامت و حکومت مطلقه خدا در آن روز بیان گردیده است.

۹۹- كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا.

کلمه «کذلک» اشاره است به قضیه موسی و انبأ ما قد سبق یعنی مانند قضیه موسی قضایای مردمان
 گذشته را برای تو حکایت می کنیم، شاید من انبأ بیان مشار الیه «کذلک» باشد و هر دو یکی باشند یعنی این چنین قضایای گذشته
 را برای تو حکایت می کنیم آمدن لفظ «ما» به جای «من» ظاهرا بر آن باشد که آن حکایات شامل انسانها و کارهاست و کارها بیشتر
 از انسانهاست.

جمله وَ قَدْ آتَيْنَاكَ ... تأکید صدر آیه است و نشان می دهد که این حکایات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۷
 برای تذکر و موعظه است لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ یوسف / ۱۱۱ مراد از «ذکر» قرآن و یا مواظبی است که در قرآن
 می باشد.

۱۰۰ و ۱۰۱- مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا.

ضمیر «عنه» راجع است به «ذکر» و ضمیر «فیه» راجع است به «وزر» منظور از حمل وزر ظاهرا مسئولیت در مقابل گناه است و در
 عین حال نشان می دهد که اعمال مجسم خواهند شد و به صورت بارهای سنگین در خواهند آمد، این تعبیر در بسیاری از آیات
 آمده است وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ انعام / ۳۱، لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... نحل / ۲۵.

منظور از خالدين فیه ماندن در عذاب «وزر» است و یا اینکه همان وزر مبدل به عذاب شده است، این بار، بد باری است که مبدل
 به عذاب گردیده است. در جای دیگر می خوانیم: وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ... جن / ۲۳.

۱۰۲- يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا این آیه و دو آیه بعدی در بیان حال و گفتگوی گناهکاران و حسرت آنها
 در روز حشر است منظور از «نفخ صور» شاید احضار مردم باشد چنان که در آیه ۱۰۸ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ ... خواهد آمد يَوْمَ يُنْفَخُ
 ... بدل است از يَوْمَ الْقِيَامَةِ در آیه قبل. در زمینه نفخ صور در «نکته‌ها» سخنی خواهد آمد.

در زمینه کبود چشم بودن گناهکاران در آن روز، در آیات دیگر آمده است که آنها کور محشور خواهند شد نظیر: وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ أَعْمَى طه / ۱۲۴ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا اسراء / ۹۷ ولی آیه وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي
 الْأَخِرَةِ أَعْمَى اسراء / ۷۲ نشان می دهد که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۸

منظور کوری معنوی است، پس منظور از کبودی چشم اگر کوری ظاهری نباشد، کبود بودن آن نوعی تغییر قیافه و علامت
 گناهکار بودن است مانند يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ رحمن / ۴۱.

۱۰۳- يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا.

آنها با در نظر گرفتن خلود و ابدیت قیامت، زندگی دنیا را چنان اندک به حساب می‌آورند که پنهانی به همدیگر می‌گویند: فقط ده روز در دنیا زندگی کرده‌اید به پنهانی سخن گفتن ظاهراً به علت رعب است، إِنْ لَبِثْتُمْ ... بیان و مقول «یتخافتون» است.

۱۰۴- نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا.

یعنی ما به گفته هر دو گروه احاطه و اطلاع داریم، اینکه گوینده یک روز افضل و نزدیکتر به صدق است علتش آنست که: زندگی دنیا در مقابل خلود آخرت چیزی نیست که به حساب آید لذا این گوینده از آن کس که زندگی را ده روز به حساب می‌آورد به صدق و راست گفتن نزدیکتر است.

۱۰۵- وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا.

در مجمع البیان فرموده: مردی از قبیله ثقیف از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید کوه‌ها با این عظمت در قیامت چگونه خواهد بود، فرمود: خدا آنها را به حرکت درمی‌آورد و مانند شن‌ها قرار می‌دهد، سپس بادها را بر آنها می‌فرستد و متفرق می‌کند. يَنْسِفُهَا ... یعنی پروردگار به طور کامل آنها را پاشیده می‌کند، در جای دیگری آمده: وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا وَاقْعَةً / ۴ و ۵.

۱۰۶ و ۱۰۷- فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۹

ضمیر «ها» در هر دو محل راجع به «ارض» است یعنی زمین را به صورت بیابانی هموار می‌گذارد که در آن پستی و بلندی نبینی. منظور هر بیننده است خطاب به آن حضرت به صورت نمونه است.

۱۰۸- يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا.

این آیه حاکی از تسلیم محض بودن در مقابل خواست و فرمان خدا در آن روز است. این داعی از طرف خدا است که در آن روز به هر چه خواند تبعیت می‌کنند. ضمیر «له» ظاهراً راجع به تبعیت است که از «یتبعون» فهمیده می‌شود یعنی در آن پیروی انحرافی نیست، به عبارت دیگر: نمی‌توانند در مقابل آن داعی، از خود مقاومتی نشان دهند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مؤمن / ۱۶ جمله وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ ... موید این مطلب است یعنی بی‌چون و چرا اطاعت می‌کنند و صداها به علت عظمت خدای رحمن آهسته می‌شود، این حکایت، از احاطه مذلت و مسکنت بر مردم دارد.

احتمال دارد که «له» راجع به داعی باشد، در این صورت معنی آن چنین می‌شود که آن داعی در دعوت خویش انحرافی و تبعیضی ندارد و همه را دعوت می‌کند ظاهراً این دعوت غیر از دعوتی است که در آیه: ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْمَازِئِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ روم / ۲۵ آمده است.

۱۰۹- يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا.

این آیه و دو آیه بعدی در تکمیل مطلب آیه قبل است و روشن می‌کند که در مقابل قضاء حتمی و حکومت خدایی کسی درباره کسی حق تصمیم‌گیری ندارد مگر شفاعت کسی که خدا به او اذن سخن گفتن و شفاعت کردن بدهد «الا من» تقدیرش «الا شفاعة من» است، این آیه در نفی اصل شفاعت نیست بلکه در نفی تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۰

تأثیر آن است مگر از کسی که خدا اجازه فرماید، در زمینه شفاعت در سوره بقره / ۴۸ به طور تفصیل سخن گفته‌ایم.

غرض از رَضِيَ لَهُ قَوْلًا آنست که آنها سخن حق بگویند و بدانند برای کدام شخص شفاعت می‌کنند و خداوند کدام شفاعت را می‌پذیرد مانند: أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا نَبَأًا / ۳۸ و این میسر نیست مگر از انبیاء و ائمه و بندگان خالص خدا.

۱۱۰- يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا بِمَا مَلَا حَظَّهُ هَمِينَ آیه در سوره بقره / ۲۵۵ معلوم می‌شود که این آیه راجع به شفاعت کنندگان است و روشن می‌کند که خدا به آنها احاطه علمی مطلق دارد ولی آنها احاطه علمی به خدا ندارند، یعنی: خدا به هر کس اجازه شفاعت نمی‌دهد بلکه به کسانی که کاملاً از وضع آنها آگاه است و می‌داند که شایستگی این کار را دارند و

مطابق رضای او سخن می‌گویند و بر خلاف نمی‌گویند، علی‌هذا ضمیر «هم» به مَنْ اذْنَلَهُ راجع است به اعتبار معنای آن. مراد از ما یَبِینُ اُیْدِیهِمْ حالات حاضر آنها در قیامت است و از ما خَلَفَهُمْ حالات آنها در دنیا است که در آن روز پشت سر آنها خواهد بود. و اگر مراد گناه کاران باشد، منظور آنست که خدا امروز و گذشته آنها را می‌داند و می‌داند که مستحق شفاعتند.

۱۱۱- وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا منظور از آیه بیان خضوع و تسلیم شدن همه به خدا است، آمدن «وجوه» شاید برای آنست که خضوع اول بار در چهره ظاهر می‌شود و یا خضوع وجوه نمایانگر تمام وجود است، آمدن دو وصف «حی- قیوم» به نظر میزان برای آنست که مردم مرده بودند و زنده شده‌اند ولی خدا زنده دائمی است و قیوم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۱

اشاره به قیام به همه کارهای مردم است. لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مؤمن / ۱۶. آن گاه پس از خضوع و تسلیم شدن نوبت رسیدگی به حساب مردم است اول: وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا از آیه بعدی معلوم می‌شود مراد از «من حمل» کفار هستند که از رحمت و غفران خدا ناامید خواهند بود، دوم: ۱۱۲- وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا.

اعمال شایسته تنها نجات دهنده نیست بلکه باید ایمان به خدا و معاد و عقائد حقه داشته باشد منظور از «هضم» ناقص کردن اجر است یعنی نه از آن می‌ترسد که خدا به او ظمی کند و بی‌جهت عذابش نماید و نه از آن می‌ترسد که خدا پاداشش را ناقص بدهد.

۱۱۳- وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا این به حکم نتیجه‌گیری از آیات قبل است «كذلك» اشاره است به آنچه در این سوره گفته شد، «انزلناه» راجع به کل قرآن است یعنی مانند این گفته‌ها، قرآن را نازل کرده‌ایم قُرْآنًا عَرَبِيًّا حال است از ضمیر «انزلناه» یعنی این چنین آن را نازل کردیم که قرآن فصیح است و اندازها را در عبارات و اشکال گوناگون بیان کردیم تا مشرکان از عناد با حق پرهیز کنند و یا در آنها تذکری احداث کند، میزان با استفاده از لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى همانطوری که درباره فرعون گفته شد «یتقون» را پرهیز از عناد و لجاجت معنی کرده است به علت وجود خشیت که از شنیدن آیات به وجود می‌آید و يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا را حادث تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۲

شدن تذکر می‌داند که منجر به ایمان می‌شود یعنی تا بترسند و با حق عناد نکنند و یا ایمان بیاورند.

۱۱۴- فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا قسمت اول مربوط به مطالب قبل است یعنی بلند مرتبه است الله که فرمانروای حق است و این چنین مطلب حق و قانع کننده بیان می‌دارد و پیامبران می‌فرستد و هدایت می‌کنند و می‌میراند و زنده می‌کند و همه به او خاضع هستند منظور از وَلَا تَعْجَلْ ... شاید آن باشد که در مقدمه تفسیر گفته‌ایم که آن حضرت با نزول اولی و دفعی، همه قرآن را می‌دانست ولی اگر خود ادا می‌کرد در قالب اعجاز بیان نمی‌شد، لذا خدا فرماید: پیش از آنکه جبرئیل بخواند تو در خواندن آن عجله نکن، در این صورت مراد از «القرآن» همان مقدار است که بنا بود جبرئیل در هر دفعه بخواند، مؤید این جمله وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا که به آنچه می‌دانی قناعت مکن بلکه علم دیگری را که همان ادای مطلب در قالب اعجاز است از خدا بطلب.

در تفسیر برهان و غیره نقل شده: آن حضرت پیش از آنکه جبرئیل آیه را تمام کند شروع بخواندن آن می‌کرد که مبادا از یادش فراموش شود ولی از این کار نهی شد.

در خصال صدوق از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده: که از وی از داناترین مردم سؤال شد فرمود: آن کسی است که علم مردم را به علم خود اضافه کند: «

قال من جمع علم الناس الى علمه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۳

نکته‌ها

نفخ صور یعنی چه؟

مسئله نفخ صور در قرآن مجید مجموعاً در ده مورد آمده است، معنای تحت اللفظی آن «دمیدن در شیپور» است بعضی از آیات در زمینه نفخ صور اول یعنی ویرانی عالم است، بعضی‌ها در نفخ صور دوم، یعنی زنده شدن مردگان می‌باشد، آیا واقعا شیپوری هست و در آن می‌دمند، در نتیجه عالم ویران می‌شود و با دمیدن دوم مردمان زنده می‌شوند و یا آن کنایه از معنای دیگری است؟ در مجمع البیان ذیل آیه ۷۳ از سوره انعام فرموده: درباره صور گفته‌اند:

آن شاخی است که اسرافیل در آن دو بار می‌دمد در بار اول همه از بین می‌روند و در ثانی همه زنده می‌شوند. (حسن گفته: آن جمع صورت است، علی‌هذا، معنی آنست که ارواح در صورتها دمیده می‌شود) آن گاه از ابو سعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چطور متنعم شوم و خوش باشم با آنکه صاحب شیپور، آن را به دهان گرفته و سر بالا کرده و گوش فرا داده، منتظر دستور است تا در آن بدمد ...

در صحیفه سجادیّه فرموده: اسرافیل صاحب صور منتظر فرمان تو است تا امانتهای قبور را برانگیزد: «و اسرافیل صاحب الصور الذی ینتظر منک الاذن فینبه بالنفخه صرعی رهائن القبور» (دعای یکم) در آیات ۴۹ و ۵۳ سوره یس و ۴۲ سوره ق، مرده شدن و زنده شدن مردمان با صیحه، ذکر شده است.

در تفسیر صافی در آخر سوره زمر روایتی در این زمینه از حضرت سجاد علیه السلام نقل شده است، گویا از ائمه اطهار علیهم السلام در این زمینه روایات تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۴

چندانی نقل شده است، ولی از آیات صیحه روشن می‌شود که مردن و زنده شدن در قیامت با صیحه خواهد بود و این مؤید روایت اسرافیل و شیپور است و الله العالم.

المیزان در ذیل آیه طه فرموده: نفخ صور کنایه از احضار و خواندن است، اما این منافی آیات صیحه است. و الله العالم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۵

طه سوره (۲۰) آیه ۱۱۵-۱۲۶

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۶]

اشاره

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيِّئِ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى (۱۱۸) وَ أَنْكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى (۱۱۹)

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَآ يَبْلَى (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى (۱۲۳) وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴)

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى (۱۲۶)

- ۱۱۵- ما پیشتر به آدم دستور دادیم، فراموش کرد و در او ثباتی نیافتیم.
- ۱۱۶- و چون به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید، سجده کردند مگر ابلیس که امتناع نمود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۶
- ۱۱۷- گفتیم: ای آدم این دشمن است برای تو و برای همسرت، شما را از این باغ خارج نکند که به زحمت خواهی افتاد.
- ۱۱۸- تو راست که در آنجا گرسنه نشوی و عریان نمایی.
- ۱۱۹- و تو در آنجا تشنه نمی شوی و از حرارت آفتاب به زحمت نمی آفتی.
- ۱۲۰- شیطان به او وسوسه کرد و گفت یا آدم آیا دلالت کنم بر درخت همیشگی و حکومتی که کهنه نشود.
- ۱۲۱- هر دو از آن خوردند، عورتشان بر آن دو ظاهر شد، شروع کردند از برگهای باغ بر عورت خود می گذاشتند، آدم به خدایش عصیان کرد و ناامید شد.
- ۱۲۲- سپس خدایش او را برگزید و بر او توبه کرد و هدایتش نمود.
- ۱۲۳- گفت: از آنجا فرود آئید بعضی از شما دشمن بعضی هستید، پس اگر به شما هدایتی از من آید هر که تابع هدایت من باشد نه گمراه می شود و نه شقی.
- ۱۲۴- و هر که از یاد من اعراض کند، او زندگی تنگی خواهد داشت و روز قیامت کور محشورش کنیم.
- ۱۲۵- گوید: خدایا چرا کور محشورم کردی حال آنکه بینا بودم.
- ۱۲۶- گوید: این چنین آیات ما بر تو آمد، فراموش کردی، امروز همانطور فراموش می شوی.

کلمه‌ها

عهدنا: عهد به معنی نگهداری و مراعات پی در پی است، پیمان را از آن عهد گویند که لازم الرعایه است «عهدنا» در آیه به معنی دستور دادن است، استعمال لفظ عهد برای لازم العمل بودن آنست.

عزما: عزم: قصد. اراده. تصمیم. مراد از آن در آیه ظاهراً تصمیم و ثبات در عهد است.

اسجدوا: سجود در لغت به معنی تذلل، خضوع و اظهار فروتنی است طبرسی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۷

فرموده: آن در لغت به معنی خضوع و تذلل است و در شرع، گذاشتن پیشانی بر زمین.

ابی: اباء: امتناع و خودداری «ابی»: امتناع کرد.

تشقی: مراد از آن در آیه به مشقت و زحمت افتادن است، راغب گوید:

گاهی شقاوت به جای رنج و مشقت گذاشته می شود مثل «شقیف فی کذا» یعنی در این کار به زحمت افتادم.

تعری: عری (بر وزن قفل): عریان بودن: «العری: عدم اللبس» «لا تعری»: عریان نمی مانی.

تظماً: ظمأ: عطش «لا تظماً: عطشان نمی شوی.

تضحی: ضحی: انتشار نور آفتاب. اصل آن به معنی ظهور است منظور از «لا تضحی» آنست که حرارت آفتاب نمی بینی طبرسی فرموده:

«ضحی الرجل یضحی: اذا برز للشمس».

وسوس: وسوسه: حدیث نفس یعنی کلامی که در باطن انسان می شود خواه از شیطان باشد یا از خود انسان، در مجمع فرموده:

وسوسه با صدای آهسته به سوی چیزی خواندن است «وسوس له» یعنی خیر خواهی به نظر او آورد «وسوس الیه» یعنی مطلب را با صدای خفی به او القا کرد.

سوءاتهما: سوئه از ماده سوء چیزی را گویند که آشکار شدن آن انسان را ناراحت و بد حال می کند، منظور از آن در آیه عورت و

آلت تناسلی آنهاست.

یخصفان: خصف: چسباندن و قرار دادن طَفِيقًا يَخْصِفَانِ: شروع کردند می‌چسبانند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۸
غوی: غی و غوایه: رفتن به راه هلاکت و نیز به معنی خلاف رشد است. (قاموس قرآن).

اجتباہ: جبی: جمع کردن. اجتباہ: جمع کردن به طور انتخاب و برگزیدن «اجتباہ»: برگزید او را.

اهبطا: هبوط: پائین آمدن: طبرسی فرموده: هبوط و نزول و وقوع نظیر هم هستند، چون در انسان به کار معنی استخفاف و حقارت می‌دهد چنان که راغب تصریح کرده است، گاهی به معنای دخول و حلول باشد چنان که طبرسی فرموده و از آنست: اَهْبَطُوا مِصْرًا بقره/ ۶۱ که به معنی دخول است.

ضنک: ضنک: تنگ و تنگ شدن، اسم و مصدر هر دو آمده است مؤنث و مذکر در آن یکسان است مانند مکان ضنک و معیسه ضنک.

«ضنک المكان: ضاق».

شرحها

در مقدمه سوره گفته شد که مطالب این سوره در اِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى خلاصه می‌شود، علی هذا ماجرای آدم و شیطان و فریفته شدن او، و تدارک نقصان به وسیله توبه، یکی از تذکره‌های این سوره مبارکه است، شاید نظر عمده در این قضیه آن باشد که انسان پیوسته در معرض سقوط و هلاکت است ولی خدا، هم پیش از سقوط او را هدایت کرده و هم بعد از سقوط راه بازگشت برایش گذاشته (توبه) است، مشروح جریان آدم علیه السلام در سوره بقره و اعراف گذشته است.

در این آیات می‌خوانیم: خدا به آدم سفارش کرد که از درخت نهی شده تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۹
نخورد ولی در او ثباتی و استقامتی نبود.

ملائکه به دستور خدا به آدم سجده کردند مگر ابلیس. خدا فرمود:

ای آدم این دشمن تو و دشمن همسر تو است شما را از این باغ خارج نکند و گر نه به مشقت خواهی افتاد، تو در اینجا نه گرسنه می‌مانی و نه عریان، نه عطشان می‌گرددی و نه از حرارت آفتاب ناراحت می‌شوی.

اما شیطان آدم را وسوسه کرد تا او و زنش از آن درخت خوردند عورتشان پدیدار گشت، ولی خدا توبه او را پذیرفت و برای او و نسلش وعده آمدن دین و قوانین داد. می‌شود گفت: چون ماجرای آدم در سوره اعراف به طور تفصیل آمده و اعراف پیش از سوره طه نازل گشته است لذا در این سوره مختصر و به مناسبت مقام نازل شده است. و الله العالم.

۱۱۵- وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا به نظر می‌آید که نسیان به معنی ترک باشد چنان که گفته‌اند، آیات نشان می‌دهد که آدم فراموش نکرده بود بلکه وسوسه شیطان او را فریفت و مخصوصاً قسم خوردن شیطان که در سوره اعراف آمده است و اگر فراموش می‌کرد مسئول نمی‌شد، از امام علیه السلام نیز نقل شده که فراموش نکرد (صافی) «من قبل» اشاره به گذشته است.

منظور از عهد همان دستور لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ است، معنای وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا آنست که در او ثبات و استقامتی برای مراعات عهد پیدا نکردیم.

۱۱۶- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ این آیه و آیات بعدی تفصیل آیه قبل است یاد کن تفصیل جریان را تا بدانی چطور آدم عهد را ترک کرد، ابلیس یقیناً از ملائکه نیست، مشمول خطاب تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶۰

«اسجدوا» برای او ظاهراً به عنوان تغلیب است، منظور از سجود ظاهراً خضوع و اقرار به لیاقت آدم به خلیفه اللهی است ولی ابلیس از

سجده امتناع کرد.

۱۱۷- فَعَلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزُوجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى دُشْمَن بُوْدن مَقْدَمَه فَرِيْفْتَن و خَارِج كَرْدن از جَنّت است لَذَا بَا فَاء تَفْرِيع آمَدَه: فَلَا يُخْرِجَنَّكَ ... و مَرَاد از «فَتَشْقَى» بَه زَحْمَت و فِشَار افْتَادن است كَه در سوره اعراف آمَدَه: فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ / ۱۹.

۱۱۸ و ۱۱۹- إِنَّ لِمَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى وَ أَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى ظَاهِر آنست كَه و سَائِل مَعِيْشَت در آن مَحَل فَرَاوَان بُوْد چنان كَه فرموده:

فَكَلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا لَذَا آدَمُ در آنجا نَه گرسنه مِي مَانَد و نَه عَرِيَان و نَه عَطْشَان مِي گَرْدِيْد و نَه از حَرَارَت آفتاب رَنج مِي بَرْد، ظَاهِرَا بَه عِلّت تَنَاسَب آخِر آيَات چنين آمَدَه است و گَر نَه لَازِم بُوْد كَافْتَه شُوْد «الَا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَظْمَأُ وَ لَا تَعْرَى وَ لَا تَضْحَى».

۱۲۰- فَوْشَوْسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةٍ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبْلَى.

و سَوْسَه شَيْطَان هِمَان قَالَ يَا آدَمُ ... از سوره اعراف ظَاهِر مِي شُوْد كَه شَيْطَان بَر آدَم و حُوا مَجْسَم شَد و چنين كَافْت در سوره هُوْد كَافْتَه است كَه مَلَائِكَه مِي تَوَانَد بَه صُورَت انْسان در بِيَانَد هَكَذَا جَن، چنان كَه در سوره نَمَل در جَرِيَان قَالَ عَفْرِيْتٌ مِنَ الْجِنِّ آمَدَه است «و مَلِك» عَطْف است بَر «الْخُلْد» يَعْنِي دَلَالَت كَنَم تُو رَا بَر دَرخْتِي كَه بَا خُورْدن مِيوَه آن بَه حِيَاَت اَبْدِي و حُكُومَت دَائِمِي بَرَسِي؟ در سوره اعراف آمَدَه است: مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَن هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ / ۲۰. تَفْسِيْر أَحْسَن الْحَدِيث، ج ۶، ص: ۴۶۱

۱۲۱- فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ رَقِّ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى.

لَفْظ «لَهُمَا» در اَيْنْجَا و در سوره اعراف / ۲۰ و ۲۲ نِشَان مِي دَهْد كَه كَس دِيْگَرِي در آنجا نَبُوْد، بَا خُورْدن از مِيوَه آن دَرخْت، لِبَاسَهَايِ آنهَا رِيْخْت، شُرُوع كَرْدنَد بَا بَرَك دَرخْتَان سْتَر عُورَت كَرْدن.

در زَمِيْنَه وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى خِلَاصَه فرموده طَبْرَسِي چنين است مَعْصِيَت هِم در مَقَابِلِ وَاجِب كَافْتَه مِي شُوْد و هِم در مَخَالَفَت اَمْر مَسْتَحَبّ، شَاعِر كَوِيْد:

«امر تك امرا جازما فعصيتني»

يعْنِي تُو رَا دَسْتُور جَازِم دَادَم و لِي مَخَالَفْتَم كَرْدِي پَس تَرَك كَنَنْدَه مَسْتَحَبّ رَا مَانَعِي نِيْست عَاصِي بِنَامَنْد، آن گَاه فرمَآيْد: شَكِي نِيْست كَه مَحْتَمَل است «فَغَوَى» بَه مَعْنِي نُوْمِيْدِي بَاشَد، جَازِم است مَعْنَايِ «فَغَوَى» آن بَاشَد كَه آدَم از رَسِيْدن بَه خُلُود نُوْمِيْد گَرْدِيْد يعْنِي از دَرخْت خُورْد و لِي بَه آرْزُويْش نَرَسِيْد.

الْمِيْزَان فرموده: مَعْصِيَةُ آدَمُ در مَقَابِلِ اَمْر اَرشَادِي بُوْد نَه اَمْر مَوْلُوي و وَجُوبِي، پِيَامْبِرَان از مَعْصِيَت و مَخَالَفَت حَق مَعْصُومَنْد ... اَيْن است مَعْنَايِ قَوْل قَائِل: اَنْبِيَاءُ بَا اَنْكَه مَعْصُوم هَسْتَنْد مَانَعِي نِيْست تَرَك اَوْلِي از آنهَا سَر زَنْد، خُورْدن آدَم از شَجْرَه، تَرَك اَوْلِي بُوْد.

۱۲۲- ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَاهُ وَ هَدَاهُ فِي سوره بقره / ۳۷ فرموده: فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ... پَس «اجْتَبَاهُ» در آيَه هِمَان تَلْقِيْن كَلِمَات از طَرَف خُدَاسْت، تُوْبَه خُدَا در مَقَابِلِ سَخْن آدَم و زَنْش بُوْد كَه كَافْتَنْد: ... رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَيْنَا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اعراف / ۲۳، قَبُول تُوْبَه، او رَا بَه مَقَام اَوْلِي بَر نَگَرْدَانِيْد، بَلَكَه خُدَا وَعْدَه كَرْد كَه اِگَر بَه دَسْتُورَهَايِ خُدَا عَمَل نَمَآيْد اَهْل بَهْشْت خَوَآهْد بُوْد، تَفْسِيْر أَحْسَن الْحَدِيث، ج ۶، ص: ۴۶۲

در نَهْجِ الْبَلَاغَه خُطْبَه اَوَّل فرموده است:

«ثم بسط الله سبحانه له في توبته و لقاها كلمة رحمة و وعده المراد الي الجنة».

بَه نَظَر مِي آيْد: مَنظُور از «فَهْدِي» وَعْدَه آمَدن شَرِيْعَت بَاشَد كَه در آيَه بَعْدِي خَوَآهْد آمَد، يعْنِي: خُدَا پَس از قَبُول تُوْبَه، او رَا بَه شَرِيْعَت و اَحْكَام خُود رَهْبَرِي فرمود:

ناگفته نماند آیاتی که جریان آدم و سجده ملائکه را نقل می‌کنند آیات متشابهی هستند. باید گفت: مصلحت اقتضاء می‌کرده فقط این مقدار گفته شود و یا عقل ما آنها را درک نمی‌کند و الله العالم.

۱۲۳- قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى لَفْظ «اهبطا» در اینجا تشبیه است خطاب به آدم و زنش، ولی در سوره بقره و اعراف «اهبطوا» به لفظ جمع است، ظاهراً جمع آمدن برای آن است که هبوط آن دو هبوط همه انسانها بود، قرآن مجید به جمله بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ در هر سه سوره تکیه کرده است، به نظر می‌آید این جمله، اشاره به رقابتها و تصادمها و تضادها است که انسان در زندگی خواهد داشت به نظر می‌آید: این جمله در هر سه آیه، حال باشد از فاعل «اهبطوا» یعنی: در همچو حال فرود آئید و از همین حالا خصومت میان شما شروع می‌شود.

به نظر المیزان «لا یشقی» دنباله «لا یضل» است یعنی هر که تابع هدایت من شد گمراه نمی‌شود و عاقبت امرش به بدبختی نمی‌رسد و چون هر دو فعل مطلق است شامل دنیا و آخرت هر دو می‌شود، یعنی نه در دنیا گمراه و بدبخت می‌شود و نه در آخرت. اما دیگران گفته‌اند: «فلا یضل فی الدنیا و لا یشقی فی الاخره» ولی کلمه «ضنکا» در آیه بعدی قول المیزان را تایید می‌کند زیرا تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶۳

بی‌ایمان در دنیا هم بدبخت است و در زندگی تنگ بستر می‌برد. در روایات اهل بیت علیهم السلام درباره فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فرموده‌اند «من قال بالائمه و اتبع امرهم» آن از باب تعیین و تطبیق است.

«اما» در آیه «ان» شرطیه است با «ماء» زائد و تأکید، «ما» در «اما» و نون تأکید در «یأتینکم» حاکی است که شرط حتماً عملی است، یعنی هدایت خواهد آمد. قضاء حتمی خداست که پیرو هدایت مطلقاً گمراه و شقی نباشد.

۱۲۴- وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قسمت دوم مطلب و قضاء حتمی خداست که هر که خدا را فراموش کند در زندگی تنگی باشد، منظور از «ذکری» ظاهراً یاد کردن خدا به واسطه عمل به فرموده‌های او است چنان که در آیه بعدی آمده: أَتَتَّكَّ آيَاتُنَا.

ناگفته نماند: آنکه عقیده به خدا و آیات خدا ندارد پیوسته متوجه به مادیات است، و او هر قدر به مادیات دست یابد او را سیر نمی‌کند و پیوسته در فکر رسیدن به درجات بالاتری است و همیشه با هم و غم و نگرانی و اضطراب و ترس از آینده، زندگی می‌کند و این همان زندگانی تنگ است او در قلب خود سکون و آرامش ندارد، زیرا أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ و او از ذکر خدا بیگانه است.

در بعضی از روایات «ذکر» به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر شده است آن می‌شود از باب مصداق باشد.

چنین کسی در آخرت نیز کور است، منظور از کوری ظاهراً آن است که به بهشت و سعادت راه نمی‌یابد، چنان که آیات بعدی شاهد این مطلب هستند، نه تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶۴

کوری ظاهری چشم، آری آنکه در دنیا از دیدن آیات خدا کور است و مصداق لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بها می‌باشد در آخرت نیز همانطور خواهد بود. در روایت برهان از امام صادق علیه السلام آمده که:

«و هو يتحير في القيامة»

به آیه بعدی توجه شود.

۱۲۵- قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ظهور آیه در آن است که منظور از «اعمی» کور بودن چشم است نه بصیرت با آنکه بسیاری از آیات حاکی است که مجرمان و کفار روز قیامت بینا خواهند بود مانند سخن منافقان به مؤمنین که خواهند گفت: انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ حدید/ ۱۳ و مانند: وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا كهف/ ۵۳ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَيْلًا إِلَى مَرَدِّ مِنْ سَبِيلِ شوری/ ۴۴ و دهها دلائل دیگر، شاید به همین منظور است که «فراء» گفته، وقت خروج از قبر بینا

هستند بعد کور می‌شوند ولی قول او مشکل را حل نمی‌کند.

در میزان بعد از ذکر مقدمه‌ای فرموده است جایز است که در این امر تبعیض باشد یعنی گناهکاران چیزی را که سعادت و فلاح و رسیدن به کرامت در آنست نبیند ولی آنچه را که بر او حجت را تمام می‌کند، و احوالی که او را می‌ترساند و آتشی را که می‌سوزاند به بیند، خدا فرموده: **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ** / مطففین / ۱۵.

ناگفته نماند: در مجمع البیان و تفسیر برهان نقل شد که معاویه بن عمار گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم از کسی که ثروت دارد ولی به حج نمی‌رود فرمود: او از کسانی است که خدا فرموده: **وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى** گفتیم:

سبحان الله آیا کور محشور خواهد شد؟! فرمود:

اعماه الله عن طريق الجنة

در نسخه مجمع «عن طريق الحق» است ولی در دو روایت برهان «عن طريق تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۶۵

الجنة» آمده و این مؤید قول میزان است.

۱۲۶- **قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى آية جواب لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى** است، «كذلك» اشاره است به اعمی محشور کردن «كذلك» دوم اشاره است به «اتتك...» یعنی همانطور که اعمی محشور کردیم آیات ما به تو آمد و تو آنها را ترک کردی و همانطور که آیات ما آمد و ترک کردی، امروز ترک می‌شوی، منظور از نسیان در هر دو مورد ترک و بی‌اعتنایی است چنان که در **وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِيَّ** گذشت، به هر حال کور بودن امروز معلول کور بودن در دنیا، و ترک شدن امروز معلول ترک کردن در دنیا است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۶۶

طه سوره (۲۰) آیه ۱۲۷-۱۳۵

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۵]

اشاره

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷) أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لَأُولِي النُّهَى (۱۲۸) وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَأَجَلٌ مُسَمًّى (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى (۱۳۰) وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۳۱)

وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْئَلُكَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى (۱۳۲) وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳) وَلَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَتَسْبِحَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى (۱۳۴) قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصُّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنْ اهْتَدَى (۱۳۵)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۶۷

۱۲۷- این چنین کیفر می‌دهیم به آنکه اسراف کرده و به آیات ما ایمان نیاورده است، عذاب آخرت سختتر و پایدارتر است.

۱۲۸- آیا معلوم نشد بر آنها، که چقدر مردمان را پیش از آنها هلاک کردیم، در خانه‌های آنها راه می‌روند، در اینها موعظه‌هایی است خردمندان را.

۱۲۹- اگر نبود وعده مهلت و اجل معین که از پروردگارت گذشته و عذاب بر آنها ملازم می‌شد.

۱۳۰- بر آنچه می‌گویند صبر کن و خدایت را تسبیح و حمد کن پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و در بعضی از ساعات شب و اطراف روز، او را تسبیح گوی تا بر قضای خدا راضی شوی.

۱۳۱- خیره مشو به آنچه از متاع دنیا به کفار داده‌ایم آنها زینت این دنیا هستند، (خواسته‌ایم) امتحانشان کنیم، روزی خدایت بهتر و پایدارتر است.

۱۳۲- اهل خویش را به نماز امر کن، خودت نیز بر آن صبر کن، ما از تو روزی نمی‌خواهیم، ما به تو روزی می‌دهیم، عاقبت برای تقوی است.

۱۳۳- مشرکان گفتند: چرا برای ما معجزه‌ای از پروردگارش نمی‌آورد؟ آیا دلیل روشن آنچه در نامه‌های اولی است برای آنها نیامد؟!.

۱۳۴- اگر پیش از آمدن قرآن هلاکشان می‌کردیم می‌گفتند: پروردگارا چرا بما پیامبری نفرستادی تا پیش از ذلیل و خوار شدن از آیات تو پیروی کنیم؟

۱۳۵- بگو: همه منتظریم، منتظر باشید، به زودی می‌دانید اهل راه راست و هدایت یافته کدامند.

کلمه‌ها

یهد: هدایت در اینجا به معنای بیان یا تبیین است یعنی معنای بیان به آن تضمین شده است أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا آشکار نشده بر آنها.

النهی: نهی: عقل. جمع آن «نهی» است، عَلَّتْ این تسمیه آنست که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶۸
عقل، انسان را از بدیها نهی می‌کند.

لزما: لزوم: لازم شدن، آن مصدر به معنی فاعل (ملازم) است.

آناء: ساعتها. مفرد آن انی (بر وزن جسر) است.

زهرة: زیبایی در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: «کان ازهر اللون» یعنی رنگش نورانی بود.

اصطبر: یعنی صبر کن. آن در اصل «اصتبر» از باب افتعال است که تاء آن به طاء قلب شده است.

متربص: تربص: انتظار «فتربصوا» پس انتظار بکشید.

شرحها

آیات فوق، وعده‌ها، وعیدها، فرمانها، اندازها و نصیحتهاست که بر آیات گذشته مترتب می‌باشد.

۱۲۷- وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى.

لفظ «كذلك» اشاره است به مَعِيشَةً ضَنْكًا ... یعنی: هر متجاوز کافر را آن چنان کیفر می‌دهیم، در دنیا در زندگی تنگ و در آخرت کور خواهند بود، ولی عذاب آخرت سختتر و پایدار است، کلمه «و كذلك» ظاهرا استیناف است نه برای عطف، «اسراف» راجع به متجاوز و کارهای ناشایست است وَ لَمْ يُؤْمِنْ راجع به عدم ایمان و شرک می‌باشد.

۱۲۸- أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى.

این آیه یک شاهد عینی به وعید آیات سابق است، یعنی هلاکت اقوام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶۹

گذشته را به بینند و به حق بودن وعید خدا باور کنند، «یهد» در اینجا به معنی آشکار شدن است یعنی: «أفلم یتبین لهم» ضمیر «لهم» قبلهم» در وهله اول راجع به مشرکین مکه است يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ برای تثبیت مطلب است زیرا اهل مکه در سفرهای شام و یمن،

ویرانه‌های قوم لوط و عاد و ثمود را به چشم می‌دیدند و از آنها می‌گذشتند. در این تذکرها برای خردمندان موعظه‌ها است.

۱۲۹- وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى.

یعنی دو عامل سبب تأخیر عذاب از آنهاست، یکی وعده خدا که باید بدکاران در مهلت زندگی کنند و مجالی برای تفکر و بازگشت داشته باشند، این مطلب با تعبیر وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ پنج بار در قرآن مجید تکرار شده است، دیگری اینکه باید گناهکاران به اجل مسمای خود برسند، ولی از بعضی آیات معلوم می‌شود که مهلت تا رسیدن اجل معین است، مثلاً آیه: وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّتَ بَيْنَهُمْ شوری/ ۱۴، این مسئله را روشن می‌کند وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عطف است بر کَلِمَةٌ سَبَقَتْ یعنی: «و لو لا اجل مسمی» فاعل «لکان» از «اهلکنا» فهمیده می‌شود و تقدیر آن «لکان الهلاک لزاما» است.

علی هذا مردم با وجود کفر و اسراف و شرک تا وقتی که پیش خدا معین است در مهلت خواهند بود، أَجَلٌ مُّسَمًّى همان است که تغییری در آن نیست رجوع شود به (انعام/ ۲).

۱۳۰- فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ.

این آیه به آن حضرت دستور می‌دهد که در مقابل فتنه و توطئه‌های مشرکان خویشتن‌داری کنند و به نماز و توجه به خدا روی آورند، مانند: وَ اسْتَعِينُوا تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۰

بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ

بقره/ ۴۵، آری استقامت و توجه به خدا رمز پیروزی است، فاء در «فاصبر» برای نتیجه است یعنی حالا- که اراده خدا بر مهلت بدکاران است و خدا به زودی هلاکشان نخواهد کرد پس بر مخالفشان صبر کن.

ناگفته نماند: تسبیح در مقابل عظمت و جلال و بی‌نیازی خداست و حمد در مقابل نعمتهای خدا، سپس یکی از دیگری کفایت نمی‌کند بقاء در «بحمد» به معنای «مع» است قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ تطبیق می‌شود با نماز صبح و قَبْلَ غُرُوبِهَا با نماز عصر، و شاید شامل ظهر هم باشد آنَاءِ اللَّيْلِ می‌شود شامل نماز عشاءین و نماز شب هر دو باشد، اطَّرَافِ النَّهَارِ شامل قبل از ظهر و بعد از ظهر است می‌شود منظور از آن اذکار مستحبی باشد و چون این دو وقت شامل اجزاء زیاد است، لذا جمع آمدن مانعی ندارد، چنان که با در نظر گرفتن وقت ممتد در آیه دیگر فرموده: أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ هود/ ۱۱۴.

بنا بر آنچه گفته شد وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ شامل نمازهای واجب و مستحب و همه اذکار می‌شود، و اگر بگوئیم اطَّرَافِ النَّهَارِ برای آن آمده که وسعت وقت را در قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا بفهماند آن وقت این آیه مانند آیه ۱۱۴ هود در زمینه نمازهای واجب می‌شود و مانند: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُواكَ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ اسراء/ ۷۸، اطَّرَافِ النَّهَارِ تقدیرش «و فی اطراف النهار» است.

«فسبح» تقدیرش «و من آناء الليل فسبح فيها» است لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ به نظر المیزان معنایش آنست که: تا به قضای خدا راضی شوی یعنی صبر کن و خدا را حمد و تسبیح گوی تا برای تو رضا حاصل شود به قضای الهی در تأخیر انتقام از مشرکان.

طبرسی فرموده: تا راضی شوی به شفاعت و درجه رفیعه در نزد خدا، به تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۱

قولی: تا راضی شوی به همه آنچه از کمک و اعزاز دین در دنیا وعده شده‌ای و در آخرت به شفاعت و بهشت در زمینه آیه از حضرت صادق صلوات الله نقل شده:

«فريضة على كل مسلم ان يقول قبل طلوع الشمس عشر مرات و قبل غروبها عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك و له الحمد يحيى و يميت و هو حي لا يموت ...».

۱۳۱- وَ لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ آیه در رابطه با آن است که اموال مشرکان تو را نفریبند که مغضوبند چرا دارای این همه ثروتند، آن ثروتها برای آزمایش است و ناپایدار و توام با

«ضنک» اما روزی پروردگارت در آخرت بهتر و پایدار است این آیه در سوره حجر / ۸۸ نیز آمده است.

«مد العین» که به معنی اطاله نظر است کنایه از تعلق قلب و دوست داشتن است، منظور از «ازواج» اصناف کفار است یهود، نصاری، مشرکان و امثال آنها و یا زنان و مردان از کفار است و **اللَّهُ الْعَالَمُ زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَيَانٌ مَّتَّعْنَا بِهِ وَ تَقْدِيرُ آن «نَعْنَى زَهْرَةَ الْحَيَاةِ ...»** است.

۱۳۲- **وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزُوقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى.**

امر خانواده‌اش به نماز یک دستور مخصوص است و گر نه آن حضرت مأمور بود همه را به صلوة امر کند، این مانند جریان اسماعیل علیه السلام است که فرموده: **وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَرِيماً / ۵۵.**

بنا بر آنکه آیه شریفه مکی است، «اهلک» شامل حضرت خدیجه و علی علیه السلام می‌شود که در منزل آن حضرت زندگی می‌کرد و اگر از دخترانش آن تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۲ موقع بودند، شامل آنها نیز می‌شود.

جمله **لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزُوقُكَ** معنایش آنست که: ما به تو نیاز نداریم تو به ما نیازمندی، یعنی: خویشتن داری کن بر نماز برای آنکه نیاز تو را رفع کند نه برای آنکه بهره‌ای به ما برسد زیرا ما بی‌نیازیم، در صورت خویشتن داری از اهل تقوی خواهی بود و عاقبت برای تقوی است.

در تفسیر برهان نقل شده که آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده، آن حضرت در هر صبح به در خانه آنها می‌آمد و آیه تطهیر را می‌خواند و آنها را به نماز دعوت می‌کرد، ظاهراً آن از باب تطبیق باشد زیرا آیه مکی است ایضا نقل کرده:

«عن رسول الله إذا اصاب اهله خصاصة قال:

قوموا الى الصلاة...».

۱۳۳- **وَ قَالُوا لَوْلَا- يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى** مشرکان در اثر بی‌اعتنایی به قرآن می‌گفتند: چرا معجزه‌ای مانند گذشتگان نظیر عصای موسی و ناقه صالح نمی‌آورد؟ **فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ** در جواب فرموده: **أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى** آیا دلیل روشن آنچه از شریعتها و جریان در تورات و انجیل بود، به آنها نیامد، یعنی:

بیان مطالب گذشتگان در این قرآن از کسی که درس نخوانده و از گذشته خبری ندارد، دلیل معجزه بودن قرآن است. و **اللَّهُ الْعَالَمُ**، میزان وجه دیگری نیز نقل کرده است، یعنی آیا به آنها نرسیده که امتهای گذشته از پیامبران معجزه خواستند و آمدن آن معجزه سبب هلاکت آنها گردید زیرا که ایمان نیاوردند؟! **۱۳۴- وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أُرْسِلَتْ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَنَّبَعِ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَحْزَى.** تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۳

این آیه روشن می‌کند که عقاب بلا بیان قبیح است، اول باید مطلب به بنده تفهیم شود آن گاه مسئولیت خواسته شود نظیر: **وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا** اسراء / ۱۵ آیه مورد بحث بیان می‌کند که اگر پیش از آمدن قرآن عذابشان می‌کردیم حق داشتند که اعتراض بکنند.

۱۳۵- **قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا فَسَيَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى** آخرین آیه از سوره مبارکه طه است یعنی: به مشرکان بگو: ما و شما همه منتظریم، ما منتظریم که نصرت حق آید، پیروز شویم، کفر و شرک از بین برود. شما منتظرید تا حق از بین برود و غلبه با شما باشد، این انتظار را داشته باشید، به زودی خواهید دانست یاران راه راست کدامند و گروه هدایت یافته است، این تهدید است که در آینده عذاب خدا برای آنها خواهد رسید.

روز سه شنبه هفتم صفر الخیر هزار و چهار صد و سه هجری قمری مصادف با روز ولادت حضرت امام کاظم صلوات الله علیه

مطابق ۲ آذرماه ۱۳۶۱ طرف صبح تفسیر سوره مبارکه طه به پایان رسید «و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۴

سوره انبیاء

اشاره

در مکه نازل شده و صد و دوازده آیه است

نظری به کلیات سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه انبیاء هفتاد و سومین سوره است که بعد از سوره ابراهیم در مکه نازل شد، در ترتیب فعلی قرآن مجید بیست و یکمین سوره می‌باشد، قرائن نشان می‌دهد که حدود سال دهم بعثت نازل شده باشد «۱».

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی صد و دوازده است که به وسیله عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد، در نقل دیگران صد و یازده آیه است، این اختلاف بدان علت است که غیر کوفی آیه ۶۶ و ۶۷ را یک آیه شمرده است مجمع البیان در نقل تفسیر خازن عدد کلمات آن هزار و صد و چهل و یک و عدد حرف آن پنج هزار و دویست و چهل دو است.

۳- علت نامگذاری به «سوره انبیاء» ظاهراً برای آنست که حالات نوح ابراهیم، یعقوب، اسحق، لوط، موسی، هارون، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل ادریس، ذوالکفل، زکریا، یحیی و عیسی علیهم السلام در آن آمده است، می‌شود گفت که معظم این سوره را حالات آن بزرگواران تشکیل می‌دهد ظاهراً این تسمیه توسط رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

(۱) این در صورتی است که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۵

ظاهر آنست که همه سوره به یک بار نازل گشته، گر چه در این زمینه چیزی نقل نشده است.

۴- سوره مبارکه به قرینه مضامین آن مکی است زیرا که مطالب آن عقیدتی و زیربنایی است که سوره‌های مکی چنین هستند، راجع به علت نزول سوره چیزی نقل نشده است ولی از آیات: ... هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَ فَتَأْتُونَ السَّحَرَةَ ... / ۲، بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلِ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِالْبَيِّنَاتِ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ / ۵، ایضا: وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ / ۲۶، وَ- يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ / ۳۸، معلوم می‌شود که وقت نزول سوره مبارکه، مشرکان نبوت را سحر و خیالبافی و خوابهای آشفته پنداشته و آن حضرت را شاعر و مفتری می‌خواندند، و نیز ملائکه را فرزندان خدا حساب می‌کردند، و در مقام مسخره کردن قیامت می‌گفتند: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ ... این مسائل و جوابگویی به آنها سبب نزول سوره مبارکه شده و حقائق زیادی بدین مناسبت بیان گردیده است.

غرض و مطالب سوره

بنا بر آنچه در بند چهارم گفته شد: غرض سوره اثبات نبوت بر مبنای توحید و معاد است بدین طریق که: ابتدا اشکالات مشرکان که چرا پیغمبر از بشر است؟ و این شخص ساحر است، نقل و جواب داده شده توأم با اینکه خلقت جهان بی حساب و کتاب نیست.

سپس سخن از یکی بودن خدا و صاحب اختیار بودن او است و اگر بیشتر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۶ از یک خدا بود، اصلاً جهان به وجود نمی‌آمد، ملائکه فرزندان خدا نیستند بلکه بنده مطیع او هستند. آن گاه حالات پیامبرانی که در مقدمه گفتیم، بیان شده که مسئله آمدن پیامبران از سنن لا یتغیر الهی است و رسول اسلام یک چیز نوظهوری نیست، سپس مقداری از حقائق بسیار ارزنده در سطح بسیار بالا آمده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۷

انبیاء سوره (۲۱) آیه ۱-۱۵

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (۱) مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲) لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ
 اسْرُرُوا التَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳) قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
 السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴)

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِالْبَيِّنَاتِ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (۵) مَا آمَنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶) وَ
 مَا أُرْسِلْنَا قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷) وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا
 خَالِدِينَ (۸) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (۹)
 لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰) وَكَمْ قَصَبٍ مِمَّا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْماً آخَرِينَ (۱۱) فَلَمَّا أَحْسَبُوا
 بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْكِرُونَ (۱۳) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ
 (۱۴)

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ (۱۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۸

بنام خدای رحمن و رحیم

- ۱- برای مردم حسابشان نزدیک شد ولی آنها در غفلت هستند و روگردان.
- ۲- هیچ خبر تازه‌ای از خدا برای آنها نمی‌آید مگر اینکه در حال بازی می‌شنوند.
- ۳- و در حالی که قلبشان به دنیا مشغول است، ظالمان راز را پنهان کردند که آیا این جز یک بشر است؟، آیا با آنکه می‌بینید به جادو روی می‌آورید؟
- ۴- پیغمبر گفت: پروردگار من همه سخنی را که در آسمان و زمین هست می‌داند و او شنوا و داناست.
- ۵- بلکه گفتند: سخنان او خوابهای پریشان است و بلکه به خدا افتراء بسته و بلکه او خیالباف است برای ما معجزه‌ای بیاورد چنان که پیشینیان فرستاده شدند.

۶- مردمانی که پیش از آنها بودند و هلاکشان کردیم ایمان نیاوردند آیا آنها ایمان می‌آورند؟

۷- پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، اگر نمی‌دانید از اهل کتاب بپرسید.

۸- ما آنها را جسدی نکردیم که طعام نخورند و اهل خلود در دنیا نبودند.

- ۹- سپس وعده خود را بر آنها راست کردیم و آنها و مؤمنان را نجات دادیم و اهل اسراف را هلاک کردیم.
- ۱۰- به شما کتابی نازل کردیم که تذکر شما در آنست آیا تعقل نمی‌کنید؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۹
- ۱۱- چه قدر شهری که ظالم بود، هلاکشان کردیم و پس از آنها قوم دیگری به وجود آوردیم.
- ۱۲- چون عذاب ما را احساس کردند، آن وقت از آن شهر می‌گریختند.
- ۱۳- فرار نکنید، برگردید به طرف نعمتی که در آن وسعت یافته بودید و به طرف خانه‌هایتان، شاید فقراء از شما سؤال کنند.
- ۱۴- گفتند: ای وای بر ما، ما ستمکاران شدیم.
- ۱۵- پیوسته گفتارشان یا ویلنا بود که درو شده و خاموششان کردیم.

کلمه‌ها

محدث: (به صیغه مفعول): تازه به وجود آمده. حدوث: به وجود آمدن که قهرا توأم با تازه بودن است. حدیث: هر چیز تازه، قول باشد یا فعل.

لاهیة: لهو: مشغول شدن و چیزی که مشغول می‌کند «لاهیة»: مشغول شونده.

نجوی: سخن سزی و سزی سخن گفتن (راز و رازگویی) مصدر و اسم هر دو آمده است.

اضغاث: ضغث (به فتح اول): مخلوط کردن «ضغث الحدیث ضغثا:

خلطه»، آن بکسر اول به معنی دسته علف و مانند آن و نیز به معنی امر مختلط و حدیث مختلط است، جمع آن اضغاث آید.

احلام: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می‌شود در اقرب الموارد گوید: لکن غالباً در خواب پریشان و بد،

به کار رود چنان که رؤیا در خواب خوب، مراد از «احلام» خوابهای آشفته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۰

قصمنا: قصم: شکستن. «قصم العود: کسره و ابانه» یعنی چوب را شکست و از هم جدا کرد «قصمنا»: شکستیم و هلاک کردیم.

بأسنا: بأس در اصل به معنی سختی است، مراد از آن در اینجا عذاب است.

یرکضون: رکض: راغب گوید: آن زدن پا به زمین است، هر گاه به سوار نسبت داده شود منظور دواندن اسب و چون به راه‌رونده

نسبت داده شود، غرض راه رفتن است، منظور از آن در آیه فرار است.

اترفتم: ترفه: توسع در نعمت. مترف: ثروتمند بی‌بندوبار. ما أترفتم فیہ: چیزی که در آن وسعت یافته‌اید (ثروت).

حصید: حصد: درو کردن. حصید: درو شده. فعیل در اینجا به معنی مفعول است.

خامدین: خمود: فرو نشستن شعله آتش. خامد: خاموش شده. منظور از «خامدین» خاموش شدگان و کشته‌شدگان است.

شرحها

در این آیات سخن از اینجا شروع میشود که: حساب مردم نزدیک شده ولی آنها به این حقیقت بی‌اعتنا می‌باشند و هر چه از طرف

خدا تذکر داده شوند قلوبشان به امیال دنیوی مشغول است.

در بی‌اعتنا بودنشان همین بس که: درباره رسول خدا گفتند: این مانند شما بشر است. از کجا پیغمبر تواند بود، پس هر چه

می‌گوید: جادو است.

خوابهای پریشان است. افتراء است و خیالبافی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۱

جواب این است که اولاً: اینها راه پیشینیان را می‌روند، آنها ایمان نیاوردند اینها نیز ایمان نخواهند آورد.

ثانیا عادت ما از اول این بوده که پیغمبر را از بشر بفرستیم، بشر عادی که طعام می‌خورد و در وقت مرگش می‌میرد. سپس وعده‌ای که برای پیامبران داده بودیم عمل کردیم و آن این بود که مؤمنان را نجات داده و مسرفان را هلاک کردیم. این پیغمبر و امت او نیز قسمتی از آنهاست.

به نظر می‌آید: این هلاکتها مصداق نزدیک شدن حساب مردم باشد. و الله العالم رجوع شود به «نکته‌ها».

۱- اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ.

به نظر می‌آید این اقتراب راجع به رسیدن مرگ باشد نه آمدن قیامت زیرا شخص اگر در عالم برزخ در عذاب باشد به حکم: «من مات فقد قامت قیامته» حسابش رسیده و در عذاب است و اگر در بی‌خبری باشد مرگش به آخرت متصل خواهد بود، آمدن هلاک امتها در آیات بعدی دلیل این مطلب هستند.

اما آنکه اقتراب را نزدیک شدن روز قیامت گرفته‌اند در توجیه آن گفته‌اند: یکی از شرطهای قیامت بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خودش فرموده:

«بعثت انا و الساعة کھاتین»

بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت برابر است.

دیگر اینکه: قیامت آمدنی است و هر آمدنی نزدیک است. سوم: قیامت در اثر گذشتن زمان نزدیک می‌شود، اشکال وجه دوم و سوم آنست که: آیه به صیغه ماضی فرموده: «اقترب» یعنی اقتراب تحقق یافته است. بنا بر این دو وجه می‌بایست گفته شود «یقترب».

«قرب و اقتراب» هر دو به یک معنی است، گویند دومی از اولی ابلغ است منظور از «الناس» مشرکان و نظائر آنها است از باب اطلاق اسم جنس بر بعضی تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۸۲

از مصادیق.

غفلت لازمه‌اش عدم تنبه و اعراض لازمه‌اش تنبه است. المیزان در توجیه جمع شدن این دو، فرموده: غفلت یک دفعه آنست که شیء ابداء مورد تصوّر واقع نشود و یک دفعه آنست که کما هو حقه مورد توجه واقع نشود. علی هذا غفلت در مورد دوم با اعراض قابل جمع است یعنی آنها از حساب در غفلت هستند که درست توجه نمی‌کنند و از آن معرض می‌باشند زیرا از تذکر آن رو گردانند (یعنی آنها در عدم توجه معرض هستند) علی هذا غفلت و اعراض در عرض هم قرار دارند.

زمخشری آن دو را در طول هم دانسته گوید: در غفلتند که اگر تذکر هم داده شوند، اعراض می‌کنند.

۲- مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ.

این آیه تفصیل غفلت و اعراض در آیه سابق است، یعنی غفلت و اعراض آنها چنین است که هیچ آیه تازه‌ای از جانب خدای رحمن نمی‌رسد مگر اینکه آن را در حال لعب و اشتغال قلب به دنیا گوش می‌کنند، چنان که لاهیه قلوبهم در آیه بعدی آن را بیان می‌کند، در سوره شعراء / ۵ آمده است:

وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ لَفِظ «الرحمن» حاکی است که آمدن رسول و ذکر، به علت آنست که رحمت خدا عالمگیر است و آن مقتضی ارسال رسل و انزال کتب می‌باشد درباره حادث یا قدیم بودن قرآن در نکته‌ها سخن خواهیم گفت.

۳- لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص:

۴۸۳

جمله لاهیه قلوبهم با جمله وَ هُمْ يَلْعَبُونَ هر دو، جمله حالیه هستند چنان که در تفسیر آیه قبلی روشن گردید.

این آیه نشان می‌دهد که ستمگران و پیشوایان مشرکان جلسه سری تشکیل داده و در آن راجع به مقابله با آن حضرت تبادل افکار

کرده و تصمیم گرفته‌اند که پیش مردم بگویند: این مانند شما بشر است، پیامبر از کجا تواند بود، پس آنچه می‌گوید جادو است، آن گاه این سخن را آشکارا گفته و به همه یاد می‌دادند.

أَسِرُّوا النَّجْوَى دَلَالَتٌ مِیْ كُنْدَ كِه تَصْمِیْمِ گِیْرِی رَا خِیْلِی مَخْفِیْ اِنْجَام دَاده‌اَنْد، چُون نَجْوَى خُود دَلَالَتٌ بَر سُرِی بُوْدن دَارد، اَلَّذِیْنَ ظَلَمُوا نِشَان مِی دَهْد كِه اِیْن تَصْمِیْمِ گِیْرِی رَا بَزْر گَان اَنهَا گَرْفْتِه اَنْد نِه مَسْتَضْعَفِیْن وَ ضَعْفَاءُ اَنهَا «أَفْتَاتُونَ» مِتْرَتَبٌ بَر جَمْلَه سَابِقِ اسْتِ یعنی حَالَا كِه بَشْر اسْتِ، پَس كَافْتِه هَا یَش جَادُو اسْتِ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ تَأْكِیْد جَمْلَه سَابِقِ اسْتِ.

۴- قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ مَنْظُورٌ اَز اِیْن آیَه اَنْسْت كِه: خُودَا اَز اِیْن نَجْوَى وَ سَخْن كَافْتِن شَمَا بَا خِیْر اسْتِ وَ اَز شَمَا اَنْتِقَام مِی كَشْد، اَلنَّهَائِیَه اِیْن مَطْلَبٌ بَا یَك مَطْلَبٌ كَلِّی فَهَمَانْدَه شْدَه اسْتِ وَ اَنْ اِیْنَكِه: خُودَا هَر سَخْنِی رَا كِه دَر اَسْمَان یَا زَمِیْن كَافْتِه شُود مِی دَاَنْد اَوْ شَنُو اسْتِ بِه هَمِه كَافْتِه هَا، دَا نَا سْتِ بِه هَمِه اَشْكَار وَ نَهَان.

۵- بَلْ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٌ بَلْ افْتِرَاءٌ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ آیَه اَضْرَابِ اسْتِ اَز سَحْر بُوْدن كِه دَر آیَه ۳ كَافْتِشْتِ وَ اِیْن سِه مَرْحَلَه بِه طُور تَرْقِی دَر تَكْذِیْبِ اسْتِ یعنی سَحْر مَقْدَارِی عِلْمِ وَ اسْتَادِی مِی خُودَا، بَلَكِه اِیْنهَا یَك مِشْت خُوابْهَائِی مَخْتَلَفِ وَ پَرِیْشَان اسْتِ كِه اَنهَا رَا نُبُوتِ پَنْدَا شْتِه وَ خُودِش تَفْسِیْر اَحْسَنِ الْحَدِیْثِ، ج ۶، ص: ۴۸۴

رَا پِیْغَمْبَر مَعْرِفِی مِی كُنْد، نِه بَلَكِه افْتِرَاءِ بَسْتِه اسْتِ یعنی خُوابِ دِیْدن بَا یَك زَمِیْنَه دَاْرِد كِه اَز رُوی اَن سَخْنِی گُویْد، اَمَّا افْتِرَاءِ اَنْسْت كِه عَمَلَا دَرُوعِ بَنْدَنْد وَ اَبْدَا مَایَه اِی نَدَا شْتِه بَاشْد، نِه بَلَكِه خِیَالْبَافِ اسْتِ چُون افْتِرَاءِ بَا زِ اَحْتِیَاجِ بِه تَدْبِیْر وَ فِكْر دَاْرِد وَ لِی خِیَالْبَافِی اَز اَنهَم مَسْتَغْنِی اسْتِ، اَز اِیْن سَخْنَان نَتِیْجَه گَرْفْتِه وَ كَافْتِه اَنْد، حَالَا كِه مِی گُویْد: هِیْچ یَك اَز اِیْنهَا نِیْسْتِ وَ مَن پِیْاْمَبْرَم، پَس مَانْدِ مَوْسِی وَ عِیْسِی مَعْجَزَه بِیَاوَرْد جَمْلَه فَلْيَأْتِنَا ... بَرَا ی تَكْمِیْلِ مَطْلَبْشَان اسْتِ وَ گَر نِه اَصْلِ نُبُوتِ رَا مَنكِر بُوْدَنْد وَ اِگَر مَعْجَزَه هَم مِی آوَرْد قَبُولِ نَمِی كَرْدَنْد.

۶- مَا آمَنْتُمْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ. اَز اِیْن آیَه جُواب كَافْتِه هَائِی مَشْرَكَانِ شُرُوعِ مِی شُود، اِیْن آیَه جُواب فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ ... اسْتِ، مَضْمُونِ اَن چِنِیْن بُوْد: بِه مَا مَعْجَزَه اِی بِیَاوَرْد كِه اِگَر مَعْجَزَه آوَرْد اِیْمَانِ خُواهِیْمِ آوَرْد، دَر جُوابِ مِی فَرْمَا یْد: مَا آمَنْتُمْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ ... یعنی:

پِیْش اَز اِیْنهَا كَافْتِشْتِ گَان نِیْز مَعْجَزَه خُوا سْتَنْد، مَا مَعْجَزَه دَا دِیْمِ وَ لِی بَا زِ اِیْمَانِ نِیَاوَرْدَنْد وَ هَلَا كِشَان كَرْدِیْم، اِیْنهَا هَم كِه دَر رَسُوخِ كَفْرِ وَ لَجَاجَتِ مِثْلِ اَنهَا هَسْتَنْد اِیْمَانِ نَخُوا هَنْد آوَرْد، لَفْظِ «اهْلَكْنَاهَا» نِشَان مِی دَهْد كِه عَلَّتْ هَلَا كِشَانِ اَن بُوْد كِه بَعْدِ اَز اَمْدِنِ مَعْجَزَه نِیْز اِیْمَانِ نِیَاوَرْدَنْد نَظِیْرِ اِیْن آیَه اسْتِ آیَه: ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا اِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِه مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْطِيعُ عَلٰی قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ يُونِسُ / ۷۴ «۱».

۷- وَ مَا اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ اِلَّا رِجَالًا نُوْحِی اِلَيْهِمْ فَسَلِّطُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ جُوابِ اسْتِ اَز هَلْ هَذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ یعنی اَز اَوَّلِ سُنْتِ خُودَا یِی بَر اِیْن بُوْدَه كِه پِیْاْمَبْرَانِ اَز بَشْرِ بَاشَنْد، فَرْقِ اَنهَا بَا دِیْگَرَانِ فَقْطِ دَر اِیْن بُوْد كِه بِه اَنهَا

(۱) ولی این واقعیت مانع از آمدن پیامبران و ادیان نیست، زیرا دیگران ارشاد می‌شوند و برای کفار نیز حجت تمام می‌شود

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۵

وَحِی مِی كَرْدِیْم، اِگَر بَاوَر نَدَا رِیْد اَز اَهْلِ كِتَابِ پِیْر سِیْد، یَهُودِ وَ نِصَارِی بَا اَنْكِه بِه اِسْلَامِ عَقِیْدَه نَدَا شْتَنْد وَ لِی اَصْلِ نُبُوتِ رَا قَبُولِ دَا شْتَنْد مِی دَا نَسْتَنْد كِه پِیْاْمَبْرَانِ اَز بَشْرِ هَسْتَنْد اِیْن آیَه بِه سِه قَسْمَتِ تَقْسِیْمِ مِی شُود.

مَنْظُورِ اَز اَهْلِ الذِّكْرِ اَهْلِ كِتَابِ مِی بَاشَنْد، اِیْن آیَه عِیْنَا مِثْلِ آیَه ۴۳ اَز سُورَه نَحْلِ اسْتِ، دَر اَنْجَا مَعْنِی رُویَا تِی رَا كِه مِی گُویَنْد: اِئْمَه عَلَیْهِمُ السَّلَامِ اَهْلِ ذِكْرِ هَسْتَنْد شَرْحِ دَا دِه اِیْم.

۸- وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسِدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ تَكْمِیْلِ جُوابِ سَابِقِ اسْتِ یعنی پِیْاْمَبْرَانِ یَكِ اَدَمِ كَامَلَا مَعْمُولِی بُوْدَنْد

جسد بی‌روحي نبودند که طعام نخورند بلکه مثل شما خوراک می‌خوردند و نیز مشمول مرگ بودند و می‌مردند، انسانهای جاویدان نبودند، در جای دیگری آمده که مشرکان می‌گفتند: ... ما لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا فرقان / ۷.

۹- ثُمَّ صَدَقْنَاَهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ بیان عاقبت ارسال رسل است یعنی: رجال را برای پیامبری فرستادیم و سپس وعده نصرتی که به آنها داده بودیم عملی کردیم و آن اینکه آنها و مؤمنان را نجات دادیم و مسرفان را که همان کفار و مشرکان بودند هلاک کردیم، شاید این:

«اهلکنا» یکی از مصادیق اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ باشد، ممکن است «وعد» شامل وعده نجات مؤمنان و هلاکت کفار هر دو باشد، گر چه در آیه: وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ صافات / ۱۷۳ مراد از «کلمتنا» فقط وعده نجات است.

۱۰- لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ اشاره است که شما نیز در ردیف گذشتگان هستید کتابی که یاد آوری مطالب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۶

گذشتگان در آنست برای شما نازل کرده‌ایم، آیه خطاب به کفار و در مقام امتنان است که چنان که «ذکرکم» نیز اختصاص و امتنان را می‌فهماند.

۱۱- وَكَمْ قَصَبْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ این آیه و آیات چهار گانه بعدی همه در بیان یک مطلب هستند و آن هلاکت مسرفان می‌باشد این آیه در رابطه با كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ است یعنی در صورتی که از «ذکر» استفاده نکنید راه آنها را خواهید رفت.

«قصمنا» کنایه از هلاکت است، غرض از «قریه» اهل قریه می‌باشد.

۱۲- فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّهَا بَاسٌ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ منظور از «بأس» عذاب است «منها» راجع است به قریه، غرض از ركض فرار است.

۱۳- لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْتَلُونَ این آیه همه‌اش به صورت تحکم و مجسم کردن حالات آنها منظور از ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ ثروت و وسائل زندگی است که به طور گسترده در اختیارشان بود غرض از «تستلون» ظاهراً سؤال فقراء و بیچارگان از آنهاست گویند: این کلام ملائکه بود به آنها ولی این بعید است.

۱۴- قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ اظهار حسرت و ندامت است، و تصدیق کرده‌اند که ظلم به آن روز سیاهشان نشانید.

۱۵- فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ یعنی فرار کردن نتوانست آنها را از محیط بلا خارج کند، پیوسته یا ویلنا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۷

می‌گفتند و یا ویلنا گویان آنها را دور کردیم و مانند آتشی که خاموش شود، خاموش شدند، نه صدایی از آنها شنیده و نه حرکتی از آنها دیده می‌شد.

نکته‌ها

پیامبران و مشرکان:

در رابطه با آیات پانزده گانه باید بدانیم که اختلاف ما بین پیامبران و مشرکان در مسأله وجود خدا نبود، بلکه هر دو گروه به وجود خدا عقیده داشته‌اند، اختلاف در زمینه حکومت خدا و حکومت توحید بود، پیامبران می‌گفتند: مردم باید با قانونی که از طرف خدا القا می‌شود زندگی کنند و تمام مسائل زندگی را با فرموده خدا تطبیق کنند، جز خدا کسی را نپرستند و جز او معبودی نگیرند و جز او از کسی فرمان نبرند.

ولی مشرکان حاضر به قبول حکومت خدایی نبودند، در جلب منفعت و دفع ضرر روی خیالات واهی به اصنام روی آورده و در قوانین زندگی پیرو رسومات و قوانین «من در آورده» خود بودند، طاغوتها را مطاع صرف می‌دانستند و از خدا بریده بودند، جوامع بت پرست آن زمان مانند جوامع فعلی اروپا و آمریکا بود، همه ملاکها روی مادیات، شهوترانی، استعمار دیگران و امثال آن میگردید این جوامع در حال حاضر، به جای قانون توحید به قانونهای خود روی آورده و به جای خدا از طاغوتها و رؤسا فرمان می‌برند، رابطه‌ای با خدا ندارند، این زندگی جهنمی بشر را پیوسته در حسیض حیوانیت فرو می‌برد، و از مقصود خدا از خلقت انسان، دور می‌گرداند.

مشرکان از قبول سخن پیامبران سر باز می‌زدند، در نتیجه از نظام خلقت و کارهای شایسته و مطابق آن نظام به دور گشته و گرفتار عواقب کارهای ظالمانه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۸ خود می‌شدند و مشمول وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمٍ كَانَتْ ظَالِمَةً می‌گردیدند.

ذکر محدث:

در رابطه با آیه ما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث ...

باید بدانیم که در زمان خلفاء عباسی نزاعی ما بین معتزله و اشعری‌ها به وجود آمد و خلفاء وقت هر گروه را که به نفع خود دیدند تقویت کردند و حتی بعضی از علماء روی عقیده خود درباره قدیم یا حادث بودن قرآن از طرف خلفاء شلاق خوردند، جریان از این قرار بود که معتزله می‌گفتند:

قرآن که کلام خداست مخلوق و حادث است و از صفات فعل خداست نه از صفات ذات ولی اشاعره عقیده داشتند: قرآن (کلام خدا) قدیم است یعنی همین کلمات و الفاظ قرآن مانند ذات حق قدیم است، و درباره «محدث» در آیه شریفه می‌گفتند: نزولش حادث است و این منافی قدیم آن فی نفسه نیست. و ظاهراً قول شاعر را دلیل می‌آوردند که گفته است:

ان الکلام لفی الفؤاد و انما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلاً

المیزان در این زمینه چنین فرموده است: وحی نازل بر پیغمبر از این جهت که تفهیم الهی است، حادث است و از این جهت که در علم خداست قدیم است مانند علم خدا به جمیع اشیاء اعم از حادث و قدیم، به نظر نگارنده حق همانست که المیزان فرموده است، قرآن نسبت به آن واقعیت خود که در علم خداست قدیم است همان واقعیتی که الفاظ از آن حکایت دارد چنان که فرموده:

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ عَنكَ بَوَّأَتْ / ۴۹ و نسبت به این الفاظ و اصوات، حادث می‌باشد، موجودات دیگر نیز چنین هستند، یعنی نسبت به وجودشان حادثند و نسبت به اینکه در علم خدا بوده‌اند قدیم می‌باشند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۹

انبیاء سوره (۲۱) آیه ۱۶-۲۹

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۱۶ تا ۲۹]

اشاره

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸) وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹) يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲۰)

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ (۲۱) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِي وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۴) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵)

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَمَنْ يُثْقَلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۰

۱۶- آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست بازیکنان و عبث نیافریده‌ایم.

۱۷- اگر می‌خواستیم مشغولیتی بگیریم از جانب ذات خود می‌گرفتیم، اگر چنان می‌خواستیم.

۱۸- بلکه حق را بر باطل می‌اندازیم، مغز باطل را می‌کشند ناگاه می‌بینی که باطل پوچ است وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.

۱۹- مال خداست هر که در آسمان و زمین است، کسانی که نزد خدا هستند از عبادت او تکبر نمی‌کنند و خسته نمی‌شوند.

۲۰- شب و روز تسبیح می‌گویند و سست نمی‌شوند.

۲۱- یا از زمین خدایانی گرفته‌اند که آنها مردم را زنده می‌کنند؟

۲۲- اگر در آسمانها و زمین خدایانی جز خدا بودند حتما آن دو فاسد می‌شدند، منزه است پروردگار عرش از آنچه توصیف می‌کنند.

۲۳- از آنچه می‌کند مسئول نیست ولی آنها مسئول می‌باشند.

۲۴- یا جز خدا، خدایانی گرفته‌اند، بگو: دلالتان را بیاورید، این توحید وحی امت من و وحی امت پیش از من است، بلکه اکثرشان حق را نمی‌دانند و روگردانند.

۲۵- پیش از تو هیچ رسولی نفرستادیم مگر اینکه به او وحی می‌کردیم که جز من معبودی نیست مرا بندگی کنید.

۲۶- گفتند: خدای رحمن برای خود فرزندی گرفته است خدا از این امر منزه است بلکه آنها بندگان بزرگوار هستند.

۲۷- که در سخن به خدا سبقت نمی‌کنند و بدستور خدا عمل می‌کنند.

۲۸- خدا اعمال حاضر و گذشته آنها را می‌داند، شفاعت نمی‌کنند مگر به آنکه خدا از او راضی است و آنها از مهابت خدا می‌ترسند.

۲۹- هر که از آنها بگوید: من معبودم، جهنم را به او سزا می‌دهیم که همه ظالمان را را کیفر، چنان است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۱

کلمه‌ها

لاعین: لعب: بازی. آن کاری را گویند که نتیجه خیالی دارد مانند بازی بچه‌ها. طبرسی فرموده: اصل آن از لعاب دهان است، علت این تسمیه آنست که: لالعاب بر غیر جهت حق می‌رود مثل آب دهان بچه. راغب گوید: آن فعلی است که مقصد صحیحی ندارد.

نقذف: قذف: انداختن، گذاشتن، رها کردن. مراد از آن در آیه معنای اول است، یعنی انداختن معنوی.

یدمغه: راغب گوید: دماغ شکستن مغز سر است «یدمغه» یعنی مغز او را می‌شکند. جوهری در صحاح گوید: «دمغه دمغا» یعنی او را زخم زد و به مغزش رسید. دامغه زخمی را گویند که عمق آن تا دماغ یعنی مغز سر برسد. این لفظ فقط یک بار در قرآن آمده است.

زاهق: زهق: خروج روح از بدن. و هلاکت، در آیه هالک و باطل و پوچ است.

یستحسرون: حسر: کشف و انکشاف. راغب گوید: به شخص خسته حاسر و محسور گویند بتصور آنکه نیروی خود را از خویش کنار کرده است، منظور از آن در آیه خستگی است.

یفترون: فتر: انقطاع از جدیت در کار. چنان که طبرسی فرموده است.

راغب فتور را سکون بعد از حدت، نرمی بعد از شدت و ضعف بعد از قوت گفته است «لا یفترون»: سست نمی شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۲

ینشرون: نشر: گسترده شدن و گسترده شدن. لازم و متعدی هر دو آمده است.

نشر و انشار به معنی زنده کردن نیز آید «نشر الله الموتی و انشرهم:

احیاهم» آن در آیه به معنی زنده کردن است.

مکرمون: کرم (بر وزن شرف): سخاوت. شرافت. نفاست. عزت.

«مکرم» عزیز و شریف.

مشفقون: شفق: سرخی مغرب پس از غروب آفتاب. راغب گوید: اشفاق چون با «من» آید معنی خوف در آن ظاهرتر است و چون با «فی» آید معنی اعتنا در آن آشکارتر باشد. طبرسی فرموده: اشفاق خوف از وقوع مکروه است با احتمال عدم وقوع.

شرحها

۱- آیات اول و دوم در رابطه با عذابهایی است که در آیات گذشته بیان گردید، یعنی معذب شدن آن امتها برای این است که خلقت آسمانها و زمین بازیچه نیست بلکه کار خدا پیوسته آنست که: مغز باطل را با حق می شکافد ناگهان معلوم می شود که باطل پوچ و زایل است (این آیات در عین حال دلیل معاد هستند چنان که خواهد آمد).

۲- سپس فرموده: همه چیز مال خداست، کسی گمان نبرد که خدا در بعضی جهان حکومت دارد و در بعضی نه، مقتضای این مالک بودن آنست که مخلوقش او را عبادت کنند، مقربان درگاه او اعم از انسان و فرشتگان پیوسته این وظیفه را انجام می دهند.

۳- اینکه جز خدا خدایانی گرفته اند، باطل است، آنها خدایان نیستند، که اگر جز خدا، خدایان دیگر بود، آسمانها و زمین به وجود نمی آمدند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۳

۴- خدا چون کار از روی حکمت و مصلحت می کند لذا از کارش مسئول نیست اما مردم در مقابل کارهای خود مسئول می باشند که چرا جز خدا خدایان گرفته اند.

۵- اگر می گویند: جز خدا، معبودهای دیگری هستند که آنها را عبادت کرده و از خدا و معاد مستغنی می شوند، باین گفته، دلیل بیاورند، با آنکه همه پیامبران گذشته فقط یک خدا و بندگی او را معرفی کرده اند.

۶- اینکه می گویند: خدا برای اداره جهان ملائکه را برای خود شریک و فرزند گرفته است، دروغ می باشد، ملائکه، همه بندگان مطیع خدا هستند و هر که از آنها ادعای خدایی بکند به جهنم می رود، اگر معبود بودند و استقلال داشتند، مطیع خدا نبودند به عذاب نمی رفتند.

۱۶- وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعِينٍ.

گفتیم که این آیه در رابطه با عذابهایی است که در آیات قبلی اشاره شد.

یعنی: آسمانها و زمین را مشغولیت و بازیچه نیافریده ایم، تا آنها را به سر خودشان رها کنیم، هر چه بخواهند بکنند بی آنکه حساب و کتابی در بین باشد، بلکه در مقابل عصیان و تمرد گرفتار می کنیم و این آیه و آیه بعدی در عین حال دلیل معاد نیز هستند و اگر

معاد نباشد، خلقت آسمانها و زمین عبث و خدا، لایع خواهد بود.

یعنی: کار خدا آن خواهد بود که بدون وقفه بیافریند و بمیراند، آباد کند و خراب نماید بی آنکه غایتی در نظر داشته باشد و این کار را به منظور سرگرمی یا دفع تنبلی یا برای از بین بردن بی‌کاری و تنها ماندن انجام دهد، این مسأله را در آخر سوره حجر در وجه ششم از استدلالهای معاد گفته‌ایم به آنجا رجوع شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۴

۱۷- لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًّا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ.

از این آیه معلوم می‌شود که لهو و لعب در این آیه و آیه قبلی هر دو به یک معنی است، «من لدنا» راجع به ذات خدا است، ناگفته نماند شخصی که کاری را از روی لهو و لعب می‌کند، خود را به آن محتاج می‌داند و می‌خواهد با آن، احتیاج خود را رفع کند، مثلاً رفع خستگی کند، وقت بگذراند یا فکرش به آن مشغول شده از غصه‌اش بکاهد، به هر حال به آن لهو و لعب احتیاج دارد. در این صورت، لهو و لعب بر خدا محال است، زیرا لازمه‌اش آنست که خدا به خلق خود محتاج باشد یعنی به آفرینش و آفریده خویش احتیاج داشته باشد، پس اگر خدا بخواهد لهوی اتخاذ کند باید در جانب ذات باشد، نه خارج از ذات، لذا فرموده: اگر بنا باشد لهوی اتخاذ کنیم باید آن «من لدنا» و در ضمن ذات خدا باشد تا خدا به خارج از ذات خود محتاج نشود، آری: لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًّا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا.

لفظ إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ حاکی است که این لهو در ضمن ذات خدا هم نیست زیرا لازمه‌اش آنست که خدا در ضمن ذات خویش، محتاج به چیزی باشد که او را مشغول می‌کند و آن، سبب مرکب بودن ذات حق و محال است.

پس مضمون دو آیه آنست که: آسمان و زمین را برای سرگرمی نیافریده‌ایم و اگر چنین بود میبایست این لهو و بازی در ضمن ذات حق باشد و گر نه، خدا به خلق خویش محتاج میبود، آیه اخیر در صدد آن نیست که بگوید: این بازی در ذات حق هست، بلکه می‌خواهد بگوید: اگر چنین می‌خواستیم لازم بود که در ضمن ذات خویش بخواهیم در تفسیر هر دو آیه از میزان استفاده شده است.

۱۸- بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۵

یعنی: لعب و بازیچه در کار نیست، بلکه با حق، باطل را میکوبیم و مغز باطل را می‌شکافیم، اگر باطل دلیلی باشد با دلیل حق آن را میکوبیم و اگر باطل اشخاص ظالم و کارهای ظالمانه و سخن خائنانه باشد آن را با آوردن بلاها می‌کوبیم چنان که شهرها و اقوام یاد شده در آیات را کوبیدیم و چنان که با انقلاب اسلامی ایران سلطنت منحوس پهلوی را شکافته و کوبیدیم و لَكُمْ الْوَيْلُ ... تهدید است یعنی در مقابل این گفته و عقیده مورد مؤاخذه در دنیا و آخرت خواهید بود، لفظ «اذا» که به معنی مفاجاه و ناگهان است نشان می‌دهد که انسان، باطل را بسیار محکم و پایدار گمان می‌کند ولی پس از شکست آن ناگهان می‌بیند که باطل چیزی نبوده است.

۱۹- وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ.

این آیه می‌تواند دفع دخلی باشد و آن اینکه کسی بگوید: همه انسانها ملک خدا و در اختیار خدا نیست تا آنها را در مقابل عصیانشان گرفتار کند، در جواب فرموده: هر که در آسمانها و زمین هست مال خدا و حکومت در دست او است، مراد از وَ مَنْ عِنْدَهُ ... شاید توجیه صدر آیه باشد، یعنی آنها که از حکومت و مالک مطلق بودن خدا آگاه هستند پیوسته در عبادت خدا هستند و خسته نمی‌شوند و در تکمیل آن فرموده:

۲۰- يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ.

لازم است بدانیم که «من عنده» شامل ملائکه مقربین و عباد الله الصالحین هر دو است نه فقط ملائکه، زیرا منظور از وَ مَنْ عِنْدَهُ ظاهراً خواص بندگان و «عباده المخلصین» است چنان که میزان نیز نظر داده است و اینکه بعضی از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،

ص: ۴۹۶

روایات فقط ملائکه را فرموده‌اند، می‌شود گفت از باب مصداق است، در آخر سوره اعراف آمده است: **إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ ...**

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر آن از تفسیر قمی نقل کرده است که مراد از **الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ** انبیاء و رسل و ائمه می‌باشند غرض از **لَا يَسْتَكْبِرُونَ** - **لَا يَفْتَرُونَ** آنست که خود را بنده حق دانسته و خدا را مستحق عبادت، لذا در بندگی خستگی و سستی ندارند.

۲۱ و ۲۲- **أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُشْرُونَ. لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ «۱».**

این دو آیه در عین حال که دلیل وحدانیت خداست، تکمیل دلیل معادهم است، در آیه ۱۹ گذشت که **وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** و فهمیده شد که حکومت و مالکیت خدا شامل همه است، خواه در آسمان باشند یا در زمین.

در این دو آیه آمده: شاید بگویند: جز خدا در زمین خدایانی هستند و آنها مردمان را روز قیامت زنده می‌کنند، دیگر احتیاجی به خدا نیست و هراسی از عذاب او نمی‌باشد، در جواب فرموده است: این درست نیست که اگر در زمین و آسمانها خدایانی جز خدا می‌بودند، آسمانها و زمین فاسد می‌شدند و به وجود نمی‌آمدند، حالا که موجود هستند، پس فقط یک نظام و یک خدا هست خدا منزه است از آنچه توصیف می‌کنند، از ذیل آیه معلوم می‌شود که چنین عقیده یا گفتگویی در میان مشرکان بوده است.

در بیان این استدلال عقلی دو مطلب هست یکی اینکه: منظور نفی تعدد خالق و آفریننده است، دوم اینکه منظور نفی تعدد ربوبیت و معبود است،

(۱) **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ ...** یک قیاس استثنایی است یعنی: «لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا و لكنهما لم يفسدا قلیس فیهما آلهة الا الله».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۷

بعضی آن را وجه اول گرفته‌اند که در «نکته‌ها» خواهد آمد ولی المیزان آن را به وجه دوم حمل کرده و چنین تقریر می‌کند:

اگر برای عالم بیش از یک معبود و رب فرض شود، باید آنها ذاتا و حقیقتا غیر هم باشند، تباین حقیقت آنها مقتضی آنست که تدبیرشان نیز متباین باشد، پس تدبیرها یکدیگر را فاسد می‌کنند در نتیجه زمین و آسمان فاسد می‌شود (و هرج و مرج و نابودی به وجود می‌آید) امّا نظام جاری نظام واحدی است و غایات و اغراض آن متلائم است، پس عالم را جز یک معبود نیست ... آن گاه فرموده است: این دلیل، برهانی است که از مقدمات یقینیه تألیف شده و دلالت می‌کند که تدبیر عمومی جهان ... از یک مبدء صادر است.

مؤلف گوید: در تفسیر برهان از هشام بن حکم نقل شده که به امام صادق علیه السلام گفت: چه دلیلی هست که خدا واحد است فرمود: **اتّصال تدبیر و تمام و کامل بودن صنع چنان که خدا فرموده: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا «۱».**

این روایت تقریر بیان المیزان است ولی مسئله را در وجود صانع مطرح می‌کند، بقیه مطلب و اینکه قرآن به مسائل عقلی و علمی هر دو نظر دارد در نکته‌ها مطالعه شود.

۲۳- **لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ.**

این آیه را می‌شود گفت که تکمیل ذیل آیه قبل است یعنی ربّ العرش و صاحب حکومت جهان در وضعی و در وصفی است که از کرده خود مسئول نمی‌شود، زیرا همه جهان مال او و ملک او است و مالک در ملک خود فعال ما یشاء است، از جانب دیگر می‌دانیم که خدا حکیم است، کار را فقط روی

(۱)

«عن هشام بن الحكم قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما الدليل على أن الله واحد؟ قال اتصال التدبير و تمام الصنع كما قال الله عز و جل لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۹۸

مصلحت انجام می‌دهد و قائماً بِالْقِسْطِ است به کسی ظلم نمی‌کند، ولی مردم از کارهای خود پیش خدا مسئول می‌باشند، خدا بآنها اجازه تصرف داده است، اگر بر خلاف عمل کنند معذب می‌شوند.

در توحید صدوق از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که پرسیدند چطور از کار خدا سؤال نمی‌شود؟ فرمود زیرا خدا جز از روی حکمت و صواب کار نمی‌کند، اوست متکبر و جبار ... «۱» پس معنی لا يُسْئَلُ ... آنست که خدا کار را از روی مصلحت و حکمت می‌کند.

۲۴- أم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِي وَ ذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ.

این آیه ظاهراً دفع احتمال دیگری است که مثلاً مشرکان بگویند: جز خدا، خدایانی هستند که آنها را پرستش می‌کنیم و از خدا بی‌نیاز می‌شویم و از آخرت او هراسی نداریم، در جواب فرموده: بر این گفته دلیل بیاورید، ادعای بدون دلیل پذیرفته نیست، قرآن من و کتابهای گذشته این سخن شما را تأیید نمی‌کند، آن‌گاه فرموده: دلیلی ندارند بلکه اکثرشان حق را تشخیص نمی‌دهند نفهم هستند لذا از حق اعراض می‌کنند.

منظور از «ذکر» ظاهراً وحی است و از «من معی» امت آن حضرت می‌باشد، چنان که از «ذکر» دوم وحی‌های گذشته منظور است و از «من قبلی» امتهای پیشین. یعنی وحی امت من و وحی امتهای گذشته، حرف شما را ناصحیح می‌داند. علی‌هذا مراد از «هذا» یکی بودن خداست.

(۱) در تفسیر صافی از توحید نقل شده:

«عن الباقر عليه السلام انه سئل و كيف لا يسئل عما يفعل فقال: لانه لا يفعل الا ما كان حكمة و صوابا و هو المتكبر الجبار و الواحد القهار فمن وجد في نفسه حرجا في شيء مما قضى كفر و من انكر شيئا من افعاله جحد».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۹۹

۲۵- وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ.

این آیه تفصیل ذِکْرٌ مِنْ مَعِي در آیه قبلی است یعنی ای پیامبر همانطور که تو به خدای واحد دعوت می‌کنی، پیش از تو همه پیامبران چنین بوده و به خدای واحد دعوت کرده‌اند، علی‌هذا، گمان مشرکان که جز خدا، خدایانی هست بی‌دلیل و باطل است.

۲۶ و ۲۷- وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.

آیات بعدی مخصوصاً وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ ... نشان می‌دهد که منظور مشرکان از این اتخاذ ولد آن بود که خدا ملائکه را برای خود فرزند گرفته تا در اداره جهان شریک و کمک او باشند، علی‌هذا این سخن غیر از آنست که در آیه وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثَاءً زخرف / ۱۹ أم خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنثَاءً وَ هُمْ شَاهِدُونَ صافات / ۱۵۰، آمده است.

در جواب اینکه ملائکه فرزندان خدا و شریک در تدبیر جهان هستند، فرموده چنین نیست بلکه بندگان محترم خدا می‌باشند و در سخن بر خدا سبقت نمی‌کنند و بدستورش اطاعت می‌نمایند، یعنی آنها فرزند و شریک خدا نیستند بلکه بنده مطیع او می‌باشند لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ حاکی از کمال بندگی آنهاست و اینکه در سخن و عمل پیرو فرمان خدا هستند، علت عِبَادٌ مُكْرَمُونَ نیز همان اطاعت است.

۲۸- یَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ.

این آیه تکمیل سخن سابق است که ملائکه از خود اختیاری ندارند و شریک خدا نمی‌توانند باشند و خدا بر آنها احاطه کامل دارد، اگر شفاعت هم تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۰ کند زیر نظر خداست و از سخط خدا می‌ترسند.

در اینصورت بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ... دلیل اول و این آیه دلیل دوم بر ردّ سخن مشرکان است، به نظر بعضی صدر آیه تعلیل لا یَسْبِقُونَهُ ... در آیه قبلی است یعنی: مخالفت خدا نمی‌کنند زیرا که خدا به اعمال آنها داناست. راجع به شفاعت در سوره بقره آیه ۴۸ بحث شده است.

مراد از ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ کارهایی است که فعلا می‌کنند و از ما خَلْفَهُمْ کارهایی که کرده‌اند، منظور از «ارتضی» رضایت خدا از دین شفاعت شده است نه عملش، چنان که حضرت رضا صلوات الله علیه به حسین بن خالد فرمود:
لا یشفعون الا من ارتضی الله دینه «۱»

به نظر می‌آید مراد از «خشیه» مهابت و عظمت خدا باشد و مسبب جای سبب آمده است زیرا که عظمت و عذاب خدا، سبب خوف و خشیت است.

۲۹- وَمَنْ يُقْلُ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهُ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيَهُ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ.

تکمیل مطالب فوق است، یعنی هر که از آنها بگوید: من خدایم آن گوینده را سزای جهنم می‌دهیم که او ظالم است و ظالمان را چنین سزا باشد این دلیل سوم بر معبود نبودن ملائکه است.

نکته‌ها

اول: در رابطه با آیه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا لازم است دو مسئله را بررسی کنیم: مرحوم شهید مطهری در پاورقی جلد پنجم روش

(۱) تفسیر برهان، آری مورد شفاعت کسانی هستند که خدا از عمل آنها ناراضی و از دینشان راضی است، این آیه نظیر مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۱

رنالیسم ضمن برهان سوم بر وحدانیت خدا، در زمینه این آیه فرموده: این همان برهان تمانع است و خلاصه آن، امتناع وجود هر چیز در اثر تعدد اراده‌ها است توضیح اینکه موجودی که امکان وجود داشته باشد باید از طرف خدا به آن افاضه وجود شود و گر نه لازم می‌آید که خدا فیاض بالفعل و بالوجوب نباشد، پس اگر دو خدا یا بیشتر وجود داشته باشد، باید هر موجودی که امکان وجود داشته باشد هر دو آن را بوجود آورند و اراده هر دو در ایجاد آن علی السواء است، از طرف دیگر دو اراده و دو ایجاد، مستلزم دو وجود است و می‌دانیم که یک چیز امکان دو دفعه ایجاد شدن ندارد، پس هر چیزی که امکان وجود دارد، دو اراده مستقل در ایجاد او به کار می‌افتد و هر یک می‌خواهد عین همان چیز را ایجاد کند و آن قابلیت چنین ایجاد را ندارد پس اصلا ایجاد نمی‌شود، علی هذا بفرض تعدد واجب الوجود، لازم می‌آید که هیچ چیزی وجود پیدا نکند زیرا وجود آن موجود محال است، پس صحیح است که اگر واجب الوجود متعدد بود جهان نیست و نابود بود لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (روش رنالیسم با اختصار).
دوم: آنچه در زمینه آیه لَوْ كَانَ فِيهِمَا ... بیان گردید یک مطلب فلسفی و عقلی است از اینجا می‌فهمیم که قرآن مجید هم به مسائل علمی و حسی نظر دارد و هم بمسائل عقلی و فلسفی و هر دو در قرآن مجید کلید حل مسائل توحیدی و اعتقادی است.

می‌گویند: قرآن راه شناخت خدا را منحصرأ، مطالعه طبیعت با روش حسی دانسته است، شک نیست که قرآن به مطالعه حسی طبیعت دعوت می‌کند و اصرار فراوانی هم روی این موضوع دارد، ولی قرآن مطالعه طبیعت را برای حل تمام مسائلی که طرح کرده است کافی نمی‌داند، بسیاری از مسائل قرآن را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۲ نمی‌توان با دلائل علمی توجیه کرد.

مثلاً- آیه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا با دلائل حسی قابل بیان نیست بلکه باید در توجیه آن از برهان تمناع فاعلی که برهان عقلی است استفاده کرد همچین آیات:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ سُورَى / ۱۱.

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ نَحْل / ۶۰.

الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ حشر / ۲۳.

فَأَيْنَمَا تُولُوْنَا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ بقره / ۱۱۵.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ حديد / ۳.

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ رعد / ۳۹ و ده‌ها آیاتی نظیر آن که فقط با براهین فلسفی قابل توجیه هستند، معلوم است که قرآن این مطالب را فقط برای آن نگفته که مفهوم آنها را بدانیم و دلیلی بر قبول آنها نداشته باشیم بلکه خدا خواسته که با دلائل عقلی آنها را بفهمیم و اثبات نمائیم و این خود فتح باب فلسفه و عقلیات از جانب قرآن مجید است، قرآن اینها را بعنوان یک سلسله درسها القا کرده و از طرف دیگر به تدبر و تفکر در آیات قرآنی امر فرموده است خلاصه سخن آنکه قرآن مجید همانطور که به مسائل حسی اهمیت داده و به سوی آن خوانده است، به مسائل تعقلی نیز توجه فرموده است (استفاده از مقدمه روش رئالیسم جلد ۵).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۳

انبیاء سوره (۲۱) آیه ۳۰-۳۷

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۳۰ تا ۳۷]

اشاره

أَ وَ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَ فَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًّا أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳) وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَ إِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ (۳۴)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵) وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًّا أ هَذَا الَّذِي يَذُكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ (۳۷)

۳۰- آیا کافران ندانسته‌اند که آسمانها و زمین بسته و فشرده بود، ما آنها را شکافتیم و باز کردیم؟ و هر چیز زنده را از آب قرار دادیم آیا پس ایمان نمی‌آورند؟

۳۱- در زمین کوه‌های را سخ قرار دادیم و در آن راه‌های وسیع گذاشتیم تا در راه رفتن در آن هدایت شوند.

۳۲- آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ولی آنها از نشانه‌های آن رو گردانند.

۳۳- اوست که شب و روز و آفتاب و ماه را آفرید، همه در مداری شناور هستند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۴

۳۴- پیش از تو برای هیچ بشری خلود قرار نداده‌ایم، آیا اگر تو بمیری آنها جاویدانند.

۳۵- هر انسان طعم مرگ را خواهد چشید، شما را با شر و خیر امتحان می‌کنیم و به سوی ما برمی‌گردید.

۳۶- چون کافران تو را ببینند، جز مسخره‌ات نگیرند و گویند. آیا این همان است که خدایان شما را بیدی یاد می‌کند، آنها یاد کردن خدای رحمن را منکر هستند.

۳۷- انسان از شتاب آفریده شده است، وعده‌های خود حتماً به شما نشان خواهیم داد، عجله نکنید.

کلمه‌ها

رتقا: رتق بستن و منظم کردن «رتقه رتقا: سده و اغلقه». رتق در آیه مصدر به معنی مفعول است یعنی مرتوق و بسته و درهم فرو رفته و یک چیز و فشرده.

فتقناها: فتق: شکافتن. جدا کردن دو چیز متصل «فتق الشیء»: شقه «فتقناهما»: باز کردیم و شکافتیم آن دو را.

رواسی: رسو: ثبوت و رسوخ. «رسا الشیء یرسو: ثبت». راسیه: ثابت.

جمع آن راسیات و رواسی است.

تمید: مید: اضطراب چیز بزرگ مثل اضطراب زمین. طبرسی مطلق اضطراب گفته است و گوید: «المید: الميل یمینا و شمالا و هو الاضطراب» اَنْ تَمِیدَ بِكُمْ: مبادا شما را بالا و پائین ببرد.

فجاجا: فج: راه وسیع. راغب گوید: فج شکافی است میان دو کوه و در راه وسیع به کار رود، جمع آن فجاج است. به معنی راه‌ها.

یسبحون: سبح: شنا کردن. خواه در آب باشد یا در هوا. راغب قید سرعت را در آن قید کرده است «یسبحون»: شنا می‌کنند. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۵

مت: این کلمه از باب «مات یموت» و «مات یمیت» هر دو آمده است هزوا: هزو و هزء: مسخره کردن که حکایت از تحقیر مسخره شده دارد آن بر وزن عنق به معنی مسخره شده است، یعنی مصدر از برای مفعول.

عجل: (بر وزن شرف) به معنی عجله است، شاید آن کنایه از مبالغه انسان در عجله باشد، از ابو عییده و جماعتی نقل شده که به معنی خاک است ولی این خلاف ظاهر است.

شرحها

در آیات گذشته شبهه وجود خدایانی غیر از خدا، و معبود بودن ملائکه، نقل و رد شد لذا در این آیات در چهار آیه اول به توحید خدا استدلال شده و اینکه گرداننده جهان و مدبر آن فقط خدای تعالی است بودن خدایانی جز خدا پوچ و باطل است، هر چهار آیه از یک نظام متقن و منسجم حکایت می‌کند: تشکیل آسمانها و زمین، ایجاد آب که بدون آن موجود زنده به وجود نمی‌آمد، استقرار زمین در اثر به وجود آمدن کوه‌های بزرگ، ایجاد راه‌ها در روی زمین برای انتقال از جایی به جایی، سقف محفوظ بودن آسمان که گفته خواهد شد، به وجود آمدن شب و روز، حرکت آفتاب و ماه در مدار خود، همه حاکی از آن است که گرداننده این نظم یک اراده و یک مشیت است و تدبیر دیگری در کار نیست و گر نه چنان که در آیه ... لَفَسَدَتَا ... گفته شد جهان به وجود نمی‌آمد.

آن گاه: سخن مشرکان که آن حضرت خواهد مرد و ما از دستش خلاص می‌شویم و اینکه او را تحقیر و مسخره می‌کردند و وعده

عذاب را دروغ می‌پنداشتند نقل و جواب داده شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۶
 ۳۰- أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.

این آیه می‌گوید: آسمانها و زمین در اول یک چیز و درهم فرو رفته بودند خدا آن یک چیز را شکافت گسترش داد و میان اجزاء آن فاصله ایجاد کرد و به صورت آسمانها و زمین در آورد، و آب در به وجود آمدن موجود زنده دخالت تام و تمام دارد، در اینجا چند مطلب قابل بررسی است.

اول: أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا حَاكِي است که اگر کفار در اینکار دقت کنند پی بتوحید خواهند برد، رؤیت در آیه به معنی علم است که یکی از معانی رؤیت می‌باشد و نیز معلوم می‌شود که فهمیدن این حقیقت عمیق برای آنها میسر است.

دوم: السموات جمع با الف و لام مفید استغراق است و نشان می‌دهد که همه جهان در اول یک چیز بوده و خداوند آن یک چیز گلوله مانند را شکافته و میان اجزاء آن فاصله ایجاد کرده و به صورت آسمانها و زمین در آورده است.

سوم: احتمال دارد این مطلب مربوط به زمین و آسمانهای هفتگانه آن باشد، یعنی هفت طبقه هوای محیط بر زمین که در سوره فصلت شرح داده خواهد شد و اللَّهُ اعلم.

چهارم: مراد از وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ظاهراً آنست که: آب در ایجاد موجود زنده دخالت تام و تمام دارد و بدون آب، حیات و موجود زنده ممکن نیست، نه آنکه همه چیز از آب به وجود آمده است، «حی» صفت «کل شیء» است و تقدیر آن «کل شیء حی جعلناه من الماء» می‌باشد.

پنجم: تفکر در تشکیل آسمانها و زمین، انسجام آنها، تأثیر متقابل آن دو در یکدیگر، تشکیل آب، ایجاد موجودات زنده از آن، نشان می‌دهد که فقط تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۷

یک اراده در آنها نافذ است و گر نه دو تدبیر متفاوت سبب فساد آنها می‌شد، پس آیه، دلیل مستقلی بر توحید است، لذا در آخر به صورت توییح فرموده: أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.

ششم: در زمینه آیه روایاتی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده که در تفسیر برهان مطالعه فرمائید.
 از جمله از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

«كانت السماء رتقا لا تنزل المطر و كانت الارض رتقا لا تنبت الحب».

۳۱- وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رِوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ.

دلیل دیگری است بر توحید که سرپرستی و اداره جهان در دست یک خداست خدا پوسته زمین را با کوهها میخکوب کرده است، و گر نه موج دریای عظیم مرکز آن پوسته زمین را که پیش از شصت کیلومتر ضخامت ندارد، پیوسته بالا و پائین می‌برد و زندگی را فلج می‌کرد.

امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه اول نهج البلاغه فرموده:

«و تَدَّ بِالصَّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ»

یعنی با صخره‌ها اضطراب زمین‌اش میخکوب کرد.

رجوع شود به سوره (نحل آیه ۱۵) در سوره لقمان / ۱۰ نیز خواهد آمد «ان تمید» تقدیرش «کراهه ان تمید او حذرا من ان تمید» است، به نظر می‌آید از کلمه رواسی، ریشه‌های کوهها نیز در نظر است، که ریشه کوهها از خود کوهها مفصلتر است، و «رسو» که رسوخ هم معنی شده به این مطلب دلالت دارد.

وانگهی: اگر زمین به صورت دیوارهای سنگی آفریده می‌شد، کسی نمی‌توانست از جایی بجایی برود، هموار بودن آن و ایجاد

راه‌ها یکی دیگر از دلایل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۸

نفوذ مشیت و تدبیر خدایی است، منظور از «یهتدون» به احتمال قوی راه یافتن مردم از نقطه‌ای به نقطه‌ای است.

این مطلب در آیات دیگری نیز آمده است مانند وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لَتَسِيلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا نوح / ۲۰، این آیه، آیه ما نحن فیه را كاملاً روشن می‌کند که خدا زمین را گسترده کرد تا در آن به راهها وارد شویم و اگر مثل دیوارها بود امکان نداشت. هکذا آیه: الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَبَلًا لَكُم فِيهَا سُبُلًا طه / ۵۳ به هر حال، آیه شامل دو دلیل از راه علت نمایی و غرض است، همانطور از دیدن یک میز مثلاً می‌فهمیم تدبیری در آن به کار رفته و سازنده غرضی داشته است در این آیه نیز مطلب همین است «سبلا» در آیه ما نحن فیه بدل است از «فجاجا» و در آیه نوح. فجاجا وصف «سبلا» می‌باشد.

۳۲- وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ.

منظور از «السما» ظاهراً مطلق آسمان است اعم از هوا، ستارگان، و غیره که مانند سقفی بر بالای زمین هستند و از خلل و خارج شدن از مدارات و نظامها است، نظیر: إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا فاطر / ۴۱، که اگر خدا حفظ نمی‌کرد از جای خود زایل می‌شدند و نظام به هم می‌خورد و نظیر: وَيُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ حج / ۶۵. منظور از «آیاتها» ظاهراً آفتاب، ماه، اشعه، بارانها و سایر آیاتی است که در تأمین زندگی در روی زمین اثر تام و تمام دارند نظیر وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ يوسف / ۱۰۵.

تکمیل زندگی روی زمین با اسباب آسمانی، انسجامی که میان آسمان و زمین تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۹ موجود است دلیل بارزی از تدبیر خدا و نفوذ مشیت او در جهان است اگر طاغیان در آنها تدبر کنند پی به وجود خدا و الوهیت او خواهند برد و از اصنام و طاغوتها دست خواهند برداشت.

۳۳- وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ.

می‌شود گفت: شب و روز و آفتاب و ماه بیان «آیاتها» در آیه سابق هستند در هر حال وجود این عوامل که زندگی بدون آنها میسر نبوده و نیست بهترین دلیل وجود تدبیر و توحید است، از کُلِّ فِي فَلَكٍ ... معلوم می‌شود که شب و روز در اطراف زمین حرکت می‌کنند، منظور از فلک، مدار است.

۳۴- وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ.

این آیه و آیه بعدی در رابطه با آنست که مشرکان می‌گفتند: آن حضرت می‌میرد و ما از او آسوده می‌شویم، نظیر: أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِه رَيْبَ الْمُنُونِ طور / ۳۰، این آیه در جواب می‌گوید: مگر پس از مرگ تو آنها همیشه خواهند ماند تا با نبودن تو (بزعم خودشان) به راحتی برسند، ما برای هیچکس خلود قرار نداده‌ایم بلکه تو خواهی مرد، آنها نیز خواهند مرد، علی‌هذا این گفته آنها پنداری بیش نیست، در آیه بعدی فرموده: زندگیشان در هر حال خالی از فتنه و امتحان نخواهد بود و شاید مراد از آن باشد که در صورت نبودن تو باز راحت نخواهند بود وانگهی: گریزی ندارند از اینکه بسوی ما بازگردند و زیر حساب قرار گیرند.

۳۵- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.

خلاصه در این دو آیه، به گفته آنها سه جواب داده شده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۰

اول: با مردن تو، آنها مخلد نخواهند بود تا (به خیال خود) راحت شوند.

دوم: اگر پس از تو مقداری هم مانند، زندگیشان خالی از آزمایش و خیر و شر نخواهد بود.

سوم: بالاخره اگر هم مقداری بمانند پیش ما برمی‌گردند و حساب پس می‌دهند.

منظور از «نفس» در آیه شخص و انسان است نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً حاکمی است که مرض و فقر و صحت و غنی، عواملی هستند که انسان با آنها آزمایش می‌شود و در مسیر تکامل یا حضيض ذلت می‌افتد، ابتلاء با خیر و شر جز سیر در راه کمال یا شقاوت نمی‌تواند باشد، لازمه این امتحان همان رجوع الی الله است، و گر نه صرف امتحان فائده‌ای نخواهد داشت، لذا فرموده: وَ إِلَيْنَا

تُرْجَعُونَ.

«فتنه» ظاهراً مفعول مطلق است و تقدیر آیه «نفتنکم بالشر و الخیر فتنه» می‌باشد.

۳۶- وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَوْ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ.

جمله «هَذَا الَّذِي... مصداق مسخره است و تقدیر آن «یقولون أ هذا الذي...» میباشد، جمله وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ... حال است از فاعل «یقولون» که گفته شد، یعنی این سخن را در حالی می‌گویند که بیاد کردن خدای رحمن کافر می‌باشند و خدا را با این صفت که رحمت و فیضش، همه جا را پر کرده است یاد نمی‌کنند و خلاصه: از اینکه می‌گویی: خدایان آنها لا- یضر و لا ینفع است ناراحت می‌شوند ولی از یاد نکردن خدای رحمن ناراحت نیستند، بعضی تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۱

گویند: مراد از ذکر، قرآن است.

۳۷- خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ.

آیه در رابطه با وعده‌های عذاب است که آن حضرت می‌داد، منظور از خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ شاید آن باشد که انسان چنان با عجله است گویی از عجله آفریده شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۲

انبیاء سوره (۲۱) آیه ۳۸-۴۷

[سوره الانبياء (۲۱): آيات ۳۸ تا ۴۷]

اشاره

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰) وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلِنَا مِنَ قَبْلِكُمْ فَجَاءَ الَّذِينَ سَخِرْتُمْ مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلَأُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (۴۲)

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَعْجِلُونَ نَصِيرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِمَّا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْفُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أ فَهُمُ الْغَالِبُونَ (۴۴) قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵) وَلَئِنْ مَسَّتْهُمُ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶) وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۳

۳۸- می‌گویند: اگر راستگوئید این وعده کی خواهد بود؟

۳۹- ای کاش کفار می‌دانستند وقتی را که آتش را از چهره و پشت‌های خود کنار نتوانند کرد، و شفاعت کرده نمی‌شوند.

۴۰- بلکه عذاب ناگهان به آنها می‌آید و مبهوتشان می‌کند، نتوانند آن را برگردانند و مهلت داده نمی‌شوند.

۴۱- به پیامبرانی پیش از تو استهزاء شد، استهزاء کنندگان را همان عذابی که مسخره می‌کردند در گرفت.

۴۲- بگو: کدام کس شما را در شب و روز از عذاب رحمان حفظ می‌کند، بلکه آنها از ذکر پروردگارشان روگردان هستند.

۴۳- یا آنها را جز ما خدایانی است که از عذاب ما منعشان می‌کنند، آنها یکدیگر را یاری نتوانند و از طرف ما یاری نشوند.

۴۴- بلکه اینان و پدر ایشان را متاع دادیم تا عمرشان زیاد شد آیا نمی‌داند که ما به زمین می‌آئیم و آن را از اطرافش ناقص می‌کنیم، آیا آنها غالبند؟

- ۴۵- بگو: من فقط شما را با وحی می‌ترسانم اما کرها چون انذار شوند دعوت را نمی‌شنوند.
- ۴۶- اگر وزشی از عذاب پروردگارت به آنها رسد حتما خواهند گفت: ای وای بر ما ما ظالمان بودیم.
- ۴۷- برای روز قیامت میزانهای عدالت را می‌نهییم، به هیچ کس ظلم نمی‌شود و اگر عمل به وزن دانه خردل هم باشد آن را می‌آوریم، کافی است که ما حسابگریم.

کلمه‌ها

وعد: راغب گوید: وعد در وعده خیر و شر هر دو به کار رود گویند «وعدته بنفع او ضرر».

تبهتهم: بهست (بر وزن عقل): تحیر، بهتان دروغی است که شخص را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۴ مبهوت و متحیر می‌کند.

حاق: حیق: احاطه و فرا گرفتن «حاق به حیقا: احاط به». راغب گوید: گفته‌اند: اصل آن حق است قاف اول به یاء قلب شده یکلؤ کم: کلائه: حفظ و نگهداری. «کلائه الله: حفظه و حرسه» «یکلؤ کم»: حفظ می‌کند شما را.

نفخه: نفخ: وزیدن. «نفخ الريح نفخا: هبت» نفخه برای وحدت است یعنی: یک وزیدن.

مثقال: چیزی است که با آن وزن می‌کنند (سنگ) و نیز مثقال به معنی وزن الشیء (سنگینی) است.

خردل: علفی است که تخمهای سیاه و بسیار ریز دارد، در المنجد آمده:

«نبات له حب صغیر جدا اسود».

اقرب الموارد آن را خود دانه گفته است، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است: انبیاء/ ۴۶، لقمان/ ۱۶.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته: در این آیات، از سخن مشرکان که به طور تحقیر می‌گفتند: قیامت کی خواهد بود جواب داده شده و نسبت به کافران انذار و به آن حضرت تسلیت و حقائق دیگری نیز آمده است.

۳۸- وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

منظور از الوعد، وعده آخرت است که از آیه سابق فهمیده شده، فاعل «يقولون» مشرکان و فاعل «كنتم» مؤمنان است، این آیه مجموعاً هفت بار در قرآن مجید بمناسبتهایی تکرار شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۵

۳۹- لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ.

جواب سخن مشرکان است «لو» به معنی تمنی (ای کاش) و «حين» مفعول «يعلم» می‌باشد.

چنان که در مجمع البیان است، ظهور آیه در آنست که آتش از پس و پیش به آنها حمله کرده و آنها را احاطه می‌کند به طوری که نه قدرت دفع آن را دارند و نه به یکدیگر یاری می‌توانند بکنند، یا اینکه به وسیله شفاعت شافعان یاری کرده نمی‌شوند.

۴۰- بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَعْطِفُونَ رُدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ در المیزان فرموده: بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً اعراض است از «لا یکفون» نه از «لو يعلم» و نه از مقدری مانند «لا تأتیهم الآيات بحسب اقتراضهم بل تأتیهم بغته». قول المیزان صحیح است، زیرا آمدن آتش مربوط به قیامت است وقتی که مشرکان در عذاب واقع شده‌اند، پس منظور آنست که: آتش را از صورت و پشت خود نگهداری نتوانند کرد زیرا که ناگهان و از محلی که نمی‌دانند حمله می‌کند می‌خواهند از محلی جلوش را بگیرند ولی از محل دیگری هجوم می‌آورد که از دیدن آن مبهوت می‌شوند و کسی به یاری آنها نمی‌آید. جمله اخیر راجع به نفی شفاعت است.

۴۱- وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

اشاره است به وعده عذاب دنیوی که از طرف آن حضرت به مشرکان وعده می‌شد، منظور از «ما» عذابی است که منکران نبوت آن را مسخره می‌کردند.

یعنی عذابی که آن را مسخره می‌کردند همان عذاب آنها را گرفت: قوم تو نیز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۶ که وعده عذاب را مسخره می‌کنند همان سرنوشت را خواهند داشت.

۴۲- قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ.

یعنی اگر خدا بخواهد عذابتان کند هیچ کس نمی‌تواند شما را در شب و روز از عذاب خدا حفظ کند.

آری کسی حفظ نتواند کرد ولی آنها از تذکر و نصیحت پروردگارشان روگرداند، می‌تواند منظور از «ذکر» قرآن باشد.

۴۳- أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ.

یعنی: مشرکان جز ما خدایی ندارند که آنها را از عذاب ما، مانع شوند.

لفظ تَمْنَعُهُمْ- مِنْ دُونِنَا هر دو وصف «آلهه» است، آن گاه در جواب این سخن فرموده: آنها خدایانی ندارند که از عذاب ما منع کنند زیرا که خدایان آنها یکدیگر را نتوانند کمک کنند و از ما نیز یاری کرده نمیشوند، پس چطور می‌توانند مشرکان را از عذاب ما، مانع شوند؟

۴۴- بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ.

یعنی: جز ما خدایانی ندارند بلکه عِلَّت طغیان و عصیان آنها، آنست که اینها و پدرانشان را مدت زیادی نعمت دادیم، زندگی مرفه مغرورشان نمود، ولی باید متوجه باشند که دستور ما پیوسته به زمین می‌آید و گروهی را از بین می‌بریم، این مشرکان نیز دچار چنین سرنوشتی خواهند شد که آنها بر مقدرات ما غلبه نتوانند کرد، منظور از نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا ... هلاک شدن مردم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۷

به طور دسته جمعی است، یعنی امتی را بعد از امتی از روی زمین برمی‌داریم، وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ اعراف / ۳۴، بقیه کلام در سوره رعد آیه ۴۱ دیده شود.

۴۵- قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ این آیه می‌گوید: اشکال در دین من نیست که قبول نمی‌کنید، بلکه اشکال در شما است که گوش شنوا ندارید، عناد و لجاجت گوش شما را کر نموده است، من شما را با وحی آسمانی انداز می‌کنم، در آن نقضی نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما انسانهای ناشنوا موقع انداز، دعوت را نمی‌شنوند.

۴۶- وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ.

این آیه حاکی است که آنها فقط پس از رسیدن عذاب بیدار می‌شوند و اقرار به ظلم می‌کنند ولی آن وقت فائده‌ای به حالشان ندارد، نظیر: فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ یونس / ۸۸.

۴۷- وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَاسٍ حَاسِبِينَ.

این آیه اشاره به دقت حسابرس در روز قیامت است «القسط» وصف موازین است و تقدیر آن «ذوات القسط» می‌باشد، فاعل «کان» عمل است که از موازین فهمیده می‌شود، یعنی اگر عمل انسان به وزن دانه خردل هم باشد آن را خواهیم آورد، علی هذا هیچ کسی مظلوم نخواهد شد، نه نیکوکاران در رابطه با کم شدن پاداش و نه بدکاران در رابطه با اضافه شدن کیفر. در سوره اعراف ذیل آیه

وَ الْوِزْنَ يُؤْمِنُ الْحَقُّ / ۸ دربار موازین اعمال به طور مفصل صحبت شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۸

در بعضی از روایات آمده که میزان اعمال در روز قیامت انبیاء و اوصیا هستند در تفسیر برهان از معانی الاخبار صدوق نقل کرده که هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام از موازین قسط سؤال کرد فرمود:

«هم الانبیاء و الاوصیاء»

و از کافی نقل کرده:

«قال الانبیاء و الاوصیاء»

و از روایت ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام نقل نموده:

«قال الرسل و الأئمه من آل بیت محمد علیهم السلام».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۹

انبیاء سوره (۲۱) آیه ۴۸-۷۳

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۴۸ تا ۷۳]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعِيَةِ مُسْفِقُونَ (۴۹) وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۰) وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲)

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶) وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷)

فَجَعَلْنَاهُمْ جُذَاءً إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸) قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰) قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَدُّوا أَعْيُنَهُمْ وَ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳) فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَ لَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷)

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲)

وَ جَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۰

۴۸- به موسی و هارون کتابی دادیم که میان حق و باطل فرق می گذاشت و برای اهل تقوی نور و بیداری بود.

۴۹- کسانی که از پروردگارشان در غیبت می ترسند و از روز قیامت بیمناکند

۵۰- این قرآن ذکر پر فائده ایست که نازل کرده ایم، آیا شما منکر آن هستید؟!

۵۱- به ابراهیم پیش از موسی بینش مخصوص خودش را داده و به آن دانا بودیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۱

۵۲- وقتی که به پدر و قوم خویش گفت: این مجسمه ها که می پرستید چیستند؟

۵۳- گفتند: پدرانمان را یافتیم که به آنها عبادت می کردند.

- ۵۴- گفت: یقیناً شما و پدرانتان در گمراهی آشکار هستید.
- ۵۵- گفتند: آیا سخن حق آورده‌ای یا از شوخی کنندگان؟
- ۵۶- گفت: بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را آفریده و من بر این مطلب از گواهانم.
- ۵۷- به خدا حتماً بتهای شما را کاری می‌کنم پس از آنکه پشت کنان روگردانید.
- ۵۸- بتها را تکه تکه کرد مگر بزرگ آنها را، تا به سوی آن برگردند.
- ۵۹- گفتند: چه کسی این کار را با خدایان ما کرده حتماً او از ظالمان است.
- ۶۰- گفتند: جوانی شنیدیم که آنها را به بدی یاد می‌کرد و به او ابراهیم می‌گفتند.
- ۶۱- گفتند: او را پیش چشم مردم بیاورید تا به گفته او گواهی دهند.
- ۶۲- گفتند: ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما اینکار کرده‌ای؟
- ۶۳- گفت: بلکه اینکار را بزرگ آنها کرده است اگر سخن می‌گویند از خودشان بپرسید
- ۶۴- آنها به اندیشه خود برگشته و گفتند: شما ظالمان هستید (نه ابراهیم).
- ۶۵- سپس بر سرشان وارونه شدند که می‌دانی اینها سخن نمی‌گویند.
- ۶۶- گفت: پس آیا عبادت می‌کنید جز خدا آنچه را که به شما نه نفعی می‌دهند و نه ضرری می‌رساند.
- ۶۷- اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید آیا نمی‌فهمید؟
- ۶۸- گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر یاری کننده‌اید.
- ۶۹- گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش.
- ۷۰- خواستند به او حيله کنند. زیانکارترشان کردیم.
- ۷۱- او و لوط را به سوی زمینی که در آن برای مردم برکت گذاشته‌ایم، نجات دادیم.
- ۷۲- اسحاق و یعقوب را به او عطیه دادیم و همه را نیکوکاران گردانیدیم.
- ۷۳- آنها را پیشوایانی گردانیدیم که مردم را به امر ما هدایت می‌کردند و به آنها عمل خوبها و اقامه نماز و دادن زکاة را وحی کردیم و برای ما بندگان عابد بودند.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۲

کلمه‌ها

فرقان: در اصل مصدر است ولی به معنی اسم فاعل به کار رفته است یعنی فارق بین الحق و الباطل.

مشفقون: شفق (بر وزن شرف): سرخی مغرب بعد از غروب، اشفاق اگر با «من» آید معنی خوف می‌دهد، طبرسی آن را «خوف از وقوع مکروه با احتمال عدم وقوع» گفته است.

رشد: هدایت، نجات، صلاح، کمال، بعید نیست منظور از آیه، درک و کمال یا هدایت باشد، تماثل: مجسمه‌ها. مفرد آن تمثال است. راغب گوید: «التمثال: الشیء المصور».

عاکفون: عکف و عکوف: ملازمت با تعظیم. «العکوف: الاقبال علی الشیء و ملازمته علی سبیل التعظیم» عاکفون: ملازمت کنندگان به عبادت.

لاعبین: لعب فعلی است که مقصد صحیحی در آن نیست لایع: بازی‌گر و کسی که از کار خود مقصد صحیحی ندارد و خودش را مشغول می‌کند.

مدبرین: دبر (بر وزن عنق): عقب، مقابل جلو. مدبر: کسی که پشت می‌کند.

جذاذ: جذ: شکستن. پراکندن و بریدن. جذاذ به معنی مجذوذا و شکسته شده‌ها است.

نکسوا: نکس: وارونه کردن. «نکسه نکسا: قلبه علی رأسه و جعل اسفله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۳

اعلاه» منظور از آن در آیه، گذاشتن باطل بجای حق است.

اف: کلمه‌ای است که دلالت بر انزجار دارد.

اسفلین: اسفل: پائین‌تر، منظور از آن «مغلوب» است.

نافله: عطیه. نفل (بر وزن عقل) به معنی زیاد است، نماز نافله را از آن نافله گویند که زائد بر واجب است ایضا به معنی عطیه آمده

است، مراد از آیه همان است.

خیرات: خیر به معنی اختیار شده است، خیرات جمع آن است، چیزهای پسندیده و اختیار شده.

شرحها

در آیه سوم از این سوره خواندیم که مشرکان می‌گفتند: هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ ... سپس در آیه هفتم در جواب آن خواندیم که:

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَشِئْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ ... این از سنن لا یتغیر خداست که پیامبران را از بشر مبعوث کند، در این زمینه حالات عده‌ای از رسولان الهی آمده است، در این آیات، شرح حالات موسی و ابراهیم را می‌خوانیم.

۴۸- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ در این آیه و آیات بعدی، قرآن مجید در هدایت بودن با تورات اصلی مقایسه شده است و شاید علت جلو آمدن حالات موسی از ابراهیم علیه السّلام همین است منظور از فرقان و ضیاء و ذکر، تورات است که تورات در زمان خود فارق بین الحق و الباطل و نور بود که ظلمات شرک و کفر از بین می‌برد و قلوب را نورانی می‌کرد و ذکری از جانب خدا بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۴

ضیاء و ذکرانکره آمده و ظاهرا هر دو راجع به «متقین» است که فقط آنها از تورات بهره می‌برند، اما فرقان با الف و لام راجع به همه میباشد (از المیزان) در جای دیگر درباره تورات آمده: إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ مَّائِدَه/ ۴۴.

۴۹- الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ.

این آیه وصف متقین در آیه سابق است، منظور از «خشی بالغیب» خشیت در غیبت از عذاب خداست، مؤمن با آنکه عذاب خدا از او غائب است باز از عذاب می‌ترسد مانند ذلک لیعلم انّی لم اُخنه بالغیب یوسف/ ۵۲ لیعلم الله من یتخافه بالغیب مائده/ ۹۴، علی هذا باء به معنی فاء است، ما در دنیا در غیبت از عذابیم. بعید نیست که وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ عبارت اخرای صدر آیه باشد.

۵۰- وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ مُبَارَكٌ به معنی پرفائده است که برکت به معنای فائده می‌باشد، منظور از «انتم» مشرکان مکه است.

۵۱- وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ.

لفظ «من قبل» راجع به موسی و هارون است یعنی جریان موسی و هارون عجب نیست که پیش از آنها به ابراهیم نیز رشد و درک را داده بودیم، غرض از رشد ظاهرا درک و بینش فطری است که خدا به آن درک مخصوص دانا بود.

شاید این آیه عبارت اخرای وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ انعام/ ۷۵ باشد، اضافه رشد به ابراهیم دلیل مخصوص بودن آنست.

۵۲- إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۵

در ذیل آیه إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّرَ ... انعام/ ۷۴ در نکته‌ها گفته شد که آزر پدر ابراهیم نبود بلکه جد امی یا عموی آن حضرت بود و اسم پدر آن حضرت تاریخ بود، تورات آن را تارح با حاء مهمله گفته است. «ما هذه» سؤال از حقیقت و ماهیت آنهاست تا در جواب معلوم شود که عبادت چیز جامد و بیجان، سفاهت است، مشرکان که متوجه اینکار بودند، جواب دادند که کار پدرانمان چنین بوده است.

۵۳- قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ أَنه‌ا می‌دانستند که نخواهند توانست اثبات کنند که بتها کاره‌ای هستند لذا به استدلال عاطفی پرداخته و گفتند: پدرانمان را در عبادت آنها یافته‌ایم، ابراهیم در جواب فرمود: هم شما و هم پدرانتان در اشتباهید.

۵۴- قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ عَلَّتْ این گمراهی همان است که در آیه ۶۶ فرموده: أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ.

۵۵- قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ از سخن ابراهیم تعجب کرده و گفتند: آیا جدی می‌گویی یا این سخن را ملعبه و مشغولیت کرده‌ای؟ و شوخی میکنی؟

۵۶- قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ گفت: پروردگار شما که باید او را پرستش کنید همانست که آسمانها و زمین را آفریده و پرورش می‌دهد و من به این حقیقت اقرار می‌کنم یعنی حرفم جدی است و شوخی نمی‌کنم آن وقت اضافه فرمود که:

۵۷- وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۶

گویی منظورش آن بود که به سر اصنام شما بلا می‌آورم و آنها نمی‌توانند از خود دفاع بکنند و بر شما معلوم می‌شود که کاری از آنها ساخته نیست احتمال قوی آنست که این سخن را در ضمیر خود گفته باشد، زیرا چنین خطابی بر آنها در آن روز، مشکل و دور از احتیاط بود و از سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ نیز استفاده می‌شود والا می‌گفتند: شنیدیم که ابراهیم قبلا چنین وعده‌ای کرده بود بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ یعنی: بعد از آنکه پشت کنان از بتخانه یا از شهر بر گردید، از این معلوم می‌شود که آنها در روز معین شهر یا بتخانه را خالی گذاشته و به مراسمی می‌رفته‌اند نظیر عید و مانند آن. طبرسی فرموده: گویند: آنها در هر سال عیدی داشتند، وقت برگشتن از آن به سوی بتها می‌آمدند و به آنها سجده می‌کردند.

۵۸ و ۵۹- فَجَعَلَهُمْ جُرُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ لفظ «لعل» به معنی «تا» است نه به معنی «شاید» ضمیر «الیه» راجع به «کبیرهم» است نه بابراهیم، منظور آن حضرت این بود که بت بزرگ را متهم کنند که او اینها را تکه پاره کرده است و در عین حال می‌خواسته برای یَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا زمینه‌چینی کند، لفظ «من» در جمله «من فعل» ظاهرا استفهام است و آیه بعدی آن را تأیید می‌کند.

۶۰- قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ منظور از «یذکرهم» به بدی یاد کردن است یعنی آنها را تخطئه می‌کرد و عیب می‌گرفت و می‌گفت: «لا یضر لا ینفع» هستند تقدیر ابراهیم «هو ابراهیم» است چنان که در مجمع البیان فرموده است.

۶۱- قَالُوا فَأُتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۷
منظور از «یشهدون» ظاهرا گواهی دادن است یعنی: ابراهیم را پیش چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند که بگوش خود شنیده‌اند، ابراهیم از بتها به بدی یاد می‌کرد.

۶۲ و ۶۳- قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسِئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ لفظ «بآلهتنا» نشان می‌دهد که آنها ابراهیم را بت پرست نمی‌دانستند.

اینکه فرمود: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ سخن جدی نیست تا دروغ باشد اینگونه کلمات در مخاصمات مشهور است آن برای الزام خصم بود، یعنی: شاهد حال حکایت می‌کند که این عمل کار بت بزرگ است. اگر سخن گفتن بلد هستند از خودشان بپرسید، در صحیح

بخاری جزء ۴ باب قول الله: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيْلًا از ابو هريره نقل کرده ابراهيم دروغ نگفت مگر در سه مورد دو تا برای خدا و یکی برای زنش ساره، و آنجا که گفت اِنِّي سَقِيمٌ و آنجا که گفت: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا و آنجا که گفت: ساره خواهر من است. ناگفته نماند: ابو هريره از این غلطها بسیار کرده است ۶۴- فَرَجَعُوا اِلَى اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ الظَّالِمُونَ این اشاره بتأثر آنها از جواب آن حضرت است و این کلام در ضمیر آنها بوده است و در ضمیر خودشان گفته‌اند که ابراهيم در اینکارش ظالم نیست بلکه ظالم مائیم که این موجودات بیجان را پرستش می‌کنیم فَرَجَعُوا اِلَى اَنْفُسِهِمْ یعنی به باطل خود برگشته و اندیشه کردند، اینکه گفته‌اند: به یکدیگر برگشتند ظاهرا درست نیست.

۶۵- ثُمَّ نَكِسُوا عَلٰی رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ یعنی باطل را بجای حق گذاشتند، به عبارت دیگر در حال تفکر و ملامت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۸

خود، حق در بالای قلب آنها و باطل در پائین آن بود ولی وقتی که وارونه شدند باطل بالا آمد و حق در پائین ماند، آن وقت باطل را مستمسک قرار داده و گفتند می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند و این حرف تو نشان می‌دهد که تو بتها را شکسته‌ای. «ما» مشابه، به «لیس» است.

۶۶ و ۶۷- قَالَ اَفْتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ اَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ اینجاست که معلوم می‌شود: که نظر ابراهيم آن نبود که بگوید: من بتها را نشکسته‌ام بلکه می‌خواسته آنها را در منطق مجاب کند آن گاه می‌گوید کمترین چیزی که از یک معبود متوقع است آن است که از پرستش کنندگان دفع ضرر کند و جلب منفعت نماید ولی بتهای شما اینکار هم نمی‌توانند پس از ابطال معبود بودن بتها از آنها و اصنامشان، اظهار تنفر کرده و با کلمه: اَفَلَا تَعْقِلُونَ آنها را توبیخ نموده است.

۶۸- قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوْا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِيْنَ نتیجه ابطال دلیلشان آن بود که آن حضرت را در شکستن بتها ظالم ندانند و خاضع شوند ولی از لجاجت خود دست برداشته و گفتند: ابراهيم را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید، مفعول «فاعلون» نصرت است یعنی اگر هستید نصرت کننده خدایان.

۶۹ و ۷۰- قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ وَ ارَادُوا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ الْاَخْسَرِيْنَ لَفْظ «کونی» امر تکوینی است که خدا با آن امر، اثر آتش را از آتش برداشت و در نتیجه برای ابراهيم خنک و سالم شد، اهل شهر حقیقت امر را ندانستند، فقط پس از چند روز که آتش خاموش شد دیدند ابراهيم صحیح و سالم در شهر گردش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۹

می‌کند نتیجه آنکه: آنها خواستند ابراهيم را با آتش اعدام کنند ولی تیرشان به سنگ خورد. زیانکار بودند، زیانکارتر شدند. در روایات شیعه و اهل سنت آمده که ابراهيم را در منجنیق گذاشته و با آتش انداختند.

در تفسیر برهان در روایت امام باقر علیه السلام هست:

«فقال للنار کونی بردا فاضطربت اسنان ابراهيم صَلَّى الله عليه حتى قال الله عز و جل و سلاما علی ابراهيم ...»

یعنی چون خدا به آتش گفت: سرد باش چنان سرد شد که دندانهای ابراهيم از سرما لرزید خدا فرمود: «و سلاما».

در علل الشریع از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«لما القی ابراهيم علیه السلام فی النار تلقاه جبرئیل فی الهواء و هو یهوی فقال یا ابراهيم أ لک حاجة؟ فقال اما الیک فلا» (المیزان).

۷۱- وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوْطًا اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيْهَا لِلْعَالَمِيْنَ از لفظ «نجیناه» روشن می‌شود که ابراهيم را از آن دیار بیرون کرده‌اند در روایت امام صادق علیه السلام آمده است:

«فامر نمرود أن ينفوا ابراهيم من بلاده»

لوط خواهر زاده ابراهيم علیه السلام بود که به او ایمان آورد فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ اِنِّي مُهَاجِرٌ اِلَى رَبِّيْ عَنكَبُوتٍ / ۲۶، منظور از «ارض

مبارک» سرزمین شام و فلسطین است که چندین بار به لفظ «بارکنا» در قرآن مجید آمده است.

۷۲- وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّمَا جَعَلْنَا صَالِحِينَ نَافِلَةً بِه معنی عطیه است، اسحاق پسر ابراهیم و هکذا اسماعیل هر دو بعد از خروج ابراهیم از بابل، متولد شده‌اند، آنهم در حال پیری آن بزرگوار الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ابراهیم/ ۳۹، یعقوب پسر اسحاق است عطیه بودن آنها در اثر «صالحین» بودنشان بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۰

۷۳- وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ضَمِير «هم» راجع به ابراهیم، اسحق و یعقوب است لفظ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا شاید برای آنست که آنها از جانب خود مردم را نمی‌خواندند بلکه با دستور ما و زیر فرمان ما، مردم را هدایت می‌کردند، المیزان «اوحینا» را حمل بر وحی باطنی کرده نه وحی تشریحی، یعنی آنها با دلالت باطنی و عنایت الهی پیش از وحی تشریحی کارهای خیر را انجام می‌دادند، علی هذا آن باعث شد که خدا مقام امامت به آنها بدهد.

مؤید قول المیزان آیه: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ سجده/ ۲۴، است که لَمَّا صَبَرُوا در جای وَ اَوْحَيْنَا آمده است و نشان می‌دهد که پیش از امام شدن در اطاعت از فرمان حق خویشتن داری می‌کرده‌اند.

ولی این می‌ماند که آنها نماز و زکاة را با وحی باطنی چطور می‌دانسته‌اند؟

علی هذا بهتر است گفته شود که وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ در جای لَمَّا صَبَرُوا است نه «اوحینا» و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۱

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۷۴ تا ۹۱]

اشاره

وَ لَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوَاءٍ فَاسِقِينَ (۷۴) وَ أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) وَ نُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلٍ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَ نَصْرَنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوَاءٍ فَأَعْرِضْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۷۷) وَ دَاوُدَ وَ سُulَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸)

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّمَا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹) وَ عَلَّمْنَاهُ صِنْعَهُ لِيُبَسِّطَ لَكُمْ لِيُخَصِّصَ نَكْمًا مِنْ بَاسَتِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰) وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱) وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (۸۲) وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳)

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (۸۵) وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۶) وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ هَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغْبًا وَ رَهْبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (۹۰) وَ الَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۹۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۲

۷۴- به لوط حکم و علم دادیم و او از شهری که کارهای پلید می‌کرد نجات بخشیدیم، که آنها مردمان بدکار و فاسق بودند.

۷۵- لوط را به رحمت مخصوص خویش داخل کردیم که از نیکوکاران بود.

۷۶- یاد کن نوح را که پیش از آنها ما را ندا کرد، او را اجابت کردیم، او و اهلش را از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۳ اندوه بزرگ نجات دادیم.

۷۷- و وی را از قومی که آیات ما را تکذیب کرده بودند نجات دادیم که آنها قوم بد کاری بودند: لذا همه‌شان را غرق کردیم.

۷۸- داود و سلیمان را یاد آر، وقتی که درباره زراعت قضاوت می کردند که گوسفند آن قوم شب هنگام زراعت را چریده بود، ما به حکمشان شاهد بودیم.

۷۹- قضاوت را به سلیمان تفهیم کردیم و بهر دو حکم و علم داده بودیم، کوه‌ها و پرندگان را مسخر کردیم که با داود تسبیح می گفتند، ما این کار را می کردیم.

۸۰- به داود صنعت زره بافی یاد دادیم تا شما را از شدت جنگ حفظ کند، آیا باین نعمت شکر گزارید؟

۸۱- باد تند را برای سلیمان مسخر کردیم که به فرمان او به طرف زمینی که در آن برکت گذاشته‌ایم، می وزید و ما به هر چیز دانا بوده‌ایم.

۸۲- بعضی از شیاطین برای سلیمان غواصی می کردند، کاری غیر از آن نیز می کردند، ما آنها را از نافرمانی حفظ می کردیم.

۸۳- ایوب را یاد آر، آن دم که خدایش را ندا کرد، مرا گرفتاری رسید، تو ارحم الراحمینی

۸۴- دعای او را اجابت کردیم، گرفتاریش را زایل نمودیم، اهلش و مانند اهلش را به او دادیم، رحمتی بود از جانب ما و تذکری بود برای بندگان عبادتگر.

۸۵- اسماعیل، ادریس، ذا الکفل را یاد آر، که همه از صابران بودند.

۸۶- آنها را به رحمت مخصوص خویش داخل کردیم که از نیکوکاران بودند.

۸۷- یاد کن یونس را آن دم که خشمناک از شهر بیرون رفت، گمان کرد که بر او سخت نخواهیم گرفت در میان تاریکها فریاد کشید: جز تو معبودی نیست منزهی من از ستمکاران شدم.

۸۸- دعای او را اجابت کردیم او را از آن اندوه نجات دادیم مؤمنان را این چنین نجات می دهیم.

۸۹- زکریا را یاد کن، وقتی که ندا کرد. پروردگارا مرا تنها مگذار، تو بهترین وارثان هستی.

۹۰- دعای او را اجابت کردیم، باو یحیی را دادیم زنش را برای او اصلاح کردیم آنها تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۴

در کارهای خوب بر یکدیگر سبقت می گرفتند و ما را از روی رغبت در ثواب و ترس از عقاب می خواندند و بر ما خاشع بودند.

۹۱- یاد کن مریم را که دامن خود را پاک نگاه داشت از روح خود در آن دمیدیم، او و پسرش را معجزه‌ای برای مردمان گرداندیم.

کلمه‌ها

خبائث: خبیث: پلید. جمع آن خبائث است، خبث (بر وزن قفل):

ناپاکی و پلیدی، «خبث خبثا: ضد طاب».

سوء: (بفتح سین) مصدر است بمعنی بدی (و بضم معین) اسم است به معنی بد. آن در آیه مصدر به معنای فاعل است یعنی «بد».

کرب: اندوه شدید. راغب و جوهری قید شدت را افزوده‌اند ولی قاموس اندوه مسلط بر نفس گفته است.

نفشت: نفش: پراکنده شدن طبرسی فرموده: نفش غنم و ابل آنست که در شب پراکنده شده و بدون چوپان بچرد.

لبوس: بفتح لام به معنی زره است. طبرسی فرموده: لبوس اسم سلاح است در نزد عرب، زره باشد یا جوشن یا شمشیر یا نیزه و

گویند به معنی زره است.

بأس: در اصل به معنی شدت و سختی است، در آیه به معنی جنگ است که از مصادیق شدت می‌باشد.

عاصفه: عصف: شدت الرِّيحِ عاصِفَةً یعنی باد شدید آن به معنی برگ و و کاه نیز آید.

یغوصون: غوص: فرو رفتن در آب یغوصُونَ لَهُ: برای او غواصی می‌کردند. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۳۵

ضر: راغب و جواهری گویند: ضر (بضم اول) به معنی بد حالی است «الضر: سوء الحال» راغب اضافه می‌کند: اعم از آنچه در نفس باشد یا در بدن تا در مال.

کشفنا: کشف: اظهار و ازاله. در آیه به معنای دوم است.

ذو الکفل: نام پیغمبری است که در قرآن فقط نام او آمده است نه شرح حالش انبیاء / ۸۵، ص / ۴۸.

ذو النون: راغب گوید: نون به معنی ماهی بزرگ است اما مجمع و صحاح و قاموس مطلق ماهی گفته‌اند، منظور از ذو النون حضرت یونس است که ماهی او را بلعید.

نقدر: قدر: به معنی توانایی و تنگ گرفتن است، در آیه معنی دوم مراد است، به معنی اندازه گیری نیز آید.

رهبا: رهب: ترس «الرهبه و الرهب: مخافه مع تحرز و اضطراب» ولی بسیاری، مطلق ترس گفته‌اند.

خاشعین: خشوع: تذلل و تواضع:

شرحها

در رابطه با آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ...» در این آیات عده‌ای از پیغمبران الهی ذکر شده‌اند و آنها عبارتند از لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادريس، ذو الکفل، یونس، ذکریا، یحیی و عیسی در بعضی مقداری از احوال آنها ذکر شده و در بعضی فقط به ذکر نام آنها اکتفاء شده است، معلوم می‌شود که آمدن پیامبران از بشر، یک سنت خدایی است، دیگر به سخن مشرکان که می‌گفتند: هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ... جایی نمی‌ماند. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۳۶

۷۴- وَلَوْطًا أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاسِقِينَ مشروح حالات لوط در سوره هود و حجر گذشت او خواهر زاده ابراهیم علیه السلام بود که با او از بابل به فلسطین آمد و در محلی که اکنون مملکت «اردن» است به رسالت مبعوث گردید «۱» حُكْمًا وَعِلْمًا هر دو نکره‌اند و دلالت بر خصوصیت دارند مراد از «حکم» حکومت و قضاوت و یا حکمت و بینش است، غرض از «علم» ظاهرا علم مخصوص پیامبران است قریه همان شهر «سدوم» است چنان که در مجمع البیان فرموده است، خبائث کارهای پلیدی بود که انجام می‌دادند از قبیل لواط و غیره، از نسبت «تعمل» به قریه منظور اهل قریه است «فاسقین» خبر بعد از خبر است تقدیر «و لوطا»، «آئینا لوطا» می‌باشد.

۷۵- وَ أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ شاید مراد از رحمت، امامت و ولایت باشد، چنان که در وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً غَدَتْ. إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ تعلیل ادخال در رحمت است.

۷۶- وَ نُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ تفصیل حالات نوح در سوره هود گذشت، تقدیر آن «اذکر نوحا» است، مراد از ندایش همانست که آمده: فَمَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ قمر / ۱۰، «من قبل» می‌شود اشاره به قبل از ابراهیم و دیگران باشد، کرب عظیم همان زحمات نهصد و پنجاه ساله بود که از مردم دید، زنش از «اهله» مستثنی است که او نیز

(۱) تورات او را برادرزاده ابراهیم گفته است، طبرسی نیز ذیل آیه ۷۱ سوره انبیاء و ۸۶، انعام آن را پذیرفته است ولی ذیل آیه ۲۶ عنکبوت از جمهور مفسران نقل کرده که او خواهر زاده ابراهیم بوده

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۷

کافر بود و غرق گردید.

۷۷- وَ نَصْرَنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمٌ سَوْءٌ فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ گویی معنای نجات به «نصرناه» تضمین شده است یعنی: «و انجیناه من القوم الذین ...» طبرسی از ابی عبیده نقل کرده که «من» به معنای «علی» است یعنی او را بر قوم کافر غالب کردیم، تکذیب آیات و قوم سوء بودن، علت غرق می باشد.

۷۸- وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذِ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ حرث به معنی زرع و تاک هر دو آمده است، گوسفندان گروهی، شب هنگام وارد مزرعه شخصی شده و آن را چریده و فاسد کردند، شکایت این قضیه را پیش داود آوردند از امام صادق علیه السلام نقل شده: داود حکم کرد گوسفندان در مقابل زرع به صاحب آن داده شود، اما سلیمان حکم کرد، خسارت از شیر و پشم گوسفندان در آن سال داده شود «۱» حکم سلیمان از حکم داود اصلح بود، زیرا در آن صورت هم خسارت مزرعه داده می شد و هم گوسفندان در دست صاحبان آن می ماند.

منظور از «یحکمان» آنست که در حکومت و قضاوت مشورت می کردند زیرا قضاوت حق داود بود، از امام باقر علیه السلام نقل شده:

لم یحکما انما کانا یتناظران ففهمناها سلیمان «۲».

علی هذا منظور آنست که هر دو حکم را می دانستند و می گفتند: باید

(۱) تفسیر برهان از کافئ

(۲) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۸

خسارت مزرعه داده شود ولی تبادل نظر می کردند که از چه چیز داده شود، خداوند به سلیمان فهماند که از منافع گوسفندان داده شود نه از عین آنها پس مراد از «حکمهم» مشاوره آنهاست و شاهد بودن خدا حاکی است که هر دو به صواب می اندیشیده اند و زیر نظر خدا بود، وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ تَقْدِير «اذکر داود ...» است.

۷۹- فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَيَخْرُجُنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالِ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرُ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ این آیه می گوید: حکومت و قضاوت را به سلیمان تفهیم کردیم و او حکم کرد، از آیه ما قبل فقط مشورت آن دو فهمیده شد، نه حکم کردن و کَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا برای رفع شبهه از داود است یعنی نباید فکر کرد که سلیمان بر داود فضیلت داشت نه، بلکه به هر دو حکم کردن و علم بخصوص داده بودیم، اما صلاح آن بود که این حکم را به سلیمان تفهیم نمائیم، بالاتر از آن اینکه پرندگان را مسخر داود کردیم. در صافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: چون آن قضیه پیش آمد خدا به داود وحی کرد: فرزندان را جمع کن هر که در این جریان درست قضاوت کند، وصی تو اوست ... سلیمان حکم کرد که خسارت در آن سال از پشم و نتاج گوسفندان داده شود، داود گفت: چرا از عین گوسفندان داده نشود؟ سلیمان گفت: چون درختان انگور ریشه کن نشده اند، در سال آینده به حال اول بر خواهند گشت یعنی لازم است خسارت از منافع جبران شود نه از عین.

آن گاه در این آیه گفته شده که: کوهها و پرندگان در تسییح با داود همصدا بودند، این امر در سوره ص آیه ۱۸ و ۱۹ و در سوره سبأ آیه ۱۰ نیز آمده است، همه چیز خدا را تسییح می کنند اما ما تسییح آنها را نمی فهمیم: وَإِنْ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص:

۵۳۹

مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

اسراء / ۴۴، اما آیا دیگران هم صدای آنها را می‌شنیدند، ظاهراً نه فقط داود می‌شنیدند، ظاهراً نه فقط داود می‌شنید و الله العالم. «و الطیر» عطف است بر «الجبال» یعنی: «و سخرنما مع داود الطیر یسبحن» المیزان در رابطه با وَ كُنَّا بِهٖ عَالِمِیْنَ فرموده: امثال این عنایات و مواهب از سنت ما است، آنچه به داود و سلیمان دادیم تازگی نداشت.

۸۰- وَ عَلَّمْنَاهُ صِنْعَهُ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِنُخَصِّصَ نَكْمُ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ طبرسی از قتاده نقل می‌کند: صنعت زره سازی ابتدا از داود علیه السّلام بوده است ضمائر «کم انتم» و جمله «شاکرون» حاکی است که تعلیم به داود و برای نفع همگان بود، این مسئله در آیه: أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ سَبْأَ ۱۱، و آیه: وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ سَبْأَ / ۱۰ نیز آمده است.

۸۱- وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ عطف است بر «مع داود»، تقدیر آن «و سخرنما لسلیمان الریح است این آیه می‌گوید: باد را برای سلیمان مسخر کردیم، باد در اختیار او و مطیع او بود و به فرمان او بطرف سرزمین فلسطین می‌وزید، نظیر این است آیه فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ص / ۳۶ که می‌گوید: باد به هر کجا که سلیمان اراده می‌کرد می‌وزید و در جای دیگری آمده: وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عُذُوهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ ... سَبْأَ / ۱۲ که باد به دستور سلیمان در قبل از ظهر و بعد از آن، به اندازه یک ماه راه می‌رفت.

توضیح اینکه: خدا به سلیمان اراده بسیار قوی و نیرومند داده بود، که اراده خویش را بر باد تحمیل می‌کرد باد تغییر مسیر می‌داد و در جهتی که سلیمان تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۰

می‌خواست می‌وزید، چنان که وزیر سلیمان آصف بن برخیا چنان اراده قوی داشت که با آن، تخت ملکه سبأ را از فاصله دور در یک چشم به هم زدن پیش سلیمان آورد، این یکی از صفات خداست که به سلیمان داده بود، خدا نیز با اراده کار می‌کند نه با ابزار، نظیر این قضیه است کرامت حضرت امام جواد صلوات الله علیه که آن شخص را از شام بکوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و بعد از ادای مناسک حج به شام آورد و سال بعد این عمل را تکرار فرمود چنان که در تواریخ و احادیث آمده است «۱».

در بعضی از بیمارستانهای اروپا شخص هیپنوتیسم کننده، اراده خویش را بر شخص بیمار تحمیل می‌کند، او را بدون بیهوشی عمل می‌کنند و کمترین دردی احساس نمی‌کند، مشروح این سخن را در کتاب معاد از نظر قرآن و علم در فضل (کار بدون ابزار) آورده‌ام وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ شاید حاکی از آن است که این قدرت را به سلیمان روی علم و مصلحت خویش داده بودیم و بآن دانا بودیم.

۸۲- وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يُغْوِصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ این یکی از امتیازات سلیمان است که شیاطین مسخر او بودند و برای او کار می‌کردند، این جریان در سوره سبأ نیز آمده است: وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ سَبْأَ / ۱۳ وَ الشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ ص / ۳۷.

در سوره هود در جریان میهمان ابراهیم و لوط خواندیم که ملائکه به صورت انسان در می‌آیند و در سوره مریم در آیه فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

(۱) اصول کافی باب مولد ابی جعفر (الجواد) (ع).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۱

نیز خواندیم، آیات قرآن مجید و روایات نیز شاهد هستند که جن نیز به شکل انسان در می‌آید در این زمینه در سوره انفال ذیل آیه ۴۸ وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ ... در نکته‌ها به طور تفصیل و نیز در سوره مریم ذیل آیه ۱۷ در نکته‌ها، سخن گفته‌ایم.

به هر حال این آیه می‌گوید: بعضی از شیاطین برای سلیمان غواصی می‌کردند و مروارید و غیره استخراج می‌نمودند و غیر از

غواصی بنائی و مانند آن نیز می‌کردند چنان که در آیات بالا گذشت «۱» كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ یعنی ما جن را از فرار کردن و عدم اطاعت حفظ و منع می‌کردیم، نظیر: وَ مِنَ الْجَنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ سبأ/ ۱۲. ۸۳- وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ایوب علیه السّلام از انبیاء مشهور است، نام مبارکش چهار بار در قرآن مجید آمده است، طبرسی فرموده: او در زمان یعقوب علیه السّلام زندگی می‌کرد و دختر یعقوب به نام «لیا» را بزنی گرفت، شرح حالش در سوره «ص» انشاء الله خواهد آمد.

از آیات بعدی و از سوره «ص» معلوم می‌شود که منظور از «الضر» گرفتاری در بدن و درمان است که در مقام دعا می‌گوید: خدایا من به بد حالی و بلا- گرفتار شدم، تو ارحم الراحمینی، این بلاها را از من دفع کن از آیات و روایات معلوم می‌شود که بدنش مریض شده، مال و اولادش از دستش رفت ولی چنان صبر کرد که خدا فرمود: إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ص / ۴۴ «و ایوب» تقدیرش «اذکر ایوب است».

۸۴- فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ

(۱) دون در آیه بمعنی «غیر» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۲

خدا دعای او را چنین مستجاب کرد که مرضش را شفا داد و آنچه از اهلش از دستش رفته بود دو برابر داد، منظور از «آتیناه» اهله گفته‌اند آنست که خداوند اهل او را که مرده بودند زنده کرد «۱» و گویند کسان او متفرق شده بودند به سوی وی باز گشتند. و الله العالم، در آخر آیه فرموده: این رحمت مخصوص از جانب ما بود و نیز تذکری است که خدا بندگان خویش را برای امتحان گرفتار می‌کند و سپس اجر آنها را می‌دهد.

۸۵ و ۸۶- وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ یعنی: «و اذکر اسماعیل ...» منظور از او اسماعیل صادق الوعد است که در سوره مریم آیه ۵۴ گذشت حالات ادریس نیز در سوره مریم آیه ۵۶ گذشت، نام مبارکش فقط دو بار در قرآن مجید آمده است، از ذاکفّل در قرآن فقط دو بار نام برده شده اما شرح حالی از او نیست و اذکرُ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ص / ۴۸، همه اینها کسانی بودند که در راه خدا بر طاعات و گرفتاریها و کف نفس از گناهان، خویشتن دار بودند و همه وارد رحمت مخصوص خدا شدند که صالحان بودند.

در مجمع البیان از کتاب نبوت از حضرت عبد العظیم حسنی نقل کرده که به ابی جعفر جواد الأئمة علیه السّلام نوشتم و از ذی الکفّل سؤال کردم که اسمش چه بود؟ آیا از مرسلین بود؟ امام در جواب نوشتند: خداوند صد و بیست چهار هزار نفر پیغمبر مبعوث کرده است، از آنها سیصد و سیزده نفر مرسل بودند، ذو الکفّل

(۱) در مجمع البیان ذیل همین آیه در سوره «ص» آمده:

«و روی عن ابی عبد الله علیه السلام الله تعالی احیا له اهله الذین كانوا ماتوا قبل البلیة و احیی له اهله الذین ماتوا و هو فی البلیة».

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۳

از آنهاست و بعد از سلیمان بن داود زندگی می‌کرد، مانند داود در میان مردم قضاوت می‌کرد، خشمگین نشد مگر از برای خدا نامش «ادویا پسر ادارین» بود.

۸۷- وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی: یاد کن ذالنون را، منظور از او یونس بن متی است که به اهل نینوی مبعوث گردید، قومش به او ایمان نیاوردند، او از قوم خویش قهر

کرد و از میان آنها بیرون رفت، پس از یونس عذاب بر قومش مشرف گردید، آنها توبه کرده و ایمان آوردند خدا عذاب را از بین برد، این قصه در سوره یونس آیه ۹۸ گذشت، خدا بر یونس سخت گرفت و ماهی او را بلعید، او به درگاه خدا استغاثه کرد تا ماهی او را بیرون انداخت این مطلب در سوره صافات خواهد آمد.

«مغاضبا» یعنی در حال خشمگین بودن به قومش از شهر بیرون رفت فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ نِشَانِ مِی‌دهد که صلاح در آن بود که صبر کند و خارج نشود چنان که خداوند خطاب به رسول خدا فرموده: صبر کن، خویشتن داری نما مانند یونس مباش فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ قلم/ ۴۸ به نظر می‌آید که آن حضرت پیش خود فکر کرده: حالا که اینها از من نمی‌پذیرند بهتر است بروم در جای دیگری مردم را به سوی خدا بخوانم به هر حال خدا بر او تنگ گرفت، او در ظلمات یعنی ظلمت شب، ظلمت درون آب و ظلمت شکم ماهی فریاد کشید لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ در آیه بعدی خواهد آمد که خدا دعای او را مستجاب کرد، منظور از «ظالمین» ظلم بر نفس خویش است، اینها را نمی‌شود گناه حساب کرد، انبیاء علیهم السلام قبل از نبوت و بعد از نبوت معصوم هستند، خدا درباره آنها فرموده است: وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۴

صافات/ ۱۸۱، یونس علیه السلام صلاح بود که آنجا را ترک نکند ولی ترک کرد و خود را به زحمت انداخت. از مستجاب شدن دعای او یک مطلب بسیار مهم بدست می‌آید و آن اینکه هیچ وقت نباید از رحمت خدا مأیوس شد، خدا در هر وقت و در هر شرایط اگر بخواهد می‌تواند انسان را نجات بدهد، یونس علیه السلام که از این رحمت و اسعه خدا مطلع بود خدا را خواند و نجات یافت.

۸۸- فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ یعنی اگر مؤمنان نیز ما را چنین بخوانند از گرفتاری و بد حالی نجاتشان می‌دهیم.

در تفسیر برهان درباره حضرت یونس روایتی از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده که عینا نقل می‌کنیم: «عن عبد الله بن سيار عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول صلى الله عليه وآله في بيت ام سلمة في ليلتها، فقدته من الفراش فدخلها من ذلك ما يدخل على النساء فقامت تطلبه في جوانب البيت حتى انتهت اليه و هو في جانب البيت قائما يديه بيكي و هو يقول: اللهم لا تنزع عني صالح ما اعطيتني ابدًا و لا تكلني الى نفسي طرفه عين ابدًا اللهم لا تشمت بي عدوا و لا حاسدا ابدًا اللهم و لا تردني في سوء استنقذني منه ابدًا فانصرفت ام سلمة تبكي حتى انصرف رسول الله صلى الله عليه وآله لبيكاتها فقال لها ما يبكيك يا ام سلمة فقالت: بابي انت و امي يا رسول الله و لم لا ابكي و انت بالمكان الذي انت به من الله و قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر تسئله ان لا يشمت بك عدوا ابدًا و ان لا يكلك الى نفسك طرفه عين ابدًا و ان لا يردك في سوء استنقذك منه ابدًا و ان لا ينزع عنك صالح ما اعطاك ابدًا فقال: يا ام سلمة و ما يؤمنني و انما و كل الله يونس بن متى الى نفسه طرفه عين فكان منه ما كان» (اللهم اعوذ برضاك تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۵ من سخطك).

۸۹- وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ جریان مفصل زکریا علیه السلام در اول سوره مریم گذشت، منظور زکریا از این ندا آن بود که خدا فرزندی به وی عطا فرماید، چون فرزند را می‌خواست که وارث وی باشد، لذا در مقام تنزیه گفت: وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ یعنی حال آنکه تو بهترین وارثان برای بندگانت هستی.

۹۰- فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ منظور از اصلاح زوجه زکریا آن بود که او از اول عقیم و نازا بود چنان که فرموده: وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا مریم/ ۸، خدا او را اصلاح کرد تا حامله گردید، آن وقت در علت عنایاتی که به آنها شده است سه چیز فرموده، اول آنها در کارهای خیر بر یکدیگر سبقت

می‌گرفتند، دوم: خدا را از روی رغبت بشوای و ترس از عذاب می‌خواندند سوم در مقابل عظمت خدا تواضع می‌کردند رَغْبًا وَ رَهْبًا ممکن است مفعول له باشند و یا حال باشند بمعنی «راغبین و راهبین».

۹۱- وَ الَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا فَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ یعنی: یاد کن زنی را که دامنش را از زنا حفظ کرد، منظور حضرت مریم است، عنوان کردن عفت و پاکی مریم در مقابل یهود و دیگران است که به او نسبت بی‌عفتی داده و عیسی را نیز نعوذ بالله از حرام می‌دانستند وَ بَكْفِرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا نساء/ ۱۵۶ فَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا کنایه از آنست که ولادت عیسی به طور عادی نبود که اولاً از نطفه متکون شود و سپس روح در آن دمیده گردد و چون نطفه‌ای در کار نبود پس فقط نفخ روح در مریم تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۶

بود إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ آل عمران/ ۵۹ یعنی هر دو در عدم خلقت از نطفه یکسانند. (از المیزان) نظیر آیه ما نحن فيه است آیه وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا فَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا ... تحریم/ ۱۲.

ناگفته نماند: مریم و عیسی هر دو از دلایل قدرت خدا بودند، مریم در فرزند زائیدن بدون شوهر و عیسی در زائیده شدن بدون پدر، آری وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ و چون فقط یک ولادت به واسطه هر دو اتفاق افتاده است لذا هر دو یک آیه شمرده شده‌اند، مریم در این امر بر عیسی سبقت داشت که جلوتر آمده است و گر نه می‌فرمود «و جعلناه و امها آیه» بس است در شان مریم که در ردیف انبیاء شمرده شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۷

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۹۲ تا ۱۱۲]

اشاره

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلَّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳) فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسِعْجِهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴) وَ حَرَامٌ عَلَى قَوْمِهِ أَهْلُكُنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۹۵) حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَاْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (۹۶)

وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (۹۷) إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصِيبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ كَانَ هُوَ آلهِيَّهٌ مَا وَرَدُوهَا وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱)

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲) لَا- يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳) يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا يَدَّأنا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ وَ عِيدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۰۴) وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶)

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَ إِن أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ (۱۰۹) إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَ إِن أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۱۱۱)

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۸

۹۲- این نوع انسان امت شما بشر و امت واحده است و من پروردگار شمایم مرا بندگی کنید.

۹۳- در کار دینشان فرقه‌ها شدند، همه به سوی ما برمی‌گردند.

۹۴- هر که اعمال شایسته کند و مؤمن باشد عملش بی‌پاداش نمی‌شود، ما آن را ثبت می‌کنیم.

۹۵- قریه‌ای را که هلاک کرده‌ایم برگشتش به دنیا ناممکن است، آنها به دنیا بر نمی‌گردند

۹۶- چون یاجوج و ماجوج راه یافتند، از هر ارتفاع به سرعت فرود می‌آیند.

۹۷- وعده قیامت نزدیک می‌شود، ناگاه (خواهی دید که) چشمهای کفار خیره است گویند: وای بر ما، از این قیامت در غفلت بوده، نه بلکه ظالم بوده‌ایم.

۹۸- شما و هر آنچه جز خدا می‌پرستید هیزم جهنم هستید و شما به آن وارد می‌شوید.

۹۹- اگر بتها خدایان بودند، به آتش وارد نمی‌شدند، ولی همگی در آن جاودانید.

۱۰۰- در آنجا فریاد می‌کشند و در آنجا نمی‌شنوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۹

۱۰۱- کسانی که وعده بهشت از ما به ایشان سبقت یافته است، از آتش بدور هستند.

۱۰۲- صدای آتش را نمی‌شنوند و در آنچه میل دارند دائمی می‌باشند.

۱۰۳- ترس بزرگ آنها را محزون نمی‌کند ملائکه آنها را استقبال می‌کنند که این روزی است وعده می‌شدید.

۱۰۴- روزی آسمان را می‌پیچیم همانطور که طومار نوشته‌ها را می‌پیچید، مانند ابتدای خلقت، آفرینش را دوباره شروع می‌کنیم این وعده‌ای است بر ما که خواهیم کرد.

۱۰۵- در زبور بعد از تورات، نوشته‌ایم که زمین را بندگان صالح ما ارث می‌برد.

۱۰۶- در این سخن کفایت است برای قوم عابد.

۱۰۷- ما تو را جز رحمة للعالمین نفرستاده‌ایم.

۱۰۸- بگو: فقط به من وحی می‌شود که معبود شما خدای یگانه است، آیا اسلام می‌آورید؟

۱۰۹- اگر اعراض کردند بگو: به شما به طور برابر اعلام کردم ولی نمی‌دانم آیا عذاب موعود نزدیک یا دور است.

۱۱۰- که خدا سخن آشکار را می‌داند و می‌داند آنچه را که پنهان می‌دارید.

۱۱۱- نمی‌دانم شاید تأخیر عذاب امتحانی است و متاعی است تا مدتی.

۱۱۲- گفت: خدایا بحق داوری کن، پروردگار ما رحمان و یار است بر آنچه توصیف می‌کنید.

کلمه‌ها

کفران: ناسپاسی و نادیده گرفتن. منظور از آن بی‌اجر بودن عمل است.

یاجوج: یاجوج و ماجوج نام اقوامی است که شاید در مغولستان فعلی چنین زندگی می‌کرده‌اند، در سوره کهف آیه ۹۴ گذشت این دو نام دو بار در قرآن مجید آمده است: انبیاء/ ۹۶، کهف/ ۹۴.

امة: جماعت شکل یافته که دارای مقصد واحدی هستند «اصل الامة تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۰»

الجماعة التي علی مقصد واحد» مجمع البیان.

حدب: تپه و محل مرتفع در صحاح گوید: «الحدب: ما ارتفع من الارض».

ینسلون: نسل در اصل به معنی انفصال از شیء است فرزندان آدمی را نسل گویند که از وی انفصال یافته‌اند، ایضا به معنی به سرعت رفتن آید: «نسل الماشی فی المشیه: السرعة» ینسلون در آیه «به سرعت پائین آمدن» است.

شاخصه: شخوص چشم به معنی خیره شدن آنست و آن اینکه چشم باز بماند و برهم نیامده «شاخصه» خیره شونده، یعنی چشم از

شدت هول باز بماند و بر هم نیاید و نتواند از شیء مهول چشم بردارد.

حصب: انداختن سنگریزه، طبرسی فرموده: اصل آن به معنی انداختن است، اقرب الموارد انداختن سنگریزه گفته است، آن در آیه به معنی محسوب (انداخته شده) است، مانند: وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ.

زفیر: طبرسی گوید: زفیر نفس کشیدن است با حزن ولی قاموس و اقرب خارج کردن نفس (بازدم) گفته‌اند، مراد از آن ظاهراً فریاد کردن است.

حسیس: صوت خفی. چنان که در صحاح و اقرب الموارد گفته است، ظاهراً فعیل به معنی مفعول (محسوس) باشد.

نطوی: طی: پیچیدن. «طوی الصحیفه طیاً: ضد نشرها» نطوی السماء من پیچیم آسمان را.

سجل: طبرسی سجل را صحیفه گفته است. راغب گوید: سجل سنگی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۱

است که در آن چیزی نوشته شود سپس هر صحیفه را سجل گفته‌اند.

بلاغ: بلوغ و بلاغ: رسیدن به انتهای مقصد، مکان باشد یا زمان یا امری معین، راغب گوید: به معنی تبلیغ و کفایت نیز آید، آن در آیه شاید به معنی کفایت باشد.

آذنتکم: اذان: اعلام. «آذنتکم»: اعلام کردم به شما.

مستعان: عون: یاری استعانت: یاری خواستن. «مستعان» اسم مفعول است (یاری خواسته شده).

شرحها

در این آیات که نتیجه گیری از آیات سابق است روشن شده: انسانها همه یک امت هستند سرپرست و گرداننده و معبود، فقط یک خداست، پیامبران میان امت و معبود رابط می‌باشند که از خدا دریافت کرده به امت می‌رسانند، بشریت فقط یک واحد است.

اما طغیانگران و عاصیان، امت واحده را تکه تکه و فرقه‌فرقه کرده‌اند همه فرقه‌ها اعم از حق و باطل به سوی خدا باز خواهند گشت. نیکوکاران و بدکاران مطابق کارشان پاداش و کیفر خواهند دید.

آنها که مرده‌اند دیگر برای تکمیل نواقص خود به دنیا بر نخواهند گشت.

وحسرت خواهند خورد، این جریان روزی خواهد بود که بعد از خراب کردن جهان بار دیگر آفرینش را از سر خواهیم گرفت.

این مطلب منحصر به آخرت نیست بلکه در دنیا نیز به حساب خوب و بد رسیدگی خواهد شد اما نیکوکاران مصداق یَرْتُهُا عِبَادِی

الصَّالِحُونَ بوده و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۲

بدکاران اَقْرَبِیُّ اَمْ بَعِیْدٌ مَا تُوعَدُونَ را مشمول خواهند گشت.

۹۲- اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ به نظر المیزان مراد از امه واحده همه انسانهاست، خطاب نیز متوجه انسانهاست

یعنی: این نوع انسان امت شماست ای بشر که امت واحده هستید، من نیز پرورش دهنده و گرداننده شما هستم مرا پرستش کنید، پیامبران نیز میان من و شما رابط می‌باشند.

گویند: مراد از امت دین است، دین را امت گفته‌اند زیرا انسانها به وسیله آن به یک مقصد اجتماع می‌کنند، ولی امه در قرآن به

معنی دین نیامده است وَاَنَا رَبُّكُمْ نیز شاهد است که مراد مرد مانند، زیرا رب با مردم سازش دارد نه با دین. به قول بعضی مراد از

«هذه» انبیاء گذشته است ولی آن نیز با ظهور آیه سازش ندارد.

۹۳- وَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ اِلَیْنَا راجِعُونَ یعنی امت واحده را به واسطه اختلاف در دین متفرق کردند و احزاب و دسته‌ها شدند،

طبرسی فرموده: تقطع در اینجا به منزله تقطیع است، به قول بعضی «امرهم» منصوب به نزع خافض و تقدیر آن «و تقطعوا فی امرهم»

است، كُلُّ اِلَیْنَا راجِعُونَ در بیان آنست که این تقطیع و گروه گروه شدن بی مسئولیت نخواهد بود، مانند فَاللَّهُ یَحْكُمُ بَيْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ

فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ بقره/ ۱۱۳.

۹۴- فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ این آیه و آیه بعدی در رابطه با کُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ است یعنی چون به سوی ما برگشتند اهل عمل و ایمان به پاداش خود خواهند رسید جریان اهل کفر نیز در آیه بعدی است، وَهُوَ مُؤْمِنٌ حاکمی که تنها عمل صالح در آخرت تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۳

فائده ندارد باید توأم با ایمان و اعتقاد به خدا معاد و عقائد حقه باشد، جمله إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ تأکید عدم کفران است که ما همه اعمال او را نوشته‌ایم. به عبارت اخری، نه عملش بی پاداش می ماند و نه فراموش می شود.

اگر «من» در آیه به معنای بعضی باشد، معلوم می شود: مؤمنی که بعضی از صالحات را انجام دهد از اهل نجات خواهد بود.

۹۵- وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ شق دوم قضیه است یعنی آنهایی که هلاکشان کرده‌ایم دیگر به دنیا رجوع نمی کنند که آدم خوب باشند و اهل بهشت گردند، در این صورت منظور از «اهلکنا» مرگ معمولی است نه هلاکت اقوام پیامبران، زیرا هلاکت دربارہ مرگ معمولی نیز به کار می رود چنان که دربارہ حضرت یوسف آمده: وَلَقَدْ جَاءكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا غافر/ ۳۴.

و شاید منظور از «اهلکنا» مانند هلاکت اقوام ستمگر باشد، به هر حال مضمون آیه آنست که آنها به دنیا بر می گردند که اهل ایمان و عمل شده و مصداق:

فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ بَلْكَه اهل عذاب خواهند بود. از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که در خطبه نماز جمعه فرموده‌اند: الم تروا الى الماضين منكم لا يرجعون و الى الباقين منكم لا يبقون قال الله تعالى و حرام على قرية اهلکناها انهم لا يرجعون «۱».

این روایت حاکمی از مرگ معمولی است.

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

کل قرية اهلکها الله بعذاب فانهم لا يرجعون «۲»

(۱) تفسیر صافی از فقیه.

(۲) مجمع البیان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۴

این روایت حاکمی از هلاکت به واسطه عذاب است.

ناگفته نماند: ظاهر آن بود که گفته شود: «انهم يرجعون» با حذف «لا» زیرا این جمله خبر «حرام» است و آن با رجوع صحیح است نه با عدم رجوع به نظر بعضی «لا» زائد است به نظر نگارنده جمله أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ توضیح عدم رجوع است که از ما قبل آیه فهمیده می شود، زیرا ناگفته شد وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا از آن عدم رجوع فهمیده می شود.

در این صورت جمله أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ جای خبر مبتدا را گرفته است، احتمال دیگر آن است که این جمله تعلیل مطلب سابق باشد و تقدیر آن چنین می شود و حرام علی قرية اهلکناها تدارک ذنوبهم لانهم لا يرجعون الی الدنيا».

۹۶ و ۹۷- حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ.

یعنی: زمان با این منوال می گذرد، عمل نیکوکاران نوشته می شود و بدکاران هلاک می شوند و بر نمی گردند تا می رسد به روزی که قوم یأجوج و مأجوج راهشان باز می شود و از هر ارتفاع به سرعت به طرف مردم می آیند، وعده حق که قیامت باشد نزدیک می شود، آمدن آنها.

و چون قیامت آشکار شد چشمان کافران از دیدن آن خیره می‌شود یا وَیَلْنَا از شرایط قیامت است که در سوره کهف آیه ۹۷ و ۹۸ گذشت و تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ» حکایت قول کفار است که اول می‌گویند ما از این روز غافل بوده‌ایم آن وقت خواهند گفت: غفلت از ظلم ما ناشی بوده است نه اینکه خدا نشان نداده است.

۹۸- إِنْكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۵

خطاب است به مشرکان و کفار. یعنی: چون قیامت رسید، شما و معبود هایتان هیزم جهنم خواهید بود لفظ «ما» شامل اولو العقل نمی‌شود علی‌هذا حضرت عیسی با ملائکه و نظائر آنها که معبود واقع شده‌اند مشمول این آیه نیستند وانگهی آیه خطاب به کفار مکه است و آنها فقط بتها را می‌پرستیدند، لفظ ما وَرَدُوها نیز که به اصنام برمی‌گردد دلیل این سخن است نظیر وَقُوذُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ که مراد از حجاره اصنام است، اما اینکه چرا آن سنگهای بی‌جان هم وارد جهنم می‌شوند شاید برای کثرت حسرت کفار باشد چنان که خواهد آمد أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ گفته‌اند: لام برای تأکید و یا به معنی «الی» است «انتهم» ظاهراً شامل کفار و اصنام هر دو است، ورود در آیه به معنی دخول است.

۹۹- لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوها وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ پس ورود آنها به آتش برای دفع هر گونه اشتباه است که اصنام به هیچ وجه معبود واقعی نبوده‌اند «کل» شامل مشرکان و آلهه هر دو است.

۱۰۰- لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ طبرسی فرموده «لا یسمعون ما یسرههم» ولی ظهور آیه اعم است و الله العالم آیه التفات است از خطاب به غیبت تا دیگران معذب بودن آنها را بدانند.

۱۰۱- إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ منظور از «الحسنی» وعده حسنی است که همان فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ باشد، آنها از جهنم به دور خواهند بود.

۱۰۲- لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ مراد از «حسیس» صوتی است که محسوس است و شنیده می‌شود یعنی هیچ صدایی از جهنم نمی‌شنوند و در بهشتی که مورد تمایل آنهاست پیوسته خواهند بود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص:

۵۵۶

۱۰۳- لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَئِذٍ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ منظور از فرع اکبر، ترس روز قیامت است مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ نمل / ۸۹، منظور از استقبال ملائکه، بشارت دادن آنها، به بهشت و رضوان خدا است حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَ فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ زمر / ۷۳.

۱۰۴- يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكَتَبِ كَمَا يَدُّنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ وَ عِدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ این آیه می‌گوید: در آینده نظام کنونی جهان را در هم خواهیم پیچید و آن گاه مانند دفعه نخستین خلقت را شروع کرده و آخرت را به وجود خواهیم آورد، این وعده‌ای است بر عهده ما که حتماً بوعده خود عمل خواهیم نمود در آیه ۳۰ از همین سوره خواندیم: أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا ... و فهمیدیم که آسمانها و زمین در اول فشرده و درهم رفته و یک چیز بودند که خدا با گسترش دادن و ایجاد فواصل، آنها را به این شکل در آورد.

آیه مورد تفسیر می‌گوید: که خدا در اوائل قیامت باز آنها را به صورت بسته و «رتق» در خواهد آورد.

«سجل» فاعل «طی» و «للكتب» مفعول آن است یعنی: روزی آسمان را می‌پیچیم چنان که طومار نوشته‌ها می‌پیچد. ما اگر صفحه کاغذ را لوله کنیم خواهیم دید که نوشته‌ها پیچیده و ناپدید شدند، این جهان هم مانند طومار پیچیده خواهد شد، در جای دیگر آمده وَ السَّمَاوَاتِ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ زمر / ۶۷ علی‌هذا آسمانها و زمین ناپدید می‌شوند.

«ما» در کَمَا بَدَأْنَا مصدریه و کاف برای تشبیه و «اول خلق» مفعول تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۷

«بدءنا» می‌باشد یعنی: مانند ابتداء خلقت، خلقت را اعاده می‌کنیم و قیامت را به وجود می‌آوریم. تناسب این آیه با مطالب آیات

قبلی روشن است.

۱۰۵- وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ از این آیات و ما بعد آن منافع ایمان و مضار کفر در دنیا بیان می‌شود، آنچه در آیات قبلی گفته شد راجع به عالم آخرت بود.

این آیه صریح است در اینکه حکومت جهان در آینده از آن عباد الله الصالحین خواهد بود و آنها جانشین اشرار و بدکاران خواهند شد، منظور از «ذکر» تورات است که قبل از زبور داود نازل شده است در جای دیگر آمده است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ... نور/ ۵۵، این آیه در روایات به ظهور مهدی صلوات الله علیه تفسیر شده است.

در مجمع البیان از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«قال: هم اصحاب المهدي في آخر الزمان».

در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل کرده است

«قال: القائم عليه السلام و اصحابه»

روایات درباره حضرت مهدی سلام الله علیه از طریق شیعه و اهل سنت متواتر است که در کتابها نقل شده است.

۱۰۶ و ۱۰۷- إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «هذا» راجع است به «ما ذکر» که تمام مطالب سوره است یعنی در این مطالب که گفته شده کفایت هست برای مردمی که عبادت و عمل کنند، یعنی کافی است در رساندن آنها به سعادت، آیه دوم حاکی است که این قرآن و تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۸

تعلیمات از مصادیق رحمة للعالمین بودن آن حضرت است و نیز دلیل جهانی بودن رسالت آن حضرت است، در این زمینه پنج آیه داریم که در ذیل آیه لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ انعام/ ۱۹ در نکته‌ها و در سوره مائده ذیل آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ .../ ۳ بیان شده است.

۱۰۸- قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ این آیه می‌گوید: دین فقط توحید و متفرعات آنست خواه عقیده باشد یا عمل «انما» (بکسر اول و بفتح آن) هر دو مفید حصر است فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ نشان می‌دهد که اگر فکر کنید، راه واقعی و حق همین است نه «ارباب» متفرقون».

۱۰۹- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ ظاهراً علی سَوَاءٍ است از مفعول «آذنتکم» یعنی اگر اعراض کردند بگو: من به شما اعلام کردم در حالی که در اعلام عذاب برابرید، ولی نمی‌دانم آن عذاب نزدیک است یا دور، احتمال دارد که حال باشد از «ایذان» که از «آذنتکم» فهمیده می‌شود، نظیر این است آیه: وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ انفال/ ۵۸.

۱۱۰- إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ تتمه آیه سابق است، یعنی خدا می‌داند که آنچه آشکار می‌گوئید و به اسلام طعن می‌زنید و می‌داند آنچه را که از مکر و حيله پنهان می‌دارید، در مقابل اینها عذاب خواهد فرستاد ولی نمی‌دانیم کسی خواهد بود معلوم می‌شود:

قرآن و عذاب آشکار مسخره می‌کرده‌اند و حيله‌هایی را در ضمیر خود پنهان می‌داشته‌اند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۹

۱۱۱- وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ جِينٍ تتمه قول آن حضرت است طبرسی و المیزان نظر می‌دهند که ضمیر «لعله» راجع به ایذان باشد یعنی نمی‌دانم شاید این اعلام عذاب (آذنتکم) امتحانی باشد برای شما و متاعی تا مدتی، از کشف فهمیده می‌شود که آن راجع به تأخیر عذاب است که از «وَ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ فهمیده شد، قول کشف به نظر بهتر می‌آید.

۱۱۲- قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ صدر آیه، نقل قول آن حضرت است که به خدا عرض می‌کند:

میان من و مشرکان به حق داوری کن. «بالحق» قید توضیحی است که خدا جز به حق داوری نمی‌کند جمله وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ ... خطاب است به مشرکان در طرف آن حضرت یعنی در مقابل آنچه راجع به من و دین من توصیف می‌کنید پروردگار من رحمن و مددکار است و بر من رحم خواهد کرد و پیروز خواهد فرمود.

در روز هفدهم ربیع الاول سال هزار و چهارصد و سه روز ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امام صادق صلوات الله علیه، مطابق ۱۲/۱۰/۱۳۶۱ تفسیر سوره انبیاء پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام.

در آخرین ساعت روز بیست و پنجم رجب سال ۱۴۰۹ که روز شهادت هفتمین پیشوای دنیای تشیع حضرت موسی الکاظم علیه السلام است بازنگری و تنظیم جملات تفسیر سوره‌های طه و انبیاء بعون الله و قوته به پایان رسید اللهم اجعل سعیی هذا خالصا لوجهک الکریم و مشکورا.

م.ح. بکایی

[جلد هفتم]

سوره حج

اشاره

در مدینه نازل شده و هفتاد و هشت آیه است

نظری به کلیات سوره مبارکه

۱- بنا بر آنچه در مقدمه گفته شد: این سوره هفدهمین سوره است که بعد از سوره نور در مدینه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره بیست دوم است. امّا چون این سوره مقداری از احکام حج و جهاد را داراست و از زکاة نام می‌برد و نیز مقداری از مطالب عقیدتی در آن ذکر شده لذا نمی‌تواند سوره هفدهمین باشد، بلکه باید گفت: در اوائل هجرت نازل گشته است، المیزان با در نظر گرفتن آنچه گفته شد ترجیح می‌دهد که در فاصله هجرت و جنگ «بدر» نازل شده باشد و نشان می‌دهد که در آن وقت مشرکان دارای شوکت بوده‌اند. «۱».

۲- عدد آیات آن در شمارش کوفی هفتاد و هشت آیه است که به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد، قارئان مکی هفتاد و هفت، قارئان مدنی هفتاد و شش، قارئان بصری هفتاد و پنج و قارئان شامی هفتاد و چهار گفته‌اند، علت این اختلاف در مجمع البیان دیده شود.

(۱) ولی آیات هذانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا و امثال آن حاکی است که بعد از «بدر» نازل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴

در تفسیر خازن گوید: آن دارای هزار و دویست و نود یک کلمه و پنج هزار و هفتاد پنج حرف است.

۳- در مکی و مدنی بودن سوره اختلاف هست. از ابن عباس و عطا نقل شده: مکی است مگر چند آیه، لا بد آیاتی که مسئله حج و جهاد و قربانی را مطرح می‌کنند، از حسن مفسّر نقل شده که آن مدنی است، مگر آیاتی چند که در سفر نازل گردیده است ولی چون عدد آیات حج، قربانی و جهاد معتنا به است نمی‌شود گفت مکی است، بلکه مدنی بودن مقرون به صحت است چنان که گفته شد.

۴- علت تسمیه، به «سوره حج» ظاهراً وقوع آیات حج در آنست می‌شود گفت در زمان آن حضرت به این نام مشهور بوده است.
 ۵- راجع به علت نزول باید بدانیم: آیات: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصِيدُونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ... / ۲۵، أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ أَنْ يَخْرُجُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... / ۳۹، وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... / ۵۸ نشان می‌دهد که مشرکان می‌گفته‌اند: مسلمانان را به مکه نخواهیم گذاشت، و مسلمانان می‌توانسته‌اند در مقابل مشرکان نیرو آماده کنند، به تدریج اجازه جنگ به آنها داده می‌شده و آنها که در مکه مانده بودند لازم بود به مدینه هجرت کنند.

بررسی این مطالب و نیز بررسی حالات مشرکان مکه و تذکر امر معاد سبب نزول این سوره شده است.

۶- این سوره با انذار در زمینه معاد شروع می‌شود، و معاد مورد استدلال قرار می‌گیرد، آن گاه کسانی که منکر معاد و نسبت به آن بی‌اعتنا هستند مورد ملامت قرار می‌گیرند.

بعد جریان جنگ «بدر» و عذاب کفار مطرح می‌شود و به اهل ایمان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۵

و عده بهشت داده می‌شود، سپس مسائل حج و قربانی بیان می‌شود آن گاه اجازه جنگ به میان می‌آید و گفته می‌شود که خدا بعضی از مردم را با بعضی دفع می‌کند و خدا وعده حتمی می‌دهد که یاران توحید را یاری کند. بعد مطالبی در رابطه با توحید و هجرت و پیامبران و مانند آن بیان می‌گردد. علی هذا ظاهراً غرض سوره دعوت به معاد و توحید از راه انذار و تخویف است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۶

سوره الحج مدتی و آیاتها ۷۸ نزلت بعد سوره النور

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرْوُنَهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (۳) كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۴)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُفِّرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يُبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۷

بنام خدای رحمان و رحیم

۱- ای مردم بترسید از پروردگارتان که زلزله قیامت چیز بزرگی است.

۲- روزی آن زلزله را می‌بینید که هر مادر شیرده طفل شیر خوارش را از یاد می‌برد و هر حامله وضع حمل می‌کند، مردم را می‌بینی که مستند، مست نیستند لیکن عذاب خدا سخت است.

۳- بعضی از مردم درباره خدا ندانسته مجادله می‌کند و از هر شیطان عاری از خیر، پیروی مینماید.

۴- بر شیطان حتمی شده که هر که او را ولی بگیرد، او را گمراه کرده و به سوی آتش می‌برد.

۵- ای مردم اگر از قیامت در شکید، ما شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از علقه سپس از مضغه، شکل یافته و شکل نیافته، آفریده‌ایم، تا بعث را برای شما بیان کنیم، آنچه را که بخواهیم در رحم‌ها تا مدتی معین نگاه می‌داریم سپس شما را به صورت طفلی خارج می‌کنیم، سپس تربیت می‌نمایم تا به جوانی برسید بعضی از شما می‌میرد و بعضی به پستترین سن می‌رسد تا هیچ چیز نداند، زمین را می‌بینی که مرده است، چون به آن آب نازل کردیم تحریک و منتفخ می‌شود هر صفت نبات بهجت آور را می‌رویاند.

۶- این بدان جهت است که خدا حق است و او مردگان را زنده می‌کند و او بر هر چیز توانا است.

۷- و قیامت آمدنی است، شکی در آن نیست و خدا کسانی را که در قبور هستند مبعوث می‌کند.

کلمه‌ها

تذهل: در صحاح گوید: ذهول به معنی غفلت و نسیان است «تذهل» غفلت می‌کند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۸

مرضعه: رضع و رضاعه: شیر خوردن. ارضاع: شیر دادن «مرضعه»:

زن شیر ده.

سکاری: سکر (بر وزن قفل): مسی. سکران: مست. جمع آن سکاری است.

مرید: مرد: عاری بودن، راغب گوید: مارد و مرید از شیاطین جن و انس است که از خیرات عاری باشد، شجر امرد درختی است که

از برگ خالی باشد، جوان بی‌ریش را امرد گویند که صورتش از مو عاری است شَیْطَانٍ مَرِيدٍ یعنی: شیطان خالی از فائده.

نطفه: آب کم. آب صاف شده. راغب گوید: «النطفة: الماء الصافی» طبرسی فرموده: نطفه به معنی آب کم است از مذکر و مؤنث و

هر آب صاف را نطفه گویند. گاهی به آب زیاد نیز نطفه گویند علی علیه السلام درباره خوارج فرموده:

«مصارعهم دون النطفة»

خطبه ۵۹ که مرادش رود نهروان است.

علقه: خون منعقد شده. در مجمع البیان فرموده: علق جمع علقه و آن خون منعقد است ... و نیز علق زالو است.

مضغه: مضغ: جویدن. مضغه تکه گوشتی را گویند که به اندازه یک دفعه جویدن است، آن در آیه حالت بعدی علقه است.

اشد: حالت جوانی و اشتداد اعضاء و نیروها (حالت اجتماع عقل و نیرومندی) از دل: پستتر ناپسندتر. آن اسم تفصیل رذل و رذیل

است.

هامده: همود: خاموش شدن. مردن. خشک شدن «همدت النار»: آتش خاموش شد. «هامده» مرده و خشک شده. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۷، ص: ۹

اهترت: هز: تکان دادن. اهتراز: تکان خوردن.

ربت: ربو: زیادت «ربا المال» یعنی مال زیاد شد. راغب آن را زیادت و بالا آمدن گفته است «ربت»: بالا آمد و انتفاخ پیدا کرد.

بهیج: بهجت: خوش منظری و شادی آوردن. بهیج: خوش منظر و شادی آور.

شرحها

در این آیات، ابتدا مردم انذار شده‌اند که از معاد و روز جزا بترسند، آن گاه برای معاد استدلال شده است، خلاصه استدلال آنست

که ما می‌بینیم خاک مرده مبدل به نطفه و علقه و مضغه می‌شود ... پس در آخرت نیز خاک مبدل به انسان می‌شود وانگهی ما

می‌بینیم که زمین خشک و خالی در اثر آمدن باران زنده می‌شود و تخمهای بی‌حرکت را می‌رویاند و به علفها و کلها مبدل می‌کند، روز قیامت نیز ذرات بدن مانند تخمها می‌روید، ذرات بدن تخمهای انسانند مانند تخمهای نباتات. خواننده محترم تفکر کن در استدلال بسیار عجیب که از یک لحاظ بسیار عمیق و از لحاظ دیگر عموم فهم است، بعد فرموده: حق بودن خدا مقتضی معاد است چنان که خواهیم گفت.

۱- یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ.

منظور از زلزله ساعه، زلزله‌ای است که همه زمین را فرا می‌گیرد إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا زلزله / ۱ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا واقعه / ۴، آیه خطاب به همه مردم است که کفار بترسند و ایمان بیاورند و مؤمنان بترسند و مخالفت نکنند، آیه نشان می‌دهد که از شدت و هول آن روز فقط با تقوای خدا می‌توان تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۰ نجات یافت.

۲- يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ

این آیه هر چه باشد شدت هول روز قیامت را مجسم می‌کند، ظهور آیه نشان می‌دهد که آن راجع به اوائل وقوع قیامت و قبل از مردن انسانها است که چون زلزله قیامت شروع می‌شود، مردم به آن حال گرفتار می‌شوند یعنی هر زن شیرده از بچه شیر خوارش غفلت می‌کند و هر زن حامله، وضع حمل می‌کند مردم عقل باخته می‌شوند ولی نه در اثر مشروب، بلکه از شدت هول و عذاب منظور از مرضعه و ذات حمل ظاهرا انسانهاست که غرض نشان دادن هول آن به انسان است گرچه به غیر انسان نیز می‌شود شامل باشد، زمخشری در کشاف گوید: مرضعه زن شیردهی است که در حال شیر دادن است و پستانش در دهان بچه است، ولی مرضع زنی است کارش شیر دادن است گرچه فعلا شیر نمی‌دهد، آمدن «مرضعه» دلیل شدت هول آن روز است.

اگر آیه راجع به روز قیامت و بعد از زنده شدن مردگان باشد، باید گفت: تمثیل شدت هول آن روز است و گر نه در آن روز مرضعه و وضع حملی نخواهد بود، اما ظهور آیه در وجه اول است.

۳- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ.

این و آیه بعدی تأسف است از انسان که از حق دست برداشته و با حق مبارزه میکند و از هر شیطان بی‌فائده تبعیت مینماید با آنکه شیطان او را جز بآتش نمیکشد، مجادله درباره خدا بدون علم آنست که: ندانسته و از روی جهالت درباره افعال و صفات خدا مجادله شود که خدا فرزند دارد، ملائکه بنات الله‌اند تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱ خدا شریک دارد و امثال آن.

این آیه همان آیه ۸، این سوره و آیه ۲۰ از سوره لقمان است، نقل شده آیه درباره نضر بن حارث است که میگفت: ملائکه بنات الله‌اند، قرآن افسانه گذشتگان است و قیامت وجود ندارد و الله العالم.

يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ راجع باعتقاد و عمل است چنان که «یجادل» راجع بقول بود یعنی در زبان درباره خدا مجادله میکند و در اعتقاد و عمل از هر شیطان عاری از فائده، پیروی میکند. كُلَّ شَيْطَانٍ شامل شیطین انس و جن است و نیز در هر کار خلاف یک شیطان وجود دارد أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزُّهُمْ أَزًّا مريم: ۸۳ هر چند رئیس همه آنها. ابلیس ملعون است. بهر حال تناسب این آیات با آیات قبلی آنست که: انسان لجوج بجای پیروی از خدا و آیات و حق، درباره خدا مجادله میکند و از هر شیطان تبعیت میکند.

۴- كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ.

ضمیر «علیه» راجع به شیطان است كُتِبَ عَلَيْهِ اشاره به قضاء حتمی الهی است که پیروی از شیطان نتیجه‌اش گمراهی و آتش است

چنان که فرموده:

إِلَّا مَنْ أَتَبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ حجر / ۴۲.

منظور از «تولاه» سرپرست قرار دادن و اطاعت کردن است. یعنی:

بر شیطان حتمی شده که هر که از او اطاعت کند، او را گمراه کرده و به سوی آتش می‌کشد.

آیه نشان می‌آید که قضاء حتمی بر ابلیس، شامل اعوان او نیز، هست زیرا در آیه اول کُلَّ شَيْطَانٍ آمده و در این آیه كُتِبَ عَلَيْهِ مفرد

ذکر شده است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۱۲

۵- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ.

آیه استدلال است به معاد، یک استدلال بسیار عجیب و منطقی، و آن یکی از راههای استدلال به معاد است که در آخر سوره حجر گذشت.

خلاصه آن، قیاس عمل دوم به عمل اول است، شما که امروز با چشم خود می‌بینید خاک به نطفه و نطفه به علقه و علقه به مضغه و سپس به انسان تبدیل می‌شود، دیگر چه بعدی دارد که روز قیامت این عمل تکرار شود و خاک مبدل به انسان گردد.

منظور از خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ظاهراً تبدیل خاک به خوراکی‌ها و سپس تبدیل به نطفه است. گرچه بعضی آن را خلقت آدم در اول دانسته‌اند.

«مخلقه» تام‌الخلق و شکل یافته و آماده برای و لوح روح است غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ شکل نیافته و سقط شده است، شاید آمدن غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ برای آنست که اگر بخواهیم شکل آدمی پیدا نمی‌کند و از بین می‌رود و الله العالم.

لِنُبَيِّنَ لَكُمْ یعنی: تا بعث و زنده شدن روز قیامت را برای شما روشن کنیم وقتی که با چشم خود دیدید که خاک مبدل به خوراک و نطفه و علقه و انسان می‌شود دیگر شکی در شما باقی نخواهد ماند که معاد و دوباره زنده شدن عملی است و چون استدلال تا اینجا تمام می‌شود لذا «لنبین» و نتیجه‌گیری پیش از تمام شدن آیه آمده است.

و نَفَرٌ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَحْسَنِ مَقَامٍ ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِنَبْلُغَهُمْ أَشَدَّهُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً.

تمه خلقت انسان است و نشان می‌دهد که انسان را در این کارها اختیاری تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۱۳

نیست خداست که چنین می‌کند، و در معاد چنان خواهد کرد، نظیر آن: در سوره نحل / ۷۰ گذشت «ما نشاء» جنین‌ها است، دختر باشد یا پسر، یکی باشد یا بیشتر، ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً طبری فرموده: سپس شما را از شکم مادران در حالی که اطفالید خارج می‌کنیم، طفل، انسان صغیر را گویند، علت مفرد آمدن آنست که آن به معنی مصدر است، مراد از آن جمع است. مثل «رجل عدل و رجال عدل» به قولی مراد «نخرج کل واحد منکم طفلاً» می‌باشد.

ثُمَّ لِنَبْلُغَهُمْ أَشَدَّهُمْ یعنی سپس شما را بزرگ می‌کنیم تا به جوانی و نیرومندی برسید و مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ یعنی بعضی از شما در همان جوانی و میانسالی می‌میرد اما بعضی بقدری زنده می‌ماند تا به خوارترین و حقیرترین زندگی برسد و حافظه خود را از دست بدهد، منظور از لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً ظاهراً آنست که چیزی که معتنا به باشد و بشود روی آن تکیه کرد، نداند یعنی «شیئا مفیداً و معتبراً» طبری فرماید: چون اکثر دانستنی‌ها را فراموش کرد، اطلاق «ذهاب‌الجميع» صحیح است

و تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ.

این قسمت از آیه حاکی است زمین امروز در رویانیدن علفها و اشجار مانند رحم مادر است که نطفه را می‌رویاند، این زمین در آخرت می‌تواند مانند رحم، انسانها را برویاند، اکنون برای رویانیدن نطفه و تبدیل آن به انسان فقط رحم مادر را داریم ولی در روز

قیامت شرایط روی زمین عوض می‌شود و

(۱)

تفسیر برهان «عن ابی عبد الله عن ابیه علیهما السلام قال اذا بلغ العبد مائه سنه فذلک اردل العمر».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴

سلولهای خشکیده انسانها که در آنها حیات خفته وجود دارد مانند تخم علفها می‌روید.

منظور از «هامده» مرده و خاموش است مثل وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا يس / ۳۳، ناگفته نماند: خاکها دارای خلل و فرج است و در آنها هوا وجود دارد، ریزش بارانها هورا بداخل زمین فرو می‌برد و سبب انتفاخ زمین می‌شود، بهر حال در اثر باران، ذرات خاک و تخمها در زیر زمین تحریک می‌شود و زمین مانند آمدن خمیر منتفخ می‌شود و روئیدنیها می‌روید، منظور از «کل زوج» هر صنف روئیدنی است که بهجت و سرور آور می‌باشد.

۶ و ۷- ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

در این دو آیه پنج مطلب آمده و همه در رابطه با مسئله معاد در آیه سابق است.

«ذلک» اشاره است به بعثت با آن دو تقریب که در آیه سابق گذشت، یعنی عِلَّتْ وجود بعثت آنست که خدا حق است و خدای حق جز کار حق نمی‌کند و اگر آخرت نباشد کار خدا باطل و لغو و خلقت ناتمام خواهد بود چنان که در آخر سوره حجر در وجه حکمت و عدالت خدا که موجب معاد هستند، گفته شد وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ... دخان / ۳۹.

وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى دلالت بر استمرار دارد و آن عطف است بر جمله سابق یعنی بعثت و تبدیل خاک به انسان و زمین مرده به نباتات، برای آنست که خدا بطور مستمر ماده بیجان را به زنده مبدل می‌کند و این تا قیامت و زنده شدن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص:

۱۵

مردگان ادامه دارد: آن وقت برای رفع هر گونه شبهه فرموده: وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بعث و نظام خلقت انسان و زنده شدن زمین، گوشه‌ای از قدرت عام خداوند است.

وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا به نظر می‌آید «واو» برای استیناف است و این جمله استنتاج از بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ می‌باشد یعنی حال که خدا حق است و جز به حق کار نمی‌کند پس قیامت بی‌گمان خواهد آمد، هکذا أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ نتیجه گیری از آن و از أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى است و آن تکرار نیست زیرا أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى عام است ولی يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ مخصوص به انسان می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۶

[سوره الحج (۲۲): آیات ۸ تا ۱۶]

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۸) ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (۹) ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۰) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ

ما لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۲)

يَدْعُوا لِمَنْ ضُرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبَنَسِ الْمُؤَلَى وَ لِبَنَسِ الْعَشِيرِ (۱۳) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۱۴) مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ (۱۵) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (۱۶)

۸- بعضی از مردم هست که درباره خدا خصومت می کند بی آنکه بگفته خویش علمی یا هدایتی و یا وحی آسمانی داشته باشند.

۹- متکبران، تا مردم را از راه خدا اضلال کند، او را در دنیا خواری هست، و در تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷ آخرت عذاب سوزان را بر او خواهیم چشاند.

۱۰- این عذاب به سبب کارهایی است که دستهای از پیش فرستاده، خدا به بندگان ظالم نیست.

۱۱- بعضی از مردم خدا را در کناری بندگی میکند، اگر به او خیری رسد دلگرم می شود و اگر به او فتنه‌ای رسد از دین بر می گردد در دنیا و آخرت زیانکار است این است زیانکاری آشکار.

۱۲- جز خدا چیزی را می خواند که ضرری نمی رساند و نفعی نمی دهد، گمراهی دور همین است.

۱۳- روز قیامت می گوید: آنکه ضررش از نفعش نزدیکتر است، حتما دوست بد و رفیق بدی است.

۱۴- خدا کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند به بهشتها داخل می کند که نهرها از زیر آنها روان است، خدا آنچه می خواهد می کند.

۱۵- هر که گمان می کرد که خدا پیامبرش را هرگز در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد ریسمانی به آسمان بکشد، سپس نفس خود را با آن قطع کند، بنگرد که حيله اش خشم او را از بین می برد؟

۱۶- این چنین همه قرآن را آیات بینات نازل کرده‌ایم، واقع این است که خدا هر که را بخواهد هدایت می کند.

کلمه‌ها

یجادل: جدال به معنی منازعه و خصومت است، اصل جدل به معنی تاییدن می باشد.

منیر: نور دهنده. منظور از آن، هدایت کننده است.

ثانی عطفه: ثانی به معنی برگرداننده است «ثنی الشیء ثنیا: رد بعضه علی بعض» عطف (بکسر اول) به معنی جانب و طرف است

ثانی تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۸

عَظْفِهِ

یعنی در حالی که جنبش را می گرداند، آن کنایه از اعراض و تکبر است «ثنی عطفه: اعراض و جفا» حریق: سوزان و سوزاننده. فعیل در اینجا به معنی فاعل است.

ظلام: ظالم: ستمگر. ظلام: صیغه مبالغه است به معنی بسیار ظلم کننده.

عبید: عبد در قرآن بدو معنی آمده است اول بنده مملوک. دوم عابد و مطیع، عبد دو جمع دارد عباد و عبید، در اقرب الموارد گوید:

عبد مضاف بغیر خدا غالبا عبید جمع بسته می شود.

حرف: طرف. راغب گوید: حرف هر چیز طرف آنست. مثل حرف شمشیر، حرف کشتی، حرف کوه. یعنی: طرف آنها.

مولی: ولی، سرپرست، دوست. اصل ولی به معنی نزدیکی است عشیر: معاشر و رفیق.

سبب: وسیله. راغب گوید: سبب ریسمانی که با آن به درخت خرما بالا می روند، سپس بهر وسیله سبب گفته‌اند.

شرحها

آیات شریفه به حکم نتیجه گیری از آیات بعث است، و حال دو گروه را بیان می کند. یعنی: با اینهمه روشن بودن مطلب و تمام شدن حجت باز بعضی از مردم درباره خدا مجادله می کند که خدا شریک دارد و بعضی به انتظار نشسته که اگر بصرفه دنیایش باشد از حق پیروی کند. چنین کسان عاقبت بدی دارند به عکس نیکوکاران که بهشت پاداش آنهاست، در آخر فرموده: بر غم انف مشرکان، خدا از رسولش حمایت خواهد کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۹

۸- وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ.

منظور از مخاصمه درباره خدا ظاهراً ادعای شریک برای خدا، و نشان دادن اصنام در مقابل توحید است، در کشاف مینویسد: به قولی این آیه درباره پیشوایان ستمگر و آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ که گذشت، در زمینه پیروان آنهاست المیزان پس از نقل آن می گوید: این حق است زیرا در آن آیه آمده است، وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ اما در اینجا فرموده است: ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ.

جدا کردن علم و هدایت از همدیگر، نشان می دهد که منظور از علم و و هدی، علم و هدایت بخصوصی است، ممکن است منظور از علم حجت عقلی و از هدی هدایت الهی و اشراق باشد در اثر خلوص عبادت (از المیزان)، منظور از کتاب منیر وحی آسمانی است یعنی: درباره خدا مجادله می کند بی آنکه دلیل عقلی یا مکاشفه الهی یا وحی آسمانی، به گفته خود داشته باشد. زمخشری علم ضروری، استدلال نظری و وحی آسمانی گفته است.

۹- ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ.

لفظ ثَانِي عَطْفِهِ حال است از مَنْ يُجَادِلُ یعنی مجادله می کند در حالی که از حق روگردان است و می خواهد مردم را از راه خدا باز دارد، آن گاه در مقام تهدیه فرموده: چنین کسی در دنیا، ذلیل و در آخرت در عذاب سوزان خواهد بود. از تفسیر قمی نقل شده که آیه درباره ابو جهل نازل شده است.

۱۰- ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.

یعنی سبب خذلان دنیوی و عذاب اخروی این شخص در اثر اعمال او است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۰
و گر نه خدا به کسی ظلم نمی کند. عُلَّتْ آمَدَن «بظلام» به صیغه مبالغه در ذیل آیه ۵۱ از سوره انفال گفته شده است یعنی اگر خدا شما را عذاب نمی کرد ظلام بود.

۱۱- وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ.

این آیه شرح حال قسمت دوم از مردمان است که خدا را در حاشیه بندگی می کنند و به متن بندگی وارد نمی شوند، آیه شریفه، عبادت در طرف را چنین تفسیر می کند که اگر فائده دنیایی از دین به او رسید، به دین دلگرم می شود و اگر امتحانی پیش آید از دین، روی برمی گرداند. این شخص در دنیا و آخرت زیانکار است، آخرت که معلوم است، در دنیا نیز اعتباری و آبرویی کسب نمی کند مشتتس به زودی باز میشود انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ یعنی بر صوت خود بر می گردد، روی به طرفی می کند که به آن پشت کرده بود یعنی، ارتداد و برگشتن تمام. طبرسی «علی حرف» را «علی ضعف فرموده است.

موحد واقعی کسی است که دین را قبول کرده و به هر مکرره درباره دین خویشتن دار باشد.

زراره از این آیه از امام باقر صلوات الله علیه پرسید: فرمود آنها قومی بودند که موحد شدند، اصنام را کنار گذاشتند، از شرک خارج شدند ولی نشناختند که محمد رسول الله است، آنها خدا را در شک از رسالت آن حضرت و دینش عبادت کردند و پیش او

آمده و گفتند: بنگریم اگر اموالمان زیاد شد، در بدن و اولاد سلامت شدیم می‌دانیم که او راستگوست و رسول خداست، اگر چنین نباشد در کار خود می‌نگریم (تفسیر برهان). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۱

۱۲- يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نُنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ.

یعنی: وقتی که از دین برگشت و مشرک شد جز خدا اصنام را به یاری می‌طلبند، اصنامی که فاقد شعور هستند نمی‌تواند به او ضرری بزنند یا نفعی برسانند این گمراهی و بیراهه رفتن شدید است، که از حق روی گرداند و به معبودهای بی‌جان روی آورد.

۱۳- يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ.

گویند: این آیه راجع به قیامت است، «یدعوا» به معنی «بقول» می‌باشد، لَمَنْ ضَرُّهُ ... مقول قول است یعنی این شخص در روز قیامت معبود خود را چنین توصیف می‌کند و می‌گوید: صنمی که ضررش نزدیکتر از نفعش است، بد دوست و بد مصاحب است (المیزان) طبرسی فرموده: عرب به آنچه نخواهد شد گوید: این بعید است، نفع بت بعید است زیرا که نخواهد شد، علی‌هذا به مناسب بعید بودن نفع، گفته شده: ضررش اقرب است. المیزان گوید علت اقرب بودن ضرر همانست که می‌بیند عبادت آن سبب عذاب خالد شده است.

۱۴- إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.

پس از آنکه حال سه گروه یعنی پیشوایان ستمگر و پیروان کور کورانه آنها و گروه مذذب، در آیات گذشته بررسی شد و حکم سعیر، عذاب حریق و خسران مبین درباره آنها جاری گردید، در آیه حالات مؤمنان و اهل عمل با چنین طراوت عالی بیان گردیده است و در ذیل آیه فرموده: إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ خدا اراده خویش را عملی می‌کند و از آن عاجز نیست، وصف انهار بهشتی در سوره بقره آیه ۲۵ گفته شد و در سوره قتال خواهد آمد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۲

۱۵- مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ.

مشرکان فکر می‌کردند که اسلام پیشرفت نخواهد کرد و اگر آن حضرت به مدینه نیز برود باز پیشرفتی نخواهد داشت، اما بر خلاف نظر آنها، آن حضرت هجرت کرد، اسلام پیشرفت کرد و آن بزرگوار بلند آوازه شد، آیه شریفه در این رابطه می‌گوید: هر که گمان می‌کرد که خدا آن حضرت را یاری نخواهد کرد و الان می‌بیند که یاری کرده است ریسمانی از سقفی بیاویزد و خود را با آن خفه کند و به بیند آیا این کار خشم او را از بین می‌برد؟ طبرسی و المیزان آیه را چنین معنی کرده‌اند.

علی‌هذا ضمیر «ینصره» راجع به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است، نصرت در دنیا با گسترش دین و در آخرت با دادن بهشت است فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ یعنی ریسمانی را بسقف منزلش یا شاخه درختی مثلاً بالا برد. ثُمَّ لِيَقْطَعْ سپس نفس خود را با آن قطع کند. «کید» فاعل «یذهب» است «ما» در «ما یغیظ» مصدریه می‌باشد یعنی: بنگرد که حيله‌اش خشم او را از بین می‌برد؟، (یعنی از غصه بمیرد).

۱۶- وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ.

تکمیل مطالب فوق است «کذلک» اشاره به مطالب گذشته می‌باشد و آن تشبیه کلی به بعضی افرادش است، آیات بینات یعنی دلالت روشن و قانع کننده.

یعنی مانند این مطالب که گفته شد، همه قران را آیات بینات نازل کرده‌ایم، اما آیات بینات بودن در هدایت مردم کافی نیست بلکه باید خدا نیز هدایت آنها را اراده فرماید، طبرسی فرموده: «ان الله» عطف است بر ضمیر «انزلناه» یعنی: «و انزلنا اليك ان الله يهدي» المیزان آن را خبر مبتدای محذوف می‌داند یعنی «و الامر ان الله يهدي».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۳

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۱۸) هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ (۱۹) يُصْرِهُرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰) وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ (۲۱)

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۲۲) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۲۳) وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ (۲۴)

۱۷- کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی شده‌اند و صابئان و نصاری و مجوس و کسانی که مشرک شده‌اند، روز قیامت خدا میانشان داوری خواهد کرد که خدا تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۴
بر هر چیز شاهد است.

۱۸- آیا ندانسته‌ای که هر که در آسمان و هر که در زمین است به خدا سجده می‌کند (و نیز) آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم و عذاب بر بسیاری حتمی است، هر که خدا او را خوار کند عزیز کننده‌ای ندارد، خدا آنچه را که بخواهد می‌کند.

۱۹- این دو خصم هستند که درباره پروردگارشان خصومت کرده‌اند آنها که کافر شده‌اند لباسهایی از آتش برای آنها بریده شده و از بالای سرشان آب جوشان ریخته میشود.

۲۰- بسبب آن، آنچه در شکمها دارند و نیز پوستهایشان گداخته می‌شود.

۲۱- و برای آنهاست عمودهایی از آتش.

۲۲- هر وقت بخواهند از کثرت اندوه از آنجا خارج شوند، به آنجا برگردانده می‌شوند (و گویند): بچشید عذاب سوزان را.

۲۳- خدا کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند به بهشتها داخل می‌کند که نهرها از زیر آنها روان است، با دستبندهایی از طلا و با مروارید به خصوصی زینت می‌شوند و لباسشان در آنجا حریر (نازک و نرم) است.

۲۴- هدایت شده‌اند بگفتار پاک و هدایت شده‌اند براه خدای پسندیده.

کلمه‌ها

هادوا: یهودی شدند. هود (بفتح اول) رجوع و توبه است «هاد الرجل هودا» یعنی توبه کرد و به سوی حق برگشت. و نیز به معنی داخل شدن به دین یهودیت است «هاد و تهود» یعنی به دین یهود داخل شد.

صابئین: ظاهراً شعبه‌ای از نصاری هستند، بواسطه کثرتشان در وقت نزول قرآن، گروه مستقل آمده‌اند، رجوع شود به بقره/ ۶۲، این

کلمه تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۵

فقط دو بار در قرآن آمده است.

نصاری: مفرد آن نصرانی است، گویند: این تسمیه برای آن است که عیسی علیه السلام در شهر ناصره زندگی می‌کرد که پیروان او

را نصاری گفتند.

مجوس: مراد از آن ایرانیان قدیم می‌باشند، این لفظ فقط یک بار در قرآن آمده است، درباره آن در نکته‌ها سخن خواهیم گفت.
 یفصل: فصل: جدا کردن و بریدن «فصل: الشیء فصلا: قطعه و ابانه» منظور از آن در آیه داوری است.
 دواب: دابه: جنبنده. جمع آن دواب است. دب و دیب بمعنی راه رفتن آرام و حرکت خفیف است.
 یصب: صب: ریختن. لازم و متعدی آمده است.
 حمیم: آب داغ. در مجمع البیان فرموده: «الحمیم: الماء الحار» راغب گفته است: «الحمیم: الماء الشدید الحرارة» بخویشاوند نیز حمیم گویند که در حمایت از انسان حاد و داغ است.
 یصهر: صهر: (بفتح اول: گداختن. «صهرت الشیء فانصهر: اذبته فاذاب»- «یصهر»: گداخته می‌شود.
 مقامع: مقمعه: گرز. مقامع: گرزها. اصل آن به معنی دفع است.
 حریر: لباس نازک و نرم. ظاهرا ابریشم منظور نیست.
 یحلون: زینت داده می‌شوند. حلی (بر وزن عقل: زیور، جمع آن حلی (به ضم اول و کسر دوم و تشدید یاء) است، حلیمه نیز به معنی زیور است.
 اساور: دستبندها. سوار (بکسر اول): دستبند راغب گوید: آن معرب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۶
 دستوار است جمع آن در قرآن اسوره و اساور است.
 لؤلؤ: مروارید. «اللؤلؤ: الدر» مراد از آن همانست که از دریا صید می‌شود یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ رَحْمَنُ / ۲۲، آن شش بار در قرآن آمده است.

شرحها

در آیات گشته چهار گروه مختلف از مردم یاد شدند: مقلدان مجادله کننده، پیشوایان ستمگر، مذبذبین که خدا را در کناری بندگی می‌کنند و اهل ایمان و عمل، به دنبال آن بررسی، در این آیات فرموده: خدا در روز قیامت میان آنها به حق داوری خواهد کرد که بر همه موجودات در مقابل او خاضع و مطیع هستند و قدرت تخلف ندارند، گرچه بعضی از انسانها در مقام تشریح، از فرمان او تخلف میکنند، سپس در آیات ۱۹ تا ۲۴ نتیجه داوری بحق را که بهشت و آتش است بیان فرموده است.
 ۱۷- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.
 مراد از الَّذِينَ آمَنُوا اهل اسلام و امت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، مقابله با الَّذِينَ أَشْرَكُوا نشان می‌دهد که صابئین و مجوس هر دو اهل توحید هستند گرچه دینشان آلوده به شرک شده است، صابئین در سوره بقره گذشت، مجوس زیر در «نکته‌ها» خواهد آمد.
 إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ تَعْلِيلٌ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ است یعنی قدرت داوری میان آنها را دارد که بر همه چیز از جمله به آنها شاهد و ناظر و عالم است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۷
 ۱۸- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ.
 این آیه یک واقعیت بخصوصی را بیان می‌کند که موجودات در مقابل خالق، خاضع و مطیع می‌باشند. در عین حال: استدلال است بر يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی همه چیز بر خدا خاضع و مطیعند پس خدا قدرت آن را دارد که میان مردم به حق داوری کند.

مراد از «یسجد» خضوع و اطاعت تکوینی است، یعنی: خدا در کیفیت خلقت و اداره آنها هر چه اراده فرموده است از آن پیروی می‌کنند و قدرت تخلف ندارند، مثلاً سر نمی‌تواند میان دو پا به وجود آید و درخت بادام نمی‌تواند سیب برویاند، حشرات نمی‌تواند به شکل انسان باشند و هکذا، همه در قالبگیری خداوند مقهور قدرت و اراده او هستند.

مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ نِشَانِ مِي دَهْدِ كِه دَر آسْمَانِهَا نِيْزِ اِنْسَانِ وَجُودِ دَارْدِ چنان كه آيه وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلٰى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ شُورِي / ۲۹ شاهد ديگر اين مطلب است، آيه وَ لِلّٰهِ يَسْتَجِذُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ نَحْل / ۴۹ نيز شاهد اين سخن مي‌باشد، آمدن «الملائكة» نشان مي‌دهد كه مراد از جنبندهگان ملائكه نيستند. لفظ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ دَر آيَاتِ دِيْكَرِ نِيْزِ آمَدِه است.

وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ ... نشان مي‌دهد كه مراد از «يسجد» در اینجا سجده تشريعي است كه گروهی آن را مي‌کنند و گروهی نمی‌کنند و گرنه مَنْ فِي الْأَرْضِ شامل انسانها نيز مي‌شود و مستحق عذاب مي‌شوند، وانگهی منظور از تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۲۸ آن مطلق خضوع و اطاعت از پروردگار است نه گذاشتن پيشانی به زمین، در ذیل آیه می‌فرماید:

وَ مَنْ يُهِنِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.

یعنی عذاب خدا كه نتیجه عدم سجود است، سبب خواری آنهاست، پس از آن ديگر، اكرام كنده‌ای نخواهند داشت. إِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ یعنی خدا قدرت آن را دارد كه با ساجدين چنین و با مستكبران چنان كند.

۱۹- هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ.

ظهور آیه نشان مي‌دهد كه مراد از «هذان» دو گروه مؤمن و كافر است كه از آیه فوق روشن گردید. اين دو گروه درباره خدا با هم مخاصمه مي‌کنند محل نزاع خداست كه گروهی او را يكتا مي‌دانند و او را اطاعت مي‌کنند و گروهی به او شرك مي‌ورزند و اطاعت نمی‌کنند.

«اختصموا» بصيغه جمع حاکی است كه مراد از «خصمان» دو گروه می‌باشد نه دو نفر. آن گاه درباره كفار فرموده است: برای آنها لباسهایی از آتش بریده شده و از بالای سرشان آب جوشان ریخته می‌شود (نعوذ بالله من النار).

ناگفته نماند: در مجمع البيان از ابو ذر و عطا نقل شده: آیه هذان خصمان اختصموا ... درباره شش نفر از مؤمنین و كفار نازل شده كه در «بدر» با هم جنگیدند و آنها عبارت بودند از حمزه بن عبد المطلب كه عتبه بن ربيعه را كشت و علی بن ابی طالب عليه السلام كه وليد بن عتبه را كشت و عبيده بن حارث بن عبد المطلب كه شيبه بن ربيعه را كشت. ابو ذر قسم می‌خورد كه اين آیه درباره آنهاست، اين روايت در كتب اهل سنت نيز نقل شده است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۲۹

از امام صادق عليه السلام منقول است كه فرمود:

«نحن و بنو أمية اختصمنا في الله عز و جل، قلنا صدق الله و قالوا كذب الله فنحن و اياهم الخصمان يوم القيامة» (۱).

۲۰ و ۲۱- يَصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ.

در مجمع و الميزان «به» را به حميم برگردانده است ولی ظاهراً به هر يك از حميم و ثياب به عنوان «كل فرد فرد» راجع است یعنی به واسطه هر يك از ثياب و آب جوشان امعاء و احشاء و پوستهای آنها گداخته می‌شود، گذشته از اينها، گرزهایی از آتش برای عذاب آنهاست (نعوذ بالله).

۲۲- كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ.

اشاره است به اينكه در عذاب مخلد هستند «من غم» یعنی از جهت غم و اندوهی كه دارند، حريق به معنی سوزان و محرق است.

۲۳- إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسِهِمْ فِيهَا حَرِيرٌ.

این آیه و آیه بعدی عاقبت کار گروه دوم از خصمان است: اساور، ذهب، لؤلؤ، هر سه نکرده‌اند و نشان می‌دهند که در اسم شبیه فلزات دنیا هستند اما در واقع شیء دیگر می‌باشند لؤلؤ تقدیرش «من لؤلؤ» است، اینگونه زیور در سوره کهف / ۳۱ گذشت و در سوره فاطر / ۳۳ و انسان / ۲۱ خواهد آمد (اللهم

(۱) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۳۰

ارزقنا) علی هذا زیور طلا برای مردان فقط در دنیا حرام است.

۲۴- وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ.

منظور از قول پاک ظاهراً سَلاماً سَلاماً باشد که به یکدیگر خواهند گفت که در سوره واقعه / ۲۶ آمده است، در المیزان فرموده: قول طیب آنست که در آن باطل نیست و جامع آن همانست که خدا از آنها نقل می‌کند. دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلامٌ وَ آخِرُ دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یونس / ۱۰ ظاهراً گفتگوی خودشان نیز داخل در قول طیب است.

هدایتشان به چنین قول، آسان شدن این گفتار به آنهاست و اینکه به صراط خدای محمود هدایت شده‌اند یعنی از آنها جز فعل محمود و پسندیده صادر نمی‌شود چنان که از آنها جز قول طیب سر نمی‌زند، این آیه در مقابل کُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا ... است (از المیزان)

«روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال ما احد احب اليه الحمد من الله عز ذكره» «۱»

در تفسیر قمی درباره هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ نقل شده «قال: التوحيد و الاخلاص. وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ قال الولاية» «۲».

نکته‌ها

مجوس:

گفتیم که لفظ مجوس فقط یک بار در قرآن مجید آمده است و مراد از آن ایرانیان قدیم می‌باشند و نیز گفتیم: با وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا نشان می‌دهد که صابئین و مجوس اهل توحید بوده‌اند.

(۱) مجمع البیان:

(۲) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۳۱

ناگفته نماند: از کتابهای ایرانیان قدیم نمی‌شود اثبات کرد که آنها اهل توحید بوده‌اند ولی از اینکه اسلام از مجوس جزیه گرفته ثابت می‌کند که دین مجوس در اول دین یکتا پرستی بوده و مسئله «اهریمن» و آتش پرستی و «مغ» پرستی بعداً بدان راه یافته است، این مطلب نیز روشن است که در اسلام جزیه را فقط از ادیان توحیدی میگیرند.

در وسائل الشیعه کتاب جهاد باب (۴۹) در اینکه جزیه فقط از اهل کتاب گرفته می‌شود و آنها یهود و نصاری و مجوس هستند، ۹ روایت نقل شده است از جمله از حضرت سجاد صلوات الله علیه نقل شده که فرمود:

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: سنوا بهم سنة اهل الكتاب یعنی المجوس»

با مجوس به طریق اهل کتاب رفتار کنید.

در المیزان فرموده: معروف آنست که مجوس پیروان زرتشت هستند و کتاب مقدس آنها «اوستا» است ولی تاریخ حیات و ظهور وی

خیلی مهم است، در حمله اسکندر به ایران کتاب «اوستا» از بین رفت، سپس در زمان ساسانیان آن را از نو نوشتند لذا رسیدن بحقیقت مذهبشان مشکل شد، مسلم این است که به تدبیر عالم دو مبداء قائلند: مبداء خیر و مبداء شر (یزدان و اهریمن یا نور و ظلمت) عناصر بسیط مخصوصا آتش را تقدیس می‌کنند، در ایران، چین و هند آتشکده‌هایی داشتند و همه را به «آهورامزدا» می‌رساند که موجد کل است.

شهید مطهری در کتاب عدل الهی مینویسد: دو گانه پرستی در ایران قدیم و اعتقاد ایرانیان به «آهورامزدا» و «اهریمن» که بعدها به یزدان و اهریمن شهرت یافت ... به روشنی معلوم نیست که آیا آئین زرتشت در اصل آئین توحیدی بوده است یا آئین دوگانگی؟.

اوستای موجود، این ابهام را رفع نمی‌کند، زیرا قسمتهای مختلف این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۲ کتاب تفاوت فاحشی با یکدیگر دارد، بخش «و ندیداد» آن صراحت در ثنویت دارد ولی از بخش «گاتاها» چندان دوگانگی فهمیده نمی‌شود، بلکه بر حسب ادعای برخی از محققین از این بخش یگانه پرستی استنباط می‌گردد ولی ما بر حسب اعتقاد اسلامی که درباره مجوس داریم می‌توانیم چنین استنباط کنیم که دین زرتشت در اصل یک شریعت توحیدی بوده است، زیرا بر حسب عقیده اکثر علماء اسلام، زرتشتیان اهل کتاب محسوب می‌کردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳

[سوره الحج (۲۲): آیات ۲۵ تا ۳۷]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۵) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا - وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸) ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹)

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا - مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) حُنْفَاءَ اللَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيُذْكَرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْتَبِينَ (۳۴)

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۵) وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۴

۲۵- کسانی که کافر شده‌اند و مردم را از راه خدا و مسجد الحرام مانع می‌شوند مسجیدی که آن را برای مردم یکسان قرار داده‌ایم، مقیم و مسافر در آن برابر هستند (در عذاب خواهند بود) هر که بخواهد مردم را از روی ظلم از آن منحرف کند عذاب الیم را به او می‌چسانیم.

- ۲۶- یاد کن وقتی را که مکان کعبه را برای ابراهیم آماده کردیم، که به من چیزی را شریک مگردان و خانه مرا برای مسافران و مقیمان و راکعان و ساجدان پاک کن.
- ۲۷- میان مردم حج را اعلام کن، پیاده و سوار بر هر مرکب لاغر از هر راه دور به سوی تو می آیند.
- ۲۸- تا منافع خود را به بینند و نام خدا را در روزهای معین بر آنچه از چهار پایان روزیشان کرده یاد کنند، پس بخورید از آنها و به گرفتار فقیر اطعام کنید.
- ۲۹- سپس چرک خود را زایل کنند و به نذر خود وفا نمایند و به خانه محترم طواف کنند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۵
- ۳۰- کار این است، هر که محترمه‌های خدا را تعظیم کند برای او بهتر است، چهار پایان بر شما حلال گشته مگر آنچه خوانده میشود از بت‌های پلید و از قول باطل اجتناب کنید.
- ۳۱- در حالی که موحد هستید و مشرک نیستید هر که به خدا شریک قرار دهد گویا از آسمان سقوط کرده که مرغان او را می‌رباید و یا باد او را به مکان دوری ساقط می‌کند.
- ۳۲- مطلب این است، هر که علامتهای خدا را بزرگ شمارد، آن از تقوای قلوب است
- ۳۳- برای شما در قربانیه تا مدت معین منافی است، سپس محل ذبح آنها به سوی خانه محترم است.
- ۳۴- هر امتی را عبادتی قرار داده‌ایم تا نام خدا را بر آنچه از چهار پایان به آنها داده‌ایم یاد کنند، معبود شما یک معبود است به او تسلیم شوید، متواضعان را بشارت بده
- ۳۵- کسانی که چون نام خدا ذکر شود، قلوب آنها می‌ترسد، بر مصائبی که به آنها می‌رسد صابر می‌باشند، اقامه کننده نماز هستند و از آنچه داده‌ایم انفاق می‌کنند.
- ۳۶- شتران قربانی را برای شما از علامتهای خدا قرار داده‌ایم برای شما در آنها فائده هست نام خدا را در حالی که صف کشیده‌اند بر آنها یاد کنید و فقیر قانع و فقیر سمج را اطعام کنید، بدینسان آنها را مسخر شما کردیم تا شکر کنید.
- ۳۷- گوشتها و خونهای آنها به خدا نمی‌رسد، لیکن تقوای شما به خدا می‌رسد، این چنین آنها را برای شما رام کرد تا خدا را بر هدایتی که کرده تکبیر گوئید، نیکوکاران را بشارت بده.

کلمه‌ها

- عاکف: عکوف و عکوف به معنی ملازمت با تعظیم است، منظور از آن در آیه کسی است که ملازم و ساکن مکه باشد.
- باد: بدو: ظهور یا ظهور شدید. «باد» اسم فاعل است به معنی ظاهر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶
- شونده، منظور از آن در آیه مسافر است که ظاهر می‌شود.
- الحاد: لحد و الحاد: عدول و انحراف از استقامت «لحد الی فلان، مال الیه- لحد عنه: عدل و انحراف».
- بوأنا: بوء: مساوات. به قول دیگران به معنی رجوع است، طبرسی «بوأنا» را به معنی آماده کردن فرموده است، زمخشری آن را محل رجوع گفته است:
- رکع: جمع راکع، چنان که «سجود» جمع ساجد است.
- اذن: فعل امر است به معنی «اعلام کن» اذن به معنی اعلام است.
- رجال: آن در آیه جمع راجل است به معنی پیاده.
- ضامر: مرکب لاغر که راه رفتن او را لاغر کرده است، عبارت طبرسی چنین است: «الضامر: المهزول الذی اضمهره السیر» راغب گوید اسب کم گوشت که در اثر کار، کم گوشت شده است.

فج: راه وسیع. راغب گوید: فج شکافی است میان دو کوه و در راه وسیع بکار رود جمع آن فجاج است. عمیق: عمق: گودی. «بئر عمیق» چاهی است که ژرف و عمیق باشد به معنی دور نیز آید که مراد از آن همانست. بهیمة: در مجمع البیان و کشاف گفته: بهیمة هر چهار پا را گویند در دریا باشد یا در خشکی، فیروزآبادی نیز در قاموس چنین گفته است.

علی هذا الانعام بیان و مخصص آنست که انعام ثلثه باشد. (اضافیه بیائیه).

بائس: باس: سختی «بائس» کسی که در سختی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷
تفت: چرک. اصل آن چرک ناخن و غیره است که باید از بدن زایل شود. (راغب) عتیق: طبری در باره آن چند وجه نقل کرده است. از جمله اینکه کعبه را بیت عتیق می گوئیم که از ملک بودن بکسی، آزاد است در این باره روایتی در کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده که

«قال هو بیت عتیق من الناس لم یملکه احد»

از قول راغب معلوم می شود که آن به معنی محترم است.

حرمت: حرمة: محترم و چیزی که هتک آن حلال نیست، حرمت جمع حرمت است یعنی محترم‌ها.

رجس: پلید. راغب آن را شیء قدر و پلید گفته است، صحاح و اقرب الموارد نیز چنین گفته است.

اوئان: وثن: بت. جمع آن اوئان است. کلبی در کتاب الاصنام/ ۵۳ گفته است: بت اگر به صورت انسان از چوب یا طلا یا نقره باشد آن را صنم نامند و اگر از سنگ باشد «وثن» گویند. باقی سخن در قاموس (وثن).

زور: دروغ. چنان که راغب و طبری و جوهری گفته‌اند. زور- بفتح «ز»- به معنی میل و انحراف با سیئه است، دروغ را زور- بضم «ز»- گفته‌اند که از حق منحرف است.

حنفاء: حنف (بر وزن شرف): میل بحق. حنیف: مایل به حق یعنی موحد. جمع آن حنفاء است.

خر: خرّ و خرور: سقوط توأم با صدا «خر»: ساقط شد.

تخطفه: خطف: ربودن «تخطفه» می‌رباید او را، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۸

تهوی: هوی (بضم هاء و فتح آن) به معنی فرود آمدن است «هوی الشیء هویا: سقط من علو الی اسفل». «تهوی به الريح»: ساقط می کند او را باد.

سیحق: سحق (بضم س-س): دوری (و بفتح آن): کوبیدن و از بین بردن در صحاح گفته: «السحق: البعد» مکان سحیق به معنی مکان دور است.

شعائر: علامتها. مفرد آن شعیره به معنی علامت است.

منسک: (بر وزن مشرب) مصدر میمی است به معنی عبادت، اسم زمان و مکان نیز آید. (بر وزن قفل و عنق) نیز به معنی عبادت است.

محلها: محلّ اسم مکان است به معنی مکان حلال بودن ذبح.

مخبّین: خبت (بر وزن عقل). در اصل به معنی زمین هموار است سپس به معنی نرمی و تواضع به کار رفته است.

مخبّت یعنی متواضع. طبری اخبار را اطمینان گفته است.

وجلّ: وجل (بر وزن شرف): ترس. طبری فرموده: وجل، فزع، خوف یک چیز می‌باشند.

بدن: (بر وزن قفل) جمع بدنه به معنی شتر قربانی است. راغب گوید: بدن در جایی گفته می‌شود که بزرگی جثّه مراد باشد و جسد در جایی که رنگ مراد باشد.

صواف: صف کشنده‌ها. مفرد آن صافه است، مراد شتران قربانی است در جوامع الجامع فرموده است: در حالی که ایستاده و دستها و پاهایشان را صف کرده و دستهایشان تا زانو بسته شده است.

وجبت: وجوب در آیه به معنی سقوط است «وجب الحائط: سقط» - تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۹.
وَجَبْتُ جُنُوبَهَا یعنی پهلوهای آنها به زمین افتاد، ایضا کنایه از مرگ باشد «ضربه فوجب».

معتز: کسی که سؤال می‌کند. راغب گوید: «المعتز: هو المعترض للسؤال» میزان فرموده: قانع آنست که به آنچه داده‌ای قناعت کند، خواه سؤال کند یا نه. معتز آنست که پیش تو آمده و تو را قصد کرده است.

شرحها

در این آیات مشرکان در رابطه با اینکه مسلمانان از ورود به مکه منع می‌کردند، تهدید شده‌اند، سپس می‌گویند: چرا مانع می‌شوند با آنکه ما مسجد الحرام را برای همه قرار داده‌ایم اهل مکه باشد یا از جای دیگری بیاید، آن گاه در بیان اینکه مکه مال همه است جریان بنای بیت به دست ابراهیم علیه السّلام و خواندن مردمان به زیارت بیت و مقداری از احکام آن بیان گردیده است و با بیان مقدار دیگری که در اسلام آمده، مطالب آیات ختم می‌شود، این نشان می‌دهد که آیات در مدینه نازل شده‌اند. در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل شده که فرموده: آیه اول آن گاه نازل شد که مشرکان آن حضرت را از مکه شدند، مجمع البیان از بعضی نقل کرده که آن در سال «حدیبیه» بود که مانع شدند.

۲۵- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ ﴿۱﴾

(۱) مانعی نیست که جمله «یصدون» که مضارع است بر ماضی عطف شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۰

این آیه تهدید مشرکان است که مردم را از ایمان آوردن و مسلمانان را از داخل شدن به مسجد الحرام و نماز و طواف منع می‌کردند «یصدون» دلالت بر استمرار دارد: که مشرکان پیوسته به آن کار ادامه می‌دادند، منظور از سَبِيلِ اللَّهِ ایمان آوردن است مسجد الحرام عطف بر سبیل الله و تقدیرش «یصدون عن المسجد الحرام» است منع از ایمان آوردن شامل مردمی است که آن موقع در مکه بودند، ولی منع از دخول مسجد الحرام شامل آنها و مسلمین خارج از مکه می‌باشد.

الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ وصف مسجد و نشان می‌دهد که مسجد الحرام مال همه است و کسی حق ندارد دیگری را از آنجا منع کند، جمله سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ بیان جمله ما قبل است یعنی مقیم و مسافر در آن یکسانند و حق استفاده دارند، منظور از اقامت در مسجد الحرام مقیم بودن در مکه است.

ناگفته نماند: روایات زیادی هست که نمی‌شود حاجیان را از سکونت در خانه‌های مکه منع کرد و اجاره دادن خانه‌های مکه درست نیست، در نهج البلاغه نامه ۶۷ به قثم بن عباس فرماندار مکه می‌نویسد: به اهل مکه فرمان بده تا از مسافر چیزی نگیرند که خدا فرماید: مقیم و مسافر در آن برابر هستند:

«و مر اهل مكة ان لا يأخذوا من ساكن اجرا فان الله سبحانه يقول سواء العاكف فيه و الباد».

در تفسیر برهان از قرب الاسناد حمیری از علی بن جعفر از موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده:

«قال ليس ينبغى لاحد من اهل مكة ان يمنع الحاج شيئا من الدور ينزلونها»

ناگفته نماند تفصیل این سخن باید در فقه دیده شود، اما این حاکی است که مراد از مسجد الحرام همه مکه یا همه حرم است چنان

که طبرسی فرموده است، بقیه این آیه به قرار ذیل است: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱

وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ.

یعنی هر که بخواهد از روی ظلم مردم را از آن منحرف کند، به او عذاب الیم می‌چشانیم. علی‌هذا اگر منحرف کردن از روی مصلحت و پیشامدی باشد مانعی نخواهد داشت «۱».

ناگفته نماند از این جمله اولاً خبرِ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ... فهمیده می‌شود یعنی: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ ... نذیقهم من عذاب الیم» ثانیاً طبرسی فرموده:

باء در «بالحاد» زائد است و تقدیر آن «و من یرد فیه إلحادا بظلم» می‌باشد زمخشری هر دو را حال مترادف از «من» دانسته است. ثالثاً الحاد بظلم همان مانع شدن از دخول مسجد و نماز و طواف در آنست.

۲۶- وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ.

از این آیه جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ وَهَمَّكَانِي بودن حرم یا مسجد الحرام، توجیه و توضیح می‌شود. منظور از امکان بیت محلی است که کعبه در روی آن بنا شده است، یعنی محل بیت را برای عبادت ابراهیم آماده کردیم، المیزان فرماید:

«ان» در أَنْ لَا تُشْرِكْ تفسیریه است وحی سابق را تفسیر می‌کند، طبرسی فرموده: تقدیر آن «اوحینا الیه ان لا تشرك ...» است یعنی در این بیت عبادت کن و مشرک نباش.

منظور از «طهر» ظاهراً پاک کردن از شرک است یعنی احکامی وضع نماید

(۱) برهان از کافی از ابی الصباح کنانی نقل کرده:

«سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم؟ فقال كل ظلم يظلمه الرجل نفسه بمكة من سرقة او ظلم احد او شيء من الظلم فاني اراه إلحادا و لذلك كان يتقى ان يسكن الحرم» روایات دیگری نیز در این مضمون وارد شده است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۴۲

و طریقی تعلیم کند تا شرک در بیت راه نیابد، مراد از طائفین مسافران و از قائمین ساکنان است «رکع السجود» نشان می‌دهد که منظور عبادت کردن آنهاست.

۲۷- وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ.

ادامه فرمان ابراهیم علیه السلام است که در میان مردم اعلام حج کند، «یأتوک» جواب شرط محذوف است یعنی: «ان اذنت یأتوک» لفظ «یأتین» وصف «کل ضامر» است یعنی: می‌آیند پیادگان و می‌آیند سوار بر هر مرکب لاغری که می‌آیند. از هر راه دور، در المیزان فرموده: «کل» در اینگونه موارد معنای کثرت می‌دهد، در مجمع از امام صادق علیه السلام نقل شده که «یأتین» را «یأتون» خوانده است.

غرض از یأتوک» که آمدن پیش ابراهیم است، به نظم آمدن به حج و زیارت بیت و آثار آن حضرت باشد نه آمدن به پیش آن بزرگوار، زیرا او فقط اندکی در دنیا زنده می‌ماند، علی‌هذا آمدن پیامبران بعد از ابراهیم به حج، جواب به ندای آن حضرت بود که در سوره بقره، در وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ بقره/ ۱۲۵ گذشت.

۲۸- لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْبَأْسَ الْفَقِيرَ.

تعلیل «یأتوک» است یعنی می‌آیند تا منافی را که برای آنهاست مشاهده کنند و نام خدا را در روزهای معین یاد کنند.

منافع چنان که در روایات آمده، شامل منافع دنیا و آخرت است منافع دنیوی حج مانند شناسایی مسلمانان نسبت به همدیگر، پی بردن به عظمت و گسترش اسلام، مبادله اطلاعات، تشریک مساعی برای پیشبرد مکتب و مبارزه با تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۷، ص:

دشمنان دین، طرح نقشه کمک به مسلمان محروم، ایجاد جامعه اتحاد اسلامی و ده‌ها نظیر آن.

منافع اخروی یعنی وجوه تقرب به خدا که همان طواف و سعی و ذبح و سائر اعمال حج باشد. در کافی از ربیع بن خثیم نقل شده: که گوید امام صادق علیه السلام را دیدم از شدت مرض او را در محلی طواف می‌دادند هر وقت به رکن یمانی می‌رسید می‌فرمود او را به زمین می‌گذاشتند دست خود را از روزنه محمل خارج کرده و به زمین می‌مالید بعد می‌فرمود مرا به دوش بگیرید، چون دفعات در هر شوط چنین کرد گفتم یا بن رسول الله فدایت شوم این کار بر تو مشکل است فرمود: من شنیده‌ام که خدا فرماید: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ گفتم منافع دنیا یا منافع آخرت فرمود: هر دو، «۱» در مجمع البیان از آن حضرت نقل شده: منافع آخرت عفو و مغفرت است.

مراد از ایام معلومات، ایام تشریق می‌باشد یعنی روز عید قربان و سه روز بعد از آن، چنان که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده است در جوامع الجامع فرموده:

«عن الباقر عليه السلام أنها يوم النحر و الثلثة بعده، أيام التشريق و الايام المعدودات عشر ذى الحجة» «۲»

(۱)

«عن الربيع بن خثيم قال شهدت ابا عبد الله عليه السلام و هو يطاف به حول الكعبة في محمل و هو شديد المرض فكان كلما بلغ الركن اليماني امرهم فوضعه بالارض فاخرج يده من كوة المحمل حتى يجرها على الارض ثم يقول: ارفعوني فلما فعل ذلك مرارا في كل شوط قلت له جعلت فداك يا بن رسول الله ان هذا يشق عليك قال انى سمعت الله عز و جل يقول يشهدوا منافع لهم فقلت منافع الدنيا او منافع الاخرة؟ قال: الكل» (الميزان).

(۲) در تفسیر برهان سه روایت از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است ایام معلومات ایام تشریق است و در روایت زید شحام فرموده:

«قال المعلومات و المعدودات واحده و هن ایام التشریق».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۴

علی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةٍ الْأَنْعَامِ در مجمع فرموده «علی ذبح ما رزقهم» یعنی: نام خدا را ذکر کنند بر ذبح آنچه از چهار پایان به آنها روزی داده است بنا بر این، منظور از يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ ذکر خدا به وقت ذبح قربانی است که مشرکان نام خدایان خود را ذکر می‌کردند در اینصورت از آیه فهمیده می‌شود که ذبح قربانی در همه ایام تشریق جایز است.

در مجمع البیان و جوامع الجامع فرموده: این ایام مخصوص ذبح قربانی است، در تحریر الوسيله فرموده: احتیاط آنست که ذبح قربانی از روز عید به تأخیر نیافتند و اگر به سبب عذری یا بدون عذر تأخیر کرد احوط آنست که در ایام تشریق ذبح کند.

ممکن است گفته شود: علی ما رَزَقَهُمْ در جای عِلَّتْ واقع شده یعنی خدا را بدین جهت یاد کنند چنان که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرموده: مراد از آن، تکبیر است بعد پانزده نماز که اولش از ظهر عید قربان است بدین عبارت «اللَّهُ اكْبَرُ، لاَ اِلهَ الاَـللهُ و اللّهُ اكْبَرُ، اللّهُ اكْبَرُ و لِّلّهُ الْحَمْدُ، اللّهُ اكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا و الْحَمْدُ لِلّهِ عَلَى مَا اَبْلَانَا و اللّهُ اكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا بِهَيْمَةَ الْاَنْعَامِ» (مجمع البیان).

ظهور فَكُلُوا مِنْهَا وَاَطْعِمُوا... حاکی است که خوردن و اطعام گوشت قربانی واجب است، قید فقیر روشن می‌کند: منظور از «بأس» گرفتاری است که فقیر باشد نه هر گرفتار.

۲۹- ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ و لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ و لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ احکام دیگری است که: سپس چرک و آلودگی خود را زایل کنند،

به نذری که دارند وفا نمایند و آن گاه کعبه محترم را طواف نمایند.

المیزان فرموده: قضاء تفت آنست که آنچه به وسیله احرام عارض شده از بین ببرد مانند گرفتن ناخن، کوتاه کردن مو و نحو آن. و آن کنایه از خروج تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵

از احرام است «۱» منظور از وفاء نذر هر نذری است که بر عهده دارند، مراد از طواف، طواف نساء چنان که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است از جمله حماد بن عثمان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده: «فی قول الله عز و جل و لیتوفوا نذورهم و لیتوفوا بالبیئت العتیق قال طواف النساء» (تفسیر برهان).

طبرسی رحمه الله فرماید: اصحاب ما روایت کرده‌اند مراد از آن طواف نساء است که با آن، مقاربت زنان حلال می‌شود و آن بعد از طواف زیارت است مرد چون طواف زیارت کرد همه چیز بر او حلال می‌شود مگر زنان، و چون طواف نساء کرد، زنان نیز بر او حلال می‌شود:

۳۰- ذَلِكُ وَمَنْ يُعْظَمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.

این آیه استثناء است از ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ که دلالت بر حلال بودن چهار پایان می‌کند. ناگفته نماند از و يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ دو چیز استفاده شد یکی اینکه وقت ذبح قربانی نام خدا را ببرند و ذبیحه بر آنها حلال است، دیگری آنکه اگر نام غیر خدا را ببرند، ذبیحه بر آنها حلال نخواهد بود علی هذا در این آیه فرموده: از بتان و از بردن نام آنها بر ذبیحه اجتناب نمائید، پس منظور از ما يُتْلَى عَلَيْكُمْ آن نیست که در آینده بر شما تلاوت خواهد شد بلکه آنست که از همین حالا خوانده می‌شود، علی هذا جمله إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ

(۱)

«عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله ثم لیقضوا تفثهم قال: «قص الشارب و الاظفار»

– «عن ابن سنان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام فی قول الله ثم لیقضوا تفثهم قال: هو الحلق و ما فی جلد الانسان» (تفسیر برهان) تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۶

دلالت بر استمرار دارد یعنی آنچه از هم اکنون بر شما خوانده می‌شود از قبیل ذبیحه‌ای که نام بتها بر آنها ذکر می‌شود و آنچه در آینده خوانده خواهد شد مانند میت و خون و گوشت خوک و مانند آنها که در سوره نحل/ ۱۱۵ و در سوره انعام/ ۱۴۵ و در سوره بقره/ ۱۷۳ و در سوره مائده/ ۳ آمده است و همه بعد از سوره حج نازل شده‌اند. اما مناسب مقام آنست که مصداق اولی این استثناء همان و ما أَهْلًا بِهِ لَعِیرِ اللَّهِ باشد.

«ذلک» تقدیرش «الامر ذلک» است یعنی جریان اعمال حج که گذشت همانست که به ابراهیم تشریح و بیان کردیم و مَنْ يُعْظَمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ یعنی هر که محترمه‌های خدا را تعظیم و اجلال کند منظور از محترمه‌ها همان اعمال حج است که گذشت. فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ یک نهی کلی و عام است ولی مصداق اولی «زور» همان کذب و قول باطل به وقت ذبح قربانیه‌ها اجتناب از عبادت بتها است. اجتناب از خودشان ظاهراً برای مبالغه است «من» بیانیه است و تقدیر آن «الرجس الذی هی الاوثان» می‌باشد «۱».

۳۱- حُنْفَاءٌ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ.

تمه مطلب آیه سابق است «حنفاء- غیر مشرکین» هر دو حال هستند از فاعل «اجتنبوا» یعنی از اوثان اجتناب کنید در حالی که موحد

هستید و مشرک نیستید، علی هذا هر دو بیک معنی می‌باشند، آن گاه برای مشرک دو مثل زده است.

(۱) در روایت امام صادق علیه السلام آمده ... وَ اجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ
قال: «الغناء»

و در روایت دیگر از آن حضرت نقل شده:

«قال الرجس من الاوثان الشطرنج و قول الزور الغناء».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۷

یعنی: چیزی که از آسمان سقوط کند یا پرندگان آن را می‌ربایند و یا باد او را به جای دوری می‌اندازد، علی هذا هر که از توحید کنار شد، شیطان او را می‌رباید و از خدا دور می‌شود، النهایه این دو مثل درباره مشرک یکی است سبحان الله چه عالی کلامی است این کلام و چه عالی ترسیمی است این مثل، حقا که نمی‌شود کلام خدا را با ترجمه مجسم کرد، بلکه آن «یدرک و لا یوصف» است.

۳۲- ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ.

از آیه بعدی معلوم می‌شود که منظور از شعائر در اینجا قربانیها است.

در المیزان فرموده: منظور از شعائر شتران قربانی است که کوهان آنها را از جانب راست می‌شکافند تا معلوم شود که برای قربانی آورده شده‌اند.

از روایات و اقوال مفسران معلوم می‌شود که تعظیم آنها، خوب بودن و فر به بودن آنهاست گر چه ظهور آیه در تعظیم و احترام مطلق علائم خداوند است ضمیر «انها» راجع به تعظیم شعائر است» مؤنث آمدن ضمیر به علت مضاف الیه می‌باشد مانند «کما شرقت صدر القناه من الدم»، لفظ «ذلک» خبر مبتداء محذوف و تقدیر آن: «الامر ذلک» است.

اضافه تقوی به قلوب روشن می‌کند که تقوی کار قلب است، نظیر: إِنَّ الَّذِينَ يُغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى حجرات / ۳.

ناگفته نماند شعائر خدا همان علائمی است که برای یاد آوری خدا و علائم عبودیت هستند مانند: إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ - وَالْبُدْنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ همه مناسک حج و سائر عبادات، شعائر خدا می‌باشند.

یعنی مطلب همانست که گفته شد، هر که علامتهای خدایی را تعظیم کند و تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۸

محترم شمارد آن از تقوای قلوب است، امام صادق علیه السلام فرموده: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله در حجة الوداع شصت و چهار یا شصت و شش قربانی آورد و علی بن ابی طالب علیه السلام سی و چهار یا سی و شش قربانی آورد. «۱».

۳۳- لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ.

منظور از منافع سوار شدن آنها و دوشیدن شیر آنهاست چنان که در روایات آمده است، اجل مسمی همان رسیدن به مکه است، در مجمع فرموده: اصحاب ما گفته‌اند: قربانی حج محل ذبحش در منی و قربانی عمره مفرده محلش مکه روبروی کعبه است که در آنجا ذبح می‌شود.

ابو الصباح کنانی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در تفسیر این آیه فرمودند.

«ان احتاج الي ظهرها ركبها من غير ان يعنف عليها و ان كان لها لبن حلبها حلابا لا ينهكها» «۲».

۳۴- وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيُذَكَّرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ.

این آیه می‌گوید: تنها شما نیستید که به عبادت و قربانی مأمور شده‌اید بلکه برای همه امتهایی که پیش از شما بوده‌اند عبادتی که

در آن قربانی باشد و نام خدا را بر آن ذکر کنند قرار داده‌ایم، پس معبود شما و آنها یکی است علی‌هذا به خدا تسلیم شوید و اطاعت کنید که در اینصورت از متواضعان و فرمانبران هستید و آنها مورد بشارت حق هستند. از علی بن ابراهیم نقل شده: محبتین عابدان هستند، پس معلوم میشود که در تمام ادیان قربانی کردن در راه خدا وجود داشته و از عبادات بوده است.

(۱) از تفسیر صافی. [.....]

(۲) تفسیر برهان «لا ینهکها» یعنی تمام ندو شد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۹

۳۵- الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

این آیه وصف «المحبتین» است، غرض از وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ متأثر شدن به وقت یاد خداست، صابرین، مقیمی برای وصف بودن به «محبتین» منصوب شده‌اند مراد از «ینفقون» انفاق مندوب است اگر ثابت شود تا آن وقت زکاء واجب نشده بود.

۳۶- وَالَّذِينَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

این آیه خاص بعد از عام است که شتران قربانی را مشروحا مطرح می‌کند و گرنه این مطلب از لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ روشن گردید:

منظور از «بدن» شتران قربانی است، بدنه شتر فربه و چاق است برای شما در آنها خیر و فائده است، صواف یعنی صف کشیده‌اند برای ذبح شدن و دو دست آنها تا زانو بسته شده است، مراد از «وجوب جنوب» افتادن به زمین و مردن است که در اینصورت واجب است از گوشت آن بخورند و قانع وسائل را اطعام کنند.

امام صادق علیه السلام در معنی فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فرمود:

«ذَلِكَ حِينَ تَصَفَّ لِلنَّحْرِ تَرْتِيبُ يَدَيْهَا مَا بَيْنَ الْخَفِّ وَالرَّكْبَةِ وَوَجُوبُ جُنُوبِهَا إِذَا وَقَعَتْ عَلَى الْأَرْضِ» (۱)

آن حضرت در روایتی فرماید: قانع کسی است که بآنچه می‌دهی قناعت کند، خشمگین نشود، ترش رو نگردد از روی غضب دهن کجی نکند، معتز آنست که الحاح و مخاصمه می‌کند تا بدهی (۲).

(۱-۲) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۵۰

۳۷- لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ.

یعنی قربانی فقط در صورتی مقبول و موجب تقرب به خداست که از روی تقوی و نیت پاک و قربت الی الله باشد. المیزان فرموده: این آیه دفع دخلی است گویی کسی چنین فکر می‌کند که خدا را در گوشت و خون این قربانیها نفعی هست. جواب داده شده: چیزی از گوشت و خون آنها به خدا نمی‌رسد که خدا از جسمانی بودن و از هر احتیاج منزّه است، فقط تقوی به او می‌رسد که متصفین به تقوی به او نزدیک می‌شوند.

یا کسی فکر کند: خدا که از خون و گوشت اینها استفاده نخواهد کرد چرا امر به قربانی کرده است؟! جواب آمده: آری چنین است، اما توأم با این قربانیها یک صفت معنوی هست که آن به خدا می‌رسد و بنده با آن مقرب می‌شود میان خدا و بنده حجابی نمی‌ماند.

كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ می‌شود گفت: منظور ذکر نام خدا با بزرگی و الله اکبر است و مراد هدایت به

طاعت و بندگی است، یعنی شتران قربانی را این چنین بر شما رام کرده‌ایم تا در مقابل هدایت به قربانی و طاعت، خدا را به بزرگی یاد کنید، در آخر فرموده: آنها را که با اعمال صالحه نیکوکار می‌کردند بشارت بده و بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ.

در تفسیر برهان از علی بن ابراهیم درباره لَتَكْبَرُوا اللَّهَ نقل کرده:

«قال: قال التكبير ايام التشريق في الصلاة يعني عقيب خمس عشرة صلوات و في الامصار عقيب عشر صلوات».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۵۱

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۸ تا ۴۸]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸) أذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَادِمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصِالِمَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ (۴۲) وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مَعْطَلَةٌ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ (۴۵) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷)

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتَهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ (۴۸)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۵۲

۳۸- خداوند فتنه کفار را از مؤمنان دفع می‌کند که خدا هیچ خیانتکار و کافر را دوست ندارد.

۳۹- به مؤمنان که مورد قتل واقع می‌شدند، اذن قتال داده شده که آنها مظلوم شده‌اند خدا به یاریشان قادر است.

۴۰- کسانی که به ناحق از دیارشان رانده شده‌اند به علت آنکه می‌گویند: الله پروردگار ماست، اگر خدا بعضی از مردمان را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها، کلیساها، کنشتها و مساجدی که نام خدا به کثرت در آنها یاد می‌شود، خراب می‌شدند، حتما و یقینا خدا یاری خواهد کرد، آنان را که خدا را یاری می‌کنند که خدا نیرومند و توانا است.

۴۱- آنها کسانی هستند که اگر در زمین قدرتشان دهیم نماز می‌خوانند، زکاة می‌دهند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، عاقبت کارها برای خداست.

۴۲- اگر تو را تکذیب کنند، پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود نیز تکذیب کرده‌اند.

۴۳- و نیز قوم ابراهیم و لوط.

۴۴- و اهل مدین، موسی نیز تکذیب شد کافران را مهلت دادم سپس آنها را گرفتم، عقوبت من چگونه بود؟

۴۵- چه بسا شهری که هلاکش کردیم که ظالم بود، آن از سکنه خالی است، چه بسا چاه متروک و کاخ محکمی.

۴۶- آیا در زمین مسافرت نکردند تا برای آنها قلبی باشد که با آن تعقل کنند یا گوشه‌هایی که با آن بشنوند، واقع این است که چشمها کور نمی‌شوند بلکه قلبهایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند.

۴۷- عذاب را به عجله از تو می‌خواهند، با آنکه خدا خلف وعده نمی‌کند، یک روز در نزد خدای تو مانند هزار سالی که

می‌شمارید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۵۳

۴۸- بسا شهری که مهلتش دادیم که ظالم بود سپس به عذابش گرفتیم، بازگشت به سوی من است.

کلمه‌ها

یدافع: آن مبالغه در دفع است زیرا که «یدفع» نیز آن معنی را می‌رساند یعنی «یدفع المشرکین عن الذین آمنوا».
خوان: مبالغه خائن است یعنی بسیار خیانت کننده.

کفور: (بفتح اول) مبالغه در کفران نعمت و مبالغه در کفر، به هر دو معنی در قرآن کریم آمده است.

صوامع: جمع صومعه، به معنی دیر است، راهبان نصاری آن را در صحراها می‌ساخته و در آن عزلت گزیده و عبادت می‌کردند، راغب گوید صومعه هر بنائی است که سقف آن به صورت گنبد بوده باشد، آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

بیع: (بر وزن عنب) کلیساها. مفرد آن بیعه است، صحاح و قاموس و اقرب گوید: آن معبد نصاری است، طبرسی فرموده: بیع معابد نصاری است در شهرها، صوامع معبد آنهاست در صحراها.

صلوات: (بر وزن نفرات) معابد یهود (کنشتها) مفرد آن صلوة است، زمخشری گوید: این تسمیه برای نماز خواندن در آن است، به قولی در زبان عبری «صلوئا» بوده و معرب شده است.

مکناهم: تمکن و قدرت دادیم به آنها. تمکین: قدرت دادن.

املیت: املاء: اطاله مدت. «الاملاء ... الامهال» یعنی مهلت دادن.

نکیر: آن در اصل «نکیری» است که یاء متکلم از آن حذف شده است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۵۴

آن به معنی انکار است که لازمه‌اش عقوبت است و به معنی عذاب و عقوبت آید.

کاین: ای بسا، این لفظ مرکب است از کاف تشبیه و ایّ منون مانند «کم» و اغلب افاده کثرت می‌کند، هفت بار در قرآن آمده و همه مفید کثرت هستند.

خاویة: خوی: خالی شدن. سقوط. منظور از «عروش» ساختمانهاست تقدیر آن چنین است «خاویة من اهلها باقیة علی عروشها» بقره/ ۲۵۹، کهف/ ۴۲ در کشاف گفته: «... خالبة مع بقاء عروشها».

معطله: تعطیل: ترک کردن. معطله: متروک.

مشید: شید (بفتح اول): بالا بردن. گچ کاری کردن، مشید مرتفع و بلند و بالا، یا گچ کاری شده، به نظر مجمع شید بمعنی گچ است.
مصیر: صیر: رجوع، انتقال. تحول. رسیدن. آن در آیه مصدر میمی است. به معنی بازگشت و انتقال.

شرحها

گویند: أُذِنَ لِلَّذِينَ ... اولین آیه است که درباره قتال نازل گردید، مشرکان در مکه مسلمین را اذیت می‌کردند، هر روز مجروحی و مصروبی پیش آن حضرت می‌آوردند و به او شکایت می‌کردند، حضرت در جواب می‌گفت: صبر کنید من به جنگ مأمور نشده‌ام: چون به مدینه هجرت کرد، خدا این آیه را برای آن حضرت فرستاد و آن اولین آیه درباره جنگ است (مجمع).

در این آیات، ابتدا وعده می‌دهد که خدا مشرکان را از مؤمنان دفع خواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۵۵

کرد، آن گاه اجازه قتال و وعده نصرت می‌دهد و در تعقیب وعده نصرت می‌گوید اگر این دفع و نصرت نبود، کفار آثار پیامبران را از بین برده بودند، هر کس دین خدا را یاری کند، خدا بی‌شک او را یاری خواهد کرد.

آن گاه می گوید: اگر در این وعده تو را تکذیب کنند تازگی ندارد، پیامبران گذشته را نیز تکذیب کردند ولی بالاخره وعده خدا جای خود را گرفت اگر اینها در زمین سفر کنند و آثار گذشتگان را به بینند، صدق گفتار ما بر آنها ثابت خواهد شد، از تو عذاب موعود را به عجله می خواهند، خدا عجله نمی کند ولی وعده اش حتمی است، چنان که در گذشته نیز در عذاب دیگران عجله نکرد و مهلت داد، اما در آخر به وعده اش عمل نمود.

۳۸- إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ این آیه مقدمه آیه بعدی است، عَلت دفع خدا همان ایمان است چنان که فرموده: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

روم/ ۴۷، پس آمدن وصف ایمان اشاره به عَلت دفع خداست چنان که خائن و کفور بودن دلیل منکوب شدن از جانب خداست، به عبارت دیگر: خدا شرّ کافران را از مؤمنان دفع می کند زیرا که آنها ایمان دارند و کافران، خائن و کفور هستند، «کفور» در آیه مبالغه کافر است، مفعول «یدافع» محذوف است.

۳۹- أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ.

لفظ «یقاتلون» به صیغه مجهول است، کلمه «ان یقاتلوا» در آیه مقدر است، یعنی «اذن للذین یقاتلون ان یقاتلوا» به مؤمنان که مورد قتال واقع شده اند اذن داده شده که جنگ کنند، «بانهم» تعلیل اذن می باشد، جمله اخیر وعده نصرت به مؤمنین است.

۴۰- الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۵۶

دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا

این آیه توجیه بَانَّهُمْ ظَلَمُوا و بیان نتایج اجازه قتال است، یعنی: به جرم آنکه گفتند پروردگار ما الله است و دفاع از توحید کردند از دیارشان بیرون نمودند، وانگهی اگر خدا این اذن را نمی داد و غائله کفار را به وسیله مؤمنان دفع نمی کرد، آثار پیامبران از بین رفته بود، منظور آن نیست که معابد ادیان در مقاتل معابد اسلام رسمیت دارند، بلکه منظور آنست که: خدا در هر عصر آثار رسالت را بدین وسیله، حفظ کرده است.

اخراج به صورت مجبور کردن و فشار گذاشتن بود، مشرکان آنها را به قدری اذیت کردند تا مجبور شدند عده ای به حبشه و عده ای به مدینه هجرت کنند «الا» استثناء منقطع و به معنی «لکن» است یعنی آنها به حق اخراج نشدند لیکن اخراج شدند، به جهت اینکه می گفتند: ربنا الله:

آن گاه در وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ ... روشن می کند که عَلت تشریح قتال یکی حفظ مجتمع دینی است. ناگفته نماند: جمله وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ ... یک سنت دائمی خدا و اعم از مسئله جنگ است «۱»، تشریح قتال یکی از فروع این سنت و ناموس خلقت است، «چنان که در جای دیگری آمده: وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ ... وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ بقره/ ۲۵۱ کشته شدن جالوت به دست داود از مصادیق این سنت کلی و جاری است. در کافی از امام باقر علیه السلام درباره

«الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق»

نقل شده که:

«قال نزلت فی رسول الله ص و علی و جعفر و حمزه و جرت فی

(۱) آیه شریفه از یک حقیقت بزرگ پرده برمی دارد و آن اینکه: اگر این سنت نبود خائنان بشریت توحید و مراکز توحید را تهدید می کردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۵۷

الحسین علیه السلام» (۱)

روایات دیگری نیز به همین مضمون نقل شده است، آیه شریفه حاکی است که در همه ادیان حکم جنگ وجود داشته است. وَ لَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ.

این قسمت مطلب سابق را تأکید می‌کند و وعده بسیار مؤکدی می‌دهد به آنان که دین خدا را یاری می‌کنند که حتماً و بی‌شک مورد نصرت خدا واقع خواهند گردید، چنان که در زمان رسول خدا به وقوع پیوست و در انقلاب اسلامی ایران به چشم خود دیدیم، آمدن دو وصف قوی و عزیز بر شدت تأکید می‌افزاید.

۴۱- الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ.

این آیه بیان کسانی است که خدا را یاری می‌کنند، البته یاری خدا یاری دین خداست و گر نه خدا به یاری حاجت ندارد، این آیه نیز همین را بیان می‌کند یعنی یاران خدا کسانی هستند که اگر در دنیا به آنها قدرت دادیم اینکار را انجام می‌دهند و دین خدا را یاری می‌کنند، خدا نیز آنها را یاری می‌کند، لفظ «آتوا» بفتح تاء صیغه ماضی است نه امر، جمله وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ تأکید وعده نصرت است.

ناگفته نماند: نمی‌شود گفت: این آیات تنها شامل مهاجرین بوده است زیرا می‌دانیم حکم جنگ به آنها منحصر نبود و عموم یدافع عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ مانع از خصوص مهاجرین است، گرچه اخراج آنها از دیارشان و مظلومیتشان سبب این اجازه گردیده است.

بهر حال: رواج چهار وصف اقامه نماز یعنی رابطه انسان با خدا، دادن

(۱) از تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۵۸

زکاة یعنی رابطه انسان با جامعه و امر بمعروف و نهی از منکر سبب به وجود آمدن یک جامعه توحیدی متعادل و بروز نصرت خداست، باید برای وجود چنین جامعه‌ای تلاش کرد.

۴۲ و ۴۳- وَ إِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودٌ وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ.

این آیات و آیات بعدی تسلیتی است برای آن حضرت که اگر تو را تکذیب می‌کنند این کار تازگی ندارد، پیش از اینها قوم پیامبران دیگر نیز آنها را تکذیب کرده‌اند و در عین حال تهدیدی است برای کفار که آنها نیز مانند گذشتگان گرفتار خواهند شد. عَادٌ وَ ثَمُودٌ عطفند بر «قوم»، عاد قوم هود علیه السلام و ثمود قوم صالح علیه السلام است و از اعراب ما قبل تاریخ می‌باشند که ذکرشان حتی در تورات فعلی هم نیست.

۴۴- وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَى فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ.

اصحاب مدین قوم شعیب علیه السلام است، خدا پس از مهلت و مجال تفکر و توبه دادن، همه آنها را تار و مار کرد، فَكَيْفَ كَانَ ... اشاره به هولناک بودن عذاب است، انکار خدا، عمل آنان را، انکار عملی بود که همان فرستادن عقوبت و بلا باشد، این جمله نظیر فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ زخرف / ۲۵، است.

۴۵- فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بُرٌّ مُعْتَظَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ.

این آیه بیان فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ و یا بیان ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ است «و بُرٌّ» عطف است بر «قریه» یعنی ای بسا چاهی که متروک است و کسی از آن آب نمی‌برد چون اهلش هلاک شده‌اند و ای بسا کاخ محکم یا گچکاری شده که ساکنی و تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص:

در مجمع فرموده: در تفسیر اهل بیت علیهم السلام درباره و بئرِ مُعَطَّلَه آمده

«و کم من عالم لا یرجع الیه و لا ینتفع بعلمه»

در کافی از موسی بن جعفر صلوات الله علیه نقل شده:

«قال: البئر المعطله الامام الصامت و القصر المشید الامام الناطق» (۱)

این روایات از باب تطبیق و استفاده خاص از قرآن مجید است، چنان که در بعضی به علی بن ابی طالب و فاطمه سلام الله علیها نیز تفسیر شده است.

۴۶- أ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.

این آیه توبیخ مشرکان است که چرا از ماجرای گذشتگان عبرت نمی‌گیرند؟

و نشان می‌دهد که اگر سیر کنند و بقایای زندگی اقوام هلاک شده را به بینند متذکر می‌شوند، زیرا که قلوب آنها از تعقل و درک حق کور شده است، باشد که بدان وسیله تفکر کنند و کوری را از قلب خود بزایند. ضمیر «آنها» راجع به «قصه» است، یعنی حقیقت این است که چشمها کور نمی‌شوند بلکه قلبها کور می‌شوند که دیدنیها در آنها اثر نمی‌گذارد.

ناگفته نماند: دیدن آثار گذشتگان و تفکر در آنها سبب تنبه و ایمان می‌شود و یا باعث می‌شود که شخص به سخن واعظ و ناصح گوش کند، لذا فرموده سیر در آثار هلاک شدگان یا سبب تعقل و ایمان می‌شود فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا و یا سبب می‌شود که انسان گوش شنوا داشته باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا در اینجا جایی برای چشم نمی‌ماند، لذا تردید فقط میان تنبه و گوش شنوا داشتن است درباره قلب مطلبی در «نکته‌ها» خواهد آمد.

۴۷- وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.

(۱) از صافی و برهان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۶۰

این آیه و آیه بعدی در این زمینه است که از روی استهزاء عذاب موعود را به عجله می‌خواستند، در جواب فرموده: خدا خلف وعده نمی‌کند اما صبر دارد، مهلت می‌دهد که هیچ‌گونه خلاف عدالتی در بین نباشد و شما مجال تفکر و توبه داشته باشید و یا در شقاوت اشباع گردید اِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا جمله و اِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ ... اشاره به این است که خدا عجله نمی‌کند و از فوت نمی‌ترسد، به هر حال جواب «يستعجلونك» از دو راه است یکی اینکه وعده خدا حتمی است تخلف ندارد، عذاب خواهد آمد، دیگری اینکه خدا عجله نمی‌کند هر کار را در وقت خود انجام می‌دهد، در آیه بعدی ماجرای گذشتگان را بدین دو مطلب شاهد آورده است.

۴۸- وَ كَأَيُّنَ مِنْ قَوْمٍ أَمَلَتْ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ یعنی درباره آنها هم وعده‌ای که داده بودیم عملی کردیم و هم مهلت دادن را که طریقه ما بود وَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ تعلیل مهلت دادن است، یعنی حالا- که بازگشت به سوی من است پس از مهلت دادن چه باکی دارد؟

نکته‌ها

قلب در قرآن:

در رابطه با آیه وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ باید دانست در قرآن مجید خبری از «مخ» و مغز وجود ندارد بلکه قرآن مجید

بیشتر به قلب تکیه می‌کند، مانند آیه قبل و ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ بقره/ ۷۹، خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ بقره/ ۷ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ رعد/ ۲۸ و دهها آیات دیگر.

و نیز قرآن مجید تکیه به «صدر صدور» میکند نظیر: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۶۱

أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا

انعام/ ۱۲۵ - فَلَإِنْ يَكُنْ فِي صِدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ أَعْرَافُ / ۲ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ آل عمران/ ۱۵۴ و دهها آیات دیگر.

به نظر المیزان منظور از قلب در این آیات روح و نفس است و ظرف بودن صدر برای قلب مجاز در نسبت است و نیز نسبت تعقل به قلب مجاز می‌باشد.

ناگفته نماند: ملاحظه آیات نشان می‌دهد که صدر و قلب و نفس در قرآن مجید یکی است مانند: وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ احزاب/ ۵۱، رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ اسراء/ ۲۵، وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ قِصص/ ۶۹ یا نظیر ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ توبه/ ۱۱۸، وَ لَقَدْ نَعَلْنَا أَنْتَكَ بِمَا يَقُولُونَ حجر/ ۹۷، وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً مائده/ ۱۳. باید دانست: در اینکه تعقل و امثال آن مال روح است شکی نیست.

به نظر نگارنده باید در آیات بیشتر تدبیر و دقت شود، در قاموس زیر لفظ قلب در این زمینه تا حدی مفصل بحث شده است گرچه اکنون آن را ناقص می‌دانم.

و الله العالم

تفسیر احسن الحديث، ج ۷، ص: ۶۲

[سوره الحج (۲۲): آیات ۴۹ تا ۵۷]

اشاره

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۵۱) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْتِيهِ فَيَسْخُجُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲) لِيَجْعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةَ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳)

وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۴) وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيئِهِ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۵۵) الْمَلِكُ يُؤَمِّنُ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵۷)

۴۹- بگو: ای مردم من برای شما انداز کننده آشکاری هستم.

۵۰- آنها که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند برای آنها مغفرت و روزی بهتر هست. تفسیر احسن الحديث، ج ۷، ص: ۶۳

۵۱- و آنان که در ابطال آیات ما به فکر عاجز کردن ما کوشیده‌اند اهل آتشند.

۵۲- پیش از تو رسولی و نبیی نفرستاده‌ایم مگر آنکه چون می‌خواست دین خود را عملی کند، شیطان در «خواست» او اخلاص می‌کرد، خدا القاء شیطان را زایل و آیات خویش را محکم می‌کند که دانا و حکیم است.

۵۳- تا القاء شیطان را امتحان گرداند برای مریض القلبها و سنگدلها، ظالمان در مخاصمه و اختلاف دوری هستند.

- ۵۴- و تا آنان که علم داده شده‌اند بدانند که قرآن حق است تا به آن ایمان آورند خدا آنان را که ایمان آورده‌اند به راه راست هدایت می‌کند.
- ۵۵- کافران پیوسته از قرآن در شک خواهند بود تا قیامت بناگهان یا عذاب روز قیامت بر آنها بیاید.
- ۵۶- حکومت در آن روز برای خداست، میان مردان حکم می‌کند، آنان که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند در جنات پر نعمت خواهند بود.
- ۵۷- و آنان که کافر شده و آیات ما را تکذیب کرده‌اند، آنها را عذاب خوار کننده.

کلمه‌ها

- نذیر: انذار کننده. فعلیل در اینجا به معنی فاعل (منذر) است.
- کریم: کرامت: شرافت و نفاست و سخاوت و عزت. کریم در آیه به معنی نفیس و عزیز و خوشایند است.
- تمنی: منی (بر وزن عقل): اندازه گیری. آرزو را امتیه گویند که در ذهن انسان اندازه گیری و مصور می‌شود. تمنی از باب تفاعل به معنی آرزو کردن است.
- ینسخ: نسخ: زایل کردن «نسخ الشیء: ازاله» طبرسی فرموده: نسخ در لغت ابطال چیزی و گذاشتن چیزی در جای آنست و در اصل به معنی عوض گرفتن می‌باشد. راغب گوید: «النسخ: ازاله شیء تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۶۴ بشیء یتعقبه».
- قاسیه: قسوة: سختی و صلابت «قسا قلبه قسوا: صلب و غلظ، سنگ سخت را «حجر قاس» گویند. «قاسیه»: سخت.
- شقاق: شقّ: شکافتن و شکاف. شقاق: جدایی و مخالفت و دشمنی، گویی میان دو چیز یا دو انسان شکافته شده است.
- تخت: حبت (بر وزن عقل): زمین هموار، طبرسی قید وسعت را بر آن افزوده است.
- راغب گوید: سپس اخبارات به معنی نرمی و تواضع بکار رفته است مجمع آن را اطمینان فرموده است.
- مریه: شک، تردید. راغب آن را تردّد در امر و از شکّ اخصّ دانسته است.
- عقیم: عقم: خشکیدن. خشک شدنی که مانع از اثر باشد «عقت مفاصله»: بندهای بدنش خشکید، بدرد لا علاج گویند «داء عقام»، عقیم: زن نازا، یوم عقیم روزی است که خیری و سروری در آن نیست، آن در قرآن وصف باد، عذاب و زن نازا آمده است.
- نعیم: نعمت وسیع. آن مفرد است بر کثرت و گسترش دارد، راغب گوید: «النعیم: النعمة الکثیرة» دیگران قید کثرت را ندارند.
- مهین: خوار کننده هون و هوان: خواری.

شرحها

- پس از روشن شدن مطالب گذشته در این آیات، ابتدا همه مردم را مخاطب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۶۵ قرار داده و انذار می‌کند، آن وقت در بیان انذار، عاقبت قبول کننده و ردّ کننده را معین می‌نماید، سپس می‌گوید: هر پیامبری که آمده شیطان در کار او فتنه و بلوی به وجود آورده است، ولی خدا فتنه و تباهی او را از بین برده است، آن فتنه برای بدکاران آزمایش و اتمام حجت و برای مؤمنان سبب مزید ایمان و اطمینان گردیده است.
- در آخر فرموده کافران تا تمام شدن فرصت و آمدن عذاب از قبول قرآن در تردید خواهند بود، روز آمدن عذاب روزی است که حکومت از آن خداست نیکوکاران و بدکاران را به تناسب عمل خود پاداش و کیفر خواهد داد، ۴۹- قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ

نَذِيرٌ مُّبِينٌ این آیه خطاب به عموم مردم است اعم از مسلمان و غیر مسلمان.

۵۰ و ۵۱- فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ این دو آیه تفصیل نَذِيرٌ مُّبِينٌ است، معلوم می‌شود که ایمان و عمل صالح از جمله مکفرات ذنوب است، معجزین حال است از فاعل «سعوا» یعنی تلاش می‌کنند درباره ابطال آیات ما در حالی که به نظرشان عاجز کننده ما می‌باشند.

۵۲- وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ظهور این آیه در آنست که: هر پیغمبری که خواسته توحید و دین خود را پیاده کند، شیطان در کار او فتنه انگیزی کرده و خواسته بواسطه مردم کافر و بدکار جلو کار آن پیامبر را بگیرد ولی خدا فتنه شیطان را زایل کرده و آیات خود را محکم نموده و نگذاشته آیاتش باطل شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۶۶

مثلاً- در مکه یا مدینه بارها مشرکان و منافقان خواستند با ایجاد جنگ و شبهات و تحریک یهود و امثال آن از پیاده شدن اسلام جلوگیری کنند ولی خدا به حکم و مَكْرُوا وَمَكَّرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ آل عمران/ ۵۴، فتنه آنها را زایل کرد، مانند جریان دار الندوة، شکنجه مسلمانان، حمله‌هایی که به مدینه شد، تحریک یهود مدینه و ... از بین رفتن فتنه و توطئه سبب تقویت دین می‌گردد.

چنان که در انقلاب ایران هر چه فتنه‌های ابرقدرتها و گروهکهای داخلی خنثی می‌شود سبب تحکیم انقلاب می‌گردد. «الشيطان» شامل جن و انس هر دو است.

المیزان در معنی آیه دو وجه نقل کرده که هر دو راجع به این معنی است علی هذا «تمنی» به معنی آرزوی عملی شدن احکام دین و «امنیة» وقوع خارجی آنها است «القاء در امنیة» فاسد کردن آنها توطئه بر علیه آنهاست، در رابطه با این آیه دو مطلب نیز هست یکی فرق ما بین رسول و بنی است که در سوره مریم ذیل آیه رَسُولًا نَبِيًّا / ۵۱ در نکته‌ها گذشت، دیگری افسانه غرائبق که در نکته‌ها خواهد آمد.

۵۳- لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةَ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ.

لام در «ليجعل» در این آیه و در «ليعلم» در آیه بعدی برای غایت است یعنی این القاء فتنه و زایل کردن خدا برای مریض القلبها و کفار آزمایش و برای اهل ایمان سبب استقامت و مزید ایمان می‌گردد.

گروه اول با چشم خود می‌بینند که توطئه شیطان مؤثر واقع نشده، برای آنها اتمام حجت می‌شود که عذری در پیشگاه خدا نداشته باشند، گروه دوم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۶۷

نیز با چشم خود می‌بینند که توطئه ظالمان را خدا از بین برد، سبب مزید ایمانشان می‌گردد.

وَالْقَاسِيَةَ قُلُوبُهُمْ یعنی کسانی که قلوب آنها سخت شده است، از مقابله با مریض القلبها معلوم می‌شود که مراد از الْقَاسِيَةَ قُلُوبُهُمْ کفار هستند، شاید مراد از دو گروه یکی باشد، جمله وَإِنَّ الظَّالِمِينَ ... در بیان آنست که ظالمان از حق در مخالفت بعید می‌باشند که زایل شدن القئات شیطان در آنها اثر نمی‌کند و فقط اتمام حجت می‌شود.

۵۴- وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

شق دوم نتیجه توطئه شیطان و از بین رفتن آن توسط خداست، مراد از أُوتُوا الْعِلْمَ به قرینه ما قبل، اهل ایمان است ضمیر «انه» راجع به «ما تمنی» است یعنی تا اهل علم بدانند که خواسته تو حق است زیرا که خدا القاء شیطان را باطل کرد، در این صورت به آن ایمان می‌آورند یعنی ایمانشان قوی می‌شود و قلبشان به آن مطمئن می‌گردد، جمله وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ... تعلیل صدر آیه است یعنی خدا هدایت کننده است که اینکار سبب مزید ایمان و اطمینان آنها می‌گردد، علی هذا منظور از هدایت، هدایت به تقویت ایمان است، نه هدایت ابتدایی.

۵۵- وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِزْيَةٍ مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ.

این آیه در رابطه با آیه وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ است و بیان می‌دارد که کفار پیوسته راجع به قرآن در شک خواهند بود، تا آمدن روز قیامت، لا بد مراد عده‌ای از صناید کفار است که مصداق سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۶۸ لَا يُؤْمِنُونَ

بردند و گر نه بسیاری از آنها ایمان آوردند.

به قرینه آیات بعدی معلوم می‌شود: مراد از ساعه و یوم عقیم هر دو روز قیامت هستند، ولی روز مرگ و عالم برزخ در آیه در نظر گرفته نشده است.

در میزان فرموده: عُلّت تردید میان روز قیامت و عذاب آن، آنست که آمدن روز قیامت و آمدن عذاب هر یک، شک آنها را به یقین مبدل می‌کند مانند قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ یس / ۵۲ که با دیدن قیامت به صدق گفته رسولان اقرار خواهند کرد و مانند و یَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا ... احقاف / ۳۴ که دیدن عذاب، شک را به یقین مبدل می‌کند.

۵۶- الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ.

این آیه و آیه بعدی تفصیل آمدن «الساعة» است که مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروه اول مؤمنان هستند که در جنات پر نعمت خواهند بود.

این دو گروه بودن در اثر یَحْكُمُ بَيْنَهُمْ می‌باشد که خدا میان مردم به حق داوری خواهد کرد زیرا حکومت در آن روز مال خداست و کسی را حق تصمیم‌گیری درباره کسی نخواهد بود.

۵۷- وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.

بیان گروه دوم است، «کذبو» در صورتی است که دین به انسان تبلیغ شود و او قبول نکند و تکذیب نماید یعنی مصداق «کافر عن عناد» باشد زیرا کافر به دو گروه تقسیم می‌شود، کافر از روی جهل و کافر از روی عناد و لجابت، در قرآن مجید وعده عذاب ظاهراً فقط برای قسم دوم است، عذاب آنها را خوار و رسوا خواهد کرد رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ آل عمران / ۱۹۲ تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۶۹

نکته‌ها

افسانه‌های غرائق

در رابطه با آیه ... إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ در روایات اهل سنت افسانه‌ای از ابن عباس نقل شده است.

در تفسیر برهان از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده که فرمود: اهل سنت روایت کرده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام سوره و النجم را در نماز قرائت می‌کرد و قریش به قرائت او گوش می‌دادند چون به آیات أَلْقَى اللّٰتُ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى رسید، شیطان به زبانش انداخت که گفت:

«فانها الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترتجی» (یعنی آنها اصنام والا مقامند و شفاعتشان مورد امید است) قریش از شنیدن آن شاد گشتند و سجده کردند حتی ولید بن مغیره که پیر مردی بود مقداری سنگریزه در کف گرفت و نشسته بر آنها سجده کرد، قریش گفتند: محمّد به «لات، عزی» و به شفاعت آنها اقرار کرد.

این همان افسانه غرائق است که به دست افسانه سازان ساخته شده و به کتب تفسیر و تاریخ راه یافته است و اغلب سند آن را به ابن عباس رسانده‌اند، محققین علماء از قدیم و جدید آن را رد کرده و افسانه‌اش خوانده‌اند، ولی متأسفانه بعضی‌ها امثال زمخشری آن را بی‌دغدغه نقل کرده و گذشته‌اند.

طبرسی بعد از نقل آن فرموده: احادیث این نقل در نزد اهل حدیث معیوب و ضعیفند، پیامبران از مضمون این احادیث منزّه می‌باشند، این حرف چطور بر آن حضرت رواست با آنکه خدا فرموده: **كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ فرموده: سَنُنقِرُكَ فَلَا تَنسَى.** تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۷۰

و نیز از سید مرتضی علم الهدی رحمه الله نقل کرده (در صورت صحّت حدیث) باید گفت چون حضرت به آیه **أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّىٰ** رسیده بعضی از مشرکان این سخن را جور کرده و چنین وانمود کرده که از کلام آن حضرت است و بعد فرموده: ناصر الحق از علماء زیدیّه نیز چنین گفته است.

بیضاوی در تفسیر خود بعد از نقل خبر می‌گوید: آن مردود و غیر قابل قبول است.

در تفسیر خازن بعد از نقل روایت اشکالی وارد کرده و در جواب آن گوید:

علماء از این اشکال چندین جواب داده‌اند یکی اینکه: این قضیه موهون است احدی از علماء صحیح القول آن را نقل نکرده است و سند صحیح و متصلی در این زمینه نیست، فقط مفسران و اهل تاریخ که خوش دارند هر صحیح و سقیم جمع آن را نقل کرده‌اند. ابن کثیر در تفسیر خود گوید: اکثر مفسرین در اینجا قصّه غرائق را نقل کرده‌اند اما طریق همه آنها مرسل و مقطوع است، من اسناد آن را در وجه صحیحی ندیده‌ام و الله العالم.

المیزان پس از آنکه آن را از تفسیر در منثور سیوطی نقل می‌کند، می‌فرماید: ادله قطعیه‌ای که دلالت بر عصمت آن حضرت دارند این حدیث را تکذیب می‌کنند ...

این روایت به آن حضرت بدترین جهل را نسبت می‌دهد که آن حضرت خوانده است: «**تلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترجی**» و ندانست که آن کلام خدا نیست و جبرئیل آن را نیاورده است و ندانست که آن کفر صریح و موجب ارتداد است و در آن جهل باقی ماند تا اینکه در آخر سوره، او و مشرکان سجده کردند و متبّه نشد تا اینکه جبرئیل آمد و گفت: آیاتی را که آورده‌ام بخوان، آن حضرت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۷۱

آیات را خواند و باز **تلك الغرائق العلی** را تکرار کرد، یعنی در جهل خود اصرار می‌ورزید تا جبرئیل او را بیدار کرد و آن گاه خدا برای تثبیت این جهل و این گناه، آن را به همه پیامبران نسبت داد و گفت: «**و ما ارسلناه من رسول و لا نبی ...**».

... آن گاه فرمود: اگر جایز باشد که شیطان چنین تصرفی در زبان آن حضرت بکند، اطمینان از کلام الهی سلب می‌شود و جایز نیست که گفته شود بعضی از آیات قرآن چنین است (نعوذ بالله).

به نظر می‌آید این افسانه در عصر اموی یا عباسی وارد کتابها شده است و افسانه سازان تعمّد داشته‌اند ولی خدا با هشجاری دانشمندان اسلامی آن را بی‌اثر کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۷۲

[سوره الحج (۲۲): آیات ۵۸ تا ۷۰]

اشاره

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۵۸) لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ

اللَّهُ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹) ذَلِكُمْ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (۶۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۶۱) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۶۲)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتَصَيَّحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۶۳) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۶۵) وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ (۶۶) لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُونَكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٌ (۶۷)

وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷۰)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۷۳

۵۸- کسانی که در راه خدا هجرت کرده‌اند، سپس کشته شده و یا مرده‌اند، بطور یقین خدا به آنها روزی خوب خواهد داد که خدا خیر الرازقین است.

۵۹- بطور حتم آنها را به محل خوبی که از آن راضی باشند داخل خواهد کرد که خدا دانا و بردبار است.

۶۰- مطلب همان است. هر که مقابله به مثل کند پس از آنکه ظلما عقوبت شده است، خدا حتما او را یاری خواهد کرد که خدا عفو کننده و آمرزنده است.

۶۱- این نصرت برای آنست که خدا شب را به روز داخل می‌کند و روز را به شب داخل می‌کند و خدا شنوا و دانا است.

۶۲- این نصرت و داخل کردن بدانجهت است که خدا حق است و آنچه جز او می‌خوانند باطل است و خدا برتر و بزرگ است.

۶۳- آیا ندانسته‌ای که خدا آبی از آسمان می‌فرستد و زمین سبز می‌گردد، خدا حاجت روا کن و دانا است.

۶۴- آنچه در آسمانها و آنچه در زمین هست، خاص خداست، و خدا اوست بی‌نیاز و پسندیده.

۶۵- آیا ندانسته‌ای که خدا آنچه در زمین است برای شما مسخر کرده است؟ کشتی‌ها به امر او در دریا روان است، آسمان را نگاه می‌دارد از اینکه به زمین افتد، مگر به اذن او، خدا به مردم رءوف و رحیم است.

۶۶- اوست که شما را زنده کرده سپس می‌میراند سپس زنده می‌کند، حقا که انسان ناسپاس است.

۶۷- برای هر امت عبادتی قرار داده‌ایم که آن عبادت را می‌کنند، در کار دین با تو منازعه نکنند به سوی خدایت بخوان که تو در راه راستی. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۷۴

۶۸- اگر با تو مجادله کنند بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است.

۶۹- خدا در روز قیامت، میان شما در آنچه اختلاف می‌کنید داوری می‌کند.

۷۰- آیا ندانسته‌ای که خدا می‌داند آنچه را که در آسمان و زمین است، آنها در کتابی هستند، آن بر خدا آسان است.

کلمه‌ها

هاجروا: هجر و هجران آنست که انسان از دیگری جدا شود، با بدن باشد یا با زبان و یا با قلب «هجر الشیء»: ترکه و اعرض عنه» مهاجرت آنست که انسان از محلی به محلی هجرت کند، در عرف قرآن هجرت از دار کفر به دار ایمان است.

مدخل: (بضم میم و فتح دال) اسم مکان است به معنی محل دخول و نیز مصدر میمی است به معنی دخول.

یولج: ولوج. دخول «ولج الشیء» فی غیره: «دخل»، لفظ «یولج» از باب افعال به معنی داخل کردن است.

مخضرة: خضرة: سبز بودن «مخضرة»: سبز شده.

لطیف: از اسماء حسنی است. لطف (بضمّ اوّل): رفق، مدارا، نزدیکی «لطف لطفاً: رفق و دنا» در صحاح گوید: «لطف الله بنا» خدا با ما رفق و مدارا کرد، طبرسی فرموده: در معنای لطیف سه قول هست: مدارا کننده. آنکه حاجت تو را با مدارا بر آورد. آنکه به دقائق امور دانا است؟

فلک: کشتی. آن مفرد و جمع به کار می‌رود.

کفور: صیغه مبالغه است. بسیار کافر. بسیار ناسپاس. در هر دو به کار می‌رود. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۷۵
منسکا: (بر وزن معبد) مصدر میمی است به معنی عبادت، اسم زمان و مکان نیز آید. ناسک: عابد. نسک (بر وزن عنق و قفل): عبادت.

شرحها

این آیات در تعقیب آیات: إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا أَدْنَىٰ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا است، علی هذا در این آیات فرموده: آنهایی که پس از اذن جهاد، در راه خدا شهید شوند و یا با اجل خود بمیرند، در هر حال اهل بهشت هستند. هر کس در مقابل ظلم بیاستد و انتقام گیرد، خدا حتما او را یاری خواهد کرد که خدا ضدّ را با ضدّ دفع می‌کند، خدا حق است، معبودهای دیگر باطل می‌باشند.

مقتضای حق بودن خدا آنست که حق را غالب گرداند، آن وقت چند آیه در بیان اقتدار و توانایی خدا آمده است.

از آیه ۶۷ تا ۷۰ مطلب دیگری در رابطه با احکامی که آن حضرت آورده است بیان شده است، گویی در زمینه احکامی که آن حضرت بیان می‌کرد و در امت‌های گذشته سابقه نداشت اعتراض می‌شد: اینها چه احکامی است؟! چرا در شریعت موسی و عیسی وجود نداشت؟! در جواب فرموده: برای هر امت عبادت بخصوصی هست اینها نباید با تو مجادله کنند و اگر دست برنداشتند محول به علم و انتقام خدا کن.

ناگفته نماند: در آیات هشتگانه اول، پانزده اسم از اسماء حسنی توأم با لفظ جلاله «الله» آمده است، شاید در تمام قرآن چنین چیزی نباشد.

اسماء حسناى: خیر الرازقین، علیم، حلیم، عفوّ، غفور، سمیع، بصیر، علیّ تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۷۶

کبیر، لطیف، خبیر، غنی، حمید، رءوف، رحیم، توأم با «الله» زینت‌بخش این آیاتند و چنان که خواهد آمد هر یک در جای خود قرار گرفته و به تناسب مطلب آیه، آمده‌اند.

۵۸- وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

منظور از «ماتوا» آنست که به اجل خود بمیرند در حالی که برای خدا هجرت کرده‌اند، نظیر: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ... نساء/ ۱۰۰ پس هجرت باید فی سبیل الله باشد، منظور از «رزقاً» رزق بهشتی است، چنان که از آیه بعدی روشن می‌شود. جمله و إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ تعلیل لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ می‌باشد، کلمه «هاجروا» عبارت اخرای أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ است که در آیات قبلی گذشت.

۵۹- لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ.

منظور از «مدخل» بهشت برین است که داخل شوندگان از آن کمال رضایت را خواهند داشت لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ ق/ ۳۵، درباره إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ در المیزان فرموده: خدا به آنچه آنها را راضی می‌کند داناست و حلیم و بردبار است که در عقوبت دشمنانشان عجله نمی‌کند، مجمع‌البیان نیز نظیر آن را گفته است، علی هذا مراد آنست که به دشمنانشان نیز مهلت می‌دهد تا بر سر

عقل آید و الله العالم.

در کشف نقل شده: اصحاب به آن حضرت گفتند: یا رسول الله آنها که در گذشته در راه خدا کشته شده‌اند حالشان را دانسته‌ایم ما که در رکاب تو جهاد می‌کنیم چه پاداشی داریم، این دو آیه نازل شد.

۶۰- ذَلِكْ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيُنْصِرَهُ اللَّهُ إِنَّ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۷۷
اللَّهُ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ

لفظ «ذلک» خبر مبتدای محذوف است یعنی: «الامر ذلک» مطلب همانست که گفته شد که هر که در راه خدا هجرت کند، مقتول شود یا بمیرد اجرش با خداست، آن گاه و مَنْ عَاقَبَ ... راجع به مطلب دیگری است. و آن اینکه: هر که پس از عقوبت شدن و مظلوم شدن به مقام انتقام آید خدا او را در انتقام گرفتن یاری خواهد کرد.

ناگفته نماند: ظهور آیه در آنست که اگر پس از انتقام گرفتن باز مورد تجاوز شوند، خدا آنها را یاری خواهد کرد، ولی آیات دیگر چنین نیستند مانند و لَمَنْ اَنْتَصِرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ شوری / ۴۱ و اَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ شعراء / ۲۲۷ و الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ شوری / ۲۹.

لذا در میزان «ثم بغی» را قید «عوقب» دانسته و فرموده: قید برای آنست که بفهماند «عوقب» از روی ظلم و تجاوز بوده است، یعنی، هر کس مقابله به مثل کند عقوبتی را که از روی ظلم است خدا او را یاری خواهد فرمود، علی هذا «ثم» برای تراخی در کلام است نه در فعل. بعبارت دیگر «ثم» به معنی «بعد» است یعنی: «و من عاقب ... بعد ما بغی علیه لينصرنه الله».

مراد از لِيُنْصِرَهُ اللَّهُ می‌شود گفت اجازه جهاد است، یعنی هر که بخواهد از ظالم انتقام کشد خدا این اجازه را به او داده است نظیر: مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ چنان که گذشت یا نظیر و مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا اَسْرَى / ۳۳، گرچه ظهور آیه در یاری کردن و غالب کردن است و آیات بعدی آن را تأیید می‌کند.

و چون خداوند قبح و مسئولیت این انتقام را از بین برده است، و اثر بدی راجع به انتقام گیرنده ندارد لذا فرموده است إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ زیرا که آثار تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۷۸

بد آن را محو کرده است. در میزان فرموده: گویی عقاب و رساندن مکروه به کسی در نظام عالم مبعوض است ولی خدای سبحان اثر این مبعوضیت را چون از مظلوم به ظالم باشد از بین برده است.

۶۱- ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.

این آیه دلیل «لینصرنه» در آیه سابق است، ذلک اشاره به نصرت می‌باشد یعنی این نصرت برای آنست که خدا ضدی را با ضدی دیگر دفع می‌کند و از بین می‌برد، چنان که روز را با شب و بالعکس از بین می‌برد.

غرض از داخل کردن شب در روز و بالعکس داخل کردن یکی در جای دیگری است شروع شب داخل شدن آن در روز است و گسترش آن از بین بردن روز می‌باشد و بالعکس، میدانیم که روز و شب پیوسته در اطراف زمین می‌گردند و هر یک در جای دیگری داخل می‌شود. گویند: منظور از آن کوتاه و بلند شدن شبها و روزها است ولی آن بعید است.

وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ دلیل دیگری است که خدا اقوال ظالمان و مظلومان را می‌شنود و به حال آنها داناست لذا مظلومان را به ظالمان نصرت می‌دهد.

۶۲- ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ دلیل دوم است بر «لینصرنه» در آیه سابق و بر يُوَلِّجُ اللَّيْلَ ... آمدن «هو» ظاهراً برای اختصاص و حصر است یعنی: خدا فقط حق است و باطلی با او راه ندارد می‌تواند بر مظلوم یاری کند و شب را به روز داخل نماید اما اصنام فقط باطلند و کاری نتوانند، یعنی این تکوین و نصرت برای آنست که ...

وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ دلیل دیگری است یعنی خدا از همه برتر و از تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۷۹

همه بزرگتر است نه چیزی بر او غلبه تواند کرد و نه چیزی او را صغیر و عاجز تواند نمود.

۶۳- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ این آیه و آیه بعدی دلیل گسترش قدرت خدا و دلیل دیگری بر نصرت و «یولج ...» است و آن اینکه خداوند دریاها را تبخیر می‌کند، ابرها تشکیل می‌دهد، بارانها می‌بارد، هوا و آب و املاح زمین با هم ترکیب شده روئیدنیها را به وجود می‌آورند، زمین سبز پوش می‌شود. زیرا که خداوند حاجت بر آور و دانا به نیازهای بندگان است.

۶۴- لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ مَا فِي الْأَرْضِ شَامِلِ خُودِ زَمِينِ نِيْزِ هَسْتِ، يَعْنِي آنْجِهْ دَرِ بَالَا وَ پائین هست ملک مطلق خداست و او بی‌نیاز است و پسندیده است و کار را به عدالت می‌کند، در این نصرتش ظلمی وجود ندارد.

۶۵- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرْؤُوفٌ رَحِيمٌ دلیل دیگری بر گسترش قدرت خدا و گوشه‌ای از نظام متقن جهان است و آن اینکه: خدا همه آنچه را که در خشکی است بر انسان مسخر و رام کرده است و به وسیله کشتی‌ها دریاها را نیز قابل استفاده و مسخر فرموده است و چیزهایی را که در بالاست نمی‌گذارد و به زمین بیافتند مگر آنچه از سنگهای آسمانی یا صاعقه‌ها که به اذن خدا باشد.

علی هذا وَ الْفُلُوكَ تَجْرِي ... اشاره به مسخر شدن دریاها است و از آن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۸۰

فهمیده می‌شود که منظور از «الارض» خشکی است إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ ...

تعلیل صدر آیه است یعنی رأفت و رحمت خدا سبب شده که چنین کند، در گذشته از المیزان نقل کرده‌ایم که رءوف نسبت به اشخاص مبتلا و گرفتار است ولی رحمت عام می‌باشد، این جمله جواب کسانی است که گفته‌اند «رحیم» یعنی خدایی که فقط در آخرت برای مؤمنان رحمت دارد. حال آنکه صدر آیه راجع به رحمت همگانی و در ذیل آن، رحمت به همه ناس نسبت داده شده است.

۶۶- وَ هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ.

این آیه تکمیل آیه سابق و در مقام امتنان است، حیات، مرگ، زنده شدن در آخرت لطف و عنایتی است از جانب خدا ولی انسان بسیار ناسپاس است منظور از «احیایم» آنست که ما اول مواد مرده و بی‌جان بودیم «خلقناکم» من تراب» سپس خدا ما را زنده کرد و از مادران متولد شدیم. نظیر کیف تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بقره / ۲۸، غرض از «یحییکم» زنده کردن در آخرت است. برزخ در آیه ذکر نشده است.

۶۷- لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُونَكَ فِي الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٌ.

از این آیه تا آیه ۷۰ درباره آنست که مشرکان به آمدن احکام تازه از طرف آن حضرت، اشکال می‌گرفتند که چرا در شریعتهای گذشته اینها نبوده است در مجمع البیان و غیر آن نقل شده: اشکال آنها درباره حرمت میته بود که می‌گفتند: چطور است از آنچه خود کشته‌اید (ذبح شرعی) می‌خورید ولی از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۸۱

آنچه خدا کشته (میته) است نمی‌خورید.

در تفسیر خازن نقل کرده: گوینده این سخن بدیل بن ورقاء و بشر بن سفیان و یزید بن خنیس (از کفار خزاعه) بودند.

ولی به نظر می‌آید که مطلب راجع به یک حکم نبوده است وانگهی «مسک» راجع به عبادت است، خوردن ذبیحه از آن نیست، به هر حال:

آیه، اول در جواب آنها می‌گوید: هر امتی عبادت بخصوصی دارند که آن عبادت را می‌کنند. علی هذا مشرکان در این امر با تو نزاع نکنند، آن وقت در تحکیم دعوت آن حضرت فرموده به سوی پروردگارت بخوان که تو بر هدایت راستی هستی گویی مراد از «هدی» صراط است.

چنان که در مجمع فرموده: «علی دین مستقیم» زیرا صراط راست همان هدایت است.

۶۸ و ۶۹- وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ. اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

تکمیل مطلب سابق است، حواله به علم خدا در واقع تهدید است یعنی خدا از کارتان آگاه است و شما را مجازات خواهد کرد چنان که: اللَّهُ يَحْكُمُ ... آن را بیان می‌کند. منظور از «تختلفون» اختلاف و مخالفت با حق است.

۷۰- أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

این آیه تعلیلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ است، یعنی خدا به آنچه در آسمان و زمین هست دانا است، کار شما نیز جزئی از آنهاست، «ذلک» اول اشاره است به «ما» یعنی ما فی السماء و الارض در کتاب بخصوصی ثبت است، این جمله تفسیرِ أحسن الحدیث، ج ۷،

ص: ۸۲

تأکید جمله سابق است، در آخر فرموده: این ثبت و ضبط برای خدا آسان است.

نظیر: إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ است آیه: ... وَمَا يَعْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَضِغْرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ یونس / ۶۱، آیه مورد تفسیر خطاب به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِه هر مخاطب است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۸۳

[سوره الحج (۲۲): آیات ۷۱ تا ۷۸]

اشاره

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۷۱) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْمِطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِنْ ذَلِكَُمُ النَّارِ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشَرٌ الْمَصِيرُ (۷۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِثْلُ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ (۷۳) مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۷۴) اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمَنْ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۷۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيُكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۸۴

۷۱- جز خدا چیزی را عبادت می‌کنند که برای آن وحیی نفرستاده و آنچه را که به آن علمی ندارند، ظالمان را یاری نیست.

۷۲- و چون آیات ما بر آنها خوانده شود، در چهره‌های کافران انزجار می‌بینی، نزدیک است به تلاوت کنندگان حمله کنند، بگو. آیا بدتر از این را خبر دهم؟ آن آتش است که خدا به کافران وعده کرده و بد باز گشتگاه است.

۷۳- ای مردم قصه‌ای گفته شده، به آن گوش کنید: بتهایی که جز خدا می‌خوانید مگسی را خلق نتوانند کرد و اگر مگس چیزی از آنها بگیرد، نتوانند از او بگیرند طالب و مطلوب در این کار عاجز است.

۷۴- خدا را به اندازه حق شناختن نشناختند خدا نیرومند و توانا است.

۷۵- خدا از ملائکه و از مردم رسولانی برمی‌گزینند که خدا شنوا و بیناست.

۷۶- می‌داند آنچه را که در حضور آنهاست و آنچه را در گذشته آنهاست کارها به خدا برمی‌گردد.

۷۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجده بکنید، پروردگارتان را بپرستید خیرها را انجام دهید تا رستگار شوید.

۷۸- تلاش کنید در راه خدا تلاش شایسته، او شما را برگزیده و در دین برای شما مشقتی قرار نداده یعنی دین پدرتان ابراهیم را، خدا شما را در گذشته و در این قرآن مسلمان نامیده، تا پیامبر برای شما شاهد باشد و شما برای مردم شاهد باشید، پس نماز را اقامه کنید و زکاة را بدهید، به خدا چنگ بزنید او سرپرست شماست، بهتر سرپرست و بهتر یاور است.

کلمه‌ها

یسطون: سطو: حمله. گرفتن به شدت. در کشاف گوید: «السطو: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۸۵

الوثب و البطش»- «یسطون»: حمله می‌کنند، آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

مصیر: مصدر میمی است به معنی بازگشت و تحول و انتقال و نیز اسم مکان است یعنی محل بازگشت، در آیه معنای دوم مراد است.

ذباب: مگس به پشه و زنبور عسل و به مطلق زنبور نیز اطلاق می‌شود (اقرب الموارد) این لفظ فقط دو بار در قرآن آمده است.

قدر: راغب گوید: قدر بیان کمیت شیء است، آن در معانی غیر محسوس نیز به کار می‌رود نظیر احترام، وقار، عظمت، وزنه اجتماعی.

آن در آیه به معنی شناختن و تعظیم است.

یصطفی: صفو: خالص شدن شیء از آمیختگی. اصطفاء: خالص کردن و آن معنی اختیار و اجتناب می‌دهد، برگزیدن را از آن اصطفاء گویند که شیء را از دیگران خالص و جدا می‌کند، طبری فرموده اصطفاء و اختیار و اجتناب نظیر هم هستند. حرج: (بر وزن شرف) تنگی. راغب گوید: آن در اصل محل جمع شدن شیء است و از آن تنگی به نظر آمده لذا به تنگی و گناه حرج گفته‌اند.

ملء: دین و شریعت. راغب گوید: ملء مانند دین است و آن نام شریعتی است که خدا بر زبان انبیا به مردم فرستاده است.

اعتصموا: عصم: امساک و حفظ. «العصم: الامساک»، جوهری آن را منع گفته است. «اعتصام»: چنگ زدن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۸۶

شرحها

در آیات گذشته خواندیم که مشرکان به احکام خدایی اشکال می‌کردند و راه خود را حق می‌دانستند، در این آیات فرموده: مشرکان برای عبادت اصنام دلیلی ندارند و چون آیات توحید بر آنها خوانده می‌شود ناراحت می‌شوند و می‌خواهند بر تلاوت کنندگان بتازند، بگو بالاتر از این آتشی است که خدا وعده کرده و در آن داخل خواهید شد. سپس مثلی در هیچ کاره بودن بتها زده و فرماید: مردم خدا را به حق نشناختند آن وقت دستورهایی از جمله جهاد به اهل ایمان داده شده است.

۷۱- وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ.

یعنی نه دلیلی از طریق وحی دارند و نه از راه علم، و معلوم می‌شود که علوم ضروری مانند وحی آسمانی، انسان را به حق دلالت می‌کنند، جمله وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ نتیجه صدر آیه است یعنی نه وحی آمده و نه علمی بر آن شاهد است، علی هذا «نصیر» همان

دلیل است که در حق بودن، انسان را یاری می‌کند. طبری فرموده: مانعی از عذاب خدایی ندارند.

۷۲- وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا.

تکمیل مطلب آیه سابق است یعنی: چنان در عبادت غیر خدا اصرار دارند که چون آیات توحید بر آنها خوانده شود. خشمگین می‌گردند و می‌خواهند به اهل ایمان حمله کنند. لفظ «بینات» نشان می‌دهد که آیات خدایی روشن و تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۸۷

قابل قبول هستند.

قُلْ أَفَأَتَّبِعُكُمْ بِشِرِّ مَنِ ذَلِكُمْ النَّارُ وَعِدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ لَفْظ «ذَلِكُمْ» ظاهراً راجع است به غیظ و خشم آنها وقت شنیدن. قرآن ولی المیزان و مجمع البیان گفته‌اند: اشاره به قرآن است که آن را شر می‌دانستند.

«النار» تفسیر «شر» است.

۷۳- يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاَسْتِمْعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ.

به دنبال آیه ۷۱ که گفت مشرکان نه دلیلی از راه وحی دارند و نه از راه علم، در این آیه با زدن مثل اثبات می‌کند که اصنام نه قادر به آفرینش هستند و نه به تدبیر و اداره کردن.

منظور از «مثل» در آیه صفت و قصه است یعنی ای مردم قصه‌های گفته شده که به آن گوش کنید و گر نه در آیه مثلی نیست، زمخشری گوید: صفت و قصه به مثل تشبیه شده است، مراد از لَنْ يَخْلُقُوا آنست که فرض کنیم اگر زنده و عاقل باشند و بخواهند مگسی بیافرینند، نتوانند، و اگر مگسی بر روی آنها بنشیند و چیزی از گوشت آنها را بخورد یا خونشان را بمکد نمی‌توانند آن را گرفته و در جای خود قرار دهند، به عبارت دیگر از آفریدن ضعیفترین موجود از تدبیر جزئی‌ترین تدبیر عاجز هستند.

در المیزان فرموده: مقتضای مقام آنست که منظور از «الطالب» اصنام هستند که می‌خواهند مگسی بیافرینند ولی نمی‌توانند و می‌خواهند آنچه مگس خورده است بگیرند ولی نمی‌توانند، پس طلب به معنی خواستن است. و منظور از مطلوب، مگس است که خواسته می‌شود تا خلق شود اما نمی‌شود و آنچه تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۸۸

خورده است سلب شود اما نمی‌شود.

این تفسیر در مجمع یکی از دو قول ابن عباس است، احتمال دارد منظور از طالب مشرکان و از مطلوب اصنام باشد.

در تفسیر برهان از کافی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: قریش به اصنامی که در اطراف کعبه بودند مشک و عنبر می‌مالیدند. بت «یغوث» در روبروی باب کعبه و یعوق» در طرف راست و «نسر» در طرف چپ آن قرار داشت، چون داخل مسجد می‌شدند به «یغوث» سجده می‌کردند (خم نمی‌شدند بلکه به زمین می‌افتادند) سپس به عبادت «یعوق» و آن وقت به «نسر» برمی‌گشتند و بعد تلبیه می‌گفتند:

«لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك، الا شريك هو لك تملكه و ما ملك»

خداوند مگس سبز رنگی که چهار بال داشت برانگیخته همه مشک و عنبر را که بر بتها مالیده بودند خورد، پس خدا آیه یا ایها الناس ضرب الله مثل ... را نازل کرد.

۷۴- مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ.

این آیه در بیان آنست که: مردم اصنامی را که قدرت آفریدن مگسی را ندارند معبود قرار دادند ولی از خدای توانا و با عزت دست کشیدند تا از سعادت دور ماندند، منظور از قَدَرُوا اللَّهَ شناختن خداست، شناختن به اینکه او آفریننده و اداره کننده جهان است و همه کارها در دست او است، و بر کائنات حکومت مطلق دارد، شناختن او با عبادت به او و فرمان بردن از اوست. این آیه در سوره

انعام / ۹۱ نیز گذشت.

إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ در مقابل آیه «ضرب مثل» و تعلیل صدر آیه است یعنی بر خلاف اصنام شما، خداوند توانا است، هر کار که بخواهد می‌کند و عزیز است که چیزی او را عاجز نمی‌کند. آری: أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا بقره / ۱۶۵ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۸۹ و: فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا نساء / ۱۳۹، پس آمدن این دو اسم از اسماء حسنی به همین مناسبت است.

۷۵- اللَّهُ يَصِطْفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ به نظر می‌آید: این آیه و آیه بعدی دفع دخل است، گویی مشرکان گفته‌اند: حالا که عبادت بتها خلاف حق است چرا خدا این را برای خود ما بیان نمی‌کند؟ در جواب آمده: خدا کارش اینست که از ملائکه و از مردم رسولانی انتخاب می‌کند و به وسیله آنها احکام خود را به مردم می‌رساند، آن وقت در علت این ارسال فرموده است: خدا خواسته‌های آنها را می‌شنود و به نیازهایشان بیناست.

منظور از خواسته و سؤال، سؤال فطرت آنهاست مانند: وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ابراهیم / ۳۴، ناگفته نماند: ملائکه واسطه هستند ما بین خدا و رسولان، رسولان واسطه‌اند ما بین خدا و خلق.

به نظر المیزان این آیه در رابطه با آیه لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسِبًا... است چون آن آیه دلالت بر رسالت داشت، به هر حال این آیه می‌گوید: عالم و بصیر بودن خدا به احتیاج مردم، لازم گرفته که خدا برای مردم پیامبران بفرستد و به واسطه آنها هدایتشان کند.

۷۶- يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

این آیه و آیه سابق روشن می‌کند که هر کس نمی‌تواند رسول خدا باشد، بلکه خدا هر که را که شایسته باشد انتخاب می‌کند و انگهی خدا بر آنها کاملاً محیط است و از کارها و افکار آنها مطلع است و می‌داند که امین و نیکوکار هستند و خیانت نمی‌کنند.

منظور از ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ کارهایی است که در حال حاضر می‌کنند و از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۹۰

ما خَلْفَهُمْ کارهایی است که در گذشته کرده‌اند. جمله إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ حاکی است که آینده آنها را نیز می‌داند. و نیز تعلیل صدر آیه است یعنی چطور می‌شود که خدا از حال و گذشته آنها با خبر نباشد حال آنکه همه کارها به خدا راجع است، احوال آنها نیز از جمله امور می‌باشد.

۷۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

به دنبال تجزیه و تحلیل‌های گذشته در این آیه و آیه بعدی مؤمنان را به کارهای شایسته دستور داده و امتنانهای خدا را بیان داشته است.

به نظر می‌آید: منظور از ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا نماز است و از وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ کارهای عبادی است مانند حج و روزه و وضو و غیره و از وَافْعَلُوا الْخَيْرَ مطلق کارهای مفید می‌باشد، مانند نوافل، صله ارحام، دستگیری فقراء و سائر کارهای مفید و مستحب. چنان که ارباب تفاسیر فرموده‌اند. معلوم است که اینها اسباب فلاح و رستگاری هستند لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

۷۸- وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِبراهیم.

ادامه فرمانهای خداست، به نظر می‌آید منظور از «جاهدوا» مطلق تلاش در راه خداست اعم از جنگ و غیره، نظیر وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا عنكبوت / ۶۹ لفظ هُوَ اجْتَبَاكُمْ در مقام امتنان است یعنی خدا شما را برای دین و احکام خود انتخاب کرده است، امتنان دیگر آنکه ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ خدا در دین برای شما سختی و تنگی قرار نداده است، بلکه شریعتی سهله و سمحه است. این مطلب در سوره مائده آیه ۶ نیز آمده است.

مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِبراهیم تقدیرش «اعنی مله ایبکم او اتبعوا مله ایبکم» است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۹۱

چرا ابراهیم پدر امت خوانده شده است؟ شاید علتش آن باشد که پیامبر پدر امت است، چنان که درباره نوح می‌خوانیم: وَ جَعَلْنَا دُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ صافات / ۷۷ اصحاب نوح فرزندان او حساب شده‌اند، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرموده:

«انا و علی أبوا هذه الامة»

المیزان نیز نزدیک به آن گفته است.

طبرسی رحمه الله نقل می‌کند: گویند عرب از فرزندان اسماعیل و او فرزند ابراهیم است.

زمخشری گوید: ابراهیم پدر رسول خداست، پس او پدر امت آن حضرت است، امت به حکم اولاد پیامبر می‌باشند.

هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا.

به قرینه و فی هذا لفظ «هو» راجع به الله است یعنی خدا شما را در گذشته و در قرآن مسلمان نامیده است، این سومین امتنان در این آیه است.

«من قبل» یعنی در کتابهای گذشته.

لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ.

منظور از شهید و شهداء ظاهرا، سرمشق و الگو و نمونه است یعنی: تا پیامبر برای شما نمونه و سرمشق باشد و شما برای مردم، البته در پاکی و موحد بودن. پس:

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ.

حالا- که اینطور است نماز را اقامه کنید که ارتباط ما بین خدا و خلق است زکاة را بدهید که ارتباط ما بین خلق و خلق است و به خدا چنگ بزنید و در تمام کارها به فرموده‌های او عمل نمائید، نظیر آیه ۷۷ که گذشت.

حق است که به او چنگ بزنید که او سرپرست شماست، آن وقت در مقام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۹۲

مدح و اطمینان دادن به مؤمنان فرموده: خدا بهتر سرپرست و بهتر یاور است.

ناگفته نماند آنچه گفته شد راجع به ظاهر آیه شریفه است ولی از لحاظ مصداق و پیاده شدن، همه امت نمی‌تواند مصداق این آیه باشند، ولی مصداق اولیّه آن در وهله اول اولیاء الله و مخلصین و ائمه اطهار علیهم السّلام هستند، مثلاً در آیه وَ أَنَّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ بقره/ ۴۷ منظور آن نیست که همه افراد بنی اسرائیل دارای این فضیلت است، بلکه این فضیلت قائم به بعض آنهاست که به همه نسبت داده شده، یعنی این فضیلت در این قوم است.

هكذا آیه ما نحن فیه، که اگر این اوصاف در بعضی هم باشد می‌شود امت را با آن خطاب کرد، لذاست که اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین فرموده‌اند:

آیه مخصوص به ما است، خداوند ما را اراده فرموده است.

نظیر این مطلب در: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا بقره/ ۱۴۳ گذشت.

در تفسیر برهان از کافی از برید عجلی نقل کرده که به امام باقر علیه السّلام گفتیم: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ فرمود:

«ایانا عنی و نحن المجتوبون ... «ملئه اییکم ابراهیم» ایانا عنی خاصیه «هو سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ وَ فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» فرسول الله شهید علینا بما بلغنا عن الله تبارک و تعالی و نحن الشهداء علی الناس یوم القیامه فمن صدق یوم القیامه صدقناه و من کذب کذبناه».

در این زمینه روایات بسیاری نقل شده است.

در شب ۲۶ ربیع الثانی هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۱/ ۱۱/ ۱۳۶۱ از تفسیر سوره حج فراغت حاصل گردید.

و الحمد لله و هو خیر ختام.

یر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۹۳

سوره مؤمنون در مکه نازل شده و صد و هیجده آیه است

نظری به کلیات سوره

- ۱- سوره مؤمنون هفتاد و چهارمین سوره است که بعد از سوره انبیاء در مکه نازل گردیده است، علی هذا به نظر می‌آید حدود سالهای هشت بعثت نازل شده باشد «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره بیست و سوم است.
- ۲- آیات آن در شمارش قارئان کوفی صد و هیجده و در شمارش دیگران صد و نوزده می‌باشد، این اختلاف بدان جهت است که قارئان غیر کوفی آیه **ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ / ۴۵** را دو آیه شمرده و تا «هارون» یک آیه گفته‌اند (مجمع البیان) ولی چنان که بارها گفته‌ایم قول قارئان کوفی معتبر است که به امیر المؤمنین صلوات علیه منتهی می‌شود. در تفسیر خازن گفته است: این سوره دارای هزار و هشتصد و چهل کلمه و چهار هزار و هشتصد و دو حرف است.
- ۳- مطالب سوره نشان می‌دهد که مکی است، زیرا بیشتر در زمینه اصول عقیدتی: توحید، نبوت، معاد و نظام حاکم بر جهان صحبت می‌کند که از مشخصات سوره‌های مکی است، اهل تفسیر نیز آن را مکی گفته‌اند، گویا اختلافی در

(۱) در صورتی که ترتیب نزول را قطعی بدانیم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۹۴

آن نیست.

۴- **عَلَّتْ** نامگذاری آن به «سوره مؤمنون» ظاهراً به **عَلَّتْ** آنست که این سوره با احوال مؤمنان شروع می‌شود، آن همه اوصاف عالی و ترسیم بسیار زیبا سبب شده که نام این سوره «مؤمنون» باشد، به نظر می‌آید که رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** آن را مؤمنون خوانده است.

۵- ظاهراً شأن نزولی برای این سوره نقل نشده است بلکه ضرورت موقع ایجاب می‌کرده که در تداوم وحی آسمانی، این مطالب ارزنده یادآوری و بیان شود تا مؤمنان بدانند، ایمان تنها با زبان کافی نیست بلکه لازمه‌اش عمل است و نیز آنها و کافران بدانند که کفر و شرک و اعمال ناشایست در دنیا و آخرت پیامد ناگواری دارد.

۶- این سوره با ذکر مقداری از اوصاف مؤمنان شروع می‌شود آن گاه از آیه ۱۲ تا آیه ۲۲ روشن می‌گردد که خدا بشر را آفریده و روئیدنیها را پشتوانه زندگی و تأمین کننده حیات او قرار داده است، سپس تا آیه ۵۱ مسأله نبوت و هدایت بشر با آمدن پیامبران مطرح می‌شود، و در ضمن، موضعگیریهای منفی کافران بازگو می‌گردد، آن گاه تا آخر سوره، اندازها و بشارتهای مفصلی ذکر شده و از عالم برزخ سخن می‌رود و با آیه **وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ** سوره مبارکه به پایان می‌رسد. علی هذا غرض سوره دعوت به ایمان و عمل است که ضامن سعادت دارین می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۹۵

سوره المؤمنون مکیه و آیاتها ۱۱۸ نزلت بعد سورة الأنبياء

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴)
 وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ
 الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)
 أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفُرُودَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱)

تفسیر احسن الحديث، ج ۷، ص: ۹۶

بنام خدای رحمان رحیم

- ۱- حقا که مؤمنان راستگار شدند.
- ۲- مؤمنانی که در نمازشان به خدا خاشع هستند.
- ۳- مؤمنانی که از کار بیهوده روگردانند.
- ۴- و کسانی که برای پاکی مال، انفاق می کنند.
- ۵- و کسانی که فرج خود را حفظ می نمایند.
- ۶- مگر بر زنانشان یا بر آنکه دستشان مالک شده که در آن ملامت شده نیستند.
- ۷- هر که غیر از ایندو را بطلبد، آنها به طور کامل متجاوز می باشند.
- ۸- و کسانی که آنها امانتها و عهد خویش را مراعات می کنند.
- ۹- و کسانی که بر نمازهایشان محافظت می نمایند.
- ۱۰- آنها هستند وارثان.
- ۱۱- کسانی که بهشت برین را ارث می برند در آن جاودانانند.

کلمه‌ها

افلح: فلح (بر وزن شرف) و فلاح و افلاح: رستگاری، افعال آن در قرآن مجید: همه از باب افعال آمده‌اند.
 مؤمنون: ایمان: تصدیق توأم با تسلیم و اطمینان خاطر: طبرسی فرموده علماء اتفاق دارند که ایمان به معنی تصدیق است، راغب تصدیق توأم با اطمینان خاطر گفته است، به هر حال: آن مطلق اعتقاد و «باور» نیست بلکه تسلیم شدن به اعتقاد است. اصل آن «امن» به معنی آرامش خاطر می باشد «نکته‌ها».

خاشعون: خشوع: تذلل و تواضع. خواه تواضع قلبی باشد مانند آن تَخَشَّعَ تفسیر احسن الحديث، ج ۷، ص: ۹۷

قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ

حدید/ ۱۶ یا تواضع ظاهری مانند وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ طه/ ۱۰۸ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ قلم/ ۴۳.

لغو: بیهوده. از قرآن کریم معلوم می شود که هم در کلام بی فائده به کار می رود مانند: لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِغَيْبَةِ غَاشِيَةٍ / ۱۱ و هم در عمل بی فائده: وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا فرقان/ ۷۲ ولی استعمال آن در قرآن بیشتر در کلام بی فائده است، در قاموس گفته است: لغو، شیء را بی اعتناء است، کلام باشد یا غیر آن.

زکاة: زکاه در اصل به معنی نمو و زیادت است «زکا الزرع: نما» آن هم مصدر آمده چنان که گفته شد و هم اسم مصدر یعنی مال زکاه، در آیه ظاهرا به معنای مصدری است چنان که خواهد آمد فروج: فرج: شکاف. جمع آن فروج است. فرج در انسان عبارت است از مخرج بول و غائط در زن و مرد، راغب گوید: فرج میان دو پا است و به طور کنایه بر قبل و دبر اطلاق کرده‌اند، منظور از آن در آیه آلت تناسلی مردان است.

ملومین: لوم: ملامت و مذمت. ملوم: ملامت شده، جمع آن ملومون است.

ابتغی: ابتغاء: طلب و خواستن.

وراء: بعد. وَرَاءَ ذَٰلِكَ یعنی بعد از آن. این کلمه به معنی پس و پیش است (امام خلف) در آیه به معنی «بعد از آن» است که معنای «غیر» می‌دهد.

عادون: عدو: تجاوز راغب گوید: آن به معنی تجاوز و عدم التیام است «عادون»: متجاوزان. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۹۸
فردوس: در قاموس گوید: باغی که جامع میوه‌های تمام باغات باشد آن را فردوس گویند: در کشف گوید: «الفردوس: البستان الواسع الجامع لاصناف الثمر».

طبرسی از زجاج نقل می‌کند: فردوس باغی است شامل مزایا و محاسن تمام باغها. به نظر می‌آید: منظور از آن، بیان پر نعمت بودن بهشت است، جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ كهف/ ۱۰۷ به جای «جنات النعیم» است، این لفظ فقط دو بار در قرآن آمده است.

شرحها

در این آیات، ابتدا اوصاف مؤمنان بیان گردیده، سپس به آنها وعده بهشت داده شده است، مجموعاً هفت صفت از اوصاف مؤمنان در اینجا یاد شده که اتصاف به آنها انسانها را در درجه عالی انسانیت قرار می‌دهد: نماز خواندن و خشوع در آن، دوری از کارهای بیهوده، انفاق برای پاک شدن، ملاحظه عفت امانت، وفا به عهده، انسان را اوج می‌دهد.

۱ و ۲- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.

در نکته‌ها درباره ایمان و فرق آن با «علم باور» سخن خواهیم گفت، ایمان که به معنی تسلیم شدن به علم و اعتقاد است، از عمل، قابل انفکاک نیست و عمل لازمه آنست، مؤمن می‌شود در بعض کارها گناه کند ولی نمی‌شود اعتقادش مطلقاً خالی از عمل باشد، ممکن است بگوئیم: ایمان دارای دو ظرف است، ظرف باطن و ظرف خارج، آن در ظرف باطن به صورت اعتقاد و در ظرف ظاهر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۹۹

به صورت عمل است در اصول کافی کتاب الایمان بابی منعقد کرده که «ایمان به اعضاء بدن پراکنده شده است» و در آن روایاتی در این زمینه از ائمه علیهم السلام نقل گردیده است.

بنا بر آنچه در «کلمه‌ها» گفته شد، منظور از خشوع در «خاشعون» آنست که قلب انسان متوجه به خدا باشد و از دیگران منقطع شود و نیز چشمها را به زیر انداخته و سر به زیر باشد در مجمع البیان نقل شده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَدِي رَا دِيدَ كِهْ دَر حَالِ نَمَازِ بَا رِيشِ خُودِ بَازِي مِي كَرْد، فرمود: اگر قلبش خاشع بود اعضاء بدنش نیز خاشع می‌شد:

«فقال اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه»

طبرسی از این روایت استفاده کرده که خشوع شامل قلب و بدن هر دو است، این روایت در تفسیر خازن نیز آمده است.

و نیز روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَدِي رَا دِيدَ كِهْ دَر حَالِ نَمَازِ بَا رِيشِ خُودِ بَازِي مِي كَرْد و چشم به آسمان می‌دوخت، پس از نزول آیه سر به زیر انداخت در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر خشوع فرمود:

«غضك بصرک فی صلوتك و اقبالک علیها».

۳ و ۴- وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ.

وصف دوم و سوم از اوصاف مؤمنین است، از خواص فعال بودن ایمان آنست که مؤمن از بیهوده روگردان باشد، می‌شود گفت مراد از «لغو» مکروهات و مباحات است که فائده‌ای ندارند مانند قصه گوئیها، مجالس خالی از ذکر خدا عموم مکروهات، مسافرت‌های غیر لازم، خوردن انواع خوراکیهای غیر ضرور، زیرا واجبات و مستحبات مصداق «لغو» نیستند، محرمان نیز واجب

الاعراض و واجب الترك می‌باشند تعبیر عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ به آن تندی نیست که حرمت را برساند، آیه: وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا تفسیر احسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۱۰۰

فرقان/ ۷۲ مؤید این مطلب است که زور و باطل را از «لغو» جدا کرده است.

ولی روایات بر عموم دلالت دارند. در برهان در روایت امام صادق صلوات الله علیه آمده که لغو را عنا و ملاحی فرموده است و در صافی از ارشاد مفید نقل شده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده‌اند «کل قول ليس فيه ذكر لله فهو لغو».

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ذکر لفظ «صلوة» در آیه قبل دلیل است که مراد از این آیه انفاق مال است، نه تزکیه نفس، النهایه زکاة در اینجا به معنای مصدری است یعنی کسانی که برای پاک شدن مال، انفاق می‌کنند، ناگفته نماند منظور زکاة معمولی نیست زیرا آیه مکی است و زکاة معمولی در مدینه در سال دوم هجرت واجب شده است.

ولی قرآن در مکه نیز از انفاق مالی خبر می‌دهد نظیر: وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ ... كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ ... انعام/ ۱۴۱ می‌دانیم که سوره انعام مکی است و نظیر: ... وَبِئْسَ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ... فصلت/ ۷ سوره فصلت نیز مکی است.

۵ و ۶- وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ.

وصف چهارم از اوصاف مؤمنان است. منظور از حفظ فرج، اجتناب از بی‌عفتی است، خواه زنا باشد یا لواط و یا نزدیکی به حیوانات، و نیز منظور از «فروجهم» آلت تناسلی مردان است، إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ ... استثناء است از حفظ فرج، یعنی مگر اینکه بر زنان یا کنیزانشان باشد که مانعی نیست و بر آنها حلال است. و ملامتی ندارند. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۱۰۱

در مجمع‌البیان از زجاج نقل کرده که تقدیر آن «الا لا یلامون علی ازواجهم» کشف نیز آن را قبول کرده است به قرینه غَيْرُ مَلُومِينَ. ناگفته نماند، لفظ «ازواجهم» شامل نکاح دائمی و متعه هر دو است چنان که در «نکته‌ها» خواهد آمد و نیز باید دانست که ماده حفظ با «علی» متعدی می‌شود، نظیر حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ تقدیر آیه چنین میشود «الا لا یحافظون علی ازواجهم» معنی آن نیز کاملاً درست است و این نظیر قول بعضی است که گوید: «علی» بمعنی «من» است.

۷- فَمَنْ ابْتغى وراءَ ذلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ:

لفظ «ذلک» اشاره است به زنان و کنیزان یعنی: هر که جز این دو را به طلبد آنها از حدود الهی متجاوز هستند و غیر از آن دو، زناست، آمدن «هم» دلیل کمال تعدی است.

۸- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ.

وصف پنجم از اوصاف مؤمنان است، مراعات امانت و پیمان. امانت مصدر است به معنی «شیء امانت سپرده» نیز آید مراد از آن در آیه همین است: جمع آمدن آن حکایت از انواع امانتها دارد، مراد از «عهد» شاید عهد نظیر نذر و قسم بوده باشد و شاید مراد عهد معمولی و مطلق تکلیف الهی باشد، مراعات امانت آنست که به آن خیانت نشود و به عهد و پیمان وفا شود، به نظر بعضی مراد از «امانات» تکالیف الهی است که در دست انسانها امانتند، ولی این قول بعید به نظر می‌رسد.

۹- وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ.

وصف ششم از اوصاف مؤمنان است که با توصیه درباره نماز آغاز گردیده و با آن ختم می‌شوند، منظور از محافظت نمازها آنست که در وقت معین خود بخوانیم تفسیر احسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۱۰۲

و آنها را فراموش نکنیم، در وضو و مقدمات آنها دقت نمائیم و نگذاریم قضا شوند و هکذا، علی هذا صلوات در اینجا جمع آمده است و در آیه اول مفرد آمده زیرا که خشوع در مطلق نماز است و مفرد آمدن آن را تأمین می‌کند.

۱۰ و ۱۱- أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

این دو آیه نتیجه و عاقبت متصف بودن به صفات فوق است که چنین کسانی وارثان بهشت خواهند بود و در آن جاویدان خواهند ماند. در رابطه با به کار رفتن «ارث» در این آیات در المیزان فرموده: ارث بردن یعنی باقی ماندن بهشت برای آنهاست بعد از آنکه احتمال می‌رفت دیگران با آنها شریک شوند و یا به دیگران برسد ولی از دیگران خارج شده به مؤمنان منتقل گردیده است در روایات آمده برای هر انسان منزلی در بهشت و منزلی در آتش هست چون مرد و داخل آتش گردید اهل بهشت منزل او را ارث می‌برند.

طبرسی رحمه الله در مجمع البیان حدیث فوق را چنین نقل می‌کند:

«روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال ما منکم من احد الا له منزلان منزل فی الجنة و منزل فی النار فان مات و دخل النار ورث اهل الجنة منزله»

این روایت در تفسیر ابن کثیر و تفسیر خازن از ابو هریره نقل شده و در تفسیر برهان نظیر آن را از تفسیر قمی از امام صادق صلوات الله علیه نقل کرده است این روایت سبب شده که اهل تفسیر، آیات فوق را مثل المیزان تفسیر کنند.

ولی در اینصورت اهل بهشت نیمی از بهشت را به ارث خواهند برد زیرا نصفش برای خود آنان آفریده شده بود، و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۰۳

نکته‌ها

اشاره

علم و ایمان علم و «باور» و دانستن آنست که، واقع بر انسان منکشف و معلوم شود، اگر انسان به آن علم و «باور» خویش تسلیم شود، آن ایمان نام دارد که از عمل قابل انفکاک نیست و لازم‌ه‌اش عمل است و اگر تسلیم نشود آن در حال علم بودن خواهد ماند، آیات بسیاری داریم که علم از ایمان قابل انفکاک است، به عبارت دیگری، انسان علم دارد ولی به علم خویش تسلیم نیست. مثلاً درباره تسلیم نشدن فرعون و قوم او به معجزات موسی، آمده است:

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا نَمْلٍ / ۱۴ آنها در باطن علم و عقیده داشتند که معجزه موسی از جانب خداست ولی تسلیم علم خود نشده، و انکار کردند، موسی به فرعون می‌گوید: لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اسْرَاءَ / ۱۰۲ ولی فرعون به علم خود تسلیم نشده و به موسی گفت: لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ شعراء / ۲۹.

اهل کتاب علم داشتند که رسول خدا همان رسول موعود است ولی به علم خود تسلیم نمی‌شدند: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بقره / ۱۴۶.

علت اینکه انسان به علم خود تسلیم نمی‌شود سه عامل است: تکبر، حسد و حرص.

در آیات قرآن مجید وعده عذاب بیشتر یا همیشه متوجه کسانی است که به علم خود تسلیم نمی‌شوند به آنان که اصلاً علمی ندارند، منافقان و کفار که مورد عذاب واقع میشوند چنین کسانی هستند که در اثر طغیان و تکبر به مقام سَوَاءٍ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ

لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ رسیده‌اند، منظور از عدم ایمان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۰۴

در این آیات عدم تسلیم است.

نکاح دائم و منقطع

در رابطه با آیه: **إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ** ... باید بدانیم که ازواج شامل زنان دائمی و انقطاعی هر دو است، شیخ در استبصار ابواب المتعه حدیث (۵۱۲) از ابی ساره نقل کرده که گوید: از ابا عبد الله علیه السلام از آن (متعه) پرسیدم فرمود: «حلال و لا تتزوج الا عقیفه ان الله تعالی یقول و الذین هم لفروجهم حافظون فلا تضع فرجک حیث لا تأمن علی درهمک». روایت صریح است در اینکه متعه کردن داخل در ازدواج و ازدواج است.

در میزان از خصال صدوق نقل می کند که: «تحل الفروج بثلثه وجوه: نکاح بمیراث و نکاح بلا میراث و نکاح بملک یمین» یعنی فروج زنان با یکی از سه راه حلال می شود یکی ازدواج دائم که زن و شوهر از یکدیگر ارث می برند، دیگری متعه که از همدیگر ارث نمی برند، سوم خریدن کنیز. این روایت نیز نکاح را شامل متعه می داند.

ناگفته نماند: در ذیل آیه **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ** ... نساء/ ۲۴ در زمینه متعه و حلال بودن آن و تحریم عمر بن الخطاب سخن گفته ایم، در اینجا بهتر است روایاتی در این زمینه نقل کنیم این روایات از کتاب استبصار شیخ طوسی رضوان الله علیه نقل می شود. (۱)

- ۱- ابو بصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام از متعه پرسیدم فرمود: آن در قرآن نازل شده است: «قال سئلت ابا جعفر علیه السلام عن المتعه؟ فقال: نزلت فی القرآن فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه...».
- ۲- ابن مسکان می گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود علی علیه السلام می گفت:

(۱) استبصار ج ۳ ص ۱۴۳.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۰۵

اگر پسر خطاب پیش از من نهی از متعه نمی کرد، جز شقی زنا نمی کرد

«کان علی علیه السلام یقول: لو لا ما سبقنی الیه ابن الخطاب ما زنی الا شقی».

۳- ابی مریم از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده:

«قال: المتعه نزل بها القرآن و جرت بها السنه من رسول الله صلی الله علیه و آله».

۴- سیوطی یکی از بزرگان اهل سنت در کتاب تاریخ الخلفاء در حالات عمر بن الخطاب فصل «اولیات عمر» گوید: «و هو اول من

حرم متعه النساء» او اولین کسی که متعه زنان را تحریم کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۰۶

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۲ تا ۲۲]

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُمْ بِعَيْدِ ذَلِكَ لَمَشْتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقٍ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷) وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ

لَقَادِرُونَ (۱۸) فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَجِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹) وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَصَيْغٍ لِللَّكْلِينَ (۲۰) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعَ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱) وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۰۷

۱۲- حقا که انسان را از صاف شده‌ای از گلی آفریدیم.

۱۳- سپس او را نطفه‌ای قرار دادیم در قرارگاه نیرومندی.

۱۴- سپس آن نطفه را علقه آفریدیم و آن علقه را مضغه آفریدیم و آن مضغه را استخوانهایی آفریدیم به آن استخوانها گوشتی پوشاندیم سپس او را مخلوق دیگری به وجود آوردیم، مبارک است خدا که بهترین آفرینندگان است.

۱۵- سپس شما بعد از آن مردگان خواهید بود.

۱۶- سپس شما روز قیامت مبعوث خواهید شد.

۱۷- حقا که بالای سر شما هفت راه خلق کردیم و ما از مخلوق غافل نیستیم.

۱۸- از آسمان آبی به اندازه نازل کردیم، آن را در زمین نگاه داشتیم و ما ببردن آن تواناییم.

۱۹- به وسیله آن آب برای شما باغاتی از درختان خرما و درختان انگور به وجود آوردیم، در آنها شما را میوه‌های زیادی است و از آنها می‌خورید.

۲۰- و درختی را به وجود آوردیم که در طور سینا می‌روید، روغن و خورش می‌رویاند.

۲۱- شما را در چهار پایان عبرتی است، از شیری که در شکمهای آنهاست شما را می‌نوشانیم شما را در آنها منافع زیادی است و از آنها می‌خورید.

۲۲- و بر آنها و بر کشتیها سوار می‌شدید.

کلمه‌ها

سلاطه: سلل: کشیدن. اقرب الموارد گوید: آن انتزاع و خارج کردن است با نرمی مانند کشیدن غلاف از شمشیر و موی از خمیر. راغب نرمی را قید نکرده. سلاطه: چکیده و صاف شده. آن فقط دو بار در قرآن آمده است: مؤمنون/ ۱۲، سجده/ ۸. طین: گل. راغب گوید: گاهی به گل خشکیده نیز طین گویند.

نطفه: نطف به معنی چکیدن توأم با صاف شدن و کم کردن است، تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۰۸
نطفه: آب کم و آب صاف شده (مجمع البیان) گاهی به آب زیاد نیز نطف گویند، در نهج البلاغه خطبه ۵۹ درباره خوارج فرموده «مصارعهم دون النطفة»

که مراد امام علیه السلام رود نهروان است.

قرار: ثبات و محل استقرار (قرارگاه) مراد از آیه معنای دوم است.

مکین: دارای متانت و منزلت. و نیز به معنی متمکن و نیرومند آید.

مراد از آیه معنای دوم است.

علقه: خون منعقد شده طبرسی فرموده: علقه خون منعقد شده است، جمع آن علق می‌باشد... و نیز علق به معنی زالو است.

مضغه: مضغ: جویدن. مضغه تکه گوشتی را گویند که به اندازه یک دفعه جویدن آن در آیه، حالت بعدی نطفه است.

طرائق: طرق کوییدن، راه را از آن طریق گویند که راهرو آن را با پا می‌کوبد طرائق جمع طریقه و طرق (بر وزن عنق) جمع طریق

است.

سیناء: نام صحرائی است که کوه معروف طور موسی در آن واقع شده و دو گونه تلفظ می‌شود: سینا و سینین و طُورِ سِنینِ تین / ۳. صبیغ: (بکسر س): خورش. ناگفته نماند صبیغ (بفتح اول) به معنی رنگ کردن و به کسر اول به معنی رنگ شده است خورش را از آن صبیغ گفته‌اند که نان در خورش مثل روغن و سرکه فرو رفته و رنگین می‌شود.

عبره: موعظه و پند اصل عبر (بر وزن عقل) گذشتن از حالی است به حالی اما عبور مطلق گذشتن است، عبره و اعتبار حالتی است که از معرفت محسوس به معرفت غیر محسوس رسیده می‌شود.

فلک: کشتی آن در مفرد و جمع به کار رود و با قرائن معلوم می‌شود که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۰۹

مراد گوینده جمع است یا مفرد، مثلاً در آیه وَ تَرَى الْفُلُكَ مَوَاجِرَ فِيهِ نَحْلٌ / ۱۴ با جمع «مواخر» معلوم می‌شود که مراد جمع است.

شرحها

از آیه دوازدهم این سوره تا حدود آیه پنجاه و چهار، سه مطلب مطرح می‌شود اول اینکه خدا مردمان را با یک وضع محیر العقول آفریده است دوم اینکه: رویدادها را پشتوانه زندگی آنها قرار داده است سوم اینکه: پیامبران را برای هدایت آنها فرستاده است، وظیفه از طرف خدای تبارک و تعالی تمام شده نوبت بندگان است که از این مواهب استفاده کنند یا نکنند، در آیات یازده گانه فوق، دو بخش از سه بخش فوق یعنی خلقت انسان و پشتوانه زندگی او یاد شده است، این سه بخش می‌تواند به حکم استدلال باشد به اوصافی که در اول سوره درباره مؤمنان گفته شد، یعنی اگر از این مقدمات و مواهب استفاده کرده و دارای اوصاف گذشته شدید، فلاح و رستگاری از آن شماست.

۱۲ و ۱۳- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ.

این دو آیه بعدی راجع به خلقت انسان است به نظر می‌آید منظور در اینجا خلقت دو مرحله‌ای انسان است یعنی بشر اولی از خاک آفریده شد، سپس نسل او در نطفه قرار داده شد، نظیر وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ سجده / ۷ و ۸، پس آیه اول راجع به انسان اولی و آیه دوم راجع به نسل او است، علی هذا «الانسان» شامل انسان اولی و نسل اوست.

در این صورت آیه نظیر آیه پنجم سوره حج نیست که گذشت، بعضی هر دو تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱۰

آیه را در رابطه با نسل انسان دانسته، سلاله را به خالص شده طعام معنی کرده‌اند که مبدل به نطفه می‌شود، المیزان قول اول و طبرسی قول دوم را اختیار کرده است «۱».

منظور از قَرَارٍ مَكِينٍ رحم مادر است که تنها ظرفی است که می‌تواند نطفه انسان را مبدل به چنین نماید، سبحانه الله رحم مادر چه کیسه مرموز و محیر العقول است که یک سلول ذره‌بینی را تربیت کرده و به شکل انسان در می‌آورد عجب ظرف متمکن و نیرومند است «سبحانک ما عرفناک حق معرفتک».

۱۴- ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ آیه در بیان مراحل بعدی نطفه است که به علقه و مضغه و غضروف (استخوان) مبدل می‌شود و آن گاه بر روی استخوانها گوشت می‌روید در اینجا چند مسأله وجود دارد.

اول: عجیب بودن این امر، که از اسرار بهت‌آور خلقت انسان هر قدر به مغز خود فشار می‌آورد و درباره خلقت نطفه در وجود پدر و مادر و ترکیب آن دو در لوله رحم و سپس چسبیدن آن به دیوار رحم و مبدل شدنش به انسان در حدود دویست و هفتاد و چند روز، فکر می‌کند جز تسلیم شدن در پیشگاه با عظمت خدا چاره‌ای نمی‌بیند.

دوم: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ حاکی از دمیده شدن روح انسانی در او است تا آن حال فقط روح نباتی و روح زندگی داشت ولی با ثُمَّ

أَنْشَانَاهُ ...

روح دیگری در وی دمیده شد، علی هذا در انسان دو تا روح وجود دارد، روح

(۱) مویذ المیزان لفظ «جعلنا» است که دلالت می‌کند این نطفه غیر از آن انسان خاکی است و گر نه می‌گفت تُمَّ حَلَقْنَا النُّطْفَةَ چنان که درباره نطفه گفته است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱۱

زندگی و روح انسانی که در ذیل یَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي اسراء/ ۸۵ به طور مشروح گذشت، عجیب است که تعبیر تُمَّ أَنْشَانَاهُ ... فقط در باره انسان آمده است که با دمیده شدن روح، مخلوق دیگری غیر از مخلوق اول می‌شود مفسرین عالیقدر نیز آن را نفع روح گفته‌اند.

در تفسیر ابن کثیر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده:

«قال اذا اتت النطفة اربعة اشهر بعث الله اليها ملكا فنفع فيها الروح في ظلمات ثلث فذلك قوله «ثم انشأناه خلقا آخر» یعنی نفخنا فيه الروح».

در تفسیر برهان چندین روایت در این زمینه آمده است از جمله در روایت زراره از امام علیه السلام که فرمود:
«فینفخان فیها روح الحیاة و البقاء ...».

و در روایت مسمع از امام صادق از امیر المؤمنین علیهما السلام که فرمود:

«فاذا نشأ فیہ خلق آخر و هو الروح فهو حیثئذ نفس»

و در روایت سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«یا ابا شبل اذا بلغ اربعة اشهر فقد صارت فیہ الحیاة ...».

سوم: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ برکت به معنی فائده ثابت است «تبارک الله» یعنی خدا کثیر الخیر است که خیر و فائده را افاضه می‌کند، لفظ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ حاکی است که نسبت خلقت به غیر خدا نیز داده می‌شود، چنان که در باره عیسی فرموده: إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي مائده/ ۱۱۰ وَ تَخَلَّقُونَ إِفْكَاً عَنْكُوبِ / ۱۷، النهایه، خدا خالق الی است که از عدم به وجود می‌آورد و انسان فاعل طبیعی است که فقط «معطی التحرک» می‌باشد، رجوع شود به نکته‌ها.

۱۵ و ۱۶- ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعِيدٌ ذَلِكُمْ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ادامه مسیر انسان است که پس از زندگی می‌میرد و سپس در

قیامت زنده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱۲

خواهد شد، آخرین تدبیر الهی رسیدن به بهشت و جهنم است فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ شوری/ ۷.

۱۷- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ از این آیه قسمت دوم که رویدادها پشتوانه زندگی است شروع می‌شود این آیه مقدمه آیات بعدی است و نشان می‌دهد نظامات آسمانی در زندگی روی زمین دخالت تام و تمام دارد، منظور از سَبْعَ طَرَائِقَ آسمانهای هفتگانه است که طریق و راه هستند برای آمدن اشعه کیهانی و نور خورشید و نور ستارگان و کهکشانها و امثال آنها که شاید مراد از يُدَبَّرُ الْأَمْرُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ سجده/ ۵ وَ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بِبَيِّنَاتٍ طلاق/ ۶ همین‌ها باشد و نیز برای صعود و هبوط ملائکه مثل تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِأَذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرِ قدر/ ۴ وَ نَزَلَ إِلَيْهِ يَصِدُّ عَدُوَّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ فاطر/ ۱۰.

بهر حال این آمد و شدها که زندگی و کار انسانها بدون آن میسر نبود دلیل آنست که خدا از خلق خویش غافل و به کار آنها بی‌اعتنا نیست، علی هذا ذیل آیه دلیل صدر آن است.

۱۸- وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ منظور از سماء طرف بلندی است، نزول بارانها به اندازه است و إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حجر / ۲۱ و نیز ماندن آب در قعر زمین و در قشرهای خاک رس روی تقدیر الهی است و گر نه به قدری فرو می‌رفت که بیرون کشیدن آن ممکن نبود «ذهاب» نکره است یعنی قدرت داریم آن را به نوعی از رودخانه‌ها کوه‌ها قناتها و ... ببریم که شما علمی به آن ندارید از امام باقر علیه السلام درباره آبهای زمین نقل شده: «فهی الانهار و العیون و الآبار» (صافی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱۳

۱۹- فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ نخیل درختان خرما، اعناب به معنی درختان انگور است، گویی اهمیت خرما و انگور سبب شده که آن دو مستقلاً ذکر شود، سپس فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ بر آن افزوده گردد، یعنی میوه‌های دیگر بسیار نیز در آن باغات هست، اینها مطالبی و حقائق است که در اثر کثرت و تکرار برای انسان عادی جلوه می‌کنند، و گر نه درخت خرما کجا و خرما شیرین کجا؟ درخت انگور کجا و میوه انگور کجا، این چه صنعتی است و این چه کارخانه شیمیایی است که از چوب و هیزم میوه شیرین برآید و از یک تخم کوچک، هندوانه‌ای بوزن پانزده کیلو به وجود آید، شکر و حمد به خدای توانایی که آب و املاح زمین و گازهای هوا را بهم آمیخته و هزاران میوه‌ها و حبوبات و امثال آنها را در اختیار انسانها قرار می‌دهد.

۲۰- وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْثِيَتْ بِالذُّهْنِ وَ صَبِغَ لِلنَّاسِ لِمَا كَلِمِينَ منظور از آیه درخت زیتون است، ظاهراً به علت اهمیت آن، جداگانه آمده است، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ روایت شده: زیت درخت با برکتی است آن را خورش طعام کنید و بر بدن خود بمالید

«قال الزیت شجرة مباركة فائتموا به و ادهنوا».

لفظ «شجرة» عطف است بر «جنت» گویند: بهترین زیتون در صحرای سینا به وجود می‌آید، علت قید طور سینا همین است، تَنْثِيَتْ بِالذُّهْنِ ... یعنی این درخت میوه‌ای می‌رویانند که در آن روغن هست و نیز برای خوردن گان خورش می‌رویانند.

۲۱- وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ قسمت دیگر از پشتوانه‌های زندگی است یعنی چهارپایان با روئیدنیها مدار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱۴

تأمین زندگی انسان را می‌چرخانند به قرینه آیات بعدی، به چهارپایانی که در سواری از آنها استفاده می‌شود نیز شامل است. چهارپایان از هر جهت قابل دقت و از دلائل بسیار بزرگ توحید می‌باشند اول نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا شیر آنهاست که همه گونه از آن استفاده می‌شود و این از عجائب دهر است که گاه و یونجه و امثال آن در بدن چهارپا مبدل به خون و آن گاه به وسیله عده پستان مبدل به شیر گوارا شود آری ای خدای سبحان برای ما بندگانت در اینها عبرت و دلیل هست که بدانیم تو خالق عالم و توانایی.

دوم: وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ از قبیل پوست، پشم، سرگین آنها که همه مفید و مورد استفاده بشر هستند.

سوم: وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ آنهاست که یکی از بزرگترین مشکل زندگی را حل کرده است، چهارم:

۲۲- عَلَيْنَهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُونَ

که در سوار شدن و بار کشتی آنها و نیز با کشتی‌ها مشکلات زندگی برطرف می‌شود، این مطلب در سوره نحل آیات ۵ و ما بعد نیز آمده است.

احسن الخالقین:

ناگفته نماند: خدا فاعل الهی است که موجودات را از عدم به وجود آورده است، غیر خدا فاعل طبیعی است که فقط موجودات را جابه‌جا می‌کند و چیزی می‌سازد، مرحوم سبزواری فرماید:

«معطی الوجود فی الالهی فاعل معطى التحرك الطبيعي قائل. فاعل الهی در انسان تصورات ذهنی اوست که به آنها وجود می‌دهد، لذا گفته‌اند: موجودات عینی نزد خدا مانند موجودات ذهنی در نزد ماست.

«صفحات الاعیان عند الله كصفحات الازهان عندنا».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱۵

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۳ تا ۴۱]

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴) إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (۲۵) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (۲۶) فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (۲۷)

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۸) وَقُلِ رَبِّ أُنزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ (۲۹) إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (۳۰) ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ (۳۱) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۲)

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلَهِهِ الْأَخْرَجَهُ وَآتَرْنَا فِيهِمُ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (۳۳) وَلَئِن أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (۳۴) أَلَيْسَ لَكُمْ أَنْتُمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ (۳۵) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (۳۶) إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷)

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (۳۹) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبَهُ نَدِيمِينَ (۴۰) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱۶

۲۳- حقا که نوح را به سوی قومش فرستادیم، گفت: قوم من، خدا را بندگی کنید که جز او معبودی برای شما نیست آیا از خدا نمی‌ترسید؟

۲۴- اشراف کفر پیشه از قوم نوح، گفتند: این جز بشری مثل شما نیست، می‌خواهد بر شما برتری داشته باشد، اگر خدا می‌خواست پیامبر بفرستد، ملائکه می‌فرستاد ما این را در پدران گذشته خود نشنیده‌ایم.

۲۵- او فقط مردی است دیوانه، برای او تا وقتی منتظر بمانید.

۲۶- نوح گفت: پروردگارا مرا تکذیب کردند یاریم کن.

۲۷- به او وحی کردیم: با مراقبت ما و به تعلیم ما کشتی را بساز، چون عذاب ما آمد و تنور تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱۷

جوشید از هر حیوان دو زوج (دو عدد) در کشتی داخل کن مگر آن کس که وعده بر او گذشته است، درباره ظالمان مرا خطاب

مکن که آنها غرق شدگانند.

۲۸- و چون بر کشتی استقرار یافتی، تو و کسانت بگو: حمد خدا را که ما را از قوم ظالم نجات داد.

۲۹- بگو: پروردگارا مرا پیاده کن پیاده کردن مبارکی که تو بهترین پیاده کننده گانی.

۳۰- در اینکه گفته شد عبرتهایی است، حقا که ما امتحان کننده بودیم.

۳۱- سپس قرن دیگری بعد از آنها به وجود آوردیم.

۳۲- در میان آنها رسول فرستادیم از خودشان که گفت: خدا را بندگی کنید، جز او معبودی ندارید آیا از خدا نمی ترسید؟

۳۳- اشراف قوم او که کافر شده و ملاقات آخرت را تکذیب کرده بودند، و در دنیا وسعتشان داده بودیم، گفتند: این فقط بشری است مانند شما، می خورد از آنچه می خورید و می نوشد از آنچه می نوشید.

۳۴- اگر از بشری مانند خود اطاعت کنید، شما آن وقت زیانکاران خواهید بود.

۳۵- آیا به شما وعده می کند که چون بمیرید و خاک و استخوانها باشید، از قبر بیرون شدگانید.

۳۶- بعید است آنچه وعده می شوید.

۳۷- زندگی فقط این دنیای ما است که می میریم و زنده می شویم و ما مبعوث شدگان نیستیم.

۳۸- او نیست مگر مردی که به خدا دروغ بسته و ما به او تسلیم شونده نیستیم.

۳۹- پیامبر گفت: پروردگارا یاریم کن که تکذیب کردند.

۴۰- خدا گفت: بعد از کمی حتما پشیمان می شوند.

۴۱- صیحه آسمانی آنها را بحق گرفت خاشاکشان کردیم، خدا لعن را بر آنها ملازم کرد.

کلمه‌ها

ملاء: هم به اشراف قوم گفته می شود که هیبت و شوکت آنها دلها را پر می کند و هم به مردمان که روی زمین را پر کرده اند، مراد

از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱۸

آن در آیه معنای اول است، اصل کلمه از ملء به معنی پر کردن می باشد.

یتفضل: فضل: برتری و احسان تفضل در آیه به معنی خود برتر دانستن و ریاست طلبی است.

جنه: جنون و دیوانگی، به نقل صحاح آن اسم مصدر است.

اسلک: داخل کن. سلک (بر وزن عقل): داخل شدن و داخل کردن، لازم و متعدی هر دو آمده است.

استویت: استقرار یافتی. استواء اگر با «علی» باشد به معنی استقرار و اگر با «الی» باشد به معنی توجه است.

منزلا: مصدر میمی است به معنی نازل کردن.

قرنا: جماعتی که مقارن هم می باشند طبرسی فرماید: «القرن اهل العصر علی مقارنه بعضهم لبعض» مبتلین: ابتداء: امتحان. «مبتلون»:

امتحان کنندگان، آن جمع «مبتلی» است.

اترفناهم: ترفه: نعمت. اتراف: وسعت دادن نعمت. «اترفناهم» یعنی نعمت وسیع دادیم به آنها.

هیئات: اسم فعل است به معنی «دور شد دور است».

افتری: فریه: دروغ افتراء: دروغ بستن.

غناء: خاشاک کف دیک که به اطراف می ریزد «غناء السیل غناء القدر» از همین است (علف خشکیده).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۱۹

شرحها

آیات گذشته در بیان خلقت انسان بود و اینکه خدا روئیدنیها و چهارپایان را پشتوانه زندگی انسان قرار داده است، از این آیات، مطلب سوم یعنی هدایت انسانها توسط انبیاء شروع می‌شود، ابتداء حالات نوح علیه السّلام بیان گردیده است، بعد ظاهراً حالات صالح علیه السّلام است زیرا که قوم او با صیحه و صاعقه از بین رفتند، بعضی گویند: منظور از فَارَسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا در آیه ۳۲ هود علیه السّلام ولی آیات با حالات قوم او و عذاب آنها تطبیق نمی‌کند. در ضمن آیات، انکار و موضع‌گیری کفار نیز آمده است.

۲۳- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ناگفته نماند: مشروح حالات نوح علیه السّلام در سوره هود گذشته است، در اینجا به نکات آیات اشاره می‌شود، در سوره اعراف در حالات پیامبران گفته‌ایم، منظور از اعْبُدُوا اللَّهَ مطلق بندگی و اطاعت از خداست.

ناگفته نماند اعمال دینی به دو قسمت تقسیم می‌شوند، اول اعمال عبادی مانند نماز و روزه و امثال آن که در آنها قصد قربت معتبر است، دوم: اعمال غیر عبادی نظیر خرید و فروش، قضاوت، ازدواج و طلاق، خوردنیها و نوشیدنیها و هزاران امثال آن. عبادت و بندگی و پرستش خدا آنست که: تمام اعمال بنده مطابق فرمانهای خدا باشد چه عبادی و چه غیر عبادی، علی هذا منظور از اعْبُدُوا اللَّهَ این معنی است، نه تنها نماز و امثال آن و اگر کسی در نماز و روزه از خدا اطاعت کرده و در اعمال غیر عبادی مخالفت او کند، این شخص مشرک به تمام معنی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۲۰

از آیه شریفه روشن است که قوم نوح علیه السّلام به وجود خدا عقیده داشته‌اند و گر نه در جواب اعْبُدُوا اللَّهَ می‌گفتند: ما به وجود خدا عقیده نداریم چطور ما را به عبادت او دعوت می‌کنید، پس نزاع ما بین نوع و آنها فقط در سرپرستش خدا بود، پرستش که معنای عام آن گفته شد.

أَفَلَا تَتَّقُونَ یعنی از اینکه غیر خدا را پرستش می‌کنید نمی‌ترسید؟

۲۴- فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ این آیه موضعگیری اشراف قوم را در برابر دعوت نوح بیان می‌کند، در این آیه چند مطلب هست.

اول: گوینده این سخن اشراف قوم نوح علیه السّلام بودند که دعوت توحیدی نوح منافع آنها را به خطر می‌انداخت و دیگر نمی‌توانستند ضعفها را به بندگی خود درکشند آری همیشه مخالف دعوت پیامبران این گونه «مترف» و عیاشان و طاغیان خود کامه بوده‌اند: وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ سبأ/ ۳۴.

دوم: اشراف قوم این را برای مردم می‌گفتند تا آنها را از قبول دعوت بازدارند.

سوم: آن ناکسان، ارزشهای والای انسانی را نادیده گرفته و به مردم می‌گفتند ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ آری انبیا یک بشر هستند اما «بشر کیف بشر» که خدا درباره آنها فرموده: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ انعام/ ۱۲۴.

چهارم و پنجم: برای بیشتر فریفتن مردم می‌گفتند: اگر خدا می‌خواست ملائکه می‌فرستاد نه بشر، وانگهی چیز نوظهوری است در پدران گذشته چنین چیزی سراغ نداریم که بشر نماینده خدا باشد و گوید: اعْبُدُوا اللَّهَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۲۱

۲۵- إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَبَرَبُّوْا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ادامه تکذیب نوح و منع مردم از قبول دعوت اوست، یعنی: برداشت ما این است که نوح دیوانه است، منتظر بمانید و بدعوتش گوش ندهید تا مرگ او را بر باید یا مثلاً جنون او از بین برود.

۲۶- قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبْتَنِي بَاءَ در «بما» به معنی سبب و ماء مصدریه است، مراد از «انصرنی» یاری کردن نوح با فرستادن عذاب به قوم او است یعنی «قال انصرنی و اهلكهم بتكذيبهم ایای».

۲۷- فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْقُلُوبَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التُّورُ فَاسْمِعْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجِنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ

عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ بِيَانِ اسْتِجَابَتِ دَعَايِ نُوحٍ اسْتِ كَشْتِي رَا سَاخْتَه وَ مَنظَرِ نَزُولِ عَذَابِ بَاشِد، اِيْن هِمَان آيَه ۳۷ وَ ۴۰ اَز سُورَه هُوْد اسْت كِه دَر آنجَا مَشْرُوحَا بِيَانِ گَرْدِيْدَه اسْت، مَنظُورِ اَز «بَاعِيْنِنَا» حَفْظِ نُوحٍ اسْت كِه تَحْتِ مَرَاقَبْتِ وَ مَحَافِظَتِ خُدا بُوْد يَعْنِي «بِمَرَأِيْ مَنَا وَ حَفْظِنَا» اَز «وَحِيْنَا» اسْتِفَادَه مِيْ شُوْد كِه خُدا دَر كَيْفِيَّتِ وَ سَاخْتِنِ كَشْتِي نُوحٍ رَا رَهْبِرِيْ مِيْ كَرْدَه اسْت، اِلَّا مَن سَيَّبَقَ زَنِ نُوحٍ اسْت چِنَان كِه دَر سُورَه هُوْد گَزْدَشْت.

اَز اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيْهِ السَّلَامِ نَقْلِ شُدِه: عَلَامَتِ شُرُوعِ عَذَابِ مِيَانِ خُدا وَ نُوحِ اَنْ بُوْد كِه اَز تَنُورِيْ مَعِيْنِ اَبِ بَجُوشِد «۱» رُويْتِ شُدِه كِه اَنْ تَنُورِ فَعْلَا دَر وَسَطِ مَسْجِدِ كُوفَه اسْت «۲» مَرَادِ اَز زُوجِيْنِ دُو فَرْدِ اسْت چِنَان كِه «اَثْنِيْن» اَنْ رَا بِيَانِ مِيْ كَنْدِ دَر زَبَانِ عَرَبِ بَه هَر يَكِ اَز دُو فَرْدِ، زُوجِ گَفْتَه مِيْ شُوْد مَثَلَا بَه دُو گُوسْفَنْدِ نَرِ وَ

(۱-۲) تفسیر صافی از کافی و مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۲۲

مَادَه گُويِنْدِ «زُوجِيْنِ» آيَا مَنظُورِ اَز مِْنِ كُلِّ زُوجِيْنِ اَثْنِيْنِ هَمِه حَيَوَانَاتِ رُويِ زَمِيْنِ اسْت يَا نَه دَر سُورَه هُوْد دِيْدَه مِيْ شُوْد. وَ لَا تُخَاطِبُنِيْ فِي الدِّيْنِ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُعْرِفُونَ اِشَارَه بَه اَنْ اسْت كِه اَمْدَنِ عَذَابِ حَتْمِيْ اسْت دِيْگَرِ اَز خُدا دَفْعِ اَنْ رَا نَخُواهد، دَر بَارَه اَنهَا سَخْنِ نَكُويِدِ چِه رَسَدِ بَه شِفَاعَتِ.

۲۸- فَاِذَا اسْتَوَيْتِ اَنْتَ وَ مَن مَعَكَ عَلَيِ الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ:

اِيْن آيَه دَر عِيْنِ حَالِ كِه بَه نُوحِ تَشْكُرِ اَز خُدا وَ حَمْدِ خُدا رَا تَعْلِيْمِ مِيْ دِهْدِ حَاكِيْ اسْت كِه نَزُولِ عَذَابِ حَتْمِيْ اسْت، عَلِيْ هَذَا اِيْن آيَه دَر حَتْمِيَّتِ عَذَابِ تَكَرَّرِ آيَه سَابِقِ اسْت. بَگُو حَمْدِ خُدا رَا كِه مَا رَا نَجَاتِ دَادِ يَعْنِي كَفَارِ نَجَاتِ نَخُواهند يَافْتِ.

۲۹- وَ قُلْ رَبِّ اَنْزِلْنِيْ مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَ اَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِيْنَ.

اَدَامَه دَعَا وَ خُواسْتِنِ تَوْفِيْقِ اسْت نَسَبْتِ بَه اَيْنِدَه وَ پِيَادَه شَدْنِ اَز كَشْتِي، يَعْنِي هِمَانظُورِ كِه اَز كَفَارِ دَر كَشْتِي نَجَاتِمِ دَادِيْ اَز كَشْتِي پِيَادَه اَم كِنِ پِيَادَه كَرْدِنِ مَبَارَكِيْ. تُو بَهْتَرِيْنِ نَازِلِ كَنْنَدِگَانِيْ هِيْچِ كَسِ مَانَدِ تُو نَمِيْ تُوَانَدِ پِيَادَه كَنْدِ وَ كَفَايَتِ نَمَايَدِ.

۳۰- اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لٰآيَاتٍ وَاِنْ كُنَّا لَمُتَّبِعِيْنَ.

خَطَابِ اسْت بَه رَسُوْلِ خُدا صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيَه وَ اٰلِهٖ كِه دَر اِيْنِ جَرِيَانِ عِبْرَتِهَائِيْ اسْت بَرِ اَهْلِ عِبْرَتِ وَ اِيْنِ مَا بُوْدِيْمِ كِه اَنهَا رَا اَمْتِحَانِ كَرْدِيْمِ وَ قَوْمِ تُو رَا اَمْتِحَانِ مِيْ كَنِيْمِ «اَنْ» مَخْفَفِ اَز ثَقِيْلَه اسْت.

۳۱ وَ ۳۲- ثُمَّ اَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخِرِيْنَ فَاَرْسَلْنَا فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِنْهُمْ اَنْ اَعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ اَفَلَا تَتَّقُونَ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۲۳

يَعْنِي: پَسِ اَز قَوْمِ نُوحِ جَمَاعَتِ دِيْگَرِيْ بَه وَجُودِ اَوْرَدِيْمِ، ظُهُورِ آيَه دَر اَنْسْت كِه اِيْنِ قَوْمِ بَعْدَا بَه وَجُودِ اَمْدَه اَنْدِ، بَه نَظَرِ مِيْ اَيِدِ كِه اَز نَسْلِ قَوْمِ نُوحِ بُوْدَه بَاشَنْدِ، بَه هَر حَالِ پِيَامِبِرِيْ كِه بَه اَنانِ مَبْعُوثِ شُدِ اَز خُودِشَانِ بُوْدِ، آيَاتِ بَعْدِيْ نَشَانِ مِيْ دِهْدِ كِه اُو صَالِحِ عَلَيَه السَّلَامِ اسْت، گَر چِه اُو دَر زَمَانِ ظَاهِرَا بَعْدِ اَز هُوْدِ اسْت.

اُو نِيْزِ دَعْوَتِ خُودِ رَا مَانَدِ نُوحِ اَغَازِ كَرْدِ وَ گَفْتِ اَعْبُدُوا اللّٰهَ

۳۳- وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ اَثَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ.

اِيْنِ آيَه نَظِيْرِ آيَه ۲۴ اسْت كِه دَر جَرِيَانِ نُوحِ عَلَيَه السَّلَامِ گَزْدَشْتِ، مَعْلُومِ مِيْ شُوْدِ كِه تَكْذِيْبِ اٰخِرَتِ وَ مَتْرَفِ بُوْدِنِ اَنهَا رَا بَه چِنِيْنِ سَخْنِ وَاَدَاشْتَه اسْت، چُونِ قِيَامَتِ وَ لِقَاءِ اللّٰهِ رَا دَرُوعِ مِيْ پِنْدَاشْتَنْدِ عَلِيْ هَذَا مَسْئُولِيَّتِيْ بَرَايِ خُودِ اِحْسَاسِ نَمِيْ كَرْدَنْدِ وَاَنْگَهِيْ وَسَعَتِ نَعْمَتِ وَ خُوشْگَزْدَرَانِيْ چَشْمِشَانِ رَا كُورِ كَرْدَه بُوْدِ، قَبُولِ دَعْوَتِ اَنْبِيَاءِ رَا بَرِ خِلَافِ مَنَافِعِ خُودِ مِيْ دَانَسْتَنْدِ.

آنها مانند اشراف قوم نوح، ارزشهای والای انسانی را زیر پا گذاشته و به مردم عوام می‌گفتند: این از کجا پیامبر تواند بود که مانند شما بشر است می‌خورد و می‌آشامد.

۳۴- وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ.

نتیجه سخن قبلی است، یعنی: حالا که مانند شما بشری است، می‌خورد و می‌آشامد، با چنین وضع اگر او را پیامبر دانسته و اطاعتش کنید زیانکار هستید.

۳۵- أَيْعِدُكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۲۴

دنباله حرف اشراف است که در مقام انکار معاد به مردم چنین می‌گفتند ... فعل موت هم «مات یموت» آمده و هم «مات یمیت» علی هذا «متم» در بعضی جاها به ضم میم آمده و در بعضی به کسر آن، مانند این آیه. غرض از «ترابا» خاکی است که از گوشت بدن بعد از پوسیدن به وجود می‌آید و استخوانها می‌ماند، خاکی که از پوسیدن استخوانها به وجود آید در بعضی از آیات «رفات» نامیده شده است.

۳۶ و ۳۷- هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ دنباله انکار معاد است، مشرکان با آنکه به وجود خدا عقیده داشتند ولی معاد را به شدت انکار می‌کردند، تکرار هیهات برای تأکید است لفظ «هی» راجع به «حیات» است، یعنی نیست حیاتی مگر این حیات دنیای ما، که عده‌ای می‌میریم و عده‌ای زنده و متولد می‌شویم، زندگی فقط همین است علی هذا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ.

۳۸- إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ یعنی در اینکه می‌گوید: من پیامبرم و خدا فرموده معاد هست، به خدا دروغ می‌بندد، لذا به او ایمان نخواهیم آورد و تسلیم نخواهیم شد.

۳۹- قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي نَظِيرِ آیه ۲۶ است که گذشت یعنی خدایا مرا یاری کن و آنها را عذاب فرست به علت تکذیب رسالت من آیه بعدی گواه است که مراد صالح علیه السلام درخواست عذاب بوده است.

۴۰- قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبَهُمْ جَذَابٌ يَحْتَنُّ نَادِمِينَ استجابت دعای اوست، «عن» به معنی «بعد» و «ما» برای تأکید است تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۲۵

یعنی «بعد قلیل» منظور ندامتی است که بعد از آمدن عذاب خواهد بود.

۴۱- فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُنَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ این آیه در سوره هود/ ۶۷ چنین است: وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ منظور از صیحه در هر دو آیه صیحه ابری است که از آن صاعقه می‌بارید، در نتیجه همه صاعقه زده و بیجان شدند «غناء» همان «جاثمین» است که در آیه هود می‌باشد.

لفظ «بالحق» قید «اخذ» است یعنی اخذ و عذاب آنها به حق و از روی عدالت بود نه ناحق و بیجا. فَجَعَلْنَاهُمْ غُنَاءً یعنی آنها را خاشاک گردانیدیم، گویا منظور آنست که مانند خاشاک دور انداختن شدند. طبرسی رحمه الله در تقدیر «بعدا» فرموده است: الزم الله بعدا للقوم الظالمين» خدا دوری از رحمت را برای قوم ظالم ملزم کرد در این صورت آن خبر است، نه دعا و شاید نفرین باشد یعنی «فلیعدوا بعدا» و الله العالم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۲۶

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۴۲ تا ۵۶]

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (۴۲) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۴۳) ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبِعَدَا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۴) ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۴۵) إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (۴۶)

فَقَالُوا أَتُومِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (۴۷) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (۴۸) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹) وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (۵۰) يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۵۱)

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲) فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳) فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۵۴) أَيْ حَسْبُونَ أَنْمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ (۵۵) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۶)

۴۲- آن گاه از پس ایشان مردمانی دیگر آفریدیم.

۴۳- هیچ امتی از اجل خویش جلو نمی‌افتد و تأخیر نمی‌کند.

۴۴- سپس پیامبران خود را پی در پی فرستادیم هر وقت پیامبری به سوی امتش آمد، تکذیبش کردند، ما نیز بعضی را از پی بعضی هلاک کردیم و آنها را داستانها گرداندیم، دو بار از رحمت خدا قومی که ایمان نمی‌آوردند.

۴۵- سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و حجتی آشکار فرستادیم.

۴۶- به سوی فرعون و اشراف قومش، خودپسندی کردند و قومی طغیانگر بودند.

۴۷- گفتند: آیا به دو بشری مثل خودمان ایمان بیاوریم با آنکه قوم آن دو بردگان ما هستند؟!

۴۸- آن دو را تکذیب کردند و از هلاک شدگان گشتند.

۴۹- به موسی کتاب تورات را دادیم تا بنی اسرائیل هدایت یابند.

۵۰- پسر مریم و مادرش را نشانه قدرت خویش قرار دادیم و آن دو را در مکان بلندی که نشیمن و آب جاری داشت مأوی دادیم.

۵۱- ای پیامبران بخورید از پاکیزه‌ها، عمل شایسته کنید که من به آنچه می‌کنید دانایم.

۵۲- و این انسانها امت شماست ای بشر، که امت واحدی است و من پروردگار شمایم از من بترسید.

۵۳- دین خود را پاره‌پاره کردند، دسته‌ها شدند، هر دسته به آنچه در نزد او است شادمان است.

۵۴- آنها را تا رسیدن اجل، در غفلتشان بگذار.

۵۵- آیا گمان می‌کنند آنچه از مال و فرزندان مددشان می‌کنیم؟

۵۶- در رساندن خیرات به آنها عجله می‌کنیم، نه بلکه نمی‌دانند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۲۷

کلمه‌ها

قرون: جمع قرن. و آن جماعتی است که مقارن هم در یک عصر باشند.

یستأخرون: یعنی تأخیر نمی‌کنند، به تأخیر نمی‌افتند.

تترا: وتر (به فتح اول و کسر آن): فرد، طبرسی فرموده: آن در اصل به معنی قطع است، فرد را از آن وتر گویند که از غیر قطع شده

است «تترا» در اصل «وتری» با واو است و آن، به معنی آمدن یکی بعد از دیگر است. المخجد گوید: «مجیء الواحد بعد الآخر» آن

در آیه وصف «رسلنا» است به معنی پی در پی ناگفته نماند در پی در پی بودن فاصله نیز لازم است در لغت می‌خوانیم «واتر الانبیاء:

تابعها بعد فترة تقع بینهما» چنان که در نهج خطبه اول نیز آمده است.

احادیث: خبرهای تازه حدوث: به وجود آمدن. حدیث هر چیز تازه را گویند فعل باشد یا قول.

عالین: علاء: برتری. عالی: برتر و طاغی. «عالین» جمع «عال» است به معنی طاغی و مستکبر.

آویناهما: اوی: لاحق شدن. نازل شدن. «اویت منزلی و الیه: نزلته» منظور از «آویناهما» یعنی لاحق کردیم و نازل کردیم آن دو را. ربوره: بلندی تپه ربو و ربا در اصل به معنی زیادت است.

قرار: ثبات و محل استقرار (قرارگاه) منظور از آیه معنی دوم است.

معین: معین: سهولت جریان آب. «معن الماء: سهل و سال» قاموس گوید بماءٍ مَعِينٍ آب آشکار و جاری است راغب و دیگران آن را آشکار و تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۲۸ پیش چشم بودن گفته‌اند.

زبر: (بر وزن عنق): احزاب و دسته‌ها. ناگفته نماند زبور به معنی کتاب حکمت با مطلق کتاب است جمع آن «زبر» آید راغب گوید مراد از آن به طور استعاره احزاب است.

فرجون: فرح: شادمان متکبر. جمع آن فرحون است.

غمرة: غمر: پوشاندن و در زیر گرفتن «غمرة الماء غمرا: علاه و غطاء» غمرة در آیه به معنی غفلت است که قلب را می‌پوشاند.

نمدهم: مد: زیادت. به قول راغب به معنی کشیدن است «نمدهم» یاری می‌دهیم، زیادت می‌دهیم آنها را.

نسار: مسارعه لازم نیست همیشه بین الاثنین باشد، آن در آیه به معنی «شتاب می‌کنیم» است.

خیرات: خوب‌ها خیر چیزی است که انسان آن را می‌پسندد و اختیار می‌کند.

شرحها

آیات شریفه دنباله ارسال رسل است که قسمت سوم از مطالب گذشته می‌باشد در این آیات می‌خوانیم که خداوند برای هدایت مردم، به طور مداوم پیامبران فرستاده و ملت‌ها را در اثر عدم قبول دعوت آنها، هلاک کرده است تا نوبت به موسی و فرعون رسیده، فرعونیان نیز همان راه هلاکت را رفته‌اند.

آن‌گاه: نعمتها و پرستش به پیامبران گوشزد شده که *أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً* منظور از «طبیبات» همان پشتوانه‌های زندگی است که در آیات ۱۸ و ۲۲ گفته شد و سپس به امت واحده بودن انسانها اشاره تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص:

۱۲۹

رفته است: یعنی: این نعمتها و این هدایت بواسطه پیامبران و این امت واحده و من نیز پروردگار شمایم از من بترسید و عوامل وحدت را حفظ کنید و به طرف توحید بیایید، ولی مردم دسته دسته شدند و هر دسته از خودش دفاع می‌کند، ای رسول ما، بگذار در این غفلت بمانند تا مهلت سر آید، اگر در نعمت و وسعت هستند دلیل محترم بودن از جانب ما نیست.

۴۲ و ۴۳- *ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخِرِينَ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ* منظور از «قرونا» مردمانی است که بعد از قوم صالح به وجود آمده‌اند آیه *مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ ...* یک حکم کلی است، منظور از آن این است، که هر یک در وقت معین خود هلاک شدند، نه جلو افتادند و نه تأخیر کردند.

۴۴- *ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ* این آیه تتمه *ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا* است، آیه *مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ ...*

به حکم جمله معترضه می‌باشد. علی هذا «ثم» برای تراخی در کلام است نه در زمان، تقدیر دو آیه چنین می‌شود: «ثم انشأنا من بعدهم قرونا و ارسلنا رسلنا فيهم متعاقبا ...».

لفظ «تتری» با آنکه به معنی پی در پی است ولی فاصله زمانی را نیز می‌رساند.

در مجمع البیان از اصمعی نقل کرده: «واترت الخبر: اتبعت بعضه بعضاً و بین الخبرین هنیئة» در نهج البلاغه خطبه اول فرموده «فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیائهم».

آن گاه می‌گوید: به هر امتی که پیامبرش آمد تکذیبش کردند، ما نیز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۳۰ بعضی را پس از بعضی هلاک کردیم و آنها را خبرهای تازه قرار دادیم یعنی خودشان رفتند و خبرشان در میان مردم ماند که به یکدیگر حکایت می‌کردند.

مراد از «بعدا» لعنت و دوری از رحمت خداست، شاید تقدیر آن «فالزم الله بعدا» باشد، لفظ لا یؤمنون حاکی است که خودشان در اثر عدم ایمان، سبب آن بلاها شدند.

۴۵ و ۴۶- ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ لَفْظ «ثم» در اینجا به معنی تراخی زمانی است، مراد از آیات ظاهراً عصا، ید بیضاء و سائر معجزات نه گانه باشد که موسی به فرعون نشان داد و در سوره اسراء / ۱۰۱ گذشت، سُلْطَانٍ مُّبِينٍ ظاهراً بیان «آیاتنا» است یعنی آن آیات حجت واضح و دلیلی آشکار بر نبوت موسی و هارون بودند، منظور از «ملاء» اشراف قوم فرعون است گویند ذکر اشراف برای آنست که دیگران نیز به آنها تابع بودند و گر نه در آیات دیگر «قوم» آمده است که به همه فرعونیان شامل می‌شود نظیر: ... فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ نمل / ۱۲.

كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ یعنی طاغی و علوّ طلب و استعمارگر بودند.

۴۷- فَقَالُوا أَلَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ بیان استکبار و عدم ایمان آنهاست که گفتند: به دو دلیل تسلیم موسی و هارون نمی‌شویم اول اینکه مانند ما بشر هستند، نمی‌شود مزیتی بر ما داشته باشند.

دوم اینکه قوم اینها بندگان و بردگان ما می‌باشند آیا معقول است که قومشان در طاعت ما و ما در طاعت آنها باشیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۳۱

۴۸- فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ منظور از الْمُهْلَكِينَ اقوام گذشته است که در آیات سابق اشاره شد، فرعونیان نیز طبق سنت لا یزال خدایی غرق گردیدند.

۴۹- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ اشاره به آمدن تورات است که پس از وارد شدن بنی اسرائیل به صحرای سینا، تورات برای هدایت آنها آمد.

۵۰- وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ این آیه می‌گوید: عیسی بن مریم نیز از جمله انبیا بود که برای هدایت بشر آمد ولی مورد تکذیب واقع شد، اما خدا او را با سبکی غیر از سبک گذشتگان بیان فرموده است، عیسی یکی از آیات قدرت الهی بود که به دون پدر به دنیا آمد، مریم نیز از آیات قدرت خداست که بدون شوهر، فرزندی زائید ولی چون هر دو به یک مطلب راجع است لذا هر دو یک آیه خوانده شده‌اند، نظیر وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ انبیاء / ۹۱ که گذشت.

ایضا این آیه می‌گوید: خدا عیسی و مادرش را در یک مکان بلندی که قرارگاه و آب جاری داشت مأوی داده است، در قرآن مجید آیه‌ای یافته نیست که آن مکان را معین کند، در تفسیر برهان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«قال: الربوة نجف الكوفة والمعین الفرات»

و در روایتی از امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمده،

«قال: الربوة الكوفة والقرار المسجد والمعین الفرات».

۵۱ و ۵۲- يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ.

این دو آیه، نتیجه‌گیری است از آیات سابق. و بیان عوامل وحدت می‌باشد تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۱۳۲
یعنی: خدا همه را آفریده، از طیبات رزق و وسائل ارتزاق فراهم آورده، انبیاء را برای هدایت ارسال فرموده، شما انسانها نیز یک امت
هستید و من پرورش دهنده شما، پس از من بترسید تا سعادت یابید.

آیه اول در مقام امتنان خطاب به انبیاست که از طیبات رزق استفاده کنید، سپس در مقام شکر نعمت، اعمال شایسته انجام دهید، آن
گاه در مقام تعلیل فرموده:

من به کار شما دانایم مبدا مخالفت من کنید.

آیه دوم همانست که در سوره انبیاء/ ۹۲ گذشت. و در آنجا گفته شد که خطاب به انسانهاست یعنی: این نوع انسان امت واحد
شماست ای بشر و من پروردگار شمایم از من بترسند، انسانها همه یک امت هستند و از یک پدر و مادر به دنیا آمده‌اند، همه افراد
یک خانواده می‌باشند، سیاه و سفید، مکان و زمان، ملت و قبیله همه برای معرفی و شناسایی آنها است: یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ
ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ...

حجرات/ ۱۳. تکمیل مطلب در آیه ۹۲ سوره انبیاست.

۵۳- فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْرًا كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.

این آیه نظیر آیه ۹۳ سوره انبیاست که گذشت، یعنی: عوامل وحدت برای بشر فراهم بود ولی آنها گروه گروه شدند و هر یک از
گروه خود دفاع می‌کند و به آنچه در نزد اوست شادمان است آیه نشان می‌دهد که وحدت دینی، همه زیر یک دین زندگی کردن
عملی است، مردم در اثر پیروی از هواهای نفس این چنین متفرق شده‌اند.

«زبرا» حال است از فاعل «تقطعوا» یعنی کار دینشان را قطعه قطعه کردند در حالی که گروه‌ها هستند و هر گروه خود را حق و
دیگری را باطل می‌داند، «تقطع» متعدی نیز آمده است، طبری آن را به معنی تقطیع می‌داند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۱۳۳
۵۴- فَذَرَهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ.

خطاب است به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَهْدِيد است به کفار، منظور از «حین» رسیدن مرگ یا رسیدن عذاب است.

۵۵ و ۵۶- أَيْخَسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِنَ نَسَارِعَ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ.

این دو آیه در رابطه با آن است که: نعمت و فرزندان که کفار را با آن مدد می‌دهیم گمان نکنند، که آنها مشرک می‌شوند و ما
خیرات را به سوی آنها سرازیر می‌کنیم و پیش ما عزیز هستند، بلکه آنها نمی‌فهمند و اینها امتحان است إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ
لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ آل عمران/ ۱۷۸ در آیه دیگر آمده است: فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ توبه/ ۵۵ و ۸۵.

آری وسائل زندگی و قدرت، آن گاه که در اختیار رضا خان‌ها، ریگانها، صدامها و سعودیها باشد جز بدبختی برای خود و دیگران
چه فائده دارد؟! اگر معاویه و یزید در سلطنت نبودند بنفعشان بود.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۱۳۴

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۷ تا ۷۷]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ
مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱)

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۲) بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (۶۳) حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ (۶۴) لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنْنَا لَا تُنصَرُونَ (۶۵) قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكُصُونَ (۶۶)

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (۶۷) أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۶۹) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۰) وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (۷۱)

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۷۲) وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۳) وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كَايِبُونَ (۷۴) وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُودُ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۵) وَ لَقَدْ أَخَذْنَا لَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَنْصَرِعُونَ (۷۶)

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۷)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۳۵

۵۷- کسانی از هیبت پروردگار خویش می ترسند.

۵۸- و کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند.

۵۹- و کسانی که به پروردگارشان شرک نمی ورزند.

۶۰- و کسانی که انفاق می کنند آنچه انفاق می کنند در حالی قلبشان خائف است که آنها به سوی خدایشان راجع هستند.

۶۱- آنها در کارهای خیر شتاب می کنند و آنها به خیرات سبقت کنند گانند.

۶۲- هیچ نفس را جز به قدر توانایش تکلیف نمی کنیم و در نزد ما کتابی هست که به حق سخن می گوید و آنها مظلوم نمی شوند.

۶۳- بلکه قلوب مشرکان از این سخن در غفلت سختی است و آنها اعمالی جز این اعمال خوب دارند که به آنها عمل می کنند.

۶۴- تا وقتی که عیاشان آنها را به عذاب گرفتیم آن وقت ناله و زاری می کنند.

۶۵- امروز زاری نکنید که شما از جانب ما یاری نمی شوید.

۶۶- در گذشته آیات من بر شما تلاوت می شد و شما به عقب برمی گشتید. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۳۶

۶۷- از بی اعتنایی خود شادمان و شب هنگام هذیان می گفتید.

۶۸- آیا در این سخن تفکر نکرده اند یا برای آنها دینی آمده که به پدرانشان نیامده بود؟!

۶۹- یا پیامبرشان را نشناخته اند که او را انکار می کنند.

۷۰- یا می گویند او مجنون است، بلکه او حق را آورده و بیشترشان حق را مکروه می دارند.

۷۱- اگر دین تابع خواهشهای آنها می بود آسمانها و زمین و کسانی که در آنها هستند فاسد می شدند ولی ما تذکر آنها را آورده ایم، آنها از آن روگردانند.

۷۲- یا از آنها مزدی می خواهی، مزد پروردگارت بهتر است او و بهترین روزی دهندگان است؟

۷۳- تو آنها را به راهی راست (راه توحید) دعوت می کنی.

۷۴- کسانی که به آخرت ایمان ندارند از آن راه راست. منحرف هستند.

۷۵- اگر بر آنها رحم کرده و بلایی که داشتند از بین می بردیم در طغیان خود اصرار کرده و متحیر می ماندند.

۷۶- در گذشته آنها را با عذاب خفیفی گرفتیم، به پروردگارشان خضوع نکردند و تضرع نمی نمودند.

۷۷- تا چون دری از عذاب را بر آنها باز کردیم، در آن عذاب از رحمت خدا نوید خواهند شد.

کلمه‌ها

مشفقون: شفق سرخی مغرب بعد از غروب آفتاب. طبرسی فرموده: اشفاق خوف از وقوع مکروه است با احتمال عدم وقوع راغب گوید:

اشفاق توجّهی است آمیخته به خوف، چون با «من» باشد معنی خوف در آن ظاهرتر است «مشفقون»: خائفان. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۳۷

وجلّه: وجل (بر وزن فرس): خوف طبرسی گوید: وجل، فزع و خوف یک چیز هستند راغب آن را احساس خوف گفته است «وجل» (بکسر جیم) خائف و ترسان، مؤنث آن «وجلّه» است.

وسعها: وسع: طاقت و توانایی آن در اصل به معنی فراخی و گسترش است. منظور از آن پائین تر از طاقت است گویند: این در وسع انسان است یعنی می‌تواند آن را انجام دهد.

غمره: غفلت. غمر در اصل به معنی پوشاندن و در زیر گرفتن است غفلت را از آن غمره گویند که عقل را می‌پوشاند.

مترفیهم: مترف: قدرتمند عیاش و بی‌بند و بار رجوع شود به آیه ۳۳ همین سوره.

یجأرون: جأر: تضرّع «یجأرون»: ناله می‌کنند، بعضی آن را استغاثه گفته‌اند، آن فقط سه بار در قرآن آمده است: نحل/ ۵۳، مؤمنون/ ۶۴ و ۶۵.

تنکصون: نکص: اگر با «عن» باشد به معنی امتناع و خودداری است «نکص عن الامر» یعنی از کار خودداری کرد. و اگر با «علی» باشد به معنی رجوع است، در آیه معنای دوم مراد است.

سامرا: سحر: گفتگو در شب. در اقرب الموارد گوید: «سمر سمرا و سمورا: لم ینم و تحدث لیلًا» سامر: کسی که در شب گفتگو و تبانی می‌کند.

تهجرون: هجر (بر وزن قفل): هذیان. «هجر فی نومه و مرضه: خلط و هذی» راغب گوید: «اهجر» هذیان گفتن از روی قصد و هجر هذیان گفتن لا عن قصد است، منظور از آن به نظر می‌آید پریشان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۳۸

گویی است، ممکن است آن از هجر (بفتح اول) به معنی هجران و دوری باشد.

یدبروا: دبر: عقب. تدبّر: تفکر و تأمل. «تدبر الامر» یعنی به عاقبت آن نظر کرد و در آن فکر نمود.

خرجا: خرج: مزد و اجرت، همچنین است خراج راغب گوید: خرج از خراج اعم است، خراج اغلب به حق الارض گفته می‌شود، در آیه هر دو به معنی مزد و اجرت است، چون مزد از مال اجرت دهنده خارج می‌شود لذا به آن خرج گفته‌اند (مصدر به معنی فاعل). ناکبون: نکب: عدول و انحراف «نکب عنه: عدل».

لجوا: لج: اصرار ورزیدن در فعل نهی شده، «لجوا»: اصرار ورزیدند یعمهون: عمه: سرگردانی «یعمهون» متحیر و سرگردان می‌شوند.

استکانوا: استکانت: خضوع «الاستکانة: الخضوع» آن از ماده کون است بعضی آن را از «سکون» گفته‌اند.

مبلسون: ابلاس: یأس و تحیر «ابلس: یئس و تحقیر» راغب گوید: آن اندوهی است که از شدت سخن ناشی می‌شود، طبرسی آن را یأس گفته است.

شرحها

در آیات گذشته گفته شد: کفار و مشرکان گمان نکنند: نعمت و فرزندان آنها دلیل توجه و رحمت خداست و خدا در خیر

رساندن به آنها عجله می‌کند، در این آیات ابتدا فرموده: خیرات مال کسانی است که از خدا می‌ترسند و به او تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۳۹

شرک نمی‌ورزند و انفاق می‌کنند و از قیامت می‌ترسند.

ولی کار کفار بر خلاف اینهاست، آن گاه چون گرفتار شدند ناله می‌کنند اما ناله برای آنها فائده‌ای نخواهد داشت که در موقع راحت برای دین خدا نقشه می‌کشیدند، اگر عذاب را از بین ببریم باز به کفار اول بر خواهند گشت در آخر گرفتاری دیگر اما نشان را قطع خواهد کرد. اینها همه گوشه‌هایی از نظام متقن کائنات می‌باشد.

۵۷- إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ این آیه و صف اول از اوصاف کسانی است که به سوی خیرات دنیا و آخرت شتاب می‌کنند. به نظر می‌آید منظور از «خشیه» مهابت و عظمت خداست و مسبب جای سبب آمده است زیرا که عظمت و مهابت خدا سبب خشیت از خداست یعنی آنها از عظمت خدا خائف هستند.

۵۸- وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وصف دوم از اوصاف آنهاست مراد از آیات ظاهرا آیاتی است که از جانب همه پیامبران آمده است نظیر: وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ... بقره / ۹۹ المیزان فرموده: آیات هر آن چیزی است که به وجهی به خدا دلالت کند از جمله پیامبران حامل وحی و معجزات و شریعت آنهاست.

منظور از «یؤمنون» تسلیم شدن در باطن و عمل در ظاهر است.

۵۹- وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ وصف سوم از اوصاف کسانی است که به سوی خیرات می‌شتابند که آنها در اثر ایمان به آیات خدا از شرک کنار شده‌اند.

۶۰- وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ وصف چهارم از اوصاف آنهاست، وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ حال است، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴۰

أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ ... تعلیل خوف می‌باشد یعنی آنچه انفاق می‌کنند در حالی انفاق می‌کنند که قلوبشان ترسان است زیرا که می‌دانند به سوی خدا رجوع خواهند کرد.

در مجمع فرموده: «و»

قال ابو عبد الله عليه السلام معناه خائفه ان لا يقبل منهم

۶۱- أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ یعنی این گونه اشخاص به سوی خیرات سبقت می‌کنند نه مشرکان و کفار که دارای مال و فرزندان هستند، «سابقون» در صورتی صادق است که عده‌ای پی‌کاری بروند و بعضی بر بعضی سبقت کنند علی‌هذا «سابقون» به معنی مسابقه است المیزان لام «لها» را به معنی «الی» گرفته و طبرسی آن را از کلبی نقل می‌کند علی‌هذا معنای آیه چنین می‌شود: آنها به سوی خیرات می‌شتابند و بر دیگران و یا بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.

طبرسی از ابن عباس نقل کرده: «يسابقون فيها امثالهم من اهل البر و التقوى».

ناگفته نماند در آیات سابق دربارۀ کفار گفته شد يُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ یعنی نسبت مسارعه به خدا داده شد و سپس با استفهام انکاری نفی گردید، ولی در أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ ... نسبت مسارعه به خود مؤمنان داده شده است، به نظر می‌آید: این برای آنست که خدا خواسته مطلق استقلال را دربارۀ مال و اولاد از آنها نفی کند که یعنی حقی در آنها ندارند و فقط اعطایی است از جانب خدا و آزمایشی است از طرف او، اما مؤمنان در اعمال صالح خویش استقلال دارند و اعمال مال آنهاست با اختیاری که از خدا تفویض گردیده است. و الله العالم.

از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که دربارۀ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ فرمود:

«هو علی بن ابی طالب لم يسبقه احد» «۱»

آری مصداق اصلی این آیات آنها

(۱) صافی از تفسیر قمی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴۱

علیهم السلام هستند.

۶۲- وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

این آیه در رابطه با دو مطلب است اول آنکه در اسلام تکلیف مالا- یطاق نیست، این یک قاعده کلی است، مضمونش در اینجا آنست که مؤمنانی که دارای صفات گذشته هستند اگر باندازه متعارف عمل کنند اهل خیرات می شوند.

دوم در تشویق آنها فرموده: ثواب اعمالشان به آنها داده خواهد شد که کتاب خدا و نامه عمل آنها، همه اعمال را ضبط می کند و سخن به حق می گوید، علی هذا آنها در اثر فراموش شدن اعمالشان یا کم شدن ثوابشان مظلوم نمی شوند.

۶۳- بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ اعراض است از آنچه در بالا گفته شد «هذا» اشاره است به وصف مؤمنان «ذلك» نیز اشاره به آن است. یعنی: بلکه قلوب کفار از آنچه درباره مؤمنان گفته شد در غفلت شدیدی است و اعمالی غیر از اعمال مؤمنان دارند که به آنها عمل می کنند و از اعمال مؤمنان بازشان می دارد هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ظاهراً حاکی است که این اعمال کشف آنها را از اعمال پاک مؤمنان مشغول کرده است.

۶۴ و ۶۵- حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ.

ظهور آیه با آیات بعدی آنست که مراد از «العذاب» عذاب آخرت است، چنان که این مطلب در آخر سوره تکرار شده و آن صریحاً درباره آخرت می باشد، اینکه در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده که منظور کشتار «بدر» است در اینصورت منظور از «یجأرون» زبانه‌هاست، طبری خود عذاب آخرت گفته تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴۲

است و از بعضی نقل کرده: مراد گرسنگی است که در اثر دعای آن حضرت کفار مکه را گرفت. ولی آن بعید است.

اینکه اخذ عذاب راجع به «مترفین» است چون سخن درباره آنها بود که مراد از نَمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ مَتْرَفِينَ هستند، منظور از «یجأرون» ظاهراً همانست که در آیات ۱۰۶ و ۱۰۷ آمده است: قَالُوا رَبَّنَا عَلَبْنَا عَلَيْنَا شَقَمُونَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ و در بعضی از آیات استغاثه آنها چنین نقل شده است وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ... فاطر / ۳۷.

ولی این استغاثه پذیرفته نیست که لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ ... چنان که در آیه ۱۸۰ آمده: قَالَ اخْسَأُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ.

۶۶ و ۶۷- قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْتَجِرُونَ.

تعلیل لَا تُنصِرُونَ است یعنی علت اینکه یاری نمی شوید و تضرع فائده‌ای ندارد آنست که: چون آیات ما بر شما خوانده می شد به عقب برمی گشتید و خود پسندی می کردید و شب هنگام هذیان گفته و حق را به معجزه می گرفتید.

برگشتن بر اعقاب کنایه از عدم قبول است «به» ظاهراً راجع است به «نکص» یعنی با آن برگشتن خود پسندی می کردید، جمله اخیر حاکی است که شبانه درباره اسلام توطئه می کرده‌اند «سامرا» اسم جمع است، بعضی آن را «سرا» جمع سامر خوانده‌اند.

۶۸- أَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ.

از این آیات لحن کلام عوض می شود و مشرکان زیر سؤال می روند که چرا غفلت کردند آیا در این قول (قرآن) تفکر نکردند و یا چیز نو ظهوری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴۳

برای آنها آمد که برای پدران آنها نیامده بود؟! یعنی مسئله نبوت بر آنها تازگی نداشت.

۶۹- لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ منظور شناختن پیغمبر با سجایا و اخلاق و حسب و نسب او است، اهل مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیوسته با امانت و نیکوکاران و فضیلت شناخته بودند و می دانستند که راستگو و درستکار است، دیگر محلی نداشت که او را انکار کرده و دروغگو پندارند، در جای دیگری آمده: قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ یونس / ۱۶.

۷۰- أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ.

این یکی از گفته‌های آنها بود که آن حضرت را نسبت جنون می دادند و می گفتند: یا أَيُّهَا الَّذِي نَزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ حجر / ۶، در جواب این سخن فرموده: دیوانه نیست بلکه دین حق را آورده است ولی اکثرشان حق را ناپسند دارند، در المیزان فرموده: قید «اکثرهم» برای آنست که مقداری از آنان مستضعف و کم فهم هستند که اعتنایی بر آنها نیست ...

۷۱- وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ.

این آیه جواب أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ است یعنی نباید دین حق مطابق خواهشهای آنها باشد و گر نه آسمانها و زمین و انسانها به فساد و تباهی کشیده می شوند، این سخن درباره انسانها بسیار روشن است که اگر هر کس طریقه پیش آورد و در کار خود آزاد باشد، هرج و مرج و تصادمات جامعه انسانی را نابود می کند، اما تباهی و فساد آسمانها و زمین چطور؟ آیا پیروی انسانها از هواهای نفسانی نظام جهان را متلاشی می کند؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴۴

آری جهان روی یک نظام متقن و حق می گردد، اگر بنا بود حق تابع خواهشهای انسان گردد، انسان اسیر نفس تغییر نظام آسمانها و زمین نیز می خواست در نتیجه نظام جهان بهم می ریخت، مثلاً تغییر فصول، جابجا شدن خورشید و ماه و امثال آنها را می خواست. یا اینکه بگوئیم: انسان یک حقیقت کونیه است و با نظام عام جهان مرتبط است، انسان با آفرینش خاصی که دارد در ارتباط با این کون با ایمان و عمل صالح به راه سعادت ادامه می دهد، پس انسان با کون و نظام جهان و بالعکس بستگی و ارتباط کامل دارد، اگر حق تابع هواهای انسان می بود: لازمه اش آن بود که نظام جهان نیز در رابطه با هواهای انسان تغییر یابد و متناسب با خواهشها گردد، و آن، فساد آسمانها و زمین را در برمی داشت (استفاده از المیزان).

ولی: بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ ... علی هذا ما سبب تذکر و بیداری آنها را که این قرآن باشد آورده ایم گرچه آنها اعراض می کنند به عبارت دیگر: حق تابع هواهای آنها نشده است بلکه ذکرشان را آورده ایم، منظور از ذکر قهرا قرآن است و إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ زخرف / ۴۴.

۷۲- أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجٌ رَبُّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ادامه مطلب سابق است گویی: آیه وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ ... به حکم جمله معترضه ای بود.

این یک استدلال دیگری است که اگر رسول خدا برای نبوت مزدی می خواست حق داشتند که بگویند: این برای مزد ما را دعوت به خدا می کند ولی وقتی که کسی مردم را براستی و درستی و سعادت دعوت کرد و مزدی هم نخواست عقل ایجاب می کند که از او بپذیرند آری: اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ یس / ۲۱ پیامبران بارها گفته اند: مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴۵

آن گاه فرموده تو از آنها بی نیازی، احتیاج به خرج آنها نداری فَخَرَّاجٌ رَبُّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ از تفسیر قمی از حضرت باقر علیه السلام در زمینه این آیه نقل شده:

«يقول ام تسئلهم اجرا فاجر ربك خير»

؟ ۷۳ و ۷۴- وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصُّرَاطِ لَنَّا كِبُونَ چون حق تابع هواهای آنها نیست پس تو آنها را به صراط مستقیم و راهی که سعادتشان در آنست می خوانی، آن همان شناخت خدا و بندگی خداست:

وَأَنْ اَعْتَدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ يس / ۶۱، ولی آنها که آخرت را باور ندارند و خود را مسئول و معاقب نمی‌دانند از راه حق منحرف هستند و اگر به معاد ایمان داشتند منحرف نمی‌شدند.

۷۵- وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.

از این آیه و دو آیه بعدی روشن می‌شود که عذابی اهل مکه را مانند جریان «بدر» و امثال آن به کلی بیچاره کرده است و قبل از آن عذاب خفیفی آنها را گرفته بود تا به درگاه خدا ناله کنند و برگردند ولی برنگشته‌اند، علی‌هذا در این آیه می‌گوید: اگر این عذاب را دفع می‌کردیم نه تنها ایمان نمی‌آوردند بلکه در طغیان خود اصرار می‌ورزیدند. و سرگردان می‌ماندند و در نتیجه به طغیان ادامه می‌دادند. چون به معاد ایمان ندارند تا به راه حق برگردند.

۷۶- وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ.

تعلیل آیه فوق است یعنی: اگر عذاب را زایل می‌کردیم به راه حق بر نمی‌گشتند، چنان که در گذشته آنها را با عذاب خفیفی ترساندیم ولی مؤثر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴۶

واقع نشد، علی‌هذا منظور از «ضر» در آیه گذشته عذاب استیصال و از «العذاب» در این آیه، عذاب خفیف است، شاید مراد از آن قحطی و خشکسالی باشد که مکه را گرفت و در تفاسیر آمده است.

در تفسیر خازن نقل می‌کند. آن حضرت دعا کرد که خدا آنها را به قحط سالی گرفتار کند مانند اهل مصر در زمان یوسف، قحط آنها را گرفت، ابو سفیان نزد آن حضرت آمد و گفت: کار به جایی رسیده که مردم پوست و استخوان می‌خورند.

استکانت و تضرع هر دو راجع به گذشته است یعنی در وقت آمدن عذاب به خدا خاضع نشدند و تضرع نمی‌کردند، تقدیر آن «فما استکانوا و ما کانوا یتضرعون» می‌باشد، لذا در تفسیر خازن گفته: «ای لم یتضرعوا بل مضوا علی تمردهم».

در اینجا دو مطلب یاد آوری می‌شود، اول آنکه از سنتهای خدا آنست که:

گرفتاری و بلاها را پیش می‌آورد شاید مردم احساس ضعف کرده، به درگاه خدا ناله و توبه کنند مانند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ اعراف / ۹۴، در سوره انعام / ۴۲، این مطلب تکرار شده است.

مضمون هر دو قسمت از آیات آنست که: خدا عذاب خفیفی می‌فرستد تا مردم به طرف خدا و توحید باز گردند، وقتی که برنگشتند، گرفتاری به نعمت مبدل می‌شود آن گاه نوبت عذاب استیصال می‌رسد تا از بین می‌روند. این مطلب در آیات ۷۵، ۷۶، ۷۸ در اینجا باز گو شده است.

دیگری آنکه: در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«قال الاستكانه في الدعاء و التضرع رفع اليد في الصلاة».

در تفسیر برهان از کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده:

«قال: الاستكانه هو تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴۷

الخشوع و التضرع رفع الیدین فی الصلاة و التضرع بهما».

ناگفته نماند: این روایات در زمینه مؤمنان است که نسبت به خدا چنین کنند ولی چون آیه درباره مشرکان است، منظور از آن مطلق خضوع و ناله است و الله اعلم.

۷۷- حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ این همان عذاب استیصال و مصداق «من ضر» در آیه ۷۵ است یعنی به وقت آمدن آن عذاب خاضع نشدند تا عذاب شدید آمد، دیگر راه امیدی نماند و از رحمت خدا مأیوس شدند مانند روز «بدر» و

نظیر آن، این مطلب در سوره انعام / ۴۲ تا ۴۵ چنین است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ... فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعْتَهُ فَاذَا هُمْ مُبْلِسُونَ فَقَطَّعَ دَابِرُ

الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

جمله‌ی «إِذَا» ی فجائیه نشان می‌دهد که ناگاه در قرار وضعی گرفتند که دیدند دیگر چاره‌ای نمانده و از رحمت خدا مأیوس هستند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴۸

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۷۸ تا ۹۸]

اشاره

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۷۸) وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۹) وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۸۰) بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (۸۱) قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲)

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۸۳) قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷) قُلْ مَنْ مَنِ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (۸۹) بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰) مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سِيحَانِ اللَّهُ عَمَّا يُصِفُونَ (۹۱) عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۹۲)

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيتُنِي مَا يُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلَا- تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۹۴) وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ (۹۵) ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السِّيئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶) وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۹۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۴۹

۷۸- او کسی است که برای شما گوشها و چشمها و قلبها آفرید بسیار کم سپاس می‌دارید.

۷۹- و اوست کسی که شما را در زمین پدید کرد و به سوی او محشور می‌شوید

۸۰- و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و پی در پی بودن شب و روز برای اوست آیا تعقل نمی‌کنید؟

۸۱- بلکه می‌گویند چیزی را که گذشتگان گفته‌اند،

۸۲- گفتند: آیا وقتی که مردیم و خاک و استخوانها گشتیم آیا ما مبعوث شدگانیم؟!

۸۳- ما و پیش از ما پدرانمان این را وعده شدیم این نیست مگر افسانه‌های گذشتگان.

۸۴- بگو زمین و مردمانی که در زمین هست برای کیست؟ اگر می‌دانید.

۸۵- حتما خواهند گفت: برای خداست، بگو: آیا بیدار نمی‌شوید؟

۸۶- بگو مالک آسمانهای هفتگانه کیست؟ و مالک عرش بزرگ کدام است؟

۸۷- حتما خواهند گفت: خداست بگو: آیا از خدا نمی‌ترسید؟

۸۸- بگو: کیست آنکه حکومت همه چیز در دست اوست و او پناه می‌دهد و بر علیه او تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۵۰

کسی پناه داده نمی‌شود، اگر می‌دانید؟

۸۹- حتما خواهند گفت: برای خداست، بگو: پس چرا مسحور می‌شوید.

۹۰- بلکه به ایشان حق را آورده‌ایم و آنها دروغ‌گویانند.

۹۱- خدا فرزندی اخذ نکرده، با او معبود دیگری نبوده است و گر نه هر معبود مخلوق خود را می‌برد و حتماً بعضی بر بعضی برتری می‌کرد. منزله است خدا از چیزی که وصف می‌کنند.

۹۲- دانای پنهان و آشکار است، برتر است از آنچه شرک قرار می‌دهند.

۹۳- بگو: پروردگارا اگر عذابی که کفار وعده می‌شد به من بنمایی.

۹۴- پروردگارا مرا در میان قوم ظالم قرار مده.

۹۵- ما تواناییم که عذاب موعود آنها را به تو نشان دهیم.

۹۶- بدی را با آنچه بهتر است دفع کن ما به آنچه توصیف می‌کنند دانائیم.

۹۷- بگو پروردگارا به تو پناه می‌برم از وسوسه‌های شیاطین.

۹۸- و پروردگارا پناه می‌برم بر تو از اینکه نزد من حاضر شوند.

کلمه‌ها

سمع: این لفظ به معنی: قوه شنوایی و شنیدن و آلت شنوایی (گوش) آمده است، آن در تمام قرآن به لفظ مفرد آمده است، علت آن این است که اصل آن مصدر است و مصادر جمع بسته نمی‌شوند (جوامع الجامع) افئده: قلبها. مفرد آن فؤاد است، فؤاد در اصل به معنی بریان کردن است، قلب را از آن فؤاد گفته‌اند که در آن توقد و دلسوزی هست.

ذراکم: ذره: آفریدن. طبرسی فرموده: ذره آفریدن بر وجه اختراع و اصل آن به معنی ظهور است. راغب گوید. ذره آنست که خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۵۱ آفریده خود را آشکار کند.

اساطیر: سطر: نوشتن. خط. صف. اساطیر: نوشته‌های دروغ و افسانه‌ها اقرب الموارد اساطیر را جمع الجمع دانسته و گوید: آن جمع اسطار است (قاموس قرآن) عرش: تخت حکومت. آن در اصل به معنی ارتفاع و بلندی است، به معنی حکومت و تدبیر نیز آید. ملکوت: حکومت. طبرسی فرموده: ملکوت از «ملک» ابلغ و رساتر است.

یجیر: جار: همسایه. اجاره: امان دادن و پناه دادن. «و هو یجیر و لا یجار علیه»: او پناه می‌دهد ولی پناه داده نمی‌شود.

تسحرون: سحر کرده می‌شوید. حق در صورت باطل به شما نشان داده می‌شود بعضی «فریفته می‌شوید» گفته‌اند.

همزات: از جمله معانی همز، دفع و طرد است «همزه: دفعه و ضربه» همزه (بر وزن کلمه) به معنی یک دفعه طرد کردن است جمع آن همزات است و آن این است که شیطان انسان را به طرف گناه دفع کند و خلاصه. آن به معنی وساوس شیطانی است.

شرحها

در آیات گذشته خواندیم که مشرکان از ایمان آوردن و اعمال خیر در غفلتند و کارهای خلاف توحید می‌کنند و سپس عذرهای آنها در عدم قبول رسالت آن حضرت، قطع گردید و گفته شد که: تو آنها را به راه راست دعوت می‌کنی اما عدم ایمان به آخرت،

آنها را از راه راست باز داشته است، مجموع این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۵۲

مطالب لازم گرفته که در این آیات توحید و حکومت خدا مطرح شود.

علی هذا در این آیات، اول سخن از توحید و تدبیر و نفوذ اراده خدا در خلقت و اداره آن و رسیدن به حشر و لقاء الله است، آن

گاه انکار معاد از جانب کفار مطرح شده و جواب داده می‌شود که آفریننده به اعاده خلقت نیز قادر است، سپس مسئله شریک داشتن خدا در خلقت و اداره جهان، مطرح و جواب داده می‌شود، در آخر به رسول خدا خطاب می‌رسد که از خدا بخواه عذابی را که به کفار وعده داده از تو دور گرداند و به خدا پناه ببر از اینکه شیاطین در پیش تو حاضر باشند و گمراهت کنند چنان که کفار را گمراه کرده‌اند.

۷۸- وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ.

این آیه و دو آیه بعدی در این زمینه است که خدا شما را آفریده و به سوی او برمی‌گردید، چشم و گوش و عقل داده تا اینها را بفهمید، در خلقت و حشر که زمان و شب و روز لازم است و حیات و مرگ می‌یابد، آنها هم مربوط به خدا و برای خدا و از جانب خداست.

در سمع و بصر و قلب هم خود اعضاء مراد است و هم آثار آنها، به عبارت دیگر هم گوش منظور است و هم شنوایی و هکذا. سمع و بصر سبب علم به محسوسات و فؤاد آلت تعقل است و هر یک مکمل آن دیگری است «ما» در آیه برای تأکید قلیل است. بهر حال این آیه می‌فرماید که خدا وسائل درک را در وجود شما آفریده و آن گاه مکلف کرده است ولی شما آنها را در خداشناسی بسیار کم به کار می‌برید آری قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ.

۷۹- وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۵۳

چشم و گوش و قلب که در آیه بالا گفته شد وسائل درک این دو حقیقت است: آفرینش و معاد:

۸۰- وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

یعنی زنده کردن و میراندن و زمان و شب و روز نیز مال خدا و از آن خداست.

در دو آیه فوق یک دوره کامل از خلقت انسان و رجوع به خدایش بیان شده است.

مراد از حیات ظاهرا زنده کردن ماده بیجان است که به وسیله خدا به ماده افاضه می‌شود.

۸۱ و ۸۲- بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ.

اضراب است از مطلب فوق، یعنی تعقل نکردند، بلکه مانند گذشتگان مشرکین، معاد را انکار نمودند، آیه إِذَا مِتْنَا ... در بیان استبعاد معاد است ولی در آیه بعدی ترقی کرده آن را افسانه و ناممکن گفته‌اند.

۸۳- لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.

این سخن همانطور که گفته شد در نفی معاد است و نیز اشاره می‌کند که این ساخته خودش نیست بلکه از گذشتگان مانده است.

۸۴- قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

از این آیه تا هفت آیه دیگر در رابطه با اثبات معاد از راه قدرت خداست یعنی حالا که همه چیز مال خداست و اراده جهان در دست اوست چه بعدی دارد که خلقت را دوباره از سر بگیرد، او که در اول بار آفریده است چرا از آفرینش تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۷، ص: ۱۵۴

مجدد ناتوان باشد.

در این آیه آمده است که زمین و انسانها که در زمین می‌باشند ملک مطلق خدا هستند، شاید مراد از «من» اعم از انسان و غیر انسان باشد.

۸۵- سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.

آری بشر در هر وضع که باشد نمی‌تواند بگوید: زمین و هر آنچه در زمین هست مال من و ساخته من است، لذا باید جواب گوید: که اینها مال خداست أَفَلَا تَذَكَّرُونَ یعنی آیا متذکر نمی‌شوید که خدا می‌تواند آنها را در قالب دیگر بیافریند و آخرت را به وجود

آورد.

۸۶- قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

راجع به سماوات سبع در سوره بقره / ۲۹ توضیح داده‌ایم، «رب» اول می‌شود به معنی تربیت کننده یا مالک باشد ولی «رب» دوم به معنی مالک است چنان که طبرسی فرموده است، رب همان مالک متصرف و مدبر است «رب الدار» یعنی صاحب خانه. مراد از عرش می‌تواند حکومت و تدبیر کل جهان باشد و یا همان موجودی که محل صدور اوامر و مرکز اداره جهان است که در آیات وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ ... زمر / ۷۵ و آیات دیگر آمده است. بهر حال، در جواب این سؤال نیز باید گفت: مالک اینها خداست.

۸۷- سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَمْ لَا تَتَّقُونَ.

لام در «لله» برای اختصاص و ملکیت است اَمْ لَا تَتَّقُونَ یعنی از خدا نمی‌ترسید که بعث را انکار می‌کنید.

۸۸ و ۸۹- قُلْ مَنْ يَبْدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُشِرُّونَ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۵۵

سؤال سوم و حکایت جواب آنست جمله مَنْ يَبْدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ برای مجاب کردن آنهاست، یعنی کسی که حکومت همه چیز در دست اوست قدرت آفریدن قیامت را نیز دارد. بودن ملکوت در دست خدا خالق بودن را نیز در بر دارد ولی در اثبات معاد حکومت و تدبیر، بیشتر مؤثر است.

اما جمله وَهُوَ يُجِيرُ ... شاید برای تکمیل مالکیت و در عین حال نفی عقیده مشرکان باشد که در اصنام خویش، به جلب منفعت و دفع ضرر اعتقاد داشتند.

«یجیر» یعنی پناه می‌دهد و بدی را از کسی که به او پناه آورده دفع می‌کند و لَا يُجَارُ عَلَيْهِ یعنی اگر بخواهد به کسی ضرر برساند او را کسی بر علیه خدا پناه نتواند داد. به عبارت دیگر بر علیه خدا کسی پناه داده نمی‌شود.

آن گاه بعد از حکایت جواب آنها فرموده: بگو پس چرا سحر کرده می‌شوید؟! چرا حق به شما در قالب باطل جلوه گر می‌شود؟! ناگفته نماند: سه سؤال فوق در سه آیه گذشته به طور ترقی آمده‌اند در آیه اول لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا سخن از زمین و انسان است، در آیه دوم سخن از سماوات سبع و مآلف عرش بودن و در آیه سوم ملکوت کل شیء در نظر است.

۹۰- بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.

یعنی مسأله معاد، اساطیر نیست بلکه ما خبر حق را برای آنها آورده‌ایم آنها در بعید شمردن و افسانه خواندن معاد دروغگویند.

۹۱- مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ.

ظاهراً این آیه جواب سؤال مقدر است گویی کسی می‌گوید: این مطالب تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۵۶

در صورتی صحیح است که خدای دیگری در بین نباشد، و خدا هر چه خواست آن را بکند ولی چه مانعی دارد که خدای دیگری در بین باشد و نگذارد، خدا مطابق وعده خود عمل نماید؟ در جواب فرموده: خدا نه فرزند اخذ کرده که با او در کار جهان شرکت کند و نه خدای دیگری وجود دارد و گر نه این جهان تباه می‌شد و چون تباه نشده، پس فقط یک خدا در آن حکومت می‌کند و او قیامت را خواهد آفرید.

منظور از مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ ظاهراً اتخاذ فرزند است که شریک خدا در اداره عالم باشد، می‌شود از آیات استفاده کرد که مشرکان یک دفعه می‌گفتند که خدا فرزند دارد مثل: أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِبْكَهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ صفات / ۱۵۱ و یک دفعه می‌گفتند: خدا از خود فرزند به وجود آورده و در کار جهان با خود شریک کرده است البته فرزند است که مشتق از خدا و دارای الوهیت خداست، علی هذا نفی اتخاذ ولد، جواب اول از سؤال مقدر است که گذشت.

جمله: إِذَا لَمَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ بِهِ رَهَانَ تَمَانَعٍ مِنْهُ مِنْ طَرِيقِ عِلَّتِ غَايِبِيٍّ اسْتِ نَاكَفْتَه نَمَانَد دُو چِيزِ مَتَبَايِنِ بَايِدِ ذَاتَا وَ حَقِيقَتَا غَيْرِ هَمِ بَاشَنَد قَهْرَا بَايِدِ مَخْلُوقِشَانِ وَ تَدْبِيرِشَانِ نِيزِ غَيْرِ هَمِ خَوَاهَدِ بُوَد. دَرِ اَيْنِصُورَتِ هَرِ يَكِ دَرِ اِدَارَه مَخْلُوقِ خُودِ مَسْتَقِلِ مِی شُود، نَتِیجَه آنکِه وَحِدَتِ وَ اِتِّصَالِ جِهَانِ اَزِ بَیْنِ مِی رُود، دَرِ عَالَمِ اِنْسَانِ وَ حَیْوانِ وَ نَبَاتِ وَ آسْمَانِهَا وَ زَمِیْنِ چِنْدِ نِظَامِ مَتَخَالِفِ حُکُومَتِ مِی کُنَد وَ اَن سَبَبِ فِسادِ جِهَانِ اسْتِ وَ چُونِ جِهَانِ تَبَاهِ نَشُدَه وَ فِقْطِ يَكِ نِظَامِ دَرِ اَن جَارِی اسْتِ پَسِ خُدا يَكِی اسْتِ.

دَرِ تَفْسِیرِ بَرَهَانِ ذِیلِ آيَه ۲۲ اَزِ سُورَه اَنْبِیَاءِ نَقْلِ شُدَه: هِشَامِ بِنِ حُکَمِ اَزِ اِمَامِ صَادِقِ عَلِيهِ السَّلَامِ پَرَسِیدِ چِه دَلِیلِی هِستِ کِه خُدا يَكِی اسْتِ؟ تَفْسِیرِ اَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۱۵۷

«قال اتصال التدبير و تمام الصنع».

منظور از لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ ... استقلال هر يك در آفریده خود است.

جمله وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ دَلِيلٌ دِیْگَرِی بَرِ يَكِی بُوَدَنِ خُدا اسْتِ بِه نِظَرِ مِی آيِدِ مَنظُورِ اَزِ بَرْتَرِی جِستَنِ يَكِی بَرِ دِیْگَرِی اَن بَاشَد کِه هَرِ يَكِ بَخَوَاهَدِ چِيزِی رَا بِيَا فَرِیْنَدِ کِه اَن دِیْگَرِی قِصْدِ اَفْرِیْدَنِ اَن رَا نَدَارَد، هَمچِیْنِ دَرِ اِدَارَه کَرْدَنِ مَوْجُودَاتِ، دَرِ اَيْنِصُورَتِ و رُودِ دُو اِرَادَه بَرِ يَكِ چِيزِ مَسْتَلْزَمِ دُو اِيجادِ اسْتِ وَ چُونِ يَكِ چِيزِ نَمِی تَوانَدِ دُو دَفْعَه اِيجادِ شُود، نَتِیجَه اَن مِی شُود کِه اصْلا مَوْجُودِ نَشُود، عَلِی هَذَا اَيْنِ قِسمَتِ اَزِ آيَه نَظِیرِ لَوْ کَانَ فِیْهِمَا اِلَهٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا اسْتِ کِه دَرِ سُورَه اَنْبِیَاءِ / ۲۲ مَشْرُوحَا گِذِشْت. وَ بِه اَنجَا رُجُوعِ شُود وَ بَايِدِ بَدَانِیْمِ کِه قَرَأَن مَجِیدِ دَرِ بَارَه وَجُودِ خُدا وَ صِفَاتِ او وَ مَسْأَلَه قِیامَتِ وَ اِمثالِ اَن فِقْطِ بَدَلاتِلِ حَسِی وَ عِلْمِی اِکْتِفاءِ نَکَرْدَه بَلکِه دَلاتِلِ فِلسَفِی وَ عَقْلِ رَا نِيزِ دَرِ نِظَرِ دَارَدِ چِنانِ کِه اَزِ اَيْنِ آيَه وَ آيَاتِ دِیْگَرِ رُوشَنِ مِی شُود.

اَن وَقتِ پَسِ اَزِ مَعْلُومِ شَدَنِ يَكِی بُوَدَنِ خُدا فَرْمُودَه اسْت: سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا یَصِفُوهُنَّ اَرِی پَاکِ وَ مَنزَه اسْتِ خُدا اَزِ اِتِّخَاذِ وِلْدِ وَ شَرِیکِ کِه مَشْرُکَانِ تَوْصِیْفِ مِی کُنَد.

۹۲- عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ جمله اول استدلال است بر يکي بودن خدا از راه شهادت خدا، یعنی خدایی که دانای غیب و نهان است همه چیز را می داند شهادت می دهد که خدایی جز او نیست اگر جز او خدایی بود حتما از وجود او خبر می داد نظیر شَهَدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ اَلْ عَمْرَانِ / ۱۸ عَلِی هَذَا فَتَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ لَفْظِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَصَفِ اللّٰهِ دَرِ آيَه فُوقِ اسْتِ.

تفسیر اَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۱۵۸

۹۳ و ۹۴- قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيتُنِي مَا يُوعَدُونَ. رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

دستوری است از جانب خدا که آن حضرت از خدا بخواهد و بگوید:

خدا را اگر مرا زنده نگهداری و عذابی را که به مشرکان وعده داده‌ای بمن بنمایانی مرا از قوم ظالم قرار مده که من نیز مشمول عذاب گردم «اما» ان شرطیه با «ما» است.

۹۵- وَ اِنَّا عَلٰی اَنْ نُّرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ.

یعنی ما قدرت داریم عذاب آنها را به تو نشان دهیم و تو را از آن برکنار گردانیم چنان که در جنگ «بدر» و امثال آن چنین شد.

۹۶- اِذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ.

اشاره است نسبت به رفتار آن حضرت با کفار «السيئة» مفعول «ادفع» است یعنی سیئه و آزاری که از آنها به تو می رسد با بهترین راه دفع و مقابله کن، مانند خوبی و احسان در مقابل بدی و یا مانند اغماض و نادیده گرفتن. نَحْنُ اَعْلَمُ ... تَعْلِيلِ صَدْرِ آيَه وَ تَسْلِیْتِ بِه اَن حُضْرَتِ اسْتِ کِه رِفْتارِ نِیکوِ دَاشْتَه باشِ مَ بِه کَارِ اَنها دَانائِیمِ اَزِ چِنگِ مَ فَرارِ نَتَوانَدِ کَرْد.

۹۷ و ۹۸- وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ اَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونِ.

دَرِ اَيْنِ دُو آيَه دَسْتُورِ دَادَه شُدَه کِه اَزِ وِسُوسَه هَايِ شِیاطِیْنِ وَ اَزِ اَيْنکِه دَرِ نَزْدِ او حَاضِرِ شُوند، بِه خُدا پَناهِ بَیْرَد.

المیزان فرموده: دَرِ آيَه اِیْهَامِ هِستِ کِه شِیاطِیْنِ نَزْدِ مَشْرُکَانِ حَاضِرِ مِی شُوند دَرِ تَفْسِیرِ بَرَهَانِ اَزِ تَفْسِیرِ قَمِی دَرِ بِيانِ هَمَزَاتِ گِفْتَه اسْتِ

«ما يقع في القلب من وسوسة الشياطين».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۵۹

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۹ تا ۱۱۸]

اشاره

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰) فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱) فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴) أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۰۵) قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (۱۰۶) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا عِندَنَا ظَالِمُونَ (۱۰۷) قَالَ أَحْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ (۱۰۸) إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۰۹) فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سُخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوَكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (۱۱۰) إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (۱۱۱) قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسئَلُ الْعَادِيْنَ (۱۱۳) قَالَ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴) أَفَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶) وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۱۱۷) وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۶۰

۹۹- تا وقتی که مرگ به یکی از آنها در آید گوید: پروردگارا مرا برگردانید.

۱۰۰- تا در ثروتی که در دنیا گذاشته‌ام کار نیک انجام دهم، نه، آن کلمه‌ایست که او می‌گوید. از پس آنها برزخی است تا روزی که مبعوث می‌شوند.

۱۰۱- چون در صورت دمیده شود، آن روز در میان مردم نسبتها نیست و از همدیگر سؤال نمی‌کنند.

۱۰۲- هر که میزانهایش سنگین شود آنها راستگارانند.

۱۰۳- و هر که میزانهایش سبک شود، آنها کسانی هستند که خود را به ضرر انداخته و در جهنم جاودانند.

۱۰۴- آتش چهره‌های آنها را می‌سوزاند و آنها در آتش زشت منظران هستند.

۱۰۵- آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد که آنها را تکذیب می‌کردید؟

۱۰۶- گویند: پروردگارا شقاوت ما بر ما غلبه کرد و قومی گمراه گشتیم. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۶۱

۱۰۷- پروردگارا ما را از آتش خارج کن، اگر بکار زشت برگشتیم، ظالمانیم.

۱۰۸- خدا گوید: دور شوید و با من سخن نگوئید.

۱۰۹- گروهی از بندگان من در دنیا می‌گفتند پروردگارا ایمان آوردیم ما را بیمارز، بر ما رحم کن که ارحم الراحمینی.

۱۱۰- شما آنها را مسخره گرفتید تا ذکر مرا از یاد شما بردند و به آنها از روی مسخره می‌خندیدید.

۱۱۱- من امروز به آنها پاداش دادم که در راه من صبر کردند و فقط آنها راستگارانند

۱۱۲- خدا گوید: چه مدت از تعداد سالها در زمین توقف کردید؟

۱۱۳- گویند: یک روز یا مقداری از روز را. از ملائکه شمارش گیر بپرس.

۱۱۴- گوید: توقف نکردید مگر کمی، ای کاش در دنیا این را می دانستید.

۱۱۵- آیا گمان کردید که شما را عبث آفریده‌ایم و شما به سوی ما بر نمی گردید؟

۱۱۶- برتر است (در عبث کاری) خدایی که فرمانروای حق است، جز او معبودی نیست او صاحب تدبیر محترم است.

۱۱۷- هر که با وجود خدا، خدای دیگری گیرد، برهانی بر آن ندارد، حساب او فقط پیش پروردگار است، حقا که کافران رستگار نمی شوند.

۱۱۸- بگو: پروردگارا بیامرز و رحم کن که تو بهترین رحم کنندگانی.

کلمه‌ها

برزخ: واسطه و حائل میان دو چیز.

صور: شیپور. در قاموس و اقرب گوید: صور شاخی است که در آن می دمند. و نیز جمع صورت باشد چنان که در دو کتاب فوق آمده است.

انساب: نسب: اشتراک است از طرف یکی از والدین، نسب طولی مثل اشتراک از طرف پدران و فرزندان و نسب عرضی مانند نسبی که میان عموزادگان و برادر زادگان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۶۲ موازین: جمع میزان، به قولی جمع موزون است.

تلفح: لفح: سوزاندن «لفحته النار» آتش او را سوزاند در اقرب الموارد از ابن عربی نقل شده: لفح برای هر باد گرم و نفع برای هر باد خنک است: «اللفح لكل حر و النفع لكل بارد»، کالحن: جوهری در صحاح گوید: کلوح ظاهر شدن دندانهاست در حال عبوسی.

طبرسی فرموده: کلوح برگشتن دو لب است به بالا و پائین تا دندانها آشکار شود، کالحن اسم فاعل از آن است، منظور از کالحن در آیه حالت است و یا منظور زشت منظر بودن است آن فقط یک بار در کلام الله آمده است.

اخسؤا: خسأ: طرد شدن و طرد کردن. گویند: «خسأت الكلب فحسأ» سگ را طرد کردم، دور شد «اخسؤا» دور شوید.

سخریا: سخر: مسخره کردن، تحقیر کردن. سخری (بکسر سین و ضم آن): مسخره شده و تحقیر شده و نیز به معنی تسخیر شده آید. عبثا: (بر وزن شرف): بی‌غرض، بی‌هدف. و بر وزن عقل به معنی آمیختن باشد «عبث الشیء بالشیء: خلطه به»، عرش: تخت حکومت. آن در اصل به معنی ارتفاع و علو است، در قرآن مجید به معنی تخت حکومت و تدبیر جهان و عرش مخصوص خدا آمده است (زمر / ۷۵).

برهان: دلیل روشن. «برهن قوله» یعنی سخن خود را بیان کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۶۳

شرحها

در این آیات حالات مشرکان از وقت مرگ تا قیامت و از قیامت تا ابد بیان شده است، به همین مناسبت کلیاتی از معاد از قبیل توزین اعمال، بی‌اثر بودن نسبتها نیز بیان گشته است. مشرکان وقت آمدن مرگ از خدا می‌خواهند که آنها را به دنیا برگرداند و بعد از داخل شدن به آتش نیز چنین تقاضایی خواهند داشت اما هیچ یک پذیرفته نخواهد شد زندگی دنیا به نظرشان چنان کوتاه

خواهد آمد، گویی یک روز یا نصف روز بوده است.

در آخر آیات، اشاره شده که اگر قیامت نبود خلقت انسانها عبث بود ولی خدا حکمران حق و حکیم است کار عبث نمی‌کند آن وقت به رسول خدا فرمان می‌دهد که از خدا رحمت و مغفرت بخواهد.

۹۹ و ۱۰۰- حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ.

لفظ «حتی» متعلق است به آنچه در گذشته درباره کفار گذشت از قبیل بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا یعنی در همان حال غفلت و شرک می‌مانند تا وقتی که مرگشان آید، ظاهراً خطابشان متوجه به ملائکه است که او را قبض روح می‌کنند.

به نظر المیزان «رب» منادی است که خوف ندا از آن حذف شده، تقدیر آن «یا رب ارجعون» است یعنی اوّل به خدا استغاثه می‌کند و سپس به ملائکه می‌گوید که مرا به دنیا برگردانید تا در ثروتی که ترک کرده‌ام عمل صالح انجام دهم و انفاق کنم.

علی هذا منظور از «ما ترک» ثروت دنیا است که ترک کرده، به قولی تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۶۴

منظور از «ما ترک» دنیا است که ترک کرده و به آخرت رفته است، به نظر بعضی خطاب «ارجعون» راجع به خداست که برای تعظیم جمع آمده است.

كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.

یعنی: نه، این تقاضا از آنها پذیرفته نیست و از پس آنها عالم مرگ هست تا روزی که مبعوث می‌شوند در اینجا لازم است به چند مطلب اشاره شود.

اول: عالم برزخ همان عالم مرگ است که فاصله است ما بین این دنیا و آخرت و آن عالم مثال عالم روحی است و انسانها در آن معذب یا منعم هستند، در ذیل و لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بقره/ ۱۵۴ در این باره به طور تفصیل سخن گفته‌ایم.

دوم: منظور از جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ وقتی است که انسان هنوز نمرده ولی در آخرین دقائق و در غمرات مرگ است نظیر و لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ انعام/ ۹۳، در همچو حالی از ملائکه برگشتن بدنیا را می‌خواهند.

سوم: از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: آیه درباره مانع الزکاة است که می‌خواهد او را به دنیا برگرداند در مجمع البیان آمده: «و

قال الصادق عليه السلام انه في مانع الزكاة يسئل الرجعة عند الموت

« در تفسیر برهان و غیره چندین روایت در همین زمینه نقل شده است، به نظر می‌آید که تارک زکاة نیز مشمول این آیه است و گر نه ظهور آن در مشرکان و کفار می‌باشد و الله اعلم.

چهارم: در تفسیر برهان از کافی از عمرو بن یزید نقل کرده ... که به امام صادق علیه السلام گفتم: برزخ چیست؟ فرمود: آن قبر است از وقت مرگ تا روز قیامت:

«قلت: ما البرزخ؟ قال: القبر منذ حين موته الى يوم القيامة».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۶۵

باز از آن حضرت نقل شده که امام سجاد علیه السلام فرمود: «و

قال علي بن الحسين القبر اما روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران

« یعنی انسانها بعضی در قبر معذب هستند و بعضی منعم. زیرا قبر برای بعضی باغی است از باغهای بهشت و برای بعضی گودالی است از گودالهای آتش.

پنجم: كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا یعنی درخواست آنها اجابت نمی‌شود و آن کلمه ایست که بالاتر از گفته شدن اثری ندارد.

۱۰۱- فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ.

مراد نفخ صور دوم است که مردم زنده می‌شوند، نه نفخ صور اول که همه در آن می‌میرند، مراد از نبودن انساب عدم فائده آنهاست که برای تأکید مطلب خود انساب نفی شده است، یعنی در آن روز اسبابی که در دنیا بود قطع خواهد شد، قوم و خویش بودن فائده‌ای نخواهد شد لا یَجْزِی والدَّ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن والدِهِ شَیْئاً «۱» لقمان/۳۳.

وَلَا يَتَسَاءَلُونَ شاید منظور آن باشد که از نسبه‌ها سؤال نمی‌کنند چون می‌دانند که انساب فائده‌ای به حال آنها ندارد، علی هذا آثار نسبه‌ها به کلی از بین رفته است و یا منظور نفی مطلق تسائل است گویی به یکدیگر ناشناسند. این مطلب در سوره قصص/۶۶ نیز آمده است.

در بعضی از آیات مانند صفات/۲۷ و ۵۰ و مانند آن، راجع به گفتگوی اهل بهشت و اهل جهنم اشاره شده که بعد از دخول به بهشت و آتش است، اما آیه فوق راجع به عرصات می‌باشد.

(۱) در مجمع البیان فرموده:

«قال النبی (ص) کل حسب و نسب منقطع یوم القیامه الا حسبی و نسبی»

گویی این روایت فقط از طریق اهل سنت است چنان که در المیزان اشاره شده و آن مخالف ظهور آیه است و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۶۶

۱۰۲ و ۱۰۳- فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ.

در زمینه توزین اعمال در سوره اعراف ذیل آیه وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ / ۸ به تفصیل سخن گفته‌ایم، جمله ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ در سوره اعراف / ۸ و قارعه / ۶ نیز آمده است، ثقل میزانها در اثر حق بودن و مقبول بودن اعمال است و خفت آنها در اثر حبط و پوچ بودن اعمال می‌باشد.

گناهان که وزن ندارند اعمال خوب کفّار نیز که حبط شده‌اند وزنی ندارند: فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا كهف / ۱۰۵ پس موازین آنها اصلاً ثقلی ندارد، ناگفته نماند: مؤمنین گناهکار در ردیف ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ واقع می‌باشند، خفت مخصوص کفار است.

۱۰۴- تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ.

(نعوذ بالله من النار) گویا منظور آنست که چهره‌شان جزغاله شده، لبهایشان برگشته و دندانهایشان آشکار خواهد شد و یا مراد زشت منظر بودن است.

۱۰۵- أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ.

یعنی تکذیب آیات شما را به اینجا کشانده است، نظیر: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ يس / ۶۰.

۱۰۶ و ۱۰۷- قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ.

اینکه گفته‌اند: شقاوت ما بر ما غلبه کرد و شقاوت را به خود نسبت داده‌اند یعنی در به وجود آمدن شقاوت خودمان دخیل بوده‌ایم و اینکه گفته‌اند: ما را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۶۷

خارج کن دیگر به شرک و کفر باز نمی‌گردیم یعنی استعداد هدایت شدن در ما بود ولی خود را بیچاره کردیم کُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ تأکید ما قبل است. این اعتراف آنها در آتش است ولی گویی پیش از دخول به آتش بدکار بودن خویش را انکار خواهند کرد.

نظیر: يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ مُجَادِلَةً / ۱۸ و نظیر: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ... ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فِتْنَتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَ

اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ انعام/ ۲۳ حَتَّىٰ فِي آيَةٍ ... قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا مَوْمن/ ۷۳ زیرا که در آیه بعدی آمده: فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ

۱۰۸ و ۱۰۹- قَالَ أَحْسَبُ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ إِنَّهُ كَانَ قَرِيبًا مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.

یعنی: استغاثه دیگر فائده‌ای ندارد، روزی که بندگان نجات این روز را از من می‌خواستند شما آنها را مسخره می‌کردید، منظور از فَاغْفِرْ لَنَا ظاهراً آنست که ما را به اعمال صالح موفق کن تا مورد مغفرت تو گردیم، قَالَ أَحْسَبُ ... کنایه از غضب خدا و از بی‌ارزش بودن آنهاست.

۱۱۰- فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوَكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ.

خطابها راجع به مشرکان و غیبت‌ها راجع به مؤمنان است، منظور از «ذکری» ظاهراً همان رَبَّنَا آمَنَّا ... در آیه سابق است، فاعل «انسوا» مؤمنان است یعنی مؤمنان یاد کردن مرا از یاد شما بردند، به عبارت دیگر:

به مسخره کردن آنها مشغول شدید و آن مشغولیت، خدا را از یاد شما برد، لفظ «من» در «منهم» نشویه است یعنی علت خنده شما مسخره کردن آنها بود. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۶۸

۱۱۱- إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ.

متعلق «صبروا» از کلام سابق معلوم است یعنی آنها به ذکر من و مسخره کردن شما خویشتن داری کردند أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ مفید حصر است یعنی فقط آنها رستگاراند.

۱۱۲ و ۱۱۳- قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَسْئَلِ الْعَادِثِينَ «۱».

خداوند روز قیامت از آنها از مدت توقفشان در دنیا خواهد پرسید در مجمع البیان و المیزان فرموده: منظور از لبث توقف در قبور و در عالم برزخ است، مؤید این سخن فَسْئَلِ الْعَادِثِينَ است و احتمال دارد منظور توقف در زندگی دنیا باشد، آنها در مقابل ابدیت آخرت زندگی دنیا را ناچیز شمرده و آن را یک روز یا نیم روز گفته‌اند، آن گاه گفته‌اند از شمارش کنندگان اعمال و عمرهای ما بپرس یعنی از ملائکه که موکل به اعمال ما بودند چنان که در تفسیر برهان از علی بن ابراهیم نقل کرده است

«قال: قال سل الملائكة الذين كانوا يعدون علينا الايام فيكتبون ساعاتنا و اعمالنا ...»

به هر حال این سؤال برای حسرت و بیچارگی آنهاست.

۱۱۴- قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

خدا در اینجا گفته آنها را تصدیق می‌کند و سپس می‌فرماید: ای کاش در دنیا متوجه این نکته می‌شدید و بعث را انکار نمی‌کردید «لو» ظاهراً برای محبویت است: ولی خدا فقط کم بودن آن را نسبت به آخرت تصدیق میکند نه یک روز بودن را.

۱۱۵- أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.

(۱) «عدد» تمیز است از «لبثتم» و «سینین» مضاف الیه آن است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۶۹

یعنی اگر معاد و رجوع به سوی خدا نبود خلقت عبث می‌شد، این آیه هم توبیخ و هم نتیجه‌گیری از آیات گذشته است، پس از بیان حسرت وقت مرگ و ماندن در قبور و بعث در روز حشر، فرموده مگر گمان کرده‌اید که اینها نخواهد بود و ما شما را بیهوده آفریده‌ایم که لا ینقطع بیائید و بروید و این رشته بریده نشود، درباره این آیه در آخر سوره «حج» بحث شده است، باید دانست که این زندگی پر از ملال نمی‌تواند برای خلقت انسان هدف باشد و گر نه خلقت انسان عبث خواهد بود.

۱۱۶- فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ.

یعنی خدا از کردن کار عبث برتر است، او مدبر حق است این حقیقت وجود معاد را لازم گرفته است و گر نه عبث کاری جای حق را خواهد گرفت، او ملک و فرمانروا است، می‌تواند درباره حیات، مرگ، رزق، شروع، اعاده و امثال آن فرمان دهد. او حق است و فقط کار حق از او سر می‌زند، اگر معاد نبود، خلقت عبث بود و آن منافی حق بودن خدا بود.

احتمال داشت کسی بگوید: حاکم دیگری هست که بر خلاف بعث حکم می‌کند، در رد این سخن فرموده: لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ حَالًا كَمَا جَزَأَ خَدَائِبِي وَ مَعْبُودِي نِيسْتِ پَس صَاحِبِ حُكُومَتِ مَحْتَرَمِ اَوْ اَسْتِ وَ اَوْ بَعَثَ رَا بَه وَجُودِ خَوَاطِءِ اَوْرَدِ.

۱۱۷- وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ.

توجیه تهدیدهای گذشته است یعنی خدا را رها کردن و خدای باطل گرفتن شخص را در ردیف ظالمان قرار می‌دهد ظالمان را نیز نجاتی نیست.

منظور از دعا اتخاذ است یعنی هر که با وجود خدا خدای دیگری اتخاذ کند، به عبارت دیگر خدا را گذاشته خدای دیگری بگیرد، «لا برهان له به» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷۰

قید توضیحی است، یعنی باین اتخاذ الهه دلیلی ندارد، بلکه دلیل بر عدم آن هست، فَإِنَّمَا حِسَابُهُ ... تهدید است یعنی به حساب او فقط خدا رسیدگی خواهد کرد، واقع این است که او ظالم است و ظالمان را فلاحی خواهد بود.

۱۱۸- وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.

در آخر سوره، به آن حضرت خطاب می‌رسد که مانند مؤمنان که در آیه ۱۰۹ گذشت سخن گوید تا مانند آنها از اهل فوز و فلاح گردد و با این آیه سوره مبارکه مؤمنون ختم می‌شود.

روز دوشنبه ششم جمادی الثانی سال هزار و چهارصد و سه مطابق ۱/۱/۶۲ نیم ساعت به تحویل سال مانده تفسیر سوره مبارکه مؤمنون به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷۱

سوره نور در مدینه نازل شده و شصت و چهار آیه است

کلیات سوره

۱- سوره مبارکه نور شانزدهمین سوره است که بعد از سوره حشر در مدینه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره بیست و چهارم است. ناگفته نماند چون جریان «افک» در این سوره واقع است و آن در سال پنجم هجری در جریان جنگ «بنی المصطلق» اتفاق افتاده است علی هذا می‌شود گفت که آن در سال پنجم هجرت نازل گشته است. (۱)

۲- عدد آیات آن در شمارش قارئان عراقی و شامی شصت و چهار و در شمارش قارئان حجازی شصت و دو است شمارش عراقی (کوفی) از نظر ما معتبر است که بوسیله عاصم بن ابی النجود به امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد. علت این اختلاف آنست که قارئان عراقی و شامی در کلمه بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ ایستاده و آن را آیه ۳۶ شمرده‌اند و نیز در يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ توقف کرده و آن را آیه ۴۳ حساب کرده‌اند ولی قارئان حجازی بقیه را به آن وصل کرده و یک آیه حساب نموده‌اند.

(۱) وافدی در جلد اول کتاب مغازی گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله روز دوشنبه دوم شعبان سال پنجم هجری به جنگ بنی مصطلق خارج شد و در اول رمضان به مدینه برگشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷۲

عدد کلمات این سوره را هزار و سیصد و شانزده و عدد حروف آن را پنجهزار و ششصد و هشتاد گفته‌اند.

۳- سوره مبارکه بی‌شک مدنی است، کسی خلاف آن را نگفته است، آیات و مطالب آن نیز گواه این مطلب هستند، طبری در این زمینه ادعای اجماع نموده است.

۴- نامگذاری به «سوره نور» به علت آیه مبارکه اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ است که آیه سی و پنج سوره می‌باشد و از آیات عجیب این سوره است ظاهراً در زبان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سوره النور نامیده شده است: روایاتی از اهل بیت علیهم السلام در فضیلت و خواندن آن وارد شده که در مجمع البیان و تفسیر برهان و مانند آن نقل گردیده است.

۵- راجع به علت نزول این سوره باید گفت به احتمال قوی جریان «افک» که خواهد آمد، سبب نزول آن بوده است، وانگهی ملاحظه آیات و مطالب آن نشان می‌دهد که وضع آن روز مسلمانان آمدن قوانینی را که در این سوره است لازم می‌داشت ظاهراً جریان «لعان» که خواهد آمد نیز در نزول سوره دخیل بوده است.

۶- به هر حال، این سوره شامل مسائل بزرگ شخصی و اجتماعی است از قبیل مجازات زناکاران، مجازات کسانی که به زنان خود یا زنان دیگران نسبت زنا می‌دهند، جریان افک و احکامی که در این زمینه بیان گردیده است، احکام داخل شدن به خانه‌های دیگران، تعیین محرمان و نامحرمان نسبت به مردان و زنان، مسائلی در زمینه نکاح و ازدواج، اجازه گرفتن فرزندان در داخل شدن به محل خلوت پدران و مادران، تعیین اینکه از کدام خانه‌ها می‌شود بدون اذن طعام خورد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷۳

علاوه از اینها سه مطلب نیز در این سوره آمده است یکی آیه نور و تشبیه ایمان به نور و چراغ دیگری جانشینی اهل ایمان در جای ستمگران، سومی اجازه خواستن از پیامبر و ولی امر در کارهای اجتماعی.

وانگهی آیه اول این سوره حاکی است که درباره بیان احکام نازل گشته است و غرض از آن نزول احکام می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷۴

سورة النور مدنیة و آیاتها ۶۴ نزلت بعد سورة الحشر

[سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهَّدَ عَلَيْكُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۶) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۷) وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۸) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹)
وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷۵

بنام خدای رحمان و رحیم

- ۱- این سوره‌ایست که آن را نازل کرده و واجب کرده‌ایم و در آن آیات روشنی آورده‌ایم تا شما پند گیرید.
 - ۲- زن زانی و مرد زانی هر یک از آن دو را صد تازیانه بزنید، نسبت به آن دو شما را ترحمی در کار دین خدا نباشد، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و حتما در تازیانه زدن به آنها گروهی از مؤمنان حاضر باشند.
 - ۳- مرد زناکار نکاح نمی‌کند مگر زن زناکار یا مشرک را، و زن زناکار را نکاح نمی‌کند مگر مرد زناکار یا مرد مشرک و این بر مؤمنان حرام شده است.
 - ۴- کسانی که زنان با عفت را نسبت زنا می‌دهند و سپس چهار شاهد نمی‌آورند، به آنها هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را اصلاً قبول نکنید که آنها به طور حتم فاسقند.
 - ۵- مگر کسانی که بعد از آنکار توبه کنند و خود را اصلاح نمایند که خدا آمرزنده و مهربان است.
 - ۶- و کسانی که به زنان خود نسبت زنا می‌دهند و شاهی جز خود ندارند، گواهی یکی از آنها چهار بار شهادت به خداست که او از راستگویان است.
 - ۷- شهادت پنجم آنست که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد.
 - ۸- عذاب (رجم) را از آن زن دفع می‌کند که چهار دفعه خدا را شاهد بیاورد که شوهرش از دروغگویان است.
 - ۹- بار پنجم می‌گوید: غضب خدا بر او باد اگر شوهرش از راستگویان باشد.
 - ۱۰- اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اینکه خدا تواب حکیم است (هر آینه بدبخت می‌شدید).
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷۶

کلمه‌ها

- سوره: سور (به فتح سین): بالا- رفتن با جهش «و ثوب مع علو» و به ضمّ سین به معنی دیوار شهر (حصار) است. سوره یعنی مرتبه بلند، سوره‌های قرآن را از آن سوره گفته‌اند که هر یک مانند مرتبه بلندی است، قاری قرآن از یکی به دیگری بالا می‌رود تا به آخر قرآن برسد.
- راغب در علت این تسمیه گفته است: سوره مانند حصار است که قسمتی از آیات را احاطه کرده و یا مانند منازل قمر است سوره یعنی «هذه قطعة من القرآن».
- فرضناها: فرض: قطع، تعیین. آن در قرآن مجید به معنی تعیین و ایجاب به کار می‌رود «فرضناها»: یعنی عمل به احکام آن را واجب کرده‌ایم.
- فاجلدوا: جلد (به کسر اول): پوست بدن. از انسان باشد یا حیوان و به فتح جیم مصدر است به معنی تازیانه زدن.
- به عقیده طبرسی و راغب علت این تسمیه آنست که تازیانه به پوست بدن می‌رسد، علی هذا «جلده» به معنی دفعه و مژه است.
- یرمون: رمی: انداختن. آن در آیه به معنی انداختن به زنا و نسبت زنا دادن است «یرمون» نسبت زنا می‌دهند.
- محصنات: زنان عقیف. که گویی خود را با عفت در حصن و حصار قرار داده‌اند.
- حصن در اصل به معنی قلعه است، آن گاه در هر تحفظ و نگه داشتن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷۷
- به کار می‌رود.
- یدرء: درء: دفع کردن «درئه درأ: دفعه» «یدرء»: دفع می‌کند.
- حکیم: از اسماء حسنی است و به معنی محکم کار و کسی که از روی مصلحت کار می‌کند است، خدا حکیم است یعنی کار را از

روی مصلحت و غرض انجام می‌دهد نه از روی عیب.

شرحها

در این آیات، چندین حکم از احکام اسلامی در رابطه با زنا کردن و نسبت زنا دادن بیان شده است:

- ۱- به زن و مرد زنا کرده که عملشان ثابت شده است به هر یکی صد تازیانه زده می‌شود.
- ۲- باید این کار در حضور عدّه‌ای تماشاجی باشد بی‌آنکه به آن دو رحم کنند.
- ۳- نکاح زنان مشرک و زنان زناکار که توبه نکرده‌اند حرام است.
- ۴- اگر کسی به زنی نسبت زنا دهد باید چهار شاهد داشته باشد و اگر نه به او هشتاد تازیانه (حدّ قذف) زده می‌شود و شهادت او دیگر قبول نیست مگر آنکه توبه کند و خود را اصلاح نماید.
- ۵- کسانی که به زنان خود نسبت زنا می‌دهند باید چهار شاهد داشته باشند و اگر نه باید میان مرد و همسرش «لعان» واقع شود که تفصیل آن خواهد آمد.

۱- سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷۸

این آیه مقدمه و تهدید احکام و مطالب این سوره است، سوره تقدیرش «هذه سورة» است، در اینجا نفس احکام سوره نامیده شده که فرموده:

«فرضناها» یعنی آن احکام را واجب کرده‌ایم، واجبات احکام، واجب العمل و محرمات احکام واجب الترك هستند و نیز همه سوره که به حکم ظرف مطالب آن است، سوره نامیده شده و فرموده: وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ در اینصورت منظور از آیات بَيِّنَاتٍ غیر از آیات احکام است، نظیر آیه نور و مطالب دیگر توحیدی و مانند آن. چنان که در المیزان فرموده است. لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ عَلَّتْ غَايِبِي نزول سوره می‌باشد، لعل به معنی «تا» و ایجاد شوق در مخاطب است.

۲- الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

در این آیه سه حکم بیان شده است: صد تازیانه زدن به زن و مرد زناکار عدم رأفت در اجراء این حکم و حضور جمعی به وقت تازیانه زدن باید دانست:

۱- حکم شلاق زدن در رابطه با زن و مردی است که همسر ندارند و اگر نه حکم آنها سنگسار کردن و در زنا با محارم گردن زدن است.

حکم آزاد و برده نیز متفاوت است تفصیل احکام آن در فقه دیده شود.

۲- مقدم شدن زانیه بر زانی ظاهراً برای آنست که زنا نسبت به زنان قبیح‌تر است.

۳- دین در جمله رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ به معنی حکم و شریعت است یعنی در اجراء حکم خدا رأفت و عاطفه وادار به سهل انگاری و عفو نکند. چون در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۷۹

اینگونه کارها باید با تعقل کار کرد نه با عاطفه و اگر نه کار جامعه مختل خواهد شد ممکن است منظور از دین طاعت باشد.

در روایات آمده است، اقامه یک حدّ از باران چهل روز نافع‌تر است. (۱)

۴- إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ ... مربوط به عدم اعمال عاطفه و تأکید اجراء حکم زنا است.

۵- وَلَيْشَهِدَ عَذَابُهُمَا ... صریح است در اینکه تازیانه زدن باید در حضور عده‌ای از مؤمنان باشد تا از آن عبرت گیرند، در روایت مجمع البیان از حضرت باقر علیه السلام در معنی طائفة آمده است که

«أقله واحد»

این مطلب در برهان و المیزان از تهذیب نیز نقل شده است، یعنی اگر گروهی پیدا نشد اقلاً یک نفر باشد.

۳- الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.

ظاهر این آیه یک خبر و یک حکم است، خلاصه خبر آنست که: مرد زناکار فقط زن زناکار یا زن مشرک را تزویج می‌کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک تزویج نمی‌کند. شاید منظور از آن هشدار به مسلمین است که از زناکاران و مشرکان بر کنار و بر حذر باشند و به حکم «المثل الی المثل یمیل» آنها را به خودشان واگذارند، علی هذا صدر آیه مقدمه ذیل آن است. امّا حکم آنست که حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ یعنی نکاح زنان زناکار و مشرک بر مؤمنان حرام است مگر آنکه زن مشرک ایمان آورد و زن زناکار توبه کند.

در این زمینه روایاتی داریم. از جمله زرارہ نقل می‌کند که از حضرت صادق

(۱)

کافی کتاب حدود عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله اقامة حد خير من مطر اربعين صباحا.

[.....] تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۸۰

علیه السلام راجع به الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً سؤال کردم فرمود:

آنها زنان و مردانی بودند مشهور به زنا مردم امروز نیز در همین حالند هر که بر او حدّ زنا جاری شد یا متهم به زنا گردید سزاوار نیست کسی با او نکاح کند تا توبه او معلوم شود. «۱»

از روایت حضرت باقر صلوات الله علیه معلوم می‌شود که ازدواج با مرد زناکار نیز حرام است مگر آنکه توبه او معلوم شود زیرا در آن روایت آمده است:

«فنهى الله عن اولئك الرجال و النساء ...»

یعنی زن گرفتن و زن دادن هر دو حرام است. «۲»

المیزان صدر آیه را نیز حکم گرفته و فرموده است: محصل معنای آن به تفسیری از اهل بیت علیهم السّلام آنست که: زناکار اگر مشهور به زنا باشد و حد بر او اقامه شود و توبه‌اش معلوم نباشد. برای او فقط نکاح زن زانیه و مشرکه جایز است، زن زناکار اگر مشهور به زنا باشد و بر او حد اقامه شود و توبه‌اش معلوم نشود حرام است که او را جز زناکار و مشرک تزویج کند. ناگفته نماند: استفاده این مطلب از روایات که در پاورقی نقل شده مشکل است و الله العالم.

به نظر بعضی: نکاح در آیه به معنی جماع است ولی آن بعید به نظر می‌رسد

(۱)

عن زرارة قال سئلت أبا عبد الله عن قول الله عز وجل «الزاني لا ينكح الا زانية او مشركة» قال هن نساء مشهورات و رجال مشهورون بالزنا شهروا به و عرفوا، و الناس اليوم بذلك المنزل فمن اقيم عليه حد الزنا او متهم بالزنا لم ينجح لاحد ان يناكحه حتى يعرف منه التوبة» کافی کتاب نکاح ج ۵ / ۳۵۴.

(۲)

«عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل الزاني لا ينكح الا زانية او مشركة. قال هم رجال و نساء كانوا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله مشهورين بالزنا فنهى الله عن اولئك الرجال و النساء و الناس اليوم على تلك المنزل من

شهر شیئا من ذلك او اقيم عليه الحد فلا تزوجه حتى تعرف توبته» کافی ج ۵ / ۳۵۵.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۸۱

گرچه معنی اولی نکاح، جماع است، ناگفته نماند: زانی و زانیه در این آیه مؤمن نامیده نشده‌اند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

«لا- یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن فانه اذا فعل ذلك خلع عنه الايمان كخلع القميص» (صافی).

۴- وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

این آیه در بیان حد قذف است و آن اینکه کسی به زنی عقیف نسبت زنا بدهد، اگر چهار نفر شاهد عادل بر عین عمل زنا بیاورد، زن تازیانه می‌خورد و یا سنگسار می‌شود، و گر نه بر آن کس هشتاد تازیانه (حد قذف) می‌زنند. و دیگر شهادتش در هیچ چیزی مقبول نیست زیرا چنین کسان فاسق هستند، آمدن «هم» ظاهراً برای تأکیدات یعنی آنها حتماً فاسقند.

اگر زنی به مردی نسبت زنا بدهد، به زن هشتاد تازیانه زده می‌شود

«عن ابی جعفر علیه السلام فی امرأه قذفت رجلاً قال ثمانین جلدۀ» (۱)

این حکم درباره انسان آزاد و بنده نیز همین است، حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«اذا قذفت العبد الحر جلد ثمانین و قال هذا من حقوق الناس» (۲)

تفصیل این حکم باید در فقه دیده شود.

ناگفته نماند: اگر حد قذف تشریح نمی‌شد ناموس مردم در دست هوسرانان ملعبه می‌گردید، این حکم سخت و تازیانه خوردن برای محفوظ ماندن آبرو و نوامیس مردم است، اسلام در این زمینه سیاست بزرگی به کار برده است. ظهور آیه آنست که مدعی باید چهار شاهد بیاورد ولی اگر یکی از چهار

(۱) تفسیر برهان از کافی.

(۲) استبصار ج ۴ / ۲۲۸ ابواب القذف.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۸۲

شاهد خودش باشد کافی است.

۵- إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

استثناء است از «فاسقون» و آن قبول شهادتشان نیز لازم گرفته است، یعنی وقتی که از نسبت زنا دادن توبه کرد و به حکم غفور رحیم توبه‌اش قبول گردید، فاسق بودن از بین می‌رود، در اینصورت، شهادتش نیز پذیرفته خواهد شد، در مجمع البیان فرموده: این قول امام باقر و امام صادق علیهما السلام است. (۱)

به نظر بعضی استثناء فقط به فاسقون راجع است و بعد از توبه و تازیانه خوردن، فسق او از بین می‌رود ولی شهادتش قبول نیست، این قول ابو حنیفه و دیگران است که در مقابل اهل بیت علیهم السلام دکان باز کرده بودند.

مراد از و أَصْلَحُوا اصلاح اعمال است از جمله عدم تکرار تهمت زدن به زنان عقیف، در بیان توبه‌اش امام صادق علیه السلام فرموده است، در میان مردم خودش را تکذیب می‌کند تا به او حد زده شود، آن گاه استغفار می‌کند، چون چنین کند توبه‌اش معلوم می‌شود. تفسیر برهان.

۶- وَالَّذِينَ يَزُمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ.

این آیه با سه آیه بعدی درباره «لعان» است و آن این است که اگر کسی به زن خود نسبت زنا بدهد و چهار شاهد نداشته باشد باید پیش قاضی چهار دفعه بگوید: خدا را شاهد می‌گیرم که در این ادعا راستگویم، دفعه پنجم می‌گوید اگر در این سخن دروغگو باشم لعنت خدا بر من باد.

(۱)

«عن حریر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: القاذف یجلد ثمانین جلدۀ و لا تقبل له شهادة ابدًا الا بعد التوبۀ»
برهان از کافی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۸۳

اگر زن در مقابل این شهادتها ساکت باشد، زنا بر او ثابت می‌شود و سنگسار می‌گردد و اگر بخواهد از رجم نجات یابد باید چهار دفعه بگوید: خدا را شاهد می‌گیرم که شوهرم دروغ می‌گوید، در دفعه پنجم می‌گوید: لعنت خدا بر من باد اگر او راست گفته باشد، این همان لعان است که زن و شوهر به یکدیگر حرام ابدی می‌شوند و باید از همدیگر جدا شوند، در این زمینه روایتی در «نکته‌ها» خواهد آمد.

۷- وَالْخَامِسَةُ أَنْ لَعَنْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ یعنی بعد از چهار شهادت فوق، پنجمی آن خواهد بود که بگوید: لعنت خدا بر من اگر از دروغگویان باشم. «۱»

۸- وَيَذْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ این آیه و ما بعدش راجع به زن است، «ان تشهد» فاعل «یدرء» است و ضمیر «انه» به شوهر برمی‌گردد، یعنی عذاب (راجع به زن است)، «ان تشهد» فاعل «یدرء» است و ضمیر «انه» به شوهر برمی‌گردد، یعنی عذاب (رجم) را از او دفع می‌کند اینکه چهار دفعه بگوید خدا شاهد است که شوهرم دروغگوست ۹- وَالْخَامِسَةُ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ کلمه «و الخامسة» عطف است بر «اربع» در آیه قبل یعنی «و ان تشهد الخامسة» فاعل «کان» شوهر است. یعنی: دفعه پنجم آنست که بگوید: اگر شوهرم راست گفته باشد لعنت خدا من باد.

۱۰- وَلَوْ لَا- فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ این آیه در مقام امتنان راجع به تشریح احکام فوق است، جواب «لولا» محذوف است و از شرط آن فهمیده می‌شود تقدیر آن شاید چنین باشد: «لولا

(۱) و الخامسة به ضم تاء تقدیرش «و الشهادة الخامسة» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۸۴

فضل الله عليكم لشقیتیم و لفسدت جامعتم» یعنی: اگر تفضل و رحمت توبه پذیری و حکمت خویش برای شما متلاشی می‌گردید ولی خدا با فضل و رحمت و حکمت خویش برای شما احکام و مجازات تعیین کرد تا جامعه‌تان پاک و نوامیستان محفوظ گردد و به حکم تواب بودن، شما را می‌پذیرد تا بار دیگر مورد اطمینان باشید و از عذاب خدا نجات یابید آمدن کلمه فَضَّلَ اللَّهُ تَوَّابٌ با رحمت خدا ظاهراً برای بیان اهمیت امتنان است.

نکته‌ها

لعان:

در رابطه با آیه وَالَّذِينَ يَزُومُونَ أَرْوَاجَهُمْ ... شیخ طوسی رحمه الله در استبصار ابواب اللعان از عبد الرحمن بن حجاج نقل کرده که عباد بصری از امام صادق علیه السلام پرسید و من حاضر بودم که مرد یا زن خود چگونه ملاحظه می‌کند؟ امام فرمود: مردی از

مسلمین پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله اگر مردی داخل خانه‌اش شد و دید مردی با زن او زنا می‌کند وظیفه‌اش چیست؟ حضرت از او اعراض کرد.

مرد به خانه‌اش بازگشت و او همان بود که آن گرفتاری به وی رخ داده بود، در آن موقع حکم لعان از جانب خدا نازل گردید، رسول خدا آن مرد را خواست و فرمود: تو مردی را با زن خودت دیده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: برو زنت را بیاور خدای عز و جل درباره تو و زنت حکم نازل فرموده است.

آن مرد زن خویش را محضر پیامبر آورد، حضرت به آن مرد فرمود:

چهار دفعه خدا را شاهد بگیر که تو در این نسبت که به زنت می‌دهی راست می‌گویی آن مرد خدا را شاهد گرفت، آن گاه حضرت فرمود: از خدا بترس که لعنت خدا سخت است بعد فرمود: دفعه پنجم شهادت بده که اگر دروغ می‌گویی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۸۵

لعنت خدا بر تو باد، آن مرد شهادت داد، حضرت فرمود او را به کناری بردند.

آن گاه به زن گفت: چهار مرتبه خدا را شاهد بیاور که شوهرت دروغ می‌گوید زن چنین کرد، فرمود: صبر کن بعد موعظه‌اش کرد که از خدا بترس غضب خدا شدید است، سپس فرمود: دفعه پنجم شهادت بده که اگر شوهرت راست گفته باشد غضب خدا بر تو باد، زن چنین کرد، حضرت آن دو را از هم جدا کرد و فرمود: حالا که ملاعنه کردید دیگر ابد با هم مقاربت نکنید.

در تفسیر برهان نظیر این روایت از تفسیر قمی درباره مردی به نام عویمر بن ساعده عسجلانی نقل شده است.

در مجمع البیان درباره مردی به نام هلال بن امیه و نیز در تفاسیر اهل سنت در رابطه با عویمر و هلال بن امیه منقول است، به هر حال مطلب در همه روایات یکی است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۸۶

[سوره النور (۲۴): آیات ۱۱ تا ۲۶]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ (۱۲) لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۳) وَ لَوْ لَا فَضَّلُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا

أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوهُ بِالْسِتِّينِ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵)

وَ لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶) يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷) وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ

الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹) وَ لَوْ لَا فَضَّلُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ (۲۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَوْ لَا فَضَّلُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱) وَ لَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعْيَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى

الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيُغْنُوا وَ لِيُغْنُوا أُولَى - تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵)

الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۸۷

۱۱- کسانی که آن دروغ بزرگ را جعل کردند، گروهی از شما هستند، آن را برای خود شر حساب نکنید، بلکه آن برای شما خیر است، به هر یک از آنها سهم خود از گناه است و آنکه در معظم آن دروغ دخیل بود عذابی بزرگ دارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۸۸

۱۲- چرا وقتی که آن را شنیدید، مؤمنین و مؤمنات بر خود حسن ظن نکردند و چرا نگفتند:

این دروغ آشکار است!؟

۱۳- چرا بر آن گفته چهار شاهد نیاموردند و چون چهار شاهد نیاموردند، آنها نزد خدا دروغگو یابند.

۱۴- اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود، حتماً درباره دروغی که به آن اقدام کردید، شما را عذابی بزرگ می‌رسید.

۱۵- وقتی که آن دروغ را با زبان اخذ می‌کردید و چیزی را که به آن علم نداشتید با دهان می‌گفتید و آن را آسان می‌پنداشتید با آنکه نزد خدا بزرگ بود.

۱۶- وقتی که آن را شنیدید چرا نگفتید: ما را نرسد که این سخن بگوئیم: خدایا پاکی تو، این بهتان بزرگی است.

۱۷- خدا موعظه‌تان می‌کند از اینکه دیگر چنین کاری بکنید اگر مؤمن هستید؟

۱۸- و خدا آیات خویش را برای شما روشن می‌کند خدا دانا و حکیم است.

۱۹- کسانی که خوش دارند، کار ناشایست در میان اهل ایمان شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک دارند، خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

۲۰- اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اگر نبود که خدا رءوف و رحیم است (هلاک می‌شدید).

۲۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تابع وسوسه‌های شیطان نباشید، هر که تابع وسوسه‌های شیطان باشد، او به فحشاء و ناپسند امر می‌کند اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، کسی از شما اصلاً پاک نمی‌شد ولی خدا آنکه را بخواهد پاک می‌گرداند خدا شنوا و دانا است.

۲۲- اهل احسان و وسعت از کمک به خویشان و مساکین و مهاجران در راه خدا کوتاهی نکنند عفو کنند ملامت ننمایند آیا خوش ندارید که خدا شما را ببخشد که خدا آمرزنده و مهربان است.

۲۳- کسانی که به زنان عقیف. بی‌خبر و مؤمن نسبت زنا می‌دهند، در دنیا و آخرت ملعونند و عذابی بزرگ دارند.

۲۴- روزی که زبانهایشان و دستهایشان و پاهایشان آنچه می‌کرده‌اند شهادت می‌دهد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۸۹

۲۵- در آن روز خدا سزای حق آنها را می‌دهد و می‌داند که خدا او است حق آشکار.

۲۶- زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک است. زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک است پاکان از آنچه اهل افک می‌گویند برکناراند برای آنهاست آمرزش و روزی خوشایند.

کلمه‌ها

افک: دروغ بزرگ در جوامع الجامع آمده: «الافک: ابلغ الکذب» اصل آن به معنی برگرداندن است، دروغ را از آن افک گویند که از واقعیتش برگردانده شده است.

عصبه: جماعتی که به هم مربوط هستند عصب (بر وزن شرف): رگ.

معصوب چیزی است که با رگ به هم بسته شده است در جوامع الجامع گفته: جماعت را از آن عصبه گویند که کارها به وسیله آنها جمع و روبراه می‌شود.

کبره: کبر (بر وزن جسر): بزرگی و بزرگ.

افضتم: افاضه: وارد شدن اصل فیض به معنی جاری شدن است در مجمع فرموده: «افضتم ای خضتم».

تلقونه: تلقی: اخذ کردن توأم با قبول در مجمع البیان آمده: «تلقیت منه» یعنی از او اخذ و قبول کردم، معلوم می‌شود که افک را به صورت قبول نقل می‌کرده‌اند.

هینا: هون (بفتح هاء): آسانی. هین. آسان.

بهتان: دروغی که شخص را مبهوت می‌کند. بهت: تحیر.

تشیع: شیع (بفتح ش): آشکار شدن «شاع الخبر شیعا و شیوعا:

ذاع و فشا». تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۱۹۰

خطوات: خطوه: گام و قدم، خطوات جمع آنست ناگفته نماند خطوه فاصله دو قدم در راه رفتن و به فتح اول یک دفعه قدم برداشتن است، منظور از آن وساوس شیطانی است.

فحشاء: عمل بسیار زشت. راغب گوید: فحش و فاحشه و فحشاء هر قول و فعلی است که قبح آن بزرگ باشد، زمخشری گوید: کاری که قبحش خارج از حد است، علی هذا «منکر» به معنی ناپسند اعم از فحشاء است.

زکی: زکاء در اصل به معنی نمو و زیادت است به معنی پاکی و مدح نیز آید مراد از آن در اینجا پاکی است.

یأتل: الو (بر وزن عقل): تقصیر و کوتاهی. و قسم خوردن، ایتلاء از باب افتعال نیز به معنی کوتاهی و قسم خوردن آید «لا یأتل» کوتاهی نکنید.

یصفحوا: صفح: ترک ملامت، آن غیر از عفو است راغب گوید. آن از عفو ابلغ است طبرسی با عفو و تجاوز یکی دانسته است (قاموس قرآن).

یرمون: رمی: نسبت زنا، درباره یرمون المحصنات رجوع شود به آیه چهارم این سوره.

لعنوا: لعن: راندن و دور کردن «لعنه لعنا: طرده و ابعده عن الخیر».

شرحها

از ذکر ماجرای این آیات موی بر اندام آدمی راست می‌شود، منافقان و اشخاص ضعیف‌الایمان چه چیز مانده که بر سر بزرگان و انبیاء نیآورده باشند، تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۱۹۱

یکی از کارهای دشمنان راه خدا و راهنمایان توحید آن بوده که شخصیت بزرگان را لوث کنند و با وارد کردن اتهامات جلو نهضت و حاکمیت مکتب آنها را بگیرند.

در انقلاب اسلامی ایران، روزنامه‌های رژیم چه نسبتها که به امام خمینی ندادند، بعد از انقلاب انسانهای ناپاک چه تهمت‌هایی که بر شهید بهشتی و امثال او نزدند.

این مطلب از اول چنین بوده است برای کوبیدن شخصیت علی علیه السلام گفتند پدرش ابو طالب (رضوان الله علیه) مشرک از دنیا رفت برای کوبیدن شخصیت امام حسن علیه السلام گفتند: او سیصد نفر زن گرفت، و نیز گفتند: در تشییع جنازه‌اش ده‌ها زن که همه می‌گفتند: ما مطلقات او هستیم شرکت کرده بودند در این آیات هم ملاحظه می‌شود به بعضی از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله تهمت می‌زنند و می‌خواهند چراغ اسلام را با آن وسیله خاموش کنند.

در المیزان فرموده: اهل سنت روایت کرده‌اند که قضیه افک و تهمت درباره عایشه بود ولی شیعه روایت کرده‌اند که درباره ماریه قبطیه بود که «موقوس» پادشاه مصر به آن حضرت اهداء کرده بود، در هر دو حدیث ضعفهایی است ... مسلّم این است که این تهمت راجع به بعضی از زنان آن حضرت بود یا عایشه و یا ماریه، از وَ تَحَسَّبُوْنَهُ هَيْئًا وَ هُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيْمٌ و سائر آیات به دست می‌آید که جریان میان مردم شایع شده بود ... و تهمت سازان گروهی از مردم بودند ... منافقان و مریض القلبها بر شایع کردن آنها سعی می‌کردند تا آیات نازل شد و خدا از آن حضرت دفاع کرد.

در تفسیر برهان تفسیر قمی نقل شده: اهل سنت روایت کرده‌اند که آیات درباره عایشه نازل گردید آن گاه که در جریان جنگ بنی المصطلق به او تهمت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۹۲

زدند ولی شیعه روایت کرده‌اند که آیات درباره ماریه قبطیه نازل گردید آن گاه که عایشه او را متهم کرد.

ناگفته نماند روایات از دو طرف بسیار مضطرب است، چنان که المیزان اشاره فرموده و به طور تفصیل نقل کرد است.

برای روشن شدن فهم آیات شریفه، ماجرای افک را به طور خلاصه نقل می‌کنیم:

در مجمع البیان از عروه بن زبیر و سعید بن مسیب و دیگران از عایشه نقل شده که گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله چون قصد سفر می‌کرد میان زنان خود قرعه می‌کشید هر که را قرعه به نام او اصابت می‌کرد با خودش می‌برد، در جنگ بنی المصطلق قرعه به نام من اصابت کرد، همراه آن حضرت رفتم.

وقت برگشتن در محلی استراحت کرده بودم، من برای فضای حاجت از آنجا دور شدم، چون به آنجا باز آمدم، دیدم گردنبدن من افتاده است به محل قضای حاجت برگشته گردنبدن را یافتم و چون برگشتم لشکریان حرکت کرده بودند آنها به نظرشان که من در کجاوهم هستم، شترم را با کجاوه برده بودند، من گفتم: آنها حتماً به سراغ من خواهند آمد، بهتر است در همانجا بمانم من در آنجا نشستم، صفوان بن معطل سلمی (از مجاهدین بدر) که از لشکریان عقب مانده بود رسید، چون مرا شناخت شترش را خوابانید و مرا سوار کرد.

به خدا قسم که کلمه‌ای هم با من سخن نگفت، او شتر را می‌کشید تا مرا به لشکریان رسانید این سبب گردید که درباره من تهمت زدند عبد الله بن ابی بیشتر از همه در اشاعه تهمت تلاش می‌کرد.

چون به مدینه آمدم من یک ماه مریض بودم جریان را اشاعه می‌دادند ولی من خبری از آن نداشتم، اما من آن لطف سابق را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نمی‌دیدم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۱۹۳

فقط وقتی که وارد منزل می‌شد حالم را می‌پرسد، این مرا بسیار ناراحت می‌کرد علت آن را نمی‌دانستم، شبی با «ام مسطح» برای قضای حاجت رفتم، گوشه لباس او زیر پایش ماند و به خاک افتاد و گفت: مسطح هلاک شوی. من گفتم این فحش چیست؟ به کسی که در جنگ «بدر» حاضر شده فحش می‌دهی؟! او گفت ای عائشه مگر نشنیده‌ای پسر مسطح چه گفته است؟ گفتم مگر چه گفته است؟ او جریان اهل تهمت را به من نقل کرد، مرض من از شنیدن این سخن شدت گرفت، چون به منزل بازگشتم آن حضرت تشریف آورد و احوال مرا پرسید، گفتم اجازه می‌دهید به خانه پدرم بروم، می‌خواستم به وسیله پدرم از جریان با خبر باشم، آن حضرت اجازه فرمود، من به خانه پدرم آمدم.

به مادرم گفتم: مردم درباره من چه می‌گویند، مادرم گفت، قضیه را سهل بگیر، هر زنی که «هووها» داشته باشد چنین سخنان پشت سرش گفته می‌شود گفتم سبحان الله مردم درباره من چنین چیزی نقل می‌کنند آن شب را به روز رساندم بی آنکه آنی از گریه فارغ شوم یا چشمم به خواب رود.

چون وحی آسمانی در این زمینه نرسیده بود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را خواست و درباره من با آنها مشورت کرد، اسامه نظر داد که عائشه هم چنان بماند و گفت: یا رسول الله او اهل تو است و ما جز خیر از او

نمی‌دانیم، اما علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: خدا بر شما کار را تنگ نگرفته است، زنان غیر از عائشه زیاد هستند از کنیز عائشه تحقیق کنید به شما راست خواهد گفت.

آن حضرت (بریره) کنیز عائشه را خواست «۱» و گفت: بریره آیا از عائشه چیزی دیده‌ای که تو را ظنن کند؟ گفت: به خدایی که تو را به حق فرستاده

(۱) بریره کنیز عائشه بود گویی از حالات عائشه در خانه ابو بکر خبر داشت.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۱۹۴

است ... فقط از او این را دیده‌ام که او را خواب می‌گرفت، بز می‌آمد خمیر را می‌خورد، آن حضرت فرمود: من هم و الله او را پاک می‌دانم.

عائشه گوید: من گمان نداشتم در این زمینه وحی نازل شود اما امید داشتم که آن حضرت خواب به بیند و خدا در خواب برانت مرا به او بنمایاند، ولی به آن حضرت وحی آمد ... و فرمود: عائشه مژده باد بر تو که خدا تو را از این تهمت پاک کرده است.

در تفسیر ابن کثیر آمده: به دنبال سخن بریره، آن حضرت به منبر رفت و فرمود: مسلمانان من چه کنم با مردی که مرا درباره خانواده‌ام اذیت می‌کند ...

سعد بن معاذ انصاری گفت: یا رسول الله اگر از قبیله اوس باشد گردنش را می‌زنیم ... اسید بن خضیر از قبیله خزرج گفت اگر از خزرج باشد گردنش را می‌زنیم که چنین کسی منافق است.

مؤلف گوید: خلاصه جریان افک از طریق اهل سنت چنین است و الله اعلم این مطالب بر تفسیر آیات بر تفسیر آیات شریفه کمک خواهد کرد.

۱۱- إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

از جمله جأؤ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ معلوم می‌شود که آن گروه چند نفری جمع شده و این دروغ را ساخته‌اند، در مجمع البیان نقل شده که آن گروه عبارت بودند از عبد الله ابی سلول (رئیس منافقین) که از همه بیشتر تلاش می‌کرد مسطح بن اثانه، حسان بن ثابت و حمه دختر جحش یعنی دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه بعد از نزول آیات. حد قذف خوردند.

الف و لام افک برای عهد و اشاره به افک معهود است، اگر لا تَحْسَبُوهُ تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۱۹۵

شَرًّا ...

خطاب به عامه مسلمین باشد معنایش آنست که اینگونه کارها اهل باطل و اهل انحراف را آشکار می‌کند، اهل حق از اهل باطل شناخته می‌شوند، در نتیجه به صلاح و خیر جامعه تمام می‌شود، درست است که مدتی موج اینگونه کارها، عده‌ای را ناراحت می‌کند ولی بالاخره حق و باطل هر دو جای خود را می‌گیرد.

جمله لِكُلِّ امْرِئٍ ... مؤید این مطلب است زیرا می‌فرماید. اثم و ضرر آن برای کسانی است که آن را پیش آورده‌اند: و عبد الله بن ابی که معظم افک از جانب او بود و همه جا آن را بازگو می‌کرد، و گناهِش از همه بیشتر است و برای او عذاب بزرگی است. «۱».

۱۲- لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ.

یعنی وظیفه مؤمنین و مؤمنات آن بود که وقت شنیدن آن به خودشان حسن ظن کرده و می‌گفتند: این دروغ آشکار است ولی به جای این، آن افک را یقین تلقی کرده و اشاعه دادند، لفظ «انفسهم» برای آنست که جامعه از نظر اسلام به حکم یک پیکر و یک انسان است، حسن ظن مسلمانان به عائشه و صفوان بن معطل، حسن ظن به خودشان بود.

إِذْ سَمِعْتُمُوهُ جملہ معترضه است و تقدیر آیه «لو لا ظن المؤمنون...»

می‌باشد «قالوا» عطف است بر «ظن» یعنی «لو لا قالوا هذا افك».

اولا مؤمنان باید بر یکدیگر حسن ظن داشته باشند، چرا حسن ظن نکردید؟

(۱) ناگفته نماند: ظاهر آنست که آیه الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءِ تَوَامُّ بِآيَاتِ افك نازل شده است و گر نه لازم بود، رسول خدا (ص) به اهل افک حد بزند و منتظر نزول برائت عائشه نباشد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۹۶

ثانیا اشاعه دهندگان دلیلی بر گفته خود نداشتند، سخن بی مدرک را چرا پذیرفتید؟ سخن بی مدرک محکوم به کذب است خواه در واقع حق باشد یا باطل؟! ۱۳- لَوْ لَا جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءٍ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ.

یعنی می‌بایست بر این گفته چهار شاهد می‌آوردند، حالا که ادعا کرده و شاهد نیاورده‌اند، آنها پیش خدا دروغگویانند، چون ادعا بدون دلیل کذب است.

۱۴- وَ لَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفْضَلْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ این آیه در آیه دهم نیز گذشت و اشاره است به اینکه رحمت و فضل خدا پیوسته متوجه مسلمانان می‌باشد، منظور از عذاب عظیم، عذاب دنیا و آخرت است، یعنی در مقابل این افک که در آن وارد شدید و نتیجه‌اش لکه‌دار شدن نبوت بود، هر آینه عذاب شما را می‌گرفت، وَ لَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَظْفُ است بر لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ.

۱۵- إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسَّتِيكُم وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ.

لفظ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ ظرف است برای «افضتم» یعنی: وارد آن افک و دروغ شدید موقعی که آن را با زبان اخذ می‌کردید، تلقی و اخذ با زبان اشاره بر آنست که این سخن فقط در زبان بود و برای تثبت آن در قلوب، مدرکی نبود، علی‌هذا جمله وَ تَقُولُونَ ... تفسیر آن است وَ تَحْسَبُونَهُ ... تویخ است برای مسلمانان که نتیجه اینکار لکه‌دار شدن دودمان نبوت و صدمه به دعوت اسلامی بود، اما شما آن را سهل می‌پنداشتید. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۱۹۷

۱۶- وَ لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این اعتراض سوم و عطف است بر لَوْ لَا- إِذْ سَمِعْتُمُوهُ یعنی: اگر با حکم اسلام پیش می‌آمدید باید بعد از شنیدن آن می‌گفتید: چون دلیلی بر این گفته نیست نمی‌شود آن را بر زبان آورد و زبان به زبان نقل کرد. و چون سخنی بدون مدرک و از طرف دیگر مربوط به ناموس نبوت بود لازم بود که بگوئید: خدایا تو منزهی که این بهتان بزرگی است.

«سبحانک» جمله معترضه است، این ادب قرآن است که اول خدا را تنزیه می‌کند، سپس انسان را (از المیزان).

۱۷ و ۱۸- يَعْظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ موعظه است که دیگر از چنین کارها نکنند، که مقتضای ایمان همین است خدا چون به مصالح مسلمین داناست و کار را از روی مصلحت و حکمت می‌کند لذا آیات خویش را بازگو می‌نماید تا مستفید گردید.

۱۹- إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ این آیه یک تهدید عمومی است و در عین حال نتیجه‌گیری از جریان افک است که گذشت «یحبون» حاکی است که نه تنها اشاعه فحشاء سبب عذاب است بلکه حتی دوست داشتن و خواستن آن نیز سبب عذاب است.

منظور از فاحشه مطلق فحشاء است نظیر زنا و لواط ولی از روایات فهمیده می‌شود که مطلق کارهای ناپسند است، غرض از عذاب دنیا نمی‌شود حد قذف و حد زنا باشد، زیرا دوست داشتن اشاعه فحشاء سبب حد نمی‌شود، وانگهی به شخص قاذف حد زده

می‌شود خواه به فکر اشاعه فحشاء باشد یا نه، پس منظور از تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۱۹۸ عذاب غیر از حد است.

جمله وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ... توجیه حکم صدر آیه است، یعنی شما نمی‌دانید اشاعه فحشاء چطور جامعه را فاسد می‌کند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: هر که درباره مؤمن آنچه را که دو چشمش دیده و دو گوشش شنیده بدیگران بگوید او از اهل این آیه است إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ ... (۱).

محمد بن فضیل به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفت: فدایت شوم از برادر مؤمن چیز ناپسندی می‌شنوم، از او می‌پرسم انکار می‌کند با آنکه اشخاص موثق به من خبر داده‌اند، امام فرمود: ای محمد گوش و چشم خود را درباره برادر مؤمن تکذیب کن اگر پنجاه بینه (صد شاهد) پیش تو شهادت دهند آنها را تکذیب و برادرت را تصدیق کن و چیزی از او اشاعه نکن که او را بد جلوه دهی و مروتش را از بین ببری و بشوی از کسانی که خدا درباره آنها فرموده: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ ... (۲) از امام صادق از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقل شده:

«قال: قال رسول الله من اذاع فاحشه كان كمتديها» (۳).

۲۰- وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ این آیه تکرار امتنان از جانب خدا و توجیه آیه سابق است یعنی آمدن چنین تهدید در اثر فضل و رحمت و رأفت خداست، خبر «لولا» «لهلکتکم» و مانند آن می‌باشد.

۲۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ

(۱-۲) تفسیر برهان.

(۳) تفسیر صافی از کافی.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۱۹۹

خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ این آیه در رابطه با آنست که این گونه کارها در اثر وسوسه‌های شیطان است، که انسان را وادار می‌کند به اشخاص پاک تهمت بزنند و کارهای ناپسند انجام بدهد، علت اینکه نباید به وسوسه‌های شیطان گوش داد آنست که شیطان جز به کارهای بسیار زشت یا مطلق کارهای زشت دستور نمی‌دهد، «منکر» مطلق چیزهایی است که شرع و عقل ناپسند می‌دارد، فحشاء کارهای بسیار زشت است از قبیل نسبت دادن زنا به دیگران و امثال آن.

جمله: لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ در سوره بقره / ۱۶۸ و ۲۰۸ و انعام / ۱۴۲ نیز گذشت.

وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ این سومین بار است که لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ در جریان افک تکرار می‌شود، این نشان می‌دهد که مطلب راجع به خانواده رسالت بوده و بسیار خطرناک بوده است، و اگر خدا آن را انکار نمی‌کرد به آبروی رسالت و در نتیجه به دعوت اسلامی صدمه رسیده بود.

آیه صریح است در اینکه پاک کننده و پاک نگهدارنده انسان خداست و حافظ آبروی انسان خداست، همانطور که آبروی آن حضرت را خدا حفظ کرد آبروی همه را او حفظ می‌کند، ولی خدا فقط کسی را تزکیه و پاک می‌کند که آمادگی آن را داشته باشد، خدا سمیع و علیم است که آمادگی‌ها را می‌داند، و آنچه درباره مردم می‌گویند می‌شنود و یا ندای وجدانها را می‌شنود.

۲۲- وَ لَا يَأْتِلُ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أَوْلَى الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيُغْفُوا وَ لِيُغْفُوا أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۲۰۰

در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده: عده‌ای از صحابه قسم خوردند که به هیچ یک از کسانی که در جریان افک شرکت کرده بودند کمک مالی نکنند، آیه درباره آن نازل گردید، مراد از فضل ظاهرا احسان است یعنی آنها که صاحب احسان و ثروت هستند

از احسان به خویشان کوتاهی نکنند و عفو کنند و ملامت ننمایند **أَلَا تُحِبُّونَ ...** مفید آنست که عفو شما از آنها سبب غفران ذنوب شما خواهد بود، حالا که آنها توبه کرده و تازیانه خوردند دیگر شما نیز اغماض بکنید، البته این مسئله شامل عبد الله ابی نمی شود که او فقیر نبود و آیه نظری به او ندارد.

۲۳- **إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصِنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** آیه شریفه یک حکم عمومی است اگر چه در جریان افک هم نازل شده باشد، محصنات یعنی زنان عفیف غافلات یعنی زنانی که از فواحش غافلند و زنا و امثال آن حتی در فکرشان هم نیست.

ناگفته نماند: هر یک از سه وصف در حرمت و ثبوت حد کافی است ولی اجتماع هر سه، گناه را شدیدتر می کند، چنین کسان در هر دو جهان از رحمت خدا بدور می باشند و عذابی بزرگ در کمین آنهاست.

۲۴ و ۲۵- **يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ** این آیه می گوید: روز قیامت زبان و دست و پاهایشان بر علیه آنها شهادت خواهند داد و خدا کیفر حقشان به طور کامل به آنها خواهد رسانید، آیه هم تهدید است و هم از یک حقیقت بزرگ که شهادت اعضا است خبر می دهد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۰۱

ظهور **بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** در عموم اعمال بد است نه تنها در نسبت زنا، ناگفته نماند: هر عضو از اعضاء بدن به عمل کرد خود شهادت می دهد، مثلاً- زبان به غیبت، بهتان، دروغ، تهمت و امثال آن گواهی می دهد، دستها و پاها نیز به اعمال که از آنها سر زده است شهادت خواهند داد.

نظیر این آیه است آیات: **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** یس / ۵۶ **حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَصَلِّتْ / ۲۰** ظهور آیات در آنست که اعضاء بدن کفار و بدکاران بر علیه آنها گواهی خواهند داد، این مطلب درباره اعمال خوب نیست، آری **يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمُ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ** رحمن / ۴۱.

وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ کلام عجیبی است و آن اینکه خدا حق و آشکار است در او ابدا پنهانی نیست و از ابده بدیهیات است ولی بدکاران از حق و آشکار بودن خدا غفلت دارند و در قیامت با رسیدن به مجازات این غفلت از آنها می رود و میدانند که خدا حق آشکار است در همه جا بوده و از همه چیز خبر داشته است.

۲۶- **الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِثِ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤْنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ** مقصود از این آیه ظاهراً آنست که: شما وقتی که چیزی می گوئید به بینید در پشت سر چه کسانی حرف می زنید، نسبت زنا و امثال آن باید متوجه زنان و مردان ناپاک باشد نه متوجه زنان و مردان پاک آنها از نسبتهای ناپاک برکنار هستند خدا آنها را مورد مغفرت قرار خواهد داد و روزی گوارا در بهشت نصیب آنهاست. تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۰۲

تکرار اوصاف ظاهراً برای آنست که بفهماند: پاکان مال پاکان و برای پاکانند و همیشه یکدیگر را پیدا می کنند، آنها پاکند و پی کارهای پاک می روند چنان که ناپاکان نیز بعکس می باشند این آیه اگر چه در جریان افک نازل شده باشد یک مطلب کلی است. در مجمع البیان از حضرت باقر و حضرت صادق صلوات الله علیهما نقل شده این آیه مانند آیه **الرَّانِي لَا يَنْكُحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً ...** است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۰۳

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۲۹) قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْصُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَانِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲) وَ لَيْسَتْغَفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْهِمَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَ آتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۰۴

۲۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌هایی که جز خانه‌های خودتان است داخل نشوید تا اذن بگیرید و بر اهل آنها سلام کنید، این برای شما بهتر است تا پند پذیرید.

۲۸- اگر در آنجا کسی نیافتید داخل نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر گویند:

برگردید، برگردید، آن برای شما پاکتر است، خدا به آنچه می‌کند داناست.

۲۹- شما را گناهی نیست که به خانه‌های غیر مسکون که در آنها متاعی دارید داخل شوید خدا آنچه را که آشکار و پنهان می‌کند می‌داند.

۳۰- به مؤمنان بگو: نگاه خویش را پائین آورند و عورت خویش را مستور کنند، این برای آنها پاکتر است، خدا به آنچه می‌کنند داناست.

۳۱- و به زنان مؤمن بگو نگاه خویش را پائین آورند و عورت خویش را به پوشانند و تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۰۵
زینت خود را آشکار نکنند مگر آنچه ظاهر است روسریهای خویش را به گریبانها بزنند زینت خویش را آشکار نکنند مگر به شوهرانشان یا به پدرانشان یا به پسرانشان یا به پسران شوهرانشان یا به برادرانشان یا به پسران برادرانشان یا به پسران خواهرانشان یا به زنانشان یا به غلامانشان یا به سفیهان که حاجتی به نکاح ندارند یا اطفالی که بر عورتهای زنان واقف نشده‌اند.

پاهایشان را به زمین نکوبند تا آنچه از زینت پنهان می‌کنند، معلوم شود ای مومنان همه به خدا توبه کنید تا رستگار شوید.

۳۲- زنان بی‌شوهر و مردان مجرد را به نکاح وادارید و نیز از غلامان و کنیزان که شایستگی آن را دارند اگر فقیر باشند، خدا از کرم خویش آنها را غنی می‌کند که خدا وسعت دهنده و داناست.

۳۳- آنان که قدرت نکاح ندارند خود را از زنا حفظ کنند تا خدا از کرم خویش بی‌نیازشان گرداند، از بردگان شما کسانی که کتاب می‌خواهند اگر در آنها خیری دیدید مکاتبه کنید و از مال زکاه که خدا داده به آنها بدهید کنیزان جوان را اگر عفت اختیار

می‌کنند به زنا مجبور نکنید تا مال دنیا به دست آورید، هر که آنها را اجبار کند، خدا بعد از اجبارشان آمرزنده و مهربان است. ۳۴- برای شما آیاتی روشن‌گر نازل کرده‌ایم و حکایتی از مردمانی پیش از شما گذشته‌اند و اهل تقوی را موعظه نازل کرده‌ایم.

کلمه‌ها

تستأنسوا: انس (بضم اول): الفت. استیناس: طلب الفت و انس است با کاری که باعث الفت و آشنایی باشد مانند تنحنح و ذکر خدا. از کی: پاکتر زکی: پاک زکاه در اصل به معنی رشد و نمو است.

یغضوا: غض: کم کردن صدا و کم کردن نگاه راغب گوید: «الغض:

النقصان من الطرف و من الصوت» طبرسی نیز چنین فرموده است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۰۶ و اضافه می‌کند که اصل غض به معنی نقصان است، در قرآن آمده: وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ لَقَمَانٍ / ۱۹ یعنی از صدایت بکاه، علی علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه در جنگ جمل دستور می‌دهد

«ارم ببصرک اقصى القوم و غض بصرک»

خطبه ۱۱ یعنی نگاهت را به انتهای این قوم بیافکن همه حرکاتشان را زیر نظر بگیر و نگاهت را پائین بیاور، پس منظور از «یغضوا» بستن چشم نیست بلکه پائین آوردن نگاه و نگاه نکردن است.

خمر: (به ضم خاء و میم) روسری‌ها، مفرد آن خمار است، خمر در اصل به معنی پوشاندن است، شراب را خمر گویند که عقل را می‌پوشاند.

جیوبهن: جیب: قلب و سینه (قاموس) منظور از آن در آیه سینه است.

طبرسی فرموده: جیوب کنایه از سینه‌هاست زیرا گریبانهاست که روی سینه‌ها را می‌پوشاند، پس منظور از آن گریبان (بقه لباس) است.

بعولتهن: بعل: شوهر. جمع آن بعول است.

الاربه: ارب و اربه: حاجت و نیاز آن دو بار در قرآن آمده است یکی این آیه، دیگری در طه / ۱۸.

عورات: عورت هر چیزی است که انسان از ظاهر شدن آن شرم دارد مثل آلت تناسلی آن کنایه از «عار» است. جمع آن عورات می‌باشد.

الایامی: ایام (با تشدید): زنی که شوهر ندارد و نیز مردی که زن ندارد، چنان که در قاموس اللغة گفته است، در آیه هر دو مراد هستند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۰۷

جمع ایامی است.

لیستعفف: عفت و خود نگهداری بجوید. در معنی عفت گفته‌اند: حالتی است که از غلبه شهوت باز می‌دارد، منظور از آن در آیه خود نگهداری از زنا و مانند آنست.

کاتبوهم: منظور از کتابت در آیه آنست که شخص با غلام خود نوشته‌ای در میان بگذارد که اگر فلان مبلغ پول بدهی تو را آزاد می‌کنم «کاتبوهم»: مکاتبه کنید با آنها.

فتیات: کنیزان جوان مفرد آن فتاه است فتی: تازه جوان جمع آن فتیان و فثیه است.

بغاء: زنا. یعنی در اصل به معنی طلب توأم با تجاوز است، زنا را از آن بغاء گویند که تجاوز از حد است، زیرا حد زن آنست که زنا نکند.

تحصنا: آن از حصن به معنی عفت است تحصن: اختیار عفت.

عرض: مال دنیا. عَلت این تسمیه آنست که هر چیز ناپایدار را عرض گویند.

شرحها

این سوره بیشتر در رابطه با احکام است، چنان که از آیات گذشته معلوم گردید. در این آیات، احکامی در زمینه داخل شدن به خانه‌های مردم، و تحفظ مردان از زنان و زنان از مردان، و درباره محارم و ازدواج و وادار نکردن کنیزان بر زنا و ... بیان شده است که مراعات آنها سبب سعادت جامعه انسانی است، با دقت در آیات باهمیت احکام اسلامی متوجه خواهیم گشت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۰۸

۲۷- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ این آیه و دو آیه بعدی در رابطه با داخل شدن به خانه‌های دیگران است منظور از تَسْتَأْذِنُوا آشنایی دادن و طلب انس و سکون قلب صاحب خانه است یعنی سرزده و بدون اذن به خانه‌های دیگران داخل نشوید و کاری کنید که به حکم اجازه خواستن از صاحب خانه باشد.

در مجمع البیان آمده که ابو ایوب انصاری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید:

استیناس چیست؟ فرمود: انسان سبحان الله الحمد لله الله اکبر می گوید یا تنحج می کند.

مردی به آن حضرت گفت: وقتی که وارد محضر مادرم می شوم باز اذن بگیرم فرمود: آری، مرد گفت مادرم جز من خادمی ندارد، فرمود: آیا خوش داری او را عربان بینی؟ گفت: نه، فرمود: پس وقت داخل شدن اذن بگیر.

ناگفته نماند: این عمل سبب می شود که مردم به یکدیگر اطمینان پیدا کنند حریم‌ها محفوظ گردد آنچه مردم خوش دارند کسی از آن آگاه نگردد هم چنان از دیگران پوشیده بماند، بالاخره نتیجه‌اش ظاهر شدن خوب‌ها و مستور ماندن ناشایست‌ها است، لذا فرموده ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ جَمَلُهُ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تقدیرش چنین است «قيل لكم ذلك لعلكم تذكرون».

پس لازم است وقت داخل شدن به خانه‌های دیگران اجازه خواست و سلام کرد.

ناگفته نماند: از آیه روشن می شود که وقت نزول آیه، خانه‌های مدینه درب نداشته است و مردم از پرده و مانند آن استفاده می کرده‌اند و گر نه، در زدن مطرح می شد، گویند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در کنار خانه می ایستاد و سه دفعه سلام تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۰۹

می فرمود اگر جوابی نمی شنید برمی گشت.

۲۸- فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ این آیه دستور می دهد که اگر دیدید کسی در خانه نیست داخل نشوید و آن قدر صبر کنید تا صاحب خانه حاضر شود و اجازه دهد و احيانا اگر عذر خواست که فعلا نمی توانم شما را بپذیرم، قبول کنید و برگردید این قبول کردن و برگشتن برای شما پاکتر است، زیرا اگر چنین نباشد، صاحب خانه مجبور می شود که دروغ جعل کند یا مثلا به پسرش بگوید، بگو پدرم در خانه نیست، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ ... حاکی از آنست که عدم قبول عذر و جعل دروغ دو گناه است.

۲۹- لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ منظور از بیوت دکانها، تجارتخانه‌ها، حمامها، گاراژها و امثال آنست که در داخل شدن آنها، اذن گرفتن لازم نیست زیرا صاحبان آنها اجازه داخل شدن به عموم داده‌اند، فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ نشان می دهد که در داخل شدن به آنها باید غرض داشته باشد و به طور گردش و تماشا نشود.

غَيْرَ مَسْكُونَةٍ نشان می دهد که این خانه‌ها برای سکونت ساخته نشده‌اند بلکه برای تجارت و امثال آن آماده شده‌اند، «متاع» را استماع و منفعت» معنی کرده‌اند و بعضی به معنی اجناس گفته‌اند که برای خریدن انسان آماده شده است از حضرت صادق صلوات الله عليه در تفسیر «بیوتا» نقل شده که مراد حمامها و کاروانسراها و آسیابها است «۱» وَاللَّهُ يَعْلَمُ ... تعلیل صدر آیه است.

۳۰- قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

(۱)

«قال الصادق (ع) هی الحامات و الخانات و الارحیه تدخلها بغیر اذن»

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۱۰

این آیه و آیه بعدی در زمینه نگاه کردن به نامحرم و بیان محارم است.

المیزان غض را بستن چشم فرموده است ولی لعنت آن را تأیید نمی کند، به هر حال ترجمه آزاد آن «نگاه نکنند» است، علی هذا آن نهی از نگاه کردن به نامحرم است.

مراد از حفظ فرج ستر عورت است نه حفظ فرج از زنا و لواط» از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: حفظ فرج در همه جای قرآن به معنی حفظ از زنا است مگر این آیه که به معنی حفظ از نگاه کردن دیگران است. «۱»
چند مطلب درباره آیه باقی ماند اول: «یغضوا» جواب شرط محذوف است یعنی: «ان تقل لهم یغضوا» و شاید تقدیر آن «لیغضوا» باشد.

دوم: المیزان نظر داده که «من» در مِنْ أَبْصَارِهِمْ به معنی ابتداء غایت است یعنی غض را از چشمان شروع کنند، مجمع البیان آن را به لفظ «قیل» نقل کرده است.

سوم: ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ ... تعلیل دستور غض است که این کار پاکتر است و گر نه عفت عمومی از بین می رود، شما با نگاه به زنان دیگران قلوبتان به آنها متمایل می شود و این کار به فحشاء می کشد، وانگهی خدا از کارتان با خبر است پیش او مسئول می شوید.

۳۱- وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا غَضُ ابْصَارٍ وَحِفْظُ فُرُوجٍ مِنْ آيَةِ قَبْلِ
روشن گردید یعنی زنان باید به مردان نگاه نکنند و عورت خویش را از نامحرم مستور کنند.

(۱)

«عن ابی عبد الله (ع) فی القرآن من حفظ الفرج فهو من الزنا الا هذه الاية فانها من النظر (برهان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۱۱

ناگفته نماند زینت زنان دو جور است یکی زینتهایی است که تا زن آنها را آشکار نکند آشکار نمی شوند مانند گوشواره، گردنبند، خلخال، موی سر، لباسهای زینتی که زن از زیر لباس ظاهری می پوشد و مانند آن، این زینتها به حکم وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ آشکار کردنش حرام است، البته آن گاه که زن آنها را پوشیده باشد و گر نه نشان دادن آنها به تنهایی حرام نیست. دیگر احتیاج نیست که بگوئیم مراد از زینت مواضع زینت است.

دیگری زینتهایی است که قهرا برای رفع حوائج مادی آشکار می شوند، مانند سرمه چشم، خضاب دست، انگشتر، لباس تازه که زن از رو پوشیده است و مانند آن، مثلا زن اگر قسمتی از صورت خود را نیز پوشیده باشد موقع راه رفتن یا خریدن چیزی سرمه چشم او دیده خواهد شد، یا موقعی که می خواهد جنسی را از جا بردارد خضاب دست و انگشترش دیده خواهد شد و هکذا، علی هذا بحکم إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا پوشاندن این زینتها واجب نیست.

ناگفته نماند اینکه می گوئیم: پوشاندن آنها بر زنان واجب نیست نتیجه اش آن نخواهد بود که به مردان نگاه کردن جایز است، زیرا حکم قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا به قوت خویش باقی است.

اکنون روایات را در این زمینه در نظر می آوریم. از زراره از حضرت صادق علیه السّلام درباره زینت ظاهره نقل شده که فرمودند:

آن سرمه و انگشتر است

«قال الزینة الظاهرة الكحل والخاتم» (۱)

و در روایت دیگر از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده. زینت ظاهر عبارت است از لباس، سرمه، انگشتر؟ خضاب دست و دستبند (۲) و نیز از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند: کدام قسمت زن نامحرم دیدنش حلال است فرمود: صورت، دو پا و دو دست
«قال قلت له ما يحل للرجل ان يرى

(۱-۲) کافی کتاب نکاح باب ما يحل النظر اليه من المرأة.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۲۱۲

من المرأة اذا لم يكن محرما قال: الوجه و القدمان و الكفان» (۱)

در سند این روایت در کافی لفظ «عن بعض اصحابنا» واقع است باید به فقه رجوع کرد. به نظر می‌آید که این روایت مصداق «زینت» نباشد.

مگر بنا بر روایت فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السّلام که از آن حضرت پرسید آیا بازوان زن از زینت است؟ فرمود:

«نعم و ما دون الخمار من الزينة و ما دون السوار» (۲)

یعنی آنچه خمار آن را می‌پوشاند و آنچه بالاتر از دستبند است زینت می‌باشد.

و لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ.

گویند زنان مدینه اطراف چارقد های خود را به پشت سر می‌انداختند، در نتیجه سینه و گردن و گوشها آشکار می‌شد، آیه دستور داد که اطراف چارقد به گریبانها بیاندازند، تا گردن، سینه و گوشها مستور باشد.

و لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ أَخَوَاتِهِنَّ.

مراد از زینت همانست که آشکار کردن آن بر نامحرمان حرام است، در اینجا هشت گروه از محارم سببی و نسبی ذکر شده است معلوم می‌شود که پدر شوهر و همچنین ناپسری بر زن محرم است و نشان دادن زینت بر آنها حرام نیست.

أَوْ نِسَائِهِنَّ منظور از «نسائهن» زنان مؤمن است یعنی می‌توانند زینت خود را به زنان مؤمن نشان دهند اما نمی‌توانند در نزد زنان غیر مسلمان لخت شوند و زینت خود را نشان دهند، زیرا زنان غیر مسلمان مصونیت ایمانی ندارند و آنچه از زنان مسلمان دیده‌اند پیش شوهران خود نقل می‌کنند و آن به فحشاء

(۱-۲) کافی کتاب نکاح جلد ۵ باب ما يحل النظر اليه من المرأة. [...]

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۲۱۳

می‌کشد ولی زنان مؤمن آنچه دیده‌اند به شوهران خود نقل نمی‌کنند. در فقیه از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده: سزاوار نیست، زن در نزد زن یهودی یا نصرانی زینت خود را نشان دهد، چون آنها این را برای شوهران خود نقل می‌کنند (۱) «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ ظهور این کلمه در آنست که می‌توانند زینت خود را به مملوک خود نشان دهند، غلام باشند یا کنیز.

از عبد الرحمن بن ابی عبد الله روایت شده گوید از امام صادق علیه السّلام پرسیدم غلام موی خانم خود را می‌بیند؟ فرمود: مانعی نیست. (۲)

در بعضی از روایات از آن حضرت نقل شده:

«لا بأس ان ينظر ان ينظر الى شعرها اذا كان مأمونا» (۳).

در مجمع البیان فرموده: گویند: جایز نیست برده به موی خانم خویش نگاه کند، و گویند: آن شامل غلامان و کنیزان هر دو است و آن از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است.

أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرَّجَالِ مَنْظُورٍ از «اربه» احتیاج به نکاح است یعنی شهوتی ندارد که او را به ازدواج محتاج کند، بنا بر روایات مراد ابلهان است که انسان سرپرست آنهاست، از این جهت به آنها تابع گفته شده است که تابع سرپرست و وصی هستند، از حضرت صادق صلوات الله علیه در تفسیر آن نقل شده:

«قال الاحمق المولى عليه الذى لا يأتى النساء.»

أَوِ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ.

(۱)

«حفص البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال: لا- ینبغی للمرأة ان تنکشف بین یدی الیهودیة و النصرانیة فانهن یصفن ذلك لاوزاجهن» المیزان.

(۲)

«قال سئل ابا عبد الله عن المملوك یری شعر مولاته؟ قال: لا بأس (برهان)

(۳) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۱۴

الف و لام برای استغراق است یعنی جماعت اطفال که بر عورات زنان و چیزهایی که زنان باید پوشانند واقف نشده‌اند، به عبارت دیگر بر فروج زنان غالب نشده‌اند و قدرت مجامعت ندارند گویند مراد از آن بلوغ و شاید تمیز باشد.

و لا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن.

یعنی وقت رفتن پا به زمین نکوبند تا صدای خلخالشان شنیده شود.

و توبوا إلی الله جمیعاً أیها المؤمنون لعلکم تفلحون در آخر آیه فرموده: همگی بطرف خدا برگردید و به دستوره‌ای خدا عمل کنید تا رستگار گردید.

۳۲- وَ أَنْكَحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ به دنبال نهی از نگاه کردن به نامحرم و بیان محارم در این آیه دستور می‌دهد که زنان بی‌شوهر را شوهر دهید و مردان بی‌زن زن بگیرند و نیز از غلامان و کنیزان خود هر که شایستگی و آمادگی این کار را داشته باشد در حقش ازدواج را عملی کنید، فرموده: از تأمین زندگیشان واهمه نکنید که خدا بی‌نیازشان می‌کند، در تأکید آن فرموده: خدا وسعت دهنده و دانا به حاجت مردم است.

در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: هر که از ترس فقر ازدواج نکند به خدا سوء ظن کرده است که خدا فرموده: إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ «۱».

(۱) تفسیر برهان از کافی. در مجمع البیان آمده:

«قال الصادق علیه السلام من ترك التزويج مخافة العيلة فقد اساء الظن بربه لقوله سبحانه ان يكونوا فقراء يغنيهم الله من فضله.»

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۱۵

۳۳- وَ لَيْسَ تَعْفِيفِ الدِّينِ لَا- يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ در این آیه چندین مطلب مورد نظر است. اول اینکه: هر که قدرت مالی برای ازدواج ندارد از فحشاء و زنا پرهیز کند و خود را نگاه دارد تا خدا به او از کرم خود قدرت مالی عطا فرماید، در

جمع میان این آیه و آیه قبلی گفته‌اند: مراد از آیه اول کسی است که کار دارد ولی هنوز وسعت مالی پیدا نکرده است، و منظور از آیه دوم کسی است که کار هم ندارد و اگر تزویج کند آواره خواهد ماند و الله العام. دوم:

وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ منظور از مکاتبه آنست که شخصی با غلام خویش قرار می‌گذارد که مقداری پول به او بدهد و در مقابل آزاد شود، آیه دستور می‌دهد که اگر غلامان چنین چیزی از شما خواستند اجابت کنید، مراد از آتوهم... آنست که شخص مقداری از مال زکاه به او بدهد و او در مقابل قیمت خود به مولایش برگرداند، زیرا یکی از موارد زکاه آزاد کردن غلامان است، منظور از إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا گفته‌اند، دانستن شایستگی آنها به اینکار است، تفصیل احکام مکاتبه باید در فقه دیده شود.

وَلَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. «۱»

علی بن ابراهیم فرموده: عرب و قریش کنیزان را می‌خرند و برای آنها مقرری معین کرده و میگفتند: بروید زنا دهید و پول بیاورید خدا از اینکار آنها را نهی کرد، طبرسی رحمه الله فرموده: عبد الله بن ابی شش نفر کنیز داشت

(۱) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۱۶

آنها را وادار به زنا دادن می‌کرد. لِيَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا نشان می‌دهد که منظورشان از اینکار رسیدن به پول بود. قید إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا برای آنست که اگر عفت اختیار نکنند دیگر اجباری در بین نخواهد بود، نه اینکه در صورت عدم اراده تحصن، اجبار کردن جایز است به عبارت دیگر در صورت عدم اراده تحصن، سالبه بانتفاع موضوع است. وَمَنْ يُكْرِهَنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی در صورت مجبور بودن گناهی بر آنها نیست که خدای آمرزگار و مهربان آنها را خواهد بخشود. گناه از آن اجبار کننده است.

از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل شده: «لا يؤاخذهن الله بذلك اذا اكرهن».

۳۴- لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.

این آیه در رابطه با تأکید مطالب آیات گذشته است، یعنی قدر این سخنان را بدانید و بدانها عمل کنید آیات مُبَيِّنَاتٍ یعنی آیاتی که بیان کننده حقائق و حلال و حرامند، مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا یعنی حکایت و حالاتی از گذشتگان از نیکوکاران و از بدکارانشان برای شما بیان کرده‌ایم، و نیز برای اهل تقوی موعظه للمتقین» عبارت اخرای مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ... است و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۱۷

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۵ تا ۴۶]

اشاره

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷) لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَزُوقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ

وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹)

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳) يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (۴۴)

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵) لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۱۸

۳۵- خدا نور آسمانها و زمین است، صفت نور هدایت خدا مانند قندیلی است که در آن چراغی هست آن چراغ در شیشه‌ایست، آن شیشه گویی ستاره درخشانی است که از درخت مبارک زیتون نه شرقی و نه غربی روشن می‌شود، روغنش از کثرت صاف بودن) نزدیک است بدون رسیدن آتش روشن شود، نوری است بالای نوری، خدا هر که را خواهد به نور خویش (هدایت می‌کند) و برای مردم این مثلها را می‌زند، خدا به هر چیز داناست.

۳۶- در خانه‌هایی که خدا اذن فرموده والا شوند و نامش در آنها یاد گردد، خدا را تسبیح تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۱۹ می‌کند در آن خانه‌ها صبحها و عصرها.

۳۷- مردانی که دادوستد و معامله آنها را از یاد خدا و ادامه نماز و دادن زکاة مشغول نمی‌کند می‌ترسد از روزی که در آن قلبها و دیده‌ها عوض می‌شوند.

۳۸- تا خدا پاداششان دهد به بهترین عملشان و از فضل خویش بر آنها مزید کند) خدا به هر که خواهد بالاتر از حساب روزی می‌دهد.

۳۹- کسانی که کافر شده‌اند اعمالشان مانند سرابی است در بیابانی که تشنه او را آب می‌پندارد تا چون نزد آن آمد آن را چیزی نیافت و خدا را در نزد خویش یافت سزایش را به تمام داد، خدا سریع الحساب است.

۴۰- یا (اعمال آنها) مانند ظلماتی است در دریایی متلاطم که آن را موجی و از بالای آن موجی دیگر و از بالای آن ابری احاطه می‌کند. ظلماتی است بعضی بالای بعضی که اگر کافر دستش را خارج کند نزدیک نیست که آن را به ببند، هر که خدا برایش نوری قرار نداده نوری ندارد.

۴۱- آیا نمی‌دانی که در آسمانها و زمین است و پرنده‌گان پرزنان خدا را تسبیح می‌کند؟ و همه دعا و تسبیح خود را می‌دانند؟ خدا به آنچه می‌کنند داناست.

۴۲- حکومت آسمانها و زمین خاص خداست، و برگشت تدبیر باو است.

۴۳- آیا نمی‌دانی که خدا ابری را می‌راند سپس آن را جمع می‌کند و آن گاه متراکم می‌گرداند، می‌بینی که باران از وسطهای آن خارج می‌شود و تگرگ را از آسمان از جبالی که در آنست نازل می‌کند به هر که خواهد آن را می‌رساند و از هر که خواهد برمی‌گرداند نزدیک است نور برق آن چشمها را کور کند.

۴۴- خدا شب و روز را عوض می‌کند، در اینها به صاحبان بصیرت موعظه هست.

۴۵- خدا هر جنبنده را از آبی آفرید، بعضی از آنها بر شکم راه می‌رود بعضی بر دو پا راه می‌رود، بعضی بر چهار پا راه می‌رود خدا آنچه بخواهد می‌آفریند که خدا به هر چیز توانا است.

۴۶- حقا که آیاتی روشن‌گر نازل کرده‌ایم، خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت فرماید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۲۰

کلمه‌ها

مشکات: قندیل یا طاقچه‌ای که بر آن شیشه گرفته‌اند، چراغ را در آن می‌نهند (قاموس قرآن).
نور: در تعریف نور گفته‌اند: آنچه چیزها را آشکار می‌کند و نیز گویند آنچه فی نفسه آشکار است و غیر خود را آشکار می‌کند و نیز گفته‌اند:

«النور: الضوء و هو خلاف الظلمة» سپس تعمیم یافته و به حواس نیز نور گفته شده که با آنها محسوسات روشن می‌شود، به عقل نیز نور گفته شده که معقولات با آن آشکار می‌شود، به ایمان نیز از این جهت نور اطلاق می‌شود.
زجاجه: شیشه «مصباح»: چراغ.

دری: درخشان. ستاره را در سفید و درخشان بودن به «در» تشبیه کرده‌اند.

زیتها: زیت: روغن زیتون. چنان که به درخت و میوه آن زیتون گویند واحد آن زیتونه است.

غدو: غدوه و غلاة: بامداد یا از اول صبح تا طلوع شمس جمع غدوه غدو و جمع غداة غدوات است.

أصال: اصیل: از وقت عصر تا مغرب. جمع آن آصال است.

تلهیهم: لهو: مشغول شدن و چیزی که مشغول می‌کند. الهاء: مشغول کردن «لا تلهیهم»: مشغول نمی‌کند آنها را.

تقلب: قلب: گردیدن و گردانیدن شیء «تقلب»: می‌گردد و متحول می‌شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۲۱

سراب: چیز بی حقیقت اهل لغت در معنی آن گفته‌اند: شوره‌زاری که در آفتاب می‌درخشد و به آن می‌ماند.

قیعه: بیابان قاع به معنی زمین همواره است که کوه و جنگل ندارد، جمع آن قیعه است، زمخشری گوید: آن به معنی قاع و یا جمع قاع است آن در آیه ظاهرا مفرد است.

لجی: بزرگ و متلاطم. «بحر لجی» دریای بزرگ و متلاطم.

صافات: بال گشودگان صف آنست که پرنده بال خود را در هوا بگشاید و حرکت ندهد «صف الطائر جناحیه فی السماء بسطها و لم یحرکها» ظاهرا منظور شنا کردن در هوا یا بال زدن است.

یزجی: زجو: راندن با مدارا. راغب گوید: آن دفع شیء است برای مرتب شدن یزجی سحاباً حرکت می‌دهد و می‌راند ابر را.

رکاما: رکم (بر وزن عقل): رویهم جمع کردن بعضی را بالای بعضی قرار دادن «رکام» به معنی مرکوم و متراکم است.

ودق: (بر وزن عقل): باران آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

خلال: خلل (بر وزن فرس) میان دو چیز، جمع آن خلال است.

برد: (بر وزن شرف) تگرگ. در اقرب الموارد گوید: «البرد: حب الغمام».

سنا: روشنی، راغب گوید: «الضوء الساطع».

شرحها

در این آیات اولاً بیان شده که خدا نور آسمانها و زمین است و آن عین ایجاد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۲۲
و اظهار است یعنی خدا ایجاد کننده و پدید آورنده آنها است نه مثل نور معمولی که اجسام را روشن می‌کند زیرا ظاهر کردن خدا

جز ایجاد نمی‌تواند باشد.

ثانیا مقایسه‌ای است بین مؤمنان و کفار، که خدا مؤمنان را با نور ایمان و اعمال صالح به سعادتشان و به بهشت هدایت می‌کند ولی اعمال کافران مانند سراب و مانند ظلمات متراکم است که آنها را به سعادت نمی‌رساند بلکه به مجازات کامل می‌رساند.

ثالثا: نور خدا و نور ایمان مانند چراغ و شعله‌ایست در قندیلی که روی شعله شیشه‌ایست نورانی و پرتو افکن آن چراغ از روغن زیتون بسیار صاف مشتعل می‌شود، با کمی دقت خواهیم دید سر زدن اعمال پاک و نورانی از مؤمن و پاکیزگی یک پارچه او در اثر همان نور ایمان در قلب او است.

رابعا: منظور از نُورُ السَّمَاوَاتِ غیر از مَثَلُ نُورِهِ است که منظور از اولی ایجاد آسمانها و زمین و وصف خداست، ولی مراد از نور دوم نور ایمان است.

خامسا: از آیات چهل و یک مقداری از دلایل توحید بازگو شده، ظاهرا منظور از آنها استدلال به موجد بودن و نور بودن خداست و نیز توجیه اینکه همه قدرتها و کائنات در دست خداست، به هر که خواهد نور می‌دهد یا نمی‌دهد.

سادسا: تناسب این آیات با مطالب قبلی سوره، می‌شود آن باشد که احکام گذشته همه نور هستند خدایی که نور آسمانها و زمین است و نور ایمان را عطا می‌فرماید آن احکام را بیان فرموده است.

۳۵- اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَعْنَى هَذِهِ جَمَلَةٌ أَنْتَ كَمَا أَنَّ خَدَا ظَاهِرُ كُنْدَهُ آسْمَانِهَا وَ زَمِينِهَا أَيْ هَذِهِ مَعْنَى إِيجَادِ نَمِي تَوَانِدْ بَاشِدْ مَانِدْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ رَعْدُ / ۱۶، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۲۳

آنان که نور را منور گفته‌اند غرضشان آن بوده که آن، معنای فاعلی دارد نه اینکه جزء سماوات و ارض است (نعوذ بالله).

در المیزان فرموده: خدای سبحان نوری است که با او آسمانها و زمین ظاهر می‌شود، این است مراد از اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که نور به آسمانها و زمین اضافه شده و سپس به لفظ جلاله حمل گردیده است... و آن مساوی است با وجود کل شیء و ظاهر شدنش فی نفسه و برای دیگری.

این جمله در عین حال به حکم مقدمه‌ای است به ذیل آیه، یعنی خدایی که ظاهر کننده اشیاء است هدایت کننده مؤمنان به نور ایمان است و اللَّهُ الْعَالَمِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجٍ هِ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ اَضَافَهُ نُوْرٌ بَهْ خَدَا نِشَانِ مِي دَهْدُ كَهْ اِيْنِ نُوْرٍ غِيْرَ اَزْ خَدَا سْتِ، اَخْرَ اِيَهْ نِشَانِ مِي دَهْدُ كَهْ اَنْ نُوْرٍ هَدَايْتِ اَسْتِ، مَنظُوْرُ اَزْ مِصْبَاحِ شَعْلَهْ چَرَاغِ اَسْتِ اَعْنَى مِثْلِ وَ حِكَايْتِ نُوْرِ خَدَا دَرِ قَلْبِ مَوْْمِنٍ مَانِدِ قَنْدِيْلِي اَسْتِ كَهْ دَرِ اَنْ چَرَاغِي (شعله‌ای) اَسْتِ اَنْ شَعْلَهْ دَرِ شِيْشَهْ اِي اَسْتِ، شِيْشَهْ سَبَبِ بِي حَرَكْتِ شَدْنِ شَعْلَهْ مِي شُوْدُ وَ نُوْرُ اَزْ اَنْ بِيروْنِ مِي زَنْدِ وَ مَانِدِ سْتَارَهْ دَرِخْشَانِ اَسْتِ.

ناگفته نماند: مشبه نور است و مشبه به همه كَمِشْكَاهٍ... دُرِّيٌّ مِي بَاشِدُ.

در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«المشكاة جوف المؤمن والقندیل قلبه و المصباح النور الذی جعله الله فی قلبه».

يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونِيَّةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَي نُوْرٍ اِيْنِ قِسْمْتِ اَزْ اِيَهْ ظَاهِرَا جِزْءِ

مشبه به نیست بلکه در تکمیل آن و نشان دادن کثرت نور چراغ است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۲۴

یعنی آن چراغ افروخته می‌شود از روغن درخت پر برکت زیتون درختی که در وسط باغ است نه در شرق آن که فقط قبل از ظهر آفتاب گیرد و نه در غرب آن که فقط بعد از آفتاب گیرد، این هر دو میوه‌شان نارس است، روغنش صاف نیست بر خلاف درختی که در وسط باغ است که میوه‌اش کاملا می‌رسد و روغنش چنان صاف می‌شود گویی بدون افروختن نور می‌دهد.

نُورٌ عَلَي نُوْرٍ خَبِرِ مَبْتَدَايِ مَحْدُوْفِ اَسْتِ اَعْنَى نُوْرِ اَنْ شِيْشَهْ نُوْرِي اَسْتِ بَالَايِ نُوْرِي، اِيْنِ اِشَارَهْ بَهْ كَثْرَتِ نُوْرِ اَسْتِ، شِيْشَهْ بَهْ وَاَسْطَهْ اَرَامِ كَرْدْنِ شَعْلَهْ، نُوْرِ اَنْ رَا زِيَادِ مِي كَنْدُ.

يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ این جمله نشان می‌دهد که مراد از مَثَلُ نُورِهِ نور هدایت و ایمان است مراد از «من یشاء» کسی است که استعداد هدایت را داشته باشد زیرا می‌دانیم که خدا کار بی‌عَلْت نمی‌کند.

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اشاره است به اینکه خداوند روی علم به مصالح مردم این مثل‌ها را می‌زند مثل‌هایی که مطلب را باحسن وجه روشن می‌کند لازم است در اینجا به بعضی از روایات اشاره شود.

از حضرت صادق صلوات الله علیه از تفسیر

«اللَّهُ نور السموات و الارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح»

سؤال شد؟ فرمود: آن مثلی است که خدا برای ما زده است پیامبر و امامان صلوات الله عليهم از دلالات و آیات الهی هستند که با آنها به توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و سنن و فرائض راه یافته می‌شود و لا قوة الا بالله العلی العظيم (۱) این روایت اشاره به بعضی از مصادیق نور الهی است.

(۱) المیزان از توحید صدوق و کافی.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۲۲۵

در روایات اهل بیت عليهم السلام مفردات آیه به رسول خدا و امامان عليهم السلام تطبق شده است آنها فقط تطبیق هستند نه تفسیر، مانند آنکه در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«ان المشكاة فاطمة عليها السلام و المصباح الحسن عليه السلام و الزجاجة الحسين عليه السلام و الشجرة المباركة ابراهيم عليه السلام لا شرقية و لا غربية ما كان يهديا و لا نصرانيا و نور على نور امام بعد امام يهدى الله لنوره من يشاء يهدى الله الأئمة من يشاء. (۱)»
 ۳۶- فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ.

کلمه «فی بیوت» علی الظاهر متعلق است به يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ در آیه سابقه، یعنی: خدا انسانها را به نور ایمان هدایت می‌کند در مساجد و خانه‌های پیامبران و امامان مثلا.

ناگفته نماند: این آیه و دو آیه بعدی تتمه مثل فوق نیست بلکه تکمیل مطلب است که خدا مردم را در خانه‌هایی والا مقام به نور خود هدایت می‌کند هدایت شدگان مردمی هستند که تجارت و بیع آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد از قیامت خائف می‌باشند خدا بهترین پاداش را به آنها خواهد داد.

«فی بیوت» بی‌شک شامل مساجد است در مجمع البیان آمده: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سؤال شد: این بیوت کدام است؟ فرمود: خانه‌های انبیاء ابو بکر برخاست و گفت یا رسول این خانه (خانه علی و فاطمه) نیز از آنهاست فرمود آری از بهترین آنهاست، در تفسیر برهان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که در تفسیر آن فرمودند:

«قال هي بيوت الانبياء و بيت على عليه السلام.»

منظور از «از ترفع» عظمت و منزلت معنوی است، عَلْت این منزلت همان ذکر خدا در آنهاست، پس وَيُذْكَرُ فِيهَا اسْمُهُ دليل «ان ترفع» می‌باشد

(۱) المیزان از توحید صدوق و کافی.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۲۲۶

۳۷- رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ.

رجال فاعل «يسبح» در آیه سابق است، منظور از تجارت چنان که گفته‌اند داد و ستد مستمر و از بیع، خرید و فروش جزئی و دفعی

است یعنی نه تجارت پیوسته، آنها را از یاد خدا مشغول می‌کند و نه خرید و فروش جزئی و یک دفعه.

علی هذا نفی تجارت نفی بیع را لازم نگرفته است.

به نظر می‌آید: آمدن «یسبح» بدون «یحمد» به مناسبت نور است که نور بودن خدا از صفات جلال است و با تسبیح تناسب دارد و شاید تسبیح، حمد را نیز لازم گرفته باشد.

در المیزان فرموده: مقابله ذکر الله با اقامه نماز حاکی است که مراد از ذکر الله یاد کردن خدا به طور همیشه و از اقامه نماز یاد خدا به طور موقت است.

منظور از عوض شدن قلبها و چشمها ظاهرا عوض شدن آنها در فهم و دیدن است، فهم و درک مؤمنان در آن روز عوض می‌شود عظمت خدا، خلود در بهشت، اسرار عالم، واقعیت اشیاء و هزاران چیز را که در دنیا به طور ناقص درک می‌کردند و یا درک نمی‌کردند در آخرت درک خواهند کرد، هکذا چیزهایی که از قبیل ملائکه و غیره در دنیا نمی‌دیدند در آخرت خواهند دید.

قلب و چشم کفار نیز عوض خواهد شد، آیه به طور مطلق همه را شامل است. در آیات دیگر می‌خوانیم: لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَ كَيْفَ بَصَرِكُمْ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ق/ ۲۲ به هر حال عوض شدن قلوب و ابصار کاملا آنها را در فهم و دید مونس خواهد کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۲۷

۳۸- لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

لام در «لیجزیهم» برای غایت و عاقبت است یعنی عاقبت کارشان به آنجا می‌رسد که خدا پاداش بهترین عمل را به آنها می‌دهد در اینجا سه مطلب هست اول اینکه «احسن» وصف اعمال آنهاست یعنی خدا پاداش بهترین عمل را به آنها می‌دهد: پس خدا اعمال آنها را پاک می‌کند، نقائص عملشان را نادیده می‌گیرد یا عمل حسن را احسن به حساب می‌آورد و پاداش آن را می‌دهد، این یکی از الطاف خداست. (۱)

دوم و بزرگتر از استحقاق، به آنها پاداش می‌دهد این مطلب در بسیاری از آیات آمده است نظیر لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ق/ ۳۵ یعنی این «مزید» بالاتر از خواست آنهاست و نیز بالاتر از استحقاق آنها می‌باشد، این کرامت دوم از جانب خداست، کلمه لَهُمْ ما يَشَاءُونَ که در چندین آیه آمده است قابل دقت بسیار و مبین لطف بیکران خداست (استفاده از المیزان).

سوم: وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ تعلیل دو مطلب قبلی است که هر دو مصداق بغير حساب هستند تکمیل عمل و رساندن آن به درجه احسن و عطای اضافه بر استحقاق، بالاتر از حساب می‌باشد (الحمد لله كما هو حقه) ۳۹- وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

درباره مؤمنان خواندیم که ذکر خدا می‌کنند: نماز می‌خوانند، زکاة می‌دهند، در نتیجه به لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا می‌رسند، پس اعمال مؤمنان

(۱) احتمال دارد، تقدیر آن «احسن مما عملوا» باشد یعنی پاداشی بهتر از عملشان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۲۸

آنها را به بهشت می‌رساند.

اما اعمال کفار مانند سراب است که شخص عطشان آن را آب حساب می‌کند و چون نزد آن بیاید چیزی نخواهد یافت و خدا را خواهد یافت که کيفر او را بدهد پس اعمال کفار آنها را به بهشت و سعادت نمی‌رساند.

در این آیه، اعمال نیک کفار به سراب تشبیه شده و خودشان به آدم تشنه، قید ظمان برای رفتن به سوی سراب است و گر نه هر

کس سراب را آب گمان می‌کند. ضمیر «عنده» ظاهراً به ظمان راجع است و شاید به سراب راجع باشد وَحَدَّ اللَّهُ عِنْدَهُ ... برای تکمیل مطلب است یعنی چون به نزد سراب آمد چیزی نیافت سهل است بلکه خدا را یافت که به او کیفر داد، در آیات دیگر آمده وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هود/۱۶.

سَرِيعُ الْحِسَابِ بودن خدا به علت علم و قدرت او است، چون به همه اعمال از لحاظ کثرت، قلت، صحیح، باطل، مقبول، مردود، عالی، اعلی و ...

خبر دارد و قدرت حساب رسی نیز دارد، پس سریع الحساب است.

۴۰- أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَيَّحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ در این آیه اعمال کفار به تاریکیهای شدید تشبیه شده که به هیچ وجه خروج از آن ممکن نیست و دیگر آن اعمال و آن ظلمات نخواهد گذاشت به نور ایمان راه یابد، علی هذا آیه ما قبل حاکی از آن بود که اعمال آنها باطل هستند و سبب سعادت آنها نخواهند شد، ولی این آیه می‌گوید که اعمالشان مانع خواهد بود از اینکه به نور ایمان راه یابند.

نظیر: أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۲۲۹
مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا ...

انعام/۱۲۲.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ عطف است بر «سراب» در آیه گذشته یعنی: «و الذين كفروا اعمالهم كظلمات ...» جمله يَغْشَاهُ مَوْجٌ ... سَيَّحَابٌ تقرير ظلمات است یعنی وصف این دریای متلاطم آنست که موجی عظیم آن را احاطه کرده، از بالای آن، موج دیگر، از بالای آن ابری، که دیگر نور آفتاب و ماه و ستارگان بآن نمی‌رسد، آن گاه فرموده: ظلمات بعضی بالای بعضی است یعنی متراکمند نه متفرق. إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ ... تأکید شدت تاریکی است، آن گاه با جمله: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ ... فهمانده که آنها مطلقاً نوری ندارند، زیرا خدا نوری برای آنها قرار نداده است.

۴۱- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ. از این آیه تا آیه چهل و پنج، تعلیل اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ يَهْدِي اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ است ناگفته نماند: وجود موجودات ممکنه دلیل خالق واجب الوجود است به عبارت دیگر: موجودات حکایت دارند بر اینکه وجودی و نوری آنها را موجود و ظاهر کرده است. این معنی تسبیح موجودات و دلالت آنها بر وجود خدای قادر و داناست و آن دلیل اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ است. لفظ أَلَمْ تَرَ در اول آیه حاکی است که این مطلب کاملاً روشن و معلوم است.

النهایه در این آیه فقط تسبیح دو قسمت از موجودات مطرح است اول موجودات عاقل یعنی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که شامل مؤمن و کافر است با این فرق که مؤمن هم با زبان تسبیح می‌کند و هم با وجود و ذاتش، اما کافر تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۳۰

با وجودش تسبیح می‌کند و با زبان انکار می‌نماید.

دوم پرندگان، یعنی نمونه‌ای از موجودات زنده غیر انسان و گر نه به حکم: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ اسراء/ ۴۴ همه موجودات خدا را تسبیح و حمد می‌گویند.

ظاهر آنست که فاعل «قد علم» لفظ «کل» که مراد مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ باشد یعنی همه آنها صلوة و تسبیح خود را می‌دانند «۱» این جمله تأکید صدر آیه است، منظور از صلاة دعا و خواندن خدا و توجه به او است که همه با وجود و زبان خدا را می‌خوانند و تسبیح می‌کنند و به فقر و نیاز خود واقف هستند بنظر بعضی فاعل «قد علم» خداست ولی آن با وَاللّهُ عَلِيمٌ ... می‌سازد.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ تشویق است مؤمنان را که خدا از تسبیح و صلوة آنها آگاه است و پاداش خواهد داد و نیز داناست که کفار با وجودشان اقرار و با زبان انکار می‌کنند. در خاتمه باید دانست: این آیه استدلال بر اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ است چنان که آیه اَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يُزْجِي سَحَابًا اسْتَدْلَالَ است بر «یَهْدِي اللّٰهَ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ ۴۲- وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ».

این آیه در میان دو آیه‌ای که با «الم تر» شروع شده‌اند، واقع است که اولی دلیل اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و دومی دلیل یَهْدِي اللّٰهَ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ می‌باشد.

این آیه می‌تواند دلیل هر دو مطلب باشد، حکومت آسمانها و زمین خاص خداست زیرا که او پدید آورنده آنهاست و نیز حکومت در دست او است می‌تواند

(۱) یعنی از روی درک و اختیار تسبیح و حمد می‌گویند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۲۳۱

هر که را بخواهد به نور خویش هدایت کند، احتمال دارد که مراد از وَ إِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ برگشت تدبیر و حکومت به خدا باشد، علی هذا مراد از آن آخرت نیست (از میزان).

۴۳- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ.

این آیه اولی از نظامات متقن جهان را توضیح می‌دهد و دلیلی محکم بر توحید و نفوذ اراده حق تعالی در اداره جهان است و نیز استدلال است بر یَهْدِي اللّٰهَ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ یعنی همانطوری که ابرها را متراکم کرده و از آنها باران می‌فرستد و تگرگ نازل می‌کند به هر که بخواهد می‌رساند و از هر که بخواهد بر می‌گرداند. خواست و مشیت خاص خداست، همچنین در هدایت به نور خود مشیت مخصوص او است.

در این قسمت از آیه بیان شده که خدا ابرها را حرکت می‌دهد، آن گاه آنها را جمع و متراکم می‌گرداند تا باران از خلال آنها خارج می‌شود.

وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ این قسمت از آیه راجع به آمدن تگرگ است که خدا به هر قوم که بخواهد آن را می‌رساند و محصولشان را از بین می‌برد، نور برق آن نزدیک است که چشمها را بسوزاند جمله يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ ... تأکید مطلب است.

در میزان فرموده: «من جبال» اشاره به کثرت و تراکم تگرگ است نگارنده در این زمینه مطلبی در قاموس قرآن (ماده برد) گفته‌ام.

۴۴- يُقَلِّبُ اللّٰهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ این آیه بیان دیگری است در اینکه کارها و نظام جهان به مشیت خداست تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۲۳۲

تقلیب لیل و نهار، آوردن یکی به جای دیگری است، نظیر: يُكْوِرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ زمر / ۵ صاحبان بصیرت می‌توانند از آن درس بیاموزند و نفوذ مشیت خدا را درک نمایند آیه شریفه انسان را به عمق نظام خدایی با آهنگی تکان دهنده رهبری می‌کند، نگارنده آن را درک می‌کنم ولی وصف نتوانم کرد.

۴۵- وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللّٰهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بیان دیگری است در رابطه با قدرت و توانایی خدا و اینکه همه کارها در دست اوست و فعال ما یشاء است و مصداقی از اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یَهْدِي اللّٰهَ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ می‌باشد، این آیه در عین حال از وسعت قدرت و علم خدا حکایت دارد زیرا اگر موجودات زنده همه در یک شکل بودند به نظر می‌آمد که خداوند فقط می‌تواند یک نوع مخلوق بیافریند ولی اقسام حیوانات و انواع نباتات و میوه‌ها و حبوبات حکایت می‌کنند که خدا به هر چیز تواناست و قدرت او در یک چیز

و دو چیز خلاصه نمی‌شود.

منظور از «ماء» نطفه است که همه جنیندگان از آن به وجود می‌آیند خواه بچه‌زا باشند یا تخم‌زا، این آیه یکی از محللهایی است که «من» در غیر اولوا العقل به کار رفته است، در این آیه از سه بخش جنیندگان نام برده شده اول خزندگان یعنی «من یمشی علی بطنه» دوم انسان که به دو پا راه می‌رود یعنی: «من یمشی علی رجلین» شاید آن شامل پرندگان هم باشد، سوم درندگان و چهارپایان یعنی «من یمشی علی اربع» ظاهراً نقل این سه بخش به عنوان نمونه و شاخص است و گر نه جنیندگان بیشتر از اینهاست. (۱)

(۱) در تفسیر برهان از حضرت صادق (ع) آمده:

«و قال ابو عبد الله و منهم من یمشی علی اکثر من ذلک».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۳۳

يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ تَعْلِيلُ صَدْرِ آيَةٍ وَ جَمَلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تَعْلِيلُ يَخْلُقُ اللَّهُ ... می‌باشد.

۴۶- لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ این آیه نظیر آیه سی و چهارم است که به دنبال مسائل پوشش زنان و تعیین محارم آمده است، مضمون آیه آنست که: مادر آیات گذشته آياتی که روشن کننده حقائق و آگاه کننده هستند نازل کرده‌ایم، خدا هر که را بخواهد با آن آیات و آیات دیگر به راه راست هدایت می‌کند، در عین حال روشن می‌کند که شما در هدایت شدن مختار مطلق نیستید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۳۴

[سوره النور (۲۴): آیات ۴۷ تا ۵۷]

اشاره

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸) وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱)

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشِ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲) وَ أَفْسَدُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لِنِ انَّمَنْتَهُمْ لِيَخْرِجُنَّ قُلُوبَهُمْ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۵۳) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵۴) وَ عِدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵) وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶)

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ وَ لَبَسَ الْمُصِيبُ (۵۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۳۵

۴۷- می‌گویند: به خدا و رسول ایمان آوردیم و اطاعت کردیم، سپس گروهی از آنها اعراض می‌کنند آنها مؤمن نیستند.

۴۸- وقتی که به طرف خدا و رسولش خوانده می‌شوند تا میانشان حکم بکند ناگاه فریقی از آنها اعراض می‌کنند.

۴۹- اگر قضاوت بر له آنها باشد شتابان به سوی رسول می‌آیند.

- ۵۰- آیا در قلوبشان مرضی هست؟ یا شک کرده‌اند؟ یا می‌ترسند که خدا و رسول به آنها ظلم کند آنها ظالمانند.
- ۵۱- سخن مؤمنان وقتی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میانشان حکم کند، فقط آنست که بگویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و فقط آنها هستند راستگاران.
- ۵۲- هر که خدا و رسولش را اطاعت کند و از خدا بترسد و از عذابش پرهیز کند، آنها هستند راستگاران.
- ۵۳- به خدا سوگند خوردند سوگند اکید که اگر امرشان کنی حتماً به جهاد خارج می‌شوند بگو قسم نخورید، اطاعت رسول بهتر از قسم خوردن است خدا به آنچه می‌کنید داناست.
- ۵۴- بگو اطاعت کنند خدا را و اطاعت کنید رسول را، اگر اعراض کردید، بر او است آنچه تکلیف شده و بر شماست آنچه تکلیف شده‌اید، بر پیامبر جز ابلاغ آشکار، نیست.
- ۵۵- خدا از شما به آنان که ایمان آورده و عمل شایسته کرده‌اند وعده کرده که در زمین خلیفه‌شان کند، چنان که گذشتگان را کرده است و برای آنها دین پسندیده‌شان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۳۶
- را استقرار بخشد و خوفشان را به ایمنی مبدل نماید که مرا عبادت کنند و چیزی با من شریک نکنند، هر که بعد از آن کفران ورزد آنها فاسقاند.
- ۵۶- نماز را ادامه دهید، زکاة را بدهید رسول را اطاعت کنید، تا مورد رحم خدا واقع شوید.
- ۵۷- آنها که کافر شده‌اند گمان نکنید که ناتوان کننده خدا هستند، جایگاهشان آتش است و آن بد جایگاهی است.

کلمه‌ها

- مذعنین: اطاعت کنان. طبرسی فرموده: اذعان سرعت در طاعت است. ذعن و اذعان هر دو به معنی اطاعت است با سرعت. این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.
- یحیف: حیف: میل در حکم به طرف ظلم. که آن را حکم جور گویند.
- «حاف علیه حیفا: جار و ظلم» این کلمه فقط یک بار در کلام الله آمده است «ان یحیف»: اینکه ستم کند.
- یتقّه: آن در اصل یتقیه است به علت اسم شرط بودن یاء آن محذوف گردیده است.
- جهد: (بفتح و ضم اول) به معنی صعوبت و سختی است، آن در آیه به معنی محکم و مؤکد است جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ یعنی قسمهای محکمشان. علی هذا جهد به معنی مجهود می‌باشد.
- بلاغ: بلاغ در اینجا به معنی ابلاغ و رساندن است.
- یمکنن: تمکین: قدرت دادن. توانا کردن. تمکین دین کنایه از استقرار و ثبات و مورد عمل بودن آنست.
- مصیر: اسم مکان است یعنی محل بازگشت و محل انتقال.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۳۷

شرحها

در پی مطالب آیات گذشته که لازمه آنها ایمان واقعی به خدا و رسول بود در این آیات به حالات بعضی از منافقان اشاره شده که به زنان اظهار ایمان و اطاعت می‌کنند ولی به وقت عمل از مقتضای ایمان سر باز می‌زنند و به قضاوت رسول الله حاضر نمی‌شوند، چنین کسان مؤمن نیستند، بلکه مؤمنان کسانی هستند که در بست در اختیار خدا و رسول قرار دارند.

آن گاه به حالت دیگر منافقان اشاره شده که سوگند اکید یاد می‌کردند به جهاد خواهیم رفت و سپس به اهل ایمان و عمل وعده شده که در جای مشرکان و بعد از زوال آنها جانشین خواهند بود و دینشان استقرار خواهد یافت، اما تداوم آن مشروط به تداوم ایمان و عمل است، در صورت تداوم ایمان و عمل کافران نخواهند توانست بر آنها صدمه‌ای بزنند.

۴۷- وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ.

این آیه بیان حال بعضی از منافقین است، ما بین ایمان به خدا و ایمان به رسول نوعی فرق هست گرچه از یکدیگر قابل انفکاک نیستند، ایمان به خدا و اطاعت خدا همان ایمان به وجود خدا و اطاعت از دین خداست، اما ایمان به رسول آنست که بدانیم او حق است و از جانب خدا خبر می‌دهد و اطاعت از او آنست که در تمام حکومت و قضاوتهایش در منازعات و امثال آن از او اطاعت کنیم گویی: آمدن باء در «بالرسول» برای افاده این معنی است که ایمان به رسول، خوددارای نوعی استقلال است.

لفظ «اطعنا» راجع به هر دو است یعنی «اطعنا الله و اطعنا الرسول» نظیر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۳۸

يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ الْآحْزَابِ / ۶۶ پس میان دو اطاعت نوعی فرق است گرچه بالاخره هر دو راجع به اطاعت خداست.

مفعول «یتولی» محذوف است نظیر «یتولی عن مقتضی قوله» یعنی از مقتضای قول خود اعراض می‌کند زیرا مقتضای قولشان آنست که از خدا و رسول مطلقاً اطاعت نمایند، کلمه «اولئک» چنان که در المیزان فرموده: راجع به فاعل «یقولون» است که عموم منافقان باشد نه به فاعل «یتولی» که فریق بوده باشد، زیرا ظهور و يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ ... آنست که این سخن را به زبان می‌گویند و همه منافق هستند.

۴۸- وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ.

این آیه شاهد و مصداق ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ در آیه سابق است یعنی:

مقتضای يَقُولُونَ آمَنَّا ... آن بود که چون به داوری و قضاوت رسول الله دعوت شدند قبول نمایند، ولی آنها اعراض می‌کنند.

طبرسی رحمه الله فرموده: گویند این آیات درباره مردی از منافقان نازل شد که میان او و یک نفر یهودی منازعه‌ای روی داد، یهودی گفت: به داوری پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برویم، منافق گفت: بلکه پیش کعب بن اشرف برویم، بلخی حکایت کرده: میان علی علیه السلام و عثمان بن عفان منازعه‌ای رخ داد، توضیح اینکه عثمان زمینی از آن حضرت خرید از آن سنگهایی بیرون آمد، عثمان خواست بعنوان عیب، معامله را فسخ کند، امام پذیرفت و فرمود: میان ما رسول خدا صلی الله علیه و آله قضاوت فرماید.

حکم بن ابی العاص (عموی عثمان) گفت اگر پیش عمو زاده او بروی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۳۹

به نفع او قضاوت خواهد کرد، قضاوت را پیش او مبر، آیات در این زمینه نازل گردید، این مطلب یا نزدیک به آن از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است. ناگفته نماند: در تفسیر برهان چند روایت در این باره نقل شده و در روایات اهل سنت از ابن عباس نقل گردیده که: منازعه ما بین علی علیه السلام و مردی از قریش بود.

۴۹- وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ.

منظور از «الحق» حکم رسول خداست یعنی اگر می‌دانستند که حکم بنفع آنها خواهد بود به سرعت و از روی اطاعت پیش آن حضرت می‌آمدند. به عبارت دیگر آنها تابع هوای نفس هستند نه تابع حقیقت زیرا از داوری وقتی خوشحال می‌شوند که به نفع آنها باشد در آیه بعدی می‌گوید مگر در صورتی که بضرر آنها باشد خدا و رسول به آنها ستم کرده‌اند!! ۵۰- أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أَوْلَيْكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

این آیه علت حاضر نشدن آنها را به قضاوت رسول الله صلی الله علیه و آله بیان می‌کند و آن اینکه آنها ظالم و منافقند، مریض القلب

کسانی هستند که ایمان در قلوب آنها رسوخ نکرده است علی هذا آنها منافق نیستند بلکه ضعیف الایمان می باشند نظیر: إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَ لَاءِ دِينِهِمْ انفال/ ۴۹ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا احزاب/ ۱۲، که منافقان از بیمار دلان جدا شده‌اند.

أم از تابوا کسانی هستند که ایمان داشته بعدا به شک افتاده‌اند، آنها هم غیر از منافقاند، منظور از هُم الظالمون به احتمال قوی همان و ما أولیکک بالمؤمنین می باشند که گذشت آنها در اثر گفتن آمنا بالله وبالرسل و سپس عمل نکردن ظالمند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۴۰

این آیه می گوید: اینها که برای قضاوت رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر نمی شوند آیا به علت مریض القلب بودن است؟ یا به جهت آنکه عقیده خود را از دست داده‌اند؟ و یا بجهت آنکه می ترسند خدا و رسول درباره آنها حکم جائزانه بکنند نه هیچ یک از اینها علت نیامدن نیست بلکه علت اصلی آنست که آنها منافق هستند به خدا و رسول ایمان ندارند و ما أولیکک بالمؤمنین این است آنچه در تفسیر این آیه بر ما میسر گردید و الله العالم.

۵۱- إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

این آیه در مقابل آیه چهل و هشت است که منافقان اعراض می کردند ولی مؤمنان با جان و دل قبول می کنند و از آمدن «المؤمنین» تأیید می شود که مراد از ظالمین در آیه گذشته منافقاند، دُعُوا إِلَى اللَّهِ در صورت پیش آمدن نزاع است، غرض از سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا آنست که قضاوت خدا و رسول را قبول می کنند خواه برفع آنها باشد و یا له آنها. در مجمع البیان از حضرت باقر علیه السلام نقل شده مراد از آیه امیر المؤمنین علیه السلام است (آری مصداق حقیقی چنین آیه آن بزرگوار می باشد).

قرائت مشهور در قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ فتح و آن خبر «کان» می باشد و اسم «کان» جمله أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا... از علی علیه السلام نقل شده که «قول» را با ضم خوانده است، در آخر آیه رستگاری و فلاح بر چنین مؤمنانی منحصر شده است.

۵۲- وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ.

این آیه مطلب را تعمیم می دهد که نه تنها آنها که به قضاوت رسول الله حاضر می شوند بلکه مطلق کسانی که دارای اوصاف چهارگانه فوق باشند فائز و رستگارند تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۴۱

این آیه در عین حال تعلیل آیه گذشته و مانند یک کبری کلی است و اجابت کنندگان قضاوت خدا و رسول یکی از صغراهای این آیه هستند.

۵۳- وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

این آیه اشاره به بعضی از کارهای منافقان است که قسم یاد کرده و به آن حضرت می گفتند اگر ما را امر به جهاد کنی حتما برای جهاد خارج خواهیم شد.

در میزان فرموده: طَاعَةً مَعْرُوفَةً

خبر مبتدای محذوف و تقدیر آن:

«الخروج الى الجهاد طاعة معروفة» است یعنی سوگند نخورید رفتن به جهاد طاعت معروفی است و واجب می باشد، حاجتی نیست که با سوگند آن را واجب کنید و اگر می خواهید با این سوگند خدا و رسول را از خود راضی کنید، خدا از کارتان با خبر است. به نظر دیگران تقدیر آن چنین است «طاعة معروفة للنبي خير من يمينكم» اطاعتتان از پیامبر از سوگند خوردن بهتر است خدا از کارتان آگاه است که در زبان می گوئید و در باطن قصدی ندارید.

۵۴- قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

این آیه خطاب به منافقان می‌گوید: وظیفه پیامبر فقط تبلیغ و انذار است اگر شما قبول نکردید مسئولیتی بر او نیست، منظور از «ما حمل» تبلیغ است که تکلیف پیامبر می‌باشد و از ما حُمَّلْتُمْ تکلیف مردم است که قبول تبلیغ و عمل به آن می‌باشد، منظور از أُطِيعُوا الرَّسُولَ اطاعت در مقام رهبری است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۴۲

وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا می‌گوید: گرچه وظیفه پیامبر و شما از هم جداست لکن اگر از پیامبر اطاعت کنید هدایت می‌شوید، و مَا عَلَى الرَّسُولِ ... در مقابل تعلیل أُطِيعُوا الرَّسُولَ است، حالا که وظیفه رسول فقط ابلاغ است، اطاعه او اطاعت خداست.

۵۵- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ.

این آیه یک وعده بسیار عالی به اهل ایمان می‌دهد و آن اینکه خداوند اهل ایمان را جانشین بدکاران و طاغوتها خواهد کرد نظیر: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ انبیاء/ ۱۰۵.

اگر گویی: در هر قوم مؤمن که وارث قوم طاغوت باشند، عده‌ای بدکار و غیر مؤمن نیز خواهند بود در اینصورت آنها نیز خلیفه و وارث قوم طاغوت هستند پس چرا خدا خلافت را فقط به الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ منحصر فرموده است؟

گوئیم: در حقیقت مؤمنان وارث و خلیفه هستند نه بی‌تفاوتها و نه غیر مؤمنان، بلکه آنها طفیلی مؤمنان می‌باشند، مثلا در این انقلاب اسلامی ایران که حزب الله جانشین خاندان کثیف پهلوی و طاغوتیان گردید، جانشین واقعی حزب الله و اهل ایمان و عملند بی‌تفاوتها و ضد انقلابی‌های بی‌سر و صدا، جانشین نیستند بلکه طفیلی حزب الله می‌باشند، در هر قومی، گروهی بی‌تفاوت وجود خواهد داشت.

اگر گویی: این آیه در زمان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و در صدر اول اسلام تحقق پیدا کرد؟ گوئیم: آری، رژیم شرک رفت اهل توحید و اهل اسلام جانشین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۴۳

آنها شدند، اما بعد از آن حضرت به تدریج مسلمانان مصداق وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ که در ذیل آیه خواهد آمد، شدند تا مسئله جانشین مشرکان بودن از بین رفت و حکومت اسلامی به سقوط کشیده شد. كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ.

مانند حکومت موسی، یوشع، داود و سلیمان و امثال آنها. درست است که عده‌ای غیر مؤمن و بی‌تفاوت در آن حکومتها بودند ولی چنان که گفتیم آنها طفیلی بودند و در سایه اهل ایمان زندگی می‌کردند جانشین واقعی حزب الله آن زمان بود که در رکاب طالوت می‌گفتند: كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ بقره/ ۲۴۹.

وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا.

این قسمت از آیه بیان استخلاف و جانشین بودن در جای مشرکان و طاغوتیان است یعنی: خدا جامعه را به دست آنها می‌دهد، دینشان را به نفع آنها در جامعه پیاده کرده و ثابت و مورد عمل قرار می‌دهد، خوفی که از مشرکان و طاغوتیان داشتند به ایمنی مبدل می‌شود، آنها بی‌آنکه به خدا شرک بیاورند، خدا را بندگی کرده و در سایه توحید زندگی را آغاز می‌کنند.

چنان که همه اینها در وقت نوشتن این تفسیر (۱۴۰۳) هجری بوقوع پیوسته است.

وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

یعنی بقاء جانشین بسته به ادامه ایمان و عمل است ولی اگر بعد از خلیفه شدن کفران و ناسپاسی کنند و ایمان و عمل صالح را رها کنند آنها فاسق و از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۴۴

زی عبودیت و لیاقت خلافت خارج شدگانند و قهرا خلافت و حکومت دین از دستشان خواهد رفت. «۱»

این یک واقعیت است: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ رعد/ ۱۱ تا ایمان و عمل و دفاع از حق را دارند جانشین طاغوتیان خواهند بود و چون لیاقت و آمادگی را از دست دادند، خلافت هم از دستشان گرفته خواهد شد، چنان که بعد از رسول

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چنان شد، معاویه‌ها، یزیدها روی کار آمدند علی‌ها حسین‌ها (علیهم‌السلام) شهید گردیدند، حکومت اسلام به سقوط گرائید.

ناگفته نماند در میزان فرموده، اگر واقعیت معنای آیه را در نظر بگیریم منطبق نمی‌شود مگر به جامعه‌ای که در زمان مهدی موعود علیه‌السلام تشکیل خواهد گردید.

در مجمع‌البیان بعد از نقل اقوال فرموده: از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده: که آیه درباره مهدی موعود از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، عیاشی با سند خود از علی بن الحسین علیه‌السلام نقل کرده که آن حضرت آیه را خواند و فرمود: به خدا قسم آنها شیعیان ما اهل بیت هستند خداوند، این حکومت را به دست مردی از ما که مهدی این امت است به آنها خواهد داد و او همانست که رسول خدا درباره او فرموده:

«لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يلي رجل من عترتي اسمه اسمي يملأ الارض عدلا و قسطا كما ملئت ظلما و جورا»

نظیر این روایت از امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام نیز نقل شده است (۲).

(۱) «کفر» ظاهرا بمعنی کفران است.

(۲) و نیز در مجمع‌البیان از رسول خدا ص نقل شده.

«قال رويت لي الارض فاريت مشارقها و مغاربها و سيلغ ملك امتي ما زوي لي منها».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۲۴۵

مؤلف گوید: درست است که مصداق اتم این آیه در زمان آن حضرت خواهد بود ولی مانعی ندارد که پیش از آن حضرت نیز چنین حکومت توحیدی به وجود آید.

چنان که حکومت جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر مصداق این آیه است.

۵۶- وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

گویی با این آیه اشاره می‌کند که رسیدن به آن حکومت از راه نماز و زکات و ولایت ولی الله است، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ نتیجه و غایت عمل به سه فرمان فوق است. اقامه نماز به معنی ادامه آنست. «اقام الشیء: ادامه».

۵۷- لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَ لِبَشَرِ الْمَصِيرِ.

این آیه در رابطه با آنست که: فکر نکنید با قدرت و امکاناتی که دارند می‌توانند جلو قدرت خدا را بگیرند و مانع از وعده خدا باشند، وَمَا لَهُمُ تَقْدِيرُش چنین است «هم غیر معجزین فی الارض و ماواهم النار فی الاخرة».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۲۴۶

[سوره‌النور (۲۴): آیات ۵۸ تا ۶۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ بِتَأْذِينِكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸) وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسِّرُوا تَأْذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُم آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۹) وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَغْفِرْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۶۰) لَيْسَ عَلَى الْبُاعِمِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْاُعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ ثِيَابِكُمْ أَوْ ثِيَابِ آبَائِكُمْ أَوْ ثِيَابِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ ثِيَابِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ ثِيَابِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ ثِيَابِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ ثِيَابِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ ثِيَابِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ ثِيَابِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مِنْ يَمِينِكُمْ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ بَيَّنَّنَا اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۱) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِيُغْضِبَ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۲)

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلْلُونَ مِنْكُمْ لَوْ إِذَا فَلْيُحَذِّرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) أَلَا- إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يَزْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۴)

تفسیر احسن الحديث، ج ۷، ص: ۲۴۷

۵۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از شما اذن بگیرد غلامان و اطفالی که به بلوغ نرسیده‌اند (روزی) سه بار، پیش از نماز صبح و در وقت ظهر که لباستان را می‌گذارید و بعد از نماز عشاء که سه عورتند، بعد از این سه وقت بر شما و بر آنها محذوری نیست، که بر شما رفت و آمد دارند، بعضی بر بعضی رفت و آمد دارید خدا آیات را این چنین بر شما بیان می‌کند، خدا دانا و حکیم است.

۵۹- و چون اطفال شما به بلوغ رسیدند، اذن بگیرند چنان که اذن می‌گیرند آنان که پیش از آنها هستند خدا این چنین آیات خویش را بر شما بیان می‌کند خدا دانا و حکیم است.

۶۰- زنان پیر که امیدی به زناشویی ندارند باکی بر آنها نیست که لباس خود را بگذارند در حالی که به زینت خودنمایی نمی‌کنند و عفاف بر آنها بهتر است، خدا شنوا و داناست. تفسیر احسن الحديث، ج ۷، ص: ۲۴۸

۶۱- بر نابینا و لنگ و مریض باکی نیست و بر شما نیز باکی نیست که بخورید از خانه‌های خودتان یا خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهائیتان یا خانه‌های عمه‌هائیتان یا خانه‌های دایی‌هائیتان یا خانه‌های خاله‌هائیتان یا از خانه‌هایی که کلید آنها در دست شماست یا خانه‌های دوستتان معنی نیست که با هم یا متفرق بخورید، چون به خانه‌ها داخل شدید بر خودتان سلام کنید که تحیتی است از جانب خدا مبارک و دلچسب بدینسان خدا آیات خوش را بیان می‌کند تا بفهمید.

۶۲- مؤمنان واقعی فقط کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و چون با او در کار اجتماعی واقع می‌شوند نمی‌روند تا از او اذن بگیرند، چون برای بعضی کارشان از تو اذن بخواهند، به کسی که می‌خواهی اذن بده و از خدا برایشان مغفرت بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است.

۶۳- دعوت (فرمان) پیامبر را مانند دعوت بعضستان از بعضی ندانید، خدا می‌داند کسانی را که در پناه یکدیگر خارج می‌شوند آنها که از فرمان پیامبر مخالفت می‌کنند بترسند از آنها فتنه یا عذاب دردناکی به آنها برسد.

۶۴- بدانید آنچه در آنها و زمین است خاص خداست، می‌داند آنچه را که در آن هستید و روزی را که به سوی او رجوع می‌کنند از آنچه کرده‌اند خبرشان می‌دهد.

کلمه‌ها

الحلم: (بر وزن عنق) منظور از آن بلوغ است که احتلام نیز گویند:

راغب گوید: آن از حلم (بکسر هاء) است بلوغ حلم حالتی است که می‌تواند حلم و بردباری داشته باشد.

ظهیره: وقت ظهر. «اظهر فلان» یعنی داخل وقت ظهر شد.

عورات: عورت چیزی را گویند که ظاهر شدن آن انسان را ناراحت می‌کند مانند آلت تناسلی و دبر و غیره، طبرسی فرماید، این

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۴۹

تسمیه برای آنست که انسان در آن سه وقت لباس را می‌کند، عورتش ظاهر می‌شود.

قواعد: نشسته‌گان. منظور پیر زنانی است که از نکاح باز نشست شده‌اند یعنی در اثر پیری کسی به تزویج آنها رغبتی ندارد، به قولی

در اثر پیری طمعی به ازدواج ندارند.

متبرجات: تبرج: آشکار کردن. «تبرجت المرأة، اظهرت زینتها و محاسنها للاجالب» علی هذا «متبرجات» اظهار کنندگانند.

حرج: (بر وزن شرف) تنگی و سختی. به گناه نیز حرج گویند.

اشتاتا: شت: متفرق و پراکنده. جمع آن اشتات است اما شتی جمع شتیت می‌باشد، إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى لیل / ۳.

تحیه: هر دعا و ثنا و تعارفی است که شخص در روبرو شدن با شخص دیگر بر زبان می‌آورد. آن به معنی زنده نگهداشتن است در

اقرب الموارد آمد: «حیاه الله تحیه» یعنی خدا عمر او را زیاد کند، سلام دادن سلامتی خواستن از خدا برای طرف است.

یتسللون: خارج می‌شوند به طور مخفی. سئل کشیدن با نرمی مانند کشیدن شمشیر از غلاف و موی از خمیر. علی هذا تسلل خارج

شدن به آرامی و پنهانی است.

لواذا: پناه بردن «لاذ یلوذ لواذا» آن در آیه به معنای ملاوذین است، یعنی در پناه هم خارج می‌شوند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۵۰

شرحها

در این آیات بقیه احکام اجتماعی بیان شده که خدا از اول بیان آنها را در نظر داشته است. از قبیل اجازه خواستن فرزندان به وقت

وارد شدن به محل خلوت پدران و مادران، عدم وجوب حجاب بر پیر زنان، طعام خوردن از بعضی خانه‌ها بدون اذن، اجازه گرفتن

از پیامبر و ولی امر در عدم حضور به جنگ و امثال آن. در آیه اخیر و در ذیل آیات، گفته شده که این احکام از روی حکمت و

مصلحت تشریح شده و روز قیامت از حقائق و واقعیات آنها مستحضر خواهید شد.

۵۸- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

این آیه در رابطه با آنست که غلامان و فرزندان به وقت خلوت بدون اجازه به محل خلوت انسان داخل نشوند یعنی به غلامان و

فرزندان خود امر کنید روزی سه بار در سه وقت برای داخل شدن از شما اجازه بگیرد. الَّذِينَ مَلَكَتْ ... گرچه شامل غلامان و

کنیزان می‌تواند باشد ولی در روایات آمده که منظور غلامانند.

در مجمع البیان فرموده: آن از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام روایت شده است، زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده:

«قال: هی خاصّة فی الرجال دون النساء قلت فالنساء تستأذن فی هذه الساعات الثلاث؟ قال، «و لكن یدخلن و یدخرجن ...».

منظور از الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ اطفال ممیز هستند که به بلوغ نرسیده‌اند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۵۱

و اگر ممیز نباشند استیذان لازم نیست، طبرسی فرموده: از آن ممیز اراده شده است، آن سه وقت چنین است.

مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَصْعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ.

در این سه وقت انسان قهرا لباس خویش را کنار می‌گذارد، خوش ندارد کسی وارد محضر او شود، لذا در تعلیل آن فرموده، این

اوقات سه عورتند برای شما یعنی خوش ندارید کسی پیش شما آید چنان که خوش ندارید کسی عورت شما را به بیند، علی هذا

خود وقت عورت و پوشاندنی است.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.
یعنی بعد از آن سه وقت برای شما گناهی نیست که امر به استیذان نکنید و آنها را گناهی نیست که اذن نگیرند، آن گاه در تعلیل عدم گناه فرموده: آنها بسیار پیش شما می‌روند و می‌آیند و شما پیش یکدیگر می‌روید و می‌آئید، اجازه گرفتن سبب عسر و حرج خواهد بود، ذیل آیه اشاره به حکمت این تکلیف است.

۵۹- وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.
یعنی چون بالغ شدند، سه وقت بودن از بین می‌رود بلکه باید پیوسته اذن بگیرند، مراد از الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فرزندان بالغ هستند که تازه بلوغ رسیده‌ها نیز باید مانند آنها باشند. ولی غلامان هم چنان فقط روزی سه بار اجازه می‌خواهند، ذیل آیه بیان حکمت تکلیف است.

۶۰- وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۲۵۲
أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ

.منظور از ثياب همان لباس پوشش زینت است که برای و لَا يُبَدِينَ زِينَتَهُنَّ لازم بود یعنی مانعی نیست حجاب نداشته باشند به شرط آنکه با زینت و زیور خود را پیش مردم آشکار نکنند. در روایت امام صادق علیه السّلام ثياب به روسری و چارقد بزرگ تفسیر شده است:

عن حريز بن عبد الله عن الصادق عليه السلام انه قرء ان يضعن ثيابهن قال الجلباب و الخمار اذا كانت المرأة مسنة» (۱).
وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

یعنی حجاب برای آنها از بی‌حجابی بهتر است دو اسم حسنی تعلیل حکم هستند خدا ندای فطرت را می‌شنوند و به مصالح انسانها داناست، این احکام از سمیع و علیم بودن سرچشمه می‌گیرد.

۶۱- لَيْسَ عَلَى الْمَأْمُومِي حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَنْفُسِيِّكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ.

در میزان فرموده: ظاهر آیه جعل حقی است برای مؤمنان که از خانه‌های اقربای خود و از خانه‌هایی که در آنها امین دانسته شده‌اند و از خانه‌های دوستان خود بخورند علی‌هذا آنها مأذون هستند به مقدار احتیاج از آن خانه‌ها بخورند.

آن گاه فرموده: ذکر نابینا، لنگ و مریض برای کثرت احتیاج آنهاست که کسب روزی برای آنها مشکل است و گرنه با دیگران فرقی ندارند، آمدن مِنْ بُيُوتِكُمْ برای آنست که آن خانه‌ها با خانه‌های خودتان فرقی ندارد.

ناگفته نماند: ظهور آیه جواز خوردن ما دام العمر است نه یک بار و دو بار ولی ظاهراً مشروط به وجود احتیاج است،

(۱) تفسیر برهان از کافی.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۵۳

در مجمع البیان فرموده: روایت ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین آنست که مانعی نیست که اینان از آن خانه‌ها که خدا یاد کرده است بخورند به قدر نیازشان بدون اسراف، بی‌آنکه اذن بگیرند.

المیزان اضافه می‌کند: «بیوتکم» بخانه پسر و همسر نیز شامل می‌شود چنان که در روایات آمده است، طبرسی در استدلال به اینکه خانه‌های پسران خانه‌های پدران است روایت رسول الله صلی الله علیه و آله را نقل کرده که به جوانی فرمود «انت و مالک لایبک»

در میزان در کافی از امام باقر صلی الله علیه و آله نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی فرمود: تو و مال تو برای پدرت است، آن گاه امام فرمود:

من برای پدر دوست ندارم که از مال پسرش بردارد مگر آنچه را که به آن احتیاج و ضرورت دارد که الله لا یحب الفساد...
... أو ما ملکتم مفاتحه أو صدیقکم لیس علیکم جناح أن تأکلوا جمیعاً أو أشتاتاً.

منظور از ما ملکتم ... آنست که شخص و کیل کسی در اموال او باشد می تواند از مال او بخورد چنان که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است (۱).

«صدیقکم تقدیرش «او بیت صدیقکم» است غرض از جمیعاً أو أشتاتاً ظاهراً آنست که چند نفر باشید از آن خانه بخورید یا تنها تنها، بنا بر بعضی از روایات منظور از «جمیعاً» خوردن با صاحب خانه است.

روایت شده: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود میان مسلمانان از مهاجر و انصاری برادری برقرار کرد ... بعد از آن چون آن حضرت کسی از اصحاب خود را به جنگ می فرستاد او کلید خانه اش را به برادر دینی می داد و

(۱)

«فی الکافی عن الصادق علیه السلام قال: الرجل له وکیل یقوم فی ماله فیأکل بغير اذنه» (صافی).

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۵۴

می گفت: هر چه خواستی بگیر، هر چه خواستی بخور، ولی آنها از خوردن امتناع می کردند تا گاهی طعام فاسد می شد، خدا آیه جمیعاً أو أشتاتاً را نازل کرد، یعنی: چون کلید دست شما بود مانعی نیست از آن بخورید خواه صاحب خانه حاضر باشد یا نه (۱) ناگفته نماند: منظور از آیه عموم است، گرچه شأن نزول خاص باشد.

فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

چون اجازه داده شد به آن خانه ها وارد شوید و بخورید، پشت سر آن فرمان می دهد که در وقت داخل شدن به اهل خانه سلام کنید، مراد از علی أَنفُسِكُمْ صاحبان خانه و حاضران در خانه است، چون افراد جامعه اسلامی به حکم یک پیکر هستند لذا علی أَنفُسِكُمْ فرموده است.

آن گاه فرموده: در حالی که سلام تحیتی است از جانب خدا، پر برکت و دلچسب است و سبب الفت و محبت می شود، ذیل آیه توجیه و تعلیل سلام کردن است منظور از مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ظاهراً آنست که خدا آن را تشریح کرده تا مسلمانان با آن به یکدیگر تحیت گویند.

ابو الصباح از امام باقر علیه السلام از آیه می پرسد؟ امام می فرماید:

هو تسلیم الرجل علی اهل البیت حین یدخل ثم یردون علیه فهو سلامکم علی انفسکم» (تفسیر برهان).

۶۲- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ آيَةَ وَ آيَةَ بَعْدِي فِي رَابِعِهِ
یکی از احکام این سوره است و آن اینکه

(۱) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۵۵

در کارهای اجتماعی چون خواستند حاضر نشوند، از رسول خدا و امام مسلمین اجازه بگیرند، و آنان که به وقت دعوت پیامبر ای جنگ در پشت سر یکدیگر از مجلس خارج می شوند از خدا بترسند.

کلمه آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بعد از آمدن «المؤمنون» اشاره به مؤمنان واقعی است یعنی مؤمنان واقعی آنها هستند که ... غرض از «امر جامع» امر اجتماعی و امری است که همه را جمع می‌کند لَمْ يَذْهَبُوا یعنی از نزد رسول نمی‌روند و منصرف نمی‌شوند مگر آنکه برای رفتن اذن بگیرند.

فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ علی هذا آن حضرت و ولی امر در اذن دادن مخیر است اگر صلاح بداند اذن می‌دهد و اسْتَغْفِرْ لَهُمْ ... حاکی است که این کار در واقع خلاف است، اما با اجازه و اعتذار آن حضرت جبران می‌شود که خدا آمرزنده و مهربان است.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: این آیه درباره حنظله بن ابی عیاش نازل شد که بنا بود در شبی که صبح آن جنگ «احد» پیش آمد عروسی کند از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اجازه خواست که آن شب نزد عروسیش بماند، خدا آیه فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ را نازل کرد، او نزد عروسیش ماند، وقت صبح در حال جنابت به میدان جنگ آمد و شهید شد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: ملائکه را دیدم در میان آسمان و زمین در کاسه‌های سیمین با آب باران حنظله را غسل می‌دادند، پس از آن او را «غسل الملائکه» می‌گفتند (۱).

۶۳- لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُونَ مِنْكُمْ لَوْ آذًا

(۱) در تفسیر برهان بعد از نقل این سخن فرموده: او حنظله بن ابی عامر است چنان که در ضمن خبری در سوره آل عمران گذشت. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۲۵۶

منظور از دُعَاءِ الرَّسُولِ به قرینه «یتسللون» خواندن آن حضرت مردم را به جهاد یا کارهای اجتماعی دیگر، یعنی دعوت پیامبر را غیر الزامی ندانید آن طوریکه دعوت فیما بین خود را غیر الزامی تلقی می‌کنید. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: این آیه درباره قومی نازل گردید که چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را برای کاری مانند جهاد و غیره جمع می‌کرد بدون اجازه آن حضرت متفرق می‌شدند (۱).

«لو آذا» مصدر است در جای حال یعنی «یتسللون ملاوذین» منافقان و مریض‌القلبها در پشت سر دیگران پنهان شده و مخفیانه از مسجد خارج می‌شدند در بعضی روایات «لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم» تفسیر شده که رسول خدا را مانند خود نخوانید بلکه با کمال احترام و تواضع او را با لفظ یا رسول الله و یا نبی الله خطاب کنید ولی این با ذیل آیه که گفته شد و با فَلَیَحْذَرِ ... که خواهد آمد ملایم نیست.

فَلَیَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ تهدید است در رابطه با مخالفت امر پیامبر که یکی از دو پیامد خطرناک دارد: بلائی در دنیا یا عذاب دردناکی در آخرت مراد از «امر» همان خواندن و دعوت آن حضرت است که در صدر آیه گذشت.

۶۴- أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَیَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَيْهِ فَيَلْبِغُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

این آیه توجیه همه احکام و مطالبی است که در این سوره بیان گردید:

همه آنچه در آسمانها و زمین است مملوک خداست، خدا به همه حالات و نیازهای

(۱) المیزان.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۲۵۷

آنها داناست علی هذا آن حالات و نیازهایی که شما انسانها در آن هستید و آمدن احکام را لازم گرفته است خدا آنها را نیز

می‌داند، نزول احکام و آمدن ادیان از روی علم خدا به حقیقت حال شماس است.

به نظر المیزان یَوْمَ يُرْجَعُونَ عِطْفَ است بر ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ یعنی و می‌داند روزی را که به طرف او رجوع می‌کنند پس حقیقت آنچه را که کرده‌اید به آنها خبر خواهد داد، این خبر دادن گوشه‌ای از علم کلی خداست جمله فَيُبَيِّنُهُمْ

اولا تشویق به عمل است ثانيا اعمال انسانها در قیامت در قیافه دیگری ظاهر خواهد شد که انسان آنها را نخواهد شناخت و خدا از آن خبر خواهد داد.

شب نهم شعبان المبارک هزار و چهارصد و سه مطابق ۱/۳/۱۳۶۲ تفسیر سوره نور به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۵۸

سوره فرقان در مکه نازل شده و هفتاد و هفت آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره فرقان چهل و دومین سوره است که بعد از «یس» در مکه نازل گردید در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره بیست و پنجم می‌باشد از آیات سوره می‌شود فهمید:

آن در موقعی نازل گشته که اسلام به تدریج رونق می‌گرفته و مشرکان احساس خطر می‌کرده‌اند، لذا موضعگیری شدیدی در مقابل آن حضرت کرده و می‌خواستند با افتراها و سم پاشی‌ها جلوی دعوت آن حضرت را بگیرند، اما در چه سالی نازل شده درست معلوم نیست.

۲- این سوره بالاتفاق دارای هفتاد و هفت آیه است.

طبرسی رحمه الله فرموده: این تعداد اجماعی است، در تفسیر خازن آمده که آن دارای هشتصد و نود دو کلمه و سه هزار و هفتصد و سی حرف است.

۳- مطالب سوره نشان می‌دهد که در آن در مکه نازل شده است ابن عباس گوید: آیات ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ در مدینه نازل شده‌اند، در المیزان آمده است: شاید وجه این قول آن باشد که آن سه آیه مشتمل بر حرمت زنا است ولی در سوره مائده در بیان اخبار آیه خمر دانستیم که زنا و خمر از اول ظهور اسلام حرمتشان معروف بود، به هر حال دلیل متقنی بر نزول آن سه آیه در مدینه نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۵۹

۴- عَلَتْ نامگذاری ظاهرا وقوع لفظ «فرقان» در اول آنست از باب تسمیه کل به اسم جزء آن. در روایت نبوی که در مجمع البیان و کشاف و غیره نقل شده «سورة الفرقان» آمده است.

۵- به نظر می‌آید که مجموع آن به یک بار نازل شده باشد، دلیلی که دلالت بر نزول تدریجی آن باشد به دست نیامد.

۶- عَلَتْ نزول آن را باید از متن سوره پیدا کرد. موقع نزول سوره، دعوت اسلامی به تدریج نضج می‌گرفت، مشرکان سخت احساس خطر می‌کردند، لذا می‌خواستند با تهمت‌ها و سمپاشی‌ها جلوی دعوت اسلامی را بگیرند، می‌گفتند:

خدا به او چیزی نازل نکرده، دروغهایی است که بر خدا نسبت می‌دهد (آیه/۴).

می‌گفتند: افسانه‌هایی است که از گذشتگان مانده عده‌ای اینها را به او یاد می‌دهند/ ۵ می‌گفتند: این چگونه پیامبری است مانند انسانها طعام می‌خورد، در بازارها راه می‌رود چرا ملکی به تصدیق او نیامده و یا گنجی از طرف خدا باو داده نمی‌شود؟/ ۷ و ۸ می‌گفتند چرا ملائکه به خود ما وحی نمی‌آورد؟ چرا خدا را با چشم نمی‌بینیم؟ جواب دادن به این سؤالات و بیان حقائق دیگری

عَلَّتْ نَزُولَ آيَاتِ سُوْرَةِ بَدَاةٍ وَ اللّٰهُ الْعَالَمُ.

۷- غرض سوره چنان که از آیه اول و دوم ظاهر می‌شود بیان آنست که:

خداوند خالق و آفریننده مخلوقات و اداره کننده آنهاست او این قرآن را بر تو نازل کرده تا مردم را اندازد نمایی در این دو آیه مسئله نبوت و توحید مطرح شده به همین مناسبت دلائلی بر توحید و نفی شریک از خدا در این سوره آمده است، مقداری از اوصاف قیامت و اوصاف مؤمنان و حقائق دیگری نیز بیان شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۶۰

سوره الفرقان مکیه و هی سبع و سبعون آیه نزلت بعد سوره یس

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱) الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ مَقْدِيرًا (۲) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا (۳) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا (۴)

وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۵) قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۶) وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷) أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹) تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (۱۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۶۱

بنام خدا رحمان رحیم

۱- دائم الخیر است خدایی که قرآن را بر بنده خود نازل کرد تا بر جهانیان اندازد گر باشد.

۲- خدایی که حکومت آسمانها و زمین خاص اوست، فرزندی اخذ نکرده، شریکی در حکومت نداشته و همه اشیاء را آفریده و آنها را به طرز مخصوصی اندازه گرفته است.

۳- به جز خدا معبودهایی گرفته‌اند، که چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند، و برای خود ضرر و نفعی را مالک نیستند و به مرگی و حیاتی و زنده کردنی قدرت ندارند.

۴- کافران گفتند: این قرآن نیست مگر دروغی که جعل کرده و در جعل آن گروه دیگری بر او یاری نموده‌اند، حقا که گفته ظلم و دروغ آورند.

۵- و گفتند: قرآن افسانه‌های گذشتگان است که نوشته است و صبح و شام بر او دیکته می‌شود.

۶- بگو: قرآن را خدایی نازل کرده که نهان آسمانها و زمین را می‌داند، که او چاره ساز و مهربان است.

۷- گفتند: چه شده بر این پیامبر که طعام می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا به سوی او ملکی نازل نگشته تا با او اندازد گر باشد؟!

- ۸- تا گنجی به طرف او انداخته شود یا باغی داشته باشد که از آن بخورد، ظالمان (به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۶۲ مسلمانان) گفتند: پیروی نمی‌کنید مگر از مرد جادو شده.
- ۹- بنگر چه مثلهایی برای تو می‌زنند، گمراه شده‌اند قدرت هدایت ندارند.
- ۱۰- مبارک است خدایی که اگر بخواهد بهتر از آنچه می‌گویند برای تو نازل کند، باغهایی که از زیر آن نهرها روان است و برای تو کاخها قرار دهد.

کلمه‌ها

تبارک: دائم الخیر و پرفائده است. راغب گوید: برکت یعنی ثبوت خیر خدایی در یک چیز، تبارک الله از آن گویند که فایده‌های ثابت در خداست و از خداست.

فرقان: فرق گذارنده بین حق و باطل. آن در اصل مصدر است ولی به معنی فاعل به کار رفته. طبرسی فرموده: هر فرق گذارنده فرقان نامیده می‌شود.

راغب گوید: فرقان فقط در فرق بین حق و باطل بکار رود.

نشور: زنده کردن. «نشر الله الموتی و انشروهم: احیاهم» آن در اصل به معنی گستردن و گسترده شدن است.

افک: دروغ بزرگ. در جوامع الجامع فرموده: «الافک: ابلغ الکذب» آن در اصل به معنی برگرداندن است «افکه افکا: إذا صرفه عن الشیء و قلبه».

افتراه: ساخته است و جعل کرده است آن را، فریه: دروغ. افتراء: دروغ ساختن.

زور: دروغ. چنان که طبرسی و راغب و جوهری گفته است. زور به فتح اول به معنی قصد و میل است، از باب نصر ینصر به معنی قصد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۶۳

آید و زیارت از آنست، و از علم یعلم و کرم یكرم به معنی میل و انحراف آید. دروغ را زور گویند که انحراف از حق است. اساطیر: افسانه‌ها و دروغها. (مؤمنون: ۸۳).

اکتبتها: اکتتاب: نوشتن و نسخه برداری کردن. راغب گوید: در متعارف به دروغ نوشتن گویند. فقط یک بار در قرآن آمده است. تملی: املا و املاء آنست که دیکته کنی تا بنویسد تُمَلِّی عَلَیْهِ: خوانده می‌شود و دیکته می‌شود.

بکره: اول روز «اصیل»: آخر روز. بُکْرَةٌ وَ أَصِيلًا یعنی در طرف روز.

شرحها

در دو آیه اول مسئله نبوت و توحید مطرح است، و نیز معلوم می‌شود که توحید نبوت را لازم گرفته است یعنی لازمه توحید ارسال رسل می‌باشد با آمدن پیامبر ناشی از مبارک و دائم الخیر بودن خدا است.

علی هذا، سوره مبارکه چنین شروع می‌شود: خدای دائم الخیر قرآن را فرستاده تا مردم انداز شوند، خدایی که آفریننده موجودات و مدبّر آنهاست، خدایی که در تدبیر موجودات یگانه است و شریکی ندارد.

در آیات بعدی دو مطلب بازگو شده است، یکی شرکائی که به خدا نسبت می‌دادند وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً ... دیگری اشکالی که بر نبوت می‌کردند ... إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ ... و مسئله: مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ ...

۱- تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا.

لفظ فرمان در وصف قرآن و تورات هر دو به کار رفته است، این از آن تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۶۴ جهت است که هر دو میان حق و باطل فارقتند، البته تورات در زمان خودش.

آمدن لفظ فرقان در اینجا اشاره است که در زمان نزول قرآن، باطل‌ها شهرت یافته بودند، لازم بود فرقان بیاید و باطلها را کنار بزند. «عبده» در عین حال که موقعیت آن حضرت را تحکیم می‌بخشد حاکی است که او بنده خداست و از خود چیزی ندارد، آنچه می‌گوید گفته خدا، نمی‌شود بر او اشکال گرفت.

جمله لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا حاکی از جهانی بودن رسالت رسول خداست در این زمینه در ذیل آیه و اَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ انعام/ ۱۹ و در ذیل آیه و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ انبیاء/ ۱۰۷ بحث شده است.

۲- الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا.

این آیه در مقام تعلیل بر آیه ما قبل است و در عین حال موقعیت خدا را در جهان روشن می‌کند، لام در «الذی له» برای اختصاص است یعنی تدبیر و حکومت آسمانها خاص خداست.

وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ تفریع است بر صدر آیه و نفی داشتن هر گونه شریک در تدبیر جهان است.

در جاهای مناسب گفته‌ایم که مشرکان در اتخاذ ولد عقیده داشتند که خدا فرزند اخذ کرده تا او را در تدبیر جهان یاری کند، علی هذا وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ تفریع است بر صدر آیه و نفی داشتن هر گونه شریک تدبیر جهان است.

در جاهای مناسب گفته‌ایم که مشرکان در اتخاذ ولد عقیده داشتند که تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۶۵

خدا فرزند اخذ کرده تا او را در تدبیر جهان یاری کند، علی هذا وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا نفی شریک بخصوص و وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ نفی هر گونه شریک است.

آن گاه در تکمیل این مطلب فرموده: وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ... یعنی همانطور که تدبیر کل شیء خاص اوست، آفرینش کل شیء از اوست.

برای هر شیء از اشیاء جهان خلقی بخصوص، قیافه‌ای بخصوص، مسیر زندگی بخصوص، رشد و تکامل بخصوصی است، حساب کنید زندگی انسان، تولید مثل انسان مثلاً با یک مورچه، فیل، شتر، پرنده، درخت گردو، گل نیلوفر، درنده جنگل و امثال آن را، حیوانی که می‌زاید، پرنده‌ای که تخم می‌گذارد، کانگورا که بچه خود را در کیسه بالای شکم نگهداری می‌کند، و هزاران انواع دیگر، همه تقدیر و اندازه گیرهای خدایی هستند. چنان که در سوره طه/ ۵۰ أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ گفته شد.

۳- وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا.

در آیه گذشته، گفته شد که خدا آفریننده و مدبر همه اشیاء است، به دنبال آن وضع بتها و بت پرستها مطرح می‌شود و مشرکان محکوم می‌کردند، آری معبودهای باطل آنها، مخلوقند نه خالق. حتی بر خودشان مالک دفع ضرر و جلب نفع نیستند، چگونه بر پرستش کنندگان خواهند بود!! مالک مرگ نیستند که از کسی آن را دفع کنند، مالک حیات نیستند که به کسی بدهند، مالک زنده کردن نیستند که کسی را زنده کنند.

۴- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتِرَاءِ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا.

از این آیه نقل قول مشرکان شروع می‌شود. گفتند این قرآن دروغ بزرگی تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۶۶

است که به خدا نسبت می‌دهد.

مراد از قوم آخرون قهرا عدّه‌ای از اهل کتابند. گویند مرادشان، عداس غلام حویطب، یسار غلام علاء بن حضرمی، حبر غلام عامر، بودند که اسلام آورده و در خدمت آن حضرت حضور داشتند.

فَقَدْ جَاءُ ظُلْمًا وَ زُورًا یعنی در این گفته‌شان، ظلم و دروغ آوردند، طبرسی «جاءو» را «قالوا» گفته است، این جمله ردّ قول آنهاست، جواب این سخن و سخنان دیگرشان در قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ ... خواهد آمد.

۵- وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً سخن دوم مشرکان است که می‌گفتند: این قرآن افسانه‌های گذشته‌هاست که نسخه برداری کرده است جمله فَهِيَ تُمْلَى ... حاکی است که دیگران به او یاد می‌دهند، مضمون آیه اولی آن بود که قرآن را او و یارانش جعل می‌کنند.

ولی این آیه می‌گوید: خود جعل نمی‌کند، بلکه مجعول دیگران است که به او یاد می‌دهند و در دو طرف روز باو می‌خوانند تا یاد بگیرد.

سراش مشرکان خود می‌دانستند که این آیات نمی‌تواند ساخته بشر باشد، این سخنان را از آن می‌گفتند که مردم به آن حضرت ایمان نیاورند.

۶- قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا.

این آیه جواب إِفْكَ أَفْتَرَاهُ و أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ است، خدا باطن آسمانها و زمین را می‌داند، از جمله، باطن شما انسانها را نیز می‌داند که فطرت شما خواهان هدایت و توحید است، وانگهی خدا چاره ساز و مهربان است، غفران و رحمت خدا لازم گرفته که قرآن نازل کند تا هدایت شوند و به خواسته فطرت خود برسید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۶۷

علی هذا دانستن باطن آسمانها و زمین، شامل باطن انسانها نیز می‌شود، غرض از باطن انسانها آنست که فطرت انسان هدایت و توحید و سعادت می‌خواهد مانند و آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ابراهیم/ ۳۴ که منظور سؤال فطرت است، مراد از غفران در آیه، چاره سازی است که یکی از معانی غفران می‌باشد نظیر: بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ سَبَأُ/ ۱۵. در معنی آیه اقوال گوناگونی است که در تفاسیر آورده‌اند.

۷- وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا آنچه در دو آیه قبلی گذشت طعن بر قرآن مجید بود. این آیه و آیه بعدی طعن ابلهانه بر رسول خداست، به موجب آیه: وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا اسراء/ ۹۴ مشرکان را نظر آن بود که باید پیامبر از بشر نباشد، لذا ملاحظه می‌شود که در این آیه طعام خوردن، و در بازارها قدم زدن را مخالف نبوت دانسته‌اند.

لَوْ لَا- أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ ... تنزل است از سخن قبلی، یعنی حالا- که بشر است و طعام می‌خورد، اقلا فرشته‌ای نازل شود و نبوت او را تصدیق نماید، مسئله آمدن ملک در سوره اسراء/ ۹۲، انعام/ ۹ نیز آمده و جواب داده شده است.

۸- أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا گویی دو قسمت اول نیز تنزل است از آیه بعدی، یعنی حالا که ملک نیامده اقلا گنجی بر او از جانب خدا انداخته می‌شد، یا لا اقل باغی داشت و از میوه آن خود را تأمین می‌کرد.

مراد از ظالمون مشرکان است، خطاب «تبعون» متوجه مسلمین می‌باشد یعنی مشرکان ظالم و طرح کنندگان سؤالات ما لِهَذَا الرَّسُولِ ... به مسلمانان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۶۸

گفتند: شما از یک انسان جادو شده اطاعت می‌کنید که خیال می‌کند به او وحی می‌شود.

۹- أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسِيئُطِعُونَ سَيِّئًا مِنْ آيَةٍ وَ آيَةٍ بعدی جواب گفته‌های آنهاست، منظور از الامثال وصفهاست و شامل هر شش قسمت از مفتریات آنهاست، خطاب به آن حضرت نشان می‌دهد که مشرکان قابلیت خطاب و جواب روبرو را ندارند، یعنی بنگر در ردّ رسالت تو چه وصفها و مثلهایی می‌زنند، «فضلوا...» تفریع است بر صدر آیه، یعنی اینها درباره تو گمراه شده‌اند و گمراهیشان به حدی است که دیگر امید هدایتشان نیست و استعداد هدایت را از دست داده‌اند، سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أ

أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ آيَهُ انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ ... در سوره اسراء/ ۴۸ نیز آمده است و نشان می‌دهد: انسان در لجاجت و عصیان به حدی می‌رسد که دیگر برگشت برای او غیر ممکن می‌شود.

۱۰- تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لِمَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا إِنْ آيَهُ جَوَابٌ اسْتَبْرَأُ أَوْ يُقَلِّبُ إِلَيْهِ كَنْزًا أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ ... لَفْظٌ «ذَلِكَ» اِشَارَةٌ اسْتَبْرَأُ بِه «كَتَبَ وَ جَنَاتٍ» مَنْظُورٌ اِزْ جَنَاتٍ وَ قُصُورٍ، بَاغِهَا وَ كَاخِهَايَ دُنْيَوِيٍّ اسْتَبْرَأُ، جَنَاتٍ وَ كَاخِهَايَ بَهْشَتِيٍّ حَتْمًا بَرَاءِ اَنْ حَضْرَتِ خَوَاهِدُ بُوْد، نَه اِيْنِكِه بَا شَرْطِ كُفْتِه شُوْد: اِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ ...

جواب آمدن ملک چنان که در بالا گفته شد در سوره انعام و اسراء آمده است، طعام خوردن، در بازار قدم زدن، لایق جواب دادن نیست، جواب رَجُلًا مَسْحُورًا از آیه قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ ... معلوم گردید.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۲۶۹

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱۱ تا ۲۶]

اشاره

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (۱۱) إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا (۱۲) وَ إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳) لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَ ادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (۱۴) قُلْ أَدْرِكُ خَيْرًا مِنْ جَنَّةِ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا (۱۵)

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا (۱۶) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸) فَكَيْدٌ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صِرْفًا وَ لَا نَصِيرًا وَ مَنْ يظَلِّمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹) وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تُصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عْتَوًْا كَبِيرًا (۲۱) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا (۲۲) وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا (۲۳) أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴) وَ يَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاءُ بِالْعَمَامِ وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (۲۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۲۷۰

۱۱- بلکه قیامت را تکذیب کرده‌اند به کسی که قیامت را تکذیب کند آتشی افروخته آماده کرده‌ایم.

۱۲- آتش چون مردم را از دور ببیند، اظهار خشم و فریاد آن را می‌شنوند.

۱۳- و چون در آن آتش به طور بسته به مکان تنگی انداخته شوند فریاد و اهلاکا سر می‌دهند

۱۴- امروز یک دفعه و اهلاکا نگوئید بلکه وا اهلاکای بیشتر سر دهید.

۱۵- بگو: آیا آن آتش بهتر است یا بهشت جاودان که اهل تقوی وعده شده‌اند، بهشت برای پاداش و محل بازگشت است

۱۶- آنچه بخواهند در بهشت برای آنها موجود است این برای پروردگار تو وعده سؤال کشته‌ای است.

۱۷- روزی کافران و معبودهایشان را محشور می‌کند و می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود گمراه شدند؟

۱۸- معبودها گویند: منزهی تو ما را نمی‌رسید که جز تو دوستانی بگیریم، لیکن آنها و پدرانشان را متاع دنیا دادی، تا یاد تو را

- فراموش کردند و قومی هلاک شدند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۷۱
- ۱۹- (ای عبادت کنندگان) معبودها شما را در آنچه می‌گفتند تکذیب کردند، قدرت بر گرداندن عذاب و یاری را ندارید، هر که از شما ظلم کند عذاب بزرگی را بر او می‌چشانیم.
- ۲۰- پیش از تو پیامبرانی نفرستادیم مگر اینکه آنها طعام می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند بعضی از شما را برای بعضی امتحان گردانده‌ایم آیا صبر می‌کنید، پروردگار تو بیناست.
- ۲۱- کسانی که لقاء ما را امید ندارند گویند چرا ملائکه بر ما نازل نمی‌شود یا چرا پروردگار خویش را نمی‌بینیم، در نفس خود تکبر کردند و طغیان بزرگی به وجود آوردند.
- ۲۲- روزی ملائکه را می‌بینند آن روز گناهکاران را بشارتی نیست و گویند: حَجْرًا مَّحْجُورًا.
- ۲۳- می‌آئیم بر آنچه عمل کرده‌اند و آن را غباری پراکنده می‌گردانیم.
- ۲۴- اهل بهشت در آن روز از حیث قرارگاه بهترند و از حیث استراحتگاه خوبتر.
- ۲۵- و روزی که آسمان ابر آلود شکافته می‌شود و ملائکه نازل می‌گردند.
- ۲۶- حکومت حق در آن روز خاص خداست و روزی است بر کافران دشوار.

کلمه‌ها

- ساعة: جزئی از اجزاء وقت، چنان که راغب گفته است، آن در قرآن به معنی مطلق وقت آمده هر چند که جزئی باشد، منظور از آن در آیه وقت قیامت است.
- تغیظ: غیظ: خشم شدید. تغیظ: اظهار خشم، چنان که راغب گفته است این آیه نظیر تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْعُغَيْظِ / ملك / ۸۰ است که آن نیز درباره جهنم است.
- مقرنین: قرآن (بر وزن عقل) جمع کردن، تقرین: برای کثرت و مبالغه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۷۲
- است یعنی: به شدت جمع کردن. «مقرنین»: به شدت بسته شدگان، مانند مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ابراهیم / ۹.
- ثبور: هلاکت. «ثبور: هلاکت» «ثبره: اهلکه».
- زفیر: به نظر می‌آید زفیر به معنی فریاد باشد نظیر سَمِعُوا لَهَا شَهيقاً وَ هِيَ تَفُورُ / ملك / ۷ رجوع شود به (انبیاء / ۱۰۰) این لفظ سه بار در قرآن آمده است راغب گوید تغیظ اظهار غیظ است آن گاهی توأم با صداست نظیر سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا: بورا: هلاک شدگان. گویند: آن جمع بایر است، به نظر بعضی بور مصدر است، مفرد و جمع با آن توصیف می‌شوند بوار در اصل به معنی کساد است که نتیجه‌اش فساد می‌باشد.
- صرفاً: بر گرداندن، منظور بر گرداندن عذاب است.
- عتو: تجاوز و نافرمانی. «عتوا»: تجاوز کردند.
- حجر: در اینجا به معنی منع است محجور: ممنوع.
- هباء: گرد. هَبَاءٌ مَثُورًا گرد پراکنده.
- مستقر: قرارگاه اسم مکان است نمی‌شود اسم مفعول باشد، چون استقر لازم آید.
- مقیلا: اسم مکان است به معنی محل استراحت، طبرسی از اظهري نقل کرده: قیلولة نزد عرب استراحت نیمروز است و لو خواب هم در آن نباشد.

شرحها

در این آیه روشن شده که طعنه زدن کفار درباره قرآن و پیامبر از آن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۷۳ ناشی است که اعتقاد به معاد ندارند و اگر عقیده به معاد داشتند و از حساب و کتاب می‌ترسیدند این حرفها را نمی‌زدند. اما تکذیب کنندگان قیامت را، عذابی شدید در پیش است.

روز قیامت مشرکان و معبودهایشان را جمع می‌کنیم و از معبودها می‌پرسیم که این بندگان مرا شما گمراه کردید یا خود گمراه شدند آنها گویند: خدا ما خودمان را برای آنها معبود نکردیم آنها خود گمراه شده و چنین کردند، آن گاه به مشرکان می‌گوئیم معبودهایتان شما را تکذیب کردند، جایتان آتش است.

مشرکان می‌گویند: چرا بر ما ملائکه نازل نمی‌شود، چرا خدا را با خشم نمی‌بینیم؟ این در اثر طغیان آنها، روز قیامت ملائکه را خواهند دید ولی به خیر آنها نخواهد بود.

ناگفته نماند: این آیات نشان می‌دهد که مشرکان از نفوذ و پیشرفت اسلام به سردرگمی عجیب گرفتار شده بوده‌اند، که هر چه رطب و یابس به زبانشان آمده گفته‌اند.

۱۱- بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَاعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا.

این مطلب در آیات دیگری نیز آمده است، که علت تکذیب دین خدا و پیامبران و علت گناه کردن همانا عدم ایمان به آخرت و حساب و کتاب است آری انسان وقتی که خود را در مقابل اعمال خویش مسئول ندانست، از هیچ کاری باک ندارد، در اینجا هم علت اعتراضات و اقتراحات مشرکان همان تکذیب قیامت است اما تکذیب کنندگان در آتشی افروخته خواهند بود.

۱۲- إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّطًا وَ زَفِيرًا.

فاعل «رأتهم» سعیر است یعنی چون سعیر از دور کفار را به بیند به غیظ آید و فریاد می‌کشد، این نشان می‌دهد که جهنم با شعور و بیناست و کفار را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۷۴

می‌شناسد میزان می‌گوید این تشبیه حالت آتش است نسبت به آنها، مانند شیر که چون طعمه خود را می‌بیند مهمه می‌کند، نگارنده را در اینجا مطلبی است که در نکته‌ها خواهد آمد.

۱۳- وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا.

منظور از «مقرنین» ظاهرا بسته شدن با زنجیرهاست نظیر وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ابراهیم / ۹، به قولی با قرین خود از شیاطین جمع و بسته می‌شوند، شاید آن اشاره به تنگی جایشان باشد، در مجمع از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقل شده: در آتش جایشان مانند رفتن میخ در دیوار خواهد بود:

«و الذي نفسي بيده انهم يستكروهن في النار كما يستكروه الوند في الحائط».

دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا اشاره به یأس از نجات است، تنکیر «ثبور» برای نشان دادن عظمت و بزرگی آن است (اعاذنا الله من النار).

۱۴- لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا.

این آیه اشاره است بر آنکه و اهلاکا گفتن فائده‌ای به حال آنها نخواهد داشت، نظیر: اضِلُّوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا حَظُّهُنَّ. طور / ۱۶.

۱۵- قُلْ أُولَئِكَ خَيْرٌ أَمْ جِنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا.

این آیه و آیه بعدی مقایسه‌ای است ما بین بهشت و جهنم، خدا آن حضرت را مأمور کرده که از آنها بپرسد. اضافه جنت به خلد حاکی از همیشه بودن بهشت است، چنان که «خالدین» دلالت بر همیشه بودن اهل بهشت دارد. «المتقون» می‌گویند که راه رسیدن

به بهشت تقوی است. که آن پاداش اهل تقوی و محل انتقال آنهاست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۷۵

۱۶- لَّهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا.

آنها راست در بهشت هر چه بخواهند، بعضی‌ها در امثال این آیه اشکال کرده‌اند که ممکن است آنها بعضی از قبائح را اراده کنند، یا تجاوز به بعضی از اهل بهشت را بخواهند، یا نجات بعضی از کفار را از آتش و یا مقام پیامبران و امامان را اراده کنند.

در جواب باید گفت: آنها مصداق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ هستند چیزی را که بر خلاف قانون عدالت باشد اراده نمی‌کنند. جمله كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا دلالت بر حتمی بودن این وعده دارد خدا آن را بر خود واجب کرده است، نظیر وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ انبیاء/ ۱۰۴ گویند: عَلَتْ مَسْئُولٌ بُوْدُنِ أَنْتَ كَمَا مَوْمِنَانِ أَنْ وَعَدَهُ رَا بَه لِسَانِ حَالِ خَوَاسْتِهَانِدِ، یا ملائکه از خدا خواسته‌اند که گفته‌اند: رَبَّنَا وَ أَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ مَوْمِنٍ / ۱۸ یا مؤمنان در دعای خود خواسته‌اند. به نظر نگارنده «مسئولا» برای تاکید كَانَ عَلَى رَبِّكَ است.

۱۷- وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ.

در بسیاری از آیات آمده است که روز قیامت مشرکان با معبودهایشان روبرو می‌شوند و معبودها از مشرکان بیزاری می‌جویند، این آیه و آیه بعدی یکی از آنهاست مَا يَعْبُدُونَ شامل بتها و طاغوتها و همه مخلوقات پا کند که معبود واقع شده‌اند از قبیل ملائکه و عیسی علیه السلام مانعی نیست که خدا بتها را نیز زنده کند و این خطاب را به همه القاء فرماید، منظور از «عبادی» کفار است که به ضلالت افتاده‌اند، بقیه سخن «نکته‌ها» خواهد آمد.

۱۸- قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءٍ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۲۷۶

وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا

جواب معبودهاست از أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ، ابتدا خدا را تسبیح کرده‌اند که ادب عبودیت و بندگی همانست منظور از «اولیاء» مشرکان هستند یعنی ما را نمی‌رسید و سزاوار نبود که جز تو دوستانی بگیریم چنان که آنها ما را اولیاء گرفتند. پس از آنکه اضلال را از جانب خود نفی کردند، علت گمراهی آنها را چنین توجیه خواهند کرد که خدایا آنها و پدرانشان را متاع دنیا دادی و آنها غرق در شهوات و دنیا پرستی شدند در نتیجه ذکری را که توسط انبیا نازل کرده بودی از یاد بردند و شدند قومی هالک یا فاسد.

وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا بقیه جواب و ادامه و عاقبت نَسُوا الذِّكْرَ است یعنی: نسیان ذکر به هلاکتشان انجامید، نه اینکه بگوئیم: ذاتا قومی فاسد بودند چنان که بعضی گفته‌اند. ناگفته نماند مانعی نیست که طاغوتها نیز در براءت از پیروان خود چنین سخنی در جواب خدا بگویند، چنان که شیطان روز قیامت به پیروان خود خواهد گفت: إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ ...

ابراهیم/ ۲۲.

۱۹- فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يظَلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا.

این کلام خداست که بعد از براءت معبودها، به مشرکان خواهد فرمود یعنی معبودها سخن شما را که می‌گفتید: اینها معبود ما هستند تکذیب نمودند پس نمی‌توانید به سبب آنها عذاب را از خود برگردانید و نه بواسطه آنها خود را یاری دهید، «صرفا» در صورتی است که معبودها در ردّ عذاب علت تامه باشند، و «نصرا» در صورتی که جزء العلة باشند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۷۷

پس از آنکه صرف و نصر معبودها منتفی گردید حکم کلی وَمَنْ يظَلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا اجرا خواهد شد، ظلم در آیه با شرک تطبیق می‌شود، إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ لقمان/ ۱۳.

۲۰- وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا.

این آیه جواب دیگری است از ما لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ ... پس از آنکه با تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ ... و با بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ ... جواب داده شد در این آیه فرموده: طعام خوردن و قدم زدن در بازارها منحصر بر تو نیست بلکه همه پیامبران چنین بوده‌اند. آن وقت در مقام تعلیل این کلام فرموده: این برای آنست که بعضی از شما را برای بعضی امتحان قرار داده‌ایم، انبیاء برای بشر امتحان هستند تا کدام ایمان بیاورند و کدام ایمان نیاورند، آیا در این امر و امتحان خویشتن دار هستید و به اراده خدا گردن می‌نهد؟

آن وقت در تکمیل مطلب فرموده: وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا پروردگارت به حقائق امور بیناست، هر چیز را در جای خود می‌نهد، نظام اتم خلقت و انسان لازم گرفته که پیامبران از انسانها باشند و انسانها به وسیله آنها آزمایش شوند.

۲۱- وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًا كَبِيرًا.

اعتراض دیگری است از جانب مشرکان نسبت به رسالت آن حضرت، گویی اعتراضهای گذشته در آیات هفتم و هشتم راجع به آن بود که بشر چگونه می‌تواند تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۷۸

پیامبر باشد، اما این اعتراض آنست که: خوب حالا که بناست پیامبر از بشر باشد چرا او پیامبر باشد و ما نباشیم مگر ما مثل او بشر نیستیم؟! منظور از نزول ملائکه آوردن وحی و از دیدن خدا، سخن گفتن خدا با آنهاست چنان که با پیامبر سخن می‌گوید و شاید نظرشان دیدن خدا باشد، غرض از «لقاء الله» لقاء ثواب یا عذاب خدا در آخرت است، امید نداشتن لقاء الله همان انکار معاد است، جمله لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا در جای: بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ و تعلیل قول آنهاست.

لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ... ظاهراً جواب او نَرَى رَبَّنَا است یعنی خود بزرگ بینی و طغیان سبب این سخن شده است، جواب لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ در آیه بعدی خواهد آمد.

۲۲- يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا.

این آیه جواب آنها راجع به آمدن ملائکه برای ایشان است، منظور از «یوم» ظاهراً وقت مرگ است، زیرا پیش از آخرت، در وقت مرگ، ملائکه را خواهند دید، و لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ ... انعام/ ۹۳، ایضا آیه: الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ... نحل/ ۲۸ این هر دو آیه روشن است که وقت از دنیا رفتن ملائکه را خواهند دید ولی دیدن ملائکه بر آنها بشارت نیست.

راجع به يَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا در مجمع البیان از خلیل نقل شده:

چون در جاهلیت کسی در ماه حرام کسی را می‌دید و می‌ترسید که او را بکشد می‌گفت: حجرا محجورا یعنی کشتن من در این ماه بر تو حرام است، راغب تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۷۹

نیز چنین گفته است. کفار به وقت مرگ چون ملائکه را دیدند، این سخن بر زبان می‌آورند به گمان اینکه برای آنها مفید باشد نگارنده گوید: شاید منظور از آن، اظهار یأس باشد یعنی به وقت دیدن ملائکه خواهند گفت: ما از رحمت خدا محجور شدیم محجوریت تمام. در اینصورت، محجوراً تأکید «حجرا» می‌باشد.

۲۳- وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا.

آیه درباره حبط اعمال نیک آنهاست که فائده‌ای به حالشان نخواهد داشت، گویی کسی سؤال می‌کند: پس تکلیف کارهای خوبی که در دنیا کرده‌اند چیست؟

جواب داده می‌شود که اعمالشان پوچ و بیحاصل خواهد شد، این آیه راجع به قیامت است، می‌شود راجع به برزخ هم باشد.

هَبَاءً مَّنْثُورًا راجع به معدوم شدن اعمال نیست بلکه حکایت از پراکندگی دارد یعنی چیزی به دستشان نخواهد آمد نظیر: مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبَعِيدُ ابراهیم/ ۱۸ که

عمل در اینجا به خاکستری که باد آن را پراکنده کند تشبیه شده است، راجع به جبط اعمال ذیل آیه ۲۱۷ بقره سخن گفته‌ایم.

۲۴- أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا.

این آیه در مقابل آیات قبل و در رابطه با مؤمنان است، در میزان فرموده:

«خیر. احسن» از معنای تفضیل منسلخ می‌باشند، یعنی این آیه نمی‌گوید که قرارگاه اهل جنت بهتر از مشرکان است بلکه می‌گوید قرارگاه آنها و استراحتگاه آنها خوب است این سخن در مجمع البیان نیز آمده است.

می‌شود گفت: آمدن اسم تفضیل برای مبالغه است یعنی: فی نفسه بهتر و نیکوتر است مانند أَوْلِيَّكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا

عَمِلُوا احقاف / ۱۶ یعنی تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۸۰

آنچه برای خدا باشد همه احسن است نه اینکه نیکوتر را قبول خواهیم کرد ولی نیکو را، نه.

در بعضی از روایات، این آیه به برزخ تفسیر شده است:

«قال امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث اذا وضع المؤمن فی قبره ثم یفسحان یعنی الملکین فی قبره مدّ بصره ثم یفتحان له بابا الی

الجنة یقولان له: نم قریر العین نوم الشاب الناعم فان الله عز و جل یقول. اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا»

(برهان از کافی).

۲۵ و ۲۶- وَ یَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا الْمُلُکَ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ کَانَ یَوْمًا عَلٰی الْکَافِرِینَ عَسِیرًا.

لفظ «و یوم» عطف است بر یَوْمَ یَرْوُونَ الْمَلَائِكَةَ یعنی: ایضا ملائکه را می‌بینند در روزی که آسمان با ابر شکافته می‌شود، مراد از این

«یوم» روز قیامت است.

گویند: باء در «بالغمام» به معنی ملبست است یعنی: و روزی که آسمان ابر آلود شکافته می‌شود، نزول ملائکه شکافته شدن آسمان

را لازم نگرفته است، زیرا ملائکه مادی نیستند، نزول آنها حاجتی به شکافته شدن آسمان ندارد، علی هذا هر یک مطلب مستقلی

است. به هر حال آیه روشن است که روز قیامت ملائکه برای مسئولیتهایی به جهان خاکی نازل خواهند شد.

به نظر می‌آید که «الملک» مبتدا و «الحق» وضع آن و «لررحمن» خبر مبتداست یعنی: حکومت حق و واقعی در آن روز برای خدای

رحمان ثابت است مانند: لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و چون حکومت خاص خداست لذا آن روز برای کافران روز سختی

خواهد بود، چون اسباب دنیوی آنها به کلی از بین رفته است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۸۱

نکته‌ها

جهنم گویا: و بیناست

در رابطه با آیه: إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا باید بدانیم که عده‌ای از آیات حکایت از آن دارند که جهنم شعور

و درک دارد، سخن می‌گوید و اهل عذاب را می‌بینند، یکی این آیه است که می‌گوید: آتش مردمان را از دور می‌بیند و اظهار

خشم می‌کند و فریاد می‌کشد، دیگری آیه: یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلِ مِنْ مَّزِیدٍ ق / ۳۰ که صریح است جهنم در

جواب خدا خواهد گفت: اهل و داخل شوندگان من را اضافه می‌کنی؟

سوم آیات: وَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِیرُ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَ هِیَ تَفُورُ تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ ... ملک /

۸ ۶ آیات می‌گوید چون کفار به آتش انداخته شوند جهنم فریاد می‌کشد، نزدیک است که از خشم خود متلاشی و منفجر

می‌کنی؟

چهارم: كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى نَزَاعِيَةً لِّلشَّوْى تَدْعُوا مَن أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى وَ جَمَعَ فَأَوْعَى معارج / ۱۵-۱۸، روشن است که آتش جهنم آنان را که از حق اعراض کرده‌اند به سرى خود مى‌خواند.

عده‌ای این آیات را حمل بر تشبیه جهنم به حال انسان کرده‌اند نظیر دیدن انسان دشمن خود را یا نظیر دیدن شیر، شکار و طعمه خویش را، ولی لازم است آنها را حمل بر ظاهر کرده و از آنها استفاده کنیم، به نظر می‌آید در آخرت همه چیز زنده و جاندار خواهد شد و إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ آرى زندگى واقعى آن دنیاست، چه مانعى دارد که آتش آخرت نیز با شعور و بینا و گویا باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۸۲

شرک تنها پرستیدن بتها نیست

در رابطه با آیه اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ و در رابطه با آیه وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ باید بدانیم شرک فقط آن نیست که به جای خدا بتها و مجسمه‌ها را پرستند، بلکه اطاعت از طاغوتها و فرمانبری آنها به جای فرمان خدا از اقسام شرک است، خداوند روز قیامت به مردم خواهد فرمود: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ يس / ۶۰ عبادت شیطان همان اطاعت از وسوسه‌های اوست، کفار روز قیامت در جهنم خواهند گفت: رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا احزاب / ۶۷.

در دنیای ما با آنکه بت پرستی و مجسمه پرستی نزدیک به از بین رفتن است ولی بازار شرک بسیار گرم است، ابر قدرتها و طاغوتهای کوچک و بزرگ که به زبانه‌ها طبل آنا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى می‌نوازند، بالاتر از مجسمه‌های سنگی مردم را بدبخت کرده و می‌کنند. در عربستان فعلی درست است که بتهای کعبه از بین رفته است ولی پرستیدن امریکا صدها بار بدتر از آن به جامعه اسلامی صدمه می‌زند و هكذا. لازم است در اثر تبلیغات قوی، توحید را در جای شرک بنشانیم انشاء الله تعالی.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۸۳

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۷ تا ۴۰]

اشاره

وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۲۹) وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰) وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا (۳۱)

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲) وَ لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۳) الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَئِكَ سَرُّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا (۳۵) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْزَلْنَاهُمْ تَدْمِيرًا (۳۶)

وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرَّسُولَ أَعْرَفْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۷) وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (۳۸) وَ كَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كَلَّا تَبَرَّنَا تَبِيرًا (۳۹) وَ لَقَدْ أَتَوَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا السَّوَاءَ فَلَمْ يَكُونُوا يَرُونَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُون نُشُورًا (۴۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۸۴

۲۷- یا دآر روزی را که در آن ظالم (از کثرت تأسف) هر دو دست خویش را می‌جود و گوید: ای کاش با این پیامبر راه دین را اخذ می‌کرد.

۲۸- وای بر من ای کاش فلان کس را دوست نمی‌گرفتم.

۲۹- او مرا از قرآن گمراه کرد، بعد از آنکه قرآن به من آمد، شیطان خوار کننده (رها کننده) انسان است.

۳۰- پیامبر (در آن روز) خواهد گفت: پروردگارا قوم من این قرآن را متروک کردند.

۳۱- این چنین برای هر پیامبر دشمنی از گناهکاران قرار داده‌ایم، خدا در هدایت و یاری کافی است.

۳۲- کافران گفتند: چرا قرآن یک دفعه بر او نازل نمی‌شود این چنین (به تدریج نازل کردیم) تا قلوب تو را قوی کنیم آن را با تأنی مخصوص بیان کردیم.

۳۳- برای تو گفته (باطلی) نمی‌آورند مگر آنکه ما حق را می‌آوریم و بهترین بیان را.

۳۴- آنهایی که بر رویشان به جهنم محشور می‌شوند آنان از حیث منزل بدتر هستند و از حیث راه گمراهتر.

۳۵- به موسی کتاب تورات را دادیم، برادرش هارون را با او وزیر (یار) گردانیدیم.

۳۶- گفتیم: بروید به سوی قومی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، آنها را به طرز بدیعی هلاک کردیم.

۳۷- (یا دآر) قوم نوح را، چون پیامبران را تکذیب کردند غرقشان نمودیم برای مردم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۸۵
عبریشان گردانیدیم، ظالمان را عذابی الیم آماده کرده‌ایم.

۳۸- (یا دآر) قوم عاد و ثمود و اهل رس و مردمان زیادی را میان آنها.

۳۹- به همه آنها مثلها زدیم و همه را به طرز خاصی هلاک کردیم.

۴۰- اهل مکه (در سفر خویش) به شهری که باران بد بر آن باریده بود آمدند، آیا آن را ندیده بودند بلکه برانگیخته شدن را امید ندارند.

کلمه‌ها

یعض: عض: به دندان گرفتن «عضه عضاً: امسکه باسنانه» آن گاهی از خشم است و گاهی از حسرت و تأسف، در آیه معنای دوم مراد است.

خذول: بسیار خوار کننده و رها کننده. خذل: رها کردن و یاری نکردن خذول صیغه مبالغه است.

مهجور: ترک شده. هجر و هجران آنست که انسان از دیگری جدا شود خواه با زبان باشد یا با بدن یا با قلب هجر (بر وزن قفل) به معنی هذیان آید مهجور به نظر بعضی هذیان است.

ترتیل: طبری فرموده: ترتیل بیان کردن است با تأنی و تدریج، این اثیر گفته: ترتیل قرائت آنست که با تأنی و آشکار گفتن حروف و حرکات باشد، مثل: از جمله معانی مثل حدیث و گفته است منظور از آن در آیه حدیث و گفته و سؤال است.

وزیر: کمک و یار. وزر به معنی یار است وزیر سلطان کسی است که مقداری از بار او را حمل می‌کند.

تدمیر: دمر: هلاک. تدمیر: هلاک. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۸۶

رس: نام محلی با نام رود «ارس» فعلی است که در «نکته‌ها» خواهد آمد، این لفظ فقط دو بار قرآن آمده است فرقان/ ۳۸، ق/ ۳۲.

تتبیر: به نظر راغب تبر و تتبیر هر دو به معنی هلاک کردن و نابود کردن است، ولی دیگر تبر (بر وزن عقل و شرف) را به معنی هلاک شدن گفته‌اند.

نشور: برانگیختن، زنده کردن. «نشر الله الموتی و انشرهم: احیاهم».

شرحها

در ادامه جریان مشرکان در این آیات آمده: روز قیامت مشرکان از کثرت اندوه و تأسف دستهای خود را می‌جوند و می‌گویند ای کاش از پیامبران اطاعت می‌کردیم و ای کاش از مشرکانی مانند خود بیزار می‌شدیم، آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام شکوی خواهد گفت: خدایا قوم من به قرآن بی‌اعتنا شدند.

آن‌گاه اعتراضی از کفار نقل شده که چرا قرآن به یک بار نازل نمی‌شود، سپس جواب داده شده که می‌خواهیم با تداوم وحی قلب تو مطمئن باشد، سپس حالات چند نفر از پیامبران که اقوامشان هلاک گشتند برای تسلیت آن حضرت و تهدید مشرکان نقل شده است.

۲۷- وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا.

این آیه و دو آیه بعدی بطور کلی می‌فهماند که کافر روز قیامت از کرده خود نادم شده و آرزو خواهد کرد که ای کاش اطاعت از رسول می‌کرد.

اما الف و لام «الظالم» و نیز «الرسول» برای عهد است که اشاره به ظالمی تفسیر احسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۲۸۷

معهود و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، گویی واقعه‌ای در رابطه با این سه آیه رخ داده است.

در مجمع‌البیان نقل شده: عقبه بن ابی معیط و ابی بن خلف دو نفر از سران مشرکان مکه با هم دوست بودند، عقبه را عادت آن بود که چون از سفر برمی‌گشت مردم را اطعام می‌کرد و اشراف را به طعام دعوت می‌نمود، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر مجالست می‌کرد. روزی از سفر برگشت و به عادت خویش مردم از جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله را به طعام دعوت کرد، چون سفره آماده شد، حضرت فرمود: من از طعام تو نمی‌خورم مگر آنکه بگویی لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله.

عقبه ترسید که آن حضرت بدون طعام خوردن از منزل او خارج شود لذا شهادتین را گفت. حضرت از طعام او میل فرمود.

این خبر بابی بن خلف رسید، به عقبه گفت: دیوانه‌ای شده‌ای؟ گفت: نه بلکه او داخل خانه من شد و خواست از طعام من نخورد، لذا مجبور شدم شهادتین بگویم، ابی گفت: این عذر از تو قبول ندارم مگر آنکه بر وی و بر روی او آب دهان بیاندازی، عقبه این کار کرد و مرتد شد: رحم چهار پای را برگرفت به کتف آن حضرت انداخت، حضرت فرمود: اگر در خارج مکه تو را دیدم سرت را با شمشیر می‌گیرم، روز بدر سرش را با شمشیر زدند. آیات در بیان این جریان نازل شد:

علی هذا منظور از «الظالم» از لحاظ مصداق اولی عقبه بن ابی معیط است که روز قیامت از کثرت تأسف دست خود را خواهد جوید.

۲۸- يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا.

بنا به مصداق اولی، عقبه خواهد گفت ای کاش ابی بن خلف را دوست تفسیر احسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۲۸۸

نمی‌گرفتم. اما از لحاظ عمومی شامل هر کسی است که کافر و اهل شرک را دوست دارد، و به خاطر او با حق مخالفت کند.

۲۹- لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا.

تممه سخن اوست یعنی بعد از اظهار شهادتین او مرا از حق گمراه کرد، و كَانَ الشَّيْطَانُ ... اگر تتمه قول ظالم باشد معنایش آنست که بالاخره دست شیطان در کار بود که من حق را رها کرده باطل را اختیار نمودم، و شاید آن از کلام خدا باشد، منظور از ذکر قرآن است.

خذلان شیطان آنست که باطل را در انسان خوب جلوه می‌دهد و چون انسان در باطل غلطید، شیطان او را رها می‌کند کَمَثَلِ

الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ ... حشر / ۱۶ آیه نشان می‌دهد که دوستان بد و شیطان در گمراه شدن انسان تأثیر بزرگی دارد.

۳۰- وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا.

ظاهراً این گفته راجع به قیامت و آن حضرت در روز قیامت چنین شکایتی خواهد کرد، علی‌هذا آمدن «قال» برای محقق الوقوع بودن است مانند بسیاری از آیات قیامت که به لفظ ماضی آمده است، در آیات قرآن محلی پیدا نیست که آن حضرت در روز قیامت از فسادهایی که دیده شکایت کند، ولی درباره قرآن شکایت خواهد کرد، که خدایا قوم من قرآن مرا متروک گذاشته.

۳۱- وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا.

تسلیتی است برای آن حضرت که تنها تو نیستی دشمن داری، بلکه هر پیامبر چنین دشمنانی داشته است، جمله وَكَفَى بِرَبِّكَ ... حاکی است که دشمنان تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۸۹

کاری نتواند کرد، چون خدا هادی و یار تو است، او در کارها تو را رهبری می‌کند، در نتیجه کید دشمنان خنثی می‌شود و یاری می‌کند، تا دشمنان خورد شوند و یا منظور از «هادیا» آنست که دشمنان تو جلو هدایت مردم را نتوانند گرفت بلکه خدا آنها را هدایت خواهد کرد.

۳۲- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا.

از جمله اعتراضات مشرکان آن بود که می‌گفتند: چرا قرآن به یک بار بر او نازل نمی‌شود و چرا هر چند بار چندین آیه نازل می‌گردد؟ ظاهراً این همانست که در سوره اسراء گذشت که می‌گفتند ... أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُبِّكَ حَتَّى تُنزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ ... اسراء / ۹۳.

در جواب این اعتراض فرموده: خدا می‌تواند قرآن را یک بار نازل کند ولی در این صورت وحی میان خدا و تو قطع می‌شود، انتخاب این طریق برای آنست که ارتباط تو با خدا پیوسته باشد تا قلب تو را بدین وسیله قوی و نیرومند کنیم.

«كذلك» اشاره است به نزول تدریجی یعنی «كذلك نزلنا متفرقا...»

كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ جواب تمام است، اما جمله وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا به نظر می‌آید برای دفع دخل است یعنی تکه تکه نازل شدن سبب آن نمی‌شود که در قرآن ابهامی به وجود آید و به وقت نازل شدن یک قسمت، قسمت قبلی از یاد برود بلکه آن را به طور مخصوصی بیان و روشن کرده‌ایم که نزول تدریجی ضروری به آن ندارد، مؤید این سخن آنست که که ضمیر «رتلناه» به همه قرآن راجع است.

در اینصورت این جمله در جای «فصلنا الآيات» می‌باشد چنان که سدی تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۹۰ آن را «فصلناه تفصیلاً» گفته است.

به نظر بعضی «رتلنا» به معنی «رسلناه ترتیلاً» و پی در پی فرستادن است یعنی به تناسب حوادث و جریانها آن را پشت سرهم نازل کرده‌ایم تا هر قسمت در محل خود واقع شود و حاجات را برطرف سازد.

نظیر این آیه است آنچه در جواب حَتَّى تُنزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا اسراء / ۹۳ آمده است: وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا اسراء / ۱۰۶ یعنی علت نزول تدریجی آنست که هر قسمت را در جای خود با تأنی و توقف بر مردم بخوانی تا از هر حکم در جای خود مطلع شوند، در اینصورت جمله «رتلناه نزلناه» تکمیل جواب است.

۳۳- وَلَا يَأْتُوكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا.

این هم جواب دیگری است راجع به مردم، چنان که جواب اول راجع به خود آن حضرت بود. یعنی مشرکان هیچ مثل و گفته باطلی درباره تو نمی‌آورند مگر آنکه در جواب آنها سخن حق و بهترین بیان را می‌آوریم و واقع را روشن می‌کنیم، آنها می‌خواستند با

این سخن بر تو اشکال وارد کنند، ما در جواب حقیقت آن را روشن کردیم.

۳۴- الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا.

این آیه در رابطه با جوابهای سابق است، در مجمع البیان فرموده: آنها به حضرت و اصحابش گفتند: «هم شر خلق الله» آیه در جواب آنهاست میزان فرموده: این آیه به کنایه می‌فهماند که چنین سخن گفته‌اند، خدا در ضمن جواب دادن به سخن آنها نیز اشاره کرده است، آری:

به نظر می‌آید آنها در ضمن وارد کردن اعتراض، چنان چیزی هم گفته‌اند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۹۱

حشر بر وجوه ظاهرا آنست که بر رو در افتاده به سوی جهنم کشیده می‌شوند، آنها مکان و منزلشان بدتر و راهشان گمراه کننده‌تر است، زیرا به رو در افتاده‌اند:

مقابل را نمی‌بینند و به طرف جهنم می‌روند، آن در نتیجه گمراهی در دنیا است در آیه بیست و چهارم راجع به اسم تفضیل «شر اضل» مطلبی گفته شد، رجوع شود به آنجا.

نظیر این آیه است آیه: ... وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَ بُكْمًا وَ صُمًّا مَا وَاهُمُ جَهَنَّمَ ... اسراء / ۹۸.

۳۵- وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا.

این آیه و آیات بعدی مشروح و کَذَلِكْ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عِزْدًا مِنَ الْمُجْرِمِينَ است و در عین حال نشان می‌دهند که ارسال و انزال کتب از اول سنت خدایی است، مکذبان نیز به عذاب گرفتار شده‌اند ۳۶- فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْزَنَاهُمْ تَدْمِيرًا. منظور از آیات به نظر میزان آیات آفاق و انفس است که دلالت بر توحید خدا دارد، بعید است که مراد معجزات نه گانه حضرت موسی باشد که آنها بعدا به وقوع پیوستند: منظور از تدمیر، غرق کردن در ریاست.

۳۷- وَ قَوْمِ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا.

شاهد دیگری است از آمدن پیامبران و هلاک شدن قومشان، قوم نوح، تقدیرش «و اذکر قوم نوح» است منظور از آیه، عبرت و موعظه است، وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ اشاره است که سرنوشت همه ظالمان همین است و یا اشاره است به اینکه عذاب آخرت نیز در کمین آنهاست، به نظر میزان منظور از «الرسال» نوح است زیرا تکذیب او تکذیب همه پیامبران بود وانگهی آنها اقوامی بت پرست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۹۲

بودند که اصل رسالت را تکذیب می‌کردند.

۳۸ و ۳۹- وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرُّسِّ وَ قَرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا وَ كُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كُلًّا نَبَّزْنَا تَنْبِيرًا.

یعنی «و اهلکنا او دمرنا عادا و ثمود ...» منظور از عاد قوم هود علیه السلام و از ثمود قوم صالح علیه السلام است، درباره اصحاب رس در نکته‌ها سخن خواهد آمد «قرونا» به معنی اقوام و جماعات است، «بین ذلك» یعنی میان نوح و عاد و ثمود، ممکن است منظور میان عاد و ثمود و اصحاب رس باشد کُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ حاکی از اتمام حجت است یعنی عذاب اقوام قبلی را برای آنها عبرت گردانیدیم ولی پند نگرفتند و مانند آنها هلاک شدند، ضمیر «له راجع به «کلا» است.

۴۰- وَ لَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا السَّيِّئَةَ أَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَتْرُجُونَ نُشُورًا.

ظاهرا فاعل «اتوا» کفار مکه است که در مسافرت شام از کنار خرابه‌های شهر لوط علیه السلام می‌گذشتند، در جای دیگر آمده است: وَ إِنَّهَا لَبَسِيلٌ مُّقِيمٌ حَجْرٍ / ۷۶ یعنی خرابه‌های شهر لوط در راه همیشگی اهل مکه است.

منظور از مَطَرُ السَّيِّئَةِ باریدن سنگ است که فرموده: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سَبْجِيلٍ حَجْرٍ / ۷۴ أَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا ... استفهام توییخی است، بَلْ كَانُوا ... مانند بَلْ كَذَبُوا بِالسَّاعِيَةِ است، یعنی: آری آن شهر ویرانه را می‌دیدند ولی انکار معاد سبب طغیان و نافرمانی آنها بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۹۳

نکته‌ها

اصحاب رس: لفظ اصحاب رس در دو مورد از قرآن کریم آمده است یکی در این سوره، دیگری در سوره ق/ ۱۲ ... وَأَصْحَابُ الرِّسِّ وَتَمُودُ ملاحظه آیات نشان می‌دهد که «رس» نام محلی است و گروهی به آن نسبت داده شده‌اند، در نهج البلاغه خطبه ۱۷۰ آمده است «این اصحاب مدائن الرس الذین قتلوا النبیین» از فرمایش امام معلوم می‌شود که شهرهایی بوده به نام شهرهای رس و مردمان آنها پیامبرانشان را کشته‌اند.

از دو آیه فوق روشن است که آنها مانند عاد و ثمود با عذاب آسمانی هلاک شده‌اند، به نظر می‌آید مراد از «رس» رودخانه ارس فعلی است که در شمال آذربایجان به طول هشتصد کیلومتر از کوه‌های ارضروم در ترکیه سرچشمه گرفته، پس از عبور از دشت مغان به رود «کورا» متصل گشته به دریای خزر می‌ریزد، قسمت عمده آن مرز ایران و شوروی است.

در قسمتی از کرانه‌های این رود تمدن بزرگی وجود داشته که فعلا از بین رفته است علی‌هذا «مدائن رس» در نهج البلاغه عبارت از همان تمدن و همان شهرهاست.

محمد عبده در شرح نهج البلاغه گفته است: مراد از «رس» رود ارس فعلی در آذربایجان است، در تفسیر صافی از تفسیر قمی نقل کرده: رس نهری است در ناحیه آذربایجان.

در المیزان از عیون اخبار الرضا علیه السلام از امیر المؤمنین صلوات الله علیه به طور خلاصه نقل شده: اصحاب رس درخت صنوبر را عبادت می‌کردند و به آن شاه درخت می‌گفتند، آن را یافت پسر نوح در کنار چشمه‌ای که به آن «روشن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۹۴»

آب» می‌گفتند کاشته بود، آن قوم را دوازده شهر بود، در کنار نهری که آن را «رس» می‌گفتند، نام آن شهرها عبادت بود از: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار فروردین، اردیبهشت، خرداد، مرداد: تیر، مهر و شهریور. عجم نام ماههای خود را از نام آن شهرها گرفته‌اند.

در هر شهر از آن صنوبر یک عدد کاشته و آب چشمه فوق را بر آن روان کردند، آب آن چشمه را بر خود و چهار پایان تحریم کردند و هر که از آن چشمه می‌خورد او را می‌کشتند و عقیده داشتند که آن «چشمه زندگی خدایان» است و کسی حق ندارد از حیات خدایان کسر کند.

در هر شهری برای خود عیدی قرار دادند، روز عید کنار آن صنوبر رفته مراسم و قربانی براه می‌انداختند، آن گاه گوشت قربانی را در آتش می‌انداختند و در وقت ارتفاع دود آن، به درخت سجده می‌کردند و تضرع و ناله می‌نمودند ... این بود عادت آنها در شهرها و چون وقت عید شهر بزرگشان فرا می‌رسید و در آن پادشاهشان بنام «اسفندار» سکونت داشت، اهل شهرها به آنجا آمده، دوازده روز عید می‌گرفتند:

خداوند پیامبری بر آنها مبعوث کرد، به او ایمان نیاورند، وی دعا کرد درخت صنوبر خشکید آنها این عمل را سخت ناپسند شمردند ... تا تصمیم به قتل پیامبر گرفتند چاهی کنده وی را در آن افکنده و سر آن را گرفتند، پس از اینکار خداوند عذابی فرستاد و همه را از بین برد، مشروح این حدیث در تفسیر برهان از مرحوم صدوق و نیز در تفسیر صافی از عیون اخبار نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۹۵

اشاره

وَ إِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أ هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (۴۱) إِنْ كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَوْنَا عَلَيْهَا وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ
حِينَ يَرْوُنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۲) أ رَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أ فَآنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَ كَيْلًا (۴۳) أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ
يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۴) أ لَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ
دَلِيلًا (۴۵)

ثُمَّ قَبْضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَسَآ وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷) وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا
بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸) لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ أَنَاسِيَّ كَثِيرًا (۴۹) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا بَيْنَهُمْ
لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰)

وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (۵۱) فَلَا تَطْعُ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدُهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲) وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبُحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ
هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشْرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (۵۴)
وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵)

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۵۶) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا (۵۷) وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا
يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَى بِهِ بِمُذْنُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا (۵۸) الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى
الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَبِّحْ بِهٖ خَبِيرًا (۵۹) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا (۶۰)
تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا (۶۱) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ
أَرَادَ شُكُورًا (۶۲)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۹۷

- ۴۱- چون کفار تو را به بینند، به مسخرهات می گیرند (و می گویند) آیا این همانست که خدا پیامبرش مبعوث کرده است؟!
۴۲- نزدیک بود که ما را از عبادت خدایانمان گمراه کند، اگر در عبادت آنها استقامت نکرده بودیم آن گاه که عذاب را ببینند،
زود می دانند که گمراه کیست.
۴۳- بگو به بینم آنکه معبودش را هوای خود قرار داده است آیا تو بر او کارساز می شوی؟
۴۴- یا گمان می کنی که بسیاری از آنها می شنوند یا تعقل می کنند، آنها مانند چهارپایان بلکه گمراهتر هستند.
۴۵- آیا نمی دانی خدایت سایه را چطور امتداد می دهد، اگر می خواست آن را پیوسته می کرد، سپس آفتاب را بر آن دلیل قرار
دادیم.

۴۶- سپس آن را به آسانی به سوی خود گرفتیم.

۴۷- خدا همانست که شب را برای شما لباس و خواب را راحتی قرار داد و روز را برانگیخته شدن کرد.

۴۸- خدا همانست که بادها را پیش از باران رحمتش بشارت دهنده می فرستد و از آسمان آبی پاک و پاک کننده نازل کردیم.

۴۹- تا با آن آب دیار مرده را زنده گردانیم و چهارپایان و انسانهای بسیار را با آن آب دهیم.

۵۰- سخن را میان آنها گوناگون بیان کردیم تا متذکر گردند (ولی) بیشتر مردم جز ناسپاسی نکردند.

۵۱- اگر می خواستیم در هر قریه انداز کننده‌ای مبعوث می کردیم.

۵۲- از کافران اطاعت مکن و با قرآن با کفار جهاد بزرگی بکن.

۵۳- خدا همانست که دو دریا را به هم فرستاد، این شیرین و گوارا است و آن شور و تلخ و میان آن دو حائلی و مانع محکمی قرار

داد.

۵۴- خدا همانست که از نطفه بشر آفرید، آن را مذکر و مؤنث گردانید، خدایت تواناست.

۵۵- جز خدا بندگی می‌کنند، چیزی را نفعشان نمی‌دهد و ضررشان نمی‌رساند، کافر بر علیه پروردگارش یار ناحق است. تفسیر
أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۹۸

۵۶- تو را نفرستادیم مگر بشارت دهنده و انذار کننده.

۵۷- بگو: بر ارشاد شما مزدی نمی‌خواهم، لیکن گرفتن راه خدا را می‌خواهم از کسی که بخواهد.

۵۸- توکل کن بر خدای همیشه زنده که مرگی بر او نیست او را تسبیح و حمد گوی، او در دانستن گناه بندگانش کافی است.

۵۹- خدایی که آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش روز آفرید، سپس بر تدبیر استقرار یافت او رحمان است، اعتنا کن بر او به وقت خبر دادن

۶۰- چون به آنها گفته شود: خدای رحمان را سجده کنید، گویند رحمان چیست آیا به هر چه می‌خواهی سجده کنیم، این دستور بر نفرتشان می‌افزاید.

۶۱- دائم الخیر است خدایی که در آسمان ستارگان درخشان و چراغی (تابان) و ماهی نور افشان قرار داد.

۶۲- خدا همانست که شب و روز را پی در پی کرد برای هر که بخواهد متذکر شود و یا سپاسگزار باشد.

کلمه‌ها

هزوا: مسخره شده. هزو، هزء، مسخره کردن، آن در آیه به معنی مفعول «مهزوء به» می‌باشد.

قبضناه: قبض: گرفتن و اخذ کردن.

سباتا: راحتی. سبت در اصل به معنی قطع است: «سبت الشیء، قطعه» خواب قطع عمل است برای استراحت، جوهری گوید: «السبت: الراحة ... و السبات النوم واصله الراحة».

بشرا: جمع بشیر. به معنی بشارت و مژده دهنده است.

طهورا: طهر (بر وزن قفل): پاکی. طهور هم مصدر آید به معنی پاکی و هم وصف آید به معنی پاک. آن را در آیه پاک و پاک کننده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۲۹۹

گفته‌اند. طبرسی فرموده: «طاهرا فی نفسه و مطهرا لغيره ...»

مانند آب که هم پاک است و هم پاک کننده، ابن اثیر در نهاییه و شیخ طوسی رحمه الله در خلاف گفته‌اند این معنی از صیغه مبالغه بودن فهمیده می‌شود.

اناسی: جمع انسان، فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

کفورا: (به ضم اول): مصدر است به معنی جحود و انکار. راغب گوید:

در انکار دین و انکار نعمت به کار رود (کفر ناسپاسی).

جهادا: جهد و جهاد: تلاش توأم با رنج. به جنگ و هر تلاش گفته می‌شود.

مرج: طبرسی و راغب مرج را آمیختن گفته‌اند. و نیز به معنی فرستادن آید گویند: «مرجت الدابة»: حیوان را به چراگاه فرستادم عذب: گوارا.

فرا: بسیار گوارا. «الفراة اعذب المیاة».

ملح: شور «اجاج»: تلخ، آبی که از کثرت شوری به تلخی زند.

برزخ: واسطه و حائل میان دو چیز.

حجر: آن به معنی منع است ولی در اینجا به معنی مانع می‌باشد (مصدر به معنی فاعل).

نسباً: نسب: قرابت و خویشی. در قاموس گوید: «النسب و النسبه»:

القرابه» طبرسی فرموده: نسب راجع به ولادت نزدیک است، منظور از آن در آیه ظاهراً (مذکر) است.

صهرا: صهر (بکسر اول): قرابت ازدواجی در اقرب الموارد و قاموس معنای اولی آن را قرابت گفته است، منظور از آن ظاهراً

(مؤنث) تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۰۰

است، طبرسی فرموده: صهر اختلاطی است شبیه قرابت.

استوی: این کلمه اگر با «علی» باشد به معنی استقرار یافتن و اگر با «الی» باشد به معنی توجه است نظیر *ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ* یعنی به آسمان توجه کرد.

نفور: دوری. و اگر با «الی» باشد به معنی رفتن و خروج آید.

بروج: ستارگان درخشان. برج در اصل به معنی آشکار شدن است، ستارگان را از لحاظ درخشان بودن و آشکار شدن بروج گفته‌اند.

خلفه: (بکسر اول): چیزی که در پی دیگری آید. (پی در پی).

شرحها

در این آیات، ابتدا بعضی از اوصاف منکران رسالت و قرآن و معاد و توحید یاد شده است از قبیل مسخره کردن پیامبر، پیروی از هوای نفس، مانند حیوانات بودن، عبادت به چیزی که لا یضرّ و لا ینفع است.

سپس عده‌ای از آیات مختلف و گوناگون توحید در هفت آیه بیان گردیده است این آیات در اثبات توحید مطلب مستقل هستند ولی به نظر المیزان منظور از ذکر آیات تفهیم این مطلب است که خداوند رسول و کتاب می‌فرستد، بعضی را هدایت می‌کند و بعضی گمراه می‌شود و این عجیب نیست بلکه در کارهای خدایی نظیر اینها پیدا می‌شود نظیر نور و ظلمت، آب شیرین و شور، مؤنث و مذکر.

آن گاه مطالبی نظیر آنچه گفته شد در این آیات آمده است.

۴۱- وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أ هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا.

استهزاء حاکی از تحقیر استهزاء شده است، «ان» برای نفی است *أ هَذَا* تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۰۱
الَّذِي ...

بیان مسخره آنهاست یعنی از روی مسخره می‌گویند: آیا این همانست که خدا او را به رسالت برانگیخته است.

۴۲- إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْ لَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرُونَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا.

صدر آیه بقیه سخن کفار است که گفتند اگر در عبادت خدایانمان استقامت نکرده بودیم، نزدیک بود ما را به خدایانمان بی‌عقیده کند، ذیل آیه جواب آنهاست که به وقت دیدن عذاب خواهند دانست که آنها گمراه بوده‌اند یا تو آنها را به گمراهی می‌خواندی؟ «اضل» از معنای تفضیل منسلخ است و دلالت به گمراهی دارد.

۴۳- أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا.

انسان اگر از خدا پیروی کند معبود او خداست و اگر از هوای نفس اطاعت نماید معبود او هوای نفس است مطاع هر کس معبود اوست چنان که پیروی از وسوسه شیطان عبادت شیطان است *أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ*

یس / ۶۰ جمله «أَفَأَنْتَ تَكُونُ... حاکمی است که دعوت آن حضرت در اینگونه اشخاص اثری ندارد، یعنی تو نمی‌توانی در هدایت او کارساز باشی نظیر و مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ فَاطِر / ۲۲ و نظیر: أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ... جائیه / ۲۳.

ناگفته نماند: لفظ «الهِ» مفعول اول «اتخذ» و «هواه» مفعول دوم آنست چنان که المیزان فرموده است و نشان می‌دهد که مشرکان مانند مؤمنان اعتقاد به «اله» دارند ولی آنها به جای خدا، هوای نفس را «اله» گرفته‌اند.

۴۴- أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۳۰۲
هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

این آیه در تأکید أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا است یعنی تو هدایتشان نتوانی کرد زیرا نه گوش شنوا دارند و نه تعقل، این نشان می‌دهد که انسان در قبول هدایت با یکی از دو راه می‌تواند وارد باشد اول اینکه گوش شنوا داشته و دعوت اهل حق را قبول کند، دوم اینکه تعقل داشته باشد خودش حق را بالاستقلال تعقل کرده و پیروی نماید، اتفاقاً در جهنم هم خواهند گفت: ... لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ملك / ۱۰.

آن وقت در تثبیت عدم سمع و عدم تعقل فرموده: إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ یعنی اینها در رابطه با حق مانند چهارپایانند، چهارپایان تعقل نمی‌کند و نمی‌شنوند مگر صدا را نه معنای آن را.

بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ظاهراً برای آنست که چهارپایان در عدم تعقل گناهی ندارند، زیرا قدرت تعقل و تفکر در وجود آنها گذاشته نشده است. به عکس مشرکان که می‌توانند اما نمی‌کنند. (۱)

۴۵ و ۴۶- أَلَمْ تَر إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا.

این دو آیه و پنج آیه بعدی که در این سیاقند، هر یک شاهد بارزی از توحید و نفوذ اراده خدا در تدبیر امور جهان است و حکایت از نظم عجیب دنیا دارد که بدون دخالت شعور محال و ناممکن است اما تناسب آنها با آیات بعدی چگونه است؟

المیزان در این رابطه فرموده است: مضمون چهار آیه فوق آن بود که خدا رسالت را برای هدایت بشر گذاشته است آنها که خدا بخواهد هدایت می‌شوند

(۱) استفاده از المیزان.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۳۰۳

و آنها که هوای نفس را معبود گرفته‌اند جز خدا کسی قادر به هدایتشان نیست.

آیات توحید بیان می‌کند که این اختلاف مردم در هدایت، از کار خدا عجیب نیست، زیرا در عجائب صنع خدا از اینکارها بسیار است، مانند امتداد تاریکی و از بین رفتن آن به وسیله آفتاب، بودن خواب برای راحتی و روز برای کسب و ... نگارنده گوید: با وجود این، آیات در تفهیم توحید استقلال دارند.

به هر حال امتداد ظل آنست که: سایه به تدریج بعد از ظهر به طرف مشرق امتداد پیدا می‌کند، نهایت امتداد آن رسیدن شب است، شب نیز در این امتداد داخل است، مراد از وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ظاهراً دائمی بودن شب است مثل إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرِيحًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ ...

قصص / ۷۱.

علم به وجود سایه بسته به وجود آفتاب است و گر نه سایه و تاریکی محسوس نمی‌شد «ثم» در اینجا برای ترتیب کلام است، حقیقت ظاهراً آن بود که گفته شود: «مد الظل و جعل الشمس عليه دليلاً» اما تقدم و لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا آمدن «ثم» را لازم گرفته است.

منظور از تَمَّ قَبْضَنَا... آمدن خورشید و بر چیده شدن سایه و تاریکی است، میزان در این آیه، امتداد سایه را به امتداد جهل و ضلالت شبیه گرفته و گوید بر چیده شدن آن به وسیله آفتاب همانند بر چیده شدن جهل و ضلالت به وسیله خورشید رسالت است.

۴۷- وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِيَأْسَوا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا.

همانطور که لباس انسان را می پوشاند، ظلمت شب اشیاء را می پوشاند، انسان را بالاجبار به طرف استراحت می کشد، خواب، قوای بدن را از کار تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۰۴

می اندازد تا تجدید قوا شود، روز وقت انتشار و برخاستن و روزی طلبیدن است نظیر: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَأْسَوا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا نَبَأُ / ۱۰ و ۱۱، لفظ «لکم» نشان می دهد که خدا اینکار را برای ادامه زندگی انسانها چنین کرده است. تجربه نشان داده است که زندگی بدون خواب میسر نیست، ایجاد خواب یک تصادف نیست بلکه از اسرار زندگی و از تدابیر خداوندی برای ادامه حیات است.

۴۸- وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا.

بادها به سبب حرکت و جابجا شدن ابرها در آسمان است، بادها بشارت دهنده رحمت خداست که همان باران باشد در نتیجه آبی که هم خود پاک است و هم ناپاکها را پاک می گرداند، چرکها را می زداید، طبیعت را شستشو می دهد نازک می شود، نظیر این آیه است آیه: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ ... روم / ۴۶.

سطح اقیانوسهای هزار فرسخ در هزار فرسخ: معرض تابش آفتاب است، آنها در اثر حرارت آفتاب تبخیر می شوند و در اثر جنبش هوا و حرکت بادها ابرها همچون دریاهاى بالدار در فضا به حرکت در می آیند، آن گاه به صورت باران و برف به زمین می ریزند تا اراده خدا تحقق یابد «سبحانک ما عرفناک حق معرفتک».

۴۹- لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَ نُشَقِّيهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ أَنْاسِيَ كَثِيرًا.

غایت آمدن باران است: یعنی غرض از نازل کردن آنست که سرزمین مرده را زنده کنیم و آن آب را به انسانها و چهارپایان بیاشامیم، انعام و انسانها به عنوان شاهد مثل ذکر شده اند و گر نه آب نشان غیر از آن دو نیز هستند، در مجمع البیان فرموده: از بلده، مکان یا بلد قصد شده لذا وصف آن «میتا» مذكر آمده تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۰۵

است، در این آیه بلده مَيِّتًا مثل انسان جاهل و گمراه، نزول باران مثل نبوت و هدایت است بنا بر آنچه از میزان نقل کردیم.

۵۰- وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لَهُمْ لِيَذَكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا.

مجمع البیان و میزان ضمیر «صرفناه» را به «ماء» برگردانده اند یعنی باران را در میان مردم گردانیدیم و به همه رساندیم تا متذکر باشند و خدا را شکر کنند ولی اکثر مردم کفران و ناسپاسی کردند، زمخشری آن را به «قول» برگردانده است، یعنی این گفته که باران را چنین نازل کردیم در قرآن و سائر کتابها به آن تذکر دادیم.

ولی به احتمال قوی، آن به دعوت و ارشاد راجع است یعنی ما دعوت و ارشاد را در این کتاب در قالبهای گوناگون بیان کردیم تا متذکر شوند ولی جز کفران و بی اعتنایی حاصلی نداشت.

۵۱ و ۵۲- وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَوْمٍ نَذِيرًا فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدُهُمْ بِجِهَادٍ كَبِيرًا.

بعید نیست که این دو آیه راجع باشد به آیه بیست و یکم که گذشت آنجا که خواندیم وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَّا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ ... یعنی اراده ما چنانست که برای همه یک پیامبر بفرستیم، اگر می خواستیم برای هر آبادی یک پیغمبر می فرستادیم، علی هذا به حرفشان گوش نده و به واسطه قرآن با آنها جهاد کن جهاد بزرگی: گویی مراد آنست که قرآن را پیوسته بر آنها بر خوان و اعتراضهای آنها را باطل کن.

۵۳- وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا.

مؤمن و کافر مانند دو آب شیرین و تلخ هستند در یک زمین زندگی می کنند تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۰۶

ولی ایمان و عدم آن: حائل بزرگی میان آنهاست، این تعبیر در آیات نمل / ۶۱ الرحمن / ۱۹ نیز آمده است، بهترین چیزی که در این زمینه گفته‌اند آنست که مراد از دریای عذب و فرات آبهای شیرینی است که در اعماق زمین وجود دارد، این آبها واقعا دریا بلکه دریاها هستند، اگر تصور کنیم سالانه به وسیله چاهها چاه عمیقها، چشمه‌ها و امثال آنها چقدر آب از شکم زمین بیرون کشیده می‌شود خواهیم دانست که شکم زمین واقعا دریاست.

مراد از دریای شور و تلخ دریاهای روی زمین است، منظور از «برزخ» جداره‌های اعماق زمین است که مانع اختلاط آبهای دریاها و آبهای زیر زمین هستند.

حَجْرًا مَّحْجُورًا بیان برزخ است، محجورا تأکید حجرا می‌باشد تقدیر آن ظاهرا چنین است «مانعا ممنوعا من ان یجیز ان یبغی احدهما علی الآخر» اگر خدا این امر را به وجود نمی‌آورد آب دریاها به تدریج آبهای دیگر را شور و تلخ می‌کرد، و زندگی فلج می‌شد. ۵۴- وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا.

این آیه نظیر فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى قیامه / ۳۹، است علی هذا تقدیر آیه چنان که در مجمع البیان فرموده: «ذا نسب و ذا صهر» است، یعنی: خدا از نطفه، بشر آفرید و آن را به دو قسمت تقسیم کرد یکی پسر که دارای نسب است و بار نسبت داده می‌شود و یکی دختر که دارای مصاهره است و با او صهر و دامادی به وجود می‌آید و الله اعلم.

یکی از عجائب خلقت که بی‌چون و چرا از وجود خدا و توحید او حاکی است مسأله نر و مادگی در موجودات زنده مخصوصا انسان است، وَ كَانَ رَبُّكَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۰۷ قَدِيرًا

خدا به اینکار توانا است.

۵۵- وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَاْفِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا.

این آیه بیان حال از حالات مشرکان است وَ يَعْبُدُونَ عطف است بر وَ إِذَا رَأَوْكَ ... معبودی که انسان به او بندگی می‌کند لا اقل باید قدرت داشته باشد که از بنده خویش دفع ضرر کند، یا برای او جلب نفع نماید، ولی معبودهای اینها قدرت هیچ یک از این را ندارند.

معنی ذیل آیه آنست که، کافر بر علیه پروردگار خویش، ظهیر و یار شیطان یا اصنام است. به عبارت دیگر: این کفار هستند که بر علیه توحید، بتها را به کرسی معبودیت می‌نشانند و گر نه آنها لا یضر و لا ینفع می‌باشند، قدرت اشغال این مقام را ندارند. ۵۶- وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا.

این آیه در رابطه با آنست که تو در مقابل طغیان و شرک آنها مسئول نیستی که وظایف و اندازه و تبشیر است، آن را نیز انجام می‌دهی، این آیه نظیر أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَ كَيْلًا در آیه ۴۳ است.

۵۷- قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا.

تکمیل آیه سابق است، پس از بیان آنکه آن حضرت فقط بشیر و نذیر است، این آیه دستور می‌دهد که به مشرکان بگوید: من بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی اعم از مال و مقام و تعریف از شما نمی‌خواهم بلکه فقط اتخاذ راه خدا را می‌خواهم که آنهم به نفع شماست نظیر: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ سُبًّا / ۴۷. تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۰۸

«الا» استثناء منقطع است بمعنی «لکن» یعنی «لکن أسئلكم اتخاذ السبيل الى الله» علی هذا «من شاء» در جای «ان يتخذ» واقع شده است، لفظ «شاء» نشان می‌دهد که این سؤال اجباری نیست بلکه هر که خواهد اتخاذ سبیل می‌کند و هر که خواهد نمی‌کند نظیر وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفَرْ ... كهف / ۲۱.

ناگفته نماند: با ملاحظه دو آیه فوق درباره سؤال اجر، معلوم می‌شود مراد از مودت در آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي

الْقُرْبَى ... شوری / ۲۳ همان اتخاذ سبیل الی الله: زیرا دوستی اهل بیت آن حضرت و پیروی از آنها جز رفتن در راه خدا چیز دیگری نیست، علی هذا هر سه آیه حاکی از یک واقعیت‌اند.

۵۸- وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا:

در این آیه و آیه بعدی به سه رکن توکل اشاره شده است: اول زنده بودن، دوم دانا بودن، سوم تصرف و قدرت داشتن. پس از آنکه در آیه ۵۶ فرمود:

ما تو را فقط بشیر و نذیر فرستاده‌ایم، دو تا دستور به آن حضرت می‌دهد:

اول: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ... دوم: وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ یعنی در همه کارها و در امر انذار و تبشیر بر خدا اعتماد کن، و اینکه فقط با خبر بودن از گناهان ذکر شده ظاهراً در رابطه با کفار باشد یعنی تو بر خدا توکل کن از ذنوب اینان نیز آگاه است.

لفظ «الحی خبیرا بصیرا» تعلیل توکل هستند آری باید به زنده دانا توکل نمود: علاوه بر زنده بودن و دانایی باید قدرت و تصرف هم داشته باشد، که آیه بعدی آن را بیان می‌کند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۰۹

۵۹- الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَأَلْ بِهِ خَيْرًا.

یعنی: خدایی که هم آفریننده است و هم اراده کننده و هم رحمت او بر همه چیز و همه جا گسترده است، راجع به خلقت آسمانها و زمین در شش روز در سوره اعراف / ۵۴ سخن گفته‌ایم، این تعبیر مجموعاً شش بار در قرآن مجید آمده است.

استقرار بر عرش همان تدبیر و اداره کردن است، در جای دیگر آمده:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ... یونس / ۳.

«الرحمن» ظاهراً تقدیرش «هو الرحمن» است منظور آنست که رحمانیت خدا سبب این خلقت و تدبیر شده است، گویند: وقتی که به «سؤال» معنای اعتناء تضمین شود با «باء» متعددی گردد. (۱)

علی هذا «فَسَأَلْ بِهِ» در جای «فاعتن به» می‌باشد، خبیرا حال است از «به»، یعنی: آفریننده و اداره کننده، دارای رحمت همگانی است، پس اعتنا کن به خبر او در حال خبر دادن.

۶۰- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا.

این یکی دیگر از اعتراضهای مشرکان است آن گاه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به آنها می‌گفت: به خدای رحمان سجده کنید و خاضع باشید، از آمدن لفظ رحمان به خشم آمده و از روی تهکم و استکبار می‌گفتند: رحمن چیست؟ آیا به هر چه امر میکنی سجده کنیم؟ این دستور سبب دوری آنها از حق می‌شد،

(۱) این سخن مورد تصدیق المیزان، تفسیر صافی و تفسیر کشاف است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۱۰

اینکه به جای «من الرحمن»، گفته‌اند وَ مَا الرَّحْمَنُ اشاره به این است که ما از «رحمن» هیچ آگاهی نداریم، فقط اسم آن را می‌دانیم، و این نهایت استکبار و تجاهل آنهاست، نظیر قول فرعون به موسی وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ شعراء / ۲۳، تکرار «ما» در جمله لِمَا تَأْمُرُنَا برای تأکید تهکم است یعنی امر سجده کردن به چنین چیز نامعلوم به دون دلیل است (المیزان).

۶۱- تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا.

این آیه به هر حال جواب وَ مَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا است گویی آن در مقام بیان تعزز و عظمت خداست یعنی: ای رسول ما، اینها خدای رحمان را ناشناخته خطاب می‌کنند اما او پدید آورنده ستارگان درخشان و آفتاب عالمتاب و ماه نور افشان است، او

یکپارچه خیر است و خیر رسان. این مشرکان از افاضه او از عالم بالا استفاده می‌کنند، این آیه با آنکه در زمینه توحید است اما در رابطه با آیه سابق باید چنین تناسب داشته باشد.

چنان که در المیزان نیز فرموده است، در آیه دیگری آمده: وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا نُوحٍ/۱۶، پس مراد از سراج در آیه، آفتاب است.

ناگفته نماند: برجهای حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد و ... که یونانیان آنها را از نام بت‌های خود گرفته‌اند، و همه اعتباری هستند نمی‌شود مراد قرآن باشند، بلکه منظور از بروج ستارگان درخشان است.

۶۲- وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خُلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا.

تکمیل مطلب سابق در جواب کفار است یعنی خدای رحمان اوست که شب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۱۱ و روز را برای ادامه زندگی پی در پی هم قرار داد، عجباً، آنها در سایه رحمان و از الطاف او زندگی می‌کنند اما نشان ناآشنایی می‌دهند، «ان یذکر» راجع به کسانی است که برای اولین بار پند می‌گیرند و به نظام زندگی پی می‌برند، «شکور» و ثناگویی راجع به مؤمنان است که قبلاً متذکر شده‌اند و با یادآوری نعمت خدا، خدا را سپاسگزاری می‌کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۱۲

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۶۳ تا ۷۷]

اشاره

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳) وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُبْحَانَ وَ قِيَامًا (۶۴) وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۶۶) وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷)

وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا (۶۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰) وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱) وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲) وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُصِيَانًا (۷۳) وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴) أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا (۷۵) خَالِدِينَ فِيهَا حَسِبْتُمْ أَنْ تُتَّخَذُوا كَلِمًا تَقُولُونَ لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (۷۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۱۳

۶۳- بندگان خدا کسانی هستند که در زمین با تواضع قدم برمی‌دارند و چون نادانان آنها را خطاب کنند جواب سالم گویند.

۶۴- و کسانی هستند که شب را در حال سجده و قیام برای خدایشان برگزار می‌کنند.

۶۵- و کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما برگردان که عذاب آن دست بردار نیست.

۶۶- جهنم قرارگاه و محل اقامت بدی است.

۶۷- و کسانی که چون انفاق کنند اسراف نمی‌کنند و کم نمی‌نمایند، انفاق آنها بین این دو حد وسط است.

۶۸- و کسانی هستند که با خدا معبود دیگری نمی‌خوانند و نفسی را که خدا محترم کرده جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند هر

کس چنین کند، به عقوبت خواهد افتاد.

۶۹- عذاب بر او در قیامت مضاعف می‌شود و در عذاب مخلد می‌ماند.

۷۰- مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح بکند، خدا سیئات آنها را به خوبیها مبدل می‌کند، خدا آمرزنده و مهربان است.

۷۱- هر که توبه کند و عمل صالح انجام دهد او به سوی خدا توبه می‌کند توبه خاصی.

۷۲- و کسانی هستند که در مجالس باطل حاضر نمی‌شوند و چون به کار بیهوده رسند، بزرگواران می‌گذرند.

۷۳- و کسانی هستند که چون آیات خدا را تذکر داده می‌شوند ناشنویان و ناینیان بر آنها نمی‌افتند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۱۴

۷۴- و کسانی که می‌گویند: پروردگارا از زنان و فرزندان ما روشنی چشم ما گردان و ما را برای تقوی کاران سرمشق گردان.

۷۵- آنها پاداش داده می‌شوند درجه بلندی را و در آن تحیت و سلام داده می‌شوند.

۷۶- در آن پیوسته‌اند، آن بهتر قرارگاه و بهتر محل اقامت است.

۷۷- بگو خدایم به شما اعتنایی ندارد اگر دعوت شما لازم نبود که رسالت را تکذیب کردید، آن تکذیب بر شما ملازم خواهد بود.

کلمه‌ها

هونا: (بفتح اول) آسانی «هان علیه الامر هونا: سهل» منظور از آن در آیه ظاهراً وقار و تواضع است، روایتی در این رابطه خواهد آمد.

بیتون: اهل لغت گفته‌اند: بیتوته آنست که شب انسان را درک کند خواه بخوابد یا نخوابد «بات بیتوته ... ادرکه اللیل نام أ و لم ینم» علی هذا معنی آیه آن می‌شود: شب آنها را درک می‌کند در حال سجده و قیام، المیزان عکس آن را فرموده است. سجدا: جمع ساجد. چنان که قیاما جمع قائم است.

گرام: (بفتح اول) ثابت و لازم، در مجمع البیان عذاب گرام را عذاب ثابت و شدید گفته است مثل عَذَابٌ مُّقِیمٌ مائده/ ۳۷. مستقر: قرارگاه: اسم مفعول نباشد چون لازم است مقام: (بضم اول) مصدر میمی آید به معنی اقامه، و نیز اسم زمان و مکان آید، در اینجا در هر دو مورد اسم مکان است یعنی محل اقامت.

لم یقتروا: قتر (بر وزن عقل): کم کردن و تنگ گرفتن «قتر علی عیاله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۱۵ ضیق علیهم فی النفقه»، «لم یقتروا»: کم نکردند.

قوام: (بفتح اول) اعتدال «قام الامر: اعتدل» مراد از آن در آیه «حد وسط» است.

اثام: عذاب و عقوبت. شاید این بدان علت است که عقوبت مسبب اثم است «اثمه اثاما: جازاه».

متاب: توبه کردن. توب و توبه و متاب در اصل به معنی رجوع است.

زور: (بضم اول) دروغ. باطل. طبرسی فرماید: زور در اصل نشان دادن باطل است در لباس حق. علی هذا آن شامل دروغ و هر کار باطل و بیهوده می‌شود.

لغو: فیروزآبادی در قاموس گوید: لغو چیز است بی‌اعتناء، از افعال باشد یا از اقوال، این معنی با آیه مناسب است بعضی آن را منحصر به کلام بی‌فائده دانسته‌اند، کراما: جمع کریم به معنی بزرگوار، عزیز، نفیس. مَرُّوا کِراماً یعنی بزرگواران می‌گذرند و به آن آلوده نمی‌شوند.

لم یخروا: خر و خرور: سقوط توأم با صدا (افتادن با صدا).

صما: کرها، ناشنواها. مفرد آن اسم به معنی کر و ناشنوا و بقول طبرسی کر مادرزاد است، اصل صم به معنی بستن می‌باشد.

عمیان: عمی: کوری. اعمی: کور جمع آن عمی (بر وزن قفل) و عمیان (برون سلطان) است.
 قره‌اعین: قر از: ثبات و محل استقرار. «قرت عینه» یعنی چشمش آرام گرفت قره‌اعین: آرامی چشمها، آن کنایه از شادی است «قره‌اعین» چیزی است که سبب سرور و شادی باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۱۶
 ما یعبؤا: عبء: ثقل و سنگینی. مراد از آن اعتناء است ما یعبؤا بکم:

اعتنا نمی کند به شبها و وقعی نمی نهند.

لزام: ثبوت و دوام همچین است لزوم.

شرحها

پس از آنکه در آیات گذشته، اعتراضها و افعال ناشایست کفار گفته شد مناسب آمد که در این آیات بعضی از اوصاف مؤمنان ذکر شود، تا به طور مقابله و مقایسه معلوم شود کفار چه اوصافی دارند و عباد الله چه اوصافی؟ این صفات به طور اختصار عبارتند از: تواضع، شب زنده‌داری، استغاثه به درگاه قاضی الحاجات، انفاق در حد اعتدال: دوری از شرک و قتل و زنا، توبه در صورت وقوع در اشتباه، حاضر نشدن در باطل توجه به آیات حق تعالی دعا درباره خانواده و اولاد آن گاه نتیجه این اوصاف بیان گردیده که همان بهشت برین است.

۶۳- وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا.

این آیه در رابطه با تواضع و وقار بندگان خدا در راه رفتن و در روبرو شدن با جاهلان است امام صادق علیه السلام در تفسیر «مشی هون» فرموده: آن مردی است که به حالت طبیعی راه برود، خود را به زحمت نیاندازد و تکبر نکند.
 «قال ابو عبد الله عليه السلام هو الرجل يمشي بسجيته التي جبل عليها لا يتكلف ولا يتبختر» (۱).
 احتمال دارد منظور از قسمت اول آیه آن باشد که در رفتار با مردم و در

(۱) مجمع البيان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۱۷

وارد شدن میان مردم مانند یکی از آنها هستند، در شادی و غمشان شرکت می کند خود را بزرگ و بالاتر نمی بینند.
 و در روبرو شدن با جاهلان مانند آنها رفتار نمی کنند، قَالُوا سَلَامًا یعنی «قالوا قولاً خالياً عن اللغو» وقتی که جاهلان آنها را با کلامی ناپسند خطاب کردند در مقابل، سخنی سالم و درست می گویند خود را مانند آنها نمی کنند.
 نظیر ذیل این آیه است آیه: وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِيَ الْجَاهِلِينَ قِصَصًا / ۵۵، طبرسی در معنی سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فرموده «امان منا لكم ان نقابل لغوكم بمثله».

۶۴- وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا.

آیه گذشته راجع به اخلاق آنها در روز بود، این آیه در رابطه با رفتار آنها در شب است، ظاهراً منظور آن نیست که همه شب بیدار می مانند بلکه همین قدر شب را در حال قیام یا سجود درک می کنند.

در میزان فرموده است ممکن است مراد از آن برخاستن به نوافل شب باشد. بنا بر آنچه گذشت: «شب آنها را در حال قیام و سجود درک می کند» راجع به شب زنده‌داری در قرآن آیات بسیاری داریم کَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَ بِاللَّسَاتِ حَارِهِمْ يَسْتَغْفِرُونَ ذاریات / ۱۷.

۶۵ و ۶۶- وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا.

یعنی: آنها در دعایشان از خدا می‌خواهند که عذاب جهنم را از آنها دور کند: در تفسیر قمی از حضرت باقر علیه السلام درباره غرام نقل شده که «لازماً لا یفارق». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۱۸
 ۶۷- وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا.
 ظاهراً اسراف و کم کردن راجع به اندازه توانایی آنهاست یعنی انفاقشان در حد تعادل است نه زیاده روی می‌کنند که بالاتر از توانایی خود بدهند و نه کمتر از نسبت به شأن انفاق می‌کنند. منظور از قوام حد وسط است امام صادق علیه السلام فرموده است: «القوام: الوسط».

در آیه دیگر آمده است وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا اسراء/ ۲۹.
 ۶۸- وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا.
 یعنی شرک نمی‌ورزند و آدم نمی‌کشند مگر از روی حق، و زنا نمی‌کنند آن گاه فرموده: هر که یکی از اینها را بکند، با عقوبت الهی روبرو خواهد شد.

۶۹- يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا.
 مضاعف بودن عذاب در اثر ادامه آنست یا منظور مضاعف بودن عذاب این سه گناه بر یکدیگر است. در رابطه با خلود باید بدانیم که آن در شرک حتمی است، در قتل نفس نیز آمده است: وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا ... نساء/ ۹۳ ولی در زمینه زنا ظاهراً جز این آیه در جای دیگر ذکری از خلود نیست.

در میزان فرموده: ممکن است خلود را حمل بر مکث طویل بکنیم اعم از منقطع و مؤبد. گویی منظورش آنست که منقطع راجع به زنا و مؤبد راجع تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۱۹
 به شرک و قتل باشد:

۷۰- إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.
 اشاره به آنست که این گناهکاران تا در دنیا هستند می‌توانند برگردند و خودسازی کنند. به نظر می‌آید: این آیه راجع به توبه مشرکان که هم باید توبه کنند و نادم باشند و هم ایمان آوردند و هم عمل صالح انجام دهند که دلیل افتادن در راه حق است. علی هذا آیه بعدی راجع به توبه قاتل و زانی است.

حالا- باید دید منظور از تبدیل سیئات به حسنات چیست؟ میزان نظر می‌دهد که مراد از «سیئات» آثار بدی است که گناهان و شرک در ذات مشرکان و در روح آنها قرار داده است.

این آثار بد، لازم ذات آنها شده است که سبب عذاب در روز یَوْمِ تَبْلَى السَّرَائِرِ خواهد شد، اما چون مشرکان توبه کردند و ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند عذاب آنها مبدل به ذات پاک می‌شود که در آن ناپاکی وجود ندارد، در اینصورت سیئات و آثار بدی که در ذات آنها بود مبدل به آثار خوب خواهد شد که متناسب با ذات پاک آنها باشد.

و نیز میزان می‌گوید: نفس عمل حسنه و سیئه نیست بلکه مثلاً مقاربت با زنان به طور زنا یا نکاح یکی است همچنین خوردن مال حلال و غصبی، اما این اعمال از حیث مطابقت و عدم مطابقت با دستور خدا، اثر پاک یا ناپاکی در ذات انسان می‌گذارند که حسنه و سیئه همانست، این تبدیل در اثر غفور و رحیم بودن خداست.

ناگفته نماند: به قرینه «و آمن» گفتیم که این آیه در رابطه با توجه مشرکان است علی هذا، این تبدیل سیئات به حسنات درباره آنها خواهد بود، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۲۰

باید بگوئیم: مطلب درباره مسلمانان گناهکار از قبیل قاتل و زانی نیز چنین است، توبه آلودگی ذات آنها را از بین خواهد برد و سیئاتشان به حسنات مبدل خواهد گردید این بود نظر میزان.

اما مفسران دیگر نفس اعمال خوب و بد را حسنات و سیئات گفته و عقیده دارند که خدا شرک آنها را مبدل به ایمان و قتل نفس را مبدل به جهاد یا شهادت در راه خدا و زنا را مبدل به مقاربت حلال خواهد کرد، به نظر بعضی عذاب شرک مبدل به ثواب ایمان و عذاب قتل نفس مبدل به ثواب شهادت و عذاب زنا مبدل به ثواب مقاربت حلال خواهد شد و الله العالم.

در تفسیر برهان از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده: خدا روز قیامت مؤمن را در پیشگاه خویش نگاه می‌دارد. عملش را به او نشان می‌دهد، او در نامه عمل خود نگاه می‌کند، اول گناهانش را می‌بیند، رنگش متغیر می‌شود مفاصل بدنش می‌لرزد، سپس حسناتش به او نشان داده می‌شود مسرور می‌گردد خداوند می‌فرماید: گناهانش را به حسنات مبدل کنید و به مردم نشان بدهید پس خدا گناهانشان را عوض می‌کند، مردم با دیدن آنها می‌گویند: آیا اینان حتی یک گناه هم نکرده‌اند؟! آنست قول خدا **يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** در این مضمون روایات دیگری از حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهم و نیز در کتب اهل سنت آمده است.

۷۱- **وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا.**

از اینکه قید «و آمن» نیست می‌شود فهمید که آیه در رابطه با توبه قاتل و زانی مسلمان است چنان که قبلاً اشاره شد، جمله **فَإِنَّهُ يَتُوبُ** ... حاکی از قبول توبه و مؤثر بودن آنست و در عین حال شامل توبه از همه معاصی حتی شرک نیز می‌باشد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۲۱

۷۲- **وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا** به نظر می‌آید مراد از زور مجالس لهو و باطل است مانند مجلس ساز و آواز و امثال آن و شاید منظور هر گناه و توطئه و باطل باشد، ذیل آیه مؤید آن است. از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل شده:

«هو الغناء»

، بعضی آن را شهادت باطل گفته‌اند، تقدیر آن «لا یشهدون مجالس الزور» است. طبرسی رحمه الله لغو را شامل تمام معاصی دانسته است **مَرُّوا كِرَامًا** یعنی چون به گناهان رسیدند بزرگواران و بدون آلوده شدن از آن می‌گذرند.

۷۳- **وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا** یعنی چون آیات خدا را بشنوند. بی‌اعتنا نمی‌شوند، افتادن بر آیات به طور ناشنوا و نابینا، کنایه از آنست که نشنیدم و ندیدم. نتیجه این می‌شود که به وقت تذکر به آیات خدا، در آنها تفکر می‌کنند و پند می‌گیرند.

۷۴- **وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.**

یعنی از جمله اوصافشان آنکه از خدا می‌خواهند زنان و فرزندانشان اهل ایمان و تقوا باشند به طوری که مایه سرور و اطمینان خاطر آنها گردند.

خودشان نیز در توحید و عمل و تقوی چنان اوج گیرند که برای متقیان سرمشق و نمونه باشند.

در جوامع الجامع از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده که درباره **وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا** فرمود: خدا ما را قصد کرده است: «قال ایانا عنی»

ظاهراً آن از باب تطبیق است و در روایت علی بن ابراهیم در تفسیر برهان آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: «

... و اجعل لنا من المتقين اماما

« نازل تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۲۲

شده است، علی هذا مؤمن از خدا می‌خواهد که آنها علیهم السلام را برایش امام و پیشوا قرار دهد در مجمع البیان فرموده:

«و فی قراءه اهل البيت علیهم السلام و اجعل لنا من المتقين اماما».

ناگفته نماند: «من» در «من ذریاتنا» شاید برای بیان باشد یعنی زنان و فرزندان ما را چنان کن و شاید برای بعضی باشد زیرا که می‌دانند همه فرزندانشان چنان نخواهند شد، نظیر دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ بقره / ۱۲۸.

۷۵- أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا.

نتیجه دارا بودن به صفات گذشته است، منظور از غرفه درجه بلند است غرفه بنائی است بالای بنای دیگری بما صَبَرُوا حاکی است که استقامت در کارهای نیک و استقامت در ترک کارهای بد، سبب آن بهشت شده است، منظور از تحیت آنست که در روبرو شدن با انسان گفته شود و انسان را شاد کند و قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ زمر / ۷۳ و نظیر وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ رعد / ۲۴ نکره آمدن «تحیت و سلام» ظاهراً برای تفضیم است.

۷۶- خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا.

وصف «الغرفة» است مستقر و مقام هر دو اسم مکان هستند، قرارگاه و محل اقامت.

۷۷- قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا.

خطاب است به آن حضرت که به مشرکان بگوید: آمدن قرآن و انذار تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۲۳

فقط برای اتمام حجت است و گر نه شما که رسالت را تکذیب می‌کنید خدا اعتنائی به شما ندارد و قدری به شما قائل نیست «دعائکم» اضافه به سوی مفعول است فاعل آن «ربی» است یعنی «لولا دعاء ربی لکم» اگر دعوت شما برای اتمام حجت لازم نبود خدا چه وقتی به شما می‌نهاد تا انذارتان کند.

شما که رسالت مرا تکذیب کرده‌اید، این تکذیب برای شما ملازم خواهد شد و عذاب آن را خواهید کشید. این آیه مربوط به اول سوره می‌شود که کفار آن حضرت تکذیب کرده و اعتراض می‌نمودند.

روز نوزدهم رمضان المبارک هزار و چهارصد و سه مطابق ۹/۴/۱۳۶۲ تفسیر سوره فرقان به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۲۴

سوره شعراء در مکه نازل شده و دویست و بیست و هفت آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره شعراء چهل و هفتمین سوره است، که بعد از سوره واقعه در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره بیست و ششم است. این سوره از لحاظ آهنگ و مطالب، شباهت کاملی به سوره «حجر» دارد، می‌شود احتمال داد که نزدیک به هم نازل شده‌اند.

ناگفته نماند: آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ در این سوره و آیه فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ در سوره حجر آمده است، از این جهت میزان احتمال می‌دهد که این سوره قبل از سوره حجر نازل شده است ولی در مقدمه تفسیر گفته شد: سوره حجر بعد از سوره شعراء نازل گشته است به هر حال معلوم نیست در کدام سال از بعثت نازل گردیده.

ولی چون در این سوره نقل شده که مشرکان رسالت آن حضرت را انکار کرده‌اند، از این معلوم می‌شود که بعد از سال سوم بعثت و بعد از اظهار دعوت نازل گردیده است.

۲- عدد آیات آن، به گفته قارئان کوفه و شام دویست و بیست و هفت و تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۲۵

در قول دیگران دویست و بیست و شش است، رقم اول از نظر ما قابل قبول است، زیرا توسط عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد. به نقل تفسیر خازن این سوره دارای هزار و دویست و نود و هفت کلمه و پنج هزار و چهل حرف است.

۳- مطالب سوره نشان می‌دهد که مکی است، از باب تفسیر نیز چنین گفته‌اند. در مجمع البیان فرموده: از آیه ۱۲۴ وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ تا آخر سوره در مدینه نازل گشته است، بعضی‌ها نظر داده‌اند که آیه ۱۹۷ أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ نیز در مدینه نازل شده است ولی برای هیچ یک از این دو قول، دلیلی در دست نیست، رجوع شود به ذیل آیات فوق.

۴- علت تسمیه آن به «شعراء» ظاهراً آیه وَالشُّعْرَاءُ... است و اینکه مطرح شده که قرآن شعر و خیالبافی نیست بلکه حقیقت است و از جانب خداست.

۵- می‌شود گفت: همه سوره به یک بار نازل شده است، در تفاسیر ذکری از نزول تدریجی آن نیست.

غرض سوره

۶- این سوره با این مطلب شروع می‌شود، ای پیامبر از اینکه مشرکان به کتاب تو ایمان نمی‌آورند خودت را مکش، این جهان جهان اختیار است اگر می‌خواستیم همه را به ایمان مجبور می‌کردیم، جهان اختیار بالاتر از این نمی‌شود.

آن‌گاه تکذیب مشرکان و اعراض آنها از قرآن و مسخره کردنشان، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۲۶ نقل شده و بدنبال آن مقداری از احوال و جریان موسی، ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب سلام الله علیهم یاد شده است که یعنی خویشتن دار باش، تنها تو نیستی که تکذیب و تحقیر می‌شوی، پیامبران گذشته نیز چنین بوده‌اند حالات آنها تسلیتی است برای تو.

و یعنی. ای مشرکان که قرآن را تکذیب و آورنده آن را مسخره می‌کنید عذابی نظیر عذاب گذشتگان در کمین شماست، این جهان دارای یک ناموس است، در آن ناموس، تکذیب کنندگان رسولان محکوم بعذاب هستند.

پس از این مطالب، با لحن بسیار محکم به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می‌شود این قرآن از جانب خداست. روح الامین به قلب تو نازل کرده است. این قرآن تلقین شیاطین نیست، آنها نه قدرت آوردن چنین چیزی را دارند، و نه گفتن چنین چیزی از شأن آنهاست، شیاطین کجا: هدایت براه راست کجا؟! آنکه کارش اضلال است: هدایت نتواند کرد.

این قرآن، شعر و خیالبافی نیست (یکپارچه حقیقت و کلید نظام کائنات است) ظالمان و مکذبان به زودی خواهند دانست به چه حالی می‌افتند، علی هذا غرض سوره تسلیت رسول خدا در قبال تکذیب مشرکان است که او را و کتابش را تکذیب می‌کردند.

در خاتمه باید بدانیم: یکی از خصوصیات سوره مبارکه آنست که دو آیه إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ هشت بار در این سوره تکرار شده است، که هر یک در مقام تذکر و نتیجه گیری از یک ماجرای بخصوصی است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۲۷

سورة الشعراء مکیة و هی مائتان و سبع و عشر و رایة نزلت بعد سورة الواقعة

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) إِنَّ نَشَأَ نُزُلٍ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۳۲۸

به نام خدای رحمان و رحیم

۱- طاء، سین، میم.

۲- این است آیات کتاب روشن.

۳- شاید تو خودت را هلاک کنی از اینکه مشرکان ایمان نمی آورند.

۴- اگر بخواهیم، آیه‌ای از آسمان برایشان نازل می‌کنیم گردنهایشان بر آن خاضع می‌شود.

۵- هیچ ذکر تازه‌ای از خدای رحمان بر آنها نمی‌آید مگر آنکه از آن روگردانند.

۶- قرآن را تکذیب کردند، به زودی خبرهای عذابی که تکذیب می‌کنند به آنها خواهد آمد.

۷- آیا به زمین نگاه نمی‌کنند که چه قدر در آن اصناف خوشایند روئیدنیها را رویانندیم.

۸- در آنچه گفته شد بر نبوت دلیلی هست، اما بیشترشان مؤمن نیستند.

۹- و حقا که پروردگار تو، اوست توانا و مهربان.

کلمه‌ها

طسم: در این باره در سوره اعراف مفصلاً سخن گفته‌ایم، بنا به نظریه دکتر رشاد ادهم: در صد این حروف سه گانه در این سوره از درصد آنها در تمام سوره‌های قرآن بیشتر است.

باخع: کشنده. بخع: کشتن و تلف کردن «بخع نفسه: قتل من وجد او غیظ».

ظلت: شد و گردید. ظل در اینجاها به معنی «صار» است.

خاضعین: اطاعت کنندگان. خضوع: تواضع، سر به زیر انداختن و آرامی. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۳۲۹

محدث: هر چیز تازه‌ای را حدیث و محدث گویند. فعل باشد یا قول.

زوج: صنف. ظاهراً مراد از آن اصناف روئیدنیهاست.

شرحها در این آیات می‌خوانیم: قرآن کتابی روشن و هدایت کننده است ولی مردم چون در قبول هدایت و عدم آن مختار هستند خودت را از ایمان نیاوردن آنها تلف مکن، اگر می‌خواستیم به ایمان مجبورشان می‌کردیم ولی این چنین نخواسته‌ایم، آن گاه فرموده: هر دعوت تازه‌ای که می‌آید، اهل مکه از آن اعراض می‌کنند، اعراض آنها فقط از نبوت و کتاب نیست بلکه به آیات نظام خلقت نیز بی‌اعتنا می‌باشند.

۱ و ۲- طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.

مراد از کتاب قرآن است هر مقداری که تا آن وقت نازل شده بود و هر مقدار که در علم خدا بود در آینده نازل شود، آمدن «تلک» به جای «هذه» برای عظمت و تفخیم است یعنی آیات برتر و عالیقدر قرآن اینهاست. ظاهراً مراد از «الآیات» آیات این سوره است «مبین» به معنی آشکار یا آشکار کننده حق و باطل است.

۳ و ۴- لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ إِنَّ نَشَأَ نُزُلٍ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ.

این دو آیه از یک حقیقت مهم خبر می‌دهد و آن اینکه: خداوند انسان را با اختیار آفریده است، و سائل هدایت را در اختیار انسان گذاشته و او را مجبور نکرده است، نتیجه این امر آنست که عده‌ای ایمان بیاورند، و عده‌ای ایمان نیاورند علی‌هذا نمی‌شود یک دین و یک آئین را همه قبول کنند. ناچار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳۰

عده‌ای قبول کرده و عده‌ای در مقابل آن خواهد ایستاد.

لذا در این دو آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب شده، شاید تو از اینکه مشرکان ایمان نمی‌آورند خودت را بکشی ولی چنین نکن: اگر خدا می‌خواست با فرستادن یک معجزه، همه را به ایمان آوردن مجبور می‌کرد ولی چنین نخواسته است. فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ ... کنایه از ایمان آوردن آنهاست. گردنشان خاضع می‌شد یعنی سر به زیر آورده و اطاعت می‌کردند.

در اکمال الدین صدوق از حضرت رضا علیه السلام در ضمن حدیثی نقل شده که در وصف حضرت قائم علیه السلام فرمود: منادی از آسمان ندا می‌کند. اهل زمین آن را می‌شنوند که بدانید حجت خدا در کنار بیت الله ظهور کرده است. از او پیروی کنید چون حق با او و در دست اوست آن است قول خدا إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ ...

این مطلب در تفسیر برهان از کافی، تفسیر قمی، غیبت نعمانی و مانند آن نقل شده است. به نظر می‌آید که این روایات از باب تطبیق باشند.

۵ و ۶- و مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهَ يَسْتَهْزِئُونَ. یعنی کارشان پیوسته این است که از هر حدیث تازه که از جانب خدای رحمان باشد اعراض می‌کنند، صفت اعراض در آنها مستمر است، در نتیجه حدیث تازه تو را نیز انکار می‌کنند ولی عاقبت ناگوار آن را خواهند دید.

گویی: منظور از آیه اول اشاره به استمرار صفت اعراض در آنهاست نه اینکه قبل از قرآن، کتاب دیگری به آنها آمده و اعراض کرده‌اند، یعنی اینها چنین هستند که قرآن را نیز انکار کردند، لفظ «رحمن» حاکی است که نزول ذکر به جهت رحمت واسعیه خداست «کانوا» منسلخ از زمان و به معنی «هستند» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳۱

می‌باشد منظور از أَنْبَاءٌ ... عینیت عذابهای دنیا و آخرت است که ابتداء به طور نبأ و خبر می‌باشند.

۷- أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ.

گویی منظور از این آیه آنست که. اعراض و انکار آنها منحصر به آیات شریعت نیست، بلکه آیات طبیعی توحید را نیز انکار می‌کنند، آنها را می‌بینند و اعتنایی نمی‌کنند نظیر آیه وَ كَذَّابِينَ مِنْ آيَةِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمْزُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ یوسف/ ۱۰۵ در میزان فرموده: در اعراض خود اصرار کرده و مستمر شدند آیات را تکذیب نموده و به این اصناف روئیدنیها نگاه نکردند.

رؤیت در أَوْ لَمْ يَرَوْا به قرینه «الی» به معنی نگاه کردن، و از دواع به معنی اصناف می‌باشد.

۸ و ۹- إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

این دو آیه هشت بار در این سوره تکرار شده است و این اولین آنها می‌باشد «ذلک» اشاره است به مسئله انبات نباتات در آیه سابق، به نظر می‌آید منظور آنست که هر که در روئیدنیها نگاه کند خواهد دانست که خدا آنها را عبث نیافریده، بلکه به علت متاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ آفریده است از این می‌توان فهمید که انسان را نیز عبث نیافریده تا هدایت نکند و پیامبر نفرستد.

پس در آنها آیت و دلالتی است بر هدایت انسان و آمدن رسولان. «کان» زمان ندارد مانند كَيْفَ نَكَلَّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا مریم/ ۲۹. وصف عزیز حاکی است که خدا اهل عصیان را عذاب می‌کند و بر این کار توانایی دارد، و صفت رحیم حاکی است که هدایت و ارسال رسل ناشی از رحمت و مهربانی خداست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳۲

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰ تا ۳۷]

اشاره

وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا- يَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ (۱۳) وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴) قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷) قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكُنَا فِينَا وَ لَبِثْنَا فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَ فَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْبِئْسَ الْفَعْلَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹) قَالَ فَعَلَيْتُمَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰) فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۱) وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۲) قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳) قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴) قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵) قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۲۶) قَالَ إِنْ رَسُولُكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قَالَ لَنْ اتَّخَذتَّ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُوعِينَ (۲۹) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ (۳۰) قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱) فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ (۳۲) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (۳۳) قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ (۳۵) قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۳۶) يَا تُوتَك بِكُلِّ سَحَابٍ عَالِمٌ (۳۷)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳۳

- ۱۰- وقتی که پروردگارش موسی را ندا کرد که به سوی قوم ظالم بیا.
- ۱۱- قوم فرعون، آیا از عذاب خدا نمی ترسند؟
- ۱۲- گفت: پروردگارا می ترسم مرا تکذیب کنند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳۴
- ۱۳- سینه ام تنگ می شود، زبانم روان نمی شود پس (به برادرم) هارون وحی فرست.
- ۱۴- آنها را بر عهده من تقصیری است می ترسم مرا بکشند.
- ۱۵- خدا گفت: نترسید با معجزات ما بروید ما با شما (حاضریم و) می شنویم.
- ۱۶- بیائید به سوی فرعون و بگوئید: ما فرستاده پروردگار مخلوقاتیم.
- ۱۷- بنی اسرائیل را با ما بفرست.
- ۱۸- فرعون گفت: آیا تو را در کودکی تربیت نکردیم؟! و سالهایی از عمرت را پیش ما ماندی.
- ۱۹- و کردی آن کارت را که کردی، و تو از ناسپاسان نعمت منی.
- ۲۰- موسی گفت: من آن وقت که آنکار را کردم از ناآگاهان بودم.
- ۲۱- و چون از شما ترسیدم فرار کردم، خدایم به من تشخیص داد و از پیامبرانم گردانید.
- ۲۲- و آن نعمتی است که بر من منت می نهی از آن جهت که بنی اسرائیل را بردگان خودت گردانده ای.
- ۲۳- فرعون گفت: رب العالمین چیست؟
- ۲۴- موسی گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر یقین طلب باشید
- ۲۵- فرعون به اطرافیان گفت: آیا سخن موسی را نمی شنوید؟
- ۲۶- موسی گفت: او پروردگار شما و پدران شماست.

- ۲۷- فرعون گفت: این پیامبر شما دیوانه است.
- ۲۸- موسی گفت: او پروردگار مشرق و مغرب است و آنچه میان آن دو است، اگر بفهمید؟
- ۲۹- فرعون گفت: اگر جز من معبودی بگیری تو را از زندانیان می‌کنم.
- ۳۰- موسی گفت: اگر چه معجزه روشن گری آورده باشم؟
- ۳۱- گفت: اگر راستگویی آن را بیاور.
- ۳۲- موسی عصا را انداخت ناگاه ازدهای آشکاری شد.
- ۳۳- دست خود را از گریبان بیرون آوردن که برای ناظران نورانی بود.
- ۳۴- فرعون به اطرافیان گفت: این جادوگر دانایی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳۵
- ۳۵- می‌خواهد شما را به وسیله جادو از دیارتان بیرون کند چه امر می‌کنید؟
- ۳۶- گفتند: موسی و برادرش را تأخیر بیانداز و به شهرها، گرد آورندگان بفرست.
- ۳۷- که همه جادوگران ماهر را پیش تو بیاورند.

کلمه‌ها

ینطلق: انطلاق در آیه به معنی روانی زبان است و لَا یَنْطَلِقُ لِسَانِی یعنی زبانم روان نمی‌شود.
ولیدا: کودک، جوهری در صحاح گوید: «الولید: الصبی».
ثعبان: اژدها.

ملاء: اشراف (شخصیتهای کاذب) اشراف را از آن ملاء گویند که هیبت و شوکت آنها سینه‌ها را پر می‌کند، به معنی مطلق جماعت نیز آید که روی زمین را پر می‌کنند.
ارجه: ارجاء: تأخیر انداختن. «ارجی الامر: اخره» بنا به قرائت عاصم «ارجه» در آیه بکسر جیم و هاء آن برای سکت است یعنی «ارج و اخاه»: موسی و برادرش را به تأخیر انداز.
عبدت: تعبید و اعباد به معنی بنده قرار دادن است.
حاشرین: جمع آورندگان. حشر: جمع کردن.

شرحها

در اول سوره گفته شد: حالات عده‌ای از پیامبران در این سوره به دو منظور آمده است. یکی برای تسلیت آن حضرت که تنها تو نیستی مورد تکذیب واقع میشوی، رسولان گذشته نیز چنین بوده‌اند. دیگری برای تذکر به مشرکان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳۶

که همچون دیگران به عذاب گرفتار خواهند شد. در این آیات ماجرای موسی علیه السلام و فرعون بیان شده است که به طور تفصیل در سوره اعراف و طه گذشت و ما در بیان آیات به آن دو سوره حواله خواهیم نمود.

۱۰ و ۱۱- وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ.

یعنی یاد کن روزی را که خدایت به موسی ندا کرد. «ائت» بیان می‌کند که خدا قبل از آنها در مجلس فرعون حاضر است لذا می‌گوید: بیا و گرنه می‌گفت: اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ چنان که در آیات دیگری آمده است. قید ظالمین بیان علت ارسال است، یعنی

ظالم بودن آنها سبب فرستادن تو است.

أَلَا يَتَّقُونَ توییخی است برای قوم فرعون ضمن وحی موسی، معنایش این می‌شود: بیا به سوی قوم فرعون و بگو خدایم می‌گوید: آیا بوسیله ایمان آوردن از بدکاری و شرک، پرهیز نمی‌کنند؟! ۱۲ و ۱۳- قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضْرِبُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَي هَارُونَ.

ظاهراً منظور موسی از این درخواست آن بود که هارون در نزد فرعون موسی را تصدیق و کمک کند تا دلگرم شود و به طور روان سخن گوید در سوره قصص / ۴۴ آمده: ... فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ تَنگی سینه و روان نبودن زبان، ظاهراً به علت آن بوده که شوکت فرعون و اقتدار و امکانات او سبب اینکار می‌شد، رفتن یک انسان به کاخ او و گفتن اینکه: بیا مطیع من باش کار آسانی نبود، در این آیه، آن حضرت سه تا علت آورده و آن گاه گفته فَأَرْسِلْ إِلَي هَارُونَ یعنی وحی خویش را به هارون بفرست تا او هم پیامبر باشد و با من همکاری کند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳۷

۱۴ و ۱۵- وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ. قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ.

منظور از «ذنب» کشتن قبطی است که در سوره قصص به طور تفصیل آمده است، مسئله ترس موسی در اینجا و در سوره طه / ۴۵ و در سوره قصص / ۳۳ نیز مطرح شده است، این چه خوفی است؟ با آنکه می‌خوانیم: الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ... احزاب / ۳۴.

می‌شود از جواب خدا در هر سه مورد فهمید که نظر موسی از این خوف بی‌اثر بودن رسالت بود یعنی: مرا بکشند و فرستادیم بی‌اثر باشد، نه اینکه موسی از مرگ خود می‌ترسید زیرا آن حضرت در هیچ یک از این سه محل نگفته است: خدایا مرا معاف کن زیرا می‌ترسم فرعون مرا بکشد، بلکه در سوره قصص و شعراء می‌خواهد هارون هم با او باشد و در سوره طه هر دو برادر می‌گویند إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطَّغَىٰ خدایانند در هر سه مورد به آنها وعده می‌دهد که نترسید یعنی: شما به تبلیغ رسالت موفق می‌شوید و کشته نمی‌شوید و الله اعلم.

در جای دیگر فرموده: ... وَ نَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ قصص / ۳۵.

مراد از «معکم» در آیه موسی و هارون و فرعون و قوم اوست «متعمون» حکایت از کمال عنایت خدا به آنها در مجلس فرعون دارد چنان که در جای دیگر فرموده لا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى طه / ۴۶.

۱۶ و ۱۷- فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ.

به نظر می‌آید این سخن دنباله وحی سابق نباشد که در آنجا هارون تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳۸

حاضر نبود و شاید دنباله و بیان آن ائمة القوم ... باشد النهایه خدا درخواست موسی را درباره هارون پذیرفته، او را نیز حاضر حساب کرده است.

«رسول» به اعتبار کل واحد است و گر نه می‌بایست «رسولا» باشد، دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که رسالات آن دو منحصر به این نبود که فقط بنی اسرائیل را از فرعون بخواهند بلکه به هدایت فرعون و قوم او نیز مبعوث بودند ولی در اینجا فقط رها کردن بنی اسرائیل مطرح شده است مراد از «ارسل» رها کردن است، یعنی اینها را رها کن تا به ارض موعود ببریم.

۱۸ و ۱۹- قَالَ أَلَمْ نُنزِلْكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

فرعون در این سخن به موسی علیه السلام سه اعتراض کرده و مراد از هر سه نفی رسالت اوست، اول: بعید شمردن نبوت او، که آیا ما تو را در خانه خود تربیت نکرده‌ایم و آیا بعد از آن مدتی در کنار ما زندگی نکرده‌ای، پس ما به تمام حالات تو بلدیم، با این وضع از کجا توانی پیامبر بود؟! دوم: تو قاتلی، تو تحت تعقیبی، یکی از افراد ملت مرا کشته‌ای از کجا پیامبر توانی بود.

سوم: تو به عوض اطاعت بر من، کفران نعمت کرده، آدم کشته و فساد و ناامنی به وجود آورده‌ای، این عمل کجا و نبوت کجا؟! سوم:

فعلة دلالت بر دفعه دارد، گویی منظور مجسم کردن قتل قبطی در نظر موسی بوده است الَّتِي فَعَلْتَ حَاكِي از قباحت و شناعة آنکار است. لفظ أَلَمْ تُرَبِّكَ نشان می‌دهد که فرعون همان مربی موسی بوده است، بعضی احتمال داده‌اند که او فرعون دیگری بود که جانشین فرعون موسی شده بود.

۲۰، ۲۱- قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۳۹
فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ

این سخن جواب اعتراض اول و دوم فرعون است اول در جواب اعتراض دوم فرعون فرمود: من آن وقت که قبطی را کشتم به عاقبت امر ناآگاه بودم نمی‌دانستم کار به مردن او خواه انجامید، آن مرد اسرائیلی از من کمک خواست من هم خواستم به او کمک کنم که اینکار پیش آمد، به عبارت اخری: من قصد آدمکشی نداشتم.

و چون دیدم شما حمل بر قتل عمد خواهید کرد لذا ترسیدم و فرار کردم، ناگفته نماند فَرَرْتُ مِنْكُمْ تکمیل جواب است و اگر تنها وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ می‌گفت مطلب کاملاً روشن نمی‌شد.

پس منظور از ضلالت در آیه همان ناآگاهی و عدم تشخیص مآل کار است این کلمه درباره رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نيز آمده است وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى / انشراح / ۷.

فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ به نظر می‌آید همه این قسمت جواب اعتراض اول و بعید شمردن رسالت موسی است، فاء «فوهب» برای ترتیب است یعنی: پس از آن: خدا به من تشخیص حق از باطل را داد و از پیامبرانم گردانید.

ناگفته نماند: در بسیاری از آیات، اعطاء حکم از مقدمات رسالت شمرده شده نظیر. أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتُّبُوَّةَ ... انعام / ۸۹، أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتُّبُوَّةَ آل عمران / ۷۹، ایضا جاثیه / ۱۶، مراد از حکم همان تشخیص حق از باطل و دقت نظر در قضاوت به حق است، المیزان فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا را تتمه جواب اول شمرده است.

۲۲- وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۴۰

جواب اعتراض سوم است جمله وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ می‌رساند که تو رهین منت من هستی و با آدم کشی کفران نعمت من کرده‌ای، منظورش آن بود که همه بنی اسرائیل بردگان و بندگان منند، موسی علیه السلام در جواب آن می‌فرماید آنچه آن را نعمت خوانده و مرا به کفران آن متهم می‌کنی از آن جهت است که بنی اسرائیل را بندگان خود قرار داده‌ای، برده قرار دادن از روی ظلم، نعمت نیست تا مرا به کفران آن محکوم گردانی (استفاده از المیزان).

۲۳ و ۲۴- قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ.

به نظر می‌آید جوابهای موسی علیه السلام فرعون را قانع کرده است، لذا کلام خود را به مطلب دیگری معطوف کرد و گفت اینکه می‌گوئید: نَا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

رب العالمین چیست؟، گفتن «ما» در جای «و من رب العالمین» برای آنست که من هیچ اطلاعی از رب العالمین ندارم.

در سوره طه / ۴۹ آمده است قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى، دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد: مشرکان خدا را به عنوان خالق قبول داشتند، چنان که در چندین محل آمده است، وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ... عنكبوت / ۶۱، ولی به عنوان رب و آله قبول نداشتند در قرآن آیه‌ای یافته نیست که مشرکان خدا را رب یا اله خوانده باشند.

بلکه پیامبران می‌خواستند به آنها بفهمانند که اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ اعراف / ۵۹ لذاست که می‌بینیم فرعون خود را «اله» خوانده و به موسی می‌گوید: لَئِنْ اتَّخَذتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ طه / ۲۹ و به قوم خویش می‌گوید:

أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى نازعات / ۲۴ وانگهی ظاهراً در قرآن آیه‌ای نیست تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۴۱

که مشرکان اصنام را خالق خوانده باشند بلکه آنها فقط رب و آله خوانده‌اند.

لذا این سخن برای فرعون عجیب بود که موسی خدا را رب العالمین بخواند از این جهت می پرسد و ما رَبُّ الْعَالَمِينَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى فرعون در عین حال بت پرست بود، پس از مغلوب شدن ساحران و ایمان آوردن آنها، اشراف قوم به فرعون گفتند: ... أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ ... اعراف/ ۱۲۷، پس منظورش از أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى آن بود که شما خدایانی دارید، برترین آنها من هستم و در عین حال برای خودش نیز خدایانی قائل بود.

بنا بر آنچه گفته شد: موسی علیه السّلام خواسته به فرعون بفهماند که خلقت از ربوبیت جدا نمی شود: رب العالمین همانست که آسمانها و زمین و ما بینهما را ترتیب کرده است: إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ یعنی اگر یقین جوینده باشید می توانید با نظام جهان ربوبیت خدا را بفهمید، چنان که در سوره طه در جواب فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى آمده است: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.

لفظ ما بَيْنَهُمَا تطبیق می شود به انسان و حیوان و روئیدنیها و آنچه در روی زمین است.

۲۵- قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ.

اینکه فرعون به اطرافیان خود می گوید آیا به گفته موسی گوش نمی دهید منظورش آنست که به بینید من می پرسم و ما رَبُّ الْعَالَمِينَ او در جواب من همان سؤال مرا تکرار می کند که رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... ولی فرعون یا نفهمیده و یا خواسته است سخن موسی را طور دیگر تفسیر کند، منظور موسی علیه السلام آن بوده که شما اگر یقین طلب باشید آسمانها و زمین تفسیر احسن

الحديث، ج ۷، ص: ۳۴۲

و همه موجودات دلیل ربوبیت خدا هستند.

چنان که در سوره طه، بجای این سخن آمده است رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.

۲۶ و ۲۷- قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ.

موسی علیه السلام چون دید فرعون گفته او را طور دیگر تعبیر کرد. لذا مطلب را در سطح کوچکی مطرح فرمود و خود انسانها را پیش کشید که خلقت و پرورش شما گواه وجود پروردگار است اگر او تربیت نمی کرد انسانها خود به خود چنین نمی شدند. فرعون که نمی خواست قبول کند با استناد به حرف اولش. به اطرافیانش گفت: این دیوانه است گفتن «رسولکم» از باب تحکم می باشد.

۲۸- قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.

در میزان فرموده: ظاهرا مراد از مشرق، همه مشرقهاست اعم از محل طلوع آفتاب و اجرام تیره دیگر، همچنین مراد از مغرب، همه مغربهای محسوس است، ما بَيْنَهُمَا شامل موجوداتی است میان آن دو، این آیه تکرار آیه ۲۴ در قالب دیگری است که به جای إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ فرموده است إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ منظور موسی علیه السلام آنست که اگر جریان مشرق و مغرب و نظام شروق و غروب و سیر موجودات را در این نظام متقن تعقل نمائید، ربوبیت خداوند بر شما روشن خواهد گردید، فرعون چون حاضر به قبول نبود و گفته موسی را وارونه جلوه می داد گفت:

۲۹- قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ الْهَاءُ غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ.

یعنی اگر اعتقاد به «رب العالمین» را ادامه بدهی جزء زندانیان من خواهی بود، الف و لام المسجونین ظاهرا برای عهد است یعنی زندانیانی که می دانی تفسیر احسن الحديث، ج ۷، ص: ۳۴۳

در چه حالتند، این تهدیدی بود برای موسی.

۳۰- قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ.

یعنی: حتی اگر به پیامبر بودم دلیل روشن کننده‌ای نیز بیاورم، باز مرا زندانی خواهی کرد؟ اینجا بود که موسی علیه السلام مسئله معجزه را پیش کشید.

«مبین» متعدی است یعنی روشن و آشکار کننده نبوت من.

۳۱- قَالَ فَأَتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

بدینسان فرعون آماده شد که معجزه آن حضرت را ببیند:

۳۲ و ۳۳- فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ.

این دو معجزه همانست که در شب طور به موسی داده شده، غرض از «نزع ید» بیرون کشیدن آن از گریبان است، این دو آیه عین آیه ۱۰۷ از سوره اعراف است که در آنجا تفسیر شد.

۳۴ و ۳۵- قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ.

فرعون ناچار بود در مقابله با آن دو معجزه عظیم دروغی بیافد و گر نه مغلوب شده بود و لذا رو کرد به حاضران که این جادوگری دانا و ماهری است و برای تحریک آنها اضافه کرد که قصد فتنه انگیزی دارد، می‌خواهد شما را از حکومت بیاندازد و بنی اسرائیل را در جای شما به حکومت برساند، همه طاغوتها در مقابل مردان حق چنین گویند غرض از اخراج از زمین ظاهرا انتقال حکومت به بنی اسرائیل است.

لفظ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ نشان می‌دهد که فرعون از دیدن اژدها و ید بیضاء به کلی خود را باخته است و گر نه به اطرافیان نمی‌گفت: چه می‌فرمائید؟ و تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۴۴

با این چه معامله کنم؟

۳۶ و ۳۷- قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سِحْرٍ عَلِيمٍ.

آیه اول عین آیه ۱۱۱ از سوره اعراف است، مراد از تأخیر انداختن موسی و برادرش آنست که: تصمیم‌گیری درباره آن دو را از قبیل زندان و غیره تأخیر بیاندازد، و کسانی را به شهرها بفرست که هر ساحر دانا را جمع کرده پیش تو بیاورند. و با موسی در جادو مقابله کنند، لفظ «سحار» حاکی است که خواسته‌اند بگویند: در میان جادوگران استادتر از موسی پیدا می‌شود، اگر او ساحر است، آنها سحار هستند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۴۵

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۳۸ تا ۶۸]

اشاره

فَجَمَعَ السَّحَرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَيْلٌ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلْنَا نَتَّبِعَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۴۰) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أِنْ لَنَا لَأَجْرٌ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۴۱) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۲)

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۴۶) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۷)

رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (۴۸) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۴۹) قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۵۰) إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (۵۱) وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِلَيْكُمْ مُتَّبِعُونَ (۵۲)

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۵۳) إِنْ هُوَ إِلَّا ضَيْرٌ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۵۴) وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (۵۵) وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ (۵۶) فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عَيْوُنٍ (۵۷)

وَ كُنُوزٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا

لَمُدْرِكُونَ (۶۱) قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲)

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳) وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ (۶۴) وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ (۶۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۶۷) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۳۴۷

- ۳۸- جادوگران برای وقت معین شده گرد آمدند.
- ۳۹- به مردم گفته شد: آیا شما نیز جمع می‌شوید؟
- ۴۰- تا در صورت پیروز شدن از آنها پیروی کنیم؟
- ۴۱- چون ساحران آمدند، به فرعون گفتند: آیا در صورت پیروز شدن مزدی خواهیم داشت؟
- ۴۲- گفت: آری و شما از مقرین من خواهید بود.
- ۴۳- موسی به آنها گفت: آنچه خواهید انداخت بیاندازید.
- ۴۴- ریسمانها و چوبدستی‌های خویش را انداختند و گفتند: به عزت فرعون قسم که ما پیروزیم.
- ۴۵- موسی عصای خویش را برانداخت: ناگهان آنچه را که ساحران ساخته بودند می‌بلعید.
- ۴۶- ساحران، سجده‌کنان به زمین افتادند.
- ۴۷- گفتند به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم.
- ۴۸- که پروردگار موسی و هارون است.
- ۴۹- فرعون گفت: آیا پیش از آنکه اجازه فرمایم به موسی ایمان آوردید؟! او استاد شماست که سحر یادتان داده است، حتما و حتما دستها و پاها را به عکس خواهم برید و همه‌تان را به دار خواهم آویخت.
- ۵۰- گفتند: در این کار ضرری بر ما نیست که به طرف خدا می‌رویم ما امیدواریم که پروردگار ما گناهان ما را بیامرزد.
- ۵۱- که اولین مؤمنان شدیم.
- ۵۲- به موسی وحی کردیم: شب هنگام بندگان مرا بیرون بر که شما تعقیب خواهید شد.
- ۵۳- فرعون جمع‌کنندگان به شهرها فرستاد که.
- ۵۴- اینان گروه اندکی هستند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۳۴۸
- ۵۵- (و با این کار خود) ما را خشمگین کرده‌اند.
- ۵۶- و ما متفقیم و بیداریم.
- ۵۷- آنها را از باغها و چشمه سارها بیرون کردیم.
- ۵۸- و از گنجینه‌ها و مقام ارجمند.
- ۵۹- جریان چنین بود، بنی اسرائیل را بر آنها وارث کردیم.
- ۶۰- به وقت طلوع آفتاب بنی اسرائیل را تعقیب کردند.
- ۶۱- چون دو گروه دیده شدند، یاران موسی گفتند: ما گرفتار خواهیم شد.
- ۶۲- موسی گفت: نه، پروردگارم با من است، هدایتم خواهد کرد.
- ۶۳- به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن. دریا بشکافت و هر قسمت آن مانند کوه بزرگی گردید.
- ۶۴- فرعونیان را به آنجا نزدیک کردیم.

- ۶۵- موسی و همراهان او را نجات دادیم.
 ۶۶- آن گاه دیگران را غرق نمودیم.
 ۶۷- در آنچه گفته شد آیتی هست ولی بیشترشان مؤمن نبودند.
 ۶۸- پروردگار تو فقط اوست توانا و مهربان.

کلمه‌ها

- میقات: وقت عمل و محل عمل، اینجا معنای اول مراد است.
 تلقف: تلقف: بلعیدن سرعت «تلقف»: به سرعت می بلعید.
 یأفکون: افک: دروغ بزرگ. اصل آن به معنی برگرداندن است «یأفکون» به دروغ می آوردند، به دروغ می کردند.
 خلاف: بعکس:
 اسر: سری: سیر شبانه و نیز اسراء: سیر در شب است.
 شرذمه: بقیه کمی از شیء. راغب گوید: گروه کوچکی که دنباله یر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۴۹ ندارد.
 غائظون: به خشم آورندگان.
 ثم: (بفتح اول) اسم مکان است به معنی آنجا.
 حاذرون: حذر کنندگان، احتیاط کنندگان.
 مشرفین: اشراق: داخل شدن به وقت طلوع شمس «مشرقین» کسانی که وارد وقت طلوع آفتاب شده‌اند.
 فانلق: فلق: شکافتن. انفلاق: شکافته شدن.
 فرق: (بر وزن جسر) قسمتی که بواسطه شکافتن به دست آمده است (تکه) فرق (بر وزن عقل) مصدر است یعنی جدا کردن.
 طود: کوه. یا قسمتی شکافته شده از کوه.
 ازلفنا: نزدیک کردیم، زلفی: نزدیکی.

شرحها

- بقیه ماجرای مفصل حضرت موسی و فرعون در این آیات آمده است، که از گرد آمدن ساحران شروع شده و به غرق فرعون و سکونت بنی اسرائیل در صحرای سینا تمام می شود.
 ۳۸- فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ.
 منظور از یوم معلوم همان یوم زینت و روز عید است که در سوره طه گذشت لام در «لمیقات» برای تعلیل می باشد.
 ۳۹ و ۴۰- وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ لَعَلَّنا تَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ.
 گوینده این سخن و تشویق کننده مردم، درباریان فرعون بودند، گویا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۵۰
 منظور از اتباع ساحران، ایستادن در صف آنها و تقویت و تشویق آنها بود به نظر بعضی تبعیت از دین جادوگران بود که به الوهیت فرعون عقیده داشتند، جمله إِنْ كَانُوا ... نشان می دهد که اینکار برای شعار دادن و تضعیف موسی بوده است که آنها در صورت غلبه بر موسی، قهرا فریاد بر می کشیدند آمدی هنرنمایی کن ولی دیدی که دست بالای دست بسیار است؟

۴۱- فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ.

این پاداش خواستن در سوره اعراف نیز آمده است، آنها در آن موقع مردمان مادی بودند و می‌خواستند از کار خود مزدی به دست آورند.

۴۲- قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

یعنی هم پاداش خواهم داد و هم از مقربان درگاه من خواهید بود، «کلاه گوشه دهقان بمهر و ماه خواهید رسید».

۴۳ و ۴۴- قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَلَقُوا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ.

موسی از آنها خواست که اول هنر خویش را نشان بدهند، آنها ریسمانها و چوبدستی‌ها را انداختند، ظاهراً جریان بقدری عالی بوده که ساحران به غلبه خود اطمینان کرده و این کلام زشت «به عزة فرعون ...» را به زبان آورده‌اند.

۴۵- فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ.

این آیات به طور تفضیل در سوره اعراف و طه تفسیر شده است، یعنی عصا به صورت اژدهای بزرگی در آمد که به سرعت جادوهای آنها را می‌بلعید ما یأفکون یعنی آنچه به دروغ آن را حق جلوه می‌دادند آن را، ریسمانها و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۵۱

چوبدستی‌ها را از واقعیت آن برگردانده و مارهای زنده نشان می‌دادند.

۴۶- ۴۸- أَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ

جادوگران مردمان دانشمند بودند، از بلعیدن عصا، دریافتند که کار آنها جادوگری و کار موسی معجزه می‌باشد، لذا در دم ایمان آورده و برای خدا به سجده افتادند و اقرار به توحید کردند و خدا را مانند موسی و هارون رب العالمین خواندند، رب موسی و هارون اقرار به نبوت بعد از اقرار به توحید است. بالاخره قضیه به رسوایی فرعون و نیرومندی موسی انجامید، لذا فرعون از قدرت کاذب خود استفاده کرده و فریاد کشید:

۴۹- قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ....

فرعون در این سخن اولاً آنها را متهم کرد که این ماجرا طبق نقشه قبلی بوده است، موسی استاد شما در جادوگری است لذا به عمد از او شکست خوردید و تظاهر به شکست کردید ثانیاً: شما را به شدیدترین شکنجه از بین خواهم برد و آن اینکه دستها و پاهای شما را به عکس خواهم برید و سپس به دار خواهم زد که در پیش روی مردم بمیرید و برای دیگران عبرت باشد، قَبِيلَ أَنْ آذَنَ کمال تکبر او را می‌رساند، نه اینکه در صورت اذن گرفتن، اجازه می‌داد.

۵۰- قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُتَّقِلُونَ.

یعنی در کشته شدن به دست تو ضرری بر ما نیست چون در راه خدا کشته می‌شویم و به طرف او می‌رویم اگر در راه شرک کشته می‌شدیم ضرر و خطر داشت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۵۲

۵۱- إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ.

تکمیل بیان «لا ضیر» است یعنی از کشته شدن نمی‌ترسیم زیرا به طرف خدا می‌رویم و امیدواریم که خدا گناهان ما را بیامزد که اولین ایمان آورندگان از قوم فرعون بوده‌ایم و فتح الباب کرده‌ایم، «ان کنا» تقدیرش «لان کنا ...» است.

۵۲- وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ.

از اینجا جریان خروج بنی اسرائیل از مصر و غرق فرعون و فرعونیان شروع می‌شود، جمله إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ ظاهراً دلیل «اسر» است.

یعنی چون شما را تعقیب خواهند کرد، لذا شب از مصر خارج شوید تا به وقت تعقیب شدن، از مصر دور شده باشید، نظیر آیه: فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ وَاتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ دخان/ ۲۴ «عبادی» حکایت از مورد عنایت بودن دارد که حیف آن

را نتوانستند نگاه دارند.

۵۳- فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ.

این عمل فرعون برای آن بود که به اهل مصر اطلاع بدهند که گروهی پیدا شده و به دشمنی فرعون و مردم برخاسته‌اند ولی مطلب مهمی نیست، آن فرستاده‌ها را جمع کرده و پیام فرعون را به آنها می‌رسانیدند که:

۵۴- ۵۶- إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ.

این همان پیام فرعون بود که به وسیله فرستادگان به مردم ابلاغ می‌شد یعنی: موسی و اتباع او گروه اندکی هستند، طرفدارانی ندارند، با این قیام خود ما را به خشم آورده‌اند ولی ما متحدیم و متفقیم و در وضع فوق العاده محتاطیم و اوضاع را زیر نظر داریم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۵۳

إِنَّا لَجَمِيعٌ یعنی متفقیم به نظر می‌آید: «حاشرین» برای جمع آوردن قشون به شهرها نرفته بودند بلکه مردم را جمع کرده و پیام فرعون را ابلاغ می‌نمودند.

۵۷- ۵۹- فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ.

منظور از کنوز گنجینه‌ها و انبارهای خواربار و اندوخته‌هاست، مقام کریم، شامل قصور و بناهای رفیعه می‌باشد، خروج فرعونیان در تعقیب بنی اسرائیل یک تدبیر خدایی بود تا غرق بشوند، چنان که فرموده: فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ زخرف / ۵۵ به دین سبب با جمله فَأَخْرَجْنَاهُمْ تعبیر آمده است.

در رابطه با وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مرحوم طبرسی فرموده، بعد از غرق فرعون و قومش خداوند بنی اسرائیل را به مصر برگردانید و همه اموال و املاک فرعون و قومش را به آنها داد، ولی این سخن بسیار بعید است، ظهور آیات آنست که بنی اسرائیل دیگر به مصر بازنگشتند بلکه داخل فلسطین شدند و در آنجا اقامت کردند.

به نظر می‌آید مراد از اورثنا آنست که فرعونیان مردند زمین و آنچه در آنست برای بنی اسرائیل ماند نظیر اینکه بگوئیم: خاندان کثیف پهلوی منقرض شد، اموال آنها به امت حزب الله ماند:

در سوره اعراف بجای این آیه آمده است:

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَفُونَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْخَيْرِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا ... اعراف / ۱۳۷ در سوره دخان آمده است: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۵۴

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ دحان / ۲۸، مؤید دیگر این سخن قول موسی است که به قوم خود گفت: ... عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ اعراف / ۱۲۷ «كذلك» در آیه تقدیرش: «الامر كذلك» است. ۶۰- فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ.

این آیه در رابطه با آیه ۵۲ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ ... است یعنی بعد از فرمان ما، موسی قوم خویش را از مصر بیرون برد: فرعونیان پس از دانستن ماجرا، به وقت طلوع خورشید آنها را تعقیب کردند.

۶۱ و ۶۲- فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ.

یاران موسی این سخن را از آن جهت گفتند که دیدند یک طرف دریاست طرف دیگر، فرعون با لشکریان بی شمارش، لذا گفتند: ما گرفتار خواهیم شد ولی موسی که با نقشه خدایی خارج شده بود و فرمان: وَأَتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ را می‌دانست گفت: نه، اصلاً ما گرفتار نخواهیم شد، یاری و عنایت خدا با من است، خدا مرا به راه نجات هدایت خواهد کرد. تَرَاءَ الْجَمْعَانِ یعنی دو گروه به حدی به هم نزدیک شدند که هر یک آن دیگری را می‌دید.

۶۳- فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فُوٍّ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ.

به محض آنکه موسی عصایش را به دریا زد، دریا شکافته شد و هر قسمتش مانند کوه بزرگی شد، یعنی آب روان، جامد گردید و هر قسمت آن بشکل کوهی در آمد، این از قدرت خدا که آفریننده موجودات است بعید نیست، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۵۵

رجوع شود به سوره اعراف و طه.

۶۴- وَ أَرْزَلْنَا ثَمَّ الْأَخْرِيْنَ:

یعنی فرعون و قومش را به آنجا نزدیک کردیم.

۶۵ و ۶۶- وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِيْنَ.

با باز گذاشتن دریا، موسی و یارانش را نجات دادیم و با به هم آوردن آب، فرعونیان را غرق کردیم.

۶۷ و ۶۸- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

دومین بار است که این دو آیه تکرار می‌شود، میزان فرموده: ظاهر سیاق آنست که «ذلک» اشاره باشد به همه ماجرای که گذشت یعنی بعثت موسی و هارون، تبلیغ فرعون، نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان، و مراد از «اکثرهم» اهل همین ماجرا است، یعنی در این قصه که گفته شد دلیلی هست بر توحید خدا و نبوت، ولی اکثر آنان که قصه آنها گفته شد مؤمن نبودند.

به نظرم این در صورتی صحیح است که «ذلک» به غرق فرعونیان اشاره نباشد و گر نه غرق خودشان به خودشان آیت می‌شود یعنی در بعثت موسی و هارون و عصا و ید بیضاء و گذشتن بنی اسرائیل از دریا دلیلی بر توحید و نبوت هست ولی چون اکثر آنها ایمان نیاوردند، گرفتار و هلاک شدند، جمله إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً. حاکی است که این آیت پیوسته هست نه فقط برای آنها، بلکه برای همه.

بعید نیست که ضمیر «اکثرهم» راجع به قوم حضرت رسول صلی الله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۵۶

علیه و آله و سلم باشد در اینصورت «کان» منسلخ از زمان است یعنی: در این سرگذشت دلیل هست بر توحید خدا و رسالت تو، لیکن اکثر قوم تو ایمان آورنده نیستند.

پروردگار تو عزیز تواناست که طاغیان را کیفر داد و هلاک گردانید و رحیم است که برای هدایتشان پیامبران فرستاد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۵۷

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۶۹ تا ۱۰۴]

اشاره

وَ اتُّلِّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰) قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَافِيْنَ (۷۱) قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ (۷۳)

قَالُوا بَلْ وَحِيدٌ نَا بَلْ وَحِيدٌ نَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَادُوا لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (۷۷) الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸)

وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹) وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱) وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يُعْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲) رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْخِيفَةَ بِالصَّالِحِينَ (۸۳)

وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرِيْنَ (۸۴) وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (۸۵) وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۶) وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ (۸۸)

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹) وَ أَرْزَلْنَا الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) وَ بَرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (۹۱) وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ

دُونَ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (۹۳)
 فَكُتِبَ عَلَيْهَا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (۹۴) وَجُنُودٌ إِيَّائِهِمْ أَجْمَعُونَ (۹۵) قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶) تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۹۷) إِذْ نَسُوا يَوْمَئِذٍ رَبَّهُمْ أَلَيْسَ بِالْعَالَمِينَ (۹۸)
 وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹) فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (۱۰۰) وَلَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱) فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۰۳)
 وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)
 تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۳۵۹

- ۶۹- جریان مهم ابراهیم را بر قوم خودت برخوان.
 ۷۰- چون به پدر و قوم خود گفت چه چیز را عبادت می‌کنید؟
 ۷۱- گفتند: بتانی را عبادت می‌کنیم و برای عبادت آنها پیوسته ملازم هستیم.
 ۷۲- گفت: وقتی که آنها را می‌خوانید حرف شما را می‌شنوند؟
 ۷۳- یا به شما نفعی می‌رسانند و یا ضرری می‌زنند؟
 ۷۴- گفتند: نه بلکه پدران خویش را یافته‌ایم که چنین می‌کردند.
 ۷۵- گفت: آیا می‌بینید بتانی که را پرستش می‌کنید.
 ۷۶- شما و پدران گذشته شما؟
 ۷۷- بتان شما دشمن من هستند ولی رب العالمین دشمن من نیست.
 ۷۸- اوست که مرا خلق کرده و هدایت می‌کند.
 ۷۹- فقط اوست که طعامم می‌دهد و آبم می‌نوشاند.
 ۸۰- و چون مریض شوم او به من شفا می‌دهد.
 ۸۱- و اوست که مرا می‌میراند و در قیامت زنده می‌کند.
 ۸۲- و اوست که امید دارم روز قیامت خطای مرا بر من ببخشد.
 ۸۳- خدایا به من تشخیص عطا کن و به صالحین ملحق فرمای.
 ۸۴- و در مردمان آینده زبان راستی برای من قرار بده. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶۰
 ۸۵- و مرا از وارثان بهشت پر نعمت بگردان.
 ۸۶- پدرم را بیمارز که او از گمراهان است.
 ۸۷- مرا روز قیامت خوار مگردان.
 ۸۸- روزی که مال و پسران فائده‌ای ندهند.
 ۸۹- مگر آنکه پیش خدا قلب سالمی بیاورد.
 ۹۰- و بهشت به اهل نقوی نزدیک کرده می‌شود.
 ۹۱- و آتش بر گمراهان آشکار کرده می‌شود.
 ۹۲- به گمراهان گفته شود، کجايند آنچه عبادت می‌کردید؟
 ۹۳- جز خدا آیا شما را یاری می‌کنند یا یکدیگری را کمک می‌نمایند؟
 ۹۴- بتها و گمراهان در آتش بر رویهم افتند.

- ۹۵- همه لشکریان شیطان نیز
 ۹۶- اهل آتش در حالی که با هم مخاصمه می‌کنند گویند:
 ۹۷- به خدا قسم که ما در گمراهی آشکار بودیم.
 ۹۸- وقتی که شما بتها را با رب العالمین برابر می‌کردیم.
 ۹۹- ما را جز مجرمان گمراه نکردند.
 ۱۰۰- پس ما را شفاعتگرانی نیست.
 ۱۰۱- و نه دوستی مهربان.
 ۱۰۲- ای کاش ما را برگشتی بود تا از مؤمنان می‌بودیم.
 ۱۰۳- در اینها دلیل توحید و نبوت هست ولی بیشتر آنها مؤمن نبودند.
 ۱۰۴- و خدای تو فقط اوست توانا و مهربان.

کلمه‌ها

نبا: خبر مهم. خبر پر فائده. یکه از این دو شرط و یا هر دو در «نبا» معتبر است.
 نطل: ظل در اینجا به معنی دوام است «فنطل»: پیوسته می‌شویم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶۱
 عاکفین: عکوف، ملازمت و اقامت در نزد شیء «عاکفین»: ملازمان.
 حکما: حکم: قضاوت و تشخیص حق از باطل.
 کبکبوا: کب: انداختن بر رو، انکباب: افتادن بر رو، «کبه فانکب»:
 القاه علی وجهه» «کبکبه: القاه علی وجهه».
 غاوون: گمراهان. غوايه: گمراهی.
 حمیم: مهربان. رجوع شود به این کلمه در آیات دیگر.
 کره: رجوع و بازگشتن.

شرحها

بعد از ماجرای موسی علیه السلام، در این آیات حالات ابراهیم علیه السلام نقل شده، عُلّت نقل حالات پیامبران در این سوره، در اول آن گفته شد.
 در این آیات: ابراهیم علیه السلام بت پرستان را محکوم می‌کند، خدا را به عنوان رب العالمین می‌خواند که همه چیز از اوست، حتی جزئیات زندگی:
 خلقت، هدایت، طعام دادن، آب دادن: شفا دادن، زنده کردن، میراندن و ...
 سپس اشاره به بقیه حالات آن حضرت شده است.
 ۶۹ و ۷۰- وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قِصَهُ موسی علیه السلام با وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ شَرُوع شد ولی در ابراهیم علیه السلام به لفظ وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ، این ظاهرا برای آنست که ابراهیم پدر قریش بود و حالات او را همه می‌دانستند.
 در ذیل آیه: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّرَ ... انعام/ ۷۴ گفته شد که آزر پدر ابراهیم علیه السلام نبود، بلکه عمو یا جدّ امی آن حضرت

بود که به علت ریش سفید بودن به او پدر خطاب می‌کرد نام پدر او «تارح» ذکر شده است که یکی از پیامبران الهی بود. تفسیر
أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶۲

طبرسی رحمه الله فرموده: به اتفاق شیعه پدران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تا آدم علیه السلام همه موحد بوده‌اند، ما تَعْبُدُونَ
سؤال از حقیقت خدایان است، در مقام اینکه هیچ اطلاعی از آنها ندارد، این مطلب در سوره انعام مشروحا آمده است.
۷۱- قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ.

لفظ «اصناما» حاکی از گوناگون بودن بتهاست، به نظر می‌آمد:

منظورشان از فَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ دو چیز است، اول اینکه این کار را پیوسته ادامه خواهیم داد یعنی: «نقیم عابدین لها» دوم اینکه فقط
بتها را عبادت خواهیم کرد و آن از لام «لها» استفاده می‌شود که ظاهرا برای اختصاص است علی هذا این قسمت تفریع است بر نَعْبُدُ
أَصْنَامًا.

۷۲ و ۷۳- قَالَ هَلْ يَسْتَمِعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضَرُّونَ أَوْ لَا بَأْسَ بَدَانِيْم: کاری که در میان قومی نادان شهرت پیدا کرد،
مردم در پذیرفتن آن پی دلیل نمی‌گردند و نوعا کور کورانه قبول می‌کنند، یکی از دانشمندان، مردم را در اینکار به گوسفندانی
تشبیه کرده که اگر جلو گوسفند اول سنگی بگذاریم آن گوسفند از بالای آن سنگ خواهد جهید گوسفندان بعدی نیز چنان
خواهند کرد هر چند که سنگ را از جلو آنها برداریم.

عبادت اصنام توسط بت پرستان نیز چنین بوده است تا یک نفر آنها را پرستیده است دیگران بیچون و چرا پذیرفته‌اند و رسمی شده
است، پیامبران برای بیدار کردن مردم ناچار بوده‌اند که آنها را متوجه کنند، سنگ و چوب و اجسام بیجان ارزش پرستش را ندارند.
ثانیا: آنچه معبود واقع می‌شود، حد اقل باید بداند پرستش کنندگانی دارد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶۳

و بتواند از آنها دفع ضرر کند و یا برای آنها جلب نفع نماید، لذا ابراهیم علیه السلام فرمود: آیا این بتها وقتی که شما آنها را
می‌خوانید می‌شنوند یا نفعی به شما می‌رسانند و یا ضرری می‌زنند؟! و چون نمی‌شنوند و قدرت نفع و ضرر ندارند لذا نمی‌توانند
معبود باشند.

۷۴- قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ.

چون دلیلی نداشتند، به مسئله عاطفی چسبیدند که پدران خود را چنین یافته‌ایم و نسبت به آنها حسن ظن داریم اگر کار باطلی بود
نمی‌کردند، در بسیاری از آیات قرآن، این مطلب تکرار شده است: وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا
... بقره / ۱۷۰، عمل انسان اگر زمینه استدلالی داشته باشد یک حساب دارد و اگر زمینه عاطفی داشته باشد حسابی دیگر، دومی
استدلالی باطل و غیر مقبول است.

۷۵-۷۷- قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدُمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

چون استدلال به تقلید کردند: ابراهیم علیه السلام فرمود: معبودهای شما و پدرتان گذشته‌تان دشمن منند که در جای پروردگار من
سبز شده‌اند و انسان را از توحید باز می‌دارند، آمدن «آبائکم» ظاهرا برای آنست که قدیمی بودن عبادت بتان سبب حقایق آن
نمی‌شود، رجوع ضمیر «انهم» برای اصنام به عنوان معبود قرار داده شدن آنهاست که در جای ذیشعور قرار گرفته‌اند، این در قرآن
بسیار است، إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ استثناء منقطع است یعنی: «لکن رب العالمین لیس عدوالی» بلکه او محبوب من و کارساز من است.

۷۸-۸۰- الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶۴

چون رب العالمین را استثنا کرد فرمود که او دشمن من نیست، در این آیات هم رب بودن خدا و هم مهربان بودن خدا را بیان
می‌کند، مراد از «یهدین» ظاهرا هدایت عامه است یعنی مرا به همه منافع و کمالات دنیوی یا اخروی هدایت می‌کند، نظیر قول موسی
علیه السلام که به فرعون گفت: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى طه / ۵۳ یعنی او را در مسیر زندگی مطابق نحوه خلقت به

سوی منافع خودش هدایت فرمود و نظیر: الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ اَعْلَىٰ / ۳، هدایت خاصه و هدایت دینی نیز یکی از مصادیق هدایت عامه است.

لفظ مضارع در «یهدین» دلالت بر استمرار دارد یعنی مرا آفریده و پیوسته هدایت می‌کند و نیز این آیه نشان می‌دهد که خلقت، از ربوبیت قابل انفکاک نیست، در بسیاری از آیات قرآن، مسئله آفرینش برای اثبات توحید و ربوبیت مطرح می‌شود، به علت آنکه خلقت ربوبیت را لازم گرفته است.

«هو» در آیه دوم دلالت بر حصر دارد که طعام دهنده و آب دهنده من فقط اوست، اگر مراد از «یهدین» هدایت عامه باشد آیه دوم و سوم، ذکر الخاص بعد العام است و حاکی از گسترش ربوبیت در همه جزئیات می‌باشد، نظیر: وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَىٰ وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَ أَحْيَا وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزُّوجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تَمَنَّىٰ وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَ الْأُخْرَىٰ وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَفْنَىٰ وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَىٰ نجم / ۴۲: ۴۹.

در آیه سوم نسبت مرض را به خودش داده و نسبت شفا را به خدا، آری حق همین است، مرض اولاً و بالذات مورد نظر خدا نیست، ولی اگر بدن از قانون خلقت منحرف و مریض شد، خدا وسائل صحت و شفا را فراهم می‌کند.

نظیر: فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ اعراف / ۳۰ که هدایت به خدا تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶۵ نسبت داده شده. ضلالت نه.

۸۱ و ۸۲- وَ الَّذِي يُمِيتُ ثُمَّ يُحْيِي وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يُغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ.

ادامه توصیف رب العالمین است. منظور میراندن در دنیا و زنده کردن در آخرت است. «اطمع» حاکی است که انسان نمی‌تواند به غفران ذنوب خویش یقین کند که آن تفضلی از خداست. فقط می‌شود بدان امیدوار بود. اینکه آن حضرت به خود نسبت خطیئه می‌دهد از آن جهت است که همه بندگان. حتی انبیاء خود را در برابر خدا مقصر و خطاکار می‌دانند. النهایه خطاهای آنها ترک اولی است و خطاهای دیگران گناه و معصیت.

۸۳-۸۵- رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْإِحْقَافِي بِالصَّالِحِينَ وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ.

در این آیات. پس از التفات از غیبت به خطاب. آن حضرت از خداوند چهار چیز درخواست کرده است. (۱) اول: اینکه خدا به او درک و تشخیص حق از باطل را بدهد. که در کارها حق را از باطل و صحیح را از ناصحیح تشخیص بدهد. این همانست که به انبیاء داده می‌شود و یکی از عنایات خداوند است.

چنان که در آیه بیست و یکم همین سوره مشروحا گفته شد و در آیات: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا يَوْسُفَ / ۲۲. قصص / ۱۴. وَ لَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا انبیاء / ۷۴ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّمَا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا انبیاء / ۷۹. نیز آمده و آن از لوازم نبوت و رهبری می‌باشد.

(۱) در میزان فرموده: آن حضرت چون نعمتهای خدا را شمرد، جاذبه رحمت او را گرفت و واداشت تا در مقام فقر بندگی، حوائج خود را از خدا بخواهد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶۶

دوم وَ الْإِحْقَافِي بِالصَّالِحِينَ گویی در جواب همین درخواست است که خدا درباره او فرموده: وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمَنْ الصَّالِحِينَ بقره / ۱۳۰ این کلمه درباره پیامبران دیگر نیز آمده است مثلاً- درباره یحیی هست: وَ سَيِّدًا وَ حَصِيْرًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ آل عمران / ۳۹ و درباره عیسی علیه السلام هست: وَ يَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ آل عمران / ۴۶.

صلاح به معنی شایستگی است راغب گوید: آن بودن شیء است بر مقتضای طبع اصلی که خیر و نفع بر آن مترتب شود میزان نظر

می‌دهد که مراد از صلاح، شایستگی و صلاح بودن ذات است که آماده قبول رحمت خدا و افاضه خیرات است نه صلاح عمل، گرچه صلاح ذات از صلاح عمل منفک نخواهد بود.

به هر حال ظاهراً منظور ابراهیم آن بود: که مرا از کسانی قرار بده که شایسته و مستعد قبول رحمت و عنایات تو هستند. ظاهراً منظور خدا از وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ همین است، علی‌هذا صالح در مقابل فاسد است که آماده پذیرش رحمت حق تعالی نیست، مانند شوره زار که باران رحمت در آن اثری ندارد.

سوم: وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ نظیر این آیه در سوره مریم / ۵۰ گذشت: وَ هَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا زبَان رَاسِتَ زَبَانِي اِسْتِ که جز سخن راست نگوید. منظور از آن زبانی است که مانند زبان ابراهیم سخن بحق گوید و این تطبیق می‌شود بر بقاء شریعت یعنی: خدایا دین مرا که دین توحید است مستدام بدار، مراد از آیه وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ صَافَاتٍ / ۱۰۸ نیز ظاهراً همانست.

طبرسی رحمه الله آن را نام نیک و تعریف خوب معنی فرموده و گوید: خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶۷ دعوت او را قبول کرد، همه اهل ادیان به او ثنا گویند و به نبوتش اقرار می‌کنند به قولی مراد از لِسَانَ صِدْقٍ فرزند صالح است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد از آن حضرت نقل شده که فرمود: «

انا دعوة ابراهيم

« در اینصورت منظور از لِسَانَ صِدْقٍ دعای آن حضرت و اسماعیل است که در سوره بقره گذشت. رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ ... بقره / ۱۲۹، ولی میزان هر دو را بعید می‌داند.

چهارم وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ مراد از آن اهل بهشت بودن است درباره ارث بردن بهشت در سوره مؤمنون ذیل أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ / ۱۰ مطلبی گفته شد به آنجا رجوع شود.

۸۶- وَ اغْفِرْ لَأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ:

در سوره توبه ذیل آیه وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ / ۱۱۴ و در قاموس قرآن ذیل لغت (ابراهیم آزر) به طور مشروح گفته‌ایم:

دعای ابراهیم برای آزر آن بود که خدا او را هدایت کند و ببخشد، این دعا فقط در حال حیات او بود و چون آزر با کفر از دنیا رفت، ابراهیم از او بیزارى جست فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ توبه / ۱۱۴ «علی‌هذا «کان» در آیه به معنی «هست» و منسلخ از زمان است نظیر كَيْفَ نَكَلَّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا مریم / ۲۹، میزان فرموده: بعید نیست از وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ ... فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ استفاده شود که ابراهیم پیش از مرگ «آزر» این دعا را کرده است آن وقت «کان» را ماضی گرفته و فرموده که او پیش از این دعا اهل ضلال بوده است. «۱»

نگارنده گوید: بنا بر آنچه در سوره توبه گذشت و بنا بر آنچه در قاموس

(۱) یعنی و هنوز هم ضلالتش ادامه دارد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶۸

قرآن گفته‌ایم مسئله حتمی است و ابراهیم برای آزر پس از مرگ او آمرزش نخواسته است.

۸۷- ۸۹- وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.

ادامه دعای آن حضرت است. منظور از «لا تخزنی» آنست که مرا داخل آتش نکن چنان که در جای دیگر آمده است رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ آل عمران: ۱۹۲.

آن وقت در وصف آن روز فرموده: آن روزی است که مال و فرزندان به انسان نفعی نمی‌دهد، آری مال و اولاد که از نعمتهای خدا هستند، فقط در دنیا به انسان نفع دارند: آخرت بازار ایمان و عمل صالح است چنان که عنوان آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ در قرآن مجید اظهر من الشمس است.

ظاهر آنست که إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ ... استثناء منقطع است یعنی: لکن کسی که قلب سالم پیش خدا آورده است به او نفع خواهد داد، قلب سالم آنست که از شرک و کفر و شک سالم بوده و به توحید، ایمان و اعتقاد داشته باشد از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: قلب سلیم آنست که خدا را ملاقات کند و در آن جز خدا نباشد، هر قلبی که در آن شرک و شک هست ساقط است، (اینگونه اشخاص خواسته‌اند در دنیا زاهد باشند تا قلوبشان برای آخرت فارغ گردد «۱»).

در مجمع البیان فرموده: از امام صادق علیه السلام روایت شده:

«انه قال هو القلب الذی سلم من حب الدنیا»

بنا بر آنچه گفته شد: ابراهیم علیه السلام در جریان

(۱):

«قال: القلب السليم الذی یلقى ربه و لیس فیہ احد سواه قال و کل قلب فیہ شرک او شک فهو ساقط و انما ارادوا بالزهد فی الدنیا لتفرغ قلوبهم الی الاخرة»
(المیزان از کافی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۶۹

نفع آخرت فقط ایمان را عنوان کرده است: ظاهراً این برای آنست که در مقابل مشرکان سخن می‌گفت، مقام فقط مقتضی مطرح کردن توحید در مقابل شرک بوده است.

۹۰ و ۹۱- وَأَزْلَفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ.

این دو آیه و آیات بعدی مربوط به و لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ است یعنی مرا خوار مکن روزی که بهشت برای اهل تقوی نزدیک کرده می‌شود و جهنم برای گمراهان آشکار می‌گردد. وصف متقین و غاوین تناسبشان با جنت و جحیم روشن است.

۹۲ و ۹۳- وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ.

یعنی: در آن روز به مشرکان گفته می‌شود معبودهای شما کجا هستند؟ آیا شما را یاری می‌کنند و از عذاب نجاتتان می‌دهند و یا یکدیگر را یاری می‌کنند حکایت از اینکه آنها نه قدرت یاری شما را دارند و نه یاری کردن به خودشان را ۹۴ و ۹۵- فَكُفِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ در این دو آیه روشن شده: سه گروه از اهل عذاب بر رویهم انداخته می‌شوند. اول اصنام و بتها، ضمیر «هم» راجع به اصنام است، دوم غاوون و گمراهان که اطاعت از اصنام کرده‌اند سوم: جنود ابلیس یعنی شیاطینی که مردم را اغواء و اضلال کرده‌اند، در آیات شریفه داریم که با هر یک از گمراهان شیاطینی قرین است و با هم در عذاب خواهند بود، در سوره زخرف از آیه ۳۶ «۱» چنین آمده است:

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيُصَدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ ...

(۱) از لام به معنی نزدیک کردن، تبریز به معنی آشکار کردن می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷۰

وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«جنود ابلیس ذریته من الشیاطین».

۹۶-۹۹- قالوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نَسَوَيْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ.

ضمیر «قالوا» راجع به غاوون است و در «نسویکم» خطاب به اصنام می‌باشد، منظور از مجرمون: بنا بر آیات دیگر، پیشوایان ستمگر و پدران مشرک و کافر هستند که «غاوون» را بر شرک و کفر و آدم‌کشی دعوت کرده‌اند چنان که در سوره احزاب/ ۶۷ آمده است وَ قالوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلًا.

ممکن است منظور از هُم فِيهَا يَخْتَصِمُونَ مخاصمه انسانها با همدیگر باشد نه با شیاطین چنان که در سوره اعراف آیه ۳۸ و ۳۹ آمده است و در جاهای دیگر نیز هست که مستضعفان با مستکبران مخاصمه خواهند کرد، آیه إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ اِقْرَار است بر گمراهی خودشان، «ان» مخفف از ثقلیه است.

۱۰۰-۱۰۲- فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

آیات حاکی از نهایت تحسر آنهاست و در عین حال نشان می‌دهد که شفاعتگران و دوستان و هوادارانی در محشر بوده‌اند ولی نه برای آنها. آن گاه آرزو خواهند کرد که ای کاش بتوانند به زندگی دنیا بازگردند و ایمان آورند.

در ذیل آیه: وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ... بقره/ ۴۸ در رابطه با شفاعت صحبت کرده‌ایم در اینجا نیز روایاتی از مجمع البیان می‌آوریم که در رابطه با شفاعت مؤمن به مؤمن و همسایه به همسایه و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷۱

شفاعت امامان علیهم السلام، می‌آوریم.

۱- جابر بن عبد الله گوید از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله شنیدم می‌فرمود: مرد (مؤمن) در بهشت می‌گوید: رفیقم چه کرد؟ با آنکه رفیقش در جهنم است.

خدا فرماید: رفیق او را از آتش خارج کنید و به بهشت آورید. کسانی که در آتش مانده‌اند گویند: فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ.

۲- عیاشی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: به خدا حتما و یقینا برای شیعیان خویش شفاعت خواهیم کرد (این را سه بار تکرار کرد) تا مردم بگویند فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ تا فَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «عن حمران بن اعین عن ابی عبد الله علیه السلام قال و الله لنشفعن لشیعتنا و الله لنشفعن لشیعنا (ثلث مرات) حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ الی قوله فتكون من المؤمنین و فی روایه اخرى حَتَّى يَقُولَ عِدُونَا».

۳- ابان بن تغلب گوید از امام صادق شنیدم فرمود: مؤمن در روز قیامت به خانواده‌اش شفاعت کند، شفاعتش درباره آنها قبول می‌شود، تا خادمش می‌ماند، انگشت خود را بلند می‌کند که پروردگارا خادم کوچک من مرا از گرم و سرد نگاه می‌داشت، شفاعتش درباره او نیز قبول می‌شود.

۴- در روایت دیگر از حضرت باقر صلوات علیه نقل است که فرمود:

مؤمن برای همسایه خود که حسنه‌ای ندارد شفاعت می‌کند و می‌گوید:

پروردگارا همسایه‌ام اذیت را از من کنار می‌کرد، خدا شفاعت او را درباره همسایه‌اش می‌پذیرد، کمترین شفاعت کننده از مؤمنان، به سی نفر شفاعت می‌کند:

«عن ابی جعفر علیه السلام قال: انَّ الْمُؤْمِنَ لِيَشْفَعُ لِحَارِهِ وَ مَالِهِ حَسَنَةً فَيَقُولُ يَا رَبِّ جَارِي كَان يَكْف عَنِي الْاِذَى، فَيَشْفَعُ فِيهِ وَ ان ادنی المؤمنین شفاعه ليشفع لثلاثین انسانا».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷۲

۱۰۳ و ۱۰۴- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

یعنی در جریان ابراهیم برای توحید و نبوت دلیل و نشانه هست ولی بیشتر قوم ابراهیم اهل ایمان نبودند و از آیات استفاده نکردند، احتمال دارد ضمیر «اکثرهم» راجع به اهل مکه باشد چنان که در ذیل آیه ۶۷ گفته شد، جمله اسمیه إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً حاکی از آنست که: ماجرای آن حضرت همیشه و برای همه دلیل توحید است.

نکته‌ها

جریان بعثت ابراهیم علیه السلام و سائر پیامبران، هلاکت قوم آنها، نجات اهل ایمان مسئله بهشت و جهنم و آخرت، همه گوشه‌هایی از نظامات متقن این جهانند که خدا در جهان قرار داده است و به وقوع پیوسته و خواهند پیوست، هر که خودش را با آن قوانین تطبیق نمود که همان وارد شدن به توحید است نجات خواهد یافت و هر که از آنها منحرف شده شقاوتش در دو جهان حتمی است «نعوذ بالله من خزی الدنيا و عذاب الاخرة».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷۳

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۰۵ تا ۱۲۲]

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۰۸) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹)
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۱۰) قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ (۱۱۱) قَالَ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲) إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳) وَ مَا أَنَا بِطَارِدٍ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۴)
 إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۱۵) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (۱۱۶) قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافْتَحْ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸) فَانْجِنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۱۹)
 ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ (۱۲۰) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۲۱) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۲۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷۴

۱۰۵- قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند.

۱۰۶- وقتی که نوح به آنها گفت: آیا از خدا نمی‌ترسید؟

۱۰۷- من برای شما پیامبری امینم.

۱۰۸- از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

۱۰۹- بر رسالت خویش از شما مزدی نمی‌خواهم، مزد من فقط بر عهده رب العالمین است.

۱۱۰- پس، از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

۱۱۱- گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم با آنکه آدمهای پست از تو پیروی کرده‌اند.

۱۱۲- گفت من علمی به آنچه کرده‌اند ندارم.

۱۱۳- حساب آنها مربوط به خداست ای کاش این را می‌دانستید.

۱۱۴- من مؤمنان را طرد نخواهم کرد.

- ۱۱۵- من جز انذار کننده آشکار نیستم.
- ۱۱۶- گفتند: ای نوح اگر بس نکنی حتما از سنگباران شده‌ها خواهی بود.
- ۱۱۷- گفت: پروردگارا قوم من مرا تکذیب کردند.
- ۱۱۸- داوری کن میان من و آنها داوری بحق، مرا و مؤمنان را نجات بده.
- ۱۱۹- او و مؤمنان را در کشتی پر شده نجات دادیم.
- ۱۲۰- بعدا دیگران را غرق نمودیم.
- ۱۲۱- در آنچه گفته شد. عبرت هست، ولی بیشترشان مؤمن نبودند.
- ۱۲۲- پروردگار تو، توانا و مهربان است.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷۵

کلمه‌ها

نوح: علیه السلام، اولین پیامبر از انبیا اولو العزم و صاحب شریعت است، شرح حال مفصلش در سوره هود گذشت. اردلون: جمع اردل به معنی پستتر است. رذالت: پستی. منظورشان کسانی است که شغل‌های پستی داشتند که آنها، کارگری زحمتکشی را پست می‌دانستند، شرافت را در پول و نسب و خانواده می‌دیدند. به هر حال مرادشان از اردلون طبقه سوم و چهارم از مردم است.

طارد: طرد: راندن، دور کردن. طارد اسم فاعل آنست.

مشحون: پر شده. شحن: پر کردن. «شحنه شحنا: ملائه بما یسد خلله» فلک: کشتی. بر مفرد و جمع اطلاق می‌شود. قوم: راغب گوید: قوم در اصل جماعت مردان است بدون زنان بدین جهت آمده است: «لا یسخر قوم من قوم ... و لا نساء من نساء ...»

اما در قرآن مجید همه مردان و زنان از آن قصد شده است، نگارنده گوید: علی هذا لفظ «نساء» در آیه قرینه است که مراد از قوم در اینجا فقط مردان است.

شرحها

سومین پیامبری که شرح حالش در این سوره آمده، نوح علیه السلام است، علت آن در اول سوره بیان گردید. در این آیات می‌خوانیم که نوح قوم خویش را به توحید خدا دعوت کرد، و فرمود: مزدی از شما نمی‌خواهم، اشراف قوم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷۶

او بهانه آوردند که چون ضعفا دور تو جمع شده‌اند ما به تو ایمان نمی‌آوریم ما نمی‌توانیم خودمان را با آنها برابر نمایم. نوح علیه السلام که می‌دانست، شرافت و ارزش با تقوی و توحید است، کارگران و زحمتکشان عزیز می‌باشد نه ناز پرورده‌ها و شخصیت‌های کاذب، لذا در برابر اشراف ایستاد و از مستضعفین دفاع کرد که «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ».

بالاخره کفار حاضر به تسلیم در مقابل نوح نشدند و تار و مار گردیدند ۱۰۵- كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ لَفْظِ مَرْسَلِينَ حَاكِي اسْتِ
 كه تكذيب نوح تكذيب همه انبياست و يا تكذيب نوح تكذيب مطلق نبوت است «۱».

۱۰۶- ۱۰۸- إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا.

اخوهم حاکی است که نوح از آن قوم بود، منظور از «ألا- تَتَّقُونَ» ترس از عذاب خداست، چنان که در آیه هست. کلمه امین اشاره است که به فکر فریب و اغفال شما نیستیم، بلکه پیامبرم و در رساندن رسالت خدا امینم. آیه اخیر تفریع است بر دو آیه اول.

۱۰۹ و ۱۱۰- وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا.

این استدلال دیگری است که در آیات دیگر نیز آمده است، شخص اگر در کار و زحمت خود مزدی از دیگران نخواست معلوم است که به آنها دلسوز است و نظر سویی ندارد و می‌خواهد آنها را بسعادت برساند، لذا نتیجه گیری

(۱) در مجمع از امام باقر صلوات الله علیه نقل کرده:

«یعنی بالمرسلین نوحا و الانبیاء الذین کانوا بینه و بین آدم علیه السلام».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷۷

می‌کند که فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا، این طرز استدلال در بیشتر از ده محل در قرآن مجید آمده است «۱».

۱۱۱- قَالُوا أَوْ تَزُومُنْ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ.

این عذر غیر مقبول آنها بود در مقابل نوح، و در سوره هود/ ۲۷ آمده:

وَ مَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّ الرَّأْيِ وَ أَقْبَعُوا لِمَا بَدَىٰ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِآيَاتِهِ لَا لِيَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَهُمْ خَالِفِينَ إِلَّا ذُرِّيَّةً مِّنْهُمُ الْيَاقِينُ

و ما نراک اتبعتک إلا الذین هم ارادنا بادی الرئی واقع امر این است که سبب آبادی دنیا و تأمین انسانها به واسطه کارگران و زحمتکشان دنیاست و نیز کسانی که به نحوی از انحاء کارهای زندگی را روبراه می‌کنند، اشراف و شخصیت‌های کاذب و ناز پرورده‌های تنبل که خون مردمان محروم را می‌مکنند بدترین خلق خدا هستند ولی آنان خود را همه کاره دنیا دانسته و دیگران را طفیلی خود می‌دانند، این است که می‌بینیم به نوح علیه السلام می‌گویند: پستها به تو ایمان آورده‌اند، ما به تو ایمان نخواهیم آورد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله مادامی که بلال‌ها، عمّارها، خباب‌ها نزد تو هستند، ما پیش تو نخواهیم آمد عجباً!! اردلون در تفسیر قمی به «فقراء» تفسیر شده است.

۱۱۲ و ۱۱۳- قَالَ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ.

از جواب آن حضرت چنین برمی‌آید که اشراف بر مستضعفین نسبت اعمال بد و کارهای ناشایست را هم می‌داده‌اند و به حکم «الاسلام یجب ما سبق» آن کارها آمرزیده شده و یا اصلا وجود نداشته‌اند، به هر حال نوح علیه السلام مکلف بود که حساب بعد از ایمان آنها را بکند، رسیدن به آنها مربوط به خداست ای کاش این حقیقت را می‌دانستید.

در سوره هود/ ۲۹ آمده: وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنْهُمْ مُّلاقُوا رَبِّهِمْ

(۱) المعجم المفهرس کلمه «اسئلکم اجری».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷۸

آن وقت نوح علیه السلام به جواب خویش چنین ادامه می‌دهد:

۱۱۴ و ۱۱۵- وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

یعنی حق ندارم مؤمنان را از خود دور کنم، چون من انذار کننده‌ای بیش نیستیم، همه در مقابل انذار و دعوت من یکسانند، چطور می‌توانم مؤمنان را طرد کنم. «مبین» می‌شود به معنی آشکار یا آشکار کننده حق و باطل باشد.

۱۱۶- قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ.

این سخن تهدید مشرکان بود که باید از دعوت خود دست برداری و گر نه زیر سنگباران هلاکت خواهیم کرد.

۱۱۷ و ۱۱۸- قَالَ رَبِّ إِنْ قَوْمِي كَذَّبُونِ فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتَحاً وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

جمله فَاَفْتَحْ يَبْنِي ..، تقاضای داوری میان نوح و قوم اوست، و چون این تقاضا، متفرع بر «کذبون» است معلوم می‌شود که آن فتح عذاب خواهد بود، مخصوصاً به قرینه نَجْنِي وَ مَنْ مَعِيَ در جای دیگر آمده که گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا نوح/ ۲۷.

۱۱۹ و ۱۲۰- فَأَنْجَيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ.

منظور از مشحون پر بودن کشتی از انسانها و حیوانات و غیره است، که فرمان داده شده بود، ... اَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ هُوَ/ ۴۰ «بعد» تقدیرش «بعد انجاء نوح و من آمن» است.

۱۲۱- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ چهارمین بار است که این آیه و آیه بعدی در این سوره تکرار می‌شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۷۹

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً جمله اسمیه است دلالت بر استمرار دارد، یعنی اینها که گفته شد از نظامات ثابت جهان است و برای اهل عبرت در آنها عبرت و موعظه و دلیل هست، ولی اکثر قوم نوح مؤمن نبودند که گرفتار شدند و یا اکثر قوم تو مؤمن نیستند و اعتنایی به این سخنان ندارند.

۱۲۲- وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

عزت و توانایی خداست که کفار و معاندین را از بین می‌برد، رحمت خداست که سبب آمدن پیامبران و هدایت می‌گردد، این دو اسم از اسماء حسنی و دو وصف از اوصاف خدا توجیه کننده آمدن پیامبران و هلاکت کفار هستند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۸۰

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۲۳ تا ۱۴۰]

اشاره

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۱۲۶) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷)

أَتَتَّبِعُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸) وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (۱۲۹) وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۱۳۱) وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (۱۳۲)

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَيْنِينَ (۱۳۳) وَ جَنَّاتٍ وَ عَيْوُنٍ (۱۳۴) إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳۵) قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶) إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (۱۳۷)

وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۱۳۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۸۱

۱۲۳- قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند.

۱۲۴- یا دآر که برادرشان هود به آنها گفت آیا از خدا نمی‌ترسید؟

۱۲۵- من برای شما پیامبری امینم.

۱۲۶- پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید.

۱۲۷- من بر رسالتم مزدی از شما نمی‌خواهم. مزد من جز بر عهده رب العالمین نیست.

۱۲۸- آیا در هر بلندی بنائی ساخته و بیهوده کاری می‌کنید؟!

- ۱۲۹- و کاخهایی می‌سازید که گویا در دنیا پیوسته خواهید ماند.
- ۱۳۰- و چون شدت عمل به خرج می‌دهید ظالمانه عمل می‌کنید.
- ۱۳۱- از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.
- ۱۳۲- بترسید از خدایی که شما را با آنچه می‌دانید یاری کرده است.
- ۱۳۳- با چهارپایانی و فرزندانی.
- ۱۳۴- و با باغاتی و چشمه سارهایی.
- ۱۳۵- من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.
- ۱۳۶- گفتند: برابر است بر ما چه موعظه کنی و چه از موعظه کنندگان نباشی.
- ۱۳۷- سخن تو نیست مگر عادت گذشتگان.
- ۱۳۸- ما عذاب شدگان نخواهیم بود.
- ۱۳۹- هود را تکذیب کردند، آنها را هلاک کردیم در این قصه موعظه‌ای هست ولی اکثرشان مؤمن نبودند.
- ۱۴۰- حقا که پروردگار تو، توانا و مهربان است.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۸۲

کلمه‌ها

ریع: بلندی «الرّبع هو المرتفع من الارض».

آیه: علامت. مانند بناء و غیره.

تعثون: عبث: کاری که نتیجه ندارد «تعثون»: کار بی‌فائده می‌کنید.

مصانع: کاخها و قلعه‌ها. واحد آن مصنع است، در مجمع البیان آن را در اول: انبارهای آب (حوضها) فرموده است، ظاهرا مراد از آن کاخها و ساختمانهاست.

بطشتم: گرفتن برای انتقام، در قرآن مجید اکثرا به معنی انتقام گرفتن آمده است. در مجمع البیان فرموده: «البطش: العسف قتلا بالسيف و ضربا بالسوط» و نیز فرموده: «البطش: الاخذ باليد».

جبارین: جبر به معنی اصلاح به نوعی از تحمیل است، جبار در خداوند به معنی مصلح و از صفات مدح است و در انسانها به معنی ظالم و از صفات ذم است که اراده خود را به زور بر مردم تحمیل می‌کنند امدکم: مد و امداد: زیادت بخشیدن و گسترش دادن، راغب معنی اصلی آن را کشیدن گفته است «امدکم»: یاری کرد و نیرومند کرد شما را، طبرسی فرموده: امداد آنست که یکی را در پی آن دیگری به طور منظم بیاورند، این با آیه مناسبتر است، راغب گوید:

اکثر اوقات «مد» در مکروه و «امداد» در محبوب آید.

خلق: اخلاق. عادات. راغب گوید: خلق (بر وزن عقل) راجع به هیئت و اشکال و صور دیدنی با چشم است و بر وزن عنق، سجایا و اخلاق مدرک با بصیرت می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۸۳

شرحها

چهارمین پیامبری که در این سوره یاد شده، هود علیه السلام است که ماجرای او در سوره اعراف و هود گذشت، در این آیات می‌خوانیم که هود علیه السلام قوم خود را که بت پرست بودند به سوی خدا دعوت فرمود، نعمتهای خدا را بر آنها یاد آوری کرد، و از اعمال خلافشان بر حذر داشت، در جواب گفتند موعظه و عدم موعظه تو بر ما یکسان و گفتار تو همان افسانه‌های گذشتگان است بالاخره عذاب خدا تار و مارشان کرد.

۱۲۳- كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ.

عاد قوم هود علیه السلام هستند که در سرزمین احقاف از یمن ساکن بودند، علت جمع آمدن مرسلین در آیه ۱۰۵ گذشت. ۱۲۴-۱۲۷- اِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُوْدٌ ... عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.

این آیات نظیر همانست که در ماجرای نوح گذشت و در جریان صالح و لوط و شعیب علیهم السلام نیز خواهد آمد و نشان می‌دهد که ریشه ادیان همه یکی است.

۱۲۸-۱۳۰- أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ.

در این آیات سه قسمت از کارهای ناشایست آنان ذکر شده است اول عیاشی آنها، دوم دنیا پرستی، سوم: رفتار ظالمانه آنها با مردم: از آیه اول فهمیده می‌شود که در مکانهای مرتفع و تپه‌ها ساختمان می‌ساختند برای عیاشی و خوشگذرانی و اظهار قدرت، بدون اینکه نیازی به آن داشته باشند، مانند اشراف مکه هر یک باقیمانده طعام خود را مانند تلی به صحرا می‌ریختند و به دیگران افتخار می‌کردند که من در هر وقت این مقدار طعام تهیه می‌کنم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۸۴

در مجمع البیان فرموده: آيَةً تَعْبَثُونَ یعنی بنایی که برای سکنی نیاز ندارید آن گاه فرموده: از انس روایت شده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از منزل خارج شد قبه‌ای دید که بر راه مشرف بود، فرمود: این قبه مال کیست؟ گفتند: مال مردی از انصار است، حضرت توقف فرمود، چون آن مرد آمد به حضرت سلام کرد، حضرت چندین بار از او اعراض فرمود، تا مرد احساس کرد که حضرت نسبت به او خشمگین است، به یارانش گفت نمی‌دانم چه شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نسبت به من ناراحت و کم لطف شده است، گفتند: حضرت روزی از منزل خارج شد و قبه تو را دید، پرسید مال کیست، گفتیم مال فلانی است. آن مرد رفت و قبه را با خاک یکسان کرد.

حضرت، موقع دیگری که از آنجا می‌گذشت فرمود: قبه‌ای که در اینجا بود چه شد؟ جریان را به آن حضرت عرض کردند، فرمود: هر بنائی که ساخته می‌شود روز قیامت برای صاحبش وبالی است، مگر بنایی که مورد نیاز است «فقال ان كل بناء يبنى وبال صاحبه يوم القيامة الا ما لا بد منه».

اگر مردم به این تعلیمات عالیه عمل می‌کردند این همه فاصله‌های طبقاتی خلاف شرع به وجود نمی‌آمد.

از آیه دوم معلوم می‌شود که در ساختن خانه‌ها و ساختمانها چنان طغیان کرده بودند که گویی پیوسته در دنیا خواهند ماند و مرگی برای آنها نیست معلوم می‌شود: ساختمانهای عمومی مانند مساجد، مدارس و ادارات و امثال آنها، مانعی نیست که بسیار محکم و قرن‌ها دوام داشته باشند که برای عموم و برای قرن‌ها ساخته می‌شوند اما ساختمانهای خصوصی لازم نیست چنان دقتی در آنها به کار رود. و یا منظور از آیه آنست که عملشان نشان می‌داد که اعتنایی به فنا و مرگ ندارند و مطلقاً خود را گم کرده‌اند چنان که لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۸۵

حاکمی از آنست.

و از آیه سوم معلوم می‌شود که در موقع انتقام و عقوبت جانب عدالت را مراعات نمی‌کردند و إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ یعنی: چون شدت عمل به خرج دادید، اینکار را ظالمانه انجام می‌دهید و از جباران می‌شوید، ۱۳۱- فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا.

یعنی: حالا که این کارها خلاف و خطرناک است، پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید.

۱۳۲-۱۳۴- وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَيْنَ وَ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ.

در این آیات به فَاتَّقُوا اللَّهَ در آیه قبلی استدلال شده است یعنی خدایی که شما را با نعمتها یاری کرده و زندگیتان را تأمین نموده است باید او را شکر گزار باشید و از مخالفت او بترسید، «امدکم» در مرتبه ثانی برای تفصیل اول است، مراد از «بنین» ظاهراً فرزندان و شامل پسران و دختران هر دو است مانند یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ بقره/ ۲۷، بعید است که بگوئیم مراد از «بنین» فقط پسران است زیرا قرآن قول عرب را که دختران را به حساب نمی گرفتند قبول ندارد.

۱۳۵- إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

تهدید است که در صورت مخالفت با من در عذاب خواهید بود، منظور عذاب دنیا است، عظمت یوم به علت عذاب آن است.

۱۳۶-۱۳۸- قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ.

یعنی خواه موعظه کنی یا نکنی ایمان نخواهیم آورد، سخنان تو عادت و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۸۶

افسانه‌های گذشتگان است، وعده عذاب که می‌دهی نخواهد آمد «هذا» اشاره است به گفته‌های هود، المیزان فرموده است: وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ انکار معاد است در صورتی که مراد از یَوْمٍ عَظِيمٍ قیامت باشد.

۱۳۹- فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ.

هلاک قوم عاد آن بود که خدا سرد و سوزان را بر دیار آنها مسلط کرد.

باد هفت شب و هشت روز بر آنها وزید: همه را منجمد کرد: سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا حاقه/ ۷، جمله اسمیه إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً دلالت دارد که این ماجرا پیوسته آیت و عبرت و دلیل است، در گذشته گفته شد که ضمیر «اکثرهم» راجع است به قوم عاد یا قوم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

۱۴۰- وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

این آیه در توجیه آمدن عذاب و فرستاده شدن پیامبران است.

نکته‌ها

در ذیل آیات گذشته عرض کردیم: این ماجراها گوشه‌هایی از سنن و نظام لا یتغیر این جهان هستند، مردم خواه بدانند و خواه ندانند، خواه قبول بکنند و خواه قبول نکنند، این سخنان جای خود را در جهان گرفته و خواهد گرفت.

فَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسِنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا فاطر/ ۴۳، اللهم ارحمنا فی الدنيا و الآخرة بحق محمد و آله صلواتک علیهم اجمعین.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۸۷

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۵۹]

اشاره

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) إِذْ قَالَ لَهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۴۲) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۱۴۴) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۴۵)

أَتْتَرُكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (۱۴۶) فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۴۷) وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعَتْ هَضَبَ يَمٍّ (۱۴۸) وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (۱۴۹) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۱۵۰)

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱) الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۱۵۲) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳) مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۵۴) قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۱۵۵)
وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۵۶) فَعَقَرُوهَا فَاصْبِرُوا نَادِمِينَ (۱۵۷) فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۵۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۵۹)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۳۸۸

۱۴۱- قوم ثمود پیامبران را تکذیب کردند.

۱۴۲- یا دآر که برادرشان صالح به آنها گفت: آیا از خدا نمی ترسید؟

۱۴۳- من برای شما پیامبری امینم.

۱۴۴- پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید.

۱۴۵- از شما بر رسالت خودم مزدی نمی خواهم، مزد من فقط بر عهده خداوند است.

۱۴۶- آیا در این نعمتها در این سرزمین، به طور امن رها کرده می شوید؟

۱۴۷- در باغات و چشمه سارها؟

۱۴۸- و در مزرعه‌ها و خرماها که میوه آنها لطیف است؟

۱۴۹- و از کوه‌ها خانه‌هایی متکبرانه بتراشید؟

۱۵۰- از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

۱۵۱- دستور اسرافکاران را اطاعت نکنید.

۱۵۲- کسانی که در این سرزمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.

۱۵۳- گفتند: تو از جادو شد گانی.

۱۵۴- تو جز بشری مانند ما نیستی، اگر راست می گویی معجزه‌ای برای ما بیاور.

۱۵۵- گفت: این ناقه‌ایست که حصه‌ای آب مخصوص او و حصه دیگر مخصوص شماست.

۱۵۶- به آن صدمه‌ای نرسانید تا شما را عذاب روز بزرگی در گیرد.

۱۵۷- ناقه را پی کردند و پشیمان شدند، تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۳۸۹

۱۵۸- عذاب آنها را گرفت، در آن عبرت هست ولی بیشترشان مؤمن نبودند.

۱۵۹- پروردگار تو فقط اوست توانا و مهربان.

کلمه‌ها

ثمود: ثمود قوم صالح علیه السلام است که در شمال عربستان قسمتهای شام سکونت داشتند، این کلمه بیست و شش بار در قرآن مجید آمده است، آنها از عرب ما قبل تاریخ هستند که ذکرشان حتی در تورات فعلی نیز نیامده است.

طلعها: طلوع میوه و غنچه، این بمناسبت آنست که از درخت طلوع می کند.

هضمیم: لطیف یا متداخل و درهم فرو رفته یا گوارا.

تنحتون: نحت: تراشیدن «تنحتون»: می تراشید.

فارهین: فراهه: ماهر بودن، علی هذا فارهین به معنی ماهران است و نیز فره (بفتح اول و کسر دوم) به معنی متکبر آید «فارهین» یعنی متکبران.

مسحر: بی‌خرد. و آن کسی است که بارها سحر شده و عقلش رفته باشد.

شرب: (بکسر) اول: حصه آب «الشرب: النصیب من الماء».

عقروها: عقرب: پی کردن و کشتن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۹۰

شرحها

پنجمین پیامبری که شرح حالش در این سوره آمده حضرت صالح علیه السلام است که مانند پیامبران دیگر، قوم خویش را به توحید دعوت کرد ولی از او نپذیرفتند و با صاعقه هلاک شدند که جریان آن در سوره اعراف و هود گذشت و در سوره‌های دیگر نیز آمده است.

۱۴۱ و ۱۴۲- كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ.

عَلَّتْ جَمْعَ آمَدَنَ «المرسلین» را ذیل آیه ۱۰۵ گفتیم. «اخوهم» حاکی است که صالح از آن قوم بود، ألا- تَتَّقُونَ از عذاب خدا نمی‌ترسید ۱۴۳ و ۱۴۴- إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا.

از رسول امین نتیجه‌گیری کرده که از عذاب خدا بترسید و از من اطاعت نمائید.

۱۴۵- وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.

استدلال است بر وجوب اطاعت خود چنان که در جریان نوح علیه السلام بیان گردید.

۱۴۶-۱۴۹- أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ فِي جَنَاتٍ وَعَيْونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ.

یعنی: شما در این نعمتها که به شما داده شده مطلق العنان و بیحساب و کتاب نمی‌توانید باشید، لذا در آیه بعدی گفته شده که فَاتَّقُوا

اللَّهَ وَأَطِيعُوا و نیز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۹۱

معلوم می‌شود که تقوای خدا تضمین کننده امان آنها از عذاب خداست. مراد از «هاهنا» سرزمین ثمود است.

ما در «فیما» موصول و مراد از آن نعمتهایی است که در آیات بعد بیان شده است، وَتَنْحِتُونَ ... تقدیرش «أ تتركون فیما تنحتون من

الجبال ...»

است.

ظاهرا این مطلب بسیار مهم بوده است که در سوره اعراف / ۷۴، حجر / ۸۲ نیز آمده است.

۱۵۰- فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا.

این همان تفریع بر أَتُتْرَكُونَ ... است، یعنی همین طور مطلق العنان رها کرده نمی‌شوید باید موحد باشید و از عذاب خدا بترسید و از

من اطاعت نمائید تا این نعمتها سبب عذاب شما نگردد.

۱۵۱ و ۱۵۲- وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ.

معلوم می‌شود گروهی از اشراف و اهل طغیان تباهی راه انداخته و نیز مردم را از پیروی صالح باز می‌داشته‌اند در سوره نمل / ۴۸

آمده است: وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تَشِيعَةٌ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ و ظاهرا همانها بودند که در آیه بعدی فرموده: نقشه

کشتن صالح را می‌کشیدند، آن حضرت در مقام نصیحت، مردم را از پیروی اشراف بر حذر داشته است.

۱۵۳ و ۱۵۴- قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحَرِينَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

در اینجا دو تا اعتراض به آن حضرت کرده‌اند یکی آنکه تو عقلت را از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۹۲

دست داده‌ای که چنین ادعا می‌کنی، دوّم آنکه: تو مانند ما بشر هستی از کجا توانی پیغمبر بود، آن گاه گفته‌اند: اگر راست

می‌گویی که رسول خدایم معجزه‌ای بیاور.

۱۵۵ و ۱۵۶- قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ.

مشروح جریان ناقه و سهمیه آب در سوره اعراف و هود گذشت، صالح فرمود: آب را میان خود و ناقه تقسیم کنید، یک روز مال شما، روز دیگر سهم ناقه باشد، صدمه‌ای به ناقه نرسانید، نتیجه صدمه رساندن آمدن عذاب است.

۱۵۷- فَعَقَّرُوها فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ.

گویی ندامت در وقتی شده که علائم آمدن عذاب را احساس کردند و یا موقعی بود که صالح فرمود: تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكُمْ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْذُوبٍ هُودٍ / ۶۵.

مشهور است که ناقه را یک نفر کشت، نسبت «عقروها» به علت آنست که دیگران نیز به آن راضی بودند، این سخن در گذشته که درباره «امت» صحبت کرده‌ایم گذشته است در نهج البلاغه فرماید:

«ایها الناس انما یجمع الناس الرضا و السخط و انما عقر ناقه ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا فقال سبحانه فعقروها فاصبحوا نادمین».

۱۵۸- فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ.

تفسیر این آیه به کرات گذشت، عذاب قوم صالح صاعقه بود که همه‌شان تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۹۳

را از بین برد فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ فصلت / ۱۷ الف و لام العذاب برای عهد و اشاره به صاعقه می‌باشد.

۱۵۹- وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

پروردگار عزیز است که انتقام می‌کشد. لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ آل عمران / ۴ پروردگار رحیم و مهربان است که پیامبران می‌فرستد و بندگانش را هدایت می‌فرماید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۹۴

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵]

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطَ الْمُرْسَلِينَ (۱۶۰) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۶۱) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۶۳) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۴)

أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۶۵) وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (۱۶۶) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (۱۶۷) قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ (۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (۱۶۹)

فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ (۱۷۲) وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۳) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۴)

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۷۵)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۹۵

۱۶۰- قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند.

۱۶۱- یا دآر که برادرشان لوط به آنها گفت: آیا از خدا نمی‌ترسید؟

۱۶۲- من برای شما پیغمبری امینم.

- ۱۶۳- از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.
- ۱۶۴- من بر رسالتم مزدی از شما نمی‌خواهم، مزد من نیست مگر بر عهده رب العالمین.
- ۱۶۵- آیا از جهانیان به طرف مردان می‌آئید؟!
- ۱۶۶- و آنچه را خدا از زنانان برای شما آفریده است ترک می‌کنید؟!
- ۱۶۷- گفتند: ای لوط اگر بس نکنی حتما از خارج شدگان خواهی بود.
- ۱۶۸- گفت: من از دشمنان کار شما هستم.
- ۱۶۹- پروردگارا مرا و خانواده‌ام را از آنچه می‌کنند نجاتم بده.
- ۱۷۰- او و همه خانواده‌اش را نجات دادیم.
- ۱۷۱- مگر پیر زنی را در میان بازماندگان.
- ۱۷۲- آن گاه دیگران را هلاک کردیم.
- ۱۷۳- بر آنها باران بخصوص بارانندیم که باران انذار شدگان بد بارانی بود.
- ۱۷۴- در اینکه گفته شد عبرت هست ولی اکثر آنها مؤمن نبودند.
- ۱۷۵- پروردگار تو، اوست توانا و مهربان.

کلمه‌ها

ذکران: مفرد آن ذکر (بر وزن شرف) به معنی مذکر است.

عادون: متجاوزان کسانی که از قانون خلقت تجاوز می‌کنند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۹۶

قالین: قلی: دشمن داشتن. قالی: مبغض و دشمن دارنده. جمع آن «قانون» است.

غابرین: غابر کسی را گویند که بعد از رفتن دیگران باقی بماند.

دمرنا: تدمیر: هلاک کردن.

شرحها

لوط علیه السلام ششمین پیغمبر است که در این سوره ماجرای او ذکر می‌شود علت ذکر شرح حال او در اول سوره گفته شد، در سوره اعراف و هود جریان مفصل او گذشته است.

۱۶۰-۱۶۴- كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ... رَبِّ الْعَالَمِينَ.

این پنج آیه در گذشته، مخصوصا در جریان حضرت نوح علیه السلام تفسیر گردید، گویند علت اینکه لفظ «اخواهم» بر لوط اطلاق شده، ازدواج آن حضرت از آن قوم است.

۱۶۵ و ۱۶۶- أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ.

اشاره است به عمل قبیح لواط که در میان آنها رواج داشت، آمدن به مذکرها همان لواط است، بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ یعنی این کار راه صحیح و راه طبیعی نیست بلکه شما قوم متجاوزید که اینکار را می‌کنید. بنظر بعضی مِنْ أَرْوَاجِكُمْ به معنی تبعیض و مراد از «ما» در مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ آلت تناسلی زنان است، یعنی بطرف مردان می‌آئید و آنچه را خدا در وجود زنان برای شما آفریده است ترک می‌کنید، به قول بعضی دیگر «من» برای بیان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۹۷

ناگفته نماند: بیان آن حضرت چنان که در المیزان فرموده: متضمن استدلال است، یعنی: وضع خلقت زنان و مردان از لحاظ آلت تناسلی و از لحاظ ازدیاد نسل بشر آنست که مردان به طرف زنان آیند و با آنها در آمیزند، شما از قانون خلقت تجاوز کرده و چنین کاری می‌کنید.

۱۶۷- قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ.

چون لوط علیه السلام اهل آن دیار نبود لذا تهدید کردند که در صورت ادامه این سخنان تو را از شهر خودمان خارج خواهیم کرد. ۱۶۸ و ۱۶۹- قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ.

در مقابل تهدید آنها فرمود: من اینکار شما را دشمن دارم، یعنی از تهدید شما هم نمی‌ترسم مراد از «مما عذاب و عقوبت عمل آنهاست یعنی مرا و اهل مرا از عقوبت و عاقبت کار آنها نجات بده، اینکه فقط برای خود و اهلش نجات خواسته، چون کسی به آن حضرت ایمان نیاورده بود.

خدا در سوره ذاریات/ ۳۶ فرماید: فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ آن هم بیت لوط بود، آن هم فقط دخترانش، چون زنش نیز ایمان نیاورده بود.

۱۷۰ و ۱۷۱- فَنجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ.

ظاهراً مراد از «اهله» فقط دو دختر اوست، «عجوز» زن او بود که در شهر ماند و هلاک شد.

۱۷۲ و ۱۷۳- ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ وَآمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۳۹۸ الْمُنذِرِينَ

منظور از «مطر» باریدن سنگ بر آنهاست، چنان که فرموده جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَآمَطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ هود/ ۸۲.

۱۷۴ و ۱۷۵- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

تفسیر این دو آیه بکرات گذشت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۳۹۹

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۷۶ تا ۱۹۱]

اشاره

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (۱۷۶) إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۷۷) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۷۸) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۷۹) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۰)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) وَزِنُوا بِالْقِسْيَةِ إِنْ شَاءَ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳) وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالجِبَلَةَ الْأُولِينَ (۱۸۴) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَخَّرِينَ (۱۸۵)

وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۱۸۶) فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۸۷) قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۸۹) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۹۰) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۹۱)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۰۰

۱۷۶- اهل ایکه پیامبران را تکذیب کردند.

۱۷۷- یادآور که شعیب به آنها گفت: آیا از خدا نمی‌ترسید؟

- ۱۷۸- من برای شما پیامبری امینم.
- ۱۷۹- از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.
- ۱۸۰- من بر رسالتم اجری از شما نمی‌خواهم، اجر من فقط بر عهده پروردگار عالمیان است.
- ۱۸۱- پیمانانه را تمام کنید، از خسارت رسانندگان نباشید.
- ۱۸۲- با ترازوی صحیح بسنجید.
- ۱۸۳- اجناس مردم را بدنشان ندهید و در این سرزمین با فساد تلاش نکنید.
- ۱۸۴- بترسید از خدایی که شما و انسانهای گذشته را آفریده است.
- ۱۸۵- گفتند: تو از جادو شدگانی.
- ۱۸۶- تو جز بشری مانند ما نیستی و حتما تو را دروغگو می‌پنداریم.
- ۱۸۷- اگر راست می‌گویی تکه‌هایی از آسمان بر سر ما ساقط کن.
- ۱۸۸- گفت: پروردگارم به آنچه می‌کنید داناست.
- ۱۸۹- او را تکذیب کردند، عذاب روز ساین آنها را گرفت که آن عذاب روز بزرگی بود.
- ۱۹۰- در این قصه عبرت هست، ولی بیشترشان مؤمن نبودند.
- ۱۹۱- پروردگار تو، اوست توانا و مهربان.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۰۱

کلمه‌ها

ایکه: بیشه. جنگل. طبرسی فرموده «الایکه: الغیضة ذات الشجر الملتف» یعنی ایکه باتلاقی است که درختان انبوهی دارد. شعیب: از پیامبران مشهور است که موسی علیه السلام دختر او را بزنی گرفت نام مبارکش یازده بار در قرآن مجید آمده است. کیل: پیمانانه و پیمانانه کردن. در اینجا معنای اول است. فرق کیل با ترازو آنست که کیل نسبت به حجم طعام است و ترازو نسبت به وزن آن.

مخسرین: کم فروشان. کم کنندگان، اخسار آنست که کسی را در معرض خسران قرار دهند.

قسطاس: ترازو. گویند: از کلمات دخیل است، و عربی نیست.

لا تعثوا: عثی: افساد و تباهی کردن. گویی منظور از آن تلاش فاسدانه است. از ابو عبیده نقل شده، «العثی: اشد الفساد و الخراب».

جبله: منظور از جبله مخلوق است. اصل آن به معنی طبیعت است، طبرسی فرماید: «الجبله: الخلیقه التي علیها الشیء» گویی منظور از آن طبیعت بشری است که بر درک حسن و قبح آفریده شده است.

مسحرین: مسحر کسی را گویند که در اثر پی در پی جادو شدن عقل خود را از دست داده است.

کسفا: قطعه‌ها، تکه‌ها. واحد آن کسفه است.

ظلة: سایبان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۰۲

شرحها

هفتمین پیامبری که شرح حالش در این سوره آمده شعیب علیه السلام است، که مانند دیگران قوم خودش را به سوی خدا خواند.
۱۷۶- كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ.

شعیب به اهل مدین مبعوث شده بود چنان که در اکثر آیات آمده است:

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا أَعْرَافٍ / ۸۵ هود / ۸۴ عنكبوت / ۳۶، از اینکه در ذکر «مدین» لفظ «اِخَاهُمْ» آمده و در «الایکه» نیامده، معلوم می‌شود اهل ایکه غیر از اهل مدین بودند. در المیزان فرموده: گویند: ایکه نزدیک مدین بود، گروهی در آن ساکن بودند که شعیب بر آنها نیز مبعوث گردید.

۱۷۷- ۱۸۰- إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ ... رَبِّ الْعَالَمِينَ.

این آیات ضمن حالات نوح علیه السلام تفسیر گردید.

۱۸۱ و ۱۸۲- أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ.

دقت در آیات گذشته نشان می‌دهد که هر یک از قوم پیامبران: خلفای مشخصی داشته‌اند غیر از بت پرستی، لذا در حالات قوم لوط جریان لواط مطرح شده و در حالات قوم هود آتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةٌ تَعْبُوثُونَ ... و در حالات قوم شعیب جریان کم فروشی و خیانت در معاملات.

اینجاست که شعیب می‌فرماید، خرید و فروشی اگر با پیمانانه است آن را تمام بدهید و اگر با ترازو است با ترازوی درست بفروشید.

۱۸۳- وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.

ممکن است مراد از لَا تَبْخَسُوا ... آن باشد که وقت خریدن، اشیاء و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۰۳

متاع مردم را بی ارزش نکنید برای آنها عیب نتراشید مثلاً نگوئید: بی ارزش است خریداری ندارد، فلان جایش معیوب است، المیزان لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ را قید متمم أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَبْخَسُوا ... را قید متمم وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ فرموده است، وَلَا تَعْنُوا ... شاید در مقام نتیجه از دو دستور فوق باشد، و یا مراد فسادهای دیگری است.

۱۸۴- وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ.

یعنی بترسید از خدایی که شما را و گذشتگان را آفریده است، در این آیه در عنایت است یکی خلقت که مخلوق به خالق نیازمند است، باید به او بندگی کند، دیگری آنکه فطرت شما این مطلب را تصدیق می‌کند.

۱۸۵- قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ.

با نهایت بیشرمی گفتند: تو عقل خویش را باخته‌ای.

۱۸۶- وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَطْنُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ.

به سخن اول اضافه کردند که تو بر ما فضیلتی نداری و مانند ما بشری هستی به چه علت پیامبر باشی، و ادامه دادند که تو را دروغگو می‌دانیم، «ان» مخفف از ثقیله است و تقدیرش «انا نطنک ...» است.

۱۸۷- فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

این درخواست در مقام تعجیز است که گفتند: اگر راست می‌گویی تکه‌هایی از آسمان را بر سر ما ساقط کن.

۱۸۸- قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ.

در المیزان فرموده این جواب کنایه از آنست که اینکار در عهده من نیست این مربوط به خداست. او از کار شما آگاه است و

می‌داند عمل شما مقتضی کدام عذاب است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۰۴

۱۸۹- فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ عَظِيمٍ منظور از يَوْمِ الظُّلَّةِ همانست که ابری بالای سر آنها ظاهر شد و از آن صدا و صاعقه‌ای برخاست و آنها را هلاک کرد. در سوره هود / ۹۴ آمده: وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ

جائِمینَ. در سوره اعراف / ۹۱ فرموده: فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ.
۱۹۰- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ.

این آیه چندین بار گذشت.

۱۹۱- وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

توجیه عذاب و آمدن رسولان است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۰۵

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۹۲ تا ۲۱۳]

اشاره

وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶)

أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹)
كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱)

فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ (۲۰۳) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴) أَمْ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (۲۰۵) ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶)

مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ (۲۰۷) وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبِهِ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ (۲۰۸) ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۰۹) وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ (۲۱۰) وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَظِيلُونَ (۲۱۱)

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَرُوْلُونَ (۲۱۲) فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۰۶

۱۹۲- قرآن نازل شده پروردگار جهانیان است.

۱۹۳- آن را جبریل امین نازل کرده است.

۱۹۴- بر قلب تو تا از انداز کنندگان باشی.

۱۹۵- با زبانی فصیح که آشکار کننده حق و باطل است.

۱۹۶- قرآن در کتابهای پیامبران پیشین است.

۱۹۷- آیا برای مشرکان دلیل نیست که آن را علماء بنی اسرائیل می دانند.

۱۹۸- اگر آن را برای بعضی ناصیحان نازل می کردیم.

۱۹۹- بر مشرکان می خواند به آن ایمان نمی آوردند.

۲۰۰- اینطور قرآن را در قلوب گناهکاران داخل کرده ایم.

۲۰۱- به آن ایمان نمی آورند تا اینکه عذاب موعود و دردناک را به بینند.

۲۰۲- عذاب به آنها ناگهان می آید در حالی که نمی دانند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۰۷

۲۰۳- تا بگویند. آیا ما مهلت شدگانیم؟

۲۰۴- آیا به عذاب ما عجله می کنند؟

- ۲۰۵- بگو به بینم: اگر سالهایی آنها را متاع دادیم.
- ۲۰۶- سپس عذاب موعود به آنها برآمد.
- ۲۰۷- آنچه در آن متمتع هستند، فائده‌ای به آنها نخواهد داشت.
- ۲۰۸- ما هیچ قریه‌ای را هلاک نکرده‌ایم مگر آنکه آنها را انذار کنندگانی بود.
- ۲۰۹- آن برای تذکر بود، ما ستمکار نبوده‌ایم.
- ۲۱۰- قرآن را شیاطین نازل نکرده است.
- ۲۱۱- انزال قرآن آنها را نشاید و قدرت آن را ندارند.
- ۲۱۲- آنها از شنیدن اخبار غیب معزول هستند.
- ۲۱۳- پس با خدا، خدای دیگری مگیر که از عذاب شدگان می‌شوی.

کلمه‌ها

تنزیل: تنزیل در آیه به معنی مفعول و «منزل» است نظیر: **أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ انعام/ ۱۱۴** (نازل شده).
 روح الامین: جبرئیل. رجوع شود به «شرحها».
 عربی: فصیح و روشن. بعضی آن را زبان عرب و لغت عرب گفته‌اند رجوع شود به نحل/ ۱۰۳.
 زبر: کتابهای. مفرد آن زبور است، رجوع شود به آل عمران/ ۱۴۸.
 اعجمین: اعجم: کسی که زبانش از فصیح گفتن عاجز است. اعجمی یعنی غیر فصیح جمع آن اعجمین است.
 سلکناه: سلک: داخل کردن «سلکناه» داخل کرده‌ایم آن را.
 تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۰۸

شرحها

آیات شریفه به حکم نتیجه‌گیری از آیات و مطالب گذشته است. در این آیات آمده است که قرآن نازل شده پروردگار است، قوم تو در قبول آن عذری ندارند، اولاً- مطالب قرآن در کتابهای گذشته گفته شده است، تازگی ندارد که از آن وحشت کنند، ثانیاً علماء بنی اسرائیل آن را می‌دانند و خیر بشارت آن را به مشرکان داده‌اند، ثالثاً با زبان روشن و فصیح و زبان خودشان نازل شده است.

ولی در اثر لجاجتی که دارند تا عذاب موعود را با چشم نبینند قرآن را تصدیق نخواهند کرد ولی آن وقت دیگر مجال نخواهند داشت، آنها فقط مدتی مجال خواهند داشت، همه اقوام هلاک شده بعد از مهلت هلاک شده‌اند.
 قرآن را شیاطین نازل نکرده است: زیرا شرّ به صلاح دعوت نمی‌کند و نیز قدرت انزال آن را ندارند، آنها از شنیدن اخبار آسمانی معزول می‌باشند پس ای پیامبر با خدا معبود دیگری مخوان و گر نه از اهل عذاب خواهی بود.
 ۱۹۲- **وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ.**

و او برای استیناف است، سخن برمی‌گردد به اول سوره که فرموده:

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ مراد از تنزیل خارج کردن قرآن از عالم غیب به عالم شهود است، از آیات قرآن استفاده می‌شود که تنزیل به صورت تدریج و انزال به صورت دفعی است، اگر پیوسته هم نباشد به صورت غالب چنین است.

۱۹۳ و ۱۹۴- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۰۹ منظور از روح الامین جبرئیل است، در جای دیگر فرمود: قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ نَحْلًا / ۱۰۲ و نیز در سوره بقره / ۹۷ آمده است:

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ.

منظور از قلب قهرا روح و شعور حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، ناگفته نماند هم الفاظ قرآن از طرف خدا نازل است و هم معانی آن آیه لا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ قیامه / ۱۶- ۱۸ صریح است که الفاظ قرآن من عند الله نازل شده‌اند، به نظر می‌آید: معانی قرآن در شب قدر نازل شده و الفاظ توأم با معانی در بیست و سه سال در نزول تدریجی نازل گشته است لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ علت نزول قرآن است، جهت نیامدن «و من المبشرین» ظاهرا آنست که: در این سوره جانب انذار غلبه دارد که سخن با مشرکان است.

۱۹۵- بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.

تکمیل سخن سابق است، «مبین» بیان کننده حق و باطل می‌باشد یعنی هم زبان فصیح و روشن و هم روشنگر حقائق است، گویی بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ راجع به الفاظ و «مبین» راجع به معانی است. در کافی از «احدهما» علیهم السلام نقل شده «بلسان عربی مبین قال: یبین الالسن و لا تبینه الالسن».

۱۹۶ و ۱۹۷- وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَغْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

این دو آیه، دو استدلال است بر حقانیت قرآن. اول اینکه: اصول قرآن همان است که در کتابهای انبیاء دیگر نیز آمده است، قرآن و مطالب آن چیزی نیست که تازگی داشته باشد و از آن وحشت کنند، بلکه همان مطالبی است که ورد زبان انبیاء سلف بوده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱۰

دوم: علماء بنی اسرائیل بشارات رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در تورات بود به کرات برای مردم بیان داشته بودند، چنان که فرموده: وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بقره / ۸۹ چنان که عده‌ای از علماء یهود به آن حضرت ایمان آورده و گفتند: این همان است که تورات بشارت آمدن او را داده است، «مخیریق» رحمه الله که یک یهودی بود، زمینهای خویش را به آن حضرت واگذار کرد و خود در «احد» شهید شد سوره شعراء گرچه مکی است ولی از آیه معلوم می‌شود که بشارت تورات توسط علماء یهود به مشرکان مکه نیز رسیده بود «۱» و به همین سبب است که مشرکان آیات را شنیدند و اعتراض نکردند. (رجوع شود به آیات ۵۲ ۵۵ از سوره قصص).

۱۹۸ و ۱۹۹- وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ.

این آیه تکمیل بلسان عربی مبین است یعنی اگر قرآن را به بعضی از عجم می‌فرستادیم و او بر عرب می‌خواند ایمان نمی‌آوردند ولی حالا که به زبان فصیح و به زبان خودشان است عذری در عدم ایمان ندارند نظیر: وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيًّا وَعَرَبِيًّا قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ... فصلت / ۴۴.

۲۰۰ و ۲۰۱- كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ.

منظور آنست که: ما حجت را تمام می‌کنیم هر چند که آنها تا دیدن عذاب موعود ایمان نخواهند آورد «كذلك» اشاره است به نزول قرآن با زبان روشن

(۱) در سوره قصص آیات ۵۲ ۵۵ خواهد آمد که اهل مکه در صدد چاره جویی هیئتی را پیش یهود فرستادند، ولی آنها پس از شنیدن آیات قرآن را تصدیق کردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱۱

بودن آن در کتابهای گذشتگان و اقرار علماء یهود بر صدق آن، در سوره حجر / ۱۲ خواندیم: كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ. ایمان بعد از دیدن عذاب، ایمان اضطراری است، فائده‌ای به حال شخص ندارد فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ ... فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا غَافِرًا / ۸۴ و ۸۵.

۲۰۲ و ۲۰۳- فَيَأْتِيَهُمْ بَعْتُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ.

تفسیر يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ است یعنی: آن ناگهان می آید بی آنکه علمی به آن داشته باشند. آن وقت با حسرت خواهند گفت: آیا مهلتی بر ما هست؟ (۱) ۲۰۴- أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ.

این آیه راجع به آنست که در مقابل حضرت به مسخره می گفتند: این عذاب که وعده می دهی کی خواهد بود؟: وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ سبأ / ۲۹.

۲۰۵-۲۰۷- أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ.

جمله ما أَغْنَى ... جواب «ان» شرطیه است «ما» در آن به معنی نفی یا استفهام است «أ فرأيت» به معنی «خبر بده هم» می باشد.

این آیات اشاره است به آنکه عذاب موعود حتما خواهد آمد، مهلتی که در آن از مواهب خداوندی لذت برده‌اند فائده‌ای در دفع عذاب نخواهد داشت.

ناگفته نماند در سوره اسراء ذیل آیه ۶۰ وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ ... گفته شد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بنی امیه را در خواب دید که از

(۱) «فبقولوا» تقدیرش «حتى يقولوا» است. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱۲

منبر او بالا- و پائین می روند، در کافی از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیات نیز همان مطلب نقل شده است که خداوند تعالی برای تسلیت آن حضرت و زود گذر بودن دولت بنی امیه این آیات را نازل فرمود (۱) نگارنده گوید: آیات درباره مشرکان اهل مکه است، این روایات شاید از باب تطبیق باشد و یا این آیات برای تفهیم هر دو جریان به آن حضرت بوده است و الله العالم. ۲۰۸ و ۲۰۹- وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ذِكْرَى وَ مَا كُنَّا ظَالِمِينَ.

این دو آیه در صدد بیان آنند که سنت ما در گذشته نیز چنین بوده که انداز کنندگان می فرستادیم سپس هلاک می کردیم و ما ظالم نبوده ایم بلکه آنها موجبات عذاب را فراهم می کردند «ما کنا» اگر برای زمان باشد، نفی شأنیت است، یعنی ظلم در شأن ما نبوده است، طبرسی رحمه الله «ذکری» را مفعول له گفته است یعنی: «منذرون للتذکر» بعضی آن را به معنی «مذکرون» فرموده‌اند. ۲۱۰ و ۲۱۲- وَ مَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ إِنْهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَرُؤُونَ.

در این آیات و آیات آینده از دو اشکال و اعتراض مشرکان جواب داده شده، اول از اینکه می گفتند: این قرآن از تلقینات شیاطین است دوم آنکه می گفتند آن حضرت شاعر است، سخنان او خیالبافی است اما قبل از اینها با آیات وَ إِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ. نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ... قلب آن حضرت را مطمئن و محکم کرده است.

به هر حال، آیه وَ مَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ در رابطه با آیه وَ إِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

(۱) صافی در المیزان نظیر این روایت را از «در منثور» نیز نقل کرده است.

متن روایت در المیزان و صافی دیده شود، ما فحوی نقل کرده ایم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱۳

است، و مَا يَتَّبِعِي لَهُمْ در مقام استدلال است، یعنی شیاطین موجودات شریر و گمراه کننده‌اند، کارشان اضلال مردم است، پس طبیعت آنها طبیعت اضلال است نمی‌توانند هدایتگر باشند، نظیر آنکه بگوئیم: ابو جهل مردم را به نماز شب دعوت می‌کند، یا یک یهودی سر سخت بگوید: مردم اسلام آورید.

وَمَا يَشَاءُ تَطِيعُونَ ... استدلال دیگری است که قرآن کلام آسمانی و کلام خداست، شیاطین قدرت آوردن آن را ندارند فقط ملائکه آن را از جانب خدا دریافت می‌کنند و در حفظ و حراست خدا نازل می‌کنند وانگهی شیاطین از شنیدن کلام ملائکه و اخبار آسمانی معزول می‌باشند: إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعزُولُونَ در جای دیگر فرموده است لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا صافات / ۸.

۲۱۳- فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ.

نتیجه گیری است از آیات گذشته، یعنی حالا که قرآن نازل شده خداست و شیاطین در نزول آن دخالتی ندارند و قرآن از شرک نهی می‌کند و آن را موجب عذاب می‌داند، پس برای خدا شریک مگیر و گر نه از عذاب شدگان خواهی بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱۴

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۲۱۴ تا ۲۲۷]

اشاره

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٍ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷) الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰) هَلْ أُتْبِئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱) تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲) يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ (۲۲۳)

وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵) وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۶) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱۵

۲۱۴- خویشان نزدیکت را انداز کن.

۲۱۵- بالت را برای هر که از مؤمنان از تو پیروی کرده است بخوابان.

۲۱۶- اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می‌کنید بیزارم.

۲۱۷- بر خدای توانا و مهربان توکل کن.

۲۱۸- خدایی که تو را می‌بیند آن گاه که به نماز می‌ایستی.

۲۱۹- و می‌بیند حرکت تو را در میان سجده گزاران.

۲۲۰- شنوا و دانای واقعی اوست.

۲۲۱- بگو آیا خبر دهم شما را از آنکه شیاطین بر او نازل می‌شدند.

۲۲۲- نازل می‌شوند بر هر دروغگو و گناهکار.

۲۲۳- مسموع خویش را القا می‌کنند و بسیارشان دروغگو هستند.

۲۲۴- گمراهان از شاعران پیروی می‌کنند.

۲۲۵- آیا ندانسته‌ای که در هر وادی قدم میزنند.

۲۲۶- و می‌گویند آنچه را که نمی‌کنند.

۲۲۷- مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح نموده و خدا را بسیار یاد کرده‌اند، و بعد از مظلوم شدن انتقام گرفته‌اند، ظالمان بزودی میدانند بچه حالی برمیگردند.

کلمه‌ها

عشیره: اقربا و اقوام. پدران و فرزندان داخل در عشیره نیستند «عشیره الرجل: بنو ابیه الادنون او قبیلته» در مجمع فرموده: عشیره الرجل اقربای اوست، علت این تسمیه آنست که او با آنها معاشرت می‌کند و آنها با او. اخفض: خفص: فرو آوردن. منظور از وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ تواضع و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱۶ مهربانی است.

تقلبک: قلب: برگرداندن. تقلب: برگردیدن و گردش و حرکت و تصرف در امور.

افاک: بسیار دروغگو. افک: ساخته و برگرداندن چیزی از حقیقت خود.

اثیم: صیغه مبالغه است بسیار گناهکار و با صفت مشابه است یعنی همیشه گناهکار.

غاوون: گمراهان. غی: ضلالت و گمراهی و منحرف رفتن.

شعراء: شعر (بکسر شین): دانستن و زیرکی. «شعر شعرا: علم به شعر لکذا: فطن له» و در نزد عربیت، شعر کلامی است که وزن و قافیه داشته باشد. بهر حال، شعر در اصل به معنی دانستن و توجه خاص است و در اصطلاح به کلام موزون و قافیه دار اطلاق می‌شود که در آن دقت و ذوق به کار رفته، شاعر گوینده این کلام است.

و چون شعر در اکثر توأم با خیالبافی است و تخیلاتی است که اغلب مصداق خارجی ندارد لذا شعر را خیالبافی و شاعر را خیالباف گفته‌اند، اهل مکه که رسول خدا را شاعر می‌گفتند مقصودشان خیالباف بود.

واد: وادی سیلگاه کرانه کوه. منظور از آن در آیه طریقه‌ها و انواع مدح و ذم و تخیلات است.

یهیمون: هیم و هیام آنست که انسان در اثر عشق بیخودانه راه برود، «هام یهیم: خرج علی وجهه لا یدری این یتوجه» پس «یهیمون» یعنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱۷

بیخودانه راه می‌روند. و هر چیز به نظر آمد می‌گویند.

انتصروا: انتصار: انتقام گرفتن.

منقلب: (بفتح قاف و لام) مصدر میمی است به معنی انقلاب و نیز اسم مکان است به معنی محل انقلاب و محل عوض شدن.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته، در این آیات چندین دستور به آن حضرت داده شده است از قبیل انذار خویشان، مهربانی با مؤمنان، توکل بر خدا. سپس گفته شده: شیاطین فقط به آدمهای ناپاک و دروغگو و گناهکار و ستمکار، و سوسه می‌کنند «کند، همجنس با هم جنس پرواز» ولی چون این پیامبر از پاکان است و به پاکی دعوت می‌کند، لذا شیاطین به او تلقین نمی‌کنند.

آن گاه در اینکه آن حضرت شاعر و خیالباف نیست سخن گفته شده، و در آخر کفار و مشرکان تهدید شده‌اند که آینده مخوفی

در پیش دارند.

۲۱۴- وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ.

وظیفه آن حضرت انداز همگان بود، این فرمان یک فرمان فوق العاده است نظیر: وَ أَمُرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْبِرْ عَلَيْهَا طه / ۱۳۲، وضع ایجاب می کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خویشان نزدیک خویش را بالخصوص به توحید دعوت و انداز کند، در این رابطه مطلبی هست که شیعه و اهل سنت آن را نقل کرده‌اند و آن اینکه بعد از نزول این آیه، آن حضرت خویشان نزدیک خویش را در مجلسی جمع فرمود و آنها را به اسلام دعوت کرد و به خلافت علی علیه السلام تصریح فرمود که در نکته‌ها خواهد آمد.

۲۱۵ و ۲۱۶- وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱۸
إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ

آیه اول در سوره حجر / ۸۸ چنین است: وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ فاعل «عصوك» مؤمنین است، مراد از «اتبعك» اطاعت عملی است، در این دو آیه به آن حضرت دستور داده شده که با مؤمنان اهل عمل مهربان باشد و با آنها گرم گیرد، چون پیشرفت توحید با اینگونه اشخاص است، نظیر: وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ ... كهف / ۲۸.
آن گاه فرموده: اگر به تو ایمان آورده و عصیان و گناه کردند، از عملشان بیزاری کن، راه طبیعی هم، این است که از لحاظ ایمان قابل قبول هستند و از لحاظ عمل مورد بیزاری، این دو آیه را المیزان نیز چنین تفسیر کرده است.

۲۱۷- وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ.

این آیه ظاهراً در رابطه با دو آیه گذشته است یعنی رفتارت با آنها همان باشد که گفته شد، دیگر در کارشان توکل بر خدا کن و بر خدا واگذار که او تواناست و از بدکاران انتقام می‌کشد و رحیم است که به نیکوکاران پاداش می‌دهد، این دو وصف همانست که تا به حال چندین بار تکرار شده است و یا اینکه یک دستور مستقل به آن حضرت است که در کارهایت به خدای عزیز و رحیم، به خدای منتقم و مهربان توکل کن.

۲۱۸ و ۲۱۹- الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ

کویی نماز خواندن یکی از مصادیق توکل است که این دو آیه بعد از امر به توکل آمده است بعضی از مفسران گفته‌اند: خدایی که تو را می‌بیند در حالی که منفرداً به نماز می‌ایستی و می‌بیند حرکت تو را در میان نمازگزاران وقتی که با آنها نماز جماعت می‌خوانی، از بعض دیگر ظاهر میشود: منظور از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۱۹
قیام و تقلب هر دو یکی است و هر دو در نماز جماعت است یعنی قیام و حرکت تو را در میان ساجدان می‌بیند.
از حضرت باقر و حضرت صادق صلوات الله علیهما نقل شده که فرموده‌اند:

خدا عوض شدن و انتقال تو را در اصلااب موحدین از پیامبری به پیامبری می‌بیند یعنی تو در اصلااب رسولان موحد از صلیبی به صلیبی منتقل شده و بالاخره پیغمبر به دنیا آمده‌ای:

«قالا فی اصلااب النبیین نبی بعد نبی حتی اخرجہ من صلب ابیہ من نکاح غیر سفاح من لدن آدم» (مجمع البیان).

باز از جابر از امام باقر علیه السلام نقل شده: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

پیش از من سر از سجده برمدارید و پیش از من سر به سجده نگذارید که من شما را از پشت می‌بینم همانطور که از جلو می‌بینم
«قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا ترفعوا قبلی و لا تضعوا قبلی فانی اراکم من خلفی کما اراکم من امامی ثم تلا هذه الایة».
۲۲۰- إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

تعلیل توکل در آیات قبل است، آمدن «هو» برای حصر است که شنوا و دانای واقعی فقط خداست.

۲۲۱ و ۲۲۲- هَلْ أَتَيْتُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلَ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلَ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ.

در گذشته گفته شد: طبع شیاطین شریر است، نمی‌توانند خوبی و سعادت و توحید را توصیه کنند، «فاقد شیء معطی شیء نمیتواند باشد» آری شیاطین با هر دروغگو و گناهکار و ظالم سنخیت دارند: إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ ... انعام/ ۱۲۱، لذاست که در این آیات می‌خوانیم: شیاطین بر هر افاک ائیم نازل می‌شوند، رسول خدا صلی الله علیه و آله افاک ائیم نیست، پس شیاطین بر او نازل تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۲۰ نمی‌شوند.

۲۲۳- يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ.

تکمیل دو آیه فوق است. سمع به معنی مسموع می‌باشد یعنی شیاطین مسموعات خویش را به اولیاء خود القاء می‌کنند و اکثرشان دروغگو هستند و چون از شنیدن اخبار آسمان ممنوع می‌باشند لذا آنچه شنیده‌اند ناقص است و مفید نمی‌باشد. ناگفته نماند: بحکم: لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُقَذِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ صافات/ ۸- ۱۰، شیاطین از شنیدن اخبار آسمان ممنوعند ولی از آیه فوق فهمیده می‌شود که چیزی و لو به طور ناقص به دست می‌آورند و چون به وسیله شهاب ثاقب تعقیب می‌شوند باز «خطفه‌ای» در دست آنها می‌ماند.

در المیزان فرموده: مراد از «السمع» چیزی است که شیاطین از اخبار آسمان و لو به طور ناقص شنیده‌اند که آنها از شنیدن ممنوع هستند و با شهاب زده می‌شوند و آنچه استراق کرده‌اند ناقص و غیر کامل است و لذا دروغ بیشتر به آن راه می‌یابد و اکثر شیاطین دروغگو هستند اصلاً خبر راست نمی‌گویند.

۲۲۴- ۲۲۶- وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ.

در این آیات سه مطلب باید بازگو شود، اول از این آیات فهمیده می‌شوند:

میان شعراء و گمراهان که از شعراء پیروی می‌کنند سنخیت وجود دارد چنان که میان شیاطین و هر افاک ائیم سنخیت بود. لذا غاوون و گمراهان از شاعران پیروی می‌کنند زیرا که شاعران خود گمراه هستند و بیراهه می‌روند، دلیل گمراه بودنشان آنست که در هر وادی بدون قصد راه می‌روند و می‌گویند اما عمل تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۲۱

نمی‌کنند، علی هذا جمله أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ دلیل است بر آنچه از مفهوم يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ استفاده می‌شود.

دوم: این آیات بنحو اکمل شعراء بی‌مسئولیت و اشعار بی‌مسئولیت را ترسیم می‌کنند و قهرا مراد از شاعران خیالبافانند که بر توسن تخیلات نشسته و به هر سو می‌رانند، شاعران کسانی هستند که در هر وادی قدم می‌گذارند به آنکه مسئولیتی احساسی کنند، از کوه کاه و از کاه کوه می‌سازند، در جای مدح، ذم می‌کنند و در جای ذم مدح می‌نمایند بدکاران را «تویی نکوتر ز همه خوبان» می‌سازند و حقائق را بی‌حقیقت ترسیم می‌کنند، می‌گویند و عمل نمی‌کنند، پس آنها از فطرت سلیم بدور می‌باشند: سوم: رسول خدا صلی الله علیه و آله شاعر نیست، زیرا پیروان او غاوون نیستند بلکه اهل رشاد و کمالند و او در هر وادی قدم نمی‌گذارد، بلکه حق می‌گوید و آنچه می‌گوید عمل می‌کند، بقیه سخن در نکته‌ها خواهد آمد.

۲۲۷- إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

این آیه استثناست از شعراء، آری ایمان و عمل صالح انسان را از قدم گذاشتن در هر وادی و از قول بدون عمل، باز می‌دارد، سپس ذکر خدا و یاد کردن خدا تضمین ادامه این «باز داشتن» است، علی هذا علت آمدن هر سه قید معلوم می‌شود.

جمله: وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا چنان که گفته‌اند تطبیق می‌شود به آنچه اگر کسی آنها و یا دین و یا رهبر آنها را با شعر «هجو» کند، از او انتقام می‌گیرند و در مقابل هجو او، او را هجو می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بحسان بن ثابت فرمود: مشرکان را هجو کن روح القدس با توست.

«اهجههم أو هاجهم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۲۲

و روح القدس معک».

آن گاه مشرکان که همان ظالمانند تهدید شده‌اند که زود می‌دانند به چه حالی می‌افتند، این ظاهر همانست که در اول سوره گفته شد: فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ / ۶.

نکته‌ها

حدیث انذار آن حضرت عشره‌اش را:

در رابطه با آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ در مجمع البیان جریانی نقل شده که خلاصه آن چنین است، از براء بن عازب نقل شده چون آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرزندان عبد المطلب را جمع کرد که حدود چهل نفر بودند، برای آنها طعام و شیر آماده کرد، طعام خوردند و شیر نوشیدند، در آن جلسه ابو لهب سخن زشتی بر زبان آورد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ چیزی نفرمود روز بعد که آنها را دعوت کرد، بعد از صرف طعام و آشامیدن، آن حضرت در مقام انذار فرمود: فرزندان عبد المطلب من برای شما انذار کننده و بشارت دهنده‌ام، اسلام آورید و از من اطاعت کنید، تا هدایت شوید آن گاه به نقل ابن اثیر در تاریخ کامل چنین فرمود: کدام یک از شما در این عمل به من یاری می‌کند تا اینکه برادر من. وصی من. جانشین من در میان شما باشد؟ همه ساکت ماندند علی علیه السّلام فرماید: من جواب دادم که یا نبی الله من وزیر و کمک تو بر اینکار می‌شوم. آن حضرت از شانه من گرفت و فرمود: این برادر من. وصی من و جانشین من در میان شماست به او گوش کنید و از او فرمان برید:

«ایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فاحجم القوم و قلت انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه.

فاخذ برقبتی ثم قال: ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۲۳

فیکم فاسمعوا له و اطیعوا...».

این روایت قطع نظر از کتب شیعه در بسیاری از کتب اهل سنت نقل شده است از جمله ابن اثیر در تاریخ کامل ج ۲ / ۴۱. طبری در تاریخ خود ج ۲ / ۶۳. حلبی در سیره الحلبیه ج ۱ / ۳۲۲. خازن در تفسیر خود ذیل آیه فوق و ده تا کتاب دیگر، بعضی از علماء اهل سنت که در تحت تأثیر جو حاکم کتاب نوشته‌اند قضیه را نقل نکرده‌اند، بعضی دیگر از لفظ «وصی و خلیفه» و لو رسول خدا هم فرموده باشد ناراحت می‌باشند لذا قضیه را به اشاره نقل کرده‌اند، مثلاً ابن کثیر در تفسیر خود نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «هذا اخی و کذا و کذا...» می‌بینیم که از ذکر لفظ وصی و خلیفه وحشت دارد لذا «کذا و کذا» می‌گوید.

به هر حال این روایت بهترین شاهد است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از اول، امامت را از نبوت جدا نکرده است، در روزی که هنوز اسلام تازه شروع شده بود، آن حضرت جانشین خود را معرفی می‌فرماید، آری امامت تداوم نبوت است این دو نمی‌توانند از هم جدا باشند.

شعر و شاعر:

شعر و شعراء یک دفعه در این سوره مطرح شده، دفعه دیگر در آیه: وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ يس /

۶۹ مطرح گردیده است وانگهی در چهار محل از قرآن مجید ذکر شده که مشرکان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله شاعر گفته‌اند.

ناگفته نماند: قرآن کریم در این دو آیه با شعراء و شعر مبارزه کرده ولی بَا إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... که گذشت شعراء مؤمن استثنا شده‌اند. در المیزان از «در منثور» نقل شده: ابو سعید خدری گوید: روزی با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بر شاعری گذشتیم که شعر می گفت، حضرت فرمود: «لان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۲۴

یمتلی جوف احدکم قیما خیر من ان یمتلی شعرا» یعنی اگر درون یکی از شما از چرک پر شود بهتر از آنست که از شعر پر شود، المیزان گوید: این روایت از طریق امام علیه السلام نیز از آن حضرت نقل شده است.

۱- از طرف دیگر از آن حضرت نقل شده:

«ان من الشعر لحکمة» (۱)

و از ابن مسعود از آن حضرت نقل است که:

«ان من الشعر حکما و ان من البیان سحرا» (المیزان).

۲- آن حضرت به حسان بن ثابت فرمود:

«اهجهم أو هاجهم و روح القدس معک»

و نیز به حسان فرمود:

«لا تزال یا حسان مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک» (۲).

۳- کعب بن مالک به آن حضرت عرض کرد: درباره شعر چه می فرمایی؟

فرمود: مؤمن با شمشیر و زبان خویش جهاد می کند به خدایی که روحم در دست اوست (به وقت هجو کردن کفار) گویی آنها را با تیر می زنی (مجمع البیان).

ناگفته نماند مرحوم علامه امینی رحمه الله، در الغدیر ج ۲ از ص ۱ تا ۲۴ درباره شعر ممدوح و شعر مذموم و نظر اهل بیت علیهم السلام درباره شعر به تفصیل سخن گفته است به آنجا رجوع کنید.

کوتاه سخن آنکه ذوق شاعری یکی از مواهب خدایی است که به هر کس نصیب نمی شود اگر این ذوق در خیال پردازی و سرودن مطالب خلاف واقع و ناحق به کار رود، از قبیل عشق‌بازی، مبارزه با اهل حق، تعریف ستمگران. حق نشان دادن باطل و امثال آن. این کار بسیار بد و مورد غضب خداوند است و ضایع کردن و کفران نعمت می باشد، اینگونه اشعار را باید شعر غیر مسئول نامید.

(۱) تفسیر صافی.

(۲) روایت اول در مجمع در سوره شعراء و روایت دوم در سوره یس است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۲۵

ولی اگر در راه‌های صحیح از آن استفاده شود. مانند اشعار حماسی حق.

مرثیه ابا عبد الله علیه السلام. نصرت اهل حق. موعظه. حمد و ثنای خداوند. تعریف معصومین علیهم السلام و امثال آن، این گونه اشعار درس و حکمت، سرمشق و شعر مسئول می باشند موجب رضایت خدا و مورد تصدیق دین مبین اسلام هستند برای نمونه به اشعار مسئول ذیل توجه شود:

۱- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جزم به همان ره که توأم راهنمایی ۲: الا لكل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زایل ۳: نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ۴: بزرگ فلسفه قتل شاهدین این است که

مرگ سرخ به از زندگی ننگین است نه ظلم کن به کسی نی بزیر ظلم برو که این مرام حسین است و منطق دین است بار دیگر رجوع به جلد دوم الغدیر را به طالبان تفصیل توصیه می کنیم.

شب دوم ذو القعدة الحرام هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۹ مرداد ماه ۱۳۶۲ تفسیر سوره شعراء به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۲۶

سوره نمل در مکه نازل شده و نود و سه آیه است

نظری به کلیات سوره مبارکه

۱- سوره نمل چهل و هشتمین سوره است که بعد از سوره شعراء در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره بیست و هفتم است.

۲- عدد آیات آن در شمارش قارئان کوفه نود و سه، به قول قارئان بصری نود و چهار و در نظر قارئان حجاز نود و پنج است و چون قرائت کوفی توسط عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به علی بن ابی طالب صلوات الله علیه می رسد، لذا قول قارئان کوفی را معتبر دانسته ایم، و در نقل تفسیر خازن گفته شده، این سوره شامل هزار و سیصد و هفده کلمه و چهار هزار و هفتصد و نود و نه حرف می باشد.

۳- مطالب سوره نشان می دهد که آن مکی است، گویی اختلافی در این زمینه نیست، حتی آیه ای هم استثنا نکرده اند.

۴- علت تسمیه آن به «سوره نمل» وقوع داستان مورچه در آن است که در آیات ۱۸ و ۱۹ آمده است ولی در روایات «طس سلیمان» و با سوره شعراء و قصص «طواسین» نامیده شده است.

۵- می شود اطمینان کرد که همه سوره به یک بار نازل شده است، در

(۱) بنا بر آنکه ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۲۷

تفاسیر راجع به نزول تدریجی چیزی گفته نشده است.

۶- آیات اول سوره و آخر آن، نشان می دهد که منظور از نزول سوره انذار و تبشیر بوده است که راه توحید راه فطرت است و با نظام متقن جهان هماهنگ می باشد و سبب سعادت انسان است، راه شرک و کفر با نظام جهان سازگار نیست و بیراهه رفتن است، بالاخره سبب خذلان دنیا و عذاب آخرت خواهد بود، برای اثبات این مطلب عینیهایی از قصص موسی، سلیمان، صالح لوط که هر یک شاهد صدق مطلب است نقل گردیده و در ضمن براهین متقنی بر توحید و اینکه خلقت و تدبیر از خداست بیان گشته است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۲۸

سورة النمل مکیة و هی ثلاث و تسعون آیه نزلت بعد سورة الشعراء

[سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ (۱) هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)
 أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسِرُونَ (۵) وَ إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶) إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ
 إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَ تِيكُمُ مِنْهَا بَخْبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ مِمَّنْ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷) فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ
 سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸) يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)
 وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلِينَ (۱۰) إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ
 بَدَّلْ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱) وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ
 كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳) وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْفَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا فَأَنْظُرْ كَيْفَ
 كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۲۹

بنام خدای رحمان رحیم

۱- ط، سین، این است آیات قرآن و این است آیات کتاب روشنگر.

۲- هدایت است برای عموم و بشارت است برای مؤمنان.

۳- کسانی که نماز را بر پا میدارند، زکاة را می دهند و به آخرت ایمان می آورند.

۴- آنان که به آخرت ایمان نمی آورند اعمالشان را بر آنها مزین کرده ایم، در زندگی سرگردانند.

۵- آنها کسانی هستند که عذاب شدید برای آنهاست و در آخرت زیان کارترینند.

۶- ای پیامبر تو قرآن را از جانب خدای حکیم و دانا داده می شوی:

۷- یا دآر که موسی به اهل خود گفت: من آتشی مشاهده کردم، از آن برای شما خبری می آورم یا آتشی که گرم شوید.

۸- چون نزد آن آتش آمد ندا شد: مبارک است آنکه در آتش و آنکه در اطراف آتش است، خدای جهانیان پاک و منزّه است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۳۰

۹- ای موسی منم الله توانا و حکیم.

۱۰- عصایت را ببانداز، چون آن را دید که مانند مار کوچک به شدت حرکت می کند، برگردید پشت کنان، دیگر به عقب

برنگشت (خطاب رسید) موسی ترس، پیامبران نزد من نمی ترسند.

۱۱- لیکن آنکه ظلم کرده، سپس آن را به خوب تبدیل نموده (و نیز نمی ترسد) که من آمرزنده و مهربانم.

۱۲- دستت را در گریبان خود داخل کن، خارج می شود سفید و بدون آسیب در ضمن آیات نهگانه، فرستاده شده ای به سوی

فرعون و اشراف او، که آنها قومی فاسقند.

۱۳- چون آیات آشکار ما به آنها آمد، گفتند: اینها جادوی آشکار هستند.

۱۴ آیات را، از روی ظلم و تکبر انکار کردند، بنگر عاقبت اهل فساد چه شد.

کلمه‌ها

طس: در رابطه با حروف مقطعه در اول سوره اعراف سخن گفته شد.

به آنجا رجوع شود.

یوقنون: یقن (بر وزن شرف و عقل): ثابت و واضح شدن در اقرب الموارد گوید: «یقن الامر یقنا: ثبت و وضع» یقین به معنی ثابت یا

ثابت شده، از صفات علم و بالاتر از علم است، «یقن» متعدی نیز آمده است «یقن الامر و بالامر» یعنی به آن علم پیدا کرد، ایقان: تحقیق کردن و به یقین رسیدن است.

یقیمون: در این ماده معنی ادامه هست: «اقام الشیء: ادامه».

یعمهون: عمه (بر وزن عمل): تحیر و سرگردانی: «العمه: التردد فی الضلال و التحیر فی منازعه او طریق او ان لا- يعرف الحجته» «یعمهون» تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۳۱ متحیر می مانند.

تلقى: تلقی از باب تفاعل بمعنی تفهم و اخذ است.

لدن: (بفتح لام و ضم دال) ظرف مکان است به معنی «عند» و از «عند» اخص است و به مکان نزدیک دلالت دارد. آنست: انس (بر وزن قفل): الفت. ایناس: دیدن، احساس و دانستن. «آنست» مشاهده کردم.

شهاب: تکه آتش، این قول طبرسی است، راغب و دیگران شعله آتش گفته اند، ولی قول اول قویتر است.

قبس: (بر وزن فرس): شعله‌ای از آتشی که از آتشی دیگر اخذ شود در قاموس گوید: «شعله نار تقبیس من معظم النار» آن فقط دوباره در قرآن آمده است.

تصطلون: صلی: ملازمت، دخول بریان کردن، اصطلاء: گرم شدن لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ: تا شما گرم شوید.

تهتز: هز: تکان دادن حرکت دادن «تهتز»: حرکت می کند، راغب تکان شدید گفته است.

جان: طبرسی آن را مار کوچک، صحاح مطلق مار، اقرب الموارد مار سفید و سیاه چشم بی آزار که اغلب در خانه‌ها یافته است، گفته است.

جیب: گریبان.

ملائه: ملاء: اشراف قوم که هیبت آنها قلوب را پر می کند و نیز به معنی مردم آید که روی زمین را پر می کنند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۳۲

شرحها

در این آیات، مؤمنان تبشیر و مشرکان و کفار انذار شده اند، آن گاه گفته شده: ای رسول ما تو قرآن را از جانب خدای حکیم و دانا داده می شوی چنان که موسی نیز تورات و دستورات را از جانب خدا دریافت می کرد. تو جانشین موسی هستی. او بر فرعون و فرعونیان مبعوث شده بود. تو برای هدایت دیگران مبعوث گشته ای. از همان چشمه زلال وحی سیراب می شوی که برادرت موسی ابن عمران سیراب گردید. آن گاه به حالات موسی و عاقبت کار فرعونیان به طور خلاصه اشاره شده است. ناگفته نماند: آیات ششگانه اول عنوان همه مطالب سوره است.

۱ و ۲- طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ.

«تلک» اشاره به بعید است و به عنوان تعظیم آمده است و گر نه. آن در جای «هذه» می باشد. منظور از قرآن ظاهراً همه قرآن است. اعم از آنچه تا آن وقت نازل شده بود و آنچه بنا بود بعداً نازل شود. کِتَابٍ مُّبِينٍ عطف است بر «آیات» و بیان جمله سابق است. یعنی: این است آیات قرآن و این است کتاب روشنگر. همان کتابی که هدایت است برای همه. و مژده است برای مؤمنان.

علی هذا «بشری» فقط مربوط به مؤمنین است. زیرا به حکم: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ ... بقره/ ۱۸۵ قرآن برای همه هدایت است در مجمع البیان فرموده: وصف قرآن و کتاب برای آنست که این کتاب هم با قرائت آشکار و معلوم می شود و هم

با نوشتن.

۳- الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۴۳۳
يُوقِنُونَ

می‌شود گفت: صلاه رمز اعمال بدنی و زکاه رمز انفاقهای مالی و این دو در جای «عملوا الصالحات» واقع شده‌اند و یا ذکر آن دو برای اهمیت است صلاه در رابطه با خدا، زکاه در رابطه با انسانها. ایقان به آخرت کنایه از آنست که اقامه نماز و دادن زکاه در صورتی بشارت می‌تواند باشد که توأم با یقین به معاد باشد و گر نه، اعمال شخص، حبط و باطل می‌شوند: **أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ كَهْفُ / ۱۰۵**، «یقیمون» چنان که در کلمه‌ها گفته شد دلالت بر ادامه نماز دارد. ناگفته نماند: این آیه، وصف مؤمنین در آیه قبل است.

۴- إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ.

آیات گذشته در زمینه تبشیر بود، این آیات در رابطه با انذار هستند، این آیه نشان می‌دهد که انسان در صورت عدم ایمان به آخرت، کارهای بدش در نظرش خوب جلوه‌گر خواهد شد و خود را حق و در هدایت خواهد دید، در نتیجه، دریافتن راه حق سرگردان و سردرگم خواهد بود. آری اگر حالات کفار و ستمگران را در نظر بگیریم خواهیم دید با آنکه غرق در لجن و گناه و فساد هستند خود را حق و در هدایت و سعادت می‌بینند و هُم يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِينَةً كَهْفُ / ۱۰۴ نعوذ بالله این یک سرگردانی و سردرگمی عجیب است، که شخص همه کارهای ناشایست را بکند و نداند که آدم بدی است.

۵- أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسِرُونَ.

عاقبت و نتیجه آیه قبلی است، سُوءُ الْعَذَابِ مطلق است، شامل عذاب دنیا و آخرت می‌باشد، «اخسرون» ظاهراً از آن جهت است که اعمال نیکشان تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۳۴
نیز حبط می‌شود، ولی آنان که معتقد به معاد هستند و گناهکار، لا اقل اعمال نیکشان به حال آنها مفید خواهد بود. «هم» اخسر بودن را به آنها منحصر می‌کند.

۶- وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ.

یعنی: این مطالب از جانب تو نیست بلکه گفته خداست و آنها را از جانب خدایی که کار را از روی مصلحت می‌کند، سخن از روی مصلحت می‌گوید و دانا به همه چیز است، دریافت می‌کند.

۷- إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بَخْرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.

نظیر این آیه در سوره طه گذشت، ظهور آیه در آنست که موسی راه را گم کرده بود و هم هوا سرد بود، احتیاج به گرم شدن داشته‌اند لذا به اهل خود فرموده است اگر در نزد آتشی کسانی باشند راه را از آنها می‌پرسم و یا آتشی می‌آورم که گرم بشوید، در سوره طه آمده. **أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى** از این می‌دانیم که «منها» در آیه نشویه است یعنی: منشأ این خبر آتش است، نه اینکه از خود آتش خبر بیاورم. «قبس» به معنی شعله مأخوذ است یعنی تکه‌ای اخذ شده از آن آتش، در سوره طه آمده **لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ**.

۸- فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ظهور آیه در آنست که مراد از مَنْ فِي النَّارِ جدا و از مَنْ حَوْلَهَا موسی است، و جمله **سُبْحَانَ اللَّهِ** ... برای دفع دخل است یعنی خدا بالاتر از آنست که این درخت بر او مکان باشد. علی هذا مراد از «من» سلطه و تجلی خداست. یعنی پر برکت است خدایی که با

سخن گفتنش از درخت بر تو تجلی تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۳۵

کرده است، چون بنا بر نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ ... آتش و نور از درخت بیرون می‌جهید، المیزان فرموده: «تبارک من تجلی لک بکلامه من النار و بارک فیک».

مبارک بودن موسی از آن جهت است که آن حضرت به وسیله خدا تقدیس و مبارک گردید.

۹- یا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

ادامه وحی است آمدن دو اسم عزیز و حکیم حاکی است که خدا قدرت چنین تجلی را دارد، و حکمت او اقتضاء می‌کند که برای مردم پیامبر بفرستد و تو را به رسالت مبعوث فرماید.

۱۰- وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ.

ادامه وحی است. در سوره طه/ ۲۰ خواندیم: فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى پس عصا واقعا به مار تبدیل شد، معنای معجزه همین است در جمله كَأَنَّهَا جَانٌّ تشبیه شیء بر نفس نیست. بلکه تشبیه در حرکت سریع مار کوچک است یعنی «فالقها فصارت حیه عظیمه تهتر کانه‌ها جان» یعنی اژدها شد که مانند مار کوچک به شدت می‌پیچید و حرکت می‌کرد.

این منظره موسی را به وحشت انداخت تا رو به فرار گذاشت و برنگشت تعقیب برگشتن بعد از فرار است وَلَّى مُدْبِرًا یعنی برگشت در حالی که به آن محل پشت کرده بود لذا خدا فرمود:

یا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ.

فرار موسی یک چیز عادی و طبیعی بود. جمله لا- تَخَفْ ... تأدیب الهی است که قهرا بعد از آن نترسید: و برایش یک چیز عادی شد.

۱۱- إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۳۶

دو مجمع البیان و المیزان فرموده: استثناء منقطع است. از لا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ به نظر آمد که غیر پیامبران از خدا می‌ترسند لذا به طور دفع دخل در این آیه فرموده: لکن کسی که گناه کند. سپس گناه را به توبه یا عمل صالح تبدیل کند. او هم نباید بترسد زیرا که من آمرزنده و مهربانم.

مراد از ظلم مطلق گناه و از «حسنا» توبه یا عمل صالح است. «بعد سوء» برای مزید توضیح می‌باشد.

۱۲- وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا فَاسِقِينَ.

معجزه دوم موسی است مِنْ غَيْرِ سُوءٍ یعنی بی آنکه دست معیوب شود.

از این معلوم می‌شود اولاً- موسی ید بیضاء را در آنجا امتحان نکرده است، فقط خدا خبر داده است که در صورت داخل کردن در گریبان، وقت بیرون آوردن سفید خواهد شد.

دوم: خدا در همانجا به آن حضرت خبر داده که جمعا نه معجزه به تو خواهیم داد، فعلا عصا و ید بیضاء را می‌دهیم، بقیه در آینده خواهد بود، إِنَّهُمْ كَانُوا ... علت بعثت موسی بر فرعونیان است، و اگر چنان نبودند، احتیاج به پیامبر نداشتند. منظور از «فاسقین» خارج شدگان از اطاعت حق است عملا و اعتقادا.

بقیه معجزات عبارتند از: طوفان، ملخ، قمل، خون، قورباغه، قحطی و کمی ثمرات، چنان که در آیات ۱۳۰ و ۱۳۳ از سوره اعراف گذشت و در ذیل وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ ... اسراء/ ۱۰۱ اشاره شد.

فِي تِسْعِ آيَاتٍ حال است از القاء عصا و داخل کردن دست در گریبان یعنی: معجزه تو عصا و ید بیضاء است که از جمله آیات نهگانه اند طبرسی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۳۷

فرماید: آن متعلق به «الف ادخل» است، إِلَى فِرْعَوْنَ تقدیرش «مرسلا الی فرعون» می‌باشد.

۱۳- فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ.

به معنی آشکار و روشن است، معلوم می‌شود که به همه آیات نهگانه سحر گفته‌اند، چنان که از آیه وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا ... اعراف/ ۱۳۲- و آیه: وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ زخرف/ ۴۹ معلوم می‌شود به هر حال اعتنایی به عصا و ید

بیضاء نکرده و آنها را جادو خواندند.

۱۴- وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عَلْوًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ.

یعنی انکار و جادو گفتن در ظاهر بود و گر نه در باطن بواقعی بودن آنها یقین داشتند، علت انکار آنها ظلم و استکبار بود، از آیه معلوم می‌شود که انسان در باطن به چیزی اعتقاد پیدا می‌کند ولی ظالم بودن و تکبر نمی‌گذارد به یقین خودش تسلیم شود، اینگونه شخص «از عناد» کافر است نه از روی جهل عذاب موعود قرآن نوعاً درباره اینگونه اشخاص است. در آیه دیگر علو و تکبر آنها چنین بیان شده است: فَقَالُوا أَوْ تَوْأَمِنُ لَيْسَ بِنَبِيِّنَا مِثْلَنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ مؤمنون / ۴۷، مراد از «عاقبه» غرق شدن در دریاست، استیقان به معنی ایقان می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۳۸

[سوره النمل (۲۷): آیات ۱۵ تا ۲۸]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵) وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶) وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷) حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَتِي وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹)

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۱) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطَّتْ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ (۲۲) إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَ جَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴) أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ (۲۵) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶) قَالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْفَهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَأَنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (۲۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۳۹

۱۵- به داود و سلیمان علم مخصوصی دادیم، گفتند: سپاس خدا را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید.

۱۶- سلیمان مال و حکومت را از داود ارث برد و گفت: ای مردم ما گفتار پرندگان را تعلیم شده‌ایم و از هر چیز به ما داده شده است، این برتری آشکاری است.

۱۷- برای سلیمان لشکرهایش از جن و انس و پرندگان جمع گردیدند، و از پراکندگی منع می‌شدند.

۱۸- تا چون بر وادی مورچگان آمدند، مورچه‌ای گفت: ای مورچگان بلان‌های خود داخل شوید تا سلیمان و لشکرهایش ندانسته شما را پایمال نکنند.

۱۹- سلیمان از سخن مورچه لبخند زد و خندید، گفت: پروردگارا نصیبم کن بر نعمتی که بر من و بر پدر و مادرم داده‌ای شکر کنم، و عمل صالحی که دوست داری انجام دهم و مرا در ردیف بندگان شایسته‌ات قرار بده.

۲۰- از پرندگان جوئی‌ای حال شد، فرمود: چه شده که هدهد را نمی‌بینم مگر از غائبان است.

۲۱- سوگند که او را عذابی سخت خواهیم کرد یا او را سر خواهیم برید یا اینکه عذر آشکار و موجهی بیاورد. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۷، ص: ۴۴۰

- ۲۲- سلیمان کمی در انتظار ماند (هدهد آمد) و گفت واقف شدم به آنچه واقف نشده‌ای و از قوم سبأ خبر یقینی به تو آورده‌ام.
- ۲۳- یافتم که زنی بر آنها حکومت می‌کرد و از هر چیز داده شده و تخت بزرگی دارد.
- ۲۴- دیدم که او و قومش جز خدا به آفتاب پرستش می‌کردند، شیطان اعمالشان را خوب جلوه داده، از راهشان بازداشته که هدایت نمیشوند.
- ۲۵- تا پرستش نکنند خدایی را که موجودات مخفی را در آسمانها و زمین ظاهر می‌سازد و می‌داند آنچه را که پنهان می‌کنید یا آشکار می‌سازید.
- ۲۶- الله که جز او معبودی نیست، مالک حکومت بزرگی است.
- ۲۷- سلیمان گفت: به زودی خواهیم دید که راست گفته‌ای یا از دروغگویانی.
- ۲۸- این نامه مرا ببر و به سوی آنها بیاورد از سپس برگرد و بنگر چه جوابی می‌دهند.

کلمه‌ها

- داود: علیه السلام از انبیاء بنی اسرائیل، نام مبارکش شانزده بار در قرآن مجید آمده است کتابی داشته به نام زبور، بسیاری از حالات او در قرآن نقل شده است.
- سلیمان: علیه السلام، از انبیاء بنی اسرائیل، فرزند داود علیه السلام، نام مبارکش هفده بار در قرآن مجید آمده و بسیاری از حالات او در کلام الله عظیم نقل شده است.
- منطق: نطق و منطق: سخن گفتن. «نطق نطقاً و منطقاً» یعنی: سخن گفت، طبرسی از اهل عربیت نقل کرده: نطق در غیر انسان بکار نمی‌رود و در غیر انسان صوت گویند، راغب آن را مسلم گرفته و گوید: در غیر انسان بالتبع به کار می‌رود، اما قرآن در انسان و غیر انسان به کار برده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۴۱
- یوزعون: وزع: منع و حبس. «وزعه عن الامر: منعه و حبسه» «یوزعون» از پراکنده شدن منع می‌شدند.
- اوزعنی: ایزاع را الهام گفته‌اند، طبرسی از زجاج نقل میکند:
- «اوزعنی» تأویلش در لغت آنست که: مرا از هر چیز جز از شکرت باز دار.
- نمل: مورچه. در اقرب الموارد گوید: نملء به مذکر و مؤنث گفته می‌شود در کشف نیز به آن اشاره شده است در این صورت تاء آن برای وحدت است.
- لا یحطمنکم: حطم: شکستن. «حطمه حطما: کسره» مراد از آن در آیه پایمال کردن است.
- تبسم: تبسم: لبخند. خنده خفیف.
- ضاحکا: در اقرب الموارد آمده: ضحک انبساط وجه است به طوری که دندانها از سرور ظاهر شود، اگر بی صدا باشد تبسم است و اگر صدایش از دور شنیده شود قهقهه است و گر نه ضحک گویند.
- مراد از آن در آیه ظاهراً تعجب است.
- تفقد: فقد: غائب شدن و گم شدن. تفقد آنست که در حال غائب بودن چیزی، از آن جويا شویم.
- هدهد: شانه سر، پرنده معروفی است، درک و فهم عجیب او در آیات خواهد آمد.
- مکث: مکث به قول راغب انتظار ماندن است «ثبات مع الانتظار».
- سبأ: نام قومی است که سلیمان به دیار آنها لشکر کشید مشروح آن در سوره سبأ خواهد آمد، طبرسی فرموده آن نام شهری است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۴۲

خبء: پوشاندن. نهان کردن. «خبأ الشيء خبأ: ستره» در نهج البلاغه حکمت ۱۴۸ فرموده: «المرء مخبوء تحت لسانه» مرد در زیر زبانش پنهان است، آن در آیه، به معنی مفعول (مخبوء) است.
القه: فعل امر است از القاء، هاء آن برای سکت است.

شرحها

آیات فوق قصه دوم از قصص چهارگانه انبیاء در اینسوره است و آن قصه داود و سلیمان می‌باشد. عجائبی در این ماجرا نقل شده که باعث اعجاب هر بیننده است. در این آیات می‌خوانیم که داود و سلیمان زبان و گفتگوی پرندگان را می‌دانسته‌اند، مورچگان سخن می‌گویند، فرمانروا و فرمانبردارند، مورچگان انسانها را با نام آنها می‌شناسند، سلیمان سخن گفتن مورچه را احساس کرد: هدهد درباره قوم سبأ و مسئله توحید چنان بررسی کرد که فقط از یک انسان حوزه دیده و درس خوانده ساخته است، بقیه جریان در زمینه سخن گفتن عفریت، آوردن تخت ملکه سبأ که خواهد آمد همه از عجائب این ماجرا است این آیات بسیاری از اسرار نظام آفرینش را فاش می‌کند و مسائل مهمی را مطرح می‌نماید.

۱۵- وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

نکره آمدن «علما» حاکی است که آن، علم بخصوصی بوده است، گویی «فضلنا» هم در اثر داده شدن آن علم بوده است، دانستن سخن پرندگان و گفتگوی مورچه، آوردن تخت ملکه سبأ که بعدا خواهد آمد، مصداق همان علم می‌باشد علی‌هذا منظور از کثیر مِّنْ عِبَادِهِ کسانی هستند که این علم به آنها داده نشده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۴۳

است، اما پیامبران دیگر و امامان علیهم السلام که از این علم برخوردار بوده‌اند داخل در کثیر مِّنْ عِبَادِهِ نیستند چنان که در ذیل آیه قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ خواهد آمد «۱».

ناگفته نماند: داود و سلیمان فضیلت زیادی داشتند ولی به نظر می‌آید:

منظور از «فضلنا» در این آیه همان تفضیل علمی باشد که گفته شد.

۱۶- وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِّنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ.

مراد از ارث، ارث مال و حکومت است نه ارث بردن نبوت، زیرا نبوت قابل انتقال نیست و بحکم: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ انعام/ ۱۲۴ کار رسالت در دست خداست هر که را صلاح بداند پیامبر می‌کند، در ادیان خدایی موردی پیدا نیست که پیامبری از دنیا برود، نبوت او منتقل به فرزندش بشود، ما برای تصحیح کار ابو بکر بن ابی قحافه که با جعل یک دروغ، حضرت فاطمه سلام الله علیها را از «فدک» خلع ید کرد، مجبور نیستیم که معیارهای اسلام را به هم بزیم، این مطلب در سوره مریم ذیل آیه يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ گذشت.

در المیزان از احتجاج طبرسی نقل شده: چون ابو بکر تصمیم گرفت حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک منع کند، آن حضرت از این کار با خبر شد، پیش ابو بکر آمد و فرمود:

«یا بن ابی قحافه أ فی کتاب الله ترث اباک و لا ارث ابی لقد جئت شیئا فریا افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول «و ورث سلیمان داود».

(۱) در کافی از حضرت کاظم علیه السلام نقل شده:

«ان الامام لا یخفی علیه کلام احد من الناس و لا طیر و لا بهیمه و لا شیء فیه الروح فمن لم یکن هذه الخصال فیه فلیس هو بامام».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۴۴

آن گاه سلیمان علیه السلام در این آیه به نعمت الهی مباحثات می کند که من و پدرم مورد مرحمت خدا هستیم، عَلَّمَنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ به علت جریان هدهد بالخصوص ذکر شده و گر نه أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ به منطق طیرهم شامل بود «۱».

این گفته سلیمان می تواند مصداق و أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ضحی / ۱۱ باشد منظور از «علمنا اوتینا» به قرینه آیه سابق داود و سلیمان هر دو است.

مراد از «کل شیء» نسبی است یعنی هر چیزی که انسان می تواند از آن بهره ببرد مانند علم نبوت حکومت، و سائر نعمتهای مادی و معنوی، جمله إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ تأکید مطلب است، بقیه سخن در نکته‌ها خواهد آمد.

۱۷- وَ حَبِشَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ.

آیه صریح است در اینکه جن و پرندهگان نیز جزء لشکریان سلیمان بودند مسخر شدن جن به سلیمان در سوره سبأ / ۱۱ و ۱۲ و در سوره ص / ۳۷ و ۳۸ خواهد آمد: شاید سلیمان. آنها و پرندهگان را به وسیله علمی که در آیه ۱۴ گذشت تسخیر کرده بود، بهر حال این آیه حاکی است که لشکریان مرکب از انسانها و جن و پرندهگان جمع شده و بوسیله مأموران سلیمان از پراکنده شدن منع می شدند، در آیات بعدی خواهد آمد که این جمع شدن برای لشکرکشی بمملکت «سبأ» بوده است.

در میزان فرموده: علت جلو افتادن جن برای آنست که تسخیر آنها عجیب است، علت جلو افتادن انس بر طیر با آنکه تسخیر آنها نیز عجیب است، مراعات مقابله جن و انس است.

۱۸- حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا

(۱) آیه صریح است در اینکه پرندهگان سخن گفتن دارند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۴۵

مَسَاكِنِكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ «۲».

جلگه نمل در نزدیکیهای مملکت سبأ در سرزمین یمن بوده است زیرا آیات نشان می دهد که سلیمان از آنجا حرکت نکرده و جریان مملکت سبأ را به پایان رسانده است. لفظ «قالت» نشان می دهد که مورچه فرمانروا. مورچه ماده بوده است، شاید ملکه مورچگان بوده چنان که علم مورچه شناسی نشان می دهد از اینکه مورچه گفت ای مورچگان بلانتهای خود داخل شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند چند چیز معلوم می شود.

۱- مورچگان فرمانروا و فرمانبر دارند، فرمان می دهند، اجرا می شوند.

۲- مورچگان سخن گفتن دارند، ما فی الضمیر خویش را به یکدیگر تفهیم می کنند.

۳- مورچگان نظیر تلفن و امواج رادیویی و سائل ارتباطی دارند که به وسیله آن، فرمان مورچه به مورچگان رسید.

۴- بالاتر از همه، مورچگان انسانها را با نام و نشان می شناسند، چنان که مورچه نام سلیمان را برد، علم امروز دهها کتاب درباره زندگی مورچه و اسرار آن نوشته است ولی هیچ یک نگفته اند که مورچگان انسانها را می شناسند عجباً!! سبحان الله بقیه سخن در نکته‌ها خواهد آمد.

وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ جمله حالیه است یعنی آنها شما را پایمال نکنند در حالی که نمی دانند شما جهانی و امتی هستید و الله اعلم.

(۲) لفظ «علی» در جمله أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ حاکی است که مسیر آنها از وادی نمل بلند بوده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۴۶

۱۹- فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأُدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ.

آیه صریح است در اینکه سلیمان کلام مورچه را شنیده و دانسته است، کیفیت آن را خدا می‌داند، «ضاحکا» حاکی است که لبخند سلیمان مبدل به خنده شده است، و شاید آن به معنی «متعجباً» باشد.

گویی در اینجا مواهب و نعمتهای خداوندی به یک بار در نظر سلیمان مجسم شده، لذا از خدا توفیق شکر نعمت و عمل صالح و دخول در ردیف عباد الله را خواسته است. علی والِدَيَّ حاکی است که مادرش نیز از جمله أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بوده است، بر خلاف تورات که نعوذ بالله مادر سلیمان را یک زن آلوده و خود آن حضرت را حرامزاده گفته است (۱).

مراد از صالحین ظاهراً کسانی است که ذاتاً آمادگی قبول رحمت و توفیق الهی را دارند، یعنی ذاتشان صالح و مستعد است و شاید صالح در اثر عمل باشند.

۲۰- وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ.

جویای حال شدن از پرندگان ظاهراً به علت پیدا کردن هدهد بوده است تا نامه او را پیش ملکه سبأ ببرد. گویی آن حضرت انتظار نداشت که هدهد غائب شود به نظر می‌آید شق اول اَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ حذف شده است یعنی: «اتأخر عن هنا ام كان من الغائبين» در مجمع در روایت حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: هدهد آب را در زیر زمین می‌بیند چنان که انسان روغن را در شیشه می‌بیند.

«ان الهدهد يري الماء في بطن الارض كما يري احدكم الماء في

(۱) کتاب دوم سموئیل باب یازدهم.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۴۷

القارورة».

۲۱- لَأَعَذِّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنَّ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ.

این تهدید در اثر نافرمانی بوده است ولی در آخر فرموده: اگر عذر مقبولی بیاورد، حرفی ندارم.

در کافی از امام کاظم علیه السلام نقل شده: علت غضب سلیمان آن بود که هدهد جای آب را به سلیمان نشان می‌داد.

۲۲- فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنْتٍ يَقِينٍ.

فاعل «مکث» سلیمان است زیرا او بود که انتظار هدهد را می‌کشید اَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ ظاهراً برای آن بود که سلیمان فقط اسم سبأ را شنیده بود ولی هدهد رفته و دیده بود (۱)، «فقال» تقدیرش «فجاء هدهد فقال» است، مراد از «سبأ» قوم سبأ است: نبأ یعنی خبر مهم، یقینی یعنی بی‌شک، آن وصف نبأ است، تفصیل این اجمال در آیات بعدی است.

۲۳- إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ.

منظور از «کل شیء» وسائل زندگی و امکانات حکومت از لشکریان، اسلحه و امثال آنست، گویی تخت ملکه بیشتر نظر او را جلب کرده بود که آن را بالخصوص ذکر کرده است، این گزارش راجع به امکانات ظاهری آن قوم بود.

(۱) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ تقدیرش «فمکث مکثاً غیر بعید» است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۴۴۸

۲۴- وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ.

این آیه و آیات بعدی راجع به اعتقاد و عمل آنهاست: این آیات و آیه قبل و بعد، فهم و درک هدهد را مانند یک انسان تربیت شده دینی نشان می‌دهد عجباً! خلاصه توضیح هدهد آنکه: وضع دین و عقیدتی آنها چنین بود: ملکه و قومش آفتاب پرست بودند. شیطان این کار و کارهای زشت را چنان در نظر آنها جلوه داده بود که امیدی به هدایتشان نیست. فَصَيَّدَهُم عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ.

۲۵- أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ.

این آیه استدلال عجیبی است بر بطلان عقیده و عمل قوم سبأ، عجیبتر اینکه، آن، توسط یک پرنده است، خلاصه استدلال چنین است: خدا موجودات را در آسمانها و در زمین به وجود می‌آورد، از جمله آفتاب را که آفریده خداست و خدا هر چه را که بندگان، پنهان یا آشکار می‌کنند، می‌داند، پس باید خدای آفریننده و دانا را عبادت کنند، نه خورشید را که آفریده شده است و یک موجود جامد و بی‌شعور می‌باشد و نهان و آشکار را نمی‌داند.

قرائت مشهور در أَلَا يَسْجُدُوا با تشدید لام است که «ان لا» باشد آن عطف بیان است از «اعمالهم» یعنی «زین لهم الشیطان اعمالهم ان لا یسجدوا لله» در مجمع البیان لام تعلیل به آن افزوده شده یعنی «... لئلا یسجدوا لله».

يُخْرِجُ الْخَبَاءَ ... در جای «یخلق» است، آن دلالت بر استمرار دارد موجودات به وجود نیامده همه در جهان و در علم خداوند مخبوء و مستور هستند تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۴۹

که خدا آنها را ایجاد و آشکار می‌کند، مثلاً انسانها و حیوانها و حبوبات و میوه‌ها و امثال آنها که هنوز به وجود نیامده‌اند. همه در آبها و زمین و گازهای هوا مستور و مخفی می‌باشند، خدا آنها را ایجاد و ظاهر می‌کند. همه موجودات همین حال را داشته‌اند.

۲۶- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

ظاهراً تمه کلام هدهد و نتیجه گیری از بیان سابق است یعنی: حالا که آفریننده و داننده خداست، پس جز او معبودی نیست و صاحب حکومت عظیم و فراگیرنده است، رب در اینجا، به معنی صاحب و مالک، عرش به معنای سلطه و حکومت است، شاید آمدن عرش در اینجا، مقابله با عرش عظیم ملکه «سبأ» باشد که گذشت.

۲۷- قَالَ سَنَنْظُرُ أَمْ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ.

فاعل «قال» سلیمان است، آیات گذشته اعتذار هدهد بود در مقابل غائب بودنش. سلیمان علیه السلام او را نه تصدیق کرد و نه تکذیب نمود. بلکه وعده کرد که جریان روشن شود. آن گاه دستور داد که نامه او را به حکومت سبأ ببرد.

۲۸- اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ.

یعنی: سپس سلیمان نامه‌ای نوشت و به هدهد فرمود: این نامه را ببر.

به سوی ملکه و اشراف قوم او بیانداز. آن وقت کنار شو و در محلی توقف کن بنگر بعد از خواندن نامه چه جوابی به همدیگر می‌دهند. ما ذَا يَرْجِعُونَ یعنی چه جوابی به همدیگر می‌دهند؟

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵۰

نکته‌ها

فهم و درک پرندگان و حشرات و غیره:

می‌گویند: فرق انسان با حیوان آنست که: انسان جهان بینی دارد و حیوان: جهان احساسی، یعنی: شناخت انسان از جهان، جهان

بینی، تجزیه و تحلیل، پی بردن از معلول به علت و از جزئیات به کلیات است و هکذا، ولی در سائر موجودات زنده، فقط جهان احساسی است که مثلاً مرغ دانه را احساس می‌کند و می‌خورد هکذا گاو علف را، ایضا در سائر موجودات زنده.

این سخن از نظر نگارنده قابل قبول نیست، نمی‌توان گفت: حیوانات و حشرات مانند یک ماشین حسابند، ما در آیات گذشته خواندیم که پرندگان با هم سخن می‌گویند، پیامبران سخن گفتن آنها را می‌دانند. و خواندیم که مورچه سخن گفت و سلیمان را با اسم و رسم شناخت، تحلیلی که هدهد از قوم سبأ کرد، و اینکه سلیمان نامه را به او داد و گفت بین فیما بین خود چه گفتگویی می‌کنند، در حد یک متخصص است، چطور می‌شود اینها را فقط جهان احساسی دانست، میلیونها انسان که مدتها مسلمان بوده‌اند، نمی‌توانند مانند هدهد مسائل توحید را تحلیل نمایند. وانگهی کتابهایی درباره موریهان، مورچگان، زنبور عسل، حواس اسرار آمیز حیوانات نوشته شده، که باعث اعجاب هر بیننده است آن گاه در قرآن می‌خوانیم که همه اینها امتهایی نظیر امتهای انسانند:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ / انعام / ۳۸، آری جنندگان و پرندگان مانند اقشار انسانها امت‌ها هستند، جمله ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ خبلی جای دقت است ایضا جمله ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ، دقت در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵۱

آیات نشان می‌دهد که هر یک از آنها قشری از مخلوقات با شعور و با فهم خدای سبحان هستند، درست است که ظاهراً آنها در علم و صنعت تکامل ندارند ولی بعضی از آنها در حد خود از انسان پیشرفته‌ترند.

در نتیجه باید بدانیم، اقشار موجودات زنده مانند ما انسانها، امتها و جامعه‌ها هستند، همانطور که ما به آنها نگاه می‌کنیم آنها هم به ما آن طور نگاه می‌کنند پس ما در روی زمین تنها نیستیم، این آیات می‌توانند مسائل بسیاری را برای ما مطرح کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵۲

[سوره النمل (۲۷): آیات ۲۹ تا ۴۴]

اشاره

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹) إِنَّهُ مِنْ سَيِّمَانٍ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰) أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أَوْلَاؤُا قُوَّةٍ وَ أَوْلَاؤُا بِأَسِّ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳)

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَآهَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴) وَ إِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵) فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمَدُّونَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶) ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنَخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ (۳۷) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰) قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱) فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ أَوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲) وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۴۳)

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵۳

۲۹- ملکه گفت: ای درباریان نامه محترمی به سوی من انداخته شده است.

۳۰- آن از سلیمان و چنین است: بنام خدای رحمان رحیم.

۳۱- بر من برتری نجوئید به حالت تسلیم پیش من آئید.

۳۲- ملکه گفت: ای درباریان در کار من رأی بدهید من بی حضور شما تصمیمی نمی گیرم

۳۳- گفتند: ما دارای نیرو و صاحب شجاعت سختیم، کار مربوط به تو است، بین چه فرمان می دهی؟

۳۴- گفت پادشاهان به شهری داخل بشوند، آنجا را فاسد می کنند، مردمان عزیز آنجا ذلیل می کنند، کارشان همین است. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵۴

۳۵- من به آنها هدیه‌ای خواهم فرستاد، و منتظر خواهم ماند تا فرستادگان با چه جوابی بر می گردند.

۳۶- چون فرستاده پیش سلیمان آمد، سلیمان گفت آیا مرا با مال حقیر کمک می کنید؟ آنچه خدا به من داده از آنچه به شما داده بهتر است، بلکه شما به هدیه خود شادمان هستید.

۳۷- به سوی آنها برگرد، قسم می خورم لشکریانی به طرف آنها خواهم آورد که طاقت مقابله با آنها را ندارند و از شهر به حالت ذلت خارجشان خواهم کرد.

۳۸- سلیمان گفت: ای مردم کدام یک از شما تخت ملکه را پیش من می آورد، پیش از آنکه به حالت تسلیم بیایند.

۳۹- نیرومندی از جن گفت: من قبل از آنکه از این مجلس برخیزی آن را می آورم، من بر آوردن آن نیرومند و امین هستم.

۴۰- آنکه علمی از کتاب در نزد او بود گفت: من پیش از آنکه نگاهت به سوی تو برگردد آن را می آورم چون سلیمان تخت را پیش خود حاضر دید، گفت این از فضل پروردگار من است تا امتحانم کند، آیا سپاس می کنم یا کفران هر که شکر کند به نفع خود می کند و هر که کفران نماید، خدای من بی نیاز و کریم است

۴۱- سلیمان گفت: تختش را بر او ناشناخته کنید، تا ببینم آن را می شناسد یا به شناختن راه پیدا نمی کند؟

۴۲- چون ملکه آمد، گفته شد: آیا تخت تو چنین است؟ گفت گویا خودش است پیش از این به قدرت سلیمان واقف بوده و تسلیم بوده‌ایم.

۴۳- آنچه (آفتاب) جز خدا می پرستید، او را از اسلام به خدا مانع شد، که او از قوم کافر بود.

۴۴- گفته شد: داخل کاخ شو، چون آن را دید گمان کرد آبی بزرگ است، دو ساق خویش عریان نمود، سلیمان گفت: این کاخی است صاف شده از شیشه‌ها، ملکه گفت خدایا من به خود ظلم کرده‌ام، با سلیمان به خدای جهانیان اسلام آوردم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵۵

کلمه‌ها

کریم: منظور از کریم در آیه ظاهراً گرامی و محترم است، از ابن عباس نقل شده: کریم به معنی مهر شده است.

تعلو: علو (بر وزن قفل) بلندی علاء: برتری أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ: بر من برتری نجوئید تکبر نکنید.

بأس: سختی. در اینجا به معنی شجاعت و بزرگواری است.

عزّة: عزیزها. «اذلّة»: ذلیلها.

قبل: (بر وزن عنب) طاقت. نزد. طرف. منظور از آن معنی اول است لا قَبِيلَ لَهُمْ آنها را طاقت مقابله نیست.

صاغرون: صغار (بفتح اول): ذلت و خواری. صاغز: ذلیل. راغب گوید:

صاغر کسی است که به پستی راضی باشد.

عفریت: زیرک قوی. در اقرب الموارد گوید: گویند: «رجل عفریت و اسد عفریت» یعنی مرد قوی و شیر قوی. طبرسی فرماید: عفریت از عفر به معنی خاک است که او حریف خویش را به خاک می‌اندازد، به معنی «النافذ فی الامر و الخبیث المنکر» نیز آمده است. ابو موسی در نامه خود درباره علی علیه السلام گفته: «غشیهم یوم بدر لیثا عفریتا» روز بدر مانند شیری قوی و زیرک بر سر کفار آمد. (نهایه).

طرفک: طرف (بر وزن عقل) نگاه کردن. چشم. راغب پلک چشم و تحریک پلک گفته است، آن در آیه به معنی نگاه و یا چشم به هم زدن است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵۶

نکروا: نکر (بر وزن فرس و قفل) نشناختن نَکَرُوا لَهَا عَرَشَهَا: تخت ملکه را باو ناشناخته کنید یعنی نگوئید این تخت توست.

صدها: صد و صدود گاهی به معنی اعراض است و گاهی به معنی منع کردن، در آیه معنای دوم مراد است.

الصرح: کاخ و هر بناء عالی. اصل صرح به معنی آشکار شدن است گویی.

کاخ را به علت آشکار بودن صرح گفته‌اند.

لجء: آب بزرگ. «بحر لجی»: دریای بزرگ متلاطم.

ممرد: (به صیغه مفعول) صاف شده. معنای اولی آن عاری شدن و مستمر بودن است.

قواریر: شیشه‌ها. مفرد آن قاروره است.

شرحها

در دنباله ماجرای سلیمان علیه السلام در این آیات می‌خوانیم: ملکه سبأ پس از دریافت نامه سلیمان آن را به درباریان خواند که نوشته بود، بی‌ایند تسلیم شوید آن گاه ملکه از حاضران نظر خواهی کرد، گفتند: ما آماده پیکار هستیم، باز رأی، رأی تو است.

ملکه گفت: سلیمان اگر داخل مملکت ما شود، سبب هرج و مرج خواهد شد، من اول هدیه‌ای پیش او می‌فرستم، تا به بینم چه رفتار خواهد کرد (شاید هدیه را قبول کرده، برگردد). چون فرستاده ملکه پیش سلیمان آمد، سلیمان گفت: من به مال حاجت ندارم، برو و به ملکه بگو. اگر تسلیم نشوید با لشکریانی که تاب مقاومت آنها را ندارید حمله خواهم کرد و از شهر بیرونتان خواهم نمود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵۷

چون فرستاده برگشت، سلیمان از حاضران خواست تخت ملکه را پیش از آمدن ملکه در نزد سلیمان حاضر کنند عفریتی گفت من پیش از آنکه این جلسه تمام شود آن را می‌آورم، عاصف بن برخیا وزیر سلیمان گفت، من در یک چشم به هم زدن حاضر می‌کنم و حاضر کرد، سلیمان شکر نعمت به جای آورد بالاخره ملکه سبأ پیش سلیمان آمد و از دیدن آیات بینات اسلام آورد.

۲۹-۳۱- قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ، إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ.

ملکه با این سخن وصول نامه سلیمان را اعلام کرد، و آن دو کلمه بود:

بنام خدای رحمان رحیم ای قوم سبأ بر من برتری نجوئید، به حالت تسلیم پیش من بیائید. معلوم می‌شود به آن حضرت هم بسم الله الرحمن الرحيم داده شده بود، چون زبان سلیمان عبری بود ظاهراً ترجمه عربی آن بسمله بوده است.

۳۲- قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ.

ملکه که نام او را بلقیس گفته‌اند با این سخن از درباریان نظر خواهی کرد که در مقابل نامه سلیمان چه کنم و چه جوابی بدهم؟

اضافه کرد که من بدون حضور شما تصمیمی نمی‌گیرم.

۳۳- قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسِّ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ.

منظور از قوه در اینجا چیزی است که با آن به دفع دشمن قدرت و قوه پیدا می‌شود و آن شامل نفرات می‌باشد یعنی ما صاحب نیرو و صاحب شجاعت هستیم با این سخن قلب او را راحت و اضطرابش را دفع کرده‌اند، سپس اظهار اطاعت نموده و گفته‌اند: هر چه فرمایی همانست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵۸

۳۴- قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَهَا أَهْلَهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ.

ملکه در این آیه استدلال می‌کند که جنگ نتیجه‌اش تخریب، ذلیل شدن عزیزهاست، صلاح نیست فوری تصمیم جنگ بگیریم، معلوم می‌شود که سلیمان به دیار آنها خیلی نزدیک شده بود به طوری که در صورت شروع جنگ دخول لشکریانش به آن دیار حتمی بود، منظور از ذلیل کردن، کشتن اسیر گرفتن حکومت راندن و امثال آنست جمله وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ اشاره به ادامه کار پادشاهان است، صدر آیه فقط خبر از کارهای آنها بود.

گویند: این جمله از کلام خداست نه کلام ملکه. ولی آن بعید است، به هر حال این آیه مقدمه آیه بعدی است که فرستادن هدیه باشد.

۳۵- وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ.

یعنی تصمیم جنگ و یا صلح را بعد از برگشتن فرستادگان خواهم گرفت لفظ مرسلون حاکی است که آورندگان هدیه یک هیئت بوده‌اند، راجع به اندازه هدیه و اینکه چه چیز بود، انسان از دیدن اقوال ابن عباس و قتاده و امثال آن شاخ در می‌آورد، رجوع شود به مجمع البیان.

۳۶- فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ.

فاعل «جاء» شاید مال و شاید رئیس آن هیئت باشد منظور «هدیتکم» هدیه‌ایست که آن قوم به یکدیگر می‌فرستادند. نکره آمدن مال برای «تحقیر» است یعنی مرا با مالی که اعتنایی به آن ندارم یاری می‌دهید! آنچه خدا از نبوت حکومت و ثروت به من داده است از هدیه شما بهتر است، بلکه این شما هستید که به هدیه فیما بین خود شاد می‌شوید اما من اعتنایی به این چیزها ندارم، تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۷، ص: ۴۵۹

آن وقت ادامه داد:

۳۷- ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ.

خطاب به سرپرست هیئت است، لام فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ برای قسم است هکذا در لَنُخْرِجَنَّهُمْ جمله وَهُمْ صَاغِرُونَ شاید، ادامه ذلت باشد، یعنی در حال ذلت، اخراج می‌کنیم و سپس در همان حال نگاه می‌داریم که اعتنایی به آنها نیست.

در کلام حذفی در نظر است یعنی «فان لم یأتونی مسلمین فلنأتینهم». فرستادگان به سوی ملکه باز گشتند. سلیمان که می‌دانست ملکه با اشراف خود از در مسالمت خواهند آمد، خواست پیش از آمدن او تخت وی را در نزد خودش حاضر کند.

۳۸- قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَئْيُكُم يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ.

از ذیل آیه معلوم می‌شود که به سلیمان خبر داده‌اند: ملکه با درباریان با عرض تسلیم به حضور تو می‌آیند، لذا خواسته است با حاضر کردن تخت، قدرت موهومه خود را به او بنمایاند علی‌هذا به اطرافیان فرموده: کیست که تخت ملکه را پیش از آمدن آنها، نزد من بیاورد؟

۳۹- قَالَ عَفْرِيَّتٍ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ.

معلوم می‌شود که جنّ مجسم و مرئی بوده است، درباره تمثّل جنّ و ملائکه در سوره هود/ ۶۹ سخن گفته‌ایم.

به هر حال یکی از قویترین افراد جنّ گفت: من پیش از آنکه از این جا برخیزی تخت را می‌آورم. «آتیک» اسم فاعل یا صیغه متکلم

است «علیه» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۶۰

راجع به اتیان می‌باشد یعنی من بر آوردن قدرت دارم و در این کار خیانت نمی‌کنم.

۴۰- قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ.

در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده: گوینده این سخن آصف بن برخیا وصی سلیمان بود، و این علم را سلیمان به اذن خدا به او تعلیم کرده بود.

در مجمع البیان اضافه کرده او خواهرزاده سلیمان و یکی از صدیقین و وزیر سلیمان بود و اسم اعظم می‌دانست که اگر کسی با آن دعا کند خدا اجابت فرماید.

ناگفته نماند: در اینجا سخن از علم است نه از اسم اعظم مگر آنکه بگوئیم: اسم اعظم از سنخ علم است، مراد از «الکتاب» لوح محفوظ یا کتاب طبیعت است، می‌دانیم که در این جهان رازهای ناگشوده بسیار است، این علم از سنخ علمی است که در و لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا غَدِثًا.

فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ.

از جمله فلما رآه ... معلوم می‌شود که در همان حال تخت در نزد سلیمان حاضر شده است. «هذا» اشاره است به احضار تخت. یعنی احضار تخت در کمتر از طرفه العین از فضل پروردگار من است بی‌آنکه مستحق این کار بوده باشم، خدا می‌خواهد با این فضل و کرم مرا بیازماید. سپس اشاره به یک قاعده کلی کرد که شکر و کفران به خود انسان راجع است خدا به شکر کسی احتیاج ندارد.

در اینجا دو تا مطلب هست، اول اینکه: این علم در نزد امامان علیهم السلام تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۶۱

نیز بود. دوم اینکه آن خارج از قانون عالم نیست که در نکته‌ها خواهد آمد.

۴۱- قَالَ نَكَرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرًا أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ظاهراً نظر سلیمان امتحان هوش و زیرکی ملکه بوده است، چنان که منظور از آوردن تخت، نشان دادن معجزه می‌باشد. تا قبول نبوت وی بر ملکه و درباریان آسان شود و الله اعلم، این در وقتی بوده که سلیمان می‌دانست ملکه می‌آید.

۴۲- فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ.

کلمه أَ هَكَذَا عَرْشُكِ در تنکیر از «أ هَذَا عَرْشُكِ» ابلغ است به نظر می‌آید: او به محض دیدن تخت، آن را شناخت ولی نگفت: همان است، زیرا اینطور گفتن احتیاج به استدلال داشت لذا گفت «کانه هو» سپس اضافه کرد:

احتیاج به اینگونه تعریض و نشان دادن نیست بلکه پیش از این ما به قدرت سلیمان عالم بوده و تسلیم شده‌ایم، علی هذا «قبلها» راجع است به معجزه تخت، یا آن حالت نشان دادن، أُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا ... نیز از کلام ملکه است (از المیزان) شاید: علم به قدرت سلیمان از جریان نامه آوردن هدهد و یا از شنیدن و دیدن سائر دلائل بوده است.

۴۳- وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ از این آیه معلوم می‌شود که به قدرت سلیمان معتقد شده و تسلیم گشته بود ولی هنوز اسلام نیاورده و معتقد به نبوت سلیمان نشده بود، متعلق «صدها» اسلام و «ما» عبارت است از آفتاب یعنی آفتاب پرستی او را از اسلام به خدا باز داشت زیرا که او از قوم کافر بود و در کفر از دین آنها تبعیت می‌کرد. از آیه تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۶۲

بعدی معلوم می‌شود: همه اینکارها در غیاب سلیمان انجام گرفته است، آن گاه به وی اجازه داده شد که وارد کاخ و حضور سلیمان شود.

۴۴- يَلِ لَهَا اذْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبْتَهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ

در اینجاست که به حضور سلیمان اجازه یافت و دربان گفت: داخل قصر سلیمان شوید، چون کاخ آئینه بند بود، از شفافیت آن احساسی کرد که آنجا آب بزرگی است، فکر کرد شاید آنها سیاستی است لذا ساقهای خویش را عریان کرد، لباسش را جمع نمود

تا خیس نشود ولی سلیمان فرمود: آب نیست، بلکه این قصر آئینه بند است.

در آنجا بود که با دیدن آیات بینات و با یاد آوردن جریان تخت و مانند آن، پرده از قلبش برداشته شد و اسلام آورد.

لَتَرْبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

. گویی: منظور از ظلم بر نفس آنست که ای کاش قبل از این اسلام آورده بودم در این تأخیر با خودم ظلم کرده‌ام عَ سُلَيْمَانَ

شاید حکایت از آن باشد که اسلام من از سنخ اسلام سلیمان است.

نکته‌ها

آوردن تخت ملکه از دور:

در رابطه با آیه اَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَزْتَدَّ إِلَيْكَ طَرُفُكَ لازم است در نظر بیاوریم: بشر در گذشته موفق شد به وسیله سیم، صدا را از جاهای دور منتقل کند، لذا از تلگراف و تلفن استفاده کرد، سپس در اثر پیشرفت علم معلوم شد، وجود سیم تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۷، ص: ۴۶۳

رابط نیز ضرور نیست، با کشف امواج رادیویی انتقال صدا از راههای دور بدون سیم امکان پذیر و عملی شد. آن گاه با اختراع تلویزیون. انتقال عکس از راههای دور میسر گردید. از این راه می‌دانیم که انتقال اشخاص و اجناس نیز از این قانون مستثنی نیست و

امکان دارد، نهایتاً بشر به این حد از قدرت نرسیده است و شاید تا ابد هم نرسد ولی آن در محدوده قانون طبیعی جهان است. کار آصف بن برخیا آن بود که ورق را بالاتر زد، کلینی رحمه الله در کافی باب مولد ابی جعفر حضرت جواد صلوات الله علیه نقل می‌کند که آن حضرت مردی را از شام به کوفه، از کوفه به مدینه، از مدینه به مکه، و بعد از ادای مناسک از مکه به شام برگردانید، سال بعد این عمل را تکرار فرمود. این عمل نظیر عمل آصف بن برخیا درباره تخت ملکه سبأ است.

اسم اعظم و امامان علیهم السلام:

در کافی کتاب الحجۃ «باب ما اعطی الأئمة علیهم السلام من اسم الله الاعظم» سه روایت نقل شده است از جمله جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود: اسم اعظم خدا بر هفتاد و سه حرف است، در نزد آصف فقط یک حرف از آنها بود.

آن را بر زبان آورد، زمین ما بین او و تخت بلقیس فرو رفت تا تخت را با دستش گرفت، سپس در کمتر از یک چشم بهم زدن به حالت اول برگشت. نزد ما امامان هفتاد و دو حرف از آن حروف هست یک حرف باقی مخصوص خداست در علم غیب که پیش او است ...

«عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال: إن اسم الله الاعظم علی ثلاثه و سبعین حرفا و انما کان عند آصف منها حرف واحد فتکلم به فحسف بالارض ما بینه و بین سریر بلقیس حتی تناول السریر بیده ثم عادت الارض کما کانت اسرع من تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۷، ص: ۴۶۴

طرفة العين و نحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان و سبعون حرفا و حرف واحد عند الله تعالی استأثر به فی علم الغیب عنده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»

این روایت را طبرسی رحمه الله در اعلام الوری از کافی نقل کرده است، نگارنده از خود کافی نقل نمودم.

(اللهم صل على محمد و آل محمد)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۶۵

[سوره النمل (۲۷): آیات ۴۵ تا ۵۸]

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵) قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَعْجِلُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷) وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ شَيْعَةٌ رَهِيطٌ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۴۹)

وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۰) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲) وَانجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳) وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴)

أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَبْغِضُونَ (۵۶) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ (۵۷) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ (۵۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۶۶

۴۵- هر آینه به تحقیق به سوی قوم ثمود و برادرشان صالح را فرستادیم که عبادت کنید خدا را، ناگاه آنها دو گروه شدند که با هم خصومت می کردند.

۴۶- گفت: ای قوم من چرا پیش از رحمت، عذاب را به عجله می خواهید؟! چرا از خدا آمرزش نمی خواهید تا مورد رحمت واقع شوید.

۴۷- گفتند: تو و پیروانت را به فال بد گرفتیم گفت: فال بد شما پیش خداست، لیکن شما قومی هستید که امتحان می شوید.

۴۸- در شهر صالح نه نفر بودند که در آنجا فساد می کردند و اصلاح نمی نمودند.

۴۹- گفتند به خدا هم قسم شوید که صالح و اهل او را در شب می کشیم، آن گاه به جانشین او می گوئیم: در قتل اهل او حاضر نبوده ایم و راستگوییم.

۵۰- مکر بخصوصی کردند، تدبیر بخصوصی نمودیم حال آنکه نمی دانستند.

۵۱- بنگر عاقبت مکرشان چه شد، ما آنها و قومشان را همگی هلاک کردیم.

۵۲ آن خانه‌های خالی آنهاست در اثر ظلمشان، در آنچه گفته شد عبرتی هست به قومی که می دانند.

۵۳- نجات دادیم کسانی را که ایمان آورده بودند.

۵۴- یا دآر لوط را که به قوم خود گفت: آیا به عمل لوط می آئید با آنکه می بینید.

۵۵- آیا شما از روی میل مقاربت، به طرف مردان می آئید نه زنان، بلکه شما قومی نادان هستید.

۵۶- جواب قوم لوط نبود مگر آنکه گفتند: خانواده لوط را از شهر خویش بیرون کنید که آنها انسانی هستند از کار شما کناره گیری می کنند.

۵۷- لوط و خانواده اش را نجات دادیم مگر زنش را که از بازماندگان قرار داده بودیم

۵۸- بر آنها باران بخصوصی بارانندیم، باران انذار شدگان بد بارانی بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۶۷

کلمه‌ها

ثمود: نام قوم صالح علیه السّلام که در سوره شعراء و سوره‌های دیگر گذشت اظیرنا: صیغه متکلم مع الغیر در اصل «تظیرنا» است «تاء» به «طاء» عوض شده و در ادغام به علت ساکن شدن حرف اول همزه مکسور بر آن اضافه شده است معنای آن «به فال بد گرفتیم» است. تطیر: تشأم و فال بد زدن.

رھط: عشیره و قوم. راغب گوید: اطلاق رھط بر عشیره در صورتی است که از ده کمتر باشند، قاموس آن را از سه یا هفت تا ده و یا از ده کمتر گفته است. مراد از آن در آیه شخص است چنان که خواهد آمد. تقاسموا: با همدیگر قسم بخورید (هم قسم شوید).

لبنینه: تیبیت: انجام دادن کار در شب «بیت الامر: عمله او دبره لیلا» منظور از آن در آیه کشتن صالح علیه السّلام در شب بود.

مھلک: (بر وزن محمل) مصدر میمی است به معنی هلاک شدن.

مکر: تدبیر. اعم از آنکه در کار بد باشد یا در کار خوب. در مفردات و اقرب الموارد گوید: مکر آنست که شخص را به حیلای از مقصودش منصرف کنی، آن دو نوع است محمود و مذموم محمود آنست که از آن کار خوبی مراد باشد و مذموم به عکس است.

دمرناهم: تدمیر: هلاک کردن. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۶۸

خاویة: خوی: خالی شدن. سقوط. «قوی بطنه من الطعام» شکمش از طعام خالی شد «خاویة»: خالی.

یطهرون: آن در اصل به معنی «پاک می کنند» است مراد از آن در اینجا تنزه و کناره گیری است.

غابرین: غابر کسی را گویند که بعد از رفتن دیگری باقی ماند.

«غابرین»: ماندگان.

شرحها

در این آیات حالات صالح و لوط علیهما السّلام نقل شده که علت آمدن شرح حال آنها در اول سوره گفته شد. در این آیات می خوانیم که آن دو پیامبر گرامی قوم خویش را به توحید خواندند ولی دعوتشان مؤثر واقع نشد قومشان در اثر لجاجت و عناد، گرفتار شده و از بین رفتند.

۴۵- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ.

منظور از فریقین، گروه کافر است که عده‌ای دعوت آن حضرت را قبول کرده میان آنها و کفار اختصاص به وجود آمد، مخاصمه آنها در سوره اعراف/ ۷۵ و ۷۶ چنین آمده است: قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ.

«اخواهم» حاکی است که صالح از خود آن قوم بود، «اذا» ی فجائیه شاید برای آن باشد که می بایست همه به صالح ایمان بیاورند ولی ناگهان آنها دو گروه شدند باید دانست در تکرار حالات پیامبران نکته‌هایی نقل می شود که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص:

۴۶۹

منحصر بفرد هستند، بدینگونه می شود گفت که نقل حالات آنها و لو بعنوان شاهد مثال تکرار صرف نیست مثلاً نقشه قتل صالح و

خانواده‌اش به جز سوره نمل در هیچ جا گفته نشده است، شما اگر در حالات پیامبران دقت کنید خواهید دید که در هر قصه نکته‌ایست که در دیگری نیست.

۴۶- قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

منظور از سیئه عذاب و از حسنه رحمت است، آنها به صالح گفتند: اگر راست می‌گویی عذاب موعود را برای ما بیاور، شاید آن همان باشد که در سوره اعراف / ۷۷ می‌خوانیم: فَعَقِّرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ صالح علیه السّلام تویبیشان می‌کند که چرا آمدن عذاب را به عمل می‌خواهید، استغفار کنید و از شرک برگردید تا مورد رحمت واقع شوید.

۴۷- قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِيَمِينِكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ.

آنها به صالح گفتند: تو و پیروانت را به فال بد گرفتیم، شما سبب گرفتاری و اختلاف شدید میان ما شدید، احتمال دارد بعد از بعثت آن حضرت به بلا- یا گرفتار شده باشند، زیرا به حکم و لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ انعام / ۴۲ بعد از آمدن پیامبران قحطی و امثال آن می‌آید تا مردم به درگاه خدا ناله کنند.

صالح در جواب فرمود: فال بد و عذاب شما نزد خداست، عذابی که از اعمال شما ناشی می‌شود، یعنی اعمال زشت شما که در نزد خدا محفوظ است شما را به عذاب کشیده و به عذاب خواهد کشید، من برای شما فال بد نیستم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۷۰

نظیر قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ یس / ۱۹، أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ اعراف / ۱۳۱.

آن گاه از این سخن اعراض کرده فرمود: بلکه با آمدن من و با این گرفتاریها آزمایش می‌شوید تا هر که لیاقت هدایت دارد، هدایت بشود و بر دیگران حجت تمام گردد، در سوره اسراء / ۱۳ ذیل آیه وَ كَلَّلَ إِنْسَانٍ الْأَرْمَنَاءُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ روشن شد که چرا عمل را طائر گویند.

۴۸- وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ.

این آیه و آیه بعدی در رابطه با نقشه‌ایست که طاغوتیان بر علیه آن حضرت می‌کشیدند، طبرسی و زمخشری رهط را اشخاص و نفر معنی کرده‌اند، یعنی در شهر نه نفر از اشراف قوم بودند که فساد به بار می‌آوردند، همانها نقشه کشتن ناقه صالح را کشیدند دو مفسر فوق نام آن نه نفر را نقل کرده‌اند.

در جواب اینکه ممیز عدد از سه تا ده باید جمع باشد گفته‌اند: رهط در معنی جمع است یعنی: «و كان في المدينة تسعة انفس»، نظر به معنی رهط ظاهراً آن نه نفر از یک خانواده بوده‌اند که معنی اصلی آن خویش و قبیله است.

۴۹- قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ.

نقشه قتل آن حضرت یکی از کارهای مفسد آنها بود که گفتند: هم قسم شوید شب هنگام صالح و خانواده‌اش را بکشیم، سپس به وارث او اگر خونبها بخواهد. یا ادعا کند شما او را کشته‌اید بگوئیم: ما در قتل او و اهلش حاضر نبوده‌ایم و بی‌خبریم و در این گفته راستگویم مَهْلِكَ أَهْلِهِ شامل قتل صالح تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۷۱

نیز هست نظیر: وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ غافر / ۴۵، جریان نقشه قتل صالح فقط در سوره نمل آمده است.

باید دانست تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ حاکمی است که آنها خدا را به عنوان خالق باور و یقین می‌کردند، شرک آنها در عبادت بود.

۵۰- وَ مَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرُنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

مکر آنها نقشه قتل صالح بود، مکر خدا هلاک کردن همه آنها، ظهور آیه آنست که تصمیم به قتل صالح گرفته‌اند ولی پیش از آنکه تصمیم‌شان به اجرا در آید عذاب آنها را ناگهان گرفته است، بی‌آنکه بدانند، از بعضی نقلها معلوم میشود نقشه قتل آن

حضرت بعد از کشتن ناقه و در عرض آن سه روز بوده که آن حضرت گفته بود: تَمَتُّوْا فِی دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ ذَلِکَ وَعِدُّ غَیْرِ مَکْدُوْبٍ هُوْدٍ / ۶۵ گفتند: صالح گمان می‌کند بعد از سه روز از کارها فارغ می‌شود ما قبل از سه روز کار او و اهلش را تمام می‌کنیم.

۵۱- فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ مَکْرِهِمْ اَنَا دَمْرُنَاهُمْ وَ قَوْمُهُمْ اَجْمَعِیْنَ.

ضمیر «دمرناهم» به تَشْبِیْهٍ رَهْطٍ راجع است، یعنی آنها و قومشان را یک جا هلاک کردیم. آیات قرآن شاهد است که آنها با صاعقه و برق زدگی هلاک شده‌اند.

۵۲- فَبَلَکَ یُبِیْئُهُمْ خَاوِبَةٌ بِمَا ظَلَمُوا اِنَّ فِیْ ذَلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ.

ظلم در اینجا شرک و کفر را نیز شامل است اِنَّ الشَّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ لقمان / ۱۳ «یعلمون» ظاهراً به معنی درک و فهم است، آیه شریفه می‌فهماند:

این عذاب برای قوم صالح، انتقام و برای دیگران عبرت بوده و هست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۷۲

۵۳- وَ اُنْجِیْنَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ کَانُوْا یَتَّقُوْنَ.

صالح و مؤمنان پیش از آمدن عذاب، از آنجا رفته بودند، ایمان و تقوایشان سبب نجات آنها گردید و الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوٰی طه / ۱۳۲، وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ اعراف / ۱۲۸ ناگفته نماند وَ کَانُوْا یَتَّقُوْنَ در جای عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ است.

۵۴- وَ لُوْطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِیْهِ اُتَاوْنَ الْفَاحِشَةَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُوْنَ.

مراد از فاحشه عمل لواط است وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُوْنَ یعنی یکدیگر را در حال عمل می‌بینید و نگاه می‌کنید نظیر: وَ تَاوَنَ فِی نَادِیْکُمْ الْمُنْکَرُ عَنْکَبُوْتَ ۲۹، طبرسی رحمه الله آن را بصیرت فرموده: یعنی در حالی که می‌دانید این عمل کار زشتی است «و لوطاً» تقدیرش «و ارسلنا لوطاً» است.

۵۵- اَ اِنَّکُمْ لَتَاوَنَ الرَّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُوْنِ النِّسَاءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ.

این آیه بیان اُتَاوْنَ الْفَاحِشَةَ در آیه قبلی است، شهوه به معنی میل و اشتهاست، استفهام برای انکار می‌باشد بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ یعنی اینکار مطابق فطرت و خلقت انسانی نیست بلکه شما نادان هستید که اینکار را می‌کنید المیزان فرموده: بلکه شما قومی جاهل هستید که امیدی به هدایتتان نیست.

۵۶- فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِیْهِ اِلَّا اَنْ قَالُوْا اَخْرِجُوْا آلَ لُوْطٍ مِنْ قَرْیَتِکُمْ اِنَّهُمْ اُنَاسٌ یَّتَطَهَّرُوْنَ.

جمله اخیر را ظاهراً بعنوان مسخره گفته‌اند یعنی از اینکار تنزه و کناره گیری می‌کنند.

۵۷- فَانْجِیْنَاہُمْ وَ اَهْلَهُ اِلَّا اَمْرَاۗتَهُ قَدَرْنَا مِنْ الْغَابِرِیْنَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۷۳

منظور از اهل، دختران لوط است «قدرناها» یعنی قرار دادیم او را از باقی ماندگان.

۵۸- وَ اَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ الْمُنْذَرِیْنَ.

مراد از «مطرا» باریدن سنگ است وَ اَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّیْلِ حِجْرٍ / ۷۴، مشروح جریان لوط علیه السلام در سوره هود و جاهای دیگر گذشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۷۴

[سوره النمل (۲۷): آیات ۵۹ تا ۶۶]

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ (۵۹) أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حِبْدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۰) أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۱) أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يُجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا تَدْكُرُونَ (۶۲) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۳)

أَمَّنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَزُفُّكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۴) قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵) بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلِ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (۶۶)

۵۹- بگو: حمد برای خداست و بگو: سلام بر بندگان خدا که انتخابشان کرده است، آیا خدا بهتر است یا آنچه بر خدا شریک می‌کنند؟ تفسیر احسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۴۷۵

۶۰- بتها بهتر است یا آنکه آسمانها و زمین را آفریده و از آسمانها برای شما باران فرستاده با آن باغهای سرور آور را رویانندیم، نبود بر شما که درختان آنها را برویاند، آیا معبودی با خدا هست نه، بلکه آنها قومی هستند که از حق عدول می‌کنند.

۶۱- (بتها بهتراند) یا آنکه زمین را قرارگاه کرده، و در وسطهای آن نهرها قرار داد و میان دو دریا حائلی آفرید، آیا معبودی با خدا هست، نه بلکه بیشترشان نادانند.

۶۲- (اصنام بهتراند) یا خدایی که لاعلاج را بوقت خواندن، اجابت می‌کند و بدی را می‌برد و شما را جانشینان زمین می‌گرداند آیا معبودی در ردیف خدا وجود دارد کم متذکر می‌شوید.

۶۳- (بتان خوبند) یا خدایی که شما را در شبهای خشکی و دریا هدایت می‌کند و خدایی که بادها را پیش از باران رحمتش بشارت ده می‌فرستد آیا معبودی با خدا وجود دارد، برتر است خدا از آنچه شریک قرار می‌دهند.

۶۴- یا خدایی که خلقت را شروع کرده سپس از سر می‌گیرد و خدایی که از آسمان و زمین روزیتان می‌دهد آیا معبودی با خدا هست؟ بگو اگر راستگو بود دلالتان را بیاورید.

۶۵- بگو: آنان که در آسمانها و زمین هستند غیب را نمی‌دانند، خدا غیب را می‌داند و نمی‌دانند کی مبعوث می‌شوند.

۶۶- بلکه علمشان درباره آخرت قطع شده بلکه از آخرت در شکند، بلکه از آخرت کور دل می‌باشند.

کلمه‌ها

اللَّهُ: با مد در اصل «الله» است با همزه استفهام.

بَهْجَةٌ: ذات بَهْجَةٍ: شادی آور. بهجت: خوش منظر که بیننده را شاد می‌کند. فعل آن از باب «کرم یكرم» است.

يَعْدِلُونَ: آن از عدول است یعنی از حق عدول می‌کنند، به نظر بعضی:

غیر خدا را با خدا برابر می‌کنند. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۴۷۶

قرار: قرارگاه. قرار مصدر و اسم هر دو آمده است مصدر آن به معنی استقرار می‌باشد، شاید در آیه مصدر از برای فاعل است یعنی مستقر و ثابت.

خلال: وسطها. خلل (بر وزن شرف): گشادگی میان دو چیز، جمع آن خلال است.

رواسی: کوه‌های ثابت و راسخ، واحد آن راسیه است: «رسا الشيء یرسو رسوا: ثبت».

حاجز: مانع و حائل «الحجز: المنع».

مضطر: ناچار. لاعلاج. کسی که اضطرار و ناچاری او را گرفته است.

یکشف: کشف: زایل کردن و از بین بردن: به معنی اظهار نیز آید:

«كشَفَ اللهُ غَمَهُ: ازاله كَشَفَ الشَّيْءَ: اظْهَرَهُ».

السوء: بفتح اول مصدر است به معنی بدی و بضم اول اسم است به معنی بد و ناگوار و بلا.

بشرا: (بر وزن قفل) بشارت دهنده‌ها آن، جمع بشیر است هاتوا: اهم فعل است بمعنی «بیاورید» ادارك: درك (بر وزن شرف) و ادراك: رسیدن به چیزی «ادراك» در اصل تدارك است «تاء» به «دال» عوض شده و در آن ادغام گردیده است و برای حذر از ابتداء به ساکن همزه مكسوره به اول آن آمده است، بعضی «ادراك» را به معنی «تمام شد، به آخر رسید، مضمحل شد» گفته‌اند چنان که در جوامع الجامع نقل فرموده است المیزان فرماید: تدارك آنست که اجزاء شیء پشت سرهم آید تا چیزی از آنها باقی نماند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۷۷

عمون: راغب گوید: فاقد بصیرت را اعمی و عمی (بر وزن کتف) گویند جمع «عمی» عمون است یعنی فاقدان بصیرت.

شرحها

آیات شریفه در زمینه توحید و نفوذ مشیت خدا در خلقت و تدبیر جهان است، گویا منظور خدای سبحان از طرح این آیات آنست که: ما مردم را هم به وسیله پیامبران هدایت کرده‌ایم (هدایت تشریعی) و هم به وسیله آیات کون و نظام متقن جهان (هدایت تکوینی). آنچه در گذشته از حالات رسولان پنجگانه گفته شد، راجع به هدایت تشریعی بود و آیات فوق در رابطه با هدایت تکوینی است در واقع آنچه نظام جهان به زبان تکوین می‌گوید همانست که انبیاء به زبان تشریح فرموده‌اند.

آیه اول گوید: سپاس خدا را که دو راه تشریح و تکوین را بر روی مردم باز کرده و سلام بر رسولان که خدا آنها را برای هدایت برگزیده و آنها این مسئولیت را بر عهده گرفته‌اند، در آیات فوق چندین رقم استدلال مطرح است و در هر یک بعد از بیان دلیل، فرموده است: أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ؟ یعنی کمترین توجه کافی است که شخص با این دلایل به وجود خدا و توحید او راه یابد. در آخر فرموده بودن علم به آخرت، مشرکان را به این دلایل بی تفاوت کرده است.

ناگفته نماند: مطالب آیات، بسیار حیرت انگیز و در فرازهایی بسیار عالی بیان شده است، ما پیوسته با این آیات بینات روبرو هستیم که از کثرت ظهور خفاء پیدا کرده‌اند، نکته دیگری که در آیات روشن شده آنست که تدبیر از خلقت قابل انفکاک نیست. محال است که خلقت جهان از خدا و تدبیر آن از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۷۸

موجودات دیگر باشد، موجوداتی که آفریده خدا هستند.

۵۹- قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ.

پس از آنکه حالات انبیاء گذشته که همه در راه توحید قدم برداشته‌اند، بیان گردید سخن منتقل می‌شود به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَامٌ: همه حمدها خدا راست که آفریده و هدایت کرده و بگو سلام بر بندگان که برای هدایت برگزیده شده‌اند. این سخن، مقام و عظمت پیامبران را در حد بسیار عالی ترسیم می‌کند بالاتر از این خداوند خودش به آنها سلام می‌دهد. وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صفات / ۱۸۱ و در آیات ۷۹ و ۱۰۹ و ۱۲۰ و ۱۳۰، خدا بر نوح ابراهیم، موسی و هارون و الیاسین سلام فرموده است:

آن گاه فرموده. خدا بهتر است که همه نعمتها و هدایتها از اوست یا اصنامی که بر خدا شریک قرار می‌دهند و اصلا فائده‌ای ندارند. الف و لام حمد برای استغراق است در این باره در سوره حمد توضیح داده‌ایم.

۶۰- أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ

هُم قَوْمٌ يَعْدِلُونَ.

در مجمع البیان «ام» را متصله گرفته و فرموده: تقدیر آیه چنین است:

«اما تشرکون خیر ام من خلق السموات و الارض ...» دیگران ام را منقطعه گرفته و گفته‌اند: «بل ام من خلق السموات و الارض ... خیر اما یشرکون» أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ بِمَا قَبْلَ آن، خطاب به مشرکان است و استفهام برای انکار می‌باشد آن گاه کلام متوجه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است که: با خدا معبودی نیست، بلکه مشرکان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۷۹ از حق و واقعیت عدول می‌کنند.

در این آیه سخن از خلقت آسمانها و زمین است، آن گاه یک نظام بسیار عجیب مطرح می‌شود و آن اینکه آفتاب بر دریاهایی که هزار فرسخ در هزار فرسخ سطح آنهاست می‌تابد، آبها تبخیر می‌شوند، ابرها به سوی خشکیها حرکت می‌کنند، بارانها و برفها بر زمین می‌بارند روئیدنیها که پشتوانه زندگی هستند می‌رویند، تا اراده خدا جای خود را می‌گیرد، اینها بزرگترین معجزه و بالاتر از عصای موسی می‌باشند ولی تکرار و پی در پی بودن آن در نظر انسان از اهمیتش کاسته است، باید قرآن تذکر بدهد، انسان تفکر کند سبحان الله از هیزمی به نام درخت مو و درخت سیب، انگور شیرین و سیب قرمز خارج می‌شود. از یک تخم هندوانه بوزن هیچ: هندوانه بیست کیلویی به وجود می‌آید، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. منظور از «الله» کسی است که آفریننده و مدبر است.

ما كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا یعنی در قدرت شما نبود و شما قادر نیستید که درختان آن باغات را برویانید، سبحان الله! عجب! شگفتا! چه مشیت و چه قدرتی است که املاح زمین آبهای دریا و گازهای هوا را بهم آمیخته، هزاران نوع روئیدنی و خوراکی به وجود می‌آورد آمدن «یعدلون» در اینجا ظاهراً برای آنست که فهم این مطلب آسان است ولی مشرکان از آن عدول می‌کنند.

۶۱- أَمْنُ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

بخش دیگری از نظام جهان و نفوذ اراده خدا در خلقت و تدبیر و عالم «امر» است «۱» چهار مسئله در اینجا مطرح است.

(۱) بنا بر آنکه مراد از الامر در أَلِلَّهِ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تدبیر مخلوقات باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۸۰

اول: خدا زمین را قرار گاه کرده است، زمین در عرض مدتهای متمادی به تدریج برای پدید آمدن موجود زنده در روی آن، آماده شده است جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا «ممکن است مراد از آن مستقر و قرار یافته باشد یعنی قرار یافته از اضطراب.

دوم: زمین در اثر شیب دار بودن نهرها در آن به وجود آمده که سبب انتقال آبها در روی آنست، اگر مانند کف دست هموار بود واویلا بود: وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا سوم: زمین دارای کوههای شامخ و ثابت است که در تعدیل هوا، ذخیره کردن برفها، حفظ پوسته زمین از اضطراب و صدها منافع دیگر، وجود آنها ضروری است، اگر کوهها نبودند، زندگی تنظیم نمی‌شد. وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ چهارم: یک دریا، دریاها روی زمین است، دریای دیگر آبهای شکم زمین است اگر فکر کنید سالانه به وسیله قنات، چاه، چاه عمیق، آبهایی که از زمین می‌جوشند، چقدر آب از شکم بیرون می‌ریزند، خواهید دانست که در شکم زمین چه دریای عجیب وجود دارد، جدارهای زمین مانع از آنند که آب دریاها، آبهای شکم زمین را شور یا تلخ کنند، مراد از «حاجز» به احتمال نزدیک به یقین همان جداره‌های زمین است، اگر آب دریاها به درون زمین نفوذ کرده و آبهای آن را شور یا تلخ می‌کرد دیگر نه من بودم که اینها را بنویسم و نه تو خواننده محترم که مطالعه کنی وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا بعد از این چهار مطلب با استفهام انکاری می‌گوید: أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ آیا واقعا جز خدا موجودی هست که این نظام، ساخته او باشد؟ آیا جز دست خدا در فراهم آمدن این نظام دستی وجود داشته است؟! بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ این جمله در هر حال برای ذم است آمدن آن در جای بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ شاید

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۸۱

برای آنست که درك مطالب این آیه تا حدی سخت است.

۶۲- أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكُرُونَ.

یعنی آیا شریکان شما بهتر است یا خدایی که به مضطر جواب می‌دهد، دو آیه گذشته در رابطه با نظام خلقت و خارج از انسان بود، ولی این آیه در رابطه با انسان است.

از دلایل دیگر توحید آنکه: گرفتارها را خدا از گرفتاری می‌رهاند، بر بندگان خویش واقف و مسیطر و نجات دهنده است و نیز انسانها را در روی زمین برای خویش جانشین می‌گرداند یا خواسته‌های او را در دنیا عملی سازند این نظام از خداست، سزاوار بندگان او است، در اینجا چند مطلب هست:

اول: به نظر می‌آید قید اضطرار و «دعاه» راجع به اجابت دعاست، یعنی خدا دعا را آن وقت مستجاب می‌کند که انسان به حالت لاعلاجی بیافتد و عوامل مادی در نظرش مسلوب الاثر گردند، جز خدا مورد توجهی باقی نماند و نیز فقط خدا را از نظر بیاندازد، نظیر: وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ بقره/ ۱۸۶.

دوم: به نظر المیزان منظور از وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلافت و جانشینی خداست، مانند اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً عَلَي هَذَا خدایند اراده فرموده: کارهایی در طول خلقت انسان در روی زمین انجام گیرد، آثار قدرت خدا ظاهر و علنی گردند، خدا بشر را برای اینکار به جانشینی خویش برگزیده است، «یجعلکم» دلالت بر استمرار دارد که خدا به طور مداوم اینکار را می‌کند.

به نظر طبرسی رحمه الله منظور از آن، رفتن نسلی و آمدن نسلی در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۸۲ جای آنست.

سوم: در تفسیر برهان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«فی قول الله عز و جل امن يجيب المضطر اذا دعاه قال هذه الاية نزلت في القائم عليه السلام، اذا خرج تعمم و صلى عند المقام و تضرع الى ربه فلا ترد له آية (دعوة) ابدا»

شبه نظر می‌آید این روایت از باب تطبیق است و گر نه آیه شریفه عام می‌باشد.

۶۳- أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُزِيلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

در سوره انعام خواندیم: وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ... / ۹۷، منظور از ظلمات شبها و از «رحمته» باران است مسئله جهت یابی و رسیدن به مقصود به وسیله عوامل دیگر، حتی عوامل ساخت بشر راجع به خداست چنان که در وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْمَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِ إِبْرَاهِيمَ / ۳۲. تسخیر کشتیها به خدا نسبت داده شده چون بالاخره به خدا برمی‌گردد در آیه «ما نحن فيه» که قید «النجوم» ندارد، شامل همه راهنمایهای خدا بوسیله همه عوامل است، آری خلبانها، ملوانها، در هوا و دریا و انسانها در در خشکی با هدایت خدایی و نیروها و اسراری که خدا در جهان گذاشته است راهنمایی می‌شوند.

وانگهی خداست که در نظام خلقت اختلاف درجات حرارت را گذاشته و در نتیجه، نسیم و بادهای تولید می‌شوند و ابرها را به سوی خشکیها می‌آورند و پس از آن رحمت خدا یعنی باران از ابرها سرازیر می‌شود، اینها همه دلیل نفوذ اراده خدا در تدبیر جهان و دلیل توحید می‌باشند: أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ آری خدا برتر است از آنچه مشرکان به او شریک قرار می‌دهند. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۸۳

۶۴- أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يُزُقُّكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

آفرینش دست خداست، اعاده آفرینش و آوردن معاد هم در دست خداست روزی دهنده از آسمان به وسیله خورشید، ابرها، بارانها، سائر عوامل و اشعه خداست، روزی دهنده در زمین به وسیله خاک و آب و هوا، خداست و احدی جز خدا در اینها کار

نکرده است.

معبود باید آفریننده و اداره کننده باشد اَللّٰهُ مَعَ اللّٰهِ؟! اگر هست و اگر راست می گوئید دلیل بیاورید، به جان خودم قسم، این استدلالها مانند کوه، سینه به زمین زده، ثابت و استوار هستند. طبری رحمة الله فرموده: چون به خالق بودن خدا اقرار دارند باید به اعاده خلقت به دست خدا نیز اقرار کنند زیرا آفرینش و تجدید آن در قدرت آفریننده یکسان است.

۶۵- قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ.

این آیه دلیل دیگر بر بطلان الوهیت معبودها و اثبات الوهیت خداست همانطوری که گذشته و حال در دست خداست، آینده نیز در دست خداست و علم آن منحصر به خدا می باشد، جز خدا هیچ کس اعم از ملائکه، انس و جن. آینده را نمی دانند، معبودهای بیجان آنها، بطور اولی از غیب بی خبر هستند.

اگر آنها معبود بودند قهرا علم غیب می دانستند، معبود نمی تواند از آینده بندگان خود بی اطلاع باشد.

مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَاكِيٌّ اسْت که در آسمانها انسانها وجود دارد، مخصوصا با ملاحظه آیه: وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ نحل / ۴۹ که ملائکه علیحده ذکر شده اند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۸۴ ضمیر «یشعرون یبعثون» راجع است به مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و آن بیان مصداق روشن غیب است که معاد از مصادیق واضح غیب می باشد «الا» در آیه استثناء منقطع است یعنی «لكن الله يعلم الغیب».

۶۶- بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلِ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ.

این آیه مربوط به وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ است یعنی نه تنها وقت بعث را نمی دانند، بلکه عملشان در زمینه قیامت به سر آمده و از آن خبر ندارند بَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا ترقی و اعراض از ما قبل است یعنی نه اینکه مطلقا بی خبر و جاهل هستند بلکه معاد برای آنها تذکر داده شده ولی در آن شک کرده و اعتنا ننموده اند، بَلِ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ بلکه بالاتر از این از قیامت کور شده اند خدا بصیرت آنها از بین برده است امیدی به نجاتشان نیست، علی هذا هر سه «بل» برای اضراب و ترقی از ما قبل است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۸۵

[سوره النمل (۲۷): آیات ۶۷ تا ۸۱]

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَإِنَّا لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹) وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۷۱)

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲) وَإِنَّ رَبَّكَ لَمُدُّو فَضْلًا عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۴) وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۷۵) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶)

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۷۸) فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۷۹) إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۰) وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۸۶

- ۶۷- کافران گفتند: آیا وقتی که خاک شدیم، از قبر خارج شدگانیم؟ و پدرانمان نیز؟!
 ۶۸- ما این گفته را وعده شده‌ایم، پدرانمان بیشتر وعده شده‌اند، این گفته نیست مگر اکاذیب گذشتگان.
 ۶۹- بگو: در زمین سفر کنید، بنگرید عاقبت گناهکاران چه شد.
 ۷۰- بر آنها محزون مباش و از مگری که می‌کنند در تنگی مباش.
 ۷۱- می‌گویند: اگر راستگوید این وعده کی خواهد بود؟
 ۷۲- بگو: شاید بعضی از عذابی که به عجله می‌خواهید به شما نزدیک شده است.
 ۷۳- پروردگار تو بر مردم کرم کننده است لیکن بیشتر آنها شکر نمی‌کنند.
 ۷۴- پروردگار تو می‌داند آنچه را سینه‌های آنها پنهان می‌دارد و آنچه را که آشکار می‌کنند.
 ۷۵- هیچ نهانی در آسمان و زمین نیست مگر آنکه در کتابی آشکار هست.
 ۷۶- این قرآن بنی اسرائیل بیشتر آنچه را که در آن اختلاف می‌کنند، حکایت می‌کند.
 ۷۷- آن هدایت است برای همه، رحمت است مؤمنان را.
 ۷۸- پروردگار تو میان آنها به حکم خود داوری خواهد کرد، او توانا و حکیم است.
 ۷۹- پس بر خدا توکل کن که بر حق آشکاری.
 ۸۰- تو مردگان را هدایت توانی کرد و کرها را هدایت توانی نمود آن گاه که پشت کنان برگشتند.
 ۸۱- تو هدایت کننده کوران از ضلالتشان نیستی فقط کسانی را هدایت توانی کرد که به دلائل ما تسلیم می‌شوند، اسلام آورنده فقط آنها هستند.

کلمه‌ها

اساطیر: افسانه‌ها. اباطیل. از مبرّد نقل شده: مفرد آن اسطوره است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۸۷
 مثل احدوثة و احادیث. باید دانست سطر به معنی نوشتن است منظور قائلین از «اساطیر» آنست که این سخنان نوشته‌ها و حکایت‌های باطل گذشتگان است، این لفظ ۹ بار در قرآن مجید آمده است.
 ردف: ردف (بر وزن عقل) تبعیت و در پی آمدن. «ردفه ردفا: تبعه» طبرسی آن را از ابن اعرابی لاحق شدن نقل کرده و فرماید:
 دخول لام در «لکم» دلیل آنست که ردف به معنی نزدیکی است.
 تکن: مخفی می‌دارد. کن (بفتح اول): پوشاندن و محفوظ داشتن.
 «کن الشیء کنا و کنونا: ستره فی کنه و غطاء و اخفاء».
 صم: کرها و ناشنواها. مفرد آن اصم به معنی کر یا کر مادرزاد است صم در اصل به معنی سد و بستن است.
 عمی: کورها. مفرد آن اعمی است.

شرحها

در آیه شصت و شش خواندیم: **يَلِ اِذَا رَكَ عَلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ ...** ظاهرا در رابطه با این آیه، مسئله معاد در این آیات مطرح شده است، خلاصه سخن آنکه مشرکان در استبعاد معاد گفته‌اند: آیا می‌شود بعد از خاک شدن انسان شد. این افسانه‌های گذشتگان است. در تهدید آنها گفته شده: بنگرید منکران گذشته به چه روز سیاهی نشستند. سپس اضافه کرده: از گفته آنها محزون مباش،

در جواب گفته آنها که عذاب موعود کی خواهد بود بگو: شاید بعضی از عذاب به شما نزدیک شده است، تأخیر آن در اثر فضل خداوند است. و گر نه خدا به همه چیز و به هر نهران، دانا و عالم است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۸۸

آن گاه فرموده: این قرآن بیشتر مسائل مختلف فیه بنی اسرائیل را باز گو می کند، برای همگان هدایت و برای مؤمنان رحمت است، خدا میان اختلاف کنندگان به حق داوری خواهد فرمود سپس در مقام تسلیت فرموده: از اینکه کفار دعوت تو را قبول نمی کنند ناراحت مباش آنها مردگانند که کلام تو به گوششان نمی رسد.

۶۷- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَإِنَّا لَمُخْرَجُونَ.
منکران معاد این سخن را در مقام استبعاد گفته اند و گر نه برای انکار آن دلیلی نداشته و ندارند، باید دانست اشکال همه منکران جنبه استبعاد دارد نظیر: «هیئات هیئات لما توعدن» هیچ کس نمی تواند برای عدم معاد اقامه دلیل نماید. خلاصه گفتارشان آنست که آیا ما از قبرها به صورت بشر خارج شوند گانیم با آنکه خاک شده ایم، هکذا پدرانمان؟! ۶۸- لَقَدْ وَعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.

این شبهه دوم آنهاست، گویا منظورشان آن بوده: چون پدران ما نیز چنین وعده شده بودند، اگر قضیه راست بود می بایست تا به امروز واقع شده باشد و چون واقع نشده، پس افسانه گذشتگان است.

۶۹- قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.
این آیه را دو جور می توان تفسیر کرد اول آنکه: تهدید است برای مشرکان یعنی شما که دعوت رسول ما را انکار می کنید بنگرید انکار کنندگان نوح و هود و صالح و ... به چه روز سیاهی افتادند، شما جریان آنها را می دانید تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۸۹ خرابه های آنها را می بینید.

دوم اینکه: استدلال به معاد است یعنی گرفتار شدن اقوام پیشین نشان می دهد که اعمال خوب و بد بی حساب و کتاب نیستند و اگر چنین باشد در کار خلقت نقصان حاصل می شود، در این صورت این آیه مانند: وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ جاویه / ۲۲ است که در آخر سوره «حجر» در بیان وجوه معاد گذشت اینکه به جای «مکذبین» فرموده است «المجرمون» اشاره و تخویف اهل ایمان است.

۷۰- وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ.
تسلیتی است بر آن حضرت که از انگارشان دلگیر نباشد، وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ ظاهرا مراد آنست که بر آنها غمگین مباش که چرا دعوت تو را قبول نمی کنند و اهل آتش می شوند نظیر: فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ فاطر / ۸ و از حيله‌ای که برای از بین بردن دین می کنند و مردم را مانع می شوند دلگیر مباش، آنها خدا را عاجز نتوانند کرد.

۷۱- وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.
این سخن راجع به قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ... است، ظهور «الوعد» شامل عذاب دنیا و آخرت هر دو است، آیه بعدی نیز آن را تأیید می کند.

۷۲- قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ.
مراد بَعْضُ الَّذِي عذاب موعود دنیاست و بعضی دیگر، عذاب آخرت می باشد. رَدِفَ لَكُمْ یعنی به شما نزدیک شده است از تفسیر قمی نقل شده:

«قد قرب من خلفكم» مانند اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ انبیاء / ۱. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۹۰
«کنتم» ظاهرا منسلخ از زمان و به معنی «هستید» است. طبرسی رحمه الله در ذیل آیه ۸۴ از سوره نساء فرموده: «عسی» در اینگونه موارد به معنی جزم و قطع است مثل کسی که به دیگری می گوید: خدای خودت را اطاعت کن «عسی ان تفلح بطاعته» معلوم است

که در اطاعت خدا نجات حتمی است بقیه سخن در قاموس قرآن (عیسی) دیده شود، عسی اگر به خدا نسبت داده شود باید در چنین معناها یا ایجاد امید در ذهن سامع به کار رود و گر نه جهل بر خدا محال است.

۷۳- وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ.

اشاره به آنست که علت تأخیر عذاب فضل و کرم الهی است که شاید توبه کنند و به سوی خدا برگردند ولی بیشترشان شکر نکرده، و توبه نمی کنند.

۷۴- وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ.

این آیه و آیه بعدی تکمیل مطلب آیه سابق است یعنی؟ تأخیر عذاب در رابطه با فضل و رحمت خداست و گر نه خدا از همه چیزشان اعم از آنچه در سینه‌ها مخفی می دارند و یا به زبان اظهار می کنند، می داند، پس تأخیر عذاب در اثر جهل خدا به حال آنها و باسحقاقشان نیست. آن وقت در تأکید این سخن گفته شده: خدا همه آنها را می داند.

۷۵- وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.

منظور از غائبه هر چیزی است که نهان و غائب است، مراد از کتاب مبین لوح محفوظ و حاضر در عند الله است.

۷۶- إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصِّلُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۹۱

به نظر می آید این تکمیل و لا تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ و لا تَكُنْ فِي ضَمِيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ باشد یعنی از اینکه مشرکان مخالفت می کنند ناراحت مباش، قرآن جای خود را گرفته و خواهد گرفت حتی حل اختلاف بنی اسرائیل و بیان خطوط صحیح آنها نیز بر عهده قرآن است، منظور از محل اختلاف بنی اسرائیل عبارت است از اینکه می گفتند: مریم نعوذ بالله زانی است، عیسی را ما کشته ایم، بشارت رسول خدا در تورات نیست و طعامهای حرام از اول حرام بوده، به علت عصیان بنی اسرائیل حرام نشده است و امثال آنها، رجوع شود به سوره نساء/ ۱۵۶ و ۱۵۷، آل عمران/ ۹۷.

۷۷- وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ.

هدایت راجع به عموم، و رحمت خاص مؤمنان است چنان که در ذیل آیه دوم از همین سوره گفته شد.

۷۸- إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ.

ضمیر «بینهم» راجع به اختلاف کنندگان است «بحکمه» یعنی با حکم خودش که عدالت محض است، مراد از قضا، عذاب مجرمین و پاداش محققین است خدا عزیز است یعنی قدرت این حکم را دارد و حکمت او مقتضی چنین داوری است، پس و لا تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ

...

۷۹- فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ.

تفریع است بر انکار مشرکان و اختلاف بنی اسرائیل، یعنی اعتماد بر خدا کن و مطمئن باش که نه انکار مشرکان سد راه تو خواهد بود و نه اختلاف بنی اسرائیل زیرا که تو بر دین حق و آشکار کننده حق و باطلی خدا حق را پیروز خواهد کرد.

۸۰- إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۷، ص: ۴۹۲

مُدْبِرِينَ

تسلیتی است بر آن حضرت که از انکار آنها ناراحت مباش، تقصیر از تو نیست بلکه آنها مردگانند که کلام تو را نمی شنوند قرآن مجید چند بار اشخاص کافر و لجوج را «مرده» و نیز کورها، کرها و لالها نامیده است إِذَا وَلَّوْا ...

راجع به «الصم» است، آدمیان ناشنوا اگر در نزدیک باشند شاید بتوان با اشاره چیزی به آنها فهماند ولی وقتی دور شدند، دیگر امیدی به فهماندن آنها نیست به نظر می آید «مدبرین» تأکید «ولوا» باشد یعنی: وقتی که برگشتند پشت کنندگان در این آیه انسان منکر و لجوج و جاهل، مرده و کر، نامیده شده است.

۸۱- وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.

تکمیل آیه قبلی است منکران در بالا، مرده و ناشنوا و در این آیه کور نامیده شده‌اند، مراد از «آیاتنا» ظاهراً دلائل و براهین توحید است که در آیات شصت تا شصت و پنج گذشت آنهایی که با عقل سلیم در آیات آفاق و انفس سیر و دقت کنند، به هدایت پیامبران خاضع می‌شوند، در نتیجه فقط آنها به دعوت انبیاء تسلیم می‌شوند. و الله العالم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۹۳

[سوره النمل (۲۷): آیات ۸۲ تا ۹۳]

اشاره

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲) وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳) حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُا قَالُوا كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِنَا وَ لَمْ تَحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّْا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴) وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (۸۵) أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶) وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أُنْفُوسٍ دَاخِرِينَ (۸۷) وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرٌّ مَرَّ السَّحَابِ صُبْحَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰) إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ أُعْبَدَ رَبُّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَمْرُهُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱)

وَ أَنْ أَتَلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (۹۲) وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَ مَا رَبُّكُمْ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۹۴

۸۲- و چون وعده عذاب بر آنها حتمی شود، جنبه‌ای از زمین برای آنها خارج می‌کنیم که با آنها سخن گوید: زیرا که مردم به آیات ما یقین نمی‌آورند.

۸۳- و روزی از هر امت فوجی از آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند محشور می‌کنیم از پراکنده شدن باز داشته می‌شوند.

۸۴- تا چون آمدند، خدا فرماید: آیا آیات مرا تکذیب کردید بی آنکه به آنها احاطه داشته باشید یا چه کار دیگری می‌کردید؟

۸۵- وعده عذاب بر آنها حتمی میشود و در مقام اعتذار سخن نمی‌گویند.

۸۶- آیا نمی‌دانند که ما شب را قرار داده‌ایم تا در آن آرام گیرند و روز را نورانی کرده‌ایم در اینکه گفتیم نشانه‌های توحید هست به قومی که ایمان می‌آورند.

۸۷- روزی که در صور دمیده شود آنکه در آسمانها و زمین هست به وحشت می‌افتد مگر آنکه خدا خواهد و همه خاضعانه به طرف خدا می‌آیند.

۸۸- من بینی کوه‌ها را که اکنون بی حرکت می‌پنداری مانند ابرها راه می‌روند این کار خداست که هر چیز را محکم کرده و او به آنچه می‌کنید دانا است.

۸۹- هر که عمل نیک بیاورد برای اوست پاداشی بهتر از آن و آنها از وحشت در آن روز ایمن هستند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۹۵

۹۰- و هر کس گناه بیاورد بر روهایشان در آتش می‌افتند آیا جز آنچه می‌کردید مجازات می‌شوید؟

۹۱- جز این نیست که مامور شده‌ام به صاحب این سرزمین که محترمش کرده عبادت کنم و شده‌ام که از مسلمانان باشم.
 ۹۲- و قرآن را بر مردم بخوانم هر که هدایت شود به نفع خویش هدایت می‌شود و هر که گمراه گردد بگو: من فقط از انذار کنندگانم.

۹۳- و بگو حمد خدا راست، به زودی آیات خویش را به شما نمایان می‌کند، آنها را می‌شناسید، خدای تو را آنچه می‌کنید غافل نیست.

کلمه‌ها

یوزعون: یعنی از پراکنده شدن نگاه داشته می‌شوند، (نمل / ۱۷).
 مبصرأ: بصیغه اسم فاعل یعنی روشن، اخفش آن را بینایی دهنده گفته است.
 فزع: یعنی: ترسید. فزع: خوف. «فزع منه: خاف» به نظر راغب فزع انقباض و نفاری است از شیء مخوف که بر انسان عارض می‌شود، آن مانند جزع است.
 داخرین: ذلیلان. خاضعان. دخر: ذلت و خضوع. مفرد آن داخر است.
 جامدء: بی حرکت. در اقرب الموارد هست: «جمد الماء: قام».
 صنع: عمل و کار. راغب آن را جودت عمل گفته است هر صنع عمل است ولی هر عمل صنع نیست.
 کبت: کب (بر وزن عقل): بر رو در انداختن، راغب گوید، «اسقاط الشیء علی وجهه».
 تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۹۶

شرحها

در این آیات مقداری از مقدمات قیامت و بعد از آن حالاتی از قیامت آمده است، ارتباط آیات به وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ ... کاملاً روشن می‌باشد، آن گاه مطلب انذار و تبشیر پیش آمده که در اول سوره عنوان شده بود.
 ناگفته نماند معانی آیات بسیار عمیق و دقیق و یافتن مصداق آنها و تطبیق به جریانهای آینده مستلزم بینایی بیشتر است، مسئله رجعت در رابطه با این آیات مطرح می‌شود که خواهیم گفت. بیرون شدن دابه الارض از زمین و سخن گفتن آن در میان مردم برای ایمان آوردن آنها یکی از واقعیاتی است که در قرآن مجید فقط یک بار آمده است که شرح داده خواهد شد. و الله العالم.
 ۸۲- وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ.
 ظهور این آیه آنست که در وقت نزدیک شدن یا حتمی شدن عذاب، خداوند جنبنده‌ای را از زمین خارج خواهد فرمود، آن با مردم سخن خواهد گفت، سخن گفتن او سبب ایمان مردم خواهد شد. در آیات قرآن راجع به شرح این آیه چیزی یافته نیست و آنچه در روایات هست در نکته‌ها خواهد آمد.

منظور از وَقَعَ الْقَوْلُ ظاهراً حتمی شدن عذاب است نظیر: فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا
 اسراء / ۱۶»، لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ يس / ۷، ضمیر «هم» در: «عليهم، لهم، تكلمهم» راجع است به مشرکین زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و به عنوان اینکه «الكفر ملءة واحدة» شامل همه منکران، کفار و مشرکان می‌شود، گرچه در آیندگان تحقق خواهد پذیرفت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۹۷
 «دابه» به هر جنبنده شامل است انسان باشد یا غیر آن، علی هذا اگر آن انسان باشد به زبان جمع سخن خواهد گفت و اگر حیوان

باشد، سخن گفتن او مانند خارج شدنش، خارق العاده خواهد بود آن النَّاسِ تعلیل خروج دابه و تقدیر آن «لان الناس» است یعنی چون مردم به آیات ما یقین نمی‌آورند این جنبنده را خارج خواهیم کرد تا مردم به واسطه آن ایمان بیاورند ولی سودی به حال آنها نخواهد داد، بعضی‌ها «ان» را به کسر همزه خوانده‌اند در این صورت تعلیل است و احتیاج به تقدیر لام ندارد. منظور از «آیاتنا» آیات و دلائل معمولی از نظام جهان و سخن انبیاء است.

پر واضح است که خروج دابه یکی از آیات خارق العاده است چنان که مراد از «آیاتنا» در آیه سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ حم سجده / ۵۲ نیز در قول المیزان آیات خارق العاده است نه هر آیه معمولی و زیر دید انسانها. ناگفته نماند: این آیه از شرایط قیامت و نظیر و ان من أهل الكتاب إلا ليومنن به قبل موته ... نساء / ۱۵۹، است که گذشت.

۸۳- وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ظهور این آیه آنست که این حشر غیر از حشر قیامت است، زیرا حشر قیامت همگانی است و حَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا كهف / ۴۷ ولی در این آیه فرموده است نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا و نیز معلوم میشود که این فوج از کفار امته‌ها خواهد بود به قرینه مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا جمله فَهُمْ يُوزَعُونَ مقدمه آیه بعدی است که نگاه داشته می‌شوند تا مورد سؤال گردند، یوم تقدیرش «اذکر یوم» است مراد از «آیاتنا» ظاهراً همه آیات و دلائل وجود خدا و توحید است اعم از گفته انبیاء یا آیات جهان خلقت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۹۸

به نظر بعضی: این حشر بعد از حشر همگانی است به عبارت اخری بعد از زنده شدن مردم، از هر امت فوجی از مکذبین آن را خارج کرده، مورد سؤال قرار می‌دهند.

ناگفته نماند: در این زمینه در سوره مریم آیاتی داریم که ذیلاً می‌آوریم:

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهِنَّ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهِنَّ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِيبًا ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا مريم:

۶۸- ۷۰ در این آیات ملاحظه می‌شود که بعد از حشر عمومی از هر گروه عاصی‌ترین آنها را بیرون می‌کشند، آنها قهراً پیشوایان ستمگر هستند.

ولی بعید است که مراد از آیه وَ يَوْمَ نَحْشُرُ ... این سخن باشد، زیرا.

اولاً حشر همگانی در آیات بعدی خواهد آمد، به نظر بعید می‌آید که این سخن قبل از حشر عمومی گفته شود.

ثانیاً روایات زیادی داریم که این آیه را راجع به رجعت و قبل از قیامت کبری است که در نکته‌ها خواهد آمد.

۸۴- حَتَّىٰ إِذَا جَاءُ قَالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ این گفته خدا و ملائکه الله است نسبت به گروهی که محشور خواهند شد مراد از آمدن، حاضر شدن در محل خطاب است و مراد از «آیاتی» مانند گذشته ظاهراً همه آیات خلقت و نازل بر انبیاست.

وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا جمله حالیه است یعنی آیات مرا در حالی تکذیب کردید که احاطه و علم به آنها نداشتید یعنی دلیلی بر بطلان

آنها نداشتید، تکذیب شما از روی عناد و لجاجت بوده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۴۹۹

أَمْ آذًا ... شق دوم استفهام است یعنی آیا آیات مرا تکذیب کردید؟ یا کار دیگری می‌کردید یعنی شغلتان تکذیب آیات من بوده است با آنکه می‌بایست در آنها تحقیق می‌کردید و ایمان می‌آوردید.

۸۵- وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ مراد از قول، وعده عذاب است یعنی وعده و حکم به عذاب برای آنها ثابت و حتی

می‌شود و چون عذری ندارند ساکت می‌شوند، مادر «بما» مصدریه، بآء به معنی سبب است یعنی «بظلمهم فی تکذیب آیاتنا».

بعضی وقوع قول را حلول عذاب و دخول آتش گفته‌اند ولی آن مخالف ظهور آیه است زیرا ظهور آیه در حتمیت محکومیت آنها می‌باشد نه در دخول عذاب.

۸۶- أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ این آیه در مقام آنست که اگر مردم به نظام خلقت توجه می‌کردند و آیات توحید را در آن می‌خواندند نه حاجتی به اخراج دابۀ الارض بود و نه فوج مکذب محشور و محکوم به عذاب می‌شدند اما آنها توجه به آیات خدا نکردند تا جریان چنین شد، علی‌هذا این آیه نمونه تمام آیات توحید است که در گذشته گفته شد.

در این آیه یک مسأله عمومی که همه روزه با آن روبرو هستیم مطرح شده و آن اینکه خدا شب را برای استراحت و آرامش و تجدید قوا به وجود آورده روز را روشن قرار داده تا در تأمین زندگی بکوشیم، این تقدیر وضع خداست، دست بشر در آن کار نکرده است، منظور از «یؤمنون» تسلیم به حقائق است.

آری در این حقیقت آیات و دلالتی است بر آنان که به واقعیت تسلیم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۵۰۰ می‌شوند.

۸۷- وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أُمَّةٍ دَاخِرِينَ به نظر می‌آید منظور از این آیه نفخ نفخ صور دوم است بدو دلیل اول اینکه آیه وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا ... راجع به حشر گروهی بود، مناسب است که این راجع به حشر و زنده شدن عموم باشد.

دوم: وَ كُلُّ أُمَّةٍ دَاخِرِينَ ظهورش در حشر عموم است نه مردن عموم.

علی‌هذا منظور از «فرع» خوف و وحشت است که نیکوکاران در فرع و خوف نخواهند بود نظیر: لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ انبیاء/ ۱۰۳ و وَ هُمْ مِنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ که بعدا خواهد آمد و كُلُّ أُمَّةٍ دَاخِرِينَ حاکی از حضور عند الله و عند الحساب است و نیز حاکی است که کسی حق تخلف ندارد.

المیزان احتمال می‌دهد که نفخ صور مطلق و شامل هر دو نفخ است زیرا كُلُّ أُمَّةٍ دَاخِرِينَ قرینه نفخ صور دوم و سیر جبال و خوف بعضی و ایمنی بعضی قرینه نفخ صور اول است (و الله العالم).

به هر حال این آیه در رابطه با آنست که مسأله دابۀ الارض و حشر گروهی از مکذبین از مقدمات قیامت است آن‌گاه قیامت کبری می‌رسد و نفخ صور عمومی می‌شود.

۸۸- وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُيِّعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ به قرینه آیه ما قبل و ما بعد، این آیه راجع به قیامت است و در رابطه با وَ كُلُّ أُمَّةٍ دَاخِرِينَ می‌باشد یعنی خدایی که کوه‌ها را به این وضع در می‌آورد می‌تواند مردم را خاضعانه در قیامت حاضر گرداند. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۷، ص: ۵۰۱

می‌شود این آیه راجع به نفخ صور اول باشد، مانند وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا نَبَأُ/ ۲۰ وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا طُورُ/ ۱۰ و میشود راجع به نفخه دوم و بعد از زنده شدن مردگان باشد و آن به آیه ما قبل انطباق است.

ظرف وَ تَرَى الْجِبَالَ روز قیامت است ولی ظرف «تحسبها دنیا می‌باشد و آن جمله معترضه یا حالیه است، وَ هِيَ تَمُرُّ ... مفعول تَرَى الْجِبَالَ می‌باشد یعنی در روز قیامت خواهی دید که کوه‌ها مانند ابرها راه می‌روند حال آنکه تو آنها را در دنیا جامد و بی‌حرکت گمان می‌کنی.

معقول نیست ظرف هر فعل روز قیامت باشد زیرا گمان بی‌حرکتی و حرکت مانند ابر، در حال قابل جمع نیست.

تَحْسَبُهَا جَامِدَةً حاکی است که کوه‌ها فعلا- نیز بی‌حرکت نیست، ما آنها را بی‌حرکت می‌بینیم، منظور از آن ممکن است حرکت جوهری باشد چنان که صدر المتألهین شیرازی گفته است، و شاید حرکت وضعی زمین باشد که کوه‌ها نیز با آن حرکت می‌کنند، احتمال دیگر آنست که پوسته زمین بر روی هسته مرکزی آن حرکت می‌کند چنان که دانشمندان گفته‌اند.

به نظر می‌آید که لازم بود به جای صُيِّعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ گفته شود: «فهر الله الذي افنى لكل شيء» زیرا که مسئله راجع به

قیامت و فنای اشیاء است ولی ظاهراً این برای آنست که این کارها تکمیل صنع خدایی در دنیا است که اول بنا بود به این روز برسد تقدیر آن «صنع الله صنعا...» است.

به نظر المیزان: إِنَّهُ خَبِيرٌ... راجع است به وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ یعنی: خدا در دنیا برای ایمان آوردن شما دابۀ الارض را خارج می‌کند و فوجی از شما را زنده می‌کند و در روز نفخ صور به اعمال شما بیناست.

نگارنده گوید: این ارتباط بسیار مناسب است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۵۰۲

به نظر بعضی، آن، جواب سؤال مقدر می‌باشد گویی کسی می‌پرسد بالاخره چه خواهد شد؟ جواب می‌رسد که! إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ خدا از اعمال شما با خبر است مطابق اعمال شما رفتار خواهد کرد.

۸۹ و ۹۰- مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ ...

این آیه تفریع است بر إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ یعنی نتیجه خیر بودن آنست که نیکوکاران را پاداش، بدکاران را کیفر می‌دهد. ظاهراً «خیر» اسم تفضیل است مانند: وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نحل / ۹۷ از جمله اینکه آنها از فرع بزرگ آن روز در امان هستند در بهتر بودن پاداش آخرت همان بس که آن جاودانی است، نکره آمدن فرع برای اهمیت آن است یعنی «من فرع عظیم».

در روایت امام صادق از امیر المؤمنین علیهما السلام آمده که امیر المؤمنین علیه السلام به ابو عبد الله جدلی فرمود:

«الحسنه معرفه الولایه و حبنا اهل البيت و السيئه انكار الولایه و بغضنا اهل البيت» (۱).

در روایت دیگری آمده: جابر جعفی از امام باقر علیه السلام از دو آیه فوق سؤال کرد حضرت فرمود:

«الحسنه ولایه علی علیه السلام و السيئه عدواته و بغضه» (۲)

این روایات از باب مصداق اکمل است.

نسبت «کبت» بر وجوه حجاز عقلی است یعنی «کبوا علی وجوههم فی النار».

هَلْ تُعْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ در مقام تعلیل است یعنی این عذاب همان اعمالی است که با آنها مجازات

(۱-۲) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۵۰۳

می‌شوید بر شما ظلمی نشده است، ظهور این جمله در تجسم عمل است و آن التفات از غیبت به خطاب می‌باشد و لفظ «قیل» در آن مقدر است.

۹۱- إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ این آیه و دو آیه بعدی، ختام سوره مبارکه است، خلاصه آیات آنست که رسول خدا مأمور به اطاعت و بندگی خداست، بشارت دهنده و انذار کننده است بالاخره خدا آیات خارق العاده را که مردم را وادار به ایمان کند به آنها نشان خواهد داد و از کار بندگانش غافل نیست بدین وسیله آخر سوره به اولش برمی‌گردد که همان انذار و تبشیر بود. «انما» در جای «قل انما» است.

در این آیه مکه مشرفه از دو جهت مورد شرافت قرار گرفته است اول با انتساب به رب، دوم با کلمه «حرما» گویی در آمدن این دو تشریف بر اهل مکه تعریض است که احترام کعبه را مراعات نکرده و به رب آن ایمان نیاوردند.

وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ در مقام آنست که تصور نشود او فقط رب این سرزمین است بلکه همه اشیاء مال و ملک اوست علی هذا «رب» به معنی صاحب و مالک می‌باشد وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ گویا در مقام آنست که عبادت مالک این بلده انسان را در ردیف مسلمین قرار می‌دهد.

در تفسیر المیزان از تفسیر قمی از حریر از امام صادق علیه السلام نقل شده چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روز فتح مکه وارد مکه شد، درب کعبه را باز کرد، امر فرمود صورتها و اشکالی که در کعبه بودند، محو کردند آن گاه دو طرف درب کعبه را گرفت فرمود: بدانید خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفرید مکه را محترم گردانیده است، مکه با محترم کردن خدا محترم است تا روز قیامت، شکار آن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۵۰۴

قرار داده نمی‌شود، درختان آن را نباید قطع کرد، علفهای آن را نمی‌شود چید و کند، لقطه و یافته شده آن بر کسی حلال نیست مگر بر آن کس که به مردم تعریف کند (تا صاحبش پیدا شود).

عباس عموی آن حضرت گفت یا رسول الله مگر علف اذخر که برای قبر و خانه‌ها لازم است حضرت فرمود: مگر اذخر «۱» ۹۲- وَ أَنْ تَأْتُوا الْقُرْآنَ فَقَمِنَ اهْتَدَى فَاِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ آیه گذشته در زمینه وظیفه شخص آن حضرت بود، این آیه در رابطه با وظیفه اجتماعی اوست که قرآن بخواند و مردم را به سوی خدا دعوت کند «و من ضل» در جای «و من ضل فانما یضل علیها» است یعنی: هر که گمراه شود گناهی بر من نیست زیرا که من فقط انذار کننده‌ام، تقصیر مال خود او است.

۹۳- وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ حمد خدا راست که به وسیله آیات کون و بوسیله انبیاء مردم را هدایت کرده و مطابق عدل خدایی اهل ایمان را مورد مرحمت قرار داده و اهل کفر را خوار نموده و وعده عذاب داده است و اگر غیر از این بود قانون عدل نقض می‌شد مراد از «آیا» ظاهرا آیاتی نظیر دابة الارض است. وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ توجیه

(۱)

«... عن حریر عن ابی عبد الله (ع) قال لما قدم رسول (ص) مکه یوم افتتاحها، فتح باب الکعبه فامر بصور فی الکعبه فطمست فاخذ بعضادتی الباب فقال: الا ان الله قد حرم مکه یوم خلق السموات و الارض فهی حرام بحرام الله الی یوم القیامه لا ینفر صیدها و لا یعضد شجرها و لا یختلی خلائها و لا تحل لقطتها الا لمنشد فقال العباس یا رسول الله الا الاذخر فانه للقبر و للبیوت فقال رسول الله (ص): الاذخر.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۷، ص: ۵۰۵

وعده‌ها و وعیدهای قبل است یعنی همه آنچه وعده می‌شوید از هدایت و اضلال و ارائه آیات ناشی از اعمال شماست و خدا از اعمال شما غافل نیست فَتَعْرِفُونَهَا ظاهرا در جای «فتؤمنون بها» است.

نکته‌ها

دابة الارض:

در ذیل آیه گفته شد: در قرآن مجید راجع به توضیح و تفسیر دابة الارض چیزی نیامده است، روایاتی که در این زمینه نقل شده به حالت ابهام است، معلوم می‌شود نظر خدا مبهم ماندن این امر بوده است، لذا اشاره‌ای به روایات می‌کنیم.

۱- در تفسیر برهان از کافی از امام باقر از امیر المؤمنین علیهما السلام نقل شده که فرمود:

«أنا قسیم الله بین النار و الجنة ... و ائی لصاحب العصا و المیسم و الدابة التي تکلم الناس».

۲- و نیز از تفسیر قمی از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده: فرمود:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به امیر المؤمنین علیه السلام رسید که در مسجد مقداری شن جمع کرده و سر بر آن گذاشته و

خواییده بود، حضرت او را با پای خودش حرکت داد و فرمود: برخیز ای دابۀ الارض. بعضی از یاران آن حضرت گفتند: یا رسول الله ما هم بعضی بعضی را با این اسم بخوانیم؟ فرمود: نه و الله این نام مخصوص علی است و او همان دابۀ الارض است که خدا در کتاب خود ذکر کرده و فرموده:

«و اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون».

سپس فرمود:

«يا علي اذا كان آخر الزمان اخرجك الله في احسن صورة و معك ميسم تسم به اعدائك...».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۵۰۶

ناگفته نماند در تفسیر برهان حدود ده روایت در این زمینه که دابۀ الارض علی علیه السلام است نقل شده است.

۲- در مجمع البیان فرموده: محمد بن کعب قرظی گوید: از علی بن ابی طالب صلوات الرحمن علیه از دابۀ الارض سؤال شد فرمود: به خدا آن دم ندارد و ریش دارد «اما و الله مالها ذنب و ان لها للحیة».

آن گاه طبرسی در اوصاف دابۀ الارض مطالب زیادی نقل کرده است و الله العالم.

رجعت:

در رابطه با آیه: وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا ... مسئله رجعت مطرح می شود من آنچه را که در قاموس قرآن در این باره در ماده فوج نقل کرده و گفته ام در اینجا می آورم.

در زمینه آیه باید دو مطلب در نظر داشته باشیم اول آنکه اگر این آیه درباره رجعت باشد، آن مخصوص به اهل اسلام نیست بلکه سائر امتها را نیز شامل است زیرا فرموده: مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا عَلِي هَذَا اگر پیش از قیامت کبری عده ای زنده بشوند از هر امت خواهند بود.

دوم: بنا بر این آیه، رجعت مخصوص بدکاران و کفار است زیرا فرموده:

فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا وَلِي رَوَايَاتِ رَجَعْتِ دَرِبَارَه نِيكُو كَارَان وَ بَد كَارَان هَر دُو اسْت.

باید دانست روایات از طریق شیعه درباره رجعت بسیار زیاد است طالبان تفصیل می توانند بکتاب: «الإيقاظ من الهجعة في اثبات الرجعة» تألیف حر عاملی رحمه الله مراجعه کنند.

در مجمع البیان ذیل آیه فوق فرموده: اخبار متواتر از ائمه اهل بیت علیهم السلام تفسیر أحسن الحديث، ج ۷، ص: ۵۰۷

وارد شده که خداوند در روز قیام مهدی صلوات الله علیه و علی آبائه و گروهی از دوستان او را که مرده اند زنده می کند تا به ثواب یاری آن حضرت برسند و از دیدن دولت آن حضرت شاد گردند و نیز گروهی از دشمنان آن حضرت را زنده می کند تا انتقام به بینند و ذلیل و خوار گردند.

و فرماید: هیچ عاقلی شک ندارد که اینکار بر خداوند مقدور است و محال نیست، خدا اینکار را در امم گذشته کرده است، مانند قصه عزیز و غیره که در قرآن مجید آمده است ولی گروهی از امامیه اخبار رجعت را تأویل کرده و گفته اند مراد رجوع دولت و امر و نهی و حکومت آنهاست.

(مثلاً- مانند حکومت جمهوری اسلامی ایران که ملا-حظه می شود امامان (ع) رجعت کرده اند یعنی مرام آنها و منویات آنها عملی می شود).

علت این تأویل آنست که گمان کرده‌اند رجعت منافی تکلیف که در آن امکان شر و فساد وجود دارد ولی در قیامت نه ... از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده: روزهای خدا سه است: روز ظهور، روز رجعت، روز قیامت. «ایام الله ثلاثة: يوم الظهور و يوم الكربة و يوم القيامة» ایضا در میزان از تفسیر قمی از حضرت صادق صلوات الله نقل شده: که به حماد بن عیسی فرموده: مردم درباره این آیه وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا چه می‌گویند؟ گفتیم: می‌گویند: آن در قیامت خواهد بود، فرمود آن طور نیست که می‌گویند، آن در رجعت است آیا خدا در قیامت از هر امتی فوجی مبعوث می‌کند. و دیگران را مبعوث نمی‌کند؟ آیه قیامت وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا است (۱).

(۱) در تفسیر برهان آمده که امام باقر (ع) به ابی بصیر فرمود:

«اینکه اهل العراق الرجعة؟ قلت نعم، قال: اما یقرءون القرآن. «يوم نحشر من كل امة فوجا...»؟

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۷، ص: ۵۰۸

مؤلف کتاب گوید: آنچه گفته شد بطور اشاره است، لازم است وقت پیدا کرده در متن روایات و مدلول آنها بیشتر دقت و مطالعه شود، به آنچه عند الله هست مذعن و تسلیم هستیم و الله اعلم.

شب چهارشنبه بیست و نهم ذو القعدة الحرام هزار و چهارصد و سه مطابق ۱۶/۶/۱۲۶۲ تفسیر سوره مبارکه نمل به پایان رسید. و الحمد لله و هو خیر ختام

[جلد هشتم]

سوره قصص

اشاره

در مکه نازل شده و هشتاد و هشت آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره مبارکه قصص چهل و نهمین سوره است که بعد از سوره نمل در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره بیست و هشتم است. این سوره چنان که خواهیم گفت: موقعی نازل شد که مسلمانان از دست کفار سخت ناراحت و در شکنجه بودند.

۲- عدد آیات آن هشتاد و هشت است ظاهراً این تعداد اجماعی است و کسی خلاف آن را نگفته است.

در تفسیر خازن آمده: این سوره دارای چهارصد و چهل و یک کلمه و پنج هزار و هشتصد حرف است.

۳- مطالب سوره نشان می‌دهد که آن مکی است، عده‌ای از مفسرین گفته‌اند، آیات ۵۲، ۵۳، ۵۴ و ۵۵ در مدینه نازل شده و آیه إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ... / ۸۵ در جحفه ما بین مکه و مدینه نازل گشته است، قول اول در مجمع‌البیان از قتاده و نیز بلفظ «قیل» نقل شده، قول دوم سخن ابن عباس است ولی چون رأی شخصی است نمی‌شود بدان اعتماد کرد.

۴- این سوره در روایات نبوی «طسم القصب» نامیده شده و در روایات اهل بیت علیهم‌السلام «الطواسین الثلاث» مذکور است که

مراد شعراء و نمل و قصص است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۴

۵- می‌شود اطمینان کرد که همه سوره به یک بار نازل شده است.

۶- به نظر می‌آید: غرض از نزول سوره تسلیت و اطمینان دادن به حضرت رسول و مؤمنان است که بالاخره پیروز خواهید شد، غلبه با شماست، چنان که این مطلب درباره موسی و بنی اسرائیل به وقوع پیوسته است، معلوم می‌شود که به هنگام نزول سوره، مؤمنین در مکه از دست ستمگران و اهل شرک سخت در فشار و شکنجه بوده‌اند که خدا با پیش کشیدن یکی از ناموسهای خلقت آنها را اطمینان خاطر داده که این سختی‌ها، زود گذر است.

در این سوره می‌خوانیم: فرعون بنی اسرائیل را سخت در عذاب می‌کشید، پسرانشان را می‌کشت، دخترانشان را زنده می‌گذاشت، خدا می‌خواست بنی اسرائیل را جانشین فرعونیان گرداند، موسی به وضع مرموزی طبق نقشه خدایی از قتل نجات می‌یابد، و در کاخ فرعون و زیر نظر او تربیت می‌شود، آن گاه از مصر فرار کرده به «مدین» می‌رود، سپس در حالی که به نبوت رسیده بود به مصر مراجعت می‌فرماید، فرعون و فرعونیان را منکوب می‌کند بنی اسرائیل را نجات می‌دهد، آن گاه مقداری از حالات مشرکان که در مقابل قرآن مجید و دعوت اسلامی موضع می‌گرفتند نقل شده و حقائق از نظام متقن جهان راجع به سیر توحیدی بیان می‌گردد. در آخر سوره نتیجه گیری می‌کند که: خدا تو را حتماً به مکه باز خواهد گردانید، چنان که امید نداشتی پیامبر شوی پیامبرت کرد کتاب بر تو نازل نمود. سپس به سوی پروردگارت دعوت کن. مطمئن فتح و پیروزی و فرج خدایی باش. ناگفته نماند: علت نزول این سوره همانست که گفته شد ولی باید بدانیم که آن علت. سبب نزول یک واقعت ابدی گردیده که جزئی از نظام متقن این جهان است. پیوسته بوده و خواهد بود منحصر به زمان و مکان مخصوصی نیست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۵

سوره القصص مکیه و آیاتها - ۸۸ نزلت بعد سوره النمل

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۱۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) تَتْلُوَا عَلَیْكَ مِنْ نَبَاِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴) وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶) وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸) وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹) وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنَّ كَادَتْ لِتَبْذُرَ بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) وَ قَالَتِ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱) وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلٍ فَقَالَتْ هَيْلٌ أَدْلُكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحَةٌ حُونَ (۱۲) فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶

بنام خدای رحمان رحیم

۱- طاء. سین. میم.

۲- این است آیات کتاب روشن.

- ۳- تلاوت می‌کنیم بر تو از خیر موسی و فرعون به حق، برای قومی که ایمان می‌آورند.
- ۴- فرعون در زمین مصر طغیان کرد، اهل مصر را فرقه‌ها کرد، گروهی از آنها را ناتوان می‌دید، پسرانشان را مرتب می‌کشت زنانشان را زنده می‌گذاشت او از مفسدان بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۷
- ۵- می‌خواستیم بر آنان که مستضعف شده بودند منت نهیم و آنها را پیشوا و وارثان فرعونیان گردانیم.
- ۶- و به آنها در زمین تمکین دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها توسط بنی اسرائیل آنچه را که از آن می‌ترسیدند بنمایانیم.
- ۷- به مادر موسی وحی کردیم: (تا نمی‌ترسی) او را شیر بده و چون بر او ترسیدی، او را به دریا انداز، نترس و محزون مباش، ما حتماً او را به تو بر می‌گردانیم و از پیامبران قرار می‌دهیم.
- ۸- آل فرعون او را پیدا کردند تا برای آنها دشمن و مایه اندوه باشد، فرعون و هامان و لشکریان آنها از خطا کاران بودند.
- ۹- زن فرعون گفت: این بچه مایه سرور من و تو (فرعون) است، او را نکشید شاید بما نفع رساند یا او را فرزند کنیم ولی آنها نمی‌دانستند.
- ۱۰- قلب مادر موسی از خوف و حزن خالی شد، اگر بر قلبش استقامت نگذاشته بودیم که از مؤمنان به وعده خدا باشد، حتماً عمل را افشا می‌کرد.
- ۱۱- به خواهرش گفت: موسی را پی جویی کن، خواهرش او را از دور دید که نمی‌دانستند.
- ۱۲- زنان شیرده را قبلاً به او تحریم کرده بودیم، گفت آیا شما را به خانواده‌ای دلالت کنم که او را برای شما کفالت می‌کند و به او ناصح هستند؟
- ۱۳- پس او را به مادرش برگردانیم تا چشمش روشن شود و محزون نباشد و بداند که وعده خدا حق است لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

کلمه‌ها

طسم: در رابطه با حروف مقطعه در اول سوره اعراف سخن گفته‌ایم به آنجا مراجعه شود.

نبأ: خبر مفید و پرفائده. راغب گوید: به خیر وقتی نبأ گویند که پرفائده. مفید علم یا ظن بوده باشد. خبری که آن را نبأ گویند حقیقت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۸

آنست که از کذب عاری باشد ...

شیعا: (بر وزن عنب): گروه‌ها. فرقه‌ها. مفرد آن شیعه است به معنی پیروان و یاران نیز آید «شیعه الرجل: انصاره» (قاموس قرآن).

نمن: من در اصل به معنی قطع است. نعمت را منت گویند که شخص را از گرفتاری قطع می‌کند: «المن: القطع» - «ان نمن»: اینکه نعمت بدهیم.

یستضعف: مناهل لغت استضعاف را ضعیف شمردن و ناتوان دیدن گفته‌اند در مجمع فرموده: «الاستضعاف: و جدان الشیء ضعیفا» در اقرب الموارد آمده: «استضعفه: راه ضعیفا» جوهری در صحاح ضعیف شمردن گفته است بعید نیست که آن به معنی تحمیل ضعف بر دیگران باشد.

یذبح: ذبح: سر بریدن. تذبیح به معنی تکثیر است یعنی: ذبح کردن پی در پی «ذبح القوم: بالغ فی ذبحهم» یعنی این کار مرتب درباره پسران بنی اسرائیل عملی می‌شد.

یستحیی: استحیاء: طلب حیات و زنده نگاه داشتن است. به نظر بعضی مراد از آن از بین بردن عفت و حیاء زنان است.

هامان: طبری رحمة الله فرموده: هامان وزیر فرعون و قارون خزانه دار او بود، هامان جمعا شش بار در قرآن مجید آمده است، مقام

وی بسیار مهم بوده و طاغوتی نزدیک به فرعون بود چنان که از آیاتی نظیر: «وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ عَنكَبُوتٍ / ۳۷ معلوم می‌شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۹

التقطه: برداشتن از زمین «لقطه: اخذه من الارض» و نیز به معنی یافتن آید: «التقطه: عثر عليه من غير طلب».

حزن: (بر وزن شرف): اندوه و غم، ایضا (بر وزن قفل) منظور از آن در آیه سبب حزن است.

او حینا: وحی: اشاره سریع. تفهیم خفی. راغب معنای اصلی آن را اشاره گفته است. طبرسی فرماید: ایحاء، القاء معنی است به طور مخفی به معنی الهام و اشاره نیز باشد. ناگفته نماند «وحی یحیی و اوحی یوحی» هر دو به یک معنی است.

قره عین: چیزی که سبب سرور و شادی است (فرقان / ۷۴).

ربطنا: ربط: بستن. «ربط الشيء ربطا: اوثقه و شده» منظور از رَبَطْنَا عَلٰی قَلْبِهَا آرام کردن و قوی و مطمئن کردن قلب است «الربط علی القلب: الهام الصبر و تقویته».

قصیه: قص و قصص در اصل به معنی پی جویی و جستن است «قصیه» فعل امر مؤنث است یعنی: او را بجوی.

جنب: (برون عنق) کنار. دور. قَبُصْرَتْ بِهٖ عَنْ جُنْبٍ او را از کنار یا از دور دید طبرسی فرماید «عن مکان جنب» احتمال دارد جنب در آیه به معنی اجنبی و کنار باشد یعنی او را دید بی آنکه قرابت او با موسی معلوم شود.

مراضع: زنان شیرده، مفرد آن مرضعه است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۰

شرحها

در این آیات ابتدا عصیان و تجاوز فرعون مطرح شده، سپس ولادت موسی علیه السلام و قرار گرفتن او در خانه فرعون با یک نقشه حساس خدایی بیان گردیده است.

این فصل اول، از قضایای آن حضرت است، که در هیچ جایی از قرآن مجید به اینصورت نقل نشده است.

در این آیات ملاحظه می‌شود که خداوند دشمن فرعون را در خانه فرعون و به صورت فرزند او تربیت می‌کند و آن گاه فرعون را به دست او می‌کوبد و در اینجاست که زبونی فرعونیان روشن و آشکار می‌شود.

خلاصه آیات چنین است: فرعون در اثر طغیانی که داشت بنی اسرائیل را عذاب می‌کرد، پسران آنها را می‌کشت، دخترانشان را زنده می‌گذاشت، از آن طرف خدا اراده کرده بود که بنی اسرائیل را به استقلال برساند و جانشین فرعونیان گرداند.

موسی در آن زمان متولد می‌شد قابله‌ای که بنا بود. پسر بودن موسی را به مأموران فرعون گزارش کند، در اثر محبتی که به موسی رسانده بود گزارش نمی‌کند، موسی از کشته شدن نجات می‌یابد، مادر موسی به فکر می‌افتد چه کار کنم بالاخره موسی را در آغوش من خواهند دید.

در این وقت از طرف خدا به مادر موسی الهام می‌شود: «موسی را در صندوقی بگذار و به دریا انداز، مأموران فرعون او را از دریا می‌گیرند، چون فرعون فرزند ندارد، او را برای فرزندی انتخاب می‌کند. علی هذا می‌خواهند برای او دایه‌ای بیابند، تو اعلام دایه بودن می‌کنی، پسرت را به خودت می‌دهند» این الهام از طرف خدا بود، در آیات خواهیم دید که موسی همانطور تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱

به مادرش برگشت و اراده خدا جای خود را گرفت، مادری که در تربیت پسرش وا مانده بود، هم پسرش را در نزد خودش نگاه داشت و هم برای تربیت او از فرعون حقوق گرفت، آری: وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلٰی أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یوسف / ۲۱.

۲- تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.

آمدن «تلك» برای تعظیم است و گرنه آن در جای «هذه» می‌باشد، غرض از «الكتاب» همه قرآن است آنچه تا آن موقع نازل شده بود و آنچه در علم خدا بود که بعداً نازل شود.

علی هذا تقدیر آن «تلك من آیات الكتاب» است. و چون وقت گفتن این آیه آیات بعدی بیان نشده بود پس «تلك» اشاره به آیات این سوره به طور عهد ذهنی است.

مبین یعنی بیان کننده حق از باطل یا به معنی «روشن» است.

۳- تَلَّوْا عَلَیْكَ مِنْ نَبِیِّ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ.

این آیه کلام مستأنف و بیان آیات الکتاب است «من» برای تبعیض می‌باشد یعنی قسمتی از جریان موسی که مناسب حال شماست. «بالحق» اگر متعلق به «تلاوا» باشد معنایش آنست که این تلاوت توأم با حق است، از جانب خداست، غیر از خدا کسی در آن دخالت ندارد، ممکن است متعلق به «نبا» باشد.

لام در «لقوم» برای تخصیص است یعنی اینها را از برای قومی می‌خوانیم که به اینها و به دین تو باور دارند، تا بدانند چنان که بنی اسرائیل گرفتار فرعون بودند و بالاخره رها شدند، اینها نیز که در دست طاغوتهای مستضعف می‌باشند به زودی پیروز و رها خواهند شد.

۴- إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِیْعًا یَسْتَضِعُّ طَائِفَةً تَفْسِیرُ أَحْسَنِ الْحَدِیثِ، ج ۸، ص: ۱۲

مِنْهُمْ یَذْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ یَسْتَحِی نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ

لفظ «علا» حاکی از تکبر و طغیان است، نظیر اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى نازعات/ ۱۷، ظاهراً منظور از آن ادعای خدایی و مانند آنست چنان که آمده أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى نازعات/ ۲۴ وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ زخرف/ ۵۱.

وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِیْعًا شاید مراد آن باشد که طبقات به وجود آورد که بعضی از حقوق اجتماعی برخوردار و بعضی محروم بودند، نظیر آنکه در زمان شاهان ساسانی در ایران، رعیت حق سوادآموزی نداشتند یا مانند تبعیض نژادی و امثال آنها، و گرنه بودن طبقات که هر یک به حق اجتماعی خود برسد لا بد منه است، بهر حال اینهم از اثرات طغیان فرعون بود.

یَسْتَضِعُّ عِوُفٌ ... نمونه دیگری از طغیان فرعون بود، ضمیر «منهم» راجع به «اهلها» است، مراد از تذبیح آن است که پسران آنها را بی محابا و علی الدوام می‌کشت، منظور از «نساء» دختران است طبرسی رحمه الله در سوره بقره ذیل آیه ۴۹ تصریح می‌کند که لفظ نساء به زنان و دختر بچه‌ها هر دو اطلاق می‌شود، إِنَّهُ كَانَ ... تعلیل ذبح است.

عَلَّتْ كَشْتَارِ پسران بنی اسرائیل دو چیز بود که در سوره اعراف/ ۱۲۷ گفته شده است.

۵- وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ این آیه حکایت حال گذشته است، یعنی در همان حال که فرعون آنها را می‌کشت ما هم اراده می‌کردیم بر بنی اسرائیل نعمت استقلال بدهیم. و آنها را جانشین فرعونیان گردانیم. نه اینکه بگوئیم: اراده خدا همیشه این بوده و تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳

می‌باشد علی هذا وَ نُرِيدُ ... حال است از «طائفة» در المیزان فرموده: به هر حال «و نرید» حکایت حال گذشته است ولی اگر از آیه ما قبل صرف نظر کنیم، خود این آیه حکایت می‌کند که این اراده با ملاحظه شرائط آن، دائمی است.

در روایت ولادت حضرت مهدی صلوات الله علیه و علی آباءه آمده است، که آن حضرت به وقت ولادت سر به سجده بود و این آیه را تلاوت می‌فرمود.

وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً ... بیان و تفسیر «نمن» است یعنی می‌خواستیم آنها را پیشوا کنیم بعد از آنکه زبردست بودند، پیشوایی قائم با آنها بود نه اینکه هر یک پیشوا شدند، منظور از وارثین آنست که فرعونیان بروند و آنها به مانند، در اینجا روایاتی هست که در نکته‌ها

خواهد آمد.

۶- وَ نَمَكَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمَ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.

بقیه مطلب قبل است یعنی: و می‌خواستیم در روی زمین به آنها تمکین و استقرار و مکان بدهیم، مراد از ما کائوا یحذرون همان قیام بنی اسرائیل و غلبه بر فرعونیان بود، که پیوسته مایه نگرانی فرعون و هامان می‌شد، خداوند بعد از بعثت موسی، آن قیام و غلبه را تا جایی که فرعونیان غرق شدند به آنها نشان داد.

۷- وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.

راجع به وحی و اقسام آن در نکته‌ها سخن خواهیم گفت. منظور از آن در اینجا تفهیم از روی الهام و انداختن به قلب است آن اَرْضِعِيهِ یعنی مادامی که می‌توانی در نزد خودت نگاه دار و شیر بده. مراد از «یم» بقول طبرسی رود نیل است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴

«لا تخافی» یعنی از اینکه تلف شود یا طعمه ماهیها گردد مترس، و نیز از فراق او محزون مباش که آن فراق همیشگی نخواهد بود. ما حتما او را به تو باز خواهیم گرداند و پیامبرش خواهیم کرد، از جاعلوه من المرسلین معلوم می‌شود که بنی اسرائیل انتظار آن را داشتند که پیامبری در میان آنها مبعوث شود، لذا این قضیه نسبت به مادر موسی مانوس بود، خلاصه، این همان نقشه عجیب بود که به قلب مادر موسی از جانب خدا افتاد.

۸- فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ.

یعنی: مادر موسی او را به دریا انداخت و آل فرعون او را از دریا گرفت لام در «لیکون» برای غایت و عاقبت است و گر نه آنها او را به قصد مایه اندوه شدن نگرفته بودند یعنی: غایت اینکار آن بود که موسی برای آنها دشمن و مایه اندوه باشد. إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ تعلیل صدر آیه است یعنی خطا کار و گناهکار بودنشان سبب گردید که دشمنشان را در دست خودشان تربیت کردند و آن عقوبتی بود در اثر گناهکار بودنشان.

در مجمع البیان فرموده: «خطأ یخطأ خطأ» آن گاه گویند که گناه از روی عمد باشد، خاطی نیز از آنست لفظ «خاطین» در پنج محل در قرآن مجید آمده است که همه به معنی گناهکاران است، به نظر بعضی «خاطین» در آیه به معنی اشتباه کاران می‌باشد، یعنی فرعون و هامان در کشتن بنی اسرائیل اشتباه کار بودند که به عوض موسی دیگران را کشتند و هم درباره موسی که به جای کشتن، او را در آغوش خویش تربیت کردند.

در نقل است که فرعون و زنش آسیه در محلی نشسته و تماشا می‌کردند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۵ که صندوق را در رود نیل مشاهده کردند. مأموران فرعون صندوق را گرفته پیش فرعون آوردند. معلوم شد که پسر بچه‌ای در آن گذاشته و به آب رها کرده‌اند.

۹- وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

لا بد زن فرعون به محض دیدن موسی مجذوب شده و به او محبت پیدا کرده است چنان که در جای دیگر خطاب به موسی آمده است: وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي طه / ۳۹. منظور از قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ آنست که اگر بماند مایه سرور من و تو (فرعون) خواهد بود. لَا تَقْتُلُوهُ نشان می‌دهد که دانستند او از بچه‌های بنی اسرائیل است لذا سخت از کشتن او به میان آوردند عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا حاکی است که در سیمای موسی علیه السلام علامت نجابت و صلابت مشاهده می‌شد او نَتَّخِذَهُ وَلَدًا اشعار می‌دارد که آسیه و فرعون فرزند نداشتند.

وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ جمله حالیه است یعنی زن فرعون شفاعت می‌کرد که او را نکشند و درباره او نفع آینده و اتخاذ ولد را پیش بینی می‌کرد در حالی که آن قوم نمی‌دانستند این چه نقشه‌ایست و عاقبت این کار چه خواهد بود؟

در مجمع البیان فرموده: آسیه دختر مزاحم از بنی اسرائیل بود، فرعون او را به زنی گرفت، او از نسل انبیا بود بر مؤمنان رحم می‌کرد و احسان می‌نمود ...

و نیز نقل کرده: چون آسیه گفت: قُرْتُ عَيْنِي لِي وَ لَكَ فرعون گفت:

برای تو آری ولی برای من نه، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: به خدایی که باو سوگند می‌خوریم اگر فرعون اقرار می‌کرد که موسی روشنی چشم او باشد خدا هدایتش می‌کرد ولی بعثت شقافوتی که خدا به او نوشته بود ابا نمود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶

۱۰- وَ أَصْبَحَ فُوَادٌ أُمُّ مُوسَى فَارِعَاً إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا- أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ المیزان فارغ را خالی شدن از خوف و اندوه دانسته است یعنی: در اثر الهام خدا قلب مادر موسی از غم و ترس خالی شد، بقیه آیه، توجیه «فارغا» است، «ان» مخفف از ثقیله است.

لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از متعلقات لَوْلَا- أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا می‌باشد یعنی اگر بر قلبش استقامت نمی‌گذاشتیم تا از باور کنندگان به حفظ خدا و الهام خدا باشد، هر آینه نزدیک بود که عمل را افشاء کند و نقشه را به هدر دهد اما إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ کار خودش را کرده بود.

این سخن در مجمع البیان به لفظ «قیل» نقل شده است، یعنی: گویند قلب مادر موسی خالی از حزن و ترس شد چون به واسطه الهام خدا می‌دانست که پسرش نجات خواهد یافت ولی بعضی گفته‌اند: «اصبح فواد ام موسی فارغا من کل شیء الا من ذکر موسی» یعنی قلبش از هر چیز جز یاد موسی خالی شد، فقط به موسی می‌اندیشید.

۱۱- وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه فَبُصِرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

از این آیه معلوم می‌شود که خانواده موسی به دربار فرعون راه و رفت و آمد داشته‌اند، در آیه بعد خواهیم دید که به جمع آنها وارد شد و پیشنهاد دایه را داد. وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ یعنی فرعونیان نمی‌دانستند او خواهر موسی است و برای چه کار آمده است.

۱۲- وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلٍ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ.

تحریم در اینجا تکوینی است، یعنی موسی را طوری کرده بودیم که پستان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۷

هیچ زن شیرده را قبول نمی‌کرد و در دهان نمی‌گرفت. «من قبل» یعنی پیش از آمدن خواهرش. معلوم می‌شود خواهر موسی وقتی به آنجا رسید که تصمیم گرفته بودند موسی را به عنوان فرزند فرعون نگاه دارند، دایه‌ها می‌آوردند ولی موسی پستان هیچ یک را قبول نمی‌کرد.

در این هنگام خواهر موسی مادر خودش را به عنوان دایه پیشنهاد کرد و گفت: من شما را به خانواده‌ای دلالت می‌کنم که او را برای شما نگاه می‌دارند و تربیت می‌کنند.

۱۳- فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

در مجمع البیان فرموده: دختر رفت مادرش را آورد، موسی پستان او را قبول کرد، فرعون گفت: چطور شد که پستان تو را قبول کرد، زن گفت من زنی هستم ... که شیر خواران پستان مرا قبول می‌کنند، فرعون از این جریان شاد شد، در تفسیر برهان آمده: فرعون و خانواده‌اش مادر موسی را احترام کرده و گفتند: این فرزند را برای ما تربیت کن، آنچه به خواهی به تو می‌دهیم.

«لتعلم» به معنی یقین با مشاهده و عین یقین است، «وعد الله» همان الهام إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ است، آن گاه فرموده: اما بیشتر مردم که اهل ایمان نیستند به وعده خدا اطمینان ندارند با آنکه این عمل نشان داد که وعده خدا تخلف ناپذیر است از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده: آب انداختن موسی و و برگشت او به مادرش سه روز طول کشید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۸

نکته‌ها

آیه وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ ... گفتیم که آیه وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ حکایت حال ماضی است، ظهورش آن نیست که خدا پیوسته چنین اراده را می‌کند، بلکه مستضعف باید خودش قیام کند، آنهم در راه خدا قیام کند و برای گرفتن حق خود قیام کند، خدا او را یاری خواهد فرمود. اما در اینجا روایاتی هست که باید بررسی شوند.

۱- در مجمع البیان فرموده: بطور صحیح از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که فرمود: به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید دنیا بعد از مخالفت و عداوت به طرف ما بر می‌گردد مانند برگشتن ناقه بد خلق به طرف بچه‌اش، سپس آیه وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ را تلاوت فرمود: »

قال و الذي فلق الحبة و براء النسمة لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس على ولدها و تلا عقيب ذلك و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض
۲- ایضا نقل فرموده: »

عن ابی الصباح الكنانی قال نظر ابو جعفر علیه السّلام الی ابی عبد الله علیه السّلام فقال هذا و الله من الذين قال الله تعالی و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ...

۳- در تفسیر برهان از مفضل بن عمر نقل می‌کند. شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیهم السلام نگاه کرد و گریست و فرمود:
«انتم المستضعفون بعدی»

مفضل گوید: گفتم: یا بن رسول الله معنی این سخن چیست؟ فرمود: یعنی شما بعد از من امامان هستید، خدا فرموده: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ ... الْوَارِثِينَ این آیه تا روز قیامت در ما اهل بیت جاری است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۱۹
ناگفته نماند: اینها همه از باب تطبیق است چنان که فرمود:

«فهذه الاية فينا جارية الى يوم القيامة»

و گرنه آیه در بیان حال ماضی است.

وحی در قرآن مجید و اقسام آن:

در رابطه با آیه وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ ... لازم است موارد استعمال کلمه وحی را در قرآن مجید بررسی نمائیم: لفظ وحی که به معنی تفهیم خفی و اشاره سریع است مورد متعارف آن درباره انبیا است که خداوند فرمانها و کلمات خویش را به وسیله وحی بر آنها علیهم السلام تفهیم می‌فرماید، ولی این لفظ در غیر انبیا نیز به کار رفته است:

اول درباره انسانهای غیر پیغمبر: نظیر: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ ... که گذشت، از این وحی به الهام تعبیر می‌کنند که گاهی است، اما وحی پیامبران مداوم است، شاید در آیه: وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِجِ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي مائده / ۱۱۱ نیز چنین باشد.

دوم: در حشرات است، نظیر: وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ «نحل / ۶۸، مراد از آن ظاهراً تفهیم غریزی و فطری است که خدا به او صنعت عسل سازی را آموخته است، می‌تواند بالاتر از یک انسان متخصص اینکار را انجام بدهد، اما دیگران نمی‌توانند.

سوم: در جمادات. نظیر: فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا ... / ۱۲، اگر در این آیه، سماء ظرف وحی باشد قهراً مراد از وحی القاء و ایجاد آثار است یعنی: در هر آسمان امر و خصوصیات آن را در آن القاء و ایجاد کرد. میزان اختیار کرده که «اوحی فی کل سماء امرها الی الملائكة» است یعنی در هر آسمان و کار آن را به ملائکه‌ای که در آن ساکن هستند وحی

فرمود. به نظر نگارنده وجه اول قویتر است و الله العالم. تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۰
 يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا زَلْزَالَ / ۵، آیه درباره سخن گفتن و خبر دادن زمین در روز قیامت است، وحی به معنی تفهیم ذاتی است.

چهارم: در قرآن مجید وحی درباره انسانها و شیاطین به کار رفته که از موضوع بحث خارج است، در آنها نیز به معنی تفهیم می‌باشد. نظیر: إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ ... انعام / ۱۲۱. و نظیر. فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا مريم / ۱۱، وقتی که زبان زکریا به طریق اعجاز بند آمد. به مردم اشاره کرد که خدا را تسبیح گویند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۱

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱۴ تا ۲۱]

اشاره

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴) وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ (۱۵) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۶) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷) فَأَصْرَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ (۱۸)

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَمْتَلِكَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (۱۹) وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (۲۰) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۱)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۲

۱۴- موسی چون به جوانی رسید و بر کار خود مسلط شد به او تشخیص و علم بخصوصی دادیم، نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم.

۱۵- در وقت غفلت اهل شهر، وارد آن شهر گردید، در آنجا دو مرد را یافت که با هم جنگ می‌کردند، این از گروه موسی و این از دشمنش بود، آنکه از پیروان موسی بود از وی بر علیه آن دیگری کمک خواست، موسی مشتکی بر او زد و او را کشت، گفت: این از کار شیطان است که او آشکارا دشمن و گمراه کننده است.

۱۶- گفت: پروردگارا من بر خود ظلم کردم مرا چاره کن، خدا به او چاره کرد که او آمرزنده و رحیم است.

۱۷- گفت پروردگارا به سبب نعمتی که به من داده‌ای عهد می‌کنم که یار مجرمین نباشم.

۱۸- در آن شهر ترسان و در حالت انتظار روز کرده ناگاه آنکه دیروز از او کمک خواسته بود یاری می‌خواست، موسی به او گفت تو گمراه آشکاری.

۱۹- چون خواست آنکه را که دشمن هر دو بود بگیرد، گفت: ای موسی می‌خواهی مرا بکشی چنان که دیروز یک نفر را کشتی؟! نمی‌خواهی مگر آنکه در روی زمین ستمگری باشی و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی.

۲۰- مردی از دورترین محل آن شهر شتابان آمد و گفت: ای موسی در باریان فرعون مشورت می‌کنند تا تو را بکشند، از این شهر خارج شو، من از خیر خواهان تو هستم.

۲۱- موسی ترسان و محتاط از آنجا خارج شد و گفت: پروردگارا مرا از قوم ظالم نجات بده.

کلمه‌ها

اشد: جوانی و نیرومندی. گویند: آن از هیجده سالگی شروع می‌شود چنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است. استوی: یعنی بر کار خود مسلط شد. استواء اگر با «علی» باشد به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳ است. استقرار یافتن و بر قرار شدن باشد مثل: «استوت علی الجودی» یعنی کشتی بر جودی استقرار یافت و اگر با «الی» باشد به معنی توجه و قصد و رو کردن آید. شیعه: شیعه در آیه به معنی فرقه و گروه است «شیعه الرجل: اتباعه و انصاره»، شیخ (بفتح اول) به معنی آشکار شدن و شیاع به معنی پیروی کردن است. وکزه: وکز: زدن و انداختن. با مشت زدن را نیز گویند. ظهیر: کمک و یاور. آن از «ظهر» به معنی پشت است. یترب: «ترب»: انتظار. راغب آن را احتراز گفته است «یترب» یعنی انتظار پی آمد را می‌کشید. یستصرخه: صراخ و صریخ: صیحه شدید. یاری طلبیدن، یاری کردن استصراخ یاری خواستن غوی: گمراه و آنکه در راه هلاکت است. غی و غوایه: رفتن به راه هلاکت. یبطش: بطش: گرفتن به شدت. چنان که در مجمع، صحاح و قاموس گفته است. اقصی: دورتر. قصو (بر وزن عقل): دوری. «قصا المكان قصوا: بعد» قصی: دور: اقصی: دورتر. ملاء: جماعت اشراف که هیبت و شوکت آنها قلوب را پر می‌کند آن از ملء (بر وزن عقل) به معنی پر کردن است، به معنی مطلق جماعت نیز آید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۴ یأتمرون: امر: فرمان. ایتمار: قبول امر و مشورت. «یأتمرون»: مشورت می‌کنند.

شرحها

در بخش دوم از حالات موسی علیه السلام، در این آیات می‌خوانیم: موسی چون به حالت جوانی رسید، خدا او را تشخیص و علم بخصوصی داد، روزی به وقت خلوت، وارد شهر شد، دید دو نفر با هم دعوا می‌کنند، یکی اسرائیلی و از قوم موسی بود و دیگری قبطی و از مردم مصر، اسرائیلی موسی را به یاری طلبید موسی مشت بر مرد قبطی زد و او بمرد موسی از این پیشامد ناراحت شد و فرمود: این مخاصمه کار شیطان است که مرا به این جریان کشانید. خدایا من خودم را به زحمت انداختم، چاره‌ام فرمای خدا درخواست او را قبول کرد. موسی شب را در انتظار پیشامد به روز آورد، صبح که در شهر می‌گردید دید مرد اسرائیلی دیروز، با شخص دیگری گلاویز شده و از موسی یاری می‌خواهد، موسی به او گفت: تو مرد گمراهی هستی هر روز در دسر ایجاد می‌کنی بعد خواست به او کمک کند ولی مرد اسرائیلی از ملامت موسی گمان کرد که موسی می‌خواهد این دفعه نیز او را بکشد، لذا گفت: موسی می‌خواهی مرا بکشی چنان که دیروز یک نفر را کشتی؟ مرد اسرائیلی از این سخن دانست که اسرائیلی مقتول به دست موسی کشته شده است، جریان را به فرعون خبر داد، در آن هنگام مردی که از دور شتابان می‌آمد خودش را به موسی رسانید و گفت: درباریان فرعون برای کشتن تو جلسه مشورت تشکیل داده‌اند،

فرار کن. موسی پا به فرار گذاشت و از خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۵

خواست که او را از شر ظالمان نجات بدهد.

۱۴- وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

حکم و علم هر دو نکره است یعنی به او تشخیص بخصوص و علم بخصوصی دادیم، مراد از حکم، تشخیص حق از باطل است چنان که در سوره انبیاء آیه ۷۴ و ۷۹ گذشت آیه فوق همان آیه ۲۲ از سوره یوسف است که فقط کلمه «و استوی» ندارد.

نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ حاکی است که خداوند این تشخیص و علم را در عوض نیکوکار بودن عطا می کند همان حکم و علم بود که موسی را ضد کاخ نشین بیار آورد با آنکه در کاخ تربیت شد این حُكْمًا وَ عِلْمًا درباره پیامبران دیگر نیز آمده است.

۱۵- وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ:

معلوم می شود که قصر فرعون خارج از شهر بوده که موسی از کاخ فرعون خارج شده و داخل شهر گردیده است، وقت غفلت موقعی است که مردم به استراحت مشغول هستند و کارها تعطیل است، مانند وقت ظهر و مانند آن هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ بیان حال گذشته است گویی کسی در آنجا ایستاده و نشان می دهد.

فَاسْتَوَى الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ.

معلوم می شود که، از بنی اسرائیل بود موسی روشن شده بود فَقَضَى عَلَيْهِ یعنی کار را بر او تمام کرد و او را کشت، گویند موسی به مرد مصری گفت، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۶

دست از او بردار، او قبول نکرد موسی مشت بر سینه او نواخت که با آن ضرب بمرد، و چون مشت او به قتل مصری انجامید، موسی از این پیشامد ناراحت شد و گفت: این از کار شیطان بود که مرا چنین گرفتار کرد.

بر روشن است که قتل عمدی نبود و موسی که چنین قصدی نداشت از بروز واقعه ناراحت شد، ناگفته نماند: کشتن قبطی در چندین جا از قرآن کریم مطرح شده و در هیچ محل، خدا موسی را در این عمل محکوم نکرده است.

مثلاً- در یک محل میفرماید: وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَتَجْنِبْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ طه / ۴۰ و در جای دیگر موسی به خدا عرض می کند وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ شعراء / ۱۴، موسی خود را گناهکار نمی داند بلکه می گوید: فرعونیان آن را گناه می دانند و در این سوره خواهیم خواند که به خدا عرض می کند قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ۳۳، باز خدا او را محکوم نمی کند و گناهکار نمی داند. زیرا موسی از یک اسرائیلی مظلوم یک کافر ظالم را دفع کرده است.

ناگفته نماند هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ شامل مخاصمه و قتل قبطی هر دو است یعنی این مخاصمه که منجر به قتل شد از کار شیطان بود. در المیزان فرموده:

کار موسی گر چه گناه نبود ولی شیطان گاهی با وسوسه انسان را به گناه و گاهی به خلاف مصلحت و می دارد و به زحمت می اندازد، لذا آن را نیز به شیطان نسبت داده است زیرا که شیطان که دشمن انسان و گمراه کننده آشکار است.

۱۶- قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ در بالا گفته شد که کشتن قبطی قتل خطا بود، گناه نبود، پس منظور از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷

«ظلمت» گناه نیست بلکه به زحمت انداختن است یعنی «خدایا من با کشتن قبطی خودم را به زحمت انداختم، فرعون بر من نخواهد بخشود و گرفتارم خواهد کرد.» «غفر له» استجابت دعای اوست، ظاهراً موسی در حین دعا کردن ندانست که خدا دعای او را اجابت کرده است، اما وقتی که در مدین به نزد شعیب علیه السلام رسید و او به موسی گفت: لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ دانست که خدا دعای او را قبول کرده است، در آیه دیگر قبول دعای او به لفظ. نجات آمده است وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَتَجْنِبْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ.

در مجمع البیان فرموده: این اعتراف به ظلم و سؤال مغفرت مانند قالَا- رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ

الْخَاسِرِينَ اعراف / ۲۳ است.

۱۷- قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيْرًا لِلْمُجْرِمِينَ.

این سخن عهدی است از موسی که یاور و کمک گناهکاران و فرعونیان نخواهد بود، گویی این سخن را در اینجا بدان جهت گفته که احساس کرده تربیت در خانه فرعون او را اشرافی به بار نیاورده بلکه ضد فرعون و یار مظلومان شده است و با قدرتی که داشته توانسته است قبلی را با مشتی بکشد. علی هذا مراد از أَنْعَمْتَ عَلَيَّ همان حُكْمًا وَعِلْمًا است که گذشت و نیز نیرومندی و توانایی اوست، گر چه می شود آن را نجات از کشته شدن و امثال آن نیز دانست «۱» المیزان نعمت را ولایت الهیه دانسته، آن وقت آیاتی را که در شأن پیامبران بعد از مبعوث شدن است نقل می کند، با آنکه موسی در آن وقت هنوز مبعوث نشده بود، اگر مراد از ولایت الهیه در حد «علما و حکما» باشد که گفته شد، در

(۱) در تفسیر صافی فرموده: «بما انعمت علی من القوه حتی قتلت رجلا بوکزه». [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۸

اینصورت اشکالی نخواهد داشت.

باء در بِمَا أَنْعَمْتَ اگر برای سبب باشد معنایش چنین می شود: پروردگارا به سبب نعمتی که به من عطا فرموده‌ای قول می دهم و عهد می کنم که یاور گناهکاران نباشم و اگر برای قسم باشد معنایش چنین است: سوگند به نعمت خودم را مراعات می کنم و هرگز کمک بدکاران نمی شوم در اینصورت جواب قسم محذوف است «بما انعمت علی لاتقین فلن اکون ظهیرا».

۱۸- فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ.

معلوم می شود که موسی دیگر به کاخ فرعون باز نگشته و در حالت انتظار که نتیجه قتل قبلی چه خواهد شد شب را در شهر بروز آورده است، صبح که از منزل بیرون شده بود دید، مردی که دیروز با آن قبلی نزاع می کرد، با شخص دیگری گلاویز شده و از موسی کمک می خواهد.

موسی فریاد کشید: تو آشکارا و بی شک گمراهی. با این همه فشار فرعونیان بر اسرائیلی ها، هر روز یک معرکه به وجود می آوری. با وجود آن باز خواست مرد اسرائیلی را کمک نماید.

۱۹- فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ.

قول اکثر مفسران آنست که فاعل «قال» مرد اسرائیلی است موسی خواست مرد قبلی را بگیرد تا اسرائیلی خلاص شود، ولی او از ملامت موسی پنداشت که موسی می خواهد ایندفعه او را بزند لذا فریاد کشید: دیروز یک نفر را کشتی امروز نیز می خواهی مرا بکشی مرد قبلی از این سخن دانست که قاتل قبلی دیروز، موسی است، پیش فرعون رفت و جریان را خبر داد فرعون به فکر تعقیب موسی شد (از مجمع البیان) در روایت عیون اخبار الرضا علیه السلام نیز چنین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۹

است، حسن نامی از مفسران گوید: فاعل «قال» مرد قبلی است زیرا مشهور شده بود که موسی یک نفر از فرعونیان را کشته است اما این قول قابل اعتناء نیست.

إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ.

بقیه قول مرد اسرائیلی است که گفت: کارت نشان می دهد که می خواهی یکی از ستمگران و آدمکشان باشی.

۲۰- وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ.

طبرسی رحمه الله فرموده: آن مرد، مؤمن آل فرعون عمو زاده فرعون بود، لفظ أَقْصَى الْمَدِينَةِ حاکی است که قصر فرعون در خارج و دورترین محل شهر بوده، آن مرد مؤمن در آنجا از جلسه مشورت که تشکیل شده بود.

اطلاع یافت، و خود را شتابان به موسی رسانید.

۲۱- فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

«منها» راجع است به مدینه، معلوم می‌شود در حال خروج احتراز می‌کرد که مبادا گرفتار شود نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ حاکی است که در قتل قبطنی خود را مقصر نمی‌دانسته است.

از رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ...- رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ- رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ روشن می‌شود که آن حضرت در درجه‌ای از توحید بوده است چنان که این مطلب بعدها نیز خواهد آمد مانند عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ- رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ- وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ آری آنکه مشمول آیتناهُ حُكْمًا وَعِلْمًا است باید چنین باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰

[سوره القصص (۲۸): آیات ۲۲ تا ۲۸]

اشاره

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۲) وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْبِقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدَرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳) فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ قَالَ لَا تَحْزَنْ نَجُوتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۵) قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (۲۶)

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ نُكْحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۲۸)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۱

۲۲- و چون به طرف مدین رو کرد، گفت: امید آن دارم که خدایم به راه راست مدین هدایت کند.

۲۳- و چون به آب مدین رسید، دید گروهی از مردم به مواشی خود آب می‌دهند و در کنار آنها دو نفر زن دید که گوسفندان خویش را از آب خوردن مانع می‌شدند گفت چرا چنین می‌کنید؟ گفتند: تا چوپانان مواشی خود را بر نگردانند ما به گوسفندان خود آب نمی‌دهیم پدر ما پیر بزرگی است.

۲۴- به خاطر آن دو گوسفندانشان را آب داد، آن گاه به سایه برگشت و گفت خدایا من به آنچه از خیر به من داده‌ای محتاجم.

۲۵- یکی از آن دو دختر نزد موسی آمد و گفت: پدرم تو را می‌خواند تا مزد آب دادنت را بدهد، چون موسی پیش او آمد، و ماجرایش را حکایت کرد، او گفت: مترس از قوم ستمگر نجات یافتی.

۲۶- یکی از آن دو دختر گفت: پدرم این جوان را اجیر کن، بهترین کسی که اجیر گرفته‌ای قوی و امین است.

۲۷- او گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترانم را به نکاح تو در آورم که هشت سال اجیر من باشی اگر ده سال تمام کردی به اختیار تو است. نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم، انشاء الله مرا از شایستگان خواهی یافت.

۲۸- موسی گفت: این شرط میان من و تو است، هر کدام از دو مدت را اتمام کردم اجباری بر من نخواهی داشت، خدا بر آنچه می‌گوئیم ناظر و وکیل است.

تلقاء: جهت و طرقي که در مقابل است «جلس تلقاء فلان» يعني مقابل او نشست در اين مثال ظرف مکان آمده است.
 مدین: نام شهری (یا محلی) بود که شعيب عليه السّلام بر اهل آنجا مبعوث گردید هاکس در قاموس کتاب مقدس آن را مدیان نوشته و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۲

گوید: به قولی زمین مدیان از خلیج عقبه تا به مو آب و کوه سینا امتداد داشت. در فرهنگ قصص قرآن آمده: محل این شهر در شرق عقبه است، مردم آن عرب و از اولاد اسماعیل عليه السّلام بودند، نام آن شهر اکنون معان است. نگارنده گوید: معان در حال حاضر یکی از استانهای مملکت اردن می باشد، گویند:

فاصله آنجا تا مصر هشت شبانه روز راه بود و جزء مملکت مصر نبود.

تذودان: یعنی گوسفندان خود را از آب خوردن و مخلوط شدن به گوسفندان دیگر منع می کردند. ذود: طرد و دفع کردن «ذاده عنه ذودا:

طرده و دفعه»، خطبکما: خطب (بر وزن عقل: کار بزرگ که در آن تخاطب بسیار می شود چون معنای اولی روبرو سخن گفتن است.

یصدر: فعل صدر چون با «عن» آید معنی رجوع می دهد یُصْدِرُ الرَّعَاءُ یعنی چوپانها گوسفندان خود را بر گردانند (از باب افعال).

رعاء: جمع راعی بمعنی چوپان است، همچنین است رعاء.

شیخ: پیر. «الشیخ: من استبانته فیہ السن و ظهر علیه الشیب».

قصص: (بر وزن شرف): سرگذشت و قصه گوئی. مصدر و اسم هر دو آمده است، علی هذا آن مفرد است ولی راغب آن را جمع قصه به معنی «اخبار» می داند.

حجج: سالها. مفرد آن حجه، علت این تسمیه خواهد آمد.

عدوان: تجاوز. عدو (بر وزن عقل) به معنی تجاوز است اگر با قلب باشد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۳

عدوات گویند، اگر در راه رفتن باشد عدو (دویدن) نامند و اگر در عدم رعایت عدالت باشد عدوان گویند.

شرحها

در بخش سوم از ماجرای موسی عليه السّلام در این آیات می خوانیم، موسی از مصر خارج شده، به طرف «مدین» به راه افتاد و گفت. امید آن دارم که خدایم به راهی که نجاتم دهد هدایت فرماید، چون به نزدیکی آب مدین رسید، دید جمعی به گوسفندان خویش آب می دهند، دو نفر زن نیز که در آنجا هستند از آب خوردن گوسفندان خود مانع می شوند.

موسی از کار آن دو زن پرسید، گفتند ما بعد از آنکه چوپانان گوسفندان خویش را بردند، به گوسفندان خود آب می دهیم پدرمان پیر بزرگواری است که خود قدرت آب دادن گوسفندان را ندارد، موسی به گوسفندان آنها آب داد سپس در سایه‌ای نشست.
 دختران بعد از بردن گوسفندان خود، جریان را به پدرشان گفتند.

آن مرد که شعيب عليه السّلام بود، در پی موسی فرستاد، یکی از دختران او که آثار حیا و عفت از راه رفتن وی عیان بود، پیش موسی آمد و گفت: پدرم تو را می خواند تا مزد تو را بدهد که گوسفندان را آب دادی.

موسی به خدمت شعيب رسید، ماجرای خویش را بگفت، شعيب فرمود:

مترس از قوم ظالم نجات یافته‌ای، اینجا جزء مملکت فرعون نیست تا تو را تعقیب نماید، یکی از دختران گفت: پدر جان این جوان را اجیر کن که هم امین است و هم نیرومند.

شعیب فرمود: من می‌خواهم یکی از این دو دختر را به ازدواج تو تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۴ در آورم بشرط آنکه هشت سال بر من اجیر باشی و اگر به ده سال رسانی با اختیار تو است، من نمی‌خواهم تو را اذیت کنم، انشاء الله خواهی دید که آدم شایسته‌ای هستم. موسی گفت: این میان من و شما باشد، هشت سال یا ده سال خدمت کنم حرفی بر من نخواهی داشت، بدینسان موسی وارد خانه شعیب شد و داماد او گردید.

۲۲- وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ.

نمونه گفتار یک انسان موحد است که توجه به خدا دارد و استعانت از خدا می‌کند، سواء السبیل وسط راه است، المیزان فرموده: سیاق نشان می‌دهد که موسی قاصد مدین بود ولی راه را نمی‌دانست، لذا از خدا امید داشت که به راه مدین هدایتش نماید.

۲۳- وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ.

ورود به معنی اشراف و نزدیک شدن است چنان که در و إِنَّ مِنْكُمْ إِلاَّ وارِدُها ... مریم / ۸۱ گذشت، موسی چون دید آن دو دختر از آب خوردن یا از مختلط شدن گوسفندان خویش مانع می‌شوند، اینکار نظر او را جلب کرد و رو به دختران کرد: قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدَرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ.

یعنی موسی گفت اینکار چیست، چرا گوسفندان را منع می‌کنید؟

بعضی‌ها «یصدر» را بفتح اول و ثلاثی خوانده‌اند یعنی: تا چوپانان بر گردند.

احتمال دارد مراد از کبیر «کبیر القدر» و یا اشاره به شدت پیری باشد که قدرت ندارد خودش به گوسفندان آب بدهد. تفسیر احسن

الحدیث، ج ۸، ص: ۳۵

۲۴- فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ.

یعنی برای کمک به آنها به گوسفندان آنها آب داد، آن گاه برای استراحت به سایه‌ای رفت، باز ملاحظه می‌شود که به خدا توجه می‌کند، و او را می‌خواند.

المیزان نظر می‌دهد که مراد از ما در «لما» نیرومندی و قدرت بدنی موسی است یعنی خدایا من به این توانایی که به من نازل کرده‌ای که توانستم قبلی را بکشم، اینهمه راه را پیاده بیایم، گوسفندان اینها را آب دهم، محتاجم، لازمه این آنست که خدایا به من طعام برسان تا بخورم و توانایم از دستم نرود.

در برهان از امام صادق علیه السلام نقل شده:

قال سئل الطعام.

۲۵- فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا.

معلوم می‌شود که دختران بعد از برگشتن جریان را به شعیب علیه السلام گرفته‌اند و او یکی از آنها را فرستاده تا موسی را به خانه وی دعوت کند تا مزدی در مقابل آب دادن به او بدهد، نکره آمدن «استحیاء» برای تفخیم است یعنی عفت کامل. ما در «ما سقیت» برای مصدر است یعنی «اجر سقیک لنا».

فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

بدین ترتیب هر سه دعای موسی مستجاب شد، و آن سه عبارت بودند از رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ - عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ - رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ، مدین خارج از مملکت مصر بود، فرعون نمی‌توانست او را در مدین تعقیب نماید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۶

۲۶- قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ.

دختر توانایی او را در کشیدن دلو و آب دادن دیده بود، ظاهرا امین بودن او را در رفتار با آن دو دانسته بود، در المیزان از تفسیر

قمی نقل شده: از کجا دانستی که قوی و امین است، گفت: قوت او را از کشیدن دلو و آب دادن دانستم و دلیل امانتش آنست که به من گفت: تو عقب بمان راه را به من نشان بده من از قومی هستم که به پشت زنان نگاه نمی‌کنیم، دانستم که او امین است. **إِنَّ خَيْرَ مَنْ أَسْتَأْجَرْتَ ...** سبب در جای مسبب است یعنی او را اجیر کن که قوی و امین است، بهترین که خواهی اجیر کنی آنست که قوی و امین باشد نقل شده دختر بزرگ شعیب اسمش صفوره بود که برای خواندن موسی رفت و همان بود که موسی او را به زنی گرفت، اسم دختر دیگر «لیا» بود، و گویند اسم دختر بزرگ صفراء و دختر کوچک صفیراء بود.

۲۷- **قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكَحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ.** به دنبال پیشنهاد دختر شعیب راجع به اجیر کردن موسی، شعیب به موسی پیشنهاد کرد که یکی از دختران خویش را به عقد او در آورد در مقابل، هشت سال اجیر شعیب باشد.

این سخن عقد خواندن نبود. فقط یک پیشنهاد بود. به دلیل آنکه دختری که بنا بود عقد شود در این سخن تعیین نشده است در اینجا چند مطلب هست:

اول: کلمه «تاجرنی» به معنی «اجیر شوی به من» است در کشاف گوید: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۷

گویند: «اجرته اذا كنت له اجيرا» بعضی گفته‌اند که اجر به معنی پاداش باشد.

یعنی اجر بدهی به من چوپان بودن هشت سال را.

دوم: ظهور آیه در آنست که اجیر بودن مهر آن دختر بوده است، باید دانست این در شریعت اسلام جایز نیست، زیرا مهر ملک طلق زن است در کافی و فقیه از امام صادق علیه السلام نقل شده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود:

امروز در اسلام نکاح به اجاره حلال نیست که کسی بگوید: فلان مدت برای تو کار می‌کنم که در مقابل خواهرت یا دخترت را به من تزویج کنی تا فرمود:

«هو حرام لانه ثمن رقبتهما و هی احق بمهرها» (۱).

و نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: که موسی علیه السلام می‌دانست که آن مدت را زنده می‌ماند و بشرط خود وفا می‌کند.

سوم مراد از «حجج» سالهاست که در آن روزگار سال را حجه می‌گفتند به دلیل آنکه هر سال یک بار به حج می‌رفتند. در تفسیر عیاشی از حلبی نقل شده که از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا پیش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله به حج می‌رفتند؟ فرمود: آری، تصدیق آن در قرآن قول شعیب است که در تزویج موسی گفت: **عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ**، نگفت «ثمانی سنین» (المیزان).

چهارم: **فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ** یعنی در اتمام ده سال اجباری نداری، شرط من تا هشت سال است اگر ده سال خدمت کردی خانه‌ات آباد:

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ.

اطمینانی است به موسی که قصد فشار تو را ندارم بلکه می‌خواهم کمک من باشی، خواهی دید که از نیکانم.

(۱) از تفسیر صافی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۸

۲۸- **قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ.**

لفظ «ذلک» اشاره است به شرط کردن خدمت هشت سال و اضافه دو سال به اختیار، یعنی این میان من و تو است. هیچ یک حق

تخلف نداریم وانگهی اگر هشت سال خدمت کردم نمی‌توانی به ده سال مجبورم کنی و اگر ده سال کردم نمی‌توانی از زیادت بر هشت سال منعم نمایی، خدا وکیل ماست در این شرط گویی آوردن «وکیل» برای کثرت تاکید سخن است زیرا وکیل شاهد بودن را نیز لازم گرفته است ولی عکس آن، چنین نیست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۹

[سوره القصص (۲۸): آیات ۲۹ تا ۳۵]

اشاره

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ خَزَائِفٍ مِنْ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱) اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخَرُّجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۳۳)

وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۳۴) قَالَ سَنَسُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعُلُ لَكَمَا سُطْرَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (۳۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۰

۲۹- چون موسی مدت معین را تمام کرد، با خانواده خویش رهسپار شد، در کرانه کوه آتشی دید، به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید، من آتشی دیدم شاید از آن خبری بیاورم یا قسمتی از آتش بیاورم تا گرم شوید.

۳۰- چون به نزد آتش آمد، از طرف راست وادی در آن قطعه مبارک از درخت ندا شد:

ای موسی منم الله پروردگار مخلوقات.

۳۱- عصایت را ببند (انداخت در دم مار شد) چون دید که چون مار کوچکی به شدت حرکت می‌کند پشت کنان فرار کرد و به عقب برنگشت (خطاب رسید) ای موسی برگرد، ترس تو از ایمنانی.

۳۲- دستت را به گریبان داخل کن، سفید و بدون عیب خارج می‌شود، طرف خویش را از ترس بر خودت جمع کن، اینها دو برهان هستند از خدای تو برای فرعون و اشراف او، که آنها قومی فاسقند.

۳۳- گفت: پروردگارا من یک نفر از آنها را کشته‌ام می‌ترسم مرا بکشند.

۳۴- برادرم هارون از من گویاتر است. او را با من کمک بفرست تا مرا تصدیق کند، می‌ترسم مرا تکذیب نمایند.

۳۵- خدا گفت: بازویت را با برادرت نیرومند می‌کنیم و برای شما غلبه می‌دهیم. به سبب آیه‌های ما به شما نمی‌رسند، شما و پیروان شما پیروزید.

کلمه‌ها

آنس: انس (بر وزن قفل): الفت. ایناس: دیدن. دانستن «آنس»:

احساس کرد، مشاهده کرد.

امکثوا: مکث به قول راغب توقف توأم با انتظار است «امکثوا»: توقف کنید. منتظر بمانید.

جذوة: شعله. تکه بزرگ از هیزم که در آن آتش هست چنان که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱ طبرسی فرموده اقرب الموارد گوید: «الجدوة: الجمره الملتهبه».

تصطلون: اصطلاء: گرم شدن، «تصطلون» گرم می‌شوید.

شاطی: کنار. جانب «شاطی الوادی: جانبه».

بقعه: محل. قسمتی از زمین. در قاموس گوید: تکه‌ای از زمین که در هیئت زمین مجاور نیست.

تهتز: هز: تکان دادن. حرکت دادن. اهتزاز حرکت کردن، راغب حرکت و تکان شدید گوید.

جان: طبرسی مار کوچک، صحاح مطلق مار، اقرب الموارد مار سفید و سیاه چشم بی آزار که اغلب در خانه‌ها یافت می‌شود گفته است.

لم یعقب: یعنی: برنگشت. تعقیب برگشتن بعد از فرار است.

اسلک: یعنی: داخل کن. سلک: داخل کردن.

جیب: گریبان.

جناح: بال. دو طرف شیء را دو جناح آن گویند. مراد از آن در آیه شاید دست باشد.

رهب: ترس. «الرهبه و الرهب: مخافه مع تحرز و اضطراب».

ردء: یار و یاری. اسم و مصدر هر دو آمده است. راغب گوید: ردء آنست که برای یاری در پی دیگری باشد.

نشد: شد: بستن و محکم کردن «نشد» محکم می‌کنیم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۲

شرحها

در بخش چهارم از ماجرای موسی علیه السلام در این آیات می‌خوانیم که: چون موسی خدمت خود را به پایان رسانید با خانواده خویش، بطرف مصر راه افتاد چون به وادی سینا رسید از دور آتشی دید، به خانواده‌اش فرمود: من آتشی از دور دیدم، منتظر باشید تا آتشی برای شما بیاورم که گرم بشوید.

موسی چون به آنجا آمد از درخت صدایی برخاست: ای موسی منم پروردگار جهانیان، موسی عصایت را بیانداز، عصا را انداخت در دم مار بزرگی شد که بشدت حرکت می‌کرد، موسی از وحشت پا به فرار گذاشت. خطاب رسید:

موسی برگرد و نترس تو ایمنی، دستت را در گریبان خود فرو بر، خواهی دید که سفید و نورانی است بی آنکه معیوب باشد.

با این دو معجزه پیش فرعون و درباریان برو که آنها فاسقند، موسی گفت: پروردگارا من یک نفر از آنها را کشته‌ام می‌ترسم مرا بکشند برادرم هارون از من فصیحتر است او را با من بفرست تا مرا تصدیق کند می‌ترسم تکذیب نمایند. خطاب رسید بازوی تو را با برادرت قوی می‌کنیم و شما و پیروان شما را پیروزی می‌دهیم.

۲۹- فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا.

این جریانها مکرر در سوره‌های اعراف، طه، نمل و غیره گذشت در مجمع از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که موسی علیه السلام خدمت ده سال را تمام کرد، طور ظاهرا مطلق کوه است نه نام کوه بخصوصی، ظاهرا نام اصلی آن کوه «حوریب» باشد که

در دعای سمات و تورات آمده است. ابو بصیر از حضرت باقر صلوات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳

اللّه علیه نقل کرده:

موسی با خانواده‌اش به طرف بیت المقدس رهسپار شد، شبانه راه را گم کرد و از دور آتشی دید.

لَعَلِّي آتَيْكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.

آوردن خبر، دلیل گم کردن راه است. «تصطلون» شاهد سرد بودن هوا می‌باشد «آتیکم» ظاهراً صیغه متکلم است.

۳۰- فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

این یکی از راههای سه گانه است که خداوند با بندگان خود سخن می‌گوید و به آنها وحی می‌فرستد، اولی وحی و انداختن در قلب پیامبر است دومی ایجاد صدا و شنیدن پیامبر، چنان که در این آیه است سومی فرستادن جبرئیل و رساندن پیام به وسیله او. در سوره شوری آیه ۵۱ چنین آمده است:

وَمَا كَانَ لِيُشِيرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسَلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٍ غَرَضٌ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ هَمَانِ إِيجَادِ صَدَا وَ شَنِيدِنِ پِيَامِبِرِ اسْت.

از آیه مورد تفسیر معلوم می‌شود اولاً صدا بلند بوده است زیرا نداء صدای بلند است ثانياً صدا از درخت معینی که در آنجا بوده برخاسته است و ندا به این صورت آغاز شده: یا موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ مبارک بودن بقعه به علت تشریف با وحی بوده است در سوره طه آمده که موسی مأمور به در آوردن نعلین شد: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى / ۱۲.

۳۱- وَ أَنْ أَلْقَى عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَّى يُعَقِّبُ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۴

ادامه وحی است در سوره طه / ۲۰ خواندیم فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسِيءُ از این معلوم می‌شود که بمحض انداختن، عصایش مبدل به مار گردیده است علی هذا كَأَنَّهَا جَانٌّ تشبیه در سرعت حرکت است نه تشبیه شیء بنفس یعنی: «فألقا لها فصارت حية عظيمة فلما رآها تهتز كأنها جان ولي مدبرا».

وَلَّى مُدْبِرًا یعنی پشت کنان برگشت، اگر «مدبرا» نبود معنی «ولی» کاملاً روشن نمی‌شد، معلوم است که دیدن چنان منظره‌ای موسی را به وحشت انداخته اگر دیگران می‌بودند قالب تهی می‌کردند بقیه آیه در سوره نمل آیه ۱۰ دیده شود، راجع به معجزه در سوره بقره آیه ۵۰ سخن گفته‌ایم.

۳۲- اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ.

لفظ «تخرج» جواب شرط محذوف است یعنی: «ان ادخلت تخرج بيضاء» در سوره نمل / ۱۲ آمده: وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ آيه صريح است در اینکه دست موسی سفید و نورانی خواهد شد بی آنکه معیوب باشد در تورات سفر خروج باب چهارم آیه ششم آمده است: خدا فرمود دستت را در گریبان خود داخل کن، چون داخل کرد دستش برص گرفت و مانند برف گردید علی هذا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ظاهراً رد بر تورات فعلی است.

درباره وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ در مجمع البیان چند قول نقل شده است. اول: دستت را از ترس بر سینهات بگذار، چون وقت دیدن مار او را ترس گرفت خدا فرمود: اینکار را بکن تا ترس از تو برود، اما این بعید است چون با آمدن دستور اسْلُكْ يَدَكَ دیگر کلام عوض شده است.

دوم: این سخن کنایه از جدی بودن در مأموریت است یعنی در فرمان خود جدی باش و خوف را بر خودت راه مده، منظور گذاشتن دست بر سینه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵

نیست مثلاً آن گاه که می‌گوئیم دامن همت بر کمر به بند، نظر به بستن دامن به کمر نیست (ترجمه آزاد).

المیزان با توجهی که کرده: بعید نمی‌داند که آن، امر به خضوع و تواضع باشد به نظر نگارنده مراد از آن کنار گذاشتن خوف و مصمم شدن در کار است زیرا موسی بنا بود انداختن عصا و بیرون آوردن دست خود را چندین بار عملی کند و لازم بود بدون واهمه با فرعون و درباریان گفتگو نماید اینها با خوف و ترس عملی نبودند، احتمال دارد مِنَ الرَّهْبِ بیان جناح باشد یعنی طرفی و

حالتی که از خوف داری به طرف خود جمع کن، فقط تو باشی نه تو و حالتی از ترس و الله العالم. فَذَانِكَ بُرْهَانَ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.

یعنی این دو عصا و ید بیضاء دو برهان و دو معجزه است برای نبوت تو از جانب خدایتِ اِلی فِرْعَوْنَ می شود متعلق به «برهانان» و می شود به فعل مقدر باشد مثل «ارسلناک» جمله اِنَّهُمْ کَانُوا ... تعلیل ارسال موسی است.

۳۳- قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ.

آیات بعدی نشان می دهد که نظر موسی خوف از مرگ نیست بلکه خوف از آنست که او را بکشند و نتواند رسالت خود را انجام دهد، لذا همراهی برادرش را خواستار می شود که در تبلیغ رسالت موفق گردد.

۳۴- وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ.

این سخن تکمیل سخن سابق است یعنی اگر برادرم با من باشد او گفته‌های مرا با بیانی فصیحتر بیان می کند، غرض از «یصدقنی» ظاهراً بیان مطلب موسی در قالب آشکارتری است. اِنِّي أَخَافُ ... شاید معنایش آن باشد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۶ که میترسم مرا تکذیب کنند و آن مرا به خشم آورد در نتیجه نتوانم سخن را خوب ادا کنم، در اینصورت هارون با فصاحتی که دارد مطلب مرا بازگو می کند. نظیر: قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضْتَبِقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ شِعْرَاءُ / ۱۳ یعنی در صورت تکذیب زبان من روان نباشد و سینه‌ام تنگ گردد.

۳۵- قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ.

یعنی وقت ملاقات فرعون، برادرت را سبب تقویت تو می گردانیم و بازویت را با آن، نیرومند می کنیم و برای شما غلبه و پیروزی می دهیم، پس به سبب معجزات ما که در اختیار خواهید داشت، آنها با کشتن و امثال آن به شما دست نمی یابند، در ذیل آیه فرموده غلبه شامل پیروان شما نیز خواهد بود. ممکن است «بآیاتنا» متعلق به «سلطانا» باشد در اینصورت سلطانا به معنی دلیل و حجت است. به هر حال: خداوند با این سخنان به موسی اطمینان کامل داد که موفق خواهد بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۷

[سوره القصص (۲۸): آیات ۳۶ تا ۴۲]

اشاره

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ (۳۶) وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۳۷) وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸) وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰)

وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (۴۱) وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (۴۲)

۳۶- چون موسی با دلایل ما پیش آنها آمد گفتند: این نیست مگر جادوی مجعول و ما این را در پدران گذشته خود نشنیده‌ایم.

۳۷- موسی گفت: پروردگار من داناتر است به آنکه هدایت آورده و آنکه عاقبت برای اوست: ظالمان رستگار نمی شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۸

۳۸- فرعون گفت: ای مردم من برای شما معبودی جز خودم نمی دانم، هامان برای من آجر بیز، و بنای بلندی بساز تا به سوی معبود موسی بالا روم من او را دروغگو می دانم.

- ۳۹- فرعون و لشگریانش در زمین مصر به ناحق تکبر کردند و گمان نمودند که به سوی ما باز نمی‌گردند.
- ۴۰- او و لشگریانش را گرفته و به دریا انداختیم بنگر عاقبت ستمکاران چه شد.
- ۴۱- آنها را امامانی گردانیدیم که به آتش می‌خواندند و در روز قیامت یاری نمی‌شوند.
- ۴۲- در این دنیا لعنت بزرگی را در پی شان قرار دادیم و در روز قیامت از ناپسندان خواهند بود.

کلمه‌ها

مفتری: ساخته شده. جعل شده: آن صیغه مفعول از باب افتعال است فری در اصل به معنی قتل، افتراء به معنی دروغ و چیزی از خود در آوردن است.

سحر: جادو. (سوره بقره/ ۱۰۲).

اوقد: و قد، افروخته شدن آتش. ایقاد: افروختن آن. «اوقد» آتش بیافروز.

صرح: (بر وزن عقل): کاخ و هر بنای عالی، آن در اصل به معنی آشکار کردن است «صرح الامر صرحا: بینه و اظهره» گویی کاخ را به علت آشکار بودن صرح گفته‌اند.

اطلع: در جوامع الجامع و ابن اثیر در نهاییه، اطلاع را بالا رفتن گفته‌اند.

نبدناهم: نبد: انداختن چیزی از روی بی‌اعتنایی. بعضی مطلق انداختن تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۴۹

گفته‌اند «نبدناهم» انداختیم آنها را.

اتبعناهم: یعنی در پی آنها قرار دادیم، تعقیب کردیم.

شرحها

در بخش پنجم از ماجرای موسی علیه السلام در این آیات می‌خوانیم: موسی با معجزات ما پیش فرعون آمد ولی فرعون و اتباع او آنها را جادو دانسته، و موسی را تکذیب کردند، فرعون برای فریب مردم و اطرافیان خود، به وزیرش هامان دستور داد کاخی بزرگی با آجر بسازد تا فرعون از آن بالا رود و بر خدای موسی دست یابد.

به هر حال: او و لشگریانش تکبر کردند و حاضر به قبول حق نشدند آنها را در دریا انداخته و غرق کردیم، آنها پیشوایان ستمگر بودند که مردم را به آتش دعوت می‌کردند.

۳۶- فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ.

دو تا اشکال بی‌مورد کردند یکی اینکه گفتند: عصا و ید بیضاء جادوی مجعول است دیگری: اینها کارهای تو ظهوری است که سابقه نداشته است «هذا» اشاره به دعوت موسی است.

۳۷- وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.

نظیر این آیه است آیه: قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ يس / ۱۶ در جواب مشرکان که گفتند: مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ

این آیه جواب سخن فرعون و قوم او است که در آیه ما قبل گذشت به نظر تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۵۰

می‌آید مراد موسی آنست که خدا از حال من باخبر است، اگر من جادوگر بودم و فریبکار بودم هدایت و سعادت و سخنان حق نمی‌آوردم ولی خدا از حال من آگاه است که من هدایت آورده‌ام، به عبارت دیگر: جادوگر و فریبکار پیوسته امر به بدکاری

می‌کند ولی من امر به توحید و سعادت می‌کنم چگونه جادوگر خواهم بود.

مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ فِكْرٌ مِى كُنْمِ دَر رَابِطَه بَا اَنْتُمَا وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ است که گذشت یعنی خدا به من وعده پیروزی داده، بالاخره موفق خواهم شد این با جادوگری چگونه می‌سازد با آنکه جادوگر ظالم و در قانون خدا، ظالمان را رستگاری نیست اگر فرض کنیم که موسی علیه السلام این سخن را بعد از غلبه بر ساحران فرموده است معنی آیه روشنتر خواهد شد.

و الله اعلم. (۱)

۳۸- وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صِزْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ.

پیدا است که این سخن را فرعون برای منحرف کردن افکار و ظاهرا بعد از مغلوب شدن ساحران گفته است تا قدرت پوشالی خود را حفظ کند و گرنه آن خبیث می‌دانست که اینکار شدنی نیست، اما خواسته بگوید: معبود شما مردم من هستم، موسی ادعا می‌کند که معبود او در آسمان است، صبر کنید آسمان خراشی بسازم و بر آن بالا روم و بر خدای موسی دست یابم، مانند یاوه دیگرش که گفت:

و نادى فِرْعَوْنُ فِى قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ زخرف / ۵۱.

(۱) علی هذا منظور از «الدار» دنیا است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۵۱

در سوره اعراف / ۱۲۷ گذشت که فرعون با آنکه بت پرست بود، خود را معبود والاتر می‌دانست، علی هذا نظرش فقط به نفی معبود موسی بود و به معبودهای دیگر نظری نداشت «ایقاد علی الطین» به معنی آجر پزی است إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا تَعْلِيلُ بِنَاى كَاخ است یعنی تا دروغ بودن آن را اثبات نمایم.

۳۹- وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُزْجَعُونَ.

عطف است بر وَقَالَ فِرْعَوْنُ یعنی این سخن را گفت، و خودش و قومش از قبول حق امتناع کردند، این امتناع و تکبر ناحق بود، آنها کاره‌ای در زمین نبودند که حق ابا از حق داشته باشند، مراد از إِلَيْنَا لَا يُزْجَعُونَ شاید عذاب باشد یعنی چنان دانستند که عذاب ما آنها را نمی‌گیرد، و شاید اشاره به انکار معاد باشد.

۴۰- فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِى الْيَمِّ. فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ.

لفظ نبذ حاکی از بی‌اعتنایی خدا نسبت به آنهاست، گویی یک چیز بودند که خدا با دست گرفته و به دریا انداخته است.

۴۱- وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ.

یعنی آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می‌کنند. مراد از آن دعوت به شرک و کفر و گناهان است که سبب آتش می‌شوند، این جعل از جانب خدا جعل ابتدایی نیست بلکه آنها در استکبار و شرک و اضلال مردم چنان غوغا کردند که پیشوایان کفرشان گردانیدیم، روز قیامت کمکی و شفاعتی به آنها نخواهد رسید.

در قبال این آیه در آیه دیگر می‌خوانیم: وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۵۲

انبیاء / ۷۳ علی هذا امامان دو گونه‌اند: امامانی که دعوت به بهشت می‌کنند و امامانی که به آتش دعوت می‌نمایند، این سخن در تفسیر برهان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده است.

۴۲- وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِى هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ.

نظیر این آیه در سوره هود / ۶۰ نیز گذشت، آمدن لعنت پشت سر آنها ظاهرا بدان علت است که بنیانگذار شرک و کفر بودند و

برای آیندگان سرمشق گردیدند، به حکم **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ** یس / ۱۲ آثار بد و خوبی که از انسان می‌ماند در دیوانش نوشته می‌شود و به حکم:

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ عنکبوت / ۱۳ ستمگران در مقابل اضلال دیگران مسئولند.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ یعنی این لعنتها در قیامت آنها را خواهد گرفت و از زشت رویان خواهند بود که همه از آنها تنفر داشته باشند: **كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا** یونس / ۲۷ نکره آمدن «لعنه» حاکی از تفخیم آنست.

یکی از نوامیس خلقت و سنن الهی آنست که: جمعی که با دیدن معجزات در رو برو پیامبران را انکار کنند خداوند آنها را تار و مار و هلاک می‌کند، چنان که در حالات، نوح، هود، صالح، لوط و امثال آنها خواندیم و مشرکان مکه نیز هنوز رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا نرفته بود که تار و مار شدند، در این رابطه در ذیل آیه **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ فَضَعَوْا بُحْبُوحَهُم بِالْقِيسِ** وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ یونس / ۴۷ توضیح داده شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۵۳

[سوره القصص (۲۸): آیات ۴۳ تا ۵۹]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳) **وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعُرَبِ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ** (۴۴) **وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مِدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ** (۴۵) **وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** (۴۶) **وَلَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** (۴۷)

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمَّا يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلِ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (۴۸) **قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** (۴۹) **فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** (۵۰) **وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** (۵۱) **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ** (۵۲)

وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳) **أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** (۵۴) **وَإِذَا سَجَعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِ الْجَاهِلِينَ** (۵۵) **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ** (۵۶) **وَقَالُوا إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** (۵۷)

وَكَم أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ بِطُرُقٍ مَعِيشَتِهَا فَتَلَّكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تَشِكْرَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (۵۸) **وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ** (۵۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۵۵

۴۳- پس از آنکه نسلهای گذشته را هلاک کردیم، به موسی کتاب دادیم که برای مردم بصیرتها و هدایت و رحمت بود، تا مردم (در راه حق) بیدار گردند.

۴۴- تو در طرف غرب صحرا نبودی آن گاه که فرمان خویش را به موسی وحی کردیم، و تو از حاضران نبودی.

- ۴۵- لیکن ما نسلهایی به وجود آوردیم، زندگی برای آنها طولانی شد (سپس تو را به وجود آورده و مبعوث کردیم).
و تو در اهل مدین مقیم نبودی، تو در میان آنها آیات ما را باهل مکه نمی خواندی لیکن ما ارسال کننده تو بودیم.
- ۴۶- آن گاه که به موسی ندا کردیم تو در کنار آن کوه نبودی، لیکن این آیات رحمتی است از سوی خدای تو، تا انذار کنی قومی را که پیش از تو نذیر بر آنها نیامده تا بیدار گردند.
- ۴۷- اگر این نبود که به وقت رسیدن بلا، به علت اعمالشان، بگویند پروردگارا چرا برای ما رسولی نفرستادی تا پیرو آیات تو گردیم و از مؤمنان باشیم تو را نمی فرستادیم.
- ۴۸- چون دین حق از جانب ما به آنها آمد، گفتند: چرا مانند معجزه موسی به او داده نشده است؟ آیا به آنچه قبلا به موسی داده بودیم کافر نشدند؟ گفتند: تورات و قرآن دو جادو هستند یار همدیگر و گفتند: ما به هر دو کافریم.
- ۴۹- بگو: کتابی از جانب خدا بیاورید که از تورات و قرآن هادیتر باشد تا من پیروی کنم ...
- ۵۰- اگر قبول نکردند بدان که فقط از خواهشهای خویش پیروی می کنند، کیست ظالمتر از آنکه بدون هدایت خدا از هوای خویش پیروی کند یقینا خدا قوم ظالم را هدایت نمی کند.
- ۵۱- سخن را برای آنها پی در پی کردیم تا بیدار گردند.
- ۵۲- آنان که قبل از قرآن به آنها کتاب داده‌ایم به قرآن ایمان می آورند.
- ۵۳- چون قرآن بر آنها خوانده شود گویند: به آن ایمان آوردیم، آن حق و از جانب خداست، ما قبلا مسلمان بوده‌ایم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۵۶
- ۵۴- آنها مزدشان را دو بار داده می شوند و با خوبی بدی را دفع می کنند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می کنند.
- ۵۵- و چون سخن بیهوده را شنیدند از آن اعراض می کنند، گویند اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شماست، سلام بر شما، جاهلان را نمی خواهیم.
- ۵۶- تو هر که را دوست داری هدایت نتوانی کرد، اما خدا هر که را بخواهد هدایت می کند او به قبول کنندگان هدایت داناتر است.
- ۵۷- گفتند: اگر از هدایت قرآن پیروی کنیم از زمین خود ربهوده می شویم، آیا برای آنها حرام امنی قرار نداده‌ایم که محصولات هر چیز به آن جمع می شود لیکن بیشترشان نمی دانند.
- ۵۸- چه بسا شهری که در زندگیش طغیان کرده بود که هلاک کردیم، این است خانه‌هایشان که از پس آنها جز اندکی مسکون نشده‌اند و ما وارث آنها شده‌ایم.
- ۵۹- خدای تو هلاک کننده شهرها نیست مگر آنکه در مرکز آنها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنها بخواند، و ما هلاک کننده قریه‌ها نبوده‌ایم مگر آنکه اهل آنها ظالم بوده‌اند.

کلمه‌ها

- قرون: جماعتها. نسلها. مفرد آن قرن است. راغب گوید: قرن جماعتی را گویند که در زمان واحد در کنار هم زندگی می کنند «القرن: القوم المقترنون فی زمن واحد» اصل قرن به معنی جمع کردن است.
- بصائر: بصیرتها. موعظه‌ها. بصر: بینایی چشم، بصیرت: بینایی دل است.
- قضینا: قضاء در اینجا به معنی وحی کردن و فرمان دادن است نظیر وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ.
- تطاول: تطاول در اینجا به معنی طولانی شدن است «تطاول علیه العمر»: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۵۷

طال» آن به معنی اظهار قدرت نیز آید: تطاول: ترفع و اعتدی».

عمر: این کلمه (بر وزن عنق و فلس) به معنی دوران زندگی است.

در آیه لَعْمُرُكْ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ حَجْر / ۷۲ (بر وزن فلس) است.

ثاویا: ثواء: اقامت. ثاوی: مقیم. مثوی: اقامتگاه.

وصلتا: وصول: رسیدن و متصل شدن. وصل: متصل کردن و جمع کردن توصیل برای کثرت است «وصلنا القول» یعنی سخنان را پی در پی گفتیم.

یدرءون: درأ: دفع کردن. «یدرءون»: دفع می کنند.

لغو: بیهوده. اکثر اهل لغت کلام بیفانده گفته‌اند ولی در قاموس گوید: لغو، شیء بی اعتنا است کلام باشد یا غیر آن.

نتخطف: خطف: ربودن. «خطفه خطفا: اسلبه بسرعه» «نتخطف» ربوده می شویم.

یجبی: جبی: جمع کردن. «جبت الماء فی الحوض» آب را در حوض جمع کردم.

بطرت: بطر (بر وزن شرف) طغیان و سرکشی. بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا: در زندگی اش طغیان کرد. تقدیر آن «فی معیشتها» است.

شرحها

در این آیات در مقام نتیجه گیری از ماجرای موسی به رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله خطاب شده: مردمان پیش از موسی را هلاک کردیم، آن گاه به موسی برای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۵۸

هدایت مردم کتاب و قانون عطا کردیم، ما جریان موسی و هلاکت فرعونیان را برای تو نقل می کنیم تا قوم خودت را انداز نمایی و بدانند که تاریخ فرعون درباره آنها تکرار خواهد شد.

این انداز برای اتمام حجت است تا در قیامت نگویند: خدایا اگر هدایت می کردی هدایت می یافتیم. آن گاه اشکال بیجای مشرکان نقل شده که گفتند:

حالا که جریان موسی را به رخ ما می کشد چرا مانند موسی، عصا و ید بیضاء نیاورده است؟

باید بدانیم که در مجمع البیان نقل شده: مشرکان هیئتی پیش یهود مدینه فرستاده و از رسول خدا سؤال کردند و قسمتی از آیات قرآن را برای آنها خواندند، یهود مدینه که هنوز رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله به آنجا هجرت نکرده بود، آیات را تصدیق کردند و اوصاف آن حضرت را از تورات بر آنها خواندند مشرکان چون از این امر مطلع شدند خشم گرفته و گفتند: تورات و قرآن هر دو سحر و جادو هستند که یکدیگر را تأیید می کنند سِحْرَانِ تَظَاهَرَا در آیات فوق تصدیق یهود نقل شده است که در مقابل کفار قریش و تکذیب آنها که قرآن و تورات هر دو را تکذیب کردند، گفته‌اند سَلَامٌ عَلَیْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (ترجمه آزاد).

ناگفته نماند: این شأن نزول در فهم آیات بسیار مؤثر است و در المیزان فرموده: این جریان از سیاق آیات فهمیده می شود. در آخر اعتراض دیگری از مشرکان نقل و جواب داده شده است.

۴۳- وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

این آیه مقدمه مطالب بعدی است و نشان می دهد که بعد از هلاکت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۵۹

نسلهای گذشته برای مردم باقیمانده نزول کتاب و شریعت لازم بود، قرون اولی عبارت هستند از قوم نوح، هود، صالح و امثال آنها، شاید به فرعونیان هم شامل باشد «بصائر» نشان می دهد علاوه بر ارشادهایی که در تورات بود، به هلاکت اقوام گذشته نیز اشاره شده بود هُدًى وَ رَحْمَةً حال هستند از کتاب تقدیر آن «هادیا- ذا رحمة» است، احتمال دارد که مفعول له باشند از «آتینا».

۴۴- وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعُرْبِ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

این آیه و آیات بعدی در صدر بیان این مطلب است که قرآن از جانب خداست و گرنه، تو نه در وقت نزول تورات حاضر بوده‌ای و نه در وقت آمدن وحی به موسی و نه در زمین مدین اقامت داشته‌ای تا اینها را بدانی.

منظور از این آیه ظاهراً نزول تورات است، چون اصل رسالت او در «وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَزَّلْنَا التَّوْرَةَ» طرف غربی محلی است که تورات در آنجا نازل گردید «قضینا» شاید در اینجا به معنی عهد و وحی و امر به معنی فرمان باشد یعنی فرمان خویش را که همان تورات باشد به موسی وحی کردیم.

در المیزان فرموده: مراد از عهد امر به موسی چنان که گفته‌اند، محکم کردن کار نبوت او با انزال تورات است. و افزوده که «وَمَا كُنْتُ مِنَ الشَّاهِدِينَ» تأکید جمله سابق است.

نگارنده گوید: احتمال دارد که مراد «وَمَا كُنْتُ مِنَ الْحَاضِرِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ» باشد، یعنی نه در آنجا بودی و نه در آن زمان در جای دیگری وجود داشتی تا خبر موسی به تو برسد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶۰

۴۵- وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ.

در اینجا حذفی هست که از ذیل آیه فهمیده می‌شود یعنی لکن ما نسلهایی به وجود آوردیم که زندگی آنها زیاد و مفصل شد تا بالاخره تو را به وجود آوردیم و قصه موسی را بر تو خواندیم تا بر امت خویش بخوانی.

وَمَا كُنْتُ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ.

این قسمت دوم مطلب است که یعنی: تو در میان مردم مدین مقیم نبوده‌ای تا از جریان موسی مطلع باشی، بلکه ما ارسال کننده این سخنان بوده‌ایم تَتْلُوا عَلَيْهِمْ خبر دوم «ما کنت» و ضمیر «علیهم» به اهل مکه راجع است یعنی تو در میان قوم شعیب مقیم نبودی، تو در آنجا جریان موسی را بر اهل مکه نمی‌خواندی ...

۴۶- وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِن رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

مراد اولین ندا و رسالت موسی است که از درخت صدا برآمد. مفعول «نادینا» موسی است «رحمه» مفعول له است یعنی لیکن به سبب رحمتی از جانب پروردگارت بر تو وحی می‌شود تا انذار کنی.

جمله لِنُنذِرَ قَوْمًا ما أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ در چندین جا از قرآن مجید آمده است مانند سوره سجده / ۳ که عین همین جمله است و سوره یس / ۶ که فرموده: لِنُنذِرَ قَوْمًا ما أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ منظور از قوم، اهل زمان آن حضرت و مراد از «آبائهم» پدران نزدیک آنهاست، زیرا در پدران قدیم آنها، اسماعیل و صالح و هود بودند ولی عصر آنها بسیار دور شده بود.

غرض از انذار آنست که پیامبری بیاید و روبرو آنها را انذار کند و گرنه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶۱

به حکم وَ إِن مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ فاطر / ۲۴، آنها مطلقاً بدون انذار کننده نبوده‌اند» این جمله در عین حال دلیل ارسال آن حضرت است.

۴۷- وَ لَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

نظیر این آیه در جاهای دیگر نیز آمده است و آن اینکه اگر خدا بدون فرستادن پیامبر و بدون اتمام حجت، مردم را در مقابل اعمالشان عذاب می‌کرد حق داشتند که بگویند: خدایا چرا هدایتمان نکردی، آیه روشن می‌کند که مردم این حق را دارند.

مصیبت شامل عذاب دنیا و آخرت هر دو است، بِمَا قَدَّمَتْ حَاكِي است که انسان در هر حال در مقابل اعمال خود مسئول است. جواب «لولا» محذوف است. یعنی «لولا ان تصیبهم ... لما ارسلناک».

۴۸- فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْ لَا أَوْتِي مَثَلًا مَا أَوْتِي مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أَوْتِي مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ.

یعنی: برای اینکه اعتراضی نداشته باشند و برای اینکه نگویند: لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا ما پیامبر و کتاب فرستادیم ولی قبول نکردند

و گفتند ...

منظور از ما اوتی موسی ظاهرًا عصا و ید بیضاء است، بنا بر شأن نزولی که نقل شد مشرکان آن گاه که تصدیق یهود را درباره قرآن شنیدند، به خشم آمده و گفتند، عصا و قرآن هر دو سحر هستند که همدیگر را یاری می‌کنند، مراد از «کل» موسی و حضرت رسول است، تکرار «قالوا» شاید بدان جهت باشد که مراد از «سحران» معجزه آن دو بزرگوار و مراد از «کل» خود آن دو بزرگوار می‌باشند.

خلاصه اینکه: مشرکان در خواستن عصا و ید بیضاء ناحق هستند زیرا که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶۲

آن دو را نیز انکار کرده‌اند، به نظر می‌آید که کفر بر موسی پیش از خواستن عصا و ید بیضاء بوده است.

۴۹- قُلْ فَاتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

جواب سِخْرَانِ تَظَاهَرَا است، اثبات هدایت برای تورات با آنکه تحریف شده بود ظاهرًا راجع به کلیات تورات است زیرا تورات در عین محرف بودن، مسئله توحید و نبوت و امثال آنها را اثبات می‌کند و یا منظور هدایت تورات در معیت قرآن است، که قرآن آن را تصحیح می‌کند و هر دو یک جا سبب هدایتند. إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راستگوییید در این گفته که سِخْرَانِ تَظَاهَرَا.

۵۰- فَإِنَّ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

تفریع است بر آیه سابق، که اگر بهتر از قرآن و تورات را نیاوردند و در عین حال قرآن و تورات را نیز قبول نکردند، بدان که از خواهشهای نفس پیروی می‌کنند.

علی هذا ضال هستند و ظالم می‌باشند، زیرا گمراه‌تر از همه، آن کس است که از هوای نفس پیروی کند بی آنکه مدرکی از خدا داشته باشد. ظالمان را خدا هدایت نمی‌کنند.

«من اضل» استفهام انکاری است یعنی: «لیس اضل ممن اتبع هواه ...»

منظور از إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آنست که در اینکار و این رو به که در پیش گرفته‌اند هدایت و سعادت نمی‌تواند وجود داشته باشد. زیرا راه ظلم و راه ضلال است. نه راه هدایت. علی هذا مراد از هدایت و ایصال به مطلوب و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶۳

رساندن به سعادت است و گرنه هدایت به معنی ارشاد و ارائه طریق در جای خود باقی است. به نظر می‌آید هدایت در همه آیاتی که در این سیاقند به معنی ایصال به مطلوب است.

۵۱- وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

منظور از توصیل قول. پی در پی فرستادن آیه‌ها و سوره‌ها و معارف و احکام و حقائق است در تفسیر برهان در شش روایت از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده که «وصلنا» را «امام بعد امام» تفسیر کرده‌اند. این روایات از باب تطبیق می‌باشد.

۵۲- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ.

این آیه و سه آیه بعدی در رابطه با بعضی از اهل کتاب است. ظاهرًا همانها هستند که به اهل مکه بشارت آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را دادند و آیات قرآن را تصدیق کردند. «به» راجع است به قرآن مجید. در مجمع البیان از قتاده نقل شده: این آیات درباره عبد الله بن سلام. تمیم دارمی. جارود عبدی و سلمان فارسی نازل شد. آن گاه که آنها اسلام آوردند. ظاهرًا این سخن اجتهادی است از قتاده و به همین جهت نظر داده‌اند که این آیات مدنی است. به قولی این آیات درباره چهل نفر از اهل انجیل نازل شده که به آن حضرت پیش از بعثتش ایمان آورده بودند سی دو نفر از حبشه بودند که با جعفر بن ابی طالب به مدینه آمدند هشت نفر نیز از جمله «بحیراء» از شام آمدند. ولی چون آیات مکی است نمی‌شود به این سخن باور کرد آنچه در ابتدا از مجمع البیان نقل شد که هیئتی از مکه به مدینه آمدند قوی به نظر می‌رسد.

۵۳- وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶۴

بنا بر آنچه نقل شد. هیئت مکی چون آیات را بر گروهی از یهود مدینه خوانده و از آنها چاره خواسته‌اند آنها به آیات اذعان کرده و گفته‌اند پیش از آمدن قرآن، بشارات آن را در تورات دیده و اسلام آورده‌ایم.

به نظر می‌آید منظور از آیه اَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ شعراء/ ۱۹۷ همان عده هستند که حقانیت قرآن را به هیئت اهل مکه بیان کردند آیه الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ اعراف/ ۱۶۷ صریح است در اینکه آنها بشارات آن حضرت را در تورات و انجیل دیده بودند.

۵۴- أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

ظاهراً مراد از «السَّيِّئَةُ» شماتت و دشنام قوم خود و هیئت مکه است، نقل شده که هیئت مکی به آنها ناسزا گفته و گفتند: تورات و قرآن هر دو دروغ است. و نیز پیدا بود که قوم لجوج یهود نیز آنها را مورد تهمت و ناسزا قرار خواهند داد. مراد از «الحسنَةُ» برخورد نیک و عدم مقابله به مثل با آنهاست از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«يدفعون بالمداراة مع الناس اذا هم عن انفسهم».

درباره اُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا المیزان فرموده: اقرب به فهم آنست که: اجر ایمان به کتاب خودشان و اجر ایمان به قرآن به آنها داده می‌شود که بر ایمان بعد از ایمان صبر کرده‌اند، مجمع البیان نیز چنین گفته است: ولی در اینصورت در مقابل هر ایمان یک اجر و در مقابل هر صبر یک اجر است، دیگر «مرتین» درست نمی‌شود.

دقت در آیه نشان می‌دهد که این اجر در مقابل ایمان به قرآن و دو بار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶۵

بودن آن به علت صبر و استقامت در مقابل شماتت و تهمت است که از ایمان به قرآن دست نکشیدند و الله العالم.

۵۵- وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ.

مراد از لغو ظاهر تهمتها و شماتتها و دشنامهای دیگران است که مشرکان مکه و قوم لجوجشان مرتب به آنها حمله کرده و می‌گفتند چرا قرآن را تصدیق می‌کنید؟ لَنَا أَعْمَالُنَا یعنی از کار ما به شما صدمه‌ای نمی‌رسد. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ یعنی از ما بر شما ضرری نیست و در مقابل دشنام شما دشنام نخواهیم داد، زیرا که طلبکار معامله و مقابله به مثل با جاهلان نیستیم.

۵۶- إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

از آیات سابق روشن شد که علماء یهود به قرآن ایمان آورده و آن را تصدیق کردند ولی مشرکان که قوم آن حضرت بودند، ایمان نیاوردند با آنکه آن حضرت ایمان آنها را آرزو داشت لذا خداوند در این آیه فرمود: تو نمی‌توانی هر که را خواستی هدایت بکنی ولی خدا می‌تواند. چنان که علماء یهود را هدایت کرد، ولی قوم تو را نه، روشن است که مراد از هدایت، ارشاد و ارائه طریق نیست بلکه ایصال به مطلوب و رساندن به ایمان است هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ تکمیل مطلب است یعنی او بهتر می‌داند قبول کننده هدایت کدامند، ابن کثیر در تفسیر خود از ابو هریره (کذاب) نقل می‌کند چون وفات ابو طالب علیه السلام رسید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله پیش او آمد و فرمود: عمو بگو لا-اله الا الله تا در پیش خدا به این قول تو گواهی دهم. ابو طالب گفت: اگر شماتت قریش نبود که بگویند ترس از مرگ او را بگفتن این سخن وا داشته با گفتن این سخن چشم تو را روشن می‌کردم، خداوند در این باره آیه إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ را نازل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶۶

کرد، این حرف در المیزان از «در المنثور» از ابو هریره (کذاب) نیز نقل شده و در مجمع البیان در قالب دیگری آمده است.

طبرسی بعد از نقل این سخن فرموده: امامان اهل بیت علیهم السلام اتفاق کرده‌اند که ابو طالب مسلم از دنیا رفت، روایات در این زمینه متضاد است، اشعار ابو طالب که دلالت بر تصدیق حضرت رسول و توحید او دارد به قدری است که در طومارها نگنجد، المیزان نیز نظیر این جواب را فرموده است، نگارنده گوید: شایعه عدم ایمان ابو طالب علیه السلام از خلفای بنی عباس که خواسته‌اند به علت اسلام آوردن پدر بزرگشان عباس عموی پیامبر، خود را به خلافت از علویان احق نشان بدهند، ملاهای درباری

آنها به شکل روایت در کتابها وارد کرده‌اند، در این باره ذیل آیه وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ ... انعام/ ۲۶ و در قاموس قرآن (نای) به تفصیل سخن گفته‌ایم در تفسیر برهان ۲۲ روایت در این باره نقل کرده است.

۵۷- وَقَالُوا إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعِكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

این آیه اعتذار بجایی از مشرکان در عدم ایمان به آن حضرت است، که گفتند: اگر به تو ایمان بیاوریم، عرب به این ایمان راضی نمی‌شود در نتیجه به ما حمله می‌کنند و ما را از زمین مکه و حرم می‌ربایند، اعتذار و اعتراض اولیشان لَوْ لَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى بود.

طبرسی فرموده: گویند: حرث بن نوفل به آن حضرت گفت: می‌دانیم که قول تو حق است ولی مانع ایمان ما آنست که می‌ترسیم در آن صورت عرب ما را از مکه بیرون کنند و ما قدرت مقابله با آنها را نداریم، مراد از «نتخطف» ربوده شدن و کشته شدن و اسیر گشتن است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶۷

أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ ... جواب اعتذار آنهاست «نمکن» شاید به معنی جعل باشد یعنی: «او لم نجعل حرمًا آمِنًا» نظیر: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا عَنكَبُوتِ / ۶۷، و شاید «حرمًا» منصوب به نزع خافض باشد یعنی: «او لم نمکن لهم فی حرم ذا امن» بهر حال، جواب آنست که آیا ما آنها را در حرم امن قرار نداده‌ایم که محصولات هر چیز به طرف آن جلب و جمع می‌شود، همانطور که آن را به وجود آورده‌ایم حفظ می‌کنیم پس چه باکی از عرب دارند؟ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا مفعول مطلق یا حال است از ثمرات، مراد از «کل شیء» کثرت است نه عموم اشیاء نسبت «امن» به حرم از باب مجاز است و لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ استدراک است یعنی لکن بیشترشان فکر میکنند آنچه آنها را از ربودن عرب حفظ می‌کند شرک آنهاست (از المیزان).

۵۸- وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمٍ بَطَرْتُمْ مَعِشَتَهَا فِتْلَكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكِنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ.

در المیزان فرموده: این آیه جواب دومی است از وَقَالُوا إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعِكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا یعنی مجرد عدم ربودن عرب، ضامن بقاء شما در این شهر و در این تنعم نیست زیرا بسیاری از قریه‌ها که در زندگی تجاوز کردند هلاکشان کردیم در اینصورت اگر شما در اثر شرک از تخطف و ربوده شدن در امان بمانید، از عذاب و هلاک کردن ما در امان نخواهید ماند.

«معیشتها» منصوب به نزع خافض است یعنی «بطرت و طغت فی معیشتها» اهل آنها در زندگی از حد عدالت تجاوز کردند، فِتْلَكَ مَسَاكِنُهُمْ اشاره است که شما دیار مخروبه آنها را می‌بینید، اهل مکه دیار عاد، ثمود، لوط را در مسافرت‌های یمن و شام می‌دیدند وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ صافات / ۱۳۷.

«الا قلیلا» اگر حال باشد از «مساکنهم» مراد آنست که فقط کمی از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶۸

مساکن آنها مسکون شده است، ممکن است استثناء از «لم تسکن» باشد یعنی فقط کمی در آنها سکونت شده است مانند سکونت مسافران و استراحت آنها.

وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ به عنایت آنست که کسی از آنها باقی نماند.

هر حال این آیه یک عینیت و شاهد صدقی بر مشرکان و شاهد صدقی است هر قوم طغیانگر.

۵۹- وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ.

یعنی خداوند به آن قریه‌های هلاک شده ظلم نکرد، بلکه اول، پیامبر فرستاد و حجت را تمام کرد، آن گاه که قبول نکردند و به ظلم و طغیان خویش ادامه دادند، خدا هلاکشان نمود.

این آیه، دو سنت از سنن لا یتغیر خدا را بیان می‌کند. اول آنکه خداوند در خود آبادی و یا در مرکز آبادیها، پیامبر مبعوث می‌کند،

مردم را ارشاد و اتمام حجت می‌نماید آن گاه هلاک می‌کند. دوم هلاکت، مخصوص ظالمان است و فقط قراء آنها تار و مار شده است. «ام» در آیه به معنی مرکز قراء است، مانند مکه معظمه که «ام القری» نامیده می‌شود، نظیر این آیه است آیه وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا اسراء/ ۱۵ و نظیر ذیل آیه است آیه وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ نحل/ ۱۱۸.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۶۹

[سوره القصص (۲۸): آیات ۶۰ تا ۷۵]

اشاره

وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۰) أَ فَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۶۱) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُم فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴)

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵) فَعَمِيَّتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۶۶) فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (۶۷) وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۸) وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۶۹)

وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ (۷۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَلِيلٍ تَسْكُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۷۲) وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴)

وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۷۰

- ۶۰- آنچه از اشیاء داده شده‌اید متاع زندگی دنیا و زینت آنست، آنچه در نزد خداست بهتر و پایدارتر است آیا تعقل نمی‌کنید.
- ۶۱- آیا آنکه به او وعده خوب داده‌ایم و آن را ملاقات خواهد کرد مانند کسی است که او را با متاع دنیا متمتع کرده‌ایم سپس او روز قیامت از حاضر شدگان در عذاب خواهد بود.
- ۶۲- یاد آر روزی را که ندایشان کند و گوید: کجا ایند شریکان من که بدروغ می‌گفتید؟
- ۶۳- آنان که وعده عذاب بر آنها حتمی شده است گویند: پروردگارا اینان کسانی هستند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۷۱
- که اغفال کرده‌ایم، آنها را گمراه کردیم چنان که خود گمراه شدیم از آنها به سوی تو بیزاری جستیم ما را عبادت نمی‌کردند.
- ۶۴- گویند: شرکاء خود را بخوانید، آنها را بخوانند ولی جوابشان نمی‌دهند، عذاب را می‌بینند ای کاش هدایت قبول می‌کردند.
- ۶۵- یاد آر روزی را که ندایشان کند. گوید به پیامبران چه جوابی دادید؟
- ۶۶- خبرها به آنها کور می‌شود، آنها از همدیگر سؤال نمی‌کنند.
- ۶۷- اما هر که توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته نماید، شاید از اهل فلاح باشد.
- ۶۸- پروردگار تو بخواد می‌آفریند و آنچه بخواد اختیار می‌کند، مردمان را اختیاری نیست، خدا از آنچه شریک قرار می‌دهند پاک و بالاست.

۶۹- پروردگار تو می‌داند آنچه را که سینه‌های آنها مستور می‌دارد و آنچه را که آشکار می‌کنند.

۷۰- فقط اوست الله، جز او معبودی نیست، حمد در دنیا و آخرت برای اوست، فرمان خاص اوست و به سوی او بر می‌گردید.

۷۱- بگو: خبر مدهید اگر خدا شب را تا روز قیامت دائمی کند، کیست خدایی غیر از خدا که به شما نوری بیاورد. آیا نمی‌شنوید؟

۷۲- بگو: خبرم دهید اگر خدا روز را تا قیامت برای شما دائمی گرداند، کیست خدایی غیر از الله برای شما شبی بیاورد که در آن آرام گیرید، آیا نمی‌بینید؟

۷۳- از رحمت خداست که شب و روز را برای شما آفرید، تا در آن آرام گیرید و از فضل خدا روزی بطلید و تا شکر گذارید.

۷۴- یاد آر روزی را که ندایشان کند و فرماید کجایند شریکان من که به دروغ می‌گفتید؟

۷۵- از هر امت شاهدی می‌آوریم و می‌گوئیم دلیل خود را بیاورید، می‌دانند که حق با خداست و آنچه به دروغ جعل می‌کردند از آنها گم می‌شوند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۷۲

کلمه‌ها

تزعمون: زعم: قول باطل و دروغ. در اقرّب الموارد گوید: عادت عرب است که اگر دروغگویی نزد آنها سخن گوید، گویند فلانی زعم کرد.

اغوینا: غی و غوایت: رفتن به راه هلاکت، «اغوینا»: گمراه کردیم، به راه هلاکت بردیم.

الخیرة: اسم مصدر است به معنی اختیار.

تکن: پنهان می‌دارد. کن (بفتح اول) و کنون: پوشاندن و محفوظ داشتن. «کن الشیء کنا و کنونا: ستره ... و اخفاه».

الحکم: داوری. منع برای اصلاح. دستور و فرمان، مراد از آن در آیه ظاهراً معنای اخیر است.

سرمد: دائم. همیشه. «السرمد علی فعلل: الدائم».

تسکنون: سکون: آرام گرفتن و آرامش بعد از حرکت. تَسْكُنُونَ فِيهِ آرام می‌گیرید در آن.

نزعنا: نزع: کندن. «نزع الشیء من مکانه: قلعه» مراد از آن در آیه ظاهراً خارج کردن است در مجمع‌البیان آن را «قلع الشیء عن الشیء» فرموده است.

هاتوا: اسم فعل است به معنی «بیاورید».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۷۳

شرحها

در این آیات بیان شده: شما مشرکان که از قبول قرآن امتناع می‌کنید آن در اثر دوست داشتن مال و جاه دنیاست ولی پاداش خدایی بهتر و پایدارتر است، آنکه وعده نیک آخرت را ملاقات خواهد کرد با آنکه در دنیا متنعم است و در آخرت در عذاب خواهد بود یکسان نیستند.

سپس مقداری از حالات مشرکان و معبودهای آنها در آخرت بیان شده آن‌گاه موقعیت خدا در جهان و تسلط و نفوذ اراده او در دنیا و آخرت طی آیاتی چند مطرح می‌باشد.

۶۰- وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

به نظر می‌آید: این آیه در رابطه با اعتراضهای مشرکان است که برای متاع دنیا و مال و جاه از قبول قرآن امتناع می‌کردند، در واقع جواب سوم است از وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا، متاع و زینت هر دو یکی است، زینت آنست که سبب جمال و آرایش باشد، منظور از مَا عِنْدَ اللَّهِ زندگی سعادت‌مند آخرت است، عِنْدَ اللَّهِ حاکی از بقا و دوام است که خدا دائمی است هکذا مَا عِنْدَ اللَّهِ.

۶۱- أَمْ نَمُنُّ وَعِدَانَاهُ وَعَدَاً حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ.

در تکمیل مطلب آیه فوق فرموده: صاحب متاع فانی دنیا با صاحب متاع باقی آخرت یکی نیستند. یعنی آیا فَمَنْ وَعِدْنَاهُ مانند كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ است؟

مراد از وَعَدَاً حَسَنًا وعده بهشت است و از مِنَ الْمُحْضَرِينَ حاضر شدگان در تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۷۴ عذاب می‌باشد.

۶۲- وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ. (۱)

این آیه و آیات بعدی در رابطه با ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ است منظور از این شرکاء به قرینه آیات بعد معبودهای باطل عاقلند مانند شیطان، پیشوایان علماء گمراه کننده، چون اطاعت شیطان عبادت او است چنان که فرموده: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ يَسْ / ۶۱- اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ تَوْبَهُ / ۳۱، هکذا امثال فرعون و نمرود و آمریکا و شوروی و ملوک و شیوخ عرب و امثالهم. لفظ «ینادیهم» حاکی از دوری آنها از خداست چنان که المیزان فرماید.

۶۳- قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ.

پیش از آنکه مشرکان جواب بدهند معبودها خواهند گفت: خدایا اینان کسانی هستند که ما اغفالشان کرده‌ایم أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا یعنی اجباری در میان نبود بلکه همانطور که ما با اختیار خویش گمراه شدیم آنها با اختیار خود گمراه کردن را قبول نمودند. نظیر کلام معبودها که خواهند گفت: ... وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَلذَائِقُونَ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ صافات / ۳۰.

اینکه پیش از جواب مشرکان، معبودهای باطل جواب می‌دهند: شاید بدان جهت است که نگذارند مشرکان در پیش خدا آنها را محکوم کنند، بعضی

(۱) یعنی به دروغ می‌گفتید که آنها شریکان خدا هستند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۷۵

از بزرگان فرموده‌اند: شاید در آن موقف معبودها از مشرکان گم شده باشند چنان که فرموده: وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ ... حم سجده / ۴۸ ولی شاید مراد از ضَلَّ عَنْهُمْ ... قطع واسطه باشد: وَ رَأُوا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ، چون به موجب آیات: وَ أَقْبِلْ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا إِن كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ ...

صافات / ۲۸ و نیز آیه وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ سبأ / ۳۱ و نیز به موجب آیات دیگر، مشرکان در کنار معبودهای خود خواهند بود.

تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ یعنی به سوی تو از آنها و اعمالشان بیزاری جستیم، از أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا معلوم می‌شود، مراد از «یعبدون» عبادت اضطراری و اجباری است یعنی «ما كانوا ايانا يعبدون باجبار منا» بعضی گفته‌اند: منظور آنست که هوای نفس خویش را اطاعت می‌کردند، بعضی گفته‌اند شیاطین را عبادت می‌کردند نه ما را ولی قول اول قویتر است، برائت و بیزاری

معبودهای باطل از پیروان خویش در روز قیامت، یکی از حقائق است که در بسیاری از آیات مطرح است.

۶۴- وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ.

این شرکاء می‌شود همان شرکاء پیشین باشند و می‌شود شامل بتها و بندگان نیک از قبیل ملائکه و مانند آنها نیز باشد که همه معبود واقع شده‌اند «لو» برای تمنی و بمعنی «ای کاش» است یعنی ای کاش در دنیا هدایت قبول می‌کردند و در آخرت به این روز سیاه نمی‌افتادند در اینصورت «لو» جواب ندارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۷۶

ناگفته نماند: شرک و بت پرستی منحصر به عصر رسالت و رسولان دیگر نیست بلکه در هر زمان در قالبهای متعددی وجود دارد.

اکنون ابر قدرتهای آمریکا و شوروی از بزرگترین شیاطین و از بزرگترین معبودهای باطل هستند.

تمامی انسانهایی که از طاغوتها پیروی می‌کنند، بت پرستند، زیرا به حکم أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ... یس / ۶۱، اطاعت به فرمان کسی عبادت از اوست.

مثلاً- ملک «فهد بن سعود» در این عصر بت پرست است که از بت بزرگ «امریکا» اطاعت می‌برد و کسانی که از «فهد» اطاعت می‌کنند بت پرست می‌باشند آیات شریفه به حال همه آنها شامل است.

۶۵ و ۶۶- وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ.

عطف است بر یَوْمَ يُنَادِيهِمْ که گذشت. اول ندا می‌شوند درباره معبودهای باطل، آن گاه ندا می‌شوند که پیامبران آن گاه که شما را به ایمان و عمل دعوت کردند چه جوابی دادید ولی چون از پیامبران فاصله داشته و به دعوت آنها وقعی نگذاشته‌اند، جوابی پیدا نمی‌کنند فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ کنایه از متحیر ماندن و جواب پیدا نکردن است و نشان می‌دهد که همه راهها بر روی آنها بسته شده است، و چون همه در این حال مشترکند لذا از یکدیگر نیز سؤال نمی‌کنند ما ذَا أَجَبْتُمْ یعنی: «ما الذی اجبتم».

۶۷- فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ.

این آیه در حکم استثنایی است از مطالب گذشته یعنی برای اینگونه اشخاص در دنیا راه توبه باز است که از گذشته توبه کرده و به خدا تسلیم شوند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۷۷

و با اعمال صالح خود سازی نمایند گویند «عسی» در تمام قرآن در اینگونه موارد برای قطع و یقین است و شاید برای ایجاد امید در تائب باشد یعنی: در اینصورت به فلاح امیدوار باشند، به نظر بعضی مراد از «عسی» آنست که احتمال دارد باز از ایمان و عمل باز گردند، یعنی شاید به ایمان و عمل ادامه دهند و از اهل فلاح باشند.

۶۸- وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

به نظر می‌آید: این آیه و دو آیه بعدی در رابطه با وَقَالُوا إِن تَبِعَ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا باشد، در ضمن اینکه جواب چهارم از آن است موقعیت خدا را در جهان مجسم می‌کند. یعنی: خلقت و اختیار در دست خداست عرب در کار خود آن استقلال عمل را ندارند که بر مشیت خدا غلبه کرده و شما را از مکه برابند و الله اعلم.

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ حاکی از مختار بودن خدا در کار آفرینش است که هیچ چیزی جلو مشیت او را در امر خلقت نمی‌گیرد، «یختار» ظاهراً راجع به امر تشریح است یعنی: «یختار ما یشاء من الاحکام و التشریح» علی هذا نفی اختیار در ما كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ راجع به احکام و تشریح است یعنی مردم حق اختیار و حق مخالفت در برابر قانون و احکام حق ندارند، نظیر: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا احزاب / ۳۶، و گرنه خدا اختیار در عمل را به بندگان عطا فرموده است، پس منظور نفی مطلق اختیار نیست.

ممکن است منظور از «یختار» اختیار در امر تدبیر و اداره جهان باشد یعنی خدا آنچه را که بخواهد می‌کند، مردم این اختیار را

ندارند بلکه تا خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۷۸

اختیار نکند، اختیار نتوانند کرد و مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ... دهر / ۳۰ علی هذا نَتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا باطل است زیرا تا خدا نخواهد آنها قدرت ربودن شما را ندارند.

سُبْحَانَ اللَّهِ ... در رابطه با آنست که مشرکان به پروردگاری که دارای چنین موقعیتی است شریک قرار می‌دهند با آنکه شریکان آنها دارای هیچ چیز نیستند و یا این جمله راجع به «و یختار» است یعنی منزله است خدا از آنچه خودشان را در صاحب اختیار بودن به خدا شریک می‌کنند. آمدن کلمه سُبْحَانَ اللَّهِ به جای «سبحانه» شاید برای بیشتر تجلی دادن به مطلب صدر آیه باشد.

۶۹- وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ.

این آیه در عین حال که «عالم الغیب و الشهاده» بودن خدا را بیان می‌کند نشان می‌دهد که مشرکان در گفتن نَتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا صادق نبوده‌اند بلکه در دل به آن باور نداشته و فقط بهانه آورده‌اند، لذا می‌گوید: خدا به مکونات خاطر آنها داناست.

۷۰- وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

این آیه به حکم نتیجه‌گیری از دو آیه فوق و تکمیل مطلب آن دو است و هُوَ اللَّهُ عطف است بر وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ یعنی: حالا که اختیار آفرینش و تدبیر در دست اوست و عالم السر و الخفیات اوست پس فقط او الله است، تمام کمالات و فضائل در او متمرکز می‌باشد. آن گاه چهار حکم در این آیه آمده است.

معبودی جز او نیست، همه حمد در دنیا و آخره برای او است زیرا هر فضیلت و کمال به او منتهی می‌شود، چون خالق و مدبر اوست و حکم و فرمان تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۷۹

خاص او است چون مالک حقیقی است. همه به سوی او بر می‌گردید که چون الهی و مرجعی جز او وجود ندارد.

۷۱- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ.

این آیه و آیه بعدی تکمیل و رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ است، نشان می‌دهد که مدیر و مدبر فقط اوست، شما در نظامی که ساخته خداست زندگی می‌کنید، یکی از دلایل این مطلب آنست که اگر خدا ظلمت را در جهان همیشگی کند جز خدا کسی را نخواهد داشت که نوری بیاورد تا در آن به کار زندگی مشغول باشید.

آمدن لفظ «ضیاء» به جای «نهار» ظاهراً برای قلت و ادنی‌المراتب است یعنی نه تنها آورنده روز پیدا نخواهید کرد، حتی آورنده نور مختصری هم نخواهید یافت، مراد از أَفَلَا تَسْمَعُونَ سماع تفهم و تفکر است.

قیدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ شاید برای آن باشد نه در حال می‌توانید نور آور پیدا کنید و نه در آینده حتی اگر خدا اینکار را تا قیامت ادامه بدهد باز علاجی پیدا نخواهید کرد.

۷۲- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَمْ لَا تُبْصِرُونَ.

این آیه به عکس آیه سابق و نظیر استدلال آن در این آیه مقابل نهار، لیل آمده است و اگر گفته می‌شد: «من اله غیر الله یأتیکم بظلمة...» صحیح نبود، زیرا غیر خدا از آوردن شب عاجز است نه از آوردن ظلمت، مانند ساختمانی که نور در آن نفوذ نکند. منظور از أَفَلَا تُبْصِرُونَ دیدن تفهم و تفکر است، گویی آمدن ابصار در این آیه به مناسبت «النهار» است، اما برای شب، فقط شنیدن تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۸۰

است چنان که گذشت.

۷۳- وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

پس از بیان اینکه آوردن و قرار دادن شب و روز در دست دیگران نیست در این آیه فرموده: ایجاد شب و روز به نفع شما و از آثار رحمت خداوندی است «لتسکنوا» راجع به «لیل» و «لتبتغوا» راجع به «النهار» است و «تشکرون» راجع به هر دو می‌باشد، شکر و دانستن آن دو نعمت از خدا، نیز از آثار رحمت خدا و سبب تکامل به سوی «او» است.

۷۴- وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ.

این آیه عیناً نظیر آیه ۶۲ است که گذشت تکرار آن به مناسبت مطالب فوق و در مقام توییح است و نیز مقدمه آیه بعدی می‌باشد.

۷۵- وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

یعنی از هر امت شاهدی خارج می‌کنیم سپس به مشرکان می‌گوئیم: به گفته خود که خدا شریکان دارد، دلیل بیاورید، چون دلیلی نخواهند داشت خواهند دانست که در این مخاصمه حق و حاکمیت برای خداست.

آمدن شهداء ظاهراً برای شهادت دادن به شرک مشرکان است در آیه: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ هود/ ۱۷ ملاحظه می‌شود که شاهد‌ها بر افتراء و شرک کفار شهادت خواهند داد.

در آیات هست که شهداء از پیامبران خواهد بود ولی ظهور این آیه اعم از آنست از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«يقول من كل فرقة من هذه تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۸۱»

الامة امامها (۱)

در میزان فرموده: الْحَقُّ لِلَّهِ در اینجا به معنی آنست که گویند در فلان مخاصمه حق با فلانی است وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ... حاکی است که در آن روز بتها و معبودهای باطل گم می‌شوند و فائده‌ای به حال آنها نخواهند داشت فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ در واقع بعد از «ضل عنهم» قرار دارد، ظاهراً بجهت تناسب آخر آیات، مقدم شده است.

(۱) تفسیر صافی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۸۲

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۶ تا ۸۸]

اشاره

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُنْفِسِينَ (۷۷) قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونَ إِنَّهُ لَمَدُو حَظٌّ عَظِيمٌ (۷۹) وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ لَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰)

فَحَسِبْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِيْئَةٍ يُنصِرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (۸۱) وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآنَنَّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَحَسَفَ بِنَا وَيَكَآنَنَّ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۸۲) تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴) إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸۵)

وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا- رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ (۸۶) وَ لَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعِيدٍ إِذْ

أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۷) وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ
الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۸۳

۷۶- قارون از قوم موسی بود، بر آنها تجاوز کرد، به او از نقدینه‌ها آن قدر داده بودیم که حمل کلیدهای آنها گروه نیرومندی را خسته می‌کرد، یاد آر که قومش باو گفتند متکبر مباش که خدا متکبران را دوست ندارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۸۴

۷۷- در آنچه خدا به تو داده است، آخرت را بطلب بهره باقی خود را از دنیا فراموش مکن، احسان کن چنان که خدا بر تو احسان کرده است اهل فساد مباش که خدا اهل فساد را دوست ندارد.

۷۸- قارون گفت: من این ثروت را روی علمی که دارم داده شده‌ام آیا او ندانسته بود که خدا پیش از او مردمانی هلاک کرده که از او قویتر و ثروتمندتر بودند؟ گناهکاران از گناهان خود سؤال نمی‌شوند.

۷۹- با زینت مخصوص خود بر قومش برآمد، آنان که زندگی دنیا را می‌خواستند گفتند:

ای کاش ما را مانند قارون ثروت بود که او صاحب بهره عظیم است.

۸۰- آنان که اهل علم بودند، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی که اهل ایمان و علمند، بهتر از ثروت قارون است، این سخن را جز صابران نمی‌فهمند.

۸۱- او و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم، برای او جز خدا گروهی نبود که یاریش کنند و از انتقام گیرندگان نبود.

۸۲- آنان که دیروز موقعیت او را آرزو می‌کردند گفتند: عجب! راستی خدا بر هر که از بندگان بخواهد روزی را بسط می‌نماید و تنگ می‌گیرد، اگر خدا بر ما منت نمی‌گذاشت ما را نیز به زمین فرو می‌برد، عجب! راستی ظالمان رستگار نمی‌شوند.

۸۳- آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین تجاوز و فساد به وجود نیاورند عاقبت، خاص اهل تقوی است.

۸۴- هر که در روز قیامت عمل نیک بیاورد بهتر از آن پاداش دارد و هر که عمل بد آورد اهل گناهان فقط بآنچه می‌کرده‌اند مجازات می‌شوند.

۸۵- خدایی که عمل به قرآن را بر تو واجب کرده به معانی بزرگی تو را بر می‌گرداند، بگو خدای من داناتر است به کسی که هدایت را آورده و به کسی که در ضلال مبین است.

۸۶- تو امید نداشتی که به تو این کتاب نازل شود لیکن رحمتی بود از پروردگارت، سپس بر کافران یار مباش.

۸۷- کافران تو را از تبلیغ آیات خدا پس از آنکه بر تو نازل شده است، مانع نشوند.

به سوی پروردگارت بخوان و از مشرکان مباش. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۸۵

۸۸- جز الله معبودی مخوان که جز او معبودی نیست، همه اشیاء جز او فانی هستند فرمان خاص اوست، همه به سوی او بر می‌گردید.

کلمه‌ها

قارون: مردی است از یهود و از قوم موسی علیه السلام، طبرسی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل می‌کند که او پسر خاله موسی و در بدکاری در ردیف فرعون و هامان بود: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا ... إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ ... غافر / ۲۴، قرآن مجید صریح است که او و خانه‌اش به زمین فرو رفته است، نام او چهار بار در قرآن مجید آمده است، در تورات فعلی سفر اعداد باب ۱۶ به بعد نام او «قورح» ذکر شده که ۲۵۰ نفر را با خود همدست کرد، بر موسی و هارون شوریدند و گفتند، شما دو برادر به ظلم و تحمیل بر مردم، ریاست یافته‌اید، موسی به خدا استغاثه کرد، زمین شکافته شد، قورح و دیگر سران شورشیان در آن ناپدید شدند، ظاهرا

قورح همان قارون است. قرآن از محل وقوع قضیه ساکت است ولی از تورات بر می آید که این جریان در صحرای سینا بوده است ولی ظاهراً در مصر اتفاق افتاده باشد چنان که خواهد آمد.

بغی: بغی در اینجا به معنی ظلم و برتری است و در لا- تَبَغِ الْفَسَادَ به معنی طلب است، اصل کلمه به معنی طلب توأم با تجاوز می باشد.

کنوز: کنز: گنج و مال اندوخته شده، طبرسی فرماید: کنز در اصل چیزی است که رویهم انباشته شود. «کنز المال کنز». جمعه و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۸۶
ادخره و دفنه فی الارض» جمع آن کنوز است.

مفاتیحه: مفتاح (بر وزن مقصد) به معنی خزانه و پول انباشته شده است جمع آن مفاتیح آید در اقرب الموارد گوید: «المفتاح كمقعد: الخزائنه و الكنز و المخزن، جمعه مفاتیح»، مفتاح (بکسر میم) و مفتاح: کلید، جمع آن مفاتیح و مفاتیح آید.

تنوء: نوء: برخاستن به زحمت. «ناء الرجل: نهض بجهد و مشقه» چون با «باء» متعدی شود به معنی برداشتن بسختی است. عصبه: عصب: رک. معصوب: بسته شده با رگ. عصبه: جماعت فشرده و کمک همدیگر.
لا تفرح: فرح: شادی توأم با تکبر، طبرسی ذیل «الفرحین» فرموده:
فرح به معنی تکبر است.

لا یلقاها: یعنی داده نمی شود آن را. تفهیم نمی شود آن را. تلقیه: روبرو کردن تفهیم کردن و عطا کردن است.

خسفنا: خسف: فرو رفتن و فرو بردن. لازم و متعدی هر دو آمده است «خسفه الله و خسف هو».

فئه: گروه. دسته. از کلیات ابو البقاء نقل شده: فئه گروهی است که در یاری به یکدیگر رجوع می کنند، این با معنی اصل کلمه مناسب است.

منتصرین: انتصار: انتقام. در صورتی که با «من» باشد «انتصر منه. انتقم».

ویکان: در صحاح و قاموس آمده: «ویک» و «وی» هر دو کلمه تعجب هستند، گویی: «ویک، وی لزید» یعنی عجباً از زید، به نظر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۸۷

می آید «ویکان» در آیه مرکب است از «ویک» و «ان» یعنی عجباً تحقیقاً خدا چنین می کند.

معاد: مصدر میمی است به معنی عود و برگشتن و نیز اسم زمان و مکان آید، گویند مراد از آن در آیه اسم مکان است.

هالك: هلاک: ضایع شدن و تباه گشتن. طبرسی ذیل آیه ۱۹۵ از سوره بقره اضافه می کند: آن بودن چیزی است به طوری که دانسته نشود در کجاست «هالك»: ضایع و تباه شونده.

وجهه: وجه در اینگونه آیات به معنی ذات است (قاموس قرآن وجه).

شرحها

المیزان آمدن ماجرای قارون را در این قسمت از سوره چنین توجیه می کند: خداوند بعد از نقل کلام مشرکان که گفتند: **إِنْ تَبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا** و جواب آن، قصه قارون را آورده تا مشرکان عبرت گیرند، زیرا او هم مانند مشرکان بود که دعوت حق را نپذیرفت و بد عاقبت گردید (و الله العالم).

در این آیات می خوانیم که قارون مرد ثروتمندی بود، تکبر پیشه کرد در مقابل خداوند ادعای استقلال نمود و **إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ**

عِنْدِي كُفْتُ نَصِيحَتِ خَيْرِ خَوَاهَانِ رَا دَرِ كُوشِ نَكْرَفْتُ، ثَرُوتِ خَوِيْشِ رَا دَرِ خُودِ نَمَائِي بِه رِخِ مَرْدَمِ كَشِيْد، عَاقِبَتِ خُودِ وَ خَانِهْ اَشِ دَرِ اَثْرِ زَلْزَلَهْ اَيِ كِه دِهَانِ زَمِيْنِ بَا زِ شُدِه بُوْدِ فِرُو رِفْتِ، بِه هَرِ حَالِ دَرِ اَيْنِ آيَاتِ يَكِّ مَتَكْبِرِ مَتَكِي بِه ثَرُوتِ مَجْسَمِ شُدِه وَ دَرِ اَخْرِ خُرْدِ گَرْدِيْدِه اسْت. تَفْسِيْرُ اَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۸، ص: ۸۸

از آیه ۸۵ تا آخر به رسول خدا خطاب می‌شود: حال تو همچون حال موسی است همانطور که موسی از مصر فرار کرد، ولی خدا به صورت پیامبر، او را به مصرش باز گردانید، تو را نیز بعد از هجرت به مکه باز خواهد گردانید آری آن حضرت نیز از مکه فرار و هجرت کرد ولی در هشت هجرت به مکه باز گشت و آن را فتح نمود و از آلودگی شرک پاکش فرمود، سپس دستوری چند در زمینه استقامت به آن حضرت داده شده است.

۷۶- إِنْ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ.

به نظر می‌آید منظور از بغی و تجاوز آنست که قارون راه فرعون را گرفت و با او همکاری کرده و مانند فرعون بر علیه بنی اسرائیل قیام نمود، از بعضی از آیات فهمیده می‌شود: عده‌ای از بنی اسرائیل با فرعون بر علیه قوم خویش همکاری می‌کرده‌اند، مثلاً آیه: فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يُقْتِلَتْهُمْ ... یونس / ۸۳ نشان می‌دهد که به موسی فقط جوانانی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و آنها هم از فرعون می‌ترسیدند و هم از اشراف قوم خویش که با فرعون بودند.

وانگهی از آیات: وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ عَنكَبُوتِ / ۳۹؛ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ غَافِرٍ / ۲۳ و ۲۴، روشن می‌شود که از ملازمان فرعون بوده است، در مجمع البیان از بعضی نقل شده: عامل فرعون بر بنی اسرائیل بود، علی‌هذا جریان ناپدید شدن او و خانه‌اش در زمین، در مصر اتفاق افتاده است نه در صحرای سینا زیرا آن طمطراق و خروج بر مردم در «سینا» میسر نبود.

وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۸، ص: ۸۹

لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

المیزان نظر می‌دهد که مراد از «مفاتحه» کلیدها است در مجمع البیان فرموده: اکثر مفسران گفته‌اند: مراد گنجینه‌ها است. ولی ظهور آیه در کلید بودن است، طبرسی رحمه الله نیز در جوامع الجامع آن را اختیار کرده است ناگفته نماند: اگر منظور کلیدها نبود گفتن این لفظ ضرورت نداشت و کافی بود که بگوید: وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ كَلِمَةً «ما» موصول و به معنی مقدار است.

«اذ قال» یعنی یاد آر که قوم او به او گفتند: خود پسندی مکن، ثروت به انسان خود پسندی می‌آورد مگر آنکه تربیت توحیدی داشته باشد کلاً إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفُورٌ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى مخفی نماند: لازمه سرور مفرط، تکبر است. لذا در «لا تفرح» تکبر در نظر است.

۷۷- وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا.

تمه نصیحت قوم او است. که گفتند در ثروتی که خدا به تو داده است آخرت را بطلب یعنی در راه خدا انفاق کن تا در آخرت به نفع تو باشد. درباره وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا در المیزان و مجمع آمده: بهره خویش از دنیا را از یاد مبر بلکه برای آخرت کار کن. زیرا بهره انسان از دنیا آنست که برای آخرت کار کند که تنها آن برای انسان می‌ماند. در این صورت. این جمله عبارت اخرای وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ ... است و تقدیرش «و لا- تنس نصیبک الباقی» می‌باشد به قولی مراد آنست که هم آخرت بطلب و هم خودت بخور و الله اعلم، از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده:

لا تنس صحتک و قوتک و فراغک و شبابک و نشاطک و غناک ان تطلب بها الآخرة» (مجمع البیان).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۹۰

وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.

قسمت اول عطف تفسیر است بر وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ ...، شخص ثروتمند می‌تواند در ایجاد فساد و آشوب از ثروت خود استفاده کند، لذا موعظه‌اش کردند که فساد و تباهی بیار نیاور که خدا مفسدان را دوست ندارد.

۷۸- قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ جَمْعًا.

جواب قارون است در مقابل نصیحت قوم خویش، منظور از «علم» که به طور نکره آمده است، ظاهراً علم تجارت و علم در آوردن سود می‌باشد، این سخن ادعای استقلال در کسب از طرف قارون است. نتیجه‌اش آن بود که «آتاک الله و احسن الله» را قبول ندارم. لذا پیشنهاد احسان هم نسبت به من بی مورد است. چون روی استحقاق و استعدادی که دارم این ثروت را به دست آورده‌ام دیگران این استحقاق را ندارند.

أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ ... جواب ادعای استقلال او است. یعنی در میان اقوام گذشته کسانی بودند که از قارون نیرومندتر و ثروتمندتر بودند آنها نیز مثل قارون ادعا کردند ولی آنها نتوانستند زنده بمانند اگر قدرت دست آنها بود می‌توانستند همانطوری که به دست آورده‌اند در آن جاودان بمانند. اگر قارون در حالات آنها دقت می‌کرد چنین ادعایی نمی‌نمود.

وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ.

اشاره به سنت الهی و کنایه از عدم مهلت است یعنی چون وقت عذاب برسد از گناهکاران سؤال نمی‌شود که عذر بیاورند و عذاب را از خود دفع کنند نظیر: بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۹۱ انبیاء/ ۴۰ ۷۹- فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.

به احتمال نزدیک به یقین این جریان در مصر بوده است نه در صحرای سینا. قارون چون هم ثروتمند بود و هم از مقربان فرعون. لذا می‌توانست با چنان طمطراقی در میان بنی اسرائیل خود نمایی کند، منظور از الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا کسانی است که شناخت و مقصودشان فقط زندگی دنیا بود نظیر:

فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ النجم / ۳۰.

۸۰- وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ.

مراد از «العلم» علم به خدا و رسالت و معاد است «ویلکم» در رابطه با نهی آنها از چنان آرزو است. ضمیر «یلقاها» راجع به کلمه است یعنی: کلمه ثوابُ اللَّهِ خَيْرٌ، بهر حال اهل علم به آنها گفتند: وای بر شما پاداش خدا در آخرت برای اهل ایمان و عمل. بهتر از ثروت قارون است.

وَ لَا- يُلَقَّاهَا ... یعنی این سخن را فقط صابران می‌فهمند. صابران کسانی هستند که بر طاعت خدا و ترک معاصی صبر و خویشتن داری کرده‌اند آنها می‌فهمند که ثواب خدا بهتر است ولی آنها که غرق در معاصی می‌باشند. اعتنایی به آخرت ندارند ثوابُ اللَّهِ خَيْرٌ را نمی‌فهمند.

۸۱- فَخَسِبْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يُضْعِفُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ تفریع است بر بغی و تجاوز قارون. خسف ظاهراً در اثر زلزله و نظیر آن تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۹۲

بوده است فَمَا كَانَ لَهُ ... در بیان آنست که نه کسی توانست او را یاری کند و نه خود در اثر علم و ادعای استقلال که داشت. توانست از فرو رفتن در زمین امتناع نماید.

در مجمع البیان از «سدی» روایت شده: قارون به زنی زنا کار گفت دو هزار درهم به تو می‌دهم که در مجمع بنی اسرائیل بگویی موسی از من زنا می‌خواهد. زن قبول کرد. دو کیسه پول به مهر قارون به او داده شد. زن شب نادم گردید و پیش خود گفت: هر کار بدی کردم فقط آن مانده که بر پیامبر خدا تهمت بزنم. صبح که به مجمع بنی اسرائیل آمد. جریان را برای مردم باز گفت موسی از این ماجرای بخشش آمد و به درگاه خدا ناله کرد تا ... قارون و خانه‌اش به زمین فرو رفت (ترجمه آزاد).

این مطلب در میزان از در المنثور از ابن عباس نقل شده. در تفسیر قمی نیز بدون آنکه به یکی از امامان علیهم السّلام نسبت داده شود. منقول است.

این جریان در تورات فعلی در سفر اعداد باب شانزده چنین نقل شده است «چون موسی از سخنان خویش فارغ گردید زمینی که زیر قورح و یاران او بود شکافته شد ایشان و خانه‌های ایشان و تمامی اموال ایشان را بلعید.

۸۲- وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَنَّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ.

یعنی آنها باور کردند، که کار دست خداست، قارون نیز از حول و قوه خدا استفاده می‌کرده استقلال از خود نداشته است. گویی آنان قبلاً عقیده داشتند که قارون در جمع آوری و بقاء آن ثروت استقلال دارد ولی بعداً متوجه شده‌اند که بسط و قبض روزی در دست خداست.

بنا بر آنکه در «کلمه‌ها» گفته شد «و یکان» کلمه یقین با تعجب است نه یحسب الحدیث، ج ۸، ص: ۹۳

شک، بعضی از بزرگان اصل آن را «کان» دانسته، راجع به شک توجیه آورده است.

لَوْ لَا أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَنَّ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ.

گویی مرادشان آنست که اگر همچون قارون بودیم ما نیز به زمین فرو رفته بودیم، آن گاه به عدم فلاح کافران اقرار نموده‌اند.

۸۳- تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

این آیه و آیه بعدی مانند نتیجه‌ایست بر قصه قارون، منظور از دار آخرت بهشت است، اشاره به «تلك» شاید برای تعظیم آن باشد، آنان که در زمین به فکر فساد نیستند و بر بندگان خدا تجاوز و برتری نمی‌کنند، بهشت مال آنهاست، منظور از «العاقبة» نیز بهشت و یا سعادت دنیا و آخرت هر دو است.

در مجمع البیان از زاذان نقل شده: امیر المؤمنین علیه السّلام در بازارها به تنهایی گردش می‌کرد، راه گم کرده‌ها را، راه نشان می‌داد، ضعیفان را یاری می‌کرد به فروشنده و بقال می‌رسید قرآن را باز کرده و بر آنها آیه تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ ... را می‌خواند و می‌فرمود: این آیه درباره والیان عادل و متواضع و درباره اهل قدرت از غیر والیان نازل شده است.

۸۴- مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

تممه مطلب آیه سابق است به قرینه ذیل آیه به نظر می‌آید مراد از فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا ده برابر بودن پاداش حسنه است زیرا گرچه این جمله مطلق بهتر بودن را می‌رساند اما در آیه دیگر می‌خوانیم که بهتر بودن همان ده برابر بودن است: مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۹۴

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

انعام / ۱۶۰، علی هذا این دو آیه از یک حقیقت حکایت می‌کنند.

إِلَّا مَا كَانُوا ... هم تجسم عمل را می‌رساند و هم برابر بودن کیفر با عمل را. اگر در آیه به جای فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ می‌فرمود «فلا يجزي الا مثلها» کافی بود، شاید آمدن اسم ظاهر به جای ضمیر برای نشان دادن استحقاق آنها به عذاب باشد، زیر استناد به لفظ «السّيئات» در اثبات عذاب کاملتر از استناد و به ضمیر است. در میزان جمع آمدن سّيئات را در نظر گرفته و فرماید: شاید آن اشاره باشد که این کیفر در حق کسانی است که بیشتر معصیت کنند و گناهان آنها را احاطه کرده باشد.

۸۵- إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادِ قُلُوبِ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

از اینجا تا آخر سوره یک نتیجه‌گیری است از ماجرای موسی که گذشت این آیه ظاهراً در صدد بیان آنست که همانطور که موسی را دوباره به مصر برگردانیم، تو را نیز بعد از خارج شدن از مکه به آنجا بر خواهیم گردانید، (این وعده در سال هشتم هجرت عملی شد).

مفعول «فرض» عمل و تبلیغ است یعنی خدایی که بر تو عمل به قرآن و تبلیغ آن را واجب کرده است. منظور از معاد، مکه است تنکیر آن برای عظمت عود است یعنی محل عود با عظمت که وقت برگشتن مانند آن روز نخواهی بود که از آنجا فرار و هجرت کردی. همانطور که موسی پیامبر شد و با وضع دیگری به مصر برگشت قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ ... توجیه صدر آیه است، یعنی ای مشرکان اکنون مرا در چنین حال ضعف می‌بینید ولی خدا به آورنده هدایت که منم و به گمراهان که شما هستید داناتر است، علی هذا مرا به این وعده خواهد رسانید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۹۵

در عده‌ای از روایات آیه شریفه به رجعت تفسیر شده است، از جمله در تفسیر برهان از ابو خالد کابلی از امام سجاد صلوات الله علیه نقل شده:

«فی قوله ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد، قال یرجع الیک نیکم و امیر المؤمنین و الأئمة علیهم السلام» این روایات از باب تطبیق می‌باشند.

۸۶- وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ.

این آیه استدلالی است بر وعده‌ای که در آیه سابق گذشت یعنی همانطور که امید نداشتی بر تو کتاب نازل شود ولی نازل شد، بر گرداندن تو به مکه نیز نظیر همانست «الا رحمة» استثناء منقطع است، یعنی، لیکن رحمت خاصی از جانب پروردگارت سبب نزول این کتاب گردید.

به نظر بعضی این آیه: تذکر استینافی است نسبت به نعمت نبوت و داده شدن قرآن، علی هذا نتیجه می‌گیرد که پس با این نعمت، کمک و یار کافران مباش. المیزان این وجه را پسندیده است در تفسیر قمی آمده خطاب و لَا تَكُونَنَّ - وَلَا تَدْعُ به رسول خداست، اما مراد از آن مردمند، این است فرموده امام صادق علیه السلام که:

«ان الله بعث نبيه صلى الله عليه و آله باياك اعنى و اسمعى يا جاره» (الميزان).

۸۷- وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ وَ أَدْعُ إِلَى رَبِّكَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

این آیه تفسیر «فلا تكونن ظهرا للمجرمين» است یعنی این مشرکان تو را از تبلیغ و عمل به آیات الهی مانع نشوند، علی هذا مردم را به سوی پروردگارت بخوان و از مشرکان مباش که اگر مردم را به توحید دعوت نکنی در ردیف آنان خواهی بود که از آنها پیروی کرده و از دعوت خدا دست کشیده‌ای.

۸۸- وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۹۶
لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

صدر آیه نهی صریح است از اتخاذ معبودی جز خدا، و ذیل آن تعلیل نهی است، یعنی حالا که جز او معبود نیست و جز او همه فانی است و فرمان دادن و حکم کردن خاص اوست و همه به سوی او بر می‌گردید پس لا تدع مع الله إلها آخر. جمله كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ نظیر كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ رحمن / ۲۶ است مراد از هالك ظاهرا فانی و متغیر است در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم:

یا من بقی و یفنی کل شیء

چنان که در کلمه‌ها گفته شد مراد از «وجه» ظاهرا ذات پروردگار سبحان است یعنی:

هر چیز به جز ذات حق تعالی، فانی و متغیر و ناپایدار است، فقط ذات پروردگار ثابت و لا یزال می‌باشد، علی هذا فقط باید او را خواند و او را پرستش نمود، معبودهای باطل هالکند و ناپایدار و فانی، لذا شایسته معبود بودن نیستند. فَلَمَّا أَفْلَقَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ. احتمال دارد منظور از هالك ممکن الوجود بودن هر شیء نسبت به ذاتش ناپایدار و هالك و وابسته است. ناگفته نماند: آیه شریفه راجع به دنیا است اما در آخرت مسئله «عند الله» بودن به وجود خواهد آمد در نتیجه، موجودات آخرت ثابت و پایدار

خواهند بود. ولی باز نسبت به ذاتشان، وابسته و ناپایدار بودن بر آنها صادق خواهد بود.

صدوق رحمه الله در کتاب توحید بابی در تفسیر کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ منعقد کرده و در آن روایاتی آورده است، از جمله: «عن ابی حمزه قال قلت لابی جعفر علیه السّلام قول الله کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؟ قال فیهلك کل شیء و ینقی الوجه ان الله عز و جل اعظم من ان یوصف بالوجه و لکن معناه کل شیء هالک الا دینه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۹۷ و الوجه الذی یؤتی منه».

در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام:

«عن الحارث بن المغیره النصری قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل کل شیء هالک الا وجهه قال: کل شیء هالک الا من اخذ طریق الحق»

در این روایات «وجه» به معنی ذات تفسیر نشده است. بلکه به معنی جهت و جنبه و نظیر آن است. مانند تدبیر، دین و امثال ذلك. روز شنبه هشتم محرم الحرام هزار و چهارصد و چهار مطابق ۲۲ مهر ماه ۱۳۶۲ تفسیر سوره مبارکه قصص به پایان رسید. و الحمد لله و هو خیر ختام
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۹۸

سوره عنکبوت

اشاره

در مکه نازل شده و نود و نه (۹۹) آیه است

نظری به سوره مبارکه

- سوره عنکبوت هشتاد پنجمین سوره است که بعد از سوره روم در مکه نازل گردید. در اینصورت باید در نزدیکیهای هجرت نازل شده باشد، این مطلب چنان که خواهد آمد از متن آیات فهمیده می شود، اما در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره بیست نهم است.
۲- عدد آیات آن بالاتفاق نود و نه است طبرسی رحمه الله فرماید: «تسع و تسعون آیه بالاجماع» به نقل تفسیر خازن تألیف محمد بن ابراهیم بغدادی، عدد کلمات سوره نهصد و هشتاد و عدد حروف آن چهار هزار و صد و شصت پنج است و الله اعلم، این سخن می رساند که مسلمین از اول در مورد قرآن مجید اهتمام کم نظیر داشته اند.

۳- علت نامگذاری به عنکبوت وقوع این کلمه و تشبیه کار مشرکان به تار عنکبوت در آیه چهل یک این سوره است «تسمیة الكل باسم الجزء» آن تشبیه به قدری اهمیت دارد که مناسب آمده، همه سوره با آن نامگذاری شود و یا مشخص ترین آیه این سوره است. صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال از ابو بصیر از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل می کند فرمود: هر که سوره عنکبوت و روم را در ماه رمضان در شب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۹۹

بیست سوم بخواند او به خدا ای ابا محمّد از اهل بهشت است در آن استثنایی نمی کنم و نمی ترسم از اینکه خدا در مقابل این سوگند بر من گناه بنویسد این دو سوره در پیش خدا موقعیت بزرگی دارند.

«عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السّلام قال من قرء سورة العنکبوت و الروم فی شهر رمضان لیلة ثلاثه و عشرين فهو و الله یا ابا محمد من اهل الجنة لا استثنی فیہ ابدًا و لا اخاف ان یکتب الله علی فی یمینی اثما و ان لهاتین السورتین من الله مکانا»
این روایت در مجمع البیان و جوامع الجامع و برهان نیز نقل شده است.

۴- دقت در مطالب سوره نشان می‌دهد که آن مکی است، از ابن عباس و قتاده نقل شده که همه‌اش مدنی است، به نظر بعضی فقط ده آیه از اول آن مدنی است بقیه در مکه نازل شده است، این اقوال ظاهراً استحسانهای بدون دلیل است، سیاق آیات سوره نشان می‌دهد که همه‌اش مکی است. در المیزان فرموده: مقتضای آنچه گفته شد این است که همه سوره مکی است، آنچه گفته‌اند: همه سوره مدنی است یا معظم آیات یا بعضی از آن مدنی است غیر سدید است، آن گاه از در مثور از ابن عباس نقل کرده که گوید: سوره عنکبوت در مکه نازل گردید. اما در مجمع یکی از دو قول ابن عباس مدنی بودن همه سوره است.

۵- می‌شود اطمینان کرد که این سوره به یک بار نازل شده است.

۶- در رابطه با علت نزول آن باید بدانیم: از سیزده آیه در اول سوره نشان می‌دهد که عده‌ای از مشرکان مکه می‌خواستند به هر حيله‌ای که شده پسران یا اقوام خویش را که اسلام آورده بودند از اسلام برگردانند و حتی می‌گفتند: بآئین ما برگردید اگر گناهی باشد ما عهده داریم اَتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَنَحْمِلْ حَطَايَاكُمْ ... چنان که خواهد آمد، این جریانها سبب شده که این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۰۰

سوره نازل شود و در آن، مسئله امتحان که یک سنت الهی است مطرح گردد چون دعوت مسلمانان به شرک از طرف مشرکان یک امتحان بود، استقامت و عدم استقامت آنها را در اسلام روشن می‌نمود. آن وقت حالات هفت نفر از پیامبران الهی مطرح شده که قوم آنها با آمدن پیامبران امتحان شدند. عده‌ای نجات یافته و عده‌ای هلاک گشتند.

۷- ناگفته نماند: سوره‌هایی که یک دفعه نازل شده‌اند گاهی آیه اول و گاهی چند آیه از اول سوره، محتوی و شامل خلاصه مطالب سوره و در واقع عنوان سوره‌اند، در این سوره نیز می‌شود گفت: تمام سوره در زمینه امتحان و «یفتنون» می‌باشد، آیاتی که بعد از ماجرای پیامبران آمده یک نوع نتیجه‌گیری از آنها و تطبیق حال و آینده، بگذشته است، زیرا نظمی که در جهان حکومت می‌کند همه یکی است. و الله اعلم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۰۱

سوره العنکبوت مکیه و هی ۶۹ آیه نزلت بعد سوره الروم

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱ تا ۱۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) أٰ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَٰذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴)

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) وَ مَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّٰلِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷) وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّٰلِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّٰلِحِينَ (۹)

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَ لَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (۱۰) وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (۱۱) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا

وَلْنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲) وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لِيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۰۲

بنام خدای رحمان رحیم

۱- الف، لام، میم

۲- آیا مردم گمان می‌کنند با صرف اینکه بگویند: ایمان آورده‌ایم، رها شوند و امتحان نگردند؟

۳- کسانی را که پیش از اهل مکه بودند. امتحان کرده‌ایم تا خدا، معلوم کند کسانی را که راست گفته‌اند و کسانی را که دروغ‌گویند.

۴- آیا عاملان گناهان فکر می‌کنند که بر ما غلبه کنند؟ بد داوری می‌کنند.

۵- هر که ملاقات خدا را امید دارد، وقت ملاقات خدا خواهد آمد، او شنوا و داناست

۶- هر کس (در راه خیر) تلاش کند، برای خود تلاش می‌کند، خدا از مردم بی‌نیاز است.

۷- آنان که ایمان آورده اعمال شایسته انجام می‌دهند، گناهان آنها را می‌آموزیم و به آنها پاداش بهترین اعمالشان را می‌دهیم.

۸- به انسان نسبت به پدر و مادرش خوبی را فرمان داده‌ایم، اگر به اصرار از تو بخواهند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۰۳ که به من شریک گردانی آنچه را که نمی‌دانی، از آنها اطاعت مکن، بازگشت شما به سوی من است شما را از آنچه می‌کردید خبر خواهیم داد.

۹- آنان که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند در زمره صالحان داخلشان خواهیم کرد.

۱۰- بعضی از مردم می‌گویند: ایمان آوردیم ولی چون درباره خدا اذیت شود، شکنجه مردم را مانند عذاب خدا می‌شمارد، و چون از طرف خدا کمکی آید، می‌گویند ما با شما هستیم آیا خدا از مکنونات خاطر مردم آگاه نیست؟

۱۱- خدا به طور حتم کسانی را که ایمان آورده‌اند معلوم خواهد کرد و نیز منافقان را آشکار خواهد نمود.

۱۲- کافران به اهل ایمان گفتند: به راه ما بیایید تا گناهان شما را به عهده خود گیریم، ولی از گناهان آنها چیزی را به عهده نمی‌گیرند، آنها دروغ‌گویند.

۱۳- گناهان خویش را به عهده می‌گیرند و نیز گناهانی را با گناهان خود به عهده می‌گیرند و در روز قیامت از آنچه جعل می‌کردند مسئول خواهند بود.

کلمه‌ها

حسب: فعل «حسب» از باب علم یعلم به معنی ظن و گمان به کار می‌رود به نظر راغب مصدر اینگونه افعال، حسابان (بکسر اول) است علت این تسمیه شاید آنست که ظن و گمان یک نوع حساب از جانب گمان کننده است.

یفتنون: فتن: امتحان. راغب گوید: آن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن معلوم شود. طبرسی نیز چنین فرموده است. فتنه چیزی است که شخص با آن امتحان شود، به خود امتحان و بلازم آن که شدت و عذاب است و نیز به ضلال و شرک که سبب عذابند گفته می‌شود. «یفتنون»: امتحان می‌شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۰۴

سیئات: سیئ و سیئه چیزی است که بدی و سوء آور باشد و یا به معنی بدو قبیح است که «سوء» لازم و متعدی هر دو به کار می‌رود، سیئات در آیه گناهانی هستند که بدی و عذاب را همراه دارند.

لقاء: لقاء الله به معنی ملاقات رحمت یا عذاب خداست، در اینجا منظور رحمت است.

جاهد: جهد (بفتح اول و ضم آن) وادار کردن خود بر مشقت است (تلاش توأم با رنج) قاموس و مفردات، آن را صعوبت و مشقت گفته‌اند. به هر حال آن به معنی تلاش توأم با رنج است خواه در جنگ باشد یا در کار دیگر.

وصینا: وصی: متصل کردن و متصل شدن. توصیه: سفارش و دستور.

«وصینا»: سفارش کردیم و دستور دادیم. طبرسی رحمه الله فرماید:

وصی، ایضا امر و عهد همه به یک معنی می‌باشند.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: امتحان یک سنت الهی است که در امتهای گذشته بوده، در این امت نیز خواهد بود و گریزی از آن نیست، در امتحان صدق و کذب ادعای شخص آشکار می‌شود. کفار که می‌خواهند سد راه خدا باشند، کیدشان بی اثر خواهد بود، بر مشیت خدا غلبه نتوانند کرد.

آن گاه سه نمونه از امتحان مطرح شده است. اول امتحان با عاطفه پدر و مادری که پسر مسلمان خویش را به کفر و شرک می‌خوانند، مادر اعتصاب غذا می‌کند و سوگند می‌خورد تا پسرش به شرک باز نگردد اعتصاب خویش را تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۱۰۵

نخواهد شکست.

دوم- امتحان با شکنجه و عذاب ستمگران است فَإِذَا أُذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ. «۱»

سوم- امتحان با اینکه مشرکان و اهل باطل به انسان بگویند: اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَنَحْمِلْ حَطَايَاكُمْ ... مسلمانان پیش از هجرت با هر سه از این امتحانها آزمون شدند چنان که خواهد آمد.

۱- الم.

این کلمه در قرآنها یک ایه شمرده شده است. در سوره اعراف در زمینه حروف مقطعه سخن گفته‌ایم به آنجا رجوع شود.

۲- أْحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.

این آیه می‌گوید: با صرف گفتن اینکه: مسلمانم، مؤمنم، کار تمام نخواهد شد، بلکه آزمون خواهید شد تا صدق این گفتار از کذب آن آشکار شود. درباره امتحان که با دو طریق تشریح و تکوین است در «نکته‌ها» توضیح خواهیم داد، ناگفته نماند: امتحان موجب تربیت و تکامل انسان است، انسان موحد را امتحان اوج می‌دهد و تربیت می‌کند که اگر امتحان نبود موحدان تربیت نمی‌شدند و لایق رحمت خاصه خدا نمی‌گشتند و نیز نامحرمان و دروغ‌گویان از دیگران متمایز نمی‌شدند، علی‌هذا امتحان روی حکمت خدایی وضع شده است و «لا بد منه» میباشد.

مراد از «یفتنون» در آیه آزمون شدن است أَنْ يُتْرَكُوا با تقدیر باء سبب، مفعول دوم «أْحَسِبَ» می‌باشد، استفهام برای انکار و توبیخ است. یعنی:

«أْحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا بِقَوْلِهِمْ آمَنَّا...».

(۱) در مجمع‌البیان از ابن‌جریج نقل شده: این آیه درباره عمار یاسر نازل گردید که در دست مشرکان شکنجه می‌شد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۱۰۶

۳- وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ.

این آیه می‌گوید: امتحان یک سنت الهی است، گذشتگان امتحان شده‌اند امتحان برای آنست که خداوند راستگویان و دروغگویان

را آشکار کند تا هر یک معلوم شوند، ناگفته نماند این آشکار کردن توأم با تربیت و تکامل و استحقاق رحمت خاصه خداست. اکنون که این آیه را تفسیر می‌کنم.

رادیوی جمهوری اسلامی ایران مارش نظامی می‌زند، مجاهدین فی سبیل الله به کفار عراق در میوان حمله کرده‌اند، می‌کشند و شهید می‌شوند (محرم ۱۴۰۴) این جنگی که رزمندگان قرآن با آن امتحان می‌شوند، آنها را در استحقاق رحمت خدا اوج می‌دهد و تربیت می‌کند و صدق نیت و گفتار آنها را در عمل روشن می‌نماید، ایضا بی حقیقتی و دروغ بودن ادعای کاذبین را آشکار می‌گرداند پس امتحان یک تربیت بسیار عالی است، روایاتی در این زمینه در نکته‌ها خواهد آمد، پس امتحان افتادن در طریق تکامل یا در حسیض بدبختی است.

علم در آیه به معنی آشکار کردن است، در میزان فرموده: ممکن است مراد از علم، علم فعلی خدا باشد که نفس عینیت خارج و از مراتب علم خداست نه علم ذاتی. فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ ... تعلیل امتحان است آمدن لفظ جلاله برای نشان دادن اهمیت مطلب است و گرنه می‌شد بفرماید: «فنعلمن» با لفظ متکلم مع الغیر کلمه فاء نتیجه بودن را می‌رساند، نظیر: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ آل عمران / ۱۷۹.

۴- أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ.

این آیه و سه آیه بعدی گرچه هر یک مطلب مستقلی هستند ولی مجموعاً تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۱۰۷ در صدد بیان این حقیقت می‌باشند که کید مشرکان در باز گرداندن مؤمنان بی اثر خواهد ماند، مؤمنان به کار خود ادامه دهند تا مستحق رحمت حق گردند و از کید مشرکان نهراسند.

منظور از عاملین سیئات مشرکان و کفار هستند که می‌خواستند با برگرداندن مسلمانان به شرک، بر اراده خدایی غلبه کنند ساء مَا يَحْكُمُونَ تخطئه ظن آنهاست.

۵- مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

این آیه و دو آیه بعدی برای تشویق اهل ایمان، به عمل است که بعد از تهدید مشرکان و توییح مسلمانان، لازم‌الذکر بود. لقاء الله باید ملاقات ثواب خدا باشد، میزان فرماید: مراد از لقاء الله ایستادن بنده در موقفی است که میان او و خدا حجابی نیست، شأن روز قیامت همین است که آن، ظرف ظهور حقائق می‌باشد خدا فرماید: وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ.

منظور از اجل الله وقت لقاء الله است یعنی وقت و غایتی که خدا برای لقاء خود معین کرده خواهد آمد دو وصف سمیع و علیم در صدد بیان آنند که خدا پاداش آنها را خواهد داد زیرا خدا گفته‌های آنها را شنیده و به اعمال و احوالشان داناست.

۶- وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.

یعنی هر که برای لقاء الله تلاش کند به نفع خود اوست، فائده‌ای به خدا ندارد، زیرا خدا از جهانیان بی نیاز است.

۷- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۸، ص:

۱۰۸

عاقبت ایمان و عمل و مجاهدت آنهاست. علی‌هذا «جاهد» در آیه گذشته شامل ایمان و عمل صالح هر دو است، مراد از تکفیر سیئات قهراً آمرزیدن گناهان است چون جریان، راجع به قیامت می‌باشد، این جمله نشان می‌دهد که ایمان و عمل صالحات از مکفرات و یا در اثر کثرت ایمان و عمل و استحقاق رحمت، خدا گناهان آنها را خواهد آمرزید.

جزای بهتر از عمل آنست که پاداش آخرت دائمی و عمل دنیا غیر دائمی است این در صورتی است که تقدیر آیه «احسن من الذی» باشد ولی ظاهراً «احسن» صفت اعمالی است که کرده‌اند و خدا ثواب بهترین عمل را به آنها خواهد داد و نقائص اعمال آنها را نادیده گرفته و آنها را بهترین و کاملترین عمل حساب خواهد کرد.

۸- وَصَيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

در مجمع البیان مطلبی نقل شده که می‌تواند شأن نزول این آیه و آیه دهم باشد، و آن اینکه: عیاش بن ابی ربیع مخرومی اسلام آورد و از ترس خانواده خویش به مدینه هجرت کرد. در آن وقت هنوز رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت نکرده بود. اسماء دختر مخزومه مادر عیاش قسم خورد چیزی نخورد و نیشامد و سرش را نشوید و داخل منزلی نشود تا پسرش پیش او باز گردد ابو جهل و حرث برادر مادری عیاش، به علت ناراحتی مخزومه، به مدینه آمده جریان او را به عیاش گفته و از او درخواست کردند که به مکه باز گردد، عیاش از آنها پیمانهای اکید گرفت که او را از دینش باز نگردانند، آنها به او وعده دادند که با دینش کاری ندارند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۰۹

چون از مدینه به سوی مکه خارج شدند. او را گرفته و به طناب بسته و هر یک به او صد شلاق زدند، تا از دین اسلام بی‌زاری کرده و حرفهای ناروا به زبان آورد، آیه شریفه ... فَإِذَا أُودِيَ فِي اللَّهِ ... نازل گردید، سپس عیاش اسلام آورد و با رسول خدا به مدینه هجرت نمود، مؤلف گوید، از این سخن معلوم می‌شود که همچون جریانهایی سبب نزول این آیات گردیده است. به هر حال: آیه شریفه می‌گوید: به انسان فرمان داده‌ایم که به پدر و مادرش نیکی کند، مگر آنکه او را به امر شرک و کفر (و یا امر به حرام و ترک واجب) کنند، در اینصورت به حکم

لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق

اطاعت آنها حرام است، عدول سخن از غیبت به خطاب در و این جهاداک ...
برای صراحت مطلب است.

«جاهداک» یعنی با تلاش و اصرار از تو بخواهند. لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ در مجمع البیان فرموده: گویی آن کنایه است از بی دلیل بودن، چون چیزی که دلیل نداشته باشد، علم به آن حاصل نمی‌شود، یعنی اگر اصرار کنند چیز بی دلیل را شریک من گردانی، اطاعتشان نکن، به هر حال ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ سالبه بانتقاء موضوع است. و الله العالم.

إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ ... در رابطه با ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ است یعنی: فعلا- حقیقت و واقعیت عمل خود از جمله شرک را نمی‌دانید، خدا حقیقت آنها را به شما خبر خواهد داد، این آیه یکی از سه مورد امتحان است که انسان با عاطفه پدر و مادر مشرکش آزمون می‌شود.

۹- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ.

یعنی: اگر دعوت پدر و مادر را نپذیرفته و اهل عمل صالح و ایمان شدند، حتما به جمع صالحان که اهل بهشت هستند، خواهند پیوست، در نتیجه دوری تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱۰

از پدر و مادر با داخل شدن به جمع صالحان جبران خواهد گردید، یا أَيْتَهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أَرْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي فجر/ ۲۷- ۳۰.

۱۰- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ.

این امتحان دوم است و چون ایمان آنها ثابت نیست و بسته به راحتی و عدم پیشامد ناگوار است لذا با يَقُولُ آمَنَّا تعبیر آمده نه با «آمنوا»، قرار دادن فتنه مردم مانند عذاب خدا، بدان معنی است همانطور که عذاب خدا مانع وارد شدن در کارهای زشت است، عذاب و شکنجه مردم را مانع از ماندن در توحید می‌دانند. این آیه تقریبا نظیر. وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ ... حج/ ۱۱ می‌باشد.

وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ.

یعنی: اگر فرجی و سهولتی از جانب خدا به شما برسد همانها گویند:

ما با شما بوده‌ایم، و شریک هستیم اَوْ لَيْسَ اللَّهُ رَاجِعٌ بِإِعْدَائِهِمْ إِلَىٰ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. و شریک هستیم اَوْ لَيْسَ اللَّهُ رَاجِعٌ بِإِعْدَائِهِمْ إِلَىٰ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. واقف است زیرا خدا به مکنونات خاطر همه داناست.

ناگفته نماند: مضمون این آیه و آیه قبله را نمی‌شود دلیل مدنی بودن آنها دانست، زیرا مسئله نفاق که در آیه قبله مطرح است، آن مقدارش در مکه نیز میسر بود، منظور از نصر که در این آیه گفته شده لازم نیست که فتح و غنیمت باشد بلکه می‌شود گشایش و آرامش نیز باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱۱

۱۱- وَ لِيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لِيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ.

تکمیل آیه سابق است، یعنی خدا به وسیله امتحان: مؤمنان را از منافقان جدا و آشکار می‌کند، علم در اینجا به معنی اظهار است و نیز روشن می‌شود که چنین کسان منافقند. و او در وَ لِيَعْلَمَنَّ برای استیناف می‌باشد.

۱۲- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لِنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.

این آزمایش سوم است که کفار به مؤمنان می‌گویند: از دین خود دست بردارید، به آئین ما بیایید گناهانتان بر عهده ما. مراد از حمل خطایا، حمل گناه آنهاست و مَا هُمْ بِحَامِلِينَ... در صدد بیان آنست که چنین کاری در صورتی بود که خدا چنین حکمی قرار داده باشد، خدا چنین حکمی قرار نداده بلکه آنها حامل خطایای خود خواهند بود، بلی مشرکان خطای دیگری هم حمل خواهند کرد که در آیه بعدی خواهد آمد، آنها در این گفته دروغ‌گویانند زیرا که خدا چنین کاری نمی‌کند و گناه کسی را به گردن دیگری نمی‌اندازد، ممکن است مراد از مَا هُمْ بِحَامِلِينَ عدم قدرت باشد یعنی وقتی که عذاب به گناهکاران رسید، مشرکان نمی‌توانند آن را به خود منتقل کنند چنان که ما نمی‌توانیم مرض انسانی را به خود منتقل کرده و او را از درد رها کنیم. «و لنحمل» عطف است بر محذوفی نظیر «لتكونوا منا و لنحمل خطاياكم».

۱۳- وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لِيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

یعنی آنها گناهان اضلال شدگان را حمل نمی‌کنند، بلکه گناهان خویش را حمل می‌کنند و گناهانی نیز در اثر اضلال دیگران به دوش می‌گیرند زیرا سبب اضلال آنها شده‌اند، پس هر یک از طرفین مسئول عمل خویش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱۲

هستند اما اضلال گران گناهانی نیز در اثر گمراه کردن دیگران خواهند داشت.

مراد از «اثقالا» گناهانی است که در اثر اضلال دیگران به پای آنها نوشته شده است نظیر: لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ... نحل / ۲۵، جمله وَ لِيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَاكِي است که قطع نظر از گناه اضلال، در مقابل این گفته: اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لِنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ نیز مسئول خواهند بود، بقیه سخن در نکته‌ها خواهد آمد.

اطلاق اثقال و اوزار، بر گناهان به علت بار بودن بر انسان و مسئول بودن انسان در مقابل آنهاست، می‌دانیم که اعمال جوهر هستند، نه عرض، پس گناهان واقعا ثقلند و بار سنگینی بر انسان خواهند بود.

نکته‌ها

تحقیقی درباره امتحان:

آیه اول و دوم این سوره نشان می‌دهد که امتحان یکی از سنن الهی و ناموس خلقت است، گذشتگان امتحان شده‌اند، حاضرین و آیندگان نیز امتحان خواهند شد.

آیات و روایات در این زمینه زیاد است، پیش از اشاره به قسمتی از آنها لازم است بدانیم: خداوند بندگان خویش را با دو راه

تشریح و تکوین امتحان و در حقیقت تربیت می‌کند. تشریح همان احکامی است که از طرف پیامبران ابلاغ می‌شود، امتحان تکوینی به وسیله بلاها، مصیبت‌ها، گرفتاریها، گرسنگی، شدائد تلفات، انجام می‌گیرد.

نظر قرآن مجید بیشتر به این قسمت دوم است که با صبر و استقامت در اینگونه موارد استعدادهای عالی پرورش یافته و سبب تکمیل نفوس می‌گردد، تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱۳

آنان که در مسیر امتحان واقع می‌شوند، در توحید و حق پرستی اوج می‌گیرند تربیت می‌شوند، مستحق درجات می‌شوند مانند امام حسین صلوات الله علیه، ابو ذر غفاری، یاران رسول الله صلی الله علیه و آله در شعب ابی طالب و میلیونها نظائر ایشان، پس امتحان در حقیقت یک تربیت خدایی است.

اما آنان که ایمانشان ظاهری است و صبر و استقامت ندارند از دیگران جدا می‌شوند، در واقع امتحان بسینه آن نامحرمان می‌زند اینک بعضی از آیات و روایات را به عنوان نمونه می‌آوریم.

۱- وَ لَبَّوْا نَكْمَ بَشِيءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ بقره/ ۱۵۵، گفتیم که نظر قرآن مجید بیشتر راجع به امتحان تکوینی و امتحان به وسیله حوادث و شدائد است، در این آیه ترس، گرسنگی، کمی محصول و شهید شدن عده‌ای، سبب آزمایش و تکمیل نفوس امت قرار گرفته است.

۲- وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ اعراف/ ۱۶۸ آیه درباره گناهکاران بنی اسرائیل است در این آیه، حسنات و پیشامدهای خوب و پیروزی‌ها نیز مایه امتحان قرار گرفته‌اند.

۳- وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ انبیاء/ ۳۵ این آیه نظیر آیه سابق است موقعی که سلیمان علیه السلام به وسیله آصف بن برخیا تخت ملکه سبا را در نزد خویش حاضر کرد، فرمود: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي اَأَشْكُرُ اَمْ اَكْفُرُ... نمل/ ۴۰، آری انسان در مسیر نعمت، آزمایش می‌شود و تکامل می‌یابد.

۴- وَ اِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا بقره/ ۲۲۴، ابراهیم امتحانهای سختی دید، برای دفاع از حق در آتش انداخته تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱۴

شد: از وطن خویش مهاجرت کرد، زن جوان و پسر خرد سالش را در بیابان سوزان مکه ساکن نمود: پسرش اسماعیل را به قربانگاه عشق برد. همه اینها تکمیل نفس پاک و پرورش استعدادهای عالی او از جانب خدا بود.

۵- امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده:

«... و لكن الله جل و عز یختبر عبیده بانواع الشدائد و یتعبدھم بانواع المجاهد و یتلھم بضروب المکاره، اخراجا للتکبر من قلوبھم و اسکانا للتذلل فی انفسھم و لیجعل ذلک ابوابا الی فضلہ و اسبابا و دلیلا لعفوہ و فتنه کما قال الم أ حسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون...»

«۱».

بیان امام صلوات الله علیه، صریح است در اینکه بلاها و گرفتاریها: اسباب تربیت انسان و سبب رسیدن او به صفات عالی و مقام رضاست.

۶- از حضرت باقر علیه السلام روایت شده:

«ان الله عز و جل لیتعاهد عبده المؤمن بالبلاء کما یتعاهد الرجل اهله بالهدیه من الغیبه...»

«۲» خدا از بنده با بلاء و گرفتاری تفقد می‌کند همانطوری که مرد در سفر رفتن: خانواده خویش را با هدیه آوردن تفقد می‌کند.

۷- از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الذین یلونھم الامثل فالامثل»

«۳» معلوم می‌شود که شدت امتحان بسته به استقامت و کشش انسان است.

تسبیب در اعمال نیک و اعمال بد:

در رابطه با آیه وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ باید بدانیم یکی از مسلمات قرآن مجید و روایات آنست که هر گاه کسی سبب کار خوبی شود یا سنت حسنه‌ای به وجود بیاورد یا انسانی را هدایت نماید، در مقابل آنچه دیگران عمل می‌کنند،

(۱) تفسیر برهان.

(۲، ۳) - سفینه البحار ماده «بلا».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱۵

ثواب و پاداش خواهد برد. و نیز اگر سنت بدی به وجود آورد و انسانی را اضلال کند، مطابق آنچه دیگران معصیت کنند، عقوبت و کیفر خواهد دید. این جریان به جهت تسبیب و علیت است.

۱- آیه شریفه صریح است در اینکه مشرکان قطع نظر از گناهان خویش اثنالی و گناهانی نیز به سبب گناهان اضلال شدگان خواهند داشت، به عبارت دیگر، گناه اضلال شدگان دو عقوبت دارد، یکی برای خود، دیگری برای، آنان که اضلالشان کرده‌اند، چون آنها سبب ضلالت اینان گشته‌اند.

۲- درباره زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا احزاب / ۳۰، اگر زن پیامبر گناهی بکند و در میان مردم آشکار شود، دو برابر دیگران عقوبت خواهد دید، یکی از این جهت که گناه کرده است، دوم از این جهت که سبب پائین رفتن حیثیت دین شده است، مردم چون دیدند که در خانه پیامبر، به دین اهمیت داده نمی‌شود نسبت به دین بی‌علاقه و بی‌عقیده می‌شوند.

عکس قضیه نیز چنین است، اگر زن پیامبر کار خوب انجام دهد دو برابر دیگران ثواب خواهد داشت زیرا هم کار خوب انجام داده و نیز سبب تقویت موقعیت دین در نظر دیگران شده است و آیه بعدی چنین است: وَ مَنْ يَفْتَنَنَّ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلُ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا احزاب / ۳۲، این دو آیه نیز مسئله تسبیب در عمل را نشان می‌دهد.

۳- در سوره نحل آیه ۲۴ و ۲۵ می‌خوانیم وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ آنان که بآیات خدا نام «افسانه» می‌دهند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱۶

مسئول گناهان خویش هستند، و از گناهان کسانی که گمراهشان کرده‌اند بهره خواهند برد، زیرا که سبب اضلال آنها شده‌اند.

۴- إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ يس / ۱۷ منظور از «آثار» سنت‌ها و کارها و اضلالهایی است که از آنها در دنیا مانده است و مردم مثلاً در آن مساجد نماز می‌خوانند و یا در آن می‌خانه‌ها مشروب می‌خورند.

۵- «از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«قال ایما عبد من عباد الله سن سنه هدی کان له مثل اجر من عمل بذلك من غیر ان ینقص من اجرهم شیء و ایما عبد من عباد الله سن سنه ضلاله کان علیه مثل وزر من فعل ذلك من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء» «۱».

این روایت در بیان مسئله تسبیب و علیت کاملاً روشن و صریح است، نظیر این روایت در ذیل آیه لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ ... در سوره نحل گذشت.

«عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا يتكلم احد بكلمة هدى فيؤخذ بها الا كان له مثل اجر من اخذ بها و لا يتكلم بكلمة ضلالة فيؤخذ بها الا كان عليه مثل وزر من اخذ بها» (سفینته البحار - سنن).

(۱) سفینته البحار (سنن).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱۷

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۱۴ تا ۲۷]

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنٍ إِلَّا حَمِيسَيْنِ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۴) فَانجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۵) وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَإِن تَكذَّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸)

أَو لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِك عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُل سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۲۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳)

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِك لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴) وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ لَّعَنَ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّن نَّاصِرِينَ (۲۵) فَمَا مَن لَّهُ لُحُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱۸

۱۴- نوح را به سوی قوم خود فرستادیم، هزار سال مگر پنجاه سال در میان ایشان مانند پس آنها را طوفان گرفت در حالی که ظالم بودند.

۱۵- او و کشتی نشینان را نجات دادیم و آن نجات را برای مردمان آیتی گردانیدیم.

۱۶- و ابراهیم را فرستادیم که به قوم خود گفت: خدا را عبادت کنید و از او بترسید، اگر بدانید آن به خیر شماست.

۱۷- شما جز خدا اصنام بی ارزش را می پرستید و دروغ می آفرینید، آنهایی که جز خدا پرستش می کنید مالک روزی شما نیستند روزی را نزد خدا بطلبید، او را بندگی کنید به او شکر گذار باشید، به سوی او بر می گردید. تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۱۹

۱۸- اگر مرا تکذیب کنید، امتهایی پیش از شما نیز تکذیب کرده اند، بر عهده پیامبر جز تبلیغ نیست.

۱۹- آیا ندانسته اند، خدا چگونه آفرینش را شروع می کند، سپس آن را اعاده خواهد کرد ...

۲۰- بگو: در زمین سفر کنید و بنگرید خلق را چطور آفریده است، خدا سپس عالم آخرت را به وجود خواهد آورد، خدا بر هر چیز تواناست.

۲۱- هر که را بخواهد عذاب می کند و هر که را بخواهد رحم می کند. فقط به سوی او بر می گردید.

- ۲۲- شما نه در زمین عاجز کننده خدائید و نه در آسمان، و جز خدا نه سرپرستی دارید و نه یاری.
- ۲۳- آنان که به آیات و ملاقات خدا کافر شده‌اند آنها از رحمت من مأیوس هستند آنها را عذاب دردناکی هست.
- ۲۴- جواب قوم ابراهیم آن بود که گفتند: او را بکشید یا بسوزانید، خدا از آتش نجاتش داد در آن حجت‌هایی است به قومی که ایمان می‌آورند.
- ۲۵- ابراهیم گفت: بت‌های بی ارزشی را به علت دوستی یکدیگر گرفته‌اید ولی در روز قیامت بعضی از شما از بعضی بیزاری می‌کند و بعضی از شما بعضی را لعن می‌کند جایگاه شما آتش است و یارانی برای شما نخواهد بود.
- ۲۶- لوط به ابراهیم ایمان آورد، ابراهیم گفت: من به سوی پروردگرم می‌روم. او عزیز و حکیم است.
- ۲۷- به او اسحاق و یعقوب را دادیم و در نسل او نبوت و کتاب‌های آسمانی قرار دادیم، پادشاه دنیایی او را دادیم و او در آخرت در زمره شایستگان است.

کلمه‌ها

سنه: سال. راغب ذیل لغت «عوم» می‌گوید: کلمه سنه اغلب به سال قحطی و سختی اطلاق می‌شود، به عکس لفظ «عام» که به سال تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۲۰

فراوانی و راحتی گفته می‌شود، این سخن در اقرب الموارد و کتابهای دیگر نیز آمده است این مورد تصدیق قرآن است که در آیه «عاما» از «سنین» استثناء شده است.

خلق: مصدر است به معنی اندازه گرفتن و آفریدن. به معنی مخلوق نیز آید مثل: وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ابراهیم / ۱۹.

اوثانا: وثن: بت. فیومی در مصباح گوید: خواه از سنگ باشد یا چوب کلبی در کتاب الاصنام / ۵۳ گوید: بت اگر به صورت انسان از چوب یا طلا یا نقره باشد آن را «صنم» نامند و اگر از سنگ باشد وثن گویند.

افکاک: افک: دروغ مؤکد در جوامع الجامع فرموده: «الافک، ابلیغ الکذب» آن در اصل به معنی برگرداندن شیء از حقیقتش است.

ینشی: نشأ: پدید آمدن و به وجود آمدن. در مصباح گوید، «نشأ الشیء نشأ: حدث و تجدد»، انشاء: به وجود آوردن. نشأ: اسم مصدر است یعنی خلق شده و پدید آمده.

تقلبون: عوض کرده می‌شوید. قلب: برگرداندن و وارونه کردن: إِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ در جای إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ است.

شرحها

در این آیات و آیات بعدی تا آیه چهلم، به حالات هفت نفر از پیامبران علیهم السّلام اشاره شده است که عبارتند از نوح. ابراهیم، لوط، شعیب، هود، صالح و موسی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۲۱

المیزان در وجه اتصال این آیات به مطالب گذشته می‌گوید: در گذشته معلوم شد، امتحان یکی از سنن الهی است، حالات پیامبران در این آیات به عنوان شاهد مثال آورده شده که امتهای آنها با احکام خدایی و با آمدن پیامبران امتحان شدند، کسانی که ایمان آورده بودند نجات یافتند ولی کفار معذب گردیدند.

ناگفته نماند: در اینصورت آیات شریفه نمونه‌هایی از امتحانهای تشریعی هستند ولی چنان که گفته شد: ظهور امتحان در آیات قرآنی در امتحان تکوینی است و الله اعلم:

۱۴- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ.

جریان نوح علیه السلام در سوره هود به تفصیل گذشت در مجمع البیان فرموده:

طوفان آب زیاد و عمیقی را گویند، زیرا که در نواحی زمین طواف و گردش می‌کند، به قول آن هر چیزی است که با کثرت و شدت حرکت می‌کند، سیل باشد، یا باد یا ظلمت ولی اکثراً در طوفان آب به کار می‌رود.

فَلَبِثَ فِيهِمْ ... نشان می‌دهد که مدت تبلیغ نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال بوده است، عمری که قبل از بعثت کرده در این مدت داخل نیست و چون بعد از طوفان هم زنده بود، لذا عمر آن حضرت از هزار سال گذشته است، شاید تصریح به نهصد و پنجاه سال در رد تورات باشد که می‌گوید: نوح ششصد ساله بود که طوفان واقع شد، بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرد، مجموع عمر او نهصد و پنجاه سال بود (تورات سفر پیدایش باب نهم) این مقدار عمر از قدرت خداوند بعید نیست.

طول عمر امام زمان صلوات الله علیه و علی آباءه نیز از همین قبیل است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۲۲

کریمی کاین جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد

فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ یعنی: «فلم یجیوه فاخذهم الطوفان» جمله وَ هُمْ ظَالِمُونَ اشاره به علت گرفتار شدن به طوفان است.

۱۵- فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ.

آیت بودن سفینه از دو جهت می‌شود باشد یکی غرق نشدن آن در آن طوفان مهیب وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ، دوم آنکه جهانیان بدانند که نجات از آن اهل ایمان است و هلاکت از اهل کفر، در صورت دوم باید ضمیر «ها» راجع به واقعه یا نجات باشد چنان که المیزان گفته است: ظاهراً وجه دوم صحیحتر است که در سوره شعراء می‌خوانیم فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ / ۱۱۹-۱۲۱.

۱۶- وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكَم خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

حالات نوح علیه السلام در دو آیه فوق ذکر شد ولی حالات ابراهیم علیه السلام در ده آیه نقل شده است، به نظر می‌آید که در وقت نزول سوره عنکبوت حالات نوح مکرراً نازل شده بود که در اینجا به اشاره اکتفاء شده است ولی احتجاجات ابراهیم علیه السلام به این تفصیل نازل نشده بود، لذا مقتضی بود که به تفصیل بیان شود، احتجاج آن حضرت به آن طرزى که در این سوره آمده فقط در این سوره است.

وَ إِبْرَاهِيمَ عطف است بر «نوحا» یعنی «و ارسلا ابراهیم الی قومه» لفظ اعْبُدُوا اللَّهَ فقط به اکمال عبادی مخصوص نیست، بلکه مراد از آن تنظیم همه امور زندگی با قوانین خداست چنان که کرارا و مخصوصاً در سوره اعراف گذشت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص:

۱۲۳

۱۷- إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ إِفْكَاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

در آیه اول آنها را دعوت به عبادت خدا و توحید کرد و در این آیه عبادت اصنام را تخطئه ورد می‌کند، نکره آمدن اوثان مفید حقارت و بی‌ارزش بودن است تَخْلُقُونَ إِفْكَاً آن را تأکید می‌کند، یعنی پرستش بتها دروغی است که از خود می‌تراشید و گرنه، آنها لیاقت خدایی را ندارند، اوثان بی‌ارزش و ناتوانند.

بت پرستان بتان را برای جلب منفعت و دفع مضرت پرستش می‌کردند، لذا آن حضرت در مقام رد این تفکر می‌گوید: آنهایی که جز خدا می‌پرستید قدرت روزی دادن و جلب منفعت ندارند، اینکه از اوثان الَّذِينَ تَعْبُدُونَ تعبیر آورده چنین تعبیر در قرآن مجید زیاد است.

خدای آفریننده مال و مالک رزق است. پس رزق را از خدا بخواهید و او را بندگی کنید که مالک رزق و روزی دهنده است. إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ تعلیل وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ است: عطف نشدن به جمله قبلی برای افاده تعلیل است تقدیر آن (لانه الیه ترجعون) می‌باشد.

۱۸- وَإِنْ تَكْذَبُوا فَقَدْ كَذَبَ أُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

ظاهر سیاق نشان می‌دهد که این آیه از تمام سخنان آن حضرت است:

از تفسیر قمی نقل شده: این سخن خداست که خطاب به مشرکان و تکذیب کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: در مجمع فرماید: «ثم خاطب العرب و قال ...»

به هر حال ابراهیم علیه السلام فرمود: اگر مرا تکذیب کنید شگفتی نیست. تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۱۲۴

نباید ناراحت شوم: زیرا من به وظیفه خویش که ابلاغ رسالت است عمل کردم:

شاید منظور آن باشد که تکذیب به حال شما فائده‌ای ندارد و از عذاب رهایی نخواهید یافت چنان که گذشتگان رهایی نیافتند.

۱۹- أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

این آیه و چهار آیه بعدی جمله معترضه و در بیان معاد و قدرت خدا برای معاندان گویی منظور اشاره به آنست که: تکذیب پیامبران از تکذیب و عدم اعتقاد به معاد ناشی می‌شود چنان که بارها در قرآن مجید آمده است.

این آیه یک استدلال لطیف بر معاد است: خدایی که خلقت را شروع می‌کند قدرت اعاده آن را نیز دارد إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، اگر قدرت نداشت به شروع آن نیز قادر نبود أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ يس / ۸۱، علی هذا صدر آیه استدلال بر «بعیده» است.

«بیدی» دلالت بر استمرار دارد یعنی آیا نمی‌بینند خدا چطور آفرینش را شروع کرده و به آن ادامه می‌دهد و آفریدن در پی آفریدن است، اعاده آفرینش و معاد نیز یکی از مصادیق همان آفرینش است.

در این صورت، مفعول أَوْ لَمْ يَرَوْا فقط كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ ... است، جمله ثُمَّ يُعِيدُهُ سخن مستقلی است که با أَوْ لَمْ يَرَوْا ... اثبات می‌شود. این آیه خطاب به همه منکرین معاد است از امتهای گذشته و دیگران أَوْ لَمْ يَرَوْا به معنی دیدن علمی است نه دیدن با چشم.

۲۰- قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۱۲۵

این آیه و سه آیه بعدی خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که به مشرکان مسئله معاد را گوشزد نماید. استدلال این آیه نظیر آیه سابق است این آیه از سه بخش تشکیل یافته است اول می‌گوید: در زمین بگردید و ببینید خداوند خلقت را چطور شروع کرده است. میزان در بیان آن فرموده: بنگرید خداوند یا مخلوقات را چطور آفریده با اختلاف طبایع و اشکال و الوان، بدون نقشه سابق و بدون حد و حصر: در آنها دلالت هست به محدود نبودن قدرت خداوند.

در اینصورت منظور: کاوش از ابتدای خلقت نیست بلکه دیدن کثرت خلق و گسترش قدرت خداست. یعنی: «فانظروا کیف خلق الخلق علی کثرته و اختلافه» و الله العالم.

دوم، ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ که صدر آیه دلیل این مدعاست، زیرا تعلق قدرت به اول و آخر یکسان است. آنکه به آفریدن قادر است به اعاده آن نیز قادر است، دو قسمت فوق از آیه نظیر: ... وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَى أَنْ نُبَدَّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَدَكَّرْتُمْ وَاقِعَهُ / ۶۲: است.

سوم- إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ از جمله اشیاء، خلقت دوباره و ایجاد معاد است.

۲۱- يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ.

یعنی پس از آنکه نشأه آخرت را به وجود آورد: هر که را بخواهد عذاب می‌کند و هر که را بخواهد مورد رحمت قرار می‌دهد به طور ضرورت می‌دانیم که خدا فقط عذاب را خواهد خواست و نیز رحمت نیکوکاران را این تعبیر برای آنست که قدرت در دست

خداست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۲۶

«الیه» در جمله إِلَیْهِ تُقْلَبُونَ مفید حصر است یعنی فقط به طرف او بر می گردید جز او کسی حق تصمیم گیری درباره شما را ندارد. طبری رحمه الله فرموده: «انکم تردون الی حال الحیاة فی الآخرة حیث لا یملک فیہ النفع و الضر الا الله».

۲۲- وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.

تکمیل مطلب سابق است، یعنی: شما نمی توانید جلو مشیت خدا را بگیرید و او را از آوردن معاد عاجز نمائید، وانگهی بتها و اوئان، در قبال خدا قدرتی ندارند که به شما کمکی کنند و یا تدبیر امر نمایند، ولی و نصیر فقط خداست.

۲۳- وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

خطاب است به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ابهامی را که در آیه یَعِدُّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بود زایل می کند منظور از آیات الله می شود همه آیات نازله و آیات تکوینی باشد که به وجود خدا دلالت می کنند، آن در جای «لم يؤمنوا بالله» است چنان که «و لِقَائِهِ» در جای «و کذبوا بالآخرة» می باشد.

أُولَئِكَ يَئِسُوا بِاصْبَغِهِ ماضی حکایت از قضاء حتمی درباره عذاب آنهاست، نظیر: لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ ممتحنه/ ۱۳.

۲۴- فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

دلباخته ماجرای ابراهیم علیه السلام است که چون قوم خویش را به توحید دعوت کرد و بتها را شکست، به کشتن یا سوزاندن او رأی دادند، ظاهراً در جلسه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۲۷

مشورتی، کشتن با شمشیر و سوزاندن در آتش هر دو مطرح شده بالاخره تصمیم به سوزاندن گرفته‌اند، در فَأَنْجَاهُ اللَّهُ ... حذفی هست یعنی: قصد سوزاندن او را کردند و در آتش انداختند، پس خدا نجاتش داد. غرض از «لآیات» حجتها و عبرتهاست، «یؤمنون» یعنی کسانی که به حق تسلیم می شوند و از لجاجت بدور هستند.

۲۵- وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ مَا أَوَاكُمْ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ.

این آیه در صدد بیان آنست که: شما در بت پرستی به مسئله عاطفه متوسل شده‌اید که چون پدران بت پرستان بوده‌اند، نمی خواهید دست از بت پرستی بردارید، محبت و مودت پدران و گذشتگان شما را چنین کرده است.

نظیر سخن مشرکان که در جواب پیامبران می گفتند: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ زخرف/ ۲۲. چنان که در سوره انبیاء/ ۵۳ و در سوره شعراء/ ۷۴ آمده است که مشرکان چنین جوابی به آن حضرت داده‌اند.

علی هذا منظور از «بینکم - بعضکم ببعض» مشرکان قوم آن حضرت و پدران و بزرگان آنهاست، یعنی در دنیا به حکم عاطفه چنین کاری می کنید ولی در آخرت به یکدیگر لعنت کرده و از یکدیگر بیزار می خواهید نمود، کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا در جای دیگر آمده که خواهند گفت: رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضَلِّعَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْنَا كَبِيرًا احزاب/ ۶۷- ۶۸.

«موده» از لحاظ ترکیب مفعول له است و از امیر المؤمنین و امام صادق علیهما السلام نقل شده: مراد از کفر در آیه براءت و بیزاری است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۲۸

در صافی از کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«لیس قوم ائمتما بامام فی الدنيا الا جاء یوم القیامة یلعنهم و یلعنونه الا انتم و من کان علی مثل حالکم»

این جریان از آیه احزاب که گذشت استفاده می شود، در آیات دیگر نیز هست.

۲۶- فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

لوط خواهرزاده آن حضرت بود که به وی ایمان آورد، آن حضرت چون دید بابل دیگر جای ماندن نیست تصمیم به هجرت گرفت و به فلسطین هجرت فرمود در سوره صافات آمده است فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَشْقٰئِينَ وَقَالَ إِنِّي ذٰهَبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ / ۹۹، هجرت به سوی پروردگار مجاز عقلی است.

یعنی به محلی هجرت می‌کنم که در عبادت پروردگار کسی مزاحم من نشود علی هذا فاعل «قال» ابراهیم است نه لوط، گرچه او نیز با ابراهیم هجرت کرد، خدا عزیز است هجرت کننده به سوی خود را ذلیل نمی‌کند، حکیم است حکمتش مقتضی آنست که قصد کننده خود را ضایع نگرداند، طبرسی رحمه الله فرماید «عزیز لا یدل من نصره حکیم لا یضیع من حفظه».

۲۷- وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.

این آیه نتیجه عزیز و حکیم بودن خداست که آن حضرت را بعد از مهاجرت ضایع و ذلیل نکرد.

از آیه الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ... ابراهیم / ۳۹ به نظر می‌آید که هر دو پسرش اسماعیل و اسحق بعد از هجرت از بابل به دنیا آمده‌اند ولی ولادت اسحق بعد از هجرت یقینی است چون در سوره مریم آمده: فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ ... / ۴۹. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۲۹

مراد از جعل نبوت در ذریه او، وجود پیامبران بی‌شمار از نسل اوست که همه پیامبران بنی اسرائیل و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نسل او می‌باشند و «الکتاب» تطبیق می‌شود به تورات و انجیل و قرآن که در فرزندان او بود.

مراد از «اجر» شاید امامت، داده شدن اسماعیل و اسحاق، جعل نبوت در ذریه، ماندن نام نیک و امثال آن و شاید رفاه در زندگی باشد که از ضیق زندگی در بابل راحت شد.

این قسمت از آیه نظیر: وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ نحل / ۱۲۲ است علی هذا فی الدُّنْيَا متعلق است به «اجر» یعنی مزد و اجر دنیایی او را دادیم منظور از «صالحین» ظاهراً کسانی هستند که استعداد و شایستگی پذیرش رحمت و بهشت خدا را دارند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳۰

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۲۸ تا ۴۰]

اشاره

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأنتَونَ الْفٰحِشَةُ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعٰلَمِينَ (۲۸) أ إِنَّكُمْ لَأنتَونَ الرِّجَالِ وَ تَقَطَّعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ (۲۹) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰) وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرٰهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ أَهْلَهَا كَانُوا ظٰلِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنْ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِينَ (۳۲)

وَ لَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالُوا لَا- تَخَفْ وَ لَا- تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا- امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِينَ (۳۳) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵) وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جٰثِمِينَ (۳۷)

وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ بَيَّنَّ لَكُمْ مِنْ مَسٰكِينِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ أَعْمٰلَهُمْ فَصِيَدَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸) وَ قَارُونَ وَ

فَزَعُونَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ (۳۹) فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَسَبْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَعْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳۱

۲۸- لوط را بسوی قومش فرستادیم، به آنها گفت: شما مرتکب عمل لواط می‌شوید که پیش از شما احدی از جهانیان چنان نکرده است.

۲۹- آیا شما به طرف مردان می‌آئید و راه تناسل را قطع می‌کنید؟! و در مجلس خود آن عمل ناپسند را مرتکب می‌شوید؟ جواب قومش نبود مگو آنکه گفتند: اگر از راستگویانی عذاب خدا را برای ما بیاور.

۳۰- لوط گفت: پروردگارا مرا بر قوم مفسد پیروز گردان.

۳۱- چون فرستادگان ما پیش ابراهیم آمدند گفتند: ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد که اهل آن ستمکارند.

۳۲- ابراهیم گفت: لوط در آن شهرست؟ گفتند: می‌دانیم در آن کیست، ما او و خانواده‌اش را نجات خواهیم داد مگر زنش که از ماندگان است.

۳۳- چون فرستادگان ما پیش لوط آمدند، لوط به جهت آنها غمگین شد و در کاشان فرو تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳۲

ماند، گفتند: مترس و غم مخور، ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد مگر زنت را که از ماندگان است.

۳۴- ما بر اهل این شهر عذاب نازل خواهیم کرد از آسمان، به علت اینکه از راه حق خارج می‌شوند.

۳۵- از آن شهر نشانه روشنی باقی گذاشتیم برای قومی که تعقل می‌کنند.

۳۶- به اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم گفت: یا قوم عبادت کنید خدا را و امید داشته باشید روز آخرت را و در زمین به فساد تلاش نکنید.

۳۷- لوط را تکذیب کردند، لرزه آنها را گرفت در خانه‌شان ساقط گردیدند.

۳۸- یاد آر، قوم عاد و ثمود را که خانه‌های آنها بر شما معلوم شده، شیطان اعمال آنها را بر آنها مزین کرد و از راه حق بازشان داشت، با آنکه اهل بصیرت بودند.

۳۹- یاد آر، قارون و فرعون و هامان را که موسی به آنها معجزات آورد، خود پسندی کردند و بر ما پیشی گیرنده نبودند.

۴۰- همه آنها را با گناهانشان گرفتیم، به بعضی از آنها طوفان ریگ افشان فرستادیم، بعضی از آنها را صیحه گرفت، بعضی از آنها را به زمین فرو بردیم و بعضی دیگر را غرق نمودیم، خدا به آنها ظالم نبود، لیکن آنها به خودشان ظلم می‌کردند.

کلمه‌ها

لوط: یکی از پیامبران مشهور است، نام مبارکش بیست هفت بار در قرآن مجید ذکر شده، جریان مشروح او در سوره هود و سوره‌های دیگر گذشت، طبرسی ذیل آیه ۲۶ عنکیوت از ابن عباس و ابن زید و جمهور مفسران نقل کرده: او خواهر زاده ابراهیم علیه السلام بود، در تورات سفر پیدایش باب ۱۴ آمده که لوط برادر زاده ابراهیم بود، طبرسی ذیل آیه ۸۶ سوره انعام آن را پذیرفته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳۳

فاحش: فاحشه، فحشاء: کار بسیار زشت. راغب گوید: هر قول و فعلی که قبح آن بزرگ باشد، زمخشری فحشاء را قبیح خارج از حد گفته است. در قرآن مجید به لواط و زنا و تزویج نامادری و به هر کار بسیار زشت گفته شده است، مراد از آن در آیه لواط است.

نادیکم: ندو: جمع شدن. «ندا القوم ندوا: اجتمعوا» نادى اسم فاعل است و نیز به معنی مجلس و محل اجتماع باشد، در صورتی نادى گویند که اهلش در آن باشد.

غابرین: ماندگان. غبور به معنی ماندن و رفتن آید، آن از اضرار است، اقرب الموارد گوید: «غبر غبورا: مکث و بقی و- ذهب و مضی» در مفردات گوید: غابر کسی را گویند که بعد از رفتن کسانی که با او بودند، بماند.

ذرعاً: ذرع: اندازه کردن طول پارچه با ذراع. «ذرع الثوب ذرعاً:

قاسه بالذراع» گویند «ضاق ذرعه» یعنی اندازه گیریش تنگ آمد. آن کنایه از فرو ماندن و ناچار شدن است. ضاق بِهِمْ ذَرَعاً یعنی در کارشان فرو ماند.

رجزا: رجز (بر وزن جسر) در اصل به معنی اضطراب و لرزش است به عذاب رجز گویند که سبب اضطراب و لرزش می‌باشد.

تعثوا: عثو، عثی، عبث: افساد. «لا تعثوا»: فساد نکند ظاهراً آن در آیه تلاشی برای فساد باشد رجوع شود به «شرحها».

رجفه: رجف: لرزیدن و لرزاندن. راغب آن را اضطراب شدید گفته است «رجفه» اضطراب و لرزه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳۴

جاثمین: ساقط شوندگان. هلاک شوندگان. جثوم به معنی سقوط بر روی، یا نشستن به زانو است. «جثم جثوما: ... تلبه بالارض فهو جاثم».

مستبصرین: استبصار: آشکار شدن و آشکار کردن و نیز به معنی تأمل و تفکر و شناخت آید، منظور از آن در آیه اهل بصیرت و اهل شناخت بودن است.

حاصب: طوفان سنگریزه دار. حصب: انداختن سنگریزه «حصبه حصباً رماه بالحصباء»، پس حاصب به معنی باد ریگ افشان و چهار بار در قرآن آمده است.

خسفاً: خسف: فرو رفتن و فرو بردن. «. خسفه الله خسف هو».

شرحها

آیات شریفه بقیه حالات پیامبران است که قبلاً اشاره شد، در این آیات ماجرای لوط، شعیب، هود، صالح و موسی علیهم السلام ذکر شده است، به اقتضاء مصلحت ماجرای لوط مفصل آمده و در آخر بیان فرموده: که اعمال ظالمانه آنها سبب هلاکت آنها گردید و گرنه خدا به احدی ستم نمی‌کند.

۲۸- وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ.

یعنی: «و ارسلا لوطا الی قومه و اذکر اذ قال ...» علی هذا «لوطا» عطف است بر «نوحا» در «و لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا ...» منظور از فاحشه عمل لواط است از آیه معلوم می‌شود پیش از قوم لوط چنان چیزی سابقه نداشته است. و شاید در گذشته مثل آن زمان شایع نبوده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳۵

۲۹- أ إِنَّكُمْ لَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ.

گویی استفهام برای آنست که اینکار نمی‌تواند مورد تصدیق عقلا و انسانهای با شرف باشد، ظاهراً منظور از قطع سبیل، اعراض از زنان و قطع راه تناسل است، ظهور تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ ... آنست که این عمل را در پیش چشم همه انجام می‌دادند.

اگر جریان آن طور بوده باشد، قوم لوط دست مردم انگلستان را نیز از پشت بسته بودند، چون نمایندگان کثیف انگلستان قانون آن را از مجلس کثیفشان گذراندند ولی هنوز پبای قوم لوط نرسیده‌اند.

این در صورتی است که مراد از «المنکر» عمل لواط بوده باشد، به نظر بعضی مجلس آنها پر از قبائح مانند فحش و قمار و سنگ

انداختن به رهگذر و کشف عورت و استعمال آلات لهو بود، به هر حال باید دانست: لواط به قدری شایع بود که همه می دانستند و لوط علیه السلام آن را در گفته خود عنوان فرموده است در جای دیگر فرموده: أَيْنَكُم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ. فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

این یکی از جوابهای آنها بود که گفتند: تو را پیامبر نمی دانیم، اگر پیامبری و راستگو هستی، عذاب موعود را که وعده می دهی برای ما بیاور. در جای دیگر آمده: فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ نمل / ۵۶.

۳۰- قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ.

نفرین است بر آنها، لفظ مفسدین حاکی است که مستحق عذابند. «انصرنی» تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳۶

یعنی غالب کن مرا.

۳۱- وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ.

این جریان مفصلاً در سوره هود گذشت، ملائکه ای که مأمور عذاب قوم لوط بودند، اول به خدمت ابراهیم علیه السلام رسیده و به او مژده ولادت اسحاق را دادند، مراد از هذه الْقَرْيَةِ شهر لوط علیه السلام است، لفظ إِنَّ أَهْلَهَا ... استدلال به استحقاق هلاک آنهاست.

۳۲- قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَغْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ.

یعنی لوط در آنجاست و او ظالم نیست، ملائکه در جواب گفتند: لوط و خانواده او را بیرون خواهیم کرد مگر زنش را. «کانت» منسلخ از زمان و به معنی «هست» می باشد. معیار نجات ایمان و عمل و معیار هلاک کفر و بدکاری است از هر که باشد حتی زن پیامبر.

در میزان فرموده: بر ابراهیم روشن بود که لوط معذب نخواهد بود.

بلکه می خواست به احترام لوط، قوم او از عذاب محفوظ ماند، چنان که در سوره هود آمده. فَلَمَّا ذَهَبَ عَن إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ البُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ / ۷۶ آن گاه در بحث روایی از کافی از حضرت مجتبی صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود:

«لا اعلم هذا القول الا و هو يستبقيهم و هو قول الله عز و جل: يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ.

۳۳- وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالُوا لَا تَحْفَ وَ لَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ.

لفظ «بهم» در هر دو، راجع به رسل است یعنی لوط به جهت آنها تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳۷

اندوهگین شده و به سبب آنها در مانده گردید، چون آنها به صورت جوانها بودند احتمال می رفت، قوم لوط آنها را از دست او بگیرند، لوط نیز قدرت دفاع نداشت.

لا- تَحْفَ وَ لا- تَحْزَنْ یعنی برای تو درباره ما نه احتمال خطر هست که بترسی و نه یقین به خطر که محزون باشی، چون خوف در صورت احتمال خطر و حزن در صورت حتمی بودن خطر است (المیزان) این در صورتی است که خوف و حزن لوط در به خطر افتادن «رسل» باشد، احتمال دارد آن، راجع به خود لوط باشد که پس از اعلام عذاب از طرف آنها، در وی خوفی پدید آمد که مبدا عذاب مرا نیز بگیرد، در اینصورت إِنَّا مُنْجُوكَ ... تعلیل آنست.

و الله العالم.

۳۴- إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.

تصریح است به آمدن عذاب، ما در «بما» مصدریه است یعنی: «بکونهم فاسقین».

۳۵- وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

ضمیر «منها» راجع است به قریه، آیهٔ بَيِّنَةٌ یعنی عبرت و حجتی آشکار و شاید منظور خرابه‌های آن شهر باشد که در وقت نزول قرآن محسوس و مشاهد بود و إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ صافات / ۱۳۸.

۳۶- وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.

یعنی: فرستادیم به سوی اهل مدین ...، «اهاهم» حاکی است که شعیب از اهل مدین بود. آن حضرت در اول کلامش هم توحید را مطرح فرموده و هم معاد را، وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ یعنی آخرت را امیدوار باشید و آن را در حساب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳۸

بگذارید، پس از آن فرموده: برای فساد تلاش نکنید. طبرسی رحمه الله فرموده «و لا تفسدوا فی الارض فسادا» گویا مراد از آن خیانت در معامله است، که در بعضی از آیات آمده: وَ لَا تَقْضُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ.

۳۷- فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ.

در سوره هود / ۹۴ آمده است: وَ أَخَذَتْ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ معلوم می‌شود که هلاکت آنها در اثر صیحه آسمانی و در نتیجه لرزیدن و قالب تهی کردن بوده است «جاثمین» به زانو در آمدگان کنایه از مرگ و هلاک است.

۳۸- وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ.

در این آیه و آیه بعدی سیاق کلام عوض شده، به جای ذکر انبیاء، اقوام آنها و پیشوایان ستمگر ذکر شده‌اند عَادًا وَ ثَمُودَ در تقدیر «اذکر عادا ...»

می‌باشد، لفظ عاد منصرف است لذا با تنوین نصب آمده به خلاف ثمود که غیر منصرف می‌باشد مِنْ مَسَاكِينِهِمْ فاعل «تبين» است یعنی بسیاری از مساکن آنها بر شما آشکار شده است، که اهل مکه در سفر یمن و شام خرابه‌های آنها را می‌دیدند.

وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ در جوامع الجامع فرموده: آنها عاقل و متمکن از اعمال نظر بودند. یعنی اهل بصیرت بودند و می‌توانستند در اثر بصیرت و بینایی ایمان آورند و اهل عذاب نگردند، پس تقصیر از خودشان است در لغت آمده:

«استبصر الامر: استبانه و تمکن من النظر فيه».

در المیزان فرموده: قبلا در عبادت خدا و دین توحید بودند که همان دین فطرت است، در اینصورت مراد از استبصار، روشنایی دین است.

۳۹- وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۳۹

فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ

یعنی: «اذکر قارون و فرعون ...» این آیه، نظر ما را درباره قارون که در إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ ... قصص / ۷۶ گفتیم تأیید می‌کند.

فَأَسْتَكْبَرُوا ... یعنی نتیجه آمدن حجج و دلائل به وسیله موسی آن بود که خود پسندی کرده و از قبول آن امتناع نمودند و ما کَانُوا سَابِقِينَ یعنی بر قدرت و اراده ما پیشی گیرنده و غالب نبودند. بلکه تار و مارشان نمودیم.

۴۰- فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا.

گروه اول عبارتند از قوم عاد که فَأَهْلِكُوا بِرِيحِ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ گروه دوم، قوم ثمود و شعیب هستند، مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ راجع به قارون و «اغرقنا» در رابطه با قوم نوح و فرعون می‌باشد.

آن گاه در رابطه با سنت و ناموس خدایی فرموده.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلَمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

آنها با تخلف از قبول دعوت پیامبران بر خویشتن ظلم کردند. و گرنه خدا به احدی ظلم نمی کند، عکس العمل طبیعت و ناموس خدایی در مقابل اعمالشان همان بود که نابودشان کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴۰

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴۱ تا ۵۵]

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتَلَمَّكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴) أَتُلُّ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵)

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبْطِلُونَ (۴۸) بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹) وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا آيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰)

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۵۲) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴) يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴۱

۴۱- حکایت آنها که جز خدا سرپرستانی گرفته‌اند حکایت عنکبوت است که خانه بی دوامی برای خود گرفته است، حقا که سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است ای کاش می دانستند که حکایتشان چنین است.

۴۲- خدا می داند آنچه را که جز خدا می خوانند اوست با عزت و حکمت کردار.

۴۳- این مثلها را برای مردم می‌زنیم ولی فقط دانایان آنها را درک می کنند.

۴۴- خدا آسمانها و زمین را بحق آفریده است در این خلقت دلیلی هست مؤمنان را.

۴۵- بخوان آنچه از کتاب را که بر تو وحی شده است و نماز را بپا دار که نماز از فحشا و کار ناپسند باز میدارد، یاد خدا بزرگتر است خدا آنچه را که می کنید میداند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴۲

۴۶- با اهل کتاب جز به طریق احسن مجادله نکنید، مگر با ظالمان آنها، بگوئید ایمان آورده‌ایم بآنچه بر ما نازل گشته و بر شما نازل گشته، معبود ما و معبود شما یکی است ما به آن معبود تسلیم هستیم.

۴۷- این چنین بر تو کتاب را نازل کردیم، آنان که به آنها کتاب داده‌ایم به قرآن ایمان می آورند از اهل مکه نیز بعضی ایمان می آورند، آیات ما را فقط کافران انکار می کنند.

۴۸- تو پیش از نزول قرآن کتابی نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی، آن گاه اهل باطل (در کتاب تو) شک می کردند.

- ۴۹- بلکه قرآن آیات بیناتی است در سینه‌های آنان که به آنها علم داده شده است آیات ما را جز ظالمان انکار نمی‌کنند.
- ۵۰- گفتند: چرا برای او معجزات از خدایش نازل نمی‌شود بگو: معجزات نزد خداست من فقط انداز کننده آشکاری هستم.
- ۵۱- آیا بر آنها کفایت نکرده که کتابی بر تو نازل کرده‌ایم و بر آنها خوانده می‌شود؟ در آن کتاب رحمت و بیداری هست به قومی که ایمان می‌آورند.
- ۵۲- بگو: بس است خدا در گواه بودن میان من و شما خدا می‌داند آنچه را که در آسمان و زمین است کسانی که به باطل ایمان آورده و به خدا کافر شده‌اند فقط زیانکارانند
- ۵۳- عذاب را با عجله از تو می‌خواهند اگر نبود مدتی معین حتما عذاب به آنها می‌آمد، و حتما بطور ناگهان در حالی که نمی‌دانند خواهد آمد.
- ۵۴- عذاب را با عجله از تو می‌خواهند با آنکه جهنم به کافران احاطه کرده است.
- ۵۵- یاد آر روزی را که عذاب آنها را از بالا و از پائین‌شان احاطه می‌کند، خدا فرماید: بچشید آنچه را که می‌کردید.

کلمه‌ها

عنكبوت: حشره معروفی است که تار می‌تند، این لفظ فقط دو بار در قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴۳ مجید آمده است، آن بر واحد و جمع و مذکر و مؤنث گفته می‌شود.

فحشاء: کار بسیار قبیح (نمل / ۵۴).

یجحد: جحد: انکار چیزی با علم به آن، چنان که جوهری در صحاح گفته است.

مبطلون: طبرسی مبطل را اهل باطل گفته، راغب آن را متعدی گرفته یعنی: آنکه حق را باطل می‌کند.

ذکری: مصدر است به معنی تذکر و یادآوری.

بغته: بغت: ناگهان. تاء آن برای وحدت یا نوعیت است.

یغشاهم: غشی: پوشانیدن و فرا گرفتن «غشیه الامر: غطاء».

شرحها

از آیه اول تا چهار آیه، به حکم نتیجه‌گیری از قصص انبیاء و اقوام گذشته است و روشن می‌کند کار مشرکان در روی آوردن به معبودهای باطل مانند خانه ساختن عنكبوت است که فقط اسمش خانه است، و گرنه بی‌دوام‌ترین چیزی است، نه از سرما حفظ می‌کند و نه از گرما ... ای کاش مشرکان می‌دانستند چه کاری می‌کنند.

بدنبال این سخن به رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می‌رسد که کتاب خدا را بخواند، نماز بجای آورد و روی به خدا کند که خالق آسمانها و زمین و دانای همه چیز است، روی آوردن به او، روی آوردن به هر فضیلت و کمال است.

و نیز با اهل کتاب به ملایمت سخن گوید، آن گاه مطالبی در رابطه با مشرکان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴۴ و عذاب موعود بیان شده است.

۴۱- مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنكَبُوتِ.

در اینجا مشبه به عنکبوت است با قید اتخاذ بیت، نکره آمدن «بیتا» حاکی از بی‌پایگی و بی‌قوامی آنست، علی هذا إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ وصف و بیان «بیتا» می‌باشد، خانه عنکبوت فقط اسما خانه است و گرنه آن را نمی‌شود خانه گفت، خانه‌ای که با کمترین نسیم و کمترین حرکت انگشت تار و مار می‌شود آری آنها که به معبودهای باطل که سر تا سر فقر و احتیاج و وابستگی هستند، و مصداق «لا- یملکون لانفسهم نفعاً و لا- ضراً و لا- موتاً و لا حیاة و لا نشورا» اسراء/ ۳ می‌باشند روی آورده و از رب السموات و الارض بریده‌اند، پایگاهشان مانند تار عنکبوت است. خواه آن معبودها مجسمه‌های بیجان و خواه طاغوت‌های انسانی باشد.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

ای کاش می‌دانستند که تکیه‌گاهشان همچون تار عنکبوت است.

۴۲- إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

به نظر می‌آید: این آیه تأکید مطلب سابق است یعنی خدا می‌داند چه چیزی را جز خدا می‌خوانند، لذا آن مثل را می‌زند، دو وصف عزیز و حکیم در رابطه با معبودهای باطل است یعنی خدا توانا و غالب غیر مغلوب است، احتیاج به شریک ندارد و کسی در حکومت او شریک نمی‌شود، حکیم و محکم کار است تدبیر را به موجودات عاجز نمی‌سپارد.

علی هذا ما در ما يُدْعُونَ موصول و «من شیء» بیان است، مقدم آمدن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴۵

«هو» برای حصر عزت و حکمت دو خدا است.

زمخشری «ما» را نافیہ گرفته و گوید: این آیه از اولی ابلغ است که معبودهای آنها را هیچ حساب کرده است (و الله العالم).

۴۳- وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ.

منظور از امثال، مثل عنکبوت و سایر امثال قرآن است، این امثال در مقابل عموم مردم است اما فقط دانایان، باطن آنها را درک می‌کنند، جمله و ما يَعْقِلُهَا ... می‌فهماند که مثل عنکبوت یک مثل مستدل و برهانی است دانایان که عجز و وابستگی و امکان ذاتی معبودهای باطل را می‌دانند، تصدیق خواهند کرد که آنها همچون تار عنکبوت می‌باشند.

۴۴- خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ.

ظاهراً مراد از این آیه آنست که: بحق بودن خلقت آسمانها و زمین، لازم گرفته که خدا در تدبیر جهان شریکی اخذ نکند و گرنه خلقت بازیچه خواهد بود. زیرا چیزی که خود مخلوق خدا و سراسر فقر و احتیاج است و از حول و قوه خدا بهره می‌برد، چگونه می‌شود خودش بالاستقلال باشد و تدبیر جهان یا گوشه‌ای از آن را به عهده گیرد و الله العالم.

در میزان فرموده، ... اگر خدا امر تدبیر را به چنین موجودی واگذار کند، این از جانب خدا لعب و بازیچه خواهد بود، چون آن فرضی است که حقیقت ندارد و وهمی است که واقعیت ندارد.

به نظر می‌آید: منظور از مؤمنین کسانی هستند که بحق تسلیم می‌شوند که این سخن برای آنها آیه و دلیل است ولی در تفسیر صافی و مجمع البیان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴۶

فرموده، علّت این سخن آنست که چون فقط مؤمنان از این سخن استفاده می‌کنند میزان نیز آن را قبول کرده است.

ناگفته نماند: خلقت بالحق گاهی در مقابل مشرکان آمده و گاهی راجع به حتمی بودن آخرت که حکمت خداوند، بودن آخرت را لازم گرفته است و گرنه خلقت عبث خواهد بود چنان که فرموده: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِيْنِ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ دخان/ ۳۹ رجوع کنید به آخر سوره حجر که اقسام استدلالهای قیامت در آنجا نقل شده است.

۴۵- اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ.

پس از محکوم نمودن بت و بت پرستی، در این آیه خطاب به آن حضرت فرموده:

کتاب خدا را بخوان که واقعیتها را روشن می‌کند و به سوی خدای عزیز و حکیم می‌خواند، و مانع از بت پرستی است و نماز بخوان

یعنی به جای معبودهای باطل، به خداوند جهان روی آور، در اینجا برای نماز دو خاصیت ذکر کرده است یکی اینکه: نماز از کارهای بسیار زشت امثال زنا، لواط، قتل نفس و مانند آن و نیز از مطلق کارهای ناپسند که مورد قبول و جدان بشری نیست نهی می‌کند دوم نماز یاد خداست، خدا را به یاد انسان می‌آورد و انسان را به ساحت قدس خداوندی متوجه می‌کند، دنیا و ما فیها را از یاد انسان می‌برد و او را در باطن ضمیرش با خدا روبرو می‌کند، این از اثر دوم بزرگتر است.

ظهور آیه می‌رساند که مراد از ذکر، یاد خدا در باطن و ضمیر است نه تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴۷ ذکر لفظی: باید دانست لَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ از باب اضافه مصدر به مفعول است بعضی‌ها آن را اضافه به فاعل دانسته و گفته‌اند: یاد کردن خدا بنده را به وسیله نماز، بزرگتر است، و در این باره روایتی از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده است «۱» در اینجا چند مطلب هست.

اول: حکم إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ راجع به طبیعت نماز است چنان که می‌گوئیم: طبیعت فلان دارو آنست که درد سر را از بین می‌برد، آری کسی که روزی پنج بار با بدن پاک و لباس پاک روی به درگاه خدا آورد و او را رب العالمین و مالک یوم الدین و رحمان و رحیم بخواند و گوید: فقط تو را پرستش می‌کنیم و فقط از تو مدد می‌جوئیم و از خدا بخواهد که او را در راه پیامبران و امامان و اولیاء الله قرار بدهد و از راه غضب شدگان و گمراهان بر کنار سازد.

آری: چنین عمل او را از فحشاء و منکر باز می‌دارد، ولی همانطور که ممکن است عارضه‌ای از قبیل رطوبت و مانند آن بر دارو عارض شود ممکن است عارضه‌ای از قبیل عدم حضور ذهن و عدم خلوص و نقصان شرائط، بر نماز عارض شود، علی‌هذا نمی‌شود اشکال کرد که عده‌ای نماز می‌خوانند، فحشاء را نیز مرتکب می‌شوند، زیرا طبیعت نماز همان نهی از فحشاء است ولی در اینجا عارضه‌ای پیش آمده است.

دوم: به نظر می‌آید که «الفحشاء» شامل شرک نیز باشد، این احتمال با آیات قبل کاملاً مناسب است علی‌هذا نماز شخص را از شرک نهی می‌کند.

سوم: وَاللَّهُ يَغْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ حاکی است که عمل شما مورد پاداش واقع

(۱)

«فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام ... يقول: ذکر الله لاهل الصلاة اکبر من ذکرهم اياه الا تری انه يقول: فَادُّكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ

المیزان از تفسیر قمی.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴۸

خواهد شد. و نیز مراقب اعمال خود باشید که پیوسته در حضور خدائید.

چهارم: در مجمع البیان از انس بن مالک از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده:

هر که نمازش او را از فحشاء و منکر نهی نکند از خدا جز دوری برای او نمی‌افزاید

«من لم تنهه صلوته عن الفحشاء و المنکر لم یزد من الله الا بعدا».

و نیز نقل شده: جوانی از انصار با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نماز می‌خواند مرتکب کبائر هم می‌شد، جریان را به آن حضرت

نقل کردند فرمود: بالاخره روزی نمازش او را از فحشاء منع خواهد کرد:

«فقال ان صلوته تنهاه یوما ما».

از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است: هر که بخواهد بداند آیا نمازش قبول شده یا نه؟ بنگرد آیا نمازش او را از فحشاء و

منکر باز داشته است یا نه؟

به قدر باز داشتن، نمازش قبول شده است:

«قال من احب ان يعلم اقبلت صلوته ام لم تقبل فلينظر هل منعه صلواته عن الفحشاء والمنكر فقدر ما منعه قبلت منه»
 ۴۶- وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَيْنَا وَإِلَيْكُمْ
 وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

پس از بیان ائله ما أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ در این آیه مقداری از کیفیت دعوت به اسلام بیان شده است، این آیه دلیل نمی‌شود که همه سوره یا مقداری از آن مکی است، زیرا یهود و نصاری به مکه می‌آمدند و از دین جدید سؤال می‌کردند، لذا آیه طرز برخورد با آنها را بیان می‌کند.

مجادله احسن آنست که در آن خشونت و اهانت نباشد و کارها را به رخ نکشند و به فکر هدایت و ارشاد بیان مطلب کنند. نمونه مجادله احسن همانست که در ذیل آیه بیان فرموده: وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ ... جمله إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ در رابطه با کسانی است که حاضر به قبول حق نیستند تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۴۹

باید با آنها به خشونت رفتار کرد و او را کوبید، به نظر می‌آید: آیات اول سوره بقره در رابطه با یهود از مصداق إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا ... باشد، که چون یهود مدینه بیشتر لجاجت می‌کردند، مجادله به سختی گرائیده است نظیر: وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ وَنظير لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ.

۴۷- وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ.
 به دنبال دستور مجادله احسن در این آیه فرموده: اهل انصاف و اهل طبیعت سالم از یهود و نصاری و مشرکان، به قرآن ایمان خواهند آورد، آن گاه فرموده: فقط آنهایی که از روی عناد و لجاجت منکر واقعیاتند آیات خدا را انکار می‌کنند، لفظ «يجحد» نشان می‌دهد که دانسته و از روی علم انکار می‌کنند.

المیزان فرموده: كذلك اشاره است به تسلیم به خدا و تصدیق کتابها و انبیاء خدا، یعنی بر وصف اسلام و تصدیق کتابها و انبیاء قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم، طبرسی (ره) فرماید: همانطور که به موسی و عیسی کتاب نازل کرده‌ایم بر تو قرآن نازل نمودیم.
 ۴۸- وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأَزْتَابِ الْمُبْطِلُونَ.

این آیه استدلال است بر آنکه کتاب مراد از «تتلوا» در نفی عادت است نه نفی قدرت یعنی پیش از نزول قرآن، عادت و کار تو آن نبود که کتابی بخوانی و یا با دست بنویسی (نه اینکه قدرت نداشتی) و گرنه اهل باطل شک کرده و می‌گفتند: این کتاب ساخته دست تو و جمع آوری شده از تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۵۰

گفتارها و قصص گذشتگان است.
 آری کسی که قبلا نه به کتاب خواندن بلد بود و نه بنوشتن، اگر یک دفعه کتابی مثل قرآن بیاورد، عقل سلیم شک نخواهد کرد که از جانب خدا و به طور اعجاز و انفجار است: و گر با جریان عادی، شدنی نیست.

ناگفته نماند: آیه فقط به پیش از نبوت ناظر است و از اینکه آن حضرت بعد از نبوت می‌خواند یا می‌نوشت ساکت است در المیزان فرموده: قید «بیمینک» نوعی تمثیل است که افاده تأکید می‌کند چنان که گویی: با چشم خود دیدم و با گوش خود شنیدم.
 در رابطه با اینکه آن حضرت بعد از نبوت می‌خواند و می‌نوشت یا نه.

رجوع شود به کتاب «مکاتیب الرسول» / ۱۷- ۲۰ و قاموس قرآن ماده خط.

۴۹- بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ.

لفظ «بل» اضراب است از مقدری که از آیه فوق فهمیده شد، یعنی: قرآن کتابی نیست که تو از خودت نوشته باشی، بلکه آن آیات

بیناتی است در سینه‌های اهل علم.

ناگفته نماند: علم نه نوشته‌هاست و نه تقریراتی که با زبان ادا می‌شود بلکه علم، واقعیاتی است در قلب و مغز انسان که نوشته و تقریر، آن را بیان می‌کند، مثلاً علم طب نه نسخه دکتر است و نه کتابی که خوانده است، بلکه حقایقی است که استاد به وسیله الفاظ و تجربه به قلب دانشجو منتقل می‌کند و در محل دیگر آن واقعیت را به وسیله نسخه بیان می‌دارد.

همچنین قرآن، مرکب روی کاغذ نیست بلکه آن واقعیاتی است که به وسیله الفاظ به قلب آدمی منتقل می‌شود، کلمات وسیله درک و انتقال آن تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۵۱ حقائق است. با در نظر گرفتن اینکه کلمات قرآن نیز اعجاز است.

مراد از آیات بینات همان حقایقی از توحید و نبوت و معاد و امثال آنست که از خواندن و شنیدن کلمات به قلب وارد می‌شود، منظور از «العلم» ظاهراً علم قرآن است، در روایات آمده که **الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ** امامان علیهم السلام اند البته مصداق اولی آن بزرگوارانند. در المیزان فرموده: مراد از «الظالمون» به قرینه مقام، آنانند که به آیات ظلم می‌کنند و از قبول آنها سر باز می‌زنند. ۵۰- **وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ** «۱».

کفار مکه به قرآن مجید اعتنا نکرده، معجزات دیگری می‌خواستند مانند عصای موسی و ناقه صالح، در جواب فرموده: بگو معجزاتی که می‌خواهید نزد خداست، خدا قدرت فرستادن آنها را دارد، من فقط انذار کننده‌ام، من قدرت آوردن خواسته شما را ندارم، آن گاه در جواب تفصیلی فرموده:

۵۱- **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.**

یعنی اگر اهل انصاف و عقل سلیم باشند این قرآن که نازل کرده‌ایم.

برای آنها کافی است، احتیاج به معجزه دیگری نیست، قید **يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ** برای تکمیل مطلب است یعنی قرآن در اختیار آنهاست، اگر دقت کنند خواهند دانست که برای آنها کافی است.

مراد از رحمت، ظاهراً احکام و دستورهای عملی قرآن و از «ذکر» انذارهای آنست یعنی قرآن برای تأمین رحمت و تیشیر و انذار کافی است، این هر دو برای آنهاست که به حقایق تسلیم می‌شوند.

(۱) بعضی از قارئان آیات را «آیه» به لفظ مفرد خوانده‌اند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۵۲

۵۲- **قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.**

دلیلی است بر رسالت آن حضرت یعنی خدایی که دانا به همه چیز است میان من و شما شاهد و گواه است، خدا در کلام خود به رسالت من گواهی می‌دهد او که همه چیز را می‌داند رسالت مرا نیز می‌داند، با در نظر گرفتن اینکه قرآن معجزه است و آنها در باطن به حق بودن قرآن ایمان داشتند، این آیه یک استدلال تمام است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ ... حاکی است: شما که به باطل تسلیم شده و حق را انکار می‌کنید جز زیانکار نخواهید بود.

۵۳- **وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.**

در این آیه سه مطلب در نظر است یکی اینکه مشرکان مکه مانند سائر مشرکان به آن حضرت می‌گفتند: **اِئْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** عنکبوت / ۲۹، دیگر آنکه می‌فرماید اجل مسمی مانع آمدن عذاب است، به نظر می‌آید منظور از اجل مسمی اجل امت است نظیر **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ** اعراف / ۳۴.

آری هیچ امتی به محض گناه کردن گرفتار نمی‌شوند، باید گناه و تخلف به حد اشباع برسد یا مستحق عذاب گردند، مطلب سوم

آنکه عذاب موعود بالاخره به طور ناگهانی خواهد آمد.

علی هذا منظور از هر دو عذاب یکی است و آن عذاب استیصال در دنیا است بعضی از بزرگان میان دو عذاب فرق گذاشته است ولی آن خلاف ظهور آیه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۵۳

۵۴- يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.

صدر آیه ظاهراً در مقام توییح و تعجب است که عذاب دنیا را به عجله از تو می‌خواهند با آنکه عذاب دیگری هم اکنون آنها را احاطه کرده است و آن جهنم می‌باشد، ظهور جمله اسمیه در إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ آنست که فعلاً جهنم آنها را احاطه کرده است، روز آخرت که اعمالشان در صورت آتش مجسم گردید خواهند دید که در دنیا جهنم آنها را احاطه کرده بود، لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ق / ۲۲.

۵۵- يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

به نظر می‌آید «یوم» متعلق به فعل مقدر است یعنی «اذکر یوم یغشاهم» بعضی‌ها گفته‌اند: آن متعلق به «لمحیطه» در آیه فوق می‌باشد جمله و يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مفید آنست که روز قیامت احساس خواهند کرد که جهنم در دنیا آنها را احاطه کرده بود و نیز آیه به تجسم اعمال دلالت دارد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۵۴

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۵۶ تا ۶۰]

اشاره

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (۵۶) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۵۸) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹) وَكَأَيُّ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰)

۵۶- ای بندگان من، که ایمان آورده‌اید، زمین من وسیع است، مرا بندگی کنید.

۵۷- هر انسان طعم مرگ را خواهد کشید، سپس به سوی ما بر می‌گردد.

۵۸- آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند در غرفه‌هایی از بهشت نازلشان می‌کنیم که از زیر آنها نهرها روان است، پیوسته‌اند در آنها، پاداش اهل عمل نیک است.

۵۹- کسانی که صبر کرده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

۶۰- ای بسا جنبنده‌ای که روزی خود را ذخیره نمی‌کند، خدا او را و شما را روزی می‌دهد خدا شنوا و داناست.

کلمه‌ها

ذائقه: ذوق: چشیدن «ذائقه» چشنده.

لنبوئنه‌م: نازل می‌کنیم آنها را.

غرفا: غرفه. درجه رفیع. آن در اصل بنائی است بالای بنائی، جمع آن غرف (بر وزن سرد) آید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص:

۱۵۵

کاین: بسی. این کلمه اسمی است مرکب از کاف تشبیه و ای منون به معنی «کم» می‌باشد و اغلب افاده کثرت می‌کند.

شرحها

پس از توییح و محکوم کردن کفار و مشرکان. در مقام موعظه به بندگان فرموده: خدا را بندگی کنید. بالاخره همه از دنیا خواهید رفت، جهد کنید که صاحب بهشت باشید، فکر نکنید که اگر در راه خدا هجرت کردید گرسنه می‌مانید، خدا نه تنها شما بلکه جنبندگان را نیز روزی می‌دهد.

از آیات شریفه به نظر می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله مؤمنان را امر به هجرت فرموده و آنها مسئله نان و آب را پیش کشیده‌اند، لذا خدا فرموده: زمین من وسیع است اگر در مکه مزاحم شما می‌شوند هجرت کنید، و اگر می‌ترسید گرسنه بمانید نرسید که روزی دهنده همه من هستم.

۵۶- يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإَيَّيَّ فَاعْبُدُونِ
جمله إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ

حاکی است که اگر در محلی مزاحم دین شما شدند، از آنها هجرت کنید تا در جای امنی خدای خود را بندگی کنید. در مجمع البیان آمده: امام صادق صلوات الله علیه فرمود: اگر در زمینی که تو در آن هستی خدا را معصیت کنند، از آنجا بجای دیگری برو

«فقال ابو عبد الله معناه اذا عصي الله في ارض انت فيها فاخرج منها الى غيرها».

این مطلب از مطالب پر اهمیتی است که انسان برای خدا هجرت کند و از دیار و وطن خود دست بردارد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

«من فر بدینه من ارض الى ارض و ان كان شبرا من الارض استوجب بها الجنة و كان رفيق ابراهيم تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص:

۱۵۶

و محمد عليهما السلام»

۱۱».

۵۷- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.

این آیه در عین حال که مقدمه آیات بعدی است در بیان آنست که زندگی بالاخره تمام خواهد شد به فکر عبادت خدا باشید و لو با هجرت از دیار خود ذائِقَةُ الْمَوْتِ استعاره است، گویی مرگ شربتی است که در کام همه ریخته خواهد شد. ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ با لفظ خطاب، حاکی از عظمت رجوع الی الله است.

۵۸- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ.

این آیه بیان اجر کسانی است که مصداق «فاعبدون» در آیه سابق باشند، درباره انهار بهشتی در ذیل آیه ۲۵ از سوره بقره توضیح داده شد و در سوره قتال نیز خواهد آمد مِنَ الْجَنَّةِ بیان «غرفا» است.

۵۹- الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.

الذین وصف عاملین در آیه سابق است «صبروا» همان خویشتن داری بر اعمال صالح و کف نفس از گناهان است «یتوکلون» حاکی از اطمینان آنها به وعده‌های خداوند است.

۶۰- وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

منظور از حمل رزق ظاهرا ذخیره آنست چنان که در مجمع البیان و میزان است: بعضی از حیوانات و حشرات مانند انسان، روزی خود را ذخیره می‌کنند نظیر موش، زنبور عسل و مورچه، ولی بسیاری از آنها مصداق «رزق

(۱) تفسیر صافی از مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۵۷

جدید و یوم جدید» هستند، اما خدا به آنها روزی می‌دهد، پیوسته گرسنه از لانه خارج می‌شوند و سیر بر می‌گردند، خدا درخواست همه را می‌شنود و نیازهای آنها را می‌داند.

منظور از آیه آنست که: اگر شما در راه خدا هجرت کنید از رزق خود نگران نباشید، خدا روزی رسان است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۵۸

[سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۶۱ تا ۶۹]

اشاره

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۶۱) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۳) وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴) فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵)

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَيَلْتَمِئْتَعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِعَمَّةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۶۸) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۵۹

۶۱- اگر از مشرکان بپرسی: آسمانها و زمین را چه کس آفریده و آفتاب و ماه را رام کرده است؟ گویند: الله پس به کجا بر می‌گردند؟

۶۲- خداست که روزی را به هر که از بندگانش بخواهد گسترش می‌دهد و تنگ می‌گیرد و خدا به هر چیز داناست.

۶۳- و اگر از آنها بپرسی چه کس از آسمان آبی فرستاد و زمین را بعد از مردنش زنده کرده است؟ گویند: الله، بگو حمد خدا را بلکه بیشترشان نمی‌فهمند.

۶۴- این زندگی دنیا نیست مگر مشغولیت و بازی، دار آخرت، آن زندگی حقیقی است ای کاش می‌دانستند.

۶۵- چون به کشتی سوار شوند، خدا را می‌خوانند حال آنکه بندگی را برای او خالص کرده‌اند، و چون به خشکی نجاتشان داد آن گاه مشرک می‌شوند.

۶۶- کفران کنند به آنچه به آنها داده‌ایم و لذت ببرند، به زودی خواهند دانست.

۶۷- آیا نمی‌دانند که ما (مکه) را حرم امنی قرار داده‌ایم، و مردم از اطراف آنها ربه‌ده می‌شوند؟ آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را کفران می‌کنند!!

۶۸- کیست ظالمتر از آنکه به خدا دروغ بندد و یا آیات او را تکذیب کند وقتی که به سوی او آید، آیا در جهنم کفران را اقامتگاه نیست.

۶۹- کسانی که درباره ما تلاش کنند حتماً به راههای خودمان هدایتش می‌کنیم، خدا با نیکوکاران است.

کلمه‌ها

سخر: تسخیر: وادار کردن به کاری با قهر و اجبار. راغب گوید: تسخیر آنست که شیء را بغرض مخصوصی با قهر سوق کنند، طبرسی آن را رام کردن فرموده است:

يُؤْفَكُونُ: افك: ساختن و برگرداندن چیزی از حقیقتش. راغب گوید افك چیزی است که از حقیقتش برگردانده شده است «يؤفكون» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶۰ برگردانده می‌شوند.

حیوان: (بر وزن ضربان) مجمع البیان از ابو عیبه نقل می‌کند که حیوان و حیات هر دو به یک معنی هستند. در اقرب الموارد نقل شده: حیوان حیاتی است که مرگ به دنبال ندارد.

فلک: کشتی. آن در مفرد و جمع به کار می‌رود و با قرینه معلوم می‌شود که مراد جمع است یا مفرد، نظیر وَ تَرَى الْفُلُكَ مَوَاحِرَ فِيهِ. آمن: ایمن، محل امن (ذا امن).

یتخطف: خطف: ربودن. راغب قید سرعت را اضافه کرده است در اقرب آمده: «خطفه خطفا: استلبه بسرعه». مثنوی: جایگاه. اقامتگاه (ثواء: اقامت).

شرحها

در این آیات تناقضات حالات مشرکان مطرح شده است، بدین صورت که چون از آنها پرسشی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است؟ آب را از آسمان کدام کس می‌فرستد و زمین را زنده می‌کند؟ در جواب گویند: الله.

و نیز چون سوار در کشتی شوند و احتمال غرق شدن بدهند به خدا روی آورده و از او مدد می‌خواهند.

با همه اینها به بتها ستایش می‌کنند و از آنها استعانت می‌جویند با آنکه می‌بینند مکه را خدا برای آنها حرم امن کرده است نه بتها را، آری اینگونه اشخاص ستمکارترند و جایگاهشان آتش می‌باشد، آن گاه در آخر آیه فرموده:

هر که در راه ما تلاش کند به راههای سعادت هدایتش خواهیم کرد که او تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶۱

نیکوکار است و خدا با نیکوکاران است، اگر آیه وَ مَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ ... در اول سوره را به نظر آوریم می‌شود استفاده کرد که آخر سوره به اولش برمیگردد.

۶۱- وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ.

این آیه تا آیه ۶۸ در بیان یک مطلب است و آن اینکه مشرکان به خلقت و تدبیر خدا اقرار می‌کنند ولی عملاً رو به بتها می‌آورند، به طوری که در گذشته گفته‌ایم اختلاف پیامبران با مشرکان در وجود خدا نبود، بلکه مشرکان نیز به وجود خدا عقیده داشتند، بشر هر قدر کودن و نافهم باشد نمی‌تواند عقیده پیدا کند که خالق آسمان و زمین مجسمه‌ایست که به دست او ساخته شده است.

لذا به وقت سؤال از خالق آسمانها و زمین می‌گفتند: او الله است. و چون خلقت از تدبیر جدا شدنی نیست، بلکه خالق عالم همان مدبر و گرداننده عالم است بدین جهت فرموده: حالا که اقرار می‌کنند آفریننده خداست، پس به کجا برگردانده می‌شوند و از خدا به بتها روی می‌آورند؟

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ ... به خلقت آفتاب و ماه نیز شامل است، علی هذا تسخیر آن دو و تنظیم حرکت و مدارشان، کاری بالاتر از خلقت آنهاست.

۶۲- اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

یعنی: بعد از اقرار به آفرینش خدا اگر به خاطر رسیدن به رزق به عبادت بتها روی آورده‌اند، بدانند که گسترش و کم شدن روزی در دست خداست قبض و بسط را از روی مصلحت انجام می‌دهد، زیرا او به هر چیز از جمله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶۲

به مصلحت رزق داده شدگان داناست، علی هذا مشرکان در اینکه برای روزی به اصنام خود روی آورده‌اند، عذری ندارند. ۶۳- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. آیه ۶۱ راجع به خلقت بود ولی این آیه راجع به تدبیر است که نازل کردن باران و زنده کردن زمین به انواع روئیدنیها، قسمتی از تدبیر جهان است این آیه می‌گوید: اگر راجع به تدبیر زندگیشان از آنها سؤال کنی باز جواب خواهند داد: خدا. زیرا نمی‌توانند بگویند: اینکار از بتهای ماست، بگو: حمد خدا را که چنین اتمام حجت می‌کند. اما بیشتر آنها عقلشان را به کار نمی‌بندند که به حقیقت امور واقف شوند و بدانند که باید به خدا روی آورند و او را پرستش کنند. آیه شریفه در عین حال، استدلال است به مطلب آیه فوق در زمینه بسط و قبض رزق، حالا که فرستنده باران اوست، قبض و بسط نیز در دست او می‌باشد.

در نظام متقن جهان، تحت تابش آفتاب، آب دریاها که هزار فرسخ در هزار فرسخ سطح زمین را فرا گرفته‌اند، تبخیر می‌شوند، حرکت باده‌ها، ابرها را به سوی خشکیها روان می‌کند، بارانها و برفها زمین را سیراب می‌کنند انواع بی شمار روئیدنیها که پشتوانه زندگی انسان و حیوانها هستند به وجود می‌آیند ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

۶۴- وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶۳ این آیه در رابطه با آنست که هدف مشرکان که زندگی دنیاست یک هدف درستی نیست، زیرا دنیا فانی و زودگذر و نوعا خیالی و وهمی است، لهو آنست که انسان را از مهم خود مشغول کند. و باز دارد، زندگی دنیا لهو است که انسان را از حیات جاودانی آخرت مشغول می‌کند، لعب کاری است که نتیجه آن خیالی است مانند بازی کودکان.

در این آیه، زندگی دنیا لهو و لعب خوانده شده و این یک ترسیم واقعی از زندگی دنیاست در قبال آخرت که زندگی واقعی و پیوسته است لهو و لعب بودن دنیا را باید در فانی بودن آن جستجو کرد و نیز باید در اینکه زندگی دنیا، هدف از خلقت انسان نیست بررسی نمود چنان که از مقابله آیه وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ كاملا معلوم می‌شود، مخصوصا نسبت به زندگی فرد انسانها که هفتاد هشتاد سال بیش نیست، ریاست، مال، ثروت، مقام و امثال آن همه اعتباری و زودگذر می‌باشند. لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ای کاش مشرکان یا مطلق انسانها، این واقعیت را می‌دانستند.

۶۵- فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۱). بیان دیگری است در زمینه محکوم کردن مشرکان که چون سوار کشتی می‌شوند، احساس می‌کنند که از بتها کاری ساخته نیست باید به خدا روی آورند، این یک تناقض دیگری از آنهاست مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حاکی است که یقین می‌کنند جز خدا کسی نمی‌تواند آنها را نجات بدهد لذا بندگی و تضرع

(۱) «رکبوا» متعدی بنفس است آمدن «فی» برای تضمین معنای استقرار است یعنی «فاذا استقروا فی الفلک».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶۴

را خاص او می‌کنند.

فَإِذَا رَكِبُوا تَفْرِيعُ است بر آیات سابقه، یعنی حالشان آنست که چون در وقت سؤال از خلقت آسمانها و زمین، و آمدن بارانها و روئیدن نباتات، جواب می‌دهند که خدا، پس چون سوار کشتی شوند خدا را می‌خوانند ...

مشرکان و انسانهای مریض القلب تا به وسائل مادی امید دارند، خدا را فراموش می‌کنند ولی چون زلزله یا طوفان یا مرض لا علاج آمد و یا سوار کشتی شدند، احساس می‌کنند که وسائل مادی از کار افتاد، آن وقت رو به خدا می‌آورند. ولی چون خدا از آن مخمضه نجاتشان داد باز به حالت شرک بر می‌گردند.

۶۶- لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَيَلْتَمَتُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ.

بعضی‌ها لام هر دو فعل را لام امر غائب گرفته‌اند، یعنی کفران نعمت بکنند و از زندگی لذت ببرند به زودی سزای عملشان را خواهند دید، لذا بعضی‌ها لام لیتمتتوا را ساکن خوانده‌اند که به وقت وصل ساکن می‌شود در اینصورت نظیر آیه: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ فَصَلَّتْ / ۴۰ خواهد بود.

بعضی‌ها هر دو لام را به معنی «کی» گرفته‌اند، یعنی تا کفران کنند به آنچه ما به ایشان داده‌ایم و تا لذت ببرند ... نظیر این آیه است آیه لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتُّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ روم / ۳۴.

۶۷- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ.

تذکر دیگری است که امن بودن حرم مکه نیز ربطی به بتهای آنها ندارد، بلکه خدا آنجا را حرم امن قرار داده است، ناگفته نماند: در آن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶۵

روزگار عرب در نوعی از قتل و غارت و اسیر کردن می‌زیست، قبائل عرب یکدیگر را مستأصل می‌کردند. عرب جاهلی می‌گفت: کار ما قتل و غارت است اگر دشمن پیدا نکردیم دوستان خود و اقوام خود را غارت می‌کنیم:

و احيانا على بكر اخانا اذا ما لم نجد الا اخانا

ولی در آن زمان اهل مکه در امن و امان بودند، به احترام کعبه کسی متعرض آنها نمی‌شد، أَفَبَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ ... تویخ دیگری است برای آنها که به بتهای ایمان آورده، نعمت خدا را کفران می‌کردند.

۶۸- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ.

منظور از افتراء، کذب، شریک قرار دادن به خدا و از تکذیب آیات تکذیب پیامبران و ادیان خدایی است، چنان کسانی از همه ظالمتر هستند و جهنم جایگاه آنهاست، مشرکان مکه مصداق این آیه بودند، همه مشرکان و کفار در هر عصر چنین بوده و چنین خواهند بود.

۶۹- وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.

این آیه در مقابل کارهای منفی مشرکان و لاهو و لعب آنهاست، جهاد به معنی توأم با رنج است آن شامل هر تلاش در راه خدا از جمله شامل جنگ نیز می‌شود، تلاش در راه خدا قهرا با ایمان و عمل و استقامت است، «سبلنا» گرچه جمع است ولی همه آنها به خدا منتهی می‌شود، شاید مراد آن باشد که در هر یک از راههای ما تلاش کند به آن راه هدایتش می‌کنیم، در المیزان فرموده «فینا» کنایه است از اینکه تلاش او متعلق به خداست بعضی گفته‌اند «فینا» تقدیرش «فی شأننا» است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶۶ وَإِنَّ اللَّهَ ... تعلیل صدر آیه است یعنی تلاش کننده در راه ما، نیکوکار است، خدا نیز با نیکوکاران است. با این آیه، آخر سوره به اول آن بر می‌گردد که در اول سوره خواندیم.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ ...

در شب سیزدهم صفر الخیر هزار و چهار صد و چهار قمری مطابق ۲۸ آبانماه ۱۳۶۲ تفسیر سوره عنکبوت به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶۷

اشاره

در مکه نازل شده و شصت آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره روم هشتاد چهارمین سوره است که بعد از سوره عنکبوت در مکه نازل گردید، علی هذا در نزدیکیهای هجرت نازل شده است «۱»، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره سی‌ام می‌باشد، ناگفته نماند بنا بر آنچه در مقدمه تفسیر گفته‌ایم: این سوره بعد از سوره انشقاق و قبل از سوره عنکبوت نازل گشته است.

۲- عدد آیات آن را و پنجاه نه و بعضی شصت گفته‌اند، چون عدد شصت در قرائت کوفی است و قرائت «عاصم» به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد لذا عدد شصت را اختیار کرده‌ایم، در تفسیر خازن هست که عدد کلمات آن هشتصد و نوزده و عدد حروف آن سه هزار و پانصد و سی چهار است، این حاکی از اهمیت دادن مسلمین به قرآن می‌باشد.

۳- علت نام گذاری به «روم» ظاهراً وقوع لفظ روم در اول آن و آمدن

(۱) بنا بر آنکه ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶۸

ماجرای روم در آنست (تسمیه کل به اسم جزء) می‌شود گفت که به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله، روم نامگذاری شده است.

روایتی در فضیلت این سوره و سوره عنکبوت از ثواب الاعمال صدوق رحمه الله از امام صادق صلوات الله علیه در اول سوره عنکبوت نقل گردید.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن مکی است، طبرسی رحمه الله فرموده: همه‌اش مکی است ولی حسن مفسر گفته است آیه هفدهم فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ ... در مدینه نازل شده است. این سخن در کشاف و جوامع الجامع و جاهای دیگر نیز نقل شده است اما وجه آن بر ما معلوم نشد که ایشان با چه دلیل این نظر را داده است.

۵- در زمینه نزول دفعی و تدریجی سوره ظاهراً چیزی نقل نشده احتمال قوی آنست که همه‌اش به یک بار نازل گشته باشد.

۶- در المیزان فرموده: این سوره با وعده‌ای از خدا شروع می‌شود و آن اینکه: روم بعد از مغلوب شدن که به وقت نزول سوره مغلوب شده بود، بر اهل فارس غلبه خواهد کرد، سپس وعده بزرگ آخرت مطرح می‌شود که همه آن روز به سوی خدا بر می‌گردند، آن گاه مقداری از آیات ربوبیت و صفات خاصه خدا ذکر می‌شود و در آخرت با وعده نصرت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، سوره مبارکه به انجام می‌رسد و با آیه فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَعْدَهُ مَوْعِدٌ تأکید می‌گردد و چند آیه پیش از آن گفته شده: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

پس غرض سوره در رابطه با وعده قطعی خدا در نصرت دین است، وعده غلبه روم بر فارس جلو افتاده تا با عملی شدن وعده پیروزی روم به عملی شدن وعده پیروزی دین استدلال شود و نیز از این راه و راه عقل به وعده آخرت احتجاج تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۶۹

شده است.

نگارنده گوید: ناگفته نماند روم امپراطوری بزرگی بود که بر متصرفات وسیعی در آسیا و اروپا و آفریقا حکومت داشت، ایتالیا نیز

قسمتی از آن محسوب می‌شد، میان آنها و اهل فارس (ایرانیان) جنگهای بزرگی واقع شده است، یکی از آن جنگها در نواحی شام نزدیک حجاز رخ داد که به هزیمت رومیان تمام شدن و آن، به وقت نزول این سوره مبارکه بود ولی قرآن خبر داد که رومیان در عرض سه تا نه سال بر فارس پیروز خواهند شد.

در تفسیر مجمع‌البیان. کشاف، ابن‌کثیر. درّ منثور و امثال آن مطلبی نقل شده که از مجمع‌البیان ترجمه می‌کنیم: مشرکان در مکه با مسلمین مجادله کرده و می‌گفتند: روم که اهل کتاب است به دست فارس مغلوب شد، شما که فکر می‌کنید با این کتاب (قرآن) بر ما غلبه خواهید کرد درست نیست بلکه ما در آینده بر شما پیروز خواهیم شد، چنان که فارس غالب شد، در نتیجه، خدا الم غلبت الرّوم ... را نازل فرمود:

در تفسیر ابن‌کثیر از ابن‌عباس نقل کرده: مشرکان خوش داشتند که فارس غلبه کند که آنها بت پرست بودند، مسلمانان خوش داشتند روم غلبه کند که روم اهل کتاب بودند و چون غلبه نصیب فارس شد، ابو بکر آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده حضرت فرمود: به زودی روم غالب خواهد شد.

آنچه به نظر می‌آید آنست که: غلبه فارس بر روم در میان مردم مکه مورد گفتگو بوده و این جریان سبب شده که قرآن از غلبه آینده روم خبر بدهد و نیز وعده آخرت و وعده پیروزی مؤمنان بر مشرکان را در ردیف آن قرار بدهد.

۷- سوره مبارکه به چند بخش تقسیم می‌شود.

اول- وعده غلبه روم بر فارس در عرض سه تا نه سال و وعده آمدن آخرت. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۱۷۰

دوم- نمونه‌هایی از ربوبیت و صفات خدا در تدبیر جهان.

سوم- حالات و جریانهایی از مشرکان و رسوایی آنها.

چهارم- وعده نصرت دین، با آیات *كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ*

۴۷ / فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ ... ۲۰ / فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ... / ۶۰ و امثال آنها.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۱۷۱

سوره الزوم مکیه و آیاتها ۶۰ نزلت بعد سوره الانشقاق

[سوره الروم (۳۰): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) غلبت الرّوم (۲) فی اذنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون (۳) فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ ینفخ المؤمنون (۴)

بَنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ (۵) وَ عَدَّ اللَّهُ لَیْخِلْفُ اللَّهُ وَ عَدَّهُ وَ لَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ (۶)

بنام خدای رحمان رحیم

۱- الف، لام، میم.

۲- مغلوب شد روم.

۳- در نزدیکترین محل از حجاز (ولی) آنها بعد از مغلوب شدن حتما غالب می‌شوند.

۴- در سه تا نه سال، کار خاص خداست پیش از مغلوب شدن روم و بعد از مغلوب شدن آنها، در آن روز مؤمنان شاد می‌شوند.

۵- با یاری خدا، خدا هر که را بخواهد یاری می کند فقط اوست توانا و مهربان واقعی.

۶- وعده خداست، خدا در وعده‌اش تخلف نمی کند، لیکن بیشتر مردم نمی دانند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۷۲

کلمه‌ها

روم: یا حکومت بیزانس، نام حکومتی است که بر متصرفات وسیعی در اروپا و آسیا و افریقا و قسمتی از ایتالیا مسلط بود، این امپراطوری با امپراطوری ایران دو حکومت بزرگ جهان را تشکیل می دادند.

ادنی: نزدیکتر. اسم تفضیل است از دانی. «دنو»: نزدیکی.

بضع: عددی است از سه تا نه، «من الثلاثة الى التسعة».

شرحها

در این آیات می خوانیم: روم در نزدیکترین زمین به حجاز مغلوب شد، ولی آنها به طور حتم در عرض سه تا نه سال غالب خواهند شد، بوقت عملی شدن این وعده مؤمنان شاد خواهند شد، زیرا خواهند دانست که غلبه ایشان نیز بر مشرکان حتمی است، این وعده یقینی است و تخلف پذیر نمی باشد.

۱- الم.

بنا بر قرائت کوفی «الم» به تنهایی یک آیه است، راجع به معنی آن به اول سوره اعراف رجوع شود.

ناگفته نماند در میان سوره‌های قرآن سوره بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده همه با «الم» آغاز می شوند، علی هذا مراد از این کلمه هر چه باشد در همه این سوره‌ها یکی است.

چنان که سوره‌های ابراهیم، حجر، یونس، هود و یوسف همه با «الر» شروع می شوند تنها سوره رعد است که با «المر» آغاز شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۷۳

۲ و ۳- غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ مراد از «الأرض» ظاهراً حجاز و الف و لام برای عهد است یعنی نزدیکترین محل به حجاز «غلبهم» مصدر از برای مفعول است، علی هذا هر دو «هم» راجع به روم است یعنی آنها بعد از مغلوب شدن به یقین غالب خواهند شد، سین در «سیغلبون» برای تأکید می باشد. این همان وعده حتمی شده در رابطه با غلبه روم بر فارس است.

۴- فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ بَعْدِ وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ.

یعنی غالب می شوند در سه تا نه سال، علی هذا «فی بضع» متعلق به «یغلبون» لفظ «قبل - بعد» مبنی بر ضم هستند مضاف الیه آن دو مقدر است یعنی: «لله الامر من قبل مغلوبیه الروم و من بعد مغلوبیتهم» چنان که در مجمع و المیزان است.

جمله لِلَّهِ الْأَمْرُ ... تعلیل غلبه روم در آینده است یعنی کار پیوسته در دست خداست می تواند روم را بر فارس پیروز گرداند، علّت شاد شدن مؤمنان در آن روز آنست که: خواهند دانست همانطور که خدا بوعده خود عمل کرد و روم را غالب نمود، آنها را نیز بر مشرکان غالب خواهد فرمود، چنان که با هجرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به مدینه این وعده به انجام پیوست.

۵- بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

لفظ «بنصر» متعلق است به «يفرح» مراد از آن نصرت خداست نسبت به اهل روم، یعنی روزی که خدا رومیان را یاری کرد مؤمنان به

واسطه آن شاد می‌شوند وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ تعلیلِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ است یعنی خدا قدرت یاری کردن دارد، و رحمتش اقتضاء یاری کردن می‌کند.

۶- وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۷۴

در مجمع البیان فرموده: «وعد» مفعول مطلق فعل محذوف است یعنی «وعد الله وعدا» این آیه تأکید «سیغلبون» در آیه سوم است در بسیاری از آیات قرآن آمده است که خدا خلف وعده نمی‌کند إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ رعد / ۳۱، در انسانها اگر ضرورتی پیش آید خلف وعده مانعی ندارد ولی چون ضرورت و ناچاری درباره خدا مفهوم ندارد، لذا خلف وعده نمی‌کند. ولی بیشتر مردم نادانند، وعده خدا را مانند وعده خود می‌دانند که قابل تخلف است، به نظرم مراد از «الناس» مشرکان و کفار است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۷۵

[سوره الروم (۳۰): آیات ۷ تا ۱۹]

اشاره

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَدَّدٍ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (۸) أَوْ لَمْ يَسْتَبِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰) اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱)

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُونَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۱۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ (۱۶)

فَسِيحَانِ اللَّهُ حِينَ تُمَسُّونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸) يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۷۶

۷- ظاهر ناچیزی از زندگی دنیا را می‌دانند، و آنها از آخرت غافلند.

۸- آیا در ضمیر خویش فکر نکرده‌اند، که خدا آسمانها و زمین و ما بینهما را جز به حق و اجل معین نیافریده است؟ حقا که بسیاری از مردم به ملاقات پروردگارشان کافرند.

۹- آیا در زمین سفر نکرده‌اند تا بدانند عاقبت گذشتگان چه شد؟ آنها از اهل مکه قویتر بودند، زمین را زیر و رو کردند، و بیشتر از اهل مکه، آباد نمودند، پیامبرانشان دلیلهای روشن برای آنها آوردند، خدا به آنها ظالم نبود لیکن به خودشان ظلم می‌کردند.

۱۰- سپس عاقبت آنان که گناه کردند، عقوبت شد، زیرا که آیات خدا را تکذیب کرده و به آنها مسخره می‌نمودند.

۱۱- خدا خلقت مخلوق را شروع می‌کند سپس آن را از سر می‌گیرد، سپس به سوی او بر می‌گردید.

۱۲- روزی که قیامت قیام می‌کند، گناهکاران (از رحمت خدا) مایوس می‌گردند.

۱۳- از شرکائشان شفاعتگرانی نبوده و به شرکائشان کافر می‌شوند.

۱۴- روزی که قیامت قیام می‌کند، در آن روز متفرق می‌شوند.

- ۱۵- اما آنهایی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند در بهشت بخصوص خرامان می‌شوند.
- ۱۶- و اما آنان که کفر ورزیده و آیات ما و لقاء آخرت را انکار کرده‌اند، آنها در عذاب حاضر شدگانند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۷۷
- ۱۷- پس پاک است خدا وقتی که وارد شب می‌شوید و وقتی که صبح می‌کنید.
- ۱۸- و او راست حمد در آسمانها و زمین و در عصر و وقتی که وارد ظهر می‌شوید.
- ۱۹- زنده را از مرده خارج می‌کند و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، و زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند، این چنین از قبرها خارج می‌شوید.

کلمه‌ها

- اثاروا: ثور: زیر و رو شدن. پراکنده شدن، منظور از «أثاروا» در آیه شخم کردن است.
- السوای: مؤنث اسوء است مانند حسنی مؤنث احسن و یا مصدر است مثل بشری. آن در صورت اول به معنی بدتر است مثل حالت بدتر و عقوبت بدتر.
- یبلس: ابلاس: یأس از خیر و نیز بمعنی تحیر آید. در قاموس گوید:
- «ابلس: یئس و تحیر».
- یحبرون: حبور و حبر (بر وزن شرف): شادی به قول راغب: سروری که اثر آن در چهره انسان پیداست «یحبرون»: شاد می‌شوند.
- تمسون: مساء: اول شب. امساء: داخل شدن به شب.
- تظهرون: یعنی: وقتی که به ظهر وارد می‌شوید (نصف روز).

شرحها

- پس از وعده پیروزی روم بر فارس در آیات گذشته، در این آیات وعده آمدن آخرت مطرح می‌شود که مردم فقط ظاهر زندگی را می‌بینند و از آخرت غافلند ولی اگر فکر کنند که خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است نه عبث، مسأله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۷۸
- قیامت بر آنها روشن خواهد شد و خواهند دانست در اثر نبودن آخرت، خلقت سماوات و ارض لغو خواهد بود.
- آن گاه فرموده: این مشرکان که اینقدر در مقابل حق می‌بایستند آیا ندانسته‌اند که کفار گذشته به چه سرنوشت شومی گرفتار شدند، با آنکه از اینها قویتر و تواناتر بودند؟ آری تکذیب آیات خدا چنان بلاهایی و چنان عاقبت‌های بدی به دنبال دارد، پس مقداری از شرح حال آخرت بیان شده و در آخر، عالم آخرت به عالم نباتات قیاس گردیده است.
- ۷- یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ.
- این آیه تکمیل و لکنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ در آیه سابق است یعنی همانطور که حتمی بودن وعده خدا را نمی‌دانند از آخرت و جهان آینده نیز بی‌خبر و غافلند و فقط ظاهری از زندگی دنیا و زخارف و لذات زود گذر آن را می‌دانند. نکره آمدن «ظاهرا» برای تحقیر است نظیر: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ق / ۲۲.
- ۸- أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسِيءٍ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ این آیه استدلال است به وجود قیامت یعنی اگر در خلقت آسمانها و زمین فکر کنند، به آخرت ایمان می‌آورند و از آن

غافل نمی‌ماند. در آخر سوره «حجر» گذشت که قرآن کریم با شش راه به وجود معاد استدلال کرده است، که ششمین استدلال از راه حکمت خداست، این آیه در بیان همانست که در آنجا مشروحا بیان کرده‌ایم.

خلاصه استدلال آنست که اگر خلقت آسمانها و زمین و انسان در جایی بند تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۱۷۹ نشود و به طور مدام موجود و معدوم بشود و همه زندگی به صورت منزلها باشد این کار عبث خواهد بود ولی خدا آنها را به حق آفریده است نه به عبث، جهان و زندگی و طبیعت مساوی است با زوال و تغییر و اگر انجام نداشته باشد لغو و بیهوده خواهد بود. وانگهی ممکن است کسی بگوید: چه مانعی دارد که زوال و حدوث به طور دائم باشد و هر لاحق، نتیجه و غایت سابق خود باشد، در جواب فرموده:

اینهم صحیح نیست چون خدا آنها را با أَجَلٍ مُّسَمًّى آفریده است. اختیاری از خود ندارند تا پیوسته و الی الابد باشند. ناگفته نماند: استناد به کلمه فی أَنْفُسِهِمْ (با آنکه تفکر فقط در نفس و در ضمیر ممکن است) شاید برای آن باشد که انسان را به باطل و ضمیر خود متوجه کند که اگر به باطل خود برگردید راز این مطلب گشوده خواهد شد. علی هذا جمله وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ ... در آخر آیه در مقام بیان آنست که اکثر مردم به باطن خود رجوع نمی‌کنند و در نتیجه، به لقاء الله و رجوع الی الله کافر هستند.

در آخر باید دانست اگر مراد از آسمانها، اجرام و کواکب و ستارگان باشد مراد از ما بَيْنَهُمَا انسان، حیوان، نباتات، هوا ابرها و سایر چیزهایی است که ما بین زمین و آسمانها موجود می‌باشند مثلا انسان نه جزء زمین و نه آسمان است، بلکه ما بین آنهاست لفظ ما بَيْنَهُمَا بعد از السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مجموعا بیست بار در قرآن مجید آمده است.

۹- أَوْ لَمْ يَسِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا
این آیه یک هشدار است به مشرکان و همه آنان که در مقابل دعوت انبیاء تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۱۸۰ موضع گیری می‌کنند که کفار و مشرکان بالاخره طبق ناموس خلقت فانی و تار و مار می‌شوند ولی حق پایدار و ماندنی است، گذشتگان از اهل مکه قویتر بودند، زمین را زیر و رو کردند و بیشتر از آنها آبادانی به وجود آوردند، بالاخره کاری از پیش نبردند، تازیانه انتقام بر سرشان باریدن گرفت.

وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ یعنی پیامبران وسائل سعادت را برای آنها آوردند، آنهم نه چیزهای مبهم و مشکوک، بلکه بینات و دلائل آشکار، ولی آنها تسلیم نشدند، عکس العمل کارشان همان نابود شدن بود بی آنکه خدا به آنها ظلم کند آری کسی که بنای تسلیم شدن دارد با او چه می‌شود کرد! ۱۰- ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ.

این آیه توجیهی است بر فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ یعنی در اثر تکذیب آیات الله و بیناتی که پیامبران آوردند، دارای حالت بد و ملکه گناه شدند و مصداق أَحَاطَتْ بِهِ حَظِيَّتُهُ گردیدند که طبق عدالت خدا و ناموس دهر، سزایشان فقط نابود شدن بود، می‌شود مراد از آن عذاب باشد یعنی سپس عاقبه بد کاران عذاب شد.

علی هذا «عاقبه» خبر کان و «السوای» اسم آن و أَن كَذَّبُوا تعلیل آنست و تقدیر آن «لان کذبوا ...» می‌باشد. بعضی ها گفته‌اند: سوای مفعول «أساءوا» و جمله أَن كَذَّبُوا خبر «کان» است، البته این سخن بنا بر قرائتی است که «عاقبه» را مرفوع خوانده است یعنی سپس عاقبت گناهکاران، به تکذیب آیات خدا انجامید ولی وجه اول با آیه تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۸، ص:

مقدمه آیات بعدی است «ببدء» دلالت بر استمرار دارد یعنی پیوسته می‌آفریند و به آفرینش ادامه می‌دهد، منظور از «الخلق» مخلوق است مراد از آنست که خدا مخلوقات را می‌آفریند و آن گاه که به آخر رسید، نظام را متلاشی، می‌کند و سپس آن را از سر می‌گیرد نظیر یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ انبیاء/ ۱۰۴.

غرض از تَمَّ إِلَيْهِ تَرْجِعُونَ رجوع به حساب و کتاب و رسیدگی به اعمال است.

۱۲ و ۱۳- وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْلِسُ الْمُجْرِمُونَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشُرْكَائِهِمْ كَافِرِينَ گویی مشرکان پیش خود می‌گفته‌اند: اگر قیامتی هم وجود داشته باشد بتهای ما برای ما شفاعت خواهند کرد، علی‌هذا اینکه می‌گفتند: هُوَ لَئِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ... یونس / ۱۸ بجریان قیامت نیز شامل است (و الله العالم).

به هر حال مضمون این دو آیه آنست که به وقت وقوع قیامت آنها از رحمت خدا مأیوس خواهند بود، معبودهای باطلشان برای آنها شفاعتگر نخواهند بود علی‌هذا معبودهای خود را انکار خواهند کرد.

۱۴- وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِقُونَ یعنی فعلا مؤمن و کافر در دنیا با هم هستند اما در آخرت از هم جدا می‌شوند قانون و امتازوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ به مرحله اجرا گذاشته می‌شود، منظور از تفرق آنست که مؤمنان به بهشت و کفار به آتش می‌روند چنان که در آیات بعدی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۸۲ خواهد آمد.

۱۵- فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ اعمال صالحه در صورتی انسان را به بهشت می‌رساند که توأم با ایمان باشد و اعمال صالحه با نیت صحیح و طبق فرمان خدا انجام گیرد.

طبرسی رحمه الله فرموده: روضه باغی را گویند که در دلچسبی و خوشمنظری به آخرین درجه رسیده باشد، نکره آمدن آن، برای افاده عظمت و کمال است یعنی آنها در بهشتی خارج از وصف، شاد و مسرور می‌شوند «فیها ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر».

۱۶- وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ شق دوم از گروه «یتفرقون» است که در عذاب خواهند بود، کلمه كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا حاکی است که آنها، عن عناد کافر هستند نه عن جهل و نیز معلوم می‌شود که دین خدا بر آنها تبلیغ شده است و از آن بی‌خبر نبوده‌اند.

نظر قرآن به طور کلی یا بطور اکثر درباره عذاب، کفاری است که حجت بر آنها تمام شده، به عبارت دیگر: دین بر آنها تبلیغ گردیده است ایضا تکذیب آنها هم راجع به گفته پیامبران و هم راجع به وجود آخرت است.

۱۷ و ۱۸- فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ.

در آیات گذشته خواندیم: شروع آفرینش و عود آن در دست خداست روز قیامت مؤمنان و کافران طبق عمل خویش پاداش و کیفر می‌بینند، اقوام گذشته که تار و مار شدند عاقبت ظلمشان آن بود و گرنه خدا ظالم نیست، خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است پس باید آخرت باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۸۳

از همه اینها معلوم شد، جهان روی یک نظام اتم و معیار متقن و عدالت تام می‌چرخد.

علی‌هذا در این دو آیه نتیجه گرفته شده که خدا از هر نقص و ظلم منزّه است و حمد و ثنا در جهان در مقابل نعمت و عدالت، خاص او است در تکمیل تفسیر این دو آیه چند مطلب باید بررسی شود:

اول- وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ عطف است بر حِينَ تُمْسُونَ یعنی: خدا منزّه است وقتی که داخل شب می‌شوید و وقتی که صبح می‌کنید و وقت عصر و و آن گاه که وارد ظهر می‌شوید، علی‌هذا وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جمله معترضه است. علت اینکه بجای «و عشییا» فعل «تعشون» مانند «تمسون» و «تصبحون» نیامده است آنست که از «عشی» فعل بسته نمی‌شود چنان که در

المیزان فرموده است.

دوم- در این دو آیه تسبیح مخصوص شده به زمانها و تحمید به مکانها، المیزان در توجیه آن می‌گوید: آنچه در آسمانها و زمین از خلقت و تدبیر موجود است به علت خوبی و کمالش مستدعی حمد و ثنای خدای سبحان می‌باشد و نیز انسان در مسیر روزگار و تغییر اوقات و زمانها، دارای انواع شرک و معصیت است که خدا از همه آنها منزّه و پاک می‌باشد، یعنی هر چه در این اوقات شرک می‌آورد خدا از آن مبرا است.

سوم- ظاهر دو آیه آنست که: خداوند خود برای خود انشاء حمد و تسبیح می‌کند، نظیر سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى اسراء / ۱، و نظیر وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صافات / ۱۸۱، از المیزان.

به نظر بعضی‌ها، این افعال، انشاء بصورت اخبارند یعنی: وقتی داخل شدن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۸۴

به شب بگوئید: سبحان الله و ...، مانند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى ... نمل / ۵۹، باید دانست آنان که آیات را انشاء گرفته و لفظ «قل» مقدر کرده‌اند، تسبیح و تحمید را حمل بر نمازهای پنجگانه نموده‌اند، ولی قول اول از حج است.

۱۹- يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ.

این آیه نظیر آیه هشتم، استدلال است بر معاد از راه قیاس به عالم نباتات که در آخر سوره «حجر» ضمن قسم دوم از اقسام استدلال به معاد مشروحا گفته شد.

بیرون آوردن زنده از مرده، همان بیرون آوردن درختها از هسته‌ها و بوته‌ها و علفها از تخمهاست، سپس از همان درختها و علفها هسته‌ها و تخمهای مرده بیرون می‌آید.

ناگفته نماند: موجود زنده آنست که چهار عمل حیاتی را دارا باشد که عبارتند از: جذب، دفع، حرکت و تولید مثل.

علی هذا دانه گندم که هیچ یک از این اعمال را ندارد مرده است، گرچه سلولی به حالت خفته در آن موجود است. و چون دانه را بکاریم زنده می‌شود، ساقه، ریشه، و برگ و سنبل می‌شود، باز از همان سنبل، دانه‌های مرده بیرون می‌ریزد و عمل «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ... انجام می‌پذیرد، زنده شدن زمین نیز ظاهرا همان روئیدن نباتات در آنست.

ذرات بدن انسان نیز مانند دانه‌ها در بهار آخرت در درون زمین می‌رویند و انسانها مانند علفها از زمین سر بیرون می‌آورند، وعده وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ تحقق پیدا می‌کند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۸۵

بعضی از بزرگان فرموده: موجود زنده از زمین مرده بیرون می‌آید و سپس می‌میرد و مبدل به زمین مرده می‌شود. نگارنده گوید: قسمت اول این سخن می‌شود درست باشد ولی در قسمت دوم مبدل شدن موجود زنده به خاک، غیر از وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ است زیرا ظهور آیه آنست که: مرده از زنده بیرون می‌آید نه اینکه زنده مبدل به مرده می‌شود.

در روایت صافی از مجمع البیان از امام علیه السلام نقل شده: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن متولد می‌کند. ظاهرا آن از باب تطبیق است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۸۶

[سوره الروم (۳۰): آیات ۲۰ تا ۲۹]

اشاره

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَبِهُونَ (۲۰) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ

فِي ذَلِكَ آيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ (۲۲) وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۲۳) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبُرُوقَ حَافًى وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْجِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵) وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَانُونٌ (۲۶) وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هِزْلَ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَما لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۱۸۷

- ۲۰- از جمله آیات وجود و قدرت خدا آنکه شما را از خاکی آفرید، آن گاه بشر شدید که گسترش می‌یابید.
- ۲۱- از جمله آیات تدبیر خدا آنکه برای شما از جنس خودتان زنانی آفرید تا به آنها میل کنید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد، در اینها دلایلی هست بر آنان که تفکر می‌کنند.
- ۲۲- از جمله آیات خدا آفریدن آسمانها و زمین و اختلاف لغات و اشکال شماسات در اینها آیاتی است بر دانایان.
- ۲۳- از جمله دلایل تدبیر خدا خوابیدن شما در شب و روزی جستن شما از فضل او در روز است، در اینها دلایلی هست بر قومی که شنوا هستند.
- ۲۴- از جمله آیات تدبیر خدا آنکه برق را برای خوف و طمع به شما می‌نماید و از آسمان آبی نازل می‌کند و با آن زمین را بعد از مردنش زنده می‌نماید در اینکه گفته شد آیاتی است به قومی که تعقل می‌کنند.
- ۲۵- از جمله آیات خدا آنکه آسمان و زمین به فرمان او ایستاده است و چون شما را به طرز مخصوصی از زمین بخواند آن گاه خارج می‌شوید.
- ۲۶- هر که در آسمانها و زمین هست خاص اوست و همه برای او خاضع هستند.
- ۲۷- اوست که خلق را می‌آفریند و سپس از سر می‌گیرد، اعاده بر او آسانتر است، مطلق صفت برتر در آسمانها و زمین خاص اوست، و اوست توانا و حکیم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۱۸۸
- ۲۸- برای شما از خودتان مثل زده آیا برای شما از بردگانتان شریکانی هست در آنچه روزیتان داده‌ایم و شما در آن رزق برابرید و از آنها می‌ترسید آن طور که از خودتان می‌ترسید؟ آیات خویش را برای قومی که تعقل کنند این چنین بیان می‌کنیم.
- ۲۹- لیکن ظالمان، بدون دلیل از هواهای خود پیروی کردند چه کسی هدایت می‌کند کسی را که اضلالش نموده، آنها را یارانی نیست.

کلمه‌ها

تنتشرون: نشر: گستردن و گسترده شدن. لازم و متعدی هر دو آمده است «تنتشرون» گسترده و منتشر و تکثیر می‌شود.

تسکنوا: سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت. به معنی آرامش باطن و الفت گرفتن نیز آمده است در لغت آمده: «سکن الیه: ارتاح» منظور از آن در آیه همین است.

الوان: جمع لون. آن به معنی رنگ و نوع هر دو آمده است در المنجد گوید: «اللون ایضا: النوع» گویند: «عنده لون من الثياب: ای صنف منه».

منام: نوم و منام هر دو به معنی خواب است.

قانتون: قنوت: دوام طاعت. راغب دوام طاعت مع الخضوع گفته است «قانتون» در آیه به معنی «مطیعون خاضعون» می‌باشد.

اهون: آسانتر. هون بفتح اول به معنی آسانی است «هان علیه الامر سهل».

المثل: این کلمه به معنی صفت، دلیل، عبرت، علامت، حدیث و مانند آنست، مراد از آن در آیه معنای اول می‌باشد.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۱۸۹

شرحها

در این آیات مقداری از دلایل وجود و صفات خدا از قبیل قدرت و حکمت و نیز دلایلی که دال بر توحید ربوبیت است، مطرح شده و در آخر با ذکر توحید الوهیت ختم میشود.

این آیات قسمتی از برهان نظم است که حکایت از وجود عقل و شعور و اراده در آفرینش جهان و تدبیر آن دارد. ناگفته نماند: مشاهده یک کتاب مثلاً هم دلالت بر وجود نویسنده آن دارد و هم بر مقداری از صفات او مانند علم، ذوق شعر سرودن و مانند آن همچنین موجودات جهان هم بر وجود خدای سبحان دلالت دارند و هم بر صفات و اسماء حسناى او. در این آیات سخن از خلقت آسمانها و زمین و خلقت انسان است آن گاه مذکر و مؤنث بودن انسان، مسئله رحمت و عاطفه، اختلاف زبانها و اشکال خواب و استراحت و تجدید قوا، وجود برق، ابر و باران و امثال ذلک، مورد نظر است که به وسیله آنها، جهان مانند یک اندام متناسب بوده هر عضو در جای خود قرار گرفته و همه‌اش هدفدار و منسجم گشته است، اینک آیات شریفه را به قدر توانایی خود بررسی می‌کنیم و از خدا در تفسیر آنها مدد می‌طلبیم.

۲۰- وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿۱﴾.

این آیه عطف است بر محل آیه يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ ... یعنی از

(۱) این آیه یکی از مصادیق يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ ... است. [.....]

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۱۹۰

جمله آیات خدا خارج کردن زنده از مرده است و از جمله آیاتش آفریدن شما از خاک می‌باشد و همه آیات در توجیه آیه فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ ... می‌باشد.

منظور از خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ظاهراً پیدایش اولیه انسان است. زیرا به حکم آیه وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ سجده ۸/ انسان ابتدا از خاک آفریده شده آن گاه نسل و گسترش او به وسیله ازدواج و نطفه بوده است، دقت در آیات نشان می‌دهد که خداوند آدم را به طور انفجار آفریده است، مانند مبدل شدن عصای موسی به اژدها، حیات از آثار ماده نیست بلکه از جانب خدا افاضه می‌شود.

«تنتشرون» ظهورش در مرحله دوم و تکثیر انسان به وسیله ازدواج می‌باشد به هر حال این آیه می‌گوید: از جمله دلایل وجود و قدرت خدا آنست که شما را از خاک آفریده، سپس شما بشر هستید که گسترش و کثرت پیدا می‌کنید. «اذا» ی فجائیه برای تفهیم آنست که ناگهان خاک بشر شد، بشری که پیوسته گسترش پیدا می‌کند، علی هذا «ثم» برای تأخیر رتبه است.

آری مبدل شدن خاک به انسان و سپس گسترش آن به وسیله نطفه دلیل وجود خدای عالم و قادر و زنده است و گرنه ماده بی شعور، قدرت مبدل شدن به انسان و ادامه آن به وسیله تناسل را ندارد. وجود انسان با آن ویژگیها و اسرار بی پایانش از وجود خالق توانا حکایت دارد.

ظاهرا پیدایش و آفریده شدن همه جانداران اعم از حیوان و نبات همه چنین بوده است، یعنی هر یک از انواع حیوان و نبات به قدرت خداوند از خاک آفریده شده سپس به وسیله تناسل و هسته و تخم، گسترش پیدا کرده است.

۲۱- وَ مِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِيَسْكُنُوا اِلَيْهَا وَ تَفْسِيرُ اَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۸، ص: ۱۹۱

جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً اِنَّ فِي ذٰلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ

«۱».

در این آیه دو مطلب مطرح است، اول مذکر و مؤنث بودن انسان که یکی از اسرار عجیب خلقت است و اگر این حقیقت وجود نداشت، نسل بشر در همان پیدایش اول از بین می‌رفت، دقت در دستگاه تناسلی زن و مرد، تشکیلات پیچیده نطفه زن و مرد (اول- اسپرماتوزوئید)، ترکیب نطفه آن دو، تشکیل جنین و رشد آن، تقسیم شدن یک سلول به میلیونها و میلیاردها و تبدیل آنها به اعضاء ظاهری و باطنی بدن، راههای بی شماری است برای شناخت خدا و قدرت و علم و حکمت او، آری: «الطرق الی اللہ بعدد انفاس الخلائق».

دوم- آفریده شدن مودت و رحمت در وجود انسان. طبرسی رحمه الله از سدی نقل کرده: مودت به معنی دوست داشتن و رحمت به معنی مهربانی است به عبارت دیگر: مودت همان دوست داشتن است که انسانها نسبت به یکدیگر دارند ولی رحمت و مهربانی آن تأثر قلبی است که از دیدن محرومیت و نقص و گرفتاری طرف، در قلب احساس می‌شود، علی هذا رحمت ناشی از مودت است اگر در وجود انسان مودت وجود نداشت، رحمت پیدا نمی‌شد، همانطور که در افتادن دیوار و شکستن درخت رحمت و مهربانی احساس نمی‌کنیم.

در اینجا باید دید: مودت و رحمت چه حقیقتی است که در وجود انسان پدید آمده، اگر در اعضاء مادی او است این چگونه گوشت و مغزی است که حامل محبت و مودت است و اگر از کارهای روح (بطور حتم) است این روح چگونه چیزی است که چنین خاصیت دارد؟!.

اگر این مودت و رحمت در وجود انسان گذاشته نمی‌شد و انسان مانند چوب خشک بود، دنیای انسانیت در چه صورت بود؟! آیا کسی به کسی کمک

(۱) این آیه دلیل وجود خدا و دلیل حکمت و تدبیر او است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۹۲

می‌کرد؟! و پدر یا مادر در تربیت طفل خود می‌کوشید؟! »

سبحانک ما عرفناک حق معرفتک

«اینک می‌رسیم به مفردات آیه شریفه. مِنْ اَنْفُسِكُمْ: یعنی از جنس شما لِيَسْكُنُوا اِلَيْهَا حاکی است که مرد به تنهایی ناقص است و با زن که مکمل اوست یک واحد کامل می‌شوند که نسل به وجود آورند، پس مرد در صورتی احساس آرامش و سکون پیدا خواهد کرد که زن در کنار او باشد، نظیر این است آیه هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَّاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ اِلَيْهَا ...

اعراف / ۱۸۹.

جمله وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً می‌شود راجع به رحمت و مودت بین زن و شوهر باشد ولی بهتر است آن را راجع به عموم بدانیم، این واقعیت در حیوانات نیز ودیعه گذاشته شده است، آنها نیز روی محبتی که به بچه‌های خود دارند، در تربیت بچه‌های خود می‌کوشند و از آنها دفاع می‌کنند، آری معجزه محبت است که گربه بچه‌های خود را به دندان گرفته و به همه جا می‌برد و اگر به جوجه‌های مرغ خانگی نزدیک شوی بر تو حمله می‌کند و هکذا ...

نقل است: شیروانی ساختمانی آتش گرفت، کبوتران در آن لانه گذاشته و بچه آورده بودند، بچه‌ها قدرت پرواز و فرار نداشته، کبوتران روی بچه‌های خود خوابیدند و همه سوخته خاکستر شدند «سبحان الله العظیم» از این رحمت و عاطفه.

آری: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، برای اهل اندیشه در این گفته‌ها دلایل بسیاری است بر شناختن وجود، قدرت و تدبیر خدایی.

۲۲- وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافَ اللَّسَانِ وَاللُّغَاتِ وَاللَّوَانِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۹۳

آسمانها و زمین همه ممکن الوجوداند، ممکن الوجود چیزی است که ذات و ماهیت او نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم، بلکه ممکن است باشد و ممکن است نباشد، و بدون علت به وجود نمی‌آید و اگر دیده شد که به وجود آمده است یقین می‌کنیم که علتش موجود بوده است.

علی هذا خلقت آسمانها و زمین طبق برهان (امکان و وجوب) اول دلیل بر وجود خالق تواناست، نظامات متقن آن دو، و روشنگر هدفدار بودن و دخالت و نفوذ اراده خداوندی است.

منظور از اِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ ظاهراً اختلاف لغات است مانند عربی، فارسی، اردویی و امثال آن، اختلاف لغات دلیل آنست که در انسان نیروی بیان ما فی الضمیر وجود دارد، می‌تواند کلماتی جعل کرده و با آن، آنچه در باطن دارد آشکار کند، حتی اگر دو نفر بچه را در محلی بگذاریم و با آنها سخن نگوئیم از خود کلماتی ساخته و با آنها مطالب خویش را به یکدیگر خواهند فهمانید.

به نظر می‌آید: این آیه در بیان قدرت و توانایی خداست گر چه به وجود خداوند نیز دلالت می‌کند، علی هذا یکی از دلایل قدرت خدا آنست که به انسانها توانایی داده که بتوانند لغت جعل کنند و به وسیله آن مطالب خویش را به یکدیگر بفهمانند اختلاف لغات آنها دلیل توانایی خداست که این امکان را به آنها داده است دیگر مجبور نیستند دارای یک لغت باشند نظیر: خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ رَحْمَنَ / ۴.

می‌شود گفت: مراد از «الوانکم» اشکال است فیروزآبادی در قاموس و شرتونی در اقرب الموارد در معنای لون گفته‌اند: «اللون: ما فصل بین الشیء و بین غیره» علی هذا اختلاف الوان همان اختلاف اشکال و صورتهای انسانهاست.

می‌دانیم که خداوند هر یک از انسانها را در شکل و قیافه بخصوصی آفریده که از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۹۴

همدیگر شناخته می‌شوند، این یکی از مظاهر عجیب قدرت و صنع خداست و گر نه چطور می‌توانستیم دوست و دشمن، خانواده و اجنبی، فرزندان خود و دیگران و ... را بشناسیم.

به نظر می‌آید: آمدن اختلاف السن و الوان، در ردیف خلق آسمانها و زمین یکسان بودن آنها در امر اختلاف است زیرا آسمانها و زمین نیز دارای اختلاف هستند و در عین حال منسجم می‌باشند.

جمله إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ نشان می‌دهد که درك علائم قدرت و حکمت و وجود خدا در اینها بسته به وجود علم و دانش در انسان است.

ناگفته نماند: برای نگارنده در دانستن معنای آیه ابهامهایی باقی مانده و الله اعلم.

۲۳- وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ.

این آیه در زمینه تدبیر زندگانی انسان است، جریان خواب سه بار در قرآن مجید آمده است: اول در این آیه، دوم در آیه وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا نَبَأُ / ۹. سوم در آیه وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَأْسَ وَ النَّوْمَ سُبَاتًا فِرْقَانُ / ۴۷.

علی هذا، خواب یک عارضه تصادفی نیست، بلکه از آیات بینات خداست که بدون آن زندگی میسر نبود، اگر انسان و حیوان به وسیله خواب تجدید قوا نمی‌کرد یقیناً نمی‌توانست به زندگی ادامه دهد.

دانشمندان به تجربه ثابت کرده‌اند که: بدون خواب زندگی محال است حیواناتی که بیست روز بی غذایی را تحمل می‌کنند، چهار پنج روز بیخوابی آنها را از پای در می‌آورد، انسان ممکن است تا شش هفته بدون غذا زنده بماند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۹۵

ولی اگر ده شبانه روز خواب نرود خواهد مرد «۱» آزمایشهایی که در روی حیوانات انجام شده، نشان داده است که بعد از هشت روز بی خوابی، از پا در می‌آیند، اینجاست که اهمیت خواب بر ما روشن می‌شود و می‌دانیم که آن، یکی از اسرار خداوند حکیم و مدبر است.

مطلب دیگری که در این آیه مطرح است، روزی جستن انسان است، اگر روز روشن نبود و اگر تجدید قوا به وسیله خواب نبود، انسان چطور خویشتن را تأمین می‌کرد، پس هر دو، حکایت از تدبیر خدای دانا و مدبر دارد.

آیه شریفه نشان می‌دهد که خواب در شب و روز و نیز روزی طلبیدن در روز و شب، عملی است. گر چه اکثراً طلب روزی در روز و خواب و استراحت در شب است نظیر وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا نَبَأُ / ۱۰ و ۱۱.

ناگفته نماند: وَ ابْتِغَاؤُكُمْ عَطْفٍ است بر «منامکم»، علی هذا تقدیر آیه چنین می‌شود: «و من آیاته منامکم و ابتغائکم من فضله باللیل و النهار» در اینصورت بطور (لف و نشر مرتب) منامکم مربوط می‌شود به لیل و ابتغاء به «النهار».

منظور از «یسمعون» شنیدن و تدبیر و قبول است، یعنی در اینها آیاتی هستند برای قومی که می‌شنوند و چون حق دانستند قبول می‌کنند. ذیل آیه نشان می‌دهد که فهم این حقائق مانند آیه سابق مشکل نیست.

۲۴- وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبُرُوقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

(۱) دانستیهای جهان علم / ۱۵۰.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۹۶

این آیه راجع به تدبیر و نفوذ مشیت خدا در اداره جهان است، خَوْفًا وَ طَمَعًا در مقام آنست که از دیدن برق و احتمال برق زدن می‌ترسیم و طمع آمدن باران داریم، خوفا و طمعا هر دو تمیز هستند، یعنی خدا برای ایجاد خوف و طمع در شما، برق را به وجود می‌آورد.

«یریکم» در جای مصدر آمده و در معنای «و من آیاته ارائتکم البرق ...» است، لذا احتیاج به تقدیر «ان» ندارد، بعضی‌ها در آن «ان» مقدر کرده‌اند مانند أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ.

جریان تشکیل ابرها و آمدن بارانها. چندین بار در قرآن مجید بیان شده است، آفتاب بر سطح دریاهایی که در هزار فرسخ در هزار فرسخ وسعت دارند می‌تابد، آنها تبخیر می‌شوند، جریان باد ابرها را به سوی خشکی‌ها حرکت می‌دهد، آن گاه به شکل باران و برف به زمین می‌ریزند، زمین مرده، زنده می‌شود و انواع نباتات و میوه‌ها به وجود می‌آیند.

اگر این عمل نبود در زمین چیزی نمی‌روئید و از چاه. قنات: چشمه، رودخانه خبری نبود و در نتیجه، زندگی نبود.

در کتابهای علمی نوشته‌اند: حرکت صاعقه سی هزار بار از گلوله تفنگ سریعتر است، حیات نباتی بدون صاعقه محال است، زیرا هشتاد درصد جو زمین را «ازت» تشکیل داده و بر روی هر کیلومتر از زمین هشت میلیون و ششصد هزار تن ازت قرار دارد، ازت برای تغذیه نبات کمال ضرورت را دارد ولی بدان صورت قابل جذب نیست.

اما در مسیر صاعقه مولکولهای هوا به سی هزار درجه حرارت می‌رسد و ازت با اکسیژن ترکیب و به «اکسید ازت» تبدیل می‌گردد که قابل حل در آب است، آنها در دانه‌های باران حل شده و به شکل «اسید نیتریک» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۹۷

رقیقی بر روی خاک می‌ریزد و برای گیاهان «نیتراتها» ی قابل جذب تولید می‌کند.

به حساب هوا شناسان هر دقیقه صد بار صاعقه در کره زمین پدید می‌آید و از مواد جوّ برای نباتات غذا تهیه می‌کند (دانستنیهای جهان علم)، آری:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

۲۵- وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ.

مراد از «تقوم» ثبات و دوام است یعنی از جمله آیات قدرت خدا ثبات و ماندن آسمان و زمین در حال و نظم خویش است. (۱) عرب گوید: «السوق قائمه» یعنی بازار در حال خود باقی و ثابت است منظور از «امر» ظاهراً همان اراده «کن فیکون» است، چنان که در مجمع و المیزان آمده است.

جمله ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ ... ظاهراً خبر از وقوع قیامت است یعنی: خلقت شما از خاک، خلقت همسران از جنس شما، جعل رحمت و مودت، اختلاف السنه و الوان شما، خواب و روزی طلبیدن شما، تشکیل ابرها و بارانها، و قیام آسمانها و زمین از آیات خداست، در آخر شما را از زمین می‌خواند و شما از آن خارج می‌شوید.

به نظر بعضی ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ ... نیز از آیات خداست، تقدیر آیه

(۱) حجم زمین حدود هزار و هشتاد و سه میلیارد کیلومتر مکعب است اگر صندوقی به مساحت یک کیلومتر مکعب باشد و بخواهند آن را از انسان پر کنند، هیجده میلیارد و هفتصد و پنجاه میلیون نفر در آن جای می‌گیرند، ولی اگر بخواهند زمین را در همچون صندوقهایی بگذارند، هزار و هشتاد سه میلیارد صندوق لازم خواهد بود، زمین با حجمی چنین مهیب در هوا ایستاده و حرکت می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۹۸

چنین است: «و من آیاته قیام السماء و الارض بامرهم ثم دعوتکم من الارض».

ناگفته نماند «اذا» ی اول شرطیه و «اذا» ی دوم فجائیه و قائم مقام جزاء است، نکره آمدن «دعوه» حاکی از عظمت و مرموز بودن آن است یعنی دعوت بخصوصی که سبب زنده شدن انسانها می‌گردد، «من الارض» ظاهراً متعلق به «دعاکم» است.

۲۶- وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ.

این آیه تکمیل مسئله معاد در آیه سابق است منظور از مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ انسانها و جن و شیاطین است که قیامت در حق آنها خواهد بود، شاید شامل ملائکه هم باشد، مراد از «قانتون» ظاهراً اطاعت تکوینی است، به قول راغب، قنوت به معنی دوام اطاعت توأم با خضوع است، یعنی: هر که در آسمانها و زمین هست خاص خداست، از خود چیزی ندارند و همه از نظامی که در آفرینش و زندگی و مردن هست اطاعت می‌کنند علی هذا دعوت آنها از زمین و زنده کردنشان حتمی است و جای بعدی ندارد.

۲۷- وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

استدلال دیگری است درباره معاد، «ببدء» دلالت بر استمرار دارد یعنی پیوسته شروع می‌کند و می‌آفریند، اما «یعیده» فقط خبر از وقوع قیامت است استدلال بدینگونه است، که آنکه قدرت آفرینش اولی را دارد قدرت اعاده آن را نیز دارد، زیرا حکم اول و آخر یعنی حکم آفرینش و اعاده یکی است بلکه دومی از اولی آسانتر است این یکی از راههای استدلال قرآن به معاد است که در آخر سوره «حجر» مشروحا گفته شد.

در جمله وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ضمیر اول راجع به اعاده است که از «یعیده» فهمیده می‌شود و ضمیر «علیه» راجع به خدا می‌باشد. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۱۹۹

این جمله تأکید صدر آیه است، در اینجا بعضی اشکال کرده و گفته‌اند:

لفظ «اهون» دلالت می‌کند که ابتدای آفرینش برای خدا صعوبت داشته است و این منافی قدرت مطلقه خدا می‌باشد و ما كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ فاطر / ۴۴.

جواب آنست که «اهون» فقط آن را می‌رساند که اعمال قدرت و سرمایه‌گذاری در اعاده آفرینش کمتر از اولی است و این یک امر بدیهی و آشکار است، نه اینکه: اعاده آسانتر است پس اولی فاقد آسانی بود.

مراد از مثل در وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مطلق صفت کمال است یعنی هر وصف کمالی از قبیل حیات، قدرت، علم، ملک، جود، کرم عظمت، کبریاء که چیزی در آسمانها و زمین با آنها متصف است، بالاتر آن و کاملتر آن برای خداست، زیرا همه این اوصاف برای دیگران از جانب خدا افزوده شده است پس کاملتر آنها مال خداست.

علی هذا این جمله تعلیل وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ است خلاصه سخن این می‌شود: اعاده شیء نسبت به ابتدای آن در نزد مردم آسان است پس در نزد خدا آسانتر است زیرا که اوصاف کاملتر مال خداست.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تعلیل مثل اعلی است یعنی تنها اوست توانا و حکیم واقعی، اگر مثل اعلی برای او نباشد به عزت و حکمت او خلل وارد می‌شود حال آنکه چنین نیست (استفاده از المیزان).

۲۸- ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

این آیه مثلی است در زمینه اینکه: مخلوق خدا نمی‌تواند شریک خدا در خلقت یا در اراده جهان باشد، خلاصه مثل چنین است، آیا از بردگان شما تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۰۰

کسی در مال شما شریک هست که شما و او در تصرف در آن مال مستقل و برابر باشید؟ و از آنها بترسید همانطور که از انسانهای آزاد مانند خود، می‌ترسید؟

البته این ناشدنی است، همچنین شریک شدن مخلوقی با خدای خالق، ناشدنی است. آری آیات خود را این چنین بیان می‌کنیم برای آنان که تعقل می‌کنند.

مِنْ أَنْفُسِكُمْ نشان که این مثل از خود شما و از حالات شما گرفته شده است، «انتم» شامل مالکان و بردگان هر دو است، منظور از «انفسکم» انسانهای آزاد است.

۲۹- بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ.

یعنی مطالبی که گفته شد همه حق است لیکن ظالمان از هواهای نفسانی اطاعت می‌کنند لذا در مقام انکار می‌آیند، پیروی از اهواء نیز روی استدلال و برهان نیست بلکه بدون علم و بدون مدرک است.

حق آنست که خدا اضلالشان کرده است، دیگر راهنمایان نخواهند داشت و یاران و شفاعتگرانی پیدا نخواهند کرد.

مراد از أَضَلَّ اللَّهُ اضلال ابتدایی نیست، بلکه نتیجه و پیامد ظلمشان است چنان که از «ظلموا» در صدر آیه روشن می‌شود، به طور مکرر در کلام الله دیده می‌شود که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۰۱

[سوره الروم (۳۰): آیات ۳۰ تا ۳۹]

اشاره

فَمَا قَوْمٌ وَجَّهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰)

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴)

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵) وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَ إِن تَصِبْهُمْ سَيِّئَةً بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْتُلُونَ (۳۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) فَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَ مَا آتَيْتُم مِّن رَّبًّا لِيَرْبُؤَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُؤُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹)

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۲۰۲

۳۰- توجهت را به این دین پیوسته کن، آن فطرت خداست که مردم را در آن فطرت آفریده است، فطرت خدا را تغییری نیست دین استوار همانست، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

۳۱- در حالی که انابه‌گران به خدا هستند، از خدا بترسید، نماز را بپا دارید، و از مشرکان نباشید.

۳۲- از آنهایی که دین خویش جدا جدا کرده و گروه‌ها شده‌اند، هر گروه به آنچه پیش خود دارد شادمان است.

۳۳- چون به مردم ضرری برسد، پروردگارش را در حال انابه می‌خوانند، سپس چون رحمتی از خویش به آنها چشاند، آن گاه به پروردگارش مشرک می‌شوند.

۳۴- کفران بکنند به آنچه به آنها داده‌ایم، لذت ببرید بزودی می‌دانند.

۳۵- یا بر آنها حجتی نازل کرده‌ایم که آن به نفع شرکشان سخن می‌گوید.

۳۶- چون به مردم رحمتی چشاندیم به آن شادمان می‌شوند و اگر ناخوشایندی به آنها برسد در اثر عملشان، آن گاه مایوس می‌گردند.

۳۷- آیا ندانسته‌اند که خدا روزی را به هر که خواهد بسط می‌دهد و تنگ می‌گیرد؟

در اینکه گفته شد آیتی هست برای قومی که ایمان می‌آورند.

۳۸- پس حق خویش و مسکین و درمانده را بده، آن بهتر است برای کسانی که ثواب خدا را می‌خواهند، و آنها هستند راستگاران.

۳۹- آنچه از ربا داده‌اید تا در اموال مردم زیاد شود در نزد خدا زیاد نمی‌شود و آنچه از زکاء داده‌اید که رضای خدا را اراده می‌کنید آنها هستند صاحبان زیادت.

کلمه‌ها

اقم: در کلمه اقامه معنای دوام هست در لغت آمده: «اقام الشيء»:

ادامه» پس فَأَقِمْ وَجْهَكَ: یعنی پیوسته کن توجه خود را و روی آوردن خود را. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۲۰۳

وجهك: وجه: چهره و صورت.

حنيفا: حنف: میل به حق حنیف: حقا، مایل به حق.

فطرت: سرشت و نهاد. فطر در اصل به معنی شکاف و شکافتن از طرف طول شیء است «فطر»: آفریدن.

قیم: مستقیم و پایدار. طبری آن را مستقیم گفته است.

منیبین: انابه‌کنندگان، توبه‌کنندگان.

شيعا: (بر وزن عنب) جمع شيعه، به معنی فرقه‌ها و گروه‌هاست شيعه به معنی اتباع و پیروان است «شيعه الرجل: اتباعه و انصاره».

یقنطون: قنوط: مأیوس شدن از خیر «قنط قنوطا: یئس».

یقدر: قدر (بر وزن عقل): توانایی و تنگ گرفتن، آن در آیه به معنی دوم است.

ربا: ربو در اصل به معنی زیادت است «ربا یربو. زاد» راغب زیادت و بالا آمدن گفته است، معامله ربوی را از آن ربا گفته‌اند که در آن زیادت هست فلا یربوا: پس زیاد نمی‌شود.

مضعفون: (به صیغه اسم فاعل)، مضعف به معنی ذو الضعف و صاحب زیادی است «مضعفون»: آنان که صاحب زیادی هستند. مانند موسر یعنی صاحب پسر.

شرحها

آیه اول متفرع است بر مطالب گذشته، یعنی حالا که زمین و زمان بر تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۰۴ وجود وحدانیت خدا دلالت می‌کند، توجه خود را به دین فطری دائمی کن، آن گاه در طی آیاتی چند بیان شده که مشرکان و منکران به هنگام از کار افتادن و وسائل مادی رو به خدا می‌آورند، این دلیل آنست که، فطرت انسان به خدا راه دارد و به سوی او دلالت و هدایت می‌کند.

سپس در زمینه اینکه گسترش و تنگی روزی در دست خداست تذکری داده شده و به همان مناسبت سخن از احسان و نیکویی به میان آمده است.

۳۰- فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

منظور از اقامه وجه، رو کردن و توجه به دین است به طور مداوم فِطْرَتَ اللَّهِ منصوب است به تقدیر «اعنی»، یعنی توجه به دین همان سرشت و نهاد خدایی است که مردم را بر آن نهاد آفریده است.

مراد از لِحَلْقِ اللَّهِ همان فطرت است و آن پیوسته است و تغییر و دگرگونی ندارد، دین مستقیم همانست که مطابق فطرت و سرشت آدمی باشد و گر نه، تحمیل خواهد بود. حیف که بیشتر مردم، فطری بودن دین را نمی‌فهمند.

منظور از آیه ظاهراً آنست که احکام دین با فطرت و نهاد آدمی مطابق است دین می‌گوید، خوراک پاکیزه بخورید، از خوراک آلوده و گندیده پرهیزید به دیگران مخصوصاً به پدر و مادر و اقوام نیکی کنید، به عدالت رفتار نمائید، ستم نکنید، مردم آزار نباشید، از حق خود دفاع کنید، منافق نباشید، صفا و خلوص داشته باشید، از همه مهم‌تر خدا را پرستش نمائید که همه چیزتان از اوست و ... تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۰۵

اینها همه مطابق فطرت و سرشت آدمی است، نهاد و فطرت آدمی همه اینها را تصدیق می‌کند، پس دین یک چیز تحمیلی نیست بلکه به راههایی می‌خواند که نهاد آدمی نیز آنها را می‌خواهد، اعتقاد به خدا، دعوت به عبادت او نیز چنین است.

ما چرا از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه خوشمان می‌آید، زیرا در او علم ایمان، تقوی، عدالت، شجاعت، زهد. دلسوزی، کرم و ... سراغ داریم، اینها چیزهایی است که نهاد ما خود به خود به سوی آنها کشیده می‌شود در هر کس که آنها را بدانیم قهراً دوستش خواهیم داشت.

ما چرا معاویه را دشمن میداریم، زیرا در او شرک، نیرنگ، ظلم، حق - کشتی، تزویر و ... سراغ داریم، اینها مطابق فطرت ما نیست، اینها در هر کس باشد ما بالاجبار او را دشمن خواهیم داشت.

۱- از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقَلَ شَدَّ:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ يَهُودَانَهُ وَنَصْرَانَهُ وَيَمَجَّسَانَهُ» (مجمع البيان).

۲- از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«... فطرهم جميعا على التوحيد»

در روایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام

«قال فطرهم جميعا على التوحيد»

در روایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام

«قال فطرهم على المعرفة».

۳- در روایت دیگری از آن حضرت:

«قال هي لا اله الا الله، محمد رسول الله علي امير المؤمنين ولي الله الي هاهنا التوحيد»

(برهان) اینها همه مصداق‌هایی از آن کلی هستند که گفته شد.

۳۱- مَبِينٍ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ این آیه تکمیل و توضیح فَأَقِمْ وَجْهَكَ و در عین حال تعمیم

خطاب است، نظیر: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ طَلَاقًا / ۱، علی هذا تقدیر آیه چنین می‌شود «فاقم وجهک انت و من معک للدين

مبین الله» آمدن لفظ «مبین» ظاهرا در تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۲۰۶

رابطه با نقل حال مشرکان است، ذکر صلوة به علت اهمیت آنست یعنی توجه خویش را به دین پیوسته کنید در حالی که توبه گران

هستید.

۳۲- مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.

بیان است برای مشرکین، منظور از «دین» طریقه است نه دین خدایی، این آیه در رابطه با بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ / ۲۹

است که گذشت یعنی شما مانند آنها نباشید، چون آنها از اهواء خویش پیروی کردند لذا طریقه خویش را پراکنده و مختلف

نمودند، چون در پیروی هواها، اتحاد متصور نیست، در نتیجه فرقه‌ها شدند و هر کس از فرقه خود دفاع کرده و به دین خود شادمان

گردیدند. اما شما همه رو به خدا آورید.

۳۳- وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ.

مضمون این آیه در بسیاری از آیات قرآن مجید آمده است، این آیه ظاهرا در رابطه با فطری بودن دین است، یعنی دین فطری

انسان است، حتی آنان که مشرک و کافرند، چون گرفتاری برایشان پیش آید و وسائل مادی از اثر بیافتند می‌بینی که به خدا روی

می‌آورند و توبه می‌کنند اما چون گرفتاری برطرف شد، باز به طرف شرک و مستقل دانستن وسائل مادی روی می‌آورند.

شاید منظور مطلق ناس باشد اعم از اهل اسلام و شرک، بهر حال اگر شرک و علائق مادی جلو فطرت را بگیرد، باز فطرت در موقع

گرفتاری اثر خود را می‌بخشد. «فریق» حاکی است که همه، چنان نیستند.

۳۴- لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ.

لام در «لیکفروا» برای غایت است، یعنی: عاقبت این کار همان کفران تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۲۰۷

نعمت خداست، آن گاه در مقام تهدید فرموده: فَتَمَتَّعُوا ...

در المیزان فرموده: لام «لیکفروا» برای امر غائب است یعنی: کفران نعمت بکنند، اینکه امر غائب و امر حاضر هر دو با هم آمده‌اند

بعلت فوران سخط و غضب خدا در رابطه با تفریط آنهاست که به وقت گرفتاری استغاثه کرده و سپس شرک می‌آورند.

طبری رحمه الله امر غائب بودن «لیکفروا» را به صورت «قیل» نقل کرده است.

۳۵- أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْا يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ.

این آیه در رابطه با آنست که هیچ دلیلی بر تصحیح سخن و عمل خود ندارند.

«ام» منقطعه و به معنای «بل أنزلنا» است، «یتکلم» راجع به «سلطان» می‌باشد نسبت تکلم به سلطان به طور مجاز است، یعنی آیا برای

آنها حجتی فرستاده‌ایم و آن حجت در تصحیح شرك آنها سخن می‌گوید ۳۶- وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ.

به نظر می‌آید: این آیه مقدمه است بر آیات سه گانه بعدی، در عین حال یکی از حالات انسان را که سطحی بودن درک اوست بیان می‌کند، چنان که آیه و إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ ...

در بیان حال دیگر انسان است، مضمون و إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ ... آنست که انسان به وقت از کار افتادن وسائل مادی به خدا روی می‌آورد و به وقت رفاه خدا را از یاد می‌برد.

امریا مضمون این آیه آنست که درک انسان سطحی است به مجرد رسیدن رحمت شادمان می‌شود و چون رحمت از او گرفته شود ناامید می‌گردد بی آنکه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۰۸

فکر کند: این هر دو در دست خداست و خدا را از آن غرضی هست، این آیه قریب المضمون است با آیات فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ فَجِر / ۱۵ و ۱۶.

به هر حال «اذاقه» و «مس» هر دو حاکی از قلت و جزئی بودن است «إذا» ی اول شرطیه و «إذا» ی دوم فجائیه است، رحمت به خدا نسبت داده شده زیرا آن فیضی از جانب خدا، ولی سیئه بخدا نسبت داده نشده است چون سیئه اولاً و بالذات مورد نظر خدا نیست بلکه ثانیاً و بالعرض به انسان عارض می‌شود لذا در تعلیل آن فرموده: بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ نظیر آیه فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ ... اعراف / ۳۰.

۳۷- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

یعنی: شادمان بودن به وقت نعمت و مأیوس بودن به وقت گرفتاری، اشتباه است، چون این هر دو در دست خداست، باید به فکر بود که خدا از پیش آوردن آن دو چه غرضی دارد، در این قبض و بسط آیاتی است برای آنان که بحق تسلیم می‌شوند، گرفتاریها و مصیبتها، امام حسین‌ها را، ابو ذرها را چنان نورانیت داد که چشمها را خیره می‌کند، قدرتها و توانیها، معاویه‌ها، یزیدها را چنان به چاه ویل فرو کرد که عبره للناظرین شدند.

ناگفته نماند: منظور از «یقدر» آن نیست که خداوند انسانی را گرسنه و برهنه بگذارد و بگوئیم: این امتحان و آزمایش خداست. بلکه از و إِنَّ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ معلوم می‌شود منظور از «یقدر» آنست که در اثر پیشآمدها و بلاها زندگی بر انسان تنگ شود این مطلب به طور تفصیل در ذیل آیه فَأَمَّا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۰۹

الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ

فجر / ۱۵ خواهد آمد و اینکه انسان در اثر عدم کار و فعالیت و عدم تفکر صحیح، در زندگی گرسنه بماند و فقیر شود آن گاه بگوئیم: گرسنه ماندن امتحان خدایی است، بسیار بعید است و الله العالم.

۳۸- قَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

تفریع است بر اینکه قبض و بسط روزی در دست خداست، منظور از ذی القربی قوم و خویش است، گویند مسکین آنست که از فقیر بد حالتتر است، ابن سبیل مسافری است که پولش تمام شده و درمانده باشد، خطاب به رسول خداست ولی دیگران را نیز شامل است.

اگر آیه مکی باشد مراد همانست که گفته شد و اگر مدنی باشد قهرا مراد از «ذی القربی» قرابت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله است، مفرد آمدن آن نشان می‌دهد که منظور یک فرد بخصوص است مگر آنکه مطلق قرابت مراد باشد.

در مجمع البیان نقل شده چون این آیه نازل گردید، آن حضرت فدک را به فاطمه علیها السّلام داد، آن از حضرت ابی جعفر علیه السّلام و ابی عبد الله علیه السّلام نقل شده است، این مطلب در تفسیر برهان نیز آمده است.

به هر حال: آیه روشن است در اینکه طوائف سه گانه را بر عهده انسان حقی است و ادای آن سبب فلاح انسانهاست، منظور از وَجْهَ اللَّهِ توجه و ثواب و رضایت خداوند است.

۳۹- وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيُزْبُوا فِيْ اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَزْبُوا عِنْدَ اللّٰهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ.

این آیه در مقام تشویق است به اینکه آنچه می‌دهید برای رضای خدا بدهید تفسیر احسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۲۱۰

مراد از «ربا» مالی است که انسان به دیگری می‌دهد تا زیادتر بگیرد و در مال مردم زیاد شود.

آیه را یک دفعه مکی گرفته و گفته‌اند: مراد از «ربا» ربای حلال و از زکاة مطلق احسان است، چون تحریم ربا و وجوب زکاة هر دو در مدینه بوده است.

علی‌هذا مراد از «ربا» پولی است که به صورت قرض یا هدیه بکسی داده می‌شود به طمع آنکه بیشتر از آن بدهد، اگر طرف بیشتر داد برای گیرنده حلال است.

در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: ربا دو جور است یکی حلال و دیگری حرام است، حلال آنست که مردی به برادرش قرض بدهد به طمع آنکه زیاد بدهد بدون آنکه شرطی میانشان باشد، اگر زیاد داد آن بر گیرنده حلال و مباح است ولی ثوابی نزد خدا ندارد و آن قول خداست که فلا- يَزْبُوا عِنْدَ اللّٰهِ اما ربای حرام آنست که شخصی قرض بدهد و شرط زیادت بکند، آن حرام است.

نظیر این روایت در فقیه باب الربا از آن حضرت نقل شده است، در مجمع البیان فرموده:

«و هو ان يعطى الرجل العطية او يهدى الهدية لثياب اكثر منها فليس فيه اجر ولا وزر و هو المروى عن ابى جعفر عليه السلام».

دفعه دیگر آنست که آیه مدنی باشد در آن صورت منظور از ربا، ربای حرام و از زکاة: زکاة واجبى است و الله العالم.

در المیزان فرموده: این آیه و آیه ما قبل به مدنی بودن شبیه‌تر از مکی است.

ذیل آیه روشن می‌کند که زکاة دهندگان به شرط آنکه برای رضای تفسیر احسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۲۱۱

خدا بدهند صاحبان زیادت می‌باشند، مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا- مَثَلُ الَّذِي يَنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَنَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَبِيلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ بقره/ ۲۶۱، مراد از فلا- يَزْبُوا عِنْدَ اللّٰهِ در صورت اول، آنست که در نزد خدا مورد پاداش نمی‌شود، فقط در اموال مردم زیادت پیدا می‌کند.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۲۱۲

[سوره الروم (۳۰): آیات ۴۰ تا ۴۷]

اشاره

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰)
ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱) قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلُ كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِيْنَ (۴۲) فَاَقِمِ وَجْهَكَ لِلدِّيْنِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَعُونَ (۴۳) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۴۴)

لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهٗ لَا- يُحِبُّ الْكٰفِرِيْنَ (۴۵) وَ مِنْ آيٰتِهٖ اَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرٰتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهٖ وَ لِيَجْزِيَ الْفٰلَسِكُ بِاَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوْا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴۶) وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا اِلَى قَوْمِهِمْ فجاؤُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ فَاَنْتَفَمْنَا مِنَ الَّذِيْنَ اٰجْرَمُوْا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ (۴۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۱۳

- ۴۰- خدا اوست که شما را آفریده و سپس روزی داده، سپس می‌میراند و سپس زنده می‌کند. آیا کسی از معبودهای شما چیزی از اینها را می‌کند؟ خدا پاک و برتر است از آنچه شرک قرار می‌دهند.
- ۴۱- فساد در خشکی و دریا پدید آمد به علت آنچه آدمیان کردند، تا خدا بعضی از آنچه که کرده‌اند بر آنها بچشانند تا به طرف حق برگردند.
- ۴۲- بگو: در روی زمین بگردید و بنگرید عاقبت گذشتگان چطور شد، که اکثرشان مشرک بودند.
- ۴۳- توجهت را برای دین استوار، پیوسته کن، پیش از آنکه بیاید روزی که از طرف خدا برگشتی ندارد، آن روز مردم متفرق می‌شوند.
- ۴۴- هر که کافر شود، کفرش بر علیه اوست و هر که عمل شایسته انجام دهد برای خویش آماده می‌کنند.
- ۴۵- تا خدا پاداش بدهد کسانی را که ایمان آورده و اعمال خوب انجام داده‌اند از کرم خویش، او کافران را دوست نمی‌دارد.
- ۴۶- از جمله دلایل توحید خدا آنست که: بادهای بشارت ده را می‌فرستد و تا از رحمت خویش به شما بچشانند و تا کشتیها به فرمان او جاری شوند و تا از فضل او بطلبید و تا شکر گزار باشید.
- ۴۷- پیش از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم، به دلایل روشن آوردند، آن گاه از کسانی که مجرم شدند انتقام گرفتیم، یاری مؤمنان حقی است بر عهده ما

کلمه‌ها

قیم: مستقیم و استوار. طبرسی آن را مستقیم فرموده است.

مرد: مصدر میمی است به معنی برگرداندن.

یصدعون: با دو تشدید. آن در اصل «یتصدعون» است صدع به معنی شکافتن است، مراد از آن در آیه تفرق و از هم جدا شدن

است «تصدع القوم: تفرقوا». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۱۴

یمهدون: مهد: آماده کردن. «مهد الفراش: بسطه و وطاقه» «یمهدون»:

آماده می‌کنند.

شرحها

از این آیات تا آخر سوره، سه بخش از مسائل توحید و تدبیر خداوندی بیان گردیده و در ذیل هر یک به مشرکان و اعمال ناشایست آنها اشاره شده است، اول از آیه چهار تا چهار هفت که با آیه **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ...** شروع می‌شود، دوم از آیه چهار هشت تا پنجاه سه که با آیه **اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ ...**

آغاز می‌گردد، سوم از آیه پنجاه چهار تا آخر سوره که با آیه **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ** شروع می‌شود.

۴۰- **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.**

این آیه در مقام آنست که آفریدن، روزی دادن، میراندن، زنده کردن در دست خداست این تدبیر همه از خداست و چون معبودهای شما اینکارها را نمی‌کنند، پس معبود واقعی نمی‌تواند باشند، خدا منزّه است از آنچه به او شرک می‌آورید.

مشرکان در خالق بودن خدا حرفی نداشتند و **لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ...** لقمان / ۲۵، با قبول این سخن

شئون سه گانه بعدی نیز مستدل می‌شود، چون رزق نیز مخلوق است، اماته و احیاء نیز از شئون مخلوق می‌باشد.

۴۱- ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص:

۲۱۵

آیه گذشته، خدا را از شرک مشرکان تنزیه کرد، به همین مناسبت در این آیه می‌گوید: گرفتاری و بلاها مولود شرک و کفر و گناه هستند به خدا نسبت داده نمی‌شوند، گرچه آورنده آنها خداست ولی نتیجه اعمال شمامست و اولاً و بالذات مورد نظر خدا نیستند. ناگفته نماند: قرآن مجید صریح است در اینکه حوادث روزگار با اعمال بشر، اعم از خوب و بد، رابطه مستقیم دارند، آنچه از حوادث به وجود می‌آید، عکس العمل اعمال بشر است این مطلب در «نکته‌ها» مشروحا خواهد آمد.

«الفساد» در آیه شامل مطلق فساد است اعم از طوفانها، زلزله‌ها، جنگلها بلاها، امراض مسریه، قحطی و هر پیشامد دیگری که مخل نظام زندگی است، «لیذیقهم» نشان می‌دهد که آورنده آن بلاها خداست ولی علت اینکار «ما کسبت ایدیه‌م» است وانگهی خدا می‌خواهد مقداری از آنچه را که سبب شده‌اند به آنها بچشانند تا شاید از کفر و شرک و گناه برگردند.

لفظ «بعضی» نشان می‌دهد که خداوند فقط مقدار کمی از آنها را می‌چشانند و بسیاری از آنها را می‌بخشاید و مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ شوری / ۳۰.

۴۲- قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ.

این آیه یک شاهد عینی است نسبت به مطلب آیه فوق که در زمین مسافرت کنید و با چشم خود به آثار و خرابه‌های گذشتگان نگاه کنید و بدانید: چطور خداوند مقداری را از آنچه کرده بودند به آنها چشانید تا دیگران عبرت بگیرند. النهایه در اینجا عده‌ای به کلی از بین رفته‌اند، و جریان آنها برای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۱۶

آیندگان عبرت شده است.

كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ حاکی است که علت گرفتاری آنها شرکشان بوده است، گویی دیگران نیز به آتش آنها سوخته‌اند.

۴۳- فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ.

تفریع است بر مطلب فوق، یعنی حالا که شرک و کفر و گناه سبب فساد و گرفتاری هستند، پس توجه خویش را به دین استوار و مستقیم پیوسته کن و به آن روی آور، پیش از آمدن قیامت و تمام شدن فرصت.

مجمع البیان و المیزان تصریح دارند که مراد از یَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روز قیامت است، در اینصورت گرفتاری دنیا در نظر گرفته نشده است معنی این جمله آنست که خدا آن روز را بر نمی‌گرداند.

مراد از «یصدعون» چنان که آیه بعدی می‌فهماند، امتیاز و کنار شدن بدکاران از نیکوکاران است و اَمْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ یس / ۵۹.

۴۴- مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نُفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ.

تفسیری است بر آیه فوق که هر که حق را انکار کند به ضرر اوست و هر که عمل خوب انجام دهد بهشت و سعادت را برای خود آماده می‌کنند، در مجمع البیان از منصور بن حازم از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده که فرمود:

«ان العمل الصالح ليسبق صاحبه الى الجنة فيمهد له كما يمهد لاحدكم خادمه فراشه»

۴۵- لِيُجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ.

لام لِيُجْزِيَ ... برای غایت و عاقبت است یعنی کار به آنجا منجر می‌شود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۱۷

که خدا اهل ایمان و عمل را از فضل خود پاداش می‌دهد، لفظ لِيُجْزِيَ ...

نشان می‌دهد که جزاء و پاداش عمل از روی محاسبه و استحقاق است و چون انسان و همه چیز او ملک طلق خداست، و خدا او را

به همه چیز توانا کرده است، از این جهت، خدا هر چه به بنده می‌دهد از روی فضل است، بی آنکه بنده، در واقع استحقاقی داشته باشد، پس پاداش، نسبت به عمل، جزاست و استحقاق، ولی نسبت به مملوک بودن انسان فضل است نه استحقاق. بدین طریق جمع ما بین «لیجزی و من فضله» درست می‌شود. جمله إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ در جای «و لیجزی الذین اساء و بما عملوا» واقع شده است، در واقع علت در جای معلول قرار گرفته است.

۴۶- وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّیَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِيَجْزِيَ الْفُلُكَ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. آیات پنجگانه فوق نتیجه گیری بود از آیه اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ... در این آیه مطلب به همان آیه بر می‌گردد و نمونه‌های دیگری از دلایل توحید ارائه می‌شود، مراد از «مبشرات» بادهایی است که پیش از آمدن باران می‌آیند و مژده آمدن باران را می‌دهند نظیر وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ اعراف / ۵۷.

مراد از رحمت در وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ ظاهراً باران است چنان که در آیه اعراف نیز باران می‌باشد، المیزان آن را آثار باد دانسته است مانند تلقیح اشجار، دفع عفونتها» تصفیه جو و مانند آنها، به هر حال، آن عطف است بر محل جمله اولی و تقدیر آن چنین است: «ان یرسل الریاح لتبشركم بها و لیذیقکم من رحمته». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۱۸ اثر سوم باده‌ها، آنکه کشتی‌ها به وسیله آنها جاری می‌شوند، این جمله راجع به کشتی‌هایی است که باده‌ها حرکت آنها را سریع می‌کردند، ابتغاء رزق نیز در اثر تجارت دریا، نتیجه جریان کشتیها و باده‌ها بوده است، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ نتیجه نهایی و معنوی است که بالاخره به آخرت و نعمتهای آن می‌رسد.

ناگفته نماند: وجود باده‌ها در زندگی یک واقعیتهایی است که بدون آنها زندگی میسر نمی‌شد، علی‌هذا، باده‌ها بی شک از آیات توحید خدا هستند.

۴۷- لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ. این آیه توجیه و شاهد عینی است نسبت به مطالب گذشته، یعنی اینکه تو برای مردم بیان می‌داری تازگی ندارد، رسولان پیشین نیز این مطالب حقه را آورده‌اند، در نتیجه بدکاران مورد عقوبت قرار گرفته‌اند و بنا بر حقی که در رابطه با مؤمنان بر خود لازم کرده‌ایم مؤمنان را نجات داده و یاری نمودیم.

ناگفته نماند: تقدیر آیه چنین است «ارسلنا رسلا الی قومهم ... فامن بعضهم و اجرهم فانقمنا من الذین اجرموا ...». جمله كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

نشان می‌دهد که خداوند به پاس مؤمنان بر خود لازم گرفته که آنها را در دنیا و آخرت یاری کند، چنان که فرموده: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ غافر / ۵۱، ایضا از آیه ظاهر می‌شود که انتقام از مجرمین از مصادیق یاری مؤمنین است.

در مجمع البیان از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقل شده: «هیچ مسلمانی از آبروی برادرش دفاع نمی‌کند مگر اینکه حق است بر خدا که آتش جهنم را در روز قیامت از او برگرداند سپس این جمله را خواند: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۱۹

نکته‌ها

رابطه اعمال و حوادث جهان:

در رابطه با آیه ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ باید بدانیم: آیات قرآن مجید صراحت دارند در اینکه ما بین

اعمال انسانها و حوادث جهان رابطه مستقیم وجود دارد، اعمال خوب و بد، سبب بروز حوادث خوب و بد می‌شوند، از جمله آیه فوق که ظهور فساد در خشکی و دریا را مربوط به عمل انسانها می‌داند، «الفساد» شامل مطلق فساد است که نظام زندگی و یا قسمتی از آن را مختل می‌سازد، نظیر زلزله‌ها، طوفانها، جنگها، امراض مسری و مانند آنها، خواه آنهايي باشد که از اختیار بشر خارجند و بلاي آسمانی نامیده می‌شوند یا آنهايي که در دست بشر اتفاق می‌افتد مانند جنگ و امثال آن.

ايضا آیات: **أَنْ عِبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقَوْهُ وَأَطِيعُوا يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ...** نوح/۳ و ۴ کاملاً روشن هستند که عبادت و تقوی باعث می‌شود که انسان به اجل طبیعی خود برسد و گرنه پیش از آمدن اجل طبیعی از بین خواهد رفت، اقوامی که در اثر، اعمال بد و شرک و کفر یک جا گرفتار شده و از بین رفتند همه بدون رسیدن به اجل طبیعی مرده‌اند.

استغفروا رَبِّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً نوح/۱۰-۱۲ در این آیات نیز می‌خوانیم که استغفار سبب آمدن بارانهای مفید، کثرت اموال و اولاد و سبب باغها و نهرهای پر ثمر می‌گردد. ايضا آیه: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** اعراف/۹۶ آیه به طور تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۲۲۰

واضح دلالت می‌کند که تکذیب آیات موجب آمدن بلاها، و ایمان و تقوی علت سبب برکات آسمانی و زمینی می‌شود همچنین است آیاتی که در نزول عذاب بر کفار و مشرکان با لفظ **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ** و **لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** تعبیر آورده‌اند، پس در نظام جهان این حقیقت وجود دارد که «جهان در مقابل اعمال انسان عکس‌العمل نشان می‌دهد».

شاید بتوان گفت: خداوند در وجود جهان یک نوع شعور آفریده است هر کس یا هر قومی که مطابق عدل و انصاف عمل می‌کند، جهان مانند یک انسان عاقل به او عکس‌العمل خوب نشان می‌دهد و هر کس بر خلاف نظام عدالت جهان، عمل می‌کند به او عکس‌العمل بد نشان می‌دهد.

البته این عکس‌العملهای بد، نسبت به اشخاص ظالم و بد کار است اما آنان که برای رضای خدا مصائب را به جان می‌خرند و راه شهادت و شهادت را می‌پیمایند مانند امام حسین صلوات الله علیه، آنها حساب دیگری دارند که ذیل آیه **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا ...** حدید/۲۲ خواهد آمد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۲۲۱

[سوره الروم (۳۰): آیات ۴۸ تا ۵۳]

اشاره

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُبْرِئُ سَيِّحَاباً فَيَبْسُطُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كَيْفَ نَفَا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبِشِرُونَ (۴۸) وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُتَلَبِينَ (۴۹) فَمَا نُنْظِرُ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰) وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرّاً لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱) فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۵۲) وَمَا أَنْتَ بِبِهَادِ الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳)

۴۸- خدا اوست که بادها را می‌فرستد، بادها ابر را حرکت می‌دهند، خدا ابر را هر طور که خواهد در آسمان می‌گسترده و آن را قطعه قطعه می‌گرداند، پس می‌بینی که باران از خلال آن خارج می‌شود، چون آن را به هر که از بندگانش بخواهد، رسانید آن گاه خوشنود می‌شوند.

۴۹- حقا که پیش از آمدن باران بر آنها، از رسیدن آن مأیوس بودند.

۵۰- بنگر بآثار رحمت خدا، چگونگی زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند آن خدا زنده کننده مردگان است و بر هر چیز توانا می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۲۲

۵۱- و اگر باد سردی بفرستیم، مزرعه را خزان شده ببیند، بعد از شادی کافر می‌شوند.

۵۲- تو نمی‌توانی مردگان را شنوا کنی و نمی‌توانی دعوت خود را به گوش کرها برسانی آن گاه که پشت کنان برگردند.

۵۳- تو هدایت کننده کوران از گمراهیشان نیستی فقط کسانی را شنوا می‌کند که به دلایل ما ایمان می‌آورند و آنها مسلم می‌باشند.

کلمه‌ها

تثیر: ثور: پراکنده شدن. اثاره: پراکندن و به حرکت در آوردن «تثیر»: حرکت می‌دهد.

کسفا: قطعه‌ها و تکه‌ها. کسف (بر وزن جسر و عنب) جمع کسفه به معنی تکه است.

ودق: (بر وزن عقل) به معنی باران است.

خلال: خلل (بر وزن فرس) فاصله و گشادگی میان دو چیز، جمع آن خلال است.

یستبشرون: استبشار: طلب شادی و یافتن یا دانستن چیزی که شاد می‌کند «یستبشرون»: شاد می‌شوند.

مبلسین: ابلاس: یاس و تحیر «مبلسین»: نومیدان.

مصفرا: زرد شده. صفره. زردی.

ظلوا: فعل «ظل» در آیه به معنی «صار» است.

صم: ناشنواها. مفرد آن اصم به معنی کر و ناشنوا است، طبرسی آن را کر مادر زاد فرموده است.

عمی: جمع اعمی به معنی کور است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۲۳

شرحها

آیات شریفه بخش دوم از آیات توحید است که پس از نقل آنها مانند آیات گذشته، عمل مشرکان محکوم شده است در این آیات مسئله بارانها و روئیدن نباتات مطرح است که یکی از نظامات عجیب جهان است و اگر این واقعیت تحقق نمی‌یافت، حیات به وجود نمی‌آمد و یا ادامه پیدا نمی‌کرد تابیدن آفتاب بر سطح دریاها، تبخیر آبها، تشکیل ابرها، تولید نسیم و بادها و حرکت ابرها به خشکیها، تشکیل بارانها و آن گاه زنده شدن زمین مرده و روئیدن نباتات که پشتوانه زندگی انسانها و حیوانات است، از دلایل بارز وجود خداوند سبحان و نفوذ اراده و مشیت او در نظام جهان و خلقت آنست.

۴۸- اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَنِيْرُ سَحَابًا فَيَبْشُرُطَهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ.

آیه شریفه و مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ ... در رابطه با بادها بود ولی این آیه در رابطه با بارانهاست.

ناگفته نماند ابرها عبارت هستند از هوای مرطوب جو اقیانوسها و دریاها که در اثر تولید بادها از سطح اقیانوسها حرکت کرده و به طرف خشکیها می‌آیند. فَتَنِيْرُ سَحَابًا در بیان این حقیقت است که بادها ابرها را حرکت می‌دهند. آن وقت هر طور که خدا بخواهد در هوا گسترده می‌شوند و آن گاه قطعه‌ها می‌گردند. و چون هوا از ابر و بخار اشباع شد بخارها مبدل به قطرات باران شده از میان ابرها خارج می‌شوند، آن گاه در تعقیب این حقیقت فرموده:

فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ.

آری آن گاه که خدا باران را به بندگانش رسانید شاد می‌شوند که در پی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۲۴ آن رزق خدا از زمین خواهد روئید.

۴۹- وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ.

یعنی حقا که پیش از نزول باران از رحمت و لطف خدا مأیوس بودند «ان» مخفف از ثقیله است، گویند: «من قبله» تأکید است برای «من قبل» زمخشری در کشاف گوید: معنی تأکید آنست که آمدن باران بتأخیر افتاده و یأسشان محکم و مفصل شده بود. یعنی خدا باران را در آن حال یأس شدید فرستاد نظیر: هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا سُورَى / ۲۸.

۵۰- فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

تفریع است بر نزول باران، مراد از رحمت همان باران است آثار و نتایج آن، روئیدن نباتات و درختان و میوه‌هاست جمله کَيْفَ يُخِي الْأَرْضَ ...

عبارت اخرای آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ و بیان آنست آن گاه زنده شدن مردگان را در روز قیامت به زنده شدن زمین تشبیه کرده که إِنَّ ذَلِكَ لَمُحِي الْمَوْتَى این مطلب در آخر سوره «حجر» مفصلاً گذشت. وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تعلیل زنده کردن مردگان است که عموم قدرت خدا لازم گرفته که بتواند مردگان را زنده کند و گرنه، قدرت محدود می‌شود.

۵۱- وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ.

تکمیل مطلب سابق است مراد از «ریحا» باد سرد و باد خزان است ضمیر «رأوه» به نبات راجع است که از مقام استفاده می‌شود، ضمیر «بعده» ظاهراً راجع به استبشار است، این آیه گویا مربوط به ضعف و کم صبری انسان است که چون خزان و رفتن نعمت را دید به خدا و آیات او کافر می‌شود دیگر به نظر نمی‌آورد که خدا حکیم است و صلاح در آمدن خزان بوده است. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۸، ص: ۲۲۵

۵۲- فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الضَّمَمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ.

به نظر می‌آید: این آیه نتیجه‌گیری است از عموم آیات گذشته، یعنی از اینکه با این همه آیات بینات ایمان نمی‌آورند ناراحت و محزون مباش و وقت خود را تلف مکن، چون آنها مردگان و ناشنوایان و کورانند.

قلوبشان مرده است لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا گوششان کر است وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا لفظ «مدبرین» ظاهراً تأکید «ولوا» است چون معنای پشت کردن در «ولوا» نیز هست، وَلَّوْا مُدْبِرِينَ یعنی پشت کنان برگشتند.

۵۳- وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.

یعنی آنها کور هستند و تو قدرت هدایت آنها را نداری، منظور از يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا کسانی می‌باشند که روح تسلیم دارند و چون حق را دانستند قبول می‌کنند و چون دلائل را دیدند خاضع می‌شوند، پس تسلیم شوندگان فقط آنها هستند. این دو آیه فوق همان آیات هشتاد و هشتاد یک سوره نمل است که گذشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۲۶

[سوره الروم (۳۰): آیات ۵۴ تا ۶۰]

اشاره

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴) وَ

يَوْمَ تَقُومُ السَّاعِيَةُ يُقَسِّمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ وَلَكِنَّا كُنَّا لَا نَعْلَمُونَ (۵۶) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مُعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸) كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)

۵۴- خدا همان است که شما را ضعیف آفریده سپس بعد از ضعف نیرومندی و جوانی قرار داده آن گاه بعد از نیرومندی ناتوانی و پیری قرار داده، آنچه می‌خواهد می‌آفریند.

۵۵- یاد آر روزی که قیامت واقع می‌شود گناهکاران قسم می‌خورند که جز زمان اندکی توقف نکرده‌اند این چنین از حق منحرف می‌شدند.

۵۶- آنان که علم و ایمان دارند گویند: حقا که در قضاء خدا تا روز بعث توقف کرده‌اید این روز بعث است و لیکن شما نمی‌دانستید.

۵۷- در آن روز ستمکاران را معذرتشان سودی ندهد و از آنها راضی کردن خدا خواسته نمی‌شود. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۲۲۷

۵۸- در این قرآن برای مردم از هر مثل آوردیم و اگر به آنها آیه‌ای بیاوری ظالمان گویند: شما فقط اهل باطلید.

۵۹- خدا این چنین بر قلوب کسانی که جاهل هستند مهر می‌زند.

۶۰- خویشتن دار باش، وعده خدا حق است کسانی که ایمان نمی‌آورند تو را سبک نکنند.

کلمه‌ها

شبیة: شب و مشیب: سفید شدن موی. «شاب الرجل شیبا: ابيض شعره» شبیه به معنی پیری است.
 یؤفکون: افک: برگرداندن چیزی از حقیقتش «یؤفکون». برگردانده می‌شوند از حقیقت (خلافگویی می‌کنند).
 يستعبتون: عتبی (بضم اول): رضایت. استعتاب: طلب رضایت «لا- يستعبتون» یعنی از آنها استرضاء خواسته نمی‌شود که از خدا بخواهند تا از آنها راضی باشد در اقرب الموارد گوید: «العتبی: الرضا».
 مبطلون: اهل باطل و باطل گویان.

یوقنون: یقن (بر وزن عقل و شرف) ثابت و ثابت شدن. مصدر و اسم مصدر هر دو آمده است و نیز لازم و متعدی هر دو به کار رفته است «یقن الامر: ثبت و وضع»، «یقن الامر یعنی به آن علم پیدا کرد ایقان نیز به معنی یقین آوردن است «توقنون»: یقین می‌آورند یا تحقیق می‌کنند تا یقین پیدا کنند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۲۲۸

شرحها

این آیات بخش سوم از آیات توحید است که در ضمن به قیامت نیز اشاره شده و آنان که ایمان نمی‌آورند محکوم شده‌اند، در اینجا مطلب از خود انسان شروع می‌شود که از ضعف به قوه و از قوه به ضعف و پیری می‌رسد اگر تدبیر در دست خود انسان بود چنین نمی‌کرد، و حاضر نبود از قوه به ضعف برسد، سپس مطالبی در تعقیب آن ذکر شده است.

۵۴- اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ «۱».

مراد از ضعف اول طفولیت و از قوه، جوان و نیرومندی است، منظور از «ضعفا» پیری است، «شیبه» بیان آن می‌باشد «من» در «من ضعف» نشویه است و معنی ابتداء و شروع می‌دهد.

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ یعنی خدا هر آنچه بخواهد می‌آفریند، از جمله آنها خلقت قدرت بعد از ضعف و ضعف بعد از قدرت است: دلالت این آیه به توحید ظاهرا از آن جهت است که اگر اختیار در دست انسان بود چنین نمی‌کرد و حاضر نبود که بعد از نیرومندی به ضعف و مرگ برسد، این نشان می‌دهد که تدبیر در دست خداست نه انسان ... این آیه نظیر و اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لَكِنَّ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ نحل / ۷۰، است که نشان می‌دهد تدبیر در دست خداست نه در دست بندگان.

(۱) عاصم و حمزه از قارئان مشهور، ضعف را با ضم اول و دیگران با فتح آن خوانده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۲۹

در وصف علیم و قدیر نشان می‌دهد که آن همه تحولات از علم و قدرت خدا سرچشمه می‌گیرد.

۵۵- وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ.

این آیه با آنکه مقدمه آیه بعدی است نشان می‌دهد که انحراف از حق تا روز قیامت ملازم آنها خواهد بود و در عین حال معلوم می‌شود که ندانستن مدت توقف در برزخ، نتیجه انحراف در دنیا بوده است، آنها در این ندانستن از آن جهت مقصر هستند که سبب آن را در دنیا فراهم کرده‌اند: و گرنه نباید در ندانستن مقصر باشند يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ حاکمی است که آنها فاصله ما بین مرگ و قیامت را درک نکرده و آن را فقط جزئی از زمان دانسته‌اند «مجرمون» شامل گناهکاران و کفار هر دو است و اللَّهُ العالم.

۵۶- وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ با در نظر گرفتن آیه سابق به نظر می‌آید: مرا از «العلم» علم به مدت توقف در عالم برزخ است و منظور از «الایمان» اعتقاد مطلق به خدا و معاد و غیره می‌باشد علی هذا مؤمنان که به وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ علم دارند به گناهکاران خواهند گفت: اشتباه می‌کنید شما در کتاب و نوشته خدا تا روز قیامت در برزخ توقف کرده‌اید و لیکن نمی‌دانستید.

بنا بر این: آیه شریفه نشان می‌دهد که عده‌ای از مردم در عالم برزخ در بی خبری خواهند بود، من درباره این آیه و جریان برزخ در سوره بقره ذیل آیه وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ / ۱۵۴ به تفصیل سخن گفته‌ام به آنجا رجوع شود.

طبرسی رحمه الله فرموده: آنکه با این آیه به نفی عذاب قبر استدلال کرده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳۰

حرفش درست نیست، زیرا که گفتیم: ممکن است آن، بعد از چشیدن عذاب قبر باشد یعنی آنها مدتی عذاب قبر دیده سپس به بی خبری افتاده‌اند ولی بنا بر آنچه گفتیم و بنا به روایاتی که از حضرت صادق علیه السلام در سوره بقره نقل کرده‌ایم این عده از گناهکاران عذاب قبر نخواهند دید.

این است آنچه در این آیه به نظر ما آمد و اللَّهُ اعلم، ولی المیزان آیه را طوری تفسیر کرده که از گفته ما بدور است، به آنجا رجوع شود.

۵۷- فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ چون وقت توبه و عمل گذشته است لذا اعتذار کردن سودی نمی‌دهد و از آنها راضی کردن خدا خواسته نمی‌شود و به آنها نمی‌گویند: خدای خود را راضی کنید.

۵۸- وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ.

تکمیل مطلب سابق است که حجت از طرف خدا تمام است ولی مشرکان در اثر انحراف از حق و رسوخ آن در قلوبشان به

گفته‌های خدا خاضع نمی‌شوند حتی پیامبران را در وقت آوردن آیه خدا، اهل باطل می‌خوانند. آن گاه در توجیه این مطلب فرموده است.

۵۹- كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

مراد از لا- يَعْلَمُونَ جاهل ماندن و اصرار در جهل است، این مهر زدن ابتدایی نیست تا مورد اشکال باشد بلکه عاقبت نتیجه عمل آنهاست.

۶۰- فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسُدَّ تَخَفَنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ تسلیت و امر به استقامت است نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و

آله که در مقابلِ اِنَّ اَنْتُمْ اِلَّا مُبْطِلُونَ گفتن و سائر انکارها و مزاحمت آنان، صبر کند بالاخره تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳۱

او پیروز خواهد بود، وعده كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

حق است، منظور از لَا يُوقِنُونَ ظاهراً عدم یقین بوعده خداست لَا يَسُدَّ تَخَفَنَكَ یعنی تو را سبک و بی صبر و دستپاچه نکند در لغت آمده: «استخفه: ازاله عن الحق و الصواب».

سوره مبارکه با وعده پیروزی روم بر فارس شروع شده و با وعده عصر پیروزی رسول الله صلی الله علیه و آله بر مشرکان به پایان رسیده است.

در شب بیست هفتم ربیع الاول هزار و چهار صد و چهار مطابق ۱۱ / ۱۰ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره روم به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳۲

سوره لقمان

اشاره

در مکه نازل شده و سی چهار آیه است

نظری به کلیات سوره مبارکه

۱- سوره لقمان پنجاه هفتمین سوره است که بعد از سوره صفات در مکه نازل گردید، این سوره بعد از سال سوم بعثت نازل شده، و در آن وقت دعوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله علنی شده بود و مشرکان در صدد مقابله با قرآن و دعوت اسلام بوده‌اند در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره سی و یکم است.

۲- عدد آیات آن به نظر قارئان حجاز سی و سه و به نظر دیگران از جمله قرائت کوفی، سی و چهار است، قرائت کوفی از طریق عاصم بن ابی النجود به امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد، لذا همان را اختیار کرده‌ایم.

در تفسیر خازن می‌خوانیم: این سوره دارای پانصد و هشتاد چهار کلمه و هزار و صد و ده حرف است و الله اعلم.

۳- علّت نامگذاری به «لقمان» وقوع ماجرای حضرت لقمان در آنست ظاهراً در عصر رسالت به همین نام بوده است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن مکی است، از ابن عباس نقل شده که آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ مدنی است، ولی دلیل بر این قول یافته نشد، اجتهاد بدون دلیل است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳۳

۵- به احتمال نزدیک به یقین همه سوره به یک بار نازل شده است دلیلی بر نزول تدریجی آن نیست.

۶- دقت در آیات آن نشان می‌دهد که بعضی از مشرکان خواسته: افسانه‌هایی در مقابل قرآن برای مردم بخواند و بگوید: این

سخنان با نقلهای قرآن و حکایتهای آن چه فرق دارد؟ محکوم کردن آن ادعای پوچ سبب نزول سوره گردیده.

در مجمع البیان از کلبی نقل شده: آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ دَرَبَارَه نَضْر بن حَرِث بن علقمه ... نازل شد، او اهل تجارت بود، به ایران سفر می کرد و اخبار عجم را می آموخت و به قریش نقل می کرد و می گفت محمد شما را حدیث عاد و ثمود می گوید من نیز حدیث رستم و اسفندیار و حکایات کسری ها را نقل می کنم مشرکان به سخنان او گوش کرده و از شنیدن قرآن امتناع می کردند.

ولی به نظر می آید که این جریان سبب نزول همه سوره است نه فقط آیه وَ مِنَ النَّاسِ ... علی هذا این سوره با نقل حکایت لقمان نشان می دهد که قرآن مجید با بیان این حکایات به انسان جهت می دهد و او را تربیت می کند و در مسیر توحید و سعادت میاندازد ولی داستان رستم و اسفندیار لهو الحدیث است، سازندگی ندارد.

یعنی: قرآن کتابی است که خواندن آن، نظامات جهان را به انسان می فهماند و او را مصداق یَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ می کند و موحد و مفید می گرداند ولی داستان رستم و اسفندیار انسان را کور می کند، «این التراب و رب الارباب»- لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ یوسف / ۱۱۱. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳۴

۷- در این سوره مبارکه مقداری از دلایل توحید، وسعت موجودات و مخلوقات خدا، شاهی از مرئی صحیح، تذکراتی درباره معاد، محفوظ بودن اعمال انسان و مانند آنها، بیان گردیده است جامع مطلب سوره آنست که قرآن مانند «لهو الحدیثها» نیست بلکه کتاب هدایت و راهنمایی است، داستانهای او مبین نظام خلقت است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳۵

سوره لقمان مکیه و آیاتها ۳۴ نزلت بعد سوره الصافات

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بَعِيرَ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۶) وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَمْ يَشْعَمْهَا كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَآبِ أَلِيمٍ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَعِيرَ عَمِيدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳۶

بنام خدا رحمان رحیم

۱- الف، لام، میم.

۲- این است آیات کتاب حکیم و مصلحتدار.

۳- هدایت و رحمت است نیکوکاران را.

- ۴- کسانی که نماز را بر پا می‌دارند و زکاة را می‌دهند و به آخرت ایمان می‌آورند.
- ۵- آنها از خدایشان بر هدایتند و آنها را راستگاران.
- ۶- بعضی از مردم هست که سخت باطل را می‌خورد تا مردم را از راه خدا گمراه کند و آن را به سخره گیرد، آنها را راست عذابی خوار کننده.
- ۷- و چون آیات ما بر او خوانده شود متکبرانه اعراض می‌کند، گویی آنها را نشنیده است و گویی دو گوشش کراست او را به عذابی دردناک بشارت ده.
- ۸- آنان که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند. جنات پر نعمت برای آنهاست.
- ۹- همیشه‌اند در آن جنات وعده خدا حق است و فقط اوست توانا و مصلحتکار.
- ۱۰- آسمانها را بدون ستونهای مرئی آفرید، در زمین کوه‌های ثابت قرار داد مبادا که شما را حرکت دهد و در آن از هر جنبه بگسترانید و از آسمان آبی نازل کردیم و در آن از هر صفت خوشایند برویاندیم.
- ۱۱- این است مخلوق خدا، نشان دهید آنها که جز خدایند، چه چیز آفریده‌اند بلکه ظالمان در گمراهی آشکار هستند.

کلمه‌ها

- لهو: بیهوده، راغب گوید: لهو آنست که انسان را از چیزی که مفید است مشغول کند لَهْوُ الْحَدِيثِ حکایت بیهوده. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳۷
- هزوا: هزو و هزه (بر وزن قفل): مسخره کردن (بر وزن عنق): مسخره شده.
- وقر: (بر وزن عقل): ثقل سامعه (ثقل معنوی).
- نعیم: نعمت وسیع و فراوان. راغب گوید: «النعیم: النعمه الكثيره» دیگران مطلق نعمت گفته‌اند.
- عمد: ستونها. مفرد آن عماد است.
- رواسی: رسو: ثبوت و رسوخ. «رسا الشیء یرسو: ثبت» راسیه: ثابت.
- جمع آن رواسی است.
- تمید: مید: اضطراب و تکان خوردن چیز بزرگ چنان که راغب گوید طبرسی مطلق اضطراب فرموده است أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ: اینکه تکان بدهد شما را.
- بث: پراکند و منتشر کرد راغب گوید: اصل بث به معنی جدا کردن و بلند کردن است.
- زوج: جفت و صنف. منظور از آن در آیه صنف است.

شرحها

در این آیات ابتدا، قرآن مجید با لفظ «حکیم» توصیف شده یعنی یک پارچه مصلحت است آن گاه در وصف هدی و رحمه بر آن اضافه شده و می‌فهماند که قرآن لهو الحدیث نیست، بلکه دریایی از حکمت و هدایت و رحمت و درمان دردهاست، سپس می‌گوید:

بعضی از اشخاص می‌کوشد با لهو الحدیث و حکایت‌های بیهوده مردم را فریب دهد و آنها را در مقابل قرآن حکیم علم کند، خود

نیز راه لجاجت می‌رود، چنین تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳۸

کسی در عذاب خداست.

ولی اهل ایمان و روی آورندگان به قرآن در بهشت پر نعمت خواهند بود آن گاه با یک نمونه از آیات توحید و قدرت خدا، اثبات می‌کند که خدا می‌تواند آنان را به جهنم و اینان را به بهشت ببرد.

۱- الم.

این کلمه در قرآنها یک آیه مستقل شمرده شده است درباره آن در اول سوره اعراف سخن گفته‌ایم.

ناگفته نماند: سوره‌های بقره، آل عمران، عنکبوت، روم لقمان و سجده همه با «الم» شروع شده‌اند علی‌هذا مراد از این کلمه هر چه باشد در همه یکی است.

چنان که سوره‌های: ابراهیم، حجر، یونس، هود و یوسف همه با «الر» (ا-ل-ر) آغاز گردیده‌اند و فقط سوره رعد است که با «الم» (ا-ل-م-ر) شروع گشته است.

۲- تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ آمدن «تلك» برای افاده تعظیم است و گرنه در جای «هذه» می‌باشد و آن اشاره است به آیات این سوره به طور عهد ذهنی، چون در موقع گفتن «تلك» هنوز آیات سوره بیان نشده بود، مراد از «الكتاب» همه قرآن است، آنچه تا آن موقع نازل شده بود و آنچه در علم خدا بود که بعداً نازل شود علی‌هذا تقدیر آن «تلك من آیات الكتاب» است مگر آنکه بگوئیم به یک سوره قرآن نیز کتاب اطلاق می‌شود همانطور که به همه آن گفته می‌شود.

لفظ حکیم که وصف قرآن واقع شده است در رابطه با لهو الحدیث است که قرآن پر از حکمت و مصلحت است و لهو الحدیث نیست. تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۳۹

۳- هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ تکمیل حکیم بودن قرآن است، هدی و رحمة هر دو حال هستند از «الكتاب» یعنی قرآن هدایتگر است و رحمت است، لهو و بیهوده نیست، ولی برای آنان که به قرآن تسلیم می‌شوند و نیکوکار هستند نه برای ظالمان و مشرکان بلکه وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۱) آمدن محسنین در رابطه با مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ است که اهل نیکوکاری نیست بلکه اهل ضلالت است.

۴- الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ.

وصف مؤمنین است مراد از اقامه صلوه، ادامه و بر پا داشتن آنست مانند.

امروز ایران که نماز در آن برپاست و ایران مملکت نماز است يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ سبیل و نمونه انفاق در راه خداست.

ایمان به آخرت مستلزم توحید و نبوت نیز هست «هم» دوم تاکید «هم» اول است.

۵- أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ مآل کار و نتیجه اعمال آنهاست، «هم» مفید حصر است یعنی فقط آنها اهل فلاح هستند.

۶- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ منظور از مَنْ يَشْتَرِي نضر بن حرث است از حضرت باقر صلوات الله عليه نضر بن حارث بن علقمه نقل شده است «ليضل» نشان می‌دهد که نظر او از خریدن حکایت بیهوده، باز داشتن مردم از راه خدا و قرآن بوده است.

(۱) «رحمة» را بعضی با رفع خوانده که خبر بعد از خبر و یا خبر مبتدای محذوف است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۴۰

بَغَيْرِ عِلْمٍ مربوط است به «ليضل» یعنی نمی‌دانست این چه بلائی است که به سر خویش می‌آورد و نیز می‌خواست بدان وسیله راه

خدا و دین خدا را مسخره کند، لفظ سبیل مؤنث نیز به کار می‌رود نظیر قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي ... یوسف / ۱۰۸، لذاست که ضمیر «یتخذها» مؤنث آمده است در زمینه لَهْوُ الْحَدِيثِ روایاتی هست که در نکته‌ها خواهد آمد، جمع آمدن «لهم» برای در نظر گرفتن عموم است. ۷- وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَوَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَنَّ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

این آیه در وصف مَنْ يَشْتَرِي لَهْوُ الْحَدِيثِ است، یعنی او لهو الحدیث را می‌خرد، اما چون آیات ما بر او خوانده شود خود بینانه اعراض می‌کند و چنان بی اعتنا می‌شود گویی که نشنیده است و یا گویی ناشناست و قدرت شنیدن ندارد. كَأَنَّ لَمْ يَسْمَعْهَا در بیان آنست که شنیده اما در اثر بی اعتنایی مانند نشنیده است اما كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ در صدد بیان آنست که گویی قدرت شنیدن ندارد نتیجه آنکه: عذاب الیم در کمین اوست.

۸- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ النَّعِيمِ.

نقطه مقابل مَنْ يَشْتَرِي لَهْوُ الْحَدِيثِ است از لحاظ ایمان و عمل و عاقبت کار «الصالحات» شامل تمام اعمال شایسته است خواه آنها باشد که اسلام معین فرموده یا آنهایی که انسان می‌داند ولی در شرع بیان نشده است.

۹- خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

تکمیل عاقبت کار آنهاست وَعَدَّ اللَّهُ مَفْعُولٌ مطلق فعل محذوف و «حقا» وصف آنست یعنی: «وعد الله وعدا حقا». لفظ عزیز حاکی است که خدا به عذاب آنها و بهشت اینها قدرت دارد، حکیم است، یعنی این کارها را به مصلحت انجام تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۴۱

می‌دهد، اقتضای مصلحت چنین است.

۱۰- خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ.

این آیه یکی از آیات توحید و نظام هستی را بیان می‌کند. که خلقت آسمانها و زمین و تدبیر آنها در دست خداست، آمدن این آیه شاید در این رابطه باشد: خدایی که خلقت و تدبیر در دست اوست می‌تواند آنها را به جهنم و اینها را به بهشت ببرد و یا آنکه تدبیر و خلقت جهان، چنان اقتضایی را دارد و یا آنکه آخرت نظیر همین خلقت دنیاست در آن شک نکنید.

«ترونها» اگر جمله مستقل و مستأنفه باشد معنی چنین می‌شود: آسمانها را بدون ستون آفرید، می‌بینید که بدون ستونند، و اگر وصف بَغَيْرِ عَمَدٍ بوده باشد معنی آن می‌شود که آسمانها را بدون ستون‌های مرئی آفرید، یعنی آنجا ستونهایی هست ولی دیده نمی‌شود (سوره رعد / ۲) «۱».

درباره أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ رجوع شود به سوره نحل / ۱۵ و انبیاء / ۳۱، پس از آفریدن آسمان و زمین، و قرار دادن کوه‌های ثابت، حیات را در روی زمین به وجود آورد و از هر حیوان و جاندار جنبنده در زمین بگسترانید.

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ.

نظام دیگری از نظام هستی و تأمین موجودات زنده است، تمام روئیدنیها از آب باران و برف است و اگر تشکیل ابر و باران و تبخیر آب دریاها نبود هیچ چیز از زمین نمی‌روئید، مراد از كُلِّ زَوْجٍ ظاهرا هر صنف از نباتات است، کریم به معنی مطلوب و طبع پسند می‌باشد.

(۱) در سوره رعد از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده: »

فثم عمد و لكن لا ترونها

«. تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۴۲

۱۱- هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

نتیجه گیری است از آیه سابق، هذا اشاره است به خلقت آسمان و زمین و ...
که گفته شد خلق به معنی مخلوق است.

آن گاه میفرماید: نشان بدهید خدایان شما چه چیز آفریده‌اند؟ یعنی اگر آفریننده و مدبر بودند، حق داشتید که عبادتشان کنید. اینکه تدبیر عنوان نشده و فقط هذا خَلَقُ اللّهِ گفته شده ظاهراً برای آنست که خلقت از تدبیر قابل انفکاک نیست. تقدیر بَلِ الظَّالِمُونَ چنین است «لَمْ يَخْلُقْ آلَهُمْ شَيْئاً بَلِ الظَّالِمُونَ يَعْبدونَهُمْ لِأَنَّهُمْ فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ».

نکته‌ها:

لهو الحديث:

شأن نزول آیه لهو الحديث همانست که گفته شد ولی می‌دانیم که مورد مخصص نیست، لذا بنا بر روایات، آیه شریفه بر حرام بودن «غنا» و مطربی نیز شامل است و هر استهزاء به حق نیز در آن داخل می‌باشد.

۱- در کافی از محمد بن مسلم نقل شده گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم فرمود غنا از چیزهایی است که خدا بر آن وعده آتش داده است

«الغناء مما أوعده الله عليه النار، و تلا هذه الآية و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله و يتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين».

۲- باز در کافی نقل شده که ابو بصیر گوید از حضرت باقر صلوات الله عليه از کسب زنان آواز خوان پرسیدم فرمود زن خواننده‌ای که مردان به مجلس او تفسیر احسن الحديث، ج ۸، ص: ۲۴۳

داخل می‌شوند کارش حرام است اما زنی که به عروسها دعوت می‌شود مانعی ندارد آنست فرموده خدا و من الناس ...
«قال سئلت ابا جعفر عليه السلام عن كسب المغنّيات فقال: التي يدخل عليها الرجال حرام و التي تدعى الى الاعراس ليس به بأس و هو قول الله عز و جل و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله».

۳- در مجمع البيان فرموده اكثر مفسران لهو الحديث را غنا گفته‌اند و از ابی جعفر و ابی عبد الله و ابی الحسن الرضا عليه السلام نقل شده که

قالوا منه الغناء.

۴- و نیز فرموده:

«روى عن ابى عبد الله عليه السلام قال هو الطعن فى الحق و الاستهزاء به ...»

على هذا هر چه که از راه خدا و طاعت او مشغول می‌کند از باطیل بوده و مزامیر و ملاحی و ... در آن داخل هستند.

تفسیر احسن الحديث، ج ۸، ص: ۲۴۴

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۲ تا ۱۹]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَ إِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا

مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي ارْتَبْتُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶)
 صَخْرَةً أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)
 يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۴۵

۱۲- به لقمان بینش دادیم که خدا را شکر کند، هر کس شکر کند به نفع خویش می‌کند و هر که کفران نماید خدا بی‌نیاز و پسندیده است.

۱۳- و چون لقمان به پسرش در حال موعظه گفت: ای پسر عزیزم به خدا شرک می‌آور که شرک ظلم بزرگی است.

۱۴- به انسان درباره پدر و مادرش وصیت کردیم مادرش او را در ضعف بعد از ضعف حمل کرده، از شیر بریدنش در دو سال است که برای من و پدر و مادرت شکر کن برگشت به سوی من است.

۱۵- اگر با اصرار از تو بخواهند که بر من شریک قرار بدهی آنچه را که علم به آن نداری، اطاعتشان مکن، در امر دنیا با آن دو به نیکی رفتار کن پیروی کن از راه آنکه به سوی من برگشته است، برگشت شما بر من است از آنچه می‌کنید به شما خبر خواهم داد.

۱۶- ای پسر عزیز اگر عمل انسان به قدر دانه خردل باشد در میان سنگی باشد یا در آسمانها یا در زمین، خدا آن را می‌آورد که خدا لطیف و داناست.

۱۷- ای پسر عزیزم: نماز را بپا دار امر به معروف و نهی از منکر کن، بر آنچه به تو می‌رسد، خویشتن دار باش که اینها از کارهای جدی است.

۱۸- رخسارت را از مردم بر مگردان. در زمین به تکبر راه مرو که خدا متکبر و افتخار کنندگان را دوست نمی‌دارد.

۱۹- در راه رفتنت متوسط باش، صدایت را آرام کن، که ناخوشایندترین صداها صدای الاغهاست.

کلمه‌ها

لقمان: یکی از بندگان خالص و پاک خداست که در نکته‌ها خواهد تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۴۶

آمد. این لفظ فقط دو بار در قرآن آمده است.

الحکمة: درک و تشخیص حالت و خصیصه‌ایست که شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند و از روی مصلحت، کار انجام دهد، در مجمع البیان (بقره/ ۳۲) فرماید: حکمت آنست که تو را بر حق واقف کند «۱».

شکر: طبرسی فرموده: شکر اعتراف به نعمت است توأم با نوعی تعظیم.

راغب گوید: شکر یاد آوری نعمت و اظهار آنست ... آن فقط در مقابل نعمت است.

وهن: ضعف و ناتوانی طبرسی معنی وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنٌ رَا «ضعفا علی ضعف» فرموده است.

فصال: بریدن از شیر فصل در اصل به معنی بریدن و جدا کردن است اقرب الموارد فصال را اسم مصدر گفته است این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا أَحْقَافًا / ۱۵.

مثقال: سنگین و وزن. «مثقال الشیء: وزنه» به معنی چیزی که با آن وزن می‌کنند (سنگ) نیز آمده است.

خردل: دانه کوچک معروفی است. در المنجد گوید علفی است که دانه‌های بسیار ریز دارد «نبات له حب صغیر جدا» ولی اقرب الموارد خود دانه را گفته است.

عزم: قصد. راغب گوید: «العزم: عقد القلب علی امضاء الامر...» مراد از آن در آیه معزوم است در کشاف درباره مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ

(۱) کافی از حضرت کاظم (ع) نقل شده:

«یا هشام ان الله تعالی يقول فی کتابه و لقد آتینا لقمان الحکمة» قال الفهم و العقل.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۴۷

گوید: «ای مما يجب العزم علیه من الامور».

لا تصعر: صعر: میل به طرف راست یا چپ «صعر وجهه: مال الی احد الشقین» راغب میل کردن گفته است تصعیر آنست که از روی تکبر گردن خویش را بگرداند و بروی شخص نگاه نکند آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

خدک: خد: رخسار و چهره راغب گوید: دو خد انسان همانست که از طرف راست و چپ، بینی او را احاطه کرده است، مرح: مرح شدید که عبارت اخرای تکبر است «مرح الرجل مرحا:

اشتد فرحه ... و تبختر و اختال».

مختال: خیل (بر وزن علم): گمان. خیلاء: تکبر که از روی خیال و گمان است. مختال: متکبر، آن اسم فاعل است.

فخور: افتخار کننده: ناز فروش کسی که دارایی و کمال خویش را به رخ مردم می کشد.

اغضض: غض: پائین آوردن صدا، و نگاه چشم و اغضض من صوتک:

صدایت را کم کن.

حمیر: الاغها. مفرد آن حمار است.

شرحها

در این آیات حالات لقمان و مقداری از حکمت او که به پسرش تعلیم کرد آمده است و نیز نشان می دهد که حکایتهای قرآن آموزنده و جهت دهنده است نه مانند داستانهای رستم و اسفندیار که لهو الحدیث و سخنان باطلند.

در این آیات ابتدا میفرماید که به لقمان حکمت دادیم و انسان را به نیکی پدر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۴۸

و مادرش سفارش نمودیم آن گاه از حکمتهای او که در رابطه با اعتقاد و عمل به فرزندش یاد داده است بیان می شود.

۱۲- وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يشْكُرْ فَإِنَّمَا يشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ.

این آیه مقدمه آیات بعدی است، مراد از حکمت فهم و درک و تشخیص است آن اشْكُرْ لِلَّهِ تفسیر حکمت و از مصادیق حکمت می باشد زیرا شکر نعمت دانستن منعم را لازم گرفته است، به قولی آن «قلنا له اشكر لله» است.

آن گاه در یک قاعده فرموده: هر که شکر کند به نفع خود کرده زیرا لازمه شکر، معرفت خدا و ارتباط به او در قلب و زبان است و به حکم لَيْسَ شُكْرُكُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ ابراهیم/ ۷ شکر نعمت، افزونی آن را در بر دارد پس شکر سبب تقرب به خدا و مزید نعمت است، وانگهی کفران نعمت به ضرر خود انسان است، زیرا خدا از شکر مردم بی نیاز است و بی آنکه او را حمد کنند، محمود و پسندیده است.

المیزان می گوید: مضارع آمدن «یشکر» و ماضی آمدن «کفر» دال بر آنست که: شکر در صورت استمرار مفید است ولی کفر یک دفعه اش هم در مضر بودن کافی است.

۱۳- وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.

لفظ «بنی» مصغر «ابن» و مضاف به یاء متکلم است استعمال این کلمه برای افاده رحمت و مهربانی است یعنی ای پسر عزیزم.

این یکی از موعظه‌های لقمان به پسرش است که به او جهت می‌دهد و به توحید خداوند راهنمایی می‌کند نه مانند لهُو الحدیث.

لَظَلَمَ عَظِيمٌ حَدِيٍّ بِرَأْسِهِ لِقَمَانَ بِمَعْنَى نَاقِصٍ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۸، ص: ۲۴۹

کردن حق یا گذاشتن چیزی در غیر موضع آن است شرک واقعا ظلم بزرگی است، اگر چیزی را شریک خدا قرار دهیم آن چیز ممکن و سراپا فقر را چنان از موضعش بالا برده‌ایم که به خدا رسانده‌ایم و یا خدا را آن قدر پائین آورده‌ایم که با مخلوق عاجز یکسان کرده‌ایم حقا که این کار ظلم بزرگی است، در کافی باب الکبائر فرموده:

«و قد روی ان اکبر الکبائر الشرك بالله»

منظور از شرک در آیه ظاهرا شرک در عبادت است.

۱۴- وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ.

این آیه و آیه بعدی جمله معترضه است میان کلام لقمان، ظاهرا برای بیان آنست که شکر پدر و مادر مانند شکر خدا، واجب است أَنْ اشْكُرْ ...

تفسیر «وصینا» است یعنی انسان را به شکر خود و به شکر پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم.

دو جمله حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ - فِصَالَهُ فِي عَامَيْنِ توجیه و جوب شکر مادر است معنی جمله اول آنست که هر قدر بچه در شکم مادر بزرگ می‌شود بر ضعف او افزوده می‌گردد، جمله دوم حاکی از آنست که نه تنها مادر زحمت بچه را در شکم متحمل می‌شود، بلکه بعد از تولد نیز حدود دو سال شیره جان مادر را می‌خورد، علی هذا شکرش واجب است.

این دو جمله، حق مادر را بالاتر از حق پدر نشان می‌دهد، در کافی باب «البر بالوالدین» از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده: مردی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله به کدام کس نیکی کنم؟ فرمود:

به مادرت. گفت: بعد به کدام کس، فرمود: به مادرت. گفت: بعد به کدام کس؟ فرمود: به مادرت گفت: بعد به کدام کس؟ فرمود: به پدرت

«فقال یا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۵۰»

رسول الله من ابر؟ قال: امك. قال ثم من؟ قال: امك قال ثم من؟ قال: امك. قال ثم من؟ قال: اباك».

شکر والدین همان احسان و نیکی به آنهاست چنان که در سوره احقاف / ۱۵ به جای «اشکر» لفظ احسان آمده است وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا و در سوره اسراء / ۲۳ و ۲۴ مشروحتر بیان شده است.

در آخر دو مطلب یاد آوری می‌شود یکی اینکه فِصَالَهُ فِي عَامَيْنِ روشن می‌کند که در دو سال از شیر بریده می‌شود، بیست یک ماه شیر دادن واجب است اگر تا دو سال بدهد، شیر کامل داده است چنان که در وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ بقره / ۲۳۳ گذشت و بقیه آن در وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا احقاق / ۱۵ خواهد آمد.

دو جمله إِلَيَّ الْمَصِيرُ برای تهدید است که اگر این دو شکر را انجام ندهی پیش خدا مسئول خواهی بود.

۱۵- وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِنَّ آيَةَ اسْتِثْنَاءِ آيَةِ حُكْمِ آيَةِ بِالَاءِ، که در سوره عنكبوت / ۸ گذشت، «جاهداك» یعنی به اصرار از تو بخواهند.

در مجمع البیان فرموده: لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ گویی کنایه است از بی دلیل بودن چون چیزی دلیل نداشته باشد علم به آن حاصل نمی‌شود یعنی: اگر اصرار کنند چیز بی دلیل را شریک من گردانی از آنها اطاعت مکن، به هر حال مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ سالبه بانتفاء موضوع است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرماید:

لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق «۱»
 وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبَعَ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.

(۱) المیزان از فقیه.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۵۱

در این قسمت از آیه سه مطلب هست اول اینکه وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا راجع به پدر و مادر مشرک است و آن عطف است بر فَلَا- تَطْعُمُهُمَا یعنی از آنها در دعوت به شرک اطاعت مکن اما در کارهای دنیا (نه دین) با آنها بطور متعارف رفتار کن، یعنی حتی با مشرک بودن حقشان در عهده فرزند باقی است «۱».

در کافی «باب البر بالوالدین» روایاتی درباره نیکی به پدر و مادر هر چند که کافر و مخالف باشند نقل شده است از جمله:

۱- معمر بن خلاد از حضرت رضا صلوات الله علیه می پرسد: به پدر و مادرم دعا کنم هر چند که حق را نمی دانند؟ فرمود: برای آنها دعا کن و از جانب آنها صدقه بده و اگر زنده باشند و مذهب حق را ندانند با آنها مدارا کن زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: خدا مرا با رحمت مبعوث کرده نه با عقوبت.

۲- و نیز در روایت زکریا بن ابراهیم آمده که مسلمان شد، امام صادق علیه السلام او را امر فرمود که به مادر مسیحی اش نیکی کند.

۳- در روایت دیگر از امام باقر علیه السلام نقل شده:

«ثلاث لم يجعل الله عز وجل لاحد فيهن رخصة: اداء الامانة الى البر والفاجر. والوفاء بالعهد للبر والفاجر، و بر الوالدین برین کانا او فاجرین».

دوم- جمله وَاتَّبَعَ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ می گوید: دیگر از راه پدر و مادرت پیروی مکن که مشرک هستند بلکه پیرو راه کسانی باش که از شرک و کفر به سوی من برگشته و ایمان آورده اند.

سوم- از اینکه دستور می دهم به پدر و مادرت نیکی کن راجع بدنیاست اما در آخرت همه در مقابل اعمال خویش از جمله پدر و مادری که مشرکند

(۱) مرحوم طبرسی نیز صاحبهما ... را راجع به پدر و مادر مشرک گرفته است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۵۲

مسئول خواهند بود.

۱۶- يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكَ مِنْ خَزْءٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

این سخن در رابطه با بقاء عمل و مسئول و مثاب بودن انسان در مقابل آنست و اینکه عمل به هیچ وجه از بین رفتنی نیست.

کلام اول لقمان درباره توحید و شرک بود، کلام دومش در زمینه معاد و مسئول بودن انسان در مقابل عمل است.

گویند: ضمیر «انها» راجع به خصلت است یعنی ای پسر عزیز خصلت خود یا بد از عمل انسان، به قدر دانه خردل هم باشد، خدا آن را در روز قیامت حاضر خواهد کرد.

مراد از فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ مَخْفِي ماندن عمل در میان سنگ خار است از آیات بعدی روشن می شود که مرادش از «انها» عمل بد و خوب هر دو است دو وصف لطیف خبیر تعلیل مطلب صدر آیه است. خداوند لطیف و نافذ است دستش به هر کجا می رسد، می تواند عمل را از درون سنگ یا از آسمان یا از زمین بیاورد، خبیر است یعنی می داند در کجاست و چه عملی است.

در مجمع البیان از ابن مسکان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده:

«قال اتقوا المحقرات من الذنوب فان لها طالبا لا يقولن احدكم اذنب و استغفر الله ان الله تعالى يقول: ان تك مثقال حبه...».

۱۷- يا بُنَيَّ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ.

این وصیت سوم لقمان در رابطه با اعمال نیک است، در اینجا پسرش را به تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۵۳

نماز که عمود دین است و به امر به معروف و نهی از منکر و خویشتن داری در مقابل ناگواراییها، سفارش می کند.

بعضی «ذلک» را اشاره به همه چهار چیز دانسته اند یعنی: اینها از چیزهایی هستند که باید در تصمیم و عمل کردن به آنها جدی بود.

المیزان نظر می دهد که ذلک فقط راجع به صبر است چون در آیات دیگر نیز راجع به صبر می باشد، نظیر: وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ اِنَّ

ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ شُورٰی / ۴۳، اِنَّ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ آل عمران / ۱۸۶.

به نظر نگارنده مانعی نیست که به همه چهار دستور راجع باشد.

۱۸- وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرْحًا اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ.

این آیه در نهی از تکبر و تحقیر مردم است یعنی: روی خویش از مردم به علت تکبر بر مگردان، مردم را تحقیر مکن و خودت را

بزرگ مپندار و در زمین از روی شادمانی و خود پسندی راه نرو که در این صورت، متکبر و ناز فروش می باشی و خدا چنین کسانی

را دوست نمی دارد.

مختال کسی است که خود را بزرگ گمان می کند و فخور کسی است که آن را اظهار می دارد و افتخار می کند. مختال راجع به «لا

تصعر» و «فخور» راجع به «لا تمش» است.

۱۹- وَ اَقْصِدْ فِی مَشٰیئِكَ وَ اَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ.

دو سفارش دیگر است که در راه رفتن معتدل باش و در وقت سخن گفتن صدایت را آرام کن، آن گاه استدلال شده که صدای

الاعها در اثر بلند بودن از هر صدا ناپسندتر است. اگر فریاد کشی به آنها شبیه خواهی بود تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۵۴

در خصال از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«المشی السریع ینهب ببهاء المؤمن».

نکته‌ها:

لقمان:

در مجمع البیان فرموده: به قولی او مردی حکیم بود نه پیامبر، اکثر مفسران چنین معتقد هستند، به قولی او پیامبر بود و حکمت را در

آیه، نبوت گفته اند. و نیز گویند. او پسر خواهر ایوب بود و به قولی پسر خاله ایوب.

از ابن عمر نقل شده: گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود، بحق می گویم که لقمان پیامبر نبود لیکن مردی بود

کثیر التفکر و حسن الیقین او خدا را دوست داشت، خدا نیز او را دوست داشت و با اعطاء حکمت بر وی منت گذاشت، روزی وقت

ظهر خوابیده بود که از جانب خدا ندایی رسید: ای لقمان آیا میل داری خدا تو را در روی زمین خلیفه کند تا میان مردم به حق

داوری کنی؟

لقمان گفت: اگر خدایم مرا مخیر می کند عاقبت را می گزینم نه ابتدا را و اگر دستورم دهد فرمان او را شنوا و مطیعم زیرا می دانیم

که در این صورت یاریم خواهد کرد و مصونم خواهد داشت، ملائکه گفتند: چرا ای لقمان؟

گفت: حکومت سختترین منازل است، ظلم از هر طرف آن را احاطه کرده، اگر حاکم تقوی کرد لایق است که نجات یابد و اگر

خطا کرد از راه بهشت خطا کرده، آنکه در دنیا خوار و در آخرت عزیز باشد بهتر از آنست که در تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص:

دنیا عزیز و در آخرت ذلیل باشد ... ملائکه از نیکویی منطبق وی در عجب شدند لقمان خوابید و در خواب به وی حکمت عطا شد: چون بیدار گردید با حکمت سخن می‌گفت و با حکمت خویش داود علیه السلام را مدد می‌کرد، داود به او گفت: خوشا به حالت ای لقمان، حکمت داده شدی، مسئولیت نبوت نیز از تو برگردانده شد (مجمع البیان).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۲۵۶

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۰ تا ۲۸]

اشاره

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَحَدَّثَنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲) وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۲۴) وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵) لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶) وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷) مَا خَلَقَكُمْ إِلَّا كُنُفُسٍ وَّاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۲۵۷

- ۲۰- آیا ندانسته‌اید که خدا آنچه در آسمانها و زمین هست برای شما رام کرده و نعمتهای ظاهری و باطنی خویش را برای شما فراوان فرموده است؟ بعضی از مردم در باره خدا مجادله می‌کنند بی آنکه دلیلی یا الهامی و یا کتاب روشنگری داشته باشند.
- ۲۱- و چون به آنها گفته شود: پیروی کنید از آنچه خدا نازل کرده است گویند: بلکه پیروی می‌کنیم از آنچه پدران خود را در آن یافته‌ایم، اگر و هر چند شیطان آنها را به عذاب آتش دعوت می‌کند.
- ۲۲- هر که چهره خویش را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، حقا که به دستگیره محکمی دست زده است، عاقبت کارها به سوی خداست،
- ۲۳- و هر که کافر شود، کفر او تو را محزون نکند که رجوع آنها به طرف ماست، از آنچه کرده‌اند اطلاعشان می‌دهیم، خدا بامکنونات سینه‌ها داناست.
- ۲۴- اندکی متاعشان می‌دهیم، سپس به عذابی سخت مجبورشان می‌کنیم.
- ۲۵- اگر از آنها پیرسی آسمانها و زمین را که آفرید؟ حتما و یقینا خواهند گفت: خدا بگو حمد خدا را، بلکه بیشترشان نمی‌دانند.
- ۲۶- آنچه در آسمانها و زمین هست خاص خداست خدا فقط اوست بی نیاز و پسندیده.
- ۲۷- اگر آنچه در زمین از درخت هست قلمها می‌بود و دریا و بعد از آن هفت دریا به قلمها مدد می‌کرد، کلمات خدا تمام نمی‌شد حقا که خدا توانا و مصلحتکار است.
- ۲۸- آفرینش و بعثت شما نیست مگر مانند آفرینش و بعثت یک انسان، حقا که خدا شنوا و داناست.

کلمه‌ها

اسبغ: سبغ: وسعت و کمال. «سبغت النعمة: اتسعت» «اسبغ»:

فراوان کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۵۸
استمسک: مسک و امساک: گرفتن و نگاه داشتن. استمساک: چنگ زدن و گرفتن.
عروء: دستگیر. دستاویز آن در اصل به معنی تعلق است.
وثقی: مؤثوث است، به معنی محکمتر. وثاقه: محکم شدن و ثابت شدن. «وثق وثاقه: قوی و ثبت».
نضطرهم: اضطرار: مجبور کردن، در اینجا به معنی کشیدن است.
اقلام: قلمها. قلم نوشتن.
یمده: مد در اصل به معنی زیادت یا کشیدن است «یمده»: کمک می کند او را.
نفدت: نفاد: فانی شدن و تمام شدن «النفاد: الفناء».

شرحها

ماجرای حضرت لقمان به حکم جمله معترضه بود، پس از آن مطلب بر می گردد به بیان آیات توحید و نظاماتی که وجود و تدبیر ذات احدیت را حکایت می کنند.

۲۰- أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً.

این آیه ظاهرا از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و تتمه فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ... است، در اینصورت خطاب به مشرکان است ولی همه جهانیان را در بر دارد. به هر حال آنچه در آسمانها و در زمین هست یک نوع انسجام و ارتباط به خصوص دارند و همه دست به دست هم داده در زندگی و تأمین انسان دخالت مستقیم دارند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۵۹

اینها ساخته دست بشر نیست، انسان تا چشم باز کرده، جهان را چنین دیده و در سر سفره گسترده خدا نشسته است.

نعمتهای ظاهری از قبیل: چشم و گوش و اعضاء دیگر بدن، آفتاب و ماه و زمین و هوا و باران و حیوانات و روئیدنیها و امثال آنهاست و نعمتهای باطنی نظیر اعضاء باطنی، هوش، شعور، اراده، عقل و امثال آنهاست در صورتی که مراد از «ظاهره» حسی و از «باطنه» معنوی باشد.

در روایت اهل بیت علیهم السلام، رسول خدا، دین، ولایت ائمه امام غائب علیه السلام معرفت خدا، ستر عیوب، مستور بودن گناهان از نعمتهای ظاهری و باطنی شمرده شده است، اینها همه صحیح هستند و از مصادیق نعمتها می باشند.

این مطلب در آیات دیگر نیز بارها تکرار شده است نظیر: وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ابراهیم / ۳۲ و ۳۳، آیات دیگر نیز همین است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ یعنی: با وجود آنکه اینها به چشم می بینند و با عقل تعقل می کنند، باز درباره توحید خدا و پرستش او بدون دلیل مجادله می کنند و در مقابل رسالت می ایستند!!! ظاهرا مراد از علم، حجت و استدلال عقلی و حسی است و از «هدی» هدایت الهی از قبیل اشراق و الهام و از کتاب مُنِيرٍ وحی آسمانی است. نظیر آن در سوره حج / ۸ گذشت.

۲۱- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۸، ص: ۲۶۰

آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ

این آیه در بیان یکی از مجادله‌های مشرکان است که بدون علم و بدون هدایت و بدون کتاب، بدان می چسبیدند و آن یک مسأله عاطفی بود که می گفتند چون پدرانمان در این طریق بوده‌اند، حس خوش بینی و عاطفه و احترام مقتضی آنست که از راه آنها

پیروی کنیم.

در جواب این سخن فرموده: «أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» یعنی از پدرانشان پیروی خواهند کرد هر چند که شیطان در این پیروی آنها را به عذاب آتش دعوت کند؟! به عبارت دیگر: این کار در صورتی صحیح بود که پدرانشان در راه حق می‌بودند، حالا- که در راه شرک بودند و این پیروی جز آتش فائده‌ای ندارد باز پیروی خواهند کرد؟ عجب!! او در «أَوْ لَوْ كَانَ» وصلیه است و جواب «لو» محذوف می‌باشد و آن کلمه «لا تبعوهم» بعد از لفظ «السعیر» است.

۲۲- وَ مِنْ يُسَلِّمُ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نقطه مقابل آیه قبلی است که شخص به جای پیروی از پدران گمراه، رو به سوی خدا می‌آورد، چنین کسی به دستگیره‌ای چنگ زده که هرگز پاره شدن و فنا ندارد و چون آینده کارها در دست خداست حتما سعادت دنیا و بهشت آخرت در انتظار اوست.

تسلیم وجه الی الله در جای «آمنوا» است و آن رو کردن به خدا و اعراض از غیر خداست، وَ هُوَ مُحْسِنٌ در جای «عملوا الصالحات» است از روی اعتقاد به معاد زیرا در اول سوره در وصف «المحسنین» خواندیم که اقامه نماز و اداء زکاة می‌کنند، به آخرت نیز یقین می‌آورند، إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ تعلیل صدر آیه تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۶۱

است، «الی» بیانگر آنست که کارها به سوی اراده و مشیت خدا رهسپار می‌باشند.

۲۳- وَ مَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ تسلیتی است بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ که از کفر و انکار آنها ناراحت نباش زیرا که از چنگ خدا راه فرار ندارند، بازگشتشان به سوی خداست.

اولا در مقابل اعمالشان بازخواست می‌کنیم.

ثانیا از کفر و انکار و عنادی که در دل دارند با خبریم.

«ننبئهم» نشان می‌دهد که اعمال در قیامت در صورتی ناشناخته مجسم خواهند شد که لازم است خدا از آنها خبر دهد و بفرماید: این آتش همان ظلم تو است بِذَاتِ الصُّدُورِ نشان می‌دهد که در سینه‌ها و در قلبهای صنوبری، اسرار و اعتقادات نهفته است و یا منظور از صدور مرکز بدن و شعور روح انسان است و الله اعلم.

۲۴- نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ بَيِّنِ عَاقِبَتِ أَمْرِ أَنَّهُمْ لَا يَحْزَنُونَ بِذَاتِ الصُّدُورِ متاعشان می‌دهیم و آن گاه در آخرت به عذابی شدید مجبورشان می‌کنیم: یعنی به اجبار به عذابشان می‌کشیم.

۲۵- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ این آیه می‌رساند که توحید فطری آنهاست هر چند که به زبان انکار کنند بدلیل آنکه اگر از آنها پرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است ناچار خواهند گفت: خدا.

ناگفته نماند چون به آفرینش خدا اقرار کردند، به تدبیر و اراده او نیز تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۶۲

اقرار کرده‌اند زیرا خلقت از تدبیر قابل انفکاک نیست، علی هذا مشرکان در پرستش غیر خدا محکومند.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ در مقام آنست که حجت آن حضرت قوی است که کفار قدرت انکار ندارند، در المیزان فرموده: يَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ به معنای آنست که بیشترشان نمی‌دانند که اقرار به وجود خدا، اقرار به توحید اوست عده‌ای هم که می‌دانند خاضع نمی‌شوند.

۲۶- لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.

می‌شود گفت: این آیه تکمیل استدلال سابق است با این بیان که هر چه در آسمانها و زمین هست ملک و مال خداست، دیگر چیزی نمانده که خدایان آنها مالک شوند و مستحق عبادت گردند.

دلیل این سخن آنست که خدا غنی و بی‌نیاز است، و اگر چیزی در آسمانها و زمین ملک خدا نباشد در اینصورت او غنی بالذات

نیست وانگهی فقط او محمود و پسندیده است، چون همه چیز مال اوست و همه خیرات از اوست پس همه ثناها راجع به اوست، دیگر برای معبودهای آنها چیزی نمی‌ماند.

۲۷- وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ این آیه در ارتباط با کثرت مخلوق و گسترش تدبیر خداست به حدی که خارج از حساب است، پس چگونه می‌شود خدا را با مخلوقات خویش مقایسه نمود و مخلوق عاجز را مانند او حساب کرد؟ عجبا!! مراد از بحر، مطلق دریاست و مراد از سَبْعَةُ أَبْحُرٍ کثرت است و هفت بودن بخصوص منظور نیست. «کلمه و کلم» در اصل به معنی تأثیر می‌باشد چنان که طبرسی و راغب گفته‌اند.

در مجمع البیان فرموده: کلم (زخم) اثری است دلالت بر زخم زدن دارد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۶۳ و کلام اثری است دلالت بر معنی دارد.

در شرح جامی گوید علت اینکه به الفاظ کلمه و کلام گفته‌اند، آنست که کلمه و کلام در نفوس اثر می‌کند مانند زخم در اجسام. پس مراد از کَلِمَاتُ اللَّهِ آثار خداست که همان موجودات و مخلوقات خدا باشد، آنجا هم که درباره عیسی علیه السلام آمده: وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ نَسَاءً / ۱۷۱ منظور اثر و مخلوق است.

مِنْ شَجَرَةٍ بِيَانِ مَا فِي الْأَرْضِ است یعنی اگر آنچه در زمین از درخت هست قلم‌ها می‌بود و در پا مرکب می‌شد و به اقلام در نوشتن مدد می‌کرد و هفت دریا بر آن افزوده می‌گردید و مخلوقات خدا در قالب الفاظ نوشته می‌شد، باز نوشتن مخلوقات خدا تمام نمی‌گشت، از حضرت صادق علیه السلام نقل شده، که

وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ

را «و البحر مداده» خوانده‌اند نظیر قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا كهف / ۱۰۹.

از میزان بر می‌آید که کلمات را موجودات گرفته و از ما نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ استفاده کرده که کلمات الله غیر متناهی است.

به نظر نگارنده در غیر متناهی بودن صریح نیست بلکه در غیر قابل شمارش بودن صریح است.

در مجمع البیان و جوامع الجامع کلمات را مقدورات و معلومات خدا دانسته و غیر متناهی گفته است. در کشف گوید: عَلَتْ آمَدَن «شجره» به جای شجر مطلق، آنست که اگر درختها یکی یکی به صورت قلمها در آیند ...

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ دو تا استدلال است، اول عزیز، دلیل ما نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ است زیرا اگر تمام می‌شد دلیل ناتوانی خدا بود. اما حکیم دلیل گسترش تدبیر است که اگر فردی از آنها بدون حکمت و مصلحت بود منافی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۶۴

حکمت خدا می‌گشت.

۲۸- مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.

این آیه نتیجه گیری از آیه سابق است در مقابل قول کفار که اینهمه انسانهای بی حد و حصر چگونه زنده می‌شوند فَنَسَبْنَاهُمْ بِمَا عَمَلُوا چگونه خواهد بود؟ در جواب فرموده: خدایی که دارای اینهمه تدبیر است، خلقت مجدد شما برای او آسان است آفرینش شما و مبعوث کردن انسانهای بی شمار مانند آفریدن یک انسان و مبعوث کردن آنست، بر خدا مطلقاً مشکلی نیست، آن وقت در توجیه این سخن فرموده.

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ یعنی خدا همه اقوال شما را می‌شنود و همه اعمال شما را می‌بیند، پس برای او رسیدن به حساب این همه مخلوق دشوار نیست، بعضی گوید: مناسب آن بود که گفته شود: «ان الله على كل شيء قدير» یا نظیر آن. ولی اشکال مشرکان در فَنَسَبْنَاهُمْ بِمَا عَمَلُوا بود در جواب آن سَمِيعٌ بَصِيرٌ مناسب است (از میزان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۶۵

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۹ تا ۳۴]

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلَمَكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱) وَإِذَا غَشِيَهِمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۳۳) إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعِيَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳۴)

تفسیر احسن الحديث، ج ۸، ص: ۲۶۶

۲۹- آیا ندانسته‌ای که خدا شب را به روز و روز را به شب داخل می‌کند و آفتاب و ماه را مسخر کرده و همه تا مدتی معین جاری هستند و خدا به آنچه می‌کنید داناست؟

۳۰- این برای آنست که خدا فقط اوست حق و آنچه جز او می‌خوانند باطل است و خدا فقط اوست برتر و بزرگ.

۳۱- آیا ندانسته‌ای که کشتیها در دریا با نعمت خدا جاری است تا بعضی از آیات خویش را نشانتان بدهد؟ در اینجا آیاتی است به هر صبار شکور.

۳۲- و چون موجی مانند سایبانها آنها را بپوشاند خدا را با اخلاص بندگی می‌خوانند و چون به سوی خشکی نجاتشان بدهد، بعضی از آنها مستقیمند، آیات ما را جز دغلهها و کفار انکار نمی‌کنند.

۳۳- ای مردم از پروردگار خویش بترسید و بیم داشته باشید از روزی که پدری از فرزندی کفایت نمی‌کند و فرزندی از پدری هیچ چیز را کافی نیست، وعده خدا حق است، زندگی دنیا مغرورتان نکند. شیطان شما را به خدا جری نسازد.

۳۴- علم قیامت نزد خداست، او باران نازل می‌کند و می‌داند آنچه را که در رحمهاست.

هیچ کس نمی‌داند فردا چه کار خواهد کرد، هیچ کس نمی‌داند در کجا خواهد مرد، خدا علیم و خبیر است.

کلمه‌ها

یولج: داخل می‌کند. ولوج: دخول. ایلاج: داخل کردن.

ظلل: ظل: سایه. ظلله: سایه‌بان. جمع آن ظلل است.

مقتصد: قصد و مشتقات آن در قرآن به معنی راست، متوسط و معتدل به کار رفته است. مقتصد در آیه کسی است که در راه راست رود و در کارش مستقیم باشد.

ختار: ختر: غدر و حيله. مجمع البیان بدترین حيله گفته است «ختار» بسیار حيله گر. آن فقط یک بار در قرآن آمده است. تفسیر احسن الحديث، ج ۸، ص: ۲۶۷

کفور: صیغه مبالغه است در کفران نعمت و کفر هر دو به کار می‌رود.

(قاموس قرآن).

غرور: (بفتح اول) وصف است به معنی فریب دهنده. راغب گوید:

غرور هر چیزی است که انسان را فریب دهد مانند مال و جاه و شهوت و شیطان. گاهی آن را شیطان تفسیر کرده‌اند که اخبث فریبکاران است.

غیث: باران. طبرسی فرموده: بارانی که در وقت حاجت آید که آن از غوث است و آن نصرتی است که در وقت شدت آید و ضرر را از بین می‌برد، مؤید این سخن لفظ قنوط در آیه است که فرموده:

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا سُورِي / ۲۸.

شرحها

در این آیات بخش دیگری از مسائل توحید و تدبیر الهی بیان گردیده که از وجود خدا و نفوذ مشیت او در اداره موجودات حکایت می‌کنند. و نیز بیان شده که توحید، فطری آنهاست و اگر به زبان هم انکار کنند در وقت گرفتاری به فکر خدا می‌افتند و به او روی می‌آورند. در آخر مردم، از روز قیامت انداز شده‌اند که به طرف خدا روی بیاورند، زیرا خدا به همه چیز آگاه است صلاح بندگان را بهتر از هر کس می‌داند.

۲۹- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

تعبیر یُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ ... در سوره‌های آل عمران، حج، فاطر تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۶۸

و حدید نیز آمده است، مراد از آن ظاهراً داخل شدن شب در جای روز و داخل شدن روز در جای شب است، می‌دانیم که شب و روز در اطراف کره زمین به طور دایره می‌گردند، و مرتباً محل خود را عوض می‌کنند و بدین سان همه ساکنان زمین از نعمت شب و روز بهره‌مند می‌گردند.

این یکی از تدبیرهای بسیار مهم الهی است که اگر همیشه روز یا همیشه شب بود زندگی. میسر نبود، این تدبیر در آیات دیگری به لفظ یُكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ زمر/ ۵ به لفظ وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بقره/ ۱۶۴ آمده است، تفسیر آن به کوتاه و دراز شدن شب و روز ظاهراً بعید است.

جمله وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ... بیان تدبیر دیگری است، اگر آفتاب و ماه از جای خود تکان بخورند، مثلاً از زمین دور یا نزدیک شوند تمام تعادل زندگی از بین می‌رود و نیز روشن است که این نظام تا مدتی که در علم خداست برقرار خواهد ماند، سپس متلاشی خواهد شد.

وَ أَنَّ اللَّهَ ... عطف است بر أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ ... یعنی آیا ندانسته‌ای که خدا به آنچه می‌کنید داناست. ناگفته نماند این آیات استدلال است بر مطلب آیه سابق.

۳۰- ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.

این آیه استدلال است بر مطالب آیات گذشته و در آنها خواندیم که خلقت و تدبیر و بعثت همه در دست خداست و جز او در خلق و امر، صاحب اختیار نیست آن گاه در این آیه می‌گوید: این بدان جهت است که فقط خدا حق است و فقط او خالی از نقص و دارای اوصاف کمال و قدرت است: اما معبودهای دیگر باطلند و فاقد اوصاف کمال و واجد نقص می‌باشند. تفسیر احسن الحدیث،

ج ۸، ص: ۲۶۹

علی هذا مجموع سه وصف: الحق و العلی و الکبیر یک استدلال تمام هستند با در نظر گرفتن اینکه لفظ «هو» می‌رساند که این سه وصف منحصر به خدای سبحان است توضیح اینکه ثابت مطلق که بطلانی و زوالی در آن راه ندارد فقط خداست، وجود او ضروری

و عدمش محال است وانگهی خدا از نقص و نیاز و عجز برتر است و به کمالات و فضائل آراسته است، این خدا می‌تواند آن کارها را بکند، معبودهای دیگر باطلند و فانی.

بنا بر این «الحق» دلالت بر ثبات و ازلی و ابدی بودن دارد، و «العلی» به صفات جلال و سلبیه و «الکبیر» به صفات جمال و ثبوتیه دلالت می‌کند.

۳۱- أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ.

یکی دیگر از آیات توحید جریان کشتی‌ها و مسلط شدن انسان به دریاهاست که در ذیل آیه و الْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ بقره/ ۱۶۲ مشروحا توضیح داده شده است.

باء در بِنِعْمَتِ اللَّهِ می‌شود سببیه باشد در اینصورت مراد از نعمت، اسباب و وسائل جریان کشتی‌ها است از قبیل آب و خاصیت آن، هوا و چیزهایی که در ساختن و استفاده از کشتی دخالت دارند و می‌شود آن به معنی «مع» باشد در اینصورت مراد اجناسی است که به وسیله کشتی حمل می‌شود نظیر بما يَنْفَعُ النَّاسَ.

مراد از «آیات» آیات توحید است صَبَّارٍ شَكُورٍ به معنی بسیار خویشتن دار و بسیار شکرگزار است، آن بر مؤمنان تطبیق می‌شود که در وقت مصائب خویشتن دار و به وقت نعمت شکرگزار هستند، شاید مراد آن باشد که استقامت دارند در تفکر، و قدر شناسند، بعد از دانستن نعمت، حرکت و منافع کشتی‌ها برای آنان از آیات خداست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷۰

تعبیر إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ در سوره‌های ابراهیم/ ۵ و سبأ/ ۱۹ و شوری/ ۳۳ نیز آمده است.

۳۲- وَإِذَا عَشِيَهِمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ.

این آیه در رابطه با آنست که توحید، فطری انسانهاست، حيله گران و ناسپاسان در حال عادی آن را انکار می‌کنند ولی چون به مخمصه افتادند و عوامل مادی بی اثر گردید رو به طرف خدا می‌آورند، مانند آنکه در دریا باشند و امواج سهمگین همچون سایبانها بالا بروند و آنها را بیوشانند.

سپس می‌فرماید: پس از نجات دادن، گروه اندکی از آنها در راه توحید می‌مانند ولی اکثرشان به شرک اولی باز می‌گردند، آنها همان حيله گران و دغل کاران و کافران می‌باشند. مراد از «الدین» در آیه، عبادت و بندگی است.

۳۳- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا «۱».

پس از بیان مطالب گذشته، مردم به طور کلی مورد موعظه خدا قرار گرفته و به تقوی و ترس از قیامت دعوت شده‌اند، لَا يَجْزِي وَالِدٌ... در بیان آنست که عزیزترین مدافع انسان، در آن روز کاری به نفع انسان نمی‌تواند انجام بدهد، زیرا بحکم وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ از وسائل دنیا در آنجا کاری ساخته نیست آن وقت در تعقیب این مطلب فرموده:

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ.

(۱) «لا- یجزی» وصف «یوما» و تقدیر آن «لا- یجزی فیهِ والد...» است «لا» در «وَلَا مَوْلُودٌ» به معنای «لیس» و «شئیئا» به مفعول «جاز» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷۱

وعده خدا درباره آخرت و عذاب تخلف ناپذیر است لذات دنیا شما را نفریبید و از آخرت غافل نکند، لفظ غرور اگر با «باء» باشد به معنای جرئت و جسارت آید در اقرب الموارد گوید: «ما غرک بفلان» یعنی چطور به او جرئت کردی! علی هذا معنای جمله اخیر آنست که: شیطان شما را به مخالفت خدا جری و جسور نکند.

۳۴- إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.

گویی: منظور از این آیه آنست که علم همه چیز، حتی علم مغیبات در دست خداست با چنین خدا مخالفت نکنید و گرنه هلاک می‌شوید، آن گاه در این آیه مطالب مستقلی بیان شده است.

اول- علم سه چیز مخصوص خداست وقوع قیامت، وقت نزول باران و محل نزول آن و آنچه در ارحام انسانها و حیوانات است از مذکر و مؤنث و یکی و دو تا یا زیاد و ناقص و تام، طبرسی رحمه الله درباره وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ فرموده: «معناه و يعلم نزول الغيث» در جاهای دیگر آمده: يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ احزاب/ ۶۳.

دوم- انسان نمی‌داند آینده‌اش چیست و نمی‌داند در کدام محل از دنیا خواهد رفت ولی خدا می‌داند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ گویی «علیم» برای تأکید است.

ناگفته نماند: از آیات و روایات بر می‌آید که خدا علم وقوع آخرت را به هیچ کسی نیاموخته است ولی از چهار قسمت دیگر به بعضی از انبیاء و ائمه مانعی نیست که یاد بدهد و به صورت غیب مبذول در آیه دیگری می‌خوانیم: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷۲

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ ... جن/ ۲۶، علی هذا، خدا در صورت اقتضای مصلحت مقداری از غیب را به پیامبر خود می‌آموزد پیامبر نیز آن را به اوصیای خود یاد می‌دهد.

در کافی

«باب ان الأئمة يعلمون جميع العلوم ...»

از ابی بصیر از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که:

«قال ان الله عز و جل علمان علم لا يعلمه الا هو و علم علمه ملائکته و رسله فما علمه و ملائکته و رسله فنحن نعلمه»

«علی هذا یکی از دو علم مخصوص خداست ولی دیگری را بدیگران یاد داده است.

در مجمع البیان فرموده: از ائمه هدی علیهم السلام نقل شده: این پنج چیز را به طور تفصیل و تحقیق جز خدا کسی نمی‌داند، گویی منظور آنست که مقداری از آنها را به انبیاء و اوصیاء و ملائکه فهمانده است.

در میزان از خصال صدوق نقل شده که امام صادق علیه السلام به ابن اسامه فرمود:

«الا اخبرکم بخمسة لم یطلع الله علیها احدا من خلقه؟ قال قلت: بلی قال: ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ما ذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر».

المیزان بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «روایات زیادی داریم که از آینده امامان علیهم السلام و از مرگ و مکان مرگ ایشان خبر می‌دهد آن روایات این روایت را تخصیص می‌دهند.

روز دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی هزار و چهارصد و چهار هجری قمری مطابق با ۲۶ / ۱۰ / ۱۳۶۲ روز فرار شاه جلاد از ایران تفسیر سوره لقمان به انجام رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷۳

سوره سجده

اشاره

در مکه نازل شده و سی آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- سوره سجده هفتاد پنجمین سوره است که بعد از سوره مؤمنون در مکه نازل گردید، علی هذا باید حدود سالهای هشتم بعثت یا بعد از آن نازل شده باشد در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره سی و دوم است.
- ۲- عدد آیات آن در قرائت بصری بیست و نه و در قرائت کوفی و دیگران سی آیه است. طبرسی رحمه الله در تفسیر سوره بقره در باره عدد کوفی فرموده: «و هو العدد المروی عن امیر المؤمنین علیه السلام» و به نقل تفسیر خازن این سوره دارای سیصد و هشتاد کلمه و هزار و پانصد و هیجده حرف است.
- ۳- تسمیه آن به «سجده» ظاهراً به علت وقوع آیه سجده واجب در آنست و آن، آیه پانزده می‌باشد. در مجمع البیان فرموده: آن را «سجده لقمان» نیز نامند تا با «حم سجده» ملتبس نشود. آن در روایات نبوی «الم تنزیل» و در روایات اهل بیت علیهم السلام «سوره السجده» نامیده شده است. در ثواب الاعمال و مجمع البیان از حسین بن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام نقل شده که «قال من قرء سورة السجدة فی کل جمعة اعطاه الله کتابه بيمينه و لم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷۴ یحاسبه بما کان منه و کان من رفقاء محمد و اهل بيته صلى الله عليهم».
- ۴- سوره مبارکه مکی است گویند: سه آیه از آن در مدینه نازل شده است و آن آیات ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ می‌باشد چنان که طبرسی فرموده است، بعضی‌ها از ۱۶ تا ۲۰ گفته‌اند و الله العالم.
- ۵- همه سوره ظاهراً به یک بار نازل گشته است مگر سه یا چهار آیه از آن بنا بر آنکه نقل گذشته صحیح باشد.
- ۶- شأن نزولی برای این سوره نقل شده است ولی از آیه سوم آن به نظر می‌آید: علت نزول آن این بوده که به مردم بفهماند: هدایت و فرستادن پیامبران لازمه خلقت بشر است و اگر تبشیر و انذار نبود، خلقت انسان و هدفداری آن ناقص می‌ماند. توضیح اینکه: در آن آیه آمده که مشرکان می‌گویند: قرآن را به خدا بسته است و از جانب خدا نیست در جواب می‌گوید: نه، بلکه قرآن برای انذار آمده است آن گاه از خلقت آسمانها و زمین و تدبیر امر و خلقت انسان و تقسیم شدن مردم به هدایت یافته و گمراه، سخن رفته است، از این، به نظر می‌آید که نظر عمده در سوره مبارکه به هدایت مردم است و اگر این حقائق به انسانها تذکر داده نمی‌شد در کار خلقت نقص لازم می‌آمد، و نیز اشکال مشرکان درباره معاد از اسباب نزول این سوره است چنان که خواهد آمد.

سورهای عزائم

- ۷- ناگفته نماند: این یکی از چهار سوره‌ایست که در آن آیه سجده آمده و به وقت خواندن یا شنیدن آن، سجده واجب است، در مجموع قرآن مجید در پانزده محل، آیه سجده آمده است، شافعی گوید سجده در همه آنها مستحب است ولی ابو حنیفه سجده را در همه آنها واجب می‌داند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷۵
- به عقیده شیعه در چهار محل از آنها سجده واجب است و در بقیه مستحب می‌باشد و آن چهار آیه عبارتند از آیه پانزدهم از سوره سجده و آیه سی هفتم از سوره فصلت و آیه شصت دوم از سوره و النجم و آیه نوزدهم از سوره علق.
- روایات آن در وسائل الشیعه ابواب قراءة القرآن باب ۴۲ و ۴۳ نقل شده است برای نمونه سه روایت از مستمسک العروة الوثقی می‌آوریم:
- اول- صحیح محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام گوید از آن حضرت پرسیدم مردی سوره‌ای از عزائم را به دیگری یاد می‌دهد،

دفعات آن سوره بر او در یک نشست خوانده می‌شود؟ فرمود: هر وقت که آیه را شنید باید سجده کند، تعلیم دهنده نیز باید سجده نماید:

«قال سألت عن الرجل يعلم السورة من العزائم فتعاد عليه مرارا في المقعد الواحد؟ قال عليه ان يسجد كلما سمع و على الذي يعلمه ان يسجد».

دوم- صحیحہ حلبی

«قلت لابی عبد الله علیه السلام یقرأ الرجل السجدة و هو علی غیر وضوء؟ قال: یسجد اذا كانت من العزائم».

سوم- صحیح داود بن سرحان در خصال صدوق که از امام صادق علیه السلام نقل کرده: عزائم چهار سوره هستند: اقرء باسم ربک الذی خلق؟ النجم، تنزیل السجده و حم السجده. «۱»

(۱) این روایت در میزان از در منثور از علی علیه السلام نیز نقل شده است و نیز در بحار ج ۹۲ / ۴۰ از داود بن سرحان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷۶

سوره السجده مکیه و آیاتها- ۳۰ نزلت بعد سوره المؤمنون

[سوره السجده (۳۲): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴)

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسِيلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۹)

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷۷

به نام خدای رحمان رحیم

۱- الف، لام، میم.

۲- این کتاب نازل شده، بی شک از جانب رب العالمین است.

۳- بلکه می‌گویند: آن را جعل کرده است (نه) بلکه آن حق و از طرف پروردگار توست تا قومی را که پیش از تو انذار کننده به آنها نیامده است انذار کنی تا هدایت یابند.

۴- خدا آنست که: آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دوست در شش روز بیافرید، آن گاه به تدبیر پرداخت، جز او سرپرستی و شفیع ندارید آیا متذکر نمی‌شوید!؟

- ۵- کار را از آسمان به زمین پی در پی می‌فرستد سپس در روزی که به اندازه هزار سال است به سوی او برمی‌گردد، از سالهایی که می‌شمارید.
- ۶- آنست دانای نهان و آشکار، توانا و مهربان.
- ۷- آنکه نیکو آفرید هر چیزی که آفرید، خلقت انسان را از گل شروع نمود.
- ۸- سپس نسل او را از چکیده‌ای از آبی حقیر قرار داد.
- ۹- سپس آن را ساخت و در آن از روح خود دمید و برای شما گوشها، چشمها و قلبها قرار داد، بسیار کم شکر می‌کنید.
- ۱۰- مشرکان گفتند: وقتی که در زمین گم گشتیم آیا در خلقت جدیدی خواهیم بود؟ بلکه آنها به ملاقات خدایشان کافرند.
- ۱۱- بگو: ملک الموت شما را تحویل می‌گیرد که موکل به مرگ شماست سپس به طرف پروردگارتان بر می‌گردد.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷۸

کلمه‌ها

استوی: این کلمه اگر با «علی» باشد به معنی استقرار یافتن است.

طین: گل، راغب گوید: گاهی به آن طین گویند هر چند که خشک شده باشد؟ این سخن با صلصال که در آیات دیگر هست تطبیق می‌شود، ظاهراً منظور از آن، در آیه گل خشک شده است.

نسل: فرزندان. این کلمه در اصل به معنی انفصال است گویند «نسل الوبر عن البعیر» کرک از شتر منفصل شد، فرزند را از آن نسل گویند که از انسان منفصل می‌شود، راغب و طبرسی نسول را خروج گفته‌اند، ظاهراً آن در مفرد و جمع به کار می‌رود.

سلاة: سل: کشیدن مانند کشیدن شمشیر از غلاف و موی از خمیر و کشیدن پسر از پدر. سلاله را چکیده و صاف شده گفته‌اند، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است مؤمنون / ۱۲، سجده / ۸ مهین: حقیر و ضعیف، آن از هون به معنی خواری و حقارت است.

سواه: گویی مراد از تسویه در آیه ترکیب و شکل دادن است، در المیزان فرموده: «التسویة: التصویر و تتمیم العمل».

ظللنا: ضلال و ضلالت: انحراف از حق. به معنی گم شدن نیز آید مراد از آن خاک شدن و مخلوط شدن به زمین و جزء زمین گشتن است که گم شدن حقیقی است.

یتوفاکم: توفی. تحویل گرفتن و اخذ کامل.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۷۹

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: قرآن بی شک از جانب خداست اما مشرکان می‌گویند: آن را از پیش خود ساخته است ولی آن از جانب خداست تا مردم با آن انذار شوند باشد که هدایت یابند» آن گاه راجع به خلقت آسمانها و زمین و تدبیر امر از آسمان و آفرینش انسان سخن به میان آمده است که یعنی: همه اینها آمدن پیامبران را لازم گرفته است و گرنه خلقت ناقص می‌شد و بی هدف می‌گردید.

آن گاه اشکال مشرکان در زمینه معاد مطرح شده و جواب داده می‌شود گویی سبب نزول این سوره، همان جواب دادن به دو اشکال مشرکان است اولی اینکه گفتند: بَلِ افْتَرَاهُ ... دوم اینکه گفتند: اِذَا صَلَّلْنَا فِي الْأَرْضِ ...

۱- الم.

در قرائت کوفی، آن یک آیه مستقل است، درباره حروف مقطعه در اول اعراف سخن گفته‌ایم. ناگفته نماند، سوره‌های بقره، آل عمران، عنکبوت روم، لقمان و سجده همه با «الف، لام، میم» شروع شده‌اند، علی‌هذا مراد از این کلمه هر چه باشد در همه یکی است.

چنان که سوره‌های ابراهیم، حجر، یونس، هود و یوسف همه با «الف لام، را» آغاز گردیده‌اند، فقط سوره رعد با «الف، لام، میم، را» شروع گشته است.

۲- تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

در قرآن مجید مجموعاً پنج سوره با تَنْزِيلُ الْكِتَابِ ... آغاز می‌گردد اول، این سوره، دوم سوره‌های زمر، جاثیه و احقاف که با تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنْ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۸، ص: ۲۸۰
اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

شروع شده و پنجم سوره غافر می‌باشد که بجای «حکیم» لفظ «العلیم» آمده است.

کلمه «تنزیل» به معنای مفعول «منزل» و آن وصف کتاب است، تقدیر آن «هذا الكتاب المنزل من رب العالمين» می‌باشد، لا رَيْبَ فِيهِ نفی شک از مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ است یعنی: بی شک از جانب خداست علی‌هذا «هذا الكتاب من رب العالمين» مبتداء و خبر است چنان که در جوامع الجامع و کشاف گفته است.

۳- أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ.

پس از بیان اینکه قرآن بی شک از جانب خداست در این آیه اعتراض مشرکان نقل شده که می‌گفتند: آن حضرت قرآن را از خودش ساخته و به خدا نسبت داده است و جواب داده شده: که آن حق و از جانب خداست و برای انذار آمده است.

«ام» منقطعه است به معنی «بل»، کلمه «من ربك» بیان «الحق» است جمله لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ در سوره قصص / ۴۶ و سوره یس / ۶ نیز آمده است، در مجمع البیان و المیزان فرموده: گویند مراد از قوم، قریشند که پیش از آن حضرت پیامبری بالخصوص برای آنها نیامده بود ...

ناگفته نماند: باید منظور چنین باشد و گرنه به حکم وَ إِنِّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ فاطر / ۲۴، اصل انذار در میان آنها بوده است، پس قریش به حکم اینکه جزئی از امت آن روز بوده‌اند، انذار کننده در میان آنها آمده بود.

لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تعلیل بعثت آن حضرت است، لعل به معنی «تا» می‌باشد نه برای گمان در اقرب الموارد از اخفش و کسایی نقل شده: یکی از معانی «لعل» تعلیل است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۸۱

۴- اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ.

این آیه و آیات بعدی در رابطه با آنست که آمدن پیامبر از جانب خدا لازم بود و گرنه کار خلقت ناتمام و ناقص می‌ماند، خدایی که: آسمانها و زمین را آفریده و آنها را تدبیر می‌کند و جز او سرپرستی و خیر رسانی ندارید، چطور ممکن است شما را بیافریند و بدون هدایت بگذارد و الله العالم.

در این آیه چند مطلب مستقل داریم، اول منظور از شش روز، شش دوران است، آن موقع حرکت زمین در این وضع نبود تا روز ۲۴ ساعته داشته باشیم در این زمینه در سوره اعراف / ۵۴ سخن گفته‌ایم و در سوره فصیلت نیز خواهد آمد، کلمه سِتَّةِ أَيَّامٍ هفت بار در قرآن مجید تکرار شده است.

دوم- مَا بَيْنَهُمَا تطبیق می‌شود به انسان و همه جانداران و روئیدنیها و ابرها و بارانها و هوا و امثال آنها که میان زمین و آسمانها هستند.

سوم- منظور از تَمَّ اشیتوی عَلَى الْعَرْشِ تدبیر کار جهان است، استقرار یافتن بر عرش حکومت کنایه از آن می‌باشد، در سوره یونس / ۳ آمده: تَمَّ اشیتوی عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ باید بدانیم که خلقت از تدبیر قابل انفکاک نیست پس به حکم أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ هر دو مخصوص خداست.

چهارم- مراد از ولی در ما لَكُمْ مَنْ دُونَهُ مَنْ وَلِيٌّ سرپرستی و تدبیر امور است، وقتی که آفریننده و مدبر کائنات اوست پس سرپرست انسانها و همه کائنات فقط اوست.

پنجم- مراد از شفیع واسطه است، به عبارت دیگر: آنکه میان اسباب و مسببات رابطه است و یکی را به آن دیگری می‌رساند، علی هذا جز خدا شفیع نداریم، فقط اوست که فیض می‌رساند و فقط اوست که مسببات را از اسباب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص:

۲۸۲

جاری می‌کند و میان آنها رابطه برقرار می‌نماید، نظیر این جمله در سوره انعام / ۵۱ گذشت و در سوره زمر / ۴۴ خواهد آمد: قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جمله ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مَنْ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعَ در توجیه آمدن پیامبر و هدایت است یعنی حالا که سرپرست و واسطه فیض اوست پس باید برای هدایت بندگان، راهنما بفرستد أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ توبیخ است.

۵- يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.

این آیه تکمیل آیه سابق و در بیان تدبیر مخصوصی است، تدبیر امر پی- در پی قرار دادن آنست: مراد از آن به قرینه «يعرج» انزال است یعنی کارها و حوادث را پی در پی از آسمان به زمین نازل می‌کند.

نظیر: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حجر / ۲۱، علی هذا مراد از «الامر» مطلق کارها و حوادث است نه امر مقابل نهی.

ظهور صدر آیه در آنست که: تدبیر امر تا قیامت ادامه دارد و آن پیوسته از آسمان به زمین است، از آن خزائنی که نزد خداست. «فی یوم» قید «يعرج» است یعنی: سپس این تدبیر در روزی که به اندازه هزار سال ماست به طرف خدا بر می‌گردد، چون آن روز چنین ماه و سال نخواهیم داشت، درست معلوم نمی‌شود مراد از عروج به طرف خدا چیست؟ آیا مراد آنست که: این تغییرها و تدریجها به ثبات می‌رسد؟ یا منظور آنست که: این تدبیر برچیده می‌شود و تدبیر دیگری جای آن را می‌گیرد؟ شقّ دوّم قوی به نظر می‌رسد.

به هر حال: آیه اشعار می‌دارد که کار ارسال رسل و هدایت بندگان نیز جزء این تدبیر است و ناچار باید انجام پذیرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۸۳

در آیه دیگری آمده: نَعْرُجُ الْمَلَائِكَةَ وَالرُّوحَ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ معارج / ۳، شاید این آیه یک پنجاهم آن مدت است که عروج تدبیر امر توأم با عروج ملائکه خواهد بود و الله العالم.

۶- ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

وصف عالم در رابطه با گذشته‌ها و آینده‌ها است یعنی می‌داند چه کرده و چه خواهد کرد، عزیز در رابطه با توانایی خداست که اینکارها را می‌تواند رحیم اشعار می‌دارد که همه اینکارها ناشی از رحمت دائمی خداست.

۷ و ۸- الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ «۱».

این دو آیه و آیه بعدی در عین اینکه خلقت انسان را نشان می‌دهد، اشعار به لزوم هدایت انسان از جانب خدا دارد و با آیه بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَرَبُوطًا است از این آیات چند مطلب استفاده می‌شود.

اول- جمله الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ معنایش آنست که: خدا نیکو آفریده هر چیزی را که آفریده است علی هذا همه مخلوقات نیکو و خوبند از این جهت خوبند که از روی حکمت و مصلحت آفریده شده‌اند و نیز خوبند چون از روی اندازه و حساب آفریده

شده‌اند إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ قمر/ ۴۹، وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا فرقان/ ۲ و نیز خوبند که اجزاء آنها با همدیگر متلائم هستند و سازش دارند و با غرضی که برای آن آفریده شده‌اند تطبیق می‌کنند، پس چیزی که به اندازه و از روی مصلحت و متلائم الاجزاء باشد حتما باید خوب باشد.

علی هذا شر و قبیح امر نسبی می‌باشند مثلاً نیش عقرب، زهر مار، دندان

(۱) «خلق» را فعل و مصدر هر دو خوانده‌اند، معنای هر دو یکی است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۸۴

پلنگ نسبت به ما شر و قبیح هستند و گرنه فی نفسه و نسبت به خود آنها خیر است، و یا شر و قبیح‌اند از آنجا که ملازم با امر عدمی و شر هستند، مانند طوفان و سیل و زلزله که توأم با از بین رفتن آسایش انسان می‌باشند و گرنه در نفس خود چیز بدی نیستند این دو وجه در واقع یک چیزند، پس «وجود خیر محض است». النهایه این نسبتها پیوسته خواهند بود.

دوم- وَیَدَأُ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ... نشان می‌دهد که آفرینش انسان دو مرحله‌ای است، بشر اولیه یعنی آدم بطور انفجار و مانند عصای موسی از گل خشک آفریده شده، آن گاه تکثیر نسل او بواسطه نطفه و ازدواج بوده است ظاهراً همه موجودات زنده اعم از حیوان و نبات چنین بوده است، این مطلب را در سوره حجر ذیل آیه وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ ... / ۲۶ در نکته‌ها بطور مشروح گفته‌ام.

علی هذا مراد از «الانسان» آدم و همسر اوست، «من ماء» ظاهراً بیان سلاله است یعنی از صاف شده و از چکیده‌ای از بدن که همان نطفه و آب حقیر باشد، آری به ظاهر حقیر و بی قیمت و دور انداختنی است اما در واقع هر ذره‌ای از آن، دریایی از اسرار قدرت خداست، پس حقیر بودن نسبت به نظر ماست که قدری بر آن قائل نیستیم.

۹- ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ.

این آیه تتمه وَیَدَأُ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ است ثُمَّ جَعَلَ نَسِيلَهُ ... جمله معترضه است، آفرینش از طین، آن بود که آدم به شکل مجسمه‌ای در آمد و تسویه آن بود که هر عضو آن جسد در جای خودش قرار گرفت، آن وقت نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ صورت پیدا کرد و انسان زنده شد و الله العالم در نهج البلاغه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۸۵

خطبه اول چنین آمده است.

«ثم جمع الله من حزن الارض و سهلها و عذبها و سببها، تربته سننها بالماء حتى خلصت، و لاطها بالبله حتى لزبت فجعل منها صورة ذات احناء و وصول و اعضاء و فصول اجمرها حتى استمسكت و اصلدها حتى صلصلت لوقت معدود و اجل معلوم ثم نفخ فيها من روحه فمثلت انسانا ...».

این سخن از قرآن گرفته شده و نشان می‌دهد که خلقت انسان انفجاری بوده است مانند اژدها شدن عصای موسی، نه مانند نظریه تکامل و نشو و ارتقاء.

اضافه روح به خدا برای تشریف است وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ ... نتیجه دمیدن روح است، راجع به روح مستقل ذیل آیه وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ... حجر/ ۲۹ و ذیل آیه يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ... اسراء/ ۸۵ سخن گفته‌ایم جمله قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ تقدیرش «تشکرون شکرًا قلیلاً» است، «ما» زائد و برای تأکید می‌باشد. این جمله برای توبیخ و تأسف است.

۱۰- وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ.

این آیه و آیه بعدی نقل و رد اعتراض مشرکان درباره معاد است. مراد از «ضللنا» همان خاک شدن و پوشیدن است که در جاهای دیگر آمده: إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ رعد/ ۵.

بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ در صدد بیان آنست که: آنها قدرت ما را در به وجود آوردن خلق جدید انکار نمی‌کنند بلکه پاداش و کيفر و آخرت را انکار می‌کنند، به عبارت دیگر: نمی‌گویند: خدا نمی‌تواند بلکه می‌گویند: آخرتی نیست، نظیر: ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ جاثیه / ۲۴، این سخن در سوره انعام / ۲۹ و مؤمنون / ۳۷ نیز گذشت. تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۸۶

۱۱- قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ.

جواب است از استبعاد ضَلَمْنَا فِي الْأَرْضِ یعنی: شما گم نمی‌شوید بلکه فرشته مرگ شما را تحویل می‌گیرد، این جمله اشاره به آنست که واقعیت و حقیقت شما با روح مستقل شماست که ملک الموت آن را تحویل می‌گیرد، راجع به روح در آیه قبلی اشاره کردیم ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ راجع به قیامت است.

لفظ مَلَكُ الْمَوْتِ تنها یک بار در قرآن مجید آمده است که در روایات عزرائیل نامیده شده و تصور قدرت و توانایی و امکانات او خارج از شأن ما می‌باشد.

در رابطه با مردن انسانها سه تعبیر در قرآن مجید آمده است اول: وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ ... نحل / ۷۰ و آیات دیگری که نسبت میراندن را به خدا می‌دهند.

دوم- يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ که گذشت.

سوم- تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ نحل / ۳۲، این هر سه نسبت صحیح است. خدا می‌میراند، آری که همه چیز از اوست، عزرائیل می‌میراند که مأمور است، ملائکه دیگر نیز اعوان عزرائیل هستند و تحت نظر او قبض روح می‌کنند.

«عن الصادق عليه السلام ... ان الله جعل لملاك الموت اعوانا من الملائكة يقبضون الارواح بمنزله صاحب الشرطه له اعوان من الانس يبعثهم في حوائجه ...»
از میزان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۸۷

[سوره السجده (۳۲): آیات ۱۲ تا ۲۲]

اشاره

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲) وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هِدَايَاً وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴) إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱۶)

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷) أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰) وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (۲۲)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۸۸

- ۱۲- ای کاش به بینی وقتی که گناهکاران نزد پروردگارشان سر به زیر افکند گانند، می‌گویند پروردگارا دیدیم و شنیدیم، ما را برگردان تا عمل صالح انجام دهیم که اهل یقین هستیم.
- ۱۳- اگر می‌خواستیم به هر انسان هدایتش را می‌دادیم و لیکن وعده من حتمی شده که حتما و یقینا جهنم را از همه جن و مردم پر خواهیم کرد.
- ۱۴- پس بچشید عذاب را به علت اینکه به ملاقات این روز بی اعتنا بودید، ما شما را فراموش کرده‌ایم، بچشید عذاب ابدی را به علت اعمالتان.
- ۱۵- به آیات ما فقط کسانی ایمان می‌آورند که چون به آن آیات تذکر داده شوند می‌افتند سجده‌کنان و خدایشان را تسبیح و حمد می‌کنند و تکبر نمی‌نمایند.
- ۱۶- پهلوهایشان از خوابگاه‌ها کنار می‌شود خدایشان را با خوف و طمع می‌خوانند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند.
- ۱۷- هیچ کس نمی‌داند برای آنها از موهبتها چه چیز ذخیره شده است، پاداش برای آنچه می‌کردند.
- ۱۸- آیا آنکه مؤمن است مانند کسی است که کافر است برابر نیستند.
- ۱۹- اما کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند جنات مأوی برای آنهاست، عطیه ایست به آنچه می‌کردند.
- ۲۰- و اما کسانی که فاسق شده‌اند جایگاه آنها آتش است هر وقت بخواهند از آن خارج شوند در آن برگردانده می‌شوند، گفته شود: بچشید عذاب آتش را که تکذیب می‌کردید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۸۹
- ۲۱- حتما از عذاب نزدیکتر می‌چشایمشان پیش از عذاب اکبر تا به راه خدا برگردند.
- ۲۲- کیست ظالمتر از آنکه آیات پروردگارش را تذکر داده شود و از آنها اعراض نماید ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت.

کلمه‌ها

- ناکسوا: نکس رأس: پائین انداختن سر است از شرم یا از ذلت. در اصل به معنی وارونه کردن است ناکسوا رؤسهم: سر به زیر افکندگان.
- خروا: خر (بر وزن عقل) و خرور (بر وزن عقول): سقوط توأم با صدا، مراد از آن در آیه افتادن به سجده است.
- تتجافی: جفو: کنار شدن و دور شدن «جفا جفاء: لم یلزم مکانه» تجافی نیز کنار شدن است تتجافی جنوبهم عن المضاجع پهلویشان از خوابگاهها کنار می‌شود یعنی از خواب بر می‌خیزند.
- جنوب: جنب پهلو. جنوب: پهلوها. «الجنب شق الانسان و غیره» پس به معنی طرف نیز آید.
- مضاجع: ضجع: دراز کشیدن (خوابیدن) مضجع: خوابگاه، جمع آن مضاجع است.
- قره: قرار: ثبات و محل استقرار «قرت عینه» یعنی چشمش آرام گرفت آن کنایه از شادی است «قره عین» چیزی است که مایه سرور و شادی باشد.
- مأوی: جایگاه و پناهگاه. اسم مکان است از «اوی» که به معنی نزول و لاحق شدن می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۹۰
- نزل: (بر وزن عنق): آنچه برای میهمان آماده شده تا بر آن نازل شود راغب گوید: «النزل ما یعد للنازل من الزاد» سپس به هر عطیه گفته شده است.
- ادنی: نزدیکتر. آن از «دنو» است.

در این آیات اولاً می‌خوانیم که آخرت حتمی است و آن گهی اگر خدا می‌خواست همه را به اجبار هدایت می‌کرد ولی دأب او بر این جاری شده که مردم در اختیار زندگی کنند علی‌هذا جایگاه شیطان و پیروان او جهنم خواهد بود. آنان که اهل تسلیم و انصافند به آیات خدا ایمان می‌آورند نعمتهایی برای آنها در بهشت هست که تصور نتوانند کرد، آخرت بدکاران به عکس خواهد بود پیش از آخرت در دنیا نیز تازیانه انتقام را خواهند خورد، اسفا که مردم در اثر اعراض از گفته‌های خدا در ردیف ظالمترین مردم قرار می‌گیرند.

ناگفته نماند: این گفته‌ها همه از نظامات پایدار جهان می‌باشد که قرآن در قالب الفاظ بیان می‌کند.

۱۲- وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ.

این آیه دنباله آیه بعدی در رابطه با قیامت است یعنی: فعلا لقاء الله را انکار می‌کنند ولی ای کاش می‌دیدید آن گاه که مجرمان در نزد خدا و در لقاء الله هستند و سر بزیر افکنده می‌گویند: پروردگارا با گوش شنیدیم و با چشم دیدیم، یقین کردیم، فقط عمل ماند، ما را بر گردان تا عمل کنیم.

به نظر می‌آید: سمعنا» راجع به دنیا و «ابصرنا» راجع به آخرت است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۹۱

۱۳- وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰ وَ لَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ خداوند اگر همه را به اجبار به ایمان و عمل هدایت می‌کرد، جریان تکلیف از بین می‌رفت، استحقاق ثواب و عقاب لغو می‌گردید و معیارها بیهوده می‌شد ولی او هدایت و ضلالت را به اختیار انسان گذاشته در نتیجه نیکوکار مستحق ثواب و بدکار مستحق عقوبت می‌گردد. در اینصورت، وعده لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ ... مطابق عدل در جای خود قرار می‌گیرد علی‌هذا منظور از لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰ هدایت اجباری است وعده حَقَّ الْقَوْلُ ... همان است که در مخالفت شیطان در سجده بر آدم داده شد.

شیطان به خدا گفت: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ خدا در جواب فرمود فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ص / ۸۲-۸۵.

المیزان، هدایت را هدایت اختیاری فرموده است یعنی به کافر نیز توفیق می‌دادیم، مانند مؤمن به اختیار هدایت می‌شد، اما در این صورت توجیه:

«لاملان ...» مشکل خواهد بود.

۱۴- فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.

یعنی: حالا- که کفر و ایمان در اختیار انسان است، پس بچشید عذاب را به علت بی‌اعتنایی تان نسبت به این روز، نسیان در هر دو مورد به معنی بی‌اعتنایی است، ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ ... توضیح و بیان صدر آیه است.

۱۵- إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ این همان آیه سجده است که در مقدمه در بند هفتم گفته شد. پس از آنکه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۹۲

استکبار کفار از ایمان آوردن و اعتراض آنها در زمینه معاد گفته شد، مناسب آمد که در این آیه: آنان که روح تقوی دارند و در مقابل حق خاضع می‌شوند گفته شود.

به نظر می‌آید: إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا در جای «انما المؤمنون» است نظیر آیه: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا انفال / ۲ علی‌هذا اوصاف إِذَا ذُكِرُوا ... برای حالت آمادگی به ایمان نیست بلکه اوصاف مؤمنین است که متصف به آنها هستند.

«خروا بها ...» حالت تواضع و قبول را نشان می‌دهد، ظاهراً سجده معمولی مراد نیست وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ نیز حالت خضوع آنها را می‌رساند.

۱۶- تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ بقیه اوصاف مؤمنین است یکی درباره شب زنده‌داری است، مراد از تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ برخاستن از رختخواب و خواب است تا از خوف عذاب و طمع رحمت خدای خود را بخوانند، این قسمت از آیه همانطور که گفته شد به نافله شب تطبیق می‌شود که در «نکته‌ها» خواهد آمد.

دیگری انفاق در راه خداست، به نظر می‌آید: ذکر نافله شب و انفاق، برای اهمیت آن دو است و گر نه آنها اوصاف بسیاری دارند که ذکر نشده است.

ناگفته نماند: تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ ... صحنه بسیار دل‌انگیزی را ترسیم می‌کند که فقط مردان خدا و شب زنده‌داران درک می‌کنند.

۱۷- فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ این سخن راجع به پاداش شب زنده‌داران است مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ بیان «ما اخفی» است یعنی: پاداش آنها خارج از تصور و علم آنهاست در مقابل آنچه می‌کنند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۹۳ «نفس» نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می‌کند یعنی هیچ کس از آنها پاداش تصویری و علمی ندارد.

در مجمع البیان فرموده: از امام صادق صلوات الله نقل شده: هیچ کار خوبی نیست مگر آنکه برای آن ثواب معینی در قرآن هست مگر نماز شب که به علت بزرگی آن، خداوند ثوابش را بیان نفرموده است، رجوع شود به نکته‌ها.

۱۸- أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ یعنی باید آخرت مؤمنان و فاسقان این چنین متفاوت باشد، زیرا این دو گروه مساوی نمی‌توانند باشند، فاسق کسی است که از زی عبودیت خارج شده است، لَّا يَسْتَوُونَ جواب استفهام انکاری است.

در تفسیر برهان از ... ابن عباس نقل شده: ولید بن عقبه به علی علیه السلام گفت:

من از تو گویاترم و نیزه‌ام از نیزه تو کاری‌تر است امام فرمود: ساکت شو فاسق.

لذا خدا أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا ... // را نازل فرمود.

نگارنده گوید: این سخن باعث شده که گفته‌اند این آیه و دو آیه بعدی مدنی است.

۱۹- أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ این آیه و آیه بعدی توضیح و بیان لَّا يَسْتَوُونَ است تقرب پیش خدا به واسطه دو عامل است: ایمان و عمل. اضافه جنات به مأوی اشاره به ساکن شدن در آنست نظیر عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى نجم / ۱۵ «نزلا» حال از «جنات ...».

۲۰- وَأَمَّا الَّذِينَ فَتَقُوا فَمَا لَهُمْ النَّارُ كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ شرح حال گروه فساق است (نعوذ بالله) مراد از «فسقوا» خروج از دین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۹۴

است به قرینه كُنتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ، جمله كَلَّمَا أَرَادُوا كناية از خلود است.

۲۱- وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

یعنی پیش از آمدن عذاب آخرت. عذاب نزدیکتر دنیا را به آنها خواهیم چشاند، تا اتمام حجت شود، شاید به راه خدا گروند. عذاب ادنی نظیر آلام و گرفتاریها و «بأساء و ضراء» است که شخص را از بین نمی‌برد زیرا این عذاب برای لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ است.

در مجمع از باقرین علیهما السلام نقل شده:

«ان العذاب الادنی الدابة و الدجال».

۲۲- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ این آیه تعلیل و توجیه وعده عذاب كفار در دنیا و آخرت است که آنها در اثر اعراض از آیات خدا، ظالمترین انسانها می‌شوند، از آن طرف سنت خدا بر انتقام از مجرمین جاری شده است.

نکته‌ها

نافله شب:

گفته شد: آیه تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا بِرِ نَافِلِهِ شَبِّ تَطْبِيقِ مِی شُود و این آیه منظره و صحنه بسیار دل انگیزی را از شب زنده‌داری ترسیم می‌کند و نیز وعده فَلَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ بسیار لذت بخش و روح افزاست، در این رابطه چند روایت قابل ذکر است.

۱- در روضه الواعظین مجلس ۴۱ نقل شده:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا قَامَ الْعَبْدُ مِنْ لَذِيذِ مَضْجَعِهِ وَالنَّعَاسِ فِي عَيْنِهِ لِيَرْضَى رَبَّهُ بِصَلَاةٍ لَيْلَةٍ بَاهِيَ اللَّهُ تَعَالَى تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۸، ص: ۲۹۵»

به الملائكة و قال اما ترون عبدی هذا قد قام من لذیذ مضجعه لصلوة لم افترضها له»
خوشا به حال آنکه به نماز شب موفق می‌شوند.

۲- در مجمع البیان آمده:

«روى عن ابى عبد الله عليه السلام انه قال ما من حسنة الا و لها ثواب مبین فى القرآن الا صلوة اللیل فان الله عز اسمه لم یبین ثوابها لعظم خطرها فقال: فلا تعلم نفس ...»

گویی عظمت آن برای ما قابل تصور نبوده است.

۳- صدوق علیه الرحمة در ثواب الاعمال از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده:

«قال: ان البيوت التي يصلى فيها بالليل بتلاوة القرآن تضيء لاهل السماء كما تضيء نجوم السماء لاهل الارض».

۴- باز در همان کتاب از آن حضرت نقل کرده:

«فى قول الله عز و جل ان الحسنات يذهبن السيئات قال صلاة المؤمن بالليل تذهب بما عمل من ذنب بالنهار».

تفسیر احسن الحديث، ج ۸، ص: ۲۹۶

[سوره السجده (۳۲): آیات ۲۳ تا ۳۰]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۳) وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (۲۴) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (۲۶) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ (۲۷)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ (۳۰)

۲۳- به موسی تورات را دادیم، از لقاء الله در شک مباش و آن را برای بنی اسرائیل مایه هدایت نمودیم.

۲۴- از بنی اسرائیل پیشوایانی قرار دادیم که مردم را بامر ما هدایت می‌کردند (آن) زمانی بود که استقامت نمودند و به آیات ما یقین می‌آوردند.

۲۵- پروردگار تو، روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف می‌کردند داوری خواهد نمود. تفسیر احسن الحديث، ج ۸، ص: ۲۹۷

- ۲۶- آیا بر آنها معلوم نشد که چقدر از مردمان پیش از آنها هلاک کردیم، که اهل مکه در خرابه‌های آنها راه می‌روند، در اینها عبرتهایی هست آیا نمی‌شنوند؟!
- ۲۷- آیا ندانسته‌اند که ما آب را به زمین بی‌علف سوق می‌دهیم و با آن کشتی را که خود و چهارپایانشان می‌خورند، می‌رویایم، آیا نمی‌بینند!!
- ۲۸- می‌گویند این پیروزی کی خواهد بود اگر راست می‌گوئید؟
- ۲۹- بگو: در روز پیروزی، ایمان آوردن به کفار نفعی نمی‌دهد و آنها مهلت داده نمی‌شوند.
- ۳۰- از آنها روی بگردان و منتظر باش چنان که آنها منتظرند.

کلمه‌ها

مریة: شك. در اقرب الموارد گوید: «المریة: الشك يقال: فریة بلا مریة» ای بلا شك.
 یفصل: فصل: جدا کردن و بریدن «فصل الشیء فصلا: قطعه و ابانه» مراد از آن در آیه، داوری است.
 یهد: این لفظ معنی آشکار شدن می‌دهد أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ یعنی آیا بر آنها آشکار نشده است این ترکیب در سوره اعراف / ۱۰۰ طه / ۱۲۸ نیز آمده است. پس هدایت به معنی تبیین است.
 قرون: مردمان. قرن (بر وزن عقل) به معنی جمع کردن است از این جهت، قرن، جماعتی را گویند که در یک زمان جمع شده‌اند، یعنی زمان، آنها را جمع کرده است راغب گوید: «القرن: القوم المقترنون فی زمن واحد» جمع آن قرون است.
 جرز: (بر وزن عنق) زمین بی‌علف. زمین خالی. جرز (بر وزن عقل) در اصل به معنی قطع است، علی هذا «جرز» به معنای مفعول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۹۸
 «مجرور» می‌باشد، یعنی قطع شده از علف، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است: کهف / ۸ سجده / ۲۷.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیات آمدن تورات و نبوت موسی و انبیاء بعد از او مطرح است که یعنی نبوت و آمدن کتاب یک مسئله نو ظهور نیست، سنت خدا از اول بر این جاری بوده است، میان مؤمنان و کفار از قوم موسی نیز یَفْصَلُ لُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حکومت خواهد کرد.
 سپس هلاکت اقوام گذشته و یک آیه در رابطه با هدایت تذکر داده شده و آن گاه به سخن مشرکان که عذاب را به عجله می‌خواسته‌اند جواب داده شده است.
 ۲۳- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مراد از کتاب، تورات است، در مرجع ضمیر «لِقائِهِ» گفته‌اند: راجع به موسی است یعنی از ملاقات موسی در شك مباش، در اول سوره اسراء گذشت که آن حضرت موسی را در معراج دیدند، اگر آیه بعد از معراج باشد، مراد آن است که: کسی را که دیدی موسی بود در آن شك مکن و اگر قبل از معراج باشد وعده دیدار موسی است که شك مکن حتما او را خواهی دید.
 به نظر بعضی: مراد دیدار موسی در قیامت است، المیزان ترجیح می‌دهد که ضمیر «لِقائِهِ» راجع به خدای تعالی باشد یعنی از لقاء الله و قیامت در شك مباش چنان که در آیات قبلی گذشت: بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ در این صورت با مطالب فوق کاملا مناسب خواهد بود و گرنه ملاقات موسی تناسبی با مطالب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۲۹۹

فوق ندارد.

«هدی» در آیه به معنی هادی است و شاید از باب مبالغه باشد.

۲۴- وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ.

یعنی از بنی اسرائیل امامانی قرار دادیم که مردم را به دستور ما هدایت می کردند. نظیر این آیه در سوره انبیاء/ ۷۳ نیز آمده است علت امامت آنها همان صبر و خویشتن داری در اطاعت حق تعالی بوده است مانند آیه وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا بقره/ ۱۲۴.

پر واضح است که اتمام کلمات و از عهده امتحان بر آمدن سبب امامت شده است، به عبارت دیگر: اتمام کلمات و استقامت، آنها را امام و سرمشق و نمونه حق پرستی گردانیده که برای دیگران الگو و اسوه گشته‌اند وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ تعلیل لَمَّا صَبَرُوا است.

۲۵- إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آیات مکرر آمده است که بنی اسرائیل از روی بغی و حسد فیما بین خود در دین و تورات اختلاف کردند، رجوع شود به سوره جاثیه/ ۱۷ مراد از يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ قضاوت به حق میان اهل باطل است این آیه اشاره می کند که در میان اهل اسلام نیز این مطلب هست.

۲۶- أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَشْعُرُونَ آیه‌های ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ معترضه بودند، علی هذا این آیه در تعقیب و تعلیل وَ لَنَذِيقَنَّاهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ است، یعنی دلیل چشاندن عذاب ادنی، ماجرای اقوام گذشته است که چطور هلاکشان کردیم، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰۰

این اهل مکه هستند که در سفر شام و یمن در خرابه‌های آنها راه می‌روند، النهایه عذاب آنها عذاب استیصال بود نه عذاب عبرت. در اینها برای عذاب ادنی دلیل و نشانه‌هاست. مراد از «یسمعون» شنیدنی است که قبول و پند گرفتن در آن باشد.

۲۷- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ.

به نظر می‌آید این آیه در بیان اظهار قدرت برای رساندن عذاب ادنی باشد، علی هذا دلیل دیگری برای وَ لَنَذِيقَنَّاهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ است در عین حال یکی از تدبیر و نظام هستی را بیان می‌کند و آن تشکیل ابرها و بارانها و روئیدن نباتات و تأمین زندگی انسانها و حیوانات است.

عجبا!! از سه تا ماده خام یعنی گازهای هوا و آبهای دریا و املاح زمین، اینهمه انسانها، حیوانات، روئیدنیها به وجود می‌آید، در مقام انصاف، این عمل هزاران بار از اژدها شدن عصای موسی عجیب‌تر است «سبحانک ما عرفناک حق معرفتک» منظور از أَفَلَا يُبْصِرُونَ دیدن و قبول کردن می‌باشد.

۲۸- وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

به قرینه آیات گذشته منظور از فتح، آمدن عذاب دنیوی و همان الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ است و با آن وسیله میان مسلمانان و کفار جدایی می‌افتاد ولی جمله، لا- يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا- هُمْ يُنظَرُونَ در آیه بعدی حکایت دارد که سؤال مشرکان راجع به عذاب استیصال بود که از أَ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ به نظر می‌آمد.

در اینصورت منظور از فتح، استیصال کفار و نجات مؤمنان است نظیر سخن نوح علیه السلام: قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ. فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰۱

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَانجِنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفَلَکِ الْمَشْحُونِ ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ

شعراء/ ۱۱۷ و ۱۲۰.

۲۹- قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ یعنی: آن روز برای آنها نفعی ندارد، خسران خالص است، زیرا نه ایمان آوردن فائده دارد، و نه از عذاب رهایی هست.

۳۰- فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَانْتَظِرُوا إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ یعنی منتظر آمدن عذاب باش چنان که آنها منتظر مرگ و یا سقوط دین تو هستند، آیه نشان می‌دهد که منظور عذاب دنیوی است خواه عذاب عبرت باشد یا عذاب استیصال «اعراض» یعنی مشغول کار خودت باش. روز بیست و پنج ربیع الثانی هزار و چهارصد هجری قمری مطابق ۱۳۶۲/۱۱/۹ تفسیر سوره سجده به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰۲

سوره احزاب

اشاره

در مدینه نازل شده و هفتاد و سه آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- احزاب، چهارمین سوره است که بعد از آل عمران در مدینه نازل گردید، از لحاظ ترتیب نزول، سوره نود و در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره سی سوم می‌باشد، در این سوره جریان جنگ احزاب (خندق) ذکر شده و آن در شوال سال پنجم هجرت اتفاق افتاده است، علی‌هذا باید این سوره در همان سال نازل شده باشد و نیز نزول آیه حجاب به تصریح سیره حلبی و دیگران در سال پنجم بوده و آن آیه ۵۳ از همین سوره است.

۲- در عدد آیات آن اختلافی نیست، همه آیات آن را هفتاد و سه گفته‌اند، طبرسی رحمه الله فرموده: «و هی ثلاث و سبعون آیه بالاجماع» در تفسیر خازن می‌خوانیم که کلمات آن هزار و دو بیست و هشتاد و حروف آن پنج هزار و هفتصد و نود است.

۳- تسمیه آن به «احزاب» ظاهراً به علت ذکر ماجرای جنگ احزاب در آن است و لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ / ۲۲ این سوره در زمان آن حضرت به این شکل ترکیب یافته و احزاب نامیده شده است.

صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال از امام صادق صلوات الله علیه نقل کرده

«من كان كثير القراءة لسورة الاحزاب كان يوم القيامة في جوار محمد صلى الله عليه وآله و ازواجه».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰۳

۴- در ثواب الاعمال از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: ای ابن سنان سوره احزاب زنان قریش از عرب را رسوا کرده، آن از سوره بقره زیادت‌تر بود لیکن آن را ناقص کرده و تحریف نمودند «یا ابن سنان این سوره الاحزاب فضحت نساء قریش من العرب و کانت اطول من سورة البقرة لكن نقصوها و حرفوها».

ناگفته نماند: حسن بن علی بن ابی حمزه که در سند این روایت آمده واقفی و دروغگو و ملعون است، کشتی در رجال خود از حسن بن علی بن فضال نقل کرده که فرمود: حسن بن علی بن ابی حمزه کذاب و ملعون است، من حلال نمی‌دانم حتی یک حدیث از او نقل کنم و در ترجمه شعیب عرقوئی نقل کرده «حسن بن علی بن ابی حمزه کذاب است» این بدبخت از سران فرقه واقفیه بوده، لذا اعتنایی به حدیثش نمی‌توان کرد.

ابن کثیر این حدیث را از ابی بن کعب نقل کرده و گوید: «و الله اعلم» کشف آن را از ابی نقل ورد کرده، مرحوم فیض کاشانی آن را در آخر سوره احزاب از ثواب الاعمال نقل کرده است، درباره عدم تحریف در قرآن مجید در سوره حجر ذیل آیه: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ / ۹ سخن گفته‌ایم.

۵- سوره مبارکه بی شک مدنی است، کسی خلاف آن را نگفته است.

۶- در این سوره دو جریان مهم تاریخی ذکر شده است اول جنگ خندق دوم ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با دختر عمه‌اش زینب دختر حجش و این هر دو در سال پنجم هجرت اتفاق افتاده است، از این جهت می‌شود اطمینان پیدا کرد که همه سوره به یک بار نازل شده است. زیرا اکثر مطالب سوره در رابطه با آن دو جریان تاریخی و در رابطه با احکام و جریان حالات زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰۴

۷- شأن نزول این سوره، بیان همان مطالبی است که در آن آمده است از جمله اینکه:

اول: پسر خوانده‌ها پسران واقعی نیستند، احکام پسران واقعی در حق آنها جاری نمی‌باشد، آنها را باید با نام پدران اصلیشان صدا کرد.

دوم: پیامبر برای مؤمنان از خودشان مقدمتر است، زنان پیامبر مادران مؤمنان هستند، ازدواج با آنان حرام می‌باشد حتی بعد از رحلت آن حضرت.

سوم: جریان جنگ احزاب به طور مفصل.

چهارم: اجلاء یهود بنی قریظه از مدینه و تصرف اراضی آنها.

پنجم: جریان زید و زینب و طلاق زینب و اینکه خدا بعد از طلاق زید زینب را به رسولش تزویج کرد تا مردم در تزویج زنان پسر خوانده‌ها بعد از طلاقشان محذوری نداشته باشند.

ششم: مطالب مفصلی درباره زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با محفوظ ماندن مقام رهبری چنان که خواهد آمد.

هفتم: آداب دخول و خروج به محضر رسول خدا صلوات الله علیه و آله.

هشتم: بررسی حالات و تفتین‌های منافقان مدینه و تهدید آنان به تبعید و اعدام و تعقیب.

نهم: آیه امانت و حمل انسان امانت خدا را.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰۵

سوره الاحزاب مدنیة و آیاتها- ۷۳ نزلت بعد سوره ال عمران

[سوره الاحزاب (۳۳): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴)
 ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵) النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ وَ عَمَّا ظَنَّنَا مِنَ اللَّهِ مَا نَعْلَمُ لِكُلِّ قَوْمٍ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- ای پیامبر بترس از خدا و اطاعت نکن از کافران و منافقان که خدا دانا و حکیم است.

۲- به آنچه از پروردگارت وحی می‌شود مطیع باش که خدا به آنچه می‌کنید داناست.

۳- و اعتماد کن بر خدا و اکتفاء کن بر کار ساز بودن خدا.

۴- خدا برای هیچ شخص دو قلب در درونش قرار نداده است، و زناتان را که با آنها ظهار می‌کنید مادران شما نکرده است و پسر

خوانده‌هایتان را پسران شما قرار نداده است، این حرف شماست در دهانتان خدا حق را می‌گوید و به راه حق هدایت می‌کند.

۵- آنها را برای پدرانشان بخوانید. آن در نزد خدا با عدالتتر است، اگر پدرانشان را ندانستید برادران شما هستند در دین دوستان

شما می‌باشند در آنچه اشتباه کرده‌اید گناهی نیست اما آنچه قلوبتان قصد کرده گناه است.

۶- پیامبر به مؤمنان از خودشان مقدم‌تر است، زنان او مادران مؤمنانند قرابت‌های نسبی بعضی بر بعضی در کتاب خدا سزاوارتر

می‌باشند از مؤمنان و مهاجران لیکن برای شماست که به دوستان خود نیکی بکنید، این در کتاب خدا نوشته شده است.

۷- (یاد آر) که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از آنها پیمان محکمی گرفتیم.

۸- تا خدا از صدق راستگویان سؤال کند و کافران را عذاب دردناکی آماده کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰۷

کلمه‌ها

جوفه: جوف: درون. این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

تظاهرون: ظهار آنست که کسی به زن خویش بگوید: تو نسبت به من مانند پشت مادرم هستی «انت علی کظهر امی» اگر این را با

قصد پیش دو نفر عادل بگوید زنش بر او حرام می‌شود، یا باید کفاره بدهد و یا زنش را طلاق بگوید.

ادعیا: پسر خوانده‌ها. مفرد آن دعی است، در عربستان پیش از اسلام رسم بود که فرزند دیگران را برای خود فرزند می‌کردند و آن

مانند فرزند صلبی بود و همه احکام فرزند صلبی را دارا بود اسلام آن را از بین برد.

جناح: گناه. جنوح به معنی میل کردن است «جنحت السفینه» یعنی بیک طرف میل کرد، از این جهت گناه را که انسان را از حق به

باطل مایل می‌کند «جناح» گفته‌اند.

اولوا الارحام: قرابت‌های نسبی. که همه را، رحم مادران به هم متصل کرده است.

شرحها

سه آیه اول، سر خط مطالب تمام سوره است، به عبارت دیگر: چون پیامبر باید فقط از خدا بترسد و تابع وحی شود و از کفار و

منافقان اطاعت نکند می‌تواند همه بدعتها را از میان بردارد و سنت‌ها را در جای آنها بگذارد و احکام خدا را بیان دارد، همه این

سوره در رابطه با از میان بردن بدعتها و جایگزین کردن سنتهاست. مانند پسر خوانده‌ها، ظهار و مادر خواندن زنها، ازدواج با زن

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰۸

پسر خوانده‌ها و ...

در رابطه با این مطلب آمده: در وجود انسان دو تا قلب نیست که با یکی خدا را بخواند و با دیگری کفار و منافقان را، پس اطاعت

و ترس از خدا لازم گرفته که کفار و منافقان کنار زده شوند.

سپس درباره ظهار، پسر خواننده‌ها، مقام رهبری، مقدم بودن ارحام نسبت به دیگران، مطالبی گفته شده و در آخر معلوم گشته که این پیمانها از همه پیامبران گرفته شده است.

۱- یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.

فرمان صریح است که پیامبر فقط باید از خدا بترسد و به گفته کفار و منافقان اعتنا نکند و گرنه، نمی‌تواند قانون خدا را پیاده کند. دو وصف علیم و حکیم تعلیل صدر آیه است یعنی آنچه به تو فرمان داده می‌شود از روی علم به واقعیات و از روی حکمت و مصلحت است و باید اطاعت شود.

در مجمع البیان آمده: آیه یا ایها النبی اتق الله درباره ابو سفیان و عکرمه ابن ابی جهل و ابو اعور سلمی نازل شد، آنها به مدینه آمده و به خانه عبد الله بن ابی رفتند و آن بعد از جنگ احد بود و در آمدن از رسول خدا امان گرفته بودند، آن گاه با عبد الله ابی و عبد الله بن سعید بن ابی السرح و طعمه بن ابیرق وارد محضر آن حضرت شدند و گفتند، یا محمد از خدایان ما: لات و مناء و عزی دست بردار و بگو که آنها به عبادت کنندگان خود شفاعت می‌کنند، تا از خدای تو دست برداریم، این بر آن حضرت گران آمد، فرمود آنها را از مدینه بیرون کردند.

به نظر نگارنده: بعید است که این ماجرا سبب نزول این آیه باشد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۰۹

بلکه این آیه و دو آیه بعدی برای همه مطالب سوره، زمینه سازی می‌کنند.

و الله اعلم.

۲- وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

تأکید آیه قبلی است که حتما باید از کفار و منافقان اطاعت نکند و تابع وحی باشد. إِنَّ اللَّهَ كَانَ ... تهدید در صورت مخالفت است.

۳- وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا.

تسلیتی است بر آن حضرت که در کارش از کسی نترسد و به خدا و یاری او اعتماد داشته باشد که خدا وکیل و کار ساز است راغب گوید: كَفَى بِاللَّهِ يَعْنِي «اكتف باللّه وکیلا»، این آیه نشان می‌دهد که فرمانهای آینده سخت است و استقامت می‌خواهد.

۴- مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجَالٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ.

از این آیه مطالب سوره شروع می‌شود، این جمله در رابطه با آنست که حتما باید از خدا پیروی کنی زیرا دو تا قلب نداری تا با یکی از خدا اطاعت کنی و با دیگری از دیگران؟

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه يحب بهذا قوما و يحب بهذا اعدائهم.

وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ لِلنَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ.

یعنی زنانی که با آنها ظهار می‌کنید و می‌گوئید، تو مادر منی «انت علی کظهر امی او ظهرک کظهر امی» خدا آنها را مادر شما قرار نداده است و با گفتن این سخن زن مادر نمی‌شود، عرب در جاهلیت با این سخن زن خود را طلاق می‌داد و آن یک نوع تنبیه و

اذیت زن بود که اسلام از آن نهی کرد و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۱۰

در سوره مجادله خواهد آمد.

وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ.

یعنی: پسر خواننده‌ها از نظر اسلام پسر شما نمی‌شوند و احکام پسران صلبی بر آنها بار نمی‌شود، «ذلکم» می‌شود اشاره به ظهار و

ادعیاء هر دو باشد یعنی این فقط حرفی است در زبان شما و در نزد خدا اثری ندارد، نظیر **إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ نَجْم/ ۲۳** و شاید اشاره فقط به ادعیاء باشد.

و **اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ** یعنی خدا آنچه را که مطابق واقع است می‌گوید و به راه راست هدایت می‌کند، این اشاره است که باید تابع حق باشید، این آیه یک حکم کلی است و در عین حال مقدمه است بر جریان زید بن حارثه پسر خواننده رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** که در ذیل آیه ۳۶ و ۳۷ خواهد آمد.

۵- **ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ.**

یعنی آنها را با نام پدران اصلی بخوانید، و در حالی که مخصوص پدران خویشند علی هذا لام در «لابائهم» برای اختصاص است. اقسط اسم تفضیل است به نظر می‌آید: آن نسبت به دو شقّ بعدی است **فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ** یعنی در صورتی که پدرانشان را نشناختید در خواندن آنها دو راه دارید یکی اینکه برادر دینی شما هستند آنها را برادر بخوانید، دیگری آنکه آنها را مولا و دوست خطاب کنید، المیزان فرموده: مراد از آن ولایت دیتیه است.

و **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً.** تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۱۱
یعنی در صورت اشتباه، پسر خواندن مانعی ندارد، لیکن اگر به عمد بخوانید گناه است «و لكن الذی تعمدت به قلوبکم جناح»
غفران و رحمت در رابطه با خطا و اشتباه می‌باشد. در روایت آمده که آن حضرت فرموده:

«من انتسب الی غیر ابيه او انتمی الی غیر موالیه فعلیه لعنة الله».

۶- **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ.**

در این آیه چهار مطلب هست اول اینکه پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان مقدمتر است در المیزان فرموده: معنای اولویت آنست که: آنچه مؤمن برای خود می‌خواهد مانند محفوظ ماندن، دوستی، کرامت، قبول دعوت و نفوذ اراده، پیامبر در اینکارها از او برتر است، اگر امر دائر باشد میان پیامبر و او، طرف پیامبر اولی‌تر است و اگر خطری بر پیامبر متوجه شود، باید مؤمن با فدا کردن خویش پیامبر را نجات دهد و پیامبر از وجود خود بر او محبوبتر و محترمتر باشد.

اگر نفس او چیزی بخواهد و پیامبر چیزی دیگر، آنچه پیامبر بخواهد متعین است، به هر حال در هر کار دینی و دنیوی پیامبر بر او مقدمتر می‌باشد زیرا اطلاق **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** همه اینها را شامل است (با اختصار).

به نظر بعضی: مراد اولویت در دعوت است یعنی اگر پیامبر به چیزی دعوت کند و نفس آنها به چیز دیگری، پیامبر مقدمتر است و در قول دیگری مراد نافذتر بودن حکم آن حضرت است از حکم بعضی به بعض دیگر، ولی اینها وجوه بعید هستند.

باید بدانیم که منطوق آیه مقدم بودن آن حضرت است بر مؤمنان از جان آنها، تقدم در حال و مقام و امثال آن، به طور اولویت

فهمیده می‌شود نه از تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۱۲

منطوق آیه.

ناگفته نماند: عللی که بر ما مجهول است باعث شده که این آیه موقعیت آن حضرت را در مقام **أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** بیان دارد و زنان او را مادر مؤمنان قرار بدهد، به هر حال این جمله مقام رهبری را در اعلی درجه ترسیم می‌کند.

مطلب دوم **وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ** منظور از آن احترام و حرمت ازدواج با آنهاست چنان که خواهد آمد و **لَا أَنْ تَتَّكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ** نه اینکه نازل به منزله مادر حقیقی می‌باشند و گر نه نگاه کردن به آنها نیز جایز می‌بود و می‌بایست توارث نیز فیما بین باشد.

طبرسی رحمه الله فرموده: منظور حرمت نکاح آنهاست غیر از این، چیزی از احکام مادری بین مؤمنین و زنان آن حضرت ثابت نشده است نمی‌بینی که نگاه کردن به آنها جایز نیست و از مؤمنان و بالعکس ارث نمی‌برند. مطلب سوم و چهارم.

وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً.

یعنی اقبای نسبی بعضی از بعضی در ارث بردن سزاوارتر هستند از مؤمنان و مهاجران، این آیه در آخر سوره انفال گذشت نقل است که مسلمانان در صدر اسلام به واسطه مهاجر بودن و به واسطه برادری که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در بین آنها برقرار کرده بود از یکدیگر ارث می‌بردند، این دو آیه آن حکم را نسخ کرد اغلب یا همه مفسران در تفسیر این آیات این مطلب را گفته‌اند.

در کتاب الصحيح من السیره از بحار الانوار نقل کرده: پیش از آنکه به این حکم عمل شود، آیه آخر انفال آن را نسخ کرد آن وقت هنوز کسی از مهاجرین نمرده بود زیرا اولین آنها عثمان بن مظعون بود که بعد از پدر از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۱۳ دنیا رفت «۱» صدوق رحمه الله در فقیه فرموده: اینکه مخالفین نقل می‌کنند «چون غلام حمزه از دنیا رفت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نصف ترکه او را به دختر حمزه و نصفش را به موالی او داد» قابل قبول نیست، این روایت از عبد الله بن شداد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است و آن روایت منقطع و مرسل است «۲» مراد از کتاب الله شاید قانون خدا باشد، بعضی قرآن یا لوح محفوظ گفته‌اند.

ناگفته نماند: مراد از مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مؤمنان انصار و اهل مدینه است و گرنه مهاجرین هم از مؤمنین بودند شاید بخصوص آمدن مهاجرین برای احتیاج آنها بوده باشد که و لو محتاج هم بوده باشند باز ارث نمی‌برند.

استثناء در اِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا ... منقطع است یعنی لیکن می‌توانید برای دوستان خود از مؤمنین و مهاجرین چیزی وصیت کنید، تقدیر آن چنین است «لكن لكم ان تفعلوا الی اولیائکم معروف» در کافی از حنان نقل شده: به امام صادق علیه السلام گفتم: «ای شیء للموالی؟ فقال: لیس لهم من المیراث الا ما قال الله عز و جل الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروف» «۳».

كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا.

ذلك اشاره است به فعل معروف منظور از کتاب شاید لوح محفوظ یا علم الهی باشد. این جمله تأکید فعل معروف است.

۷- وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا.

این آیه و آیه بعدی گرچه مطلب مستقلی را بیان می‌کنند، اما تناسبشان با مطالب فوق آنست که: از تو و هر پیامبر دیگر پیمان گرفته شده که این احکام

(۱) الصحيح من السیره ج ۳ / ۵۸۱ بحار ج ۱۹ / ۱۳۰.

(۲) فقیه باب میراث ذوی الارحام مع الموالی. [...]

(۳) کتاب الموارث باب میراث ذوی الارحام مع الموالی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۱۴

و نظائر آنها را به مردم برسانید.

اضافه ميثاق به ضمير «النبیین» و نیز آمدن لفظ «النبیین» نشان می‌دهد که این پیمان مخصوص پیامبران است، ذکر پنج تن از آنها بعد از «النبیین» ذکر خاص بعد از عام و به علت فضیلت آنهاست، چنان که مقدم شدن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برای شرافت و فضیلت او نسبت به چهار تن دیگر است و گرنه همه به تناسب زمان ذکر شده‌اند.

در سوره آل عمران / ۸۱ می‌خوانیم: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ إِذْ تُمْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ: أَلْقَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَبْنَا مِنْ آيَةٍ مَعْلُومَةٍ مِثَاقِ أَنْتُمْ كَمَا مَعَكُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَكْدِيغِرَ رَا تَصْدِيْقَ كُنُنْدُ وَ تَأْيِيْدَ نَمَائِنْدُ.

در سوره شوری آمده: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ... /

۱۳، می‌شود از این آیه و آیه آل عمران به دست آورد که مراد از مِيثَاقِ النَّبِيِّينَ همان عدم اختلاف در دین و رساندن رسالت خدا و هدایت مردم است. مِيثَاقًا غَلِيظًا در آخر آیه نشان می‌دهد که آن پیمان بسیار محکم و سخت بوده است میزان نظر می‌دهد که این پیمان در عالم «ذر» از آنها گرفته شده است و الله اعلم.

۸- لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا.

به نظر: می‌آید: منظور از صادقین نیکوکارانند که دعوت انبیاء را قبول کرده و صدق قبول خویش را با عمل به اثبات رسانده‌اند، نظیر: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ ... احزاب/ ۲۳، پیداست که مراد از «صدقوا» عمل کردن به عهد است در سوره بقره/ ۱۷۷ آمده وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ... وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ ... وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ ...

تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۱۵

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ در اینجا هم، اعمال نیک با «صدقوا» تعبیر آمده است.

علی هذا معنای لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ آنست که: تا خدا بطلد از راستگویان که می‌گویند: ایمان آورده‌ایم، راست گفتن یعنی عمل کردنشان را، در اینصورت آیه و إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ ... لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ ...

نظیر این آیه می‌شود: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ ... لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ حديد/ ۲۵ و الله اعلم.

المیزان: هر دو آیه را راجع به عالم ذر دانسته و «لیستل» را به معنی طلب عمل گرفته می‌فرماید، پیمان را در عالم ذر از آنها گرفت و آنها تصدیق کردند تا در این دنیا از صدق آن پیمان از آنها بطلد که عمل کنند و پیمانشان درست باشد.

ناگفته نماند: مناسب آن بود که بعد از لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ ... بفرماید:

«و ليعد للكافرين» ولی چون عذاب کافران مقصود بالذات نیست لذا فرموده است و أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ ...

تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۱۶

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۵ تا ۲۸]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زَلْزَلًا شَدِيدًا (۱۱) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳)

وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴) وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدُّبَارَ وَكَانَ عَهْدَ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۸)

أَشْجَحَهُ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَتِهِ حِدَادٍ أَشْجَحَهُ عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ

الْأَحْزَابُ يَوْمَئِذٍ يَخْتَلِفُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْتَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (۲۰) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (۲۲) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳)

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۴) وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا (۲۵)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۱۸

۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید: یاد آرید نعمت خدا را وقتی که لشکریانی به طرف شما آمدند، بر آنها طوفانی فرستادیم و ملائکه‌ای که آنها را ندیدید، خدا به آنچه می‌کردید بینا بود.

۱۰- وقتی که از بالای شما و از پائین شهر شما آمدند و یاد آرید وقتی که چشمها خیره شد و قلبها به حلقومها رسید، و به خدا گمانهایی می‌کردید.

۱۱- در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و به شدت مضطرب گردیدند.

۱۲- و یاد آر وقتی که منافقان و مریض القلبها می‌گفتند: خدا و رسولش جز فریب به ما وعده نکرده‌اند.

۱۳- یاد آر که گروهی از آنها گفتند: ای اهل یثرب توقف در اینجا بی‌فائده است، برگردید، گروهی از آنها از پیامبر برای برگشتن اجازه می‌خواستند که خانه‌های ما بی‌حفاظ است، خانه‌هایشان بی‌حفاظ نیست، فقط می‌خواهند فرار کنند.

۱۴- اگر از اطراف یثرب به خانه‌های آنها داخل می‌شدند و سپس از آنها برگشتن از اسلام می‌خواستند، آن خواسته را می‌آوردند و جز کمی توقف نمی‌کردند.

۱۵- قبلا با خدا عهد کرده بودند که در جنگ پشت نکنند، عهد خدا مورد سؤال است.

۱۶- بگو: فرار اصلا به شما نفعی ندارد خواه از مرگ فرار کنید یا از قتل، آن وقت در دنیا جز اندکی لذت نمی‌برید.

۱۷- بگو: چه کسی شما را از خدا باز می‌دارد اگر به شما بدی یا رحمت اراده نماید، جز خدا سرپرستی و یاری برای خود پیدا نمی‌کند.

۱۸- خدا آگاه است از آنان که مردم را از رفتن به جنگ باز می‌دارند، و به امثال خویش تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۱۹ می‌گویند به طرف ما بیایید و خود جز اندکی به جنگ نمی‌آیند.

۱۹- با کمک جانی بر شما بخیل هستند چون ترس بیاید می‌بینی به تو نگاه می‌کنند و چشمشان به دوران افتاده مانند کسی که از مرگ بیهوش شده و چون ترس برود، با زبانهای تند به علت بخل به غنیمت شما را می‌آزارند، آنها ایمان نیاورده‌اند، خدا اعمالشان را باطل کرده، آن بر خدا آسان است.

۲۰- گمان می‌کنند که احزاب نرفته‌اند و اگر احزاب بیایند دوست می‌دارند که ای کاش در بادیه بودند و از جریان شما می‌پرسیدند و اگر در میان شما می‌بودند جز اندکی نمی‌جنگیدند.

۲۱- برای شما در رسول خدا سرمشق خوبی هست برای کسی که خدا و روز آخرت را امید می‌دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند.

۲۲- و چون مؤمنان احزاب را دیدند گفتند: این آنست که خدا به ما وعده کرده، خدا و رسول راست گفته‌اند، این کار بر آنان جز ایمان و تسلیم نیافزود.

۲۳- از مؤمنان مردانی هست که عهدشان را با خدا تحقق بخشیده‌اند، بعضی نذرشان را ادا کرده و بعضی منتظراند و اصلا عهد خود را عوض نکرده‌اند.

۲۴- تا خدا راستگویان را با راستشان پاداش دهد و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند یا بر آنان توبه نماید، که خدا آمرزنده و مهربان است.

۲۵- خدا کافران را با غصه و غضب برگردانید، فائده‌ای به دست نیاورند خدا از جنگ بر مؤمنان کفایت کرد که خدا توانا و قدرتمند است.

کلمه‌ها

جنود: جند: لشکر. جمع آن جنود و اجناد است ولی در قرآن مجید فقط جند و جنود آمده است. جند بفتح اول به معنی زمین سخت است، راغب عقیده دارد: سپاه را به علت محکم و فشرده بودن جند گفته‌اند.

زاغت: زیغ: انحراف از حق «المیل عن الاستقامه» زاغت الأبصار یعنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۲۰

چشمها از دید اصلی منحرف شدند، آن خیره شدن و بی اختیار شدن در نگاه است.

حناجر: حنجر: گلو. «الحنجره: الحلقوم» جمع آن حناجر است.

غرور: فریب دادن و تطمیع به باطل.

یثرب: نام قدیمی شهر مدینه است که فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

مقام: مقام (بضم اول و فتح آن) مصدر میمی است به معنی اقامه و نیز اسم زمان و مکان آید، آن در آیه به معنی اقامت است.

عوره: عورت هر چیزی است که انسان از ظاهر شدن آن شرم دارد مانند آلت تناسلی و نیز هر چیزی که انسان از آن می ترسد مانند شکاف و محل عبور در مرزها، مراد از آن در آیه بی حفاظ بودن است.

اقطار: اطراف. قطر (بضم اول) یعنی کنار و طرف است.

تلبثوا: لبث و تلبث: توقف و اقامت ما تَلَبَّثُوا: توقف نکردند.

معوین: عوق و تعویق: باز داشتن و منصرف کردن. «عاقه عن كذا عوقا حبسه و صرفه» معوقین: باز دارندگان.

هلم: اسم فعل است به معنی بیائید و بیاورید. لازم و متعدی هر دو آمده است، مفرد و جمع، تذکیر و تأنیث در آن یکسان باشد.

اشحه: شح: بخل و حرص. راغب و طبرسی بخل توأم با حرص گفته‌اند شحیح: بخیل و حریص، جمع آن اشحه است یعنی بخیلان و حریصان.

یغشی: یُغْشِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ یعنی: بیهوش شده از مرگ مانند الْمَغْشِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ قتال / ۲۰. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص:

۳۲۱

سلقوكم: آن به معنی تند سخن گفتن است، طبرسی فرموده: اصل آن به معنی زدن است در صیحه زدن به کار می‌رود، در اقرب آمده:

«سلقه بالكلام: آذاه» مراد از آن فریاد کشیدن می‌باشد.

حداد: حدید: تیز، جمع آن حداد است.

بادون: بادی: کسی که در بادیه ساکن باشد، بادون جمع آن است.

اعراب: جوهری در صحاح گوید: به عرب شهر نشین گویند: عربی و به عرب بادیه نشین گویند: اعرابی، اعراب جمع عرب نیست، بلکه عرب اسم جنس است. نگارنده گوید: گویا اهل لغت متفق هستند در اینکه اعراب و اعرابی به بادیه نشینان مخصوص است

ولی در صحاح گفته: اعراب اسم جمع است و از خود مفرد ندارد و الله العالم می‌شود از آیات قرآن حدس زد که اعراب به شهر نشین نیز گفته می‌شود.

اسوة: سرمشق و الگو. و نیز به معنی مقتدا آید در اقرب الموارد گوید:
 «الاسوة: القدوة» آن به سرمشق خوب و بد گفته می‌شود لذا با لفظ «حسنه» توصیف شده است.
 نحب: نذر. مرگ. گریه. قَضَى نَحْبَهُ یعنی به نذر خود وفا کرد و یا با اجل طبیعی یا در راه خدا مرد.

شرحها

اشاره

در این آیات سخن از جنگ خندق یا جنگ احزاب است که در سال پنجم هجرت واقع گردید، این جنگ را به علت کندن خندق در اطراف قسمتی از مدینه، جنگ خندق نامیده‌اند و به علت شرکت قبائل کفار در آن، جنگ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص:

۳۲۲

احزاب گفته‌اند، در این آیات روشن شده که امداد غیبی شامل حال مسلمانان شد، ملائکه و طوفان از جانب خدا به یاری مسلمانان آمد.

و نیز آیات نشان می‌دهد که کفار از بالا و پائین مدینه آمده و در آن طرف خندق اردو زده‌اند و آن سبب اضطراب مسلمانان شده است، باز می‌خوانیم که منافقان برای برگرداندن مردم به مدینه تلاش می‌کرده و ضعیف‌الایمانها نیز با آنها همگام شده‌اند.

ولی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَخَتْ اِيسْتَادَهُ وَ مَوْمِنَانِ وَاوَقَعِي اِزْ اَوْ پِروِي كَرْدِه‌اند.

سرانجام پیروزی از آن مسلمین بوده و کفار به حکم وَ رَدَّ اللهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مَغْلُوْبٍ وَ دَسْتِ خَالِيْ بَاز گشته‌اند.

مجملی از جنگ خندق

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در سال چهارم هجرت، یهود «بنی نضیر» را از مدینه بیرون راند، عده‌ای از بزرگان آنها مانند حبی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق، نزد سران مکه رفته و با آنها عهد بستند که مشترکا به جنگ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله آیند، وقت آن را نیز تعیین کردند.

آن گاه پیش قبیله غطفان و سلیم رفتند آنها را نیز آماده کردند و از ایشان بر اینکار عهد گرفتند، دیگران نیز از آنها تبعیت کردند، در نتیجه آنان که در این جنگ شرکت کردند عبارت بودند از:

۱- قریش و پیروان آنها، چهار هزار نفر با سیصد اسب و هزار و پانصد شتر، به فرماندهی ابو سفیان بن حرب پدر معاویه.

۲- قبیله غطفان با هزار نفر به فرماندهی عینه بن حصن فزاری.

۳- قبیله بنو سلیم با هفتصد نفر به فرماندهی سفیان بن عبد شمس. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۲۳

۴- قبیله بنی اسد به فرماندهی طلحة بن خویلد.

۵- قبیله بنو امیه با چهارصد نفر به فرماندهی دو نفر.

۶- قبیله بنو اشجع با چهارصد نفر به فرماندهی ابو مسعود بن رخيله.

اینها جمعا به ده هزار نفر بالغ می‌شدند، سه عسکر تشکیل دادند، رئیس کل ابو سفیان بود.

پس از آماده شدن آنها، گروهی از قبیله خزاعه در عرض چهار روز خود را به مدینه رسانده، جریان امر را به رسول خدا صَلَّى اللهُ

علیه و آله گزارش کردند، آن حضرت از اینکار به اصحاب خویش خبر داد و از آنها خواست به جنگ کفار برخیزند. ناگفته نماند: مدینه از سه طرف با نخلستانها و ساختمانهای متصل، پوشیده بود که لشکرکشی از آنها غیر مقدور بود، فقط از طرف «احد» که باز بود می‌شد به مدینه داخل شد، سلمان فارسی نظر داد که آن قسمت را خندق بکنند رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به حفر خندق فرمود. و آن در شش روز یا بیشتر کنده شد.

به نقل واقدی، خندق از محلی به نام «مذاد» شروع شده تا «ذباب» و از آنجا تا «راتج» امتداد داشت، گویند: آن به شکل «N» به طول حدود پنج کیلومتر و نیم و به عرض ده متر و به عمق پنج متر بوده است آن حضرت در کندن خندق هر چهل ذراع (بیست متر) را به عهده ده نفر گذاشت، در آن موقع میان انصار و مهاجران اختلاف افتاد، هر یک می‌گفتند: سلمان از ماست، آن حضرت فرمود: «سلمان مَنّا اهل البیت».

چون آن حضرت از حفر خندق فارغ شد، قریش و احابیش «۱» آمده و ما بین

(۱) در پائین مکه کوهی هست به نام حبشی قبیله بنی المصطلق و بنی هوازن که هم پیمان قریش بودند در کنار آن کوه جمع شده و قسم یاد کردند که با قریش خواهند بود، لذا احابیش نام یافتند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۲۴

جرف و بیشه اردو زدند، بنی کنانه و اهل تهامه به آنها لایح شدند، قبیله غطفان و تابعان آنها از اهل نجد در کنار «احد» پیاده شدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با سه هزار نفر از مدینه خارج شد در محلی که پشت به کوه «سَلح» و خندق در پیش رو داشتند لشکرگاه قرار دادند زنان و فرزندان اهل مدینه را در محلهایی که مانند قلعه در درون شهر بودند و به آنها اطمینان می‌گفتند قرار دادند. در آن میان حیی بن اخطب یهودی به طرف قلعه «بنی قریظه» به راه افتاد و کعب بن اسد سرپرست آن قبیله را ملاقات و او را وادار نمود که پیمانی را که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت به شکند و با مردان خود به احزاب بپیوندند کعب اول راضی نبود ولی بعد رضایت داد و به آنها پیوست.

هر دو گروه در مقابل هم صف آرایی کردند، حدود یک ماه فقط با تیر اندازی و سنگ با هم جنگ می‌کردند: روزی عده‌ای از سواران قریش، عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، ضرار بن خطاب، هبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبد العزی به طرف خندق آمده و از دیدن آن در عجب شدند، محل تنگی را در نظر گرفته و با قدرت تمام با اسبان خود از آنجا گذشته و در روبروی مسلمانان قرار گرفتند.

عمرو بن عبدود که به او فارس لیل می‌گفتند: زیرا در آن محل که نزدیک «بدر» بود به تنهایی با یک قبیله جنگیده و آنها را از خود رانده بود او اولین نفر بود که از خندق به اینطرف جهید و محل خندق را «مذاد» می‌گفتند، شاعر در این باره گفته است.

عمرو بن عبد کان اول فارسی جزع المذاد و کان فارس لیل

او چون از خندق گذشت فریاد کشید و مبارز خواست، علی بن ابی طالب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۲۵

علیه السّلام که غرق در آهن بود برخاست و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله من به جنگ او می‌روم، آن حضرت فرمود: یا علی بنشین او عمرو است.

عمرو بار دوم فریاد کشید آیا مردی نیست به جنگ من بیاید؟ کو بهشت شما که گمان دارید در صورت کشته شدن به آن داخل می‌شوید؟! علی بن ابی طالب برخاست یا رسول الله من حاضریم با او بجنگم، عمرو بار سوم فریاد کشید و رجز خواند و گفت:

و لقد بحت من النداء بجمعکم هل من مبارز؟

و وقت اذ جبن المشجع موقف البطل المناجز

ان السماحة و الشجاعة فی الفتی خیر الغرائز «۱»

علی علیه السلام به پا خاست و گفت: یا رسول الله من بجنگ با او حاضرم.

حضرت فرمود: او عمرو است، عرض کرد: هر چند عمرو باشد، آن حضرت به او اجازه داد و فرمود: به پیش. چون علی حرکت کرد، آن حضرت گفت:

اللهم احفظه من بین یدیہ و من خلفه و عن یمنه و عن شماله و من فوقه و من تحت قدمیه

« علی علیه السلام خود را به نزد عمرو رسانید و گفت:

لا- تعجلن فقد اناک مجیب صوتک غیر عاجز ذو نیة و بصیرة و الصدق منجی کل فائزانی لارجو ان اقیم علیک نائحه الجنائز من ضربہ نجلاء بقی ذکرها عند الهزاهز

یعنی: عجله نکن آمد مردی که جوابگوی توست و زبون نیست، حریف

(۱) یعنی از بسکه فریاد کشیدم و مبارز خواستم صدایم گرفت و ایستادم در موضع پهلوان جنگاور وقتی که مرد شجاع را ترس می‌گیرد، بخشش و شجاعت در مرد از بهترین اوصاف است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۲۶

تو در پیکار، صاحب نیت و بینایی است. راست گفتن نجات دهنده هر سعادتمند است، من امید آن دارم که ماتم مردگان را بر تو به پا دارم، به واسطه ضربت بزرگی که یاد آن زبانزد جنگها و معرکه‌ها باشد.

عمرو که از شنیدن جواب آن حضرت یکه خورده بود، گفت: تو کیستی؟

آن حضرت فرمود: علی بن ابی طالب بن عبد المطلب ... عمرو رشادت آن حضرت را در «بدر» به یاد آورد و گفت: پسر برادرم یکی از عموهای تو که بزرگتر از توست به جنگ من بیاید، من خوش ندارم خون تو را بریزم.

امام فرمود: اما من به خدا ریختن خون تو را خوش دارم، عمرو شمشیر کشید و با شمشیری چون شعله آتش بر آن حضرت حمله کرد، در حالی که از غضب می‌ترکید، امام سپر را مقابل شمشیر او گرفت: سپر شکافته شد و شمشیر بر فرق آن حضرت نشست، امام در همان حال با کمال قدرت ضربت خویش را بر گردن عمرو فرود آورد و عمرو به زمین افتاد.

حذیفه گوید: علی علیه السلام از دو ساق عمرو زد و او بر پشت به زمین افتاد، غبار هر دو را گرفت، صدای تکبیر آن حضرت بلند شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدایی که روحم در دست اوست، علی عمرو را کشت، سپس آن حضرت سر عمرو را قطع کرد و محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد.

حضرت فرمود: علی بشارت باد تو را، اگر امروز عمل تو با عمل امت محمّد تو زین شود بر عمل آنها رجحان دارد، زیرا خانه‌ای از اهل شرک نماند مگر آنکه به آن با کشته شدن عمرو، ضعف داخل شد، و خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان نماند مگر آنکه به آن عزت وارد شد.

پس از کشته شدن عمرو یاران او رو به فرار گذاشتند و از خندق گذشتند مگر نوفل بن عبد العزی که به خندق افتاد، مسلمانان او را سنگباران کردند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۲۷

گفت کسی به جنگ من بیاید، زبیر بن عوام او را کشت، ابن اسحق گوید علی علیه السلام با نیزه از گردن او زد و او را کشت. آن گاه آن حضرت درباره قتل عمرو چنین فرمود:

نصر الحجارة من سفاهة رأیه و نصرت رب محمّد بصواب فصرته و ترکته متجدلا کالجذع بین دکادک و رواب و عفتت عن اثوابه

لو انی كنت المقطر بزنی اثوابی

یعنی: او از سبک مغزیش بتهای سنگی را یاری کرد ولی من از روی صدق رب محمّد صلی الله علیه و آله را یاری نمودم، او را زدم و مانند تنه درختی میان تپه ریگها انداختم من از بیرون آوردن لباس او درگذشتم اما اگر او مرا به زمین می‌انداخت لباسم را در می‌آورد.

کشته شدن عمرو و فرار یارانش تزلزلی در قوای شرک پدید آورد، از آن طرف مردی به نام نعیم بن مسعود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من مسلمان شده‌ام ولی کسی از قوم من نمی‌داند اگر امری داری بفرما، حضرت فرمود تو یک نفر مسلمان هستی اگر حيله‌ای داری به کار بر و اینها را از ما دور کن
«فانما الحرب خدعة»

، نعیم که از قبیله اشجع بود، پیش بنی قریظه رفت و گفت: موقعیت شما و قریش و غطفان یکسان نیست. شما اهل این محل هستید، اموال، زنان و فرزندان شما در این دیار است، قریش اگر پیروز شوند هیچ و گرنه عقب نشسته و به دیار خویش می‌روند آن وقت شما به تنهایی از عهده محمّد صلی الله علیه و آله نمی‌توانید بر آئید.

آن گاه گفت: صلاح آنست که از سران قریش و غطفان چند نفر را به صورت رهن و گروگان به شما بدهند که مطمئن باشید تا به آخر خواهند جنگید یهود این پیشنهاد را پذیرفتند و خوششان آمد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۲۸

سپس نعیم پیش ابو سفیان و اشراف قریش آمد و گفت: می‌دانید که من دوست شما و در دین شما هستم، جریان از این قرار است که بنی قریظه از پیمان شکنی خویش پشیمان شده و به محمّد صلی الله علیه و آله سفارش کرده‌اند: که ما عده‌ای از سران قریش و غطفان را گرفته به دست تو می‌دهیم آنها را گردن بزن سپس به اتفاق تو آنها را از دیارمان بیرون کنیم، به محمّد صلی الله علیه و آله هم این سخن را قبول کرده است علی‌هذا اگر یهود از سران شما به عنوان رهن بخواهند قبول نکنید آن گاه پیش قبیله غطفان رفته به آنها نیز چنین گفت.

فردای آن روز که شنبه بود، ابو سفیان عکرمه بن ابی جهل را با عده‌ای پیش یهود بنی قریظه فرستاد که اسبان و شتران ما هلاک شدند و ما در دیار خود نیستیم، جنگ را شروع کنید تا کار محمّد صلی الله علیه و آله را تمام نمائیم ما نمی‌توانیم بیشتر از این بمانیم، یهود جواب دادند:

اولا امروز روز شنبه است دست به کاری نمی‌زنیم.

ثانیا ما جنگ نخواهیم کرد مگر آنکه: چند نفر از بزرگان خود را گروگان بدهید تا مطمئن باشیم که تا آخر جنگ را ادامه خواهید داد، ابو سفیان پس از شنیدن این پیام گفت: این همانست که نعیم بن مسعود ما را از آن بر حذر داشت.

سپس ابو سفیان به آنها پیام داد که ما کسی را بشما تحویل نمی‌دهیم می‌خواهید بجنگید و می‌خواهید نجنگید. یهود گفتند: به خدا این همانست که نعیم بن مسعود گفت آن گاه پیغام دادند که: به خدا قسم ما جنگ نخواهیم کرد تا گروگان بدهید بدینگونه خداوند میان آنها دشمنی انداخت.

از آن طرف، خدا در شبهای بسیار سردی طوفان را بر آنها مسلط کرد به طوری که چادرها را می‌کند، آتشان را خاموش می‌کرد، دیگ‌های غذا را به هوا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۲۹

می‌برد (ملائکه نیز نازل شده قلوب آنها را پر از خوف کردند) در نتیجه چاره‌ای جز فرار و برگشتن نیافتند.

حدیفة بن یمان گوید رسول خدا شب نماز را خواند ... سپس به من فرمود: برو از این قوم برای من خبری بیاور و کاری نکن تا پیش من برگردی من پنهانی به میان آنها رفتم دیدم طوفان خدا (و جنود الله) وضع آنها را نابسامان کرده است، باد خیمه‌ها را به هوا می‌برد، آتسها را خاموش می‌کند، دیگها را می‌پراند.

آن وقت ابو سفیان از محل خویش خارج شد و گفت: مرکب مرا بیاورید اضافه کرد که ای طائفه قریش به خدا اینجا مقام ماندن نیست شتران و اسبان مردند، بنی قریظه با ما خلف وعده کردند؟ این باد نیز همه چیز را می‌برد آن گاه به شترش سوار شد پیش از آنکه پاهای آن را باز کند، من پیش خود گفتم که ابو سفیان را با تیر بزنم ولی به یاد آوردم که حضرت فرموده است کاری نکن تا پیش من برگردی، آن گاه به نزد آن حضرت برگشتم، او مشغول نماز بود، پس از تمام کردن نماز فرمود چه خبر آورده‌ای؟ جریان را حکایت کردم. «۱»:

بدینسان خداوند تمام نقشه‌ها را خنثی کرد، آن همه لشکر کشی جز به ضرر کفار تمام نشد و کَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيْزًا تَحَقَّقْ يَافَتْ.

نظیر این جریان در انقلاب ما، جریان طبس است که آمریکای جهانخوار مدت هفت ماه برای آن زحمتها کشید تا بدان وسیله به حکومت اسلامی ضربت بزند ولی خداوند با فرستادن باد و حرکت ریگهای روان آن نقشه را خنثی نمود، تا عده‌ای کشته شده، بقیه پا به فرار گذاشتند.

(۱) نقل از مجمع البیان و سیر الأئمه تألیف علامه سید محسن امین.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۳۳۰

۹- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا. از این آیه تا آیه ۲۵ جریان جنگ احزاب مطرح است، به نظر می‌آید که این آیات در رابطه با وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا باشد، وکیل بودن خدا آن همه امدادهای غیبی را به وجود آورد، جمله إِذْ جَاءَتْكُمْ ... بیان نِعْمَةِ اللَّهِ است، مراد از «ریحا» همان طوفانی است که امید کفار را بدل به یأس کرد، لفظ «ارسلنا» حاکی است که آمدن آن طوفان تصادفی نبوده است. منظور از «جنودا» ملائکه است که به آن میدان نازل شدند اما مسلمانان آنها را ندیدند، این مطلب در جریان «بدر» و «حنین» و «غار ثور» نیز آمده است. مراد از جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ همان لشکرهای ششگانه و بنی قریظه است که گفته شد.

جمله وَكَانَ اللَّهُ ... شاید اشاره به کندن خندق و آمادگی مؤمنین باشد.

۱۰- إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا.

صدر آیه عطف بیان است برای إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ در مجمع البیان فرموده آنهایی که از بالا یعنی از شرق مدینه آمدند قبیله غطفان و بنی قریظه و بقایای بنی نظیر بودند و آنهایی که از پائین، طرف غرب از ناحیه مکه آمدند قریش و قبائل دیگر از تابعان آنها بودند. جمله وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ ... عطف بیان دیگری است و حکایت از وحشت عجیب مسلمانان دارد، به طوری که چشمها خیره شدند و جز به دشمن نگاه تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۳۳۱

نمی‌کردند، قلبها به طپش افتاد و سینه‌ها تنگ گردید و احساس می‌کردند که قلبشان به حلقوم رسیده است «۱».

المیزان فاعل «تظنون» را منافقان و مریض‌القلبها دانسته است ولی لفظ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا در آیه اول و جمله وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا، در آیه بعدی نشان می‌دهد که فاعل «تظنون» مؤمنان بوده‌اند وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ بقره/ ۲۱۴. ولی در آیات بعدی خواهد آمد که وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ این نشان می‌دهد که «تظنون» خطاب به منافقان و مریض‌القلبهاست که بعضی گمان می‌کردند، کفار به زودی غالب می‌شوند، بعضی می‌گفتند جاهلیت عود خواهد کرد و بعضی گمان می‌کردند که ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا که خواهد آمد.

ناگفته نماند: الف در «الظنون» زاید است و برای هموزن بودن آخر آیه آمده است، زمخشری «تظنون» را شامل مؤمنان نیز می‌داند.

۱۱- هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا.

حکایت از اضطراب و ناراحتی مؤمنان است، قهراً اضطراب و تزلزل آنها درباره اسلام و قرآن بوده است نه برای خود و فرزندان خود. آزمایش شدند تا قوی‌الایمان از ضعیف‌الایمان شناخته شود. «هنالک» اشاره به مکان دور است.

۱۲- وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا.

مراد از مریض‌القلبا، مسلمانان غیر ثابت می‌باشند، نقل شده: آنها و

(۱) در کشف گوید: «و يجوز ان يكون ذلك مثلاً في اضطراب القلوب و وجيبها و ان لم تبلغ الحناجر حقيقة»

تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۳۲

منافقان: گفتند: محمّد به ما خبر می‌دهد که شهرهای قیصر و کسری را فتح خواهد کرد با آنکه ما از ترس نمی‌توانیم به قضای حاجت برویم.

ناگفته نماند: غرور به معنی فریب و تطمیع به باطل است، مرادشان آن بود که محمّد با «پیروز خواهیم شد سعادت از آن ماست» ما را فریفت و به دام دشمن انداخت.

۱۳- وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ لَفِظَ «مِنْهُمْ» ظاهراً راجع به منافقان و مریض‌القلباست لا مُقَامَ لَكُمْ یعنی ماندنتان در اینجا بی‌فائده است، زیرا حتماً غلبه با دشمن خواهد بود، گروهی هم برای برگشتن به مدینه از حضرت اجازه می‌خواستند و دلیل می‌آوردند که خانه‌های ما بی‌حفاظ و خانواده‌هایمان بی‌دفاع مانده‌اند، در جواب فرموده:

وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا یعنی نظرشان فقط فرار از معرکه بود و گرنه دشمن راهی به خانه‌های آنها نداشت چنان که در شأن نزول گفته شد، بعید نیست «مِنْهُمْ» اول راجع به منافقان و دوم راجع به مریض‌القلبا باشد.

۱۴- وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا.

این آیه نشان می‌دهد که منافقان و مریض‌القلبا فقط در حال راحت و وسعت طرفدار دین هستند و در حال سختی به فوریت راه عوض می‌کنند، نائب فاعل «دخلت» بیوت است یعنی اگر لشکریان به خانه‌ها و بر آنها داخل شوند و سپس از آنها فتنه و برگشتن از دین را می‌خواستند آن را می‌آوردند و فقط باندازه سؤال فتنه، تأخیر می‌کنند «علیهم» حال است از دخول و ضمیر «بها» راجع به تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۳۳

فتنه است.

۱۵- وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا.

در میزان فرموده: شاید مراد از «عاهدوا» همان بیعتشان به آن حضرت باشد که دین آن حضرت از جمله جهاد را پذیرفته بودند، منظور از لا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ فرار از جنگ است.

۱۶- قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا.

ذکر «موت» با قتل ظاهراً طرفدار لباب است و گرنه در آنجا قتل مطرح بود، یعنی فرار فائده‌ای ندارد، انسان بالاخره خواهد مرد یا با مرگ طبیعی و یا با قتل، و اگر فائده‌ای هم داشته باشد، فقط متاع قلیلی است.

۱۷- قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا اشاره است به اینکه شما با فرار از مرگ یا قتل نمی‌توانید از چنگ خدا خارج شوید، زیرا پیوسته در حیطة قدرت خدا هستید، او هر وقت بخواهد ضرری یا رحمتی به شما برساند کسی قدرت منع ندارد، آن وقت در رابطه بابی اهمیت بودنشان عنان سخن را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله برگردانده و فرماید: آنها جز خدا سرپرست و یاری پیدا نمی‌کنند.

۱۸- قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبِئْسَ إِلَّا قَلِيلًا جريان منافقان و مریض القلبها از آیه ۱۲ شروع شده، هنوز ادامه دارد، این آیه حاکی است که عده‌ای از منافقان مردم را از رفتن به جهاد باز می‌داشتند به نظر می‌آید الْقَائِلِينَ ... بیان معوقین باشد، یعنی تعویق آنها این بود که به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۳۴

منافقانی و ضعیف‌الایمانهایی مثل خود، می‌گفته‌اند که به طرف ما بیایید خود نیز به جنگ کمتر می‌آیند.

۱۹- أَشْحَهُ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ مراد از بخل در اینجا بخل جانی است یعنی: در حالی که از لحاظ کمک بدنی به شما بخیل هستند و کمک جانی نمی‌کنند، سپس در بیان حال آنها فرموده: چون خوف رو برویی با دشمن بیاید می‌بینی چشمشان در کاسه سر بدوران افتاده و همچون آدم بیهوش شده از مرگ، به تو نگاه می‌کنند، آن کنایه از کثرت خوف و وحشت و خیره شدن چشم ایشان است.

«کالذی» در تقدیر «کعین الذی» است.

فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّسِنَةِ حَدَادٍ أَشْحَهُ عَلَى الْخَيْرِ این قسمت راجع به خواستن آنها از غنائم است یعنی در سر غنائم با گفتگوهای تند شما را می‌آزارند در حالی که بخیلند بر غنیمتی که به شما رسیده است.

أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا حبط راجع به اعمال مختصر آنهاست که به ظاهر با مؤمنان همگامی می‌کردند علت حبط عدم نیت صحیح آنهاست.

۲۰- يَخْشَوْنَ الْمَأْخِزَاتِ لَمْ يَدْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَخْزَابُ يُودُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْتَأْذِنُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ گویی آنها در اثر کثرت خوف نمی‌توانستند رفتن احزاب را باور کنند، وانگهی اگر بار دیگر احزاب بر گردند خوش دارند که در بیابان باشند و جریان شما را از دیگران پیرسند.

وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۳۵

یعنی فقط به اندازه‌ای جنگ می‌کردند که بفهمانند ما از شما ایم، علی‌هذا نبودشان در میان شما به نفع شما است.

۲۱- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ظهور آیه آنست که خود آن حضرت سرمشق نیست بلکه حالات و استقامت و ایمان و ایثار آن حضرت، اسوه و سرمشق است نظیر قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ممتحنه / ۴، آیه روشن می‌کند که استقامت و عدم سازش ابراهیم و مؤمنان، سرمشق است.

ولی میزان ترجیح می‌دهد که خود آن حضرت «اسوه» است در این صورت، اسوه باید به معنای مقتدا باشد گر چه این دو وجه در واقع یکی هستند ولی ظهور آیه در وجه اول است.

لفظ «لمن» بدل بعض است از «لکم» می‌شود گفت که: يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ... مرتبه‌اعلای ایمان را نشان می‌دهد، یعنی آن حضرت سرمشق است به کسی که قلبش به خدا پیوسته است و او را امید می‌دارد و نیز قلبش به آن حضرت پیوسته و آن را امید می‌دارد، از آن طرف با ذکر کثیر خدا، این دو خصلت را پیوسته در خودش زنده می‌دارد.

به هر حال: آیه در صدد بیان آنست که: باید به جای هر تزلزل و اضطراب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را برای خود سرمشق قرار بدهید، در این صورت «کان» منسلخ از زمان و به معنی «هست» می‌باشد.

۲۲- وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَخْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۳۶

بیان حال مؤمنان است در وقت دیدن احزاب، بر خلاف منافقان و مریض القلبها که گفتند: مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا درباره هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

در مجمع البیان فرموده: آن حضرت به مؤمنان خبر داده بود که گروه‌های کفار به طرف مدینه می‌آیند، و شما بر آنها پیروز می‌شوید، لذا چون احزاب را دیدند، گفتند: این همانست که خدا و رسول وعده کرده‌اند، و عملی شدن وعده بر ایمان و تسلیم آنها افزود.

قول دیگر آنست که: مؤمنان از آیه *أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَكْبِرِينَ* وَ الصَّرَاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصِيرُ اللَّهُ أَلاَ- إِنَّ نَصِيرَ اللَّهِ قَرِيبٌ بقره/ ۲۱۴، دانسته بودند که چنان پیشامدهایی خواهند داشت، لذا به دیدن احزاب، گفتند: هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ.

در المیزان فرموده: حق آنست که هر دو وجه مراد باشد، چون مؤمنان به وعده خدا و رسول هر دو اشاره کرده‌اند.

۲۳- *مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.*

این آیه در مقابل *وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ ...* است که گذشت، در مجمع البیان از عمرو بن ثابت از ابی اسحاق نقل شده که علی علیه السلام فرمود: این آیه درباره ما نازل شد، به خدا قسم که من منتظرم و عهدهم را تبدیل نکرده‌ام، این مطلب در تفسیر برهان به پنج وجه نقل شده است از جمله از محمد بن حنفیه نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و عمو زاده‌ام عبیده بن حارث با خدا عهد کردیم و به عهد خود وفا کردیم، آنها پیش از من شهید تفسیر *أحسن الحدیث*، ج ۸، ص:

۳۳۷

شدند و من با مشیت خدا به آخر ماندم (به اختصار).

ناگفته نماند: عبیده بن حارث در «بدر» و حمزه در «احد» و جعفر در «موت» شهید شدند.

صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ یعنی به عهد خویش عمل کردند و به آن عینیت بخشیدند، مراد از *قَضَى نَحْبَهُ* شهید شدن و وفا به عهد است «تبدیلا» برای تاکید ما *بَدَّلُوا* است یعنی به هیچ وجه عهد خویش را عوض نکردند.

ناگفته نماند آیه اعم است و آن بزرگواران به طور مصداق و یا سبب نزول می‌باشند.

۲۴- *لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا* لام در «لیجزی» برای غایت و عاقبت است، یعنی عاقبت در مقابل وفا به عهد مشمول پاداش الهی می‌شوند، باء در «بصدقهم» برای سببیت است، ظاهر آیه آنست که عذاب منافقین در صورت عدم توبه و مردن در حال نفاق است، *أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ* یعنی در صورتی که آنها توبه کنند و به طرف خدا برگردند، غفور و رحیم در رابطه با بخشیدن گناه آنهاست علی هذا راه بر منافقان بسته نشده است.

۲۵- *وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا* این آیه عطف است بر آیه *وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ ...* مراد از خیر پیروزی است که می‌خواستند بر مؤمنان پیروز شوند، *كَفَى اللَّهُ ...* برای آنست که مؤمنان با کفار ن جنگیدند، بلکه خدا با طوفان و آمدن ملائکه و کشته شدن عمرو بن عبدود، کار را تمام کرد. وصف قوی و عزیز در رابطه با

کفایت تفسیر *أحسن الحدیث*، ج ۸، ص: ۳۳۸

خداست، خدا تواناست، می‌تواند کفایت کند، عزیز است کسی بر او غلبه نتواند کرد.

ناگفته نماند: جریان احزاب در اینجا به پایان می‌رسد، در آیات بعدی جریان و استیصال بنی قریظه ذکر خواهد شد.

تفسیر *أحسن الحدیث*، ج ۸، ص: ۳۳۹

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۶ تا ۲۷]

وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا (۲۶) وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَّوُّهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷)

۲۶- و پائین آوردن کسانی از اهل کتاب را از قلعه‌هایشان که به احزاب کمک کرده بودند و به قلوب آنها رعب انداخت، جمعی را مقتول و جمعی را اسیر می‌کردید.

۲۷- و زمین و دیار و اموالشان را برای شما ارث گذاشت، چنان که زمین بنی نضیر را ارث گذاشت که به آن قدم نهاده بودید، خدا به هر چیز تواناست.

کلمه‌ها

ظاهروهم: مظاهره هم پستی و یاری کردن.

صیاصی: قلعه‌ها. مفرد آن صیصیه است.

رعب: ترس و وحشت.

تأسرون: اسیر می‌گرفتید «اسیر می‌گیرید».

لم تطؤها: و وطؤ: زیر پا گذاشتن. قدم نهادن اَرْضاً لَمْ تَطَّوُّهَا یعنی زمینی که به آن قدم نگذاشته بودید.

شرحها

آیات شریفه در رابطه با یهود «بنی قریظه» است، در سابق گفته شد که بنی قریظه پیمان خویش را شکسته و با احزاب به جنگ آن حضرت آمدند، پس تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۴۰

از رفتن قریش آنها نیز به قلعه‌های خود برگشته منتظر عکس العمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدند.

در مجمع البیان نقل شده: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از خندق برگشت، و کلاه جنگ از سر برداشت، غسل کرد و حمام گرفت، جبرئیل آمد و گفت:

پیش خدا چه عذری داری درباره محاربی؟ چرا می‌بینیم که کلاه جنگ را از سر گرفته‌ای با آنکه ما ملائکه هنوز کلاه جنگ به زمین نهاده‌ایم؟

حضرت با اضطراب بپا خاست و به مردم دستور داد که نماز عصر را نخوانید تا به قلعه‌های بنی قریظه برسید، مسلمانان مسلح شدند، و تا رسیدن به آنجا آفتاب غروب کرد، عده‌ای گفتند: رسول خدا فرموده: پیش از خواندن نماز عصر در بنی قریظه باشید ما باید به فرمان اطاعت کنیم و لو نماز هم به قضا بماند گروهی دیگری به قصد قربت نماز را خواندند ولی دیگران پس از رسیدن به بنی قریظه قضا نمودند، حضرت به هیچ یک از دو گروه سخت نگرفت.

عروه گوید: آن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را مقدمه الجیش فرستاده و فرمود: برود و در کنار قلعه آنها توقف کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وی به طرف قلعه‌های بنی قریظه حرکت فرمودند، در راه از کنار مجلس قبیله بنی غنم از انصار گذشت، از ایشان پرسید: آیا اسب سواری از اینجا گذشت؟ گفتند:

«دحیه کلبی» سوار بر قاطری ابلق که قطیفه دیباجی بر آن بود از اینجا گذر کرد.

حضرت فرمود: او دحیه نبود، او جبرئیل است، مأمور شده تا بنی قریظه را بترساند و مرعوب کند، گویند علی بن ابی طالب چون به کنار قلعه آنها رسید شنید که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسزا می‌گویند، چون برگشت آن حضرت را در راه دید و گفت: یا

رسول الله به کنار قلعه این خبیث‌ها نروید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۴۱

آن حضرت فرمود مثل اینکه از آنها نسبت به من ناسزایی شنیدی؟ گفت:

آری فرمود: چون مرا به بینند چیزی نخواهند گفت و چون به قلعه‌های آنها نزدیک شد فرمود: ای برادران میمونها و خوکه‌ها آیا خدا خوارتان کرد و عذابش را بر شما نازل فرمود؟ گفتند: «یا ابا القاسم ما کنت جهولا».

آن حضرت بیست پنج روز یهود را محاصره کرد تا صبرشان به آخر رسید و خدا در قلوبشان وحشت انداخت، حی بن اخطب از یهود بنی نصیر نیز به قلعه آنها آمده بود، چون یقین کردند که آن حضرت از محاصره دست بردار نیست کعب بن اسد رئیس آنها

گفت: ای جماعت یهود پیشامد همانست که می‌بینید من به شما سه پیشنهاد می‌کنم یکی را بپذیرید، گفتند آنها کدامند؟

گفت: بیائید این مرد را تصدیق کنیم و بیعت نمائیم، به خدا قسم که می‌دانید او پیامبر مرسل است و همانست که در تورات مژده آمدنش را دیده‌اید در اینصورت خونها و اموال و زنان ما در امان خواهد بود، گفتند:

از حکم تورات به هیچ وجه کنار نمی‌کشیم و چیزی را به جای آن قبول نمی‌کنیم.

گفت: حالا که این را قبول نکردید بیائید فرزندان و زنان خویش را بکشیم سپس با شمشیرهای عریان به محمد بتازیم در حالی که از زنان و فرزندان نگرانی نداریم تا خدا میان ما و او حکم کند، اگر کشته شدیم از نسل خود نگرانی نداریم و اگر غالب شدیم

می‌توانیم زنان تزویج کنیم و فرزندان به دست آوریم، گفتند: این بیچارگان را چطور بکشیم، زندگی بعد از آنها چه حظی دارد!! گفت: پس امشب شب شنبه است شاید محمد و یاران او از ما غفلت داشته باشند بیائید بر آنها شیخون بزنیم. گفتند: آیا سبت

خویش را فاسد کنیم و کاری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۴۲

کنیم که گذشتگان کردند و مسخ شدند؟ ...

سپس آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش کردند، که کسی میان شما و ما داوری کند، حضرت فرمود: از اصحاب من هر که را خواستید داور اختیار کنید گفتند: سعد بن معاذ را داور می‌کنیم. آن حضرت قبول کرد.

علی هذا بنو قریظه از قلعه‌ها بیرون آمدند، حضرت فرمود: سلاحهای خویش را در غرفه‌ای گذاشتند. به دستور آن حضرت دست همه آنها را بستند و به بند کشیدند و در خانه اسامه بن زید زندانی کردند.

آن گاه حضرت به دنبال سعد بن معاذ فرستاد. سعد را آوردند، حضرت جریان داوری را به ایشان اطلاع داد، سعد حکم کرد که رزمندگان آنها اعدام شوند، زنان و فرزندانشان اسیر گردند، اموال منقولشان غنیمت باشد و غیر منقول میان مهاجران تقسیم شود،

زیرا که مهاجران ساختمان و زمین ندارند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفتند و فرمودند: میان آنها با حکم خدا داوری کردی و در بعضی از روایات هست که فرمود: حکمی کردی که خدا نیز از بالای هفت آسمان همان حکم را کرده است.

به دنبال این حکم، به دستور آن حضرت مقاتلین آنها که ششصد نفر بودند اعدام شدند، گویند: چهارصد و پنجاه مرد را اعدام و هفتصد و پنجاه نفر را اسیر کرد.

حیی بن اخطب دشمن خدا را برای اعدام آوردند، لباس فاخری بتن داشت که سوراخ سوراخ کرده بود تا بعد از قتل از بدنش بیرون نیاورند، دو دستش را بگردنش بسته بودند، چون رسول خدا را دید گفت: من خودم را در دشمن داشتن تو ملامت نمی‌کنم

لیکن خدا هر که را خوار کند، خوار می‌شود.

سپس گفت: ای مردم از امر خدا باکی نیست، تورات و قضا و قدر خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۴۳

گشتاری را بر بنی اسرائیل نوشته است آن گاه نشست تا گردنش را زدند.

سپس به دستور آن حضرت زنان و فرزندان و اموالشان میان مسلمانان تقسیم گردید.

چون جریان بنی قریظه به پایان رسید، زخم سعد بن معاذ که در جنگ خندق برداشته بود منفجر گردید. حضرت او را به چادری که در مسجد مدینه زده بود برگردانید.

از جابر بن عبد الله نقل شده: جبرائیل محضر رسول خدا آمد و گفت: این بنده صالح کیست که مرده و درهای آسمان برای او باز شده و عرش به حرکت آمده است؟ رسول خدا خارج شد و دید که سعد بن معاذ از دنیا رفته است (مجمع البیان).
به هر حال دو آیه شریفه گذشته در رابطه با جریان بنی قریظه نازل شده است.

عمل آن حضرت پیوسته به صورت یک درس در اسلام باقی خواهد ماند، با ضد انقلاب در آخر باید چنان رفتار نمود، اکنون ایران اسلامی با اقوامی همچون بنی قریظه مبتلا است، می‌تواند در اجلاء و کوچ دادن و یا تار و مار کردن آنها از آن حضرت درس بگیرد.

۲۶- وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا.

مراد از اهل کتاب بنی قریظه است، صیاصی نشان می‌دهد که چندین قلعه داشتند «انزل...» همان پائین آمدن آنها از قلعه و در اختیار مسلمانان قرار گرفتن است، انداختن خوف در قلب آنها سبب تسلیم شدنشان گردید مراد از فریق اول مردان و از فریق دوم زنان و فرزندان است.

۲۷- وَأَوْزَنُكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۸، ص: ۳۴۴
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

آنها کافر حربی بودند، لذا همه چیزشان یعنی زمینها و خانه‌ها و اموالشان به مسلمانان رسید.

در مجمع البیان و المیزان آمده: أَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا زمین خیر است که بنا بود بعداً فتح شود، ولی ظاهراً آن اشاره به اراضی یهود «بنی نصیر» است که قبل از بنی قریظه از مدینه اجلاء شده بودند و اراضی آنها برای مسلمانان مانده بود.

جریان آنها در سوره حشر خواهد آمد و در آنجا می‌خوانیم: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ... حشر/ ۶ علی هذا در جریان بنی قریظه به جریان بنی نصیر اشاره شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۴۵

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۸ تا ۳۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۲۸) وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (۳۱) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴) إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۴۶

- ۲۸- ای پیامبر به زنان خود بگو: اگر زندگی دنیا و زیور آن را می‌خواهید بیائید به شما متاع بدهم و به خوبی طلاقتان گویم.
- ۲۹- و اگر خدا و رسولش و قیامت را می‌خواهید، خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده کرده است.
- ۳۰- ای زنان پیامبر هر که از شما گناه آشکاری بکند، عذاب، دو برابر برای او اضافه می‌شود و این بر خدا آسان است.
- ۳۱- و هر که از شما خدا و رسولش را اطاعت کند، و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو برابر می‌دهیم و برای او روزی گوارا آماده کرده‌ایم.
- ۳۲- ای زنان پیامبر، اگر متقی باشید مانند دیگر زنان نیستید، صدای خویش را نازک نکنید تا مریض القلب در شما طمع کند سخن به متعارف گوئید.
- ۳۳- در خانه‌های خود بنشینید، مانند جاهلیت گذشته در میان مردم ظاهر نشوید، نماز را مداوم بخوانید، زکاء را بدهید. خدا و رسولش را اطاعت کنید، خدا اراده کرده فقط از شما اهل بیت پلیدی را ببرد او شما را به طور کامل پاک گرداند
- ۳۴- آنچه از آیات خدا و حکمت در خانه‌های شما تلاوت می‌شود یاد آورید که خدا نافذ و داناست.
- ۳۵- راستی که مردان مسلم و زنان مسلم، مردان مؤمن و زنان مؤمن، مردان عابد و زنان عابد، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان با استقامت و زنان با استقامت، مردان متواضع و زنان متواضع، مردان انفاقگر و زنان انفاقگر، مردان روزه دار و زنان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۴۷
- روزه دار. مردان عقیف و زنان عقیف، مردانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند و زنانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند، خدا برای آنها غفران و اجری بزرگ آماده کرده است.

کلمه‌ها

تعالین: اسم فعل است به معنی: «بیائید».

سراح: سرح و سراح: رها کردن «سرح الماشیه سرحا»: کله را برای چرا رها کرد. «اسرحکن» رها کنم شما را.

فاحشه: فاحشه و فحشاء: کار بسیار بد، زمخشری «اقبح القبیح» گفته است.

ضعفین: ضعف (بکسر اول): برابر. «ضعف الشیء: مثله ضعفاه: مثلاه» مراد از آن در آیه دو برابر است.

یقنت: قنوت: طاعت مداوم. راغب دوام طاعت مع الخضوع گفته است «یقنت»: اطاعت می‌کند.

تخضعن: خضوع در قول نازک کردن صدا و سخن گفتن با ناز و کرشمه است.

قرن: قَرْنٌ فِی بَیوتِکُمْ یعنی در خانه‌هایتان قرار بگیریید و در خانه‌هایتان بنشینید. اهل مدینه و عاصم بن ابی النجود «قرن» را به فتح

قاف خوانده‌اند و آن از «قَرَّ یقرّ» است و چون جمع مؤنث امر می‌باشد لذا در اصل «اقررن» بود، راء اول را حذف و فتحه آن را بقاف

دادند، به واسطه حرکت قاف، الف حذف گردید، مثل «ظلن» از ظل یظل که در اصل «اظللن» بود راء نیز در اثر التقاء ساکنین افتاد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۴۸

تبرج: تبرج: آشکار شدن. در مجمع البیان فرموده: تبرج آنست که زن زیباییهای خویش را اظهار کند، اصل آن به معنی ظهور است

«لا تبرجن»: در میان مردم ظاهر نشوید:

رجس: پلید. راغب آن را شیء قدر و پلید گفته، طبرسی از زجاج نقل می‌کند که رجس نام هر کار تنفر آور است به نظر می‌آید

آن در آیه مصدر باشد گر چه مصدر آن را رجاسه گفته‌اند.

خاشعین: خشوع: تذلل و تواضع. «خشع له خشوعا ذل و تطامن فهو خاشع» مراد تواضع در مقابل فرمانهای خداست.

شرحها

در این آیات زنان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْخُصُوصِ مطرح شده‌اند و در آیه اخیر بیان شده که حکم زنان دیگر نیز در رابطه با عمل به احکام دین همانست، به نظر می‌آید: علت این خصوصیت برای حفظ مقام رهبری است که زنان آن حضرت بدانند اگر در بیت رهبر، به مکتب توهین شود و یا در مقام سهل - انگاری قرار گیرد، بزرگترین ضربه به مکتب و رهبر است عذاب چنین کسی دو برابر دیگران خواهد بود، زیرا هم گناه کرده و هم سب پائین آمدن مقام رهبر و مکتب شده است.

چنان که پاداش عمل نیک در این رابطه دو برابر است، زیرا چنین کسی هم عمل خوب کرده و هم مقام رهبری و مکتب را با اعتبارتر نموده است، لذا به زنان آن حضرت سفارش شده که حساس بودن موقع خویش را بدانند. به عبارت جامعتر اگر حالات زنان آن حضرت در قرآن مطرح نمی‌شد احتمال قوی داشت که مسلمانان درباره کثرت زنان آن حضرت به اشتباه افتند که چرا اینهمه زن گرفته بر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۴۹

است ولی وقتی که در قرآن مطرح شود، همه خواهند دانست که با اجازه خدا و روی مصالح اسلامی بوده است چنان که در سوره نساء مفصلاً گذشت، دیگر اشکالی بر آن حضرت متوجه نمی‌شود و مقام رهبری حفظ می‌گردد لذا از این آیات تا آیه ۵۵ اکثراً درباره زنان آن حضرت سخن گفته شده است.

شأن نزول دو آیه اول:

در تفسیر قمی نقل شده: چون رسول خدا از جنگ خیبر مراجعت فرمود، گنجینه‌های آل ابی‌الحقیر به دست آن حضرت افتاده بود، زنانش گفتند آنچه به دست آورده‌ای میان ما تقسیم کن، فرمود به دستور خدا میان مسلمانان قسمت کردم زنانش خشمگین شده و گفتند: چنان به نظرتان می‌آید که اگر ما را طلاق بدهی از اقوام خویش کسانی پیدا نکنیم که ما را تزویج کنند؟

خدا از این سخن به غضب آمد و به آن حضرت دستور فرمود که از زنانش کنار شود آن حضرت بیست نه روز دور از زنان خویش در «مشربه ام ابراهیم» ماند، تا زنانش قاعده و پاک شدند، آن گاه خدا آیه تخییر را یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ ... فرستاد، ام سلمه اولین زن بود که به پا خاست و گفت: من به جای دنیا، خدا و رسول را اختیار کردم زنان دیگرش نیز دست در گردن آن حضرت انداخته و چنین گفتند. «۱»

طبرسی از واحدی از ابن عباس نقل کرده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْخُصُوصِ بود میان آن دو اختلاف به وجود آمد حضرت فرمود آیا حاضری مردی را میان خود حکم قرار بدهیم؟ گفت آری حضرت به دنبال عمر فرستاد، چون پدرش عمر آمد حضرت به حفصه فرمود: سخن بگو. حفصه گفت یا رسول الله تو بگو ولی راست بگو. عمر دست بلند کرد و پی در پی به صورت حفصه می‌زد، حضرت فرمود: عمر

(۱) تفسیر برهان از تفسیر قمی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۵۰

دست بردار. عمر گفت: ای دشمن خدا پیامبر جز حق نمی‌گوید، به خدا اگر حضور او نبود آن قدر می‌زدم تا بمیری، حضرت برخاست و به غرفه‌ای رفت، یک ماه تمام پیش زنان خویش نمی‌آمد در نتیجه، خدا این آیات را نازل فرمود. بقیه سخن در سوره تحریم ذیل آیه فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا دیده شود.

در کافی از داود بن سرحان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

زینب دختر جحش گفت: رسول خدا می‌اندیشد که اگر ما را طلاق دهد، شوهری جز او پیدا نتوانیم کرد، آن وقت حضرت بیست

نه روز بود که از زنان خویش دوری کرده بود، چون زینب این سخن گفت خدا جبرئیل را فرستاد که قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ ... آنها در جواب گفتند: نه، بلکه ما خدا و رسول و دار آخرت را اختیار می‌کنیم. (۱)

۲۸- یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرْذَنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعِكُنَّ وَأُسِرَّ خُكُنَّ سَرَاخًا جَمِيلًا ظَهْر آیه در آنست که زن پیامبر بودن با خوشگذرانی قابل جمع نیست یا باید اصل هدف، دنیا و زینت آن باشد یا خدا و رسول و دار آخرت. معنی این سخن آن نیست که در صورت زن پیامبر بودن پیوسته فقیر خواهند بود بلکه مقصود آن است که: هدف اصلی شما خداست یا خرما؟

«امتعن» ظهورش در آنست که مقداری به شما متاع بدهم، آن شامل مهریه آنها نیست. زیرا به حکم آیه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنْ أٰخَلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتِ أَجُورَهُنَّ أَحْزَابَ / ۵۰ آن حضرت مهریه زنان را از پیش می‌داده است بلکه مراد آنست که مقداری متاع بدهد که بتوانند بعد از طلاق به راحتی زندگی کنند و این همانست که در آیه: وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ

(۱) میزان از کافی.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۳۵۱

بقره / ۲۴۱ گذشت.

منظور از سَرَاخًا جَمِيلًا طلاق دادن بدون خصومت و مشاجره است.

۲۹- وَإِنْ كُنْتُمْ تُرْذَنَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا.

شق دوم قضیه است، مراد از اراده خدا و رسول و قیامت آنست که در زوجیت پیامبر بمانند و از تجمل و دنیا پرستی بپرهیزند در اینصورت در بهشت خواهند بود آنهم نه با صرف زن پیامبر بودن، بلکه در صورت نیکوکار بودن. از آیه شریفه مستفاد می‌شود که زن پیامبر بودن در نزد خدا به هیچ وجه ارزش آن را ندارد که سبب مغفرت خدا باشد، این جریان در گذشته روشن شده و در سوره تحریم مفصلاً خواهد آمد.

۳۰- یا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا.

این آیه و آیه بعدی می‌گوید: زنان پیامبر اگر کار بدی کنند دو برابر دیگران عذاب خواهند دید و در صورت کار خوب کردن دو برابر دیگران پاداش خواهند برد، این مطلب در ذیل آیه وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ ...

عنکبوت / ۱۳ گذشت.

عَلَّتْ این مطلب، جریان سبب مسبب است، زن پیامبر اگر کار نیک کند، هم کار نیک کرده است و هم دیگران را به اسلام خوشبین نموده است، مردم چون ببینند که در خانه پیامبر بدین عمل می‌شود، تشویق می‌شوند، همچنین است عکس قضیه. مراد از فاحشه کار بسیار قبیح است که بر گناه کبیره تطبیق می‌شود، مانند اذیت پیامبر، غیبت و نحو آن، قید «مبینة» برای آنست که اگر آشکار نشود تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۳۵۲

فقط یک گناه دارد، زیرا وقتی که آشکار نشد در دیگران اثر بد نخواهد گذاشت در این صورت عمل خوب در آیه بعدی نیز مشروط به آشکار شدن و دانستن مردم است.

كَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا شاید در رابطه با آن باشد که زن پیامبر بودن مانع از عذاب نمی‌شود.

۳۱- وَ مَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا شِقْ دِیْگَرِ مَطْلَبِ اسْتِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا بیان قنوت برای خدا و رسول است نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ حَاكِي اسْتِ كِه مَرَاد از «ضِعْفَيْنِ» دَر آیه گزشته نِیز دُو بَرَابَر اسْتِ، رِزْقِ كَرِيمِ مَصْدَاقِشِ بَهْشْتِ اسْتِ.

۳۲- یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسِيْنًا كَأَخِيْدٍ مِّنَ النَّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا یعنی اگر اهل تقوی باشید برای دیگران سرمشق و الگو خواهید بود، ولی زنان دیگر اگر اهل تقوی باشند مانند شما سرمشق نتوانند بود، علی هذا تکلیف شما بزرگتر از زنان دیگر است، علی هذا در صورت تقوی که سرمشق شدید پاداشتان دو برابر خواهد بود.

حکم فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ ... مخصوص زنان آن حضرت نیست ذکر آن در اینجا برای آنست که، آنها بیش از دیگران باید این حکم را مراعات نمایند یعنی با ناز و عشوه سخن نگوئید تا مریض القلبها به شما طمع کنند بلکه سخن را به طور معمول بگوئید.

۳۳- وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۵۳

ادامه دستورهای فوق است، به احتمال قوی مراد از ماندن در خانه آن است که در کارهای سیاسی دخالت نکنید نه اینکه ابتدا از خانه خارج نشوید، به خانه کسان خود، حتی به حج و امثال آن نروید، زیرا کسی این را نگفته است این حکم ظاهراً بدان علت است که آلت دست نشوند و جامعه را به هم نزنند:

به دین جهت ملاحظه می‌شود که زنان آن حضرت به مکه برای زیارت رفتند، کسی چیزی نگفت.

ولی عائشه وقتی که خواست به جنگ علی علیه السلام برود، در مکه به نزد ام سلمه رفت و از او خواست که در خروج بر آن حضرت با عایشه همکاری کند، ام سلمه با یاد آوری آیه شریفه فرمود:

«و قد جمع القرآن ذلیک فلا تندحیه»

یعنی قرآن دامن تو را جمع کرده و فرموده، در خانه بنشیننی لذا دامن خویش را باز نکن، ابن اثیر در نهاییه (ندح) می‌گوید: منظور ام سلمه آیه وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ است.

و نیز ملاحظه می‌شود. عائشه چون به زید بن صوحان نامه نوشت و او را به یاری خود در جنگ جمل خواند، زید در جواب نوشت: در این خروج بر خلاف قرآن عمل کرده‌ای «۱» و آن گاه که ابن عباس در بصره به خانه او وارد شد اعتراض کرد، ابن عباس گفت: خانه تو آنست که رسول خدا در آن قرار داده است و نیز علی علیه السلام به او فرمود برگرد به خانه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده در آن قرار بگیری «۲».

لفظ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى در رابطه با آنست که مانند زنان جاهلیت در میان مردم آشکار نشوند و زینت خویش را آشکار نکنند، بلکه با پوشش

(۱) تاریخ کامل.

(۲) تاریخ یعقوبی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۵۴

اسلامی آشکار شوند، میزان جاهلیت اولی را جاهلیت گذشته معنی کرده و این مناسب به نظر می‌آید، یعنی رسم جاهلیت را رها کنید «۱».

از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«ستکون جاهلیة اخرى»

به قولی مراد از جاهلیت اولی ما بین آدم و نوح علیهما السلام است که هشتصد سال بود و گویند ما بین عیسی و رسول خدا صلی الله علیه و آله است ولی این دو قول دلیلی ندارد.

به نظر می‌آید: حکم نشستن در خانه مخصوص زنان آن حضرت است ولی احکام سه گانه بعدی مشترک می‌باشد.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ناگفته نماند خطاب «عنکم - یطهرکم» در این قسمت از آیه بر خلاف آیات سابق و لاحق است، زیرا خطابات در آنها همه جمع مؤنث است مانند: کنتن تعالین، امتعکن، اسرحکن، منکن، لستن، اتقین، لا تخضعن قرن، لا تبرجن اقمین، آتین، اطعن، هکذا در آیات بعدی آمده: «و اذکرن - بیوتکن».

بنا بر این، خطاب «عنکم - یطهرکم» نمی‌شود به زنان آن حضرت خطاب باشد بلکه خطاب به جمعی است که همه آن مردان هستند و یا مردان در آن اکثریت دارند.

در روایات شیعه و اهل سنت به طور مستفیض نقل شده که مراد از «اهل البیت» در این آیه: رسول خدا، علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا، حسن و حسین صلوات الله علیهم هستند که در نکته‌ها خواهد آمد.

ناگفته نماند: اذهاب رجس عبارت است از بین بردن تمام آلودگیهای شرک و کفر و تطهیر عبارت است از آماده نمودن آنها به درک حقیقت در اعتقاد و عمل این همان عصمت الهیه است که عمل به احکام و دوری از گناهان را به دنبال دارد.

(۱) در مجمع البیان نیز از بعضی نقل شده که اولی به معنی سابق و گذشته است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۵۵

لفظ «انما» اراده خدا را بر اذهاب رجس و تطهیر، منحصر می‌کند، یعنی خدا در اینجا فقط آن دو را اراده نموده است، لفظ «اهل البیت» خواه منادی باشد یا اختصاص، نشان می‌دهد که اذهاب رجس و تطهیر، فقط مخصوص آنهاست.

لفظ «یرید» در مقام فعلیت و تحقق و عمل است و دلالت بر استمرار دارد نه اینکه در آینده چنین کاری خواهد کرد، به عبارت دیگر یعنی مشیت خدا بر این قرار گرفته است و آن گهی «تطهیرا» دلالت بر کمال دارد، یعنی این تطهیر در آخرین درجه کمال است و آن اراده تکوینیه است نه تشریحیه.

در خاتمه باید بدانیم اگر این قسمت از آیه تعلیل صدر آیه بود معنایش چنین می‌شد: این حکم: که در خانه‌ها بنشینید، نماز بخوانید و ... نفعی به خدا ندارد، بلکه خدا می‌خواهد با این دستورها، پلیدی را از شما ببرد و پاکتان گرداند ولی گفته شد که آن به صدر آیه مربوط نمی‌شود و گرنه می‌گفت «عنکن یطهرکن» روایات شیعه و اهل سنت نیز این قسمت را مستقل حساب کرده‌اند.

علی هذا، صدر آیه مربوط به زنان آن حضرت و این قسمت مطلب مخصوصی است که در رابطه با اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

۳۴- وَ اذْکُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا.

ادامه دستورهای گذشته است، ظاهراً مراد از ذکر یاد آوری و غافل نماندن است، پس از دستورهای گذشته، برای تأکید توصیه شده که از آیات الله غفلت نکنند، فی بُیُوتِکُنَّ تأکید دیگری است.

به نظر می‌آید: مراد از «الحکمه» نصائح و اخلاقیات باشد و آن ذکر الخاص بعد از عام است. وصف لطیف با ذکر و یاد آوری مناسب است که لطیف به معنی نافذ و دقیق می‌باشد خبیر اعم از لطیف است یعنی: خدا از نهان و آشکار با خبر است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۵۶

۳۵- إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ...

این آیه نوعی دفع دخل است، گویی کسی می‌پرسد چرا این احکام مخصوص زنان آن حضرت است و چرا آنها بالخصوص مطرح شده‌اند؟ در جواب فرموده:

زنان و مردان از لحاظ نیکوکاری پیش خدا و در حکم خدا یکسان هستند ذکر زنان آن حضرت روی علی بخصوصی است که در اول «شرحها» گفته شد.

آیات بسیاری از قرآن این مطلب را روشن کرده است نظیر: أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ آل عمران/ ۱۹۵، وَ مَنْ

يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ... نساء / ۱۲۴.

ظهور آیه آنست که مسلم با مؤمن فرق دارد بعضی از بزرگان در بیان فرق آیات فرموده: اسلام تسلیم شدن به دین است با عمل به همه تکالیف اما ایمان عقد قلبی است که عمل بر آن مترتب است، پس مسلم تسلیم شونده به عمل و مؤمن دارنده عقد قلبی به دین است علی هذا هر مؤمن مسلم است ولی هر مسلم مؤمن نیست.

ناگفته نماند: اشکال این سخن آنست که در آخر آیه آمده: أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا با آنکه مسلم بدان معنی، اهل رحمت و مغفرت نمی تواند باشد علی هذا می شود گفت: فرق این دو (لا اقل در اینجا) فرق مفهومی است نه مصداقی پس مراد از مسلمون کسانی هستند که باطنا و ظاهراً تسلیم خدا هستند نظیر: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ بقره / ۱۴۱ مؤمنان کسانی هستند که به دین اذعان دارند، اذعانی که سبب عمل به احکام است.

احتمال دیگر آنست که: مسلمون در درجه ثانی و مؤمنون در درجه اول باشند، مانند الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ... طور / ۲۱، «الحقنا» نشان می دهد که ذریه در درجه ثانی هستند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۵۷
ناگفته نماند: اوصاف دیگر در این آیه، همه ذکر الخاص بعد از عام می باشند و برای کثرت توضیح ذکر شده اند، نکره آمدن مَغْفِرَةً وَأَجْرًا برای تعظیم می باشد.

نکته‌ها

آیه تطهیر:

در تفسیر برهان از عبد الله بن احمد از احمد بن حنبل ...

از ام سلمه نقل شده که گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در منزل من بود، فاطمه علیها السَّلَام داخل شد و طعامی پیش آن حضرت آورد حضرت فرمود:

شوهرت و دو فرزندت را پیش من بیاور، او علی و حسن و حسین را بیاورد همه نشسته از آن طعام می خوردند.

آن حضرت بر روی کساء خیری نشسته بود، من در حجره نماز می خواندم که خدا آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا را نازل فرمود: آن حضرت مقداری از کساء را به سر آنها کشید، آن گاه دست خود را از کساء خارج کرد و به آسمان بالا برد و گفت

«هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اللهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً»

من سر خود را به زیر کساء داخل کرده و گفتم: من نیز با شما هستم ای رسول خدا؟ فرمود:

«انك الى خير انك الى خير».

در منشور از ابن عباس نقل کرده: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را، نه ماه دیدیم که هر روز وقت هر نماز به در خانه علی بن ابی طالب می آمد و می گفت،

السلام علیکم ورحمة الله و برکاته اهل البيت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا «۱».

(۱) تفسیر المیزان از در منشور.

نگارنده گوید: بنا بر این آن حضرت حدود هزار و سیصد و پنجاه دفعه این آیه را در کنار منزل علی علیه السلام خوانده است یعنی، این آیه فقط درباره اهل این خانه است نه مردمان دیگر.

این روایت در تفسیر ابن کثیر و تفسیر خازن از انس بن مالک شش ماه نقل شده و در تفسیر ابن کثیر در روایت دیگری از ابی الحمراء هفت ماه نقل شده است.

ناگفته نماند: بیشتر از هفتاد حدیث از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده که این آیه در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام است، برای نمونه به کتابهای الدر المنثور تفسیر طبری، تفسیر ابن کثیر، صواعق محرقه ابن حجر آیه اول از آیات نازل در شان اهل بیت، صحیح ترمذی تفسیر سوره احزاب و در ابواب مناقب باب مناقب اهل البیت، صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و کتابهای دیگر رجوع کنید.

از کتب شیعه کافی است که به کتاب «الکلمة الغراء فی تفصیل الزهراء» تألیف شرف الدین، فصل ثانی رجوع شود، طبرسی رحمه الله در مجمع البیان پس از نقل حدیث از ابو سعید خدری: انس بن مالک، وائله بن اصقع، عائشه و ام سلمه، فرموده، روایات در این باره از طریق عامه و خاصه بسیار است، اگر همه آنها را نقل کنیم، کتاب، مفصل می شود.

نگارنده گوید: در تفسیر برهان شصت پنج روایت در این زمینه از شیعه و اهل سنت نقل شده است.

در میزان پس از اشاره به روایات اهل سنت، فرموده: شیعه آن را از علی بن ابی طالب، امام سجاد، امام باقر، امام صادق علیهم السلام، ام سلمه، ابی ذر، ابی لیلی ابی الاسود، عمرو بن میمون و سعد بن ابی وقاص نقل کرده است اینک با تذکره سه نکته این مطلب را به پایان می‌رسانیم. تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۵۹

۱- آیه تطهیر جدا از صدر آیه به طور مستقل در روایات مطرح شده است پس در صدر آیه چنان که از تفسیر قمی نقل شده: خطاب از زنان آن حضرت قطع شده و به اهل بیت علیهم السلام خطاب شده است، به نظر می‌آید: برای اینکه خطاب «عنکم و یطهرکم» مسلماً شامل زنان آن حضرت نیست، رسول خدا هر دو را یک آیه خوانده است.

۲- درباره «اهل البیت» گفتگو بسیار شده است ولی روایات ما را از اطاله بحث بی‌نیاز می‌کند، زیرا صریح روایات آنست که مراد از «اهل البیت» خمس طیبه علیهم السلام هستند.

۳- در تفسیر ابن کثیر و غیره نقل شده، که عکرمه در بازار مدینه ندا می‌کرد و می‌گفت: آیه تطهیر در شأن زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و نیز نقل می‌کند که عکرمه می‌گفت: هر کس بخواهد با او مباحله می‌کنم که این آیه درباره زنان آن حضرت است.

مؤلف گوید: عکرمه از خوارج و از دشمنان علی علیه السلام و اهل بیت است این سخن از فرو مایه‌ای مثل عکرمه بعید نیست، راجع به شرح حال او به کتاب «الکلمة الغراء فی تفصیل الزهراء علیها السلام» فصل ثانی تألیف شرف الدین عاملی رجوع فرمائید.

مرحوم اردبیلی در جامع الرواه نقل کرده: «عکرمه مولی ابن عباس لیس علی طریقتنا و لا من اصحابنا».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۶۰

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (۳۶) وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ

وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷) مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۸) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹) مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۰)

۳۶- به هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن نرسد که چون خدا و رسولش درباره کاری حکم کنند، در کار خود اختیاری داشته باشند، هر که به خدا و رسولش نافرمانی کند، سخت گمراه شده است.

۳۷- یاد آر که: به آنکه خدا نعمتش داده و تو نیز نعمتش داده‌ای می‌گفتی: همسرت را تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۶۱ نگاه دار، و از خدا بترس، در ضمیر خویش پنهان می‌داشتی آنچه را که خدا می‌بایست آشکار کند، از مردم می‌ترسیدی با آنکه خدا احق است که بترسی، چون زید حاجت خویش را از آن زن برطرف کرد، او را به تو تزویج کردیم تا بر مؤمنان در تزویج زنان پسر خوانده‌هایشان محذوری نباشد... فرمان خدا عملی است.

۳۸- بر پیامبر در آنچه خدا حکم کرده حرجی نیست مانند طریقه خدا درباره رسولان گذشته کار خدا روی حساب معین است. ۳۹- گذشتگان آنها را می‌رسانند و از خدا می‌ترسند و از احدی جز خدا نمی‌ترسند، خدا در حسابگری کافی است.

۴۰- محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه او رسول خدا و خاتم پیامبران است، خدا به هر چیز داناست.

کلمه‌ها

قضی: قضاء در اصل به معنی فیصله دادن است به معنی حکم نیز آید که یک نوع فیصله دادن است، در آیه معنای دوم مراد است در آیه بعدی به معنی تمام کردن می‌باشد.

خیره: (بکسر اول و فتح دوم) آن اسم مصدر است به معنی اختیار.

زید: او زید بن حارثه، غلام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است که آزادش کرد.

حرج: تنگی. راغب گوید: اصل آن محل جمع شدن شیء است که از آن تنگی به نظر آمده، لذا به تنگی و گناه حرج گفته‌اند.

و طر: حاجت. راغب حاجت مهم گفته، جمع آن اوطار است.

قدر: در اقرب الموارد گوید: قدر، چیز واقع شدنی است که خدا مقدر و معین کرده است «القدر: ما يقدره الله من القضاء» تعصی

گویند آن تعلق اراده به اشیاء است در وقتشان. ظاهرا مراد آنست که تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۶۲

این کار روی حساب است.

رسالات: پیامها. رسالت: پیام.

خاتم: (بفتح تاء) چیزی که نامه یا صفتی یا جمعی با آن تمام می‌شود.

شرحها

آیات شریفه درباره زید بن حارثه و زن او زینب است که بعد از طلاق دادن زید، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با او ازدواج نمود. زید پسر خوانده آن حضرت بود، در رسم جاهلیت ازدواج با زن پسر خوانده جایز نبود، حضرت با این عمل آن رسم و بدعت را از بین برد.

در این آیات مقدماتاً می‌گوید: هیچ کس در مقابل فرمان خدا و رسول حق مقاومت و اظهار نظر ندارد و گرنه گمراه واقعی است، آن گاه پس از جریان اختلاف زید با زینب و طلاق دادن زید، می‌فرماید: ما زینب را به تو تزویج کردیم تا من بعد مردم در تزویج زنان پسر خوانده‌ها محذوری نداشته باشند.

پیامبر را در اینکار حرجی نیست، دستور خداست باید اجرا شود، پیامبران وظیفه‌شان تبلیغ پیامهای خداست، فقط باید از خدا بترسند، نه از مردم. محمد (صلی الله علیه و آله) پدر هیچ یک از مردان شما نیست تا نتواند زنانی را که شما طلاق داده‌اید تزویج نماید، او پدر زید هم نیست علی هذا گرفتن زن زید برای او مانعی ندارد، او فقط رسول خدا و خاتم پیامبران است. ماجرای زید و زینب:

زید بن حارثه بن شراحیل جوانی بود که اسیر شد، او را به صورت برده در بازار عکاظ می‌فروختند: آن را برای حضرت خدیجه کبری خریدند که پس از ازدواج با تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۶۳ رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را به آن حضرت بخشید، این ماجرا پیش از بعثت آن حضرت بود.

حارثه پدر زید از «یمن» به مکه آمد و پیش ابو طالب علیه السلام رفت و گفت برادر زاده‌ات بگو: زید را به من بفروش و یا او را آزاد کند، ابو طالب چون این سخن را به آن حضرت گفت: حضرت فرمود: او آزاد است هر کجا می‌خواهد برود، زید حاضر نشد از آن حضرت جدا شود (چون در آن حضرت خصال خوبی دیده بود) پدرش حارثه از این امر ناراحت شد (و میان مردم گفت: ای جماعت قریش شاهد باشید که «زید» پسر من نیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آن جمع برخاست و فرمود، شاهد باشید که زید پسر من است از آن به بعد او را زید بن محمد (صلی الله علیه و آله) می‌خواندند.

آن حضرت چون مبعوث گردید، زید را به اسلام دعوت کرد او نیز اسلام آورد، پس از هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله از دختر عمه‌اش زینب دختر امیمه دختر عبد المطلب، برای «زید» خواستگاری کرد، زینب از این قضیه ناراحت شد، همچنین برادرش عبد الله بن جحش را ناخوش آمد که زینب از قریش بود و «زید» آزاد کرده و مطابق رسم جاهلیت اینکار ناپسند بود.

چون آیه و ما کان لمؤمنین ولا مؤمنیه... نازل شد، زینب و عبد الله هر دو به آن کار راضی شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله عقد زینب را برای «زید» خواند ولی در اثر اختلاف اخلاق که میان زید و زینب بود، پیوسته ما بین آن دو مشاجره بود آن حضرت هر چه توصیه فرمودند مؤثر واقع نشد، بالاخره کار به طلاق کشید پس از آنکه زید زینب را طلاق داد، حضرت او را به زنی گرفت تا بدعت پسر خوانده‌ها با عمل آن حضرت شکسته شود.

چون این جریان سر و صدای زیاد ایجاد کرد: خداوند فرمود: فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۸، ص: ۳۶۴
أَدْعِيائِهِمْ

آیات شریفه این جریان را در یک قالب بسیار عالی مجسم می‌کند به نظر می‌آید مطرح شدن این مطلب در قرآن مجید برای اهمیت آن و برای از بین بردن بدعت بوده است.

۳۶- وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ.

این آیه یک حکم کلی درباره همه مؤمنین و مؤمنات است و نیز مقدمه جریان زید و زینب است که بعداً خواهد آمد. قضاء خدا حکم و فرمان اوست درباره کاری. قضاء رسول، خواست اوست در تصرف کردن درباره کاری از کارهای مردم.

«کان» ظاهراً منسلخ از زمان است نظیر کَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا علی هذا «ما کان» یعنی: نیست، بودن اختیار در کارشان آنست که در مقابل حکم خدا و تصمیم رسولش اظهار نظر نکنند و قبول نمایند ولی این اختیار را ندارند آن گاه در مقام تهدید فرموده:

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَالًّا مُبِينًا.

گمراهی بعید آنست که برگشتن به راه راست در آن مشکل است.

۳۷- وَ إِذِ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ.

جریان زید از اینجا شروع می‌شود مراد از «الذی» «زید» است که خدا به او نعمت هدایت داده بود و آن حضرت او را آزاد کرده بود، آیه روشن می‌کند که زید از اختلاف خانوادگی پیش آن حضرت شکایت کرده و اجازه طلاق خواسته ولی حضرت در جواب فرموده همسر خویش را نگاهدار و از رفتار با او از خدا بترس. گویند: «امسک علیه» یعنی او را نگاه دار. تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۶۵

وَ تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ.

از این قسمت آیه معلوم می‌شود که خدا به آن حضرت خبر داده بود که بالاخره زید به زینب طلاق می‌دهد و تو او را بجهت نقض بدعت جاهلیت تزویج می‌کنی، آن حضرت از اظهار این مطلب می‌ترسید، البته نه از خودش بلکه از این جهت که مردم توجیه نشوند و آن وهنی در اسلام باشد.

آن گاه در مقام هدایت و متوجه کردن آن حضرت فرموده: وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ لَدَيْهِ لِأَنَّكَ تَخْشَاهُ لِأَنَّكَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ. آیه و لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ است که خواهد آمد.

فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطْرًا وَ زَوْجَانَهَا لِكُنِّي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطْرًا.

تفریح است بر قسمت گذشته و نشان می‌دهد که آنچه در نفس آن حضرت پنهان بود، همان تزویج بود، نه عشق به زینب که زن شوهر دار بود چنان که بعضی گفته‌اند. قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطْرًا در بیان آنست که زید حاجت خود را از او بر طرف کرد، دیگر حاجتی نسبت به او نداشت و طلاقش داد.

در تفسیر بیضاوی گفته: «... و لم يبق له فيها حجة فطلقها».

در اینجا سه مطلب هست اول: اینکه برای اهمیت مطلب و روشن شدن آن به نام «زید» در آیه تصریح شده است و گرنه، دأب قرآن در اینگونه موارد اشاره است نه تصریح.

دوم: اینکه برای رفع هر گونه ابهام فرموده: زَوْجَانَهَا ما زینب را به تو تزویج کردیم، این امر از خدا بوده است، نه از داعیه عشق و علاقه العیاذ باللَّهِ.

سوم: علت این امر آن بود که مردم من بعد در تزویج زنان پسر خوانده‌ها تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۶۶

محدوری نداشته باشند نقل اینکه زینب به دیگر زنان آن حضرت افتخار می‌کرد که مرا خدا به رسولش تزویج کرده است و شما را اولیاءتان.

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.

تأکید مطلب بالاست که فرمان خدا باید عملی باشد، برو برگرد ندارد.

۳۸- مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا.

توجیه و تعلیل تزویج زینب است یعنی در آنچه خدا تعیین کرده بر پیامبرش حرجی و مانعی نیست «سنه» به قول مجمع البیان منصوب به نزع خافض و تقدیر آن «كسنه الله» است یعنی جریان در پیامبران گذشته نیز چنین بوده است مراد از «الذین» پیامبران گذشته است.

قَدَرًا مَقْدُورًا یعنی کار و قضاء اندازه شده. علی هذا مراد آنست که این کار و این تعیین روی حساب و روی میزان است علتی ندارد که این کار ممنوع باشد: «امر» به معنی کار است.

۳۹- الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا.

الذین وصف الذین خلوا در آیه سابق است یعنی آن گذشتگان کسانی هستند که پیامهای خدا را می‌رسانند و از خدا احتشام می‌برند و از کسی جز خدا نمی‌ترسند، از این معلوم می‌شود که وَتَخْشَى النَّاسَ در آیه خشیت درباره موهون بودن دین بوده است وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا تعلیل و لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ است یعنی چون خدا در حساب کشی کافی است و جز خدا مؤثری در وجود نیست لذا فقط از خدا می‌ترسند.

ناگفته نماند: ترس از دشمن و امثال آن که سبب احتیاط و پیشگیری می‌شود تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۳۶۷
مانعی نیست که در پیامبران باشد اما اینکه پیامبران غیر خدا را یک موجود مستقل بدانند و از آنها حساب ببرند و بترسند چنین ترسی در آنها علیهم‌السلام نیست.

۴۰- مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا:

تکمیل مطلب سابق است یعنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر هیچ یک از مردان شما نیست، علی‌هذا پدر «زید» هم نیست تا تزویج زن «زید» بر او حرام باشد او فقط رسول خدا و خاتم پیامبران است، کاری که کرده در رابطه با رسالت و نبوت اوست، به عبارت دیگر عمل تزویج زینب مربوط به خبر آسمانی و تبلیغ آن است و این کار به علم خدا بوده است که خدا به هر چیز داناست. در تکمیل معنی آیه چند نکته قابل ذکر است.

اول: مراد از «رجالکم» مردانی است که در وقت نزول آیه حاضر بوده‌اند علی‌هذا ابراهیم و قاسم و طیب و مطهر که پسران آن حضرت بوده و همه در بچگی مرده‌اند از «رجالکم» نیستند، چون آنها اطفال بودند و در طفولیت در گذشته‌اند. پس «رجالکم» مقابل نساء و اطفال است.

دوم: ثابت شده که آن حضرت درباره امام حسن علیه‌السلام فرموده:

«ابنی هذا هذا سید»

و درباره حسنین علیهما‌السلام فرموده:

«ابنای هذان امامان قاما او قعدا»

این سخن هم منافاتی با آیه «رجالکم» ندارد چون حسن و حسین علیهما‌السلام در وقت نزول آیه جزء اطفال بودند نه رجال. و آن دو هنوز به حد جوانی نرسیده بودند که آن حضرت از دنیا رحلت فرمود.

سوم: بنا بر لفظ رسول و نبی، نبی آنست که حامل خبر آسمانی باشد و رسول آنست که خبر آسمانی را به صورت پیام تبلیغ کند، علی‌هذا نفی نبوت نفی رسالت تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۳۶۸

نیز هست، پس خاتم النبیین خاتم المرسلین بودن را لازم گرفته است و اگر «و خاتم المرسلین» می‌گفت، نفی نبوت را لازم نمی‌گرفت علی‌هذا آن حضرت خاتم نبوت و رسالت هر دو است رسول و نبی فرق دیگری نیز دارند که خواهیم گفت.

«خاتم» را عاصم بن ابی‌النجود بفتح تاء و دیگران به کسر آن خوانده‌اند آن بنا بر قرائت کسر به معنی ختم کننده و تمام کننده است و بنا به قرائت فتح معنایش «ما یختم به» است، جوهری در صحاح گوید: خاتم بکسر تاء و فتح آن هر دو به یک معنی است، زمخشری و طبرسی و بیضاوی آن را «آخر الانبیاء» گفته‌اند، در حدیث مقبول الفریقین آمده آن حضرت فرموده است «

لا نبی بعدی

«انگشتر را از آن جهت خاتم گفته‌اند که شخص نام خود را بر نگین آن می‌نوشت و نامه را با آن، مهر و ختم می‌کرد، در قاموس فرموده: «خاتم الطین: یختم به علی‌الشیء و الخاتم ما یوضع علی‌الطینه» به ضرورت اسلام، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آخرین پیامبران است، هر که ادعای نبوت کند واجب‌القتل می‌باشد.

چهارم: در سوره مریم ذیل آیه رَسُوْلًا نَبِيًّا / ۵۱ درباره فرق میان رسول و نبی گفته شد که: رسول آنست که به او با سه طریق وحی شود: خواب، شنیدن صدا و آمدن فرشته وحی اما نبی آنست که فقط به وسیله خواب و شنیدن صدا به او وحی شود، در هر حال کلمه خَاتَمَ النَّبِيِّينَ خاتم رسولان را لازم گرفته است چون هر رسول نبی است ولی بعضی از نبی رسول نیست.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۶۹

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۱ تا ۴۸]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۴۵)

وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶) وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷) وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ دَعَا أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۴۸)

۴۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را یاد کنید یاد بسیار.

۴۲- و او را تسبیح گوئید در اول و آخر روز.

۴۳- اوست که به شما توجه می‌کند و ملائکه‌اش مغفرت می‌خواهد تا شما را از تاریکی‌ها به طرف نور خارج نماید و به مؤمنان رحیم است:

۴۴- خوشامد آنها روزی که خدا را ملاقات می‌کنند سلام است و پاداش نفیسی بر آنها آماده کرده است.

۴۵- ای پیامبر ما تو را شاهد و بشیر و نذیر فرستاده‌ایم.

۴۶- و دعوت کننده به سوی خدا به اذن خدا و چراغی نور افشان فرستاده‌ایم.

۴۷- مؤمنان را بشارت بده که برای آنها از خدا تفضل بزرگی هست. تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۷۰

۴۸- از کفار و منافقان اطاعت مکن و آزار آنها را نادیده بگیر و بر خدا توکل کن که خدا در کار سازی کافی است.

کلمه‌ها

بكرة: اول روز. راغب گوید، آن به معنی اول روز است.

اصیل: ما بعد عصر تا مغرب. جمع آن اصال است. در اقرب الموارد گوید: «الاصیل ... وقت ما بعد العصر الی المغرب».

یصلی: صلوة: توجه و انعطاف. در المیزان فرموده: معنی جامع صلوة چنان که از موارد استعمال آن به دست می‌آید انعطاف است، آن به اختلاف نسبت، متفاوت می‌شود لذا گفته‌اند: آن، از خدا رحمت و از ملائکه استغفار و از مردم دعاست در مجمع البیان فرموده:

«الصلوة من الله المغفرة و الرحمة» اینکه معنی اول آن را دعا گفته‌اند درباره خدا صادق نیست.

تحیتهم: تحیت: هر دعا و ثنا و تعارفی است که شخص در روبرو شدن با شخص دیگر بر زبان می‌آورد، آن در اصل مصدر «حیاک الله» است.

کریم: از جمله معانی کرم (بر وزن فرس) شرافت و نفاست و عزت است علی هذا کریم به معنی نفیس و شریف است.

اذا هم: اذی: ناخوشایند، در قاموس هست «الاذیة و الاذی و هی المکروه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۷۱

شرحها

به نظر می‌آید به دنبال مطالب گذشته مناسب بوده که مؤمنان به ذکر و شکر گذاری خدا خوانده شوند، که با انزال آیات، آنها را هدایت می‌کند و در مد نظر دارد و می‌خواهد از ظلمات شرک به طرف نور توحید بکشانند.

و نیز لازم بوده که بار دیگر به رسول الله صلی الله علیه و آله تذکر دهد که از کفار و منافقان اطاعت نکن زیرا که خدا تو را داعیاً إلی الله قرار داده است، اگر از کفار و منافقان پیروی کنی دیگر منادی توحید نخواهی بود.

۴۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.

ذکر و یاد آوری خدا با قلب است و ذکر با زبان بعضی از مصادیق آن است اما به نظر می‌آید که مراد از ذکر در اینجا ذکر لفظی است، مخصوصاً با در نظر گرفتن اینکه تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها و تسبیحات اربعه در تفسیر آیه آمده‌اند چنان که در نکته‌ها خواهد آمد، اما در آیتانی نظیر: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ... احزاب / ۹، مسلماً ذکر و یاد آوری قلبی است.

باید دانست که ذکر زبانی ذکر قلبی را لازم گرفته است.

۴۲- وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا.

تسبیح تنزیه خداست از هر نقص و عجز و آلودگی، شاید این بدان جهت است که در صبح و شام با تغییر اوضاع و احوال جهان، قدرت نمایی خداوند متجلی می‌شود، در جای دیگر آمده: وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا انسان / ۲۵ المیزان احتمال می‌دهد که این تعبیر حاکی از دوام تسبیح باشد یعنی خدا را پیوسته تسبیح گوئید.

۴۳- هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۷۲

النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

این آیه تعلیل دو آیه قبلی است. یعنی: خدا را بسیار یاد کنید زیرا که خدا به شما توجه می‌کند و نیز ملائکه برای شما استغفار

می‌کنند. اگر شما خدا را بسیار یاد کنید خدا نیز به شما بیشتر رحمت می‌کند زیرا که فرموده:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ.

این توجه و رحمت برای آنست که شما را از ظلمات شرک و کفر و عصیان به طرف توحید خالص خارج نماید، راجع به استغفار ملائکه در جای دیگر آمده «و الملائكة يَسْبُحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا ... غافر / ۷ و در آنجا که فرموده: وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ شوری / ۵، منظور از لِمَنْ فِي الْأَرْضِ ظاهراً مؤمنان است.

ناگفته نماند: مراد از «یصلی» رحمت خاص است لذا در آخر آیه فرموده وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا اما در مقام رحمت عامه آمده: إِنَّ

اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ حج / ۶۵.

۴۴- تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا.

ظاهراً این سلام از جانب خدا و ملائکه خداست نسبت به مؤمنان، که برای آنها مژده سلامت و ایمنی می‌دهد چنان که در جای

دیگر آمده: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ يس / ۵۸ و نیز: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اذْخُلُوا الْجَنَّةَ ... نحل / ۳۲،

ایضا آیه ۲۴ از سوره رعد. در توحید صدوق از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده:

«اللقاء هو البعث».

۴۵- یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل شده: این آیه تا آیه چهل هشت، پنج سال قبل از هجرت در مکه نازل شده است. گویی این نقل سبب شده که در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۷۳

المیزان فرموده: ممکن است این آیات از سه آیه قبلی از لحاظ زمان نزول مختلف باشند. ناگفته نماند: این آیات به مکی و مدنی بودن شباهت دارند.

در اینجا سه وصف از اوصاف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بیان شده است اول شاهد بودن بر اعمال امت خود در روز قیامت که در ذیل آیه صد و چهل سه از سوره بقره و چهل یک از سوره نساء گذشت، باید دانست که پیامبر و امامان علیهم السلام شهادت را در دنیا متحمل می‌شوند و در آخرت ادا می‌نمایند در کافی کتاب الحجّه «باب عرض الاعمال علی النبی و الأئمه» روایاتی نقل شده که اعمال بندگان بر آنها علیهم السلام عرضه می‌شوند و آنها اعمال را می‌دانند.

دوم و سوم: مبشر و نذیر که آن حضرت به نیکوکاران مژده سعادت و بهشت و به بدکاران وعده عذاب و شقاوت می‌دهد.

در علل الشرائع باب صد و شش از آن حضرت در ضمن خبری نقل شده که فرمود:

اما النذیر فانی انذر بالنار من عصائی و اما ابشّر فانی البشر بالجنّه من اطاعنی.»

۴۶- وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا.

قید «باذن» برای آنست که آن حضرت در دعوت به خدا استقلال ندارد و نیز این دعوت توأم با نبوت و بعثت است. آن حضرت چراغ نور افشان است که به وسیله هدایت ابتدا قلوب و سپس جوامع بشری را نورانی می‌کند.

۴۷- وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا.

مصدیقی است از مبشر بودن آن حضرت، فضل آنست که بدون استحقاق به طرف داده شود این آیه حکایت از تفضل بزرگ خدا نسبت به مؤمنان دارد که در وصف ننگجد، نظیر: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ سجده/ ۱۷، این فصل در آخرت به طور کامل، قابل پیاده شدن است گر چه به دنیا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۷۴

نیز شامل است نظیر: فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي نمل / ۴۰.

۴۸- وَ لَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعِ أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيْلًا.

صدر آیه در اول سوره گذشت. در المیزان گوید: وَ دَعِ أَذَاهُمْ یعنی آنچه به تو اذیت می‌کنند نادیده بگیر و به دفع آن مشغول مباش، به دلیل آنکه فرموده وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ یعنی در دفع شر آنها مستقل مباش به خدا توکل کن که دفع شر آنها را خواهد کرد.

نکته‌ها:

ذکر خدا:

۱- از زرارة بن اعین از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده که

«قال: تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام من الذکر الكثير الذی قال الله عز و جل و اذکروا الله ذکرا کثیرا» «۱».

۲- در روایت دیگری از آن حضرت:

«انه سئل عن قول الله عز و جل اذکروا الله ذکرا کثیرا ما هذا الذکر الكثير؟ فقال من سبح تسبیح فاطمه علیها السلام فقد ذکر الله الذکر الكثير»

«۲».

۳-

عن داود بن سرحان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ من اکثر ذکر الله احبه الله و من ذکر الله

کثیرا کتبت له برائتان برائته من النار و برائته من النفاق (۳).

در اصول کافی باب ذکر الله کثیرا از ابن قدام از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده:
«عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من شیء الا و له حد ینتهی الیه الا»

(۱، ۲) و سائل کتاب الصلاة باب استحباب ملازمه تسبیح فاطمه علیها السلام.

(۳) و سائل ج ۴ ابواب الذکر باب ۵.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۷۵

ذکر الله فلیس له حد ینتهی الیه فرض الله الفرائض فمن اداهن فهو حدهن و شهر رمضان فمن صامه فهو حده و الحج فمن حج فهو حده الا الذکر فان الله عز و جل لم یرض منه بالقلیل و لم یجعل له حدا ینتهی الیه ثم تلا هذه الایه یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا کَثِیرًا وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ اَصِیلاً فَقَالَ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَه حِدًا ینتهی الیه.

بعد فرمود: پدرم مردی کثیر الذکر بود، من با او راه می‌رفتم می‌دیدم که خدا را ذکر می‌کند، با او طعام می‌خوردم خدا ذکر می‌کرد، با مردم سخن می‌گفت ولی این کار از ذکر خدا غافلش نمی‌کرد، زبانش را می‌دیدم که بسقف دهانش چسبیده است و می‌گفت: «لا اله الا الله».

ما را جمع و امر می‌کرد تا طلوع آفتاب ذکر خدا نمائیم، هر که از ما قرآن می‌خواند به قرائت قرآن امر می‌کرد و هر که قرائت بلد نبود، امر به ذکر خدا می‌نمود.

خانه‌ای که در قرآن خوانده می‌شود و خدای عز و جل یاد می‌گردد، برکتش زیاد می‌شود، ملائکه در آن حاضر و شیاطین از آن بر کنار می‌گردند و به اهل آسمان نور می‌دهد چنان که ستاره نورانی به اهل زمین نور افشانی می‌کند ... و
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اعطی لسانا ذا کرا فقد اعطی خیر الدنیا و الاخره ...

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۷۶

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۹ تا ۵۲]

اشاره

یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِیلاً (۴۹) یا ایُّهَا النَّبِیُّ اِنَّا اَحْلَلْنَا لَكَ اَزْوَاجَكَ اللَّائِیَ اَتَتْ اُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ یَمِینُكَ مِمَّا اَفَاءَ اللَّهُ عَلَیْكَ وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّائِیَ هَاجَرْنَ مَعَكَ وَ امْرَأَهُ مُؤْمِنَةً اِنْ وَهَبْتَ نَفْسَیْهَا لِلنَّبِیِّ اِنْ اَرَادَ النَّبِیُّ اَنْ یَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِیْنَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَیْهِمْ فِی اَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ لَکِنَّا یُکُونُ عَلَیْكَ حَرْجٌ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِیماً (۵۰) تُرْجِی مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی اِلَیْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنْ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكَ ذَلِکَ اِذْنِی اَنْ تَقَرَّ اَعْیُنُهُنَّ وَ لَا یَحْزَنُ وَ یَرْضَیْنَ بِمَا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِیماً حَلِیماً (۵۱) لَا یَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَ لَا اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ وَ لَوْ اَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ اِلَّا مَا مَلَكَتْ یَمِینُكَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِیَّ کُلِّ شَیْءٍ رَقِیباً (۵۲)

۴۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون زنان مؤمن را نکاح کرده و سپس پیش از دخول طلاق دادید، بر آنها به نفع شما عده‌ای نیست که عده نگه دارند متاعشان بدهید تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۷۷

و به طور خوب رهایشان نمائید.

۵۰- ای پیامبر ما زنان را که مهریه آنها را داده‌ای برای تو حلال کرده‌ایم و نیز آنچه از غنائم و انفال مالک شده‌ای و دختران عمو و عمه‌هایت و دختران دایی و خاله‌هایت که با تو هجرت کرده‌اند و زن مؤمنی اگر نفس خود را به پیامبر بذل کند اگر پیامبر بخواهد نکاحش نماید این مخصوص تو است غیر از مؤمنان، آنچه را که برای آنها درباره زنان و کنیزانشان تعیین کرده‌ایم می‌دانیم، تا بر تو حرجی نباشد، خدا آمرزنده و مهربان است.

۵۱- از آنها هر که را بخواهی کنار می‌کنی و هر که را بخواهی پیش خود می‌آوری و زنی را که مایل باشی از آنکه کنار کرده‌ای بر تو گناهی نیست، این حکم نزدیکتر است به اینکه چشمشان روشن شود و محزون نباشند، و همه‌شان به آنچه داده‌ای راضی شدند، خدا آنچه را که در قلب دارید می‌داند.

۵۲- بعد از اینها زنان دیگر بر تو حلال نیستند و جایز نیست زنان دیگری به جای آنها عوض گیری و لو اینکه زیبایی‌شان به اعجابت وا دارد، مگر آنچه مالک شده‌ای خدا بر هر چیز مراقب است.

کلمه‌ها

عده: (بکسر اول): شیء معدود. «العده هی الشیء المعدود» عده زن مطلقه مدت معدود که باید در آن از ازدواج خودداری نماید «تعتدونها» یعنی می‌شمارید آن را و عده نگاه می‌دارید آن را.

سراحا: سرح و سراح: رها کردن (احزاب / ۲۸).

افاء: یعنی برگردانید. فیه (بفتح اول): رجوع. «فاء فیئا: رجوع» ترجی: ارجاء: تأخیر «ارجا الامر: اخره» منظور از آن در آیه ترک کردن و دور کردن است.

تؤوی: اوی: نازل کردن و لاحق نمودن. «تؤوی»: نازل می‌کنی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۷۸

رقیب: مراقب و نگاهبان و حافظ رقبه و رقوب به معنی حفظ و انتظار است.

شرحها

در این آیات احکامی درباره زنان بیان شده که بعضی عام و بعضی مخصوص به زنان آن حضرت است.

۴۹- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا.

خلاصه این حکم چنین است، اگر کسی زنی را عقد کرد و پیش از نزدیکی طلاقش داد، این زن عده ندارد، بلکه باید به او متاعی داد و بدون خشونت رهاش کرد.

فَمَتَّعُوهُنَّ درباره اندازه متاع مطلق است و دو مصداق دارد یکی اینکه اگر در حین عقد برای زن مهری معین شده باید نصف مهریه او داده شود چنان که در آیه ۲۳۷ بقره گذشت: وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ ... و اگر به وقت خواندن عقد مهری تعیین نشده در این صورت باید به او مهر المثل داده شود.

در کافی از حلبی از امام صادق علیه السلام نقل شده: درباره مردی که به زن خویش قبل از دخول طلاق داده فرمود: اگر به وقت عقد چیزی معین کرده نصف آن را می‌دهد و اگر معین نکرده به او متاع می‌دهد مانند متاعی که به امثال او می‌دهند (۱).

«عن الحلبي عن ابن عبد الله (ع) في رجل طلق امرأته قبل ان يدخل بها؟ قال عليه نصف المهر ان كان فرض لها شيئاً و ان لم يكن فرض لها فليمتعها مثلها من النساء» کافی ج ۶ / ۱۰۶.

[.....] تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۷۹

فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ يَعْنِي بِهِ نَفْعُ شَمَا بِرِ أَنْهَا عِدَّةٌ أَيْ نِيَسْتُ كَهْ دَرِ أَنْ بِتَوَانِيْدِ رَجُوعِ كُنِيْدِ.

ناگفته نماند به نظر می آید که چون حکم این آیه در سوره بقره بیان شده است و نزول آن پیش از سوره احزاب است لذا این آیه به طور اجمال آمده است و نیز ناگفته نماند این متاع غیر از متاع استحبابی است که در بقره / ۲۴۱ گذشت ۵۰- یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ دَرِ اَيْنِ اِيَهْ هَفْتِ قَسْمَتِ اَزِ زَنَانِ بِرِ اِنِّ اِحْرَصْرْتِ حَلَالِ شَدِهْ كَهْ دَرِ شَشِ قَسْمَتِ اِنِّهَا سَاثِرِ مَرْدَانِ نِيَزِ هَمِيْنِ حَكْمِ رَا دَارِنْدِ و لِي قَسْمَتِ اَخِيْرِ اَزِ مَخْتَصَصَاتِ اِنِّ اِحْرَصْرْتِ مِيْ بَاشَدِ.

اول و دوم زنان و کنیزان در المیزان فرموده: قِيدِ اَتَيْتَ ... مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ تَوْضِيْحِي اِسْتِ نَهْ اِحْتِرَازِي يَعْنِي اِكْرَ مَهْرِيَهْ اَشِ رَا نَدَاَدِهْ بَاشَدِ وَ بَا كَنِيْزِي كَهْ اَزِ غَنَائِمِ وَ اِنْفَالِ نِيَسْتِ بَازِ حَلَالِ اِسْتِ.

سوم و چهارم وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ دَرِ مَجْمَعِ الْبِيَانِ فَرْمُودِهْ: مَنْظُورِ زَنَانِ قَرِيْشِ هَسْتِنْدِ كَهْ اِنِّ اِحْرَصْرْتِ اَزِ قَرِيْشِ بُوْدِ.

پنجم و ششم وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ طَبْرَسِي فَرْمُودِهْ: اِنِّهَا زَنَانِ بَنِي زَهْرَهْ اِنْدِ كَهْ خَالِهْ زَاَدِهْ وَ دَائِيِي زَاَدِهْ اِيْ اِنِّ اِحْرَصْرْتِ بُوْدِنْدِ.

اللَّاتِي هَاجِرُونَ مَعَكَ دَرِ مَجْمَعِ اَمْدِهْ: اَيْنِ دَرِ وُقْتِي بُوْدِ كَهْ زَنَانِ غَيْرِ مَهَاجِرِ بِرِ اِنِّ اِحْرَصْرْتِ حَرَامِ بُوْدِ، سَبَسِ اَيْنِ شَرْطِ نَسْخِ شَدِ. تَفْسِيْرِ اِحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۸، ص: ۳۸۰

هفتم- وَ اَمْرَاةً مُؤْمِنَةً اِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ اِنْ اَرَادَ النَّبِيُّ اَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِيْنَ دَرِ مَجْمَعِ الْبِيَانِ وَ تَفْسِيْرِ بِيْضَاوِي وَ الْمِيْزَانِ فَرْمُودِهْ: مَرَادِ زَنِي اِسْتِ كَهْ بَدُوْنِ مَهْرِ، خُودِ رَا بِهْ بِيَاْمِرِ هَبِهْ كُنْدِ اَيْنِ فِقْطِ مَخْصُوصِ بِهْ بِيَاْمِرِ اِسْتِ وَ بَرَايِ مُؤْمِنَانِ نِيَسْتِ وَ اَمْرَاةً مُؤْمِنَةً يَعْنِي وَ حَلَالِ كَرْدِهْ اِيْمِ بِرِ تُوْزَنِ مُؤْمِنِي رَا كَهْ ...

اِنْ اَرَادَ ... حَاكِي اِسْتِ كَهْ اِنِّ اِحْرَصْرْتِ دَرِ قَبُوْلِ اَيْنِ دَرِ خُوسَاَسْتِ مَجْبُورِ نِيَسْتِ.

طَبْرَسِي رَحْمَهْ اَللّٰهُ فَرْمُودِهْ: اِخْتِلَافِ اِسْتِ دَرِ اَيْنِكِهْ اِيَا چِيْنِي چِيْزِي اِتْفَاقِ اِفْتَاَدِهْ اِسْتِ يَا نَهْ، اِبْنِ عَبَاسِ كَفْتِهْ اِسْتِ چِيْنِي كَارِي اِتْفَاقِ نِيَاْفَتَاَدِ. بِهْ قُوْلِي مِيْمُونِهْ دَخْتَرِ حَرْثِ اَزِ زَنَانِ اِنِّ اِحْرَصْرْتِ نَفْسِ خُوْيِشِ رَا بَدُوْنِ مَهْرِ بِهْ اِنِّ اِحْرَصْرْتِ بَخْشِيْدِهْ بُوْدِ دَرِ قُوْلِ دِيْگَرِ زَيْنَبِ دَخْتَرِ حَزِيْمِهْ وَ دَرِ قُوْلِ سُوْمِ زَنِي اَزِ بَنِي اَسْدِ بِنَامِ اِمِ شَرِيْكَ دَخْتَرِ جَابِرِ بُوْدِ. اَيْنِ قُوْلِ اَزِ اِمَامِ سَجَادِ صَلَوَاتِ اَللّٰهُ عَلَيْهِ نَقْلِ شَدِهْ اِسْتِ. دَرِ كَافِي اَزِ حَلْبِي اَزِ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرِ ضَمْنِ خَبْرِي نَقْلِ شَدِهْ:

«وَ اِحْلَلَّ لَهْ اِنِ يَنْكِحَ مِنْ عَرْضِ الْمُؤْمِنِيْنَ بِغَيْرِ مَهْرٍ وَ هِيَ الْهَبَةُ» (كافي كتاب نكاح باب ما احل للنبي من النساء).

گویند وقتی که ام شریک خود را به آن حضرت بذل کرد، عایشه گفت:

زنان چرا خود را بدون مهر بذل می کنند؟ آیه در جواب او نازل شد، عائشه به آن حضرت گفت: خدای تعالی در هوای نفس تو سرعت می کند؟ حضرت فرمود: اگر تو هم اطاعت خدا کنی چنین خواهی بود.

ناگفته نماند: اینکار تعجب آور نیست، فرق آن با سائر ازدواجها فقط نبودن مهر است، ما درباره زنان آن حضرت در سوره نساء به تفصیل سخن گفته ایم.

قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِيْ اَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ.

فرض در اینجا به معنی تعیین است و این نشان می دهد که اختصاص بذل تفسیر احسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۸۱

نفس به آن حضرت دارای مصلحتی بوده که در سائر مردان نیست.

لِكَيْلَا يَكُوْنَ عَلَيْكَ حَرْجٌ وَ كَانَ اَللّٰهُ غَفُورًا رَحِيْمًا.

ظاهراً تعلیل همه احکام آیه است و شاید راجع به بذل نفس بوده باشد، غفور اینجا به معنی چاره ساز و نظیر آن است. یعنی چاره سازی و رحمت خدا سبب این تسهیل شده است.

۵۱- تُوَجِّحِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُوَوِّي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنْ ابْتَغَيْتِ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ.

این آیه در رابطه با آنست که پیامبر به رعایت تقسیم وقت میان زنان خویش مجبور نیست بلکه وقت هر کدام را بخواهد به تأخیر می‌اندازد و هر کدام را خواست در نزد خویش نگاه می‌دارد و کسی را که کنار گذاشته بود باز می‌تواند پیش خود بخواند، در اینکارها بر او محذوری نیست.

این مطلب ظاهراً به دو علت است اول اینکه آن حضرت روی مصالح اسلامی آن زنان را گرفته بود، چنان که در سوره نساء گذشت علی هذا مراعات تقسیم وقت بر آن حضرت سخت مشکل بود.

دوم اینکه آن حضرت مشغول تشکیل حکومت و جنگها و سائر کارهای اسلامی بود، مجال آن را نداشت که این مسائل را میان آن همه زن مراعات فرماید روایت شده که مخارج یک ساله آنها را یک جا پرداخت می‌کرد تا وقفه‌ای در کارهای دیگرش حاصل نشود.

به نظر بعضی تُوَجِّحِي مَنْ تَشَاءُ ... راجع به زنانی است که خود را به آن حضرت بذل می‌کردند ولی ظهور آیه در وجه اول است، طبرسی رحمه الله نیز آن را اختیار فرموده، المیزان نیز آن را ترجیح می‌دهد آن وقت در توجیه این مطلب فرموده:

ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّرَ أُعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۸۲

یعنی این دستور نزدیکتر است به آنکه شاد باشند و غمگین نباشند زنی که او را پیش خود خوانده‌ای شاد است، زن دیگر نیز شاد است زیرا امیدوار است که او را نیز پیش خود خواهی خواند، علی هذا همه‌شان از تقسیم وقت به آنها راضی خواهند بود، «کلهن» تاکید فاعل «یرضین» و «ان تقر» تقدیرش «الی ان تقر» است.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا.

جمله اول راجع به آن تَقَرَّرَ أُعْيُنُهُنَّ - وَيَرْضَيْنَ است یعنی خدا از مکنونات خاطر شما آگاه است و می‌داند کدام دستور شما را راضی می‌کند، وصف علیم روشن می‌کند که این احکام روی علم به مصالح جعل می‌شود، حلیم حکایت از مهلت دهی و عدم تعجیل در عقوبت است، این وصف نیز با مطالب آیه مناسب می‌باشد.

۵۲- لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ.

ظاهر آیه آنست که «من بعد» راجع به هفت قسمت از زنان است که به آن حضرت حلال شده بودند، یعنی بعد از اصناف هفتگانه که گفته شد، زنان دیگر بر تو حلال نیست.

ممکن است منظور «من بعد الموجودات» باشد یعنی بعد از این زنان که تزویج کرده‌ای زن دیگری بر تو حلال نیست و نیز نمی‌توانی یکی از اینها را طلاق بدهی و دیگری را در جای آن بگیری هر چند زیباتر هم باشد، در اینصورت عدم حلیت در رابطه با تعداد است، به عبارت دیگر: زیاده از این نه نفر موجود نمی‌توانی بگیری، مگر خریدن کنیزان.

از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده: منظور از لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ زَنَانِي هَسْتَنْدُ که در آیه حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ ... نساء /

۲۳، گفته شده در تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۸۳

این زمینه در کافی سه حدیث از حلبی و ابی بصیر و ابی حصرمی از حضرت باقر و حضرت صادق صلوات الله علیهما نقل شده است (کافی کتاب نکاح باب ما احل للنبي من النساء).

وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا.

تأکید حکم صدر آیه است که یعنی تخلف از این فرمان صحیح نیست خدا مراقب و ناظر بر اعمال بندگان است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۸۴

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۳ تا ۶۲]

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاءً وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْسَبُوا وَ لَا مُسْتَأْنَسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳) إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴) لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَآتَقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵) إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷)

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا (۵۸) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۹) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْنِاقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (۶۰) مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقَّفُوا أَخَذُوا وَقَتَلُوا تَقْتِيلًا (۶۱) سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۶۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۸۵

۵۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر آنکه به شما اذن داده شود برای طعمای بی آنکه منتظر آماده شدن طعام باشید لیکن چون دعوت شدید داخل شوید و چون طعام خوردید متفرق شوید و به گفتگو سرگرم نشوید، که این رفتار پیامبر را اذیت و از شما شرم می‌کند ولی خدا از گفتن حق باک ندارد و چون از زنان پیامبر متاعی خواستید از پس پرده بخواهید این پاکیزه‌تر است برای قلوب شما و آنها، و شما را نرسد که رسول خدا را اذیت کنید و نه زنان او را بعد از وفاتش نکاح بنمائید که اینکار نزد خدا بزرگ است.

۵۴- اگر چیزی را آشکار کنید یا مخفی دارید خدا به هر چیز داناست.

۵۵- بر آنها در باره پدرانشان گناهی نیست و نه درباره پسرانشان و نه برادرانشان و نه پسران برادرانشان و نه پسران خواهرانشان و نه زنان مسلمان و نه آنان که مالک شده‌اند، از خدا بترسید که خدا بر هر چیز گواه است.

۵۶- خدا و ملائکه‌اش بر پیامبر صلوات می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او صلوات بفرستید و تسلیم محض شوید.

۵۷- آنان که خدا و رسولش را اذیت می‌کنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذابی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص:

۳۸۶

خوار کننده برای آنها آماده نموده است.

۵۸- آنان که مؤمنان و مؤمنات را بدون کاری که کرده‌اند، اذیت کنند، مرتکب بهتان و گناه آشکاری شده‌اند.

۵۹- ای پیامبر به زنان و دختران و زنان مؤمنان بگو: روپوش خویش را به خود جمع کنند، این نزدیکتر است که شناخته شوند و مورد اذیت قرار نگیرند خدا آمرزنده و مهربان است.

۶۰- اگر منافقان و مریض القلبها از اذیت زنان و شایعه پراکنان، دست نکشند، تو را بر علیه آنان بر می‌انگیزیم و آن گاه جز اندکی

با تو مجاور نخواهند بود.

۶۱- ملعونند هر کجا که یافته شوند دستگیر شده و به طور ریشه کن کشته می‌شوند.

۶۲- طریقه خدا درباره محاربین در گذشته چنین بوده است طریقه خدا تغییر ناپذیر است.

کلمه‌ها

انه: طبرسی رحمه الله آن را از «انی یانی» گرفته که به معنی رسیدن است، در نهاییه گوید: «الاناء بکسر الهمزة و القصر: النضج» علی هذا غَيْرَ نَاطِرِينَ إِنَاءٌ یعنی بی آنکه منتظر پخته شدن طعام باشید، ولی راغب آن را به معنی وقت گفته که جمع آن آناء است غَيْرَ نَاطِرِينَ إِنَاءٌ یعنی بی آنکه منتظر وقت طعام شوید، این در صورتی است که پیش از وقت طعام وارد شوند.

مستأنسین: استیناس. طلب انس و الفت است، منظور از آن در آیه سرگرم شدن به گفتگو و در الفت و آشنایی باز کردن است.

حجاب: مصدر است به معنی پنهان کردن و منع از دخول، به معنی پرده نیز آید، منظور از آن، در آیه پرده است.

یدنین: دنو: نزدیک شدن. ادناء: نزدیک کردن «یدنین» جمع مؤنث ادناء است یعنی نزدیک می‌کنند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸،

ص: ۳۸۷

جلابیهن: جلباب: راغب جلباب را پیراهن و روسری گفته است. صحاح اللغة آن را ملحفه (چادر شب) ابن اثیر در نهاییه چادر و رداء گوید. فیروزآبادی در قاموس می‌گوید: آن پیراهن و لباس گشاد است که زن لباسهای خود را با آن می‌پوشاند و یا آن ملحفه است ظهور آیه می‌رساند که منظور از جلباب همانست که قاموس گفته است.

مرجفون: رجف. لرزیدن و لرزاندن. مرجف کسی را گویند که در جامعه ایجاد رعب و وحشت نماید، مراد از آن در آیه همین است.

نغرینک: غرو: چسبیدن. اغراء: برانگیختن و وادار کردن با ترغیب «لنغرینک» حتما تو را بر علیه آنان بر می‌انگیزیم.

ثقفوا: ثقف: پیدا کردن و مصادف شدن با کسی «ثقفوا»: پیدا شدند.

شرحها

در این آیات، راجع به وارد شدن به خانه پیامبر و گفتگو با زنان پیامبر و اینکه نمی‌شود زنان پیامبر را بعد از او تزویج کرد، دستورهایی داده شده است اینها همه در رابطه با حفظ مقام رهبری است، چون اگر مقام رهبری آلوده شود مکتب در خطر حتمی سقوط خواهد بود، اینکه می‌فرماید: وقت دعوت به خانه پیامبر زودتر نیائید و پس از طعام آنجا را مجلس نقالی قرار ندهید یا به وقت خواستن چیزی از زنان پیامبر از پس پرده گفتگو کنید و نظیر آن، همه برای محفوظ و پاک ماندن مقام رهبر است.

آن وقت برای هر چه بیشتر مجسم کردن این امر فرموده: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ... یعنی در مقام با عظمت رسالت چه فکر می‌کنید؟! خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۸۸

و ملائکه به این مقام عنایت دارند. و در تأکید هر چه بیشتر آن فرموده: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ... و اینکه می‌فرماید، وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ ظَاهِرًا لِلَّذِينَ آمَنُوا بِمَا نَكَّحْتُمْ أَنْ يَكُونَ بَيْنَكُمُ الْبُرْجَانُ وَلَا يَكُونَ لَهُمْ جُنَاحٌ عَلَيْهِمْ أَنْ يَنْكِحُوا مَا نَكَحَ النَّبِيُّ مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ السِّرَّ الَّذِي فِي قُلُوبِكُمْ ... و اینکه آنها را وادار کند که راجع به زندگی داخلی آن حضرت دروغ جعل کنند و یا خود از زبان آنها دروغ بگویند، در نتیجه مقام رهبری و حیثیت مکتب را به خطر اندازد و الله العالم.

در آخر آیات راجع به زنان و منافقان شایعه پراکن مطالبی آمده است.

۵۳- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاطِرِينَ إِنَاءً.

این قسمت در رابطه با آداب دخول به خانه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است به نظر می‌آید: قید دعوت به طعام قید توضیحی است و گرنه در صورت اذن به هر عنوان دخول به خانه آن حضرت جایز است.

قید غَيْرٍ نَاطِرِينَ برای آنست که پیش از حاضر شدن طعام داخل نشوند که مدتی نشسته و انتظار طعام را بکشند.

وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَأَدْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ.

یعنی لیکن پس از آماده شدن غذا، وقتی که دعوت شدید داخل شوید.

وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ عَطْفِ اسْتِ بِرِ غَيْرِ نَاطِرِينَ وَ حَالِ بَعْدِ مِنْ حَالِ اسْتِ بِرِ:

«غیر منتظرین للطعام و لا متحدثین بعد الطعام».

إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ.

تعلیل حکم بالاست که از اینکار پیامبر به اذیت می‌افتد و از گفتن به شما شرم می‌کند ولی خدا از گفتن حق، باکی ندارد. تفسیر

أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۸۹

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ.

دستور دیگری است که چون از زنان آن حضرت چیزی خواستید از پس پرده بخواهید یعنی چون احتیاج به سخن گفتن با آنها پیدا کردید رو در رو نشوید، نکره آمدن حجاب حاکی است هر پرده‌ای که باشد ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ بیان مصلحت این دستور است.

وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تُنْكَحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا.

یعنی به هیچ وجه مجاز نیستید که رسول خدا را اذیت کنید. خواه درباره ازدواج با زنانش و خواه از راه دیگر، و نیز بر شما نرسد که زنان او را بعد از رحلتش نکاح کنید، به نظر می‌آید که «ذَلِكُمْ» اشاره به تزویج زنان آن حضرت است یعنی اینکار در نظر خدا بزرگ و سبب خرد کردن شخصیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است در جوامع الجامع فرموده: این دستور برای تعظیم آن حضرت است در حال حیات و مرگ. آیه نشان میدهد: خود اینکار از بین بردن شئون رهبر است ولی از آنچه ما در عِلَّتِ این نهی احتمال دادیم مانع نیست و الله العالم، در اینجا دو مطلب باقی ماند.

اول: در مجمع البیان نقل شده: طلحه بن عبید الله (مقتول بصره) روزی گفت: اگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از دنیا برود، عائشه را تزویج خواهم کرد، از ابو حمزه ثمالی نقل شده: دو نفر مرد گفتند: آیا محمد زنان ما را نکاح کند و ما زنان او را نکاح نکنیم؟ به خدا اگر از دنیا برود زنان او را به ازدواج خواهیم آورد، یکی از آن دو عائشه را قصد می‌کرد، دیگری ام سلمه را، نقل اول در تفسیر خازن و ابن کثیر نیز آمده است. ولی بعید است سبب این حرمت گفته طلحه باشد، و اگر او این سخن را نمی‌گفت باز خدا اینکار را تحریم می‌کرد. تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۳۹۰

دوم: ظهور «من بعده» در بعد الوفاة است، یعنی بعد از رحلت آن حضرت جایز نیست که با زنان آن حضرت ازدواج کنید، بعضی آن را «بعد فراقه» گفته‌اند، ابن کثیر در تفسیر خود گوید: درباره زنانی که آن حضرت بعد از دخول طلاق داده اختلاف هست ... اما در حَلَّتِ زنانی که پیش از دخول طلاق داده است اختلافی نیست.

بیضاوی نقل می‌کند: اشعث بن قیس مستعیده را تزویج کرد، عمر خواست او را حد بزند، گفتند: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با این زن همبستر نشده است، عمر از وی دست کشید.

مستعیده زنی بود که چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به اطاق او وارد شد، او به آن حضرت گفت: اعوذ بالله منك، حضرت او را ترک کرد، جریان او مفصل است.

۵۴- إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا آیه یک مطلب کلی است ولی منظور از آن در ضمیر داشتن یا اظهار ازدواج با زنان آن حضرت بعد از رحلت وی است.

۵۵- لَا- جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ ... وَلَا- نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ استثناء است از ... فَشِئْلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یعنی این حکم شامل پدران و برادران ... آنها نیست. منظور از «نسائهن» زنان مؤمن است که این حکم درباره زنان کفار نیز هست راجع به «نسائهن» و ما ملکت ایمانهن» به سوره نور آیه ۳۰ رجوع شود.

وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا.

خطاب است به زنان آن حضرت که شما نیز این دستورها را عمل نمائید و با کسی رودررو نشوید که خدا ناظر همه اعمال، از جمله اعمال شماست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۹۱

۵۶- إِنْ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

این آیه در عین آنکه یک مطلب مستقل است توجیه مطالب فوق و مقدمه مطلب بعدی است وانگهی این آیه عظمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در عالیترین درجه ترسیم می کند، یعنی: خدا پیامبرش را مورد عنایات و رحمت خاصه خود قرار می دهد، ملائکه نیز برای او از خدا رحمت و مغفرت می طلبند علی هذا ای مؤمنان شما نیز برای او از خدا رحمت بخواهید، که در این صورت تابع خدا و ملائکه در این کار خواهید بود و سَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی به طور کامل تسلیم و منقاد اوامر او باشید.

در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی نقل شده که فرمود:

«هو التسليم عليه في كل الامور»

بعضی آن را سلام کردن گفته اند.

ناگفته نماند: طریق صلوات فرستادن آنست که: بگوئیم: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد».

در مجمع البیان از کعب بن عجره نقل شده: چون این آیه نازل شد گفتیم یا رسول الله سلام کردن به شما را دانسته ایم، صلوات بر تو کدام است؟ فرمود:

«قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید».

این حدیث در صحیح ترمذی کتاب تفسیر القرآن تحت رقم (۳۲۲۰) از آن حضرت نقل شده انهایه به جای «و آل محمد» آمده است «و علی آل محمد» این دو حدیث به عنوان نمونه نقل شد و گرنه روایات شیعه و اهل سنت در این زمینه خارج از حد است برای نمونه. به تفسیر مجمع البیان و تفسیر برهان و الدر المنثور رجوع شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۹۲

از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«من لم یجد ما یکفر به ذنوبه فلیکثر من الصلاة علی محمد و آله فانها تهدم الذنوب هدمًا»

(۱).

۵۷- إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا معلوم است که خدا مورد اذیت قرار نمی گیرد، خدا بالاتر و برتر از این معانی است، پس ذکر اذیت خدا با اذیت رسول برای دو بیان شرافت و عظمت رسول است که یعنی اذیت او اذیت خداست نظیر آنچه در مجمع البیان نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«من اذی شعرة منك فقد اذنی و من اذنی فقد اذی الله».

لعنت در دنیا آنست که خداوند انسان را از هدایت و عمل صالح محروم گرداند نظیر لعناتهم و جعلنا قلوبهم قاسية مائدة / ۱۳ قساوت قلب از مصادیق لعنت الهی است یا مثل: ... لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ مُحَمَّد / ۲۳ یا مانند لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا

قَلِيلًا نِسَاءً / ۴۶.

لعنت در آخرت دوری از رحمت و تقرب خداست کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخُجُونَ مطففین / ۱۵ (از میزان).

۵۸- وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا.

ظهور آیه در رابطه با تهمت زدن و افتراء بستن است یعنی کاری را که نکرده‌اند به آنها نسبت بدهند و آزارشان کنند و آبرویشان را خدشه دار نمایند این کار بهتان و گناهی آشکار است گناه آشکار بودن به علت روشن بودن آن از نظر عقل و تفکر آدمی است که هر انسان آن را گناه می‌داند، بهتان دروغی است که

(۱) روضه الواعظین.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۹۳

شخص را مبهوت می‌کند.

۵۹- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ.

ناگفته نماند: زن اگر مثلاً چادر شب خویش را به خود به پیچد و جمع کند و راه رود هر بیننده می‌داند که او زن پاکی است و برای کار ضروری از خانه بیرون شده است علی‌هذا اشخاص هوسران متعرض او نمی‌شوند ولی اگر چادر شب خود را باز نگاه دارد و در وقت رفتن اطراف آن را پس و پیش کند، بد کاران احتمال می‌دهند که این زن برای خودنمایی از خانه خارج شده است و قهرا او را اذیت می‌کنند آیه شریفه در این رابطه است.

يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ یعنی اطراف آن را به طرف بدن خود جمع کنند اَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ یعنی: «اقترب الی ان یعرفن انهن عقیفات».

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ظاهراً اشاره به اشتباهات گذشته و یا به حال سهو و نسیان است.

۶۰- لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا.

از آیه معلوم می‌شود که منافقان و مریض القلبها متعرضون زنان مدینه می‌شده و آنها را اذیت می‌کرده‌اند و نیز معلوم می‌شود گروهی از منافقان با نشر اکاذیب و اینکه مشرکان و یهود قصد حمله به مدینه را دارند، رعب و وحشت به وجود می‌آورده‌اند، لذا بطور مؤکد فرموده: اگر بس نکنند تو را بر علیه آنان برخوایم انگیزت آن وقت جز مدت کمی در مدینه نخواهند ماند، بلکه فقط به مدت دستور و اجرای آن خواهند ماند، آیه بعدی نشان می‌دهد اینگونه اشخاص محاربنند، کیفرشان قتل است. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۸، ص: ۳۹۴

۶۱- مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقْبُوا أَخِذُوا وَقْتُوا تَقْتِيلًا.

ملعونین حال است از «المنافقون» و اوصاف بعدی، جمله قُتِلُوا ... دلالت بر کثرت دارد مانند آیه أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلِّمُوا که در سوره مائده گذشت. یعنی به طور قاطع کشته شوند و قلع و قمع گردند.

۶۲- سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا یعنی طریقه خدا از اول درباره محاربان چنین بوده است، و طریقه خدا تغییر ناپذیر است سُنَّةَ اللَّهِ تقدیرش «اذکر سنه الله» و مانند آنست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۹۵

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶۳ تا ۷۳]

يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (۶۳) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجُدُونَ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَلَا نَصْرَ لَنَا مِنْ اللَّهِ وَلَا نَصْرَ لِمَنْ هُوَ بِآيَاتِنَا كَاذِبًا (۶۵) يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (۶۷)

رَبَّنَا آتِنَاهُمْ صِغْفِيرًا مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (۶۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (۶۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۷۰) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۱) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۲)

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۳)
تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۹۶

۶۳- مردم از تو از وقت قیامت می پرسند، بگو علم آن نزد خداست، چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد.

۶۴- خدا به کافران لعنت کرده و برای آنها آتشی افروخته آماده کرده است.

۶۵- در آن آتش مخلد هستند سرپرستی و یاری نخواهند یافت.

۶۶- یاد آر روزی که صورتهای آنها در آتش عوض می شود، گویند: ای کاش اطاعت کرده بودیم خدا و رسول را.

۶۷- و گویند: پروردگارا ما از پیشوایان و بزرگان خویش اطاعت کردیم، گمراهمان کردند.

۶۸- پروردگارا آنها را دو برابر عذاب بده و لعنتشان کن لعنت بزرگی.

۶۹- ای اهل ایمان، نباشید مانند آنکه موسی را اذیت کردند، خدا او را تبرئه فرمود، او نزد خدا موجه بود.

۷۰- ای کسانی ایمان آورده اید، از خدا بترسید و سخن راست و استوار گوئید.

۷۱- تا اعمالتان را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد، هر که خدا و رسول را اطاعت کند حقا که به نجات بزرگی رسیده است.

۷۲- ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، از قبول آن امتناع کردند و از آن بترسیدند، انسان آن را متحمل شد، زیرا که دارای زمینه ظلم و جهل بود.

۷۳- عاقبت، خدا منافقین و منافقات، مشرکین و مشرکات را عذاب می کند، و بر مردان و زنان مؤمن توبه و رحمت می کند، که خدا آمرزنده و مهربان است.

کلمه‌ها

السَّاعَةُ: ساعت به معنی جزئی از وقت و زمان است. «جزء قليل من النهار او الليل» به معنی وقت حاضر نیز آید مراد از آن در آیه قیامت است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۳۹۷

سعیر: آتش افروخته. سعیر: افروختن آتش و افروخته شدن آن. سعیر در اینجا به معنای مفعول (مسعور) است.

تقلب: قلب: گرداندن و گردیدن از وجهی به وجهی. «تقلب» بر گرداننده و متحول می شود.

وجیها: وجه: صورت و چهره. وجیه: موجه و محترم.

سدید: سد: بستن و اصلاح کردن «سد الثلمة: اصلحها و وثقها» قول سدید: سخن صواب و محکم که باطل را در آن راهی نیست.

ابین: اباء: امتناع، «ابین»: امتناع کردند.

اشفقن: یعنی: ترسیدند. راغب گوید: اشفاق عنایتی است آمیخته به خوف، اگر با «من» متعدی شود معنای خوف در آن ظاهرتر است و اگر با «فی» باشد معنی «اعتنا» مناسبتر باشد.

ظلم: صیغه مبالغه است یعنی: بسیار ظالم، یا آنکه زمینه ظلم دارد.
جهول: صیغه مبالغه است یعنی: بسیار نادان یا آنکه زمینه جهل دارد.

شرحها

در این آیات اولاً- از وقت قیامت سؤال شده و جواب آمده که فقط خدا از آن آگاه است، سپس روشن شده که در روز قیامت، گمراهان درباره پیشوایان ستمگر به خدا خواهند گفت: اینها ما را بدبخت کرده‌اند، عذاب آنها را مزید گردان، آن وقت درباره عدم ایذاء پیامبر و راستگویی توصیه شده است، در آخر بیان شده که انسان بار امانت را متحمل شده که، نتیجه‌اش معذب شدن کفار و منافقان و منعم گشتن مؤمنین و مؤمنات خواهد بود.

۶۳- يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۸، ص: ۳۹۸
لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا

هر موقع مردم از وقت قیامت سؤال کرده‌اند جواب آمده که علم آن مخصوص خداست و جز او کسی آن را نمی‌داند این مطلب در سوره اعراف/ ۱۸۷ لقمان/ ۳۴، فصلت/ ۴۷ زخرف/ ۸۵ و نازعات/ ۴۲ نیز آمده است، المیزان گوید: جمله وَمَا يُدْرِيكَ ... برای تأکید ابهام است یعنی تو نیز نمی‌دانی.

۶۴- إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا.

آنها که اینهمه سرمایه گذاری و بعثت انبیاء را نادیده گرفته و به جنگ حق برخاستند، عاقبتشان این است لعنت، دور کردن از رحمت و الطاف خداست.

۶۵- خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

لفظ «فیها» می‌شود راجع به لعنت باشد و یا به سعیر، به اعتبار «نار» که مؤنث است. در المیزان فرموده: ولی آنست که متولی و مباشر تمام کارهای انسان باشد، نصیر آنست که قسمتی از آنها را عهده دار شود و یاری نماید.

۶۶- يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ.

در مجمع البیان فرموده: صورتشان سیاه، زرد و بد منظر می‌شود، به نظر بعضی صورتشان از طرفی به طرفی گردانده می‌شود تا رسیدن آتش به آن کامل شود.

ناگفته نماند در آیات می‌خوانیم: وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ عَبَسَ / ۴۰ كَانَمَا أُعْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا يونس / ۲۷ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ مومنون / ۱۰۴ و نیز آمده: وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ زمر / ۶۰، علی هذا مراد از «تقلب» سیاه و بد منظر شدن است (نعوذ بالله).

الف «الرسول» زاید است و برای هموزن شدن آخر. آیه با آیات دیگر تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۳۹۹

است، آنها خواهند دید که اطاعت پیشوایان ستمگر بدبختشان کرده، لذا آرزو خواهند کرد که ای کاش اطاعت خدا و رسول می‌کردند.

۶۷ و ۶۸- وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا.

گفتگو و مخاصمه آنان که کور و کورانه از پیشوایان ستمگر اطاعت کرده‌اند در بسیاری از آیات قرآن مجید آمده است از جمله در سوره اعراف/ ۳۸ ابراهیم/ ۲۱ گذشت و در سوره‌های سبأ، ص و الفرقان، غافر نیز خواهد آمد، الف «السیلا» مانند الف «الرسول» است که گذشت منظور از «سادتنا» رؤسا و از «کبرائنا» ظاهرا ریش سفیدان بدکار هستند که مورد اطاعت واقع شده‌اند. رجوع شود به سوره فاتحه‌الکتاب.

مرادشان از ضعفین و دو برابر، گویی در مقابل ضلالت خودشان و اضلال دیگران است و لذا لعنت هم لعنت بزرگ خواهد بود.

۶۹- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا.

ظهور آیه نشان می‌دهد که بعضی از بنی اسرائیل به موسی علیه السلام تهمت زده‌اند، خداوند آن تهمت را برطرف کرده: مسلمانان از مثل اینکار بر حذر شده‌اند که مبادا چنان کاری درباره پیامبر خود بکنند.

مصدق آذوا موسی آن بود که می‌گفتند موسی مرد نیست «لیس لموسی ما للرجال» چنان که در تفسیر برهان در ضمن حدیث از امام صادق علیه السلام نقل شده است، در مجمع البیان از علی علیه السلام و ابن عباس آمده: موسی با برادرش هارون به کوهی بالا رفتند، هارون در آنجا از دنیا رفت بنی اسرائیل گفتند: موسی او را کشته است. به هر حال فَبَرَّأَهُ اللَّهُ حاکمی است که خدا موسی را از

این تهمتها نجات داده است وَكَانَ ... وَجِيهًا نشان می‌دهد که نقضی در او نبود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۰۰
احتمال می‌رفت که مسلمانان درباره زید و زینب، حرمت نکاح زنان آن حضرت یا درباره النَّبِيِّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و احکامی که در خصوص زنان آن بزرگوار ذکر شد، آن حضرت را متهم نمایند که العیاذ باللّٰه جانب خود را گرفته است، لذا در این آیه از اینگونه تهمت زدن نهی شده‌اند، که یعنی این احکام از جانب خداست و ربطی به آن حضرت ندارد.

۷۰- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا.

آیه، یک فرمان کلی است ولی با آیه فوق تناسب دارد، سخن سدید آن است که خالی از دروغ و تهمت و ناروا و در عین حال مفید باشد، در المیزان از درّ منثور از سهل ساعدی نقل شده: «قال ما جلس رسول الله صلى الله عليه و آله على هذا المنبر الا تلى هذه الاية يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا.

۷۱- يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا.

نتیجه عجیبی است درباره سخن حق گفتن، یعنی پی آمد قول سدید اصلاح عمل و مغفرت ذنوب است، در روایات آمده، مردی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و اظهار کرد که گرفتار گناهان است. آن حضرت از وی تعهد گرفت که دروغ نگوید این عمل سبب اصلاح او گردید.

انسان اگر تصمیم بگیرد که سخن راست گوید و این، در او به صورت عادت درآید، کم کم اعمال دیگرش نیز اصلاح خواهد شد، اصلاح اعمال او را به تدریج به توبه و ندامت از گذشته و غفران ذنوب خواهد کشانید.

قول سدید گفتن، اطاعت از خدا و رسول است و آن سبب نجات بزرگی خواهد گردید.

۷۲- إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۰۱

به احتمال نزدیک به یقین مراد از امانت دین و تکلیف است، منظور از عرض و نشان دادن به آسمانها و زمین و امتناع آنها، عدم صلاحیت قبول در وجود آنهاست به عبارت دیگر خلقت آنها طوری بود که قدرت حمل بار امانت را نداشتند. ولی انسان قدرت آن را داشت که حمل کند و حمل کرد.

اگر گویند: چرا اول عرضه شدن به آسمانها و زمین ذکر شده است؟

گوئیم: آن برای نشان دادن عظمت و قابلیت انسان است یعنی: چیزی را که آسمانها و زمین و کوهها نتوانستند حمل کنند، تو ای انسان حمل کرده‌ای.

منظور از «حملها» آن نیست که همه انسانها آنها را قبول کرده‌اند بلکه مراد آنست که انسان بما هو انسان این قدرت و قابلیت را داشته است.

إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا تعلیل حمل امانت است وصف ظلوم و جهول منحصر به انسان است، غیر انسان با آن دو وصف توصیف

نمی‌شود.

انسان می‌تواند به وسیله امانت الهی خود را از ظلوم و جهول بودن خارج کند و به مقام اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ برساند به عبارت دیگر: آسمانها و زمین و کوه‌ها زمینه ظلم و جهل را ندارند لذا حمل امانت در آنها تأثیری ندارد و نمی‌توانند عادل و عالم باشند به عکس انسان که می‌تواند عادل و عالم باشد و از ظلم و جهل بر کنار گردد.

در میزان فرموده: با دو وصف علم و عدل چیزی می‌تواند متصف باشد که قابل ظلم و جهل هم بوده باشد، اینکه انسان در حد نفس و به حسب طبع خود ظلوم و جهول است، مصحح، حمل امانت الهیه می‌باشد. أَشْفَقْنَ مِنْهَا ظاهراً در رابطه با عظمت امانت است در عین حال حاکی از شعور آنهاست.

ناگفته نماند: منظور از ظلوم و جهول، شأنت و زمینه ظلم و جهل است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۰۲ نظیر فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا الشمس / ۸، معنی آیه چنین می‌شود: انسان امانت را حمل کرد زیرا که شأنا ظلوم و جهول بود و می‌توانست به عدل و علم راه یابد.

المیزان امانت را ولایت الهیه و کمال حاصل از اعتقاد و عمل صالح می‌داند بعضی آن را احکام و فرائض، بعضی امانتهای مردم و وفا به عهد، بعضی عقل، بعضی کلمه لا اله الا الله، بعضی اعضاء بدن که امانتهای الهی هستند، بعضی خلیفه خدا بودن چنان که فرموده: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً بعضی اختیار، و بعضی معرفه الله گفته‌اند، المیزان در بیان نظر خود استدلالی دارد که باید در آنجا مطالعه شود. در خاتمه دو نکته یاد آوری می‌شود:

۱- امانت چیزی است که پس از استفاده باید به صاحب آن باز گردد علی هذا دین یک امانت الهی است که برای بهره برداری در اختیار انسان قرار گرفته، آن گاه به طرف خدا باز خواهد گشت. الف و لام آن برای عهد است.

۲- در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده:

«هی (الامانه) ولایه امیر المؤمنین»

و در بعضی از حضرت رضا علیه السلام نقل شده:

«فقال الامانه الولایه من ادعاها بغير حق كفر»

این روایات بنا بر آنچه در معنی امانت اختیار کردیم از باب بیان مصداق می‌باشد.

۷۳- لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً.

لام در «لِيُعَذِّبَ» به معنی غایت و عاقبت است، یعنی: عاقبت حمل امانت آن خواهد بود که منافقان و مشرکان در اثر خیانت به امانت مورد عذاب واقع می‌شوند، که منافق به طور پنهان و مشرک به طور آشکار، امانت را خیانت کرده‌اند.

در این، عاقبت زن و مرد فرقی ندارند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۰۳

و نیز خداوند با الطاف و عنایات به مردان و زنان مؤمن بر می‌گردد و آنها را مورد الطاف و رحمت‌های خود قرار می‌دهد چون آنها به امانت خیانت نکرده بلکه ایمان آورده و امانت را مورد عمل قرار داده‌اند، وانگهی خدا تقصیرات مختصری را که دارند مورد عفو و اغماض قرار می‌دهد، چون خدا آمرزنده و مهربان است.

روز سه شنبه شانزدهم جمادی الثانیه سال هزار و چهارصد و چهار مطابق سی ام اسفند ماه هزار و سیصد و شصت و دو حدود پنج ساعت به تحویل سال مانده، تفسیر سوره مبارکه احزاب پایان یافت.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۰۴

اشاره

در مکه نازل شده و پنجاه و چهار آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سبأ پنجاه و هشتمین سوره است که بعد از سوره لقمان در مکه نازل گردید در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره سی و چهارم است، به نظر می‌آید که حدود سالهای هفتم و هشتم بعثت نازل شده باشد، لحن آیات نشان می‌دهد که به وقت نزول سوره مشرکان در انکار بعث و نبوت کاملاً موضع‌گیری کرده و سران شرک پیروان خویش را به ضد اسلام وا می‌داشته‌اند چون از جمله مطالب این سوره گفتگو و مخاصمه پیروان با پیشوایان ستمگر است (آیات ۳۱-۳۴) در روز قیامت.

۲- عدد آیات سوره را قارئان شام پنجاه و دیگران از جمله قارئان کوفی پنجاه و چهار گفته‌اند، علت این اختلاف آنست که آیه پانزده در نظر شامی‌ها در «عن یمین» و «شمال» تمام می‌شود، اما دیگران آن را تا وَ رَبِّ غَفُورٌ يَكُ آیه شمرده‌اند. (مجمع البیان) گویند: این سوره دارای هشتصد و هشتاد دو کلمه و سه هزار و پانصد و دوازده حرف است.

۳- نام گذاری با «سبأ» به علت نقل ماجرای قوم سبأ در این سوره است که از آیه پانزده تا نوزده ادامه دارد علی‌هذا تسمیه کل به اسم جزء است ظاهراً در عصر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله با همین نام بوده است، معنی سبأ در ذیل آیات ۱۵-۱۹ خواهد آمد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۰۵

۴- آیات و مطالب سوره نشان می‌دهد که آن در مکه و قبل از هجرت نازل شده و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است و نیز به احتمال نزدیک به یقین، همه آن به یک بار نازل گشته است.

غرض سوره

۵- می‌شود گفت که غرض سوره مبارکه در سه مسأله توحید، نبوت و معاد خلاصه می‌شود، مخصوصاً مسئله معاد و نقل و ردّ اعتراض مشرکان بیشتر مورد نظر است، در اول آن وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا- تَأْتِينَا السَّاعَةُ و در آخر آن وَ لَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ ... که هر دو راجع به معاد می‌باشد آمده است.

سوره مبارکه با مالکیت و ربوبیت خدا آغاز شده، سپس اعتراض مشرکان در رابطه با معاد و جواب آن مطرح می‌شود، آن‌گاه حالات داود و سلیمان علیهما السّلام و هلاکت قوم سبأ ذکر می‌شود، بعد، مقداری از نفوذ اراده خداوند در اداره جهان و در باره اعتراض به معاد و جواب آن بیان می‌گردد.

با نقل مخاصمه پیشوایان باطل و پیروان آنها در قیامت، مطلب ادامه می‌یابد و بالاخره با مطالبی و مواعظی در این زمینه‌ها سوره مبارکه به پایان می‌رسد، و الحمد لله.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۰۶

سوره سبأ مکیه و آیاتها- ۵۴ نزلت بعد سوره لقمان

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ (۲) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصِغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۵) وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأًا نُخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۴۰۷

به نام الله صاحب رحمت همگانی و همیشگی

۱- حمد خدای را که آنچه در آسمانها و زمین هست خاص اوست. و حمد در آخرت برای اوست و اوست حکیم و دانای کامل.
۲- می‌داند آنچه را که به زمین داخل می‌شود و آنچه از زمین خارج می‌شود و آنچه از آسمان می‌آید و آنچه در آن بالا می‌رود، و اوست مهربان و آمرزنده.

۳- کافران گفتند: قیامت بر ما نمی‌آید بگو: بلی قسم به پروردگرم حتما می‌آید خدا عالم الغیب است، هموزن ذره‌ای در آسمانها و زمین از علم او کنار نمی‌ماند کوچکتر از ذره و بزرگتر از آن، چیزی نیست مگر آنکه در کتابی روشن است.

۴- تا پاداش دهد به کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، آنها راست‌آمزش و روزی محبوب.

۵- آنان که در خاموش کردن آیات ما تلاش کرده‌اند، به فکر آنکه ما را عاجز کنند، آنها راست‌عذابی از جنس عذابی دردناک.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۴۰۸

۶- صاحبان علم می‌دانند آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، حق است و به راه پروردگار توانا و پسندیده هدایت می‌کند.

۷- کافران گفتند: آیا نشاندهیم به شما مردی را که خبر می‌دهد: چون به طور کامل پراکنده شدید در خلقی جدید خواهید بود.

۸- آیا به خدا دروغ بسته و یا دیوانه است؟ نه، بلکه آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند در عذاب و گمراهی شدید هستند.

۹- آیا نگاه نکرده‌اند به آنچه از آسمان و زمین در پیش و پس دارند، اگر بخواهیم آنها را در زمین فرو می‌بریم یا تکه‌هایی از آسمان بر آنها ساقط می‌کنیم در این، بهر بنده تو به کار عبرتی است.

کلمه‌ها

حمد: درود و ثنا. آن در مقابل نعمت باشد، رجوع شود به سوره حمد.

حکیم: کسی که کار را از روی حکمت و مصلحت انجام می‌دهد و محکم کار است.

یلج: ولوج: دخول. «ولج الشيء فی غیره: دخل» راغب دخول در جای تنگ گفته است.

يعرج: عروج: بالا رفتن «يعرج» بالا می‌رود.

غفور: غفران به معنی ستر و پوشاندن است. چنان که طبرسی و راغب و دیگران گفته‌اند. غفران ذنب یک نوع چاره‌ای است برای

گناه، لذا غفور به معنی چاره ساز نیز می‌شود در آیاتی که لفظ غفور آمده بی آنکه گناهی ذکر شده باشد، ظاهراً مراد چاره سازی

است چنان که در این آیه.

يعزب: عزوب: غائب شدن، دور شدن، مخفی شدن. گویند: «عزب عنه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۰۹ عزوبا: بعد و غاب و خفی».

مثقال: وزن و سنگینی. «مثقال الشيء: وزنه» و نیز سنگی که با آن، وزن می‌کنند.

ذره: مورچه ریز. دانه غبار (رجوع شود به سوره زلزال).

رجز: راغب گوید: رجز در اصل به معنی اضطراب است. گویی عذاب را از آن رجز گفته‌اند که سبب اضطراب است.

مزقتم: مزق و تمزیق: متلاشی کردن.

جنه: بکسر جیم: جنون و دیوانگی.

كسف: (بر وزن عنب): تکه‌ها و قطعه‌ها. مفرد آن كسفه است، آن بر وزن (جسر) نیز به معنی تکه‌هاست.

منیب: توبه‌گر. نوب و انابه هر دو به معنی رجوع است.

شرحها

در آیه اول و دوم بیان شده که همه آسمانها و زمین ملک خداست، علی‌هذا هر طور می‌تواند در آنها تصرف بکند ولی چون حکیم و خبیر است، جز به صلاح مخلوق کاری نمی‌کند. و نیز روشن شده که خداوند به مخلوقات خود علم کامل دارد. علی‌هذا دو آیه اول با آنکه عنوان همه سوره است، مقدمه‌ای بر آیه سوم و جواب اشکال معاد می‌باشد. پس از جواب اشکال، در مقام تسلیت فرموده:

دانیان قرآن را تصدیق دارند، آن‌گاه با نقل اعتراض دیگری در زمینه معاد آیات به پایان می‌رسد، پس مراد از همه آیات نه گانه، اثبات معاد و ردّ اعتراض مشرکان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱۰

۱- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْأَخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ.

سوره‌های حمد، انعام، كهف، سبأ و فاطر، همه با الْحَمْدُ لِلَّهِ آغاز شده‌اند آن، به علت تناسب مطالب بعدی با ثنا و درود خداوندی است. علت آمدن حمد در اینجا آنست که: خدا آنچه می‌کند در ملک خود می‌کند، وصف حکیم و خبیر حاکی است هر چه می‌کند از روی مصلحت می‌کند و به وجود مصلحت عالم است، گویند: خبیر، عالم به جزئیات و از علم اخص است.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْأَخِرَةِ نشان می‌دهد که تصرف در آخرت نیز مانند دنیا، تصرف در ملک خود و از روی حکمت و آگاهی است ما فِي السَّمَاوَاتِ ... به خود آسمانها و زمین نیز شامل است و آن در جای «آنچه در بالا و پائین است» می‌باشد.

۲- يَعْلَمُ مَا يَلْجِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ آیه در رابطه با احاطه و گسترش علم خداوندی است.

در میزان گوید: علم به ولوج و خروج و نزول و عروج، گویی کنایه است از علم به حرکت هر متحرک و کار آن. یعنی حرکت و کار هر متحرکی از علم او پوشیده نیست و این مناسب است با علم به اعمال بندگان که خواهد آمد.

او در عین گسترش علمش، مهربان و اغماض کننده است، رحیم است، نقص هر صاحب استحقاق را جبران می‌کند، غفور است، از گناهان چشم می‌پوشد یا چاره ساز است.

۳- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ بِهِ نَظِيرًا أَيْدِ الْعَلَمَاتِ إِنَّ سَخَنَ أَنْ بُوْدَهُ كَهَبِ عِدِ مِی دَانَسْتِنْدَ اِنْسَانِهََا بَعْدَ از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱۱

خاک شدن و آمیخته شدن به همدیگر بار دیگر زنده شوند، نظیر: أَيْدِ مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ / ۳، وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ سجده / ۱۰ و نیز آیه مَرْقَمٌ كُلٌّ مَّرْمَقٌ که خواهد آمد.

در جواب این اشکال فرموده:

عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَغْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.

یعنی این در نظر شما مشکل و ناشدنی است ولی خدایی که حتی دانه غباری از وی پوشیده نیست می‌داند ذرات ابدان انسانها در کجاست و ارواح آنها در کدام محل است، آیه ۶۱ از سوره یونس نیز چنین است.

عَالِمِ الْغَيْبِ بکسر لام، صفت «رَبِّی» است و لا- أَصْغَرُ مبتدا إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ خبر آن می‌باشد، مراد از كِتَابٍ مُبِينٍ لوح محفوظ است، جمله و لا أَصْغَرُ ... إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ حاکی است که اشیاء جهان با همه تشبث و پراکندگی به صورتی مجموع در پیش خدا حاضر هستند نظیر: وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ نمل / ۷۵ آری: همه این کائنات پر وسعت، به حالت فشرده و جمعی در نزد خدا حاضر می‌باشند.

۴- لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.

تعلیل است برای لَتَأْتِيَنَّكُمْ در آیه سابق، این یک شق قضیه است شق دیگر در آیه بعدی خواهد آمد، لفظ «مغفرة» حاکی است، که خداوند از تقصیرات مختصر آنها خواهد گذشت. رِزْقٌ كَرِيمٌ بودن در بهشت را لازم گرفته است.

ایمان و عمل شایسته کلید رحمت خدا می‌باشد.

۵- وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱۲

شق دوم و در رابطه با گروه دوم و کفار است، وَالَّذِينَ سَعَوْا ... کسانی هستند که برای از بین بردن دین حق تلاش می‌کنند، چنان می‌پندارند که می‌توانند از اراده و مشیت خدا جلوگیری کنند. «معاجزین» حال است از فاعل «سعوا» تقدیر آن «مقدرین انفسهم معاجزین» می‌باشد. منظور از «رجز» عذاب است. نکره آمدن برای تعظیم می‌باشد.

۶- وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.

این آیه در مقابل و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ است، ممکن است «او» برای حال باشد، یعنی: کفار می‌گویند: قیامت نخواهد آمد، حال آنکه علماء قرآن تو را حق می‌دانند و اقرار می‌کنند که قرآن به راه خدای پسندیده و توانا راهبر است.

الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ کسانی هستند که به خدا و توحید عالم می‌باشند و یا منظور کسانی است که حق را از باطل تشخیص می‌دهند. «و یهدی» عطف است بر «الحق»، وصف عزیز و حمید می‌شود در رابطه با معاد باشد، خدایی که به وجود آوردن معاد را قادر است و کارهایش از روی مصلحت می‌باشد.

۷- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبْسِتُكُمْ إِذَا مَرَقْتُمْ كُلَّ مَمْرَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ.

مراد از الَّذِينَ كَفَرُوا سردمداران مشرکان می‌باشند که با تکبر و استهزاء به مشرکان دیگر می‌گفتند: این مراد را بنگرید: می‌گوید: بعد از ذره ذره شدن و خاک شدن در خلقت تازه‌ای خواهید بود، «کل ممرق» بیان پراکنده شدن کامل است.

۸- أَفَتُرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱۳

استفهام برای تعجب است یعنی در این سخن که می‌گوید: آخرت هست.

آیا به خدا دروغ بسته و یا اختلال مشاعر دارد؟ در جواب فرموده نه بلکه آنها در عذاب خواهند بود و در ضلالت بعید به سر می‌برند.

به جا بود که بفرماید: «بل هم فی العذاب» ولی آمدن الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ برای آنست که ضلالت و عذاب در اثر عدم ایمان به آخرت می‌باشد.

۹- أَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نُحُيْفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُشِيقُ عَلَيْهِمْ كَيْفًا مِنَ السَّمَاءِ چون انکار آنها از روی عناد و استکبار بود نه از روی منطق و دلیل، لذا در این آیه بیم داده شده‌اند که از خدا بترسید و از عناد دست

بردارید و گرنه خداوند بر شما محیط است، و می‌تواند شما را ذلیل گرداند.

مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ... در بیان آنست که آسمان و زمین از هر طرف آنها را احاطه کرده و آنها محاطند، خدا می‌تواند تکه‌های آسمان را بر آنها فرود آورد و یا آنها را در زمین فرو برد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ آدم توبه کار و منصف با دیدن آسمان و زمین. می‌داند که او در حیطة خداست امکان سنگباران یا فرو رفتن در زمین وجود دارد، ولی آنها چون منیب نیستند و مستکبر هستند، این سخن بر ایشان آیه و عبرت نیست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱۴

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۱۰ تا ۱۴]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارَ لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰) أَنْ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱) وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَّاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۱۳) فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴)

۱۰- به داود از جانب خویش احسان کردیم و گفتیم ای کوه‌ها و ای پرندگان در ذکر خدا با او همصدا شوید، و آهن را برای او نرم کردیم.

۱۱- که زره‌های فراخ بساز و در بافتن آنها تناسب را مراعات کن. کار نیک کنید که من به آنچه می‌کنید بینا هستم.

۱۲- برای سلیمان باد را مسخر کردیم که مسیرش قبل از ظهر بقدر یک ماه و بعد از ظهر بقدر یک ماه بود، چشمه مس را برای او جاری کردیم بعضی از جن پیش او به دستور خدای وی کار می‌کردند، هر که از دستور منحرف شود از عذاب آتش به او می‌چشانیم.

۱۳- برای او آنچه می‌خواست می‌ساختند، از قبیل معبدها، مجسمه‌ها، کاسه‌هایی به بزرگی حوضها و دیگهای ثابت، خانواده داود از باب شکر گذاری اعمال صالح انجام بدهید و بندگان شکور من کم هستند.

۱۴- چون مرگ را به سلیمان حکم کردیم، مردم را به مرگ او دلالت نکرد مگر موربانه تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱۵ که عصای او را می‌خورد، و چون افتاد کار جن بر مردم آشکار شد که اگر غیب می‌دانستند در عذاب خوار کننده نمی‌ماندند.

کلمه‌ها

اوبی: اوب رجوع. «اوبی» صیغه مفرد مؤنث امر حاضر است یعنی:

برگردان. رجوع بده.

النا: یعنی نرم کردیم لین: نرمی، الیان: نرم کردن.

سابغات: سبغ: وسعت و تمام. در صحاح گوید: «شیء سابغ ای کامل» و نیز گویند: «سبغت النعمة: اتسعت» نظیر و أَشْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ

...

لقمان/ ۲۰، درع سابغ زرهی را گویند که وسیع و کامل باشد.

«سابغات» زره‌های گشاد و کامل.

سرد: بافتن. «سرد الدرع: نسجه» وَقَدَّرُ فِي السَّرْدِ یعنی در بافتن اندازه بگیر و یک نواخت کن.

غدو: بامدادها. غدوة (بضم اول) و غداة به معنی بامداد و جمع آن غدو است یا از اول صبح تا طلوع آفتاب در قاموس آمده: «الغدوة و الغداة: البكرة او ما بین صلوة الفجر و طلوع الشمس» منظور در آیه ظاهراً قبل از ظهر است تا ظهر.

رواح: جوهری در صحاح گوید: رواح از ظهر است تا به شب.

اسلنا: سیل: جاری شدن. ایضا اسم آمده است به معنی «سیل»، اساله:

ذوب کردن و آن حالتی است که بعد از ذوب شدن بر مذاب عارض می‌گردد.

قطر: مس مذاب. در قاموس و مفردات و اقرب آمده: «القطر: النحاس المذاب». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱۶

یزغ: زبغ: انحراف از حق. آن در قرآن مجید پیوسته به معنی انحراف از حق آمده است. وَمَنْ يَزِغْ: هر که منحرف شود و سرپیچی کند.

محاریب: حرب: جنگ. محراب مسجد را از آن محراب گفته‌اند که محل جنگ با شیطان است. محاریب را در آیه مساجد و کاخها گفته‌اند.

تماثل: جمع تمثال به معنی مجسمه‌هاست. از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده. منظور مجسمه درختان و امثال آنست.

جفان: کاسه‌ها. مفرد آن جفنه است، راغب گوید: مخصوص ظرف طعام است.

جواب: حوضها. مفرد آن جابیه است آن از ماده جبی به معنی جمع کردن می‌باشد گویند: «جبت الماء فی الحوض».

قدور: دیگ‌ها. مفرد آن قدر است. راغب گوید: اسم ظرفی است که در آن گوشت می‌پزند.

راسیات: ثابتها. مفرد آن راسیه است. رسو: ثبوت و رسوخ «رسا الشیء یرسو: ثبت».

منسأة: عصا. آن از نساء به معنی تأخیر انداختن است، علّت این تسمیه آنست که با عصا، چیزی را به کنار می‌اندازند که نوعی تأخیر است، طبرسی فرموده: «العصا الکبیره...»

خر: خرّ (بر وزن عقل) و خرور (بر وزن عقول) به معنی افتادن و سقوط توأم با صداست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱۷

شرحها

در این آیات مقداری از الطاف خدا نسبت به داود و سلیمان علیه السلام نقل شده است و آن اینکه کوه‌ها و پرندگان در ذکر خدا با داود همصدا بودند، خدا آهن را بر داود نرم کرد و او را از زره بافتن آموخت باد را در اختیار سلیمان قرار داد که در بامداد و بعد از ظهر بقدر یک ماه راه می‌رفت و جریان داشت.

و نیز خدا به او استخراج مس را آموخت و جن را مسخر کرد که زیر نظر او کار کنند، آخر الامر، موربانه عصای سلیمان را خورد، مرگ او را اعلام کرد.

المیزان در تناسب این قصه و قصه قوم سبأ با آیات قبلی که در رابطه با معاد بود فرموده است: وجه اتصال این قصه‌ها با قیامت آنست که خدا کار بندگان را تدبیر می‌کند، بندگان غرق در نعمتهای الهی هستند، بر نعمت داده شده است که شکر نعمت گوید و بر نعمت دهنده است که میان شاکر و کافر فرق گذارد و چون این فرق در دنیا نیست پس معاد لازم است تا میان شاکر و کفران کننده فرق گذاشته شود (و الله العالم).

۱۰- وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ فَجَلَّ جَبَالُهَا

... سه مورد از فضل خداوند است نسبت به داود علیه السلام، این مطلب در ذیل آیه وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحُنَّ ... انبیاء / ۷۹ گذشت و در آیه إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحُنَّ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ وَالطَّيْرُ مَحْشُورَةٌ كُلُّ لَّهُ أَوَابٌ ص / ۱۹ خواهد آمد. آیات در همصدا بودن کوه‌ها و پرندگان با داود صریح است، «اوبی - اواب» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱۸ حاکی است که اول آن حضرت ذکر می‌گفته و سپس آنها به صدای او جواب می‌داده‌اند، ظاهر آیات آنست که از جبال و پرندگان صدا می‌آمد و داود علیه السلام آن را می‌شنید، اما اینکه دیگران نیز می‌شنیدند، ظاهراً نه. بحکم: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اسراء / ۴۴ همه موجودات نسبت به خدا، زنده و دارای شعور می‌باشند ولی تسبیح کوه‌ها با داود ظاهراً تسبیح دیگری است. در کمال الدین از حضرت صادق صلوات الله علیه درباره داود علیه السلام نقل شده «و کان اذا قرء الزبور لا یبقی جبل ولا حجر ولا طائر الا اجابه» (۱).

«و الطیر» منصوب است به عِلَّتْ عطف بر محل جبال، زیرا تقدیر آن «سخرنا له الجبال» است. مراد از أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ شاید آن باشد که خداوند به او آموخت چگونه آهن را به صورت سیم نازک در آورد و زره بیافد. ۱۱- أَنْ اَعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرْ فِي السَّرْدِ وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ صدر آیه نوعی تفسیر است برای أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ یعنی آهن را نرم کردیم که زره‌های فراخ و هم حلقه بساز. وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا چون بعد از بیان فضل آمده معنایش چنین می‌شود: برای شکر نعمت خدا، اعمال صالح انجام دهید. تو و قوم تو. ۱۲- وَ لَسَلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوًّا شَهْرًا وَ رَوَاحَهَا شَهْرًا بِيَانِ فَضْلِ خَدَاوْنَدِ اسْتِ نَسْبَتِ بِي سَلِيمَانَ. جریان تسخیر باد در سوره انبیا / ۸۱ و در سوره ص / ۳۶ نیز آمده است در صافی و المیزان از تفسیر قمی نقل شده

(۱) از المیزان از کمال الدین صدوق.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۱۹

که باد تخت سلیمان را حمل کرده، در صبح به قدر مسیر یک ماه و در بعد از ظهر بقدر مسیر یک ماه می‌برد، «قال كانت الريح تحمل كرسی سليمان فتسير به في الغداة مسيرة شهر و بالعشى مسيرة شهر».

باید گفت: خدا اراده سلیمان را چنان قوی کرده بود که می‌توانست به باد فرمان بدهد و مسیر آن را عوض کند، اینها از قدرت خدا بعید نیست، رجوع شود به قاموس قرآن لغت روح زیر عنوان باد در طاعت سلیمان بود. وَ اَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ اِنْ نِشَانِ مِي دَهْدِ كِه خدَا اسْتِخْرَاجِ وَ ذُوبِ مَسِ رَا بِي سَلِيمَانَ اَمُوحْتِ. وَ مِّنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَازِنُ رَبِّهِ اِنْ جَرِيَانِ دَرِ سُورَةِ اَنْبِيَاءِ / ۸۲ نيز كِذْبَتِ كِه: وَ مِّنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ وَ دَرِ آيَةِ وَ الشَّيَاطِينِ كُلِّ بِنَاءٍ وَ عَوَاصِ ص / ۳۷ خَوَاهِدِ اَمْدِ ظَاهِرَا اَنْهَا بِي شَكْلِ اِنْسَانِ مُمْتَلِ شَدِي وَ كَارِ مِي كَرْدِه اِنْدِ چنان كِه دَرِ سُورَةِ نَمْلِ: وَ حَشِيرٌ لِّسَلِيمَانَ جُنُودُهُ مِّنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ وَ الطَّيْرِ ... / ۱۷ قَالَ عَفْرِيَّتٌ مِّنَ الْجِنِّ ... / ۳۹ كِذْبَتِ شَدِي. ضَمِيرِ «رَبِّهِ» بِي سَلِيمَانَ رَاجِعِ اسْتِ. وَ مَن يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنَا نُوذِقُهُ مِّنْ عَذَابِ السَّعِيرِ اِشَارَةِ اسْتِ اِكْرَ اَنْهَا سَرِيحِي مِي كَرْدِنْدِ مُورِدِ تَنْبِيهِ خدَا وَاَقِعِ مِي شَدِنْدِ نَظِيرِ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ لَفْظِ «مِنَ الْجِنِّ» ظَاهِرَا مَفِيدِ اَنْسْتِ كِه هَمِه جِنِ دَرِ تَسْخِيرِ سَلِيمَانَ نُبُودِه اِنْدِ «۱».

۱۳- يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ

(۱) وَ مَنْ يَزِغُ... برای ادعای زمان حال است، گویی این سخن در حال حیات سلیمان گفته می‌شود. منظور از عذاب سعیر ظاهراً عذاب دنیا است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۲۰

بیان کارهای جن است که برای سلیمان می‌کرده‌اند، کاخها یا معبدها، مجسمه‌ها، کاسه‌هایی به بزرگی حوض و دیگهای ثابت و بزرگ برای او می‌ساخته‌اند که قابل حمل نبودند و در جای خود می‌ماندند.

در روایت صحیح بقباق از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: به خدا قسم آن مجسمه‌های زنان و مردان نبود بلکه مجسمه درخت و امثال آن بود:

«و الله ما هي تماثيل الرجال والنساء ولكنها الشجر وشبهه» (۱)،

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ یعنی در مقابل این همه تفضل، اعمال صالح انجام بدهید تا شکر نعمتها را به جای آورده باشید، «شکرا» تمیز است از «اعملوا»، و آن خطاب است. به سلیمان و سائر فرزندان داود علیه السلام، آیه نشان می‌دهد که اعمال نیک نوعی از شکر گذاری است.

شکور صیغه مبالغه است و آن کسی است که پی در پی شکر کند در میزان فرموده: جمله وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ یا در مقام ترفیع عظمت اهل شکر است که نائل شوندگان به این مقام کم هستند و یا در مقام تعلیل است، گویا گفته شده: آنها کم می‌باشند، عده‌شان را زیاد کنید.

طبرسی رحمه الله فرموده: در این جمله دلالت هست که مؤمن شاکر در هر عصر کم است.

در اصول کافی (کتاب العقل و الجهل) از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که به هشام فرمود:

«یا هشام ثم مدح القلة فقال: وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ

، این روایت به یکی از دو وجه میزان قابل تطبیق است.

۱۴- فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ.

(۱) تفسیر برهان، مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۲۱

ظهور آیه در آنست که: سلیمان ایستاده و در حال تکیه به عصای فوت کرده و کسی جرأت نکرده که به او نزدیک شود، مردم چنان پنداشته‌اند که او نمرده اینکار نیز یکی از کرامتهای اوست، تا اینکه موریانه عصای او را خورده، پس از شکستن عصای سلیمان نیز به زمین افتاده است (۱).

صدوق رحمه الله در علل الشرائع باب شصت چهار از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده: سلیمان بن داود جن را امر کرد که برای او غرفه‌ای از شیشه ساختند، سلیمان در آن به عصای خویش تکیه کرده و به کارهای جن تماشا می‌کرد آنها هم سلیمان را می‌دیدند و مشغول کار بودند، ناگاه سلیمان دید مردی در کنار او ایستاده است گفت: تو کیستی؟! گفت: من کسی هستم که رشوه قبول نمی‌کنم و از پادشاهان نمی‌ترسم، من ملک الموتم.

او سلیمان را در حال ایستاده قبض روح کرد، جن به سلیمان نگاه می‌کردند فرمود: یک سال جن در کار خود بودند تا خدا موریانه را فرستاد، عصای سلیمان را خورد، چون جنازه او به زمین افتاد معلوم شد که اگر جن دانای غیب بودند در عذاب نمی‌ماندند.

مدت یک سال ایستاده ماندن در تفسیر ابن کثیر و کشاف و غیر آن نیز نقل شده است، شاید سلامت ماندن بدن سلیمان و متلاشی نشدن آن نیز از کرامتهای او بوده است.

فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ.

(۱) اگر روایات نبود می‌شد که گفته شود: عصای سلیمان را مثلاً موش جویده است که اینکار در عرض یکی دو روز میسر و عادی است و الله اعلم.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۴۲۲

معلوم می‌شد که جن در آن مدت می‌گفتند سلیمان زنده است، و به مردم فهمانده بودند که دانای غیب هستند. ولی این جریان دروغ آنها را آشکار کرد و گرنه یک سال در کار کردن برای سلیمان نمی‌ماندند آیه می‌رساند که علت اینگونه مردن سلیمان آن بود که دروغ شیاطین آشکار شود تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ یعنی جن برای مردم آشکار شد که دروغگویند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۴۲۳

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۱۵ تا ۲۱]

اشاره

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَرَبُّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرْمِ وَيَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِنِ أَكْمَلِ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷) وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَبِيْرًا فِيهَا لِيَالِي وَآيَامًا آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱)

۱۵- برای قوم سبأ در مسکن خودشان آیت خدا بود دو تا باغ از راست و چپ بخورید از رزق خدایتان و او را شکر کنید، اینجا سرزمینی است دلچسب و خدا آمرزنده است.

۱۶- از دستور ما اعراض کردند، سیل بنیان کن را بر ایشان فرستادیم، دو باغشان را به دو تفسیر أحسن الحديث، ج ۸، ص: ۴۲۴

باغی مبدل کردیم که دارای میوه‌ای تلخ و شوره گز و کمی درخت کنار بود.

۱۷- این کیفر را به علت کفرانشان به آنها دادیم آیا جز کفران کننده را مجازات می‌کنیم؟

۱۸- میان آنها و میان روستاهایی که در آنها برکت گذاشته بودیم روستاهایی آشکار قرار دادیم و در آنها مسافرت را به اندازه کردیم، شبها و روزها به ایمنی در آنها سفر کنید.

۱۹- گفتند: خدایا میان سفرهای ما را دور گردان، به خودشان ظلم کردند، آنها را داستانهای تازه گرداندیم، و به طور کامل تار و مارشان نمودیم در این قصه عبرتهاست بر هر صابر و شاکر.

۲۰- شیطان ظن خویش را درباره آنها عملی کرد، از او پیروی کردند، مگر گروه مؤمنان.

۲۱- شیطان را بر آنها تسلطی نبود، مگر آنکه بدانیم کسی را که به آخرت ایمان دارد از کسی که در آن در شک است، خدای تو به هر چیز نگاهدارنده است.

سبأ: سبأ نام قومی است که در اثر نافرمانی خدا و طغیان، سدّی که داشتند ویران شد و سیلاب زندگیشان را تار و مار کرد و نیز سلیمان به دیارشان لشکر کشید چنان که در سوره نمل گذشت، ظاهراً نسلی که سیلاب، زندگیشان را از بین برد، غیر از نسلی است که سلیمان به دیارشان لشکر کشید و دو قضیه در دو زمان متفاوت اتفاق افتاده است، این کلمه فقط دو بار در قرآن مجید آمده است: نمل / ۲۲، سبأ / ۱۵ مسکن قوم سبأ سرزمین فعلی یمن بود، اکنون در شرق صنعاء پایتخت یمن دشت پهناوری هست که گویند سرزمین قوم سبأ بوده است.

بلده: بلدة و بلد به معنی سرزمین و (بلوک) است در قاموس آمده: «البلد و البلده ... کل قطعۀ من الارض عامرا او خلاء». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۲۵

عرم: (بفتح اول و کسر دوم) ویران کننده منهدم کننده عرم (بر وزن عقل) به معنی کندن است، «عرم العظم: نزع ما علیه من اللحم» «سیل العرم» اضافه موصوف به صفت است یعنی: سیل ویران کننده.

اکل: (بر وزن شتر) خوردنی و میوه، (و بر وزن عقل) به معنی خوردن است.

خمت: تلخ و درختی که خار ندارد و نیز درخت مسواک گفته‌اند مراد از آن ظاهراً معنای اول است، این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

اثل: (بر وزن عقل) درخت گز، در برهان قاطع گویند: نوعی از درخت گز است در مجمع البحرین هست: «انّ منبر رسول الله صلی الله علیه و آله کان من اثل الغابه» غابه بیشه‌ای بود در اطراف مدینه.

سدر: درخت کنار. و آن درختی است تناور و خاردار، بلندیش تا چهل متر می‌رسد گویند تا دو هزار سال عمر می‌کند، میوه‌هایی نظیر سجد دارد. به عربی شجر النبق گویند.

کفور: صیغه مبالغه است یعنی بسیار کافر و بسیار ناسپاس.

مزقناهم: مزق و تمزیق: پراکنده کردن. «ممزق» به صیغه اسم مفعول:

پراکنده شده.

سلطان: تسلط. حجت و دلیل اصل سلطه به معنی تمکن و قدرت است، دلیل را از آن سلطان گفته‌اند که سبب تمکن و قدرت می‌شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۲۶

شرحها

در این آیات ماجرای پر از عبرت قوم سبأ مطرح است که در اثر طغیان و کفران نعمت گرفتار و تار و مار شدند. ناگفته نماند: جریان داود و سلیمان و سرگذشت قوم سبأ نمونه‌هایی از شکران نعمت از کفران نعمت هستند، تناسب این آیات با مسأله معاد که در اول سوره ذکر شد، کاملاً روشن است و نمونه کوچکی از معاد می‌باشد و الله العالم.

خلاصه آیات چنین است: قوم سبأ در محلی پر نعمت زندگی می‌کردند شرق و غرب مسکن آنها از انبوه باغهای میوه پوشیده بود، از محیط آنها که در یمن بود تا شام، روستاهای آباد قرار داشتند که یکی از دیگری دیده می‌شد و آبادی قطع نمی‌گردید.

آنها به جای عمل به دستور پیامبران، نافرمانی آغاز کردند، طغیان پیشه نمودند تا بالاخره «سد مأرب» به شکست و سیلاب مهیب زندگیشان را بر باد داد این جریان در میان ملل آن روز چنان شهرت یافت که جریانهای دیگر از یادها فراموش شد، آنها در اثر کفران به آن روز سیاه افتادند.

۱۵- لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْئَلِهِمْ آيَةً جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ غَوِيٌّ سَبَأُ نَامٌ

یکی از پدران آن قوم که سباً بن یشحب بن یعرب بن قحطان معروف بود «۱». منظور از «آیة» آنست که می‌توانستند آن را آیه و علامت نعمت و تفضل خدا بدانند و شکر گزار باشند.

(۱) در مجمع البیان از رسول خدا (ص) نقل شده: سباً مردی از عرب بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۲۷

«جنتان» بیان آیه است مراد از آن ظاهراً جنس باغ است نه فقط دو تا باغ، بلکه دو تا بودن به اعتبار مکان بود که در دو طرف شهر آنها قرار داشت.

«کلوا...» اشاره به دستور خداوندی است، غرض از شکر ظاهراً عمل به احکام خداست نظیر: اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا جَمَلَهُ بَلَدُهُ طَيِّبَةٌ... تَعْلِيلٌ وَ اشْكُرُوا است، نعمت و غفران خدا را باید شکر کرد، شاید غفور به معنی چاره ساز باشد.

۱۶- فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أُنْثَلٍ وَ شَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ منظور اعراض از شکر و از فرمان خداست. «بدلناهم» نتیجه آمدن سیل است، «انثل» و «شیء» عطف است بر «اکل» یعنی آن دو باغ را عوض کردیم به دو باغی که دارای میوه‌ای تلخ و شوره گز و چیزی کمی از درخت کنار بودند.

ناگفته نماند: «قلیل» وصف «شیء» و مِنْ سِدْرٍ بیان آنست.

۱۷- ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هِیلٌ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ ذَٰلِكَ اشاره است به ارسال سیل و عوض شدن باغها، و آن مفعول دوم «جزیناهم» است یعنی «جزینا سباً ذلک الجزاء» مراد از کفر، کفران نعمت است جمله وَ هِیلٌ نُجَازِي... اینگونه کیفرها را به اهل کفران مخصوص می‌کند:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ابراهیم/۷. این یکی از سنن لا یتغیر الهی است.

۱۸- وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ.

اگر منظور از الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا شهرها و روستاهای شام باشد، در این صورت باید معتقد بود در آن روز آبادیهای یمن تا شامات در کرانه «بحر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۲۸

احمر» از صنعاء تا سوریه فعلی امتداد داشته است، این فاصله که اکنون اکثراً ریگزار و بیابانهاست، آن موقع آباد بوده‌اند، تاریخ شاهد گویای تمدن عظیم گذشته در یمن و قسمت جنوبی جزیره العرب است.

قُرًى ظَاهِرَةً نشان می‌دهد که آن آبادیها به قدری نزدیک بودند که از یکدیگر دیده می‌شدند. قَدَرْنَا فِيهَا حاکی است که فاصله میان آن روستاها متناسب و شبیه هم بوده است و یا مسافت و منزل کردن در آنها و در بین آنها به آسانی صورت می‌گرفته است. در بعضی از روایات قُرًى ظَاهِرَةً به ائمه علیهم السلام و در بعضی به علماء تفسیر شده آن از باب تطبیق است.

ناگفته نماند: وَ جَعَلْنَا... عطف است بر لَقَدْ كَانَ لِسَيِّبًا... و آیه ۱۶ و ۱۷ معترضه است سِيرُوا فِيهَا... حکایت از امنیت راهها دارد که مسافران در شب و روز به ایمنی مسافت می‌کرده‌اند.

۱۹- فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ آنها از وفور نعمت خسته شدند، لذا آرزو کردند که سفرهایشان دور و پر از رنج باشد، رَبَّنَا بَاعِدْ... زبانحال و گفته ضمیر آنهاست نه اینکه در زبان گفته باشند. به نظر می‌آید: راه استفاده صحیح از نعمت را از دست داده و به آن عادت کرده و از یک نواختی آن خسته شده‌اند.

ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یعنی با ارتکاب معاصی به خودشان ظلم کردند، نتیجه آن شد که تار و مار شدن آنها، خبر تازه گردید و خبرهای دیگر را تحت الشعاع قرار داد.

مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ یعنی در حدّ عالی و کامل پراکنده‌شان کردیم و آن اینکه دیارشان خراب، عدّه‌ای کشته شدند، بقیه به جاهای

دیگر کوچ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۲۹

کردند، دیگر اثری از آنها نماند، فقط به صورت داستانها در قلوب ماندند فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ.

انسان بسیار صبور و انسانی که روی قضایا می‌ایستد و در آنها تأمل و تدبّر می‌کند و به کنه آنها پی می‌برد و نیز آدمی که در مقام انصاف، عقیده به شکر نعمت دارد، می‌تواند از قصه سبأ عبرتها بگیرد و بداند پشت سر این جهان، جهان دیگری است. اما آنها که از روی قضایا به سهلی می‌گذرند و حق سعی نمی‌دانند، از این قصه بی بهره‌اند.

۲۰- وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی: شیطان ظنّ خویش را درباره ایشان به تحقیق رسانید و آنچه در ابتدا به خدا گفته بود: «لا عوینهم - لا ضلنهم - ولا تجد أکثرهم شاكرین» به مرحله عمل در آورد، در نتیجه از شیطان تبعیت کردند مگر گروهی از مؤمنان که مصداق: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ اسراء / ۶۵ بودند.

لفظ «من» در مِنَ الْمُؤْمِنِينَ برای بیان است نه بعضیت.

۲۱- وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ.

یعنی شیطان بر آنها تسلطی نداشت تا اجبارشان کند، این اندازه تسلط را که بتواند وسوسه کند، به او داده‌ایم برای آنست که مؤمن به آخرت و شک کننده از هم شناخته شوند.

علی هذا مردم در تبعیت از شیطان معذور نیستند زیرا که شیطان قدرت اجبار ندارد، از آن طرف پیروی از وسوسه شیطان در اثر سوء اختیار انسانهاست.

پس در تبعیت از شیطان مسئولند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳۰

مراد از «سلطان» در آیه تسلطی است که نتیجه‌اش اجبار باشد، شیطان این تسلط را ندارد چنان که خودش در قیامت به اهل جهنم خواهد گفت: وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ ... ابراهیم / ۲۲.

منظور از مستثنی تسلط وسوسه‌ای و اغوایی است یعنی ما شیطان را امکان اغواء و وسوسه ندادیم مگر برای آنکه معین کنیم کدام کس به آخرت ایمان ندارد و کدام کس در شک است «۱» آنها که در شک هستند از شیطان پیروی می‌کنند از این معلوم می‌شود که اعتقاد به آخرت، انسان را از اعمال بد و پیروی شیطان کنار می‌کند، نه فقط ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله، «لنعلم» در آیه به معنی اظهار است. عملی شدن این امتحان گروهی را در راه توحید. تکامل می‌دهد و گروهی را در راه شرک به حضيض ذلت می‌برد.

وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ.

اعمال صالحه و پیروی از شیطان را حفظ می‌کند و بشر را روی آن پاداش یا کیفر می‌دهد.

(۱) طبرسی رحمه الله فرموده: «انا لم نمکنه من اغوائهم و وسوستهم الا لنميز بين من يقبل منه و من يمنع».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳۱

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۲۲ تا ۳۰]

قُلْ اذْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶)

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹) قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

۲۲- بگو بخوانید کسانی را که جز خدا گمان می‌کنید، آنها مالک ذره‌ای در آسمانها و زمین نیستند و در آن دو شراکتی ندارند و از آنها کسی مددکار خدا نیست.

۲۳- در نزد خدا شفاعت فائده ندارد مگر برای کسی که خدا برای او اذن بدهد. چون تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳۲
خوف از قلوب شافعان برود گویند: خدایتان چه فرمود؟ گویند: حق را فرمود او والا و بزرگ است.

۲۴- بگو چه کسی از آسمانها و زمین به شما روزی می‌دهد؟ بگو: خدا، ما یار شما در هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

۲۵- بگو از گناه ما مسئول نمی‌شوید، و ما از آنچه شما می‌کنید مسئول نخواهیم بود

۲۶- بگو: پروردگار ما، ما را در یک جا جمع می‌کند، سپس میان ما به حق داوری می‌کند اوست داور کامل و دانا.

۲۷- بگو: به من نشان دهید کسانی را که به صورت شریک به خدا لاحق کرده‌اید، نه بلکه اوست خدای توانا و حکیم.

۲۸- ما تو را نفرستادیم مگر باز دارنده از گناه که مژده ده و انذار کننده‌ای، اما بیشتر مردم نمی‌دانند.

۲۹- می‌گویند: وعده قیامت کدام وقت است اگر راستگویند؟

۳۰- بگو: برای شما وعده روزی است که از آن تأخیر می‌کنید و جلو نمی‌افتد.

کلمه‌ها

زعمتم: زعم: قول باطل و دروغ. راغب گوید: آن حکایت قولی است که در آن دروغ هست.

ذره: مورچه ریز. دانه غبار.

مثقال: سنگینی. و نیز سنگی که با آن وزن می‌کنند.

شرک: شرک (به فتح اول): شریک شدن و به کسر آن به معنی شریک و نصیب آید، مراد از آن در آیه نصیب و بهره است.

فزع: فزع: (بر وزن فرس) خوف و ناراحتی که از خوف ناشی است تفزيع: ترسانیدن. و از بین بردن ترس، معنای دوم در صورتی

است که با «عن» باشد: «فزعُه: اخافه، فزع عنه: کشف خوفه» تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳۳

آن در آیه شریفه مضارع مجهول است فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ یعنی ترس از قلوبشان برداشته شد.

فتاح: فتح: گشودن. باز کردن، خواه حسی باشد یا معنوی. فتاح:

بسیار گشاینده، آن از اسماء حسنی است، مراد از آن فیصله دادن و حکومت میان حق و باطل است.

کافه: کف: دست و باز داشتن. کاف: باز دارنده. کافه مؤنث کاف است و نیز مذکر آید، در اینصورت تاء آن برای مبالغه است مثل

علامه و نسابه. ایضا بمعنی جمیع و همگی آید.

میعاد: مصدر میمی است به معنی وعده، به معنی مواعده و وقت وعده نیز آید.

وعد: راغب گوید: وعد در وعده خیر و شر هر دو به کار می‌رود ولی وعید فقط در وعده شر آید، قرآن مجید قول راغب را تأیید

می‌کند.

شرحها

از اول سوره تا آیه بیست و یک، دو مطلب بررسی شده است، یکی مسأله معاد، دیگری دو نمونه از بندگان شکر گزار و ناسپاس لذا در این آیات مسأله توحید مطرح است.

تناسب این آیات با آیات گذشته، آنست که این آیات نوعی استدلال است برای آن مطالبی که گذشت.

در این آیات بیان شده که معبودهای باطل دخالتی در آفرینش و تدبیر جهان ندارند، شفاعتی که مشرکان درباره آنها می‌گویند از نوع شفاعت مقبول تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳۴ در پیشگاه خدا نیست.

رزق همه در دست خداست رسیدن بکارهای همه خاص خداست. پیامبر بشیر و نذیر است، قیامت حتمی است، پس و پیش شدن ندارد.

۲۲- قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ در این آیه بیان شده: معبودهای باطل، از جمله اصنام اهل مکه نه مالک ذره‌ای از آسمانها و زمین هستند و نه بهره‌ای و شرکتی در آنها دارند و نه کسی از آنها کمک و مددکار خداست. علی هذا آنها معبود نمی‌توانند باشند، زیرا هیچکاره هستند. لَا يَمْلِكُونَ ... تعلیل صدر آیه است یعنی: بخوانید معبودهای باطل را که می‌پندارید و اگر بخوانید آنها به دادتان نمی‌رسند، زیرا به هیچ چیز در آسمانها و زمین مالک نیستند ... این یک استدلال بسیار قوی در ردّ معبودهای باطل است. آنچه مطلقاً حقی در کائنات ندارد چگونه می‌تواند معبود باشد؟! ناگفته نماند در این آیه ابتدا مالکیت معبودها، سپس شراکت آنها و در مرتبه سوم همکاری آنها با خدا، نفی شده است.

۲۳- وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ.

این قسمت از آیه یک مطلب کلی است و آن اینکه: شفاعت شافعان فقط در حق کسی مفید است که خداوند اجازه بدهد، نظیر: وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ انبياء / ۲۸ پس شرط اذن راجع به مشفوع است نه به شافع، ولی در آیه: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ بقره / ۲۵۵ راجع به شافع می‌باشد «۱».

(۱)

قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاثة يشفعون الى الله فيشفعون / الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء» خصال صدوق حدیث ۱۶۹.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳۵

مشرکان عقیده داشتند که بتها برای آنها شفاعت خواهند کرد، و می‌گفتند:

هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ يونس / ۱۸، آنها نه در آخرت، زیرا مشرکان به معاد عقیده نداشتند بلکه می‌خواستند آنها در کارهای دنیا شفاعتشان کنند.

لازم بود در این آیه، شفاعت بتها نفی شود ولی گویا بتها ارزش مطرح شدن نفی شفاعتشان را ندارند، لذا در رابطه با مشرکان فرموده: شما از جمله شفاعت کنندگان نخواهید بود، در نتیجه بتهای شما نیز شفاعتگر نیستند. در باره شفاعت رجوع شود به بقره / ۴۸.

حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.

به نظر می‌آید ضمیر «قلوبهم» راجع است به شافعان، اعم از ملائکه و انبیاء و ائمه و شهداء و غیرهم. و نیز معلوم می‌شود که آنها

پیش از صدور اذن شفاعت قلوبشان در اضطراب خواهد بود، که از جلال کبریایی چه امری صادر خواهد گشت؟ ایضا معلوم می‌شود: آنها از فرمان خدا نسبت به یکدیگر بی‌خبر خواهند بود و بعد از صدور فرمان از یکدیگر خواهند پرسید پروردگارتان چه دستوری داد؟

این گفتگو در موقعی خواهد بود که دستور شفاعت صادر شده و خوف از قلوبشان رفته باشد آن وقت در جواب یکدیگر خواهند گفت: خدا حق را فرمود و مطابق حق دستور صادر نمود، شفاعت مطابق حق انجام خواهد گرفت. زیرا که او والا مقام و بزرگ است. صاحب این صفت جز به حق فرمان نمی‌دهد.

در تفسیر آیه مطالب دیگری نیز گفته‌اند، ولی به نظر نگارنده آنچه گفته شد قانع کننده‌تر است و الله العالم، رجوع شود به مجمع البیان.

۲۴- قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳۶

این آیه در تعقیب آیه: قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ اسْتَدْعَىٰكُمْ إِلَىٰ آلِهِمْ وَبِهِمْ مَوَدَّةٌ وَإِلَهُكُمْ اللَّهُ عَسَىٰ كُنْتُمْ أَتَقَرُّونَ بِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَذُرُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ اللَّهِ الْكَبِيرِ. در جواب این سؤال که: کدام کس عوامل آسمانها و زمین را بهم پیوند داده و به شما روزی می‌رساند! مشرکان جوابی ندارند، و شاید آنها از جواب استنکاف داشته‌اند، لذا فرموده: «قل الله».

جمله وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ ... تمه بیان و تکمیل آنست یعنی نمی‌شود شما و ما هر دو حق باشیم، لا بد یکی از ما حق و دیگری باطل است، و چون رزق دهنده خداست علی‌هذا ما بر حقیق.

بعضی گفته‌اند: این جمله از نهایت انصاف قرآن است، ولی این چه انصافی است که قرآن نسبت باطل بودن را و لو به طور احتمال به خودش بدهد؟! ۲۵- قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

این آیه در رابطه با آنست که: تقصیر هر کس به پای خویش نوشته می‌شود در عین حال مقدمه است برای آیه بعدی، عَمَّا أَجْرَمْنَا اگر راجع به رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد به طور مشروط است یعنی: اگر گناه هم کردم ضرری به شما نخواهم داشت.

۲۶- قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ راجع به حسابرسی خداست که بعد از جمع کردن مردم در عرصات محشر به حساب آنها رسیدگی خواهد کرد، وصف فتاح علیم تعلیل صدر آیه است که خدا بسیار دادگر و در عین حال به کار بندگان دانا و آگاه است و اگر حکومت به حق نکند بر خلاف فتاح و علیم بودن است.

۲۷- قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

استدلال دیگری است بر نفی الوهیت بتها و استحقاق عبادتشان. «شركاء» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳۷

حال است از «الذین». «کلا» یعنی چنین نیست، آنها نمی‌توانند شریک خدا باشند. وصف عزیز و حکیم چنان که المیزان فرموده: استدلال به شریک نداشتن است. اگر خدا واقعا شریک اخذ می‌کرد، آن دلیل عدم توانایی خدا بود، اما او عزیز و تواناست، و اگر برای وزن شعر و بدون هدف، شریک اخذ می‌کرد، آن دلیل عدم حکمت خدا بود، اما خدا حکیم است، چنین کاری نمی‌کند، کَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ به عبارت دیگر: عزّت و حکمت خدا مانع از شریک داشتن است.

۲۸- وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

این آیه می‌تواند دلیل توحید از راه نبوت باشد یعنی: ما تو را برای هدایت مردم فرستاده‌ایم، اگر خدای دیگری می‌بود، او هم پیامبر می‌فرستاد، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش حضرت مجتبی علیه السلام: می‌نویسد

«و اعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله ...» «۱»

علی‌هذا رسالت تو دلیل توحید و یکتا بودن خداست. در اینصورت ارتباط و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ با صدر آیه کاملا روشن

خواهد بود.

آیه شریفه را دو جور تفسیر کرده‌اند یکی آنکه «کافه» به معنی رادع و باز دارنده است یعنی: ما تو را باز دارنده از معاصی و بشیر و نذیر فرستاده‌ایم چنان که میزان اختیار کرده است، در اینصورت «کافه» حال است از مفعول «ارسلناک بَشِیراً وَ نَذِیراً» بیان آن می‌باشد.

طبرسی و زمخشری کافه را به معنی جمیع گرفته و قید «للناس» دانسته‌اند یعنی ما تو را نفرستادیم مگر بر عموم مردم، عبارت طبرسی چنین است: ای

(۱) نهج البلاغه نامه ۳۱.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳۸

عامه للناس» زیرا تقدیم حال بر ذو الحال مجرور جایز نیست. راجع به عموم رسالت آن حضرت در سوره انعام ذیل آیه نوزده و مانده ذیل آیه سوم بحث شده است.

۲۹- وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

سؤال مشرکان است از وقت قیامت این آیه مربوط است به آیه: قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ... «ان کنتم» خطاب است به آن حضرت و یارانش.

۳۰- قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَشْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ.

بارها در جواب مؤمنان و مشرکان که از وقت پرسیده‌اند، جواب آمده که:

علم آن مخصوص خدا و در نزد خداست، فعل استفعال در هر دو فعل ظاهرا برای تأکید است یعنی از آن روز نه تأخیر می‌کنید و نه به جلو می‌افتید.

ابو مسلم مفسر «یوم» را روز وفات گفته است ولی این صحیح نیست، زیرا کفار هیچ وقت از روز مرگ سؤال نکرده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۳۹

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۳۱ تا ۳۹]

اشاره

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً وَ أَسِيرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَعْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳) وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۳۵)

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ (۳۷) وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

(۳۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۴۰

۳۱- کفار گفتند: نه به این قرآن ایمان می‌آوریم و نه به آنچه پیش از این بوده است ای کاش می‌دیدید ظالمان را آن وقت که در نزد خدایشان بازداشت شده‌اند، بعضی به بعضی سخن می‌گویند: تابعان به مستکبران می‌گویند: اگر شما نبودید ما اهل ایمان می‌بودیم.

۳۲- مستکبران به مستضعفان گویند: آیا ما شما را از هدایت باز داشتیم بعد از آمدن آن، بلکه شما خود گناهکاران بودید.

۳۳- مستضعفان به مستکبران گویند: نه بلکه حيله شما در شب و روز ما را مانع شد که وادارمان می‌کردید به خدا کافر باشیم و برای او شریکان بگیریم. و چون عذاب را به بینند ندامت را پنهان دارند، زنجیرها را در گردن کفار قرار می‌دهیم مجازات نمی‌شوند مگر با آنچه می‌کردند.

۳۴- در هیچ شهری انذار کننده نفرستادیم مگر آنکه عیاشان آن گفتند: ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم.

۳۵- و گفتند: ما از حیث اموال و اولاد زیادتریم و ما در عذاب نخواهیم بود.

۳۶- بگو: پروردگار من، روزی را به هر که خواهد وسعت دهد و به هر که خواهد تنگ می‌گیرد، لیکن بسیاری از مردم نمی‌دانند.

۳۷- اموال و اولاد شما چیزی نیست که پیش ما مقربتان دارد، لیکن آنکه ایمان آورده و عمل صالح انجام داده آنها را پاداش مضاعف هست در اثر عملشان و آنها در درجات والا ایمنند.

۳۸- آنان که به فکر عاجز کردن ما در از بین بردن آیات ما می‌کوشند، در عذاب حاضر خواهند بود.

۳۹- بگو: پروردگار من، روزی را به هر کسی خواهد وسعت دهد و به هر کسی خواهد تنگ می‌گیرد آنچه انفاق می‌کنید خدا عوض می‌دهد، او بهترین روزی دهندگان است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۴۱

کلمه‌ها

استضعفوا: ضعف: ناتوانی. استضعاف آنست که شخص ناتوان نباشد بلکه ناتوانی را بر او تحمیل کنند، خواه از طریق فکر باشد، خواه از طریق اجبار. «استضعفه: رآه ضعيفا».

استکبروا: استکبار آنست که انسان بزرگ نباشد ولی خود را بزرگ ببیند (خود بزرگ بینی).

صددناکم: به نظر راغب صدّ و صدود گاهی به معنی اعراض آید و گاهی به معنی منع، در آیه معنای دوّم مراد است.

انداد: ندّ: مثل و نظیر. «الندّ: المثل و العدل» جمع آن انداد است.

اغلال: غلّ (بضمّ غین): طوقی که بر گردن زنند «الغلّ: طوق یدخل فی العنق للذلّ و الالم» جمع آن اغلال است.

مترفوها: ترفه (بر وزن غرفه): نعمت. ترف (بر وزن شرف): منعم شدن. مترف (بفتح راء) ثروتمندی را گویند که از تمتّع او جلوگیری نمی‌شود (ثروتمند عیاش).

زلفی: زلف: (بر وزن عقل و شرف) نزدیک شدن و مقدم گشتن.

«زلف زلفا و زلفا: تقدّم و تقرب». زلفی: هم مصدر آمده به معنی نزدیکی و هم اسم مصدر به معنی منزلت و مقام. الف آن برای تأنیث است.

ضعف: (بکسر ضاد) مثل. «ضعف الشیء: مثله فی المقدار» و نیز به دو برابر و بیشتر گفته می‌شود. در آیه به معنی مضاعف است.

غرفات: غرفه: درجه بلند، در اصل بنائی را گویند که بالای بنائی باشد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۴۲

(مجمع البیان) جمع آن غرفات است.

یقدر: قدر در آیه به معنی تنگ گرفتن است «قدر الله علیه الرزق:

ضیقه».

یخلفه: اخلاف: جانشین قرار دادن. منظور از آن در آیه عوض دادن است.

شرحها

در تعقیب اعتراضهای مشرکان و جواب آنها در این آیات مخاصمه پیشوایان ستمگر با پیروان آنها در آخرت و نیز مطالبی درباره مستکبران مطرح شده است.

ناگفته نماند در سوره حمد گذشت که قرآن کریم مردم را از یک نظر به سه گروه تقسیم می‌کند، اول گروه اُنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ که انبیاء و پیروان آنها هستند، آنان راه حق را یافته و در آن زندگی کرده و می‌کنند، دوم گروه الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ که غضب خدا بر آنها حتمی شده است و آنها پیشوایان مشرک و ستمگر هستند، سوم گروه «ضالین» که عقل خدا دادی را به کناری زده و پیوسته در اطاعت پیشوایان خویش می‌باشند و بی چون و چرا فرمان آنها را اجرا می‌کنند.

مانند حکومتهای اسلامی که گوش به فرمان آمریکا و سایر ابر قدرتها هستند، و مانند لشکریان این حکومتها که کور کورانه از آنها اطاعت کرده و با حق و مردان حق به ستیز برخاسته‌اند و نظیر میلیونها افراد دیگر، اینها «ضال» و گمراه هستند زیرا هدف مشخص ندارند بلکه هر چه پیشوایان فرمان دهند همان را اجرا می‌کنند. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۴۴۳

این گمراهان مانند پیشوایان خود در عذاب خواهند بود و در آتش با هم مخاصمه خواهند کرد و مخاصمه آنها در آیات زیر نقل شده و نیز در سوره‌های ابراهیم، غافر، اعراف و ص آمده است چنان که در تفسیر سوره حمد گذشت.

۳۱- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ.

مراد از الَّذِينَ كَفَرُوا مشرکانند اعم از پیشوایان و پیروان آنها، و از بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ کتابهای آسمانی گذشته است مانند تورات و انجیل که مشرکان به هیچ یک عقیده نداشتند، در قرآن مجید از تورات و انجیل مکرراً با بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ تعبیر آمده است، به نظر می‌آید: این سخن را در موقعی گفته‌اند که رسول خدا و مؤمنان می‌گفتند: این سخنان در کتاب موسی و عیسی نیز بوده است. لفظ «قال» در این آیات برای محقق الوقوع بودن است ۳۱- وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ.

یعنی: ای کاش به بینی که در سزای این عدم ایمان چه بلائی به سرشان خواهد آمد، آن گاه که در پیشگاه عدالت خدا بازداشت شدند، پیروان گمراه و مستضعف به پیشوایان خواهند گفت: اگر شما گمراه نمی‌کردید ما اهل ایمان بودیم. نظرشان آن است که شما مرا مجبور کردید.

۳۲- قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَوْ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى

جواب مستکبران است که خواهند گفت: آیا ما شما را به اجبار از راه حق مانع شدیم؟ نه بلکه شما خود گناهکار بودید که در اثر آن از ما اطاعت کردید (اطاعت گناهکار از گناهکار). تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۸، ص: ۴۴۴

۳۳- وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا.

مستضعفان در جواب خواهند گفت: مکر شما در شب و روز ما را از راه حق مانع شد که مرتب ما را امر به کفر و شرک می‌کردید یعنی «مکرکم فی اللیل و النهار صددنا عن الهدی»، بالاخره خواهند دید که مخاصمه و محکوم کردن یکدیگر فائده‌ای ندارد، لذا دم فرو بسته و به عذاب تن در خواهند داد.

وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا.

گویی مراد از «اسرّوا» ترک گفتگو است، گویند: پنهان کردن برای خوف از رسوایی است.

در تفسیر قمی از معصوم علیه السلام نقل شده: علت پنهان داشتن آنست که

«یکرهون شماتة الاعداء»

(المیزان) فاعل «اسرّوا» ظاهراً مستضعفان می‌باشند.

هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

این جمله نشان می‌دهد که عذاب و زنجیرها همان اعمال ناشایست و کفر و شرک آنهاست که به آن صورت در آمده‌اند (نعوذ

بالله من النار) آیه از شواهد تجسّم عمل می‌باشد.

۳۴- وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ.

از آیه مطلب دوم که بررسی احوال مستکبران است شروع می‌شود «مترفین» همان مستکبرانند که با تکیه به اموال و اولاد (ثروت و

قدرت) جامعه بشری را به فساد کشانده و در مقابل پیامبران می‌ایستادند. این آیه می‌گوید: در هیچ شهری پیامبری نیامد مگر آنکه

«قدرتمندان لابلالی» آنها تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۴۵

را تکذیب کردند.

علت این تکذیب آن بود که پیامبران مردم را به توحید و عدالت و نظم و مراعات حقوق یکدیگر و عدم فحشاء دعوت می‌کردند،

اینکارها باب دندان و موافق میل مترفین نبود لذا با پیامبران به مبارزه بر می‌خاستند. عجب است که قرآن مجید، این مطلب را به

صورت قاعده کلی بیان می‌کند «تنعم زدگی» چه بلای بزرگی است.

۳۵- وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ.

فاعل «قالوا» مترفین است. اموال و اولاد یعنی ثروت و قدرت در صورت نبودن ایمان باعث مترف شدن انسان است إِنَّ الْإِنْسَانَ

لَيَطْغَى أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى علق / ۶ و ۷.

جمله وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ شاید زبانحال و سخن ضمیر آنها باشد، یعنی آنها در اثر غرق در شهوات و قدرت دنیا بودن، فکری درباره

عذاب آخرت ندارند نظیر: يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ همزه / ۳.

و شاید آنها با دیدن ثروت و قدرت در وجود خویش به نوعی کرامت ذاتی معتقد بوده و فکر کرده‌اند که اگر قیامت هم باشد آنها

در عذاب نخواهند بود نظیر وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا كهف / ۳۶.

۳۶- قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

این در جواب آنهاست که درباره اموال و اولاد ادعای استقلال می‌کردند جواب آنست که: قبض و بسط روزی در دست خداست،

شما از افاضه خدا استفاده می‌کنید، شما مالک ذره‌ای از آسمانها و زمین نیستید، این ادعا در اثر جهل تفسیر احسن الحدیث، ج ۸،

ص: ۴۴۶

شماست. درباره قبض و بسط به ذیل آیه إذا ما ابتلاه فقدر عليه رزقه فجر / ۱۶ رجوع شود.

۳۷- وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا.

جواب دوم است از سخن آنها که گفتند: نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا و آن اینکه ایمان و عمل شما را پیش خدا مقرب می‌کند نه اموال

و اولاد، «زلفی» در جای مفعول مطلق و تقدیر آن «تقربکم قریه» می‌باشد، «الا» استثناء منقطع است یعنی: «لکن من آمن و عمل

صالحاً فأولئک لهم جزاء الضعف»، مفعول مطلق «زلفی» ظاهراً برای افاده کمال است یعنی تقریبی که نجات دهنده باشد.

فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي العُرْفَاتِ آمِنُونَ.

شاید جزاء مضاعف برای مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا انعام / ۱۶۰ باشد در تفسیر برهان نقل شده: مردی در نزد امام صادق علیه

التَّيْلَامِ دَرِبَارِهِ ثَرَوْتَمْنَدَانِ خَرْدَه گُرفت، امام فرمود: ساکت باش آدم توانگر اگر به ارحام خویش نیکوکار باشد و به برادرانش احسان کند، خدا به او دو برابر پاداش می‌دهد چون خدا می‌فرماید: وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ ... وَ هُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ.

در میزان از امالی شیخ از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده:

«حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسَبَ لَهُمْ ثُمَّ اعْطَاهُمْ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرَ امْتَالِهَا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضَعْفٍ ...».

۳۸- وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ.

نقطه مقابل آیه قبلی است «معاجزین» یعنی کسانی که گمان می‌کنند که می‌توانند جلو اراده خدا را بگیرند و او را عاجز نمایند،

تقدیر آن «مقدرین تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۴۷»

انفسهم معاجزین» می‌باشد.

۳۹- قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

صدر این آیه در آیه ۳۶ گذشت، تکرار آن در اینجا برای ذیل آنست یعنی: حالا که قبض و بسط روزی در دست خداست، انفاق و

احسان، آن را کم نمی‌کند بلکه خدا جانشین و عوض می‌دهد. او بهترین روزی دهندگان است زیرا که بلا عوض، روزی می‌دهد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۴۸

[سوره سبأ (۳۴): آیات ۴۰ تا ۵۴]

اشاره

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أِهْؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَئِينَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ

أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ

(۴۲) وَ إِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَىٰ وَ قَالَ

الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳) وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴)

وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵) قُلْ إِنَّمَا أَعْطَاكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ

وَ فُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶) قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي

إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنْ رَبِّي يَفْضِلْ بِالْحَقِّ عَلَٰمِ الْغُيُوبِ (۴۸) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ

(۴۹)

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰) وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ

مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَٰوُسُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳)

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۴۹

۴۰- یاد آر روزی که همه آنها را جمع کرده سپس به ملائکه می‌گوید: آیا اینان شما را عبادت می‌کردند؟

۴۱- گویند: منزهی تو، فقط تو ولی مایی نه آنها، بلکه جن را عبادت می‌کردند و بیشترشان به آنها مؤمن بودند.

۴۲- امروز بعضی از شما به بعضی نفع و ضرری ندارند و به ظالمان می‌گوئیم: بچشید عذاب آتش را که آن را (در دنیا) تکذیب

می‌کردید.

۴۳- و چون آیات روشن ما بر آنها تلاوت شود گویند: این نیست مگر مردی که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانان عبادت

می‌کردند باز دارد، گفتند این قرآن نیست مگر دروغی ساخته شده، کافران درباره حق گفتند: این نیست مگر جادویی آشکار.

۴۴- ما به آنها کتابهایی نداده‌ایم که بخوانند و پیش از تو به سوی آنها انذار کننده‌ای تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵۰ نفرستاده‌ایم.

۴۵- کفاری که پیش از آنها بودند، پیامبران را تکذیب کردند، اهل مکه به یک دهم قدرت آنها نمی‌رسند پیامبران مرا تکذیب کردند، عذاب من چگونه بود؟

۴۶- بگو: شما را به یک موعظه سفارش می‌کنم اینکه برای خدا دو تا دو تا یکی یکی بیایستید و سپس فکر کنید. رفیق شما جنون ندارد بلکه او فقط انذار کننده‌ای است ...

۴۷- بگو: آنچه پاداش از شما خواستم، برای شماست، پاداش من نیست مگر بر عهده خدا، و او بر هر چیز گواه است.

۴۸- بگو: قرآن را خدای من القاء می‌کند، او دانای نهانهاست.

۴۹- بگو: حق آمد، باطل چیزی را شروع نمی‌کند و قدرت اعاده باطلی را ندارد.

۵۰- بگو: اگر همراه شوم از جانب خودم است و اگر هدایت شدم به سبب وحیی است که خدایم می‌کند، او شنوا و نزدیک است.

۵۱- ای کاش بینی: وقتی که به اضطراب مرگ افتادند، فوتی نیست و از مکانی نزدیک گرفته می‌شوند.

۵۲- آن گاه گویند: به قرآن ایمان آوردیم ولی چطور آن را از مکان دور اخذ خواهند کرد؟

۵۳- حال آنکه قبلا به آن کافر شده و معاد را از مکان دور تکذیب می‌کردند.

۵۴- میان آنها و مشتهیات مانع بوجود آمد، چنان که به نظائر آنها نیز قبلا چنان شده بود، که آنها در شک بزرگی بودند.

کلمه‌ها

افک: دروغ بزرگ. در جوامع الجامع فرموده: «الافک: ابغ الکذب» آن اصل به معنی بر گرداندن چیزی از حقیقت آنست.

معشار: یک دهم (۱/۱۰) در اقرب‌الموارد گوید: به قولی معشار به معنی یک هزارم است. آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵۱

نکیر: انکار کردن.

مثنی: دو تا دو تا. فرادی: یک تا یک تا.

جنه: (به کسر - ج) دیوانگی.

یقذف: قذف: انداختن. گذاشتن. آن در آیه ظاهرا به معنی نازل کردن است.

فزعوا: مضطرب شدند. فزع اضطراب ناشی از خوف است.

تناوش: نوش و تناوش به معنی اخذ و گرفتن است. «ناش الشیء نوشا:

تناوله» این لفظ فقط یک بار در قرآن آمده است.

اشیاعهم: شیعه: پیرو و پیروان. آن در مفرد و تثنیه و جمع به کار می‌رود جمع آن اشیاع آید، مراد از آن در آیه امثال و نظائر است،

زیرا که اینگونه اشخاص از کارهای یکدیگر تبعیت و پیروی می‌کنند.

شرحها

در تعقیب مسائل مشرکان در این آیات روشن شده که اولاً: در روز قیامت به ملائکه گفته می‌شود: آیا این مشرکان شما را بندگی

می‌کردند؟

ملائکه حاشا می‌کنند و آن گاه معبودهای باطل به حال مشرکان نفعی نمی‌رسانند.

ثانیا: مشرکان بعد از شنیدن آیات قرآن، آنها را به دروغ و جادو نسبت می‌دادند، در جواب فرموده: این نسبت بدون دلیل است، گذشتگان آنها نیز چنین حرفها گفتند ولی کاری از پیش نبردند و گرفتار شدند.

ثالثا: فرموده: دو تا دو تا، تنها تنها درباره قرآن و پیامبر فکر کنید، او دیوانه نیست بلکه شما را از عذابی زودرس می‌ترساند. و خدا حق را به او تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵۲
القاء می‌کند نه اینکه در اثر دیوانگی باشد.

رابعا: بزودی عذاب خدا خواهد رسید، آن وقت خواهند گفت: «آما» ولی دیگر وقت گذشته است، در آن روز مانند پیشینیان، عذاب آنها را خواهد گرفت.

خامسا: تأسّف از این بشر که با اینهمه راه‌های صحیح و آشکار توحید به سوی شرک و کفر می‌رود، راه انبیاء را نادیده می‌گیرد:
رَبَّنَا عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَیْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَیْكَ الْمَصِيرُ.

۴۰- وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعًا ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَ هَؤُلَاءِ إِبْرَاهِیمَ الَّذِیْ نَسَبْتُمْ لَهُمُ الْآلِهَةَ یَوْمَ یَلْعَبُونَ.

این آیه و دو آیه بعدی در این رابطه است که معبودهای باطل اعم از ملائکه و جنّ، روز قیامت به مشرکان فائده‌ای نخواهند داشت، ضمنا ملائکه به این امر راضی نبوده‌اند، مسئولیتی پیش خدا ندارند به عکس جنّ که از معبود بودن خوشنود بوده‌اند.

خطاب به ملائکه یکی از آن جهت است که ملائکه لیاقت خطاب را دارند دیگری برای ناامید کردن مشرکان از شفاعت آنهاست، لفظ «جمیعا» ظاهرا شامل مشرکان و معبودها هر دو است ولی «هؤلاء» راجع به مشرکان می‌باشد.

۴۱- قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَرَبُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ.

در اینجا ملائکه اول خدا را از شریک داشتن تنزیه کرده، سپس با کلمه أَنْتَ وَرَبُّنَا مِنْ دُونِهِمْ روشن کرده‌اند که از عبادت آنها بیزار بوده‌اند زیرا اگر از عبادت آنها خوشنود بودند این سبب ولایت میان آنها می‌شد اما اینکه می‌گویند: فقط تو ولی مایی نه آنها، یعنی از عبادت آنها ناراضی بوده‌ایم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵۳

در تفسیر صافی فرموده: «کانهم بینوا بذلک برائتهم عن الرضا بعبادتهم» در المیزان فرموده: منظور نفی اصل عبادت نیست، چون مشرکان به ملائکه عبادت کرده‌اند بلکه منظور نفی رضایت است.

بَلْ كَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ ... تصریح است به اینکه مشرکان به جنّ عبادت کرده‌اند، شاید به ملائکه عبادت کرده‌اند تا به آنها خیر رسانند و به جنّ و ارواح شریبه عبادت کرده‌اند تا از شرّ آنها در امان باشند.

ناگفته نماند لفظ جنّ و جانّ و جنّه مجموعا سی و سه بار در قرآن مجید به کار رفته است، به نظر می‌آید: وجود جنّ و ملائکه از اول توسط پیامبران میان مردم منتشر شده به وجود آنها عقیده پیدا کرده‌اند و نیز به واسطه انبیا دانسته‌اند که ملائکه پیوسته در راه خیر و صلاح مردم هستند ولی بسیاری از جنّ که گناهکاراند در اضلال مردم می‌باشند.

این سخنان در عوام الناس اثر گذاشته و در نتیجه بعضی از جنّ را برای محفوظ بودن از شرّ آنها عبادت کرده‌اند مسئله یزدان و اهرمن که دومی در ایران قدیم مبدء شرور شناخته شده، از همین جریان است و الله اعلم.

در جمله أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ به نظر می‌آید: مراد از ایمان آنست که عقیده داشتند که جنّ می‌تواند نسبت به آنها جلب منفعت و دفع ضرر بنماید لذا به آنها عبادت می‌کردند.

۴۲- فَالْیَوْمَ لَا یَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِیْ كُنتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ.

تفریعی است بر تبرّی و بیزاری ملائکه از مشرکان، یعنی معبودهای باطل و مشرکان مطلقا نفع و ضرری به هم ندارند، در نتیجه

ظالمان اهل آتش خواهند بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵۴

۴۳- وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ.

از این آیه مطلب دوّم شروع می‌شود و آن اینکه مشرکان در مقابل قرآن می‌ایستند ولی دلیلی بر آن ندارند. اول: آنکه در مقابله با قرآن به حسّ عاطفه چسبیده و به مردم گفتند:

این مرد می‌خواهد شما را از راه پدرانتان باز دارد، لفظ «بیّنات» حاکی است که آیات ما روشن هستند، با اندک تأملی می‌دانستند که این سخنان واقعیت دارند ولی به آنها توجه نکردند.

دوّم: آنکه برای منحرف کردن افکار گفتند: قرآن، از جانب او است و از طرف خدا نیامده است و قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِيَّاكَ مُفْتَرِيٌّ یعنی دروغ بزرگی است که به خدا بسته شده است.

سوّم آنکه گفتند: آن جادو است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ.

این است موضعگیری مستکبران در مقابل کلمات حقّ.

۴۴- وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ.

جمله حائیه است یعنی: به کلام حق نام سحر دادند با آنکه به آنها کتابی نداده بودیم و پیامبری پیش از تو نفرستاده بودیم تا روشن کند که این سخنان جادو و سحر است.

۴۵- وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ.

تسلیتی است برای آن حضرت که از فشار و تکذیب مشرکان ناراحت نباشد مشرکان مکه یک دهم قدرت گذشتگان را ندارند که آیات ما را تکذیب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵۵

کرده و تار و مار شدند. فاعل «بلغوا» مشرکان مکه و فاعل «کذبوا» مشرکان گذشته‌اند. «نکیر» یعنی انکار من و آن عبارت اخرای عذاب خداست.

۴۶- قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفٍ وَمَنْ يُنْفَكْ مِنْكُمْ فَعَلَيْكُمْ عِزَّتِي إِذَا لَمْ تَكُونُوا بِلِقَاءِ رَبِّي وَأَنْتُمْ كَارِبُونَ.

این آیه و چهار آیه بعدی در رابطه با توجه دادن به حقانیت آن حضرت است، اینکه می‌گوید دو تا دو تا یکتا یکتا بیاستید و فکر کنید، برای آنست که اجتماع و غوغاء مانع از فکر صحیح است و اغلب با احساسات و هیاهوست لذا حق را باطل نشان می‌دهد ولی اگر انسان در تنهایی و به طور آرام فکر کند به زودی به حق می‌رسد.

«بواحدة» تقدیرش «بوصیة، بموعظة واحدة» است أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ یعنی قیام کنید و شروع به کار کنید، به عبارت دیگر تصمیم بگیرید و آن گاه درباره من و دعوت من فکر کنید.

مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ.

جمله مستأنفه و «ما» نافیه است، مراد از صاحب، رسول خداست لفظ صاحب حاکی است که شما چهل سال با او مصاحبت کرده‌اید و از علائم جنون چیزی در او ندیده‌اید، منظور از «بین یدی» آینده نزدیک و از عذاب شدید ظاهرا عذاب دنیا و یا عذاب آخرت می‌باشد.

به احتمال بعضی «ما» استفهامیّه و تتمّه تَتَفَكَّرُوا است یعنی فکر کنید، رفیق شما چه جنونی دارد؟

۴۷- قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

این آیه در رابطه با آنست که: آن حضرت را متهم نکنند که به خیال جاه و مال دعوت خود را شروع کرده است و نیز معلوم می‌شود که قبلا چیزی در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵۶

عوض رسالت خواسته است ولی آنهم بالاخره به نفع خود آنهاست.

در آیه دیگری آمده: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا فرقان/ ۵۷ و نیز: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ شوری/ ۲۳، دوستی اهل بیت و راه گرفتن به سوی خدا هر دو به نفع مردم است نه به نفع آن حضرت. از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده: این برای آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم خویش خواست که اقرارش را دوست دارند و اذیت نکنند «۱».

آن گاه در بیان پاداش آن حضرت فرموده: **إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ ...** خدا بر هر چیز، از جمله به زحمات من شاهد است.
۴۸- قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْغُيُوبِ.

منظور از حق، قرآن است یعنی بگو: قرآن را من از خود نساختم بلکه آن را خدا به من القا می کند آیه در رابطه با و قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِنْكَارٌ مِّمَّنْ قَدْ خَلَّاهُمْ مِنْ قَبْلُ مَا يَكْفُرُونَ لِقَاءِ رَبِّهِمْ إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. این ظاهر را در رابطه با آنست که: خدا قرآن را به مصلحت وحی میکند زیرا همه غیبهها از جمله مصلحت انسانها را می داند و مصلحت از او غائب نیست.

۴۹- قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَ مَا يُعِيدُ.

این برای مایوس کردن اهل شرک است که دیگر کاری در پیشبرد شرک نتوانند کرد. باطل نمی تواند چیز تازه‌ای را در مقابل حق شروع کند و نیز نمی تواند از کارهای گذشته چیزی را دوباره اعاده نماید نحو

(۱)

«عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله ما سنلتکم من اجر فهو لکم و ذلک ان رسول الله صلی الله علیه و آله سئل قومه ان یوادوا اقاربه و لا یؤذونهم و اما قوله فهو لکم یقول ثوابه لکم».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵۷

جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.

۵۰- قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ.

آیه در تکمیل **إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ** است یعنی این امکان هست که من از جانب خود گمراه شوم ولی از جانب خدا فقط هدایت می شوم، خدا گمراه کننده نیست، و چون این سخنان را خدا وحی می کند پس حق و هدایت است و الله العالم سَمِيعٌ قَرِيبٌ تقویت جانب هدایت است که خدا خواسته‌های و جدان را می شنود و به انسانها نزدیک است، پس هدایت می کند.

۵۱- وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا فَلَافُوتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ.

این آیه و سه آیه بعدی در رابطه با آمدن عذاب و مرگ و از دست رفتن فرصت است روایاتی که درباره ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه و علی آباءه وارد شده، ظاهرا از باب تطبیق است، در المیزان فرموده: روایات از طریق شیعه و اهل سنت مستفیض است در اینکه مراد از آیات چهار گانه به زمین رفتن جیش سفیانی است و آن از علائم ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

یعنی به فرغ و اضطراب مرگ می افتند ولی فوت و فرار نیست، اخذ از مکان قریب، قبض روح است که از خود انسان شروع می شود گویی مکان قریب کنایه از خود انسان است **فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ** واقعه / ۸۵.

در مجمع البیان نقل شده: ابو حمزه ثمالی گوید: از حضرت سجّاد علیه السلام و حسن بن حسین علیه السلام (حسن مثنی) شنیدم می گفتند: مأخوذ شونده لشکریان بیداء (جیش سفیانی) است که از زیر پای خویش گرفتار می شوند (بزمین فرو می روند). تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵۸

در صافی از حضرت باقر صلوات علیه نقل شده:

«لَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى الْقَائِمِ وَ قَدْ اسْتَدَّ ظَهْرُهُ إِلَى الْحَجْرِ ... فَإِذَا جَاءَ إِلَى الْبَيْدَاءِ يُخْرِجُ إِلَيْهِ الْجَيْشَ السَّفِيَانِيَّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ الْأَرْضَ فَتَأْخُذُ بِأَقْدَامِهِمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا فَلَا فَوْتَ وَ اخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»

نظیر این روایت در المیزان از درّ منثور از ابو هریره نقل شده است.

۵۲- وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَافُوسُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.

یعنی در آن موقع که مرگشان رسید گویند «آمنّا» ولی دیگر از قرآن خیلی فاصله گرفته‌اند، نمی‌توانند به آن دست یابند، مکان بعید ظاهراً کنایه است از اینکه قرآن را در دنیا گذاشته وارد برزخ شده‌اند، فاصله مکانی بسیار است، این آیه نظیر حتّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ مؤنون / ۱۰۰، است.

۵۳- وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَفْقَهُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.

حال است از «لهم» در آیه سابق، یعنی چطور آن را از مکان دور اخذ می‌کنند، حال آنکه قبلاً در دنیا به آن کافر شده بودند و آخرت را از مکان دور نفی می‌کردند.

منظور از «غیب» ظاهراً آخرت و از مکان بعید دنیا است و قذف به معنی انکار و نسبت دادن به اوهام است یعنی وقتی که در دنیا بودند که نسبت به آخرت مکان دوری است، آخرت را انکار می‌کردند.

علی هذا مراد از مَكَانٍ بَعِيدٍ در این آیه دنیا و در آیه قبل، آخرت است.

۵۴- وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ.

ممکن است حال بعد از حال باشد، یعنی چطور قرآن را اخذ می‌کنند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۸، ص: ۴۵۹

حال آنکه میان آنها و لذائذ دنیا فاصله افتاده است و شاید جمله مستأنفه باشد.

كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ.

یعنی نظیر این حیلوله میان نظائر آنها از اقوام گذشته نیز واقع شده زیرا که در امر معاد در شکّ شدیدی بودند، طبرسی فرموده «شکّ مریب» مانند «عجب عجیب» است، لذا «مریب» تأکید شکّ است.

روز جمعه بیست پنجم رجب هزار چهارصد و چهار هجری قمری روز شهادت حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه تفسیر سوره سبأ به انجام رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

[جلد نهم]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره فاطر

اشاره

در مکه نازل شده و چهل پنج آیه است

نظری به کلیات سوره

- ۱- فاطر چهل سوّمین سوره است که بعد از سوره فرقان در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره سی و پنجم است. به نظر می‌آید حدود سالهای هشتم و نهم بعثت نازل شده باشد «۱».
- ۲- عدد آیات آن به عقیده قارئان شام و مدنی اول، چهل و شش و به عقیده دیگران از جمله قارئان کوفه، چهل پنج است، و چون عاصم بن ابی النجود از جمله کوفیان است و قرائت او به امیر المؤمنین صلوات الله علیه منسوب است لذا عدد چهل پنج را انتخاب کرده‌ایم. در تفسیر خازن گوید: این سوره دارای نهصد و هفتاد کلمه سه هزار و صد و سی حرف است.
- ۳- نام این سوره را فاطر و سوره الملائکه گفته‌اند، به علت آنکه لفظ فاطر و نیز سعه قدرت ملائکه در اول آن ذکر شده است، در هر حال تسمیه الکّل باسم الجزء است، ولی در روایات سوره الملائکه آمده است.

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴

طبرسی رحمه الله نیز آن را سوره الملائکه گفته است.

- ۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است و در زمینه توحید و نبوت و معاد و نظام جهان سخن می‌گوید، در مجمع البیان از حسن مفسر نقل شده که آیات إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ / ۲۹ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ ... / ۳۲ در مدینه نازل شده است، ظاهراً این قول یک نوع استحسان است و گرنه این گفته بر خلاف سیاق آیات می‌باشد.
- ۵- میشود گفت همه سوره به یک بار نازل شده است مگر در قول حسن مفسر که گذشت.

غرض سوره

- ۶- محور مطالب سوره مبارکه سه چیز است اول: اینکه آفریننده و اداره کننده دنیا خداست، جز او کسی در آفرینش و تدبیر استقلال ندارد، (توحید) این مطالب حدود نصف بلکه بیشتر از نصف سوره را گرفته است.
- دوم: نبوت که رسولان واسطه تبلیغ میان خدا و خلق هستند، سوم: مسئله ضروری: معاد که آخرین سیر انسانها می‌باشد.
- ناگفته نماند: کارهایی که از انسان سر می‌زند، بسته به شناختی است که از این جهان دارد، انسان مادی که جهان را بی‌هدف و نقشه می‌پندارد، دستش در ظلم و جور و طغیان باز است، زیرا مسئولیتی برای خود احساس نمی‌کند ولی انسان موحد که به وجود خدای متعال عقیده دارد و او را پیوسته حاضر و ناظر میداند که در آخرت در مقابل هر ذره از عمل خویش مأجور یا معاقب است، آدم مفید و مؤثر و دلخواه خواهد بود. قرآن به عقیده معاد در اصلاح تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵
- آدمی بسیار تکیه دارد، طغیانها، انکارها، تباهی‌ها را در اثر عدم اعتقاد به معاد میداند. امروزه اینهمه ظلم و طغیان و استعمار و آدم کشی و استضعافگری که در جهان وجود دارد تماماً نمونه‌های بارزی از عدم اعتقاد به توحید، خاصه به معاد است، از اینجا خواهیم دانست که قرآن درباره توحید و معاد چرا این همه پافشاری می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۶

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۸]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ (۳) وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵) إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶) الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) أَمْ مَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۷

بنام خدای رحمان رحیم

۱- سپاس خدا را، که آفریننده آسمانها و زمین و به وجود آورنده ملائکه است که دارای بالهای دو تا دو تا، سه تا سه تا، و چهار تا چهار تا هستند در خلقت آنچه بخواد زیاد می کند که خدا بر هر چیز تواناست.

۲- خدا آنچه از رحمت برای مردم بگشاید، مانع شونده ندارد و آنچه مانع شود، رها کننده‌ای جز او نخواهد داشت، او توانا و حکیم است.

۳- ای مردم یاد آورید نعمت خدا را، آیا خالقی جز خدا هست که از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟ جز او معبودی نیست پس به کجا بر می گردید!!

۴- پیامبر: اگر تو را تکذیب می کنند (باکی نیست) که پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شده‌اند، کارها به خدا بر می گردد.

۵- ای مردم: وعده خدا حق است زندگی دنیا فریبتان ندهد، فریبکار شما را به خدا جری نکند.

۶- شیطان دشمن شماست، او را دشمن بدانید، جز این نیست که او حزب خودش را می خواند تا اهل آتش باشند.

۷- کسانی که کفر آورده‌اند، آنها راست عذابی سخت و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگ مال آنهاست.

۸- آیا آنکه عمل بدش برای او مزین شده و آن را خوب دیده (مانند کسی است که چنین نیست؟) خدا هر که را بخواد گمراه می کند و هر که را بخواد به سوی خود هدایت می نماید، وجود تو به علت اندوه بر آنان تلف نشود، خدا به آنچه می کند داناست.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۸

کلمه‌ها

فاطر: فطر: شکافتن و شکاف. «الفطر: الشق» راغب شکافتن از طرف طول گفته است فاطر السَّمَاوَاتِ از اسماء حسنی است که خداوند کائنات را به وسیله شکافتن آفریده است نظیر: إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى.

ملائکه: موجودات با شعور غیر مادی که خداوند آفریده و پیوسته در فرمان خدایند: عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ طبرسی فرموده: اکثر علماء عقیده دارند که ملک (بر وزن شرف) از الوک مشتق است که به معنی رسالت می باشد.

اجنحة: جناح (بفتح - ج): بال، دو طرف شیء را نیز جناح گویند مانند دو جناح کشتی و لشکر، در اینصورت به معنی جانب و طرف

است. و نیز به معنی میل آید گویند: «جنت السفینه» یعنی کشتی به یک طرف میل کرد. جمع جناح اجنحه است. مثنی: دو تا دو تا. «ثلاث» سه تا سه تا. «رباع» چهار تا چهار تا. ممسک: نگاه دارنده، مانع شونده. «مسک-امساک»: گرفتن و نگاه داشتن. مرسل: رها کننده. ارسال: فرستادن.

انی: ظرف زمان و مکان است به معنی استفهام نیز به کار رود، معنای فارسی آن (کی، کجا، چطور) است (این، متی، کیف). غرور: بفتح اول: فریب دهنده، آن صفت مشبهه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۹ سعیر: آتش افروخته. «سعر النار و الحرب: او قدهما و اشعلهما».

حسرات: حسرت: اندوه و غم. در مجمع البیان فرموده: «الحسرة: شدّة الحزن علی ما فات» جمع آن حسرات است، آن در آیه مفعول له «تذهب» می باشد.

شرحها

در این آیات روشن شده که خداوند آسمانها و زمین را آفریده و ملائکه را واسطه فیض و تمشیت امور جهان قرار داده است. ملائکه دارای ابعاد از قدرت و توانایی هستند، بعضی دو جور کار توانند، بعضی سه جور، بعضی چهار جور بعضی بیشتر. (و الله اعلم) آن گاه بیان شده که هیچ کسی در جهان جلو قدرت و مشیت خدا را نتواند گرفت، جز خدا روزی دهنده‌ای نیست، وعده خدا و قیامت حتمی است، بندگان نباید فریب شیطان را بخورند، آن روز کافران در عذاب و مؤمنان در بهشت خواهند بود، ای پیامبر خودت را برای کافران غصه مرگ مکن.

۱- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

تفسیر بسم الله ... در سوره حمد مشروحا آمده است. سوره‌های حمد، انعام، کهف، سبأ و فاطر، همه با الْحَمْدُ لِلَّهِ آغاز شده‌اند، این نیست مگر برای آنکه فرستادن سوره و بیان حقائق و هدایت بندگان از نعمتهای بسیار بزرگ خداوند است و شکر نعمت بر بندگان واجب می باشد. خلقت آسمانها و زمین از جمله آنهاست. سماوات شامل هر آنچه در بالا و ارض شامل هر آنچه در زیر پاست. در سوره حمد درباره «الحمد لله» سخن گفته شد.

جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۰

این جمله تعلیل دیگر «الحمد لله» است، منظور از «رسلا» فقط وحی آوردن برای پیامبران نیست، بلکه فرستاده شدن در هر کار و هر مأموریت است نظیر إذا جاء أحدكم الموت توفته رسلنا انعام / ۶۱ که برای قبض روح بندگان فرستاده میشوند، إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ یونس / ۲۱ که برای نوشتن اعمال مأموریت دارند و همچنین. که در نکته‌ها خواهد آمد.

لفظ «الملائكة» که جمع محلی بالف و لام است روشن میکند که همه ملائکه رسل و واسطه در اداره امور جهان هستند. اُولَىٰ أَجْنِحَةٍ ... وصف ملائکه است منظور از جناحها، بالهای مادی مانند بال پرندگان نیست زیرا می دانیم که ملائکه مادی نیستند، بلکه منظور یا سعه قدرت و توانایی است که چندین جور کار توانند کرد، مانند کسی که خلبان، رادیو ساز، مهندس و نظیر آنست و یا منظور سرعت عمل آنهاست، آنکه دارای سه جناح است سریعتر از صاحب دو جناح کار می کند و الله اعلم.

يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

نشان می دهد که بعضی از ملائکه بیشتر از چهار بال دارند، إِنَّ اللَّهَ ...

تعلیل جعل الملائكة است.

۲- مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ از جمله مسائل توحید و نفوذ

مشیت خدا در جهان آنست که: کسی قدرت ایستادن در مقابل خدا را ندارد فلذا اگر خدا باب رحمتی بر روی کسی بگشاید هیچ کس نمی‌تواند مانع از آن باشد و بالعکس. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تقریر صدر آیه است که خدا تواناست، اگر کسی بتواند جلو قدرت خدا بیايستد این مخالف عزت و قدرت خدا خواهد بود، حکیم است که باب رزق را به مصلحت باز میکند و می‌بندد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۱

۳- يا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

در اینجا دو تا مسئله هست: یکی آنکه انسانها فاعل طبیعی هستند و فقط می‌توانند چیزهایی را که خدا آفریده است جابجا کنند، اما خدا فاعل الهی است، اشیاء جهان را به وجود آورده است فلذا هر تصرفی که در جهان می‌کنیم در ملک خدا می‌کنیم، جز خدا کسی خالق چیزی نیست که به ما روزی بدهد.

دیگری آنکه: خداوند وسائل آسمان و زمین را بهم مربوط کرده، همه روزیها را آفریده و ما از آنها بهره می‌بریم، با کمی تذکر، این مطلب بر همگان روشن خواهد گردید، دیگر جایی برای توجه به غیر خدا نخواهد ماند. لذا فرموده:

لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانْتَ تُؤْفَكُونَ.

در حکم نتیجه است یعنی حالا که روزی دهنده اوست، معبود نیز اوست پس عوامل شرک شما را به کجا برمی‌گرداند، ۴- وَإِنْ يُكذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

صدر آیه تسلیتی است بر آن حضرت که از تکذیب مشرکان ناراحت مباش این جریان در گذشته‌ها نیز بوده است، انسانهای بزرگ بلاهای بزرگ دارند ذیل آیه راجع به پیروزی آن حضرت می‌باشد، کارها به خدا راجع است، خدا کار تو را روبراه خواهد کرد،

۵- يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ.

خطاب است به عامه مردم در رابطه با حتمی بودن آخرت، فریفتن حیات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۲

دنیا آنست که در اثر پیروی از لذات فانی، خدا و آخرت از یاد فراموش شوند،

«حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ».

در جمله لا- يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ غرور به معنی تجزّی و جسارت است در اقرب الموارد گوید: «ما غَرَكَ بفلان: كيف اجترأت عليه»، پس معنای آن چنین است: شیطان و نفس شما را به خدا و نافرمانی او جری نکند.

۶- إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ.

تکمیل آیه سابق است، دشمنی شیطان از همه دشمنها بدتر است، زیرا دشمنان ما فقط می‌خواهند ما را در دنیا ساقط کنند ولی شیطان میخواهد ما از رحمت خدا قطع شده و اهل آتش باشیم. این روح پلید و شریر با سائر شیاطین و ارواح پلیده، پیوسته در فکر آنند که رابطه انسان را با خدا قطع نمایند، می‌شود از این آیه فهمید که منظور از «غرور» در آیه قبلی شیطان است.

۷- الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ.

توضیحی است در رابطه با آن که شیطان و دنیا فریبش می‌دهد و آنکه فریفته نمی‌شود، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ حاکی است که گناهمانی که دارند مورد عفو واقع خواهد شد. نکره آمدن آن شاید برای تفخیم یا نوعیت باشد.

۸- أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ.

تقریر و تعلیل آیه سابق و تقسیم شدن انسانها به معذب و منعم است.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ ... مبتدا، خبر آن «كمن ليس كذلك» است، یعنی کافری که عمل زشت او در نظرش خوب جلوه گر شده و آن را خوب دیده مانند مؤمنی است که خوب را خوب و زشت را زشت دیده است؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۳

پس کافری که اعمال زشت را نیک می‌بیند، باید در عذاب باشد، اما مؤمن که زشت را زشت دیده و اجتناب کرده باید در بهشت

باشد.

فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ تَعْلِيلُ عَدَمِ مَسَاوَاتِ اسْتِ يَعْنِي: نَمِي شُود بَا هِم بَرَابِر بَاشِنْد زِيرَا خِدَا خَوَاسْتَه كَافِر رَا اضْلَال كِنْد و مُؤْمِن رَا هِدَايْت، مِي دَانِيْم كِه اضْلَال كَافِر، اضْلَال اِبْتِدَايِي نِيَسْت بَلَكِه دَر اَثْر طَغْيَان و لَجَاجْت اَوْسْت عَلِي هَذَا آن، بَر خِدَا قَبِيْح نِيَسْت. فَلَا تَدْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ.

پس حالا- که اینطور است، وجود تو به علت غصه‌ها، از بین نرود و خودت را هلاک مکن که چرا چنین شدند. خدا به کارشان داناست، کسانی که با پای خود به هلاکت میروند، چرا خودت را از غصه درباره آنها هلاک می کنی؟!

نکته‌ها

بحثی درباره ملائکه موجوداتی با شعور و بندگان مقرب خدا و پیوسته ملائکه در فرمان خدا هستند، آنها واسطه‌های فیض خدا می باشند خداوند در اداره جهان مأموریت‌هایی به آنها داده است اینک به قسمتی از آنها که در قرآن مجید آمده است اشاره می کنیم.

۱- ملائکه مورد خطاب حق تعالی هستند، خداوند با آنها می گوید:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ بقره / ۳۰.

۲- ملائکه صندوق عهد و تابوتی را که تورات موسی در آن بود حمل می کردند فيه سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بقره / ۲۴۸. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۱۴

۳- ملائکه در جنگها به یاری پیامبران می آمدند: إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ انفال / ۱۲ ایضا آل عمران / ۱۲۴ ۱۲۵ و نیز: وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا تَوْبَهُ / ۲۶، احزاب / ۹.

۴- ملائکه انسانها را قبض روح می کنند: وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ انفال / ۵۰ قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ... الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ نحل / ۲۸، ۳۲.

۵- ملائکه در عالم برزخ کفار را عذاب می کنند چنان که از يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ ... انفال / ۵۰ روشن گردید و نیز آیاتی نظیر: فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ مُحَمَّد / ۲۷.

۶- ملائکه موکلین آتش و جهنم هستند: عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ تحریم / ۶، وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنتُمْ زخرف / ۷۷ وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً مدثر / ۳۱.

۷- ملائکه حامل وحی بر انبیا هستند نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ شعراء / ۱۹۴ در این زمینه آیاتی دیگر نیز داریم. اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ حَجَّ / ۷۵.

۸- ملائکه برای اهل ایمان از خدا آمرزش می خواهند، در این رابطه چند آیه داریم از جمله: وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ شوری / ۵، ایضا کریمه: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۱۵ وَ عَلِمًا

غافر / ۷.

۹- ملائکه حاملان عرش خدا هستند چنان که از آیه قبل روشن گردید.

۱۰- ملائکه حافظ انسانها و در عین حال نویسندگان اعمال بندگان خدا هستند: وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ انفطار / ۱۱، أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ زخرف / ۸۰ و نیز آیه: مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ق / ۱۸.

۱۱- ملائکه بر محمد و آل محمد صلوات میفرستند: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ... احزاب / ۵۶.

۱۲- ملائکه تسبیحگران خدایند که از عبادت خدا خسته نمی‌شوند:

فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ فَصَلِّتَ / ۳۸.

۱۳- از آیاتی نظیر تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ... قدر / ۴، معلوم میشود که ملائکه در تمشیت کارهای جهان، از جانب خدا مسئولیتهای مهمی دارند.

۱۴- در این زمینه روایاتی زیادی داریم که در کتابهای احادیث آمده است و نیز در نهج البلاغه مخصوصا در خطبه اول درباره ملائکه و وظائف آنها سخن گفته شده و ایضا در دعای سوم صحیفه سجادیه که امام سجّاد علیه السلام بعضی از وظائف آنها را بیان فرموده و بر آنها صلوات می‌فرستد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۶

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۹ تا ۱۴]

اشاره

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ (۹) مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ (۱۰) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۱) وَمَا يَشْتَوِي الْبُحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ سَائِغٌ شْرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَشْتَبِحُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرٌ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُبْنِيْكَ مِثْلَ خَبِيرٍ (۱۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۷

۹- خدا آنست که: بادها را می‌فرستد، بادها ابر را حرکت می‌دهند، ابر را به سوی دیار مرده سوق می‌دهیم و با آن، زمین مرده را زنده می‌کنیم، برخاستن از قبرها چنین است.

۱۰- هر که عزت بخواهد، همه عزت خاص خداست، کلمه‌های پاک به سوی او بالا- می‌رود و عمل صالح آنها را بالا می‌برد، کسانی که کارهای بد انجام می‌دهند، برای آنها عذاب شدیدی هست، و مکرشان بی‌اثر می‌شود.

۱۱- خدا شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای و سپس مؤنث و مذکر تان گردانید.

هیچ مؤنثی بار بر نمی‌دارد و نمی‌گذارد مگر با علم خدا، هیچ عمر کننده‌ای عمر نمی‌کند و از عمر کسی ناقص نمی‌شود مگر آنکه در کتابی است این بر خدا آسان است.

۱۲- دو دریا مساوی نیستند، این شیرین و گوارا و آبش نوشیدنی است و این شور و تلخ است، از هر دو گوشت تازه می‌خورید و زیور خارج می‌کنید و می‌پوشید کشتیها را می‌بینی که در آن جاری هستند، تا از فضل خدا روزی بطلبید و تا خدا را شکر کنید.

۱۳- شب را به روز و روز را به شب داخل می‌کند آفتاب و ماه را مسخر کرده، همه برای مدتی روانند. آن خدا پروردگار شماست، حکومت خاص اوست آنان که جز خدا می‌خوانند مالک هیچ چیز نیستند.

۱۴- اگر آنها را بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند و اگر می‌شنیدند اجابت نمی‌کردند و روز قیامت به مشرک بودن شما کافر

می‌شوند، کسی مانند دانا به تو خبر نمی‌دهد.

کلمه‌ها

تثیر: ثور: زیر و رو شدن. پراکنده شدن. اثره: زیر و رو و پراکنده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸

کردن «تثیر»: پراکنده می‌کند یا حرکت می‌دهد.

سقناه: سوق: راندن. «سقناه» سوق دادیم آن را.

نشور: نشر: گستردن و گسترش. به معنی: زنده کردن نیز آید «نشر الله الموتی و انشرهم: احیاهم» علی هذا، نشور به معنی زنده شدن است.

نطفه: آب کم و آب صاف شده، چنان که در مجمع (حج/ ۵) فرموده است، راغب گوید: «النطفة: الماء الصافی» در کلام امیر

المؤمنین صلوات الله علیه به آب بزرگ نیز نطفه اطلاق شده است چنان که درباره رودخانه نهروان فرموده

«مصارعم دون النطفة»

خطبه ۵۹.

عذب: گوارا، فرات: بسیار گوارا. در اقرب الموارد آمده: «العذب ... الطیب و المستساغ من الشراب و الطعام» و در مجمع البیان

آمده: «الفرات: اعذب المیاه».

ملح: (به کسر اول) شور. ملوحه و ملاحه: شوری. این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است: فاطر/ ۱۲، فرقان/ ۵۳.

اجاج: آب شور که به تلخی زند. در قاموس گوید: ماء اجاج آبی است که شور و تلخ باشد.

طری: تازه. راغب گوید: «غضا جدیدا».

مواخر: مخر: شکافتن و جاری شدن. «مخرت السفینه مخرًا: جرت» ماخر به معنی شکافنده و جاری شونده، جمع آن مواخر است.

یولج: ولوج: داخل شدن. ایلاج: داخل کردن.

قطمیر: (بکسر قاف) پوست هسته خرما، شیار هسته، نقطه سفید در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹

پشت هسته، پرده شکاف هسته راغب گوید: آن مثلی است برای شیء بی ارزش.

شرحها

آیات شریفه دلائل گوناگونی است بر توحید و تدبیر خداوند، و اینکه خالق و مدبّر: آفریننده و اداره کننده عالم خداست، نتیجه آنکه باید به سوی او روی آورد، از او اطاعت کرد و از او ترسید، عزّت و ذلت دست او است و نیز معلوم می‌شود که خلقت کائنات از تدبیر آنها غیر قابل انفکاک است.

۹- وَاللّٰهُ الَّذِيۡ اَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتَنِّيۡرٌ سَحَابًا فَسُقْنَاهُۙ اِلَى۟ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَاَحْيَيْنَا۟ بِهٖ الْاَرْضَۙ بَعْدَ مَوْتِهَاۙ كَذٰلِكَ النُّشُوْرُ.

در این آیه در رابطه با معاد است که در آیه إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ و آیات دیگر گذشت. و در واقع استدلالی است برای معاد که مشروح

آن در آخر سوره «حجر» گذشت. در این آیه دو مطلب مورد نظر است یکی باد و باران و زنده شدن زمین، دیگری تشبیه عالم

آخرت به حشر و نشری که همه ساله در عالم گیاهان تکرار می‌شود.

دریاهایی هزار فرسخ در هزار فرسخ سطح زمین را فرا گرفته است، تابش آفتاب آب دریاها را تبخیر می‌کند، ابرها سطح دریاها را

می‌گیرد، در اثر اختلاف حرارت هوا، بادهای تولید می‌شود، در نتیجه، ابرها از بالای اقیانوسها به طرف خشکیها حرکت می‌کنند، آن

گاه به باران و برف مبدل شده به زمین فرو می‌ریزند، روئیدنیها که پشتوانه زندگی می‌باشند می‌رویند، مشیت خدا جای خود را می‌گیرد، این نظامی است کاملاً قابل دقت، و دلیلی است بر نفوذ اراده حق تعالی در تدبیر کائنات. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۰

وانگهی جمله کَذَلِكَ النُّشُورُ حکایت می‌کند، که چون بهار قیامت بیاید ذرات ابدان انسانها مانند تخمها از زمین می‌رویند، این یکی از شش راهی است که قرآن مجید در بیان آخرت مطرح کرده است. در تفسیر قمی از جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: چون خدا بخواهد مردمان را زنده کند، چهل روز باران می‌بارد در نتیجه اعضا جمع می‌شود و گوشتها می‌روید

«قال اذا اراد الله ان يبعث الخلق امطر السماء على الارض اربعين صباحا فاجتمعت الاوصال و نبتت اللحوم» (۱).

۱۰- مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ.

این آیه یک نوع نتیجه‌گیری از آیه قبلی است عزت حالتی است در انسان که از مغلوبیت او مانع می‌شود هر کس بخواهد به عزت برسد باید از خدا بخواهد و از او بجوید، زیرا همه عزت در پیش خدا و مال خداست فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ در جای جواب «من کان» گذاشته شده است، در جای دیگر آمده:

أَيَّتُّنَّوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا نساء / ۱۳۹.

جمله إِلَيْهِ يَصْعَدُ ... نشان می‌دهد که عزت بوسیله اعتقاد صحیح و عمل صالح به دست می‌آید. چنان که در مجمع البیان از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله روایت شده:

«أَنَّ قَالَ إِنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ أَنَا الْعَزِيزُ فَمَنْ ارَادَ عِزَّ الدَّارِينِ فَلْيَطْعِ الْعَزِيزَ».

منظور از کلمه طیب قهرا کلمه‌هایی است که بیان کننده اعتقاد صحیح هستند نظیر لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله چنان که در تفسیر برهان از

(۱) المیزان از تفسیر قمی «وصل» (بکسر و ضم اول) به معنی هر عضو بخصوص است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۱

حضرت صادق و حضرت رضا علیهما السلام نقل شده است «۱»، کلمه طیبه در آیه أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اِبْرَاهِيمَ / ۲۴، کلمه توحید است.

این کلمات که نمایانگر اعتقاد حَقّند به طرف خدا بالا- می‌روند، در نتیجه گوینده آنها نیز بالا می‌رود و مقرب می‌شود، ضمیر «یرفعه» راجع است به الْكَلِمِ الطَّيِّبِ یعنی عمل صالح که پیاده کننده اعتقاد صحیح و مکمل آنست کلم طیب را بالا می‌برد، در نتیجه صاحب کلم طیب و عمل صالح به عزت می‌رسد.

وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ.

نقطه مقابل صدر آیه است «یمكرون» به معنای «یعملون» است یعنی:

صاحب اعتقاد صحیح و عمل صالح به عزت می‌رسد ولی آنهایی که اهل گناه می‌باشند در عذاب شدید خواهند بود و عمل آنها که جز مکر در مقابل حق نیست تباه می‌شود و آنها را مقرب نمی‌کند.

۱۱- وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أَنْثَى وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ.

دلیل دیگری است از دلایل متقن توحید و اینکه آفریننده و گرداننده هر دو یکی است، خداوند روی نظام خلقت مواد زمین را به خوراکها و سپس آنها را به نطفه تبدیل می‌کند، آن وقت نطفه را در حال رشد در رحم، به صورت پسر

(۱)

«عن الرضا عليه السلام ... قال الكلم الطيب هو قول المؤمن لا اله الا الله محمد رسول الله: على ولي الله و خليفته حقا و خلفائه خلفاء الله و العمل الصالح يرفعه فهو دليله و عمله اعتقاده الذي في قبل بان الكلام صحيح كما قلته بلساني».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۲

و دختر (نر و ماده) در می آورد، آن گاه حمل و وضع هر مؤنث زیر نظر او و مشمول علم اوست و به همه آگاهی دارد الله یعلم ما تحمیل کُلُّ اُنْثَى وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ ... رعد / ۸.

در این اسرار پیچیده خلقت اگر کمی دقت شود مانند روز روشن، وجود خدا و قدرت و علم او را نشان می دهد خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ خواه به بشر اولی باشد و خواه راجع به همه انسانها، آن گاه تشکیل نطفه و ترکیبات منظم آن و سپس مبدل شدن به دختر یا پسر با آن دستگاه تناسلی عجیب از اسرار بزرگ کائنات است که در اثر تکرار آن، متوجهش نیستیم.

وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَضُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

از جمله و ما تحمیل من اُنْثَى ... تکمیل مطلب صدر آیه است یعنی:

خدا شما را از خاک آفریده و تا مردن تدبیر شما را دنبال می کند و احوال هیچ یک از شما از زیر نظر او خارج نیست، هر چه پیش خواهد آمد از اول در لوح محفوظ حاضر بوده و در نزد اوست.

«معمّر» به صیغه مفعول در جای «احد» است و «یعمّر» به صیغه مجهول به معنی زیاد شدن عمر می باشد. یعنی عمر کرده نمیشود و زاید العمر نمی گردد کسی و از عمر کسی چیزی کم نمی شود مگر آنکه در لوح محفوظ است، «ذلک» اشاره است به همه مطالب آیه.

۱۲- وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا.

این آیه گر چه یک مطلب مستقلی است ولی با در نظر گرفتن آیات قبل می خواهد بفهماند که مؤمن مانند دریای شیرین و گوارا و کافر و مشرک تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۳

همچون دریای شور و تلخ است علی هذا این هر دو، یکی حساب نمی شوند.

وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا اشاره است به اینکه: گر چه مؤمنان و کافران در دنیا خواص مشترک دارند و همه در پیشرفت و اداره کار جهان سهیم هستند ولی یکی نمی توانند باشد، زیرا کافر از فطرت اولیه خود منحرف شده چنان که آب شور از اصل خود برگشته است.

تشبیه به دریا شاید برای آن باشد که مؤمن همچون دریا پر از اعمال صالح است، هم خود عمل می کند و هم دیگران را راهنمایی می کند، اما کافر بعکس اوست.

منظور از دریای شیرین نهرهای بزرگ است امثال دجله، فرات، نیل آمازون و غیره که در آنها ماهی، مروارید و دیگر اسباب زینت وجود دارد و شاید تَسْتَخْرِجُونَ به هر دو دریا راجع نباشد و فقط به دریای شور راجع باشد.

وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

ضمیر «فیه» راجع است به «بحر» کلمه «لتبتغوا» مفعول له «مواخر» است، «لعل» به معنی «تا» و نتیجه است یعنی جریان کشتیها برای آنست که شما از فضل خدا روزی بطلبید و شکر گزار باشید. این آیه در سوره نحل / ۱۴ چنین است: وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَا كَلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

اینکه دریا شامل خوراکیها و زینتهاست و بشر با مسافرت در آن زندگی خویش را تأمین می کند، از دلایل توحید است، در سوره

بقره وَ الْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ از شواهد توحید شمرده شده است به آنجا رجوع شود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۴

۱۳- يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ.

دلیل بسیار بارزی است بر توحید و نفوذ اراده خدا در تدبیر جهان که در آل عمران/ ۲۷، حج/ ۶۱، لقمان/ ۲۹ گذشت، آمدن شب به جای روز و روز به جای شب، مسخّر شدن خورشید با حجمی یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین در هوا، و تسخیر ماه در مدار خویش، حکایت از نظم عالی و ناظم دانا و توانا دارد، آری ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ آن خدا پروردگار شماست، حکومت و تدبیر عالم خاصّ اوست.

وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ.

یعنی بتها و معبودهای باطلی که می‌خوانید و پرستش می‌کنید حتی پوست هسته خرمایی را مالک نیستند نه از خلقت جهان و نه از تدبیر آن. پس چطور می‌توانند معبود و مورد پرستش باشند!! ۱۴- إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُبْتَلِكُمْ مِثْلَ خَبِيرٍ.

صدر آیه تعلیل ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ است یعنی اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند چون جمادند، و اگر هم می‌شنیدند اجابت نمی‌کردند زیرا آنها در اجابت مستقل نیستند می‌بایست با اجازه و حول و قوه خدا اجابت کنند، خدا چنان اذنی را به آنها نداده است؟

اگر معبودها، موجودهای با شعوری هم باشند باز بدون اذن خدا قدرت اجابت ندارند، در آیات بسیاری آمده که روز قیامت معبودها از مشرکان بیزاری خواهند کرد، چنان که در اینجا فرموده: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ در سوره بقره آمده إِذِ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۲۵

الْعَذَابِ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ

بقره/ ۱۶۶.

وَ لَا يُبْتَلِكُمْ مِثْلَ خَبِيرٍ تاکید مطلب آیه است. یعنی این، خبر خداست که بر هر چیز داناست و هیچ کس مانند دانا به تو خبر نمی‌دهد تقدیر آن «و لا یبتئک مخبر مثل مخبر خبیر» است. در این جمله خطاب از مشرکان به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ برگشته است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۶

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۵ تا ۲۶]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٍ (۱۷) وَ لَا تَزُرُّ وَازِرَةً وَ زُرَّ أُخْرَى وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ أَفَامُوا الصَّلَاةَ وَ مَنْ تَرَكَ فَإِنَّمَا يَتَرَكَ لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸) وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ (۱۹) وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ (۲۰) وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحَرُورُ (۲۱) وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷

۱۵- ای مردم شما به خدا محتاجید، اما خدا بی نیاز و پسندیده است.

۱۶- اگر بخواهد شما را می برد و مخلوق جدیدی می آورد.

۱۷- اینکار بر خدا دشوار نیست.

۱۸- هیچ نفس گناهکاری، گناه دیگری را به عهده نمی گیرد و اگر گناهکاری، دیگری را به حمل بار گناهش بخواند. چیزی از آن برداشته نمی شود هر چند که دعوت شده، از اقربا باشد، تو فقط کسانی را می ترسانی که در غیب از پروردگارشان می ترسند و نماز را به پا می دارند، هر که پاک شود به نفع خویش بوده و برگشت به سوی خداست.

۱۹- کور و بینا با هم برابر نمی شوند.

۲۰- و نه ظلمتها و نور.

۲۱- و نه سایه و هوای گرم.

۲۲- و برابر نمی شود زندگان و مردگان، خدا هر که را بخواهد شنوا می کند، تو کسانی را که در قبور هستند شنوا نتوانی کرد.

۲۳- تو فقط انذار کننده‌ای.

۲۴- ما تو را به حق بشیر و نذیر فرستاده‌ایم، هیچ امتی نیست مگر اینکه در آن انذار کننده‌ای گذشته است.

۲۵- اگر تو را تکذیب کنند، پیشینیان نیز تکذیب کرده‌اند، پیامبران آنها بر ایشان معجزه و حکمت و کتاب روشنگر آوردند.

۲۶- سپس کافران را به عذاب گرفتم (دیدی) عذاب من چگونه بود؟!

کلمه‌ها

عزیز: عزیز در ما ذلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ به معنی دشوار است، یعنی در یک حالت غلبه و قدرت نیست که خدا نتواند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۸

وازره: وزر: سنگین و سنگینی. اسم و مصدر هر دو آمده است وازره یعنی نفسی و انسانی که حامل سنگینی است، این لفظ اغلب در «بار» گناه به کار رفته است یعنی: نفس گناه دار، گناه دیگری را بر نمی دارد.

حمل: (بکسر اول) بار ظاهری مانند باریکه بر دوش گیرند و بفتح اول به معنی بار باطنی است مانند فرزند در شکم مادر.

ترکی: از باب تفعّل به معنی پاک شدن است. زکاء در اصل به معنی نمو و زیادت و پاکی آید.

جرور: باد گرم، چنان که طبرسی و راغب گفته‌اند، به معنی حرارت آفتاب نیز آید.

زبر: (بر وزن عنق) نوشته‌ها و کتابها. مفرد آن زبور است، طبرسی زبور را کتاب حکمت (و اخلاق) فرموده است، آن با آیه شریفه مناسب است.

نکیر: انکار کردن، آن به معنی عذاب است که نتیجه انکار اعمال قبیح از جانب خداست، آن در تقدیر «نکیری» و اضافه بیا متکلم می باشد.

شرحها

در المیزان می گوید: چون در آیات گذشته بیان شد که خلقت و تدبیر خاص خداست، او رب العالمین و حکومت از آن اوست، در این آیات همان مطلب را بیان دیگری توام با تهدید روشن می کند و آن اینکه خدا از مردم بی نیاز است و مردم به خدا نیازمند

می‌باشند، خدا می‌تواند آنها را ببرد و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۹

کسان دیگری را جایگزین آنها فرماید.

آن گاه خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: مؤاخذه و هلاک فقط شامل مکذبین خواهد بود، نه مؤمنان، زیرا این دو گروه یکسان نیستند ...

ناگفته نماند: این فرق شامل دنیا و آخرت هر دو است.

۱۵- یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.

این آیه به حکم مقدمه برای دو آیه بعدی است و در عین حال مطلب مستقل است. یا أَيُّهَا النَّاسُ خطاب به عموم مردم اعم از مکذّب و موحد می‌باشد گر چه روی خطاب با مکذبین است، مخلوقات همه ممکن الوجود و محتاج به خالق و آفریننده هستند و اگر علت واجبه موجود نبود، به وجود آمدن آنها محال بود، پس همه محتاج به خدا و همگان وجودهای تعلقی هستند.

اما خدا غنی بالذات و پسندیده در اعمال و افعال خویش است، هر چه بکند از روی عدل و مصلحت و رحمت می‌کند، غنی مربوط به ذات حق، حمید مربوط به اعمال او است. فقر منحصر به خلق و غنا منحصر به خداست.

۱۶ و ۱۷- إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكُ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ.

جمله إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ در رابطه با غنی بودن خداست که چون حاجتی به شما ندارد لذا اگر بخواهد شما را از بین می‌برد از بین رفتن شما ضرری به او ندارد.

وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ظاهراً در رابطه با حمید بودن است، یعنی حمید بودنش لازم گرفته که بعد از شما قوم دیگری را بیاورد تا فیض از فیاض بریده نشود.

«ذلک» اشاره به هر دو مطلب است، یعنی: بردن قومی و آوردن قومی دیگر بر خدا دشوار نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص:

۳۰

۱۸- وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ.

در این آیه چند مطلب مطرح است اول اینکه هر کس مسئول گناه و عملکرد خویش است، هیچ کسی بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد، و اگر نفس سنگین شده با بار گناه، دیگری را به حمل بار خود بخواند باز از گناه او برداشته نمی‌شود، هر چند که دعوت شده از اقوام گناهکار باشد.

به نظر می‌آید و الله اعلم، عذاب جهنم مانند درد شکم و امثال آنست که نه به کسی می‌تواند آن را تحویل بگیرد. فاعل «کان» از «تدع» فهمیده می‌شود.

این قسمت از آیه ظاهراً دفع دخل است، گویی سؤال می‌شود: بد کاران که به حکم إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ از بین می‌روند، گناه نیکوکاران چیست؟ جواب آمده که حکم ایندو از هم جداست، عذاب فقط شامل بدکاران خواهد بود، و اگر احیاناً نیکوکاران نیز از بین رفتند مورد رحمت قرار می‌گیرند.

دوم- إِنْما تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ.

یعنی انذار آن حضرت فقط در حق اهل خشیت و اهل نماز مؤثر خواهد بود، انتظار نکشد که همه به وی ایمان آورند إِنْما تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ يس / ۱۱ منظور از خشیت به غیب، رسیدن از خدا در این جهان است که غائب از جهان آخرت است. آنها که عقیده به معاد ندارند و با نماز خواندن با خدا ارتباط ندارند، انذار در وجودشان اثری ندارد.

سوم- وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ.

هر که هدایت تو را قبول کند، و ظاهر و باطن خویش را به وسیله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۱

اعمال خوب پاک گرداند: به نفع خود کرده است، این وعده را خدایی می‌دهد که بازگشت همه به سوی اوست.

۱۹- ۲۱- وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ.

مراد از این آیات و آیات بعدی ظاهراً فرق ما بین پاک شدگان و مکذبین است، النهایه در قالب مثل بیان شده است، تکرار لفظ «لا» ظاهراً برای تأکید است، آدم هدایت شده و درستکار مانند بینا، نور، و سایه گوار است، آدم مکذّب همچون نابینا، تاریکیها و حرارت است، چنان که اینها با هم نیستند، نیک و بد نیز یکسان نباشند.

۲۲ و ۲۳- وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ.

تکرار و ما یستوی ظاهراً برای طول فاصله است، صدر آیه تمثیل مؤمن و کافر است، آن گاه فرموده: خدا هر کس را بخواهد شنوا گرداند، خدا خواسته است که مؤمن را شنوا و هدایت کند چنان که فرموده: أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ انعام/ ۱۲۲.

منظور از مَنْ فِي الْقُبُورِ کفار هستند که بر قلوبشان مهر نهاده شده و به حکم اموات در آمده‌اند، یعنی آرزوی ایمانشان را نکن، تو فقط انذار کننده‌ای، اما هدایت اهل هدایت و اضلال اهل ضلال در اثر عمل ناپاکشان کار خداست.

۲۴- إنا أرسلناك بالحق بشيراً و نذيراً و إن من أمة إلا خلا فيها نذيراً.

این آیه تعلیل آیه قبلی است یعنی اینکه: تو انذار کننده‌ای عجب نیست زیرا در هر امتی انذار کننده‌ای بوده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۲

لفظ «بالحق» مربوط به ارسال است یعنی ما تو را بحق بشیر و نذیر فرستاده‌ایم و این سنت الهی است و در هر امت انذار کننده‌ای بوده است.

آیه صریح است در اینکه هر امتی را پیامبر و انذار کننده‌ای بوده است النهایه یا از خودشان و یا از دیگران، زیرا که فرموده خَلا فِيهَا نَذِيرٌ و نفرموده «خلا- منها نذیر» چنان که در المیزان گفته است. علی هذا یا از خودشان و یا از اقوام دیگر بوده که خودش یا دعوتش به میان آنها آمده است.

علت اینکار، مسئله عموم رسالت است، سنت خدایی لازم گرفته که برای هدایت بندگان، پیامبران مبعوث شوند و ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا اسراء/ ۱۵، علی هذا باید در هر امت مسئله ارشاد و هدایت عملی شود.

این مطلب راجع به عموم من حیث العموم است اما راجع به فرد فرد اشخاص، اگر دعوت انبیاء برسد و توجه پیدا کنند، در قبول و عدم قبول پیش خدا مسئول می‌باشند و اگر در اثر تراحم اسباب و علل، از رسیدن دعوت محروم باشند جزء مستضعفین خواهند بود، ظاهراً اگر در حدی که معرفت و علم دارند عمل کنند و نیکوکار باشند مورد رحمت خدا واقع خواهند شد، رجوع شود به آیه وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ انعام/ ۱۹ و آیه:

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَشْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا نساء/ ۹۸ (استفاده از المیزان).

۲۵- وَ إِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ.

تسلیتی است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، و دستوری است درباره استقامت آن حضرت،

«البلیه اذا عمّت طابت»

وانگهی دارنده مسئولیت بزرگ باید به این تکذیبها خود را آماده کند، منظور از بیّنات، معجزه‌ها و از زیر، حکمتها تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۹، ص: ۳۳

و موعظه‌ها و از کتاب منیر کتاب انبیاء است.

جاءَتْهُمْ ... حاکی است که آنها نیز مانند: معجزه، حکمت و احکام داشتند.

۲۶- ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ.

اشاره است به اینکه تکذیب کنندگان تو نیز همان سرنوشت را خواهند داشت. منظور از «نکیر» انکار و عذاب است، کسره راء، دلیل بر حذف یاء متکلم می‌باشد، جمله فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ اشاره به شدت عذاب است یعنی: دیدی عذاب من چگونه بود؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۴

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۷ تا ۳۵]

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹) لِيُؤْتِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱) ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِي اللَّهَ بِذِكْرِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲) جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسَهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۴) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۵

۲۷- آیا ندانسته‌ای که خدا از آسمان آب (مبارکی) نازل کرد، با آن آب میوه‌هایی بیرون آوردیم که رنگهای آنها مختلف است، و از کوه‌ها قطعه‌هایی آفریدیم که سفید و سرخ به الوان مختلفند و سیاه تند.

۲۸- و از انسانها و جنبنده‌ها و چهارپایان نیز به رنگهای مختلف (آفریدیم) از خدا فقط بندگان دانایش می‌ترسند، خدا توانا و آمرزنده است.

۲۹- کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و نماز را اقامه می‌نمایند و از آنچه روزیشان داده‌ایم نماند و آشکار انفاق می‌کنند، تجارتی را می‌دارند که کساد ندارد.

۳۰- تا خدا پاداششان را به طور کامل بدهد، و از اکرام خویش بیافزاید که او آمرزنده و پاداش دهنده است.

۳۱- آنچه از کتاب به تو وحی کرده‌ایم، حق است و تصدیق کننده کتابهای پیشین می‌باشد خدا دانا و بیناست.

۳۲- سپس کتاب را به منتخبین از بندگان خویش ارث گذاشتیم، بعضی از آنها به نفس خویش ظالمند و بعضی میانه رو و بعضی سابق بخیرات به اذن خدا، آنست فضل بزرگ.

۳۳- (برای آنهاست) بهشتهای خلود که داخل می‌شوند، در آن با دستبندهایی از طلای بخصوص و مروارید، زینت شوند، لباسشان نازک است.

۳۴- گویند حمد خدا را که اندوه را از ما برد پروردگار ما آمرزنده و پاداش دهنده است.

۳۵- خدایی که ما را از فضل خویش در خانه جاودانی داخل کرده که در آن نه رنجی به ما می‌رسد و نه خستگی.

کلمه‌ها

جدد: (بر وزن صدر) طبریسی آن را جمع جدید گفته و از میرد نقل می‌کند که آن به معنی راهها و خطوط است، راغب گوید: آن

جمع جَدّه (بضمّ اول) به معنی طریق ظاهر است، به نظر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۶

می آید: آن به معنی تکه‌ها و قسمت‌هاست خواه جمع جدید باشد یا جَدّه.

بیض: جمع ایض، چنان که حمر جمع احمر است.

غرایب: غریب: بسیار سیاه، جمع آن غرایب است.

سود: جمع اسود به معنی سیاه است، در اقرب الموارد گوید «و غرایب سود» سود بدل از غرایب است، زیرا تأکید الوان بر آنها مقدّم نمی‌شود.

تبور: بوار: کساد، «لن تبور»: هرگز کساد نمی‌شود.

مقصد: متوسط و معتدل «قصد فی النفقه: توسط بین الاسراف و التقصیر».

خیرات: کارهای خوب. که اختیار کرده می‌شوند. مفرد آن خیر است.

عدن: استقرار. «عدن فی المکان: استقرار» به معنی بهشتیهای استقرار و خلود. این کلمه یازده بار در قرآن آمده و همه در وصف بهشت آخرت است.

اساور: دستبندها. مفرد آن سوار (بکسر سین) و جمع آن اسوره و اساور است.

لؤلؤ: مروارید درشت. «اللؤلؤ: الدر».

حریر: راغب آن را لباس نازک، طبرسی ابریشم خالص فرموده است آن سه بار در قرآن آمده است: حج / ۲۳، فاطر / ۳۳، انسان / ۱۲.

حزن: (بر وزن شرف) اندوه. و نیز (بر وزن قفل) آید.

مقامه: اقامت و پیوستگی.

نصب: (بر وزن شرف) رنج و تعب.

لغوب: خسته شدن «اللغوب: الاعیاء من التعب».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷

شرحها

آیات شریفه در تعقیب مطالب توحید است و چون این مطلب به وسیله انبیا و کتابهای آسمانی مطرح شده است لذا از قرآن و کتابهای دیگر نیز یاد می‌شود، ایضا به آخرت آنهایی که به کتابها ایمان آورده و عمل کرده‌اند اشاره شده است.

۲۷- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا.

تبخیر دریاها، نزول بارانها، مبدل شدن گازهای هوا، خاک و آب، به انواع مختلف روئیدنیها و میوه‌ها، دلیل بارز وجود خدا و تدبیر اوست.

رؤیت در «الم تر» به معنی علم و دانستن است یعنی آیا ندانسته‌ای؟

ناگفته نماند: نظر در این آیه به اختلاف رنگهاست و آن سه بار تکرار شده است: اختلاف رنگ میوه‌ها، اختلاف رنگ کوه‌ها، اختلاف رنگ مردم جنبندگان و چهارپایان. به نظر می‌آید: قطع نظر از بیان توحید، مراد بیان گسترش قدرت خداست که این اختلاف رنگ را در همه پیاده کرده است، پس مراد از الوان، انواع میوه‌ها نیست مگر بالملازمه.

وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبٌ سُودٌ.

در این قسمت از آیه، نظر به رنگ کوه‌هاست که سفید، سرخ و سیاه هستند و مِنَ الْجِبَالِ تقدیرش «و مما خلقنا من الجبال» است، «غرایب» عطف است بر «جدد» یا بر «غرایب»، طبرسی فرموده: سود عطف بیان است از غرایب ولی بهتر است که تأکید باشد، این

بهرتر است از آنکه بگوئیم: آن در اصل «سود غرایب» با تقدیم و تأخیر بوده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۸
 ۲۸- وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ.

یعنی: این سه قسم از موجودات زنده نیز دارای رنگهای مختلف می‌باشند «کذلک» اشاره است به جبال و ثمرات، بعضی گویند: تقدیر آن: «الامر کذلک» است.

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ.

جمله مستأنفه و نتیجه گیری از صدر آیه است یعنی: این واقعیات عظمت خدا را در ذهن مردان الهی مجسم می‌کند، آنها در مقابل این عظمت و توانایی به حالت خشیت می‌افتند، خشیت، حالت انفعال و خوفی است که از توجه به عظمت طرف ناشی می‌شود. منظور از علماء کسانی است که علم به خدا و اوصاف او دارند. این خشیت باعث خضوع در عمل نیز خواهد بود.

در مجمع البیان فرموده: از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده: عالم کسی است که فعل او گفتارش را تصدیق کند، هر که فعلش گفتار او را تصدیق نکند عالم نیست،

«قال یعنی بالعلماء من صدق فعله قوله و من لم يصدق فعله قوله فليس بعالم».

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ وصف عزیز ظاهرا راجع به اختلاف رنگ موجودات است که گذشت یعنی خدا تواناست و دلیل توانایی او همانست که خواست خود را هم در جمادات پیاده کرده و هم در نباتات و هم در حیوانات. غفور در رابطه با غفران علماء و اهل خشیت است، میزان هر دو را، راجع به علما دانسته است.

۲۹- إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ.

ربط آیه با مطالب قبل روشن است یعنی این مطالب در قرآن است، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹

آنان که قرآن را می‌خوانند و این حقائق را دریافت می‌کنند

اقامه صلوة به معنی بر پا داشتن و ادامه آنست، انفاق ظاهرا انفاق مستحبی است که در وقت نزول آیه، هنوز زکاة واجب نشده بود، انفاق پنهانی برای محفوظ ماندن از ربا، و انفاق آشکار برای ترویج احسان است این تجارت در رساندن سعادت به انسان در دنیا و آخرت کساد ندارد.

۳۰- لِيُؤْتِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ.

لام در «لیوفیهم» گویند: متعلق به یَتْلُونَ ... است یعنی: اینکار را میکنند تا خدا پاداش آنها را به طور کمال بدهد، و میشود به معنای غایت باشد یعنی عاقبت آن اعمال چنین خواهد شد. منظور از «یزیدهم» هر چه باشد، زائد. بر استحقاق است مانند لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ ق/ ۳۵ و مانند:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا أَنْعَامٍ / ۱۶۰.

غفور راجع به آموزش گناهان آنهاست که در آیات می‌خوانیم گناهانشان آمرزیده خواهد شد، شکور راجع به دادن پاداش است، آن از اسماء حسنی است که یعنی خداوند اعمال را بی‌پاداش نمی‌گذارد.

۳۱- وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ.

این آیه در تکمیل آیه بیست و نهم، ضمیر «هو» برای تأکید حق است یعنی حقی است که ابدًا باطلی در آن نیست و اگر برای قصر بود، لازم می‌آمد که کتابهای دیگر آسمانی حق نباشد با آنکه قرآن آنها را تصدیق می‌کند خدا به نیازهای مردم دانا و بیناست که این کتاب فرستاده است.

۳۲- ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ اللَّهُ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَضْلُ

الْكَبِيرُ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۰

با در نظر گرفتن روایات و بعضی از آیات، معلوم می‌شود که مراد از الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا نسل حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از اولاد فاطمه است.

مثلا در آیه: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ آل عمران/ ۳۳، ملاحظه می‌شود که خانواده ابراهیم و خانواده عمران مصطفی هستند پس مانعی نیست که الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا نیز یک خانواده باشد و آنها هم جز خانواده آن حضرت نمی‌تواند باشد.

اینکه: سپس آنها به ظالم و مقتصد و سابق، تقسیم می‌شوند، ضرری به «اصطفینا» ندارد زیرا اصطفینا راجع به کل است، مانعی ندارد که بعضی از آنها نیز ظالم باشد چنان که در آل ابراهیم و آل عمران نیز بوده است. علی هذا سابق بالخیرات ائمه اطهار هستند، مقتصد نیکوکاران اولاد فاطمه و ظالم لنفسه بدکاران آنهاست. اما کتاب یعنی قرآن مجید موروثی آن خانواده می‌باشد.

در مجمع البیان فرموده: از حضرت باقر و حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرموده‌اند «هی لنا خاصه و ایانا عنی»

سپس فرموده: این اقرب اقوال است ...

در تفسیر برهان از کافی از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده: فرمود:

«عن احمد بن عمر قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن قول الله عز و جل ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا ... فقال ولد فاطمه علیها السلام و السابق بالخیرات الامام و المقتصد العارف بالامام و الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام».

در المیزان فرموده: روایات مستفیضه داریم که مراد از الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا ذَرِیَّه حضرت رسول چه از اولاد فاطمه می‌باشند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۱

ناگفته نماند: «من» در جمله مِنْ عِبَادِنَا بیاتیه است، بِإِذْنِ اللَّهِ نشان می‌دهد که مراد از «سابق» امام است که او به اذن خدا بر ظالم و مقتصد سبقت کرده، اما به وسیله فعل خیرات.

ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اشاره است به ایراث کتاب که تفضل بزرگی از جانب خداست، و هدایت بشری آن را لازم گرفته است، نظیر سخن خدا درباره بنی اسرائیل وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ گویا منظور آنست که این فضل کبیر اکتسابی نیست.

۳۳- جَنَاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ.

در مجمع البیان فرموده: جَنَاتٌ عَدْنٍ بیان است برای فضل کبیر، المیزان نیز آن را پذیرفته است ولی این بعید است. زیرا فضل راجع به ایراث کتاب است و آن نمی‌تواند بهشت باشد.

به نظر می‌آید که تقدیر آن «لهم جنات عدن» باشد یعنی برای مقتصدان

و سابقان به خیر بهشتهای برین است. «لؤلؤ» در قرائت نصب تقدیرش «یحلون فیها لؤلؤ» است. «حریر» ظاهرا به معنی لباس نازک است چنان که از راغب نقل شد، به معنی ابریشم بودن بعید است.

۳۴- وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ.

اگر منظور از «الحزن» غمهای دنیا باشد که دیده بودند در اینصورت این گفته، سخن هر سه گروه است به شرط آنکه ظالم بنفس نیز اهل بهشت باشد و اگر مراد غم عرصات محشر باشد در آن صورت باید سابقین مستثنی باشد زیرا که آنها را در عرصات اندوهی نیست لا یخزُنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ انبیاء/ ۱۰۳. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۲

جمله اخیر آیه، مؤید احتمال اول است.

۳۵- الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ.

بقیه سخن اهل بهشت است، عدم رسیدن رنج دلیل آنست که در بهشت رنجی نیست، عدم رسیدن خستگی حکایت از یک حقیقت دارد و آن اینکه در قیامت، اصل کهولت و فرسودگی از ماده، برداشته می‌شود و همه چیز به حالت خلود در می‌آید، انسان اگر هزاران سال از یک طعامی بخورد، لذت یک نواخت او را خسته نمی‌کند، هکذا در سائر چیزها و اگر اصل کهولت در آخرت حاکم باشد حتما لغوب و خستگی از یک نواختی لذت، عارض انسان خواهد شد این سخن در ذیل آیه خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا كهف / ۱۰۸ گذشت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۳

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۶ تا ۴۵]

اشاره

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۳۶) وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ التَّنْذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۳۸) هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا (۳۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا (۴۰)

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَلَّتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۱) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إْحْدَى الْأُممِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۲) اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سَيِّئَاتِ الْأُولِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسَيِّئَاتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسَيِّئَاتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴۳) أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (۴۴) وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴

۳۶- آنان که کافر شده‌اند، آتش جهنم خاص آنهاست. حکم نمی‌شود تا بمیرند و از عذابش چیزی کم نمی‌شود. همه کفر پیشگان را این چنین عذاب می‌کنیم.

۳۷- آنها در آتش ضجه می‌کشند: پروردگارا ما را خارج کن. تا عمل خوب کنیم غیر از آنچه می‌کردیم. آیا شما را زندگی ندادیم به قدری که اهل پند در آن پند می‌گرفت؟ به شما انداز کننده آمده پس بجشید، ظالمان را یاری نیست.

۳۸- خدا دانای نهای آسمانها و زمین است او به مکونات سینه‌ها آگاه است.

۳۹- اوست که شما را جانشینان زمین کرده است هر کس کافر شود، کفرش بر علیه اوست کافران را کفرشان جز غضب خداوند نیافزاید، کافران را کفرشان جز خسران نیافزاید.

۴۰- بگو: خبر دهید از معبودهایی که جز خدا می‌خوانید، نشان دهید چه چیز از زمین را آفریده‌اند؟ یا آنها را در آسمانها شرکتی است؟! یا به آنها کتابی داده‌ایم که از آن دلیلی بر شرک دارند؟! بلکه ظالمان بعضی بعضی را جز فریب وعده نمی‌دهند. تفسیر

احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۵

- ۴۱- خدا آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد از اینکه متلاشی شوند، و اگر مشرف به متلاشی شدن شوند جز خدا کسی نتواند نگاه دارد، خدا بردبار و آمرزنده است.
- ۴۲- به خدا قسم خوردند، قسمی محکم، که اگر برای آنها پیامبری آید، یکی از هدایت یافته‌ترین امتها می‌شوند، پس چون پیامبری به آنها آمد، جز نفرت بر آنها نیافزود.
- ۴۳- به علت استکبار و حيله بد، با آنکه حيله بد جز حيله گر را احاطه نمی‌کند، آیا انتظار دارند مگر طریقه گذشتگان را؟ پس در طریقه خدا تغییری نمی‌یابی و در طریقه خدا هرگز انتقالی نمی‌یابی.
- ۴۴- آیا در زمین سفر نکرده‌اند تا بنگرند چگونه شد عاقبت آنان که پیش از آنها بودند و از مکیان قویتر بودند، چیزی در آسمانها و زمین، خدا را عاجز نتواند کرد خدا دانا و تواناست.
- ۴۵- اگر خدا مردم را در مقابل عملشان مؤاخذه می‌کرد در روی زمین جنبنده‌ای نمی‌گذاشت لیکن آنها را تا رسیدن وقت معین به تأخیر می‌اندازد و چون اجلشان بیاید خدا به بندگان خویش بیناست.

کلمه‌ها

- کفور: صیغه مبالغه است یعنی بسیار ناسپاس و بسیار کافر، در هر دو به کار رفته است.
- یصطرخون: صراخ و صریخ: فراید و صیحه شدید و یاری خواستن و یاری کردن، صریخ به معنی فریادرس نیز آید «یصطرخون» در اصل با تاء منقوط است یعنی ناله می‌کنند و یاری می‌طلبند.
- مقت: بغض شدید نسبت به کسی که کار بد کرده است، «مقته مقتا:
- ابغضه اشدّ البغض عن امر قبیح». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۶
- خسار: خسران و ضلالت، این کلمه فقط سه بار در قرآن مجید یافته است اسراء/ ۸۲، فاطر/ ۳۹، نوح/ ۲۱.
- جهد: (بفتح و ضمّ اوّل) صعوبت و مشقت، در آیه به معنی محکم و موکد است.
- نفور: (بر وزن عقول) دوری. اگر با «الی» باشد به معنی رفتن و خروج آید.
- یحیق: حیق: احاطه کردن و فرا گرفتن. راغب گوید: اصل آن حق است، قاف اوّل بیاء تبدیل شده است. «لا یحیق»: احاطه نمی‌کند.
- سنت: طریقه و رویه. که استمرار داشته باشد.
- تحویل: حول: تغیر و انفصال. تحویل: به معنی نقل انتقال هر دو آمده است.

شرحها

- در این آیات، ابتدا حالات کفار در جهنم بیان شده که قدرت خروج از آن را نخواهند داشت، چنان که آیات ما قبل در رابطه با اهل بهشت بود.
- سپس آیاتی در زمینه توحید است مانند آیه ۳۹ و ۴۱ و نیز مطالبی در بیان شرک مشرکان آمده و ایضا روشن شده که خداوند از عقوبت آنها عاجز نیست، بلکه سنت خدایی با مهلت استوار است و نیز در این آیات می‌خوانیم که مکر و حيله در طریقه خدایی فقط، مکر و حيله کننده را می‌گیرد.
- ۳۶- وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا- يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا- يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۷

مضمون این آیه آنست که در جهنم نه مردن هست و نه تخفیف عذاب، علی هذا انسان معذب مرتب در عذاب خواهد بود، این شاید به علت برداشته شدن اصل کهولت از «ماده» است چنان که ذیل آیه و مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ بَيَانِ گَرَدِيدِ.
لَا يُفْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا يَعْنِي لِأَنَّهَا حَكْمٌ بِهٖ مَرَكٌ لَا يَمُوتُ تَأْتِي بِمُرْتَبَاتٍ، كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ حَاكِيٍّ اسْتِ كَيْفَرِ هَرِ اِنْسَانِ شَدِيدِ الْكُفْرِ هَمَانَسْتِ.

۳۷- وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ.

جمله رَبَّنَا أَخْرِجْنَا بَيَانِ صِيحِهِ وَ فَرِيَادِ اِنْسَانِ، دَرِ جَوَابِ اَمَدِ كِه:

أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ.

ضمير «فيه» راجع به عمر است یعنی آیا به شما عمر و مهلت ندادیم که در آن عمر، پند گیرنده پند می‌گیرد، وانگهی پیامبر انداز کننده نیز آمد و اندارتان کرد، دیگر عذر پذیرفته نیست، پس بچشید عذاب را.

۳۸- إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

یعنی خداوند با آنچه می‌کردید و با آنچه در باطن پنهان می‌داشتید شما را محاسبه و عذاب می‌کند، زیرا که او دانای نهانهای آسمانها و زمین و دانای مکنونات سینه‌هاست. اِنْ تَبُدُّوْا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخْفَوْهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهٖ اللّٰهُ ...

بقره/ ۲۸۴.

۳۹- هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۸

این آیه تعلیل مطالب آیات گذشته است یعنی: تدبیر شما در دست خداست و او شما را جانشینان این زمین قرار داده و در آن ساکنان کرده است، انتهای تدبیر و عدالت و حکمتش آنست که جریان آخرت چنان باشد، علی هذا هر که خدا و توحید و تدبیر او را انکار کند، بر ضرر او خواهد بود و عذاب آخرت را در پی خواهد داشت.

انسان دارای فطرتی آماده برای قبول ایمان و کفر است، اگر ایمان بیاورد کمال و تقرب بر آن افزوده می‌شود و اگر کافر شود عذاب خدا بر آن می‌افزاید، خسران و ضرر در نفس خود انسان است ولی غضب و مقت در نزد خداست لذا در مقت قید عِنْدَ رَبِّهِمْ آمده است نه در «خسار».

حب و مقت از صفات فعل هستند، و خارج از ذات حق می‌باشند، معنای حَبِّ خدا نسبت به کسی، انبساط رحمت برای او و معنای مقت خدا، انقباض رحمت و دور شدن آن از انسان است (از المیزان).

۴۰- قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ.

این آیه استدلال است بر نفی معبودهای مشرکان، که نه از عالم دلیلی بر معبود بودن آنها هست و نه از جانب خدا. بنا بر این نشان بدهید که آنها چه چیزی از زمین را آفریده‌اند و یا کدام شرکتنی در آفرینش آسمانها داشته‌اند؟ ناگفته نماند: خلقت نمی‌تواند از تدبیر جدا باشد، اگر معبودهای باطل مدبر جهان بودند می‌بایست خالق جهان نیز بوده باشند، این قابل تصور نیست که خدا آسمانها و زمین را بیافریند و آن گاه به دست چند مجسمه اداره شود.

و نیز کتابی از آسمان درباره معبود بودن آنها نفرستاده‌ایم، «منه». تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۹

راجع بکتاب است. ناگفته نماند: چون زمین در دسترس همه است، بهترین تعبیر همانست که گفته شود اَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ وَ چُونِ اَسْمَانِ دَرِ دَسْتَرَسِ نِسْتِ لَذَا دَرِبَارِهٖ اَنْ تَعْبِيرَ اَمْ لَهْمُ شِرْكٌ ... مَنَاسِبِ اسْتِ.

بَلْ اِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا اِلَّا غُرُورًا.

یعنی دلیلی ندارند، بلکه بزرگان مشرکان پیروان خویش را در این باره فقط فریب می دهند.

۴۱- إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ.

تکمیل مطالب گذشته است در آیه سی نه خواندیم که خدا انسانها را جانشینان زمین گردانید، و در آیه چهل خواندیم که معبودهای آنها چیزی از آسمانها و زمین را نیافریده‌اند، در این آیه میفرماید: همانطوری که خلقت آنها در دست خداست، ابقاء آنها نیز در دست خداست، معلول در وجود و بقاء خود احتیاج به علت دارد.

مراد از زوال ظاهراً متلاشی شدن و اضمحلال است نه انتقال از مکان، منظور از «زالتا» اشراف به زوال است، و گرنه بعد از زوال، امساک متصور نیست اگر مشرف به متلاشی شدن گردند، جز خدا از متلاشی شدن نگاهشان نمی‌دارد، اَنْ تَزُولَا تقدیرش «من ان تزولا» - لئلا تزولا» است.

إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا حَلَمٌ و بردباری و گذشت خدا، سبب می‌شود که آسمانها و زمین تا رسیدن اجلشان، متلاشی نشوند، در میزان فرموده:

خداوند به علت حلیم بودن در کاری عجله نمی‌کند و به علت غفرانش، جهات عدم در اشیاء را می‌پوشاند (و الله اعلم) این سخن می‌رساند که بالاخره زمانی خواهد رسید که «ان تزولا» تحقق پذیرد، به نظر می‌آید «غفور» به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص:

۵۰

چاره ساز باشد، در اینصورت تناسب آن با صدر آیه بهتر روشن خواهد شد.

۴۲- وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ الْإِحْدَى الْأُمَمِ.

در تفسیر صافی فرموده: گویند قریش اطلاع یافتند که اهل کتاب، پیامبران خویش را تکذیب کرده‌اند، گفتند: خدا بر یهود و نصاری لعنت کند اگر رسولی برای ما مبعوث شود یکی از هدایت شده‌ترین امتهای خواهیم بود (و او را قبول خواهیم کرد)، میزان این سخن را از درّ منثور نقل کرده و فرموده: سیاق آیه این نقل را تصدیق و تأیید می‌کند.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا.

ولی به قول خویش عمل نکردند، آمدن رسول فقط دوری از حق را بر ایشان افزود.

۴۳- اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ.

یعنی علت تنفر و دوری، تکبر و عناد و حيله زشت آنها بود با آنکه حيله بد فقط حيله گر را می‌کوبد تکذیب رسول بالاخره به ضرر خود آنها خواهد بود استکباراً ... مفعول له است برای «نفورا».

جمله و لا- يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ یکی از نظامات زندگی و از قواعد کلیه است نظیر إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ یوسف / ۲۳ یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ يُونُس / ۲۳.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا.

تعیین مصداق است در زمینه اینکه اقوام گذشته مکر کردند و مکرشان خودشان را گرفت. آن وقت فرموده: این طریقه نه قابل تبدیل است و نه قابل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۱

تحویل، یعنی عوض نمی‌شود که کسی مکر کند امّا گرفتار نشود، و از محلی به محلی منتقل نمی‌شود که کسی مکر کند، امّا دیگری گرفتار شود، یعنی اینها منتظر نیستند مگر به سنت خدا و عذابش، مانند عذاب اقوام گذشته.

۴۴- أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً.

مشروح آیه ما قبل و استشهاد است بر سنت جاریه خدا در اقوام پیشین.

با آنکه از لحاظ نیرومندی بالاتر از اهل مکه بودند.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا.

یعنی فکر نکنند که خدا نمی‌تواند عذاب گذشتگان را بر آنها وارد آورد. آری می‌تواند، زیرا هیچ چیز قدرت عاجز کردن خدا را ندارد، سپس فرموده: او علیم است، میداند مکر کنندگان کدامند. و نیز او به آنچه می‌خواهد تواناست.

۴۵- وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى.

جواب است از اشکالی که به نظر می‌آید، گویا کسی می‌گوید: حالا که اینطور است، پس چرا بدکاران گرفتار نمیشوند؟ جواب آنست که، کارهای خدا از روی تدریج و مهلت است، اگر بنا بود هر گناهکار بفوریت گرفتار شود، کسی در روی زمین زنده نمی‌نماند. ولی تا رسیدن اجل معین در مهلت خواهند بود.

ضمیر «ظهرها» راجع است به «ارض» که از صدر آیه فهمیده می‌شود منظور از «دابه» و الله اعلم، گناهکاران یا همه انسانهاست یعنی «ما ترک علی تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۲»

ظهرها دابه منهم» بقیه مطلب در سوره نحل ذیل آیه شصت یک که نظیر همین آیه است دیده شود.

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا.

مراد از اجل، وقت مرگ با قیامت است، یعنی به وقت آمدن اجل، با هر کس مطابق عملش رفتار می‌کند، که خدا از اعمالشان با خیر و نسبت به آنها بیناست، در اینجا سبب که «بصیر» باشد بجای مسبب (عذاب و پاداش) گذاشته شده است. روز بیست یکم ماه مبارک رمضان سال هزار و چهار صد و چهار هجری قمری مطابق ۳۱/۳/۱۳۶۳ طرف عصر تفسیر سوره فاطر به انجام رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۳

سوره یس

اشاره

در مکه نازل شده و هشتاد سه آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- «یس» چهل یکمین سوره است که بعد از سوره جن در مکه نازل گردید. در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره سی و ششم است، به نظر می‌آید:

حدود سالهای هفتم بعثت نازل شده باشد (۱).

۲- عدد آیات آن به قول قارئان کوفی هشتاد و سه و به نقل دیگران هشتاد و دو است، زیرا که کوفیان «یس» را به تنهایی یک آیه شمرده‌اند، شمارش کوفی به طریق عاصم بن ابی النجود و ابی عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد، طبرسی رحمه الله در تفسیر سوره بقره درباره قرائت کوفی فرموده: «و هو العدد عن امیر المؤمنین علیه السلام» در تفسیر خازن آمده که این سوره دارای هفتصد بیست نه کلمه و سه هزار حرف است.

۳- علت تسمیه آن به «یس» وقوع این لفظ در اول آنست، از روایات شیعه و اهل سنت معلوم می‌شود که این نامگذاری توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

۴- روایات زیادی در فضیلت این سوره وارد شده که لازم است به بعضی از آنها اشاره شود. در مجمع البیان از انس بن مالک از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نقل

(۱) در صورتی که ترتیب نزول را قطعی بدانیم. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۴

شده که فرمود:

«ان لكل شیء قلبا و قلب القرآن یس»

این روایت در ثواب الاعمال صدوق از حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیث مفصّلی نقل شده است:

«... عن ابی بصیر عن ابی عبد اللّٰه علیه السّلام قال: ان لكل شیء قلبا و قلب القرآن یس، من قرأها قبل ان ینام اوفی نهار قبل ان یمسی کان فی نهاره من المحفوظین و المرزوقین حتی یمسی ...».

و نیز در مجمع البیان از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرموده:

رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ را دوازده اسم است، پنج تا از آنها در قرآن است. محمد، احمد عبد اللّٰه، یس، نون.

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«قال ابو عبد اللّٰه علّموا اولادکم یس فانها ریحانه القرآن»

در تفسیر خازن از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نقل شده:

«اقرأ علی موتاکم یس».

۵- سوره مبارکه به شهادت آیات آن مکی است، محور مطالب آن اصول سه گانه نبوت، توحید و معاد است. در مجمع البیان فرموده: ابن عباس گفته که آیه: **وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ ... / ۴۷** در مدینه نازل شده است، ولی این سخن، استحسان می باشد.

۶- احتمال نزدیک به یقین آنست که همه سوره به یک بار نازل شده است، دلیلی بر نزول تدریجی یافته نیست.

۷- شأن نزولی برای سوره نقل نشده است ولی از آیات آن پیدا است که علت عمده در نزول آن، انکار معاد از جانب مشرکان بوده است، نظیر **وَ یَقُولُونَ مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ / ۴۸** **مَنْ یُّحٰی الْعِظَامَ وَ هِیَ رَمِیْمٌ / ۷۸**.

ایضا در مسئله انفاق نسبت به فقراء اعتراض داشتند که اگر خدا می خواست خودش غنی می کرد / ۴۷، به هر حال، وضع آن روز

مکه ایجاب می کرد که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۵

آن حقائق در قالب الفاظ این سوره بیان شود و الی الابد، سرمشق و جهت دهنده باشد.

۸- گفته شد: محور مطالب سوره، نبوت، توحید و معاد است، این سه اصل با الفاظ بسیار رسایی بیان شده و بلاغت تا آنجا پیش رفته که این سوره به زبان رسالت، قلب القرآن نامیده شده است.

سخن از نبوت شروع می شود، مردم در قبول دعوت حق بدو گروه تقسیم می گردند: قبول کننده و عاصی. آن گاه شاهدی از پیامبران گذشته نقل می شود: **وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابِ الْقَرْیَةِ ...**

بعد عنان سخن بتوحید معطوف می شود، گوشه‌هایی از نظام خلقت و نفوذ اراده حق در تدبیر کائنات مطرح می گردد، سپس به معاد می رسد، مطالب کلی معاد به نحو اعجاب انگیزی ترسیم می شود، در آخر اعتراض مشرکان مورد نقل و ردّ قرار می گیرد و با آیه **فَسُبْحَانَ الَّذِیْ یَبْدِئُ مَلٰکُوتُ كُلِّ شَیْءٍ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ** سوره مبارکه به پایان می رسد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۶

[سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۱۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 یس (۱) وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴)
 تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِي
 أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹)
 وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ
 (۱۱) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ (۱۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۷

به نام خدای رحمان رحیم

۱- یا، سین.

۲- قسم به قرآن پر از مصلحت.

۳- که تو حتما از پیامبرانی.

۴- (تو) بر راه راستی.

۵- نازل شده خدای توانا و مهربان است.

۶- تا انداز کنی قومی را که پدران آنها انداز نشده‌اند، پس آن قوم غافلند.

۷- وعده عذاب بر بسیاری از آنها حتمی شده، آنها ایمان نمی‌آورند.

۸- ما بر گردن‌هاشان زنجیرهایی قرار داده‌ایم که تا به چانه‌هایشان رسیده و آنها سر بالا گرفته شده‌اند.

۹- و ما از جلو آنها سدی قرار داده‌ایم و از پس آنها سدی، آنها را پوشانیده‌ایم و آنها نمی‌بینند.

۱۰- برابر است بر آنها، چه بترسانی و چه نترسانی، ایمان نمی‌آورند.

۱۱- فقط کسی را می‌ترسانی که تابع قرآن باشد و از خدای رحمن در نهان بترسد، او را به آمرزش بزرگ و پاداشی خوشایند مژده

ده.

۱۲- ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را که از پیش فرستاده‌اند و آثارشان را می‌نویسیم و شمارش هر چیز را در کتابی آشکار

تمام کرده‌ایم.

کلمه‌ها

یس: درباره حروف مقطعه در اول سوره اعراف سخن گفته‌ایم، بنا بر احتمال رشاد ادهم، درصد این دو حرف در این سوره از

درصد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۸

آن، در تمام سوره‌های قرآن بیشتر است. در مجمع از امیر- المؤمنین و امام باقر علیهما السلام نقل شده: آن نام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است.

اغلال: غل: طوقی که بر گردن نهند «الغل»: طوق یدخل فی العنق للذل و الالم» جمع آن اغلال است.

اذقان: چانه‌ها. مفرد آن ذقن است.

مقمحون: قمح: سر بلند کردن. «قمح البعیر: رفع رأسه»، «مقمح» به صیغه مفعول: سر بالا گرفته شده، این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

سد: بستن و اصلاح کردن. «سد الثلاثة: اصلحها و وثقها» و نیز به معنی بند و حایل میان دو چیز است، مراد از آن در آیه معنای دوّم می‌باشد.

اغشیناهم: غشی و غشیان: پوشانیدن و احاطه کردن. اغشاء: پوشانیدن و پوشانیدن چیزی بر چیزی.

احصیناه: احصاء: تمام کردن و به آخر رساندن شمارش. «احصیناه»:

شمارش آن را تمام کرده‌ایم.

امام: مقتدا، پیشوا، راغب گوید: امام آنست که از وی پیروی و به وی اقتدا شود، خواه انسان باشد یا کتاب یا غیر آن. (حتی به ریسمان بنائی امام می‌گویند).

شرحها

در این آیات می‌خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیامبران است و قرآن تفسیر احسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۵۹ او از جانب خداست، او در وحله اول انذار کننده قریش می‌باشد.

آن وقت فرموده: مردم در قبول دعوت دو گروه هستند، گروه اول از قبول دعوت امتناع می‌کنند، وعده عذاب برای آنها حتمی است اما گروه دوّم که از خدا می‌ترسند از دعوت تو پیروی می‌کنند، عاقبت خوب در پی آنهاست آن گاه در تعلیل عذاب و پاداش دو گروه فرموده: حیات و مرگ در دست ماست و حساب اعمال آنها را می‌دانیم.

۱-۵- یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیْمِ إِنَّکَ لِمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ تَنْزِیْلَ الْعَزِیْزِ الرَّحِیْمِ.

قارئان کوفه کلمه «یس» را به تنهایی یک آیه شمرده‌اند، خداوند در اینجا به قرآن قسم می‌خورد که آن حضرت از پیامبران است، این بیان، قسم خوردن به برهان مطلب است زیرا که قرآن دلیل رسالت آن حضرت می‌باشد، این سخن در نکته‌ها خواهد آمد. إِنَّکَ لِمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ جواب قسم (مقسم به) است عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ خبر بعد از خبر و تقدیرش «انک علی صراط مستقیم» می‌باشد نکره آمدن صراط برای تفخیم است.

تَنْزِیْلَ الْعَزِیْزِ الرَّحِیْمِ وصف قرآن و مصدر به معنی مفعول است یعنی نازل شده از جانب خدای توانا و رحیم است، عزیز و توانایی که دستی بالای دست او نیست، رحمتش اقتضای نزول آن را دارد. نصب تنزیل بتقدیر «اعنی» است. یعنی: قسم به قرآن پر از حکمت و مصلحت، قسم به قرآن نازل شده از جانب خدای توانا و مهربان که تو از پیامبرانی و تو بر راه راست توحید هستی که ضامن سعادت دنیا و آخرت است.

۶- لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۶۰

تعلیل ارسال و انزال است یعنی تو را از مرسلین قرار داده‌ایم و کتاب نازل کرده‌ایم تا انذار کنی ...

در سوره قصص / ۴۶ و سجده / ۳ آمده است لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ مِنْ قَبْلِکَ و در اینجا آمده است لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ. به هر حال منظور از این کلام آنست که: آمدن تو و قرآن لازم بود، به دو علت یکی آنکه پیش از تو برای آنها پیامبری بالخصوص نیامده است.

دیگری آنکه پدرانشان انذار نشده‌اند تا حجت بر فرزندان آنها نیز تمام شود.

در المیزان فرموده: مراد از قوم اگر قریش و امثال آنها باشد در اینصورت منظور از «آباء» پدران نزدیک آنهاست زیرا در پدران بعید

آنها حضرت اسماعیل ذبیح بود و نیز پیامبرانی امثال هود، صالح و شعیب بر عرب مبعوث شده بودند. و اگر منظور همه مردم معاصر آن حضرت باشد ... باز پدران نزدیک منظور است زیرا آخرین پیامبر قبل از آن حضرت عیسی علیه السلام است که میان آن دو، زمان فترت وجود دارد.

فَهُمْ غَافِلُونَ تَأْكِيدَ مَطْلَبِ اسْتِغْفَارِ رَسَالَتِ وَ دِينِ سَبَبِ آمَدَنِ دِينِ اسْتِ.

۷- لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

از این آیه بیان دو گروه شروع می‌شود، منظور از قول، وعده عذاب است، در دو آیه بعدی علت عدم ایمان آنها بیان شده است.

۸- إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ.

این آیه و آیه بعدی حالات روحی و نتایج شرک و اعمال قبیح آنها را چنین بیان می‌کند: جمعی را در نظر بگیرید که بگردن آنها زنجیر کرده‌اند تا بچانه‌شان، در نتیجه سرهای آنها بالا رفته قدرت پائین آمدن ندارد، از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۶۱ آن طرف از پس و پیش آنها حائلی قرار دارد که از هر طرف آنها را احاطه کرده و پوشانیده است و در نتیجه چیزی را نمی‌بینند. حالات کفار در قبال آیات حق چنین است.

در المیزان فرموده: از تفسیر فخر رازی نقل شده: موانع تفکر در آیات خدا دو قسم است یکی آنکه انسان را از تفکر در وجود خویش باز می‌دارد، دوم آنکه از تفکر در جهان (آفاق) مانع می‌شود، در این دو آیه، قسم اول به غل تشبیه شده که نمی‌گذارد انسان سر پائین بیاورد و خودش را به بیند قسم دوم به حائل تشبیه شده که از هر طرف او را پوشانیده و نمی‌گذارد چیزی از جهان را به بیند، در نتیجه از سُنُرِيهِمْ آیَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ فصلت / ۵۳ محروم مانده است.

«اغلالا» نکره است و حکایت دارد که آنها اغلال ظاهری نیستند بلکه اغلال باطنی هستند که از کفر و شرک و طغیان به وجود آمده‌اند.

۹- وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.

تمه حکایت حال آنهاست، فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ حاکی است که «سد» آنها را از هر طرف حتی از بالا سر گرفته است. «سد» نکره است و دلالت بر عظمت و روحی بودن آن دارد. ناگفته نماند: اوصافی از این قبیل درباره مؤمنان و کافران نشان می‌دهد که برای انسان در باطن این زندگی، زندگی دیگری هست و از حس مادی پوشیده می‌باشد، وقت مرگ یا قیامت آشکار می‌شود، پس کلام در این اوصاف و امثال، جاری مجرای حقیقت است نه مجاز چنان که گفته‌اند، (از المیزان).

۱۰- وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

عطف تفسیر و نتیجه دو آیه فوق است، به قولی عطف است بر لَا يُبْصِرُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۶۲

ناگفته نماند: منظور از ایمان در آیه شناخت و باور و اعتقاد نیست، بلکه تسلیم شدن به اعتقاد است و گرنه آنها اعتقاد داشتند، مانند وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ نمل / ۱۴.

در ذیل همین آیه در سوره بقره گفته‌ایم، اعتقاد داشتن یک مطلب است تسلیم به اعتقاد شدن مطلبی دیگر، علی هذا منظور آن نیست که اعتقاد پیدا نمی‌کنند بلکه منظور آنست که باعتقادشان تسلیم نمی‌شوند.

مخفی نماند که آنها از ایمان آوردن مسلوب القدره نیستند، بلکه روی روحیاتی که دارند، خاضع و تسلیم نمی‌شوند. و اگر مسلوب القدره هم شده‌اند باز تقصیر از خودشان است.

۱۱- إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ.

نظیر این آیه در سوره فاطر / ۱۸ گذشت خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ عبارت اخرای اعتقاد به معاد است اتَّبَعَ الذِّكْرَ همان حال تسلیم شدن به اعتقاد است که در کافران نبود. انسان وقتی که به آن حالت رسید، انذار در او مؤثر خواهد بود گر چه رسیدن به آن حالت نیز در

اثر تبلیغ رسالت است.

۱۲- إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ.

این آیه یک مطلب مستقلاً است و در عین حال تعلیل مطالب گذشته است یعنی عذاب اهل کفر که از حَقِّ الْقَوْلِ فهمیده شد و بهشت اهل ایمان که از «رزق کریم» معلوم می‌گردد بر خداوند مشکل نیست زیرا که احیاء مردگان و نوشتن اعمال و آثار در دست خداست.

منظور از ما قَدَّمُوا اعمالی است که از پیش فرستاده‌اند و مراد از آثار، سنتها و بدعتهایی است که بعد از خود گذاشته‌اند، این مطلب در ذیل تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۶۳

آیه وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ عنکبوت / ۱۳ مشروحا گذشت.

اگر مراد از «کل شیء» اعمال بندگان باشد در اینصورت مراد از إِمَامٍ مُّبِينٍ نامه اعمال است نظیر ما لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا كهف / ۴۹، به عبارت دیگر تقدیر آن «و كل شیء من اعمالهم» است، البته مناسب با صدر آیه همین است نظیر آیه: وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ قمر / ۵۲.

علی هذا به کتاب اعمال، امام گفته شده زیرا که آن مقتداست و در اهل بهشت بودن و اهل عذاب بودن از آن پیروی خواهد شد. و اگر منظور همه موجودات باشد، در اینصورت مراد از إِمَامٍ مُّبِينٍ لوح محفوظ است که گاهی امّ‌الکتاب و گاهی لوح محفوظ و گاهی امام مبین خوانده شده است، به تناسب مقام، طبری و المیزان لوح محفوظ گفته‌اند.

در خاتمه آیه دو مطلب را یاد آور می‌شویم، اول آنکه مراد از «آثارهم» قدم برداشتن است یعنی ما عدد قدمهای آنها را می‌نویسیم، زیرا که از ابو سعید خدری نقل شده: قبیله بنی سلمه در کنار مدینه بودند و از دوری منازل خویش به رسول خدا شکایت کردند، آیه در تسلیت و بشارت آنها نازل شد این سخن را مرحوم طبری بطور «قیل» نقل کرده است ولی به هیچ وجه قابل قبول نمی‌تواند باشد و با مطلب آیه منافات دارد.

دوم: در تفسیر برهان از ابن عباس از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که فرمود:

«انا و الله الامام المبین ابین الحق من الباطل ورثته عن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله».

در تفسیر صافی در ضمن حدیثی از معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله نقل شده که درباره علی علیه السلام فرمود:

«... هو هذا انه الامام تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۶۴

الذی احصى الله فيه علم كل شیء».

در المیزان فرموده: اگر این دو حدیث صحیح باشد، مربوط به تفسیر آیه نیست بلکه از بطون و اشارات قرآن است، مانعی نیست که خدا به بنده مخلص خود علم همه آنچه در کتاب مبین است بدهد و او سید الموحدین ... است.

نکته‌ها:

قسمهای قرآن

در رابطه با سوگندهایی که در قرآن مجید آمده باید بدانیم که این سوگندها با مطالب بعدی کاملاً مربوط می‌باشند و در بعضی از آنها به طوری که ما می‌فهمیم، سوگند بدلیل مطلب است نظیر اینکه: نویسنده‌ای بگوید: سوگند به کتابی که نوشته‌ام من نویسنده‌ام

یا بنایی بگوید: سوگند به عمارتی که ساخته‌ام من بنا هستم، این گونه سوگندها، سوگند به دلیل مطلب است و این یک نوع سخن گفتن است که قرآن مجید دارد. در آیه وَ الْقُرْآنَ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ سوگند به دلیل است زیرا دلیل رسالت آن حضرت همین قرآن است، معنی این سخن چنین می‌شود اگر کسی در قرآن تو تدبّر کند معلوم خواهد شد که تو پیامبری. در آیه وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ نیز مطلب همانست که اگر کسی گفته‌های تو را بنویسد و به قلم آورد خواهد دید: این کار دیوانگان نیست و تو دیوانه نیستی.

در سوره وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ... مطلب خسران انسان است مگر اهل ایمان و عمل، این مطلب را تاریخ و گذشت روزگار روشن می‌کند پس زمان و تاریخ و گذشت روزگار، دلیل این مطلب است، آری گذشت تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۶۵ روزگار است که علی‌ها، خمینی‌ها، معاویه‌ها، چنگیزها و ... را آشکار می‌سازد و اگر گذشت روزگار نباشد این خسران و غیر خسران معلوم نخواهد شد.

در بعضی از این سوگندها، آنچه به نظر می‌آید، ارتباط با تناسب است نظیر: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ... إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى لیل / ۱-۴ در اینجا مطلب شاید مانند «و العصر» باشد که گذشت شب و روز، اختلاف تلاشها را آشکار میکند و یا: همانطور که شب و روز مختلف هستند کارهای شما نیز چنین است.

با توجه به این تحلیل، می‌توانیم پرده از اسرار این سوگندها برداریم و الله اعلم، البته آنچه گفته شد به حکم سر خط است، لازم است محققین در این باره تحقیق بیشتری بکنند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۶۶

[سوره یس (۳۶): آیات ۱۳ تا ۳۲]

اشاره

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ (۱۴) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷)

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أِنْ دُكِرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِكُونَ (۱۹) وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلْئُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ (۲۱) وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲)

أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَ لَا يُنْقِذُونِ (۲۳) إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا عَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷)

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱) وَ إِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٍ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۳۲)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۶۷

۱۳- برای اهل مکه جریان اهل آن شهر را مثل بزن که پیامبران به آنجا آمدند.

۱۴- یاد آر که دو نفر به سوی ایشان فرستادیم، تکذیبشان کردند، با نفر سومی آنها را نیرومند کردیم، گفتند: ما پیامبرانیم.

- ۱۵- اهل شهر گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید و خدای رحمان چیزی نازل نکرده شما فقط دروغ می گوئید.
- ۱۶- گفتند: خدای ما می داند که ما به سوی شما فرستادگانیم.
- ۱۷- بر عهده ما نیست مگر ابلاغ آشکار.
- ۱۸- گفتند: ما شما را فال بد زدیم، اگر بس نکنید، سنگبارانان می کنیم و از ما عذاب دردناکی به شما خواهد رسید.
- ۱۹- پیامبران گفتند: شومی شما در خود شماست. عجا که در صورت تذکر، تهدید می کنید!!
- ۲۰- مردی از دورترین محل شهر شتابان آمد و گفت: ای قوم من این پیامبران را پیروی کنید.
- ۲۱- پیروی کنید از کسی که از شما مزدی نمی خواهد و آنها هدایت یافتگانند.
- ۲۲- چه شده مرا که عبادت نکنم به آنکه مرا آفریده و به سوی او بر می گردید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۶۸
- ۲۳- آیا جز او خدایانی بگیریم، اگر خدای رحمان ضرری برای من بخواهد، شفاعت آنها بی نیازم نمی کند و نجاتم نتوانند.
- ۲۴- من آن وقت در گمراهی آشکارم.
- ۲۵- من به پروردگارتان ایمان آوردم از من بشنوید.
- ۲۶- گفته شد: داخل بهشت شو، گفت ای کاش قوم من می دانستند.
- ۲۷- که خدایم مرا آمرزید و از اهل کرامتم گردانید.
- ۲۸- بعد از او بر قوم او از آسمان لشکری نفرستادیم، و قشون فرستاده نبوده ایم.
- ۲۹- نبود مگر صیحه‌ای، ناگاه همه مردگان بودند.
- ۳۰- ای تأسف بر بندگان که هیچ پیامبری به سوی آنها نمی آید، مگر مسخره‌اش می کنند.
- ۳۱- آیا ندانسته‌اند چه قدر از نسلها را پیش از آنها هلاک کرده ایم، که به سویشان بر نمی گردند.
- ۳۲- نیست همه شان مگر آنکه پیش ما جمع شده و برای حساب‌ها حاضر شده‌اند،

کلمه‌ها

قریه: شهر. این کلمه اغلب در شهر و گاهی در روستا به کار رود، در قاموس و اقرب الموارد گوید: «القریة: المصر الجامع» در در اقرب اضافه کرده که به شهر و غیر آن گفته می شود، حتی بلانه مورچه «قری النمل» گویند. اصل قری به معنی جمع کردن است (قاموس قرآن).

عززنا: عزت: توانایی «عزّ الرجل عزّا... قوی بعد ذلّه». تعزیز: تقویت. «عزّنا»: تقویت کردیم.

تطیرنا: یعنی: فال بد زدیم، طیره: فال بد. اصل تطیر، فال بد زدن به وسیله پرندگان است، سپس در هر فال بد به کار می رود، لذا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۶۹

است که از «طیر» مشتق شده است «طائر»: فال بد.

نرجمنکم: رجم: سنگسار و سنگباران کردن.

اقصی: دورتر. قصو (بر وزن فلس): دوری. «قصا المكان قصوا: بعد».

خامدون: خمود: فرو نشستن زبانه آتش «خمدت النار خمودا: طفی لهبها»، آن در انسان کنایه از مرگ است، «خامد»: مرده.

حسرة: حسر در اصل به معنی کشف و انکشاف است «حسر العمامة عن راسه»: عمامه را از سرش کنار کرد. حسرت به معنی اندوه و غصه است.

شرحها

اشاره

در آیات گذشته مردم به دو گروه تقسیم شدند، گروهی که حق را قبول نمی‌کنند، وعده عذاب بر آنها حتمی شده، و گروهی که حق را قبول کرده و مشمول بَمَغْفَرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ شده‌اند، در این آیات برای آنها یک شاهد عینی نقل شده است که آن مرد به پیامبران ایمان آورد و اهل بهشت شد، گروه دیگر ایمان نیاورده و به عذاب دنیا و آخرت گرفتار شدند.

وَأَضْرَبْتُ لَهُمْ مَثَلًا مِمَّا مَيَّأَتْ مِنْ حَيْثُ عَنْ بَيْنِهِ أَنْفَالٌ / ۴۲، عده‌ای ایمان بیاورند و بر عده‌ای حجت تمام شود. و نیز به نظر می‌آید که این جریان برای مردم مکه یک جریان معلومی بوده که شاهد آورده شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۷۰

قصه رسولان و اهل شهر

در کتب حدیث و تفسیر در رابطه با شهری که پیامبران به آن آمدند قضایایی نقل شده که با ظهور آیات سازگار نیست، ما اولی یکی از آن نقلها را می‌آوریم، سپس نظر خود را بیان خواهیم کرد.

در مجمع البیان فرموده: گویند عیسی علیه السلام دو نفر از حواریون خود را به شهر انطاکیه فرستاد، چون به شهر نزدیک شدند، پیر مردی را دیدند که گوسفندان خود را می‌چرانید او حبیب (صاحب یس) بود، حبیب به آن دو گفت شما کیستید؟ گفتند: فرستادگان عیسی هستیم شما را از عبادت بتها به عبادت خدا می‌خوانیم. گفت: آیا معجزه‌ای دارید؟ گفتند: آری با اذن خدا مریض را شفا می‌دهیم، کور و پیس را صحت می‌بخشیم.

حبیب گفت: من پسری دارم که سالها زمینگیر است، گفتند: ما را به منزل خویش ببر تا او را به بینیم، چون به منزل او آمدند، دست بر آن مریض کشیدند، در دم به اذن خدا صحت یافت، قضیه در شهر شایع شد و عده کثیری به وسیله آن دو شفا یافتند.

پادشاه مشرکی بر آن شهر حکومت داشت، نمایندگان عیسی را خواست و گفت: شما کیستید؟ گفتند: فرستاده عیسی هستیم آمده‌ایم تو را از عبادت اصنامی که نمی‌شنوند و نمی‌بینند، بعبادت خدایی که می‌شنود و می‌بیند دعوت نمائیم.

پادشاه گفت: مگر غیر از این بتها خدای دیگری داریم؟! گفتند: آری همان خدایی که تو را و خدایان را به وجود آورده است. پادشاه گفت: بروید تا در کار شما فکری بکنم، آنها از محضر شاه بیرون آمدند، مردم بازار آنها تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص:

۷۱

را گرفته و مورد ضرب و شتم قرار دادند.

و نیز نقل شده که آن دو را گرفته و زندانی کردند، حضرت عیسی علیه السلام شمعون صفا رئیس حواریون را به کمک آنها فرستاد، شمعون پنهان وارد شهر شد، با درباریه‌های شاه بنای الفت گذاشت تا شاه از او با خبر گردید و از اطرافیان خود گردانید.

روزی شمعون به شاه گفت: شنیده‌ام: دو نفر را زندانی کرده و مورد ضرب قرار داده‌ای؟ آیا سخن آن دو را شنیده‌ای؟ شاه گفت: غضب مجالم نداد تا حرفشان را بشنوم. شمعون گفت: اگر شاه صلاح بداند آنها را حاضر کنیم و بدانیم چه می‌گویند.

شاه آن دو را حاضر کرد، شمعون به آن دو گفت: شما را چه کسی به اینجا فرستاده است؟ گفتند: خدایی که همه کائنات را آفریده

و شریکی ندارد. شمعون گفت: چه معجزه‌ای دارید؟ گفتند: آنچه بخواهی.

پادشاه دستور داد غلامی را آوردند که دو چشم نداشت، آن دو دعا کردند تا گودی چشم در محل چشم آنها پیدا شد، آن دو مقداری گل در جای چشم او گذاشتند، مبدل به حدقه شد و غلام بینا گردید، پادشاه در عجب ماند شمعون گفت: شاهایان تو نیز این کار توانند کرد؟ شاه گفت: از تو پنهان نمی‌کنم: خدایان من لا یضر و لا ینفع می‌باشند.

آن گاه پادشاه به آن دو گفت: اگر خدای شما قدرت زنده کردن مرده‌ای را داشته باشد به او ایمان خواهیم آورد، گفتند: خدای ما قادر است. پادشاه گفت: انسانی مرده و هفت روز است دفن نکرده‌ایم تا پدرش بیاید، میت را آوردند، آن دو شروع به دعا کردند، شمعون نیز زیر لب دعا می‌کرد، میت زنده شد و به پا خاست. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۷۲

شاه در عجب شد، شمعون او را به طرف خدا خواند، شاه ایمان آورد، اهل مملکت او نیز ایمان آوردند ولی قومی کافر شدند.

آن گاه طبرسی رحمه الله فرموده: عیاشی نظیر این سخن را با سند خود از ابو حمزه ثمالی و غیر او، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده، اما در بعضی روایات هست که آن دو را و بعد سومی را خدا فرستاد و در بعضی آمده که خدا به عیسی وحی فرمود چنین کاری بکند، آن گاه شمعون را فرستاد تا آن دو را آزاد نماید و در بعضی هست که میت زنده شده، پسر پادشاه بود، اما ابن اسحق گوید: پادشاه کافر شد، او و قومش قصد کشتن پیامبران را کردند، حبیب از اینکار با خبر شد، شتابان آمد و اهل شهر را به طاعت رسولان دعوت نمود.

(مجمع البیان).

ناگفته نماند: ظهور آیات قصه در آنست که مردم شهر ایمان نیاورده و با پیامبران به مبارزه برخاسته‌اند، و حبیب را به علت آنکه از پیامبران دفاع می‌کرده، به شهادت رسانده‌اند و سپس همگی در اثر عذاب آسمانی از بین رفته‌اند: **إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ** شاید روایات صحنه دیگری از حالات آنها را بیان داشته است و **اللَّهُ الْعَالَمُ أَيْنَكُم** می‌رسیم به تفسیر آیات: ۱۳- **وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ.**

الف و لام «القریة» برای عهد و اشاره به شهر معهودی است به اطمینان میتوان گفت: اهل مکه از آن شهر و جریان آن اطلاع داشته‌اند تا به طور مثل به آنها نقل شده است.

در مجمع البیان فرموده: اصحاب القریة بدل است از «مثلا» به گفته بعضی «مثلا» مفعول ثانی «اضرب» است.

۱۴- **إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ.** تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۷۳

بیان تفصیلی آیه گذشته است، **إِذْ أَرْسَلْنَا** تقدیرش «اذکر اذ ارسلنا» است. معلوم میشود که آمدن پیامبر سوم به دنبال تکذیب اولی بوده و آن گاه هر سه نفر به اهل شهر گفته‌اند: ما پیامبریم.

۱۵- **قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ.**

بسیاری از مشرکان در ردّ پیامبران گفته‌اند: شما مثل ما بشر هستید از کجا می‌توانید پیامبر باشید؟ این سخن در رابطه با تکذیب ارزشهای والای انسانی است، آری پیامبران مانند دیگران بشر هستند اما لیاقت آن را دارند که عهده دار رسالت و هدایت بشر باشند.

از **وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ** ... منظورشان آن بود که چون بشر نمی‌تواند پیامبر باشد پس نبوت شما ساختگی است.

۱۶ و ۱۷- **أَلَوْ رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ**

جواب پیامبران در اینجا بر خلاف جوابی است که پیامبران دیگر داده‌اند مثلا در سوره ابراهیم آمده که **كَفَّارُ** گفتند: **إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصْغِدُونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا** .. / ۲۰، پیامبران در جواب فرمودند: **إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** / ۱۱.

ملاحظه می‌شود که رسولان در جواب مشرکان می‌گویند: درست است که ما بشریم ولی خدا بعضی از بشرها را بر بعضی مبعوث می‌کند.

اما در اینجا می‌بینیم که در جواب مشرکان می‌گویند: خدا می‌داند که ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم.

گویی: مرادشان آن بود که شما خواه قبول کنید تا نکنید ما خودمان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۷۴ را پیامبر می‌دانیم و خدا بر این رسالت گواه است، علی‌هذا باید شما را تبلیغ نمایم، (در وهله اول) وظیفه ما فقط ابلاغ این رسالت است.

۱۸- قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ.

منظورشان آن بود که آمدن شما باعث سر و صدا و جنجال گردید، و آرامش ما را بر هم زد، پس آمدن شما را به فال بد می‌گیریم اگر بس نکنید، سنگباران‌تان خواهیم کرد، و عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید.

۱۹- قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَإِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِفُونَ.

یعنی فال بد شما و سبب بدبختی شما و چیزی که باید به فال بد بگیرید با خود شماست، و آن اعراض از حق و توحید است. **إِنْ ذُكِّرْتُمْ** استفهام تویحی است جواب آن «تطیرتم هددتم» می‌باشد یعنی اگر به فال بدتان تذکر داده شدید، تهدید می‌کنید! و فال بد می‌زنید؟! (عجبا که در صورت تذکر تهدید می‌کنید).

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِفُونَ اعراض است از سخن سابق، یعنی بلکه علت اصلی تکذیب شما آنست که متجاوز هستید.

۲۰ و ۲۱- وَجَاءَ مِنْ أَفْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ.

ظاهر آنست که: این شخص در دورترین قسمت شهر، شنیده که عده‌ای به شهر آمده و مردم را تبلیغ می‌کنند، لذا شتابان به آنجا آمده که به بیند چه خبر است، و چون در سخن فرستادگان تأمل کرده، دانسته که آنها پیامبر هستند، لذا در مقام دفاع از آنها گفته است: ای قوم من به این پیامبران ایمان بیاورید. و در آیه بعدی به این گفته استدلال می‌کند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۷۵ اگر کسی سخن دیگری را قبول نکند، علت آن یکی از دو چیز می‌تواند باشد اول آنکه سخن او سخن باطل و ناحق است، دوم آنکه: غرض فاسدی دارد و می‌خواهد به مال و منال برسد. ولی اینها «مهتدون» هستند و سخن حق می‌گویند، از آن طرف مزدی هم از شما نمی‌خواهند.

۲۲- وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

تکمیل سخن فوق است درباره خود و در عین حال، استدلال برای آنهاست یعنی اگر بنا باشد، عبادت شود، باید به کسی عبادت شود که هم آفریننده است و هم بازگشت به سوی اوست. علی‌هذا چرا من به چنین کسی عبادت نکنم و شما عبادت نکنید «۱».

۲۳- أَمْ اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ.

نفی خدایان مشرکان است، یعنی خدایان باطل از من دفاع و دفع ضرر نتوانند کرد. **لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ** در مقام آنست که: آنها جلو اراده خدا را نتوانند گرفت، و **لَا يُنْقِذُونِ** حاکی است که بعد از افتادن به ضرر، قدرت نجات دادن را ندارند.

ظهور **لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ** در آنست که شفاعت دارند ولی شفاعتشان مؤثر نیست، ولی سالبه به انتفاء موضوع است چنان که در مجمع البیان فرموده: «لا شفاعه لهم فتغني».

۲۴ و ۲۵- إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ.

یعنی با علم به اینکه معبودها کاره‌ای نیستند. اگر باز عبادتشان کنم در ضلالت آشکاری هستم، آن گاه صریحاً اظهار ایمان می‌کند. اگر «ربکم» خطاب

(۱) «ترجعون» را می‌شود حال یا استقبال معنی کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۷۶

به رسولان باشد «فاسمعون» به معنی «شاهد باشید» است، و اگر خطاب به اهل شهر باشد، یعنی از من بشنوید شما نیز ایمان بیاورید. میزان وجه اول را قبول دارد.

۲۶ و ۲۷- قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ.

این آیه حاکی است که اهل شهر او رازده و شهید کرده‌اند و در دم داخل بهشت برزخی شده و گفته است: ای کاش کشندگان من می‌دانستند که خدا گناهم را آمرزید و مرا اهل کرامت گردانید. درباره این آیه و عالم برزخ در ذیل آیه و لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ ... بقره/ ۱۵۴، سخن گفته‌ایم، در مجمع البیان از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده:

«سباق الامم ثلاثه لم يكفروا بالله طرفه عين علي بن ابي طالب و صاحب يس و مؤمن آل فرعون فهم الصديقون و علي افضلهم».

۲۸- و ما أنزلنا على قومه من بعده من جندٍ من السماء و ما كنا منزيين.

این آیه مقدمه آیه بعدی است یعنی: لازم نبود که ما لشکری از ملائکه برای هلاک آنها نازل کنیم تا با آنها بجنگند و غالب شوند و کار ما در از بین بردن ظالمان چنین نبوده است، بلکه:

۲۹- إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ.

یعنی: حادثه‌ای که سبب هلاکت آنها گردید نبود مگر یک صیحه آسمانی پس از آن به ناگاه همه خاموش گردیدند.

۳۰- يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

تأسف است از حال بندگان که به جای اطاعت از پیامبران، آنها را به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۷۷

مسخره گرفته و خود را در معرض غضب الهی قرار دادند.

۳۱- أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ:

تکمیل مطلب بالاست، یعنی آنها می‌دانستند که امتهای گذشته، مانند آنها طغیان کرده و از بین رفتند، با وجود آن، باز طغیان می‌کنند. «یروا» در آیه به معنی علم است یعنی «الم يعلموا...».

۳۲- وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ.

یعنی گر چه آنها از دنیا رفته‌اند ولی نابود و معدوم نشده‌اند، بلکه همه در نزد ما حاضرند.

«ان» برای نفی، «لما» بمعنی «الا»، «جمع» به معنی مجموع است یعنی «ما کلهم الا مجموع لدینا محضرون للحساب».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۷۸

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۳ تا ۴۷]

اشاره

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۴) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ (۳۷)

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمَسِيرٍ لَهَا ذَلِكُ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مِنْ نَزَالِ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰) وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَ

خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۲)
 وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَيْرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ (۴۳) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۴۴) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۷)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۷۹

- ۳۳- برای آنها آیت توحید است زمین مرده که زنده‌اش کردیم و از آن دانه رویانندیم که از آن می‌خورند.
- ۳۴- و در آن باغاتی از خرما و انگور قرار دادیم و در آن چشمه‌ها شکافتیم.
- ۳۵- تا از میوه آن بخورند، با آنکه دستشان در آن کار نکرده آیا شکر نمی‌کنند.
- ۳۶- مزه است خدایی که از هر که زمین می‌رویاند نر و ماده‌ها را رویانیده و از خود شما و از آنچه نمی‌دانند.
- ۳۷- آیت توحید است بر آنها، شب که روز را از آن خارج می‌کنیم ناگاه در ظلمتند.
- ۳۸- آفتاب تا قرارگاه خود روان است آن تقدیر خدای توانا و داناست.
- ۳۹- برای ماه منازلی معین کرده‌ایم تا برمی‌گردد و مانند بند خوشه کهنه خرما می‌شود.
- ۴۰- نه آفتاب را سزاست که ماه را درک کند و نه شب بر روز سبقت تواند کرد و همه در مداری شناورند.
- ۴۱- و آیت توحید است برای آنها که فرزندان آنها را در کشتی پر شده حمل کرده‌ایم.
- ۴۲- و برای آنها نظیر کشتی را آفریدیم از آنچه سوار می‌شوند.
- ۴۳- و اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم، در آن صورت نه فریاد رسی دارند و نه نجات می‌یابند.
- ۴۴- مگر بواسطه رحمتی از جانب ما و برای تمتعی تا هنگامی.
- ۴۵- و چون به آنها گفته شود: بترسید از آنچه در حال و از آنچه پشت سر دارید تا مورد رحمت قرار بگیرید. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۸۰
- ۴۶- هیچ آیه‌ای از آیات خدایشان به آنها نمی‌آید مگر آنکه از آن اعراض می‌کنند.
- ۴۷- و چون به آنها گفته شود: انفاق کنید از آنچه خدا روزیتان داده، کافران به اهل ایمان می‌گویند: آیا اطعام کنیم به آنکه اگر خدا می‌خواست اطعامش می‌کرد شما جز در ضلالت نیستید.

کلمه‌ها

- اعتاب: عنب هم به انگور گفته می‌شود و به درخت انگور، راغب در مفردات به این امر تصریح کرده است، در آیه معنای دوم مراد است.
- ازواج: زوج: جفت و صنف، در آیه ظاهرا نر و ماده مراد است.
- سلخ: کندن پوست حیوان، لازم و متعدی هر دو آید، به معنی خروج و مطلق کندن نیز به کار می‌رود، مظلوم: مظلوم (به صیغه اسم فاعل): تاریک و کسی که در تاریکی داخل شود، در اینجا معنای دوم مراد است.
- مستقر: اسم مکان است محل قرار گرفتن. این کلمه نمی‌تواند اسم مفعول باشد زیرا که لازم است «تقدیر»: اندازه‌گیری.
- عرجون: بند خوشه خرما که بعد از چیدن خوشه، در درخت می‌ماند و پس از چندی خشکیده و کج شده مثل هلاک می‌گردد، رنگش نیز زرد است (صحاح اللغة- اقرب الموارد) فقط یک بار در قرآن آمده است.
- قدیم: دیرین. مقابل تازه، شاید در آیه به معنی کهنه و خشکیده باشد.

فلک: مدار کواکب. و (بر وزن قفل): کشتی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۸۱
 یسبحون: شنا می‌کنند. سبح: شنا، خواه در آب باشد یا در هوا.
 مشحون: پر شده. شحن، پر کردن «شحن السفینه شحنًا: ملاًها» آن فقط دو بار در قرآن آمده است.
 صریخ: فریاد رس. نجات دهنده. صراخ: صیحه شدید.

شرحها

در آیات گذشته: جریان اصحاب قریه و تکذیب پیامبران، و پایداری شرک و عذاب مشرکان بیان گردید، به همان نسبت در این آیات وجود خدا و توحید او مطرح است، سه نمونه از نظامات خلقت با تعبیر و آیه لَهُمْ بررسی گردیده. و در آخر، مشرکان به علت عدم اعتنا و عدم انفاق، مورد ملامت شده‌اند.

۳۳- وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ.

ناگفته نماند: آسانترین راه برای شناختن خداوند و صفات او، راه حس و علم است که از نظام آفرینش و پیدایش آن، به وجود خداوند پی می‌بریم، قرآن، نهج البلاغه و روایات مخصوصاً حدیث توحید مفضل در این راه پافشاری می‌کنند. زیرا که این راه برای همه اعم از عالم و عامی میسر است. گرچه دلایل فلسفی نیز مد نظر آنهاست.
 در این آیه و سه آیه بعدی، سخن از باریدن باران و زنده شده زمین و روئیدن خوراکیهاست. که یکی از اسرار عجیب خلقت و یکی از دلایل بارز وجود خدا و توحید و قدرت و علم اوست.

می‌بینیم که به وسیله باران و حرارت آفتاب، زمین مرده زنده می‌شود و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۸۲
 دانه‌ها و حبوبات از آن می‌روید و مردم از آن می‌خورند.

۳۴- وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ.

تکمیل دلیل گذشته و نیز دلیل مستقلى است، که گذشته از روئیدن دانه‌ها، در زمین باغات خرما و انگور به وجود آوردیم، و آبهایی که در اثر باران و برف در شکم زمین ذخیره شده بود. با انفجار چشمه‌ها بیرون ریختیم تا مورد استفاده انسانها باشد، شاید قناتیایی که با دست بشر احداث می‌شود، نیز مراد باشد.

۳۵- لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ هَدَفَ وَعَلَّتْ غَايِي، خَلَقَتْ جَنَاتٍ وَ تَفَجَّرَ بِهَا عَيْنَانِ. ضمير «ثمره» عاید است به «مَجْعُول» که از وَ جَعَلْنَا فِيهَا فهمیده می‌شود، یعنی «لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِ الْمَجْعُولِ مِنَ الْجَنَاتِ».

بعضی‌ها ما عَمِلَتْهُ را ماء نافیه گرفته‌اند یعنی بخورند از میوه جنات، حال آنکه دستهای آنها در آفرینش کار نکرده است بعضی‌ها «ما» را موصول گرفته و گفته‌اند: تا بخورند از میوه آن و از آنچه دستشان کار کرده است، ولی المیزان وجه اول را اختیار می‌کند زیرا که آیه در مقام امتنان است و آن مؤید وجه اول می‌باشد. أَفَلَا يَشْكُرُونَ در مقام تذکر و توبیخ است.

۳۶- سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ.

به دنبال نقل نعمتهای خداوند و عدم شکر مشرکان، در این آیه در مقام تنزیه فرموده: سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ مراد از ازواج به قرینه وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ نر و ماده است، تا آن موقع بشر مسئله بسیار عجیب نر و ماده بودن را فقط در انسان و حیوان میدانست، ولی قرآن برای اولین بار از این حقیقت پرده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۸۳

برداشت که مسئله نر و ماده در روئیدنیها نیز وجود دارد و بالاتر از آن گفت:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ذاریات / ۴۹ یعنی این حقیقت در همه اشیاء هست، حتی در ذرات اتم، الکترونها، ماده و پروتونها، نرند.

پس در آیه شَبَّحَانَ الَّذِي ... اشاره به حقیقت عجیب نر و مادگی است که میوه‌ها و دانه و انسانها و ... نتیجه آنست، مراد از لا يَغْلَمُونَ اگر اهل مکه باشند، در اینصورت منظور آنست که نر و مادگی در چیزهای دیگری نیز هست که آنها نمی‌دانند و اگر منظور همه مردم باشد در اینصورت مقداری از نر و مادگی در جهان وجود دارد که تا ابد برای کسی روشن نخواهد شد زیرا جمله لا يَغْلَمُونَ تا ابد به قوت خود باقی خواهد ماند- ۳۷- وَ آيَةٌ لَهُمْ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ.

این آیه و سه آیه بعدی ظاهرا یک هدف را در بیان وجود و توحید خدا تعقیب می‌کنند، در این چهار آیه، سخن از شب و روز، حرکت آفتاب و ماه تنظیم حرکت و مدار آنهاست که در نهایت نظم دقیق و موافق با آفرینش حیات و ادامه آن است. پر روشن است که زندگی در نور دائم و ظلمت پیوسته، امکان پذیر نیست توالی شب و روز در پیدایش و ادامه زندگی ضروری است.

«نسلخ» به معنی اخراج است و اگر به معنی کندن بود با «عن» تعدیه می‌شد، خارج کردن روز از شب نظیر داخل کردن یکی از آن دو در دیگری است چنان که در آیات يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ حج / ۶۱ خوانده‌ایم: شاید این تعبیر برای آنست که ماده و ذرات هوا تاریک و ظلمت زاست، نور در آنها داخل شده و روشن می‌کند و چون نور خارج شد، باز ظلمت بجای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۸۴ خود بر می‌گردد.

و اینکه فرموده: وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ به تناسب الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ است، زیرا شب با زمین مرده مناسب است و گرنه گفته می‌شد «و آیه لهم النهار ...».

۳۸- وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

لام در «لمستقر» برای غایت یا به معنی «الی» است یعنی آفتاب تا رسیدن به قرارگاه خود جاری و روان است، ظهور «تجری» در حرکت انتقالی است، پس خورشید پیوسته جا عوض می‌کند و هر ثانیه در مکانی غیر از مکان اولی است. ما احساس می‌کنیم که آفتاب به دور زمین می‌گردد ولی علم خلاف آن را اثبات کرده و ثابت می‌کند که حرکت وضعی زمین سبب اینکار است، این آیه می‌گوید: آفتاب تا رسیدن به قرارگاه و خاموش شدن روان است خدای توانا و دانا چنین حرکت و سرنوشتی را برای او اندازه گرفته است.

ناگفته نماند: خورشید دارای حرکت وضعی و حرکت انتقالی است، دلیل حرکت وضعی خورشید لکه‌های سطح خورشید است که در هر یازده سال یک بار جابجا می‌شوند، و در حرکت انتقالی آن گفته‌اند: خورشید با همه سیارات خود به طرف ستاره «وگا» و به قولی بطرف ستاره «نسه» یکی از ستارگان صورت فلکی شلیاق ... در حرکت است، سرعت حرکت آن را نوزده کیلومتر در ثانیه گفته‌اند.

علی هذا ما ساکنان روی زمین مهاجرین بی‌قرار و گریز پای عالم هستیم که پس از یک سال، ششصد میلیون کیلومتر از مکان امروزی خو در فضا دور می‌شویم ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

۳۹- وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۸۵

گویند تقدیر آیه «و القمر قدرنا له منازل» است به نظر می‌آید: علت این تعبیر آن باشد که منازل در فضا با قمر معلوم می‌شود و اگر قمر نباشد منزلی وجود ندارد، گویی قمر خودش منازل است.

مراد از منازل ظاهرا بیست محل از فضاست که قمر چهار حالت در آنها عوض می‌کند، سپس به شکل بند خوشه خرما در می‌آید، ناگفته نماند: ماه در رؤیت اول به شکل نوار زردی دیده می‌شود، سپس به تدریج، بزرگ شده و شب هفتم به صورت نیم دایره می‌شود، آن گاه بزرگ شده، در شب چهارده به شکل بدر در می‌آید، سپس از طرف دیگر ناقص شده و در شب بیست یکم به

صورت نیم دایره در می‌آید و در بیست هشتم به حالت «عرجون» می‌شود، البته اینها نسبت به مشاهده ماست و گرنه همواره نیمکره قمر رو به آفتاب و روشن است.

این تغییر و تحول و این تنظیم بدون وقفه از یک هدف خاص حکایت دارد که در زندگی بشر، مخصوصاً برای دانستن حساب ماه و سال ضروری است.

۴۰- لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ.

اشاره به تسخیر آفتاب و ماه در مدار خود است که حق تجاوز از آن را ندارند و نیز شب و روز قدرت پیش گرفتن بر یکدیگر ندارند، یعنی در اینکارها مطیع محض از مشیت ازلی هستند و اختیاری از خود ندارند، جلو افتادن شب از روز، نتیجه‌اش آنست که دو شب متوالی پشت سر هم باشند ولی نمی‌شوند.

لفظ «کل» علی الظاهر راجع بشمس و قمر و شب و روز است، شب و روز نیز در مدار خود که اطراف زمین است، حرکت و شنا می‌کنند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۸۶

«یسبحون» با صیغه مذکر عاقل حاکی است که آنها مانند یک انسان عاقل از اراده خداوند اطاعت می‌کنند نظیر کلمه «طائعین» در آیه: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ سجده / ۱۱.

۴۱-۴۳- وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَسْحُونِ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ وَ إِن نَّشَأْ نُغْرِقُهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَذُونَ.

در سوره بقره / ۱۶۴ مشروحا گفته شد که چرا جریان کشتی‌ها در دریا از دلایل توحید و وجود خداست.

در این آیات نیز می‌خوانیم که نقل و انتقال انسانها در کشتی و نیز حیواناتی که در حمل و نقل از آنها استفاده می‌شود از دلایل توحید به شمار آمده‌اند.

آری آب و چوب و هوا و آهن و خواص آنها، تصرف در دریا و کشتی رانی را برای بشر میسر کرده است و این خداست که آنها را آفریده و آن خواص را در آنها به وجود آورده است و اگر اشیاء، همه بدون فاصله به زیر آب می‌رفتند، دیگر تصرف در دریاها امکان نداشت.

آمدن «ذریته» به جای «حملناهم» شاید برای ارفاق باشد چنان که در المیزان فرموده و در مجمع البیان، نزدیک به آن نقل شده است.

قید «المسحون» شاید برای آنست که: با آنکه با انسانها و اجناس پر است باز غرق نمی‌شود. «من مثله» در آن روزگار شامل شتر و اسب و امثال آنها بود فعلا شامل خودروها و هواپیماها نیز می‌شود.

آیه وَ إِن نَّشَأْ ... در رابطه با آنست که: اگر بخواهیم این عوامل را از اثر می‌اندازیم در آن صورت نه فریاد رسی به فریاد آنها می‌رسد و نه نجات دهنده‌ای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۸۷

آنها را نجات می‌دهد.

۴۴- إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ.

استثناء مفرغ و «رحمة- متاعا» مفعول له است یعنی لکن به علت رحمتی از جانب ما و به جهت تمتع تا رسیدن مرگ، از غرق نجات می‌یابند.

۴۵- وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

پس از ذکر آیاتی که دلالت بر وجود و توحید خدا دارند، در این آیات و آیات بعدی، آنها را برای عدم اعتنا ملامت کرده است. مراد از ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ می‌شود شرک و گناهایی باشد که اکنون می‌کنند و از ما خَلْفَكُمْ شرک و گناهایی که در گذشته کرده‌اند

پرهیز از آنها با توبه و ترک آنهاست (۱).

از حضرت صادق صلوات الله علیه در مجمع البیان نقل شده که ما بَيْنَ اَيْدِيكُمْ گناهان و ما خَلْفَكُمْ عقوبت آینده است
«قال معناه اتقوا ما بين ايديكم من الذنوب و ما خلفكم من المعاصي».

جواب «اذا» محذوف است و از آیه بعدی فهمیده می‌شود یعنی: «اذا قيل لهم اتقوا ... اعرضوا».

۴۶- و ما تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ.

این آیه در جای جواب «اذا» در آیه قبلی است. یعنی در مقابل هر آیه از آیات خداوند جنبه اعراض به خود می‌گیرند، لفظ «تأتيهم» حاکی است که منظور از آیات، آیاتی است که به وسیله پیامبران بیان می‌شود نه آیات طبیعی.

۴۷- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

(۱) نظیر آیه فَجَعَلْنَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ بقره / ۶۶.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۸۸

مؤمنان به کفار گفتند: از آنچه خدا داده، به فقراء احسان کنید، یعنی آنچه شما دارید مال حقیقی شما نیست بلکه خدا به شما داده است، این حق است، و باید آنها که خداوند به آنها بیشتر داده است در راه خدا انفاق نمایند.

کفار در جواب آنها گفتند: این اشتباه است، اگر خدا می‌خواست خودش به آنها ثروت می‌داد، حالا که نداده و شما می‌خواهید ما بدهیم بر خلاف اراده خدا سخن می‌گوئید، این گمراهی آشکار است.

این سخن در جاهای دیگر نیز از مشرکان نقل شده است نظیر: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكِ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ... انعام / ۱۴۸ و مانند: وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْل / ۲۵.

جواب آنست که: خداوند دارای دو اراده است: حتمیه و غیر حتمیه (تشریحیه) اراده حتمی خدا قابل تخلف نیست و هیچ عاملی از آن جلوگیری نتواند کرد، ولی اراده غیر حتمی و تشریحی قابل تخلف است مثلاً خدا اراده کرده انسان شراب نخورد اما می‌بینیم که می‌خورد، خدا اراده فرموده که انسان نماز بخواند، می‌بینیم که نمی‌خواند و هکذا، اراده خدا در انفاق انسانها نیز چنین است.

خدا خواسته انسانها نان داشته باشند، خدا خواسته انسانها به انسانها انفاق کنند، این اراده‌ها حتمی نیستند، این آیه شاید در رابطه با آیه سی و سه تا سی و شش باشد که خدا به وسیله زمین و باران و جنات، روزی می‌دهد اما آنها درباره احسان و انفاق به دیگران چنان سخنان خلاف را می‌گویند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۸۹

[سوره یسی (۳۶): آیات ۴۸ تا ۶۵]

اشاره

و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلَا يَشْتَعِبُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲)

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا- تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهِونَ (۵۵) هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِونُونَ (۵۶) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ (۵۷)

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (۵۸) وَ اَمْتَاذُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹) اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۰) وَ اَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَ لَقَدْ اَصْلَلْنَا مِنْكُمْ جَبَلًا كَثِيْرًا اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ (۶۲) هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ (۶۳) اَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ (۶۴) الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰى اَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلُّمُنَا اُيْدِيْهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ (۶۵)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۹۰

۴۸- میگویند: این وعده قیامت کی خواهد بود اگر راستگویانید؟

۴۹- منتظر نیستند مگر به یک صبحه که آنها را در حال اختصام می‌گیرد.

۵۰- پس قادر به وصیت نمی‌شوند و نه پیش خانواده خویش بر می‌گردند.

۵۱- و در صور دمیده می‌شود، ناگاه از قبرها، شتابان بطرف خدا می‌روند.

۵۲- گویند: وای بر ما چه کسی ما را از قبرهایمان برانگیخت، این روز آنست که خدای رحمان وعده کرده و پیامبران راست گفته‌اند.

۵۳- نبود مگر یک فریاد، پس ناگاه همه در پیش ما جمع شده و برای حساب حاضر شده‌اند.

۵۴- امروز هیچ کس اصلاً مظلوم نمی‌شود و مجازات نمی‌شوید مگر آنچه که می‌کردید.

۵۵- حقا که اهل بهشت امروز در مشغولیت دلنشین شادمانند.

۵۶- آنها و زنانشان در سایه‌هایی بر تختهایی مزین نشسته‌اند.

۵۷- برای آنهاست میوه بخصوصی و برای آنهاست آنچه آرزو می‌کنند.

۵۸- (برای آنهاست) سلام قولی از جانب خدایی مهربان.

۵۹- (گوئیم) ای گناهکاران امروز از اهل بهشت جدا شوید.

۶۰- ای فرزندان آدم آیا به شما توصیه نکردم که شیطان را عبادت نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است؟!

۶۱- و مرا بندگی کنید که راه راست همین است؟!

۶۲- شیطان مردمان بسیاری را پیش از شما گمراه کرده بود آیا نمی‌فهمیدید؟!

۶۳- این است جهنمی که وعده میشدید. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۹۱

۶۴- امروز داخل جهنم شوید به علت آنکه کفر می‌ورزیدید.

۶۵- امروز بر دهانهای آنها مهر می‌زنیم، دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان آنچه می‌کردند گواهی می‌دهد.

کلمه‌ها

الوعد: راغب گویند: وعد در وعده خیر و شر هر دو بکار رود، گویند:

«وعدته بنفع او ضرر» ولی وعید فقط در وعده شر گفته می‌شود.

یخصمون: در اصل «یخصمون» است، طبق قاعده اعلال، تاء به صاد مبدل و در آن ادغام شده است، به مناسب کسره صاد، خاء آن نیز مکسور شده است.

توصیة: سفارش و وصیت. اصل آن «وصی» به معنی متصل شدن و متصل کردن است.

صور: (بضم اول) شیپور. در قاموس گویند: شاخی است که در آن میدمند و نیز جمع صورت آید، این لفظ ده بار در قرآن مجید آمده و همه درباره قیامت است.

اجداث: قبرها. مفرد آن جدث بر وزن شرف است.

ینسلون: نسل در آیه بمعنی رفتن با سرعت است گویند: «نسل الماشی فی مشیه: اسرع» پس «ینسلون» یعنی: بسرعت می‌روند.

مرقد: رقد: خوابیدن، راغب رقاد را خواب راحت و کم گفته است مرقد: خوابگاه. اسم مکان است در آیه مراد قبر است.

شغل: (بر وزن عنق و قفل): مشغولیت.

ارائک: تختهای مزین. مفرد آن اریکه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۹۲

متکئون: اتکاء بدو معنی آید یکی نشستن با اطمینان دیگری تکیه کردن منظور از آن در آیه معنی اول است.

جبال: منظور از جبل مردمان است، اما چون جبلت طبیعتی است که شیء بر آنها بنا نهاده شده است، مراد از آن مردمانی است که بر

شرک و اطاعت شیطان خو گرفته بودند.

اصلوها: صلی: به معنی دخول و ملازمت است «اصلوها»: داخل آن شوید و در آن پایدار باشید.

شرحها

در آیه ۱۲ خواندیم: **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا...**، ظاهراً به همان مناسبت در این آیات مسئله معاد مطرح شده است،

آنها به دنبال قول مشرکان که در مقام استهزاء می‌گفتند: این وعده کی خواهد بود؟

در این آیات میخوانیم: وقوع قیامت با یک صیحه شروع می‌شود، و همه از بین می‌روند، با نفخ صور دوم همه زنده می‌شوند، آن

گاه مقداری از حالات اهل بهشت و اهل جهنم در آیات شریفه آمده است.

۴۸- **وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.**

منظور از «وعد» وعده قیامت است، «ان کنتم» خطاب است به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَأَسْمَائِهِ

۴۹- **مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ.**

منظور از صیحه واحده، نفخ صور اول است که در جای دیگر فرموده:

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ زَمُرٍ أَوْ حَمِيمٍ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۹۳

۶۸، قید «واحد» ظاهراً اشاره به سهولت کار از نظر خداست، یعنی: همه‌اش فقط یک فریاد است نظیر: **فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا**

هُمْ بِالسَّاهِرَةِ نَارِعَاتٍ / ۱۲.

وَهُمْ يَخِصِّمُونَ حاکی است که وقوع قیامت بسیار دفعی و آنی خواهد بود که هیچ‌گونه قابل پیش بینی نباشد، مانند وقوع یک

زلزله مهیب. مراد از «یخضمون» اختصاص در امور زندگی و رقابت در آنست. این آیه جواب متی **هَذَا الْوَعْدِ** می‌باشد.

۵۰- **فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ.**

یعنی به قدری دفعی می‌شود که دیگر مجال وصیت و برگشتن بخانه‌ها پیدا نخواهند کرد.

۵۱- **وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ.**

نفخ صور دوم است که همه از قبرها خارج میشوند، در آیه زمر / ۶۸ **ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ**، خدا میداند که فاصله

این دو نفخه چقدر خواهد بود، از روایتی که در تفسیر صافی نقل شده معلوم می‌شود که فاصله بسیار زیاد خواهد بود، درباره مراد

از «صور» در سوره طه / ۱۰۲ در نکته‌ها سخن گفته‌ایم.

فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ ناگهانی بودن را میرساند، در جای دیگر آمده:

يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا معارج / ۴۳ «ینسلون» یعنی می‌شتابند، به هر حال در عین ناگهانی بودن پشت سر هم خواهد بود، از

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده:

انا اول من تنشق عنه الارض

من اولین کسی هستم که زمین شکافته می‌شود و من سر درمی‌آورم.

۵۲- قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۹۴

لفظ یا ویلنا حاکی است که این سخن منکرین قیامت است مِنْ مَرْقَدِنَا نشان می‌دهد که عالم مرگ را به صورت خراب پنداشته‌اند، چنان که در تفسیر برهان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده است.

هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ مبتدا و خبر است نه اینکه «هذا» صفت «مرقدنا» باشد و این اقرار به قیامت است از جانب آنها، ذکر «رحمان» از جانب آنها نوعی استرحام است صِدَقَ الْمُرْسَلُونَ عطف است بر هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ، مانعی نیست که جمله فعلیه بر اسمیه عطف شود چنان که اهل ادب گفته‌اند.

۵۳- إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ.

اشاره است به جواب متی هَذَا الْوَعْدُ یعنی کار آنها نبود مگر یک فریاد که به دنبال آن همه در پیش ما مجموع و برای حساب حاضر شد گانند.

۵۴- فَالْيَوْمَ لَا تُلْطَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

اشاره است بر آنکه در آن روز قضاوت به حق خواهد بود، اینجا دو مطلب هست.

اول آنکه- هیچ کسی مظلوم نمی‌شود یعنی: به گناهکار بیشتر از عملش مجازات داده نمی‌شود و به ثوابکار کمتر از استحقاقش پاداش داده نمی‌شود.

دوم- و لا- تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ این برهان مطلب اول است یعنی اشقیاء و سعداء فقط با عمل خویش مجازات می‌شوند علی هذا ظلمی در بین نخواهد بود، و مجازات از جنس عمل است «ان خیرا فخیر و ان شرا فشر».

ناگفته نماند: در این آیه فرض شده که قیامت به وجود آمده و خداوند به عموم مردم اعم از نیکوکاران و بدکاران خطاب می‌کند. لفظ «الا» مفید حصر است یعنی مجازات همه فقط از ناحیه عمل است، علی هذا آنچه در آیات دیگر آمده که خدا از کرم خود، به

نیکوکاران اضافه خواهد فرمود نظیر لَهُمْ ما تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۹۵

يَسْأُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ

ق/ ۳۵ مطلبی است ما وراء مدلول آیه، و منافاتی با آن ندارد.

۵۵- إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ.

این آیه و آیات بعدی در بیان و لا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ است نکره آمدن «شغل» برای تفخیم است «فاکهنون» به معنی شادمانان و متلذذان است با گفتگوها و امثال آن.

از ابو زید نقل شده: «فکه» به معنی خوشحال و خندان است.

یعنی: اهل بهشت در آن روز در مشغولیت بزرگی متلذذ و شادمانند این تلذذ آنها از توجه به حال اهل جهنم و غیر آنها مشغول کرده است خواه لذت بردن از نعمتها باشد یا از حوریان بهشتی و ...

۵۶- هُمْ وَاَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ.

ازواج و زنان آنها شاید از زنان مؤمنه باشد که در دنیا داشته‌اند و شاید از حوریان بهشتی باشد، نکره آمدن «ظلال» برای خوشایند و لذت بخش بودن آنهاست. عَلَى الْأَرَائِكِ ... خبر بعد از خبر است یعنی «هم و ازواجهم علی الارائک متکنون». از حضرت باقر

صلوات الله علیه نقل شده: تختهایی که حجله‌های عروسی بر آن است

«قال: الارائک، السریر علیها الحجال».

۵۷- لَهْمُ فِيهَا فَكِهَةٌ وَ لَهْمٌ مَا يَدْعُونَ.

نکره آمدن فاکهه برای تفخیم آنست «یدعون» ظاهرا به معنی «یتمنون» است یعنی: برای آنها در بهشت میوه به خصوصی است و برای آنهاست آنچه آرزو می‌کنند. و شاید به معنی خواستن از خدمتکاران بهشتی باشد، نظیر وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ

فصلت / ۳۱.

ناگفته نماند: اغلب یا تمام نعمتهای بهشتی در قرآن مجید به صورت نکره تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۹۶ آمده است و آن نشان می‌دهد که اسما مانند نعمتهای دنیا هستند ولی در حقیقت غیر آنها می‌باشند.

۵۸- سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ.

یعنی «لهم سلام»، کلمه «قولا» اگر تمیز باشد معنایش آنست که این سلام به صورت کلام است یعنی خدا صدای «سلام علیکم» را ایجاد می‌کند و آنها می‌شنوند، چنان که موسی کلام خدا را از درخت طور شنید، بعضی گویند:

آن مفعول مطلق و تقدیرش «اقول قولا من رب رحیم» است آمدن «رب رحیم» حاکی از مورد تفضل بودن آنهاست.

ظاهرا این سلام غیر از سلام ملائکه است که می‌گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ زمر / ۷۴ و یا میخوانیم: وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ رعد / ۲۴.

۵۹- وَ افْتَاوُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ خطاب است به مجرمان که از مؤمنان و اهل بهشت جدا شوند. یعنی می‌گوئیم: ای مجرمان امروز

از مؤمنان متمایز شوید زیرا خداوند در آیات متعدد قول داده که نیکوکاران و بدکاران را در یک ردیف حساب نخواهد کرد:

أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ۶۰ وَ ۶۱- أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ منظور از «بنی آدم» همان مجرمون در آیه فوق است، گویی تعبیر بنی آدم به علت یادآوری آنست که پدرتان آدم نیز گرفتار و سوسه او شد.

عبادت شیطان پیروی از و سوسه اوست از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده

و در روایت دیگری از حضرت باقر علیه السلام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۹۷

نقل شده: هر کس بگوینده‌ای گوش دهد او را اطاعت کرده است، اگر گوینده از خدا نقل می‌کند او عبادت خدا کرده است و اگر گوینده از شیطان نقل می‌کند، شنونده از شیطان عبادت کرده است «۱».

عهد و توصیه اهلی همانست که به وسیله انبیاء به بشر شده است، در سوره اعراف آمده: يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ / ۲۷، به قول بعضی مراد از عهد همانست که در عالم «ذر» آمده است و در سوره اعراف گذشت إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ تعلیل لا تَعْبُدُوا است.

وَ أَنْ اعْبُدُونِي ... عطف است بر لا تَعْبُدُوا و یا عطف تفسیر آیه قبلی می‌باشد، «هذا» اشاره است به عبادت پروردگار، یعنی راه راست همان عبادت و بندگی خداست، که آفریننده کائنات و انسانها را بشناسی و از فرمان او اطاعت نمایی.

ناگفته نماند: در آیه شریفه، قیامت در حال وقوع فرض شده است.

۶۲- وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَلَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ما امروز میدانیم که شیطان بسیاری از اقوام گذشته را اضلال کرده است باز

گول شیطان را می‌خوریم، خدا در آن روز خواهد فرمود: شما که می‌دانستید او اقوام گذشته را گول زده است آیا نمی‌فهمید؟.

ناگفته نماند: در زندگی دو راه بیشتر نداریم: راه خدا و راهی که نفس و شیطان به آن دعوت می‌کنند، گر چه شیطان نیز از حول و قوه الهی و از مهلت او استفاده می‌کند.

(۱)

عن الباقر علیه السلام من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق يروى عن الله فقد عبد الله عز و جل و ان كان الناطق يروى عن الشيطان فقد عبد الشيطان»
از تفسیر صافی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۹۸

۶۳ و ۶۴- هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ اَصْلُوهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ لَفْظُ كُنْتُمْ تُوعَدُونَ حَاكِيٌ از استمرار است یعنی به طور دائم وعده می‌شدید و پیامبران مرتبا از آن خبر می‌دادند. «اصلوها» حاکي از دخول و ملازمت در آنست كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ تعلیل دخول در آتش است یعنی كفر و انكار حقائق سبب دخول در آتش می‌شود، آیه حاکي است که به هنگام گفتن این سخن، جهنم محسوس خواهد بود.

۶۵- الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

منظور از شهادت دستها و پاها ظاهرا به عنوان نمونه است و گرنه هر عضو از اعضاء به عمل خود شهادت خواهد داد، در سوره نور/ ۲۴ شهادت زبانها نیز اضافه شده و در سوره فصلت/ ۲۰ شهادت چشمها، گوشها و پوستها نیز آمده است «تکلمنا» یعنی سخن می‌گوید با ما.

ناگفته نماند: در قرآن کریم راجع به حفظ اعمال انسانها چهار گروه از آیات آمده است، گروه اول آیاتی است که می‌گویند: اعضاء بدن به اعمال انسان گواهی می‌دهد، آیه يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ رَحْمَنُ / ۴۱ نیز از این قبیل است.

گروه دوم آیاتی است که می‌گویند: کرام الکاتبین اعمال انسانها را ضبط و ثبت می‌کنند، گروه سوم آیاتی هستند که می‌گویند: پیامبر و اشهاد بر اعمال شهادت می‌دهند، گروه چهارم آیه یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا زلزال/ ۴، است که گوید زمین شهادت خواهد داد، گروه اول و سوم فقط درباره گناهان است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۹۹

در کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: اعضاء بدن بر علیه مؤمن شهادت نمی‌دهد، فقط بر کسی شهادت می‌دهند که وعده عذاب بر آنها حتمی شده است اما مؤمن نامه عملش به دست راستش داده می‌شود، خدا فرماید:

فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتْنًا (از المیزان).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۱۰۰

[سوره یسی (۳۶): آیات ۶۶ تا ۷۶]

اشاره

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ (۶۶) وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مَوْجِعًا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ (۶۹) لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰)

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱) وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲) وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُبْصِرُونَ (۷۴) لَا يَسْتَتِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنُودٌ مُّحْضَرُونَ (۷۵)

فَلَا يَحْزُنُّكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۶)

۶۶- و اگر می‌خواستیم چشم‌هایشان را می‌بردیم می‌خواستند در راه سبقت جویند (ولی) چطور می‌دیدند؟

۶۷- و اگر می‌خواستیم آنها را در مکان خودشان مسخ می‌کردیم (آن وقت) نه قدرت ادامه زندگی داشتند و نه به حالت اول باز می‌گشتند.

۶۸- کسی را که عمر بیشتر داده‌ایم در خلقت و ارونه‌اش می‌کنیم آیا نمی‌فهمید؟! تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۱۰۱

۶۹- ما به پیامبر شعر نیاموخته‌ایم و باو سزاوار نیست، گفته او نیست مگر بیداری و قرآن آشکار.

۷۰- تا بترساند کسی را که عاقل باشد و وعده عذاب بر کافران حتمی گردد.

۷۱- آیا ندانسته‌اند که ما از آنچه دستمان کار کرده برای آنها چهار پایان آفریده‌ایم که به آنها مالکند.

۷۲- چهار پایان را برای آنها رام کرده‌ایم، از آنهاست مرکوبشان و از آنها می‌خورند.

۷۳- برایشان در چهار پایان منافع و نوشیدنیهاست آیا شکر نمی‌کنند؟!

۷۴- جز الله معبودهایی گرفتند که شاید یاری شوند.

۷۵- معبودها قدرت یاری آنها را ندارند بلکه آنها برای معبودها لشکر آماده‌اند.

۷۶- سخن مشرکان محزونت نکند، ما آنچه را که نهان می‌دارند و آنچه را که آشکار می‌کنند می‌دانیم.

کلمه‌ها

طمسنا: طمس: کهنه شدن و محو شدن و نیز کهنه کردن و محو کردن لازم و متعدی هر دو آمده است، راغب گوید: به معنی ازاله اثر به طور محو کردن است.

مسخناهم: در مجمع‌البیان و قاموس گوید: مسخ عوض شدن شکل و صورت شیء است به شکل قبیح، راغب عوض شدن شکل و اخلاق گفته است. این کلمه فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

مضی: رفتن. گذشتن.

ننکسه: نکس: وارونه کردن (نگونسار کردن) در لغت آمده: «نکسه نکسا: قلبه علی رأسه و جعل اسفله اعلاه» منظور از آن در آیه بر گرداندن به اَرْدَ ذَلِ الْعُمْرِ است.

ذللناها: ذل: (بکسر اول) رام شدن «ذللناها»: رام کرده‌ایم آنها را. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۱۰۲

رکوب: (بفتح اول) سوار شدن. آن در آیه به معنی مرکوب است.

مشارب: مشرب (بر وزن مطرح) مصدر میمی است به معنی نوشیدن.

آن در آیه به معنای مفعول (مشروب) می‌باشد جمع آن مشارب است.

شرحها

به دنبال وعده‌های قیامت، در این آیات آمده که مردم در زندگی از حول و قوه الهی استفاده می‌کنند، یعنی در آخرت چنین و چنان می‌کنیم در دنیا نیز از حول و قوه ما برخوردار هستند و از خود چیزی ندارند، برگرداندن به اردل عمر یکی از مصادیق آنست که از موهبت خدا استفاده می‌کنند و خدا به موقع آن را می‌ستاند بی‌آنکه راضی باشند. سپس در جواب آنها که می‌گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله شاعر است فرموده:

ما به او خیالبافی یاد نداده‌ایم بلکه قرآن بیدارگر است، آنها که روح قبول دارند، انذار میشوند و بر کافران حجت تمام می‌شود، آن گاه فرموده: خلقت چهارپایان نیز از دلایل توحید و وجود خداست و در آخر در محکوم کردن مشرکان فرموده: معبودهای باطل کاره‌ای نیستند بلکه مردم نسبت به آنها یار و یاور می‌باشد.

۶۶- وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ.

یعنی آنها در دیدن اشیاء از حول و قوه ما استفاده می‌کنند اگر می‌خواستیم چشمهایشان را محو می‌کردیم و نابینا می‌شدند فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ یعنی می‌خواستند در راه جلو بروند اما چطور می‌دیدند؟ یعنی نمی‌دیدند، ظاهراً منظور کور شدن عادی و راه عادی است نه بی‌بصیرت شدن از طلب حق. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۰۳

۶۷- وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مَوْجِئًا وَلَا يَرْجِعُونَ.

مکان و مکان به یک معنی است منظور از مَضَىٰ ظاهراً ادامه زندگی در حال مسخ است یعنی نمی‌توانستند در حال مسخ زندگی را پیش ببرند و نیز نمی‌توانستند به حالت اول برگردند.

۶۸- وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ.

این آیه استدلال است به مضمون دو آیه قبلی که انسان در اثر عمر طولانی قوه‌اش به ضعف و علمش به جهل مبدل می‌شود با آنکه اگر به اختیار خودش بود، بآن راضی نمی‌شد، تعمیر عمر طولانی دادن است.

۶۹- وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ.

این آیه در جواب کسانی است که می‌گفتند: آن حضرت شاعر است و نظرشان خیالبافی بود، شاعر کسی است که خیالباف است، بیشتر روی توهمات از این شاخ به آن شاخ می‌پرد، کلماتش آسمان ریسمان، کاه و کوه، حبه و قبه است، به قول قرآن أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ، این چنین اشخاصی، اغلب سخنانشان قابل پیاده شدن نیست.

فتح و شکست، حمله و فرار، و نشیب و فراز، کامیابی و ناکامی آنها اغلب در خیال و تصورات است، این چنین کسان پیامبر نتوانند باشند.

لذا فرموده: ما به او شعر یاد نداده‌ایم، پس او شعر نتواند سرود، نه اینکه می‌تواند و نمی‌سراید، آن وقت در تکمیل این مطلب فرموده: وَمَا يَنْبَغِي لَهُ یعنی مقام نبوت بالاتر از آنست که شاعر باشد.

به عبارت دیگر: عدم تعلیم ما سبب نقصی در او نیست بلکه مقامش والاتر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۰۴

از آنست، سپس فرموده: نیست آن مگر بیدار کننده و خواننده آشکار از جانب حق تعالی، «قرآن» در آیه مصدر به معنای مفعول است. راجع به اینکه آن حضرت شعر گفته یا نه در نکته‌ها خواهد آمد.

۷۰- لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ.

تعلیل است برای ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ منظور از «حیا» انسانی است که روح حق پرستی در او نمرده است «۱»، علی‌هذا پیامبر چنین کسی را انذار می‌کند اما آنکه روح حق پرستی در او مرده است حجت بر او تمام می‌شود مراد از «القول» وعده عذاب است که خدا بکافران داده، در اینکه فرموده:

وعده هر عذاب برای کافران حتمی گردد و نفرموده: وعده را برای آنها حتمی کند، اشاره است به اینکه عدم قبول حق نتیجه‌اش همانست، نظیر فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ اعراف / ۳۰.

۷۱- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ.

این آیه و دو آیه بعدی در رابطه با آنست که خلقت چهارپایان از دلایل توحید است، در عین حال می‌شود که تعلیل آیات ۶۶ و ۶۷ باشد یعنی ما که با دست خویش چهار پایان را این چنین آفریده‌ایم، قدرت از بین بردن بینایی آنها و مسخ آنها را نیز داریم، «بروا»

در آیه به معنی علم و عَمِلَتْ أُیْدینا حاکی از عدم دخالت انسانها در خلقت آنهاست فَهَمْ لَهَا مَالِکُونَ تثبیت خَلَقْنَا لَهُمْ است. ۷۲- وَ دَلَّلْنَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ.

تکمیل مطلب بالاست، رام شدن چهارپایان، مرکوب شدن آنها و مأكول

(۱) از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که آن را عاقل معنی کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۰۵

بودن گوشت آنها، همه حاکی از هدفدار بودن خلقت آنها و دلیل ربوبیت و توحید است.

۷۳- وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ.

اشاره به منافع دیگر چهارپایان است از قبیل پوست، پشم، کرک، شیر و سرگین و امثال آن، وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ نَحْلُ / ۸۰.

۷۴- وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ.

بعد از اشاره به دلایل توحید و قدرت خداوند، مشرکان در دو آیه توبیخ شده‌اند که هستند به امید یاری شدن در زندگی، خدایانی گرفته‌اند با آنکه آنها یار معبودها هستند، لَعَلَّهُمْ ... نشان می‌دهد که فکر می‌کنند جلب منافع و دفع ضرر در دست خدایان است.

۷۵- لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ.

ضمیر «لهم» راجع به اصنام است یعنی اصنام قدرت یاری کردن آنها را ندارند، بلکه آنها برای اصنام لشکر آماده‌اند، که به آنها موضوعیت می‌دهند و در جامعه مطرح‌شان می‌کنند و گرنه چند هیکل بیجان چه ارزشی دارند.

المیزان گوید: لشکر هستند زیرا که مطیع اصنامند، محضر می‌باشند یعنی حاضر شده در عذابند. به نظر می‌آید: «محضرون» به معنی آمادگان باشد چنان که گفته شد، از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: «

و هم للاله جند محضرون

۷۶- فَلَا يَخْزِيكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ.

تسلیتی است بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ که از آنچه در تکذیب آن حضرت می‌گویند ناراحت نباشد که خدا بر آنچه در نهان و آشکار می‌گویند داناست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۰۶

اولا سخنشان را بی اثر می‌کند، ثانيا در مقابل گفته‌ها عذابشان می‌نماید شاید مراد از ما يُسِرُّونَ مکنونات خاطر آنها باشد نه آنچه نجوی می‌کند.

نکته‌ها

شعر و شعراء: درباره شعراء و شعر در سوره شعراء/ ۲۲۴ به طور تفصیل سخن گفته شد و گفتیم: شعر غیر مسئول در اسلام محکوم شده است، اسلام نسل چنان اشعار را قطع کرده ولی بعدها توسط خلفای اموی و عباسی زنده گردید، در تاریخ معروف است که امویان و عباسیان به مداحان رسوا و متملق، پولهای کلان می‌دادند، یک نفر شاعر با گفتن یک سطر شعر در ولادت فرزند فضل بن خالد برمکی، سی و شش هزار جایزه گرفت.

در مجمع البیان از حسن نقل شده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ چنین تمثیل می‌کرد:

«کفی الاسلام و الشیب للمراء ناهیا»

ابو بکر گفت: یا رسول الله شاعر گفته است:

«کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا» گواهی می‌دهم که تو رسول خدایی و خدا به تو شعر نیاموخته است و بر تو برازنده نیست. عایشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله شعر برادر بنی قیس را که گفته است. سبیدی لك الايام ما كنت جاهلا و یأتیک بالاخبار من لم تزود این طور می‌خواند:

«یأتیک من لم تزود بالاخبار»

ابو بکر گفت: یا رسول الله اینطور نیست فرمود: من شاعر نیستم و بر من برازنده نیست. و اما سخن آن حضرت که (در جنگ حنین) فرمود:

«انا النبی لا کذب انا من عبد المطلب».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۰۷

گروهی گفته‌اند: آن شعر نیست، گروهی گفته‌اند اتفاقاً است و به طوری که از آن حضرت نقل شده که: به شعر گوش می‌داد و به حسان بن ثابت گفت:

«لا تزال یا حسان مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک».

آنچه از حسن و عائشه نقل شد مانعی ندارد و اما شعر اخیر، در المیزان فرموده طرح روایت آسانتر از این اقوال است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۰۸

[سوره یس (۳۶): آیات ۷۷ تا ۸۳]

اشاره

أَوْ لَمْ يَرِ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۷) وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ (۸۰) أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

۷۷- آیا انسان نمی‌داند که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم ناگهان مخاصم آشکاری است.

۷۸- بر ما مثلی زد و خلقت خویش را از یاد برد و گفت: چه کسی زنده می‌کند استخوانهایی را که پوسیده‌اند.

۷۹- بگو، زنده می‌کند آنکه آنها را بار اول آفرید، او بهر نوع آفرینش داناست.

۸۰- خدایی که برای شما از درخت سبز آتشی قرار داد که ناگاه از آن، آتش روشن می‌کنید.

۸۱- آیا آنکه آسمانها و زمین را آفریده قادر نیست امثال مردمان را بیافریند؟ بلی می‌تواند او خلاق داناست.

۸۲- کارش فقط آنست که چون چیزی را اراده کند، به او می‌گوید: باش و می‌شود.

۸۳- پس منزله است خدایی که حکومت همه چیز در دست اوست و به سوی او باز می‌گردید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۰۹

کلمه‌ها

نطفه: آب کم و آب صاف شده (فاطر / ۱۱).

خصیم: کسی که در مخاصمه و مجادله اصرار دارد کثیر المخاصمه و المجادله.

رمیم: استخوان پوسیده. در ماده فعیل مذکر و مؤنث و جمع و مفرد یکسان آید، لذا وصف العظام، رمیم آمده است.

توقدون: و قد: افروخته شدن آتش، ایقاد: افروختن آتش. «توقدون»:

میفرزید:

ملکوت: حکومت، تدبیر، اداره. طبرسی فرموده: ملکوت مانند ملک (بر وزن قفل است) ولی از آن ابلغ و رساتر می‌باشد، زیرا واو و

تاء برای مبالغه اضافه می‌شوند، این لفظ چهار بار در قرآن مجید آمده است: انعام/ ۷۵ اعراف/ ۱۸۵، مؤمنون/ ۸۸. یس/ ۸۳.

شرحها

در این آیات چندین مطلب مطرح است، اول اشکال مشرکان در زمینه معاد، نقل و با استدلال رد شده است، به نظر می‌آید: این نقل

ورد تفصیل فَلَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ است، در اینصورت قول آنها همان انکار معاد بوده است.

دوم: انسانهای آفریده شده در قیامت مثل انسانهای دنیا خواهند بود، اما بقاء روح مجرد و برگشتن آن به بدن، عینیت را بوجود

خواهد آورد.

سوم: در مجمع البیان فرموده: گویند ابی بن خلف یا عاص بن وائل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۱۰

استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول الله آورد و گفت: یا محمّد گمان میکنی که خدا این را مبعوث می‌کند؟ فرمود: آری، در این

رابطه آیه أَوْ لَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ تا آخر سوره نازل گردید. ناگفته نماند، آیه صریح است در اینکه چنین سؤالی بوده است.

۷۷- أَوْ لَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ.

شاید این آیه و آیات بعدی تفصیل فَلَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ باشد، اشاره به خلقت از نطفه از برای آنست که اگر انسان در خلقت خویش

بیاندیشد که خدا او را از یک نطفه (میکرب) آفریده است دیگر در مقابل وعده خدا که او را بار دیگر خواهد آفرید، به مجادله بر

نمی‌خیزد.

۷۸- وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ این همانست که در اول شرحها گفته شد که بعضی از مشرکان

استخوان مرده‌ای را پیش آن حضرت آورده و گفت: چه کسی این را زنده می‌کند؟

جمله نَسِيَ خَلْقَهُ اشاره به آنست که اگر در خلقت خود می‌اندیشید، این اعتراض را نمی‌کرد، زیرا می‌دید که استخوانهای او و وجود

او از اول نبود و خدا آنها را «بود» کرد، در اینصورت می‌گفت که خدا بار دیگر «بود» می‌تواند بکند اما نسیان و بی‌اعتنایی به این

واقعیت سبب شد که چنین اعتراض را بکند.

۷۹- قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ این استدلال همانست که ضمن استدلالهای ششگانه در آخر سوره «حجر»

به طور مشروح بیان گردید و آن یک استدلال تمام و «قیاس آخر به اول» است و آیاتی از قبیل: وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ

أُخْرَجُ حَيًّا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۱۱

أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا رمیم/ ۶۷ آن را باز گو می‌کنند.

خلاصه این سخن آنست که انسان تصور کند مثلاً ده سال پیش از آنکه بدنیا آید در کجا بوده است، آن وقت خواهد دید که

وجود او به صورت مواد خام در آب و خاک و هوا و گیاهان و امثال آنها بوده است، اتفاقاً خداوند همه موجودات زنده اعم از

حیوان و گیاه را از سه خزانه بزرگ آب، هوا و خاک بوجود می‌آورد و این از عجایب خلقت است.

وقتی که خدا خود انسان و استخوانهای او را از این مواد به وجود آورده دیگر چه بعدی دارد که بعد از پوسیدن استخوانها، آنها را

بار دیگر زنده نماید لذا در این آیه می‌فرماید: بگو آن، خدا زنده خواهد کرد که بار اول آفریده است.

وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ جواب سؤال مقدری است و آن اینکه: مگر در روز قیامت مادرانی وجود خواهد داشت تا مانند دنیا، انسانها بزایند؟ جواب آنست که: خدا به هر نوع خلقت داناست، در دنیا انسانها را از مادران به وجود می‌آورد و در آخرت از زمین می‌رویاند، چنان که علفها را می‌رویاند.

۸۰- الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ بیرون آمدن آتش از درخت سبز و تر، یکی از نمونه‌های معاد و تقریب آن به ذهن است، ما اگر دو تا چوب تر را به هم محکم بساییم گرم شده، آتش می‌گیرند آتش سوزی جنگلها نیز از همین است که در اثر گردباد درختان جنگل به هم سائیده شده و آتش می‌گیرند. علی‌هذا همانطور که خداوند از درخت تر، آتش بیرون می‌آورد همانطور از خاک مرده انسان زنده به وجود می‌آورد و استخوان پوسیده را زنده می‌کند.

ناگفته نماند: همه درختان روی زمین چنین هستند ولی به قول مفسرین تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۱۱۲ در عربستان دو نوع درخت هست بنام مرخ (بر وزن عقل) و عفار (بر وزن مزار) که اگر دومی را در پائین گذاشته و اولی را بر آن بسایند به فوریت آتش می‌گیرند فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ تأکید مطلب است.

۸۱- أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ این آیه تأکید قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا ... و در عین حال دلیل دیگری بر معاد است، این مطلب در آیات دیگری نیز آمده است نظیر: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ... أَلَيْسَ ذَلِكُمْ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى قیامت / ۴۰، أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى احقاف / ۳۳.

این همان استناد به قدرت خداوندی است، خدایی که در اثر توانایی و قدرت خویش اینهمه آسمانها و زمین و نظامات عجیب را بوجود آورده آیا نمی‌تواند مردگان را زنده گرداند؟ آری می‌تواند که او بسیار آفریننده و دانا به راههای آفرینش است. اینکه فرموده: أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ در مقابل مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ است که استخوانهای زنده شده به هر حال مثل استخوانهای دنیا خواهد بود نه عین آنها.

ناگفته نماند: عینیت انسان در دنیا و آخرت جز با بقاء روح قابل حل نیست، بدن خاک میشود، و هزاران تبدلات پیدا می‌کند و شاید بدن در روز قیامت از مقداری از ذرات بروید نه از همه آن، اما بقاء روح و ماندن آن و مراجعتش به بدن در روز قیامت، مشکل عینیت را حل می‌کند. چنان که در آخر سوره حجر بیان کرده‌ایم.

در بیان أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وجوه زیادی آورده‌اند، طبرسی رحمه‌الله آن را تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۱۱۳ «اعادة البشر» فرموده و در المیزان همان بقاء روح را فرموده چنان که گفته شد در این زمینه روایتی در نکته‌ها نقل خواهد شد.

۸۲- إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بیان آسان بودن امر معاد نسبت به خداوند، در اینجا چند مطلب هست. اول منظور از امر کار و شأن است یعنی کار خدا در خلقت چنین است، مراد از «يقول» صرف اراده است بی آنکه در آنجا کلامی و لفظی باشد چون هنوز چیزی موجود نشده تا طرف خطاب باشد.

همچنین است در آیه: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ نحل / ۴۰، ایضا: وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بقره / ۱۱۷ در کافی از صفوان بن یحیی نقل شده که گوید: به ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه گفتم: از اراده خدا و اراده خلق به من خبر دهید؟ فرمود:

اراده خلق همان ضمیر (تفکر) و سپس عمل است اما از خدا، اراده خدا همان احداث است لا غیر، زیرا که خدا این کنم آن کنم، قصد و تفکر ندارد، این صفات از خدا منتفی و از صفات خلق است.

پس اراده خدا فعل است لا غیر، به شیء می‌گوید: كُنْ فَيَكُونُ بدون لفظ، بدون تکلم به زبان، بدون قصد، بدون فکر، برای اراده

کیفی نیست چنان که برای خدا کیفی نیست «۱» در نهج البلاغه فرموده: خدا می گوید ولی

(۱)

اصول کافی باب «الاراده من صفات الفعل...» حدیث ۳ «عن صفوان بن یحیی قال قلت لابن الحسن علیه السلام اخبرنی عن الاراده من الله و من الخلق قال الاراده من الخلق الضمیر و ما یبدو لهم بعد ذلك من الفعل و اما من الله تعالی فارادته احداثه لا غیر ذلك لانه لا یروی و لا یهم و لا یتفکر و هذه الصفات منفیة عنه و هی صفات الخلق فاراده الله الفعل لا غیر ذلك یقول له کن فیکون بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا همه و لا تفکر و لا کیف لذلك كما انه لا کیف له».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۱۴

تکلم نمی کند و اراده می کند ولی چیزی در دل نمی دارد «یقول و لا یلفظ و یرید و لا یضم» (۱).

دوم: جمله کُنْ فیکون حکایت از دفعی بودن دارد و آن نشان می دهد که کائنات دو جنبه و دو وجهه دارند، وجهه ای به سوی حق که در آن همه بدون زمان و به صورت جمعی پیش خدا موجود هستند و با اراده «کن» موجود شده اند، و وجهه ای به سوی مادیات که در آن بطور تدریج و در زمان واقعتند. مثلاً در آیه کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فیکون ظاهراً جمله اول راجع به خلقت دفعی و جمله اخیر راجع به تدریج است. و نیز آیه و مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةً كَلِمَةٍ بِالبَصَرِ قمر/ ۵۰ راجع بدفعی بودن است. در این زمینه آیات زیادی یافته است که فیض و خلقت خدا مهلت بردار نیست.

۸۳- فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

اشاره است به استبعاد منکرین معاد و تنزیه خداست از اینکه از خلقت مجدد ناتوان باشد یعنی پاک و منزّه است از ناتوانی، خدایی که حکومت تمام کائنات در دست اوست و در همه چیز و همه جور قدرت تصرف دارد، همه به سوی او بر می گردد و اختیار شما در دست اوست.

نکته‌ها

بقاء روح بعد از بدن

در میزان از احتجاج طبرسی نقل شده: که در احتجاج حضرت صادق صلوات الله علیه، سائل از او پرسید: آیا روح بعد از خروج از بدن متلاشی می شود یا باقی است؟
فرمود: بلکه روح باقی است تا وقت نفخ صور، در آن وقت اشیاء باطل و

(۱) نهج البلاغه عبده خطبه ۱۸۴.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۱۵

فانی می شوند نه حسی هست و نه محسوسی، آن گاه اشیاء بعد از چهار صد سال همانطور که خدا آفریده بود بر می گردند. در آن چهار صد سال که میان دو نفخ صور است آفرینش متوقف می شود.

سائل گفت: انسان چطور مبعوث می شود حال آنکه بدن پوسیده شده و اعضاء آن پراکنده شده است، عضوی در شهر نصیب درندگان شده و عضوی را در شهری حشرات پاره پاره کرده اند و عضوی خاک شده و با آن دیواری ساخته می شود؟! امام فرمود:

خدایی که آن را از غیر شیء آفریده و بدون شکل قبلی مصور فرموده، می‌تواند مانند حالت اول اعاده کند.

سائل گفت: این را برای من توضیح دهید؟

امام علیه السّلام فرمود: روح در مکان خودش ایستاده است، روح نیکوکار در نور و وسعت است، روح بدکار در تنگی و ظلمت می‌باشد، بدن خاک می‌شود چنان که در اول از خاک آفریده شده، آنچه درندگان و حشرات خورده و پاره کرده و سپس در زمین انداخته‌اند، همه در خاک محفوظ می‌باشند

«و ما تقدف به السیاع و الهوام من اجوافها فما اكلته و مزقته کل ذلک فی التراب محفوظ»

«۱» ذره‌ای در ظلمات زمین از خدا غائب نیست، عدد اشیاء و وزن آنها را می‌داند و خاک روحانین مانند طلا در خاک است «۲».

چون وقت قیامت رسد. باران قیامت می‌بارد، زمین بالا می‌آید ... خاک ابدان بشر مانند طلا می‌شود وقتی که از خاک شسته شود یا مانند کره که از شیر بر می‌آید، خاک هر قالب به طرف آن قالب جمع می‌شود و با اذن قادر

(۱، ۲) این دو قسمت از روایت همچنین تمثیل طلا و خاک نشانگر آنست که: ذرات ابدان انسانها به هیچ چیز مخلوط نشده و جزء هیچ چیز نمیشوند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۱۶

متعال به مکانی که روح در آنجاست منتقل می‌شود شکلها به اجازه خدای مصور به هیئت اولی در می‌آیند و روح در آنها داخل می‌گردد، چون روح در بدن استقرار یافت، انسان هیچ چیز را از یاد نمی‌برد «۳».

این روایت صریح است در اینکه ارواح به ابدان باز می‌گردند و عینیت انسان به وسیله همانست.

در شب شنبه بیست یکم شوال هزار و چهار صد و چهار هجری قمری مطابق سی ام تیر ماه / ۱۳۶۳ تفسیر سوره یس به پایان رسید.
و الحمد لله و هو خیر ختام

(۳) این روایت عجیب در ضمن احتجاجهای امام صادق علیه السلام در احتجاج ج ۲ ص ۳۵۰ نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۱۷

سوره صافات

اشاره

در مکه نازل شده و صد و هشتاد دو آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- صافات پنجاه ششمین سوره است که بعد از سوره انعام در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره سی هفتم است به نظر می‌آید که در سالهای هفتم یا هشتم بعثت نازل شده باشد، از آیات آن معلوم می‌شود که به هنگام نزول آن، تکذیب رسالت و تکذیب معاد از جانب مشرکان به اوج خود رسیده بود.

۲- عدد آیات آن به قول قارئان بصری صد و هشتاد و یک و به قول دیگران صد و هشتاد و دو است، علت انتخاب عدد غیر بصری در اوائل سوره‌های دیگر گفته شده است، در تفسیر خازن آمده: این سوره دارای هشتصد و شصت کلمه و سه هزار و هشتصد و

بیست شش حرف است.

۳- علت تسمیه آن به صفات ظاهرا وقوع این کلمه در اول آنست معلوم می‌شود که به زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و الصّافات خوانده شده است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات و مطالب آن، مکی است، به نظر می‌آید: کسی خلاف آن را نگفته است، و حتی در بعضی از آیات آن نیز قائل به مدنی بودن نداریم، محور مطالب آن توحید و نبوت و معاد است و همه حکم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص:

۱۱۸

عقیدتی و زیر بنائی اسلام را دارند.

۵- ظاهر آنست که همه سوره به یک بار نازل شده و نزول تدریجی آن به گمانم هیچ جا مطرح نشده است.

۶- ظاهرا شأن نزول بخصوصی که بشود به آن تکیه کرد برای این سوره یافته نیست، دقت در آیات آن نشان می‌دهد که وضع آن روز اسلام و مسلمین و مشرکین سبب نزول آن حقائق جاودان از طرف خداوند سبحان شده است که پیوسته به مردان الهی جهت بدهد و کفر و شرک را بکوبد.

آیات شریفه آن در آهنگی بسیار رسا و اعجاب انگیز است که با کمترین تفکر در وضع آن روز مکه شکی نمی‌ماند در اینکه این آیات از جانب آفریننده جهان نازل شده است و از آن عجیب‌تر آیه وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُزَسِّلِینَ / ۱۸۱، است که خداوند خود به پیامبران (به بشر موحد و منادی توحید) سلام می‌دهد چنان که در باره نوح، ابراهیم، موسی، هارون و الیاس به طور جداگانه سلام فرموده است، عجباً! بشر در راه حق پرستی و تقرب به کجاها می‌رسد.

۷- سخن در این سوره با وَ الصّافات شروع می‌شود و بِرَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا ادامه پیدا می‌کند، سپس انکار معاد و جواب آن و مقداری از حالات اهل عذاب و اهل بهشت مطرح می‌گردد، آن گاه به حالات نوح، ابراهیم، اسحاق، موسی، هارون، الیاس، لوط و یونس اشاره می‌شود، سپس با نقل مقداری از حالات مشرکان و ملائکه و با سلام به انبیاء و تنزیه خداوند سخن به پایان می‌رسد. علی هذا غرض سوره بیان توحید و نبوت و معاد است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۱۹

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الصّافاتِ صَفًّا (۱) فَالزّاجراتِ زَجْرًا (۲) فَالتّالياتِ ذِكْرًا (۳) إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ (۴)
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ (۵) إِنَّا زَيْنًا لِّلدُنْيَا بَزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ (۶) وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (۷) لَا
يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُفَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹)
إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰) فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ (۱۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۲۰

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به صف کشندگان، صف کشیدن مخصوص.

۲- پس قسم به طرد کنندگان طردی به خصوص.

- ۳- پس قسم به تعقیب کنندگان تعقیبی به خصوص.
- ۴- که معبود شما یکی است.
- ۵- پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است.
- ۶- ما آسمان نزدیکتر را به زینتی که کواکب باشد زینت داده‌ایم.
- ۷- و آن را از هر شیطان بیفائده حفظ کرده‌ایم.
- ۸- به جمعیت اعلی گوش نتوانند داد و از هر طرف زده میشوند.
- ۹- به جهت طرد و آنها راست عذابی ثابت.
- ۱۰- مگر کسی که خبری بر باید ربودن کمی و تعقیب کند او را آتشی نافذ.
- ۱۱- از مشرکان پرس آیا آنها در خلقت محکمترند یا کسانی که ما آفریده‌ایم، ما آنها را از گل چسبنده‌ای آفریده‌ایم.

کلمه‌ها

صافات: صف کشندگان، مفرد آن ظاهرا صاف است نه صافه. و صف مذکر لا یعقل با الف و تاء جمع بسته می‌شود مانند ایام خالیات که یوم، مذکر لا- یعقل است و مانند ذاریات، سابحات، مرفوعات منصوبات و مجرورات. ولی در مجمع البیان فرموده: آن جمع صافه و جمع الجمع است.

زاجرات: زجر: راندن با صدا، در مطلق راندن نیز به کار رود.
 «و الزجر: طرد بصوت ثم يستعمل فی الزجر تارة و فی الصوت اخری» زاجرات: طرد کنندگان، مفرد آن زاجر است چنان که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۲۱ در صافات گفته شد.

تالیات: ممکن است به معنی «در پی آیندگان» باشد مانند وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاها که به معنی تعقیب است و شاید به معنی تلاوت کنندگان باشد، در اینجا نیز مساله مذکر لا یعقل که گفته شد جاری است.
 مارد: بی‌فایده و عاری از خیر. راغب: مارد و مرید ... آنست که از خیرات عاری باشد.

«شجر امرد درختی را گویند که از برگ خالی باشد، جوان بی‌ریش را امرد گویند که صورتش از مو خالی است.
 یسمعون: تسمع (از باب تفعیل) به معنی طلب سماع است، آن در اصل «لا- یتسمعون» است یعنی طلب گوش دادن نمی‌کنند (نمی‌توانند بکنند).

ملاء الاعلی: جمعیت و اجتماع بالاتر. منظور اجتماع ملائکه است.
 یقذفون: قذف: انداختن. «یقذفون»: انداخته می‌شوند.

دحور: دحر و دحور: راندن با قهر. «دحره دحرا و دحورا: طرده و ابعده و دفعه».
 واصب: ثابت و دائم. «و صب الشیء و صوبا: دام».

خطف: ربودن. قاپیدن. «خطفه خطفا: استلبه بسرعه» «خطفه» مصدر است به معنی ربودن، الف و لام آن برای عهد و تاء آن برای قلت است یعنی: ربودن کمی از ملائکه.

شهاب: در مجمع البیان آمده: شهاب به معنی تکه آتش است. ابن اثیر و راغب و دیگران شعله آتش گفته‌اند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۲۲
 ثاقب: نافذ. ثقب: نفوذ و پاره کردن.

طین: گل. راغب گوید: گاهی به گل خشکیده نیز طین گویند:

لاذب: چسبنده و ثابت. راغب محکم الثبوت گفته. طبرسی لازم را به یک معنی گرفته است، این لفظ فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

شرحها

در این آیات، سخن از توحید و یکی بودن خداست و با سه سوگند به آن اشاره شده است. آن گاه این سخن مطرح می‌شود که شیاطین راهی به آسمان ندارند تا کلام وحی را بشنوند، پس قرآن وحی خدایی است، نه القاء شیاطین، چنان که در سوره شعراء خواندیم: **وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَظِيلُونَ إِيَّاهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ ۲۱۰-۲۱۲**، گویی مشرکان گفته‌اند: این سخنان از تلقینات شیاطین است، این سخن سبب شده که خداوند بفرماید: ما آسمان را با کواکب زینت داده و درهای آن را بر روی شیاطین بسته‌ایم، پس شیاطین از آوردن این سخن ناتوانند.

در آخر فرموده: انسان ضعیفتر از مخلوقات دیگر است زیرا او را از گلی آفریده‌ایم چگونه می‌تواند ما را عاجز بداند و در مقابل نبوت و معاد و توحید که قرآن می‌گوید بیايستند؟!.

۱-۴- و الصافات صفاً فالزجاجات زجراً فالتاليات ذكراً إنَّ إلهكم لواحد.

این سه قسم در رابطه با یکی بودن خداست. و در واقع، استدلال بر توحید است. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۱۲۳ ناگفته نماند: نظیر این تعبيرات در سه سوره دیگر آمده که نتیجه آنها وقوع قیامت است، در سوره ذاریات آمده: **وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا ... إِنْما تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ.**

در سوره مرسلات آمده: **وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعاصِمَاتِ غَصِيْفًا وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ... إِنْما تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ** و در سوره نازعات آمده: **وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ... يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ...**

اما در این سوره بعد از قسمها فرموده: **إِنَّ إلهكم لواحدٌ** پس باید این سوگندها در رابطه با توحید و یکی بودن خدا باشد.

ناگفته نماند: یکی از دلایل توحید، وحدت نظام جهان است و آن نشان می‌دهد که در تمام جهان یک اراده حکومت می‌کند، هشام بن حکم از حضرت صادق صلوات الله علیه می‌پرسد: «ما الدليل على أن الله واحدا؟» امام در جواب می‌فرماید: «اتصال التدبير و تمام الصنع»

«۱» یعنی اتصال و وحدت تدبیر جهان و کامل بودن آن دلیل وحدت خالق و مدبّر است.

سوگندهای سه گانه در این آیات وحدت نظام جهان را می‌رساند به این بیان: انواع و اصناف موجودات جهان هر یک صف مخصوصی تشکیل داده و در صف خود ایستاده‌اند، انواع جمادات، موجودات زنده، انسان، حیوان، پرنده‌گان خزندگان، حشرات چهارپایان و انواع نباتات و میوه‌ها، هر یک برای خود صف بخصوصی دارند.

لفظ «صفاً» که دلالت بر نوع دارد حاکی است که این صف کشیدن، طرز بخصوصی است نه صف کشیدن معمولی و آن مخصوص به خود بودن و مخلوط نبودن به موجودات دیگر است.

(۱) تفسیر برهان سوره مؤمنون / ۹۱.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۱۲۴

به حکم **فالزجاجات زجراً** این موجودات همدیگر را دفع می‌کنند از اینکه صف یکدیگر را بشکنند و انواع و اصناف بودن را از بین ببرند، بلکه مثلاً مورچگان پیوسته در صف خود و شتران در صف خود ایستاده‌اند، انسانها در صف خویش و گوسفندان در صف

خویش ثابت قدم می‌باشند، خصوصیات ذاتی، آنها را از آمیخته شدن باز می‌دارد، حرف فاء در فَالْزَجْرَاتِ نشان می‌دهد: صف کشیدن نتیجه‌اش منع کردن یکدیگر است.

أَمَّا فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا نشان می‌دهد که این موجودات یکدیگر را تعقیب می‌کنند و در میان آنها یک نوع ارتباط هست و هماهنگی بخصوصی برقرار می‌باشد، این همانست که در آیه دیگر می‌خوانیم مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصِيرَةَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ملك/ ۳ «۱» یعنی موجودات یکدیگر را فوت نمی‌کنند و تعقیب همدیگر را از دست نمی‌دهند بلکه با هماهنگی در تعقیب یکدیگر هستند و این نشان می‌دهد که در همه جهان یک اراده حکومت می‌کند و گرنه به حکم لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ مؤمنون/ ۹۱ هر خدا مخلوق خویش را به طرز مخصوص اداره می‌کرد هماهنگی از بین میرفت. آری إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ.

بنا بر این، تالیات به معنی تعقیب کنندگان است مانند وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها که ماه آفتاب را تعقیب می‌کند و در پی او می‌آید و مانند أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ هود/ ۱۷ که قطعاً به معنی تعقیب است.

«ذکر» نشان می‌دهد که موجودات در هماهنگی خود یک نوع تذکر و یادآوری نسبت به وظیفه خود و تعقیب یکدیگر دارند، یک تذکر طبیعی و مخصوص. وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اسراء/

(۱) تفاوت آنست که موجودات یکدیگر را فوت کنند و از دست بدهند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۲۵

۴۴. وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ نحل/ ۴۹.

ابن عباس و مسروق و امثال او گفته‌اند مراد از صافات ملائکه هستند که در آسمان صف می‌کشند مانند صفوف مؤمنان در نماز، ابو مسلم آن را صفهای مؤمنان در نماز و جهاد گفته است.

زاجرات و تالیات را نیز ملائکه، و مؤمنان گفته‌اند، قتاده زاجرات را نواهی قرآن گفته است که از اعمال قبیح باز می‌دارند رجوع شود به مجموع البیان.

معنی: این اقوال آنست که: قسم به ملائکه یا قسم به مؤمنان که خدای شما یکی است، باید بدانیم که در این زمینه روایتی از ائمه اطهار صلوات الله علیهم نقل نشده که بفرمایند مراد ملائکه یا مؤمنانند، بلکه از تفسیر قمی نقل شده که صافات ملائکه و انبیاء هستند و آن را به معصوم علیهم السلام نسبت نداده است، ظاهراً همان قول ابن عباس و امثال اوست و الله اعلم.

۵- رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ.

بیان إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ است یعنی آن اله واحد، پروردگار آسمانها و زمین ... است. ما بَيْنَهُمَا شامل انسان، حیوان، نباتات، هوا، ابرها، و سایر چیزهایی است که ما بین زمین و آسمانها موجود می‌باشند، مثلاً انسان جزء زمین و آسمان نیست، بلکه ما بین آن دو است.

مشارق جمع محلی بالف و لام است و شامل همه مشرقهای اجرام و موجوداتی است که دارای مشرق و مغربند، حتی کهکشانها و سحابیها مثلاً- کره زمین که با حرکت وضعی در مقابل آفتاب می‌گردد، همه جای آن مشرق و مغرب است که در آن به تدریج جابجا می‌شوند، علی هذا مشارق شامل هر جزء اجرام می‌شود، اینکه فقط مشارق آمده و مغارب نیامده، شاید در رابطه با تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۲۶

نزول قرآن باشد چنان که در المیزان فرموده، چون با نزول قرآن مشرق مناسب است نه مغرب.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ می‌شود خبر بعد از خبر و یا خبر مبتدای محذوف باشد یعنی: «هو رب السموات» این آیه در عین حال، استدلال است به معبود بودن خدا که از إِنَّ إِلَهَكُمْ فهمیده می‌شود.

۶ و ۷- إنا زیننا السماء الدنيا بزینة الكواكب و حفظاً من كل شیطانٍ ماردٍ از این آیه تا آیه دهم، مطلب آنست که شیاطین به ملاء

اعلی و شنیدن سخنان ملائکه راهی ندارند، پس قرآن تلقینات شیاطین نیست بلکه سخن جبرئیل و نازل شده از جانب خداست. در گذشته گفته شد، ظاهراً این آیات در جواب کسانی است که می‌گفتند: این سخن شیاطین است که به او تلقین می‌شود.

کواکب بیان یا بدل است از «بزینة» سماء الدنيا، یعنی آسمان نزدیکتر در آیات دیگر نیز آمده است، نظیر: فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ فصلت/ ۱۲، پس آسمان اول از هفت آسمان، از همه به ما نزدیکتر است و با ستارگان زینت داده شده است.

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ملک/ ۵ در این آیه نیز آسمان پائین تر مطرح است با اضافه آنکه: مصابیح طرد کنندگان شیاطین می‌باشند.

«حفظا» در هر دو آیه مفعول مطلق است و تقدیر آن «و حفظناها حفظا» آیه اخیر نشان می‌دهد که این حفظ به وسیله ستارگان است. در سوره حجر/ ۱۶ آمده است: وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مِنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۲۷

توجه در این آیات با در نظر گرفتن آیه ۵ از سوره ملک نشان می‌دهد کواکب طرد کننده شیاطین هستند و الله العالم. ۸-۱۰- لا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ این آیات می‌گویند: شیاطین به طور آزاد نمی‌توانند به اجتماع ملائکه وارد شده و گوش دهند، و از هر طرف رانده می‌شوند، مگر آنکه کسی از شیاطین، مقداری از گفته‌های ملائکه را بر باید در اینصورت آتش نافذ او را تعقیب می‌کند.

جمله إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ ... در اینجا و جمله إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ ... در سوره حجر، نشان می‌دهد که چیزی می‌ربایند و در صورت تعقیب شدن باز آن چیز در اختیارشان می‌ماند، در سوره شعراء خواندیم: تَنْزِيلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ/ ۲۲۳ و گفتیم: منظور از «السمع» مسموع از ملاء اعلی است که شیاطین می‌شنوند.

مراد از عَذَابٌ وَاصِبٌ به قرینه و أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ملک/ ۵ عذاب آخرت است ناگفته نماند: آیات سوره جن نشان می‌دهد که ملائکه در قسمتهایی از آسمان نشسته و به سخن ملائکه گوش می‌داده‌اند، سپس در اثر پیشامدی از اینکار ممنوع شده‌اند چنان که خودشان گفته‌اند: وَأَنَا لَمَسِينَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَةً حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا جن/ ۸-۱۰، از بعضی روایات معلوم می‌شود که به وقت ولادت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از آسمان ممنوع شدند (سوره حجر/ ۱۸)، طبرسی رحمه الله در تفسیر سوره جن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۲۸

فرموده این به وقت بعثت آن حضرت بوده است.

منظور از شِهَابٌ ثَاقِبٌ درست معلوم نیست، بعید است مراد از آن، سنگهای آسمانی باشد که در اثر وارد شدن به جو زمین آتش میگیرند و به صورت نوار نورانی در فضا دیده می‌شوند و غبار می‌گردند.

ناگفته نماند: آیات شریفه از متشابهاتند، مصداق خارجی و چگونگی آن بر ما روشن نیست، خداوند خود بهتر داناست.

۱۱- فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ.

تفریع است بر آیات گذشته. یعنی حالا که خدا آسمانها را چنین و چنان آفریده و شیاطین را از آسمان منع کرده و رب السموات و الارض است، از مشرکان بپرس آیا آنها در خلقت قوی و محکم هستند یا آسمانها و زمین و ملائکه؟! آنها چگونه می‌توانند ما را عاجز کنند با آنکه آنها را از گلی چسبنده آفریده‌ایم؟! در مجمع البیان فرموده به قولی مَنْ خَلَقْنَا شامل ملائکه و آسمانها و زمین است، ملائکه‌ای که شیاطین را می‌رانند، اطلاق اولو العقل بر سموات و ارض از باب تغلب است، المیزان آن را قبول دارد.

مؤید این قول آیات: أَلَمْ تَرَ أَنَّكُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ... نازعات/ ۲۷ است.

إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ تَعْلِيلِ اِشْدَ نَبُودِنِ اَنَّهُاسْت. گِل چسبنده چه اشدّیتی و صلابتی خواهد داشت؟!.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۲۹

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۲ تا ۳۹]

اشاره

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ (۱۲) وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ (۱۳) وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (۱۴) وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۵) أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۱۶)
 أ وَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۱۷) قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ (۱۸) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹) وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (۲۰) هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ (۲۱)
 احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۳) وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۲۴) مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ (۲۵) بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُشْتَلِمُونَ (۲۶)
 وَأَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۷) قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۸) قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹) وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (۳۰) فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ (۳۱)
 فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (۳۲) فَإِنَّهُمْ يَوْمِئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵) وَيَقُولُونَ أ إِنَّا لَنَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ (۳۶)
 بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸) وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۳۰

۱۲- بلکه تو تعجب می کنی و آنها مسخره می کنند.

۱۳- و چون تذکر داده شوند متذکر نمی شوند.

۱۴- و چون آیه‌ای ببینند مسخره می کنند.

۱۵- گفتند این سحر آشکاری است.

۱۶- آیا وقتی که مریدم و خاک و استخوانها گشتیم مبعوث شد گانیم؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۳۱

۱۷- آیا و پدران گذشته ما نیز!

۱۸- بگو: آری و شما ذلیلانید.

۱۹- بعثت جز یک صیحه نیست ناگاه همه (برخاسته) نگاه می کنند.

۲۰- گویند: ای وای بر ما این روز جزاست.

۲۱- این همان روز داوری است که آن را انکار می کردید.

۲۲- جمع کنید ظالمان و همسران آنها را و آنچه را که عبادت می کردند.

۲۳- جز خدا، هدایتشان کنید به راه جهنم.

۲۴- متوقفشان کنید که آنها مسئولند.

۲۵- چه شده که همدیگر را یاری نمی کنید؟!.

۲۶- بلکه آنها امروز تسلیم شدگانند.

- ۲۷- رو کرده بعضی بر بعضی از هم سؤال می‌کنند.
- ۲۸- (تابعان به متبوعان) گویند: شما از طرف راست پیش ما می‌آمدید.
- ۲۹- گویند: بلکه شما مؤمنان نبودید.
- ۳۰- ما بر شما تسلطی نداشتیم بلکه قومی طغیانگر بودید.
- ۳۱- وعده عذاب خدا بر ما حتمی شد، ما چشندگان عذاب خواهیم بود.
- ۳۲- ما شما را گمراه کردیم خود نیز گمراهان بودیم.
- ۳۳- آنها امروز در عذاب شریکند.
- ۳۴- ما با گناهکاران این چنین رفتار می‌کنیم.
- ۳۵- چون لا اله الا الله به آنها گفته می‌شد تکبر می‌کردند.
- ۳۶- و می‌گفتند: آیا ما خدایان خویش را به خاطر شاعری دیوانه ترک کنیم!
- ۳۷- دیوانه نیست، بلکه دین حق آورده و پیامبران را تصدیق کرده است.
- ۳۸- شما حتماً چشنده عذاب دردناک خواهید بود.
- ۳۹- مجازات نمی‌شوید مگر آنچه را که می‌کردید.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۳۲

کلمه‌ها

یستسخرون: سخر و استسخر هر دو به یک معنی است.

داخرون: ذلیلان. دخر: ذلت و خواری. با خضوع و فرمانبری نیز می‌سازد.

زجره: زجر: راندن با صدا. به صدای مطلق نیز گفته می‌شود مراد از آن در آیه صیحه است. نظیر: **إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ** یس / ۵۳.

اغویناکم: اغواء: به راه هلاکت بردن. گمراه کردن.

شرحها

آیات شریفه در زمینه انکار معاد از جانب مشرکان و جواب آن است. و نیز مقداری از حالات آنها در قیامت، از جمله مخاصمه‌شان نقل شده و سپس علت عذابشان بازگو شده است که از قبول توحید امتناع می‌کرده‌اند.

۱۲-۱۴- **بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ وَإِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ.**

لفظ «بل» برای انتقال از غرضی به غرضی است. یعنی آنها در خلقت اشد نیستند بلکه حقیقت را به مسخره می‌گیرند و به وقت پند دادن، پند نمی‌گیرند و هر آیه‌ای که ببینند کارشان مسخره کردن است.

به نظر می‌آید: «عجبت» در معنی مؤخر است یعنی: بلکه آنها مسخره میکنند و تو از تکذیب و مسخره آنها تعجب می‌کنی. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۳۳

۱۵- **وَقَالُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ.**

نظرشان از سحر، قرآن مجید است و در استدلال به سحر بودن گفته‌اند:

۱۶- أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ.

یعنی دلیل سحر بودن آنست که چنین وعده‌ای بما می‌دهد، مراد از «ترابا» خاک شدن گوشت و پوستهاست. ناگفته نماند: این سخن فقط یک استبعاد است.

۱۷- أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ.

تأکید مطلب فوق و تقویت استبعاد است.

۱۸ و ۱۹- قُلْ نَعْمَ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ:

جواب استبعاد آنهاست یعنی: بگو آری مبعوث خواهید شد، شما در مقابل اراده خدا ذلیل و زبون هستید، چنان که در خلقت تسلیم خدا هستید، در اعاده خلقت نیز چنین خواهید بود. آن وقت در رابطه با آسان بودن بعث فرموده: آن فقط یک صیحه ایست از جانب ما، ناگاه خواهید دید که همه زنده شده و ایستاده‌اید.

نظیر: إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ یس / ۵۳ و نظیر: ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ زمر / ۶۷، ایضا فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ نازعات / ۱۳.

۲۰ و ۲۱- وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمَ الدِّينِ هَذَا يَوْمَ الْفُصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ.

در این دو آیه یک سخن از جانب کفار است که بعد از زنده شدن خواهند گفت: وای بر ما، این روز جزاست که پیامبران وعده کرده‌اند، سخن دیگر از جانب خدا و ملائکه است که خواهد فرمود: این همان روز جدایی حق از تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۳۴

باطل است که در دنیا تکذیب می‌کردید.

۲۲ و ۲۳- احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَازْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ.

خطاب بعدی است از جانب خدا نسبت به ملائکه درباره کفار. که فرمان خواهد داد ظالمان و همسران ظالم و معبودهای آنها را به طرف راه جهنم سوق دهید.

لفظ «ظلموا» تعلیل اهل آتش بودن، و مراد از ازواج همسرانی است که با کفار همراه بوده‌اند و شاید منظور قرناء آنها از شیاطین باشند چنان که فرموده: وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ... فَضَلَّتْ / ۲۵، وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ زخرف / ۳۸.

منظور از «معبودهای باطل» بتها و شاید فراعنه هم باشند در جای دیگر آمده: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ... انبیاء / ۹۸، ملائکه و انبیاء که معبود واقع شده‌اند از آن مستثنی هستند.

ناگفته نماند: مراد از الَّذِينَ ظَلَمُوا مشرکان در آیه ما قبل هستند که معاد را انکار می‌کرده‌اند.

۲۴- ۲۶- وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنصُرُونَ بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ.

ظهور آیه در آنست که در راه جهنم نگاه داشته می‌شوند، شاید مصداق سؤال ما لَكُمْ لَا تَنصُرُونَ باشد و شاید سؤال از هر حق باشد، آیه اخیر نشان می‌دهد که مقاومتی نشان نمی‌دهند و مانند دنیا یکدیگر را یاری نمی‌کنند لَا تَنصُرُونَ نشان می‌دهد که آنها

مرگب از مستکبران و پیروان آنهاست در دنیا مددکار هم بوده‌اند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۳۵

در مجمع البیان از ابو سعید خدری نقل شده: به قولی از ولایت علی علیه السلام سؤال می‌شوند.

در تفسیر برهان پنج و شش روایت در این زمینه نقل کرده است و نیز در برهان از ابو سعید خدری از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده که فرمود:

«لا يزول قدم عبد يوم القيامة حتى يسئل عن اربعة عن عمره فيما افناه و عن شبابه فيما ابلاه و عن ماله من اين اكتسبه و فيما انفقه و

عن حَبْنَا اهل البيت.

۲۷- وَ اَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ.

یعنی نه تنها به یکدیگر یاری نمی‌کنند بلکه به مقام مخاصمه بر می‌آیند آیات ذیل نشان می‌دهد که تسائل درباره محکوم کردن یکدیگر می‌باشد و مستضعفین چنین می‌گویند:

۲۸- قَالُوا اِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ.

منظور از آمدن از طرف آنست که: باطل را به حق نشان می‌دادید و چنان وانمود می‌کردید که خیر خواه ما هستید.

۲۹- قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.

جواب مستکبران است که خواهند گفت: شما خود مؤمنان نبودید که به حرف ما باور کردید، در جای دیگر آمده: که گویند: ا

نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ سبأ/ ۳۲.

۳۰- وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ.

ادامه سخن مستکبران است، مراد از «سلطان» اجبار کردن است، یعنی شما نیز اهل طغیان بودید که از ما پیروی کردید و گرنه ما

قدرت مجبور کردن نداشتیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۳۶

۳۱ و ۳۲- فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا اِنَّآ لَذَائِقُونَ فَاعْوَيْنَاكُمْ اِنَّا كُنَّا غَاوِينَ به نظر می‌آید: «علینا» شامل تابعین و متبوعین هر دو است یعنی شما

نیز طاعی بودید در نتیجه، هر دو گروه مستحق وعده عذاب شدید، «ذائقون» یعنی چشندگان و لمس کنندگان عذاب.

فاعویناکم ... احتمال دارد متفرع بر «طاعین» باشد مانند فَحَقَّ عَلَيْنَا یعنی شما طاعی بودید که ما گمراهتان کردیم، این گمراه کردن

یک چیز معمولی بود زیرا که از گمراه جز گمراه کردن نیاید.

۳۳ و ۳۴- فَاِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ اِنَّا كَذَلِكُمْ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ.

یعنی متبوعان و تابعان در عذاب شریک خواهند بود، معامله خدا با مجرمین همین است تابع باشند یا متبوع. در سوره اعراف/ ۳۸

آمده است رَبَّنَا هُوَ لَا اَصْلَ لَنَا فَاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ از این معلوم می‌شود که عذاب هر دو

گروه مضاعف است ولی ظهور آیات دیگر آنست که عذاب متبوعان بیش از تابعان خواهد بود.

۳۵- اِنَّهُمْ كَانُوا اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ يَشْتَكِبُرُونَ این آیه و آیه بعدی در تعلیل عذاب آنهاست، یکی آنکه در مقابل توحید تکبر

کرده و خدا را یکی نمی‌دانستند.

۳۶- وَيَقُولُونَ اِنَّا لَنَارُ كُوَا اَلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ دوم آنکه پیامبر خدا را به جنون و خیالباغ بودن نسبت می‌دادند.

۳۷- بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ نه او دیوانه و شاعر نیست بلکه دین حق آورده و پیامبران را تصدیق کرده است، دیوانه و شاعر

چگونه می‌تواند بگوید. پیامبران گذشته همه بر حق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۳۷

و راهنمایان توحید بوده‌اند ۳۸ و ۳۹- اِنَّكُمْ لَمَذَانِقُوا الْعِذَابِ الْاَلِيمِ وَ مَا تُجْزُونَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ تهدید آنهاست در مقابل

استکبارشان، و نیز بیان شده که ظلمی در کار نیست، فقط با عمل خویش مجازات می‌شوید، آیه شریفه دلالت بر تجسم عمل دارد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۳۸

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۴۰ تا ۷۴]

اشاره

اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ (۴۰) اُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ (۴۱) فَاَوَاكُهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ (۴۲) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۴۳) عَلٰى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ (۴۴)

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۴۵) بِيَضَاءٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ (۴۶) لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (۴۷) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطُّرُقِ عَيْنٌ (۴۸) كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ (۴۹)

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۵۰) قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱) يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۵۲) أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ (۵۳) قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴)

فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۵) قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدَتْ لِتَزِدِينَ (۵۶) وَلَوْ لَا نِعْمَةَ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ (۵۷) أَفَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلِينَ (۵۸) إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۵۹)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ النَّوْزُ الْعَظِيمُ (۶۰) لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۱) أذْذِكَ خَيْرٌ نُزْلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ (۶۲) إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (۶۳) إِنِّي لَأَبْلُغُهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ (۶۴) فَإِنَّهُمْ لَأَكَلُونَ مِنْهَا فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبَطُونَ (۶۵) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ (۶۶) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ (۶۸) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِينَ (۶۹)

فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰) وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأُولِينَ (۷۱) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ (۷۲) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (۷۳) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۷۴)

تفسیر احسن الحديث، ج ۹، ص: ۱۴۰

- ۴۰- مگر بندگان خالص شده خدا.
- ۴۱- که آنها را رزقی معین هست.
- ۴۲- میوه‌ها و آنها محترمین هستند.
- ۴۳- در بهشت‌های پر نعمت می‌باشند.
- ۴۴- بر تخت‌هایی بخصوص مقابل هم نشسته‌اند.
- ۴۵- شرابی از چشمه‌ای جاری بر آنها گردانده می‌شود.
- ۴۶- سفید و یکپارچه لذت است نوشندگان را.
- ۴۷- در آن دردسر نیست و از آن مست نمی‌شوند.
- ۴۸- در نزد آنها است حوریان بزرگ چشم و کوتاه نگاه.
- ۴۹- گویا آنها تخم‌های پنهانند.
- ۵۰- پس رو کرده بعضی بر بعضی سؤال می‌کنند.
- ۵۱- گوینده‌ای از آنها می‌گوید: من در دنیا آشنایی داشتم.
- ۵۲- می‌گفت: آیا تو از باور کنندگانی؟
- ۵۳- وقتی که ما می‌میریم و خاک و استخوانها می‌شویم آیا زنده شده و مجازات می‌شویم؟
- ۵۴- گوید: آیا از حال رفیق من با خبرید؟
- ۵۵- سر بلند کرده او را در وسط آتش می‌بیند.
- ۵۶- گوید: به خدا قسم نزدیک بودی ساقطم کنی.
- ۵۷- اگر توفیق خدایم نبود از حاضر شدگان در آتش بودم.
- ۵۸- آیا ما مردگان نخواهیم بود.
- ۵۹- مگر مرگ اولی را و ما عذاب شدگان نخواهیم بود؟

- ۶۰- حقا که این نجات بزرگی است.
- ۶۱- برای این پاداش عاملان عمل کنند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۴۱
- ۶۲- آیا این نعمت بهتر است یا درخت زقوم؟
- ۶۳- ما آن را برای ظالمان عذاب قرار داده‌ایم.
- ۶۴- آن، درختی است که در قعر جهنم می‌روید.
- ۶۵- میوه آن گویی رؤس شیاطین است.
- ۶۶- اهل آتش از آن می‌خورند و از آن شکمهای خود را پر می‌کنند.
- ۶۷- سپس بر آن زقوم، خلیطی از آب جوشان دارند.
- ۶۸- سپس رجوعشان به طرف آتش است.
- ۶۹- آنها پدران خویش را در ضلالت یافتند.
- ۷۰- آنها بر آثار پدران کشیده می‌شوند.
- ۷۱- پیش از اهل مکه، بیشتر گذشتگان گمراه شدند.
- ۷۲- در میان آنها انداز کنندگان فرستادیم.
- ۷۳- بنگر عاقبت انداز شدگان چه شد؟
- ۷۴- مگر بندگان خالص شده خدا.

کلمه‌ها

المخلصین: به صیغه مفعول یعنی: خالص شدگان برای خدا، که شیطان را در آنها راهی نیست.

كأس: ظرف با شراب. راغب گوید: «الاناء بما فيه من الشراب» در ظرف تنها و شراب تنها نیز به کار رود، طبرسی نیز ظرف توأم با شراب فرموده است.

معین: جاری شونده. معین به معنی جاری شدن است «معن الماء معنا سال» مراد از آن چشمه جاری شونده است.

غول: سر درد. طبرسی فرموده: فسادی است که بر شیء عارض شود، اهل لغت آن را سر درد، مستی، مشقت و غیره گفته‌اند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۴۲

ینزفون: نزف: خارج شدن و خارج کردن. انزاف نیز به هر دو معنی آید، به شخص مست نزیف گویند که عقلش مسلوب شده است.

منظور از آن در آیه مست و مسلوب العقل شدن است.

قاصرات: یکی از معانی قصر، کوتاه کردن و دیگری حبس کردن است قاصِرَاتُ الطَّرْفِ یعنی زنانی که نگاه خود را از دیگران کوتاه کرده و فقط به شوهران خود نگاه می‌کنند.

در اقرب الموارد آمده: «امرأة قاصرة الطرف» یعنی زنی که جز به شوهر خود نگاه نمی‌کند، ظاهرا منظور زنانی است که فقط به شوهران خویش عشق می‌ورزند.

عین: زنان درشت چشم. مفرد آن عیناء است.

بیض: (بفتح اول) جمع بیضه به معنی تخم مرغ است. راغب گوید:

به تخم مرغ بجهت سفید بودنش بیضه گویند. به هر حال آن از ماده بیاض است.

مکنون: کن و کنون: پوشاندن و محفوظ داشتن.

بَيْضٌ مَكْنُونٌ: تخم‌هایی که نهفته و محفوظند، تخم مرغ که در زیر سینه مرغ یا در جای دیگر محفوظ است سفید و براق و باصفاست.

مدینون: مجازات شدگان. دین (به کسر اول): جز او طاعت مفرد آن مدین به صیغه مفعول است.

مطلعون: اطلاع از باب افتعال: آگاه شدن و نیز به معنی اشراف و از بالا نگاه کردن است. چنان که «فأطلع» به معنی اشراف می‌باشد.

سواء: در اصل مصدر است به معنی برابری. به معنی مساوی و وسط تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۴۳

به کار رود، مراد از آن در آیه «وسط» است.

نزل: (بر وزن عنق) پذیرایی. آنچه برای میهمان آماده شده تا بر آن نازل شوند.

طلعها: طلع: میوه. چیزی که از درخت طلوع می‌کند. یا میوه نخل.

الفوا: الفاء: پیدا کردن. «ألفاه: وجده».

یهرعون: هرع و اهراع: رفتن به شتاب. «هرع الیه، مشی باضطراب و سرعت» علی هذا «یهرعون» یعنی به سرعت کشیده می‌شدند.

شرحها

در این آیات چهار مطلب مطرح است: اول مقداری از حالات اهل بهشت.

دوم اینکه اهل آخرت در آن روز یکدیگر را شناخته و دنیا را به خاطر می‌آورند سوم: مقداری از حالات اهل جهنم، چهارم: علت

اهل آتش بودن که پیروی عاطفی از پدران مشرک بوده است.

۴۰ و ۴۱- إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ.

استثناء منقطع است از ضمیر «لذائقوا» یعنی لکن بندگان خالص شده خدا عذاب الیم را نمی‌چشند. مخلصین را به صیغه مفعول

گفته‌اند: یعنی کسانی که خدا آنها را برای خود خالص کرده است اما می‌شود گفت: که خود را برای خدا خالص کرده‌اند.

مراد از «معلوم» شیء معین است اگر «مخلصین» مخصوص به معصومین باشد در اینصورت منظور آنست که رزق آنها رزق معینی

است که به رزق سایر اهل بهشت مخلوط و مشتبه نمی‌شود، با مراجعه به اول سوره واقعه و ملاحظه حالات «السابقون» معلوم می‌شود

که مراد از عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ همان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۴۴

«السابقون» است که رزق و زندگی آنها در بهشت از اصحاب یمین فرق دارد.

پس «معلوم» یعنی مشخص شده از رزق اصحاب یمین (۱).

۴۲- ۴۴- فَوَاكِهِ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ أَيْنَ آيَاتٍ وَ آيَاتٍ بَعْدَى فِي بِيَانِ حَالَاتِ «السابقون» است که به

احتمال قوی فقط انبیاء و امامان معصوم می‌باشند «فواکيه» جمع فاکهه به صورت نکره است که واقعیت آن معلوم نیست اما نامش

میوه است.

«فی جنات» ظرف «مکرمون» و «علی سُرُرٍ ... تقدیرش «متکین علی سرر ...»

است که رو برو در تختهایی سرور آور نشسته‌اند. این آیات و آیات بعدی بیان رِزْقٌ مَّعْلُومٌ است.

۴۵- ۴۷- يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ منظور از «كأس» کاسه پر از شراب است

«معین» حاکی است که آن شراب از چشمه جاری است. «لذة» تقدیرش «ذو لذة» و مانند زید عدل است، آن گاه فرموده: این شراب

نه درد سر و ناراحتی می‌آورد و نه مستی. بلکه یکپارچه لذت است، شراب دنیا، هم عوارض ناگوار بدنی دارد و هم عقل را از بین

می‌برد ولی شراب بهشتی هیچ یک از اینها را ندارد.

این آیه نظیر- لا- یَصِدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ واقعه/ ۱۹ است عاصم «ینزفون» را در اینجا به صیغه مجهول و در سوره واقعه به صیغه معلوم خوانده است و در هر دو منظور مستی و رفتن عقل است یعنی عقل از وجودشان خارج

(۱) در تفسیر برهان از امام باقر علیه السلام نقل شده که رزق برای خادمان بهشتی معلوم است آن را پیش اولیاء الله می‌آورند پیش از آنکه بخواهند اما فَوَاكِهِ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ آنست که آنها در بهشت چیزی میل نمی‌کنند مگر آنکه با آن احترام می‌شوند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۴۵

نمی‌شود و یا عقل را از سر خود خارج نمی‌کنند کلمه «یصدعون» حاکی است که مراد از «غول» درد سر است.

۴۸ و ۴۹- وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٍ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ این دو آیه در رابطه با حوریان بهشتی است که سه وصف برای آنها ذکر شده است اول- زنانی که فقط به همسران خود علاقه‌مند و عاشقند دوم- درشت چشمانند، سوم مانند تخمهای پوشیده، سفید، با صفا و براق و روشن می‌باشند.

ناگفته نماند در جای دیگر آمده: وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ واقعه/ ۲۳ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنْزِفُونَ وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ جزاءً بما كانوا يعملون واقعه/ ۱۰- ۲۴ پس معلوم می‌شود مراد از رِزْقٌ مَعْلُومٌ نعمتهای السابقون است ۵۰- فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ لَفْظ «اقبل» فعل ماضی است برای محقق الوقوع بودن ماضی آمده است، به نظر می‌آید مقصود مطلق اهل بهشت است نه فقط عباد الله المخلصین، زیرا قضیه بعدی نشان می‌دهد که مرد مؤمن در مغان قریب بوده است، «یتساءلون» مطلق گفتگو را شامل است از جمله یاد آوری زندگی دنیا.

۵۱- ۵۳- قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۴۶

أِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أِنَّا لَمَدِينُونَ

اینجا از جمله محللهایی است که اهل بهشت زندگی دنیا را یاد می‌آورند و یکدیگر را می‌شناسند، نظیر این سخن در سوره طور/ ۲۱ به بعد و سوره حدید/ ۱۳ به بعد آمده است.

در اینجا یکی از اهل بهشت یکی از رفقای دنیا را که کافر و منکر بعث بوده به یاد می‌آورد که در قیافه حق به جانب می‌خواست او را از اعتقاد به معاد باز گرداند، منظور از «مدینون» آنست که زنده شده و مجازات می‌شویم.

۵۴ و ۵۵- قَالَ هَيْلًا أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ به نظر می‌آید منظور از «مطلعون» آگاهان و از «فاطلع» اشراف است یعنی می‌گوید: آیا شما از جای رفیق من آگاهید، سپس سر بر می‌دارد و او را در وسط جهنم می‌بیند. در صافی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: »

يقول في وسط الجحيم».

۵۶ و ۵۷- قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدَتْ لَتَزْدِينَ وَ لَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ.

سخن مرد بهشتی است بعد از دیدن رفیقش در جهنم، که گوید: بخدا نزدیک بودی مرا ساقط کنی و اگر خدایم نعمت هدایت و روگردانی از تو را نداده بود، اکنون از حاضر شدگان در آتش بودم.

۵۸ و ۵۹- أَفَمَا نَحْنُ بِمَبِئِينَ إِلَّا مَا تَوَكَّلْنَا الْأُولَى وَ مَا نَحْنُ بِمَعِدِّيِينَ به نظر می‌آید: این سخن آن کافر در دنیا است که مرد بهشتی به عنوان توییح، سخن او را تکرار کرده است یعنی باز در همان عقیده هستی که می‌گفتی فقط یک مردن داریم دیگر مبعوث و

مجازات نمی‌شویم، طبری چنین فرموده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۴۷
 مؤید این احتمال آنست که خدا این قول را از کفار نقل کرده است: **إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ**
 دخان / ۳۵.

ولی المیزان فرموده: این سخن مرد بهشتی نسبت به خود و رفقای خودش است یعنی سپس به طرف رفقای خود برگشته و از روی تعجب می‌گوید: آیا ما در بهشت مخلد هستیم و نخواهیم مرد مگر آن مرگ اولی را که در دنیا مریم، آن وقت از طبری رحمه الله نقل کرده که از این سخن تحقیق اراده می‌کنند نه شک زیرا که این سخن سبب سرور مضاعف است، ناگفته نماند طبری آن را به طور «قیل» گفته و المیزان پذیرفته است «۱».

۶۰ و ۶۱- **إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ** به نظر می‌آید که این آیه سخن خداست که بعد از نقل نعمتهای بهشت فرموده رسیدن به این مقام فوز بزرگی است و عاملان برای رسیدن به این مقام باید عمل کنند نظیر: **وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ** مطفین / ۲۶، المیزان نظر می‌دهد که هر دو بقیه سخن مرد بهشتی است، طبری اولی را سخن مرد بهشتی و دومی را قول خدای متعال دانسته است ۶۲ و ۶۳- **أَذٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّوْمِ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ** لفظ «ذلک» اشاره است به «رزق معلوم» با آن شرحی که بیان گردید.

درخت زقوم در آیه درختی است که در جهنم خواهد بود و اهل آتش از آن خواهند خورد و آن فتنه و عذاب ظالمان است.

(۱) در تفسیر برهان از امام باقر علیه السلام نقل است:

«قال اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار جىء بالموت فيذبح كالکبش ثم يقال لهم خلود فلا موت أبدا يقول اهل الجنة أفما نحن بميتين إلاً مواتنا الأولى و ما نحن بمعديين إناً هذا لهو الفوز العظيم...»

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۴۸

در جای دیگر آمده: **إِنَّ شَجَرَةَ الزَّوْمِ طَعَامُ النَّائِمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ** دخان / ۴۳ و نیز **ثُمَّ إِنَّكُمْ أَتَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَدَّبُونَ لَا يَكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَوْمٍ فَمَا لَوْنٌ مِنْهَا الْبُطُونَ** واقعه / ۵۲ (نعوذ بالله منها) ولی کلمه زقوم در لغت فرو بردن لقمه است با کراهت و مشقت شدید. و زقوم را کره با خرما و نیز پلیدترین درخت تلخ در تهامه گفته‌اند به نظر می‌آید نظر قرآن مجید به همان پلیدترین درخت تلخ است که عرب می‌شناختند.

۶۴ و ۶۵- **إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْدِلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ** تعریف درخت زقوم است، اصل به معنی قعر جهنم است درخت در آتش می‌روید، سبحان الله، درباره **كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ** چند قول هست یکی آنکه در مجمع البیان و کشاف گفته است: رؤس الشیاطین میوه درختی است که «استن» نام دارد و شبیه به انسان است.

دیگری آنکه: این تشبیه به عنایت آنست که در اوهام مردم، شیاطین در اقبیح صورت مصدر است چنان که ملک در احسن صورت مشبه به در اذهان مردم مصور است و آن تشبیه به شیء معلوم است نه بشیء نامعلوم، علی هذا معنی آیه آنست که: میوه درخت زقوم هر چه بیشتر کریه و ناخوشایند و ترس آور است المیزان این نظر را پسندیده و آن سومین وجهی است که در مجمع نقل شده است.

امرء القیس به دشمن خود شاخ کشیده و در وصف نیزه‌اش گفته است

أ یقتلنی و الشرفی مضاجعی و مسنونة زرق کانیاب اغوال

یعنی: آیا آن مرد می‌تواند مرا بکشد حال آنکه شمشیر مشرفی و نیزه کبود سنان همچون دندانان گولها همخوابه من و در کنار من است؟! نوک نیزه‌اش را به دندان گولها تشبیه می‌کند، غول گر چه وجود ندارد ولی به عنوان یک شیء مخوف در اذهان مصور

است (و الله العالم) تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۴۹

۶۶-۶۷- فَأَيُّهُمْ لَمَّا كَلُوا مِنْهَا فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبَطُونَ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ در آیات سوره دخان و واقعه نیز گذشت که اهل آتش از میوه درخت زقوم (نعوذ بالله) خواهند خورد، در این آیه می‌گوید: بر آن زقوم مخلوطی از آب جوشان دارند، مراد آنست که پس از خوردن زقوم از روی آن آب جوشان می‌خورند و با زقوم در شکمشان مخلوط می‌شود.

در سوره واقعه فرموده: فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ واقعه/ ۵۴ یعنی بر آن زقوم از آب جوشان می‌خورند و مانند شتران عطشان با سرعت می‌خورند.

۶۸- ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ در المیزان فرموده: از آیه استفاده می‌شود که «حمیم» خارج از جحیم است، طبری آن را به طور قطع فرموده و آیه: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آن رحمن/ ۴۴ بر آن دلیل گرفته است ولی مشکل است که بگوئیم: حمیم جزء جهنم نیست، می‌شود برای آیات توجیه دیگری پیدا کرد.

۶۹ و ۷۰- إِنَّهُمْ أَفْوَآءُهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ یعنی سبب خوردن زقوم و رجوع به جحیم، اطاعت از پدران مشرک و گمراه است. با آنکه می‌دانستند پدرانشان در ضلالت هستند باز به حکم عاطفه غیر مقبول، به طرف ضلالت آنها کشیده می‌شدند. منظور از «آثار» ظاهرا شرکها و ضلالت‌های آنهاست که اثری جز شرک و کفر در دنیا نگذاشتند.

۷۱- وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ این آیه و آیه بعدی اشاره است تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۵۰

به آنکه باید اهل مکه از سرگذشت مشرکان پیشین عبرت بگیرند ضمیر «قبلهم» راجع به اهل مکه است.

۷۲- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ یعنی در میان آنها پیامبران انداز کننده فرستادیم چنان که برای اهل مکه نیز رسول مبعوث کردیم.

۷۳- فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ به صیغه اسم مفعول، یعنی انداز شدگان، آیه خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است.

۷۴- إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ یعنی مگر بندگان خالص خدا که از عذاب نجات یافتند. اگر منظور از عباد الله غیر پیامبران باشد در اینصورت باید استثناء را منقطع دانست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۵۱

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۷۵ تا ۱۱۳]

اشاره

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵) وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (۷۷) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۷۸) سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۷۹)

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱) ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ (۸۲) وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ (۸۳) إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴)

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ (۸۵) أَأَفْكَأَ إِلَهَهُ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶) فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۷) فَتَنَظَّرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۸) فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹)

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰) فَرَاغَ إِلَى آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا- تَأْكُلُونَ (۹۱) مَا لَكُمْ لَا تَتَّقُونَ (۹۲) فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ (۹۳) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ (۹۴)

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجُتُونَ (۹۵) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۹۶) قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ (۹۷) فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ

الْأَسْفَلِينَ (۹۸) وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَّهْدِينِ (۹۹)

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَا ذَاتَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶) وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۱۰۹)

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱) وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲) وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۵۳

۷۵- نوح ما را ندا کرد، بهتر جواب دهنده‌ایم.

۷۶- او و خانواده‌اش را از اندوه بزرگ نجات دادیم.

۷۷- ذریه او را باقی مانده‌ها قرار دادیم.

۷۸- دعوت او را در آیندگان بر او باقی گذاشتیم.

۷۹- سلام بر نوح در میان مردمان.

۸۰- ما نیکوکاران را بدینسان پاداش می‌دهیم.

۸۱- او از بندگان مؤمن ماست.

۸۲- سپس آخر مانده‌ها را غرق کردیم.

۸۳- ابراهیم از شیعه نوح است.

۸۴- یاد آر که با قلبی سالم به طرح پروردگارش آمد.

۸۵- یاد آر که به پدرش و قومش گفت چه چیز را بندگی می‌کنید؟

۸۶- آیا به دروغ خدایانی جز خدا قصد می‌کنید؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۵۴

۸۷- گمان شما به خدای جهان چیست؟

۸۸- به ستارگان نگاه کرد.

۸۹- گفت: من مریضم.

۹۰- پشت کنان از او رو گرداندند.

۹۱- به سوی معبودهای آنها رفت و گفت آیا نمی‌خورید؟

۹۲- چرا سخن نمی‌گوئید؟

۹۳- بر آنها رفت و با دست آنها را می‌زد.

۹۴- مردم شتابان رو به ابراهیم کردند.

۹۵- گفت: آیا عبادت می‌کنید به آنچه می‌ترسید؟

۹۶- خدا شما و آنچه را که می‌کنید آفریده است.

۹۷- گفتند برای او بنائی بسازید و او را در آتش بزرگ بیاندازید.

۹۸- به او قصد حيله کردند، مغلوبشان گرداندیم.

۹۹- گفت: من به سوی پروردگارم می‌روم حتما هدایت‌م می‌کند.

- ۱۰۰- خدایا فرزندی از نیکوکاران بر من عطا کن.
- ۱۰۱- پسری بردبار را به او مژده دادیم.
- ۱۰۲- چون با پدرش بجوانی رسید، ابراهیم گفت: فرزند عزیزم من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، به بین چه نظری داری؟ گفت: پدرم آنچه را که مأمور هستی بکن انشاء الله. مرا از صبر کنندگان می یابی.
- ۱۰۳- چون هر دو تسلیم شدند و او را بر پیشانی به خاک گذاشت.
- ۱۰۴- و ندایش کردیم که ای ابراهیم.
- ۱۰۵- حقا که خوابت را خوب عمل کردی، ما نیکوکاران را بدینسان پاداش می دهیم.
- ۱۰۶- حقا که این امتحان آشکاری است.
- ۱۰۷- و قربانی بزرگ را از او عوض دادیم.
- ۱۰۸- و دعوت او را در آیندگان بر او باقی گذاشتیم.
- ۱۰۹- سلام از ما بر ابراهیم.
- ۱۱۰- بدینسان نیکوکاران را پاداش می دهیم. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۱۵۵
- ۱۱۱- او از بندگان مؤمن ما بود
- ۱۱۲- ولادت اسحاق را به او مژده دادیم که پیامبری از صالحان خواهد بود.
- ۱۱۳- بر او و بر اسحاق برکت گذاشتیم و از نسل آن دو نیکوکار و آشکارا ظالم به نفس هست.

کلمه‌ها

شیعته: شیعه: پیروان. «شیعة الرجل: اتباعه و انصاره» (قاموس قرآن) افک: ساخته. دروغ. آن در اصل به معنی برگرداندن چیزی است از حقیقتش.

سقیم: مریض. پریشان حال. سقم (بر وزن شرف و قفل): مرض بدن، به مرض قلب نیز گفته می شود. کلام سقیم نیز آمده است.

راغ: روغ: میل بر سبیل حيله. طریق رائج آنست که مستقیم نباشد، منظور از آن در آیه پنهانی رفتن است.

یزفون: زفیف: سرعت سیر. «زف العیر زفیفاً: اسرع «یزفون» سرعت و شتاب می کردند.

تله: تل: مکان مرتفع (تپه) قاموس و مجمع البیان معنای اولی آن را به خاک انداختن گفته‌اند. تَلَّهٌ لِلْجَبِينِ یعنی او را به پیشانی به زمین انداخت.

راغب گوید: یعنی او را به پیشانی بر تل انداخت، در لغت آمده: «تله: صرعه».

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۱۵۶

شرحها

در این آیات ماجرای نوح علیه السلام و غرق شدن قومش و ماجرای ابراهیم علیه السلام و انداخته شدن به آتش و نیز قربانی کردن پسرش آمده است و به هر دو از جانب خدا سلام رسیده و دو جریان سهمگین ابراهیم مطرح می گردد، عباد لله المخلصین به نمایش گذاشته می شوند، انسانی در راه توحید به آتش انداخته می شود و در عشق و فرمان خدا، پدر به قربانی کردن و پسر به قربانی شدن تن در می دهند، خدا آن را امتحانی بزرگ می نامد، بشر چنان به خدا نزدیک می شود که به مقام سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ و به

مقام سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ می‌رسد از اینجا تا آیه صد و چهل و نه مصداق‌هایی برای عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِيْنَ نقل شده که عبارتند از نوح، ابراهیم، اسماعیل: اسحاق، موسی، هارون، الیاس، یونس، لوط و نیز به حالات مشرکان در مقابل آنها، اشاره شده است که نظیر مشرکان صدر اسلام بوده‌اند.

۷۵- وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ.

نداء نوح علیه السّلام همان بود که بر قوم خویش نفرین کرد و از خدا یاری خواست مانند و قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلٰی الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيّٰرًا نُّوحٌ / ۲۶ و مثل: قَالَ رَبِّ اِنَّ قَوْمِيْ كَذٰبُوْنَ فَافْتَحْ بَيْنِيْ وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِيْ وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ شعراء / ۱۱۸، در فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ خداوند بر خود ثنا می‌گوید و در عین حال تهدید کفار است.

۷۶ و ۷۷- وَ نَجَّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبٰقِيْنَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۵۷

بیان اجابت دعای نوح است، اهل شامل اصحاب نیز هست یا به طور تغلیب و یا اینکه اهل به خواص مرد نیز شامل است منظور از کرب عظیم می‌شود طوفان باشد و می‌شود اذیت مشرکان، ذریه نیز به اصحاب شامل است همانطور که در اهل گفته شد، ظاهر آنست که طوفان نوح جهانی بوده است علی هذا مراد از «الباقین» کسانی است که در آن سرزمین باقی ماندند، ۷۸ و ۷۹- وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْاٰخِرِيْنَ سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعٰلَمِيْنَ.

جمله وَ تَرَكْنَا ... درباره ابراهیم نیز در آیه ۱۰۸ آمده است و در وَ اجْعَلْ لِيْ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ شعراء / ۸۴ نیز گذشت، و در آنجا گفتیم که ظاهراً مراد از آن بقاء شریعت و دین توحید است به همانجا رجوع شود.

علی هذا وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْاٰخِرِيْنَ یعنی گذاشتیم بر شریعت او در میان آیندگان کسانی را که دین و شریعت و دعوت او را احیاء کنند.

لفظ «العالمین» در سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعٰلَمِيْنَ شامل همه آدمیان تا انقراض بشریت است در قرآن کریم این جمله فقط درباره نوح به کار رفته است او علیه السّلام اولین کسی است که دعوت توحید را آغاز کرد و نهصد و پنجاه سال در تبلیغ آن زحمت کشید، انبیاء دیگر همه دنباله‌رو او هستند.

به موجب: فَتَيَلَّمُوا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ تَحِيَةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً نور / ۶۱ سلام تحیت و ثنائی است از جانب خدا، با برکت و پاک است. بنا بر این، سلام و محبت و درود بر نوح، پایه گذار توحید تا بشر هست و انسان در روی زمین زندگی می‌کند، ظهور آیه آنست که این سلام و تحیت از جانب خداست نسبت به او نه از جانب بشر. چنان که بعضی از مفسران گفته‌اند: «سلام منا».

۸۰-۸۲- اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ثُمَّ اَعْرَفْنَا الْاٰخِرِيْنَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۵۸

لفظ «كذلك» اشاره است به اجابت دعا، نجات از کرب عظیم، بقاء شریعت و سلام جهانی، منظور از تشبیه در مطلق پاداش نیکوکاران است نه اینکه به هر نیکو کار پاداش مانند نوح داده می‌شود.

اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ تعلیل محسن بودن نوح است، آنکه دارای ایمان واقعی است قهراً از نیکوکاران خواهد بود، «ثم» در آیه برای تراخی در کلام است و گرنه غرق قوم او از وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبٰقِيْنَ فهمیده شد.

۸۳- وَ اِنَّ مِنْ شِيْعَتِهِ لِابْرَاهِيْمَ.

یعنی از جمله پیروان نوح و از کسانی که دعوت او را تعقیب کرد، ابراهیم است و به واسطه ابراهیم، وعده وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْاٰخِرِيْنَ تحقق یافت.

۸۴- اِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ.

منظور از قلب سلیم قلبی است که از شک و شرک و هر آنچه خدا مکروه دارد سالم باشد، آن کنایه از ایمان و تسلیم ابراهیم علیه السّلام است: اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلَمْتَ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ بقره / ۱۳۱، «اذ» تقدیرش: «اذکر اذ جاء ...»

است.

از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«بقلب سلیم من کل ما سوی الله تعالی لم یعلق بشیء غیره».

۸۵- اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ.

در سوره‌های گذشته گفته‌ایم که از معصوم علیه السلام نقل شده: آزر جد امی ابراهیم علیه السلام بود نه پدر اصلیش. اینکه می‌گوید: ما ذَا تَعْبُدُونَ از روی تعجب است.

۸۶- أَوْفِكَآ إِلَهَهُ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۵۹

کلمه «افکا» در آخر کلام است به علت اعتنا به آن مقدم شده است یعنی آیا جز خدا، خدایانی به دروغ می‌گیرید؟! ۸۷- فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

چه گمانی درباره خدا دارید که در مقابل شرک با شما رفتار کند؟

۸۸- ۸۹- فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ.

ظهور این دو آیه در آنست که آن حضرت با نگاه کردن به کواکب به سقیم بودن خود پی برده است این، دو وجه دارد یکی اینکه مانند قوم خود عقیده به نجوم احکامی داشت و از حرکت آنها آینده را می‌فهمید، این وجه قابل قبول نیست زیرا نجوم احکامی باطل است و آن حضرت نمی‌توانست از اهل باطل باشد.

وجه دوم آنست که آن حضرت علتی مثلاً تب نوبه‌ای داشته و آمدن وقت آن را از حرکت کواکب می‌دانسته است و چون به نجوم نگاه کرد، احساس نمود که وقت آن می‌رسد و اینکه پیش از رسیدن مرض فرموده است: إِنِّي سَقِيمٌ نَظِيرَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ است.

این وجه اول از وجوهی است که طبرسی رحمه الله نقل کرده و المیزان آن را اختیار می‌کند.

در کتب اهل سنت از ابو هریره نقل شده: ابراهیم دروغ نگفت مگر در سه مورد یکی: إِنِّي سَقِيمٌ با آنکه مریض نبود، دیگری بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ با آنکه بتها را خودش شکسته بود سوم آنکه گفت: سارا خواهر من است با آنکه زنش بود، این سخن از رو سیاهی مثل ابو هریره بعید نیست، من این خرافه را در قاموس قرآن (ابراهیم) به طور مشروح نقل و رد کرده‌ام. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۶۰

۹۰- فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ أَنَّهُمَا چون از سخن ابراهیم دانستند که مریض می‌شود، او را گذاشته پی کار یا جشن همگانی که داشتند، رفتند.

۹۱- ۹۲- فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْظِقُونَ.

چون شهر را خلوت دید، آهسته به بتخانه رفت و چون طعامها را در جلو بتها دید از کثرت خشم و انزجار فرمود: چرا نمی‌خورید! و اضافه کرد چرا جوابم نمی‌دهید؟! ۹۳- فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ یعنی: پس از این سخن به طرف آنها رفت و با دست راست یا به قوت آنها را میزد: «ضرباً» تقدیرش «یضربهم ضرباً باليمين» است.

به نظر بعضی مراد از «يمين» سوگند اوست که گفته بود تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ ولى آن بعید است.

۹۴- فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ یعنی مردم پس از برگشتن به شهر و دیدن اصنام که تکه پاره شده‌اند به طرف ابراهیم رو کردند و در آمدن شتاب می‌کردند این جریان در سوره انبیاء بتفصیل گذشت.

۹۵ و ۹۶- قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ در آیات، حذف و ایجاز هست یعنی پس از آنکه او را گرفته و پیش مردم آورده و بازجویی کرده و اقرار نمودند که اصنام سخن گفتن نتوانند، فرمود: آیا آنچه را که با دست می‌تراشید می‌پرستید؟! ۹۷- فَمَا تَعْبُدُونَ إِلَّا مَا يَنْحِتُونَ وَاللَّهُ عَالِمُ السِّرِّ الْعَلِيمِ

حال آنکه خدایم شما را آفریده و هم آنچه را که می‌سازید، پس معبود شما خالق شماست (و دانسته‌ایم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۶۱)

که خلقت از تدبیر قابل انفکاک نیست).

در جمله و مَا تَعْمَلُونَ اشاره است به توحید افعال، کارهای انسان مورد اراده خداست از طریق اختیار انسان، انسان در آنها به حکم آلت است بارها دیده‌ایم که خدا خلقت کشتی‌ها را به خود نسبت می‌دهد اما این سخن مخالف آن نیست که انسان در مقابل اعمال ارادی خویش مثاب یا معاقب است.

۹۷- قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ.

بنیان مصدر از برای مفعول است یعنی بنائی و محلی، ظهور این کلام در آنست که محلی بسازند و در آن آتش افروزند و آن حضرت را در آن اندازند.

جحیم یعنی آتش بزرگ و به قول زجاج آتشی است که بعضی بالای بعضی باشد.

۹۸- فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ مراد از نجات آن حضرت از آتش است که در سوره انبیاء گذشت: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ / ۶۹ «اسفلین» بودن بدان معنی است که ابراهیم فوق آنها قرار گرفت، به عبارت دیگر حیل‌شان بی‌اثر گردید.

۹۹- وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ فصل دیگری از زندگی آن حضرت از این آیه شروع می‌شود، بعد از آن ولادت اسماعیل، جریان قربانی، سپس بشارت ولادت اسحاق است.

ظهور آیه در آنست که آن حضرت را اخراج و تبعید نکردند، بلکه خودش دید که تبلیغ فائده‌ای ندارد تصمیم به مهاجرت گرفت، آیه وَ نَجِّنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ انبیاء / ۷۱ و آیه وَ أَعْتَزَلْكُم وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا مریم / ۴۸ نیز حاکی از آنست.

۱۰۰- رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۶۲

حکایت دعای آن حضرت است که از خدا فرزندی خواست با قید صالح بودن، این دعا بعد از هجرت به فلسطین است ۱۰۱- فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ مراد از آن به طور قطع اسماعیل است، زیرا بشارت اسحاق در آیات بعدی خواهد آمد آیه حاکی است که آن نوزاد پسر خواهد بود و به حد رشد رسیده و وصف حلیم بر او اطلاق خواهد گردید، حلیم و بردبار بودن اسماعیل در آن موقع آشکار شد که به پدرش گفت یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ.

۱۰۲- فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ کلمه «فلما» حاکی از حذف و ایجاز است یعنی: زمانی که به دنیا آمد و بزرگ شد و به جوانی رسید که می‌توانست برای رفع نیازهای زندگی سعی و تلاش بکند.

کلمه «انی اری» حاکی از تکرار و استمرار است که یعنی آن حضرت بارها در خواب می‌دید که اسماعیل را در راه خدا ذبح می‌کند و اینکه از پسرش نظر خواست حاکی است که آن حضرت از دیدن خواب احساس تکلیف کرده است فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ نظر خواهی است که آیا پسرش راضی است یا نه.

قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ آن پسر حلیم و بزرگوار در جواب اظهار رضایت کرده و می‌گوید حالا که امر پروردگار است من نیز صبر می‌کنم.

۱۰۳- فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۶۳

یعنی پدر برای ذبح کردن و پسر برای ذبح شدن تسلیم شدند، اگر این سخن را قرآن مجید نقل نمی‌کرد ممکن بود در صحت آن تردید شود، عجب آدمی در مسیر توحید و عشق به الله بچه مقامی می‌رسد که به همه چیز جز خدا پشت پا می‌زند و به مقام تسلیم محض و فنا فی الله قدم می‌گذارد. تَلَّهُ لِلْجَبِينِ یعنی او را به پیشانی در خاک گذاشت شاید این برای آن بود که احتمال می‌داد که

صورت او را به بیند و عاطفه‌اش تحریک شود و از فرمان حق سست گردد.

جواب «لما» محذوف است نظیر «ظهر اخلاصهما لله» و شاید جواب آن از آیه بعدی فهمیده شود یعنی «حقوق رؤیاه» آخر در آن تماشاگه خدا و محل ظهور دریای خلوص و عبودیت خطاب رسید که:

۱۰۴ و ۱۰۵- وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكُمْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ کلمه «و نادینا» عطف است بر جواب «لما» از این معلوم می‌شود که امر امتحانی بود که تا اندازه خلوص و طاعت ابراهیم و استقامت اسماعیل مجسم گردد.

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا یعنی آن خواب را به مقام صدق و بعمل رساندی.

ناگفته نماند: از این آری فی المنام أَنِّي أَذْبَحُكَ فقط این مقدار معلوم می‌شود که آن حضرت دیده بود که اسماعیل را ذبح می‌کند نه اینکه ذبح کرده است و گرنه می‌فرمود: «انی ذبحتک» پس گذاشتن به خاک و کشیدن کارد همانست که در خواب دیده بود، نهایتاً آن حضرت احساس کرده بود که باید کار را انجام بدهد:

«کذلک» احتمال دارد اشاره به قصه ذبح و امتحان باشد یعنی ما اینطور تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۶۴

نیکوکاران را امتحان می‌کنیم و آن گاه پاداشی می‌دهیم چنان که میزان فرموده است.

به نظر بعضی «کذلک» اشاره است به «قد صدقت» یعنی همانطور که خواب تو عملی شد پاداش نیکوکاران نیز حتمی و عملی است.

۱۰۶ و ۱۰۷- إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَ قَدْ بَدَّيْنَا بِذَبْحِ عَظِيمٍ.

یعنی مذبح بزرگی را عوض قربانی اسماعیل کردیم، در میزان فرموده:

آن قوچی بود که جبرئیل از جانب خدا آورد چنان که در اخبار هست، مراد از عظمت، بزرگی مقام آنست که از جانب خدا بود. اما به نظر می‌آید: منظور از ذبح عظیم قربانی همه ساله حاجیان در مراسم حج باشد چنان که در نکته‌ها خواهد آمد و نیز خواهد آمد که ذبیح اسماعیل بوده است نه اسحاق.

۱۰۸- وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ در آیه ۷۸ گفته شد که ظاهراً مراد از آن بقاء شریعت و دعوت او است «ترکنا» به معنی «ابقینا» و مفعول آن دعوت و شریعت است یعنی: «ابقینا له دعوته فی الا-خرین» طبرسی رحمه الله آن را ذکر حسن و نام نیک می‌داند و می‌گوید «ترکنا علیه ذکرا جمیلا و ائینا علیه فی امه محمد صلی الله علیه و آله».

۱۰۹- سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ در جریان نوح علیه السلام گفته شد ظاهراً این سلام از جانب خداست یعنی:

«سلام منا علی ابراهیم»: نظیر: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ یس / ۵۹.

۱۱۰- ۱۱۱- كَذَلِكُمْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ اشاره به «ترکنا-سلام» است تشبیه درباره مطلق پاداش است نه اینکه

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۶۵

به هر نیکو کار چنان پاداش داده خواهد شد، رجوع شود به آیه ۸۰ از این سوره.

۱۱۲- وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ این آیه که بعد از بشارت به غلام حلیم و بعد از جریان قربانی آمده است به طور حتم نشان می‌دهد که ذبیح اسماعیل بوده نه اسحاق چنان که در نکته‌ها خواهد آمد، یعنی: به او ولادت اسحاق را بشارت دادیم که پیامبر و از جمله صالحین خواهد بود، آمدن صالحین بعد از «نبیا» دال بر اهمیت صلاح است و گرنه پیامبر غیر صالح نخواهد بود.

۱۱۳- وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ.

لفظ «ذریتهما» قرینه است که برکت در فرزندان و کثرت اولاد است که آن همه پیامبران از نسل آن دو به وجود آمدند، همه انبیاء بنی اسرائیل و اسماعیل و فرزندان او از نسل آن دو بزرگوار هستند، مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ حاکی است که برکت فقط راجع به محسنین است.

نکته‌ها

ذبح عظیم کدام است؟

در رابطه با آیه وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ گفته شد: المیزان آن را قوچی دانسته که به ابراهیم آورده شد عظمتش بعلت من عند الله بودن آن است.

طبرسی نیز از ابن عباس و غیره، قوچ نقل کرده است ولی به نظر می‌آید:

که ذبح عظیم: کشتار و قربانی همه ساله مراسم حج باشد که می‌تواند یاد آور آن عشق عالی باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۶۶

در کتاب خصال و عیون اخبار الرضا از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده: هر قربانی که در «منی» تا روز قیامت ذبح شود فدیة اسماعیل است و در عیون اخبار الرضا اضافه شده: قربانیهای دیگر نیز فدیة اسماعیل است (از تفسیر صافی).
و اینکه روایت شده: ابراهیم در آن روز قوچی را ذبح کردند و آن را جبرئیل آورد، ظاهراً این عمل افتتاح آن کشتار بزرگ به دست آن حضرت بوده است.

بعضی‌ها می‌گویند: مراد از ذبح عظیم شهادت حضرت حسین علیه السلام و یاران او است و نسبت آن را به روایت می‌دهند، در روایات همچو مطلبی پیدا نشد بلکه در حدیث آمده: شهادت امام حسین علیه السلام به ابراهیم علیه السلام خیر داده شد آن حضرت محزون گردید خدا فرمود: ثواب این حزن تو مانند ثواب حزنی است که دوست داشتی ای کاش اسماعیل را ذبح کرده و در راه خدا محزون می‌شدی.
(تفسیر صافی).

ذبح اسماعیل بود نه اسحاق:

در آیات گذشته خواندیم که بشارت ولادت اسحاق پس از جریان قربانی بوده است این تقریباً تصریح است در اینکه: ذبح اسماعیل بوده است، به طور صحیح از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که فرموده است: «
انا ابن الذبیحین

» منظور از ذبیح اول اسماعیل و از ذبیح دوم پدرش عبد الله است.

زیاد بن سوقه گوید از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم: ذبیح کدام است؟

فرمود اسماعیل، عبد الله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام پرسید: ذبیح کدام است فرمود: اسماعیل «(۱)».

(۱) - مجمع البیان و تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۶۷

در بعضی از روایات شیعه از علی علیه السلام روایت شده که او اسحاق است در المیزان بعد از اشاره به آن روایت فرموده است: این روایت مطروح و مخالف کتاب است.

در فقیه منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: ذبیح کدام است فرمود: اسماعیل زیرا خدای تعالی در قصه او در

کتابش فرموده: وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَ نِيزَ از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده: فاصله میان بشارت اسماعیل و اسحاق پنج سال بوده است (تفسیر صافی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۶۸

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱۴ تا ۱۴۸]

اشاره

وَ لَقَدْ مَنَّآ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۱۴) وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵) وَ نَصَّرْنَاهُمْ فَمَا كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۱۱۶) وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱۷) وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ (۱۱۹) سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۲۰) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱) إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲) وَ إِنَّ إِيَّاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵) اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۱۲۶) فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۲۸) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۱۳۰) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) وَ إِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا-عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵) ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ (۱۳۶) وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷) وَ بِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ (۱۳۸) وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَبَدَّدْنَا بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶) وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷) فَأَمَّنُوا فَمَرَّغْتَهُمْ إِلى حِينٍ (۱۴۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۷۰

۱۱۴- حقا که به موسی و هارون عنایت کردیم

۱۱۵- آن دو و قوم آنها را از غصه بزرگ نجات دادیم.

۱۱۶- آنها را یاری کردیم تا پیروز شدند.

۱۱۷- به آن دو کتابی روشنگر دادیم.

۱۱۸- و آن دو را براه راست هدایت نمودیم.

۱۱۹- و بر آن دو در آیندگان دعوتشان را باقی گذاشتیم.

۱۲۰- سلام بر موسی و هارون.

۱۲۱- ما نیکوکاران را بدینسان پاداش میدهم.

۱۲۲- حقا که آن دو از بندگان مؤمن ما بودند.

۱۲۳- ایاس از پیامبران بود.

۱۲۴- یاد آر که بقوم خویش گفت: آیا از خدا نمیترسید؟ ..

- ۱۲۵- آیا بت «بعل» را میخوانید و بهترین خالقان را ترک میکنید؟.
- ۱۲۶- الله را ترک میکنید که پروردگار شما و پدران گذشته شماست.
- ۱۲۷- الیاس را تکذیب کردند، آنها حاضر شدند.
- ۱۲۸- مگر بندگان خالص شده خدا (از قوم او).
- ۱۲۹- بر او دعوتش را در آیندگان باقی گذاشتیم.
- ۱۳۰- سلام بر الیاس.
- ۱۳۱- ما نیکوکاران را بدینسان پاداش میدهیم.
- ۱۳۲- او از بندگان مؤمن ما بود.
- ۱۳۳- لوط از پیامبران بود.
- ۱۳۴- یاد آر که او و خانواده‌اش را همگی نجات دادیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۷۱
- ۱۳۵- مگر پیر زنی را که در میان ماندگان ماند.
- ۱۳۶- آن گاه دیگران را هلاک کردیم.
- ۱۳۷- شما اهل مکه در حال صبح کردن بر خرابه آنها می گذرید.
- ۱۳۸- و در شب، آیا تعقل نمیکنید؟!
- ۱۳۹- یونس از پیامبران بود.
- ۱۴۰- یاد آر که خشمگین به کشتی پر شده آمد.
- ۱۴۱- قرعه انداخت و از مغلوبان شد.
- ۱۴۲- ماهی او را بلعید حال آنکه ملامت گر بود.
- ۱۴۳- اگر نبود که او از جمله مسیحین بود.
- ۱۴۴- قطعا تا به محشر در شکم ماهی می ماند.
- ۱۴۵- او را به آن مکان خالی انداختیم.
- ۱۴۶- و بر او درخت کدو رویاندیم.
- ۱۴۷- و او را بر جمعی که بیشتر از صد هزار بودند فرستادیم.
- ۱۴۸- ایمان آوردند تا دم مرگ متاعشان دادیم.

کلمه‌ها

مننا: مَنْ: در اصل بمعنی قطع است، أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ یعنی پاداش غیر مقطوع و نیز به معنی نعمت دادن و عطیه است، گویند «مَنْ عَلِيهِ مَنَّا: أَنْعَمَ عَلَيْهِ» آن در آیه به معنی نعمت دادن است.

کرب: اندوه شدید. بعضی مطلق حزن مسَلَطٌ بر قلب گفته‌اند، مراد از آن در آیه ظاهرا شکنجه فرعونیان است.

مستبین: استبانة به معنی آشکار شدن و آشکار کردن است. علی هذا آن در آیه به معنی آشکار است مثل کتاب مبین یا به معنی آشکار کننده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۷۲

حقایق است.

الیاس: نام یکی از پیامبران است. که فقط دو بار در قرآن مجید آمده است: انعام/ ۸۵، صافات/ ۱۳۳، «الیاس» لغتی است در «الیاس»

مانند سینین و سینا. (نکته‌ها).

بعلا: گویند: بعل نام بتی بود در بعلبک.

غابرین: غبور: ماندن و رفتن آن از اصداد است «غبر غبورا: مکث و بقی و ذهب و مضی» غابر کسی را گویند که بعد از رفتن کسانی که با او بودند باز ماند.

دمرنا: دمار: هلاکت. تدمیر: هلاک کردن. راغب ادخال هلاکت در شیء گفته است «دمرنا»: هلاک کردیم.

یونس: از پیامبران الهی است نام مبارکش چهار بار در قرآن مجید ذکر شده است. رجوع شود به «نکته‌ها».

ابق: اباق: رفتن در حال خشم. اکثر اهل لغت آن را فرار گفته‌اند مانند فرار بنده از مولایش ولی قاموس، رفتن بدون ترس و رحمت گفته است یا رفتن بعد از مخفی شدن.

ساهم: بین الاثنین است یعنی با دیگران قرعه کشید. و چون قرعه را با تیرهای مخصوص می کشیدند لذا کلمه «سهم» به کار رفته است.

مدحضین: دحض: لغزیدن و سقوط. «مدحضین»: ساقط شدگان و مغلوب شدگان. در نهج البلاغه خطبه/ ۱۴۷ فرموده: «

وان تدحض القدم ...

« یعنی اگر قدم بلغزد.

ملیم: لوم: سرزنش. ملیم اسم فاعل است به معنی ملامت کننده، ظاهرا منظور ملامت خودش است که چرا از میان قوم خارج شدم،

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۷۳

آن ارباب افعال «الام یلیم» است.

عراء: مکان خالی که چیزی از قبیل درخت و نبات آن را پوشانیده است این کلمه فقط دو بار در قرآن مجید ذکر شده است:

صافات/ ۱۴۵، قلم/ ۴۹.

یقظین: کدو. طبرسی فرماید: آن، کدو و به قولی هر گیاه بی ساق است فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

شرحها

در آیات فوق قسمتی از حالات موسی، هارون، یاس، لوط و یونس نقل شده است و نیز هلاکت قوم آنها مطرح می‌باشد، آنها همه

مصدق هستند بر عباد الله الْمُخْلِصِينَ و هلاک شدگان، چنان که در قصه نوح و ابراهیم گفته شد، از آیات شریفه روشن می‌شود

که هر که در مسیر توحید قدم برداشت برنده شد، دیگران از زندگی خود جز نکبت و بدبختی چیزی نبردند.

۱۱۴- وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ.

از این آیه تا آیه ۱۲۲ در رابطه با شرح حال موسی و هارون و هلاکت فرعون است، منت در آیه به معنی عطیه است که آیات بعدی

آن را شرح می‌دهد از قبیل نجات از دست فرعون و دادن کتاب و رسالت.

۱۱۵- وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ.

تفسیر «منا» است، مراد از کرب عظیم شکنجه فرعونیان بود از جمله آنها «یذبحون ابنائهم ...» است که کرارا بیان شده است.

۱۱۶- وَ نَصَّرْنَاهُمْ فَاكُنُوا لَهُمُ الْعَالِيْنَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۷۴

منظور گذشتن از دریا و نجات از فرعونیان است، نه اینکه با فرعونیان جنگیده و غالب شدند.

۱۱۷ و ۱۱۸- وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَقِيمَ وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

منظور از کتاب تورا است که حقائق و مجهولات زندگی را بر بنی اسرائیل بیان می‌کرد، و از اینکه هدایت فقط به موسی و هارون

اختصاص یافته معلوم می‌شود که آن هدایت کامل و هدایت به خصوصی است و مصداق صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ می‌باشد.
۱۱۹- وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرَيْنَ.

در گذشته گفته شد که به احتمال قوی، مراد بقاء شریعت و دعوت توحید است که دعوت و شریعت آیندگان ادامه دعوت آنهاست، یعنی «و ابقینا علیها دعوة التوحید» طبرسی رحمه الله ثناء جمیل فرموده است. به نظر بعضی مراد از آن سلام است که در آیه بعدی می‌آید.

۱۲۰- سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ.

یعنی: سلام از خدا بر موسی و هارون که در هموار کردن راه توحید تلاش کردند، چه افتخاری بالاتر از این که بنده خاکی مورد این همه مکرمت رب العالمین گردد.

۱۲۱- إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

لفظ «كذلك» اشاره به نجات، دادن کتاب، بقاء شریعت، سلام و مانند آنها است، منظور مطلق تشبیه در پاداش دادن است نه اینکه به هر نیکوکار چنان پاداش داده می‌شود.

۱۲۲- إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۷۵

تعلیل پاداش فوق است یعنی بنده مؤمن بودن مستلزم پاداش خوب است.

۱۲۳- وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.

از این آیه تا آیه ۱۳۲ در رابطه با شرح حال الیاس پیامبر است، در این آیات می‌خوانیم که او قوم خویش را به توحید دعوت نمود، و از عبادت بتی که «بعل» نام داشت بر حذر کرد ولی قومش او را تکذیب کردند و در نتیجه در عذاب خدا و یا برای حساب حاضر خواهند شد.

در مجمع البیان از ابن عباس و محمد بن اسحاق و غیره، نقل شده که او از انبیاء بنی اسرائیل و از اولاد هارون برادر موسی بود، مؤید این سخن آنست که الیاس در سوره انعام/ ۸۵ در ردیف انبیاء بنی اسرائیل ذکر شده است، در قرآن مجید فقط دو بار نام او آمده است و بیشتر از آنچه در این سوره نقل شده، ذکر او نیست آنچه در روایت‌ها آمده اکثراً از کعب الاخبار و وهب بن متبه است که هر دو دروغگو بودند، لذا از ذکر آنها اجتناب شد.

۱۲۴- إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ.

نقل دعوت الیاس است، مراد از «تقون» ترس از عذاب خداست که مشرکان به وجود خدا عقیده داشته‌اند.

۱۲۵- أَوْ تَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ.

در تفسیر صافی از تفسیر قمی نقل شده: «و کان لهم صنم یسمونه بعلا» لفظ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ که در سوره مؤمنون نیز آمده است، در رابطه با کارهای انسان است که انسان خالق عرضی و فاعل طبیعی است و گرنه خالق جز خدا نیست یعنی: از بین همه انسانها خدا بهترین آنهاست که «نبودها» را به وجود آورده است.

۱۲۶- اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمْ الْأُولِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۷۶

این آیه با کلمه أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ یک استدلالت تمام است یعنی: شما بت بعل را می‌خوانید ولی آفریننده و اداره کننده را ترک می‌کنید حال آنکه باید رو به سوی خالق و مدبر آورد نه بتی که کاره‌ای نیست.

۱۲۷- ۱۲۸- فَكَذَّبُوهُ فَبِأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ یعنی برانگیخته شده و برای عذاب حاضر شدگان هستند، جمله استثنائیه نشان می‌دهد که گروهی در قوم او ایمان آورده بودند، علی هذا آن استثنا از فاعل «فكذبوه» است.

۱۲۹ و ۱۳۰- وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْأَخْرَيْنَ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ عَافَا عَنْ آلِهِ وَ آذَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ الْمُجْتَنَبُ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الْمُحْسِنِينَ. سلام تقدیرش «سلام منا» است در «ال یاسین» چند

مطلب هست، اول آنکه جمع الیاس و قوم او است یعنی سلام از ما بر الیاس و قوم او، دوم آنکه: الیاسین لغتی است در الیاس، مانند جبریل و جبرئیل، میکال و میکائیل، سینا و سینین.

سوم آنکه در مجمع البیان فرموده: ابن عامر و نافع و رویس از یعقوب آن را «آل یاسین» خوانده‌اند، در تفسیر برهان ۱۲ روایت نقل شده که آل یاسین عبارتند از آل محمد صلی الله علیه و آله، دو تای آنها از امیر المؤمنین علیه السلام و دو تا از امام صادق علیه السلام و یکی از حضرت رضا علیه السلام و بقیه از ابن عباس است، ابن حجر در صواعق محرقه خود، این آیه را سومین آیه نازل در شأن اهل بیت علیهم السلام شمرده و گوید:

جماعتی از مفسران نقل کرده‌اند که مراد از آیه، «سلام علی آل محمد» است. ابن کثیر و بیضاوی نیز به آن اشاره کرده‌اند عبارت امام صادق چنین است:

«یس محمد و نحن آل یس».

به نظر می‌آید: این یک نوع استفاده مخصوص از قرآن مجید است که ائمه صلوات الله علیهم کرده‌اند در حاشیه مجمع البیان نقل شده: اتفاق کرده‌اند تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۷۷

که در تمام قرآن آنها آن را به صورت «ال یاسین» بنویسند و «ال» را از «یاسین» جدا نمایند نه به صورت «الیاسین».

۱۳۱ و ۱۳۲- إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ:

لفظ «كذلك» اشاره بر «ترکنا» و سلام است. آیه اخیر تعلیل «نجزی» می‌باشد.

۱۳۳- وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.

از این آیه تا آیه ۱۳۸ در رابطه با حالات لوط علیه السلام است، او خواهرزاده ابراهیم علیه السلام بود که در بابل به آن حضرت ایمان آورد و در معیت او به فلسطین هجرت کرد و در آنجا به پیامبری مبعوث گردید. حالات او در سوره اعراف و هود و جاهای دیگر گذشته است.

۱۳۴-۱۳۶- إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ.

چون در این جریان مسئله إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مطرح است لذا بیشتر به نجات لوط و خانواده‌اش توجه شده است مراد از عجز زن لوط است که عذاب او را نیز گرفت و به آن حضرت ایمان نیاورده بود، بقیه معلوم است.

۱۳۷-۱۳۸- وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

خطاب به مشرکان مکه است که وقت مسافرت به شام گاهی در روز و گاهی در شب از خرابه‌های قوم لوط می‌گذشتند.

۱۳۹- وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

از این آیه تا آیه ۱۴۸ در رابطه با یونس علیه السلام است، شرح حال این پیامبر گرامی در این سوره مفصلتر از هر جا نقل شده است.

۱۴۰- إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ

. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۷۸

لفظ «ابق» مفید خشم است چنان که در کلمه‌ها گفته شد، مؤید این سخن آیه وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا ... انبیاء / ۷۸ است که به غضب تصریح گردیده و او غضبناک از قوم خویش بود که به وی ایمان نیاورده بودند لفظ «مشحون» حاکی است که پر بودن کشتی علت قرعه انداختن شد، تا عده‌ای را به دریا بیاندازند و بار کشتی سبک شود.

۱۴۱-۱۴۲- فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ

لفظ «مدحضین» نشان می‌دهد که یونس تنها نبود که قرعه به نام او اصابت کرد بلکه عده‌ای بودند، یونس نیز از آن جمله بود، از

لفظ «مشحون» در آیه گذشته و از کلمه «مدحضین» در این آیه، روشن می‌شود که دریا طوفانی شده چاره‌ای نبود که بعضی از مسافران را به قید قرعه به دریا افکنند تا بار کشتی سبک شود، و گرنه هلاک همه حتمی بوده است، لذا عده‌ای به قید قرعه به دریا انداخته شدند که یونس از آن جمله بوده است، بقیه در نکته‌ها دیده شود.

التقام یعنی بلعیدن است، ظاهراً منظور از «ملیم» آنست که نفس خود را ملامت می‌کرد که چرا از میان قوم خویش خارج شدم.

۱۴۳-۱۴۴- فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبَثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُنْعَثُونَ.

منظور از «مسبحین» آن نیست که در شکم ماهی گفت: سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ بلکه منظور آنست که او از تسبیح گویان بود و پیوسته در زندگی خدا را به پاکی یاد می‌کرد و گرنه پیوسته در شکم ماهی می‌ماند و نجات پیدا نمی‌کرد.

زیرا از بعضی آیات معلوم می‌شود که یونس در هر حال بنا بود از شکم ماهی نجات یابد و این کار یک امتحان بوده است در سوره

(ق) می‌خوانیم: لَوْلَا تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۱۷۹

أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبَذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ

/ ۴۹، این آیه می‌گوید:

اگر توفیق و نعمت خدا او را نمی‌یافت از شکم ماهی به کنار انداخته می‌شد ولی ملامت شده، اما نعمت خدا او را گرفت و به بیرون انداخته شد در حالی که باز پیامبر بود.

نتیجه آنکه: اگر از مسبحین نبود در شکم ماهی می‌ماند، ولی از مسبحین بود که نجات یافت و نیز اگر در شکم ماهی لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ نمی‌گفت و نعمت خدا او را درک نمی‌کرد بیرون انداخته می‌شد اما به حالت مذموم.

۱۴۵- فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ.

علت سقیم بودن، اقامت چند روز در شکم ماهی بود و اگر لطف خدا نبود ترشحات شکم ماهی او را ذوب کرده بود.

۱۴۶- وَ أَتَيْنَاهُ عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ.

ظهور آیه در آنست که درخت کدو به طور اعجاز بوده است که برگهای بزرگ دارد و اگر انسان زیر برگهای آن باشد از حرارت آفتاب مصون می‌شود، ظاهراً هم از کدو خورده و هم از سایه آن استفاده کرده تا حالش بهبود یافته است.

۱۴۷- وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ.

ظهور آیه در آنست که: این صد هزار قوم اول او نبوده است، طبرسی رحمه الله احتمال می‌دهد که قوم اول او اهل نینوی بودند و نیز احتمال می‌دهد که قوم دیگری باشند، به هر حال، آیه حاکی از تجدید رسالت او نظیر: فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ق / ۵۰،

گویند: «او» در آیه به معنی مترقی و «بلکه» است، میزان قوم اول می‌داند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸۰

۱۴۸- فَأَمَّنُوا فَمَرَّغْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ.

مراد ایمان به یونس علیه السلام است از «حین» وقت مرگ است.

نکته‌ها:

ماجرای یونس علیه السلام:

نام مبارک این پیامبر بزرگوار فقط چهار بار در قرآن مجید آمده است، اول در سوره انعام / ۸۶ که با وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ او را از مفضلین شمرده است.

دوم در سوره انبیاء / ۸۷ و ۸۸ که گذشت، سوم در این سوره که بررسی شد، چهارم در سوره ق که فرموده: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنُّ كَصَاحِبِ الْهُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ / ۴۸-۵۰، اکنون چند امر در اینجا می‌آوریم.

اول- نمی‌شود گفت که یونس علیه السلام در خارج شدن از میان قوم خویش گناه کرد، زیرا انبیاء علیهم السلام معصومند و خدا درباره ایشان فرموده: وَسَيَلِّمُ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ صافات / ۱۸۱، حاشا که پیامبر مرتکب گناه شود با آنکه مشمول و کلاً فَضَّلْنَا عَلَيَّ الْعَالَمِينَ از جمله فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ انبیاء ۷۸ روشن می‌شود که آن حضرت مانعی نمی‌دید که از میان قومش خارج شود و مثلاً در جای دیگری تبلیغ کند و اگر بیرون رفتن را حرام می‌دانست دیگر «ظَنَّ» مورد نداشت و به یقین می‌دانست که خدا بر وی تنگ خواهد گرفت.

ولی ناگفته نماند: از جمله فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنُّ كَصَاحِبِ الْهُوتِ که به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطاب می‌شود: صبر کن و مانند یونس نباش و از جمله «ظَنَّ ان لی نقدر علیه» معلوم می‌شود کم صبری کرده و صلاح آن بود که از میان قوم خود خاری نشود و قهر نکند و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸۱

دوم علت انداختن به دریا:

در تورات فعلی کتاب یونس نبی علیه السلام می‌نویسد: ملاحان اسبابی را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را سبک سازند و چون کشتی نجات نیافت و دریا آرام نگرفت گفتند: بیائید قرعه بیاندازیم تا روشن شود این طوفان به سبب چه کسی بر ما وارد آمده است، پس قرعه انداختند و قرعه به نام یونس در آمد ... یونس گفت مرا برداشته به دریا افکنید تا طوفان آرام گیرد زیرا که این طوفان به سبب من پیش آمده است، او را به دریا انداختند ماهی بزرگی او را فرو برد یونس سه شب و روز در شکم ماهی ماند. از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«لبث یونس فی بطن الحوت ثلاثة ايام فنادی فی الظلمات ظلمة بطن الحوت و ظلمة الليل و ظلمة البحر ...».

از این نقل معلوم می‌شود که احساس کرده‌اند، علت طوفان آن بوده بنده گناهکاری در میان آنها هست، باید او را به دریا اندازند تا طوفان آرام گردد در روایات اسلامی نیز چنین است ولی گفته شد که ظهور آیات غیر از آن است و الله العالم.

آن دریا کدام بود:

در روایات هست که یونس علیه السلام برای اهل نینوی مبعوث شده بود، گویند: آن از توابع موصل بود، در تورات در کتاب یونس باب اول آمده: یونس خواست بر «ترشیش» فرار کند و به «یافا» آمد، به کشتی نشست تا عازم «ترشیش» بشود، ترشیش از سواحل اسپانیا و نیز قریه ایست در «لبنان» و «یافا» نیز از شهرهای فلسطین و در کنار مدیترانه است، علی هذا آن حضرت از یافا به کشتی سوار شده، می‌خواست به اسپانیا یا به افریقا برود، در اینصورت، او در دریای مدیترانه به شکم ماهی رفته است.

در بعضی تفاسیر بحر قلزم به چشم می‌خورد، مراد از آن دریای سرخ است در اینصورت آن حضرت می‌خواست از سواحل عربستان یا خلیج عقبه به افریقا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸۲

برود و در بحر احمر به کام ماهی رفته است و الله العالم.

نهنگ یونس: نهنگی که یونس را بلعید از نوع کدام نهنگها بود؟ لا- بد دهان و حلقومش به قدری بزرگ بود که یونس از آن گذشت و به شکم نهنگ رفت، در کتاب «نظری به طبیعت و اسرار آن» تألیف یکی از اساتید دانشگاه پاریس ترجمه محمد قاضی فصلی به نام «یونس در کام نهنگ» درباره آن تحقیق کرده و بالاخره نظر داده که ممکن است یونس را نهنگ «کاشالو» بلعیده باشد این نهنگ نوعا دارای بیست دو متر است و از گلوی آن انسان به راحتی فرو می‌رود و الله العالم.

یک روایت:

در سوره انبیاء ذیل آیه وَ ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا ...

۸۷/ روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کردیم که ام سلمه شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که گریه می‌کند از علت گریه آن حضرت سؤال کرد حضرت فرمود:

«یا ام سلمه و ما یؤمنی و انما و کل الله یونس بن متی الی نفسه طرفه عین فکان منه ما کان»

یعنی ای ام سلمه چه چیز مرا از خدا ایمنی می‌دهد، خدا به قدر یک چشم زدن یونس را به سر خود گذاشت که جریان رفتن به شکم ماهی پیش آمد، مشروح روایت در سوره انبیاء مطالعه شود «ربنا لا تکلنا الی انفسنا طرفه عین ابداء».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸۳

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۴۹ تا ۱۷۰]

اشاره

فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَّبِّكَ النَّبَاتُ وَ لَهُمُ النَّبُوتَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَ لَدَّ اللَّهُ

وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) أَضْطَفَى النَّبَاتِ عَلَى النَّبِيِّ (۱۵۳)

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ (۱۵۶) فَاتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷) وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ

بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸)

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۱۵۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۰) فَإِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (۱۶۲) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ

الْجَحِيمِ (۱۶۳)

وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ (۱۶۵) وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) وَ إِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا

مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۶۸)

لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۹) فَكْفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸۴

۱۴۹- از مشرکان پرس آیا برای خدایت دختران و برای آنها پسران هست؟!

۱۵۰- یا ملائکه را زنان آفریدیم و آنها تماشاگر بودند؟!

۱۵۱- بدان که آنها از روی افتراء می‌گویند:

۱۵۲- خدا فرزند زائیده است آنها حتما دروغ‌گویانند.

۱۵۳- آیا دختران را بر پسران برگزیده است؟

- ۱۵۴- چه شده بر شما چه می‌گویند؟!
- ۱۵۵- آیا متذکر نمی‌شوید؟!
- ۱۵۶- یا بر این گفته دلیلی آشکار دارید؟!
- ۱۵۷- اگر راست‌گویید نوشته‌تان را بیاورید.
- ۱۵۸- میان خدا و جن نسب جعل کردند حال آنکه جن دانسته‌اند که در عذاب حاضر شدگانند.
- ۱۵۹- منزّه است خدا از آنچه وصف می‌کنند.
- ۱۶۰- مگر بندگان خالص شده خدا.
- ۱۶۱- شما مشرکان و آنچه می‌پرستید.
- ۱۶۲- نیستید به فتنه اندازنده. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸۵
- ۱۶۳- مگر کسی را که داخل شونده جحیم است.
- ۱۶۴- از ما ملائکه کسی نیست مگر آنکه برای او مقام معلومی است.
- ۱۶۵- ما هستیم صف کشندگان.
- ۱۶۶- و ما هستیم تسبیح‌گویان.
- ۱۶۷- حقا که آنها می‌گویند:
- ۱۶۸- اگر در نزد ما کتابی از گذشتگان بود.
- ۱۶۹- حتما بندگان خالص خدا می‌بودیم.
- ۱۷۰- قرآن را انکار کردند، بزودی می‌دانند.

کلمه‌ها

انات: جمع انثی به معنی مؤنثها است.

جَنَّةٌ: جَنٌّ و جَنَّةٌ هر دو به معنی جَنِّ است، بعضی «طائفة من الجن» گفته‌اند مانند قاموس و اقرب الموارد.

فاتنین: جمع فاتن از مادّه «فتن» است به معنی امتحان‌کننده و به فتنه انداز.

صال: اسم فاعل است از «صلی یصلی» به معنی داخل شونده و ملازم.

شرحها

در آیات گذشته حال گروهی از عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ و تکذیب کنندگان آنها بیان گردید، مناسب آمده که در این آیات مقداری از حالات تکذیب کنندگان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بیان گردد. و آن اینکه ملائکه را دختران خدا و ظاهرا جن را پسران خدا و یا صاحب نسب با خدا می‌دانستند و نعوذ بالله می‌گفتند: خدا فرزند زائیده است، هر یک از این گفته‌ها کافی است که العیاذ بالله وجود خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸۶

را یک افسانه گرداند که خدا در اینصورت از واجب الوجود بودن می‌افتد. لذا ضروری بود که قرآن در رد این خرافه‌ها پافشاری نماید.

آن گاه ملائکه معرفی شده‌اند که آنها دختران خدا نیستند، بلکه دارای و ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ هستند. سپس باز به شرح حال

مشرکان باز گشته است.

۱۴۹-۱۵۰- فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ.

مشرکان می گفتند: ملائکه دختران خدا هستند، این در بسیاری از آیات آمده است و یَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ نَحْل / ۵۷، اَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبُنُونَ / ۳۹ و چون آنها از پسران خرسند بودند و از دختران بیزاری می جستند، لازمه این سخن آن بود که به خدا هم آنچه را که خوش داشتند نسبت بدهند. نباید فکر شود که آیه، دختران را ناپسند می داند بلکه در مقام توییح به مشرکان می گوید: شما که پسران را خوش دارید لازم بود به خدا آنچه را که خوش دارید نسبت بدهید. آیه: اَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ ... مطلبی دیگر است و آن اینکه ملائکه را مؤنث می دانستند، لفظ «خلقنا» نشان می دهد که دختر خدا بودن در این آیه مطرح نیست.

نظیر: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْئَلُونَ زخرف / ۱۹.

۱۵۱-۱۵۲- أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.

لفظ وَلَدَ اللَّهُ صریح است در اینکه عقیده داشتند که نعوذ بالله خدا فرزند زائیده است نظیر آیه سابق و نظیر وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ انعام / ۱۰۰ ولی این سخن، افک و برگرداندن قول از حق به باطل است و آنها تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸۷ دروغگویند، نعوذ بالله این سخن ضد واجب الوجود و خدا بودن خداست.

۱۵۳-۱۵۴- أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.

تکرار آیه ۱۴۹ است، «اصطفی» تقدیرش «اصطفی» است با همزه استفهام.

یعنی بنا بر قول شما باید شما افضل از خدا باشید که بهتر را به شما داده و غیر بهتر را خود برگزیده است آن گاه در مقام توییح فرموده: چه حکم می کنید؟ این حکم بدون دلیل است.

۱۵۵-۱۵۷- أَفَلَا تَذَكَّرُونَ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

آیه اول ظاهراً راجع به اصل ولادت است، یعنی اگر توجه کنند می دانند که محال است خدا جسم باشد و جزء و فرزند از او به وجود آید، منظور از سلطان کتاب آسمانی است که حکایت کند از اینکه خدا زائیده و ملائکه دختران او هستند.

۱۵۸- وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ.

مراد از نسب ظاهراً آنست که جن اولاد خداست، چنان که در المیزان اختیار کرده است، به نظر می آید: جن را پسران خدا می دانستند چنان که ملائکه را دختران خدا می پنداشتند از آیه: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ انعام / ۱۰۰ معلوم می شود که برای خدا هم پسران قائل بوده اند و هم دختران. پس جن را پسران خدا گفته اند.

ناگفته نماند: این آیه نقل قول مشرکان است ربطی به اهل کتاب ندارد لذا نمی توان گفت. منظور عیسی یا عزیز است.

وَ لَقَدْ عَلِمْتِ ... رد سخن آنهاست یعنی: جن چطور می توانند فرزند خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸۸

و شریک خدا باشند با آنکه می دانند محکوم بحکم خدا هستند و در مقابل گناهان خود در عذاب حاضر خواهند شد چنین کسانی فرزند خدا و شریک خدا نتوانند باشند.

۱۵۹- سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ.

فاعل «یصفون» کفار و مشرکان می باشند که خدا را با ولادت، دختر داشتن و شریک داشتن توصیف می کردند، یعنی: خدا منزّه است از آنچه توصیف می کنند.

۱۶۰- إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ.

استثناء منقطع است یعنی لیکن بندگان خالص شده خدا او را با اوصافی که لائق به شأن او است توصیف می کنند. المیزان به یک اعتبار فاعل «یصفون» را عموم مردم گرفته و در آن صورت استثناء را متصل داشته است یعنی: خدا منزّه است از آنچه مردم توصیف

می‌کنند مگر بندگان مخلص که او را مناسب ساحت مقدسش توصیف می‌کنند چنان که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده: که فرمود:

«لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك»

که ثناء خویش را با ثنایی که خدا از خود کرده است تکمیل فرمود. در اینصورت کسی غیر از «مخلصین» حق توصیف خدا را ندارد.

۱۶۱-۱۶۳- فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِحٌ الْحَجِيمِ.

تفریع است بر مستثنی، یعنی: شما و معبودهایتان بر علیه خدا فقط اهل ضلالت و اهل آتش را می‌توانید به فتنه اندازید و گمراه کنید، نه عباد الله مخلصین را.

علی هذا «ما» در و مَا تَعْبُدُونَ موصول و منظور از آن اصنام و معبودهای تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۸۹ باطل است ولی در «ما انتم» نافی می‌باشد و ضمیر «علیه» راجع به الله است یعنی «ما انتم علی الله بفاتنین» بعضی گفته‌اند: آن راجع بماء موصول است یعنی «ما انتم بفاتنین علی عباد الاصلنام الا من هو صالح الحجیم».

۱۶۴- وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ.

این آیه و دو آیه بعدی نقل قول مقام ملائکه است، آنهم به طور جمله معترضه، در آیات گذشته خواندیم که ملائکه را دختران خدا دانسته‌اند، در جواب آن در این آیات می‌خوانیم که ملائکه خود، خدا را از این وصف منزّه می‌دانند.

در این آیه می‌گویند: ما هر یک مقام و مرتبت معینی از جانب خدا داریم چگونه فرزندان خدا توانیم بود، شاید منظور از مقام معلوم وظائف محوله بر آنهاست مانند قبض ارواح، کتابت اعمال، حمل عرش خدا و ...

۱۶۵-۱۶۶- وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ.

شاید منظور از صف کشیدن، انتظار فرمان حق باشد و ما خدا را تسبیح کننده ایم يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ انبیاء / ۲۰ علی هذا نمی‌توانیم مولود خدا و شریک خدا باشیم.

در نهج البلاغه خطبه اول فرموده است:

«منهم سجود لا یرکعون و رکوع لا یتصبون و صافون لا یتزایلون و مسبحون لا یسئمون».

۱۶۷-۱۶۹- وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولِينَ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ «۱» این آیات تکمیل مطالب گذشته و نقل اعتراضات مشرکان است که قرآن

(۱) «ان» در آیه مخفف از ثقیله است. [.....]

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹۰

مجید را دلیل کافی ندانسته و می‌گفتند، اگر کتابی از گذشتگان با ما بود، ایمان می‌آوردیم و از بندگان خالص خدا می‌بودیم ولی چه کنیم که قرآن برای ما کافی نیست لذا در ایمان نیاوردن معذوریم، در جواب این حرافه آمده است:

۱۷۰- فَكْفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ.

آنها از روی لجاجت قرآن را انکار کردند، به زودی می‌دانند چه بلائی در دنیا و آخرت به سرشان خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹۱

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۸۲]

اشاره

- وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۱۷۴) وَأَبْصُرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵)
- أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۷) وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۱۷۸) وَأَبْصُرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۹) سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰) وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۱) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۲)
- ۱۷۱- وعده نصرت ما بندگان فرستاده‌مان از پیش گذشته است،
 ۱۷۲- آنها، فقط آنها هستند یاری شدگان.
 ۱۷۳- و لشکر ما فقط آنها هستند پیروزان.
 ۱۷۴- از مشرکان تا مدتی چشم به پوش. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹۲
 ۱۷۵- منتظرشان باش بزودی خواهند دید.
 ۱۷۶- آیا در عذاب ما عجله می‌کنند؟!
 ۱۷۷- چون به دیارشان نازل شود روزگار انداز شدگان بد خواهد بود.
 ۱۷۸- از آنها تا مدتی چشم به پوش.
 ۱۷۹- منتظر باش به زودی می‌دانند.
 ۱۸۰- منزله است پروردگارت که صاحب عزت است از آنچه توصیف می‌کنند.
 ۱۸۱- سلام از ما بر پیامبران.
 ۱۸۲- و حمد خدا را که رب العالمین است.

شرحها

در آیات گذشته مکرر در مکرر پیروزی عباد الله المخلصین ذکر شد، در این آیات فرموده: آن یک وعده حتمی ماست، سپس در رابطه با آن وعده به حضرت رسول چه دستور می‌دهد که مدتی منتظر بمان تا نصرت حتمی خدا برسد، آن گاه با تسبیح و حمد خدا که دارای جلال و عظمت و الطاف است و با سلام بر فرستادگان که بندگان را به راه توحید خوانده است سوره مبارکه تمام می‌شود.

۱۷۱- وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ.

منظور از «کلمتنا» وعده نصرت است که در آیه بعدی نقل می‌شود، غرض از سبقت حتمی بودن در نزد خداوند است.

۱۷۲- ۱۷۳- إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ نصرت در آیه مطلق و شامل نصرت دنیا و آخرت و انواع نصرت‌هاست، إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ مؤمن / ۵۱ در میزان فرموده: آنها مؤید به دلیل هستند زیرا که آنها بر حقتد و حق مغلوب نمی‌شود آنها غالبند بر دشمنان خود یا با غلبه و یا با انتقام خدایی از آنها.

مراد از «جندنا» ظاهراً جامعه اسلامی است که افراد آن حزب الله هستند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹۳
 نظیر: وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ مائده / ۵۶ و نیز می‌خوانیم: وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْمَاعْلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آل عمران / ۱۳۹ پس وعده حتمی خدا هم درباره انبیاء است و هم درباره جامعه اسلامی، النهایه در صورتی که اهل ایمان و

عمل و جهاد در راه خدا باشند چنان که از دو آیه فوق معلوم می‌شود ولی اگر ایمان فقط اسمی و رسمی شد نباید انتظار پیروزی را کشید.

۱۷۴-۱۷۵- فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَ أَبْصَرُوهُمْ فَسَوَفَ يُبْصِرُونَ.

تفریع است بر وعده نصرت در مقابل مشرکان مکه، ظاهراً مراد از تولی چشم پوشیدن و اهمیت ندادن است و شاید مراد هجرت آن حضرت باشد که بعد از هجرتش، کفار مکه به تدریج تار و مار شدند، وَ أَبْصَرُوهُمْ یعنی آنها را زیر نظر بگیر و منتظرشان باش، گویی به علت نزدیک بودن وعده عذاب، به جای انتظار، ابصار آمده است فَسَوَفَ يُبْصِرُونَ یعنی: به زودی می‌بینند چه بلایی به سرشان خواهد آمد.

۱۷۶-۱۷۷- أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ.

مشرکان در مقابل وعده عذاب از جانب آن حضرت می‌گفتند: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ آیه در جواب آن می‌فرماید: عذاب ما را به عجله نخواهند زیرا چون به محیطشان نازل شود، روزگارشان را سیاه خواهد کرد.

۱۷۸-۱۷۹- وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَ أَبْصَرُوهُمْ فَسَوَفَ يُبْصِرُونَ.

تکرار آیات گذشته است از باب تأکید، بعضی احتمال داده‌اند که آیات اول راجع به عذاب دنیا و این آیات راجع به عذاب آخرت است، مؤید این احتمال کلمه «ابصر» است که در اینجا بدون مفعول آمده چنان که در سابق وَ أَبْصَرُوهُمْ با مفعول بود، بدون مفعول بودن دلالت بر عموم دارد، یعنی: عامه مشرکان را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹۴ بین و آن در قیامت خواهد بود.

۱۸۰- سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.

تنزیه خداست در مقابل آنچه توصیف می‌کردند، اضافه ربّ به «العزّة» حاکی از آنست که خدای تو را عاجز نتواند کرد.

۱۸۱- وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ.

قدر دانی است از عموم پیامبران که در راه توحید رنجها را متحمل شدند و راه خداشناسی را بر روی بشر باز کردند، یعنی: سلام بر پیامبران از جانب ما. که یعنی از جانب خدا مکره‌هی بر آنان نخواهد رسید، بلکه سلامتی و سعادت دنیا و آخرت عطا خواهد شد.

۱۸۲- وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

تفسیر آن در سوره حمد گذشت، و در اینجا اشاره به آنست که همه این عنایات و مواهب و توفیقاها از خداست، و ثنا و درود نیز مخصوص اوست در کافی از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده: هر که بخواهد با پیمان کامل پیمانانه شود، وقتی که از مجلسش بر می‌خیزد بگوید: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. رجوع شود به صافی و مجمع البیان.

در روز دوشنبه بیست و دوم ذو القعدة الحرام هزار و چهار صد هجری قمری مطابق ۲۹/۵/۱۳۶۳ تفسیر سوره مبارکه صافات به

پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹۵

سوره «ص»

اشاره

در مکه نازل شده و هشتاد و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- «ص» سی و هشتمین سوره است که بعد از سوره قمر در مکه نازل گردید از آیات آن بر می آید که به هنگام نزولش، مشرکان در مقابله با توحید آنچه می توانستند مضایقه نمی کردند، به نظر می آید که در سالهای پنجم یا ششم بعثت نازل شده است.
- ۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی هشتاد و هشت و در قرائت دیگران هشتاد و شش و در بعضی هشتاد و پنج است (مجمع البیان) و به نقل تفسیر خازن، این سوره دارای هفتصد و سی دو کلمه و سه هزار و شصت و هفت حرف است تعداد کلمات و حروف آن حاکی از اهتمام تمام مسلمین به قرآن مجید است.
- ۳- علت نامگذاری به «ص» ظاهراً وقوع این حرف در اول آنست از روایات بر می آید که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و به وسیله آن حضرت با این نام تسمیه شده است.
- ۴- آیات سوره حاکی است که آن در مکه و قبل از هجرت نازل شده است و ظاهراً قائلی به غیر مکی بودن آن وجود ندارد. و میشود اطمینان کرد که همه آن به یک بار نازل گشته باشد.
- ۵- طبرسی رحمه الله فرموده: مفسران گفته‌اند: پانزده نفر از اشراف قریش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹۶ از جمله: ولید بن مغیره که بزرگشان بود و ابو جهل و ابی بن خلف و امیه بن خلف و عتبه و شیبه پسران ربیع و نضر بن حارث محضر ابو طالب آمده و گفتند: توشیخ ما و بزرگ مایی، آمده‌ایم تا میان ما و برادر زاده‌ات داوری کنی، که او خردمندان ما را به سفاهت نسبت داده و به خدایان ما ناسزا می گوید.
- ابو طالب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دعوت کرد و گفت: پسر برادرم اینها از قوم تو هستند و از تو سؤالی دارند فرمود: آن سؤال چیست؟ گفتند از ما و معبودهای ما دست بردار تا از تو و معبودت دست برداریم. فرمود: یک کلمه از من قبول کنید که با آن حکومت عرب و عجم به دست شما می آید، ابو جهل گفت: خدا به پدرت رحمت کند، ده کلمه قبول می کنیم. فرمود: بگوئید: «لا إله إلا الله» آنها با شنیدن این سخن برخاسته و رفتند و می گفتند: اجعل الالهة الهها واحدا» آیات در این زمینه نازل شد.
- روایت شده: اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و فرمود: عمومیم به خدا قسم اگر آفتاب در دست راست من گذاشته شود و ماه در دست چپ من، این دعوت را ترک نخواهم کرد تا آن را پیاده کنم و یا کشته شوم. ابو طالب گفت: به دعوت خویش ادامه بده به خدا قسم چیزی به تو نخواهم گفت.
- این نقل در تفسیر برهان و جاهای دیگر با کمی تفاوت نقل شده است، به نظر می آید که این ماجرا سبب نزول همه سوره باشد نه فقط چند آیه از اول آن.
- این سخن را که ابو طالب به آن حضرت گفت، همانست که در شعر آن جناب آمده که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:
- و الله لن يصلوا إليك بجمعهم حتى او سد في التراب دفينا
فاصدع بأمرك ما عليك غضاضته و ابشر بذاك و قر منك عيونا
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹۷
- و دعوتی و علمت انك ناصحی و لقد دعوت و كنت ثم أمينا
و لقد علمت بان دين محمد من خير ادیان البریة دینا «۱»
- ۶- در این سوره می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله، انذار کننده است، به وسیله قرآن مجید، مشرکان با کمال سرسختی در مقابل او ایستاده و آنچه توانستند در شکست دین او کوشیدند ولی از پیش نخواهند برد.
- جُئِدُ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ آن گاه حال دو نفر از پیامبران که در دعوت خویش موفق شده حکومت تشکیل دادند یعنی

داود و سلمان نقل شده و نیز حالات حضرت ایوب که نمونه صبر و استقامت بود بیان گردیده و با کلمه اضرب علی ما یقولون اشاره شده است که همچون ایوب صبر کن و همچون داود و سلیمان منتظر موفق بودن باش و نیز به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل یسع و ذی الکفل که همه از ابوابین ما هستند اشاره شده است.

آن گاه مقداری از حالات اهل بهشت و جهنم باز گو گشته، سپس نقل مخالفت ابلیس با سجده بر آدم، روشن می‌کند که پایه مخالفت با خدا از آن موقع گذاشته شده و در همانجا سوره مبارکه به آخر می‌رسد. علی هذا محور مطالب سوره و غرض از آن توحید و نبوت و معاد است.

(۱) الغدیر ج ۷ ص ۳۳۴.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹۸

[سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ (۲) كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَا تَحِثُّ مَنَاصِبَ (۳) وَعَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَاذِبُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴)
أَجْعَلِ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ (۵) وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْأَخْرَى إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (۷) أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابَ (۸) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ (۹)
أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ (۱۰) جُنُدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲) وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ (۱۳) إِنَّ كُلَّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ (۱۴)
وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ (۱۵) وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْنَا لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۱۹۹

به نام خدای رحمان رحیم

۱- صاد، قسم به قرآن بیدار گر (که تو از پیامبرانی).

۲- لیکن کافران در امتناع و مخالفتند.

۳- چه بسا مردمانی که پیش از آنها هلاک کردیم، فریاد بر آوردند ولی وقت فرار نبود.

۴- و تعجب کردند از آنکه انذار کننده از خودشان بر آنها آمد، کافران گفتند این جادوگر و دروغگو است.

۵- آیا خدایان را یک خدا کرده است این چیز عجیبی است.

۶- اشراف آنها به راه افتادند که بروید و در حمایت خدایان استقامت کنید که این کار پسندیده ایست.

۷- ما این سخنان را در طریقه‌های اخیر نشنیده‌ایم، این جز افترا نیست.

۸- آیا قرآن از میان ما بر او نازل شده است؟ بلکه آنها از قرآن من در شک هستند بلکه عذاب مرا نچشیده‌اند.

۹- یا خزائن رحمت پروردگار توانا و عطاگر در نزد آنهاست؟

- ۱۰- یا حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دوست خاص آنهاست؟ پس در وسیله‌ها بالا روند.
- ۱۱- آنها گروهی اندک هستند در آنجا و از جمله احزاب منهزم شده‌اند.
- ۱۲- پیش از آنها قوم نوح و عاد و فرعون صاحب میخها، پیامبران را انکار کردند.
- ۱۳- و قوم ثمود و قوم لوط و اهل بیسه، که احزاب همانها هستند.
- ۱۴- همه آنها پیامبران را تکذیب کردند عقاب من بر آنها حتمی شد.
- ۱۵- اهل مکه منتظر نیستند مگر به یک صیحه که برای آن مهلتی نیست.
- ۱۶- و گفتند: پروردگارا بهره ما را از عذاب به زودی برسان.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۰۰

کلمه‌ها

ص: درباره حروف مقطعه در اول سوره اعراف سخن گفته شد.

ذکر: یادآوری. خواه با زبان باشد یا با قلب و خواه بعد از نسیان باشد یا با ادامه ذکر، طبری گوید: آن حفظ شیء و ضد آن نسیان است.

عزّه: عزّت به معنی توانایی و گراندگری است در مقابل ذلّت. گاهی به طور استعاره، به حمیت و اباء مذموم و نخوت، عزت گویند آیه شریفه از آنست یعنی: آنها در امتناع و مخالفتند.

شفاق: دشمنی و مخالفت، حقیقتش آنست که دو دشمن هر یک در شقی غیر از شق دیگری است.

لات: یعنی نیست. آن همان لاء مشابه به «لیس» است که تاء بر آن داخل شده، به نظر جمهور اهل لغت، آن دو کلمه است لاء و تاء تأنیث. آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

مناص: نوص: پناه بردن «نص الی کذا: التجأ» مناص اسم مکان است به معنی پناهگاه. و نیز به معنی تأخر است مراد از آیه معنای دوم یعنی تأخر و فرار است و مصدر میمی می باشد.

عجاب: بسیار تعجب آور. «العجاب: ما جاوز حدّ العجب».

انطلق: راه افتاد، شروع کرد. آن از طلاق به معنی جدایی و جدا کردن است.

مله: دین و شریعت.

اختلاق: دروغ. راغب گوید: هر جا که خلق در وصف کلام باشد به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۰۱

کذب است.

ایکه: بیسه و جنگل «اهل ایکه» قوم شعیب هستند.

فواق: مهلت. در مصباح و اقرب الموارد گوید: آن فاصله میان دو بار دوشیدن ناقه است «و هو ما بین حلبتی الحالب».

قطنا: قط (بکسر - ق): حصّه و نصیب.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم که پیامبر از انذار کنندگان است ولی کفار از پذیرفتن دعوت وی امتناع می‌کنند و در مخالفتند و او را ساحر و کذاب می‌گویند و مردم را بر علیه او و طرفداری از اصنام و اداری می‌کنند ولی کاری از پیش نخواهند برد و مانند طاغوت‌های

گذشته منکوب خواهند گشت.

اینکه مشرکان می‌گویند: چرا وحی به او نازل میشود و به ما نازل نمی‌شود حرف باطلی است اینکار دست خداست هر که را لائق دید به او عطا می‌فرماید، آن گاه آنچه در آیه **كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ** به طور مجمل گفته شده از آیه ۱۲ تا ۱۶ به طور مشروح بیان گشته است.

۱- ۲- ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ آیه اول نظیر: یس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ یس / ۱، ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ ق / ۱ است و چون در این آیات انداز مطرح است، جواب قسم باید با آن مناسب باشد، مانند: «و القرآن ذی الذکر انک لمن المنذرین».

این سه سوره که با سوگند به قرآن آغاز می‌شوند در اوائل آنها الفاظ:

یس، ص، ق آمده است در تفسیر برهان از کافی حدیث معراج از امام صادق صلوات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۰۲
اللَّهُ علیه نقل شده که:

«قال رسول الله ثم اوحى الله لى يا محمد اذن فممن «صاد» و اغسل مساجدك و طهرها وصل لربك فدنا رسول الله صلى الله عليه و آله من «صاد» و هو ماء يسيل من ساق العرش الايمن»

و در مجمع البیان از آن حضرت نقل شده: صاد نامی از نامهای خداست ولی روایت بالا نشان می‌دهد که آن نام چشمه‌ای است. «بل» برای گذشتن از مطلبی و تأسیس مطلب دیگری است، مصداق ذکر در آیه باید توحید، نبوت و معاد و امثال آن باشد. یعنی سوگند به این قرآن که دارای یاد آوری و بیدارگری در زمینه توحید و معاد و امثال آنست.

نکره آمدن «عزه و شقاق» حاکی از سختی و شدت آنهاست یعنی کفار در امتناع و مخالفت سختی هستند.

۳- **كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَا تَحِينَنَّ مَنَّا**.

جواب آنهاست یعنی امتناع و دشمنی نکنند، بسیاری از پیشینیان را که مانند آنها در مخالفت بودند هلاک کرده‌ایم، «نادوا» یعنی ندای واویلا سر دادند و یا ندای استغاثه کردند فلما أحسوا بأسنا إذا هم منها يزكضون. قالوا يا ويلنا إنا كنا ظالمين انبياء / ۱۶ «کم» به معنی کثرت است.

اسم «لات» حذف شده و تقدیر آن «لات الحین حین مناص» است یعنی امروز، وقت فرار نیست، به عبارت دیگر، ندایشان فائده‌ای نخواهد داشت.

۴- **وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَاذِبُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ** تعجب آنها از آمدن بشر بدان علت بود که آمدن پیامبر از بشر را انکار می‌کردند، گویی آن یک اعتراض همگانی بود چنان که در جای دیگر فرموده **وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا** اسراء / ۹۴.

ساحر گفتن از آن جهت بود که نمی‌توانستند نظیر قرآن را بیاورند، نظرشان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۰۳

از کذاب آن بود که به خدا دروغ می‌بندد، عادت کافران و مستکبران در مقابل مردان حق همیشه اینطور بوده و هست.

۵- **أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ**.

ادامه سخن مشرکان است در مقابل دعوت رسالت، که می‌گفتند: این چه پیامبری است که خدایان را یک خدا کرده و شعار خویش را «قولوا لا اله الا الله» قرار داده است، این شگفت آور است. بعضی «عجاب» را با تشدید جیم خوانده‌اند که از تخفیف ابلاغ است.

۶- **وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشوا و اصبروا على آلهتكم إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ** این آیه در هوچگیری اشراف مشرکان است که به یکدیگر و یا به دیگران و عوام می‌گفتند: بروید و بر دفاع از خدایانتان و بر عبادت آنها استقامت کنید تا از این خطر که پیش آمده است در

امان بمانید.

بعضی‌ها «انطلق» را رفتن از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته‌اند چنان که در شأن نزول سوره گفته شد. ولی شاید مراد از آن، شروع کار به نحو جدی باشد، نه بیرون آمدن از حضور آن جناب.

درباره این هَذَا لَشَيْءٍ يُرَادُ چند احتمال داده‌اند یکی آنکه هَذَا، اشاره به امشُوا و اصْبِرُوا باشد یعنی: دفاع از عقیده و از مقدسات، خلق پسندیده‌ای است که طبیعتاً از ما خواسته می‌شود و ما باید اینطور باشیم.

دوم اینکه: هَذَا اشاره است به دعوت آن حضرت و اینکه مطلوب او حکومت و ریاست است یعنی ریاست و حکومت چیزی است طبع پسند، او نیز هم به چنین کاری دست زده است نظیر: مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ / ۲۴ به نظر نگارنده احتمال اول قویتر است، زیرا مشرکان خواسته‌اند، به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۰۴ سخن خود امشُوا و اصْبِرُوا استدلال کنند.

۷- مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَأَةِ الْأَخْرَهُ إِلَّا اخْتِلَاقٌ بِأَيْنِ سَخْنٍ وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ را تأکید کرده‌اند، منظور از الْمَلَأَةِ الْأَخْرَهُ بعید نیست که طریقه‌های زمان خود یا نزدیک به زمان خودشان باشد یعنی: ما در این طریقه‌هایی که هستند و یا در گذشته نزدیک بوده‌اند، چنین چیزی نشنیده‌ایم که به جای خدایان یک خدا باشد. و اهل عصر آن را پذیرفته باشند، پس باید این، افسانه و دروغ باشد إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ.

به عبارت دیگر: این سخن عبارت اخرای ما هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ است که چندین بار در قرآن از آنها نقل شده است. در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده: مراد از «ملء آخره» نصرانیت است آنها نیز خدا را یکی نمی‌دانند و «ثالث ثلاثه» می‌گویند. میزان فرموده: ضعف این سخن ظاهر است زیرا مشرکان دین نصرانیت را نیز حق نمی‌دانستند.

۸- أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا يَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ تَعْلِيلِ «اختلاق» در آیه قبلی است یعنی: علت افتراء بودن آنست که او مزیتی بر ما ندارد چرا بر او نازل شد و بر ما نازل نشد؟ نظیر ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا و نظیر: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْيْتِينَ عَظِيمٍ زخرف / ۳۱ آن گاه در جواب همه باطیل گذشته فرموده است: يَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي یعنی: آنچه می‌گویند از روی اعتقاد و ایمان نمی‌گویند، بلکه از ذکر من یعنی قرآن من در شک می‌باشند.

بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ اضْرَابِ است از اضراب قبلی، یعنی شکشان و عدم ایمانشان از روی استکبار و عناد و لجاجت است، اینها فقط با دیدن عذاب، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۰۵

اعتراف می‌کنند و ایمان می‌آورند فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ یونس / ۸۸ و هنوز آن عذاب را نچشیده‌اند تا ایمان بیاورند.

۹- أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ.

این آیه و آیه بعدی جواب تفصیلی است از سخن آنها که گفتند:

أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا یعنی: مگر خزائن رحمت پروردگار تو در نزد آنهاست تا تو را از آمدن رسالت مانع شوند؟ نه خزائن رحمت در پروردگار تو در نزد اختیار اوست و به هر که خواهد رسالت می‌دهد اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ آیه نشان می‌دهد که نبوت از جمله رحمت‌های الهی است و از خزائن رحمت نازل می‌شود.

دو وصف عزیز و وهاب حاکی است که خدا تواناست و خزائن در اختیار خود اوست و بهر که خواهد هبه می‌کند، صیغه مبالغه راجع به همه هبه‌ها است.

«ام» منقطعه و به معنی بل و همزه استفهام است.

۱۰- أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ.

یعنی: یا حکومت آسمانها و زمین در دست آنهاست، اگر چنین است، پس در اسباب و وسائلی که با آنها می‌شود به آسمانها بالا

رفت، بالا روند و از نزول وحی بر کسی که: خدا می‌خواهد مانع گردند. «لیرتقوا» امر تعجیزی است.

۱۱- جُنْدُ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ.

این آیه تحقیر مشرکان است در مقابل قدرتی که از سخنشان فهمیده می‌شود «ما» برای تقلیل و «هنالك» اشاره به بعید و بی‌اعتبار بودن است، مراد از احزاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۰۶

گروه‌هایی است که در مقابل پیامبران گذشته ایستاده و نابود شدند یعنی: آنها گروه اندکی در مکان دوری هستند و محکوم به شکست و خذلان می‌باشند و از جمله احزاب گذشته می‌باشند، بعضی «هنالك» را اشاره به جنگ «بدر» دانسته‌اند ولی می‌شود گفت: آن برای تحقیر است.

۱۲- كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ.

بیان است برای «الاحزاب» مراد از «الاولاد» ظاهراً از کافی است که سبب تقویت فرعون بود مانند لشکریان، بیت المال، ملت، اراضی و امثال آن، و یا منظور چهار میخ است که فرعون مقصران را به چهار میخ می‌کشید. این تعبیر در سوره فجر نیز آمده است، راجع به معنی دوم روایتی در علل الشرائع از حضرت رضا صلوات الله علیه آمده است (تفسیر صافی).

اینکه فرعون در ردیف قوم نوح و عاد آمده است علتش ظاهراً هم سنخ بودن عذاب آنهاست، قوم نوح و فرعونیان غرق شدند، قوم عاد نیز با باد صرصر از بین رفتند، غرق و باد دو مصداق طوفانند.

۱۳- وَ تَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ.

ثمود قوم صالح علیه السلام بود که با صاعقه از بین رفتند، قوم لوط با آنکه محیطشان زیر و رو شد توأم با صاعقه بودند چنان که آمده: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا حجر / ۷۳، اهل ایکه نیز که قوم شعیب علیه السلام بودند با صاعقه هلاک شدند فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ ... شعراء / ۱۸۹ ظاهراً آنها نیز برای هم سنخ بودن عذابشان در یک ردیف شمرده شده‌اند و گرنه از لحاظ تاریخ، با هم جور نیستند، الف و لام «الاحزاب» برای عهد است یعنی احزاب مهزوم و تار و مار شده.

۱۴- إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۰۷

کلمه «وعید» اضافه به یاء متکلم و تقدیر آن «وعیدی» است «حق» به معنی حتمی شدن می‌باشد. آیه در بیان مال کار احزاب است.

۱۵- وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ.

هؤلاء اشاره به اهل مکه است یعنی: اینان نیز مانند احزاب گذشته منتظر یک صیحه هستند که به وقت آمدن دیگر برای آن مهلتی نیست. گویند مراد از صیحه نفخه اول قیامت است ولی این بر خلاف ظاهر است زیرا عذابهای گذشته همه دنیائی بودند مشرکان گرچه با صیحه از دنیا نرفتند بلکه به تدریج مستأصل گشتند ولی آیه ظاهراً در بیان آنست که اینها اعتباری ندارند یک صیحه کارشان را می‌سازد و الله العالم ولی آخر آیه مخالف این احتمال است.

۱۶- وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ.

این سخن را از روی استهزاء گفته‌اند و گرنه به روز حساب عقیده نداشتند و در مقابل وعده عذاب می‌گفتند: متى هذا الوعد در معانی الاخبار از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده: »

قال نصيبهم من العذاب» (تفسیر برهان).

آنچه از جانب خدا از قبیل هدایت و توفیق لازم بود در اختیار انسانها قرار گرفت ولی حیف که ما انسانها از آنها بهره برداری کامل نکردیم و یا اصلاً انکار نمودیم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۰۸

اشاره

اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَيْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸) وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلْنَا الْخِطَابِ (۲۰) وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَلِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ (۲۵) يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶)

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹)

تفسیر احسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۰۹

۱۷- صبر کن بر آنچه مشرکان می گویند و یاد کن بنده ما داود نیرومند را، که بسیار متوجه خدا بود.

۱۸- ما کوهها را مسخر کردیم که بامداد و عصر با داود به خدا تسبیح می کردند.

۱۹- پرندگان جمع شده را نیز که همه با او هم صدا بودند.

۲۰- حکومت او را قوی کردیم، به او حکمت و قضاوت به حق دادیم.

۲۱- آیا خبر اهل خصومت به تو رسیده که از دیوار محراب داود بالا رفتند؟

۲۲- وقتی که بر داود وارد شدند از آنها ترسید گفتند. نترس ما دو نفر خصم هستیم که بعضی بر بعضی ظلم کرده، میان ما به حق داوری کن، ظلم نکن، ما را به وسط راه هدایت نما.

۲۳- این برادر من است که نود و نه میش دارد، من فقط یک میش دارم، گوید: مرا به آن کفیل کن و در سخن بر من غلبه کرده است.

۲۴- داود گفت: با سؤال میش تو برای افزودن به میشهای خود، بر تو ظلم کرده است بسیاری از شرکاء بعضی بر بعضی ظلم می کنند مگر آنان که اهل ایمان و اعمال صالحند و آنها کم هستند، داود دانست که او را امتحان کردیم آمرزش خواست، با خضوع به زمین افتاد و توبه کرد. تفسیر احسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۱۰

۲۵- ما این خطا را بر او بخشودیم و برای او نزد ما مقام بزرگ و بازگشت خوبی است.

۲۶- ای داود ما تو را جانشین قرار دادیم، میان مردم به حق داوری کن، پیرو هوای نفس مباش که تو را از راه خدا گمراه کند آنان که از راه خدا گمراه می شوند، برای آنها عذاب شدیدی هست که روز حساب را از یاد برده اند.

۲۷- ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دوست، باطل نیافریده ایم، این گمان کافران است وای بر کافران از آتش.

۲۸- یا قرار می دهیم کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند مانند مفسدان در روی زمین، یا قرار می دهیم متقین را مانند فاجران؟

۲۹- این کتابی است که بر تو نازل کرده ایم با برکت است، تا آیات آن را تدبر کنند و تا خردمندان متذکر گردند.

کلمه‌ها

ذا الاید: اید: قوه و نیرو. «ذا الاید»: نیرومند.

اواب: اوب: رجوع، اَوَاب صیغه مبالغه است، یعنی: بسیار رجوع کننده به خدا.

عشی: وقت عصر از اول ظهر تا آخر روز.

اشراق: وقت طلوع آفتاب «اشرقت الشمس: طلعت».

فصل: جدا کردن. فَصَلَ الْخِطَابِ کلام روشن و آشکار، فصل به معنی مفصول و اضافه صفت به موصوف است، گویی مراد از آن قضاوت حق است.

تسوروا: تسور: بالا رفتن از دیوار، سور: دیوار.

محراب: محراب مسجد. کاخ، آن از حرب است در محراب مسجد با شیطان جنگ می‌شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۱۱

لا تشطط: شطط: جور و ظلم، «لا تشطط» ظلم نکن.

سوی: وسط. منظور از آن در آیه عدالت است.

نعجۃ: میش. راغب گاو ماده و آهوی ماده را نیز داخل آن دانسته است.

خلطاء: خلط: آمیختن. خلطاء جمع خلیط است به معنی شرکاء، یعنی کسانی که مال خویش را با یکدیگر می‌آمیزند.

خر: خر (بر وزن عقل) و خرور: افتادن توأم با صدا. مطلق سقوط نیز گفته‌اند. در آیه مراد همان است.

زلفی: مصدر است به معنی تقرب و نیز اسم مصدر است به معنی مقام و منزلت.

شرحها

در گذشته از مشرکان حکایت شد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به جادوگری و دروغگویی نسبت دادند، دعوت او را افتراء نام نهادند و گفتند: مزیتی بر ما ندارد چرا وحی بر ما نازل نشده است؟ و آن گاه آخرت را مسخره کردند. در این آیات و ما بعد آنها، حالات عده‌ای از پیامبران نقل شده که همه در راه خدا صبر کردند، آن وقت با کلمه اَصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ آن حضرت را دعوت به صبر و استقامت کرده است.

در این آیات ماجرای داود مطرح است، او از پیامبرانی بود که استقامت ورزید و در پیاده کردن توحید موفق شد، علت اینکه فقط پیش آمد خصم و قضاوت داود نقل شده، شاید آن باشد که به آن حضرت گوشزد می‌شود، در قضاوت‌های دقت کن و نیز در پیشامدهای غیر پیش بینی شده که همچون بالا- رفتن از دیوار غیر مترقبه خواهند بود، خودت را گم نکن و اللهُ الْعَالِمُ، سپس بر وجود معاد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۱۲

استدلال شده که خواهد آمد.

۱۷- اَصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ إِنَّهُ اَوَّابٌ کلمه «ذا الاید» وصف داود است و تنها یک بار در قرآن یافته است از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: اید در کلام عرب قوه و نعمت است «۱» به نظر می‌آید: منظور از آن حکومت، قضاوت بر حق، تسبیح مرغان و کوه‌ها با او، نرم شدن آهن برای وی، دانستن کلام پرنندگان، نیروی بدنی که توانست با یک سنگ جالوت را بکشد، نیرومندی در عبادت خدا و امثال آنست، اینها هم قوه‌اند و هم نعمت.

إِنَّهُ اَوَّابٌ یعنی با آن نیرومندی بسیار متوجه به خدا و رو آورنده به سوی او بود، شاید منظور آن باشد که آن همه امکانات او را

مغرور نمی‌کرد.

۱۸ و ۱۹- إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ.

در رابطه با اینکه کوه‌ها و پرندگان در تسبیح با داود همصدا می‌شدند، سه تعبیر در قرآن مجید آمده است یکی دو آیه بالا است، دیگری: وَ سَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ انبیاء / ۷۹ می‌باشد، و سوم:

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ سَبًّا / ۱۰ این آیات نشان می‌دهد که کوه‌ها و پرندگان در موقع ذکر و تسبیح خدا با او همصدا می‌شدند، ظاهر کلمه «اوبی- اواب» آنست که اول داود تسبیح می‌گفت سپس آنها جواب می‌دادند اما آیا دیگران هم صدای آنها و مخصوصا صدای کوه‌ها را می‌شنیده ظاهرا فقط داود می‌شنیده است. «محشوره» حاکی است که

(۱)

عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام ... قال الايد في كلام العرب القوة و النعمة ثم تلى هذه الاية.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۱۳

پرندگان در وقت تسبیح در یک جا جمع می‌شده‌اند. بقیه مطلب در سوره انبیاء و سبأ گذشت، مراد از تسخیر وادار کردن به تسبیح با داود است.

ناگفته نماند: تسخیر جبال و پرندگان که با داود همصدا باشند از جمله مصادیق «ذا الايد» و تأیید داود است، المیزان نظر می‌دهد که تسبیح کوه‌ها و پرندگان را مردم نیز می‌شنیده‌اند و الله العالم.

۲۰- شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ سَهَ مَطْرَحِ اسْتِ، اول تشدید و تقویت حکومت داود، که با لشکریان و خزائن و تدبیر و کیاست و امکانات خدایی، حکومت و جهاننداری او محکم شده بود، دوم وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ طبرسی حکمت را زبور و علم به شرایع و احکام دانسته است «۱» المیزان معارف حقه می‌داند که انسان را تکمیل می‌کند. بعضی‌ها: نبوت گفته‌اند.

در جای دیگر آمده است: وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ ... بقره / ۲۵۱ به نظر می‌آید که مراد از حکمت بینش و کاردانی و درک باشد. سوم وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ منظور از خطاب ظاهرا کلام متخاصمین است که داود می‌توانست حق آن را از باطل تمیز دهد و جدا کند و آن بر قضاوت حق تطبیق می‌شود، مطلب آینده این سخن را تأیید می‌کند.

۲۱- وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ.

از این آیه داستانی شروع می‌شود که خلاصه آن چنین است: گروهی از دیوار غرفه داود بالا-رفته و وارد غرفه او شدند، داود از ورود غیر متعارف آنها وحشت کرد، گفتند: نترس ما دو نفر متخاصم هستیم که بعضی بر بعضی ظلم کرده است، میان ما به حق داوری کن، آن گاه یکی به دیگری اشاره کرده و به داود

(۱) جوامع الجامع.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۱۴

چنین گفت:

این برادر من است که نود و نه میش دارد و من فقط یک میش دارم می‌گوید:

مرا بر آن یک میش نیز کفیل گردان و آن را در اختیار من قرار بده. و در سخن مرا مجاب کرده است.

داود پیش از آنکه از طرف دیگر توضیح بخواهد، گفت: او در این خواستن بر تو ظلم کرده است، بسیاری از شریکان بعضی بر

بعضی ظلم می‌کنند در اینجا داود متوجه گردید که این قضاوت خطاست، زیرا پیش از شنیدن کلام خصم، یک طرفه قضاوت کرده است. لذا استغفار کرد و به خاک افتاد و توبه نمود، بقیه مطالب در آخر قصه خواهد آمد.

کلمه «الخصم» مطلق و شامل جمع است چنان که از «تسوروا» روشن می‌شود در مجمع البیان فرموده: خصم بر واحد و تنبیه و جمع اطلاق می‌شود زیرا که در اصل مصدر است «تسور» به معنی آمدن از دیوار است، مراد از محراب میشود که مصلاهی داود یا غرفه او باشد، کاخ را نیز محراب گویند که شخص در دفاع از آن می‌جنگد.

۲۲- إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِيْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ فَرَعَ وَاضْطْرَبَ دَاوُدَ يَكُ امْرُطَبِيْعِي بُوْد زِيْرَا وِرُوْد غِيْر عَادِي وَغِيْر مَتْرَقِبِه اَنَهَا هِر كَس رَا مَضْطْرَب مِي كَرْد، اِيْن غِيْر اَز اَنَسْت كِه دَرْبَارِه اَنْبِيَاء اَمْدِه وَ لَا- يَخْشَوْنَ اَحِيْدًا اِلَّا اللّٰهَ اَحْزَاب / ۹۳، به نظر می‌آید: گوینده لا- تَخَفُ ... که آن همه داد و بیداد می‌کند که نترس، به حق حکم کن، ظلم نکن، به راه حق هدایت‌مان کن، همان کسی بود که گفت: برادرم نود و نه میش دارد، از این معلوم می‌شود که او خود را مظلوم می‌دانسته و می‌ترسیده که به حق خود نرسد. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۱۵ منظور از وَاهْدِنَا ... تأکید فَاَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ است، وسط صراط همان داوری عادلانه می‌باشد.

۲۳- اِنَّ هَذَا اَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَاِلَيَّ نَعَجَةٌ وَاِحِدَةٌ فَقَالَ اَكْفَلْنِيْهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ اِيْن آيِه مَوْرِد مَخَاصِمِه وَ اَخْتِلَاف بُوْد كِه مِي بَايَسْت دَاوُد دَرْبَارِه اَن قَضَاوْت كَنْد، مَعْلُوْم مِي شُوْد كِه اَخْتِلَاف مَا بِيْن دُو نَفْر بُوْد وِلِي عِدِه اِي هَم بَا اَنَهَا بِه طَرْفِدَارِي يَا شَهَادْت اَمْدِه بُوْدَنْد، زِيْرَا تَسَوَّرُوْا الْمِحْرَابَ جَمْع اَسْت.

مراد از اَكْفَلْنِيْهَا تمليك است یعنی: آن را به من تمليك كن و در تحت كفالت من قرار بده چنان که میشهای دیگرم چنان است و اگر منظور امانت دادن و نظیر آن بود خصومت لازم نبود، در مجمع البیان فرموده: «و المعنى اعطينها» ۲۴- قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ اِلَىٰ نِعَاجِهِ وَاِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ وَقَلِيْلٌ مَّا هُمْ حَقَّش اَن بُوْد كِه دَاوُد اَز اَن شَخْص دِيْگَر بِيْرَسْد تُو چِه مِي گُوِي، اَن وَقْت قَضَاوْت نَمَايِد وِلِي آيِه نَشَان مِي دِهْد كِه بِي اَنَكِه اَز طَرْف دِيْگَر چِيْزِي بِيْرَسْد، كُفْتِه اَسْت، بَرَادَرْت دَر اِيْن كَار بَر تُو سْتَم كَرْدِه اَسْت.

از کلمه مِنَ الْخُلَطَاءِ بر می‌آید که آن دو با هم بالنسبه شريك بوده‌اند، لفظ «الی» در اِلَىٰ نِعَاجِهِ حاکی است که به سؤال، معنی اضافه اشراب شده است یعنی «ظلمك بسؤال اضافه نعتك الی نعاجه» چنان که در جوامع الجامع فرموده است، «ما» در قَلِيْلٌ مَّا هُمْ برای ابهام و تأکید است.

وَظَنَّ دَاوُدُ اَنْمَا فَتَنَاهُ فَاَسْتَعْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَاَنَابَ اِيْن جَاسْت كِه دَاوُد پِي بَرْد، اِيْن پِيْشَاْمْد وَ نَسِيَان اَمْتَحَان خِدَايِي بُوْد تَا بَعْدَا تَفْسِيْر اَحْسِن الْحَدِيْث، ج ۹، ص: ۲۱۶

در قضاوتها بیشتر دقت نماید لذا از خدا آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه نمود.

گویند: «ظن» در آیه به معنی علم است زیرا در صورت ظن، استغفار و انابه تقدیری بود و اطلاق لفظ بر خلاف آنست، به نظر نگارنده می‌شود استغفار و انابه برای اشتباه در داوری باشد و نیز ظن کند که این پیشآمد امتحانی بوده است ولی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که ظن در آیه به معنی علم است.

۲۵- فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكُمْ وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى وَحُسْنَ مَّآبٍ كَلِمَاتٍ «اَسْتَعْفَرَ- اِنَاب- غَفَرْنَا» حكايت دارند که آن حضرت می‌بایست دقت کند و چنین جریانی پیش نیاید، جمله وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا ... برای جبران و تدارك این جریان است که مبدا فکرتان به داود عوض شود، آن فقط امتحانی بود، داود نزد خدا دارای منزلت و در آینده اهل بهشت و دارای بازگشت خوبی است. نکره آمدن زلفی و حسن مآب برای تفخیم است.

۲۶- يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيَضِلَّكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اِيْن آيِه اِدَامِه آيِه سَابِق

است یعنی «غفرنا له ذلک و قلنا یا داود انا جعلناک خلیفه...»، علت اینکه نتیجه خلافت در اینجا فقط قضاوت به حق آمده است، همان جریان داوری گذشته درباره آن دو نفر است و گرنه، خلافت آثار زیادی دارد.

مراد از «خلیفه» علی‌الظاهر جانشین بودن از طرف خداست چنان که در اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَهُ... گذشت، نه خلیفه بودن از پیامبران گذشته، چنان که بعضی‌ها گفته‌اند. از جمله کارهای خدا آنست که وَاللّٰهُ یَقْضِیْ بِالْحَقِّ غَافِرًا / ۲۰ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۱۷

جانشین خدا نیز باید قضاوت به حق کند، وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی ... تأکید مطلب اول است. مراد از جَعَلْنَاکَ خَلِیْفَهُ خِلافت فعلی و حضوری است نه شأنی چنان که در اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَهُ بقره / ۳۰ بود، مراد از رکوع تواضع یا انحاء است. آیه نشان می‌دهد که جعل خلافت و تعیین سرپرست در روی زمین، منصب خدایی است خواه پیامبر باشد یا امام معصوم یا ولی فقیه که قائم مقام امام معصوم است، اِنَّ الَّذِیْنَ یُضِلُّوْنَ عَن سَبِیْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ. تعلیل نهی سابق است. «ما» در بِمَا نَسُوا مصدریه و تقدیر آن «بنسیانهم یوم الحساب» می‌باشد. در تکمیل ماجرای داود علیه السلام ذکر چند نکته لازم است.

اول- ظهور آیات آنست که مخاصمه کنندگان بشر بودند و غیر متعارف به محضر داود آمدند تا جریان قضاوت آن طور که گفته شد انجام یافت، به نظر می‌آید که داود در همانجا متوجه خطا شده و آن را جبران کرده است. ولی در روایات هست که آن دو نفر فرشته بودند که از طرف خداوند برای امتحان داود آمدند، از عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل شده که حضرت رضا صلوات الله علیه ... فرمود: خطای داود آن بود که گمان کرد: خدا داناتر از او نیافریده است، خدا دو نفر ملک فرستاد که از دیوار محراب داخل شدند و از او داوری خواستند ... پس خطای داود صورت داوری بود نه حقیقت داوری. «فکان خطیبتہ هذا رسم الحکم...».

در المیزان فرموده: خصوصیات قضیه مانند از دیوار آمدن، دخول غیر عادی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۱۸ متوجه شدن داود که اینکار امتحانی از جانب خدا بود نه واقعه عادی، که ظاهراً خدا می‌خواست او را در خلافتش و در داوریش میان مردم از خطا حفظ کند، همه این قرائن تأیید می‌کند که آنها ملائکه بودند و به صورت مردان در آمده‌اند علی‌هذا آن فقط تمثلی بوده و قضاوت در حال تمثّل نظیر عالم خواب است و معلوم است که در عالم خواب تکلیف نیست.

(منظور المیزان از اینکه آنجا جای تکلیف نبوده آنست که بفرماید: این کار گناه و خطا نبوده است) آن گاه فرموده: اگر متخاصمین بشر بوده باشند باید گفت: قضاوت مشروط بوده است یعنی: داود گفت: برادرت بر تو ظلم کرده، در صورتی که بر علیه ادعای تو دلیل نیاورد. این برای آنست که دلیل قاطع عقلی و نقلی اقامه شده که انبیاء علیهم السلام معصومند ...

دوم: نقل است که جریان میش‌ها و میش در رابطه با زن (اوریا) یکی از فرماندهان داود بود که داود آن را تزویج کرد، در مجمع البیان نقل شده ... داود روزی در محراب خویش بود که کبوتری در آن داخل شد، داود در پی گرفتن کبوتر به طرف روزنه محراب رفت، آنجا مشرف به خانه (اوریا) بود، داود زن اوریا را دید که غسل می‌کند عشق زن در دل داود جای گرفت و خواست او را به زنی بگیرد.

«اوریا» را به بعضی از جنگها فرستاد و گفت او را جلوتر از «تابوت عهد» به جنگ وادارند، در نتیجه «اوریا» کشته شد، داود زن او را پس از انقضای عده به زنی گرفت و سلیمان از او متولد گردید.

روزی داود مشغول خواندن زبور بود که دو نفر وارد شدند، داود ترسید گفتند: نترس ... پس از قضاوت داود، آن دو مرد به هم نگاه کرده و خندیدند، داود دانست که آن دو فرشته‌اند، خدا به صورت خصمین فرستاده تا او را در گناهی تفسیر أحسن الحدیث،

که کرده بود محکوم کنند، داود توبه کرد و به قدری گریست تا از اشک چشمان او علف روئید.

مؤلف گوید: علی هذا منظور دو ملک آن بود که داود تو ۹۹ زن داری، به آنها اکتفاء نکرده زن او ریا را نیز برای خودت خواستی این عدالت است؟ داود متوجه خطای خود شد.

مرحوم طبرسی بعد از نقل قضیه می‌فرماید: شکی در فساد این سخن نیست این مانع عدالت است چطور می‌شود انبیاء که امین وحی خدا و واسطه ما بین خدا و خلقتند در صفت کسی باشند که عدالتش پذیرفته نشود و انسان از شنیدن حال او متنفر باشد، پیامبران خدا از اینها برتر می‌باشند، از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده که فرمود: اگر مردی پیش من آوردند که می‌گوید: داود زن اوریا را گرفت به او دو تا حد می‌زنم یک حد برای توهین به نبوت دیگری حد اسلام:

«قال لا اوتی برجل یزعم ان داود تزوج امرأه اوریا الا جلدته حدین حدان للنبوة و حدا للاسلام».

مؤلف گوید: این نقل از تورات است النهایه آن را در کتابهای اسلامی تعدیل کرده‌اند.

در تورات در کتاب دوّم سموئیل باب یازدهم می‌نویسد: داود زن اوریا را از پشت بام دید که غسل می‌کند، کسانی را فرستاد زن را گرفته و آوردند، بلافاصله با او همبستر شد، زن حامله گردید و از او سلیمان به دنیا آمد آن گاه در باب دوازدهم می‌نویسد: ناتان فرستاده خدا پیش داود آمد و گفت:

خدا می‌گوید: به عوض کاری که درباره زن اوریا کردی زنان تو را گرفته پیش چشم تو به همسایه خواهم داد و او در روز روشن با زنان تو خواهد خوابید: تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۲۰

تو در پنهانی زنا کردی اما من اینکار را پیش تمام بنی اسرائیل خواهم نمود (معاذ الله).

سوم- اگر مسئله خصومت و قضاوت به واسطه خدا و در اثر فرستادن ملک بوده باشد، غرض آن بوده که داود علیه السّلام در قضاوت میان مردم آمادگی داشته باشد در اینصورت گناهی در بین نبوده است و اگر جریان به صورت عادی اتفاق افتاده باشد، باز امتحانی از جانب خدا بوده است، این مقدار انحراف و تدارک آن، ضروری به عصمت ندارد، نظیر جریان حضرت یونس علیه السلام.

۲۷- وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظُنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ.

در آخر آیه گذشته به معاد اشاره شد و خواندیم: لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ در این آیه به معاد از راه حکمت استدلال شده است و آن یکی از راه‌های اثبات معاد است چنان که در آخر سوره حجر به طور تفصیل سخن گفته‌ایم خلاصه استدلال آنست که: اگر معاد نباشد خلقت آسمان و زمین عبث و باطل است و چون محال است که خدا باطل کار باشد، پس باید معاد حتما واقع شود.

یعنی خلقت آسمانها و زمین باید غایتی و هدفی داشته باشد و اگر منظور آن باشد که این چرخ فقط در جریان باشد و به غایتی ثابت نرسد. سؤال: «منظور از خلقت اینها چیست؟» بدون جواب می‌ماند و خلقت باطل می‌شود و کار بی‌غایت بر حکیم محال است. اگر گویند: منظور خلقت انسان و زندگی او است، گوئیم: زندگی پر از رنج و درد انسان نمی‌تواند هدف این خلقت عظیم باشد، این هدف کوچک با این خلقت عظیم سازگار نیست، چنان که منظور از خلقت انسان نیز، زندگی دنیا نمی‌تواند باشد: أَفَحَسِبْتُمْ

أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ مؤمنون تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۲۱

۱۱۵ نظیر آیه مورد تفسیر است آیه: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِيْنَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ دَخَان / ۳۹.

ذَلِكَ ظُنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا... یعنی آنها گمان می‌کنند که خلقت آسمان و زمین بی‌هدف است در آیه دیگری می‌خوانیم که خلقت آسمانها و زمین هدفش آنست که انسان به مقام احسن العمل برسند و اگر برای پاداش احسن العمل روز قیامت نباشد خلقت آسمانها و انسان باطل خواهد بود، آیه هفتم از سوره هود چنین است: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ

عَلَى الْمَاءِ لِيُبْلُوَكُمْ أَئِيَّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لِيُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لِيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ.
 ۲۸- أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ.

ما قبل اَمْ نَجْعَلُ ... محذوف است و از آیه سابق فهمیده می شود یعنی «أ خلقنا السماء و الارض باطلا ام نجعل الذين آمنوا ...» این آیه استدلال است برای معاد از راه عدالت خداوند چنان که در آخر سوره حجر گذشت. تقدیر آن چنین است:
 زندگی دنیا طوری است که نیکوکار و بدکار در آن مشترکند، هر کس تلاش بیشتر کند و اسباب طبیعی موافق تلاش او باشد به آرزوی خویش می رسد نیکوکار باشد یا بدکار پس از این جهت در دنیا فرقی ندارند.

اگر جهان آخرت نباشد که نیکوکاران به پاداش خود برسند نیکوکاران با بدکاران یکی خواهند بود و این بر خلاف عدالت است که خداوند فرمان نیکو- کاری و اعمال خوب بدهد و آن گاه نیکوکاران را با بدکاران یکسان حساب کند و چیزی در مقابل عمل به آنها ندهد. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۲۲

وانگهی مردان و زنان نیکوکار در دنیا تا آخرین نفس در زحمت و فشار مطیع فرمان خدا می شوند و از زحمت چشم باز نمی کنند و همانطور از دنیا می روند.

شهداء جان در راه خدا می دهند، چیزی عایدشان نمی شود، بدکاران و ستمگران آنچه می توانند آزادانه ظلم می کنند و سپس در بستر راحت از دنیا می روند، نه بازخواستی از آنها می شود و نه به طور طبیعی گرفتار می شوند و حتی از بسیاری از پیشوایان ستمگر، انتقام گرفتن در بافت زندگی دنیا امکان ندارد.

مثلا- از یزیدها، معاویه‌ها، ترومن‌ها، صدام‌ها، بگین‌ها چطور انتقام گرفته بشود مگر کشتن یا تکه تکه کردن آنها می تواند انتقام خون مظلومان بی حد و حصر و آن همه فسادها باشد.

اگر دنیای دیگری برای تکمیل نواقص این زندگی نباشد، عدالت خدا جای خود را نمی گیرد.

دو نکته دیگر را باید در آیه شریفه در نظر گرفت یکی آنکه: آیه شریفه ناظر به یک طرف قضیه است و آن اینکه اگر روز حساب نباشد نیکوکاران مانند بدکاران می شوند و اهل سعادت مانند اهل خسران می شوند این بر خلاف عدالت خداست.

دیگری آنکه، مقابله ما بین مؤمن و کافر نیست بلکه ما بین اهل ایمان و عمل و مفسدین است خواه اهل کافر باشند یا مؤمن بدکار و غیر صالح، شاید برای همین است که برای روشن شدن هر چه بیشتر، در قالب دیگر فرموده است: أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ.

اینجاست که جانب عمل در این مسئله تقویت می شود. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۲۳

۲۹- كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.

تکمیل مطالب قصه داود علیه السلام است، مبارک یعنی پر برکت و دائم الخیر، ظاهرا تدبیر و تذکر هر دو راجع به عامه مردم است، تذکر نتیجه تدبیر می باشد علی هذا اولو الالباب راجع به تدبیر و تذکر هر دو است، «کتاب» تقدیرش «هذا کتاب» می باشد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۲۴

[سوره ص (۳۸): آیات ۳۰ تا ۴۰]

اشاره

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عَرَّضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِيَاتُ الْجِيَادَ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسِيحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ

(۳۴)

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَيَخْرُجُنَا لَهُ الرِّيحُ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ (۳۷) وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹) وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ (۴۰)

۳۰- به داود، پسرش سلیمان را عطا کردیم بهتر بنده‌ایست، که بسیار رجوع کننده بوده.

۳۱- یاد آر که وقت عصر، اسبان اصیل بر سه پا ایستاده بر او عرضه شد.

۳۲- گفت: من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم اختیار کردم تا آفتاب در پرده نهران شد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۲۵

۳۳- اسبان را بر من برگردانید، آن گاه شروع کرد به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها.

۳۴- سلیمان را امتحان کردیم و بر تخت او پیکری انداختیم آن گاه به سوی خدا برگشت.

۳۵- گفت: پروردگارا مرا بیامرز و حکومتی عطا کن که به کسی بعد از من سزاوار نباشد که تو بسیار عطا کننده‌ای.

۳۶- پس باد را برای او مسخر کردیم که به فرمان او به هر جا که اراده می‌کرد به آرامی می‌رفت.

۳۷- و شیاطین را که بنا و غواص بودند.

۳۸- و شیاطین دیگر که در زنجیرها قرین هم شده بودند.

۳۹- این است عطای بیحساب ما، عطاء کن یا امساک نما.

۴۰- سلیمان را نزد ما منزلت بزرگ و بازگشت بهتری است.

کلمه‌ها

سلیمان: پسر داود، از انبیاء مشهور بنی اسرائیل، نام مبارکش هفده بار در قرآن مجید آمده است، از او حالات بسیاری در کلام الله

نقل شده که مقداری از آن در سوره نمل و انبیاء و سبأ گذشت مقداری نیز در این سوره آمده است.

اواب: بسیار رجوع کننده به خدا، مراد ظاهراً کسی است که در کارها پیوسته متوجه خداست.

عشی: از اول ظهر تا آخر روز (مجمع، کشاف).

صافنات: صافنه اسبی را گویند که بر سه پای بیايستد و گوشه سم یکی از پاهای جلو را به زمین گذارد (مجمع) «صفن الفرس

صفونا:

قام علی ثلاث قوائم و طرف حافر الرابعة».

جیاد: اسبان تندرو. مفرد آن جواد است، یاء در آن مقلوب و او است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۲۶

گویی دویدن و تند رفتن را می‌بخشد (مجمع البیان) تورات: موارد: پوشاندن و مستور کردن. توری: مستور شدن. «تورات» آفتاب

مستور شد.

حجاب: آن در اصل مصدر است به معنی پنهان کردن و منع از داخل شدن به معنی پرده نیز آید، مراد از آن در آیه پرده است.

طفق: شروع کرد، آن فعلی است مخصوص به اثبات، «ما طفق» گفته نمی‌شود.

سوق: (بضم اول) ساقها.

رخاء: نرمی، آرامی. اقرب الموارد گوید: رخاء باد ملایمی است که چیزی را حرکت نمی‌دهد.

اصاب: صوب: قصد و نزول. اصابه: درک، طلب، اراده، منظور از آیه معنای اخیر است.

اصفاد: صغد (بر وزن شرف) زنجیری است که با آن دستها را به گردن می‌بندند، جمع آن اصفاد است:

زلفی: تقرب و نزدیکی. مقام و منزلت.

شرحها

در این آیات دو جریان درباره حضرت سلیمان علیه السلام نقل شده که هر دو مانند داستان داود حکایت از نوعی خطیئه و ترک اولی دارد یکی مشغول شدن به تماشای اسبان و غفلت از نماز، دیگری افتادن جسدی بر تخت سلیمان و توبه او.

آیا منظور آنست که به رسول خدا بفرماید: مواظب باش که چنین نکنی نظیر: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخْتِ قَلَمٍ / ۴۸؟ به عبارت دیگر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۲۷

مانند این او این استقامت داشته باش ولی از این ترک اولی‌ها نکن، و یا مراد آنست که چنین چیزها، مخالفت عصمت و تقوی نیست؟ و از اینگونه چیزها در زندگی می‌شود و آنها با و إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مِآبٍ منافاتی ندارد و یا غرض آنست که حقیقت قضایا گفته شود و پیامبران الهی از اتهامات تورات کنونی مبرا گردند؟

آن گاه بیان شده که: باد را در اختیار سلیمان قرار دادیم، به هر کجا که اراده می‌کرد می‌رفت، و نیز شیاطین مقهور او بوده و برای او کار می‌کردند، لا بد به صورت انسان در آمده و مشغول کار شده بود، نافرمانها نیز در زنجیر به سر می‌بردند.

۳۰- وَ هَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ.

کلمه نِعْمَ الْعَبْدُ ثنای خداوند است نسبت به سلیمان، ساحت سلیمان را از هر آلودگی پاک می‌کند. این تعبیر فقط درباره سلیمان و ایوب آمده است چنان که در آیه ۴۴ خواهد آمد إِنَّهُ أَوَّابٌ تَعْلِيلُ نِعْمَ الْعَبْدُ است گویی مراد از «اواب» آنست که پیوسته در کارها به خدا رجوع می‌کرد و خدا را از نظر دور نمی‌داشت.

۳۱- إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَاءُ.

آمدن کلمه «عشی» که به معنی بعد از ظهر یا آخر روز است مشعر بر تأخیر نماز است یعنی ادامه تماشای آنها که بعد از ظهر بود قهرا به گذشتن وقت نماز می‌انجامید «اذ» به تقدیر «اذکر» است.

۳۲- فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ.

یعنی: گفتم من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم و نمازم برگزیدم و به تماشای آنها به قدری ادامه دادم تا آفتاب غروب کرد، به عبارت دیگر تماشای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۲۸

اسبان مرا از یاد خدا مشغول نمود، این سخن حاکی از تحسر و ندامت است.

«احببت» به معنی اختیار کردن و حُبُّ الْخَيْرِ مفعول آنست «عن» ظاهرا به معنی «علی» و مراد از «ذکر رب» نماز است، در مجمع البیان از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که فرمود: سلیمان روزی به دیدن اسبان مشغول شد، زیرا می‌خواست به جهاد دشمن برود تا آفتاب غروب کرد. در این صورت: سلیمان را عبادتی از عبادت دیگری مشغول کرده است ولی ترجیح مال نماز بود «۱».

این عمل در هر حال، گناه نبوده است و گر نه با نِعْمَ الْعَبْدُ و بِأَنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ ... منافات داشت، شاید سان دیدن از اسبان در وضعی بود که دست کشیدن و نماز خواندن میسر نبود، در جریان جنگ احزاب وضعی پیش آمد که نماز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَمَازُ الْمُسْلِمَانِ بِه قضا ماند. در مجمع البیان فرموده گویند: تماشای اسبان او را از نماز عصر مشغول کرد در روایات امامیه است که اول وقت نماز از او فوت شد.

۳۳- رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ.

یعنی: حالا که دیگر وقت نماز گذشت اسبان را پیش من برگردانید، سپس شروع کرد. به ساقها و گردنهای آنها دست می‌مالید. یعنی «فطفق یمسح مسحا بالسوق...» گفته‌اند: «ردوها» خطاب به ملائکه است یعنی: آفتاب را بر من برگردانید تا نمازم را ادا بخوانم این سخن از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده است. تا نمازم را ادا بخوانم و گفته‌اند «مسحا» به معنی قطع و بریدن است یعنی:

اسبان را برای من برگردانید، آن گاه شروع کرد ساقها و گردنهای اسبان را قطع می‌کرد که سبب به قضا ماندن نماز او شدند. این سخن از کعب الاحبار یهودی و دروغگو نقل شده است، در مجمع البیان

(۱) خیر به معنی شیء اختیار شده است، به مال و اسب اطلاق می‌شود.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۲۲۹

آمده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود: کعب دروغ گفته است ... انبیاء الله ظلم نمی‌کنند و امر به ظلم نمی‌نمایند که آنها معصوم و پاکند «لانهم معصومون مطهرون».

و نیز گفته‌اند: سلیمان و یارانش شروع کردند به مسح بر ساقها و گردنهای خود و آن وضوی آنها بود تا بعدا نماز بخوانند این سخن در فقیه به لفظ «روی عن الصادق علیه السلام» نقل شده است.

۳۴- وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ.

این دومین قصه از قصه‌های سلیمان در این سوره است، در میزان فرموده از میان اقوال مختلف می‌شود آن را پذیرفت که سلیمان کودکی داشته خدا او را بمیراند و بر تخت سلیمان انداخت و سلیمان به آینده آن کودک امید بسته بود، مردن او سلیمان را متنبه کرد که کار خویش را به خدا تفویض کند و به او دل نبندد.

به نظر می‌آید که این بهترین تفسیر از تفاسیر گوناگون است «ثم اناب» نشان می‌دهد که مردن آن کودک و گذاشته شدن جنازه‌اش بر تخت سلیمان، او را متوجه کرده که نمی‌بایست به او دل ببندد و مطمئن باشد، لذا به خدا رو آورده و توبه کرده است، احتمالات دیگر را در مجمع البیان و مانند آن مطالعه فرمائید.

۳۵- قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

قسمت اول آیه راجع به مطلب سابق است، هَبْ لِي مُلْكًا ... تقاضای مخصوصی است از خدا، ظاهراً مرادش از این تقاضا، اختصاص به خود است نه بخل به دیگران یعنی حکومتی مخصوص که در دیگران نباشد به من عطا فرما، نظیر آنکه بگوئیم این ساختمان مخصوص به من است، نظیر ندارد، ولی این مانع از آن نیست که تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۲۳۰

ساختمان دیگران بهتر و بالاتر از آن باشد، آیه بعدی در بیان آن ملک اختصاصی است.

۳۶- فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءً حَيْثُ أَصَابَ.

این آیه و آیه بعدی در بیان ملک اختصاصی سلیمان است که در دیگران نبود چنان که از فاء تفریع در «فسخرنا» روشن می‌شود اینکه خداوند باد را در اختیار سلیمان گذاشته بود در سوره انبیاء / ۸۱ و در سوره سبأ / ۱۲ نیز گذشت این عجب نیست، خدا به هر چیز تواناست.

این تسخیر مصداقی از مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي است که ظاهراً در هیچ یک از پیامبران الهی دیده نشده است، آیه پر روشن است که سلیمان هر جا را که می‌خواست، باد به آسانی به آن طرف تغییر مسیر می‌داد.

۳۷- ۳۸- وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ.

در سوره سبأ گذشت که ... وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ...

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ ... / ۱۲ و ۱۳ به نظر می‌آید که جن به شکل انسان در آمده و برای او کار می‌کرده‌اند در آیه مورد تفسیر می‌خوانیم که برای او بنائی و غواصی می‌کرده‌اند «الشياطين» عطف است بر «الريح».

زنجیر کشیده‌ها و محبوسها ظاهراً همانا بوده که از فرمان او سرپیچی کرده بودند، درست بر ما روشن نیست که سلیمان آنها را چگونه به زنجیر کرده بود الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ این تسخیر نیز مصداقی از آن حکومت بی‌نظیر است که به پیامبران دیگر داده نشده بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۳۱

در صحیح بخاری از ابو هریره نقل شده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَمَازَ خَوَانِدٍ وَكَفَّتْ: شیطان بر من آشکار شد و خواست نماز مرا قطع کند، خدا مرا بر او غالب کرد، او را کنار زد، خواستم وی را به یکی از ستونها بندم تا صبح او را ببینید، اما قول سلیمان را یاد آوردم که گفته: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي فِي نَتِيجَةِ خَدَا وَرَا نَامِيد بَرِگَرْدَانِيد «۱».

این روایت در مجمع البیان نیز از بخاری نقل شده است، معلوم می‌شود که گرفتن و به زنجیر کشیدن شیاطین مخصوص سلیمان بوده است.

۳۹- هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

المیزان نظر می‌دهد که بِغَيْرِ حِسَابٍ قید «عطائنا» و معنی آن تمام نشدنی است، آن گاه می‌فرماید در دادن به دیگران مخیر هستی و تأثیری در تمام شدن ملک تو ندارد.

در جوامع الجامع نیز مانند المیزان است، بعضی بِغَيْرِ حِسَابٍ را معنی کرده یعنی در دادن و ندادن محاسبه نخواهی شد.

۴۰- وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ.

مراد از «حسن مآب» رسیدن به بهشت و سعادت ابدی است، نکره آمدن زلفی و مآب برای تفخیم و عظمت آنهاست.

ناگفته نماند: در تفسیر این آیات مطالب گوناگونی نقل شده که باید گفت: از اسرائیلیات هستند و چهره انبیاء علیهم السلام را نازیبا نشان می‌دهند، از جمله آنکه: سلیمان روزی گفت: امشب با هفتاد زنم هم بستر خواهم شد که هر یک پسر مجاهدی به دنیا آورد ولی «انشاء الله» نگفت در نتیجه فقط یک زن حامله شد، او هم یک کودک در آورد که نصف بدن بود، مراد از «جسد» همانست.

(۱) بخاری جزء دوم باب ما يجوز من العمل في الصلاة.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۳۲

از جمله اینکه: سلیمان وارد مستراح شد، شیطانی به نام صخر، انگشتر سلیمان را از یکی از زنان او گرفت و چهل روز بر تخت سلیمان نشست، سلیمان فراری بود، منظور از «جسد» همان شیطان مارد است.

مرحوم طبرسی بعد از نقل مقداری از آنها می‌فرماید: اعتمادی بر این نقلها نیست ...

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۳۳

[سوره ص (۳۸): آیات ۴۱ تا ۴۸]

اشاره

وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنْى مَّسَّنَى الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ (۴۱) اِزْ كُضُّ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ (۴۲) وَ وَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَ ذِكْرَى لِبِأُولَى الْاَلْبَابِ (۴۳) وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاَضْرِبْ بِهِ وَ لَا تَخَنْتُ اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَوْابٌ (۴۴) وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اُولَى الْاَيْدِى وَ الْاَبْصَارِ (۴۵)

اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۴۶) وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لِمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْاَخْيَارِ (۴۷) وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ الْاَخْيَارِ (۴۸)

۴۱- یاد کن بنده ما ایوب را که پروردگارش را ندا کرد، که شیطان مرا رنج و عذاب می‌دهد.

۴۲- (گفتم) با پایت راه برو، که این محل شستشو است، خنک و نوشیدنی است.

- ۴۳- و نیز اهل او و مانند اهل او را به او دادیم از برای رحمت خاصی از جانب ما و برای بیداری، برای خردمندان.
- ۴۴- به دست مشتی چوب بر گیر و با آن بزَن و نقض عهد مکن، ما او را صبور یافتیم بهتر بنده و بیشتر متوجه خدا بود.
- ۴۵- یاد آر بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را، که صاحبان نیرو و بصیرت بودند.
- ۴۶- ما آنها را با خصلتی پاک که یادآوری آخرت بود، خالص نمودیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۳۴
- ۴۷- و آنها نزد ما از برگزیدگان و از نیکان بودند.
- ۴۸- یاد آر اسماعیل و یسع و ذی الکفل را که همه از نیکان بودند.

کلمه‌ها

ایوب: علیه السّلام از انبیاء معروف، نام مبارکش چهار بار در قرآن مجید آمده است، مقداری از جریان او در سوره انبیاء گذشت، مقداری نیز در این سوره آمده است.

نصب: (بر وزن قفل و فرس) رنج و تعب.

ارکض: راغب گوید: رکض به معنی زدن پا بر زمین است، اگر به سوار اطلاق شود به معنی دواندن است و اگر به راه رو نسبت داده شود به معنی راه رفتن می‌باشد «ارکض» راه برو.

مغتسل: محلّ شستشو و آبی که با آن شستشو کنند.

بارد: برد: خنکی. بارد: خنک.

ضغث: (بکسر اوّل) دسته علف و ترکه، و بفتح اول به معنی مخلوط کردن است.

لا تحنث: حنث: گناه. شکستن عهد و قسم. «لا تحنث» عهد شکن.

اختیار: نیکان. مفرد آن خیر است «خیر» یعنی اختیار شده و برگزیده.

اسماعیل: نام دو نفر از پیامبران است، اسماعیل بن ابراهیم و اسماعیل صادق الوعد.

یسع: (بفتح اول و دوم) یکی از پیامبران است نام مبارکش فقط دو بار در قرآن مجید آمده است: انعام/ ۸۶، ص / ۴۸ اما راجع به شرح حال او چیزی در قرآن مجید نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۳۵

ذو الکفل: علیه السّلام از انبیاء الهی است نام مبارکش فقط دو بار در قرآن مجید یافته است یکی در سوره انبیاء/ ۸۵ دیگری در سوره ص/ ۴۸ اما شرح حال از او در کلام الله نیامده است،

شرحها

در این آیات حالات ایوب علیه السّلام که یکی از اوابین و عباد الله المخلصین بود ذکر شده و به دیگران نیز اشاره رفته است و با کلمه «و اذکر» اشعار گردیده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را یاد کرده و مانند آنها در راه خدا استقامت نماید و بر ایداء مشرکان صبر کند.

از آیات شریفه معلوم می‌شود که ایوب مبتلا به بیماری گردید، خانواده‌اش نیز متلاشی شده و از بین رفتند، آخر رو به درگاه خدا آورده و گفت رَبُّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ خدا دعایش را پذیرفت و دستور داد در آبی شستشو کند تا از مرض رها گردد، خانواده‌اش نیز به او داده شد، در ایام ابتلا، زنش بی‌تابی کرد، ایوب سوگند خورد که در صورت شفا یافتن او را تأدیب نماند، دستور آمد یک مشت ترکه بر گیر و با آن بزَن تا نقض عهد نکرده باشی.

۴۱- وَ اذْکُرْ عِبْدَنَا اَیُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنْیَ الْمَسِّیْنِ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ.

به نظر می‌آید: مراد از مس شیطان، وسوسه‌های اوست که در هنگام مرض و از بین رفتن خانواده‌اش، خیالات شیطانی ناراحتش می‌کرده است در مناجات دوم از مناجات خمسۀ عشر آمده است که امام علیه السلام می‌فرماید:

«الهی اشکو الیک ... شیطانا یغوینی قد ملاء بالوسواس صدری»

درباره حضرت تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۳۶

رسول صلی الله علیه و آله آمده: وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیْطَانِ وَ اَعُوذُ بِكَ رَبَّ اَنْ یُخْضِرُونِ مومنون/ ۹۸.

در مجمع البیان نقل شده: شیطان به او وسوسه می‌کرد که مرض طول کشید، خدایت به تو رحم نمی‌کند و نیز اموال و اهل او را که از بین رفته بودند به یادش می‌آورد، میزان ترجیح می‌دهد که مراد مریض شدن او به وسیله شیطان است به میزان رجوع شود. منظور از نصب و عذاب ظاهراً یکی است که وسوسه، رنج و عذاب است.

شاید لفظ «الضر» که در سوره انبیاء گذشت شامل وسوسه شیطان هم باشد در اینصورت مراد از اَنْیَ الْمَسِّیْنِ الضُّرُّ ... ضرر بدن و وسوسه هر دو است.

۴۲- اَرْکُضْ بِرِجْلِکَ هَذَا مُعْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ.

یعنی: دعایش را مستجاب کردیم و گفتیم با پایت راه برو، معلوم میشود که از کثرت مرض قدرت راه رفتن نداشته است، خدا اول به پاهایش قدرت داد، آن وقت از چشمه‌ای که خدا به وجود آورده غسل کرده و نوشید، تا ظاهر و باطنش شفا یافت، لفظ معتسل حاکی از شستشو و شراب حاکی از نوشیدن است.

۴۳- وَ وَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِکْرَیْ لِاَوْلَیِّ الْاَلْبَابِ.

آیه قبلی درباره بدن ایوب علیه السلام بود، این آیه درباره خانواده اوست ظهور آیه در آنست که خانواده اولیش برگشته است، از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: خدا کسانی از اهل او را که قبل از بلایه مرده بودند و آنهایی که در حین بلایه مردند زنده کرد:

«روی عن ابی عبد الله علیه السلام ان الله تعالی احیا له اهله الذین ماتوا قبل البلیه و احیا له اهله الذین ماتوا و هو فی البلیه».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۳۷

بعضی‌ها گفته‌اند: خانواده او متفرق شده بودند، بعد از شفا یافتن او به دورش جمع گردیدند و مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ نشان می‌دهد به تعداد خانواده قبلی‌اش بر خانواده او افزوده است.

رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِکْرَیْ لِاَوْلَیِّ الْاَلْبَابِ یعنی: صحت یافتن بدنش و برگرداندن اهلش به علت رحمت و عاطفه مخصوص ما بود و نیز خواسته‌ایم به خردمندان یادآوری باشد که اگر به خدا روی آورند مانند ایوب مشمول رحمت خدا می‌شوند. مانند: رَحْمَةً مِنَّا عِنْدَنَا وَ ذِکْرَیْ لِلْعَابِدِیْنَ انبیاء/ ۸۴ درباره ایوب علیه السلام افسانه‌هایی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

۴۴- وَ حُذِّیْ بِدِکِّکَ ضِعْفًا فَاصْرَبْ بِهٖ وَ لَا تَحْنَنَّ اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَوْابٌ.

در مجمع البیان و جوامع الجامع فرموده: در موقع ابتلا زنش حرفی زد که ایوب را خوش نیامد، قسم خورد اگر شفا یابد، صد تازیانه به او بزند لذا دستور رسید مشتی ترکه خرما و نظیر آن را به دست بگیر و یک دفعه بزن تا به سوگند خود عمل کرده باشی، به نظر می‌آید زنش به او خشونت کرده که چرا از خدا برای خودت عافیت نمی‌خواهی؟ ایوب ناراحت شده و سوگند یاد کرد بعد از شفا یافتن تأدیش نماید، این حکم درباره حد مریض در فقه اسلامی هست که چوبها را جمع کرده و یک دفعه می‌زند.

اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا یعنی: ما او را در بلایایی که پیش آوردیم، خویشتن دار یافتیم، آن گاه در بیان مقام والای او فرموده نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَوْابٌ، رسد آدمی به جایی که خداوند عالم درباره او چنین سخن بفرماید.

۴۵- وَ اذْکُرْ عِبَادَنَا اِبرَاهِیْمَ وَ اِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ اُولِی الْاَیْدِی وَ الْاَبْصَارِ. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۲۳۸

فداکاریهای این بزرگواران به آن حضرت روشن بوده لذا احتیاج به توضیح بیشتر نبوده است.

مراد از اُولِی الْاَیْدِی نیرومند بودن آنها در به جای آوردن فرمانهای خدا و استقامت در راه اوست و نیز صاحبان بصیرت و بینایی بوده‌اند، از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«اولوا القوة فی العبادۀ و الصبر فیها (صافی).

۴۶- ۴۷- اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِکْرِی الدَّارِ وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاٰخِیَارِ.

این آیه تعلیل آیه قبلی است منظور از «خالصه» خلصت خالص و غیر مشوب است، ذِکْرِی الدَّارِ بیان خالصه است یعنی: ما آنها را با یک خلصت غیر مشوب برای خود خالص و مخصوص کرده‌ایم، آن خلصت عبارت است از یاد آوری دار آخرت.

از این سخن روشن می‌شود که عقیده به روز قیامت علت نیرومند بودن انسان برای اطاعت حق و دارای بصیرت بودن است چنان که انکار روز قیامت بیشتر از هر عامل دیگری انسان را بی‌بند و بار می‌کند. آیه دوم نشان می‌دهد که آنها برای هدایت انسانها انتخاب شده و در درجه کامل ایمان و توحید قرار گرفته‌اند.

۴۸- وَ اذْکُرْ اِسْمَاعِیْلَ وَ الْیَسَعَ وَ ذَا الْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِّنَ الْاٰخِیَارِ.

گفته شد که اخیار جمع خیر مقابل شر است، بعضی آن را جمع خیر (با تشدید) گفته‌اند، در قرآن مجید راجع به شرح حال «یسع ذی الکفل» مطلبی ذکر نشده در نکته‌ها به مجملی از شرح حال آن دو اشاره خواهیم نمود.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۲۳۹

نکته‌ها

ایوب علیه السلام:

آنچه از آیات قرآن مجید درباره امتحان این رسول گرامی معلوم می‌شود آنست که هم از لحاظ بیماری و هم از لحاظ از بین رفتن خانواده‌اش گرفتار گردید در آخر خداوند مشکلات او را از هر دو لحاظ برطرف نمود، در این زمینه به دست نادانان و دروغ سازان فرصت افتاده چیزهای غیر قبولی درباره آن حضرت به قالب زده‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

۱- روایت شده: شیطان پس از اجازه گرفتن از خدا در بدن ایوب دمید، بدنش یک پارچه زخم شد، در زخمها کرمها به وجود آمد، چون یکی از آنها به زمین می‌افتاد، آن را به درون زخم برمی‌گردانید، بدنش گندیده شد مردم او را از شهر بیرون کرده و در مزبله‌ای انداختند.

این روایت در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل شده اما در سند آن مردی هست بنام «عبد الله بن بحر» که ارباب رجال گفته‌اند ضعیف است، قولش اعتباری ندارد، می‌شود گفت: محال است خداوند یک هادی و پیامبر را که باید مردم پیش او بیایند و هدایت شوند به وضعی بیاندازد که بدنش بگندد و مردم او را در مزبله اندازند تا میزان صبر او را معلوم نماید.

در تورات فعلی کتاب ایوب باب دوم آمده است: پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پا تا کله‌اش بدملهای سخت مبتلا ساخت، او سفالی گرفت تا خود را بخراشید و در میان خاکستر (مزبله) نشست بود.

در بحار الانوار از خصال صدوق از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که ... ایوب با همه محتتهایش، بوی او بد نشد، صورتش

ناپسند نگردید چرک تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۲۴۰

و خونی از بدنش بیرون نیامد، کسی به هنگام دیدن او، از وی متنفر نگردید و وحشت نمود و در هیچ جای بدنش کرم تولید نگردید «۱».

مجلسی رحمه الله بعد از نقل این خبر فرموده: این خبر به مذهب اهل کلام از امامیه اوفق است که گفته‌اند: پیامبران از تنفر آور بودن منزّه هستند آن گاه از سید مرتضی علم الهدی نقل می‌کند که گفته است: مرضهایی که انسان از دیدن آنها تنفر می‌کند، هیچ یک در انبیاء نباید باشد.

یسع و ذا الکفل:

در توحید صدوق باب ۶۵ نقل شده: حضرت رضا صلوات الله علیه به جاثلیق نصرانی فرمود: یسع مانند عیسی معجزه داشت، روی آب راه رفت، مرده‌ها را زنده نمود کور و پیسی گرفته را شفا بخشید، با وجود این امتش او را خدا ندانست و کسی به جای خدا او را نپرستید: مرحوم فیض در صافی فرموده: او یوشع بن نون است.

در مجمع البیان ذیل آیه ۸۵ از سوره انبیاء از حضرت عبد العظیم بن عبد الله حسنی نقل شده که گوید: به حضرت ابی جعفر امام جواد صلوات الله علیه نوشتم و از ذو الکفل سؤال کردم که اسمش چه بود و آیا از مرسلین بود یا نه؟ در جواب مرقوم فرمود: خداوند صد و بیست چهار هزار پیامبر مبعوث فرموده است سیصد و سیزده نفر از آنها «مرسل» بودند و ذو الکفل از آنان است، او بعد از سلیمان بن داود بود، میان مردم مانند داود قضاوت می‌کرد اصلاً به خشم نیامد مگر برای خدا، نامش عدویا بن ادارین بود.

(۱) بحار ج ۱۲ / ۳۴۸ ط جدید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۴۱

[سوره ص (۳۸): آیات ۴۹ تا ۶۴]

اشاره

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (۴۹) جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُمْتَحَنَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ (۵۰) مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ (۵۱) وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ الْأَثْرَابُ (۵۲) هَذَا مَا تُوَعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۳)

إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (۵۴) وَ هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرَّ مَآبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصِلُونَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ (۵۶) هَذَا فَلْيَذوقُوهُ حَمِيمٌ وَ عَسَاقُ (۵۷) وَ آخِرٌ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجُ (۵۸)

هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۵۹) قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مُتُّمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ (۶۰) قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِزْدَةً عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ (۶۱) وَ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعِدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (۶۲) أَتَّخَذْنَا هُمْ سِحْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (۶۳)

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۴۲

۴۹- این تذکر است، و همه متقیان را بازگشت خوبی هست.

- ۵۰- بهشتهای جاریشان که درهایشان باز است.
- ۵۱- در آن بر تختها نشسته‌اند، می‌خواهند میوه زیاد و نوشیدنی را.
- ۵۲- و در نزد آنهاست زنان کوتاه نگاه همسال.
- ۵۳- این است آنچه برای روز حساب وعده می‌شوید.
- ۵۴- این است رزق ما که تمام ناشدنی است.
- ۵۵- این است، طاغیان را بازگشت بدی هست.
- ۵۶- جهنم که بر آن داخل می‌شوند و مهیای بدی است.
- ۵۷- این آب جوشان و چرک است بچشید آن را.
- ۵۸- و حمیم دیگری مانند آن که انواع می‌باشند.
- ۵۹- این فوجی است که با شما داخل آتش می‌شود، فراخی مباد آنها را که داخل آتش می‌شوند.
- ۶۰- گویند: بلکه شما را فراخی مباد که شما آن را برای ما مقدم کردید، آتش بد قرارگاه است.
- ۶۱- گویند: پروردگارا هر که این را برای ما پیش فرستاده در آتش عذاب او را مضاعف کن.
- ۶۲- و گویند: چه شده بر ما، مردانی که از اشرار می‌شمردیم نمی‌بینیم؟
- ۶۳- آیا آنها را مسخره گرفته (و اشتباه کردیم) یا چشمه‌ایمان از آنها منحرف شده است؟
- ۶۴- این حق است یعنی مخاصمه اهل آتش.

کلمه‌ها

- مأب: مصدر میمی است به معنی بازگشت. اسم زمان و مکان نیز آید.
- قاصرات الطرف: کوتاه کننده یا منحصر کنندگان نگاه، منظور زنانی است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۴۳ که فقط به شوهران خود عشق و علاقه دارند.
- اتراب: ترب: همسال. دو همسال را از آن ترب گویند که با هم خاکبازی میکنند، لفظ اتراب سه بار در قرآن مجید در وصف حوریان بهشتی آمده است، منظور همسال بودن با شوهران است.
- نفاد: تمام شدن. فانی شدن. «النفاد: الفناء».
- مهاده: آماده شده. مهده در اصل به معنی آماده کردن است.
- حمیم: آب جوشان. طبرسی فرموده «الحمیم: الماء الحار» راغب قید شدت را بر آن افزوده است.
- غساق: طبرسی آن را چرک بد بو معنی کرده، راغب آنچه از پوست بدن اهل آتش متقاطر می‌شود گفته است، بعضی آن را آب کدر و کثیف گفته‌اند، آن فقط دو بار در کلام الله آمده است.
- شکل: مثل. شبیه، طبرسی فرموده: به فتح اول، شبیه و به کسر آن نظیر در حسن است.
- مقتحم: اقتحام وارد شدن به سختی. راغب گوید: قرار گرفتن در وسط سختی مخوف است «مقتحم» وارد شونده.
- مرحبا: رجب: وسعت و فراخی. «مرحبا بک» یعنی بوسعت و فراخی برسی.
- قرار: مصدر است به معنی ثبات، و اسم مکان است به معنی محل استقرار.
- سخری: (به ضم و کسر سین) به دو معنی آید: مسخره شده و تسخیر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۴۴ شده، اما طبرسی در ذیل آیه ۱۱۰ مؤمنون فرموده: در صورت ضم، فقط به معنی تسخیر شده آید.

زاغت: زیغ: منحرف شدن چشم و قلب، زاغَتِ الْأَبْصَارِ چشمها منحرف شد.

شرحها

به دنبال نقل حالات اوایین و بندگان خاص خدا، در این آیات فرموده:

عاقبت همه متقین خوب خواهد بود و در بهشتهای برین جای خواهند گرفت، آن گاه به طور استطراد حالات اهل جهنم یاد شده است.

به نظر می آید منظور از «المتقین» پیامبران و پیروان آنهاست که در اثر پیروی از پیامبران اهل بهشت شده‌اند، به همین تناسب حالات ستمگران و پیروان آنها در جهنم نقل شده که با هم مخاصمه خواهند کرد.

۴۹- هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ.

به نظر می آید «هذا» اشاره است به آنچه از حالات پیامبران گفته شد، یعنی: اینها که گفته شد تذکر و یادآوری برای مردم است. طبرسی فرموده: اینکه گفته شد ذکر جمیل و ثنای خوب برای آنهاست که تا قیامت با آن یاد خواهند شد، ولی در ضمن حالات ایوب گفته شد: وَ ذِكْرِي لِأُولَى الْأَلْبَابِ لذا بهتر است به همان معنی باشد که گفتیم.

مراد از «المتقین» ظاهراً عموم متقین اعم از انبیاء و پیروان آنهاست تنکیر «حسن» برای تفخیم است.

۵۰- جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ.

این آیه و ما بعد آن بیان «حسن مأب» است «عدن» به معنی خلود و دوام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۴۵ می‌باشد، مَفْتَحَةٌ... ظاهراً کنایه از ممنوع نبودن است، الف و لام «الأبواب» عوض از مضاف الیه و تقدیر آن «ابوابها» می‌باشد، به قولی وقت رسیدن ملاحظه می‌کنند که درهای آن باز است.

۵۱- مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ.

یعنی نشستگانند بر تختها، عرب به نشستن نیز اتکاء گوید. منظور از يَدْعُونَ فِيهَا دستور دادن به خادمان بهشت است «متکین» حال است از متقین، «کثیره» وصف «فاکيهه» می‌باشد، در مجمع البیان و المیزان فرموده: مراد آنست که چون میوه و نوشیدنی را بخوانند، خود به خود پیش آنها حاضر می‌شوند.

اگر چنین باشد، مراد آنست که اهل بهشت خدا صفت می‌شوند و به محض اراده کردن، میوه و شراب نزد آنها حاضر می‌شود، شواهدی از آیات و روایات در دست است که اهل بهشت لا اقل مقداری کارهای خویش را با اراده و بدون ابزار انجام می‌دهند.

۵۲- وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ یعنی «أزواج قاصرات الطرف» که دید و نگاهشان را به شوهران خود منحصر کرده‌اند، به دیگران علاقه ندارند درباره اتراب گفته‌اند که آنها با یکدیگر همسال هستند عجزه پیرزن نیستند و نیز گفته‌اند که با شوهران خود همسال می‌باشند احتمال دوم قویتر است یعنی «اتراب لازواجهن».

۵۳ و ۵۴- هَذَا مَا تُوَعِدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ هَذَا اشاره است به نعمتهایی که اشاره شد، خطاب به متقین است، در آیه دیگری آمده: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ نحل / ۹۶ ۵۵- هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹،

ص: ۲۴۶

گویند «هذا» اشاره به ما قبل است یعنی «هذا للمتقین» آن گاه شروع به عذاب طاغیان شده است و نیز «هذا» را اسم فعل گفته‌اند یعنی «خذ ذا».

۵۶- جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَسَّ الْمِهَادُ.

بیان «شر مأب» است در کلمه «صلی» دخول با قید ملازمت وجود دارد، مهاد وصف جهنم می‌باشد.

۵۷- هَذَا فَلْيَذُقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَاقٌ يَعْنِي: «هذا حميم و غساق فليذوقوه» فعل «فليذوقوا» دلالت بر اکراه آنها از خوردن دارد.

۵۸- وَ آخِرٌ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ لَفْظُ «آخِر» تَقْدِيرُش «و هَذَا آخِر» اسْتِ يَعْنِي اَيْنَ حَمِيمٍ وَ غَسَاقٍ دِيْگَرِيْ اَزْ جِنْسِ اَنِّ حَمِيمٍ وَ غَسَاقٍ اسْتِ وَ اَنِّهَا اَنْوَاعٌ مِيْ بَاشَنْد.

۵۹- هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا- مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ اَزْ اَيْنِ آيَةِ تَخَاصُمِ پيشوایان ستمگر و تابعان آنها شروع می‌شود، مراد از «هذا فوج» تابعان و پیروان است، جمله هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ خَطَابٌ اسْتِ بَهِ پيشوایان، یعنی مأموران خدا به پيشوایان گویند: این فوج تابعان است که با شما داخل آتش خواهند شد. آنها در جواب خواهند گفت: لَا مَرْحَبًا بِهِمْ یعنی بر این تابعان فراخی و وسعت مباد که داخل آتش خواهند شد.

إِنَّهُمْ صَالُوا... در بیان آنست که: با ما بودن چه فائده‌ای دارد آنها هم با ما داخل آتش خواهند شد.

۶۰- قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مُتُّمُوهُ لَنَا فَبَسَّ الْقَرَارُ جَوَابُ تَابِعَانِ اسْتِ بَهِ مَتْبُوعَانِ كَهِ شَمَا رَا فِرَاحِي مَبَاد، شَمَا بُوْدِيْد كَهِ مَا رَا بَهِ اَيْنِ رُوْزِ سِيَاهِ اِنْدَاخْتِيْدِ فَبَسَّ الْقَرَارُ بَرَا بَرَا تَبَكِيْتِ اَنِّهَا اسْتِ يَعْنِي دَر تَفْسِيْرِ اَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۹، ص: ۲۴۷

قرار گاه بدی خواهید بود.

۶۱- قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فِرْدَةٌ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ اِدَامَه قَوْلِ تَابِعَانِ اسْتِ كَهِ بَرَا مَتْبُوعَانِ عَذَابِ مَضَاعِفِ خَوَاشِ اَسْتِ «هَذَا» اِسْرَاهُ بَهِ عَذَابِ اسْتِ، «ضِعْفًا» تَقْدِيرُش «ذَا ضِعْفًا» مِيْ بَاشَد.

۶۲ و ۶۳- وَ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرِي رِجَالًا كُنَّا نَعِدُهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ اَتَّخَذْنَا هُمْ سَخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ اَيْنِ سَخْنِ اَهْلِ اَتَّشِ اسْتِ كَهِ چُونِ مُؤْمِنَانِ رَا دَرِ اَتَّشِ نَمِيْ بِيْنَنْدِ مِيْ گُوِيْنْدِ مَرْدَانِيْ رَا كَهِ دَرِ دُنْيَا اَزْ اِسْرَارِ مِيْ دَانَسْتِيْمِ چَرَا نَمِيْ بِيْنِيْمِ؟ آيَا اَنِّهَا رَا دَرِ دُنْيَا مَسْخَرَهْ گَرَفْتِيْمِ وَ دَرِ اَيْنِ كَارِ خَطَا كَرِيْمِ وَ اَنِّهَا اَهْلِ نَجَاتِ بُوْدَنْد؟ يَا بَا مَا دَرِ اَتَّشَنْدِ و لِيْ چِشْمِ مَا اَنِّهَا رَا نَمِيْ بِيْنِيْد؟ مَجْمَعِ الْبِيَانِ دَرِ مَعْنِي: اَتَّخَذْنَا هُمْ سَخْرِيًّا كَهِ بَا هَمْزَهْ اِسْتِفْهَامِ اسْتِ فَرْمُوْدَه: «اتخذناهم هزءا فى الدنيا فاخطأنا» الميزان نيز چنان گفته است.

۶۴- اِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمٌ اَهْلِ النَّارِ لَفْظُ «ذٰلِكَ» اِسْرَاهُ اسْتِ بَهِ تَخَاصُمِ گزشته، یعنی این مخاصمه و مجادله حتمی و ثابت است، آن گاه مشار الیه «ذٰلِكَ» بیان شده که تخاصم اهل النار باشد.

تفسیر اُحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۹، ص: ۲۴۸

[سوره ص (۳۸): آیات ۶۵ تا ۸۸]

اِسْرَاهُ

قُلْ اِنَّمَا اَنَا مُنْذِرٌ وَ مَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيْزُ الْعَفَّارُ (۶۶) قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيْمٌ (۶۷) اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مَا كَانَ لِيْ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْاَعْلٰى اِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹)

اِنَّ يُّوحٰى اِلٰىَّ اِلَّا اَنْمَا اَنَا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ (۷۰) اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّىْ خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِيْنٍ (۷۱) فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوحِىْ فَفَعُّوْا لَهٗ سٰجِدِيْنَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ (۷۳) اِلَّا اِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ (۷۴)

قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدِیْ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ (۷۵) قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِیْ مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ (۷۶) قَالَ فَارْجِعْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ (۷۷) وَ اِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِیْ اِلٰى یَوْمِ الدِّیْنِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِیْ اِلٰى یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۷۹)

قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ (۸۰) اِلٰى یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِيْنَ (۸۲) اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ (۸۳) قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ اَقُوْلُ (۸۴)

لَأْمَلَانَ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵) قُلْ مَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۸۷) وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۴۹

۶۵- بگو من فقط انذار کننده‌ام، معبودی جز خدای یکتا و غالب نیست.

۶۶- پرورش دهنده آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، توانا و آمرزنده است.

۶۷- بگو: قرآن خبر بزرگی است.

۶۸- شما از آن رو گردانید.

۶۹- من به جمعیت بالاتر، آن گاه که اختصام می کردند علمی نداشتم.

۷۰- فقط به من وحی می شود که من انذار کننده آشکاری هستم.

۷۱- یاد کن که خدایت به ملائکه فرمود: من بشری از گل خواهم آفرید.

۷۲- چون او را ساختم و در او از روح خود دمیدم بر او سجده کنان بیافتید.

۷۳- ملائکه همه و تمامی سجده کردند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۵۰

۷۴- مگر ابلیس که تکبر کرد و از کافران گردید.

۷۵- خدا فرمود، ای ابلیس چه عامل مانع شد از سجدهات به آنچه با دو دست خود آفریده‌ام آیا خودت را بزرگ دیدی و یا از بزرگان هستی؟

۷۶- گفت: من بهتر از او هستم، مرا از آتش و او را از گلی آفریده‌ای.

۷۷- فرمود از آنجا خارج شو، تو رانده شده‌ای.

۷۸- لعنت من تا روز جزا بر تو است.

۷۹- گفت: خدایا تا روزی که مبعوث می شوند مهلت ده.

۸۰- فرمود: تو از مهلت شدگان.

۸۱- تا وقت روز معین.

۸۲- گفت: به عزت سوگند، همه‌شان را گمراه خواهم کرد.

۸۳- مگر بندگانت از آنها که خالص شده‌اند.

۸۴- فرمود: سخن من حق است، حق را می گویم.

۸۵- به طور حتم و یقین. جهنم را از تو و پیروان تو پر خواهم کرد.

۸۶- بگو: از شما پاداشی نمی خواهم و من از اهل تصنع نیستم.

۸۷- نیست قرآن مگر بیداری، جهانیان را.

۸۸- حتما (صدق بودن) خبر آن را بعد از زمانی خواهید دانست.

کلمه‌ها

ملاء: جماعت و جماعت اشراف. که هیبت آنها دلها را پر کرده است در صحاح گفته: «الملاء: الجماعه» مراد از آن در آیه معنای

دوم است بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى جماعت بالاتر (انجمن ملائکه).

قعوا: فعل امر است از «وقع یقع».

متکلفین: متکلف کسی است که چیزی را بر خود با مشقت تحمیل می‌کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۵۱

شرحها

در آغاز سوره خواندیم وَ الْقُرْآنِ ذِي الدُّكْرِ آنچه تا به حال گفته شد همه، ذکر و پند و بیداری است، آیات زیر نیز نوعی از آن بیداریهاست، در این آیات می‌خوانیم که جز خدا معبودی نیست، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله انذار کننده‌ای از جانب اوست، مخالفت انسان با پیامبران و تعلیمات الهی از اول خلقت آغاز شده است، آن گاه که شیطان در فریفتن انسانها قسم یاد کرد خدا نیز او و پیروان او را وعده آتش داد.

۶۵- قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ این آیه و آیه بعدی در رابطه با منذر بودن آن حضرت و استدلال بر معبود بودن خداست، در المیزان فرموده: أَنَا مُنذِرٌ برای افاده حصر است یعنی جز انذار، غرض دیگری از قبیل جاه و مال در کار من دخیل نیست، واحد و قَهَّار، استدلال است بر «اله» بودن یعنی آنکه یکی است و شریک ندارد و آنکه بر همه قاهر و مسلط است فقط او معبود می‌تواند باشد.

۶۶- رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ یعنی جز خدا معبودی نیست زیرا که او پرورش دهنده آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، می‌باشد، عقل حکم می‌کند که معبود فقط باید او باشد.

و خدایی که تواناست و عجز و نیازی در او نیست و خدایی که صفت گذشت و اغماض را دارد یعنی از عزت و توانایی خود سوء استفاده نمی‌کند.

۶۷ و ۶۸- قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ آیه ما كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ آیه وَ الْقُرْآنِ ذِي الدُّكْرِ نشان می‌دهد که ضمیر «هو» به قرآن راجع است یعنی قرآن خبر پر فائده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۵۲ بزرگی است که شما از آن رو گردانید.

۶۹- ما كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ این آیه و آیه بعدی توجیه «نبا عظیم- منذر» است یعنی من به عنوان یک بشر، علمی به ملاء اعلی و اختصام شیطان با ملائکه درباره سجده آدم نداشتم بس آنچه می‌گویم از روی وحی می‌گویم، به نظرم منظور از «یختصمون» گفتگوی ملائکه با ابلیس است درباره سجده آدم، معلوم می‌شود که پس از فرمان پروردگار با هم مخاصمه کرده‌اند، بالاخره ابلیس به سجده حاضر نشده است.

در مجمع البیان و المیزان گفته: اختصام همانست که در آیات وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... اما اینجا گفتگو با خداست نه مخاصمه میان خود.

در روایات آمده: که اختصام آنها در کفارات و درجات است کفارات یعنی وضو گرفتن در سرمای شدید و رفتن به جماعت و انتظار نماز بعد از نماز درجات یعنی افشاء سلام و اطعام طعام و نماز خواندن در شب وقتی که مردم در خوابند ولی این روایات با آیه سازگار نیست.

۷۰- إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ یعنی علمی به ملاء اعلی نداشتم آنچه می‌گویم وحی است و به من وحی نمی‌شود مگر آنکه من انذار کننده‌ام.

۷۱- إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ از اینجا جریان خلقت آدم و سجده ملائکه شروع می‌شود، علت نقل این ماجرای ظاهرا آنست که ریشه مخالفت با حق از اینجا آغاز می‌شود، «طین» به گل خشکیده نیز گفته می‌شود.

۷۲- فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۵۳

در آیاتی نظیر این آیه گفته‌ایم: منظور از «سویته» ساختن و پرداختن جسد آدم از گل و از نفخ روح، دمیدن حیات در او و مبدل شدن به انسان است و نیز گفته‌ایم ظهور آیات آنست که خلقت آدم بدون سابقه و انفجاری بوده است مانند مبدل شدن عصای موسی به مار، منظور از افتادن به سجده ظاهرا خضوع در مقابل آدم و اقرار به لیاقت او در خلیفه‌اللهی است.

۷۳- فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ.

دو تا تأکید نشان می‌دهد که احدی از ملائکه از این حکم مستثنی نبوده است.

۷۴- إِيَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ مگر ابلیس که خودبین شد و امتناع کرد، به نظر می‌آید «کان» منسلخ از زمان و به معنی «شد» است، نه اینکه قبلا از کافران بود علی‌هذا «کان» تامه است.

به صریح آیه إِيَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ كهف / ۵۰ شیطان از ملائکه نبود، لذا جمله إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ به طور تغلیب به ابلیس شامل است، آن ملعون نیز شمول خطاب را می‌دانست، لذا نگفت: خدایا خطاب به ملائکه بود نه به من.

۷۵- قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ مراد از «یدی» شاید اهتمام به خلقت آدم است مانند کسی که بگوید این کار دست من است. در روایتی از حضرت رضا صلوات الله علیه، «یدی» به قدرت تفسیر شده است. در اینصورت تشبیه برای تأکید است، خطاب و استفهام برای توبیخ است و نیز در مقام توبیخ فرموده: آیا خودت را بزرگ دیدی یا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۵۴

واقعا از برترها بودی، که سجده برای تو لایق نبود؟ احتمال دارد مراد از دو دست علم و حکمت باشد.

۷۶- قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ اشتباه ملعون در اینجا بود و فکر نمی‌کرد که خلقت از یک نوع آتش، چه برتری می‌تواند داشته باشد و چگونه او از آدم بهتر می‌شود؟! وانگهی او مأمور به اطاعت از خدا بود، او را خدای حکیم می‌دانست لازم بود متوجه شود که در این کار خدا را حکمتی است، پس این جز یک عصیان و طغیان نمی‌تواند باشد، لذا خداوند دیگر جواب نداده و ساقطش کرد.

در نهج البلاغه فرموده: «

فعدو الله امام المتعصبين و سلف المستكبرين الذي وضع اساس العصبية

۷۷ و ۷۸- قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَايْنِكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

در سوره اعراف آمده: فَأَهْبِطُ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا / ۱۳ ضمیر منها در هر دو حمل ظاهرا راجع به منزلت و مقام است که مانند ملائکه بود و نیز حق آنست که شیطان با مجرد ترمرد و عصیان از منزلت خویش افتاد، این آیه بیان افتادن اوست مگر آنکه بگوئیم: منظور خارج شدن از میان ملائکه است فَايْنِكَ رَجِيمٌ تعلیل خروج است که دیگر از رحمت من رانده شدی و آنجا محل رحمت است نباید در آنجا بمانی. راجع به لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ رجوع شود به سوره حجر / ۳۵.

۷۹- قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُعْتَبُونَ.

ظهور رجیم و لعین بودن آن بود که از بین برود و یا قدرتش سلب شود لذا مهلت خواست، در سوره حجر / ۳۶، این آیه و آیه بعدی مشروحا تفسیر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۵۵ شده است.

۸۰ و ۸۱- قَالَ فَايْنِكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْمَعْلُومِ.

ابلیس تا روز بعث مهلت خواست علی‌هذا لازم بود که بعد از شروع انقراض عالم، میان دو نفخ صور نیز در مهلت باشد ولی بعد از مردن همه انسانها در نفخه اول، دیگر حکمتی برای مهلت او نبود، لذا فرمود: این مهلت تا روز وقت معلوم است که ظاهرا نفخه اول باشد «منظرین» نشان می‌دهد که مهلت داده شدگان زیاد هستند.

۸۲ و ۸۳- قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصِينَ.

تفسیر آن در سوره حجر دیده شود، جمع آمدن «أَعُوذَنَّهُمْ» حاکی است که مسئله تنها درباره آدم نبوده بلکه همه انسانها در نظر بوده است.

۸۴- ۸۵- قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ وعده آتش است به ابلیس و پیروان او، وعده مؤکد و حتمی، «فالحق» تقدیرش «فقولی الحق»، مقسم به آن لَأَمْلَأَنَّ... است، وَالْحَقُّ أَقُولُ جمله معترضه است یعنی: سخن من حق است و حق را می‌گویم که جهنم را از تو و پیروان تو پر خواهم کرد، در میزان فرموده گویا مراد از «منک» جنس است تا شامل ابلیس و سایر شیاطین نیز گردد.

۸۶- قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ نوعی استدلال است بر ذکر بودن قرآن و بر «منذر» بودن آن حضرت، یعنی اگر از این تبلیغ نظرم جاه و مال بود می‌توانستید درباره نبوت من شک کنید، حال آنکه اجری از شما نمی‌خواهم و اهل تصنع هم نیستم که خودم را بیجا به زحمت اندازم، گویا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۵۶

مراد آنست که نه چیزی می‌خواهم و نه حاضرم بدون فرمان خدا چیزی بر خود تحمیل کنم و رنج بی‌فایده بکشم.

۸۷- إِنْ هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ بلکه قرآن بیداری است برای همه جهانیان در همه جا و در هر عصر، از همه جهانیان در هر عصر چگونه می‌شود مزد دریافت کرد آن وقت در ادامه مطلب فرموده:

۸۸- وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ یعنی آنچه نسبت به آینده خبر داده است از پیروزی حق و خذلان باطل و نزول عذاب و آمدن آخرت، خواهید دانست و که همه گفته‌هایش بر حق بوده است.

روز پانزدهم ذو الحجه الحرام هزار و چهار صد و چهار هجری مصادف با روز ولادت حضرت امام هادی صلوات الله علیه، مطابق ۲۰ / ۶ / ۱۳۶۳، تفسیر سوره مبارکه ص به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۵۷

سوره زمر

اشاره

در مکه نازل شده و هفتاد و پنج آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- زمر پنجاه و نهمین سوره است که بعد از سوره سبأ در مکه نازل گردید چنان که در مقدمه گذشت به نظر می‌آید که در سالهای هفتم و یا هشتم بعثت نازل شده باشد، اما تاریخ صحیح نزول آن روشن نیست.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی هفتاد و پنج و در قرائت شامی هفتاد و سه و در قرائت دیگران هفتاد و دو است عدد کوفی به واسطه عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد. در تفسیر خازن نقل شده که این سوره دارای هزار و صد و هفتاد و دو کلمه و چهار هزار و نهصد و هشت حرف است، این شمارش حاکی از اهتمام بیشتر مسلمین به قرآن مجید است.

۳- عُلَّتْ نامگذاری به «زمر» ظاهراً وقوع این کلمه در آیات ۷۱ و ۷۳ آنست وَ سَيَقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا.

از روایات معلوم می‌شود که نامگذاری آن در عصر رسالت و به واسطه آن حضرت بوده است.

۴- آیات و مطالب سوره حاکی است که در مکه نازل شده است زیرا نوعاً مسائل عقیدتی اسلام از قبیل توحید، نبوت، معاد و نظامات جهان در آن مطرح است.

در مجمع البیان فرموده: به قولی سه آیه از آن یعنی آیات ۵۳-۵۵ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۵۸

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ... در مدینه و در رابطه با وحشی قاتل حمزه سید الشهداء نازل شده است، بعضی فقط آیه ۵۳ را گفته‌اند ولی اعتباری به این گفته‌ها نیست و نیز ظاهر آنست که همه سوره به یک بار نازل شده است.

(غرض سوره) ۵- در این سوره به این مطلب که باید رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خدای را عبادت کند بسیار اهمیت داده شده است نظیر فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ / ۲، آن گاه بعد از چند آیه می‌فرماید: قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ / ۱۱، سپس بعد از دو آیه می‌فرماید: قُلِ اللَّهُ أَغْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ / ۱۴ و نیز فرماید: بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ / ۶۶ و در مقام تهدید می‌فرماید: لئن أشركت ليحبطن عملك و لتكوننَّ مِنَ الْخاسِرِينَ / ۶۵.

و نیز در مقام بر حذر داشتن که مبادا از تلقینات مشرکان اطاعت کنی فرمود:

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ... / ۳۶، آن گاه در آیه ۶۵ فرموده: قُلْ أَفَغَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ.

از اینها چنان که المیزان فرموده: معلوم می‌شود که مشرکان از آن حضرت خواسته‌اند از دعوت خود دست بردارد و متعرض خدایان آنها نشود و او را از غضب خدایان خود ترسانده‌اند و نیز او را به عبادت آنها خوانده‌اند، این جریان سبب نزول سوره با آن لجن موکد گردیده است.

علاوه بر این: سوره مبارکه مسئله توحید و یگانگی خدا و نفوذ قدرت او را در اراده کائنات در حدّ اعلی از راه عقل و وحی آسمانی بیان می‌کند و از آنها نتیجه می‌گیرد که خلقت و تدبیر کائنات در دست خداست، عبادت و اطاعت خاصّ اوست و نیز مسئله معاد را مطرح کرده و در آخر می‌فرماید: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۵۹

متقیان گروه گروه به بهشت و کفار فوج فوج رهسپار آتش خواهند شد.

راه زندگی آن نیست که انسان در دفع مضرات و جلب منافع به مجسمه‌ها و مخلوق روی آورد و زندگی خویش را با رسومات از خود ساخته به آخر رساند و گرنه خلقت او عاطل و باطل خواهد بود، خدا از خلقت او غرضی دارد، رسیدن به آن هدف و غرض، در اطاعت و زندگی از نظر خداست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۶۰

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَنْزِيلَ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۲) أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳) لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۴)

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۵) خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا

مِنْ بَعِيدٍ خَلِقَ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصَوِّرُونَ (۶) إِنَّ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۶۱

بنام خدای رحمان رحیم

۱- این کتاب از جانب خدای توانا و حکیم نازل شده است.

۲- ما این کتاب حق را به تو نازل کرده‌ایم خدا را پرستش کن در حالی که عبادت را برای او خالص کرده‌ای.

۳- بدانید فقط عبادت خالص برای خداست، کسانی که جز خدا سرپرستان گرفته‌اند و می‌گویند ما اینها را عبادت نمی‌کنیم مگر برای آنکه ما را بخدا نزدیک کنند، خدا میان آنها در آنچه اختلاف می‌کنند داوری خواهد کرد، خدا کسی را که دروغگو و کافر است هدایت نمی‌کند.

۴- اگر خدا می‌خواست فرزندی اخذ کند، از آنچه می‌آفریند برمیگزید، منزّه است او، فقط اوست خدای واحد و قهار.

۵- آسمانها و زمین را بحق آفرید، شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچد، آفتاب و ماه را رام کرده، همه تا مدتی معین روانند، بدانید که فقط اوست توانا و آمرزنده.

۶- شما را از یک شخص تنها آفرید، سپس زوج او را از جنس خود قرار داد، برای شما هشت جفت چهار پایان به وجود آورد، در شکمهای مادرانتان به تدریج شما را می‌آفریند در ظلمتهای سه گانه، آن خدا پروردگار شماسست، حکومت او راست، الهی جز او نیست ...

۷- اگر کفران کنید خدا از شما بی‌نیاز است برای بندگان کفران را خوش ندارد و اگر شکر گذار باشید آن را برای شما خودش دارد، هیچ نفس متحمل گناه دیگری نمی‌شود، آن گاه بازگشت شما به سوی خداست از حقائق اعمالتان به شما خیر می‌دهد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۶۲

کلمه‌ها

تنزیل: نازل کردن. به معنی مفعول (منزل) نیز آید.

الدین: به معنی جزا و عبادت آید، منظور از آن معنای دوم است.

ممکن است مراد دین باشد که طریقه زندگی است.

زلفی: مصدر است به معنی تقرّب و نیز به معنی مقام و منزلت آیت، مراد از آن در آیه معنای مصدری است.

کفار: بسیار کافر و بسیار ناسپاس: با قرائن معلوم می‌شود.

واحد: ظاهراً وقتی که این کلمه وصف خدا آید نظر به عدد است یعنی یکی است و دو تا یا بیشتر نیست. راغب «بی تجزی و بی تکثر» گفته است.

قهار: بسیار غالب و توانا.

یکور: کور و تکویر: پیچیدن و جمع کردن در مجمع البیان انداختن چیزی بالای چیزی گفته است، فیومی در مصباح گوید «کار العمامه کورا: ادارها علی رأسه» و نیز آمده: «کور العمامه عن رأسه تکویرا: لفها».

ازواج: جمع زوج به معنی جفت. در زبان عرب به هر یک از نر و ماده زوج گفته می‌شود مثل اسیکن ائت و زوؤجک الجنه که مراد زن آدم است و مثل قد سمع الله قول الّتی تُجادلک فی زوؤجها که مراد مرد است، زوجه و زوجات در قرآن نیست.

تصرفون: صرف: برگرداندن. خواه ظاهری باشد یا از حالی به حالی مراد از آن معنای دوّم است «تصرفون»: برگردانده می‌شوید. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۲۶۳

یرضه: در اصل «یرضاه» بود الف آن در اثر جزم که جواب آن شرطیه است حذف گردیده، هاء آن را بعضی ساکن و بعضی مضموم و با اشباع و بعضی مضموم بلا اشباع خوانده‌اند (مجمع البیان).

وازره: وزر، بار، اغلب درباره گناه به کار رود، «وازره» صفت نفس است یعنی نفسی که بار گناه دارد.

ذات: صاحب و قرین بذات الصدور آنچه مصاحب و قرین سینه‌هاست (مکنونات خاطر).

شرحها

این آیات به حکم عنوان مطالب سوره هستند و خلاصه آنها چنین است:

قرآن از جانب خداست، فقط خدا را بندگی کن. آنهایی که غیر خدا را بندگی می‌کنند در اشتباهند، دروغگو و ناسپاسند، مورد هدایت خدا نیستند.

خدا در اداره جهان برای خویش فرزندی و شریکی اتخاذ نکرده است، برای واحد قهار فرزندی نمی‌تواند باشد. خلقت آسمانها و زمین و اداره آنها خاص خداست، شما را نیز او آفریده است علی‌هذا پرستش مخصوص اوست، اگر او را عبادت کنید آن برای شما بهتر است و اگر کافر باشید حاجتی به شما ندارد، بازگشت همه شما به سوی اوست، از کارتان با خبر است. ناگفته نماند: همه آیات فرمان پرستش خدا و استدلال به آنست.

۱- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

ترجمه و تفسیر آیه بسمله در سوره فاتحه‌الکتاب گذشت، خلاصه این آیه آنست که. این قرآن از جانب خدای توانا و حکیم است، تَنْزِيلُ الْكِتَابِ تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۲۶۴

خبر مبتدای محذوف و اضافه صفت به موصوف است و آن به معنای مفعول و «منزل» می‌باشد یعنی: «هذا کتاب منزل من الله» طبرسی رحمه الله فرموده:

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ مبتداء و خبر است.

«العزیز» خدای توانا که دستی بالایی دست او نیست فعّال ما یشاء است و در عین حال حکیم است، کار را از روی مصلحت انجام می‌دهد، قرآن از روی مصلحت بشر نازل شده از جانب خدای توانا.

۲- إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق فأعبد الله مخلصاً له الدين.

مشروح آیه سابق و نتیجه گیری از انزال کتاب است «بالحق» حال است از «الکتاب» یعنی کتابی که ملتبس به حق است فرمان «عبادت به خدا» در آن حق است، پس خدا را عبادت کن در حالی که عبادت را برای او خالص و مخصوص کرده‌ای و غیر خدا در آن شریکی ندارد.

منظور از عبادت فقط نماز و روزه و اعمال عبادی نیست، بلکه: زندگی کردن مطابق دستورات خداست، اعمال عبادی باشد یا غیر عبادی. مراد از «الکتاب» همه قرآن است، آنچه تا وقت نزول این سوره نازل شده بود و آنچه در علم خدا بود که نازل شود، مگر آنکه منظور فقط این سوره باشد.

۳- أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

صدر آیه توضیح فأعبد الله مخلصاً له الدين است یعنی فقط عبادت خالص مال خدا و مخصوص خداست به عبارت دیگر: خدا فقط

عبادت را قبول می‌کند که خالص و فقط برای خدا باشد، عبادت شرک آلود یا عبادت غیر خدا مورد قبول خدا نیست.

آن‌گاه در همین رابطه فرموده: بت پرستان که جز خدا، اصنام را تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۲۶۵

می‌پرستند بیراهه رفته‌اند، خدا خود میان آنها داوری خواهد کرد. کلمه «اولیاء» نشان می‌دهد که بتها را ضارّ و نافع می‌دانسته‌اند، ما نَعْبُدُهُمْ تقدیرش «يقولون ما نعبدهم» است «زلفی» مفعول مطلق و تقدیر آن «ليقربونا تقریبا» می‌باشد.

ناگفته نماند مشرکان مکه به معاد عقیده نداشتند، علی‌هذا منظورشان تقرب دنیوی و موفق شدن در کارهای دنیاست.

به نظر می‌آید: فاعل «یختلفون» پیامبران و اهل اخلاص از یک طرف و کفار از طرف دیگر باشد و شاید فاعل آن مشرکان باشد یعنی «یختلفون مع الانبیاء» در اینصورت اختلاف در جای انکار است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ.

یعنی حکم خدا در قیامت بر علیه مشرکان خواهد بود که آنها دروغگو و بسیار کافر هستند، هدایت ظاهرا ایصال به مطلوب است. ناگفته نماند: علامه طباطبائی در ذیل این آیه فرموده: مشرکان در واقع ارباب انواع را می‌پرستیدند توجه به اصنام از آن جهت بود که ارباب انواع را بیاد می‌آوردند و در شکل آنها بودند، این سخن و نقد آن در نکته‌ها خواهد آمد.

۴- لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

آنچه گذشت در رابطه با شرک عبادتی بود، این آیه در نفی شکر ربوبی است از آیات شریفه معلوم می‌شود که منظور مشرکان از اتخاذ ولد آن بود که خدا فرزندی برای خود اخذ کرده و در اداره کار جهان شریک اوست چنان که از آیاتی نظیر: قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَزِيزُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ...

یونس / ۶۸ علی‌هذا بعد از نفی شرک عبادتی در آیه سوم در این آیه خواسته شرک تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۲۶۶

ربوبی را نفی کند، یعنی ربوبیت جهان مانند خلقت آن خاص خداست، جز خدا کسی در اداره جهان دست اندر کار نیست.

المیزان فرموده: پسر بودن اگر به طور حقیقی باشد لازم‌اش شریک بودن پسر با پدر در ذات و خواص و آثار آنست و اگر اعتباری باشد، لازم‌اش اشتراک در شئون خاصه است مانند آقایی، حکومت، شرافت، تقدم و امثال آن، آیه لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ... دلیل بر محال بودن اتخاذ ولد برای خدا به هر دو معنی است.

نگارنده گوید: علت محال بودن آنست که هر دو نوع فرزند بر خلاف واحد و قهار بودن خداست و اگر خدا چنین می‌کرد دلیل می‌شد که او واحد و قهار نیست. به عبارت دیگر خدا واحد است در ذات و واحد است در صفات ذاتیه و واحد است در لوازم صفات ذات از قبیل خلقت و تدبیر و عزت و کبریا و قهار و بر هر چیز غالب است، پس محال است که در قبال او چیزی باشد مستقل در بعضی از این کارها.

در المیزان فرموده: این آیه یک قیاس استثنایی است که نقیض مقدم در آن استثنا می‌شود تا نقیض تالی را نتیجه بدهد یعنی: اگر خدا می‌خواست فرزندی اخذ کند، آن را از بعضی مخلوق خود اختیار می‌کرد، اما این خواست محال است زیرا که خدا واحد و قهار است پس اختیار بعضی از خلق برای فرزندی نیز محال است.

در خاتمه باید دانست لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ برای آنست که، غیر از خلق خدا برای اختیار کردن چیزی نیست علی‌هذا اگر اخذ ولد می‌کرد لا بد می‌بایست از مخلوق خود بکند.

۵- خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۲۶۷

عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ

این آیه و آیه بعدی در رابطه با آنست که خلقت و تدبیر هر دو در دست خداست، علی‌هذا او را شریکی نیست و عبادت خاص اوست. يُكْوِّرُ اللَّيْلَ ...

سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ... در بیان تدبیر و اداره جهان است، تکویر به معنی انداختن بعضی بر بعضی و پیچیدن بعضی بر بعضی، همانست که شب به جای روز و روز به جای شب آید نظیر: يُغَيِّثِي اللَّيْلَ النَّهَارَ: اعراف / ۵۴ یعنی شب را بر روز می‌پوشاند، آن در جای و اَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بقره / ۱۶۴ است که شب و روز پیوسته در جای یکدیگر قرار می‌گیرند.

تسخیر شمس و قمر در مدارهای خود و در فواصل معین از مصادیق تدبیر است لِأَجْلِ مُسَيَّمِي حاکمی است که این تدبیر تا مدتی خواهد بود. هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ عزت و غفران را به خدا منحصر می‌کند و استدلال به توحید است فقط اوست توانای منحصر به فرد و آمرزنده بی‌نظیر.

۶- خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ.

آیه گذشته راجع به خلقت و تدبیر همه کائنات بود، این آیه راجع به خلقت انسان است، مراد از هشت زوج از چهار پایان شتر، گاو، بز و گوسفند است که به اعتبار نر و ماده هشت زوج می‌شود چنان که در سوره انعام آمده:

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْرِ اثْنَيْنِ ... وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ / ...

۱۴۳. به کار رفتن لفظ انزال در خلقت آنها، شاید به علت و این مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حجر / ۲۱ باشد که انبارهای هر چیز پیش از ظاهر شدن در دنیا در نزد خدا موجود است.

از همین قسم است یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ اعراف / تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۲۶۸
۲۶ و أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ ... حدید / ۲۵.

مراد از نفس واحده به قرینه آیات دیگر آدم ابو البشر و از «زوجها» زن او «حوا» است «ثم» نشان می‌دهد که زنش مقداری بعد از او آفریده شده است.

و شاید برای تراخی رتبی در کلام باشد، یعنی خلقت شما از دو فرد شروع شده است.

يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ اگر من باب تغليب اولی‌العقل باشد راجع به انسان و چهارپایان هر دو است و گرنه خلقت چهارپایان بالملازمه از آن فهمیده می‌شود.

در مجمع‌البیان از حضرت باقر صلوات‌الله‌علیه نقل شده که ظلمات سه گانه را ظلمت شکم، ظلمت رحم و ظلمت بچه دان فرموده است، شروع خلقت همه اشیاء در ظلمت و تاریکی است، حیوان باشد یا نبات. خدا می‌داند در آن چه سری هست.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ.

کلمه رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ حاکمی از تدبیر کل جهان و انسان است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نتیجه‌گیری است از دو آیه فوق فَأَنَّى تُصْرَفُونَ تذکر به اشتباه انسان است که به غیر خدا روی می‌آورد.

۷- إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ.

یعنی: این همه دعوت به توحید برای نفع شماست و گرنه خدا را نیازی به عبادت شما نیست، در عین حال از کفران شما خوشنود نمی‌شود که به ضرر شما و سبب آتش رفتن شماست، و نیز از شکر شما خوشنود می‌شود که سبب نجات شماست، مقتضای

مولویت و معبود بودن آنست که از سعادت بندگان خوشنود تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۲۶۹

و از بدبختی آنها ناخرسند باشد، اینکار منافی با نیاز بودن نیست. ضمیر «یرضه» راجع به شکر است که از «تشکروا» فهمیده می‌شود. وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

یعنی در مسئله کفران و مجازات، شخصی بار گناه شخص دیگر را حمل نمی‌کند، مؤنث آمدن «وازره» به اعتبار «نفس وازره» است، این خوشنودی و عدم خوشنودی راجع به دنیاست.

آن گاه بازگشتان به سوی خدای متعال است در آنجا حقائق اعمال بر شما کشف می‌شود و حتی به کیفر و پاداش مکنونات خاطر نیز خواهید رسید، «ینبئکم» نشان می‌دهد که اعمال در شکل دیگری دیده خواهند شد که احتیاج به خبر دادن پیش خواهد آمد.

نکته‌ها

ارباب انواع و مشرکان:

علامه طباطبائی در ذیل آیه سوم وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ... فرموده است، بت پرستان عقیده داشتند که خدای سبحان بالاتر از آنست که عقل یا وهم و یا حس انسانی او را درک کند، پس خدا بالاتر از آنست که عبادت به او متوجه شود، علی هذا واجب است با تقرب به مقربان درگاه او، به او تقرب جویم و آنها عبارتند از ملائکه، جن و پاکان بشر. ارباب و معبودها در حقیقت آنها هستند.

اما اصنام و هیکلهایی که در معبدها نصب شده، اشکال و صورتهای معبودها هستند نه خود آنها. النهایه عوام آنها، میان اصنام و ارباب اصنام فرق نگذاشته و اصنام را عبادت کردند، چنان که ارباب و الهه مورد عبادت بودند، عرب جاهلی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷۰

نیز چنین بود.

همچنین عوام صابئین گاهی میان ستارگان و ارواح ستارگان فرق نگذاشته با آنکه نزد خواص آنها فقط ارواح ستارگان الهه و معبودها بودند، خلاصه این سخن آنست که: مشرکان در واقع به اصنام فقط این عقیده را داشتند که آنها صورتهای و هیکلهای ارباب و الهه هستند و در واقع عبادت مال ارباب است نه هیکلها و آنها ارباب انواع را عبادت می‌کنند نه اصنام را .. مرحوم علامه این سخن را در چندین محل از تفسیر المیزان تکرار کرده است به نظر می‌آید: این مطلب را از عقائد یونان باستان اخذ کرده که آنان درباره خدایان «آلپ» داشتند در صورتی که چنین چیزی وجود داشته باشد.

به هر حال این سخن مورد تصدیق قرآن مجید نیست در آیات از این مطلب خبری یافته نمی‌شود بلکه ظهور آیات آنست که بت پرستان فقط توجهشان به اصنام بوده و آنها را ضارّ و نافع دانسته و به خود آنها پرستش میکرده‌اند.

مثلاً در جریان ابراهیم علیه السلام و قومش آمده: إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ. قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ شعراء / ۷۰-۷۴، ابراهیم از آنها می‌پرسد آیا وقتی که شما آنها را می‌خوانید حرف شما را می‌شنوند؟ یا ضرر و نفعی می‌رسانند؟ آنها در جواب وامانده می‌گویند:

پدرانمان چنین می‌کردند، اگر فرموده المیزان صحیح بود لازم بود آنها در جواب بگویند: ما که اینها را پرستش نمی‌کنیم، بلکه ارواح آنها و ارباب را پرستش می‌کنیم آنها نیز می‌شنوند.

یا آنجا که ابراهیم می‌گویند: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسِئْلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ آنها در جواب می‌گویند: لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ انبیاء / ۶۳ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷۱

و ۶۵، لازم بود در جواب بگویند: اینها سخن نمی‌گویند ولی ما که باینها پرستش نمی‌کنیم.

یا آنجا که مشرکان به هود علیه السلام می‌گفتند: إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءِ هُودٍ / ۵۴ آیا نظرشان به خود اصنام بود یا به ارباب اصنام؟

یا آنجا که درباره بتها می‌گوید: وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ ... فاطر / ۱۳، آیا

منظور اصنام است یا ارواح اصنام؟ چرا در جواب نگفتند: اینها نمی‌شنوند ولی معبودهای اصلی که ارواح اینهاست می‌شنوند؟ یا آنجا که در محکوم کردن بت پرستی فرموده: قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ ... زمر/ ۳۸، آیا منظور اصنام است یا ارباب اصنام؟ آیا مراد از اینهمه و اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً که در قرآن داریم، ارباب انواع هستند یا خود هیاکل و اصنام؟ حق اینست که برای گفته المیزان شاهی در قرآن یافته نیست بلکه آیات قرآن خلاف آن را می‌رسانند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷۲

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۸ تا ۲۰]

اشاره

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۸) أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَانِمًا يُحَذِّرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۹) قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةٌ إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرِينَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰) قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۱۱) وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۲)

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳) قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي (۱۴) فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۵) لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶) وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاعُونَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۸) أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْفَذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غَرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا غَرْفٌ مَبْنِيٌّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ عِدَّةٌ لِلَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (۲۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷۳

۸- چون به انسان بد حالی رسد، خدایش را در حال انابه میخواند، سپس چون نعمتی به او عطا کرد گرفتاری خویش را که خدا را به سوی آن می‌خواند از یاد می‌برد و برای خدا شریکان قرار می‌دهد، تا از راه خدا گمراه کند، بگو از کفر خود کمی لذت ببر که تو از اهل آتشی.

۹- یا آنکه در ساعات شب ساجد و قائم است، از آخرت می‌ترسد و به رحمت خدایش امیدوار است، بگو: آیا آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند برابر هستند، فقط خردمندان متذکر می‌شوند.

۱۰- بگو: ای بندگان مؤمن من، از پروردگارتان بترسید، برای آنان که در این دنیا کار خوب کرده‌اند، پاداش خوبی هست، زمین خدا وسیع است، صابران بی حساب اجر می‌برند.

۱۱- بگو: من مأمورم که خدا را عبادت کنم در حالی که خالص کننده عبادت برای خدایم

۱۲- و مأمورم که اولین مسلمان باشم.

۱۳- بگو: اگر معصیت خدا کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم.

۱۴- بگو: خدا را بندگی می‌کنم با اخلاص عبادتم به او. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷۴

- ۱۵- جز خدا هر چه را می‌خواهید عبادت کنید، بگو: زیانکاران کسانی می‌باشند که خود و اهل خویش را در قیامت به زیان انداخته‌اند، بدانید که خسران آشکار همین است.
- ۱۶- آنها را از بالای سر و از پائین، پرده‌هایی از آتش است، واقع این است، خدا با این کلام بندگان خویش را بیم می‌دهد، بندگانم از من بترسید.
- ۱۷- کسانی که از عبادت بتها اجتناب کرده و به خدا باز گشته‌اند، برای آنهاست بشارت بندگان مرا بشارت بده.
- ۱۸- بندگان من آنهایند، که سخن را می‌شنوند و به نیکوتر آن تابع می‌شوند، آنها هدایت شده‌اند و آنها خردمنداند.
- ۱۹- آیا آنکه وعده عذاب بر او حتمی شده، آیا تو می‌توانی نجات بدهی آنکه را که در آتش است.
- ۲۰- اما آنان که از پروردگارشان تقوا داشته‌اند آنها را غرقه‌هایی است بنا شده بالای غرقه‌هایی. نهرها از زیر آنها روان است، وعده خداست، خدا در وعده‌اش تخلف نمی‌کند.

کلمه‌ها

- ضر: (بضم اول) بد حالی. «الضر: سوء الحال» راغب می‌گوید: خواه در نفس باشد مانند فقد علم و عفت یا در بدن مانند نقص عضو (یا مرض) یا در حال، مانند کمی مال و جاه.
- خوله: خول (بر وزن شرف) عطیه، در قاموس و اقرب، عطیه خدای گفته است. «خوله» به او نعمت عطا کرد.
- قانت: قنوت: طاعت مداوم. طبرسی معنای اصلی آن را دوام فرموده:
- سپس به معنی طاعت، نماز، دعا و غیره به کار می‌رود، آن در آیه به معنی ایستاده به دعا و عبادت است.
- اناء: ساعات. اوقات. مفرد آن «انی» بر وزن (عنب، شرف و صرد) است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷۵
- ظلل: سایبانها. مفرد آن ظلّه است و نیز به معنی پوشاننده است.
- طاغوت: در اصل مصدر است به معنی طغیان کردن، سپس به معنی طغیانگر متجاوز به کار می‌رود، انسان باشد یا معبود باطل یا غیر آن.
- تنقذ: انقاذ: نجات دادن و خلاص کردن «الانقاذ: التخلیص عن ورطه».
- غرف: جمع غرفه. یعنی درجه رفیعه و بنائی بالای بنای دیگر.
- میعاد: وعده و وقت وعده و محل عمل مخصوص.

شرحها

- در این آیات، ابتدا بیان شده: مسئله توجه به خدا یک مسئله فطری است فراموش کنندگان خدا وقتی که اسباب دنیوی را بی‌اثر دیدند به فطرت خود روی می‌آورند، پس دعوت به توحید و پرستش خدا، مورد قبول فطرت انسان است، آن گاه فرموده: مؤمنین به توحید با منکرین آن یکی نیستند.
- سپس به مطلب اول برگشته و به آن حضرت فرمان داده که: بگو مأمورم فقط خدا را بندگی کنم، امید نداشته باشید که از بندگی خدا دست بردارم، مأمورم که اولین مسلمان باشم، آن گاه به آخرت مؤمنان و منکران اشاره شده است.
- ۸- وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا. انسان مشرک، تا وسائل مادی را مؤثر می‌بیند توجهی به خدا ندارد اما وقتی که وسائل مادی از کار افتاد، به حکم فطرت رو به خدا

می‌آورد و چون بد حالی از بین رفت و مشمول نعمت خداوندی گردید ضرر گذشته را فراموش کرده و به خدا شریکان قرار می‌دهد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷۶

این آیه اشاره می‌دارد که توحید فطری است و پیامبران به کار غیر فطری دعوت نمی‌کنند پس فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً يَكِ دَعْوَتِ فِطْرِي می‌باشد.

«ما» در إِنَّمَا يَدْعُوا ظَاهراً راجع به «ضِرٌّ» است منظور از انداد، اصنام و یا مطلق وسائل مادی است که بالاستقلال مورد توجه انسان مشرک است.

قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ.

تهدید است نسبت به عملی که انسان مشرک در پیش گرفته است، یعنی:

لذت بردن تو کم خواهد بود. زیرا که از اهل آتشی، «انک ...» تعلیل قلیل است.

۹- أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتُ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْأَخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ.

یعنی: آیا آن شخص مشرک خوب است یا کسی که او در ساعات شب در سجده و قیام است، در آیه سه و صف دربارۀ مؤمن آمده است: در ساعات شب در عبادت است، از عذاب خدا می‌ترسد و به رحمت خدایش امیدوار است، مؤمن پیوسته میان خوف و رجا زندگی می‌کند. به نظر می‌آید: عبادت شب برای نمونه و اهمیت آنست إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْناً وَأَقْوَمُ قِيلاً مَزْمَل / ۶ از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت شده: منظور از قَانِتُ آتَاءَ اللَّيْلِ ... نماز شب است.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ.

قرینه مقام نشان می‌دهد: مراد از علم در اینجا، علم به خدا و عقائد حقه است که مستوجب عمل باشد. یعنی: مؤمنان و منکران یکسان نتوانند بود، فقط اهل خرد متوجه این واقعیت می‌شوند. آیه تعلیل است برای دو آیه قبلی.

۱۰- قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷۷

تفریعی است بر مطلبی که از آیات فوق معلوم گردید یعنی: حالا که واقعیت چنین است به بندگان من بگو که از خدا بترسند. و راه توحید در پیش گیرند.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ... تعلیل اتَّقُوا رَبَّكُمْ است. کلمه فی هَذِهِ الدُّنْيَا متعلق به «احسنوا» می‌باشد، «حسنه» دال بر تفخیم و شامل اجر دنیا و آخرت است. اَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ حاکی است که از تقوی دست بردارید و لو به هجرت از دار و دیار بیانجامد، زمین خدا وسیع است در جای دیگر نیز می‌توانید زندگی کنید و با تقوا زندگی کنید. آن گاه در تشویق به تقوا و هجرت فرموده پاداش اهل صبر بیحد و حساب است. گویی بَغَيْرِ حِسَابٍ اشاره به کثرت فزون از حد است حصر در آیه ممکن است راجع به «صابرون» و یا بَغَيْرِ حِسَابٍ باشد در صورت دوم مراد آنست که: صابرون پاداش داده نمی‌شوند مگر بدون حساب.

صبر در آیه در مقابل سختی‌ها و شدائد است که در راه تقوا حتی به مهاجرت می‌انجامد.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: چون دفترها باز شود و میزانها نصب گردد برای اهل بلا میزانی گذاشته نشود و دفتری باز نگردد ...

«قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إذا نشرت الدواوين و نصبت الموازين لم ينصب لاهل البلاء ميزان و لم ينشر لهم ديوان ثم تلا هذه الآية إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (مجمع البيان).

۱۱- قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ.

از این آیه، جریان فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً به نحوی تکرار می‌شود و مشرکان را مأیوس می‌کند از اینکه آن حضرت به خواسته‌های آنان

برگردد. «مخلصاً» حاکی است که غیر خدا را دخالتی در عبادت من نخواهد بود.

۱۲- وَ أَمْرٌ لِأَنَّ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷۸

یعنی: منظور آن نیست که فقط که شما عمل بکنید، بلکه من نیز در اینکار مانند شما هستم و حتی مأمورم اولین مسلمان باشم. به عبارت دیگر تکلیف من در اینکار بالاتر از تکلیف شماست. مراد از «اول» ظاهراً نخستین مؤمن و نخستین مسلم است.

۱۳- قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

تعلیل عبادت خداست، «عذاب» مفعول «اخاف» و مواد از یوم عظیم آخرت است، جمله إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي معترضه است.

۱۴ و ۱۵- قُلِ اللَّهُ أَغْنِيكَ مُخْلِصاً لَكَ دِينِي فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ تَكَرَّرَ مَطْلَبُ گزشته و مأیوس کردن مشرکان است، تقدم کلمه «اللّه» برای افاده حصر و «مخلصاً» تأکید آن می‌باشد، «فاعبدوا» امر تهدیدی است.

قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

یعنی: جز خدا هر چه بخواهد عبادت بکنید اما نتیجه‌اش خسران است.

خسران نفس، به هلاکت انداختن آن و خسران اهل، اضلال آنهاست در دنیا.

قید يَوْمَ الْقِيَامَةِ حاکی از خسران روز قیامت است که بالاترین خسرانهاست مراد از «اهلهم» اگر خواص و خانواده شخص باشد، معنایش همانست که گفته شد. شاید مراد از آن اهل و مانوسان روز قیامت باشد از حوریان و خدمه و غیره در اینصورت مراد از «خسران» از دست دادن آنهاست.

أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ.

این از آن جهت است که خسران دنیا مدتش کم است و نیز قابل جبران می‌باشد بر خلاف خسران آخرت.

۱۶- لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۷۹

بیان خسران مبین در آخرت است ظلّه به معنی ساتر و پوشاننده است، نکره آمدن آن دلیل عجیب و ناشناس بودن است، بالا و پائین بودن حاکی از احاطه است نظیر: إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِنَّ سِرَادِقُهَا كهف/ ۲۹، «ذلک» تقدیرش: «الامر ذلک» است، تخویف خدا، همان بیان واقعیت است.

۱۷- وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ.

بیان گروه دوم است که اهل بهشت باشند، مراد از طاغوت به قرینه مقام اصنام است، آن در واحد و جمع به کار می‌رود، «انابوا» حاکی است که اجتناب تنها کافی نیست بلکه باید برگشت به خدا نیز باشد، چنین کسی بنده محبوب خداست، برای اوست بشارت خدا، در مجمع البیان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شد که به ابی بصیر فرمود: «انتم هم و من اطاع جباراً فقد عبده».

۱۸- الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ.

وصف «عباد» در آیه سابق است، آیه اجازه می‌دهد که انسان سخنان را بشنود و بهترین آنها را انتخاب کرده و پیروی کند، قول احسن، قولی است که بهترین راه سعادت را نشان بدهد و ارشاد کند. «یتبعون» حاکی از عمل است، هِدَاهُمُ اللَّهُ روشن می‌کند که وجود این حالت در انسان مصداق هدایت الهی است و نیز چنین کسانی خردمندانند.

۱۹- أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ.

یعنی آیا آنکه قول احسن را می‌شنود و پیروی می‌کند بهتر است یا آنکه وعده عذاب بر او حتمی شده و گوش شنوا ندارند؟ مراد از «کلمه» وعده خداست که فرموده: وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بقره/ ۲۸. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۹، ص: ۲۸۰

أَفَأَنْتَ تُنْفَذُ... حاکی است که خودت را درباره اسلام آوردن آنها به فشار میانداز که عذاب بر آنها حتمی شده است، علی هذا جمله أَفَأَنْتَ تُنْفَذُ...

استیناف است، به قولی تقدیر آن: «أفمن وجب علیه وعید الله بالعقاب أفأنت تخلصه من النار» است تکرار استفهام برای تأکید می باشد.

۲۰- لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِعَادَ.

نقطه مقابل آیه سابق است، نکره آمدن «غرف» دال بر تفخیم است، ممکن است «مبنیه» اشاره به مستقل بودن آنها باشد درباره انهار بهستی در بقره/ ۲۵ توضیح داده شده و در سوره قتال نیز خواهد آمد، وَعَدَّ اللَّهُ مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ و در جای فعل خود قرار گرفته است یعنی «وعدهم الله تلك الغرف وعدا» جمله اخیر حکایت از حتمی بودن غرفه‌ها و پادشاهاست که وعده خدا تخلف پذیر نیست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۸۱

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۱ تا ۳۷]

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَنَرَاهُ مُضِيغًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۲۱) أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۲) اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳) أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ (۲۴) كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۵)

فَأَذَقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلِمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰)

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصَّدَقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۳۲) وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيَكْفُرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵) أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۸۲

۲۱- آیا ندانسته‌ای که خدا از آسمان آبی نازل کرد و آن را در جویها داخل نمود، سپس بواسطه آن زرعی که دارای انواع گوناگون است خارج می کند، سپس خشکیده می گردد، در آن تذکری است خردمندان را.

۲۲- آیا آنکه خدا سینه‌اش را برای اسلام آوردن وسعت داده (مانند قسی القلب است؟) وای به آنهايي که قلوبشان از یاد خدا قسی و غافل شده است و آنان در گمراهی آشکار قرار دارند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۸۳

۲۳- خدا بهترین کلام را نازل کرده است، کتابی متشابه و ملتم، پوستهای آنان که از خدا می ترسند، از یاد آن می لرزد، سپس جلود و قلوبشان به یاد خدا آرام می گیرد، آن هدایت خداست، هر که خدا اضلالش کند راهنمایی ندارد.

- ۲۴- آیا آنکه عذاب بد را با صورتش دفع می‌کند (مانند ایمن از عذاب است؟) گفته شود به ظالمان بچشید کاری را که می‌کردید.
- ۲۵- آنان که پیش از اهل مکه بودند، پیامبران را تکذیب کردند، عذاب از جای ندانسته به آنها آمد.
- ۲۶- پس خدا خواری را در دنیا به آنها چشاند، البته عذاب آخرت بزرگتر است ای کاش می‌دانستند.
- ۲۷- برای مردم در این قرآن از هر مثل، مثل زدیم تا پند گیرند.
- ۲۸- قرآنی واضح، بدون کجی، تا از شرک و کفر بپرهیزند.
- ۲۹- خدا مثلی زده است، مردی را که در او شریکان بد خلق و مخالف هست و مردی را که مخصوص و خالص است فقط به مردی، آیا این دو نفر در صفت و حالت برابراند؟
- ۳۰- تو خواهی مرد، آنها نیز خواهند مرد.
- ۳۱- سپس شما روز قیامت نزد خدایتان محاصمه خواهید کرد
- ۳۲- کیست ظالمتر از آنکه بر خدا دروغ گوید و کلام راست را تکذیب کند، آیا در جهنم کافران را اقامتگاه نیست؟
- ۳۳- آنکه کلام راست را آورده و آن را تصدیق کرده، آنها متقیان می‌باشند.
- ۳۴- برای آنهاست نزد پروردگارش آنچه می‌خواهند، پاداش نیکوکاران چنین است
- ۳۵- تا خدا بدترین عملی را که کرده‌اند از آنها تکفیر کند، و اجرشان را در مقابل بهترین کاری که می‌کردند عطا فرماید.
- ۳۶- آیا خدا به بنده‌اش کفایت کننده نیست؟ تو را با کسانی جز خدا می‌ترسانند، هر که خدا اضلالش کند، هدایت کننده‌ای ندارد.
- ۳۷- و هر که خدا هدایتش نماید گمراه کننده‌ای ندارد، آیا خدا، توانا و صاحب انتقام نیست؟
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۸۴

کلمه‌ها

- سلکه: (بر وزن عقل) داخل شدن و داخل کردن.
- ینابیع: ینوع: چشمه و جدول پر آب. جمع آن ینابیع است. نبع: جوشیدن آب از چشمه.
- یهیج: هیچ: خشک شدن. «هاج النبت هیجا: بیس» آن فقط دو بار در قرآن مجید آمده است.
- حطام: حطم: شکستن. حطام: شکسته شده و خشک شده (هیزم).
- شرح: شرح: وسعت دادن. «شرح الشیء: وسعه» «شرح صدر» وسعت دادن آن.
- قاسیه: قسو، قساوت: سخت دلی «قاسیه» سخت.
- مثنائی: در مجمع البیان فرموده: ثنی در اصل به معنی عطف است عدد دو را از آن اثنان گویند که یکی بر دیگری عطف است و رویهم حساب می‌شوند، به درود، ثنا گویند زیرا که در مدح کردن صفات نیک به هم عطف می‌شود، استثناء نیز از آنست که مستثنی بر مستثنی منه عطف می‌شود، مثنائی جمع مثنیه است و به معنی منعطف می‌باشد یعنی آیاتی که با هم دیگر انعطاف و سازش دارند.
- تقشعر: «اقشعر جلده» یعنی پوستش لرزید و منقبض گردید. «قشعریره»: لرزیدن.
- عوج: (بر وزن عنب) کج، اسم مصدر است، و بر وزن شرف مصدر است به معنی کجی، کج نبودن عبارت دیگر حق و راست بودن است.

متشاکسون: شکس: بد خلقی. و به فتح اول و کسر دوّم وصف است به معنی بد خلق. متشاکس: مخاصمه گر بد خلق.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۸۵

شرحها

۱- در این آیات، استدلال به توحید حق تعالی از نو شروع می‌شود، آن گاه می‌رسیم به اینکه: مردم دو گونه هستند، یکی آنکه خدا به او شرح صدر داده حاضر به قبول اسلام است، دیگری آنکه قلبش قسی و از قبول اسلام سر باز می‌زند گروه اول با شنیدن آیات قرآن بدنشان می‌لرزد و منقبض می‌شود، گروه دوّم متأثر نمی‌شوند چون اهل هدایت نیستند.

۲- آن گاه می‌فرماید: مشرک مانند کسی است که برده چند نفر انسان بد خلق و اهل اختلاف است نمی‌داند کدام را راضی گرداند، هر یکی را راضی کند آن دیگری به غضب می‌آید. اما مؤمن مطیعی است فقط به یک نفر که جلب رضای او آسان است.

۳- همه از دنیا خواهید رفت و در پیشگاه خدا مخاصمه خواهید نمود، غلبه با آنان خواهد بود که حق را آورده و تصدیق کرده باشند.

۴- تو را با اصنامی که شریک خدا قرار داده‌اند می‌ترسانند، ولی خدا بنده خویش را کفایت خواهد فرمود، تو که هدایت شده خدایی، گمراهت نتوانند کرد.

۲۱- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَنَرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا.

در این آیه سخن از یک انسجام کامل، و نفوذ مشیت الهی، و به نتیجه رسیدن آنست، بدین طریق:

۱- دریاها در اثر حرارت آفتاب تبخیر شده و به شکل برف و باران در زمین می‌نشینند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۸۶

۲- آن گاه در زمین به صورت نهرها و جدولهای پر آب جاری می‌شود و از محلی به محلی منتقل می‌گردد.

۳- در نتیجه انواع روئیدنیها از زمین مرده خارج می‌شود، خوراک انسانها و حیوانات تأمین می‌گردد، عجیب است که با یک آب و یک خاک اینهمه انواع مختلف روئیدنیها به وجود می‌آید مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ قابل دقت است، در سوره رعد فرموده: يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ.

۴- آن گاه با خزان پائیزی خشک شده و از بین می‌رود تا زمین برای نوبت بعدی و تکرار عمل آماده گردد، ماده بی‌شعور از آوردن اینهمه نظم هدفدار عاجز است، این نیست مگر صنع یک خالق دانا و توانا و حکیم. لذاست که در مقام نتیجه‌گیری فرموده: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ.

ناگفته نماند: «ینابیع» ممکن است مفعول دوّم «سلکه» و یا تقدیرش «فی ینابیع» باشد، «الوانه» به معنی اقسام و انواع است.

۲۲- أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

این آیه مربوط به لَذِكْرٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ است، در گذشته نیز در وصف بندگان خدا خواندیم که يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ. لذا در این آیه فرموده: آنهایی که خردمند هستند، و تابع احسن می‌باشند، دارای هدایت و نوری از جانب خدا هستند، آنها با سنگدلان که قلب خاشع ندارند یکی نیستند. در توضیح آیه ذکر چند نکته لازم است.

۱- أَفَمَنْ شَرَحَ ... خبرش محذوف است و از ما بعد فهمیده می‌شود، یعنی «أفمن شرح الله صدره للإسلام كالقاسية قلوبهم».

۲- شرح صدر که در جای هدایت است آنست که قلب بتواند حرف حق و تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۸۷

اعتقاد حق را پذیرا باشد و آن را در خود جای دهد و اگر «ضیق حرج» باشد که عبارت اخرای سختی است حرف حق در آن جای نمی‌گیرد.

۳- هدایت نوری از جانب خداست که در مظاهر زندگی حق و باطل را به انسان نشان می‌دهد و به طرف حق راهبری می‌کند، این تعبیر در قرآن مجید بسیار است.

۴- قسی القلب و سنگدل انسانی است که قلب او از یاد خدا منحرف گشته است، در نتیجه در ضلالت آشکار است.

۵- عطاء شرح صدر به خدا نسبت داده شده نه قساوت قلب، یعنی غرض اولی خدا هدایت و اعطاء شرح صدر است، قساوت قلب ثانیاً و بالعرض و در اثر اعراض از حق است.

۲۳- اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي.

تکرار آیه گذشته است با تعبیر دیگری که مردم در مقابل قبول قرآن دو گروه هستند.

قرآن کریم در اینجا با سه وصف توصیف شده است، اول أَحْسَنَ الْحَدِيثِ آن ظاهراً راجع به محتوای قرآن است مانند: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ اسراء/ ۹، و شاید فصاحت و بلاغت الفاظ نیز مراد باشد. اما در فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ طور/ ۳۴، فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ رسالات/ ۵۰ هر دو در نظر است. منظور از «الحديث» مطلق کلام و یا کلام جدید است.

دوم «متشابهها» مراد از تشابه در اینجا شبیه بودن آیات قرآن در تفهیم مطالب حق و در نشان دادن راه حق و باطل است، آن غیر از متشابه است که در آیه وَ آخِرُ مُتَشَابِهَاتٍ آل عمران/ ۷ گذشت.

سوم: «مثنائی» و آن چنان که میزان فرموده جمع مثنیه است یعنی منعطف تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۸۸

شونده، مراد آنست که آیات قرآن به یکدیگر میل می کنند و یکدیگر را توضیح می دهند و تفسیر می کنند بی آنکه با هم تنافی داشته باشند و لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا نساء/ ۸۲ در کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده/ بعضی از قرآن بعضی دیگر را تصدیق می کند، و از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده: بعضی از قرآن بر بعضی ناطق و بعضی بر بعضی شاهد است.

تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ.

در میزان فرموده: معنی سکون به «تلین» تضمین شده و با «الی» متعدی گشته است یعنی با شنیدن آیات قرآن پوست بدن آنها می لرزد، آن گاه پوست و قلوبشان با ذکر خدا آرام می گیرد، معنی آن را درک می کنند و آرام می گیرند.

در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

«قال اذا اقشعر جلد العبد من خشية الله تحاتت عنه ذنوبه كما يتحات عن الشجرة اليابسة ورقها.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.

یعنی این حالت همان هدایت الهی است، البته لرزیدن پوستها و سپس آرامش آنها و آرامش قلوب لازمه هدایت خدایی است، در اینجا تعریف شیء با لازم آنست.

باء در «به» به معنی سبب و آلت است، نظیر يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا در این قسمت از آیه مانند بسیاری از آیات نسبت هدایت و ضلالت هر دو به خدا داده شده است، این موجب جبر نمی شود، می دانیم که هدایت و اضلال خدا هر دو در رابطه با مقدماتی است که بشر با اراده خود آنها را فراهم می آورد، نظیر وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ابراهیم/ ۲۷، و نظیر وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ رعد/ ۲۷. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۲۸۹

۲۴- أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ.

تفریح است بر آیه گذشته. یعنی: اهل هدایت و اهل ضلالت یکسان نخواهند بود، خبر أَفَمَنْ يَتَّقِي محذوف است مثل «کمن هو فی امن من العذاب» گویند: چون اهل عذاب دستشان بسته است و آتش به آنها حمله می کند لذا با چهره خود از آتش دفاع می کنند، جمله وَقِيلَ ... ظاهراً حالیه و به تقدیر «قد» است یعنی: اتقاء به وجود در حالی است که به آنها گفته شده: بپشید اعمال خویش را. آمدن لفظ «ظالمین» مشعر بر علیت است.

۲۵- كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَسْعُرُونَ.

تهدید است برای مشرکان مکه و هر قوم مفسد و معاند که طریقه خدا در آیندگان مانند طریقه او در گذشتگان است.

۲۶- فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

توضیح آیه سابق است که خدا به وسیله آن عذاب خواری را بر آنها چشاند آمدن لفظ «اذاق» شاید به علت کم بودن آن نسبت به عذاب آخرت و یا برای احساس شدید آنست، یعنی: چشیدند و متوجه شدند.

عذاب آخرت هم شدید و هم بزرگتر و پیوسته است، «لو» برای تمنی «ای کاش» می‌باشد.

۲۷- وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تَكْمِيلِ بَحْثِ سَابِقِ اسْتِ، «مَثَل» در تفهیم مطلب و اشباع ذهن انسان اثر خاصی دارد. «لعل» به معنی علت است یعنی: تا متذکر شوند. اخفش و کسایبی این مطلب را حتمی دانسته‌اند. تفسیر احسن

الحدیث، ج ۹، ص: ۲۹۰

۲۸- قُوَانَا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.

تعریفی است برای قرآن، عربی به معنی روشن و واضح الدلاله است، قرآنی که در آن کجی و انحراف نیست، و صراط مستقیم را نشان می‌دهد «قرآنا» منصوب بر مدح و یا بتقدیر «اعنی- اخص» است. «لعل» به معنی تعلیل می‌باشد.

۲۹- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا.

این آیه مثلی است برای مشرک و مؤمن، مشرک مانند انسانی است که خدمتکار چند ارباب بد خلق و مخالف هم دیگر است. هر یک او را به طرفی می‌کشند. هر یک را از خود راضی کند آن دیگری ناراضی می‌شود، این خدمتکار سرگردان و پیوسته ناراحت و قلبش پر از آتش است، بیچارگی او خارج از توصیف می‌باشد.

اما مؤمن مانند انسانی است که خالص و مخصوص برای یک نفر است، راهش روشن و فکرش آسوده است، این مثلی است عموم فهم و تقریباً نظیر آیه: أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ يوسف / ۳۹. «سلم» به معنی خالص و مخصوص است.

در مجمع البیان از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«انا ذاك الرجل السلم لرسول الله»

و عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل کرده:

«قال الرجل السلم للرجل حقا على و شيعته»

این روایات استفاده از آیات است نه تفسیر.

الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

این جمله در رابطه با کامل بودن مطلب صدر آیه است یعنی حمد خدا را که چنین اتمام حجت و توضیح مطلب می‌کند. منظور از

لَا يَعْلَمُونَ ناهمی است که مزیت بندگی خدا را نمی‌دانند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۹۱

۳۰ و ۳۱- إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ.

آیه اول مقدمه آیه دوم است، ظهور آیه در آنست که آن حضرت با مشرکین امت خود روز قیامت مخاصمه خواهد کرد، آیات بعدی نشان می‌دهد که در این مخاصمه، غلبه با آن حضرت خواهد بود. به نظر می‌آید که آن حضرت در مقام مخاصمه خواهد

فرمود: يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا فرقان / ۳۰.

۳۲- فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ.

نتیجه مخاصمه است در رابطه با مشرکان، کذب علی الله، شریک قرار دادن به خدا و تکذیب صدق، تکذیب قرآن و پیامبر است مشرک هم به خدا دروغ می‌گوید و هم دین خدا را تکذیب می‌کند، یعنی: نتیجه اختصام آن خواهد بود که کافران در جهنم خواهند بود.

۳۳ و ۳۴- وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جِزَاءُ الْمُحْسِنِينَ.

بیان طرف دوّمٍ مخاصمه است. مراد از جَاءَ بِالصُّدُقِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و از صدق، قرآن است «صدق به» شامل آن حضرت و امت اوست، لذاست که أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و آیه ما بعدی با صیغه جمع آمده است.
در مجمع‌البیان فرموده:

«وقيل الذي جاء بالصدق محمد صلى الله عليه وآله و صدق به علي بن ابي طالب عليه السلام و هو المروي عن ائمة الهدى من آل محمد صلى الله عليه وآله»

روایت بیان مصداق است، عِنْدَ رَبِّهِمْ حاکی از خلود و بقاء است، لفظ «محسنین» مشعر بر علیّت می‌باشد.

۳۵- لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۲۹۲
الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

آیه راجع به کسانی است که قرآن را تصدیق کرده‌اند و در وَصَدَّقَ بِهِ گذشت.

در مجمع‌البیان «اسوء» را شامل شرک و گناهانی دانسته که قبل از ایمان مرتکب شده‌اند و با ایمان و احسان و رجوعشان الی الله، آمرزیده خواهند شد، المیزان آن را می‌پسندد ولی به نظر می‌آید که منظور از «اسوء...» همان شرک و کفر باشد، از آن معلوم می‌شود که گناهان دیگر به طریق اولی آمرزیده خواهد شد و این عبارت اخرای «الاسلام يجب ما قبله» است.
در جمله اخیر مراد آن نیست که خدا به اعمال احسن پاداش می‌دهد و به اعمال دیگر نمی‌دهد، بلکه ظاهراً مراد آنست که همه اعمال را احسن حساب کرده و پاداش می‌دهد به قول بعضی همه گناهان اسوء و همه اعمال نیک احسن هستند.
به عبارت دیگر: خدا گذشته‌های آنها را می‌آمرزد و به اعمال نیکشان بهترین اجرها را می‌دهد، لِيُكَفِّرَ... تعلیل لَهُمْ ما يَشَاءُونَ است و شاید لام آن برای غایت باشد.

۳۶- أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.

صدر آیه مقدمه است برای وَيُخَوِّفُونَكَ... یعنی از تهدید آنها مترس خدا ترا کفایت خواهد کرد نظیر فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بقره/۱۳۷، آن گاه فرموده: امیدی به هدایت آنها نیست زیرا که خدا اضلالشان کرده است، آیه بعدی نشان می‌دهد که هدایت شده خدا را اضلال نتوان نمود، علی هذا باکی بر آن حضرت از تهدید مشرکان نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۹۳

۳۷- وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ.

جمله أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ تعلیل هر دو مطلب است یعنی هدایت شده خدا را اضلال نتوان کرد زیرا خدا عزیز و تواناست، اگر غیر آن باشد منافی عزت خداست، و نیز اضلال شده خدا را هدایت نتوان کرد زیرا خدا توانا است و او را روی انتقام و عقوبت اعمالش گمراه کرده است.

و نیز این جمله نشان می‌دهد که اضلال خدا یک مسئله ابتدایی نیست بلکه انتقام اعمال ناپاک شخص است (از المیزان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۹۴

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۸ تا ۴۴]

اشاره

وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ

أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَتِهِ هَيْلٌ هُنَّ مُمَسِّكَاتٌ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۹) مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۴۰) إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (۴۳) قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴)

۳۸- و اگر از آنها بررسی آسمانها و زمین را کدام کسی آفریده است، حتما و یقینا خواهند گفت: الله. بگو: خبرم از آنچه جز خدا می‌خوانید، اگر خدا بر من ضرری بخواهد آیا آنها زایل کننده ضرر خدا هستند؟ یا اگر رحمتی برایم اراده کند آیا آنها باز دارنده رحمت خدا هستند؟ بگو: خدا مرا کافی است توکل کنندگان بر او توکل می‌کنند.

۳۹- بگو: ای قوم آنچه توان دارید بکنید، من نیز عمل می‌کنم، به زودی می‌دانید.

۴۰- کیست که عذاب به او می‌آید و خوارش می‌کند و عذاب دائم بر او وارد می‌شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۹۵

۴۱- ما بر تو این کتاب حق را برای مردم نازل کردیم، هر که هدایت بپذیرد به نفع خودش است و هر که گمراه شود بر علیه خود می‌شود، تو بر آنها وکیل نیستی.

۴۲- خدا ارواح را به وقت مردن ابدان، تحویل می‌گیرد، و آنکه بدنش نمرده به وقت خواب تحویل می‌گیرد، آن را که مرگش را خواسته است، نگاه می‌دارد، دیگری را تا اجل معین رها می‌کند، در این، نشانه‌هایی است برای قومی که تفکر می‌کنند.

۴۳- بلکه جز خدا شفیعانی گرفته‌اند، بگو و هر چند که چیزی را مالک نیستند و شعوری ندارند؟

۴۴- بگو: واسطه قرار دادن همه‌اش خاص خداست، حکومت آسمانها و زمین برای اوست سپس به سوی او بر می‌گردید.

کلمه‌ها

کاشفات: کشف: ازاله و از بین بردن، «کاشفات»: از بین برندگان، آمدن صیغه جمع مؤنث ظاهرا به علت آنست که وصف مذکر لا یعقل با الف و تا جمع بسته می‌شود مثل ایام خالیات، مرفوعات، منصوبات مکانت: تمکن و امکان. وکیل: کسی که کار دیگران به او واگذار شده است، و کل (بر وزن عقل) و وکول: واگذار کردن. یتوفی: توفی: اخذ کامل و تحویل گرفتن.

انفس: در اینجا به معنی ارواح است.

شفعاء: واسطه‌ها. شفیع: واسطه، در اصل به معنی جفت کردن است.

شرحها

در این آیات روشن شده که مشرکان به خالق بودن خدا اقرار دارند وجود بد حالی «ضرر» و رحمت نیز داخل در خلقت است حال که خالقی جز خدا نیست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۹۶

اصنام نه قدرت دفع شر دارند نه جلب نفع، زیرا که در خلقت خطی ندارند.

سپس بعد از مقداری نتیجه گیری، مسئله قبض ارواح در وقت مرگ و خواب مطرح می‌شود که یعنی تدبیر و جریان کار انسانها در دست خداست که نه در دست شیء دیگر.

آن گاه شفیع بودن بتها مطرح می‌شود، در آیه اخیر می‌فرماید: واسطه قرار دادن در دست خداست، اصنامی را که نه چیزی می‌فهمند و نه مالک چیزی هستند، شفیع قرار نداده است.

۳۸- وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.

این مطلب در بسیاری از آیات تکرار شده است، مشرکان در وجود خدا به عنوان خالق شکی نداشتند، ما بعد آیه می‌فرماید: ضرر و رحمت نیز داخل در خلقت هستند لذا بتها در آن دو دخالتی نتوانند داشت، چون کشف ضرر و ممانعت از رحمت یک نوع خلقت است و خلقت مربوط به خداست.

قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ.

این قسمت از آیه چنان که گفته شد تفریع است بر آنکه خلقت دست خداست کشف ضرر و ممانعت از رحمت نیز جزء خلقت است، اصنام را در آن دخالتی نیست، پس خلق و تدبیر هر دو راجع به خداست.

در میزان فرموده: اینکه فقط ازاله ضرر و منع از رحمت عنوان شده برای آنست که مشرکان آن حضرت را در رابطه با این دو امر از بت‌های خود می‌ترسانیدند.

قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ.

یعنی: حالا که خلقت در دست خداست، بتها نیز دفع ضرر و منع از رحمت نتوانند کرد، پس خدا برای من بس است که تدبیرم نیز در دست او است و حالا تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۹۷

که توکل کنندگان فقط به او توکل می‌کنند، من نیز که از متوکلانم به او توکل می‌کنم.

۳۹- قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ.

امر تعجیزی است یعنی هر چه امکان دارید به شرک و کفر ادامه دهید، من نیز به حق پرستی و دعوت به توحید ادامه خواهم داد ولی خواهید دید که عاقبت از آن کیست.

۴۰- مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ.

لفظ «من» استفهامیه است، ظاهراً عَذَابٌ يُخْزِيهِ راجع به عذاب دنیا و عَذَابٌ مُقِيمٌ راجع به عذاب آخرت می‌باشد، «مقیم» به معنی پیوسته و دائم است.

۴۱- إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ.

تعلیلی است بر قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ... لام «لنناس» برای تعلیل است یعنی به علت هدایت مردم، کتاب را نازل کرده‌ایم، «بالحق» وصف کتاب است یعنی کتابی که حق است و در آن باطلی نیست.

آن وقت فرموده: نفع قبول هدایت و ضرر ضلالت به خود مردم عاید است تو وکیل آنها نیستی بلکه کارشان در دست خداست و کارسازشان خداست ظاهراً منظور آنست که: کار تو فقط ابلاغ است، اصل هدایت و تأثیر آن در قلوب، کار خداست. قرآن واقعیت را بی‌دغدغه بیان می‌کند.

۴۲- اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى.

آیه شریفه مصداقی از تدبیر خدا و بیان واقعیتی عجیب است، منظور از تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۹۸

«موتها» موت ابدان است زیرا برای روح مرگ نیست، تقدیر آن «حین موت ابدانها» است (با حذف مضاف).

آیه صریح است در اینکه خداوند، هم در وقت مرگ و هم در وقت خواب ارواح را تحویل می‌گیرد، اگر بنا باشد آدم در خواب بمیرد، روح او را نگاه می‌دارد، او دیگر بیدار نمی‌شود و اگر بناست بیدار بشود روح او را رها می‌کند اینکار تا وقت مرگ او ادامه خواهد داشت. در سوره اعراف / ۱۵۸ مشروحاً گفته شد که حیات از آثار ماده نیست و از طرف خدا افاضه می‌شود.

از آیه شریفه دو مطلب معلوم می‌شود، اول آنکه روح موجود مستقل است، از بدن به وقت مرگ خارج می‌شود و در جهان باقی می‌ماند تا در آخرت باز به بدن برگردد.

دوم اینکه: انسان دارای دو تا روح است، اول روح نباتی و حیوانی دوم روح انسانی، در وقت مرگ هر دو روح از بدن خارج می‌شود، اما در وقت خواب فقط روح انسانی تحویل گرفته می‌شود، این مطلب را در ذیل وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ اسراء / ۸۵ مشروحا گفته‌ایم، در سوره مؤنون / ۱۴ خواندیم: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ... مسلما تا آن موقع در حال نطفه، علقه، مضغه و عظام بودن روح نباتی داشت، و در خَلْقًا آخَرَ روح انسانی در وجود او دمیده می‌شود.

در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده: در وجود آدم نفس و روحی هست میان آن دو مانند شعاع آفتاب رابطه‌ای وجود دارد، نفس همانست که تعقل و درک با اوست، و روح همان سبب نفس کشیدن و حرکت است.

در این زمینه روایتی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که

«قال ما احد ينالم الا عرجت نفسه الى السماء و بقیت روحه فی بدنه و صار بينهما سبب كشعاع الشمس فان اذن الله فی قبض الارواح اجابت الروح النفس و ان اذن الله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۲۹۹

فی رد الروح، اجابت النفس الروح و هو قوله سبحانه الله يتوفى الأنفس حين موتها ... فمهما رأته فی ملکوت السموات فهو مما له تأویل و ما رأته فیها بین السماء و الارض فهو مما یخیله الشیطان و لا تأویل له» (مجمع البیان).

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

منظور از آیات، تدبیر خدا، توانایی و قدرت خدا، بقاء روح و بازگشت آن در آخرت به بدن و امثال آنست که همه اینها با تفکر در آیه شریفه روشن می‌شود.

۴۳- أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ.

این آیه و آیه بعدی در رابطه با نفی شفاعت آلهه است، یعنی: شفاعت آنها در صورتی معقول بود که چیزی را از جهان یا شفاعت را مالک شوند و نیز عقل و درک داشته باشند، آلهه شما که هستند شعوری ندارند و نیز مالک شفاعت و امثال آن نیستند.

«ام» منقطعه است به معنی «بل» و تقدیر جمله اخیر چنین است: «قل اتخذونهم شفعا و لو كانوا لا يملكون شيئا ...» و می‌شود «ايشفعون و لو كانوا ...»

باشد چنان که در جوامع الجامع فرموده است.

۴۴- قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی: واسطه قرار دادن کار خداست زیرا که حکومت آسمانها و زمین خاص اوست، این آیه مسئله واسطه را اثبات می‌کند ولی آن را فقط در دست خدا می‌داند، شفاعت در آیه شامل شفاعتهای طبیعی و تکوینی است که خدا عوامل طبیعت مانند آفتاب و ماه و زمین و دریا و امثال آنها را واسطه‌های فیض خویش قرار داده است و نیز شامل شفاعتهای تشریحی است مانند شفاعت انبیاء و ائمه و ملائکه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۰۰

و امثال آن، اما از آیه ما قبل فهمیده شد که اصنام، مصداق هیچ یک از این دو نیستند.

ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ تعلیل دیگری است بر شفاعت، یعنی: شفیع قرار دادن خاص خداست که حکومت کائنات در دست اوست و نیز شفاعت در اختیار کسی باید باشد که کار مشفوعها به او راجع است، اگر شفاعت را قبول کند، حال مشفوع را اصلاح نماید و الا نه، و چون بازگشت به سوی خداست پس جعل شفاعت در دست اوست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۰۱

اشاره

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَخِیدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مَنَ دُونَهُ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵) قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷) وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۸) فَبِإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۹)

قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۵۰) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱) أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۰۲

۴۵- چون خدا بتنهایی یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت عقیده ندارند، تنگ می‌شود و چون اصنام یاد شوند، آن وقت مسرور می‌گردند.

۴۶- بگو: ای الله ای آفریننده آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو میان بندگان در آنچه اختلاف می‌کنند داوری می‌کنی.

۴۷- اگر آنچه در زمین است و مثل آن برای ظالمان بود، حتما در مقابل (رهایی) از عذاب بد در روز قیامت عوض می‌دادند، و آشکار می‌شود بر ایشان از جانب خدا آنچه گمان نمی‌کنند.

۴۸- و آشکار می‌شود برای آنها و بالهای آنچه کرده‌اند و عذابی که استهزاء می‌کردند آنها را احاطه می‌نماید.

۴۹- چون به انسان بد حالی رسد، ما را می‌خواند، آن گاه چون نعمتی به او عطا کردیم گوید: فقط روی علمی که دارم داده شده‌ام بلکه آن امتحانی است، لیکن اکثر مردم نمی‌دانند.

۵۰- این سخن را گذشتگان نیز گفتند ولی آنچه می‌کردند کفایتشان نکرد.

۵۱- و بالهای اعمالشان به آنها رسید، و بالهای اعمال اهل مکه نیز به آنها می‌رسد، آنها عاجز کننده خدا نیستند.

۵۲- آیا ندانسته‌اند که خدا روزی را به هر که خواهد بسط می‌دهد و تنگ می‌گیرد در آنچه گفته شد نشانه‌هایی است برای قومی که ایمان می‌آورند.

کلمه‌ها

اشمأزت: شماز: تنفر. «اشمازت»: متفر شد. این کلمه فقط یک بار در قرآن مجید یافته است.

یستبشرون: یعنی: شاد می‌شوند. «استبشار»: طلب شادی و نیز یافتن یا دانستن چیزی است که انسان را شاد می‌کند.

افتدوا: افتدوا: فدیة و عوض دادن. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۰۳

بدا: بدو: آشکار شد. «بدا»: آشکار شد.

حاق: حقیق: احاطه کردن. «حاق»: احاطه کرد.

ضر: بد حالی. «الضر: سوء الحال» خواه در نفس باشد یا در بدن یا در جاه و مال.

خولناه: خول (بر وزن شرف) عطیه تخویل: اعطاء و در اصل به معنی تملیک عطیه است.

اغنی: کفایت. بی‌نیازی. اگر با «عن» و «من» باشد به معنی کفایت و بدون آن دو به معنی بی‌نیاز کردن.

بقدر: قدر (بر وزن عقل): توانایی: تنگ گرفتن. آن در آیه به معنای دوم است.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیات بیان شده: آنان که عقیده به آخرت ندارند، چون خدا یاد شود قلبشان به حالت انکار و تنفر می‌آید و چون معبودهای باطل یاد شود، شاد می‌گردند، این یک وضع دردناک و خانمانسوز است، لذا باید گفت: خدایا تو میان بندگان بهترین داوری.

چون موقع عذاب در رسد و پرده از روی حقائق برداشته شود، چنین کسانی به هیچ وجه راه نجات ندارند، آن وقت فرموده: این جریان بعید نیست، زیرا آنها فقط به وقت احساس ضرر به خدا روی می‌آورند و در وقت نعمت، آن را از خودشان می‌دانند، گذشتگان نیز چنان بودند ولی به حالشان سودی نبخشید، اگر دقت کنند خواهند دید که قبض و بسط روزی در دست خدا است، به هر حال این آیات ترسیمی است از انسانهایی که عقیده به آخرت ندارند و در شرک و طغیان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۰۴ به سر می‌برند.

۴۵- وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ.

لفظ «وحد» حال است از «الله» منظور آنست که خدا به تنهایی یاد شود و ذکری از آلهه آنها نباشد که همان «لا اله الا الله» است، علت اشمزاز آنست که عقیده به آخرت ندارند تا بدانند که بازگشت به سوی الله است و حساب در دست او است، در دنیا نیز، تدبیر را در دست تنها می‌دانند، گویی منظور آنست که فکر می‌کنند: حاجتی به خدا ندارند نه در دنیا و نه در عقبی. (العیاذ بالله)، ولی چون آلهه باطلشان شاد شود شاد می‌گردند، البته این انکار از روی عناد است نه عدم علم.

۴۶- قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

آنچه از آیه سابق فهمیده شد، بسیار خطرناک است، که نعوذ بالله انسان خویش را چنان بی‌نیاز ببیند که به وقت یاد خدا احساس انزجار بکند، لذا در این آیه فرموده، بگو، خدایا تو میان بندگانت داوری خواهی کرد و تو بهتر می‌دانی که این طاغیان تا چه حد مستحق عذابند.

وصف «فاطر ... و عالم ...» استدلالی است بر داوری بحق، زیرا به وجود آورنده و دانای نهان و آشکار اوست «یختلفون» در جای انکار است یعنی «یختلفون مع الانبیاء و مع الحق».

۴۷- وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ.

بیان حکومت و داوری است که در آیه فوق خواسته شد. یعنی: چنان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۰۵

عذابی خواهند داشت که اگر همه اشیاء روی زمین و یک برابر آن را داشتند می‌دادند تا رها شوند. یعنی: «لو ان للظالمین ضعفی ما فی الارض لافتدوا به».

سوء العذاب اضافه صفت بر موصوف است، بدا لهم ..، تأکید و توضیح صدر آیه است. یعنی: به حکم يوم تُبلی السرائر حقائقی از اعمال و عذاب توسط فرمان خداوند آشکار می‌شود که بذهنشان هم خطور نمی‌کرد.

لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفِّبَصْرِكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ق / ۲۲.

۴۸- وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

توضیح بدآ لهم ... در آیه سابق است «سیئات» چیزهایی است که انسان را بد حال و ناراحت می‌کند، آن از ماده «سوء» است، این سیئات همان عذاب و واقعیت گناهان است که در دنیا می‌کردند، گناه در زندگی شیرین و خوشایند است ولی حقیقت آن تلخ و

عذاب دردناک می‌باشد.

منظور از «ما» در ما کائوا عذابی است که انبیاء وعده داده و مشرکان استهزاء می‌کردند به هر حال آیه نشان می‌دهد که گناهان در روز قیامت در اشکال بخصوصی متجلی خواهند شد.

۴۹- فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوْلَانَهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ.

گویی این آیه توجیهی است بر مطالب گذشته، یعنی: انسان طاغی و در نعمت در اثر توجه به دنیا و نسیان خداوند، به حال انکار و اشمئزاز در می‌آید و یا منظور آنست که: انسان با همه این طغیان در وقت گرفتاری و از کار افتادن وسائل مادی، روی به خدا می‌آورد و فطرت او اثبات می‌کند که از خدا بی‌نیاز نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۰۶

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ ... ادعای استقلال در رسیدن به مطلوب است، که کار مشرکان می‌باشد، نظیر قول قارون که گفت: إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي قصص / ۷۸، منظور از علم، دانستن راه پول در آوردن است، ضمیر «اوتیته» راجع به نعمت است، علت تذکیر ضمیر به اعتبار مال و شیء می‌باشد، فعل مجهول برای آنست که از خدا بودن را انکار کند و مذکر آمدن ضمیر به جهت انکار نعمت بودن است در مقابل خَوْلَانَهُ نِعْمَةً مِّنَّا (از المیزان).

بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

یعنی ادعای تو که در آن نعمت مستقل هستی و روی علم خود به آن رسیده‌ای صحیح نیست بلکه آن امتحانی است که تو را در صورت بیداری پیش می‌برد و گرنه مستحق آتش می‌گرداند، حیف که بیشتر مردم آن را نمی‌دانند.

۵۰- قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

یعنی: گذشتگان نیز إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ گفتند ولی بالاخره نعمت از دستشان رفت، خودشان نیز تار و مار شدند. آیه ما بعد جریان فَمَا أَغْنَىٰ ...

را بیان می‌کند.

۵۱- فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ.

مراد از وَالَّذِينَ ظَلَمُوا اهل مکه است، و مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ یعنی آنها عاجز کننده خدا نیستند بلکه خدا وبال اعمال آنها را به آنها خواهد رسانید.

۵۲- أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

این آیه جواب إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ است که از مشرکان نقل شد مراد از تنگ گرفتن روزی گرسنه ماندن نیست بلکه مراد گرفتاریهای دنیاست که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۰۷

سبب تنگی معیشت و زندگی می‌شود چنان که ذیل آیه إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ... فجر / ۱۶ گفته‌ایم و اللَّهُ الْعَالِمُ، منظور از «آیات» نشانه‌های تدبیر خدا و غیر مستقل بودن انسان در زندگی است و گرنه قبض و بسط روزی در دست بنده واقع می‌شد.

آیات هشتگانه فوق تحلیلی است در رابطه با حالات و اعمال مشرکان و پی آمدی که در این زمینه خواهند داشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۰۸

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۳ تا ۶۱]

اشاره

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) وَ أَسْأَلُوا إِلَىٰ

رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (۵۴) وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵) أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبَرتي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷)

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹) وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰) وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱)

۵۳- بگو: ای بندگان من که بر نفس خود اسراف کرده‌اید از رحمت خدا ناامید نباشید، خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او آمرزنده و مهربان است.

۵۴- توبه کنید به پروردگارتان و به او مطیع شوید، پیش از آنکه عذاب بطرف شما آید که دیگر یاری کرده نمی‌شوید. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۰۹

۵۵- پیروی کنید بهترین چیزی را که از جانب خدایتان نازل شده، پیش از آنکه عذاب به ناگهان آید حال آنکه نمی‌دانید.

۵۶- (مبادا که بعد از رسیدن عذاب) کسی بگوید: ای تأسف بر آنچه در طاعت خدا کوتاهی کرده و از مسخره گران شدم.

۵۷- یا بگوید: اگر خدا هدایتیم می‌کرد از اهل تقوی می‌بودم.

۵۸- یا چون عذاب را به بیند بگوید: ای کاش برگشتی داشتم و از نیکوکاران می‌شدم.

۵۹- بلی آیات من به طرف تو آمد، آنها را تکذیب کردی و تکبر نمودی و از کافران شدی.

۶۰- روز قیامت خواهی دید که چهره‌های آنان که به خدا دروغ بسته‌اند، سیاه است، آیا در جهنم متکبران را اقامتگاه نیست؟

۶۱- (ولی) خدا اهل تقوی را به سبب فوزشان نجات می‌دهد، عذابی به آنها نمی‌رسد محزون نمی‌شوند.

کلمه‌ها

اسرفوا: اسراف به معنی تجاوز از حد است در هر کاری که انسان می‌کند هر چند که در انفاق مال مشهورتر است (راغب).

لا تقنطوا: قنوط (بضم اول) مأیوس شدن از خیر. «قنط قنوطا: یئس».

بغتة: بغت: ناگهان. «بغتة» شاید اسم مصدر باشد.

حسرتی: حسرت: اندوه و غم بر آنچه از دست رفته است.

جنب: پهلو و طرف. جنب الله جانب و ناحیه خداست. که طاعت و امر اوست.

فرطت: افراط: تجاوز بیشتر، تفریط. کوتاهی و تقصیر بیشتر.

ساخرین: مسخره کنندگان. مفرد آن «ساخر» است.

کره: رجوع و برگشتن.

مثوی: اقامتگاه. «ثواء»: اقامت. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۱۰

مفازتهم: فوز: نجات و رستگاری. «مفازة» مصدر میمی و اسم مکان است.

شرحها

در این آیات لحن کلام به طرز عجیبی عوض شده و رأفت و رحمت از آنها به وضع حیرت آوری نمایان است، این آیات اگر

خطاب به مؤمنان بود عجب نبود ولی خطاب به مشرکان و کافران است چنان که از آیه بلی قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا به خوبی روشن می‌شود، چون همه آیات هفتگانه دارای یک سیاقند علی هذا اگر مراد از «عبادی» تنها مشرکان نباشند به طور حتم آنها نیز داخلند و گرنه آیات ما بعد مخصوصاً آیه فَكَذَّبْتَ بِهَا قابل توجیه نخواهد بود.

به هر حال در این آیات به حضرت خطاب می‌رسد مشرکان را با کلمه «یا عباد الله» و با کمال رأفت به اسلام آوردن و توبه دعوت نماید تا پیش از فوت فرصت خود را از عذاب خدا برهانند، می‌شود از آیه اول فهمید که بعضی از مشرکان به فکر اسلام بوده ولی احساس می‌کردند که در مقابل آن همه شرارتها که کرده‌اند کارشان قابل اصلاح نیست.

۵۳- قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

آیه شریفه غفران ذنوب را در یک بعد بسیار وسیعی مطرح می‌کند و نویدی از رحمت خدا را در هر حال حرام می‌شمارد بطوری که از حضرت امیر صلوات الله علیه نقل شده که فرمود: در همه قرآن آیه‌ای به وسعت این آیه یافته نیست:

«قال انه ما في القرآن آية اوسع من يا عبادي الذين اسرفوا» (۱)

و نیز نشان می‌دهد که تمام گناهان قابل مغفرت‌اند.

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۱۱

اسراف بر نفس، تجاوز بر نفس است با ارتکاب گناهان و ترک واجبات به طوری که نفس را در معرض هلاکت قرار می‌دهد و آن عبارت اخراج قیام انسان بر علیه خود می‌باشد، منظور از «رحمه» مغفرت است چنان که از یَغْفِرُ الذُّنُوبَ فهمیده می‌شود، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ تعلیل یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا است و غفران توأم با رحمت را به خدا منحصر می‌کند. در اینجا چند مطلب یاد آوری می‌شود.

اول: آیات ما بعد نشان می‌دهد که منظور از یا عِبَادِي ... مشرکان هستند و اگر شامل همه هم باشد باید به فحوای آیه نظر داشته باشیم، یعنی وقتی که خدا این خطاب را به مشرکان می‌کند، به مؤمنان به طریق اولی می‌کند، اینکه گفته‌اند مراد از آن بندگان مؤمنند درست نیست.

دوم: منظور از یَغْفِرُ الذُّنُوبَ در صورت توبه و بازگشت به سوی خداست چنان که از آیه وَ أَيْنُبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ ... معلوم می‌شود اساساً این آیه، مقدمه آیه وَ أَيْنُبُوا ... است و به تنهایی استقلال ندارد، علی هذا اگر کسی بگوید: که مغفرت در آیه مقید به چیزی نیست، به اشتباه رفته است، غفران جزافی از نظر قرآن و اسلام قابل قبول نیست، آنچه از آلوسی در روح المعانی نقل شده که مغفرت در آیه مقید به توبه نیست، خطای صرف می‌باشد.

سوم: طبرسی فرموده: گویند: این آیه درباره وحشی قاتل حضرت حمزه نازل گردید که او خواست مسلمان شود اما ترسید که توبه قبول نکرده، چون آیه نازل شد، اسلام آورد، گفته شد یا رسول الله آیا این آیه مخصوص وحشی است یا شامل همه مسلمانان است؟ فرمود: همه را شامل است.

آن گاه طبرسی فرماید: این صحیح نیست چون آیه مکی است، وحشی در مدینه اسلام آورد، شاید آیه را بر او خوانده است و سبب اسلام او گردیده است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۱۲

مؤلف گوید: وحشی مدمن خمر بود، برای شرابخواری چندین بار حد خورد و آخر مست از دنیا رفت، از نقل الغدیر معلوم می‌شود که تا آخر عمر از کشتن حضرت حمزه رضوان الله علیه، لذت می‌برد و آن را با طمطراق نقل می‌کرد.

چهارم در صافی و برهان روایاتی از ائمه صلوات الله علیهم نقل شده که این آیه فقط درباره شیعه اهل بیت نازل شده است، المیزان

بعد از اشاره به آن روایات فرموده است، همه این روایات از باب توسعه (جری) است نه تفسیر و لذا آنها را نقل نکردیم.

۵۴- وَ أَتَّبِعُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ.

این آیه مکمل و قید آیه سابق است یعنی از غفران خدا ناامید نباشید و اگر مغفرت خدا را می‌خواهید از شرک دست برداشته و به خدا توبه کنید. مراد از «اسلموا» تسلیم و انقیاد به خداست در آنچه امر و نهی می‌کند، منظور از «العذاب» به قرینه آیات بعدی، عذاب آخرت است، لفظ «اسلموا» در مقابل استکبار آنهاست که از آیات قبلی روشن گردید، ذیل آیه حاکی است در غیر این صورت، در قیامت اصلاً نجاتی برای آنها متصور نیست، و این می‌رساند که «یا عباد» به طور حتم شامل مشرکان می‌باشد.

۵۵- وَ أَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ.

این آیه بیان «اسلموا» در آیه گذشته است یعنی تسلیم شدن آنست که از ما انزل الله پیروی نمائید، به نظر می‌آید «احسن» در بیان آنست که همه ما انزل تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۱۳

الله احسن است نه اینکه از «احسن» پیروی کنید و از «حسن» پیروی نکنید، تا اشکال شود: پس «حسن‌ها» چرا نازل شده‌اند و یا گفته شود: آن دو را چطور از هم بشناسیم و نیز می‌دانیم که همه ما انزل الله واجب الاتباع است نه فقط قسمتی از آنها.

به نظر بعضی مراد از «احسن» واجبات و مستحبات است در مقابل مباحات بقولی مراد از احسن ناسخهاست در مقابل منسوخها، بقولی: «ما انزل» شامل همه کتابهای آسمانی است و بهترین آنها قرآن است.

به نظر می‌آید: منظور از مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ... عذاب دنیا و عذاب استیصال باشد، که دیگر مجالی برای ایمان و اصلاح نمی‌ماند و با آن عذاب آخرت نیز شروع می‌شود.

۵۶- أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ.

لفظ «ان تقول» تقدیرش «کراهه ان تقول» و نظیر آنست یعنی این تذکرات را برای شما می‌دهیم مبادا که روز قیامت کسی اظهار حسرت بکند و فائده‌ای به حال او نداشته باشد، مراد از جنب الله، حق خدا و طاعت خداست، در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر جنب الله فرموده:

«یعنی فی ولایه علی علیه السلام» (۱)

این روایت از باب بیان مصداق است، روایاتی که جنب الله را به امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم تفسیر کرده‌اند همه از باب توسعه استفاده از قرآن مجید می‌باشند.

«ان» مخفف از ثقیله است مراد از ساخرین مسخره کنندگان به آیات و احکام و انبیاء خدا هستند.

(۱) تفسیر برهان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۱۴

۵۷- أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.

یعنی نزول این آیات برای اتمام حجت نیز هست که کسی نگوید: خدا هدایت من نکرد. مراد از «متقین» ظاهراً پرهیز کنندگان از عذاب است با تسلیم شدن به فرمان حق تعالی.

۵۸- أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.

نوع دیگر از اتمام حجت است، ظرف «تقول» روز قیامت می‌باشد، «لو» به معنی تمنی و «ای کاش» است: وَ لَوْ تَرَى إِذِ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ ... انعام/ ۲۷.

۵۹- بَلَىٰ قَدْ جَاءَ تَكْ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

این آیه جواب است برای لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي ... اما آیه یا حَسِرَتِي لَوْ أَن لِي كَرَّةٌ احتیاج به جواب ندارند، در این آیه چنان فرض شده که روز قیامت آمده و آنها لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي را گفته‌اند. «كنت» منسلخ از زمان است.

۶۰- وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ.

کذب بر خدا، شریک قرار دادن برای خدا و قول به فرزند داشتن خدا و بدعت گذاشتن است، سیاه شدن چهره، علامت ذلت و کيفر تکبر آنهاست لذا فرموده: أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ ... (از المیزان).

۶۱- وَيَجْئِ اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۱۵

نقطه مقابل مطالب فوق است که جریان اهل تقوی چنان نخواهد بود مفازه ظاهرا مصدر میمی و «باء» به معنی سبب می‌باشد، منظور از آن فوز با ایمان و تقوی است یعنی خدا اهل تقوی را به علت فوز به ایمان و تقوی، از عذاب نجاتشان می‌دهد.

آن گاه در بیان نجات فرموده: لَا يَمَسُّهُمُ ... یعنی نه از خارج عذابی به آنها می‌رسد و نه در باطن محزون می‌شوند «اللهم ارزقنا».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۱۶

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۲ تا ۷۵]

اشاره

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَفَغَيَّرُ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْمِدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۴) وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَجْبُطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۵) بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۶)

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَاحَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۶۸) وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۹) وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (۷۰) وَسَيَقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۱)

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبَسَّ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۲) وَسَيَقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۷۴) وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۱۷

۶۲- خدا آفریننده همه اشیاء و او بر هر چیز وکیل است.

۶۳- خزائن آسمانها و زمین خاص اوست، آنان که به آیات خدا کافر شده‌اند، جز زیانکار نیستند.

۶۴- بگو ای نادانها آیا فرمان می‌دهید که جز خدا را بندگی کنم؟!

۶۵- بر تو و بر پیامبران پیش از تو وحی شده هر آینه اگر شرک آوری یقینا عملت باطل شده و حتما از زیانکاران می‌شوی.

۶۶- بلکه خدا را بندگی کن و از شکر گذاران باش.

۶۷- خدا را لایق شناختن اش نشناختند با آنکه زمین همه‌اش روز قیامت تحت تسلط خداست آسمانها با قدرت او پیچیده می‌شوند.

- ۶۸- در صور دمیده می‌شود، هر که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند، مگر کسی که خدا خواهد، آن گاه دمیدن دیگر دمیده می‌شود که همه ایستاده و نگاه می‌کنند.
- ۶۹- زمین با نور پروردگارش روشن می‌گردد، نامه عمل در میان گذاشته می‌شود، پیامبران تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۱۸ و گواهان آورده می‌شوند و میان مردم به حق، داوری می‌گردد، مردم مظلوم نمی‌گردند.
- ۷۰- به هر کس آنچه کرده است به طور کامل داده می‌شود خدا به آنچه مردم می‌کنند داناست.
- ۷۱- کافران فوج فوج به طرف جهنم سوق می‌شوند چون به کنار جهنم رسیدند درهای آن باز می‌شود مأموران آن گویند آیا پیامبرانی از شما به سوی شما نیامدند؟ که آیات خدا را بر شما تلاوت می‌کردند و از ملاقات این روزتان انذار می‌نمودند؟ گویند: آری، لیکن وعده عذاب بر کافران حتمی شد.
- ۷۲- گفته شود: داخل درهای جهنم شوید، در آن پیوسته خواهید بود، جایگاه متکبران بد است.
- ۷۳- و اهل تقوی فوج فوج به طرف بهشت سوق شوند، چون به کنار بهشت رسند در حالی که درهای آن باز شده و مأموران آن گویند: سلام شما راست. پاک شدید، به طور جاودان داخل شوید.
- ۷۴- گویند: حمد خدا راست که وعده خویش را بر ما راست کرد، زمین جنت را به ارثمان گذاشت از هر کجا خواهیم مکان می‌گیریم، پاداش اهل عمل خوب است.
- ۷۵- می‌بینی ملائکه را که در اطراف عرش، آن را احاطه کرده‌اند، تسبیح و حمد می‌کنند، میان مردم به حق داوری می‌شود، گفته شود: حمد خدا راست که رب العالمین است.

کلمه‌ها

- مقالید: کلیدها. خزینه‌ها. مفرد آن مقلاد است، مقلید نیز گفته‌اند، به قولی از لفظ خود مفرد ندارد، این کلمه فقط دو بار در قرآن مجید آمده است: زمر/ ۶۳، شوری/ ۱۲.
- ما قدروا: یکی از معانی قدر، اندازه گیری است، در اندازه گیری محسوس و غیر محسوس هر دو به کار می‌رود، گویند: قدر فلان کس یعنی احترام، وقار و عظمت او. آن در آیه به معنی شناختن و تعظیم می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۱۹
- مطویات: طی: پیچیدن. مطوی پیچیده شده جمع آن مطویات است.
- صور: شیپور. در قاموس و اقرب گویند: صور شاخی است که در آن می‌دمند، آن ده بار در قرآن مجید آمده و همه درباره قیامت است.
- صعق: در اقرب الموارد گویند: «صعق الرعد صعقا: اشد صوته» پس صعق شدت صوت رعد است، راغب صاعقه را صیحه بزرگ گفته است مراد از آن در آیه مرگ است که لازمه صاعقه زدگی می‌باشد.
- زمر: (بر وزن صرد) دسته‌ها و فوجها. مفرد آن زمره است در صحاح گویند: الزمره: المجاعة من الناس و الزمر: الجماعات» آن فقط دو بار در قرآن مجید آمده است.
- خزنتها: آن جمع خازن به معنی محافظ و نگهبان است، خزن (بر وزن فلس) به معنی حفظ و نگهداری است، خزانه (بکسر اول): محل حفظ شیء.
- حافین: احاطه کنندگان. «حف القوم بالشیء: اطافوا به» در نهج البلاغه آمده «
- حفت الجنة بالمکاره ...

شرحها

این آیات نوعی برگشت به مطالب گذشته و بیان آنها در قالب دیگری است، ابتداء خلقت کائنات و تدبیر آنها را به خدا منحصر می‌کند، نتیجه این سخن آنست که معبود، باید خدا باشد، لذا می‌گوید: ای جاهلان آیا می‌خواهید جز خدا را پرستش کنم؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۲۰

بعد می‌گوید: اگر مشرکان، خدا را به حق شناخته بودند، اصنام را به جای او پرستش نمی‌کردند، آن گاه جریان آخرت و نظام برگشت به سوی خدا با بیان بسیار عالی بیان گردیده و با الْحَمْدُ لِلَّهِ ... سوره مبارکه پایان یافته است که یعنی همه کارهای خدا از روی حکمت و مصلحت بوده و مستوجب حمد است.

۶۲- اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ این همان اقرار مشرکان است که در آیه وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ / ۳۸ گذشت کائنات همه ممکن الوجود هستند اگر خالق واجب الوجود نبود خلقت اشیاء محال بود، علاوه بر این جمله اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ دلالت بر توحید افعال دارد که در سوره قل هو الله گفته‌ایم، یعنی تمام عالم از جمله انسانها و آنچه انسانها می‌کنند همه مخلوق خدا و کار خداست.

جمله وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ اشاره به تدبیر جهان بعد از خلقت آن است که کار همه اشیاء و تدبیر آنها موکول به خداست.

۶۳- لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

صدر آیه توجیه و تعلیل و کیل بودن خداست. نظیر این آیه است آیه لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ شوری / ۱۲ ایضا آیه: وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... منافقون / ۷ و نیز آیه: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ حجر / ۲۶.

از اینها معلوم می‌شود که مراد از مقالید، خزائن است، این مسلم است زیرا خزائن باید در اختیار خالق و آفریننده باشد علی‌هذا او وکیل و کار ساز همه است، آیه وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ ... نشان می‌دهد که موجودات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۲۱ عالم علاوه از این گستردگی، در پیش خدا یک وجود جمعی و وجود واحد دارند نسبت به جهان مادی گسترده و پراکنده‌اند و نسبت به صقع ربوبی متحد و جمعی می‌باشند اگر منظور از مقالید کلیدها باشد باز مطلب همانست که کلید همه کائنات در دست اوست و وکیل همه است، اما کافران فقط خود را به خسران می‌اندازند.

۶۴- قُلْ أَغْفِرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ.

نتیجه است بر آنچه گذشت، یعنی: حالا- که خدا خالق و وکیل همه است آیا جز او را پرستش کنم، این درخواست نتیجه جهل و نادانی شماس است.

۶۵- وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

تهدید است نسبت به آن حضرت که در صورت پرستش اصنام، هر چه کار نیک کرده باطل می‌شود و از زیانکاران می‌گردد، اشاره به وحی گذشتگان برای تأکید مطلب است یعنی: به آنها نیز وحی شده بود که اگر مشرک شوند اعمالشان باطل می‌گردد (۱) منظور از خسران، اهل آتش بودن است چنان که در جای دیگر آمده: وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مِدْحُورًا اسراء / ۳۹.

از تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله نقل شده: این آیه خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله بوده ولی مراد امت آن حضرت است و این همانست که حضرت صادق علیه السلام فرموده: خدا پیامبرش را با «تو را می‌گویم همسایه بشنو» مبعوث کرده است «ان الله عز و جل بعث نبیه بایاک اعنی و؟؟ اسمعی یا جاره»

(المیزان).

(۱) این همانست که در جوامع الجامع و المیزان فرموده است، ولی به نظر می‌آید که نائب فاعل «اوحی» محذوف است نظیر «ان عبد الله وحده» «و مانند آن، علی هذا لئن أشركت ... مستأنفه است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۲۲

شاید: مراد آنست که وقتی تکلیف متوجه انسان معصومی باشد که از او گناه سر نمی‌زند این تکلیف نسبت به دیگران ابلغ و مؤکد خواهد بود، نه اینکه این آیات مطلقاً توجهی به خود آن حضرت ندارد و الله العالم.

ناگفته نماند: شرک خارج شدن از نظام آفرینش و شقاوت آور است، در این کار پیامبر و غیر پیامبر فرقی ندارد وانگهی نمی‌شود گفت: چون پیامبران معصومند پس اینگونه خطابات شامل آنها نمی‌شود، زیرا عصمت مکلف بودن را از بین نمی‌برد.

۶۶- بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ.

آن گاه پس از تهدید در این آیه بعدی فرموده: فقط خدا را بندگی کن تقدیم لفظ جلاله برای حصر است، و شکر گذار باش که خدا هدایت کرده، نه اینکه در این پرستش، منتهی بر خدا داشته باشی.

۶۷- وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

فاعل «قدروا» مشرکان است یعنی خدا را لائق به شأن او نشناختند و گرنه شرک نمی‌آوردند، بلکه او را بندگی کرده و زندگی خویش را با قوانین او تنظیم می‌کردند، وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ ... و نیز آیات بعدی نشان می‌دهد که منظور از وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ معرفت خداست نسبت به معاد و رجوع اشیاء و کارها به سوی او.

«قبضه» به معنی مقبوض است یعنی: حال آنکه زمین با همه بزرگی‌اش و هر چه در آنست روز قیامت در تسلط خداست، آسمانها نیز به دستور او چون طومار پیچیده خواهند شد: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ ... انبیاء / ۱۰۴. حالا که جز خدا کسی در این

کارها دخیل نیست و کار همه کس و همه چیز در دست او است پس: سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى ... تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۲۳

۶۸- وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ.

مراد از نفخ صور اول، صیحه وقوع قیامت و مراد از «صعق» مردن است چنان که در سوره یس گذشت ما يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ / ۴۹ از این آیه می‌فهمیم:

اولاً: قیامت راجع به همه انسانها است نه فقط به اهل زمین یا منظومه شمسی مثلاً، زیرا «السموات» جمع محلی بالف و لام، شامل همه آسمانهاست.

ثانیاً: در آسمانها نیز مانند ما انسانهایی هست که مکلف می‌باشند و قیامت دارند این مطلب در ذیل وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ ... شوری / ۲۹ مشروحا خواهد آمد.

ثالثاً: به موجب إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ عده‌ای نخواهند مرد ظاهراً مراد از آنها ملائکه الله باشند، چون قیامت برای انس و جن است نه برای ملائکه، مگر آنکه سنت قطعیه داشته باشیم بر آنکه ملائکه نیز خواهند مرد، در مجمع البیان فرموده روایت شده که مَنْ شَاءَ اللَّهُ جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل است، ولی اختصاص به چهار نفر وجهاش معلوم نیست.

از ابو سریره نقل شده: که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید، فرمود:

آنها شهداء هستند شمشیر به کمر در اطراف عرش خدا خواهند بود، این روایت نیز بوی ابو هریره می‌دهد، شهید تا از دنیا نرود و روح از بدنش خارج نشود شهید گفته نمی‌شود.

المیزان فرموده: اگر فرض شود که خداوند در ما وراء آسمانها و زمین خلقی دارد، می‌شود به طور استثنا منقطع استثناء شوند و یا

اگر گفته شود، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۲۴

مرگ بعد از خروج ارواح، به اجساد تعلق می‌گیرد، آن وقت می‌توان گفت که ارواح مستثنی هستند و آنها نخواهند مرد، این وجه با روایاتی که از ائمه علیهم السلام نقل شده که در جواب لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ارواح انبیاء خواهند گفت: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مؤمن / ۱۶ تأیید می‌شود، ناگفته نماند: آنچه در اول گفتیم از همه قابل قبولتر است.

رابعا: در نفخه دوم همه انسانها زنده شده و ایستاده به احوال قیامت تماشاگر خواهند بود.

۶۹- وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِئَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

المیزان نظر میدهد که شاید: منظور از اشراق ارض، رفتن پرده‌ها و ظهور حقائق اشیاء و ظاهر شدن اعمال باشد، نظیر یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ چنان که از آیات فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ غِطَاءً كَمَا فَصَّرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ق / ۲۲ یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ... فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ زلزال / ۸ و آیات دیگر استفاده می‌شود.

بعضی گفته‌اند: زمین با عدل پروردگار روشن می‌شود، و در میان مردم عدل خدا حکومت می‌کند، به قولی: خداوند نور بخصوصی می‌آفریند که زمین را روشن می‌کند، در قول دیگر مراد تجلی خداوند برای رسیدن به حساب مردم است.

زمخشری گوید: «و اشرفت الارض بما یقیم الله فیها من الحق و العدل ...»

نگارنده گوید: آیه شریفه از متشابهات است، گفته المیزان به نظر بهتر می‌رسد.

منظور از «الکتاب» نامه اعمال است که در میان گذاشته می‌شود، در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۲۵

جای دیگر آمده: وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ كَهْفٌ / ۴۹ جِئَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ حاکمی است که پیامبران در عرصات محشر حاضر کرده خواهند شد شاید برای آنکه خدا بپرسد که آیا رسالت خدا را رسانده‌اند؟

خداوند فرماید: فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ اعراف / ۶.

و شاید برای آن باشد که از آنها بپرسند: مردم تا چه حد از شما حق را پذیرفتند؟ یَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ ... مائده / ۱۰۹.

شهداء قطعا شامل پیامبران است زیرا در آیات داریم: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً نساء / ۴۱، در این زمینه در ذیل آیه هیجده از سوره هود توضیح داده‌ایم، امامان علیهم السلام نیز از جمله شهداء اعمال می‌باشند در روایات آمده: «الاشهاد هم الأئمة» در کافی کتاب الحجّه ذیل باب «الأئمة شهداء الله على خلقه» احادیثی در این رابطه نقل کرده است. نتیجه همه اینها وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ ... است، لَا يُظْلَمُونَ در بیان آنست که به اهل عذاب بالاتر از استحقاق و به اهل رحمت کمتر از استحقاق داده نمی‌شود.

۷۰- وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ.

بیان وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ ... در آیه سابق است، وَ هُوَ أَعْلَمُ ... تعلیل صدر آیه است. توفیه، دادن بطور کمال است.

۷۱- وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا.

این آیه و دو آیه بعدی بیان کامل وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ کلمه «فتحت» در جواب «اذا» نشان می‌دهد که درهای جهنم بعد از آمدن آنها، باز خواهد شد ولی درباره اهل بهشت خواهیم دید که پیش از آمدن آنها درهای بهشت باز خواهند شد. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۹، ص: ۳۲۶

آیه صریح است در اینکه جهنم درهایی دارد، در سوره حجر / ۴۴ آمده:

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ آیه ۲۹ از سوره نحل و ۷۶ از سوره غافر نیز چنین است: رجوع شود به سوره حجر که گفته شده مراد از ابواب طبقات آن است.

وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا.

مراد از «خزنه» ملائکه موکل بر آتشند، و سؤالشان سؤال تنفر است در آیه دیگر آمده: كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ مَلَكٌ / ۸

قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ.

یعنی: تقصیر از خودمان بوده است حق به معنی ثبوت و حتمیت و کلمه به معنی وعده می‌باشد، وصف کافرین مشعر بر علیت است. یعنی: بلی پیامبران آمدند و آیات حق را تلاوت کردند و لیکن ما تکذیب کرده و کافر شدیم ...

۷۲- قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ.

قائل ظاهراً خازنان جهنم است، متکبرین نشان می‌دهد که آنها کافر عن عناد بوده و آیات خدا را تکذیب کرده‌اند «خالدین» حال است از فاعل «ادخلوا» ...

۷۳- وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا.

جواب اذا به علت تفخیم و عظمت آن ذکر نشده، گویی آن ما فوق تصور است و فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا حال است از جنت و نشان می‌دهد که قبل از رسیدن آنها درها باز شده‌اند نظیر: جَنَّاتٍ عِدْنٍ مُّفْتَحَةٍ لَهُمْ الْأَبْوَابُ ص / ۵۰، لفظ «سیق» در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹،

ص: ۳۲۷

مقابله با آیه قبلی است.

در مجمع البیان از اهل سنت از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل شده که درهای بهشت هشت تاست.

«فی الخصال عن الصادق عن ابیه عن جدّه عن علی علیه السّلام قال: للجنّة ثمانية ابواب باب يدخل منها النبیون و الصّديقون و باب يدخل منها الشهداء و الصّالحون و خمسة ابواب يدخل منها شیعتنا و محبوبنا فلا ازال واقفا علی الصراط ادعو و اقول رب سلم شیعی و محبی و انصاری و اولیائی و من تولانی فی دار الدنیا فاذا النداء من بطنان العرش قد اجیبت دعوتک و شفعت فی شیعتک و یشفع کلّ رجل من شیعی و من تولانی و نصرنی و حارب من حاربنی بفعل او قول فی سبعین من جیرانه و اقربائه و باب یدخل منه سائر المسلمین ممن یشهد ان لا اله الا الله و لم یکن فی قلبه مثقال ذرّة من بغضنا اهل البیت» صافی.

وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ.

سلام حاکی از کنار بودن از هر ناگواری است یعنی سلامتی هست برای شما به طور مطلق، «طبتم» یعنی با ایمان و عمل، پاک گشتید و مستحق بهشت گردیدید پس به طور جاویدان داخل شوید.

۷۴- وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُكَ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ.

منظور از «وعده» وعده بهشت در مقابل ایمان و عمل صالح است، صدق وعده، وفا به آن است، مراد از «الارض» زمین بهشت می‌باشد، نَتَّبِعُكَ ...

نتیجه «اورثنا» است درباره ارث گذاشتن بهشت، مطلبی در ذیل اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ مؤمنون / ۱۰ گفته شد. «فنعم الاجر، اجر العاملين» فاعل نعم محذوف است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۲۸

۷۵- وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

حلقه زدن ملائکه در اطراف عرش ظاهراً برای دریافت فرمان الهی است عرش محل صدور فرمانهای خداوند تعالی است این آیه نشان می‌دهد که آن یک شیء خارجی و دارای ابعاد و حول و حوش است در رابطه با عرش در قاموس قرآن به طول و تفصیل سخن گفته‌ایم، ملائکه در حال احاطه کردن، خدا را در مقابل جلالش تسبیح و در مقابل نعمتهایش حمد می‌کنند «۱».

«بینهم» ظاهراً راجع به خلافت است، احتمال دارد قُضِيَ بَيْنَهُمْ که در آیه ۶۹ گذشت راجع به دادن پاداش و کیفر باشد چنان که از آیه بعدی وَ وُفِّيَتْ ...

روشن می‌شود، اما قُضِيَ بَيْنَهُمْ در اینجا راجع به داوری درباره اختلاف ما بین مردم باشد چنان که در آیاتی نظیر: فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ بقره/ ۱۱۳ آمده است و شاید برای تأکید و نظیر آن باشد و اللَّهُ الْعَالِمُ.

جمله وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ راجع به قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ در همه ابعاد روز قیامت است، زیرا که همه کارها قطع نظر از رحمت خدا با عدالت کامل جای خود را گرفته‌اند و حقی از کسی ضایع نشده است قائل الْحَمْدُ لِلَّهِ ...

مؤمنون و به احتمال قوی همه مردمان است چنان که در آیه يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ اسراء/ ۵۲.

در جای دیگر در باره ملائکه آمده: وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ حَاقِه / ۱۷

(۱) و شاید منظور آن باشد که ملائکه وظیفه دنیایی را تمام کرده و در اطراف عرش مشغول ذکر خدا می‌شوند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۲۹

شاید در اطراف آسمان بودن و در اطراف عرش بودن یکی باشد.

روز هجدهم محرم الحرام هزار و چهار صد و پنج هجری مطابق ۱۳۶۳ / ۷ / ۲۲ تفسیر سوره مبارکه زمر به پایان رسید.

و الحمد لله اولاً و آخراً.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۳۰

سوره مؤمن

اشاره

در مکه نازل شده و هشتاد و پنج آیه است

نظری به کلیات سوره مبارکه

سوره مؤمن شصتمین سوره است که بعد از سوره زمر در مکه نازل گردید در ترتیب فعلی قرآن مجید چهلم می‌باشد، به نظر می‌آید که در سالهای ششم و هفتم بعثت نازل شده است ولی تاریخ نزول آن درست مشخص نیست.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی و شامی هشتاد و پنج و در قرائت حجازی هشتاد و چهار است، عدد کوفی بواسطه عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد چنان که بارها گفته‌ایم.

در تفسیر خازن گوید: عدد کلمات آن هزار و صد و نود و نه و عدد حروف آن چهار هزار و نهصد و شصت است و اللَّهُ الْعَالِمُ.

۳- تسمیه آن به «مؤمن» به علت وقوع قصه «مؤمن آل فرعون» در آنست بعضی‌ها آن را «غافر» نامیده‌اند، به جهت وقوع کلمه غَافِرِ الذَّنْبِ در اول آن ولی در روایات چنان که خواهد آمد سوره مؤمن نامیده شده است.

۴- مطالب سوره نشان می‌دهد که آن مکی است، زیرا که اکثریت نزدیک به تمام مطالبش در زمینه اصول عقیدتی می‌باشد، ابن عباس و قتاده گفته‌اند: آیات ۵۶ و ۵۷: إِنَّ الدِّينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ ... در مدینه نازل شده‌اند.

حسن مفسر گوید: آیه وَ سَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ مدنی است، ولی این گفته‌ها مدرکی ندارند.

المیزان فرموده: اعتنایی به آنها نیست. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۳۱

۵- علی هذا ظاهر آنست که همه سوره بیکبار نازل شده است، و دلیلی بر نزول تدریجی آن نیست.

۶- از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده: هر که بخواند در باغهای بهشت بخرامد در نماز شب حامیم‌ها را بخواند:

«ابو برزه الاسلمی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احب ان یرتع فی ریاض الجنۃ فلیقرء الحوامیم فی صلوۃ اللیل».

انس بن مالک از آن حضرت نقل کرده که فرمود: حامیم‌ها دیباج قرآنند «الحوامیم دیباج القرآن» (مجمع البیان).

صدوق علیه الرحمه در ثواب الاعمال از ابی الصباح از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل کرده: فرمود: هر که «حم المؤمن» را در هر

شب بخواند خدا گناه کهنه و تازه او را می‌آمرزد و کلمه تقوی را ملازم او می‌گرداند و آخرت را برای او بهتر از دنیا قرار می‌دهد.

و نیز از ابی بصیر نقل می‌کند که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود:

«الحوامیم ریاحین القرآن...» حامیم‌ها گل‌های قرآنند چون آنها را خواندید خدا را بسیار حمد و شکر کنید برای حفظ و تلاوت

آنها، بنده بر می‌خیزد و حامیم‌ها را می‌خواند، بویی نیکوتر از مشک اذخر و عنبر از دهان او خارج می‌شود خدای عز و جل

بخواننده آنها و همسایگانش و رفقا و آشنایانش و هر مهربان و نزدیکش رحم می‌کند و در قیامت عرش و کرسی و ملائکه مقرب

بر او استغفار می‌نمایند.

۷- سوره‌های مؤمن، سجده، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف، همه با «حم» آغاز می‌شوند، در سوره شوری کلمه «عسق» نیز

اضافه شده است این نشان می‌دهد که در میان این سوره هفتگانه یک هماهنگی خاصی در مطالب یا در حروف (چنان که در اول

اعراف گفته شد) وجود دارد، وانگهی بنا بر آنچه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۳۲

در مقدمه تفسیر گفته‌ایم: این سوره‌ها به ترتیب، یکی بعد از دیگری نازل شده‌اند و این می‌رساند که مقتضای نزول آنها نیز یکی

بوده است، امید است محققین محترم بتوانند مقداری از این رازها را کشف و در اختیار دیگران نیز بگذارند حیث که دست

نگارنده کوتاه است.

۸- ظاهراً شأن نزول بخصوصی برای این سوره نقل نشده است، وضع آن روز مسلمانان و کفار اقتضاء کرده که این همه حقائق از

طرف خدا نازل شده و برای انسان درس ابدی باشد.

غرض سوره

۹- در اول این سوره خداوند با اوصاف: غافر الذنب، قابل التوب، شدید العقاب، ذو الطول، لا اله الا هو و الیه المصیر. تعریف شده

است، ظاهراً همه مطالب سوره مظاهری از این اسماء حسی و تجلیاتی از آنهاست که در زندگی دنیا و عقبی موقعیت بخصوصی

دارند، مقداری پیاده شده و مقداری پیاده خواهد شد و انسان در مسیر آنها به کمال سعادت و یا نعوذ بالله به شقاوت خواهد رسید.

و به حکم کُلِّ إِلَیْنَا رَاجِعُونَ انبیاء/ ۹۳ همه در خط این اسماء زندگی کرده و به طرف خدا باز می‌گردیم ولی:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۳۳

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّولِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهِ الْمَصْتَبِرِ (۳) مَا

يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُزُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۴)

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵) وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۶) الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷) رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸) وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۳۴

بنام خدای رحمان رحیم

۱- حاء میم.

۲- این کتاب از جانب خدای توانا و دانا نازل شده است.

۳- (خدایی که) آمرزنده گناه و پذیرنده توبه، سخت عذاب، صاحب نعمت طولانی است جز او معبودی نیست، بازگشت به سوی اوست.

۴- در آیات خدا مجادله نمیکند مگر آنان که حق را انکار کرده‌اند، تصرفشان (در کارها) در دیارشان تو را نفریید.

۵- پیش از اهل مکه، قوم نوح و بعد از آنها، احزاب شرک، آیات خدا را تکذیب کردند و هر امت قصد کرد تا پیامبرش را بگیرد، با باطل مجادله کردند تا حق را با آن ساقط کنند آنها را گرفتیم، عقاب من چگونه بود؟

۶- این چنین عذاب پروردگارت بر کافران قطعی شد که آنها اهل آتش هستند.

۷- ملائکه‌ای که عرش را حمل می‌کنند و ملائکه‌ای که در اطراف آنند، خدا را تسبیح و حمد می‌گویند و باو ایمان می‌آورند و برای اهل ایمان آمرزش می‌خواهند که خدایا به هر چیز با رحمت و علم احاطه کرده‌ای، پیامرزی کسانی را که به سوی تو برگشته و تابع راه تو شده‌اند و آنها را از عذاب جحیم حفظ کن.

۸- پروردگارا داخلشان کن به بهشتهای جاویدان و کسانی را که صلاحیت دارند از پدران و همسران و فرزندان آنان، که فقط تو، توانا و حکیمی.

۹- آنها را از وبالها حفظ کن، هر که در آن روز از عذابها حفظ کنی مورد رحمت قرار داده‌ای، فوز عظیم همانست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۳۵

کلمه‌ها

حم: بنا بر آنچه در اول سوره اعراف گفته شد: درصد این دو حرف در سوره‌های هفتگانه بالاتر از درصد آن دو در تمام سوره‌های قرآن است و این یکی از اعجاز قرآن می‌باشد. به نظر بعضی در این سوره‌ها بیشتر مسئله مرگ و حیات مطرح است، حاء مختصر حیات و میم مختصر موت است.

توب: توب و توبه و متاب: رجوع، در صحاح و قاموس رجوع از معصیت گفته است ولی رجوع مطلق صحیح است، زیرا این کلمه در خدا نیز به کار می‌رود. در مجمع فرموده: جایز است توب جمع توبه باشد.

طول: (بفتح اول) قدرت و فضل. طبرسی فرموده: انعامی که مدتش طولانی است.

یجادل: این کلمه در مجادله حق و باطل هر دو به کار می‌رود، مجادله مقابله با خصم است که او از رأی خود منصرف شود و در اصل به معنی تاییدن شدید است.

تقلبهم: تقلب: تحول و تصرف در امور و تلاش در کارهای زندگی.
 يدحضوا: دحض: سقوط و لغزیدن. ادحاض: ساقط کردن.
 عدن: خلود و دوام جناتِ عدن در جای «جنات الخلود است».

شرحها

در این آیات ابتدا فرموده: این کتاب از جانب خدای توانا و حکیم نازل تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۳۶ شده است آن گاه چهار اسم از اسماء حسنی یاد شده، و هلاکت امتهایی بیان گردیده که تجلی صفت شدید العقاب است و سپس استغفار ملائکه یاد شده که از تجلیات غافر الذنب و قابل التوب می باشد.
 ناگفته نماند: هر کاری از کارهای جهان مصداق و جلوه یکی از اسماء حسنای خداوندی است و از حقائق بسیار عظیم و موهبت‌های بسیار بزرگ که قابل توصیف نیست، استغفار ملائکه بر مؤمنان در درجه اول و بر مؤمنان در درجه دوم است که با الحاح از خداوند، مغفرت آنها را طلب می کنند «سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و ما شکرناک حق شکرک».

۱- حم.

این کلمه در قرائت کوفی که مورد تأیید امیر المؤمنین صلوات الله علیه است به تنهایی یک آیه شمرده شده است در کتاب دیوان دین از کشف الغمه اربلی نقل شده: امیر المؤمنین علیه السلام در صفین به یاران خویش فرمود: هر که یک نفر را بکشد با صدای بلند بگوید: حامیم، شریح بن اوفی از یاران آن حضرت چون نیزه خود را بسینه محمد بن طلحه فرو برد فریاد کشید «حم».
 نگارنده گوید: در حاشیه مجمع البیان نقل شده: که محمد بن طلحه شریح را به «حم» قسم داد که او را نکشد ولی شریح به حرف او گوش نداد و او را کشت و گفت:

يذکرنی حامیم و الرمح شاجر فهلا تلی حامیم قبل التقدّم

یعنی در حال اشتغال جنگ و نیزه به دستم، حامیم را بیاد من می آورد، چرا حامیم را پیش از ورود به جنگ نخواند (و اگر می خواند به جنگ حضرت ولی ذوالجلال نمی آمد).

۲- تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۳۷

تفسیر این آیه در اول سوره زمر گذشت، وصف عزیز و علیم ظاهرا در بیان آنست این کتاب از تجلیات عزت و توانایی خدا و علم او به نیاز بندگان است.

۳- غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.

یعنی: قرآن از جانب این چنان خدایی نازل شده است. اهل گذشت است عذر را می پذیرد، دست رد به سینه کسی نمی گذارد، در مقام انتقام گرفتن سخت است، دارای موهبت‌های مداوم است ... همه این اسماء در جهان هستی پیاده شده و می شود، انسان‌های بی شماری از تجلیات این اسماء به سعادت رسیده و نیز کوبیده شده‌اند.

اسم فاعل در «غافر- قابل» دال بر استمرار است، عطف با او حال است که آن دو یکی هستند و یا ارتباط شدید دارند بر خلاف شدید العقاب که با او عطف نشده است. غفران ممکن است در اثر رحمت خدا و شفاعت باشد، قبول توبه نیز لازمه اش غفران است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ در رابطه با عبادت و نزول قرآن است که معبود بودن خدا هدایت را لازم گرفته است، آینده و بازگشت نیز برای اوست.

۴- مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْزُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ.

یعنی آنچه فرستاده‌ایم حق است، صفات ذکر شده نزول آن را اقتضاء می‌کند اهل انصاف در قبول آنها مجادله نمی‌کند، بلکه فقط آنها مجادله می‌کنند که دانسته و از روی عناد حق را انکار کرده‌اند.

به عبارت دیگر: انکار آنها دلیل ناحق بودن دعوت تو نیست، وانگهی مبادا فکر کنی که در مهلت زیستن آنها و تحولشان از نعمتی به نعمتی و از صحتی به صحتی دلیلی هست که آنها خدا را عاجز کرده‌اند، نه قوم نوح و دیگران به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۳۸

یاد آور که چه شدند.

۵- كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْمَأْحِرَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ.

یعنی: گذشتگان چنان گرفتار شدند، این مشرکان نیز در مسیر آنها قرار دارند.

مراد از «الاحزاب» قوم عاد، ثمود، قوم شعیب و امثال آنهاست: وَ تَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ص / ۱۳، منظور از گرفتن پیامبران ظاهرا گرفتن آنها با قتل و اخراج از شهر و نظیر آنست فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ استفهام تقریری و توجه دادن مخاطب به عذاب معلوم آنهاست، عقاب تقدیرش «عقابی» است.

۶- وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ.

ظاهرا منظور از عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا مطلق کفار است خواه گذشتگان باشد یا آیندگان و قوم آن حضرت. به نظر بعضی منظور فقط کفار مکه است، حق به معنی حتمی بودن می‌باشد، مراد از «کفروا» انکار حق است دانسته و از روی عناد، نه کفر از روی جهل و بیخبری.

ناگفته نماند منظور از آیه، تشبیه عذاب آخرت به عذاب دنیاست، یعنی همانطور که گذشتگان را با عذاب دنیا گرفتیم عذاب آخرت درباره مطلق کفار حتمی است. أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ بیان حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ است، آمدن كَلِمَةُ رَبِّكَ به جای «کلمتی» اشاره به آن حضرت است که به رکن بزرگی تکیه داری.

۷- الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا.

در سوره شوری / ۵ آمده: وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ تَشَاءُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

«از این دو آیه معلوم می‌شود که منظور از لِمَنْ فِي الْأَرْضِ اهل ایمانند نه همه اهل زمین و نیز حاملان عرش و آنان که در اطراف آنند همه ملائکه هستند و در آخر سوره «زمر» خواندیم وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِيْنَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ در اینجا چند مطلب قابل ذکر است.

اول: ملائکه‌ای که مشرکان آنها را شریک خدا می‌دانند مطیع خدا می‌باشند و خدا را در مقابل جلال و بی‌نیازیش تسبیح و در مقابل نعمتهایش حمد میکنند مراد از يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان آنها به توحید و ربوبیت و شریک نداشتن خداست، نه به اصل وجود خدا.

دوم: این آیه مصداقی از غَافِرِ الدَّنْبِ و یکی از حقائق بسیار امیدوار کننده است، اجازه استغفار به ملائکه بیهوده نیست، و دعای آنها پیش خدا مقبول است وای به حال انسان که از این دریای رحمت حظی نداشته باشد، خدایا به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و به رحمت بی‌پایان قسم می‌دهیم ما را نیز مشمول استغفار ملائکه بفرما.

سوم: آیه شریفه نشان می‌دهد که عرش یک شیء محدود و دارای ابعاد و اطراف است و آن چنان که از روایات معلوم می‌شود محل صدور فرمان الهی راجع به اداره جهان است چنان که در آخر سوره زمر نیز گفته شد.

چهارم: از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده که فرمود:

الذین آمنوا بولایتنا.

و از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده که فرمود:

«ان لله ملائكة يسقطون الذنب عن ظهور شيعتنا كما يسقط الريح الورق في اوان سقوطه و ذلك قول الله تعالى الذين يحملون...»
رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۴۰
وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ

بیان استغفار ملائکه است، آنها اول خدا را با یاد رحمت و علمش ثنا گفته‌اند، زیرا که رحمت خدا سبب افاضه هر خیر، و علم خدا به نیاز بندگان موجب رساندن رحمت به محل آنست، این جمله در واقع یک نوع استدلال بر قبول استغفار است.
تَابُوا وَاتَّبَعُوا... در جای «آمَنُوا و عملوا الصالحات» می‌باشد یعنی با ایمان به وحدانیت، به سوی تو برگشته و با عمل به دستورهای تو، از دین تو پیروی کرده‌اند، این تعبیر ظاهرا برای آنست که رجوع و اتباع، استحقاق رحمت و آمرزش می‌آورد.
۸- رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ.

قسمت اول دعا درباره غفران و نگهداشتن از عذاب بود، این قسمت در رابطه با داخل کردن به بهشت است مراد از وعده بهشت، همانست که به زبان انبیاء داده شده است.

وَمِنْ صِلَاحٍ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ از این قسمت آیه معلوم می‌شود که مراد از الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعُوا مؤمنان کامل و درجه اولند که مورد وعده جنات عدن هستند و از وَمَنْ صِلَاحٍ... مؤمنان درجه دوم می‌باشند که به فرموده: المیزان ناقص الایمان، مستضعف و بدکار هستند ولی به حکم و مَنْ صِلَاحٍ صلاحیت بهشت رفتن را دارند و از نزدیکان گروه اول می‌باشند.

این آیه نظیر آیه: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ طور / ۲۱ است ولی در آن فقط ذریه آمده و از آباء و ازواج خبری نیست. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۴۱
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ در رابطه با فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ... تا آخر است، یعنی خدایا تو قادری، آمرزیدن و عذاب کردن در دست توست، حق داریم که چنین خواهشی از تو بکنیم و تو کار به مصلحت میکنی و حکیم هستی و به نیاز آنها واقف می‌باشی.
۹- وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

به نظر المیزان منظور از سیئات، احوال و شدائد عرصات قیامت است غیر از عذاب جحیم.
ناگفته نماند: گر چه خدا به اهل ایمان وعده بهشت داده است ولی رسیدن به آن وعده هزاران مخاطره و انحراف در سر راه دارد، اینکه از خدا بخواهیم و بخواهند تا از انحرافها حفظ کند تا وعده خدا در آید یک امر واقعی و لازم است دیگر نمی‌توان اشکال کرد که با وجود وعده حتمی خدا، دعا و خواستن وجهی ندارد.

به نظر می‌آید «سیئات» دوام اعم از اول و شامل عذاب جهنم نیز است و گرنه فوز عظیم قابل توجیه نخواهد بود، در هر حال، سیئات و بالها همان اعمال دنیوی هستند که به وبال و عذاب آخرت تبدیل شده‌اند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۴۲

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۰ تا ۲۲]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسِكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخِيَدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ

(۱۲) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا - مَنْ يُنِيبْ (۱۳) فَمَا دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴)

رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷) وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعَ يُطَاعُ (۱۸) يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹) وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰) أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاكْفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۲)

تفسیر احسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۴۳

- ۱۰- آنان که کافر شده‌اند، روز قیامت ندا می‌شوند که غضب خدا بزرگتر است از غضبتان به خودتان، وقتی که به ایمان دعوت می‌شدید و انکار می‌کردید.
- ۱۱- گویند. پروردگارا ما را دو دفعه میراندی و دو بار زنده کردی، به گناهانمان اقرار کردیم، آیا برای خروج از آتش راهی هست؟
- ۱۲- این عذاب برای آنست که چون خدا به تنهایی یاد می‌شد کافر می‌شدید و چون به خدا شرک آورده می‌شد قبول می‌کردید، پس حکم درباره شما خاص خدای والا و بزرگ است.
- ۱۳- او کسی است که آیات خویش را به شما نشان می‌دهد و از آسمان برای شما آب نازل می‌کند، (با این گفته‌ها) پند نمی‌گیرد مگر آنکه به خدا انابه می‌کند.
- ۱۴- پس خدا را بخوانید در حالی که عبادت را خاص او کرده‌اید هر چند کافران را خوش نیاید.
- ۱۵- او دارای درجات بالا رفته و صاحب حکومت است روحی را که از کار اوست القاء می‌کند بر آنکه از بندگانش می‌خواهد تا بیم دهد از روز لقاء الله.
- ۱۶- روزی که مردم آشکار هستند، چیزی از آنها بر خدا پوشیده نمی‌ماند، امروز حکومت تفسیر احسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۴۴ خاص کیست؟ خاص خدای یگانه و غالب است.
- ۱۷- امروز هر کس با آنچه کرده مجازات می‌شود امروز ظلمی نیست، خدا سریع الحساب است.
- ۱۸- انذار کن مردم را از روز نزدیک، وقتی که دلها کنار حنجره‌هاست، ظالمان را دوستی و شفاعتگر مقبول القولی نیست.
- ۱۹- خدا خیانت چشمها را و آنچه را که سینه‌ها پنهان می‌دارد، می‌داند.
- ۲۰- خدا به حق داوری می‌کند، کسانی که جز خدا هستند هیچ داوری نتوانند، خدا فقط او شنوا و بیناست.
- ۲۱- آیا در زمین سفر نکرده‌اند تا بنگرند، چطور شد عاقبت آنان که پیش از آنها بودند، از اهل مکه در نیرو و آثار قویتر بودند، خدا آنها را با گناهانشان گرفت، نگهدارنده‌ای از عذاب خدا برای آنها نبود.
- ۲۲- این عذاب بدان جهت بود که پیامبرانشان برای آنها معجزات آوردند، ولی آنها انکار کردند، پس خدا با گناهانشان گرفت، که خدا توانا و سخت عذاب است.

کلمه‌ها

مقت: بغض شدید نسبت به کسی که می‌بینی مرتکب کار قبیح است. قاموس مطلق بغض گفته است در اقرب آمده: «مقته مقتا:

ابغضه اشدّ البغض عن امر قبیح».

رفیع: بالا برنده. مثل رافع: و نیز به معنی مرفوع آید.

تلاق: ملاقات کردن. یَوْمُ التَّلَاقِ: روز ملاقات.

بارزون: بروز: آشکار شدن. «بارز»: آشکار.

آزفّه: نزدیک شونده. «ازف»: نزدیک شدن.

حناجر: حلقوم‌ها. مفرد آن حنجره است «الحنجره: الحلقوم» آن فقط دو بار در قرآن آمده است، طبرسی جوف حلقوم گوید. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۴۵

حائنه: مصدر است مثل خیانت، نظیر لاغیه و کاذبه (مجمع البیان).

واق: نگاهدارنده. «وقی، یقی، وقاء و وقایه».

شرحها

عذابهایی که در گذشته راجع به قوم نوح و غیره گفته شد در رابطه با عذاب دنیا بود که مصداقی بر شدید العقاب باشد، ولی عذابی که در این آیات بیان شده راجع به قیامت است. آن گاه آیاتی چند در زمینه توحید آمده، سپس باز تلفیقی از عذاب آخرت و دنیا ذکر شده است. و نیز در این آیات روشن گردیده که:

۱- دوران خلقت انسان تا رسیدن به بهشت و جهنم چهار مرحله است مرگ و حیات باز مرگ و حیات.

۲- روح نبوت یک روح مستقلی است از جانب خدا آمده و در وجود پیامبر قرار می‌گیرد، آن گاه پیامبر یک انسان ما فوق می‌شود.

۱۰- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَ قُمْتُ لِلَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَفْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ.

این آیه و دو آیه بعدی در رابطه با قیامت است و بعد از دخول کفار به آتش.

مراد از مَفْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ به قرینه إِذْ تُدْعَوْنَ عدم قبول ایمان است، زیرا آنکه نداء پیامبران را نشنید در واقع خودش را مبعوض داشته و به هلاکت انداخته است و اگر نفس خویش را دوست می‌داشت به هلاکت نمی‌انداخت. به قول بعضی بعد از دخول آتش خویش را مبعوض می‌دارند ولی آن با إِذْ تُدْعَوْنَ نمی‌سازد. این ندا از جانب خدا خواهد بود.

۱۱- قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ تَفْسِيرُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۳۴۶

إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ

این گفته از کفار به دنبال ندای آیه قبلی خواهد بود، اینکه دو دفعه زنده کردن و دو دفعه میراندن را مطرح کرده‌اند یعنی خدایا در این عذاب کردن حق با تو است، با این چهار عمل کاملاً روشن شد که ما گناهکار بوده‌ایم، پس به گناهمان اقرار می‌کنیم آیا این اعتذار راهی به خروج از آتش باز می‌کند؟

در سوره بقره آمده: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ / ۲۸، این آیه در بیان آنست که ما پیش از ورود به صلب پدر و رحم مادر، مواد مرده و بیجان بوده‌ایم، سپس با آمدن به دنیا زنده شدیم، آن گاه از دنیا می‌میریم و بعد در آخرت زنده می‌شویم و سپس به طرف رحمت یا عذاب خدا می‌رویم.

به نظر می‌آید: منظور از آیه أَمَتْنَا... نیز این چهار مرحله است النهایه به حالت اولی که ماده بیجان بوده‌ایم به علت تغلیب «اماته» اطلاق شده است، طبرسی رحمه الله در جوامع الجامع آن را اختیار کرده است.

بعضی گویند: اماته اول مردن در دنیا و اماته دوم مردن در قبر بعد از زنده شدن در آنست احیاء اول، زنده شدن در قبر برای سؤال قبر و احیاء دوم زنده شدن در آخرت است، این قول «سدی» است که میزان نیز آن را قبول دارد.

ولی قول اول قوی به نظر می‌رسد، زیرا احیاء و اماتہ در قبر در آن حدی نیست که این مقدار به آن تکیه شود، وانگهی زنده شدن در دنیا به حساب نیامده و لازم بود که گفته شود «احییتنا ثلاثا» در المیزان فرموده: علت عدم ذکر، آن است که آفریدن و زنده کردن در دنیا سبب یقین به معاد نمی‌شود، ولی این سخن بعید است زیرا خدا با آن به معاد استدلال کرده و می‌گوید: کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ اعراف/ ۲۹ وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْاُولٰی فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ واقعه/ ۶۲. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۴۷

۱۲- ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ.

تعلیل عدم خروج و معذب بودنشان است «ذلکم» اشاره است به عذابی که در آن هستند. «یشرک» دلالت بر استمرار دارد، یعنی: در دنیا اگر خدا به تنهایی و توحید یاد می‌شد انکار می‌کردید و هر وقت با شرک یاد می‌شد قبول می‌نمودید. حالا که اصلاً جانب خدا را مراعات نکرده‌اید پس حکم مال خداست و در آن جانب شما را ملاحظه نخواهد کرد.

«العلی» یعنی والا- مقام که مقامی برتر از مقام او نیست «الکبیر» یعنی عظیم‌القدر و بر هر چیز تواناست. این دو وصف در توجیه و تعلیل فَالْحُكْمُ لِلَّهِ است.

۱۳- هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ.

لفظ «آیات» شامل آیات کونیه است که دلالت بر وجود و وحدانیت خدا دارند و نیز آیاتی که به وسیله انبیاء ارائه شده‌اند، علی‌هذا این جمله دلیل مستقلی بر وجود و معبود بودن خداست و لازمه خدا بودن نشان دادن آیات و هدایت انسان است. وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ ... استقلال خدا در روزی دادن است، اگر منظور از سماء طرف بالا و از رزق باران باشد هیچ والا مراد نزول رزق از صقع ربوبی است:

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حجر/ ۲۱ وَ مَا يَتَذَكَّرُ ... حاکی است که فقط اهل انابه و توجه به خدا از این گفته بیدار می‌شوند نه اهل عناد و لجاجت.

۱۴- فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۴۸

تفریع است بر آیه فوق، دین به معنی عبادت و بندگی است، یعنی: جز خدا را در این پرستش شریک نکنید و لو مشرکان را ناخوش آید.

۱۵- رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ.

تعلیل است بر فَادْعُوا اللَّهَ ... آیه حاکی از قدرت و تدبیر خداست، مراد از رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ وَ ذُو الْعَرْشِ بیان مقام و تسلط خداست یعنی او بلند درجات و صاحب حکومت بر کائنات است یا صاحب عرشی است که مصدر فرمانهای اداره جهان است.

در اینصورت منظور از درجات، صفات جلال و جمال است چنان که در مجمع‌البیان از بعضی آن را «عالی الصفات» نقل کرده و در سوره روم/ ۲۷ گذشت که وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ یا به طور کنایه، اشاره به عظمت مقام و بلندی مرتبه خداست نسبت به خلق، نظیر ذِي الْمَعَارِجِ معارج/ ۳.

اینکه گفته‌اند: بالا- برنده مقام انبیاء و امثال آنها است با ظاهر و سیاق آیه نمی‌سازد پس باید چنین خدایی را پرستش نمود، این راجع به فراز اول آیه.

فرار دوم یُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ ... یعنی هدایت بندگان و بعثت انبیاء مربوط به اوست، در ذیل وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ... اسراء/ ۸۵ گفته شد، نبوت دارای روح مستقلی است که از جانب خدا توسط ملائکه بر پیامبران نازل می‌شود این آیه یکی از دلایل آنست «۱»، کلمه «من امره» درباره روح در چندین محل آمده است یُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا نحل/ ۲ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي اسراء/ ۸۵ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا شوری/ ۵۱

(۱) در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل شده: «قال: قال روح القدس و هو خاص لرسول الله و الأئمة صلوات الله عليهم».

یر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۴۹

، به نظر المیزان منظور از «امر» فرمان ایجاد «کن فیکون» است یعنی خدا آن را بدون واسطه آفریده است نظیر: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ / ۸۲.

فراز سوم: لَيْتَئِدَرِ يَوْمَ التَّلَاقِ یعنی القاء روح نبوت برای آنست که خدا به وسیله ایشان بندگان خویش را از روز لقاء الله بترساند، در اینجا کفه انذار مرحج شده مانند «ان اندروا» که گذشت، و شاید انذار شامل تبشیر نیز باشد، يَوْمَ التَّلَاقِ ظاهراً روز ملاقات رحمت یا عذاب خداست چنان که در بسیاری از آیات آمده است نظیر: مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ عَنكُوتِ / ۵، گفته‌اند:

ملاقات خلق با خلق، ملاقات مخلوق با خالق، ملاقات اهل آسمان و زمین، ملاقات ظالم با مظلوم، ملاقات انسان با عملش

«عن حفص بن غياث عن الصادق عليه السلام قال: يوم التلاق يوم يلتقى اهل السماء و اهل الارض».

۱۶- يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

بیان یوم التلاق است، به نظر می آید منظور از «بارزون» قطع شدن اسباب دنیوی و علائق باشد، چنان که از فَقَالَ الضُّعَفَاءُ ... در آیه وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا ... ابراهیم / ۲۱ معلوم می شود آنها بعد از احساس قطع علائق، به پیشوایان خود چنان خواهند گفت و خواهند دید که آشکار هستند و چیزی میان آنها و خدا واسطه و حائل نیست.

علی هذا لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ جمله مستقلی است نه تفسیر «بارزون» زیرا معنایش آن می شود که قبلاً حالشان بر خدا مخفی بود. یعنی ظاهر و باطن و هیچ چیزشان بر خدا مخفی نیست.

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ... سؤال و جوابی است متفرع بر صدر آیه، یعنی: وقتی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۵۰

که همه اسباب و وسائل از بین رفت و چیزی از آنها بر خدا پوشیده نیست، پس امروز حکومت و فرمانروایی از کیست؟ خدا خودش جواب می دهد که: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وصف واحد و قهار تعلیل ملک است، وقتی که او قادر و غالب بر هر چیز است دیگر جز او غالب و قاهر ندارد پس حکومت خاص اوست.

علی الظاهر مراد آنست که: در آن روز این حقیقت تحقق پیاده کرده و پیاده خواهد شد و همه به آن پی خواهند برد نه اینکه چنین ندایی و جوابی به وقوع خواهد پیوست.

ولی در بعضی از روایات آمده: در جواب خداوند، ارواح انبیاء و رسل جواب داده و خواهند گفت: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ چنان که در تفسیر برهان از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده است و در بعضی روایات از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده که این ندا در وقتی خواهد بود که همه انسانها و حتی ملائکه مرده باشد لذا خدا به سؤال خویش، خودش جواب خواهد داد که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

ناگفته نماند: ظهور يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ آنست که جریان لِمَنِ الْمُلْكُ بعد از زنده شدن مردم خواهد بود نه بعد از آنها، شاید روایات حقیقتی سواری آیه را بیان می کنند و الله العالم.

۱۷- الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

بیان مجازات در آن روز است، ظهور آیه در تجسم عمل است که هر نفس با آنچه کرده است مجازات می شود نظیر: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ تحریم / ۷، علی هذا در آن روز ظلمی نیست که به هر کس عملش می رسد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۵۱

المیزان فرموده: منظور از ظلم، ظلمی است که ناشی از خطا و اشتباه باشد و جزای کسی به کس دیگری داده شود، خدا در نفی این ظلم فرموده که خدا سریع الحساب است، محاسبه او وقتی نمی برد تا خطایی به وقوع رسد، اما ظلم عمدی معلوم است که نخواهد

بود، زیرا به هر کس عمل خودش خواهد رسید.

۱۸- وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ.

از نامه‌های قیامت «یوم الازفة» است یعنی: روز نزدیک شونده إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً معارج / ۷، زیرا فرصت تا وقت مرگ است، بعد از مرگ یا رحمت است یا عذاب و یا شاید بی خبری در عالم برزخ، نسبت به بعضی از انسانها پس آخرت به وقت مرگ متصل است.

آمدن قلب به حلقوم کنایه از کثرت وحشت است، انسان در موقع وحشت و فرار، تنگ نفس می‌شود و احساس می‌کند که قلبش بالا آمده و وارد حلقوم می‌شود چنان که هستند در وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ احزاب / ۱۰ گذشت.

«کاظمین» یعنی پر از اندوه و اندوه خود را فرو می‌برند. در آن روز نه دوستی دارند که دلش بر آنها بسوزد و نه شفاعتگری که به حرفش گوش داده شود.

۱۹- يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ.

اشاره به علم و احاطه خداست خیانت چشم قهرا در نگاه نامشروع آنست گویی منظور نگاه مخفی و سری است چنان که از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده که در جواب راوی فرمود:

«الم تر الى الرجل ينظر الى الشيء كانه لا ينظر اليه فذلك خائنة الاعين» (برهان).

ما تُخْفِي الصُّدُورُ شامل کفر، شرک، حب، بعضی شکل معاصی و امثال آنست. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۵۲

۲۰- وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

ظاهراً این آیه استدلال دیگری است بر توحید و تسلط خدا زیرا لازمه معبود بودن، حکم در میان بندگان و حکم در کارهای خوب و بد آنهاست این قضاوت به حق درباره خداست که حق هر صاحب حق را به خودش می‌رساند، معبودهای باطل چنین کاری نتوانند کرد، إِنَّ اللَّهَ ... تعلیل يَقْضِي بِالْحَقِّ است زیرا که شنوا و بینای واقعی اوست و اعمال بندگان را می‌شنود و می‌بیند ۲۱- أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ.

می‌شود این مصداقی برای يَقْضِي بِالْحَقِّ باشد که در اثر سنت لا یتغیر خدایی تار و مار شدند. آنها که از لحاظ نیرو و آثار قویتر از اهل مکه بودند نتوانستند در مقابل قدرت خداوند مقاومت نمایند.

فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ.

بیان كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ... است، جمله اخیر حاکی است، آنچه به آن اعتماد کرده و حامی خود می‌دانستند از عذاب خدا حفظشان نکرد.

۲۲- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاكْفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

تعلیل تار و مار شدنشان است که پیامبران برای آنها معجزات آوردند و حجت بر آنها تمام شد ولی آنها انکار کردند، تکرار فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ ظاهرها برای تأکید است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۳۵۳

[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۳ تا ۳۵]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۳) إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا

اَقْتُلُوا اَبْنَاءَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ وَاَسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَاَمَّا كَيْدُ الْكٰفِرِيْنَ اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ (۲۵) وَاَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُوْنِيْ اَقْتُلْ مُوسٰى وَاَلْيَدُ رَبِّهٖ اِنِّىْ اَخَافُ اَنْ يَّبَدِّلَ دِيْنَكُمْ اَوْ اَنْ يُظْهِرَ فِي الْاَرْضِ الْفَسَادَ (۲۶) وَاَقَالَ مُوسٰى اِنِّىْ عَدْتُ رَبِّىْ وَاَرْبُكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷)

وَاَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ اِيْمَانَهٗ اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنْ يَقُوْلَ رَبِّىَ اللّٰهُ وَاَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنٰتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَاِنْ يَكْ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهٗ وَاِنْ يَكْ صَادِقًا يُصِِّبْكُمْ بَعْضُ الَّذِىْ يَعِدُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذٰبٌ (۲۸) يٰقَوْمَ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظٰهِرِيْنَ فِي الْاَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَاسِ اللّٰهِ اِنْ جَاءَنَا قَالِ فِرْعَوْنُ مَا اُرِيكُمْ اِلَّا مَا اَرٰى وَاَمَّا اَهْدِيْكُمْ اِلَّا سَبِيْلَ الرَّشٰدِ (۲۹) وَاَقَالَ الَّذِىْ اٰمَنَ يٰقَوْمِ اِنِّىْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْاَحْزَابِ (۳۰) مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَاَعَادٍ وَاَثْمُوْدَ وَاَلَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَاَمَّا اللّٰهُ يُرِيْدُ ظُلْمًا لِّلْعٰبَادِ (۳۱) وَاَيُّ قَوْمٍ اِنِّىْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنٰدِ (۳۲)

يَوْمَ تُوَلُّوْنَ مُدْبِرِيْنَ مَا لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عٰصِمٍ وَاَمَّنْ يُضَلِّلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) وَاَلْقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنٰتِ فَمَا زِلْتُمْ فِيْ شَكِّكُمْ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهٖ حَتّٰى اِذَا هَلَكْتَ قُلُوبُكُمْ لَنْ يَّبْعَثَ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِهٖ رَسُوْلًا كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ (۳۴) الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ فِيْ آيٰتِ اللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطٰنٍ اَتَاهُمْ كَبْرًا مَّقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ وَاَعِنْدَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۵)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۳۵۴

۲۳- موسی را با آیات خویش و حجت آشکار فرستادیم.

۲۴- به سوی فرعون و هامان و قارون، گفتند: او جادوگر دروغگویی است.

۲۵- چون حق از سوی ما به آنها آمد، گفتند: بکشید کسانی را که به او ایمان آورده‌اند و دخترانشان را زنده نگاه دارید، جمله کافران در تباهی است.

۲۶- فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم، و خدایش را بخواند، من بیم دارم که دین شما را تغییر دهد و یا در این زمین شورش بپا دارد.

۲۷- موسی گفت: من پناه می‌برم به پروردگار خودم و خدای شما از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد.

۲۸- مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خویش را مخفی می‌داشت، گفت آیا می‌کشید مردی را به علت آنکه می‌گوید: اللّٰه رب من است و به شما معجزات آورده؟ اگر دروغگو باشد دروغش او را بس است و اگر راستگو باشد بعضی از آنچه وعده می‌دهد به شما خواهد رسید ...

۲۹- ای قوم امروز حکومت در زمین به طور غلبه، شمار است، چه کسی ما را از عذاب تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۳۵۵

خدا یاری می‌کند اگر بیاید؟ فرعون گفت: شما را اشاره نمی‌کنم مگر به آنکه صواب می‌بینم ...

۳۰- آنکه ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، بر شما از عذابی مانند روز احزاب بیم دارم.

۳۱- مانند جریان قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند، خدا بر بندگان ظلم نمی‌خواهد.

۳۲- وای قوم، من می‌ترسم بر شما از روز قیامت.

۳۳- روزی که پشت کنان بر می‌گردید، از عذاب خدا نگهدارنده‌ای ندارید، هر که خدا اضلالش کند، هدایت کننده‌ای ندارد.

۳۴- پیش از موسی، یوسف برای شما معجزات آورد، پیوسته در نبوت او شک کردید، چون از دنیا رفت گفتید: دیگر خدا پیامبری مبعوث نخواهد کرد، بدینسان خدا هر متجاوز شکاک را گمراه می‌کند.

۳۵- کسانی که در آیات خدا بدون دلیل مجادله می‌کنند، آن مجادله پیش خدا و مؤمنان بسیار مبعوض است، این چنین خدا بر قلب هر متکبر ستمگر مهر می‌زند.

کلمه‌ها

سلطان: دلیل و غلبه. «سلطه علیه»: او را بر آن دیگری غالب کرد سلطه در اصل به معنی قدرت و تسلط است، دلیل را از آن سلطان گویند که سبب غلبه و تسلط می‌باشد.

هامان: وزیر فرعون بود، قارون خزانه دار فرعون و از قوم یهود بود چنان که در آخر سوره قصص گفته شد. نسائهم: طبرسی رحمه الله تصریح کرده که نساء به دختران نیز گفته می‌شود مراد از آیه دختران است. مسرف: متجاوز. سرف (بر وزن شرف): تجاوز از حد «السرف: ضد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۵۶ القصد».

رشاد: رشاد و رشد: هدایت، نجات، صلاح و کمال. مراد از آن در آیه نجات است.

دأب: عادت، شأن، تلاش. مراد از آن در آیه ظاهراً شأن و سرگذشت است.

التناد: آن در اصل «تنادی»، مصدر باب تفاعل است، روز قیامت را یَوْمَ التَّنَادِ گویند که اهل عذاب یکدیگر را با ویل و هلاکت ندا می‌کنند و یا اهل بهشت و جهنم یکدیگر را نداء کنند.

و نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ.

مقتا: مقت: بغض شدید نسبت به کسی که می‌بینی مرتکب کار قبیح است.

شرحها

آیات شریفه می‌شود شاهدهی باشد بر ما یُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا ... كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ ... در عین حال جریان مؤمن آل فرعون هم برای اتمام حجت نقل شده است.

مرحوم طبرسی نقل می‌کند: ابن عباس گوید: از آل فرعون فقط سه نفر ایمان آورده بود: مؤمن آل فرعون، زن فرعون و آن مؤمنی که آمد و به موسی گفت فرعونیان انجمن تشکیل داده‌اند که تو را بکشند از مصر خارج شو، سدی گفته: مؤمن آل فرعون پسر عمومی فرعون بود و به موسی ایمان آورده بود گویند نامش حبیب بود.

در این آیات، فرعون بعد از تکذیب موسی از درباریان می‌خواهد که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۵۷

رأی بدهند موسی را بکشند، مؤمن آل فرعون به دفاع برخاسته و از اینکار جلوگیری می‌کند، گفتگو میان آنها بدرازا می‌کشد آخر می‌خواهند او را از بین ببرند ولی خدا او را حفظ می‌کند.

۲۳- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ.

ظاهراً مراد از آیات معجزات موسی است مانند عصا و ید بیضاء و سائر معجزات نهگانه.

المیزان نظر می‌دهد که مراد از سلطان، سلطه الهی است که نگذاشت فرعون موسی را از بین ببرد.

مؤلف گوید: شاید آن تأکید آیاتنا باشد، یعنی آیات ما غالب و قانع کننده بود.

۲۴- إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ.

هامان وزیر فرعون و از قبطیان بود، ولی قارون خزانه دار او از بنی اسرائیل بود، او از فرعون حمایت کرده و در تعدیب بنی اسرائیل با او همکاری می‌کرد چنان که مشروح جریان او در سوره قصص گذشت این نشان می‌دهد که این دو معاون در پیش برد کارهای فرعون موقعیت بسیار بزرگ داشته‌اند به طوری که در ردیف او آمده‌اند.

موسی برای همه قوم فرعون مبعوث شده بود اختصاً سه نفر فوق برای آنست که آنها همه کاره و اصول استکبار بودند و آنها بودند

که درباره موسی ساجز کذاب گفتند دیگران نیز تبعیت کردند.

۲۵- فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ.

فاعل «قالوا» سه کافر فوق الذکر است. با آنکه قارون خود از بنی اسرائیل تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۵۸

بود، باز با آن کشتار هولناک موافقت کرد، النهایه فقط درباره آنان که به موسی ایمان آورده بودند فما آمن لموسی إلا ذریه من قومہ علی خوف من فرعون و ملائمتهم یونس / ۸۳.

در جاهای مناسب گفته‌ایم، کشتن فرزندان بنی اسرائیل برای آن بود که مردان آنها زیاد نشوند تا در آینده بتوانند شورش کنند نه فقط برای خوابی که دیده بودند که حکومت فرعون به دست فردی از بنی اسرائیل از بین خواهد رفت و گرنه در اینجا کشتن پسران معنی نداشت، زیرا که موسی به وجود آمده بود.

۲۶- وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ.

طبرسی فرموده: در این آیه دلالت هست که عده‌ای از خواص فرعون از قتل موسی مانع می‌شده‌اند المیزان فرموده: آن از ارجه و آخاه ... فهمیده می‌شود.

و لیدع ربه را از کثرت طغیان گفته است، یعنی خدایش را بخواند که او را از دست من نجات بدهد «۱» إِنِّي أَخَافُ ... تعلیل قتل موسی است یعنی اگر زنده بماند بیم آن دارم که یکی از دو کار را بکند، بت پرستی را از بین ببرد و توحید را در جای آن بگذارد و یا در این سرزمین شورش بپا دارد.

۲۷- وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.

جواب موسی علیه السلام است در مقابل تهدید فرعون بر بی و ربکم در مقابل

(۱) آن عطف بر محذوفی است که گفته نشده مثل «اقتل موسی لتعلم قدرتی و لیدع ربه».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۵۹

لیدع ربه است یعنی رب من رب شما نیز می‌باشد «کم» خطاب است به فرعون و درباریانش به نظر می‌آید که تهدید به قتل در حضور موسی بوده است.

مراد از «متکبر» فرعون و یاران اوست متکبری که ایمان به معاد ندارد انسانی بی‌بند و بار و قاتل و همه چیز است.

۲۸- وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ.

از علل الشرائع از حضرت رضا علیه السلام نقل شده، او خاله زاده فرعون بود به هر حال آیه می‌رساند که از درباریان نزدیکان فرعون بوده و ایمان خویش را پنهان می‌کرده است سخنان او در آیات زیر نشان می‌دهد که یک مسلمان و موحد و کامل و آشنا به احکام دین بوده است از آدم تازه متدین آن گونه سخنان ساخته نیست.

أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ سَخَنَ آن مؤمن است در مقابل فرعون، یعنی کشتن مردی که می‌گوید، الله پروردگار من است و بر گفته خویش معجزه آورده، معنی ندارد. «ان يقول» مفعول له «تقتلون» است.

وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ أَوْ يَقِينَا می‌دانست که موسی صادق است ولی اگر با تردید نمی‌گفت، رازش معلوم می‌گردید یعنی: اگر در این ادعا دروغگو باشد موفق نمی‌شود دروغ بر او بس است، اما اگر راستگو باشد، عذابی که وعده می‌دهد به شما خواهد رسید.

علت آمدن «بعض» شاید برای آن باشد که وعده عذاب برای همه فرعونیان بود و به درباریان فقط بعضی از آن می‌رسید. بعضی گفته‌اند: مراد آنست که لا اقل بعض آن خواهد رسید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ظَاهِرًا إِنَّ جَمَلَهُ تَعْلِيلٌ يُصِيبُكُمْ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۳۶۰
بَعْضُ الَّذِي ...

است یعنی در صورت صادق بودن او، شما در تکذیب‌تان متجاوز و دروغگو هستید، مورد حمایت خدا نیستید، پس عذاب به شما خواهد رسید. در عین حال، این سخن یک حکم کلی است و می‌گوید که راه تجاوز و دروغ، راه هدایت نمی‌تواند باشد نه اینکه کسی که در این کار شد دیگر اهل هدایت نمی‌شود زیرا می‌دانیم که هدایت در رابطه با گناهکاران است. صیغه مبالغه برای آنست که با دیدن معجزه باز موسی را انکار می‌کردند.

۲۹- يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا.

یعنی به حکومت و توانایی امروز مغرور نشوید و موسی را نکشید و گرنه فردا عذاب خدا می‌رسد برای دفع آن کمکی نخواهیم داشت «ظاهرين» به معنی غالبین است.

قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ.

فرعون در مقابل گفته‌های مؤمن هم چنان در رأی خود ایستادگی کرد که راه رشاد و صواب همین است ما اُرِيكُمْ یعنی اشاره و پیشنهاد نمی‌کنم مگر کاری را که صواب می‌دانم.

جمله و مَا أَهْدِيكُمْ ... تفسیر جمله قبلی است معلوم می‌شود که آن مؤمن نفوذ داشته و فرعون از او حساب می‌برده است و گرنه در مقابل سخنان او چنین خضوع نمی‌کرد.

۳۰- وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ.

چون فرعون خواست درباریان را با سخن فوق با خود هم رأی کند، لذا مؤمن آنها را از عذاب خدا ترسانید که نظر فرعون را قبول نکنند، باز معلوم می‌شود که دارای نفوذ و منزلت بوده است، منظور از احزاب قوم نوح، هود و تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۶۱ صالح و مانند آنهاست که در آیه بعدی می‌آید و آنها گروه‌های شرک و کفر بودند.

۳۱- مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ.

بیان احزاب است، اطلاق داب به سرگذشت آنان ظاهراً از لحاظ سنت مداوم بودن است، و مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا ... در رابطه با آنست که خودشان سبب هلاکت خود شدند.

۳۲- وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ.

ظاهراً این آیه و آیه بعدی در بیان عذاب آخرت است چنان که آیات قبلی در بیان عذاب دنیا بود در میزان و مجمع و جوامع الجامع عذاب آخرت دانسته است از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده

«يوم التناد يوم ينادى اهل النار اهل الجنة ان افيضوا علينا من الماء او مما رزقكم الله» (برهان).

۳۳- يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.

به نظر می‌آید که آنها العیاذ بالله در آتش به اینطرف و آن طرف فرار خواهند کرد به امید آنکه از آن خارج شوند، ولی فرار آنها را از عذاب خدا نگهدارنده نیست زیرا ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ جمله و مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ ... تعلیل نبودن عاصم است.

«مدبرین» تأکید «تولون» می‌باشد. علی هذا صدر آیه نظیر کَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا حج / ۲۲، است.

۳۴- وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ.

آیه شریفه در رابطه با و مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ ... است معلوم می‌شود که یوسف تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۶۲

علیه السلام بعد از وزیر دارایی شدن، بر اهل مصر مبعوث شده و معجزات آورده است.

فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّكُمْ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا.

معلوم می‌شود که تا یوسف در قید حیات بوده در نبوت او شک داشته‌اند و بعد از مرگ، او را به پیامبری قبول کرده و گفته‌اند دیگر پیامبری نخواهد آمد و با این سخن، حرف اولی خویش را نقض کرده‌اند و مصداق و مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ ... بوده‌اند. در قاموس قرآن ماده «هَلَك» گفته‌ایم که ماده هلاک در وقت نزول قرآن در مرگ عادی نیز به کار می‌رفت چنان که در این آیه است، ولی بعدا به مرگ شفا و تبار اختصاص یافته است.

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ.

تأکید و توضیح مطلب آیه است.

۳۵- الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ.

وصف مسرف مرتاب است که بدون دلیل درباره آیات خدا مجادله باطل می‌کنند و می‌خواهند آنها را رد کنند، افراط و تزلزل قلب، آنها را به چنین کار واداشته است، منظور از «آتاهم» ظاهرا آمدن از جانب خداست.

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.

یعنی جدال آنها از لحاظ مبعوض بودن در نزد خدا و مؤمنان بزرگ است به عبارت دیگر، خدا و مؤمنان مجادله آنها را مبعوض می‌دارند. زیرا که با حق مقابله می‌کنند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۶۳

«كذلك» اشاره است به مهر شدن قلب متجاوز شکاک.

بعضی‌ها قلب را با تنوین خوانده‌اند درین صورت «متکبر» وصف قلب است مانند آئیم قَلْبُهُ بقره/ ۲۸۳. جبار نیز وصف بعد از وصف می‌باشد. و اگر اضافه به متکبر باشد، منظور همه قلب و به همه جای قلب نیست بلکه «کل» راجع به قلوب است یعنی «یطبع الله على كل قلب من كل متكبر...»

بنا بر آنچه مفسران گفته‌اند و الله العالم، این آیه ممکن است تتمه قول مؤمن و یا قول خدا باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۶۴

[سوره غافر (۴۰): آیات ۳۶ تا ۵۴]

اشاره

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْ حَاحًا لَعَلِّي أَنْبَغُ الْأَسْبَابَ (۳۶) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَاطَّلَعَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَ صِيدَ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (۳۷) وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (۳۸) يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِيَهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (۴۰)

وَ يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ (۴۱) تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ (۴۲) لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُشْرِكِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۴۳) فَسَيَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۴۴) فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِالِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۵)

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶) وَ إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيحًا مِنَ النَّارِ (۴۷) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (۴۸) وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ (۴۹) قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا

فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۵۰)

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۵۱) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعِيَذَاتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ
(۵۲) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (۵۳) هُدًى وَذِكْرَى لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۵۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۶۵

۳۶- فرعون گفت: ای هامان برای من عمارت بلندی بساز تا به راهها برسم

۳۷- راههای آسمانها تا به معبود موسی مطلع شوم، من او را دروغگو گمان دارم، این چنین کار بدش به فرعون مزین گردید و از راه حق باز داشته شد، حيله فرعون جز در خسران نیست.

۳۸- آنکه ایمان آورده بود، گفت: ای قوم من، از من تبعیت کنید تا به راه کمال هدایتان کنم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۶۶

۳۹- ای قوم من: این زندگی دنیا متاع اندکی است، (اما) آخرت همو خانه پایدار است.

۴۰- هر که عمل بد کند، مجازات نمی‌شود مگر به قدر آن و هر که عمل خوب انجام دهد مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است، آنها داخل بهشت می‌شوند و بی حساب پاداش داده می‌شوند

۴۱- و ای قوم من، مرا چه شده که شما را به نجات می‌خوانم و شما مرا به آتش می‌خوانید.

۴۲- مرا می‌خوانید که به خدا کافر شوم و به او شریک قرار دهم چیزی را که به آن دلیلی ندارم و من شما را به سوی خدای توانا و آمرزنده می‌خوانم.

۴۳- ناچار آنچه مرا بدان می‌خوانید دعوتی در دنیا و آخرت ندارد، بازگشت ما به سوی خداست اهل اسراف فقط اهل آتشند.

۴۴- به زودی آنچه را که می‌گویم یاد می‌آورید، من کارم را به خدا واگذار می‌کنم که خدا به بندگان بیناست.

۴۵- خدا او را از بدیهای مکرشان نگاه داشت و عذاب بد، آل فرعون را احاطه نمود

۴۶- (آن عذاب) آتشی است که بامداد و شامگاه به آن نشان داده شوند و روزی که قیامت بر پا می‌شود و آل فرعون را به اشد عذاب داخل کنید.

۴۷- یادآور که در آتش با هم محاجه کنند، ضعفاء به مستکبران گویند: ما به شما تابع بودیم آیا مقداری از آتش را از ما کفایت می‌کنید؟

۴۸- مستکبران گویند: ما همه در آتش هستیم خدا میان بندگان حکم کرده است.

۴۹- آنان که در آتشند به خازنان جهنم گویند: پروردگارتان را بخوانید تا روزی مقداری از آتش را از ما تخفیف دهد.

۵۰- گویند: آیا پیامبرانتان آیات روشن را برای شما نیاوردند؟ گویند آری، ملائکه گویند: پس بخوانید، دعای کافران جز در ضلال نخواهد بود.

۵۱- ما پیامبران و اهل ایمان را در زندگی دنیا و روزی که گواهان بر می‌خیزند یاری می‌کنیم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۶۷

۵۲- روزی که ظالمان را معذرتشان سودی ندهد، آنها راست لعنت خدا و آنها راست خانه بد.

۵۳- به موسی هدایت دادیم و کتاب را بر بنی اسرائیل ارث گذاشتیم.

۵۴- هدایت و تذکر است برای خردمندان.

کلمه‌ها

صرح: کاخ و هر بناء عالی. اصل آن به معنی آشکار کردن است «صرح الامر صرحا: بینه و اظهره».

اسباب: راهها. سبب به معنی وسیله است و نیز ریسمانی را گویند که با آن از درخت خرما به بالا می‌روند، در آیه به معنی راه است. تباب: خسران و زیان، طبرسی زیان مؤدی بر فساد، راغب. زیان مستمر گفته است. قرار: مصدر است به معنی ثبات و استقرار و نیز اسم مکان به معنی محل استقرار. مرد: مصدر میمی است به معنی برگرداندن ولی در آیه به معنی برگشتن است. حاق: حیق: احاطه و فرا گرفتن «حاق به حیقاً: احاط به». غدو: غدوة و غداة: بامداد یا از اول صبح تا طلوع فجر، جمع آن غدو است. عشی: طبرسی و زمخشری آن را از اول ظهر تا غروب آفتاب گفته‌اند» اشهاد: جمع شاهد به معنی گواهی دهنده. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۶۸

شرحها

این آیات دنباله جریان مؤمن آل فرعون است که فرعون برای منحرف کردن فکر دیگران از وزیرش هامان می‌خواهد که ساختمان بلندی بنا کند تا فرعون به طرف خدای موسی برود، مرد مؤمن باز مقاومت می‌کند، درباریان را به طرف توحید می‌خواند و از عذاب آخرت بیم می‌دهد، آن وقت غرق فرعونیان مطرح می‌شود و به همان مناسبت عذاب برزخ و آخرت شرح داده می‌شود و اینکه خدا پیامبران را در دنیا و آخرت یاری خواهد کرد مطلب به آخر می‌رسد، دو نکته را نباید فراموش کرد: یکی اینکه مرد مؤمن یک دین شناس کامل بوده دوم اینکه ظاهراً فرعون از نظر خود در مورد قتل موسی منصرف شده است.

۳۶- وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ.

آیات نشان می‌دهد که این دستور در حضور مؤمن صادر شده و نیز به نظر می‌آید که فرعون از قتل موسی منصرف شده است لذا سخنان مرد مؤمن در آیات بعدی حاکی از دعوت آنها به توحید است ولی قبلاً از آنها می‌خواست که با نظر فرعون موافقت نکنند منظور از «الاسباب» راههای آسمان است چنان که در آیه بعدی بیان می‌شود.

۳۷- أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا.

گویی می‌خواهد بگوید: خدای موسی در زمین نیست می‌خواهم از آن ساختمان بالا روم و به معبود موسی مطلع شوم چون گمان دارم که دروغ می‌گوید علی‌هذا با اینکار دروغ او را آشکار خواهم کرد.

مگر موسی گفته بود: معبود من در آسمان است؟ مگر فرعون یقین داشت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۶۹

که با عمارت چند متری می‌شود به آسمانها راه یافت به نظر می‌آید: فرعون در اثر اصرار مرد مؤمن و عدم موافقت درباریان در رابطه با قتل موسی با این دستور خواسته موقعیت خویش را در مقابل درباریان و مردم تا حدی حفظ کند و گرنه آن احمق می‌دانسته که این کار شدنی نیست.

وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِّفِرْعَوْنَ سُوءِ عَمَلِهِ وَصَدٌّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ.

منظور از سُوءِ عَمَلِهِ ظاهراً انکار نبوت موسی و مجادله با اوست، یعنی این چنین شیطان، عمل قبیح او را در نظرش خوب متجلی کرد و از راه حقّ بازداشت این حيله و تدبیرش نیز جز در خسران و تباهی نیست کاری از پیش نمی‌برد جمله وَا مَا كَيْدُ... حکایت حال ماضی است.

۳۸- وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ.

از این آیه آنها را به پیروی از خود که پیروی از موسی است فرا خوانده مراد از سبیل رشاد در مقابل سخن فرعون است که نظر خویش را سبیل الرشاد خوانده راه کمال همانست که در آیات بعدی بیان می‌شود.

۳۹- إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.

این همان واقعیتی است که همه انبیاء بیان فرموده‌اند نکره آمدن «متاع» برای «قلت» و کمی است نظیر قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ نِّسَاء / ۷۷ مراد از «القرار» ظاهراً خلود و ثبات است نه عدم تغییر و از بین رفتن کهولت از اشیاء، و الله العالم.

۴۰- مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ.

مصدق سبیل رشاد است و آن اینکه گناهکار فقط به قدر گناهایش کیفر می‌بیند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷۰
اگر نبخشاید و شفاعت را مشمول نشود و یا کافر باشد، و نیز عمل صالح به شرط ایمان به توحید سبب دخول بهشت است، آیه صریح است در اینکه در قبول عمل و داخل شدن به رحمت، زن و مرد فرقی ندارند.
يُزَوِّجُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ.

گویی اشاره است به وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ ق / ۳۰ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ نساء / ۱۷۳ در این آیه سبیل رشد با مختصر بیان روشن شده است.

۴۱- يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ.

معلوم می‌شود که آنها نیز او را دعوت به شرک و ربوبیت فرعون می‌کرده‌اند منظور دعوت به ایمان و کفر است که سبب نجات و آتش است مسبب در جای سبب نشسته است. آن گاه در بیان این سخن گفته است، ۴۲- تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْغُرْبَانِ.

مراد از «علم» حجت و دلیل است نداشتن علم نشانه نداشتن دلیل است «و اشرك» بیان «لا کفر» می‌باشد آن گاه گوید: ولی من شما را به طرف خدایی می‌خوانم که غالب و تواناست و تائبان را می‌بخشاید.

۴۳- لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ.

استدلال است بر بطلان شرک و شرکاء یعنی از طرف آنچه شریک خدا می‌دانید تا به حال پیامبری نیامده که به سوی او دعوت نماید و آن گهی برگشت همه ما به سوی خداست نه به سوی معبودهای باطل علی‌هذا ناچار اهل تجاوز اهل آتش خواهند بود می‌شود از آیه فهمید که لازمه معبود بودن دعوت و ارسال است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷۱

جمله‌های وَأَنَّ مَرَدَّنَا- وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ عطف است بر أَنَّمَا تَدْعُونَنِي که «لا جرم» در همه آنها در نظر است.

۴۴- فَسَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.

صدر آیه در رابطه با وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ است یعنی الان که به دعوت من اهمیت نمی‌دهید به زودی در آخرت و وقت وقوع عذاب سخن مرا یاد می‌آورید آن وقت فرموده: در کارم توکل به خدا می‌کنم زیرا تفویض همان توکل است إِنَّ اللَّهَ ... تعلیل أَوْضٌ ... است.

۴۵- فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ.

ظهور آیه در آنست که خواسته‌اند به او حيله‌ای بکنند ولی خدا حفظش کرده است در تفسیر برهان از کافی نقل شده که بر او حمله کرده و مقتولش کردند لیکن خدا او را از اینکه در دینش به فتنه بیاندازند حفظ کرد. مراد از بِآلِ فِرْعَوْنَ قوم فرعون و اتباع اوست که با او هم عقیده بودند نظیر

«سلمان منا اهل البيت»

منظور از سُوءُ الْعَذَابِ غرق شدن آنهاست و یا همانست که در آیه بعدی آمده است.

۴۶- النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ.

جمله النَّارُ ... ظاهراً بیان سُوءُ الْعَذَابِ و شاید معترضه باشد، دقت در آیه نشان می‌دهد که «النار» غیر از أَشَدَّ الْعَذَابِ و ظرف آن دو

نیز غیرهم است، علی هذا قسمت اول راجع به عذاب برزخ است که در ذیل و لا- تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بقره: ۱۵۴ مشروحا نوشته‌ایم و از آیه معلوم می‌شود که اموات در عالم برزخ صبح و شام را خواهند فهمید.

در مجمع البیان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: این عذاب، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷۲ در دنیاست پیش از قیامت، زیرا در آتش قیامت بامداد و شام نیست و اگر آنها بامداد و شام در آتش آخرت باشند پس ما بین دنیا و آخرت از سعدها خواهند بود نه لیکن این عذاب در برزخ خواهد بود پیش از قیامت آیا قول خدای عز و جل را نمی‌شنوی که وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعِيَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ روایات در رابطه با عالم برزخ زیاد است برای نمونه در کافی به «کتاب الجنائز» مراجعه شود.

۴۷- وَ إِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَنُونَ عَلْنَا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ جریان مخاصمه پیشوایان ستمگر و پیروان آنها در چندین مورد از جمله سوره ابراهیم و سوره سبأ گذشت، در این آیات نیز در رابطه با فرعون و پیروان او تکرار شده است منظور از «یتحاجون» محکوم کردن یکدیگر است.

۴۸- قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ. جواب یأس است از جانب پیشوایان ستمگر که درباره شما کاری از ما ساخته نیست زیرا ما هم مثل شما در عذابیم إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ ... در رابطه با آنست که حکم خدا ما را مانند شما خلع سلاح کرده است دیگری قدرتی نداریم.

۴۹- وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَلْنَا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ. گفتار اهل عذاب است که از مأموران آتش خواهند خواست که خدا از عذابشان تخفیف دهد، مراد از «ربکم» به جای «ربنا» شاید به علت قطع امیدشان از رحمت خداست «یوما» نسبت به عالم قیامت و مِنَ الْعَذَابِ بیان مقداری از عذاب است نه همه آن.

۵۰- قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷۳

اینکه مأمورین آتش در جواب می‌گویند: آیا پیامبران دلائل روشن نیاورند؟ اشاره به آنست که فعلا چاره‌ای ندارید خلاصی شما در صورتی بود که دعوت پیامبران را بپذیرید.

آنها با این اقرار قبول کرده‌اند که دانسته و از روی عمد کافر شده و حق را انکار نموده‌اند آن گاه در جواب، احاله به خودشان کرده‌اند که خود خدا را بخوانید و سپس گفته‌اند که دعای کافران به اجابت نمی‌رسد و از حد اجابت منحرف می‌گردد.

در میزان فرموده: بعضی با جمله اخیر استدلال کرده‌اند که دعای کافر مطلقا قبول نیست ولی آیه می‌گوید: فقط درباره آنچه انکار می‌کند و کافر می‌شود پذیرفته نیست نه مطلقا، زیرا که آیاتی داریم: دعای کافر در موقع اضطرار اجابت می‌شود (ترجمه آزاد) ۵۱- إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ.

آیه صریح است در اینکه خدا پیامبران خویش را در دو جهان یاری خواهد کرد رجوع شود به إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ صافات / ۱۷۲، منظور از «الاشهاد» پیامبران و امامان و امثال آنهاست که به گناهان اهل عذاب گواهی خواهند داد که در ذیل و يَقُولُ الْأَشْهَادُ هُوَ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ ... هود / ۱۸ گذشت:

۵۲- يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ. بیان یَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ است، عدم نفع معذرت ظالمان از مصادیق نصرت رسولان است و اگر معذرت آنها قبول می‌شد دعوت پیامبران باطل می‌گردید لَهُمْ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷۴

اللَّعْنَةُ

یعنی برای آنهاست دوری از رحمت خدا، سُوءُ الدَّارِ اضافه صفت به موصوف است یعنی خانه بد، که همان جهنم باشد.

این آیه نشان می‌دهد که معذرتی از آنها خواهد بود و لیکن نفعی به حال آنها نخواهد داشت اما در آیه هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ مرسلات/ ۳۶ مراد اعتذار مفید است که بعد از اذن خدا باشد، آیه چنین اعتذاری را نفی می‌کند، به عبارت دیگر: اعتذار خود فائده‌ای نخواهد داشت به اعتذار مفید و مقبول نیز اجازه داده نخواهد شد، نظیر فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ روم/ ۵۷.

۵۳- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ.

خاتمه جریان است یعنی پس از آنکه فرعونیان غرق شد و بنی اسرائیل به صحرای سینا آمدند، به موسی تورات داده شد مراد از «الهدی» یا دین است و یا تورات که برای عدم تکرار کتاب آمده است، منظور از ایراث، باقی ماندن تورات در میان آنهاست.

۵۴- هُدًىٰ وَذِكْرٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ.

در حالی که آن کتاب هدایت و تذکر بود میشود گفت: هدایت برای عموم و تذکر فقط برای خواص و خردمندان بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷۵

[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۵ تا ۶۰]

اشاره

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (۵۵) إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۵۶) لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷) وَ مَا يَشِئْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ (۵۸) إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۹)

وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (۶۰)

۵۵- صبر کن که وعده خدا حق است، برای گناه خود مغفرت بخواه، پروردگارت را تسبیح و حمد کن در عصر و بامداد.

۵۶- کسانی که درباره آیات خدا مجادله می‌کنند بی‌آنکه دلیلی از جانب خدا آمده باشد، در سینه‌شان جز تکبر نیست، آنها بخواسته خود نمی‌رسند، به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست.

۵۷- خلقت آسمانها و زمین از خلقت انسان بزرگتر است، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

۵۸- نابینا و بینا برابر نیستند و برابر نیستند آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند و گناهکاران، بسیار کم متذکر می‌شوید.

۵۹- حقا که قیامت آمدنی است، شکی در آن نیست لیکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند.

۶۰- پروردگارتان گفت. مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر می‌کنند حتما ذلیلانه داخل آتش می‌شوند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷۶

کلمه‌ها

عشی: از اول ظهر یا غروب آفتاب (مجمع - کشاف).

ابکار: (به کسر اول) از اول طلوع فجر است تا ارتفاع آفتاب، طبرسی رحمه الله از طلوع آفتاب تا ارتفاع آن فرموده است، این کلمه اسم مصدر می‌باشد.

داخرین: دخر: ذلت و خواری. «داخرین» ذلیلان.

شرحها

پس از آنکه ماجرای موسی و هلاکت فرعونیان و پیروزی حق در آیات گذشته بیان گردید، در مقام نتیجه‌گیری به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب شده: که صبر کن وعده خدا حتمی است جریان موسی و فرعون درباره تو و مشرکان قابل تکرار است، تو پیروز می‌شوی و آنها منکوب، در آخرت نیز در عذاب خواهند بود.

خدایی که خلقت آسمانها و زمین او را عاجز نکرده، انسان ضعیف که گوشه‌ای از این خلقت بزرگ است چگونه او را عاجز تواند کرد.

۵۵- فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ یعنی: حالا که دانستی عاقبت ستمگران به کجا انجامید و حالا که شنیدی إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا، پس صبر کن که وعده خدا حق است و تو را یاری خواهد کرد، مراد از «ذنبک» نسبت به آن حضرت است و گر نه آن حضرت معصوم بود و گناه نمی‌کرد، گویا مراد از «ذنب» آن حالت نگرانی باشد که در دل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷۷

آن حضرت راجع به آینده دینش بود، چنان که از فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ استفاده می‌شود، در اول سوره فتح، ذیل لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ در این باره صحبت خواهد شد.

تسبیح، تنزیه خداست از نقائص و آلودگیها، حمد، درود و ثناست در مقابل نعمتهای خداوند، «عشی- ابکار» کنایه از تداوم است مانند: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا احزاب / ۴۲ بعضی گویند: مراد نمازهای پنجگانه است.

۵۶- إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ.

تأکید إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ است، یعنی: صبر کن موفق خواهی شد، آنان که در مقابل دین تو مجادله می‌کنند دلیلی ندارند. عُلَّتْ مجادله آنها فقط استکبار آنهاست. ضمیر «بالغیه» راجع به «کبر» است مراد، مسبب کبر است که همان غلبه بر حق باشد، یعنی: آنها در این مجادله به مرادشان نخواهند رسید.

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

گویی این جمله در مقابل وَ قَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ است یعنی: تو هم مانند موسی از شر مشرکان به خدا پناه ببر. که او گفته‌ها را می‌شنود و به حال استعاذه کنندگان بیناست.

۵۷- لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

به نظر می‌آید: این آیه در رابطه با ما هُمْ بِبَالِغِيهِ است یعنی کائنات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷۸

به این عظمت، خدا را عاجز نکرده و او آنها را آفریده است، انسان ضعیف که جزئی از این خلقت عظیم است چطور خدا را عاجز می‌کند و به مرادش می‌رسد؟! لیکن اکثر مردم جاهلند و به این حقیقت باور نمی‌کنند و فکر می‌کنند که می‌توانند خدا را عاجز کرده و به مراد خویش برسند، نظیر این آیه است آیه أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا ... نازعات / ۲۷.

۵۸- وَ مَا يَشْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ.

توضیح و تعلیلی است بر وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ چون بعضی از آنها بصیرتشان کور شده و بعضی با بصیرت هستند، اهل ایمان مصداق بصیر و «مسیء» مصداق اعمی است، باز برای مزید بیان فرموده: قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ آری، اهل ایمان نور دارند، و گناهکاران در تاریکی به سر می‌برند.

۵۹- إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ.

گویی آمدن این آیه در رابطه با آیه قبلی است که عدم استواء اعمی و بصیر در روز قیامت روشن خواهد شد.

۶۰- وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.

این آیه با آنکه مطلب مستقلی است، شاید در رابطه با وَ مَا يَسْتَوِي ...

باشد یعنی از خدا بخواهید تا شما را از اهل بصیرت گرداند و الله اعلم.

اینکه به جای «عن دعائی» لفظ عَنْ عِبَادَتِي آمده، حاکی است که دعا عبادت است. امر به دعا و وعده اجابت در آیه بدون قید و شرط است، آنان که از خواندن خدا و توجه به او تکبر کرده و اعراض میکنند قطعاً رابطه‌شان از خدا بریده است، لذا اهل جهنم خواهند بود. در اینجا لازم است چند روایت نقل شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۷۹

-۱

«عن النبی صلی الله علیه و آله قال ما من مسلم دعا الله تعالى بدعوة ليست فيها قطيعة رحم و لا استجلاب اثم إلا اعطاء الله تعالى بها احدی ثلاث خصال اما ان يعجل له الدعوة و اما ان يدخرها له فی الآخرة و اما ان يرفع عنه مثلها من السوء».

(سفينه البحار).

-۲

«عن حماد بن عيسى عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعت يقول: ادع الله و لا تقل: قد فرغ من الامر فان الدعاء هو العبادة ان الله عز و جل يقول ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين و قال ادعوني استجب لكم».

-۳

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدين و نور السموات و الارض.

-۴

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الدعاء يرد القضاء و قد نزل من السماء و قد ابرم ابراما.

-۵

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما من شيء إلا- و له كيل و وزن إلا الدموع فان القطرة تطفئ بحارا من نار فاذا اغر و رقت العين بمائها لم يرهق وجهها قتر و لا ذلة فاذا فاضت حرمة الله على النار و لو أن باکیا بکی فی امة لرحموا.

-۶

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كل عين باکیه يوم القيامة إلا ثلاثا عين غصت عن محارم الله و عين سهرت فی طاعة و عين بکت فی جوف الليل من خشية الله،

این روایات از کتاب کافی، کتاب دعا نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۸۰

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۱ تا ۶۸]

اشاره

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۶۱) ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَى تُوَفِّكُونَ (۶۲) كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۶۳) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۶۴) هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۵)

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أُعْبِدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأَمْرٌ أَنْ أُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَالَمِينَ (۶۶) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷) هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۶۸)

۶۱- خدا اوست که شب را قرار داده تا در آن آرام گیرید، روز را روشن قرار داده است، خدا بر مردم صاحب کرم است لیکن بسیاری از مردم شکر نمی کنند.

۶۲- آن الله پروردگار شماست، آفریننده همه اشیاء است پس به کجا برگردانده می شوید. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۸۱

۶۳- این چنین از حق برگردانده می شوند، آنان که دانسته آیات خدا را انکار می کنند.

۶۴- خدا همانست که زمین را برای شما قرارگاه گردانید و آسمان را بنائی کرد، شما را شکل داد، شکلتان را بهتر گردانید و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد آن الله پروردگار شما و دائم الخیر است ...

۶۵- فقط اوست زنده واقعی، جز او معبودی نیست، او را بخوانید در حالی که بندگی را مخصوص او کرده‌اید، حمد خدای رب العالمین راست.

۶۶- بگو: من نهی شده‌ام از اینکه عبادت کنم آنان را که جز خدا می خوانید، چون بیانات از خدایم به من آمد، و مأمورم که تسلیم رب العالمین باشم.

۶۷- خدا همانست که شما را از خاکی سپس از آب صافی، سپس از خونی منعقد آفرید، سپس بصورت طفلان از شکم مادران خارج می کند، سپس بزرگ میکند تا به جوانی برسید و سپس پیران باشید، بعضی از شما از پیش می میرند.

۶۸- اوست که زنده میکند و میمیراند، پس چون چیزی را اراده فرماید به او می گوید:

باش، می شود.

کلمه‌ها

مبصرا: هم لازم آمده است به معنی آشکار و هم متعدی به معنی آشکار کننده.

تؤفکون: إفک: ساخته. و برگرداندن چیزی از حقیقتش، «تؤفکون»:

برگردانده می شوید.

يجحدون: جحد: انکار از روی علم (صحاح).

قرار: مصدر است به معنی ثبات و نیز به معنی محل استقرار، در آیه معنای دوّم مراد است.

نطفه: آب صاف شده و آب کم (قاموس قرآن). تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۸۲

علقه: خون منعقد. طبرسی فرموده: علقه خون منعقد، جمع آن علق است و نیز علق به معنی زالو است. راغب علق را زالو و خون منعقد گفته است.

اشد: نیرومندی و جوانی.

شرحها

در این آیات باز مسأله توحید و ربوبیت خداوند مطرح شده است و با إِنَّ وَعْبِدَ اللَّهُ حَقًّا و با مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ و إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ تَنَاسَبُ کامل دارد.

در این آیات می‌خوانیم.

۱- خدا از فضل و کرم خویش شب و روز را قرار داده تا در شب آرام گیریم و در روز به کار معاش مشغول گردیم، اینها از موهبات خداست ولی بیشتر مردم متوجه نیستند.

۲- خدا آفریننده همه اشیاء است، جز او معبودی نیست، توجه به غیر او خسران آور است.

۳- اوست که زمین را قرارگاه حیات گردانیده و آسمان را بنا نهاده و انسان را در بهترین قیافه به وجود آورده و زندگانی او را با خوراکی‌ها تأمین کرده است.

۴- زنده واقعی که مرگ را در پی ندارد اوست، پس باید او را خواند، جز او هم فانی و هالک هستند.

۵- اوست که بشر را از خاک، از علقه، از نطفه آفریده و در مراحل زندگی سیر داده است، حیات و مرگ در اختیار اوست.

اینها حکایت از تدبیر اتم و نفوذ اراده حق تعالی در اداره کار جهان دارند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۸۳

۶۱- اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ.

وجود روز و شب و پی در پی بودن آنها واقعیتی است که زندگی بدون آن میسر نبود، حیات نه در نور دائم قابل بقاست و نه در ظلمت دائم، در اینجا اشاره به یکی از علل وجود شب است که سبب استراحت و آماده شدن بدن برای تلاش در روز بعدی می‌باشد، و نیز اگر روز روشن، اشیاء جهان را برای بشر نشان نمی‌داد باز زندگی میسر نبود لَذُو فَضْلٍ حاکمی است که اینها زائیده فضل و احسان خداوندی است بی آنکه مردم استحقاقی داشته باشند.

۶۲- ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِي تَوْفِكُونَ یعنی پروردگار شما همان قرار دهنده شب و روز، نه تنها پروردگار شما، بلکه پروردگار همه کائنات است زیرا خلقت از تدبیر قابل انفکاک نیست.

درباره خالقِ كُلِّ شَيْءٍ باید گفت: کائنات به حسب ذات خود ممکن الوجود هستند محال است که بدون علت به وجود آمده باشند، آن علت نیز باید واجب الوجود باشد و هستی را از جای دیگری نگرفته باشد و گر نه دور یا تسلسل که هر دو محالند لازم می‌آید. نمی‌شود گفت: ماده ازلی است و گر نه بر خلاف اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ و بر خلاف برهان امکان و وجوب خواهد بود وانگهی خدا علت اضطراری نیست بلکه علت مختار است.

لا- إِلَهَ إِلَّا هُوَ متفرع است بر خالقِ كُلِّ شَيْءٍ آن گاه در مقام تعجب فرموده: از بندگی خدا به کجا برگردانده می‌شوید؟! ۶۳- كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ.

یعنی فقط انکار از روی علم و لجاج بسبب انحراف از دلایل روشن خداست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۸۴ «كذلك» ظاهراً اشاره به افک اهل مکه و مشرکان زمان نزول قرآن است، مراد از آیات می‌شود آیات تکوینی و آیات نازله، هر دو باشد.

۶۴- اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ.

سه نمونه از کارها و تدبیر خداوندی در این آیه مطرح است:

اول: زمین در طول هزاران سال برای به وجود آمدن حیات آماده شده و قرارگاه زندگی گشته است آسمان یک شیء بنا شده‌ای است که با ماه و خورشید و هوا و ابرها، بادهای، برفها و بارانها، کارهای حیات را در زمین تکمیل کرده است، رجوع شود به: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً بقره/ ۲۲ منظور از «سما» می‌شود هوای اطراف زمین و یا همه آنچه در بالاست باشد.

دوم: وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ در تصویر انسان، به وجود آوردن همه اعضاء ظاهری و باطنی در نظر است، نه فقط شکل و قیافه او مانند درختی که از برگها و شاخه‌ها و کلها شکل گرفته است، نظیر: هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ آل عمران/ ۶، تصویر انسان و تشکیل و ترکیب اجزاء باطنی و ظاهری او یک نظام اتم و اکمل و نیکوتر است که از وجود و قدرت خدای توانا حکایت

می‌کند.

سَوِّمٌ: وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ پر روشن است که تأمین این موجود زیبا به واسطه خوراکیهاست. اگر آنها نبودند حیات انسان بقا نداشت.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

ثناء و درود است از جانب خدا بر خودش، یعنی کثیر الفائده و دائم الخیر است الله. رَبُّ الْعَالَمِينَ نشان می‌دهد که تدبیر انسان گوشه‌ای از تدبیر جهان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۸۵

۶۵- هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

تکمیل مطلب بالا- و در عین حال مطلب مستقلی است، مقدم شدن «هو» برای افاده حصر است یعنی فقط اوست زنده واقعی که زندگی را از ذات خود دارد و از جای دیگر نگرفته است زندگان دیگر، حیات را از او گرفته‌اند، جز او معبودی نیست آنها که دارای زندگی عاریت هستند معبود نتوانند بود.

پس او را بخوانید آنها را با اخلاص بندگی نسبت به او الْحَمْدُ لِلَّهِ در رابطه با کامل بودن مطلب است که خدا از جانب خود مورد ثنا واقع می‌شود.

۶۶- قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ.

این سخن برای مایوس کردن مشرکان است که در آن حضرت طمع نکنند.

لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ در رابطه با آنست که نهی شدنم روی برهان است مراد از بینات آیات روشنی است که وجود و توحید خدا را اثبات و بطلان شرک را واضح می‌سازند. وَأَمْرٌ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ تکمیل مطلب است.

۶۷- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ.

بعد از نتیجه گیری از آیه ۶۴ باز به ذکر دلیلی از دلایل وجود خدا و ربوبیت او برگشته است به جان خودم قسم: ایجاد انسان از خاک و از نطفه و ...

هزاران دلایل بر وجود خالق دانا و توانا دارد آری خالق چشم انسان از اسرار نور اطلاع دارد و خالق جگر سفید و حبابهای آن، اطلاع دقیقی از ترکیبات هوا دارد، پاک و منزهی تو ای خدای توانا حقا که پیامبر تو، راست فرموده: «راهها برای شناختن خدا به عدد نفس‌های مردم است».

به نظر می‌آید منظور از «تراب» اجزاء ارضیه است که مبدل به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۸۶

خوراکیها و سپس در وجود انسان مبدل به نطفه می‌شود و شاید انسان و بشر اولیه باشد مانند وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ سجده / ۷.

ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكُونُوا شُيُوخًا ادامه خلقت و تدبیر انسان است، در مجمع البیان از یونس نقل شده که عرب «طفل» را واحد و جمع به کار می‌برد نظیر أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ نور / ۳۱ متعلق ثُمَّ لِيَبْلُغُوا محذوف است یعنی «ثم ینشئکم لتبلغوا اشدکم ...» ایضا ثُمَّ لِيَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَّى مِنْ قَبْلِ وَ لِيَبْلُغُوا أَجْلاً مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ منظور از «من قبل» پیش از رسیدن، به پیری و اشد است وَ لِيَبْلُغُوا مَتَّصِل است به: لِيَكُونُوا شُيُوخًا گویی برای آخرین مرحله بودن با «ثم» نیامده است لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ نتیجه گیری است «لعل» برای علت می‌باشد نه تمنی.

۶۸- هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

دلیل دیگری بر توحید است که فقط اوست پیوسته مواد بیجان و مرده را مبدل به زنده و زنده‌ها را مبدل به مرده بیجان می‌کند. جز او کسی مالک این کار نیست، آن گاه در تکمیل این سخن فرموده: فَإِذَا قَضَىٰ ... منظور از «کن» اراده ایجاد است و گر نه قبل از

ایجاد، چیزی وجود ندارد تا خطاب «کن» به او متوجه شود و خطاب به معدوم معنی ندارد. «فیکون» تقدیرش «فاذا قال کن: یكون» است، بهر حال: اراده همان و به وجود آمدن همان، هر چند که در جهان ماده در طول زمان هم قرار گرفته باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۸۷

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۹ تا ۷۸]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضَيَّرُونَ (۶۹) الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۷۰) إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ (۷۱) فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (۷۲) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ (۷۳) مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (۷۴) ذَلِكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵) ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۶) فَمَاصْبِرُ إِلَّا وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا فِيمَا تُرِيتُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا يُرْجَعُونَ (۷۷) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْضِصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (۷۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۸۸

۶۹- آیا نمی بینی کسانی را که در آیات خدا مجادله می کنند چطور از حق بر گردانده می شوند؟!

۷۰- کسانی که قرآن و آنچه را که پیامبران خود را با آن نازل کرده ایم تکذیب می کنند به زودی عاقبت امر خود را می دانند.

۷۱- وقتی که غل ها و زنجیرها در گردنهای آنها باشد، کشیده می شوند.

۷۲- در آب جوشان، سپس در آتش سرخ کرده شوند.

۷۳- سپس گفته شود، کجاست آنچه شریک قرار می دادید.

۷۴- غیر خدا را؟ گویند: از ما گم شدند، بلکه از پیش چیزی نمی خواندیم. این چنین خدا کافران را گمراه می کند.

۷۵- این عذاب برای آنست که در زمین بدون حق شادی کرده و به علت آنچه تکبر می کردید.

۷۶- داخل طبقات جهنم شوید، در آنها پیوسته اید بد است جایگاه متکبران.

۷۷- صبر کن، که وعده خدا حق است، پس اگر بعضی آنچه را از عذاب وعده شان می دهیم، به تو بنمایانیم یا تو را بمیرانیم به سوی ما برگشته می شوند.

۷۸- پیش از تو پیامبرانی فرستادیم، بعضی از آنها را بر تو حکایت کردیم و بعضی را بر تو حکایت نکردیم، هیچ پیامبری را نیست که آیه ای بیاورد مگر به اذن خدا و چون امر خدا آید، با حق قضاوت می شود و اهل باطل به خسران می افتند.

کلمه‌ها

اغلال: غل: طوقی که بر گردن زند، جمع آن اغلال است.

سلاسل: سلسله: مطلق زنجیر، جمع آن سلاسل است.

یسحبون: سحب: کشیدن، مانند کشیدن چیزی بر روی زمین.

حمیم: آب جوشان. طبرسی: فرماید «الحمیم: الماء الحار» راغب گوید: «الحمیم: الماء الشدید الحرارة». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹،

یسجرون: سجر: طبرسی فرماید: اصل آن انداختن هیزم در آتش است سرخ کردن تنور، پر از آب کردن نهر نیز گفته‌اند.
تفرحون: فرح: شادی توأم با تکبر و طغیان، در صورتی که «بغیر حق» باشد.
تمرحون: مرح: فرح شدید که عبارت اخرای خود پسندی است. «مرح الرجل مرحا: اشتد فرحه و نشاطه ... تبختر و اختال».
مبطلون: مبطل اهل باطل و باطل کار، راغب آن را متعدی دانسته یعنی:
کسی که حق را باطل می‌کند.

شرحها

بعد از بیان عده‌ای از آیات توحید، باز مجادله کنندگان و مآل کار آنها مطرح شده است چنان در بیان حالات فرعونیان و دیگران گفته شد، سپس مانند گذشته به آن حضرت مژده می‌دهد که صبر کن پیروزی با تو است و در تأکید همین مطلب فرموده: پیامبران گذشته هم مانند تو تبلیغ کردند و به هنگام آمدن وعده خدا، اهل باطل زیانکار شدند و اهل حق پیروز.
۶۹- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضْرَفُونَ.

لفظ «انی» به معنی «کیف» و «چطور» است، آیه در مقام تعجب و توییح خطاب به حضرت می‌فرماید: آیا نمی‌بینی اهل مجادله چطور از راه حق برگشته می‌شوند؟! شیطان و نفس و عناد آنها را از راه حق بر می‌گرداند.

۷۰- الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ.

از این آیه تا آیه ۷۶ بیان مال کار اهل مجادله است، مراد از الَّذِينَ كَذَّبُوا مشرکان آن روز می‌باشند که آنها قرآن و شریعت و کتابهای تمام تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹۰

پیامبران را تکذیب می‌کردند، فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ یعنی «یعلمون عاقبه امرهم».

۷۱ و ۷۲- إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ.

بیان فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ است و «اذ» ظرف آن می‌باشد. إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ مبتداء و خبر است و السَّلَاسِلُ عطف است بر اغلال، يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ حال است از ضمیر «اعناقهم» ظهور آیه آنست که بعد از رفتن در آب جوشان در آتش سرخ کرده می‌شوند (نعوذ بالله من النار) گویی همان مجادله‌ها و لجاجت‌ها و عنادها که در دنیا مانع از قبول حقند، در آخرت به شکل اغلال و زنجیرها در خواهند آمد، «اذ» ظرف زمان ماضی است به علت محقق الوقوع بودن آمده است.

۷۳ و ۷۴- ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا.

عذاب گذشته روشن خواهد کرد که معبودهای باطل فائده‌ای به آنها نکردند آن وقت در مقام تبکیت خطاب می‌رسد: کجایند آنهایی که جز خدا بودند و به خدا همتا می‌کردید؟ گویند: کم شدند از ما.

بَلْ لَمْ تَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ.

جواب اول وجود شرکاء را اثبات می‌کرد نهایت می‌کرد نهایتی می‌گفت که کم شده‌اند ولی در این قسمت، از جواب اول اعراض کرده و گفته‌اند: ما در دنیا جز خدا کسی را عبادت نمی‌کردیم نظیر ... وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ انعام/ ۲۳، آن وقت در جواب فرموده: كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ اضلال خدا چنین است که چنان خواهند گفت و دروغگویی آنها ظاهر خواهد شد، خدا همه کافران را این چنین گمراه می‌کند.

۷۵- ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسِرُونَ احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹۱

تَمْرَحُونَ

کلمه «ذلكم» اشاره به عذابی است که در آیه ۷۱ و ۷۲ گذشت. طبرسی فرموده:

فرح مقید و مرح بدون قید آمده است زیرا فرح گاهی پسندیده و مورد مدح واقع می‌شود اما مرح پیوسته مذموم باشد. به نظر می‌آید منظور از «تفرحون» شاد شدن برای تکذیب و عدم قبول حق است نظیر: وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ / مطففین / ۳۱ یعنی این عذاب به سبب شادیتان در عدم قبول حق و تکبرتان در مقابل حق است.

۷۶- ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ.

یعنی بعد از گفتگویی که در آیات قبل بیان شد، گفته می‌شود: داخل درکات جهنم شوید در ذیل لها سَبَعُهُ أَبْوَابِ حَجْرٍ / ۴۴ گفته شد که مراد از ابواب، مرتبه‌های جهنم است. متکبران کسانی هستند که خود را از خاضع شدن به حق بزرگ دیده‌اند علی‌هذا آنها کافرانند.

۷۷- فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرَبِّيكَ بِعِصَّ اللَّذِي نَعُدُّهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيكَ فَإِنَّا يُرْجِعُونَ.

بعد از بیان مآل اهل مجادله فرموده است استقامت کن که وعده خدا حق است، منظور از «وعد» ظاهراً نصرت انبیاء و خذلان مجادلین است، آن گاه فرمود: فرق نمی‌کند اگر در حال حیات تو آنها را عذاب نکنیم، بعد از تو باز گشتشان به سوی ماست، مجازاتشان خواهیم کرد.

۷۸- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصِصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ.

ظاهراً این آیه توجیه مطلب آیه سابق است یعنی: در گذشته نیز طریقه تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹۲ ما چنین بوده است که به وعده خود درباره پیامبران عمل کرده و اهل باطل را یا در حیات پیامبر تار و مار می‌کردیم و یا در آخرت از چنگ ما خلاص نمی‌شدند.

نظیر: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ یونس / ۴۷، علی‌هذا منظور از یَأْتِيَ بِآيَةٍ عذاب دنیوی است که در حیات پیامبر بر مشرکان امتش می‌آید، یعنی آن را خدا می‌آورد یا در حیات پیامبر و یا بعد از او. آن گاه در ذیل آیه فرموده: چون عذاب خدا می‌آید، اهل باطل هلاک می‌گشتند در امت تو نیز چنین خواهد بود، راجع به پیامبران در «نکته‌ها» صحبت خواهیم کرد.

نکته‌ها

پیامبران و عدد آنها:

در دو محل از قرآن مجید آمده است که عده‌ای از پیامبران را خداوند حکایت کرده و عده‌ای را حکایت نکرده است یکی در آیه گذشته و یکی در: رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصِصْهُمْ عَلَيْكَ ... نساء / ۱۶۴، علی‌هذا مناسب است عدد پیامبران علیهم‌السلام را در اینجا بیان کنیم.

مشهور آنست که عدد پیامبران صد و بیست و چهار هزار نفر است، مرحوم صدوق در خصال «باب الواحد الی‌المائة» فصل ۱۷ دو حدیث از امیر المؤمنین صلوات‌الله‌علیه از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه و آله نقل کرده که خداوند صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفریده، من از همه محترم‌م، این سخن از جهت افتخار نیست و صد و بیست چهار هزار وصی آفریده که علی‌علیه‌السلام اکرم و افضل آنها پیش خداست.

در میزان ج ۲ ص ۱۴۹ از معانی الاخبار و خصال از ابو ذر نقل شده که تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹۳

به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: پیامبران چند نفر بوده‌اند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار. گفتم: چند نفر مرسل بودند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر که جمع کثیر می‌باشند، گفتم: اول آنها کدام است؟ فرمود: آدم ...

مرحوم مجلسی در بحار (ج ۱۲ ص ۲ / ط جدید) از مجمع البیان نقل کرده: اخبار در عدد پیامبران مختلف است، در بعضی صد و بیست چهار هزار و در بعضی هشت هزار که چهار هزار از بنی اسرائیل و بقیه از اقوام دیگر هستند این همان است که مرحوم طبرسی در ذیل آیه مورد تفسیر مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ ...

غافر / ۷۸ فرموده است. و نیز از علی علیه السلام نقل کرده که خداوند پیامبری از سیاه بوستان برانگیخت، ذکر او در قرآن نیامده است.

پیامبرانی که نام آنها در قرآن مجید آمده بیست شش نفر می‌باشند بدین قرار: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، یسع، ذوالکفل الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داود، سلیمان زکریا، یحیی، ایوب، اسماعیل صادق الوعد، عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

علامه طباطبائی در المیزان ج ۲ ص ۱۴۵، آنها را بیست پنج نفر فرموده و ایوب علیه السلام را فراموش کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹۴

[سوره غافر (۴۰): آیات ۷۹ تا ۸۵]

اشاره

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۹) وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۸۰) وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ (۸۱) أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهٍ يَسْتَهْزِئُونَ (۸۳)

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةً وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۸۵)

۷۹- خدا آنست که چهار پایان را برای شما قرار داد تا بعضی را سوار و از بعضی بخورید.

۸۰- شما را در آنها منافع دیگری است و تا بر آنها به قصدی که در ضمیر دارید برسید و بر آنها و بر کشتی حمل می‌شوید.

۸۱- آیات خویش را بر شما می‌نمایاند، پس کدام آیه‌ای از آیات خدا را انکار می‌کنید!؟

۸۲- آیا در زمین مسافرت نکرده‌اند تا به بینند عاقبت گذشتگان چه شد؟ آنها از اهل مکه زیادت و نیرومندتر و پراثرتر بودند، ولی امکاناتشان از عذاب کفایتشان نکرد.

۸۳- چون پیامبرانشان آیات روشن را برای آنها آوردند، به آنچه از علم نزد خود داشتند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹۵ شاد شدند، عذابی را که مسخره می‌کردند آنها را گرفت.

۸۴- چون عذاب ما را دیدند گفتند: به خدا به تنهایی ایمان آوردیم و به آنچه شریک می‌آوردیم کافر شدیم.

۸۵- ایمانشان به وقت دیدن عذاب نفع رساننده نبود، سنت خدا همین است که در بندگانش گذشته است، آنجا کافران به خسران افتادند.

انعام: چهار پایان. منظور چهارپایان اهلی است، مفرد آن نعم (بر وزن فرش) است. فلک: کشتی. در مفرد و جمع به کار می‌رود و با قرینه معلوم می‌شود. حاق: حیق: احاطه و فرا گرفتن، معنی ثبوت و لزوم نیز در آن ملحوظ است «حاق بهم الامر: لزوم و وجب علیهم». بأسنا: بأس: سختی و شدت با عذاب و بلا و جنگ قابل تطبیق است. سنت: طریقه. رویه.

شرحها

آنچه در رابطه با توحید در آیات ۶۱-۶۹ مطرح شد، عبارت بود از:

خلقت شب و روز، آماده شدن آسمان و زمین، خلقت نعمتها و انسان، و سپس انکار مشرکان یاد گردید. در ادامه مطلب در این آیات، آفرینش چهار پایان مطرح است که پشتوانه زندگی انسان هستند، و انسان از آنها در سواری و تهیه خوراک استفاده می‌کند، این بیان روشن می‌کند که آفرینش آنها یک واقعیت هدفدار و روی حکمت و مصلحت است و از دلایل نفوذ اراده حق تعالی در تدبیر انسان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹۶

می‌باشد، آن گاه باز انکار منکران و مال کار آنها مطرح گردیده و در درک و فهم آن به پیشامدهای اقوام گذشته اشاره شده است. ۷۹ و ۸۰- اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لَتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ.

در اینجا چند مطلب هست، اول: آنکه چهارپایان از لحاظ گوشت و حمل بار و سواری، و پشم و پوست و شیر و سایر منافع، قسمت مهمی از زندگی انسان را تأمین می‌کنند، این شاهد گویایی است که خلقت آنها یک خلقت هدفدار و گوشه‌ای از تدبیر حیات انسانی است و از آیات توحید و ربوبیت می‌باشد و بدون خلقت آنها تدبیر جهان انسانی ناقص می‌شد، قرآن مجید در بسیاری از آیات از جمله سوره نحل/ ۲۵ انعام/ ۱۴۲، مؤمنون/ ۲۱، زخرف/ ۱۲ و جاهای دیگر، وجود آنها را از دلایل توحید شمرده است. دوم: گفته‌اند منظور از «الانعام» چهارپایان سه گانه، گاو و گوسفند و شتر است و بعضی فقط شتر گفته‌اند، ولی به نظر می‌آید: مراد از آن در اینجا مطلق چهارپایان اهلی باشد که بعضی برای خوردن و بعضی برای سوار شدن و بعضی مانند شتر برای هر دو است، نظیر آیه كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ طه/ ۵۴ و آیه مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ يونس/ ۲۴.

در اینصورت «منها» در هر دو محل به معنی بعض است یعنی از بعضی می‌خورید و بعضی را مانند اسب و قاطر و الاغ سوار می‌شوید، منظور از منافع «امثال شیر، پشم، مو، پوست و غیر است نظیر و مِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا ... نحل/ ۸۰ و در صدر آیه است که وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا جَمَلَهُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ ذَكَرَ عَامَ بَعْدِ مِنْهَا مِنْ خِصَامِهَا وَتَحْمِلُ الْفُلْكَ تَحْمَلُونَ است، یعنی تا در حالی که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹۷

بر آنها سوار هستید به حاجت خود که انتقال از جایی به جایی است برسد احتمال دارد تقدیر آن «و لتبلغوا حامل انتقالکم علیها حاجه فی صدورکم» باشد در این صورت نظیر: وَتَحْمِلُ الْفُلْكَ تَحْمَلُونَ است تا تکرار پیش نیاید. ذکر «الفلک» اشاره به مسافرت در دریاست.

۸۱- يُرِيكُم آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ

تکمیل مطلب و توییح مشرکان است که آیات خدا را با این روشنی انکار می‌کنند، این آیه نظیر: فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ است.

۸۲- أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ.

اشاره است به سنت لا یتغیر خدا در هلاکت امتهای گذشته.

مراد از مسافرت در زمین، دیدن آثار و خرابه‌های گذشتگان است.

كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدُّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ.

لفظ «منهم» راجع به اهل مکه است، یعنی گذشتگان با آنکه از اهل مکه بیشتر و قویتر و دارای آبادیهای بسیارتر بودند، هلاک شدند.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

یعنی امکانات مادی از هلاکت و عذاب خدا، کفایتشان نکرد.

۸۳- فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

همه ضماائر هفتگانه راجع به الذین من قبلهم است.

منظور از «العلم» علم به کارهای زندگی دنیاست نظیر فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹۸

عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

نجم / ۳۰، منظور از فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ آنست که نیازی به گفته‌های انبیا ندیدند، و به آنچه خود داشتند راضی و خوشنود شدند. در

نتیجه عذاب موعود که مسخره‌اش می کردند آنها را گرفت.

۸۴- فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ این ایمان یک ایمان صوری بوده و اگر ایمان واقعی بود ظاهرا

مورد رحمت واقع می شدند، نظیر: فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ یونس / ۹۸ «وحده» حال است از «اللّه».

در کافی از جعفر بن رزق اللّه نقل شده: مردی نصرانی را پیش متوکل آوردند که با یک زن مسلمان زنا کرده بود، متوکل خواست

به او اقامه حد کند، او اسلام آورد، یحیی بن اکثم گفت: اسلام آوردن، شرک و زنا او را از بین برد، بعضی گفتند: نه باید به او

سه تا حد زده شود، بعضی‌ها نظر دیگری دادند متوکل گفت: مسئله را بحضرت امام هادی صلوات اللّه علیه نوشتند، امام در جواب

فرمود: باید او را زد تا بمیرد، یحیی بن اکثم و سائر علماء بر این جواب ایراد گرفته و گفتند در قرآن و سنت چنین فتوایی نیست،

متوکل بار دیگر نامه نوشت که علت این حکم را بیان نمائید، امام علیه السّلام بعد از بسم اللّه ... دو آیه آخر این سوره را نوشت و

به متوکل فرستاد، متوکل مرد نصرانی را زد تا بمرد (۱).

ناگفته نماند: این یک نوع استفاده از قرآن مجید است که اهل بیت صلوات اللّه علیهم کرده‌اند.

(۱) کافی ج ۷ / ۲۳۸ باب ما يجب علی اهل الذمه من الحدود، (باختصار).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۳۹۹

۸۵- فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ.

علت عدم نفع ایمان، اختیاری نبودن آن بود، مراد از «سنت» ظاهرا عدم قبول است، یعنی عادت خدا بر آن جاری است که ایمان

اضطراری را قبول ننماید زیرا که ایمان واقعی نیست نتیجه آنکه، کافران زیانکار و بدبخت شدند.

راوی از حضرت رضا صلوات اللّه علیه پرسید: چرا خدا ایمان فرعون را قبول نکرد با آنکه به خدا ایمان آورد و به توحیدش اقرار

نمود؟ فرمود: چون او در وقت دیدن عذاب ایمان آورد

«و الايمان عند رؤية البأس غير مقبول و ذلك حكم الله في السلف و الخلف قال الله تعالى فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا...» (تفسیر

برهان).

روز پنجشنبه پنجم ربیع الاول هزار و چهارصد و پنج قمری مطابق با ۸/۹/۱۳۶۳ شمسی تفسیر سوره مؤمن به پایان رسید.
و الحمد لله و هو خیر ختام
تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۰۰

سوره حم

اشاره

السجده در مکه نازل شده و پنجاه و چهار آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- حم السجده (فصلت) شصت و یکمین سوره است که بعد از سوره مؤمن در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره چهل یکم می‌باشد، به نظر می‌آید که در هفتم یا هشتم بعثت نازل شده باشد ولی تاریخ نزول آن درست معلوم نیست، در سوره مؤمن گفته شد که حوامیم، به ترتیب از مؤمن تا احقاف پشت سر هم نازل شده‌اند و چون همه با «حم» شروع می‌شوند به نظر می‌آید که مطالب سوره‌ها و مقتضای نزول، در همه یکی بوده است به استثنای سوره شوری که در آن لفظ «عسق» اضافه شده است.
۲- عدد آیات آن در شمارش کوفی پنجاه و چهار، در حجازی پنجاه و سه و در بصری و شامی پنجاه و دو است. علت این اختلاف آنست که در عدد کوفی «حم» به تنهایی یک آیه است، و نیز در کوفی و حجازی در عَادٍ وَ تَمُودَ ایستاده و آن را آیه سیزده قرار داده‌اند ولی قراء بصری و شامی تا «کافرون» یک آیه شمرده‌اند (مجمع البیان).
بارها گفته‌ایم: عدد کوفی به وسیله عاصم و ابو عبد الرحمن سلمی به حضرت ولی ذوالجلال امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد، و معتبر است (۱).

عماد الدین بغدادی در تفسیر خازن نقل می‌کند که این سوره دارای هفتصد

(۱) طبرسی رحمه الله در سوره بقره درباره عدد کوفی فرموده: «و هو العدد المروی عن علی علیه السلام». [.....]

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۰۱

و نود شش کلمه و سه هزار و سیصد و پنجاه حرف است، این شمارش اهتمام مسلمین را به قرآن مجید نشان می‌دهد.
۳- نامگذاری به «حم السجده» ظاهراً به علت وقوع «حم» در اول آن و آیه سجده در وسط آنست، در تفسیر خازن گوید: سوره فصلت را سوره مصابیح نیز گفته‌اند ظاهراً آن، به مناسبت کلمه «فصلت» در اول سوره و کلمه «مصابیح» در آیه ۱۲ است.
در روایات نبوی و امامان علیهم السلام «حم السجده» خوانده شده است.
۴- مطالب سوره نشان می‌دهد که آن مکی است و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است، و ظاهر آنست که همه سوره به یک بار نازل گردیده، دلیلی به نزول تدریجی یافته نشد.
۵- از آیات و قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ... / ۵، وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ... / ۲۶ و سائر آیات روشن می‌شود که به وقت نزول سوره مبارکه، مشرکان در مجادله و موضع گیری در مقابل نبوت کار را از حد گذرانده بودند، انکار و مقابله آنها سبب نزول اینهمه واقعیات گردیده است، عظمت موضوعات این سوره در حد «یدرک و لا یوصف» می‌باشد، و چنان که گفته شد: وقوع لفظ «حم» در اول سوره‌های هفتگانه حاکی است که مطالب و مقتضای نزول در آنها یکی است.

غرض سوره

۶- محور مطالب سوره مبارکه، توحید و نبوت و معاد و نظامات حاکم بر جهان و سنن لا یتغیر الهی است وانگهی انسجام مطالب و برگشت به موضوع اصلی با کمی دقت در آن مشهود است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۰۲

بعد از تذکر به اینکه: رحمت همگانی و همیشگی خدا سبب نزول قرآن شده و آن کتابی روشن و قابل فهم است، میفرماید: فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ ... آن گاه برای توحید با خلقت آسمانها و زمین استدلال می کند و با شواهدی از سرگذشت عاد و ثمود و امثال آنها و نیز با عذاب آخرت مشرکان را تهدید می نماید.

سپس با ذکر وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ به مطلب اول یعنی انکار منکران باز می گردد و با عذاب اخروی تهدید و با «و من احسن قولاً ممن دعا الی الاسلام...» ارشاد و برای توحید و معاد استدلال می کند.

آن گاه بار سوم با ذکر إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا ...

باز به مطلب اول باز می گردد و با آمدن آخرت و جواب بعضی از اعتراضها و استدلال به توحید، مطلب را ادامه می دهد.

دفعه چهارم با بیان قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ به سخن اول باز می گردد و با جواب و ارشاد، سوره مبارکه به پایان می رسد.

۷- از مطالب نادر این سوره، تفسیر و تفصیل دورانهای شش روزه خلقت است که در بسیاری از جاهای قرآن بلفظ إِنْ رَبُّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ آمده است و در آیات ۹-۱۲ بیان می گردد.

و نیز شهادت اعضاء بدن و حتی پوستهای بدن و سخن گفتن گناهکاران با پوستهای بدن خود که چرا بر علیه ما گواهی دادید و جواب پوستهای بدن به سخن آنها.

ایضا: راه نیافتن تحریف به قرآن مجید با تعبیر لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ... و باز آیه سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۰۳

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱ تا ۱۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۴)

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ (۵) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ (۶) الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸) قُلْ أَيْنَمَا كَفَرْتُمْ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹)

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّاسِ لِيَوْمٍ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۰۴

به نام خدای رحمان رحیم

۱- حا، میم،

۲- این نامه از جانب خدای رحمن و رحیم نازل شده است.

۳- کتابی است که آیات آن به صورت قرآن روشن، بیان گردیده برای قومی که می‌فهمند.

۴- این کتاب بشیر و نذیر است، اما اکثر مشرکان اعراض کرده و گوش نمی‌دهند.

۵- گفتند: دل‌های ما از آنچه ما را بدان می‌خوانی در غلافی است، در گوش‌هایمان سنگینی هست میان ما و تو حجابی وجود دارد، تلاش کن که ما نیز تلاش خواهیم کرد.

۶- بگو: من مثل شما بشری هستم، به من وحی می‌شود که معبود شما، معبود واحدی است به گفته او استوار باشید، و از او آمرزش بخواهید، وای بر مشرکان.

۷- که زکاة را نمیدهند و به آخرت کافرنند.

۸- کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند برای آنهاست پاداش تمام ناشدنی.

۹- بگو: آیا شما کافر می‌شوید به خدایی که زمین را در دو روز آفریده و برای او شریکان قرار می‌دهید با آنکه او رب العالمین است؟!

۱۰- در زمین از بالای آن، کوه‌های ثابت قرار داد و در آن فائده مداوم نهاد، و اقوات آن را، در چهار روز برابر با نیازمندان، تقدیر نمود.

۱۱- سپس به آسمان پرداخت که به شکل دود بود، به آن و به زمین گفت: به کار افتید با میل یا اجبار، گفتند: آمدیم با رغبت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۰۵

۱۲- آنها را هفت آسمان کرد و در هر آسمان کار مخصوص آن را تفهیم نمود، آسمان نزدیک را با چراغها زینت دادیم، و حفظ کردیم این است ساخته خدای توانا و دانا.

کلمه‌ها

حم: در اول سوره مؤمن درباره آن بحث شد.

رحمن: در اول سوره فاتحه‌الکتاب گفته شده: رحمن دلالت بر عمومی بودن رحمت خدا و رحیم دلالت بر ثبات و پیوسته بودن آن دارد.

فصلت: فصل: جدا کردن و بریدن «فصل الشیء فصلاً: قطعه و ابانه»، تفصیل کلام، روشن و آشکار کردن آنست در مقابل اجمال. عربی: روشن و فصیح. راغب گوید: «العربی: الفصیح البین من الکلام» جوهری در صحاح گوید: «اعرب بحجته: افصح»، بعضی آن را زبان عربی گفته‌اند.

اکنه: کن (بفتح اول) پوشاندن و محفوظ داشتن. کن (بکسر اول) ظرف، غلاف یا پرده‌ای است که چیزی در آن پوشانده شود، جمع آن اکنه و اکنان است نظیر: وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا.

(بفتح اول) ثقل سامعه. (ناشوائی).

ممنون: یکی از معانی «من» قطع است غَيْرُ مَمْنُونٍ غیر مقطوع و پیوسته.

انداد: ند: مثل و نظیر. «الند: المثل و العدل» راغب گوید: ندید شیء شریک آنست در جوهرش و آن نوعی مماثلت است.

رواسی: رسو: ثبوت. راسی: ثابت. «رواسی»: ثابتها و پا بر جاها.

اقوات: ارزاق. مفرد آن قوت است.

دخان: دود. ظاهرا منظور گازهای غلیظ و تاریک و فشرده است که رقیق تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۰۶ شده‌اند، این کلمه فقط دو بار در قرآن مجید آمده است فصلت / ۱۱، دخان / ۱۰.

استوی: استواء اگر با «الی» باشد به معنی توجه و پرداختن است و با «علی» به معنی استقرار آید.

طوع: رغبت و میل. راغب انقیاد و اطاعت گفته است.

کره: (بر وزن عقل و قفل) ناپسند داشتن و امتناع: «کره الشیء کرها:

ضد احبه».

قضاهن: یکی از معانی قضاء تمام کردن است مانند فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ در آیه نیز به همان معنی است.

مصاییح: چراغها. مفرد آن مصباح است.

شرحها

در این آیات ابتدا به طور مقدمه گفته شده: قرآن از جانب خدای رحمان رحیم نازل شده، کتابی است روشن و قابل فهم، مژده دهنده و انداز کننده. ولی متأسفانه که اکثر مشرکان از این نمونه رحمت و قابل درک، اعراض کرده و در توجیه اعراض خود می‌گویند قلوب ما از فهم آن و گوشهای ما از شنیدن آن ناتوان است علی‌هذا میان ما و تو حجاب و حائل هست و در ایمان نیاوردن معذوریم.

در جواب آمده: این سخن دروغ است زیرا که من بشری مانند شما هستم علتی وجود ندارد که سخن مرا نفهمید و نشنوید. آن گاه خلقت آسمانها و زمین که دلیل وجود خدا و توحید او هستند مطرح شده، و به مشرکان خطاب گردیده که چگونه توانید اینهمه دلائل را انکار نمائید؟! ناگفته نماند: آیات شریفه باب بسیار بزرگی به طرف خدا باز می‌کنند تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۰۷ و پلی از معرفت، میان خالق و خلق به وجود می‌آورند که همه تاریکیها و اوهام باطل از میان برداشته می‌شود، حقا که قرآن نمونه‌ای از رحمت همگانی و همیشگی خداست.

۱- حم.

این کلمه چنان که گفته شد در قرائت کوفی، به تنهایی یک آیه شمرده شده است.

۲- تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یعنی رحمان و رحیم بودن خداوند، نزول قرآن را لازم گرفته است تا بندگان از رحمت خداوندی بهره‌مند گردند، تنزیل خبر مبتدای محذوف و به معنای مفعول است یعنی «هذا الكتاب منزل من الرحمن الرحيم».

۳- كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

خبر است بعد از خبر یعنی: «هذا كتاب فصلت آياته» قرآنا عربيا حال است از «آياته» بعید نیست که قرآن به معنای «مقروء» باشد، مراد از عربی بودن، روشن و قابل فهم بودن است مجمع‌البیان و المیزان آن را زبان عربی گفته‌اند.

«يعلمون» در آیه ظاهرا به معنی تعقل و درک است نظیر: قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ / انعام / ۹۸.

پس از آنکه در آیه سابق گفته شد که قرآن نمونه رحمت خداست در این آیه می‌گوید: در تفصیل و بیان آیات آن، خوانا و قابل فهم بودن در نظر گرفته شده تا مشرکان نگویند: ما قدرت فهم آن را نداریم و قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ عَلَيَّ هَذَا این بیان، ردی است بر اشکالی که از مشرکان نقل خواهد شد نظیر: إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ زخرف / ۴.

۴- بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۰۸

بشیرا و نذیرا حال است از «کتاب» و مراد از «لا یسمعون» گوش ندادن و قبول نکردن است چنان که «فاعرَض» آن را روشن می‌کند. یعنی با آنکه قرآن نمونه‌ای از رحمت بی‌پایان خدا و معانی آن قابل فهم و درک است، مشرکان اعراض می‌کنند، قید «اکثر» ظاهراً راجع به اهل مکه است.

۵- وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلُ إِنَّا عَامِلُونَ.

غرضشان از این سخن آن بود که ما قدرت فهم کلام تو را نداریم، هر چه می‌کنی بکن. قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ یعنی: برای رسیدن دعوت تو به قلوب ما راهی نیست، وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ یعنی: گوشهای ما که دروازه‌ای برای انتقال سخن تو به دلهاست، ناشنوا هستند علی‌هذا میان ما و تو حائلی وجود دارد که نمی‌گذارد ما با هم در یک سخن متحد شویم و به تفاهم برسیم.

خواسته‌اند با این سخن آن حضرت را کاملاً مأیوس کنند. فَأَعْمَلُ إِنَّا عَامِلُونَ پس حالا که راهی بر تفاهم ندارد تو هر چه می‌خواهی در ابطال کار ما بکوش، ما نیز در ابطال کار تو کوشش خواهیم کرد، زیرا فقط باید یک گروه بماند، جمله اخیر یک نوع تهدید است.

بعضی گفته‌اند: تو عمل کن به دین خود ما نیز به دین خود عمل خواهیم کرد.

در قول دیگر: تو در هلاک ما بکوش ما نیز در هلاک تو خواهیم کوشید، ولی وجه اول بهتر به نظر می‌رسد.

۶- قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ.

جواب است از سخن آنها که شما باطل می‌گوئید، من بشری مانند شما هستم، به چه دلیل نمی‌توانید سخن مرا بفهمید، آنچه به من وحی می‌شود این تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۰۹

است که: معبود یکی است، این سخن نیز قابل فهم است.

فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ.

پس حالا- که حرفم قابل فهم است و الهی جز او نیست، بیایستید برای او، به طرف دیگری میل نکنید و از شرکی که کرده‌اید مغفرت بخواهید وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ.

۷- الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ.

در اینجا به دو نوع از کارهای مشرکان اشاره شده است یکی ندادن زکاة که مراد مطلق اتفاق به فقراء است نه زکاة واجبی زیرا که زکاة در مدینه واجب شده و این سوره مکی است دوم عدم ایمان به آخرت.

۸- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.

یعنی: در مقابل مشرکان، برای اهل ایمان و عمل پاداشی غیر مقطوع و پیوسته است، در بعضی از آیات آمده: عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْدُودٍ هود/ ۱۰۸.

۹- قُلْ أَ إِنُّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

در جواب سخن مشرکان که می‌گفتند: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ ... اولاً فرمود:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ سپس به آن حضرت دستور داد که از آنها بپرسد: آیا با این همه دلایل وجود وحدانیت او باز به خدا کافر می‌شوید؟ و شریکان می‌گیرید با اینکه او رب العالمین است چگونه شریکان داشته باشد؟

منظور از «تکفرون» شرک است چنان که از وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً معلوم می‌شود لفظ أَ إِنُّكُمْ لَتَكْفُرُونَ با دو تأکید، حکایت از تعجب می‌کند. مراد از «یومین» قسمتی از زمان است نه بیست و چهار ساعت، زیرا در آن روز شب و روز وجود نداشت استعمال یوم به

معنی مدتی از زمان از معانی مشهور آنست چنان که تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۱۰

راغب و دیگران گفته‌اند مانند و تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ آل عمران / ۱۴۰ فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا يُونُسَ / ۱۰۲.
در نهج البلاغه حکمت ۳۹۶ آمده:

«الدهر یومان یوم لک و یوم علیک ...»

ناگفته نماند: در هفت مورد از قرآن مجید آمده است که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ خدا آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، در این سوره از آیه نهم تا دوازدهم، تفصیل آن شش روز (شش دوران) بیان شده است بدین طریق که زمین در دو دوران آفریده شده خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ.

مذاب بودن درون زمین نشان می‌دهد که روزگاری سطح آن نیز مذاب بوده است، به احتمال قوی مراد از دوران اول مذاب شدن زمین است که به صورت گاز مشتعل بود و در اثر کاسته شدن حرارت، به صورت مذاب در آمد، دوران دیگر انعقاد و انجماد سطح آنست.

سپس: در چهار دوران کوه‌ها به وجود آمد و تقدیر اقوات گردید فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ چنان که در آیه بعدی خواهد آمد، و در ضمن چهار دوران فوق که زمین آماده می‌گردید آسمانهای هفتگانه نیز به وجود آمدند از گاز غلیظی که به شکل دود بود، تشکیل آسمانها در دو دوران بود، فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ النهایه این دو دوران با چهار دوران فوق متداخل بودند چنان که خواهد آمد و گرنه مجموعاً هشت دوران خواهد شد که خلاف آیات دیگر است.

۱۰- وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ.

ظهور آیه آنست که تشکیل کوه‌ها و تقدیر اقوات در چهار دوران شده است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۱۱
بَارَكَ فِيهَا اشاره است به آنچه تشکیل کوه‌ها و تقدیر اقوات برای همیشه بوده است که جعل و تقدیر دائم الفائده خواهد بود، منظور از تقدیر اقوات، ظاهراً تشکیل دریاها و بارانها و خاکها و هوا و مانند آنهاست که مقدمه روئیدنیها و جنبندگان بود.

منظور از سؤال در «للسائلین» سؤال طبیعی است، یعنی چه موجودات زنده با نیاز طبیعی می‌خواستند و لازم داشتند به طور مساوی که نیاز همه را بر طرف کند، تقدیر کرد و گرنه، آن روز سؤال کننده‌ای نبود، نظیر: وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ابراهیم / ۳۴.

در اینجا دو مسئله را باید در نظر داشته باشیم اول آنکه بعضی از مفسران گفته‌اند: این چهار دوران تتمه دو دوران زمین است یعنی زمین را در دو دوران آفرید و در دو دوران نیز تقدیر اقوات کرد، جمعا چهار دوران شد.

با آنکه این، خلاف صریح آیه است، در تعلیل این سخن گفته‌اند: که در غیر این صورت باید خلقت آسمان و زمین در هشت روز باشد، زیرا در آیه بعدی خواهد آمد که آسمانها نیز در دو دوران خلق شده‌اند، جواب این سخن آنست خواهیم گفت: خلقت آسمانها با چهار دوران زمین متداخلند.

دوم: بعضی از بزرگان اَرْبَعَةَ أَيَّامٍ را به فصول چهار گانه تفسیر کرده است این سخن بعید است، زیرا آیه از ابتدای خلقت سخن می‌گوید، آن وقت از فصول اربعه خبری نبود، وانگهی فصول اربعه وقت خلق اقوات است نه وقت تقدیر آنها، سپس فرموده: در این آیات فقط چهار دوران از شش دوران بیان شده است دو تا برای خلقت زمین و دو تا برای آسمانها.

۱۱- ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتَبِيا طَوْعاً تَفْسِيراً أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۴۱۲

أَوْ كَرِهًا قَالَتْما أَتَيْنَا طَائِعِينَ

جمله ثُمَّ اسْتَوَى نسبت به خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ است نه نسبت به تقدیر اقوات و چهار دوران، زیرا جمله فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتَبِيا نشان می‌دهد که فرمان تقدیر اقوات و تشکیل آسمانها، یکی صادر شده است علی هذا در وقتی که تقدیر اقوات می‌شد، آسمانها نیز تشکیل می‌گردید، پس شکل گرفتن آسمانها و تقدیر اقوات متداخلند، در این صورت، همه دورانها، شش دوران می‌شوند نه هشت دوران.

و هِيَ دُخَانٌ نَشَانٌ مِیْ دَهْدُ کِه آسْمَانِ پِیْشِ از تَبْدِیْلِیْ شَدْنِ بِه هَفْتِ آسْمَانِ فِقْطِ یَکِ آسْمَانِ بُوْد، اَنَهْمِ از گَازِهَایِ فِشْرَدِه و غَلِیْظِ و تَارِیْکِ، بِه صُورْتِ دُوْد، سِیْسِ رَقِیْقِ شُدِه و بِه شَکْلِ هَفْتِ آسْمَانِ دَر آمَدِه اسْت.

فِرْمَانِ اَثِیَّا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا هَمَانِ بُوْد کِه دَر اَثَرِ اَن، کُوه‌ها تَشْکِیْلِیْ شَد اَقْوَاتِ تَقْدِیْرِیْ گَرْدِیْد، و دُوْدِ غَلِیْظِ بِه هَفْتِ آسْمَانِ مَبْدَلِ شُد، «اَثِیَّا» یَعْنِیْ بِیْأَیْدِیْ بِه طَرَفِ اَن مَقْصَدِیْ کِه مَن اِرَادِه کَرْدِه اَم، طَوْعًا اَوْ كَرْهًا حَاکِیْ از اِجْبَارِ اسْت کِه حَتْمًا بَایْدِ از مَشِیْتِ مَن پِیْرُویْ کَنِیْد، اَن دُو بِه زَبَانِحَالِ یَا بِه، زَبَانِ خُودِ گَفْتَنْد:

أَتَيْنَا طَائِعِينَ يَعْني قَدْرَتِ مَخَالَفَتِ نَدَارِیْم.

۱۲- فَفَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. قَضَاءِ دَر اِیْنِجَا بِه مَعْنِیْ سَاخْتَنِ و تَمَامِ کَرْدَنِ اسْت نَظِیْرِیْ: فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ قَصَصَ / ۲۹، دَر اَقْرَبِ المَوَارِدِ گُویْد: «قَضَى الشَّيْءَ» اَن رَا بِه طُورِ مَحْکَمِ اَنْجَامِ دَاد.

چُونِ جَعَلَ کُوه‌ها و تَقْدِیْرِیْ اَقْوَاتِ دَر آیِه گِذْشْتِه بِیَانِ شُدِه بُوْد، لَذَا دَر اِیْنِ آیِه فِقْطِ نَتِیْجِه فِرْمَانِ «اَثِیَّا» دَر بَارِه آسْمَانِهَا بِیَانِ شُدِه اسْت، گَازِ غَلِیْظِ دَر دُو تَفْسِیْرِیْ أَحْسَنِ الْحَدِیْثِ، ج ۹، ص: ۴۱۳

دُورَانِ رَقِیْقِ شُدِه و مَبْدَلِ بِه هَفْتِ آسْمَانِ گَرْدِیْدِ اَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا نَشَانٌ مِیْ دَهْدُ کِه هَرِ یَکِ از آسْمَانِهَا دَر اَمْرِیْ خَلْقِیْ و وَظِیْفِه بِه خُصُوصِیْ دَارَنْد کِه تَکْوِیْنًا بِه خُودِشَانِ تَفْهِیْمِ شُدِه اسْت.

وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا ... نَشَانٌ مِیْ دَهْدُ کِه فِقْطِ آسْمَانِ نَزْدِیْکْتَرِ بِه مَاءِ، بَا کُوَاکِبِ زَیْنَتِ شُدِه اسْت، نَظِیْرِیْ: إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكُوكِبِ صَافَاتٍ / ۶.

«حِفْظًا» مَفْعُولِ فِعْلِیْ مَحْذُوفِ اسْت یَعْنِیْ «حِفْظَانِهَا حِفْظًا»، شَایْدِ مَرَادِ هَمَانِ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ صَافَاتٍ / ۷ بَاشْدِ و یَا مَنظُورِ نَگَهِدَارِیْ از زِوَالِ اسْت دُو وَصْفِیْ عَزِیْزِ و عَلِیْمِ دَر رَابِطِه بَا تَوَانِیْیِیْ خُدَا اسْت بِه اَنْچِه مِیْ خُوَاهْدِ و نِیْزِ عِلْمِ خُدَا کِه چَکُونِه بَایْدِ تَقْدِیْرِیْ کَنْد.

دَر تَکْمِیْلِیْ اِیْنِ بِیَانِ ذِکْرِیْ چَنْدِ نَکْتِه ضَرْوَرْتِ دَارْد، اَوَّلِ اِیْنِکِه اِحْتِمَالِ دَارْدِ مَنظُورِ از «سَمَاوَاتِ» دَر آیِه، طَبَقَاتِ هَفْتِگَانِه هُوَا بَاشْد کِه بَر کَرِه زَمِیْنِ مَحِیْطِ هَسْتَنْد چَنْان کِه دَر سُورِه بَقْرَه ذِیْلِ آیِه ثُمَّ اسْتَوَى اِلَى السَّمَاءِ ... / ۲۹ دَر نَکْتِه‌ها بِه طُورِ تَفْصِیْلِیْ گَفْتِه شُدِه اسْت، دَر اِیْنِصُورْتِ، آیَاتِ ۹-۱۲ دَر اِیْنِ سُورِه فِقْطِ دَر بَارِه خَلْقِیْ زَمِیْنِ و طَبَقَاتِ هُوسْتِ، و نِیْزِ دَر اِیْنِصُورْتِ مِیْ شُودِ اَطْمِیْنَانِ کَرْدِ کِه گَازِهَایِ غَلِیْظِ بِه صُورْتِ دُوْد، از زَمِیْنِ بِیْرُونِ شُدِه و دَر اَطْرَافِ اَن قَرَارِ گَرَفْتِه اسْت، سِیْسِ بِه دَسْتُورِ خُدَا، رَقِیْقِ شُدِه و هَفْتِ طَبَقِه گِشْتِه و تَشْکِیْلِیْ آسْمَانِهَا رَا دَادِه اسْت، دَر اِیْنِ اِحْتِمَالِ فِقْطِ آیِه وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ تَوَجِیْهِ نَمِیْ شُود.

دَر تَقْوِیْتِ اِیْنِ اِحْتِمَالِ آیِه ۵۴ از سُورِه اَعْرَافِ قَابِلِ دَقْتِ اسْت کِه مِیْ فِرْمَايْد:

إِنَّ رَبُّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ... دَر تَفْسِیْرِیْ أَحْسَنِ الْحَدِیْثِ، ج ۹، ص: ۴۱۴

اِیْنِ آیِه، شَمْسِ و قَمَرِ و نَجُومِ بَا نَصْبِ آمَدِه و عَطْفِ بَرِ «السَّمَاوَاتِ» هَسْتَنْد، نَتِیْجِه اِیْنِ مِیْ شُود کِه اَنهَا از سَمَاوَاتِیْ کِه دَر شَشِ دُورَانِ آفَرِیْدِه شُدِه، خَارِجِ مِیْ بَاشَنْد و اَنهَا جِزْءِ «السَّمَاوَاتِ» مَطْلُوقِ هَسْتَنْد کِه دَر آیَاتِ شَرِیْفِه بَدُونِ قَبْدِ «سَبْعِ» آمَدِه اسْت.

بِنَا بَر اِیْنِ اِحْتِمَالِ «سَمَاوَاتِ سَبْعِ» دَر قُرْآنِ کَرِیْمِ غَیْرِ از مَطْلُوقِ سَمَاوَاتِ اسْت و اَنْجَا کِه اَمِیْرِیْ المُؤْمِنِیْنَ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَیْهِ مِیْ فِرْمَايْد:

«ثم فتق ما بين السموات العلی فملاهن اطوار من ملائکته ...»

(خُطْبِه اَوَّلِ) یَا اَنْجَا کِه مِیْ فِرْمَايْد:

«من ملائکة اسکنتهم سماواتک و رفعتهم عن ارضک هم اعلم خلقک بک و اخوفهم لک و اقربهم منک» (خُطْبِه ۱۰۸).

یَا اِیْنِکِه مِیْ فِرْمَايْد:

«فمن شواهد خلقه خلق السَّمَاوَاتِ موطدات بلا عمد قائمات بلا سند دعاهنَّ فاجبن طائعات مدعنات غیر متلکئات و لا مبطنات و لولا اقرارهن له بالربوبیة و اذعانهن له بالطواعیة لما جعلهن موضعا لعرشه و لا مسکنا لملائکته و لا مصعدا للكلم الطیب و العمل الصالح» (خطبه / ۱۸۱)

اینها همه در رابطه با آسمانهای دیگر غیر از طبقات هواست چنان که آیاتی نظیر یَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ - لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و دهها امثال آن، در زمینه آسمانهای است که حد و حصر آنها را جز خدا کسی نمی‌داند، به هر حال: آنچه گفته شد فقط یک احتمال است، خدا به فرموده خود دانایتر است. در خاتمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که:

«قال النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء و اهل بيتي امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بيتي ذهب اهل الارض» (صافی).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۱۵

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۳ تا ۲۵]

اشاره

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ (۱۳) إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۱۴) فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۱۵) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَحْزَى وَهُمْ لَا يُنصِرُونَ (۱۶) وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷)

وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸) وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹) حَتَّى إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَ قَالُوا لَجُلُودُهُمْ لِمَ شَهِدَتْمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ (۲۱) وَ مَا كُنْتُمْ تَنصِتُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲)

وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَأَيْتُمْ فَاصَبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوَى لَهُمْ وَ إِنْ يَسْتَعْجِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴) وَ قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۲۵)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۱۶

۱۳- پس اگر اعراض کردند، بگو شما را می‌ترسانم از عذابی مانند عذاب قوم عاد و ثمود.

۱۴- یاد آر که پیامبران از پیش و پس آنها آمدند، که بندگی نکنید جز خدا را، گفتند:

اگر خدا می‌خواست پیامبر بفرستد، ملائکه می‌فرستاد ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم.

۱۵- اما عاد، در زمین تکبر کردند و گفتند: کیست نیرومندتر از ما؟ آیا ندانسته بودند خدایی که خلقشان کرده از آنها نیرومندتر است؟ آیات ما را دانسته انکار می‌کردند.

۱۶- بر آنها بادی پر صدا در روزهای شوم. فرستادیم تا عذاب ذلیل کننده را در دنیا به آنها بچشانیم، عذاب آخرت ذلیل کننده‌تر

است و یاری کرده نمی‌شوند.

۱۷- اما ثمود هدایتشان کردیم، کوری را بر هدایت برگزیدند، عذاب خوار کننده آنها را گرفت به جهت آنچه می‌کردند.

۱۸- (ولی) کسانی را که ایمان آورده و تقوی می‌کردند نجات دادیم.

۱۹- یا دآر روزی را که دشمنان خدا به طرف آتش جمع گردیده و از تفرق باز داشته شوند.

۲۰- تا چون به کنار آتش آمدند، گوشه‌هایشان و چشمه‌هایشان و پوسته‌هایشان به آنچه می‌کرده‌اند گواهی دهند.

۲۱- به پوسته‌های خود گویند: چرا بر علیه ما گواهی دادید؟ گویند خدایی که همه اشیاء را به سخن در آورده ما را به سخن در آورد.

۲۲- نبوید خودتان را مستور کنید از اینکه گوشه‌ها و چشمه‌ها و پوسته‌هایتان بر شما شهادت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۱۷

دهند، لیکن گمان می‌کردید که خدا بسیاری از آنچه را که می‌کنید نمی‌داند.

۲۳- این گمانی که به خدایتان کردید، هلاکتان کرد تا از زیانکاران شدید.

۲۴- اگر صبر کنند، آتش جایگاه آنهاست و اگر خوشنودی خواهند مقبول العذر نخواهند بود

۲۵- برای آنها قرینانی عوض گرفتیم که اعمال حال و گذشته‌شان را خوب جلوه دادند، وعده عذاب بر آنها حتمی شد، در امتحایی که پیش از آنها گذشته‌اند از جن و انس، آنها زیانکاران بودند.

کلمه‌ها

صاعقه: آتشی که از ابر می‌ریزد و هر هلاک کننده. طبرسی فرماید: آن هر هلاک کننده است و در عرف نام آتشی است که از آسمان نازل گشته و می‌سوزاند.

عاد: قوم حضرت هود علیه السلام، ثمود نام قوم صالح علیه السلام است.

یجحدون: جحد: انکار شیء از روی علم و دانسته.

صرصر: باد شدید الصوت یا باد بسیار سرد. تکرار لفظ دال بر مبالغه است این کلمه سه بار در قرآن مجید آمده و در هر سه، وصف بادی است که بر قوم «عاد» و زید و هلاکشان کرد. فصلت/ ۱۶، قمر/ ۱۹، حاقه/ ۶، در مجمع فرموده: باد شدید الصوت، آن از صره به معنی صیحه، به قولی به معنی سرد است.

نحسات: نحس: شوم و شومی، مصدر و اسم آمده است، جمع آن در صورت اسم بودن «نحسات» است.

استحبوا: راغب گوید: در صورت آمدن با «علی» معنای اختیار به آن اشراب می‌شود «استحبوا»: اختیار کردند.

یوزعون: وزع: منع و حبس. «وزعه عن الامر: منعه و حبسه» علی هذا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۱۸

«یوزعون» یعنی منع کرده می‌شوند از پراکنده شدن.

تسترون: استتار: اختفا و مخفی شدن، منظور از آن مخفی کردن خودشان است.

ارداکم: ردی: هلاکت. ارداء: هلاک کردن.

یستعتبوا: عتبی: رضا و خوشنودی. استعتاب: طلب خوشنودی اعتاب: راضی کردن. معتب به صیغه مفعول کسی است که خوشنودی خواستش و عذرش پذیرفته شود.

قیضنا: قیض: شکافتن و شکافته شدن «قاض الشیء قیضا: شقه فانشق».

تقیض: را تبدیل و تقدیر و آماده کردن گفته‌اند «قیضنا»: آماده کرده‌ایم.

قرناء: قرین: مقرون و همشین و رفیق. جمع آن قرناء است.

شرحها

در آیات گذشته، اعراض مشرکان و آنچه می‌گفتند: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ نَقْلٌ وَ جَوَابِ دَادَهُ شَدَّ، در این آیات، مشرکان تهدید شده‌اند که در صورت ادامه عناد، به سرشان همان خواهد آمد که به سر قوم عاد و ثمود آمد و سپس در روز قیامت، اعضاء بدنشان به اعمال آنها گواهی خواهد داد و اهل آتش خواهند بود.

۱۳- فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ.

مراد از صاعقه در اینجا، مطلق عذاب هلاک کننده است، آتش ابر باشد یا طوفان و نظیر آن، بیان این دو صاعقه در آیات بعدی خواهد آمد، «انذر تکم» به لفظ ماضی برای تحقق است.

۱۴- إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۴۱۹
اللَّهُ

این آیه در توجیه و تعلیل عذاب عاد و ثمود است، مؤنث آمدن «جاءت هم» به علت جمع بودن «رسل» است که به اعتبار جماعت می‌باشد.

مراد از: مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ پیامبرانی است که در زمان آنها بوده‌اند و از مِنْ خَلْفِهِمْ پیامبران گذشته می‌باشد.

از آیه شریفه به نظر می‌آید که پیامبران دیگر نیز به آنها آمده بود و یا تکذیب هود و صالح، تکذیب همه پیامبران است زیرا که آنها به مطلق نبوت عقیده نداشتند چنان که در جای دیگری آمده: كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ شعراء/ ۱۲۳، كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ شعراء/ ۱۴۱.

قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ.

این سخن یا بهانه جویی بود و یا نبوت بشر را نمی‌توانستند قبول کنند چنان که در آیه دیگری آمده: وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا اسراء/ ۹۴، آن وقت نتیجه گرفته و گفته‌اند. فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ ... مفعول «شاء» محذوف است یعنی «لو شاء ربنا ارسال الرسل».

۱۵- فَأَمَّا عَادُ فَاشْتَكَبُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً.

از این آیه، توضیح صاعقه عاد شروع می‌شود، منظور از استکبار، قبول نکردن دعوت پیامبران و ایستادن در مقابل آنهاست و قَالُوا ... تعلیل استکبار است که با اتکاء به امکانات و نیرومندی در مقابل هود علیه السلام ایستادند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ.

جواب سخن آنهاست که گفتند: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً در اینجا «یروا» به تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۲۰

معنی علم است یعنی آیا ندانسته‌اید. وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا ... حاکی است که آری می‌دانستند خدا قویتر است ولی دانسته آیات خدا را انکار می‌نمودند.

۱۶- فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُبَيِّنَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

ایی ماجرا در جای دیگری چنین آمده و آما عادُ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٌ حاقه/ ۶.

و در جای دیگری چنین است إنا أرسلنا عليهم ريحا صرصرًا في يوم نحس مستمر، تنزع الناس كأنهم أعجاز نخل منقعر قمر/ ۱۹.

و در آیه چهارم آمده است: وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ذاریات/ ۴۷.

می‌شود از آیات استفاده کرد که آن باد، طوفان نبوده است، زیرا از منهدم شدن عماراتشان سخن نرفته است، همین قدر فرموده: که

در اثر آن باد، مانند چیز پوسیده و خشکیده می‌کرد، از این به نظر می‌آید که آن باد، باد بسیار سردی بوده، مانند بادهایی که از قطبین می‌وزند، در اثر وزیدن هفت شب و هشت روز، هوا چنان سرد شده که خون در بدنهایشان منجمد شده و همه مانند تنه درخت به زمین افتاده‌اند، و سرما به قدری شدید بود که هر چیز را منجمد و بی‌قوام می‌کرد، مانند زمینی و دیواری که در اثر سرما بریزد و خاک شود.

در تفسیر صافی و برهان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که فرمود:

«و الصرصر: الريح الباردة».

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ ... نشان می‌دهد که وزیدن باد به طور اتفاقی و جریان عادی نبوده است بلکه خداوند آن را برای هلاک آنها فرستاده بود، منظور از آیات تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۲۱

نَحِسَاتٍ

همان هفت شب و هشت روز است که از سوره حاقه نقل شد، شوم بودن به علت وقوع عذاب در آنهاست. نه اینکه در حقیقت روز و شب نحوست وجود داشته باشد، مراد از نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ نیز همان است، استمرار به علت هفت شبانه روز بودن بود.

لِنَذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ جَوَابٍ مَنْ أَشَدُّ مِنْ قُوَّةٍ است یعنی خواستیم عذاب خوار کننده را به ایشان بچشانیم تا نگویند: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا

وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ.

آری عذاب آخرت خوار کننده‌تر است، مراد از عدم نصر، آنست که شفاعت و رحمتی نصیب آنها نمی‌شود.

۱۷- وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

یعنی از جانب ما قصوری نبود بلکه به وسیله پیامبران و اتمام حجت، حق و باطل را به آنها روشن کردیم، اما کوری و شرک را بر هدایت اختیار کردند صَاعِقَةُ الْعَذَابِ شاید اضافه بیانیه باشد، چون بنا بر آیات شریفه، قوم ثمود به وسیله صاعقه، برق زده شده‌اند، اینکه در بعضی از آیات «الصيحة» آمده، ظاهراً برای آنست که صاعقه توأم با صیحه است.

۱۸- وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ.

معلوم می‌شود که صالح علیه السلام و مؤمنین قبلاً از محیط بلا خارج شده بودند.

۱۹- وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ.

این آیه مقدمه مطلب آیات بعدی است، «یوم» تقدیرش «اذکر یوم» است، مراد از «یوزعون» آنست که از پراکنده شدن منع می‌شود یا نگاه داشته تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۲۲

می‌شوند تا دیگران نیز برسند. ظهور آیه جمع شدن در کنار آتش است نه داخل شدن به آن.

المیزان نظر می‌دهد که منظور از أَعْدَاءُ اللَّهِ تکذیب کنندگان حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند نه مطلق کفار. به دلیل وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ ... که خواهد آمد.

۲۰- حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

جریان شهادت اعضاء بر اعمال انسان در سوره نور/ ۲۴ و در سوره یس/ ۵۶ گذشت در اینجا گسترده‌تر از آیات دیگر است، ظهور همه آیات در آنست که اعضاء بدن، به گناهان گواهی خواهند داد، درباره اعمال شایسته چنین چیزی نیست.

شهادت گوشها قهراً چنین خواهد بود که فلانی آیات حق را به وسیله ما شنید و اعتنا نکرد و یا غیبت و مانند آن را گوش داد و امتناع نمود، هکذا چشمها و پوستها.

ظهور «جلود» در مطلق پوست بدن است ولی در تفسیر برهان از کافی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده که جلود را آلت

تناسل و رانها فرموده است

«یعنی الفروج و الافخاذ»

و در صافی از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده:

«یعنی بالجلود الفروج».

آیا اعضاء بدن به تکلم خواهند آمد و سخن خواهند گفت و یا با طریق دیگری گواهی خواهند داد، نظیر گواهی چروک دست کارگر به کار کردن او، خدا به حقیقت امر دانایتر است و نیز باید تحمل شهادت در دنیا باشد تا در آخرت گواهی دهند، علی هذا اعمال بد، با طریقی که نمی‌دانیم در اعضاء بدن نوشته و ضبط می‌شود تا در قیامت گواهی بدهند. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۹، ص:

۴۲۳

۲۱- وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

در میزان فرموده: علت اینکه به پوستهای خود اعتراض می‌کنند نه بر گوشها و چشمهایشان، آنست که: پوستها شهادت داده‌اند به آنچه به وسیله خود آنها ارتکاب انجام گرفته است، اما سمع و بصر گواهی داده‌اند به آنچه با غیر آن دو ارتکاب عملی شده است. به هر حال پوستها در جواب آنها خواهند گفت: خدا ما را به تکلم در آورد چنان که همه اشیاء را به تکلم در آورده است، یعنی ما نمی‌خواستیم بلکه خدا چنین کرد. ظهور «نطق» در تکلم معمولی است، بنا بر ظاهر آیه، پوستها تکلم خواهند کرد. وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ... می‌شود تعلیل «انطقنا» باشد. یعنی ما نمی‌توانستیم در مقابل فرمان خدا، امتناع کنیم زیرا که همه چیز در دست اوست، در دنیا شما را آفریده و در آخرت نیز به طرف او بر می‌گردید، آیا در مقابل خدایی که خلقت و رجوع در دست اوست، می‌شود مقاومت کرد؟! و یا منظور آنست که:

ما سخن را گفتیم که خدا نیز می‌دانست و اگر هم نمی‌گفتیم باز خلاص نمی‌شدید زیرا که خلقت و ارجاع شما در دست خداست و از همه چیزتان آگاه است. در اینصورت این سخن تلمیح کلام جلود است.

ناگفته نماند أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ حاکمی است که همه چیز در آخرت گویا خواهد بود حتی جهنم، يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَنَّتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ق / ۳۰.

۲۲- وَ مَا كُنْتُمْ تَشْفِقُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۹، ص: ۴۲۴

ناگفته نماند: انسان یک دفعه گناه می‌کند به گمان اینکه دست و پایش از آن خبر ندارند و یک دفعه گناه می‌کند به گمان آنکه خدا از آن خبر ندارد، آیه در صدد بیان آنست که: شما به وقت گناه کردن، شهادت اعضاء را سبک نمی‌شمردید و نمی‌گفتید: اینها خبر ندارند بلکه خدا را سبک می‌شمردید و می‌گفتید: او خبر ندارد اما دیدید که خدا خبر داشت، اعضاء را به تکلم در آورد و از آنها بر علم خود و بر عمل شما گواهی گرفت.

«ان يشهد» منصوب به نزع خافض و تقدیرش «من ان يشهد» است یعنی شما خودتان را مخفی نمی‌کردید از اینکه اعضاء بدن بر شما شهادت دهند و نمی‌گفتید اینها شهادت می‌دهند، بلکه می‌گفتید: خدا از ما خبر ندارد. قید «کثیرا» شاید برای آنست که عقیده داشتند خدا به بعضی از اعمال آگاه است.

۲۳- وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

یعنی: این ظنی که کردید و گفتید: خدا از کار ما آگاه نیست، شما را هلاک کرد.

ناگفته نماند: این ظن مساوی با انکار معاد است «ذلک» اشاره است به ظن، علی هذا ذَلِكَ ظَنُّكُمْ مبتدا و خبر آن «ارادکم» است یعنی «ذلک الظن ارداکم» گویند: می‌شود «ظنکم» بدل باشد از «ذلکم»، معنی در هر دو صورت یکی است.

در مجمع از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«یَبْغَى لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخَافَ اللَّهَ خَوْفًا كَانَهُ يَشْرَفُ عَلَى النَّارِ وَ يَرْجُوهُ رَجَاءَ كَانَهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمْ الَّذِي ...
ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ بِهِ إِنَّ خَيْرًا فَخِيرًا وَ أَنْ شَرًّا فَشَرًّا».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۲۵

۲۴- فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ.

یعنی در هر دو حال اهل آتشند، التفات از خطاب به غیبت شاید به علت عدم اعتنا به حالشان باشد، و اگر از خدا بخواهند که از آنها راضی باشد و عفو کند، مقبول العذر نیستند.

۲۵- وَ قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَرَيْنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ.

یعنی: به جای توفیق و تأیید از جانب خود، رفقایی از شیاطین برای آنها آماده کردیم، آنها نیز اعمال حاضر و گذشته‌شان را در نظرشان خوب نشان دادند.

نظیر: وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ زَخْرَفَ / ۳۶ بنا بر آنکه تقیض به معنی تبدیل باشد مقصود آنست که به جای تأیید خدا، شیاطین جن و انس را برای آنها قرین کردیم.

مراد از ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ اعمال حاضر و از ما خَلْفَهُمْ اعمال گذشته است یعنی از اعمال حاضر دست نکشیدند و از اعمال گذشته نادام نشدند.

وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ.

در نتیجه ترین اعمال قبیح، وعده عذاب بر آنها حتمی شد، مانند کافران گذشته. «فی امم» یعنی «صاروا فی امم قد خلت» از آیه روشن می شود جن نیز مانند انسانها می میرند.

مراد از «القول» وعده عذاب است که فرموده: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ بقره / ۳۹.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۲۶

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۲۶ تا ۳۹]

اشاره

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمِعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (۲۶) فَلَنذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷) ذَلِكَ جَزَاءُ عِبَادِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۲۸) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَ الْبَانِسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ (۲۹) إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰)

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (۳۱) نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲) وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا- مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۳) وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴) وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۳۵)

وَ إِذَا يَنْزَعْنَكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۶) وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷) فَإِنَّ اسْتِكْبَارًا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُمْ لَا يَسْأَمُونَ (۳۸) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ

شَئٍ قَدِيرٌ (۳۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۲۷

۲۶- کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید و در آن لغو داخل کنید تا غالب شوید.

۲۷- یقیناً به آنان که کافر شده‌اند عذاب شدیدی را می‌چشاییم و یقیناً در مقابل بدترین کارشان مجازاتشان می‌کنیم.

۲۸- این است کیفر دشمنان خدا که آتش است، آنها را در آتش خانه ابدی است، مجازاتی است در مقابل انکارشان آیات ما را.

۲۹- کفار در آخرت گویند: پروردگارا آن دو از جن و انس را که ما را گمراه کردند نشانمان بده تا آن دو را زیر پا بگذاریم تا از پائین ترها گردند.

۳۰- آنان که گفته‌اند: پروردگارا ما الله است و سپس در آن استوار مانده‌اند، ملائکه بر آنها نازل می‌شود که نترسید و محزون نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که وعده می‌شدید.

۳۱- ما اولیاء شما هستیم در دنیا و آخرت شما را در آخرت هر آنچه دلتان می‌خواهد هست و شما راست هر آنچه می‌خواهید.

۳۲- آماده شده‌ای است از جانب آمرزنده مهربان

۳۳- کیست نیکو گفتارتر از آنکه به سوی خدا می‌خواند و کار نیک می‌کند و می‌گوید: من از مسلمانانم؟ تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۹، ص: ۴۲۸

۳۴- خصلت خوب با خصلت بد برابر نیست با خصلت خوب خصلت بد را دفع کن آن گاه آنکه میان او و تو عداوت هست گویی دوست مهربان است.

۳۵- این صفت داده نمی‌شود مگر صابران را و داده نمی‌شود مگر آنکه بهره کافی از عقل دارد.

۳۶- اگر وسوسه کننده‌ای از شیطان تو را وسوسه کند، به خدا پناه ببر که او شنوا و داناست.

۳۷- از آیات خداست شب و روز و آفتاب و ماه، عبادت نکنید آفتاب و ماه را عبادت کنید خدای را که آنها را آفریده است اگر می‌خواهید معبود واقعی را بندگی کنید.

۳۸- اگر بزرگی کردند، آنان که نزد پروردگار تو هستند، شب و روز او را تسبیح می‌کنند و ملول نمی‌شوند.

۳۹- از آیات خداست که می‌بینی زمین آرام و بی‌حرکت است و چون آبی بر آن نازل کردیم تکان می‌خورد و بالا می‌آید، خدایی که آن را زنده کرده زنده کننده مرده‌هاست و او بر هر چیز قادر است.

کلمه‌ها

الغوا: لغو: کلام بی‌فائده، در قاموس گوید: شئ بی‌اعتناء، کلام باشد یا غیر آن، «لغی یلغو و یلغی: اتی باللغو» و الْعَوَا فیه یعنی در آن لغو و بیهوده داخل کنید، به وقت قرائت آن داد و بیداد کنید.

تدعون: آن از باب افتعال به معنی خواستن و تمنی است و از ماده دعا می‌باشد.

نزلا: نزل (بر وزن عنق): آنچه برای میهمان آماده شده تا بر آن نازل شود «النزل: ما یعد للنازل من الزاد».

یلقاها: تَلَقَّى (از باب تَفَعَّل) به معنی فهم و اخذ است در اقرب الموارد آمده: «تَلَقَّى الشَّيْءَ: تَلَقَّنَهُ» یعنی: آن را فهمید. تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۹، ص: ۴۲۹

ینزغنک: نزغ: راغب گوید، آن دخول در امری است برای افساد، در مصباح آن را افساد گفته است، وسوسه شیطان را از آن نزغه

گویند که سبب افساد آدمی است در نهج البلاغه در نامه ۴۴ به زیاد بن ابیه می‌نویسد: «و نزغهُ من نزغات الشیطان».

لا یسْمون: سَم: ملالت و دلتنگی از مَفْضَل بودن شئ.

خاشعاً: خشوع در آیه به معنی آرام و بیحرکت بودن است در آیات دیگر «هامده- میتة- میتة» آمده است.
اهترت: هز: تکان دادن و حرکت کردن، لازم و متعدی هر دو آمده است.
«اهتراز»: تکان خوردن و حرکت کردن.
ربت: یعنی: بالا آمد. ربا: زیادت و بالا آمدن.

شرحها

این آیات فصل دیگری از انکار مشرکان در رابطه با قرآن و جواب آنست تا حدی که کفار در قیامت خواهند گفت: خدایا آنها که از جن و انس ما را گمراه کرده‌اند به ما نشان بده تا زیر پایمان پایمالشان کنیم.
سپس فرموده: آنان که در راه توحید استقامت کنند ملائکه بر آنها نازل می‌شوند و بشارتشان می‌دهند. گویا این مطلب در مقابل و قِیَضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا ...

است، آن گاه با خلقت شب و روز و آفتاب و ماه، و زنده شدن زمین بعد از مردن، بر توحید استدلال شده است که یعنی: قرآن همان زبان طبیعت است، آنچه طبیعت با زبان خود از وجود و توحید خدا حکایت می‌کند، قرآن آن را در قالب الفاظ بیان می‌دارد، دیگر و الْعَوَا فِيهِ از روی ناهمی و لجاجت است.

۲۶- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْعَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ تَغْلِبُونَ
ج ۹، ص: ۴۳۰

یعنی به وقت خواندن قرآن گوش ندهید و مشغول سر و صدا باشید تا غالب شوید و نگذارید یارانش بشنوند و نگذارید به راحتی بخوانند، این سخن حاکی از کمال عجز آنها در مقابل قرآن است. آن گاه در مقابل تهدید آنها فرموده است:

۲۷- فَلَنَذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ.

مراد از «اسوء» همانست که گفتند: الْعَوَا فِيهِ یعنی: در مقابل این کار قبیحتر، بدترین عذاب را به آنها می‌چشانیم، علی هذا این تهدید فقط در مقابل آن عمل است، به نظر بعضی، اسوء به معنی سوء است و تفضیل مراد نیست. آن وقت شامل همه گناهان می‌شود و شاید منظور آن باشد که همه عذابها «اسوء» هستند.

۲۸- ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ.

لفظ «النار» بیان است از «جزاء»، جمله ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ مبتدا و خبر است از لفظ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ فهمیده می‌شود که (نعوذ بالله) آتش از شش جهت بر آنها محیط است، نظیر: أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا كهف / ۲۹.
جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ.

این جمله نشان می‌دهد که حجت بر آنها تمام شده و کلام حق را کما هو حق دانسته و انکار کرده‌اند، عذاب مربوط به چنین کفار است. یعنی آنها «کافر عن عناد» هستند نه «کافر عن جهل».

۲۹- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ.

منظور از جن و انس همان «قرناء» است که گذشت. غرض از نَجْعَلُهُمَا ...

رسیدن به نهایت ذلت است. لفظ ماضی «قال» بعَلَّتْ محقق الوقوع بودن می‌باشد.

۳۰- إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَفْسِيرُ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۴۳۱

تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ

این آیه و آیه بعدی در رابطه با مؤمنان است چنان که آیات قبل در رابطه با کفار بود، منظور از اسْتَقَامُوا ادامه دادن به راه حق است

یعنی: گفتند:

پروردگار ما خداست و تا دم مرگ در آن ایستادند و آن را ادامه دادند.

ظهور آیه در آنست که نزول ملائکه به وقت مرگ خواهد بود و گرنه این نزول و گفتگو در زندگی عادی برای کسی اتفاق نیفتاده است.

آن وقت ملائکه خواهند گفت: از عذاب نترسید و مژده باد شما را بهشت موعود.

در مجمع البیان از محمد بن فضیل روایت شده که از حضرت رضا صلوات الله علیه معنی استقامت را پرسیدم فرمود: به خدا همانست که شما در آن هستید «هی و الله ما انتم علیه» و از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل می‌کند که نزول ملائکه به هنگام مرگ خواهد بود.

۳۱- نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

مراد از اولیاء بودن همان تسدید و تأیید مؤمنان از جانب خداست، این ولایت از جانب خدا به ملائکه تفویض شده است، اما حراست ملائکه و روزی رساندن و سائر کارها که به آنها محول شده است در زمینه مؤمنان و کافران هر دو است.

مراد وَفِي الْآخِرَةِ

آنست که: همانطور که در دنیا یاران شما بودیم و تأیید و تسدید شما بر ما محول شده بود در آخرت نیز همانطور خواهیم بود.

از تفسیر قمی نقل شده «نحن اولیائکم فی الحیاء الدنیا قال: کنا نحرسکم من الشیاطین و فی الاخره ای عند الموت».

وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ

. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۳۲

این هم از مصادیق «اولیاء» بودن است که وعده بهشت به آنها می‌دهند «فیها» راجع به آخرت است: در میزان فرموده: «تدعون» از ماده دعا، اعم از «تشتهی» است، نظیر این آیه است فیها ما تشتهیه الأنفس و تلمذ الأعیُن زحرف / ۷۱ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا ق / ۳۵، این آیات و آیه فوق، از گسترش بسیار بزرگ نعمتهای بهشتی حکایت دارند که اندازه آنها را جز خدا کسی نمی‌داند.

۳۲- نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ

تأکید نعمتهای بهشتی است «نزلا» حال است از ما تشتهی

آنها نشانه‌ای از نادیده گرفتن گناهان و رحمت خداست که اگر گناهان را نادیده نمی‌گرفت و نقائص را تکمیل نمی‌کرد و مهربان نبود، امکان نداشت که به آن نعمتها برسد.

۳۳- وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

آیه در رابطه با لا تشیعوا لهذا القرآن است یعنی: چرا گوش ندهند به خواننده قرآن، با آنکه به سوی خدا می‌خواند، کدام سخنگو بهتر از اوست عَمِلَ صَالِحًا حاکمی است که برای غرض فاسد و جاه طلبی نمی‌خواند بلکه خودش نیز به آن عمل می‌کند و اظهار ایمان می‌نماید، آنکه به خدا ایمان دارد و به گفته او عمل می‌کند، دعوت او به خدا بهترین سخن است.

۳۴- لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ.

تکمیل آیه سابق است یعنی: ای پیامبر حالا که احسن قولاً هستی باید برخورد و دعوت نیز با طریق احسن باشد. یعنی خصلت خوب با خصلت بد یکی نیست تو خصلت و رفتار بد را با خصلت خوب و عفو و اغماض دفع کن آن وقت خواهی دید که دشمن دوست

شده است روایت شده: مردی از همسایه‌های آن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۳۳

حضرت چنان ناتراشیده بود که بر سر آن حضرت خاکستر می‌انداخت، چون او مریض شد، حضرت به عیادتش رفت و آن سبب اسلام وی گردید. نظیر این آیه است آیه: ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ ... مؤمنون / ۹۶.

۳۵- وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.

ضمیر «یلقاها» به خصلت بر می گردد یعنی: خصلت دفع کار بد با برخورد خوب. آیه این خصلت را تعظیم می کند. منظور از صبر، تحمیل بر ناگواری است تا آن را با طریق خوب دفع کند این خصلت داده نمی شود مگر صابران را و مگر آنها که دارای سهم بزرگی از عقل و کمال انسانیت هستند.

۳۶- وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

آیه در رابطه با اذغف بالئی هی احنس است «نزغ» به معنی اسم فاعل (نازغ) می باشد یعنی اگر فساد کننده و وسوسه‌ای از شیطان وارد قلب تو شود بخدا پناه ببر که گفته‌های شما را می داند و به احوالتان عالم است.

المیزان می گوید: شیطان را به وسوسه آن حضرت راهی نیست. علی هذا منظور از آیه آنست که: اگر شیطان در دعوت تو خللی پیش آورد و نگذارد مردم ایمان بیاورند به خدا پناه ببر، نظیر: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّتِهِ فَيُفْسِحُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ حج / ۲۵ و اگر هم معنای اول باشد از راه «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» است.

۳۷- وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ.

این آیه و آیه ۳۹ از آیات توحید هستند، ارتباط آنها با لا تسمعوا لهذا تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۳۴

القرآن و العوا فيه

ظاهرا در آنست که: میان آیات طبیعت و آیات قرآن تطابق هست، آنچه کاینات به طور طبیعی به خدا و توحید او دلالت دارند، قرآن آن را در قالب الفاظ بیان می کند، علی هذا قرآن زبان کون و زبان طبیعت است پس چرا می گوئید: به این قرآن گوش ندهید!!! پیدایش شب و روز و آفتاب و ماه دال بر وجود خدا و توحید و حکمت اوست، چون این چهار مظهر طبیعی، مخلوق و معجول خدا هستند، نمی توانند معبود باشند، پس لا تسجدوا للشمس... گویی کسی سؤال می کند: پس چکار کنیم؟ در جواب فرموده.

وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ.

ضمیر «خلقهن» راجع به هر چهار چیز است، در جوامع الجامع فرموده:

جماعت لا- یعقل حکم مؤنث را دارد، لذا «خلقهن» آمده است، به نظر می آید مراد از «ایاه» معبود حق است یعنی اگر می خواهید معبود واقعی را عبادت کنید، به خدا عبادت کنید ناگفته نماند این آیه یکی از چهار آیه سجده واجب است که در سوره الم سجده آیه ۱۵ مشروحا گفته شد. منظور از سجده در آیه عبادت و بندگی است.

۳۸- فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُمْ لَا يَشَاءُونَ.

مراد از فالذین عند ربك ملائکه می باشند، این تعبیر حکایت از عظمت آنها دارد. ظاهرا منظور از آیه آنست که: فرمان عبادت برای نفع و کمال شماسست و گرنه خدا حاجتی به عبادت شما ندارد، او عبادت کنندگان بیشتر دارد باللیل و النهار حاکی از دوام و استمرار است، نظیر این آیه است آیه اخیر از سوره اعراف. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۳۵

۳۹- وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ.

از دلایل ربوبیت خدا آنست که به وسیله تبخیر دریاها و تشکیل ابر و باران، زمین مرده را زنده کرده و روئیدنیها را به وجود می آورد، این نظم دلالت بر وجود ناظم و حکمت و ربوبیت او دارد، ظهور آیه در آنست که زمین خودش حرکت می کند و خودش بالا می آید، در سوره حج فرموده. اهتزت و ربت و انبتت من كل زوج بهيج / ۵.

إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

تشبیه قیامت به زنده شدن زمین روئیدن نباتات یکی از دلایل وجود قیامت است چنان که در آخر سوره حجر مشروحا گفته ایم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۳۶

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۰ تا ۴۸]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۱) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲) مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدَّ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَمَذُومٌ مَغْفِرٌ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۳) وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۴۴)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِّتَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۴۵) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۴۶) إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا آذْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ (۴۷) وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۴۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۳۷

۴۰- کسانی که در آیات ما انحراف وارد می کنند بر ما مخفی نمی مانند، آیا آنکه به آتش انداخته می شود با آنکه در روز قیامت ایمن می آید یکی است؟ بگو هر چه می خواهید بکنید، خدا به آنچه می کنید بیناست.

۴۱- کسانی که به قرآن کافر شده اند (در آتشند) قرآن کتاب توانایی است.

۴۲- باطل به او راه نمی یابد در حال حاضر و نه در آینده، نازل شده است از جانب خدای حکیم و پسندیده.

۴۳- به تو گفته نمی شود مگر آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است، پروردگار تو صاحب آمرزش و صاحب عذاب دردناک است.

۴۴- اگر قرآن را غیر فصیح قرار می دادیم، می گفتند چرا آیاتش تبیین نشده است؟ آیا کتاب غیر فصیح و مردم فصیح؟! بگو: آن برای آنان که ایمان می آورند هدایت و شفاست و، آنان که تسلیم نمی شوند قرآن برای آنها کوری است، آنها از جای دور صدا می شوند.

۴۵- به موسی تورات را دادیم در آن اختلاف شد اگر وعده مهلت از خدا نگذشته بود، میان آنها حکم به هلاک می شد، یهود از تورات در شک بزرگی هستند.

۴۶- هر که کار نیک کند برای خودش است و هر که بد کند بر علیه خود می باشد، خدای تو به بندگان ظالم نیست.

۴۷- علم قیامت به خدا راجع است، هیچ میوه ای از غلافش خارج نمی شود و هیچ مؤثی بار بر نمی دارد و نمی گذارد مگر با علم او، روز قیامت ندایشان کند کجاست شریکان من؟ گویند: اعلام کردیم که کسی از ما بر شریک داشتن تو گواه نیست.

۴۸- آنچه از پیش می خواندند از آنها گم می شود و می دانند که راه فراری ندارند.

کلمه‌ها

یلحدون: لحد و الحاد، میل و انحراف، آن در آیه با «فی» محل میل و انحراف را بیان می کند یُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا یعنی آیات را از

محل و معنی و مدلول خود منحرف می‌کنند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۳۸
 اعجمی: عجمه: لکنت زبان و عدم فصاحت. اعجم: غیر فصیح و کسی که نمی‌تواند مطلوبش را خوب بیان کند، خواه از عرب باشد یا از غیر عرب. جوهری گوید: «الا- عجم الذی لا- یفصح و لا یبین کلامه و لو کان من العرب» پس مراد از آن در آیه غیر فصیح است.

وقر: سنگینی و ثقل سامعه. (ناشنوایی).

عمی: عمی: کوری. اعمی: کور.

مریب: ریب: شک و تردید. «مریب»: شک آور.

اکمام: کم (بفتح اول) مصدر است به معنی پوشاندن «کم الشیء کما غطاه و ستره» «کم» بضمّ اول غلافی است که گل یا میوه را می‌پوشاند جمع آن اکمام است، آن فقط دو بار در قرآن آمده است: فصلت/ ۴۷، رحمن/ ۱۱.

اذناک: ایدان: اعلام. «اذناک» اعلام کردم تو را.

محیص: حیص: عدول و کنار شدن. «محیص» اسم مکان است یعنی محل فرار.

شرحها

آیات شریفه، فصل دیگری از اعراض مشرکان را مطرح و جواب می‌دهد و آنها را تهدید به آتش می‌کند، و آن حضرت را امر به صبر و خویشتن داری می‌کند، که تو اولین کسی نیستی که مورد اهانت واقع می‌شوی، مشرکان با گفتن قُلُوبُنَا فِیْ اَکِنَّهٗ ... لَا تَسْمَعُوْا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِیْهِ می‌خواستند آیات خدا را از مسیر اصلی منحرف کنند، و از هدایتگری بیاندازند.

ولی آیات آنها را به عذاب خدا تهدید می‌کند، سپس می‌گوید باطل و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۳۹

و انحراف را در این قرآن راهی نیست، و اگر قرآن فصیح و روشن نبود، اعتراض می‌کردند، و اگر نه این بود که خدا انسان را در مهلت آفریده است، عذاب خدا آنها را مستأصل می‌کرد، علم هر چیز در نزد خداست، از احوال مشرکان نیز آگاه است، روز قیامت از آنها خواهد پرسید که شریکان من کجا هستند؟

ناگفته نماند: آیات شریفه گر چه در رابطه با مشرکان عصر نزول قرآن است، ولی از لحاظ ترسیم روحیات انسانهای مشرک، شامل هر زمان و همه انسانهاست بت پرستی در عصر حاضر شدیدتر از زمان نزول قرآن است.

امروز ابر قدرتها، بتهای زمانند که هزار مرتبه از بتهای آن روز بدتر می‌باشند.

۴۰- إِنَّ الَّذِیْنَ یُلْحِدُوْنَ فِیْ آیَاتِنَا لَا یَخْفَوْنَ عَلَیْنَا.

به نظر می‌آید مراد از الحاد در آیات همانست که گفتند: لا- تَسْمَعُوْا لِهٰذَا الْقُرْآنِ و امثال آن، این سخن منحرف کردن آیات خداست که نمی‌گذارد، قرآن مردم را هدایت بکند، میزان آیات را شامل آیات تکوینی و آیات قرآن هر دو می‌داند، که مثلاً شمس و قمر را آیات خدا می‌دانند و سپس آنها را عبادت می‌کنند.

أَفَمَنْ یَلْقٰی فِی النَّارِ خَیْرًا مِّنْ مَنْ یَأْتِیْ آمِنًا یَوْمَ الْقِیَامَةِ.

بیان لا یَخْفَوْنَ عَلَیْنَا است، یعنی اهل الحاد، اهل آتشند، اما ایمان آورنده در روز قیامت ایمن خواهد بود.

اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیْرٌ امر تهدیدی است.

۴۱- إِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِیْزٌ.

خبر «ان» محذوف است و از آیه ما قبل روشن می‌شود یعنی «ان الذین كفروا بالذکر یلقون فی النار» زمخشری در کشاف و طبرسی

در جوامع الجامع تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴۰

فرموده: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ... بدل است از إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ در اینصورت نیز معنی همانست. مراد از «الذکر» قرآن است که یکپارچه ذکر و بیداری است و مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ قلم / ۵۲، آن گاه در مقابل کفر آنها فرموده: نه بلکه قرآن کتابی توانا و غالب است که باطل نمی‌تواند در آن راه یابد.

۴۲- لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

این آیه نشان می‌دهد که مراد از «عزیز» در آیه گذشته توانایی و غلبه است این دو آیه در رابطه با آنست که نمی‌توانند به قرآن لغو وارد کنند، مراد از مَنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وقت نزول و از «من خلفه» آینده است، یعنی باطل و لغو در آن راه نمی‌یابد نه در حال و نه در آینده. (۱).

المیزان فرموده: آمدن باطل به آن اینست که بعضی از اجزاء آن یا همه‌اش باطل گردند و یا احکام و شرایع و اخلاق آن لغو و بیهوده گردد، این آیه در ردیف آیه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ حجر / ۹ می‌باشد.

وصف حکیم و حمید تعلیل «و یأتیه الباطل» است یعنی خدایی که محکم کار است و کار را از روی مصلحت انجام می‌دهد و خدایی که در کارهایش ستوده است، به کار او باطل راه ندارد و گرنه بر خلاف حکمت و پسندیده بودن خواهد بود. ناگفته نماند: این آیه از دلایل عدم تحریف قرآن است که در سوره حجر درباره آن مفصلاً بحث کرده‌ایم.

۴۳- مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ.

(۱) در مجمع البیان در معنی لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ ... فرموده:

«لیس فی اخباره مما مضی باطل و لا فی اخباره مما یکون فی المستقبل باطل بل اخباره کلها موافقها لمخبراتها و هو المروى عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴۱

تسلیتی است بر آن حضرت که در مقابل انکار منکران استقامت داشته باشد.

إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ.

این جمله می‌شود در مقام تهدید باشد یعنی: خدای تو دارای این دو صفت است بنگر مخالفان مورد کدام یک از این دو خواهند بود و یا منظور آنست که: اگر توبه کنند مورد غفران و گرنه مورد عقاب خواهند بود.

۴۴- وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ.

این آیه تکمیل و إِنَّهُ لِكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ ... است. لَوْلَا فُصِّلَتْ نشان می‌دهد که منظور از «اعجمی» غیر فصیح و غیر روشن است مراد از «عربی» ظاهراً مشرکانند یعنی چطور می‌شود که کتاب فرستاده شده غیر فصیح اما کسانی که کتاب به آنها آمده فصیح باشند؟! در جوامع الجامع فرموده: عَلَّتْ اینکه «عربیون» به صیغه جمع نیامده آنست که نظر در اینجا به تنافی حالت کتاب و مکتوب الیه است نه اینکه کتاب یکی و مکتوب الیهم جماعتند، طبرسی رحمه الله اعجمی را غیر عربی و عربی را زبان عربی فرموده ولی المیزان معنی اول را انتخاب نموده است.

قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.

گویی منظور آنست که: عربی نازل کردن عَلَّتْ تامه نیست که آنها ایمان بیاورند و نیز لغت عرب بودن، اثر آن را به عرب محدود نمی‌کند بلکه عامه مردم چه عرب و چه عجم در مقابل آن دو صنفند، آنها که ایمان آورده‌اند برای آنها هدایت و به شک و تردید و مرض قلوبشان شفاست، اما آنها که تسلیم نمی‌شوند و تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴۲

گوش شنوا ندارند، قرآن کورشان می‌کند و لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.

أُولَئِكَ يُنَادُونَ كَوَيْبِي توجیه «عمی» است، کسی که از دور صدایی را می‌شنود و آن را نمی‌فهمد، به اضطراب و تردید می‌افتد، او بدتر از انسانی است که اصلاً صدایی نمی‌شنود.

۴۵- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِّتَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ تسلیتی است بر آن حضرت، منظور از «کلمه...» وعده مهلت از جانب خداست که فرموده: وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ بقره/ ۳۶، ضمیر «انهم» راجع به یهود است یعنی آنها از تورات در شک شدیدی هستند، علی‌هذا از در شک بودن مشرکان ناراحت مباش، تسلیتی است بعد از تسلیت. «مریب» ظاهراً تأکید است برای «شک».

۴۶- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.

آیه شریفه در رابطه با مطالب گذشته و رجوع اعمال خوب و بد به خود عامل است و اگر این عدالت نبود و خدا نیک و بد را در یک چشم می‌دید، بسیار بسیار ظالم می‌بود البته نسبت به نیکوکاران، در سوره حج / ۱۰ فرموده: ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْت يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ این آیه می‌گوید: ای کافر، خدا تو را عذاب خواهد کرد، زیرا که خدا ظلام نیست، یعنی اگر عذاب نمی‌کرد، نسبت به نیکوکاران ظلام می‌شد و حق آنها پایمال می‌گردید، تعبیر لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ مجموعاً پنج بار در قرآن مجید آمده است، مضمون همه آنها یکی است رجوع شود به سوره انفال آیه ۵۱. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴۳

۴۷- إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ.

این قسمت از آیه یک مطلب مستقلاً است در رابطه با علم و احاطه خدا نسبت به کائنات و آمدن قیامت. در عین حال می‌شود گفت: که دفع دخل است، گویی کسی سؤال می‌کند: خدا اینهمه اعمال نیک و بد را چگونه خواهد دانست تا بر له یا علیه انسانها باشد؟ در جواب فرموده: إِلَيْهِ يُرَدُّ... مراد از رد علم ساعت آنست که وقت وقوع قیامت را فقط خدا می‌داند قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي اعراف / ۱۸۷.

«ما» نافی و جمله و مَا تَخْرُجُ ... استفهامیه است.

مِنْ ثَمَرَاتٍ فاعل «ما تخرج» می‌باشد یعنی هیچ میوه‌ای از غلاف و قشر خود خارج نمی‌شود و هیچ مؤنثی حامله نمی‌شود و وضع نمی‌کند مگر با علم خدا هیچ یک از اینها بر خدا پوشیده نیست، این سخن نیز در رابطه با تدبیر و ربوبیت و توحید خداست. وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا آذْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ.

گویی این قسمت از آیه متفرع است بر قسمت اول، یعنی از نتایج علم خدا آنست که روز قیامت چنان خواهد فرمود.

منظور از «آذناک» ظاهراً حال است در جوامع الجامع آن را «انت تعلم» معنی کرده است. اضافه «شُرکائی» به یاء متکلم برای تهکم است، «شهِید» به معنی گواه می‌باشد، یعنی کسی از ما گواهی نمی‌دهد که تو را شریکی هست، بعضی آن را حاضر معنی کرده‌اند یعنی از شرکاء کسی اینجا حاضر نیست، آن با وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ... مناسب است.

۴۸- وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴۴

تکمیل آیه ما قبل است. گویند «ظنوا» به معنی علم می‌باشد، و شاید تا افتادن به آتش باز احتمال نجات بدهند، علی‌هذا «ظنوا» در جای خود واقع است.

چنان که طبرسی رحمه الله فرماید: گاهی از یقین با ظنّ تعبیر می‌آورند در جایی که خبر باشد نه عیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴۵

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۹ تا ۵۴]

لا- يَسْأَلُ الْإِنْسَانَ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُوسُ قَنُوطٌ (۴۹) وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعِيَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحَسَنِي فَلَنَبْتِنَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمَلُوا وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۰) وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ (۵۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۲) سَيُنزِلهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳)

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئِهِ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ (۵۴)

۴۹- انسان از خواستن خیر خسته نمی‌شود و اگر شری به او رسد ناامید و مأیوس است.

۵۰- و اگر بعد از رسیدن ضرر، رحمتی به او بچشانیم گوید: این برای من است، گمان ندارم قیامت بر پا شود و اگر به طرف پروردگارم برگردم برای من پیش او منزلت بهتری هست، کافران را از آنچه کرده‌اند خبر می‌دهیم و از عذابی غلیظ بر آنها می‌چشانیم.

۵۱- چون به انسان نعمتی دادیم از خدا اعراض کرده و کنار می‌کشد و چون ضرری بر او رسد دارای تضرع مفصلی است.

۵۲- بگو: خبرم دهید اگر قرآن از جانب خدا باشد و به آن کافر شوید، کیست گمراهدتر از آنکه در اختلاف بزرگی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴۶

۵۳- حتما آیات خویش را در اطرافشان و در وجودشان به آنها نشان خواهیم داد تا بدانند که او حق است، آیا بس نیست که خدایت به هر چیز شاهد است.

۵۴- بدان که آنها از لقاء خدایشان در شکند و بدان که خدا به هر چیز محیط است.

کلمه‌ها

یوس: ناامید. صیغه مبالغه است از یأس، همچنین است قنوط.

لا یسئم: سأم: خستگی و ملالت.

ضراء: ضرر. آن اسم مؤنث است، در قاموس و اقرب الموارد هست که آن به هر گرفتاری گفته می‌شود اعم از بدنی و مالی و غیره. نا: نأی: دور شدن. «نأی فلانا و عنه: بعد عنه».

شقاق: مخالفت و جدایی. در اقرب الموارد دشمنی و مخالفت گفته و گوید:

حقیقتش آنست که هر یک در شقی غیر از شق رفیقش باشد.

افاق: افق: ناحیه و طرف. چنان که در نهاییه و قاموس و مفردات گفته آفاق: اطراف.

شرحها

آیه اول و دوم و سوم، حال انسان را بررسی می‌کند و آن اینکه: انسان به وقت نعمت و رفاه، طاغی و متکبر و به وقت گرفتاری، نالان و مأیوس است، به عبارت دیگر: نه در نعمت می‌تواند خود را حفظ بکند و نه در نعمت. علت کفر و انکار حق نیز همین است، که به حکم إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى در مقابل حق می‌ایستد.

آن‌گاه فرموده: اگر قرآن از جانب خدا باشد و قبول نکنید، از همه گمراه‌ترید گویا: مراد آنست که احتمال صدق آن نیز، شما را

و اداری می‌کند که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴۷

در آن بیانید.

به دنبال آن می‌فرماید: ما آیات خویش را در اطراف آنها و در وجود آنها نشان خواهیم داد تا بدانند که قرآن حق است.

۴۹- لَا يَشَاءُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسَ قَنُوطًا.

منظور از «خیر» هر چیز اختیار شده و مطلوب است. مال باشد یا غیر آن.

ذیل آیه نشان می‌دهد که چون به بیند اسباب ظاهری از کار افتاده مایوس و ناامید می‌شود بی‌آنکه به رحمت خدا امیدوار باشد،

گویی منظور از «دعاء» خواست باطنی و ضمیر است، چون آیه حال مشرکان را بیان می‌کند.

۵۰- وَلَئِنْ أَدْقَنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتَهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي.

جمله «هذا لی» ادعای استقلال در نعمت است و این، سخن ضمیر و زبانحال اوست نه اینکه در زبان بگوید، «منا» اشاره است به

اینکه رحمت از جانب ماست نه اینکه او استقلال دارد.

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَى.

این سخن حاکی از آنست که او نعمت را از کرامت ذات خود می‌داند و می‌گوید: من در اثر استحقاق و کرامت ذات به این مال و

مقام رسیده‌ام، علی‌هذا اگر آخرت درست باشد من در آنجا نیز در نعمت خواهم بود، «للحسنى» یعنی «الحالة الحسنی و المنزلة

الحسنی» که عبارت اخرای بهشت باشد. این سخن هم ظاهراً زبانحال آن انسان است نه اینکه به زبان گوید:

نظیر این سخن است آیه: مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا كهف / ۳۶.

فَلَنَبِّئَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنَذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ.

تهدید و وعده عذاب است، حالت انکار و اعمال خلاف آنها در شکلی ظاهر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴۸

خواهد شد که نخواهند شناخت، اما خدا خواهد داد، که اعمال شما، در صورت چنین عذابها در آمده‌اند.

۵۱- وَإِذَا أُنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ.

فرق این آیه با آیه قبلی آنست که انسان گمراه در آیه گذشته ادعای استقلال می‌کرد و نعمت را از خودش می‌دانست ولی در این

آیه با آمدن نعمت طغیان و و استکبار سر می‌دهد، منظور از جانب، طرف و پهلو است نأی بجانبه کنایه از و خودپسندی است یعنی

از خدا اعراض کرده و خود را کنار می‌کشد، «عریض» به معنی وسیع و طویل است.

۵۲- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ.

در میزان فرموده: قرآن شما را به طرف خدا می‌خواند و می‌گوید: من از جانب خدا هستم، لا اقل باید احتمال صدق در آن بدهید،

این احتمال کافی است که شما برای دفع ضرر محتمل در قرآن تدبیر کنید، کدام ضرر از هلاک ابدی مهمتر است، پس جایی برای

اعراض بالکلیه از قرآن نیست.

مَنْ أَضَلُّ ... حاکی است که در اینصورت شما از هر گمراه گمراه‌ترید.

۵۳- سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ سَيَاق آیه نشان می‌دهد که ضمیر «انه» راجع به قرآن است، آیه

گذشته که در رابطه با انکار قرآن بود، آن را تأیید می‌کند، در اینصورت مراد از «آیاتنا» آن قسمت از آیاتی است که حقایق قرآن

را اثبات می‌کنند، نظیر حوادث و وقایعی که قرآن از وقوع آنها خبر داد، مانند آنکه خدا پیامبرش را یاری خواهد کرد، مؤمنان را در

زمین تمکن داده و از مشرکان قریش انتقامشان را خواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۴۹

گرفت.

خدا آن حضرت را امر به هجرت فرمود، در بدر صناید قریش کشته شدند مسلمین در مدینه دارای تمدن و حکومت شد، مکه به

دست آنها فتح گردید، یمن، و طائف و جاهای دیگر به دست مسلمانان افتاد و هکذا ... پس همه آنها که قرآن وعده کرده بود به

وقوع پیوست و وقوع آنها حق بودن قرآن را ثابت نمود.

ممکن است مراد از آیات، آنهایی باشد که از غالب بودن اسلام به تمام ادیان خبر می‌دهند مانند اَرْسَلَ رَسُوْلَهُ بِالْهُدٰى وَ دِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلٰى الدِّيْنِ كُلِّهِ توبه/۳۳، فتح/۲۸، صف/۹ در اینصورت منظور از «لهم» همه مشرکان است چنان که در وجه اول فقط مشرکان مکه منظور بودند.

و نیز ممکن است منظور از آیات، چیزهایی باشد که انسان به وقت مرگ می‌بیند و حقانیت خدا بر او روشن می‌شود، در اینصورت ضمیر «آن» راجع به خدای سبحان است (از المیزان) ناگفته نماند وجه اول از همه مقبولتر می‌باشد.
 اَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

می‌شود این جمله تعلیل «سنریهم» باشد یعنی خداوند بر گذشته و حال و آینده شاهد است، می‌تواند آینده را بیاورد و وعده‌های قرآن را عملی سازد، «بربک» فاعل «یکف» و با آن زاید است، جمله اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ ... بدل است از «بربک»، تقدیر آن «او لم یکفهم انه علی کل شیء قدیر» است، یعنی:

آیا در تحقق بخشیدن به این وعده، آنها را کافی نیست که خدا به هر چیز شاهد و عالم است.

احتمال دیگر آنست که: ضمیر «آن» به الله راجع است و منظور از آیه آنست که: خدا آیات وجود و توحید خویش را هم در کائنات که در اطراف انسان هستند و هم در وجود انسان به انسان نشان خواهد داد تا بداند که خدا حق است، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۵۰

کائنات و وجود او از خدا خبر می‌دهند، علی هذا انسان از این دو راه خدا را می‌شناسد، هر چند که به زبان اقرار ننماید.

در اینصورت شهید به معنی «مشهود» است یعنی آیا در عملی شدن این وعده کافی نیست که خدا بر همه چیز مشهود است؟ و همه چیز مانند آینه خدا را نشان می‌دهند و او را می‌بینند؟ علی هذا این آیه در رابطه با مسئله توحید است که در تمام این سوره مطرح می‌باشد.

در آخر ناگفته نماند در بعضی از روایات، «آیاتنا» به علائم ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه و علی آبائه و «آن» به خود آن حضرت تفسیر شده است

«عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل سنریهم آیاتنا فی الافاق ... قال خسف و مسخ و قذف قال قلت: حتی یتبین لهم قال دع ذاک قیام القائم علیه السلام» (تفسیر برهان).

۵۴- اَلَا اِنَّهُمْ فِیْ مِرْبٰتٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ اَلَا اِنَّهُمْ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِیْطٌ.

صدر آیه حاکی از آنست که با همه این دلایل، امیدی به ایمان مشرکان نیست زیرا که از دیدار ثواب و عقاب خدا در شکند، یقین به آخرت ندارند، علی هذا به دین تو تسلیم نخواهند شد ولی باکی از عدم ایمان آنها نیست زیرا که خدا بر آنها محیط است و به حسابشان خواهد رسید، نظیر بَلِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا فِیْ تَكْذِیْبٍ وَّ اَللّٰهُ مِنْ وَّرَائِهِمْ مُّحِیْطٌ بَرُوجِ / ۲۰ و الله اعلم.

روز سه شنبه بیست و چهارم ربیع الاول هزار چهار صد و پنج (۱۴۰۵) هجری مطابق ۲۷ / ۹ / ۱۳۶۳ تفسیر سوره حم سجده به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۵۱

سوره شوری

اشاره

در مکه نازل شده و پنجاه و سه آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- شوری شصت دومین سوره است که بعد از سوره فصلت در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره چهل و دوم است. به نظر می‌آید که در سالهای هشتم و نهم بعثت نازل شده باشد، از تاریخ صحیح نزول آن دلیلی در دست نیست. در اول سوره مؤمن و فصلت گفته شد که حوامیم همه به ترتیب از مؤمن تا احقاف پشت سر هم نازل شده‌اند و چون همه با «حم» شروع شده‌اند، می‌شود استفاده کرد که مطالب در همه یکی است مگر آنکه نظر دکتر رشاد ادهم را صحیح بدانیم چنان که در اول سوره اعراف گذشت. اما در این سوره حروف (ع-س-ق) اضافه شده است.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی پنجاه و سه و در قرائت دیگران پنجاه است علت این اختلاف آنست که: «حم-عسق» در قرائت کوفی دو آیه و نیز و مِنْ آیاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ یک آیه است (مجمع البیان). به نقل تفسیر خازن این سوره دارای هشتصد و شصت کلمه و سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت حرف است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۵۲

۳- تسمیه به «شوری» به علت وقوع این کلمه در آیه وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْزُهُمْ سُورَى يَبْنَهُمْ / ۳۸ است ولی در روایات نبوی و امامان علیهم السلام سوره حم عسق نامیده شده است به همین جهت طبرسی رحمه الله آن را سوره حمعسق نامیده و فرماید: شوری نیز نامیده‌اند، سخن تفسیر خازن نیز چنین است.

۴- این سوره به شهادت آیات آن، مکی است ولی به نظر بعضی آیات ۳۸ و ۳۹ در مدینه نازل شده است.

و نیز گفته‌اند: آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى در مدینه نازل شده است.

ابن عباس گوید: چون این آیه نازل گردید مردی گفت: به خدا قسم که خدا این آیه را نازل نکرده است خدا در جواب او نازل فرموده: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا / ۲۴.

آن مرد از گفته خود نادم گردید و توبه کرد، لذا آیه وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ ... نازل گشت (مجمع البیان) نزول آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ... در مدینه حتمی است و خواهد آمد.

۵- به نظر می‌آید: محور مطالب این سوره «وحی» است، در اول آن می‌خوانیم كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ ... پس از مقداری مطالب و تهدید مشرکان، می‌رسیم به آیه وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ...

باز بعد از مقداری مطالب و ارباب، آیه ۱۲ می‌رسد شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ باز به همین طریق تا در آیه ۱۷ می‌خوانیم اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ آن گاه مطلب ادامه می‌یابد تا به آیه أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ... /

۲۴ میرسد و سپس در آخر می‌فرماید: وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ تَفْسِيرًا أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۴۵۳

اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ...

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا ...

علی هذا چنان که در المیزان فرموده: غرض اصلی در این سوره وحی است، در اینصورت مطالب دیگر با تناسب وحی آمده است.

۶- شأن نزول بخصوصی برای این سوره بدست نیامد: ظاهراً علت نزول آن احتیاج واقعی انسانیت بوده است تا حقائق را بدانند و به طرف خدا هدایت شوند و الله اعلم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۵۴

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حم (۱) عسق (۲) كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ
 الْعَظِيمُ (۴)
 تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵) وَ
 الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۶)

بنام خدای رحمان رحیم

۱- ح- م.

۲- ع- س- ق.

۳- خدای عزیز و حکیم، این چنین به تو و پیامبران پیشین وحی می کند.

۴- خدایی که هر چه در آسمانها و زمین هست مال اوست و او والا مقام و بزرگ است.

۵- نزدیک است آسمانها از بالا شکافته شوند، ملائکه خدایشان را تسبیح و حمد می کنند و برای اهل زمین مغفرت می طلبند، بدانید که خدا آمرزنده و مهربان است.

۶- آنان که جز خدا سرپرستان گرفته اند، خدا بر آنها حافظ است، تو بر آنها وکیل نیستی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۵۵

کلمه‌ها

رحمن: درباره دو وصف رحمان رحیم رجوع شود به سوره حمد، به نظر ما رحمان حاکی از رحمت عام و شامل و رحیم حاکی از رحمت ثابت و پیوسته است.

جمعسق: در اول سوره اعراف در زمینه حروف مقطعه سخن گفته شد، به آنجا رجوع شود، در همه سوره‌های حوامیم بعد از کلمه «حم» سخن از کتاب و قرآن است نظیر تَنْزِيلُ الْكِتَابِ - وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ولی در این سوره با كَذَلِكَ يُوحى ... سخن آغاز می گردد حیف که هر قدر کلام را به اینجا و آنجا بکشیم از معانی واقعی این حروف چیزی دستگیرمان نمی شود.

یتفطرن: فطر: شکافتن و شکاف. مصدر و اسم هر دو آمده است طبرسی فرماید:

«اصل الفطر: الشق» راغب شکافتن از طرف طول گفته است.

تفطر و انفطار: شکافته شدن.

وکیل: کارساز، کسی که کار به او محول شده است.

شرحها

در این آیات می خوانیم که وحی یک سنت الهی است در رسول خدا و همه پیامبران، وحی به علت حکیم بودن خداست که نباید بندگان را بدون هدایت بگذارد، آسمانها از عظمت وحی نزدیک است منفجر شوند، ملائکه نیز آن وحی و هدایت را از خدا

می‌خواهند تا بدان وسیله، بندگان خدا آمرزیده شوند، آنان که جز خدا را معبود گرفته‌اند از چنگ خدا فرار نتوانند کرد. تفسیر
أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۵۶
۱ و ۲- «حم عسق».

در مقدمه سوره گفته شد که در قرائت کوفی این حروف دو آیه حساب شده‌اند، حروف مقطعه از مختصات قرآن مجید است، در
هیچ کتاب دیگر یافته نیست، آنها اسراری است ما بین خدا و رسول و اوصیاء او علیهم السلام.
طبرسی رحمه الله در تفسیر بقره از امیر المؤمنین نقل فرموده:
«أنه قال لكل كتاب صفوة و صفوة هذا الكتاب حروف التهجي».
۳- كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

لفظ «كذلك» به معنی «این چنین» اشاره به نفس وحی این سوره است علی هذا مطلق وحی به این فرد بالخصوص تشبیه شده است،
یعنی: خدا مانند این سوره، به تو و پیامبران گذشته وحی می‌کند. نتیجه آنست که: وحی به همه پیامبران یکسان است و سنت الهی
می‌باشد.

وصف عزیز و حکیم حاکی است که اولاً خدا قدرت و توانایی اینکار را دارد ثانیاً حکمت او لازم گرفته که بندگان را بی‌هدایت
نگذارد و به آنها پیامبر بفرستد.
۴- لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

این آیه تعلیل دیگری است به فرستادن وحی، وقتی که خدا به همه چیز از جمله انسانها ولایت دارد، وقتی که والا مقام حقیقی و
بزرگ واقعی اوست، پس اینها همه، فرستادن وحی و هدایت را لازم گرفته است، عظیم گاهی در بزرگ جسمی و محسوس به کار
می‌رود، نظیر و لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ نمل / ۲۳ و گاهی در عظمت معنوی و احاطه و سلطه، استعمال آن در خدا به معنای دوم است.
۵- تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرُونَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص:
۴۵۷

با دقت در ربط این آیه با مسئله وحی، به نظر می‌آید مراد از شکافتن آسمانها، نشان دادن عظمت وحی است، یعنی آمدن وحی
چنان دارای عظمت است که نزدیک است آسمانها از عظمت آن بشکافند.
«فوقهن» برای آنست که وحی از بالای آسمانها می‌آید، اگر بنا باشد، شکافته شوند باید از فوق شکافته شود.

استغفار ملائکه ظاهراً آنست که از خدا می‌خواهند مردم را هدایت بکند و بیامرزد، در اینصورت، این سخن نیز در رابطه با وحی
است، یعنی ملائکه خدا را در مقابل جلالش تسبیح و در مقابل نعمتهایش حمد می‌کنند و نیز برای اهل زمین هدایت می‌طلبند،
شاید بدین جهت است که لِمَنْ فِي الْأَرْضِ مطلق آمده است، زیرا آنها برای همه هدایت می‌خواهند «۱»، به عکس آیه الَّذِينَ
يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا ...
غافر / ۷.

ولی در روایتی از حضرت صادق صلوات الله علیه هر دو آیه یکی حساب شده و قید «من المؤمنین» بر آیه تَكَادُ السَّمَاوَاتُ اضافه
شده است.
أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

اشاره است به قبول استغفار ملائکه و اضافه رحمت بر آن.

۶- وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ.

این آیه به حکم تفریعی است بر آیات گذشته، یعنی: پس از آنکه معلوم گردید: که ولایت کل کاینات و همه چیز، از آن

خداست، کسانی که جز خدا سرپرستان گیرند خدا شرک و کفر و همه اعمال آنها را حفظ خواهد کرد، وظیفه پیامبر فقط ابلاغ سخن خداست.

(۱) استفاده از المیزان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۵۸

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۷ تا ۱۲]

اشاره

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (۸) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۹) وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ (۱۰) فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱۱)

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۲)

۷- این چنین قرآنی روشن را بر تو وحی کرده‌ایم، تا اهل مکه و کسانی را که در اطراف آنند انذار کنی، و انذار کنی از روز جمع شدن که در آن شکی نیست، گروهی در بهشت و گروهی در آتشند.

۸- اگر خدا می‌خواست همه‌اش را یک امت می‌گردانید لیکن هر که را بخواهد در رحمت خویش داخل کند، ظالمان را سرپرستی و یاری نیست.

۹- بلکه جز او سرپرستانی گرفته‌اند، الله فقط اوست سرپرست، فقط او مردگان را زنده تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۵۹ می‌کند و او بر هر چیز تواناست.

۱۰- در هر چه اختلاف کردید حکمش با خداست پروردگار من آن خداست، بر او توکل کرده و به او بر می‌گردم.

۱۱- او آفریننده آسمانها و زمین است از خودتان بر شما زوجهایی قرار داده و از چهارپایان زوجهایی آفریده، شما را در آن می‌آفریند، چیزی مانند او نیست و فقط اوست شنوا و بینا.

۱۲- خزائن آسمانها و زمین خاص اوست، روزی را به هر که خواهد وسعت دهد و تنگ گیرد او به هر چیز داناست.

کلمه‌ها

عربی: فصیح و روشن، به نظر طبرسی رحمه الله منظور لغت عرب است.

ام القری: نام مکه معظمه است «زادها الله شرفا» که مرکز آبادیها بود، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است یکی در اینجا، دیگری در سوره انعام/ ۹۲.

سعیر: آتش افروخته. سعر: افروختن آتش و افروخته شدن آن.

انیب: انابه: توبه کردن.

فاطر: آفریننده. فطر در اصل به معنی مطلق شکافتن و یا شکافتن از طول است.

یذراً کم: ذره: آفریدن بر وجه اختراع، اصل آن به معنی ظهور است (مجمع البیان انعام/ ۱۳۶).

مقالید: کلیدها. خزانه‌ها. طبرسی فرموده: مفرد آن مقلید و مقلاذ است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۶۰

شرحها

آیات گذشته در زمینه اصل وحی بود ولی این آیات که فصل دوم سوره هستند در زمینه علت وحی می‌باشند که عبارت است از انذار و بیان اینکه پایان زندگی انسانها بهشت یا جهنم است، در همین رابطه فرموده: اگر خدا می‌خواست همه را اهل هدایت و توحید می‌کرد اما چنین نخواست و سنت خدایی بر اختیار و تکلیف است.

در تعقیب مطلب آمده: سرپرست همه خداست باید از وحی او پیروی کرد و در اختلاف به داوری او روی آورد، آن گاه در تعلیل این سخن مقداری از دلائل توحید بازگو شده است.

۷- وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ.

لفظ «كذلك» اشاره است به وحیی که در آیات سابق گذشت مَنْ حَوْلَهَا شامل سایر قسمت جزیره العرب و یا آبادیهای اطراف مکه است.

ناگفته نماند: بعضی از آیات شریفه برای مناسبتهای رسالت آن حضرت را در قالبهای کوچک ترسیم کرده است نظیر: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ شعراء/ ۲۱۴، لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ یس/ ۶ و نظیر لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا.

اما آیاتی که در زمینه رسالت عامه آن حضرتند از لحاظ زمان و مکان، پنج آیه می‌باشد که در ذیل و اَوْحِيَ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِنُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ انعام/ ۱۹ و نیز ذیل آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... مائده/ ۳ شرح داده شد.

به نظر بعضی و مَنْ حَوْلَهَا شامل همه روی زمین می‌شود ولی این از سیاق آیه بعید است، جمله وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ ذکر الخاص بعد از عام و بیان مصداق تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۶۱

اتم است، و گرنه انذار آن حضرت در زمینه بلاهای دنیا نیز بوده است.

فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ.

می‌شود این جمله تعلیل انذار باشد، یعنی: علت وحی و انذار آنست که پایان بشریت به بهشتی و جهنمی بودن خواهد انجامید.

۸- وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.

آیه دفع دخلی است که از آیه گذشته متولد می‌شود، گویی کسی می‌گوید:

چه حاجتی بر وحی و انذار بود. خدا خودش می‌توانست مردم را طوری بیافریند که همه اهل هدایت باشند؟ و آنها را به ایمان مجبور کند.

در جواب فرموده: اگر خدا می‌خواست همه مردم را موحد می‌کرد و در اعتقاد به خدا و اعمال نیک اُمَّةً وَاحِدَةً می‌شدند ولی خدا چنین نخواست است زیرا در آن صورت همه مسلوب الاختیار می‌شدند و مانند سوزاندن آتش از خود اختیاری نداشتند، در نتیجه مسئله ثواب و عقاب لغو و باطل می‌شد، اما اراده ازلی بر مختار بودن قرار گرفته، علی هذا مردم در مقابل دعوت انبیاء به دو گروه تقسیم می‌شوند.

گروهی دعوت آنها را قبول، خدا ولی و کارساز آنهاست و آنها را به رحمت خویش و اصل می‌کند، گروه دیگر که قبول نکنند ظالمند آنها را نه سرپرستی هست و نه یاوری.

این آیه نظیر و لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا یونس/ ۹۹- و لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى سجده/ ۱۳ است.

۹- أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

از آیه سابق، مخصوصا از جمله و لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ ... روشن تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۶۲ شد که ولی و سرپرست خداست، به همین مناسبت در این آیه آمده که مشرکان جز او، بتها را سرپرست گرفته‌اند، آن وقت فرموده. این عمل خلاف حق است بلکه ولی، خداست.

«ام» به معنی «بل» است، تقدیم «هو» در جمله فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ برای حصر ولایت در خداست وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى دلیل دیگر ولایت خداست، همچنین است جمله وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آری بت پرستان قبول داشتند که بتهای آنها مرده را زنده نتوانند کرد و بر همه چیز قادر نیستند، پس ولی نتوانند باشند.

۱۰- وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

صدر آیه با آنکه دلیل دیگری بر ولایت خداست، متفرع بر آیه سابق است یعنی: وقتی که ولی همه اوست و بر هر چیز تواناست، پس باید حکم درباره اختلاف نیز مال او باشد، خواه اختلاف در عقیده باشد یا در شئون زندگی. نظیر: إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ... یوسف / ۴۰.

آن گاه پس از اقامه دلائل و صاف شدن راه، خطاب به مشرکان می‌گوید:

این خدا پروردگار من است در کارها بر او توکل می‌کنم نه بر معبودهای باطل و در همه امور به او بر می‌گردم و از او فرمان اخذ می‌کنم.

۱۱- فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

پس از گفتن ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبِّي در آیه سابق، در این آیه و آیه بعدی بر وجود و توحید و تدبیر خدا استدلال می‌کند، او آفریننده آسمانها و زمین است، آسمانها و زمین ذاتا ممکن الوجود هستند، محال است که بدون علت واجب-الوجود، خلق شوند.

خداوند تکثیر نسل انسان و حیوان را در ازدواج و نر و ماده بودن قرار تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۶۳

داده است و آن، یکی از اسرار عجیب موجودات زنده است که بدون آن، حیات ادامه پیدا نمی‌کرد، ضمیر «فیه» راجع به «جعل» است يَذُرُّكُمْ فِيهِ یعنی شما را در ازواج (نر و ماده) بودن می‌آفریند و تکثیر می‌کند، این جمله راجع به انسان و انعام هر دو است. چیزی در ذات و صفات، مانند خدا نیست، کاف زائد و برای تأکید نفی است و تقدیر آن «لیس مثله شیء» می‌باشد.

از امیر المؤمنین علیه السلام در نهج نقل شده:

«لیس کمثله شیء اذ كان الشيء من مشيته فكان لا يشبهه مكنه»

دو وصف سمیع و بصیر برای تکمیل مطلب است او خواسته‌های همه مخلوقات را می‌شنود يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ رحمن / ۲۹ و نیز او به خلق خود بیناست، نواقص شان را تکمیل می‌کند و به اعمالشان آگاه است.

۱۲- لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

تکمیل دلیل سابق است، یعنی روزی دادن مخلوقات در دست اوست، به نظر می‌آید: مقالید به معنی خزائن باشد و آن در رابطه با روزی دادن و تنگ گرفتن است در ذیل آیه وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فِجْرٍ / ۱۶ درباره تنگ گرفتن روزی توضیحی داده‌ایم که قابل دقت است.

إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ تعلیل بسط و قبض رزق است که هر دو از روی علم خدا و صلاح و حکمت است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۶۴

اشاره

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِّتْ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۴) فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۵) وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۱۶)

۱۳- شریعت قرار داد برای شما آنچه را که به نوح سفارش کرده و آنچه را که بر تو وحی کرده ایم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم، اینکه بر پا دارید دین را و در آن اختلاف نکنید، سنگین است بر مشرکان آنچه به سوی آن می خوانی، خدا هر که را خواهد به سوی آن جمع می کند و هر که اهل انابه باشد به سوی آن هدایت می نماید.

۱۴- در دین اختلاف نکردند مگر بعد از آمدن علم (به حق بودن آن) روی حسدی که داشتند اگر وعده مهلت نبود که از طرف خدایت گذشته است، حتما میان آنها حکم می شد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۶۵
وارثان کتاب بعد از آنها، در شک سخت از کتابند.

۱۵- بدین جهت به دین دعوت کن، خود نیز در آن پایدار باش چنان که مأمور شده ای، از هواهای کفار تبعیت مکن، بگو: ایمان آوردم به هر کتابی که خدا نازل فرموده، امر شده ام میان شما عدالت کنم، الله پروردگار ما و شماست، اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شماست، خصومتی در بین نیست، خدا میان ما را جمع خواهد کرد بازگشت به سوی اوست.

۱۶- کسانی که درباره خدا محاجه می کنند پس از آنکه خدا مورد اجابت واقع شده، حجت آنها پیش خدا باطل است، آنها راست غضب خدا و عذاب شدید.

کلمه‌ها

شرع: شرع. آشکار کردن. شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ: آشکار و بیان کرد برای شما از دین ... و اگر اسم باشد به معنی راه آشکار است.
یجتبی: اجتناب: انتخاب و اختیار. جبی در اصل به معنی جمع کردن است.
بغی: حسد. در اصل به معنی طلب توأم با تجاوز است.
داحضة: دحض: لغزیدن و سقوط. «داحضة»: ساقط شونده.

شرحها

آیات شریفه فصل سوم از مطالب وحی در این سوره است و خلاصه آنها اینست که شریعت اسلام جامعترین شریعتهای آسمانی است و شامل همه مطالبی است که به پیامبران گذشته وحی شده بود و نیز اختلاف در ادیان ربطی به وحی آسمانی ندارد، بلکه حسدها و هواهای نفسانی آن را به وجود آورده است.

و چون شریعت او همان شریعت عرضه شده از طرف خدا به پیامبران تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۶۶
گذشته است، پس باید در آن ثابت قدم باشد و دیگران را بر آن بخواند و به حرف اهل نفاق گوش ندهد.
۱۳- شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى.

یعنی: دین شما همان دین پیامبران گذشته است، به اضافه معارف و احکامی که در این دین می‌باشد، «لکم» خطاب است به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امتش.

مراد از وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ احکام و معارفی است که فقط در اسلام آمده و در ادیان گذشته نبوده است، یعنی: برای شما دین قرار دادیم آنچه را که به نوح سفارش کرده بودیم و آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم.

وَ مَا وَصَّيْنَا ... عطف است بر «ما وصی»، علی هذا دین اسلام شامل همه ادیان گذشته است با اضافه معارف و احکام مخصوص خود، چهار پیامبر بزرگوار به ترتیب زمان ذکر شده‌اند که زمان هر یک پیش از آن دیگری است.

به نظر بعضی: آمدن وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قبل از ابراهیم و موسی و عیسی دلیل فضیلت آن حضرت بر دیگران است ولی بهتر است این مطلب را از آیه: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ... احزاب/ ۷، استفاده کنیم.

ناگفته نماند: از آیه فهمیده می‌شود که قبل از نوح، پیامبر صاحب قوانینی نبوده و احکام گذشتگان بسیار جزئی و ساده بوده است، و نیز پیامبرانی که در میان آنها آمده‌اند همه مروج شریعت آنها بوده‌اند، مثلاً پیامبرانی که تا زمان ابراهیم علیه السلام آمده‌اند همه در شریعت نوح علیه السلام بوده و شریعت تازه‌ای نیاورده‌اند و هكذا.

أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۶۷

خطاب است به مسلمین، یا به رسول خدا و مسلمین هر دو، چنان که «لکم» در صدر آیه خطاب به همه است و چون مراد از «شرع لکم»، همان بر پا داشتن و عمل کردن به دین است، لذا در اینجا «شرع لکم» را با أَنْ أَقِيمُوا ... تفسیر کرده است (۱).

اقامه دین عبارت است از عمل به آن و حفظ و دعوت به سوی آن. الف و لام «الدین» برای عهد است یعنی این دین مشروع، منظور از تفرق در لَا تَتَفَرَّقُوا ظاهراً آنست که به بعضی ایمان بیاوریم و به بعضی ایمان نیاوریم مانند یهود و نصاری، مصداق عدم تفرق، قبول کردن همه آنهاست چنان که در آیه ۱۴ خواهد آمد: وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ.

و نظیر: قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ آل عمران/ ۸۴.

در میزان فرموده: همه شریعت‌هایی که از جانب خدا نازل شده‌اند واجب است اقامه آنها و عدم تفرق در آنها، اما احکام سماوی که در همه آنها مشترک است اقامه آن روشن است، اما احکامی که در شریعت قبلی بوده و در شریعت بعدی نسخ شده است، اقامه آنها ایمان آوردن به آنهاست، زیرا از لحاظ عمل، دیگر زمان آنها گذشته است اهل آن زمان هم باید ایمان بیاورند و هم عمل کنند، اما اهل شریعت بعدی فقط با ایمان آوردن آن را اقامه می‌کنند.

كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ یعنی: با آنکه دین تو دین پیامبران گذشته است، مشرکان را قبول آن

(۱) با عنایتی می‌شود گفت: أَقِيمُوا ... خطاب است به همه انسانها در همه ازمان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۶۸

سنگین می‌آید ولی مانعی نیست، خداوند دیگران را به طرف آن می‌آورد که قبول آن را سنگین نشمارند علی هذا این قسمت آیه نظیر، فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ انعام/ ۸۹، است.

بنا بر این ضمیر «الیه» در هر سه مورد راجع است به مَا تَدْعُوهُمْ که همان دین توحید باشد، در عین حال می‌شود «الیه» دوّم و سوّم به «الله» برگردد.

۱۴- وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ.

یعنی: اختلاف در دین از جانب کسانی بود که به حق بودن دین علم داشتند ولی حسد و ظلمی که در میانشان متداول بود، سبب اختلاف در دین گردید.

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ.

منظور از کلمه، وعده مهلت است که در آیه وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ بقره/ ۳۶ گذشت اگر این وعده نبود، آنها در اثر اختلاف عمدی هلاک می‌شدند.

ناگفته نماند: قوم عاد و ثمود و دیگران که هلاک شدند آنهایی بودند که رو در رو پیامبران را تکذیب کردند ولی اختلاف کنندگان با قبول پیامبران در دین آنها اختلاف نمودند، این دو گروه غیرهم هستند.

وَ إِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ مُرَادٌ مِنَ الَّذِينَ كَسَانِي مِمَّا بَشَنَدُ كَمَا بَعْدَ مِنْ اِخْتِلَافِ كَانِ، وَ ارْثُ كِتَابِ كَرَدِيدِنْدِ، پدرانشان با علم و دانسته در کتاب و دین اختلاف کردند، اما آنها در کتاب به شک شدید افتادند.

۱۵- فَلِذَلِكَ فَادُّعُ وَ اسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَحْسَنَ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۴۶۹
أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ

تفریع است بر شَرَعَ لَكُمْ ... لام در «لذالك» برای تعلیل است یعنی برای آنکه این دین، دین همه انبیاء است مردم را به سوی آن دعوت کن و در آن استقامت داشته باش، به نظر بعضی لام به معنای «الی» است وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ اشاره است به یکی بودن ادیان و واجب‌الاتباع بودن آنها.

وَ أَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.

یک طرف این گفتگو حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امتش و طرف دیگر یهود و نصاری است و شاید مشرکان را نیز شامل باشد، این جمله‌ها نحوه ارتباط آن حضرت را در مقام رسالت با دیگران بیان می‌کند.

اول أَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ در مقام پیامبری مأمورم که میان شما به عدالت رفتار کنم، دعوت مال همه است و همه در مقابل شرع یکسانند، اجازه تبعیض و مانند آن را ندارم.

دوم: اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ در این مسئله نیز تبعیضی نیست، خداوند در مقام افاضه و ربوبیت برای بندگان یکسانست، منطبق نَحْنُ أَنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَجْبَاؤُهُ را قبول نداریم.

سوم: لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ مسئولیت همه مربوط به خود اوست، قاعده لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى در شریعت من حاکم است، ثواب و عقاب هر - کسی از خود ناشی می‌شود و بخودش بر می‌گردد، ثواب و عقاب کسی را به دیگری نسبت نمی‌دهند.

چهارم، لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ در نتیجه، مزاحمتی و خصومتی فیما بین نداریم همه بنده خدائیم و کارهایمان مربوط به خداست، وقتی که خدای همه یکی است تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۷۰

و اعمال هر کس مخصوص به خود اوست دیگر وجهی برای خصومت نیست، علی هذا منظور از «حججه» معنای لازم آنست.

پنجم: اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ یعنی: حسابرس نیز در روز قیامت خداست نظیر این سخن آیه قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ آل عمران/ ۶۴، است.

۱۶- وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.

این آیه در رابطه با فَلِذَلِكَ فَادُّعُ وَ اسْتَقِمَّ ... است، مراد از «استجیب» ظاهراً اجابت فطرت باشد، یعنی ربوبیت و دین خدا مورد اجابت فطرت انسانی است نظیر فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ... روم/ ۳۰ و یا منظور اجابت انسانهاست

با فطرت سلیم.

به عبارت دیگر آمنتُ بما أنزلَ اللهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ ...

مطالبی نیست که فطرت انسانی از قبول آن امتناع کند، علی هذا آنهايي که این حقائق را نپذیرفته و قلوبنا غلّف می گویند دلیلشان پیش خدا باطل است منظور از «یحاجون» محاجه در ربوبیت خدا و دین اوست.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۷۱

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۷ تا ۲۶]

اشاره

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (۱۷) يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۱۸) اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۱۹) مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱)

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲) ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسَيْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴) وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۲۵) وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۲۶)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۷۲

۱۷- خدا این کتاب و میزان را به حق نازل کرده است، چه می دانی شاید قیامت نزدیک است؟

۱۸- آنان که ایمان نمی آورند آن را به عجله می خواهند ولی اهل ایمان از آن می ترسند و می دانند که آن حق است، بدانید آنان که درباره قیامت مجادله می کنند در گمراهی دوری هستند.

۱۹- خدا به بندگانش، مهربان است، هر که را بخواهد روزی می دهد، او نیرومند و تواناست.

۲۰- هر که کشت آخرت را می خواهد بر کشت او می افزایم و هر که کشت دنیا را می - خواهد از آن به او می دهیم اما در آخرت نصیبی ندارد.

۲۱- یا برای آنها شریکانی هست که دینی را که خدا نمی داند برایشان آورده اند؟ اگر وعده مهلت نبود، میانشان حکم می شد ظالمان را عذاب دردناکی هست.

۲۲- خواهی دید که ظالمان از آنچه کرده اند می ترسند، آن به آنها خواهد رسید، کسانی که ایمان آورده، عمل خوب کرده اند. در باغات بهشت خواهند بود، آنها راست نزد خدایشان آنچه می خواهند، فضل بزرگ همانست.

۲۳- همان بهشت است که خدا به بندگان خود که ایمان آورده و عمل خوب کرده اند مژده می دهد، بگو بر رسالتم از شما پاداشی نمی خواهم مگر مودت قرابتم را هر که حسنه ای به دست آورد ثوابش را افزون می کنیم، خدا آمرزنده و پاداش دهنده است.

۲۴- یا می گویند بر خدا دروغ بسته است، اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد، خدا باطل را محو و حق را با سخنان خویش ثابت می کند، او به مکنونات سینه ها آگاه است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۷۳

- ۲۵- او همانست که توبه را از بندگان خویش قبول می‌کند و از گناهان می‌گذرد و می‌داند آنچه را که می‌کند.
- ۲۶- و قبول می‌کند از کسانی که ایمان آورده‌اند و از کرم خویش بر آنها افزون می‌کند کافران را عذاب شدیدی هست.

کلمه‌ها

مشفقین: راغب گوید اشفاق عنایتی است آمیخته به خوف، اگر با «من» باشد معنی خوف در آن ظاهرتر است و اگر با «فی» آید معنی اعتنا در آن آشکارتر می‌باشد.

یمارون: مرء: مجادله و منازعه. «ما راه مرء و مماراة: جادله و نازعه».

حرث: کاشتن و کشت. مصدر و اسم هر دو آمده است. این تعبیر برای آنست که اعمال به حکم کشت هستند، در دنیا و آخرت نتیجه می‌دهند، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده:

«الدنيا مزرعة الآخرة»

منظور از آن در آیه نتیجه عمل است.

روضات: باغها. مفرد آن روضه است.

قربی: قربی در قرابت نسبی به کار می‌رود، الف و لام آن در آیه عوض از مضاف الیه و تقدیر آن «قربای» است یعنی قرابت من. یقترف: قرف و اقتراف در اصل به معنی کندن پوست از درخت و کندن پوست روی زخم است، به طور استعاره بر اکتساب، اقتراف گفته‌اند در کار نیک باشد یا در کار بد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۷۴

شرحها

اولین گروه از آیات در رابطه با وحی بود، دومین گروه علّت وحی و انذار را بیان می‌کرد، سومین دسته در زمینه یکی بودن اصل وحیها سخن می‌گفت، چهارمین گروه در رابطه با نزول وحی و آمدن قیامت است که می‌گوید: منکران قیامت آن را با مسخره و به عجله می‌خواهند ولی اهل ایمان از آمدن آن می‌ترسند و نیز در این آیات می‌خوانیم:

۱- هر که طالب دنیا باشد و برای آن تلاش کند به آرزوی خویش می‌رسد ولی در نعمت قیامت سهمی ندارد.

۲- ظالمان از عواقب اعمال خویش بی‌مناکند اما، عاقبت سوء در کمین آنهاست چنان که عاقبت نیک در انتظار اهل ایمان می‌باشد.

۳- مشرکان می‌گویند: قرآن را به خدا بسته است ولی این درست نیست اگر خدا می‌خواست به قلب تو مهر می‌زد و از خواندن آیات ناتوان می‌گشتی اما خدا می‌خواهد حق را آشکار و باطل را محو گرداند.

۴- در عین حال توبه را قبول و از سیئات اغماض می‌کند، کافران را به عذاب در می‌کشد.

۵- مودت اهل بیت پاداش رسالت است و آن حسنه‌ایست که هر که داشته باشد بر خویش خواهد افزود.

ناگفته نماند: همه اینها حقائق است که ثمره انزال کتاب و میزان می‌باشد.

۱۷- اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۴۷۵

قَرِيبٌ

«۱».

منظور از «المیزان» کتاب است که حق و باطل، نیکوکار و بدکار با آن سنجیده می‌شود، چنان که در آیه وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ

الْمِيزَانَ لِيُقَوِّمَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ حديد/ ۲۵، نیز منظور همین است.

به نظر می‌آید: آمدن لفظ میزان سبب شده که پشت سر آن قیامت مطرح شود «بالحق» وصف انزال است، یعنی حکمت الهی نزول آن را لازم گرفته است.

۱۸- يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ.

استعجال کفار از باب استهزاء بود، مکرر در آیات می‌خوانیم که می‌گفتند: متى هذا الوعد إن كنتم صادقين ولی اهل ایمان که به آن یقین دارند از آن می‌ترسند.

ألا إن الذين يمارون في الساعة لفي ضلال بعيد.

اشاره است به اینکه ایمان به آخرت دشوار نیست ولی کفار مراء و مجادله می‌کنند، ضلال بعید از آن جهت است که واقعیت اهم را گذاشته، پی لذات فانی می‌روند.

۱۹- الله لطيف بعباده يزق من يشاء وهو القوي العزيز.

به مناسبت ذکر آخرت که در لعل الساعه قریب گذشت، در این آیه و آیه بعدی فرموده: خدا به همه از روی لطفی که دارد روزی می‌دهد ولی از آن در آخرت فقط کسانی نتیجه می‌برند که برای آخرت کار کرده باشند، علی هذا «من يشاء» شامل نیکوکاران و بدکاران هر دو است چنان که در جای

(۱) لفظ قریب نشان می‌دهد که تقدیر این جمله «اتیان الساعة قریب» است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۷۶

دیگر فرموده: كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا اسراء/ ۵۷.

لطیف به معنی مهربان و مدارا گر است، قوی است یعنی در روزی دادن، عزیز است یعنی کسی مانع او نمی‌تواند باشد.

۲۰- مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ.

مراد از حرت نتیجه عمل است، منظور از نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ظاهرًا دائمی بودن آن و یا پاداش ده مقابل است، نظیر: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ أَمْثَالِهَا انعام/ ۱۶۰، اینکه در آخرت نصیبی ندارد چون چنین شخصی آخرت را در نظر ندارد و یا به آن ایمان ندارد.

به نظر می‌آید منظور از آیه، کفار و مشرکانند، نظیر این آیه است مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَدْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا اسراء/ ۱۸ و ۱۹.

بهر حال هر دو آیه حاکی است که عمل در دنیا اثر خود را خواهد گذاشت، شرک و کفر از اثر عمل مانع نیست.

۲۱- أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

پس از بیان اینکه کتاب را خدا نازل کرده و رزق در دست اوست و او در آخرت چیزی به اهل دنیا نمی‌دهد، در این آیه در مقام انکار فرموده: مگر شرکائی دارند که برای آنها دینی که خدا از آن بی‌خبر است، آورده‌اند؟ نه آنها چنین شرکائی ندارند، و اگر وعده مهلت نبود به زودی هلاک می‌شدند، وَإِنَّ الظَّالِمِينَ ... می‌رساند که در عین مهلت داده شدن، بالاخره از عذاب در امان

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۷۷

نخواهند بود.

علی هذا «ام» منقطعه و به معنی «بل لهم شرکاء» است، طبرسی و زمخشری آن را به معنی تقریر و «بل» گرفته‌اند، بنا بر احتمال اول «یأذن» در آیه به معنی علم است و بنا بر احتمال دوم به معنی امر و اجازه می‌باشد، مراد از «الفصل» داوری و حکم است که همان وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ باشد.

۲۲- تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ واقع بِهِمْ.

این بیم و ترس در قیامت خواهد بود، چنان که ذیل آیه روشن می‌کند، «تری» خطاب است به آن حضرت و هر بیننده و هُوَ واقع حکایت از تجسم عمل دارد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ.

نقطه مقابل ظالمان است، طبرسی فرموده: روضه، زمین سرسبز است که علفها آن را پوشانده، جنت زمینی است که درختان آن را احاطه کرده باشد، روضات الجنات باغات درخت است که در زمین سبز روئیده باشد ما يَشَاءُونَ حاکی است که هر چه بخواهند خدا همان را می‌آفریند و یا در آن قبلا موجود است عِنْدَ رَبِّهِمْ حکایت از خلود دارد.

۲۳- ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.

لفظ «ذلک» اشاره است به رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ ... که گذشت. قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ... می‌شود اشاره باشد به دوام نبوت به وسیله امامت و رهبری، یعنی مودت قرابت من سبب ادامه نعمت هدایت خواهد بود، درباره این آیه در نکته‌ها به طور مفصل صحبت خواهد شد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۷۸

وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.

این سخن یک مطلب مستقلی است ولی به قرینه صدر آیه منظور از حسنه همان مودت ذی القربی است چنان که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است.

مراد از نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا شاید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا انعام/ ۱۶۰ باشد علی هذا منظور از «حسنا» ثواب عمل است، غفران و شکور بودن خدا سبب این زیادت می‌باشد.

۲۴- أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ:

در المیزان فرموده: روایات اهل بیت علیهم السلام حاکی است که آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ... تا چهار آیه بعدی همه درباره مودت اهل بیت علیهم السلام نازل شده‌اند لازمه این سخن آنست که همه این چهار آیه در مدینه نازل شده باشند، علی هذا منظور از: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى ... اشاره به سخن بعضی از منافقان است و آیه وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ ... در رابطه با توبه کنندگان از آن سخن می‌باشد، آنچه المیزان می‌گوید مضمون روایت پانصد و هفتاد و چهار روضه کافی است که از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده است.

بنا بر این. منظور از آیه آنست که منافقان می‌گویند: مودت ذی القربی را بر خدا دروغ بسته است، ولی این سخن درست نیست، زیرا اگر خدا می‌خواست قلب تو را مهر می‌کرد و باب وحی را بر تو می‌بست، ولی خدا خواسته که این مطلب را بر تو وحی کند، در نتیجه حق را بیان و باطل را محو گرداند چنان که فرموده:

وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

مضارع آمدن «یحق-یحق» دلالت بر استمرار دارد، یعنی سنت جاریه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۷۹

خدا همین است.

مراد از کلمات ظاهرا سخنان وحی است إِنَّهُ عَلِيمٌ ... تعلیل مطلب آیه است که خدا می‌داند حق در کدام قلب است، باطل در کدام قلب، لائق مهر کردن کدام قلب است و کدام قلب باید شرح داده شود.

۲۵- وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ.

این آیه یک مطلب مستقلی است و بنا بر شأن نزول گذشته در رابطه با توبه کسانی است که می‌گفتند: آن حضرت مودت اهل بیت را از خود ساخته است وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ تشویق به توبه و تحذیر از معصیت است.

۲۶- وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.

تکمیل مطلب آیه سابق است، یعنی: همانطور که توبه را قبول می‌کند و از سیئات می‌گذرد، اعمال نیکوکاران را نیز قبول می‌کند و پاداش می‌دهد.

نیکوکاران از خدا می‌خواهند که در مقابل اعمالشان، به آنها سعادت دنیا و آخرت بدهد، لذا در مقابل این خواسته، لفظ «یستجیب» آمده است، منظور از «یزیدهم» زیادت بر پاداش است وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ و نیز فرموده: لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ. اما کافران که نه از گروه توبه کارانند و نه از اهل ایمان، لذا عذاب شدید در کمین آنهاست. طبرسی رحمه الله در معنای «یستجیب» فرموده: به قول بعضی یعنی طاعات و عبادات آنها را قبول می‌کند و بر ثوابشان می‌افزاید. المیزان نیز آن را قبول کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۸۰

نکته‌ها:

در پیرامون آیه مودت:

در رابطه با آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى چند مطلب را لازم است بررسی نمائیم، اول اینکه مراد از «القربی» علی و فاطمه و فرزندان آنهاست صلوات الله عليهم اجمعین، در این رابطه به چند روایت اشاره می‌شود:

۱- در مجمع البیان فرموده: زاذان از علی علیه السلام نقل کرده که درباره ما در «آل حم» آیه‌ای هست، مودت ما را حفظ نمی‌کند مگر هر مؤمن، سپس آیه قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ را تلاوت فرمود. کمیت بن زیاد اسدی (شاعر اهل بیت) باین سخن در شعر خودش اشاره کرده که می‌گوید:

وجدنا لكم في آل حم آية تأولها منا تقى و معرب

یعنی برای شما اهل بیت در آل حم آیه‌ای یافته‌ایم که هر صاحب تقیه و آشکار کننده مذهب آن را تفسیر کرده است.

۲- باز در مجمع از تفسیر ابو حمزه ثمالی از ابن عباس نقل شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به مدینه آمد، و اسلام محکم گردید، انصار گفتند: برویم پیش رسول خدا و بگوئیم اگر جریانهایی پیش آید، اموال ما در اختیار شماست می‌توانید بدون ناراحتی از آنها استفاده کنید پیش آن حضرت آمده، این سخن باز گفتند.

در جواب آنها آیه قُلْ لَا- أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل گردید حضرت آیه را بر آنها خواند و فرموده: بعد از من قربت مرا دوست بدارید، آنها تسلیم شده و از محضر آن حضرت خارج شدند، امّا منافقان گفتند: این را از خودش ساخت،

می‌خواهد ما را بعد از خودش مطیع قربت خود گرداند، آیه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۸۱

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا نازل، حضرت آنها را خواست و آیه را بر آنها خواند، آنها گریه کردند و آیه برایشان سخت آمد. خدا آیه وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ ... نازل فرمود، حضرت آنها را خواست و بشارتشان داد و فرمود: وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنهَا كَسَانِي هَسْتَنْد كِه تَسْلِيم شَدَنْد.

۳- و نیز در مجمع از ابو حمزه روایت کرده که «سدی» گوید: اقراراف حسنه مودت آل محمد است، به طور صحیح رسیده که حسن مجتبی علیه السلام بر مردم خطبه‌ای خواند و فرمود: من از اهل بیته هستم که خدا مودت آنها را بر هر مسلمان واجب کرده و فرموده: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ... اقراراف حسنه مودت ما اهل بیت است.

۴- باز در مجمع فرموده: اسماعیل بن عبد الخالق از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ... در حق ما اهل بیت نازل شده که اصحاب کسائیم.

۵- زمخشری در کشاف می گوید: روایت شده چون آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ...

نازل گردید گفته شد یا رسول الله این قرابت شما کدام است که خدا مودتشان را بر ما واجب کرده است؟ فرمود: «علی و فاطمه و ابناهما» یعنی علی و فاطمه و دو پسر آن دو است، چون در آن وقت فقط حسنین علیهم السلام به دنیا آمده بودند.

این روایت با همین لفظ در تفسیر نسفی در حاشیه تفسیر خازن نقل شده است.

۶- در کتاب ذخائر العقبی / ۲۵ از ابن عباس نقل شده: چون آیه نازل گردید گفته شد یا رسول الله قرابت شما که خدا مودتشان را بر ما واجب کرده کدامند؟ فرمود «علی و فاطمه و ابناهما» این روایت را ابن صباغ مالکی در صفحه ۱۳ فصول المهمه سیوطی در

کتاب احیاء المیت حدیث اول در حاشیه اتحاف شبروی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۸۲

صفحه ۲۳۹ و ابن حجر در صواعق محرقة خود ذیل آیه فوق از آیات نازله در شأن اهل بیت علیهم السلام و در اتحاف شبروی / ۱۸ و در بسیاری از کتب اهل سنت نقل شده است علامه امینی رضوان الله علیه در جلد دوم الغدیر / ۳۰۷ تا ۳۱۰ در این زمینه اسناد بسیاری نقل کرده است.

علی هذا احتیاج به توجیه دیگری نیست، آیه شریفه به مودت اهل بیت رسالت دعوت می کند و آن را اجر رسالت می داند.

طبرسی رحمه الله فرموده: وجه سوم در متن آیه آنست که، قرابت و عترت مرا دوست بدارید و احترام مرا درباره آنها حفظ کنید، چنان که از علی بن الحسین و ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام نقل شده، سعید بن جبیر، عمرو بن شعیب و دیگران نیز چنین گفته اند، آن گاه از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده:

«قال لما نزلت آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ علیه اجرا قالوا یا رسول الله من هؤلاء الذین امرنا الله بمودتهم قال علی و فاطمه و ولدهما».

دوم: منظور از مودت تنها دوست داشتن نیست بلکه دوست داشتن است که توأم با رهبری و مرجع بودن آنها در احکام و زعامت است چنان که حدیث متواتر ثقلین و حدیث سفینه آن را بیان می کند، بهتر است در اینجا این آیه را با آیه قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا فرقان / ۵۷ مقایسه کنیم در این آیه می گوید: من از شما فقط رفتن راه خدا را می خواهم، در آیه ما نحن فیه هم می گوید: من فقط مودت قرابت خودم را می خواهم.

نتیجه این می شود که مودت اهل بیت علیهم السلام همان رفتن راه خداست خاصه با در نظر گرفتن آیه قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ سَبَأً / ۴۷ که می گوید: اجری که از شما خواستم به نفع شماست زیرا مودت اهل بیت ضامن سعادت دنیا و

آخرت شماست، از اینجاست که در بعضی از روایات آمده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۸۳

»

آل محمد هم الصراط المستقیم

«. سوم: آیات چهار گانه که گذشت در مدینه نازل شده اند، گر چه سوره مبارکه مکی است، بسیاری از سوره ها را داریم که دارای آیات مدنی هستند و بالعکس.

چهارم: متصل یا منقطع بودن استثناها در نتیجه گیری که در بند دوم گفته شد فرق نمی کند، کسانی که راه اسلام را با اهل بیت علیهم السلام نرفته و از خود اظهار نظر کرده اند، درباره آیه مطالبی گفته اند که به هیچ وجه قابل قبول و دلچسب نیست رجوع شود به مجمع و کشاف و تفاسیر دیگر.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۸۴

اشاره

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ نُنزِلُ بَقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۷) وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (۲۸) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۲۹) وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳۰) وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۳۱)

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۳۲) إِنْ يَشَأْ يُسَيِّئْ كَيْفَ يَشَاءُ لَكُلِّ لُكُلٍ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۳) أَوْ يُوقِنُ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفَى عَنْ كَثِيرٍ (۳۴) وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۵) فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۶)

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۸۵

۲۷- اگر خدا روزی را بر بندگانش بسط می‌داد، در زمین طغیان می‌کردند، لیکن به آن اندازه که می‌خواهد نازل می‌کند، او به بندگانش دانا و بیناست.

۲۸- اوست که باران را بعد از ناامید شدن می‌فرستد و رحمتش را گسترش می‌دهد، او سرپرست پسندیده است.

۲۹- از جمله آیات خدا آفریدن آسمانها و زمین است و آنچه از جنبنده در آن دو منتشر کرده و او بر جمع آوری آنها، وقتی که بخواهد تواناست.

۳۰- آنچه از مصیبت به شما می‌رسد به علت گناهانی است که دستهایتان کسب کرده، خدا از بسیاری عفو می‌کند.

۳۱- شما عاجز کننده خدا در زمین نیستید و جز خدا سرپرست و یاری ندارید.

۳۲- از جمله آیات خدا نهرهای جاری شونده است مانند مرزها.

۳۳- اگر بخواهد باد را آرام می‌کند، آن گاه در پشت دریا راکد می‌ماند در این سخن آیاتی است بر هر بردبار شکور.

۳۴- یا در اثر گناه مردم آنها را متوقف می‌کند و از بسیاری (از گناه) عفو می‌کند.

۳۵- تا مجادله کنندگان در آیات ما بدانند که راه فراری ندارند.

۳۶- آنچه داده شده‌اید، متاع زندگی دنیاست و آنچه نزد خداست بهتر و باقی‌تر است برای آنان که ایمان آورده و بر خدا توکل می‌کنند.

۳۷- و آنان که از گناهان بزرگ و کارهای زشت‌تر اجتناب کرده و چون خشم آورند عفو می‌کنند.

۳۸- و آنان که پروردگار خویش را اجابت کرده و نماز را بر پا داشته و کارشان به مشورت تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۸۶ است و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند.

۳۹- و آنان که چون مظلوم شدند، انتقام می‌کشند.

کلمه‌ها

بغوا: بغی در اینجا به معنی ظلم و تجاوز است.

قدر: (بر وزن شرف) اندازه و کمیت و (بر وزن عقل) به معنی اندازه و تنگ گرفتن باشد.

غیث: باران، به قول طبرسی: بارانی که در وقتش باریده و نافع باشد.

این مطلب از لحن آیه فهمیده می‌شود.

قنوط: یأس و نومیدی.

بث: بث: پراکنده کردن. «بثّ الریح التراب: إذا اثاره».

دابه: هر آنچه جنبنده است، شامل انسان و حیوان می‌شود.

جوار: جاری شوندگان، مفرد آن «جاریه» است.

اعلام: مرزها و علامتها. مفرد آن علم (بر وزن شرف) است، راغب گوید: علم اثر و نشانه‌ایست که شیء با آن معلوم می‌شود مثل

علم لشکر، کوه را به جهت معلوم بودن علم گفته‌اند، جمع آن اعلام است.

رواکد: ثابتها. مفرد آن «راکده» است.

یوبقهن: ایباق: هلاک کردن، آن در آیه به معنی متوقف کردن است چنان که خواهد آمد.

در قاموس گوید: «اوبقه: ای حبسه» وبق یعنی حبس کردن.

محیص: محلّ فرار، حیص به معنی دور شدن و کنار شدن است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۸۷

فواحش: فاحشه و فحشاء: کار بسیار قبیح. زمخشری قبیح فزون از حدّ گفته است.

راغب گوید: هر قول و فعلی که قبح آن بزرگ باشد، جمع آن فواحش است.

شوری: شور در اصل به معنی بیرون آوردن است «شار العسل شورا:

استخرجه من الوقبه و اجتناه» یعنی عسل را از شکاف سنگ بیرون آورد، مشورت و مشاوره و مشاور استخراج رأی است با مراجعه

بعضی به بعضی. «شوری» اسم مصدر است به معنی مشورت کردن.

شرحها

به دنبال بیان آنکه روزی دادن در دست خداست در این آیات فرموده:

رزق روی سنتّ خدایی به اندازه داده می‌شود و گرنه هرج و مرج به وجود خواهد آمد و نیز اگر به اندازه داده نمی‌شد قدر و احترام

آن معلوم نمی‌گردید.

آن گاه چند آیه در رابطه با تدبیر کائنات و خلقت آنها بیان گردیده که بی تناسب با مسئله رزق نیست.

و نیز بیان شده که پیشآمدهای ناگوار با اعمال انسانها رابطه مستقیم دارند فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ.

آن گاه گفته شده: رزق دنیا فانی است باید به فکر رزق آخرت بود، که برای اهل ایمان آماده شده است، سپس صفاتی چند از اهل

ایمان تذکر داده شده است.

۲۷- وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لَكِنْ نُنزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص:

۴۸۸

به نظر می‌آید منظور از آیه شریفه آنست که اگر خداوند وسائل زندگی را به طور دلخواه در اختیار هر کس می‌گذاشت نیازهای

مردم از یکدیگر به طور کلی قطع می‌شد و به حکم إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ أَنْ رَأَاهُ اسْتَكْبَرَ تَعْنِي بِرِيبِكُمْ بِرِيبِكُمْ وَ هَمَّ كَارِي

نمی‌کردند. در آن صورت هرج و مرج به وجود می‌آمد زندگی متلاشی می‌شد، برای فهم این آیه باید از آیه ۳۲ زخرف کمک

گرفت که می‌گوید: أَمْ يَسْتَمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمًا مِمَّا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ

بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحِمَتْ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ.

این آیه می‌گوید: ما معیشت مردم را میانشان تقسیم کرده‌ایم، و آنها را از لحاظ استعدادها بر یکدیگر برتری داده‌ایم تا همدیگر را تسخیر کنند و به کار گیرند و اداره جامعه عملی گردد.

مراد از يُنَزَّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ مقداری است که جریان لَبَّغُوا ... منتفی گردد، إِنَّهُ بِعِبَادِهِ ... تعلیل مطلب است، لفظ «عباده» در هر دو مورد حکایت دارد که مردم بندگان خدا هستند، روزی دادن و رسیدن به کارشان و جلوگیری از هرج و مرج بر خدا لازم است. بسیاری از مستکبران و استعمارگران و سرمایه داران مانند زالو خون مستضعفان را می‌مکند ولی منظور از آیه شریفه این مطلب نیست بلکه: منظور عدم نیاز مردم نسبت به یکدیگر است که هرج و مرج به وجود می‌آورد.

در این زمینه از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت نقل شده که فرمود اگر خدا روزی را بسط می‌داد، بغی می‌کردند لیکن بعضی را بر بعضی محتاج کرده و با این وسیله یکی را زیر فرمان دیگری آورده و اگر همه را غنی می‌کرد در زمین طغیان می‌کردند لیکن به اندازه می‌فرستد ...

«قال الصادق عليه السلام لو فعل تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۸۹»

لَفَعَلُوا وَ لَكِنْ جَعَلَهُمْ مُحْتَاجِينَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ اسْتَعْبَدَهُمْ بِذَلِكَ وَ لَوْ جَعَلَهُمْ كُلَّهُمْ اغْنِيَاءَ لَبَغُوا فِي الْأَرْضِ وَ لَكِنْ يَنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ يَصْلِحُهُمْ فِي دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ أَنَّهُ عِبَادَةٌ خَيْرٌ بِبَصِيرَةٍ (برهان).

۲۸- وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ.

این آیه یک مطلب مستقلاً است و در عین حال با آیه قبلی از لحاظ رزق تناسب دارد، مراد از نشر رحمت، روئیدن نبات و میوه‌ها به وسیله باران است که رحمت و ارزاق خدایی را گسترش داده و به همه می‌رساند، دو وصف «ولی حمید» در رابطه با مطلب آیه است، او ولی و سرپرست و مدبر است و باید باران بیاورد و رحمت خویش را بگستراند، حمید و پسندیده بودن نیز تقاضای انزال غیث و نشر رحمت را دارد و گرنه، پسندیده نمی‌شد.

۲۹- وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ.

این آیه می‌گوید: خلقت آسمانها و زمین و جنبندگان از دلائل وجود خدا و توحید اوست، کائنات همه ممکن الوجود هستند، احتیاج به واجب الوجود و پدید آورنده دارند، کائنات برای شناخت خداوند بهترین دلیل می‌باشند. تناسب این آیه با آیات سابق می‌تواند آن باشد که آفریننده و روزی دهنده خداست.

این آیه صریح است در اینکه در آسمانها نیز موجودات زنده وجود دارند نمیشود گفت: منظور از «دابه» در آسمانها ملائکه می‌باشند زیرا اولاً اطلاق دابه بر ملائکه معهود نیست ثانیاً در آیه: وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَشْتَكِرُونَ نحل / ۴۹، ملائکه را از دابه جدا تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۹۰ کرده است.

باید گفت: جنبندگان آسمانها اولوا العقل نیز هستند، زیرا دابه شامل انسانها نیز هست وانگهی کلمه مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ در بسیاری از آیات حکایت از اولوا العقل بودن دارد.

از طرف دیگر بعید به نظر می‌رسد که اینهمه اجرام آسمانی خالی از موجود مکلف باشد و انسان فقط در یک کره به وجود آمده باشد، گویند: مراد از «جمعهم» جمع کردن آنها در قیامت است. بعضی احتمال داده‌اند مراد از «جمعهم» آنست که در آینده میان مردم آسمانها و زمین ارتباط برقرار خواهد شد، اهل روی زمین به آسمانها سفر خواهند کرد و اهل آسمانها به زمین خواهند آمد و الله العالم.

مرحوم سید هبه الدین شهرستانی در کتاب هیئت و اسلام / ۳۱۰ به بعد در رابطه با وجود انسان در کرات آسمانی روایات متعددی

نقل کرده است.

۳۰- و مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ از آیه نزول غیث و نشر رحمت، سؤالی متولد می‌شود و آن اینکه: این گرفتاریها و بلاهای عمومی از قبیل قحطی و زلزله و ناامنی و امثال آن، با نشر رحمت چگونه می‌سازد؟ و نیز می‌شود این سؤال از وَ لَكِنْ يُنْزَلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ متولد شود و کسی بگوید: حالا که خدا برای منتفی شدن «بغی» روزی را به اندازه می‌فرستد، این طغیانها و بلاهای طبیعی برای چیست؟

آیه جواب می‌دهد که: اینها آثار معاصی و گناهان شماس و گرنه خدا مایل نیست که شما گرفتار شوید و از عواقب بسیاری از گناهان نیز عفو می‌کند.
در اینجا چند مطلب وجود دارد.

۱- منظور از «ما کسبت» گناهان است، قرآن مجید در بسیاری از تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۹۱

آیات روشن می‌کند که اعمال انسانها با پیشامدها و نظامات جهان، رابطه مستقیم دارند، نظیر: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اعراف / ۹۶.
و نظیر: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمٍ كَانَتْ آمَنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمَ اللَّهُ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِيَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ نحل / ۱۱۲ و نظیر وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ ایزا آیه ۵۲ از سوره هود و ۱۱ از سوره نوح و آیات دیگر.

۲- آیا اینها آثار گناهان هستند یا جزاء گناهان؟ بعضی از بزرگان اصرار دارد که اینها آثار وضعی و طبیعی گناهان می‌باشند، مجازات فقط در آخرت خواهد بود، ولی ظاهر آنست که این هر دو یکی است، مثلا ظهور فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ روم / ۴۱ در اثر طبیعی است ولی کلمه فَأَذَاقَهَا اللَّهُ - فاخذناهم» و نیز جمله ذَلِكْ جَزَائُهُمْ بِمَا كَفَرُوا در جریان قوم «سبأ» نشان می‌دهد که اینها مجازات دنیوی معاصی هستند.

در این زمینه روایاتی نیز هست، از جمله در مجمع البیان از علی علیه السلام روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمودند: بهترین آیه در کتاب خدا این آیه است، یا علی هیچ خراش چوبی و هیچ خوردن قدمی به سنگی نیست مگر بجهت گناهی، آنچه خدا در دنیا عفو کند، بزرگوارتر است که به آن برگردد و آنچه در دنیا بر آن عقوبت کند، او عادل تر است از اینکه بر بنده اش دو بار عذاب کند «۱».

(۱) در کافی بدین طریق نقل شده است:

«عن ابی عبد الله (ع) قال: قال امیر المؤمنین (ع) فی قول الله عز و جل وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ ... لیس من التواء عرق و لا نكبة

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۴۹۲

۳- ظاهر آنست که: آیه شامل مؤمن و کافر هر دو است و نیز ظاهر آنست که مجموع جامعه من حیث المجموع در نظر است، چنان که در آیات اعراف و نحل نیز همین طور بود.

علی هذا جریان به فرد فرد افراد جامعه منحل نمی‌شود، ولی احتمال دارد به فرد فرد نیز منحل شود چنان که مضمون روایت بالا است و الله العالم.

۴- ناگفته نماند: بلاهایی که به معصومین علیهم السلام یا اولیاء الله می‌رسد مصداق این آیه نیستند به عبارت دیگر آنچه به امثال امام حسین علیه السلام یا ابا ذر و غیره رسید، بلا در مقابل گناه نیست بلکه امتحان خدایی است، آنها خود قبول کرده و تکامل یافته‌اند.

به عبارت دیگر: بلاها و گرفتاریها دو گونه است، اول: آنچه در اثر گناهان بر سر انسان می‌آید و سبب روسیاهی در دنیا و عذاب آخرت می‌شود، دوم مصائبی که مردان حق را پیش می‌آید، مقامشان را پیش خدا و خلق بالا می‌برد.

نقل است چون حضرت امام سجّاد علیه السّلام را داخل مجلس یزید کردند، آن حضرت در مقابل یزید ایستاد، یزید گفت: و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیذیکم امام سجّاد علیه السّلام فرمود: این آیه درباره ما نیست، آیه‌ای که درباره ماست این آیه است، ما أصاب من مصیبه فی الارض و لا فی أنفسکم إلا فی کتاب من قبل أن نبرأها إن ذلک علی الله یسیر حدید / ۲۲ در سوره حدید درباره این آیه صحبت خواهد شد.

حجر و لا عثره قدم و لا خدش عود الا بذنب و لما یعفو الله اکثر، فمن عجل الله عقوبه ذنبه فی الدنيا فان الله اجل و اکرم و اعظم من ان یعود فی عقوبته فی الآخرة» کافی ج ۲ / ۴۴۵.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۹۳

۳۱- و ما أنتم بمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ.

تکمیل مطلب آیه قبل است یعنی: شما نمی‌توانید از رسیدن سزای اعمال و مصائب جلوگیری کنید و عاجز کننده خدا نیستید و جز خدا سرپرستی ندارید تا تقدیرتان را عوض کند و یاری ندارید تا در این رابطه یاریتان نماید.

۳۲- وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ.

این آیه و آیه و لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ رحمن / ۲۴ با نهرهای دریایی تطبیق می‌شود که در اعتدال هوای خط استوا و هوای سایر جاهای زمین تأثیر کامل دارند و در رابطه با تدبیر نظام روی زمین هستند.

مفسران در هر دو آیه، جوار را، کشتیها و اعلام را کوهها تفسیر کرده و گفته‌اند: کشتی‌ها در ارتفاع و بلندی، به کوهها تشبیه شده‌اند. و نیز «المنشآت» را مرتفعات معنی کرده‌اند، با آنکه «منشآت» معنایش به «وجود آمده‌ها» است و نهرهای دریایی در دریا به وجود می‌آیند، وانگهی در وقت نزول قرآن، کشتیها همه بادی بوده و با پارو حرکت می‌کردند، چگونه می‌شود آنها را به کوهها تشبیه نمود؟! بلکه منظور از «الاعلام» علامتها و مرزهاست، نهرهای دریایی در وسط اقیانوسها حرکت می‌کنند، رنگ آب آنها با آب کلی دریا متفاوت است اگر از کنار نگاه کنیم: هم حرکت می‌کنند و هم مانند علامت و مرز در میان دو قسمت از آب دریا واضح و آشکار هستند.

وانگهی الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ صریح است در اینکه آن جاری شونده‌ها در دریا به وجود می‌آیند، انشاء به معنی به وجود آوردن است، دهها آیه این معنی را تأیید می‌کند، از کجا می‌توان «منشآت» را مرتفعات معنی نمود؟ در آیات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص:

۴۹۴

بعدی در این رابطه توضیح بیشتری داده خواهد شد.

۳۳- ۳۴- إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ أَوْ يُوقِنُ أَنَّهَا كَسْبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ.

خلاصه این دو آیه آنست که: خدا اگر بخواهد با یکی از دو علت، آنها را از جریان باز می‌دارد یکی آنکه باد را از وزیدن باز دارد، در اینصورت نهرها در سطح دریاها می‌ایستند و راکد می‌شوند، دیگری آنکه در اثر گناهان مردم آنها را متوقف کند، در صورت دوم باز از بسیاری عفو کرده است.

در اینجا برای روشن شدن مطلب لازم است درباره نهرهای دریایی مقداری صحبت شود.

مخفی نماند: رودهای عظیمی در سطح دریاها روانند و جریان آنها، آبهای گرم استوا را به طرف قطبین و آبهای سرد قطبی را به طرف استواء حرکت می‌دهند علت تولید این رودها، اختلاف درجه حرارت مناطق استوا و قطبین می‌باشد و عامل مهمی که در

حرکت آنها تأثیر دارد و وزش بادهاست، مخصوصاً بادهای منظم «آلیزه» که در جریانهای دریایی دخالت دارند. و چون رنگ و غلظت و املاح و حرارت رودهای دریایی با آب اقیانوسها تفاوت دارد، حرکت آنها در اقیانوس کاملاً آشکار است «کالاعلام».

مهمترین رودهای گرم که در اقیانوس جاری است یکی «گلف استریم» است که از خلیج مکزیک واقع در غرب اقیانوس اطلس و جنوب کشورهای متحده آمریکا شروع و از جنوب به طرف شمال شرقی جریان می‌یابد، سپس به سواحل غربی اروپا می‌رسد و از کنار جزائر انگلستان و کشور نروژ می‌گذرد.

پهنای آن در حدود ۱۴۵ کیلومتر و گودی آن در بعضی نقاط بیش از هشتصد تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۹۵ (۸۰۰) متر می‌باشد، در هر دقیقه دو بلیون تن آب در امتداد ساحل «فلوریدا» می‌خزد.

و از مهمترین جریانهای آب سرد، جریان آب سرد «گروئنلند» است که از کنار شبه جزیره «لابرادر» گذشته به سواحل شرقی آمریکا می‌رود، به موجب حساب دانشمندان، آبهای اقیانوس منجمد شمالی مثل یک استخر شنا، در هر ۱۶۵ سال یک مرتبه عوض می‌شود، در اقیانوسهای دیگر نیز وضع همین است، کتاب (دریا دیار عجائب فصل رودهای عظم دریا) اکنون جملات آیات را بررسی می‌کنیم.

إِنْ يَشَاءُ يُسَيِّبُ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ عامل مؤثر در به وجود آمدن این رودها بادهاست، مخصوصاً بادهای منظم آلیزه و کتور آلیزه (مخالف آلیزه) که به طور مداوم از قطبین به استوا و بالعکس می‌وزند، اگر این بادهای نباشد جریانهای دریایی متوقف می‌گردند، پس اگر خدا باد را از بین ببرد، آن جریانها در سطح دریا راکد می‌ماند، ضمیر «یظللن» راجع است به «جوار». إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ظاهراً مراد آنست که هر که در پی بردن به این حقائق تفکر و بردباری نشان دهد به این آیات می‌رسد و نیز بعد از پی بردن باید کسی باشد که شکر نعمت به جای آورد، با این دو وصف، جریانهای دریایی برای او نمونه قدرت خدا خواهند بود.

أَوْ يُوبِقُهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ اِيباق در آیه به معنی حبس کردن است در سوره کهف آمده وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ۵۲ یعنی میان آنها محبسی قرار داده‌ایم.

در قاموس گوید: «اوبقه: حبسه: علی هذا این جمله عبارت اخرای تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۹۶ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ است یعنی: خداوند با یکی از دو راه آنها را متوقف می‌کند یکی با توقف بادهای، زیرا که قدرت در دست خداست، دیگری در اثر گناه بندگان تا از منافع آنها بی‌بهره شوند، «یوبقهن - یعف» هر دو عطفند بر «یسکن».

یعنی: در صورت متوقف کردن در اثر اعمال بد، باز از بسیاری از گناهان عفو می‌کند ناگفته نماند: حمل این آیات بر نهرهای دریایی را در جایی ندیده‌ام ارباب تفسیر «الجوار» را کشتیها و «والاعلام» را کوهها گفته‌اند، «یوبقهن» را هلاکت معنی کرده و هلاکت ساکنان کشتیها فرموده‌اند، وانگهی ناچار شده‌اند که «المنشآت» را مرتفعات معنی کنند با آنکه بر خلاف لغت است، اما آنچه به نظر ما آمده کاملاً با آیات تطبیق می‌کند.

۳۵- وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ.

تتمه و تکمیل مطلب سابق است یعنی در اینصورت اهل مجادله می‌دانند که راه فراری ندارند.

در میزان فرموده: گویند: «و يعلم» عطف است بر مقدر یعنی: «لیظهر به قدرتنا و يعلم الذين...»، بعض «يعلم» را با رفع خوانده‌اند، در اینصورت کلامی است مستقل و نتیجه مطلب سابق، منظور از «آیاتنا» ظاهراً آیات نازل بر انبیاء است و شاید آیات کونیه را نیز شامل باشد.

۳۶- فَمَا أوتيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.

این آیه به صورت قید و توضیحی است بر و لَوْ بَسِطَ اللَّهُ الرِّزْقَ - مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ ... آن گاه در تکمیل مطلب صفات دیگری برای مؤمنان ذکر شده است، فاء تفریع در «فما» حاکی است که مطلب آیه، نتیجه مطالب گذشته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۹۷

«او تیتیم» خطاب است به عامه مردم، توکل اگر با «علی» باشد به معنی اعتماد آید، علی هذا جمله و علی رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ تأکید مطلب آیه است یعنی بر وعده خدا اعتماد می‌کنند. و شاید در جای «عملوا الصالحات» باشد که کار را بر خدا واگذار کرده و آنچه خدا فرماید عمل می‌کنند.

۳۷- وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ.

ظهور آیه در آنست که گناهان به کبائر و صغائر تقسیم می‌شوند، گناهان صغیره نیز با اصرار و ادامه، کبیره می‌شوند:

«لا صغیره مع الاصرار و لا کبیره مع الاستغفار (۱)»

در این باره رجوع شود به آیه إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ ...

نساء / ۳۱، فواحش چنان که در کلمه‌ها گفته شد، کارهای بسیار قبیح است، در قرآن مجید به زنا، لواط، تزویج نامادری و هر کار بسیار زشت گفته شده است نظیر و لَا تَقْرُبُوا الزَّوْجِيَّ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً و سَاءَ سَبِيلًا اسراء / ۳۲، و لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ و أَنْتُمْ تَبْصُرُونَ نمل / ۵۴.

صفت دیگری که برای مؤمنان گفته شده: عفو به هنگام غضب است یعنی چون کسی به آنها بدی کند و آنها را به خشم آورد مقابله به مثل نمی‌کنند بلکه عفو می‌کنند، در این آیه مجموعاً دو وصف از آنها بیان شده است، اجتناب از گناهان کبیره و کارهای بسیار زشت و عفو به هنگام غضب.

۳۸- وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ و أَقَامُوا الصَّلَاةَ و أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

در این آیه نیز چهار وصف از اوصاف مؤمنان نقل شده است، سه وصف بعدی ذکر خاص بعد از عام است زیرا اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ شامل همه آنهاست.

(۱) کافی باب الاصرار علی الذنب از حضرت صادق صلوات الله علیه.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۴۹۸

استجابت به معنی اجابت است یعنی دعوت و تکلیف حق را اجابت کرده‌اند اقامه به معنی ادامه است علی هذا اقامه صلوة آنست که: جامعه خویش را جامعه نماز کرده‌اند نظیر امروز مملکت ایران.

جمله و أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ حاکی از موضوعیت شوری در اسلام است چنان که در و شاورُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ آل عمران / ۱۵۹ گذشت.

دقت در دو آیه شریفه نشان می‌دهد: در کارهای اجتماعی لازم است عده‌ای صاحب نظر، ابعاد آن را بررسی کنند، آن گاه به بینند کدام عمل به صلاح است جمله فَإِذَا عَزَمْتَ نشان می‌دهد که سرپرست بعد از اظهار نظر مشاوران تصمیم می‌گیرد و اگر هم نخواست عمل نمی‌کنند، شوری فقط برای استخراج راه مصلحت آمیز است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

«قال ما من رجل يمشور احدا الا هدى الى الرشد» (مجمع البيان).

از روایات و تاریخ معلوم می‌شود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام با یاران خویش مشورت کرده و آنها را بمشاوره می‌خوانده‌اند، آن حضرت در جریان «احد» با یاران خویش مشورت کرد و رأی اکثریت را پذیرفت با آنکه بر خلاف

نظر خویش بود، عبد الله بن عباس از امیر المؤمنین علیه السلام خواست ولایت بصره را به طلحه، ولایت کوفه را به زبیر بدهد و معاویه را در ولایت شام نگاه دارد، حضرت فرمود: بر تو است که اظهار نظر کنی و من فکر کنم، اگر با نظر تو مخالفت کردم از من اطاعت کن.

«لک ان تشر علی و اری فان عصیتک فاطعنی نهج البلاغه حکمت ۳۲۱.

در جای دیگر فرموده:

«و الاشارة عين الهداية و قد خاطر من استغنى تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۴۹۹

برایه» نهج حکمت ۲۱۱.

۳۹- وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ.

منظور آنست که از ظالم انتقام می‌کشند و در مقابل ظالم مقاومت می‌کنند.

آیه إذا ما غَضِبُوا ... ظاهراً درباره محللهایی است که عفو بهتر است و یا عفو بوقت با خشم مطلبی غیر از مطلب این آیه است و این آیه نظیر فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ حِجْرَاتٍ / ۹ است، در آیات بعدی این مطلب روشتر خواهد شد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۵۰۰

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۰ تا ۵۰]

اشاره

وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴۱) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَتَّعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۲) وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۴۳) وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَدْيٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (۴۴) وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ (۴۵) وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۴۶) اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ (۴۷) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَوَرِحَ بِهَا وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۴۸) لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹) أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَاءً وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۵۰)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۵۰۱

۴۰- سزای بدی مانند آن یک بدی است، هر که عفو و اصلاح کند، اجر او بر عهده خداست خدا ظالمان را دوست ندارد.

۴۱- هر که بعد از مظلوم شدن انتقام گیرد، بر علیه آنها راهی نیست.

۴۲- راه انتقام فقط بر علیه کسانی است که بر مردم بی‌جهت تجاوز می‌کنند، آنها راست عذابی دردناک.

۴۳- البته هر که صبر و اغماض کند، آن از کارهای مهم است.

۴۴- هر که خدا اضلالش کند او را بعد از خدا کارسازی نیست، می‌بینی ظالمان را وقتی که عذاب را دیدند می‌گویند: آیا

بیرگشتن ما راهی هست؟

۴۵- می‌بینی آنها را که بر آتش عرضه می‌شوند، از ذلت ساکتند، با نگاه جزئی به آتش می‌نگرند، اهل ایمان گویند: زیانکاران

- آنهایند که نفس و اهل خویش را به زیان انداخته‌اند، بدانید که ظالمان در عذاب پایداری خواهند بود.
- ۴۶- آنها را سرپرستانی جز خدا نبود که یاریشان کنند، هر که را خدا گمراه کند راهی به هدایت ندارد.
- ۴۷- اجابت کنید دعوت پروردگارتان را پیش از آمدن روزی که از جانب خدا برگشتی ندارد، در آن روز پناهگاهی و انکاری ندارید.
- ۴۸- اگر اعراض کردند، ما تو را بر آنها نگهبان نکرده‌ایم، وظیفه تو فقط تبلیغ است، ما چون به انسان رحمت چشاندیم به آن شاد می‌شود و اگر در اثر آنچه کرده است به او بدی برسد، بسیار ناسپاس است. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۵۰۲
- ۴۹- حکومت آسمانها و زمین خاص خداست آنچه بخواهد می‌آفریند، به هر که خواهد دختران و به هر که خواهد پسران می‌دهد.
- ۵۰- یا پسران و دختران را برای آنها جمع می‌کند و هر که را بخواهد نازا می‌گرداند.

کلمه‌ها

- سینئه: از ماده سوء، مؤنث سىء است، آن پیوسته وصف آیه، مانند خصلت سینئه و عادت سینئه، منظور از ظلم و معامله سینئه است که از کسی بر انسان وارد می‌شود.
- انتصر: نصر: یاری کردن. انتصار اگر با «من» باشد به معنی انتقام آید «انتصر منه: انتقم» چنان که در صحاح و قاموس و اقرب گفته است.
- عزم: قصد و اراده، آن در آیه به معنی مفعول (معزوم) است ذَلِكْ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ یعنی صبر و غفران از کارهایی که باید در آن تصمیم گرفت و پایدار بود، به قول کشاف: «ای مما يجب العزم علیه من الامور» قول مجمع البیان نیز نزدیک به آن است.
- مرد: مصدر میمی است به معنی بر گرداندن در قرآن لازم نیز آمده است چنان که در این آیه و در آیه ۴۷ شاید متعدی باشد.
- طرف: (بر وزن عقل) نگاه کردن «طرف خفی» نگاه کردن به گوشه چشم.
- نکیر: نکر بر وزن شرق و قفل: نشناختن. «نکر الامر: جهله» نکیر به معنی انکار است.
- کفور: صیغه مبالغه است یعنی: بسیار ناسپاس و بسیار کافر. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۹، ص: ۵۰۳
- اناث: أنثی: ماده و مؤنث، جمع آن اناث (بکسر الف) است چنان که ذکور و ذکران (بضم - ذ) جمع ذکر (بر وزن شرف) به معنی نر و مذکر می‌باشد.
- عقیم: نازا. عقم (بر وزن عقل) به معنی خشکیدن است، راغب گوید:
- خشکیدن که مانع از قبول اثر باشد، آن در آیه شامل زن و مرد هر دو است، این کلمه در قرآن وصف انسان، باد و روز بلا آمده است الرِّيحُ الْعَقِيمُ ذاریات / ۴۱ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ حج / ۵۵.

شرحها

- در آیه ۳۷ در صفات مؤمنان خواندیم که إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ و در آیه ۳۹ نیز گذشت که إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ در این آیات هم انتقام و عفو هر دو مطرح است، رویهمرفته می‌شود چنین نتیجه گرفت که: هر جا عفو بهتر و صلاح باشد عفو و اغماض بهتر است و هر جا انتقام مصلحت باشد انتقام بهتر است، گر چه باید عفو را بیشتر در نظر داشت.
- در صافی از خصال از امام سجاد علیه السلام نقل کرده: حق آن کس که بر تو ظلم کرده آنست که از او عفو کنی و اگر دانستی که عفو ضرر دارد انتقام بکشی

«و حق من أساء عليك ان تعفو عنه و ان علمت ان العفو يضر انتصرت».

آن گاه در رابطه با اوصاف مؤمنان، اشاره به اهل ضلالت شده که و مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ ... و به مناسبت همین مطلب جریان آخرت مطرح شده است، سپس در همین زمینه اجابت خدا و اعراض از آن ذکر گردیده، در آخر، دادن اولاد که مصداق اذاقه رحمت است مطرح می‌باشد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۰۴

۴۰- وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.

این آیه و آیات بعدی توضیح و تکمیل مطلب آیه گذشته است. اطلاق سیئه بر انتقام نظیر و مکروا و مکر الله ... و فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ بقره/ ۱۹۴، است و یا از آن جهت است که انتقام بر ظالم، سیئه و ناراحت کننده می‌باشد. فَمَنْ عَفَى ... در رابطه با گذشت و اغماض است، منظور از «اصلاح» شاید اصلاح ظالم باشد، یعنی عفو کند و با آن عفو ظالم را اصلاح نماید، پر روشن است که عفو و گذشت، ظالم را متنبه و اصلاح می‌کند، مراد از «الظالمین» کسانی هستند که سیئه و ظلم را شروع کرده و یا در انتقام گیری تجاوز می‌کنند. از آیه روشن می‌شود که عفو در نزد خدا پاداش دارد، اما انتقام نه.

۴۱- وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ.

یعنی: اگر انتقام را صلاح دید و مقابله به مثل کرد، راهی برای مسئول دانستن او نیست زیرا حق خود را گرفته است، «ظلمه» اضافه مصدر به مفعول و به معنی مظلوم است.

۴۲- إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

یعنی راه انتقام فقط بر ظالمانی است که ابتداء ظلم کرده‌اند، از ... بِغَيْرِ الْحَقِّ معلوم می‌شود که انتقام مظلومان از روی حق است، لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ تأکید مطلب و شامل عذاب دنیا و آخرت هر دو است.

۴۳- وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.

باز در اینجا کفه عفو سنگینتر می‌شود یعنی صبر و غفران از کارهای معزوم تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۰۵ و لازم القصد است، گویی منظور آنست که دعوت به عفو، ابطال حق مظلوم نیست، بلکه دعوت به فضیلت و کمال است، کلمه عَزْمِ الْأُمُورِ سه بار در قرآن مجید بکار رفته است.

۴۴- وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ.

پس از آنکه صفات مؤمنان در آیات گذشته ذکر شد مناسب آمد که اهل ضلالت نیز یاد شوند به همین مناسبت مسئله معاد آنها نیز لازم الذکر گردید، اگر کسی را خدا گمراه کند سرپرستی جز خدا برای هدایت کردن ندارند، می‌دانیم که اضلال خدا یک کار ابتدایی نیست بلکه وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ابراهیم/ ۲۷ «تری» خطاب است به آن حضرت و هر مخاطب دیگر. آرزوی برگشتن به دنیا از طرف ظالمان در بسیاری از آیات آمده است.

۴۵- وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ.

ضمیر «علیها» راجع به آتش است که مقام بر آن دلالت می‌کند. یعنی در وقت عرضه شدن به آتش ساکت و آرامند، دلیل آن ذلت و ناتوانی است. مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ بیان «ینظرون» است یعنی با نگاه ضعیف نگاه می‌کنند، نمی‌توانند از آتش چشم بردارند، و نیز نمی‌توانند با نگاه کامل نگاه کنند.

وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُتَقِيمٍ.

یعنی: وقتی که مؤمنان کفار را در آن حال دیدند، چنان می‌گویند، مراد از خسران نفس محروم کردن آن از موهبت‌های الهی است، مراد از اهل، شاید حوریان بهشتی باشد که از دستشان رفته است و شاید اهل دنیا باشد که اهل بهشت تفسیر احسن الحدیث، ج ۹،

شده‌اند، «قال» بعلت محقق الوقوع بودن است. در مجمع البیان فرموده: مقیم به معنی دائم لا یزول است.

۴۶- وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ.

صدر آیه راجع به قیامت است یعنی گفته می‌شود: اینها از اول سرپرستانی جز خدا نداشته و دعوایشان درباره معبودها از اول باطل بوده است ذیل آیه در رابطه با همه مطالبی است که از آیه ۴۴ شروع می‌شود.

۴۷- اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ.

پس از بیان حال اهل ضلالت و هدایت، در این آیه عموم مردم مخاطب که فرمان خدا را اجابت نمایند، استجابت و اجابت یکی است.

لا- مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ یعنی از جانب خدا برای آن برگرداندن نیست، به عبارت دیگر: آن یقینی است و خدا آن را بر نمی‌گرداند، نه اینکه کسی نمی‌تواند برگرداند.

در مجمع و جوامع، نکیر را انکار و تغییر معنی کرده است، در اینصورت معنی چنین می‌شود: آن روز نه پناهگاهی از عذاب دارید و نه می‌توانید آن را تغییر بدهید.

المیزان فرموده: نه از خدا پناهگاهی دارید و نه می‌توانید اعمال خویش را انکار کنید چون همه چیز آشکار شده است بعضی دیگر نیز نظیر المیزان گفته‌اند.

۴۸- فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا أَلْبَاحٌ.

تسلیتی است بر آن حضرت که در مقابل اعراض مشرکان ناراحت نباشد زیرا تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۰۷

که او وظیفه‌اش را انجام داده است و او بر ایمان و عمل آنها نگهبان نیست تا مسئولیتی داشته باشد.

وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ.

این سخن گرچه مطلب مستقلی است ولی ظاهراً علت اعراض آنها را بیان می‌کند: که انسان وقتی به نعمت رسید به آن شاد می‌شود و به آن مشغول شده و نعمت دهنده را فراموش می‌نماید و نیز به وقت رسیدن مصیبت، کفران و ناسپاس خدا را از یاد او می‌برد، علت اعراض مشرکان همین است (از المیزان).

منظور از «فرح بها» ظاهراً شاد و مشغول شدن به نعمت است با نوعی از تکبر که نتیجه‌اش نسیان خداست: مرحوم فیض در صافی فرموده: در اذاقه رحمت «اذا» آمده و در رسیدن مصیبت «ان»، زیرا که رسیدن نعمت حتمی و رسیدن بلا محتمل است.

۴۹- لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ.

صدر آیه در رابطه با مطالب گذشته است یعنی حکومت آسمانها و زمین دست خداست آنچه بخواهد می‌کند، دستی بالای دست او نیست، ذیل آیه که دادن اولاد باشد مصداقی از اذاقه رحمت است که گذشت.

به نظر می‌آید جریانی در بین بوده که خدا از میان مصداقی رحمت فقط این مصداق را بیان فرموده است.

این آیه می‌گوید: به هر کس بخواهد دختران و به هر کس بخواهد پسران می‌دهد، انتخاب در دست خداست، آنهم با مصلحت انسانها.

۵۰- أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۹، ص: ۵۰۸

قَدِيرٌ

یعنی: و به هر کس که بخواهد دختران و پسران می‌دهد، و هر که را بخواهد نازا می‌گرداند، به اینکار تواناست و به خصلت بندگان داناست. منظور از «یزوجهم» جمع کردن میان آن دو است تفسیر دادن پسران و دختران، و دختران تنها و پسران تنها که گفته شد، در تفسیر برهان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۰۹

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۵۱ تا ۵۳]

اشاره

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ (۵۱) وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۲) صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۵۳)

۵۱- نبوده برای هیچ انسانی که خدا با او سخن گوید مگر با وحی یا از پس پرده‌ای و یا ملکی بفرستد و او آنچه خدا بخواهد وحی کند، خدا والا مقام و حکیم است.

۵۲- این چنین قرآنی بر تو از امر خود وحی کردیم، نمی‌دانستی این کتاب و این ایمان کدام است، لیکن آن را نوری گردانیدیم که هر که را از بندگان بخواهیم با آن هدایت می‌کنیم و تو به راه راست هدایت می‌کنی.

۵۳- به راه خدایی که همه چیز آسمانها و زمین خاص اوست، بدان که کارها به خدا برمی‌گردد.

کلمه‌ها

یکلمه: تکلم به معنی سخن گفتن است نه به معنی به سخن در آوردن.

حجاب: پرده.

تدری: دری (بر وزن عقل): معرفت و دانستن. راغب گوید: معرفتی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۱۰

که با نوعی از تدبیر به دست آید ما كُنْتَ تَدْرِي یعنی:

نمی‌دانستی.

شرحها

چون این سوره مبارکه با بیان وحی آغاز گردید و سپس چندین بار در آن تکرار شد، بدین مناسبت در این آیات اقسام وحی بیان شده است و آن القاء مطلب به قلب پیامبر، ایجاد صدا و شنیدن پیامبر و فرستادن فرشته وحی است، به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ و نیز همانطور وحی شده است.

و نیز آن حضرت قبل از نزول وحی از مطالب وحی شده خبری نداشت.

۵۱- وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ.

این آیه در بیان اقسام وحی است و هر سه، سخن گفتن خداست با بندگان علی هذا استثناء متصل است، وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا هر سه مفعول مطلق نوعی هستند، یعنی: ما كان لبشر ان يكلمه الله نوعا من انواع التكليم الا هذه الانواع الثلاثة» قسم اول از این اقسام بدون واسطه و قسم دوم و سوم با واسطه می‌باشند و هر سه سخن گفتن خداست، حقیقی باشد یا مجازی.

اول «الا- وحیا» وحی به معنی القاء و تفهیم خفی است، که خداوند معانی و مطالب را در قلب پیامبر ایجاد می‌کند، در این قسم از وحی واسطه‌ای در میان نیست، خداوند بدون واسطه، مطلب را به پیامبر القاء می‌کند، در روایات هست که دریافت این نوع وحی بر

پیامبران بسیار سخت بود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در موقع اینگونه وحی، عرق می‌کرد، سرخ می‌شد، به حالتی نظیر بیهوشی می‌افتاد.

زراره از امام صادق علیه السلام پرسید: از حالت بیهوشی که به وقت وحی آن تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۵۱۱ حضرت را می‌گرفت؟ فرمود: آن در وقتی بود که میان آن حضرت و خدا کسی نبود و آن وقتی بود که خدا بر آن حضرت تجلی می‌کرد، آن گاه فرمود: آن نبوت است ای زراره و امام به حالت تواضع در آمد

«عن زرارة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك الغشيه التي كانت تصيب رسول الله صلى الله عليه وآله اذا نزل عليه الوحي؟

قال فقال: ذلك اذا لم يكن بينه وبين الله احد ذاك اذا تجلّى الله له قال: ثم قال: تلك النبوة يا زراره و اقبل يتخشع» (۱).

دوم: أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ و آن این است که خدا صدا بیافریند و پیامبر بشنود. چنان که حضرت موسی علیه السلام از درخت صدا شنید فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ قصص / ۳۰ و نظیر: وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا نساء / ۱۶۴، ظاهراً باید خوابی که حضرت ابراهیم علیه السلام در رابطه با ذبح فرزندش دید و خوابهایی که پیامبران می‌دیدند از این قسم باشد، چون خدا صدا می‌آفرید و آنها می‌شنیدند.

در اینگونه وحی، پرده و حجاب واسطه است، اما در قسم اول اصلاً واسطه‌ای وجود نداشت اما در قسمت سوم واسطه واقعی است. سوم: أَوْ يُرْسِلُ رَسُولًا فَيُوحِي بِأَذْنِهِ مَا يَشَاءُ این همان آمدن جبرئیل است که نزد رسول خدا و پیامبران دیگر علیهم السلام می‌آمد، فاعل «یوحی» رسول است یعنی: آن رسول با اذن خدا آنچه را که خدا می‌خواهد به پیامبر تلقین و وحی می‌کند.

در علل الشرائع از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: جبرئیل چون نزد رسول خدا می‌آمد مانند یک برده پیش آن حضرت می‌نشست و به نزد آن حضرت نمی‌آمد مگر بعد از آنکه اذن بگیرد (۲).

(۱) توحید صدوق باب ما جاء في الرؤية حديث ۱۱۵ / ۱۵.

(۲) از الميزان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۹، ص: ۵۱۲

در امالی شیخ از هشام بن سالم منقول است که بعضی از اصحاب به امام صادق علیه السلام گفت: اصلحك الله رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله می‌فرمود: جبرئیل گفت: این جبرئیل است که به من امر می‌کند و در وقت دیگر به حال بیهوشی می‌افتاد؟ امام فرمود: چون وحی از جانب خدا بود و جبرئیل در بین نبود، آن حالت به علت ثقل وحی عارض می‌شد و چون جبرئیل در بین بود، آن حالت پیش نمی‌آمد و حضرت می‌فرمود: جبرئیل گفت و این جبرئیل است (۱).

در روایات آمده که جبرئیل بصورت «دحیه کلبی» نزد رسول خدا می‌آمد از آن حضرت نقل شده که فرمود: چون دحیه را در نزد من دیدید کسی پیش من نیاید:

«إذا رأيتم دحية الكلبى عندي فلا يدخلن عليّ احد» (سفينه البحار:

دحا)

در سوره هود و جاهای دیگر گذشته که ملائکه در صورت انسانها پیش ابراهیم و لوط علیهما السلام آمدند.

إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ تعلیل آیه است که خدا والا مقام و تواناست و هر کدام از وحی را حکمت اقتضا کند، با همان راه وحی می‌کند.

در پایان باید دانست که این سه قسم با هم فرق اساسی دارند، گر چه همه سخن گفتن خداست، در این زمینه ذیل آیه پنجاه و یکم

سوره مریم در نکته‌ها سخن گفته‌ایم.

۵۲- وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا.

ناگفته نماند: اگر «کذلک» را در نظر نگیریم، می‌شود گفت: مراد از «روحا» روح نبوت است که بر پیامبران نازل می‌شود چنان که در ذیل یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ... اسراء / ۸۵ به طور تفصیل گفته شد، در این صورت

(۱) از میزان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۱۳

«اوحننا» به معنی «القینا» است چنان که فرموده: یُلْقَى الرُّوحُ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ غافر / ۱۵.

ولی لفظ «کذلک» مانع از آنست، زیرا که آن اشاره به اقسام وحی در آیه سابق است یعنی: مانند آن سه قسم، بر تو وحی کردیم، در این صورت «اوحننا» به معنی «القینا- انزلنا» است نظیر أَلْقَى الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا قمر / ۲۵، وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ قصص / ۸۶.

به نظر می‌آید علت آمدن «اوحننا» به جای «القینا» آنست که سخن درباره وحی است، لذا آمدن «القینا» مناسب نبود.

و نیز باید «روحا» به معنی «قرآنا» باشد به علت آنکه قرآن حیات می‌دهد. نظیر: إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ انفال / ۲۴ چنان که طبرسی و زمخشری و دیگران گفته‌اند و نظیر أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيِنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ انعام / ۱۲۲.

در اینصورت آمدن روح به جای قرآن و کتاب شاید برای پرهیز از تکرار است زیرا «الکتاب» بعدا نیز آمده است. ممکن است گفته شود: نزول قرآن توأم با «روح امری» بوده و از رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا قرآن و روح نبوت هر دو قصد شده است.

در کافی از ابو بصیر نقل شده: از امام صادق علیه السلام از وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ پرسیدم فرمود:

«خلق من خلق الله اعظم من جبرائیل و میکائیل کان مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله یخبره و یسده و هو مع الأئمة من بعده» (تفسیر برهان).

در مجمع البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده

«هو ملک اعظم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۱۴

من جبرائیل و میکائیل کان مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله قالوا: و لم یصعد إلى السماء و أنه لفینا».

این روایت مربوط می‌شود به روح نبوت که بعد از آن حضرت با ائمه علیهم السلام بوده است.

ناگفته نماند: با وجود اینها مراد از آیه شریفه کاملاً روشن نگردد.

مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ ... در رابطه با آنست که: این کتاب و ایمان از جانب خداست و ساخته تو نیست، الف و لام کتاب و ایمان برای عهد است یعنی این کتاب و اینگونه ایمان.

آری آن حضرت قبل از نزول کتاب نه آن را به تفصیل می‌دانست و نی ایمانی که از کتاب ناشی می‌شود.

لازمه این سخن آن نیست که آن حضرت قبلاً ایمانی نداشت، بلکه او پیش از نبوت موحد و دارای عمل صالح بود ولی آن علم و ایمان تفصیلی را نداشت.

نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

این قسمت از آیه نشان می‌دهد که هدایت الله همان هدایه الرسول است.

۵۳- صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.

بیان صراط مستقیم است، لَه مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ تَعْلِيلِ مُسْتَقِيمِ بُوْدِنِ صِرَاطِ اسْتِ أَنْكِه هَمِه چِيزِ مَالِ اَوْسْتِ، رَاهِشِ دَرِ هِدَايَتِ مُسْتَقِيمِ خَوَاهِدِ بُوْدِ، هِيْجِ عَامِلِي جَلُو اسْتِقَامَتِ اَنْ رَا نَخَوَاهِدِ كَرَفْتِ اَلَا اِلَى اللّٰهِ تَصَدَّرُ الْأُمُورُ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي السَّمَاوَاتِ ... اسْتِ.

شاید منظور آن باشد که کارهای کائنات هر یک با طریقی به خدا برمی گردد کار انسانها نیز با وحی آسمانی به او برمی گردد، این تعبیر فقط یک بار در قرآن تفسیر احسن الحدیث، ج ۹، ص: ۵۱۵ مجید آمده است.

روز شنبه چهارم جمادی الاولی سال هزار و چهار صد و پنج هجری قمری مطابق ۱۳۶۳/۱۱/۶ تفسیر سوره شوری پایان یافت. و الحمد لله و هو خیر ختام

[جلد دهم]

سوره زخرف

اشاره

در مکه نازل شده و هشتاد و نه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه تفسیر گفته شد: زخرف شصت و سومین سوره است که بعد از سوره شوری در مکه نازل گردید، به نظر می آید که در سالهای هشتم و نهم بعثت نازل شده باشد، متأسفانه تاریخ نزول آن دقیقاً معلوم نیست، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره چهل و سوم است.

۲- عدد آیاتش در شمارش قارئان شام هشتاد و هشت و در شمارش دیگران از جمله قارئان کوفی هشتاد و نه است، علت این اختلاف آنست که قارئان کوفی «حم» را به تنهایی یک آیه شمرده‌اند، قارئان حجاز و بصره با آنکه «حم» را آیه مستقل ندانسته‌اند ولی آیه ۵۲ را تا «هو مهین» گفته‌اند، دیگران تا «وَلَا يَكَادُ بَيْنُنَا رَا يَكُ» را یک آیه دانسته‌اند (مجمع البیان).

و نیز در مجمع البیان در فن اول مقدمه فرموده: عدد کوفی صحیحترین اعداد و بالاترین آنها از لحاظ سند است زیرا آن از امیر المؤمنین علیه السلام مأخوذ است (بوسیله عاصم از ابو عبد الرحمن از آن حضرت).

گویند: عدد کلمات این سوره هشتصد و سی سه و عدد حروف آن سه هزار و چهارصد است و الله اعلم.

۳- نامگذاری بر «زخرف» ظاهراً به علت وقوع این کلمه در آیه ۳۵ است تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴
وَلِيُؤْتِيَهُمْ اَبْوَاباً وَسُرُوراً عَلَیْهَا يَتَّكُونَ وَ زُخُرفاً، علی هذا تسمیه کل به نام جزء است و ظاهر آنست که این نامگذاری به وسیله حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن مکی است در مجمع البیان از مقاتل نقل کرده که آیه ۴۵ وَ سِئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا دَرِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ نَازِلِ شَدِيدَةً، در روایات اهل بیت صلوات الله علیهم آمده که آیه در معراج نازل گردیده چنان که خواهد آمد، در المیزان فرموده: سوره به شهادت مضمون آیاتش مکی است مگر وَ سِئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا ... که مکی بودنش ثابت نشده است.

۵- احتمال نزدیک به یقین آنست که همه سوره به یک بار نازل گردیده و دلیلی بر نزول تدریجی نیست.

۶- در این سوره می‌خوانیم که سنت الهی لازم گرفته برای هدایت بندگان شریعت بفرستد و پیامبران مبعوث گرداند، اعراض و عدم قبول مردم مانع از این سنت نیست بلکه خدا اینکار را کرده و مستهزئین را هلاک نموده است این سخن ابتداء به طور اجمال، سپس با ذکر حالاتی از ابراهیم و موسی و عیسی، تفصیل داده شده است.

در ضمن، حقائق دیگری و مقداری از حالات و بدعت‌های مشرکان، مخصوصاً نسبت فرزند دادن به خدا مطرح و رد شده است، اکثریت نزدیک به تمام سوره در رابطه با انذار می‌باشد، علی‌هذا غرض سوره بیان سنت الهی در هدایت بشر است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵

سوره الزخرف مکیه و هی ۸۹ آیه نزلت بعد سوره الشوری

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) و الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (۴)
 أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ (۵) وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
 (۷) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (۸) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹)
 الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ
 تُخْرَجُونَ (۱۱) وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ الْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲) لَيْسَتُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةً رَبِّكُمْ
 إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۶

به نام خدا رحمان رحیم

۱- حاء-میم.

۲- قسم به کتاب روشنگر.

۳- که ما آن را قرآن عربی گردانده‌ایم تا بفهمید.

۴- و آن در اصل کتاب نزد ما، والا و حکیم است.

۵- آیا قرآن را از شما برگردانیم و از هدایت شما اعراض کنیم که چون اسرافکارید؟!

۶- چه قدر پیامبری در میان گذشتگان فرستادیم؟

۷- هیچ پیامبری بر آنها نمی‌آمد مگر آنکه مسخره‌اش می‌کردند.

۸- اقوام نیرومندتر از اهل مکه را هلاک کردیم، حکایت پیشینیان گذشت.

۹- اگر از آنها پرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است؟ حتما خواهند گفت: خدای توانا و دانا.

۱۰- خدایی که زمین را برای شما آماده کرده و در آن راهها قرار داده تا هدایت شوید.

۱۱- و خدایی که از آسمان آبی به اندازه نازل کرد با آن، دیار مرده را زنده کردیم، این چنین (از قبرها) خارج می‌شوید.

۱۲- و خدایی که اصناف حیوانات را آفرید و برای شما از کشتیها و چهارپایان آنچه سوار می‌شوید آفرید.

۱۳- تا بر پشت آنها استقرار یافته سپس نعمت خدا را یاد کنید چون بر آنها استقرار یافتید، و بگوئید: منزه است خدایی که این را

برای ما مسخر کرد، ما به تسخیر آن توانا نبودیم.

۱۴- و ما به طرف پروردگاران رجوع کننده ایم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷

کلمه‌ها

مبین: آشکار و آشکار کننده، لازم و متعدی هر دو آمده است «بان الشیء:

بیانا: اتضح و قد متعدی فیقال: بنته: اوضحته» علی هذا متعدی بودنش کم است.

عربی: فصیح و روشن. بعضی زبان عربی گفته‌اند.

ام الكتاب: اصل کتاب و منشأ کتاب (لوح محفوظ).

صفحا: اغماض. نادیده گرفتن. آن در اصل به معنی جانب و روی چیز است مثل صفحه صورت، صفحه شمشیر، صفحه سنگ، در

اقرب گوید: «صفح صفحا: اعرض عنه» یعنی صفحه صورت خویش را از او برگردانید.

بطشا: بطش: اخذ به شدت. راغب اخذ با صلابت گفته است، با انتقام و عذاب تطبیق می‌شود نظیر إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ بروج / ۱۲،

لازمه اخذ به شدت، قدرت و توانایی است، در آیه در معنی لازم بکار رفته است.

مهدا: مهذ در اصل مصدر است به معنی آماده کردن، آن در آیه به معنی مفعول (آماده شده) می‌باشد.

انشرنا: نشر در اصل به معنی گستردن و گسترده شدن است لازم و متعدی هر دو به کار رود، نشر و انشار به معنی زنده کردن نیز

آید «نشر الله الموتی و انشرهم: احیاهم» در آیه به معنی زنده کردن است.

بلده: سرزمین، دیار. آن به معنی شهر نیست.

فلک: کشتی. در مفرد و جمع به کار می‌رود و با قرائن معلوم می‌گردد.

لتستوا: استواء اگر با «علی» باشد به معنی استقرار آید و اگر با «الی» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸

باشد به معنی توجه و پرداختن به کار رود.

مقرنین: قرن (بر وزن عقل): جمع کردن. اقران: اطاقه و توانایی.

«اقرن الامر: اطاقه» علی هذا «مقرنین» به معنی: توانایان است.

شرحها

در این آیات ابتدا موقعیت و عظمت قرآن بیان شده آن گاه از سنت الهی سخن رفته که اعراض مردم جلو سنت خدا را نمی‌گیرد،

بلکه خدا به ارسال رسل و انزال کتب ادامه می‌دهد و مستهزءان را تار و مار می‌کند.

سپس در شش آیه اخیر، آفرینش جهان و تدبیر آن یاد آوری شده که یعنی:

مشرکان با آنکه آفرینش و تدبیر خدا را اذعان دارند باز از خدا و فرموده‌های او اعراض می‌کنند و یا منظور آنست که: خدا از

آفریدن وسائل زندگی غفلت نکرده از هدایت شما نیز غفلت نمی‌کند.

۱ تا ۳- حم و الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

در همه حوامیم بلا-فاصله سخن از قرآن است و آن حکایت از نوعی هماهنگی میان آنها دارد، مگر سوره شوری که در آن نیز

كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا آمَدَه است.

«المبین» به معنی بیان کننده راه هدایت یا به معنی آشکار و قابل فهم است *إِنَّا جَعَلْنَاهُ ...* جواب قسم است، منظور از «عریبا» اگر لغت عرب باشد معنی چنین می‌شود: ما آن را به زبان عربی نازل کردیم تا بفهمید «لعل» در اینگونه موارد معنی تعلیل می‌دهد نه امید. در قاموس قرآن گفته‌ام: اخفش و کسایی بر تعلیل بودن آن تصریح کرده‌اند *إِنَّا جَعَلْنَاهُ ...* حاکی است که قرآن حقیقتی ما وراء عربیت دارد و آن از درک عقول بالاتر است چنان که در آیه بعدی خواهد آمد. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۹

۴- *وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ.*

این آیه حال است از «الکتاب»، یعنی: این کتاب را برای فهم شما عربی نازل کردیم حال آنکه او در ام‌الکتاب، بالاتر از تعقل، و حکیم است.

مراد از *أُمُّ الْكِتَابِ* لوح محفوظ و موطن اصلی کتاب است که همه کتابها از آن نازل می‌شوند و نسخه‌ای از آنند، در آیه دیگری آمده: *بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ بَرُوجٍ / ۲۲*، منظور از *كِتَابٍ مَّكْنُونٍ* نیز همانست. چنان که فرموده: *إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ واقعه / ۷۷* «لدینا» وصف و قید *أُمُّ الْكِتَابِ* می‌باشد. در المیزان فرموده: منظور از «علی» بنا بر مفاد آیه سابق، این می‌شود:

قرآن بالاتر است از آنکه عقول آن را درک کند، «حکیم» است یعنی در آن مرحله مجزا از هم نیست و به جملات و آیات و کلمات تقسیم نمی‌شود، این دو وصف، بیان بالاتر از تعقل بودن است، زیرا عقول فقط بعد از به صورت کلمات در آمدن، می‌تواند آن را بفهمد.

علی هذا این آیه در مقام امتنان است که خداوند قرآن را از موطن اصلی خود نازل کرده و عقل فهم گردانیده است.

در این صورت باید معنی حکیم همان باشد که المیزان فرموده است زیرا «حکیم» وصف فعلی قرآن نیز آمده است که به معنی مصلحتدار است نظیر: *تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ يونس / ۱*.

۵- *أَفَنْضِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ.*

این همان سنت الهی است که می‌گوید: اعراض انسانها سبب آن نمی‌شود که خدا از هدایت و ارسال رسل دست بردارد. ضرب در آیه به معنی برگرداندن و «صفحا» مفعول له است «ان کنتم» تقدیرش «لان کنتم» می‌باشد، یعنی: آیا قرآن را از شما برمی‌گردانیم. به جهت اعراض از شما، زیرا که مردم اسرافکار تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۰ هستند؟ نه، این را نمی‌کنیم.

طبرسی فرموده: اصل «اضربت عنه الذکر» آنست که اسب سوار چون بخواهد اسب را برگرداند او را با عصا، یا شلاق می‌زند، ضرب در اینجا به جای «صرف» گذاشته شده است.

۶ و ۷- *وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ اشاره است به سنت ارسال رسل و انزال کتب در گذشته، و استکبار و عدم قبول مردم، آیه دوم حاکی است که همه پیامبران بدون استثناء در بادی امر مورد مسخره واقع شده‌اند.*

۸- *فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ ضمیر «منهم» به اهل مکه راجع است یعنی اقوامی را که قویتر از اینها بودند هلاک گردانیدیم، و در سوره‌های گذشته حکایت حال اقوام پیشین گذشت که چطور محو و نابود گردیدند مراد از «مضی» گذشتن در سوره‌های قبل از این سوره است.*

۹- *وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ از این آیه مسأله توحید و آفرینش شروع می‌شود، که خلقت کائنات و تدبیر آنها دست خداست همانطور که از آفریدن وسائل زندگی غفلت نکرده از هدایت شما نیز غفلت نخواهد کرد.*

مشرکان به وجود خدا عقیده داشتند، در مقابل این سؤال نمی‌توانستند بگویند که جهان را خدایان ما آفریده‌اند، دو وصف عزیز و

علیم حکایت از توانایی خدا و دانستن راه خلقت، حکایت دارند، معلول پیوسته هم به وجود علت دلالت دارد و هم به توانایی و دانایی او. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۱

۱۰- وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ این آیه گوشه‌ای از تدبیر را بیان می‌کند، زمین در ابتدای خلقت برای زندگی آماده نبود چنان که در سوره فصلت خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ... گذشت زمانهای بسیاری گذشته که زمین برای آفرینش موجود زنده و انسان آماده شده است.

جریان پیدایش راهها در زمین و سهولت انتقال از این طرف به آن طرف یکی از تدبیرهای خداست، اگر همه زمین کوهستانها بود و کوهها همچون دیوارهای طبیعی به وجود می‌آمدند، زندگی در آن ناممکن می‌شد و رفت و آمد قطع می‌گردید.

منظور از «تهتدون» ظاهراً راه یافتن در زمین و هدایت به انتقال از جایی به جایی است.

این آیه همان آیه ۵۳ سوره طه است که در اینجا به جای «سلک» لفظ «جعل» آمده است. نظیر این است آیه: وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاثًا نوح / ۲۱.

۱۱- وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ گوشه دیگری از نظم جهان است که بدون آن نه حیات به وجود می‌آمد و نه ادامه پیدا می‌کرد، مشیت ازلی بر آن قرار گرفته که دریاها در اثر تابش آفتاب تبخیر شده، به صورت ابرها در آیند. آن گاه بوسیله بادهای به سوی خشکیها حرکت کرده و به صورت باران و برف در زمین بنشینند تا دیار مرده زنده شده، خوراکیها که پشتوانه زندگی هستند به وجود بیایند.

پاک و منزه است پروردگاری که: آب و خاک و گازهای هوا را به هم مخلوط تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۲

کرده هزاران نوع روئیدنی و نعمتها را به همه تحویل می‌دهد، اینها کاری است که حتی دست بشر نیز در آنها دخالتی ندارد، عجب!!!

كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ در رابطه با معاد است که در آخر سوره «حجر» به تفصیل بیان شده است.

۱۲- وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ آیه گذشته در رابطه با روئیدنیها بود، این آیه ظاهراً در رابطه با انواع حیوانات است اعم از حیوان، پرنده، خزنده، حشرات و غیره، که خلقت آنها نیز از دلایل بارز وجود خدا و علم و قدرت و تدبیر اوست.

واقعاً با کدام الفاظ می‌توان عظمت و قدرت خدا را در خلقت اینهمه اصناف حیوان مجسم نمود؟!، اینها همه در ذات خود از لحاظ اعضاء وجود، کامل و قابل بقا آفریده شده‌اند که می‌توانند زندگی کنند و نسل بگذارند، و همه به فنون زندگی خود هدایت شده‌اند، برای نمونه، زندگی و عمل زنبور عسل را در نظر بیاورید.

در آخر آیه به چهارپایانی که در سواری به کار می‌روند اشاره شده است که یکی از موارد مفید خلقت آنهاست. نسبت کشتی به خدا با آنکه دست بشر در آن کار کرده است مانعی ندارد، زیرا همه چیز کشتیها از خداست، بشر نیز مصنوع خداست، النهایه بشر در خلقت خدا واسطه است.

۱۳- لَتَسْتَبْشِرُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ اشاره به شکر نعمت است ضمیر «ظهوره» راجع به ماء موصول در ما تَرْكَبُونَ می‌باشد، گویی بعد از سوار شدن نعمت بودن آنها بسیار متجلی می‌شود، «ما» شامل چهارپایان و کشتی هر دو است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۳

ناگفته نماند: ذکر نعمت لازمه‌اش شکر منعم می‌باشد.

وَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ «۱» این کلام به دنبال ذکر نعمت است ظاهراً این سخن مطلبی غیر از شکر نعمت می‌باشد. و مأمور هستیم که به هنگام سوار شدن خدا را با این کلام تنزیه نمائیم.

چنان که از امام صادق علیه السلام نقل شده فرمود: ذکر نعمت آنست که بگویی

«الحمد لله الذي هدانا للاسلام و علمنا القرآن و من علينا بمحمد صلى الله عليه و آله»

و سپس بگویی سُبحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا ... ملاحظه می‌شود که شکر را از تنزیه جدا کرده است، در کشف از حضرت مجتبی صلوات الله علیه نقل کرده: آن حضرت دید کسی سوار مرکب می‌شود و گفت سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا امام فرمود: آیا به این مأمور هستید؟ آن مرد گفت: پس به چه مأمور شده‌ایم؟ فرمود: به اینکه پروردگارتان را یاد کنید. معلوم می‌شود که آن شخص از شکر غفلت کرده و فقط متوجه تنزیه بوده است لذا امام علیه السلام به او تذکر داد.

۱۴- وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ یعنی و بگوئید: ما به سوی پروردگارمان رجوع کننده‌ایم، گویی منظور آنست که از این سفر، سفر آخرت را یاد آورید پس «منقلبون» در جای «راجعون» می‌باشد.

(۱) ضمیر «له» راجع است به تسخیر که از «سخر لنا» فهمیده می‌شود.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۴

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱۵ تا ۲۵]

اشاره

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ (۱۵) أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ (۱۶) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۱۷) أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْجِثْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانَا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتَكْتَبُ شَهَادَتَهُمْ وَيَسْتَلُونَ (۱۹) وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰) أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱) بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲) وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمٍ مِنْ نَدِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۲۳) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴)

فَأْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۲۵)

۱۵- برای خدا از بندگانش فرزند قرار دادند انسان کافر آشکاری است.

۱۶- آیا از آنچه می‌آفریند دخترانی گرفته و مخصوص کرده شما را با پسران؟

۱۷- و چون به یکی مژده دهند آنچه (دختر) را که به خدا نسبت می‌دهد چهره‌اش سیاه و پر از خشم می‌شود.

۱۸- آیا کسی را که در زیور تربیت می‌شود و در محاجه روشنگر نیست (عاجز است)؟!؟

۱۹- ملائکه را که بندگان خدایند، زنان گفتند، آیا آفرینش آنها را دیده‌اند؟ این گفته تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۵

بر آنها نوشته می‌شود و مسئول می‌گردند.

۲۰- گفتند: اگر خدا می‌خواست، ملائکه را عبادت نمی‌کردیم به این گفته علمی ندارند فقط حدس می‌زنند.

۲۱- آیا پیش از قرآن به آنها کتابی داده‌ایم که (در اثبات مدعا) به آن چنگ می‌زنند؟

۲۲- بلکه گفتند: ما پدرانمان را بر دینی یافته‌ایم و ما بر اعمال آنها ثابتیم و هدایت یافته‌ایم.

۲۳- بدین سان در هیچ محلی پیامبری نفرستادیم مگر آنکه ثروتمندان طاعی آن گفتند:

ما پدران خویش را در دینی یافتیم و ما بر اعمالشان تابعیم،

۲۴- پیامبر گفت: هر چند که دین هدایت کننده‌تر آورده‌ام، از آنچه پدران خویش را در آن یافته‌اید؟ گفتند: ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم.

۲۵- از آنها انتقام کشیدیم بنگر عاقبت مکذبین چه شد.

کلمه‌ها

کفور: صیغه مبالغه است یعنی: بسیار ناسپاس.

اصفاکم: صفو: خالص شدن. اصفاء: خالص کردن، آن به معنی اختیار و اختصاص می‌آید.

کظیم: کظم: حبس و نگهداری غیظ در سینه، خواه به واسطه عفو باشد یا نه، طبرسی فرموده: کظم در اصل بستن دهان مشک است پس از پر شدن «کظیم»: پر از خشم.

ینشأ: نشأ: پدید آمدن. تنشئة: پدید آوردن، آن در آیه به صیغه مجهول به معنی تربیت شدن است.

خصام: مصدر است به معنی مخاصمه و مجادله.

یخرصون: خرص: سخن گفتن از روی حدس، به معنی دروغ گفتن نیز آید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶

مترفوها: ترف: نعمت. مترف: ثروتمند. یعنی ثروتمندی که نعمت او را به طغیان و بی‌بند و باری کشیده است منظور پیشوایان ستمگر و ثروتمندان عیاش است.

شرحها

در این آیات مقداری از اسراف مشرکان و بدعت‌هایشان نقل و رد شده است که می‌گفتند:

- ۱- خدا فرزند دارد، فرزند حقیقی.
 - ۲- ملائکه زنان هستند و دختران خدا می‌باشند.
 - ۳- ما که ملائکه را عبادت می‌کنیم با اراده و مشیت خداست.
 - ۴- حقیقت آنست که در عبادت آنها از پدران پیروی کرده‌اند، دلیلی بر کار خویش ندارند، بلکه به عاطفه چسبیده‌اند.
 - ۱۵- وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ منظور از جزء فرزند است و آن حاکی است که نظرشان فرزند حقیقی و به طور زائیدن بوده غرض از مِنْ عِبَادِهِ ملائکه است چنان که خواهد آمد.
- ناگفته نماند: اینکار محال است و سبب ترکیب ذات خداوندی است، خدا از جمیع جهات واحد است، محال است که واجب الوجود مادی و مرکب باشد، وانگهی بنده خدا چطور جزء خدا تواند بود، فرزند باید از جنس پدر باشد.
- منظور از کفران شاید پوشاندن واقعیات و حقائق باشد یعنی: انسان نسبت به واقعیات منحرف کننده آشکاری است.
- ۱۶- أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ؟

این آیه و دو آیه بعدی در رابطه با آنست که: چیزی را که بر خود نمی‌پسندند به خدا نسبت می‌دهند، اگر آنها اهل عقل بودند لا اقل می‌گفتند: ملائکه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷

پسران خدایند تا اقلا خدا را با خود برابر بدانند اینکار در عین محال بودن، اهانت به مقام کبریایی است.

و آن گهی چطور می‌شود که مخلوق دختران خدا باشند با آنکه در فرزند بودن تجانس میان پدر و فرزند لازم است؟! ناگفته نماند: منظور از «بنات» همان «جزء» است که در آیه اول گذشت، مفرد آمدن در آنجا و جمع آمدن در اینجا مانعی ندارد.

۱۷- وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ مثل حکایت از تجانس و هم جنس بودن دارد، ضرب مثل برای چیزی، همجنس دانستن با آن چیز است علی هذا اینکه گویند ملائکه دختران خدایند یعنی با او هم جنس هستند پس چون آنها را به دختری که با خدا همجنس می‌دانند، بشارت دهند، پر از خشم می‌شوند و آن را عار می‌دانند ولی آن را برای خدا مانعی نمی‌بینند.

۱۸- أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْحَلِيِّهِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ.

«او من» تقدیرش «او جعلوا من...» است، در اینجا برای دختر دو وصف نقل شده، یکی تربیت در زینت، دیگری اینکه در موقع مخاصمه نمی‌تواند دلیل خود را آشکار کند و خوب تقریر نماید.

در میزان فرموده این دو نعت برای آنست که زن طبعاً در عاطفه قویتر از مرد و در تعقل ضعیفتر از اوست، این سبب تعلق شدید زن به زینت و سبب عجز وی از تقریر دلیل است.

ناگفته نماند: مراد تحقیر زن نیست که خداوند او را چنین آفریده است بلکه منظور آنست که: این موجود کجا و فرزند خدا و همجنس بودن با خدا کجا؟! عجباً! مثلاً- نظیر این را در مردان نیز می‌شود گفت بدین صورت: مردانی که احتیاج تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۸

به خوردن و خوابیدن و زناشویی دارند و سر تا پا احتیاجند آیا می‌توانند همجنس خدا باشد؟! ۱۹- وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِئَانًا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَيِّئَاتُكَ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْتَلُونَ إِيَّاهُ عِبَارَاتٍ اخْرَاجِ مَطْلَبَ سَابِقِ اسْتِغْنَاءِ الْمَلَائِكَةِ دَخْتَرَانَ خدای هستند، النهایه در قالب دیگری مطرح شده که مشرکان ملائکه را زنان گمان کردند، در رد این باطل فرموده: آنها آنها به وقت خلقت ملائکه حاضر بودند؟! مراد از «شهادتهم» گفته آنهاست، یعنی اینکه می‌گویند، در نامه عمل آنها نوشته می‌شود و از آن مسئول می‌گردند.

ناگفته نماند: ملائکه از جنس نر و ماده بودن خارج می‌باشند مانند زمین و آسمان و غیره که موجودی غیر از مذکر و مؤنث هستند درباره آنها باید گفت:

عباد الرحمن می‌باشند از کلمه الَّذِينَ، هُمْ، عِبَادٌ نباید نتیجه گرفت که آنها مذکر هستند.

۲۰- وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ضمیر «عبدناهم» ظاهراً راجع به ملائکه است و معلوم میشود که ملائکه را عبادت می‌کرده‌اند چنان که از آیه وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَمْ هَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ سبأ/ ۴۰ نیز فهمیده می‌شود.

آنها دو تا خطا داشتند یکی اینکه ملائکه را پرستش می‌کردند، دوم اینکه آن را مستند باراده خدا می‌دانستند و ما بین اراده تکوینی و تشریحی فرق نمی‌گذاشتند.

ناگفته نماند: اراده تکوینی قابل تخلف نیست ولی اراده تشریحی قابل تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۹

تخلف است خدا خواسته انسان مشروب نخورد ولی می‌خورد، خدا خواسته انسان نماز بخواند ولی نمی‌خواند، مسأله پرستش ملائکه و غیره از موارد اراده تشریحی است، این سخنشان حتی ابطال نبوت را نیز نتیجه می‌دهد که چون خدا خواسته مشرک شوند پس چرا پیامبر فرستاده و نهی می‌کند؟ نظیر این مطلب در سوره انعام/ ۱۴۸ و سوره نحل/ ۳۵ نیز گذشت. لذا در جواب فرموده: به این سخن علمی ندارند از روی حدس یا دروغ می‌گویند.

۲۱- أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ.

تأکید رد سابق و اشاره است به اینکه دلیل نقلی هم ندارند «ام» به معنی همزه انکار می‌باشد، ضمیر «قبله» راجع به قرآن است.

۲۲- بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ «بل» اعراض است از مفاد آیه قبلی، یعنی دلیلی از وحی ندارند،

بلکه عمل پدرانشان را دلیل قرار می‌دهند.

منظور از «امه» دین و طریقه است که مورد قصد واقع می‌شود، مراد از آثار، همان عمل و طریقه آنهاست که گفتند: ما با پیروی آنها هدایت یافته‌ایم، گویند: «آثارهم» خبر «انّا» است و «مهندون» تقدیرش «مهندون بهم» می‌باشد.

ناگفته نماند: تمسک به عاطفه چنان بی‌پایه است که احتیاج به جواب ندارد، لذا در آیه بعدی نیز این سخن را از دیگران نقل کرده سپس می‌گوید فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ بی‌آنکه جواب بیاورد.

۲۳- وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ.

یعنی: این منطق غلط از پیشینیان به آنها رسیده است، این منطق نیز ساخته مترفین بوده است که نخواستند از پیامبران پیروی کنند و إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ ... تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۰

حاکی است که یعنی نمی‌توانیم آنها را تخطئه بکنیم بلکه بر اعمال آنها اقتداء می‌کنیم، آنها خود گمراه شده، دیگران را نیز به دنبال کشیدند.

۲۴- قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ.

ضمیر «قال» راجع به «النذیر» است، جمله أَوْ لَوْ جِئْتُمْ عطف بر محذوف است یعنی: «أُتَقْتَدُونَ بِآبَائِكُمْ وَ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ ...».

ناگفته نماند: «اهدی» حاکی است که در دین مشرکان هدایت هست، با آنکه باطل مطلق می‌باشد.

به نظر المیزان: آن از باب مجازات خصم است، قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ ...

عناد محض و جواب بی‌دلیل است.

۲۵- فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ نتیجه آن همه هدایت پیامبران و لجاجت و تقلید بیجای مشرکان، چنین بود، فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ ... در رابطه با عبرت و تهدید است مثل: فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ نازعات / ۲۶.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۶ تا ۳۵]

اشاره

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷) وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸) بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ (۲۹) وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (۳۰) وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱) أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سِخْرِيًّا وَرَحِمْتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲) وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سِقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) وَلِيُوتِيَهُمْ أَنْبَاءًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكَيَّمُونَ (۳۴) وَ زُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵)

۲۶- یاد آر که ابراهیم به پدر و قومش گفت: من از آنچه به آن پرستش می‌کنید بیزارم.

۲۷- لیکن خدایی که مرا آفریده هدایت می‌کند.

۲۸- برائت را در نسل خویش باقی گذاشت تا به توحید برگردند.

۲۹- بلکه اهل مکه و پدرانشان را متاع دادم تا دین حق و پیامبر روشنگر به سوی آنها آمد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۲

- ۳۰- و چون دین حق به آنها آمد گفتند: این جا دوست و ما بآن کافریم.
- ۳۱- و گفتند: چرا این قرآن بمرد بزرگی از اهل مکه یا طائف نازل نشده است؟؟
- ۳۲- آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند حال آنکه ما معیشت آنها را در زندگی دنیا قسمت کرده و بعضی را بر بعضی درجاتی تفوق داده‌ایم تا بعضی بعض دیگر را به کار گیرند، و ثواب خدایت بهتر است از آنچه مردم جمع می کنند.
- ۳۳- و اگر این نبود که مردم همه یک امت کافره شوند، برای خانه‌های کافران سقفهایی از نقره و نردبانهایی از نقره قرار می دادیم که بر آنها بالا روند.
- ۳۴- و برای خانه‌هایشان درهایی از نقره و تختهایی از نقره قرار می دادیم که بر آنها بنشینند.
- ۳۵- و بر ایشان طلا قرار می دادیم. همه اینها جز زندگی دنیا نیست، زندگی آخرت نزد پروردگارت برای اهل تقوی بهتر است.

کلمه‌ها

- براء: بیزار. کنار. آن مصدر است به معنی کنار شدن از چیزی که مجاورت آن ناپسند است، طبرسی فرموده: مذکر، مؤنث، مفرد و جمع در آن یکسان، تقدیر آن «ذو براء» و یا من باب زید عدل است.
- عقبه: عقب (بر وزن کتف): پاشنه. به طور استعاره به فرزند و نسل نیز گفته می شود.
- معیشتهم: معاش و معیشت مصدر هستند به معنی زندگی. معیشت گاهی اسم است و به طعام و شراب و غیره که وسیله زندگی می باشند گفته می شود، در قاموس گوید: «المعیشة: التي تعیش بها من المطعم و المشرب و ما یکون به الحیاء...» منظور از آیه همین است.
- سخریا: (به ضم اول) تسخیر شده. طبرسی در ذیل آیه فَاتَّخَذَتْهُمْ سَخْرِيًّا مؤنون / ۱۱ فرموده: آن به کسر و ضمّ اول به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۳
- مسخره شده آید، ولی به معنی تسخیر شده فقط با ضم اول آید و نیز فرموده: آن در آیه زخرف بالاتفاق با ضم اول خوانده شده است.
- معارج: پله‌ها. عروج. بالا رفتن. معرج: محلّ عروج مانند نردبان و پله‌ها، جمع آن معارج است.
- زخرفا: زخرف: زینت. مثل حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا یونس / ۲۴ راغب آن را زینت روکش گفته که نقش و نگار است، آن را کمال حسن نیز گفته‌اند، طبرسی فرموده: زخرف کمال حسن شیء است لذا به طلا و نقوش و تصاویر زخرف گفته‌اند. منظور از آن در آیه طلا یا مطلق زینت است.

شرحها

- ۱- در آیات گذشته خواندیم که مشرکان تقلید از پدران را عنوان کرده و از قبول رسالت سر باز زدند، لذا در این آیات جریان ابراهیم علیه السلام به طور سرمشق نقل شده که از پدر و قوم خویش تقلید نکرد و به طرف توحید آمد.
- ۲- ولی مشرکان به نعمت خدا مغرور شده و به توحید برنگشتند تا پیامبر خاتم آمد، اما دین او را نیز سحر نام نهادند.
- ۳- از جمله جهالتشان آنکه گفتند: نبوت کار شریف و الهی است، باید به یکی از اشراف محول شود، ولی آنها که حتی اختیار وسائل مادی در دستشان نیست چگونه برای نبوت محل تعیین می شوند؟! ۴- آیاتی است در رابطه با اینکه متاع دنیا در نزد خدا ارزشی ندارد، پس آن چگونه ملاک نبوت خواهد بود؟! که خدا آن را به یکی از اشراف بدهد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص:

۲۶- وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ.

در ذیل آیه: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزر ... انعام/ ۷۴ گفته شد: آزر پدر ابراهیم علیه السّلام نبود، بلکه به روایت معصوم علیهم السّلام، او جد مادری ابراهیم بود اینجاست که ملاحظه می‌شود ابراهیم از دین پدران تقلید نکرده و از عمل پدر و قوم خویش بیزاری می‌کند.

۲۷- إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ.

«الا» استثناء منقطع است به معنی «لکن» یعنی: لیکن خدایی که مرا آفریده حتما هدایت خواهد کرد در آیه اشاره هست به اینکه هدایت از وظائف خداوندی است که بر عهده گرفته است، إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى لَيْلٍ / ۱۲، وَعَلَى اللَّهِ فَضْلُ السَّبِيلِ نحل / ۹.

۲۸- وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

یعنی: خداوند برائت از شرک را به صورت کلمه «لا اله الا الله» در نسل ابراهیم باقی گذاشت تا به سوی آن برگردند و بعضی از نسل او بعض دیگر را به سوی آن بخوانند، به عبارت دیگر موحدین مشرکان را به توحید برگردانند علی هذا در نسل او همیشه عده‌ای موحد خواهد بود و گرنه بر خلاف جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً می‌شود. و شاید آن در اثر استجابت دعایش باشد که او و فرزندش اسماعیل گفتند: رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ بقره/ ۱۲۳.

بدین طریق فاعل «جعلها» الله و ضمیر «ها» به برائت راجع است که از اِنْنِي بَرَاءٌ فهمیده می‌شود. به نظر بعضی فاعل «جعلها» ابراهیم است به دلیل آنکه بر فرزندان خویش توحید را وصیت کرد وَ وصَى بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ بقره/ ۱۳۲.

ناگفته نماند: در روایات اهل بیت علیهم السّلام کَلِمَةً بَاقِيَةً را امامت تفسیر تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۵ کرده‌اند چنان که در تفسیر برهان و مانند آن نقل شده است.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السّلام نقل کرده:

«الكلمة الباقية في عقبه هي الامامة الى يوم الدين»

و در بعضی از روایات به جعل امامت در نسل حضرت امام حسین علیه السّلام تطبیق شده است.

در میزان فرموده: دَقْتُ در روایات نشان می‌دهد که این تفسیر بنا بر آنست که ضمیر «جعلها» راجع به هدایت باشد که از «سیه‌دین» فهمیده می‌شود در ذیل اِنْنِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا گفته شد که: امام وظیفه‌اش هدایت مردم و ارشاد آنهاست، پس قول ابراهیم علیه السّلام در فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ شامل هدایت خویش و هدایت مردم توسط اوست، به عبارت دیگر یعنی خدا مرا هدایت می‌کند و به وسیله من دیگران را نیز هدایت می‌کند که همان امامت است و آن در نسل ابراهیم باقی ماند (باختصار).

۲۹- بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ.

یعنی: انتظار آن بود که به حکم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ اهل مکه نیز به طرف توحید برگردند، اما آنها از متاع دادن ما سوء استفاده کردند، تا سنت هدایت ایجاب کرد که رسول دیگری بیاید و دین حق را بیاورد.

۳۰- وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ اما نتیجه آن شد که حق را سحر نامیده و به آن کافر شدند. و گفتند: چرا این قرآن بر یکی از اشراف ما نازل نشده است؟

۳۱- وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ.

منظور از قریتین مکه و طائف است. ظهور آیه نشان می‌دهد که شخص بخصوصی را در نظر نگرفته‌اند، بلکه گفته‌اند: نبوت یک امر عالی و با شرافت است، لذا لازم بود به یکی از اشراف مکه یا طائف نازل می‌شد. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۶

در مجمع البیان: از قتاده نقل کرده: منظورشان ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود ثقفی از طائف بود، به قولی عتبۀ بن ربیعۀ از مکه و ابن عبدیال از طائف و در قولی ولید بن مغیره از مکه و حبیب بن عمر ثقفی از طائف است ولی گفته شد که خصوصیت منظور نیست، تعیین مصداق از لحاظ استحسان است «۱».

۳۲- أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسِمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ.

جواب سخن مشرکان است که گفتند: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَي رَجُلٍ ... منظور از رَحْمَتِ رَبِّكَ نبوت است.

یعنی: آیا آنها محل نبوت را تعیین می‌کنند؟! حال آنکه از تقسیم معیشت خودشان عاجز هستند با آنکه وسائل مادی در مقابل نبوت یک چیز بسیار جزئی است، در اینجا چند مسأله وجود دارد:

اول: تقسیم معیشت و دادن وسائل مادی در دست خداست و گر نه انسان می‌بایست در زندگی به تمام خواسته‌های خویش برسد، این سخن ظاهراً غیر از فقر و گرسنگی است که در فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فِجْر / ۱۷ خواهد آمد.

دوم: «معیشتهم» شامل جاه و مقام نیز هست که خدا بوسیله، اختلاف صفات و خصائص به انسان می‌دهد مثلاً انسان شجاع و بلند همت، به جاه: و مقام میرسد و هکذا ...

سوم: وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ ... سُخْرِيًّا بیان علت تقسیم معیشت است و مراد از «رفعنا» اختلاف استعداد انسانهاست مثلاً در یکی استعداد پزشکی بودن بیشتر است و در دیگری استعداد تجارت و در سومی استعداد صنعت و هکذا، این سبب

(۱) اما در احتجاج از امام هادی (ع) نقل شده که منظورشان ولید بن مغیره و عروه بن مسعود بوده است (المیزان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷

می‌شود که وسائل مادی نسبت به اشخاص متفاوت بدست آید.

چهارم: علت اختلاف استعداد آنست که بعضی از انسانها بعض دیگر را تسخیر کنند، به عبارت دیگر: اختلاف استعدادها سبب اختلاف مشاغل می‌شود هر صاحب شغل آن دیگری را تسخیر و زیر فرمان خویش می‌آورد، با این وضع کار جامعه روبرو می‌شود. پنجم: رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ معنایش آن نیست که جامعه به دو قشر تسخیر کننده و تسخیر شده در آید بلکه هر کس نسبت به آن دیگری تسخیر شده و تسخیر کننده است مثلاً پزشک نسبت به کار خویش مردم به او مسخر و محتاجند در مقابل او نیز در تهیه وسائل زندگی به دیگران نیاز دارد و هکذا.

ششم: وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ به نظر می‌آید: منظور از «رحمة» ثواب و پاداش خداوندی است یعنی: این اختلاف در معیشت لازمه زندگی دنیاست، بدون آن، زندگی انسانها راه نمی‌افتد ولی ثواب خداوند که همه قدرت بدست آوردن آن را دارند، از ثروت دنیا بهتر است، المیزان آن را نیز نبوت گرفته است.

۳۳- وَلَوْ لَا- أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فضةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ این آیه و دو آیه بعدی ظاهراً در رابطه با خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ است و نشان می‌دهد که معیشت دنیا به علت ناپایدار بودن پیش خدا ارزشی ندارد، اگر سبب اضلال نمی‌شد به کافران بیشتر از مؤمنان می‌داد.

گوید: منظور از أُمَّةً وَاحِدَةً کافر بودن است یعنی وقتی که دیدند همه زینت دنیا در اختیار کفار است و مؤمنان چیزی ندارند قهراً به سوی کفر روی می‌آورند، این نشان می‌دهد که مردم در آن صورت به شک افتاده و می‌گفتند: اگر کافران ناحقند پس چرا چنین شده‌اند؟! لِيُوتِيَهُمْ ... بدل است از لِمَنْ يَكْفُرُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۸

بِالرَّحْمَنِ

مراد از معارج ظاهرا نردبانی از نقره است که با آن به سقفها بالا روند.

۳۴- وَ لِيُؤْتِيَهُمْ أَبُوَابًا وَسِرْرًا عَلَيْهَا يُتَكَوَّنُ تَنَكِيرِ ابوابا و سررا برای تفخیم است، تقدیر آن «و جعلنا لیبوتهم ابوابا من فضة و جعلنا لهم سررا من فضة» است ضمیر «علیها» راجع به سرر می‌باشد.

۳۵- وَ زُخْرَفًا وَ إِن كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ.

یعنی: «و جعلنا لهم مع ذلك زخرفا»، «ان» برای نفی و «لما» به معنی «الا» است منظور از آخرت، حیات و زندگی آخرت است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۹

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۳۶ تا ۴۵]

اشاره

وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) وَ إِنَّهُمْ لَيُصَّدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ (۳۸) وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹) أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴۰)

فَإِذَا مَا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ (۴۲) فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳) وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُشْرِكُونَ (۴۴) وَ سَيُؤَلِّمُنَا أَرْسِلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسِلْنَا أَوْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ (۴۵)

۳۶- هر که از یاد خدا اعراض کند، برای او شیطانی آماده می‌کنیم که قرین اوست.

۳۷- شیاطین آنها را از راه حق باز می‌دارند. و گمان می‌کنند که هدایت یافته‌اند.

۳۸- تا وقتی که اضلال شده، پیش ما آید به شیطان خویش گوید: ای کاش میان من و تو مانند مشرق و مغرب فاصله بود.

۳۹- اعتذار امروز به علت ظالم بودن، به شما فائده نمی‌دهد، همه در عذاب مشترکید. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰

۴۰- آیا تو می‌توانی کرها را بشنوانی یا نابینایان و کسی را که در گمراهی است هدایت کنی؟!

۴۱- اگر تو را ببریم ما حتما از مشرکان انتقام خواهیم کشید.

۴۲- یا اگر عذابی را که وعده‌شان داده‌ایم به تو بنمایانیم ما بر آنها تواناییم.

۴۳- به آنچه به تو وحی شده است چنگ بزن که تو بر راه راستی.

۴۴- قرآن برای تو و قومت بیداری است به زودی از آن مسئول خواهید بود.

۴۵- بپرس از کسانی که پیش از تو فرستاده‌ایم آیا جز خدا، خدایانی قرار داده‌ایم که عبادت شوند؟

کلمه‌ها

یعش: عشو: ضعف بینایی. عشی: رفتن بینایی و کوری و نیز به معنی میل و اعراض آید، طبرسی فرموده: «يقال عشى الى النار اذا أتاها و قصدها، عشى عنها: اذا عرض عنها قاصدا لغيرها» مراد از آن در آیه اعراض است.

نقیض: تقیض: اندازه گیری و آوردن چیزی به سوی چیزی.

صم: کرها (ناشنواها) مفرد آن اصم است.

عمی: (بر وزن قفل) کورها. مفرد آن اعمی است.

شرحها

در آیات گذشته مطلب به ذکر عاقبت متقین رسید، مناسب آمد که در این آیات عاقبت اعراض کنندگان از حق ذکر شود، لذا در این آیات می‌خوانیم.

۱- هر که از ذکر خدا اعراض کند شیطانی را با او قرین می‌کنیم که کارهای بد را به او خوب نشان می‌دهد، عاقبت با هم به آتش می‌روند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۱

۲- در اینصورت دیگر ارشاد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در آنها مؤثر نخواهد بود ولی به هر حال سزای اعراضشان را خواهند دید، خواه در حیات آن حضرت یا بعد از رحلت ایشان.

۳- اعراض آنها دلیل نمی‌شود که تو از ارشاد و تبلیغ خویش دست برداری بلکه در آن پایدار باش که در راه حق هستی، می‌توانی این مطلب را از پیامبرانی که پیش از تو بودند پرسی.

۳۶- وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ إِنَّ آيَةَ وَقَعِيتِ بزرگی را بازگو می‌کند و آن اینکه انسان از قرین خالی نمی‌شود یا رحمن یا شیطان، اگر از یاد رحمن اعراض کند، شیطانی با او قرین خواهد بود خدا چنین قرار داده است.

۳۷- وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهُتَدُونَ ضمیر «انهم» راجع به شیاطین است، چون مراد از آیه فوق هم جمع است گرچه به صورت مفرد آمده است، قرین بودن شیاطین اثرش آنست که انسانها از راه حق اعراض کنند و راه ضلال را خوب بدانند و مصداق: الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِ كَهْفٍ / ۱۰۲ گردند.

۳۸- حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعِيدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ یعنی: مانع شدن از راه حق ادامه پیدا می‌کند تا وقتی که هر دو در قیامت پیش ما آیند، یا لَيْتَ بَيْنِي ... اظهار بیزاری از شیاطین است مراد از مشرقین، مشرق و مغرب است، به علت تغلیب، مشرقین آمده است.

آری انسان در دنیا متوجه شیاطین نیست و حتی به کارهای بد نیز افتخار می‌کند ولی چون به حکم لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲

ق/ ۲۶، حقائق بر او روشن گردید و پرده‌ها از روی چشمش برداشته شد از شیطان خود بیزاری جسته و گوید: فَبِئْسَ الْقَرِينُ آن گاه شیطانش گوید: رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ق/ ۲۷.

۳۹- وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ یعنی: اعتذار به هیچ یک از شما فائده‌ای ندارد و هر دو در عذاب خواهید بود، معلوم می‌شود که شیطان ضالالتگر نیز اهل عذاب است إِذْ ظَلَمْتُمْ تعلیل بی‌فائده بودن اعتذار و أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ ... عاقبت لَنْ يَنْفَعَكُمُ است یعنی حال که اعتذار سودی نبخشید. کارتان در عذاب بودن است.

۴۰- أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یعنی وقتی که شیاطین با آنها قرین شدند و بدها را خوب جلوه دادند، دیگر به حکم: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حاضر به قول حق نمی‌شوند، تبلیغ تو مانند فریاد زدن بر ناشنوا و راه نشان دادن بر نابیناست، خودت را ناراحت مکن. از اعراضشان غمگین مباش، «من کان» عطف است بر «عمی».

۴۱ و ۴۲- فَمَا نَأْتِيهِمْ مِنْهُمُ مُنْتَقِمُونَ أَوْ تُرِينَكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَأِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ یعنی: به هر حال از مشرکان انتقام خواهیم گرفت، خواه در حال حیات تو و خواه بعد از رحلت تو، «ما» در «فاما» برای تأکید و اصل آن «ان» است.

در روایت مجمع البیان و در منشور آمده که آیه شریفه درباره منحرفین از خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است در اینصورت تهدید آیه در رابطه با کسانی است که وصیت آن حضرت را درباره علی علیه السلام نادیده گرفتند تفسیر أحسن

الحديث، ج ۱۰، ص: ۳۳

و الله اعلم «۱».

۴۳- فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اشاره است به اینکه اعراض آنها سبب نمی‌شد که تو از رسالت خویش دست برداری که تو در راه راستی خواه اعراض کنی و خواه نکنی، فاء در اول آیه تفریع است بر آنچه گذشت.

۴۴- وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ تأکید آیه قبلی است منظور از ذکر، بیداری و واقف شدن به تکالیف و خواسته‌های الهی می‌باشد، ذیل آیه حاکی است که رسول و امت، روز قیامت در مقابل آن مسئول خواهد بود، فَلَنْسَأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنْسَأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ.

۴۵- وَ سَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَلْجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ گویند مراد از مَنْ أَرْسَلْنَا امت و علماء دین آنهاست یعنی از امتهای پیامبران پیشین بررسی. زیرا سؤال از آنها عین سؤال از پیامبران آنهاست، نظیر فَسْئَلِ الَّذِينَ يَفْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ يونس / ۹۴، علت این مجاز برای تأکید است.

به قولی مراد آنست که از یهود و نصاری پیرس، آنها گرچه تو را قبول ندارند ولی این را می‌دانند که شرک از جانب خدا نیامده است.

در المیزان فرموده: و گویند: این آیه بر آن حضرت در شب معراج نازل شده

(۱) این سطور در روز ۱۵ ج ۱ سال ۱۴۰۵ هجری که در میان راه قره چمن و بستان آباد در اثر برف و کولاک در قریه علی خلیج مانده بودیم در همان قریه نوشته شده است در خانه مرد نیکوکاری بنام کربلا محمد اسدی بودیم که از ما خوب پذیرایی کرد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۳۴

که در آنجا ارواح انبیاء علیهم السّلام جمع شده بودند، خطاب رسید از اینها پیرس آیا جز دین توحید از جانب خدا آمده است؟ از امامان اهل بیت صلوات الله علیهم در این رابطه روایاتی نقل شده است.

در مجمع البیان نقل کرده: ارواح هفتاد نفر از پیامبران از جمله موسی و عیسی علیهما السّلام جمع شده بودند، مرحوم سید هاشم بحرانی در تفسیر مبارک برهان شش روایت در این زمینه نقل فرموده است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۳۵

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۴۶ تا ۵۶]

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷) وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (۵۰)

و نادى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۵۱) أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۲) فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۳) فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۴) فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۵)

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ (۵۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶

- ۴۶- موسی را با دلایل خود به سوی فرعون و قومش فرستادیم، گفت: من فرستاده رب العالمینم.
- ۴۷- چون آیات ما را به آنها آورد، آن گاه آنها به آیات می‌خندیدند (مسخره می‌کردند)
- ۴۸- به آنها معجزه‌ای نشان نمی‌دادیم مگر آنکه از نظیرش بزرگتر بود ... تا از شرک برگردند.
- ۴۹- گفتند: ای جادوگر خدایت را طبق وعده‌ای که به تو داده است بخوان که ما هدایت پذیریم.
- ۵۰- چون عذاب را از آنها زایل کردیم، آن وقت گفته خویش را می‌شکستند.
- ۵۱- فرعون با صدای رسا در میان قوم خویش گفت: آیا حکومت مصر مال من نیست؟
- آیا این نهرها از زیر کاخ من روان نیست ...؟
- ۵۲- بلکه من بهترم از این، که حقیر است و نزدیک نیست که کلام خویش را روشن کند
- ۵۳- چرا بر او بازو بندهایی از طلا، انداخته نشده یا چرا ملائکه با او با هم نیامده‌اند؟!
- ۵۴- عقل قوم خویش را سبک کرد از او اطاعت کردند زیرا که قومی فاسق بودند.
- ۵۵- چون ما را بخشم آوردند از آنها انتقام کشیده و همه را غرق کردیم.
- ۵۶- آنها را مقدم بر آتش و موعظه برای آیندگان گردانیدیم.

کلمه‌ها

ملائه: ملء (بفتح اول): پر کردن. خواه پر کردن با آب باشد یا با غیر آن. ملء: جماعت یا جماعت اشراف. به جماعت ملء گویند که زمین را پر کرده‌اند، به اشراف سلطان ملء گویند که هیبتشان سینه‌ها را پر کرده است.

کشفنا: کشف: زایل کردن و آشکار کردن «کشف الله غمه: ازاله» در آیه معنای اول مراد است.

ینکثون: نکث: شکستن. نظیر نقض. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۷

اسوره: دستبدها. مفرد آن سوار است.

استخف: یعنی: عقل و درک قوم را خفیف و سبک کرد.

آسفونا: اسف (بر وزن شرف) غضب شدید و اندوه. طبرسی رحمه الله فرموده: اسف: خشم شدید است، به معنی اندوه نیز آید، ایساف نیز چنین است «آسفونا»: ما را به خشم آوردند.

سلفا: سلف (بر وزن شرف): گذشته و گذشتن. اسم و مصدر هر دو آمده است.

شرحها

جریان موسی و فرعون در این آیات بهترین شباهت را به آیات گذشته دارد در آنجا خواندیم که مشرکان مکه قرآن را سحر و آورنده آن را ساحر خواندند، آن گاه ثروت و شهرت را عنوان کرده و گفتند: لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ سپس با آیات فَأَيُّ آيَاتِنَا نُنزِّلُ بِكَ ... آنها را تهدید فرمود.

در اینجا نیز فرعون و قومش موسی را ساحر گفته، آن گاه فرعون در بر حق بودن خویش ملک مصر و بازو بندهای طلا را پیش می‌کشد و بالاخره خود و قومش غرق می‌شوند، در اینصورت آیات فوق، تسلیت بر حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَهْدِيدِ بِرِ مَشْرِكَانِ وَ مَوْعِظَةٍ بِرِ هَمَّكَانِ است.

۴۶- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

منظور از آیات، معجزات نهگانه موسی است از قبیل عصا و ید بیضاء و غیره و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ اسراء / ۱۰۱ مراد از «ملاء» ظاهراً قوم فرعون است نه فقط درباریانش. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸

۴۷- فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ آوردن آیات، اظهار و نشان دادن آنهاست، ضحک به معنی خنده از روی استهزاء است «من» در «منها» نشویه است یعنی ضحکشان ناشی از استخفاف آیات بود.

۴۸- وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَا هُم بِأَلْعِذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ مراد از «اکبر» بزرگتر در دلالت بر نبوت آن حضرت بود: هر آیه بعدی در اثبات نبوت آن حضرت از آیه قبلی کاملتر بود، وَ مَا نُرِيهِمْ ... حال است از «منها»، یعنی آنها از روی استخفاف به آیات می‌خندیدند حال آنکه هر یک از آیات در دلالت از آن دیگری بزرگتر بود.

به نظر می‌آید مراد از وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ ... معجزاتی غیر از عصا و ید بیضاست زیرا که آن دو از ما بعدیها بزرگتر بودند، طبرسی نیز چنین فرموده است مؤید این احتمال آنست که: اخذ به عذاب توسط همان معجزات بوده است، علی هذا أَخَذْنَا هُم بِالْعَذَابِ بَيَانِ آنهاست و آنها عبارتند از فَارَسَيْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجُرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَلَاتٍ اعراف / ۱۳۳ و نیز اخذ بسنین و نقص ثمرات. مقصود از همه آن بود که به دین موسی برگردند.

۴۹- وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ این مطالب در سوره اعراف به تفصیل گذشت و در آنجا آمده: وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَىٰ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ اعراف / ۱۳۴. مراد از عهد آن بود که موسی از طرف خدا وعده کرده بود که در صورت ایمان آوردن عذاب را زایل خواهد کرد.

المیزان فرموده: استعمال کلمه ساحر برای استهزاء و تکبر است چنان که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۹ به جای «ربنا» گفته‌اند «ربک» ولی مجمع البیان از بعضی نقل کرده: مرادشان از ساحر عالم است ساحر در نزد آنها بزرگ بود، آن در اینجا صفت ذم نیست، ناگفته نماند: آنجا محل ساحر گفتن نبود، ولی ظاهراً از کثرت عجز و ناراحتی این کلمه را به زبان آورده‌اند.

۵۰- فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ.

منظور از نکث، نقض قولشان إِنَّا لَمُهْتَدُونَ است. که پس از برداشته شدن عذاب باز در حال شرک و کفر ماندند.

۵۱- وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَا تُبْصِرُونَ.

اینجاست که فرعون در حق بودن خویش، به وسائل مادی چسبیده و حکومت و امکانات خویش را به رخ مردم کشیده است، وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ عطف است بر «ملک مصر» مراد جریان انهار از زیر درختان کاخهای اوست أَ فَلَا تُبْصِرُونَ تأکید سخن فوق است.

۵۲- أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ.

ظاهر آنست که «ام» منقطعاً به معنی «بل» است یعنی: بلکه من بهترم از موسی، زیرا که او حقیر است و نمی‌تواند مطلب خود را روشن کند، در کشف گوید: ام متصله و آن به جای أَ فَلَا تُبْصِرُونَ ام تبصرون است.

به نظر می‌آید «مهین» در مقابل ملک مصر است یعنی من حکومت دارم اما موسی یک فرد عادی است، وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ یک سخن باطلی است از طرف فرعون، و آن ربطی به وَ اِخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي - وَ اِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي ندارد زیرا قرآن آن را به صورت عدم قبول نقل می‌کند.

۵۳- فَلَمَّا لَأِيَ عَلَيْهِ أَسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقَسَّرِينَ طبرسی رحمه الله فرموده: چون کسی را پیشوا می‌کردند دستبندهای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۰

طلا به بازو و طوقهای طلا به گردنش می‌آویختند، لذا گفته است: اگر موسی پیشواست پس کو زیور و زینتش؟! یا اگر پیامبر است

چرا ملائکه با او با هم نیامده‌اند، آمدن ملائکه در زبان بسیاری از منکران نبوت آمده است لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا
فرقان / ۷ «مقترنین» به معنی نزدیک شوندگان است گویند: «قرننه فاقترن».

۵۴- فَاسْتَحَفَّ قَوْمُهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.

یعنی با این سخنان، عقل و درک قوم خویش از دستشان گرفت، لذا از او در عدم ایمان به موسی اطاعت کردند، إِنَّهُمْ كَانُوا ...
حاکمی است که فسق پیشین باعث اطاعت از فرعون شده است.

۵۵- فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ.

جمله «فاغرقتنا» بیان انتقام است یعنی انتقام ما همان غرق کردن بود، غضب خدا اراده انتقام است.

۵۶- فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ.

یعنی آنها را نسبت به خود، گذشتگان و به عذاب رفتگان کردیم و نسبت به آیندگان موعظه گردانیدیم نظیر: فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ
يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ بقره / ۶۶، به نظر بعضی: سلف جمع سالف است مانند خدم و خادم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۱

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۵۷ تا ۶۵]

اشاره

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَقَالُوا أٰ آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۵۸)
إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (۶۰) وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ
فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱)

وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۲) وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأَبْيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۶۳) إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ
عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ (۶۵)

۵۷- چون پسر مریم برای قدرت خدا مثل زده شد، آن وقت قوم تو از آن اعراض می کردند.

۵۸- گفتند: آیا خدایان ما بهتر است یا عیسی؟ این گفته را جز برای مخاصمه نگفته‌اند؟

بلکه اساساً آنها مردمی مخاصمه گزند.

۵۹- عیسی نیست مگر بنده‌ای که به او نعمت دادیم و او را برای بنی اسرائیل مثل گردانیدیم،

۶۰- و اگر می‌خواستیم ملائکه‌ای از شما در زمین قرار می‌دادیم که جانشین دیگران شوند.

۶۱- عیسی برای قیامت علامت است در آن شک نکن، مرا پیروی کنید که راه راست همین است.

۶۲- شیطان شما را از پیروی من مانع نشود که او برای شما دشمن آشکاری است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۲

۶۳- چون عیسی معجزات را آورد، گفت: برای شما حکمت را آورده‌ام و تا شما را بیان کنم بعضی از آنچه را که در آن اختلاف
می‌کنید، از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

۶۴- الله پروردگار من و شماست، او را عبادت کنید، راه راست همین است.

۶۵- احزاب از بین یهود به اختلاف برخاستند. وای به ظالمان از عذاب روز دردناک.

تصدون: صدّهم به معنی اعراض آید و هم به معنی برگرداندن. در اقرب الموارد گوید: در صورت لازم بودن، فعل آن از باب ضرب یضرب و نصر ینصر آید و در صورت متعدی بودن فقط از نصر ینصر به کار می‌رود، آن در آیه به معنی اعراض است، طبرسی فرموده: اهل مدینه و ابن عامر آن را با ضم صاد و بقیه به کسر آن خوانده‌اند. جدلا: جدل: مجادله و مقابله حجت با حجت، شدت خصومت نیز گفته‌اند. خصمون: خصم (بر وزن کتف) مخاصمه گر، جمع آن خصمون است.

شرحها

در آغاز سوره مبارکه گفته شد که ارسال انبیاء و شریعتها، سنت الهی است اعراض مردم مانع از آن نمی‌شود، این مطلب ابتدا به طور مجمل با آیه وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ بیان گردید، سپس با ذکر مشروح جریان ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام تعقیب شد، علی هذا در این آیات ماجرای عیسی ذکر می‌شود.

النهائیه اول مجادله مشرکان درباره ولادت و الوهیت آن حضرت ذکر می‌شود سپس ارشاد و تبلیغ و رسالت او، دقت در این آیات نشان می‌دهد: چون ولادت عیسی و بدون پدر بودنش توسط قرآن بیان گردید، مشرکان از آن، یک نوع تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۳

الوهیت فهمیدند و گفتند: خدایان ما بهتر از اوست زیرا که او رفت ولی خدایان ما باقی هستند.

قرآن در جواب آنها فرمود: او خدا نبود تا بگوئید خدایان ما از او بهتر است، بلکه او بنده خدا بود، ولادت او معجزه‌ای برای بنی اسرائیل بود، نه دلیل الوهیت، و نیز ولادت او دلیل وقوع قیامت است تا در آن شک نکند آن گاه در ذیل آیات، نبوت عیسی ذکر شده است.

۵۷- وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ.

ناگفته نماند سوره مریم که ولادت عیسی در آن ذکر شده سوره چهل و چهارم است که در مکه نازل گردید، ولی زخرف که سوره شصت و سوم می‌باشد مدتها بعد از آن نازل شده است، علی هذا این آیه ظاهرا اشاره به سوره مریم و مراد از آن، مثل بودن ولادت عیسی به قدرت خداست. یعنی: وقتی که عیسی بن مریم برای قدرت خدا مثل زده شد، آن گاه قوم تو از آن اعراض می‌کنند، کیفیت اعراض در آیه بعدی آمده است. «یصدون» را فریاد کشیدن و ضجه معنی کرده‌اند در هر حال معنی اعراض می‌دهد.

۵۸- وَقَالُوا أَلِهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ.

به نظر می‌آید مشرکان از کیفیت ولادت عیسی در سوره مریم، یک نوع الوهیت فهمیده‌اند لذا گفته‌اند: خدای ما از او بهتر است زیرا که او رفت، اما خدایان ما باقی و در دسترس است. ولی ادعای الوهیت عیسی جدل و ادعای بدون دلیل است، مشرکان نه فقط در این سخن مجادله می‌کنند، بلکه اساسا آنها قومی مخاصمه گر هستند. و الله اعلم.

۵۹- إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ.

یعنی: عیسی معبود نیست بلکه بنده‌ای از بندگان ماست، مراد از «انعمنا» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۴

دادن نبوت به او و تأیید او با روح القدس است. وانگهی ولادت او از آیات عجیبه الهی برای یهود بود که مانند «مثل سائر» در میان آنها گردید.

۶۰- وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ.

در المیزان فرموده: آیه برای استبعاد است گویی کسی اشکال می کند که:

کارهای عیسی نظیر ساختن مجسمه و دمیدن در آن. زنده کردن مردگان، سخن گفتن در گاهواره و نظیر آن، کار فرشتگان است که واسطه فیض هستند نه کار انسان؟!، عیسی اگر یک بنده ساده و مصداق *إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ* است چگونه اینکارها از او ساخته بود؟! جواب آنست که: خدا اگر بخواهد بشری را چنان به درجه کمال می رساند که در ظاهر انسان و در باطن فرشته باشد و کارهای فرشته را انجام دهد «یخلفون» یعنی اینگونه انسانها جانشین یکدیگر باشند.

علی هذا منظور از «ملائکه» انسانی است که کار ملک می کند نه ملائکه واقعی، و منظور از «منکم» بعضیت است (با اختصار و کمی تغییر).

در مجمع البیان «منکم» را بدلیت گرفته، و ملائکه را ملائکه واقعی فرموده است، یعنی اگر بخواهیم شما را از بین برده و ملائکه می آوریم که جانشین آدمیان شوند، این سخن فی نفسه صحیح است ولی با سیاق آیات جور در نمی آید.

۶۱- *وَإِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ تَكْمِيلٌ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ* است یعنی: گذشته از اینها، عیسی از جمله شواهد قیامت است، ولادت بدون پدر و زنده کردن مردگان به دست او، نشان می دهد که قیامت شدنی است پس در آن شک نکنید. «علم» در آیه به معنی «ما یعلم به» است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵

وَآتَّبِعُونِ ... یعنی درباره اعتقاد به عیسی آنچه من می گویم باور کنید راه راست همین است نه خدا یا فرزند خدا بودن. احتمال هست *وَآتَّبِعُونِ ...*

کلام خدا باشد، نه بقیه قول آن حضرت.

۶۲- *وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.*

یعنی: شیطان شما را از تبعیت من باز ندارد. این موجود شریر از اول امتحان خویش را در دشمنی بشر داده، پس *عَدُوٌّ مُّبِينٌ* است.

۶۳- *وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأَيِّنْ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ.*

مراد از بیّنات معجزات آن حضرت است که در بالا- اشاره شد، منظور از حکمت، معارف و اخلاق و گفته‌های اوست که پر از حکمت و مصلحت بودند، احتمال دارد مراد از *وَلِأَيِّنْ لَكُمْ ...* بیان بعضی حلالها باشد که در دین موسی به علت عصیان یهود، حرام شده بود چنان که در آل عمران آمده: *وَلِأَجَلٍ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ... / ۵۰.* *فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ تَهْدِيدٍ وَتَرْغِيبٍ* است، نسبت تقوی به خدا حاکی از رسالت اوست.

۶۴- *إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ* دفع هر گونه شبهه ایست نسبت به خدا یا فرزند خدا بودنش، یعنی ربوبیت خدا نسبت به من و شما یکی است و فرقی ندارد، پس او را باید پرستش کرد ...

۶۵- *فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ.*

احزاب بودن از اختلاف به وجود آمد، عده‌ای گفتند: عیسی یک انسان و پیامبر خدا بود، گروهی گفتند: یکی از سه خداست و لا *تَقُولُوا ثَلَاثَةَ نِسَاءٍ / ۱۷۱*، عده‌ای قائل شدند که او خداست: *لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ* مانده / ۱۷ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶

و گروهی گفتند: پسر خداست *وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ تَوْبَهُ / ۳۰.*

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا نشان می دهد که اگر کمی فکر می کردند، از آن عقیده برمی گشتند در اینجا «الیم» وصف «یوم» آمده است مانند *يَوْمٌ عَسِيرٌ يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا* و امثال آنها.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۷

اشاره

هَيْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعِيَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۶) الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۶۷) يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸) الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ (۶۹) ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ (۷۰) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۱) وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲) لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۳) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۷۴) لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۵)

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (۷۶) وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۷) لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۸)

۶۶- آیا منتظر هستید جز آن را که قیامت به طور ناگهان بر آنها بیاید در حالی که نمی‌دانند؟

۶۷- دوستان در آن روز بعضی به بعضی دشمنند مگر متقی‌ها.

۶۸- ای بندگان من ترسی بر شما نیست و محزون نمی‌شوید. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۸

۶۹- کسانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم بودند.

۷۰- داخل بهشت شوید شما و زنانتان، در حال شادمان.

۷۱- کاسه‌هایی از طلا و بطریها در اطراف آنها گردانده شود، در بهشت است آنچه نفسها می‌خواهد و آنچه چشمها لذت می‌برند، شما در آن جاودانید.

۷۲- این بهشت همانست که به وسیله اعمالتان به ارث برده‌اید.

۷۳- شما راست در آن میوه بیشتر و از آن می‌خورید.

۷۴- گناهکاران در عذاب جهنم پیوسته‌اند.

۷۵- عذاب از آنها تخفیف داده نمی‌شود و در آن، ناامید هستند.

۷۶- ما به آنها ستم نکرده‌ایم بلکه آنها خود ستمکار بودند.

۷۷- فریاد بر آورند: ای مالک خدایت ما را بمیراند، گوید: شما ماندنی هستید.

۷۸- به شما دین حق را آوردیم لیکن بیشترتان حق را ناپسند می‌دارید.

کلمه‌ها

اخلاء: خله (بضم اول): دوستی و مودت خالص. خلیل: دوست. جمع آن اخلاء است.

تحبرون: حبور: سروری که اثر آن در چهره ظاهر شود گویند: «حبرته»:

ای حسنه» (مجمع البیان) «تحبرون»: شاد می‌شوید.

صحاف: صحفه: کاسه‌ای که در آن طعام خورند. جمع آن صحاف است، اقرب الموارد طبقها گفته است، این کلمه فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

اکواب: کاسه‌ها. جامها. مفرد آن کوب است، راغب کوب را کاسه بی- دستگیره گفته است، طبرسی فرموده: کوب، ظرفی است

بشکل آفتابه که دستگیره و آبریز ندارد، علی هذا آن بمعنی «بطری» است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۹

لا یفتقر: فتر: قطع. سستی، آن در آیه بمعنی قطع یا تخفیف است.
مبلسون: ابلاس: نومیدی چنان که در مجمع البیان فرموده است.

شرحها

آیات فوق یک نوع نتیجه گیری از مطالب گذشته است و در آنها، مشرکان انداز و مؤمنان تبشیر شده و مال کار هر دو گروه بیان گردیده است.

۶۶- هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ.

هل در آیه به جای ماء نافیه است یعنی: این مشرکان بعد از آمدن قرآن و دانستن آن، جز آمدن قیامت و انتقام خدایی را منتظر نیستند، مراد از «ساعه» قیامت است ولی آن با مرگ آغاز می شود، و گرنه مشرکان مکه مشمول این کلام نمی شوند. جمله وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ حال است از ضمیر «تأتيهم».

۶۷- الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ.

این بدان علت است که دوست، کمک و مددکار دوست خویش است، لذا بدکاران در رفتن راه ضلالت به همدیگر کمک می کنند و این امر سبب عذاب می شود در نتیجه اهل ضلالت، در قیامت دشمن یکدیگر خواهند بود و خواهند گفت: یا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي فَقَرَان / ۲۹.

اما مؤمنان و متحاین فی الله به عکس آنها خواهند بود، از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: «

الا كل خلة كانت في الدنيا في غير الله فانها تصير عداوة يوم القيامة» (برهان).

۶۸- يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

خطاب راجع به متقین است که دوستی آنها سبب سعادت شده است، این خطاب بزرگترین موهبت الهی درباره مؤمن است، ناگفته نماند: خوف ناشی از تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۰

فقدان و خطر آینده است، ولی حزن در زمینه کمبود حالیه است، به عبارت دیگر: انسان محزون می شود زیرا که احساس میکند الان کمبود دارد، و می ترسد از اینکه در آینده با خطر و بدبختی مواجه شود.

لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ به معنای واقعی آن فقط در بهشت قابل پیاده شدن است زیرا در آنجا نه کمبود هست و نه فقدان آینده، این تعبیر که در بعضی از آیات راجع به دنیا آمده است به طور نسبی می باشد.

۶۹ و ۷۰- الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ.

آیه اول بدل یا صفت «عباد» است، کَانُوا مُسْلِمِينَ در جای «عملوا الصالحات» می باشد «آیاتنا» شامل همه آیات نازل بر انبیاء و ظاهرا آیات تکوینی را نیز شامل است.

منظور از ازواج زنان مؤمنه است، به نظر بعضی حور العین مراد است ولی آنها از اول در بهشتند. «تحبرون» حال است از أَنْتُمْ و أَزْوَاجُكُمْ یعنی در حالی که مسرور هستید و اثر سرور در قیافه تان ظاهر است.

۷۱- يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهُهُ النَّفْسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

اطافه و گردانیدن به وسیله غلمان و خدمتگزاران بهشت خواهد بود يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ واقعه / ۱۷، ما تَشْتَهُهُ النَّفْسُ شامل همه مشتهیات مادی و تَلَذُّ الْأَعْيُنُ راجع به مناظر عالی است، علت نسبت اشتها با نفس و لذت به چشمها روشن است، نسبت لذت به چشم، نسبت به سبب می باشد.

المیزان فرموده: التفات به غیبت در يُطَافُ عَلَيْهِمْ ... برای تفخیم است، یعنی جا دارد که به دیگران مقام آنها نقل شود، طبرسی رحمه

اللّٰهُ فرموده: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۱

اللّٰهُ سبحان با جمله ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلْمِذُ الْأَعْيُنِ انواع نعمتهای بهشت را طوری بیان کرده که اگر مخلوق همه جمع شوند بهتر از آن نتوانند گفت.

آری این توصیف در حد اعلای بلاغت است. در روایتی قریب باین تعبیر آمده است:

«فی الجنة ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر».

۷۲- وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.

این آیه تعلیل رسیدن به بهشت است و نشان می‌دهد که سرنوشت، زائیده عمل انسان است، ایراث شاید به معنی اعطاء باشد و یا از کافران ارث برده‌اند چنان که در اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ مؤنون / ۱۰ گذشت.

۷۳- لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ.

تکمیل نعمتهای گذشته است، «منها» برای بعضیت است، المیزان فرموده از آنها خلود استفاده می‌شود: یعنی هر چه بخورند باز بعضی از آنست.

۷۴- إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ.

این آیه و سه آیه بعدی درباره اهل عذاب است، «خالدون» نشان می‌دهد که منظور از مجرمین کفار و مشرکان است، در عین حال وصف مجرم، مبین علیت می‌باشد، که جرم سبب آتش می‌شود، درباره خلود در عذاب، ذیل آیه قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ ... انعام / ۱۲۸ سخن گفته‌ایم.

۷۵- لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ.

در بعضی از آیات آمده: فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ بقره / ۸۶، علی هذا «فتر» در آیه به معنی تخفیف است «مبلسون» نشان می‌دهد که از خارج شدن از آتش به کلی ناامید هستند (نعوذ باللّٰه).

۷۶- وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ.

اشاره است به اینکه نتیجه اعمالشان چنین بوده است و گرنه خدا به کسی ظلم نمی‌کند، این آیه مقابل اُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲

۷۷- وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنتُونَ.

مالک خازن و سرپرست جهنم است «لیقض» قضاء به موت است یعنی از خدایت بخواه که ما را بمیراند. مالک در جواب خواهد گفت: شما در این عذاب ماندنی هستید.

۷۸- لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ.

گویند: این سخن مالک است به آنها یعنی ما ملائکه حق را به شما آوردیم اما اکثر شما آن را ناپسند می‌داشتید. و گویند: آن کلام خداست در جوابشان، المیزان احتمال اول را تقویت می‌کند، اما طبرسی دوم را اختیار کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۷۹ تا ۸۹]

اشاره

أَمْ أَمْرُومَا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ (۷۹) أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰) قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا

أَوَّلَ الْعَابِدِينَ (۸۱) سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲) فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۸۳)

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴) وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵) وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۸۷) وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹)

۷۹- بلکه محکم کرده‌اند کار حيله را ما نیز محکم کننده‌ایم.

۸۰- یا گمان دارند که ما مکنونات و خلوت آنها را نمی‌دانیم، بلی و فرستادگان ما در نزد آنها نیستند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۴

۸۱- بگو: اگر برای خدا فرزندی باشد من اولین عبادت کنندگانم.

۸۲- منزله است پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار عرش، از آنچه توصیف می‌کنند.

۸۳- بگذار آنها را در باطل وارد شوند و بازی کنند، تا روز موعودشان را ببینند.

۸۴- خدا همانست که: در آسمان معبود است و در زمین معبود است و فقط اوست حکیم و علیم.

۸۵- دائم الخیر است خدایی که حکومت آسمانها و زمین خاص اوست، علم قیامت نزد اوست و به سوی او برمی‌گردید.

۸۶- معبودهایی که جز خدا می‌خوانند، مالک شفاعت نیستند لکن آنهايي که به توحید اعتراف کرده‌اند مالک شفاعتند، و می‌دانند به چه کسی شفاعت کنند.

۸۷- و چون از آنها پرسید چه کسی آنها را آفریده است؟ گویند: الله پس به کجا برمی‌گردند؟

۸۸- خدا می‌داند گفتار آن حضرت را که گفت: خدایا اینان قومی هستند ایمان نمی‌آورند.

۸۹- از دعوتشان صرف نظر کن، بگو: سلام. به زودی خواهند دانست.

کلمه‌ها

ابرموا: ابرام: محکم کردن، اصل آن از محکم کردن ریسمان است با. تاب دادن. برم نیز بدان معنی است، این دو کلمه در همه قرآن فقط در این آیه آمده است.

نجواهم: نجوی: سری سخن گفتن و سخن سری، اسم و مصدر هر دو آمده است، در مجمع گوید: نجوی در اصل به معنی دوری است، گویی نجوی کنندگان خود را از مردم دور می‌کنند.

یخوضوا: خوض: داخل شدن در آب، به طور استعاره به وارد شدن در امور اطلاق می‌شود، اکثر موارد آن در قرآن محلی است که وارد شدن در آن مذموم است (مفردات).

یلعبوا: لعب: فعلی است که مقصد صحیحی در آن قصد نشده است در تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۵

نهج البلاغه با جلد مقابل آمده است

«فانه الله و الجدل لا اللعب»

خطبه/ ۱۳۰.

قیله: مصدر است مانند قول. در اقرب الموارد گوید: «قال يقول، قولاً و قالوا و قیلاً».

فاصفح: صفح: عدم ملامت «ترك التریب» راغب گوید: آن از عفو ابلغ است، طبرسی آن را با عفو و تجاوز از ذنب یکی می‌داند

قول راغب بهتر به نظر می‌آید تا در آیاتی نظیر وَ إِن تَغْفُوا وَ تَصْفَحُوا ...

تغابن / ۱۴ تکرار لازم نیاید.

شرحها

آیات شریفه تتمه مطالب گذشته است که مشرکان تهدید و توبیخ شده‌اند، و نیز فرزند داشتن خدا نفی شده است، به دنبال آن ربوبیت و الوهیت مطلق برای خدا در ترسیم بسیار عالی بیان گردیده است، سپس با رمز تهدید فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ سوره مبارکه به پایان می‌رسد.

۷۹- أَمْ أُنزِلُوا مِنْ سَمَاءٍ مُّسْتَقَرَّةٍ فَأَنْظَرُوا عَنْهَا أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ طور / ۴۲.

۸۰- أَمْ يُحْسِبُونَ أَنَّآ لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ام مانند سابق به معنی «بل» است، راجع به مکنونات خاطر آنهاست چنان که «نجواهم» راجع به گفته‌هایی است که از دیگران پنهان می‌دارند.

علی هذا «یکتوبون» راجع به نجوی و کارهای دیگر است زیرا ملائکه از مکنونات تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۶ خاطر اطلاعی ندارند در دعای کامل آمده

و کلتهم بحفظ ما یكون منی و جعلتهم شهودا علی مع جوارحی و کنت انت الرقیب علی من ورائهم و الشاهد لما خفی عنهم طبرسی «ام» را به معنی «بل» و همزه دانسته است.

۸۱- قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَ لَدَّ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ان برای شرط است، فرزند خدا باید مجانس با خدا و معبود باشد، زیرا فرزند هر چیز مشابه اوست در این آیه با نفی عبادت، وجود فرزند نفی شده است یعنی: اگر خدا فرزندی داشته باشد، باید من اولین پرستش کننده او باشم، حالا که چنین نیستم پس خدا فرزندی ندارد.

در میزان فرموده: در اینجا لازم بود حرف «لو» آید که به معنی نفی در گذشته است آمدن «ان» برای آنست که مشرکان از لجاجت به مرحله انصاف بیایند. به عبارت دیگر: نگفته خدا فرزند ندارد، بلکه گفته: اگر فرزند می‌داشت من عبادتش می‌کردم.

۸۲- سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ نوعی استدلال است بر نفی ولد و در عین حال تنزیه خداست، یعنی پروردگار آسمانها و زمین که ربوبیت مختص اوست از کجا فرزند می‌شود داشته باشد؟! میزان فرموده: ظاهرا رَبِّ الْعَرْشِ عطف بیان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ است زیرا مراد از سماوات و ارض مجموع عالم مشهود است و آن تحت حکومت خداست که بر آن استقرار یافته و تدبیر امر می‌کند.

آری: کائنات با این گستردگی از اتم تا سحابیها، همه تحت نفوذ اراده حق تعالی انجام وظیفه می‌کنند و در مسیری که او قرار داده روانند:

از اتم تا کهکشانها تا سحابیها همه بنده حقند و فرمانبر، نه خود مختار

۸۳- فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۷

آیه نوعی تعزیر است که خدا حاجتی به ایمان آنها ندارد، آمدن دین برای آنهاست نه برای سود بردن خدا و رسول، یعنی بگذار تا در کارهای باطل خوض کنند و به کارهای غیر مفید مشغول گردند، مراد از یوم، روز قیامت است که با مرگ آغاز می‌گردد.

۸۴- وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ نتیجه‌ایست در رابطه با آیه سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ آری پرورش دهنده آسمانها و زمین باید در هر دو معبود باشد، یعنی او همانست که در آسمانها معبود است و در زمین معبود است، تکرار «اله» برای تأکید می‌باشد.

تدبیر، لازمه اش حکمت و علم است، بدون آن دو، میسر نمی‌باشد لذا به طور انحصار فرموده: حکیم و علیم واقعی و بالاستقلال فقط اوست و مدبر بودن، الوهیت را لازم گرفته است.

۸۵- وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهٗ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ثنائی است بر خدای متعال. یعنی او پر برکت و دائم الخیر است سه وصف از اوصاف توحید در اینجا آمده است، اختصاص حکومت کائنات به او، بودن علم ساعت در نزد او.

آری دیگران از آن خبر ندارند، اما لازمه حکومت آنست که انتهای مسیر کائنات در نزد حاکم معلوم باشد، رجوع همه به سوی او که روشن و هویداست.

مَا بَيْنَهُمَا شامل انسانها، حیوانات، نباتات، ابرها و مانند آنهاست که میان آسمانها و زمین هستند.

۸۶- وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۸ این سخن نفی قول مشرکان است که درباره اصنام می‌گفتند: هُوَ لَاءِ شَفَاعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ.

مراد از «الذین» معبودها و اصنام می‌باشند، «الا» به معنی «لکن» است یعنی لکن کسانی که به توحید اعتراف کرده‌اند، و می‌دانند برای کدام کس شفاعت خواهند کرد، مالک شفاعتند.

پس ملائکه و پیامبران و امامان که به حق، یعنی توحید خدا اعتراف کرده‌اند می‌توانند شفاعت بکنند، مفعول «یعلمون» مشفوع لهم است مانند:

وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ انبیاء / ۲۸. آیه در وجود شفاعت صریح است.

۸۷- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ.

استدلال دیگری است بر توحید و الوهیت و عبادت، یعنی: آنها اعتراف دارند که خالقشان خداست، خلقت از ربوبیت قابل انفکاک نیست، پس معبود هم باید خدا باشد پس، از توحید به کجا بر می‌گردند؟ هواهای نفسانی آنها را به کجا بر می‌گرداند؟

۸۸- وَ قِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ.

ضمیر «قوله» راجع به آن حضرت است، گویند: آن عطف است به «الساعة» در آیه ۸۵ یعنی «و عنده علم قيله ...»

طبرسی رحمه الله چند وجه دیگر نیز نقل کرده است آیه در رابطه با شکایت آن حضرت است از عدم ایمان مشرکان.

۸۹- فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ.

صفح اشاره به عدم ایمان آنهاست یعنی آنها را نادیده بگیر، وقت خویش را درباره‌شان تلف مکن.

در کشاف گوید: «فاصفح عن دعوتهم» جمله «قل سلام» مفید متارکه کردن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۹ و جدا شدن است.

در جوامع الجامع فرموده: «قل لهم سلام» ای «تسلم منکم و متارکه» جمله فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ برای تهدید است.

در شب شنبه بیست پنجم جمادی الاولی سال هزار و چهار صد و پنج مطابق ۲۷ بهمن ۱۳۶۳ تفسیر سوره زخرف به پایان رسید.

و الحمد لله و هو ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۶۰

سوره دخان

اشاره

در مکه نازل شده و پنجاه و نه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- دخان شصت چهارمین سوره است که بعد از سوره زخرف در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره چهل و چهارم است، به نظر می‌آید حدود سال نهم و دهم بعثت نازل شده باشد، متأسفانه تاریخ دقیق نزول آن معلوم نیست.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی پنجاه و نه و در قرائت بصری پنجاه و هفت و در قرائت دیگران پنجاه و شش است، ما قرائت کوفی را اختیار کرده‌ایم توسط عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد در مقدمه. مجمع البیان در فن اول که در عدد آیات قرآن است فرموده: «اعلم ان عدد اهل الكوفة اصح الاعداد و اعلاها اسنادا لانه مأخوذ عن أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام».

در تفسیر خازن آمده آن دارای سیصد و چهل و شش کلمه هزار و چهارصد و سی یک حرف است.

۳- تسمیه آن به «دخان» به علت وقوع این کلمه در آیه *فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ / ۱۰*، است. (تسمیه کل به اسم جزء) از روایات نبوی معلوم می‌شود که این نامگذاری توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله صورت گرفته است تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۶۱

از جمله چنین است:

«ابو امامه عن النبي صلی الله علیه و آله قال: و من قرء سورة الدخان ليلة الجمعة و يوم الجمعة بنى الله له بيتا فى الجنة» (مجمع البیان).

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است، ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است.

زمخشری نقل کرده آیه: *إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ ... ۱۵* مدنی است ولی وجه آن معلوم نیست، وانگهی همه سوره به یک بار نازل گردیده و دلیلی بر نزول تدریجی نیست.

۵- در حوامیم دیگر گفته شد: لفظ «حم» در اوائل این سوره‌ها نشان می‌دهد که مقصود از همه آنها یکی است و در میان مطالب آنها یک نوع هماهنگی وجود دارد، از شواهد دیگر آنکه در همه آنها بعد از کلمه «حم» سخن از تنزیل کتاب و وحی است، سه تای آنها با *حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ* و دو تا با *حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ* و سوره شوری با *كَذَلِكَ يُوحى* و فصلت با *حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ* آغاز می‌شود.

۶- دقت در آیات سوره نشان می‌دهد که غرض از آن انداز مشرکان و بدکاران است با عذاب دنیا و آخرت، در آغاز آن می‌خوانیم:

إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ آن گاه راجع به عذاب دنیا می‌گوید: *فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ*.

سپس در رابطه با وعده آخرت می‌خوانیم: *يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى* *إِنَّا مُنْتَقِمُونَ / ۱۷* آن گاه در آیات بعدی، بعثت موسی و غرق فرعونیان برای عذاب دنیا شاهد آورده می‌شود بعد در استدلال برای قیامت به آیات *وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ* *مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ... / ۳۸*

آن وقت با بیان آخرت کفار و متقین، سوره مبارکه پایان می‌پذیرد، علی هذا یک تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۶۲

انسجام بسیار عالی در میان مطالب و آغاز و انجام آن مشهود است از مطالب نخبه این سوره است:

۱- نزول قرآن در شب مبارک قدر و تعین امور در آن شب که واقعیت و کیفیت آن از فهم ما خارج می‌باشد.

۲- جریان *فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ* در بیان غرق فرعونیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۶۳
سوره الدخان مکیه و هی تسع و خمسون آیه نزلت بعد سوره الزخرف

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حم (۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ (۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴)
أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۵) رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۸)
به نام خدای رحمان رحیم

۱- حاء، میم.

۲- قسم به این کتاب روشنگر.

۳- که ما قرآن را در شبی مبارک نازل کرده ایم که ما انذار کنندگانیم.

۴- در آن شب هر چیز با حکمت از هم جدا می شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۶۴

۵- قرآن امری است از جانب ما که ارسال کنندگانیم.

۶- قرآن رحمتی است از طرف پروردگارت که او شنوا و داناست.

۷- پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر جویندگان یقین باشید.

۸- معبودی جز او نیست حیات می دهد و می میراند پروردگار شما و پروردگار پدران گذشته شماست.

کلمه‌ها

مبین: آشکار و آشکار کننده. ابانه به معنی آشکار شدن و آشکار کردن هر دو آمده است.

یفرق: فرق: جدا کردن. «یفرق» جدا کرده می شود.

موقنین: یقن (بر وزن عقل و شرف): ثابت و واضح شدن «یقن الامر یقنا: ثبت و واضح»، یقین بالاتر از علم و از صفات علم است

«یقنه و ایقنه» یعنی تحقیق کرد و به یقین رسید.

شرحها

در این آیات می خوانیم: یکی از علل نزول قرآن انذار مردم است که بدانند مخالفت با توحید و فرمانهای خدا، هم در دنیا و هم در عقبی به شقاوت انسانها تمام خواهد شد.

قرآن در شبی نازل شده که در آن همه مقدرات از روی حکمت و صلاح، از هم جدا و نصیب هر کسی به او حواله می شود، قرآن نیز که از امور حکیمه است لازم بود در آن شب نازل شود زیرا که از مصادیق «یفرق» است.

قرآن به فرمان خدا نازل شده زیرا که سنت خدایی ارسال رسل است قرآن رحمتی از جانب خدایی است خواسته مردم را می شنود و

به نیازهایشان تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۶۵

داناست خدا پرورش دهنده همه کائنات و معبود همه است، علی هذا باید مردم را ارشاد کند و پیامبران را مبعوث گرداند.

۱- حم این لفظ در قرائت کوفی به تنهایی یک آیه است، راجع به حروف مقطعه در اول سوره اعراف سخن گفته‌ایم، به قولی در این هفت حامیم، محور سخن حیات و موت است، حاء رمز حیات، میم رمز موت می‌باشد و اللّٰه اعلم.

۲ و ۳- وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ یعنی قرآن را در یک شب پر برکت نازل کردیم زیرا که یکی از سنن ما انذار بندگان و هشدار به آنهاست. مراد از کتاب، قرآن است، الف و لام آن اشاره است به آنچه نازل شده بود و به آنچه در علم خدا بود که نازل شود.

منظور از لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ شب قدر است چنان که در مجمع البیان از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام نقل شده است که فرمودند:

«و اللیلة المبارکه هی لیلة القدر».

ظهور «انزله» در تمام قرآن است نظیر إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، علی هذا همه قرآن در شب قدر به یک بار نازل شده است، چنان که در نکته‌ها خواهد آمد.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ جَوَابِ قَسَمِ اسْتِ، مبارک بودن به علّت آنست که مقدرات به طور حکمت و مصلحت در آن تعیین می‌گردد، آن، حتی برای بدکاران نیز مبارک است که چیزی خارج از حکمت درباره آنها تعیین نمی‌شود، ظهور آیه آنست که: آن شب پیش از نزول قرآن نیز مبارک بود، إِنَّا كُنَّا ... تعلیل انزال می‌باشد.

۴- فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ این آیه صریح است در اینکه: همه کارها در آن شب از روی حکمت و تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۶۶

مصلحت از هم جدا شده و مقدر هر کس تعیین می‌گردد. چنان که تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ قدر/۴ نیز ناظر به همین معنی است.

علی هذا کارهای خدا دارای دو مرحله است مرحله اجمال که در نزد خداست و مرحله تفصیل که در شبهای قدر صورت می‌گیرد، کلمه «يفرق» دلالت بر استمرار دارد، یعنی شب قدر در هر سال هست و همه ساله اینکار تکرار می‌شود چنان که مضمون روایات نیز همین است و در تفسیر سوره قدر خواهد آمد.

«حکیم» وصف امر است یعنی امری که دارای حکمت و مصلحت است.

نه بدون حساب و کتاب، این می‌رساند که تمام مقتضیات و علل و مصالح، در تعیین سرنوشت در نظر گرفته می‌شود.

۵- أَمْراً مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ به قرینه «مرسلین» معلوم می‌شود که «امرا...» مربوط به کتاب و انزال است یعنی قرآن را نازل کردیم به امر خود یا در حالی که امری است از جانب ما، زیرا که سنت ما ارسال رسل و انزال کتب است، علی هذا «امرا» یا حال است به معنی کار و شأن و یا منصوب به نزع خافض است به معنی دستور و فرمان.

ممکن است متعلق به «يفرق» باشد در این صورت حال است از «کل امر» یعنی: در آن شب هر امر حکیم تعیین می‌شود در حالی که امر و کاری است از جانب ما یا به فرمان ما، ولی آن با إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ نمی‌سازد مگر آنکه «مرسلین» راجع بارسال امرها باشد ولی آن بعید است.

۶- رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رحمت مفعول له است راجع به انزال کتاب، یعنی: نازل کردن کتاب به علّت رحمتی است از جانب خدا، ممکن است حال باشد از کتاب وصف سمیع و علیم در توجیه رحمت و انزال است یعنی این کار به سبب آنست که:

خدا به تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۶۷

خواسته‌های مردم شنوا و به نیازهای آنها داناست.

منظور از سمیع، شنیدن خواسته و سؤالهایی طبیعی است بی‌آنکه سؤال لفظی در بین بوده باشد نظیر: وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ابراهیم/ ۳۴.

۷- رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ این آیه در تعلیم ربوبیت و تکمیل مطلب فوق است یعنی: چون ربوبیت خدا شامل آسمانها و زمین است، علی‌هذا لازم گرفته که قرآن نازل کند و کار زمین را از نظر دور ندارد، و شاید اشاره باشد به رد آنچه مشرکان، به ربوبیت بت‌ها در زمین قائل بودند.

إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ایقان در اینجا ظاهراً به معنی یقین پیدا کردن است یعنی اگر جویندگان یقین هستید می‌توانید به «رب العالمین» بودن خدا یقین پیدا کنید، به همین مناسبت در آیه ۹ آمده: بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ یعنی از یقین جویان نیستند، علی‌هذا تقدیر آن چنین می‌شود «ان کنتم طالبی الیقین تعلمون انه رب السموات...».

۸- لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ. تکمیل مطلب بالا است، جمله اول نتیجه رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... و جمله دوم ظاهراً در رابطه با رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ است که اختصاص ربوبیت به آن حضرت نشود و الله العالم.

يُحْيِي وَيُمِيتُ کار مخصوص خداست که مواد بیجان را با روئیدن و زائیدن جان می‌دهد و بعد جان می‌ستاند.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۶۸

نکته‌ها

نزول قرآن: در رابطه با نزول قرآن در مقدمه تفسیر به طور مشروح سخن گفته‌ایم، چیز قابل دقتی که در آنجا گفته شد آن بود که با احتمال قوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با نزول اولی، همه مطالب قرآن را می‌دانست، احتیاج به نزول دوم برای ادا کردن به شکل اعجاز بود، به عبارت دیگر اگر آن حضرت بدون آمدن جبرئیل خودش مطالب را ادا می‌کرد مانند گفته‌های دیگرش می‌شد نه به صورت اعجاز.

آنجا که قرآن می‌فرماید: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

قیامت/ ۱۷، معلوم می‌شود که آن بزرگوار قبل از خواندن جبرئیل، مطلب را می‌دانسته است ولی لازم بود که جبرئیل بخواند آن وقت او مطابق جبرئیل بخواند زیرا که او به صورت اعجاز می‌خواند، روایتی در این زمینه در سوره قیامت آیه ۱۸ خواهد آمد.

نظیر کسی که مطالب خویش را نمی‌تواند به صورت شعر ادا کند، باید شاعری باو تعلیم دهد و انگهی لازم بود اندازه آنچه را که می‌بایست گفته شود جبرئیل تعیین نماید، پس نزول ثانوی برای ادا کردن به صورت اعجاز بود و نیز تا وحی ادامه یابد و قلب آن جناب مطمئن و تثبیت شود کَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ.

مزید بر آنچه در اینجا و در مقدمه گذشت می‌گوئیم: در شب قدر همه قرآن با تفصیل تمام به قلب رسول خدا نازل گردید چون آن شب تفصیل است نه اجمال علی‌هذا تمام ناسخها و منسوخها و حتی جریانهایی که بعد از مدتها بنا بود اتفاق بیافتد نظیر قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا... مجادله/ ۱ و نظیر وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا... تحریم/ ۳ همه با تفصیل کامل در شب قدر تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۶۹

نازل شده است، زیرا خدا همه آنها را از اول می‌دانسته و همه کائنات و واقعیات در علم خدا حضور جمعی دارند.

نتیجه این می‌شود که مطلب و حکم هر جریان را آن حضرت قبل از وقوع می‌دانسته است النهایه اگر خودش بیان می‌کرد به صورت احادیثش و بدون اعجاز بیان می‌گردید، اما جبرئیل می‌آمد و به صورت اعجاز تلاوت می‌کرد و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷۰

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۹ تا ۳۳]

اشاره

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ (۱۰) يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۱۳)
 ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴) إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶) وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۸)
 وَأَنْ لَا تَغْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۹) وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونَ (۲۰) وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ (۲۱) فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَاقٍ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ (۲۲) فَأَسْرِبِعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ (۲۳)
 وَاتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرَقُونَ (۲۴) كَمْ تَرَكَوْا مِنْ جَنَاتٍ وَعَيْونٍ (۲۵) وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶) وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَهِنَ (۲۷) كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ (۲۸)
 فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ (۲۹) وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۲) وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْأَيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاؤٌ مُّبِينٌ (۳۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷۱

۹- بلکه آنها در شکی مشغول زندگی هستند.

۱۰- منتظر باش روزی را که آسمان دودی آشکارا می‌آورد.

۱۱- مردم را احاطه می‌کند، این عذاب دردناکی است.

۱۲- پروردگار ما این عذاب را از ما بردار که مؤمنانیم.

۱۳- این یاد کردن کجا فائده می‌دهد با آنکه پیامبری روشنگر بر آنها آمد.

۱۴- آن گاه از وی اعراض کرده گفتند: تعلیم داده شد و دیوانه است.

۱۵- ما عذاب را کمی بر خواهیم داشت و شما به کفر بر خواهید گشت.

۱۶- یا دآر روزی را که می‌گیریم گرفتن بزرگتر، که ما انتقام کشند گانیم.

۱۷- پیش از اهل مکه، قوم فرعون را امتحان کردیم و پیامبری بزرگوار به سوی آنها آمد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷۲

۱۸- که بندگان خدا را به من بدهید من برای شما پیامبر امینی هستم.

۱۹- و بر خدا برتری نجوئید من به شما حجت آشکار آورده‌ام.

۲۰- و من به پروردگارم و پروردگار شما پناه برده‌ام از اینکه سنگسارم کنید.

۲۱- و اگر به من ایمان نمی‌آورید از من کنار بکشید.

۲۲- پروردگارش را خواند که اینان قومی مجرمند.

۲۳- بندگان مرا شب هنگام ببر که شما تعقیب شونده‌اید.

۲۴- دریا را باز بگذار که آنها لشکر غرق شونده‌اند.

۲۵- چقدر ترک کردند از باغات و چشمه‌ها.

- ۲۶- و کشتها و مجالس دلپذیر.
- ۲۷- و عیش گسترده‌ای که در آن متنعم بودند.
- ۲۸- جریان چنین بود، آنها را به قومی دیگر ارث گذاشتم.
- ۲۹- آسمان و زمین بر آنها گریه نکرد و مهلت شدگان نبودند.
- ۳۰- بنی اسرائیل را از آن عذاب خوار کننده نجات دادیم.
- ۳۱- از فرعون که متکبر و از اسرافکاران بود.
- ۳۲- آنها را روی علم بخصوص، بر جهانیان اختیار کردیم.
- ۳۳- و آیاتی را که در آنها امتحان بارزی بود به آنها دادیم.

کلمه‌ها

فارتقب: رقبه (بکسر اول): حفظ و انتظار. در آیه معنای دوم مراد است.

دخان: دود. این کلمه فقط دو بار در قرآن مجید آمده است، فصلت / ۱۱ دخان / ۱۰.

نبطش: بطش: گرفتن به شدت، آن با انتقام و عذاب می‌سازد، نظیر: إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ بروج / ۱۲، آن در آیه به معنی انتقام و عذاب است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷۳

ترجمون: رجم زدن با سنگ «رجمه رجمًا / رماه بالحجارة».

فاسر: سری و اسراء: رفتن در شب، راغب گوید: «السری: سیر اللیل یقال سری و اسری» آن در آیه با باء «عبادی» متعدی شده، و یا باء به معنی «مع» است.

رهوا: رهو: گشوده. باز، راغب آن را راه وسیع گفته است. طبرسی ساکن و آرام فرموده است، آن در آیه مصدر به معنی مفعول «مرهو» می‌باشد.

نعمة: (بفتح نون) تنعم، راغب گوید: «النعمة: التنعم» در قاموس گوید: تنعم به معنی وسعت عیش است، مراد از آن در آیه گستردگی عیش و لذات می‌باشد.

شرحها

چنان که در بند ششم از مقدمه سوره گفته شد، در این آیات مشرکین مکه با عذاب دنیا و آخرت انذار شده است، آن گاه جریان موسی و غرق فرعونیان به عنوان شاهد عینی برای انذار دنیا نقل شده است، می‌شود گفت: جریان موسی اشاره است به آنچه خدا آن حضرت را مانند موسی از مکه خارج کرده و در مدینه به پیروزی خواهد رسانید.

در مجمع البیان نقل شده: چون اهل مکه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را تکذیب کردند، حضرت آنها را نفرین کرد و گفت: خدایا سالهایی مانند سالهای قحطی یوسف برای اینان پیش آور، در نتیجه، خشکسالی پدید شد، قریش به گرسنگی دچار شدند، مردم از شدت گرسنگی احساس می‌کردند که میان آنها و آسمان دود تشکیل شده است.

تا جایی که میته‌ها و حتی استخوانها را خوردند آن گاه پیش آن حضرت آمده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷۴

و گفتند: یا محمد می‌گویی که برای صله رحم آمده‌ام، حال آنکه قوم تو از گرسنگی هلاک شدند، حضرت از خدا خواست، قحطی رفت، فراوانی پیش آمد اما قریش در کفر خویش اصرار ورزیدند (از ابن مسعود و ضحاک).

در این نقل، دخان به صورت خیال است حال آنکه بِدُخَانٍ مُّبِينٍ در آیه حاکی از دخان واقعی است.

به نقلی: آن دخان از اشراف قیامت است که در چشم و گوش کفار و منافقان داخل می‌شود، آن فعلاً نیامده ولی پیش از وقوع قیامت خواهد آمد، داخل گوشهای کفار و منافقان می‌شود که سرهای آنها کباب و سوخته می‌شود اما مؤمنان از آن، فقط زکام مانند می‌شوند، زمین مانند خانه‌ای می‌شود که در آن آتش افروخته‌اند، در آن سوراخی نمی‌شود، این دخان چهل روز ادامه خواهد داشت (از ابن عباس و ابن عمر و حسن و جبائی).

در جوامع الجامع افزوده که این سخن از علی بن ابی طالب صلوات الله نیز نقل شده است «۱».

ناگفته نماند: ظهور آیات در آنست که: اهل مکه این دخان را خواهند دید و زوال آن را خواهند خواست و خدا آن را از بین خواهد برد، در اینصورت چگونه از اشراف قیامت خواهد بود؟! چیزی که بتواند انسان را قانع کند در این باره نقل نشده است، از تفسیر قمی نقل شده که آن در رجعت خواهد بود.

و الله اعلم.

۹- بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ.

اعراض است از مطالب گذشته یعنی: کتاب را برای انذار و رحمت در شب قدر نازل کردیم، آنها به کتاب و رسالت تو ایمان نمی‌آورند بلکه در شکی از

(۱) در تفسیر صافی به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز نسبت داده شده است. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷۵

کتاب و رسالت مشغول زندگی هستند، «یلعبون» حاکی است که به چیز بی‌اهمیت مشغولند، آری زندگی بی‌ایمان جز لعب نیست. ۱۰ و ۱۱- فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ.

لفظ «فارتقب» خطاب است به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یا هر شنونده، دلالت به نزدیک بودن حادثه دارد یغشى الناس حاکی است که همه مردم را فرا خواهد گرفت هذا عذابٌ دفع دخل است که مبدا گمان کنی که این دخان رحمت است. ناگفته نماند جای همه گونه فکر و احتمال درباره این آیه باز است.

۱۲- رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ.

یعنی: به وقت آمدن آن، چنین خواهند گفت و به ربوبیت خدا اعتراف خواهند کرد و خواهند گفت که ما به تو و قرآن و رسالت ایمان آوردیم.

۱۳ و ۱۴- أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ.

یعنی: این استغاثه از کجا فائده می‌دهد حال آنکه پیامبری روشنگر برای آنها آمد، منظور از «رسول» پیامبر اسلام است، مشرکان یک دفعه به آن حضرت گفتند که دیگران او را تعلیم می‌دهد و لقد نعلم أنهم يقولون إنما يعلمه بشر نحل / ۱۰۳ و نیز گفتند: دیوانه و مختل العقل است این است معنی مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ.

۱۵- إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ، اشاره است به اینکه در اثر دعای پیامبر یا استغاثه خودشان، عذاب از آنها دفع خواهد شد ولی باز به کفر و انکار برخواهند گشت. «قلیلاً» حاکی است که بعداً، عذاب دیگری آنها را خواهد گرفت بنا بر آنکه مراد از

«العذاب» مطلق عذاب باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷۶

۱۶- يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ.

یعنی: عذابهایی که برای بیداری لعلهم یرجعون است نتیجه نمی‌دهد، می‌رسد به روز قیامت که روز گرفتن به صلابت است، تقدیر

آن چنین است «اذکر یوم نَعَذِبُ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ»، احتمال دارد که مراد عذاب استیصال در دنیا باشد مانند «بدر» و غیره.

۱۷- وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ.

از این آیه تا آیه ۳۳ ماجرای موسی و فرعون و غرق شدن فرعونیان نقل می‌شود که شاهد عینی بر عذاب دنیاست، و نیز می‌شود اشاره باشد به آنکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از مکه خارج خواهد شد.

«فتنا» یعنی: در معرض آزمایش قرار دادیم که آیا ایمان می‌آورند یا نه؟

قَوْمَ فِرْعَوْنَ شامل خود فرعون نیز هست چنان که در وَ اَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ بقره / ۵۰ نیز شامل فرعون است «کریم» یعنی: بزرگوار و متصف به صفات پسندیده و دارای کرامت، منظور از آن موسی علیه السلام است.

۱۸- اَنْ اَذُوْا اِلَىٰ عِبَادِ اللّٰهِ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اٰمِيْنٌ.

جمله اول بخشی از رسالت موسی علیه السلام است که نجات بنی اسرائیل بوده باشد. نظیر: فَارْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ طه / ۴۷، عِبَادَ اللّٰهِ در مقام استرحام یعنی اینان که تو عذابشان می‌کنی بندگان خدایند.

به نظر بعضی عِبَادَ اللّٰهِ منادی و مراد از آن فرعون و قوم اوست، یعنی بدهید به من آنچه را که امر می‌کنم ای بندگان خدا، ولی مطلب اول صحیحتر است.

اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اٰمِيْنٌ در عین اینکه حاکی از رسالت اوست، اشعار می‌دارد که من در خواستن بندگان خدا قصد خیانت ندارم، بلکه پیامبر امینم، نمی‌خواهم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷۷

از وجود آنها سوء استفاده کنم، ۱۹- وَ اَنْ لَا تَعْلُوا عَلٰی اللّٰهِ اِنِّي اَتِيْكُمْ بِسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ.

تکذیب رسالت، تعدی و برتری جویی بر خداست اِنِّي اَتِيْكُمْ ... در مقام تعلیل است یعنی با وجود معجزه‌ای که رسالت مرا اثبات می‌کند، انکار شما برتری جستن بر خداست.

۲۰- وَ اِنِّيْ عُدْتُ رَبِّيْ وَ رَبِّكُمْ اَنْ تَزُجُّوْنَ.

در میزان فرموده: یعنی من قبلا از سنگسار کردن شما به خدا پناه برده‌ام نمی‌توانید مرا رجم کنید، و این اشاره است به قَالَا رَبَّنَا اِنَّا نَخَافُ اَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَطْغٰى قَالَ لَا تَخَافَا اِنِّيْ مَعَكُمْ اَسِيْمَعُ وَ اَرٰى طه / ۴۶ یا نظیر: فَلَا يَصِيْهُ لَمُنَّ اِلَيْكُمْ بِاٰيَاتِنَا اَنْتُمْ وَ مَنْ اَتْبَعَكُمْ اَلْغٰلِبُوْنَ قصص / ۳۵.

۲۱- وَ اِنْ لَمْ تُؤْمِنُوْا لِيْ فَاَعْتَرِلُوْنَ.

گویی خطاب است به اشراف قوم یعنی: حالا که ایمان نمی‌آوردید از من کنار باشید و کاری به کار من نداشته باشید.

۲۲- فَدَعَا رَبَّهُ اَنْ هُوَ لَآ قَوْمٌ مُّجْرِمُوْنَ.

این سخن در مقام یأس از ایمان فرعونیان است که خدایا چکنم، اینها حاضر به ایمان نیستند گویی منظور آنست که جرمشان آنها را از مرحله ایمان گذرانده و به مرحله هلاک رسانده است.

۲۳- فَاَسْرِبْ بَعَادِيْ لَيْلًا اِنُّكُمْ مُّتَّبِعُوْنَ.

در جواب موسی خطاب رسید که بندگان مرا شب هنگام از «مصر» بیرون ببر، اِنُّكُمْ مُّتَّبِعُوْنَ تعلیل «لیلا» است یعنی چون شما را تعقیب خواهند کرد، اگر در روز خارج شوید گرفتار می‌گردید، «لیلا» برای تأکید است، زیرا اسراء به معنی رفتن در شب می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷۸

۲۴- وَ اَتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا اِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُوْنَ.

از این آیه معلوم می‌شود همانطور که زدن عصا باعث باز شدن راه در دریا می‌شد، دوباره زدن آن سبب بهم آمدن دریا می‌گردید، احتمال داشت موسی برای اینکه فرعونیان به دنبال آنها نیابند با باز زدن عصا، دریا را به حالت اول برگرداند، لذا دستور رسید: دریا

را هم چنان باز بگذار، زیرا خدا اراده کرده که وارد دریا شده و هلاک گردند.

۲۵ تا ۲۷- كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَهُ كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينِ.

یعنی: دریا را باز گذاشت و فرعونیان غرق شدند و چقدر وسائل زندگی از خود باقی گذاشتند. «کم» دلالت بر کثرت دارد، مقام کریم ساختمانهای پسندیده و مجالس با شکوه است «نعمه» عیش وسیع و گسترده و «ما یتنعم به» است، «فاکھین» لذت برندگان می‌باشد.

۲۸- كَذَلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ.

«کذلک» خبر مبتدای محذوف و تقدیر آن: «الامر کذلک» است، طبرسی از کلبی نقل کرده: تقدیرش «کذلک افعل بمن عصانی» است، ایراث آنست که نعمت بدون مشقت به دیگری منتقل شود.

۲۹- فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ.

عدم گریه آسمان و زمین، کنایه از زبونی و غیر معتنا به بودن آنهاست، عدم انظار حاکی از سرعت قهر الهی است که مانعی از آن وجود نداشت، در مجمع البیان فرموده: عرب چون بخواهد بزرگی مصیبت انسانی را خبر دهد گوید:

«آسمان و زمین برای او گریست و در فقدانش آفتاب و ماه و تاریک گردید، در اینجا چند روایت نقل می‌شود.

۱- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: چون مؤمنی بمیرد دری که عملش از آن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۷۹

بالا می‌رفت و دری که روزیش از آن پائین می‌آمد بر او گریه می‌کنند: «قال:

ما من مؤمن الا و له باب يصعد منه عمله و باب ينزل منه رزقه فاذا مات بكيا عليه».

۲- زرارة بن اعین از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده: آسمان بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهما السلام چهل روز گریه کرد ...

«قال: انه بكت السماء على يحيى بن زكريا و على الحسين بن علي عليهما السلام اربعين صباحا و لم تبك الا عليهما قلت و ما بكائها؟ قال كانت تطلع حمراء و تغرب حمراء».

۳- «قال السدي لما قتل الحسين بن علي بن ابي طالب عليهما السلام بكت السماء عليه و بكائها حمرة اطرافها» (مجمع البیان).

از در منثور نیز نقل شده است در فقیه از امام صادق علیه السلام نقل کرده:

«قال اذا مات المؤمن بكت عليه بقاع الارض التي كان يعبد الله عز و جل فيها و الباب الذي كان يصعد منه عمله و موضع سجوده»

باب غسل الميت حدیث ۳۸۴ ظهور این روایات حاکی است که شهادت و مرگ مؤمن در جهان اثر می‌گذارد.

۳۰- وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ.

منظور از عذاب خوار کننده، کشتن پسران و زنده گذاشتن دختران است که از فرعونیان می‌دیدند.

۳۱- مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ.

در المیزان فرموده: مِنْ فِرْعَوْنَ بدل است از «العذاب» به تقدیر «من عذاب فرعون» یا بدون تقدیر از باب مبالغه، گویی فرعون عین عذاب است، «عالیا» یعنی متکبر و علو طلب.

۳۲- وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.

یعنی روی علمی که به استحقاقشان داشتیم آنها را بر جهانیان برتری دادیم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸۰

این نظیر فَضَّلْتُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ بقره/ ۴۷ و ۱۲۲ است، مراد از آن ظاهرا کثرت انبیاء و معجزات است نظیر عصا، ید بیضاء، انفجار دریا، من و سلوی، جریان آب از سنگ در صحرای سینا و مانند آن که در هیچ یک از اقوام، اینقدر معجزات و این تعداد پیامبر دیده نشده است، این شاید حاکی از سرسختی و عصیان آنها باشد که برای تربیتشان به اینقدر معجزه و مربی احتیاج شده است، علی

هذا منظور از «عالمین» تمام جهانیان است.

ناگفته نماند: این دلیل فضیلت فرد آنها نمی‌شود، بلکه فضیلت در کل بما هو کل است و گرنه، نسبت به افراد چنان که گفته شد دلیل عصیان و طغیان است.

احتمال دارد که منظور از «عالمین» اهل زمان آنها باشد، زیرا درباره اهل اسلام آمده كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بقره/ ۱۴۳، لیکن آیه بعدی مؤید مطلب اول است.

۳۳- وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ.

این آیه بیان آیه فوق است منظور از آیات، معجزات و موهبتهاست مانند شکافتن دریا، سایبان کردن ابر، من و سلوی و غیره، گویی منظور از بَلَاءٌ مُّبِينٌ آنست که اگر می‌خواستند با آن آیات به سعادت می‌رسیدند، نظیرنما اَمْوَالِكُمْ و اَوْلَادِكُمْ فَتَنَةٌ تغابن/ ۱۵، در مجمع فرموده: امتحان با بلاء و نعمت هر دو می‌شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸۱

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۳۴ تا ۵۹]

اشاره

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ (۳۵) فَمَا تَوْابِئُنَا بِمَا نُبْنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) أَمْ هُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْيَبِينَ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹) إِنْ يَوْمَ الْفَضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲) إِنْ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۳) طَعَامُ الْأَثِيمِ (۴۴) كَالْمُهَيْلِ يُغْلَىٰ فِي الْبُطُونِ (۴۵) كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ (۴۶) خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷) ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸)

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹) إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامِ أَمِينٍ (۵۱) فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۵۲) يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ (۵۳)

كَذَلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۵۴) يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمَنِينَ (۵۵) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶) فَضلاً مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۷) فَإِنَّمَا يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸) فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ (۵۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸۲

۳۴- این مشرکان می‌گویند.

۳۵- عاقبت امر ما نیست مگر یک بار مردن و ما زنده شدگان نیستیم.

۳۶- اگر راست می‌گوئید پدران ما را زنده کنید.

۳۷- آیا آنها بهتر هستند یا قوم «تبع» و کسانی که از پیش بودند که هلاکشان کردیم.

۳۸- آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست عبث نیافریده‌ایم.

۳۹- آن دو را جز به حق نیافریده‌ایم لیکن بیشترشان نمی‌دانند.

۴۰- روز داوری وعده وقتدار همگان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸۳

- ۴۱- روزی که سرپرستی از سر سپرده‌ای هیچ چیز کفایت نمی‌کند، و یاری نمی‌شوند.
- ۴۲- مگر کسی که خدایش رحم کرده او عزیز و حکیم است.
- ۴۳- درخت زقوم.
- ۴۴- طعام گناهکار است.
- ۴۵- همچون فلز مذاب در شکمها می‌جوشد،
- ۴۶- مانند جوشیدن آب جوشان.
- ۴۷- او را بگیرد و به وسط آتش بکشید.
- ۴۸- سپس آب جوشان از بالا سرش بریزد.
- ۴۹- بچش که تویی عزیز و کریم.
- ۵۰- این آتش همانست که در آن تردید داشتید.
- ۵۱- متقین در جایگاه امنی هستند.
- ۵۲- در بهشتهایی و چشمه‌هایی
- ۵۳- می‌پوشند از حریر نازک و ضخیم براق و مقابل هم می‌نشینند.
- ۵۴- جریان چنین است، حور عین را به آنها داده‌ایم.
- ۵۵- هر میوه‌ای را با ایمنی می‌خواهند.
- ۵۶- در آنجا مرگی نمی‌بینند مگر مرگ اولی را، خدا از عذاب آتش حفظشان کرده است.
- ۵۷- تفضلی است از خدایت، آن فوز بزرگی است.
- ۵۸- فهم قرآن را با زبان تو آسان کردیم تا متذکر شوند.
- ۵۹- منتظر باش که آنها منتظرانند.

کلمه‌ها

موتة: اخص از موت است گویند: «مات موتة لم یمتها احد».

تبع: لقب پادشاهان یمن است چنان که فرعون لقب پادشاهان مصر و قیصر لقب پادشاهان روم بود، راغب گوید: علت این تسمیه آنست که شاهان تبع در جهاننداری از یکدیگر تبعیت می‌کردند، طبرسی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸۴
 علت آن را کثرت پیروان دانسته و قول راغب را به طور احتمال آورده است، این لفظ فقط دو بار در قرآن مجید آمده است:
 دخان/ ۳۷، ق/ ۱۴ بقیه سخن در «شرحها» خواهد آمد.

فصل: جدا کردن یَوْمَ الْفُضْلِ روز قیامت است که میان مردم به حق قضاوت می‌شود و حق و باطل از هم جدا می‌گردد.
 میقاتهم: میقات: این کلمه سه معنی دارد، وقت معین برای کاری، وعده وقتدار و مکانی که برای عملی معین شده است مانند مواقیت حج، مراد از آن معنای اول یا دوم است.

زقوم: نام درختی است در جهنم، رجوع شود به سوره صافات/ ۶۲، این کلمه فقط سه بار در قرآن مجید آمده است: صافات/ ۶۲، دخان/ ۴۳، واقعه/ ۵۲.

اثیم: صیغه مبالغه است (همیشه گناهکار).

مهل: فلز مذاب. مس و آهن مذاب. آن فقط سه بار در قرآن مجید آمده است: کهف/ ۲۹، دخان/ ۴۵، معارج/ ۸.

حمیم: آب جوشان.

اعتلوه: عتل: کشیدن با قهر. «اعتلوه»: بکشید او را به قهر.

سواء: وسط. برابر. به وسط شیء سواء گویند که نسبت به اطرافش برابر است.

تمترون: امترء مجادله در چیزی که در آن تردید هست.

سندس: حریر نازک، استبرق: حریر ضخیم و براق.

حور: جمع حوراء است به معنی زن سفید بدن (سیمین تن).

عین: عیناء: زن درشت چشم. جمع آن عین است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸۵

شرحها

در ابتدای سوره برای مشرکان عذاب دنیا و آخرت هر دو وعده داده شد، در رابطه با عذاب دنیا، جریان غرق فرعونیان به عنوان شاهد عینی یاد گردید، و در این آیات برای آخرت استدلال شده است، با این طریق، وحدت و انسجام سوره از نظر ادعا و استدلال کاملاً روشن می‌گردد.

به بیان دیگر: در این آیات، ابتدا انکار معاد از جانب مشرکان نقل و سپس با برهان حکمت به وجود آن استدلال شده و آن گاه مقداری از آخرت بدکاران و نیکوکاران بازگو شده است.

ناگفته نماند: جریان قوم «تبع» در ردیف جریان فرعونیان است که در مقام تهدید به عنوان جمله معترضه آمده است و یا نقل آن در رد ادعای استقلال است که از آیات ۳۵ و ۳۶ فهمیده می‌شود و الله العالم:
 ۳۴ و ۳۵ و ۳۶- إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ.
 این سخن انکار معاد از جانب مشرکان است که در تأکید آن گفته‌اند:

فَمَا تُوَابًا بَابِنَا ... نشر و انشار هر دو به معنی زنده کردن است «نشر الله الموتی و انشرهم: احیاهم» ضمیر «هی» چنان که در صافی و المیزان هست به «عاقبه» و «نهایه» برمی‌گردد یعنی عاقبت زندگی ما جز مرگ اولی نیست، سپس حیاتی نداریم و مَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ نقل شده: ابو جهل به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفَّت: اگر راست می‌گویی جدت قصی بن کلاب را زنده کن تا جریان ما بعد مرگ را از او پرسیم که او مرد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸۶

ناگفته نماند: کلمه مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ در آیه أَلَمْ نَحْنُ بِمُتَّيِّنِينَ إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ صافات / ۵۹ و در آیه: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ دخان / ۵۶ نیز آمده است.

به نظر می‌آید: معنی آن «یک بار مردن» است، پس منظور کفار آن بود که ما نمی‌میریم مگر یک بار مردن، دیگر زنده شدن نداریم.

و در آیه ۵۶ دخان معنی آن می‌شود که اهل بهشت در آن مرگی نمی‌چشند مگر یک بار مردن که در دنیا دیده‌اند، بدینسان معلوم می‌شود که کلمه «الاولی» در این آیات به معنی یک بار است نه مرگ اولی در مقابل مرگ دوم تا بگوئیم: مرگ دوم کدام است؟

در المیزان فرموده: در توجیه آن گفته‌اند: جائز است چیزی باشد که به آن اول گویند با آنکه ثانی ندارد، آن گاه یک توجیه از کشاف و توجیه دیگری از خودش آورده است.

ناگفته نماند در آیات دیگری به جای موت حیات نقل شده است نظیر:

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ انعام / ۲۹.

۳۷- أَمْ هُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالدِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ.

در گذشته گفتیم نقل جریان قوم تبع یا به عنوان معترضه است و یا برای رد ادعای استقلال از جانب مشرکان است، که مشرکان مکه چه ادعای «منم منم» می‌کنند مگر از قوم تبع بهتر هستند که هلاکشان کردیم؟

در مجمع از مردی بنام کعب نقل شده: تبع آدم صالحی بود که خدا قومش را ذم کرده ولی او را ذم نکرده است و نیز از سهل ساعدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: تبع را ناسزا نگوئید که او اسلام آورد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸۷

و از ولید بن صبیح از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده: که تبع به قبیله اوس و خزرج گفت در اینجا باشید تا آن پیامبر بیاید، اگر من زمان او را درک می‌کردم در یاری او خارج شده و خدمت او را می‌کردم.

المیزان از در منثور نقل کرده: عبد الله بن سلام گفت: تبع از دنیا نرفت تا آمدن حضرت رسول را تصدیق کرد، چون یهود آمدن آن حضرت را به او خبر می‌دادند، گویند: تبع اولین کسی است که کعبه را پرده پوش کرد.

۳۸ و ۳۹- وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعِينَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ.

استدلال است به معاد از راه حکمت. و آن ششمین طریق استدلال به معاد است که در آخر سوره «حجر» به تفصیل بیان گردید.

خلاصه آن چنین است: در طبیعت چیز ثابتی وجود ندارد، همه چیز در حال تغییر و گذر است، اگر در آخر این خلقت، عالم باقی و ثابتی نبود خلقت انسان عبارت می‌شد از آنکه قومی بمیرد و قوم دیگری آفریده شود و این عمل بدون وقفه تکرار شود، این کار «حد یقف» ندارد، کاری عبث می‌شود زیرا یک سفر و یک حرکت آن گاه مفهوم و معنی پیدا می‌کند که یک هدف ثابت داشته باشد، و چون کار عبث بر خدا محال است، باید پشت سر این زندگی آخرتی وجود داشته باشد.

باء در «بالحق» برای ملابست است یعنی آنها را جز توأم به حق نیافریده‌ایم و به حق بودن آمدن معاد را لازم دارد.

۴۰- إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ.

نتیجه آیات فوق است، حالا که آسمانها و زمین را به حق آفریده‌ایم پس روز قیامت وعده وقتدار آنهاست که به حسابشان رسیدگی شود: خداوند آن را یوم الفصل نام گذاشته که در آن میان حق و باطل فرق گذاشته و به حق داوری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸۸

ص: ۸۸

خواهد کرد.

۴۱- يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ از جمله صفات آن روز آنست که تمام اسباب و علائق و واسطه‌های دنیا قطع می‌شود، و رَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ بقره / ۱۶۶، منظور از مولای اول سرپرستان و از مولای دوم، سر سپردگان هستند، فرق ما بین اغناء و نصرت به قول المیزان آنست که: اغناء رسیدن به کار کسی به طور استقلال است ولی نصرت آن است که انسان مقداری قدرت داشته باشد و دیگری به او کمک نماید.

منظور از آیه آنست که: کسی مستقلاً به کار کسی نمی‌رسد و نیز کسی را یاری نمی‌کند.

۴۲- إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ «الا» اگر استثناء از «ینصرون» باشد در اینصورت استثناء متصل و آیه دلیل بر شفاعت است یعنی: مگر رحمت شدگان خدا که به وسیله شفاعت بعضی از بعضی کفایت می‌کنند مصداق مَنْ رَحِمَ اللَّهُ شافعانند.

علی هذا منظور از «لا ینصرون» همه مردمان است و اگر ضمیر آن راجع به مشرکان و امثال آنها باشد، در اینصورت استثناء منقطع و به معنی «لکن» است یعنی: رحمت شدگان مشمول یَوْمَ لَا- يُغْنِي مَوْلَى ... نیستند یا گناهشان ابتداء آمرزیده می‌شود و یا به وسیله شفاعت.

وصف «عزیز» در رابطه با یَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى ... و وصف رحیم در رابطه با استثناء است.

در کافی از زید شحام نقل کرده که گوید: با امام صادق علیه السلام در شب جمعه راه می‌رفتم فرمود: بخوان شب جمعه، شب قرآن است من خواندم: إِنَّ يَوْمَ الْفُضَيْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ فرمود: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۸۹

به خدا قسم رحمت شده مائیم، به خدا قسم مائیم که خدا استثناء کرده است ما از آنها (شیعیان) کفایت می‌کنیم (تفسیر برهان) بنا بر این روایت «الا» استثناء است از «مولای» اول.

۴۳ و ۴۴- إِنَّ شَجْرَةَ الرَّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ درباره شجره زقوم در صفات / ۶۲ صحبت شد. ظهور آیه در طعام بودن خود شجره است نه میوه آن ولی از طلعها كَانَتْهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ در صفات و از لَا كِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُومٍ در واقعه به نظر می‌آید منظور میوه آنست. در صافی از تفسیر قمی نقل شده آیه درباره ابو جهل نازل شد از این آیه حالات کفار شروع می‌شود.

۴۵ و ۴۶- كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ.

نعوذ بالله منه، آیه وصف شجره زقوم است که مانند فلز مذاب است مانند آب جوشان در شکمها می‌جوشد كَالْمُهْلِ ... كَغَلِي الْحَمِيمِ خبر دوم و سومند برای «ان» چنان که طَعَامُ الْأَثِيمِ خبر اول آنست.

۴۷- خُدُوهُ فَاعْتُلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ضمیر هر دو فعل راجع به ائیم است، خطاب ظاهرا از جانب خدا به ملائکه می‌باشد.

۴۸- ثُمَّ صُيُّبُوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ اضافه عذاب بیانیه است یعنی بر سرش آب جوشان بریزد که با آن عذاب بشود (نعوذ بالله).

۴۹- ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ.

کلمه عزیز و کریم برای تحکم و استهزاء است که در دنیا خودش را با عزت و با کرامت حساب می‌کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۹۰

در جوامع الجامع فرموده: ابو جهل به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله گفت: میان دو کوه مکه عزیزتر و کریمتر از من کسی نیست ولی اگر شأن نزول هم او باشد مورد مخصص نمی‌شود. لفظ «ذق» برای احساس است نه برای کم بودن.

۵۰- إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ این خطاب در روز قیامت و به وقت عذاب خواهد بود، صیغه جمع در این آیه نشان می‌دهد که منظور از آیات فوق فرد نیست بلکه همه ائیم‌ها مراد است.

۵۱- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ.

از این آیه تا آیه ۵۷ در رابطه با متقیان و مردان خداست، مقام اسم مکان است به معنی محل اقامت و ثبوت، امین یعنی از هر مکروه و ناپسند. یعنی متقیان در مقامی هستند ایمن از هر مکروه و ناپسند.

۵۲ و ۵۳- فِي جَنَاتٍ وَعُيُونٍ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ بیان مقام امین است، منظور آنست که در کنار «عیون» خواهند بود که در «جنات» است، سندس و استبرق هر دو نکره است برای تفخیم و نامعلوم بودن حقائق آنها در نزد ما، مُتَقَابِلِينَ یعنی: در حالی که روبروی هم نشسته‌اند برای انس و گفتگو و شادکامی.

۵۴- كَذَلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ یعنی: «الامر كذلك» مراد از «زوجنا» در اختیار قرار دادن است، «حور عین» غیر از زنان دنیایی است که وارد بهشت خواهند شد، قرآن مجید در اوصاف زنان بهشتی به طور نمونه چنین می‌گوید:
اول: سیمین تنان و درشت چشمان.

دوم: زنان پاک شده از آلودگیها، وَ أَزْوَاجٍ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ نِسَاءً / ۵۷. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۹۱

سوم: همیشه دوشیزگان إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً وَ آفَاقَهُنَّ نَارِ پستانها و گواحب اَثْرَاباً نَبَأً / ۳۳.

پنجم: زنانی که به شوهران خود مهربانند و فقط به آنها چشم دوخته‌اند گویی تخمهای پنهان شده‌اند و عِنْدَهُمْ قاصِرَاتُ الطُّرُفِ عَيْنٍ كَانَهُنَّ يَبِيضُ مَكْنُونٌ صافات / ۴۸.

ششم: در زیبایی و طراوت مانند مروارید و مرجان و یاقوت هستند: كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ رحمن / ۵۸ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ واقعه / ۲۲.

هفتم: زنانی که کسی به آنها نزدیکی نکرده است لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ رحمن / ۷۴ و اوصاف دیگر.
۵۵- يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ.

در المیزان فرموده: که از ضرر میوه‌ها ایمن هستند، شاید منظور آن باشد که به هیچ وجه نگرانی ندارند، نه از کمبود فعلی و نه از فقدان آینده، مراد از «یدعون» خواستن از خدمتکاران است و یا اراده‌شان به قدری قوی است که تا اراده کنند می‌شود.

۵۶- لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ.

اشاره است به ابدیت بهشت که در آن مرگ و فنا وجود ندارد، مراد از الْمَوْتَةَ الْأُولَى چنان که در آیه ۳۵ گذشت ظاهراً یک بار مردن است إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى بدل است از «الموت» و «الا» به معنی «غیر» است.

در المیزان فرموده: لَا يَذُوقُونَ ... حاکی است که از عالمی به عالمی منتقل نمی‌شوند وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ حاکی است که از حالی به حالی و از نعمت به نعمت منتقل نمی‌شوند.

۵۷- فَضَلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۹۲

حال است از نعمتها و کرامتها بهشتی، یعنی آن تفضلی است از جانب پروردگار، این کلمه نشان می‌دهد که بهشت و نعمتهای آن، تفضل و احسانی است از جانب خدا، بی آنکه مردم استحقاق داشته باشند، «فضلاً» می‌شود مفعول له نیز باشد یعنی «فعل الله ذلك تفضلاً منه» کلمه «ذلك» اشاره به رسیدن به موهبتهای بهشتی است.

۵۸- فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

تفریع است بر تمام مطالب سوره، منظور از «یسرناه» ظاهراً آسان کردن فهم قرآن است ضمیر «ه» به قرآن راجع می‌باشد یعنی «یسرنا القرآن بالعربیة».

در مجمع فرموده: قرائت آن را برای تو آسان کردیم، المیزان آن را بعید می‌داند.

۵۹- فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ.

اشاره است به حتمی بودن وعده‌های خدا، مراد از «مرتقبون» انتظار کشیدن مشرکان است زوال اسلام را و یا به حکم منتظر عذابند چنان که در مجمع فرموده است «فارتقب» ظاهراً تفریع است بر آیه سابق، یعنی: ما فهم قرآن را آسان کردیم تا متذکر شوند، اما متذکر نشدند پس منتظر عذاب برای آنها باش. روز سه شنبه پنجم جمادی الثانی هزار و چهار صد و پنج مطابق ۷ اسفند ماه ۱۳۶۳ تفسیر سوره دخان به انجام رسید.

و الحمد لله و هو ختام

یر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۹۳

سوره جاثیه

اشاره

در مکه نازل شده و سی هفت آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- جایه شصت و پنجمین سوره است که بعد از سوره دخان در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره چهل و پنجم است، به نظر می‌آید که در حدود سال دهم بعثت نازل شده باشد، ولی وقت دقیق نزول آن معلوم نشده است.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی سی و هفت است، این عدد به واسطه عاصم و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد، در قرائت دیگران سی و شش است، علت این اختلاف آنست که کلمه «حم» در قرائت کوفی به تنهایی یک آیه است (مجمع البیان).

در تفسیر خازن گوید: این سوره دارای چهارصد و هشتاد و هشت کلمه و دو هزار و صد و نود یک حرف است و الله العالم.

۳- تسمیه آن به «جایه» به علت آمدن این کلمه در آیه وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً... / ۲۸، است، تسمیه کل به اسم جزء، طبرسی و دیگران فرموده‌اند:

آن را سوره شریعت نیز نامیده‌اند به علت آیه ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ... / ۱۸، ظاهراً حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را با این نام نامیده است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن مکی است، در مجمع از قتاده نقل شده: آیه قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ... / ۱۴ در مدینه نازل گردید ولی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۹۴

دلیلی بر این گفته نیست، و نیز می‌شود یقین کرد که همه آن به یک بار نازل شده، دلیل بر نزول تدریجی وجود ندارد.

۵- در سوره مؤمن گفته شد همه حوامیم پشت سر هم نازل شده‌اند این، نشان می‌دهد که در میان مطالب آنها و نیز شأن نزول آنها وحدتی وجود داشته است، برای مزید توضیح به مقدمه دخان بند پنج رجوع شود.

خلاصه سوره

۶- در این سوره می‌خوانیم که میان طبیعت و آیات قرآن تطابق وجود دارد، آنچه قرآن درباره وجود خدا و وحدانیت او می‌گوید: همانست که جهان هستی بر آن دلالت دارد و عقل بشری آن را می‌فهمد، پس قرآن و جهان هستی، هر دو مؤید یکدیگر هستند و مطالب قرآن یک چیز تحمیلی نیست.

آن گاه در ضمن انذار عمومی مسئله معاد مطرح می‌شود و سپس در آیات ۲۱ و ۲۲ با دلیل عدالت و حکمت به وجود معاد استدلال می‌شود، بعداً مقداری از حالات اهل بهشت و اهل عذاب نقل می‌شود و در خلال این مطالب حقائق دیگری مطرح و بررسی شده است. علی هذا ظاهراً منظور عمده از سوره مبارکه آنست که جهان طبیعت و عقول انسانها، دلیل وجود و تدبیر خداوند است که قرآن آن را بازگو می‌کند. علی هذا کائنات دلیل گفته‌های قرآن هستند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۹۵

سوره الجاثیه مکیه و هی سبع ثلاثون آیه نزلت بعد سوره الدخان

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تَنْزِيلَ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) وَ فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ

آیَاتُ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴)

وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَاُحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَضْرِيْفِ الرِّيَّاحِ اَيَّاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵) تِلْكَ اَيَّاتُ اللّٰهِ تَنْتُوْهَا عَلَیْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَىِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللّٰهِ وَ اَيَّاتِهِ يُؤْمِنُونَ (۶)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- حاء، میم.

۲- این کتاب از جانب خدای توانا و مصلحتکار نازل شده است.

۳- حقا که در آسمانها و زمین مؤمنان را دلالتی هست.

۴- و در آفرینش شما و آنچه از جنبنده در زمین منتشر می کند آیاتی است یقین جویندگان را.

۵- پی در پی بودن شب و روز و آنچه خدا از آسمان آب فرستاده و زمین را بعد از مردنش زنده کرده و حرکت دادن بادها، آیاتی است به آنان که تعقل می کنند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۹۶

۶- اینهاست آیات خدا که بر تو می خوانیم پس به کدام سخن بعد از خدا و آیاتش ایمان می آورند!؟

کلمه‌ها

یث: منتشر می کند. «بث» پراکنده کردن و منتشر نمودن.

اختلاف: پی در پی بودن، جانشین شدن یکی از دیگری.

تصریف: برگرداندن. صرف نیز به همان معنی است.

شرحها

در این آیات می خوانیم قرآن از جانب خدا نازل شده است و آن کتابی است که جهان هستی ادعای آن را اثبات می کند. زیرا که آسمانها و زمین و پیدایش موجودات زنده و پی در پی بودن شب و روز و نظام کون، از وجود خدا و توحید او در اداره جهان خبر می دهند، آیات قرآن نیز اشاره به همین هاست.

۱- حم.

این کلمه در قرائت کوفی یک آیه مستقل است و چون آن قرائت منتهی به علی علیه السلام است، نشان می دهد که این کلمه یک معنای مستقلی دارد.

۲- تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ در اول سوره مؤمن گفته شد که ظاهراً تَنْزِيلُ الْكِتَابِ از باب اضافه صفت به موصوف و «تنزیل» به معنای مفعول و خبر مبتدای محذوف است یعنی «هذا کتاب منزل من اللّٰه» وصف عزیز حاکی از توانایی است، وصف حکیم نشان می دهد که قرآن روی حکمت و مصلحت نازل شده است.

۳- إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ این آیه و دو آیه بعدی در رابطه با آنست که: کائنات قرآن را تصدیق دارند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۹۷

زیرا آنها هم می گویند: آفریننده و مدبر آنها خداست، میان آیات کون آیات قرآن تطابق هست.

آسمانها و زمین ذاتا ممکن الوجود هستند، بدون علت واجب، محال است که موجود بشوند، و نیز با نظم موجودشان دلالت بر وجود ناظم و مدبر دانا و توانا دارند.

فِي السَّمَاوَاتِ مَعْنَايَشِ أَنْ نَيْسَتْ كَه سَمَاوَاتِ ظَرْفِ آيَاتِ مِي بَاشَنْد وِ خُودِشَانِ آيَاتِ نَيْسْتَنْد بَلَكِه أَنِهَا خُودِشَانِ آيَاتِ وَجُودِ خُودِ وَ تَوْحِيدِ اَوْ هَسْتَنْد نَظِيرِ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رُوم / ۲۲، إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ آلِ عِمْرَانَ / ۱۹۰.

گویی: منظور از آمدن «فی» اشاره به جهات و انواع آیات است که همه آنها سماوات و ارض را تشکیل می‌دهند. منظور از «مؤمنین» کسانی هستند که به حقائق تسلیم می‌شوند و روح عناد و لجاجت ندارند، تنها روح تسلیم در اینجا کافی است.

۴- وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يُبْتُ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ.

خلقت انسان و حیوانات غیر از خلقت آسمانها و زمین است آن دو مصداق «ما بینها» هستند که در بسیاری از آیات آمده است، آفرینش انسان و حیوان که ماده زنده و جاندار هستند ما وراء آفرینش ماده بیجان است، آفرینش آنها و پیدایش حیات در روی زمین و اعضاء و جوارح آنها، هزاران دلیل و آیه بر وجود و تدبیر خالق دانا و توانا است.

خَلْقِكُمْ وَ مَا يُبْتُ دَلَالَتِ بَرِ اسْتِمْرَارِ دَارِدِ يَعْنِي أَنِهَائِي كِه آفَرِيدِه شُدِه وَ أَنِهَائِي كِه آفَرِيدِه مِي شُونَد لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ كَسَانِي هَسْتَنْد كِه دَر پِي يَقِينِ وَ دَر جَسْتَجُويِ آنَد. تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۰، ص: ۹۸

۵- وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا.

اینها نیز مصداق «ما بین السماوات و الارض» می‌باشند، منظور از «رزق» باران است که سبب رزق می‌باشد و یا خودش از اقسام رزق است.

زندگی در نور دائم و ظلمت دائم امکان پذیر نیست زیرا ظلمت سرما تولید می‌کند و نور دائم درجه حرارت را بالا می‌برد، می‌دانیم که زمین در هر ساعت هزار میل به دور خود می‌چرخد از این قرار شب و روز بیست و چهار ساعت شده‌اند، اگر بعوض هزار میل، صد میل می‌چرخید طول شب و روز دویست و چهل ساعت می‌گردید، در این صورت موجودات زنده در سرمای یکصد و بیست و چهار ساعت شب منجمد می‌شدند بقیه نیز در گرمای یکصد و بیست و چهار ساعت روز حسابشان روشن بود کجا مانده که نور دائم یا ظلمت دائم باشد.

اما در صورت بیست چهار ساعت بودن هنوز سرمای شب به صورت ناراحت کننده نیامده، روز می‌آید و آن را جبران می‌کند و هنوز حرارت روز تشدید نشده غروب فرا می‌رسد و هوا معتدل می‌گردد، پس پی در پی بودن شب و روز یک امر تصادفی نیست بلکه یک کار ضروری و از روی حکمت و مصلحت و اراده حق تعالی است، لذاست که قرآن مجید در بیان دلایل توحید به «و اختلاف الليل و النهار در آیات متعدد تکیه می‌کند.

وانگهی به حکم وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، آبها تبخیر می‌شوند، با وزش نسیم و باد از سطح اقیانوسها به خشکیها حرکت می‌کنند، آن گاه به صورت باران و برف در زمین می‌نشینند تا زمین را زنده کرده و آماده روئیدن گیاهان بنمایند، دریاها و اقیانوسها در اثر کثرت املاحی که دارند قابل شرب و استفاده برای انسان و تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۹۹

حیوان و نبات نیستند، اگر تشکیل ابرها و بارانها نبود کار زندگی زار بود.

وَ تَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ تولید نسیمها و بادهای ضرورتها زندگی است، اگر بادهای ابرها در سطح اقیانوسها راکد می‌ماندند حرکت ابرها و تشکیل باران و برف ناممکن بود، وانگهی هوای اطراف زمین در اثر راکد ماندن متعفن می‌شد، زندگی را دچار اشکالات می‌کرد، میوهها تلقیح نمی‌شدند و صدها فواید دیگر.

«تصریف» به معنی برگرداندن است، این نشان می‌دهد که وزش بادهای به صورت دایره است نه افقی، بلکه از دریا به خشکی و از خشکی بدریاست، در واقع هوایی که از محلی حرکت کرده باز به محل خودش بعد از تصفیه شدن باز می‌گردد.

آری آنان که اهل تعقل و تفکر هستند از این آیات به وجود خالق و تدبیر او پی می‌برند. در این آیات تعقل لازم است با صرف تسلیم درست شدنی نیست.

۶- تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ.

منظور از آیات الله آیات گذشته می‌باشد با در نظر گرفتن آنکه بیان آیات طبیعت نیز هستند، اگر مردم به این آیات که زبان گویای هستی می‌باشند ایمان نیاورند و تسلیم نشوند دیگر چیزی نمی‌ماند که به آن ایمان آورند گویی منظور از ایمان آنست که توأم با تسلیم و عمل باشد و گرنه، دانستن با عدم تسلیم فائده‌ای ندارد نظیر: وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ جَاهِلَةٍ / ۲۳.

«بالحق» قید تلاوت است یعنی تلاوت از روی حق و لازم است نه از روی باطل و بیهوده بودن، درباره فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ دو تفسیر هست یکی آنکه تقدیر آن «بعد حدیث الله» است در این صورت، مراد از حدیث قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص:

۱۰۰

و از آیات، آیات کونیه است یعنی: به کدام سخن خدا که قرآنست و به کدام آیات بعد از آیات خدا ایمان می‌آورند. دوم آنکه این سخن نظیر «اعجبنی زید و کرمه» است که مراد کرم زید است و آمدن «زید» برای فهماندن کرم است علی هذا منظور آنست که «فبای حدیث بعد آیات الله يؤمنون» میزان تفسیر دوم را لطف می‌داند، طبرسی تفسیر اول را اختیار کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۰۱

[سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۷ تا ۱۳]

اشاره

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۷) يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۸) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹) مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰) هَٰذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۱۱) اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُوكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) وَسَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۳)

۷- وای بر هر دروغگوی گناهکار.

۸- که آیات خدا را می‌شنود، که بر او تلاوت می‌گردد، سپس متکبرانه در کفر اصرار می‌ورزد، او را به عذابی دردناک بشارت ده.

۹- و چون چیزی از آیات ما را بداند، آنها را مسخره می‌گیرد، آنها راست عذاب خوار کننده.

۱۰- از پس آنها جهنم است آنچه به دست آورده‌اند و آنچه برای خود سرپرست گرفته‌اند چیزی از آنها را کفایت نمی‌کند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۰۲

۱۱- قرآن هدایت است، کسانی که آیات خدا را انکار کرده‌اند عذاب دردناکی دارند.

۱۲- خدا همانست که دریا را برای شما مسخر کرد تا کشتی‌ها به فرمان خدا در آن حرکت کنند و تا از فضل خدا بطلبید و تا شکر کنید.

۱۳- همه آنچه را که در آسمانها و زمین است برای شما مسخر کرده است در آنچه گفته شد دلائلی است برای مردمی که فکر می‌کنند.

افاک: افک: دروغ. آن در اصل برگرداندن چیزی است از حقیقتش افاک صیغه مبالغه افک است.
یصر: صر: بستن و گره زدن «صر الصرة: شدها» پی در پی گناه کردن را از آن اصرار گویند که گویی گناه را به گناه دیگری می‌بندد.

هزو: هزو و هز: مسخره کردن که حکایت از تحقیر مسخره شده دارد.

رجز: اضطراب. راغب گوید: اصل رجز اضطراب است چون ناقه ضعیف شود و قدمهای کوتاه بردارد گویند «رجز البعیر» طبری فرموده: لرزشی است در پای شتر ... علی هذا عذاب را رجز گویند که سبب اضطراب است.
سخر: تسخیر: وادار کردن به عمل با قهر و اجبار. راغب گوید: تسخیر آنست که شیء را برای غرض مخصوصی با قهر سوق کنند.

شرحها

مطالبی است در رابطه با آنهایی که به آیات قولی و تکوینی ایمان نمی‌آورند و در مقابل آنها می‌ایستند و آنها را به مسخره می‌گیرند که عاقبت به عذاب خداوند تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۰۳ گرفتار خواهند شد و وسائل فائده‌ای به حالشان نخواهد بخشید.

آن گاه، سخن بار دیگر به اول برگشته و با جمله هذا هدی ... به استهزاء آنها جواب داده و دو نمونه دیگر از دلائل توحید که کسی قدرت انکار ندارد بیان شده است.

۷ و ۸- لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنْزِلُ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُشْتَكِبًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا

آمدن کلمه افاک ظاهراً برای آنست که انسان مشرک آیات خدا را از حقیقتش منحرف می‌کند، آیاتی را که باید هدایت کننده باشند بی‌محتوی می‌گرداند، علی هذا یسمع آیات الله ... توضیح و بیان افاک است «یصر» یعنی: به کفر و شرک اصرار می‌ورزد، بدینسان عاقبت کار او عذاب الیم است.

۹- وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا.

آیه قبلی در رابطه با عدم اعتنا بود ولی این آیه در رابطه با تحقیر آیات و به مسخره گرفتن آنهاست ضمیر «اتخذها» به آیات راجع است به «شیئا» راجع نیست، معنایش این می‌شود: چون بعضی از آیات ما را بشنود همه آنها را به مسخره می‌گیرد، أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ چون دانسته اینکار را می‌کنند لذا عذاب خوار کننده در کمین آنهاست. آری عذاب خوار کننده است نظیر: رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ قِيدَ مِهِينٍ «ظاهر در مقابل «مستکبر» است.

۱۰- مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ.

کلمه مِنْ وَرَائِهِمْ می‌شود به معنی «پس یا پیش» باشد، طبری فرموده:

آنچه از تو پنهان باشد در «وراء» تو است در پیش باشد یا در پس، یعنی: در پی این نعمتهایشان جهنم هست آن با «پیش» تطبیق می‌شود. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۰۴

منظور از ما كَسَبُوا مال و منال و از ما اتَّخَذُوا- اولیاء «معبودهای باطل است.

لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ این پنجمین بار است که تهدید می‌شوند: «ویل، بعذاب الیم، عذاب مهین، مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ.

۱۱- هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ.

این آیه در جواب مسخره کردن آنهاست هذا اشاره به قرآن است «هدی» از باب مبالغه یا به معنی هادی است، در جوامع، «رجز» را اشد العذاب گفته است، بعضی‌ها «الیم» را با رفع خوانده‌اند که صفت عذاب باشد در این صورت معنی آن «عذاب دردناک از

جنس عذاب شدید» است و اگر با کسر باشد، صفت رجز می‌باشد.

۱۲- اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُوكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ در این آیه و آیه بعدی باز سخن از توحید و آیات خداست، گویی مصلحت آن بوده که بعد از تهدید شدید مشرکان، باز آیاتی از توحید تذکر داده شود نحوه ترکیب آب و ماندن اشیاء درون تهی در روی آن، و عوامل و شرایط دیگر سفر دریا را برای انسان راحت کرده است اگر این عوامل نبود، بشر از دریا فائده‌ای نمی‌برد، آیه شریفه ناظر به این معنی است، ابتغاء فضل صید از دریا حمل کالا و رسیدن به آمال است، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ در رابطه با توجه به موهبت‌های خدایی است یعنی: خداشناسی و شکر خدا نیز از علل اساسی این تسخیر می‌باشد.

۱۳- وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ آيَةَ الْبَاطِلِ أَنَّ الْأَشْيَاقِطَ إِذَا حُضِرْتُمْ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ لَمَيَّكُوا بِأَيْدِيهِمْ وَ كَفَّتُوا لَكَ بِاللُّغْمِ إِنَّ اللَّهَ لَمُبْصِرٌ ۝ ۱۰۵

و اکمل با هم دیگر مربوط و متصلند، جزئی از آنها جزء دیگر را رد نمی‌کند و همه در پی هم هستند، ما تری فی خلق الرّحمن من تفاوت.

عجبا!! همه اینها برای انسان تسخیر شده و نظام یافته است، این سخن دلالت بر کرامت ذاتی انسان دارد و لقد كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ آیه بسیار عجیب است «جمیعاً» برای تأکید می‌باشد. «منه» حال است از فاعل «سخر» یعنی در حالی که همه آنها از جانب خداست و از اراده او نشأت گرفته است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُفَكِّرُونَ آری با اندیشه و تفکر در این آفرینش و تدبیر، به وجود خدا و توحید او راه یافته می‌شود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۰۶

[سوره الباقیة (۴۵): آیات ۱۴ تا ۱۹]

اشاره

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵) وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ وَ زَرَقْنَا لَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (۱۶) وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷) ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸)

إِنَّهُمْ لَنْ يُعْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹)

۱۴- به مؤمنان بگو: کسانی را که روزهای خدا را امید ندارند، نادیده بگیرند تا خدا آن قوم را با آنچه می‌کنند سزا دهد.

۱۵- هر که کار نیکی انجام دهد. برای خویش است و هر که کار بد کند بر ضررش است ...

۱۶- به بنی اسرائیل کتاب و حکم و نبوت دادیم و از پاکیزه‌ها رزق عطا کردیم، و آنها را بر جهانیان برتری دادیم.

۱۷- آیات روشنگری از امر دین در اختیارشان گذاشتیم، اختلاف نکردند مگر بعد از دانستن و از روی حسد، خدایت روز قیامت

در آنچه اختلاف می‌کنند میانشان تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۰۷

قضاوت خواهد کرد.

۱۸- سپس تو را بر راهی از امر دین قرار دادیم از آن تبعیت کن و از هواهای آنان که جاهلند پیروی مکن.

۱۹- که آنها از خدا هیچ چیزی از تو کفایت نکنند، ظالمان بعضی سرپرست بعضی و خدا سرپرست متقیان است.

شریعه: شرع: راه آشکار. شرعه و شریعه هر دو به معنی طریقه واضحه است علی شریعه من الامر یعنی در راه آشکاری از امر دین.

شرحها

پس از تهدید شدید مشرکان و استهزاء کنندگان آیات خدا، در این آیات خطاب به آن حضرت فرموده به مؤمنان بگو: خود را در گیر مشرکان نکنند و آنها را نادیده بگیرند تا عقوبت دنیا و آخرت به سراغ آنها بیاید، زیرا که امیدی به هدایت آنها نیست و پرداختن به حالشان بیفائده است.

آن گاه با اشاره به بعثت حضرت موسی علیه السلام یادآوری شده که نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله چیز نو ظهوری نیست، نظائر بسیار دارد، سپس فرموده: تو در راه آشکار هستی از آن پیروی کن، از هوای نادان تبعیت منما که در برابر خدا از تو دفاعی نتوانند، ظالمان سرپرست یکدیگر می‌باشند تو که از متقیان هستی، سرپرست تو خداست.

۱۴- قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ منظور از «یغفروا» اغماض و نادیده گرفتن است، یعنی با آنها در گیر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۰۸

نشوید و برای هدایتشان زحمت نکشید، گویی که اصلاً وجود ندارند چنان که در جای دیگری آمده: فَذَرُهُمْ يُخَوْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ معارج / ۴۲، این دستور به علت آنست که امیدی به هدایتشان نیست.

«یغفروا» جواب امر محذوف است و تقدیر آن «قل لهم اغفروا یغفروا» می‌باشد، مراد از ایام الله روزهای عذاب است روزهایی که قهر خدا در آن متجلی می‌شود لِيَجْزِيَ قَوْمًا مفعول له «یغفروا» است تنکیر «قوما» برای تحقیر است گویی اعتنایی به آنها نیست.

۱۵- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ.

تکمیل و تعلیل لِيَجْزِيَ قَوْمًا است یعنی خدا آنها را جزاء می‌دهد زیرا که اعمال بدون نتیجه نخواهد ماند «ثم» ظاهراً برای ترتیب در کلام است.

۱۶- وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ بَرَكَّتْ أَعْمَالُ بِهِمْ خِذْلًا لِيُذَكَّرُوا وَكَانُوا قَوْمًا يَكْفُرُونَ خدا لازم است لذا در اینجا آمدن کتاب به بنی اسرائیل و سپس به حضرت رسول رسول صلی الله علیه و آله اشاره شده است «الکتاب» تطبیق می‌شود با تورات، به احتمال ضعیف شامل انجیل و زبور نیز می‌شود.

المیزان حکم را احکام کتاب درباره وظائف مردم دانسته است و آن را لازم کتاب می‌داند، در این صورت، آن نوعی تفسیر برای کتاب است، نبوت مطلق پیامبری است که روایت شده هزار پیامبر در قوم یهود مبعوث شده‌اند.

وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ بقیه موهبهای خداوند است نسبت به بنی اسرائیل. من و سلوی نیز از آن جمله است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۰۹

منظور از «عالمین» یا همه جهانیان است و یا مردم زمان بنی اسرائیل چنان که در ذیل آیه ۳۲ از سوره دخان گذشت.

۱۷- وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ یعنی دلایل روشن و آشکار به آنها دادیم که هیچگونه شک و ابهامی باقی نمی‌گذاشتند، بینات شامل تورات و معجزات موسی است، آمدن «بینات» در جای کتاب، مقدمه است برای ذیل آیه، یعنی آنها با بودن بینات و با بودن علم، اختلاف در دین کردند، نظیر: وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بقره / ۲۱۲.

مراد از «من الامر» امر دین است، به قولی منظور بشارتهای تورات درباره حضرت رسول صلی الله علیه و آله است.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ این جمله ناظر به مسئول بودن آنهاست زیرا که دانسته و از روی حسد و

بدخواهی اختلاف کرده‌اند.

می‌شود گفت: که در این سخن اشاره است به اینکه ای پیامبر از مخالفت یهود- ناراحت مباش که آنها از قدیم الایام چنین بوده‌اند. ۱۸- ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيحِهِ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ یعنی پس از بنی اسرائیل و موسی نوبت به تو رسید، «فاتبعها» شامل است نیز می‌باشد. لَا يَعْلَمُونَ یعنی امر دین را نمی‌دانند، مراد از «الامر» امر دین است، آیه صریح است در اینکه پیامبر مانند امت مکلف به احکام دین است.

۱۹- إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا تَعْلِيلٌ وَلَا تَتَّبِعْ است یعنی: اگر از هوای آنها پیروی کنی، پیش خدا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۱۰

در عذاب خواهی بود آنها هم از تو کفایت نخواهند کرد.

وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ تعلیل دیگری است یعنی: خدا ولی متقین است که آنها پیروان دین خدایند پس باید تابع دین خدا باشی تا خدا ولی تو باشد، ظالمان بعضی ولی بعضی دیگر هستند، اگر از آنها اطاعت کنی، ولی تو خواهند بود و از خدا جدا خواهی گشت.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۱۱

[سوره الباقیة (۴۵): آیات ۲۰ تا ۲۶]

اشاره

هَذَا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱) وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲) أَمْ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ قَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳) وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶)

۲۰- این گفته برای مردم بصیرتها و برای اهل یقین هدایت و رحمت است.

۲۱- مگر گناهکاران گمان کرده‌اند که آنها را مانند اهل ایمان و عمل قرار می‌دهیم که حیات و مماتشان برابر باشد؟! بد قضاوت می‌کنند.

۲۲- خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده و تا هر کس با عمل خویش مجازات شود، آنها تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۱۲ مظلوم نمی‌شوند.

۲۳- آیا دیدی آنکه را که معبودش را هوایش قرار داده و خدا او را با آنکه می‌داند گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر نهاده و بر چشمش پرده به خصوصی قرار داده است...؟!

۲۴- مشرکان گفتند: حیاتی نیست مگر این حیات دنیایی ما، می‌میریم و زنده می‌شویم ما را هلاک نمی‌کند مگر گذشت ایام ...

۲۵- و چون آیات ما بر آنها خوانده شود، نیست دلیل آنها مگر آنکه بگویند: اگر راست می‌گوئید پدران ما را زنده کنید؟

۲۶- بگو: خدا شما را به وجود می‌آورد سپس می‌میراند و سپس تا روز قیامت که در آن شکی نیست شما را جمع می‌کند اما بیشتر مردم نمی‌دانند.

کلمه‌ها

بصائر: بصر: بینایی چشم. بصیرت: بینایی قلب که مرادف با معرفت و درک است، جمع آن بصائر و ابصار است، بصر نیز گاهی به معنی بصیرت آید.

اجترحوا: راغب گوید: اجترح به معنی کسب گناه است طبرسی رحمه الله به معنی مطلق اکتساب گفته است در جای دیگر به جای آن، اکتساب آمده است نظیر: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ نور/ ۱۱.

محیا: مصدر میمی است به معنی حیات و زندگی. ممات نیز چنین است.

غشاوة: پرده و حجاب، غشی: پوشاندن و فرا گرفتن، پرده را از آن غشاوه گویند که اشیاء را می پوشاند.

دهر: زمان. یا زمان طویل. صحاح و قاموس آن را زمان، مجمع البیان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۱۳

گذشتن شب و روز گفته است، ابن اثیر و اقرب الموارد زمان طویل معنی کرده‌اند، گفته مجمع البیان با قرآن بهتر می سازد.

شرحها

به دنبال آیه ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيْعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ در این آیات فرموده:

این شریعت و این قرآن بصیرت‌هاست که به انسانها شناخت و معرفت می دهد.

سپس می فرماید: در سنت الهی نیکوکار و بدکار یکی نیستند، بدین جهت قیامت باید بیاید علی هذا لازم بود مردم با این بصیرتها هدایت شوند مشرکان در اثر انکار معاد حاضر به قبول شریعت نیستند و فکر می کنند که در نزد خدا نیکوکار و بدکار یکسان است ولی خطا می کنند. و نیز هوای نفس را معبود خود ساخته‌اند و می گویند: زندگی فقط این دنیاست، گذشت زمان عده‌ای را می آورد و عده‌ای را می برد، اگر راست می گوئید: پدران گذشته ما را زنده کنید.

در جواب فرموده: اینان سخن از روی گمان می گویند: دلیلی به گفته خویش ندارند، خدایی که شما را زنده کرده همان خدا بعد از مردن بار دیگر زنده خواهد کرد.

۲۰- هَذَا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ.

هذا اشاره است به قرآن یا به شریعت به اعتبار «ما نزل»، منظور از «بصائر» بصیرت دهنده است گویی که خود بصیرتند. بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ نظیر هُدًى لِلنَّاسِ بقره/ ۱۸۵ است.

علی هذا مراد از هُدًى وَ رَحْمَةٌ هدایت خاص و رحمت است که مخصوص اهل یقین می باشد و ممکن است منظور مطلق هدایت و رحمت باشد که شامل همه مردم است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۱۴

۲۱- أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

این آیه مقدمه است بر استدلال به معاد که در آیه بعدی خواهد آمد، خلاصه آن چنین است: خدا زندگی و ممات بدکاران و نیکوکاران را یکسان قرار نمی دهد زیرا که آن، سبب لغو بودن شریعت و خلاف عدالت است، «ام» در اینجا منقطعه و به معنی «بل» و استفهام برای انکار گمان آنهاست.

«كالذین» مفعول ثانی أَنْ نَجْعَلَهُمْ

است «سواء» به معنی مستوی و آن ظاهرا حال است از ضمیر «نجعلهم»، گرچه گفته‌اند بدل است از «كالذین» ضمیر مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ

به هر دو گروه راجع است.

زندگی دو گروه یکی نیست زیرا مؤمنان در نور و شناخت و بصیرت زندگی می‌کنند و کافران در ظلمت و عدم نور آ و مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا انعام ۱۲۲ و از لحاظ آخرت می‌دانیم که مؤمنان در بهشت و کفار در جهنم خواهند بود پس ایندو گروه نه در حیات مساوی هستند و نه در ممات. سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

رد گمان آنهاست که در اینصورت ایمان و تشریح لغو بوده و خلاف عدالت می‌شود چنان که در بالا گفته شد.

۲۲- وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

پس از مطلب آیه شریفه فوق، در این آیه با دو دلیل حکمت و عدالت به وجود معاد استدلال شده است چنان که به طور مشروح در آخر سوره «حجر» گفته‌ایم.

منظور از سماوات و ارض ظاهرا همه کائنات است، حق بودن خلقت آنها تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۱۵

لازم گرفته که در پس آنها مقصد ثابت و نهایی بوده باشد و گر نه عبث و باطل می‌شوند و اینکار بر حکیم محال است و نیز در دنیا مجازات نیکوکار و بدکار عملی نمی‌شود، اگر آخرت نباشد خلاف عدالت لازم می‌آید و آن بر خدا محال است.

پس این آیه شامل دو تا برهان برای معاد است یکی وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ که برهان حکمت است، دوم وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ که برهان عدل است. وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ راجع به هر دو گروه و حال است از «کل نفس»، یعنی از پاداش مؤمن کاسته نمی‌شود و به کافر زیاده از استحقاق عذاب وارد نمی‌گردد.

۲۳- أَمْ أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ.

این آیه می‌گوید: اینها به جای خدا، هوای نفس را بندگی کرده‌اند، در نتیجه خدا اضلالشان کرده امیدی به هدایت آنها نیست. تقدیم «الهی» بر «هوا» حاکی است که آنها می‌دانند خدایی و الهی دارند، ولی به جای آن هوای نفس را اطاعت می‌کنند و آن سبب «اله» قرار دادن نفس است چنان که در آیه لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ یس / ۶۰، اطاعت از شیطان عبادت خوانده شده است.

أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ نتیجه تبعیت از هواست، باید بدانیم که علم و باور غیر از تسلیم شدن به علم است، می‌شود انسان دانسته گمراه باشد نظیر وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ نمل / ۱۴.

وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ ... تفسیر و توجیه اضلال است، منظور از ختم و جعل غشاوه آنست که گوش و چشم و قلب تأثیری در هدایت نداشته باشند و چون علم دین از راه شنیدن و قلب است، یعنی گوش از پیامبر می‌شنود و قلب باور می‌کند بدین جهت ختم علی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ آمده است و چون دیدن آیات کون، اثر نبخشیده تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۱۶

لذا فرموده است وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً و گرنه در سوره بقره آمده: خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً. انسان که در چنین شرائطی قرار گرفت دیگر ارشاد او میسر نیست فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ جمله أَفَلَا تَذَكَّرُونَ تأکید این مطلب است، از تفسیر قمی نقل شده: آیه أَمْ أَرَأَيْتَ ... درباره همه قریش نازل گردید هر وقت چیزی مطابق هوایشان بود آن را عبادت کردند «کلما هووا شیئا عبده».

۲۴- وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ.

این سخن اشکالی است از مشرکان در رابطه با انکار معاد، نه انکار وجود خدا، زیرا مشرکان به وجود خدا عقیده داشتند، لذا در جواب آن فرموده: قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ...

خلاصه سخنشان آنست که: زندگی فقط این زندگی است، عده‌ای می‌میرند و عده‌ای متولد می‌شوند، مرگ ما در اثر گذشت روزگار است. «هی» راجع به حیات است یعنی: «ما الحیاء الا حیاتنا الدنیا ...».

وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ.

جواب اشکال آنهاست. یعنی این سخن که از آن به نفی معاد استدلال می‌کنند سخنی است از روی تخمین و گمان، نه از روی علم. از کجا می‌توانند بگویند:

واقعیت این است جز این نیست.

طبرسی رحمه الله فرموده: و

قد روی فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله»

این روایت در مجمع البحرین طریحی و نهاییه ابن اثیر و کتابهای دیگر نیز نقل شده است.

طبرسی در تأویل آن فرموده: اهل جاهلیت حوادث ناگوار و بلاها را به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۱۷

دهر نسبت داده و می‌گفتند: دهر چنین و چنان کرد آن گاه دهر را فحش می‌دادند حضرت فرمود: فاعل اینکارها خداست، فاعل آنها را دشنام ندهید.

ناگفته نماند: به نظر می‌آید که مراد آنست که: این دشنام بالاخره به خدا می‌رسد و الله العالم.

۲۵- وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوَابًا إِنَّا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

اشکال دیگر مشرکان است به حکم «الغریق یتشبث بکل حشیش» قسمت اول آیه در حکم جواب نیز می‌باشد و آن اینکه در مقابل آیات بینات که دلائل قاطع بر وجود معاد هستند می‌گویند: پدران ما را زنده کنید، فکر می‌کنند که باید به خاطر آنها نظام زندگی بهم زده شود، لذا از جواب مشروح آن خودداری شده است.

۲۶- قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

این آیه استدلال بر امکان معاد از راه قدرت خداست منظور از يَجْمَعُكُمْ ...

ظاهراً آنست که انسانها به تدریج می‌میرند و تا روز قیامت کنار هم جمع می‌شوند آن گاه قیامت می‌رسد پس منظور از جمع کردن، میراندن انسانهاست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۱۸

[سوره الباقیة (۴۵): آیات ۲۷ تا ۳۷]

اشاره

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنَادِيُ يَحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷) وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسِيحًا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتلىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱)

وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَقْبِقِينَ (۳۲) وَ بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۳۳) وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَا أَوَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۴) ذَلِكُمْ بِأَنكُم اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ غَرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵) فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶)

وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۱۹

- ۲۷- حکومت آسمانها و زمین خاص خداست روزی که قیامت قائم شود در آن روز اهل باطل به خسران می‌افتند.
- ۲۸- هر امت را به زانو در آمده می‌بینی، همه امته‌ها به سوی کتاب خویش خوانده شوند امروز مجازات می‌شوید آنچه را که می‌کردید.
- ۲۹- این کتاب ماست که بر شما به حق سخن می‌گوید ما آنچه را که می‌کردید نسخه برداری می‌نمودیم.
- ۳۰- اما کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند، خدایشان به رحمت خویش داخل کند، نجات آشکار همان است.
- ۳۱- و اما کسانی که کافر شده‌اند آیا آیات من بر شما تلاوت نمی‌شد پس تکبر کردید و قومی گناهکار بودید.
- ۳۲- و چون گفته می‌شد: وعده خدا حق است و آخرت خواهد آمد می‌گفتید: نمی‌دانیم آخرت چیست فقط گمان می‌کنیم، یقین نداریم.
- ۳۳- آشکار شد بر آنها عذابهای آنچه می‌کردند و گرفت آنها را عذابی که مسخره‌اش می‌کردند
- ۳۴- گفته شود: امروز شما را فراموش می‌کنیم چنان که ملاقات امروز را فراموش کردید جایگاه شما آتش است، شما را یارانی نیست.
- ۳۵- این عذاب برای آنست که شما آیات خدا را مسخره گرفتید، زندگی دنیا مغرورتان کرد امروز نه از آن خارج می‌شوند نه عذری از آنها پذیرفته است.
- ۳۶- حمد خاص خداست که رب آسمانها و رب زمین و رب مخلوقات است.
- ۳۷- در آسمانها و زمین، عظمت خاص اوست و فقط اوست توانا و حکیم.

کلمه‌ها

- جائیه: به زانو در آمده. جثو: به زانو نشستن. «جثا الرجل جثوا: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۲۰
- جلس علی رکبته» گویی منظور از آن ناتوانی و ذلت در مقابل حق است.
- نستسخ: نسخ: زایل کردن. «نسخ الشیء: ازاله» در مجمع فرموده: نسخ آنست که چیزی را ابطال کرده و چیز دیگری در جای آن قرار دهیم، اصل آن به معنی عوض کردن است، استنساخ و نسخه برداری نوعی ازاله است نسبت به نسخه اول و نقل آن به محل دیگر راغب گوید: نسخ کتاب نقل صورت آنست به کتاب دیگر، این لازم نگرفته که صورت کتاب اول زایل شود بلکه لازمه‌اش اثبات نظیر آن در ماده دیگر است، مانند زدن مهر در مومهای متعدد ...
- حاق: حیق: احاطه و فرا گرفتن. گویی: معنای ثبات و لزوم در آن ملحوظ است در اقرب الموارد گوید: «حاق بهم الامر: لزوم و وجب علیهم».
- یستعتبون: عتبی: رضایت و خوشنودی. اعتاب: راضی کردن. استعتاب: طلب رضایت.
- کبرياء: عظمت و حکومت، مراد از آن عظمت و برتری و سلطه است.

شرحها

به دنبال مطالب گذشته، در این آیات می‌فرماید: حکومت آسمانها و زمین در دست خداست، هیچ کس نمی‌تواند او را از آوردن قیامت مانع شود علی‌هذا قیامت واقع می‌گردد و اهل باطل به خسران می‌افتند.

آن گاه سخن از پرونده و کتاب امتهاست که قطع نظر از نامه عمل مخصوص برای هر امت نیز کتابی هست و به سوی آن خوانده می‌شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۲۱
با مؤمنان و کفار مطابق عملشان رفتار می‌شود، آنان که در دنیا قیامت و عذاب را به مسخره می‌گرفتند، همان عذاب مسخره شده بر آنها مسلط می‌شود.

این کارها طبق عدالت صد در صد انجام می‌گیرد، پس حمد خدای را که رب آسمانها و زمین و رب العالمین است، پروردگار بودن، لازم‌ه‌اش چنین است لذا در آخر فرموده: فَلِلَّهِ الْحَمْدُ...
۲۷- وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

این قسمت از آیه در رابطه با وقوع قیامت است یعنی حکومت کائنات در دست خداست، می‌تواند با حیاء مجدد مردمان فرمان دهد: لذا در تعقیب این سخن فرموده: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ... منظور از خسران، نرسیدن به ثواب و بهشت است.
۲۸- وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا.

یعنی بعد از قیام ساعه، جریان از اینقرار خواهد بود. این آیه و آیه بعدی حکایت از کتابی می‌کند که برای هر امت تشکیل خواهد شد. چنان که آیه:

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اسراء/ ۱۳ دلالت بر کتاب شخصی دارد.
ناگفته نماند: کارهای اجتماعی طوری است که از عهده یک نفر ساخته نیست بلکه عده‌ای در به وجود آوردن آن دست به کار می‌شوند، اعم از آنکه بدعت باشد یا سنت، لذا برای امتی که آن را به وجود آورده است نامه عملی تشکیل می‌شود که همه طبق آن معاقب یا مثاب می‌شوند. «جائیه» حاکی از خضوع انسانها در مقابل حق است. آیه درباره گناهکاران است ولی همه مشمول این قانون هستند گناهکار باشند یا نیکوکار.

الْيَوْمَ تُجْرَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۲۲
ظهور این کلام و آیه بعدی درباره تجسم اعمال است.

۲۹- هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ خطاب خدایا خطاب ملائکه است به مردم، «نستنسخ» دلیل يُنطِقُ بِالْحَقِّ است یعنی نمی‌توانید انکار کنید، شاید به کار رفتن استنساخ در جای کتاب علتش همین است. طبرسی و زمخشری استنساخ را استکتاب معنی کرده‌اند یعنی ما از ملائکه خواسته بودیم که اعمال شما را بنویسند، علی هذا این آیه نظیر: بَلَى وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ زخرف/ ۸۰ می‌باشد.

نکته

در میزان از تفسیر قمی از عبد الرحیم قصیر نقل کرده که از حضرت صادق علیه السلام از ن وَالْقَلَمِ پرسید؟ امام فرمود: خدا قلم را از درختی در جنت آفرید که به آن «خلد» گفته می‌شود، سپس به نهری در جنت فرمود: مرکب باش.
آن نهر جامد شد در حالی که از برق سفیدتر و از غسل شیرین‌تر بود، آن گاه به قلم فرمود: بنویس. گفت: یا رب چه بنویسم فرمود: بنویس آنچه تا روز قیامت خواهد بود: قلم نوشت در پوستی که از نقره سفیدتر و از یاقوت صافتر بود، سپس آن پوست را پیچید و در رکن عرش قرار داد، آن گاه نوک قلم را مهر کرد، قلم دیگر اصلا حرفی نزد (چیزی ننوشت).

آن همان کتاب مکنون است که همه نسخه برداری از آنست، آیا عرب نیستید؟ چطور معنی کلام را نمی‌دانید؟ یکی از شما به رفیقش می‌گوید: این کتاب را نسخه برداری کن آیا جز این است که آن را از کتاب دیگری که اصل است نسخه برداری می‌کند؟
آن است سخن خدا که فرموده إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۲۳

آن گاه میزان نظیر این روایت را از در منشور از ابن عباس نقل کرده است سپس از کتاب سعد السعود ابن طائوس نقل می‌کند که او بعد از ذکر دو ملک موکل بر بنده فرموده: در روایتی آمده: چون آن دو ملک در روز و شب می‌خواهند به زمین آیند، اسرافیل عمل بنده را از لوح محفوظ نسخه برداری کرده به آن دو می‌دهد و چون روز و شب با عمل بنده برگشتند، اسرافیل آن را با نسخه‌ای که از آن نسخه برداری کرده تطبیق می‌کند تا معلوم شود که مطابق نسخه اصل است.

المیزان با استفاده از این روایات آیه نَسْتَسْخُ ... را اینطور معنی کرده که ما اعمال شما را با آنچه در لوح محفوظ بود تطبیق می‌کردیم و گرنه وجهی برای به کار رفتن استسناخ در جای کتاب به نظر نمی‌آید، مشروح سخن در میزان دیده شود و الله العالم.

۳۰- فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ يَعْنِي: بعد از قیام ساعه و عرضه کتاب، مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند، منظور از رحمت سعادت ابدی و بهشت است، رستگاری آشکار همان داخل شدن به رحمت حق تعالی است.

۳۱- وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسِيءْتِكَبْرُكُمْ كَلِمَةً أَفَلَمْ تَكُنْ تَقْدِيرُش «فَيَقَالُ لَهُمُ الْم تَكُن ...» یعنی آنها اهل جهنم هستند و در مقابل اعتذارشان گفته می‌شود شما در مقابل آیات خدا ایستادید و قومی مجرم بودید، سزای استکبار و جرم همین است.

۳۲- وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ ظَاهِرًا إِنَّ سَخْنَ نَزْرًا فِيهَا كَفْتُمْ بِهَا كَفْتُمْ

وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ تَفْسِيرُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، ج ۱۰، ص: ۱۲۴

فِيهَا

تفسیر و بیان وعد الله است. ما نَدْرِي ... حاکی از تکبر و لجاجت آنهاست إِنَّ نَظُنُّ ... در بیان آنست که نمی‌توانیم به گمان اعتماد بکنیم.

۳۳- وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ منظور از سیئات، نتایج و عقوبات اعمال است که بنا بر تجسم عمل، خود اعمال هستند و به صورت سیئه و عذاب مجسم شده‌اند، سیئه آنست که انسان را ناراحت و غمگین نماید و حَاقَ بِهِمْ ... بیان دیگری از بَدَأَ لَهُمْ ... است.

۳۴- وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا.

این آیه در رابطه با حتمی بودن عذاب است، نسیان حاکی از بی‌اعتنایی است چنان که آنها نیز به آخرت بی‌اعتنا بودند.

وَمَا أُوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ نتیجه نسیان است، منظور از ناصرین شفاعت کننده‌هاست.

۳۵- ذَلِكُمْ بِأَنكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَغَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا تَعْلِيلُ رَفْتِنِ دَرِ عَذَابِ اسْتِ مِي شُودِ كَفْتِ كِه غَرَّتْكُمْ ... سَبَبِ مَسْخَرِهِ كِرْفَتِنِ آيَاتِ خُدَا بُوْدِه اسْتِ، ذَلِكُمْ اِشَارَه بِه عَذَابِ مِي بَاشُد.

فَمَا لِيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ چون اعتنایی به آنها نبود لذا روی سخن به حضرت رسول صلی الله علیه و آله برگشته است یعنی خلاصه کلام آنکه آنها در آتش پیوسته می‌باشند و عذری از آنها قبول نیست، از آنها خواسته نمی‌شود که اعتذار کنند.

۳۶- فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ نتیجه گیری از تمام مطالب سوره که خداوند مخلوقات را آفریده و برای هدایت آنها شریعتها فرستاده، و در سزا و کیفر آنها عدالت و رحمت را ملاک عمل قرار داده است، پس تدبیرش تدبیر خوب و کارش کار پسندیده است لذا همه درود و حمد برای اوست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۲۵

تکرار رب ظاهرا به علت تکیه شدید به ربوبیت خداست، که همه مطالب این سوره و سوره‌های دیگر در ربوبیت خلاصه می‌شود و نیز اشاره به آنست که هیچ چیز از پرورش خداوندی مستثنی نیست. وَرَبِّ الْأَرْضِ عَطْفُ بَرِّ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ بدل است از هر دو.

۳۷- وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

تکمیل مطلب فوق است یعنی برتری و عظمت در همه جهان خاص اوست، دستی بالای دستش نیست، تقدیم «له» برای افاده حصر است نظیر «فله الحمد» وصف عزیز، و مبین توانایی خداست، حکیم نشان می‌دهد که از عزت و قدرتش سوء استفاده نمی‌کند بلکه کار را از روی مصلحت و حکمت انجام می‌دهد.

روز بیستم جمادی الثانی هزار و چهار صد و پنج روز ولادت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها.

مطابق ۲۲ اسفند ماه ۱۳۶۳ تفسیر سوره جاثیه به پایان رسید و الحمد لله و هو ختام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۲۶

سوره احقاف

اشاره

در مکه نازل شده و سی و پنج آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- احقاف شصت و ششمین سوره است که بعد از سوره جاثیه در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره چهل و ششم است، به نظر می‌آید که در حدود سال دهم بعثت نازل شده باشد، ولی دقیقاً معلوم نیست در کدام سال نازل شده است.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی سی و پنج و در قرائت دیگران سی و چهار است، زیرا که در قرائت کوفی «حم» به تنهایی یک آیه است، این قرائت از امیر المؤمنین صلوات الله علیه متخذ می‌باشد.

به نقل تفسیر خازن این سوره دارای ششصد و چهل و چهار کلمه و دو هزار و پانصد و نود و پنج حرف است و الله اعلم.

۳- تسمیه آن به «احقاف» به علت وقوع این کلمه در آیه: **وَ اذْکُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ / ۲۱**، است تسمیه کل به اسم جزء، ظاهراً این تسمیه توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله انجام گرفته است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات و محتویات آن مکی است، ابن عباس و قتاده گفته‌اند: فقط آیه: **قُلْ اَرَأَیْتُمْ اِنْ کَانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ...** در مدینه و در رابطه با عبد الله بن سلام نازل شده است، به نظر بعضی آیه **فَاَصْبِرْ کَمَا صَبَرَ اُولُو الْعِزْمِ** تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۱۰، ص: ۱۲۷

مِنَ الرَّسْلِ

/ ۳۵ و به قولی آیه **اَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ ... / ۸** نیز در مدینه نازل گشته است.

خلاصه سوره و غرض آن

۵- در این سوره ابتدا برای معاد استدلال می‌شود که **ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ سِپس** در آیات مفصلی مشرکان و معبودهای باطل مورد حمله واقع می‌شوند و در ضمن گفته می‌شود که نبوت آن حضرت چیز نو ظهوری نیست، موسی و تورات قبل از او آمده‌اند، سپس دو نمونه برای آدم مؤمن و کافر نقل شده باز به مسأله معاد بر می‌گردد که: **وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ ...**

/ ۲۰ آن گاه جریان قوم هود علیه السلام به صورت یک شاهد عینی در تار و مار شدن مشرکان و هیچکاره بودن اصنام آورده

می‌شود.

و پس از اشاره به اینکه جن، قرآن را شنیده و ایمان آوردند ولی مشرکان با آنکه قرآن با زبان آنهاست ایمان نیاوردند، باز مسأله معاد مطرح می‌شود که او لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعِيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ / ۳۳ و بلا فاصله می‌فرماید: وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ و در آخر با يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ ... سوره پایان می‌یابد.

علی هذا می‌شود گفت: نظر عمده قرآن در این سوره به معاد و انذار به واسطه آنست و آیه ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... به حکم برائت استهلال می‌باشد، مطالب دیگر به حکم طردا للباب و تکمیل غرض اصلی است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۲۸

سوره الأحقاف مکیه و هی خمس و ثلاثون آیه نزلت بعد سوره الجاثیه

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ (۳) قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اتَّخَذُوا مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴)

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵) وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۶) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۲۹

به نام خدای رحمان رحیم

۱- حاء- میم.

۲- این کتاب از جانب خدای توانا و حکیم نازل شده است.

۳- آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دوست به حق آفریده‌ایم تا مدتی معین کافران از آنچه انذار می‌شوند روگردانند.

۴- بگو: خبر دهید از آنچه جز خدا می‌خوانید بگوئید: چه چیز از زمین را آفریده‌اند؟! یا آنها را در آفرینش آسمانها شرکتی هست؟

کتابی که پیش از قرآن بود یا سخنی از علم بیاورید اگر راستگوییید؟

۵- کیست گمراهتر از کسی که جز خدا کسی را می‌خواند که تا قیامت به او جواب نمی‌دهد و آنها از خواندن اینها بیخبرند.

۶- و چون مردم زنده شوند آنها را دشمنان می‌شوند و به عبادت آنها کافر می‌گردند.

۷- و چون آیات روشنگر ما بر آنها خوانده می‌شود کافران حق را پس از آمدنش گویند:

این جادوی آشکاری است.

۸- بلکه می‌گویند قرآن را به خدا بسته است، بگو اگر آن را افتراء بسته باشم شما برای من از خدا به چیزی مالک نیستید او می‌داند

آنچه درباره قرآن می‌گوئید او میان من و شما در گواه بودن بس است.

اثارة: اثر: نشانه، باقی مانده از شیء، خواه بنائی باشد یا علمی یا رد پایی و نحو آن. اثاره: نشانه و بقیه، در اقرب آمده: «الاثارة: البقیة من العلم تؤثر».

تفیضون: فیض: جاری شدن و پر شدن. «فاض السیل»: سیل جاری شد «فاض الاناء» ظرف پر شد. طبرسی فرموده: افاضه داخل شدن به کار است بر وجه سرازیر شدن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۳۰

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: قرآن از جانب خدای توانا و حکیم نازل شده آسمانها و زمین به حق آفریده شده‌اند، علی هذا باید قیامت باشد ولی مشرکان از آن روگردانند. معبودهای باطل چیزی نیافریده و شریک خدا در آفرینش نیستند. مشرکان گمراهند که چیزهای جواب نگو را می‌خوانند و در آخرت دشمن آنها خواهند بود، آنها آیات بینات را سحر می‌نامند حال آنکه از جانب خدا نازل شده‌اند.

ناگفته نماند: شرک در امروز بدتر از شرک در زمان نزول قرآن است، آن روز بت‌های بیجان معبود بودند. امروز طاغوتها که هزاران بار از بت‌های سنگی و چوبی خطرناکتر می‌باشند.

این آیات تا قیامت در ساختن بشر و کشاندن او به سوی توحید در حد اعلای و ضرورت خواهند بود.

۱- حم.

این کلمه در قرائت کوفی یک آیه مستقل حساب شده است، و آن متخذ از علی علیه السّلام است، درباره این کلمه در سوره‌های پیشین صحبت کرده‌ایم.

۲- تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

این آیه عینا در اول جاثیه و غافر نیز آمده است، و در دو سوره گذشته روشن گردید، وصف عزیز و حکیم در رابطه با آنست که خدا در کار خویش تواناست و کار را از روی حکمت و مصلحت انجام می‌دهد.

۳- مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۳۱

این همان برهان حکمت در اثبات معاد است که در آخر سوره حجر مفصلاً گفته شد: اگر همه جهان و انسانها آن بود که به طور دائم بیایند و بروند و غرضی از آمد و شد نباشد، آفرینش آنها عبث می‌شود و چون عبث بر خدا محال است لذا باید جهان ثابتی بعد از این آفرینش باشد و أَجَلٍ مُّسَمًّى نشان می‌دهد که این نظام تا مدتی معین جاری خواهد بود و سپس از بین خواهد رفت و جهان دیگری در جای آن تشکیل خواهد گردید.

لفظ أَجَلٍ مُّسَمًّى در آیات رعد/ ۲، روم/ ۸، لقمان/ ۲۹، فاطر/ ۱۳، زمر/ ۵، نیز آمده است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُتُوا مُعْرِضُونَ منظور از «ما» روز قیامت یعنی: لیکن کافران از قیامت که با آن انداز شده‌اند، رو گردانند.

۴- قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ.

به نظر می‌آید مراد از این آیه آنست که بت پرستی شما را از ایمان به آیات خدا باز داشته است بگوئید: معبودهای شما چکاره‌اند، آیا چیزی از زمین آفریده‌اند و در آفرینش آسمانها شرکت داشته‌اند؟ حالا- که هیچ یک از اینها نیست پس چرا به آنها رو آورده‌اید؟! نفی شرکت در آفرینش نفی تدبیر را نیز لازم گرفته است.

«أَرَأَيْتُمْ- ارونی» هر دو به معنی «خبر دهید» است، «خلقوا- لهم» در اولوا العقل به کار می‌رود، استعمال آن درباره اصنام به علت

آنست که کار عقلا را به آنها نسبت می‌دادند.

اَتَّوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۳۲

منظور از کتاب، کتاب وحی است مانند تورات و انجیل، اثاره به معنی علم منقول است، یعنی به شرکت آنها در آفرینش آسمانها و زمین کتابی یا گفته منقولی از گذشتگان بیاورید «من علم» حاکی است که گفته یقین آورنده باشد. در مجمع فرموده: علی علیه السلام آن را «اثره» خوانده است.

از حضرت باقر صلوات الله علیه درباره این آیه روایت شده که فرمود:

«عنی بالکتاب التوراه و الانجیل او اثاره من علم فانما عنی بذلک علم الانبیاء و الاوصیاء علیهم السلام» (برهان).

۵- و مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ.

تفریع است بر آیه اول، استفهام برای انکار است، قیدِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ در رابطه با اجل مسمی است که مدت دعوت تا روز قیامت می‌باشد.

برای معبودهای باطل دو وصف یاد شده است یکی اینکه به مشرکان جواب نمی‌دهند، دوم اینکه از دعوت آنها غافلند. زیرا جمادی بیش نیستند.

۶- وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ.

فاعل «کانوا» در هر دو راجع به معبودهاست یعنی آنها در روز قیامت برای پرستش کنندگان خود دشمن شده و از پرستش آنها بیزاری خواهند کرد، این سخن می‌رساند که بتها در روز قیامت زنده و با شعور خواهند بود، در ذیل آیه إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ... فرقان/ ۱۲ گفته شد که روز قیامت حتی آتش نیز زنده و با شعور خواهد بود.

و در ذیل یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَرِيدٍ ق/ ۳۰ خواهد آمد. پس آن وقت که اصنام زنده شدند خواهند دانست که مشرکان آنها را عبادت کرده‌اند، لذا دشمن آنها شده و از آنها بیزاری خواهند کرد «۱» در این باره آیات

(۱) منظور از انکار عبادت ظاهرا بیزاری از آنست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۳۳

دیگری نیز هست نظیر: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ فاطر / ۱۴. إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا ... بقره / ۱۶۶.

۷- وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ.

آیه در مقام توییح و در رابطه با آیات گذشته است، کلمه «بینات» برای تأکید مطلب است یعنی آیات ما آیاتی روشنگر و شناخت دهنده است، نه سحر چنان که آمدن «للحق» نیز برای همین است که عبارت اخرای آیات بینات می‌باشد.

۸- أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ.

ام منقطع است به معنی «بل» یعنی بلکه می‌گویند: قرآن را به خدا افتراء بسته است. درباره افتراء نبودن قرآن در این آیه دو دلیل اقامه شده است اول: إِنْ افْتَرَيْتُهُ ... یعنی: اگر من قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم خدا مرا معاقب می‌کند و شما نمی‌توانید مرا از دست خدا بگیرید، پس چرا خودم را به خاطر شما در عذاب خدا قرار بدهم؟! و یا منظور آنست که: اگر چنین باشد خدا از پیشرفت من جلوگیری می‌کند شما نیز قدرت دفاع از من ندارید نظیر: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ حاقه / ۴۴ در اینصورت منظور آنست که: اگر کسی به ناحق ادعای نبوت کند خدا او را یاری نمی‌کند که حق بگوید و درست استدلال کند تا اهل تحقیق آن را حق بدانند.

هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ تَأْكِيد استدلالاتِ اَوَّل است یعنی خدا به آنچه درباره قرآن می‌گوئید داناتر است قهرا مرا یاری خواهد کرد، منظور از «ما» سحر و تکذیب و ضمیر «فیه» راجع به قرآن است و شاید مقدمه دلیل دوم باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۳۴

دوم: کَفَى بِهِ شَهِيداً... این استدلال با در نظر گرفتن اعجاز قرآن است یعنی خدا در این کلام به نبوت من اعتراف دارد و کسی قادر به آوردن این کلام نیست پس شهادت خدا در نبوت من کافی است.
جمله وَ هُوَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ در رابطه با اصل رسالت است یعنی افتراء نبسته‌ام بلکه رحمت و غفران خدا لازمه‌اش نبوت و آمدن پیامبران و از جمله آمدن من و قرآن است.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۳۵

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۹ تا ۱۴]

اشاره

قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَأَلْنَا اللَّهَ عَلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُافٍ قَدِيمٌ (۱۱) وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲) إِنْ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳)

أَوْلَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴)

- ۹- بگو: من بیسابقه از پیامبران نیستم و نمی‌دانم به من و شما در آینده چه می‌شود، فقط به آنچه وحی می‌شود تا بعم ...
- ۱۰- بگو: بگوئید اگر این قرآن از پروردگار باشد با آنکه به آن کافر شده‌اید و اگر شاهدی از بنی اسرائیل بر مثل آن گواهی داد و ایمان آورد و شما استکبار کردید، ظالم نیستید؟ ...
- ۱۱- کافران درباره مؤمنان گفتند: اگر قرآن خیر بود آنها به ما سبقت نمی‌کردند و چون با آن هدایت نشدند گویند: آن دروغ قدیم است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۳۶
- ۱۲- حال آنکه پیش از آن کتاب موسی امام و رحمت آمد. این کتابی است تصدیق کننده تورات با زبان عربی تا ظالمان را انداز کند ...
- ۱۳- کسانی که گفتند: الله پروردگار ماست سپس در آن پایدار ماندند، خوفی و حزنی بر آنها نیست،
- ۱۴- آنها اهل بهشت و در آن مخلد هستند، پاداشی است به آنچه می‌کردند.

کلمه‌ها

بدعا: بدع (بفتح اول): ایجاد ابتکاری در لغت آمده: «بدعه بدعا:

اخترعه لا علی مثال» بدع (بکسر اول) و بدیع: چیز بی سابقه.

بشری: بشارت و بشری: خبر مسرت بخش. که اثر آن در چهره ظاهر می‌شود، استقاموا: استقامت: پایداری و ثبات. اصل آن ایستادن در کاری است.

شرحها

آیه اول دوم نوعی استدلال بر نبوت آن حضرت و افتراء نبودن قرآن است، علی هذا ادامه مطلب گذشته می‌باشد، سپس این سخن با نبوت موسی و کتاب او تأکید شده است، آن گاه به اهل ایمان هشدار داده شده که در ایمان خود پایدار باشند و از کفار نترسند.

۹- قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

استدلال است بر افتراء نبودن قرآن، خلاصه آن چنین است: من پیامبر نو ظهوری نیستم بلکه سخنان من توسط رسولان گذشته نیز گفته شده همانطوری که آنها به خدا افتراء نبسته بودند من نیز افتراء نبسته‌ام. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۳۷

وانگهی من علم غیب ندارم نمی‌دانم آینده من و شما از چه قرار خواهد بود، آنچه می‌گویم از جانب خدا و وحی است و اگر وحی آسمانی نبود من نمی‌توانستم این سخنان را بگویم.

به نظر بعضی از بزرگان «و لا ادری ما یفعل بی و لا بکم» در رابطه با آنست که مشرکان می‌گفتند: پیامبر باید دانای غیب باشد نظیر: قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ ... انعام / ۵۰ ولی توجیه اول مقبولتر است تا این آیه به صورت استدلال باشد.

ناگفته نماند: جمله «و لا ادری ما یفعل بی ...» مانع از آن نیست که آن حضرت مقداری از غیب را با تعلیم خدا بداند، منظور از نفی علم غیب در صورتی است که خدا تعلیم نکند و گرنه پیامبر و امام با تعلیم خدا غیب را می‌دانند چنان که در آیاتی نظیر عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ ... جن / ۲۷ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ ... هود / ۲۹ بیان گردیده است، درباره عیسی علیه السلام آمده: وَ أَتَيْنَاكُمْ بِمَا تَكْفُرُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ آلَ عِمْرَانَ / ۴۹، یوسف علیه السلام به دو زندانی فرمود: لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي يُوسُفَ / ۳۷.

۱۰- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ.

به نظر می‌آید: این آیه در رابطه با آنست که: شما نمی‌توانید درباره قرآن بی تفاوت باشید و گرنه ستمکارید، اقلا باید درباره آن فکر کنید. و خلاصه آن چنین است: اگر این قرآن از جانب خدا باشد و اگر دانشمندی از بنی اسرائیل به آن ایمان آورد و شما از آن استکبار کنید و کافر شوید آیا در این صورت ستمکار نیستید؟ آری ستمکارید زیرا اقلا حاضر به تفکر نشده‌اید که شاید حق باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۳۸

ضمائر «کان، به، مثله» راجع به قرآن است و كَفَرْتُمْ بِه حال است از فاعل «ا رأیتم»، «و شهد» عطف است بر «کان»، منظور از «مثله» ظاهرا تورات اصلی است که در مضامین و حقائق مثل قرآن است یعنی: آن شاهد بر مثل قرآن گواهی دهد و به قرآن ایمان آورد. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

مطلب کلی است و جواب «ان کان» از آن فهمیده می‌شود، نظیر این جمله در قرآن کریم بسیار است، مقصود از آن این است که: در راه ظلم هدایت نیست کسی گمان نکند که هم ظالم باشد و هم در هدایت خدا.

ناگفته نماند: شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند که منظور از «شاهد» در اینجا عبد الله بن سلام از یهود است که اسلام آورد، علی هذا این آیه مدنی است ولی مانعی ندارد که بعضی از یهود وارد مکه شده و آیات قرآن را شنیده و اسلام آورده باشد در اینصورت آیه مکی است، وانگهی روایتی از حضرت رسول و ائمه علیهم السلام در این باره نقل نشده است.

بلکه آن، در تفسیر خازن از انس بن مالک و در جوامع الجامع از سعد ابن ابی وقاص و در المیزان از در مثور از عوف بن مالک اشجعی نقل شده است روایات ائمه شاهد را به علی بن ابی طالب علیه السلام تفسیر کرده‌اند، علی هذا مکی بودن آیه قویا تأیید می‌شود.

۱۱- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ.

این یک استدلال و اشکال‌واهی از سران مشرکان است که به عوام الناس و سرسپردگان گفتند که اگر قرآن قبول کردنی بود ما در قبول آن بر مسلمانان سبقت می‌کردیم.

علی‌هذا لام در «لذین» برای تعلیل است یعنی: مشرکان بعضی به بعضی تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۳۹ این سخن را به علت ایمان آوردن مسلمانان گفتند، در اینصورت لام به معنای «فی» بر می‌گردد این گفته به قدری سخیف است که احتیاج به جواب نداشت علی‌هذا ذیل آیه مطلب دیگری را عنوان کرده و می‌گوید:

وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ يَعْنِي چُون در اثر استکبار، با قرآن هدایت نیافتند برای گمراه کردن دیگران گفتند: این دروغ و افتراء کهنه است نظیر: أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.

۱۲- وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا.

در المیزان فرموده: ظاهر آنست که «من قبله» جمله حالیه است یعنی کفار می‌گویند: قرآن افک قدیم است حال آنکه پیش از قرآن تورات بود و قرآن تصدیق‌کننده تورات است. به عبارت دیگر تورات برای بنی اسرائیل امام و مقتدا و رحمت بود قرآن نیز مطالب تورات را تصدیق می‌کند در اینصورت چگونه افک قدیم می‌شود؟! إِمَامًا وَرَحْمَةً حالند از کتاب، چنان که لِسَانًا عَرَبِيًّا حال است از «هذا» (قرآن).

لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ.

مفعول له است برای فعل مقدر نظیر «انزلناه» بشری به معنی خبر مسرت- بخش است. «لتنذر» با تاء و یاء هر دو خوانده شده، در اول خطاب به پیامبر و در دومی فاعل آن کتاب است.

۱۳- إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

ظاهراً این آیه در رابطه با آنست که: مشرکان هر چه می‌گویند بگویند و هر چه می‌کنند بکنند ضرری به مؤمنان ندارد. منظور از رَبُّنَا اللَّهُ اقرار تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۴۰

به توحید است فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ... ظاهراً راجع به قیامت است، خوف ناشی از نقصان و فقدان آینده، حزن مربوط به نقصان و فقدان فعلی است، این مسئله فقط در آخرت قابل پیاده شدن است، در دنیا به صورت نسبی عملی می‌شود.

۱۴- أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

نتیجه رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا و توضیحی درباره فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ... می‌باشد.

«جزاء» مفعول مطلق، تقدیر آن «جوزوا جزاء» است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۴۱

[سوره‌الأحقاف (۴۶): آیات ۱۵ تا ۲۰]

اشاره

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبِّتُّ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعِيدَ الصُّدُوقِ الَّذِينَ كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶) وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرَانِ اللَّهُ وَبَلَغَ مِنْهُ أَمْرٌ أَنْ يُوعَدَ

اللَّهُ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸) وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۴۲

۱۵- سفارش کرده‌ایم انسان را درباره پدر و مادرش به نیکوکاری، مادرش او را به زحمت حمل و به زحمت زائیده و حمل و باز کردنش از شیر سی ماه است، تا چون به نیرومندی و به چهل سال رسید گفت: پروردگارا مرا موفق کن شکر کنم نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده‌ای، و عملی کنم که تو راضی باشی، در فرزندان من صلاح به وجود آور ...

۱۶- آنها کسانی هستند که بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم و از سیناتشان می‌گذریم در اهل بهشت، وعده راستی است که وعده می‌شوند.

۱۷- و آنکه به پدر و مادرش گفت: اف بر شما آیا به من وعده می‌دهید که از قبر خارج می‌شوم با آنکه مردمانی پیش از من گذشته‌اند، آن دو از خدا مدد می‌خواهند و می‌گویند: وای بر تو ایمان بیاور می‌گوید: این نیست مگر افسانه گذشتگان.

۱۸- آنها کسانی هستند که وعده عذاب بر آنها حتمی شده در امتهایی که گذشته‌اند از جن و انس و آنها هستند زیانکاران.

۱۹- برای همه درجاتی است از آنچه کرده‌اند و تا خدا به طور کامل اعمال آنها را بدهد و آنها مظلوم نمی‌شوند.

۲۰- یاد کن روزی را که کفار به آتش نشان داده می‌شوند و گویند: پاکیزه‌های خویش را در دنیا تمام کردید و با آنها لذت بردید امروز جزا می‌شوید عذاب خوار کننده را که در زمین به ناحق تکبر کرده و از حق خارج می‌شدید.

کلمه‌ها

کرها: کره: مشقت و زحمت. در مصباح و قاموس و مفردات گوید: کره (بفتح اول) ناپسندی و مشقتی است که از خارج بر شخصی تحمیل شود و به ضم اول مشقتی که از درون و نفس انسان باشد.

فصال: باز کردن از شیر. فصل در اصل به معنی جدا کردن و بریدن است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۴۳

اشد: نیرومندی در جوامع الجامع فرموده: آن حالت اجتماع عقل و کمال خلق و نیرو و تمیز است.

اوزعنی: وزع: منع و حبس. «وزعه عن الامر: منعه و حبسه» ایزاع را الهام معنی کرده‌اند، منظور از آن حریص کردن و موفق کردن است.

اف: کلمه‌ایست حکایت از ناراحتی و دلنگی دارد.

قرون: اقوام و مردمان. مفرد آن قرن است، راغب گوید: «القرن: القوم المقترنون فی زمن واحد».

اساطیر: افسانه‌ها. سطر به معنی نوشتن، اساطیر نوشته‌های باطل و حکایتهای دروغ است. واحد اساطیر اسطوره است مثل احادیث و احدثه، آن را جمع الجمع نیز گفته‌اند.

هون: بضم اول: ذلت و خواری مانند هوان و مهانت، و بفتح اول به معنی آسانی است.

یفسقون: فسق در اصل به معنی خارج شدن است گویند: «فسقت الجوزة عن قشرها» گردو از پوست خود خارج شد، گناهکار فاسق است که از فرمان خدا خارج شده، کافر فاسق است که از دین خدا خارج شده است.

در این آیات عاقبت امر مؤمنان و کافران بیان شده است درباره مؤمنان فرموده: **أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ ...** و درباره کفار فرموده: **أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ ...** در آیات ۱۹ و ۲۰، این مطلب تأکید شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۴۴

النهاییه برای هر یک از دو گروه مثلی آورده شده است یکی آنکه نسبت به پدر و مادر نیکوکار است و از خدا می‌خواهد که اهل عمل و اخلاص باشد و فرزندانش نیز جای او را بگیرند، دیگری معاد را انکار کرده و با پدر و مادر درباره آن مجادله می‌کند و می‌گوید: معاد، افسانه گذشتگان است.

علی‌هذا می‌شود گفت: این آیات با آنکه مطالب مستقلی دارند، مربوط به آیه **لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشِّرِ الْمُحْسِنِينَ** می‌باشند و گروه ظالمان و محسنان را تشریح می‌کنند.

ناگفته نماند برای زدن دو مثل فوق، علتی بوده که اکنون بر ما پوشیده است.

۱۵- **وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا.**

نیکی به پدر و مادر در بسیاری از آیات قرآن مطرح است و در چندین آیه بعد از عبادت خدا آمده است نظیر **وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا** نساء/ ۲۶، این می‌رساند که حق آنها بعد از خدا بزرگترین حق است «احسانا» مفعول مطلق و تقدیر آن «ان یحسن احسانا» می‌باشد.

حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا.

این قسمت در بیان بزرگی حق مادر است چنان که آیه: **وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هُنَّ عَلٰى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ ...** لقمان/ ۱۴، نیز حق مادر را بالاتر از حق پدر نشان می‌دهد.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«جاء رجل الى النبي صلى الله عليه و آله فقال يا رسول الله من ابر؟ قال امك قال ثم من؟ قال امك، قال ثم من؟ قال: اباك» «۱».

منظور از **حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا** و ناراحتیهایی است که مادر

(۱) کافی باب البر بالوالدین.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۴۵

در دوران حمل و وضع متحمل می‌شود **حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ...** در بیان آنست که: مادر حتی بعد از وضع حمل مدتی از شیره جانش را به او طعام می‌دهد.

ناگفته نماند: شیر دادن به بچه باید کمتر از بیست و یک ماه نباشد و گرنه به بچه ظلم شده است.

امام صادق علیه السلام فرموده:

«الرضاع واحد و عشرون شهرا فما نقص فهو جور على الصبي» «۱»

در اینصورت اگر مدت حمل را نیز نه ماه به نظر آوریم مجموع آن سی ماه خواهد بود، پس منظور از **حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا** مدت حمل و شیر دادن واجب است، آنچه در سوره بقره/ ۲۳۳ گذشت که مادران دو سال تمام شیر می‌دهند، آن شیر دادن کامل است نه شیر دادن واجب المیزان آیه را به مدت اقل حمل تفسیر کرده و آن متخذ از روایاتی است که در نکته‌ها خواهد آمد.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلٰى وَالِدَيَّ.

ظاهراً منظور از رسیدن به چهل سال غیر از بلوغ اشد است یعنی بعد از نیرومندی به چهل سالگی رسید که وقت کمال عقل است، منظور از شکر نعمت آنست که نعمت را از تو بدانم و در مقابل، شکر گزار باشم و آن با اخلاص تطبیق می‌شود، شکر در مقابل نعمت والدین، حاکی است که آن دو در هدایتش دخیل بوده‌اند و لازمه آن، بار و الدین بودن است.

وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي.

اصلاح در ذریه، موفق کردن آنها به عمل صالح است که منجر به اصلاح آنها شود، خلاصه دعای او این است که: خدا را شکر گزار و به پدر و مادر احسان کننده و نیکوکار و دارای فرزندان مؤمن و موحد بوده باشد.

(۱) کافی باب الرضاع.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۴۶

إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

تعلیل دعای فوق است، توبه در اینجا با ایمان تطبیق می‌شود یعنی من به تو ایمان آوردم و من از کسانی هستم که تسلیم فرمان تو می‌باشند.

۱۶- أَوْلَيْكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ.

تقبل از قبول ابلغ است، در میزان فرموده: مراد از أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا اعمال واجب و مستحب آنهاست که فقط آنها مقبولند، مباحات هر چند حسن دارند ولی قبول نیستند، چنان که در مجمع البیان ذکر کرده و آن تفسیر خوبی است (تمام شد).

علی هذا أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا در مقابل مباحات است که حسن دارند ولی احسن نیستند، اشکالی که به نظر می‌رسد آنست که ظهور ما عَمِلُوا در طاعات است مباحات از جمله طاعات نیستند، به نظر می‌آید: آمدن اسم تفضیل برای آنست که همه طاعات احسن هستند نظیر

«اللهم انی استلک من بهائک بأباه و کل بهائک بهی»

در این دعا اسم تفضیلها آمده و سپس گفته شده که همه یکسانند بنا بر این اسم تفضیل در آیه مفهوم ندارد.

تَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ حَاقِي است که خداوند اشتباهات جزئی آنها را خواهد بخشید فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ متعلق به «نتجاوز» است یعنی: «نتجاوز عنهم فی جمله من نتجاوزه من اصحاب الجنة».

وَعَدَ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ مفعول مطلق و تقدیر آن «یعدهم الله وعد الصدق» است.

۱۷- وَالَّذِي قَالَ لَوْلَائِدِيهِ أَفٍّ لَكُمْ أَتَعَدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرَانِ اللَّهُ وَيَلْكَ مِنْ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ

الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۴۷

این مثل گروه دوم است که معاد را انکار می‌کند و آن را افسانه می‌پندارد و عاق والدین می‌شود، ناگفته نماند: انکار معاد، انکار نبوت نیز هست با وجود این دو انکار، توحید نیز مورد انکار قرار می‌گیرد، علی هذا این شخص هر سه را منکر است. ظاهراً «و الذی» مبتداء و أَوْلَيْكَ الَّذِينَ خَبِرَ آنست که خواهد آمد و آن به ظاهر مفرد و در معنی جمع است و قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي یعنی مردمان بسیاری پیش از من مرده و هیچ یک زنده نشده‌اند، گویی این سخن یک نوع استدلال است که اگر قضیه صحت داشت تا به حال عده‌ای زنده شده بودند.

يَسْتَكْبِرَانِ اللَّهُ یعنی از خدا مدد می‌خواهند که بتوانند او را هدایت کنند و می‌گویند: وای بر تو ایمان بیاور. ظاهراً منظور از «آمن» مطلق ایمان به خدا و رسول و معاد است، در جواب می‌گوید: ما هذا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ در مجمع البیان فرموده: گویند: این آیه درباره عبد الرحمن بن ابی بکر نازل گردید، پدر و مادرش به او اصرار کرده و گفتند: اسلام آور گفت: عبد الله بن جدعان و مشایخ قریش را زنده کنید تا آنچه می‌گوئید از آنها بپرسم، این نسبت از ابن عباس و ابی العالیه و سدی و مجاهد نقل شده است، به قولی آیه درباره هر کافر و عاق والدین است.

زمخشری در کشاف نقل کرده: معاویه به مروان حکم نوشت که از مردم برای یزید بیعت بگیرد عبد الرحمن بن ابی بکر گفت: شما

حکومت را «هرقلی» کردید آیا برای پسران خود بیعت می‌گیرید؟! مروان گفت: مردم، این همان است که خدا درباره او فرموده: وَ الَّذِي قَالَ لَوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْ عَيشُهُ چون این سخن شنید به خشم آمد و گفت: به خدا قسم آیه درباره او نیست اگر بخواهم می‌گویم درباره کیست، لیکن ای مروان تو در صلب پدرت بودی که پیامبر به پدرت لعنت کرد ... تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۴۸

این سخن در تفسیر خازن و نسفی نیز نقل شده است، ناگفته نماند، تفاسیر اهل سنت نوعاً قضیه را نقل کرده‌اند ولی ناراحتند از اینکه این سخن به عبد الرحمن نسبت داده شود و می‌گویند: او از افاضل مسلمین بود.

گویی روایتی از ائمه صلوات الله عليهم در این باره نرسیده است، به هر حال اگر جریان عبد الرحمن سبب نزول آیه باشد باز مورد مخصص نیست، آیه حال همه کافران را مجسم می‌کند.

۱۸- أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ.

عاقبت گروه دوم است «حق» حکایت از حتمی بودن دارد، منظور از «القول وعده عذاب است» «فی» در «فی امم» معنای «مع» می‌دهد، آیه دلیل است بر این که جن مانند انسان می‌میرد منظور از جن و انس قسمت کفار آنها است.

۱۹- وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَيُؤْتِيهِمْ أَعْمَالُهُمْ وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ چون مؤمنان از حیث عمل و ایمان در دنیا مختلفند و هکذا کفار در کفر و عمل قبیح دارای مراتب می‌باشند لذا درجات و درجات افراد این دو گروه با هم متفاوت خواهند بود مِمَّا عَمِلُوا نشان می‌دهد که آن درجات از اعمال تشکیل می‌شود، چنان که لِيُؤْتِيَهُمْ أَعْمَالُهُمْ نیز همانطور است و هر دو جمله به تجسم عمل دلالت دارند. «لیوفیهم» عطف است بر محذوفی که ذکر آن لازم نبوده است یعنی «جعلنا لهم درجات لكذا و كذا و لیوفیهم اعمالهم ...» جمله وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ در رابطه به آنست که به نیکوکاران کمتر از استحقاق، ثواب و به بدکاران بیشتر از استحقاق، عذاب داده نمی‌شود.

۲۰- وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَّذِينَ أُذْهِبَتْمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ ظهور عرض در نشان دادن است به طوری که حائلی میان آنها و آتش نباشد تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۴۹

در آیات گاهی می‌خوانیم که مردم به آتش نشان داده می‌شوند مانند این آیه و گاهی می‌خوانیم که آتش به آنها نشان داده می‌شود مانند: وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا كهف/ ۱۰۰ آن، مقدمه ورود به آتش است.

أَذْهِبَتْمْ طَيِّبَاتِكُمْ یک تعبیر بخصوصی است که به آنها گفته می‌شود نعمت‌های خوشایندتان را در دنیا تمام کردید و از آنها لذت بردید، ایمان و عمل هم که نداشتید تا مستحق بهشت شوید، پس فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ ...

بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ.

تعلیل عذاب الهون است بِغَيْرِ الْحَقِّ حاکی است که شما حق تکبر در مقابل خدا نداشتید شما خالق چیزی نبوده‌اید، مشیت ازلی شما را بر سفره گسترده نعمتها نشانید و آن وقت که خواست از بین برد، شما کاره‌ای نبوده‌اید که در پیش فرمان خدا «منم منم» بگوئید. «تفسقون» و خارج شدن از ایمان و عمل، معلول استکبار است.

ناگفته نماند: با کمک روایات، از آیه شریفه فهمیده می‌شود که باید در استفاده از طیبات و لذائذ میانه روی کرد و بلکه کوتاه آمد، به امید آنکه از لذائذ آخرت محروم نشد در این زمینه چند روایت در نکته‌ها خواهد آمد.

نکته‌ها:

مدت اقل حمل: در رابطه با آیه وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا در المیزان فرموده: در این آیه اقل مدت حمل در نظر گرفته شده که شش ماه است یعنی مراد از سی ماه، بیست و چهار ماه دوران شیر دادن و شش ماه مدت حمل است چنان که فرموده: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ بقره/ ۲۳۳. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۵۰

فرموده المیزان متخذ از روایاتی است که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده است. شیخ مفید رحمه الله در ارشاد در فصل قضایای علی علیه السلام در زمان عمر نقل کرده: زنی را پیش عمر آوردند که در شش ماه زائیده بود عمر خواست او را سنگسار کند، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اگر با کتاب خدا با تو مخاصمه کنم غالب می‌شوم خدا می‌فرماید وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا باز می‌فرماید:

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ چون زن دو سال شیر دادن را تمام کرد و مدت حمل و شیر دادن سی ماه شد، برای حمل شش ماه می‌ماند، عمر بعد از شنیدن این سخن آن زن را رها کرد.

در المیزان از در منثور از عبد الله جهنی نقل می‌کند: مردی از ما زنی را تزویج کرد در شش ماه برای او فرزندی آورد، شوهرش او را پیش عثمان آورد عثمان دستور سنگسار داد، این دستور به علی علیه السلام رسید، آمد و فرمود: چکار می‌کنی؟! عثمان گفت زنی در شش ماه زائیده آیا چنین چیزی می‌شود؟ حضرت فرمود آیا نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌گوید وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا و فرمود: حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ چقدر برای حمل می‌ماند مگر شش ماه؟! عثمان گفت: به خدا سوگند من این را نفهمیده بودم، زن را بیاورید، معلوم شد که سنگسارش کرده‌اند، زن به وقت سنگسار شدن به خواهرش گفته بود: غصه مخور به خدا قسم جز شوهرم کسی به من نزدیک نشده است، راوی گوید: پسری که زن زائیده بود بزرگ شد، شوهرش اعتراف کرد که او پسر من است و پسر به او از همه شبیه‌تر بود.

راوی گوید: آن شوهر را بعدا دیدم که بدنش تکه تکه به رختخواب می‌افتاد (تا مرد).

ناگفته نماند: در اینجا دو احتمال هست یکی اینکه مراد از آیه همانست که تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۵۱

از آن حضرت صلوات الله علیه نقل شده، دیگری آنکه این یک استفاده به خصوص است که آن حضرت از جمع دو آیه کرده است و منظور اصلی همانست که در تفسیر آیه گفته شد و الله اعلم.

لذات فانیه دنیا: در مجمع البیان در ذیل آیه أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ... از محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل شده: علی علیه السلام مانند یک برده با تواضع طعام می‌خورد، مانند برده بدون تکبر می‌نشست، دو تا پیراهن می‌خرید غلام خویش را در برداشتن یکی مخیر می‌کرد خودش آن دیگری را می‌پوشید، اگر آستین آن از انگشتان دراز بود، اضافه را قطع می‌کرد، و اگر از کعب پایش دراز بود آن را می‌برید.

پنج سال حکومت کرد، آجری بر آجری و خشتی بر خشتی نهاد، نقره‌ای و طلایی از خود به ارث نگذاشت، به مردم نان گندم و گوشت می‌داد خودش در منزل نان جو و زیت و سرکه می‌خورد.

هیچ دو کاری که خدا از آنها راضی است پیش نیامد مگر آنکه دشوارترین بر بدنش را اختیار کرد.

هزار غلام آزاد کرد همه از دسترنج خویش بود که دستش چروک برداشته و پیشانیش عرق کرده بود، هیچ کس بعد از او عمل او را طاقت نداشت، شب و روز هزار رکعت نماز می‌خواند (ظاهراً در بعضی ایام) از همه شبیه‌تر به او علی بن الحسین علیه السلام بود. کسی بعد از او طاقت عمل او را نیاورد.

باز نقل می‌کند: در حدیث است که عمر بن الخطاب گوید: با اذن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در مشربه ام ابراهیم به محضر آن حضرت داخل شدم آن روز نوبت حفصه بود آن حضرت خوابیده و مقداری از بدنش بر خاک بود، زیر سرش بالشی قرار داشت تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۵۲

از لیف خرما، سلام کردم و نشستم، گفتم یا رسول الله تو پیامبر و برگزیده و اختیار شده خدایی، کسری و قیصر بر تختهای طلا و بر فرش دیبا و حریرند؟ حضرت فرمود: آنها قومی هستند که طیباتشان زود داده شده و زود قطع می‌شود ولی طیبات ما به آخرت مانده است:

«فقال: اولئك قوم عجلت طبيباتهم و هي وشيكة الانقطاع و انما اخرت لنا طبيباتنا»

در این زمینه، روایات در زهد چهارده معصوم علیهم السلام زیاد است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۵۳

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۱ تا ۲۸]

اشاره

وَ اذْكَرْ اٰخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّىْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ (۲۱) قَالُوْا اَجِئْتَنَا لِتَاْفِكُنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (۲۲) قَالَ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اُبَلِّغُكُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ وَ لَكِنِّىْ اَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ (۲۳) فَلَمَّا رَاُوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ اُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوْا هٰذَا عَارِضٌ مُّمَطَّرْنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيْحٌ فِیْهَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۲۴) تَدْمُرُ كُلَّ شَیْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهَا فَاصْبِرْ لَوْ لَا یُرِى الْاِلٰهَ مَسَاكِنُهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِیْنَ (۲۵)

وَ لَقَدْ مَكَّنَّاھُمْ فِیْمَا اِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِیْهِ وَ جَعَلْنَا لَھُمْ سَمْعًا وَ اَبْصَارًا وَ اَفْنَدَہُ فَمَا اَعْنٰی عَنْھُمْ سَمْعُھُمْ وَ لَا اَبْصَارُھُمْ وَ لَا اَفْنَدُھُمْ مِنْ شَیْءٍ اِذْ کَانُوْا یَجْحَدُوْنَ بِآیَاتِ اللّٰهِ وَ حَاقَ بِھُمْ مَا کَانُوْا بِہِ یَسْتَهْزِؤْنَ (۲۶) وَ لَقَدْ اَھْلَکْنَا مَا حَوْلَکُمْ مِنَ الْقُرٰی وَ صَیَّرْنَا الْاٰیَاتِ لَعَلَّھُمْ یَرْجِعُوْنَ (۲۷) فَلَوْ لَا نَصَرُھُمُ الَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ قُرْبٰنًا اِلَھَہُ بَلْ ضَلُّوْا عَنْھُمْ وَ ذٰلِکَ اِفْکُھُمْ وَ مَا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ (۲۸)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۵۴

۲۱- یاد کن برادر قوم عاد را وقتی که قوم خویش را در سرزمین احقاف انداز کرد، با آنکه پیامبرانی در زمان او و پیش از او آمده بودند، گفت: عبادت نکنید مگر الله را، من بر شما از عذاب روز بزرگ بیمناکم.

۲۲- گفتند: آیا آمده‌ای تا ما را از خدایانمان برگردانی، عذابی که وعده می کنی بیاور، اگر از راستگویانی؟

۲۳- فرمود علم عذاب پیش خداست، آنچه را که با آن ارسال شده‌ام به شما تبلیغ می کنم لیکن شما را قومی می بینم که راه جهالت می پیمائید.

۲۴- چون ابر عذاب را دیدند که رو به طرف وادیهای آنهاست گفتند: این ابری است به ما باران می دهد، بلکه آن چیزی است که به عجله می خواستید، بادی است در آن عذابی دردناک.

۲۵- هر چیز زنده را به امر خدایش هلاک می کند، آنها صبح کردند در حالی که جز خانه‌هایشان دیده نمی شد، قوم مجرم را بدینسان سزا می دهیم.

۲۶- به آنها تمکن دادیم در آنچه به شما در آن تمکن نداده‌ایم و برای آنها گوشها و چشمها و دلها قرار دادیم ولی گوشها و چشمها و قلبها هیچ چیز را از آنها کفایت نکردند زیرا که آیات خدا را دانسته منکر بودند، عذابی را که استهزاء می کردند آنها را گرفت.

۲۷- آنچه از شهرها در اطراف شما بود هلاک کردیم و برای آنها آیات خویش را گوناگون بیان کردیم تا برگردند.

۲۸- چرا خدایانی که جز خدا برای تقرب به معبودی گرفتند یاریشان نکردند، بلکه از آنها گم شدند، آن گم شدن اثر افک و افتراشان بود.

کلمه‌ها

آخا عاد: منظور از آن هود علیه السلام است که بر قوم عاد مبعوث شد، و اِلی اَخَاهُمْ هُوداً اعراف/ ۶۵. تفسیر أحسن الحديث،

ج ۱۰، ص: ۱۵۵

عاد: نام قومی است که هود علیه السلام بر آنها مبعوث شد، آنها از اعراب ما قبل تاریخ هستند.

احقاف: حقف (بر وزن جسر) تپه ریک که به طور مستطیل باشد، بعضی پیچ و خم دار بودن را نیز قید کرده‌اند، جمع آن احقاف است. احقاف در جنوب جزیره العرب و از قسمتهای ربع الخالی (وادی دهناء) است در روزگار گذشته مسکن قوم عاد بود و از قرآن کریم معلوم می‌شود که آن روز سرزمین آباد و پر حاصلی بود، اکنون ریگزار و بیابان خشک و غیر قابل سکونت است (قاموس قرآن) آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

نذر: (بضم اول و دوم): جمع نذیر است به معنی مصدر (انذار) نیز آید نظیر: فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي قمر / ۱۸.

لتأفكنا: افک: برگرداندن چیزی از حقیقتش. دروغ را بدان جهت افک گویند که از واقع برگردانده شده است.

عارضضا: عارض: آشکار شونده. عرض در اصل به معنی ظهور و اظهار است لازم و متعدی هر دو آمده است.

اودیتهم: وادی: سیلگاه و دره، طبرسی فرموده: وادی، کرانه کوه است، مجرای بزرگ آب را نیز وادی گویند. گویی منظور از آن

محللی است که نزدیک به کوه‌ها باشد، جمع آن اودیه است به نظر بعضی آن در اصل به معنی جریان است.

تدمر: دمر و دمار: هلاک شدن. تدمیر: هلاک کردن.

سمعا: سمع در آیه به معنی گوشه‌است، چون در اصل مصدر است لذا جمع بسته نمی‌شود، به معنی گوش، شنیدن و قوه شنوایی به

کار تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۵۶

می‌رود.

یجحدون: جحد: انکار با علم چنان که در صحاح گفته است.

صرفنا: صرف و تصریف: برگرداندن. در دومی مبالغه هست منظور از آن بیان حقائق در قالبهای مختلف است.

قربان: مصدر است به معنی نزدیک شدن مانند عدوان و خسران. و نیز به معنی اسم آید، طبرسی فرموده: قربان هر چیزی است که با

آن به خدا تقرّب جسته شود، اطاعت باشد یا ذبیحه جمع آن قرابین است.

شرحها

از این آیات تا آخر سوره دو قضیه نقل شده است اولی جریان قوم هود و تار و مار شدن آنها، دومی آمدن جن و شنیدن قرآن و

ایمان آورد نشان. این هر دو شاهد عینی هستند در رابطه با مطالب سوره و استفاده از آنها.

ماجرای قوم هود نشان می‌دهد که عالم روی نظام علت و معلول می‌چرخد سرنوشت انسان ناشی از عمل او است، جهان در مقابل

عمل انسان عکس العمل دارد، پیامبران برای نشان دادن آن و سایر حقائق، از طرف خدا آمده‌اند.

هود علیه السلام مردم را به توحید دعوت می‌کند و از عذاب می‌ترساند ولی آنها از لجاجت دست بر نمی‌دارند، بالاخره باد سرد و

سوزان همه آنها را منجمد می‌کند جز خانه‌هایشان چیزی از آنها نمی‌ماند، عده‌ای از آبادیها که در نظر اهل مکه معروف بودند

حالشان همانطور بوده است چنان که در آیات اخیر اشاره شده است.

۲۱- وَ اذْکُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۵۷

منظور از بَيْنِ يَدَيْهِ پیامبرانی است که در زمان او بوده‌اند و از «من خلفه» پیامبرانی است که پیش از او بوده‌اند، نسبت به آینده

نمی‌شود اشاره باشد زیرا که با «خلت» منافات دارد.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

أَلَّا تَعْبُدُوا بیان انذار است، منظور از عبادت آنست که تمام کارهای زندگی را با فرمان خدا تطبیق دهند نه فقط اعمال عبادی، چنان

که در سوره اعراف و جاهای دیگر گفته‌ایم، مراد از عذاب، عذاب دنیوی است.

۲۲- قَالُوا أَجِئْنَا لِنُؤْفِكَنا عَنْ آلِهَتِنَا فَأَتِنَا بِمَا تَعِدُنَا

جواب قومش آن بود که گفتند: می‌خواهی ما را از عبادت خدایانمان باز داری؟ «فأتنا» امر تعجیزی است یعنی قدرت آوردن عذاب نداری.

۲۳- قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ.

جمله اول حکایت از حتمیت عذاب دارد، یعنی اگر ایمان نیاورید حتما خواهد آمد ولی من وقت و کیفیت آن را نمی‌دانم، و اینکه می‌گویم خواهد آمد از جمله رسالت من است درباره انذار شما. وَ لِكِنِّي أُرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ.

یعنی به جای آنکه ایمان بیاورید، عذاب را می‌خواهید «تجهلون» یعنی راه جهالت را می‌پیمائید، شاید آمدن، «تجهلون» به جای «جاهلون» استمرار و ادامه جهالت باشد.

۲۴- فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا.

ضمیر «راوه» راجع به عذاب است که به صورت ابر دیده می‌شد، منظور از «عارضاً» ابر است که در هوا آشکار شده بود مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ حال ثانی از ضمیر «راوه» است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۵۸ بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ.

اعراض است از عارضٌ مُّمْطِرُنَا ظاهراً این کلام هود علیه السلام است در جواب سخن آنها، معلوم می‌شود که ابر توأم با باد سرد بوده لذا فرموده بَلْ هُوَ ... رِيحٌ کلمه «فیها» نشان می‌دهد که عذاب در آن باد بوده و از آن متولد شده است.

۲۵- تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِيْنُهُمْ.

کلمه لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِيْنُهُمْ نشان می‌دهد که باد طوفان نبوده بلکه باد سردی بوده که خودشان را منجمد کرده و منازلشان خالی مانده است چنان که در سوره حاقه می‌خوانیم:

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصِرٍ عَاتِيَةٍ. سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ / ۸-۶

به نظر می‌آید: منظور از «کل شیء» هر شیء زنده است، زیرا در مقابل آن سرمای شدید همه موجودات زنده اعم نبات و حیوان منجمد می‌شد.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ.

در رابطه با اصل عذاب است نه کیفیت آن.

۲۶- وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيْمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً.

این آیه موعظه است برای اهل مکه و استتاجی است از قصه اصحاب هود منظور از «فیما» وسائل زندگی و امکانات آنهاست از قبیل قدرت و توانایی جسمی و مانند آن.

«ان» در إِنْ مَكَّنَّاكُمْ نافیه است یعنی قوم هود را قدرت دادیم و متمکن کردیم در آنچه شما را در آن تمکن و قدرت ندادیم و نیز به آنها گوشها و چشمها و قلبها دادیم تا در زندگی و هدایت آنها را به کار گیرند، اما متأسفانه:

فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۵۹

ولی این ابزار در هدایت و یافتن راه توحید، هیچ فائده‌ای به آنها نداد، منظور از نفی فائده در رابطه با هدایت است و گرنه از چشم و گوش و دل در راه‌های دیگر استفاده کردند.

إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ.

یعنی علت عدم فائده آن بود که دانسته و از روی عمد، آیات خدا را انکار می‌کردند، بارها گفته‌ایم که باور و علم غیر از تسلیم شدن به علم است، ممکن است انسان یقین داشته باشد ولی تسلیم به یقین نشود نظیر وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَقْبَلَتْهَا أَنْفُسُهُمْ. وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ.

بالاخره عذابی که مسخره می‌کردند آنها را احاطه کرد (نعوذ بالله من عذابه).

۲۷- وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَ صَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

عطف است بر وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ وَ آن موعظه دیگری است اهل مکه را و شاهد عینی است در رابطه با آثار شرک و عصیان، منظور از «القری» آبادیهای قوم لوط و قوم صالح و قوم شعیب و قوم هود است، ضمیر «لعلهم» راجع به «القری» و منظور از آن اهل قری است. یعنی: آیات خویش را گوناگون برای آنها بیان کردیم تا به راه توحید باز گردند. ولی سودی برای آنها نبخشید.

۲۸- فَلَوْ لَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً.

تهکم است در رابطه با اینکه خدایان کاره‌ای نبوده‌اند. «آلهه» مفعول دوم «اتخذوا» و مفعول اول آن، ضمیر راجع به موصول و «قربانا» حال است از آن تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶۰

یعنی: چرا به وقت آمدن عذاب یاریشان نکردند، آنان که جز خدا معبودها قرار داده بودند و در حالی که با آنها به خدا تقرب می‌جستند.

بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذَلِكِ إِفْكَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَفْقَهُونَ.

بلکه آلهه از آنها گم شدند و در وقت هلاک خبری از آنها نبود، «ذلک» ظاهرا اشاره است به ضلال، «ما» مصدریه است یعنی: «ذلک الضلال اثر افکهم و افترائهم».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶۱

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۹ تا ۳۵]

اشاره

وَ إِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَىٰ الْحَقِّ وَ إِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ (۳۰) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجْزِكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۳۱) وَ مِنْ لَّا- يُجِبُ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۲) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳)

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبَّنَا قَالَ فَلُدُّوهُوَ الْعَذَابِ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴) فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعِيَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (۳۵)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶۲

۲۹- یاد آر که گروهی از جن را به سوی تو فرستادیم به قرآن گوش می‌دادند، چون به قرائت قرآن حاضر شدند، گفتند: ساکت باشید ...

۳۰- گفتند: ای قوم ما، کتابی شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، کتابهای پیشین را تصدیق می‌کند، به حق و راه راست هدایت می‌نماید.

۳۱- ای قوم ما، داعی خدا را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهان شما را بیامزد و از عذاب دردناک پناهتان دهد.

۳۲- هر که داعی خدا را اجابت نکند، خدا را در زمین عاجز نخواهد کرد و جز خدا اولیائی نخواهد داشت. آنها در ضلال آشکار هستند.

۳۳- آیا ندانسته‌اند: خدایی که آسمانها و زمین را آفریده و در آفرینش آنها ناتوان نشده قادر است که مردگان را زنده کند؟ بلی او بر هر چیز تواناست.

۳۴- یاد آر روزی را که کافران بر آتش عرضه شوند، گویند: آیا این آتش حق نیست؟
جواب دهند: آری قسم بخدا حق است ...

۳۵- صبر کن چنان که اولوا العزم از پیامبران صبر کردند در عذاب آنها عجله نکن، روزی که عذاب موعود را می‌بینند گویی جز ساعتی از روزی توقف نکرده‌اند، این ابلاغ است ...

کلمه‌ها

نفر: گروهی که کمتر از ده نفر باشند، در قاموس گویند: نفر به معنی همه مردم است و نیز گروهی که از ده نفر کمتر باشد به زنان و مردان و جن اطلاق می‌شود.

جن: موجودی است غیر مادی و با شعور که می‌شود از آن با «نیروهای با شعور» تعبیر آورد، این کلمه بفتح اول به معنی پوشاندن و مستور کردن است، جن را به علت پوشیده و نامرئی بودن جن گفته‌اند مشروح سخن در تفسیر سوره جن خواهد آمد انشاء الله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶۳
تعالی.

لم یعی: عی: عجز و ناتوانی. راغب گویند: اعیاء در ناتوانی از راه رفتن و عی در ناتوانی از کار است.

عزم: (بر وزن عقل) قصد و اراده و تصمیم. «اولو العزم»: صاحبان اراده و تصمیم. بنا بر تفسیر امامان سلام الله علیهم منظور از «عزم» در آیه، شریعت و کتاب و آن با معنای اصلی عزم مناسب است «اولو العزم» یعنی: صاحبان شریعت و کتاب. بلاغ: کفایت و تبلیغ، معنای کفایت شاید به عنوان سببیت باشد زیرا تبلیغ سبب کفایت است.

شرحها

اشاره

آیات شریفه حاکی از یک واقیعی است که اتفاق افتاده است ولی نقل آن در اینجا شاید بدان جهت است که تقریب و ملامتی باشد برای اهل مکه که قرآن در شهر آنها و به زبان آنها نازل شد ولی ایمان نیاوردند، اما جن که از جنس آنها نبودند شنیدند و ایمان آوردند چنان که در المیزان فرموده است.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه به بازار «عکاظ» تشریف بردند، زید بن حارثه نیز در خدمتش بود، آن حضرت در بازار، مردم را به اسلام دعوت می‌کرد ولی کسی از او قبول نکرد، آن گاه به مکه برگشت به

موضعی که آن را «وادی مجنّه» می‌گفتند رسید در وقت شب قرآن می‌خواند گروهی از جن به او گذر کردند، چون قرائت آن حضرت را شنیدند، گوش کردند.

بعضی به بعضی گفتند: ساکت باشید چون آن حضرت از خواندن قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶۴ فارغ شد، آنها پیش قوم خویش برگشته و آنها را انداز کرده و گفتند: یا قَوْمَنَا ...

سپس پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده اسلام و ایمان آوردند، آن حضرت احکام اسلام را به آنها تعلیم فرمود، خدا در این رابطه به پیامبرش وحی کرد قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ ... تا آخر سوره، که خدا سخن آنها را نقل کرد. رسول خدا شخصی از خودشان را بر آنها سرپرست فرمود.

آنها هر وقت محضر آن حضرت می‌آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام دستور داد که آنها را تعلیم دهد و دانا به دین گرداند آنها دارای گروه‌های مؤمن، کافر، ناصبی، یهود، نصاری و مجوس هستند و آنها از نسل جان می‌باشند (تفسیر برهان).

طبرسی رحمه الله از زهری نقل کرده که این جریان بعد از وفات ابو طالب علیه السلام بود که آن حضرت به طائف تشریف بردند، به وقت برگشتن در محلی به نام نخله مشغول نماز بود که جن قرائت او را شنیدند (رجوع شود به سوره جن) آن گاه فرموده: دیگران گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدا مامور شد جن را انداز فرموده و آنها را به سوی خدا بخواند و بر آنها قرآن تلاوت کند خدا گروهی از جن نینوی را به طرف آن حضرت فرستاد، حضرت به اصحابش فرمود: مأمور شده‌ام که بر جن قرآن بخوانم کدام یک از شما با من می‌آید؟

عبد الله بن مسعود با آن حضرت آمد، عبد الله گوید: جز من کسی با او نبود رفتیم تا به بالای مکه رسیدیم، حضرت داخل شعب حجون شد و برای من خطی کشید و فرمود: در این خط بنشین خارج شو تا من برگردم، سپس حرکت کرد و شروع به خواندن قرآن نمود، سیاهان بسیاری او را احاطه کردند میان من و آن حضرت حائل شدند تا جایی که صدای او را نشنیدم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶۵

سپس آن سیاهان به راه افتادند و همچون تکه‌های ابر می‌رفتند فقط گروهی از آنها ماند آن حضرت از نماز صبح فارغ شد، به طرف من آمد، فرمود: آیا چیزی دیدی؟ گفتم: آری مردان سیاهی را دیدم که لباس سفید بتن داشتند فرمود: آنها جن نصیبین هستند.

از ابن عباس روایت شده که آنها هفت نفر از جن نصیبین بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به سوی قومشان فرستاد. از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحمن را بر مردم خواند ساکت شدند، و چیزی نگفتند حضرت فرمود: جن از شما بهتر جواب گفتند، چون فَبَأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ را بر آنها خواندم گفتند: «لا بشيء من الاثك ربنا نكذب».

ناگفته نماند: ظهور آیات آنست که آنها مکلف بودند که به قرآن ایمان آورند و عمل کنند، مجلسی رحمه الله در این زمینه در بحار روایاتی آورده است.

۲۹- وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ.

ظهور آیه در آنست که خدا آنها را به طرف آن حضرت فرستاده بود و این نشان می‌دهد که به شنیدن قرآن و ایمان و عمل مکلف بودند «یستمعون» وصف «نفر» است.

فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصَبُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ.

ضمیر «حضره» راجع به قرآن است یعنی چون به قرائت حاضر شدند «انصبوا» نشان می‌دهد که جن می‌تواند سر و صدا کند، اینکه

فرموده:

انذار کنان به سوی قوم خویش باز گشتند می‌شود استفاده کرد که حضرت به آنها فرموده: شما موظفید که قوم خویش را به سوی خدا دعوت کنید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶۶

۳۰- قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ.

منظور از کتاب قرآن است، ظهور آیه در آنست که آنها به شریعت عیسی علیه السلام عقیده نداشته‌اند، در نقل تفسیر قمی گفته شد که گروهی از آنها یهودی هستند و شاید انجیل را کتاب مستقل ندانسته‌اند زیرا که انجیل مکمل تورات بود، در این صورت به عیسی نیز عقیده داشته‌اند.

مراد از لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ظاهراً همه کتب آسمانی و یا فقط تورات است.

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ.

طریق مستقیم بیان حق است یعنی راه راستی که کسی در آن گمراه نمی‌شود.

به هر حال این آیه و دو آیه بعدی بیان انذار است که گذشت، وانگهی در این آیه قرآن کریم با سه وصف توصیف شده است، کلمه «مصدقاً» نوعی استدلال است یعنی: با کتابی که ما ایمان داریم مخالف نیست علی‌هذا باید بدان ایمان آوریم.

۳۱- يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِزَّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ.

مراد از داعی الله رسول خداست که مردم را به سوی خدا می‌خواند مانند قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ يَوْسُفَ / ۱۰۸، «من» در مِنْ ذُنُوبِكُمْ ظاهراً برای بیان است و به حکم

«الاسلام يجب ما قبله»

اگر ایمان می‌آوردند گناهانشان آمرزیده می‌شد.

المیزان آن را به معنی بعض گرفته و فرموده: منظور گناهایی است که پیش از ایمان کرده‌اند، خدا فرماید: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶۷

انفال / ۳۸، این سخن نیز شامل همه گناهان است.

به هر حال ظهور آیه آنست که جن در مسأله تکلیف و غفران و عذاب فرقی با انس ندارند. يَغْفِرُ لَكُمْ جواب شرط محذوف است یعنی: «ان اجبتم و آمنتم يغفر لكم...»

۳۲- وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ تهدید است در رابطه با عدم قبول دعوت قرآن منظور از فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ آنست که بالاخره از چنگ خدا فراری نخواهند داشت و جز خدا سرپرستانی نخواهند یافت که آنها را یاری کنند، چنین کسانی در گمراهی آشکار خواهند بود.

در مجمع البیان از علی بن ابراهیم نقل شده: از این دعوت، آنها به محضر آن حضرت آمدند و ایمان آوردند و او شرایع اسلام را بر آنها تعلیم کرد، و خدا سوره جن را در این رابطه نازل فرمود، این سخن دلالت می‌کند که آن حضرت بر جن نیز مبعوث شده بود، خدا جز او کسی را بر جن و انس پیامبر نکرده است.

مجلسی رحمه الله در بحار ج ۱۸ از ص ۷۶ تا ۱۰۵، اخباری در این زمینه نقل کرده است (چاپ اخیر).

۳۳- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

از این آیه تا آخر سوره مربوط است به آیه و يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ ... / ۲۰ «۱» «یروا» در آیه به معنی علم و دانستن است این آیه یکی از استدلالهای قرآن در رابطه با معاد است نظیر: أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى

أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ يس / ۸۱

(۱) علی هذا جریان حضرت هود علیه السلام و جریان جن بحکم جمله معترضه هستند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶۸

معاد آنست که این نظام از بین برود و نظام دیگری در جای آن قرار گیرد خدایی که از آفرینش اول ناتوان نشده از آفرینش دوم ناتوان نخواهد بود وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ روم/ ۲۷.

انسان نیز جزئی از آفریده‌هاست، خلقت اولی او دلیل امکان خلقت دوم است، علی الظاهر مناسب بود که بفرماید: خدایی که از خلقت انسان عاجز نشده می‌تواند او را زنده کند، ولی طرح خلقت آسمانها و زمین شاید به علت مقدمه بودن آنها برای خلقت انسان است، و یا نظر به اولویت است، نظیر لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ فاطر/ ۵۷.

۳۴- وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ.

تأکید و توضیح آیه قبلی است، درباره «يعرض» و معنای آن در آیه ۲۰ سخن گفته شد، معنی آیه واضح است.

۳۵- فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ...

تفریع است بر انکار معاد، یعنی: صبر کن بر انکار آنها چنان که پیامبران اولوا العزم بر انکار معاد و عناد مشرکان صبر کردند و عذاب آنها را به عجله نخواه که بالاخره خواهد رسید وانگهی شاید توبه کنند.

كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ اشاره است به بی‌اهمیت بودن این زندگی در مقابل آخرت، گذشته هر قدر طولانی باشد در نظر انسان کم می‌آید، اما آنها با دیدن عذاب آخرت و دوام آن احساس خواهند کرد که در دنیا جز ساعتی (مقدار کمی از زمان) توقف نکرده‌اند ظاهراً در اینجا، برزخ مطرح نشده است.

طبرسی رحمه الله برزخ را نیز داخل دانسته و فرموده است: گذشته به حکم «کان لم یکن» است هر چند که طولانی باشد ولی چون

آیه راجع به کم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۶۹

ارزش بودن زندگی دنیاست، ظاهراً برزخ در نظر نیست.

بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ یعنی: این قرآن بلاغ و تبلیغ از جانب خداست و در مقابل آن فقط قومی هلاک می‌شوند که از زی عبودیت و بندگی خارج شده‌اند، «هل» در اینگونه محلها به جای «ما» نافی می‌آید.

اولوا العزم

در کلمه‌ها گفته شد بنا بر روایات اهل بیت علیهم السلام منظور از عزم در آیه عزیمت و شریعت است، و اولوا العزم علیهم السلام پنج نفر هستند. نوح، ابراهیم، موسی عیسی و محمد صلوات الله علیهم چنان که در آیه: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ ...

شوری/ ۱۳ و نیز در آیه هفتم از سوره احزاب آمده است.

در کافی از ابن ابی یعفور نقل شده که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود

«سادة النبيين والمرسلين خمسة وهم اولوا العزم من الرسل عليهم دارت الرحي: نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد عليهم السلام و على جميع الانبياء» (اصول کافی باب طبقات الانبياء و الرسل و الأئمة).

در جوامع الجامع فرموده: اولوا العزم از پیامبران کسی است که شریعت تازه آورده و شریعت سابق را نسخ کند، آنها پنج نفر می‌باشند.

در میزان برای عزم سه معنی نقل کرده: صبر، عزم بر وفا به میثاق کتاب و شریعت، آن گاه فرموده معنای سوم حق است و آن همانست که روایات امامان - علیهم السّلام آن را بیان می‌کند.

بد نیست به بعضی اقوال دیگر در این زمینه اشاره نمائیم ۱- به نظر بعضی «من» در کلمه مِنَ الرَّسُولِ به معنی بیان است نظیر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷۰

فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ عَلَىٰ هَذَا كَقَوْلِهِ: هَمَّ أَنْبِيَاءُ أَوْلُوا الْعِزْمَ مِی بَاشَد.

۲- به قولی آنها شش نفر هستند که بر اذیت صبر کرده‌اند: نوح علیه السّلام که بر اذیت قوم خویش صبر کرد، ابراهیم که بر آتش صبر نمود، اسحق که بر ذبح صبر کرد (ذبیح به نظر شیعه اسماعیل است)، یعقوب که به فقد یوسف و رفتن بینایی صبر کرد، یوسف که در چاه و زندان صبر نمود، و ایوب که بر ضر و بلا صبر کرد.

۳- به قولی آنها چهار نفر هستند: ابراهیم، هود، نوح، و محمد صلی الله علیهم اجمعین.

۴- گویند: آنها پیامبرانی هستند که مأمور به جهاد و قتال شدند و مکاشفه را آشکار کرده و در راه دین جنگ کردند.

۵- به قولی: آنها هیجده نفراند که در آیات ۸۳ تا ۹۰ سوره انعام نامشان آمده است، دلیل این قول آنست که در آخر فرموده: فَبَهِّدَاهُمْ أَقْتَدَهُ.

۶- از بعضی نقل شده: آنها نه نفر هستند: نوح، ابراهیم، ذبیح، یعقوب، یوسف، ایوب، موسی، داود، عیسی.

این اقوال سندی و دلیلی ندارند و از طرف کسانی اظهار شده است که راه خدا را بدون اهل بیت علیهم السّلام رفته‌اند.

روز سیزده ماه رجب مصادف با ولادت حضرت ولی ذوالجلال علیه السّلام المتعال سال هزار و چهار صد و پنج قمری مطابق با ۱۵/ ۱/ ۱۳۶۴ تفسیر سوره احقاف به پایان رسید.

و الحمد لله و هو ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷۱

سوره محمد

اشاره

در مکه نازل شده و سی و هشت آیه است

نگاهی به کلیات سوره

۱- سوره محمد صلی الله علیه و آله نهمین سوره است که بعد از سوره حدید در مدینه نازل گردید و در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره چهل هفتم است.

آن در زمانی نازل شده که مسلمانان پیوسته با مشرکان و یهود درگیر بودند و احتیاج به استقامت در جنگ و تأمین مخارج و انفاق در راه آن داشتند.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی سی و هشت، در قرائت بصری چهل و در قرائت دیگران سی و نه می‌باشد، قرائت کوفی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد لذا آن را انتخاب کرده‌ایم چنان که بارها در اوائل سوره‌ها گفته‌ایم.

گویند: عدد کلمات این سوره پانصد و سی و نه و عدد حروف آن دو هزار و سیصد و چهل نه است و الله العالم.

۳- نامگذاری به «سوره محمد» ظاهراً به علت وقوع این لفظ مبارک در آیه:

وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ... / ۲، است، بعضی آن را به مناسبت حکم قتال که در آن آمده، سوره قتال نامیده‌اند ولی روایات نبوی و امامان علیهم السلام سوره محمد صلی الله علیه و آله گفته‌اند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷۲
صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال روایت مفصّلی از امام صادق علیه السلام در فضیلت آن ذکر می‌کند، طبرسی رحمه الله بعد از نقل آن می‌فرماید: «و»

قال علیه السلام من اراد ان يعرف حالنا و حال اعدائنا فليقرء سورة محمد صلی الله علیه و آله فانه يراها آية فينا و آية فيهم». ۴- سوره مبارکه به شهادت آیات و مطالب آن مدنی است اینکه در کشاف از سعید بن جبیر و ضحاک نقل کرده که گفته‌اند: مکی است، سخنی بدون دلیل بلکه واضح البطلان است.

در مجمع از ابن عباس و قتاده نقل شده: فقط آیه ۱۳ وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ ... در موقعی نازل شد که آن حضرت می‌خواست از مکه به مدینه خارج شود، به کعبه نگاه می‌کرد و گریه می‌نمود، ولی این گفته نیز به حکم اجتهاد در مقابل نص است.

۵- ظاهراً شأن نزول به خصوص درباره این سوره نقل نشده است، جریانها و پیشامدهای آن روز، از قبیل موقعیت جنگی، موضعگیری کفار و منافقان، انفاق درباره تأمین جنگ و امثال آنها علت نزول بوده است چنان که از آیاتش استفاده می‌شود و نیز ظاهر آنست که همه سوره به یک بار نازل گشته است، دلیلی به نزول تدریجی وجود ندارد.

مطالب و غرض سوره

در المیزان فرموده: این سوره کفار را با اوصاف خبیثه و اعمال ناشایست مخصوصشان توصیف می‌کند و نیز مؤمنان را با صفات طیبیه و اعمال نیکشان تعریف می‌نماید، سپس آنچه از نعمت و کرامت را که نتیجه صفات مؤمنان است می‌شمارد و آنچه از نعمت و هوان را که اثر صفات کفار است بازگو می‌کند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷۳
و خلاصه در این سوره مقایسه است ما بین صفات و اعمال آن دو گروه در دنیا و آنچه نتیجه آنست در عقبی، و در آن بعضی از احکام قتال آمده است.

ناگفته نماند: مطلب جامع سوره همانست که المیزان می‌گوید، علاوه از آن، وصف نهرهای بهشت در این سوره آمده که در هیچ جای قرآن چنین بیان نشده است و در این سوره خواهیم دانست که چرا قرآن به تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ آن قدر تکیه کرده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷۴

سوره محمد مدتیّه و هی ثمان و ثلاثون آیه نزلت بعد سوره الحدید

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ (۲) ذَلِكِ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳) فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَنْحَسْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَانَ فِإِذَا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِتْدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيُنْزِلَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴)

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِاللَّهِمَّ (۵) وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ (۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷۵

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- کسانی که کافر شده و مردم را از راه خدا باز داشته‌اند، خدا اعمالشان را گمراه کرده است.
- ۲- و کسانی که ایمان آورده و اعمال خوب کرده‌اند و به آنچه بر محمد (ص) نازل شده ایمان آورده‌اند گناهانشان را آمرزیده، حالشان را بهتر کرده است.
- ۳- این بدان سبب است که کفار از باطل پیروی کرده و اهل ایمان از حق تبعیت نموده‌اند خدا بر مردم این چنین مثل می‌زند.
- ۴- پس چون کافران را در جنگ ملاقات کردید گردنهایشان را بزنید تا وقتی که آنها را از پای در آوردید طناب را محکم کنید که بعدا یا آزاد می‌کنید و یا عوض می‌گیرید تا جنگ سلاحهای خویش را به زمین گذارد، فرمان این است، و اگر خدا می‌خواست از آنها انتقام می‌گرفت، آنان که در راه خدا کشته شوند هرگز اعمالشان را هدر نخواهد کرد.
- ۵- حتما هدایتشان کرده و حالشان را اصلاح می‌کند.
- ۶- و در بهشتی که شناسانده اسکانشان می‌دهد.

کلمه‌ها

صدوا: راغب گوید: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی منع و برگرداندن آید، دیگران گفته‌اند: صدود لازم است به معنی اعراض و صد متعدی و لازم هر دو آید، مراد از آن در آیه ظاهرا منع کردن دیگران است.

بالهم: بال: چنان که در مفردات و مجمع گفته است به معنی قلب نیز آید نظیر: «خطر بیالی»، راغب در اینگونه موارد حال باطنی گفته است که قلب را نیز صادق است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷۶

رقاب: رقبه: گردن. جمع آن رقاب است.

اثنتموهم: ثخن (بر وزن عنب) غلیظ شدن و محکم شدن است راغب گوید:

«ثخن الشیء» آن گاه گویند که چیزی غلیظ شود و از جریان باز ماند (مثل غلیظ شدن شیره) و به آنکه زخم زند و از حرکت باز ماند به طور استعاره گویند «ثخنه ضربا» منظور از آن در آیه زخمی کردن و عاجز نمودن است.

شدوا: فعل امر است از شد به معنی محکم بستن.

وثاق: (بفتح واو و کسر آن) چیزی است که با آن می‌بندند مانند زنجیر و ریسمان. به معنی بستن نیز آید نظیر وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ.

منا: منت گذاشتن، تقدیر آن «تمنون منا» است.

فداء: فداء و فدیة: عوض، مصدر نیز آید به معنی عوض گرفتن تقدیر آن «تفدون فداء» است.

اوزار: اوزار در آیه به معنی اسباب و سلاحهای جنگ است طبرسی فرموده: وزر به معنی محمول و بار است، علت این تسمیه آنست که سلاح جنگ به وسیله جنگاوران حمل می‌شود.

انتصر: انتصار به معنی انتقام است «انتصر منه: انتقم».

شرحها

در این آیات یک واقعیت بسیار عالی مطرح شده است و آن اینکه کفار هر تلاش که در براندازی دین حق بکنند به مقصد نخواهند

رسید ولی اهل ایمان و عمل حالشان اصلاح و گناهشان آمرزیده خواهد شد، زیرا که کفار به چیز باطل و بی پایه چسبیده‌اند و اهل ایمان به حق و ثابت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷۷

در همین رابطه فرموده: حالا که چنین است کفار چون به چنگ شما افتند، بکشید و اسیر بگیرید و قلع و قمع نمایید. بقیه سخن در ذیل آیات خواهد آمد.

۱- الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ.

مراد از الذین کفروا کفار هستند که علاوه از کفر خویش، مردم را نیز از ایمان به قرآن باز می‌داشتند، خدا نقشه‌هایشان را کور کرد، به هدف نرسیدند، زیرا: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.

اضلال تلاشی، از جانب خدا آنست که نگذارد تلاشی به هدف برسد، به نظر می‌آید: این آیه و آیه بعدی اشاره به گذشته است که کفار منکوب شده و اهل ایمان موفق گشتند، در عین حال برای همه و برای همیشه سرمشق و درس است، زیرا گذشته و آینده از یک نظام سرچشمه می‌گیرد، چنان که در ذیل آیه سوم خواهد آمد.

۲- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ.

مراد از صدر آیه ظاهراً مطلق اهل ایمان و عمل، قبل از اسلام است، علی هذا و آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ مستقل از ما قبل است و قید توضیحی نیست، یعنی:

آنان که در گذشته ایمان آورده و عمل کرده‌اند و آنان که به دین محمد صلی الله علیه و آله در این زمان ایمان آورده‌اند.

وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ حال است از «ما نزل» کلمه «کفر-اصلاح» مقابل با «اضل» در آیه سابق است یعنی: خدا تلاش کفار را به هدف نرسانید ولی به واسطه ایمان و عمل، گناهان مؤمنان و وبال گناهان را عفو کرد و پوشانید و حالشان را اصلاح کرد.

در دنیا با تقوی و فضیلت و شناخت و معرفت زندگی کردند و در آخرت به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷۸ سعادت ابدی رسیدند.

۳- ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ.

تعلیل مطلب قبلی است و باطل چیزی پوچ و ناپایدار است، هر که درباره آن تلاش نماید بی‌ثمر خواهد بود، حتی اگر در دنیا نیز به خواسته‌های خودشان برسند زندگی برای آنها لذت بخش نخواهد بود بلکه در رنج و عذاب و دلهره و واهمه به سر خواهند برد مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا طه / ۱۲۴، فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ توبه / ۵۵.

اما حق چیزی ثابت و پایدار است، پیروان آن نیز چنین خواهند بود جمله كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ ... اشاره است به اینکه همیشه ماجرا چنین بوده و خواهد بود.

۴- فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَصَّعَّ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا.

تفریع است بر مطلب فوق، یعنی: حالا- که کفار تابع باطلند و خدا تلاش آنها را به هدف نمی‌رساند پس چون در جنگ با آنها روبرو شدید، آنها را بکشید و چون از پای در آورید و قدرت مقاومت از دستشان رفت، اسیرشان کنید تا دیگر جنگی و مقاومتی از طرف آنها نباشد، در اینجا چند مطلب لازم الذکر است.

اول: فَضَرْبِ الرِّقَابِ تقدیرش «فاضربوا رقابهم ضربا» است مفعول مطلق در جای فعلش قرار گرفته، الف و لام عوض از مضاف الیه است، مراد از آن مطلق کشتن می‌باشد نه فقط زدن گردنها.

دوم: حَتَّىٰ إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ یعنی چون در اثر کشتار بعضی، آنها را از پای در آورید و تاب مقاومت را از ایشان گرفتید و احساس کردند که دیگر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۷۹

قدرت ادامه جنگ ندارد آن وقت نکشید و اسیر بگیرید:

سوم: فَشُدُوا الْوَثَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً یعنی اسیرشان کنید و طناب را محکم گردانید به طوری که قدرت فرار نداشته باشند پس از آن یا منت می گذارید و آزادشان می کنید و یا عوض می گیرید خواه پول باشد یا اسیران مسلمان که در دست کفار به سر می برند.

ناگفته نماند بنا به فرموده امامان علیهم السلام اسیر اگر در حال جنگ گرفته شود که هنوز جنگ تمام نشده امام معیر است که آنها را بکشد یا دست و پایشان را به عکس قطع کند و بگذارد تا بمیرند، رها کردن یا عوض گرفتن در اینجا نیست، و اگر بعد از تمام شدن جنگ اسیر شوند، امام اختیار دارد: رها کند یا عوض بگیرد و یا برده گرداند. (مجمع البیان).

مرحوم شیخ در تهذیب باب کیفیت قتال المشرکین از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود:

«کان ابی یقول ان للحرب حکمین: اذا کانت الحرب قائمه لم تضع اوزارها و لم یثخن اهلها فکل اسیر اخذ فی تلک الحال فان الامام فیه بالخیار ان شاء ضرب عنقه و ان شاء قطع یده و رجله من خلاف بغیر حسم و ترکه یتشطح فی دمه حتی یموت و هو قول الله عز و جل انما جزاء الذین یحاربون الله الایة و الحکم الاخر اذا وضعت الحرب اوزارها و اثنخ اهلها فکل اسیر اخذ علی تلک الحال فکان فی ایدیهم فالامام فیه بالخیار ان شاء من علیهم فارسلهم و ان شاء فاداهم انفسهم و ان شاء فاستعدهم فصاروا عییدا.

چهارم: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا این جمله ظاهراً متعلق به فَضَرَبَ الرَّقَابَ- فشدوا» است، منظور از آن ظاهراً تمام شدن جنگ و از قدرت افتادن کفار به طور کلی است، نظیر: قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً بقره/ ۱۹۳ یا نظیر: فَمَا مَا تَنْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ انفعال/ ۵۷ ذلک و لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصِرَ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَ كُمْ بِنِعْضٍ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص:

۱۸۰

«ذلک» خبر مبتدای محذوف است یعنی: «الامر ذلک» دستور و فرمان قتال چنین است، وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَا ... تعلیل حکم فوق است، یعنی اگر خدا می خواست از کفار انتقام می کشید و امر به قتال نمی کرد ولی خواسته بعضی از شما را با بعضی امتحان کند تا خلوص و ایمان مؤمنان و شقاوت کفار روشن گردد. بَعْضَكُمْ بِنِعْضٍ شامل مؤمنان و کفار هر دو است، خطاب متوجه به مؤمنان می باشد. وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ یعنی اگر هم در راه خدا کشته شوند زحمتشان به هدر نخواهد رفت، خدا تلاشی را که کرده اند به هدف و بهشت خواهد رسانید، چنان که دو آیه بعدی آن را بیان می کنند.

دقت

ناگفته نماند در سوره انفال/ ۶۷ می خوانیم ما کانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسِيرٌ حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْأٰخِرَةَ این آیه در رابطه با آنست که لازم بود اسیران بدر را بکشند زیرا که قدرت مسلمانان به آن حد نرسیده بود که اسیر نگاه دارند و مشمول فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَاِمَّا فِدَاءً شوند ولی عده‌ای از اصحاب بر آن حضرت تحمیل کردند که فدیة گرفته، اسیران را آزاد کند، این آیه در سال دوم هجرت نازل شده است.

ولی چون اسلام نیرومند گردید حکم فَشُدُوا الْوَثَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدُ ...

نازل، لذا تباینی در میان این دو آیه نیست تا گفته شود این آیه ناسخ آیه انفال است چنان که مرحوم طبرسی نیز در جوامع الجامع فرموده است، لازم است بدانیم که انفال سوره دوم و سوره محمد نهمین سوره است که در مدینه نازل شده‌اند، میانشان زمان بسیاری فاصله افتاده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۸۱

۵ و ۶- سَيَهْدِيهِمْ وَيُضِلِّجُ بِالْهَمِّ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ این سخن راجع به بعد از شهادت است، منظور از اصلاح بال می شود غفران ذنوب و تکفیر سیئات باشد که با آن صلاحیت اسکان در بهشت را پیدا می کنند علی هذا يُضِلِّجُ بِالْهَمِّ تفسیر «سیهدهم» است

یعنی آنها را به طرف کرامت و سعادت ابدی هدایت می‌کند با مغفرت گناهانشان و آن گاه در بهشتی که به آنها خبر داده اسکا نشان می‌دهد.

«عرفها» جمله حالیه است از اسکان، یعنی در حالی اسکان می‌دهد که بهشت را شناسانده و فرمود *تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* علی هذا خدا نشان می‌دهد: این همان بهشتی است که به شما وعده کرده بودم.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۸۲

[سوره محمد (۴۷): آیات ۷ تا ۱۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷) وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصَلَّ أَعْمَالُهُمْ (۸) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱)

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) وَكَأَيُّنْ مِنْ قَزَائِهِ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَزَائِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳) أَلَمْ يَكُنْ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۸۳

۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و قدمهایتان را ثابت می‌نماید.

۸- کسانی که کافر شده‌اند به هلاکت رسیده‌اند و اعمالشان را گمراه کرده است.

۹- زیرا که آنها نازل کرده خدا را مکروه داشته‌اند لذا اعمالشان را باطل کرده است.

۱۰- آیا در زمین سفر نکرده‌اند تا بدانند عاقبت گذشتگان چگونه شد، خدا آنها را هلاک کرد، این کافران را است امثال آن.

۱۱- این بدان علت است که خدا سرپرست اهل ایمان است و کافران را مولایی نیست.

۱۲- کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند خدا به بهشتهایی داخلشان می‌کند که نه‌ها از زیر آنها روان است، و کسانی که کافر شده‌اند لذت می‌برند و می‌خورند مانند چهار پایان، آتش اقامتگاه آنهاست.

۱۳- ای بسا شهری که نیرومندتر بود از شهری که تو را خارج کرد، آنها را هلاک کردیم در حالی که کمکی نداشتند.

۱۴- آیا آنکه از پروردگارش در بینه است مانند کسی است که عمل بدش به او خوب جلوه‌گر شده و پیرو هوایشان شده‌اند.

۱۵- صفت بهشتی که متقیان وعده شده‌اند در آن نه‌هایی است از آب غیر متغیر و نه‌هایی از شیرینی که طعم آن عوض نشده و نه‌هایی از خمر که برای نوشندگان لذت است و نه‌هایی از عسل صاف شده و آنها راست در آن از همه میوه‌ها و آمرزش از جانب خدایشان آیا آنها مانند کسانی هستند که در آتش جاودانند و آب داده شده‌اند از آب جوشان که روده‌هایشان را پاره کرده

است!!؟

تعسا: تعس: هلاکت. در مجمع فرموده: آن لغزش و افتادنی است که افتاده قدرت برخاستن ندارد. این کلمه فقط یک بار در کلام اللّٰه آمده است.

دمر: دمار: هلاکت. تدمیر: هلاک کردن. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۸۴

مثنوی: ثواء: اقامت. مثنوی: محل اقامت.

آسن: اسن (بر وزن عقل و شرف): تغییر یافتن. «اسن الماء: تغیر» در قاموس، مطلق تغیر آب و در نهاییه و مفردات تغیر بوی آب گفته است، «آسن» اسم فاعل از آن است، این کلمه فقط یک بار در کلام اللّٰه یافته است. امعاء: روده‌ها. مفرد آن معی است، این کلمه فقط یک بار در کلام اللّٰه مجید آمده است.

شرحها

این آیات نیز مانند آیات گذشته حال مؤمنان و کفار را در دنیا و آخرت بیان می‌دارد و آنها بهشتی را با وصفی که در هیچ جای قرآن نیامده است توصیف می‌کند.

۷- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصِرُوا اللَّهَ يَنْصِرْكُمْ وَيَبْسُطْ أقدامَكُمْ ياری خدا یاری کردن به دین خداست و گرنه خدا نیازی به کمک ندارد نظیر این است آیه وَ لَيَنْصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ حج / ۴۰، مراد از یاری خدا در آیه، غلبه بر دشمن است و مراد از تثبیت اقدام، تشجیع و اطمینان قلب است. این وعده یک وعده قطعی است، مژده باد آنان را که در راه خدا جهاد می‌کنند. ۸- وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ.

«تعسا» تقدیرش «تعسوا تعسا» است، این تعبیر می‌شود نفرین باشد نظیر قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ منافقون / ۴، و می‌شود به صورت خبر باشد این آیه در مقابل آنست که به مؤمنان وعده داده شد.

۹- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۸۵

تعلیل آیه سابق است و نشان می‌دهد هر تلاشی که در راه توحید نباشد پوچ بوده و انسان را به سعادت نخواهد رسانید، آری نظام جهان همین است.

۱۰- أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا.

شاهد عینی است بر فَتَعَسَا لَهُمْ که قوم لوط، عاد و ثمود نیز چنان بودند و گرفتار شدند، منظور از «للكافرين» مطلق کافران از جمله اهل مکه است و شاید الف و لام برای عهد و منظور فقط اهل مکه باشند، از آیه معلوم می‌شود که اعمال انسان در سرنوشت آینده‌اش اثر مستقیم دارد، «دمره- دمر علیه» هر دو به یک معنی است.

۱۱- ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ.

ذلك اشاره است به نصرت مؤمنان و نقت کافران، مولى به معنی سرپرست است صدر آیه نظیر اللّٰه وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بقره / ۲۵۷ است، گویی مراد از لا- مولى لَهُمْ مولایی است که بتواند به سعادت برساند و گرنه به حکم وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِئَا هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ طاغوتها نیز سرپرستان کفار هستند ولی آنها را به طرف بدبختی می‌کشاند.

اما بحکم إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ نجم / ۲۳ آنها مولای ادعایی می‌باشند، و از حول و قوه الهی استفاده می‌کنند، پس وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ نفی مولویت غیر خداست تشریعا و تکوینا.

۱۲- إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ.

مقایسه است ما بین مؤمنان که خدا ولی آنهاست و کفار که ولی ندارند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۸۶
ایضا در این آیه علت دخول بهشت و آتش نیز بیان شده است و آن اینکه مؤمنان ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می دهند، اما کفار غرضی جز شکم پرستی ندارند و در اینکار مانند چهارپایانند.

۱۳- وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ.

اشاره است به ضعف اهل مکه در مقابل مشرکان گذشته که در اثر نافرمانی هلاک شدند. منظور از «قریه» اهل قریه است، فلا ناصر لهم حال است از «اهلکناهم».

۱۴- أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ.

نوعی استدلال است بر بهشت مؤمنان و آتش کفار، مؤمنان از خدای خویش بر دلیل و شناخت آشکار هستند ولی کفار پیر و خواهشهای نفسند و اعمال بدشان در نظرشان خوب جلوه کرده به آتششان کشیده است.

۱۵- مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى.

این آیه تفصیل و توضیح آیه إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا... است که گذشت «مثل» در اینجا به معنی صفت است، متقون همان اهل ایمان و عملند، آبهای دنیا با طول زمان متغیر می شوند ولی آب انهار بهشتی تغییر ندارد زیرا که قانون کهولت و کهنه شدن در قیامت از ماده برداشته خواهد شد.

ایضا شیرهای دنیا بعد از مدتی ترشیده و فاسد می شوند ولی شیرهایی که در انهار بهشتی جاریند طعمشان متغیر نشده و نخواهد شد به دلیل فوق.

لفظ لذة یا صفت مشبهه است بمعنی لذیذ و یا از باب «زید عدل» است و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۸۷
یا تقدیرش «ذو لذة» می باشد، «مصفی» یعنی صاف شده از موم و چیزهایی که مورد قبول طبع نیست، در این باره در نکته‌ها توضیح داده خواهد شد.

وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ.

تکمیل مطلب گذشته است، انسان از لغزش مصون نمی ماند، غفران لغزشها آنها را برای قبول نعمتهای بهشتی آماده می کند.
كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ شَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ.

شق اول این جمله محذوف است یعنی «امن یدخل الجنة التي هذه صفتها كمن هو خالد في النار؟» ظاهرا نوشیدن آب جوشان از روی اضطراب خواهد بود چنان که در سوره واقعه آمده: لَمَّا كَلُونا مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقومٍ فَمَالِوا مِنْهَا الْبُطُونَ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ / ۵۴، علی هذا بالاجبار از آن خواهند نوشید و احشاءشان را پاره خواهد کرد (نعوذ بالله من عذاب النار).

نکته‌ها:

انهار بهشتی: در رابطه با انهار بهشتی که در این آیه مطرح شده سه مطلب لازم به تذکر است، اول: منظور از جنات تجری من تحتها الأنهار که قرآن مجید اینهمه به آن تکیه میکند، همان انهار است که در این آیه ذکر شده و فقط نهر آب نیست.

دوم: آخرت جای خلود و ثبات و دوام است قانون کهولت (آتروپیک) که در ماده کائنات حکم فرماست در قیامت برداشته شده و همه چیز ثابت و خالد می شود علی هذا آب قیامت غیر متغیر خواهد بود و شیری که در نهرها جاری است مصداق لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ می شود و هكذا.

سوم: هر قانون و قاعده که بشر از جهان دارد از خود جهان اخذ شده است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۸۸

قانونها و نظامات جهان است که به صورت علم پذیرفته شده و مورد استفاده قرار گرفته‌اند، ما می‌گوییم: قانون طبیعت آنست که مار از تخم به وجود بیاید و اگر از اول مارها مانند میوه از درخت میروئیدند. اکنون می‌گفتیم: قانون طبیعت آنست که مار از درخت بروید، اگر کسی می‌گفت: مار از تخم به وجود می‌آید می‌گفتیم: خلاف طبیعت است و شدنی نیست.

دریاهای روی زمین از آب به وجود آمده در نتیجه می‌گوئیم: دریا از آب تشکیل می‌شود و اگر از اول از شیر یا از عسل به وجود آمده بودند، الا این می‌گفتیم: دریا از شیر یا از عسل تشکیل می‌شود و اگر کسی می‌گفت، دریا از آب تشکیل می‌شود جواب می‌دادیم که این خلاف طبیعت است، باید بدانیم:

خدایی که نهرها و دریاها را از آب به وجود آورده می‌توانست از عسل به وجود آورد چنان که در قیامت چنین خواهد فرمود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۸۹

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱۶ تا ۲۴]

اشاره

و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًىٰ وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸) فَمَا عَلَّمْنَا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَعْفِفُوا لِذَنْبِكُمْ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹) وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ (۲۰)

طَاعِيَةً وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَاِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صِدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّىٰ أَبْصَارَهُمْ (۲۳) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۹۰

۱۶- بعضی از منافقان به کلام تو گوش می‌کنند تا چون از نزد تو خارج شدند، گویند:

حالا چه می‌گفت؟ آنان هستند که خدا بر قلبشان مهر نهاده و از هواهایشان اطاعت کرده‌اند.

۱۷- ولی آنان که هدایت پذیرفته‌اند بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را داده است.

۱۸- منتظر نیستند مگر آنکه قیامت به ناگهان آید که علائمش آمده است ولی چون بیاید بیداریشان کجا فائده دهد.

۱۹- بدان که جز خدا معبودی نیست و برای گناه خویش و مؤمنان طلب عفو کن، خدا حرکت و سکون شما را می‌داند.

۲۰- اهل ایمان گویند: چرا سوره‌ای نازل نمی‌شود و چون سوره صریحی نازل شد و در آن جنگ گفته شد، می‌بینی که مریض قلبیها به تو می‌نگرند مانند نگاه محتضر سزاوار است بر آنها احتضار.

۲۱- سخنان طاعتی و قول خوبی است ولی چون کار جدی شد اگر راست می‌گفتند بهتر بود.

۲۲- آیا توقع هست که اگر اعراض کردید، اینکه در زمین مفسد باشید و قطع رحم کنید؟

۲۳- آنها کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده، پس ناشنوایشان نموده و چشمشان را کور کرده است.

۲۴- آیا در قرآن فکر نمی‌کنند یا بر قلبهایشان قفلهاست؟

آنفا: آنف به معنی الساعه و اکنون است، در مجمع فرموده: اولین وقتی که نزدیک به ما است آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

اشراط: شرط (بر وزن شرف) به معنی علامت است، جمع آن اشراط می‌باشد چنان که در مجمع و قاموس و صحاح آمده است اما شرط تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۹۱ (بر وزن عقل) جمع آن شروط و شرایط است.

متقلبکم: ظاهراً آن مصدر میمی است همچین «مواکم» پس مثنوی به معنی اقامت و متقلب به معنی گردش و حرکت است. محکمه: واضح الدلالة. آن در مقابل متشابه است.

مغشی علیه: محتضر: «غشی علیه» به صیغه مجهول یعنی چیزی بر او عارض شد که فهمش را پوشانید.

عزم الامر: یعنی کار جدی شد «صار الامر معزوما» در اقرب الموارد گوید «عزم الامر» یعنی روی فلان کار تصمیم گرفته شد، آن به معنی مجهول است و برای مبالغه به صورت معلوم گفته می‌شود. افعال: قفله‌ها. این کلمه فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

شرحها

آیات شریفه در سیاق آیات گذشته است، النهایه در این آیات دو گروه مؤمن و منافق مطرح است چنان که در آنها مؤمن و کافر مطرح بود.

در مجمع البیان از اصبح بن نباته نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

ما در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر می‌شدیم، از وحی می‌فرمودند، من و کسان دیگر گوش می‌دادیم و چون از محضرش بیرون می‌آمدیم (منافقان) می‌گفتند:

الان چه گفت؟ از این کلام معلوم می‌شود که آیات در رابطه با منافقان است.

۱۶- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا.

ضمیر «منهم» راجع به کفار است به مناسبت آنکه منافق کافر است، جمع آمدن «خرجوا- قالوا» به اعتبار معنای «من» موصول می‌باشد، نظرشان از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۹۲

ما ذا قال آنفاً ظاهراً تحقیر است یعنی: گفته‌هایش واقعی ندارد و بی‌پایه است اوتوا العلم مؤمنین صحابه هستند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ.

این جمله مؤید احتمال قبلی است، طَبَعَ اللَّهُ مهر نهادن ابتدایی نیست بلکه در اثر عناد و لجاجتهاست لذا جبر لازم نمی‌آید، چنان که وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ آن را تفسیر می‌کند یعنی: «اولئك اتبعوا اهوائهم» و این امر سبب مهر نهادن شده است.

۱۷- وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًىٰ وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ.

نقطه مقابل آیه قبلی است، «اهتدوا» هدایت قبول کردن است، زیادت آن افزودن بر درجه هدایت می‌باشد زیرا ایمان و هدایت ذو درجاتند. «زادهم» نتیجه هدایت است چنان که طَبَعَ اللَّهُ در آیه قبلی نتیجه اتباع هواست، مراد از «تقواهم» می‌شود که از هوای نفس باشد یعنی خدا آنها را، پرهیز از هوای نفس روزی کرده است.

در میزان فرموده: زیادت هدی راجع به کمال در مرحله علم و دادن تقوی راجع به کمال در مرحله عمل است چنان که طَبَعَ اللَّهُ در مرحله علم و اتباع هوی در مرحله عمل است.

۱۸- فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ.

یعنی تبلیغ پیامبر و ارشاد الهی در دنیا بیدارشان نکرد فقط آمدن قیامت می‌ماند که با چشم خود به‌بینند و متذکر شوند ولی آنهم ناگهان می‌آید و ظرف ایمان و عمل از دست می‌رود لذا تذکر فائده‌ای نخواهد داشت.

«هل» در آیه در جای ماء نافیہ است، «بعثته» قید اتیان می‌باشد اشراط به معنی علامتهاست، آن بالاخره از شرط (بر وزن عقل) مأخوذ است که به معنی تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۹۳

«ما يتوقف عليه الشيء» می‌باشد، فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا تَأْكِيدَ مطلب است.

اهل تفسیر، اشراط و علائم قیامت را بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله، انشقاق قمر آمدن دخان که در سوره دخان/ ۱۰ ذکر شده است و نزول آخرین کتاب آسمانی گفته‌اند.

المیزان آنها را خلقت انسان، و انقسام آن به نیکوکاران و بدکاران که مستدعی قیامت است و آمدن مرگ فرموده و از در منشور از انس از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«بعثت انا و الساعة كهاتين و اشار بالسبابة و الوسطی»

و نیز نقل می‌کند روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مردم بود، شخصی آمد و گفت یا رسول الله:

«متی الساعة» قیامت کی خواهد بود، حضرت فرمود:

«ما المسئول با علم من السائل ...»

احتمال دیگر آنست که مراد از ساعه مرگ باشد نه قیامت، در اینصورت علائم مرگ عبارتند از پیری، سفیدی موها، تقلیل قوا و غیره.

۱۹- فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مُتَوَاكُم.

ظاهراً تفریع است بر الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ... وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا ...

یعنی حالا که خدا بر قلب کافران مهر می‌زند و هدایت مؤمن را افزایش می‌دهد در لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثابت باش و بر گناه خود و مؤمنان طلب مغفرت کن.

المیزان فرموده: امر به علم امر بر ثبات در علم است یعنی در این شناخت پایدار باش، در مجمع آن را از زجاج نقل کرده است، در رابطه با «دنبک» در آیه ۵۵ سوره مؤمن صحبت شد و در اول سوره فتح نیز خواهد آمد، استغفار آن حضرت قهرا در پیش خدا مقبول و برای مؤمنان مایه امید است. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ...

تعلیل مطلب است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۹۴

طبرسی رحمه الله می‌گوید به طور صحیح نقل شده که حذیفه بن یمان می‌گوید من نسبت به خانواده‌ام بد زبان بودم، روزی به رسول خدا گفتم:

می‌ترسم زبانم مرا داخل آتش کند فرمود:

«فأین انت من الاستغفار انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة»

یعنی استغفار کن، من روزی صد بار استغفار می‌کنم.

عن ابی عبد الله علیه السّلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان لا- یقوم من مجلس و ان خف حتی یتستغفر الله عز و جل خمسا و عشرين مرة» (برهان).

در المیزان از در منشور آن حضرت نقل شده فرمود:

«انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله کل یوم مائة مرة»

غین به معنی غلبه شهوت بر نفس است.

۲۰- وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نَزَلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا نَزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاُولَى لَهُمْ.

آیه در رابطه با مؤمنان خالص و منافقان است که مؤمنان انتظار تکالیف تازه را می‌کشیدند ولی چون آیه صریحی در رابطه با جنگ نازل می‌شد مریض‌القلبا مانند قالب بیروح و آدم در حال احتضار به آن حضرت نگاه می‌کردند.

فَاُولَى لَهُمْ مبتدا و خبر است یعنی احتضار برای آنها سزاوار است، اصمعی گفته «اولی لک» تهدید است یعنی آنچه مکروه می‌داری قرین تو باشد، نظیر این آیه است آیه: اُولَى لَكَ فَاُولَى ثُمَّ اُولَى لَكَ فَاُولَى قِيَامَهُ / ۳۲.

۲۱- طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَاِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.

یک احتمال آنست که این آیه راجع به الَّذِينَ آمَنُوا باشد در اینصورت «طاعة» خبر مبتدای محذوف است یعنی «قولهم لولا نزلت طاعة...» به عبارت دیگر اینکه می‌گویند: چرا سوره‌ای نازل نمی‌شود یک نوع طاعت و کلام خوب است ولی چون کار جدی شد و جنگ پیش آمده اگر به خدا و رسول راست گویند تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۹۵ و به جنگ بروند بهتر است، علی هذا این سخن تشویق به عمل است و اینکه به حرف اکتفاء نکنند و در عین حال نشان می‌دهد که در درجه نازله ایمان هستند.

احتمال دیگر آنست که راجع به مریض‌القلبا باشد، در اینصورت «طاعة» مبتدای محذوف الخبر است یعنی «طاعة و قول معروف خیر لهم» ولی در اینصورت جمله فَاِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ... با صدر آیه خوب تطبیق نمی‌شود، جواب «اذا» محذوف است یعنی «فاذا عزم الامر نكلوا».

۲۲- فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا اَرْحَامَكُمْ.

این آیه راجع به مریض‌القلباست که آیه بعدی نشان می‌دهد مراد از آن منافقاند، «تولیتم» اگر به معنی اعراض از کتاب خدا و عمل بدین باشد منظور آنست که شما منافقان بالاخره در اثر مخالفت کارتان به افساد و قطع ارحام می‌رسد میزان این معنی را اختیار کرده، طبرسی آن را به «قیل» نسبت می‌دهد، در اینصورت به نظر می‌آید جریانی در کار بوده که این آیه بر اعراض از جنگ تفریع آمده است.

گویی اکثر مفسران «تولیتم» را ولایت و سرپرست شدن گرفته‌اند در اینصورت تناسب آن با اعراض از جنگ چندان روشن نیست و الله العالم.

در هر حال آیه خطاب به مریض‌القلباست و آن از باب توبیخ می‌باشد کلمه فَهَلْ عَسَيْتُمْ تعبیری است که بوی مخالفت می‌دهد.

۲۳- اُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَاَصَمَّهُمْ وَ اَعَمَّى اَبْصَارَهُمْ.

اشاره است به مفسدان و قاطعان ارحام، لعنت در دنیا دور کردن از رحمت و توفیق هدایت است، نتیجه لعنت همان ناشنوا بودن نسبت به کلام حق و نابینا بودن نسبت به آیات الهی است لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۹۶

وَ لَهُمْ اَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا

اعراف / ۱۷۹.

۲۴- اَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلٰى قُلُوبٍ اَقْفَالُهَا.

یعنی: اگر در قرآن تفکر می‌کردند خدا چشمشان را کور و گوششان را ناشنوا نمی‌کرد، گویند نکره آمدن قلوب برای اشاره به قلوب آنها و امثال آنهاست اَمْ عَلٰى قُلُوبٍ... حاکی از سلب قدرت تدبیر است یعنی تدبیر نمی‌کنند و یا قدرت تدبیر ندارند؟ اضافه اقفال به ضمیر قلوب حکایت از بخصوص بودن قفلها دارد، نه قفلهای معمولی.

در مجمع از امام صادق و امام کاظم صلوات الله علیهما نقل کرده که فرموده‌اند

«ا فلا يتدبرون القرآن فيقضوا ما عليهم من الحق»

و نیز فرموده آیه دلیل است بر بطلان قول آنان که گفته‌اند: قرآن را جز با روایت و نقل تفسیر نتوان کرد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۹۷

[سوره محمد (۴۷): آیات ۲۵ تا ۳۲]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ (۲۵) ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنِيحًا لِيُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسِرَارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَشْحَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۲۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَاعْرِفْتُهُمْ بِسَمَائِهِمْ وَنَعْرِفْنَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۰) وَكَلْبُوا نَكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبَلِّغُوا أَخْبَارَكُمْ (۳۱) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ بِأَعْمَالِهِمْ (۳۲)

۲۵- کسانی که بعد از آشکار شدن هدایت به کفر برگشته‌اند، شیطان اعمالشان را بر آنها مزین کرده و با آرزوها مشغولشان نموده است.

۲۶- این بدانجهت است که آنها به کفار گفتند: در بعضی از کارها از شما اطاعت می‌کنیم خدا نجوایشان را می‌داند.

۲۷- چطور است حالشان وقتی که ملائکه آنها را بمیرانند در حالی که بر چهره‌ها و پشت‌های تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۱۹۸ آنها می‌زنند.

۲۸- این عذاب برای آنست که پیروی کردند از آنچه خدا را به خشم می‌آورد و مکروه داشتند رضوان خدا را.

۲۹- آیا مریض قلبها گمان کرده‌اند که خدا حقه‌های آنها را آشکار نخواهد کرد؟

۳۰- و اگر می‌خواستیم آنها را به تو نشان می‌دادیم و با علامتشان آنها را می‌شناختی و حتما آنها را در طرز سخنشان خواهی شناخت ...

۳۱- حتما شما را امتحان می‌کنیم تا مجاهدان و صابران شما را آشکار کنیم، و اعمالتان را امتحان نمایم.

۳۲- کسانی که کافر شده و مردم را از راه خدا بازداشته و با رسول ما بعد از آشکار شدن هدایت مخالفت کرده‌اند، جز به خدا ضرری نرسانند و به زودی اعمالشان را باطل می‌کند.

کلمه‌ها

ارتدوا: ارتداد: برگشتن. منظور از آن برگشتن از دین حق است:

«ارتد: رجع عن طریقه و عن دینه» در برگشتن معمولی نیز به کار رود نظیر فَارْتَدَا عَلٰی آثَارِهِمَا قَصَصًا كهف/ ۶۴.

ادبار: دبر (بر وزن عنق): عقب. پشت. جمع آن ادبار است، منظور پشت کردن بحق و ترک آن بعد از اخذ است.

سول: تسویل: تزیین نفس است چیزی را که نفس به آن حریص است.

املی: املاء به معنی اطاله مدت (مهلت دادن) و تأخیر است: «الاملاء: ...

الامهال و التأخیر فی المده» مراد از آن در آیه امداد یا تطویل آرزوهاست.

اسرار: پنهان داشتن. و به فتح اول رازها و سرها. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۱۹۹

اضغانهم: ضغن: حقد و کینه، جمع آن اضغان است راغب حقد شدید گفته است.

لحن: آهنگ و طرز لحن دو جور است یکی بر گرداندن کلام از قاعده و غلط ادا کردن، دوم مطلب را با کنایه و تعریض و فحوی ادا کردن.

شاقوا: مخالفت کردند، دشمنی کردند. اصل آن واقع شدن هر طرف در یک شق و در یک جانب است.

شرحها

آیات شریفه تکمیل جریان گروه منافقان است و آنها را سخت تهدید می کند و مقداری از باطن کثیف آنها را بازگو می نماید و از عذاب برزخ در باره آنها پرده برمی دارد.

۲۵- إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ.

این آیه و آیه بعدی حکایت از توطئه‌ای دارد که میان کفار و منافقان رخ داده و منافقان به کفار قول همکاری داده‌اند از تَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ با منافقان می سازد که در ظاهر ایمان آورده ولی در باطن به کفر برگشته‌اند، شیطان آنها را دانسته به نفاق کشانده و تبانی بر علیه السلام را بر آنها مزین کرده و گرفتار آمال باطل نموده است.

۲۶- ذَلِكِ بَأْتَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ.

اشاره است به تسویل و املاء شیطان، یعنی این تسویل بدان جهت است که مراد از لِّلَّذِينَ كَرِهُوا ... کفار است که منافقان به آنها گفته‌اند: ما در بعضی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۰۰ از توطئه‌ها که بر علیه اسلام می کنید با شما همکاری خواهیم کرد.

احتمال دارد منظور از این آیه همان باشد که در سوره حشر آمده: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ حشر/ ۱۱ جریان درباره عبد الله بن ابی منافق و یهود بنی نضیر است که عبد الله به آنها قول همکاری داد. در مجمع البیان فرموده:

«و المروى عن ابى جعفر و ابى عبد الله عليهما السلام انهم بنو اميه كرهوا ما نزل الله فى ولاية على بن ابى طالب عليه السلام.

ناگفته نماند «اسرار» را قارئان کوفه بجز ابی بکر، با کسر الف و دیگران با فتح آن خوانده‌اند.

۲۷- فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ.

اشاره به معذب بودن آنها در برزخ است، نظیر این آیه در سوره‌های دیگر نیز آمده است، در این زمینه در ذیل آیه و لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بقره/ ۱۵۴ به تفصیل سخن گفته شد، «فکیف» تقدیرش «فکیف حالهم» است یعنی: در دنیا به کفر بر می گردند و به کفار قول همکاری می دهند، پس حالشان بعد از مرگ چگونه خواهد بود؟

۲۸- ذَلِكِ بَأْتَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَشْحَطَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ.

اشاره است به عذاب برزخ و ضرب ملائکه. منظور از ما أَشْحَطَ اللَّهُ تسویل شیطان و پیروی از هوای نفس و اتیان گناهان است، مراد از اعمال حبط شده، اعمال خوب آنهاست که از روی ریا و اغراض دنیوی انجام می داده‌اند، در اثر پیروی از ما أَشْحَطَ اللَّهُ و در اثر مکروه داشتن رضای خدا، اعمال آنها نیز باطل گردید در نتیجه، مستحق عذاب فوق شدند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۰۱ رضا و سخط خدا از صفات فعلند، مراد از آن دو ثواب و عقاب خداوند است در توحید صدوق از محمّد بن عماره نقل شده گوید

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: یا بن رسول الله از خدای عز و جل خبرم دهید که او را رضا و سخطی هست؟ فرمود:

آری ولی نه مانند آنچه در مخلوق است لیکن غضب خدا عقاب خدا و رضای او ثواب اوست

«قال: نعم و ليس ذلك على ما يوجد في المخلوقين و لكن غضب الله عقابه و رضاه ثوابه» (الميزان).

۲۹- أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ.

اشاره است به اینکه بالاخره خداوند در اثر پیشامدها و فراز و نشیبها، کینه‌ای را که به دین و اهل دین دارند آشکار خواهد کرد،

منظور از مریض القلبها منافقانند که مرض قلبشان منجر به نفاق شده است.

۳۰- وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ.

«لو» برای نفی جزاء به علت نفی شرط است، یعنی خدا خواسته که در اثر پیشامدها باطنشان ظاهر شود و اگر می‌خواست منافقان را

به تو نشان می‌داد و با علامتی که نشان داده بود آنها را می‌شناختی.

آن گاه فرموده: در طرز سخن گفتنشان حتما آنها را خواهی شناخت زیرا باطن انسان از گفتارهایش ظاهر می‌شود، امیر المؤمنین

علیه السلام فرموده:

«ما اضمر امرء شيئا الا ظهر في فلتات لسانه»

یعنی هر کس چیزی در باطن داشته باشد در سخن ناخودآگاهش ظاهر می‌شود.

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ خطاب به همه مؤمنان و کفار است یعنی چه پنهان کنید یا نکنید خدا اعمالتان را می‌داند.».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۰۲

نکته

در مجمع البیان از ابو سعید خدری نقل شده که فرمود: لحن القول کینه منافقان است نسبت به علی علیه السلام، مادر روزگار رسول

خدا صلی الله علیه و آله منافقان را با بغضشان نسبت به علی علیه السلام می‌شناختیم: «و کنا نعرف المنافقين علی عهد رسول الله

صلی الله علیه و آله بیغضهم علی بن ابی طالب علیه السلام».

و نیز از، از جابر بن عبد الله از عباد بن صامت نقل کرده که گفت ما اولاد خویش را با محبت علی علیه السلام امتحان می‌کردیم

اگر می‌دیدیم که یکی او را دوست نمی‌دارد می‌دانستیم که در غیر هدایت است.

در المیزان از درّ منثور از ابن مسعود نقل کرده: «ما کنا نعرف المنافقين علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله الا بیغض علی بن

ابی طالب علیه السلام».

۳۱- وَ لَتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ تَبْلُؤْا أَخْبَارَكُمْ.

امتحان سبب تکامل و تنزل است، امتحان مجاهدان فی سبیل الله و صابران در فرمان خدا را آشکار می‌کند و آن همان تکامل و

انحطاط است علم در آیه به معنی اظهار می‌باشد.

منظور از اخبار اعمال است به عنوان آنکه عمل از باطن انسان خبر می‌دهد چنان که در المیزان فرموده است.

۳۲- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَصْرِفُوا اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ.

اشاره است به اینکه عناد و لجاجتشان بالاخره به ضررشان تمام خواهد شد ضرری به خدا نتوانند رسانند. مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ ... حاکی

است که دانسته کافر تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۰۳

شده‌اند، عذری در نزد خدا ندارند، سَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ نشان می‌دهد که اعمال خوبی که کرده‌اند باطل خواهد بود، زیرا که برای خدا

نکرده‌اند.

می‌شود گفت: منظور، بزرگان منافقین و کفار هستند که خود حق را انکار کرده و دیگران را نیز اغفال نموده‌اند، در اینصورت منظور از اعمال، فعالیت‌های آنها در مقابله با اسلام است که خدا بی اثر خواهد کرد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۰۴

[سوره محمد (۴۷): آیات ۳۳ تا ۳۸]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴) فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۵) إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶) إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ (۳۷) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلْ عَن نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

۳۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول خدا را و اعمال خویش را باطل نکنید.

۳۴- کسانی که کافر شده و از راه خدا مانع شده و آن گاه در حال کفر از دنیا رفته‌اند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشود.

۳۵- پس سست نشوید و کفار را به سازش نخوانید با آنکه شما برترید و خدا با شماست و اعمال شما را ناقص نخواهد کرد.

۳۶- زندگی دنیا فقط بازی و مشغولیت است و اگر ایمان آورده و تقوی کنید، پادشاهای شما را می‌دهد و امواتان را نمی‌خواهد.

۳۷- اگر اموال شما را بخواهد و به مشقتتان اندازد بخل می‌ورزید و کینه‌هایتان را ظاهر می‌کند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص:

۲۰۵

۳۸- آگاه باشید شما اینان هستید که دعوت می‌شوید تا در راه خدا انفاق کنید بعضی از شما بخل می‌ورزد هر که بخل کند بر نفس خویش بخل می‌کند، خدا بی‌نیاز و شما نیازمندانید و اگر اعراض کنید قومی غیر از شما را عوض می‌گیرد سپس مانند شما نمی‌شوند.

کلمه‌ها

تهنوا: وهن: ضعف و سستی. «فلا تهنوا»: ضعیف و سست نشوید.

سلم: صلح و سازش.

اعلون: غالبها. آن از علو است به معنی برتری و غلبه. مفرد آن اعلی است.

یترکم: در مجمع فرموده: وتر به معنی نقصان و اصل آن به معنی قطع است گویند: «وتره یتره و ترا: اذا نقصه» لَنْ يَتَرَکُمُ أَعْمَالَكُمْ ثواب اعمال شما را ناقص نمی‌کند.

یحفکم: احفاء: به زحمت انداختن. تحمل مشقت.

تبخلوا: بخل: خودداری از احسان.

یستبدل: استبدال: عوض گرفتن و طلب عوض.

شرحها

پس از آنکه در آیات گذشته حالات کفار و مریض‌القلبا بررسی گردید و جریان ارتداد و مانع شدن از راه خدا و مخالفت با رسول و امثال آن یادآوری شد، در این آیات خطاب به مؤمنان فرموده: مبادا شما مانند آنها باشید شما از خدا و رسول اطاعت کنید، سست نباشید، کفار را به مسالمت دعوت نکنید (میان کفر و اسلام سازشی نیست) دنیا چند روزی بیش نیست، به فکر آخرت و پاداش عمل باشید. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۰۶

در رابطه با انفاق در راه خدا همه ثروت شما را نمی‌خواهند، فقط مقداری از آن را انفاق کنید و گرنه دیگران می‌آیند و جای شما را می‌گیرند و شما از اسلام بی‌بهره می‌شوید.

۳۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ.

اطاعت از خدا در احکامی است که نازل فرموده، اطاعت از رسول در فرمانهای اوست که به عنوان ولایت دستور می‌دهد در رابطه با مقدمات جهاد و غیره، رجوع شود به نکته‌ها.

این آیه در نوبت خود یک دستور مستقلی است ولی راجع به سیاق آیات مربوط به جریان قتال است در آیه ۲۸ درباره منافقان گفته شد که كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ آنها در اثر مکروه داشتن رضای خدا اعمالشان حبط گردید، شما نیز در اثر نادیده گرفتن حکم قتال اعمال خویش را باطل نکنید، پر روشن است که مخالفت خدا و رسول سبب حبط اعمال است.

صدوق علیه‌الرحمه در ثواب الاعمال از حضرت باقر علیه‌السلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده که فرمود:

«من قال سبحان الله غرس الله له بها شجرة في الجنة و من قال الحمد لله غرس الله له بها شجرة في الجنة و من قال لا اله الا الله غرس الله له بها شجرة في الجنة و من قال الله اكبر غرس الله له بها شجرة في الجنة، فقال رجل من قریش: يا رسول الله ان شجرنا في الجنة لكثير قال: نعم و لكن اياكم ان ترسلوا نيرانا فتحرقوها و ذلك ان الله عز و جل يقول ... و لا تبطلوا اعمالكم».

۳۴- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ.

یعنی کفار و مانعان راه خدا سزایشان همین است، شما از آنها نباشید. اگر تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۰۷

از خدا و رسول اطاعت نکنید نظیر آنها خواهید بود، آیه صریح است در اینکه مرگ در حال کفر سبب آتش است و هیچ علاجی ندارد.

۳۵- فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكَنَّ أَعْمَالَكُمْ.

تفریح است بر دو آیه گذشته. یعنی حالا که عدم طاعت خدا و رسول سبب بطلان اعمال و آن سبب شقاوت ابدی است، پس در کار جهاد سست نباشید، به کفار پیشنهاد صلح ندهید.

المیزان وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ را حال گرفته است ظاهراً در صورت حال بودن مفهوم ندارد بلکه منظور آنست که: کفار را به صلح نخوانید با آنکه شما برترید و خدا با شماست پس چرا پیشنهاد مسالمت می‌کنید؟ علی هذا وَ اللَّهُ مَعَكُمْ تعلیل وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ و هر دو تعلیل عدم دعوت به صلح است.

آن‌گاه در تکمیل مطلب فرموده: هر زحمتی که بکشید پاداش آن را تمام و کمال خواهید دید. «تدعوا» عطف بر «تهنوا» و تقدیر آن «لا تدعوا» است.

نظیر این آیه است آیه: وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزِنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آل عمران / ۱۳۹.

ناگفته نماند: آیه: وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْبَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ انفال / ۶۱ غیر از این آیه است زیرا دعوت در آن از جانب کفار است.

۳۶- إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِنْ تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ.

یعنی، اگر بنا باشد که از خدا و رسول اطاعت نکنید و در قتال دشمنان کوتاهی کنید، آن به خاطر زندگی دنیاست، ولی زندگی

دنیا لعب و لهو است و ارزش آن را ندارد که به جهت آن، از اطاعت خدا و رسول باز مانید.

و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید پاداشتان می‌دهد و در مقابل آن، تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۰۸ اموالتان را نمی‌خواهد، منظور خواستن همه اموال است چنان که از آیه بعدی روشن می‌شود، علت لعب و لهو بودن زندگی دنیا در سوره عنکبوت آیه ۶۴ گذشت.

ناگفته نماند: لهو و لعب بودن زندگی دنیا در قرآن مجید پیوسته در مقایسه با قیامت است نه فقط در حد خود، چنان که با مراجعه به آیات روشن خواهد شد.

۳۷- إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ.

تعلیل نخواستن همه اموال است زیرا که در آن صورت طاقت بشر طاق می‌شد و کینه سینه‌اش در مقابل این درخواست آشکار می‌گردید، آیه صریح است در اینکه خواستن همه اموال به زحمت انداختن انسانهاست.

۳۸- هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ.

این تکمیل آیه سابق است یعنی: فقط مقداری از اموال شما در راه جهاد و در راه خدا خواسته می‌شود، در اینصورت هر که بخل کند به ضررش خواهد بود. اینکه می‌گوید: يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ معنایش آنست که خیر را از خودش منع می‌کند زیرا خدا، به نفع دنیا و آخرت او دستور انفاق می‌دهد و گرنه:

وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ.

خدا نیازی ندارد، نیاز از جانب انسانهاست.

وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ.

در کشف گوید: آن عطف است بر وَ إِنْ تَوَلَّوْا وَ تَتَّقُوا گویی میزان آن را پذیرفته است یعنی: و اگر از ایمان و تقوی اعراض کنید، خداوند قومی غیر از شما را عوض می‌گیرد، آنها مانند شما نمی‌شوند بلکه ایمان می‌آورند و تقوی پیشه می‌کنند، در این آیه یک نوع تعزز هست که اگر شما قدر اسلام را تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۰۹

ندانید خداوند کسان دیگر را می‌آورد که قدر آن را بدانند نظیر: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَكْفُرُوا بِهَا بِكَافِرِينَ انعام / ۸۹. در مجمع البیان فرموده: ابو هریره روایت کرده: گروهی از یاران رسول صلی الله علیه و آله در نزد آن حضرت بودند و گفتند: یا رسول الله اینها که خدا در کتابش فرموده کیانند؟ سلمان در نزد آن حضرت بود، حضرت دست بر ران سلمان زد و فرمود: آنها سلمان و قوم او هستند بخدا قسم اگر ایمان چسبیده به ثریا هم باشد مردانی از فارس آن را در خواهند یافت «و الذی نفسی بیده لو کان الایمان منوطا بالثریا لتناولہ رجال من فارس».

این روایت را در کشف و در میزان از در منثور نیز با کمی تفاوت نقل کرده است.

ایضا در مجمع از ابو بصیر نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«ان تتولوا یا معشر العرب یستبدل قوما غیرکم یعنی الموالی

و

عن ابی عبد الله علیه السلام قال قد و الله ابدل بهم خیرا منهم الموالی».

اکنون که سال هزار و چهارصد و پنج قمری است مضامین این سوره پیاده شده است، حکومت اسلامی در ایران تشکیل گشته، نقشه‌های کفار و منافقین گمراه شده و حزب الله پیروز گردیده و قوم سلمان فارسی به دفاع از اسلام برخاسته‌اند.

ولایت مطلقه رسول خدا (ص):

ناگفته نماند: خداوند قطع نظر از بیان احکام، برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله در اداره امور و جعل احکام ولایت مطلقه قرار داده است و اطاعت وی را مانند اطاعت خودش تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱۰ واجب کرده، از جمله در آیه گذشته که خواندیم **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ ...**

و نیز در آیات: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...** نساء / ۵۹، **قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ ...** نور / ۵۴، و نیز در آیاتی نظیر: **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ...** نساء / ۸۰، **وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ...** حشر / ۷، **إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ ...** نساء / ۱۰۵ در آیاتی که «اطیعوا» تکرار شده هر یک مصداق به خصوص دارد، مراد از **أَطِيعُوا اللَّهَ** اطاعت از خداست در احکام و دستورهای که نازل فرموده است مراد از **أَطِيعُوا الرَّسُولَ** فرمانها و دستورها و حتی تشریهای اوست که در رابطه با اداره امور فرمان می‌دهد و یا برای تکمیل دین، تشریح می‌کند.

در این رابطه رجوع شود به کتاب کافی ج ۱ / ۲۶۵ باب التفویض الی رسول الله و الأئمة علیهم السلام فی امر الدین، در آنجا در حدیث چهارم آمده: خدا نمازها را دو رکعت دو رکعت نازل کرد، رسول خدا هفت رکعت بر آنها افزود، رسول خدا نوافل یومیه را خود تشریح فرمود، روزه شعبان و سه روز از هر ماه را نیز خودش تشریح کرد، خداوند فرمود: خمر حرام است ولی آن حضرت همه مسکرات را حرام شمرد و هكذا.

ایضا رجوع شود به وسائل الشیعه ج ۶ / ۳۲ که آن حضرت زکاة را در ۹ چیز قرار داد و از باقی عفو فرمود، اینها همه از مصادیق اعمال ولایت مطلقه آن حضرت بود.

در شب بیست و ششم ماه رجب سال هزار و چهار صد و پنج هجری قمری مطابق ۲۸ فروردین ۱۳۶۴ تفسیر سوره محمد صلی الله علیه و آله به پایان رسید.

و الحمد لله و هو ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱۱

سوره فتح

اشاره

در مدینه نازل شده و بیست و نه آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- بنا به نقل مصحف امام صادق علیه السلام، فتح بیست و ششمین سوره است که بعد از سوره تغابن نازل گردید. به نقل دیگر بیست و پنجمین سوره است که بعد از سوره جمعه نازل شد چنان که در مقدمه گفته‌ایم، در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره چهل و هشتم است.

ناگفته نماند: آن بعد از انصراف حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حدیبیه، در راه مدینه نزول یافته است «۱»، منظور از مدنی بودن سوره‌ها آنست که بعد از هجرت نازل شده‌اند خواه در مدینه باشد یا در غیر آن. ایضا نزول این سوره در سال ششم هجرت بوده است.

۲- در مجمع البیان فرموده: عدد آیات آن به اتفاق همه قارئان، بیست و نه است، گویند: این سوره دارای پانصد و شصت کلمه و

دو هزار و چهار صد و سی و هشت حرف است و الله العالم.

۳- سوره مبارکه بی‌شک مدنی است چنان که گفته شد و کسی خلاف آن را نگفته است.

۴- نامگذاری با «فتح» به علت وقوع این کلمه در اول آنست وانگهی

(۱) در سیره حلبی گوید: به وقت برگشتن از حدیبیه در «کراع الغمیم» نازل گردید

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱۲

همه این سوره راجع به فتح و پیروزی و غلبه است، از بعضی روایات نبوی به دست می‌آید که این تسمیه توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله انجام گرفته است مثلاً در جوامع الجامع و کشاف از آن حضرت نقل شده:

«من قرء سورة الفتح فکانما کان ممن شهد مع محمد فتح مکة»

در مجمع البیان فرموده: در بعضی از روایات هست که

«فکانما کان مع من بايع محمداً صلى الله عليه و آله تحت الشجرة».

در بعضی از روایات چنین نقل شده: انس به مالک می‌گوید: چون از جنگ حدیبیه برگشتیم که اهل مکه مانع از دخول به مکه شده بودند، همه محزون و اندوهگین بودیم، خداوند به رسولش نازل فرمود: *إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا* حضرت فرمود:

«لقد انزلت علي آية هي احب الي من الدنيا كلها» (مجمع البیان).

صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام در فضیلت این سوره نقل کرده که فرمود: اموال و زنان و کنیزان خویش را با خواندن *إِنَّا فَتَحْنَا* از تلف حفظ کنید، هر کس به خواندن آن مداومت کند روز قیامت ندا کننده‌ای که همه، ندای او را می‌شوند ندا کند: تو از بندگان مخلص من هستی او را به بندگان صالح من ملحق کنید، و به جنات پر نعمت داخل نمائید و از رحیق مختوم که ممزوج به کافور است آبش دهید.

«... انت من عبادي المخلصين الحقوه بالصالحين من عبادي و ادخلوه جنات النعيم و اسقوه من الرحیق المختوم بمزاج الكافور».

۵- علت نزول سوره جریان صلح حدیبیه و رفتن آن حضرت به عمره و ممانعت اهل مکه و امثال آن بوده است چنان که خواهد آمد.

در المیزان فرموده: مراد از فتح در *إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا* فتح و غلبه‌ای است که در صلح حدیبیه خداوند به آن حضرت نصیب فرمود زیرا که این سوره امتنان است بر آن حضرت و مؤمنان و آنها را مدح می‌کند.

و از بیعتی که به آن حضرت کردند اظهار رضایت می‌کند و به آنها در دنیا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱۳

و عده غنائم و در آخرت وعده بهشت می‌دهد، مخلفین را که از فرمان رسول خدا تخلف نموده و حاضر به خروج نشدند ملامت می‌نماید، مشرکان را ذم می‌کند که نگذاشتند آن حضرت و مسلمانان داخل مکه شوند، و خواب رسول خدا را که دید او و مسلمانان داخل مکه شده‌اند تصدیق می‌کند، اینها با آیه *فَعَلِمَ مَا لَمَّ تَعَلَّمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا* نزدیک به صراحت است که همه اینها مربوط به خروج آن حضرت به طرف مکه برای حج (عمره) است که به صلح حدیبیه انجامید.

اما علت اینکه خداوند این صلح را فتح مبین نامیده با تدبیر در آیات سوره روشن می‌شود: خروج آن حضرت برای این سفر خطر بزرگی بود که حتی به رجوع آن حضرت امید نمی‌رفت چنان که آیه: *بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا* نشان می‌دهد.

مشرکان با عداوتی که به آن حضرت داشتند دارای شوکت بزرگی بودند تا آن وقت جز شمشیر میان آنها حکومت نکرده بود، معرکه‌های بدر و احد و احزاب از آن جمله بود، وانگهی حضرت با عده کمی (هزار و چهار صد نفر) به طرف مکه آمده بود که

در مقابل جماعت مشرکان به حساب نمی‌آمدند اما خداوند جریان کار را به نفع آن حضرت و مؤمنان برگردانید، تا جایی که از حضرت خواستند ده سال جنگی میان مکه و مدینه نباشد، و هر گروه به اتباع آن دیگری تأمین بدهد، و اینکه آن حضرت آن سال برگردد ولی سال آینده کعبه و مسجد الحرام را سه روز در اختیار او قرار بدهند.

اینها آشکارترین فتح و پیروزی است که خدا نصیب آن حضرت فرمود و سبب فتح مکه در سال هشتم گردید و در آن دو سال عده زیادی ایمان آوردند، خیبر و اطراف آن، فتح گردید و بر شوکت اسلام و مسلمین افزوده شد (المیزان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱۴

مطالب سوره

در این سوره خداوند با فتح و پیروزی بر پیامبر و مؤمنان منت می‌گذارد و می‌فرماید: این واقعه سبب تقویت و مزید ایمان شما گردید، منافقان و مشرکان مورد غضب خدا و مستحق عذاب گردیدند، آنها که از آمدن تخلف کردند، حيله‌شان آشکار گردید، خداوند با این پیروزی فتح خیبر را نیز مژده می‌دهد.

خداوند در بطن مکه مشرکان را بازداشت از اینکه به شما صدمه‌ای برسانند و خوابی را که به پیامبر درباره دخول مکه نمایانده بود صادق است و عملی خواهد کرد.

صلح حدیبیه

بهتر است پیش از رسیدن به تفسیر آیات، جریان صلح حدیبیه را به طور فشرده نقل کنیم تا به تفسیر آیات کمک باشد:

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا در خواب به پیامبرش دستور فرمود که داخل مسجد الحرام شده و طواف نماید و با سایر مؤمنان حلق رأس کند، آن حضرت اصحاب خود را از این خواب خبر داد و امر به خروج کرد، از مدینه خارج شدند.

چون به ذوالحلیفه (مسجد شجره) رسیدند از آنجا برای عمره احرام بستند آن حضرت شصت و شش شتر قربانی با خود سوق کرد، دیگران نیز قربانیهایی سوق کردند (اینکار در سال ششم هجرت و در ماه ذوالقعدة بود).

چون خبر به قریش رسید خالد بن ولید را با دویست سوار برای کمین فرستادند تا با آن حضرت مقابله کند، خالد در میان کوه‌ها آن حضرت را تعقیب می‌کرد تا در بعضی از راهها وقت نماز ظهر رسید، بلال برای نماز اذان گفت، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱۵

رسول خدا با مردم نماز خواند.

خالد به یاران گفت: اگر در سر نماز حمله می‌کردیم بهتر بود زیرا آنها نماز را قطع نمی‌کنند ولی الان وقت نماز عصر می‌رسد که آن را از نور چشم دوست‌تر دارند چون داخل نماز شدند حمله می‌کنیم، جبرئیل آمد و صلاة خوف آورد که خدا فرماید:

وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ

(علی هذا از حمله دشمن جلوگیری شد).

در روز دوم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وارد حدیبیه گردید، آن حضرت در راه از قبائل می‌خواست که به او بپیوندند، احدی این دعوت را اجابت نکرد و می‌گفتند:

محمد و یاران او طمع دارند که داخل حرم شوند با آنکه قریش در نزدیکیهای خانه‌شان (مدینه) با آنها جنگیدند و مقتولشان کردند (ظاهرا اشاره به احد است) محمد و اصحابش دیگر به مدینه بر نمی‌گردند (تفسیر برهان از تفسیر قمی).

چون آن حضرت به حدیبیه رسید، ناقه‌اش ایستاد، حضرت آن را راند ولی حرکت نکرد و خوابید، اصحاب گفتند: ناقه از حرکت

باز ماند، فرمود: عادت او چنین نبوده بلکه خدایی که نگذاشت فیل ابرهه به مکه رود، این ناقه را از رفتن باز داشت (حدیبیه محلی است در هیجده کیلومتری مکه از راه جده و آن اول حرم است).

آن حضرت از عمر بن الخطاب خواست به مکه رود و از اهل مکه بخواهد اجازه دهند حضرت وارد مکه بشود و از عمل عمره خارج شود و قربانیها را در مکه ذبح کند. عمر گفت: یا رسول الله من دوستی در مکه ندارم و از قریش می‌ترسم زیرا که عداوتم به آنها شدید است، ولی عثمان بن عفان در میان مکه از من عزیزتر است ایشان را بفرستید، حضرت فرمود: راست گفتی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱۶

آن گاه به عثمان مأموریت داد که پیش ابو سفیان و اشراف قریش برود و بگوید که آن حضرت برای جنگ نیامده است بلکه برای زیارت کعبه و تعظیم آن آمده است، قریش عثمان را بازداشت کردند، به آن حضرت و مسلمانان خبر آوردند که عثمان را کشته‌اند، حضرت فرمود: اگر قضیه راست باشد از جایم تکان نمی‌خورم و با اهل مکه می‌جنگم.

سپس آن حضرت مردم را به بیعت خواند و در زیر درختی که در آنجا بود ایستاد و به آن تکیه کرد، مردم شروع به بیعت کردند که با مشرکان بچنگند و فرار نکنند، عبد الله بن معقل می‌گوید: آن روز بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده و با چوب مسواکی که در دست داشتم مردم را کنار می‌زدم او از مردم بیعت می‌گرفت، مردم با او به مرگ بیعت نکردند بلکه بیعت کردند که فرار نکنند.

تا بعد از کشمکشهای مفصل که قریش مانع دخول از مکه شدند مردی بنام سهیل بن عمرو از جانب اهل مکه برای عقد قرارداد پیش آن حضرت آمد که به نحوی این جریان حل شود، مواد قرارداد عبارت بود از:

- ۱- ده سال میان مسلمانان و کفار مکه جنگی واقع نشود و طرفین دست از جنگ بکشند.
- ۲- هر که از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله برای حج یا عمره یا تجارت داخل مکه شود مال و جان او در امان است و هر که از قریش به قصد شام یا مصر از مدینه بگذرد مال و جان او در امان خواهد بود.
- ۳- قلوب طرفین از فکر خیانت و دزدی نسبت به یکدیگر خالی خواهد بود هر کس و هر گروه بخواهد به پیمان محمد صلی الله علیه و آله یا قریش در آید اختیار خواهد داشت، در آن هنگام مردم قبیله خزاعه گفتند: ما هم پیمان محمد صلی الله علیه و آله، بنو بکر نیز گفتند: ما در پیمان قریش هستیم.

۴- اگر مردی از قریش و لو مسلمان هم باشد به میان مسلمانان فرار کند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱۷
باید او را برگرداند و اگر مسلمانی به میان قریش فرار کرد آن را برنگردانند.

در این شرط میان مسلمانان سر و صدا پیدا شد، حضرت فرمود: اگر کسی از ما پیش آنها برود خدا لعنتش کند و اگر کسی از آنها پیش ما آمد بر می‌گردانیم، اگر مسلمان باشد بالاخره خدا برای او فرجی خواهد داد.

۵- محمد صلی الله علیه و آله امسال از حدیبیه برگردد و در سال آینده بیاید، آن وقت سه روز کعبه و مسجد الحرام در اختیار او باشد. قربانیها که آورده شده در اینجا بماند و به مکه برده نشود.

چون شروط مورد توافق واقع شد، آن حضرت علی علیه السلام را خواست فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم، سهیل گفت: به خدا من نمی‌دانم رحمان چیست بنویس بسمك اللهم. مسلمانان گفتند به خدا باید بسم الله... نوشته شود، حضرت فرمود:

بنویس

«بسمك الله هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله»

سهیل گفت: اگر می‌دانستیم که رسول خدایی از کعبه مانع نمی‌شدیم و با تو جنگ نمی‌کردیم، بنویس محمد بن عبد الله.

حضرت فرمود: من رسول خدایم هر چند که تکذیب کنید، آن گاه فرمود:

علی کلمه رسول الله را محو کن. عرض کرد یا رسول الله از دستم نمی آید که نبوت را از نام تو محو کنم، حضرت با دست خود آن را محو کرد، بعد فرمود بنویس: هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد الله سهیل بن عمرو اصطلاحاً علی وضع الحرب عن الناس عشر سنین...».

سه بند از شروط گذشته توسط علی علیه السلام نوشته شد، دو بند اخیر را سهیل اضافه نمود پس از آنکه مورد تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع گردید.

عمر بن الخطاب می گوید: به خدا من از روزی که مسلمان شدم (در نبوت آن حضرت) شک نکرده بودم مگر در آن روز لذا محضر او آمده گفتم: آیا تو پیامبر تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱۸

خدا نیستی؟ فرمود: آری. گفتم: آیا ما بر حق و آنها بر باطل نیستند؟ فرمود:

آری. گفتم: پس چرا چنین چیز ناپسند را در دین خود قبول کنیم؟ «۱» فرمود: من رسول خدایم مخالفت او نمی کنم او مرا یاری خواهد کرد.

گفتم: مگر قبلاً به ما نمی گفستی ما به کعبه می آئیم و کعبه را طواف می کنیم؟ فرمود درست است ولی مگر گفتم امسال چنین می شود؟ گفتم: نه، فرمود تو به کعبه می آیی و آن را طواف می کنی، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شتری را نحر کرد و دستور داد سرش را تراشیدند از احرام بیرون آمد مسلمانان نیز چنان کردند سپس با مسلمانان به مدینه مراجعت فرمودند، بوقت مراجعت در کراغ الغمیم سوره فتح نازل شد، حضرت با نزول آن مسرور گردید و فرمود: از همه دنیا بر من محبوبتر است (مجمع البیان).

ناگفته نماند: چنان که از میزان نقل شد: همه این شروط به نفع مسلمانان بود، عوض کردن چند کلمه که مسلمانان تعصب به خرج می دادند چندان مهم نبود، به حق این پیش آمد فتح آشکاری بود که خداوند سبحان آن را فتنه مبیناً نامید.

(۱) این سخن بعد از آن بود که ابو جندل پسر سهیل به طرف مسلمانان فرار کرد حضرت فرمود: برگرد، خداوند به تو فرج خواهد داد، او در پناه چند نفر که او را اذیت نکنند به مکه بازگشت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۱۹

سوره الفتح مدنیة و هی تسع و عشرون آیه نزول بعد سوره الجمعة

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (۱) لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲) وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا (۳) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴)

لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (۵) وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ

لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۶) وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۲۰

به نام خدای رحمان رحیم

۱- ما برای تو فتح آشکاری را پیش آوردیم.

۲- تا خدا بیامرزد گناه گذشته و به آخر مانده تو را، و نعمت خویش را بر تو کامل گرداند، و به راه راست هدایت کند.

۳- و خدا تو را یاری کند، یاری سخت.

۴- اوست که اطمینان را بر قلوب مؤمنان نازل کرد تا اضافه کنند ایمان را با ایمانشان، جنود آسمانها و زمین خاص خداست و او دانا و حکیم است.

۵- تا داخل کند مؤمنین و مؤمنات را به بهشتهایی که از زیر آنها نهرها روان است در آنها مخلد هستند و تا بپوشاند از آنها و بالهایشان را و آن نزد خدا نجات بزرگی است.

۶- و تا عذاب کند منافقین و منافقات را و مشرکین و مشرکات را که به خدا سوء ظن دارند بر آنهاست پیشامد بد و خشم گرفته خدا بر آنها و لعنت کرده و آماده کرده برای آنها جهنم را که بد جایگاهی است.

۷- برای خداست اسباب آسمانها و زمین و خدا توانا و حکیم است.

کلمه‌ها

فتح: این کلمه در اصل به معنی باز کردن است خواه طبیعی باشد یا معنوی: به معنی غلبه و پیروزی نیز آید، مراد از آن در آیه این معنی است.

سکینه: آرامش قلب و اطمینان خاطر. طبرسی فرماید: مصدر است به معنی اسم آید مثل قضیه و بقیه.

جنود: جند: لشکر. جمع آن جنود است.

سوء: این کلمه به فتح اول مصدر است به معنی بدی و به ضم آن اسم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۲۱

است به معنی بد. اما به فتح سین نوعا به معنی فاعل آمده است یعنی پیشامد ناراحت کننده.

دائرة: گردش کننده. از ماده «دار، یدور» است مراد از آن پیشامد ناگوار است که بر انسان دور می‌زند و او را گرفتار می‌کند.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم که: ما فتح آشکاری را برای تو پیش آوردیم تا گناه کهنه و تازه تو را بیاموزیم و ... خدا بر قلوب مؤمنان آرامش فرستاد تا بر ایمانشان بیافزاید و منافقان و کفار را اهل عذاب گرداند این کار بر خدا آسان است زیرا اسباب جهان در دست خداست.

۱- إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا.

منظور از فتح در اینجا صلح حدیبیه است چنان که در بند پنجم از کلیات سوره مشروحا گفته شد.

زمخشری می‌گوید: منظور فتح مکه است، به علت محقق الوقوع بودن به صورت ماضی آمده است، به نظر بعضی مراد فتح خیبر است که بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه اتفاق افتاد. به قول بعضی فتح معنوی است که پیروزی بر دشمنان ما حجج و براهین باشد،

ولی هیچ یک از اینها با آیات سوره نمی‌سازد.

۲ و ۳- لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُنِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا.

تعلیل است بر فتح مبین، یعنی فتح را به علت چهار چیز برای تو پیش آوردیم.

ناگفته نماند: با پیروزی صلح حدیبیه چهار راه بر پیامبر گشوده شد، اول ناراحتی و فشاری که در قلبش نسبت به آینده اسلام و

قرآن داشت بر ظرف تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۲۲

گردید، زیرا که طلسم مشرکان شکست: آینده از هر جهت امید بخش بود.

دوم: راه اتمام نعمت و پیاده شدن اسلام و رفع موانع آن شروع گردید، آن همه کوتاه آمدن مشرکان سبب استقبال سایر قبائل از اسلام شد و سپس به فتح مکه انجامید.

سوم: رسول خدا صلی الله علیه و آله با برداشته شدن موانع، به راه راست گسترده شدن و انتشار اسلام وارد گردید یا مشرف به ورود شد.

چهارم نصرت قوی و پرتوان از جانب، در رسیدن به اهداف به آن حضرت روی آورد.

علی هذا منظور از نتایج چهار گانه، شروع آنهاست با فتح حدیبیه که بعدا ادامه پیدا کردند، استعمال فعل مضارع در افعال چهار گانه برای استمرار است، در اینجا به چند مطلب باید توجه کرد.

۱- به نظر می‌آید منظور از «ذنبک» بعضی از نگرانی‌هایی است که راجع به آینده اسلام در قلب مبارک آن حضرت بود و با فتح حدیبیه شروع به از بین رفتن کردند، این سخن مشروحا در «نکته‌ها» خواهد آمد مراد از «ما تقدم» گناه کهنه و گذشته و از «ما تأخر» گناه جدید است و هر دو راجع به گذشته‌اند نه آینده، نظیر اینکه بگوئیم: از گناهی که پنج سال قبل کرده بودی و از گناهی که ده روز قبل کردی گذشتم.

المیزان نظر می‌دهد که مراد از ذنب گناهی است که مشرکان به آن حضرت قائل بودند زیرا که مقدسات آنها را محو کرده و با آنها به جنگ برخاسته بود این سخن نظیر آنست که در مجمع البیان از مرحوم سید مرتضی علم الهدی نقل کرده است، در این باره روایتی نیز هست.

در وجه دیگر منظور از ذنب گناه امت آن حضرت است که مشروحا در تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۲۳ «نکته‌ها» خواهد آمد.

۲- مراد از يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا بنا بر آنچه گذشت، هدایت به راه رفع موانع و پیاده کردن اسلام است، المیزان فرموده: گویند تا تو را در راهی که به بهشت می‌رساند ثابت نماید و گویند: تو را در تبلیغ احکام و اجرای حدود به راه راست هدایت کند، قول اخیر نظیر آنست که ما اختیار کردیم، مجمع البیان نیز ثابت کردن در راه بهشت فرموده است و الله اعلم.

۳- وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ ... ظاهرا در رابطه با غلبه بر دشمنان است.

طبرسی رحمه الله فرماید: نصر عزیز آنست که با آن در مقابل هر جبار عنید مقاومت کند. و آن همانست که به فتح خیبر و مکه و طائف انجامید، یهود و مشرکان ذلیل شدند، اسلام در جزیره مستقر گردید.

۴- هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ.

به نظر می‌آید: منظور از «المؤمنین» آنانند که در صلح حدیبیه با آن حضرت بودند چنان که در تفسیر قمی نقل کرده است، مؤید این سخن آیه لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ ... / ۱۸، است که خواهد آمد.

ظهور المیزان و مجمع البیان آنست که آیه را مطلق گرفته‌اند، و نیز ظهور انزال سکینه، ایجاد آن بعد از عدم و مراد از مزید ایمان اشتداد آنست، آنان که در تحت شجره به آن حضرت بیعت کردند، خداوند به قلبشان اطمینان نازل کرد و آن سبب قوت ایمانشان

گردید و بر پایداریشان افزود.

وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.

تعلیل انزال سکینه است یعنی علل و اسباب جهان خاص خدا و در دست خداست، می‌تواند بر قلوب مؤمنان آرامش فرستد، علی‌هذا مراد از جنود، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۲۴

عوامل و اسبابند، جمع آمدن آن برای کثرت است، علیم حاکی از احاطه خداوند بر آن علل و اسباب، و حکیم حکایت از آن دارد که آن اسباب را روی مصلحت و حکمت به کار می‌گیرد.

۵- لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ.

تعلیل دیگری است برای آنکه آنزل سکینه در اینجا منظور عموم مؤمنین است نه فقط آنهایی که در حدیثیه بودند علی‌هذا «لیدخل» بدل یا عطف بیان است از «لیردادوا»، مجمع البیان «لیدخل» را متعلق به «إِنَّا فَتَحْنَا» می‌داند ولی المیزان آن را قبول ندارد، آمدن مؤمنان برای آنست که توهم نشود بهشت مخصوص مؤمنان است، ضمیر «عنهم» برای تغلیب می‌باشد (المیزان).

تکفیر سیئات سبب آمادگی برای دخول بهشت است، آن نیز از نتایج انزال سکینه است، جریان غفران ذنوب و تکفیر سیئات در رابطه با اهل بهشت در بیشتر آیات آمده است، این می‌رساند: چون انسان به درجه استحقاق بهشت رسید گناهان مختصری که دارد مورد عفو قرار می‌گیرد.

وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا.

یعنی سعادت واقعی همین است.

۶- وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ.

این آیه عطف به معنی است بر «لیدخل»، یعنی خداوند انزال سکینه را مخصوص مؤمنان کرد و آن را بر دیگران تحریم نمود تا منافقین و منافقات را عذاب کند ...

ظن سوءشان ظاهر آن بود که گمان کردند خدا پیامبرش را یاری نخواهد کرد، نظیر: مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فُلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ حَجَّ / ۱۵ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۲۵

و نظیر وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا.

عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ نفرین است و شاید خبر از وقوع بلائی حتمی باشد.

وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

غَضِبَ اللَّهُ حکایت از حتمیت عذاب دارد، و لعنت خدا، دور کردن از رحمت و توفیق در دنیاست، سَاءَتْ مَصِيرًا در مقابل فَوْزًا عَظِيمًا مربوط به مؤمنان است.

۷- وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.

در رابطه با بهشت مؤمنان و عذاب و غضب و لعنت و جهنم برای کفار و منافقان است و تعلیل بیانی آن دو می‌باشد، یعنی اینکارها از خدا میسر است زیرا اسباب و عوامل مرئی و نامرئی جهان در اختیار خداست و انگهی خدا تواناست می‌تواند آنها را در تعذیب منافقان و رحمت مؤمنان به کار برد.

و نیز حکیم است کار را به مصلحت انجام می‌دهد و از توانایی خود سوء استفاده نمی‌کند.

نکته‌ها

غفران ذنب آن حضرت یعنی چه؟:

در قرآن مجید در سه محل به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت ذنب داده شده است، یکی از آنها چندان قابل بحث نیست بلکه مفهوم آن روشن می‌باشد و آن عبارت است از: فَاعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مُحَمَّدٍ / ۱۹ که در اینجا می‌شود گفت: گناه آن حضرت نسبت به خودش است زیرا او نیز مانند دیگران خودش را در مقابل خدا قاصر می‌داند نه اینکه گناه می‌کند زیرا که او معصوم است.

اما دو محل دیگر قابل بررسی و دقت است یکی آیه: تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۲۶

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَيِّئِ بِحَمْدِ رَبِّكَ غَافِرٌ / ۵۵. در اینجا صدر آیه نشان می‌دهد که آن حضرت راجع به پیشرفت دین و برداشته شدن موانع، احساس دلتنگی می‌کرد، مخصوصاً که چند آیه قبل فرموده: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... / ۵۱.

علی هذا حدس زده می‌شود که وَ اسْتَغْفِرُ لِذَنْبِكَ در رابطه با آن احساس دلتنگی است، نظیر این آیه است آیه فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ رُومَ / ۶۰، این آیه نیز از احساس مشکل و نگرانی و دلتنگی در رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت دارد، که خدا امر به استقامت می‌کند و می‌گوید: وعده نصرت حتمی است.

بالا تر از این آیه، سوره نصر است که می‌گوید: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا استغفار در اینجا برای چیست؟ آیا منظور آنست که: چون با چشم خود دیدی مکه فتح گردید و مردم به جای یک نفر یک نفر، گروه گروه وارد اسلام می‌شوند آن وقت خواهی دید که موانع برداشته شد، نصرت خدا آمد، پس باید در مقابل آن دلتنگی و نگرانی که داشتی استغفار نمایی.

سومی آیه لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ است که باید دید میان فتح مبین و مغفرت گناه چه رابطه‌ای هست؟ در اینجا چهار وجه هست.

اول آنست که به نظر نگارنده آمده، صحت و سقم آن بر عهده خود می‌باشد و اگر راهی به تفسیر آیات باشد چه بهتر و اگر اشتباه باشد به خودم راجع است و آن اینکه: پیامبران درباره وعده‌های خدا شکی نداشتند، اما به علت بشر بودن نگرانی‌هایی در وجود آنها بود و با تحقق وعده خدا آن نگرانیها بر طرف گشته و اطمینان کامل حاصل می‌شد. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص:

۲۲۷

نظیر جریان حضرت ابراهیم علیه السلام که قرآن کریم فرماید: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي بِقَرَّةٍ / ۲۶۰، چنان که می‌دانیم این سؤال مخالف یقین نیست بلکه آن اطمینانی که بعد از دیدن حاصل شد در اول وجود نداشت.

یا نظیر: وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ بقره / ۱۱۴، اینکه پیامبر در اثر کثرت فشار می‌گوید: وعده خدا چه زمانی خواهد آمد؟ مخالف ایمان نیست.

علی هذا رسول خدا صلی الله علیه و آله با یقین به وعده‌های خدا باز از لحاظ بشر بودن نگرانی داشت، خداوند آن نگرانی را ذنب حساب می‌کند و چون صلح حدیبیه از برداشته شدن موانع و عملی شدن وعده‌های خدا حکایت می‌کرد لذا می‌فرماید:

ما برای تو فتح مبین را پیش آوردیم تا گناه کهنه و جدید تو را بیامرزیم، دیگر نگرانی در قلبت نماند، آیه وَ اسْتَغْفِرْهُ در سوره نصر نیز در همین زمینه است و الله اعلم.

وجه دوم: فرموده سید مرتضی علم الهدی رحمه الله است که گوید: «ذنبک» مضاف بر مفعول و تقدیر آن «ذنبهم الیک» یعنی پیامزد گناهی را که آنها درباره تو با منع از مکه و مسجد الحرام مرتکب شدند، بنا بر این منظور از مغفرت از بین بردن فشار و منع مشرکان است.

وجه سوم آنست که میزان اختیار کرده و بعد از مقدمات می‌گوید: مراد از ذنب (و الله اعلم) تبعه و گناهی است که مشرکان درباره آن حضرت قائل بودند و آن گناهی بود بر عهده آن حضرت به نفع کفار، نظیر موسی که به خدا می‌گوید: وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ شعراء/ ۱۴، یعنی کشتن قبطی گناه نبود بلکه آنها می‌دانستند، غفران این گناه آن بود که خدا با ابطال شوکت مشرکان آن را از بین برد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۲۸

خلاصه فرموده میزان آنست که: تا پیام‌رزم گناهی را که مشرکان تو را گناهکار می‌دانستند زیرا که با آنها به ستیز برخاسته بودی، به نظر می‌آید سخن میزان متخذ از روایتی است که در عیون اخبار الرضا از حضرت ثامن الأئمه صلوات الله علیه نقل شده است.

مأمون از آن حضرت می‌پرسد: یا بن رسول الله آیا نمی‌گویی که انبیاء معصومند؟ فرمود: آری ... مأمون گفت: از آیه لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ خبر بدهید. حضرت فرمود: کسی در نزد مشرکان گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، زیرا که آنها به سیصد و شصت بت عبادت می‌کردند، چون آن حضرت کلمه اخلاص را آورد بر آنها سخت آمد، گفتند: أَ جَعَلَ الْآلِهِيَةَ إِلَهًا وَاحِدًا ... چون خداوند مکه را فتح کرد فرمود: ای محمد ما برای تو فتح آشکاری را پیش آوردیم تا گناهی را که به علت دعوت بتوحید در پیش اهل مکه داشتی پیام‌رزم ... و گناه آن حضرت با غلبه بر مشرکان آرمزیده شد ... (تفسیر برهان). وجه چهارم: آنست که مراد گناه امت باشد، در این باره چند روایت در مجمع البیان آمده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۲۹

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۸ تا ۱۰]

اشاره

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۸) لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَفِّرُوهُ وَ تَسْبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً (۹) إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰) ۸- (ای پیامبر) ما تو را نمونه و بشارت ده و انذار کننده فرستاده‌ایم.

۹- تا به خدا و رسولش ایمان بیاورید و خدا را یاری و تعظیم نموده و صبح و شام تسبیح گوئید.

۱۰- آنان که به تو بیعت می‌کنند، به خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست آنهاست پس هر که آن را بشکند بر ضرر خویش می‌شکند و هر کس وفا کند به آنچه با خدا عهد بسته است حتماً به او اجر بزرگی خواهد داد.

کلمه‌ها

شاهد: حاضر. شهود و شهادت به معنی حضور و معاینه است راغب گوید:

شهود در معنی حضور و شهادت در معنی دیدن و معاینه اولی است منظور از آن در آیه نمونه و سرمشق و یا شهادت بر اعمال است.

تعزروه: عزز (بفتح اول): توانا کردن. و بکسر آن: توانا شدن. تعزیر:

تقویت و نیرومند کردن.

توقروه: وقار: عظمت. آن در اصل به معنی ثبات است. توقیر: تعظیم.

بکره: اول روز. «البکره: الغدوه».

اصیل: ما بعد عصر تا مغرب «الاصیل: وقت ما بعد العصر الی المغرب». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۳۰

بیایعون: بیع: فروختن کالا و جنس. بیعت: فروختن طاعت. که بیعت کننده قول می‌دهد در اطاعت بیعت شده باشد. نکث: نکث: شکستن. آن مثل نقض است و در شکستن پیمان به کار رود.

شرحها

مناسب بود که بعد از بیان فتح مبین، تجلیلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بشود تا هر گونه ابهام و سوء ظن درباره آن صلح منتفی گردد، لذا در این آیات فرموده:

رسول خدا برای مردم سرمشق و بشیر و نذیر است، لازم است او را تعظیم و تقویت کنید و درباره رسالتش خدا را شکر گزار باشید. و آنان که به او بیعت می‌کنند در حقیقت خدا را بیعت می‌کنند، و اگر کسی نقض بیعت کند، به ضرر خویش خواهد بود.

۸- إنا أرسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً.

منظور از شاهد ممکن است سرمشق و نمونه و اسوه باشد، یعنی: تو را برای امت سرمشق و نمونه فرستاده‌ایم تا موحد بودن و انسان کامل بودن را در تو ملاحظه کنند چنان که در سوره بقره/ ۱۴۳ گذشت و شاید منظور شهادت بر اعمال در روز قیامت باشد چنان که در ذیل فکیف إذا جئنا من کل أمم بشهید... نساء/ ۴۱ گفته شد. مبشر نسبت به نیکوکاران و نذیر نسبت به بدکاران است.

۹- لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه وتسنحوه بكرة وأصيلاً.

ابن کثیر و ابو عمر و افعال چهار گانه را با «یاء» غائب خوانده‌اند و آن از تاء خطاب مناسبتر است ولی قرائت مشهور تاء خطاب است.

طبرسی رحمه الله ضمیر تعزروه و توقروه را راجع به حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانسته است، ولی کشاف هر سه ضمیر را راجع به خدا دانسته، میزان نیز آن را تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۳۱ اختیار کرده است.

به هر حال این آیه تعلیل «ارسلنا» در آیه قبل است و اگر ضمائر راجع به خدا باشد مراد آنست که باید خدا را در مقابل این موهبت که به شما پیامبر ارسال کرده تعظیم و دین او را یاری نمائید، به عبارت دیگر افعال چهار گانه علت ارسال رسل و سبب کمال انسان است تسنحوه... شاید به نماز صبح و عصر تطبیق شود و یا منظور تسبیح دائم است.

۱۰- إن الذين يبايعونك إنما يبايعون الله يد الله فوق أيديهم.

منظور از آن بیعت رضوان و بیعت حدیبیه است که خواهد آمد، جرجی زیدان در تاریخ اسلام می‌نویسد: طریق بیعت گرفتن در اسلام آن بود که شخص بیعت شده دست خود را بالا گرفته و بیعت کننده، پشت دست خود را از پائین بکف دست او می‌رسانید، علی هذا دست بیعت شده در بالا و دست بیعت کننده در پائین بود.

در میزان از ارشاد مفید نقل کرده: در جریان بیعت گرفتن حضرت رضا صلوات الله علیه، مأمون عباسی آن حضرت را در مجلس خود نشانید، امام علیه السلام عمامه‌ای بر سر و شمشیری در برداشت، مأمون به پسرش عباس گفت: به حضرت بیعت کند، امام علیه السلام دست خود را پیش رویش گرفت که کف دستش به طرف مردم بود... فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین بیعت می‌گرفت، مردم بیعت کردند در حالی که دست آن حضرت بالای دست آنها بود.

در آیه فوق، دست رسول خدا نازل به منزله دست خدا شده لذا فرموده:

دست خدا بالای دست بیعت کنندگان است، چنان که در آیه دیگری آمده: وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ أَنْفَالَ / ۱۷ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ نساء / ۸۰.

فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمُؤْتِيهِ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۰، ص: ۲۳۲

أَجْرًا عَظِيمًا

تفریع است بر این الذین یبایعونک ... یعنی: حالا که بیعت رسول خدا بیعت خداست هر که نقص بیعت کند به ضررش خواهد بود، چنان که در وفا به عهد مورد پاداش خداوندی خواهند بود، عَاهِدَ عَلَيْهِ اللَّهُ نَشَانَ مِیْ دَهْد، بیعت عهدی است با خدا که باید به آن وفادار بود، آیه اشاره می‌کند که آن بیعت از طرف بعضی شکسته خواهد شد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۳۳

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۱ تا ۱۷]

اشاره

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَعْذِرُوا لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱) بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنُّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲) وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْفُزُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَعْذِبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۴) سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵)

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأَسِّ شَدِيدٍ تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَ إِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرْجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِْبُهُ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۷)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۳۴

۱۱- حتما بازماندگان به تو خواهند گفت: اموال و خانواده‌های ما (از آمدن به جنگ) مشغولمان کردند، با زبان چیزی می‌گویند که در قلوبشان نیست، بگو چه کسی برای شما چیزی را از خدا صاحب اختیار است، اگر به شما ضرری بخواهد یا نفعی؟ بلکه خدا به آنچه می‌کنید داناست.

۱۲- بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده‌های خویش باز نخواهند گشت و این گمان در نظر شما مزین گردید و گمان بد گردید و قومی بدبخت گشتید.

۱۳- هر که به خدا و رسولش ایمان نیاورد، ما برای کافران آتشی افروخته آماده کرده‌ایم.

۱۴- حکومت آسمانها و زمین خاص خداست هر کس را بخواهد می‌بخشاید و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، خدا آمرزنده و مهربان است.

۱۵- چون برای اخذ غنائم خیر خارج شدید، بازماندگان خواهند گفت: بگذارید ما هم با شما بیاییم، می‌خواهند سخن خدا را عوض کنند بگو: هرگز با ما نخواهید آمد، خدا از پیش چنین گفته است، حتما خواهند گفت: نه بلکه به ما حسد می‌ورزید، بلکه درکشان کم است.

۱۶- به بازماندگان از اعراب بگو، به زودی به طرف قومی قوی خوانده می‌شوید با آنها می‌جنگید یا مسلمان می‌شوند، اگر اطاعت کنید خدا را پاداش خوبی به شما می‌دهد و اگر مانند گذشته اعراض کردید، عذابتان می‌کند.

۱۷- بر نابینا و بر لنگ و بر مریض گناهی نیست (از اینکه به جنگ نیایند) هر که خدا و رسولش را اطاعت کند، او را به جناتی که

از زیر آنها نهرها روانست داخل می‌کند و هر که اعراض نماید، عذابش می‌کند عذابی دردناک.

کلمه‌ها

مخلفون: (به صیغه مفعول در هر سه محل) ترک شدگان و باز گذاشته تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۳۵
شدگان. مفرد آن مخلف به معنی ترک شده است، در مجمع فرموده: «المخلف: هو المتروک فی المكان خلف الخارجین من البلد و هو مشتق من الخلف و ضده المقدم».

بور: هلاک شدگان. گویند: جمع بایر است به معنی هلاک شده و گویند: مصدر است مفرد و جمع، با آن توصیف می‌شود، بوار در اصل به معنی کساد است مثل تِجَارَةٌ لَنْ تَبُورَ فاطر / ۲۹، راغب گوید: معنی آن کساد زیاد است که موجب فساد می‌شود گویند: «کسد حتی فسد» هلاکت معنای لازم آنست، طبرسی فرموده «البور الفاسد الهالک و هو مصدر لا یشئ و لا یجمع».
انطلقتم: انطلاق: رفتن، آن از طلاق به معنی جدایی است.

اعراب: عربهای بادیه نشین. به عرب شهر نشین گویند: عربی و به عرب بادیه گویند: اعرابی. دانشمندان در این متفق القولند، که اعراب و اعرابی به بادیه نشینان مخصوص است، طبرسی فرموده:
«عرب الحاضرة لیسوا باعراب».

مغانم: مغنم: غنیمت. جمع آن مغانم و غنائم است، غنیمت در اصل به معنی فایده است هر فائده که باشد، جمع غنیمت در قرآن همیشه مغانم آمده است.

بأس: در اصل به معنی شدت و سختی است به معنی جنگ، بلا، نیرومندی و غیر آن به کار رود.
حرج: تنگی. راغب گوید: اصل آن محل جمع شدن شیء است که از آن تنگی به نظر آمده لذا به گناه و تنگی حرج گویند.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۳۶

شرحها

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهاد تشریف می‌بردند چند گروه در مدینه می‌ماندند: گروه معلولین، مریضان، گروهی که به هیچوجه وسیله حرکت و متونه نداشتند چنان که در سوره توبه گذشت، در این بین گروهی از منافقان نیز عذر بی جا تراشیده و حاضر به جنگ نمی‌شدند، همه اینها را مخلفین و بازماندگان می‌نامیدند.

در جریان حدیبیه قبائل: جهینه، مزینه، غفار، اشجع، اسلم و دئل از فرمان حضرت اطاعت نکرده و گفتند: محمد و یارانش به طرف قومی می‌روند که دیروز در نزد خانه‌هایشان آمده و آنها را کشتند (اشاره به احد) در این سفر حتما سلامت به مدینه بر نمی‌گردند «۱» ولی پس از برگشتن آن حضرت آمده و گفتند: اموال و خانواده مانع آمدن ما شدند.

در این آیات که فصل سوم از آیات سوره است می‌گوید: چون به مدینه برگشتی منافقان عذر خواهند آورد که با تو نیامدند ولی دروغ می‌گویند عذری نداشتند و چون خواستید برای فتح خیبر بروید خواهند گفت بگذارید ما هم بیائیم بگو: هرگز تابع ما نخواهید شد، خداوند غنائم خیبر را مخصوص شما کرده با این سخن می‌خواهند سخن خدا را عوض کنند.

ولی به آنها بگو: به زودی برای جنگ قوم نیرومندی دعوت خواهید شد، اگر اجابت کردید مورد نظر خدا خواهید بود، در آخر فرموده: اگر مریضان و لنگان و نایبایان به جنگ حاضر نشوند مانعی ندارد، معلوم می‌شود که وقت نزول آیات، آن حضرت هنوز داخل مدینه نشده بودند.

(۱) مجمع البیان، المیزان

. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۳۷

۱۱- سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا.

منظور از اعراب قبائل اطراف مدینه است که گفته شد، چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از جنگ برمی گشتند معذورین به محضر آن حضرت آمده طلب استغفار می کردند حضرت برای آنها استغفار می کرد و می فرمود: حقیقت امر شما پیش خداست، آنها هم بنا بود بیایند و بگویند: گرفتاری مالی و خانوادگی مانع آمدن ما شد پس از برای ما مغفرت بخواه. يَقُولُونَ بِاللَّسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ.

یعنی: دروغ می گویند، گرفتاری مالی و خانوادگی نداشته‌اند.

قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً.

این جواب تفصیلی آنهاست یعنی: شما می خواهید با این عذر تراشی به جنگ نیائید و کشته نشوید، ولی خدا پیوسته بر شما مسلط و محیط است، هر وقت خواست به شما ضرر می رساند، خواه به جنگ بیاید یا نیاید.

علی هذا: تخلف از جنگ برای شما نفعی ندارد زیرا خدا در خانه‌تان نیز می تواند شما را گرفتار کند و نیز تخلف نمی تواند ضرر را از شما دفع کند زیرا دفع ضرر در دست خداست، به عبارتی دیگر، تمسک به اسباب ظاهری در صورتی مفید است که بر خلاف مشیت خدا نباشد.

بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً.

راجع به تکذیب «شغلنا» و اشاره به دروغگویی آنهاست.

۱۲- بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيَّنَّ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ.

بیان است برای بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً یعنی: اشتغال به اموال و اولاد شما را مانع از آمدن نشد بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۳۸

بر نمی گردند و کشته می شوند (با آن قدرتی که در قریش سراغ داشتند)، این گمان سبب عدم خروج شما شد، وانگهی این گمان را شیطان در قلب شما مزین کرد لذا تخلف کردید (و گفتید: دیگر کسی نخواهد بود تا ما را زیر سؤال ببرد). وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا.

ولی این گمان که خدا و رسولش و مؤمنان را یاری نمی کند و سلامت بر نمی گردند گمان بدی بود، به نظر می آید «کنتم» منسلخ از زمان است یعنی:

هلاک افتاده شدید.

۱۳- وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعيراً.

عاقبت کار آنهاست و بیان می کند که عدم اطاعت پیامبر حاکی از کفر به خدا و به پیامبر است، سعیر به معنی آتش افروخته می باشد.

۱۴- وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً.

بیان تعلیلی است برای آیه قبل، که خدا به هر کار قادر است آمدن «یغفر...»

و وصف غفور رحیم، برای آنست که: در عین حال رحمت خدا بر غضبش سبقت دارد و اشاره به توبه و رجوع الی الله است.

۱۵- سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ.

منظور از کلام الله آنست که خدا به حضرت رسول وعده کرد: شما بعد از صلح حدیبیه، خیر را فتح خواهید نمود، غنائم خیر فقط مخصوص کسانی است که در حدیبیه شرکت کرده‌اند، چنان که خواهد آمد.

مراد از آیه آنست که: شما وقتی که خواستید به «خیر» بروید مخلفون خواهند گفت: بگذارید ما هم بیائیم ولی می‌خواهند سخن خدا را عوض کنند. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۳۹

قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ.

نهی است در صورت نفی، منظور از آن تأکید عدم تبعیت است یعنی هرگز نخواهیم گذاشت که با ما بیایید، خدا از پیش چنین گفته است.

فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَخْشَوْنَنا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا.

بل اعراض است از کذلكم قال الله یعنی: خدا نگفته است بلکه تو ای پیامبر و مؤمنان بر ما بدخواهی می‌کنید که نمی‌گذارید بیائیم. این سخن ناشی از حماقت و سادگی است، که کسی بگوید فلانی تو پیامبر خدایی آن وقت چون پیامبر از خدا کلامی نقل کند در جواب بگوید: نه این گفته از روی حسد است، لذا فرموده: نمی‌فهمند چه می‌گویند. عقلشان جز اندکی نیست.

۱۶- قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتَدْعُونَ إِلِي قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ.

یعنی: بگو: در خیر شرکت نتوانید کرد ولی به زودی به جنگ قوم نیرومندی دعوت خواهید شد. منظور از قوم نیرومند اهل حنین یا طائف، مته و یا امثال آنست که بعد از خیر، مسلمانان با آنها جنگیدند.

تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ کلام مستأنفه است یعنی آنها مشرک و کافرند، اهل کتاب نیستند تا جزیه گرفته شود، با آنها باید بجنگید یا اینکه اسلام آورند، آن وقت در رابطه با اطاعت و عدم اطاعت آنها فرموده:

فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

اطاعت قهرا دلیل آن می‌شد که از نفاق به ایمان برگشته‌اند لذا مستحق اجر حسن می‌شدند، منظور از تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ اعراض از حضور در حدیبیه است، مراد از عذاب، عذاب دنیا و یا دنیا و آخرت هر دو است تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۴۰

۱۷- لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ.

این آیه به حکم دفع دخل است، یعنی: منافقان با آنکه معذور نبودند در جهاد حاضر نشدند، ولی نابینایان و امثال آنها که معذورند، واجب نیست که در جنگ شرکت کنند، آیه برای رفع وجوب است و اگر خودشان خواستند شرکت کنند مانعی نیست.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا.

نظیر ذیل آیه گذشته است در رابطه با اطاعت خدا و عدم آن، معنی آنها را در سوره محمد صلی الله علیه و آله خواندیم.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۴۱

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۸ تا ۲۷]

اشاره

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹) وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰) وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱) وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲)

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳) وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُمُ فَتَضَيَّبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَعِيرٌ عِلْمٌ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵) إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلِهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲۶) لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۴۲

- ۱۸- حقا که خدا راضی شد از مؤمنان وقتی که در زیر آن درخت به تویبعت می کردند، صدق نیت آنها را دانست، لذا بر آنها آرامش نازل کردیم و فتح نزدیکی را به آنها پاداش داد.
- ۱۹- و پاداش داد غنائم زیادی را که به دست می آورند، خدا توانا و حکیم است.
- ۲۰- خدا به شما غنائم زیادی را وعده کرده است که خواهید گرفت، غنیمت (خیر) را به فوریت داد و دست کفار را از شما بازداشت و تا علامتی برای مؤمنان باشد و آنها را به راه راست هدایت نماید.
- ۲۱- و غنائم دیگری که به آنها توانا نبوده‌اید ولی خدا می داند و خدا بر هر چیز تواناست.
- ۲۲- اگر کفار با شما جنگ می کردند، حتما پا به فرار می گذاشتند و سرپرست و یاری نمی یافتند.
- ۲۳- این سنت خداست که از پیش گذشته، سنت خدا را تغییری نمی یابی.
- ۲۴- خدا همانست که دست آنها را از شما و دست شما را از آنها بازداشت در جوف مکه بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز کرد ...
- ۲۵- آنها همان هستند که کافر شده و شما را از مسجد الحرام بازداشتند و قربانها را محبوس گذاشتند از اینکه به محل ذبحش برسند، اگر مردان و زنان مؤمن که به آنها علم ندارید، نبودند که ندانسته آنها را بکشید و ناراحتی پیش (دست شما را باز نمی داشتیم ولی خواستیم) که خدا هر که را بخواهد به رحمتش داخل کند ... تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۴۳
- ۲۶- اینکار وقتی بود که کفار در قلب خود نخوت جاهلیت را نهادند، پس خدا آرامش خود را بر رسولش و مؤمنان نازل کرد و کلمه توحید را ملازم آنها گردانید که به آن سزاوارتر و اهل آن بودند ...
- ۲۷- خدا رؤیای به حق را به رسولش راست کرد که حتما اگر خدا بخواهد به مسجد الحرام با ایمنی داخل می شوید، سر تراشیده و مو کوتاه کرده، دانست چیزی را که شما ندانسته‌اید، و قبل از آن فتح نزدیکی قرار داد.

کلمه‌ها

اثابهم: ثواب رجوع چیزی به محل خود. «ثاب فلان الی داره» فلانی به خانه خویش برگشت. جزاء عمل را ثواب گویند که به خود عامل برمی گردد، اثابه: ثواب دادن و پاداش دادن از همان ماده است.

مغانم: مغنم: غنیمت، جمع آن در قرآن مغانم است.

سنة: طریقه و رویه و سیره.

تبدیلا: تبدیل: عوض کردن.

کف: (بر وزن عقل) در اینجا به معنی بازداشتن و مانع شدن است.

مکه: این کلمه فقط یک بار در قرآن مجید آمده است، آن بنا بر تصریح جوهری شهر مکه است «زادها الله شرفا» قاموس و اقرب الموارد گویند: آن شامل مکه و همه حرم است این قول مطابق روایتی است که طبرسی در ذیل آیه لِلَّذِي يَبُكُّه آل عمران/ ۹۶ از

حضرت باقر صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود «بکه مسجد الحرام و مکه همه حرم است» علی هذا حدیبه نیز داخل مکه است «بطن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۴۴ مکه» یعنی درون مکه که حدیبه باشد.

معکوفاً: عکوف و عکف: ملازمت توأم با تعظیم معکوف به معنی ممنوع است یعنی: منع شده و نگاه داشته شده از رفتن، آن با معنی اصلی که ملازمت و اقامه است سازگار می‌باشد.

محل: (بفتح اول و کسر دوم) موضع.

معره: ضرر، کار ناپسند عر (بفتح و ضم اول) مرضی است جلدی که سوزش دارد، به عربی جرب گویند آن غیر از آبله است، اصل آن به معنی عروض است، به ضرر معره گویند که مثل جرب به شخص عارض می‌شود.

تزیلوا: زیل: کنار شدن، فرقی با «زال» ناقصه آنست که: این یائی (ذیل) و آن واوی است تزیل نیز به معنی کنار شدن است.

حمیه: امتناع، خودداری، تحریک شدن خشم. طبرسی فرماید: چون کسی اهل غضب و انکار باشد گویند حمیت ناپسند دارد علی هذا آن از خشم سرچشمه می‌گیرد که یک نوع داغ شدن است آن اگر برای حق باشد خوب و اگر برای باطل باشد بد است لذا حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ فرموده است (نخوت) محلقین: کسانی که سر می‌تراشند.

مقصرین: تقصیر: کم کردن مو یا ناخن است برای خارج شدن از احرام.

شرحها

قسمت چهارم از آیات سوره مبارکه است در این آیات کسانی که در حدیبه با آن حضرت بیعت کردند مدح شده و وعده فتح خیر و غنائم زیاد به آنها داده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۴۵ شده است.

و نیز گفته شده که اگر مشرکان در حدیبه جنگ می‌کردند مغلوب می‌شدند ولی در اینصورت عده‌ای از زنان و مردان مؤمن که در میان کفار هستند به علت ناشناس بودن به دست شما کشته می‌شدند. و اگر اینکار نبود اجازه جنگ می‌دادیم زیرا آنها کافر می‌باشند و شما را از مسجد الحرام و قربانی کردن باز داشتند.

خوابی که خداوند به رسولش نمایان کرده درست است شما حتما در آینده به طور ایمن داخل مسجد الحرام خواهید شد.

ناگفته نماند: جریان حدیبه در اول سوره گفته شد، جریان خیر نیز در نکته‌ها خواهد آمد.

۱۸- لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا.

این آیه راجع به آنست که: چون در حدیبه به حضرت خبر رسید اهل مکه عثمان را کشته‌اند، فرمود در این صورت با اهل مکه جنگ خواهیم کرد لذا در زیر درختی که آنجا بود ایستاد، مسلمانان با او بیعت کردند که فرار نکنند «۱».

در المیزان فرموده: چون رضا به خدا نسبت داده شود منظور از آن پاداش و اجر است نه آن حالت نفسانی و خوشنودی که به انسان عارض می‌شود، علی هذا انزال سکینه و فتح قریب و مغنم خیر، بیان رضای خداست، بنا بر این، رضا از صفات فعل است.

(۱) در النص و الاجتهاد ۹۴ فرموده: بیعت بمرگ کردند و هزار و چهار صد نفر بودند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۴۶

می‌شود گفت: رضا و غضب خدا به صورت واقعیتی در جهان ساری و جاری است نیکوکاران با عمل خویش در تحت رضا قرار می‌گیرند و بدکاران در تحت غضب، نظیر انتقال از ظلمت به نور و بالعکس بی‌آنکه در نور و ظلمت تغییری رخ دهد، مراد از ما فی

قُلُوبِهِمْ صَدَقَ نَيْتَ أَنْهَاسْتِ، انزال سکنیه حاکی است که خدا به آنها اطمینان و آرامش قلب نازل کرد که از اهل مکه نترسیدند. به هر حال: علم، انزال و اثابه هر سه متفرع بر رَضِيَ اللَّهُ هَسْتَنْد، فتح قریب فتح خیر است که سال بعد به دست مسلمانان فتح گردید، (صلح حدیبیه در سال ششم، فتح خیر در سال هفتم، فتح مکه در سال هشتم بوده است).
ناگفته نماند: ظاهراً منظور از این بیعت و آیه إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ هر دو یکی است. چنان که طبرسی رحمه الله فرموده است.

۱۹- وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.

گویند: مراد غنائم خیر است، این آیه و آیه قبلی نشان می‌دهد که در اراده خداوند فتح خیر و گرفتن غنائم آن حتمی بوده است و صف عزیز حاکی است که خدا توانایی پیش آوردن این فتح را دارد حکیم نشان می‌دهد که فتح خیر و گرفتن غنائم آن روی مصلحت بوده است.

۲۰- وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.
مغانم کثیره راجع به غنائمی است که خدا می‌دانست به دست مسلمانان خواهد افتاد فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ راجع به غنائم خیر است که به علت حتمی بودن به صورت ماضی آمده است.

كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ ظاهراً راجع به کفار قریش است که نتوانستند صدمه‌ای بآنها بزنند.

به نظر بعضی منظور از آن قبیله غطفان و اسد است که خواستند به اهل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۴۷
خیر کمک کنند ولی آن خلاف ظاهر است، همچنین آنکه گفته‌اند مراد مالک بن عوف و عینة بن حصین با بنی اسد و غطفان است که به یاری اهل خیر آمدند، خدا به قلوبشان رعب انداخت و برگشتند.

وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ عطف است بر مقدری که ذکر آن صلاح نبوده است، یعنی: اثابه فتح و غنائم نزدیک و دور برای مصالح بسیاری است از جمله اینکه: نشانه‌هایی برای تحکیم قلب مؤمنین و حق بودن دین و حق بودن وعده‌های خدا باشد.

وَيَهْدِيَكُمْ عطف است بر «تكون» منظور از راه راست ظاهراً راه بسط اسلام و گسترش آنست. جریان خیر در نکته‌ها خواهد آمد.

۲۱- وَآخِرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا.

این راجع به غنائم دیگری است که اصلاً به فکر مسلمانان نمی‌آمد و آن روز قدرت بدست آوردن آن را نداشتند، گویند: مراد، غنائم فارس و روم است و الله اعلم وَكَانَ اللَّهُ ... تعلیل رسیدن به غنائم است.

به نظر می‌آید: چنان که در جوامع الجامع فرموده: «و آخری» عطف است بر «کثیره در آیه قبلی، یعنی: «وعدکم الله مغانم آخری...».

۲۲- وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

این آیه نشان می‌دهد که بعد از بیعت رضوان، اگر کار به جنگ می‌کشید مشرکان فرار می‌کردند، اما خدا صلح را پیش آورد به علت آنکه مؤمنین و مؤمنات که در میان اهل مکه بودند کشته نشوند چنان که در آیه ۲۵ خواهد آمد.

منظور از «ولی» آنست که بالاستقلال در کار آنها دخالت کند اما «نصیر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۴۸

آنست که در روبراه شدن کارشان با آنها همکاری نماید.

۲۳- سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.

تعلیل غلبه مؤمنین است یعنی: سنت و طریقه خدا از اول چنین بوده که چون مردم با نیت صادق اطراف پیامبری جمع شوند، پیروشان کند و لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ صافات / ۱۷۳ سُنَّةَ اللَّهِ گویند: مفعول مطلق فعل محذوف و تقدیر آن «سن الله سنة» است، احتمال دارد تقدیر آن «اذكروا سنة الله» باشد.

به هر حال منظور آنست که این غلبه از سنن خدایی است، ذیل آن می‌گوید این سنت تغییر بردار نیست.

۲۴- وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا.

منظور از «بطن مکه» حدیبیه است چنان که در «کلمه‌ها» گفته شد. آیه نشان می‌دهد عدم درگیری در حدیبیه خواست خدا است و صلاح مسلمانان در آن بود، منظور از «اظفرکم» ظاهراً آنست که مسلمانان تا کنار شهر آنها پیش رفتند و در کنار آنها موضع گرفتند.

وَ كَانَ اللَّهُ ... حاکمی است که آنچه کردید به امر خدا و با رضای او بوده است «کف ایدی الکفار» به واسطه رعب و وحشت و «کف ایدی المؤمنین» به واسطه امر خدا بوده است.

۲۵- هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ.

این آیه می‌گوید: علت جلوگیری خدا از جنگ آن بود که شما ندانسته عده‌ای از مؤمنین و مؤمنان را می‌کشید و گرنه مشرکان مستحق قتل و کشتن بودند زیرا که کافرند، و شما را از مسجد الحرام و قربانی بازداشتند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۴۹ «و الهدی» عطف است بر مفعول، «صدوکم» «معکوفاً» حال است از «الهدی» یعنی: مانع شدند قربانی را حبس شده از اینکه به محل ذبح خود برسد.

ناگفته نماند قربانی عمره محل ذبح آن مکه است چنان که محل قربانی حج «منی» می‌باشد. و نیز وصف کفار با اوصاف سه گانه برای آنست که: جلوگیری از جنگ به خاطر کفار نبوده است.

وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُمْ فَتَصِيْبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ.

خبر «لولا» محذوف است یعنی «لولا رجال مؤمنون ... لما کف ایدیکم عنهم» لفظ أَنْ تَطَّوُّهُمْ بدل اشتمال است از «رجال»، یعنی: و لولا ان تطوا رجالا مؤمنین ... بغیر علم ...

علی هذا لَمْ تَعْلَمُوهُمْ یعنی آنها را نمی‌شناسید و آنها در میان اهل مکه هستید، بَغَيْرِ عِلْمٍ قید «تطوهم» است یعنی ندانسته آنها را زیر پا بگذارید و بکشید و از آن، مکروه و ناگواری پیش آید که با دست خویش مؤمنان را کشته‌اند.

لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

لام «لیدخل» متعلق به محذوف است یعنی: «کف ایدیکم عنهم لیدخل الله ...» منظور از ادخال در رحمت آنست که مؤمنان اهل مکه از قتل نجات یابند و شما از رسیدن مکروه، به قولی: منظور آنست که کفار را که بعد از صلح، اسلام می‌آوردند به رحمتش داخل کند. آن گاه فرموده که اگر مؤمنان اهل مکه از کفار متمایز و کنار شده بودند، حتما کفار را عذاب می‌کردیم.

۲۶- إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۰، ص: ۲۵۰

این آیه در بیان ما وقع و بیان موهبت خدا بر مؤمنان است، «اذ» متعلق است به «صدوکم» طبرسی رحمه الله آن را متعلق به «لعذبنا» می‌داند، جعل به معنی قرار دادن است یعنی شما را در موقعی از مسجد الحرام مانع شدند که در قلب خود انکار و امتناع به وجود آوردند و گفتند: بعد از آن همه دشمنی‌های بدر احد و احزاب حالا بگذاریم با یاران خویش داخل شهر ما بشود این شدنی نیست ...

«الحمية» مفعول «جعل» و حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ بیان آنست و تقدیر آن «حمية الملة الجاهلية» است.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَزَمَهُمُ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلِهَا.

تفریع است بر جعل حمیت یعنی در مقابل حمیت آنها خداوند بر پیامبر و مؤمنان اطمینان قلب نازل کرد تا از آنها نترسیدند و ایستادند تا کار به نفعشان تمام شد.

در المیزان فرموده: به نظر جمهور مفسران مراد از كَلِمَةِ التَّقْوَى کلمه توحید است طبرسی «لا-اله الا-الله» معنی کرده است یعنی خداوند آن را ملازم مؤمنان کرد که از آنها منفک نشود، ثبات بر عهد، وفا به عهد نیز گفته‌اند.

آن گاه میزان گوید: بعید نیست مراد روح ایمان باشد که امر به تقوی می کند *أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ* مجادله/ ۲۲ در عِلل الشرائع از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده فرمود:
 لا اله الا الله و هي كلمة التقوى يثقل الله بها الموازين يوم القيامة (۱).
 وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا يَعْنِي فِي مَقَابِلِ أَنْ ثَبَاتٌ وَ بِيَعْتُ بِه كَلِمَةُ تَقْوَى لَا يَقْتَرُ

(۱) تفسیر صافی از عِلل الشرائع.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۵۱

بودند، و اهلها عطف است بر «احق» یعنی «و كانوا اهلها» زیرا جز آنها در آن روز اهل کلمه توحید نبود.

وَ كَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا تَوْجِيه «الزمهم» و یا توجیه انزال سکینه و الزام کلمه هر دو است.

۲۷- لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ.

طبرسی فرموده: گویند خدا در مدینه به آن حضرت در خواب نمایاند که مسلمانان داخل مسجد الحرام شدند حضرت به یارانش آن را خبر داد، همه شاد شدند و فکر کردند که اینکار در آن سال خواهد بود و چون از حدیبیه برگشتند منافقان گفتند: داخل مسجد الحرام نشدیم و حلق و تقصیر نکردیم، خدا این آیه را در جواب آنها فرستاد.

این آیه می گوید: خواب راست است و شما داخل خواهید شد چنان که در سال آینده داخل شدند و به راحتی عمل عمره را بجای آوردند و این در نکته‌ها خواهد آمد.

«الرؤیا» مفعول دوم «صدق» و «بالحق» متعلق به آنست، یعنی خدا رؤیای حق را برسولش راست نمایاند و قضیه حتمی است «محلّین» مقصرین» حال است از فاعل «لتدخلن» این نشان می دهد که در عمره مفرده حلق و تقصیر هر دو جایز است یعنی در حالی که بعضی، حلق و بعضی تقصیر می کنید.

فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا منظور از فتح قریب صلح حدیبیه است یعنی خدا مصلحت را در آن دانست که قبل از دخول مسجد الحرام این فتح را بوجود آورد تا با کمال اطمینان داخل شوید، «دون» به معنی «نزدیک» است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۵۲

نکته‌ها

فتح خیبر:

در رابطه با آیه وَعَدَكُمْ اللهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا که گذشت، لازم است جریان فتح خیبر ذکر شود، چنان که مفسران نیز در ذیل همین آیه نقل کرده‌اند.

خیبر واحه‌ایست در هشتاد کیلومتری مدینه به طرف شام که یهود در آن ساکن بوده و قلعه‌های محکمی داشتند، یهود بنی نضیر پس از رانده شدن از مدینه در آنجا ساکن شدند، یهود خیبر را خاضع و مطیع خود نمودند، سپس شروع به توطئه بر علیه مسلمانان کردند، و همانها بودند که جنگ خندق را تدارک دیدند و بنی قریظه و قریش و غطفان را به جنگ با مدینه برانگیختند، لذا حضرت به آنجا لشکر کشید و در سال هفتم هجرت آنجا را فتح و مشکل یهود را حل کرد.

در مجمع البیان فرموده: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از حدیبیه برگشت بیست شب در مدینه بود آن گاه برای فتح خیبر از مدینه خارج شد، چون به آنجا نزدیک شدند، به مردم فرمود: توقف کنید، سپس با این کلمات دعا کرد:

«اللهم رب السموات السبع و ما اظللن و رب الارضين السبع و ما اقللن و رب الشياطين و ما اضللن نسألك خير هذه القرية و خير اهلها

و خیر ما فیها و نعوذ بک من شرّ هذه القرية و شرّ اهلها و شر ما فیها اقدموا بسم الله».

آن گاه خبیر توسط مسلمانان محاصره شد و جنگ شروع گردید، قلعه‌ها یکی پس از دیگری فتح و تسخیر می‌شد و غنائم فزون از حد به دست مسلمانان می‌افتاد در فتح یکی از قلعه‌ها یهود بسیار پایداری کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فتح آن، پرچم را به دست ابو بکر داد و فرمان حمله صادر کرد:

ابو بکر حمله کرد و چون آمادگی یهود را دید فرار نمود، روز بعد آن تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۵۳ حضرت پرچم را بدست عمر بن الخطاب داد او هم با یاران خود فرار کرد، او یارانش را متهم می‌کرد که ترسیدند و فرار کردند، یارانش نیز می‌گفتند تو ترسیدی ما را نیز مجبور به فرار کردی، ابن ابی الحدید درباره فرار شیخین می‌گوید:

و ان انس لا انس للذین تقدما و فرهما و الفرقه علما حوب

و للرایة العظمی و قد ذهبها بها ملابس ذل فوقها و جلابیب

عذرتکما ان الحمام لمبغض و ان بقاء النفس للنفس محبوب

یعنی اگر هر چیز را فراموش کنم آن دو نفر را که فرمانده شده و فرار کردند از یاد نمی‌برم حال آنکه می‌دانستند فرار از جنگ گناه است.

تعجب کنید برای پرچم بزرگی که به وسیله فرار کردن پارچه آن را به لباس هزیمت مبدل کردند.

من شما را معذور میدانم زیرا که مرگ ناخوشایند است و ماندن نفس برای نفس محبوب می‌باشد.

به هر حال پس از فرار شیخین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لأعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کزار غیر فزار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه»

یعنی: فردا پرچم را به دست دلیر مردی خواهم داد که خدا و رسول را دوست می‌دارد، او هجوم کننده است، فرار کننده نیست، از جنگ دست بر نمی‌دارد تا خدا با دست او فتح کند.

مسلمانان آن شب را نگران صبح کردند که این موهبت نصیب چه کسی خواهد شد؟ و هر یک امیدوار بودند که پرچم به دست او داده شود، فردا صبح رسول خدا فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفتند: چشمش درد می‌کند فرمود او را بیاورید چون او را

آوردند، رسول خدا آب دهان خویش را به چشم علی تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۵۴

مالید و دعا کرد، در دم شفا یافت گویی درد چشمی نداشته است، آن گاه پرچم را بدست او داد.

(ناگفته نماند این سخن متفق علیه است حتی بخاری و مسلم نیز آن را نقل کرده‌اند و اهل حدیث و تاریخ در آن شکی ندارند).

علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله با آنها بجنگم تا مانند ما مسلمان باشند؟

فرمود: ... تا چون در کنار آنها رسیدی آنها را به اسلام دعوت کن و حق واجب خدا را بر آنان بیان نما، به خدا قسم اگر خدا به وسیله تو یک نفر را هدایت کند از شتران سرخ موی برای تو بهتر است.

علی علیه السلام چون به میدان جنگ رسید، مرحب یهودی به میدان آمد و گفت:

«قد علمت خبیر انی مرحب شاکی السلام بطل مجرب»

حضرت ولی الله در جواب او فرمود:

انا الذی سمّتی امی حیدره کلیث غابات کریه المنظره

او فیهم بالصاع کیل السندره.

آن گاه به همدیگر حمله کردند علی علیه السلام ضربتی به فرق او فرود آورد به خاک مدلتش انداخت آن گاه دلاورانی از یهود نظیر داود بن قاموس، ربیع بن ابی الحقیق، عنتر، مره، یاسر، ضحیح یکی بعد از دیگری بدست امام علیه السلام کشته شدند، یهود پا

به فرار گذاشت، آن حضرت با یاران خویش آنها را تعقیب کردند.

در آن میان یکی از یهودان از دست آن حضرت زد که سپر از دستش افتاد امام درب قلعه را از جا کند و بر خود سپر کرد به قولی درب بزرگی در آنجا بود که حضرت آن را برداشت و سپر نمود و جنگید تا قلعه فتح شد، آن گاه آن را بکنار انداخت.

سلمه بن اکوع می گوید هفت نفر بودیم که به کنار آن درب آمدیم ولی تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۵۵ نتوانستیم آن را حرکت دهیم، حضرت باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله نقل کرده که چون آن حضرت درب را بکنار انداخت چهل نفر نتوانستند آن را حمل کنند و در نقل دیگر هفتاد نفر از عمل آن عاجز شدند، ابن ابی الحدید در این باره میگوید:

یا من له ردت ذکاء و لم یفز بنظیرها من قبل الا یوشع

یا هازم الاحزاب لا یتثیه عن خوض الحمام مدجج و مدرع

یا قالع الباب التی عن هزها عجزت اکف اربعون و اربع

لو لا حدوئك قلت انک جاعل الارواح فی الاشباح و المستنزع

لو لا مماتک قلت انک باسط الارزاق تقدر فی العطاء و توسع

ما العالم العلوی الا تربته منها لجئتک الشریفه مضجع

ما الدهر إلا عبدک القن و الذی بنفوذ امرک فی البریه مولع

و الله لو لا حیدر ما کانت الدنیا و لا جمع البریه مجمع

و الیه فی یوم المعاد حسابنا و هو الملاذ لنا غدا و المفزع (۱)

قلعه و طیح و سلام آخرین قلعه بود که بعد از محاصره ده روز و اندی فتح گردیدند، ابن ابی الحقیق با رسول خدا صلح کرد که فقط خون مردانشان حفظ شود، زنان و فرزندان را برداشته و از خیبر خارج شوند، همه اموال و اراضی از آن مسلمانان باشد، حضرت فرمود: ولی اگر چیزی را پنهان دارید ذمه خدا و رسولش از شما کنار است، آنها قبول کردند.

بالاخره رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد یهود را قبول کرد که آنها در خیبر بمانند و نصف اراضی مال مسلمانان باشد ولی هر وقت حکومت اسلامی بخواهد آنها را بیرون کند مجاز خواهد بود.

(۱) اشعار از وقایع الایام مرحوم محدث قمی نقل شده است و فرموده: این همان قصیده است که بر ضریح مقدس امیر المؤمنین علیه السلام نوشته اند و تمام آن هشتاد بیت است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۵۶

چون اهل فدک جریان خیبر را شنیدند، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغام دادند که ما همه چیز خود را گذاشته و با زنان و فرزندان بیرون می رویم، بالاخره رسول خدا موافقت فرمودند که نصف اموال مال اهل فدک باشد و در آنجا بمانند علی هذا خیبر مال همه مسلمانان و فدک خالصه رسول خداست زیرا که بالشکر کشی به دست نیامده است «لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب» آنچه نقل گردید از مجمع البیان و کتب دیگر خلاصه شده است.

عمره القضاء:

از جمله شرائط صلح حدیبیه آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سال از حدیبیه برگردند و سال آینده برای عمل عمره بیایند و قریش سه روز مسجد الحرام را در اختیار او و یارانش بگذارند، لذا سال آینده آن بزرگوار برای عمل عمره به مکه تشریف آوردند، کفار نیز به قول خود عمل کردند، آن حضرت در ماه ذو القعدة وارد مکه معظمه شدند و عمل عمره مفرده را آزادانه به عمل آوردند و خواب لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ که گذشت تحقق پیدا کرد.

این عمل در سال هفتم هجرت بعد از فتح خیبر و بعد از برگشتن جعفر بن ابی طالب و مهاجرین از حبشه اتفاق افتاد و الحمد لله. در سیره حلبیه نقل شده که سران مشرکان در آن سه روز از مکه خارج شدند، تا نبینند که آن حضرت بیت را طواف می‌کند، این از کثرت عداوت آنها نسبت به حضرت بود.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۵۷

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۸ تا ۲۹]

اشاره

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

۲۸- خدا همانست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن دین را بر همه ادیان غالب کند، خدا در شاهد بودن بس است. ۲۹- محمد رسول خداست، کسانی که با او هستند بر کفار سخت و بین خویش مهربانند، می‌بینی آنها را راکعان و ساجدان که از خدای خویش بهشت و خوشنودی می‌خواهند، علامتشان از اثر سجده در چهره‌شان آشکار است این است صفت آنها در تورات و انجیل آنها همچون مزرعه‌ای هستند که جوانه‌های خویش را بیرون آورده و به آنها نیرو می‌دهد، آنها سخت شده بر ساقه‌های خود می‌ایستاد.

تا کفار را به غضب آورد، خدا به آنهايي که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند وعده مغفرت و اجر عظیم داده است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۵۸

کلمه‌ها

لیظهره: اظهار: غالب کردن.

اشدء: شدید، سخت، محکم جمع آن شداد و اشداء است.

رحماء: جمع رحیم.

رکع: جمع راکع سجد: جمع ساجد است.

سیماهم: سیما: علامت و نشانه.

شطئه: شطأ: جوانه (شاخه کوچک).

آزره: أزر: نیرو، محکمی «آزره» آن را نیرومند گردانید.

سوقه: (بضم اول) جمع ساق.

زرع: جمع زارع.

شرحها

آیه اول در رابطه با این مطلب است که: مسأله، تنها این پیروزیها نیست بلکه خدا خواسته است که در آینده این دین را به همه ادیان و مکتبهای جهان پیروز گرداند، آیه بعدی احتمالاً در توجیه پیشرفت اسلام و تعلیل آیه اول است که یعنی عده‌ای مسلمان واقعی و صحیح‌العمل دور پیامبر را گرفته و مانند جوانه‌های زرع رشد می‌کنند تا حدی که دیگران از رشد آنها به حیرت می‌افتند. به هر حال در این دو آیه می‌خوانیم:

- ۱- خدا دین اسلام را بر همه ادیان و مکتبها غالب خواهد فرمود.
- ۲- یاران رسول خدا صفتشان آنست که: بر کفار دشمنند و سختگیر و بر مؤمنان مهربان، در عبادت خدایند و علامت سجود در قیافه‌شان آشکار می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۵۹
- ۳- در تورات و انجیل این چنین معرفی شده‌اند.
- ۴- همچون مزرعه‌ای هستند که جوانه‌ها بیرون آورد و رشد بکند و بر روی ساقه‌ها بیايستند.
- ۵- خدا از یاران آن حضرت فقط به کسی وعده مغفرت و بهشت داده است که اهل ایمان و عمل باشند و گر نه صرف «با پیامبر بودن» موضوعیت ندارد.

۲۸- هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا.

این آیه در سوره توبه/ ۳۳ نیز گذشت با این فرق که آخر آن و لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ بود فاعل «ليظهره» خدا و ضمیر آن به دینِ الْحَقِّ راجع است، این آیه وعده حتمی است که اسلام بر همه ادیان و مکتبها و جهان بینی‌ها غلبه خواهد کرد، جمله وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ تَأْكِيدِ مطلب و راجع به حتمیت قضیه است.

و چنان که در سوره توبه گفته شد: این وعده در زمان ظهور حضرت موعود علیه السّلام خواهد بود در این باره به آیه ۳۳ سوره توبه رجوع شود.

۲۹- مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.

آیه شریفه اصحاب آن حضرت را توصیف می‌کند، آمدن اسم خاص آن حضرت برای آنست که مطلقاً ابهامی در بین نباشد، اولین وصف یاران وی آنست که نسبت به کفار سخت و بی‌سازش و نسبت به مؤمنان مهربانند. تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ.

جمله اول خبر دوم است برای الَّذِينَ آمَنُوا منظور از آن اقامه نماز است به طور مستمر چنان که از «تراهم» فهمیده می‌شود. يَبْتَغُونَ فَضْلًا ... خبر سوم است و نشان می‌دهد که غرض عمده آنها از زندگی، رسیدن به ثواب و رضایت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۶۰

خداست.

ظهور سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ ... آنست که سجده و خضوع بر خدا در قیافه‌شان اثر گذاشته و ایمان از چهره‌شان آشکار است در فقیه از حضرت صادق صلوات الله نقل شده که درباره این آیه فرمود: «

هو السهر في صلوة

« یعنی آن صبح کردن در نماز است (تفسیر صافی).

بعضی گفته‌اند: منظور آنست که در روز قیامت مواضع سجود آنها نورانی می‌شود.

ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ يَعْنِي صِفَتِ أَنْهَا فِي تَوْرَاتٍ وَانْجِيلِ هَمِينَ اَوْصَافِ چَهار گانه است.

كَرْرَعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ.

کلام مستأنف است، «کررع» تقدیرش «هم کررع» می‌باشد یعنی همان طوری که کشت، جوانه‌های ضعیف خود را از زمین بیرون

می‌آورد سپس به آنها نیرو می‌دهد و جوانه‌ها محکم شده و بر روی ساقه‌های خود می‌ایستند تا جایی که زراعتگران از رشد آنها تعجب می‌کنند.

یاران آن حضرت نیز همانطور به تدریج قوی می‌شوند، پیش می‌روند اسلام را پیاده می‌کنند (به تدریج خداوند اسلام را به دست آنها و با ظهور مهدی علیه السلام عالمگیر می‌کند).

لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ.

یعنی تا خداوند بواسطه گسترش و قوی شدن آنها کفار را به غیظ بیاورد، شاید لام برای غایت باشد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۶۱

یعنی با پیامبر بودن و صحابی بودن به تنهایی موضوعیت ندارد بلکه ایمان و عمل صالح شرط است، نظیر این سخن درباره زنان آن حضرت گذشت ... فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا احزاب / ۲۹، منافقان و کفار و مسلمانان بی عمل با آنکه زمان آن حضرت را درک کرده‌اند و نیز آنان که در زمان آن حضرت جزء صالحین بودند ولی بعداً از طریقه او برگشتند یا روی به دنیا آوردند هیچ یک مصداق این آیه نیستند.

شب چهارشنبه هفدهم شعبان المعظم سال هزار و چهار صد و پنج مطابق ۱ / ۲۱ / ۱۳۶۴ تفسیر سوره فتح به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۶۲

سوره حجرات

اشاره

در مدینه نازل شده و هیجده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- حجرات بیستمین سوره است که بعد از سوره مجادله در مدینه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره چهل و نهم است، دقت در آیات آن نشان می‌دهد که به وقت نزول آن حکومت اسلامی استقرار یافته بود و در آن به جای جهاد با دشمن، بیشتر جهاد با نفس مطرح است.

۲- عدد آیات آن به اتفاق قارئان هیجده است «۱» در تفسیر خازن می‌خوانیم که این سوره از سیصد و چهل و سه کلمه و هزار و چهار صد و هفتاد و شش حرف تشکیل یافته است.

۳- نامگذاری به حجرات به علت وقوع این کلمه در آیه إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ ... / ۴ است (تسمیه کل با اسم جزء) زیرا که آن از کلمات مشخص این سوره است.

ظاهر آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را سوره حجرات نامیده است.

۴- سوره مبارکه بی‌شک مدنی است، به نظر بعضی آیه إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى ... / ۱۳ در مکه نازل شده است این قول در مجمع البیان از حسن، قتاده، عکرمه و ابن عباس نقل است، شاید این اجتهاد از آن جهت بوده که

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۶۳

پنداشته‌اند، مطالب آیات ما بعد و ما قبل، غیر از مطلب آن آیه است.

۵- شأن نزول متعددی راجع به آیات سوره نقل شده که در ذیل آنها اشاره خواهیم کرد، آن جریانها، و مصالح واقعی انسان، لازم گرفته بود که حقائق این سوره با زبان وحی بیان شده و برای ابد در اختیار بشریت قرار بگیرد.

مطالب سوره و غرض آن

این سوره یکپارچه احکام، ادب و اخلاق است، از جمله ادب در مقابل خدا و رسول یعنی مقام رهبری، وظیفه انسان در رابطه با اخباری که توسط انسانهای فاسق نقل می‌شود، وظیفه مسلمانان در رابطه با دو گروه مسلمان که احیاناً به هم تجاوز کرده و به جنگ یکدیگر برخیزند.

نهی از مسخره کردن یکدیگر و با القاب بد لقب دادن، نهی از بدگمانی و تجسس و افشاگری اسرار دیگران، مخصوصاً نهی از غیبت و بیان اینکه برتری فقط با تقوی است، مظاهر مادی نمی‌توانند در پیش خدا با ارزش باشند و نیز بیان اسلام و ایمان و امتنان خدا که موهبت ایمان را به مؤمنین ارزانی داشته است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۶۴

سوره الحجرات مدتیّه و آیاتها ۱۸ نزلت بعد سوره المجادله

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴)

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا بِحُجْرَتِهِمْ عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷) فَضَلَّ مِنْ اللَّهِ وَنِعْمَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۶۵

به نام خدای رحمان رحیم

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر خدا و رسول حکمی را مقدم نکنید، از خدا بترسید که خدا شنوا و داناست.

۲- ای اهل ایمان صداهای خویش را از صدای پیغمبر بلند نکنید، و با او سخن بلند مگویید چون بلند سخن گفتن بعضی با بعضی، مبدا که اعمالتان باطل شود در حالی که نمی‌دانید.

۳- کسانی که صدای خویش را نزد رسول خدا پائین می‌آورند خدا قلوب آنها را برای تقوی امتحان کرده، آنها راست مغفرت ...

۴- کسانی که از پشت اطاقها تو را صدای می‌کنند بیشترشان نمی‌فهمند.

۵- و اگر صبر می‌کردند تا به طرف آنها خارج شوی بر ایشان بهتر بود، خدا آمرزنده و مهربان است.

۶- ای اهل ایمان اگر فاسقی خبری پیش شما آورد آن را تحقیق کنید مبدا به قومی از روی جهالت آسیبی برسانید و بر کرده خویش نادم شوید.

۷- بدانید که رسول خدا در میان شماست اگر در بسیاری از کارها از شما اطاعت می‌کرد حتما هلاک می‌شدید لیکن خدا ایمان را بر شما محبوب کرد و آن را در قلوبتان زینت داد و کفر و فسق و نافرمانی را بر شما مکروه گردانید ...

۸- برای تفضل و رحمت از جانب خدا، خدا دانا و حکیم است.

کلمه‌ها

جهر: آشکار شدن و آشکار کردن «الجهر: رفع الصوت» مراد از آن در آیه ظاهرا فریاد یا شبیه به فریاد است.

تجبط: حبط: باطل شدن، بی اثر شدن «حبط عمله حبطا: بطل ثوابه» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۶۶

یغضون: غض: پائین آوردن صدا و پائین آوردن چشم، الغض: النقصان من الطرف و الصوت».

فاسق: فسق: خارج شدن «فسقت الرطبۀ عن قشرها» یعنی خرما از غلاف خود خارج شد، به کافر فاسق گویند که از ایمان خارج شده است، به گناهکار فاسق گویند که از اطاعت خدا خارج شده است، نبأ: خبر مفید و بزرگ و مفید علم یا ظن (راغب) به معنی مطلق خیر نیز گفته‌اند، در آیه خبر بزرگ مراد است طبرسی فرموده: خبر عظیم الشأن (مهم).

تبینوا: تبین: آشکار شدن و آشکار کردن، منظور از آن در آیه تحقیق و آشکار کردن است.

عنتم: عنت: مشقت، ابن انباری گوید: اصل آن تشدید است.

راشدون: کاملها. هدایت یافتگان. رشد: هدایت، نجات، صلاح کمال.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: نظر و سخن خود را بر خدا و رسول مقدم ندارید بلکه از فرمان خدا و رسول تبعیت کنید. وقت سخن گفتن با پیامبر، آرام سخن گوئید صدای خویش را بلند نکنید و گرنه اعمالتان باطل خواهد شد.

پیامبر را نباید از پشت در صدا کرد بلکه باید صبر نمود تا خود از منزل خارج شود، اینها برای محفوظ و محترم ماندن مقام رهبری است.

ناگفته نماند: مکتب در وجود و عمل رهبر پیاده و مجسم می‌شود، باید مقام رهبری مخدوش نشود و گرنه به مکتب صدمه خواهد رسید، خواه پیامبر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۶۷

باشد یا امام معصوم و یا ولی فقیه.

و نیز در این آیات می‌خوانیم درباره اخبار رسیده، تحقیق کنید، بدون تحقیق تصمیم نگیرید و گرنه ندامت بار خواهد آمد.

شأن نزول

در اینجا لازم است به دو شأن نزول توجه کنیم تا برای فهم آیات کمک باشد، اول از آیات فوق روشن می‌شود که عده‌ای در سخن گفتن با رسول خدا صلی الله علیه و آله ادب را مراعات نکرده‌اند و آن سبب نزول آیات شده است.

طبرسی رحمه الله نقل می‌کند گروهی از قبیله «تمیم» به مدینه آمده و داخل مسجد شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را با صدای بلند خواندند که از منزل خارج شود و گفتند: «اخرج الینا یا محمد» به طوری که حضرت ناراحت گردید آیات لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ ... غُفُورٌ رَحِيمٌ در این رابطه نازل گردید.

این سخن در تفسیر برهان از ربیع الأبرار زمخشری و نیز از تفسیر قمی نقل شده است.

انس بن مالک گوید: چون آیه لا تَرْفَعُوا ... نازل شد ثابت بن قیس که بلند صدا بود گفت: من هستم که صدایم را نزد آن حضرت بلند می‌کنم عملم حبط گردید، من از اهل آتشم، این سخن به رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شد، حضرت فرمود او از اهل جنت است «۱» نقل است که در گوشش سنگینی بود، ناچار بلند سخن می‌گفت و نیز نقل شده که در جنگ یمامه شهید گردید. دوم جریان ولید بن عقبه بن ابی معیط است که سب نزول اِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۶۸

گردید. و آن چنین است که حارث بن ضرار خزاعی (رئیس قبیله بنی المصطلق) به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، حضرت او را به اسلام دعوت کرد، او اسلام آورد و از وی زکاة خواست، گفت یا رسول الله به سوی قوم خویش برگردم آنها را به اسلام و اداء زکاة بخوانم، هر که قبول کرد زکات را جمع کنم و در فلان وقت مأموری می‌فرستی که زکاة را ببرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ولید بن عقبه را فرستاد تا زکاة را از حارث گرفته و به مدینه بیاورد (او در جاهلیت با آن قبیله دشمنی داشت لذا بی آنکه به نزد آنها برود) پیش خود ترسید و از راه باز گشت و گفت یا رسول الله حارث زکاة را منع کرد و خواست مرا بکشد آن حضرت ناراحت شد خواست به سوی آنها لشکر کشی کند.

از آن طرف چون مأمور رسول خدا صلی الله علیه و آله تأخیر کرد، حارث به یاران خود گفت رسول خدا در وعده خود تخلف نمی‌کند لا بد از آن حضرت غضبی بر ما رخ داده است پس به محضرش برسیم و جریان را جویا شویم، چون حارث به حضور آن حضرت آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زکاة را ندادی و خواستی فرستاده مرا بکشی؟! حارث گفت: نه به خدایی که تو را به حق فرستاده، نه من فرستاده تو را دیده‌ام و نه او مرا دیده است و من به علت نیامدن او پیش شما آمده‌ام که نکند از خدا و رسول خشمی بر من شده است، این جریان سبب شد که آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا ... حَكِيمٌ نازل گردید (المیزان از در منثور).

آن گاه المیزان اضافه می‌کند که نزول آیه در جریان ولید بن عقبه از طریق اهل سنت و شیعه مستفیض است تا جایی که ابن عبد البر در استیعاب گفته: آنچه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۶۹

می‌دانم در میان اهل علم به تأویل قرآن، در این باره اختلافی نیست.

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

کلمه «بین یدی» به معنی «جلو-پیش» است زیرا آنچه میان دو دست انسان باشد در پیش اوست. مفعول لا تَقَدَّمُوا محذوف است، ظاهراً منظور از آن قول و حکم است یعنی در مقام حکم کردن و بیان حلال و حرام منتظر باشید که از طرف خدا و رسول صادر شود و حکم را از خدا و رسول اخذ کنید.

به عبارت دیگر در چیزی پیش از حکم خدا و رسول، حکمی نکنید، چنان که درباره ملائکه فرموده: لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ انبیاء/ ۲۷.

ناگفته نماند: آیه شریفه در مقام حکم و ولایت است، لذا منظور تقدیم قول و حکم است نه اعم از قول و فعل تنها، و گرنه چنان که

المیزان فرموده در ذیل آیه می‌فرمود: **إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** که سمیع راجع به قول و بصیر راجع به فعل باشد.

و نیز ناگفته نماند که مقدم نکردن بر خدا در احکام خداست و مقدم نکردن بر رسول در فرمانهایی است که به عنوان ولایت و حکومت از روی استنباط خویش صادر می‌کند چنان که فرموده **لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ نساء/ ۱۰۵**.

زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده

«قال ما سكت السيوف ولا اقيمت الصفوف في صلاة ولا زحوف ولا جهر باذان ولا انزل الله يا ايها الذين آمنوا حتى اسلم ابناء قبيلة الاوس والخزرج»

از این معلوم می‌شود که کلمه یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** فقط در مدینه نازل شده است.

در المیزان از ابن عباس نقل شده یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** نازل نشد مگر در مدینه و یا **أَيُّهَا النَّاسُ** نازل نشد مگر در مکه، ولی بعضی در عموم شق تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷۰

دوم توقف کرده‌اند.

۲- یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ**.

این آیه بیان می‌کند در موقع سخن گفتن با پیامبر باید آرامتر از صدای پیامبر سخن گفت، زیرا بلند کردن صدا اگر باعث تحقیر باشد آن کفر است و اگر اسائه ادب باشد آن بر خلاف تعظیم است که مؤمنان امر شده‌اند.

وَلَا تَجْهَرُوا ... مطلب دیگری است یعنی مانند سخن گفتن با همدیگر، صدای خود را در وقت سخن گفتن با او بلند نکنید، زیرا پیامبر را نظیر دیگران شمردن اسائه ادب است.

أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ.

یعنی: «کراهه ان تحبط او لان لا تحبط اعمالکم» تعلیل است برای هر دو نهی فوق. ظهور آیه در آنست که این دو عمل سبب حبط و بطلان همه اعمال است نظیر کفر که سبب بطلان اعمال است، با تنقیح مناط می‌دانیم: رفتار با امام معصوم نیز چنین است.

أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ در بیان آنست که: نمی‌دانید این عمل چقدر خطرناک است و چقدر به ضرر شما تمام خواهد شد و آن بطلان اعمال شماست. نظیر **وَتَحْسِبُونَهُ هَيئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ** نور/ ۱۵ و نظیر **وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلا أَنْ تُنْكِحُوا زُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ** **إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا** احزاب/ ۵۳.

می‌شود از **وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ** فهمید که آنها قبل از نهی، قبیح بودن این دو عمل را می‌دانستند ولی این جمله نشان داد، تنها قبیح بودن نیست که بگوئید: مکروهی بیش نیست بلکه باطل کننده اعمال است.

طبرسی رحمه الله فرموده: اصحاب ما گفته‌اند: منظور از تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷۱

أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ حَبط خود عمل است یعنی: اگر سخن گفتن با پیامبر را بر وجه احترام ادا کنید ثواب خواهد داشت و چون مراعات احترام نکنید مستحق عذاب می‌شوید و ثواب این عمل حبط می‌گردد. پس این سخن ربطی به بطلان سایر اعمال ندارد. ناگفته نماند: این سخن خلاف ظاهر آیه است.

۳- **إِنَّ الَّذِينَ يَغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ.**

نقطه مقابل آیه ما قبل است منظور از «یغضون» پائین آوردن صداست، امتحان را به قولی تمرین و عادت دادن گفته‌اند.

در مجمع فرموده: آن از «امتحان الذهب بالنار» اخذ شده که طلا را با ذوب کردن خالص می‌کنند، یعنی خدا قلوب آنها را به تقوی عادت داده یا برای تقوی خالص کرده است.

کلمه **رَسُولِ اللَّهِ** نشان می‌دهد که این احترام، در واقع احترام به خداست حاکی است که احترام آن حضرت از مکفّرات گناه است مانند توبه **أَجْرٌ عَظِيمٌ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ** روشن می‌کند که آن پیش خدا پاداش دارد، ظاهراً می‌شود رفتار با امام معصوم و ولی فقیه را نیز از

این آیه فهمید.

۴- إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

این عمل مصداق تحقیر و اسائه ادب است، آیه نشان می‌دهد که اینکار واقع شده است.

در جوامع الجامع فرموده: روایت شده که هیئت بنی تمیم وقت ظهر به مدینه آمده آن حضرت استراحت کرده بود صدا زدند که «یا محمد اخرج الینا» آیه چنین کسانی را به ناهمی و بی‌خردی نسبت می‌دهد لفظ «اکثر» ظاهراً در اینجا مفهوم ندارد و در معنای «هم» لَا يَعْقِلُونَ است، «وراء» به معنی «پس یا جلو» می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷۲

حجره تکه‌ای از زمین است که به وسیله دیوار (و غیره) محجور و محاط شده، آن به معنی مفعول (محجوره) است، منظور حجره‌های زنان آن حضرت است.

۵- وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

یعنی: راه صحیح آنست که صبر بکنند تا تو در وقت خود خارج شوی و به خواسته آنها برسی و اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ حاکی است که گذشته مورد عفو می‌باشد زیرا که از روی جهالت و نادانی واقع گردیده است، امّا دیگر چنین نکنند، خیراً لَهُمْ به علت مراعات احترام پیامبر است.

۶- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا.

از این آیه جریان ولید بن عقبه شروع می‌شود که در بیان شأن نزول گفته شد، قید «فاسق» نشان می‌دهد که عمل به خبر عادل و موثق جائز است، این آیه در واقع دو اصل عقلایی را بیان و امضاء می‌کند اول عمل کردن به خبر واحد موثق و مورد اطمینان، زیرا انسان در بسیاری از کارهای زندگی جز این راهی ندارد، هر خبر نمی‌تواند متواتر و مستفیض باشد، آیه از دلایل حجیت خبر واحد است.

دوم: عدم اعتنا به خبر آدمی که پای بند راست و دروغ نیست و وصف فاسق بر او صادق است، این نیز بنای عقلاست که به خبر چنین کسی ارزش قائل نمی‌شوند علی‌هذا می‌شود گفت: این آیه تأسیس حکم نمی‌کند بلکه بنای عقلا را امضاء می‌نماید (از میزان).

أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ.

تعلیل تبیین و تحقیق است، أَنْ تُصِيبُوا تَقْدِيرُهَا «کراهه ان تصیبوا» است «بجهاله» روشن می‌کند که خبر فاسق علم و اطمینان نمی‌آورد، در شروع به کاری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷۳

علم و اطمینان لازم است و گرنه اقدام از روی جهالت خواهد بود.

۷- وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ.

از این آیه معلوم می‌شود که هنوز بعضی از مسلمانان اصرار داشتند که باز به قبیله بنی المصطلق حمله شود ولی آیه آنها را متوجه می‌کند که در کارها از رسول خدا پیروی کنند، لذا این آیه با آیه لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بی ارتباط نیست. وَاعْلَمُوا عطف است بر «فتینوا».

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.

بهر حال: این آیه می‌گوید بدانید رسول خدا در میان شماست و او هدایت شده از جانب خداست، باید شما از او پیروی کنید و اگر او تابع نظر شما باشد به زحمت و هلاکت خواهید افتاد، لیکن خدا خواسته که به زحمت نیافتید از این جهت ایمان را به شما محبوب و کفر و خروج از طاعت رسول را به شما مبعوض کرده است.

آنان که ایمان را محبوب و کفر و عصیان را مبعوض دارند اهل کمال و هدایتند. به نظر می‌آید «زین» عبارت اخروی و تأکید «حب»

است و فسوق و عصیان از لحاظ مصداق یکی هستند به هر حال هر دو توفیق خدایی می‌باشند در مجمع البیان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«الفسوق الکذب».

۸- فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

مفعول له است برای «حب» و «کره» یعنی: این تحیب و تکریه تفضل و نعمتی است از جانب خدا، نه از باب استحقاق، اما در عین حال کار جزافی نیست زیرا خدا داناست که تفضل و نعمت خود را در کجا قرار می‌دهد و کار را بمصلحت انجام می‌دهد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷۴

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۹ تا ۱۳]

اشاره

وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَاصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَانِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ بئس الاسم الفسوق بعید الایمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُم الظَّالِمُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ (۱۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)

۹- اگر دو طائفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو صلح بدهید، اگر یکی بر دیگری تجاوز کند، با آن به جنگید تا به دستور خدا برگردد و اگر برگشت، میانشان به عدالت صلح دهید و عدالت کنید که خدا اهل عدل را دوست دارد.

۱۰- جز این نیست که مؤمنان برادر هستند میان دو گروه از برادران را صلح بدهید، از خدا بترسید ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷۵

۱۱- ای اهل ایمان مردانی را مسخره نکنند شاید آنها از اینها بهتر باشند و زنانی را مسخره نکنند که شاید مسخره شده‌ها از آنها بهتر باشند بر خودتان عیب نبندید و با القاب بد یکدیگر را نخوانید، فسوق بعد از ایمان بد اسمی است، هر که توبه نکند، آنها ظالمانند.

۱۲- ای اهل ایمان از ظن کثیر اجتناب کنید زیرا بعضی از ظن، گناه است، تجسس نکنید، آیا یکی از شما خوش دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد، شما آن را خوش ندارید ...

۱۳- ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها گردانده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید، محترمتین شما در نزد خدا متقی‌ترین شماست، خدا دانا و خبیر است.

کلمه‌ها

اقتلوا: قتال و اقتال: جنگیدن و مقاتله کردن با همدیگر «اقتل القوم:

تقاتلوا».

بغت: بغی: تجاوز، ابن اثیر در نهاییه گوید: «اصل البغی: مجاوزة الحد».

تفیء: فیء (بفتح فاء): برگشتن «فاء فیئا: رجع».

اقسطوا: قسط (بکسر قاف: عدالت. در قاموس و اقرب الموارد آمده: قسط (بکسر اول) به معنی عدالت و به فتح آن به معنی ظلم است، طبرسی رحمه الله فرموده: قاسط به معنی ظالم و مقسط به معنی عادل است، قرآن گفته او را تأیید می کند، نظیر: أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا

جن/ ۱۵.

لا یسخر: ریشخند و مسخره: تحقیر انسان است با قول یا اشاره یا فعل به طوری که طبعاً سبب خنده شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷۶

قوم: طبرسی رحمه الله از خلیل نقل کرده که قوم بر مردان اطلاق می شود نه به زنان، زیرا که مردان بعضی با بعضی در کارها قیام می کنند آیه شریفه آن را تأیید می کند.

تلمزوا: لمز: عیب. در قاموس گوید: «اللمز: العیب و الاشارة بالعين» در اقرب الموارد آمده: «لمزه لمزا: عابه»، طبرسی نیز چنین فرموده است.

تنازوا: نیز (بر وزن فرس): لقب، در اقرب الموارد گوید: آن در القاب قبیح شایع است «تناز» خواندن یکدیگر با القاب بد، مانند یا فاسق، یا احمق و نظیر آن، در نهاییه گوید: «التناز: التداعی باللقاب».

لا تجسسوا: تجسس: تفحص از احوال و خلوات دیگران برای آگاه شدن، جاسوس: کسی که احوال دیگران را تفحص می کند.

لا یغتب: غیبت: بدگویی از دیگران در غیاب آنها و اگر آن عیب در او نباشد بهتان نامیده می شود.

شعوب: به نظر می آید: منظور از شعوب اقوام مختلطی است که تیره و طائفه و خانواده در آنها ملحوظ نیست که امروز آن را «ملت» گویند، امروز عربها می گویند «الشعب الایرانی و الشعب المصری» و منظور از قبائل تیره‌ها، خانواده‌های بزرگ و طائفه‌ها هستند (رجوع شود به قاموس قرآن) در مجمع فرموده: شعب قبیله بزرگ است مانند ربیعه و مضر و قبائل کمتر از آنست مانند بکر از ربیعه و تمیم از مضر و گویند: شعوب از عجم و قبائل از عرب است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷۷

شرحها

در این آیات می خوانیم:

۱- اگر دو گروه از مسلمانان با هم به جنگ پرداختند برای همه مسلمانان واجب است میان آنها صلح بدهند و اگر یکی بر دیگری تجاوز کرد با متجاوز بجنگند تا از تجاوز دست بردارد آن گاه میان آنها آشتی بدهند، عجب فرمان و حکم مفید و کارسازی!!!؟ ۲- مؤمنان برادر یکدیگر هستند باید میان برادران صلح و آشتی داد، این رابطه میان مسلمانان، در میان هیچ قوم و فرقه‌ای یافته نیست، جهان سوسیالیستی نهایت چیزی که گفته است «رفیق یولداش» است.

۳- مسلمانان نباید یکدیگر را مسخره کنند و نباید بر یکدیگر عیب بگیرند و نباید همدیگر را با القاب قبیح صدا کنند.

۴- مؤمن نباید برای مؤمنان سوء ظن کند، غیبت مؤمنان حرام و مانند خوردن گوشت برادر پس از مرگ اوست.

۵- ریشه همه انسانها یکی است، فضیلت فقط در تقوی است.

۹- وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ.

این آیه می گوید: اگر میان دو گروه از مسلمانان جنگ پیش آید وظیفه همه مسلمانان آنست که میان آنها صلح دهند و اگر دیدند

یکی بر دیگری تعدی کرده باید با او بجنگند تا بترک قتال تن در دهد. رجوع ضمیر «اقتتلوا» به «طائفان» به علت آنست که هر طائفه از انسانهای بسیاری تشکیل یافته است منظور از امر الله ترک قتال.

روزی که حضرت مجتبی علیه السلام و عمار یاسر و دیگران به کوفه آمدند تا مردم تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷۸ آنجا را به یاری امام علیه السلام بسیج کنند، ابو موسی اشعری لعنه الله مانع رفتن مردم بود، عمار یاسر در مسجد کوفه این آیه را بر مسلمانان خواند و آنها برای نصرت امام به بصره آمدند.

امروز که تفسیر این آیه نوشته می شود سال ۱۳۶۴ شمسی است که چهار سال و نیم است حزب بعث عراق به ایران اسلامی تجاوز کرده است، ما به مسلمانان گفتیم: قرآن شما را امر می کند که به یاری ایران بشتابید آنها عمل نکرده و پنبه در گوش گذاشتند اما چون ایران غالب گردید ملاحای درباری در بغداد جمع شده و آیه فوق را بر ما خواندند با آنکه متجاوز عراق است و ما حق خود را می خواهیم.

به هر حال علت نزول این آیه بر ما کاملاً روشن نیست ولی لا بد جریانی نزول آن را سبب شده است.

در تفسیر صافی آمده: گویند میان قبیله اوس و خزرج نزاعی پیش آمد که با چوب و کفش به جان هم افتادند و آن سبب نزول آیه گردید.

ناگفته نماند: راجع به اهمیت آیه هر چه بگوئیم کم گفته ایم.

فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ یعنی وقتی که به امر خدا و ترک قتال برگشت، با عدالت صلح برقرار کنید خونی که توسط متجاوز ریخته شده، اموالی که به تلف رفته از آن بگیریید و و حقوق دیگری که ضایع شده تدارک نمائید و گرنه صرف آتش بس، اصلاح به عدل نخواهد بود.

وَأَقْسِطُوا ذَكَرَ مَطْلُوقٍ بَعْدَ إِذْ مَقِيدٍ وَتَأْكِيدُ أَنْتَ زَيْرَا اسْتِرْدَادِ حَقِّ، عدالت صد در صد نیاز دارد، ذیل آیه حاکی است که در آن صورت محبوب خدا خواهید بود.

۱۰- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۷۹

تُرْحَمُونَ

این آیه تأکید و توجیه آیه قبلی است جمع آمدن «المؤمنون» در بیان آنست که شما اصلاح کنندگان نیز با متخاصمین برادرید لذا باید میان هر دو گروه متخاصم اصلاح برقرار نمائید، خواسته برادر ایمانی بودن، صلح است، «اخویکم» تشبیه و مراد از آن دو گروه مقاتل می باشد، اضافه آن به ضمیر «کم» در بیان ایمان مشترک است، وَاتَّقُوا اللَّهَ ... موعظه است برای متقاتلین و مصلحین.

حضرت باقر علیه السلام فرماید:

«المؤمن اخ المؤمن، عینه و دلیله، لا یخونه و لا یظلمه و لا یعیبه و لا یعده عدۀ فیخلفه» (تفسیر صافی).

۱۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ.

جمله «عسی ...» در دو محل تعلیل نهی است یعنی شما که آنها را تحقیر می کنید چه می دانید شاید آنها در پیش خدا از شما بهتر باشند.

در مجمع فرموده: لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ درباره ثابت بن قیس بن شماس نازل شد، گوشش سنگین بود، چون وارد مسجد می شد راه باز می کردند تا در نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بنشیند و سخنان وی را بشنود، روزی داخل مسجد شد، مردم از نماز فارغ شده و هر یک در جای خویش نشسته بودند، او از سر و گردن مردم می گذشت و می گفت: جا بدهید، جا بدهید.

یک نفر گفت: خوب جایی است بنشین. او خشمگین شد و نشست چون هوا روشن شد گفت: تو کیستی؟ آن مرد گفت فلان کس هستم، گفت: آی پسر فلان زن؟ آن مرد از شرم سر خویش را پائین انداخت، تا آیه نازل شد.

و نیز فرموده: وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ بَقُولِ اَنْسٍ در رابطه با زنان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل گردید که به ام سلمه مسخره کردند، او با لباسی کمر خویش را بسته بود گوشه‌های آن از پشت بر زمین کشیده می‌شد، عائشه به حفصه گفت: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۸۰

بین مثل اینکه زبان سگ را پشت خود میکشد، در نقل دیگر، عائشه کوتاهی قامت او را مسخره کرد.
وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ.

نهی است از خرده گیری و از بد لقب دادن. «انفسکم» حاکی است که مسلمانان مانند یک پیکر هستند، عیب گرفتن بر دیگران عیب گرفتن بر خود است، روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زنش صفیه را دید که گریه می‌کند حضرت فرمود چه شده؟ گفت: عائشه به من عیب می‌گیرد و می‌گوید: یهودی و متولد شده از دو یهودی. حضرت فرمود چرا نگفتی پدرم هارون، عمویم موسی و شوهرم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است. نگارنده گوید:

(امان از دست عائشه که در دریای نور زندگی کرد ولی نتوانست از ظلمت خویش بیرون آید در سوره تحریم خواهد آمد که خدا خطاب به او و حفصه میفرماید صَعَتْ قُلُوبُكُمْ).

بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

منظور از «الاسم» ذکر و یاد کردن و نام دادن است و منظور از «الفسوق» همان لقب قبیح و عیب گرفتن می‌باشد، یعنی: یاد کردن انسان با فسق بعد از ایمان آوردنش، بد نامیدن است و شاید اسم به معنی علامت باشد، یعنی بد علامت است علامت فسق که به کسی بگوئیم ای صاحب فلان گناه ...

و شاید فسوق راجع به عیب گیرنده باشد که خود را با آنکار فاسق می‌کند.

۱۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا.

در این آیه سه مطلب مطرح است اول اجتناب از سوء ظن نسبت به مؤمنان زیرا که حسن ظن پسندیده است چنان که از آیه لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا نور/ ۱۲ روشن می‌شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۸۱

مراد از «اجتنبوا» اجتناب از ترتیب اثر دادن به ظن است مثل اینکه در باره مؤمن سوء ظن کند و او را اهل آن کار بداند و به دیگران نیز نقل کند و گرنه خود ظن امر غیر اختیاری است، نهی به آن تعلق نمی‌گیرد مانند آنکه کسی را شب در راه دید و بدهنش خطوط کرد که از جای نامناسبی می‌آید.

پس گناه بودن بعض ظن از این جهت است که اثر مترتب بر آن گناه است مانند اهانت شخص مظنون و نسبت کار بد دادن به او، منظور از كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ همان «بعض الظن» است که در حد خود بسیار است، نکره آمدن «کثیرا» برای آنست که در نفس خود کثیر است نه نسبت به ظنون دیگر.

و اگر منظور از آن مطلق ظنها باشد که شامل ظن گناه و ظن غیر گناه شود در اینصورت امر به اجتناب از باب احتیاط است یعنی از همه‌اش اجتناب کنید تا به گناه نیافتید (از میزان)، رجوع شود به «نکته‌ها».

دوم: وَلَا تَجَسَّسُوا و آن چنان که گفتیم تفحص از خلوات و کارهای پنهان مردم است برای اطلاع از آنها که شرعا حرام است ولی اگر مسئله توطئه بر علیه حکومت اسلامی و مانند آن باشد، تجسس واجب است، چنان که فعلا درباره منافقین و سائر گروه‌ها در ایران اعمال می‌شود، رجوع شود به «نکته‌ها».

سوم: وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا غیبت را معانی گوناگون کرده‌اند و آن در روایت حضرت کاظم علیه السلام آنست که عیب انسان را که مردم نمی‌داند در غیاب او بگویی «۱».

در مجمع گوید «الغیبة ان تذکر الانسان من ورائه بسوء هو فيه».

أُجِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكَلَ لَحْمَ أُخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ.

(۱) تفسیر برهان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۸۲

تعلیل حرمت غیبت است، در تجسس نیز صادق می‌باشد، یعنی: غیبت مانند آنست که: کسی گوشت برادرش را بعد از مردم بخورد «فکرهتموه» متضمن معنای شرط است یعنی: اگر این جریان پیش آید آن را مکروه می‌دارید، پس باید از نظیر آن نیز که غیبت است اجتناب کنید. مناسب بود که «فکرهتونه» باشد ولی آمدن صیغه ماضی می‌فهماند که شما از اول اینکار را مکروه داشته‌اید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ ... می‌شود عطف باشد بر «اجتنبوا» یعنی از خدا بترسید و از تجسس و سوء ظن و غیبت توبه کنید که خدا توبه پذیر و مهربان است، در مجمع فرموده: عطف است بر فعل مقدر، یعنی «فاجتنبوا الغیبه و اتقوا الله...».

تشبیه غیبت به خوردن گوشت برادر مرده از این جهت است که او برادر دینی انسان است و همانطور که مرده قدرت دفاع از خود ندارد، او نیز به علت غائب بودن قدرت دفاع ندارد، وانگهی به واسطه غیبت احترام و حیثیت او از بین می‌رود گویی غیبت کننده گوشت او را می‌خورد و فقط استخوانش می‌ماند.

لفظ «اخیه» یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا نشان می‌دهد که حرمت غیبت و تجسس و سوء ظن مخصوص به مؤمنان است، رجوع شود به «نکته‌ها».

۱۳- یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.

آیه شریفه در رابطه با مطالب گذشته است یعنی: چرا همدیگر را مسخره می‌کنید و عیب می‌گیرید و لقب بد می‌دهید، و چرا سوء ظن می‌کنید و بد گویی می‌نمائید حال آنکه همه از آدم و حوا هستید و همه به یک اصل برمی‌گردید و افراد یک خانواده‌اید. در عین حال، آیه شریفه مبین یک مطلب مستقلی است و آن اینکه نژاد، رنگ، حسب و نسب، عرب و عجم بودن سبب امتیاز و تفاخر و کرامت نمی‌تواند تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۸۳

باشد، زیرا که همه به یک پدر و مادر برمی‌گردید، شعب و قبیله بودن هم برای شناسایی است تا یکدیگر را بشناسید و کار اجتماع روبراه شود، اگر شناسایی نباشد بندهای جامعه پاره می‌گردد.

آن گاه با تأسیس اصل کرامت و فضیلت عند الله فرموده: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ انسان که بحسب طبیعت خویش می‌خواهد از دیگران جلو بیافتد امتیازات دنیا صوری و ناپایدار است، باید به طرف تقوی آید که کرامت حقیقی است وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ بقره/ ۱۹۷، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ یعنی این سخن را از خدا بپذیرید که خدا علیم و خبیر است.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله در خطبه حجة الوداع فرمودند:

«يا ايها الناس الا ان ربكم واحد، الا ان اباكم واحد. الا لا فضل لعربي على عجمي و لا لعجمي على عربي و لا لاسود على احمر و لا لاحمر على اسود الا بالتقوى ان اكرمكم عند الله اتقاكم...» (۱)

نکته‌ها

در رابطه با سوء ظن: در کافی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«ضع امر اخيک علی احسنه حتی یأتیک ما یقلبک و لا تظنن بکلمة خرجت من اخيک سوء و انت تجد لها فی الخیر محملاً»

(۲).

این روایت و نظائر آن روشن می‌کند که هر چه بتوان باید کار برادر مسلمان را حمل بر محمل صحیح کرد مگر آنکه یقین بر فساد

نماید و نیز آنچه از برادر مسلمان شنیده شود تا محمل صحیح به نظر آید باید بدان حمل نمود، اگر

(۱) المیزان. [.....]

(۲) کافی کتاب الایمان و الکفر باب التهمه و سوء الظن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۸۴

مسلمانان به این دستور و آیه اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ عمل کنند بسیاری از مشکلاتشان حل خواهد شد.

در نهج البلاغه حکمت ۱۱۴ آمده است: وقتی که صلاح بر زمان و اهل زمان غالب شود آن گاه اگر مردی به دیگری سوء ظن کند بی آنکه از او گناهی ظاهر شود، به او ظلم کرده است و چون فساد بر زمان و اهل زمان غلبه کند، آن گاه حسن ظن داشته باشد فریفته شده است. ظاهراً این روایت می‌گوید که در صورت دوم نسبت به مردم جانب احتیاط را از دست ندهید، علی‌هذا میان دو روایت تعارضی نیست.

در رابطه با تجسس:

حلبی از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند:

«لا تطلبوا عثرات المؤمنين فان من تتبع عثرات اخيه نتبع الله عثراته و من تتبع الله عثراته يفضحه و لو في جوف بيته»

در کافی ج ۴/ ۵۸ هشت حدیث در این باره نقل کرده است یعنی در پی لغزشهای مؤمنان نباشید هر کس لغزشهای برادرش را دنبال کند، خدا لغزشهای او را دنبال می‌کند، هر کس خدا لغزشهای او را دنبال کند او را و لو در میان خانه‌اش باشد رسوا می‌کند. واقعا این دستورها چقدر سازنده و لازم‌العمل است، حیف که ما فرسخها از این مطالب دوریم.

طبرسی رحمه الله نقل کرده: ابو قلابه می‌گوید: به عمر بن الخطاب خبر دادند که ابو محجن ثقفی در خانه با یاران خود مشروب می‌خورد، عمر رفت و به خانه او داخل شد دید نزد او فقط یک نفر هست، ابو محجن گفت یا امیر المؤمنین خدا تو را از تجسس نهی کرده است، عمر به همراهان گفت: این چه می‌گوید آنها جواب دادند که راست می‌گوید، عمر از آنجا خارج شد و ابو محجن را به حال خود گذاشت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۸۵

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در شرح خطبه شقشقیه تحت عنوان (طرف من اخبار عمر بن الخطاب) نقل می‌کند: عمر شبی در مدینه گشت می‌کرد از خانه‌ای صدای مرد و زنی را شنید، به شک افتاد و از دیوار بالا رفت، دید مرد و زنی است و نزد آنها ظرف شرابی، عمر گفت: ای دشمن خدا فکر می‌کنی که تو در گناه باشی و خدا بر تو بیوشد؟ آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین اگر من یک خطا کرده باشم تو سه خطا کردی، خدا می‌فرماید وَلَا تَجَسَّسُوا تو تجسس کردی، خدا می‌گوید وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا بقره/ ۱۱۹، ولی تو از دیوار بالا رفتی، خدا می‌گوید فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ نور/ ۶۱ اما تو سلام نکردی. در الغدير ج ۶/ ۱۲۱ از در منشور و غیره نقل کرده، عمر به او گفت: آیا خیری در نزد تو هست که تو را عفو کنم، مرد گفت: آری و الله دیگر چنین کاری نمی‌کنم، عمر گفت برو تو را بخشودم.

نگارنده گوید: اشتباهات خلیفه نه ده نه صد هزار هاست. به بینید امیر المؤمنین علیه السلام او را در خطبه شقشقیه چطور توصیف کرده است.

روایاتی درباره غیبت:

علت حرمت غیبت آنست که حیثیت انسانها را از بین می‌برد و اعتماد مردم را از همدیگر سلب می‌کند زیرا که در اثر پوشیده بودن عیبه‌ها، مردم به یکدیگر اعتماد می‌کنند اما بعد از افشاگری دیگر اعتمادی در بین نمی‌ماند و نیز سبب عداوت میان غیبت‌کننده و غیبت‌کرده می‌شود، بدین جهت، آن از گناهان بزرگ به حساب آمده است.

«عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الغيبةُ اسرع في دين الرجل المسلم من الاكله في جوفه»

«۱» غیبت در نابودی دین مرد مسلمان سریعتر است

(۱) کافی باب الغیبه و البهت.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۸۶

از بیماری خوره در درون او.

در خصال صدوق از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که فرمود

«الغيبةُ اشد من الزنا، فقیل یا رسول الله و لم ذلك؟ قال صاحب الزنا يتوب فيتوب الله عليه و صاحب الغيبة يتوب فلا يتوب الله عليه

حتى يكون صاحبه الذي يحلله»

«۱» در کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سؤال شد:

کفار غیبت چیست؟

«قال تستغفر لمن اغتبه كلما ذكرته»

هر وقت او را به یاد آوردی برایش استغفار کنی در بعضی نسخه‌ها «کما ذکرته» است.

در حدیث است زنی برای مسئله‌ای به حضور رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمد وی کوتاه قد بود، پس از رفتنش عایشه کوتاه

قدی او را با دست خویش تقلید کرد حضرت به او فرمود: خلال کن، عائشه گفت مگر چیزی خوردم یا رسول الله؟

حضرت دوباره فرمود: خلال کن، عائشه خلال کرد و پاره گوشتی از دهانش افتاد «۲» مرحوم شهید مطهری فرموده: در حقیقت

حضرت با تصرف ملکوتی خویش واقعیت ملکوتی و اخروی غنیمت را در همین جهان به عائشه ارائه دادند.

نگارنده گوید: بنا بر این حدیث، تشبیه در آیه، واقعیت دیگری دارد و فقط آن وجه شبه نیست که در بالا عرض کردیم.

(۱) میزان از خصال صدوق.

(۲) عدل الهی از بحار الانوار.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۸۷

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۴ تا ۱۸]

اشاره

قَالَتِ الْمَآءِرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ

شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزِدُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ

هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵) قُلْ أَتَعَلَّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶) يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ

أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

۱۴- اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگوئید اسلام آوردیم هنوز ایمان بدلهایتان داخل نشده است، و اگر

خدا و رسولش را (از روی ایمان) اطاعت کنید از اجر اعمالتان کم نمی کند ...

- ۱۵- مؤمنان فقط کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و سپس شک نکرده‌اند و با اموال و جانها در راه خدا تلاش نموده‌اند فقط آنها در ادعای ایمان راستگو هستند.
- ۱۶- بگو: آیا دینتان را به خدا می‌آموزید؟ با آنکه خدا می‌داند آنچه را که در آسمانها و زمین است، خدا به هر چیز داناست.
- ۱۷- بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند بگو اسلامتان را بر من منت نگذارید بلکه خدا بر شما منت می‌گذارد که به ایمان هدایت کرده است ... تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۸۸
- ۱۸- خدا نهنهای آسمانها و زمین را می‌داند، خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

کلمه‌ها

لا یتلکم: آلت (بر وزن عقل): ناقص شدن و ناقص کردن لازم و متعدی هر دو آمده است «لا یتلکم»: کم نمی‌کند برای شما. یمنون: منت در اینجا به معنای «رخ کشیدن نعمت» است که حکایت از نوعی خودستایی و تفوق بر طرف دیگر دارد به معنی نعمت دادن نیز آید «من علیه بکذا: انعم علیه به من غیر تعب» اصل آن به معنی قطع است.

شرحها

آیات شریفه در عین آنکه مطالب مستقلاً را بیان می‌کنند، ارتباط آنها با مطالب گذشته ظاهراً بدینگونه است که عمل به آنها از آثار ایمان واقعی است، اما آنهایی که ایمان به دلشان راه نیافته است از این مراحل بدور هستند. و نیز به طور قطع از آیات فهمیده می‌شود که ایمان امر قلبی است و اعمال ظاهری از آثار آن می‌باشد و اگر کسی یا کسانی اعتقاد قلبی نداشته باشند و لو در ظاهر اعمال مذهبی را انجام دهند و به حکومت اسلامی خاضع شوند مؤمن نیستند بلکه مسلم می‌باشند، روایاتی در این باره در تفسیر آیات نقل خواهد شد.

۱۴- قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ.

ظاهراً مراد، گروهی از اعراب بادیه نشین هستند نه همه آنها، چون آیه و مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ... توبه/ ۹۹ حکایت می‌کند که بعضی مؤمن بوده‌اند، آنها قهراً اقرار به زبان داشته و به تکالیف هم تا حدی عمل تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۸۹

می‌کرده‌اند ولی چون اعتقاد قلبی نداشتند لذا می‌گوید: ایمان نیاورده‌اید بلکه بگوئید: اسلام آورده‌ایم.

پس مسلم کسی است به زبان اقرار به توحید و نبوت کند و شاید اعمال را هم برای خودنمایی انجام دهد، اما ایمان اعتقاد راسخ در قلب است لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ ... نشان می‌دهد که امید داخل شدن به قلوب می‌رود علی هذا آن تکرار لَمْ تُؤْمِنُوا نیست.

در مجمع‌البیان از انس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده که فرمود:

«الاسلام علانية و الايمان فى القلب و اشار الى صدره».

در کافی از قاسم صیرفی نقل کرده گوید:

«سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: الاسلام يحقن به الدم و تؤدى به الامانة و تستحل به الفروج و الثواب على الايمان»

(کافی کتاب الايمان) و نیز آن حضرت فرموده:

«الاسلام قبل الايمان و عليه يتوارثون و يتناكحون و الايمان عليه يثامون»

و نیز در کافی آمده:

«عن احدهما علیه السّلام قال: «الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلا عمل»

بنا بر این آیه شریفه عمل از آثار ایمان است.

و در خصال صدوق از امام صادق علیه السّلام نقل شده:

«... و الاسلام غیر الایمان و کل مؤمن مسلم و لیس کل مسلم مؤمناً» (۲)

وَ إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلْتَكُم مِّنْ اَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.

منظور از این اطاعت، اطاعت از روی ایمان واقعی است، یعنی اگر از اسلام به ایمان آئید از پاداش اعمالتان چیزی کاسته نمی‌شود، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ راجع به عدم نقصان پاداش است.

(۱) تفسیر صافی از کافی.

(۲) المیزان از خصال صدوق.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۹۰

۱۵- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اُولَئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ.

بیان تفصیلی ایمان است لَمْ يَزْتَابُوا یعنی هیچگونه شکّی عارض آنها نشده است، تلاش با اموال و انفس چنان که در بالا گفته شد از لوازم ایمان است نه خود ایمان، ولی ایمان واقعی از عمل منفک نیست. اُولَئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ یعنی اگر اینان گویند ایمان آورده‌ایم راست گفته‌اند.

۱۶- قُلْ اَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

توییح اعراب است که در قولشان «آمنّا» اصرار می‌کردند، در مجمع فرموده: گویند چون دو آیه قبل نازل گردید، اعراب پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده و قسم یاد کردند که ایمان داریم، آیه در جواب آنها نازل شد وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ... جمله حالیه است.

۱۷- يٰمُنُوْنَ عَلَيْكَ اَنْ اَسْلَمْتُمْ قُلْ لَا تَمُنُوْا عَلَيَّ اِسْلَامَكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُْ عَلَيْكُمْ اَنْ هَدَاكُمْ لِلْاِيْمَانِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ.

معلوم است که این منت از بعضی‌ها بوده است از ابن عباس نقل شده: قبيله بنی اسد پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: یا رسول الله ما اسلام آوردیم عرب با تو جنگید ولی ما نجنگیدیم، آیه نازل شد.

به هر حال در این آیه به سخن آنها دو نوع جواب داده شده است یکی اینکه به پیامبر منت نگذارید که او فقط پیامبر است، اگر منتی باشد بر خداست دیگری آنکه منت در ایمان است که سبب سعادت هر دو جهان می‌باشد نه در اسلام که فقط آثار صوری دارد، آنها منت از طرف خداست که شما را به ایمان هدایت کرده است. اگر در ادعای ایمان راستگو هستید.

۱۸- اِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ بَصِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۲۹۱

ظاهراً آیه شریفه در رابطه با همه مطالب سوره است، یک مطلب این است که تمام نهانهای آسمانها و زمین را می‌داند، دوم اینکه به اعمال بندگان نیز آگاه است.

علی‌هذا هر چه امر و نهی می‌کند از روی علم به واقعیات و مصالح و مفاسد است وانگهی هر چه از اطاعت و معصیت انجام دهید از علم خدا پوشیده نیست.

روز جمعه بیست و ششم شعبان المعظم هزار و چهار صد و پنج مطابق ۲۷/۲/۱۳۶۴ تفسیر سوره حجرات به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۹۲

سوره «ق»

اشاره

در مکه نازل شده و چهل و پنج آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- «ق» سی و چهارمین سوره است که بعد از سوره‌های مرسلات در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پنجاهم است، آیات آن نشان می‌دهد:

در وقتی نازل شده که مشرکان به شدت نبوت و معاد را انکار می‌کرده‌اند، ولی درست روشن نیست در چه سالی از بعثت نازل گردیده است.

۲- عدد آیات آن به اتفاق قارئان چهل و پنج است «۱» در تفسیر خازن آمده که این سوره دارای سیصد و پنجاه هفت کلمه و هزار و چهار صد و نود و چهار حرف است، این نشان می‌دهد که مسلمانان به قرآن مجید چقدر اهمیت می‌داده‌اند.

۳- تسمیه آن به سوره «ق» به علت وقوع این کلمه در اول آنست: از روایات نبوی به دست می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را «ق» نامیده است، و در فضیلت آن از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«قال: و من اذمن فی فرائضه و نوافله سورۃ «ق» و سَع فی رزقه و اعطاه کتابه بيمينه و حاسبه حسابا يسيرا» (ثواب الاعمال صدوق).

۴- سوره مبارکه مکی است آیات و مضامین آن شاهد این سخن است، به نظر

(۱) مجمع‌البیان.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۹۳

بعضی آیه و لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... / ۳۸ مدنی است و به قول بعضی این آیه و آیه ۳۹ در مدینه نازل شده است، المیزان فرموده: شاهدی از لفظ آیات بر این دو قول نیست.

۵- از آیات سوره معلوم می‌شود که علت و شأن نزول آن، این بوده که مشرکان نبوت و مخصوصا معاد را سرسختانه انکار می‌کرده‌اند و بیشتر مطالب آن در رابطه با معاد می‌باشد، و نیز ظاهر امر نشان می‌دهد که همه سوره به یک بار نازل گشته است.

مطالب سوره و غرض آن

۶- مطمح نظر در سوره مبارکه مسئله معاد است، ابتدا اشکال منکران نقل می‌شود که می‌گفتند: مرگ، شخصیت انسان را باطل می‌کند و او را آمیخته با خاک می‌گرداند در اینصورت چگونه می‌شود خاکها انسان گردند؟! در جواب می‌فرماید:

أَوَلَا شِمَا كُمْ نَمِي شُوِيْدُ بَلَكُهُ دَر لِحَاظِ وُجُوْدَتَانِ وَاَعْمَالِي كِه كَرْدِه اِيْدِ دَر عِلْمِ خُدَا مَحْفُوْظِيْدِ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمُ وَاَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيْظٌ.

ثانیا مقداری از خلقت آسمانها و زمین و روئیدنیها و نظامات آنها نقل می‌شود و آن گاه نتیجه می‌گیرد که معاد شکل دیگر این خلقت است، خدایی که از خلقت اولی عاجز نشده از خلقت ثانوی چطور عاجز می‌شود أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ

خَلْقٍ جَدِيدٍ.

ثالثا اشاره می‌شود به اینکه خلقت انسان و اعمال او، تحت مراقبت شدید خداوند قرار دارد، خدا حتی از افکار و خیالات او آگاه است و نَعْلَمُ ما تُؤَسُّوسُ بِهِ نَفْسُهُ و اعمالش به وسیله کرام الکتابین ضبط و نوشته می‌گردد.

رابعا خلقت انسان و مرگ او در اختیارش نیست، مرگش حتما خواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۹۴

آمد و چنان که بدون اختیار به دنیا آمده و بدون اختیار از دنیا رفته، بدون اختیار زنده خواهد شد.

آن گاه مقداری از جریانهای قیامت نقل شده است و در آخر به آن حضرت خطاب می‌رسد: در مقابل انکار منکران و مسخره ایشان خویشتن دار باشد و آن گاه باز به ذکر معاد بر می‌گردد، مطلب تمام می‌شود.

ناگفته نماند: آیات شریفه از آهنگی بخصوص و قاطعیت عجیبی برخوردار است که «یدرک و لا یوصف» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۹۵

سوره ق مکیه و آیاتها- ۴۵ نزلت بعد سوره المرسلات

[سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱) بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲) أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۳) قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ (۴)

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ (۵) أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶) وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷) تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۸) وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (۹)

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰) رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَخْيَيْنَا بِهِ بُلْدَهُ مَتًى كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ (۱۲) وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳) وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴)

أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۹۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- ق، قسم به این قرآن مجید که تو از پیامبرانی.

۲- بلکه تعجب کردند از اینکه انذار کننده‌ای از جنس آنها آمد کافران گفتند: معاد چیز عجیبی است.

۳- آیا وقتی که می‌میریم و خاک می‌شویم، به زندگی برمی‌گردیم؟ این باز گشت بعیدی است.

۴- ما آنچه را که زمین از آنها می‌کاهد می‌دانیم، در نزد ما کتاب نگهدارنده‌ای هست.

۵- بلکه چون حق به آنها آمد تکذیبش کردند، آنها در حالت مختلطی هستند.

۶- آیا به آسمان که بالای سرشان است نگاه نکرده‌اند که چطور آن را بنا کرده و زینت داده‌ایم و آن شکافها (نقائصی) ندارد؟

۷- زمین را گسترش دادیم و در آن کوه‌های ثابت قرار دادیم و در آن از هر صنف نبات بهجت- آور رویاندیم.

۸- بصیرت دادن و تذکری است بر هر بنده با انابه.

- ۹- و از آسمان آب مبارکی نازل کردیم و با آن باغات و دانه درو شده را رویانندیم.
- ۱۰- و نخلهای بلند با میوه‌های مترکم رویانندیم.
- ۱۱- برای روزی بندگان و با آن، دیار مرده را زنده کردیم، خروج از قبور چنین است.
- ۱۲- پیش از مشرکان مکه، قوم نوح و اهل رس و قوم ثمود پیامبران را تکذیب کردند.
- ۱۳- و قوم عاد و فرعون و قوم لوط.
- ۱۴- و اهل بیشه و قوم تبع، همه پیامبران را تکذیب کردند، تا وعده عذاب من حتمی شد.
- ۱۵- آیا از خلقت اول عاجز شده‌ایم؟ بلکه آنها از خلقت تازه در اشتباهند.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۹۷

کلمه‌ها

مجید: مجد: عظمت و بزرگواری. «المجد: العز و الرفعة» مجید: با عظمت «مجید» چهار بار در قرآن به کار رفته، دوباره در وصف خدا و دو بار در وصف قرآن.

مریج: مرج: خلط و آمیختن. مریج: مختلط و آمیخته.

فروج: فرج: شکاف: جمع آن فروج است، عورت انسان را بدین سبب فرج گویند.

مددناها: مد: زیادت. کشیدن را از آن مد گویند که سبب زیادت است (طبرسی) ولی راغب معنای اصلی آن را کشیدن می‌داند و گوید:

«اصل المد: الجر» آن در آیه به معنی گسترش دادن است.

رواسی: کوه‌های ثابت. مفرد آن راسیه است. «رسو»: ثبوت و رسوخ.

«رسا الشیء یرسو: ثبت» بهیج: شاد کننده و خوش منظر. فعل بهج از باب «قطع یقطع» به معنی شاد کردن و از «کرم یكرم» به معنای خوش منظر شدن است (اقرّب الموارد).

تبصرة: تذکر و بینایی دادن. «بصره الامر: عرفه اياه».

حصید: درو شده. آن به معنی محصود است «حصد الزرع: قطعه بالمنجل» باسقات: بسوق: بالا رفتن، بلند شدن «بسق النخل بسوقا: ارتفعت اغصانه و طال». وَ النَّخْلُ بِاسْتِقَاتٍ یعنی نخلهای بلند، مفرد آن باسقی یا باسقه است، این لفظ فقط یک بار در کلام الله آمده است.

طلع: میوه. طلوع و مطلع: آشکار شدن. به میوه و غنچه از جهت آشکار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۹۸

شدن طلع گفته‌اند در مجمع فرموده: طلع اولین ظهور میوه خرماس است.

نضید: نضد: رویهم چیدن. «نضد المتاع: جعل بعضه فوق بعض» نضید:

رویهم چیده شده نظیر وَ طَلَحٍ مَنْضُودٍ واقعه/ ۲۹.

رس: نام محلی و یا نام رودخانه «ارس» فعلی واقع در ایران است، مشروح آن در سوره فرقان/ ۳۸ در نکته‌ها گذشت، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است.

ایکه: جنگل، بیشه، نی‌زار. اهل لغت درختان انبوه و پیچیده گفته‌اند در قاموس گوید: «الشجر الملتف الكثير» منظور از «اصحاب الایکه» مردمی است که شعیب علیه السلام بر آنها مبعوث گردید و در سوره شعراء/ ۱۷۶ گذشت این کلمه چهار بار در قرآن آمده است.

تبع: لقب پادشاهان یمن است مانند کسری و قیصر، در سوره دخان/ ۳۷ گفته شد، این لفظ فقط دو بار در کلام الله آمده است. عینا: عی: عجز و ناتوانی. راغب گوید: عی عاجز شدن از کار، اعیاء عاجز شدن از راه رفتن است «عینا»: عاجز شدیم، در مجمع گوید: «عی به عجز عنه».

لبس: (به فتح لام) خلط و مشتبه کردن و به ضم آن به معنی لباس پوشیدن است.

شرحها

در این آیات، ابتدا اشکال مشرکان و استبعاد آنها نقل شده و سپس از اشکال مذکور دو نوع جواب داده شده است، اول آنکه شما با مرگ از بین نمی‌روید تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۲۹۹

دوم مقداری از خلقت کائنات نقل شده و آن گاه جواب داده شده که خلقت آخرت نظیر این خلقت است، خدایی که از خلقت اول عاجز نبوده از خلقت دوم نیز عاجز نخواهد بود و در ضمن، زنده شدن مردگان به روئیدن نباتات تشبیه شده است کَذَلِكَ الْخُرُوجُ.

۱- ق و الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ درباره حروف مقطعه در اول سوره اعراف سخن گفته شد. جواب قسم از آیه بعدی فهمیده می‌شود یعنی «و القرآن المجید ان البعث حق» و یا «انک لمن المنذرین» جواب دومی مناسبتر است که قسم به دلیل باشد مانند وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ / ۲ در صورت اول نیز قسم به دلیل است زیرا قرآن معاد را اثبات می‌کند، مجید بودن قرآن در اثر محتویات آن است.

۲- بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ.

«بل» اعراض است از جواب محذوف در آیه قبلی، یعنی تو از پیامبرانی اما به تو ایمان نیاورده و تعجب کردند از اینکه انذار کننده‌ای از خودشان بیاید و یا اینکه: بعث حق است و لکن ایمان نیاوردند و از آمدن منذر بعث، تعجب کردند.

«منهم» راجع به مشرکان است یعنی بشری از جنس آنها، زیرا که مشرکان بشر بودن پیامبر را قبول نداشتند و مکرر می‌گفتند: «ما هذا الا بشر مثلنا».

آمدن «کافرون» به جای «مشرکون» شاید برای آنست که به عمد معاد را انکار می‌کردند «هذا» راجع به بعث است چنان که از آیه بعدی روشن می‌شود.

۳- إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰۰

تعلیل شئیءٌ عَجِيبٌ است جواب «اذا» محذوف است یعنی: اِذَا مِتْنَا رَجَعْنَا منظور از بعید ظاهرا بعد عقلی است. تا اینجا اشکال منکران نقل گردید.

۴- قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ.

این آیه و آیه بعدی جواب اول است، منظور از ما تَنْقُصُ انسانهایی است که می‌میرند، یعنی درست است که آنها متلاشی شده و مبدل به خاک می‌گردند ولی آنها نزد ما معلوم هستند، می‌توانیم بار دیگر ذرات آنها را جمع کنیم، آن گاه در تعلیل علم فرموده: وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ مراد لوح محفوظ است که همه اشیاء با وجود جمعی در آن حاضرند.

علی هذا انسانها هم در شکل انسان و هم به صورت ذرات خاک در لوح محفوظ موجود هستند.

۵- بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ.

یعنی اینطور نیست که از علم ما و قدرت ما بی‌خبر باشند، بلکه حق را بعد از آمدنش تکذیب می‌کنند و در کار مختلفی هستند، با قلب یقین دارند و با زبان انکار می‌کنند، ظهور آیه در آنست که: دانسته تکذیب می‌نمایند، نظیر وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ

نحل / ۱۴، مراد از «مریج» ناهماهنگی قلب با زبان است.

۶- أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ.

از این آیه تا آیه ۱۵ دو نوع برای معاد استدلال شده است یکی اینکه:

به این خلقت و مناظر دل انگیز و عجیب و نظام کامل آن بنگرید و بدانید: خدایی که از این آفرینش ناتوان نبوده از آفرینش مجدد

نیز ناتوان نخواهد بود، دیگری تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰۱

تشبیه آخرت به روئیدن نباتات.

منظور از سماء همه چیزهایی است که در بالا هستند اعم از جو، اجرام و جاذبه و نیروهایی که آنها را به هم مربوط می‌کند، زینت

نیز از خود آنهاست زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ صَافَاتٍ / ۶، منظور از نبودن فروج و شکافها آنست که در این انسجام خللی و

شکافی خارج نظام اتم آن وجود ندارد، درباره آخرت آمده و إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ مِرْسَلَاتٍ / ۹ معلوم است که آن موقع شکافها به

وجود خواهد آمد.

۷- وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ.

منظور از «مددنا» گستردن و وسیع کردن زمین است که موجودات زنده را تأمین و کفایت کند، به وجود آمدن کوه‌ها از ضروریات

وجود حیات و ادامه آن است، آن گاه روئیدن اصناف نبات بهجت آور و آفرینش و ادامه آنها تکمیل خلقت و حاکی از قدرت و

علم کامل خالق آنهاست.

۸- تَبَصَّرَةٌ وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ.

نتیجه گیری ابتدایی است، یعنی خواسته‌ایم با این آفرینش و تدبیر هر بنده با انصاف را به قدرت و علم و تدبیر خود آشنا کنیم و

یادآوری کرده باشیم که قدرت اعاده آن را نیز داریم.

تبصره و ذکری هر دو مفعول له و مآلا- یکی هستند. منظور از عَبْدٍ مُنِيبٍ انسانی است که روح انابه و قبول حرف حق در او هست.

نظیر إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ یَس / ۱۱.

۹- وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ اِجْمَالِ این مطلب در آیه گذشت ولی چون استدلال کامل برای معاد

است تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰۲

لذا به طور تفصیل نقل شده است و آن اینکه خداوند به وسیله باران که آب پر فائده‌ای است باغات و دانه‌های درو شده را

می‌رویانند حَبَّ الْحَصِيدِ اضافه موصوف به صفت است.

۱۰- وَالنَّخْلَ بِاسْقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ.

عطف است؟ به جناب، یعنی: و به وسیله آن آب نخلهای بلند رویمانندیم که میوه‌های آنها بعضی بر بالای بعضی است.

۱۱- رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ.

یعنی: برای روزی دادن به بندگان آنها را رویمانندیم و نیز دیار مرده را با آن زنده کردیم، خارج شدن از قبرها نیز چنین است این

یکی از براهین قرآن درباره معاد است که در آخر سوره «حجر» به طور تفصیل گذشت، از و أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا فهمیده می‌شود که

زمین در اثر زنده شدن آمادگی پیدا می‌کند که تخمها را برویانند، همچنین آماده می‌شود که ذرات خاک شده بدنها را برویانند.

۱۲- كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ.

این آیه و دو آیه بعدی به حکم جمله معترضه است که مشرکان را تهدید می‌کند، زیرا نظام انتقام درباره گذشتگان و آیندگان

یکی است، شرح اصحاب «رس» در سوره فرقان / ۳۸ گذشت.

۱۳- وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ.

عطف است بر «قوم نوح» منظور از «اخوان لوط» قوم او هستند که به وسیله زن گرفتن از آنها نسبتی پیدا کرده بود، نظیرِ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ شعراء / ۱۶۱.

۱۴- وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمِ تُبُعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰۳

عطف است بر «قوم نوح» اصحاب ایکه قوم شعیب می‌باشند چنان که در شعراء / ۱۷۶ گذشت، قوم تبع نیز در دخان / ۳۷ گفته شد، ذیل آیه می‌گوید:

علت عذاب آنها تکذیب پیامبران بوده است، «وعید» تقدیرش «وعیدی» است کسره دال عوض از یاء متکلم می‌باشد.

۱۵- أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ.

یعنی: آیا از خلقت اول عاجز شده‌ایم تا از خلقت ثانی عاجز شویم؟ این یکی از براهین بسیار محکم معاد است که در آخر سوره حجر گفته شد، آنکه قدرت آفرینش اول را داشته به آفرینش دوم نیز قادر است و گرنه از اولی نیز عاجز می‌شد، «بل» اضراب از ما قبل است یعنی: ما عاجز نشده‌ایم بلکه علت عدم قبول مشرکان آنست که از خلقت جدید در اشتباه هستند گویی منظور آنست که آن را بعید عقلی می‌دانند لذا ایمان نمی‌آورند، نظیر ذلِكَ رَجْعُ بَعِيدٍ که گذشت، به هر حال منظور آنست که اشکال از طرف ما نیست، بلکه از طرف آنهاست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰۴

[سوره ق (۵۰): آیات ۱۶ تا ۳۰]

اشاره

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶) إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸) وَجَاءَتْ سَيْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكُمْ يَوْمَ الْوَعِيدِ (۲۰)

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲) وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ (۲۳) أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (۲۴) مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ (۲۵)

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶) قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَّعْتَهُ وَلَكِنْ كَانَتْ فِي ضَلَالٍ بِعِيدٍ (۲۷) قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸) مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْبَعِيدِ (۲۹) يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (۳۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰۵

۱۶- انسان را آفریده‌ایم، می‌دانیم آنچه را که ضمیرش سخن می‌گوید، ما به او از رگ و رید نزدیکتر هستیم.

۱۷- یا دآر که اخذ می‌کند (عمل انسان را) دو اخذ کننده که در راست و چپ نشسته‌اند.

۱۸- سخن از دهان نمی‌افکند مگر آنکه نزد او مراقب آماده‌ای است.

۱۹- و می‌آید شدت مرگ حق، این همانست که از آن می‌گریختی.

۲۰- و دمیده می‌شود در صور آن روز وعید است.

۲۱- و می‌آید هر انسان که با اوست کشنده و گواهی.

۲۲- از این امر در غفلت بودی پرده‌ات را از تو برداشتیم، چشم تو امروز تیز بین است.

۲۳- و گوید قرینش این آنست که نزد من آماده است.

۲۴- بیاندازید در جهنم هر کافر لجوج را

۲۵- منع کننده خیر، متجاوز شکاک را.

۲۶- آنکه با خدا معبود دیگری قرار داده بیاندازید او را در این عذاب سخت،

۲۷- همنشین او گوید: پروردگارا من او را طاعی نکرده‌ام بلکه خود در ضلال آشکاری بود.

۲۸- خدا گوید: پیش من مخاصمه نکنید انذار خویش را از پیش به شما کرده‌ام.

۲۹- این وعده پیش من تغییری ندارد و من به بندگان ستمگر نیستم.

۳۰- یادآور روزی که به جهنم گوئیم: آیا پر شدی و گوید، آیا افزودن هست؟

کلمه‌ها

توسوس: وسوسه: حدیث النفس و کلامی که در باطن انسان شنیده می‌شود خواه از شیطان باشد یا خود انسان. در جوامع الجامع فرموده:

«الوسوسه و الوسواس: الصوت الخفی» راغب وسوسه را «الخطرۃ الرديه» گفته است.

ورید: راغب گوید: ورید رگی است متصل به قلب و کبد و جریان خون تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰۶

در آنست در مجمع البیان فرموده: آن رگی است که در بدن گسترده شده و در تمام اعضاء انسان آمیخته با انسان است، این معنی نسبت به آیه مناسبتر است.

یتلقى: تلقی: اخذ و و تفهّم. «تلقیته منه»: از او اخذ کردم در اقرب آمده: «تلقی الشیء: تلقنه».

یلفظ: لفظ: انداختن. «لفظ ريقه: رمی به».

عتید: آماده و حاضر. «عتاد»: آماده شدن. «اعتاد»: آماده کردن سکره: سکر: مستی. به معنی غفلت نیز آید. سَکْرَةُ الْمَوْتِ شدت مرگ است که هوش را از سر می‌برد.

تحید: حید: کنار شدن. «حاد عن الطریق حیدا: مال عنه و عدل» حدید: تیز بین و دقیق. اصل حد به معنی منع و دفع است، به چشم تیز بین از آن حدید گویند که از مخفی شدن چیزها منع می‌کند.

سائق: راننده سوق: راندن.

کفار: بسیار کافر. بسیار ناسپاس.

عنید: طاغی، لجوج، ستیزه جو. عاند و عنید کسی است که دانسته از حق امتناع کند «عند عنودا: خالف الحق و رده عارفا به».

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیات روشن شده که انسان از حین خلقت تحت مراقبت شدید قرار گرفته، خدا از رگ ورید به او نزدیکتر است ملائکه مراقب او و حافظ اعمالش هستند، روز قیامت با کسی که گواه اعمال اوست و با کسی که او را سوق می‌دهد

به دادگاه محشر خواهد آمد، این آیات عبارت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰۷

اخرای أفعینا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ است و برهان دیگری بر معاد می‌باشد یعنی همانطور که از خلقت اول انسان عاجز نشده‌ایم از خلقت دوم نیز عاجز نبوده و آخرت را پیش خواهیم آورد این آیات مانند آیات گذشته از یک قاطعیت عجیبی برخوردار است که قابل

وصف نیست.

۱۶- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.

مراد از «الانسان» همه انسانهاست، به نظر می آید که «خلقنا» در جای «نخلق» باشد، یعنی انسانها را می آفرینیم و مکونات آنها را می دانیم «خلقنا» در اینجا دلیل «نعلم» است چون آفریننده به آفریده داناست.

نَعَلَّمْ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ اشاره به مخفی ترین چیزی است که علم خدا به آن شامل است، «به» ظاهرا مفعول «توسوس» است یعنی آنچه را که ضمیرش به او حدیث می کند می دانیم.

آن گاه در بیان احاطه کامل خدا فرموده: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ ... یعنی از رگی که بر تمام بدنش گسترده است به او نزدیکتریم، سبحان الله چه ترسیم شگفت آوری!! ۱۷- إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ.

اشاره است به حفظ اعمال انسان توسط ملائکه، قطع نظر از اینکه خدا از ظاهر و باطن او آگاه است.

منظور از متلقیان دو فرشته کاتب عمل است، از یمن و شمال می شود فهمید که یکی مأمور اعمال بد و دیگری مأمور اعمال خوب است.

چنان که در جوامع الجامع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده: نویسنده حسنات بر طرف راست مرد و نویسنده سیئات بر طرف چپ اوست، چون کار خوبی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰۸

کند، ملک طرف راست آن را ده برابر می نویسد و چون کار بد کند، ملک طرف راست بملک طرف چپ گوید: هفت ساعت به او مهلت بده شاید تسبیح گوید یا استغفار نماید.

«اذ» متعلق است به «اذکر»، شاید منظور از «قعيد» آنست که پیوسته با او هستند، چون از قعود يك نوع دوام استفاده می شود.

۱۸- مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.

ذکر خاص بعد از عام است، آیه فوق راجع به همه اعمال و این آیه در رابطه با سخنان است، ظاهرا قول اگر خوب باشد رقیب عتید آن ملک طرف راست و اگر بد باشد رقیب او ملک طرف چپ است.

۱۹- وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ یعنی در نظام خلقت انسان، سپس سکره مرگ می آید و آن گاه به قیامت می رسد که در آیه بعدی است.

ظاهرا مراد از «جاءت» آینده است، به علت محقق الوقوع بودن، ماضی آمده است «بالحق» تقدیرش «ملتبسا بالحق» و اشاره به آنست که موت جزء نظام خلقت و نوشته بر انسانهاست كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ عنكبوت / ۵۷، لفظ سکره اشاره است که مرگ ناگوار می باشد چنان که «تحید» نیز ناظر به آنست.

۲۰- وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ.

ادامه مسیر خلقت است که بعد از مرگ خواهد بود، منظور از نفخ صور نفخه دوم و زنده شدن مردگان است و شاید مطلق نفخ مراد باشد وعید مربوط به جنبه انذار است، «نفخ» در جای «ینفخ» است.

۲۱- وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۰۹

«جاءت» در جای «یجیء» است، نکره آمدن سائق و شهید حاکی از عظمت می باشد، یعنی هر کس با سائقی که او را سوق می کند و با شاهی که بر اعمال او شاهد است در محضر خدا حاضر می شود، به نظر می آید که هر دو از ملائکه است شهادت شاهدان که از آیات وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَي رَبِّهِمْ هود / ۱۸ روشن می شود ظاهرا بعد از این مرحله است.

۲۲- لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.

این آیه نشان می دهد که سائِق و شَهِيد در دنیا با انسان بوده اند ولی انسان آنها را نمی دیده و چون پرده از چشمش رفت خواهد دید

که با او بوده‌اند المیزان نظر می‌دهد که خطاب به همه انسانهاست نه فقط به منکران بعث و مراد از «هذا» همه احوال روز قیامت است، از قبیل قطع شدن اسباب مادی، فناء اشیاء، رجوع همه به الله، ولی تعلق به اسباب مادی در دنیا مانع از این شهود بود.

۲۳- وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ.

به نظر می‌آید منظور از قرین، ملک کاتب گناه باشد که خواهد گفت:

گناهان آماده او نزد من اینهاست، بعید است منظور شیطانی باشد که او را اغوا می‌کرد و یا منظور خود انسان باشد.

۲۴ و ۲۵- أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ.

خطاب است به سائق و شهید، به نظر بعضی خطاب است به خازن جهنم، ولی آن با تشبیه بودن جور نیست، این پنج صفت می‌شود گفت در پی یکدیگر هستند کفر بسیار لازمه‌اش عناد و انکار حق از روی علم است و آن سبب جلوگیری شدید از کارهای خیر و آن باعث تجاوز و شک کردن یا به شک انداختن دیگران است به هر حال آدم بسیار کافر دارای همه این اوصاف است. تفسیر

أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۳۱۰

در مجمع البیان از ابو سعید خدری نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

چون روز قیامت شود خدای تعالی به من و علی (بن ابی طالب) گوید: هر کس شما را دشمن داشته به آتش اندازید و هر کس دوستان داشته به بهشت داخل کنید، این است قول خدا أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ در المیزان فرموده:

شیخ الطائفه نیز آن را در امالی با سند خودش از ابو سعید خدری از آن حضرت نقل کرده است آن در تفسیر صافی و تفسیر برهان از امام سجاد از علی علیه السلام از آن حضرت نقل گردیده است.

۲۶- الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ.

گویی به علت بسیار کبیره بودن شرک، آن را به صورت «الذی جعل مع الله الهها آخر فرموده است و گرنه می‌شد با اضافه کلمه «مشرک» به آیه فوق، از این آیه بی‌نیاز شد (از المیزان) فَأَلْقِيَاهُ ... تأکید خطاب سابق است.

۲۷- قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ وَلَا لَكِنُ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ.

در سوره زخرف گذشت که: وَمَنْ يَعْشُ عَيْنَ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ لَهُ شَيطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصِيدُونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ ... وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ / ۳۶ و معلوم شد که گناهکاران هر یک شیطانی دارند که آنها را اغفال می‌کند و در آخرت هر دو در عذاب خواهند بود.

مراد از «قرینه» در این آیه همان شیطان فریبکار است که خواهد گفت:

خدایا من در اغواء او دستی نداشته‌ام بلکه خود در گمراهی بعید بود که ندای حق به گوشش نرسید.

۲۸- قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ.

از آیه معلوم می‌شود که گناهکار در جواب رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُ خواهد گفت نه بلکه تو مرا فریب دادی تا بالاخره خدا خواهد فرمود: لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ من تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۳۱۱

قبلا وعید خویش را به شما رسانده بودم و اکنون هر دو در عذاب خواهید بود.

۲۹- مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.

اشاره است به اینکه أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ حتی است و نیز اشاره است به قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ص / ۸۴ در المیزان فرموده: وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ ... مکمل معنای جمله سابقه است یعنی قول من عوض نمی‌شود پس شما در عذاب خواهید بود، من در اینکار ظالم نیستم زیرا که از پیش به شما وعید داده و اتمام حجت کرده بودم.

از وجه دیگر ظلمی در عذاب آنها نیست، چون فقط با اعمالی که کرده بودند مجازات می‌شوند و اعمال به آنها برگشته است ...

إِنَّمَا تُعْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ تحریم / ۷، میزان اضافه می‌کند که نفی ظلم کثیر (در ظلام) باعث جواز ظلم کم نمی‌شود، زیرا اگر خدا در عذاب مشرکان ظلم می‌کرد حتما ظلام می‌شد، زیرا مشرکان زیاد هستند پس نفی ظلم کثیر از این جهت است.

ولی به نظر نگارنده: «وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ...» تعلیل ما یُبدِلُ الْقَوْلُ است یعنی اگر وعده من تبدیل شود و شما را عذاب نکنم، شما با نیکوکاران یکسان می‌شوید، در اینصورت به نیکوکاران ظلام می‌شوم و میان نیکوکاران و بدکاران فرقی نمی‌ماند و آیاتی نظیر أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

جائیه / ۲۱... أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ص / ۲۸، مفهوم خود را از دست می‌دهند، در اینصورت خدا ظلام می‌شد ولی راجع به نیکوکاران که آنها را با بدکاران یکسان کرده بود رجوع شود به آل عمران / ۱۸۲ و انفال / ۵۱.

۳۰- یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ.

به نظر می‌آید: که این آیه مربوط باشد به ما یُبدِلُ الْقَوْلُ لَدَىٰ بِنَا بر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۱۲

آنکه منظور از «القول» وعده لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ باشد چنان که گفته شد، یعنی در وفا به وعده روز قیامت به جهنم می‌گوئیم: آیا پر شدی؟ علی هذا این آیه تکمیل آیه قبلی است.

هَلِ امْتَلَأَتْ استفهام تقریری است هَكَذَا هَلْ مِنْ مَزِيدٍ در اینصورت معنی هَلْ مِنْ مَزِيدٍ آن می‌شود که همه را جای دادم و پر شدم، در رابطه با این سؤال و جواب گفته‌اند که آن زبان حال است نه زبان قال. به نظر بعضی:

سؤال از مأموران جهنم است گرچه به خود جهنم نسبت داده شده است ولی ظهور آیه در زبان قال است، در این باره در ذیل آیه إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ فِرْقَانِ / ۱۲ به تفصیل سخن گفته‌ایم.

در میزان فرموده: بهتر آنست که آیه حمل بر ظاهر باشد زیرا خدا از سخن گفتن دستها و پاها و پوستها و غیر آن خبر داده است و در سوره فصلت گذشت که علم و شعور در همه موجودات ساری است.

لفظ «مزید» مصدر میمی است به معنی زاید شدن و زاید کردن، لازم و متعدی هر دو آمده است.

ناگفته نماند: اگر هر دو استفهام تقریری باشد منظور آن می‌شود که جهنم از کافران پر خواهد شد، دیگر جایی برای سؤال نمی‌ماند که بگوئیم:

خدا با کلمه لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ خبر داده که آن را از کافران پر خواهد کرد، دیگر این سؤال و جواب با آن وعده چه تناسبی دارد؟

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۱۳

[سوره ق (۵۰): آیات ۳۱ تا ۳۸]

اشاره

وَأَزَلَفْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱) هذا ما تُوعِدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲) مَنْ حَسِبْتِ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ (۳۵)

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۳۷) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸)

۳۱- نزدیک می‌شود بهشت به اهل تقوی در مکانی نزدیک.

۳۲- این است آنچه وعده می‌شوید، این برای هر رجوع کننده به خدا و نگهدار عهد خداست.

۳۳- هر که از خدا در غیب بترسد و قلب انابه‌گری بیاورد.

۳۴- داخل بهشت شوید، این روز جاودانی است.

۳۵- برای آنهاست در بهشت آنچه می‌خواهند و در نزد ماست افزون:

۳۶- چه بسا مردمان که پیش از اهل مکه هلاک کردیم، از آنها قویتر بودند، در شهرها راه زدند، آیا از عذاب خدا راه فراری هست؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۱۴

۳۷- در اینکه گفته شد پندی هست به آنکه عقل دارد و یا گوش داده و حاضر باشد.

۳۸- آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دوست، را در شش روز آفریدیم و ما را خستگی و ناتوانی نرسید.

کلمه‌ها

ازلقت: زلف: نزدیک شدن و مقدم گشتن «زلف زلفا: تقدم و تقرب» از دلاف: نزدیک کردن در مجمع البیان شعری نقل شده که «و کل یوم مضی او لیلۃ سلفت فیها النفوس الی الآجال تزلف» یعنی در هر روز و شبی که میگذرد مردم به اجلها نزدیک می‌شوند. اواب: اوب: بازگشت «آب اوبا و مأبا: رجع» اواب صیغه مبالغه است بسیار رجوع کننده. این صیغه پنج بار در قرآن آمده است، آن صفت کسانی است که پیوسته با اطاعت دعا و ترک معاصی به سوی خدا بر می‌گردند.

قرن: جماعتی که در زمانی با هم زندگی می‌کنند، راغب گوید:

«القرن: القوم المقترنون فی زمن واحد» طبرسی نیز چنین فرموده است.

نقبوا: نقب: سوراخ کردن. راغب گوید: نقب در دیوار و پوست مانند ثقب (سوراخ کردن) است در چوب. طبرسی رحمه الله فرموده نقب به معنی سوراخ وسیع و راهی است که در کوه زده شود.

تنقیب: راه رفتن و نیز احداث راهی است که صلاحیت رفتن دارد منظور از آن در آیه راه زدن و یا مسافرتهاست.

محیص: حیص: کنار شدن. محیص: فرار گاه.

لغوب: خسته شدن. طبرسی فرموده: لغوب خستگی ناشی از رنج است «اللغوب: الاعیاء من التعب»

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۱۵

شرحها

در این آیات دو مطلب مطرح است، اول حالات اهل بهشت که مناسب بود بعد از حالات اهل جهنم ذکر شود، تا جریان بیم و امید و تبشیر و انداز که از داب قرآن مجید است عملی گردد. دوم: استدلال به معاد است از راه تهدید و عینیتها و اینکه انسان در مقابل اراده حق قدرت مقاومت ندارد، این استدلال با آیه اخیر تکمیل می‌شود. و آن نظیر أ فَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ است.

۳۱- وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ.

لفظ «ازلقت» درباره بهشت سه دفعه در قرآن مجید آمده است وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ شعراء/ ۹ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ تكویر/ ۱۳، از این آیه معلوم می‌شود که بهشت بسوی اهل تقوی آورده خواهد شد نظیر وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ فجر/ ۲۳. گویند: «غیر بعید صفت موصوف محذوف است یعنی» «فی مکان غیر بعید» طبرسی رحمه الله فرموده: صفت مصدر محذوف و تقدیر آن «ازلافا غیر بعید» است.

۳۲- هَذَا مَا تُوَعَّدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ.

هذا اشاره است به ثواب موعود در آیه قبلی، لِكُلِّ أَوَّابٍ ... خبر بعد از خبر است، یعنی «هذا لكل اواب حفيظ» مراد از «اواب» در

کلمه‌ها گفته شد «حفیظ» یعنی بسیار حفظ کننده پیمانهای خدا از اینکه ترک و ضایع شوند.

۳۳- مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ.

بیان اواب حفیظ است خشیت از خدا در غیب، خشیت از عذاب خداست با آنکه عذاب خدا را نمی‌بیند.

چنان که طبرسی و دیگران فرموده‌اند. قلب منیب قلبی است که پیوسته به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۱۶ خدا انابه می‌کند و به سوی او بر می‌گردد، در جای دیگر آمده إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ شعراء / ۱۹ یعنی قلبی که از شرک و کفر و شک و از احقاد و گناهان سالم است.

مَنْ خَشِيَ ... میشود بدل باشد از «اواب» و می‌شود مبتدا باشد و خبر آن آیه بعدی است با تقدیر کلمه «یقال».

۳۴- ادْخُلُوا بِسَلَامٍ ذَلِكُمْ يَوْمُ الْخُلُودِ.

یعنی: گفته می‌شود به سلامت داخل بهشت شوید «بسلاّم» حاکی است که از هر مکروه و ناخوشایند در سلامت و امن خواهید بود، ذَلِكُمْ يَوْمُ الْخُلُودِ بشارت است برای ابدی بودن.

۳۵- لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ.

لفظ ما يَشَاءُونَ بسیار وسیع است، مانند و فِيهَا ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ زخرف / ۷۱، وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ حاکی است: بعضی چیزها که به نظر آنها نمی‌رسد و داخل در ما يَشَاءُونَ نیست از جانب ما زیاده خواهد شد.

طبرسی فرموده: «و عندنا زيادة على ما يشاءونه مما لم يخطر» بعضی‌ها گویند: زیاده از آنچه می‌خواهند می‌دهیم ولی آن یک معنی سبک است.

«فيها» متعلق است به «يشاءون» «مزید» اسم مفعول است.

در صافی از تفسیر قمی نقل شده وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ «قال النظر الى رحمة الله» در میزان از در منثور از انس نقل شده: «يتجلى لهم الرب عز و جل».

۳۶- وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ.

ضمیر «قبلهم» راجع به اهل مکه است، منظور از بطش نیرومندی است یعنی در اثر بطش و نیرومندی خویش در شهر راه باز کردند و در آنها حکومت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۱۷

نمودند ولی باز هلاکشان کردیم، آیا از هلاک کردن خدا راه فراری هست؟

این آیه با آیات بعدی استدلال به معاد است از راه انذار و سیر الى الله.

۳۷- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ.

نتیجه‌گیری است از آیه فوق مراد از قلب درک و تعقل است القاء سمع به معنی گوش دادن می‌باشد، گویی گوش را روی چیزی می‌اندازند و آن را می‌شنود.

وَ هُوَ شَهِيدٌ یعنی در گوش دادن حاضر است، به عبارت دیگر به گوش دادنش متوجه است.

خلاصه: آنکه دو نفر می‌تواند از جریان هلاکت گذشتگان پند گیرد، یکی آنکه قدرت تعقل و تفکر دارد می‌تواند با تفکر حق را از باطل تشخیص بدهد دیگری آنکه قدرت تعقل ندارد ولی گوش می‌دهد و اطاعت می‌کند.

در کافی کتاب العقل و الجهل از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود:

«يا هشام ان الله تعالى يقول في كتابه: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَعْنِي عَقْلٌ».

۳۸- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ.

درباره شش روز (شش دوران) در سوره‌های گذشته سخن گفته‌ایم آیه استدلال به معاد است، یعنی حالا که خلقت اول ما را خسته

و عاجز نکرده است خلقت دوم نیز چنین خواهد بود. نظیر أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ ...

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۱۸

[سوره ق (۵۰): آیات ۳۹ تا ۴۵]

اشاره

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (۴۰) وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ (۴۲) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (۴۳) يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ (۴۵)

۳۹- صبر کن بر آنچه می گویند و تسبیح کن با حمد پروردگارت پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن.

۴۰- و مقداری از شب را تسبیح کن و در پس نماز.

۴۱- منتظر باش روزی را که ندا کننده از مکان نزدیک ندا کند.

۴۲- روزی که صیحه حق را می شنوند آن، روز خارج شدن از قبرهاست.

۴۳- ما، آری ما حیات می دهیم و حیات می ستانیم و بازگشت به سوی ماست.

۴۴- یاد آر روزی که زمین از آن شکافته می شود، به سرعت خارج می گردند، این حشر بر ما آسان است.

۴۵- ما دانائیم بآنچه می گویند، تو بر آنها مجبور کننده نیستی، پند ده با قرآن کسی را که از عذاب من می ترسد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۱۹

کلمه‌ها

ادبار: دبر (بضم اول و دوم): پس. عقب مقابل جلو، جمع آن ادبار است.

تشقق: آن در اصل «تشقق» به معنی شکافته شدن است.

سراعا: جمع سریع است.

جبار: جبر: اصلاح شیء به نوعی از قهر و نیز بستن ضد شکستن راغب گوید: «اصل الجبر: اصلاح الشیء بضرب من القهر» در

قاموس آمده: «الجبر: خلاف الکسر» علی هذا جبار در آیه به معنی مجبور کننده است.

حشر: جمع کردن: «حشر القوم: جمعهم» آن در آیه جمع و زنده کردن است.

شرحها

در خاتمه سوره، به آن حضرت دستور می رسد که در مقابل اذیتهای مشرکان خویشان داری کند و خدا را مرتب یاد نماید که سبب استقامت است.

سپس اضافه می شود که معاد حق است، منتظر صیحه، آن باشد که به کار معاندان رسیدگی شود، آن گاه فرموده: تو نمی توانی به ایمان و عمل مجبورشان کنی بلکه اهل خشیت را با قرآن انداز کن.

علی هذا سوره مبارکه همانطور که با مسأله نبوت و معاد شروع شده است با آن دو ختم می‌گردد.

۳۹- فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲۰

چون تسبیح و حمد خدا و به عبارت دیگر مطلق یاد آوری خدا در ایجاد استقامت اثر مستقیم دارد، شاید بدان جهت، بعد از فرمان صبر بلا فاصله ارتباط با خدا مطرح شده است.

و نیز تسبیح و حمد که تنزیه خدا از نقائص و نسبت کار خوب به خداست، در مقابله با مشرکان است که به خدا شریک قائل بوده و نسبت فرزند داشتن و مانند آن را می‌دادند، بآء در «بحمد» به معنی مصاحبت است یعنی «سبح مصاحبا بحمد ربك» جمله و سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ... تطبیق می‌شود با نماز صبح و نماز عصر و یا با نماز صبح و نماز عصرین. ظاهراً روایتی در این باره از ائمه علیهم السلام نرسیده است و شاید نظیر و سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ آل عمران / ۴۱ و مطلق ذکر باشد.

۴۰- وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ.

جمله اول قابل تطبیق به نماز مغرب و عشاءست، اَدْبَارَ السُّجُودِ قابل تطبیق به تعقیب نماز است یعنی: در ما بعدهای نماز، خدا را تسبیح و حمد کن، طبری در ضمن نقل اقوال فرموده: «ثانیها انه التسبیح بعد كل صلوة».

در روایت کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده

«عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال: قلت و ادبار السجود؟ قال: ركعتان بعد المغرب»

و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت رضا صلوات الله علیه

«اربع ركعات بعد المغرب»

نقل شده است (تفسیر برهان).

۴۱- وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ.

«در میزان فرموده: بهتر آنست که بگوئیم: به «استمع» معنی انتظار تضمین شده باشد یعنی منتظر باش روزی را منظور از نداء نفخ صور دوم است چنان که از آیه بعدی روشن می‌شود، درباره مَكَانٍ قَرِيبٍ گفته‌اند علت قریب بودن آنست که همه آن را به طور مساوی و یکسان می‌شنوند نزدیک و دور ندارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲۱

در آیه: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ سبأ / ۵۱ گویا منظور جوشیدن بلا از کنار آنهاست.

۴۲- يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكِ يَوْمَ الْخُرُوجِ.

بالحق صفت صیحه است یعنی آمدن آن از قضاء حتمی خداست مراد از خروج، خارج شدن از قبرهاست یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ قمر / ۷.

۴۳- إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ.

در سوره اعراف ذیل آیه هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ / ۱۵۸ مشروحا گفته شد:

حیات از آثار ماده نیست بلکه از جانب خدا به ماده افاضه شده و پس گرفته می‌شود، این از جمله چیزهایی است که قرآن مجید بر آن تکیه دارد، «نحیی» زنده کردن در دنیا، «نمیت» میرانیدن در دنیا، إِلَيْنَا الْمَصِيرُ زنده کردن در آخرت است نظیر ... كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ... بقره / ۲۸ آیه اشعار می‌دارد که هر مرحله در اختیار ماست و استدلال دیگری بر معاد است که همانطور که می‌آفرینیم و می‌میرانیم، توانیم مجدداً زنده نمائیم.

۴۴- يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكِ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ.

یعنی یاد آر روزی را که ... «عنهم» حاکی است که زمین از بالای آنها شکافته می‌شود «سراعا» یعنی «یخرجون من القبور مسرعین» آن گاه فرموده:

این به نظر شما دشوار است ولی بر ما آسان می‌باشد.

۴۵- نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ.

تعلیل است برای فَمَا ضَبِرَ عَلٰی مَا يَقُولُونَ یعنی ما به آنچه می‌گویند داناتریم مجازاتشان می‌کنیم، ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ ... تکمیل مطلب و

تسلیت است که تو مجبور تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲۲

کننده آنها بر ایمان و عمل نیستی، بلکه کار تو تذکر و تبلیغ است نظیر: فَذَكَرْنَا إِنْ مَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ غَاشِيَةٍ / ۲۳.

در تفسیر قمی نقل شده: «ذکر یا محمد بما وعدناه من العذاب».

روز چهارشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سال هزار و چهار و پنج مطابق ۸/۳/۱۳۶۴ تفسیر سوره، «ق» به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲۳

سوره ذاریات

اشاره

در مکه نازل شده و شصت آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- ذاریات شصت و هفتمین سوره است که بعد از سوره احقاف در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پنجاه و یکم است، می‌شود حدس زد که در حدود سالهای دهم و یازدهم بعثت نازل شده، ولی دقیقاً معلوم نیست درجه سالی نازل گشته است.

۲- عدد آیات آن به اتفاق همه شصت آیه است طبرسی فرموده: «ستون آیه بالاجماع» در تفسیر خازن آمده: این سوره دارای سیصد و شصت کلمه و هزار و دویست و سی و نه حرف است.

۳- تسمیه آن به «الذاریات» به علت وقوع این کلمه در اول آنست، از روایاتی که نقل شده بر می‌آید که این تسمیه توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است، مرحوم صدوق در ثواب الاعمال از داود بن فرقد از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«من قرء سورة و الذاریات فی یومه او فی لیلته اصلح الله له فی معیشته و اتاه برزق واسع و نور له قبره بسراج یزهر الی یوم القیامة» طبرسی نیز آن را در مجمع البیان آورده است.

ناگفته نماند: فائده سوره فقط آن نیست که آن را به قصد ثواب مذکور بخوانیم، بلکه این سوره مقداری از واقعیات جهان هستی را ترسیم می‌کند تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲۴

النهایه آن اثر را نیز دارد.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات و مطالب آن مکی است، در گذشته گفته‌ایم: سوره‌های مکی بیشتر جنبه عقیدتی و زیر بنایی دارند.

در المیزان فرموده: در مکی بودنش کسی اختلاف نکرده است وانگهی می‌شود یقین نمود که همه آن به یک بار نازل گشته است.

۵- دقت در آیات سوره نشان می‌دهد که افکار نبوت و مخصوصاً معاد از جانب مشرکان، سبب نزول سوره شده است.

مطالب سوره

مطلب اصلی در این سوره معاد است و برای آن از راه توحید استدلال شده است، بدین طریق که خلقت و تدبیر جهان در دست خداست و او پروردگار انسانهاست و او وعده کرده که قیامت خواهد آمد و از راه نبوت آن را اعلان کرده است و خدا در وعده‌اش تخلف نمی‌کند، علی‌هذا قیامت حتمی است و افکار مشرکان تعنت و لجاجت است.

این استدلال در نوبت خود یک استدلال کامل است از راه ربوبیت و قدرت و وعده خداوندی، به نظر می‌آید: سوره‌های مرسلات و نازعات نیز در همین زمینه است، این سه سوره یک سیاق دارند.

توضیح اینکه در این سوره، ابتدا مقداری از تدبیر جهان و الداریات ذرواً ... بیان شده و سپس فرموده: **إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ** آن گاه منکران معاد را به دروغ و جهالت نسبت داده و قیامت کافران و مؤمنان را بیان کرده است.

سپس در آیات **وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ** ... شمه‌ای از تدبیر جهان نقل می‌شود و آن گاه با بیان هلاکت اقوام پیامبران که تحقق وعده‌ها و دلیل تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲۵

وحدانیت و تدبیر خداست مطلب ادامه پیدا می‌کند.

و با این آیات، وعده معاد حتمی می‌شود که وعده پیامبران درباره هلاکت اقوامشان عینیت پیدا نموده پس وعده معاد نیز حتمی است.

بار سوم در آیات **وَالسَّمَاءِ بَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ** ... مسأله تدبیر جهان و توحید خداوندی تکرار می‌شود و پس از مقداری مطالب، با تذکر وعده قیامت **الَّذِي يُوعَدُونَ** سخن به پایان می‌رسد، یا کمی دقت خواهیم دید: سوره‌های مرسلات و نازعات با این سوره در یک ردیف هستند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲۶

سوره الداریات مکیه و هی ستون آیه نزلت بعد سوره الاحقاف

[سوره الداریات (۵۱): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا (۳) فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا (۴)

إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ (۵) وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۶) وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (۷) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ (۸) يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ (۹)

قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ (۱۰) الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ (۱۱) يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ (۱۲) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۱۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲۷

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به پاشندگان پاشیدن بخصوصی.

۲- پس قسم به حاملان بار سنگین.

- ۳- پس قسم به جاری شوندگان به آسانی.
- ۴- پس قسم به تقسیم کنندگان کار بخصوصی.
- ۵- آنچه وعده می‌شوید راست است.
- ۶- و جزا واقع شدنی است.
- ۷- قسم به آسمان که دارای راههاست.
- ۸- شما در سخن مختلفی هستید،
- ۹- از اقرار بوعده منحرف می‌شود آنکه منحرف شده است.
- ۱۰- مرگ بر ندانسته سخن گویان.
- ۱۱- کسانی که در جهالت غافلند.
- ۱۲- می‌پرسند روز جزا کی خواهد بود.
- ۱۳- یادآور روزی را که در آتش می‌سوزند.
- ۱۴- بچشید عذاب خویش را این عذاب آنست که به عجله می‌خواستید.
- ۱۵- حقا که اهل تقوی در بهشتها و چشمه سارهایند.
- ۱۶- گرفته‌اند آنچه را که پروردگارشان داده زیرا که آنها قبل از این نیکوکاران بودند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲۸
- ۱۷- بودند کمتر شبی را می‌خوابیدند.
- ۱۸- و در سحرها استغفار می‌کردند.
- ۱۹- و در اموالشان حقی بود برای سائل و محروم.

کلمه‌ها

ذاریات: ذرو و ذری: پراکندن و پاشیدن، فعل اولی از باب (نصر ینصر) و فعل دومی از باب (ضرب ینضرب) آید جمعی که با الف و تاء آید دو جور است اول آنکه صفت مؤنث حقیقی باشد مثل والدات ضاربات، مؤمنات، دیگری آنکه وصف مذکر لا یعقل باشد مانند مرفوعات، مجرورات ایام خالیات، ذاریات و حاملات از قسم دوم هستند.

وقر: (بکسر واو) بار سنگین یا مطلق بار. در صحاح، مطلق بار گفته و در قاموس هر دو را آورده است.

دین: جزا و طاعت، گویی معنای اصلی آن جزا است، طبرسی ذیل آیه ۱۹ آل عمران فرموده: طاعت و انقیاد را دین گفته‌اند که طاعت برای جزا است.

حبک: (بر وزن عنق) راهها. مفرد آن حباک و حیکه است (مجمع البیان) اصل آن به معنی بستن و محکم کردن می‌باشد چنان که در قاموس آن را قبل از هر معنی آورده است، به معنی خوبی و زینت نیز آید.

یؤفک: افک: برگرداندن. دروغ بزرگ را افک گویند که از حقیقتش برگردانده شده است لِتَأْفِكُنَا عَنْ آلِهَتِنَا احقاف / ۲۲ یعنی تا ما را از خدایانمان برگردانی.

خراصون: خرص: دروغ و سخن گفتن از روی حدس. در اقب الموارد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۲۹

آمده: «خرص خرصا: کذب - خرص فیه: حدس».

غمرة: غفلت: جهالت. غمر در اصل به معنی پوشاندن و در زیر گرفتن است «غمرة الماء غمرا: علاه و غطاء» غفلت را از آن غمره گویند که درک انسان را پوشانیده است، تاء آن به معنی نوعیت است.

آن در آیه ظاهراً به معنی جهالت و یا حیرت می‌باشد، زیرا که «ساهون» به معنی غافلان است، باید با هم فرقی داشته باشند. یهجعون: هجوع: خواب شب، در مفردات و صحاح اللغة و مجمع نیز چنین است «یهجعون» می‌خوانند.

شرحها

در این آیات گوشه‌ای از نظام و تدبیر جهان بازگویی شده آن گاه فرموده:

وعدۀ معاد راست است یعنی: خدای تدبیر کننده جهان، معاد را خواهد آورد، سپس فرموده: منکرین در تعنت و لجاجند و آن گاه آخرت مؤمنان و منکران را بیان کرده است.

۱-۶- وَ الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُشْرَاً فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.

این طرز بیان فقط در سه سوره آمده است: ذاریات و مرسلات و نازعات و در هر سه جواب سوگندها معاد است در اینجا فرموده إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ و در مرسلات آمده إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ و در نازعات فرموده: تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ این سوگندها استدلال بر معاد هستند، تناسب میان قسم و مقسم به همین است یعنی: سوگند به این تدبیر که وعده معاد راست است، به عبارت دیگر تدبیر جهان دلیل وجود خدا و توحید اوست و همان خدا معاد را وعده کرده است.

می‌شود گفت منظور از ذاریات بادها هستند که ابرها را از جو دریاها تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۳۰ به اطراف می‌پاشند «۱» می‌دانیم که ابرها بعد از برخاستن از دریاها در فضای بالای آنها قرار می‌گیرند، آن گاه به وسیله بادها به اطراف حرکت می‌کنند نظیر:

اللَّهُ الَّذِي يُوسِلُ الرِّيحَ فَتُبْرِئُ سَحَابًا رُوم / ۱۸، مفسران فرموده‌اند: بادهایی که خاکها را پراکنده می‌کنند «الرياح تثير التراب» ولی این بعید است، در روایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که خواهد آمد فقط «الرياح» نقل شده نه بادی که خاک را می‌پراکند. فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ابرها هستند که باران حمل می‌کنند و همچون دریای بالدار در هوا حرکت می‌کنند، علی هذا فَالْجَارِيَاتِ يُشْرَاً نیز ابرها هستند که در جو حرکت کرده و به طرف خشکیها می‌رسند، فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا می‌شود بادهای قطبی باشد که مسیر ابرها را عوض کرده و آنها را به هر جا که خدا بخواهد تقسیم کرده و می‌برند علی هذا منظور از «امرا» کار است نکره آمدن برای عظمت می‌باشد در سوره نازعات آمده فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ولی در روایت علوی به ملائکه تفسیر شده است، بلی ظاهراً منظور ملائکه و قوای فعاله هستند که کار جهان را با اراده خدا تمشیت می‌دهند.

در مجمع البیان نقل شده: ابن کوا (یکی از خوارج) از امیر المؤمنین سلام الله علیه که در منبر خطبه می‌خواند پرسید: ذاریات چیست؟ فرمود: بادها «الرياح»، گفت: فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا چیست؟ امام فرمود: ابرها «السحاب» ابن کوا اضافه کرد فَالْجَارِيَاتِ يُشْرَاً چیست؟ حضرت فرمود: کشتیها «السفن»، گفت: فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا چیست؟ امام فرمود: ملائکه.

این روایت از طریق اهل سنت نیز نقل شده چنان که در کشاف و غیره آمده است. و نیز در مجمع البیان از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل شده: به کسی جایز

(۱) شاید مفعول مطلق «ذروا» دلالت بر نوع داشته باشد

. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۳۱

نیست جز به خدا سوگند یاد کند ولی خدا به هر یک از مخلوقش که بخواهد سوگند یاد می‌کند:

«انه لا يجوز لاحد ان يقسم الا بالله تعالى و الله سبحانه يقسم بما يشاء من خلقه»

با دقت در سوگندهای قرآن می‌توان فهمید که این سوگندها یک نوع استدلال است نظیر آنچه نویسنده‌ای بگوید: قسم به این کتابم

که من نویسنده هستم، مانند و الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ آیا قرآن دلیل نبوت آن حضرت نیست، شاید منظور دو امام بزرگوار همین باشد، رجوع شود به نکته‌ها.

۷-۹- وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنْ أُفِّكَ.

این آیات و ما بعد آنها در ملامت و کوبیدن مشرکان و منکران معاد است که تدبیر کننده جهان را می‌دانند ولی وعده او را انکار می‌کنند.

منظور حبک ظاهرا راههاست چنان که در آیه دیگر آمده و لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ مؤمنون/ ۱۷ علی هذا ذات الحبک بودن گوشه‌ای از تدبیر جهان و در رابطه با آنست که خدا از خلق غافل نیست.

منظور از قول مختلف اختلاف با وعده قیامت و انکار آنست یعنی شما در قولی هستید که با وعده قیامت مختلف است، این جمله در سوره مرسلات به شکل وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ و در سوره نازعات با تعبیر يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ آمده است، ضمیر «عنه» راجع به «ما توعدون» است «من افک» کسی است که در اثر لجاجت و ستیزه جویی از اقرار به حق بازداشته شده مانند خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ و نظیر: كَذَلِكَ يُؤَفِّكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ غافر/ ۶۳.

معنی آیات- و الله اعلم- چنین می‌شود: سوگند به آسمان پر تدبیر که شما منکر قیامت هستید ولی از این وعده فقط کسی منحرف می‌شود که در اثر لجاجت تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۳۲

از مطلق اقرار به حق باز داشته شده باشد، در بعضی از روایات از حضرت باقر صلوات الله علیه آمده:

«لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ قَالَ: مَنْ أْفَكَّ عَنِ الْوَلَايَةِ أْفَكَّ عَنِ الْجَنَّةِ»

«۱» ظاهرا آن از باب تطبیق است.

۱۰-۱۲- قَتِلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرِهِ سَاهُونَ يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ.

ادامه ملامت منکران بعث است یعنی: مرگ بر آنان که ندانسته سخن می‌گویند، و در جهل خویش غافلند، و به طور استهزاء می‌گویند: روز جزا کی خواهد بود؟ «قتل» نوعی طرد از رحمت و حیات است چنان که در مجمع آن را لعن معنی کرده است مراد از خَرَّاصُونَ ظاهرا کسانی هستند که از روی حدس و ندانسته سخن می‌گویند. نظیر: وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ جاثیه/ ۲۴.

«ایان» سؤال از زمان است و چون يَوْمُ الدِّينِ لا حق به زمانیات می‌باشد لذا دخول «ایان» به «یوم» مانعی ندارد، نکره آمدن غمره حاکی از عظمت است.

۱۳ و ۱۴- يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ.

جواب أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ است، فتن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی آن معلوم شود، آن گاه در مطلق احراق به کار رود، منظور از «فتنتکم» عذاب است «تستعجلون» استعجال از روی استهزاء است. مشرکان از وقت قیامت سؤال کرده بودند و چون سؤال مسخره‌ای بود، لذا با وصف روز قیامت جواب داده شده است.

(۱) تفسیر صافی از کافی

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۳۳

۱۵- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ.

بیان حال گروه دوم است، نکره آمدن جنات و عیون، برای بیان عظمت آنهاست، گویی شکوه آنها خارج از توصیف است.

۱۶- آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ.

گویی: «آخذین» حکایت از قابلیت دارد یعنی به آنچه خدا داده است اهلند إِنَّهُمْ كَانُوا ... تعلیل صدر آیه است، یعنی علت این کرامت، نیکوکاری آنها در دنیا بود.

۱۷- كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ.

این آیه و دو آیه بعدی تفسیر «محسنین» است. می‌شود «قلیلا» خبر «کان» و ما يَهْجَعُونَ فاعل آن و «ما» مصدریه باشد یعنی: «کان هجوعهم قلیلا من اللیل» و می‌شود صفت مصدر محذوف باشد یعنی «کانوا یهجعون من اللیل هجوعا قلیلا» در اینصورت «ما» زاید و برای تأکید است.

در المیزان فرموده: اگر «قلیلا» راجع به همه «لیل» باشد معنی‌اش آنست که کمی از شب را می‌خوابیدند و بیشترش را نماز می‌خواندند (نظیر: قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا مَزْمَل / ۲) و اگر راجع به همه شبها باشد معنایش آنست که کمتر شبی می‌خوابیدند بلکه اکثر شبها بیدار شده و نماز شب می‌خواندند به عبارت دیگر کمتر شبی نماز شب از آنها فوت می‌شد.

ناگفته نماند: در سوره مزمل اول به حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌فرماید: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» سپس در آیه ۲۰ می‌فرماید: ... عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصِيَهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ مِنْ ذَلِكَ ... معلوم می‌شود که مراد از آیه ما يَهْجَعُونَ معنای دوم است یعنی کمتر شبی نماز شب از آنها فوت می‌شد وانگهی در مجمع البیان از امام صادق صلوات الله علیه نقل کرده «

كانوا اقل ليلة تمر بهم الا صلوا فيها

« این همان معنای دوم است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۳۳۴

در کافی ج ۳ / ۴۴۶ در روایت محمد بن مسلم چنین آمده است:

«قال: كانوا اقل الليالي تفوتهم لا يقومون فيها».

درباره نماز شب و اهمیت آن ذیل: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ ...

سجده / ۱۶ سخن گفته شد.

۱۸ و ۱۹- وَ بِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.

سحر وقت نزدیک به صبح است، بعید نیست که منظور نماز شب باشد، در اینصورت بیان آیه قبلی است ولی امام صادق علیه السلام آن را به استغفار نماز و تر تفسیر فرموده است «و

قال ابو عبد الله عليه السلام كانوا يستغفرون الله في الوتر سبعين مرة في السحر

« ۱) سائل کسی است که اظهار فقر کرده و از مردم کمک می‌خواهد، محروم کسی است که از رزق محروم شده، از کسی هم سؤال نمی‌کند.

در تهذیب از صفوان جمال از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«قال المحروم المحارف الذي قد حرم كد يده في الشراء و البيع» (الميزان)

محارف به معنی کاسب و اهل حرفه است.

ناگفته نماند: آیات مکی هستند، زکاه در مکه واجب نشده بود، علی هذا منظور از «حق» زکاه واجبی نیست دو آیه اولی حال آنها را نسبت به خدا بیان می‌کند که نماز خوانده و استغفار می‌کردند، آیه اخیر مبین حال آنها نسبت به مردم است.

نکته‌ها

تشکیل ابر و باران:

آنچه در چهار آیه اول راجع به باد و باران بیان گردید یکی از تدبیرها و نظامات عجیب جهان هستی است که در اثر تکرار شدن، عظمت آن تا حدی پنهان مانده است،

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۳۵

می‌دانیم که آب دریاها در اثر املاحی که دارند قابل شرب نیستند نه برای حیوان و نه برای گیاه. آفتاب از فاصله صد و پنجاه میلیون کیلومتری بر سطح اقیانوسها می‌تابد، اقیانوسهایی که سطح آنها از هزار فرسخ در هزار فرسخ بیشتر است. در اثر تابش آن، فقط آبها با کمی نمک نامحسوس تبخیر می‌شوند، ابرها که همان هوای مرطوبند در هوای سطح اقیانوسها بلند می‌شوند، آن گاه در اثر اختلاف درجات هوای خشکیها و دریاها، بادها تولید می‌شوند، در نتیجه، ابرها از بالای اقیانوسها به طرف خشکیها به حرکت در می‌آیند و سپس بصورت باران و برف به زمین می‌ریزند، مقداری در اعماق زمین ذخیره می‌شوند و مقداری در سطح آن به جریان می‌افتند، همه آبهای مشروب و آبیاری از ابرها پائین آمده‌اند اگر این تدبیر عجیب نبود، از وجود حیوان و گیاه خبری نبود (تبارک الله رب العالمین).

اینجاست که قرآن می‌گوید: قسم به این نظام اتم که وعده قیامت راست است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۳۶

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۲۰ تا ۳۷]

اشاره

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۲۱) وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوَعَدُونَ (۲۲) فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تُنطِقُونَ (۲۳) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) فَرَأَى إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷) فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۲۸) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَصَكَتْ وَ جَهَّهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ (۳۳) مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴) فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۳۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۳۷

۲۰- در زمین آیاتی هست برای یقین جویندگان.

۲۱- و در وجود خودتان آیا نمی‌بینید!؟

۲۲- روزی شما و آنچه وعده می‌شوید در آسمانست.

۲۳- قسم به پروردگار آسمان و زمین، این سخن حق است مانند آنکه سخن می‌گویند.

۲۴- آیا حکایت میهمانهای ابراهیم به تو رسیده است؟

۲۵- وقتی که بر ابراهیم داخل شدند و سلام گفتند گفت: سلام بر شما، اینان قومی ناشناسند.

- ۲۶- به طرف اهل خویش رفت و گوساله فربه‌ی آورد.
- ۲۷- به آنها نزدیک کرد و گفت: آیا نمی‌خورید؟
- ۲۸- از آنها احساس ترس کرد گفتند: ترس و به او مژده پسر دانایی را دادند.
- ۲۹- زنش در جمعی رو کرد و به صورت خویش زد و گفت: پیر زن نازا می‌زاید!؟
- ۳۰- گفتند: خدایت این چنین فرمود: او حکیم و داناست.
- ۳۱- ابراهیم گفت: کار مهم شما چیست؟
- ۳۲- گفتند: به سوی قومی گناهکار فرستاده شده‌ایم.
- ۳۳- تا برای آنها سنگهای متحجر بفرستیم.
- ۳۴- علامتدار هستند نزد خدایت برای اهل اسراف.
- ۳۵- آنکه از مؤمنان در آنجا بود بیرون کردیم.
- ۳۶- جز یک خانه از مسلمین در آن پیدا نکردیم.
- ۳۷- در آنجا علامتی گذاشتیم برای آنان که از عذاب الیم می‌ترسند.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۳۸

کلمه‌ها

ضیف: میهمان. در مفرد و جمع به کار می‌رود، آن در اصل به معنی میل است «ضاف الی کذا» یعنی به سوی آن میل کرد (قاموس قرآن).

راغ: روغ: میل بر سبیل حيله (به طور پنهانی) در مجمع فرموده:

رفتن به طرف چیزی در پنهانی. و نیز فرموده: میل از جهتی به جهتی، از آن معلوم می‌شود که ابراهیم علیه السلام نخواستند بدانند که برای طعام آوردن می‌رود.

اوجس: وجس: فزعی که در قلب افتد و یا از چیزی که شنیده شده احساس شود. ایجاس: احساس.

صره: جماعتی منضم به هم، گویی جمع شده و در یک طرف قرار گرفته‌اند به معنی صیحه یا صیحه شدید نیز آمده است.

صکت: صکک: ضرب و دفع. طبرسی فرموده: صکک زدن چیزی است با چیز عریض.

مسومه: علامتدار. سیماء: علامت و هیئت.

خطبکم: خطب (بر وزن عقل): امر عظیم که در آن تخاطب بسیار می‌شود (راغب).

شرحها

در این آیات مانند آیات گذشته مقداری از شواهد توحید و تدبیر بیان گردیده و نتیجه این می‌شود که وعده چنین خدایی راست

است إِنَّمَا تُوَعَدُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۳۹

لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ

آن گاه در قصه‌های پیامبران نمونه‌هایی از وعده رحمت و عذاب الهی بیان گردیده که همه به وقوع پیوسته‌اند مانند وعده خدا

درباره ولادت اسحاق که با آنکه ابراهیم خودش پیر و زنش نازا بود، اسحاق به دنیا آمد، و نیز ملائکه به ابراهیم وعده کردند که

قوم لوط هلاک خواهد شد و همانطور واقع گردید.

و نیز وعده خدا درباره هلاک فرعونیان و هلاک قوم عاد عملی گردید و باز به قوم صالح وعده شد که تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكُمْ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ و پس از سه روز در اثر صاعقه هلاک شدند و همچنین وعده هلاک درباره قوم نوح. اینها همه نشانه‌هایی از وعده‌های الهی هستند، پس نتیجه گرفته می‌شود که إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ.

ناگفته نماند بنا بر آنچه گفته شد: نظر عمده در ذکر حالات پیامبران، اثبات صدق بودن وعده‌های الهی است و اللّٰه العالم. ۲۰ و ۲۱- وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ. منظور از آیات، آیات توحید است چنان که از وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ ...

روشن می‌شود، آیات توحید در عین حال به وجود خدا دلالت دارند، ولی وعده معاد بیشتر با آیات توحید و تدبیر جهان تناسب دارد «موقنین» به معنی یقین جویندگان است چنان که طبرسی فرموده: «الذین يتحققون توحيد الله» ولی آنها که مصداق يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ می‌باشند بهره‌ای از آیات ندارند.

آیات توحید در زمین عبارتند از پیدا شدن حیات، روئیدن نبات، آفرینش حیوانات، ترکیبات عجیب گازهای هوا، تشکیل ابرها و بارانها، کوه‌ها، رودها فصول چهارگانه، تبادل اکسیژن و کربن میان حیوان و گیاه، و هزاران نظائر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۴۰

آنها که با یک انسجام عجیبی به مسیر خویش ادامه می‌دهند.

آیات توحید در وجود انسان عبارت از اعضاء ظاهری و باطنی بدن و جزئیات اعضاء، تشکیل خون، گردش آن در بدن، لوله کشی عجیب بدن به وسیله رگها و مویرگها، دستگاه گوارش و تناسل و هزاران مانند آن که همه از غایت و هدف بخصوصی حکایت دارند.

و نیز حواس و نیروهای بینایی، شنوایی و ... وجود روح مستقل، عواطف مثبت و منفی از قبیل دوستی و عداوت، حسد و خیر خواهی، علم، حافظه، حس کنجکاو، حق جویی، خداگرایی و صدها امثال آن که هر یک شرح جداگانه‌ای لازم دارد که حقا وجود انسان عالم اکبر است. آری وعده آخرت از جانب چنین خدایی است.

در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده

«خلقك سميعا بصيرا تغضب و ترضى و تجوع و تشبع و ذلك كله من آيات الله تعالى».

۲۲- وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ.

می‌شود گفت: منظور از سماء طرف بالا- و از رزق باران است نظیر: وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا جائیه/ ۵، علی هذا منظور از «رزقکم» سبب رزق است. در حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «قال: المطر» (المیزان).

زمین نیز در مسئله رزق دخیل است قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ يونس / ۳۱ گویند: منظور اسباب رزق است از قبیل آفتاب و ماه و کواکب و توالی شب و روز مانند آن، به قولی منظور تقدیر ارزاق در آسمان یا نوشته شدن آنها در لوح محفوظ است.

شاید منظور از سماء «عند الله» باشد چنان که فرموده: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حجر / ۲۵ به هر حال: آیه حاکی است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۴۱

که روزی شما نیز تحت تدبیر خدایی است، آنچه در زمین برای بقای خود از آن بهره می‌برید از آسمان است و یا ارتباط کامل با نظام کائنات دارد.

مثلا- یک لیوان آب که می‌خوریم بعد از کمی دقت خواهیم دید که بسته به وجود آفتاب است که از فاصله صد و پنجاه میلیون

کیلومتر به دریاها می‌تابد و همچین ...

منظور از ما تُوَعِدُونَ شاید همه پیشامدها و حوادث زمین باشد غیر از روزی، نظیر تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ قدر/ ۴ و نظیر فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بقره/ ۵۹.

علی هذا آن، شامل همه چیز حتی ثواب و عقاب و آتش و بهشت نیز می‌شود مگر با دلیل قطعی جهنم از آن جمله نباشد، میزان نظر می‌دهد که منظور از آن بهشت باشد بدلیل عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى نجم/ ۱۵.

۲۳- فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُقُونَ.

ضمیر «انه» راجع است به «بودن روزی و وعده در آسمان» کلمه «لحق» حاکی است که این امر از جمله قضاء حتمی و نظام ثابت جهان می‌باشد، رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ نشان می‌دهد که بودن رزق و بهشت در آسمان نیز از مصادیق ربوبیت است.

«ما» موصول و منظور از آن نطق است یعنی «مثل النطق الذی تنتطقون» یعنی همانطور که در سخن گفتن خود شکی ندارید، این واقعیت نیز همانطور است سوگند یاد کردن خدا به خودش و تشبیه به سخن گفتن، هر دو قابل دقت است.

ناگفته نماند: از آیه شریفه روشن می‌شود که بشر هر قدر در روی زمین زیاد بشود از لحاظ روزی کمبودی نخواهد داشت، و آنچه از کمبود، گرسنگی باشد ساخته ستمگران و ابر قدرتهاست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۴۲

۲۴- هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَيْفٌ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ.

از این آیه تا آیه ۳۷ دو نمونه از وعده‌های خدا ذکر شده که هر دو بعد از مدتی به وقوع پیوسته‌اند یکی وعده ولادت اسحاق از زن ابراهیم که عقیم بود و دیگری وعده عذاب قوم لوط علیه السلام.

خلاصه آیات چنین است چند نفر ملک به صورت میهمان بر ابراهیم علیه السلام وارد شدند، آن حضرت طعامی پیش آنها آورد، دید نمی‌خورند، ابراهیم احساس ترس کرد مبادا قصد سویی داشته باشند، آنها گفتند: ترس ما فرشته هستیم، خداوند به تو پسری دانا عطا خواهد کرد.

ابراهیم فرمود: مأموریت شما چیست؟ گفتند برای عذاب قوم لوط آمده‌ایم سپس آنها رفته و خانواده لوط را از آن محل خارج کردند، و آنجا را زیر و رو نمودند مشروح جریان آن و اینکه ملائکه به صورت بشر در می‌آیند در سوره هود گذشت.

منظور از «ضیف» در آیه جمع است چنان که از وصف «المکرمین» روشن می‌شود آری: ملائکه بندگان مکرم و محترم هستند بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا- يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ انبیاء/ ۲۹ «هل اتاك» اشاره به تفخیم قضیه است.

۲۵- إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ.

ظرف «اذ» متعلق است به «حدیث» یا «اذکر»، «سلاما» مفعول فعل مقدر است یعنی: «نسلم علیک سلاما»، «قال سلام» یعنی: «سلام علیکم»، جمله قَوْمٌ مُنْكَرُونَ شاید کلام ضمیر آن حضرت باشد یعنی: «هؤلاء قوم منکرون» به نظر بعضی خطاب به آنهاست یعنی: «انتم قوم منکرون».

۲۶- فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۴۳

معلوم می‌شود که آن حضرت طوری به طرف اهله رفته که آنها ندانند، منظور از عجل سمین، کباب بودن آنست در جای دیگر آمده: بِعِجْلٍ حَنِيدٍ.

۲۷- فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ.

اینکه فرموده: آیا نمی‌خورید؟! به علت آن بود که دید دست به طعام نمی‌زنند چنان که در جای دیگر آمده: فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ هود/ ۷۰، آیه صریح است در اینکه آن حضرت آنها را بشر گمان می‌کرد.

۲۸- فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحْضُرْهُ بَشْرٌ وَلَا تَحْفُفُ وَبَشْرُهُ بَغْلَامٌ عَلِيمٌ.

یعنی: چون از خوردن امتناع کردند، از آنها احساس خوف کرد، «خیفه» برای نوع است. آن حضرت در دل خویش گفت: از اینکه طعام مرا نمی‌خورند لا بد به من قصد سوئی دارند، ملائکه چون چنین دیدند: گفتند: نترس، و نیز مژده فرزند دانایی را به او دادند.

منظور از بُلَامِ عَلِيمِ اسحاق است چنان که در سوره هود آمده: وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ ... ۷۱. ۲۹- فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَصَكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ.

به نظر می‌آید منظور از «صره» صیحه و لوله است یعنی چون خبر ولادت را شنیده صیحه‌کنان آمده و با تعجب دست به پیشانی خویش زد.

در مجمع از امام صادق صلوات الله علیه جماعت معنی شده است، عَجُوزٌ عَقِيمٌ می‌شود تقدیرش «عجوز عقیم تلد غلاما؟!» باشد یا «انا عجوز عقیم فکیف الد».

۳۰- قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ.

کذلک اشاره است به بشارت، یعنی: همانطور که گفتیم خدایت گفته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۴۴. خدا اینکار را به مصلحت اراده کرده و به راه فرزند دادن داناست.

۳۱- قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ.

این سؤال پس از آن بود که خوف آن حضرت از بین رفت، و چون آمدن آنها کار ساده‌ای نبود، لا بد مأموریت بزرگی داشته‌اند لذا «خطب» سؤال کرده است.

۳۲- قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ.

منظور از قوم مجرم، قوم لوط علیه السلام است «مجرمین» تعلیل عذاب آنهاست.

۳۳ و ۳۴- لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُشْرِفِينَ.

کلمه حِجَارَةً مِنْ طِينٍ به معنی کلوخهای متحجر است، در آیات دیگر آمده: حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ حِجْر / ۷۴، مُّسَوَّمَةً ... نشان می‌دهد که آنها مخصوص گناهکاران است، در سوره حجر فرموده: فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً ... می‌شود حدس زد که در اثر زیر و رو شدن زمین، این کلوخهای متحجر از زمین به هوا رفته و سپس بر آنها باریده است و یا طور دیگری توسط ملائکه بوده که بر ما پوشیده است. و الله اعلم.

۳۵- فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

این آیه نشان می‌دهد که بودن مؤمنان در آنجا مانع از نزول عذاب بود، هم چنان که بودن گناهکاران باعث آمدن عذاب بود. این مطلب درباره قوم صالح و مانند آن نیز آمده است. «فیها» راجع به قریه است، جریان مفصل آمدن ملائکه پیش لوط در سوره هود و مانند آن گذشت.

۳۶- فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

منظور از آن خانه لوط علیه السلام است، در اینجا منظور از «المسلمین» مؤمنین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۴۵ است که تسلیم شدگان به فرمان خدا می‌باشند، آری شهری که فقط یک خانه مسلمان در آن هست و آنها هم خارج شوند باید زیر و رو گردد.

۳۷- وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ.

منظور از آیه، ویرانیهای آنجاست، مورد شاهد در این جریان چنان که گفته شد، وقوع وعده الهی است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۴۶

اشاره

وَ فِي مُوسَى إِذِ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸) فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) فَأَخَذْنَا مِنْهُ لَبَأَ فَبَدَّلْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۰) وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۱) مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ (۴۲) وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ (۴۳) فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ الصَّاعِقَةَ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) فَمَا اسْتَبَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ (۴۵) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶)

۳۸- و در موسی آیتی است وقتی که او را به سوی فرعون با حجتی آشکار فرستادیم.

۳۹- با نیروی خودش اعراض نمود و گفت او جادوگر یا دیوانه است.

۴۰- او را و لشکریانش را گرفته و در دریا انداختیم، او سبب ملامت بود.

۴۱- و در قوم عاد آیتی است وقتی که بر آنها آن باد عقیم را فرستادیم.

۴۲- چیزی را که بر آن می‌وزید نمی‌گذاشت مگر آنکه مانند استخوان پوسیده می‌کرد.

۴۳- در قوم ثمود آیتی است که به آنها گفته شد تا وقتی متمتع شوید.

۴۴- از دستور خدایشان نافرمانی کردند صاعقه آنها را گرفته، در حالی که نگاه می‌کردند.

۴۵- به برخاستن متمکن نشدند و یاری کرده نبودند.

۴۶- یاد کن قوم نوح را از پیش که قومی فاسق بودند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۴۷

کلمه‌ها

رکنه: رکن: تکیه گاه «الركن: الجانب الذي يعتمد عليه» منظور از آن قوای فرعون است.

ببدناهم: نبذ: انداختن چیزی از روی بی‌اعتنایی.

یم: دریا.

ملیم: کسی که کار ملامت آور انجام داده است، ملوم: کسی که ملامت شده است، در مجمع فرموده: «الملیم: الذی اتی بما یلام علیه».

عقیم: نازا: بادی که از آوردن خیر عقیم است، عقم در اصل به معنی خشکیدن می‌باشد.

تذر: وذر: ترک کردن، ماضی و مصدر و اسم فاعل از آن به کار نبرده‌اند ما تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ یعنی چیزی را نمی‌گذاشت.

رمیم: استخوان پوسیده. «اصل الرمیم: السحيق البالی من العظم» ناگفته نماند: رم به معنی اصلاح نیز آمده است «رم البناء رما:

اصلحه» ولی در قرآن مجید فقط در معنای فوق یافته است.

عتوا: عتوا: (بضمّ اول و دوّم) تجاوز. نافرمانی «عتا الرجل عتوا:

استکبر و تجاوز الحد».

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیات، چهار نمونه از وعده‌های خداوند درباره قوم موسی، قوم هود، قوم صالح و قوم نوح نقل

شده که همه به وقوع پیوسته‌اند و شاهد صدقِ إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ می‌باشند، المیزان نظر می‌دهد که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۴۸

آمدن عذاب بر آنها دلیل توحید است ولی به نظر می‌آید در این جریانها بیشتر حتمی بودن وعده مورد نظر است تا شاهدهی بر وعده قیامت باشد.

۳۸- وَ فِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ.

عطف است بر وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً یعنی در جریان موسی نیز نمونه‌ای بر صدق وعده خداوندی است.

مراد از سلطان مبین ظاهرا مطلق معجزه است که آن حضرت داشت، مجمع-البیان آن را حجت ظاهره و عصا دانسته است، سلطان در آیه به معنی حجت است که سبب تسلط می‌باشد.

۳۹- فَتَوَلَّىٰ بُرْكِنَهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ.

باء در «برکنه» به معنی مصاحبت است یعنی با قوایش از قبول حق اعراض کرد.

مجمع البیان آن را به معنی تعدیه دانسته است یعنی: قوم خویش را به اعراض واداشت.

در المیزان فرموده: گاهی گفت: او مجنون است نظیر: إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ شعراء / ۲۷ و گاهی گفت: او ساحر است إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ شعراء / ۳۴.

۴۰- أَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ

یعنی: آنها را گرفته و بی آنکه اعتنایی به آنها کنیم به دریا انداختیم. در حالی که از کفر و عناد و عصیان چیزهایی ملامت آور، مرتکب شده بود، گویی به علت رهبر بودن فرعون «ملیم» مخصوص او شده است.

۴۱- وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ.

یعنی در جریان قوم عاد نیز بر صدق وعده ما شاهدهی است. طبرسی فرموده:

ریح عقیم آنست که امتناع کند از آوردن ابر، تلقیح درخت، ... نفع حیوان، یر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۴۹

همچون زنی که از آوردن بچه امتناع می‌کند، آن فقط هلاکت می‌آورد چنان که در آیه بعدی است.

۴۲- مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ.

از این معلوم می‌شود که آن باد طوفان نبوده بلکه باد بسیار سردی بوده که آنها را منجمد کرده و به خاک انداخته است سَيَخْرُهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٌ حَاقَهُ / ۸.

۴۳- وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ.

یعنی در قوم ثمود نیز بر صدق وعده ما آیتی است، منظور از «تمتعوا» فرموده صالح علیه السلام است که گفت: تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكُمْ وَعَدُّ غَيْرٍ مَكْدُوبٍ هود / ۶۵، علی هذا منظور از «حین» سه روز است.

۴۴- فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ.

صاعقه آتشی است که در اثر تخلیه الکتریکی از ابر می‌ریزد، بر قوم صالح علیه السلام آن قدر صاعقه فرود آمد که همگی هلاک شدند وَهُمْ يَنْظُرُونَ اشاره است به آنکه قدرت دفاع نداشتند.

۴۵- فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُتْتَصِرِينَ.

گویی منظور آنست که نتوانستند از جایی که نشسته‌اند برخیزند و نیز با نصرت دیگران نصرت یافته نشدند، یعنی نه خود توانستند از خود دفاع کنند و نه مدافعی یافتند.

۴۶- وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.

یعنی یاد کن قوم نوح را که پیش از آنها بودند، «فاسقین» تعلیل عذاب آنهاست یعنی همانطور که وعده انبیاء درباره عذاب دنیا حق بود درباره عذاب آخرت نیز حق است، فرقی ما بین وعده دنیا و آخرت نیست. علی هذا وقوع همه این وعده‌ها در رابطه با إِنْما تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۵۰

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۴۷ تا ۶۰]

اشاره

وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱) كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) أ تَوَاصَوْا بِهِ يَٰٓأَيُّهَا قَوْمِ طَاعُونَ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۴) وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶) مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ (۵۷) إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۵۱

۴۷- آسمان را با قدرت کامل خویش آفریده‌ایم و ما توانا هستیم.

۴۸- زمین را گسترده‌ایم: بهتر آماده کننده می‌باشیم.

۴۹- از هر چیز نر و ماده آفریده‌ایم تا از قدرت ما آگاه باشید.

۵۰- پس بگریزید به سوی خدا که من برای شما از جانب او انذار کننده آشکارم.

۵۱- با خدا معبود دیگری قرار ندهید که من از جانب او بیم دهنده آشکارم.

۵۲- جریان چنین است، پیامبری قبل از آنها نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگرست یا دیوانه.

۵۳- آیا به یکدیگر سفارش کرده‌اند، بلکه قومی طغیانگرند.

۵۴- به آنها بی‌اعتنا باش تو ملامت شده نیستی.

۵۵- یادآوری کن که آن مؤمنان را نافع است.

۵۶- جن و انس را نیافریده‌ام مگر آنکه مرا عبادت کنند.

۵۷- از آنها روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم مرا اطعام کنند.

۵۸- خدا فقط اوست رزاق و نیرومند و قوی.

۵۹- حقا که برای ظالمان نصیبی از عذاب مانند نصیب امثال آنها هست، آن را به عجله نخواهند.

۶۰- وای بر کافران از روزشان که وعده می‌شوند.

کلمه‌ها

اید: نیرو. قوه. نیرومندی. مصدر و اسم هر دو آمده است «آد الرجل یأید ایدا: اشدت و قوی».

موسعون: سعه: فراخی و گسترش، خواه در مکان باشد یا در حال، چنان که به آدم ثروتمند گویند: ذو سعه. ایساع: وسعت و

گسترش دادن.

موسع: وسعت دهند و صاحب وسعت.

فرشناها: فرش: گستردن. «فرش الشیء: بسطه» فراش نیز به معنی گستردن است بمعنی مفعول (مفروش) نیز آید مانند جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۵۲

فراشاً

بقره / ۲۲.

ماهدون: مهد: آماده کردن «مهد الفراش: بسطه و وطأ» ماهد: آماده-کننده.

يعبدون: عبادت: اطاعت. در صحاح و قاموس و اقرب الموارد آمده: «العبادة:

الطاعة» طبرسی فرموده: آن در اصل به معنی ذلت است «العبادة فی اللغة هی الذلة» از کلمات بزرگان معلوم می‌شود تذلل نیز در آن قید است (قاموس قرآن).

متین: محکم. آن در اصل گوشت محکمی است که در کنار تیره پشت واقع است، به گوشت هر طرف آن متان گویند. (مجمع) از این جهت به چیز محکم، متین اطلاق می‌شود.

ذنوب: (بفتح اول) نصیب و بهره. راغب گوید: ذنوب به معنی اسب دراز دم و دلو دمدار است، به طور استعاره در معنی نصیب به کار رود.

طبرسی دلو پر از آب فرموده و آن گاه نصیب معنی کرده است (قاموس قرآن).

شرحها

در این آیات باز دلائلی از توحید و تدبیر خداوندی بیان گردیده که یعنی وعده دهنده آخرت خدایی است که اینهمه آثار و نظامات از اوست، پس وعده او حق است علی هذا آیه فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ وَلَا تَجْعَلُوا ... عبارت اخرای إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لِصَادِقٍ است با بیان موعظه و خیر خواهی.

آن گاه مانند اول سوره، درباره منکران بعث و اینکه همه آنها در مقابل پیامبران یک سخن گفته‌اند تذکراتی داده شده و با ذکر مطالبی دیگر و تهدید تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۵۳

منکران، سوره به پایان رسیده است.

۴۷- وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ.

این آیه و دو آیه بعدی از یک انسجام کلی و ارتباط کامل حکایت دارد، آسمان با آن گستردگی با زمین و زمین با آسمان و همه چیز با همه چیز در هماهنگی عالی به سیر خود ادامه می‌دهند، آری ما تری فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ و آن حکایت، از علم و قدرت کامل خدا دارد.

سماء شامل است به هر آنچه در بالای زمین است، از آفتاب و ماه و ستارگان و کهکشانها و سحابی‌ها و ذراتی که میان آنها را پر کرده است، گویند: فضا خالی نیست بلکه پر از چیزهاست «۱» «بنینا» به همه شامل است.

ظاهراً موسع به معنی ذو سعه و قدرتمند و نکره آمدن «اید» برای بیان عظمت آنست، یعنی: ما آسمان را با قدرت عظیمی که داریم بنا نهاده‌ایم، ما تواناییم.

درباره «اید» و نیز نظریه «جهان در حال انبساط» که از «موسعون» فهمیده می‌شود، مطلبی داریم که در قاموس قرآن «اید» گفته‌ایم.

۴۸- وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ.

منظور از گسترده زمین آماده کردن آن برای زندگی است که در بسیاری از آیات مطرح است جمله فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ اشاره به اهمیت مطلب است، عظمت این سخن مانند آیه سابق «یدرک و لا یوصف» است، وعده آخرت از جانب این خدای دانا و تواناست.

(۱) دانشمندان گویند: فضا خالی نیست و در هر متر مکعب از فضا این چیزها وجود دارد: الکترون آزاد بیست میلیون، اتم هیدروژن بیست میلیون، دانه نور چهار صد هزار، اتم سدیم پنج عدد، اتم پتاسیم و غیره یک عدد (از کتاب پاسخ و پرسش). و نیز می‌گویند: شصت چهار هزار نوع اشعه در جهان رفت و آمد می‌کنند و هر یک در موجودات زنده یک نوع اثر دارند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۵۴

۴۹- وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

زوجین دو چیز متقابلند که یکدیگر را تکمیل می‌کنند مانند نر و ماده شب و روز، نور و ظلمت، دنیا و آخرت، دریا و خشکی، جن و انس، زمین و آسمان، آفتاب و ماه، در اینصورت زوج به معنی صنف است. و گویند: منظور فقط نر و ماده است. ناگفته نماند: از ذکر آسمان و زمین دو صنف بودن فهمیده شد، به همان مناسبت در این آیه فرموده: نه تنها آسمان و زمین چنین هستند بلکه این قانون در همه اشیاء وجود دارد، به نظر می‌آید مراد از «زوجین» اعم از صنف و نر و ماده است، مسئله نر و مادگی از بزرگترین اسرار جهان است که ابتدا در حیوان محسوس بود، سپس در نباتات نیز کشف گردید و کشف اتم و الکترون و پروتون ثابت کرده که زوجیت در تمام ذرات حکمفرماست.

به هر حال، آیه از کمال قدرت و توانایی خدا حکایت دارد که ایجاد قیامت برای او سهل و آسان است.

مفعول «تذکرون» ظاهراً «توانایی خدا بر قیامت است»، لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ یعنی تا شما بدانید که خدا قدرت آفریدن قیامت را دارد، زیرا دنیا و آخرت نیز یکی از مصادیق «زوجین» است.

در المیزان فرموده: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ یعنی: تا بدانید که خالق ازواج از زوجیت و شریک داشتن منزّه است، در مجمع البیان نیز نظیر آن را گفته است.

ولی آنچه ما گفتیم با مطلب سوره مناسبت است.

در کافی از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده

«... و بمضادته بین الاشياء عرف ان لا ضد له و بمقارنته بین الاشياء ان لا قرین له، ضاد النور بالظلمة، و الیبس بالبلل، و الخشن باللين، و الصرد بالحور، مؤلفا بین متعادياتها، مفرقا بین متدانیاتها دالة بتفریقها علی مفرقها و بتألیفها علی مؤلفها و ذلک قوله و من کل شیء خلقنا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۵۵

زوجین لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ففرق بین قبل و بعد لیعلم ان لا قبل له و لا بعد ...»

«۱».

این روایت مانع از آن نیست که ما گفتیم بلکه آنچه ما گفتیم مصداقی از مصادیق مفعول «تذکرون» است.

۵۰- فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ.

تفریعی است بر آیات گذشته قبول وعده قیامت نیز از جمله فرار به طرف خداست، فرار الی الله، ایمان به خدا و انقطاع از شرک و کفر است.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل شده: یعنی حج بجا آورید ظاهراً آن یک نوع تطبیق و استفاده از آیه است.

۵۱- وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ.

بیان «ففرؤا» است یعنی فرار به خدا، شریک ندادن به خدا و ایمان به خداست، تکرار إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ برای تأکید و حکایت از قول

پیامبر است می‌شود گفت: فَفَرُّوا ... به هلاک امم گذشته نیز مربوط باشد یعنی حالا که امتهای گذشته در اثر شرک، هلاک شدند فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ

۵۲- كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ.

این آیه و دو آیه بعدی برگشتی به حال منکرین بعث است چنان که نظیر آن در اول سوره گذشت. «کذلک» یعنی جریان چنان است که گذشت، ما أَتَى الَّذِينَ بیان تشبیه است.

۵۳- أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ.

تواصی وصیت کردن به هم دیگر است، «به» راجع است به قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ، «بل» اعراض است از ما قبل. یعنی: نه بلکه طغیان، آنها را به

(۱) تفسیر صافی از کافی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۳۵۶

چنین قول واداشته است استفهام برای تعجب می‌باشد.

۵۴- فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ.

تسلیتی است بر آن حضرت یعنی به انکار آنها بی‌اعتنا باش، تو ملامت شده نیستی، آنها ملامت شده‌اند که قبول نمی‌کنند. «عنهم» راجع به مشرکان است ۵۵- وَذَكَرْ فَإِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.

به نظر می‌آید: این آیه رفع ابهامی است که از «عنهم» در آیه سابقه، به نظر می‌آید یعنی «عنهم» راجع به مشرکان است از آنها اعراض کن اما مؤمنان را یاد آوری کن که به نفعشان خواهد بود.

۵۶- وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

این آیه و دو آیه بعدی با آنکه مطلب مستقلی هستند، مقدمه آیه فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا می‌باشند یعنی: آفرینش جن و انس برای عبادت است مشرکان که عبادت نمی‌کنند مانند گذشتگان در استیصال دنیا و عذاب آخرت خواهند بود.

افعال سابق یا صیغه متکلم مع الغیر بودند ولی «ما خلقت» با صیغه متکلم وحده است زیرا که غرض از خلقت مخصوص خداست و در این غرض واسطه‌ای وجود ندارد، لام در «لیعبدون» برای عِلْت و غرض است یعنی غرض اصلی از خلقت انس و جن عبادت کردن آنهاست.

در نکته‌ها روشن خواهد کرد که عبادت و اطاعت پروردگار تنها راهی است که با آن می‌شود به کمال مطلوب و سعادت ابدی رسید.

۵۷- مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ.

به نظر می‌آید: این آیه در رابطه با آیه سابق است گویی: شخصی می‌گوید:

خدایا مگر به عبادت بندگان احتیاج داری که آنها را برای عبادت آفریده‌ای تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۳۵۷

در جواب فرموده: مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ ... علی هذا این آیه بیان عدم نیاز خدا به عبادت بندگان است.

شاید: تعبیر رزق و اطعام برای بیشتر روشن شدن مطلب باشد که انسان در باره رزق و طعام کاملاً احساس نیاز می‌کند، باز در این تعبیر باید بسیار دقت نمود نتیجه این می‌شود که غرض از «لیعبدون» رسیدن بندگان به کمال و نعمت ابدی است نه رفع نیاز خدا.

أَنْ يُطْعَمُونَ ذکر خاص بعد از عام و برای کثرت وضوح مطلب است.

۵۸- إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.

تعلیل آیه فوق است، صیغه مبالغه رزاق در رابطه با عموم بندگان و نیز با فرد فرد بندگان است، زیرا خدا نسبت به هر فرد نیز در اثر کثرت نعمتهایش رزاق می‌باشد.

ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ در بیان آنست که: خدا را در این روزی رساندن ضعف و عجزی عارض نمی‌شود. ذُو الْقُوَّةِ و متین هر دو از اسماء حسنی است.

۵۹- فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ.

آیه شریفه مربوط است به مفهوم آیه و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ ... چون: در صورت عدم عبادت، آدمی گرفتار عذاب دنیا و آخرت خواهد شد، لذا درباره مشرکان فرموده: برای این ظالمان نصیبی از عذاب استیصال هست مانند عذاب یاران آنها از امتهای گذشته، زیرا که مصداق «یعبدون» نیستند.

این عذاب را به عجله نخواهند، آمدن حتمی است تعبیر «ظلموا» مشعر بر آنست که: عذاب آینده معلول ستم آنهاست. فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ اضافه به یاء متکلم نظیر و مَا خَلَقْتُ ... می‌باشد.

۶۰- فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ.

تفریع است بر فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ... و می‌رساند که گذشته از عذاب دنیا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۵۸ عذاب آخرت را نیز در پی خواهند داشت، روزی که جز «ویل» چیزی به آنها نخواهد رسید، میتوان از لفظ «کفروا» فهمید که مراد از «الذین ظلموا» در آیه قبل کافران هستند.

نکته‌ها

غرض از خلقت انسان:

در رابطه با آیه و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ در ذیل آیه و هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ... هود/ ۷ به تفصیل سخن گفته‌ایم، برای تکمیل آن نکاتی را در اینجا یادآور می‌شویم:

۱- «لیعبدون» نشان می‌دهد که غرض از خلقت بشر. عبادت کردن بشر است نه معبود شدن خدا، و گرنه می‌فرمود: «الا لاعبد» یا «لاکون لهم معبودا» و آن نقص خدا را می‌رساند زیرا تا معبود نشده فاقد آن کمال خواهد بود، اما «لیعبدون» راجع به عبادت کردن بشر و رسیدن بشر به کمال مطلوب است. «الا» نشانگر انحصار می‌باشد.

۲- لام در «لیعبدون» برای غرض است، فعل باید بالاخره غرضی داشته باشد و گرنه عبث و سفهی خواهد بود آن غرض سبب کمال صاحب غرض خواهد بود، و چون در خدا نقصانی نیست، پس آن کمال راجع به فاعل نیست، بلکه راجع به فعل خدا و عاید بر انسان است.

به عبارت دیگر: غرض از خلقت انسان عبادت است و آن کمالی است عاید بر انسان که نتیجه‌اش رحمت و مغفرت و سعادت دائمی است.

ناگفته نماند: در اینجا فعل خدا تابع غرض خارجی نیست، بلکه غرض خارجی از فعل خدا به وجود می‌آید، غرض خدا از این خلقت ذات خداست، زیرا که خدا کمال مطلق است و مقتضای کمال مطلق، خلقت می‌باشد. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص:

۳- عبادت چنان که در کلمه‌ها گفته شد به معنی اطاعت و فرمانبری است حتی اطاعت از وسوسه شیطان، عبادت به شیطان است أ

لَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ يس / ۶۰.

منظور از عبادت در «لیعبدون» مطلق اطاعت و فرمانبری است، خواه در کارهای عبادی باشد یا غیر عبادی، به عبارت دیگر: عبادت حقیقی آنست که انسان تمام کارهای زندگی خویش را با فرمانهای خدا تطبیق کند. زیرا خدا برای همه کارهای زندگی فرمان و دستوری دارد.

۴- اما چرا عبادت، غرض از خلقت شده است؟ چون زندگی دنیا بدون آخرت عبث است، خدای فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ مؤمنون / ۱۱۵، تنها راه رسیدن به رحمت و مغفرت و سعادت ابدی و بهشت، اطاعت از فرمان خدا در همه مراحل زندگی است، پس معنای حقیقی:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ ... آنست که: من آنها را خلق نکرده‌ام مگر برای رساندن به بهشت و سعادت ابدی.

۵- چون همه جن و انس خدا را عبادت نمی‌کنند، بلکه عده‌ای مشمول:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا ... اعراف / ۱۷۹، هستند، علی‌هذا اگر گروهی از جن و انس خدا را عبادت کنند باز غرض اصلی حاصل می‌شود از این بیان می‌شود پی‌برد که: الف و لام در الْجِنَّ وَالْإِنْسِ برای استغراق است ولی چون هر دو گروه در عمل مختار هستند لذا غرض خدایی در همه پیاده نمی‌شود المیزان الف و لام را الف و لام جنس گرفته است.

ناگفته نماند: غرض از ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ غرض اصلی نیست بلکه یک غرض تبعی است که از لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا ... ناشی می‌شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶۰

۶- آیات: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا هود / ۷ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ملك / ۲، إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا كهف / ۷ انسان را به حیرت و امیدارد که حتی آسمانها و زمین برای عبادت و نیکوکار بودن انسان آفریده، شده‌اند!!! روز شنبه بیست پنجم رمضان المبارک هزار و چهار و پنج مطابق ۲۵ / ۳ / ۱۳۶۴.

تفسیر سوره ذاریات به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶۱

سوره طور

اشاره

در مکه نازل شده و چهل و نه (۴۹) آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- طور هفتاد ششمین سوره است که بعد از سوره سجده در مکه نازل گردید در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره پنجاه دوم است، به نظر می‌آید که حدود سالهای نهم و دهم بعثت نازل شده باشد از آیات آن بر می‌آید که به هنگام نزول سوره، اسلام در مسیر گسترش یافتن بود، این کار مشرکان را نگران کرده و به شدت، نبوت و معاد را انکار می‌کرده‌اند، ولی حیف که وقت دقیق نزولی آن در دست نیست.

۲- عدد آیات آن به قول قارئان کوفی و شامی چهل و نه و به قول قارئان بصری چهل و هشت و در نقل قارئان حجازی چهل و

هفت است.

علت این اختلاف آنست که: در قرائت عراقی و شامی «و الطور» یک آیه است و نیز در قرائت کوفی و شامی یَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً/ ۱۳ یک آیه می‌باشد (مجمع البیان).

در تفسیر خازن که مؤلف آن در سال ۷۲۵ هجری از تألیف آن فارغ شده است، می‌خوانیم: این سوره دارای سیصد و دوازده کلمه و هزار و پانصد حرف است این می‌رساند که مسلمانان به کلام الله مجید چقدر اهمیت می‌داده‌اند.

۳- تسمیه آن به «طور» ظاهراً به علت وقوع این کلمه در اول آنست و در روایات نبوی سوره «و الطور» نامیده شد، می‌شود اطمینان نمود که این نامگذاری تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶۲ به توسط آن حضرت بوده است.

صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال از ابو ایوب خزاز از محمد بن مسلم روایت کرده:

«عن ابی عبد الله و ابی جعفر علیهما السلام قالوا: من قرء سوره و الطور جمع الله له خیر الدنیا و الآخرة» این روایت در مجمع البیان نیز نقل شده است.

۴- سوره مبارکه بی‌شک مکی است، کسی خلاف آن را نگفته است آیات سوره شاهد صدق این مطلب هستند، وانگهی می‌شود یقین کرده که همه سوره به یک بار نازل شده است.

مطالب سوره و غرض آن

این سوره با سوگندهای مؤکد اعلام می‌دارد که عذاب آخرت حتمی است سپس مقداری در وصف اهل عذاب و وصف اهل جنت توضیح می‌دهد و از واقعیات عجیبی از جریان اهل بهشت پرده بر می‌دارد، آن گاه به طور تفصیل به تکذیب مشرکان می‌پردازد که رسول خدا را جادوگر و دیوانه و خیال پرداز می‌گفتند.

و بیان می‌دارد که مشرکان کارهای نیستند اگر می‌گویند: قرآن ساخته پیامبر است، نظیر آن را بیاورند، آنها مقهور قدرتها و نظامهای خدایند در آخر به رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که در مأموریت خودش خویشتن دار باشد و با تسبیح و حمد یاری و عنایتهای خدا را به سوی خویش سرازیر گرداند، سیاق این سوره، نزدیک به ذاریات و مرسلات و نازعات است. علی هذا مطلب عمده سوره مبارکه معاد و نبوت است که انکار آن دو انکار توحید نیز می‌باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶۳

سوره الطور مکیه و هی تسع و اربعون آیه نزلت بعد سوره السجده

[سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الطُّورِ (۱) وَ كِتَابٍ مَّشْطُورٍ (۲) فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ (۳) وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴)
وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸) يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا (۹)
وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰) فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۱) الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲) يَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً (۱۳) هَذِهِ النَّارُ
الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۴)

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۵) اضْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُعْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶۴

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به طور.

۲- قسم به کتاب نوشته شده (از جانب خدا).

۳- در صفحه گسترده.

۴- قسم به خانه آباد.

۵- قسم به آسمان برافراشته.

۶- قسم به دریای پر شده.

۷- که عذاب پروردگارت ثابت است.

۸- مانعی از آن نیست.

۹- روزی که آسمان به طور کامل موج می‌زند.

۱۰- کوه‌ها به وضع عجیبی به راه افتند.

۱۱- پس وای در آن روز بر مکذبین.

۱۲- کسانی که در باطل عجیب مشغولند.

۱۳- روزی که به شدت به آتش پرتاب شوند.

۱۴- این آتشی است که آن را تکذیب می‌کردید.

۱۵- آیا این سحر است یا نمی‌بینید.

۱۶- بچشید آن را صبر کنید یا نکنید، برابر است بر شما، فقط با آنچه می‌کردید مجازات می‌شوید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶۵

کلمه‌ها

طور: در مجمع البیان از مبرد نقل شده: طور مطلق کوه است و چون الف و لام بر آن داخل شود به معنی کوه معهود آید، منظور از

آن طور سیناء است که در آنجا بر موسی علیه السلام وحی آمد.

رق: پوستی است که در آن می‌نویسند، طبرسی فرماید: پوستی است که در آن چیزی نوشته می‌شود، اصل آن براق بودن است

گویند:

«ترقرق الشيء: اذا لمع» راغب و زمخشری پوست بودن را قید نکرده‌اند.

مسجور: سجر: پر کردن. افروختن آتش. سرخ کردن تنور. طبرسی رحمه الله: مسجور را، پر شده معنی کرده و فرموده: گویند:

«سجرت التنور: ملاتها نار» زمخشری نیز پر کردن گفته است در قاموس آمده: «سجرت التنور: احماه و النهر: ملاته».

تمور: جریان سریع. راغب گوید: «مار الدم علی وجهه» خون به سرعت بر چهره‌اش جاری شد، ظاهراً آن حرکت یک نواخت نیست

بلکه به صورت مارپیچی و گرد بادی است که توأم با رفت و برگشت است. در مجمع فرموده: «المور: تردد الشيء بالذهاب و

المجىء كما يتردد الدخان» منظور از آن ظاهراً گرد باد است.

خوض: حدیث باطل: اصل آن داخل شدن در آب است، به طور استعاره به داخل شدن در امور گفته می‌شود.

یدعون: دع: دفع شدید. انداختن به شدت. «دعه دعا: دفعه دفعاً عنیفاً» (پرتاب کردن). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶۶
اصولها: صلی: داخل شدن توأم با ملازمت. «اصولها»: داخل آن شوید و در آن ملازم باشید.

شرحها

در این آیات، طور، کتاب و بیت معمور (کعبه)، نماینده نبوت و سقف برافراشته (آسمان) و دریاهاى پر شده، نشانگر قدرت و توانایی خدا معرفی شده است یعنی خدای آفریننده قدرت آوردن عذاب را دارد، پیامبران نیز از آن خبر داده‌اند. منکران که بعث و عذاب آخرت را انکار می‌کنند سخن باطل می‌گویند، آیات *أَمْ خَلِقُوا مِنَ الْأَرْضِ بَلْ لَا يُوقِنُونَ* ۲۵ و ۲۶ نیز ظاهراً در رابطه با قدرت خداوند است.

این یک استدلال واقعی است، آفریننده جهان، قدرت آوردن عذاب را دارد، وحی آسمانی توأم با معجزات نیز از آن خبر داده است، دیگر نمی‌شود در آن شک کرد، پس از اثبات وقوع عذاب، حال اهل عذاب و به همان مناسبت حال اهل بهشت در آیات بعدی آمده است.

۱-۶ وَ الطُّورِ وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ، فِي رَقٍّ مَنشُورٍ، وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَ الْبَحْرِ الْمَشْجُورِ.

مراد از طور ظاهراً طور سیناست که در آن بر موسی علیه السّلام وحی آمد، و نَادِيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ مَرْيَمَ / ۵۲، کتاب مسطور ظاهراً تورات است، نکره آمدن برای تعظیم می‌باشد، مراد از رَقٍّ مَنشُورٍ الواح آسمانی است که تورات به طور نوشته در آنها نازل گردید. وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً اعراف / ۱۴۵، نکره آمدن «رق» برای تعظیم است.

اگر منظور از رَقٍّ مَنشُورٍ لوح آسمانی نبود ذکر آن موضوعیتی نداشت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶۷
زیرا که کتاب بالاخره در یک چیزی نوشته می‌شود و نیز ذکر «مسطور» موضوعیتی نداشت، چون از لفظ کتاب، نوشته شدن معلوم می‌شود.

اما چون تورات در لوحی از جانب خدا نوشته شده بود، ذکر نوشته شدن و چیزی که در آن نوشته شده است موضوعیت دارد. «رق» مطلق است شامل جنس می‌شود، شاید مفرد آمدن اشاره به اصل است نه عدد آن.

ظاهر آنست که منظور از بیت معمور کعبه است که از ابتدای به وجود آمدن با عبادت و حج آباد است، پیامبران از فرزندان ابراهیم علیه السّلام امثال موسی و عیسی به زیارت آن آمده‌اند.

آن آیت نبوت است که به دست ابراهیم بنا شده و به واسطه پیامبر اسلام تثبیت گردیده است *إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ آل عمران / ۹۶*.

در روایات شیعه و اهل سنت آمده: آن محلی است در آسمان، از امام باقر علیه السّلام است که خدا تحت عرش چهار ستون قرار داده و آنها را ضراح نامیده و آن بیت المعمور است که به ملائکه فرموده بر آن طواف کنید، آن گاه ملائکه را مأمور کرد که در زمین مانند آن و به قدر آن خانه‌ای بسازید و به اهل زمین فرمود آن را طواف کنند «۱» و

عن النبی «البیت المعمور فی سماء الدنیا»

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: بیت معمور که آن را ضراح گویند در آسمان و در مقابل کعبه است، اگر بیافتد روی آن می‌افتد «۲» و الله اعلم.

سقف مرفوع آسمان است وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَیْفًا مَّحْفُوظًا انبیاء / ۳۲، «بحر مسجور» شاید مطلق دریاها باشد که پر از آب و پشتوانه زندگی است گویند:

منظور آنست که دریاها در آخرت گداخته می‌شود چنان که فرموده:

(۱، ۲) از تفسیر صافی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶۸

وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ تَکْوِیر / ۶ و شاید مرکز زمین باشد که دریایی گذاخته است.

به هر حال: این سوگندها در رابطه با وقوع عذاب آخرتند، توجیه آن در شرحها گفته شد.

۷ و ۸- إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ جَوَابِ سُوْغَنْدَهَاسْت و حاکمی از حتمیت کامل آنست که هیچ مانعی نتواند از آن

جلوگیری کند. آمدن «ربک» به جای «الله» تسلیت است بر آن حضرت که پروردگارت به وعده خویش وفا خواهد کرد.

۹ و ۱۰- یَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءِ مَوْرًا وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا.

ظرف است برای عَذَابِ رَبِّكَ آیه اول نظیر یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ ... انبیاء / ۱۰۳، وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ زمر /

۶۷، است.

مسیر و راه افتادن کوهها در نفخه اول است که در بسیاری از آیات دیده می‌شود وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا نَبَأ / ۲۰.

۱۱- فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ تَفْرِيعَ اسْتِ بَرِ آيَاتِ گَازِشْتَه، یعنی حالا- که عذاب حتمی است و آن واقع نمی‌شود مگر بر مکذبین

عذاب، پس وای بر آنها.

۱۲- الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ.

وصف مکذبین است و نشان می‌دهد که اگر در باطل مشغول نبودند و در معاد فکر می‌کردند، آن را انکار نمی‌نمودند «يلعبون»

حاکمی است که زندگی آنها بازی و بدون مقصد صحیح است.

نکره آمدن خوض به معنی خوض عجیب و نظیر آن می‌باشد.

۱۳ و ۱۴- يَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَا هَذِهِ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۶۹

دع نشان می‌دهد که به شدت و بی‌آنکه اعتنایی به آنها بشود در آتش انداخته می‌شوند، «یوم» ظاهراً بیان است برای «یومئذ» و یا به

تقدیر «اذکر» می‌باشد هَذِهِ النَّارُ یعنی «يقال لهم هذه النار ...»

۱۵- أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ.

جواب آنهاست که وعده آتش را سحر می‌نامیدند این آیه نظیر آنست که خدا فرموده: وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ

هَذَا بِالْحَقِّ أَحْقَافٍ / ۳۴، «ام» متصله است. به نظر بعضی منقطعه و به معنی «بل» است یعنی شما نمی‌بینید.

۱۶- اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ.

امر و نهی در «فاصبروا- لا تصبروا» راجع به «اصلوها» است یعنی: بچشید آن عذاب را در آن خواهید بود، صبر کنید یا نکنید، نظیر

سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ابراهیم / ۲۱ «سواء» خبر مبتدأست یعنی: «هما سواء عليك» ضمیر تشبیه راجع به صبر و

عدم صبر است.

إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی: خدا در این عذاب به شما ظلم نمی‌کند، بلکه اعمالتان است که با آنها مجازات می‌شوید ممکن

است تعلیل صدر آیه باشد، به هر حال، آن از دلائل تجسم عمل است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۷۰

[سوره الطور (۵۲): آیات ۱۷ تا ۲۸]

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ (۱۷) فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹) مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُورٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ (۲۱)

وَأَمِידَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْوَ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمُ (۲۳) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (۲۴) وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۵) قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ (۲۷) إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸)

۱۷- اهل تقوی در بهشتها و نعمت وسیع هستند.

۱۸- متعتمد با آنچه پروردگارشان داده و پروردگارشان از عذاب جهنم حفظشان کرده است.

۱۹- بخورید و بیاشامید گوارا، در مقابل آنچه می‌کردید. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۷۱

۲۰- نشستگانند بر تختهای صف کشیده و قرین کرده‌ایم آنها را با حور عین.

۲۱- کسانی که ایمان آورده و فرزندانانشان با ایمان از آنها تبعیت کرده‌اند، فرزندان آنها را به آنها لاحق می‌کنیم و از پاداششان چیزی کم نمی‌کنیم، هر کس در گرو عمل خویش است.

۲۲- به آنها پی در پی می‌رسانیم میوه و گوشتی از آنچه میل می‌کنند.

۲۳- در آنجا برای گرفتن کاسه شراب منازعه می‌کنند (اما) در بهشت لغو و گناهکار دانستن نیست.

۲۴- گردش می‌کند در اطراف آنها غلامانی که برای آنهاست، گویی مروارید مستور هستند

۲۵- بعضی بر بعضی رو می‌کند و از همدیگر سؤال می‌کنند.

۲۶- گویند: ما در گذشته در میان خانواده خویش اهل توجه بودیم.

۲۷- خدا بر ما عنایت فرمود و از عذاب نافذ حفظ کرد.

۲۸- ما خدا را از پیش می‌خواندیم که او احسان کننده و مهربان است.

کلمه‌ها

نعیم: نعمت پر وسعت و زیاد. راغب گوید: «النعمة: النعمة الكثيرة» آن مفرد است و جمع نیست.

فاکھین: متنعمین (لذت برندگان) فاکه کسی را گویند که فاکهه (میوه) در اختیار اوست.

حور: حوراء: زن سفید بدن (سمین تن)، جمع آن حور است، عیناء زنی که چشمش درشت است جمع آن «عین» می‌باشد.

التناهم: آلت: نقصان و ناقص کردن «آلت ماله: نقصه و آلت الشیء:

نقص».

رهین: به معنی مفعول است (مرهون) میزان در معنی آن فرموده: هر شخصی نزد خدا در مقابل عمل خود مقبوض و محفوظ است

تا به تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۷۲

جزای عملش از لحاظ ثواب و عقاب برسد.

کأس: راغب آن را ظرف با شراب گفته است «الاناء: بما فيه من الشراب» طبرسی نیز چنین فرموده است جوهری در صحاح از این

اعرابی نقل کرده: ظرف را كأس نگویند مگر آنکه در آن شراب باشد.

مکنون: کن و کنون: پوشانیدن و محفوظ داشتن. «کن الشیء کنا و کنوتا: ... غطاء و اخفاء» مکنون: محفوظ و پوشیده.

سموم: عذاب نافذ. سم (بفتح اول و ضم آن): سوراخ، راغب تنگ بودن آن را قید کرده است مانند سوراخ سوزن و بینی. زهر را از آن سم گویند که در سوراخهای بدن نفوذ می‌کند.
بر: (بفتح اول) احسان کننده و نیکوکار.

شرحها

چون در آیات گذشته عذاب منکرین بعث بیان گردید بدان مناسبت در این آیات حالات تصدیق کنندگان بعث ذکر شده است که آنها در بهشتها خواهند بود و فرزندانشان نیز با آنها بوده و در خوردن نعمتهای بهشتی مسابقه خواهند داد و زندگی دنیا را به یاد خواهند آورد.

۱۷- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ.

وصف متقین مشعر بر علیت است یعنی تقوی سبب بهشت رفتن می‌شود، نکره آمدن جنات و نعیم، برای تعظیم است یعنی جناتی که در وصف ننگجد «نعیم» مطلب را تکمیل می‌کند در بسیاری از آیات جَنَّاتِ النَّعِيمِ بدون واو آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۷۳

۱۸- فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ.

فاکهین حال است از متقین، وَقَاهُمْ ... در رابطه با آنست که ترس منتقل شدن به عذاب را ندارند، تکرار «ربهم» برای مزید عنایت به آنهاست. جحیم به معنی آتش بزرگ می‌باشد.

۱۹- كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

یعنی: «يقال لهم كلوا...» «هنیئا» تقدیرش «اکلا و شربا هنیئا» است ذیل آیه بیان می‌کند بهشت نتیجه اعمال آنهاست.

۲۰- مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ.

تکیه در زبان عرب نشستن را نیز گویند، سریر تختی است که انسان از نشستن در آن مسرور می‌شود، نکره آمدن آن برای تعظیم است. ظاهرا در «مصفوفه» به هم وصل شدن نیز در نظر است زیرا در جای دیگر آمده: عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ واقعه / ۱۵. ناگفته نماند: در قرآن کریم به مردان زنان دلخواه وعده داده شده ولی این سخن درباره زنان نیست، به نظر می‌آید دور از عفت بوده که به زنان گفته شود: شما را در بهشت شوهران دلخواه خواهد بود، ولی این مطلب در روایات آمده است. بعضی‌ها احتمال داده‌اند که همه انسانها در روز قیامت به صورت مردان از خاک می‌رویند و اهل بهشت که همه مرد هستند با حور العین خواهند بود ناگفته نماند برای زنان مؤمن مانعی ندارد که در قیامت، مردان باشند و با حور عین ازدواج کنند و نیز زنان کافر، مردان باشند تا در جهنم مرد و زن کنار هم نباشد.

ولی آیات قرآن صریحند که در قیامت مؤمنین و مؤمنات و ... خواهند بود نظیر: يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ

أَيْدِيهِمْ حديد / ۱۲، يَوْمَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۰، ص: ۳۷۴

يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ

/ ۱۳، لِيَعْبُدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ احزاب / ۷۳، وانگهی اگر چنین چیزی بود امامان علیهم السّلام روشن می‌کردند.

۲۱- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ.

چون این آیه و آیات بعدی در رابطه با آنست که خدا فرزندان مؤمنان درجه اول را به آنها لاحق می‌کند، لذا با کلمه وَالَّذِينَ آمَنُوا ... از آیات ما قبل قطع شده و مستقلا عنوان گردیده‌اند.

جمله وَ اتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيمَانٍ نشان می‌دهد که ذریه آنها در مرتبه پائین ایمان هستند ولی خدا با الطاف خویش آنها را به پدران خویش (مؤمنان درجه اول) لا حق می‌کند. تا بر خوشحالیشان بیافزاید از این معلوم می‌شود که تنوین در «بایمان» برای تنکیر است نه تعظیم، یعنی به نوعی از ایمان و لو اینکه از ایمان پدران پائین باشد.

ابن بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: فرزندان از عمل پدران قاصر شده‌اند، خدا فرزندان را به پدران لاحق کرده تا چشمشان روشن شود، در این باره روایاتی هست که در نکته‌ها خواهد آمد. نظیر این مطلب در ذیل آیه وَ مَنْ صِلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَرْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ ... غافر / ۸ گذشت.

وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ یعنی: به علت این الحاق چیزی از پاداش پدران کم نمی‌کنیم، تقدیر آن «و ما التناهم» است کُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ تعلیل ما أَلْتَنَاهُمْ می‌باشد و نشان می‌دهد: مؤمن در گرو عمل خوب خویش است که به ثواب آن برسد، مانند کافر که در گرو اعمال قبیح خویش می‌باشد.

در آیه کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ مدثر / ۳۹ منظور تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۷۵
مرهون بودن به عذاب است، علی هذا استثناء اصحاب یمین مانعی ندارد و میان دو آیه تعارضی نیست.

۲۲- وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ.

شرح بعضی از نعمتهای آنهاست که در کُلُّوا وَ اشْرَبُوا اجمالاً گذشت.

امداد آوردن چیزی است بعد از چیزی، یعنی فاکهه و لحم را پی در پی در اختیار آنها می‌گذاریم، اَمَدَدْنَاهُمْ در معنای مضارع است، مِمَّا يَشْتَهُونَ از لحاظ مفهوم جمله عجیبی است نظیر فیها ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ زخرف / ۷۱.

۲۳- يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا لَعُوْنَ فِيهَا وَلَا تَأْتِيَهُمْ.

منظور از تنازع تسابق در گرفتن کاسه شراب است ولی نه از روی بیهودگی و از روی نسبت دادن به گناه، بلکه از کثرت شادی و از روی شوخی. «فیها» در هر دو ظاهراً راجع به جنت است نظیر: لا- يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَ لا- تَأْتِيَهُمْ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا واقعه / ۲۵، لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَ لا كِدَابًا نَبَأ / ۳۵.

علی هذا آیه شریفه حاوی دو مطلب است اول: در آن بهشت روی کاسه شراب نزاع می‌کنند. از این سخن سؤالی متولد می‌شود که مگر در بهشت نزاعی هست؟ در جواب فرموده: لا- لَعُوْنَ فِيهَا وَ لا- تَأْتِيَهُمْ وَ از آن معلوم می‌شود که این نزاع و تسابق از کثرت شادی است نه از روی دروغ گفتن و نسبت دادن گناه.

۲۴- وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ.

در آیه دیگر فرموده. وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَ لِدَانٌ مُخَلَّدُونَ واقعه / ۱۷ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَ لِدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا دهر / ۱۹، همه آیات درباره خدمتکاران بهشتی است، مروارید هر قدر پوشیده باشد، با صفا و سفید و پاک و خوشایند می‌شود، منظور از طواف، گردش برای خدمت است.

لام در غِلْمَانٌ لَهُمْ حاکی است که آنها غلمان بهشتی هستند، نه غلامان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۷۶
دنیا و گرنه می‌فرمود «غلمانهم».

۲۵- وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ.

اشاره است به سخن گفتن آنها، آیات بعدی حاکی است که این سائل راجع به دنیا خواهد بود.

۲۶- قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ.

راغب گوید: إشفاق عنایتی است آمیخته به خوف، اگر با «من» متعدی شود معنی خوف در آن ظاهرتر است مانند وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ و چون با «فی» باشد معنی عنایت ظاهرتر است مانند كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ.

از این معلوم می‌شود که آنها در میان خانواده خود به مسائل توحید و معاد عنایت داشته‌اند تا خانواده‌شان نیز اهل توحید و ایمان باشند.

۲۷- فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ الشَّمُومِ.

تفریح است بر آیه قبل، منت به معنی انعام دادن و مورد عنایت قرار دادن است.

۲۸- إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ.

تعلیل است برای فَمَنْ اللَّهُ ... جمله إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ نیز تعلیل صدر آیه است «بر» از اسماء حسنی است به معنی نیکوکار و احسان کننده. یعنی خدا را از پیش می‌خواندیم زیرا که میدانستیم احسان کننده است، دعا را اجابت می‌فرماید.

اینان مردمانی مؤمن و موحد و در عین حال اهل و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ بوده‌اند، در نتیجه اهل بهشت شده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۷۷

نکته‌ها

روایاتی درباره آیه:

أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ۱- صدوق رحمه الله در کتاب توحید (باب الاطفال ...)

از ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام درباره وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ نقل می‌کند که فرمود:

«قصرت الأبناء عن عمل الآباء فالحقوا الأبناء بالآباء لتقر بذلك عيونهم»

این نشان می‌دهد که آیه در مقام امتنان است. «ذریته» شامل فرزندان بزرگ و کوچک همه می‌شود، اما اتباع با ایمان حاکی است که همه باید مکلف و مؤمن باشند.

۲- باز در توحید از ابو بصیر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد، یک نفر منادی در ملکوت آسمانها و زمین ندا می‌کند: بدانید که فلان پسر فلان مرده است، اگر پدر و مادرش و یا یکی از آن دو و یا بعضی خانواده‌اش از مؤمنان، مرده باشد به او تحویل می‌دهند که عذابش بدهد، و الا بفاطمه علیها السلام تحویل می‌شود تا غذا بدهد، تا پدر و مادرش و یا یکی از آن دو و یا بعضی از خانواده مؤمنش بیاید (بمیرد) و به او تحویل دهد.

این حدیث، امتنانی است از جانب خداوند ولی راجع به آیه مورد تفسیر نیست، زیرا جمله وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ نشان می‌دهد که آن ذریه اهل ایمان و مکلف می‌باشند.

۳- در مجمع البیان آمده:

«روی ذاذان عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ان المؤمنين و اولادهم فی الجنة ثم قرء هذه الاية

و

روی عن الصادق علیه السلام قال اطفال المؤمنین یهدون الی آباءهم یوم القیامة.

نظیر این روایات از طریق اهل سنت نیز نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۷۸

[سوره الطور (۵۲): آیات ۲۹ تا ۴۹]

اشاره

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ (۲۹) أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمَتَرَبِّصِينَ (۳۱) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۲) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ (۳۴) أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۶) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ (۳۷) أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۳۸) أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبُنُونَ (۳۹) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۰) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱) أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳) وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (۴۴) فَذَرُهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۶) وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۷) وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (۴۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۷۹

۲۹- یادآوری کن، تو با نعمت پروردگارت کاهن و دیوانه نیستی.

۳۰- بلکه می گویند: او خیالباف است، به او اضطراب مرگ را انتظار بکشیم.

۳۱- بگو: انتظار بکشید من نیز با شما از منتظرانم.

۳۲- یا عقولشان باین گفته امرشان می کند؟ نه بلکه قومی طغیانگرند.

۳۳- یا می گویند: قرآن را از خود جعل کرده نه بلکه ایمان نمی آورند.

۳۴- اگر راست می گویند سخنی مثل آن را بیاورند.

۳۵- یا از چیزی غیر از (ماده آدمیان) آفریده شده‌اند یا آنها آفریننده‌اند؟

۳۶- یا آسمانها و زمین را آفریده‌اند، نه، بلکه یقین نمی آورند.

۳۷- یا در نزد آنهاست خزائن پروردگارت با آنها مسلط بر اراده حقند.

۳۸- یا نردبانی دارند که در آن بالا رفته و سخن وحی را گوش می دهند، شنونده‌شان دلیل روشنی بیاورد.

۳۹- یا برای اوست دختران و برای شماست پسران؟

۴۰- یا از آنها مزدی می خواهی که از غرامت به مشقت افتادگانند؟

۴۱- یا غیب نزد آنهاست و از آن می نویسند؟

۴۲- یا می خواهند حیل‌های بکنند، کافران خود حیل‌ها شدگانند؟ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸۰

۴۳- یا آنها را معبودی جز خدا هست؟ خدا از آنچه شریک قرار می دهند برتر است.

۴۴- اگر قطعه‌هایی از آسمان را در حال سقوط ببینند گویند: ابری متراکم است.

۴۵- ترکشان کن، تا روزشان را ببیند که در آن می میرند.

۴۶- روزی که: کیدشان فائده‌ای ندهد و یاری کرده نشوند.

۴۷- برای ظالمان نزدیکتر از آن، عذابی هست، لیکن بیشترشان نمی دانند.

۴۸- صبور باش به حکم پروردگارت، که تو زیر نظر مایی، تسبیح و حمد کن وقتی که بر می خیزی.

۴۹- و تسبیح کن خدا را در مقداری از شب و در وقت پشت کردن ستارگان.

کلمه‌ها

کاهن: طبرسی فرموده: کاهن کسی است که مدعی علم غیب است با استخدام جن. شیخ انصاری در مکاسب محرمة در مسئله کهنات از قواعد علامه نقل می‌کند: کاهن کسی است که رفیقی از جن دارد و به او خبر می‌آورد. این کلمه فقط دو بار در کلام الله آمده است: طور/ ۲۹، حاقه/ ۴۲.

منون: مرگ. «المنون: المتیة و الموت»، «ریب المنون»: پیشامد اضطراب آور مرگ. احلامهم: عقول. مفرد آن حلم (بکسر اول) است (و بر وزن عنق و قفل) چیزی است که در خواب دیده شود، جمع آن نیز احلام است قالوا أضغاث أحلام یوسف/ ۴۴.

تقوله: تقول: سخن درست کردن، فقط در جعل دروغ به کار رود (مجمع البیان). مصیطرون: مصیطر: غالب و قاهر. طبرسی فرموده: مصیطر کسی را گویند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸۱ که دیگری را با قهر به کار ملزم کند، با سین نیز آید.

سلم: نردبان. خواه از چوب باشد یا از سنگ و غیره، این تسمیه بدان علت است که آن تو را به آنچه می‌خواهی تسلیم می‌کند. معرم: جریمه. در مجمع البیان فرموده: غرم و مغرم نائبه‌ایست عارض به مال بی آنکه صاحبش خیانتی کرده باشد، اصل آن به معنی لزوم است.

کسفا: (بر وزن جسر و عنب) تکه‌ها و قطعه‌ها، مفرد آن کسفه است. آن در آیه به سکون سین است. طبرسی فرموده کسفه تکه‌ای از ابر است به قدری که نور آفتاب را مکسوف می‌کند. مرکوم: متراکم، بعضی بالای بعضی.

یصعقون: یعنی: صیحه زده می‌شوند، صاعقه را مرگ، آتشی که از آسمان آید و عذاب گفته‌اند: ادبار: پشت کردن.

شرحها

در المیزان فرموده: چون خدا از عذاب قیامت خبر داد و اینکه آن به مکذبین می‌رسد و اهل تقوی در جنات و نعیم خواهند بود، در این آیات به رسول خود صلی الله علیه و آله امر فرموده که به دعوت خویش ادامه دهد که او صلاحیت این کار را دارد، و مکذبین عذری در تکذیب و رد دعوت او ندارند.

در این آیات، همه عذرها که ممکن بود تصور شود، نفی گردیده است و آن شانزده عذر است، مقداری از آنها راجع به حضرت رسول است که اگر چیزی از آنها تحقق یابد، صلاحیت تبعیت از او را از بین می‌برد، مانند کاهی یا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸۲.

مجنون یا شاعر یا مفتری بودن بر خدا و یا اجر خواستن. و مقدار دیگری راجع به مکذبین است مانند آفریده شدن از غیر شیء یا آفریننده بودن و یا اینکه عقولشان تکذیب را تصدیق کند و نظیر آنها، در عین حال، آیات خالی از توییح شدید نیستند (المیزان).

آن گاه در آخر سوره به آن حضرت فرمان می‌دهد که به مکذبین به اعتنا باشد و به حکم پروردگارش صابر باشد و او را حمد و تسبیح گوید. و نیز تهدید می‌کند که مکذبین را علاوه از آخرت، عذاب دنیا نیز خواهد بود.

۲۹- فَذَكَرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ.

تفریع است بر آیات گذشته: یعنی حالا که عذاب آخرت حتمی است و اهل تقوی از آن به دور خواهند بود، تذکر بده که تو از راه وحی سخن می‌گویی نه از راه کفایت و اختلال عقل.

بِنِعْمَةِ رَبِّكَ قید نفی است یعنی: تو به علت نعمت پروردگارت کاهن و مجنون نیستی، به عبارت دیگر: نبوت مانع از آنست که تو کاهن یا مجنون باشی، نظیر این آیه ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ قلم / ۲.

۳۰- أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَّبِعُ بِهِ رَبِّبَ الْمُؤْمِنِينَ.

«ام» منقطعه است به معنی «بل - بلکه» یعنی بلکه می‌گویند: خیالباف است، منتظر مرگ او باشیم تا بمیرد و فراموش گردد، رجوع شود به (یس / ۶۹).

۳۱- قُلْ تَرَبُّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ.

تسلیتی است بر آن حضرت و تهدیدی است، بر مشرکان که آینده واقعتاً را روشن خواهد کرد، «تربصوا» امر تهدیدی است. فَإِنِّي مَعَكُمْ ... حاکی است که آینده به نفع آن حضرت خواهد بود.

۳۲- أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸۳

«ام» اول منقطعه است با تقدیر استفهام، «ام» دوم نیز منقطعه می‌باشد، یعنی: آیا عقل آنها حکم می‌کند که تو شاعری و از روی عقل و منطق این سخن را می‌گویند؟ نه بلکه اهل طغیانند، از روی طغیان چنین می‌گویند.

۳۳- أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ.

ام مانند سابق منقطعه است یعنی: بلکه می‌گویند: قرآن را از خود جعل کرده و به خدا نسبت داده است، آن گاه در این رابطه دو جواب داده شده، یکی:

بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی: قرآن مجعول نیست بلکه اینها تسلیم نمی‌شوند، این می‌رساند که یقین دارند ولی حاضر به قبول حق نیستند. دوم / ۵.

۳۴- فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ.

یعنی اگر راست می‌گویند حدیثی و کلامی نظیر آن را بیاورند، توضیح اینکه: اگر قرآن توسط آن حضرت بدون دخالت وحی باشد، دیگران نیز می‌توانند نظیر آن را بیاورند، زیرا کار بشری است.

۳۵- أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ.

در میزان فرموده: نکره آمدن «شیء» به تقدیر صفتی است که مناسب مقام باشد، مانند «من غیر شیء خلق منه غیرهم من البشر» یعنی: آیا این مشرکان از چیزی خلق شده‌اند که دیگران از آن خلق نشده‌اند؟

به عبارت دیگر: آیا اینها می‌گویند: ما از چیز جداگانه‌ای آفریده شده‌ایم پس نباید برای ما پیامبر بیاید؟ یا می‌گویند: ما آفریننده‌ایم دیگر حاجتی به دین و پیامبر نداریم؟

بعضی درباره آیه گفته‌اند: «آیا به وجود آمده و مقدر شده‌اند بدون خالق و تقدیر کننده‌ای؟

بعضی گویند: آیا آفریده شده‌اند از غیر شیء زنده و امر و نهی نخواهند شد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸۴
زیرا مانند جمادند؟

به قول: بعضی: آیا آفریده شده‌اند بدون علت و غایت ثواب و عقاب؟

و در قول بعضی: آیا باطل آفریده شده‌اند که محاسبه و امر و نهی نشوند؟
ولی نظر میزان از همه مقبولتر و قانع کننده‌تر است.

۳۶- أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ.

یا آفریننده آسمانها و زمین هستند و مقامشان بالاتر از امر و نهی و تکلیف است؟ بَلْ لَا يُوقِنُونَ نشان می‌دهد که از روی عمد حاضر به یقین نیستند و گرنه یقین برای آنها سهل است و انکارشان از روی لجاجت می‌باشد، در اینگونه محلها روی سخن با کسانی است که می‌دانند ولی قبول نمی‌کنند.

۳۷- أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمْ الْمَصِيطِرُونَ.

بلکه آیا نزد آنهاست خزائن پروردگار، تا نبوت را به هر که خواستند بدهند؟ ظاهراً اشاره است به آنچه می‌گفتند: لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ زخرف / ۳۱، به هر حال، خزائن شامل نبوت نیز هست.

«مصیطرون» که گاهی با سین نیز آید ظاهراً به معنی غالب بر خداست، یعنی آیا آنها غالب بر خدا هستند تا قدرت نبوت دادن را از او سلب کنند، یا او را وادار به جابجا کردن کنند؟

۳۸- أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَشْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ.

گویی: این آیه در رد آنست که مشرکان حرف خود را راست و گفته حضرت رسول را دروغ می‌پنداشتند يَشْتَمِعُونَ فِيهِ یعنی در آن بالا می‌روند و وحی را می‌شنوند؟ منظور از سلطان دلیل است.

۳۹- أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ.

طبرسی فرموده: این تسفیه و تحقیر پندار آنهاست که به خدا چیزی را تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸۵

نسبت می‌دهند و خود از آن ابا دارند، میزان آن را اختیار کرده است، شاید علت التفات از غیبت به خطاب همان تحقیر باشد.

۴۰- أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُمْتَلُونَ.

اثقال: تحمیل ثقل و کنایه از مشقت است: یعنی: آیا بر رسالت خویش مزدی می‌خواهی که بر آنها قابل تحمل نیست لذا رسالت را قبول ندارند؟! ۴۱- أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ.

این آیه ظاهراً نظیر أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ است، با این فرق که در آنجا از غیب اطلاع می‌یافتند و در اینجا غیب در اختیار آنهاست، علی هذا منظور از غیب لوح محفوظ است، «یکتبون» یعنی حرفهای خود را از آن استنساخ می‌کنند. به قول بعضی مراد علم غیب است.

۴۲- أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ.

ام منقطعه است یعنی بلکه می‌خواهند با گفتن کاهن و ساحر و مانند آن، در جلوگیری از دعوت تو حيله‌ای کنند، ولی حيله به خودشان برمی‌گردد زیرا به وسیله آن از سعادت در این محروم می‌شوند.

۴۳- أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

یعنی اگر معبودی غیر از خدا داشتند می‌توانستند از دعوت تو امتناع کنند و آن معبود از عذاب خدا حفظشان کند ولی خدا از داشتن شریک برتر است.

۴۴- وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ.

اشاره است به کثرت لجاجت و عناد آنها، یعنی لجاجتشان به حدی است که اگر به بینند تکه‌هایی و قطعاتی از آسمان بر آنها می‌افتد، نمی‌گویند عذاب است بلکه می‌گویند: ابر متراکم است، نظیر: وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سَكْرَاتُ أُبْصَارُنَا حَجْرٌ / ۱۵. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸۶

۴۵- فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ.

تفریع است بر انکار و عناد آنها، یعنی حالا که کار چنین است بگذارشان تا روز قیامت را ملاقات کنند، ظاهراً منظور از يَوْمَهُمْ ...

نفخه اول صور است چنان که فرموده: وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ زمر / ۶۸.

ناگفته نماند در آن روز فقط کسانی خواهند مرد که زنده باشند نه مشرکان زمان رسالت که میلیونها سال قبل مرده‌اند، علی هذا می شود مراد، تهدید به شروع روز قیامت و عذاب آن باشد و «یصعقون» راجع به کسانی باشد که در آن روز زنده‌اند.

آیه بعدی نشان می دهد که «یومهم» به نفعه دوّم نیز شامل است یعنی می میرند و میرسند به روزی که: لَا يُعْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا. ۴۶- يَوْمَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ.

منظور از «کیدهم» شاید همان اُمّ یُریدُونَ کَیِّدًا باشد، آیه حاکی است که نه خود قدرت دفاع دارند و نه از جانب دیگران یاری کرده می شوند.

۴۷- وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

«دون» به معنی نزدیک است، بعید نیست منظور عذاب استیصال در دنیا باشد چنان که اهل مکه مستأصل شدند و شیرازه شرک از هم پاشید، المیزان بعید نمی داند که منظور عذاب قبر باشد، در مجمع آن را از ابن عباس نقل کرده است.

بعضی گفته‌اند: منظور روز «بدر» است ولی آن شامل همه نبود، وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ... حاکی است که بعضی آن عذاب را باور داشتند ولی عناد مانع از آن بود که ایمان بیاورند و نجات یابند.

۴۸- وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸۷

بعید نیست منظور از حکم مطلق فرمان و شریعت باشد یعنی برای تبلیغ فرمانهای خداوند استقامت داشته باش، المیزان آن را مهلت خدا درباره مشرکان گفته است: در مجمع البیان نزدیک به آن فرموده است.

فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ممکن است تأکید «و اصبر» باشد یعنی صبر کن که تو زیر نظر مایی از تو غفلت نداریم، طبرسی در تفسیر آن فرموده: «ای بریء منا لا یخفی علینا شیء من امرک».

گاهی از عین حفظ و حراست اراده می شود یعنی: تو در حفظ و حراست مایی از دشمن پروا مکن نظیر وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَخِينَا هود/ ۳۷.

باء در «بحمد» برای مصاحبت است یعنی خدا را تسبیح کن توأم با حمد او، تسبیح در مقابل صفات جلال و حمد در مقابل نعمتهاست.

در تفسیر برهان در تفسیر قمی نقل شده که: «حین تقوم لصلوة اللیل» در مجمع از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السّلام نقل شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب سه بار از خواب برمی خاست و به آفاق آسمانها نگاه می کرد و پنج آیه را که در آخر آل عمران است می خواند که آخر آنها إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ می باشد آن گاه نماز را شروع می فرمود ... علی هذا حین تقوم یعنی وقتی که به نماز شب برمی خیزی.

۴۹- وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ.

بنا بر آنچه از تفسیر قمی نقل شد منظور از «فسبحه» نماز شب است، یعنی در بعضی از شب خدا را تسبیح کن در مجمع البیان و المیزان نیز نماز شب فرموده‌اند به قولی: منظور نماز مغرب و عشاءست.

وَإِدْبَارَ النُّجُومِ تقدیر آن «فسبحه وقت ادبار النجوم» است یعنی در وقت پشت کردن ستارگان و مخفی شدن نور آنها خدا را تسبیح کن. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸۸

در مجمع البیان از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السّلام نقل شده: منظور از آن دو رکعت نافله صبح است، بعضی نماز صبح گفته‌اند، به قولی منظور آنست که از ذکر خدا غافل مباش و او را شب و روز تسبیح کن.

روز چهار شنبه هفتم شوال المکرم هزار و چهار صد و پنج مطابق ۵/ ۴/ ۱۳۶۴ تفسیر سوره طور به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۸۹

سوره نجم

اشاره

در مکه نازل شده و شصت و دو آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- نجم بیست و سومین سوره است که بعد از سوره توحید در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پنجاه سوم است، در المیزان فرموده:

گویند آن اولین سوره است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را، آشکارا بر مؤمنان و مشرکان خواند.

این سخن می‌رساند که آن در اوائل سال چهارم بعثت نازل گشته کمی پس از آنکه به حکم فَاضِدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر/ ۹۴ آن حضرت دعوت خویش را آشکار فرمود.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی شصت و دو آیه است که به حضرت ولی ذوالجلال علیه سلام اللهُ المتعال می‌رسد، دیگران شصت و یک گفته‌اند. در تفسیر خازن که در قرن هشتم هجری نوشته شده آمده است که این سوره دارای سیصد و شصت کلمه و هزار و چهار صد و پنج حرف است و اللهُ العالم.

۳- تسمیه آن به «النجم» به علت وقوع این کلمه در اول آنست، از روایات نبوی می‌شود فهمید که این تسمیه به وسیله آن حضرت بوده است.

۴- سوره مبارکه چنان که مطالب آن حکایت می‌کند، مکی است، ابن عباس و قتاده گفته‌اند: آیه الَّذِينَ يَجْتَبِئُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ ... / ۳۲ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۹۰

در مدینه نازل گشته است، این سخن استحسانی بیش نیست، به نظر می‌آید دیده‌اند که مطلب آن به مدنی بودن شباهت دارد، همچنین است قول حسن مفسر که گوید: همه‌اش مدنی است، در المیزان فرموده: اعتباری نیست به قول آنکه گوید: بعضی از آیات یا همه آن مدنی است.

و نیز ظاهر آنست که همه سوره به یک بار نازل شده، دلیلی به نزول تدریجی آن نیست.

مطالب سوره و غرض آن

سوره مبارکه با کیفیت وحی شروع می‌شود و سپس مشرکان را محکوم می‌کند که هر چه می‌گویند و هر چه می‌کنند بدعت‌های خودشان می‌باشد، دلیلی از جانب خدا ندارند آن گاه مقداری از آیات توحید و تدبیر الهی بیان میشود که همه چیز، حتی خنده، گریه، مرگ، حیات، خلقت نر و ماده، و غیره از خداست: هلاک امت‌های مشرک نیز روی نظام خاصی از جانب اوست، سپس با اشاره به معاد و فرمان به سجده و اطاعت، سوره مبارکه به پایان می‌رسد.

گویی غرض سوره آنست که توحید و تدبیر عمومی جهان، ارسال رسل را لازم گرفته است.

۵- توحید خالص آنست که: انسان پس از ایمان به خدا، تمام اعمال خویش را با دستوره‌های خدایی تطبیق دهد، خواه در اعمال عبادی باشد یا غیر عبادی، غیر از این، عمل انسان به هر طریق که باشد شرک و کفر است تا شرک از جامعه بشریت زدوده نشده،

انسانها روی سعادت نخواهند دید.

علی هذا آياتی که انسان را از شرک نهی می‌کند و آن را اساس بدبختی می‌داند، در عصر حاضر بالاتر از عصر نزول قرآن حائز اهمیتند، زیرا آن روز بتهای بیجان و مجسمه‌های مرده مورد پرستش بودند که کاری از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۹۱ آنها ساخته نبود ولی امروز بتهای زنده به شکل طاغوتها و ابر قدرتها، حکام مشرک و مرتجع، قانونهای غیر خدایی که توسط مغزهای الکلی و مشرک وضع می‌شود و امثال آن، همه از مصادیق شرک و هزاران بار خطرناکتر از بتهای عصر نزول قرآن هستند علی هذا شرک نه تنها از بین نرفته بلکه قویتر از روزگار گذشته نیز می‌باشد، قرآن کریم چنان که در گذشته با شرک مبارزه کرده، اکنون بالاتر از آن مبارزه می‌کند و پیوسته خواهد کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۹۲

سورة النجم مکیه و هی اثنتان و ستون آیه نزلت بعد سورة الاخلاص

[سورة النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)
عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ (۶) وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ (۷) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (۹)
فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (۱۰) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۱۱) أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ (۱۲) وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ (۱۳) عِنْدَ سِدْرَةِ
الْمُنْتَهَىٰ (۱۴)

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ (۱۵) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ (۱۶) مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ (۱۷) لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ (۱۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۹۳

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به ستاره وقتی که فرود آید.

۲- رفیق شما گمراه نشده و به راه هلاکت نرفته است.

۳- از میل طبع سخن نمی‌گوید.

۴- نیست سخن او مگر وحی که وحی می‌شود.

۵- او را فرشته نیرومند تعلیم داده است.

۶- فرشته با بصیرت که (بر قیافه آدمی) ایستاد.

۷- در حالی که در طرف بالاتر بود.

۸- سپس نزدیکتر شد.

۹- پس شد به قدر دو ذراع یا نزدیکتر از آن.

۱۰- آن گاه وحی کرد به بنده خدا آنچه را که وحی کرد.

۱۱- قلب او تکذیب نکرد آنچه را که دید.

۱۲- آیا با او بر آنچه می‌بیند مجادله می‌کنید؟

۱۳- او را در نزول دیگری (نیز) دید.

۱۴- در نزد سدره منتهی.

۱۵- نزد آنست بهشتی که جایگاه انسانهاست.

۱۶- وقتی که می پوشاند سدره را آنچه می پوشاند.

۱۷- چشم پیامبر منحرف نشد و طغیان نکرد.

۱۸- حقا که از آیات بزرگتر پروردگارش را دید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۹۴

کلمه‌ها

نجم: در اصل به معنی بروز و آشکار شدن است «نجم القرن و النبات» یعنی: شاخ و علف روئید و آشکار شدن، ستاره را از آن نجم گویند که طلوع می کند و آشکار می شود.

هوی: هوی (بضم ها و فتح آن) فرود آمدن «هوی الشیء هویا و هویا:

سقط من علو الی اسفل» راغب به ضم اول: فرود آمدن و به فتح آن بالا رفتن گفته است.

غوی: غی و غوایه: رفتن به راه هلاکت، «غوی یغوی غیا و غوایه:

سلک طریق الهلاک».

قوی: جمع قوه است به معنی نیرو و قدرت. در اقرب الموارد گوید:

«رجل شدید القوی» مردی است که ترکیب خلقتش محکم باشد.

مره: شدت. نوعی از مرور و گذشتن. اصالت عقل حالت مستمر.

افق: ناحیه. طرف. جمع آن آفاق است. در مجمع فرموده افق ناحیه آسمان است، نواحی زمین را بنا بر تشبیه به نواحی آسمان، آفاق گفته اند.

تدلی: تدلی: کشیده شدن به طرف پائین در مجمع فرموده: «الامتداد الی جهة السفلی» از زجاج نقل کرده: «دنا- تدلی» هر دو به یک معنی است «دنا»: نزدیک شد «تدلی» نزدیکتر شد، تعلق و آویزان شدن نیز آید «تدلی الثمر من الشجر: تعلق و استرسل» قاب: اندازه و

مقدار. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۹۵

قوسین: قوس کمانی که با آن تیر می اندازند.

تمارونه: مرء: مجادله بباطل.

سدره: سِدْرَةُ الْمُنتَهَى سدر: درخت کنار و شجر النبق. تاء آن برای وحدت است، منتهی به معنی محل انتهاء و تمام شدن است، گویی منتهای عروج است بالاتر از آن رفتن امکان ندارد.

زاغ: زیغ: انحراف.

شرحها

ظهور آیه سوم تا دوازدهم در بیان آنست که: جبرئیل برای آوردن وحی از آسمان نازل شده و به حضور پیامبر آمده و تا یک متری او رسیده، آن گاه وحی خدا را به او ابلاغ کرده است. پیامبر به بودن جبرئیل یقین کرده است.

و ظهور آیات سیزده تا هیجده آنست که: آن حضرت با سمانها رفته و جبرئیل را به وقت نازل شدن در کنار سِدْرَةُ الْمُتَهَيِّ دیده است، چشمش اشتباه نکرده و نیز در آنجا بسیاری از آیات قدرت خدا را دیده است.

علی هذا آیات قسمت اول، در رابطه با کیفیت وحی و آمدن جبرئیل به زمین است و آیات قسمت دوم در رابطه با رفتن آن حضرت به بالاست.

سوگند به سقوط ستاره و پائین آمدن آن برای غروب، در تناسب با پائین آمدن جبرئیل است، این آیات امر عظیم وحی را با بیان بسیار عالی و عموم فهم بازگو می کند و نیز جریان معراج را، در این زمینه مطالب دیگری هست که در شرحها و نکته‌ها خواهد آمد.

۱ و ۲- وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ.

این دو آیه و دو آیه بعدی در رابطه با آنست که: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از خود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۹۶ سخن نمی گوید، هر چه می گوید وحی آسمانی است. ظاهراً منظور از «النجم» مطلق ستاره است که برای غروب در افق سقوط می کند. مراد از «ضل» گمراه شدن از روی بی اطلاعی و از «غوی» رفتن به راه هلاکت از روی عمد است، «صاحبکم» اشاره بآنست که: شما مدت زیادی با این پیامبر رفیق و مصاحب بوده‌اید و از او انحرافی و اختلالی ندیده‌اید، لذا احتمال ندهید که در او اختلالی به وجود آمده است نظیر: وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ تَکْوِيرٍ/ ۲۳.

نجم را در آیه، ستاره ثریا، قرآن، تیر شهاب نیز گفته‌اند: ولی نمی شود بآنها اعتماد کرد.

۳ و ۴- وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

منظور از «الهُوَى» هوای نفس است، ظاهراً مراد از «ینطق» سخنانی است که از خدا می گوید، زیرا می دانیم که همه گفته‌های آن حضرت در رابطه با وحی نبود یعنی: آن حضرت در دعوت خود و آنچه از قرآن می خواند با میل طبع سخن نمی گوید، گفته‌های او جز وحی نیست که به او القاء می شود.

۵- عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ.

فاعل «علّمه» به قرینه آیات بعدی جبرئیل است، درباره شدید القوی بودن او در جای دیگر آمده ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ تَکْوِيرٍ / ۲۰، جمع آمدن «القوی» شاید اشاره به جهات اختیارات او و نیرومندی در آن جهات باشد یعنی: «علم القرآن اياه ملک شدید القوی».

۶ و ۷- ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ.

منظور از «مره» اگر شدت و نیرومندی باشد یعنی او در اطاعت خدا قوی است، علی هذا شَدِيدُ الْقُوَى راجع به خود جبرئیل و «ذو مره» راجع به طاعت و فرمانبری اوست. مراد از «فاستوی» ظاهراً ممثل شدن جبرئیل است نظیر: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص:

۳۹۷

فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

مریم/ ۱۷، وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ حال است یعنی: به صورت انسان ایستاد در حالی که در طرف بالا بود. و اگر منظور از «مره» عقل و رأی باشد، معنی آن روشن است.

۸- ۱۰- ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ.

یعنی: او که در افق اعلی بود از آنجا به طرف حضرت رسول آمد، نزدیک و نزدیکتر شد تا فاصله میان او و آن حضرت بقدر فاصله تقریبی دو ذراع شد، پس از آن وحی را به آن حضرت رسانید. فاصله دو سر کمان اگر یک ذراع باشد فاصله دو کمان دو ذراع خواهد بود.

در روایت مرفوعی از انس بن مالک از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قوسین ذراعین معنی شده است، علی هذا فاعل «دنا، تدلی، کان» و نیز فاعل «اوحی» در هر دو، جبرئیل است و ضمیر «عبده» راجع به خداست یعنی: جبرئیل به بنده خدا وحی کرد، آنچه که وحی کرد می‌شود فاعل «اوحی» خدا باشد یعنی خدا به بنده خود به واسطه جبرئیل وحی کرد.

پس این آیات در رابطه با آمدن جبرئیل به زمین و آوردن وحی است و آن یکی از اقسام سه گانه وحی است که در ذیل آیه: اَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ شوری: ۵۱ گذشت.

بعضی از بزرگان در معنی آیه گفته‌اند: سپس جبرئیل به آن حضرت نزدیک شد و به او چسبید تا او را به آسمانها ببرد و گویند: جبرئیل از افق اعلی به پائین کشیده شد و به آن حضرت نزدیک شد تا او را عروج بدهد، به نظر می‌آید: بعضی از روایات که خواهد آمد، سبب این نظر شده است ولی می‌شود معنی روایات غیر از این باشد.

۱۱ و ۱۲- ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَفْتَمَارُونَهُ عَلِيٌّ مَا يَرَى. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۹۸

آیه اول در رابطه با آنست که: قلب آن حضرت دیدن جبرئیل را تکذیب نکرد بلکه تصدیق کرد.

به عبارت دیگر: آنچه را که چشمش دید، قلبش نیز باور کرد، در مجمع البیان فرموده: «لم يكذب فؤاد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما راه بعینه» علی هذا نفی کذب از فؤاد نفی خطا و اشتباه است گویند: «کذبتة عینه» یعنی چشمش خطا کرد.

پس فاعل «ما رأی» حضرت رسول است نه «فؤاد» چنان که بعضی از بزرگان گفته است آیه أَفْتَمَارُونَهُ ... شاهد این مدعاست و لفظ «یری» نشان می‌دهد که جبرئیل مرتب می‌دید بعضی آن را رؤیت فکری گفته است.

۱۳ و ۱۴- وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى.

این آیات و ما بعد آنها در رابطه با رفتن آن حضرت به معراج و دیدن جبرئیل در نزد سدره المنتهی است، بعضی‌ها احتمال داده‌اند که خدا دید آن حضرت را وسعت داده و از زمین، جبرئیل را دیده که در نزد سدره المنتهی است و به زمین نازل می‌شود، علی هذا آیات در رابطه با معراج نیست. ولی بنا بر روایات که خواهد آمد، منظور رفتن آن حضرت به معراج و دیدن جبرئیل در آنجاست. تاء «نزله» برای وحدت است و آن مفعول مطلق فعل محذوف می‌باشد یعنی «رآه ينزل نزلة اخرى»، عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ظرف است برای «رآه» علی هذا منظور آنست که: آن حضرت یک دفعه جبرئیل را دید که در کنار او در یک متری بود دفعه دیگر در نزد سدره المنتهی دید.

«المنتهی» اسم مکان است یعنی سدره‌ای که در محل انتهاء است از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده: عَلَتْ این تسمیه آنست که اعمال آدمیان را ملائکه کاتبین به آنجا می‌برند که خواهد آمد.

در المیزان فرموده: شاید آن منتهای آسمانهاست، به دلیل آنکه بهشت نزد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۳۹۹

آنست و بهشت در آسمانست المیزان می‌افزاید: در کلام خدا چیزی نیست که این درخت را تفسیر کند گویی بنا بر ابهام است چنان که آیه إِذْ يُعْشَى السُّدْرَةَ مَا يَعْشَى مؤید آنست، در روایات تفسیر شده که آن در بالای آسمان هفتم است، اعمال بنی آدم بآنجا می‌رسد.

در مجمع البیان از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده: در هر برگی از آن درخت ملکی را دیدم که خدا را تسبیح می‌کرد (تفسیر صافی).

۱۵- عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى.

ضمیر «عندها» راجع به سدره است یعنی بهشتی که مأوای اهل بهشت است در نزد آن سدره می‌باشد در جای دیگر درباره آن فرموده: فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ سجده / ۱۹ معلوم است که مراد بهشت آخرت می‌باشد.

۱۶- إِذْ يُعْشَى السُّدْرَةَ مَا يَعْشَى.

معلوم نیست چه چیز آن سدره را احاطه می‌کند و می‌پوشاند، «اذا» ظرف است برای «راه» در آیات سابق از تفسیر قمی نقل شده: چون حجاب میان خدا و رسول برداشته شد، نور خدا سدره را احاطه کرد.

۱۷ و ۱۸- ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى.

زیغ بصر آنست که دیدنی را بر حقیقت آن ببیند، طغیان بصر آنست که چیز بی حقیقت را ببیند و خیال کند که چیزی است، یعنی: چشم آن حضرت درست جبرئیل را دید، جبرئیل را بر غیر صفت حقیقتش ندید و نیز چیز بی حقیقت را ندید آن گاه با تأکید فرموده سوگند که از آیات بزرگ پروردگارش را دید.

نکته‌ها

معراج:

در رابطه با معراج رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، ذیل آیه سُبحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ مَفْصَلاً سخن گفته شد، در آیات تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۰۰

هیجده گانه این سوره گفتیم که قسمت اول درباره آمدن جبرئیل به نزد آن حضرت و قسمت دوم ظهورش در رفتن آن حضرت به آسمانهاست، اینک روایاتی را در این زمینه نقل می‌کنیم که برای روشن شدن مطلب لازم هستند.

۱- در مجمع البیان فرموده: اهل سنت از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در شب معراج از آسمان هفتم پائین آمد، چون سوره نجم نازل گردید عتبه بن ابی لهب از آن با خبر شد، نزد آن حضرت آمد، دختر آن بزرگوار را طلاق داد و آب دهان به آن حضرت انداخت و گفت: کافر شدم به نجم و به پروردگار نجم، حضرت بر او نفرین کرد و فرمود:

«اللهم سلط عليه كلبا من كلابك».

عتبه برای سفر شام بیرون شد در راه او را وحشت گرفت، به رفقاییش گفت:

مرا در میان خویش بخوابانید، در آن بین شیری آمد و او را درید، آن گاه طبرسی رحمه الله اشعار حسان بن ثابت را در این رابطه نقل می‌کند.

ناگفته نماند: از این روایت معلوم می‌شود که آن حضرت به معراج رفته است اما روشن نمی‌کند که کدام آیات در رابطه با معراج است، قسمت اول؟ یا دوم و یا همه؟

۲- امام صادق علیه السلام فرمود ... رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، نزدیکترین خلق به خداست، در آن منزلت بود که چون به آسمان برده شد جبرئیل گفت: پیش برو ای محمّد، به جایی قدم گذاشتی که نه ملک مقربی قدم گذاشته و نه نبی مرسلی و اگر روح و نفس آن حضرت از آن مکان نبود قدرت رسیدن به آن را پیدا نمی‌کرد و از خدا در مکانی بود که فرمود قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (۱).

ناگفته نماند: این سخن صریح نیست که قَابَ قَوْسَيْنِ درباره معراج

(۱) تفسیر صافی. [.....]

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۰۱

است بلکه ظاهراً امام علیه السلام آن جمله را در قرب معنوی به کار برده است، چون در تفسیر آیات گفته شد که آیات قَابَ قَوْسَيْنِ در نزول جبرئیل است، ظاهراً این روایات سبب شده که بعضی از بزرگان آن را به معراج تفسیر کرده است.

۳- در احتجاج از حضرت سجاد صلوات الله علیه نقل شده که در منبر شام فرمود:

«انا بن من علا فاستعلی فجاز سدره المنتهی فکان من ربه قاب قوسین»

«۱» در اینجا هم به نظر می‌آید که نظر امام بیان قرب معنوی است، آنچه قرآن درباره جبرئیل به کار برده، آن حضرت درباره حضرت رسول صلی الله علیه و آله به کار برده است، هکذا روایات دیگر.

۴- در امالی شیخ از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: چون به آسمان برده شدم به پروردگام نزدیک گشتم که میان من و او قاب قوسینِ او اذنی بود، خدا فرمود: ای محمّد از خلائق کدام کس را دوست می‌داری؟ گفتم: پروردگارا علی را، فرمود: نگاه کن، به طرف چپ، نگاه کردم ناگاه علی بن ابی طالب را دیدم «۲».

۵- در توحید صدوق نقل شده: از امام کاظم علیه السلام سؤال شد، آیا رسول الله صلی الله علیه و آله خدا را دیده است؟ فرمود: آری با قلبش دید آیا نشنیده‌ای که خدا فرماید ما کذب الفؤاد ما رأى خدا را با چشم ندید بلکه با قلب دید «۳». این روایت بنا بر آنست که منظور از «ما رأى» جبرئیل نیست.

۶-

«عن الباقر علیه السلام قال: فلما انتهى الى سدره المنتهی تخلف عنه جبرئیل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا جبرئیل فی مثل هذا الموضع تخذلتی؟ فقال: تقدم امامك فوالله لقد بلغت مبلغا لم يبلغه خلق من خلق الله قبلك فرأيت نور ربی و حال بینی

(۱، ۲) تفسیر صافی و برهان.

(۳) تفسیر صافی از توحید صدوق.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۰۲

و بین السبحه قیل و ما السبحه فامی بوجهه الى الارض و ییده الى السماء و هو یقول: جلال ربی جلال ربی ثلاثا» منظور از سبحه جلال و تنزیه و سبحان الله گفتن است. (تفسیر صافی).

۷-

«عن الباقر علیه السلام ... فلما انتهى الى محل السدره وقف جبرئیل دونها و قال یا محمّد ان هذا موقفی الذی وضعنی الله عز و جل فيه و لن اقدر ان اتقدمه و لكن امض انت امامك الى السدره فوقف عندها قال فتقدم رسول الله صلی الله علیه و آله الى السدره و تخلف جبرئیل قال علیه السلام انما سمیت سدره المنتهی لان اعمال اهل الارض تصعد بها الملائکه الحفظه الى محل السدره و الحفظه الکرام البرره دون السدره یکتبون ما یرفع الیهم الملائکه من اعمال العباد فی الارض، قال فینتهون بها الى محل السدره. قال نظر رسول الله صلی الله علیه و آله فرأی اغصانها تحت العرش و حوله قال فتجلی لمحمد نور الجبار عز و جل فلما غشی النور محمدا شخص ببصره و ارتعدت فرائضه قال فشد الله لمحمد صلی الله علیه و آله قلبه و قوی له بصره حتی رأى من آیات ربه ما رأى و ذلك قول الله عز و جل و لقد رآه نزله اخرى عند سدره المنتهی ...»

(صافی از علل الشرائع) این روایات و امثال آنها حکایت دارند که آیات و لَقَدْ رآه ... در رابطه با معراجند و آنها در حد خود بسیار زیادند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۰۳

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱۹ تا ۲۸]

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (۱۹) وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ (۲۰) أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ (۲۱) تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ (۲۲) إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ (۲۳) أَمْ لِلإِنسَانِ مَا تَمَنَّى (۲۴) فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَىٰ (۲۵) وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَىٰ (۲۶) إِنْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُؤْنَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَىٰ (۲۷) وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (۲۸)

۱۹- مرا خبر دهید از لات و عزی.

۲۰- و از مناة که سومی و غیر آن دو است.

۲۱- آیا برای شماست پسر؟! او برای اوست دختر؟؟

۲۲- این، آن وقت تقسیم ظالمانه است.

۲۳- نیست آنها مگر نامهایی که شما و پدرانتان نام گذاشته‌اید، خدا برای آنها دلیلی نازل نکرده است، پیروی نمی‌کنند مگر از گمان و آنچه طبعها خوش دارد، برای آنها تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۰۴ از پروردگارشان هدایت آمده است.

۲۴- یا برای انسان است آنچه آرزو می‌کند؟!

۲۵- خاص خداست دنیا و آخرت.

۲۶- ای بسا ملکی در آسمانها که شفاعتشان هیچ فائده‌ای ندهد مگر پس از آنکه خدا اذن دهد به کسی که می‌خواهد و می‌پسندد.

۲۷- آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند، ملائکه را می‌نامند، نامیدن مؤنث.

۲۸- آنها را به این گفته علمی نیست پیروی نمی‌کنند مگر از گمان، گمان از حق چیزی را کفایت نمی‌کند.

کلمه‌ها

لات: لات و مناة و عزی نام بت‌های مشرکان بود که در نکته‌ها خواهد آمد.

ضیزی: وصف است به معنی ناقص و ظالمانه. بعضی آن را ضئزی با همزه خوانده‌اند، طبرسی رحمه الله فرماید آن به معنی غیر عادلانه و جائزانه است. در قاموس گوید: «قسمه ضیزی ای ناقصه» این کلمه فقط یک بار در کلام الله یافته است.

سلطان: دلیل و حجت که انسان به واسطه آن بر خصم تسلط پیدا می‌کند.

ظن: اگر انسان به چیزی احتمال قوی بدهد، طرف قوی را ظن و طرف ضعیف را وهم نامند و اگر هر دو یکسان باشد شک گویند.

شرحها

اشاره

آیات فوق استنتاج است از آیات گذشته، یعنی: حالا که دعوت پیامبر حق است و آنچه می‌گوید از وحی آسمانی است و از جبرئیل و از خدا اخذ شده است، بگوئید: این بت‌ها چیستند؟ و این بدعتها و از روی ظن سخن گفتن یعنی چه؟! بت‌ها کاره‌ای نیستند، شفاعت

نتوانند کرد، ملائکه نیز در صورت اجازه تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۰۵

خداوند می‌توانند شفاعت کنند ...

پیدایش بت‌پرستی در حجاز

ناگفته نماند: پس از آنکه اسماعیل و هاجر توسط حضرت ابراهیم علیه السلام در زمین مکه اسکان یافتند و شهر مکه به وجود آمد و کعبه بنا گردید، دین توحید به وسیله ابراهیم و اسماعیل و فرزندان اسماعیل در آنجا رواج یافت.

مردی به نام حارث جرهمی بر مکه حکومت می‌کرد، در آن موقع ربیعہ جدّ اعلائی قبیله «خزاعه» که ملقب به «لحی» بود پسری داشت به نام عمرو، او به کمک فرزندان اسماعیل تولیت کعبه را از جد مادریش حارث جرهمی گرفت و جرهمی‌ها را وادار به هجرت از مکه نمود، بدینسان قوم خزاعه متولی کعبه شدند.

عمرو بن لحی بعد از مدتی بیمار گردید، به او گفتند در شامات آبهای معدنی وجود دارد، اگر در آنها آب تنی کنی بهبود می‌یابی، او به طرف شام سفر کرد، در شام عده‌ای را دید که بتها را می‌پرستیدند، از آنها در این باره سؤال کرد، گفتند: ما از اینها رفع گرفتاری می‌جوئیم و استمداد می‌کنیم و ...

او چند بت از آنها گرفته و به مکه آورد و در اطراف کعبه نصب کرد و در ترویج آنها کوشید بدینسان بت‌پرستی در مکه و حجاز شایع گردید «۱» لذاست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: اولین کسی که دین ابراهیم علیه السلام را تغییر داد عمرو بن لحی بود، عین عبارت چنین است:

«اول من غیر دین ابراهیم عمرو بن لحی ابن قمعۀ بن خندف ابو خزاعه»
«۲».

وقتی که دین مبین اسلام در مکه ظاهر شد، بت‌پرستی کار خود را کرده و جزء زندگی انسانها شده بود که قرآن مجید با آن به مبارزه برخاست. مشرکان

(۱) الاصلنام ابن کلبی / ۸، تاریخ یعقوبی ج ۱ / ۲۹۵ باب ادیان العرب.

(۲) الجامع الصغیر تألیف سیوطی باب الف.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۰۶

به جای خدا بتها را پرستش می‌کرده و می‌گفتند: ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى زمر / ۳ و نیز می‌گفتند: هُوَ لَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ يونس / ۱۸، و چون مشرکان عقیده به معاد نداشتند قهرا منظور از شفاعت کارسازی در دنیا بود، ذیل آیه ۳ سوره زمر مطلبی در این زمینه آورده‌ایم.

۱۹ و ۲۰ - أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ.

یعنی به من خبر بدهید از لات و عزی و منات که سومی آنها و غیر از آن دو است؟ اینها را چرا می‌پرستید و چه نقشی در زندگی دارند؟! در مجمع البیان و جوامع الجامع فرموده: به قولی لات و عزی و منات سه بت بودند از سنگ، و آنها را در کعبه گذاشته و عبادت می‌کردند، تفضیل سخن در نکته‌ها خواهد آمد.

ثالثه و اخری هر دو وصف «مناه» هستند، در جوامع فرموده: «اخری» حاکی است که مقام منات از لات و عزی پائین تر بوده است و الله اعلم، جریان افسانه‌گرانیق که راجع به این آیه است ذیل آیه ۵۲ سوره حج گذشت.

از بعضی نقلها چنین بر می‌آید که عرب، لات و منات را دختران عزی می‌دانسته‌اند، در سیره ابن هشام منقول است که چون زید بن عمرو بن نفیل مسلمان شد درباره گذشته خویش چنین گفت:

عزلت اللات و العزی جمیعا كذلك یفعل الجلد الصبور

فلا العزی ادین و لا ابتیها و لا صنمی بنی عمرو ازور

۲۱ و ۲۲- أَلْكُمْ الذَّكْرَ وَ لَهُ الْأُنْثَى تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى.

به نظر می‌آید این دو آیه از آیات گذشته مستقل است و بدعت دیگری در آنها مطرح می‌باشد، نظیر: فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُتُونَ صافات/ ۱۴۹، أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ صافات/ ۱۵۳، أم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۰۷ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَ أَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ زخرف/ ۱۶، مشرکان ملائکه را دختران می‌دانستند.

قرآن مجید با این خرافه از دو جهت مبارزه می‌کند یکی از این جهت که فرزند داشتن خدا نفی وجود خداست، چون در اینصورت خدا از واجب-الوجود بودن می‌افتد لذا فرموده: تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا مريم/ ۹۰، دیگری آنکه: مشرکان دختر را بد می‌دانستند و از دختر بیزاری می‌جستند.

قرآن می‌گوید: چرا آنچه را به خود نمی‌پسندید به خدا نسبت می‌دهید؟

تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى.

۲۳- إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ.

«هی» راجع است به لات، مناه، عزی و انثی. ضمیر «سمیتموها» راجع است به «اسماء» یعنی اینها فقط اسمند که شما اسم گذاشته‌اید، مصداق خارجی و واقعیت ندارند، و دلیل از وحی آسمانی بر این گفته ندارید، یعنی اگر واقعیت داشتند می‌بایست خدا از آن خبر بدهد.

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى.

برگشتن خطاب به غیبت حاکی از آنست که دیگر صلاحیت خطاب را ندارند زیرا اهل گمان و هوای نفسند نه اهل برهان و تحقیق، وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ ... مبین آنست که حجت بر آنها تمام شده است، منظور از هدایت دین و قرآن می‌باشد.

۲۴ و ۲۵- أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى.

ام منقطع است به معنی «بل» و استفهام، یعنی انسان به مجرد آرزو کردن مالک چیزی نمی‌شود تا مشرکان با صرف خواستن و تمنی بگویند: خدایان ما همه کاره‌اند، فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ ... تعلیل مطلب سابق است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۰۸

یعنی اگر چنین بود آن وقت انسان شریک دنیا و آخرت می‌شد ولی دنیا و آخرت خاص خداست.

۲۶- وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى.

این آیه یک مطلب مستقل و در عین حال دفع دخل است و به گوش مشرکان رسیده بود که ملائکه شفاعت خواهند کرد، می‌فرماید: آری ولی آنها در شفاعت مستقل نیستند تا فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى نقض شود، لِمَنْ يَشَاءُ ... ظاهرا راجع است به ملائکه. یعنی: «يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ يَرْضَى» نظیر: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صِفًا لَا- يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا نَبَأًا/ ۳۸.

به نظر بعضی لِمَنْ يَشَاءُ راجع به انسان است یعنی شفاعت نمی‌کنند مگر به کسی که خدا اذن بدهد و راضی باشد ولی آن بر خلاف مطلبی است که آیه در صدد بیان آنست.

۲۷- إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَى.

ردّ سخن مشرکان است که به ملائکه بنات الله می‌گفتند «تسمیه انثی» آنست که بگوئیم: فلانی دختر یا زن است، در جای دیگر فرموده: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاتًا زخرف/ ۱۹، لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حَاكِي است که این سخن را کسانی می‌گویند

که به حساب و کتاب باور ندارند.

۲۸- مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا.

یعنی این گفته از روی علم نیست، در این گفته مدرک آنها فقط گمان است در آیه زخرف که گذشت آمده است أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۰۹

«الحق» به معنی شیء ثابت و حتمی است، و آن با دلیل و برهان اثبات می‌شود، قرآن مجید حجیت ظن را به طور کلی رد می‌کند که ظن هیچ چیزی از کشف واقع را کفایت نمی‌کند، عمل به احکام از روی ظن که در اصول فقه مطرح است دلائل خاصی دارد.

نکته‌ها

توضیحی درباره عزی و غیر آن:

در قرآن مجید مجموعاً از نه بت نام برده شده است:

لات، عزی و منات که گفته شد «بعل» که در جریان الیاس و در آیه أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ صَافَاتٍ / ۱۲۵ است، ودّ، سواع، یعوق، یغوث و نسر که در سوره نوح خواهد آمد.

ظاهر آیات سوره نوح آنست که پنج بت اخیر مربوط به قوم نوح علیه السلام است، گرچه در کتابها آنها را از جمله بت‌های عربستان نام برده‌اند، اینک توضیحی درباره لات، عزی و منات.

لات:

در تفسیر آیات گفته شد که در مجمع و جوامع الجامع نقل شده:

به قولی آن سه بت را در کعبه گذاشته و پرستش می‌کردند، ولی در بعضی نقلها مطلب غیر از آنست، ابن کلبی در کتاب الاصنام می‌گوید: لات سنگ مکعبی بود در طائف که بنی عتاب بن مالک نگهبان آن بوده و بتخانه‌ای برای آن بنا کرده بودند، قریش و تمام عرب آن را تعظیم می‌کردند.

بدان مناسبت فرزندان خویش را «زید لات» و «تیم لات» نام می‌گذاشتند این صنم همانطور بر پا بود تا آنکه قبیله ثقیف اسلام را قبول کردند، رسول خدا تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۱۰

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَغِيرَةَ بَنِ شَعْبَةَ رَأَى مَأْمُورًا كَرَدَ تَالَاتَ رَأَى مَنَهْدِمًا كَرَدَهُ وَ بِهِ آتَشٌ كَشِيدٌ.
عزی:

ابن کلبی در کتاب الاصنام چاپ قاهره / ۱۷ تا ۲۷ می‌نویسد:

عزی یکی از بزرگترین بت‌هایی بود که از طرف عرب مخصوصاً قریش پرستیده می‌شد، بتکده عزی در وادی نخله شامیه بالای سر «ذات عرق» میان راه عراق و مکه بود، احترام آن در قریش بدان پایه بود که دره‌ای از وادی «حراض» را به نام «سقام» بسته و پایگاه آن ساخته بودند و آن را با حرم کعبه (نعوذ بالله) برابر می‌دانستند.

عزی هم چنان در اوج عزت بود تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبعوث گردید، پس از فتح مکه، آن حضرت گروهی را برای انهدام عزی و بتکده آن مأمور کرد.

بت عزی همانست که در جنگ احد، ابو سفیان در شعار خود گفت: «نحن لنا العزی و لا عزی لکم» رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: «الله مولانا و لا مولی لکم» به قولی این جواب را علی علیه السلام به دستور آن حضرت، داد.

ناگفته نماند: ابو سفیان مشرک بود، در سال هشتم که فتح مکه پیش آمد او مسلمان نشد بلکه مانند پسرش معاویه منافق شد.

عجیب است که امروز بزرگترین خیابان مکه به نام «شارع ابو سفیان» است، از حکام ناپاک سعودی بیشتر از این انتظار نیست.

مناء:

در الاصلنام می‌خوانیم مناء بتی بود متعلق به قبیله هذیل و خزاعه آن در ساحل دریا در ناحیه مشلل در محلی موسوم به «قدید» میان مکه و مدینه قرار داشت، پیش همه عرب محترم بود، قبیله اوس و خزرج برای آن قربانی و هدایا می‌بردند، آنها پس از بازگشت از حج، سر خویش را در تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۱۱ کنار مناء تراشیده و آن را اتمام حج می‌پنداشتند.

در سال هشتم هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار یا پنج منزل از مدینه خارج شده بود که علی علیه السلام را مأمور فرمود، آن حضرت منات را منهدم کرد و اموالی که در بتکده بود پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد، از جمله دو شمشیر که ابو شمر پادشاه غسان به آنجا هدیه کرده بود، یکی به نام «مخدم» دیگری به نام «رسوب» آن حضرت هر دو را به علی علیه السلام بخشید.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۱۲

[سوره النجم (۵۳): آیات ۲۹ تا ۴۱]

اشاره

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹) ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ (۳۰) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ (۳۱) الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَىٰ (۳۲) أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ (۳۳) وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ (۳۴) أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوَّ يَرَىٰ (۳۵) أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ (۳۶) وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ (۳۷) أَلَا تَرَىٰ وَاِزْرَهُ وَزُرَّ أُخْرَىٰ (۳۸)

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ (۳۹) وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَىٰ (۴۰) ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ (۴۱)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۱۳

۲۹- واگذار آن کس را که از یاد ما اعراض کرده و جز زندگی دنیا را اراده نکرده است.

۳۰- این است تشخیص آنها از دانش، پروردگار تو داناتر است به آنکه از راهش گمراه شده و او داناتر است به آنکه هدایت یافته است.

۳۱- خاص خداست آنچه در آسمانها و زمین هست، تا جزاء دهد کسانی را که گناه کرده‌اند و جزا دهد نیکوکاران را جزای نیکوتر.

۳۲- کسانی که از گناهان کبیره و گناهان زشت اجتناب می‌کنند مگر گناه گاهگاهی، خدای تو صاحب مغفرت وسیع است، او به شما داناتر است وقتی که از زمین شما را به وجود آورد و وقتی که، در شکم مادران جنین بودید، خودتان را پاک خوانید، او به اهل تقوی داناتر است.

۳۳- آیا دیدی آن کس را که از انفاق اعراض کرد؟!

۳۴- و کمی انفاق کرد و بخل ورزید؟!

۳۵- آیا علم غیب پیش اوست و او می‌بیند؟!

- ۳۶- آیا خبرش نشده از آنچه در تورات موسی است؟!
 ۳۷- و در صحف ابراهیم که بندگی را تمام کرد؟!
 ۳۸- اینکه حمل نمی‌کند نفسی گناه دیگری را؟!
 ۳۹- و نیست برای انسان مگر آنچه عمل کرده است؟!
 ۴۰- و عمل او حتما دیده می‌شود؟!
 ۴۱- سپس با آن مجازات می‌شود مجازات تمام؟!!

کلمه‌ها

مبلغم: اسم مکان است به معنی محل بلوغ و رسیدن.
 فواحش: فاحشه، فحشاء: چیز بسیار قبیح (قاموس قرآن).
 لمم: (بر وزن شرف) گاه گاه. راغب گوید: «فلان يفعل كذا لهما: تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۱۴
 ای حینا بعد حین» و نیز گوید: لمم: نزدیک شدن به گناه است و با آن از صغیره تعبیر می‌شود، طبرسی از فراء نقل کرده: آن، این است که انسان کاری را در وقتی بکند و به آن عادت نداشته باشد آن در اصل به معنی جمع و اصلاح کردن است.
 اجنه: جمع جنین، بچه تا در شکم مادر است جنین نام دارد.
 اکدی: کدی: حبس و منع، کدیه زمینی است که از جوشیدن آب مانع شود، اکداء: در آیه به معنی منع و بخل است «اکدی فلان: قطع العطاء و بخل».
 وفی: وفاء و ایفاء: تمام کردن «وفی بعهده و اوفی بعهده» یعنی آن را تمام کرد و به انجام رسانید. توفیه: تمام دادن حق. «وفی» یعنی حق عبودیت را به طور کامل ادا کرد.
 وزر: ثقل و سنگینی و سنگین. مصدر و اسم هر دو آمده است آن اغلب در گناه به کار رفته که باری است به گردن گناهکار گاهی در مطلق بار و سنگینی به کار رود مانند وَضَعْنَا عَنْكَ وَزْرَكَ شرح / ۲.

شرحها

آیات ۲۹ تا ۳۲ تفریع است بر مطالب قبلی و بر این تَبَعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ یعنی از آنها اعراض کن که در کشاکش زندگی فانی دنیاست، بگذار برسد روزی که بدکاران و نیکوکاران به جزای خویش می‌رسند آن وقت در تعریف نیکوکاران فرموده: که از گناهان کبیره اجتناب می‌کنند، گناهان گاه گاهی آنها نیز مورد عفو خدا واقع می‌شود.
 از آیه ۳۳ تا ۴۱ سخن از کسانی است که از انفاق در راه خدا امتناع می‌کنند تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۱۵
 و بخل می‌ورزند، در مذمت آنها فرموده: آیا ندانسته‌اند که مسئولیت هر کس به عهده اوست و ندانسته‌اند که تلاش و سعی در راه خدا، پاداشش به طور کامل به انسان خواهد رسید.
 زمخشری در کشاف گوید: روایت شده عثمان بن عفان در راه خیر انفاق می‌کرد، عبد الله بن سعد بن ابی السرح برادر رضاعی او، گفت: اینطور که انفاق می‌کنی شاید چیزی برای خودت نماند، عثمان گفت: من گناهانی دارم می‌خواهم بدین وسیله رضا و عفو خدا را جلب کنم. عبد الله گفت ناقه خویش را با جهاز آن به من بده، من گناهان تو را به عهده می‌گیرم، عثمان چنان کرد و بر او شاهد گرفت و از انفاق دست کشید، در نتیجه آیات أفرأیت الذی ... نازل گردید، طبرسی رحمه الله آن را از ابن عباس، سدی،

کلی و جماعتی از مفسران نقل می‌کند به قولی آیات درباره ولید بن مغیره و به قولی درباره عاص بن وائل نازل گردید (مجمع البیان).

۲۹- فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

منظور از اعراض آنست که وقت خودت را درباره آنها تلف نکن، مراد از «ذکرنا» قرآن یا مطلق یاد خداست یعنی: حالا که پیرو ظن و میل طبع هستند از آنها اعراض کن. نظیر: ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا ... حجر / ۳.

۳۰- ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ.

«ذلک» اشاره است بر اراده حیات دنیا، گویی علم به طرف معلوم سیر کرده و به آن رسیده است، یعنی فهم و درک آنها فقط در اطراف زندگی فانی دور می‌زند جمله إِنَّ رَبَّكَ ... تأکید همین مطلب است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۱۶

۳۱- وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيُجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ.

در میزان فرمود: ممکن است صدر آیه حال باشد از فاعل «اعلم» در آیه قبل. یعنی: خدا به اهل ضلالت و هدایت آگاه است در حالی که همه چیز مال خداست پس چطور می‌شود از آنها بی‌خبر باشد؟! در اینصورت لِيُجْزِيَ الَّذِينَ ... مربوط می‌شود به فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ یعنی: از آنها اعراض کن و کارشان را به خدا واگذار تا بدکار و نیکوکار را جزا دهد.

و ممکن است کلام مستأنفی باشد، یعنی دستور فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ نه از آن جهت است که خدا از آنها دست کشیده است، بلکه خدا بدکار و نیکوکار را به جزای خود می‌رساند (تمام شد).

و لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ شامل خلقت و تدبیر هر دو است، نظیر أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، لام در لِيُجْزِيَ الَّذِينَ برای غایت و نتیجه است یعنی: غایت خلق و تدبیر آن می‌شود که ...

۳۲- الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ.

الَّذِينَ ... وصف است برای الَّذِينَ أَحْسَنُوا ... چون در آیه قبل، مشرکان با «اساؤا» توصیف شده‌اند لذا مؤمنان با وصف اجتناب از کبائر موصوف گشته‌اند.

کبائر، گناهان کبیره، فواحش گناهان بسیار قبیح هستند که در قرآن مجید به لواط و زنا و نظیر آن اطلاق شده است.

طبرسی فرموده: به قولی کبائر هر گیاهی است که در آن وعده آتش هست و فواحش هر گناهی است که «حد» دارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۱۷

از امام باقر علیه السلام از کبائر سؤال شد فرمود:

«كل ما او عد الله عليه النار (۱)»

در این زمینه در ذیل آیه إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ ... نساء / ۳۱ به طور مشروح سخن گفته‌ایم.

إِلَّا اللَّمَمَ اگر «لم» به معنی گناه گاهگاهی باشد، استثناء متصل است زیرا آن شامل کبیره و فاحشه هم می‌شود، در روایات اهل بیت صلوات الله عليهم اجمعین چنین تفسیر شده است، در اصول کافی باب اللمم از امام علیه السلام نقل کرده فرمود: لمم گناه بعد از گناه است که بنده به آن مرتکب می‌شود:

«قال: الهنة بعد الهنة ای الذنب بعد الذنب يلتم به العبد»

در روایت دیگری فرموده: طبع و عادت بنده گناه کردن نیست، ولی گاهی به آن مرتکب می‌شود،

«عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام ... قال: اللمام العبد الذي يلتم بالذنب بعد الذنب، ليس من سليقة ای من طبيعة».

و در روایت دیگری از آن حضرت

«و اللمم: الرجل يلتم بالذنب فيستغفر الله منه»

على هذا إلا اللّٰمَمَ در آیه شریفه نظیر: وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ آل عمران / ۳۵، است.

و اگر منظور از لم گناهان صغیره باشد چنان که در مفردات راغب و صحاح آمده است در اینصورت استثنا و منقطع می‌باشد، به هر حال إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ حاکی از آمرزش آن است.

بهترین تفسیر همانست که امامان علیه السلام فرموده‌اند، معنی آیه چنین می‌شود:

نیکوکاران کسانی هستند که از کبائر و فواحش اجتناب می‌کنند و اگر احیاناً گناه کردند توبه می‌کنند، خدا نیز در اینصورت وعده مغفرت داده است.

هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ.

(۱) ثواب الاعمال صدوق باب عقاب من اتى الكبائر.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۱۸

این قسمت از آیه در رابطه با آنست که خدا از اول می‌دانست که شما گرفتار گناهان خواهید شد، لذا مسأله توبه و مغفرت را پایه گذاری کرده است (الحمد لله كما هو اهله).

انشاء از ارض ظاهرا سیر تدریجی انسان از خاک و نبات و رسیدن به نطفه بودن است.

فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى.

تفریع است بر «هو اعلم» و نیز تأکید مطلب است یعنی نگوئید: نه، ما می‌توانیم اصلا مرتکب گناه نشویم، بعید نیست منظور از «من اتقی» معصومین علیهم السلام باشند.

۳۳ و ۳۴- أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ وَ أَعْطَىٰ قَلِيلًا وَ أَكْدَىٰ.

این آیات چنان که گفته شد درباره کسی که از انفاق دست برداشته است و شأن نزول آن گذشت و آن سبب شده حقائق از گذشته بیان شود، این آیات می‌توانند تفریع بر وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ... باشند منظور از «تولی» ظاهرا اعراض از انفاق است، اکداء بخل و منع از انفاق است.

۳۵- أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْ يَرَى.

در رابطه با آنست که فکر می‌کند: اگر انفاق کنم چیزی برای من نمی‌ماند فقیر می‌شوم. مفعول «یری» غیب است.

ناگفته نماند از سخن تَوَلَّىٰ وَ أَعْطَىٰ قَلِيلًا وَ أَكْدَىٰ سه جواب داده شده است اول این جواب که گفته شد، دوم: کسی گناه کسی را تحمل نمی‌کند، سوم: أَن لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ که هر دو خواهد آمد.

۳۶ و ۳۷- أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَىٰ.

این دو آیه مقدمه هستند بر آیه بعدی، صحف موسی تورات است و صحف ابراهیم کتابی است که بر او نازل گردید، «وفی» یعنی آنچه از عبودیت بر عهده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۱۹

او بود به طور کامل ادا کرد، از تفسیر قمی نقل شده: «وفی بما امره الله من الامر و النهی و ذبح ابنه»، چهار آیه بعدی از صحف موسی و ابراهیم نقل می‌شود.

۳۸- أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَ زُرَّ أُخْرَىٰ.

این سخن یک مطلب مستقلاً است در عین حال جواب دوم است از آنچه ابن ابی السرح به عثمان گفت و او قبول کرد که گناهان او را به عهده گیرد، یعنی: این سخن دروغ است بلکه هیچ نفس گناه نفس دیگری را متحمل نمی‌شود مؤنث آمدن «وازره» برای

نفس «وازره» است.

۳۹- وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.

جواب سوم است از تَوَلَّى وَ أَعْطَى قَلِيلًا وَ أَكْثَدَى این یک واقعیت عجیب قرآنی است که برای انسان فقط تلاش و عملش مالک حقیقی است، به عبارت دیگر انسان فقط به عملش مالک حقیقی می‌باشد و پیوسته با او خواهد بود، خواه عمل خیر باشد یا شر. در بقیه چیزها اعم از مال و مقام و فرزند، انسان مالک اعتباری است، چند روز بیش در اختیارش نخواهد ماند، پس لام در «للانسان» برای ملکیت حقیقی است نسبت این آیه با شفاعت و احسان به مردگان و امثال آن در نکته‌ها خواهد آمد.

۴۰- وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى.

این حقیقت نیز در صحف موسی و ابراهیم است، منظور دیده شدن سعی در آخرت است چنان که از آیه بعدی روشن می‌شود نظیر: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ آل عمران / ۳۰، وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا كهف / ۴۹، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ زلزال / ۷.

«یری» به صیغه مجهول نشان می‌دهد که دیگران نیز آن را خواهند دید، آیه شریفه در عین حال دلیل تجسم عمل است. تفسیر

أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۲۰

۴۱- ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى.

هاء در «یجزاه» راجع است به سعی، نائب فاعل آن انسان است یعنی انسان با عمل خویش جزاء داده می‌شود جزائی تمامتر.

نکته‌ها

انسان و عمل او:

آیه وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى نشان می‌دهد که انسان فقط به عملش مالک حقیقی است، حقائق دیگری که از نظر اسلام مسلم است و ناشی از عمل اوست و با این آیه منافات ندارد، انسان به وسیله ایمان و عمل مشمول شفاعت شافعان می‌شود و اگر مطلق عمل و ایمان نداشته باشد مشمول شفاعت نخواهد بود.

انسان از آثاری که در دنیا گذاشته ثواب یا عقاب می‌برد باز نتیجه عمل او است نظیر: وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ يس / ۱۲، هکذا روایات

«من سن سنة حسنة ... من سن سنة سيئة ...»

احسان به مردگان از این قبیل است مردگان در اثر اعمالی که در دنیا کرده‌اند، زندگان را واداشته‌اند که درباره آنها نیکی کنند. در کافی از اسحاق بن عمار نقل شده از حضرت کاظم صلوات الله علیه پرسیدم مردی عمل حج می‌آورد حج و عمره یا بعض طوافش را برای بعضی از خانواده‌اش قرار می‌دهد که غائب است و در شهر دیگری زندگی می‌کند آیا این مقدار از اجر او کاسته می‌شود؟

فرمود: آن اعمال هم برای اوست و هم برای صاحبش، او را در مقابل این صله ارحام پاداش دیگری است.

گفتم: اگر آن کس مرده باشد این اجر به او می‌رسد، فرمود: آری حتی گاهی مورد غضب (خدا) می‌شود مورد مغفرت قرار می‌گیرد یا در تنگی می‌شود تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۲۱

و در اثر آن وسعت می‌یابد.

گفتم: آیا او در برزخ می‌داند که برای او این عمل را کرده‌اند؟ فرمود آری. گفتم: اگر ناصبی هم باشد این عمل به او نفع دارد؟ فرمود: آری در عذابش تخفیف داده می‌شود «۱».

و نیز در کافی از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون بنده‌ای مریض شود خداوند به ملک موکل به او می‌گوید برای او بنویس ثوابی که در وقت صحت می‌نوشتی چون من او را در بند مرض کرده‌ام

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله يقول عز و جل للملك الموکل بالمؤمن اذا مرض:

اكتب له ما كنت تكتب له في صحته فاني انا الذي صيرته في حالي «۲».

و در خصال از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: به انسان بعد از مرگش جز پاداش سه خصلت نمی‌رسد: صدقه‌ای که در زندگیش جاری ساخته آن تا روز قیامت برای او جاری است، صدقه موقوفه‌ای که ارث کسی نمی‌شود. و طریقه هدایتی که به وجود آورده و عمل می‌کرده و دیگران بعد از او به آن عمل کرده‌اند و فرزند صالحی که برای او استغفار می‌کند «۳».

این مطالب از مسلمیات اسلام است که توسط ائمه اهل بیت علیهم السلام مطرح شده و منافاتی با آیه و أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ ... ندارد، بلکه از توسعه آنست.

(۱، ۲، ۳) از المیزان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۲۲

[سوره النجم (۵۳): آیات ۴۲ تا ۶۲]

اشاره

وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (۴۲) وَ أَنَّ هُوَ أَضْحَكَكَ وَ أَبْكَى (۴۳) وَ أَنَّ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا (۴۴) وَ أَنَّ هُوَ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى (۴۵) مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (۴۶)

وَ أَنْ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْأُخْرَى (۴۷) وَ أَنَّ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى (۴۸) وَ أَنَّ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى (۴۹) وَ أَنَّ هُوَ أَهْلَكَكَ عَادًا الْأُولَى (۵۰) وَ تَمُودَ فَمَا أَبْقَى (۵۱)

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِنْهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْعَى (۵۲) وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى (۵۳) فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى (۵۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى (۵۵) هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذِيرِ الْأُولَى (۵۶)

أَزِفَتِ الْأَازِفَةُ (۵۷) لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (۵۸) أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (۵۹) وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَتَكَبَّرُونَ (۶۰) وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ (۶۱)

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا (۶۲)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۲۳

۴۲- حقا که به سوی خدای توست انتهای هر چیز.

۴۳- فقط اوست که به خنده و گریه در آورده است.

۴۴- فقط اوست که می‌رانده و زنده کرده است.

۴۵- و اوست که دو زوج نر و ماده را آفریده است.

۴۶- از نطفه‌ای چون ریخته می‌شود.

۴۷- و بر اوست به وجود آوردن خلقت دیگر.

۴۸- و اوست که بی‌نیاز کرده و مال باقی عطا فرموده است.

۴۹- و فقط اوست پروردگار شعری.

۵۰- و او هلاک کرد عاد اولی را.

۵۱- و ثمود را که احدی از آنها را باقی نگذاشت.

۵۲- و قوم نوح را از پیش که آنها از عاد و ثمود ظالمتر و طاغی‌تر بودند.

۵۳- و شهر زیر و رو شده را ساقط کرد.

۵۴- پوشانید به آن عذابی را که پوشانید.

۵۵- پس در کدام یک از نعمتهای خدایت شک می‌کنی.

۵۶- این قرآن انذار کننده‌ایست از انذار کنندگان اولی.

۵۷- نزدیک شونده (قیامت) نزدیک شد.

۵۸- جز خدا کسی را زایل کننده عذاب آن نیست.

۵۹- آیا از این حدیث تعجب می‌کنید؟!

۶۰- و می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟!

۶۱- و شما از آن غافل‌انید؟!

۶۲- سجده کنید خدا را و عبادت کنید او را

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۲۴

کلمه‌ها

منتهی: نهایت و آخر، در اقرب‌الموارد گوید: «المنتهی: النهایه» طبرسی فرموده: منتهی و آخر یکی است. انتهاء: رسیدن به آخر.

تمنی: منی (بر وزن عقل) تقدیر و اندازه‌گیری «تمنی» به معنی اندازه‌گیری می‌شود و ریخته می‌شود معنی شده است.

نشأ: نشأ: پدید آمدن. «نشأ الشیء نشأ: حدث و تجدد» نشأ اسم مصدر است به معنی پدید آمده و خلق شده (مصباح، صحاح) النشأ الأخری یعنی خلقت آخری (قیامت).

اقتی: قنیه: مال ذخیره شده. اقاء اعطاء «اقناه الله: اعطاء الله ما یقتنی من القنیه».

شعری: یا شعرای یمانی ستاره درخشانده‌ایست واقع در صورت فلکی کلب اکبر که درخشانده‌ترین ستارگان ثوابت است، ماههای تابستان در جنوب دیده می‌شود، دانشمندان نجوم گویند: فاصله آن با زمین پانصد هزار برابر فاصله خورشید با زمین است، تشعشع آن چهل برابر خورشید می‌باشد اگر در جای خورشید بود، زمین و مردم از تشعشع آن کباب می‌شدند، این ستاره مورد پرستش عده‌ای بود لذا گفته شده خدا رب شعری است باید خدا را پرستید.

مؤتفکه: زیر و رو شونده، این کلمه از افک به معنی برگرداندن است و در لغت به بادهایی که مسیر خود را عوض می‌کنند و به زمینهایی که زیر و رو می‌شوند، اطلاق می‌گردد منظور از آن ظاهرا شهر لوط است.

نذر: (بر وزن عنق) جمع نذیر است و نیز مصدر آید به معنی انذار، تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۲۵

نظیر فکئف کان عذابی و نذُرِ قمر / ۱۸ طبرسی اسم مصدر فرموده که در مقام مصدر واقع می‌شود.

ازفت: ازف: نزدیک شدن وقت. عجله و خوب شدن زخم نیز معنی شده است، راغب گوید به معنی نزدیکی توأم با ضیق وقت است.

سامدون: سمود: لهو و سر بلند کردن از روی تکبر، جوهری گوید:
«سجد سجودا: رفع رأسه تکبرا ... و السامد: اللاهی».

شرحها

آیات شریفه تدبیر خدا را با نیکوترین وجهی بیان می‌کند و اینکه تمام جزئیات امور زیر نظر خدا و با اراده حضرتش می‌باشد و بحکم کُلِّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنِ خَدَاوَنَد هر روز در کاری غیر از کار گذشته است. این آیات معتزله را که به تفویض قائلند می‌گوید و نیز بیان می‌کند که کار نشأت آخرت نیز در دست خدا و زیر نظر اوست. و حتی اقوامی که در مقابل پیامبران ایستادند، خدا هلاکشان کرد و از این مطلب، لزوم نبوت نیز استفاده می‌شود.

آن‌گاه فرموده: قرآن یا پیامبر نیز در ردیف انذار کنندگان گذشته است سپس از نزدیک شدن قیامت خبر داده و با امر به سجده و عبادت، سوره مبارکه بآخر می‌رسد.

ناگفته نماند: ظاهر آیات آنست که تا آیه ۵۴ از صحف موسی و ابراهیم نقل شده است چنان که آیات قبلی نیز همانطور بود.
۴۲- وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى.

منتهی قید و شرطی ندارد، علی‌هذا آیه نشان می‌دهد که انتهای هر خلقت و هر تدبیر به خداست و انتهای آخرت نیز به خداست فِیمِ أَنْتَ مِنْ ذِکْرَاهَا إِلَى رَبِّكَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۲۶
مُنتَهَاها

نازعات / ۴۴، پس همه چیز از لحاظ مبدء و منتهی به خدا می‌رسد، این آیه و آیات بعد واقعیت‌هایی است که مسأله الذی تَوَلَّى وَ أَعْطَى قَلِيلًا وَ أَكْثَرًا سبب گردیده که آنها بیان شود.

۴۳ و ۴۴- وَ أَنَّهُ هُوَ أَصْحَكَ وَ أَبْکَى وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا ضَمِير «انه» در همه آیات برای شأن و مطلب است از اینجا تا دوازده آیه، مصادیقی هستند در رابطه با انتهای همه چیز به خدا و آمدن «هو» در همه برای حصر است.

درست است که خنده و گریه عوامل و اسبابی دارند، اما به حکم اللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیْلٌ زمر / ۶۳ و سائط و عوامل نیز مخلوق خدا هستند، از این جهت خنده و گریه مطلق، از طرف خداست.

هكذا جان دادن و جان ستاندن مخصوص خداست و اگر وسائطی مانند ملائکه و غیره در میان باشد آنها نیز از خداست «امات» نشان می‌دهد که مرگ امر وجودی است، آری جریان اللّٰهُ یَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا زمر / ۴۲ یک امر وجودی است.

۴۵ و ۴۶- وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجِینَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثٰی مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنٰی.

گویند: نیامدن «هو» برای آنست که کسی تصور نمی‌کند که زوجین توسط غیر خدا به وجود آمده است، الذَّکَرَ وَ الْأُنْثٰی بیان «الزوجین» می‌باشد، منظور از «نطفه» ظاهرا نطفه مرد است، زیرا نطفه زن در آن وقت محسوس نبود، قید إِذَا تُمْنٰی برای آنست که تا در محلش قرار نگیرد آفریدن وجود ندارد، مسأله، نر و ماده بودن و اختلاف آلات تناسلی آنها یکی از اسرار عجیب جهان خلقت است که بارها به آن اشاره کرده‌ام.

۴۷- وَ أَنْ عَلَیْهِ النَّشْأَةُ الْآخَرٰی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۲۷

یعنی نه تنها خلقت و تدبیر این دنیا به خدا منتهی است بلکه خلقت آخرت نیز همین طور است.

۴۸- وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنٰی وَ أَقْنٰی.

فعل «اقنی» ذکر خاص بعد از عام است در میزان فرموده: منظور از قنیه اموالی است که (نوعی) دوام دارند مانند خانه، باغ، حیوان و غیره و نیز از امیر المؤمنین صلوات اللّٰهُ علیه نقل کرده:

«اغنی کل شیء بمعیشته و ارضاه بکسب یده».

۴۹- وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَىٰ از این معلوم می‌شود که گروهی به ستاره شعری پرستش می‌کرده‌اند، در مجمع آمده: گویند قبیله خزاعه آن را پرستش می‌کردند.

۵۰ و ۵۱- وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ وَ ثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ.

منظور از عاد، قوم هود علیه السلام است، لفظ «الاولی» نشان می‌دهد که بعد از آنها قوم دیگری به نام «عاد» بوده‌اند، از ابن اسحاق نقل شده که عاد دوم یکدیگر را کشته و منقرض شدند «و ثمود» عطف است بر «عادا» مراد قوم صالح علیه السلام است فَمَا أَبْقَىٰ حاکی است که کسی از آن کفار از عذاب نجات نیافته است. ولی صالحین و مؤمنین نجات یافته‌اند وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ فصلت / ۱۸.

۵۲- وَ قَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أُطْغَىٰ.

یعنی: و هلاک کرد قوم نوح را پیش از عاد و ثمود أَظْلَمَ وَ أُطْغَىٰ نسبت به عاد و ثمود است یعنی قوم نوح از قوم عاد و ثمود ظالمتر و طاغی‌تر بودند، که نوح مدت نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ. ۵۳ و ۵۴- وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ.

منظور از مؤتفکه قراء لوط علیه السلام یا مطلق قراء زیر و رو شده است که در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۲۸ جای دیگر آمده فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا یعنی او بود که قراء زیر و رو شده را ساقط و هلاک کرد، فَغَشَّاهَا ... برای هولناک بودن عذاب است و ممکن است اشاره به وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ باشد.

۵۵- فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ.

تفریع است بر مطالب گذشته اینکه: امانه، احیاء، گریاندن و غیره نعمت شمرده شده‌اند از آن جهت است که همه در نظام جهان دخیلند، آیه می‌شود خطاب باشد به الَّذِي تَوَلَّىٰ وَ أُعْطِيَ قَلِيلًا و می‌شود خطاب باشد بهر خواننده و یا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله من باب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» تماری به معنی شک و ارتیاب است. ۵۶- هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَىٰ.

هذا اشاره به قرآن و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله است یعنی این قرآن نیز در ردیف انذار کنندگان پیشین است، عادت خدا از اول بر انذار و تبشیر بوده است، چیز نو ظهوری نیست.

۵۷ و ۵۸- أَرْزَفْتِ الْأَرْزَفَةَ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ.

آرزفه یکی از نامهای قیامت است وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَفَةِ مؤمن / ۱۸، قرآن مجید پیوسته آخرت را نزدیک شمرده است، چنان که می‌خوانیم: اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ انبياء / ۱، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا معارج / ۸ «کاشفه» تقدیرش «نفس کاشفه» است. منظور از کشف، از بین بردن شدائد و عذاب آن روز می‌باشد.

۵۹- ۶۱- أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَتَّبِعُونَ وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ.

استفهام برای توبیخ و آیات متفرع بر گذشته است یعنی وقتی منتهای هر چیز خداست، قیامت نیز در دست اوست، قرآن نیز این حقائق و این نظام را بیان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۲۹

می‌کند، باید شما در مقابل افراط و تفریطهای خویش گریه کنید، نه اینکه بخندید و از قرآن تعجب نمائید و از آن به چیزهای دیگر مشغول شوید و یا از پذیرفتن آن سرباز زنید.

۶۲- فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا.

تفریع است بر سخن گذشته، یعنی: حال که چنین است خدا را سجده و عبادت کنید تا سعادت دو جهان یابید. عبادت اعم از سجده

است. این آیه یکی از سجده‌های چهارگانه واجب از نظر شیعه است که در سوره سجده و فصلت بیان گردید. سجده و عبادت به خدا. افتادن در مسیر نظام خلقت و هماهنگی بودن با آنست که عاقبتش سعادت هر دو جهان می‌باشد، روز یکشنبه بیست و پنجم شوال المکرم هزار و چهار صد و پنج مصادف با روز رحلت حضرت صادق صلوات الله علیه مطابق ۲۳/۴/۱۳۶۴ تفسیر سوره نجم به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۳۰

سوره قمر

اشاره

در مکه نازل شده و پنجاه و پنج آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- سوره قمر سی و هفتمین سوره است که بعد از سوره طارق در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پنجاه و چهارم است آیات آن نشان می‌دهد که بعد از سال سوّم بعثت نازل شده، موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت خویش را آشکار کرده بود و کفار در مقابل دعوت آن حضرت به سختی ایستادگی می‌کرده‌اند، ولی وقت دقیق نزول آن معلوم نیست.
- ۲- عدد آیات آن به اجماع قارئان پنجاه و پنج است در تفسیر خازن آمده که این سوره دارای سیصد و چهل و دو کلمه و هزار و چهار صد و بیست و سه حرف است، این می‌رساند که مسلمین از قدیم الایام به قرآن مجید اهمیت بیشتر می‌داده‌اند.
- ۳- تسمیه آن به قمر به علت وقوع این کلمه و مطرح شدن انشقاق قمر در اول آنست ولی در روایات، سوره اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نقل شده است.
- ۴- سوره مبارکه مکی است، مطالب آن شاهد این مدعاست، در المیزان فرموده: اینکه بعضی گفته‌اند: آن در «بدر» نازل گردید و یا بعضی از آیات آن را مدنی گفته‌اند، اعتنایی به حرفشان نیست.
- ۵- می‌شود یقین کرد که همه سوره به یک بار نازل شده و دلیلی بر نزول تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۳۱ تدریجی آن نیست، شأن نزول و علت آن را نیز باید از مطالب آن به دست آورد.

مطالب سوره و غرض آن

سوره مبارکه یکپارچه انذار است، به استثناء دو آیه اخیر که درباره بشارت به بهشت است، مطلب با نزدیک شدن قیامت و شکافتن ماه شروع می‌شود، آن گاه سخن از تکذیب مشرکان است که نبوت آن حضرت را تکذیب می‌کردند، با آنکه می‌دانستند به سر اقوام گذشته در اثر تکذیبشان چه بلاهایی آمد. آن گاه به طور تفصیل، عذابهایی که بر قوم نوح، هود، صالح، و لوط آمد بازگو کرده و در مقام نتیجه‌گیری فرماید: مگر کفار مکه از آنها بهتر هستند که مانند آنها گرفتار نشوند؟ و یا در کتابهای آسمانی وعده شده که اینان از بلا مصون خواهند بود؟ و یا می‌گویند ما متحد و یار یکدیگریم و در مقابل خدا می‌ایستیم؟ نه، آنها توانایی ندارند، و خواهند دید: آتش آخرت چگونه آنها را خواهد گرفت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۳۲

سوره القمر مکیه و هی خمس و خمسون آیه نزلت بعد سوره الطارق

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (۱) وَان يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ (۲) وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ (۳) وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۴)
 حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ التُّذْرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَكْرٍ (۶) خُشْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ (۷) مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ (۸)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت:

۲- اگر هر معجزه‌ای ببینند گویند جادوی دائم است.

۳- پیامبر و معجزه او را تکذیب کردند (ولی) هر کار (در وقت خود) ثابت می‌شود (و جای خود را می‌گیرد).

۴- از اخبار گذشتگان برای آنها آمد، آنچه در آن منع از گناه هست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۳۳

۵- قرآن حکمت کاملی است لیکن انذارها فائده نمی‌دهد.

۶- پس، از آنها روی بگردان، یا دآر روزی را که خواننده به چیز هولناکی می‌خواند.

۷- از قبرها خارج می‌شوند گویی ملخهای پراکنده‌اند، حال آنکه سر بزیر و ذیلند.

۸- به طرف ندا کننده شتابانند، کافران گویند: این روز سختی است.

کلمه‌ها

اقتربت: اقتراب در فهماندن معنی نزدیکی از «قرب» ابلغ است.

مستمر: ثابت و دائم. «استمر الشيء: دام و ثبت».

مستقر: قرار: ثبات و محل استقرار. مستقر: ثابت و قرار گیرنده.

مزدجر: زجر: راندن با صدا، و گاهی در مطلق راندن آید مزدجر (به فتح جیم) مصدر میمی است به معنی طرد و منع، راغب گوید:

«مزدجر: ای طرد و منع عن ارتكاب المآثم» تاء آن طبق قاعده اعلال، بدال مبدل شده است.

نذر: آن در آیه مصدر است به معنی انذار.

نکر: (بر وزن عنق): منکر، ناپسند، غیر معروف، راغب واقعه هولناک گفته است.

خشعا: جمع خاشع. خشوع به معنی تذلل و تواضع است خواه قلبی باشد یا ظاهری، اکثر استعمال آن در جوارح است در آیه به معنی

تذلل و پائین آوردن سر از روی ذلت است.

مهطعین: هطع: شتاب و خیره شدن. اهطاع نیز به معنی شتاب کردن و دراز کردن گردن است، جوهری در صحاح گوید: «اهطع:

مد عنقه و صوب رأسه- اهطع فی عدوه: اسرع» آن در آیه به معنی شتاب کنندگان است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۳۴

عسر: عسر (بر وزن عقل): دشواری. عسیر و عسر (بر وزن کتف) وصف هستند به معنی دشوار و صعب.

شرحها

در این آیات که به حکم مقدمه مطالب سوره هستند، سخن از نزدیک شدن قیامت و شکافته شدن ماه است که از آن حضرت خواسته بودند سپس می گوید:

مشرکان هر معجزه را به بینند گویند: جادو است، در این سخن از هوای نفس پیروی می کنند ولی آینده واقعیت را ثابت خواهد کرد.

خبرهای گذشتگان به آنها رسیده اما پند نمی گیرند، ولی روز قیامت که از خاک بیرون آمدند، به سرعت، فرمان ندا کننده را اجابت خواهند کرد.

۱- اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ.

ظهور و بلکه صریح آیه شریفه آنست که ماه شکافته شده است، چنان که در نکته‌ها خواهد آمد، این معجزه را مشرکان مکه از آن حضرت خواسته‌اند و از طرف خدا واقع گردیده است، آیه بعدی وَ انْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ ... شاهد صدق این مدعا می باشد.

اینکه گفته‌اند: منظور انفصال زمین از خورشید در وقت خلقت است، صحیح نیست زیرا انشقاق از باب انفعال آنست که شکافتن در خود شیء واقع شود، اگر آن طور بود کلمه اشتقاق از باب افتعال به کار می رفت و انگهی این سخن با آیه وَ انْ يَرَوْا ... نمی سازد زیرا در انفصال زمین معجزه مرئی و انکار شده نیست.

و اینکه گفته‌اند «اقترب- انشق» هر دو به معنی مضارع است و به علت محقق الوقوع بودن ماضی به کار رفته، جوابش آنست که این قول یا آیه بعدی وَ انْ يَرَوْا ... سازگار نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۳۵

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نشان می دهد که میان شکافته شدن ماه و نزدیکی قیامت ارتباطی وجود دارد و شاید منظور قرب معنوی باشد، یعنی شکافتن ماه، نزدیکی قیامت را در اذهان روشن نمود به عبارت دیگر: شکافتن ماه آمدن قیامت را اثبات کرد و مردم دانستند: چنین چیزها، شدنی است.

۲- وَ انْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ.

اشاره به آنست که: این معجزه در مشرکان اثر نگذاشت، زیرا آنها هر معجزه که ببینند، به جادو نسبت می دهند و گویند: سحر بعد از سحر است، «آیه» نکره در سیاق شرط و مفید عموم است، بعضی‌ها «مستمر» را محکم معنی کرده‌اند ولی معنی اول درستتر است.

۳- وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلٌّ أَمْرٌ مُّسْتَمِرٌّ.

اشاره است به آنکه، تکذیب آنها از روی هوا و هوس بوده است نه از روی برهان و منطق، مراد از «کذبوا» تکذیب پیامبر و معجزه اوست. ظاهراً منظور از كُلٌّ أَمْرٌ مُّسْتَمِرٌّ آنست که: هر کار حق یا باطل در آینده در جای خود قرار می گیرد و معلوم می شود که حق است یا باطل، نظیر وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ص / ۸۸ و نظیر: سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشْرُقِ قمر / ۲۶، می شود منظور از آن، استقرار در دنیا و آخرت هر دو باشد.

۴- وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَةٌ.

توضیحی است درباره وَ كُلٌّ أَمْرٌ مُّسْتَمِرٌّ یعنی از خبرهای گذشتگان به آنها رسیده است خبری که در آن موعظه هست، تا بدانند، حق و باطل چگونه در جای خود مستقر شد، اهل باطل هلاک شدند و پیامبران و مؤمنان نجات یافتند، مراد اخبار عاد و ثمود است که خواهد آمد.

۵- حِكْمَةٌ بِالْغَةِ فَمَا تُغْنِ النُّذْرُ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۳۶

یعنی: قرآن یا دعوت بدین، حکمت کاملی است، حکمت سخن حقی است پر از نفع، بالغ به معنی کامل و تمام است، فَمَا تُغْنِ النُّذْرُ جمله‌ای را در تقدیر دارد، یعنی: «کذبوا الحکمه فما تغن النذر» نذر جمع نذیر یا انذار است.

۶- فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ.

جمله اول تفریع است بر گذشته، یعنی: حالا- که تکذیب می‌کنند و در پی هوای نفس هستند از آنها در گذر و در ایمان آوردن اصرار مکن. «یوم» تقدیرش «اذکر یوم» و نظیر آنست، منظور از «داع» می‌شود خدایا ملائکه باشند، چنان که در آیه یَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ اسراء/ ۵۲ خداست مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ نیز مانند این آیه است یعنی: دعوت کننده آنها را از زمین دعوت می‌کند به کاری سخت و ناپسند.

۷- خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ.

خشعا حال است از فاعل «یخرجون»، جمله كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ ... اگر تشبیه برای «یخرجون» باشد، از یک واقعت عالی حکایت می‌کند، و آن اینکه تخم گذاری ملخ بدانگونه است که ملخها انتهای دم خود را در زمین فرو برده و در آن تخم گذاری می‌کنند، پس از چندی تخمها به صورت کرم از زمین می‌رویند، آن گاه مبدل به ملخ می‌شوند و بدون نظم و نقشه در هم می‌لولند. آیه نشان می‌دهد که انسانها نیز مانند ملخ از زمین خواهند روئید و آن گاه درهم و برهم فریاد خواهند کشید: مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ.

۸- مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسَىٰ.

حال است از فاعل «یخرجون»: یعنی خارج می‌شوند از قبر در حالی که، به سرعت به طرف دعوت کننده می‌روند، از يَقُولُ الْكَافِرُونَ معلوم می‌شود مؤمنان چنین سخنی نخواهند گفت، در جای دیگر آمده: يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص:

۴۳۷

سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفُّونَ

معارج / ۴۴.

نکته‌ها

شق القمر:

در این واقعه و امثال آن نباید شک کرد، این کارها از امکانات ما خارج است ولی خدا در مقابل نظامی که به وجود آورده، ناتوان نیست، هر آن می‌تواند از روی مصلحتی در آن استثناء به وجود آورد، نظیر آتش ابراهیم، عمر نوح، عصای موسی، ولادت عیسی، شکافتن دریا برای یهود و امثال آن، إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

در این رابطه مقداری از آنچه در قاموس قرآن نوشته‌ام در اینجا می‌آورم:

در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده: مشرکان به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفتند: اگر راستگویی ماه را برای ما دو تکه کن، فرمود: اگر چنین کنم ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری، آن حضرت از خدا خواست تا ماه را بشکافد، ماه دو تکه شد، حضرت فریاد می‌کشید: یا فلان یا فلان بنگرید.

ابن مسعود گوید در عهد آن حضرت ماه دو شقه شد حضرت فرمود: شاهد باشید، شاهد باشید و نیز گوید به خدایی که جانم در دست اوست: کوه حرا را دیدم که میان دو تکه ماه بود (یعنی در دو طرف آن در آسمان دیده می‌شد).

مجمع البیان اضافه می‌کند: جماعت کثیری از صحابه انشقاق ماه را نقل کرده‌اند از جمله: ابن مسعود، انس بن مالک، حذیفه بن

یمان، ابن عمر، ابن عباس، جبیر بن مطعم و جماعتی از مفسران نیز بر آنند، فقط عطاء و حسن و بلخی مخالفت کرده و گفته‌اند: انشقاق قمر راجع به آینده است، اما آن درست نیست زیرا مسلمین بر آن اجماع دارند، شهرت آن در میان صحابه مانع از قبول قول به خلاف است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۳۸

مؤلف گوید: اهل سنت نیز در تفاسیر خویش مانند مجمع البیان گفته‌اند در تفسیر برهان سه روایت درباره شق القمر از امامان اهل بیت علیهم السّلام نقل شده و از ابن شهر آشوب نقل کرده: مفسران و محدثان جز عطا و حسن و بلخی بر این مطلب اجماع دارند، مجلسی رحمه الله در بحار الانوار آن را به طور تفصیل از تفاسیر و روایات نقل می‌کند. (ج ۱۷ / ۳۴۷ به بعد طبع جدید). نگارنده گوید: اینکه از ائمه علیهم السّلام در این باره زیاد روایت نشده، ظاهراً به علت واضح بودن قضیه است. مطلب دیگر:

معجزات پیامبران به دو قسم تقسیم می‌شود، اول معجزاتی که خدا برای اثبات نبوت آنها داده است، مانند عصای موسی، قرآن محمّد صلی الله علیه و آله، دوم معجزاتی است که مردم خواسته‌اند، مانند ناقه صالح و مائده عیسی، قرآن مجید صریح است در اینکه اگر مردم معجزه‌ای بخواهند و پیامبر آن را بیاورد در صورت عدم ایمان، به زودی با قهر خدا از بین خواهند رفت، چنان که قوم صالح ایمان نیاورند و هلاک شدند. قسم دوم را معجزه اقتراحی گویند.

یاران عیسی از آن حضرت مائده آسمانی خواستند، خدا در جواب فرمود:

... إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعِيدٌ مِنْكُمْ فَإِنِّي أَعِدُّ لَهُ عَذَابًا لَّا أَعِدُّهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ مائده / ۱۱۵، یا در جواب مشرکان که می‌گفتند: با پیامبر فرشته‌ای بیاید و نبوت او را تصدیق کند فرموده: وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقَضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ انعام / ۸.

یعنی: اگر فرشته می‌فرستادیم باز ایمان نمی‌آوردند، آن وقت لازم بود مهلتی ندهیم و هلاکشان کنیم، اما خواست ما آنست که در مهلت زندگی کنند و هلاک نشوند تا شاید هدایت یابند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۳۹

و نیز در جای دیگر در همین رابطه فرموده: که مشرکان می‌گفتند: لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ، مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ حجر / ۸.

و نیز در جای دیگری فرموده: علت نفرستادن معجزه اقتراحی (درخواستی) آنست که برای دیگران فرستادیم، ایمان نیاوردند، هلاکشان کردیم و ما منعنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ آتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا ... اسراء / ۵۹.

علی هذا در اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه: اگر شق القمر را مشرکان خواسته‌اند پس چرا بعد از ایمان نیاوردن از بین نرفتند؟ میزان در جواب این سؤال فرموده: آنها می‌بایست از بین بروند ولی آیه و ما كان الله ليعدّ بهم و أنت فيهم ... انفال / ۳۳، آن کلی را تخصیص داده است، مانعی نبود که آنها شق القمر را بخواهند و آن واقع شود، اما به علت بودن آن حضرت در مکه، عذاب آنها را نگیرد و پس از خروج وی معذب شوند، چنان که بعد از هجرت آن حضرت، در «بدر» معذب شدند.

مؤلف گوید: ظهور و ما منعنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ ... در آنست که خدا به هیچ وجه، معجزه را نمی‌فرستد، در جواب ناچاریم یا گفته میزان را قبول کنیم و یا بگوئیم: شق القمر اقتراحی نبوده، بلکه بدوا از طرف خدا واقع شده است، مانند معجزات دیگر آن حضرت و یا در نزول عذاب تدریج رخ داده و بعد از خروج آن حضرت مستأصل شده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۴۰

اشاره

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ (۹) فَادْعَا رَبَّهُ أُنَىٰ مَغْلُوبٍ فَأَنْتَصِرُ (۱۰) فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ (۱۱) وَفَجَرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَحَمَلْنَا عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسِّرَ (۱۳) تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ (۱۴) وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۵) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرِ (۱۶) وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۷) كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرِ (۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (۲۰) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرِ (۲۱) وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۲۲)

۹- پیش از اهل مکه قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند بنده ما را تکذیب کرده و گفتند دیوانه مسلوب العقل است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۴۱

۱۰- خدایش را خواند که من مغلوبم یاریم فرما.

۱۱- درهای آسمان را با آبی شدید باز کردیم.

۱۲- زمین را چشمه‌ها شکافتیم، آب آسمان و زمین بر فرمانی معین به هم آمیخت.

۱۳- نوح را بر کشتی که از تخته‌ها و میخها بود حمل کردیم.

۱۴- زیر حفاظت ما حرکت می‌کرد، پاداشی بود به نوح که نبوتش انکار شده بود.

۱۵- این قضیه را نشانه‌ای گذاشتیم آیا پند گیرنده‌ای هست؟

۱۶- عذاب و انذار من چگونه بود؟!

۱۷- قرآن را برای پندگیری آسان کردیم آیا پند گیرنده‌ای هست؟!

۱۸- قوم عاد پیامبر را تکذیب کرد، عذاب و انذار من چگونه بود؟

۱۹- ما بر آنها بادی سوزان در روز نحس پیوسته فرستادیم.

۲۰- مردم را از جا می‌کند، گویی آنها تنه‌های کنده شده درخت خرما بودند.

۲۱- پس عذاب و انذار من چگونه بود؟

۲۲- قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم، آیا پند گیرنده‌ای هست؟

کلمه‌ها

منهمر: هممر: (بر وزن عقل) ریختن اشک و آب، «همره فانهمر»: ریخت آن را پس ریخته شد، لازم و متعدی هر دو آمده است، طبرسی شدت را در آن قید می‌کند «منهمر»: بسیار ریزنده، اشاره به باران خارق العاده است، این کلمه فقط یک بار در کلام الله یافته است.

الواح: تخته‌ها، مفرد آن لوح است.

دسر: (بر وزن شتر) مسمارها، مفرد آن دسار است، اصل آن به معنی دفع می‌باشد، در نهج البلاغه فرموده:

«فسوی منه سبع سماوات ...»

بغیر عمد یدعمها و لا دسار ینظمها»

خطبه/ ۱. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۴۲

مدکر: پند گیرنده، تذکر پذیر. آن در اصل مذتکر از باب افتعال است تاء بدال مبدل شده و ذال در آن ادغام گردیده است. صرصر: باد بسیار سرد یا باد شدید، تکرار کلمه دال بر مبالغه است، در مجمع البیان از فراء نقل شده: آن باد سردی است که مثل آتش می‌سوزاند، راغب نیز باد بسیار سرد گفته، از امام باقر علیه السّلام در تفسیر صافی باد سرد نقل گردیده، این کلمه سه بار در قرآن مجید آمده است، قمر/ ۱۹، فصلت/ ۱۶، حاقه/ ۶.

اعجاز: عجز انسان قسمت مؤخر اوست، عجز غیر انسان نیز به او تشبیه شده است (راغب). جمع آن اعجاز است، اعجاز را در مجمع اصول (ریشه‌ها) و اسافل فرموده است، بعید نیست تنه‌های نخل منظور باشد. منقعر: کنده شده. «انقعرت الشجره» یعنی درخت از ریشه‌اش کنده شد راغب گوید: منقعر درختی است که در زمین ریشه دوانیده و بقعر آن رفته است.

شرحها

در این آیات و ما بعد آن، جریان هلاکت قوم نوح، عاد، ثمود، لوط و قوم فرعون نقل شده و در خلال آنها چهار بار آیه و لَقَدْ يَسْرُونَ الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ ...

و چهار بار آیه فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ لِذُرِّيِّهِ تَكَرَّرَ كَثِيرًا، تکرار شده است، همه این جریانها، تفصیل و لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ می‌باشد، در آیات عنوان شده، حالات قوم نوح و قوم هود را آورده‌ایم. این قصه‌ها نشان می‌دهند که آیندگان نیز مثل گذشتگان خواهند بود. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۴۳

۹- كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرْ. ضمیر «قبلهم» راجع به كفار مکه است «فكذبوا» بیان «كذبت» می‌باشد نظیر و نادى نُوحٍ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي هود/ ۴۵، به قولی منظور از تکذیب اول، تکذیب مطلق رسل است که نتیجه‌اش تکذیب نوح علیه السّلام بود نظیر كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ شعراء/ ۱۰۵ یعنی آنها پیامبران را تکذیب می‌کردند، میزان این وجه را می‌پسندد.

«عبدنا» مفید تعظیم نوح است، «و ازدجر» به صیغه مفعول یعنی جنّ عقلش را ربوده و از عقل منعش کرده است، علی هذا آن توضیح «مجنون» می‌باشد به قولی با تهدید از دعوت ممنوع گردید نظیر: لَيْسَ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ شعراء/ ۱۱۶.

۱۰- فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ. انتصار به معنی انتقام است، مراد از مغلوب عدم قبول سخنان اوست چنان که در سوره نوح به تفصیل می‌خوانیم، دعایش همان بود که گفت: رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا نوح/ ۲۶، طبرسی فرموده: این نشان می‌دهد که در آن موقع باید به خدا متوسل شد.

۱۱- فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ. تفریع است بر دعای نوح، «فتحننا- منهمر» نشان می‌دهد که باران عادی نبود، بلکه نظیر باز کردن سدی بود که از آمدن آب جلوگیری می‌کرد.

۱۲- وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ. این نشان می‌دهد که توأم با ریزش باران، زمین از محللهای بسیاری شکافته و آب از آنها بیرون زده است، آیه وَفَارَ التَّنُورُ هود/ ۴۰ حاکی است که شروع اینکار با فوران تنور بوده است، «عیونا» تمیز یا حال است، تقدیر آن «جعلنا تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص:

الارض عیونا منفجرة» می‌باشد مراد از «الماء» آب باران و آب جوشیده از زمین است عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ یعنی طبق فرمانی که از طرف

خدا معین و مقدر شده بود نه کم و نه زیاد.

۱۳- وَ حَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَ دُؤْرٍ.

ضمیر «حملناه» راجع به نوح است ذاتِ أَلْوَاحٍ وَ دُؤْرٍ کشتی اوست که از تخته‌ها و مسمارها ساخته بود.

۱۴- تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفْرًا.

منظور از «اعیننا» مراقبتها و حراستهای خداوند است که آن را از غرق شدن باز می‌داشت «جزاء» مفعول له است، یعنی این جریان که نتیجه‌اش نجات نوح و پیروان او و هلاک مشرکان بود، جزائی بود به نوح که نبوت او را انکار کرده بودند.

۱۵- وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدْرِكٍ.

ضمیر «ترکناها» ظاهراً راجع به قضیه است، یعنی این قضیه را آیتی قرار دادیم بر قدرت و انتقام و توحید خویش، آیا پند گیرنده‌ای هست؟ این آیه نظیر آنست که در جریان اصحاب سبت فرموده: فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ بقره / ۶۶.

در مجمع از بعضی نقل شده که ضمیر «ها» راجع به سفینه است و کشتی نوح باقی بود تا اوائل امت اسلامی آن را دیدند، المیزان رجوع آن را به سفینه حتمی دانسته و فرماید این سخن لازم گرفته که کشتی تا نزول این آیات به صورت نشانه‌ای از طوفان مانده باشد بعضی گویند: خدا کشتی را در کوه جودی نگاه داشت تا اوائل این امت آن را دیدند. ولی چنان که گفتیم ضمیر «ها» به قصه

راجع است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۴۵

۱۶- فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ.

استفهام برای بزرگ بودن جریان و نذر به معنی انذار است، «کان» تامه و «عذابی» فاعل آنست یعنی: عذاب و انذار من چگونه بود؟

۱۷- وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْرِكٍ.

نوعی نتیجه گیری از جریان نوح علیه السلام است، آسان کردن قرآن برای ذکر آنست که مطابق فهم همگان القا شده؟ عالم و جاهل می‌توانند از آن بره برند، نه مثل کتابهای دیگر که فقط خواص و اهل فن از آن فائده می‌برند، نظیر: إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ زخرف / ۴.

منظور از «ذکر» ظاهراً یادآوری خدا و قدرت او و همه چیزهایی که قرآن برای آنها نازل شده است، زیرا که ذکر به همه قرآن نسبت داده شده نه فقط به جریان نوح.

۱۸- كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ.

مراد از «عاد» قوم هود علیه السلام است، گویی به علت بسیار هائل بودن بلا، بلافاصله فَكَيْفَ كَانَ ... آمده است.

۱۹- إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ.

بیان عذاب آنهاست مراد از ریح صرصر ظاهراً باد بسیار سرد است که هفت شب و هشت روز بر آنها وزید خون در بدنهایشان منجمد گردید و همه مانند تنه درختان به زمین افتادند، «مستمر» وصف یوم است، استمرار به علت هفت شبانه روز بودن آن بود، چنان که فرموده: سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حَاقَهُ / ۷، نحوست به علت وقوع عذاب در آن روزهاست و گرنه، روز و وقت نحوستی ندارند، رجوع شود به «نکته‌ها».

و اگر وصف «نحس» باشد به علت آنست که نحوست و شومی آن یعنی عذاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۴۶

آن استمرار داشت.

مراد از «یوم» قطعه‌ای از زمان است نه بیست و چهار ساعت چنان که در جای دیگر آمده: ... رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ فصلت / ۱۶ و نیز: سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ که گذشت.

۲۰- تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَحْلِ مُنْفَعِرٍ.

فاعل «تنزع» ریح است مراد از آن انداختن مردم به زمین و هلاک کردن آنهاست، اعجاز به معنی تنه‌هاست نه ریشه‌ها (و الله اعلم).
 ۲۱ و ۲۲- فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذْرِي وَ لَقَدْ يَسْرُونَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ.
 یاء متکلم از «نذر» حذف شده، کسره آخر آن، دلیل حذف یاء است، معنی آیات در جریان نوح گذشت.

نکته‌ها

نحوست ایام یعنی چه:

درباره یومِ نَحْسِ مُسْتَمِرٍّ باید دانست: روز و وقت با نحوست و مبارکی موصوف نمی‌شود، بلکه شوم و مبارک بودن در اثر وقایعی است که در روز واقع می‌شود، مانند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ که خیر بودن به علت تعیین سرنوشتهاست یا به علت عبادت در آن شب، مبارک بودن، بیست و هفتم رجب، سیزده رجب، پانزده شعبان اول شوال، دهم ذو الحجه، بیست و دوم بهمن ماه (روز پیروزی انقلاب اسلامی ایران) و ... همه در اثر اتفاقی است که در آنها به وقوع پیوسته است، هکذا شوم بودن ایام و اوقات.

در تحف العقول از حسن بن مسعود نقل شده گوید: به محضر امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم، در راه انگشتم زخم برداشت و سواری بر من تنه زد و به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۴۷
 میان جمعی انبوه وارد شدم قسمتی از لباسم را پاره کردند. گفتم:
 «كفاني الله شرك من يوم فما ايشمك؟»

یعنی ای روز خدا مرا از شر تو کفایت کند چه روز شومی هستی؟! امام علیه السلام چون این سخن از من شنید فرمود:

«يا حسن هذا و انت تغشانا ترمی بذنبك من لا ذنب له»

ای حسن پیش ما می‌آیی و گناه خویش را به کسی بی گناه نسبت می‌دهی؟!، حسن گوید عقل من به خودم برگشت و متوجه خطای خود شدم، گفتم: مولای من، از شما آمرزش می‌خواهم.

فرمود:

«يا حسن ما ذنب الايام حتى صرتم تشتمون بها اذا جوزيتم باعمالكم فيها»

ای حسن ایام چه گناهی دارند که چون با گناهتان مجازات می‌شوید ایام را شوم می‌پندارند؟ تا فرمود:

«لا تعد و لا تجعل للايام صنعا في حكم الله، قال الحسن: بلى يا مولاي»

دیگر چنین مگو، روزها را در کار خدا دخیل بدان، گفتم: چشم، مولای من.

حدیث شریف صریح است در اینکه زمان و وقت، سعد و نحسی ندارد، در وسائل کتاب حج ابواب آداب السفر باب هشتم نقل شده: بعضی از اهل بغداد به ابی الحسن ثانی علیه السلام نوشت و از مسافرت در آخرین چهارشنبه ماه، سؤال کرد امام علیه السلام در جواب نوشت: هر که در آخرین چهارشنبه ماه به قصد مخالفت با اهل قال بد، خارج شود از هر آفت محفوظ شود و از هر بلا معاف گشته و خدا حاجتش را قضا خواهد فرمود.

در باب چهارم امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی علت شومی دوشنبه را چنین بیان فرموده:

«فقدنا فيه نبينا و ارتفع الوحي عنا»

یعنی خود دوشنبه شوم نیست بلکه از دست رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله و انقطاع وحی آن را چنین کرده است، رجوع شود

به وسائل الشیعه آداب السفر. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۴۸

مسئله بخت و شانس و شوم بودن سیزدهم ماه و امثال آن نیز از توهمات است که از راه عامل خوف و جهالت و بی‌اعتقادی، داخل زندگی انسانها شده است، عوامل عقلانی و منطقی ندارند، آنجا که شاعر می‌گوید:

منجم کوکب بخت مرا از برج بیرون کن که من کم طالعم ترسم ز آهم آسمان سوزد

و یا آنجا که می‌گوید:

اگر به هر سو مویت دو صد هنر باشد هنر به کار نیاید چو بخت بد باشد

همه اشتباه و پنداری بیش نیست، در کارها باید توکل به خدا کرد و از جنابش استمداد نمود «اللهم لا خیر الا خیرک و لا طیر الا طیرک و لا اله غیرک» در این زمینه در المیزان مفصلاً بحث شده است طالبان تفصیل به آنجا رجوع فرمایند بعضی از احادیث وارده در این خصوص که حاکی از نحوست ایام است محمول به تقیه شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۴۹

[سوره القمر (۵۴): آیات ۲۳ تا ۴۲]

اشاره

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (۲۳) فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسِيعٍ (۲۴) أَلْقَى الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْتَرٌ (۲۵) سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشْرِ (۲۶) إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبُّهُمْ وَاصْطَبِرْ (۲۷) وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (۲۸) فَنَادَوْا صَاحِبِهِمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (۲۹) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۳۰) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ (۳۱) وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۳۲) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ (۳۳) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (۳۴) نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ (۳۶) وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ (۳۷) وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ (۳۹) وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴۰) وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَحْذَى عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (۴۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵۰

۲۳- قوم ثمود پیامبران را انکار کردند.

۲۴- گفتند: آیا به یک نفر مانند خویش، اطاعت کنیم ما در آن صورت در گمراهی و دیوانگی هستیم.

۲۵- آیا از میان ما، وحی فقط بر او نازل شده، بلکه او دروغگوی متکبر است.

۲۶- فردا می‌دانند دروغگوی متکبر کدام است؟

۲۷- ما ناقه را برای امتحان آنها خواهیم فرستاد منتظر آنها باش و بر اذیتشان صبر کن.

۲۸- به آنها خبر بده که آب میان آنها و ناقه مقسوم و هر حصه حاضر شده است.

۲۹- آنها رفیق خویش را ندا کردند، او قبول کرد و ناقه را کشت.

۳۰- عذاب و انداز من چگونه بود؟

۳۱- ما بر آنها صیحه‌ای فرستادیم، مانند چوب حظیره ساز شدند.

۳۲- قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم آیا پند گیرنده‌ای هست؟

۳۳- قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند.

۳۴- ما بر آنها طوفان سنگبار فرستادیم، مگر آل لوط که آنها را در وقت سحر نجات دادیم.

۳۵- به جهت نعمت از جانب ما، شاکر را اینطور جزا می‌دهیم.

- ۳۶- لوط آنها را از عذاب ما انذار کرد، ولی در انذار شک کردند.
- ۳۷- از او، میهمانانش را برای کامگیری خواستند چشمشان را محو کردیم، بچشید عذاب و انذار مرا.
- ۳۸- وقت صبح عذاب حتمی آنها را گرفت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵۱
- ۳۹- پس بچشید عذاب و انذار مرا.
- ۴۰- قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم آیا پند گیرنده‌ای هست؟
- ۴۱- به آل فرعون انذار ما آمد.
- ۴۲- آیات ما را تکذیب کردند، آنها را گرفتیم، گرفتن غالب توانا.

کلمه‌ها

نذر: (بر وزن عنق) در گذشته گفته شد: این کلمه هم مصدر آید به معنی انذار و هم جمع نذیر، به معنی منذر و انذار کننده. در این آیات هر دو استعمال آمده است.

سعر: (بر وزن عنق) جمع سعیر است و نیز به معنی رنج و جنون آید، در مجمع گوید: «السعر: الجنون» و بستر دیوانه گویند «ناقة مسعورة» اصل آن به معنی التهاب و شعله‌ور شدن است.

اشر: (بر وزن کتف) خود پسند. متکبر. طاغی. راغب گوید: آن شدت طغیان و خود گم کردنی است که از وفور نعمت و قدرت ناشی می‌شود.

محتضر: (به صیغه مفعول) حاضر شده، آن در آیه وصف «شرب» است.

شرب: (به کسر اول) حصه آب لها شرب و لكم شرب شعراء / ۱۵۵.

تعاطی: تعاطی از ماده عطا به معنی اخذ و تناول است.

عقر: عقر. بریدن. «عقر الكلب و الفرس و الإبل: قطع قوائمها بالسيف».

هشیم: هشم: شکستن. «هشم الشيء هشما: كسره» هشیم به معنی مهشوم (شکسته شده) است.

محتظر: (به صیغه فاعل) کسی که برای باغ یا گوسفندان خود حظیره یا آغلی از چوب و علف می‌سازد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵۲

حاصب: حصب: انداختن یا انداختن سنگریزه. حاصب: باد و طوفان توام با سنگ و ریگ، آن چهار بار در قرآن مجید آمده است.

بطش: گرفتن محکم «الاحذ بالشدء» در معنی عذاب و انتقام به کار رود تماروا: مریه: مردد بودن. آن از شک اخص است. مماراة: شک و مجادله در آنچه در آن شک هست.

راودوه: رود (به فتح اول) طلب کردن «راده رودا و ریادا: طلبه» مراوده به معنی طلب است برای کام گرفتن. مفاعله در آن برای مبالغه است، گویی «عن» در اینگونه محلها برای تأکید به مفعول وارد می‌شود و تقدیر آن «راودوه ضیفه» است.

طمسنا: طمس: کهنه شدن. محو شدن. محو کردن. لازم و متعدی هر دو آمده است، در مفردات، ازاله اثر به طور محو، و در جوامع الجامع، محو فرموده است.

شرحها

در این آیات بلاهای عبرت انگیز قوم صالح و قوم لوط و فرعونیان نقل شده که مانند جریان قوم نوح و قوم هود از مصادیق و لَقَدْ

جاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ هَسْتَنْد، جریان قوم صالح و لوط تا حدی مشروح نقل شده ولی جریان فرعونیان به اشارت آمده است، گویی قبل از نزول این سوره، هلاک فرعونیان تازه تذکر داده شده بود، که در اینجا به اشاره اکتفاء شده است.

واقعه قوم صالح آن بود که گفتند: آیا همه ما از فردی که از ماست اطاعت کنیم؟ چطور شد که فقط به او وحی آمد؟! نه، او از روی برتری جویی چنین ادعایی می‌کند، خدا به صالح فرمود: ما ناقة را به عنوان امتحان آنها خواهیم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵۳

فرستاد، بین کارشان چگونه خواهد بود، ... آخر ناقة را کشتند، صاعقه آنها را مانند چوبهای خشکیده گردانید جریان قوم لوط نیز مانند آنست.

۲۳- كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ.

مراد از ثمود قوم صالح است که مشروح آن در سوره هود گذشت، نذر به معنی انذار کنندگان است مانند: كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ شعراء/ ۱۴۲ گویی منظور آنست که اصل رسالت را انکار می‌کردند و انکار صالح گوشه‌ای از آن بود.

۲۴- فَقَالُوا أَأَبْرَأُ مِنَّا وَاحِدًا تَبِعَهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرِ.

تفریع و توضیح است بر «کذبت» منظور از «واحد» واحد نوعی است نظیر ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا شعراء/ ۱۵۳، «منا» تأکید مطلب است، یعنی از مایی و می‌شناسیم و با ما بوده‌ای، «سعر» ظاهراً به معنی جنون است.

۲۵- أَلْقَى الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ.

صدر آیه به حکم تفریعی است بر آیه سابق، یعنی: حالا که مانند ما بشری است، چطور شد که بر او وحی آمد و بر ما نه، آن گاه از این گفته اعراض کرده و گفته‌اند، نه، بر او ذکر نازل نشده بلکه جاه طلبی سبب این ادعا شده است.

به نظر می‌آید: مبالغه «کذاب» در رابطه با کیفیت است، زیرا دروغ بر خدا سبب کذاب بودن می‌شود، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آله بر مسیلمه که مدعی نبوت بود و کذاب لقب داد، مقصود از «الذکر» وحی است.

۲۶- سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ.

تهدید است به عذاب موعود، مقصود از «غد» عاقبت است گویند «ان مع الیوم غدا» (مجمع).

۲۷- إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَأَرْتَبْنَهُمْ وَاصْطَبِرُوا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵۴

چون ناقة را برای دلیل نبوت خواسته بودند، خدا قول فرمود که آن را به طور اعجاز خواهیم فرستاد منتظر عاقبت کارشان باش و بر اذیتشان صبر کن.

۲۸- وَبَيَّنَّهُمْ أَنْ الْمَاءِ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرِبٍ مُحْتَضَرٌ.

قسمت به معنی مقسوم است، حاضر شونده مردم و ناقة بودند و حاضر شده حصه آب، یعنی صاحب هر حصه در آن حاضر شونده است، علی هذا حصه حاضر شده است در سوره شعراء فرموده: هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ / ۱۵۵ تفصیل جریان در سوره هود گذشت.

۲۹- فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ.

دشمنان صالح علیه السلام دیدند که مردم در اثر ناقة به تدریج بدین آن حضرت داخل می‌شوند، لذا به فکر از بین بردن ناقة افتادند، «فتعاطی» ظاهراً به معنی قبول درخواست آنهاست.

۳۰- فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ.

یعنی: بنگر که عذاب و انذار من چگونه بود.

۳۱- إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ.

در جاهای دیگر از قرآن مجید آمده که قوم با صاعقه از بین رفتند، صاعقه با صیحه توأم است، آدم برق زده مانند چوب خشک بر زمین می‌افتد، یعنی مانند چوبهای حظیره ساز شدند، (تشبیه عجیبی است).

۳۲- وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ.

معنی این آیه در گذشته روشن گردید.

۳۳- كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذْرِ.

منظور از «نذر» پیامبران است چنان که در سوره شعراء فرموده: كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ / ۱۶۰، معنی آن در بالا گذشت.

۳۴- إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسِحْرِ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵۵

شهرهای قوم لوط زیر و رو شده‌اند فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا معلوم می‌شود که گذشته از زیر و رو شدن، طوفان سنگها را بر آنها بارانیده است وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْصُودٍ هود / ۸۵.

طبرسی فرموده: سحر اگر نکره باشد منظور از آن سحری از سحرها و اگر مراد سحر امروز باشد با لفظ باء «سحر» یا بدون آن «سحر» گویند.

۳۵- نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ.

نعمة مفعول له است برای «نجیناهم»، ذیل آیه می‌گوید همه شاکران از این گونه نعمتها خواهند دید، مراد از «كذلك» تشبیه در اصل پاداش است نه در کیفیت آن.

۳۶- وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ.

منظور آنست که قبلا- لوط به آنها اتمام حجت کرده بود که بلا- خواهد آمده ولی در انذار تردید و یا مجادله کردند که اگر راستگویی عذاب را بیاور، «اندرهم» فاعلش لوط است.

۳۷- وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ.

معلوم می‌شود که چون به خانه آن حضرت برای گرفتن میهمانان ریخته‌اند، در اثر اعمال قدرت ملائکه چشمان از کار افتاده است، نقل شده چشمهایشان کور گردید، شروع به فرار کرده و در حین فرار لوط را تهدید می‌کردند.

فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ أَنْتُمْ أَنْتُمْ بِتَقْدِيرِ «قيل» است.

۳۸- وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ.

«صبحهم» یعنی «آتاهم وقت الصبح» طبرسی فرماید اگر منظور از «بکره» صبح امروز باشد معرب آید. صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً یعنی آمد به آنها در اول صبح همان روز که در شب آن لوط از شهر رفت، عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ یعنی عذاب حتمی و غیر- قابل تخلف، در جای دیگر

فرموده: إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ هود / ۷۹. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵۶

۳۹ و ۴۰- فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ.

تفسیر این دو آیه گذشت «نذر» بیان «عذابی»، عذاب نتیجه انذار است.

۴۱- وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ.

منظور از «نذر» انذار است، آل فرعون شامل خود فرعون نیز هست.

۴۲- كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ.

جواب سؤال مقدر است گویی کسی می‌پرسد: چون انذار آمد چه شد؟ جواب می‌دهد: آیات ما را تکذیب کردند، در نتیجه گرفتارشان کردیم. منظور از آیاتنا جواب می‌شود معجزات نهگانه موسی باشد، عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ یعنی غالبی که بر کار خویش تواناست،

اشاره است بر اینکه قدرتی بر دفاع نداشتند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵۷

[سوره القمر (۵۴): آیات ۴۳ تا ۵۵]

اشاره

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُتْتَصِرٌ (۴۴) سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (۴۵) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذَىٰ وَآمْرٌ (۴۶) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ (۴۷)
 يَوْمَ يُسَيِّجُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹) وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصِيرِ (۵۰) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۵۱) وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲)
 وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ (۵۳) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ (۵۴) فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ (۵۵)

۴۳- آیا کفار شما از آنها بهتر است؟ یا شما در کتابهای گذشته برائی دارید؟

۴۴- یا می گویند ما متحدیم و یاری کننده یکدیگر.

۴۵- به زودی جمعشان منهدم شده و فرار می کنند.

۴۶- بلکه قیامت وعده آنهاست، قیامت پر وحشت تر و تلختر است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵۸

۴۷- گناهکاران در ضلالت و آتشها هستند.

۴۸- روزی که در آتش بر صورت خویش کشیده می شوند بچشید عذاب سقر را.

۴۹- ما هر چیز را باندازه آفریده ایم.

۵۰- فرمان ما نیست مگر یکی مانند اشاره چشم.

۵۱- امثال آنها را قبلا هلاک کرده ایم آیا پند گیرنده ای هست؟

۵۲- هر چه کرده اند در نامه های عمل هست.

۵۳- هر کوچک و بزرگ نوشته شده است.

۵۴- متقیان در بهشتها و نهرا هستند.

۵۵- در مجلس صدقی نزد خدای توانا.

کلمه ها

زبر: جمع زبور است به معنی کتابها. صحاح و قاموس و اقرب، زبور را مطلق کتاب گفته اند، مراد در آیه ۵۲ نامه های اعمال است.
 ادهی: داهیه: امر عظیم و امر ناپسند، طبرسی فرماید: آن بلائی است که چاره ای نداشته باشد، آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

امر: تلختر. مرارة: تلخی، مر: تلخ.

سعر: سعیر: آتش افروخته. جمع آن سعر است.

سقر: از نامهای جهنم است. اصل آن به معنی تغییر رنگ می باشد.

عدم صرف آن به علت تعریف و تأیث است (معجم) راغب گوید «سقرته الشمس» یعنی آفتاب او را ذوب کرد و رنگش را تغییر داد آن چهار بار در قرآن مجید آمده است.

لمح: نگاه سریع. اشاره با چشم. در مجمع البیان فرموده «اللمح:

النظر بالعجله و هو خطف البصر». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۵۹

اشیاع: اشباه و نظائر و امثال.

نهر: (بر وزن شرف و عقل) رودخانه، وزن دوم افصح است اهل لغت گویند: النهر: مجرى الماء» طبرسی «مجرى الواسع» فرموده است.

شرحها

آیات شریفه یک نوع نتیجه‌گیری است از مطالب سابق، و می‌گوید: کفار مکه مگر از اقوام هلاک شده بهتر هستند؟! یا در کتابهای انبیاء گذشته آیه‌ای هست که عذاب، آنها را نخواهد گرفت؟! و یا می‌گویند: ما قدرت دفاع در برابر خدا داریم؟! نه، به زودی منهزم می‌شوند، آخرت بدتر از دنیا است. اعمال آنها در نامه‌های عمل نوشته شده است، ولی متقیان در بهشتها نزد خدای خواهند بود.

۴۳- أَ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ.

خطاب است به قوم حضرت رسول صلی الله علیه و آله، اعم از مؤمن و کافر، «اولئکم» اشاره است به اقوام نوح، هود و صالح و غیره که گذشت، «لکم» نیز خطاب به عموم می‌باشد، مراد از خیر بودن، قدرت و امکانات دنیوی است، چنان که در بعضی از آیات آمده کَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ غَافِرًا / ۸۲.

یعنی آیا کفار شما اهل مکه بهتر از گذشتگان است که آنها را عذاب بگیرد ولی شما را نگیرد؟ یا برای کنار بودن از عذاب دلیلی در کتابهای گذشته دارید؟! ۴۴- أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنتَصِرُونَ.

عذر سومی است که ممکن بود کفار در مقابل عدم قبول دعوت آن حضرت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶۰ بیاورند، مراد از «جمع» مجموع و اتحاد است یعنی یا می‌گویند: ما در اراده و عمل متحدیم و از طرف انتقام می‌گیریم؟!، در جواب فرموده:

۴۵- سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ.

یعنی قدرت انتظار ندارند، «الجمع» اشاره است به «جمع» که گذشت الف و لام «الدبر» برای جنس می‌باشد، در مجمع و المیزان آن را حمل بر هزیمت روز «بدر» کرده و از ملاحم قرآن شمرده است.

۴۶- بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ.

اضراب است از هزیمت و عذاب دنیا، یعنی وعده آنها روز قیامت است، که از عذاب دنیا وحشتناکتر و تلختر است.

۴۷- إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ.

بیان آدهی و امر است مراد از ضلال، گمراهی از رسیدن به رحمت پروردگار می‌باشد کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ مطففین / ۱۵.

۴۸- يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ.

ظرف است برای «ضلال-سعر» یعنی: گمراهی و سعیرها در همچو روزی خواهد بود «سحب» یعنی کشاندن انسان بر صورت است، «مس» به معنی اصابت است که مرادف با عذاب می‌باشد.

۴۹- إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ.

آیه شریفه یک مطلب مستقل را می‌رساند و در عین حال تعلیل دو آیه قبلی است یعنی خلقت از روی اندازه و حساب و کتاب

است، نتیجه‌اش آنست که مشرکان در عذاب باشند مانند: **إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاعِينَ مَا بَأ ... جزاءً وفاقاً نبأ / ۲۶**.
 آیه شریفه مانند آیات دیگر نشان می‌دهد که جهان خلقت و همه کائنات روی اندازه مخصوصی است نه زیاد و نه کم، هر اندازه‌ای که حکمت و مصلحت تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶۱
 اقتضاء کرده همان به وجود آمده و بلکه: خلقت خداوندی حکمت و اندازه را ایجاد می‌کند زیرا «افعال الله لا تتعلل بالاغراض» بلکه اغراض با افعال ایجاد می‌شود.

نظیر این است آیه: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حَجْر / ۲۱** آیات دیگر. رجوع شود به «نکته‌ها».
 ۵۰- **وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بَالْبَصَرِ**.

این آیه نیز یک مطلب مستقل است و در عین حال تعلیل عذاب کفار و به حکم دفع دخل می‌باشد، آیه گذشته حاکی از آنست که: از عذاب کفار چاره‌ای نیست زیرا مطابق اندازه و حکمت خلقت، همانست، و این آیه حاکی از سرعت وقوع قیامت و سهولت آن در قدرت خداوندی است یعنی: آمدن آن روز مانند چشم به هم زدن است. نظیر: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** یس / ۸۲.

«امر» به معنی فرمان و مقابل نهی است و آن عبارت اخرای اراده ایجاد است. مراد از تشبیه **كَلِمَةٍ بَالْبَصَرِ** کمی زمان نیست، زیرا ممکن است اراده، بخلفت تدریجی متعلق باشد، بلکه منظور سهولت وقوع است، چنان که از «واحد» نیز معلوم می‌شود، یعنی: احتیاج به تکرار فرمان نیست و با یک فرمان، آنچه بخواهیم انجام می‌گیرد.
 در المیزان فرموده: شاید به علت کلمه بودن «امرنا»، خبر آن مؤنث (واحد) آمده است.

۵۱- **وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ**.

اشاره است به عذاب گذشتگان نظیر: **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ وَنِيزِ مِصْدَاقِي** است برای نزول عذاب و سهولت آن در نزد خداوند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶۲

۵۲ و ۵۳- **وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الرَّبْرِ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ**.

گویی کسی سؤال می‌کند: از کجا در روز قیامت معلوم خواهد شد که آنها مشرک و گناهکار بوده‌اند، در جواب فرموده: هر آنچه کرده‌اند در صحائف اعمالشان محفوظ است و بزرگ و کوچکش نوشته شده است **مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا كَهْف / ۴۹** «فعلوه» صفت «شیء» است.

۵۴- **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ**.

پس از بیان قیامت کفار، در این دو آیه حال اهل بهشت بیان شده و لفظ متقین مشعر بر علیت است نکره آمدن «نهر» اشاره به عظمت آن می‌باشد، وصف انهار بهشتی در سوره قتال گذشت.

۵۵- **فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ** مقعد به معنی مجلس، ملیک به قولی مبالغه ملک است **مَقْعِدِ صِدْقٍ** ظاهراً به معنی منزلت راست و بدون نقصان می‌باشد نظیر: **أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ** یونس / ۲ «عند» حکایت از خلود و دوام و نیز حکایت از عظمت پادشاه دارد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«مدح المكان بالصدق فلا يقعد فيه الا اهل الصدق»

«۱».

سخن درباره قدر:

در کمال الدین صدوق از علی بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«قال مسألة عن الرقی أیدفع من القدر شیئا فقال هی من القدر قال علیه السلام ان القدریه مجوس هذه الامه و هم الذین ارادوا ان یصفوا الله بعدله فاخرجوه من سلطانه و فیهم نزلت هذه الایة

(۱) المیزان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶۳

يَوْمٌ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ دُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ «۱».

یعنی از آن حضرت از دعا نویسی (دعاهایی که می‌نویسند) پرسیدم آیا قضا و قدر را دفع می‌کند؟ فرمود: آنها از جمله قضا و قدرند، بعد فرمود: قدریه (مفوضه) مجوس این امتند آنها خواستند خدا را با عدالتش وصف کنند ولی او را از حکومتش خارج کردند و درباره آنها نازل شده: يَوْمٌ يُسْحَبُونَ ...

در این روایات سه مطلب هست. اول اینکه: دعاهایی که برای مریضها می‌نویسند (و نیز دواهایی که می‌دهند) آنها شفا می‌یابند از جمله قضا و قدرند یعنی خارج از قضا و قدر نیستند، خدایی که مرض و امثال آن را مقدر کرده، اثر دعا و دوا را نیز مقدر کرده است، در واقع مریض از یک قضا و قدر به قضاء و قدر دیگری منتقل می‌شود.

دوم فرموده: قدریه مجوس این امت هستند. منظور از قدریه فرقه مفوضه از اهل سنت است که توسط «واصل بن عطا» شاگرد «حسن بصری» به وجود آمد، آنها در رابطه با آنکه بگویند: کارهای قبیح از ناحیه خدا نیست گفتند:

هنر خدا فقط آنست که جهان و انسان را آفریده و دیگر کاری به کار جهان و انسان نعوذ بالله ندارد، جهان به طور خودکار می‌چرخد، بشر نیز در کارهای خود فاعل مختار و آزاد است، اینها مانند مجوس می‌باشند، زیرا مجوس نیز گفتند: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ آنها هم دست خدا را بسته حساب کردند.

در ثواب الاعمال از امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل شده

«قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَنَفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لِهَمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ: الْمَرْجُئَةُ وَالْقَدْرِيَّةُ».

عقیده اشاعره بدتر از مفوضه است که گفته‌اند: حوادث جهان و از جمله افعال انسان مستقیما ناشی از اراده خداست، سبب و مسببی در جهان وجود ندارد

(۱) تفسیر برهان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶۴

در جهان و در کارهای انسان جبر مطلق حکم فرماست. این عقیده توسط ابو الحسن اشعری پایه گذاری شده است.

ناگفته نماند: آنهایی که راه خدا را بدون اهل بیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رفته‌اند این چنین به ضلالت افتاده‌اند «من اراد الله بدء بكم و من وحده قبل عنكم»

سوم اینکه فرموده: آیه درباره قدریه نازل شده، از باب تطبیق است.

روز جمعه چهاردهم ذو القعدة الحرام سال هزار و چهار صد و پنج مطابق ۱۱/۵/۱۳۶۴. تفسیر سوره قمر به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶۵

سوره رحمن

اشاره

در مکه نازل شده هفتاد و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه تفسیر گذشت که سوره رحمن یازدهمین سوره نازل شده در مدینه است و بعد از سوره رعد نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پنجاه پنجم می‌باشد. و نیز در مقدمه گفته شد: دوازده سوره از جمله سوره رحمن مختلف فیه است که در مکه نازل گشته یا در مدینه، آیات و مطالب آن به هر دو قابل تطبیق است، ولی به مکی بودن بیشتر شباهت دارد.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی هفتاد و هشت و در قرائت حجازی هفتاد و هفت و در قرائت بصری هفتاد و شش است، زیرا در قرائت کوفی الرَّحْمَنُ و خَلَقَ الْإِنْسَانَ هر یک به تنهایی یک آیه است (مجمع) و چون عدد کوفی به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد لذا آن را اختیار کرده‌ایم.

در تفسیر خازن نقل شده: این سوره دارای سیصد و پنجاه و یک کلمه و هزار و ششصد و سی شش حرف است. و الله العالم.

۳- تسمیه آن به «الرحمن» به علت وقوع این کلمه در اول آنست از باب تسمیه جزء به اسم کل، وانگهی این سوره همه‌اش بیان نعمت گسترده خدای تعالی است.

از روایتی که از حضرت موسی بن جعفر از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده معلوم می‌شود که این تسمیه به وسیله خود آن حضرت بوده است می‌شود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶۶

یقین کرد که همه سوره به یک بار نازل شده است.

فضیلت سوره

۱- در مجمع البیان فرموده از حضرت موسی بن جعفر از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که:

«قال لكل شيء عروس و عروس القرآن سوره الرحمن جل ذكره»

ظاهراً این بدان علت است که این سوره با ذکر نعمتهای خداوند مزین شده چنان که عروس با انواع زیورها زینت داده می‌شود.

۲- در ثواب الاعمال صدوق از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده هر که سوره الرحمن را بخواند و در هر فَبَائِيْ آلاءِ رَبِّكُمْا تُكذِّبانِ بگوید:

«لا بشيء من آلائك رب اكذب»

اگر در شب بخواند و بمیرد شهید مرده است و اگر در روز بخواند و بمیرد شهید مرده است.

۳- در کافی از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده گوید: وقتی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سوره رحمن را بر مردم خواند، همه ساکت شده چیزی نگفتند. حضرت فرمود: جن از شما نیکوتر جواب دهنده بود، چون بر آنها فَبَائِيْ آلاءِ رَبِّكُمْا تُكذِّبانِ را خواندم گفتند:

«لا بشيء من الاء ربنا نكذب»

(صافی از کافی).

مطالب سوره و غرض آن

آنچه از این سوره فهمیده می‌شود چنین است: عالم وجود اعم از دنیا و آخرت به حکم یک واحد است. همه جهان خلقت و نظام متقن آن مقتضای رحمت گسترده خدا و نشأت گرفته از آنست و از تجلیات وصف «الرحمن» می‌باشد.

مسأله جهنم و عذابهای آن مکمل این نظام متقن است، و گرنه قوام عدل و میزان که لازمه رحمت است از بین می‌رفت، جن و انس دو موجود گرانبدر این خلقتند که وسائل جهان در اختیارشان گذاشته شده و دقیقاً مورد حسابرسی خواهند بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶۷

فنا و رفتن از دنیا یکی از نعمتهای خداوند و انتقال به دار بقاست، انس و جن در مقابل این نظام محکوم به حکمند و از خود قدرتی ندارند و نیز در این خلقت ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بودن خداوند پیاده شده است.

ناگفته نماند: آیه فَبِأَيِّ آلَاءِ ... سی و یک دفعه در این سوره تکرار شده و توأم با یک عتاب خفیف است و عده‌ای از عذابها صریحاً نعمت خوانده شده، نظیر:

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

گویند: این برای آنست که: یاد آوری عذاب سبب پرهیز از گناه است، ولی به نظر می‌آید: مراد آنست که: عذاب در مجموع خلقت و در تکمیل آن، از مصادیق رحمت و نعمت است گرچه نسبت به شخص معذب عذاب می‌باشد، مانند اینکه بگوئیم: وجود دادگستری و زندان در مجموع جامعه از مصادیق رحمت است، گرچه نسبت به جرم و زندانی عذاب و بلاست.

این مطالب قهراً در آن روز در فکر عرب جاهلی نمی‌گنجید و مسلمانان نیز برداشت مختصری داشتند مگر خاندان وحی صلوات الله علیهم اجمعین ولی قرآن برای همه و همیشه است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶۸

سورة الرحمن مکیة او مدنیة و هی ثمان و سبعون آیه نزلت بعد سورة الرعد

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الرَّحْمٰنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْاِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبِیَانَ (۴)
الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ یَسْجُدَانِ (۶) وَالسَّمَاءُ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِیزَانَ (۷) اَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزَانِ (۸) وَاقِیْمُوا
الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِیزَانَ (۹)
وَ الْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاِنَامِ (۱۰) فِیْهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْاَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّیْحَانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ
(۱۳) خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴)
وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ (۱۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۶۹

به نام خدای رحمان رحیم

۱- او خدای رحمان است.

۲- که قرآن را به رسولش تعلیم کرد.

- ۳- انسان را آفرید.
- ۴- به او سخن گفتن آموخت.
- ۵- خورشید و ماه با حساب خدایی در حرکتند.
- ۶- علف و درخت به اراده خدا خاضع می‌باشند.
- ۷- آسمان را بالا برد و تعادل برقرار کرد.
- ۸- که در میزان طغیان نکنید.
- ۹- توزین را با عدالت بپا دارید و از ترازو کم نکنید.
- ۱۰- خدا زمین را برای مردم نهاد.
- ۱۱- در آن میوه هست و خرما که دارای غلافهاست.
- ۱۲- و دانه برگذار و گل.
- ۱۳- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید.
- ۱۴- ای انس و جن انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال، آفرید.
- ۱۵- و جن را از شعله خالص از آتش خلق کرد.
- ۱۶- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

کلمه‌ها

رحمن: صیغه مبالغه است، دلالت بر گستردگی و شمول رحمت دارد، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۷۰
 نظیر: وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ اعراف / ۱۵۹ و نظیر سخن ملائکه که گفته‌اند: رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا غافر / ۷ علی‌هذا:
 رحمان یعنی: خدایی که رحمت او بر تمام کائنات شامل است و احاطه دارد از طرف دیگر «رحیم» صفت مشبیه است و دلالت بر دوام دارد. رحمان و رحیم یعنی: خدایی که رحمت او همگانی و همیشگی است چنان که در تفسیر سوره حمد گذشت.
 بیان: آشکار شدن و آشکار کردن، لازم و متعدی هر دو آمده است منظور از آن معنای دوم می‌باشد.
 حسابان: (به ضم اول و کسر آن) مصدر است به معنی شمردن و حساب کردن.
 نجم: در اصل به معنی طلوع و بروز است «نجم القرن و النبات» یعنی شاخ حیوان و علف روئید و ظاهر شد، ستاره را از جهت آشکار شدن نجم گویند.
 ناگفته نماند علف و هر نباتی را که تنه نداشته باشد نجم گویند چنان که شجر رویدنیهایی است که تنه داشته باشد (درختان) منظور از آن در آیه نباتات است.
 اکمام: کم (بفتح اول): پوشاندن و به کسر اول غلافی است که گل یا میوه را می‌پوشاند، جمع آن اکمام است.
 عصف: برگ. طبرسی فرماید: عصف به معنی برگ است و چون خشکید و کوبیده شد گاه می‌گردد:
 ریحان: گل. در مجمع فرموده: اکثر مفسران آن را روزی معنی کرده‌اند حسن و ابن زید گل بوئیدنی گفته‌اند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۷۱
 الاء: نعمتها. مفرد آن الی است (بر وزن جسر، شرف و عنب) است.
 صلصال: گل خشک شده طبرسی فرموده «الطين اليابس» راغب گوید:
 «الطين الجاف» جوهری گوید: گل آمیخته به خاک است که چون بخشکد صدا دهد و چون بیزند فخار گویند.

فخار: سفال. (گل پخته شده).

جان: جن و جان هر دو یک چیز هستند (قاموس قرآن) طبرسی و زمخشری و ابن اثیر و غیره جان را پدر جن گفته‌اند که خواهد آمد.

مارج: آمیخته شعله بی دود نیز گفته‌اند، اصل مرج به معنی آمیختن است.

شرحها

در این آیات نمونه‌هایی از مظاهر رحمت بیان شده و دو دفعه آیه فَبِأَيِّ آلَاءِ... به صورت تذکر و عتاب خفیف آمده است، میان این نعمتها و انس و جن ارتباط کامل وجود دارد، به طوری که اگر یکی از آنها برداشته شود، کار زار خواهد شد.

۱ و ۴- الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.

سه نوع از نعمتها در این آیات یاد شده، اول قرآن که از اهم نعمتها و یا اهم نعمتهای خداوندی است، زیرا که هدف خلقت را پیاده می‌کند و راهی را که در رابطه با و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ذاریات/ ۵۶، بیان می‌نماید، از این جهت از همه نعمتها و حتی از خلقت انسان جلو افتاده است.

دوم: خلقت انسان، انسان از اعجوبه‌های خلقت و از عجائب مظهر قدرت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۷۲ خداست آفرینش او از تجلیات رحمت حق می‌باشد که زبان از بیان اسرار آن عاجز است.

سوم: تکلم انسان و بیان ما فی الضمیر و انتقال مطالب به وسیله زبان که اگر تکلم نبود، وجود انسان مانند صندوق ناگشودنی می‌شد، ولی در ذات انسان گذاشته شده که از خود لغاتی جعل کند و آنچه در ضمیر دارد به دیگران انتقال دهد، آیه وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ الْخِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ روم/ ۲۲، نظیر این آیه نشان می‌دهد که این جریان با الهام الهی در ذات انسان گذاشته شده است، مانند وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا بقره/ ۳۱ احتمال دارد «البیان» شامل خط و اشاره و امثال آن نیز باشد کلمه «الرحمن» همه اینها را توجیه می‌کند، یعنی همه ناشی از رحمت هستند.

۵ و ۶- الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ.

از جمله نعمتها وجود آفتاب و ماه است که زندگی بدون آنها منظم نمی‌گردید و سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ ابراهیم/ ۲۳، یعنی آفتاب و ماه روی حساب و تقدیر خداوندی در حرکت هستند و به کار خود ادامه می‌دهند علفها و درختان سجده می‌کنند یعنی به خدا خاضع می‌باشند در روئیدن، تولید مثل، میوه دادن و غیره از اراده خدا تبعیت می‌کنند، آری مشیت ازلی خواسته که بوته هندوانه در زمین باشد و درخت زردآلو در هوا، دقت در خضوع آنها هزاران راه برای شناخت خدا و توحید اوست.

به نظر می‌آید: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ جمله مستأنفه باشند نه خبر «الرحمن» تقدیر آن «الشمس و القمر یجریان بحسبان من الرحمن» است «و النجم» عطف است بر «الشمس» و ضمیر «له» در «یسجدان» مقدر است.

۷- وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۷۳

منظور از سماء یا اجرام آسمانی است نظیر: اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ رعد/ ۲ و یا گازها و ذراتی است که جو را به وجود آورده‌اند چون خلاء به معنی واقعی آن افلا- در میان اجرام و کیهکشانها وجود ندارد چنان که در ذیل وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ... ذاریات/ ۴۷ گذشت نظیر: ... أم السَّمَاءِ بَنَاهَا رَفَعَ سَمَكُهَا فَسَوَّاهَا نازعات/ ۲۸ و شاید مراد هر دو باشد. به هر حال: منظور مرتفع آفریدن است.

مراد از میزان شاید تعادل باشد که لازمه میزان است یعنی در جهان، موازنه و تعادل برقرار نمود، مثل: ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ انعام/

۹۶ و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْلٌ شَدِيدٌ:

«بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»

۱۰۱.

المیزان آن را به معنی معیار مطلق گرفته است: معیار حق و باطل، صدق و کذب، عدل و ظلم، فضیلت و رذیلت که شأن هر پیامبر آوردن آنست.

۸ و ۹- أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ.

این یک نتیجه گیری عملی است از آیه فوق، چنان که دأب قرآن است.

ظاهراً منظور از «المیزان» در هر دو، ترازوی متعارف است «ان» در أَلَّا تَطْغَوْا می شود ناصبه باشد یعنی «لان لا تطغوا» و شاید تفسیریه باشد به معنی «ای» وزن در آیه به معنی توزین است یعنی: توزین را با عدل بپا دارید.

۱۰- وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ.

در این آیه و ما بعد آن خلقت زمین و خوراکی‌ها قبل از خلقت انسان بیان شده است، شاید علت آن این باشد که خوراکیها پیش از انسان خلق شده‌اند.

انام را انسانها، انس و جن و هر ذی روح گفته‌اند معنی دوم بهتر به نظر می‌آید که این سوره، جن و انس هر دو را مخاطب قرار می‌دهد «وضع» در اینجا مقابل

(۱) تفسیر صافی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۷۴

رفع در وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا است.

۱۱ و ۱۲- فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ.

گویی ذکر نخل به جهت اهمیت آنست و گرنه فاکهه او را نیز شامل است، منظور از حب، مطلق دانه است و شامل همه حبوبات می‌باشد. به نظر می‌آید: ذکر عصف (برگ) برای تذکر به اهمیت آنست که حبوبات بدون برگ قابل بقا نیستند و گیاهان به وسیله برگها تنفس می‌کنند به هر حال قرآن به «عصف» برگ عنایت داشته است.

بار خدایا درک قدرت و علم تو از اختیار ما خارج است که از آب و خاک و هوا (سه ماده ساده) اینهمه نعمتها به وجود آورده‌ای «سبحانک ما عرفناک حق معرفتک».

۱۳- فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

هر دو تشبیه خطاب به انس و جن است آیه صریحا می‌رساند که جن نیز مانند انسان از این نعمتها بهره‌مند می‌باشد مشروح سخن درباره جن در سوره جن خواهد آمد، در اول سوره نقل شد: لازم است بعد از خواندن این آیات بگوئیم:

«لا بشیء من الاثک ربنا نکذب».

۱۴ و ۱۵- خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ.

صلصال جمعا چهار بار در قرآن مجید آمده است سه بار در آیات ۲۶-۲۸-۳۳ سوره حجر و یک بار در سوره رحمن، در همه آنها مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ و در اینجا مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ است.

منظور از انسان در اینجا انسان اولیه و ابو البشر است، از این آیه و آیات سوره حجر و غیر آن معلوم می‌شود: خلقت انسان یک

خلقت مستقلی است و به طور تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۷۵

انفجاری بوده است مانند مبدل شدن عصای موسی به مار و مانند زنده شدن مجسمه پرنده با دمیدن عیسی، خطبه اول نهج البلاغه در این باره صریح کامل است.

درباره خلقت جن در سوره حجر خواندیم: **وَ الْجِنَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ / ۲۷**، معلوم است که مراد از **مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَ نَارِ السَّمُومِ** هر دو یکی است اگر ثابت شود که جن مانند انس زاد و ولد دارد چنان که از لفظ ذریه در آیه **أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ ...** کهف / ۵۰ به نظر می‌آید، در اینصورت منظور از جان ابو الجن است.

در تفسیر برهان روایتی در این رابطه از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است.

از حضرت رضا علیه السلام نقل است که مرد شامی از علی علیه السلام از ابو الجن پرسید امام فرمود:

«شومان و هو الذی خلق من مارج من نار»

«۱» یعنی پدر جن شومان است که از شعله خالص یا مختلط آفریده شد.

۱۶- **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.**

(۱) المیزان از عیون اخبار الرضا.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۷۶

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱۷ تا ۳۰]

اشاره

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸)** مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱)**

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳) وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴) **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶)**

وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ (۲۷) **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸) يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۰)**

۱۷- پروردگار دو مشرق و دو مغرب است.

۱۸- پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می‌کنید؟

۱۹- دو دریا را فرستاد که ملاقات می‌کنند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۷۷

۲۰- میان آن دو حائلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند.

۲۱- پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می‌کنید؟

۲۲- از آن دو مروارید و مرجان خارج می‌شود.

۲۳- پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می‌کنید!

۲۴- برای خداست نهرهای جاری شونده که در دریا به وجود آمده و مانند مرزها (آشکار) هستند.

۲۵- پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می‌کنید؟

۲۶- هر که در زمین هست فانی شونده است.

- ۲۷- فقط ذات پروردگارت می‌ماند که صاحب عظمت و تکریم است.
- ۲۸- پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می‌کنید؟
- ۲۹- از او می‌خواهد هر که در آسمانها و زمین هست خدا هر روز در کاری است.
- ۳۰- پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می‌کنید؟

کلمه‌ها

برزخ: واسطه، حائل.

لؤلؤ: مروارید. در قاموس گوید: «اللؤلؤ: الدر» و در «در» گوید در لؤلؤ بزرگ است، در مجمع نیز «کبار الدر» گفته شده. مرجان: آن را مروارید کوچک و نیز مرجان معمولی گفته‌اند که در دریا می‌روید، مرجان فقط در این آیه و آیه ۵۸ آمده است. منشآت: به وجود آمده‌ها. «نشأ»: به وجود آمدن. «نشا الشیء نشأ»: حدث و تجدد» اینکه آن را مرتفعات معنی کرده‌اند درست نیست چنان که خواهد آمد.

اعلام: مرزها. علم (بر وزن شرف) اثر و نشانه‌ایست که شیء با آن معلوم می‌شود مانند علم شکر، علامت راه، کوه را به جهت معلوم بودنش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۷۸

علم گفته‌اند (راغب).

جلال: بزرگی قدر. عظمت. راغب گوید: جلالت بزرگی قدر و جلال بدون تاء به معنی بالاترین عظمت است، طبرسی عظمت و کبریاء فرموده است.

اکرام: اکرام و تکریم: عزیز کردن، محترم کردن «اکرم فلانا: شرفه» شأن: کار. حال.

شرحها

در آیات زیر شش رقم از موهبت‌های خدایی یادآوری شده و شش بار به طور تذکر و عتاب حقیفِ فَبَآئِ آلَاءِ ... به کار گرفته شده است آنها عبارتند از مشرق و مغرب، آمیخته نشدن آبهای تلخ با شیرین، استفاده از دریاها، نهرهای دریایی، انتقال به آخرت، بودن خدا در تدبیر جهان، که همه به جز مروارید و مرجان از ضروریات زندگی است.

۱۷ و ۱۸- رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَبَآئِ آلَاءِ ...

به نظر می‌آید: تنبیه آمدن مشرق و مغرب برای جن و انس است و نیز می‌شود فهمید که مشرق و مغرب جن و انس با هم متفاوت است و شاید مراد مشرق و مغرب شمس و قمر باشد، در احتجاج از امیر المؤمنین صلوات الله علیه در تفسیر این آیه نقل شده که فرمود: مشرق زمستان علیحده و مشرق تابستان علیحده است آیا آن را از نزدیک و دور بودن آفتاب نمی‌شناسی «۱»؟

المیزان آن را حتمی گرفته و فرماید: فصول چهارگانه با آن به وجود می‌آید و ارزاق منتظم می‌شود، فَبَآئِ آلَاءِ ... حاکی است که جن نیز از نعمت مشرق

(۱) تفسیر صافی از احتجاج.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۷۹

و مغرب بهره‌مند است و گرنه این خطاب صحیح نخواهد بود.

۱۹- ۲۱- مَرَجِ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فَبَأَىٰ آلَاءِ ...

نظیر این دو آیه در سوره فرقان/ ۵۳ و سوره ناظر/ ۱۲ گذشت یکی از دو دریا، اقیانوسها و دریا‌های روی زمین است که سه قسمت زمین را احاطه کرده‌اند، دیگری آبهای شیرین اعماق زمین و رودخانه‌هاست، آبهای اعماق زمین واقعا دریاها هستند اگر به نظر آورید سالانه به وسیله چشمه‌ها، چاههای عمیق و غیره چقدر آب از شکم زمین بیرون ریخته می‌شود در شگفت خواهید بود. جداره‌های اعماق زمین و ارتفاع بستر رودخانه‌ها مانع از آنست که آب دریا آبهای دیگر را شور و تلخ کند، و یا آبهای شیرین در اثر بسیار ریختن، شوری و تلخی آنها را رقیق کنند و از صلاحیت براندازند.

علی هذا منظور از «برزخ» جداره‌های زمین و ارتفاع بستر رودخانه‌هاست و الله العالم، اثر این مطلب در مسئله حیات و موجودات زنده از قبیل حیوان و گیاه کاملا- روشن و معلوم است، فَبَأَىٰ آلَاءِ ... نشان می‌دهد که جن نیز از این جریان منتفع است و گرنه خطاب رَبُّكَمَا- تُكذِّبَانِ صحیح نخواهد بود. «مرج» به معنی آمیختن و فرستادن هر دو آمده است، منظور از «البحرین» جنس بحر می‌باشد.

۲۲ و ۲۳- يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ فَبَأَىٰ آلَاءِ ...

لفظ «منهما» لازم نگرفته که از هر دو دریا مروارید و مرجان صید شود و اگر از یکی هم صید شود باز «منهما» صحیح است در تفسیر جلالین گوید: «منهما» به معنی مجموع است و با یکی هم صادق می‌شود: «من مجموعهما الصادق باحدهما و هو المملح» در مجمع البیان از زجاج نقل شده: «فاذا خرج من احدهما تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۸۰ فقد خرج منهما» این در صورتی است که از آب شیرین مروارید و مرجان صید نشود.

طبرسی رحمه الله از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل کرده بحرین علی و فاطمه علیهما السلام، برزخ محمد صلی الله علیه و آله، لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهما السلام هستند، این حدیث در تفسیر المیزان از در مشور از ابن عباس و انس بن مالک نقل شده و فرموده: آن از بطون قرآن است. فَبَأَىٰ آلَاءِ ... حاکی است که جن نیز از آن دو بهره‌مند هستند.

۲۴ و ۲۵- وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ فَبَأَىٰ آلَاءِ

این آیه با نهرهای دریایی تطبیق می‌شود که در دریاها جاری می‌باشند و در دریا به وجود آمده‌اند و همچون مرزها روشن و آشکار هستند، این سخن در ذیل و مِنْ آياته الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ شوری/ ۳۲ به طور تفصیل گفته شد، آبهای گرم استوا به واسطه نهرهای دریایی به شمال و آبهای سرد شمال به جنوب در جریان است، این کار در تعدیل هوای روی زمین اثر تام و تمام دارد و از نعمتهای بزرگ است، فَبَأَىٰ آلَاءِ ... نشان می‌دهد که جن را در نعمت مذکور سهمی هست و گرنه خطاب رَبُّكَمَا- تُكذِّبَانِ صحیح نخواهد بود.

مفسران بزرگوار «منشآت» را مرتفعات معنی کرده‌اند ولی این معنی «نشأ» نیست و نیز «اعلام» را کوهها گفته‌اند، ولی پیداست که آن موقع کشتیهای بادی و کوچک بود از کجا می‌شود به کوهها تشبیه نمود!! ولی عذر آن بزرگواران روشن است زیرا که نهرهای دریایی به نظرشان نیامده بود.

۲۶- ۲۸- كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ فَبَأَىٰ آلَاءِ ...

ضمیر «علیها» راجع به زمین است که از کلام فهمیده می‌شود، كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا شامل انس و جن هر دو است. با آنکه همه موجودات زنده فانی خواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۸۱

شد اما چون روی سخن با جن و انس است لذا لفظ اولوا العقل «من» به کار رفته است. یعنی: همه اولوا العقل به زودی شکل و وجود فعلی را از دست داده و به طرف مرگ خواهند رفت.

علت نعمت بودن «فنا» آنست که آن شروع انتقال به آخرت و عالم بقاست که نتیجه زندگی و محل ثواب و جزاست. بدون آن

زندگی دنیا عبث می‌بود.

ناگفته نماند: منظور از «وجه» ذات پروردگار است ذُو الْجَلَالِ وَصَفِ وَجْهِهِ است، می‌دانیم که وصف مربوط به ذات مقدس است چنان که در آخرین آیه سوره آمده: تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ در اینجا ذِي الْجَلَالِ مجرور آمده تا وصف «ربك» باشد.

علی هذا منظور آنست که همه چیز فانی می‌شوند فقط ذات پروردگار می‌ماند که زوال و تغییر در او راهی ندارد، نظیر: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قِصَص / ۸۸، آمدن وجه شاید برای آن باشد که جن و انس با خدا روبرو هستند، به ثواب و جزا خواهند رسید، با فانی شدن مردم این روبرویی از بین نخواهد رفت.

ذو الجلال راجع به صفات جلال و «الاکرام» راجع به صفات جمال است، این دو وصف تعلیل «ببقی» می‌باشد، پروردگار می‌ماند زیرا که دارای عظمت و عزت است می‌تواند بماند، می‌ماند تا به اکرام بندگان ادامه دهد. فَبِأَيِّ آلَاءِ .. نشان می‌دهد که جن در اینکار شریک انس است.

در روایات اهل بیت علیهم السلام وجه الله به دین خدا و به امامان علیهم السلام تفسیر شده است
«عن الصادق علیه السلام نحن وجه الله»

این دو تفسیر روی عنایت و توسعه است ۲۹ و ۳۰- يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ .. سؤال اگر به معنی طلب و عطا خواستن باشد، به دو مفعول بنفسه متعدی می‌شود، نظیر «سئلت الله نعمه» و اگر به معنی استخبار باشد مفعول دوم با «عن» تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۸۲

آید مانند «سألته عن حاله» مراد از آن در آیه طلب نعمت و موهبتهاست و آن سؤال فطری و زبانه‌ای است نه سؤال قولی، نظیر: وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ابراهیم / ۳۴.

مردم و کائنات یکپارچه نیاز و احتیاجند، پیوسته از خدا می‌خواهند و از او مدد می‌گیرند أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ فاطر / ۱۵، و همه در ملک او تصرف می‌کنند و از حول و قوه او بهره می‌برند، مانند سایه‌ای که پیوسته ادامه وجود خویش از صاحب سایه می‌خواهد.

كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ نشان می‌دهد که تمام کارها و تدبیر جهان زیر نظر خدا و با اراده و دخالت او اداره می‌شود و او هر روز در کاری غیر از روز گذشته است، مقتضای «رب» بودن همین می‌باشد نفرین بر مفوضه که مانند یهود دست خدا را بسته‌اند. ممکنات که از خود استقلال ندارند چگونه بدون خدا زندگی توانند کرد، صدر الدین شیرازی از این آیه به حرکت جوهری استدلال کرده است.

مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ حَاكِي است که در آسمانها موجود زنده و با شعور هست این سخن در ذیل و مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ ... شوری / ۲۹ گفته شد فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

حاکي است که جن نیز خدا را می‌خواهد و از او مدد می‌گیرد و از سؤال کنندگان عطایا و الطاف خداست.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۸۳

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۱ تا ۴۵]

اشاره

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَيْنِ (۳۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲) يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتِغْتَبْتُمْ أَنْ تُنْفَعُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴) يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵)
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶) فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ
إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰)

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ (۴۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳)
يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ (۴۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۸۴

۳۱- حتما برای حساب شما فارغ می شویم ای دو ارزشمند.

۳۲- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

۳۳- ای جماعت جن و انس اگر می توانید از اطراف آسمانها و زمین خارج شوید نمی توانید خارج شوید مگر با قدرتی.

۳۴- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید.

۳۵- بر شما شعله‌ای از آتش و دود فرستاده می شود، کمک همدیگر را نتوانید.

۳۶- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

۳۷- چون آسمان شکافته شود و همچون چرم سرخ گلگون گردد.

۳۸- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

۳۹- آن روز از گناهش سؤال نمی شود نه انسی و نه جنی.

۴۰- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

۴۱- شناخته می شود گناهکاران با علامتشان و گرفته می شود با موهای پیشانی و قدمها.

۴۲- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

۴۳- این آن جهنم است که مجرمان انکارش می کنند.

۴۴- میان آن و میان آب جوشان حرکت می کنند.

۴۵- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

کلمه‌ها

نفرغ: فراغ: دست کشیدن از کار. «الفراغ: خلاف الشغل» طبرسی فرموده: آن در اصل به معنی خالی بودن است، علی هذا سَيَنْفُرُ لَكُمْ یعنی برای رسیدن به کار شما از کارهای دیگر دست می کشیم.

ثقلان: ثقل (بر وزن شرف) شیء گرانقدر و پر ارزش حدیث

انی تارك فيكم الثقلين ...

« نیز در همان است منظور از ثقلان جن و انس تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۸۵

است که به علت مورد تکلیف بودن و مورد خطاب خدا بودن، گرانقدر و پر ارزش می باشند.

معشر: جماعت. آن سه بار در قرآن به کار رفته و همه درباره انس و جن است.

تنفذوا: نفاذ و نفوذ: سوراخ کردن و خارج شدن به آن طرف. در مصباح گوید: «نفذ السهم: خرق الرمية و خرج منها».

اقطار: اطراف و کناره‌ها. مفرد قطر (بضم اول) است.

سلطان: سلطه: قدرت. سلطان نیز در اینجا به معنی تسلط و قدرت است (اقرّب).

شواظ: شعله خالص که دود ندارد، طبرسی فرموده: زبانه سبزی است که از آتش جدا می‌شود. آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

نحاس: دود. مس. سرب مذاب. آن فقط یک بار در کلام الله آمده است.

ورده: ورد: گل. در صحاح گوید: «الورد: الذی یشم» ورده برای مفرد است یعنی یک گل. منظور از آن در آیه سرخ و گلگون بودن است.

دهان: چرم سرخ، چنان که در صحاح و قاموس آمده است، مجمع و مصباح آن را جمع دهن به معنی روغن گفته است.

نواصی: ناصیه: موی پیشانی. «الناصیه: شعر مقدم الراس» پیشانی را به علت حال و محل ناصیه گفته‌اند، جمع آن نواصی است.

آن: انی (بر وزن عقل و جسر): نزدیک شدن و حاضر شدن «حمیم آن» یعنی آب جوشانی که به انتهای درجه حرارت رسیده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۸۶

شرحها

پس از یادآوری مقداری از نعمتها در آیات گذشته، در این آیات به مسأله آخرت پرداخته که دنباله زندگی دنیاست، در این آیات عذابها، نعمتها حساب شده است، در مقدمه تفسیر سوره گفته شد:

بعضی گویند: علت نعمت شمرده شدن عذاب آنست که: سبب پرهیز از گناه می‌شود، ولی گفتیم که اینها در مجموع جهان خلقت نعمت و «لا بد منه» است گرچه نسبت به اهل عذاب، بلا و بدبختی است.

۳۱ و ۳۲- سَنَفِرُكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

آیه صریح است در اینکه روز قیامت، خدا و ملائکه مشغول حساب جن و انس خواهند بود، به طوری که فقط کارشان همین باشد، سین در «سنفرغ» ظاهرا برای تأکید و قسمت است نه به معنی (دوری و نزدیکی) و نیز صریح است که جن مانند انس، آخرت و بهشت و جهنم دارد. این حسابرسی از جمله نعمتهای خداوند است.

۳۳- يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاَنْفُذُوا.

به قرینه آیه قبل می‌شود گفت: این خطاب در روز قیامت خواهد بود نظیر: وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ ... انعام/ ۱۲۸، علی هذا چون جن و انس در محشر جمع شوند خدا گوید: اگر قدرت فرار دارید فرار کنید ولی: لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ نمی‌توانید خارج شوید مگر با تسلط و قدرت خاصی، آن را هم که ندارید.

علی هذا اینکه گفته‌اند: روزی بشر برای خارج شدن، سلطه علمی پیدا خواهد کرد بر خلاف سیاق آیه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۸۷

طبرسی فرموده: در خبر آمده است مردم به وسیله ملائکه و زبانه آتش محاصره می‌شوند، سپس این خطاب می‌رسد، آن گاه نظیر این سخن را از حضرت صادق علیه السلام آورده است.

۳۴- فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

وجه این نعمت در بالا گفته شد.

۳۵ و ۳۶- يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِنْ نَارٍ وَ نُحَاسٌ فَلَا تَنْصِرَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

احتمال دارد در اینجا «ان» شرطیه مقدر باشد یعنی: اگر بخواهید از اقطار آسمانها و زمین فرار کنید بر شما آتش فرستاده می‌شود، و شاید مستقلا راجع به اهل عذاب باشد.

ظاهرا نحاس به معنی دود است زیرا در عذابهای آخرت دود نیز مطرح می‌باشد وَ ظَلَّ مِنْ يَحْمُومٍ واقعه / ۴۳.

فَلَا تَنْتَصِرَانِ با صیغه تشبیه، خطاب به انس و جن است که یاری یکدیگر نتوانید تا از عذاب خلاص شوید، عَلَتْ آلاءِ بودن این عذاب در بالا گفته شد.

۳۷ و ۳۸- فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدَّهَانِ فَبِأَيِّ آلاءِ ...

تفریع است بر «سنفرغ» این آیه در رابطه با شروع قیامت است، مناسب بود که پیش از آیات گذشته باشد، اما آنها ظاهرا به علت خطاب آئیه النَّفْلَانِ جلو افتاده است، شکافته شدن آسمان با شروع قیامت است چنان که در آیات دیگر آمده: وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ حاقه / ۱۶.

وَرْدَةً كَالدَّهَانِ نشان می‌دهد که فضا سرخ و در شدت حرارت خواهد بود، نظیر: يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ معارج / ۸، وجه آلاءِ بودن در بالا گفته شد.

۳۹ و ۴۰- فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلاءِ ... تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۸۸

منظور از سؤال منفی سؤال استخبار است یعنی از خود انسان سؤال نمی‌شود گناهت چیست؟ زیرا گناه او به وسیله نامه عمل و وسائل دیگر معلوم است و آن گهی قیافه‌اش گناهکار بودن را نشان خواهد داد چنان که در آیه بعدی خواهد آمد.

اگر جان در آیه وَ خَلَقَ الْجَانَّ ... هم به معنی ابو الجن باشد در این آیات به معنی جن مطلق است.

۴۱ و ۴۲- يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ فَبِأَيِّ آلاءِ ...

گویی این آیه جوابی است به سؤالی که از آیه سابق متولد می‌شود و آن اینکه، اگر از گناه آنها سؤال نشود، پس از کجا معلوم می‌شود که گناهکار هستند در جواب فرموده: يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ ... آیه شاهد است به اینکه قیافه گناهکار مقصر بودن او را حکایت خواهد کرد، شاید نحوه گناه را نیز حکایت کند.

آن گاه فرموده: از موی پیشانی و از قدمها گرفته و به آتش انداخته می‌شوند جهت نعمت بودن این عذاب در بالا گفته شد.

۴۳- هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ.

این آیه به تقدیر «يقال» است یعنی آن روز گفته می‌شود: این آن جهنم است که مجرمان تکذیب می‌کردند.

طبرسی احتمال داده که شاید این آیه خطاب به حضرت رسول باشد، در آن صورت احتیاج به تقدیر نیست.

۴۴ و ۴۵- يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آناً فَبِأَيِّ آلاءِ ...

ظاهرا منظور آنست که گاهی میان جهنم حرکت می‌کنند و گاهی میان آتش سوزان که در جهنم است، علی هذا «بینها- بین» هر

یک مستقل از دیگری تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۸۹

است در اینصورت احتیاج ندارد که بگوئیم: حمیم خارج از جهنم است و مردم میان جهنم و آب جوشان رفت و آمد می‌کنند.

در مجمع البیان فرموده: یادآوری عقاب و انداز از آن از بزرگترین نعمتهاست چون سبب دوری از موجبات عذاب و ترغیب به موجبات ثواب است، ولی آنچه در بالا در رابطه با فَبِأَيِّ آلاءِ ... گفتیم قویتر است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۴۹۰

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۴۶ تا ۶۱]

اشاره

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۶) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانِ (۴۷) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانِ (۴۹) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيانِ

(۵۰)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳) مُتَكَبِّرِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانِ (۵۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵)
 فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (۵۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) كَانَتْهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (۵۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰)
 فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۹۱

۴۶- هر که از مقام پروردگارش بترسد او را دو بهشت هست.

۴۷- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید.

۴۸- دارای انواعی از نعمتها هستند.

۴۹- پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می‌کنید.

۵۰- در آن دو بهشت دو چشمه جاری هست.

۵۱- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

۵۲- در آن دو از هر میوه دو نوع هست.

۵۳- پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خویش را تکذیب می‌کنید!

۵۴- نشستگانش بر بساطهایی که جوف آنها از حریر ضخیم است و میوه دو بهشت به آنها نزدیک است.

۵۵- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

۵۶- در آن بساطها زنان شوهر دوستی هستند که انس و جنی قبل از شوهران به آنها نزدیک نکرده است.

۵۷- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

۵۸- گویی آنها یاقوت و مرجان هستند.

۵۹- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

۶۰- آیا جزای احسان جز احسان است.

۶۱- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید.

کلمه‌ها

مقام: اسم مکان است (محل ایستادن) و نیز مصدر میمی آید.

افنان: فن: شاخه درخت و نیز به معنی نوع آید، مفرد آن افنان است، منظور ظاهرا معنای دوم است، این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

متکبرین: اتکاء: نشستن به حالت اطمینان و آرامش. در مصباح و اقرب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۹۲

آمده: «اتکاء: جلس متمکنا» به معنی تکیه کردن نیز آید.

بطائن: بطانه: آستر لباس و باطن آن. جمع آن بطائن است.

جنا: چیده شده (میوه). «جنا الثمرة: تناولها من شجرها» آن در آیه به معنی (معجنی) است.

قاصرات: منحصر کنندگان نگاه. ظاهرا منظور آنست که به غیر شوهران خود نگاه نمی‌کنند و علاقه ندارند.

لم یطمثهن: طمث: ازاله بکارت و خون حیض «طمثت المرأة» یعنی حائض شد یا ازاله بکارت شد.

شرحها

آیات زیر منحصر در باره نعمتهای بهشتی است، می‌گوید به هر کس از موقعیت خدا بترسد دو بهشت داده خواهد شد، آن گاه بعد از توصیف آن دو فرموده:

این پاداش در مقابل اعمال دنیاست.

۴۶ و ۴۷- وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

در روایت امام صادق علیه السلام. مقام رب آنست که انسان بداند که خدا او را می‌بیند و آنچه می‌گوید می‌شنود و آنچه از خوب و بد می‌کند می‌داند (۱) المیزان بعید نمی‌داند که یک بهشت در مقابل عمل دیگر در اثر تفضل خداست چنان که از: لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ق/ ۳۵ استفاده می‌شود. گویند یک بهشت برای خود، دیگری برای زانش، گویند بهشتی در مقابل عقیده و بهشتی در مقابل عمل، به قولی بهشتی در مقابل طاعات و بهشتی در مقابل ترک معاصی، گویند: یک بهشت مادی و یک بهشت روحانی. «فبای ...» حاکی است که جن نیز صاحب

(۱) این حدیث در ذیل خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ نازعات / ۴۰ خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۹۳

بهشت خواهد بود.

۴۸ و ۴۹- ذَوَاتَا أَفْنَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

یعنی آن دو دارای انواعی از نعمتها و میوه‌هاست. این آیه با این کوچکی معنایی بس وسیع دارد.

۵۰ و ۵۱- فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ

ابهام عینان برای عظمت آنهاست، برای بهشت چشمه‌هایی به نام کافور سلسبیل تسنیم در قرآن آمده است، شاید «عینان» از آنها باشد. فَبِأَيِّ آلَاءِ ... نشان می‌دهد جن نیز از آن چشمه‌ها خواهند داشت.

۵۲ و ۵۳- فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ

درست معلوم نیست منظور از «زوجان» چیست، گفته‌اند یک قسم متعارف است که در دنیا دیده‌اند، قسم دیگر غیر متعارف و الله اعلم، ولی جن و انس هر دو از آنها بهره‌مند هستند.

(اللهم اجعلنا من اهل الجنة بمحمد و آله (ص)) ۵۴ و ۵۵- مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ فَبِأَيِّ

فرش جمع فراش است به معنی بساط، استبرق حریر ضخیم می‌باشد یعنی توی آنها از حریر ضخیم است، مراد از «دان» آنست که میوه‌ها به اهل بهشت نزدیک می‌باشد حاجتی به زحمت کشیدن آنها نیست، جن هم دارای این موهبتها خواهد بود.

۵۶ و ۵۷- فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ

ضمیر «فیهن» راجع به «فرش» است و شاید راجع به «جانان» باشد که معلوم است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۹۴

منظور از قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ آنست که نگاه خویش را به شوهران خود منحصر کرده‌اند، این یکی از موهبتهای بزرگ است که همسر یک نفر به جز شوهر خود به کسی توجهی نداشته باشد.

از ابو ذر نقل شده: زن بهشتی به شوهرش می‌گوید: به عزت پروردگارم قسم من در بهشت چیزی نیکوتر از تو نمی‌بینم حمد خدا را که مرا همسر تو و تو را شوهر من کرد.

در قرآن مجید اوصاف زیادی درباره زنان بهشتی نقل شده است نظیر این آیه و آیات وَ حُورٌ عِیْنٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ واقعه / ۲۲، اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ بقره / ۲۵. خَیْرَاتٌ حِسَانٌ رَحْمَنٍ / ۷ كَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَّكْنُونٌ صافات / ۴۸، اُبْكَارًا عُرْبًا اَثْرَابًا واقعه / ۳۷، وَ كَوَاعِبُ اَثْرَابًا نَبَأٌ / ۳۳.

لَمْ یَطْمِئُنَّ ... یعنی هیچ کس پیش از شوهران به آنها نزدیکی نکرده و ازاله بکارت نموده است، فَبِأَىِّ آلَاءِ ... نشان می‌دهد که جن را نیز زنان بهشتی خواهد بود.

۵۸ و ۵۹- کَأَنَّهُنَّ الْیَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ فَبِأَىِّ ...

منظور وصف طراوت و زیبایی آنهاست طبرسی فرموده: در حدیث ابن مسعود آمده زن بهشتی (چنان صفایی دارد) که مغز ساقهایش از پشت هفتاد لباس حریر دیده می‌شود.

۶۰ و ۶۱- هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ فَبِأَىِّ ...

استفهام انکاری و تعلیل نعمتهای گذشته است. در این آیه خوف آنها که در وَلِمَنْ خَافَ گزشت احسان حساب شده است، مسلماً اعمالشان نیز در نظر می‌باشد.

در روایت انس بن مالک از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آمده که فرمود: آن حضرت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۹۵

این آیه را خواند و فرمود: آیا می‌دانید خدایتان چه می‌گوید: خدا و رسولش داناتر است:

«قال ربکم یقول هل جزاء من انعمنا علیه بالتوحید الا الجنة».

از این روایت معلوم می‌شود که توفیق به عمل احسانی است از جانب خدا پس عملی که مؤمن انجام می‌دهد خدا این عمل را به او احسان کرده و در مقابل آن، بهشت می‌دهد، این روایت در تفسیر برهان و توحید صدوق و غیر آن نیز نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۹۶

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۶۲ تا ۷۸]

اشاره

وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (۶۲) فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَمَّتَانِ (۶۴) فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (۶۶) فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رَمَّانٌ (۶۸) فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰) فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱)

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ یَطْمِئُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ (۷۴) فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) مُتَّكِبِينَ عَلٰی رَفْرَفٍ خُضِرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (۷۶)

فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اِسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ (۷۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۹۷

۶۲- و کمتر از آن دو، دو بهشت است.

۶۳- پس کدام یک از آلاء پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

۶۴- دو بهشت سر سبز می‌باشند.

۶۵- پس کدام یک از آلاء خدایتان را تکذیب می‌کنید؟

۶۶- در آن دو دو چشمه هست فواره کنان.

- ۶۷- پس کدام یک از آلاء پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟
- ۶۸- در آن دو میوه‌ای و نخلی و اناری هست.
- ۶۹- پس کدام یک از آلاء پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟
- ۷۰- در آنها زنان خوش خلق و خوبروی هست.
- ۷۱- پس کدام یک از آلاء پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟
- ۷۲- زنان سیمین تن که در خیمه‌ها محفوظند.
- ۷۳- پس کدام یک از آلاء پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟
- ۷۴- ازاله بکارت نکرده از آنها پیش از شوهران، انس و جنی.
- ۷۵- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟
- ۷۶- تکیه می‌کنند بر بساطها و بالشهایی نیکو.
- ۷۷- پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟
- ۷۸- دائم الخیر است نام پروردگار صاحب عظمت و انعام.

کلمه‌ها

مدهامتان: دهمه: سیاهی، گویند: «ادهام الزرع» یعنی: کشت سیاه شد، چون کشت کاملاً روئید رنگش به سیاهی می‌زند، «مدهامه»: کشت کاملاً سر سبز.

نضاختان: نضح: فوران. «نضح الماء نضخاً: اشتد فورانه من ینبوعه»، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۹۸ «نضاختان»: دو چشمه جوشان و فوران کننده، این لفظ فقط یک بار در کلام الله آمده است.

خیرات: خیره (بر وزن شیره) کثیر الخیر و برتر از هر چیز، جمع آن خیرات است.

حسان: حسن: نیکو. جمع آن حسان است.

حور: حوراء: زن سفید بدن، جمع آن حور است.

مقصورات: نگاه داشته شدگان (محفوظ شدگان) مفرد آن مقصوره است.

زخرف: فرشها و بساطها. جوهری گوید: زخرف ثیابی است سبز رنگ که از آن، محل نشستن آماده می‌کنند مفرد آن زخرفه است. در مجمع از بعضی نقل شده که آن را وسائد (پشتی‌ها) گفته‌اند.

عبقری: این کلمه بیشتر از یک بار در قرآن مجید نیامده است طبرسی آن را بالشهای نیکو گفته است، آن اسم جنس و مفردش عبقریه می‌باشد، ابو عبیده گوید: ... هر چه در وصف آن مبالغه شود گویند: عبقری است.

شرحها

آیات شریفه در توصیف دو بهشت دیگر است که تا حدی از دو بهشت گذشته پائین تر هستند، مثلاً در آن دو فرموده: **فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ وَلِي** در این دو فرموده **فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ**، در آن دو فرموده: **ذَوَاتَا أَفْنَانٍ وَلِي** در این دو فرموده: **مُدْهَامَتَانِ**، در آن دو فرموده **فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ ...** و در این دو فرموده: **حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ**.

این مطلب در سوره واقعه بیشتر روشن خواهد شد، علی هذا المیزان نظر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۴۹۹

می‌دهد که «دونها» در آیه به معنی پائین‌تر در فضیلت است نه به معنی نزدیکتر و نیز نظر می‌دهد که آن دو بهشت مال مقربین و این دو بهشت مال اصحاب یمین است.

و در این زمینه روایتی از درّ منثور از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرموده:
«جنتان من ذهب للمقربین و جنتان من ورق لاصحاب الیمین».

از مرحوم فیض در تفسیر صافی معلوم می‌شود که او نیز چنین نظر را داشته است زیرا که فرموده: «من دون تینک الجنتین ... جنتان لمن دونهم» اگر منظور چنین باشد هیچ و گرنه برای هر مؤمن چهار بهشت خواهد بود، در هر حال به نظر می‌آید «دونها» به معنی پائین‌تر است نه به معنی نزدیکی.

۶۲ و ۶۳- وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

بنا بر آنچه گفته شد معنای مِنْ دُونِهِمَا ... چنین می‌شود: پائین از آن دو بهشت دو تا بهشت هست برای آنان که مقامشان از مقربین کمتر است فَبِأَيِّ آلَاءِ حاکمی است که جن نیز دارای دو صنف در ایمان و تقرب هستند.

۶۴ و ۶۵- مُدْهَمَّتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

یعنی آن دو بهشت کاملاً سر سبز می‌باشند از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آن «خضراوان» آمده است.

۶۶ و ۶۷- فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّخَتَا فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

شاید این چشمه‌ها از قسم سلسبیل یا کافور و مانند آن باشد، معلوم است که آبشان فوران می‌کند.

۶۸ و ۶۹- فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

نکره آمدن این اسماء برای عظمت آنهاست و اینکه نامهایشان همان نامهای دنیا ولی ماهیتشان چیز دیگری است. جن نیز از آنها استفاده خواهند کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۰۰

۷۰ و ۷۱- فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

ضمیر «فیهن» راجع است به جنتان، زیرا ظاهراً عموم دو بهشتها در نظر است، طبری رحمه الله خیرات را دارای اخلاق خوب و حسان را زیبا رویان معنی کرده و گوید: ام سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است بقیه در تفسیر آیه بعدی خواهد آمد، جن نیز دارای حوریان بهشتی خواهد بود.

۷۲ و ۷۳- حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

مقصورات فی الخیام نشان می‌دهد محفوظ هستند، مبتذل نیستند و در چادر می‌باشند، بعضی آن را نظیر قاصرات الطرف گفته‌اند. در مجمع البیان از تفسیر عیاشی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده که ابو بصیر به آن حضرت گفت: فدایت شوم بفرماید از مردی مؤمن که زن مؤمنه دارد و هر دو داخل بهشت می‌شوند آیا با هم ازدواج می‌کنند؟

فرمود: ای ابا محمّد خدا حکیم و عادل است اگر مرد از زنش افضل باشد خدا او را درباره زنش مخیر می‌کند، اگر زنش را اختیار کرد از جمله زنان او می‌شود و اگر زن، فضیلتش بیشتر باشد خدا او را در اختیار شوهرش مخیر می‌کند، اگر اختیارش کرد شوهر او می‌شود.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر خیرات حسان نقل شده:

«قال هن صوالح المؤمنات العارفات»

و در فقیه از آن حضرت نقل شده:

«الخیرات الحسان من نساء اهل الدنیا و هن اجمل من حور العین»

علی هذا خیرات و حور شامل زنان دنیا نیز هست که خدا آنها را به بهترین زیبایی در خواهد آورد.
 ۷۴ و ۷۵- لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

(۱) تفسیر صافی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۵۰۱

تفسیر آن در آیه ۵۶ گذشت. در این مطلب مقرّبین و اصحاب یمین یکی هستند. جن هم دارای حور العین خواهند بود.
 ۷۶ و ۷۷- مَتَكَيِّنَ عَلِي رَفْرَفٍ خُضِرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ ...

به نظر می‌آید منظور از رفر فرفرها و بساطها و منظور از عبقری بالش‌ها و پستی‌هاست، نکره آمدن برای آنست که قابل توصیف نیستند، باید بحول الله رفت و دید. فَبِأَيِّ آلَاءِ حَاكِي است که جن نیز دارای این موهبت می‌باشد.

۷۸- تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

تعلیل نعمتهای فوق الذکر است، ذی الجلال راجع به صفات جلال و عظمت و ذی الاکرام راجع به صفات جمال و نعمتهاست، وصف اول حاکی است که خدا قدرت به وجود آوردن این موهبتها را دارد، وصف دوم حاکی است که آنها را خواهد داد و گرنه وصف «ذی الاکرام» تحقق نمی‌پذیرد.

با در نظر گرفتن «الرحمن» در اول سوره، معلوم می‌شود که منظور از «اسم» همان «رحمن» است یعنی واقعیت و پیاده شدن آن، آری دائم الخیرات اسم رحمن که رحمتها و نعمتهای هر دو جهان ناشی از آنست.

روز پنجشنبه بیست و هفتم ذو القعدة الحرام هزار و چهار صد و پنج مطابق ۱۳۶۴ / ۵ / ۲۴ تفسیر سوره رحمن پایان یافت.
 و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۵۰۲

سوره واقعه

اشاره

در مکه نازل شده و نود و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره واقعه چهل و ششمین سوره است که بعد از سوره طه در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پنجاه و ششم است، درست معلوم نیست در کدام سال بعثت نزول یافته ولی آیات آن نشان می‌دهد که بعد از سال سوم بعثت و اظهار دعوت از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی نود و شش، در قرائت بصری نود و هفت و در حجازی و شامی نود و نه است، علت اختیار قرائت کوفی را در گذشته گفته‌ایم.

در تفسیر خازن آمده: این سوره دارای سیصد و هفتاد و هشت کلمه و هزار و هفتصد و سه حرف است و الله اعلم.

۳- تسمیه آن به سوره واقعه به علت وقوع این کلمه در اول آنست، از روایات نبوی و اهل بیت علیهم السلام که خواهد آمد معلوم می‌شود: این نامگذاری توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است.

۴- سوره مبارکه بی‌شک مکی است، مطالب آن شاهد گویای این مطلب است، بعضی گفته‌اند ثلثهٌ مِنَ الْأُولَیْنَ / ۳۹ و آیه اَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ / ۸۱ در سفر به مدینه نازل شده، ابن عباس و قتاده گفته‌اند: آیه، وَ تَجْعَلُونَ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۰، ص: ۵۰۳

رَزَقَكُمْ ...

/ ۸۲ در مدینه نازل گشته است اما این گفته‌ها اجتهاد در مقابل نص است.

۵- شأن نزول آن را باید از متن آیات فهمید که انکار معاد توسط مشرکان سبب نزول آن شده است: وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِثْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ / ۴۷، وانگهی می‌شود یقین کرد که همه سوره به یک بار نازل شده، دلیلی بر نزول تدریجی آن نیست.

فضیلت سوره مبارکه

روایت شده: عثمان بن عفان برای عیادت عبد الله بن مسعود در مرضی که مرد، به خانه او آمد، آن گاه عثمان به وی گفت: از چه شکایت داری؟ گفت:

از گناهام، گفت: چه چیز میل داری؟ گفت: رحمت پروردگارم را، عثمان گفت:

آیا برای تو طیب نیورم؟ گفت: طیب خودش مرا مریض کرده است، عثمان گفت: بگویم حقوق تو را بدهند؟ گفت: آن گاه که به حقوق احتیاج داشتم قطع کردی و اکنون که نیازی به آن ندارم می‌دهی؟؟ گفت: آن برای دخترانت بماند. ابن مسعود جواب داد: آنها حاجتی به حقوق ندارند، من به آنها گفته‌ام که سوره واقعه را بخوانند، چون از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله شنیدم می‌فرمود:

«من قرء سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه فاقه ابدا»

هر که سوره واقعه را در هر شب بخواند ابدا فقری به او نخواهد رسید. (مجمع البیان).

۲- در ثواب الاعمال از زید شحام از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که فرمود: هر که واقعه را در هر شب قبل از خواب بخواند خدا را ملاقات می‌کند در حالی که گویی صورتش مانند ماه چهارده شبه است «قال: من قرء الواقعة كل ليلة قبل ان ينام لقي الله عز وجل و وجهه كالقمر ليلة البدر».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۰۴

ناگفته نماند: خواندن سوره مبارکه و تفکر در معانی آن «دل و جان را نورانی می‌کند، هیچ مانعی ندارد که این نوع یاد خدا، سبب از بین رفتن فقر هم باشد.

غرض سوره

این سوره درباره معاد است، اول از وقوع قیامت و خفض و رفع آن و تحول زمین و کوه‌ها خبر می‌دهد.

دوم می‌گوید: آن روز مردم به سه دسته تقسیم خواهند شد: اصحاب یمن، اصحاب شمال و سابقون.

سوم: شرح هر یک از آن سه گروه را بیان می‌نماید.

چهارم: بر منکران معاد با دلایل توحید استدلال می‌کند.

پنجم: از مقام بلند قرآن نام می‌برد که از جانب خدا نازل گردیده.

ششم: مرگ و احتضار انسانها را بیان می‌نماید که سه دسته بودن آنها از وقت مرگ شروع می‌شود.

بدین طریق یک انسجام بسیار عالی میان مطالب سوره به چشم می‌خورد که هیچ مطلب، مطلب دیگر را فوت نمی‌کند.

نعمتهای آخرت

ناگفته نماند: به ضرورت اسلام معاد و قیامت یک جریان مادی است، برای اهل بهشت دو نوع لذت هست یکی لذت معنوی و تقرب، نظیر: وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ توبه/ ۷۲، وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ رعد/ ۲۴ و امثال آن. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۰۵

دیگری: لذات مادی که در این سوره و سوره‌های دیگر بیان شده است.

ناگفته نماند: خداوند همه غرائز انسان را در آن روز به اعلی درجه تکامل می‌رساند و در همان درجه، به نحو کامل با نعمتهای بهشتی ارضاء می‌فرماید له الحمد و له الشکر.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۰۶

سوره الواقعة مکیه و هی ست و تسعون آیه نزلت بعد سوره طه

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كاذِبَةٌ (۲) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۳) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (۴)
 وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (۵) فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا (۶) وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا
 أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹)
 وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- چون قیامت واقع شود (مؤمنان به نجات رسند).

۲- برای وقوع آن دروغی نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۰۷

۳- پائین آورنده و بالا برنده است.

۴- وقتی که زمین به شدت بلرزد.

۵- و کوه‌ها به شدت کوبیده شوند.

۶- و غبار پراکنده گردند.

۷- شما (در آن روز) سه دسته خواهید بود.

۸- پس اهل برکت، چیست اهل برکت!؟

۹- و اهل شومی، چیست اهل شومی؟

۱۰- و پیشی گرفتگان، آنها هستند پیشی گرفتگان.

کلمه‌ها

وقعة: واقع شدن و حادث گشتن.

کاذبه: مصدر است مانند عاقبه و عافیه (دروغ).

رج: حرکت دادن و حرکت کردن. ابن اثیر در نهایت حرکت شدید گفته است، طبرسی فرماید «الرج: التحریک باضطراب...».

بس: کوبیده شدن و نرم گشتن در اثر کوبیده شدن.

هباء: غبار. ذرات هوا که در مسیر نور آفتاب از روزنه، آشکار می‌شوند.

میمنه: از یمن است به معنی برکت و مبارکی «المیمنه: الیمن».

مشتمه: شومی، نامبارکی «المشتمه: ضد المیمنه».

شرحها

در این آیات، قسمت اول و دوم از مطالب سوره بیان شده است یعنی: وقوع قیامت و تقسیم شدن انسانها به سه دسته: مبارک و شوم و سابقون و نیز روشن شده که قیامت بالا برنده نیکان و پائین آورنده بدکاران و کفار است.

۱-۳- إذا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۰۸

جواب «اذا» محذوف است طبرسی فرماید: یعنی: «اذا وقعت الواقعة»:

فاز المؤمنون و خسر الكافرون» الف و لام «الواقعة» برای عهد است یعنی آن واقعه موعود. جمله: لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ برای تأکید است یعنی: در رابطه با وقوع آن کذبی و خلفی وجود ندارد.

خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ تقدیرش «هی خافضه...» است، در روایات اهل بیت آمده:

قیامت نیکوکاران را بالا می‌برد و بدکاران را پائین می‌آورد.

در روایت خصال از حضرت سجاد صلوات الله علیه آمده:

«... خافضه خفصت و الله باعداء الله الى النار رافعه رفعت و الله اولياء الله الى الجنة»

«۱».

۴-۶- إذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتْبِئًا.

در شروع قیامت، زمین و کوه‌ها به طور عجیبی دگرگون می‌شوند و حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً حاقه / ۱۴، «رجا- بسا» دلالت بر کمال شدت لرزه و کوبیده شدن دارند.

إذا رُجَّتِ ... اگر بدل باشد از إذا وَقَعَتِ ...، در اینصورت خبر «اذا» همانست که گفته شد و اگر ظرف باشد برای وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ در اینصورت جواب لازم ندارد.

۷- وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً.

واو برای استیناف است، ازواج به معنی اصناف می‌باشد، خطاب به عموم بشر است، «کنتم» به علت حتمی بودن به صیغه ماضی آمده است.

۸ و ۹- فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ.

تفریع و بیان است برای أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً، «ما» در ما أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

(۱) تفسیر صافی از خصال. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۰۹

برای استفهام و در مقام تعجب از عظمت و سعادت گروه اول است و آن، مبتدا و خبرش أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ و هر دو خبر فَأَصْحَابُ

الْمَيِّمَنَّهُ هَسْتَنَد، هَمچَنین است جمله بعدی.

در سوره بلد چنین می‌خوانیم: ... الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ / ۱۸.

۱۰- وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ.

منظور از «السابقون» اول کسانی هستند که در ایمان و عمل بر دیگران پیشی گرفته‌اند، «السابقون» دوم آنانند که به رحمت و مغفرت خدا سبقت کرده‌اند یعنی: و آنان که در ایمان و عمل پیشی گرفته‌اند همانند که به رحمت خدا و بهشت پیشی گرفته‌اند. علی هذا «السابقون» دوم، خبر «السابقون» اول است در تعیین مصداق سابقون مطلبی هست که در ذیل ... قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۱۰

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱۱ تا ۲۶]

اشاره

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۴) عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (۱۵) مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۶) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنَزَّفُونَ (۱۹) وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰)

وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۱) وَ خِيَّورٍ عَيْنٍ (۲۲) كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيماً (۲۵)

إِلَّا قِيلاً سَلاماً سَلاماً (۲۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۱۱

۱۱- آنها هستند مقربون در گاه حق.

۱۲- آنها در جنات پر نعمتند.

۱۳- جماعت زیادی هستند از اولین.

۱۴- و کمی از آخرین.

۱۵- آنها بر سریرهایی به هم چسبیده‌اند.

۱۶- نشسته‌اند بر تخت‌ها رو در رو.

۱۷- غلامان جاودان بر آنها می‌گردند.

۱۸- با جامها و اباریقی و شرابی از چشمه‌ای جاری.

۱۹- از آن شراب به سر درد نمی‌افتند و مست نمی‌شوند.

۲۰- و با میوه‌ای از آنچه اختیار می‌کنند.

۲۱- و با گوشت پرنده از آنچه میل می‌کنند.

۲۲- و آنها راست زنان سیمین تن و درشت چشم.

۲۳- مانند مروارید در صدف.

۲۴- پاداش است به آنچه در دنیا می‌کردند.

۲۵- در بهشت سخن بیهوده و نسبت گناه دادن نمی‌شنوند.

۲۶- مگر سخنی که سلام بعد از سلام است.

کلمه‌ها

ثله: جماعت کثیره. قید کثرت در آن ملحوظ است چنان که از وَ قَلِيلٍ مِنَ الْآخِرِينَ فهمیده می‌شود، طبرسی جماعت کثیره العدد، زمخشری جماعت کثیر، قاموس جماعت مردم یا دراهم کثیره گفته است، این کلمه سه بار در قرآن آمده است.

موضونه: وزن: بافتن زره. طبرسی بافتن متداخل گفته مثل زره که حلقه‌هایش متداخلند، علی هذا منظور از موضونه چسبیده به هم

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۵۱۲

است، این کلمه فقط یک بار در کلام یافته است.

اکواب: جامها و کاسه‌ها، مفرد آن کوب است، راغب کاسه بی‌دستگیره «قدح لا عروه له» گوید، طبرسی آن را از قتاده نقل کرده و فرماید:

اباریق کوزه‌های گردندار و دستگیره‌دار است.

کأس: کاسه پر از شراب، «الاناء بما فيه من الشراب» در ظرف تنها و شراب تنها نیز به کار رفته است.

معین: جاری شونده، معن: جاری شدن «معن الماء: سال».

لا یصدعون: صدع: شکافتن. سر درد را از آن صداع گویند گویی سر را می‌شکافد. «لا یصدعون»: به سر درد نمی‌افتند.

ینزفون: (از باب افعال). نرف و انزاف: خارج شدن و خارج کردن. لازم و متعدی هر دو آمده است «لا ینزفون» یعنی عقل خود را از

دست نمی‌دهند (مست نمی‌شوند).

تأثیم: نسبت دادن اثم و گناه به دیگری.

شرحها

این آیات در بیان احوال سابقون است که به علّت فضیلت از اصحاب یمین و اصحاب شمال جلو افتاده‌اند.

ناگفته نماند: پاداش و بهشت اینها با بهشت اصحاب یمین فرق دارد، چنان که از ملاحظه آیات معلوم می‌شود گرچه بهشت هر دو ابدی و جاودان است.

به حکم

«الدنيا مزرعة الآخرة»

محصول دو گروه با هم متفاوت است، در آیات هر دو گروه دقت شود.

۱۱ و ۱۲- أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۰، ص: ۵۱۳

اولئك اشاره است به سابقون، منظور از قرب، قرب معنوی و تقرّب به خداست، صیغه مفعول نشان می‌دهد که خدا خود آنها را به

خودش مقرب کرده است. چنان که در لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ

، وَجِبْهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ آل عمران/ ۴۵ نیز چنین است.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ خبر بعد از خبر است یعنی: «اولئك في جنات النعيم» ظاهرا منظور آنست که هر یک در یک جنت پر نعمت است،

و همه در جَنَاتِ النَّعِيمِ هستند چنان که از آخر سوره فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ استفاده می‌شود.
۱۳ و ۱۴- ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ.

مراد از اولین امت‌های گذشته است تا زمان ظهور اسلام و مراد از آخرین، امت اسلامی است چنان که ظهور: أَيْنَا لَمَجْعُوثُونَ أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ إِنَّ الْأُولَىٰ وَ الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ واقعه / ۵۰ نیز همین است.

می‌دانیم که امت اسلامی تا قیامت ادامه خواهد داشت، جمعیتش هزاران برابر بیشتر از امت‌های گذشته خواهد بود، در اینصورت این سابقون و مقربون چه کسانی هستند که در این امت عده قلیلی می‌باشند و در امت‌های گذشته بسیار؟! اگر مراد پیامبران و امامان باشد مطلب تمام است، زیرا آنها در امت‌های گذشته هزاران نفر بوده و در این امت فقط چهارده نفر هستند، در این رابطه روایت صحیحی در کافی نقل شده که صدر آن عینا نقل می‌شود: «عن جابر الجعفی

قال: قال ابو عبد الله عليه السلام يا جابر ان الله تبارك و تعالی خلق الخلق ثلاثة اصناف و هو قول الله عز و جل وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فالسابقون هم رسل الله عليهم السلام و خاصة الله من خلقه جعل فيهم خمسة ارواح ...» (۱).

(۱) کافی کتاب الحجّة باب ذکر الارواح التي في الأئمة.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۵۱۴

منظور از «خاصة الله» امامان عليهم السلام هستند چنان که مجلسی در مرآت- العقول فرموده است.

اما اگر غرض از سابقون و مقربون، انبیاء و ائمه و غیر آنها نیز باشد، در این صورت باید فکر کرد: چرا در این امت کم هستند با آنکه تا قیامت، تعداد این امت میلیونها برابر گذشتگان خواهد بود «۱»! از آیات: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ مَطْفُوفِينَ / ۲۸ و ۲۱ نیز چیز بیشتر استفاده نمی‌شود و الله اعلم.

۱۵ و ۱۶- عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ مَّتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مَتَقَابِلِينَ.

نکره آمدن «سرر» برای غیر قابل وصف بودن است، روبرو نشستن در آیات دیگر نیز آمده و حاکی از کمال اشراف به همدیگر است، مبتدا در آیه محذوف است یعنی: «هم علی سرر ...».

۱۷ و ۱۸- يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ.

وِلْدَانٌ جمع ولد به معنی غلام است مراد از مُخَلَّدُونَ پیوسته بودن آنها در زیبایی و جوانی و نظیر آنست در سوره هل اتی آمده وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا / ۱۹، باء در «باکواب» به معنی مصاحبت (مع) است، مراد از «یطوف» گردش کردن بر اطراف آنان و در خدمت آنها بودن می‌باشد.

كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ یعنی شرابی از چشمه‌ای آشکار و جاری، آن گاه در وصف شراب بهشتی فرموده:
۱۹- لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنْزَفُونَ.

(۱) در خصال از رسول خدا (ص) نقل شده:

«اهل الجنة مائة و عشرون صفا هذه الامة منها ثمانون صفا»

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص: ۵۱۵

در ذیل: لا- فِيهَا عَوَّلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ صافات / ۴۷ گفته شد: شراب بهشتی نه مستی می‌آورد و نه سر درد، بلکه یکپارچه لذت است ... حَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ قتال / ۱۵، عاصم در این آیه «ینزفون» معلوم و در صافات مجهول خوانده است یعنی: از آن شراب نه به

سر درد می‌افتند و نه عقل را از دست می‌دهند.

۲۰ و ۲۱- وَ فَاكِهَةٌ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ.

عطف است به «اکواب» یعنی غلامان با میوه‌ای و گوشتی از آنچه می‌پسندند و میل می‌کنند به اطراف آنها می‌گردند، کلمه مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ- مِمَّا يَشْتَهُونَ معنایی بس وسیع دارند، در روایات هست: اهل بهشت آنچه اراده کنند در کنار آنها حاضر می‌شود از جمع میان آیات و روایات معلوم می‌شود که هم به وسیله غلامان از وسائل بهشتی استفاده می‌کنند و هم به وسیله اراده خود.

۲۲ و ۲۳- وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ.

یعنی «و لهم حور عین» مروارید وقتی که در صدف باشد و دستی به آن مس نکند در غایت صفا و پاکی و زیبایی است، از این جهت به مروارید در صدف تشبیه شده‌اند، رجوع شود به سوره دخان آیه ۵۴، لفظ «حور عین» سه بار در قرآن آمده است.

۲۴- جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مفعول له است برای همه نعمتها که گفته شد، این آیه حکایت از فعلیت آخرت دارد که با «کانوا» به دنیا اشاره شده است.

۲۵- لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيْمًا.

یعنی کلام بیهوده نمی‌شنوند، زیرا کسی در آنجا بیهوده نمی‌گوید و نیز کسی به کسی نمی‌گوید: تو گناه کردی تو قبیح انجام دادی.

۲۶- إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۱۶

استثناء منقطع است یعنی: «لکن یسمعون قولاً سلاماً...»، هر دو «سلاما» بیان یا بدل از «قلیلاً» است، معنی آیه چنین می‌شود: لیکن می‌شنوند قولی را که سلام گفتن به یکدیگر است، یا نمی‌شنوند مگر سلام دادن را، تکرار آن برای تداوم می‌باشد یعنی سلام بعد از سلام.

مراد از سلام، سلامت بودن است از هر ناملائمی، یا خدا تو را سلامت کند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۱۷

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۲۷ تا ۴۰]

اشاره

وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ (۲۷) فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ (۲۸) وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ (۲۹) وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ (۳۰) وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ (۳۱) وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ (۳۳) وَ فُرْشٍ مَّرْفُوعَةٍ (۳۴) إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً (۳۵) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (۳۶) غُرُبًا أَتْرَابًا (۳۷) لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ (۳۸) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ (۳۹) وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۴۰)

۲۷- اصحاب دست راست، چیست اصحاب دست راست؟

۲۸- در کنار سدري بی‌خار هستند.

۲۹- و درخت موزی که میوه‌هایش متراکم است تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۱۸

۳۰- و در سایه‌ای ممتد

۳۱- و در کنار آبی ریزان.

۳۲- و میوه‌ای زیاد.

۳۳- که نه تمام شدنی است و نه منع شدنی.

- ۳۴- و آنها راست زنانی والا مقام.
 ۳۵- که ما آنها را به طرز مخصوصی آفریده‌ایم.
 ۳۶- آنها را همه باکره قرار داده‌ایم.
 ۳۷- عاشقند به همسران و همسالند.
 ۳۸- اینها برای اصحاب یمین است.
 ۳۹- جماعت زیادی هستند از اولین.
 ۴۰- و جماعت زیادی از آخرین.

کلمه‌ها

سدر: درخت کنار (به ضم کاف)، «شجر النبق»، ناگفته نماند، نکره آمدن برای غیر قابل توصیف بودن است.
 مخضود: خم کردن شاخه نرم. و قطع کردن، علی هذا مخضود یعنی: خم شده از کثرت میوه و یا بی‌خار (مقطوع الشوک).
 طلح: درخت موز، رجوع شود به (قاموس قرآن- طلح).
 منضود: نضد: رویهم چیدن. «نضد المتاع: جعل بعضه فوق بعض» طَلِحٍ مَنضُودٍ: درخت موزی که میوه آن متراکم و بعضی بالای بعضی است.
 مسکوب: ریخته شده. جاری. سكب: ریختن و ریخته شدن این کلمه فقط یک بار در قرآن مجید یافته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۱۹
 فرش: بساطها. مفرد آن فراش است، منظور از آن زنان بهشتی است چنان که خواهد آمد.
 عرب: (به ضم اول و دوم) جمع عروب یا عروبه است و آن زنی است که به شوهرش عشق و محبت دارد، به قولی عروب زنی است که با شوهرش بازی کند و با او انس گیرد.
 اتراب: ترب (بر وزن جسر) به معنی همسال است که در یک زمان به دنیا آمده باشند، جمع آن اتراب می‌باشد، این کلمه سه بار در وصف زنان بهشتی آمده است: واقعه/ ۳۷ ص / ۵۲، نبأ/ ۳۳ از این معلوم می‌شود حوریان با شوهران خود همسال هستند و یا همه آنها جوان و در یک سن می‌باشند.

شرحها

در این آیات، نعمتهای اصحاب یمین شرح داده شده و از ثَلَّةٍ مِنَ الْأُولَیِّینَ وَ ثَلَّةٍ مِنَ الْأَآخِرِیْنَ معلوم می‌شود که اکثریت اهل بهشت را اصحاب یمین تشکیل می‌دهند. دقت در آیات نشان می‌دهد که پاداش اصحاب یمین تا حدی پائین تر از پاداش سابقون است. ما که از سابقون نتوانیم بود، امید است خداوند از رحمت خویش ما را از اصحاب یمین قرار بدهد. بمحمد و آل الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.

۲۷- وَأَصْحَابُ الْیَمِیْنِ مَا أَصْحَابُ الْیَمِیْنِ.

ناگفته نماند تعبیر اصحاب الیمین درباره اهل بهشت در سوره مدثر نیز آمده و نیز دادن نامه عمل به دست راست در چند آیه مذکور می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲۰

طبرسی فرموده: گویند اصحاب یمین کسانی هستند که نامه عمل به دست راستشان داده می‌شود، میزان نیز آن را اختیار کرده

است، به نظر می‌آید: این فقط برای مشخص شدن نیکوکاران از بدکاران باشد و الله العالم. استفهام در ما أَصْحَابُ الْيَمِينِ برای تفخیم امر و تعجب از حال آنهاست، و آن خبر و أَصْحَابُ الْيَمِينِ می‌باشد. ۲۸-۳۱- فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ وَ مَاءٍ مَّشْكُوبٍ.

نکره در همه اینها برای تفخیم و غیر قابل توصیف بودن است، ظل ممتد سایه‌ایست که آفتاب آن را از بین نبرد، معنی کلمات در «کلمه‌ها» گذشت.

۳۲ و ۳۳- وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ.

یعنی آن فاکهه فصلی نیست که گاهی باشد و گاهی نباشد و نیز هیچ عاملی اهل بهشت را از آن منع نتوان کرد، بلکه پیوسته است و همیشه در اختیار مؤمن می‌باشد.

۳۴- فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ.

ظاهر آن به معنی بساطهای عالی است و گویند: یعنی زنانی که در عقل و کمال و زیبایی عالیقدر می‌باشند، به زن انسان گفته می‌شود: فراش اوست روایت معروف

«الولد للفراش و للعاهر الحجر»

از آن است. مؤید این قول آیه بعدی است که فرموده:

۳۵-۳۷- إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرْبًا أَتْرَابًا.

آیه اول نشان می‌دهد که آنها طوری آفریده شده‌اند که بر آنها عوارض زنان دنیا از قبیل پیری، فرسودگی، نازیبایی و مانند آن عارض نمی‌شود و انگهی هر موقع شوهرشان بآنها نزدیکی کند آنها را باکره خواهد یافت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲۱ در حد کمال شوهر دوست و عاشق شوهران هستند، «اتراب» نشان می‌دهد که همه جوان و هم سن و یا همه با شوهران خود همسال می‌باشند.

۳۸-۴۰- لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ.

لام برای اختصاص است، معلوم می‌شود که اکثر اهل بهشت اصحاب یمین خواهند بود که همان اصحاب میمنه باشند. اللهم اجعلنا منهم»

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲۲

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۴۱ تا ۵۶]

اشاره

وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱) فِي سَيِّمٍ وَ حَمِيمٍ (۴۲) وَ ظِلِّ مِّنْ يَّحْمُومٍ (۴۳) - لا- بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵)

وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ (۴۶) وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا إِنَّا لَمَجْعُوثُونَ (۴۷) أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۴۸) قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ (۴۹) لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۵۰)

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنتَهُمُ الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (۵۱) لَمَّا كَلُونِ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ (۵۲) فَمَالِؤُنْ مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۳) فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۴) فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (۵۵)

هَذَا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶)

- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲۳
- ۴۱- و اصحاب شمال، چیست اصحاب شمال.
- ۴۲- در حرارت و آب جوشانند.
- ۴۳- و در سایه‌ای از دود شدید.
- ۴۴- که نه خنک است و نه گوارا.
- ۴۵- آنها پیش از این اهل طغیان بودند.
- ۴۶- و بر گناه بزرگ اصرار می‌ورزیدند.
- ۴۷- و می‌گفتند: وقتی که بمیریم و خاک و استخوانها گردیم، آیا مبعوث شدگانیم.
- ۴۸- آیا پدران گذشته ما نیز؟
- ۴۹- بگو اولین و آخرین.
- ۵۰- جمع شدگانند تا وقت روز معلوم.
- ۵۱- سپس شما ای گمراهان و تکذیب کنندگان.
- ۵۲- یقینا خواهید خورد از درختی از زقوم.
- ۵۳- پر کننده‌اید از آن شکمهای خود را.
- ۵۴- نوشنده‌اید بر آن از آب جوشان.
- ۵۵- نوشنده‌اید مانند شترهای عطشان.
- ۵۶- این است پذیرایی آنها در روز جزا.

کلمه‌ها

شمال: چپ. ضد یمین. اصحاب شمال کسانی هستند که نامه عمل به دست چپشان داده می‌شود و یا شومی آنها را گرفته است. سموم: باد گرمی است که مانند سم در بدن نفوذ می‌کند (راغب) طبرسی نیز چنین فرموده است «حمیم»: آب جوشان. یحوم: دود. در اقرب الموارد، دود و هر شیء سیاه گفته است. راغب و طبرسی: شیء‌ای که از سوختن پیه بوجود آید گفته‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲۴

بارد: خنک. ظاهرا آن صفت «ظل» است.

مترفین: تجاوزکاران ثروتمند (ترفه بر وزن لقمه): نعمت اتراف: نعمت دادن، وسعت دادن، مانند *أَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا* مؤمنون/ ۳۳. گویند: «اترفته النعمة: اطغته و ابطرته» مترف کسی است که در اثر قدرت و نعمت، تجاوزکار باشد. حنث: گناه. طبرسی آن را نقض عهد فرموده و از دیگران نقل می‌کند که به معنی گناه است، قاموس، گناه و شکستن عهد و مانند آن گفته است.

زقوم: نام درختی است در جهنم، به میوه آن هم زقوم گفته شده رجوع شود به صافات/ ۶۲ و دخان/ ۵۲.

هیم: (بر وزن شیر) شتران تشنه. هیام: عطش. «هام هیاما: عطش» هیم: شتر تشنه که از آب خوردن سیر نمی‌شود، جمع آن «هیم» است.

نزل: پذیرایی. چیزی که میهمان بر آن نازل می‌شود.

شرحها

آیات شریفه درباره عذاب اصحاب شمال و منکران بعث است، و نیز بیان شده که علت عذاب آنها: انکار معاد و ارتکاب گناهان است.

۴۱- وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ.

ماء استفهام برای تعجب و شدت حال ناگوار آنهاست، ما أَصْحَابُ الشَّمَالِ خبر مبتدأست.

۴۲-۴۴- فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲۵

نکره آمدن برای تعظیم و شدت امر است کشف سموم را حرارت آتش گفته است، لا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ هر دو صفت ظل هستند، سایه چیزی است که باید خنک و خوشایند باشد ولی سایه‌ای که از دود تشکیل شود نه خنک است و نه گوارا.

۴۵- إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ.

تعلیل عذاب آنهاست یعنی آنها در دنیا اهل طغیان بودند، گویی منظور اصلی از آن عیاشی و راحت طلبی است هر چند ثروتمند نیز نباشد. طبرسی فرموده «الممتنع عن أداء الواجبات طلبا ... للرفاهیه».

۴۶- وَ كَانُوا يُصْرُونَ عَلَى الْحِنْتِ الْعَظِيمِ.

یعنی پیوسته مرتکب گناهان بزرگ می شدند و عادت به گناه کرده بودند در مجمع فرموده: اصرار آنست که به گناه ادامه دهد و از آن دست بر ندارد.

۴۷ و ۴۸- وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ.

آن دو آیه در رابطه با گناه بود، ولی این دو آیه درباره انکار معاد است منظور از «ترابا» مبدل شدن گوشتهای بدن به خاک است که فقط استخوان می ماند، آنها در مقام انکار می گفتند آیا ما و پدران پیشین ما بر انگیخته خواهیم شد. در أَوْ أَبَاؤُنَا ... تعجب و استبعاد بیشتر از خودشان است.

۴۹ و ۵۰- قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ.

این آیات در حد جواب نقضی است بر انکار آنها، جواب حلی و استدلالی بعدا خواهد آمد، میقات به معنی وقت معین و اضافه آن بیانیه است، اولین و آخرین حکایت از آن دارد که در اینکار میان گذشتگان و آیندگان فرقی نیست.

۵۱- ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنتُمْ الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲۶

ضلالت در رابطه با اعمال بد، تکذیب در رابطه با انکار معاد است، این دو وصف، علت عذابند.

۵۲ و ۵۳- لَا تَكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ فَمَا لُولُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ.

ظاهرا «من زقوم» بیان «من شجر» است، «منها» راجع به شجر می باشد شجر مؤنث نیز به کار می رود لذا ضمیرش مؤنث آمده است. به نظر می آید نعوذ بالله از کثرت گرسنگی شکم خود را از آن پر می کنند.

۵۴- فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ.

نعوذ بالله تشنگی ناچارشان خواهد کرد که از روی زقوم آب جوشان بخورند، «علیه» به شجر یا به مأکول راجع است.

۵۵- فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ.

یعنی نه تنها به طور عادی بلکه مانند شتر استسقا گرفته خواهید خورد که سیر شدن ندارد.

۵۶- هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ.

یعنی پذیرایی آنها و آنچه بر آنها داده خواهد شد این است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲۷

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۵۷ تا ۷۴]

اشاره

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَمْ فَارَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۸) أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹) نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوبِينَ (۶۰) عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱) وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمْ فَارَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَمْ أَنْتُمْ تَرْزَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵) إِنَّا لَمُعْرِمُونَ (۶۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷) أَمْ فَارَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) أَمْ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۷۰) أَمْ فَارَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَمْ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمُ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكِّرَةً وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲۸

- ۵۷- ما شما را خلق کرده‌ایم چرا بعث را تصدیق نمی کنید؟!
 ۵۸- آیا می بینید «منی» را که دفع می کنید؟!
 ۵۹- آیا شما انسان را (از آن) خلق می کنید یا مائیم خالق؟
 ۶۰- ما میان شما مرگ را مقدر کرده‌ایم (در این تقدیر) عاجز نبوده‌ایم.
 ۶۱- بر این اساس که امثال شما را در جای شما بیاوریم و شما را در خلقتی که نمی دانید خلق کنیم.
 ۶۲- خلقت اول را دانسته‌اید چرا خلقت دوم را یادآور نمی شوید؟!
 ۶۳- آیا می بینید آنچه را که می کارید؟
 ۶۴- آیا شما آن را می رویانید یا مائیم رویاننده.
 ۶۵- اگر می خواستیم آن را خشک می گردانیم آن وقت تعجب می کردید.
 ۶۶- (و می گفتند) که ما غرامت زده‌ایم.
 ۶۷- بلکه از رزق محرومیم.
 ۶۸- آیا می بینید آبی را که می آشامید؟
 ۶۹- آیا شما آن را از ابر نازل کرده‌اید؟ یا مائیم نازل کنندگان؟
 ۷۰- اگر می خواستیم آن را شور قرار می دادیم چرا شکر نمی کنید؟!
 ۷۱- آیا می بینید آتشی را که می افروزید؟
 ۷۲- آیا چوب آن را شما رویانده‌اید یا مائیم به وجود آورندگان.
 ۷۳- ما آن را یادآوری قیامت و متاعی برای اهل احتیاج قرار داده‌ایم.
 ۷۴- پس تسبیح کن با استعانت نام پروردگار بزرگت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۲۹

تمنون: اماناء: ریختن منی در رحم «امنا الدماء: اراقها» نشأء: خلقت. به وجود آمدن. تزرعونه: زرع: رویاندن، طبرسی بعد از گفتن این معنی حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل کرده که فرمود: «لا یقولن احدکم زرعت و لیل حرت»

به معنی کاشتن نیز آید نظیر: «تزرعونه سبع سنین دأبا».

حطاما: حطام: هیزم، چیز شکسته و خشکیده، آن از حطم به معنی شکستن است. تفکھون: تفکه: خوردن فاکهء، تمتع، تعجب، ندامت، آن در آیه به یکی از معانی اخیر است. مزن: ابر. راغب ابر روشن گفت، ابر سفید، ابر آبدار نیز گفته‌اند.

مقوین: اغنیاء و فقراء. در اقرب الموارد گوید: «اقوی فلان» به سه معنی است یعنی: فلان بیابان نازل شد، فقیر گردید، غنی شد. به نظر می‌آید «مقوین» راجع بدو معنی اخیر است یعنی: همه چنان که در مجمع فرموده است، آن را مسافری نازل در صحرا نیز گفته‌اند آن فقط یک بار در کلام الله آمده است.

شرحها

پس از تقسیم مردم به سه گروه و بیان مال کار هر یک، گفته شد: علت عذاب کفار آنست که از زی عبودیت خارج شده و بعث را انکار کرده‌اند، در این آیات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳۰

به معاد استدلال شده است، خلاصه استدلال آنست که: این خبر از جانب خدای شماسست، خدایی که شما را آفریده و تمام وسائل شما را آفریده است، حالا- که شما خلقت اول را با چشم می‌بینید چرا خلقت دوم را تکذیب می‌کنید؟! آن گاه در آیات آینده فرموده: کتابی که از بعث خبر می‌دهد قرآن است و آن کتابی است که دست جعل در آن کار نکرده و از جانب خدا نازل شده است.

ناگفته نماند: در این آیات مظاهری از جهان خلقت و آیات توحید نقل شده که برای هر انسان متفکر قانع کننده و جهت دهنده است.

۵۷- نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ.

مفعول «تصدقون» خبر بعث است. یعنی چرا خبر بعث را که ما می‌دهیم تصدیق نمی‌کنید؟! «خلقناکم» در حد تعلیل است یعنی: ما شما را خلق کرده‌ایم که می‌دانید و اینکه می‌گوئیم. باز خلق خواهیم کرد چرا نمی‌پذیرید؟ بلا- تشبیه نظیر آنست که پدر مهربان و راستگویی به پسرش می‌گوید: اینهم وسائل که برای تو آماده کرده‌ام فلان چیز را هم آماده خواهیم کرد، این وعده کاملاً قابل قبول است.

۵۸ و ۵۹- أَمْ أَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ.

کلمه «أرأیتم» برای دقت و توجه است یعنی شما در خلقت و قرار دادن نطفه در رحم مادران عاملی بیش نیستند، خالق ما ئیم، ما ئیم که از نطفه. آدم به وجود می‌آوریم، آیا نمی‌توانیم بار دیگر بیافرینیم؟! ۶۰ و ۶۱- نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُؤَسِّسُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ.

یعنی: مرگ شما را، ما تقدیر کرده‌ایم و در این تقدیر مغلوب نیستیم، می‌توانستیم مرگ تقدیر نکنیم، و زندگی دائمی باشد، علی أَنْ نُبَدِّلَ

متعلق است به «قدرنا» یعنی ما مرگ را میان شما مقدر کرده‌ایم بر اساس اینکه امثال تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳۱

شما را به جای شما بیاوریم و شما را در خلقت آخرت که نمی‌دانید خلق کنیم. علی هذا و ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ در رابطه با تقدیر مرگ است و علی أَنْ نُبَدَّلَ بر آن متعلق نیست، تبدیل به معنی عوض گرفتن می‌باشد «ما» در فی ما لا تَعْلَمُونَ موصول و منظور از آن خلقت آخرت است.

۶۲- وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ.

ممکن است منظور کیفیت خلقت باشد یعنی شما دانسته‌اید که خدا چطور نطفه را به انسان تبدیل می‌کند، پس چرا همان کیفیت را درباره خلقت آخرت یاد نمی‌آورید؟! و شاید منظور مطلق خلقت دنیا باشد.

بعضی از بزرگان گفته‌اند: اگر در ما بعد این خلقت، خلقت دیگری نباشد، خلقت اول لغو خواهد بود نظیر أَفَحَيِّبٌ لَّيْسَ لَكُمْ عِبَتًا وَ أَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ مؤمنون/ ۱۱۵، این سخن فی نفسه حق است ولی ظاهراً آیه در آن زمینه نیست.

به هر حال: این آیه دلیل است بر امکان معاد، نظیر: وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا مَرِيماً / ۶۶.

۶۳ و ۶۴- أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ.

پس از آنکه تقدیر مرگ و تشبیه آخرت به دنیا گفته شد، سه نمونه از اهم آنچه زندگی به آن بستگی دارد و دلیل ربوبیت و قدرت خداست، یاد شده که هر یک شاهدی بر امکان معاد هستند و آنها عبارتند از روئیدنها، آب و آتش.

منظور از «تزرعون» روئیدن است، روئیدن گیاهان یکی از مرموزترین اسرار حیات می‌باشد، که طبق مشیت خدایی انجام می‌گیرد. ۶۵- لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ.

یعنی: اگر می‌خواستیم آن را خشک می‌کردیم ریشه‌ها املاح زمین را تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳۲

نمی‌مکیند، زراعت خشک می‌شد آن وقت شروع به تعجب می‌کردید و می‌گفتید:

۶۶ و ۶۷- إِنَّا لَمُعْرِضُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ.

ما غرامت شدگانیم خرج ما ضایع و وقت ما هدر رفت و تلاشمان بی‌حاصل شد. بالاتر از آن، از روزی و تأمین خود محروم گشتیم، اولی درباره از دست رفتن مقداری از سرمایه، دومی نرسیدن به رزق و تأمین است که از دست رفتن همه می‌باشد.

ناگفته نماند: اگر همه روئیدنها مانند درخت بید و چنار، میوه در نمی‌آوردند چه می‌شد کرد، آیا این از کار ماست که درخت سیب مثلاً میوه می‌رویاند؟! و هکذا.

۶۸ و ۶۹- أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ؟ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ؟

تمام آبهای شیرین در اعماق زمین، در چشمه‌ها، در چاهها، در رودخانه‌ها از آب باران است، زیرا آب اقیانوسها قابل شرب نیست اگر مسئله تبخیر دریاها و تشکیل باد و باران نبود حیات از بین می‌رفت، این کار خداست: أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ...؟

۷۰- لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ.

اجاج آب شوری است که به تلخی زند، آب اقیانوسها چنین است. اگر همانطور تبخیر می‌شدند همه بارانها شور و تلخ می‌بودند، این از قدرت خداست که در اثر حرارت آفتاب فقط آب تبخیر می‌شود با کمی نمک که غیر محسوس است.

۷۱- أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ.

ایراء به معنی افروختن آتش است «اوری الزند: اخراج ناره» کلمه «أَفَرَأَيْتُمُ» در رابطه با دقت و اهمیّت است، وجود آتش یکی از نعمتهای خدا و تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳۳

اسرار خلقت است، اگر در جهان نبود، زندگی فلج می‌شد.

۷۲- أ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ.

روئیدنیها محلّ پیدایش آتش است، طبق نظام خلقت و مشیت خدا آب و املاح زمین و گازهای هوا، مبدل به چوب و روئیدنی می‌شود و آتش در آن به وجود می‌آید، خلقت آتش روی هدف و غرض می‌باشد.

۷۳- نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ.

در اینجا برای خلقت آتش دو هدف یاد شده است اول یادآوری آتش آخرت.

در روایتی از حضرت صادق صلوات الله علیه آمده: آتش دنیا جزئی از آتش جهنم است که هفتاد درجه خاموش شده و پائین آمده است (از تفسیر صافی).

دوم: متاع بودن برای مردم، در تفسیر قمی «مقوین» را «محتاجین» گفته است، بعضی تذکره را تذکره آخرت گفته‌اند: یعنی ایجاد آتش دلیل قدرت خدا بر به وجود آوردن قیامت است نظیر: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا / ۸۰.

۷۴- فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ.

تفریع است بر بیان گذشته و خطاب است به حضرت رسول صلی الله علیه و آله، یعنی مشرکان لیاقت این خطاب را ندارند، آنها بعث را انکار می‌کنند، امّا تو با در نظر گرفتن این موهبتها و اینکه پایان این زندگی آغاز قیامت است، خدایت را تسبیح کن از اینکه کار لغوی انجام دهد و بعد از دنیا آخرت نیاورد.

از امر به تسبیح به خوبی روشن می‌شود که اگر از پس دنیا آخرت نبود خلقت انسان عبث می‌شد و آن مخالف سبحانیت و تنزیه خدا می‌گردید.

با در «باسم» اگر به معنی استعانت باشد معنی چنین می‌شود: خدایت را تسبیح کن با مدد جستن از اسم او، و شاید اسم به معنی ذکر باشد یعنی با ذکر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳۴

خدا، خدایت را تسبیح کن. یا باء برای تعدیه است یعنی نام خدایت را تسبیح کن آن تسبیح خداست، عظیم صفت اسم یا «ربک» است، برای مزید توضیح به سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى اعلی / ۱.

ناگفته نماند: در تمام قرآن فقط سه دفعه بعد از فعل «سبّح» کلمه «اسم» آمده و آنها در سوره واقعه / ۷۴ و ۹۶ و در سوره حاقه / ۵۲ است و یک دفعه هم بدون باء آمده سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى اعلی / ۱: در بقیه یا اضافه به خدا شده مانند سَبِّحِ لِلَّهِ ...، یُسَبِّحُ لِلَّهِ ... وَ سَبِّحُهُ لَيْلًا طَوِيلًا و یا لفظ «بحمد» ذکر شده نظیر وَ سَبِّحِ بِحَمْدِ رَبِّكَ

اگر کلمه «باء» در «باسم» بمعنی تعدیه باشد، به نظر من منظور از این آیات تسبیح و بی‌نقص دانستن ربوبیت خداست، چنان که در سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى نیز چنین است، دقت در ما بعد و ما قبل آیات نیز نشان می‌دهد که مقداری از ربوبیت گفته شده، بعد فَسَبِّحِ بِاسْمِ رَبِّكَ آمده و در سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى نیز آیات ربوبیت بعدا آمده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳۵

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۷۵ تا ۹۶]

اشاره

فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵) وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّمَنْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹)

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ (۸۱) وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲) فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳)

وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴)
 وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷) فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ
 الْمُفْرَبِينَ (۸۸) فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ (۸۹)
 وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ (۹۲) فَتَزَلُّ مِنْ حَمِيمٍ
 (۹۳) وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ (۹۴)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۹۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳۶

۷۵- پس قسم به جایگاه ستارگان.

۷۶- اگر بدانید آن قسم بزرگی است.

۷۷- آن، قرآن گرانقدری است.

۷۸- در کتابی است محفوظ از خطا و تغییر.

۷۹- دست نمی‌زند به آن مگر پاک شدگان.

۸۰- نازل شده است از جانب رب العالمین.

۸۱- آیا شما به این قرآن بی‌اعتنائید؟!

۸۲- و روزیتان را تکذیب قرار می‌دهید؟!

۸۳- پس چون روح به گلو رسد.

۸۴- شما در آن موقع تماشا می‌کنید.

۸۵- ما به او از شما نزدیکتریم لیکن نمی‌بینید.

۸۶- پس چرا اگر مجازات شوندگان نیستید؟

۸۷- بر نمی‌گردانید روح را اگر راستگویانید؟

۸۸- پس اگر (محتضر) از مقربین باشد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳۷

۸۹- او راست یک نوع راحتی و روزی، و بهشت پر نعمت.

۹۰- و اگر از اصحاب یمین باشد.

۹۱- سلام بر تو از اصحاب یمین.

۹۲- و اما اگر از تکذیب کنندگان و گمراهان باشد.

۹۳- او راست نازل شده‌ای از آبی جوشان.

۹۴- و انداختن به جحیم.

۹۵- این سخن همان یقین بی تردید است.

۹۶- پس تنزیه کن اسم پروردگار بزرگت را.

کلمه‌ها

مکنون: پوشیده. آن در آیه ظاهراً به معنی محفوظ و مصون از تغییر و تبدیل است، و یا مستور از غیر اهل خود است.
 مطهرون: پاک شدگان، تطهیر گشتگان از جانب خدا، نظیر ملائکه و اهل بیت علیهم السلام چنان که خواهد آمد.

مدهنون: دهن: روغن. ادهان و تدهین: روغن مالی کردن. راغب گوید:

از آن نرمی و مدارا اراده می‌شود، به طور استعاره مراد از آن تهاون و بی‌اعتنایی است.

روح: (به فتح اول) راحتی. «الروح: الراحة» جوهری گوید:

«الروح و الراحة: الاستراحة».

ریحان: ریحان را روزی (رزق) و گل معنی کرده‌اند.

تصلیه: انداختن. صلی: داخل شدن توأم با دوام.

شرحها

در این آیات، اولاً سخن از عظمت قرآن است و اینکه آن از جانب خداست تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳۸ و از محلی آمده که هیچ ناپاکی به آن دست نمی‌زند همانطور که محل ایستادن ستارگان از دسترس خارج است، علی‌هذا به معادی که قرآن خبر می‌دهد باور کنید، این آیات با آیاتی که گذشت خلاصه‌اش آنست که: معاد را خدای خالق خواهد آورد و خبر آن در کتابی است که دست جعل به آن راه ندارد.

ثانیاً سخن از آنست که مردم از وقت احتضار و مرگ، به گروه‌های مقربین اصحاب یمین و اصحاب شمال تقسیم می‌شوند و از شروع مرگ، رحمت و عذاب آغاز می‌گردد. و در وقت جان دادن، ملائکه رحمت و عذاب نزد محضر حاضرند ولی شما آنها را نمی‌بینید.

علی‌هذا، این دو قسمت از آیات کاملاً در خور دقت و تأمل است.

۷۵-۷۷- فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٍ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ.

ترسیم عجیبی است از عظمت و موقعیت قرآن، اشاره است به اینکه ستارگان در فاصله هزاران و میلیونها سال نوری قرار گرفته‌اند، بشر را به آنها دسترسی نیست، همانطور قرآن از لوح محفوظ نازل شده و جز ملائکه کسی به آنجا دسترسی ندارد و از آنجا به قلب پاکترین فرد جهان نازل گردید پس در خبرهای قرآن شکی نداشته باشید.

«فلا اقسام» به هر تقدیر به معنی «قسم می‌خورم» است که در سوره قیامت خواهد آمد، مواقع محل قرار گرفتن ستارگان است و اگر

«فلا اقسام بالنجوم» بود مطلب روشن نمی‌شد چون نظر به محل نجوم است نه خود نجوم، إِنَّهُ لَقَسَمٌ ...

حاکمی از دقت است.

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ جواب قسم می‌باشد، کرم به معنی نفاست، عزت و سخاوت است قرآن کتابی است کریم و نفیس و عزیز در نزد

خدا و دارای خیر کثیر نسبت به مردم. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۳۹

طبرسی رحمه الله فرموده: کریم چیزی است که شأنش دادن فایده زیاد است، ضمیر «انه» به قرآن برمی‌گردد.

۷۸ و ۷۹- فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.

جمله اول وصف قرآن است، منظور از کتاب مکنون لوح محفوظ می‌باشد مانند بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ بروج/ ۲۲، مراد

از مکنون محفوظ بودن از خطا و اشتباه و تغییر و تبدیل است.

جمله دوم وصف کتاب مکنون است، مطهرون تطبیق می‌شود به ملائکه وحی که فقط آنها به لوح محفوظ راه دارند، و آنها پاک

شده‌اند از اینکه خیانتی و خطایی بکنند، بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ انبیاء/ ۲۷، نتیجه این دو آیه آنست

که در قرآن خطا و اشتباه و جعلی نمی‌تواند باشد.

در رابطه با دست زدن به قرآن بدون تطهیر مطلبی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

ناگفته نماند: بنا بر آنچه گفته شد، منظور از مطهرون در آیه ملائکه هستند ولی در آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** احزاب/ ۳۳، پنج تن آل عبا صلوات الله عليهم هستند.

۸۰- **تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ.**

وصف سوم است برای قرآن، «تنزیل» به معنی مفعول (منزل) است یعنی نازل شده تا بفهمید و هدایت شوید، **رَبُّ الْعَالَمِينَ** حاکی است که ربوبیت گسترده خدا، نزول قرآن را لازم گرفته است.

۸۱ و ۸۲- **أَفِيهِذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ.**

تفریعی است بر عظمت و جایگاه قرآن، توأم با توییخ از عدم اعتنا به آن تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۴۰

یعنی: آیا به این حدیث که از لوح محفوظ به دستور خدا نازل شده متهاون و بی اعتنا هستید؟!.

منظور از رزق، قرآن است چنان که منظور از آن در آیه: **يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسِينًا** هود/ ۸۸ نبوت می باشد، در اقرب الموارد گوید: «الرزق: ما يتنفع به» پس قرآن مانند نبوت رزق است، علی هذا تقدیر آیه چنین می شود: «و تجعلون رزقکم تکذیباً».

بعضی رزق را حط انسان از خیر دانسته اند، بعضی مضاف تقدیر کرده و گویند: «و تجعلون شکر رزقکم ...» و الله اعلم، در جوامع الجامع فرموده:

»و

عن علی علیه السلام انه قرء و تجعلون شکرکم

.. ۸۳ و ۸۴- **فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ.**

تفریع است بر تکذیب قرآن در رابطه با خبر بعث، جواب «لولا» جمله **تَرْجِعُونَهَا** است که خواهد آمد، یعنی اگر شما در نفی بعث راستگوید چرا وقتی که روح محتضر به حلقوم می رسد نمی توانید آن را برگردانید؟! به عبارت دیگر: اگر مرگ و رفتن به سوی خدا مقدر و اجباری نبود، می شد انسان جلو مرگ را بگیرد ولی اینکه: محتضر در مقابل چشمان او قبض روح می شود، دلیل بر مقدر بودن مرگ و مسئول بودن انسان در مقابل عمل است چنان که خواهد آمد.

فاعل «بلغت» روح (نفس) است، رسیدن آن به حلقوم، کنایه از اشراف به مرگ می باشد وانگهی انسان از طرف پا می میرد تا روح به حلقوم می رسد، و **أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ** اشاره به لا علاج بودن است در رابطه با برگرداندن روح به بدن.

۸۵- **وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ.**

اشاره به حضور ملائکه در نزد محتضر است، اقرب بودن بدانجهت است تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۴۱

که ملائکه قبض روح می کنند ولی ما نمی توانیم روح را برگردانیم، آیات:

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ... سجده/ ۳۲، **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا ...** انعام/ ۶۱، نیز دلیل حضور ملائکه در نزد محتضر است، رجوع شود به روایات احتضار در کافی و بحار و غیره.

۸۶ و ۸۷- **فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** «فلولا» همان «لولا» ی قبلی است که برای کثرت فاصله تکرار شده است یعنی: اگر در مجازات نشدن راستگوید چرا روح را بر نمی گردانید، پس «ترجعونها» جواب هر دو «لولا» است.

۸۸ و ۸۹- **فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ.**

تفریع است بر **إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ**، معلوم می شود که گروه های سه گانه در دنیا تشکیل شده اند و از وقت مرگ تقسیم می شوند.

از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ قَالَ فِي الْقَبْرِ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ قَالَ: فِي الْآخِرَةِ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الصَّالِينَ فَنَزَلَ مِنْ حَمِيمٍ

فی قبره وَ تَصَلِّیْهُ جَحِیمٌ فِی الْاٰخِرَةِ «۱».

از این روایت معلوم می‌شود که روح و ریحان در عالم برزخ می‌باشد در سوره بقره ذیل آیه: وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ.../۱۵۴ به تفصیل درباره برزخ صحبت شده است، «فروح...» یعنی «فله روح...» یا «فجزائه روح...».

۹۰ و ۹۱- وَ اَمَّا اِنْ كَانَ مِنْ اَصْحَابِ الْیَمِیْنِ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ اَصْحَابِ الْیَمِیْنِ.

گویند: «لک» راجع به محتضر است، منظور از مِنْ اَصْحَابِ الْیَمِیْنِ آنهایی هستند که گذشته‌اند یعنی: سلام بر تو ای صاحب یمین از اصحاب یمین،

(۱) در تفسیر برهان سه روایت در همین مضمون نقل شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۴۲

به عبارت دیگر تا چشم فرو بستی آنها به تو سلام خواهند گفت زیرا که تو نیز از آنهایی. وجوه دیگری نیز گفته‌اند.

۹۲-۹۴- وَ اَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِیْنَ الضَّالِّیْنَ فَتُرْلٌ مِنْ حَمِیْمٍ وَ تَصَلِّیْهُ جَحِیْمٌ.

منظور از مكذبین و ضالین، اصحاب شمال هستند ذکر وصف آنها برای تعلیل عذاب است، از روایت گذشته معلوم شد که حمیم در برزخ، و جحیم در آخرت است. «نزل» چیزی است که بر آن نازل می‌شوند.

۹۵- اِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِیْنِ.

به چیز ثابت و حتمی گویند: حق یقین یعنی علمی که در آن شک و تردیدی وجود ندارد، اضافه آن برای تأکید است، «هذا» راجع است به حال آن سه گروه، یعنی اینکه گفته شد حقی است که در آن شکی نیست.

۹۶- فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِیْمِ.

تفریع است بر آنچه گذشت از عظمت قرآن، و منازل گروه سه گانه، یعنی حالا که قرآن دارای چنان صفات می‌باشد و در آنچه می‌گوید صادق و راستگوست پس پروردگار بزرگ خویش را تسبیح کن با استعانت از اسم او که همان مسمی است، تفسیر مفصل آیه، در بالا گذشت و به آیه اول از سوره اعلی رجوع شود.

نکته‌ها

در رابطه با مطهرون:

در رابطه با کریمه لا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ گفته شد: آنها کسانی هستند که خدا پاکشان کرده است مانند وَ یُطَهِّرْكُمْ تَطْهِیْرًا، این کلمه را نمی‌توان به کسانی که غسل کرده یا وضو گرفته‌اند معنی کرد، زیرا آنها را متطهر گویند نه مطهر. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۰، ص: ۵۴۳

در مجمع البیان در تفسیر آیه فرموده از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

«لا یجوز للجنب و الحائض و المحدث مس المصحف»

در این روایت ذکری از آیه نیست.

شیخ در تهذیب از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود:

«المصحف لا تمسه علی غیر طهر و لا جنبا و لا تمس خیطه (خطه) و لا تعلقه ان الله تعالی یقول: لا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ «۱».

ناگفته نماند: به نظر می‌آید: این یک نوع استفاده بخصوصی است که آن بزرگوار از قرآن مجید کرده و مطهرون را به معنی پاک شدگان به وسیله غسل و وضو گرفته است و نیز بنا بر این تفسیر، لا یَمَسُّهُ ... وصف قرآن می‌باشد.

زمخشری در کشف گوید: اگر آن صفت قرآن باشد، معنایش آنست که قرآن را بدون طهارت نمی‌شود بخطش دست زد، ولی ظهور آیه همانست که در «شرحها» گفته شد.

در شب هشتم ماه ذو الحجه الحرام سال هزار و چهار صد و پنج مطابق ۳/ ۶/ ۱۳۶۴ تفسیر سوره واقعه به انجام رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام.

(۱) تهذیب ج ۱ ص ۱۲۷ باب الاغسال.

جلد یازدهم

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره حدید

اشاره

در مدینه نازل شده و بیست و نه آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره حدید هشتمین سوره است که بعد از سوره زلزله در مدینه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پنجاه و هفتم است، درست معلوم نیست در چه سالی از هجرت نازل شده ولی از آیات آن معلوم می‌شود: در موقعی نازل گشته که حکومت اسلامی و مسلمانان به کمکهای مالی بیشتر احتیاج داشته‌اند، و شاید منافقان آنها را از انفاق منع می‌کرده‌اند.

۲- عدد آیات آن در قرائت عراقی (کوفی) بیست و نه و در قرائت دیگران بیست و هشت است، زیرا که در قرائت کوفی آیه سیزده در مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ تمام می‌شود، قرائت کوفی به حضرت ولی ذوالجلال امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد و مورد اختیار است.

در تفسیر خازن آمده این سوره از پانصد و چهل و چهار کلمه و از دو هزار و چهار صد و هفتاد و شش حرف تشکیل یافته است، این سخن از کثرت اهتمام مسلمین به قرآن مجید حکایت می‌کند.

۳- تسمیه آن «به حدید» به علت آیه: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ / ۲۵، است که در آن کلمه حدید به کار رفته و از این لحاظ تنها آیه‌ایست در قرآن. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴

۴- سوره مبارکه مدنی است، چنان که مطالب آن گواهی می‌دهد، در المیزان فرموده: بعضی بر این سخن ادعای اجماع کرده‌اند، و نیز ظاهر آنست که همه سوره به یک بار نازل شده باشد، دلیلی بر نزول تدریجی یافته نیست.

۵- در علت نزول آن باید گفت: وضع آن روز سبب نزول این سوره گردیده سببی که تا قیامت ادامه خواهد یافت و از این حیث، مطالب آن همیشه جهت دهنده و روشن کننده راه زندگی است، نه اینکه سبب مقطعی و منحصر به زمان نزول باشد.

فضیلت سوره

طبرسی رحمه الله در مجمع البیان نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبها قبل از خواب مسبّحات را میخواند و می‌فرمود: در آنها آیه‌ای هست که از هزار آیه افضل است.

و نیز از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: هر که همه مسبّحات را قبل از خواب بخواند نمی‌میرد تا قائم علیه السّلام را درک کند و اگر بمیرد در جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود.

ناگفته نماند: مسبّحات عبارتند از سوره‌های حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن که با «سبح» یا «یسبح» شروع می‌شوند. این نوع شروع شدن حاکی از وحدت هدف در آنهاست، در این سوره‌ها دستورهای بخصوصی است، کلمه تسبیح در اول آنها حاکی است که این دستورها به علت نیاز از جانب خدا نیست بلکه خدا منزّه از احتیاج است.

مطلب سوره

این سوره اولاً خدا را به بهترین وجهی توصیف می‌کند و موقعیت وی را تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵ در جهان هستی بیان می‌دارد (آیات ۱-۶) ثانیاً از گذشته نتیجه گرفته و مردم را به ایمان به خدا و رسول و مخصوصاً به انفاق در راه خدا دعوت می‌کند، و در انفاق تأکید می‌نماید و نیز آخرت منافقان را که مانع انفاق می‌شدند، و مصداق *يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ* بودند، مجسم می‌گرداند. (آیات ۷-۱۶).

ثالثاً: باز مسئله انفاق را پیش می‌کشد و با گوشزد کردن نبوت نوح و ابراهیم و عیسی علیه السّلام روشن می‌کند که این دستورها در گذشته نیز بوده است، در خلال این سخنان مطالبی در باره مبدء و معاد مطرح می‌نماید، گوئی اهتمام بیشتر در این سوره به انفاق است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۶

سوره الحدید مدتیّه و هی تسع و عشرون آیه نزلت بعد سوره الزلزله

[سوره الحدید (۵۷): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲)
 هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ
 يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴)
 لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵) يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶)
 به نام خدای رحمان رحیم

۱- تسبیح می‌کند خدا را آنچه در آسمانها و زمین هست و او غالب و حکیم است.

۲- حکومت آسمانها و زمین خاص اوست حیات می‌دهد و حیات می‌گیرد، و او بر هر چیز تواناست. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷- اول و آخر و آشکار و نهان فقط اوست و او به هر شیء داناست.

۴- اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر تدبیر پرداخت و آنچه از زمین بیرون می‌آید و آنچه از آسمان نازل می‌شود و آنچه در آسمان بالا می‌رود او با شماسست در هر جا که باشید، خدا آنچه می‌کنید می‌بیند.

- ۵- حکومت آسمانها و زمین مخصوص اوست و همه کارها به خدا بر می‌گردد.
- ۶- شب را در جای روز و روز را در جای شب داخل می‌کند و او به آنچه در سینه‌هاست داناست.

کلمه‌ها

سبح: خداوند ذاتا از آلودگیها و از نیازها و از نقصها پاک و منزّه است، تسبیح و سبحان الله گفتن اقرار به این واقعیت در ذات پاک خداست.

استوی: این کلمه اگر با «علی» باشد به معنی استقرار آید، نظیر استوی علی العرش یعنی بر تخت استقرار یافت و اگر با «الی» باشد به معنی قصد و توجه است.

یلج: ولوج: دخول. «ولج الشیء فی غیره: دخل» راغب دخول در جای تنگ گفته است، ظاهرا آن در بعضی جاهاست و گرنه در نهج البلاغه نامه ۲۴ آمده «

لیولجه به الجنة

». ذات: مؤنث «ذو» به معنی صاحب است.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: همه چیز خدا را تسبیح می‌کند و او را از نیاز و نقصان منزّه می‌دانند. تدبیر کائنات در دست اوست، حیات از جانب او افاضه و تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۸

ستانده می‌شود، او بر هر شیء توانا و به هر شیء داناست، او اول و آخر و ظاهر و باطن است، آسمانها و زمین را در شش دوران آفرید، تدبیر آنها را در دست گرفت، هر چه در زمین فرو رود و هر چه از زمین بیرون آید، هر چه از آسمان نازل شود و هر چه در آن بالا رود، پیش خدا معلوم است، انسانها در هر جا که باشند در حضور خدا هستند، برگشت تمام کارها به خداست، اوست که شب را به جای روز و روز را به جای شب داخل می‌کند، از مکنونات خاطر همه آگاه است.

عجبا!!، این چه توصیفی است، این آیات چه واقعیتی القاء می‌کنند؟ از امام سجاد علیه السلام از توحید پرسیدند فرمود: خدای عز و جلّ می‌دانست که در آخر الزمان مردمان محقق و موشکاف خواهند آمد، از اینرو سوره قلّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آیات سوره حدید را که آخرش وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ است نازل فرمود پس هر که برای خداشناسی غیر از این جوید هلاک است.

«سئل علی بن الحسین علیه السلام عن التوحید؟ فقال ان الله عز و جل علم انه یكون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالی قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و الآیات من سوره الحدید الی قوله وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فمن رام وراء ذلك فقد هلك «۱» عقل انسان از این ترسیم و از این بیان و آله و حیران است، آنچه مشکل را سهل می‌کند آنست که گوینده این سخن خداست اوست که ذات پاک خویش را معرفی می‌کند.

مرحوم صدر المتالهین می‌گوید: من اغلب در باره آیات اول سوره حدید تأمل می‌کردم تا در کتاب کافی بروایتی برخوردیم حاصلش آن بود که می‌دانست در آخر الزمان ... از دیدن این روایت مسرور گشتم «۲».

(۱) کافی کتاب التوحید باب النسبة حدیث ۳.

(۲) حاشیه مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۹

۱- سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ناگفته نماند در سوره اسراء / ۴۴ خواندیم: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ از این آیه معلوم می‌شود که هر چیز خدا را تسبیح می‌کند، مراد از تسبیح آن نیست که موجودات خدا و پاکی او دلالت دارند، و نیز مراد آن نیست که عقلا بزبان قال و غیر عقلا بزبانحال، خدا را تسبیح می‌کنند زیرا که این نوع تسبیح را همه می‌فهمند ولی جمله لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ نشان می‌دهد که ما تسبیح آنها را نمی‌فهمیم.

علی هذا مراد از تسبیح معنای واقعی آنست، که بر ما قابل فهم نیست، «ما» در آیه موصول است به معنی «الذی»، کلمه ما فی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شامل همه موجودات می‌باشد، اعم از عقلا مانند ثقلین و ملائکه و غیر عقلاء (از المیزان) پس این دو آیه، اخبار از یک واقعیتی است که ما نمی‌توانیم حقیقت آن را درک بکنیم و این غیر از تسبیح عقلاء است که مثلاً- پس از فرمان وَ سَبَّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ آل عمران / ۴۱، خدا را تسبیح می‌کنند وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ در جای تعلیل است یعنی: زیرا که گرانقدر و تواناست، غالب است و مغلوب نمی‌شود، و کارش متقن و از روی مصلحت است که مورد اشکال واقع نمی‌گردد پس همه چیز او را تسبیح می‌کنند. تقدیم «هو» مفید حصر می‌باشد.

۲- لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ سه وصف منحصر به فرد است که ذات برای در آنها بی‌همتا است، اول تدبیر همه کائنات که مخصوص اوست، آنچه بخواهد می‌کند، بارها در این تفسیر گفته‌ایم ایجاد، تدبیر را لازم گرفته است به حکم برهان امکان و وجوب، او آفریننده کائنات است همه موجودات با وجود و آثار خود، قائم به او هستند پس آفریننده و مدبری جز او نیست، و اگر بود خود را به وسیله انبیاء و غیره آشکار می‌کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۰

امیر المؤمنین صلوات الله علیه به امام حسن علیه السلام می‌نویسد

«و اعلم يا بنی انه لو كان لربك شريك لانتك رسله و لرأيت آثار ملكه و سلطانه و لعرفت افعاله و صفاته و لکنه اله واحد كما وصف نفسه لا يضاده في ملكه احد.

دوم: زنده کردن و میراندن مخصوص اوست، همانطور که ماده را آفریده به آن حیات افاضه می‌کند و نیز حیات را می‌گیرد در سوره، اعراف ذیل آیه ۱۵۸ مشروحا گفته‌ایم که حیات از آثار ماده نیست بلکه افاضه‌ایست از جانب خدا اوست که جان می‌دهد و جان می‌ستاند. جمله يُحْيِي وَيُمِيتُ دلالت بر استمرار دارد، پیشرفت افکار بشر، هنوز به طور مشروح این جمله را درک نکرده است. سوم: وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ که دلالت بر قدرت مطلقه خود دارد و اینکه قدرت او مقید به قیدی و شرطی نیست.

۳- هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ در این آیه دو وصف از به بی‌همتایی خدا و موقعیت او در جهان و در حد ذات پاکش بیان شده است، یکی چهار وصف اول، دیگری احاطه علمی به کل شیء.

در المیزان فرموده: این چهار اسم از فروع محیط بودن خداست و متفرع بر قدرت مطلقه می‌باشد، به عبارت دیگر: این چهار وصف از اسم «المحیط» و از وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نشأت می‌گیرد.

وقتی که خدا بر هر چیز مفروض، قادر است، پس بر هر چیز از هر جهت محیط است علی هذا هر چه اول فرض شود خدا پیش از اوست، پس خدا اول است نه آن شیء مفروض، و هر چه آخر فرض شود خدا بعد از اوست زیرا قدرت خدا به آن از هر جهت محیط است پس خدا آخر است نه آن شیء مفروض. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱

هر چه ظاهر فرض شود خدا از او ظاهرتر است زیرا خدا از فوق بر او محیط است، پس خدا ظاهر است نه آن شیء مفروض، و هر چه باطن فرض شود خدا باطن‌تر از آنست، چون خدا از آن طرفش بر آن محیط است خدا باطن است نه آن شیء مفروض.

نگارنده گوید: چون خدا واجب الوجودش نامتناهی و از هر جهت مطلق است و قید و شرطی در آن نیست، چنین وجودی هم اول است، هم آخر، هم ظاهر و هم باطن، این چنین وجود فقط یک مصداق دارد، که هیچ حیثیتی دیگر را از او سلب نمی‌کند و آن

خداست.

ناگفته: نماند: این اولیت و آخریت و ظهور و بطون، زمانی و مکانی نیست زیرا زمان و مکان زائیده حرکت موجودات مادی است، خدا ما فوق ماده است خدا مخلوقات را در لا زمان و لا مکان آفریده است.

در نهج البلاغه فرموده:

«لا تصحبه الاوقات و لا ترفده الادوات سبق الاوقات كونه و العدم وجوده و الابتداء ازله» (۱)

و در جای دیگر فرموده:

«و كل ظاهر غيره غير باطن و كل باطن غيره غير ظاهر» (۲).

وصف دیگر در این آیه علم مطلق و محیط خداست، که هیچ چیز از علم او خارج نیست.

۴- هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ...

خلاصه این آیه آنست که: خدا اول آسمانها و زمین را آفرید، آن گاه تدبیر و اداره آنها را در دست گرفته و به جزئیات احوال آنها آگاه است (زیرا لازمه

(۱) نهج البلاغه خطبه ۲۲۸.

(۲) خطبه ۶۴.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۲

تدبیر، علم به احوال شیء تدبیر شده است).

خلقت آسمانها و زمین در شش روز، و معنای روز در سوره اعراف/ ۵۴ گذشت و نیز شش روز در اول سوره فصلت شرح داده شد. يَعْلَمُ مَا يَلْتَجِ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ این قسمت از آیه در رابطه با آنست که: خدا به جزئیات احوال کائنات آگاه است، چنان که در بالا گفته شد: تدبیر بدون علم به احوال موجودات امکان پذیر نیست. آنچه در زمین فرو می رود مانند آب باران، تخمها که کاشته می شوند مردگان و امثال آن، آنچه از آسمان نازل می شود مانند بارانها، برفها، اشعه کیهانی، ملائکه و غیر آن.

آنچه از زمین خارج می شود نظیر: نباتات و حیوانات و مانند آن، آنچه به آسمان بالا می رود مانند بخارها اعمال بندگان و نظیر آن، جمله وَهُوَ مَعَكُمْ ...

از احاطه بسیار کامل خدا نسبت به انسان حکایت می کند.

در المیزان فرموده: آمدن «اینما» که مفید مکان است بدان علت می باشد که مفارقت چیزی از چیزی در مکان واضحتر است و گرنه خدا در هر زمان و احوال با انسان است، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ نَتِجَةٌ جَمَلَةٌ سَابِقٌ وَبِأَنَّ تَطَابِقَ عَجِيبِي دَارِد.

۵- لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ به نظر می آید تکرار لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ ... مقدمه است برای رجوع امور به خدا، وقتی که تدبیر کائنات در دست اوست، پس همه کارهای جهان خلقت به او راجع است و از اراده او نشئت می گیرد و همه

زیر نظر اوست وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ تکویر/ ۲۹، تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۳

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی گر نخواهد خدای

نظیر این آیه است آیه: وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ بقره/ ۲۱۰، انفال/ ۴۴ «بشود نشو» مطلقا مربوط به خداست.

۶- يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ دو مطلب در این آیه مطرح است یکی داخل کردن شب در روز و بالعکس که گوشه‌ای از تدبیر نظام حیات است، دیگری علم خدا به مکنونات خاطر و ضمیر انسانها، زیرا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

بَصِيرَةٌ در رابطه با اعمال ظاهری بود تعبیر **يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ** ... جمعا چهار بار در قرآن مجید آمده است، مفسران آن را کوتاه و بلند شدن شبها و روزها در فصول چهار گانه گفته‌اند، ولی به نظر نگارنده: منظور گردش شب و روز در اطراف زمین و داخل شدن یکی در جای آن دیگری است و نظیر **وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ** است.

ذات الصدور مکنونات خاطر است که در سینه‌هاست، مراد از صدور یا مرکزیت بدن است و یا قلوب است که در سینه‌ها می‌باشد **فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ حج / ۴۶.**

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۴

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۷ تا ۱۱]

اشاره

آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۹) وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أَوْلِيكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوا وَ كَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنِي وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۱)

۷- ایمان آرید به خدا و رسولش، و انفاق کنید از آنچه شما را در آن جانشین گردانید، آنان که از شما ایمان آورده و انفاق کنند، آنها راست پاداش بزرگ.

۸- شما را چه شده که به خدا ایمان نمی‌آورید، با آنکه پیامبر، شما را می‌خواند که به پروردگار خویش ایمان بیاورید، حقا که از شما پیمان گرفته اگر مؤمن باشید.

۹- اوست که بر بنده‌اش آیات بینات نازل می‌کند، تا شما را از تاریکیها به طرف نور خارج کند، خدا به شما رءوف و مهربان است.

۱۰- چه شده شما را؟ که انفاق نکنید در راه خدا، با آنکه میراث آسمانها و زمین خاص خداست، برابر نیست از شما آنکه پیش از فتح مکه اتفاق و جهاد کند آنها تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۵

درجه‌شان بزرگتر است از کسانی که بعد از فتح انفاق و جنگ کرده باشند خدا به همه وعده نیکو داده، خدا به آنچه می‌کنید داناست.

۱۱- کیست که به خدا قرض نیکو بدهد، تا اجر او را مضاعف گرداند، و او راست اجری خوشایند.

کلمه‌ها

انفقوا: انفاق: خارج کردن مال در راه خدا، اعم از واجب و مستحب.

نفق (بر وزن شرف) و نفاق (بفتح- ن) به معنی خروج یا تمام شدن است، نفقه: آنچه مصرف شده و از دست خارج می‌شود.

میثاق: پیمان محکم. وثاقه: محکم و ثابت شدن.

رءوف: رأفت: رحم کردن به انسان مبتلا رحیم اعم از آنست.

حسنى: نیکوتر. مؤنث احسن است، پیوسته وصف واقع می‌شود مانند «الوعده الحسنی».

یضاعفه: مضاعفه: زیاده شدن بر مقدار یک برابر یا چند برابر.

شرحها

آیات شریفه تفریعی است بر آیات ششگانه گذشته، که در آن به مسئله انفاق برای مناسبت موقع، بیشتر اهمیت داده شده است. یعنی: حالا- که خدا چنین است، پس به او و رسولش ایمان بیاورید و تسلیم شوید. آن وقت انفاق در راه خدا، مخصوصا جهاد و انفاق در آن، مطرح شده است، و در ضمن معلوم گردیده که انفاق و جهاد قبل از فتح مکه اجزش بیشتر است.

معلوم است که منظور از آمَنُوا... در آیات ایمان کامل، و ایمانی است تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۶ که اثرش بیشتر در عمل ظاهر می‌شود و گرنه: آنها قبل از نزول آیه، ایمان آورده بودند و انفاق نیز می‌کرده‌اند.

۷- آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ.

گفتیم. منظور از ایمان، حدّ اعلاّی آنست که از عمل غیر قابل انفکاک می‌باشد، که ایمان دارای شدت و ضعف و دارای درجات است، «انفقوا» یکی از آثار آن می‌باشد، یعنی: انفاق کنید از مالی که خدا شما را در آن جانشین خود یا جانشین دیگران کرده است.

فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ.

نتیجه ایمان و انفاق است.

۸- وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

تأکید «آمنوا» در آیه سابق است «ربکم» علیت را می‌رساند یعنی رسول شما را می‌خواند که به پروردگار خود ایمان بیاورید ایمان و تسلیم به پرورش- دهنده حکم عقل و وجدان بشری است.

منظور از میثاق ظاهرا همانست که به وقت ایمان آوردن قول داده بودند تسلیم محض خدا شوند و شاید منظور میثاق عالم «ذر» باشد که فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا... اعراف / ۱۷۲.

۹- هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ.

این آیه در رابطه با نفع ایمان است یعنی ایمان بیاورید که فائده آن بر- خودتان عاید است، در اثر ایمان از تاریکیهای شرک و کفر و گناهان خارج شده و به دریای نور توحید داخل می‌شوید. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷.

مراد از آیات، آیات قرآن مجید است که حقائق را روشن می‌کند جمع آمدن ظلمات به علت کثرت آنهاست مانند ظلمت شرک، ظلمت کفر و گناهان، هر یک از خلفها یک نوع ظلمت دارند، ولی نور توحید یکی بیش نیست.

لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ حاکمی است که هر قدر از ظلمات خارج می‌شود به همان اندازه به نور داخل میشود، جریان به طور تدریج است، نه اینکه اول به طور کامل از ظلمات خارج شود، بعد داخل نور گردد. لَرؤُفٌ رَحِيمٌ حاکمی است که نزول آیات از رأفت و رحمت خدا نشئت می‌گیرد.

۱۰- وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

این قسمت از آیه با لحن تویخ می‌گوید: در راه خدا انفاق کنید، زیرا که شما خواهید مرد و همه اموال به خدا خواهد رسید. ناگفته نماند: آنچه از اموال در دست مردم است همه میراث گذشتگان است و از آنها به امروزها ارث رسیده، علی هذا همه میراثند. و بعد از همه به خواهد رسید، وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و این بعد از كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فانِ رحمن / ۲۶ خواهد بود.

لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا.

منظور از فتح ظاهرا فتح مکه یا صلح حدیبیه است، چون پیش از فتح مکه، اسلام کاملا قوی نشده بود، لذا انفاق و جهاد در آن وقت اهمیت بیشتر داشت عطف جهاد بر انفاق حاکمی است که منظور انفاق در تأمین جهاد می‌باشد.

وَ كَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

منظور از «کلا» کسانی هستند که قبل از فتح و بعد از آن انفاق و جهاد کرده باشند ولی قبلی‌ها اجرشان بیشتر است، و الله بما

تَعْمَلُونَ ... هم در تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۸

رابطه با اصل پاداشی و هم با مزید آن است نسبت به گروه اول.

۱۱- مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ.

آیه در رابطه با حتمیت پاداش اخروی است، خداوند از لطف خویش، انفاق در راه خدا را قرض حساب می‌کند، که شخص منفق به خدا قرض می‌دهد.

ادای قرض حتمی و واجب است.

«یضاعفه» حکایت از چند برابر دارد مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا انعام / ۱۶۰، وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ برای قطعیت کامل پاداش است. اجر

کریم پاداش خوشایند و بهشت برین می‌باشد اجر و اجرت پاداشی است که از عمل عاید باشد، در دنیا یا در آخرت، آن فقط در پاداش به کار رود ولی جزاء در پاداش و کیفر هر دو استعمال می‌شود.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۹

[سوره‌الحدید (۵۷): آیات ۱۲ تا ۱۵]

اشاره

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳) يُنَادُوا لَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْآمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۱۴) فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أُوَكِّمُ النَّارَ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۵)

۱۲- روزی می‌بینی مردان و زنان مؤمن را که نورشان در پیشاپیش و در طرف راستشان شتابان است، مژده شما امروز بهشتهایی است که از زیر آنها نهرها روان است.

۱۳- در آن پیوسته‌اید. آنست نجات بزرگ یاد آر روزی را که مردان و زنان منافق، باهل ایمان گویند: در رفتن به ما مهلت دهید تا از نورتان بهره گیریم گفته می‌شود:

به پشتتان برگردید، نور دیگری بجوئید، میان آنها دیواری زده می‌شود که آن دیوار دری دارد.

۱۴- باطنش رحمت و ظاهرش از طرف آن عذاب هست فریاد کشند: آیا ما با شما نبوده‌ایم؟! گویند: آری ولی شما خود را به فتنه انداختید و منتظر ماندید و در شک شدید و آرزوهای دروغین مغرورتان کرد تا امر خدا آمد، و شیطان شما را به خدا جری نمود.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۵۲۰- پس امروز نه از شما عوضی گرفته می‌شود و نه از کفار، جایگاه شما آتش است آن سرپرست شما و بد جایگاه است.

کلمه‌ها

بشری: بشری و بشارت: مژده. (خبر خوش).

نقتبس: اقتباس: گرفتن آتش. قبس شعله‌ای از آتش است که از آتش بزرگی گرفته شود نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ یعنی از نور شما نور بگیریم.

سور: دیوار. «قبل» (بر وزن عنب): طرف.

تربصتم: تربص: انتظار.

امانی: امنیه: آرزوی کاذب، جمع آن امانی است آن به معنی دروغ نیز آید، در آرزوی حق نیز به کار رود، نظیر و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ ... حج / ۵۲.
غرور: فریب دهنده. مانند: مال، جاه، شهوت و شیطان.

انظرونا: نظر اگر متعدی بنفسه باشد به معنی انتظار و مهلت و اگر با «الی» باشد به معنی نگاه کردن و اگر با «فی» باشد به معنی تأمل و دقت کردن است.

فدیه: فدی، فدیة، فداء: عوض. عوضی که انسان از برای خود می‌دهد.

مأوی: جایگاه. «اوی» نازل شدن، منضم شدن.

مولاکم: مولی: سرپرست. مالک عبد، رفیق، غلام. آن در آیه به معنی سرپرست یا سزاوار است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۱

شرحها

آیات شریفه در رابطه با آخرت مؤمنان و منافقان است طرح این مطلب بعد از فرمان انفاق و جهاد، ظاهراً برای آنست که: منافقان به انواع حیل می‌خواستند مؤمنان را از جهاد و انفاق باز دارند چنان که از کریمه: الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ ... / ۲۴ روشن می‌شود، علی‌هذا در این آیات بیان گردیده که آخرت انفاقگران و منافقان که مانع از انفاقند چگونه خواهد بود.

در آیات زیرا رابطه مؤمن و منافق که در دنیاست به نحو عجیبی در آخرت مجسم گردیده که توضیح خواهیم داد.

۱۲- يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ.

یوم ظرف است برای أَجْرٌ كَرِيمٌ به نظر می‌آید باء در «بایمانهم» به معنی «فی» باشد، يَسْعَى نُورُهُمْ نشان می‌دهد: مؤمنان شتابان به طرف بهشت و رحمت حق می‌روند، نورشان نیز به سرعت پیشاپیش آنها و طرف راستشان حرکت می‌کند.

چنان که آیات: وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا زمر / ۷۳ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا مریم / ۸۵ نظیر آیه مورد تفسیر است آیه: يَوْمَ لَا- يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمَمْنَا لَنَا نُورَنَا ... / ۸ تحریم / ۸ نمی‌دانم در کدام روایت دیده‌ام که نور از مواضع وضو از بدن مؤمنان خارج می‌شود، «تری» خطاب است به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و هر کس که خطاب به او صحیح باشد.

بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۲۲
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

سخن خدا یا ملائکه است خطاب به مؤمنین، بشری به معنی «ما بیشر به» می‌باشد، تقدم «هو» مفید حصر است، یعنی نجات واقعی جز این نیست، آیه شامل مؤمنان از همه امتهاست.

۱۳- يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ.

می‌شود «یوم» ظرف «بشراکم» و یا به تقدیر «اذکر» باشد، معلوم است که منافقان غرق در ظلمت خواهند بود و با دیدن نور مؤمنان تقاضا خواهند کرد که مؤمنان در رفتن، حال آنها را مراعات کنند.

قِيلَ ارْجِعُوا وِرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا.

اشاره است به آنکه، شما نمی‌توانید از این نور استفاده کنید (آن مانند قوه بینایی است که فقط صاحب چشم از آن بهره می‌برد). «قیل...» سخن ملائکه یا سخن اصحاب اعراف است، منظور از «ورائکم» ظاهراً دنیاست یعنی بر گردید به دنیا، ایمان و عمل بیاورید تا برای شما نور باشد، به قولی این سخن تهکم و استهزاء است «نورا» یعنی «نورا غیر نور المؤمنین». فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ یعنی میان مؤمنان و منافقان دیواری و حائلی زده می‌شود که باطنش و طرف مؤمنان پر از رحمت و در ظاهرش و طرف منافقان عذاب هست. «من قبله» نشان می‌دهد که آن دیوار عذاب زاست، و نیز آن دیوار دری دارد (که از آن یکدیگر را می‌بینند).

ناگفته نماند: در این زندگی، مؤمن و منافق در یک محیط زندگی تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۳ می‌کنند، یکدیگر را می‌بینند: با هم ارتباط دارند، اما میان آن دو در ایمان و عمل و اخلاص و طرز فکر و ایثار و غیر آن، چنان که فاصله دارد که هر یک موجود علیحده‌اند و هر یک از دیار دیگر می‌باشند و مانند نور و ظلمت قابل جمع نیستند. به نظر می‌آید: «باب» همان ارتباط دنیاست که در آخرت به صورت درب مجسم می‌شود و یکدیگر را می‌بینند همانطور که در دنیا می‌دیدند، و دیوار همان تفاوت دنیایی است که آنها را از هم جدا خواهد نمود.

۱۴- يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن كُنْتُمْ فِتْنَةً أَنْفُسُكُمْ وَ تَرَبَّصُوا وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ.

یعنی: پس از زده شدن دیوار، و کنار شدن از هم، منافقان مؤمنان را خطاب کنند: آیا ما در دنیا با شما نبودیم پس چرا چنین شد؟! مؤمنان جواب دهند: آری، لیکن شما خود را به فتنه و عذاب انداختید.

«تربصتم»: منتظر ماندید که پیشامدی بیاید، اسلام و اهل آن را منقرض کند، مثل: الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ ... نساء/ ۱۴۱.

وَ ارْتَبْتُمْ: در دینتان شک کردید، عقیده جازم نداشتید، معلوم می‌شود که با کمی دقت و تأمل، شک، قابل از بین رفتن است. غَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ مراد مشغول شدن به کارهای دنیای فانی است. نه امیدوار بودن به زوال اسلام، زیرا آن در «تربصتم» گذشت. حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ.

مقصود از امرُ الله مرگ و از «الغرور» شیطان یا دنیاست. گویی:

غَرَّكُمْ بِاللَّهِ ... عامل اصلی همه اوصاف بالایی است «غرکم» به معنی جری کردن و جسور کردن می‌باشد. با دقت در کلمات فوق معلوم می‌شود: همه بدبختی‌ها ناشی از افکار ناپاک بوده است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۴

۱۵- فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا.

گویی تمه کلام مؤمنان است به منافقان، یعنی: امروز در مقابل عذاب عوضی از شما و کفار دیگر گرفته نمی‌شود، پس ما و اکم النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئس المصيرُ مولا می‌شود به معنی سرپرست باشد یعنی: اداره کننده شما آتش خواهد بود، طبرسی آن را سزاوار معنی فرموده است، مصیر اسم مکان و مرجعی است که به آن بر می‌گردند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۵

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۶ تا ۲۰]

اشاره

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ

قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسْتَقُون (۱۶) اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷) إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَبُوا اللَّهَ قَرَضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸) وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۹) اَعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَتُهُ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَنَرَاهُ مُضِفًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲۰)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۶

۱۶- آیا نرسید به آنان که ایمان آورده‌اند قلبشان با ذکر خدا و با آنچه از حق نازل کرده، نرم شود؟! و نباشند مانند کسانی که به آنها کتاب داده شد، مدت بر ایشان طولانی گشت تا قلوبشان سخت گردید و بسیاری از آنها از دین خارج شدند.

۱۷- بدانید که خدا زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند، آیات را بر شما آشکار کردیم تا بفهمید.

۱۸- مردان انفاق‌کننده و زنان انفاق‌کننده و آنان که به خدا قرض نیکو داده‌اند، اجر بر- آنها مضاعف می‌شود و آنها راست‌پاداش خوشایند.

۱۹- کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند آنها در نزد خدا به منزله صدیقین و شهدا هستند آنها راست‌اجر و نور صدیقین، و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کرده‌اند آنها اهل آتشند.

۲۰- بدانید: زندگی دنیا فقط بازیچه، مشغولیت، زیور، افتخار، افزون‌طلبی در مال و اولاد است. مانند بارانی که روئیدنی آن زارعان را به تعجب واداشته سپس می‌خشکد، آن را زرد می‌بینی، در آخرت عذاب شدید و آمرزش از جانب خدا و رضوان او هست، نیست زندگی دنیا مگر متاع فریب‌دادن.

کلمه‌ها

یان: انی: نزدیک شدن. رسیدن وقت چیزی.

امد: مدت. زمان. (زمان محدود و مجهول الحد).

مصدقین: در اصل متصدقین بود که تاء به صاد قلب و در آن ادغام شده است آن با تشدید صاد و دال است.

صدیقون: صدیق صیغه مبالغه است و آن کسی است که هم قولش صدق است و هم عملش، یعنی: راستگو و راست‌کردار.

لعب: بازی. فعلی که در آن مقصد صحیحی نیست.

لهو: مشغول شدن. راغب گوید: لهو آنست که انسان را از آنچه مهم تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۷

است باز دارد.

تکاثر: کثرت طلبی، افزون‌طلبی، «تکاثر القوم: کثروا» علی‌هذا آن در آیه به معنی بین‌الاثنین نیست.

غیث: باران. طبرسی فرموده: بارانی که در وقت حاجت آید، زیرا آن غوث است و آن نصرتی است که در وقت شدت می‌آید و ضرر را از بین می‌برد.

کفار: زارعان. کفر در اصل به معنی پوشاندن و مستور کردن است و چون زارع تخم را در زمین مستور می‌کند، او را کافر گویند، جمع آن کفار آید.

یهیج: هیج: خشک شدن. «هاج النبت هیجا: یبس».

غرور: (به ضم اول) فریب‌دادن.

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته، در این آیات مسلمانان را بر حذر داشته از این که مانند کفار آنها را قسوت قلب فرا گیرد و باز ایمان کامل و اتفاق را به میان کشیده است.

و نیز می‌فرماید: خشوع به خدا دل‌های مرده را زنده می‌کند همانطور که خدا زمین مرده را زنده می‌کند. زنان و مردان انفاقگر حتما پیش خدا اجر خواهند داشت، اهل ایمان کامل، در نزد خدا مقام صدیق و شهادت بر اعمال را دارند.

در تکمیل این مطلب در آیه اخیر زندگی دنیا را به زراعتی تشبیه کرده که در معرض خزان قرار دارد، اما مغفرت و رضوان و بهشت خدا که از این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۸

زندگی عاید می‌شود خوب و عالی است.

۱۶- أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ.

معلوم می‌شود که نوعی بی‌اعتنایی در میان مسلمانان و اقلا در بعضی از آنها به وجود آمده بود که اینگونه مورد عقاب واقع شده‌اند. طبرسی رحمه الله فرموده: به قولی صحابه در مکه در تنگی بودند، بعد از هجرت به گشایش و نعمت رسیدند، حالت اولی را از دست دادند، دل‌هایشان سخت گردید (تا مورد عتاب گشتند) میزان آن را از در منثور نقل کرده و اعدل روایات در نزول آیه دانسته است.

خشوع قلب تأثر و منقلب شدن آنست با ذکر عظمت و مقام خدا «ذکر الله» ظاهرا مطلق یاد خداست ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ قرآن مجید است به احتمالی مراد از هر دو یکی است، تقدیر جمله شاید اینطور باشد: «ان تخشع قلوبهم لذكر الله عند ذكر الله» چنان که در جوامع الجامع فرموده است.

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.

عطف است بر «تخشع»، یعنی: «و ان لا یكونوا كالذین ...» آیه کاملا روشن است در اینکه باید پیوسته با ذکر خدا و خواندن قرآن دلها را جلا و روشنی داد و گرنه مرور زمان قلب را عوض می‌کند، قلب قسی به تدریج از زیّ عبودیت خارج شده و از امر و نهی متأثر نمی‌شود و حتی به کفر و یا نزدیک به کفر لذا فرموده: بسیاری از آنان از عبودیت خارج شدند. در کشاف گوید: «خارجون من دینهم».

۱۷- اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۹

این آیه معنایش واضح است، آمدن آن در اینجا ظاهرا به تناسب عتاب سابق و برای افاده امید می‌باشد، یعنی ناراحت نباشید، اگر خدا و قرآن را یاد کنید. خدا قساوت قلب شما را زایل می‌کند هم چنان که زمین مرده را زنده می‌گرداند.

۱۸- إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ.

تشویق به انفاق در راه خداست و در آن مردان و زنان فرقی ندارند.

وَأَقْرَضُوا ... عطف است بر مدخول الف و لام در «المصدقین»، یعنی: «ان الذین تصدقوا و اقترضوا الله ...»، عطف أَقْرَضُوا اللَّهَ ...

نشان می‌دهد که انفاق کردن قرض دادن به خداست، و لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ شاید در جای و اللَّهُ يُضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ باشد.

توضیح اینکه: در آیه مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ بقره / ۲۶۱، دو مطلب در نظر است یکی هفتصد برابر که مصداق يُضَاعَفُ لَهُمْ در آیه مورد تفسیر است، دیگری و اللَّهُ يُضَاعَفُ

لِمَنْ يَشَاءُ که می‌شود در جای و لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ باشد.

۱۹- وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ.

این آیه مانند آیات گذشته در رابطه با ایمان محض است و چون مضمون آیه شامل همه مؤمنان واقعی است نه فقط مؤمنان این امت، لذا به جای «و رسوله» در آیات گذشته، کلمه «و رسله» آمده است.

در آیه: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۳۰
النَّبِيِّينَ وَالصَّالِحِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا

نساء/ ۶۹ لفظ عِنْدَ رَبِّهِمْ نیست: از این معلوم می‌شود که صدیقین و شهداء در این آیه مصداق واقعی آن هستند.

ولی در جوامع الجامع و کشاف و المیزان از لفظ عِنْدَ رَبِّهِمْ استفاده کرده‌اند که مؤمنین در آیه مورد تفسیر نازل به منزله صدیقین و شهداء هستند، یعنی نزد پروردگار چنین محسوب می‌شوند، مثلاً در جوامع فرموده: «هم عند الله بمنزله الصدیقین و الشهداء».

علی هذا عِنْدَ رَبِّهِمْ در این آیه در جای «مع» در آیه نساء است در این صورت الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ در این آیه در جای وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ در آیه نساء است.

پس در جمله لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَتُورَهُمْ ضمیر اول راجع به الَّذِينَ آمَنُوا و ضمیر دوم و سوم راجع به صدیقین و شهداء است یعنی برای مؤمنان اجر و نوری نظیر اجر و نور صدیقین خواهد بود. بقیه مطلب در سوره نساء دیده شود.

از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«ان المؤمن شهيد و قرء هذه الایه»

«۱» از این معلوم می‌شود که آن حضرت شهداء را به مقتول فی سبیل الله تفسیر کرده است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ.

نقطه مقابل مؤمنان است، «کذبوا» نشان می‌دهد که دین بر آنها عرضه شده ولی آن را دروغ پنداشته‌اند، به عبارت دیگر از روی عناد و لجاجت کافر می‌باشند، نه از روی جهل.

۲۰- اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ.

(۱) جوامع الجامع.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۱

این آیه در رابطه با آنست که حیات دنیا یک چیز وهمی و ناپایدار و در معرض زوال است، لذا باید به فکر آخرت باشید. به نظر می‌آید: همه اینها را باید با ناپایدار بودن زندگی توجیه کرد.

زندگی دنیا لعب و ناشی از غرض خیالی است، لهو و مشغول بودن به چیز غیر مهم است، آرایش و نشان دادن چیزی بر خلاف واقع آنست تا مورد پسند واقع شود، افتخار به گذشتگان و انساب است، و نیز افزون طلبی در اموال و اولاد می‌باشد.

از شیخ بهایی رحمه الله نقل شده: این پنج خصلت مرتب به سالهای عمر انسان است، در کودکی لعب و بازی، در بلوغ لهو و مشغولیتها، در جوانی زینت در میانسالی تفاخر و در پیری افزون طلبی در مال و اولاد.

ناگفته نماند: آیه شریفه، تارک دنیا بودن را ترویج نمی‌کند بلکه واقعیت زندگی دنیا را ترسیم می‌نماید.

كَمْثَلٍ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَ فِتْرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا.

یعنی دنیا در زینت و خوشایند بودن چنین است: باران می‌بارد، زمین می‌روید، کشاورزان به حیرت می‌افتند، آن گاه خزان می‌آید، نباتات می‌خشکند و هیزم و خاشاک می‌شوند.

وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُورِ.

یعنی: اما آخرت لعب و لهو نیست بلکه عذاب شدید یا مغفرت و رضوان است، مقدم شدن مغفرت برای آنست که: انسان بعد از

مغفرت مشمول رضوان حق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۲

می‌شود، در المیزان فرموده: آمدن «من الله» در باره مغفرت اشاره به آنست که مغفرت مقصود بالاصاله است ولی عذاب مقصود اصلی نیست بلکه ناشی از گناهان است.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ... برای تأکید بیشتر مطلب است و در رابطه با کسی است که با آن فریفته شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۳

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۱ تا ۲۴]

اشاره

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۲۲) لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۴)

۲۱- پیشی گیرید به سوی آمرزش از خدا و به سوی بهشتی که وسعت آن مانند آسمان و زمین است، آماده شده برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند این فضل خداست، به هر که خواهد می‌دهد خدا صاحب فضل بزرگ است.

۲۲- به شما هیچ بلائی در اموال و وجودتان نمی‌رسد مگر آنکه، در کتابی نوشته شده، پیش از آنکه آن را به وجود آوریم، آن بر خدا آسان است.

۲۳- تا بر آنچه از شما فوت شده غصه نخورید و به سبب آنچه به شما داده متکبر نباشید خدا هیچ متکبر و ناز فروش را دوست ندارد.

۲۴- آنان که خود بخل ورزیده، دیگران را نیز به بخل و امیدوارند، هر که از انفاق اعراض کند خدا اوست بی‌نیاز پسندیده.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۴

کلمه‌ها

عرضها: عرض: وسعت. و آن یکی از معانی شایع این کلمه است.

نبرأها: برء و بروء: آفریدن «برء الله الخلق: خلقهم» آن در اصل به معنی کنار شدن و خلاص شدن است خلقت را از آن «برء» گفته‌اند، که شیء از عدم به طرف وجود کنار می‌شود.

تأسوا: اسی: اندوه، لِكَيْلَا تَأْسُوا تا غصه نخورید.

تفرحوا: فرح: سرور توأم با تکبر، در اقرب الموارد گوید: سرور و حبور در شادی ممدوح به کار می‌رود ولی فرح، در شادی مذموم کرد موجب تکبر است.

مختال: متکبر. خیلاء: تکبر از روی خیال و فرض.

فخور: افتخار کننده. ناز فروش، آنکه بودنیهای خویش را به رخ مردم می‌کشد.

شرحها

در تعقیب مسئله انفاق و جهاد در این آیات فرموده: به سوی مغفرت و بهشت خدا پیشی گیرید که برای اهل ایمان آماده شده است، اگر در راه انفاق و جهاد مصیبت مالی و جانی به شما رسید ناراحت نباشید، از اول در علم خدا بود که شما در راه خدا آن گرفتاری را ببینید، به آنچه از دست رفته غصه نخورید و به آنچه به دست می‌آید تکبر ننمائید.

آنان که از انفاق در راه خدا بخل کرده و دیگران را به بخل وا می‌دارند از راه خدا برگشته‌اند، خدا از آنها بی‌نیاز است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵

۲۱- سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ.

مسابقه پیشی گرفتن و بر یکدیگر است، جلو افتادن مغفرت برای آنست که تا مغفرت نباشد، صلاحیت اهل بهشت بودن میسر نیست، سماء مطلق است شامل همه سماوات می‌شود، نظیر وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ بروج / ۱، كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ به دو چیز دلالت می‌کند یکی وسعت خارج از حد، دیگری محدود و متناهی بودن.

منظور از آمَنُوا ... ایمان خالص است که از عمل جدا نمی‌شود، اینکه بعضی‌ها از آیه استفاده کرده‌اند: در رفتن به بهشت ایمان کافی است دور از حقیقت می‌باشد.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

یعنی: رسیدن به مغفرت و بهشت فضل خداست، این آیه حاکی است که انسان در این زمینه استحقاق و حقی بر خدا ندارد، این خداست که او را توفیق عمل داده و سپس در مقابل آن بهشت عطا می‌فرماید، زیرا که صاحب فضل عظیم است پس تکلیف، توفیق و پاداش همه فضل الهی هستند.

در سوره آل عمران / ۱۳۳ آیه فوق به چنین تعبیر است: وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ ... این آیه با آیه فوق سه فرق دارد در آنجا «سابقوا» و در اینجا «سارعوا» است، در آنجا «کعرض» و در اینجا «عرضا»، در آنجا «السَّماء» و در اینجا «السموات» است.

لذا بعضی‌ها نظر داده‌اند که آیه آل عمران در باره مقرَّبون و آیه حدید، در باره اصحاب یمین است، زیرا که آیه آل عمران مضمونش وسیع‌تر است، ولی اثبات این مطلب مشکل است، هر دو آیه ظاهراً یک شیء را بیان می‌کنند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۶

«السماء» چنان که گفتیم مطلق است شامل سماوات می‌شود. «کعرض» با «عرضها» چندان فرقی ندارد، هر دو مفید، وسیع بودن و محدود بودن بهشت است.

۲۲- مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِك عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

(و الله العالم) این آیه می‌خواهد بگوید: اگر به شما در راه جهاد و انفاق ضرر مالی و جانی رسید، مثلاً خودتان، یا کسی از شما شهید شد، یا پولتان در راه خدا از دست رفت ناراحت نباشید، در لوح محفوظ و در علم خدا چنین بود که شما در راه خدا گرفتار بلا شوید تا اجر یابید.

نظیر: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ...

آل عمران / ۱۵۴ و نظیر وَ لَتَبْلُوَنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ التَّمَرَاتِ بقره / ۱۵۵.

مُصِيبَةٌ فِي الْأَرْضِ ضرر مالی و مصیبت نفس، ضرر جانی است. «کتاب» لوح محفوظ است که کائن و ما یکون در آن نوشته شده است، ضمیر «نبرأها» به مصیبت بر میگردد.

ناگفته: مسیر این آیه غیر از مسیر آیه: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ... شوری / ۳۰، است. زیرا این آیه در مقام ذم است ولی آیه مورد تفسیر در مقام مدح می‌باشد. نظیر: الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بقره /

۱۵۶ که در باره شهادت در راه خداست.

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد نقل می‌کند: چون اهل بیت علیهم السّلام داخل مجلس یزید شدند، آن ملعون به امام سجاد علیه السّلام گفت: پسر حسین پدرت رحم مرا قطع کرد، حق مرا انکار نمود، در سلطنتم با من به جنگ برخاست تا خدا به او کرد آنچه را که دیدی، امام علیه السّلام در جواب فرمود: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ ...

منظور امام علیه السّلام آنست که: این پیشامد برای ما فضیلت است منقصت نیست لذا در ذیل قصه هست که یزید لعین به پسرش خالد گفت: در جواب او آیه ما أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ را بخوان.

۲۳- لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

تعلیل مطلب گذشته است، به نظر می‌آید: عدم حزن بر «ما فات» به علت در راه خدا بودن است و گرنه صرف بودن در علم خدا موجب عدم حزن نمی‌شود و لا- تَفْرَحُوا ظاهرا برای «طردا للباب» است، زیرا مطلب گذشته در باره چیزهایی است که از دست رفته‌اند. وَاللَّهُ لَا- يُحِبُّ ... در رابطه با و لا- تَفْرَحُوا است یعنی: آنچه خدا داده شما را به تکبر وادار نکنند زیرا که خدا متکبران و افتخار کنندگان را دوست ندارد.

امیر المؤمنین صلوات الله علیه درباره زهد فرموده:

«الزهد بين كلمتين من القرآن قال الله سبحانه لكيلا- تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم، و من لم يأس على الماضي و لم يفرح بالآتي فقد اخذ الزهد بطرفيه» (حکمت ۴۳۹)

هر که که بتواند در خود چنان حالتی به وجود آورد زاهدی عالی است، دنیا نتواند او را از پای در آورد.

۲۴- الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.

«الذين» وصف مُخْتَالٍ فَخُورٍ است، علت بخل کردنشان آنست که گمان می‌کنند در صورت انفاق، ثروت از دستشان می‌رود، دیگر عاملی برای مختال و فخور بودن باقی نمی‌ماند، امر مردم به بخل علتش آنست که کسی که خودش بخل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۸

را دوست دارد، خوش دارد که دیگران نیز بخیل باشند، و یا اگر دیگران انفاق کنند، بخیل بودن آنها در میان مردم آشکار می‌شود لذا خوش دارند که دیگران نیز انفاق نکنند.

مراد از «یتول» اعراض از انفاق است، ذیل آیه حکایت دارد که خدا به انفاق آنان نیازی ندارد، اگر انفاق بکنند به نفع خودشان خواهد بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۹

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۵ تا ۲۹]

اشاره

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۶) ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا- اثْبَاءَ رِضْوَانٍ اللَّهُ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

(۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

(۲۸) لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

۲۵- هر آینه به تحقیق پیامبران خویش را با معجزات فرستادیم، و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم با عدالت زندگی کنند، آهن را نازل نمودیم در آن خوف شدید و منافی برای مردم هست و تا خدا معلوم کند کسی را که خدا و رسولانش را در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۰

غیب یاری می‌کند، خدا توانا و غالب است.

۲۶- هر آینه به تحقیق نوح و ابراهیم را فرستادیم و در نسل آنها نبوت و شریعت را قرار دادیم بعضی از آنها هدایت یافته و بسیاری از آنها از دین خارج شدگانند.

۲۷- سپس بر طریقه آنها پیامبران خویش را پی در پی کردیم و عیسی بن مریم را در پی آنها آوردیم و به او انجیل دادیم و در قلوب پیروان او رقت، و رحمت قرار دادیم، و رهبانیتی از خود ساختند ما بر آنها آن را نوشته بودیم لیکن برای طلب رضای خدا آن را ساختند، ولی آن را لائق به شأن مراعات نکردند، به اهل ایمان از آنها اجرشان را دادیم و بسیاری از آنها فاسقند.

۲۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بترسید از خدا و به رسولش ایمان بیاورید تا دو بهره رحمت خویش به شما بدهد و برای شما نوری قرار دهد که با آنها زندگی کنید و شما را به بخشاید ...

۲۹- تا اهل کتاب گمان نکنند که مؤمنان بر چیزی از رحمت خدا قادر نیستند فضل در دست خداست، به هر که خواهد بدهد خدا صاحب فضل بزرگی است.

کلمه‌ها

قسط: عدالت. حصه‌های مساوی را اقساط گویند. هر چه گشتیم فرقی بین عدل و قسط پیدا نشد.

قفینا: قفو: در پی آمدن. «قفا اثره قفوا: تبعه» تقفیه: تابع کردن، کسی را در پشت سر کسی قرار دادن قَفَيْنَا بَعِيسِي ابْنِ مَرْيَمَ یعنی عیسی بن مریم در پی آنها آوردیم.

رهبانیه: رهبانیت عرفا آنست که: انسان از مردم بریده و مشغول عبادت شود در اثر خوف از خدا (المیزان)، راغب گوید: آن افراط در عبادت است از فرط خوف.

کفلین: کفل: بهره. نصیب. چند برابر. «کفلین»: دو نصیب.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۱

شرحها

پس از بیان مطالب گذشته، در این آیات فرموده: منظور از ارسال رسل و انزال کتب آنست که: انسانها با عدالت و مراعات حقوق یکدیگر زندگی کنند در این بیان یکی از منافع آهن آنست که: انسانها در ضمن حل مشکلات خویش، دین خدا را یاری کند. آن گاه فرموده: این جریان از نوح و ابراهیم شروع شده و نبوت و کتاب در نسل آنها باقی مانده و به نسلهای دیگر رسیده، بعضی آن را پذیرفته و عده زیادی از زی عبودیت خارج شده‌اند، مانند شما امت.

سپس نبوت به عیسی بن مریم رسیده امت او نیز در قبول و عدم قبول دو قسمت شده‌اند، در آخر خطاب به مؤمنان، ایمان خالص و کامل از آنها خواسته شده تا اهل کتاب نگویند: فضل خدا منحصر به آنهاست.

۲۵- لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.

منظور از بیانات معجزات است مانند عصای موسی و غیره، که با آن نبوت پیامبران اثبات می‌گردد، مراد از کتاب وحی آسمانی است که با نوشته شدن به صورت کتاب در می‌آید، شامل عقاید، اعمال و اخلاق می‌باشد.

میزان عبارت اخراج کتاب است که به مناسبت «بالقسط» میزان نامیده شده، یعنی کتاب میزان است، می‌تواند قسط را به وجود آورد نظیر: اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ ... شوری / ۱۷.

در تفسیر قمی نقل شده: میزان الامام» ولی مجمع البیان آن را از عده‌ای ترازوی معمولی نقل و قبول کرده است و در جوامع آورده:

«روی ان جبرئیل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۲

نزل بالمیزان فدفعه الی نوح و قال مر قومک یزنوا به».

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ.

انزال در آیه به معنی خلقت است. آمدن انزال برای اهمیت آنست، نظیر و أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ زمر / ۶.

در میزان از احتجاج از علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«انزاله ذلك:

خلقه إياه».

در آیه: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حجر / ۲۱، ظهور اشیاء و به وجود آمدن آنها، همه نازل شده از عالم

غیب قلمداد شده است، منظور از «بأس» خوف و ترس ناشی از سلاحهای آهنی است در اینجا اثر در جای مؤثر آمده است.

جمله وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ که روشن است، آهن در همه شئون زندگی مورد استفاده می‌باشد.

وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ.

یکی از خواص بسیار بزرگ آهن است که خدا خواسته با آهن سلاحهای گوناگون به وجود آوردند و دشمنان توحید را با آن

بکوبند، عجباً! خدا می‌فرماید: یکی از علل ایجاد آهن، جنگیدن با دشمنان خداست. اسفا!! که دشمنان خدا در اینکار به مسلمین

پیشی گرفته‌اند.

و «ليعلم» عطف است بر مفهوم جمله سابق، یعنی «انزلنا الحديد للمنافع و ليعلم الله ...» علم در آیه، به معنی اظهار است.

در توحید صدوق از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«لم يزل الله عز و جل ربنا و العلم ذاته و لا معلوم فلما احدث الاشياء وقع العلم منه على المعلوم

» (۱).

(۱) میزان از توحید صدوق.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۳

نصرت در غیب یعنی در حالی که خدا از آنها غائب است و او را نمی‌بینند، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ در رابطه با آنست که نصرت خدا نه

از جهت عاجز بودن، خداست بلکه برای نفع خود بندگان است.

۲۶- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ در این آیه ملاحظه می‌شود

که مردم در طول زمانهای گذشته به دو گروه هدایت یافته و فاسق تقسیم شده‌اند، این مطلب در آیات بعدی در امت عیسی نیز

خواهد آمد، علی‌هذا از این آیه تا آخر سوره، دو مطلب در نظر است یکی اینکه:

جریان ارسال رسال از اول در طول تاریخ ادامه پیدا کرده، دیگری آنکه هیچ یک از امتها به طور همگانی هدایت را نپذیرفته‌اند، بلکه عده‌ای هدایت وعده کثیری مشمول و کثیرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ شده‌اند، چنان که امت اسلامی نیز چنین است، «منهم» در هر دو راجع به ذریه است.

۲۷- ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ مَنْظُورًا مِنْ آثَارِهِمْ، توحید و خدا پرستی است یعنی بر طریقه آنها پی در پی کردیم پیامبران خود را، «برسلنا» مفعول دوم «قفیناهم» است تقدیم «قفیناهم برسلنا» می‌باشد، گویند: «قفا فلانا زیدا و بزید: ابتعه ایاه».

وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً در مجمع فرموده: رأفت شدیدترین رقت قلب است، گویی منظور از جعل رأفت توفیق آنهاست به رأفت و رحمت.

طبرسی فرموده: آن به وسیله امر به رأفت و تشویق به ثواب بوده است، به هر حال: آن در اثر تعلیمات حضرت عیسی علیه السلام بود که بر رأفت و رحمت گذاشته تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴ شده بود.

وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا مَعْلُومٌ مَي شُود كه رهبانیت ساخته نصاری است نه آنکه در دین مسیح بوده باشد، زیرا می‌فرماید: آن را از خود بدعتگذاری کردند، ما به آنها نوشته بودیم. از فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا معلوم می‌شود: اگر آن را در قالب شریعت حضرت عیسی پیاده می‌کردند، کار بدی نبود، ولی در آن افراط نموده و از قالب دینی خارج نموده‌اند، مانند ترک ازدواج و غیره.

«الا» استثناء منقطع است یعنی: «لكن ابتدعوها ابتغاء رضوان الله» در باره رهبانیت مطلبی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

فَاتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ اینها هم نظیر گذشتگان، عده‌ای ایمان آورده و بسیارشان از دین خارج شدند. ۲۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. مراد از اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ رسیدن به درجه اعلای ایمان است چنان که در سابق گفته شد، تقوای خدا و مطیع محض بودن به رسول، نتیجه‌اش رسیدن به دو بهره از رحمت و ثواب است، یکی برای اصل توحید و دیگری برای درجات آن و نیز نتیجه‌اش رسیدن به نور واقعی است که اصلاً راه را گم نکند نظیر: أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا انعام/ ۱۲۲ و شاید شامل نور آخرت هم باشد چنان که تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۵ در یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ... / ۱۲ گذشت.

وانگهی این حالت یکی از مکفرات است چنان که در ذیل آیه فرموده: وَيَغْفِرْ لَكُمْ.

ناگفته نماند: به نظر می‌آید: پس از نزول آیه أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا ... قصص/ ۵۴ که در باره مؤمنین اهل کتاب است، در میان مسلمانان گفتگویی پیدا شده که چرا مؤمنین اهل کتاب دارای اجر مضاعف باشند و ما نه؟! این آیه در جواب آنها نازل شده که شما نیز می‌توانید با ترقی در درجات ایمان به اجر مضاعف برسید، مؤید این سخن مطلبی است که از سعید بن جبیر در مجمع البیان نقل شده و در نکته‌ها خواهد آمد.

۲۹- لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ ...

تعلیل يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ است، فاعل «يقدرون» مؤمنین این امتند، یعنی دادن دو بهره از رحمت برای آنست که اهل کتاب نگویند: مؤمنان به چیزی از فضل خدا قادر نیستند و نمی‌توانند به کفلین رحمت برسند با آنکه فضل در دست خداست، به هر که خواهد می‌دهد يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ در مجمع فرموده: «ان» در أَلَّا يَقْدِرُونَ مخفف از ثقیله و تقدیر آن «انهم لا يقدرون»

است، «یعلم» در آیه دانستن و اعتقاد است.

نکته‌ها

رهبانیت: رهبانیت به معنای آن در مسیحیت نمی‌تواند مورد تایید اسلام باشد، چنان که در اصل دین مسیح نیز نبوده است دست کشیدن از جامعه نشستن در صومعه‌ها، ترک دنیا، ترک ازدواج و پلید دانستن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۶ آن و ترک لذات دنیا، بر خلاف اراده خداوندی است. اما رهبانیت به صورت اسلامی آن یعنی با شرکت در کار اجتماعی و مشارکت با مردم، انسان خلواتی نیز با خدا داشته باشد و به تصفیه روح پردازد کار انبیاء و اولیاء و خاصه رسول خدا و اهل بیت او علیهم السّلام بوده است و مورد تصدیق اسلام و همه، ادیان آسمانی می‌باشد.

اینکه فرموده: *فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا* منظور آنست که آن را از مسیر واقعی خارج کرده و در ترک ازدواج و مانند آن پیاده کردند. در سفینه البحار زیر لغت (رهب) نقل کرده: پسری از عثمان مظعون فوت شد، او بسیار محزون گردید و در منزل خویش محلی برای عبادت معین کرد و مشغول عبادت شد، این مطلب به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: ای عثمان خدا بر ما رهبانیت نوشته، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و در ضمن روایتی در مجمع البیان نقل شده: آن حضرت به ابن مسعود گفت: میدانی رهبانیت امت من چیست؟ او گفت: خدا و رسولش دانایتر هستند فرمود: هجرت، جهاد، صلوٰه صوم، حج و عمره. درباره پیدایش رهبانیت در مجمع البیان روایت مفصلی از ابن مسعود از آن حضرت نقل شده است، و من آن را در قاموس قرآن (رهب) نقل کرده‌ام.

شأن نزول کفلین: طبرسی رحمه الله از سعید بن جبیر نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله جعفر بن ابی طالب را با هفتاد سوار به حبشه فرستاد تا نجاشی را به اسلام دعوت کنند نجاشی اسلام را پذیرفت، به وقت برگشتن جعفر، چهل نفر از مسلمانان حبشه برای عرض سلام به آن حضرت به مدینه آمدند، آنها با دیدن نیاز اهل مدینه از آن حضرت اجازه خواسته مقداری از اموال خویش را به مدینه آورده و تقدیم مسلمانان کردند.

در این رابطه آیات ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ سوره قصص نازل گردید و در آنهاست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷ *أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا* مؤمنین اهل کتاب گفتند: ای مسلمانان هر کس از ما به کتاب شما و کتاب ما ایمان بیاورد او را دو اجر است، هر که از ما به کتاب ما ایمان بیاورد (و قبل از آمدن قرآن از دنیا برود) او را یک اجر هست مانند شما، پس شما بر ما چه فضیلتی دارید، در جواب این سخن آیه *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ...* نازل گردید.

روز دوشنبه بیست و سوم ذو الحجه الحرام هزار و چهار صد و پنج مطابق ۱۳۶۴ / ۶ / ۱۸ تفسیر سوره حدید به اتمام رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۸

سوره مجادله

اشاره

در مدینه نازل شده و بیست دو آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- مجادله نوزدهمین سوره است که بعد از سوره منافقون در مدینه نازل گردید. حلبی در سیره خویش نزول حکم ظهار را در سال ششم هجرت می‌نویسد علی‌هذا این سوره در همانسال نازل گردیده است و در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پنجاه و هشتم می‌باشد.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی بیست و دو و در مکی و مدنی اخیر بیست و یک است عدد کوفی توسط عاصم و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد.

در تفسیر خازن آمده: که این سوره دارای چهار صد و هفتاد و سه کلمه و هزار و هفتصد و نود دو حرف می‌باشد.

۳- تسمیه آن به مجادله به علت واقعه زن اوس بن صامت است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره شوهرش مجادله می‌کرد: **قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَدَرَّ وَاقِعَ تَسْمِيَةِ كُلِّ بِه اسم جزء است از روایات استنباط می‌شود که این نامگذاری توسط حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.**

۴- سوره مبارکه بی‌شک مدنی است چنان که از مطالب آن فهمیده می‌شود و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۹

۵- این سوره ابتدا حکم ظهار را بیان می‌کند، سپس حال کسانی را که خدا و رسول را دشمن می‌دارند بازگو می‌نماید. آن گاه به جریان تبانی بر علیه پیامبر می‌پردازد. در قسمت چهارم ادب جلوس در مجالس را روشن می‌کند، در نوبت پنجم حضور در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و وجوب صدقه و نسخ آن بیان می‌شود.

آن گاه به حال منافقان می‌پردازد که با کفار بر علیه مؤمنان همکاری می‌کردند و در آخر می‌فرماید: عامل اتحاد، و جدایی مکتب و عقیده است، مؤمن دشمن کافر است و لو پدر و مادرش بوده باشد، علی‌هذا معلوم می‌شود که علل متعددی سبب نزول سوره بوده است.

شان نزول

۶- در رابطه با مطالب سوره شان نزولهای متعدد نقل شده که به تدریج در محل خود گفته خواهد شد نخستین شان نزول درباره ظهار و آیات اول سوره است.

در مجمع البیان فرموده: زنی از انصار از قبیله خزرج که نامش خوله دختر خویلد یا دختر ثعلبه بود شوهری داشت به نام اوس بن صامت.

او زن زیبایی بود، شوهرش او را در حال سجده دید که نماز می‌خواند و تحریک شد، بعد از نماز از وی مقاربت خواست، زن امتناع نمود، اوس در خشم شد و گفت: «انت علی کظهر امی»: تو بر من مانند پشت مادرم هستی.

این سخن طلاق اهل جاهلیت بود، با گفتن این سخن زن را طلاق می‌دادند و زن برای همیشه حرام می‌شد اوس از گفته خویش پشیمان شد و به زنش گفت:

گمان می‌کنم که بر من حرام شدی. زن گفت: اینطور نگو، پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و مسئله را از او سؤال کن گفت: من از آن حضرت شرم دارم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵۰

زن گفت: اجازه بده من بروم و از آن حضرت بپرسیم. اوس گفت: مانعی ندارد، زن پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که عائشه زن آن حضرت در گوشه منزل یک طرف سرش را می‌شست.

زن گفت: شوهر من اوس بن صامت مرا در حالی به زنی گرفت. که جوان و ارزشمند و صاحب مال و خانواده بودم، او چون مال مرا خورد و جوانیم را فانی کرد، خانواده‌ام متلاشی شد و سن من بزرگ گردید، با من ظهار نمود و سپس نادم گردید، آیا راهی

وجود دارد که من و او را با هم جمع کند؟

حضرت فرمود: نمی‌بینم مگر اینکه بر او حرام شده‌ای، زن گفت یا رسول به آن خدایی که بر تو کتاب نازل کرد، او لفظ طلاق را به زبان نیاورده، او پدر فرزندان من و محبوبترین مردم پیش من است.

حضرت فرمود: نمی‌بینم جز اینکه بر او حرام شده‌ای، درباره این کار چیزی به من امر نشده است، او مرتب به حضرت مراجعه می‌کرد و هر وقت آن حضرت می‌فرمود: بر او حرام شده‌ای، فریاد می‌کشید و می‌گفت: بخدا شکایت می‌کنم بیچارگی و حاجت و بد حالی خودم را، خدایا بر زبان پیامبرت چیزی نازل بفرما.

این اولینظهار در اسلام بود، عائشه برخاست و مشغول شستن آن طرف سرش شد، زن گفت یا رسول الله من به فدایت به کار من نظری کن، عائشه گفت سخنت و مجادله‌ات را کوتاه کن، نمی‌بینی چهره رسول خدا را؟ چون وقت نزول وحی آن حضرت را حالت خواب مانندی عارض می‌شد.

چون وحی تمام شد حضرت به زن فرمود: شوهرت را پیش من حاضر کن آن گاه رسول خدا آیات قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا ... را تا تمام شش آیه خواند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵۱

سپس به اوس فرمود: آیا می‌توانی برده‌ای را آزاد کنی؟ گفت: در آن صورت همه ثروتم تمام می‌شود بنده گران است و من کم مال، فرمود آیا می‌توانی دو ماه پشت سر هم روزه بگیری؟ فرمود: یا رسول الله، اگر روزانه سه بار طعام نخورم چشم از دیدن می‌ماند که می‌ترسم کور شوم، حضرت فرمود: آیا می‌توانی شصت نفر فقیر را طعام بدهی؟ گفت: نه و الله یا رسول الله مگر کمکم کنی.

حضرت فرمود، بتو پانزده صاع (چهل و پنج کیلو) طعام کمک می‌کنم و دعا می‌کنم که خدا برکت بدهد، حضرت به او پانزده صاع کمک کرد و از خدا برکت خواست، تا کار آن زن و شوهر درست شد.

این حدیث با کمی تفاوت در کافی و فقیه «کتاب الطلاق باب الظهار» نقل شده است، به هر حال سبب نزول آیات، این ماجرا بوده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵۲

سوره المجادله مدنیه و هی اثنان و عشرون آیه نزلت بعد سوره المنافقون

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۱) الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (۲) وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمْ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳) فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَةِ يَوْمٍ شَهْرَيْنِ مُتَسَابِعِينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسِدْ تَطْعَمَ فِطْرًا سِتِّينَ مِسْكِينَ ذَلِكَ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴)

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَلْحَصَاةُ اللَّهِ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵۳

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- حقا که خدا سخن زنی را که در باره شوهرش با تو مجادله می‌کرد و به خدا شکایت می‌نمود شنید، خدا گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود که خدا شنوا و بیناست.
- ۲- کسانی که با زنان خویش ظهار می‌کنند آنها مادرانشان نیستند، مادرانشان فقط زنانی هستند که آنها را زائیده‌اند و آنها سخن ناشناخته و باطل می‌گویند خدا بسیار عفو کننده و چاره ساز است.
- ۳- آنان که با زنان خویش ظهار می‌کنند سپس به آنچه گفته‌اند بر می‌گردند، آنها راست آزاد کردن برده‌ای پیش از مقاربت با این دستور موعظه می‌شوید، خدا از آنچه می‌کنید با خبر است.
- ۴- هر کس برده پیدا نکند، برای اوست دو ماه پی در پی روزه پیش از مقاربت هر کس قدرت نداشته باشد برای اوست اطعام شصت نفر فقیر، این برای آنست که به خدا و رسولش ایمان بیاورید حدود خدا اینهاست، کافران را عذاب دردناکی است.
- ۵- آنان که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند ذلیل شده‌اند، چنان که پیشینیان ذلیل گردیدند، ما آیات روشن نازل کرده‌ایم کافران را عذاب خوار کننده‌ای هست.
- ۶- در روزی که خدا همه‌شان را زنده می‌کند، از آنچه کرده‌اند خبرشان می‌دهد خدا همه آنها را شمارش کرده ولی آنها فراموش نموده‌اند، خدا بر هر چیز شاهد است.

کلمه‌ها

- تجاوز: گفتگو. حور در اصل به معنی رجوع دادن است، گفتگو را از آن تجاوز گویند که طرفین کلام خود را به یکدیگر بر- می‌گردانند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵۴
- یظاهرون: ظهار و مظاهره آنست که: کسی به زنش گوید: «انت علی کظهر امّی» تو بر من مانند پشت مادرم هستی این در میان عرب طلاق بود، اگر این کلمه را می‌گفت زن بر او حرام می‌شد. ظهر به معنی پشت می‌باشد.
- زور: دروغ. سخن منحرف از حق. سخن باطل. این در صورتی است که از باب علم یعلم و کرم یکرّم باشد و از باب نصر ینصر به معنی قصد است.
- یتماسا: تماس: مس کردن یکدیگر. منظور از آن مقاربت است.
- تشتکی: اشتکاء: آنست که انسان ناراحتی خود را اظهار کند اما شکایت آشکار کردن کار بد دیگران است نسبت به انسان.
- رقبه: گردن. منظور از آن غلام است، از باب تسمیه کل به اسم جزء.
- یحادون: محاده: دشمنی و مخالفت، حد در اصل به معنی منع است، دشمنی را از آن محاده گویند که حالت منع از قبول طرف در انسان به وجود می‌آید.
- کبتوا: کبت: خواری. ذلت «کبت الله العدو» یعنی خدا دشمن را خوار کرد.
- احصاء: احصاء: تمام کردن شمارش.

شرحها

در این آیات، به مجادله زن اوس صامت اشاره شده و حکم اظهار بیان گردیده است و خلاصه آن در آیات فوق و روایات چنین

است: اگر کسی با زن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵۵

خود از روی قصد در نزد دو نفر شاهد عادلظهار کند زن بر او حرام می‌شود، برای فیصله دادن امر، باید یکی از دو کار را بکند یا زن را به طور شرعی طلاق بدهد و از او جدا شود و یا کفاره بدهد و به زنش بر گردد.

کفاره یکی از سه چیز است به طور مرتب، اول آزاد کردن یک غلام است و در صورت عدم قدرت باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد، اگر سی و یک روز پی در پی روزه گرفت دو ماه را به هم متصل کرده بقیه را به تدریج می‌گیرد، و اگر قدرت نداشته باشد به شصت نفر مسکین طعام می‌دهد.

و نیز در آیات می‌خوانیم کهظهار کار بدی است و مسئولیت شدید اخروی دارد، اینکار را عرب برای تنبیه زن و اذیت او انجام می‌دادند و زن حرام ابدی می‌شد که اسلام از آن نهی کرد و حرمت ابدی را از بین برد.

۱- قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا.

جمله قَدْ سَمِعَ اللَّهُ حاکمی از اجابت دعای زن و نزول حکمظهار است «تجادلک» خطاب است به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَاحِيَتِهِ وَرَبِّهِمْ وَتَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا. نشان می‌دهد که زن در باره حل مشکل بسیار بی‌تابی می‌کرده است، تَشْتَكِي ... حاکمی است که از خدا نیز حل مشکل را می‌خواسته است.

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ تعلیل صدر آیه است.

۲- الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ یعنی: با صرف گفتن اینکه: تو مانند مادر من هستی زنش مادر او نمی‌شود مادر او فقط زنی است که او را زائیده است.

منظور از نفی مادر بودن آنست که نفی مؤبد بودن را نفی کند، زیرا چنان که در المیزان فرموده: در جاهلیت با گفتن این کلمه، زن بر او حرام مؤبد می‌شد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵۶

وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا یعنی: آنها سخن انکار شده‌ای میگویند که شرع آن را انکار می‌کند، و نیز دروغ و خلاف واقع است، طبرسی در باره «منکرا» فرموده: «لا يعرف فی الشرع».

وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌ غَفُورٌ اشاره است به اینکه خداوند با جعل کفاره از این گناه گذشته و چاره آن را کرده است، «عفو» یعنی بسیار عفو کننده.

۳- وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا.

در این آیه و آیه بعدی اقسام کفارهظهار بیان شده است، منظور از عود، اراده مقاربت است، و منظور از لِمَا قَالُوا مفهوم گفته آنهاست یعنی بر می‌گردند برای مقاربت به زنی که او را مادر خود قرار داده‌اند، طبرسی رحمه الله فرموده: آنچه ائمه هدی از آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفته‌اند آنست که مراد از عود اراده مقاربت و نقض سخنی است که گفته بود.

فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یعنی: «فلهم تحریر رقبه» جمله بعدی حاکمی است که آزاد کردن بنده باید پیش از مقاربت باشد «رقبه» مطلق است شامل بنده مؤمن و کافر هر دو می‌شود ولی از روایات معلوم می‌شود که مراد بنده مؤمن است، نظیر روایت محمد بن مسلم که در وسائل الشیعه نقل شده:

«محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام في حديث الظهار قال والرقبة يجزى عنه صبي ممن ولد في الاسلام».

(۱)

با وجود این، مسئله مورد دقت و مربوط به فقه است، از بعضی روایات معلوم می‌شود: اصلا آزاد کردن غیر مسلمان در کفارات جایز نیست.

ذَلِكَمُ تَوَعُّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

این جمله نشان می‌دهد که سفارش به کفار، روی علم خدا به کار آنهاست

(۱) وسائل ج ۲۵ کتاب کفارات باب هفتم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵۷

و خدا خواسته است اثر عمل آنها با کفار از بین برود.

۴- فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا.

معلوم است که این سه کفار به طور مرتب است و در صورت عدم امکان منتقل به دیگری می‌شود، فقهاء فرموده‌اند: اگر یک ماه و یک روز از ماه دیگر روزه بگیرد، دو ماه را به هم متصل کرده، بقیه را به تدریج می‌گیرد، طبرسی فرموده اصحاب ما امامیه گفته‌اند، اگر چنین کند خطا کرده ولی اعاده لازم نیست بقیه را به تدریج انجام می‌دهد.

ذَلِكَ لِيُتُومُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

یعنی: جعل کفار و حلال شدن زن برای آنست که سنت جاهلیت را رها کرده، به طرف خدا آئید، اگر کفار داده و به زن برگشتید معلوم می‌شود که به خدا ایمان دارید و گفته خدا و رسول را تصدیق می‌کنید.

«تلك» ظاهراً اشاره است به خصال کفار و برگشتن به زن، مراد از «کافرین» کسانی است که حکم خدا را رها کرده و زانیشان را باظهار حرام مؤبد بدانند، و یا منظور کفر عملی و عصیان است که کفار ندهد و مقاربت کند.

۵- إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَبْلِهِمْ إِنَّ آيَةَ لَهُمْ أَنْ يَأْتِيَهُمْ مِنَ اللَّهِ وَأَيُّهُمُ الْغَالِبُ أُولَئِكَ يُصْرَفُونَ عَنْ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. و رسول است، ولی در عین حال به صورت تعلیل بر وعده عذاب در آیه سابق است، یعنی شما را امر به ایمان و نهی از تعدی حدود خدا کردیم، برای آنکه در غیر آن صورت از «محادین» می‌شوید و آنها را عذابی الیم در پیش است.

وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ.

تأکید صدر آیه است یعنی این آیات روشن از جانب ماست، انکار کننده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵۸

آنها را عذاب خوار کننده‌ای هست.

۶- يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ آری آخرت دشمنان خدا و رسول چنین است، «یوم» ظرف است برای عذاب مهین انسانها در طول روزگاران اعمال خویش را فراموش می‌کنند ولی خدا که بر هر چیز شاهد و حاضر است، عمل آنها را تا به آخر شمرده است و به آنها خبر خواهد داد.

این دو آیه در نشان دادن واقعیت از قاطعیت عجیبی برخوردارند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۵۹

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۷ تا ۱۰]

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْعِدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاؤُكَ حَيُّوكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُكُمْ جَهَنَّمُ يَصْلُونَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِاللَّيْلِ وَالْعِدْوَانِ

و مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجُؤًا بِاللَّيْلِ وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹) إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰)

۷- آیا ندانسته‌ای که خدا می‌داند آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است؟

نجوای هیچ سه نفر نمی‌شود مگر اینکه خدا چهارم آنهاست و نه پنج نفر مگر آنکه خدا ششم آنهاست نه کمتر و نه زیادتر مگر آنکه خدا با آنهاست هر جا که باشند، سپس روز قیامت از عملی که کرده‌اند خبرشان می‌دهد، خدا به هر چیز داناست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۸۶۰- آیا نگاه نکردی به آنان که از نجوی نهی شده‌اند، سپس به آنچه نهی شده‌اند بر می‌گردند جلسه می‌کنند با آنچه گناه و تجاوز و مخالفت پیامبر است و چون پیش تو آیند تو را تحیت گویند به طریقی که خدا تحیت نگفته است، و در ضمیر خویش می‌گویند:

چرا خدا به گفته‌مان عذابمان نمی‌کند، جهنم برای آنها کافی است ...

۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون جلسه سری می‌کنید با چیزی که در آن گناه و تجاوز و مخالفت پیامبر است نجوی نکنید، نجوی کنید با آنچه در آن نیکویی و تقوی هست ...

۱۰- نجوای منافقان از شیطان است تا اهل ایمان را محزون کند ولی هیچ چیز ضررشان نمی‌زند، مگر به اذن خدا، مؤمنان بر خدا توکل کنند.

کلمه‌ها

نجوی: گفتگوی پنهانی. سخن پنهانی. مصدر و اسم هر دو آمده است «نجأ فلانا نجوا و نجوی: ساره»، تناجی نیز به همان معنی است.

حیوک: تحیت هر دعا و ثنا و تعارفی است که شخص در روبرو بودن با شخص دیگر بر زبان می‌آورد و آن در اصل مصدر «حیاک الله» است.

نظر به اصل ماده به معنی زنده نگه داشتن است.

حسبهم: حسب (بر وزن عقل): کفایت. گویی میان کفایت کننده و کفایت شده حسابی وجود دارد که این ماده به معنی کفایت آمده است.

شرحها

چهار مطلب در این آیات در نظر است، اول: احاطه علمی خدا به حال بندگان، و آن مقدمه است بر مطلب بعدی که منافقان و کفار بر علیه خدا و رسول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۶۱ توطئه نکنند.

دوم: معلوم می‌شود که منافقان میان خود جلسه تشکیل داده و در باره مسلمانان نجوی می‌کردند و این سبب ناراحتی مسلمانان می‌شد و نجوای آنها در رابطه با گناه، تجاوز و مخالفت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بود که از اینکار نهی شدند و نیز چون به محضر حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله می‌آمدند، به جای سلام کردن، چیز دیگری می‌گفتند.

این جریان در هر زمان هست که دشمنان بر علیه مؤمنین جلسات سری تشکیل می‌دهند و سبب آزار آنها می‌شوند.

سوم: اهل ایمان به عبارت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا از تشکیل چنان جلسات نهی شده‌اند.

چهارم: مؤمنان در مقابل تشکیل جلسات آنها توکل بر خدا کنند و بدانند که نجوای آنها ضروری به مؤمنان نخواهد رسانید جز با اذن خدا.

۷- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ كَفْتِمْ: این آیه مقدمه است بر آیه بعدی و در عین حال علم و احاطه کامل خدا را بر موجودات بیان می‌دارد، این یک مطلب عقلی است که آفریننده باید به آفریده، عالم باشد و گرنه آفریننده نخواهد بود، چطور معقول است معماری ساختمانی را بنا کند و از چگونگی آن که با دست خود ساخته است بی‌اطلاع باشد، رؤیت در آیه به معنی علم است.

ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ذَكَرَ خَاصَّ بَعْدَ أَمَامٍ وَدَرِ رَابِطَةٍ بِأَيَّةٍ بَعْدِيَّةٍ وَتَرْسِيمٍ بَسِيرٍ عَجِيبٍ اسْتَدْرَجَ رَابِطَةً بِحَضُورِ خَدَا بِأَيِّهَا «ادْنَى» بِمَعْنَى كَمْتَرٍ وَبِأَيِّنْ تَرْمِي بِأَشَدِّ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۶۲

یعنی کمتر از ثلاثه و خمسه.

أَيْنَ مَا كَانُوا حَاكِي اسْتَدْرَجَ خَدَا رَابِطَةً بِأَيَّةٍ بَعْدِيَّةٍ وَتَرْسِيمٍ بَسِيرٍ عَجِيبٍ اسْتَدْرَجَ رَابِطَةً بِحَضُورِ خَدَا بِأَيِّهَا «ادْنَى» بِمَعْنَى كَمْتَرٍ وَبِأَيِّنْ تَرْمِي بِأَشَدِّ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۶۲

خدا با هر کس و هر گروه، احاطه علمی است نه حضور وجودی او، و این با نهی از نجوی تناسب دارد. در عین حال می‌دانیم که خدا در همه جا حضور وجودی دارد: فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ بقره/ ۱۱۵.

«مع كل شيء لا بمقارنه و غير كل شيء لا بمزايله»

/ نهج البلاغه خطبه اول.

ثُمَّ يُبَيِّنُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ قسمت اول نتیجه بودن خدا با هر ثلاثه و خمسه و قسمت دوم تعلیل آنست.

۸- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنَّجْوَى وَالْعُدْوَانَ وَمَعْصِيَةَ الرَّسُولِ ظُهُورَ «الَّذِينَ» فِي مَنَافِقَانِ وَمُسْلِمَانَانَ مَرِيضِ الْقَلْبِ اسْتَدْرَجَ خَدَا رَابِطَةً بِأَيَّةٍ بَعْدِيَّةٍ وَتَرْسِيمٍ بَسِيرٍ عَجِيبٍ اسْتَدْرَجَ رَابِطَةً بِحَضُورِ خَدَا بِأَيِّهَا «ادْنَى» بِمَعْنَى كَمْتَرٍ وَبِأَيِّنْ تَرْمِي بِأَشَدِّ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۶۳

شده است.

به نظر می‌آید: وَيَتَنَاجَوْنَ ... تعلیل نهی از نجوی است یعنی: عَلَّتْ نَهْيُهَا أَنْ تَسْتَدْرَجَ خَدَا رَابِطَةً بِأَيَّةٍ بَعْدِيَّةٍ وَتَرْسِيمٍ بَسِيرٍ عَجِيبٍ اسْتَدْرَجَ رَابِطَةً بِحَضُورِ خَدَا بِأَيِّهَا «ادْنَى» بِمَعْنَى كَمْتَرٍ وَبِأَيِّنْ تَرْمِي بِأَشَدِّ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۶۳

اثم شامل می‌شود به گناه شخصی مانند شرب خمر، ترک صلوة، دروغ گفتن و نظیر آن، عدوان در رابطه با حقوق دیگران و جامعه است، این هر دو معصیت خدا هستند، اما معصیت رسول درباره اوامر و نواهی اوست که از روی ولایت و درک خویش صادر می‌کند نه اینکه از جانب خدا نازل شده باشد.

در مجمع فرموده: حمزه (که یکی از قارئان است) «یتناجون» را «یتنجون» خوانده است، شاهد قرائت حمزه آنست که به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۶۳

درباره علی علیه السلام گفتند: آیا با علی نجوی می‌کنی و با ما نه؟ حضرت فرمود: من من با او نجوی نمی‌کنم بلکه خدا با او نجوی می‌کند

«ما انا انتجيته بل الله انتجاه».

گویی: چون دست نکشیدند آیه لَيْسَ لَكَ يَنْتَهُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ لَنْغَرِيْبِكَ بِهِمْ ... احزاب / ۶۰ نازل گردید. به نظر بعضی منظور از الَّذِينَ نُهُوا ... منافقان و یهود مدینه می‌باشند و اللَّهُ اعْلَمُ.

وَإِذَا جَاؤُكَ حَيُّوكَ بِمَا لَمْ يَحْيِكْ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ از تفسیر قمی نقل شده: چون محضر آن حضرت می‌آمدند، بجای سلام می‌گفتند: «انعم صباحا و انعم مساء» و آن تحیت اهل جاهلیت بود یعنی صبح و شب در نعمت باشی.

ناگفته نماند: چون ظهور الدین نُهوا عن النجوى در منافقان است در این صورت قول تفسیر قمی تأیید می‌شود.

على هذا تحيت منافقان بر خلاف قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سِلاَمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ نمل / ۵۹، فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ...

نور / ۶۱، است.

بسیاری از مفسران گفته‌اند: این در باره یهود است چون محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌آمدند به جای «السلام عليك» می‌گفتند: «السلام عليك» سام به معنی مرگ است.

در میزان فرموده: وَيَقُولُونَ عطف است بر «حيوك» یا حال است و به طور کنایه انکار رسالت آن حضرت می‌باشد، یعنی: در ضمیر خویش می‌گفتند:

چرا خدا ما را در مقابل گفته‌مان، عذاب نمی‌کند، پس او پیامبر نیست و گرنه تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۶۴
خدا عذابمان می‌کرد، در جوابشان آمده:

حَسِبْتُمْ أَن تُدِخَلُونَهَا فَلَمَّا كَانَتْ لِلْغَايَةِ وَقِيلَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا لَا تَوَدُّوا الْمُؤْمِنِينَ لَوَدَّؤُنَّ أَن يَمْسُكُوا بِكُلِّ صَخْرَةٍ لَّتُحْمَلَهُمْ حَمَلًا ثِقِيلًا تَتَجَافَىٰ لَهُمُ الْبُيُوتُ وَأُولَٰئِكَ نَبِئَاتُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقِينَ يُطْرِقُونَ وَاكْفُؤُنَّ عُنَىٰ رَبِّكَ فَكَيْفَ
کافی است.

۹- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبَيْرِ وَالتَّقْوَىٰ خطاب است به مؤمنان که مانند منافقان نباشید، از این آیه معلوم می‌شود صرف نجوی حکم به خصوصاً ندارد، اگر توأم با معصیت شد غیر شرعی و اگر توأم با تقوی باشد پسندیده و شرعی است.

نظیر: لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ ... نساء / ۱۱۴.
جمله و اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ تأکید مطلب است، یعنی:

شما به طرف خدا جمع می‌شوید، به حساب شما رسیدگی خواهد شد، پس از خدا بترسید.

منظور از بِالْبَيْرِ وَالتَّقْوَىٰ چیزی است که در آن نیکی به دیگران و پرهیز از گناه باشد.

۱۰- إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ دلداری و تسلیتی است به مؤمنان که نجوی و جلسات سری منافقان ضرری به آنها نمی‌زند زیرا کارها مشروط به اذن خداست بشر از خود استقلالی ندارد.

اگر تیغ عالم بجنبند ز جای نبرد رگی گر نخواهد خدای

الف و لام نجوی برای عهد است یعنی نجوایی که منافقان می‌کنند، علت تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۶۵
از شیطان بودن آنست که شیطان آن نجوی را در نظرشان مزین می‌کند.

وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ توکل و اعتماد بر خدا داشته باشند و از کید آنها نترسند. در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: چون سه نفر باشید دو نفر با هم نجوی نکنید زیرا سومی محزون می‌شود.

«إذا كنتم ثلاثة فلا يتناجى اثنان بدون صاحبها فان ذلك يحزنه

« تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۶۶

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۱۱ تا ۱۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ

الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) أَلْشَّفَقَتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صِدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳)

۱۱- ای اهل ایمان چون به شما گفته شود: در مجالس جا باز کنید، جا باز کنید، تا خدا به شما وسعت دهد، و چون گفته شد برخیزید، برخیزید، خدا آنان را از شما که ایمان آورده و علم داده شده‌اند درجاتی بالا می‌برد، خدا به آنچه می‌کنید داناست.

۱۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون با پیامبر خلوت کردید پیش از خلوت صدقه‌ای بدهید این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشتید، خدا آمرزنده و مهربان است.

۱۳- آیا ترسیدید از اینکه پیش از خلوتتان صدقات بدهید، پس چون عمل نکردید و خدا بشما برگشت، پس نماز را بر پا دارید و زکاة را بدهید، خدا و رسولش را اطاعت کنید، خدا بآنچه می‌کنید داناست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۶۷

کلمه‌ها

تفسحوا: فسح: جا گشادن، جا باز کردن. «فسح له فی المجلس: وسع و فرج» تفسح: در وسعت قرار گرفتن. منظور نشستن است به طوری که مجلس به همه وسعت بدهد.

انشزوا: نشز (بر وزن عقل): برخاستن، بلند شدن. «انشزوا»:

برخیزند.

اشفقتم: اشفاق: خوف و خشیت. طبرسی فرماید: اشفاق خوف از وقوع مکروه است با احتمال عدم وقوع.

شرحها

در آیات فوق اولاً- یک مطلب اخلاقی مطرح است و آن اینکه: در مجالس باید حق همه مراعات بشود و انسان طوری بنشیند که برای دیگران نیز نشستن میسر باشد، و نیز اگر وضعی پیش آمد و گفتند: شما بروید، دیگران بیایند لازم است انسان قبول کند. از آیات استفاده می‌شود که مسلمانان در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چنان دور را می‌گرفتند که نشستن و استفاده از آن حضرت برای بقیه غیر مقدور می‌شد.

و نیز در آیه دوازدهم دستور داده که هر که بخواهد با رسول خدا خلوت کند، باید اول صدقه بدهد و در آیه بعدی همان حکم نسخ شده است.

طبرسی رحمه الله نقل می‌کند: آیه صدقه درباره اغنیا نازل شد که زیاد با پیغمبر خلوت می‌کردند، چون چنان دیدند از خلوت با آن حضرت خود داری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۶۸

کردند تا آیه رخصت نازل گردید.

امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده: در قرآن آیه‌ای هست که کسی پیش از من به آن عمل نکرده و کسی بعد از من به آن عمل نخواهد کرد آن آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ ... است.

من یک دینار داشتم آن را به ده درهم فروختم، هر وقت خواستم با رسول الله صلی الله علیه و آله نجوی کنم یک درهم صدقه دادم، تا آیه رخصت نازل شد، ابن عمر گوید:

سه چیز برای علی بن ابی طالب بود اگر یکی از آنها برای من می‌بود، از شتران سرخ موی خوشتر داشتم: تزویج فاطمه زهرا، دادن پرچم به او در روز خیبر و آیه نجوی.

مجاهد و قتاده گویند: چون مسلمانان از مناجات با آن حضرت نهی شدند (مگر با دادن صدقه) جز علی بن ابی طالب علیه السلام کسی با او مناجات نکرد، دیناری را صدقه داد و با او نجوی کرد و با او خلوت نمود تا آیه رخصت نازل گردید.

۱۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا.

حکم اول در باره وسعت دادن در مجلس و جا دادن به دیگران و حکم دوم در باره برخاستن و دادن جای به دیگران است.

گویند: حکم دوم در باره کسانی نازل شد که به نشستن در نزد آن حضرت طول می‌دادند و هر یک خوش داشت که آخرین خارج شونده از محضر آن حضرت باشد.

منظور از يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ گفته‌اند: یعنی: تا خدا در بهشت برای شما ۱- جریان صدقه دادن و سه خصلت آن حضرت در کشف نیز نقل شده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۶۹

وسعت دهد و می‌شود منظور وسعت در مکان و زرق و کار و امثال آن نیز باشد.

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

منظور از ترفیع درجه، مقرب بودن در نزد خداوند است معلوم می‌شود که منظور، علماء مؤمن می‌باشند و گرنه عالم کافر درجه‌ای پیش خدا ندارد، پس مؤمنان به دو گروه تقسیم می‌شوند، مؤمن عالم و مؤمن غیر عالم.

مؤمنان عالم در تقرب به خدا از مؤمنان غیر عالم درجاتی بالاتر هستند این قسمت از آیه مقام عالم مؤمن را به خوبی روشن می‌کند که خود راه توحید را دانسته و دیگران را نیز راهنمایی می‌کند.

در مجمع از جابر بن عبد الله از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده که فرمود:

فضل عالم بر شهید یک درجه است، فضل شهید بر عابد یک درجه است، فصل پیامبر بر عالم یک درجه است، فضل قرآن بر سائر سخنان مانند فضل خدا بر خلق است فضل عالم بر دیگران، مانند فضل من بر کمترین آنهاست.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«قال اذا كان يوم القيامة جمع الله عز و جل الناس في صعيد واحد و وضعت الموازين فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فيرجح مداد العلماء على دماء الشهداء.»

«۱»

ناگفته نماند: این قسمت از آیه خود مطلب مستقلى است و رابطه آن با صدر آیه شاید آن باشد که شما در صورت مراعات این دستورها از علماء مؤمنین و صاحب درجات خواهید بود و جمله أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ تأکید این مطلب می‌باشد.

«يرفع» در همه قرآنها با کسر عین نوشته شده و در آن صورت مانند

(۱) بحار ج ۱۵/۲ کتاب العلم باب ۸ از امالی صدوق.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۷۰

يَفْسَحِ اللَّهُ جَوَابَ شَرْطٍ مَحذُوفٍ اسْتِ و معنایش آن می‌شود: این کار را بکنید تا خدا اهل علم را درجاتی بالا ببرد، آیا منظور آنست که شما برخیزید تا اهل علم نزد آن حضرت بنشینند؟! و الله اعلم.

۱۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدْتُمُ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. معلوم است که این حکم برای اغنیا بود، ذیل آیه روشن می‌کند که فقراء در رفتن به محضر آن حضرت چنین تکلیفی نداشتند. خیر

و اطهر عِلّت حکم است یعنی این کار خیر است، به فقرا کمک می‌شود و آنها از خلوت شما با آن حضرت محزون نمی‌شوند، و نیز اخلاص و پاکی، قلب شما را روشن می‌کند.

به نظر می‌آید: عِلّت اصلی این حکم همان «ذلک خیر» است در اول آیات گفته شد که به این حکم فقط حضرت ولی ذوالجلال علی علیه السلام عمل نمود، «صدقه» مطلق است به هر قدر شامل می‌شود.

۱۳- أَسْفَقْتُمْ أَنْ تُتَدَمَّرُوا بَيْنَ يَدَي نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ...

ملامت شدیدی است نسبت به مؤمنان و نسخ حکم بالاست. جمع آمدن «صدقات» حاکی است که ترس از آن بود این حکم ادامه پیدا کند و صدقه به صدقات انجامد.

تَابَ اللَّهُ همان عنایت خدا و برداشته شدن حکم می‌باشد، لَمْ تَفْعَلُوا حاکی است که گذشته از اشفاف فوق به این حکم عمل نکردند، و گناهکار شدند چنان که از تَابَ اللَّهُ استفاده می‌شود.

در کشاف آمده: گویند این حکم ده شب بود که بعد از آن نسخ شد، به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۷۱ نظر بعضی مقداری از یک روز بود.

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

یعنی به واجبات اهمیت بدهید و خدا و رسول را در احکام دیگر اطاعت نمائید، وَ اللَّهُ خَبِيرٌ ... تأکید مطلب است «فاقیموا» جواب فَاذْ لَمْ تَفْعَلُوا می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۷۲

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۱۴ تا ۲۲]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَ يُخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۵) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۶) لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۷) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۸)

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹) إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۲۰) كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رَسُولِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱) لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدُهُمْ بَرُوحٌ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۷۳

۱۴- آیا نگاه نکردی به کسانی که دوست داشته‌اند قومی غضب شده را، آنها نه از شما هستند و نه از آنها و قسم می‌خورند بر دروغ با آنکه می‌دانند.

۱۵- خدا برای آنها عذابی سخت آماده کرده بد است آنچه می‌کنند.

۱۶- سوگندهای خویش را سپر قرار داده‌اند و از راه خدا اعراض نموده‌اند، آنها راست عذابی دردناک.

۱۷- اموال و اولادشان هرگز از عذاب خدا کفایتشان نمی‌کند، آنها اهل آتشند و در آن پیوسته خواهند بود.

۱۸- در روزی که خدا همه‌شان را زنده می‌کند برای خدا سوگند می‌خورند چنان که برای شما می‌خورند و گمان می‌کنند که بر چیزی هستند.

۱۹- شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را فراموششان کرده است، آنها حزب شیطانند، بدانید که حزب شیطان جز زیانکار نیستند.

۲۰- آنهایی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند در ردیف ذلیلترین خلق می‌باشند.

۲۱- خدا حتمی کرده که من و رسولانم حتماً غلبه خواهیم کرد، خدا قومی و داناست.

۲۲- پیدا نخواهی کرد قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت می‌آورند، دوست بدارند دشمنان خدا و رسولش را هر چند که پدران یا پسران یا برادران و یا عشیره‌شان باشند، خدا در قلب آنها ایمان را ثبت کرده و با روحی از جانب خویش تأییدشان فرموده است داخلشان می‌کند به جناتی که از زیر آنها نهرها روان است، در آنها پیوسته‌اند ...

کلمه‌ها

استحوذ: حوذ: راندن سریع و احاطه. استحواذ: تسلط و غلبه، و آن لازمه راندن و احاطه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۷۴
حزب: دسته و گروه. موارد استعمال آن نشان می‌دهد که وحدت عقیده و هدف در آن ملحوظ است و گروه هر گروه را حزب نگویند.

یحادون: محاده: دشمنی و مخالفت، به آیه پنجم رجوع شود.

عشیره: خانواده یا اقوام پدری یا اهل قبیله «عشیره الرجل: بنو آبیة الادنون او قبیله».

شرحها

آیات شریفه در باره منافقان است که یهود را دوست داشته و با آنها همکاری می‌کردند، در این زمینه آنها را با عذاب سخت آخرت تهدید می‌کند، سپس می‌فرماید: اهل ایمان دشمنان خدا را دوست نمی‌دارند هر چند که اقوام و عشیره‌شان باشند، آن گاه آنها را تعریف می‌کند که در ایمان ثابت، و اهل بهشت هستند.

مکتب و ایمان در منطق مؤمن از هر چیز حتی از اولاد و پدران و مادران اهم است، چنان که مؤمنان صدر اسلام پدران و فرزندان خویش را در راه اسلام می‌کشتند.

۱۴- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ.

منظور از «الذین» منافقان و منظور از «قوما...» یهود است چنان که در باره آنها فرموده: مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ مائده / ۶۰.

ضمیر «هم» راجع به منافقان و «منهم» راجع به یهود است یعنی منافقان نه از شما هستند و نه از کفار بلکه مُدْبِدِّينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۷۵

نساء / ۱۴۳، البته این به حسب گروه بندی است و گرنه به حکم وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ مائده / ۵۱ وَعِدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ توبه / ۶۸، منافقان با کفار با هم هستند.

وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

مراد از «کذب» همانست که بدروغ می‌گفتند: ما مسلمانیم و بر آن سوگند می‌خورند با آنکه می‌دانستند دروغ می‌گویند.

۱۵- أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

جمله اول وعده عذاب شدید و جمله دوم تأسف از وضع آنهاست که چرا چنین هستند «کانوا» منسلخ از زمان و به معنی «هستند» می‌باشد.

۱۶- اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.

ایمان به معنی سوگندهاست یعنی سوگند خود را در ادعای ایمان برای خود سپر قرار داده‌اند که بتوانند در ردیف مؤمنان قرار گیرند، «صدوا» می‌شود به معنی اعراض و یا منع باشد.

۱۷- لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا.

انسان در نوائب روزگار به مال و فرزندان خویش تکیه می‌کند، ولی این دو عامل آنها را به هیچ وجه از عذاب خدا کفایت نخواهد کرد، در نتیجه اولئک أصحاب النار هم فيها خالدون.

۱۸- يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ.

یوم ظرف است برای عذاب مهین معلوم می‌شود که منافقون روز قیامت قسم خواهند خورد که در دنیا مؤمن بوده‌اند و فکر خواهند کرد که این قسم آنها را به جایی می‌رساند و مانند دنیا می‌تواند آن را برای خود سپر قرار بدهند ولی روزی که به حکم یوم تبلی السرائر فما له من قوه و لا ناصر طارق / ۹ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۷۶

حقائق و باطن انسانها مکشوف گردیده است، سوگند نفعی به حال آنها نخواهد داشت.

و به حکم الا انهم هم الکاذبون توجهی به سوگند دروغ آنها نخواهد شد، جلو افتادن «هم» برای حصر کلام آنها در کذب است.

۱۹- اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ.

یعنی: شیطان به آنها چیره شده و خدا را از یادشان برده است الا ان حیزب الشیطان هم الخاسرون هم برای حصر آنها در خسران می‌باشد.

۲۰- إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَىٰ.

تعلیل «خاسرون» است یعنی علت خاسر بودن آنست که معاندین خدا و رسول در زمره ذلیلان خلق خدا هستند، منافقان نیز فردی از این کلی می‌باشند.

۲۱- كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ.

این آیه توجیه و تعلیل مطالب فوق است، یعنی: به عذاب رفتن منافقان و مغضوب شدن کفار و ذلیل شدن معاندین خدا و رسول برای آنست که: خدا برای خود و رسولانش غلبه را حتمی فرموده است.

این غلبه شامل غلبه با دلیل، غلبه طبیعی با هلاک کردن کفار و غلبه با طبیعت ایمان است، خدا و پیامبرش به هر حال غالب می‌شوند هم با دلیل و هم با هلاکت کفار نظیر قوم لوط، عاد و ثمود و هم با پیشرفت پیامبر و پیاده شدن حاکمیت الله، مثل زمان موسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

طبیعت ایمان یک طبیعت پیروز است و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین آل عمران / ۱۳۹، اصحاب پیامبران با از دست دادن نیروی ایمان و نیت خالص، به قهقری برگشتند و گرنه در ایمان، شکست وجود ندارد.

۲۲- لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۷۷

و رَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ

نفی پیدا شدن چنین قوم، کنایه از آنست که ایمان خالص با دوستی دشمنان خدا قابل جمع نیست هر چند که دشمنان خدا از لحاظ نسب و سبب از همه نزدیکتر باشند.

در نهج البلاغه فرموده:

«و لقد كنا مع رسول الله نقتل آبائنا و ابنائنا و اخواننا و اعمامنا و لا يزيدنا ذلك الا ايمانا و تسليما...»
 أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ.

قسمت اول حاکی از رسوخ ایمان در قلوب آنهاست، قسمت دوم راجع به تقویت مؤمنان با روح بخصوصی است غیر از روحی که میان مؤمن و کافر مشترک است، روح را در آیه ایمان، قرآن، جبرئیل و نور تفسیر کرده‌اند ولی از آیه و روایات فهمیده می‌شود: آن یک روح مستقل و بخصوص است و حتی منظور انبساط و گسترش روح اولی نیست.

از ابی خدیجه نقل شده: محضر حضرت کاظم صلوات الله علیه داخل شدم، فرمود: خدای تبارک و تعالی مؤمن را با روحی از جانب خویش تأیید فرموده هر وقتی که نیکی و تقوی کند روح در او حاضر می‌شود و از او غائب می‌شود هر وقت که گناه و تعدی نماید ... «۱»

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

«فی قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ؟ قَالَ: هُوَ قَوْلُهُ وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ «۲» و در چند روایت در تفسیر برهان، روح به ایمان تفسیر شده است.

(۱) کافی کتاب الایمان باب «الروح الذی اید به المؤمن».

(۲) تفسیر صافی. [.....]

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۷۸

وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ.

نتیجه کتابت ایمان و تأیید با روح است، حقیقت انهار بهشتی را در سوره قتال خواندیم.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خدا از بندگی و اطاعت آنها راضی است، آنها نیز از مواهب و بهشت خدا راضی و خوشنود هستند.
 أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

مقابل أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ... و بیان کرامت و شرافت اهل ایمان است که جز فلاح و رستگاری چیز دیگری نیست.
 در شب تاسوعا نهم محرم الحرام هزار و چهار صد و شش مطابق ۲/ ۷ / ۱۳۶۴ تفسیر سوره مجادله به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۷۹

سوره حشر

اشاره

در مدینه نازل شده و بیست و چهار آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- حشر پانزدهمین سوره است که بعد از سوره بینه در مدینه نازل گردید در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پنجاه و نهم است، در آغاز این سوره به اجلاء یهود بنی نضیر اشاره شده.

در مجمع البیان از سیره ابن اسحاق نقل کرده که اجلاء بنی نضیر بعد از آن بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از جنگ «احد»

برگشت ولی زهری گفته است:

اجلاء آنها پیش از جنگ «احد» و شش ماه بعد از جنگ «بدر» اتفاق افتاد.

علی هَذَا بنا بر قول ابن اسحاق نزول این سوره در اواخر سال سوم هجرت و یا در اوائل سال چهارم واقع شده است چون جنگ «احد» در روز پانزدهم شوال سال سوم اتفاق افتاد و بنا بر قول زهری نزول آن در اوائل سال سوم بوده است زیرا «جنگ بدر» در رمضان سال دوم واقع گردید.

۲- عدد آیات آن به اتفاق قارئان بیست و چهار است، کسی در این زمینه اختلاف نکرده است.

در تفسیر خازن گوید: این سوره دارای چهارصد و چهل کلمه و هزار و نهصد و سیزده حرف می‌باشد و الله اعلم.

۳- تسمیه آن به «حشر» به علت وقوع این کلمه در اول آن است و جریان حشر و اجلاء بنی نضیر از مطالب شاخص آن می‌باشد «تسمیه الكل باسم الجزء» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۸۰

ظاهر آنست که این تسمیه توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد، به عبارت دیگر حقیقت شرعی است نه متشرعه.

۴- سوره مبارکه بی شک مدنی است، ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است آیات و مطالب آن نیز بر این مدعا شاهد می‌باشند.

مطالب سوره و غرض آن

۵- در این سوره اولاً اجلاء یهود بنی نضیر و حکم اموالی که از آنها ماند بیان می‌شود. ثانیاً وعده منافقان که به یهود قول همکاری داده و عمل ننمودند بازگو می‌گردد و وعده آنها به وعده شیطان تشبیه شده که در دنیا انسان را وادار به کفر می‌کند و در آخرت از او بیزار می‌نماید.

ثالثاً: در مقام نتیجه‌گیری از دو ماجرای فوق، مؤمنان، موعظه و نصیحت می‌شوند که مانند آنها نباشند و خدا را فراموش نکنند، در ردیف نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ قرار نگیرند. و آن گاه موقعیت خدا را در جهان هستی با ذکر چند اسم از اسما حسنی ترسیم می‌کند که در قرآن کریم کم نظیر یا بی نظیر است.

شأن نزول

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل شده: در مدینه سه قبیله از یهود زندگی می‌کردند: بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع. میان آنها و رسول خدا پیمان عدم تعرض منعقد شده بود که هر سه پیمان شکنی کردند.

جریان عهد شکنی بنو نضیر آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به قبیله آنها رفت و در باره خوبیهای دو نفر که مردی از صحابه آنها را کشته بود قرض می‌خواست تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۸۱

و قصد خانه کعب بن اشرف نمود «۱». کعب آن حضرت را بگرمی پذیرفت و خوش آمد گفت و برای آماده کردن طعام به پا خاست و به فکرش آمد که آن حضرت را شهید کند، جبرئیل حضرت را از این تصمیم خبر داد (در مجمع البیان است که خواستند سنگی از پشت بام به سر آن حضرت بیاندازند).

رسول خدا برخاست و به مدینه برگشت و به محمد بن مسلمه انصاری دستور فرمود: پیش بنو نضیر برو و بگو: خدا پیامبرش را از قصد شما آگاه کرده است یا از دیار ما بروید و یا آماده جنگ باشید، گفتند: مانعی ندارد خارج می‌شویم.

عبد الله بن ابی (رئیس منافقان) به آنها پیغام فرستاد که خارج نشوید، آماده جنگ باشید، من و طائفه‌ام و هم پیمانهایم شما را یاری خواهیم کرد، اگر از مدینه خارج شوید با شما خارج خواهیم شد و اگر بجنگید در نصرت شما خواهیم جنگید.

بنی نضیر به وعده عبد الله فریفته شده، قلعه‌های خویش را مرمت کرده و به حضرت پیغام دادند: ما از خانه خویش خارج نخواهیم

شد، هر چه از دست بیاید بکن.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعد از مطلع شدن، تکبیر گفت، اصحابش نیز تکبیر گفتند، آن حضرت به علی علیه السّلام دستور حمله صادر فرمود، او پرچم بر گرفت و به طرف بنی نضیر حرکت کرد، سپس حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به آنها پیوست، قلعه‌های بنی نضیر به محاصره افتاد، عبد الله بن ابی غدر کرد و به کمک آنها نیامد.

بنی نضیر هر قسمت از قلعه‌هایشان را که مشرف به سقوط می‌شد با دست خویش خراب می‌کردند تا مسلمانان از آن استفاده نکنند، حتی خانه عالی خویش

(۱) کعب بن اشرف آن موقع کشته شده بود ظاهراً از «حیی بن اخطب» بود.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۸۲

را نیز تخریب می‌کردند حضرت فرمانداد درختان خرما را قطع کنند، در بحار الانوار نقل شده همه‌اش شش درخت خرما قطع گردید- این کار آنها را به جزع انداخت، گفتند: یا محمد مگر خدا تو را امر به فساد می‌کند؟! اگر درختان مال توست بگیر و اگر مال ماست قطع مکن، و چون از طول محاصره به تنگ آمدند، پیغام دادند که خارج می‌شویم به شرط آنکه همه اموالمان را با خود ببریم، حضرت فرمود: نه حق ندارید چیزی با خود ببرید، در وقت بازجویی اگر چیزی کشف شد سزایش اعدام است.

(در بحار از تفسیر فرات نقل کرده: گفتند خارج می‌شویم ولی اموالمان را ببریم، حضرت فرمود: نه، فقط آن قدر که شتران حمل کنند حق بردن دارید قبول نکرده چند روز نیز مقاومت کردند سپس گفتند: باشد خارج می‌شویم و هر چه شتران بردارند می‌بریم حضرت فرمود: نه دیگر حق بردن چیزی ندارید و الا اعدام می‌شوید) بالاخره پذیرفتند که دست خالی خارج شوند.

گروهی به «فدک» و «وادی القری» و گروهی به شام رفتند و در این رابطه نازل شد هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ... و در باره عبد الله ابی نازل شد: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا...

در مجمع از ابن عباس نقل کرده: حضرت آنها را محاصره کرده تا از مقاومت مأیوس شدند، به آنچه حضرت می‌خواست تن در دادند حضرت با آنها مصالحه کرد که خودشان را حفظ کنند و آنها را از دیارشان به «اذرعات» در شام کوچک دهد و برای هر سه نفر یک شتر و مشک آب بدهد، پس به اذرعات و اریحا خارج شدند، فقط خانواده ابی الحقیق و حیی بن اخطب که به «خیبر» کوچ نمودند، عده‌ای هم به «حیره» رفتند.

(۱) از تفسیر برهان.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۸۳

ناگفته نماند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رحمه للعالمین و نمونه عطوفت و رأفت بود اما یهود «مفسد فی الارض» بودند، و پیوسته در صدد توطئه بودند، یا می‌بایست فتنه یهود بر طرف شود و یا همیشه جامعه مسلمین در اضطراب بسر برد.

چنان که اسرائیل غاصب و حزب صهیونیسم در حال حاضر نیز چنین هستند، نه خود را حتی دارند، و نه می‌گذارند مسلمانان راحت زندگی کنند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۸۴

سورة الحشر مدنیة و هی اربع و عشرون آیه نزلت بعد سورة البینة

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (۲) وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبْنَاكَ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴)
 مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ (۵)
 به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- تنزیه می کند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست توانا و حکیم.
- ۲- او کسی است که اهل کتاب کافر را برای نخستین راندن از دیارشان بیرون کرد، گمان تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۸۵ نمی کردند که خارج شوند و فکر می کردند که قلعه‌هایشان از اراده خدا مانع می شود، خدا از محلی بر آنها آمد که گمان نمی کردند و بر دل‌هایشان واهمه انداخت خانه‌های خویش را با دست خود و دست مسلمین خراب می کردند.
- ۳- اگر خدا بر آنها بیرون رفتن نمی نوشت حتما در دنیا عذابشان می کرد، آنها را در آخرت عذاب آتش هست.
- ۴- این بدان جهت است که آنها و رسولش را دشمن داشتند، هر که خدا را دشمن دارد، عذاب خدا سخت است.
- ۵- هر نخله‌ای که قطع کردید و یا بر ریشه‌های آن باقی گذاشتید به اذن خدا بود و تا فاسقان را خوار گرداند.

کلمه‌ها

حشر: جمع کردن. به معنی اخراج نیز آید: «حشر الناس: اخراجهم من مکان الی آخر» در آیه معنی دوم مراد است.
 قذف: انداختن. خواه انداختن معنوی باشد چنان که در آیه و خواه انداختن و گذاشتن حسی باشد مانند آن اَقْذِفِهِ فِي التَّابُوتِ طه / ۳۹.

جلاء: انتقال از دیار و وطن به علت گرفتاری و بلا.

شاقوا: مشاقه. مخالفت و دشمنی، آن از «شق» است که هر یک از خصمین در طرفی واقع می شوند.
 لینه: نخله، طبرسی فرموده: گویی نوعی از نخله است آن از ماده لون یا لین (نرمی) است به علت نرمی میوه‌اش.
 تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۸۶

شرحها

در این آیات برای تیره کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان می فرماید:
 خدا یهود بنی نضیر را اجلاء و اخراج کرد، شما فکر می کردید که خارج نخواهند شد و آنچه از نخلهای آنها قطع کردید به اذن خدا بود و اگر اخراج نمی شدند بلای دیگری به سراغ آنها می آمد، زیرا که با خدا و رسولش بنای دشمنی نهادند، هر کس چنین باشد دچار خشم خدا خواهد گردید، در آخرت نیز در عذاب خدا خواهند بود فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ و چون همه اینها مطابق حکمت و مصلحت بوده است، لذا سوره با سَبَّحَ لِلَّهِ ... شروع شده و با يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ... ختم گردیده است.
 ۱- سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

این آیه عینا همانست که در اول سوره حدید گذشت با این فرق که در آنجا به جای «و ما فی الأرض» بود، تناسب این آیه که سر خط سوره است با مطالب بعدی آنست که: اجلاء بنی نضیر و اجلاء بنی قینقاع و امثال آن همه از روی مصلحت و حکمت بوده و منزله بودن خداوند و عزت و حکمتش مقتضی این جریانها بوده است، در رابطه با «سبح لله» و مراد از تسبیح در اول سوره حدید صحبت شد به آنجا رجوع شود.

۲- هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ....

منظور آنست که اخراج آنها توسط رسول خدا، مطابق فرمان خدا بوده است گر چه آنها ناراحت شدند، حتی زنان و کودکان بی تقصیر نیز از گرفتاری مصون نماندند ولی چاره‌ای جز آن نبود، مصلحت جامعه توحیدی و پیاده کردن حاکمیت تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۸۷

الله بالاتر از اینهاست این جریان همیشه قابل پیاده شدن است.

به نظر المیزان لِأَوَّلِ الْحَشْرِ اضافه صفت بر موصوف و لام به معنی «فی» است یعنی: خدا آنها را در اخراج اول از جزیره العرب خارج کرد.

ناگفته نماند: علت آمدن لِأَوَّلِ الْحَشْرِ برای نگارنده معلوم نگردید.

مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ.

یعنی شما مسلمانان آنها را قوی می دانستید و احتمال نمی دادید که خارج شوند، آنها نیز فکر می کردند که قلعه‌هایشان شکست ناپذیر است «من الله» یعنی از اخراجی که از جانب خداست.

فَأَنهَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ.

اما در جای محکم بودن قلعه‌هایشان خدا از جایی آمد که فکر نمی کردند و آن اینکه در قلوبشان ترس انداخت تا دست از مقاومت برداشتنند.

يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ.

در شأن نزول گفته شد: هر قسمت از قلعه‌ها که مشرف به سقوط بود، یهود با دست خود خراب می کردند که مورد استفاده مسلمانان واقع نشود، علی هذا قسمتی را هم مسلمانان منهدم می کردند تا رسیدن به یهود آسان باشد.

در سیره ابن هشام آمده چهار چوب خانه را از جا می کنند تا با خود ببرند.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ.

که نتیجه شرک و کفر و نفاق جز این نخواهد بود.

۳- وَ لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ.

یعنی غضب خدا در اثر لجاجت و عهد شکنی برای آنها حتمی شده بود، اگر اخراج نمی شدند بلای دیگری بر سرشان می آمد و چون بدون توبه از دنیا تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۸۸

می رفتند در آخرت نیز گرفتار عذاب آتش خواهند بود، معلوم است که عذاب آخرت مشروط به عدم توبه و عدم ایمان است.

۴- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

تعلیل عذاب دنیا و آخرت است، الف و لام «العقاب» عوض از مضاف الیه و تقدیر آن «شدید عقابه» است.

۵- مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنِهِ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْرِىَ الْفَاسِقِينَ.

در شأن نزول گفته شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به قطع درختان خرما کرد و مجموعاً شش اصله نخل قطع گردید. آیه می فرماید آنها به دستور خدا بوده است، برای تضعیف خصم در جنگ به هر کاری می شود زد چنان که در فقه معلوم است.

وَ لِيُخْزِيَ ... عطف است بر محذوف، یعنی خدا به اینکار اذن داد برای علی و برای اینکه عهد شکنان و کفار را خوار کند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۸۹

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۶ تا ۱۰]

اشاره

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كَنْنَ اللَّهُ يَسْلُطْ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَ لِأَيِّ الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷) لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹) وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰)

۶- آنچه خدا از بنو نضیر بر پیامبرش برگردانید چیزی است که بر آن اسبی و شتری نتاختید لیکن خدا پیامبرانش را بر هر کس خواست مسلط می‌کند، خدا بر هر چیزی تواناست.

۷- آنچه خدا از اهل قری بر پیامبرش برگردانید مال خدا و مال رسول و مال قرابت رسول تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۹۰ و یتیمان و مساکین و درمانده است، تافیه مالی نباشد که در دست اغنیا گردش می‌کند، آنچه پیامبر به شما داد بگیریید و آنچه را که از آن نهی کرد ترک کنید، از خدا بترسید که عذاب خدا سخت است.

۸- (فی سبیل الله) برای فقراء مهاجرین است که از دیار و اموالشان خارج شده‌اند، از خدا تفضل و رضایت می‌خواهند، خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنها راستگویانند.

۹- و برای کسانی است که مدینه و ایمان را پیش از مهاجران آماده کرده‌اند، دوست می‌دارند کسانی را به سوی آنها هجرت می‌کنند، و در دل خود از آنچه به آنها داده شده حاجتی نمی‌یابند هر چند که خود محتاج باشند، هر که از بخل نفس نگهداری شود، آنها اهل فلاحند.

۱۰- و برای کسانی که بعد از آنها آمده‌اند می‌گویند: پروردگارا بیمارز ما را و برادرانمان را که پیش از ما به ایمان سبقت کرده‌اند، و در دل ما به اهل ایمان کینه‌ای به وجود نیاور، خدایا تو رءوف و رحیم هستی.

کلمه‌ها

افاء: فیء (به فتح قاف): رجوع. «فاء فیئا: رجوع» افاءة: رجوع و ارجاع، «فیء» اموالی است که از کفار به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی امر بر می‌گردد، آن، مصدر به معنی مفعول می‌باشد.

اوجفتم: وجف و وجوف: اضطراب. «وجف الشیء: اضطرب» ایجاف:

تاختن شتر و اسب: «او جفت البعیر: اسرعته» منظور از آن در آیه رفتن به جایی با شتر یا اسب است.

خیل: اسبان. اسم جمع است، از لفظ خود مفرد ندارد به نظر طبرسی علت این تسمیه آنست که اسب در راه رفتن متکبر است، خیلاء

به معنی تکبر می‌باشد. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۹۱

رکاب: شتران. در اقرب الموارد گوید: مفرد آن راحله است.

دوله: دول: گردیدن «دال الایام دوله: دارت» طبرسی فرموده: آن به ضم دال در مال و به فتح آن در جنگ به کار می‌رود، طبرسی و زمخشری آن را اسم گرفته‌اند بعضی احتمال داده‌اند که مصدر باشد، این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است. تبوءوا: تبوء: آماده کردن و رفع نواقص شیء، در لغت آمده «بواه منزلا: هیاه».

یؤثرون: ایثار: اختیار کردن دیگران بر خود.

خصاصه: فقر و احتیاج. طبرسی فرموده: اصل آن از اختصاص است.

شح: بخل. حرص. بخل توأم با حرص. حرص مفراط.

غل: غل و غلیل: عداوت و کینه.

شرحها

در آیات ذیل احکام اموالی که از بنی نضیر و دیگران برای مسلمانها باقی می‌ماند و نیز محل مصرف آنها و علت تقسیم میان نیازمندان بیان شده است، خلاصه آن چنین می‌شود: آنچه از اموال بدون جنگ به دست مسلمانان افتد خاص رسول خداست و او در موارد ششگانه مصرف می‌کند، این بدان علت است که مال فقط در دست ثروتمندان نباشد، آن وقت محل مصرف «فی سبیل الله» بیان شده و از انصار در مقابل ایمان و ایثارشان تعریف شده است.

۶- وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ.

پس «فیء» آنست که بدون جنگ و خونریزی به دست پیامبر و امام رسد و تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۹۲

آن خاص رسول خداست، أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مفید مخصوص بودن به آن حضرت می‌باشد.

در تهذیب از حلبی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده که:

«قال الفیء ما كان من اموال لم یکن فیها هراقة دم او قتل و الانفال مثل ذلک و هو بمنزله»

۱۱».

از این روایت معلوم می‌شود: منظور از فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ عدم وقوع جنگ است و اگر با اسبان و شتران هم بروند و جنگی واقع نشود باز حکم «فیء» همانست و الله اعلم، اینکه در باره آن گفته‌اند: فاصله قلعه‌ها با مدینه دو میل بود و پیاده رفتند، شاید پیاده رفتن موضوعیت نداشته باشد.

وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

یعنی خداوند با انداختن خوف در قلوب آنها، پیامبرش را بر آنها مسلط گردانید که او بر هر چیز تواناست.

۷- مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ.

در آیه اول گفته شد: فیء خاص رسول خداست، در این آیه محل مصرف آن بیان گردیده است، یعنی آن حضرت پس از در اختیار گرفتن، آن را در مصارف ششگانه مصرف می‌کند، مِنْ أَهْلِ الْقُرَى نشان می‌دهد که این حکم مخصوص اموال بنو نضیر نیست، بلکه شامل اموال بنی قینقاع و فدک و همه اموال است که بدون جنگ به دست آید، در اینجا چند مطلب مورد نظر است:

۱- گرچه آیه مصارف ششگانه را نقل می‌کند ولی تقسیم به آن موارد لازم نیست ممکن است رسول خدا صلاح بداند فقط در

یک محل مصرف کند

(۱) تهذیب ج ۶ / ۱۳۳ حدیث ۳۷۱.

یر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۹۳

چنان که اموال بنو نضیر را فقط در «لله» یعنی فی سبیل الله مصرف کرد و به مهاجرین داد.

طبرسی فرموده: پس از رفتن بنی نضیر حضرت به انصار فرمود: می‌خواهید مهاجرین مانند گذشته در خانه‌های شما بمانند و از اموالتان استفاده کنند (چون انصار مهاجرین را در درآمد خود شریک کرده بودند) و این غنائم را میان شما و آنها قسمت کنم و یا از خانه‌های شما خارج شوند و در اموال شما شریک نشوند و این غنائم را فقط به آنها بدهم، گفتند: غنائم را به آنها بدهید و هم چنان در خانه‌های ما بمانند و شریک اموال ما باشند. در این زمینه و یُوَثَّرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَاَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ نازل گردید. آن گاه حضرت همه غنائم را میان مهاجرین تقسیم کرد و از انصار فقط به سه نفر داد که بسیار تنگدست بودند و آنها ابو دجانة و سهل بن حنیف و حارث بن صمه بودند.

۲- موارد ششگانه عینا همانست که در آیه خمس و اَعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ... انفال / ۴۱ گذشت، منظور از «لله» انفاق در سبیل الله و کارهای خوب است، «للسول» در رابطه با مخارج خود پیامبر است، لِذِي الْقُرْبَى راجع به امام و جانشین پیامبر می‌باشد و اگر منظور همه اقربای آن حضرت بود با صیغه جمع «ذوی القربی» می‌آمد.

مراد از یتامی، مساکین، ابن سبیل از سادات و قرابت آن حضرت می‌باشد چنان که در آیه خمس گفته شد، منهال بن عمر و از امام سجاد علیه السلام پرسید: منظور از ذی القربی، یتامی، مساکین و ابن سبیل کدام است فرمود: «هم قرباؤنا و مساکیننا و ابناء سبیلنا» (۱) سلیم بن قیس گوید: از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم: فرمود:

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۹۴

«نحن و الله الذی عنی الله بذی القربی الذین قرنهم الله بنفسه و نبیه فقال ما أفاء الله علی رسولیه من أهل القرى فليله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل منا خاصة و لم يجعل لنا سهما فی الصدقة اکرم الله نبیه و اکرمنا ان يطعمنا اوساخ ما فی ایدی الناس» (کافی کتاب الحجۃ باب الفیء و الانفال).

طبرسی فرموده: همه فقهاء (عامه) گفته‌اند: منظور از آیه یتیمان و مساکین و ابناء سبیل مؤمنین هستند، این سخن از امامان علیهم السلام نیز نقل شده است.

۳- نباید تعجب کرد که چرا فقط اقربای آن حضرت در آیه مطرح هستند اولاً فقط اقربا مطرح نیستند بلکه «لله» نیز مطرح است که آن حضرت همه اموال بنو نضیر را در آن راه مصرف کرد.

ثانیا: فیء مخصوص حضرت رسول و امام و ولی امر است هر طور خواست مصرف می‌کند.

ثالثا در قرابت آن حضرت، فقر شرط است، اقربای فقیر آن حضرت از خمس و فیء استفاده می‌کنند و فقراء مؤمنین از زکاة. کئی لا یكون دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَاَتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَاَمَّا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا جمله اول تعلیل است برای مصارف ششگانه یعنی اگر فیء منحصر به گروهی می‌شد آن وقت آنها را غنی می‌کرد و در دست آنها می‌گردید و دیگران محروم می‌شدند.

معلوم می‌شود که باید طوری آن را تقسیم نمود که این وضع پیش نیاید، قسمت دوم یک حکم کلی است در اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله مصداق آن در اینجا همان فیء است که آن حضرت به مهاجرین و به سه نفر از انصار داد و به دیگران تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۹۵

نداد، ما آتاکم شامل دادن چیزی و حکم کردن هر دو است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ تهدید است در رابطه با مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

۸- لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ بنا بر مکتب اهل بیت علیهم السّلام همه فیء به جز قسمت اول (فله) مخصوص پیامبر و اقربای اوست، علی هذا بهتر آنست که لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ ... بیان مصداق فی سبیل الله باشد یعنی قسمت اول را که فی سبیل الله است می توان در چنین مصارفی مصرف نمود.

به عبارت دیگر صرف فیء برای آنها، صرف در فی سبیل الله است (از المیزان).

علی هذا آنچه گفته‌اند: لِلْفُقَرَاءِ ... بدل است از لِذِي الْقُرْبَى و ما بعد آن، و یا بدل است از الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ ... قول مقبولی نیست أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ ... اشاره به حال مهاجرین است که مشرکان مکه اموال آنها را گرفته و از مکه بیرونشان می کردند. يَتَّبِعُونَ فِضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ می شود گفت رضوان بیان «فضلا» است، المیزان فرموده: می طلبند از خدا روزی را در دنیا و رضوان را در آخرت، منظور از نصرت خدا، نصرت دین خداست، آری: آنها در ادعایشان و در کارشان صادقند.

۹- وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِثُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ ...

عطف است بر «المهاجرین» در اینصورت منظور آنست که صرف در احتیاج چنین کسانی صرف در سبیل الله، است، احتمال دارد که کلام مستانف و «الذین» مبتدا و «یحیون» خیر آن باشد ولی عطف صحیح است زیرا آیه در عین تعریف از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۹۶

انصار، مصرف فیء را نیز بیان می کند. «۱»

مراد از مَنْ قَبْلِهِمْ ظاهرا قبل از آمدن مهاجرین است یعنی پیش از آمدن مهاجرین، مدینه را برای هجرت آنها و برای اسلام آماده کردند اما آماده کردن ایمان، مورد عمل قرار دادن و پیاده کردن آنست. وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ مدحی کامل از انصار است که از رسیدن مال به مهاجران ناراحت نمی شدند چنان که در تقسیم اموال بنی نضیر معلوم شد و با آنکه خود احتیاج داشتند، مهاجران را بر خود مقدم می کردند.

تاریخ می گوید: هر که از مهاجران می آمدند، اهل مدینه آنها را در منازل خویش جای می دادند و در درآمد خود آنها را شریک می کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ابو ایوب انصاری ساکن گردید، علی بن ابی طالب علیه السّلام در خانه حارثه بن نعمان مسکن گزید، حضرت فاطمه علیها سلام الله را به آن خانه عروس آوردند.

وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ قاعده کلی است، مصداق آن در آیه، انصار هستند. در حدیث آمده:

«لا يجتمع الشح والایمان فی قلب رجل مسلم ولا يجتمع غبار فی سبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم» (مجمع البیان).

۱۰- وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ عطف است بر «المهاجرین» یعنی: «للفقراء الذین جاء و من بعدهم» علی هذا صرف در اینگونه اشخاص نیز، صرف در سبیل الله است، مراد از آمدن آنها، آمدن بعد از فتح مکه و تمام شدن هجرت است. احتمال دارد جمله مستأنفه

(۱) منظور از حاجه لازم آنست یعنی کینه و حسد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۹۷

و «الذین» مبتدا و خبر آن «يقولون» باشد.

يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ وصف آیندگان است که در رابطه با مؤمنان گذشته، از خدا آمرزش می خواهند و می خواهند نسبت به هیچ مؤمن کینه‌ای نداشته باشند، رأفت نسبت به

کسی است که گرفتار باشد، رحیم اعم از آنست، طبری رأفت را «اشد الرحمة» فرموده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۹۸

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۱ تا ۱۷]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱) لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولَّيْنَّ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ (۱۲) لَمَّا نْتُمُ أَشَدُّ رَهِيَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴) كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وِبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵) كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷)

۱۱- آیا نگاه نکردی به آنان که منافق شده‌اند به برادران کافر خود از اهل کتاب می‌گویند:

اگر اخراج شوید حتما با شما خارج خواهیم شد و اصلا درباره شما به حرف کسی گوش نخواهیم داد و اگر جنگ کرده شوید حتما شما را یاری خواهیم کرد خدا گواه است که دروغ می‌گویند.

۱۲- اگر اخراج شوند با آنها خارج نمی‌شوند و اگر مورد جنگ واقع شوند کمکشان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۹۹ نمی‌کنند و اگر هم کمکشان کنند، فرار کرده سپس مورد نصرت واقع نمی‌شوند.

۱۳- شما مؤمنان در سینه آنها از خدا پرمهابت تر هستید زیرا که آنها قومی نافهم هستند.

۱۴- به طور جمعی با شما نمی‌جنگند مگر در قریه‌های قلعه‌دار یا از پس دیوارها ترسشان میانشان شدید است، آنها را متحد، فکر می‌کنی ولی دل‌هایشان پراکنده است چون قومی نافهم هستند.

۱۵- مثل آنها مثل یهود دیگر است که در این نزدیکی سزای عمل خویش را دیدند ...

۱۶- مثل منافقان مثل شیطان است که به انسان گوید: کافر باش و چون کافر شود گوید:

از تو بیزارم ...

۱۷- عاقبتشان آنست که هر دو در آتش پیوسته خواهند بود، جزای ظالمان همین است.

کلمه‌ها

نافقوا: نفاق: (به فتح نون) خارج شدن. تمام شدن و به کسر نون به معنی منافق شدن است، در وجه تسمیه منافق گفته‌اند: او به سوی مؤمن با ایمان خارج می‌شود و به سوی کافر با کفر و یا از ایمان به به طرف کفر خارج شده است.

رهبة: خوف و ترس. راغب خوف توأم با تحرز و اضطراب گفته است.

شتی: جمع شتیت به معنی پراکنده است مثل مریض و مرضی.

وبال: نتیجه زشت، سزا، عذاب.

شرحها

آیات شریفه در رابطه با جریان منافقین است که به یهود بنی نضیر قول کمک دادند و عمل نکردند، بنی نضیر آماده تسلیم بودند ولی عبد الله ابی به آنها پیغام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۰۰

داد که مقاومت کنید، خودم و هم پیمانهایم با شما خواهیم بود ولی یهود کوبیده شدند و خبری از منافقان نشد.

آن گاه سخن از ضعف باطنی یهود است، اضافه می شود که سرنوشت بنی نضیر مانند سرنوشت بنی قینقاع خواهد بود که از مدینه اخراج شدند، سپس وعده یاری منافقان به وعده شیطان تشبیه شده که به انسان می گوید: کافر شو، و در آخرت خواهد گفت: من از تو بیزارم.

۱۱- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ...

اشاره به وعده دروغین عبد الله بن ابی است، علت برادر خواندن در «لاخوانهم» همگام و هم هدف بودن آن دو در کفر و توطئه بر علیه السلام است.

وَلَا تُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا برای تأکید مطلب است که از این وعده دست بردار نیستیم و حرف هیچ کس را در این باره قبول نخواهیم کرد و اللَّهُ يَشْهَدُ ... اشاره به دروغ بودن وعده منافقان است.

۱۲- لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ ...

توضیح و بیان وعده دروغ آنهاست و در آخر فرموده: اگر هم در جنگ یهود را یاری کنند در نتیجه فرار خواهند کرد.

۱۳- لَمَّا تَمَّ أَشَدُّ رَهْمَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ تَعْلِيلَ لِيُؤَلَّنَ الْأَذْبَارَ است یعنی: علت فرارشان آنست که از شما بیشتر از خدا می ترسند علت این ترس اشد آنست که آنها قومی ناهمگامند. این آیه در عین بیان ترس آنها، نشان می دهد که اگر عاقل بودند می دانستند که حتی غلبه شما از جانب خداست.

۱۴- لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۰۱

فاعل «یقاتلون» منافقان و یهود هستند، چنان که از «جمیعا» معلوم می شود و شاید منظور فقط یهود باشد در این صورت تقدیر آن «لا یقاتلونکم مجتمعین» است. یعنی آنها جز در آبادیهای با حصار و قلعه ها و یا از پس دیوار با شما جنگ نتوانند کرد، به عبارت دیگر با شما روبرو نتوانند شد.

بَأْسِهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ بأس به معنی خوف نیز آید علی هذا این آیه تعلیل لا یقاتلونکم در آیه قبلی است یعنی علت قدرت نداشتن به جنگ، آنست که در میان آنها خوف شدیدی حاکم است و نیز به ظاهر متحد دیده می شوند اما دلهایشان پراکنده و هر یک هوای دیگری دارد، ایندو، به علت ناهم بودن آنهاست.

۱۵- كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

یعنی حکایت اینان مانند حکایت یهود بنی قینقاع است که پیمان شکنی کرده و اخراج شدند، بعضی آنها را مشرکان «بدر» دانسته اند که پیش از بنی - نضیر به سزای عمل خویش رسیدند «قریبا» تقدیرش «بزمین قریب» است جریان یهود بنی قینقاع در نکته ها خواهد آمد.

۱۶- كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ مثل گذشته راجع به یهود بود، اما این مثل راجع به منافقان است یعنی حکایت منافقان که به یهود وعده کمک دادند، مانند حکایت شیطان است که به انسان می گوید: کافر باش.

منظور از قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ آنست که شیطان متاع دنیا و امیال آن را در نظر انسان خوب جلوه گر کرده و او را کافر می کند، قَالَ إِنِّي

بَرِيءٌ مِنْكَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۱۰۲

در آخرت خواهد بود، به علت محقق الوقوع بودن به لفظ مضارع آمده است.

در سوره ابراهیم خواندیم: وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ ... إِنَّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ ... / ۲۲.

۱۷- فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ضمیر «هما» راجع به شیطان و انسان است یعنی: عاقبت اضلال شیطان و ضلالت انسان آتش شد. عاقبت وعده منافقان و فریفته شدن یهود همان بدبختی گردید، سزای همه ظالمان همین است.

نکته‌ها

بنی قینقاع: در گذشته گفته شد: سه گروه از یهود در مدینه و اطراف آن سکونت داشتند و همه با رسول خدا پیمان عدم تعرض بسته و عهد شکنی کردند، یهود بنی قینقاع و بنو نضیر به دستور آن حضرت اجلاء شدند و یهود بنی قریظه چنان که در سوره احزاب گذشت قتل عام گردیده و اموالشان به غنیمت برده شد.

یهود بنو قینقاع در یکی از محله‌های مدینه ساکن بوده و شغل زرگری داشتند، آنها مانند یهود دیگر، با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیمان عدم تعرض بستند ولی غدر کرده و پیمان خویش را شکستند، از جمله اینکه زنی از انصار در کنار دکان زرگری نشست عده‌ای از یهود خواستند، زن صورت خویش را باز کند زن امتناع نمود.

زرگر دامن پیراهن زن را بر پشت او سنجاق کرد، زن بوقت برخاستن عورتش نمایان شد، یهود از این ماجرا خندیدند، زن فریاد کشید، مردی از مسلمانان یهودی زرگر را کشت، یهود نیز آن مسلمان را مقتول کردند، خانواده تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۰۳

مسلمان از مسلمانان استمداد نمودند، کار بحرانی شد.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعد از شنیدن جریان، فرمود: من از پیمان آنها بیزاری می‌کنم، در نتیجه یهود بنی قینقاع از مدینه اخراج شدند.

نقل است که عبد الله بن ابی به ایشان گفت استقامت کنید من در باره شما با پیامبر صحبت خواهم کرد و شاید به قلعه شما آیم و با شما باشم، ولی به وعده خویش عمل نکرد.

بنا بر تفسیری، خداوند آیه قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْيُهُمْ وَتَحْشُرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ ...

آل عمران/ ۱۲ در حق آنها نازل گردید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به آنها گفت: از شکست اهل «بدر» عبرت بگیرید و در فکر توطئه بر علیه اسلام نباشید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۰۴

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۸ تا ۲۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرًا مَقْدَمًا لِعَدْوٍ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ (۱۸) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا

الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴)

۱۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بترسید از خدا و بنگرد هر کس برای فردا چه فرستاده است، از خدا بترسید که خدا به آنچه می‌کنید مطلع است.

۱۹- نباشید مانند کسانی که خدا را فراموش کرده‌اند، خدا نیز خودشان را از یاد آنها برده است، آنها فاسقانند.

۲۰- مساوی نیست اهل آتش و اهل بهشت، اهل بهشت فقط آنها هستند نجات یابندگان.

۲۱- اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم حتما می‌دیدید آن را که متذلل و شکافته تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۰۵ می‌شود از مهابت خدا، این مثلها را برای مردم می‌زنیم تا فکر کنند.

۲۲- اوست خدایی که جز او معبودی نیست دانای نمان و آشکار است، فقط اوست رحمان رحیم.

۲۳- اوست خدایی که جز او معبودی نیست مدبر، منزه بی‌آزار، ایمنی بخش مراقب، غالب، مصلح و با عظمت است، منزّه است خدا از آنچه شریک قرار می‌دهند.

۲۴- اوست خدای آفریننده امتیاز دهنده و صورت آفرین، همه نامهای خوب برای اوست آنچه در آسمانها و زمین هست او را تسبیح می‌کند.

کلمه‌ها

خاشع: خشوع: تذلل و تواضع. اصل آن از نرمی و آسانی است.

متصدعا: صدع: شکافتن. متصدع: شکافته شده.

قدوس: قدس: پاکی و پاک. اسم و مصدر هر دو آمده است «قدوس»: بسیار پاک، صیغه مبالغه است.

سلام: از اسماء حسنی است راغب آن را سالم معنی کرده یعنی خدایی که از آفات و عیوب سالم است، طبرسی گوید: آنکه بندگان از ظلم او سالمند و نیز گفته‌اند: سالم از هر نقص و عیب و آفت.

صدوق در توحید سلامت دهنده و سالم از هر نقص گفته است، المیزان بی‌آزار معنی کرده است قول المیزان مقبولتر است.

مؤمن: ایمن دهنده، مثل و آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ قَرِيش / ۴.

مهین: مراقب و حافظ. در مجمع البیان گوید: «هیمن الرجل» یعنی مراقب و حافظ و حاضر گردید در قاموس گوید: «همین علی هذا:

صار رقیبا علیه و حافظا».

جبار: این وصف در خدا به معنی مصلح و در دیگران به معنی ستمگر است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۰۶

چون جبر اصلاح شیء است به نوعی از قهر، لذا در انسان به معنی ظالم و تحمیل کننده می‌باشد.

متکبر: صاحب کبریا و عظمت. زمخشری گوید: «البلیغ الکبریاء و العظمه» این صفت در خدا صادق است زیرا که عظمت حقیقی از آن اوست و در انسان از او صاف مذموم می‌باشد در لغت آمده:

«تکبر الرجل: صار ذا کبریاء».

خالق: آفریننده. خلق در اصل به معنی اندازه گیری و تقدیر است، چون آفریدن توأم با اندازه است لذا خلق به معنی آفریدن و

آفریده آید.

باری: آفریننده بره در اصل به معنی خلاص شدن و کنار شدن است به نظر می‌آید: چون خدا موجود را از عدم کنار کرده و به سوی وجود می‌آورد لذا باری به معنی آفریننده آمد است و یا یک موجود را با آفریدن از دیگری کنار می‌کند.
مصور: صورت دهنده. شکل دهنده. هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ آل عمران/ ۶.

شرحها

آیات فوق به حکم نتیجه است بر مطالب گذشته، توضیح اینکه: در گذشته حالات یهود بنی نضیر و بنی قینقاع و منافقان بررسی شد که در اثر عهد شکنی و مخالفت با خدا به آن وضع سیاه افتادند، رسوا شدند، آواره گشتند، عذاب آخرت در کمین آنهاست. همه اینها در اثر عدم توجه به خدا و فراموش کردن او و روی آوردن به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۰۷ شرک و کفر بود، لذا خداوند در این آیات مؤمنان را مخاطب قرار داده که شما مانند آنها نباشید، خدا را فراموش نکنید، فکر کنید که برای فردای آخرت چه چیز اندوخته‌اید.

آن وقت با ذکر عده‌ای از اسماء حسنی روشن می‌کند که همه خیرات و فضائل، متمرکز در خداست و او واقعیت همه کمالات می‌باشد جز او معبودی نیست، ملک، قدوس، سلام، مؤمن، مهیمن و جبار است، همه چیز از او و در اختیار و تحت اراده اوست. و در همین رابطه میفرماید: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ ...

۱۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَنْتَظِرُ نَفْسَ مَا قَدَمْتُمْ لِعَدِيٍّ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی بترسید از خدا، مبادا که مانند یهود و منافقان باشید، تقوی، دوری از محرّمات خداست از جمله اجتناب از ترک واجبات.

وَ لَنْتَظِرُ ... مطلب بسیار عالی و عبرت‌انگیز است تعبیر از روز آخرت با «غد» حاکی از نزدیک بودن آن می‌باشد: إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً معارج/ ۶، اتَّقُوا اللَّهَ امر مجدد به تقوی است إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ ... تعلیل مطلب می‌باشد، از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه نقل شده:

«قال ليس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم فان عمل حسنا استزاد الله و ان عمل سيئا استغفر الله منه و تاب اليه»
۱۱.

۱۹- وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.
در حد تأکید برای آیه قبل است، نسیان خدا نسیان آدم است نفس خود

(۱) کافی باب محاسبه عمل باب ۲.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۰۸

را، کسی که خدا را فراموش و رجوع به خدا را از یاد ببرد، متوجه شهوات و معاصی و امیال نفسانی می‌شود و این خود فراموش کردن انسان است نفس خویش را.

چنان که یاد کردن خدا یاد کردن انسان است نفس خویش را و چون همه کارها از خداست در نتیجه، آنکه خدا را فراموش کند، خدا او را بر نسیان نفس خود وادار می‌نماید. چنین کسان به طور حتم از زی عبودیت خارجند.

۲۰- لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ.

معلوم می‌شود که اهل آتش فراموش کنندگان خدا و اهل بهشت یاد- آورندگان خدا هستند، این آیه می‌گوید: این دو طائفه را یکی بشمارید.

۲۱- لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.

اشاره است به عظمت قرآن و حقایقی که در آن بازگو شده است، فرق کوه با انسان آنست که کوه بزرگتر، سختتر، در مقابل زلزله‌ها و طوفانها مقاومتر است، یعنی اگر بنا بود قرآن را بر کوه نازل کنیم و شعور تکلیف به آن بدهیم هر آینه از نزول آن خاشع و شکافته می‌شد، پس انسان احق است که در مقابل آن خاشع باشد.

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ ... حکم کلی است، مراد آنست که در این مثلها و گفته‌ها بیاندیشید.

۲۲- هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.

این آیه و دو آیه بعدی حاوی عده‌ای از اسماء حسناى الهی است، می‌شود اشاره به آن باشد که یاد کنندگان خدا، خدا را با این اسماء یاد می‌کنند و در رابطه با خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ معنی آیه چنین می‌شود: چطور کوه‌ها تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۰۹

خاشع و شکافته نشوند حالا آنکه خدا همانست که جز او خدایی نیست ...

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ در جای یک اسم از اسماء حسنی است یعنی وحدانیت در الوهیت و معبودیت. عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ نشان می‌دهد که نهان و آشکار نسبت به ما انسانهاست و گرنه در علم خدا غیبت و نهان یکی است و هر دو حضور و شهود می‌باشد.

در مجمع از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

«قال: الغیب ما لم یکن و الشهادة ما کان»

تقدم «هو» در هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ برای حصر است یعنی: دارای رحمت همگانی و همیشگی فقط اوست، چنان که در سوره حمد گذشت. سه اسم عالم، رحمن و رحیم تعلیل لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ می‌باشند.

۲۳- هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ ...

ملک یعنی تدبیر کننده امور انسان و جهان، قدوس: پاک و منزه کامل، یعنی:

اوست خدای مدبّر، منزّه، بی‌آزار، آرامش ده، نگهدارنده مراقب، توانا، مصلح و صاحب کبریا و عظمت.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ثنا و استنتاج از صدر آیه است، یعنی حالا که چنین است پس منزّه است از آنچه شریک قرار می‌دهند، واقعیت و معانی فوق تصور این اسماء «یدرک و لا یوصف» است اسماء حسناى هشتمگانه تعلیل لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ می‌باشند.

۲۴- هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

خالق در رابطه با آفرینش به اندازه و باری در رابطه با آفرینش به طور جدا از دیگری، مصور در رابطه با شکل دادن است علی هذا این سه اسم در باره ترتب خلقت و فرع بودن بره بر خلق و تصویر بره است، می‌شود گفت: به آخر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱۰

ماندن این سه اسم مبارک برای آنست که: وقوع خارجی اینها نتیجه اسماء گذشته است لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى به بقیه اسماء حسنی است.

در توحید صدوق از امیر المؤمنین از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقل شده: فرمود برای خدای تعالی نود و نه اسم است صد مگر یکی، هر که آنها را بشمارد داخل بهشت شود، آن گاه اسمها را شمرده است رجوع شود به سوره اعراف ذیل آیه ۱۸۰.

گویی: خالق و باری و مصور که در رابطه با ایجاد هستند، وحدت الوهیت را لازم نگرفته‌اند، لذا کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بعد از لفظ جلاله در این آیه نیامده است به خلاف دو آیه گذشته، که اسماء یازده گانه در آن دو، وحدت الوهیت را لازم گرفته‌اند زیرا در رابطه با تدبیر کائناتند.

اما يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که در اول سوره هم گذشت استنتاج است از اسماء گذشته. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ می‌شود تعلیل

«یسح» باشد، آری خدای غالب و حکمت کردار و مصلحتکار باید مورد تسیح و تنزیه واقع شود.

روز دوشنبه بیست و هشتم محرم الحرام سال هزار و چهار صد و شش مطابق ۲۲/۷/۱۳۶۴ تفسیر سوره مبارکه حشر انجام پذیرفت.
و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱۱

سوره ممتحنه

اشاره

در مدینه نازل شده و سیزده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- ممتحنه پنجمین سوره است که بعد از سوره احزاب در مدینه نازل گردید و چون احزاب در سال ششم هجرت نازل گشته، علی هذا این سوره باید در سال هشتم هجرت نازل شده باشد و از شأن نزول آن که خواهد آمد معلوم می‌شود که در نزدیکیهای فتح مکه نازل گردیده است.

۲- عدد آیات آن به اتفاق قراء سیزده است.

در تفسیر خازن نقل شده: این سوره دارای سیصد و چهل هشت کلمه و هزار پانصد و ده حرف است، این سخن حاکی از اهتمام کامل مسلمانان به قرآن است که حتی به حروف و کلمات آن نیز توجه داشته‌اند.

۳- تسمیه آن به «ممتحنه» ظاهراً به علت آیه دهم است که دستور داده شده از زنان مهاجر و مدعی ایمان امتحان به عمل آید یا أَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ

امین الاسلام طبرسی رحمه الله فرموده: آن را سوره امتحان و سوره مودت نیز نامیده‌اند.

۴- سوره مبارکه بی شک مدنی است و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱۲
مطالب و مضامین آن گواه این مدعا می‌باشد.

شأن نزول

۵- یکی از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به نام حاطب بن ابی بلتعنه که به مدینه هجرت کرده بود، خانواده‌اش در مکه سکونت داشته (و موفق به هجرت نشده بودند) کفار قریش بیم آن داشتند که رسول خدا بر آنها حمله کند، لذا از عیال حاطب خواستند که به حاطب نامه نوشته جریان را جويا شوند که آیا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قصد حمله به مکه را دارد یا نه؟ خانواده حاطب به او نامه نوشته و از جریان جويا شدند.

حاطب در جواب نوشت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌خواهد به مکه حمله نماید آن گاه نامه را به زنی صفیه نام داد، او نامه را در میان موهای خود مخفی کرد و راه مکه را در پیش گرفت.

جبرئیل آن حضرت را از جریان خبر داد، آن حضرت، علی علیه السلام و زبیر بن عوام را در پی آن زن فرستاد، امیر المؤمنین علیه السلام به زن گفت: کو نامه؟ گفت: در من نامه‌ای نیست، او را بازرسی کردند، چیزی پیدا نکردند، زبیر گفت: چیزی نزد او نیست، حضرت فرمود: به خدا قسم، رسول خدا بر ما دروغ نگفته و بر- جبرئیل دروغ نبسته و خدا بر رسول خود دروغ نگفته است، آن گاه

به زن فرمود به خدا باید نامه را بدهی و گرنه، سرت را پیش رسول خدا خواهم برد.

زن گفت: کنار شوید تا نامه را بیرون آورم، آن گاه نامه را از میان موهای خود خارج کرد، حضرت نامه را گرفت پیش حضرت پیامبر آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله حاطب را احضار کرد و فرمود: این نامه چیست؟! حاطب جواب داد: و الله ای رسول

خدا من منافق نشده و دین خویش را تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱۳

عوض نکرده‌ام و من شهادت می‌دهم که «لا-اله الا-الله و انک رسول الله حقا» لیکن خانواده‌ام به من نوشت که قریش در مکه به آنها خوبی کرده‌اند، خواستم در مقابل عوض بکنم.

خدا آیات یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا را فرستاد (تفسیر برهان از تفسیر قمی).

مرحوم طبرسی آن را تا حدی مفصل نقل کرده و فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله حرف حاطب را قبول کرد و او را معذور نمود، عمر بن الخطاب برخاست و گفت یا رسول الله بگذار کردن این منافق را بزنم، حضرت فرمود: ای عمر چه می‌دانی شاید خدا به اهل «بدر» نگاه کرده و فرموده: هر کاری می‌خواهید بکنید شما را آمرزیده‌ام، آن گاه طبرسی به نظیر این قضیه از صحیح بخاری اشاره می‌کند.

از این سخن معلوم می‌شود که عبارت «اطلع الله علی اهل بدر فقال لهم اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم» از منابع اهل سنت است المیزان در رد این گفته که حاوی برداشته شدن تکلیف از اهل بدر است بحث مفصلی دارد.

مطالب سوره و غرض آن

۶- در این سوره، مسلمانان نهی شده‌اند از اینکه کفار را دوست بدارند هر چند که از ارحام آنها باشند زیرا که دوستی آنها با ایمان قابل جمع نیست.

باید ابراهیم و پیروان او را سرمشق قرار بدهند که به قوم خویش گفتند:

تا به خدا ایمان نیآورده‌اید ما از شما بیزاریم، ولی مؤمنان می‌توانند از خدا برای ارحام کافر خویش هدایت بخواهند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱۴

آن وقت به طور حکم کلی بیان فرموده که این دستور نسبت به کافران حربی است، کفار غیر حربی و صلح‌جو از آن مستثنی هستند.

سپس حکمی در باره امتحان زنانی که به مدینه می‌آمده و می‌گفتند: ایمان آورده و از مکه فرار کرده‌ایم و نیز در کیفیت بیعت آنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیان شده و در آخر، مطلب اول سوره در رابطه با انقطاع از کفار تکرار شده است، مطالب سوره انسجام و ارتباط بس عالی دارد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱۵

سوره الممتحنة مدتیة و هی ثلاث عشر ایه نزلت بعد سورة الاحزاب

[سوره الممتحنة (۶۰): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ

أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُبَسِّرُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱) إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۲) لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان مگیرید، مودت خویش را به سوی آنها می‌افکنید، انکار می‌کنند حقی را که به شما آمده، پیامبر و شما را مجبور به خروج می‌کنند به علت ایمان به خدا که پروردگار شماست. اگر از مکه برای جهاد در راه من و برای طلب رضای من هجرت تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱۶ کرده‌اید؟ پنهانی به آنها اظهار محبت می‌کنید، من دانایم ...

۲- اگر شما را به چنگ آورند بر شما دشمن می‌شوند و دست و زبان خویش را به بدی به سوی شما باز می‌کنند ...

۳- ارحام و اولادتان روز قیامت هرگز به شما نفع ندهند، خدا میان آنها و شما جدایی می‌اندازد ...

کلمه‌ها

سواء: در اصل مصدر است به معنی برابری، به معنی مساوی و وسط نیز آید (وصف و ظرف) (راغب).
یتقفوكم: تقف: پیدا کردن، مصادف شدن.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم که دشمنان خدا و خود را دوست مدارید در باطن با آنها بنای مودت نگذارید، خدا از کار شما آگاه است آنها اگر بر شما مسلط شوند به شما رحم نخواهند کرد.

شما اگر به خاطر اقوامتان آنها را دوست بدارید به گناه می‌افتید، آنها شما را روز قیامت از عذاب کفایت نخواهند کرد. ناگفته نماند: این آیات آن روز با مسلمانان جهت دهنده و درس بود، امروز نیز چنین است، در آینده نیز چنین خواهد بود.

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ.

شان نزول آیه گر چه یک فرد است ولی حکم آن به طور کلی و برای همه است، مراد از «عدوی» مطلق دشمن و شامل کثیر است چنان که از «اولیاء» معلوم می‌شود، کفار دشمن خدا بودند زیرا که به خدا شریک قرار داده و پیامبرش تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱۷

را تکذیب می‌کردند.

و نیز دشمن مؤمنین بودند که چرا به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند و ما نغموا منهم إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ بروج / ۹، ذکر «عدوكم» برای تأکید است و گر نه «عدوی» از آن کفایت می‌کند.

تَلْقَوْنَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ.

وصف یا حال است از فاعل لَا تَتَّخِذُوا، در عین حال بیان اتخاذ اولیاء است.

وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ.

تعلیل لَا تَتَّخِذُوا است یعنی آنها مکتب شما را انکار می‌کنند، شما و پیامبرتان را از مکه اخراج کردند. أَنْ تُؤْمِنُوا به تقدیر لام است، یعنی «لایمانکم بربکم» مراد از «یخرجون» ظاهراً اجبار آنها به خروج است و آن جمله حالیه می‌باشد.

إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي.

متعلق است به لا تَتَّخِذُوا یعنی اگر هجرت شما برای جهاد در راه خدا و کسب رضای اوست، دشمنانش را دوست ندارید.

تُسْرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ.

جمله مستأنفه است گویی مؤمنان می پرسند چکار کرده‌ایم؟ جواب می دهد که به طور سری مودت خویش را به آنها اظهار می کنید، ظاهراً «بالمودة» مفعول «تسرون» است.

بعضی بآ آن را تعلیل گرفته و گویند: آنها را از احوال پیامبر بطور سری مطلع می کنید به علت محبتی که به آنها دارید، با آنکه من پروردگار، به آنچه مخفی یا اظهار می کنید واقفم. خلاصه «اخفیتم و اعلنتم» آنست که ظاهر و باطن تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱۸

در نزد خدا یکی است.

وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ.

ضمیر «یفعله» راجع است به اسرار که از «تسرون» فهمیده می شود، سِوَاءَ السَّبِيلِ اضافه صفت بر موصوف و تقدیر آن «السبیل المستوی» است، «سواء» منصوب است به تقدیر «عن» یعنی: «ضل عن سواء السبیل».

۲- إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ.

یعنی اظهار مودت از جانب شما فائده‌ای ندارد، اگر شما را به دست آورند دشمن خدا خواهند بود، دست باز کردن، به معنی کشتن و اسیر کردن، زبان باز کردن به معنی فحش و ناسزا گفتن است.
وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ.

منظور از «ودوا» مستقبل است به علت حتم بودن به صیغه ماضی آمده، «لو» به معنی «تمنی» می باشد مشرکان مکه برای بر گرداندن مسلمانان به کفر بیشترین تلاش را می کردند.

۳- لَنْ تَنْفَعَكُم أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

یعنی: ارحام و اولادی که به خاطر آنها به اسلام خیانت کرده و به مشرکان مودت می ورزید، در قیامت به شما فائده‌ای ندارند و از آتش رهایتان نخواهند کرد. یَفْصِلُ بَيْنَكُمْ خدا میان شما و آنها جدایی می افکند، نظیر: فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ ... مؤمنون / ۱۰۱.

قرآن حاکی است: چون واقعات و سرائر در آخرت آشکار شود، اسباب و وسائل دنیوی قطع می گردند: وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ بقره / ۱۶۶ وَ أَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا لَقمان / ۳۳.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۱۹

[سوره الممتحنة (۶۰): آیات ۴ تا ۹]

اشاره

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُوْا لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶) عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ

عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷) - لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۸)
 إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۲۰

۴- برای شما سرمشق خوبی هست در ابراهیم و آنان که با او بودند، وقتی که به قوم خویش گفتند: ما از شما و از آنچه جز خدا می‌پرستید بیزاریم، به دین شما کافر شدیم، میان ما و شما دشمنی و کینه دائمی به وجود آمد تا وقتی که به خدای واحد ایمان بیاورید، (علاقه‌ای میان آنها نماند) مگر سخن ابراهیم که به پدرش گفت:

برای تو مغفرت خواهم خواست، چیزی از خدا بر تو مالک نیستم، پروردگارا بر تو توکل کردیم و به تو باز گشتیم باز گشت به سوی توست.

۵- پروردگارا ما را برای کفار مایه امتحان قرار مده، ما را بیامرز فقط تو هستی توانا و حکمت کردار.

۶- برای شما در آنها سرمشق خوبی هست برای آن کس که خدا و روز قیامت را امید دارد هر که برگردد، خدا بی‌نیاز و ستوده است.

۷- امید است خدا میان شما و آنان که دشمن داشته‌اید محبت قرار بدهد، خدا تواناست، خدا آمرزنده و مهربان است.

۸- خدا شما را نهی نمی‌کند از کسانی که با شما در باره دین جنگیده و شما را از دیارتان خارج نکرده‌اند، اینکه به آنها نیکی کنید، و با آنها عدالت نمائید که خدا عادلان را دوست دارد.

۹- فقط شما را نهی می‌کند از کسانی که با شما در باره دین جنگیده و از دیارتان بیرون کرده و بر اخراج شما به یکدیگر کمک نموده‌اند، اینکه آنها را دوست بدارید هر که آنها را دوست بدارد ظالم است.

کلمه‌ها

اسوة: سرمشق. مقتدا، در اقرب الموارد گوید: آن به خوب و بد هر- دو شامل است لذا در قرآن با کلمه حسنه توصیف شده است.
 «الاسوة: القدوة».

بغضاء: دشمنی شدید. راغب گوید: آن تنفر نفس از شیء است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۲۱
 تبروهم: بر (بکسر اول) احسان و نیکی «ان تبروهم» اینکه احسان کنید به آنها.
 مقسطین: عدالت کنندگان. چنان که قاسطین به معنی ظالمین است.
 ظاهروا: مظاهره: کمک کردن به یکدیگر (هم پستی کردن).

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته در این آیه فرموده: شما مسلمانان باید از ابراهیم علیه السلام و یاران او درس بگیرید که به اقوام خویش گفتند: مادامی که به خدای واحد ایمان نیاورید ما از شما بیزار و کناریم.
 آن گاه فرموده: این دستور فقط در باره کسانی است که محارب می‌باشند و با شما در جنگ هستند و شما را از دیارتان بیرون کرده‌اند، اما آنها که با شما کاری نداشته و به فکر مسالمت هستند مانعی نیست که با آنها نیکی کنید.

۴- قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ.

از «قومه» معلوم می‌شود که ابراهیم غیر از لوط، در بابل ایمان آورنده داشته است و به مشرکان گفته‌اند که ما از شما و از اصنامتان بیزار هستیم.

كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ.

تفسیر «براء» است یعنی بیزاریمان یکی انکار دین شما، دیگری عداوت نسبت به شما، سومی ادامه بیزاری است مگر آنکه به خدا و وحدانیت او ایمان آورید، «وحده» حال است از «الله».

به نظر می‌آید: منظور از عداوت دشمنی ظاهری و از بغضاء تنفر باطنی است. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۲۲

إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ.

استثناساز از مضمون جمله فوق، یعنی: میان ما و شما هیچ رابطه‌ای نماند مگر سخن ابراهیم به پدرش که گفت: برای تو استغفار خواهم کرد.

ناگفته نماند: مستثنی و مستثنی منه هر دو بیان «اسوه» است، منظور از استغفار طلب هدایت و آمرزش است، انسان نسبت به اقوام کفار خویش، باید از هر جهت قطع رابطه کند، مگر خواستن هدایت برای او، ابراهیم علیه السلام هم جز این نکرد که برای «آزر» فقط از خدا هدایت و مغفرت طلبید.

خلاصه آیه آنست که: ابراهیم برای شما سرمشق است هم در بیزاری از کافر و هم در هدایت خواستن برای او، این مطلب را در سوره توبه ذیل آیه ۱۱۴ و مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ ... مخصوصا در قاموس قرآن ذیل لغت «آزر» مشروحا گفته‌ایم، عجب آنکه مفسران استثناء را از «اسوه» گرفته و گفته‌اند:

ابراهیم برای شما اسوه است مگر در استغفار برای پدرش زیرا که آن از روی وعده بود، مگر وعده به مشرک می‌تواند مجوز استغفار برای او باشد.

المیزان مستثنی منه را مانند ما گفته ولی باز جریان وعده را پیش کشیده است ولی می‌دانیم که وعده سبب مغفرت خواستن برای مشرک نمی‌شود، مشروع سخن در سوره توبه دیده شود.

وَمَا أَمْلِكُ لَكَ ... یعنی جز استغفار کاری در باره تو نتوانم کرد، خدا بیشتر از این به من اجازه نداده است.

رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ادامه سخن ابراهیم و قوم اوست، پس از برائت از مشرکان رو به درگاه خدا کرده که خدایا کارهای خویش را به تو واگذار کردیم. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۲۳

عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا راجع به واگذاری کارهاست إِلَيْكَ أَنبْنَا راجع به برگشتن در قلوب، إِلَيْكَ الْمَصِيرُ در رابطه با آنست که همه چیز به خدا بر می‌گردد ما نیز همین طور.

از عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا معلوم می‌شود که از قوم خویش در رابطه با تبری واهمه داشته‌اند چنان که از آیه ذیل معلوم می‌شود.

۵- رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

منظور آنست که کفار را بر ما مسلط مکن که آنها ما را عذاب کنند و امتحان شوند یعنی معلوم باشد که انسان ظالمند.

وصف عزیز و حکیم در بیان آنست که: خدایا تو بر اینکار توانا هستی و کارهایت از روی مصلحت بندگان است.

۶- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.

تکرار اسوه ظاهرا برای بیان فائده آنست چنان که از لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ ... معلوم می‌شود یعنی این اقتداء برای کسانی است که تقرب به خدا و موهبت‌های آخرت را امید می‌دارند، لِمَنْ كَانَ ... بدل بعض است از (لکم)، نظیر وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا.

وَمَنْ يَتَوَلَّ ... یعنی هر که از این اسوه اعراض کند ضرر به خودش بر می‌گردد زیرا که خدا به کسی نیاز ندارد و در امر و نهی‌اش ستوده است که امر به صلاح می‌کند.

۷- عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

ضمیر «منهم» راجع به کفار مکه است. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۲۴

ناگفته نماند: گرچه به حکم ایمان باید از ارحام و اقربای کافر گذشت ولی در عین حال، آن بر آدمی طبعاً سخت است لذا خدا می‌فرماید: شما از آنها بیزار می‌کنید، احتمال دارد خدا آنها را هدایت کند، در نتیجه دشمنی به دوستی مبدل شود، زیرا که خدا توانست و خدا غفور و رحیم است، در صورت ایمان آنها را می‌بخشد و مانند شما می‌شوند، چنان که بعد از فتح مکه چنان شد.

۸- لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
این آیه و آیه بعدی مبین یک حکم کلی در باره معامله مسلمانان با کفار است و آن اینکه اگر کفار ضرری به مسلمانان نرسانده و به فکر ضرر و توطئه بر علیه آنان نیستند، مسلمانان می‌توانند با آنها خوب باشند و نیکی کنند ولی آنان که ضرر رسانده و در فکر ضرر رساندن هستند، نمی‌شود آنها را دوست داشت و رابطه برقرار کرد و نیکی نمود.

طبرسی فرموده: این آیه در باره قبیله خزاعه و بنی مدلیج نازل گردید، با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیمان بستند که با او جنگ نکنند و کسی را بر علیه او یاری نمایند، در المیزان از در منثور نقل شده: اسماء دختر ابو بکر گوید: مادرم مشرک بود به مدینه آمد، از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اجازه خواستم به او احسان کنم آیه لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ ... نازل گردید، حضرت فرمود: آری احسان کن، در فقه اسلامی وارد است که می‌شود بفقراء اهل کتاب وصیت کرد. شأن نزول هر چه باشد، حکم همانست که گفته شد آیه نسخ نشده است چنان که بعضی پنداشته‌اند.

منظور از لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ آنست که با انسان بجنگد که چرا بخدا ایمان آورده‌ای، ولی اخراج از دیار، شاید به علت کشور گشایی و خاک گرفتن باشد، به هر حال هر دو به تنهایی موضوعیت دارد.

۹- إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ ... اهل مکه در باره مسلمانان هر سه عامل را به وجود آورده بودند، هم با آنها

می‌جنگیدند که چرا ایمان آورده‌اید تا آخر ...

به نظر می‌آید عطف اخراج بر قتال در دین به علت شأن نزول است و گر نه اگر کفار با دین مسلمانان کاری نداشته ولی آنها را از دیارشان بیرون کنند باز حق دوست داشتن ندارند.

أَنْ تَبَرُّوهُمْ یعنی «ینهاکم الله عن ان تولوهم ...» در آخر فرموده:

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ضمیر «هم» حاکی از انحصار است یعنی آنها جز ظالم نیستند.

در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«قال من اوثق عری الايمان ان تحب فی الله و تبغض فی الله و تعطی فی الله و تمنع فی الله عز و جل» (۱) «عری جمع عروه به معنی دست آویز است.

(۱) کافی کتاب‌الایمان و الکفر باب‌الحب فی الله و البغض فی الله.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۲۶

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَ سِئَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) وَ إِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ فَامْتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبِئْسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (۱۳)

۱۰- ای اهل ایمان چون زنان مؤمن به عنوان مهاجر پیش شما آیند امتحان‌شان کنید خدا به ایمانشان داناتر است، اگر آنها را مؤمن یافتید به سوی کفار بر نگردانید آنها به کفار و کفار به آنها حلال نیستند، مهریه‌ای که کفار داده‌اند بدهید مانعی تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۲۷

نیست که آنها را نکاح کنید، وقتی که مهریه‌شان را بدهید، زنان کافر را در قید زوجیت نگاه ندارید، آنچه داده‌اید بخواهید، آنچه داده‌اند بخواهند این حکم خداست ...

۱۱- اگر کسی از زنان شما به طرف کفار رفت و غنیمت به دست آوردید به آنان که زنانشان رفته‌اند به قدر آنچه داده‌اند بدهید از خدایی که به او ایمان دارید بترسید.

۱۲- ای پیامبر چون زنان مؤمن پیش تو آیند که بیعت کنند، بر اینکه به خدا چیزی شریک نکنند، دزدی نمایند، اولادشان را نکشند، زنازاده را به شوهران خویش نسبت ندهند و در هیچ کار خوبی تو را مخالفت نکنند، با آنها بیعت کن و از خدا بر ایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است.

۱۳- ای اهل ایمان دوست ندارید قومی را که خدا به آنها غضب کرده است آنها از ثواب آخرت نومید شده‌اند، چنان که کفار از دفن شدگان مأیوس گشته‌اند.

کلمه‌ها

تمسکوا: مسک و امساک: گرفتن و نگاه داشتن.

عصم: عصم (بر وزن عقل) امساک و حفظ، راغب گوید: «العصم: الامساک» عصم (بر وزن عنب) جمع عصمت است مراد از آن در آیه نکاح و علقه زوجیت است، طبرسی در علت تسمیه آن فرموده که زوجه در عصمت و حفظ زوج است. کوافر: جمع کافره است (زنان کافر و مشرک).

شرحها

در آیات چندین مطلب مورد نظر است.

اول: می‌فرماید اگر زنی از کفار به دار اسلام آمد امتحانش کنید اگر به علت مسلمان بودن هجرت کرده است، او را به دار کفر بر نگردانید که دیگر تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۲۸
به شوهر کافر حلال نیست.

دوم: اگر آن زن از میان کفاری آمده که با آنها پیمان صلح دارید باید مهریه‌ای را که شوهر آن زن به زن داده است به او گردانید وَ آتَوْهُمْ مَا أَنْفَقُوا و نیز می‌توانید آن زن را به نکاح خود در آورید زیرا که با اسلام آوردن، به شوهر اولی حرام شده است. سوم: اگر زنی از شما مرتد شد و به دار کفر پیوست دیگر او را زن خود ندانید و از کفار که در حال صلح با آنهاست مهریه‌ای که داده‌اید بخواهید.

و اگر آنها ندادند، در صورت وقوع جنگ و به دست آوردن غنائم، باید مهریه آنها به شوهران از غنائم داده شود. چهارم: زنان کافر را در قید زوجیت نگاه ندارید به آنها تکلیف کنید اگر اسلام نیاوردند کنارشان بگذارید وَ لَا تُمَسِّكُوا بِعَصِمِ الْكُوفِرِ.

پنجم: شرایط بیعت زنانی که در فتح مکه به اسلام داخل شدند بیان گردیده که روی آن شرایط می‌توانستند بیعت کنند به اسلام داخل شوند.

ششم: مطلب اول سوره در باره براءت از کفار تکرار شده است.

برای روشن شدن مضامین آیات لازم است بدانیم که در مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله با مشرکان مکه در حدیبیه صلح کرد، از جمله شرایط آن بود: هر کس از اهل مکه به سوی مسلمانان آید به مکه برگرداند و هر کس از مسلمانان به مکه پناه برد برنگرداند.

بعد از امضای مصالحه، زنی به نام «سبیعه دختر حرث» که مسلمان شده بود به طرف مسلمانان آمد، شوهرش «صیفی بن راهب» محضر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آمد و گفت: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله زن مرا به خودم برگردان که با ما شرط بست و هنوز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۲۹

مهرنامه خشک نشده است، در نتیجه آیه إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ ... نازل شد.

رسول خدا مهریه او را به شوهرش داد و زن را پس نگردانید، آن حضرت هر کس را از مردان می‌آمد بر می‌گردانید ولی زنان را نگاه می‌داشت و مهریه آنها را به شوهران کافر می‌داد ... زنی بنام ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط اسلام آورد و به مدینه فرار کرد، برادرانش برای استرداد او به مدینه آمدند، حضرت در جواب آنها فرمود: شرط استرداد در صلحنامه راجع به مردان است نه زنان. جبائی در باره این شرط گفته است چون زنی مسلمان شد بر شوهرش حرام است دیگر چطور به تحویل او داده می‌شود؟! در آیات دقت شود.

۱۰- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ منظور از امتحان آنست که معلوم شود از شوهرش قهر نکرده و برای عشق کسی و یا برای فقر و بی‌چیزی نیامده بلکه مسلمان شده و به علت مسلمان بودن آمده است، به نظر بعضی: امتحان ادای شهادتین و به نظر بعضی باید به خدا قسم یاد کند که فقط برای اسلام آمده است ممکن است با راههای دیگر نیز امتحان نمود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله به «سبیعه» قسم داد که برای کینه شوهرش و یا عشق به بعضی از مسلمین نیامده، فقط برای اسلام آمده است، او نیز قسم یاد کرد.

اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ حاکمی است که ایمان واقعی آنها را فقط خدا می‌داند شما ظاهر را در نظر بگیرید که از حاق واقع نمی‌توانید با خبر باشید.

فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ نهی است از استرداد، علتش آنست که زن با اسلام آوردن به شوهر کافر حرام شده دیگر به دست او داده نمی‌شود لذا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله چنین کرد. وَلَا هُمْ

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۳۰

يَحِلُّونَ لَهُنَّ

برای تأکید است و گرنه این مطلب از لا هُنَّ حِلَّ لَهُمْ معلوم می‌شود.

وَآتَوْهُمْ مَا أَنْفَقُوا این در صورتی است که مسلمانان با مشرکان که شوهر زن نیز از آنهاست در حال صلح و عدم تعرض باشند چنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مهریه «سبیعه» و دیگران را به شوهرشان داد.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ چنان که عمر بن الخطاب «سبیعه» را به زنی گرفت، و چنان که «از وی دختر ربیعه» را که از مکه فرار کرده بود، خالد بن سعید بن عاص و «امیمه» دختر بشر را سهل بن حنیف گرفت. ولی مهریه اول کافی نیست باید مهریه داد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ.

وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ وَ سِئَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ مَا أَنْفَقُوا یعنی زنان کافر را در قید زوجیت نگاه ندارید، اگر مردی مسلمان شود به زن خود اسلام را تکلیف می‌کند، اگر قبول کرد هیچ و گرنه از وی جدا می‌شود و به حکم وَ سِئَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ مرد می‌تواند مهریه را از کفار بخواهد.

طبرسی رحمه الله از زهری نقل کرده، بعد از نزول آیه، عمر بن الخطاب دو تا زنش را که مشرک و در مکه بودند طلاق داد یکی قرینه دختر ابی امیه که معاویه بن ابی سفیان تزویجش کرد، دیگری ام کلثوم دختر عمرو بن جرویل که ابو جهم بن حذافه تزویجش نمود، و نیز طلحه از زنش «از وی» بنت ربیعه دست کشید.

زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در قید حباله ابی العاص بن ربیع بود زینب اسلام آورد و به مدینه آمد، ابو العاص که مشرک بود در مکه ماند، سپس به مدینه آمد زینب او را امان داد، سپس اسلام آورد، حضرت زینب را به او پس داد. تفسیر احسن

الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۳۱

ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ یعنی خداوند روی علمی که به واقعیات دارد و از روی حکمت و مصلحت چنین حکمی صادر می‌نماید.

۱۱- وَ إِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ خلاصه آیه آنست که: اگر زن مسلمانی مرتد شد و به دار کفر فرار کرد، اگر شوهر او نتواند مهریه را از کفار بگیرد، باید مهریه را از غنائم پرداخت نمود.

طبرسی رحمه الله «شیء» را به معنی «احد» گرفته است یعنی اگر یکی از زنان شما از دست شما رفت به طرف کفار، میزان بهتر می‌داند که آن به معنی مهریه باشد «عاقبتهم» یعنی به عقبای جنگ رسیدید که همان غنیمت باشد علی هذا عقوبت در اینجا به معنی رسیدن به عقبی و انتهای شیء است وَ اتَّقُوا اللَّهَ شاید در رابطه با راستگویی در اندازه مهر باشد یعنی بیشتر از آنچه هست نگوئید.

در مجمع البیان از زهری نقل کرده: همه زنانی که زن مؤمنین بودند و به کفار پیوستند شش نفر بودند: ام الحکم دختر ابی سفیان زن عیاض بن شداد، فاطمه دختر ابی امیه زن عمر بن خطاب، چون عمر خواست هجرت کند قبول نکرد و در مکه ماند و مرتد شد، بروع دختر عقبه زن شماس بن عثمان عبده دختر عبد العزی زن عمرو بن عبد ود (این غیر از آنست که در خندق به دست علی علیه السلام کشته شد).

هند دختر ابی جهل به هشام زن هشام بن عاص و کلثوم دختر جرویل زن عمر بن الخطاب.

ناگفته نماند: رسول خدا صلی الله علیه و آله مهریه آنها را از غنیمت به شوهرانشان داد. تفسیر احسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۳۲

۱۲- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ آیه شریفه راجع به شرائط ایمان و بیعت زنان در فتح مکه است از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: پس از فتح مکه چون مردان بیعت کردند، زنان برای بیعت آمدند، خداوند آیه را نازل فرمود و در روایت دیگر از آن حضرت نقل شده بامر رسول الله صلی الله علیه و آله در ظرفی آب ریختند حضرت دست خود را در آن فرو برد، آن گاه زنان به عنوان بیعت یکی یکی دست در آن فرو بردند.

از جمله شرائط، سه شرط فوق بود، که بخدا هیچ چیز را شریک قرار ندهند، از شوهران و از کسان دیگر دزدی نکنند و زنا ندهند، معلوم می‌شود که هم دزدی می‌کرده و هم زنا می‌داده‌اند.

وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ شَرْطٍ چهارم آن بود که فرزندان خویش را نکشند نه با زنده به گور کردن و نه با اسقاط جنین و غیره، پنجم آنکه از زنا بچه زائیده به شوهرشان نسبت ندهند این تعبیر بدان جهت است که وقت ولادت در جلو ما در میان دو پای او می‌افتد، نقل است که مادر عمرو بن عاص، او را از پنج نفر گرفت، آن گاه بعاص بنی وائل نسبت داد، گفتند: فرزند تو به ابی سفیان شبیه‌تر است چرا به عاص نسبت دادی؟ گفت چون عاص نفقه بیشتر می‌دهد (بر خلاف ابو سفیان که آدم بخیلی بود)، و شاید منظور از آیه باشد اولاد را به غیر شوهران نسبت ندهند.

ششم آنکه در هیچ کار خوبی مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نکنند، از این شرائط معلوم می‌شود زنان مشرک چقدر آلوده و بی‌عفت بوده‌اند.

شنیدنی است که روایت شده: در وقت بیعت زنان، هند زن ابی سفیان تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۳۳ نقاب بر چهره در آنجا بود تا حضرت او را نشناسد چون در اثر جنایت بر حمزه از آن حضرت می‌ترسید، حضرت خطاب به آنها فرمود: با شما بیعت می‌کنم که به خدا شریک قرار ندهید هند گفت: با مردان چنین شرطی نکردی، چون حضرت از مردان فقط به شرط اسلام و جهاد بیعت گرفت.

آن گاه حضرت فرمود: و دزدی نکنید، هند گفت: ابو سفیان مرد بخیلی است من از مال او برداشته‌ام نمی‌دانم بر من حلال است یا حرام، ابو سفیان که در آنجا بود گفت. همه را بر تو حلال کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله خندید، هند را شناخت و فرمود: تو هند دختر عقبه هستی؟

گفت: آری یا نبی الله از گذشته در گذر خدا از تو در گذرد اشاره به جنایاتش در باره حضرت حمزه و به دندان گرفتن جگر او بود، خدا می‌داند که به حضرت چه حالی دست داد.

سپس فرمود: و اینکه زنا ندهید، هند گفت: مگر زن آزاد زنا می‌دهد؟! عمر بن خطاب که حاضر بود از این سخن بخندید (زیرا که هند از زنا کاران صاحب پرچم بود) عمر با او در جاهلیت رابطه داشت.

حضرت فرمود: و اینکه بچه‌هایتان را نکشید، هند گفت: ما آنها را در کودکی تربیت کردیم و شما در بزرگی کشتید شما می‌دانید و آنها، این سخن اشاره به حنظله پسر هند بود که در «بدر» بدست امیر المؤمنین علیه السلام کشته شد، عمر بن خطاب از این سخن قاه قاه خندید، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تبسم فرمود.

و چون فرمود: و لا تأتین بهتان» هند گفت: بهتان کار بدی است آری تو ما را به کمال و اخلاق خوب دعوت می‌کنی ... «۱»

۱۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَتَّبِعُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَّبِعُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ.

(۱) مجمع‌البیان و تفسیر برهان.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۳۴

در این آیه دستور داده شده که گذشته از کفار و مشرکان، یهود را نیز دوست ندارند.

منظور از غضب شدگان در غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قوم یهود است چنان که در آیاتی نظیر وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بقره / ۶۱، فَبَاؤُ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ بقره / ۹۰ مذکور است و از يَتَّبِعُ الْكُفَّارُ نیز معلوم می‌شود.

يَتَّبِعُوا مِنَ الْآخِرَةِ یعنی یهود در اثر انکار اسلام و قرآن و پیامبر، از آخرت مایوس و بی‌بهره شده‌اند نظیر مایوس شدن مشرکان از

مردگان خود که خیری از آنها عائد گردد به نظر بعضی مِنْ أَصْحَابِ الْقَبْرِ فاعل «یثس» است یعنی کفاری که مدفون شدند حقیقت بر آنها مکشوف گردید، دیدند که جز عذاب نصیبی در رحمت خدا ندارند و از رحمت خدا مأیوس گردیدند. روز دوشنبه ششم صفر الخیر هزار و چهار صد و شش مطابق ۱۳۶۴/۷/۲۹ تفسیر سوره ممتحنه به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۳۵

سوره صف

اشاره

در مدینه نازل شده و چهار ده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- صف بیست سومین سوره است که بعد از سوره تغابن در مدینه نازل گردید. درست معلوم نیست در کدام سال از هجرت نازل شده ولی از آیات آن معلوم است که به وقت نزول آن، بعضی از مسلمین در رفتن به جهاد کوتاهی می کرده‌اند.

۲- آیات آن باتفاق همه قارئان چهارده آیه است، در تفسیر خازن می‌خوانیم که این سوره دارای دو بیست و بیست و یک کلمه و نهصد حرف است.

۳- تسمیه آن به «صف» به علت وقوع این لفظ در آیه چهارم آنست، «تسمیه الكل باسم الجزء» می‌باشد.

طبرسی فرموده: آن را سوره حواریین و سوره عیسی نیز خوانده‌اند ولی در روایات سوره صف آمده است در ثواب الاعمال صدوق از حضرت باقر صلوات الله نقل شده:

«قال: من قرء سورة الصف و اد من قراءتها فی فرائضه و نوافله صفه الله مع ملائکته و انبیائه المرسلین ان شاء الله»

در مجمع البیان نیز آن را نقل کرده است.

۴- سوره مبارکه مدنی است چنان که مفسران گفته‌اند، آیات آن شاهد این مدعاست در تفسیر خازن آمده: به قولی در مکه نازل

شده ولی آن سخنی است تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۳۶

بدون دلیل، آیات آن با مکی بودن نمی‌سازد.

مطلب سوره

۵- در این سوره می‌خوانیم خلف وعده در نزد خدا مبعوض است چیزی را که نخواهید کرد چرا وعده می‌دهید؟! خلف وعده شما

در باره جهاد سبب ایذاء رسول الله و آن باعث منحرف شدن قلوب شما است چنان که در باره قوم موسی چنان شد.

این همان پیامبری است که عیسی به آمدن او خبر داده است کفار می‌خواهند نور هدایت را خاموش کنند ولی خدا آن را تکمیل خواهد کرد.

آن گاه فرمان جهاد می‌دهد که سبب غفران ذنوب و دخول بهشت و پیروزی بر دشمن است، در آخر به صحابه دستور می‌دهد که یاران خدا (دین خدا) باشید و خلاصه آن تشویق به جهاد و وعده بقاء اسلام است.

۶- شأن نزول آن ظاهراً همان سستی عده‌ای از مسلمانان در باره جهاد بوده است که وعده می‌دادند ولی کوتاهی می‌کردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۳۷

سوره الصَّفِّ مدتیّه و هی اربع عشر ایّه نزلت بعد ۶۱ سوره التَّغَابِن

[سوره الصف (۶۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (۴)
 وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعَلَّمُونَ أَنْي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵)

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- تسبیح می کند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و فقط اوست توانا و حکیم.
- ۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می گوئید آنچه را که نمی کنید!؟
- ۳- بزرگ است در نزد خدا از حیث مبعوض بودن اینکه بگوئید آنچه را که نمی کنید.
- ۴- خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف کشان جهاد می کنند، گویی که بنای استوار می باشند.
- ۵- و چون موسی به قوم خویش گفت: ای قوم من، چرا مرا اذیت می کنید با آنکه می دانید من رسول خدا هستم به شما، و چون در عمل منحرف شدند خدا قلوبشان را منحرف کرد زیرا که خدا فاسقان را هدایت نمی کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۳۸

کلمه‌ها

مقتا: بغض شدید نسبت به کسی که می بینی مرتکب کار قبیح می شود.

«مقته مقتا: ابغضه اشد البغض عن امر قبیح».

بنیان: مصدر است به معنی بنا کردن، در اینجا به معنی مفعول «مبنی» و ساختمان می باشد.

مرصوص: محکم. در مجمع فرموده: رصّ محکم کردن بناست، اصل آن از رصاص (سرب قلع) است گویی از سرب بنا شده.

زاغوا: زیغ: انحراف از حق «المیل عن الاستقامه» منظور از آن انحراف قلب است.

شرحها

در آیات زیر بعد از اشاره به اینکه موجودات خدا را تسبیح می کنند در مقام توبیخ می فرماید: ای اهل ایمان چرا وعده می دهید چیزی را که نخواهید کرد، این عمل مورد غضب خداست. سپس می فرماید: خدا اهل جهاد در راه خدا را دوست دارد، اگر شما قول جهاد بدهید و در مقام عمل خلف وعده نمائید رسول خدا را اذیت می کنید و این سبب انحراف شما از حق خواهد بود.

۱- سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عین همان آیه است که در اول سوره حشر گذشت و معنی آن در

اول سوره حدید گفته شد آمدن آن در اینجا ظاهراً بدان جهت است که خدا به شما نیازی ندارد، توبیخ شما در باره رفتن به جهاد برای نفع شماست و گرنه خدا منزله از این نیازهاست. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۳۹

۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ توبیخ شدیدی است نسبت به مؤمنان، بعضی گفته‌اند خطاب به منافقین است زیرا مقام مؤمنان بالاتر از این عتاب است ولی صریح الَّذِينَ آمَنُوا خلاف آن را می‌رساند وانگهی مؤمنان از این توبیخها در رابطه با جهاد و انفاق بسیار دارند.

ظهور آیه در آنست که: اگر کاری را نخواهید کرد وعده‌اش ندهید ولی منظور آنست که به وعده عمل کنید، زیرا عدم وعده در جهاد سبب سقوط تکلیف به وقت جهاد نیست، از آیه چهارم معلوم می‌شود: مورد توبیخ تخلف از جهاد و عدم ثبات و عدم انفاق در باره آنست.

۳- كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ جمله أَنْ تَقُولُوا ... فاعل «كبر» و «مقتا» تمیز است یعنی: «كبر هذا القول مقتا عند الله» خلف وعده یکی از کارهای بسیار زشت و از علائم نفاق است هشام بن سالم می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: وعده مؤمن به برادرش نذری است که کفار هر که تخلف کند، ابتدا به خدا تخلف کرده و با مقت او روبرو گردیده است زیرا خدا فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ «۱».

۴- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صِفًا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْضُوصٌ نوعی تعلیل است بر آیه فوق، یعنی وقتی که خدا رزمندگان را دوست دارد قهراً آنها که تخلف می‌کنند مبعوض خدا می‌باشند، در عین حال از محبوب بودن رزمندگان در پیشگاه خدا حکایت دارد، «صفا» حال و در جای «صافین» است، كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْضُوصٌ حکایت از اراده و استقامت و عدم فرار می‌کند.

(۱) کافی کتاب‌الایمان و الکفر باب خلف الوعد.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۴۰

۵- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ آمَدَنَ این سخن در اینجا حکایت از آن دارد، که مسلمانان با تخلف از جهاد قلب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به درد می‌آوردند، بنی اسرائیل نیز موسی را اذیت می‌کردند، نظیر آنکه گفتند: اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ و یا می‌گفتند فَأَذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقاتِلَا ... در قصه قارون نقل شده: زنی را وادار کرد که بگوید:

موسی با من زنا کرده است.

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ یعنی: آنها در اثر زیغ و انحراف از حق، فاسق شدند در نتیجه خدا قلوب آنها را از انوار هدایت خویش منحرف نمود، زیرا که در راه فسق، هدایت نیست. مراد از «زاغوا» انحراف در عمل و اذیت موسی است.

ازاغه قلوب، کار ابتدایی نیست که بر خدا قبیح باشد زیرا که آن بر سبیل مجازات بوده است. نظیر وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ابراهیم / ۲۷.

ناگفته نماند: در اینگونه کارها اراده خدا در پی اراده بنده است وقتی که بنده به اختیار خویش کار بدی را انجام دهد خدا مجازاتش می‌کند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۴۱

[سوره الصف (۶۱): آیات ۶ تا ۹]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۶) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹)

۶- یاد آر که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من رسول خدایم به شما، تصدیق می‌کنم توراتی را که در پیش من است و بشارت می‌دهم به پیامبری که بعد از من می‌آید نام او احمد است، چون احمد آیات روشن را آورد گفتند: این سحر آشکاری است.

۷- کیست ظالمتر از آنکه بر خدا دروغ بندد با آنکه به اسلام دعوت می‌شود، خدا قوم ظالم را هدایت نمی‌کند.

۸- می‌خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند، خدا نور خویش را تکمیل خواهد کرد هر چند کافران ناخوش دارند.

۹- خدا کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند که مشرکان مکروه دارند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۴۲

کلمه‌ها

کذب: (بر وزن کتف) اسم مصدر است به معنی دروغ (و بر وزن جسر) مصدر است به معنی دروغ گفتن.
یطفئوا: اطفاء: خاموش کردن.

شرحها

به نظر می‌آید: آمدن این آیات در رابطه با آنست که: رسول الله صلی الله علیه و آله یک پیامبر حق است که عیسی بن مریم نیز به آمدن او بشارت داده است و انگهی خدا حتما دین او را پیروز خواهد گردانید پس لازم است مسلمانان او را اذیت نکنند و از گفته او مخصوصا از دعوت به جهاد سرپیچی ننمایند.

۶- وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ این قسمت از آیه مقدمه است به دو مطلب بعدی یکی تصدیق تورات، دیگری بشارت به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ناگفته نماند: هیچ پیامبر بعدی پیامبر قبلی را تخطئه و تکذیب نکرده است، بلکه او را تصدیق و با اضافه احکام، دین او را تکمیل نموده است، لذاست که در آیات از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که من تورات و انجیل را تصدیق می‌کنم درباره اسم «احمد» و بشارت اناجیل فعلی درباره حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نکته‌ها رجوع شود.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ فاعل «جاءهم» احمد و ضمیر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۴۳

«هم» راجع به بنی اسرائیل است، بعضی گفته‌اند فاعل «جاءهم» عیسی است، بنا بر تفسیر اول، این قسمت از آیه ذم یهود و نصاری است که رسول خدا را قبول نکردند با آنکه عیسی به آمدن او بشارت داده بود.

۷- وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ جواب است برای سِحْرٌ مُبِينٌ مراد

از جعل کذب بر خدا، تکذیب رسول خداست.

يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ دَلِيلٌ حَقٌّ بُوْدُنِ آن حضرت است که جز به اسلام و تسلیم به خدا دعوت نمی‌کند مفتری ظالم است، خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند یعنی در افتراء هدایت وجود ندارد، راهی که می‌روند راه ضلالت است.

۸- يُرِيدُونَ لِيطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ توضیح سِتِّخْرٌ مُبِينٌ است یعنی: اینها با سحر نامیدن قرآن، می‌خواهند نور خدا را با دمیدن به دهان خاموش کنند. «بافواههم» اشاره به حماقت آنها است که نور خدا با دمیدن دهان خاموش شدنی نیست و اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ اشاره به بی‌اثر بودن کار آنها می‌باشد.

در آیه ۳۳ از سوره توبه آمده: يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ در آنجا أَنْ يُطْفِئُوا مفعول «یریدون» است ولی در اینجا که فرموده يُرِيدُونَ لِيطْفِئُوا متعلق اراده نفخ به افواه و اطفاء غرض آنست، و هر دو مآلا یکی است.

در کافی از حضرت کاظم علیه السلام نقل شده:

«یریدون لیطفئوا ولایه امیر المؤمنین علیه السلام بافواههم و الله متم الامامه...»

«۱» این روایت یک تطبیق و استفاده از قرآن

(۱) تفسیر صافی از کافی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۴۴

مجید است.

۹- هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْمُهْدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيطْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ توضیح و بیان است برای و اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ این آیه در سوره توبه/ ۳۳ و فتح/ ۲۸ نیز گذشت و در آن آیات خواندیم که مصداق اتم آن در وقت ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه و علی آبائه خواهد بود، گرچه در زمان نزول نیز بر همه ادیان جزیره العرب پیروز گردید.

چنان که در کافی از امام کاظم علیه السلام در ضمن روایتی نقل شده:

«یظهره علی جمیع الادیان عند قیام القائم علیه السلام»

«۱» هدایت و دین حق هر دو یکی است، اضافه دین به حق، بیانیه است.

نکته‌ها

نام مبارک احمد و بشارت عیسی:

در آیه وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ...

دو مطلب قابل بررسی است: اول اینکه چرا عیسی «اسمه محمد» نگفت و احمد گفت، دوم اینکه آیا این بشارت در اناجیل فعلی یافته است یا نه؟ اما اول ناگفته نماند: احمد یکی از نامهای مشهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله است حضرت ابو طالب علیه السلام در اشعار خود هر دو را به طور شایع آورده است که چند نمونه در اینجا نقل می‌شود:

لقد اكرم الله النبي محمدا فاکرم خلق الله في الناس احمد لعمرى لقد كلفت وجدا باحمد و احبته حب الخيل المواصل «۲»

(۱) تفسیر برهان از کافی.

(۲) الغدير ج ۷ / ۳۳۲ - ۳۴۰.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۴۵

در مجمع البیان ذیل آیه فوق از یک نفر شاعر نقل می‌کند که گفته است:

صلی الاله و من یحف بعرشه و الطیبون علی المبارک احمد

در مجمع البیان و تفسیر ابن کثیر از کتاب بخاری نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: برای من نامهایی است منم محمّد، منم احمد منم ماحی ...

در تفسیر صافی از کافی نقل شده: امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی به امت خویش گفت: بزودی بعد از من پیغمبری از اولاد اسماعیل می‌آید که نامش احمد است او مرا و شما را تصدیق می‌کند.

در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل شده: بعضی از یهود به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: چرا نامت محمّد و احمد و بشیر و نذیر است؟

حضرت جواب داد من در زمین محمّد، اما در آسمان احمدم، زیرا در آسمان از زمین ستوده‌ترم ...

اما مطلب دوم، با همه تحریفات باز در انجیل یوحنا بشارتهایی بر آن حضرت یافته است و نیز وقتی که آیه نازل شد و حضرت آن را بر همه خواندند نصاری آن را تکذیب نکردند معلوم است که آن را در انجیل دیده بودند، در جای دیگر از قرآن می‌خوانیم:

الرَّسُولَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ... اعراف / ۱۵۷.

خواهیم دید که دست تحریف نام آن حضرت را به روح القدس تفسیر کرده ولی نخواهیم دید که جز به رسول خدا صلی الله علیه و آله قابل تطبیق نیست.

۱- در انجیل یوحنا باب چهاردهم و بند هفدهم از زبان عیسی می‌گوید:

«من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۴۶

با شما بماند» (این سخن جز به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دین جاودانی او قابل تطبیق نیست).

۲- ایضا همان باب، بند بیست و شش «لیکن تسلی دهنده که پدر او را با اسم من می‌فرستد او همه چیز را به شما تعلیم خواهد کرد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد» این نیز جز به رسول خدا قابل تطبیق نیست و در بند سی گوید: «بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت زیرا که رئیس این جهان خواهد آمد و در من چیزی ندارد».

۳- در باب پانزدهم بند بیست و شش گوید: «لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید او بر من شهادت خواهد داد».

۴- در باب شانزدهم بند هفت آمده: «رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد» و در بند سیزدهم گوید: «لیکن چون او آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت. و از امور آینده به شما خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد».

پیدا است که این سخنان جز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله قابل تطبیق نیست، هاکس آمریکایی در قاموس کتاب مقدس ذیل کلمه «تسلی دهنده» گوید: تسلی دهنده که در یونانی «فارقلیط» گویند به معنی آموزگار و شفیع و راحت آور است، ترجمه کنندگان انجیل وقتی که به کلمه تسلی دهنده می‌رسند از جانب خود می‌گویند «یعنی روح القدس» ولی معلوم است که بشارتهای گذشته به جرئیل قابل تطبیق نیست.

مرحوم محمّد صادق فخر الاسلام در اول کتاب انیس الاعلام در ذکر علت اسلام آوردن خود می‌گوید: استادم (در واتیکان) دو تا کتاب بمن نشان داد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۴۷

که قبل از بعثت حضرت ختمی مرتبت نوشته شده بود، به خط سریانی و یونانی با قلم بر روی پوست نوشته بودند و فارقلیط را محمّد و احمد ترجمه کرده بودند، استادم گفت: ای فرزند روحانی بدانکه علمای نصاری قبل از ظهور حضرت محمّد اختلافی نداشتند که

این کلمه به معنی محمّد و احمد است ولی بعد از ظهور آن جناب ترجمه را برای مال دنیا و جاه طلبی عوض کردند، رجوع شود به قاموس قرآن (حمد).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۴۸

[سوره الصف (۶۱): آیات ۱۰ تا ۱۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَضْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۱۴)

۱۰- ای اهل ایمان آیا دلالت کنم شما را به تجارتی که از عذاب بزرگ و دردناکی شما را نجات بدهد.

۱۱- (اینکه) ایمان آورید به خدا و رسول او و جهاد کنید در راه خدا با اموال و جانهای خود، آن برای شما بهتر است اگر بدانید.

۱۲- تا گناهان شما را بیامرزد و به بهشتهایی که از زیر آنها نهرها روان است داخلتان کند و بمسکنهای دلچسب در بهشتهای جاودان، آنست نجات بزرگ.

۱۳- و نعمت دیگری که دوست می‌دارید و آن یاری خدا و پیروزی نزدیک است بشارت ده مؤمنان را.

۱۴- ای اهل ایمان یاران خدا باشید چنان که عیسی بن مریم به خواص خود گفت: یاران من در رفتن به طرف خدا کیست؟

حواریون گفتند: مائیم یاران خدا در نتیجه تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۴۹

گروهی از بنی اسرائیل ایمان آورده و طائفه‌ای کافر شدند، اهل ایمان را بر دشمنشان پیروز کردیم، غالب شدند.

کلمه‌ها

عدن: خلود «عدن فی المکان: اقام فيه».

حواریین: حواری از حور به معنی سفیدی است، یاران مخصوص انسان را حواری گویند، گویی قلوبشان در یاری کردن پاک و مانند جامه سفید است، این کلمه در قرآن فقط در یاران خاص عیسی علیه السلام به کار رفته و مجموعاً پنج بار در قرآن مجید آمده است.

شرحها

به دنبال توبیخ آنان که در آیه لِمَ تَقُولُونَ ... گذشت در این آیات خطاب به مؤمنان می‌گوید: جهاد تجارتی است با خدا که فائده‌اش در آخرت آموزش گناهان و دخول بهشت و در دنیا پیروزی بر دشمن است آن گاه فرموده: مانند یاران عیسی باشید و به دین خدا کمک کنید.

ناگفته نماند: خطاب: كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ ... بالاتر است در خطاب تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... زیرا آن فقط دعوت به جهاد است ولی

كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ ... مفید دوام و ثبات در یاری دین خداست.

۱۰- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ.

جهاد در راه خدا تجارتي است با خدا، چنان که در آیه: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ ... توبه/ ۱۱۱

نیز خواندیم، در این تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۵۰

معامله چنان که در آیات بعدی خواهد آمد، مشتری خداست، فروشنده مؤمن، متاع مالها و جانها، قیمت آموزش گناهان و دخول بهشت و پیروزی بر دشمن.

نکره آمدن عذاب اَلِيم برای بزرگی و غیر قابل وصف بودن است.

۱۱- تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

این آیه و آیات بعدی بیان تجارت است، فِي سَبِيلِ اللَّهِ نشان می‌دهد که جهاد باید در راه خدا و برای توحید و دفاع از حق باشد، برای راندن دشمنان توحید و یا گشایش محیط توحید، اقدام شود، ایمان به رسول در ردیف ایمان به خدا است و در صورت عدم ایمان به رسول، شخص با وجود ایمان به خدا کافر است چنان که آیه ۱۵۱ سوره نساء آن را روشن می‌کند.

تُوْمِنُونَ ... جواب سؤال مقدر است، گویی کسی می‌گوید: آن تجارت کدام است؟ در جواب فرموده: تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ ... مقدم شدن «اموالکم» ظاهراً برای اهمیت بذل مال بوده است.

در شأن نزول آیه نقل شده: مسلمانان بعد از نزول تَنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ گفتند: اگر آن تجارت را می‌دانستیم اموال و جانهای اولاد خویش را در راه آن بذل می‌کردیم: در جواب آنها تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ ... آمد.

۱۲- يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

کلمه يَغْفِرْ لَكُمْ جواب شرط محذوف است یعنی «ان تؤمنوا بالله و رسوله و تجاهدوا يغفر لكم ...»، وعده غفران و دخول بهشت مطلق است خواه مجاهد شهید بشود و یا صحیح بر گردد.

در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در جواب جوانی که می‌گفت: من به جهاد علاقه‌مندم فرمود:

«... فجاهد في سبيل الله فان تقتل تفسير احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۵۱

كنت عند الله حيا ترزق و ان تمت فقد وقع اجرک على الله و ان رجعت، رجعت من الذنوب كما ولدت ... «۱».

وانگهی «ذنوبکم» حاکی است که همه گناهان آمرزیده می‌شود و این صحیح است و گرنه دخول جنت پشت سر آن عملی نمی‌شود، به نظر می‌آید وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً یک پاداش اضافی در بهشت است، به عبارت دیگر اهل بهشت از غیر اهل جهاد در مطلق بهشت خواهند بود ولی مجاهدان بالاتر از آن را خواهند داشت. آری وَاللَّخِزَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا اسراء/ ۲۱.

۱۳- وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ.

این آیه راجع به اثر جهاد در دنیا است، که همان فتح و پیروزی باشد آری به تجربه ثابت شده که سرنوشت اکثر ملتها در میدانهای جنگ تعیین می‌شود، هر ملتی که در راه حقوق خود نجنگید ذلیل شد.

وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا عَطْفٌ است بر يَغْفِرْ لَكُمْ و آن خبر مبتدای محذوف است و تقدیر آن «و لكم نعمة اخرى تحبونها ...» می‌باشد، در اینصورت نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ ... بیان و تفسیر آنست، به نظر بعضی، آن عطف است بر «تجارة» و تقدیر آن «هل ادلكم على تجارة اخرى» می‌باشد.

وَبَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ راجع به ثواب دنیا و آخرت هر دو است. میزان می‌گوید آن عطف است بر مفهوم کلام سابق، گویی این چنین است: «قل يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم ... و بشر المؤمنين» و الله اعلم.

۱۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ. در سابق گفته شد ظاهراً این خطاب بالاتر از خطاب سابق است و منظور

(۱) کافی باب «البر بالوالدین» حدیث ۱۰.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۵۲

از آن ثبات و استقامت مطلق در یاری دین خداست، مراد از یاری خدا یاری رسول خداست، تشریفاً أَنْصَارَ اللَّهِ گفته شده است و انگهی یاری دین خدا و رسول خدا، در واقع یاری خداست.

فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ.

یعنی: نتیجه خطاب و کلام عیسی آن شد که گروهی از بنی اسرائیل به عیسی ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، اما ما در آینده پیروان او را بر مکذبین او غالب گردانیم.

در میزان فرموده: در این اشاره هست به اینکه امت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نیز مانند امت عیسی بعد از وی مختلف می‌شوند، طائفه مؤمن را خدا تأیید کرده و پیروز می‌گرداند.

ناگفته نماند: این جریان در سوره آل عمران از آیه ۵۲ به بعد بازگو شده است که در توضیح آیات این سوره مفید می‌باشد.

روز شنبه یازدهم صفر الخیر سال هزار و چهارصد و شش مطابق ۴/۸/۱۳۶۴ تفسیر سوره مبارکه صف پایان پذیرفت.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۵۳

سوره جمعه

اشاره

در مدینه نازل شده و یازده آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- جمعه بیست و چهارمین سوره است که بعد از سوره صف در مدینه نازل گردید، درست معلوم نیست در کدام سال از هجرت نازل شده ولی غرض آن امتنان بمسلمین در رابطه با بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اهمیت به نماز سیاسی و عبادی جمعه است.

۲- عدد آیات آن به اتفاق قارئان یازده است، در تفسیر خازن نقل شده: این سوره دارای صد و هشتاد کلمه و هفتصد و بیست حرف است.

۳- تسمیه آن به «جمعه» به علت آیه نهم است که در آن کلمه جمعه به کار رفته یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ظَاهِرًا این نامگذاری توسط حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بوده است «تسمیه الكل باسم الجزء» و انگهی سبب نزول آن نماز جمعه بوده است.

۴- سوره مبارکه بی‌شک مدنی است و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است.

مطالب سوره

۵- غرض سوره تشویق به نماز جمعه و اقامه آنست، در این سوره می‌خوانیم:

موجودات، خدا را تسبیح می‌کنند او مدبر پاک، توانا و حکمتکار است منزّه و تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۵۴
مدبر و توانا و حکیم بودنش سبب شده که در میان امین پیامبری از خودشان را بفرستد تا مردم هدایت شوند.
ارسال رسل و انزال کتب آن وقت مفید خواهد بود که مورد عمل واقع شود و گرنه انسان نظیر الاغی خواهد بود که به او کتاب بار کرده باشند چنان که حساب تورات و بنی اسرائیل همین است.
یهود نمی‌توانند: بگویند: ما چه به تورات عمل کنیم تا نکنیم عزیز خدا هستیم اگر راست می‌گویند مرگ را آرزو کنند که به طرف خدا روند.

ای اهل ایمان نماز جمعه را پیوسته بپا دارید، متأسفانه وقتی که تجارت یا لهوی پیش آید آن را بر نماز خواندن ترجیح می‌دهند.

شان نزول

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جمعه بر- مردم نماز می‌خواند، کاروانی از شام که طعام حمل می‌کرد داخل مدینه شد، جمعی در پیشاپیش آن دف و سائر اسباب لهو می‌نواختند (تا مردم از ورود کاروان مطلع گردند) در نتیجه مسلمانان صفوف نماز را خالی کرده و به تماشای آن رفتند خداوند آیه: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً ... را نازل فرمود «۱».
در مجمع از جابر بن عبد الله نقل کرده: کاروانی به مدینه آمد و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز جمعه می‌خواندیم، همه به طرف آن رفتند جز دوازده مرد که یکی از آنها من بودم، در نتیجه آیه وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً ... نازل گردید.
ناگفته نماند: ظاهر آنست که همه سوره به این علت نازل گردیده است نهایتاً فقط آیه وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً ... به قضیه کاروان اشاره کرده و گرنه باید گفت: این آیه بعداً به این سوره لاحق شده است.

(۱) تفسیر برهان از تفسیر قمی. [...]

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۵۵

سورة الجمعة مدنیة و هی احدى عشر آیه نزلت بعد سورة الصف

[سورة الجمعة (۶۲): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲) وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴)
مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا الثَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا بَشَرًا مِثْلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا آيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵) قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶) وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷) قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۵۶

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- تسبیح می کند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خدایی که مدبر، پاک، غالب و حکیم است.
- ۲- اوست که در میان درس ناخوانده‌ها پیامبری مبعوث کرد که آیات خدا را برای آنها می خواند و پاکشان می کند و به آنها کتاب و حکمت می آموزد، آنها از پیش در گمراهی آشکار بودند.
- ۳- و مبعوث کرد در میان دیگران از آنها، که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند، خدا عزیز و حکیم است.
- ۴- آن فضل خداست که به هر که خواهد بدهد خدای صاحب فضل بزرگ است.
- ۵- حکایت آنان که تورات به آنها تعلیم شد ولی نکردند، مانند حکایت الاغ است که کتابها را حمل می کند بد است حکایت قومی که آیات خدا را تکذیب کرده‌اند خدا قوم ظالم را هدایت نمی کند.
- ۶- بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید اگر گمان دارید که دوستان خدا هستید پس آرزوی مرگ کنید اگر راستگویید.
- ۷- و هرگز مرگ را آرزو نخواهند، به علت آنچه از پیش فرستاده‌اند، خدا به ظالمان آگاه است.
- ۸- بگو: مرگی که از آن فرار می کنید، حتما به شما خواهد رسید، سپس به سوی خدایی که دانای نهان و آشکار است بر می گردید، از آنچه کرده‌اید به شما خبر خواهد داد.

کلمه‌ها

امین: درس ناخوانده‌ها. راغب گوید: امی کسی است که خواندن و نوشتن بلد نیست و از قطرب نقل می کند که امیه به معنی غفلت و جهالت، و امی از آنست، طبرسی فرماید: «یعنی العرب و کانت امه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۵۷»
امیه لا تکتب و لا تقرء».

حکمه: آن در اصل به معنی درک و تشخیص است که سبب محکم کاری می شود، به تکالیف و اخلاقیات نیز گفته می شود.
اسفار: کتابها و نامه‌ها. مفرد آن سفر (بکسر اول) است، ناگفته نماند:
سفر (بر وزن عقل) به معنی پرده برداشتن و آشکار کردن است، کتاب و نوشته را از آن جهت سفر گویند که مطالب را آشکار می کند.
هادوا: یهودی شدند، گویند: «هاد و تهود» یعنی به دین یهود داخل شد.

شرحها

در این آیات، خداوند با منزّه بودن و چهار وصف دیگر توصیف شده که ارسال رسل و هدایت بشر مقتضای آنهاست، آن گاه در مقام امتنان، بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مطرح گردیده و با تمثیل به تورات و یهود، بیان شده که استفاده از پیامبر، در صورت عمل به دین اوست، سپس به یهود فرموده: شما پیش خدا ارزش و اصالت ندارید، ادعایتان پوچ است.

۱- يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

تسبیح منزّه دانستن و منزّه کردن خدا از هر عیب و نقص است، به حکم و اِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اسراء/ ۴۴ همه کائنات خدا را تسبیح می کنند ولی ما زبان آنها را نمی فهمیم، پس تمام ذرات جهان نسبت به خدا شعور و درک دارند و با زبان خود، خدا را تسبیح می کنند و آیه شریفه از آن خبر می دهد، این تسبیح به طور علت و معلول نیست و گرنه ما آن را

می‌فهمیدیم. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۵۸

چهار اسم از اسماء حسنی تعلیل «یسبح» است یعنی: باید آفریده‌ها آفریننده مدبر، پاک، توانا و حکیم خود را تنزیه کنند. در عین حال: این آیه سر خط و توجیه‌گر مطالب بعدی است که فرستادن پیامبر و هدایت مردم باشد، به عبارت دیگر مطالب بعدی مظهري از این چهار اسم هستند.

۲- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. منظور از «امیین» درس ناخوانده‌هاست، «منهم» اشاره به «امی» بودن آن حضرت است، یعنی در میان درس ناخوانده‌ها یک درس ناخوانده را مبعوث کرد پس «منهم» اشاره به وصف است نه از آن قوم بودن.

مؤید این سخن آنست که از خود آن حضرت به «امی» تعبیر آمده است الرَّسُولَ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ اعراف / ۱۵۷ و ۱۵۸، منظور از تعبیر فوق اثبات حقانیت دعوت آن حضرت است که یک امی در میان امیین، شریعت و قرآنی این چنین آورد، این نمی‌شود مگر از طرف خدا، چنان که در جای دیگر فرموده:

وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ الْمُبِطُلُونَ عنكبوت / ۴۸. مقدم شدن «یزکیهم» برای آنست که اول باید انسان از شرک و کفر و مانند آن پاک گردد، سپس تعلیم حقائق در وجود او جای گیرد، در حقیقت هر دو با هم هستند ولی تزکیه تقدم رتبه دارد.

این همان دعوت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام است که به وقت بنای کعبه گفتند:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ... رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ... بقره / ۱۲۹.

المیزان در علت مؤخر شدن «یزکیهم» در اینجا فرموده است: منظور تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۵۹

ابراهیم آن بود که این سه چیز در ذریه او به وجود آید. و چون مقام علم کتاب و خود کتاب بزرگ است لذا مقدم شده است.

اما در آیه جمعه منظور تعلیم آن حضرت است، می‌دانیم که در اینصورت تزکیه مقام اول را دارد تا راه برای تعلیم باز شود.

منظور از حکمه ظاهرا اخلاقیات و اعتقادیات است چنان که منظور از کتاب احکام دین می‌باشد.

«ان» در «وَإِنْ كَانُوا ... مخفف از ثقیله است این جمله می‌تواند در مقام امتنان باشد.

۳- وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

عطف است بر «امیین» یعنی و مبعوث کرد در میان دیگران از آنها که هنوز نیامده‌اند، این جمله می‌تواند راجع به عموم رسالت آن

حضرت برای هر زمان باشد، در اینصورت رجوع «منهم» بر «امیین» به عنوان انسان بودنست زیرا دیگران همه «امی» نبوده و نیستند.

در مجمع البیان فرموده: روایت شده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این آیه را خواند گفتند: آنها کیستند؟ حضرت دست بر شانه سلمان گذاشت و فرمود:

«لو كان الايمان في الثريا لنالته رجال من هؤلاء»

یعنی: آنها ایرانیانند.

عزیز و حکیم در رابطه با آنست که خدا به اینکار تواناست و حکمتش آن را اقتضاء می‌کند.

۴- ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

اشاره است به «بعث» یعنی بعثت و تلاوت آیات خدا و تعلیم کتاب، فضل و برتری از جانب خداست به هر که خواهد بدهد، خدا

خواسته که این فضل خاص حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشد، آری: اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ انعام / ۱۲۴، در تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۶۰

جای خود ثابت شده که نبوت و امامت منصب خدایی است و در اثر روح مستقلی است که در وجود پیامبر و امام است و در دیگران نیست.

المیزان احتمال می‌دهد اشاره باشد به «بعث» به اعتبار آنکه امتنان است هم به رسولان و هم به مردم.

۵- مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا.

این آیه در رابطه با آنست که: بعث رسل و آمدن کتاب در صورتی مفید است که مورد عمل واقع بشود و گرنه مانند بار کردن کتاب بر الاغ خواهد بود چنان که در باره یهود چنین شد، در عین حال اشاره است به متفرق شدن مسلمانان از نماز که در آخر سوره خواهد آمد.

مراد از تحمیل، تعلیم تورات به آنها و مراد از لَمْ يَحْمِلُوهَا عمل نکردن است، تشبیه به الاغ به علت بهره نبردن می‌باشد.

بِسْمِ مَثَلِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ از این معلوم می‌شود که عمل نکردن تکذیب آیات است و یا به آن منجر می‌شود، «مثل» به معنی حکایت و سرگذشت است، وَ اللَّهِ لَا يَهْدِي ... اشاره به آنست که در اینگونه عمل هدایت نیست، و ظالم در راه ظلم، هدایت یافته نمی‌تواند باشد.

۶- قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

گویی یهود در مقابل حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا گفته‌اند: عمل کردن برای ما چندان لزوم ندارد زیرا ما دوستان و نظر کرده خدائیم در هر حال ما را خواهد بخشود، نظیر، نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ مائده/ ۱۸ و نظیر وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى بقره/ ۱۱۱. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۶۱

در جواب فرموده: دوست، ملاقات دوستش را خوش دارد اگر در این سخن راستگویی آرزوی مرگ کنید تا به بهشت برسید زیرا بهشت در اینصورت بر شما واجب شده است.

در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل شده: در تورات نوشته شده: دوستان خدا آرزوی مرگ می‌کنند.

۷- وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.

منظور از «ما قدمت» ظلم و فسق است، چون اعمال خویش را می‌دانند پس ابد آرزوی مرگ نخواهند کرد، پس آنها ظالمند خدا به ظالمان داناست، علی هذا دشمن خدایند نه دوست او.

۸- قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

اشاره به آنست که اگر از مرگ و فرار از آن فائده‌ای ندارد، «تردون» حاکی است که همه اعمال اعم از نمان و آشکار بر خدا معلوم می‌باشد، می‌شود از فَيُنَبِّئُكُمْ ... فهمید که اعمال در آن روز در شکل دیگری ظاهر خواهند شد که احتیاج به معرفی خواهد داشت.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۶۲

[سوره الجمعة (۶۲): آیات ۹ تا ۱۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱)

۹- ای اهل ایمان چون در روز جمعه برای نماز اذان گفته شد، به نماز جمعه شتاب کنید و خرید و فروش را ترک نمائید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

۱۰- پس چون نماز تمام شد، در زمین پراکنده شوید، و از فضل خدا بطلبید و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار گردید.

۱۱- و چون آوازی یا تجارتي دیدند به سوی آن پراکنده می‌شوند و تو را ایستاده می‌گذارند بگو: ثواب خدا از آواز و از تجارت بهتر است، خدا بهترین رازقین می‌باشد.

کلمه‌ها

جمعه: در مجمع البیان فرموده: گویند روز جمعه را عروبه می‌گفتند کعب بن لوی اولین کسی بود که آن را جمعه خواند، و گویند اهل مدینه پیش از هجرت ایمان آورده بودند، گفتند: یهود و نصاری را روزی هست (شنبه و یکشنبه) که در آن هر هفت روز یک بار جمع می‌شوند شما هم در روز عروبه اجتماع کنید، لذا آن را تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۶۳ جمعه نامیدند، تفصیل سخن در قاموس قرآن دیده شود، جمعه به ضم میم و سکون آن خوانده شده است.

فاسعوا: سعی: تند رفتن و تلاش «فاسعوا» یعنی بشتابید، طبرسی فرموده:

ابن مسعود آن را «فامضوا» خوانده و از علی علیه السلام و امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز روایت شده است.

انفضوا: فض: شکستن و پراکندن. «فض الشیء: کسره متفرقا» انفضاض:

متفرق شدن. انفضوا إِلَیْهَا یعنی به سوی تجارت متفرق می‌شوند.

شرحها

در این آیات به نماز جمعه دستور اکید داده شده و آنان که آن حضرت را در حال خطبه گذاشته و به طرف لهو و تجارت رفتند، توبیخ شده‌اند.

۹- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ.

منظور از نُودِيَ لِلصَّلَاةِ اذان نماز جمعه است. ذَرُوا الْبَيْعَ گرچه راجع به ترک خرید و فروش است، ولی ظاهراً مراد دست کشیدن از هر مشغله است خرید و فروش باشد یا غیر آن.

در مجمع البیان فرموده: نهی دلالت بر فساد منهی عنه دارد، ظهور سخن وی بطلان معامله است ولی به نظر می‌آید که معامله صحیح و عمل حرام باشد چنان که در مفتاح الکرامه از بسیاری از فقها نقل شده است.

در «کلمه‌ها» راجع بتسمیه جمعه توضیح داده شد، از جمله در کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: خدا در آن روز مردم را در عالم میثاق به ولایه محمد و وصی او علیهما السلام جمع کرد و آن را جمعه نامید ... »

ان الله جمع فیها خلقه تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۶۴

لولایه محمد صلی الله علیه و آله و وصیه فی الميثاق و سماه یوم الجمعة لجمعه فی خلقه

«(از تفسیر صافی).

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اشاره به رفتن به نماز است علم در آیه به معنی دانستن و دقت کردن است.

۱۰- فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ.

هر دو امر، مفید ایام هستند نه وجوب، زیرا که بعد از «حذر» واقع شده‌اند، امر به تفرق و طلب فضل خدا ظاهراً برای آنست که از

فرمان وَ ذَرُّوا البَيْعَ ناراحت نباشید که بعد از نماز می‌توانید آن را جبران نمائید.

المیزان می‌گوید: بنا بر آنکه: وَ ذَرُّوا البَيْعَ شامل هر مشغول کننده است وَ ابْتَعُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ طلب مطلق عطیه‌های خداست از قبیل خریدن و فروش و عیادت مریضان، و زیارت اقوام و حضور در مجالس علم و غیره.

وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ اشاره است به آنکه در یاد خدا فقط به نماز جمعه اکتفاء نکنید. یاد خدا با زبان باشد یا با قلب سبب رسوخ آن در قلب و سبب از بین رفتن غفلت و آن سبب فلاح است.

در مجمع البیان فرموده: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله منقول است: انتشار در ارض و طلب فضل الله، طلب دنیا نیست بلکه عیادت مریض و حضور در جنازه، و زیارت برادر دینی است.

«و روی عن أبي عبد الله عليه السلام انه قال الصلاة يوم الجمعة و الانتشار يوم السبت»

در باره نماز جمعه در «نکته‌ها» مطلبی خواهد آمد.

۱۱- وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۶۵

شیعه و اهل سنت بالاتفاق نقل کرده‌اند که رسول خدا برای نماز جمعه خطبه می‌خواند، عده‌ای از نماز گذران با شنیدن صدای طبل از نماز متفرق شده و به طرف مال التجاره و صدای طبل رفتند، «او» در تجاره او لهوا می‌رساند که هر یک سبب تفرق آنها بوده است رجوع ضمیر «الیها» به تجارت نشان می‌دهد که غرض اصلی تجارت بوده است مشروح این قضیه در شأن نزول در اول سوره نقل گردید.

قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللّٰهُوَ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ خطاب است به رسول خدا که به آنها بفرماید: پاداش خدایی بهتر از لهو و تجارت است زیرا ثواب خدا حقیقی و دائمی است ولی فایده آن دو خیالی و زود گذر می‌باشد. از حضرت صادق علیه السلام در باره انْفَضُّوا إِلَيْهَا نقل شده که فرمود: «انصرفوا اليها».

جمله وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ حاکی است که خدا از جای دیگر به شما روزی می‌دهد.

نکته‌ها

نماز جمعه: نماز جمعه یکی از عبادت‌های الهی است که سیاست را نیز دربر دارد، لذا آن را «نماز سیاسی عبادی» نام گذاشته‌اند. نماز جمعه در جایی که اقامه می‌شود، جمعه دیگر اقلاً باید یک فرسخ از آن فاصله داشته باشد و در کمتر از آن جایز نیست، و در صورت نبودن در یک فرسخی واجب است، برای جمعه از دو فرسخ جمع شوند.

با شنیدن اذان نماز جمعه، خرید و فروش و مسافرت نیز حرام می‌شود مگر تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۶۶ آنکه نماز جمعه را بخواند، بر حاکم شهر لازم است زندانی‌ها را تحت الحفظ به نماز جمعه بیاورد و سپس به زندان ببرد شرط آن خواندن با جماعت است به طور فرادی صحیح نیست.

امام جمعه باید پیش از نماز دو خطبه ایستاده بخواند در حالی که به سلاح یا عصا تکیه کرده است، در خطبه اول حمد و ثنای خداوند و صلوات بر پیامبر و آل می‌فرستد، موعظه می‌کند، امر به تقوی می‌نماید و یک سوره کوچک می‌خواند.

در خطبه دوم بعد از حمد و ثنا و صلوات، راجع به سیاست روز و مسائل آن سخن می‌گوید خواه کارهای مملکتی باشد یا ممالک دیگر که مربوط به مملکت اسلامی است.

بروایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه: دو خطبه در جای دو رکعت نماز است، باید سخن نگفت و به اطراف متوجه نشد و به سخن خطیب گوش داد، به این ترتیب خواهیم دید که در این نماز هفتگی از لحاظ عبادت حق و جامعه و روبراه کردن کارهای آن و

گذاشتن مردم در جریان امر، چه محتوای عجیبی هست.

امروز نماز جمعه تهران در تمام دنیا زبانزد می‌باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که به مدینه هجرت فرمود از اولین جمعه آن را اقامه فرمود در زمان خلفاء و امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز ادامه یافت.

بعدها نیز خوانده می‌شد ولی از محتوی افتاد و اغلب توسط ملاهای درباری اقامه می‌شد.

تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بار دیگر نماز جمعه به حالت اولی خود که در زمان رسول الله (ص) بود بازگشت، این جریان در اثر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۶۷

قیام پر شکوه فرزند راستین اسلام حضرت امام خمینی مد ظله العالی بود که انشاء الله تا زمان حضرت مهدی صلوات الله علیه ادامه پیدا کرده و به دست با کفایت ایشان سپرده خواهد شد.

روز جمعه هفدهم صفر الخیر سال هزار و چهار صد و شش هجری مطابق دهم آبانماه ۱۳۶۴ نزدیک ظهر تفسیر سوره جمعه به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۶۸

سوره منافقون

اشاره

در مدینه نازل شده و یازده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- منافقون هیجدهمین سوره است که بعد از سوره حج در مدینه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره شصت و سوم است، شأن نزول این سوره جریان فتنه جویی عبد الله بن ابی منافق، به وقت برگشتن مسلمانان از جنگ «بنی المصطلق» است آن جنگ چنان که در اول سوره نور گذشت در شعبان سال پنجم هجری بوده است، علی هذا معلوم می‌شود که این سوره در اواخر سال پنجم هجرت نازل شده است.

۲- تعداد آیات آن یازده است، ظاهراً اختلافی در آن نیست، تفسیر خازن عدد کلمات آن را صد و هشتاد و حروف آن را نهصد و هفتاد شش گفته است.

۳- تسمیه به منافقین به علت نقل توطئه منافقان در آنست که خواستند میان مهاجر و انصار اختلاف به وجود آورند، چنان که خواهد آمد.

۴- این سوره بی‌شک مدنی است، امین الاسلام طبرسی در مدنی بودن آن نقل اجماع کرده است.

مطلب سوره و غرض آن

۵- در این سوره می‌خوانیم: منافقان نزد پیامبر آمده گفتند: گواهی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۶۹

می‌دهیم که تو رسول خدایی. ولی این سخن را به زبان می‌گفتند نه به قلب، این اقرار را برای خود سپر و حفاظ قرار داده بودند تا از

مواهب اسلام بهره‌مند شوند.

آنها زبان بسیار نرم و چرب داشتند ولی باطنشان از محتوی خالی بود تا جایی که به حکم چوب خشک بودند که به دیوار تکیه کرده است.

چون به آنها گفته می‌شود: بیائید رسول خدا در مقابل خطایی که کرده‌اید از خدا برایتان آمرزش بخواهد، با مسخره، سرشان را تکان داده و از آمدن امتناع می‌کنند.

به مردم می‌گویند: مهاجران و مسلمانان را کمک مالی نکنید تا از اطراف رسول الله صلی الله علیه و آله متفرق شوند، در مسافرت گفتند: چون به مدینه برگشتیم رسول خدا را از آنجا بیرون خواهیم کرد، در آخر فرموده: ای اهل ایمان شما مانند منافقان نباشید، مال و اولاد، خدا را از یاد شما نبرد، به فکر آخرت باشید.

شان نزول

۶- علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود نقل می‌کند: إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ ...

در جنگ مریسج نازل شد و آن جنگ بنی المصطلق است که در سال پنجم هجرت بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقت بازگشت در کنار چاهی اردو زد که آب کمی داشت.

انس بن سیار هم پیمان انصار و جهجاه بن سعید غفاری اجیر عمر بن الخطاب هر دو از چاه آب می‌کشیدند، دلو سیار به دلو جهجاه چسبید پس از بیرون کشیدن سیار گفت این دلو من است، جهجاه گفت: نه دلو من است، کار به نزاع کشید جهجاه بر صورت سیار زد و خون جاری شد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷۰

سیار انصار را بیاری طلبید و جهجاه از مهاجران کمک خواست طرفین سلاح کشیده و در مقابل هم ایستادند، عنقریب بود که به جان هم بیافتند.

عبد الله بن ابی که در کناری بود پرسید چه خبر است؟ جریان را به او باز گفتند، بسیار خشمگین شد و گفت: من از این سفر ناراضی بودم، من ذلیترین عرب هستم که زنده ماندم تا چنین وضعی را ملاحظه می‌کنم اما کاری از دستم بر نمی‌آید!! آن گاه رو کرد و به یاران خود گفت: این کار شماسست مهاجران را در خانه‌های خود جای دادید، اموال خویش را در اختیار آنها گذاشتید، با جان خود آنها را حفظ کردید، گلوهایتان را به طرف کشته شدن دراز کردید تا جایی که زنانان بی‌شوهر و بچه‌هایتان یتیم گردید. اگر آنها را از مدینه بیرون می‌کردید برای دیگران سرباری می‌شدند، آن گاه اضافه کرد: اگر به مدینه باز گشتیم عزیزتر ذلیتر را از آن بیرون خواهد کرد (منظورش از ذلیتر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود).

زید بن ارقم که جوانی نزدیک به بلوغ بود در میان آن جمع حضور داشت او به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و سخنان عبد الله بن ابی را به آن حضرت گزارش کرد، حضرت در سایه درختی با عده‌ای از مهاجرین و انصار نشسته بود.

وی به زید بن ارقم گفت: ای پسر شاید گمان کرده‌ای که عبد الله چنین گفته است؟ گفت: به خدا قسم گمان نیست، حضرت فرمود: شاید به عبد الله خشم گرفته‌ای؟ گفت: به خدا قسم از روی خشم سخن نمی‌گویم فرمود:

شاید بی‌پایه سخن می‌گویی؟ گفت: نه و الله به دنبال آن حضرت به غلام خودش شقران فرمود:

شتر مرا حاضر کن، آن بزرگوار سوار شده و حرکت کرد، مردم به دنبال وی حرکت کردند، و میان خود می‌گفتند: رسول خدا که در چنین وقتی حرکت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷۱

نمی‌کرد؟ سعد بن عبادہ خودش را به او رساند و گفت: السلام علیک یا رسول الله و رحمۃ الله و برکاته، فرمود «و علیک السلام».

سعد عرض کرد شما که در این وقت حرکت نمی‌کردید؟! فرمود: آیا سخن رفیق خود را نشنیده‌ای؟ گفت: رسول الله ما جز شما

چه رفیقی داریم؟

فرمود: عبد الله بن ابی گفته است: چون وارد مدینه شود لِيُخْرِجَنَّ الْأَعْرَضُ مِنْهَا الْأَذَلَّ.

سعد گفت: یا رسول الله عزیزتر تو و اصحابت هستید، ذلیتر او و یاران اوست. حضرت هم چنان همه روز را به حرکت ادامه داد و کسی جرئت سخن گفتن با او نداشت.

مردان خزرج شروع به ملامت عبد الله کردند که این چه غلطی است کرده‌ای؟

او قسم خورد که چیز نگفته است، گفتند: پس برو محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا از وی اعتذار کنیم، در جواب سرش را به علامت مسخره تکان داد.

حضرت هم چنان همه شب و روز را حرکت می‌کرد و فقط برای نماز توقف می‌فرمود فردای آن شب رسول خدا و یارانش توقف کردند، و همه از کثرت خستگی بخواب رفتند.

سپس عبد الله بن ابی محضر آن حضرت آمد و قسم یاد کرد که من چنین چیزی نگفته‌ام و شهادت می‌دهم به وحدانیت خدا و اینکه تو رسول او هستی، زید بن ارقم به من دروغ بسته است، حضرت عذر او قبول فرمود.

آن گاه مردان خزرج به زید بن ارقم فحش می‌دادند که چرا به بزرگ قبیله ما دروغ بسته‌ای؟ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کرد، زید بن ارقم با او بود و می‌گفت: خدایا تو می‌دانی که من به عبد الله دروغ نبسته‌ام.

چون مقداری راه رفتند رسول خدا را غشوه وحی فرا گرفت، بدنش سنگین تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷۲

شد تا حدی که نزدیک بود ناقه‌اش از ثقل وحی بخوابد، چون وحی تمام شد حضرت عرق صورتش را پاک می‌کرد.

آن گاه گوش زید بن ارقم را گرفت، سرش را از روی جهاز شتر بلند کرد و فرمود: ای پسر دهانت راست گفته، قلبت حفظ کرده خدا درباره آنچه گفتی وحی نازل فرموده است.

چون همه اصحاب آن حضرت برای استراحت پیاده شدند، حضرت بر آنها چنین خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ...

وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ نَزُولِ آيَاتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَسُوًّا كَرْد (از تفسیر برهان).

ناگفته نماند: کلمه وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ آخر آیه هشتم است که تا آخر سوره سه آیه می‌ماند، ظاهراً سه آیه نیز توأم با هشت آیه فوق نازل شده‌اند.

در مجمع البیان نقل شده: چون عبد الله بن ابی خواست داخل مدینه شود پسرش عبد الله بن عبد الله آمد، شتر او را در دروازه مدینه خوابانید. گفت وای بر تو چه می‌کنی؟ پسرش گفت: به خدا قسم تا رسول خدا اجازه ندهد حق داخل شدن نداری، امروز خواهی دانست که عزیزتر و ذلیتر کدام است.

عبد الله بن ابی به حضرت شکایت کرد که پسر من از ورود من مانع شده حضرت سفارش فرمود که مانع نشود، پسرش گفت: حالا که رسول خدا امر فرموده است داخل شو، عبد الله بن ابی بعد از کمی بیمار شد و در گذشت، چون آیات نازل شد و دروغش آشکار گردید گفتند: در باره تو آیات محکمی آمده است برو پیش رسول خدا تا برایت استغفار کند، گفت: امر کردید ایمان آورم قبول کردم، گفتید: تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷۳

زکاء مالم را بدهم، دادم، فقط آن مانده است که به محمد سجده کنم، لذا آیه وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا ... نازل گردید.

تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل می‌کند. پسرش عبد الله که از مسلمانان بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله شنیده‌ام می‌خواهی پدرم را بکشی، اگر چنین است اجازه بفرماید من او را بکشم، می‌ترسم دیگری بکشد و من چون قاتل پدرم را به بینم منقلب بشوم و او را بکشم در اینصورت مسلمانی را به جای کافری کشته باشم، حضرت فرمود: چنین قصدی

نداریم، بلکه تا با ماست رفتار خوب با او خواهیم داشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷۴

سوره المنافقون

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً
 فَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) وَإِذَا رَأَوْهُمْ
 تَعْجَبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خَشَبٌ مُسْتَنْدَهُ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعِيدُ فَاحْذَرهُمْ فَاتْلَهُمْ اللَّهُ أَنَّى
 يُؤْفَكُونَ (۴)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤْسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ
 تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفُسُوا وَلِلَّهِ
 خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷) يَقُولُونَ لِنَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ
 لِرَسُولِهِ وَاللَّمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷۵

به نام خدای رحمان رحیم

۱- چون منافقان پیش تو آیند گویند: گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی، خدا می‌داند که تو رسول او هستی خدا گواهی می‌دهد که منافقان دروغ‌گویانند.

۲- سوگندهای خود را سپر قرار داده و از راه خدا اعراض نموده‌اند، بد است آنچه می‌کنند.

۳- این بدانجهت است که آنها ایمان آورده و سپس کافر شده‌اند، بر قلبشان مهر زده شده و نمی‌فهمند.

۴- چون آنها را به بینی بدنهایشان تو را به شگفت آورد و اگر سخن گویند گوش می‌دهی (ولی) گویی چوبهای تکیه داده‌اند، هر صدا را بر علیه خود گمان می‌کنند، آنها جز دشمن نیستند از آنها حذر کن، خدا آنها را بکشد کجا بر می‌گردند.

۵- و چون به آنها گفته شود: بیایید تا رسول خدا برایتان استغفار کند سرشان را (به مسخره) تکان می‌دهند، می‌بینی که معرض و متکبرند.

۶- یکسان است بر آنها استغفار کنی یا نکنی، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشود، خدا قوم فاسق را هدایت نمی‌کند.

۷- آنها بودند که گفتند به آنان که با رسول خدا هستند انفاق نکنید تا متفرق شوند خزائن آسمانها و زمین خاص خداست لیکن منافقان نمی‌فهمند.

۸- می‌گویند چون به مدینه برگشتیم عزیزتر ذلیتر را از آن خارج خواهد کرد، عزت خاص خدا و رسولش و مؤمنین است لیکن منافقان نمی‌فهمند.

جنه: سپر. جن بفتح اول به معنی مستور کردن است سپر را از آن جهت جنه گفته‌اند که صاحب سپر زیر آن مستور می‌شود. صدوا: صدّ به معنی منع و اعراض هر دو آمده است.

خشب: (بر وزن عنق) چوبهای ضخیم. مفرد آن خشب (بر وزن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷۶ شرف) است.

مسندة: تکیه داده شده. سند (بر وزن شرف): تکیه‌گاه.

لوا: لی: تائیدن «لوی الحبل» یعنی ریسمان را تا بید «لوی یده- لوی رأسه و برأسه» یعنی دستش را و سرش را چرخانید. ینفضوا: فض: شکستن و پراکندن. انفضاض: پراکنده شدن.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: منافقون نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده گفتند: گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی ولی این را به زبان می‌گفتند و می‌خواستند آن را سپر قرار بدهند، آنها خوشمنظرند و زبان شیرین دارند ولی درونشان تهی است و همچون چوبهای ضخیم هستند که به دیوار تکیه داده است.

استغفار پیامبر در باره آنها مقبول نیست، می‌گویند: به یاران رسول الله انفاق نکنید تا پراکنده شوند ولی غافلند از آنچه خزانه‌های عالم از آن خداست می‌گویند چون به مدینه رفتیم ما که عزیز و اهل شهریم، بیگانه‌ها را که ذلیلند خارج خواهیم کرد ولی نمی‌فهمند، عزت مال خدا و رسول و مؤمنین است.

۱- إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ اینکه می‌گفتند: إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ سخن حقی است لذا می‌فرماید وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ ولی چون آنها به این سخن عقیده نداشتند، لذا فرموده: وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ علی هذا در اینجا خبری که مطابق عقیده گوینده نیست، کذب شمرده شده، به عبارت دیگر کذب خبری نیست بلکه کذب مخبری است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷۷

۲- اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گویی کسی می‌پرسد پس چرا می‌گویند: تو رسول خدایی. در جواب فرموده: این سخن را که به صورت قسم ادا می‌کنند برای خود سپر قرار داده‌اند تا از مواهب جامعه اسلامی بهره‌مند شوند، در نتیجه از دین خدا اعراض کرده‌اند.

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ عِلَّتْ بَد بَدُونَ آنست که ضرر اینکار به خودشان عاید است.

۳- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ «ذلک» ظاهرا اشاره به ساء ما کائوا ... است، به قول بعضی اشاره به شهادت دروغ، اتخاذ جنّه و صدّ عن سبیل می‌باشد، منظور از «آمنوا» می‌شود گفت آنست که به ظاهر اظهار می‌کردند و کفر آنست که در باطن به رفقای خود می‌گفتند. نظیر: وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ ... بقره/ ۱۴، این آنست که اهل تفسیر گفته‌اند.

ممکن است بگوئیم: منظور از «آمنوا» همان باور و یقین است که در باطن داشتند زیرا که منافق، حق بودن دین را می‌داند النهایه به یقین خود تسلیم نیست و مراد از ثُمَّ كَفَرُوا همان تسلیم نبودن و انکار آن در عمل است نظیر: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ... نمل/ ۱۴.

فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ نتیجه کفر از روی عناد است که دیگر قلب به هدایت و سعادت فکر نمی‌کند و نتیجه مهمور شدن قلب عدم فهم است لذا فرموده فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ این گونه قلبها فقط در پی هواهای نفسانی خواهد بود. طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ مُحَمَّد/

۴- وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْتُمْ حُشْبُ مَسْنَدَةٍ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ

ترسیمی است از منافقان و آن اینکه ظاهرشان آراسته، تناسب اندامشان خوب و سخنانشان شیرین است که هر شنونده خوش دارد گوش بدهد زیرا که پر از دروغهای سامعه نواز است ولی باطنشان بی‌محتوی و خالی از فائده است، نظیر چوبهایی که به دیوار تکیه داده شده است.

خطاب «رایت- تسمع» می‌شود گفت راجع به همه باشد نه فقط به رسول الله صلی الله علیه و آله و شاید به طور تناوب خطاب به آن حضرت و دیگران باشد يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ اضطراب باطنی منافق را نشان می‌دهد که هر آن می‌ترسد از آنکه سرش فاش و باطنش ظاهر شود، نظیر يَحْدِرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ توبه/ ۶۴ آن گاه فرموده: هُمْ الْعِيدُ فَاحْذَرُوهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ مقدم شدن «هم» برای حصر است یعنی آنها جز دشمن نیستند.

قاتلهم الله نفرین است، یعنی خدا آنها را بکشد، مفاعله شاید برای شدت و مبالغه باشد، بعضی آن را دوری از رحمت و خذلان گفته‌اند «انی یصرفون» یعنی از حق به کجا برمی‌گردند؟ استفهام برای تعجب است مجهول آمدن برای آنست که عوامل نفاق آنها را منحرف می‌کند.

۵- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يُصَدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ.

در شأن نزول گفتیم که به عبد الله گفتند بیا رسول خدا صلی الله علیه و آله برایت استغفار کند، به حالت مسخره سرش را چرخانید نقل شده که به او و یارانش این پیشنهاد شد، همه سر چرخانیدند.

منظور از «یصدون» اعراض از آمدن به محضر آن حضرت است.

۶- سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ.

یعنی استغفار پیامبر در باره آنها قبول نیست، نظیر این آیه است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷۹

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ...

توبه/ ۸۰.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ تعلیل عدم مغفرت است یعنی آنها در اثر نفاق از زی عبودیت خارج شده‌اند، مغفرت لازمه‌اش هدایت است، خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند تا مشمول مغفرت شوند.

ناگفته نماند: کار خدا هدایت است ولی تا از زی عبودیت خارج هستند مورد هدایت واقع نمی‌شوند، به عبارت دیگر در نفاق هدایت نیست نفاق ضلالت و تاریکی است در آن روشنی وجود ندارد، اگر از آن دست بردارند مورد هدایت واقع می‌شوند.

۷- هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفُضُوا.

منافقان به اهل مدینه می‌گفتند بر فقراء مؤمنان کمک مالی نکنید تا از دور آن حضرت متفرق شوند در جواب فرموده:

وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ.

یعنی: اگر انفاق نکنند خداوند مؤمنان را از جای دیگر تأمین می‌کند زیرا که خزانه‌های آسمان و زمین خاص خداست، ولی منافقان نمی‌فهمند و فکر می‌کنند که اگر اهل مدینه انفاق نکنند مؤمنان گرسنه مانده و متفرق می‌شوند.

۸- يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ.

این همان سخن ابن ابی منافق است که در شأن نزول گفته شد.

منظورش از «اعز» خودش و از «اذل» رسول خدا صلی الله علیه و آله است، گویی نظرش آن بوده که من اهل مدینه و دارای ثروت و اقوام هستم ولی آن حضرت چنین نیست.

خدا در جواب فرمود:

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ در اینجا خدا تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۸۰ عزت را به خود و پیامبرش و مؤمنان مخصوص کرده است، برای منافقان و کفار جز ذلت باقی نمی‌ماند، واقعیت همین است لیکن منافقان نمی‌دانند.

در کافی از سماعه از امام صادق علیه السلام نقل شده فرمود: خداوند تبارک و تعالی همه کارهای مؤمن را به خودش واگذار کرده ولی به او واگذار نکرده که خودش را دلیل کند آیا در اینجا قول خدا را ندانسته‌ای که فرماید: لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ مؤمنین باید عزیز باشد و دلیل نباشد

«قال ان الله تبارک و تعالی فوض الی المؤمن امورہ کلها و لم يفوض الیه ان یذل نفسه الم تر قول الله سبحانه و تعالی هاهنا: لله العزۃ و لرسوله و للمؤمنین».

و نیز در کافی از مفضل بن عمر نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه»

راوی گفت به چه چیز نفس خود را دلیل می‌کند؟ فرمود:

«یدخل فیما یعتذر منه»

در کاری وارد می‌شود که باید بعداً بگوید نفهمیدم (المیزان از کافی).

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۸۱

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۹ تا ۱۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹) وَ أَنْفَقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰) وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱)

۹- ای اهل ایمان اموال و اولادتان شما را از یاد خدا مشغول نکنند، هر کس چنین کند، آنها فقط زیانکارانند.

۱۰- انفاق کنید از آنچه روزیتان داده‌ایم پیش از آنکه برای یکی از شما مرگ بیاید و بگوید: خدایا چرا مرا تا مدت نزدیکی به تأخیر نیانداختی تا انفاق کنم و از نیکو کاران باشم.

۱۱- چون مرگ کسی بیاید خدا هرگز مرگ آن را به تأخیر نمی‌اندازد خدا به آنچه می‌کنید داناست.

کلمه‌ها

تلهکم: الهاء: مشغول کردن. لهو: مشغولیت و مشغول کننده.

اصدق: در اصل اتصدق است تاء به صاد عوض شده و در آن ادغام گردیده است.

شرحها

به دنبال مطالب گذشته به مؤمنان اخطار شده که از عوامل نفاق بپرهیزند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۸۲ و آن توجه کامل به اولاد و اموال، و فراموشی خداست.

۹- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ مَرَادٍ مِنْهُ مَشْغُولٌ كَرْدَنِ اَمْوَالٍ وَ اَوْلَادٍ اَنْتُمْ كِه هِمَّ فِكْرٍ وَ ذِكْرِ اِنْسَانٍ مَتَوَجِّهٍ اَنِّهَا بَاشِدَ بَه طَوْرِي كِه خِدا رَا فَرَامُوش كِنْدِ دَر اَيْنِصُورَتِ دَسْتُورِهَايِ خِدا مُورِدِ عَمَلِ وَاَقِعِ نَمِي شُودِ وَ بَه حَكْمِ نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ تَوْبَه / ۶۷، خِدا نِيَزِ اَنِّهَا رَا فَرَامُوش مِي كِنْدِ وَ اَيْنِ جِزِ خَسْرَانِ وَ بَدْبَخْتِي نَخِوَاهِدِ بُوْدِ، چنان كِه فَرَمُودَه وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ.

آیه نشان می‌دهد که اموال و اولاد مشغول کننده است، باید انسان مواظب باشد.

۱۰- وَ انْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيْ اَحَدَكُمْ الْمَوْتُ فَيَقُوْلَ رَبِّ لَوْ لَا اَخَّرْتَنِيْ اِلٰى اَجَلٍ قَرِيْبٍ فَاَصَّدَقَ وَ اَكُنْ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ. معلوم می‌شود از جمله مصادیق مشغول کردن اموال و اولاد، باز داشتن انسان از انفاق در راه خداست، از آیه معلوم می‌شود که لَوْ لَا اَخَّرْتَنِيْ رَا دَر بَرِزَخِ يَا دَر هِنْگَامِ مَرْگِ كِه اَز جِهَانِ بَرِيْدَه اَسْتِ خِوَاهِدِ كَفت.

در مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده: هیچ کسی نیست که مال دارد و زکاة آن را نداده است و قدرت حج دارد ولی به حج نرفته است مگر آنکه وقت مرگ می‌خواهد که او را به دنیا برگرداند گفتند ای پسر عباس از خدا بترس ما نمی‌بینیم که این کافر در آن حال برگشتن به دنیا را بخواهد؟ گفت در این باره بر شما قرآن می‌خوانیم، آن گاه آیه وَ انْفِقُوا ... رَا خِوَانِدِ، كَفت: صِلَاحِ دَر اَيْنِجَا حِجِ اَسْتِ، طَبْرَسِي فَرَمُودَه: اَيْنِ اَز اَبُو عِبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نِيَزِ نَقْلِ شُدِه اَسْتِ.

«و فی الفقیه سنن عن قوله تعالى فاصدق و اكن من الصالحين قال «اصدق» من الصدقه «و اكن من الصالحين احج»
 «۱» ظاهراً آن برای بیان مصداق می‌باشد

(۱) در تفسیر صافی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۸۳

نه اینکه صالحان فقط حج گزاران هستند.

۱۱- وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللّٰهُ نَفْسًا اِذَا جَاءَ اَجَلُهَا وَ اللّٰهُ خَبِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ.

یعنی: این درخواست در آن موقع پذیرفته نیست. زیرا اِذَا جَاءَ اَجَلُهَا فَلَا يَسْتَأْخِرُوْنَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَتَقَدِّمُوْنَ يُونِسَ / ۴۹، وَ اللّٰهُ خَبِيْرٌ ... عَطْفِ بَرِ اَوَّلِ آيَه، يَعْنِي خِدا مَرْگَتَانِ رَا بَه تَأخِيْرِ نَمِي اِنْدَازِدِ، بَه اَعْمَالَتَانِ نِيَزِ دَانَاَسْتِ.

از امام باقر علیه السّلام درباره و لَنْ يُؤَخَّرَ اللّٰهُ نَفْسًا اِذَا جَاءَ اَجَلُهَا نَقْلِ شُدِه فَرَمُود: دَر نَزْدِ خِدا كِتَابِي هَسْتِ مَشْرُوطِ، دَر اَن اَنچِه رَا بَخِوَاهِدِ مَقْدَمِ وَ اَنچِه رَا بَخِوَاهِدِ مُؤَخَّرِ مِي كِنْدِ، وَ چُون لِيْلَه قَدْرِ شُودِ، خِدا دَر اَن شَبِ هَر اَنچِه تَا سَالِ اَيْنِدِه خِوَاهِدِ شُدِ نَازِلِ مِي كِنْدِ اَنْتُمْ كِه مِي فَرَمَايِدِ وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللّٰهُ نَفْسًا اِذَا جَاءَ اَجَلُهَا چُون اَن رَا نَازِلِ كَرْدِ وَ كِتَابِي دَر اَسْمَانِهَا نُوَشْتِ اَن هِمَاَنَسْتِ كِه تَأخِيْرِ نَمِي اِنْدَازِدِ (از تفسیر برهان)، اَيْنِ رِوَايَتِ بَسِيَارِي اَز مَشْكَلَاتِ رَا حَلِ مِي كِنْدِ، مَا دَر اَيْنِ بَارِه دَر ذِيْلِ آيَه يَمْحُوْا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ ... رَعْد / ۳۹ بَه تَفْصِيْلِ سَخْنِ كَفتِه اِيْمِ.

شب سه شنبه بیست و یکم صفر الخیر هزار و چهارصد و شش مطابق چهاردهم آبانماه ۱۳۶۴، تفسیر سوره منافقون به پایان رسید.
 وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ هُوَ خَيْرُ خَتَامِ

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۸۴

اشاره

در مدینه نازل شده و هیجده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- تغابن بیست و دومین سوره است که بعد از سوره تحریم در مدینه نازل گردید از آیات آن معلوم می‌شود در موقعی نازل شده که انفاق در راه خدا و تحمل شدائد جنگ و شهید شدن مطرح و مورد گفتگو بوده است، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره شصت و چهارم می‌باشد.

۲- عدد آیات آن به اتفاق قارئان هیجده آیه است، در تفسیر خازن می‌خوانیم که این سوره از دویست و چهل و یک کلمه و هزار و هفتاد حرف فراهم آمده است.

۳- تسمیه آن به «تغابن» به علت آمدن این کلمه در آیه نهم آن است *يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ* به نظر می‌آید که این نامگذاری توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مدنی است، مفسران نیز چنین گفته‌اند.

ابن عباس گوید: همه آن در مکه نازل شده مگر سه آیه اخیر که مدنی است (مجمع البیان) این سخن ظاهراً اجتهادی است از ابن عباس.

مطالب و غرض سوره

در المیزان فرموده: این سوره شبیه است به سوره حدید و سیاق و نظم آن تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۸۵ مانند سوره حدید می‌باشد و غرض آن تشویق مؤمنین به انفاق در راه خدا و رفع دغدغه قلوب آنهاست در رابطه با تحمل مشقات ضرر مالی و جانی. ده آیات اولی به حکم مقدمه است به غرض مذکور ...

ناگفته نماند: سوره مبارکه حدید بیشتر به مسئله انفاق در راه خدا راجع بود و اینکه مصیبت مالی و جانی که متحمل می‌شوید از اول در کتاب خدا نوشته شده است و در اول آن با عده‌ای از اسماء حسنی موقعیت خدا را در جهان هستی مجسم می‌کرد.

این سوره که چهارده سوره بعد از سوره حدید نازل شده، ابتدا خداوند متعال را با تنزیه، ملک، قدرت، علم و نظیر آن توصیف می‌کند و بازگشت همه را به سوی او می‌داند، منکرین معاد را ملامت می‌نماید و آنها را اهل عذاب می‌داند و در آیات یازده تا هیجده می‌گوید: در راه خدا انفاق کنید، رسول خدا را اطاعت نمائید، آنچه از مصیبت به شما رسد با اذن خداست، بترسید از آنکه دوستی اموال و اولاد شما را از راه خدا و انفاق باز دارد.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۸۶

سورة التغابن مدنیة و هی ثمانی عشر ایه نزلت بعد سورة التحريم

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ

مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرَوْنَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴)
 أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۶) زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷) فَأَمَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۸) يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹)
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۰)

تفسیر احسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۸۷

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- تسبیح می گوید: خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین هست. حکومت و ستایش خاص اوست و او بر هر چیز تواناست.
- ۲- اوست که شما را آفریده بعضی از شما کافر و بعضی مؤمن هستید، خدا به آنچه می کنید بیناست.
- ۳- آسمان و زمین را به حق آفریده و شما را شکل داده و شکلتان را نیکو کرده و بازگشت به سوی اوست.
- ۴- می داند آنچه را که در آسمانها و زمین هست و می داند آنچه را که پنهان می دارید و آنچه را که آشکار می کنید و خدا به مکونات سینه‌ها داناست.
- ۵- آیا به شما نرسیده سرگذشت آنان که پیش از این کافر شدند، سزای عمل خویش را چشیدند و آنها راست عذابی دردناک.
- ۶- این عذاب بدانجهت بود که پیامبرانشان آیات روشن را به آنها می آوردند، گفتند: آیا بشرهایی ما را هدایت می کنند؟! کافر شدند، اعراض کردند، خدا اظهار بی نیازی کرد، خدا بی نیاز و ستوده است.
- ۷- کفار گمان کردند که هرگز برانگیخته نمی شوند بگو: آری قسم به پروردگارم که حتما برانگیخته می شوید و از آنچه کرده اید خیر داده می شوید این بر خدا آسان است.
- ۸- پس به خدا و رسولش و به قرآنی که نازل کرده ایم ایمان بیاورید، خدا به آنچه می کنید داناست. تفسیر احسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۸۸-۹ روزی که شما را برای روز جمع شدن جمع می کند، آن روز مغبون شدن است، هر کس به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد او را به بهشتهایی داخل می کند که از زیر آنها نهرها جاری است، در آن جاودانند آنست نجات بزرگ.
- ۱۰- و آنان که کافر شده و آیات ما را تکذیب کرده اند، آنها اهل آتشند و در آن جاودانند، آن بد جایگاهی است.

کلمه‌ها

وبال: کیفر و عاقبت بد، و بل در اصل به معنی شدت و ثقل است.
 تغابن: غبن: فریب دادن در معامله، تغابن: مغبون کردن همدیگر، ممکن است بین الا-ثنین نباشد مانند «تعالی الله و تبارک» در اینصورت مصدر به معنی مفعول است یعنی: مغبون شدن.

شرحها

در این آیات می خوانیم که کائنات خدا را تسبیح می کنند، حکومت جهان در دست اوست، کارها را طوری انجام می دهد که مخصوص ستایش است، آسمانها و زمین را به حق آفریده و همه چیز را می داند، آنان که با خدا مخالفت کنند منکوب می شوند،

حکایت گذشتگان شاهد این مدعاست.

کفار گمان می‌کنند که هرگز زنده نخواهند شد ولی گمان بی‌جایی است خدا همه را زنده خواهد کرد، نیکو کاران هر یک جای خویش را خواهند گرفت ناگفته نماند: نتیجه ششش آیه اول چنان که خواهیم گفت: اثبات معاد است و پس از اثبات آن در آیه هفتم فرموده: زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ...

۱- يَسْبِغُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَتَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۱۸۹
هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

خلاصه این آیه آنست که خداوند از هر عیب و نقص و نیاز منزّه است، بر- کائنات حکومت مطلق دارد، هر کار را نیکو انجام می‌دهد که مستحقّ حمد و ستایش است و چیزی از قدرت او خارج نیست، لازمه این گفته آنست که خداوند به بعث و خلقت مجدد تواناست.

بعضی در باره يُسْبِغُ لِلَّهِ ... فرموده‌اند: تسبیح مکلفین به زبان است و تسبیح جمادات به دلالت، ولی در اول سوره حدید و سوره جمعه گفته شد به حکم و إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اسراء/ ۴۴ همه موجودات خدا را به زبان خود تسبیح می‌کنند لیکن ما زبان آنها را نمی‌فهمیم: اگر منظور دلالت علت و معلول بود، اینکه برای بشر معلوم است. پس این قسمت از آیه، خبر از یک واقعتی است یعنی همه موجودات مانند شما انسانها بی‌نقص بودن خدا را درک و او را تنزیه می‌کنند.

وَلَهُ الْحَمْدُ لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرًا وَمِنْكُمْ مُؤْمِنًا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

این آیه راجع به گذشته انسان نیست تا مسئله جبر و امثال آن مطرح شود بلکه طبرسی و دیگران فرموده‌اند منظور آنست که خدا شما را آفریده و مخیر کرده، در نتیجه بعضی از شما مؤمن و بعضی کافر هستید، لذا نسبت ایمان و کفر را به خود انسان داده است نه اینکه بفرماید: «خلقکم مؤمنا و کافرا» در این صورت این آیه راهی است برای توجیه و اثبات معاد، یعنی: مؤمن و کافر بودن شما لازمه‌اش پاداش و کیفر است و گرنه خلقت انسان ناقص و مستلزم ظلم خواهد تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۹۰
بود چنان که فرموده: إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ طه/ ۱۵.
۳- خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ.

به حق بودن خلقت آسمانها و زمین در صورتی است که این خلقت به معاد انجامد و گرنه خلقت آنها به حق نبوده و عبث خواهد بود چنان که در جای دیگری آمده: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِيْنَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ دحان/ ۲۸-۳۹، پس منظور از حق بودن هدفدار بودن است و آن منتهی شدن به معاد می‌باشد. منظور از تصویر شکل دادن است، قوام شیء با شکل و صورت آن است، بهتر بودن صورتها در اثر نظم و تناسب اندامهاست به طوری که غایت و هدف شکل دهنده را بر آورد، این تصویر در رحم مادران انجام می‌گیرد و اعضاء لازم در بدن می‌روید هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ آل عمران/ ۶۰ علی هذا منظور از آن زیبایی نیست.

به نظر می‌آید: منظور از ذکر خوبی صورتها اشاره دیگری به معاد است یعنی: این شکل و این اعضاء عجیب ظاهری و باطنی نمی‌شود فقط برای چند صباح باشد علی هذا فرموده: وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ.

۴- يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

این آیه در عین مطلب مستقل بودن، دفع اشکالی است که به نظر می‌آید، یعنی: آن وقت که بخواید زنده کند از کجا آدمها را پیدا

خواهد کرد و چگونه اعمال آنها را بحساب خواهد گرفت؟! در جواب فرمود: آنچه در آسمانها و زمین هست از جمله ذرات شما و روح تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۹۱

شما بر خدا معلوم است و نیز اعمال آشکار و پنهان شما را می‌داند چطور اعمال شما را نداند حال آنکه به مکنونات خاطر تان نیز واقف است.

۵- أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

پس از آنکه مسئله معاد در آیات قبلی روشن گردید در این آیه و آیه بعدی مسئله نبوت مطرح شده زیرا که لازمه وجود معاد ارسال رسل و هدایت مردم است، النهایه نبوت در این دو آیه به صورت تهدید مطرح شده که پیامبران آمدند و کفار در اثر تکذیب، تار و مار شدند.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ ... خطاب به کفار است وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ راجع به عذاب آخرت می‌باشد.

۶- ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ.

تعلیل عذاب آنهاست که همان اعراض از حق و کفر باشد منظور از بینات ظاهرا آیات بینات است، شاید معجزات را نیز شامل باشد، كَانَتْ تَأْتِيهِمْ حكايت از استمرار دارد، فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا به صیغه ماضی حاکی است که همه در تکذیب انبیاء یک کلام بوده‌اند و نیز أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا حكايت از استکبار آنها دارد، نظیر: فَقَالُوا أَوْ تَمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ مؤمنون / ۴۷، «بشر» مطلق منظور از آن جمع است چنان که از «یهدوننا» روشن می‌شود.

وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ یعنی: خدا اظهار بی‌نیازی کرد و آنها را از بین برد، گویی آنها فکر می‌کردند که چاره‌ای از وجود آنها نیست ولی خدا با استیصال آنها اثبات نمود که نه به آنها نیاز دارد و نه به بندگیشان.

وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ تعلیل مطلب بالاست، یعنی خدا غنی بالذات است و در تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۹۲

کار خود ستوده است و آنچه بر آنها کرد سزای عملشان بود.

۷- زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْثُوا قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَتَنْبَعَنَّ ثُمَّ لَتَنْبُوَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

یک نوع استتاج است از مطالب گذشته، یعنی: با این همه دلائل، کفار گمان کرده‌اند که مبعوث نخواهند شد، قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَتَنْبَعَنَّ قطع نظر از تأکیدها به صورت برهان است، نه صرف خبر. زیرا ادامه ربوبیت جز معاد نتواند بود.

ثُمَّ لَتَنْبُوَنَّ ... در بیان غایت و غرض معاد است، ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ نظیر وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ روم / ۲۷ می‌باشد.

در قرآن مجید مجموعاً سه محل یافته است که خدا به آن حضرت دستور داده برای معاد به خدایش قسم یاد کند یکی: وَ يَسْتَبِينَؤُنَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ يونس / ۵۳، دیگری: وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ سبأ / ۳، سومی این آیه، از (المیزان).

۸- فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ تفریع دیگری است بر مطالب گذشته، منظور از نور، قرآن است، که صراط مستقیم و حق و باطل را نشان می‌دهد وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ ... تأکید مطلب است یعنی ایمان بیاورید و در حلال و حرام دقت کنید زیرا که ...

۹- يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ

یوم ظرف است برای «لتنبئون» منظور از یوم جمع روز قیامت است، در جای دیگر آمده: وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لا- رَبِّبَ فِيهِ شوری / ۷ می‌شود گفت:

منظور از تغابن مغبون شدن است که انسان عمر پر قیمت را داده و فائده‌ای به دست نیاورده است نظیر: وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا

عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۱۹۳
حَيَاتِكُمْ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ ...
احقاف / ۲۰.

در اینصورت تغابن بین الاثنین نیست چنان که در (کلمه‌ها) گذشت و نیز شامل کفار و مشرکان می‌باشد.

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده: فرمود (روز قیامت) یوم التلاق است که اهل آسمان و زمین یکدیگر را ملاقات می‌کنند و یوم التناد است روزی که اهل آتش اهل بهشت را ندا کنند که از آب و از آنچه خدا روزیتان داده به طرف ما بریزید، و یوم التغابن است که اهل بهشت اهل آتش را مغبون می‌کنند و یوم الحسرة است که مرگ را آورده و ذبح می‌کنند.
در مجمع البیان هست:

«روی عن النبی صلی الله علیه و آله فی تفسیر هذا قوله: «ما من عبد مؤمن یدخل الجنة الا یری مقعده من النار لو اساء لیزداد شکرا و ما من عبد یدخل النار الا یری مقعده من الجنة لو احسن لیزداد حسرة»

از این دو روایت معلوم می‌شود که «تغابن» بین الاثنین است و نیکو کاران و بد کاران میانشان تغابن واقع شده است.
وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلُ صَالِحًا يُكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ حَکَايَتِ حَالِ مَرْدَمَانَ بَعْدَ از جمع شدن در آخرت است، معلوم می‌شود با ادامه ایمان و عمل صالح، تقصیرات جزئی مورد عفو قرار خواهد گرفت تا مؤمن لیاقت دخول بهشت را پیدا کند.

۱۰- وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ...

لفظ «کذبوا» نشان می‌دهد که کفر آنها از روی عناد بوده است نه از روی جهالت.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۹۴

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱۱ تا ۱۸]

اشاره

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۲) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعَفَوْا وَ تَصَدَّقُوا فَحُوا وَ تَعَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فَتْنَةٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۵)

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۶) إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يضاعفه لكم وَ يغفر لكم وَ اللَّهُ شكورٌ حلیم (۱۷) عالم الغیب وَ الشهادة العزیز الحكیم (۱۸)

۱۱- هیچ مصیبتی نمی‌رسد مگر به اذن خدا، هر که به خدا ایمان آورد قلبش را هدایت کند خدا به هر چیز داناست.

۱۲- اطاعت کنید خدا را، اطاعت کنید رسول را، اگر اعراض کردید، بر عهده پیامبر ما فقط تبلیغ آشکار است.

۱۳- خدا جز او معبودی نیست، مؤمنان بر خدا توکل کنند.

۱۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند از آنها حذر کنید، و اگر عفو کنید و ملامت ننمائید و ببخشید، خدا آمرزنده و مهربان است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۹۵-۱۵- اموال و اولاد شما مایه امتحان است و در نزد خداست پاداشی بزرگ.

۱۶- آنچه بتوانید خدا را تقوی کنید و بشنوید و اطاعت نمائید هر که از بخل نفسش نگهداری شود، آنها رستگارانند.

۱۷- اگر قرض دهید خدا را، قرض نیکویی آن را برای شما زیاد می‌کند و شما را می‌آمزد خدا پاداش دهنده و بردبار است.

۱۸- دانای نهان و آشکار و توانا و حکیم است.

کلمه‌ها

بلاغ: بلوغ و بلاغ: رسیدن به انتهای مقصد، اعم از آنکه مکان باشد یا زمان و یا امری معین، بلاغ به معنی تبلیغ و رساندن نیز آید چنان که در این آیه.

فاحذروهم: حذر: احتراز از شیء مخوف.

تصفحوا: صفح. اغماض و عدم ملامت. راغب گوید: آن ترک ملامت و از عفو ابلغ است. استعمال قرآن این سخن را تأیید می‌کند. فتنه: امتحان و مایه امتحان، فتن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوب و بد بودنش آشکار شود، فتنه آنست که چیزی با آن امتحان شود (مایه امتحان)، به امتحان کردن نیز فتنه گویند.

شح: بخل، حرص، حرص مفرط.

شرحها

آیات شریفه یک نوع استنتاج است از آیات گذشته، و خلاصه آن دو مطلب آن است، اول اینکه هر بلائی که در اموال یا جانها به شما رسد ناراحت نباشید که به اذن خدا بوده تا به خدا مقرب شوید، دیگری آنکه در راه خدا انفاق کنید. تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۱۱، ص: ۱۹۶

بترسید از آنکه دوستی اموال و اولاد شما را از انفاق در راه خدا باز دارد و نیز مالدوستی را از قلب خود خارج نمائید، انفاق شما قرضی است که به شما برگردانده خواهد شد.

۱۱- ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ.

این آیه نظیر آیه ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا ... حدید/ ۲۲، است که گذشت و خلاصه آن این است که از رسیدن مصیبت جانی و مالی در راه خدا ناراحت نباشید.

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ نَظِيرَ لَكِيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ حدید/ ۲۳، است، یعنی: هر که به خدا تسلیم شود او را هدایت می‌کند تا این حقائق را بفهمد: رجوع شود به سوره حدید.

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

تعلیل صدر آیه است، یعنی خدا از روی علمی که دارد این مصائب را می‌رساند و شاید اشاره به فی كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا باشد.

۱۲- وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

تأکید مطلب گذشته و مقدمه مطلب آینده است، اطاعت خدا در احکام و اطاعت رسول در چیزهایی است که از باب ولایت فرمان می‌دهد، راز تکرار «اطیعوا» شاید همین باشد، فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ ... تهدید است در صورت سرپیچی از فرمان خدا و رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

۱۳- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.

تعلیل أَطِيعُوا اللَّهَ ... در آیه بالاست. جمله وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ...

تأکید مطلب است یعنی حالا که جز الله معبودی نیست، پس باید به او اعتماد تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۹۷ نمود و فرموده‌هایش را اطاعت کرد، در اینجا اعتماد بر خدا اطاعت کردن به اوست.

ناگفته نماند: توکل اگر با «علی» باشد به معنی اعتماد آیه، نه واگذار کردن.

۱۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ.

ظهور آیه در آنست که بعضی از زنان و فرزندان می‌خواهند پدران را از راه حق بدر کنند، لذا دستور رسیده که از آنها بر حذر باشند، به مناسبت مطلب سوره، شاید علت دشمنی آن باشد که مانع از انفاق می‌شدند.

در تفسیر قمی از ابی‌الجارود از امام باقر علیه‌السلام نقل شده: این آنست که چون مردی می‌خواست به مدینه هجرت کند پسر و زنش به او چسبیده و می‌گفتند تو را به خدا مرو که ما بعد از تو ضایع می‌شویم، بعضی از آنها اطاعت کرده و از هجرت منصرف می‌شدند، خداوند آنها را از زنان و فرزندان بر حذر کرد و از طاعت آنها نهی نمود، ولی بعضی آنها را گذاشته و هجرت می‌کردند و می‌گفتند:

به خدا اگر با من هجرت نکنید سپس خدا من و شما را در مدینه جمع کند فائده‌ای به شما نخواهم رسانید، چون آنها نیز هجرت کردند، خداوند دستور فرمود که با آنها نیکویی و احسان کنند لذا فرمود: وَإِنْ تَغْفُوا ...

ولی سوره تغابن مدنی است و ابو‌جارود (زیاد بن منذر) زیدی مذهب و آدم مذمومی است، علی هذا منظور از دشمن بودن آنست که پدران را از انفاق مانع می‌شدند چنان که گفته شد و الله اعلم.

وَإِنْ تَغْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

پس از آنکه در صدر آیه فرمود از آنها حذر کنید و به گفته‌شان عمل نکنید در اینجا می‌فرماید: در مقابله با آنها سختگیری نکنید و از آنها در گذرید، تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۱۹۸

زیرا که سختگیری چندان فایده ندارد، عفو راجع به بخشودن. صفح راجع به عدم ملامت و غفران راجع به ستر اشتباه آنهاست.

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ تعلیل عفو است یعنی در این عمل مظهر این دو اسم از اسماء الله باشید.

۱۵- نَمَّا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَّهُ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

تأکید آیه قبلی است، منظور از فتنه، سبب امتحان می‌باشد، به حکم:

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كهف/ ۴۶ قلب به مال و اولاد مجذوب است، لذا انسان هر آن ممکن است در رابطه با آنها اغفال بشود. الله عنده ... حاکی است که از اجر آخرت غفلت نکنید.

در مجمع‌البیان فرموده:

«روی عبد الله بن بریده عن ابيه قال: كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَخْطُبُ عَلَى الْمَنْبَرِ فَجَاءَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَمْشِيَانِ وَيَعْتِرَانِ وَعَلَيْهِمَا قَمِيصَانِ أَحْمَرَانِ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيْهِمَا فَاخَذَهُمَا فَوَضَعَهُمَا فِي حَجْرِهِ عَلَى الْمَنْبَرِ وَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَمَّا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَّهُ»

نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعتران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی و رفعتهما ثم اخذ فی خطبته.

در میزان آن را از درّ منثور نقل کرده و فرموده: روایت خالی از اشکال نیست، فتنه چطور به سید انبیاء و معصوم و مؤید به روح قدس می‌رسد ... آن گاه فرموده: بهتر طرح این روایات است مگر آنکه تأویل شود.

۱۶- فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا.

تفریع است بر آیه سابق: یعنی حالا که اموال و اولاد فتنه، و اجر عظیم در نزد خداست پس هر چه بتوانید از خدا بترسید، فَاتَّقُوا اللَّهَ در رابطه با ترک محرمات اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا در اتیان واجبات و مندوبات است.

ناگفته نماند: این آیه در بیان کمیت و گسترش تقوی است، یعنی آنچه بتوانید در هر کار و هر چیز تقوی کنید، منظور از استطاعت آنست که در قدرت تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۹۹

انسان باشد نظیر وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا آل عمران / ۹۷.

و اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ آل عمران / ۱۰۲ ناظر به کیفیت و عمق تقوی است علی هذا اختلافی میان دو آیه نیست، در مجمع‌البیان از قتاده نقل کرده که آیه حَقَّ تَقَاتِهِ ناسخ آیه مورد تفسیر است، سپس سخن او را رد کرده و فرموده:

امکان عمل به هر دو هست، نسخ محلی ندارد.

وَ أَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

امر به انفاق است که در این سوره مورد نظر می‌باشد، «خیرا» می‌شود وصف باشد برای مصادر افعال چهار گانه، یعنی «ایمانا خیرا- انفاقا خیرا» نظیر:

فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ نساء / ۱۷، به نظر زجاج به «انفقوا» معنای «قدموا» تضمین شده و تقدیر آن «قدموا خیرا لانفسکم» است.

وَ مَنْ يُوقِ ... حکایت دارد که انفاق سبب از بین رفتن بخل و آن سبب رستگاری باشد.

فضل بن ابی مژّه می‌گوید امام صادق علیه‌السلام را دیدم از اول شب تا صبح طواف می‌کرد و می‌گفت:

«اللهم و فنی شح نفسی»

خدایا مرا از بخل نفسم نگاه دار، گفتم: فدایت شوم ندیدم جز این دعا، دعائی بکنی؟! فرمود: چه چیزی شدیدتر از بخل نفس است خدا می‌فرماید: وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «۱».

۱۷- إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفْهُ لَكُمْ وَ يَعْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ.

بیان فوائد انفاق است. یعنی آن به حکم قرض واجب الوفاست که خدا عوضش را خواهد داد، ولی به طور مضاعف و چند برابر

(۱) المیزان از تفسیر قمی.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۰۰

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ بقره / ۲۶۱.

و نیز باعث غفران ذنوب است إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ هود / ۱۱۴ از این معلوم می‌شود که انفاق مانند توبه از مکفّرات است شُكُورٌ حَلِيمٌ تعلیل صدر آیه است یعنی خدا پاداش دهنده و حلیم است روی عمل دقت می‌کند و پاداش می‌دهد، شکر انسان نیز پاداش و ثنائی است در مقابل نعمت و عمل خیر.

۱۸- عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

این سه اسم از اسماء حسنی نیز در رابطه با پاداش انفاق است، خدا هر نهان و آشکار، از جمله انفاق را می‌داند، به پاداش دادن تواناست، حکمتش مقتضی پاداش است و گرنه مخالف حکمتش خواهد شد.

روز جمعه دوّم ربیع الاول هزار و چهار صد و شش مطابق ۲۴ آبان‌ماه ۱۳۶۴ تفسیر سوره تغابن به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۰۱

سوره طلاق

اشاره

در مدینه نازل شده و دوازده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره طلاق سیزدهمین سوره است که بعد از سوره هل اتی در مدینه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره شصت و پنجم است.

از ابو سعید خدری نقل شده: سوره نساء کوچک (سوره طلاق) هفت سال بعد از آنچه در بقره است نازل گردید «۱» علی هذا باید این سوره حدود سال هشتم هجرت نازل شده باشد ولی این صحیح نیست، زیرا در مدینه حدود بیست و هشت سوره نازل شده است، آن وقت برای دو سال که بقیه دوران هجرت است پانزده سوره باقی می‌ماند، نزول آنها در دو سال میسر نیست. منظور از «آنچه در بقره است» احکام زنان و طلاق می‌باشد که در سوره بقره آمده است.

از عبد الله بن مسعود نقل شده گوید: هر که بخواهد با او مباحله می‌کنم که سوره نساء کوچک (طلاق) بعد از آیه وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا بقره/ ۱۳۴ نازل گردید «۲» علی هذا این سوره باید در سال دوم یا سوم هجری نازل شده باشد زیرا آیه بقره ظاهراً در سال دوم نازل شده است.

(۱) المیزان از در منثور.

(۲) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۰۲

۲- عدد آیات آن در قرائت اهل بصره یازده و در قرائت دیگران از جمله کوفی دوازده است، علت اختیار قرائت کوفی، بارها گفته شده که به علت منتهی شدن به امیر المؤمنین صلوات الله علیه است.

در تفسیر خازن می‌خوانیم که این سوره دارای دویست و چهل و نه کلمه و هزار و شصت حرف است و الله اعلم.

۳- تسمیه آن «به سوره طلاق» به علت آمدن احکام طلاق در آنست، به نقل طبرسی بعضی آن را سوره «النساء القصری» یعنی سوره کوتاه زنان خوانده‌اند در مقابل سوره بزرگ نساء که سوره چهارم قرآن و دارای صد و هفتاد و پنج آیه است.

۴- سوره مبارکه بدون شک مدنی است، امین الاسلام طبرسی رحمه الله در آن ادعای اجماع فرموده مطالب سوره نیز شاهد آنست.

مطالب و غرض سوره

۵- هفت آیه اول این سوره در بیان طلاق، عده، نفقه زن مطلقه و نحو آنست، پنج آیه اخیر در باره موعظه و انذار و تبشیر می‌باشد که نوعی دعوت به ملاحظه احکام خدا، خاصه در باره طلاق وعده می‌باشد غرض از سوره نیز از اینها فهمیده می‌شود، معلوم است که جریانهای طلاق سبب نزول سوره شده است، چنان که بعضی از آنها ضمن تفسیر آیات خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۰۳

سورة الطلاق مدنیة و هی اثنتا عشر آیه نزلت بعد الانسان

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱ تا ۳]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ
 بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (۱) فَإِذَا بَلَغَ أَجَلَهُنَّ
 فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ
 لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- ای پیامبر چون خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده طلاق دهید و عده را تا آخر بشمارید، از خدا بترسید آنها را از خانه‌هایشان خارج نکنید و خود نیز خارج نشوند، مگر آنکه گناه آشکاری بیاورند، اینها حدود خدایند، هر کس از حدود خدا تجاوز کند به خود ظلم کرده است، نمی‌دانی شاید خدا بعد از آن، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۰۴ کاری به وجود آورد.

۲- چون به آخر مدت رسیدند به خوبی نگاه دارید و یا به نیکویی جدا شوید، دو شاهد عادل از خود بگیرید، شهادت را برای خدا اقامه کنید، با این سخن موعظه می‌شود آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، هر کس به خدا تقوی کند، خدا برای او راه نجاتی قرار می‌دهد.

۳- و به او روزی می‌دهد از جایی که گمان ندارد و هر کس بر خدا توکل کند خدا برای او بس است خدا کار او را به مرادش می‌رساند، خدا برای هر چیز اندازه‌ای معین کرده است.

کلمه‌ها

طلقت: طلاق: جدایی. در اقرب الموارد گوید: «طلقت المرأة من زوجها:

بانته» و نیز به معنی طلاق دادن (کنار کردن زوجه) آید، در جوامع الجامع فرموده طلاق به معنی تطبیق است مثل کلام به معنی تکلیف، در قرآن به معنی دوم به کار رفته است.

عده: عدد: شمردن: عده: شیء معدود، مراد از آن مدت معدودی است که زن ممنوع از ازدواج در آنست.

فاحشة: فحشاء و فاحشه: کار بسیار قبیح.

حدود: مرزها. راغب گوید: حد واسطه است میان دو چیز که از اختلاط آنها مانع است.

مخرج: اسم مکان است، محل خروج، مصدر میمی و اسم زمان نیز (بنا بر قاعده) آید.

قدر: (بر وزن عقل): اندازه و اندازه‌گیری. «القدر و التقدير: تبیین کمیة الشیء».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۰۵

شرحها

در این آیات چند حکم از احکام طلاق مطرح است، اول اینکه زن را باید در وقتی طلاق داد که به مجرد وقوع طلاق داخل در عده شود و آن طلاق است که در طهر غیر مواقعه باشد چنان که خواهد آمد.

دوم: باید اوقات عده را بشمارند، زیرا در ایام عده نفقه و سکنی و کسوه بر عهده مرد است و نیز بعد از عده، زن حق ازدواج با

دیگران را دارد.

سوم: در ایام عده زن را نباید از منزل بیرون کرد، بر خودش نیز خارج شدن حرام است. مگر آنکه کاری انجام دهد که به علت آن بیرونش کنند.

چهارم به وقت ایقاع طلاق باید دو نفر عادل حاضر باشند و گرنه طلاق باطل است.

پنجم: چون عده به شرف تمام شدن رسد، مرد می‌تواند رجوع کند و طلاق باطل شود و یا صبر کند عده تمام شود و از زن به طور شایسته جدا گردد، و چون در اینکارها احتیاج به تقوی دارد تا از جاده عدالت در آن مرحله حساس خارج نشوند، لذا تقوی گوشزد شده است.

۱- یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ.

این قسمت از آیه شامل دو حکم است یکی طلاق در طهر غیر مواقعه، دیگری شمردن روزهای عده. خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علت شرافت و احترام اوست، و گرنه حکم شامل همه است.

منظور از إِذَا طَلَّقْتُمُ اراده طلاق است نظیر: فَمَاذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ نحل / ۹۸ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ ... مائده / ۶ یعنی چون خواستید قرآن تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۰۶

بخوانید و خواستید نماز بخوانید، و اگر چنین نباشد تحصیل حاصل است.

لام را در «لعدتهن» به معنی زمان و وقت گرفته‌اند مثلاً در مجمع البیان و جوامع الجامع فرموده: «ای لزمان عدتهن» در المیزان نیز چنین گفته است.

در کشاف گوید: «فطلقوهن مستقبلا لعدتهن»، آن گاه فرموده‌اند منظور آنست که زن در طهر غیر مواقعه طلاق داده شود که به محض وقوع طلاق داخل در عده شود، به عبارت دیگر آنها را در وقت عده، طلاق دهید که همان طهر غیر مواقعه باشد. ناگفته نماند: منظور از قروء در آیه وَ الْمَطْلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ بقره / ۲۲۸.

در مذهب اهل بیت علیهم السلام، طهرها (زمان پاکی از حیض) است، چنان که در ذیل آیه مفصلاً صحبت شد، اینکه بعضی زمان حیض معنی کرده‌اند بر خلاف مذهب امامیه است.

حضرت باقر صلوات الله علیه فرماید

«الاقراء هی الاطهار»

«۱» علی هذا مراد از فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ آنست که در زمان طهر طلاق دهید، می‌شود گفت: تقدیر آیه چنین است «فطلقوهن فی وقت یحصینه لعدتهن».

اینکه فرموده: وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ یعنی شمارش عده را به اتمام رسانید برای آنست که در آن مدت کسوه و نفقه به عهده مرد است و نیز تا معلوم شود رحم زن از فرزند پاک است و ایضا شاید تا تمام شدن عده به فکر رجوع بیافتند.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ در این قسمت از آیه دو حکم و یک استثناء است اول اینکه حرام است زن

(۱) کافی ج ۶ / ۸۹ باب معنی الاقراء

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۰۷

را در مدت عده از خانه بیرون کنند، خانه گرچه مال مرد ولی به تناسب اینکه باید در آنجا بماند «بیوتهن» آمده است، اینکه فعلاً مرسوم است زن پیش از طلاق از خانه می‌رود، بر زوجه و زوج هر دو حرام است.

دوم: برای زن خارج شدن حرام است، و اگر هم ضرورت ایجاب کرد در شب خارج می‌شود و قبل از صبح بر می‌گردد چنان که در فقه آمده است.

«الا» استثناء از لا تُخْرِجُوهُنَّ است، منظور از فاحشه آشکار آنست که اهل خانه را اذیت کند، یا دزدی نماید، یا خود را در معرض تماشای نامحرمان قرار دهد و یا بشوهرش بدزبانی کند.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در جواب إِيَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ ... فرمود

«الا ان تزني فتخرج و يقام عليها الحد»

«۱» در روایت دیگری از حضرت رضا علیه السلام نقل شده:

«قال: اذاها لاهل الرجل و سوء خلقها»

و در روایت دیگری از آن حضرت:

«قال يعنى بالفاحشة المبينة ان تؤذى اهل زوجها فاذا فعلت فان شاء ان يخرجها من قبل ان تنقضى عدتها فعل».

و تِلْكَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُرْمَةَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا موعظه و انذار است نسبت به آنکه این حدود را مراعات نکنید، این شخص بر خود ظلم کرده است، زیرا که در مقابل خدا ایستاده است.

لا تَدْرِي ... راجع به لا تُخْرِجُوهُنَّ ... است، زیرا در صورت ماندن در خانه شاید یکدیگر را به بینند و خدا فکرشان را عوض کند و با رجوع مرد، زندگی را از سر گیرند.

(۱) فقیه کتاب الطلاق باب طلاق السنة.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۰۸

امام صادق علیه السلام فرماید: زن مطلقه سرمه می‌کشد خضاب می‌کند، عطر می‌زند و آنچه از لباس بخواهد می‌پوشد، خدا فرماید لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا شاید او در قلب شوهرش اثر کند و رجوع نماید «۱».

۲- فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ.

منظور از بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ نزدیک شدن به انقضای عده است و مراد از «فامسکوهن» رجوع می‌باشد چنان که در مجمع البیان و المیزان است، یعنی: چون به انقضای عده نزدیک شدند رجوع نموده و به طور متعارف نگاه دارید و یا صبر کنید تا عده تمام شود و به صورت متعارف از آنها جدا شوید.

منظور از «معروف» اول آنست که حقوق خدا را در باره آنها مراعات نمائید و برای اذیت و آزار رجوع نکنید و از «معروف» دوم آنست که با مراعات احترام و حفظ حقوق و بدون فحش و ناسزا جدا شوید.

أَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ ... راجع به طلاق است در مکتب اهل بیت علیهم السلام دو شاهد عادل در طلاق، لازم و شرط صحت است نه در رجوع، در مجمع البیان فرموده:

مفسران گفته‌اند: مردم مأمور شده‌اند هم در طلاق شاهد بگیرند و هم در رجوع تا زن بعد از انقضای عده، رجوع را انکار نکند و مرد وقوع طلاق را منکر نشود و گویند: مراد آنست که در طلاق شاهد بگیرید و آن از ائمه ما علیهم السلام نقل شده است و نیز از مجمع معلوم می‌شود: شاهد گرفتن بر رجوع حتی در مذهب اهل سنت مستحب است.

وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ خطاب به شهود است که برای رضای خدا اقامه شهادت کنند و از عدالت خارج نشوند.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۰۹

ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۚ وَنَزَلْنَا مِنْهُ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
حساس زندگی است، مرد می‌خواهد زن را مقصر بداند و بالعکس، لذا هم در ذیل آیه گذشته و هم در این آیه، موعظه و انداز شده‌اند تا عدالت و انصاف را مراعات نمایند، وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ ... یک حکم کلی است، منظور از آن در اینجا آنست که. اگر تقوی را مراعات کنند، خدا به مرد زن دلخواه و به زن مرد دلخواه نصیب می‌کند و یا میان آنها را التیام می‌دهد.

۳- وَيَزُفُّهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۚ منظور از آیه در رابطه با طلاق و مراعات حدود خدا آنست که: خدا به او از جایی که به فکرش نمی‌آید به او مال و همسر روزی می‌کند و اگر در این کار به خدا توکل کند، خدا او را کفایت خواهد فرمود و کارش را به جایی که می‌خواهد رسانید خداوند برای هر شیء اندازه‌ای روی مصالح معین کرده، برای اهل تقوی نیز این وعده‌ها را معین کرده است.

ولی اگر این جملات را مستقل در نظر آوریم، در تمام مراحل زندگی به طور حکم کلی جریان دارند، اول وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا نشان می‌دهد که اگر در هر پیشامدی انسان تقوای خدا را عملی کند و از حدود خدایی تجاوز نماید بی‌شک راه فرجی برای او پیش خواهد آمد و این وعده غیر قابل تخلف است: إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ، وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ جاثیه/ ۱۹.

دوم وَيَزُفُّهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ انسان متقی گمان نکند که از زندگی محروم خواهد شد، چون زمام همه امور در دست خداست «ازمه الامور طرا بیده» بنده چون راه تقوا را در پیش گرفت، خداوند اسباب جهان را طوری تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۱۰

تنظیم می‌کند که او را از راهی که گمان نمی‌کرد روزی بدهد.

سوم: وَمِنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ آدم متقی قهرا برای تقوی از بهره حاضر دست بر می‌دارد و به خدا توکل می‌کند، در اینصورت خدا برای او بس است او تقوی کرده برای خدایی که همه حول و قوه‌ها از جانب اوست، علی هذا إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ خدا کار او را به مرادش خواهد رسانید.

قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۚ ظاهراً در مقام تعلیل است که خدا برای هر چیز اندازه قرار داده، اندازه نتایج تقوی نیز چنین است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۱۱

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۴ تا ۷]

اشاره

وَاللَّائِي يَنُسِّنَ مِنَ الْمَحِيضِ مَنْ نَسَائِكُمْ إِنْ أَرْبَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَاتِ الْأُحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ۚ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا (۴) ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكْفَرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا (۵) أَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَيَكُنَّ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تَضَارُّوهُنَّ لِيَضَّ يَقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلًا فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَّعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَاتَّمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَوتُمْ فَسْتَوْضِعْ لَهُ أُخْرَىٰ (۶) لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (۷)

۴- زنانی که از حیض یائسه شده‌اند اگر درباره آنها شک کردید، عده آنها سه ماه است و نیز عده آنهایی که حیض ندیده‌اند، و زنان حامله مدت عده‌شان آنست که وضع حمل کنند، هر کس به خدا تقوی کند از کارش به او آسانی قرار می‌دهد.

۵- اینها امر خداست که به شما نازل کرده هر کس از خدا بترسد گناهانش را می‌آمرزد و اجرش را بزرگ می‌کند.

۶- زنان را اسکان دهید در بعضی از خانه‌هایی که از توانایی خود ساکن شده‌اید، به آنها ضرر نرسانید تا بر آنها تنگ گیرید و اگر حامله بودند، بر آنها انفاق کنید تا حملشان را وضع کنند، پس اگر برای شما (به فرزند شما) شیر دادند اجرتشان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۱۲

را بدهید، در میان خود به نیکی مشورت کنید، اگر یکدیگر را به حسرت و داشتید زن دیگری به او شیر می‌دهد.

۷- تا انسان صاحب وسعت از وسعت خویش انفاق کند و هر که رزقش بر او تنگ شده انفاق کند از آنچه خدا داده است، خدا هیچ کس را تکلیف نمی‌کند مگر به قدر آنچه به او داده است خدا به زودی بعد از تنگی آسانی قرار می‌دهد.

کلمه‌ها

محیض: حیض و حیض دیدن، مراد از آن در آیه معنای مصدری است و نیز (حیض: خون قاعدگی).

اولات: صاحبان. مؤنث «اولو» است، مفرد آن «ذات» است از غیر لفظ خود، در قرآن فقط دو بار آمده است.

وجد کم: وجد (بر وزن قفل) تمکن و قدرت مالی، آن از وجود و وجدان به معنی پیدا کردن است.

و اتمروا: ائتمار: مشورت کردن و از یکدیگر امر خواستن. «ائتمر فلانا:

شاوره».

شرحها

در آیات چهار گانه فوق چند حکم از احکام طلاق وعده و اولاد مطرح است که به ترتیب ذکر می‌شود:

۱- زنان یائسه در صورت مطلقه بودن عده ندارند ولی اگر شک شود که حائض نشدن به علت یائسه بودن و رسیدن زمان یائسگی است یا علت دیگر دارد باید سه ماه عده نگاه دارند.

۲- زنانی که در سن «من تحیض» هستند ولی حیض نمی‌بینند در صورت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۱۳ مطلقه بودن سه ماه عده دارند.

۳- زنان حامله مدت عده‌شان تا وضع حمل است کم باشد یا زیاد.

۴- مرد در مدت عده، به قدر توانایی خود، کسوه و نفقه زن را می‌دهد و آن با ثروتمند و فقیر بودن فرق می‌کند.

۵- زن تا وضع حمل، نفقه‌اش بر عهده مرد است.

۶- اگر بعد از وضع حمل، خواست به بچه‌اش شیر بدهد باید به او اجرت شیر داده شود.

۷- و چون این جریانه‌ها از پیشامدهای حساس است لذا به تقوی سفارش شده است.

۴- وَاللَّائِي يَيْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ كَلِمَةٌ إِنْ ارْتَبْتُمْ رَاجِعَ بِهِ «يَيْسَن» است، یعنی اگر شک کردید در اینکه قطع حیض در اثر یائسه بودنست یا علت دیگری دارد.

در مجمع فرموده: از امامان ما علیهم السّلام نقل شده آنها زنانی می‌باشند که امثالشان حائض می‌شوند و اگر در سن یائسه‌های دیگری بودند شک جایی نداشت یائسه در زنان عادی با رسیدن به سن پنجاه سال و در زنان قرشیه با بلوغ به شصت سال است.

به هر حال: اینگونه زنان سه ماه عده دارند و نیز زنانی که به سن یأس نرسیده‌اند ولی حائض نمی‌شوند باید در صورت طلاق سه ماه عده نگاه دارند.

وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ جملہ مستانفہ است یعنی مدت عده زنان حامله تا وضع حمل است یک روز باشد یا نه

ماه از امامان صلوات الله عليهم نقل شده که این فقط در طلاق است ولی تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۱۴ در عده وفات اگر قبل از چهار ماه و ده روز وضع حمل کند باید تا تمام شدن آن عده نگاه دارد.

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا.

اشاره است به آنکه هر یک از زن و شوهر در اینکار تقوا کنند، خداوند مشکل آنها را حل خواهد فرمود این قسمت از آیه یک قاعده کلی است.

۵- ذَاكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ذَلِكَ اشاره است به احکام گذشته که به نفع بندگان نازل شده است از و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ مانند آیه سابق معلوم می شود که عمل به دستور خداوند مصداق تقوی است، این شاید بدان علت است که انسان با عمل به دستور از ترک آن اجتناب می کند.

جمله و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ ... یک قاعده کلی است در میزان فرموده تکفیر سیئات، پوشیدن آنها با آمرزش است و آن نتیجه تقوی و پرهیز از کبائر می باشد علی هذا منظور از سیئات گناهان صغیره اند، کبائر را هم انسان متقی مرتکب نمی شود، عاقبت این دو امر، دخول بهشت و اجر عظیم است یعنی هر کس از گناهان کبیره پرهیز کند، گناهان صغیره اش را می آمرزیم و اجر بزرگی به او می رسد علی هذا این آیه نظیر این تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نَدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا نساء / ۳۱، است.

۶- أَسْكِنُوهُمْ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تَضَارُّوهُمْ لَنْضَائِهِمْ عَلَيَّهِمْ یعنی در ایام عده آنها را در بعضی از خانه‌ای که در آن ساکن هستید امکان بدهید، این برای آنست که شب و روز نظر مرد به او بیافتد تا شاید بر گردد، از این تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۱۵

معلوم می شود که در خانه مستقل و دور از مرد سکنی دادن صحیح نیست، «من» برای بعضیت است.

در جوامع فرموده: «اسکنوهم من حیث سکنتم ای بعض مکان سکناکم» «لنضیقوا» بیان «لا تضاروهن» است یعنی آزارشان ندهید بدان طریق که سکنی و نفقه بر آنها تنگ بگیرد.

وَ إِنْ كُنَّ أَوْلَاتٍ حَمِلْنَ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضْمَنَّ حَمْلَهُنَّ چون تمام عده با وضع حمل است، تا وضع حمل مخارج زن بر عهده مرد است.

فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتِمُّوا بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ یعنی اگر بعد از وضع حمل خواستند به بچه شیر بدهند پول شیر را به آنها بدهید وَ أْتِمُّوا خطاب به زن و مرد است یعنی در باره شیر دادن به طور متعارف مشورت کنید تا مرد در اثر کثرت اجرت و زن در اثر نقص آن و بچه در اثر کم شدن مدت رضاع متضرر نشوند.

وَ إِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَرْضِعْ لَهُ أُخْرَى مفاعله بین الاثنین است و آن اینکه یکی دیگری را به عسرت وا دارد یعنی زن آن قدر زیاد بخواهد که مرد به عسرت افتد یا مرد به قدری کم دهد که زن به عسرت افتد در اینصورت که توافق حاصل نشد زن دیگری به طفل شیر می دهد یعنی زن دیگری را اجیر می گیرند.

۷- لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ این آیه ظاهراً مربوط است به اجرت شیر و تعاسر و اجیر کردن مرضعه دیگر است، یعنی این دستور برای آنست که: ثروتمند به طور آسان اجرت بدهد تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۱۶ و آنکه در تنگی است آنچه می تواند به مادر بچه و یا به زن دیگر به قدر توانایی اجرت بدهد.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا تَعْلِيلٌ مطلب صدر آیه است تقدیر آن «الا بقدر ما اعطاها» است نظیر لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا. سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا تسلیت است برای آنکه در تنگی است و لازم است به تفضل خداوند امیدوار بود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۱۷

اشاره

وَكَأَيُّنَ مِنْ قَوْمٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبِينَهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَابًا نُكْرًا (۸) فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (۹) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (۱۰) رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ الْمُبَيِّنَاتِ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (۱۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۱۲)

۸- ای بسا شهری که از فرمان خدا و پیامبرانش سرپیچی کرد حساب کشیدیم، از آن حساب شدیدی و عذابش نمودیم عذابی بی‌مانند.

۹- سزای طغیانش را چشید و عاقبت امرش خسران بود.

۱۰- خدا برای آنها عذاب سختی آماده کرده است ای خردمندان از خدا بترسید که ایمان آورده‌اید خدا به شما ذکر نازل کرده است.

۱۱- رسولی که بر شما آیات روشن خدا را می‌خواند تا اهل ایمان و عمل صالح را از تاریکیها به طرف نور خارج کند هر کس به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خدا او را به بهشتهایی که از زیر آنها نهرها جاری است داخل می‌کند که تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۱۸

در آن ابدی هستند خدا روزیش را بهتر کرده است.

۱۲- خدا همانست که هفت آسمان را آفریده و از زمین مثل آنها را، امر خدا میان آنها به تدریج نازل می‌شود، تا بدانید که خدا بر هر چیز تواناست و علم خدا به هر چیز احاطه دارد.

کلمه‌ها

کاین: ای بسا. «کاین» کلمه‌ایست مرکب از کاف تشبیه و «ای» منون در غالب افاده کثرت می‌کند.

عتت: عتو: تجاوز و نافرمانی. «عتت»: نافرمانی کرد.

نکر: (بر وزن قفل) منکر و ناپسند «الفضیع الذی لم یر مثله».

الباب: عقل‌ها، مفرد آن لب است به معنی مغز است مانند مغز بادام، راغب آن را عقل خالص گفته است.

شرحها

در این آیات به یکی از نوامیس خلقت اشاره شده و آن اینکه مردم آبادیها از فرمانهای خدا تجاوز کرده و تار و مار شدند، در آخرت نیز اهل عذاب خواهند بود، علی‌هذا باید اهل تفکر و اندیشه از خدا بترسند و خود را در معرض انتقام خدایی قرار ندهند.

رسول الله صلی الله علیه و آله آمده تا مردم را از ظلمات شرک و کفر به طرف نور ایمان خارج کند که عاقبتش بهشتهای جاودان است، خدایی که آسمانها و زمین را خلق کرده است و قدرت به همه چیز دارد، می‌تواند اهل ایمان را به بهشت برساند و اهل تجاوز را تار و مار کند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۱۹

ناگفته نماند، نقل انتقام کلی در رابطه با آنست که: تجاوز از حدود خدا در طلاق و عده و احکام زنان، بلاخیز و گرفتاری آور

است.

۸- وَ كَأَيِّنَ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا أَمْرُ خُدا رَاجِعٌ بِهٖ أَحْكَامٌ وَ أَمْرُ «رَسُولِ» دَر رَابِطَهٗ بِأَسْتَوْرَهَائِي
است که به عنوان ولایت صادر کرده‌اند، منظور از قریه اهل آنست، نظیر وَ سَثَلِ الْقَرْيَةِ ...
یوسف / ۸۲، آیه صریح است در اینکه جهان در مقابل عمل انسان عکس العمل دارد، گر چه نتوانیم این رابطه را به طور آشکار
بفهمیم.

فَحَاسِبْنَاهَا بِهٖ مَعْنَى حِسَابٍ كَشِيدٍ اسْتِ كِهٖ هَمَانِ عَذَابٍ بِأَشَدِّ عَلٰی هَذَا.

وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكْرًا تَفْسِيرُ آنسْتِ «شَدِيدًا» حَاكِي از مَدَاقِهٖ دَر حِسَابِ مِي بِأَشَدِّ.

۹- فَدَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا مَنظُورٌ از «امرها» همان عتو و تجاوز است، گویی آنها اطاعت خدا را داده و در عوض
تجاوز را خریده لذا معامله به ضرر و خسران انجامید.

۱۰- أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا مَنظُورٌ عَذَابِ آخِرْتِ اسْتِ چنان که
مراد از وَبَالَ أَمْرِهَا عَذَابِ دُنْيَا بُوَدَّ عَلٰی هَذَا آن بِيانِ «خُسْرًا» دَر آيَهٗ فَوْقِ اسْتِ فَاتَّقُوا اللَّهَ ... تَفْرِيعِ اسْتِ بِرِ مَطَالِبِ فَوْقِ. آمَدَنِ «الْبَابِ»
برای آنست که اگر از عقل و اندیشه استفاده کنید، از فرمان خدا تجاوز نمی کنید.

خدا برای شما «ذکر» فرستاده که نفع و ضرر و حق و باطل را یاد آوری می کند آیه بعدی نشان می دهد که منظور از ذکر، رسول
خداست. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۲۰

۱۱- رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ رَسُولًا بِيانِ يَا بَدَلِ اسْتِ از
«ذکر» مراد از آن، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، علی هذا منظور از انزال، بعثت آن حضرت است و چون بعثتش از
جانب غیب بوده لذا با «انزال» تعبیر آمده است نظیر وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ حَديد / ۲۵.

زمخشری در کشف رسول را جبرئیل گرفته، طبرسی رحمه الله در جوامع آن را پذیرفته است علی هذا منظور از «یتلوا» خواندن بر
پیامبر است ولی ظهور «یتلوا- لیخرج» در رسول اکرم صلوات الله علیه و آله است، به احتمال بعضی در اینجا فعل مقدر است، یعنی
«ارسل رسولاً».

جمع آمدن ظلمات به علت کثرت آنست نظیر ظلمت کفر، ظلمت شرک، ظلمت طغیان، ظلمت غفلت و جهالت و امثال آن، ولی
نور ایمان یکی بیشتر نیست.

وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا نَتِيْجَةُ خُرُوجِ از ظَلْمَتِ وَ دَخُولِ دَر نُوْرِ اسْتِ
کیفیت انهار بهشتی در سوره قتال گذشت. «ابدا» تأکید خلود است.

قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا مَمْكِنٌ اسْتِ حَالِ بِأَشَدِّ از دَخُولِ دَر «یدخله» و شاید مفید تفخیم و تعجب باشد یعنی ببینید خدا چه روزی
خوبی به او داده: ایمان در دنیا و بهشت در آخرت.

۱۲- اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ.

ظهور مثلیت در عدد است، علی هذا خدا هفت زمین آفریده مانند هفت تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۲۱

آسمان، یک احتمال آنست که منظور از هفت زمین، طبقات زمین ماست و بالا-ترین طبقه اش، سطح آنست که انسانها در آن
زندگی می کنند چنان که در باره هفت آسمان می خوانیم الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَلِك / ۳ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ
سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا نُوح / ۱۵ رَجُوعِ شُود بِهٖ سُوْرَهٗ فَصَّلَتْ وَ آيَهٗ ۲۹ از سُوْرَهٗ بَقْرَهٗ.

و اگر منظور غیر از این باشد ظاهراً کرات هفتگانه مراد نیست زیرا آنها بیشتر از هفت هستند، بعضی از بزرگان احتمال داده که
منظور اقالیم سبعة باشد و این بسیار بعید است که قرآن روی تقسیمهای متغیر مردمان آیه فرستد، چنان که امروز به جای هفت اقالیم

پنج قاره است.

يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ ... نشان می‌دهد که فرمان تکوین میان آنها پیوسته در جریان است و خواهد بود.

به نظر می‌آید ضمیر «بینهن» راجع به سماوات و ارض باشد نه هفت ارض این آیه نظیر يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ ... سجده / ۵ و أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا فصلت / ۱۲ است و از آیه معلوم می‌شود میان آسمانها و زمین ارتباط کامل وجود دارد.

آسمان حالت فعل و زمین حالت انفعال دارد و در اثر این ارتباط و فعل و انفعال، اراده خدا در ایجاد آنچه بود خواهد آمد تحقیق می‌پذیرد، آری ما تری فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتِ فَارِجِ الْبَصَرِ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ مَلَكٍ / ۴.

لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا یعنی از صدر آیه دو چیز فهمیده می‌شود یکی اینکه خدا بر هر چیز تواناست که جهان را آفریده و بر همه چیز داناست که امر را میان آسمانها و زمین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۲۲ نازل می‌کند، خلقت و تدبیر بدون علم امکان‌پذیر نیست پس تقوا را پیشه کنید و از خدا بترسید.

این آیه تأکید مطالب گذشته و استدلال بر آنهاست یعنی همه آنچه گفته شد از خدای قادر و دانا ساخته است.

روز چهارشنبه هفتم ربیع الاول هزار و چهار صد و شش مطابق ۲۹ آبانماه - ۱۳۶۴ تفسیر سوره طلاق به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۲۳

سوره تحریم

اشاره

در مدینه نازل شده و دوازده آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- تحریم، بیست و یکمین سوره است که بعد از سوره حجرات در مدینه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره شصت و ششم است. درست معلوم نیست در کدام سال هجرت نازل شده ولی باید سال هفتم یا هشتم هجری نزول یافته باشد.

۲- عدد آیات آن به اجماع همه، دوازده آیه است و آن دارای دویست و چهل و هفت کلمه و هزار و شصت حرف می‌باشد (از تفسیر خازن).

۳- تسمیه آن به «تحریم» به علت آنست که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بعضی از چیزها را بر خود حرام کرد، ماجرای آن در اول سوره آمده است.

۴- سوره مبارکه بی‌شک مدنی است، مطالب آن شاهد این مدعاست، کسی خلاف آن را نگفته است.

مطالب و غرض سوره

۵- در این سوره می‌خوانیم که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ برای رضای همسران خود بعضی از چیزهای حلال را بر خویش تحریم فرمود و از طرف خداوند به طور دلسوزی گفته شد چرا چنین کردی؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۲۴

سپس دو نفر از زنان آن حضرت که در اثر دسیسه آن دو، مسئله تحریم به وجود آمد به طور شدید مورد ملامت قرار گرفته‌اند تا

جایی که مسئله طلاق و جدایی حضرت از آنها مطرح شده است، و آن دو زن در اذیت به آن حضرت یکدیگر را یاری کرده‌اند. آن گاه به همین مناسبت توصیه به حفظ خانواده‌ها از گناه و توبه و اینکه اعتدال در روز قیامت پذیرفته نیست به میان آمده است. سپس برای ازاله هر گونه شک و تردید گفته شده: زن پیامبر بودن موضوعیت ندارد، ملائکه، ایمان و عمل است، چنان که زن نوح و لوط کافر شدند و به جهنم رفتند و زن فرعون ایمان آورد و اهل بهشت گردید پس توطئه بر علیه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باعث مسئولیت و رو سیاه شدن در پیش خداست هر چند که زن پیغمبر باشد.

شان نزول

۶- از میان شان نزولها که در باره سوره نقل شده، به نظر نگارنده از همه طبیعی تر آنست که طبرسی رحمه الله نقل فرموده و آن چنین است: عایشه می گوید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در منزل زینب دختر جحش (یکی از زنان آن حضرت) بیشتر توقف می کرد، زینب شربت عسل که تهیه کرده بود به آن حضرت می نوشانید من با حفصه (دختر عمر) قرار گذاشتیم رسول خدا به منزل هر یک از ما که داخل شود بگوئیم: از دهان شما بوی مغفیر (درختی است گل بدبویی دارد) می آید مگر از آن خورده‌اید؟ چون آن حضرت به منزل یکی از آنها داخل گردید چنان گفت حضرت تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۲۵ فرمود: نه بلکه در منزل زینب شربت عسل خورده‌ام و هرگز از آن نخواهم خورد آیات سوره در این زمینه نازل گردید. نگارنده گوید: از قَدْ فَرَضَ اللهُ لَكُمْ تَحَلَّةَ أَيْمَانِكُمْ معلوم می شود که حضرت قسم خورده که از آن نخورد و با قسم آن را بر خود حرام کرده است.

در تفسیر برهان از تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: ... عایشه و حفصه بر رسول خدا علیه السلام از بالا نگاه کردند و آن حضرت با کنیزش ماریه قبطیه خلوت کرده بود، فرمود: به خدا سوگند دیگر با او نزدیکی نمی کنم خدا به آن حضرت دستور داد که از سوگند خویش کفاره بدهد.

در ضمن روایت دیگری از حضرت باقر علیه السلام نقل شده: «فقل انما حرم علیه جاريته مارية القبطيه و حلف ان لا يقربها و انما جعل على النبي الكفارة في الحلف و لم يجعل عليه في التحريم». اینکه آن حضرت قسم خورد که با ماریه نزدیکی نکند و بخواهد عایشه و حفصه از او دلخوش باشند و یا بفرماید: این جریان را بکسی نگوئید به شما مژده می دهم که پدرتان بعد از من خلیفه خواهند شد. بسیار بعید است و الله العالم. آنچه در باره شربت عسل و مغفیر نقل شد مقبولتر به نظر می رسد.

در ضمن، از آیات معلوم می شود که عائشه و حفصه حرمت نبوت را مراعات نکرده و آن حضرت را بسیار ناراحت کرده‌اند، او رسول خدا بود، می خواست حاکمیت الله را پیاده کند، و اینها بی خبر از همه جا با عقیده‌ها و فتنه‌های زنانه حضرت را ناراحت می کرده‌اند.

چنان که از صیغه‌های تشبیه در *إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا* و *إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ* تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۲۶ معلوم می شود آن از خدا بی خبرها چقدر بر علیه رسول خدا توطئه و فتنه کرده‌اند که خدا می فرماید: خودم، جبرئیل، سر آمد مؤمنان و ملائکه در مقابل توطئه شما از پیغمبر حمایت خواهیم کرد!!!

به هر حال، این آیات عایشه و حفصه را به شدت کوبیده و تهدید کرده است و این اغراق نیست در آیات دقت شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۲۷

سورة التَّحْرِيمِ مَدَنِيَّةٌ وَ هِيَ اثْنَا عَشْرَةَ آيَةً نَزَلَتْ بَعْدَ سُوْرَةِ الْحَجْرَاتِ

[سوره التحريم (۶۶): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغَىٰ مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ
 وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا
 نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ
 جِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (۴)
 عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا (۵)
 به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- ای پیامبر چرا بر خود حرام می کنی آنچه را که خدا بر تو حلال کرده؟ و در اینکار رضایت زنا را می خواهی؟! خدا غفور و رحیم است.
- ۲- خدا از بین بردن قسمها را بر شما تشریع کرده، خدا سرپرست شما و دانا و حکیم است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۲۸
- ۳- یاد آر که پیامبر به بعضی از زنانش حدیثی را به طور مخفی گفت، چون زن آن را به دیگری خبر داد خدا آن را بر پیامبر آشکار نمود، پیامبر بعضی را به آن زن گفت و بعضی را نگفت، زنش گفت: کی تو را خبر داد؟! فرمود: خدای علیم و خبیر
- ۴- اگر به خدا توبه کنید مناسب است که قلوب شما از حق منحرف شده و اگر بر علیه پیامبر همکاری کنید، (بدانید که) خدا حامی اوست و جبرئیل و نکو کار مؤمنان و ملائکه بعد از آنها کمک او هستند.
- ۵- اگر پیامبر شما را طلاق بدهد شاید خدایش بهتر از شما را به او عوض بدهد زنان مسلمان، زنان مؤمن زنان همیشه مطیع زنان توبه کار زنان عابده زنان روزه دارد زنان شوهر دیده و زنان باکره.

کلمه‌ها

مرضاة: رضایت و خشنودی. مصدر است و مفرد.
 تحله: تحلیل و تحله مصدر است به معنی باز کردن، منظور در اینجا کفارہ دادن و باز کردن عقد قسم است.
 صغت: صغو: میل و انحراف. «صغت النجوم صغوا: مالت للغروب».
 تظاهرا: صیغه تشبیه است. تظاهر: هم پستی کردن، یکدیگر را یاری کردن.
 قانتات: قنوت: دوام طاعت. راغب آن را دوام طاعت با خضوع گفته است، قانتات: زنان مطیع و عبادت کننده.
 سائحات: سیح جریان و سیر در صحاح آمده: «ساح الماء: جرى على وجه الارض - ساح في الارض: ذهب» منظور از آن سفر کننده یا روزه دار و نظیر آنست.
 ثيبات: ثبه: زن شوهر دیده. آن از ثوب به معنی بر گشتن است، طبرسی فرموده: ثيب زنى است که بعد از ازاله بکارت از شوهر
 تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۲۹
 برگشته است.

ابكار: باکره‌ها (دوشیزگان) راغب گوید بکره در اصل به معنی اول روز است. دوشیزه را باکره گویند چون حالت باکره بودن پیش

از ثیب بودن است.

شرحها

از این آیات معلوم می‌شود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برای خوشنودی زنانش بعضی از حلالها را بر خود حرام کرده و خدا در مقام دلسوزی فرموده چرا چنین کردی؟! سپس کفارہ قسم را تذکر داده تا آن حضرت با کفارہ دادن از محذور قسم خلاص شود.

و نیز معلوم می‌شود که آن حضرت به بعضی از زنانش رازی فرموده و دستور داده که آن را فاش نکند ولی او فاش کرده و خدا از اینکار به آن حضرت خبر داده است آری آن زن در فاش کردن راز با آن حضرت مخالفت کرده است.

و نیز می‌شود فهمید: بعد از فاش شدن راز، دو نفر از زنانش آن حضرت را اذیت کرده‌اند تا جایی که خدا فرموده: صلاح آنست که توبه کنید چون دلهای شما از حق منحرف شده است و اگر بر علیه پیامبر کار کنید، خدا و جبرئیل ... کمک پیامبر است، در آخر فرموده: گمان نکنید که برای او زنان قحط است، اگر شما را طلاق بدهد، خدا زنان بهتر از شما را به او می‌رساند.

ناگفته نماند: مطالب این سوره ربطی به آنچه در سوره احزاب از آیه ۲۸ بی‌عده گفته شد ندارد، دو جریان مستقل است چون سوره احزاب چهارمین سوره است که در مدینه نازل گردید ولی تحریم بیست یکمین سوره است، میان آن دو سالها فاصله وجود دارد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۳۰

۱- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ اینکه انسان برای مصلحتی چیزی را بر خود حرام کند، گناه محسوب نمی‌شود، نظیر: كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِيَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ آل عمران/ ۹۳، آیه در آن رابطه است که حضرت یعقوب برای مصلحتی گوشت شتر را بر خود تحریم نمود.

آمدن «النبی» به جای رسول به علت آنست که این خطاب مخصوص به آن حضرت است، ربطی، به دیگران ندارد بر خلاف: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ آيَةً مِنْ رَبِّكَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ لَكُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ، به جای رسول به علت آنست که این خطاب مخصوص به آن حضرت است، ربطی، به دیگران ندارد بر خلاف: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ آيَةً مِنْ رَبِّكَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ لَكُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

بخاطر زنانش اینکار را کرده است در شأن نزول گفته شد: آن شربت عسل و یا ماریه بود. لِمَ تُحَرِّمُ عَتَابَ خَفِيفٍ وَ فِي مَقَامِ دَلْسُوزِي است نظیر: عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعَلَّمِ الْكَافِرِينَ توبه/ ۴۳.

ناگفته نماند: قسم بر فعل چیزی آن را واجب و بر ترک چیزی آن را حرام می‌کند.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ حاکی است که خدا نمی‌خواهد انسان چنین مشقتی بر خود هموار کند و نیز حاکی است که راه چاره باز است، می‌شود در شکستن قسم از غفران خدا استفاده کرد.

۲- قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحُلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ معلوم می‌شود که آن حضرت برای تحریم بعضی لذتها قسم خورده بود «فرض» به معنی تشریح و تعیین است یعنی: خداوند با تشریح کفارہ حل و شکستن سوگندهای شما را چاره کرده است، چون خدا سرپرست شماست، به وضع شما داناست و تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۳۱

از روی حکمت و صلاح است.

۳- وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ این آیه می‌گوید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به بعضی از زنانش (حفصه) مطلبی را به طور سری گفته و از او خواسته است که این راز را افشا نکند ولی او به بعضی زنان دیگر آن را خبر داده است، از آن طرف خدا به آن حضرت وحی کرده که زنت راز را به دیگری گفته است: آن حضرت مقداری از وحی را به زنت فرموده و مقداری را نفرموده، زن

(حفصه) با تعجب گفته است: تو از کجا دانستی که من به دیگری خبر داده‌ام، حضرت جواب داد که خدا به من خبر داد.

وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا يَعْنِي أَنَّ حَضْرَتَ حَدِيثِي رَا بِه زَنَش حَفْصَه كَفْت وَ فَرَمُود: بِه دِيْغَرِي اَفْشَا نَكْن. فَلَمَّا تَبَأَتْ بِه يَعْنِي: حَفْصَه بِر خَلَاْف سَفَارَش پِيَامْبَر رَا بِه دِيْغَرِي (عَايِشَه) كَفْت. وَ أَظْهَرَهُ اللهُ يَعْنِي اَفْشَاء رَا بِه رَا خُدا بِه پِيَامْبَر خَبْر دَاد عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَن بَعْضٍ يَعْنِي پِيَامْبَر مَقْدَارِي اَز اَنْچَه خُدا كَفْتَه بِوَد بِه حَفْصَه كَفْت وَ مَقْدَارِي رَا نَكَفْت قَالَتْ مَنْ أَتَيْتُكَ هَذَا حَفْصَه كَفْت كَدَام كَس بِه تُو خَبْر دَاد كَه بِه دِيْغَرِي كَفْتَهَام؟! قَالَ تَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ پِيَامْبَر فَرَمُود: خُدَايِي كَه بِه هَمَه چِيْز عَالَم اَسْت وَ بِه مَكْنُونَات خَبِير اَسْت بِه مَن خَبْر دَاد.

در اینکه آن حدیث چه بود گفته‌اند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در روز حفصه با ماریه قبطیه خلوت کرد، حفصه چون این را بدانتست ناراحت شد، رسول خدا فرمود: من ماریه را بر خود حرام کردم برای رضای تو ولی این را به عائشه خبر نده، اما حفصه عائشه را از آن مطلع کرد. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۳۲

ابن عباس گفته: آنچه آن حضرت پنهان کرد و نگفت خلافت ابو بکر و عمر بعد از آن حضرت بود که ترسید افشا شود.

ناگفته نماند: هیچ یک از این دو قانع کننده نیست، دغدغه خاطر را از بین نمی‌برد، این دو گفته ظاهراً بسیار سبک است.

از آیه همین قدر معلوم می‌شود: آن زن راز را بزنی دیگری گفته است و آیه بعدی حاکی است که آن دو شروع به توطئه بر علیه پیامبر کرده‌اند، اما آن حدیث چه بوده خدا می‌داند و نیز بنظر می‌آید: مطلب این آیه غیر از مطلب آیه لَمْ تُحْرَمْ مَا أَحَلَّ اللهُ اَسْت.

۴- إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ خَبْر «ان» محذوف است نظیر: «ان تتوبا الى الله فهو حق» آن وقت در بیان علت آن فرموده فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا زیرا که قلب شما از حق منحرف شده است تعبیر با قلوب و اراده تشبیه، استعمال معروف است مخصوصاً با اضافه به «کما» که مطلب را روشن می‌کند.

شیعه و اهل سنت شك ندارند در اینکه مراد از صیغه تشبیه در «قلوبكما تظاهرا» عایشه و حفصه است، در کشف از ابن عباس نقل شده: از عمر بن الخطاب پرسیدم آن دو زن که بر علیه پیغمبر به همدیگر کمک کردند کیستند؟ گفت عایشه و حفصه بودند، مرحوم طبرسی آن را از صحیح بخاری نقل کرده است» حلبی در جلد سوم سیره خویش در ضمن نقل حالات حفصه آن را نقل می‌کند و نیز در تفسیر کشف و تفسیر خازن و تفسیر نسفی و صحیح ترمذی جلد پنجم کتاب تفسیر باب شصت و شش و جاهای دیگر نقل شده است، تفسیر برهان آن را از امالی شیخ نقل می‌کند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۳۳

تظاهر بر علیه پیامبر و اذیت به او از کبائر است، خداوند فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً احزاب / ۵۷ و نیز فرماید: وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ توبه / ۶۱ وانگهی توطئه و ایداء آنها چقدر عظیم و ناراحت کننده بوده که خدا فرماید: اللَّهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ حَامِي وَ كَمَكَّ پِيَامْبَر هَسْتَنْد، در همه قرآن مجید همچو تعبیری یافته نیست، خدایا این دو زن چقدر ناباب و چقدر خطرناک بوده‌اند.

گویند صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ همه مؤمنین صالح هستند و از مفرد جمع اراده شده است. ولی معنای مفرد در آن روشتر است: از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده منظور از صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ امیر المؤمنین علیه السلام است در تفسیر قمی از ابو بصیر از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده

«قال صالح المؤمنین علی علیه السلام»

در تفسیر برهان بعد از نقل این خبر فرموده: محمد بن عباس پنجاه دو حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت نقل کرده است آن گاه هشت مورد از آنها را نقل می‌کند، در منثور از اسماء بنت عمیس نقل است که «سمعت رسول الله يقول: و صالح المؤمنین قال علی بن ابی طالب» ۵- عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ تَيَّابَاتٍ وَ أَبْكَارًا اسْتَغْنَاست از زنان آن حضرت، یعنی گرچه شما بحکم النَّبِيِّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ احزاب / ۶

صاحب شرافت شده‌اید ولی زنان تنها منحصر شما نیست، اگر آن حضرت شما را طلاق بدهد، خداوند بهتر از شما را به او عوض خواهد داد.

به نظر می‌آید: صفات ششگانه اول هر یک در تفضیل مورد نظر است، یعنی مسلماتر از شما، مؤمن‌تر از شما و هکذا، از میزان معلوم می‌شود که ملاک تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۳۴

فضیلت در قنوت و توبه یا فقط در قنوت است زیرا که قنوت به معنی لزوم طاعت و خضوع است که در آنها نبود، بلکه خدا را معصیت و رسول خدا را اذیت می‌کردند و توبه هم نمی‌کردند، ولی مانعی ندارد که قنوت و توبه از لحاظ وجود و عدم و سائر صفات از لحاظ کمال ملاک فضیلت باشند.

ظاهراً «مسلمات» در آیه راجع به عمل و تسلیم شدن به حکم ظاهری و «مؤمنات» راجع به تصدیق باطنی باشد، منظور از «سائحات» اگر «صائمات» و روزه داران باشد ظاهراً به علت اهمیت آنست که به طور مخصوص قید شده است. زمخشری در کشف گوید: علت اینکه در تَبَاتٍ و أَبْكَاراً و او عطف آمده و در دیگر صفات نه، آنست که آن دو قابل جمع نیست ولی صفات دیگر قابل جمع هستند در اینجا خطاب به همه زنان آن حضرت است بر خلاف آیه قبلی ظاهراً منظور آنست که به همه گوشزد باشد تا به فکر اذیت آن حضرت نیافتند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۳۵

[سوره التحريم (۶۶): آیات ۶ تا ۹]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۹)

۶- ای اهل ایمان خود و خانواده‌تان را حفظ کنید از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگهاست بر آن موکلند ملائکه سختگیر و محکم که خدا را در آنچه امر فرموده مخالفت نکرده و آنچه امر شوند می‌کنند.

۷- ای آنان که کافر شده‌اید امروز اعتذار نکنید فقط آنچه را که می‌کردید مجازات می‌شوید.

۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید توبه کنید به خدا توبه نصح شاید پروردگارتان گناهان شما را بیامزد و داخل کند شما را به بهشتهایی که از زیر آنها نهرها جاری است روزی که خدا پیامبر را خوار نمی‌کند، و کسانی که با او به خدا ایمان آورده‌اند نورشان در پیشاپیش و طرف راستشان می‌دود، گویند: پروردگارا نور ما را کامل گردان و ما را بیامرز که تو بر هر چیز توانایی. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۳۶ ۹- ای پیامبر با کفار و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت گیر، جایگاه آنها آتش است و بد جایگاهی است.

کلمه‌ها

قوا: فعل امر است از وقی گویند: ق، قیا، قوا، یعنی نگهدارید.

وقود: وقد: افروخته شدن آتش. وقود: هیزم و نحو آن که وسیله آتش افروزی است.
 حجاره: سنگها. مفرد آن حجر است، جمع دیگر آن احجار است که در قرآن کریم یافته نیست.
 غلاظ: جمع غلیظ ضد رقیق، ظاهراً منظور خشونت در عمل است نظیر:
 جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ آیه ۹.

شداد: جمع شدید به معنی سخت و محکم، منظور از آن قوی بودن است.

نصوح: نصح: خالص شدن و خالص کردن، نصوح به معنی فاعل (نصیحت کننده) می‌باشد، توبه نصوح آنست که شخص را نصیحت می‌کند تا به گناه برنگردد، لذا آن را توبه صادق و توبه محکم گفته‌اند.
 یسعی: سعی: تند رفتن. تلاش. دویدن نیز گفته‌اند، مراد از آن در آیه دویدن است.

شرحها

به مناسبت آیات گذشته که بعضی از زنان آن حضرت گناه کردند در این آیات گفته شده: ای اهل ایمان خود و خانواده خود را از آتش حفظ کنید و نیز تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۳۷

گفته شده: عذاب آخرت همان اعمال قبیح دنیاست و سپس همین مناسبت عموم اهل ایمان در صورت گناه کردن امر به توبه شده‌اند و چون کفار و منافقان نمی‌خواهند مسلمانان چنین باشند لذا خطاب رسیده که آن حضرت با کفار و منافقان سخت بگیرد و
 اللّٰهُ العالم.

۶- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده چون آیه قُوا أَنْفُسَكُمْ ... نازل گردید یکی از مؤمنین نشست و شروع به گریه کرد، و گفت: من از نگهداری نفس خویش عاجزم، برای خانواده‌ام نیز تکلیف شدم، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: برای تو کافی است آنها را امر کنی به آنچه خودت را امر میکنی و نهی نمایی از آنچه خودت را نهی می‌نمایی «۱» و در ذیل روایت دیگری از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده: اگر از تو قبول کردند آنها را از آتش حفظ کرده‌ای و اگر تو را عصیان کردند، وظیفه‌ات را انجام داده‌ای «۲».

وَقُودُهَا النَّاسُ نشان می‌دهد که نعوذ بالله بدنهار در آتش مشتعل خواهند شد «حجاره» را به اصنامی تفسیر کرده‌اند که از سنگها ساخته بودند، این سخن ذیل آیه ۲۴ از سوره بقره که نظیر این آیه است مشروحا گذشت.

عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ یعنی بر آن آتش موکل شده ملائکه‌ای که سختگیرند و در کارشان قوی، لَا يَعْصُونَ اللَّهَ ... توجیه غلاظ و شداد است.

در المیزان فرموده لا- يَعْصُونَ اللَّهَ ... ناظر است به التزامشان به تکلیف، وَيَفْعَلُونَ ... راجع است به عمل مطابق تکلیف، علی هذا تکراری وجود ندارد

(۱، ۲) کافی کتاب الجهاد، بعد از باب «انکار المنکر بالقلب».

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۳۸

به عبارت دیگر، اولی امر باطنی و دومی امر ظاهری است.

۷- یا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اشاره است به آنچه عذاب آخرت همان عمل دنیاست که به عذاب مبدل گردیده، لذا کفار حق اعتذار ندارند که ما را عذاب نکنید زیرا عذاب از جای دیگری نمی‌آید، آیه حاکی از تجسم عمل در آخرت است، این خطاب در روز قیامت خواهد بود.

۸- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا بِه تناسب جریان زنان آن حضرت تذکر داده شده که گناهان قابل غفران است توبه کنید توبه‌ای که در آن برگشت به گناه نباشد، به نقل ابن عباس معاذ بن جبل از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید توبه، نصوح چیست؟ فرمود: آنست که تائب توبه کند و سپس به گناه برنگردد چنان که شیر به پستان بر نمی‌گردد:

«قال: ان يتوب التائب ثم لا يرجع في ذنب كما لا يعود اللبن الى الضرع»

«۱» ابو الصباح کنانی از حضرت صادق علیه السلام از توبه نصوح سؤال کرد امام علیه السلام جواب داد:

«قال يتوب العبد من الذنب ثم لا يعود فيه»

کافی باب توبه آن را توبه خالص برای خدا، توبه واقعی و نظیر آن معنی کرده‌اند که در کلمه‌ها گذشت.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ نتیجه توبه نصوح است، «عسی» در اینجا تحقق را می‌رساند چنان که طبرسی فرموده است، راغب گوید آن برای ایجاد امید در بندگان است توبه سبب تکفیر گناهان و توأم با عمل به واجبات است و لذا نتیجه‌اش دخول بهشت

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۳۹

خواهد بود.

يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ ظَرْف است برای «یکفر- یدخل» این یک خبر واقعی است که خداوند در آن روز پیامبر و مؤمنان را خوار نخواهد کرد و اشاره است به آنکه وعده خدا تخلف ناپذیر می‌باشد.

نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَآغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در سوره حدید خواندیم: يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ / ۱۲، در اینجا علاوه بر آن زیادت نور را خواستار می‌شوند میزان بعید نمی‌داند که نور پیشاپیش نور ایمان و نور دست راستی نور عمل باشد، به احتمال بعضی وَالَّذِينَ آمَنُوا مبتدا و «معه» خبر آن و نُورُهُمْ يَسْعَىٰ يَقُولُونَ» خبر دوم و سوم آنست، در اینصورت وعده «لا یخزی» مربوط به حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و تلاش نور مربوط به مؤمنان می‌شود.

مؤید این احتمال سؤال اتمام نور و سؤال مغفرت است که مخصوص مؤمنان می‌باشد، زیرا درجات ایمان متفاوت است، آنهایی که درجات پائین هستند اتمام نور را خواستار خواهند شد و نیز از مختصر گناهی که دارند آمرزش خواهند خواست إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ ... تعلیل مطلب است.

در مجمع از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«قال يسعی ائمة المؤمنین يوم القيامة بين ایدیهم و بایمانهم حتی ینزلوهم منازلهم فی الجنة».

۹- یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلِظْ عَلَيْهِمْ این آیه عینا همانست که در سوره توبه آیه ۷۳ گذشت، این حکم درباره منافقان در صورتی است که توطئه یا قیام مسلحانه کنند و به صورت محارب در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۴۰

آیند، مشروح سخن در سوره توبه دیده شود. وَاعْلِظْ عَلَيْهِمْ تأکید مطلب است که سازش با آنها سبب سقوط جامعه است و مَاوَاهُمُ النَّارُ ... توجیه مطلب می‌باشد یعنی آنان که مسیرشان جهنم است از قتلشان چه باک؟.

به نظر می‌آید تناسب این آیه با آیات قبلی آن باشد که منافقان از پیاده شدن قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ - تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ ... با تفتین خود مانع می‌شده‌اند و یا می‌خواسته‌اند از مورد ملامت شدن زنان آن حضرت، سوء استفاده کرده و جو سازی نمایند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۴۱

[سوره التحريم (۶۶): آیات ۱۰ تا ۱۲]

اشاره

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ (۱۰) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۱) وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَا نَسَبَ فَرْجِهَا فَنَقَّضْنَاهَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا إِيمَانًا وَ طَاعَةً وَ كَانَتْ مِنَ الْمُقَاتِلِينَ (۱۲)

۱۰- خدا برای بیان حال کافران مثل زده، زن نوح و زن لوط را که تحت نکاح دو نفر از بندگان صالح ما بودند، به آن دو خیانت کردند، آن دو پیامبر چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن کفایت نکردند، به آن دو گفته شد داخل آتش شوید با داخل شوندگان.
 ۱۱- و خدا برای بیان حال اهل ایمان مثل زده زن فرعون را که گفت: پروردگارا برای من خانه‌ای در نزد خود در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و از عملش نجات بده، و از قوم ظالم نیز نجاتم عطا کن.
 ۱۲- و مثل زده، مریم دختر عمران را که دامن خویش حفظ کرد و از روح خود در آن دمیدیم و کلمات خدا و کتابهای او را تصدیق کرد و از اهل طاعت دائم بود.

کلمه‌ها

احصنت: حصن: قلعه و چون قلعه انسانها را نگهداری و حفظ می‌کند از این جهت، احصان را حفظ و نگهداری گفته‌اند. تفسیر
 أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۴۲
 قانتین: در آیه پنجم گذشت که قنوت: دوم اطاعت با خضوع است.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم زنان نوح و لوط علیهما السّلام با آنکه زن پیامبر بودند در اثر کفر به آتش رفتند، نوح و لوط به آن دو فائده‌ای نبخشیدند اما زن فرعون با آنکه همسرش فرعون ادعای خدایی می‌کرد به بهشت رفت و نیز مریم مادر عیسی در اثر عفت و دوام اطاعت خویش، ضرب المثل شد و خدا اعجاز خود را در وجود او آشکار کرد، با دقت در اول سوره که درباره زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود می‌فهمیم که آیات در صدد بیان آنست که تنها زن پیامبر بودن در نجات انسان کافی نیست باید ایمان و عمل داشته باشد.

و نیز معلوم می‌شود که ملاک سعادت در اسلام ایمان و عمل صالح است، قوم، نژاد، خانواده، نسب و امثال آن را در سعادت، پیش خدا دخلی نیست.

۱۰- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ مَنْظُورٌ مِنْ ضَرْبِ امْرَأَتِ نُوْحٍ كَمَا أَنَّ امْرَأَتَ نُوْحٍ كَانَتْ تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ
 آتش می‌کند هر کس که باشد، اتصال به بندگان خالص خدا در این زمینه فائده‌ای ندارد. «للذین» متعلق است به «مثلاً» یعنی خدا مثلی زده برای مجسم و روشن کردن وضع آنان که کافر شده‌اند، «امرأة» مفعول «ضرب» می‌باشد.
 در تفسیر برهان از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده: این آیه مثل است برای عائشه و حفصه:
 «مثل ضربه الله سبحانه لعائشه و حفصه ان تظاهرتا علي رسول الله عليه و آله و افشتا سره».

كَانَتْ تَحْتَ عَيْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتْهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۴۳

در مجمع البیان نقل کرده: زن نوح کافر بود به مردم می گفت: نوح دیوانه است و اگر کسی به نوح ایمان میاورد فوری به سران مشرکان اطلاع می داد (در حالات نوح چندین بار حالات او و غرق شدنش گذشت) راغب در مفردات گوید خیانت مخالفت با حق است به طریق نقض عهد در پنهانی، به هر حال منظور از فُخَانَتْهُمَا مخالفت و ضدیت آن دو است با نوح و لوط علیهما السَّلام (نه بی عفتی العیاذ باللَّه).

منظور از تَحْتَ عَيْدَيْنِ بودن در نکاح آنهاست، ضمیر «هما» به «عبدین» و ضمیر «عنهما» به زن نوح و لوط راجع است فَلَمْ يُغْنِيَا حاکی است که پیامبر بودن شوهران به زنان کافر سودی نبخشیده است.

۱۱- وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ مَنْظُورًا مِثْلَ آنست که: ایمان و عمل نجات دهنده است هر چند که انسان متصل به کفار باشد، فرعون به اهل مصر می گفت: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى نازعات/ ۲۴ ولی زنش به موسی ایمان آورد و اهل بهشت گردید، «للذین» مانند سابق متعلق به «مثلاً» و «امرأة» مفعول «ضرب» است.

إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ طبرسی رحمه الله نقل کرده: زن فرعون نامش آسیه دختر مزاحم بود، او چون معجزه موسی و غلبه بر ساحران را دید ایمان آورد، فرعون از ایمانش واقف شد و او را به ارتداد دعوت کرد، او نپذیرفت، فرعون فرمانداد او را به چهار میخ کشیدند و در مقابل آفتاب گذاشتند، آن گاه سنگ بزرگی بر روی او انداختند که شهید شد و نیز از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل کرده که از مردان، بسیاری به کمال رسیدند ولی از زنان جز چهار نفر کامل نشدند:

«قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله كَمَلُ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَ لَمْ يَكْمَلِ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا أَرْبَعٌ: أَسِيَةُ بِنْتُ مَزَاحِمَ امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ وَ مَرْيَمُ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۴۴

بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله

صدوق در خصال نقل می کند: که آن حضرت فرمود

«افضل نساء اهل الجنة خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و مريم بنت عمران و آسية بنت مزاحم امرأة فرعون».

ناگفته نماند: إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي ... کمال عبودیت و خلوص و انقطاع او را می رساند، یعنی: خدایا قصر فرعون که توأم با طغیان و شرک و کفر است با همه نعمتها و وسائل خوشگذرانی پیش من ارزش ندارد زیرا که قصر شرک است پس خانه‌ای در بهشت در جوار خودت برای من بنا کن که عاشق تو هستم و در جوار تو باشم، دعایش یک دعای واقعی بود.

نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ حاکی است که هم از فرعون و هم از کارش در رنج بوده است وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ بیزاری است از قوم فرعون و جامعه شرک آلوده تأمل کن در مقام و کمال آن زن و تعریف پروردگار از کمال و مقام او.

۱۲- وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَنَاتِينَ عِطْفٌ أَمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ یعنی: خدا برای مجسم کردن واقعیت ایمان و عمل، مریم را نیز مثل زده است در قرآن جز مریم زنی با اسمش یاد نشده ولی نام او سی و چهار مرتبه در قرآن مجید آمده است.

أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا اقرار به عفت و دفاع از اوست در مقابل گفته یهود که او را به بی عفتی نسبت می دادند چنان که فرموده: وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا نساء/ ۱۵۶.

فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا اشاره است به آنکه ولادت عیسی یک مشیت خدایی بوده است، در سوره انبیاء فرموده: وَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا

فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۲۴۵

۹۱ / چنان که ملاحظه می‌شود در آنجا به جای «فیه» کلمه «فیها» آمده است، روح که یک پدیده خدایی و از عالم امر است از جانب خدا به وجود مریم دمیده شد و عیسی به وجود آمد.

وَ صَيَّدَقْتُ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ تَعْرِيفُ دَيْغِرِي اسْتِ كِهْ بَهْ هِرْ چِهْ از وحي آشنایی داشت ایمان آورده بود ظاهراً «کتبه» بیان کلمات است وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ مدح دیگری است از وی که پیوسته در طاعت خدا بود، آمدن «قانتین» شاید از باب تغلیب باشد.

در مجمع البیان نقل می‌کند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بر خدیجه وارد شد که او در حال احتضار بود فرمود: ای خدیجه حال تو مرا ناگوار است، خدا در ناگواری خیر کثیری قرار داده است، چون به حضور هووهای خود رسیدی از من به آنها سلام برسان گفت: یا رسول الله آنها کدامند؟! فرمود مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و حکیمه یا کلیمه خواهر موسی (اشتباه از راوی است) «فقال يا رسول الله بالرفاء و البنين» در شب هفدهم ربیع الاول هزار و چهار صد و شش مصادف با ولادت حضرت رسول اکرم و حضرت امام صادق صلوات الله علیهما مطابق ۹ آذر ماه / ۱۳۶۴ تفسیر سوره تحریم به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۴۶

سوره ملک

اشاره

در مدینه نازل شده و سی آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- ملک هفتاد و هفتمین سوره است که بعد از سوره طور در مکه نازل گردید درست معلوم نیست: در کدام سال از بعثت نازل شد ولی به نظر می‌آید حدود سالهای دهم یا یازدهم بعثت نزول یافته باشد، چون همه سوره‌های نازل شده در مکه، حدود هشتاد و شش سوره می‌باشد.

۲- عدد آیات آن در قرائت مکی و مدنی اخیر سی و یک آیه و در قرائت دیگران از جمله قرائت کوفی سی آیه است، زیرا در قرائت مکی و مدنی آیه نهم در قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ تمام می‌شود، اما در قرائت دیگران تا ضَلَالٍ كَبِيرٍ ادامه پیدا می‌کند. تفسیر خازن نقل شده: این سوره دارای سیصد و سی کلمه و هزار و سیصد و سیزده حرف است.

۳- تسمیه آن به «ملک» به علت وقوع این کلمه در اول آنست و نیز این سوره مبین ملک و حکومت خدا بر کائنات می‌باشد. طبرسی فرموده: نام دیگرش منجیه است که صاحبش (قرائت کننده) را از عذاب قبر نجات می‌دهد و نیز واقیه نامیده می‌شود زیرا که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل شده: آن را از عذاب قبر نگاه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۴۷ می‌دارد.

حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از سدیر صیرفی از حضرت باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: سوره ملک مانع است از عذاب قبر منع می‌کند، آن در تورات سوره ملک نوشته شده هر که آن را در شب زیاد و خوب بخواند از غافلان نوشته نمی‌شود، من بعد از نماز عشاء با آن نشسته رکوع می‌کنم (به جای سوره می‌خوانم).

هر که آن را در زندگی در شب و روزش می‌خواند چون ناکیر و نکیر از طرف پا داخل قبر او شوند، دو پایش می‌گویند شما را از

طرف پا راهی نیست زیرا این بنده بر روی ما می‌ایستاد و هر روز و شب سوره ملک را می‌خواند.

و چون از طرف جوف (درون) او داخل شوند جوفش گوید: شما را از طرف من بر او راهی نیست چون این بنده در جوف خویش سوره ملک را جا داده بود.

و چون از طرف زبانش بیایند زبانش گوید: شما را از طرف من بر او راهی نیست زیرا که این بنده هر روز و شب سوره ملک را می‌خواند، طبری رحمه الله نظیر آن را از ابن مسعود نیز نقل کرده است.

۴- آیات و مطالب سوره مبارکه نشان می‌دهد که آن مکی است و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است. به نظر می‌آید شان نزولی در باره آن نقل نشده، مقتضای حال مردمان آن روز و نیز نیاز واقعی بشریت سبب شده که آن حقائق بیدار کننده و جهت دهنده از جانب مبدء هستی و خدای بزرگ نازل شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۴۸

مطالب و غرض سوره

۵- این سوره می‌گوید: خدایی که تدبیر کائنات را در دست دارد یکپارچه خیر و برکت و بر هر چیز تواناست، حیات و مرگ و آسمانها و نظام را او به وجود آورده است، آنها که با همه این دلایل پروردگار را انکار کنند در عذاب جهنم خواهند بود. آن گاه با مقداری از نظام جهان گوشزد شده، عنان سخن به معاد بر می‌گردد و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ... / ۲۵: می‌شود گفت: غرض سوره بیان عموم ربوبیت و توحید خداست که منجر به معاد می‌شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۴۹

سوره الملك مکیه و هی ثلاثون آیه نزلت بعد سوره الطور

[سوره الملك (۶۷): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ (۲)
الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصِيرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (۳) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ
إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (۴)
وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵) وَاللَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ (۶)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- دائم الخیر و والا مقام است خدایی که حکومت در دست اوست و او بر هر چیز تواناست.

۲- خدایی که مرگ و زندگی را آفریده تا امتحان کند کدام یک از شما از لحاظ عمل بهترید و او توانا و آمرزنده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۵۰-۳ خدایی که هفت آسمان را بالای هم (یا شبیه) آفرید، در خلق خدا تفاوتی نمی‌بینی، چشمت را بر گردان آیا خللهایی مشاهده می‌کنی؟

۴- سپس چشمت را مکرر بگردان چشمت زبون و در حالی که خسته است به سوی تو بر- می‌گردد.

- ۵- آسمان نزدیک را با چراغهایی زینت داده و آنها را طرد کننده شیاطین کرده‌ایم و برای آنها عذاب آتش مشتعل آماده ساخته‌ایم.
۶- و برای کسانی که به پروردگار خویش کافر شده‌اند عذاب جهنم هست و بد جایگاهی است.

کلمه‌ها

تبارک: برکت: فائده ثابت. طبرسی فرموده: اصل برکت به معنی ثبوت است ... پس برکت به معنی ثبوت فائده می‌باشد، راغب گوید: برکت یعنی ثبوت خیر خدایی در یک چیز. تبارک الله از آن گویند که فایده‌های ثابت در خدا و از خداست با بلندی مقام. طباق: طبق در اصل به معنی حال است. راغب گوید: مطابقت آنست که چیزی را بالای چیزی بگذاری و به اندازه آن باشد آن گاه در چیزی که فوق چیز دیگر و یا موافق چیز دیگر باشد به کار رود. طباق در آیه به معنی مطابقت یا بودن بعضی بالای بعضی آن را مشابهت نیز گفته‌اند، بعضی آن را جمع طبق دانسته‌اند مانند جمل و جمال (شتر و شتران).

تفاوت: فوت: از دست رفتن. تفاوت: تباعد دو چیز و از دست دادن همدیگر است، لذا طبرسی آن را اختلاف گفته است راغب اختلاف در اوصاف می‌گوید. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۵۱

فطور: فطر: شکافتن و شکاف. «اصل الفطر: الشق» راغب شکافتن از طول گفته است. «فطور» جمع فطر است به معنی شکافها، راغب آن را مصدر و به معنی اختلال و سستی می‌داند.

کرتین: کره: رجوع و برگشتن. «کرتین»: دو رجوع، یعنی «کره بعد کره» کثرت مراد است نه تشبیه. خاصنا: خسا: طرد شدن و طرد کردن، از کشاف و مفردات معلوم می‌شود که در آن حقارت و خواری نیز ملحوظ است خاصی را در آیه خسته معنی کرده‌اند که از دیدن خسته شده و دور مانده است در مجمع فرموده: «الخاصیء: الذلیل الصاغر» ظاهرا منظور خضوع و زبونی است.

حسیر: حسر: کشف و انکشاف (مناسب با کنار کردن) در مجمع فرموده:

حسیر شتری است که خسته شده و طاقت راه رفتن ندارد.

رجوما: رجم: زدن با سنگ. در قاموس گوید: رجم چیزی است که با آن می‌زنند، جمع آن رجوم است علی هذا رجم اسم و مصدر هر دو آمده است.

اعتدنا: در مجمع فرموده: اصل آن «اعدنا» است دال بتاء مبدل گردیده است.

شرحها

در آیات ششگانه سخن از پر فائده و خیر بودن خداست توأم با عظمت و قدرت، خلقت حیات و مرگ و آسمانهای هفتگانه و تنظیم جهان و رجم شیاطین، مظاهر برکت و مبارک بودن خدا هستند، منتهی شدن خلقت به معاد نیز مظهری تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۵۲

از برکت و فائده خدایی است. در نتیجه کسانی که اینهمه ربوبیت را انکار کنند در عذاب خواهند بود.

۱- تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در قرآن مجید مجموعا در نه محل کلمه «تبارک» در باره خدا به کار رفته و همه در رابطه با خلقت و تدبیر است نظیر: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ اعراف / ۵۴ ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ مؤنون / ۱۴ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ فَرَقَانَ / ۱ و امثال آن، همه اینها حکایت از آن دارند که خداوند وجود مفید و والا مقام است، خلقت و تدبیر از رشحات و از مظاهر او می‌باشد.

این آیه می‌گوید: خدایی که تدبیر کائنات در دست اوست یکپارچه خیر و عظمت است و قدرتش در حکومت و تدبیر نامتناهی است و هُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۲- الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُوْرُ در اینجا چند مطلب هست اولاً خلقت مرگ و حیاة مظهر «تبارک...»

و خیر است، مرگ انتقال به بقاست هر چند انسان را خوش نیاید.

ثانیاً حیات و مرگ امر وجودی هستند و متعلق خلقت می‌باشند. در سوره اعراف ذیل آیه ۱۵۸ مشروحا گذشت که حیات از آثار ماده نیست و یک افاضه خدایی است، افاضه آن، زندگی، و خروج آن، مرگ است.

ثالثاً لِيُبْلُوَكُمْ ... نشان می‌دهد که مقصد اصلی از خلقت، انسانهای نیکو کار است انسانهای بد کار و ناشایست بالتبع بوده و مورد نظر خدا نیستند.

در این آیه می‌خوانیم که غرض از مرگ و حیات احسن عمل بودن انسانست در سوره کهف می‌خوانیم که غرض از خلقت همه امکانات روی زمین نیز احسن تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۵۳

عمل بودن آنها است اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلٰی الْاَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيُبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا / ۷.

آن گاه در سوره هود می‌خوانیم، مقصود از خلقت آسمانها و زمین نیز همین است: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلٰی الْمَاءِ لِيُبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا / ۷، احسن عمل بودن عبارت اخرای بندگی خداست و در آیه و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ ذاریات / ۵۶ می‌خوانیم که مقصود از خلقت جن و انس نیز همان است. پس محور خلقت و غرض از اینهمه اعمال قدرت از جانب خدا آنست که: انسان به دنیا آید و نیکو کار باشد، عجب!!!، خدا با چه چشمی به انسان نگاه می‌کند؟! رابعا: خوبتر بودن عمل در نظر است نه زیادتیر بودن آن مگر آنکه اکثر توأم با احسن باشد، عمل خوبتر آنست که دارای شرائط و نیت صحیح است.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است:

«... قال ليس يعني اكثركم عملا و لكن اصوبكم عملا و انما الاصابة خشية الله و النية الصادقة و الخشية ثم قال:

«الابقاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل»

«۱».

خامسا: مضمون آیه آن می‌شود که: این کیفیت که زنده بشوید، بعد بمیرید برای آنست که در معرض آزمایش قرار بگیریید و به نیکوترین عمل برسید، این جریان طبعا معاد را پی خواهد داشت.

سادسا دو وصف عزیز و غفور برای ایجاد بیم و امید است یعنی از احسن عمل بودن غفلت نکنید و نیز غفران خدا را در نظر داشته باشید.

۳- الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُوْرٍ

(۱) وسائل الشیعه ج ۱ / ۴۳ در هامش.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۵۴

قسمت اول آیه در رابطه با خلقت و قسمت اخیر در رابطه با تدبیر جهان است هر دو مظهری از «تبارک الله» می‌باشد منظور از طباق بالای هم بودن و یا شبیه هم بودن است، درباره سبع سماوات در سوره بقره ذیل آیه ۲۹ و در سوره فصلت صحبت شد.

ما اگر یک کارخانه بزرگ ماشین را مثلا در نظر بگیریم خواهیم دید میلیونها قطعات کوچک و بزرگ به هم پیوسته و آن کارخانه

را به وجود آورده‌اند و همه با هم، ارتباط کامل دارند و هیچ یک آن دیگری را از دست نمی‌دهد و هر یک مشغول انجام وظیفه خودش است.

جهان مانند آن کارخانه یک مجموعه بسیار بزرگی است که همه واحدهای آن با هم ارتباط کامل دارند و در راه اهداف که معین شده پیش می‌روند و با هم ارتباط کامل دارند، هیچ یک آن دیگری را فوت نمی‌کند این است معنی ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ این خود دلیل توحید و نفوذ مشیت خدا در اداره جهان است فَارْجِعِ الْبَصَرَ... برای تأکید مطلب می‌باشد.

۴- ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصِيرُ خَاسِتًا وَهُوَ حَسِيرٌ تأکید بعد از تأکید است، منظور از تشبیه ظاهراً تکرار است یعنی هر قدر که نگاه کنی و دقت نمایی تا خللی پیدا کنی پیدا نخواهی کرد، آخر چشمت خاضع و خسته به خودت باز خواهد گشت، نتیجه آنکه: نظام جهان یک نظام متصلی است.

۵- وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ گوشه دیگری از نظام جهان است گویی اگر شیاطین رانده نمی‌شدند در نظام جهان خللی به وجود می‌آمد و تفاوت آشکار می‌گشت، پس تزیین آسمان و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۵۵

رجم ارواح شریر مکمل نظام جهان می‌باشد آیه صریح است در اینکه ستارگان هم چراغ آسمانند و هم رجم کننده شیاطین. حقیقت این امر بر ما پوشیده است، این آیه معنایش آن نیست که شهابها رجم کننده شیاطین هستند، زیرا شهابها سنگهای کوچک و سرگردان آسمانند که با ورود به جو زمین مشتعل شده و به صورت نوارهای نور در آمده و از بین می‌روند برای تحقیق بیشتر به سوره صافات/ ۶- ۱۰ رجوع شود، از السَّمَاءِ الدُّنْيَا معلوم می‌شود آسمان اول از هفت آسمان به ما نزدیکتر است. و چون شیاطین طاعی و اهل عصیانند لذا وعده عذاب سعیر به آنها داده شده است.

۶- وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبَسَّ الْمَصِيرُ یعنی علاوه از شیاطین برای کفار نیز عذاب جهنم هست آمدن «رَبَّهُمْ» برای استدلال است یعنی با مشاهده نظام جهان معنی ربوبیت کاملاً آشکار است، کفار دانسته و عملاً در مقام انکار می‌آیند علی هذا در عذاب خواهند بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۵۶

[سوره الملک (۶۷): آیات ۷ تا ۱۴]

اشاره

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورٌ (۷) تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۸) قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (۹) وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۰) فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ فَسَحَقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۱)

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲) وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۳) أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۴)

۷- چون در آتش انداخته شوند صغیر آن را می‌شنوند حال آنکه آتش آنها را بالا و پائین می‌برد.

۸- نزدیک است از شدت غضب تکه تکه شود هر وقت دسته‌ای در آن انداخته شوند، مأمورانش سؤال کنند آیا انداز کننده‌ای برای شما نیامد؟!

۹- گویند: آری انداز کننده آمد ولی تکذیبشان کرده و گفتیم: خدا چیزی نازل نکرده، شما جز در ضلالت بزرگ نیستید.

- ۱۰- و گویند: اگر می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم در میان اهل آتش نبودیم.
- ۱۱- پس به گناه خویش اعتراف کردند، دور باد از رحمت خدا اهل آتش.
- ۱۲- کسانی که از پروردگار خویش در غیب خائفند آنها راست‌آموزش و پاداشی بزرگ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۵۷
- ۱۳- سخن خویش را پنهان نمائید یا آشکار کنید خدا بر آنچه در سینه‌هاست داناست.
- ۱۴- آیا نمی‌داند (اعمال بندگان را) خدایی که آنها را آفریده است؟ او نافذ و خبیر است.

کلمه‌ها

شهیق: شهیق: به درون کشیدن نفس، زفیر: خارج کردن آن (دم- باز دم) در مجمع از زجاج نقل کرد: زفیر شهیق هر دو اسم صوت و صدای مردم اندوهناک است در آیه دیگری آمده سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا فرقان/ ۱۲ ظاهراً صغیر جهنم به صدای زیر و بم انسانهای پر غصه تشبیه شده است.

تفور: فور: ارتفاع شیء با جوشیدن راغب قید شدت را بر آن افزوده و گوید: در فوران آتش، جوشیدن دیک و تحریک غضب، به کار رود.

تمیز: میز: جدا کردن «تمیز: جدا شدن، تمیز از غیظ: تکه تکه شدن از غضب.

سعیر: آتش مشتعل و فروخته. فعل به معنی مفعول است سعیر: فروختن و فروخته شدن آتش.

سحقا: (به ضم اول) دوری و به فتح آن به شدت کوبیدن. در اقرب گوید «سحقه سحقا: دقه اشد الدق» و در صحاح گفته: «السحق: البعد».

شرحها

در این آیات وصف عذاب که در آیه ششم وعده شد آمده است و نیز حال تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۵۸

آنان که اهل عذاب خواهند بود، در آخر به گوشه‌ای از آخرت اهل خشیت و ایمان نیز اشاره شده است.

۷- إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هِيَ تَفُورٌ منظور از شهیق صدای جهنم است وَ هِيَ تَفُورٌ تقدیرش «و هی تفور بهم» می‌باشد یعنی جهنم آنها را بالا و پائین می‌برد.

۸- تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ غیظ شدت غضب است یعنی نزدیک است از شدت غضب تکه تکه شود، گویند: خداوند حال جهنم را به انسان خشمگین و انتقام گیرنده تشبیه کرده است ولی آیه: إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ

مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا فرقان/ ۱۲ مشروحا گفته شد که این آیات نشان می‌دهد که جهنم شعور دارد و زنده است.

منظور از «خزنه» مأموران آتشند چنان که در آیه عَلَيْنَا مَلَايِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ تحريم/ ۶ و در سوره زمر آیه ۷۱ و ۷۳ نیز گذشت. خازن: نگهدارنده شیء ذخیره شده است، به موجب آیاتی نظیر أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ / ۴، عذاب جهنم یک عذاب ذخیره شده است.

كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ حَاكِي است که اهل عذاب گروه گروه در آتش انداخته می‌شوند نظیر: كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا دَارَ كُورًا فِيهَا جَمِيعًا اعراف/ ۳۸.

۹- قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ جواب اهل آتش است که خواهند گفت: انذار کنندگان آمدند ولی ما آنها را تکذیب کرده و به ضلالت نسبت دادیم، ما نَزَّلَ اللَّهُ ... انکار مطلق نبوت است. تفسیر احسن

الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۵۹

طبرسی رحمه الله إن أنتم ... را کلام ملائکه دانسته است که به اهل آتش خواهند گفت، ولی ظاهراً آن تتمه سخن اهل آتش است. ۱۰- قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ بقیه کلام آنهاست، منظور از «نسمع» شنیدن برای قبول و از «نعقل» فهمیدن و جدی گرفتن است، یعنی بی تفاوت بودن ما در مقابل سفیران خدا، سبب دخول آتش گردید و اگر از آنها قبول کرده و آیات حق را تعقل می کردیم امروز اهل آتش نمی شدیم.

در میزان فرموده: جلو افتادن «نسمع» برای آنست که عامه مردم آن را به کار می برند بر خلاف تعقل که مال خواص است.

۱۱- فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ یعنی با این سخن اعتراف کردند که مقصر بوده اند و این عذاب نتیجه گناه آنهاست «فسحقا» نفرین است بر آنها، یعنی: «فاسحقهم الله سحقا».

۱۲- إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ خشیت در غیب آنست که خدا را و عذاب را نبیند ولی از آنها برسد، آمدن خشیت برای آنست که مقام، مقام انذار است. مغفرت برای آنست که برای دخول به بهشت آماده باشد.

۱۳- وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ در استدلال برای همه این مطلب در اول سوره گفته شد: بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تکمیل این استدلال با آنست که خدا به همه چیزها دانا باشد و گرنه استدلال تمام نخواهد بود، لذا در این آیه علم خدا حتی به مکنونات خاطر مطرح شده است، بنا بر این آیه إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ ... به حکم جمله معترضه می باشد. تفسیر احسن

الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۶۰

۱۴- أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ استدلال است بر علم خدا، ناگفته نماند علم به شیء علم به احوال و آثار آنست و گرنه استدلال تمام نخواهد بود، آری آفریننده یک شیء از آفریده خویش و آثار آن اطلاع دارد، وانگهی به موجب: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ زمر / ۶۲ خالق انسان و خالق اعمال او خداست، گر چه اعمال به فاعلها نسبت داده می شود ولی موجد همه آنها از طریق اختیار انسان خداست.

وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی خدا نافذ و آگاه است این دو وصف از اسماء حسنی، تعلیل صدر آیه می باشد، نفوذ در همه چیز لازمه اش علم به همه چیز است.

تفسیر احسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۶۱

[سوره الملك (۶۷): آیات ۱۵ تا ۲۲]

اشاره

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۵) أَمْ أَنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ (۱۶) أَمْ أَنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (۱۷) وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۱۸) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (۱۹) أَمْ مَنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ (۲۰) أَمْ مَنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ (۲۱) أَمْ مَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۲)

۱۵- خدا آنست که زمین را برای شما رام و منقاد کرده، راه بروید بر شانه‌های آن و بخورید از رزق خدا امر رستاخیز با اوست.

۱۶- آیا مطمئنید آنکه در آسمانست شما را در زمین فرو برد و ناگاه آن موج می زند.

۱۷- یا ایمنید آنکه در آسمانست بر شما طوفان پر شن بفرستد، به زودی می دانید انذار و عقوبت من چگونه است؟

۱۸- آنان که در پیش بودند پیامبران را تکذیب کردند پس عذاب من چگونه بود؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۹ ۲۶۲- آیا نگاه نکرده‌اند به پرندگان در بالای آنها که بال گشادگانند و بال جمع می‌کنند، جز خدا آنها را کسی نگاه نمی‌دارد، او به هر چیز بیناست.

۲۰- آیا کیست اینکه او برای شما لشکر است و جز خدا یاریتان می‌کند؟ نیستند کافران مگر در فریفته شدن.

۲۱- آیا کیست اینکه به شما روزی می‌دهد اگر خدا روزی خویش را قطع کند؟ بلکه کفار در عصیان و نفرت، لجاجت به خرج می‌دهند.

۲۲- آیا پس کسی که سر به زیر راه می‌رود هدایت یافته‌تر است یا کسی که ایستاده بر راه راست می‌رود؟!

کلمه‌ها

ذلول: رام. ذل به کسر اول به معنی رام شدن است، ناقه ذلول شتر رام را گویند که چموش نیست.

مناكب: نكب: عدول «نكب عنه: عدل» منكب: شانه انسان و ناحیه هر چیز است، در مجمع فرموده: «منكب كل شيء اعلاه و اصله الجانب» جمع آن مناكب است، راغب گوید: آن به معنی شانه است، اطلاقش بر زمین بطور استعاره می‌باشد.

نشور: طبرسی فرموده: نشور زندگی بعد از مرگ است «انشره الله:

احیاء» نشر در اصل به معنی گستردن و گسترده شدن است.

يخسف: خسف: فرو رفتن و فرو بردن «خسفه الله و خسف هو».

تمور: مور: جریان سریع. «مار الدم علی وجهه» خون بر چهره‌اش جاری شد. ظاهراً منظور از آن حرکت مار پیچی است «المور: تردد الشيء بالذهاب و المجيء» (مجمع).

حاصب: حصب: انداختن یا انداختن سنگریزه. حاصب: با دو طوفان ریگ افشان. (طوفانی که سنگها را پرتاب می‌کند). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۶۳

نکیر: مصدر است به معنی انکار، مراد از آن در آیه عقوبت است.

صافات: صف آنست که پرنده بالهای خود را بگشاید به طوری که حرکت نکند در اقرب الموارد گوید: «صف الطائر جناحیه فی السماء:

بسطها و لم یحرکها» این کلمه با «و یقبضن» بیان پرواز آنهاست زیرا حقیقت پرواز باز کردن و بستن بالهاست، به قول بعضی:

گروهی از پرندگان بال گشوده و گروهی بال زنان پرواز می‌کنند (صیف- دفیف).

لجوا: لجاج: اصرار ورزیدن در فعل منهی عنه «لج الرجل لجاجا:

تماری فی الفعل المحدوز عنه».

عتوا: طغیان. «عتا الرجل عتوا: استکبروا جاوز الحد».

نفور: نفرت و دوری. کلمه نفر اگر با «من» و «عن» آید به معنی دوری است «النفر: التفرق».

مكب: كب (بر وزن عقل) بر رو در انداختن، به تعبیر راغب «اسقاط الشيء علی وجهه» اکباب لازم و متعدی هر دو آمده است نظیر: «اکب علی الدرس».

شرحها

دسته دوم آیات تدبیر و توحید است توأم با انذار، نظیر آیات پنجگانه که در اول سوره گذشت، در این آیات، سخن از رام شدن زمین، تولید رزقها در آن، پرواز پرندگان در آسمان و نظیر آنست.

۱۵- هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۶۴

این آیه مظهري است از مبارك و دائم‌الخير بودن خدا و آن اینکه خداوند زمین را رام و منقاد کرده که همه تصرفات را می‌شود در آن نمود، فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا یکی از مظاهر رام بودن آنست، همه جای زمین منكب و شانه آن می‌باشد و آن اشاره به کروی بودن زمین است.

وَإِلَيْهِ النُّشُورُ یعنی: همانطور که ذلول کردن زمان خاص خداست همانطور زندگی بعد از مرگ خاص اوست.

۱۶- أَمْنتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ تهدید و استنتاج است از آیه فوق، منظور از مَنْ فِي السَّمَاءِ گویند ملائکه موکل بعذاب هستند و گویند مراد از آن خداست به اعتبار آنکه سلطان و تدبیر خدا در آسمان می‌باشد و گرنه محال است که خدا را مکانی باشد فَإِذَا هِيَ ...

یعنی زمین در حال فرو بردن شما مضطرب و در زلزله خواهد بود.

انسان فکر می‌کند که در زندگی استقلال دارد ولی زندگی به تار مویی بسته است. به نظر آورید زلزله‌ها را که در عرض چند ثانیه همه را تار و مار می‌کند.

این آیه و آیه بعدی نشان دهنده آن است که گاهی زمین از رام بودن خارج می‌شود.

۱۷- أَمْنتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَيَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ عذاب دیگری است که اگر خدا بخواهد می‌آورد و آن طوفانی است که سنگ و سنگریزه پرتاب می‌کند، نذیر به معنی انذار و عقوبت خدایی است. این هوای آرام اگر در اثر اختلاف حرارت آن، به حرکت در آید، ساختمانهای بزرگ را مانند پر گاهی به هوا پرتاب می‌کند، به نظر آورید طوفانهای سهمگین را.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۶۵

۱۸- وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ.

یعنی کفار می‌توانند عینیه‌های تاریخی و عذاب‌های کفار گذشته را به نظر آورند و بدانند که وعده‌های خداوند حق است «نکیر» به معنی انکار و عذاب است کسره آن دلیل حذف یاء متکلم می‌باشد.

۱۹- أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ.

در آیه پانزدهم سخن از رام و منقاد کردن زمین بود، در این آیه سخن از پرواز پرندگان در آسمان است و هر دو از دلائل توحید می‌باشد و مظهري از «تبارک» و دائم‌الخير بودن خدا هستند.

ناگفته نماند: آفرینش پرندگان دلیل وسعت علم و قدرت خداست اگر موجودات زنده همه یک نواخت بود، حکایت از محدودیت قدرت و علم خدا می‌نمود ولی آفرینش پرندگان، خزندگان، روندگان، ماهیان و امثال آنها دلیل ابعاد قدرت و علم خداوند است.

مَا يُمَسِّكُهُنَّ جواب سؤال مقدر است سؤال آنست که چرا به پرندگان در آسمان نگاه کنند؟ لفظ «الرحمن» حکایت از گسترش رحمت دارد که خلقت پرندگان مصداقی از آنست إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ ... می‌گوید که پرواز پرندگان زیر نظر خداست و خدا چنین خواسته است. استقلالی از خود ندارند.

۲۰- أَمْنَ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي عُزُورٍ.

این آیه و آیات بعدی استنتاج است از آیه فوق، و جواب است برای مشرکان که اصنام را مدافع و کمک خود می‌دانستند، «ام» منقطعه است به معنی «بل» یعنی: کیست اینکه جز خدا، لشکر شماست و شما را به وقت عذاب خدا یاری می‌کند! و چون مشرکان

جواب ندارند لذا فرموده: کافران در این ادعا جز در تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۶۶

فریب نیستند.

۲۱- اَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ.

فاعل «امسک» خداست یعنی اگر خدا روزی خویش را قطع کند این کیست که به شما روزی می‌دهد و چون کفار جوابی ندارند در جواب فرموده:

اینها در اثر ادامه طغیان چنین شده‌اند.

۲۲- اَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ اَهْدَى اَهْدَى اَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

اشاره است به دو حال انسان، یکی اینکه سر بلند کند و آیات حق و راه راست را ببیند، دیگری اینکه سر پائین انداخته و بدون توجه راه رود، معلوم است که اولی هدایت یافته‌تر است و به مقصود می‌رسد، کفار در اثر لجاجت با حق مانند آدم دوم هستند که بالاخره به سعادت نمی‌رسند، کلمه «اهدی» با صیغه تفصیل در رابطه با یمشی» است و گرنه کفار هیچ هدایت ندارند.

در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده «

قال ان الله ضرب مثلا، من حاد عن ولاية علي عليه السلام كمن يمشي على وجهه لا يهتدي لامره و جعل من تبعه سويا على صراط مستقيم و الصراط المستقيم امير المؤمنين عليه السلام»

(برهان از کافی).

ناگفته نماند اینگونه روایات از قبیل تطبیق است نه تفسیر ظاهری.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۶۷

[سوره الملك (۶۷): آیات ۲۳ تا ۳۰]

اشاره

قُلْ هُوَ الَّذِي اَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْتِدَةَ قَلِيْلًا مَا تَشْكُرُوْنَ (۲۳) قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْاَرْضِ وَ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ (۲۴) وَ يَقُولُوْنَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ (۲۵) قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اِنَّمَا اَنَا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ (۲۶) فَلَمَّا رَاَوْهُ زُلْفَةً سَيَّئَتْ وُجُوْهُ الْاَلْدِيْنَ كَفَرُوْا وَ قِيْلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهٖ تَدْعُوْنَ (۲۷)

قُلْ اَرَأَيْتُمْ اِنْ اَهْلَكْنِي اللّٰهُ وَ مِيْنَ مَعِيَ اَوْ رَحِمْنَا فَمِنْ يُّجْبِرُ الْكٰفِرِيْنَ مِنْ عَذَابِ اَلِيْمٍ (۲۸) قُلْ هُوَ الرَّحْمٰنُ اَمَّنًا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُوْنَ مَنْ هُوَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ (۲۹) قُلْ اَرَأَيْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِيْنٍ (۳۰)

۲۳- بگو: خدا آنست که شما را به وجود آورد و برای شما گوشها و چشمها و قلبها قرار داد بسیار کم شکر می‌کنید.

۲۴- بگو. خدا همانست که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می‌شوید.

۲۵- گویند: این وعده کی خواهد بود اگر از راستگویانید؟

۲۶- بگو: علم آن فقط در نزد خداست و من تنها انداز کننده‌ام.

۲۷- چون آن عذاب را نزدیک به بینند چهره آنان که کافر شده‌اند غمگین می‌شود و گفته می‌شود این است آن عذابی که به عجله می‌خواستید.

۲۸- بگو خبر دهید اگر خدا مر او کسانی را که با منند بمیراند یا به ما رحم کند، کیست که کافران را از عذاب پناه دهد.

۲۹- بگو او خدای رحمان است به او ایمان آوردیم و بر او توکل کردیم به زودی می‌دانید تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۶۸

کیست آنکه در گمراهی آشکار است.

۳۰- بگو: خیر دهید، اگر آب شما در زمین فرو رود کیست که به شما آب جاری بیاورد.

کلمه‌ها

سمع: قوه شنوایی. منظور از آن جمع است و چون در اصل مصدر است و مصادر جمع بسته نمی‌شود لذا در قرآن همیشه مفرد به کار رفته است، به معنی گوش نیز به کار می‌رود، در اقرب گوید: «السمع: حس الاذن و الاذن».

افنده: قلبها. مفرد آن فؤاد است «فاد» به معنی بریان کردن می‌باشد قلب را از آن فؤاد گفته‌اند که در آن دلسوزی هست. ذره کم: ذره: آفریدن. طبرسی آفریدن بدون سابقه فرموده است ذریه به معنی نسل و آفریده شده از آن است. زلفه: زلف: نزدیک شدن و مقدم گشتن. «زلف زلفا: تقدّم و تقرّب» زلفه در آیه مصدر است به معنی فاعل. تدعون: از باب افتعال به معنی خواستن است، مراد از آن ظاهرا مبالغه و به شدت خواستن است لذا بعضی آرزو معنی کرده‌اند اصل آن «تتدعون» می‌باشد.

غورا: غور: فرو رفتن «غار الماء غورا: دخل فی الارض و سفل فیها» آن در آیه به معنی فاعل (غائر) است. معین: جاری آشکار. ظاهرا میم اصل کلمه است در لغت آمده «معن الماء: سهل و سال».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۶۹

شرحها

چون به حکم بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ کافران و مشرکان از مقام مخاطب بودن ساقط شدند، لذا در این آیات به رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ خطاب شده که آیات حق را بر آنها بخواند، خطاب «قل» شش دفعه در آیات فوق تکرار شده و در رابطه با اهمیت مطلب است، آیات شریفه مصادیقی از توحید و دائم الخیر (تبارک) بودن خدا هستند توأم با تهدید و انذار.

۲۳- قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ.

خلقت انسان از جانب خدا و با اراده خداست از بدن انسان دو دروازه مهم به جهان خارج باز می‌شود: چشم و گوش. آنچه از این دو راه داخل بدن می‌شود به وسیله قلب تجزیه و تحلیل و بررسی می‌گردد، این هر سه در زندگی انسان کمال ضرورت را دارد و بدون آنها انسان بیش از یک چوب خشک نیست، این حقائق «یدرک و لا یوصف» هستند آری هر قدر شکر کنیم کم شکر کرده‌ایم خطاب قَلِيلًا ما ... به مشرکان است.

۲۴- قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.

صدر آیه مقدمه است برای ذیل آن و گر نه آن در آیه قبلی گذشت یعنی ادامه خلقت شما به بعث می‌انجامد.

۲۵- وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

از وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ سؤالی متولد می‌شود و آن اینکه: حشر کی خواهد بود؟ النهایه مشرکان آن را به صورت مسخره می‌گفتند.

۲۶- قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

بارها وقت قیامت به هر نیت که باشد از آن حضرت سؤال شده و در جواب تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۷۰

آمده که عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي کار پیامبران فقط انذار از قیامت بوده است نه تعیین وقت آن.

۲۷- فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ.

ضمیر «راوه» راجع به «الوعد» است «سیئت» مجهول «ساء» و منظور از آن، ظهور آثار اندوه در چهره‌هاست. آن وقت از طرف ملائکه به مشرکان گفته می‌شود: این عذاب همان وعده است که می‌خواستید. طبرسی «تدعون» را به عجله خواستن معنی کرده است.

و نیز فرموده: «...»

عن الاعمش قال لما رأوا ما لعلی بن ابی طالب عند الله من الزلفی سیئت وجوه الذین کفروا
« و نیز فرموده:

«عن ابی جعفر علیه السلام فلما رأوا مکان علی من النبی صلی الله علیه و آله سیئت وجوه الذین کفروا یعنی الذین کذبوا بفضله» این گونه روایات یک نوع تطبیق است که به آن حضرت صلوات الله علیه تطبیق می‌شود، روایت اول از طریق اهل سنت است.

۲۸- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ.

گویند: کفار مرگ آن حضرت را آرزو می‌کردند که بعد از مرگ او در کفر خود ثابت بمانند، در جواب فرموده: من و اصحابم بمانم یا نمانم شما را عذاب حتمی است او رَحِمْنَا در اثر تأخیر اجل است در اینجا هلاک در مطلق مردن به کار رفته است نه به معنی هلاکت.

۲۹- قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنًا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

یعنی: بگو آنکه شما را به سوی او می‌خوانم خدایی است که رحمتش به همه جا گسترده است. راه همانست که به او ایمان آورد و توکل کرد، به زودی خواهید تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۷۱

دانست که کدام کس در گمراهی آشکار است، و آن شمائید زیرا ما اهل ایمان هستیم.

۳۰- قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ.

اینکه آبها در شکم زمین ذخیره می‌شوند و به عمق هزار متر و دو هزار متر نمی‌روند یک عامل خدایی است، قشرهای خاک رست زمین، مانع از آنست که آبها بیش از حد پائین روند و اگر غیر از این بود و یا آنچه می‌بارید در زمین فرو می‌رفت کار انسان زار می‌شد.

در روایاتی که در تفسیر برهان و صافی و امثال آن نقل شده «ماء» را به امام معصوم علیه السلام تفسیر کرده‌اند آن از باب تطبیق است نه تفسیر ظاهری.

در شب چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الاول هزار و چهار صد و شش مطابق بیستم آذر ماه (۱۳۶۴) تفسیر سوره ملک به انجام رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۷۲

سوره قلم

اشاره

در مکه نازل شده و پنجاه و دو آیه است

نظری به کلیات سوره مبارکه

۱- قلم دومین سوره است که بعد از سوره «علق» در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره شصت و هشتم می‌باشد، بقیه سخن در بند چهارم خواهد آمد.

۲- عدد آیات آن به اتفاق قارئان پنجاه و دو آیه است، چنان که در مجمع البیان می‌خوانیم، در تفسیر خازن نقل شده: که این سوره از سیصد کلمه و هزار و دویست و بیست و شش حرف فراهم آمده است و الله اعلم.

۳- تسمیه آن به «قلم» به علت وقوع این کلمه در اول آنست (تسمیه کل باسم جزء) امین الاسلام طبرسی رحمه الله فرموده: سوره «ن» نیز خوانده می‌شود، ظاهر آنست که: این نامگذاری توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است.

۴- در مقدمه تفسیر گفته شد: این سوره دومین سوره است که بعد از سوره علق در مکه نازل گردید، این سخن همانست که در مجمع البیان در سوره هل اتی و در مجلد ۱۳ المیزان / ۲۴۹ از اتقان سیوطی و در تاریخ یعقوبی (ج ۲ / ۱۹) آمده است و هر سه نقل از ابن عباس می‌باشد ولی آیات سوره با این گفته منافات دارد.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله سه سال دعوت خویش را مخفی می‌کرد، بنا بر نقل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۷۳ فوق، باید این سوره در ثلث اول سال اول بعثت نازل شده باشد ولی آیات آن نشان می‌دهد که به وقت نزول سوره، حضرت دعوت خویش را آشکار کرده بود، نظیر: ما أنت بنعمه ربك بمجنون ... فسْتَبْصِرْ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ.

و نظیر: إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ... فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ ... و امثال آن.

در مجمع البیان از ابن عباس و قتاده نقل کرده که از اول سوره تا آیه سَنَسِئُهُ عَلَى الْخُرطوم / ۱۶ در مکه نازل شده و ما بعد آن تا لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ / ۳۳، در مدینه نازل گشته و از آیه ۳۴ تا آیه فَهُمْ يَكْتُبُونَ / ۴۷ در مکه و از ۴۸ تا آخر در مکه نازل گردیده است.

المیزان فرموده: این وجه نسبت به هفده آیه از اِنَّا بَلَوْنَاهُمْ تا لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ خوب است، زیرا آنها به مدنی بودن شبه هستند تا مکی بودن، به هر حال آیات سوره مانع از آنست که بگوئیم: این سوره دومین سوره نازل شده در مکه است.

مطالب سوره

۵- سوره مبارکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مقابل سخن مشرکان که می‌گفتند:

دیوانه است. تسلی می‌دهد و از سازش با مشرکان بطور اکید نهی می‌کند.

آن گاه داستانی می‌آورد و تذکر می‌دهد که مشرکان قدر نعمت نبوت را ندانستند برای آنها حسرت ماند چنان که برای صاحبان آن باغ فقط حسرت و ندامت ماند.

در تعقیب این سخن فرموده: ولی اهل ایمان چنین نیستند، آنها از نبوت استفاده کرد و اهل بهشت شده‌اند. سپس مقداری در اینکه خوبان و بدان در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۷۴

ترازوی خداوند یکی نیستند سخن رفته و آن گاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش شده که صبر کند و مانند یونس علیه السلام کاسه صبرش لبریز شود و منتظر رسیدن وعده‌های خداوند باشد، در آخر فرموده: کفار چون قرآن را می‌شنوند: نزدیک است با نگاه چشم تو را بلغزانند با آنکه قرآن تذکری است بر جهانیان.

شان نزول

۶- دقت در متن آیات نشان می‌دهد که سبب نزول این سوره تسلیت پیغمبر بوده در رابطه با آنکه به آن حضرت نسبت جنون می‌دادند، این مطلب سبب شده مطالب بعدی نیز در تعقیب آن بیاید اما جریان اهل باغ داستانی دارد که خواهد آمد.

در مجمع البیان از حاکم ... از ضحاک بن مزاحم نقل کرده: چون قریش دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را

بر دیگران مقدم کرد و او را اعظام فرمود:

از علی ناله کرده و گفتند: محمد به علی فریفته شده است، خداوند در جواب نازل فرموده: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ تَا إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ منظور از بَمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ناله کنندگان قریش و از «مهدین» علی علیه السلام است، «این مطلب در تفسیر برهان از مجمع البیان و محل دیگر نقل شده است، به نظر بعید می‌آید که علت نزول آیات، این قضیه باشد خاصه که از معصوم علیهم السلام نیز نقل نشده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۷۵

سوره القلم مکیه و هی اثنان و خمسون آیه نزلت بعد العلق

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲) وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)
 فَسْتَبِصِّرْ وَنُنَبِّئُكَ بِمَا يَكُومُ الْكُفْرُونَ (۵) بَأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ (۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷) فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (۸)
 وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹)
 وَلَا تَطِعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنِيمٍ (۱۱) مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) عُتْلٌ بَعِيدٌ ذَلِكِ زَنِيمٍ (۱۳) أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ (۱۴)

إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۵) سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرطوم (۱۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۷۶

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- ن. قسم به قلم و قسم به آنچه می‌نویسند.
- ۲- تو به دلیل نعمت پروردگارت دیوانه نیستی.
- ۳- حقا که برای تو پاداشی هست تمام نشدنی.
- ۴- و تو بر خلق بزرگی هستی.
- ۵- به زودی می‌بینی و می‌بینند.
- ۶- کدام یک از شما مبتلی هستید.
- ۷- پروردگارت تو داناتر است به آنکه از راه او گمراه شده و او داناتر است به هدایت یافتگان.
- ۸- از تکذیب کنندگان نبوت اطاعت مکن.
- ۹- که دوست دارند سازش کنی و سازش کنند.
- ۱۰- اطاعت مکن از هر قسم خور پست.
- ۱۱- عیبجو و رونده به سخن چینی.
- ۱۲- مانع خیر، متجاوز، گناهکار.
- ۱۳- بعد از آن، خشن و نانجیب.

۱۴- زیرا که دارای مال و فرزندان است.

۱۵- چون آیات ما بر او خوانده شود گوید: اینها افسانه‌های گذشتگان است.

۱۶- حتما بر بنی‌اش علامتگذاری می‌کنیم.

کلمه‌ها

ن: از حرف مقطعه است نظیر «ق» و «ص» و مانند آن که در اوائل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۷۷
سوره‌ها آمده است، در باره حروف مقطعه در اوّل سوره اعراف سخن گفته‌ایم حرف نون حدود صد و بیست و نه بار در سوره قلم
در ضمن کلمات آن آمده است.

قلم: آلت نوشتن. قلم (بر وزن عقل) به معنی قطع گوشه چیزی است مانند گرفتن ناخن و تراشیدن نی، در اقرب الموارد گوید: تا
تراشیده نشود قلم نگویند.

ممنون: مقطوع: غَيْرَ مَمْنُونٍ یعنی غیر مقطوع و جاودان. «المنّ:

القطع»، «من الجبل: قطعه».

خلق: (بر وزن عنق و قفل) طبع، عادت. آن از حالات نفسانی است و با حسن و قبح توصیف می‌شود.

تدهن: دهن: روغن، «تدهین»: روغن مالی کردن، از آن مدارا، نرمی و سازش اراده می‌شود.

مهین: خوار، پست. هون (به ضم اول) و هوان به معنی ذلت و خواری است.

هماز: همز: عیب جویی و دفع. «هماز»: بسیار عیبجو.

نمیم: نم. سخن چینی. نمیم و نیمه اسم و حاصل مصدر است.

معتد: متجاوز. عدو و اعتداء: تجاوز.

عتل: عتل: کشیدن با قهر. فَأَعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ دخان/ ۴۷، عتل (به ضم اول و دوم) و تشدید لام: آدم بد خلق و خشن در نهایت
گوید: «الشديد الجافي و الفظ الغليظ».

زنیم: کسی که متهم در نسب است در مجمع نقل فرموده: «زنیم لیس يعرف من ابوه، بغی الامّ ذو حسب لثیم» آن را در آیه

حرامزاده، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۷۸

لثیم معروف به لثامت، آدم شرور و نانجیب گفته‌اند، ظاهرا منظور لثیم و شرور است.

سنسمه: و سم: علامت گذاشتن «سمه»: علامت.

خرطوم: بینی. از مفردات به دست می‌آید که در اصل به معنی بینی فیل می‌باشد، استعمال آن در انسان به علت تحقیر و تقیح است،

زمخشری نیز استعمال آن را در انسان دال بر استخفاف می‌داند.

شرحها

در این آیات می‌فرماید: قسم به قلم و نوشته‌ها، تو دیوانه نیستی این سخنان که می‌گویی از طریق نبوت است و در مقابل این فشارها
پاداش بی‌پایان خواهی داشت و نه تنها دیوانه نیستی بلکه دارای خلق عظیمی از انسانیت و کمال می‌باشی با مکذبین نبوت اصلا
سازش مکن که آنها می‌خواهند وحی الهی جدی گرفته نشود و از آدمهای عاری از اخلاق حسنه دور باش که ثروت و اولادشان
آنها را به تکذیب آیات خدا واداشته است.

۱ و ۲- ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ.

منظور از «نعمه» نبوت است، بآه به معنی سبب یا مصاحبت می‌باشد، یعنی تو بدلیل نبوت پروردگارت، دیوانه نیستی، به عبارت دیگر نبوت تو هر گونه جنون و اختلال عقل را نفی می‌کند و گرنه خدا به تو رسالت نمی‌داد، نظیر: فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ طور / ۲۸، علی هذا، بِنِعْمَةِ رَبِّكَ قِيدَ نَفِيَّ است.

تناسب قسم با مقسم به ظاهرا آنست که: اگر مشرکان قلم به دست گیرند و سخنان تو را بنویسند، خواهند دید که از دیوانه این سخنان ساخته نیست، تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۷۹

دیوانه کجا و سخنان معجز نشان کجا؟! علی هذا وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ قسم به دلیل مطلب است که در نکته‌ها مشروحا خواهد آمد، و نیز روایاتی درباره «ن و قلم».

۳- وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ.

تشویق دیگری است بر آن حضرت که در مقابل تحمل شدائد پاداشی جاودان خواهد داشت، منظور از اجر، پاداش رسالت است.

۴- وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.

یعنی: نه تنها دیوانه نیستی، بلکه دارای ملکه اخلاق بزرگی از کمال و انسانیت هستی. نظیر: استقامت بر حق، وسعت سخاوت، تدبیر امور، مدارا، تحمل بر مصائب، تواضع، عفو، اغماض و ... و فرمود:

«انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»

و فرمود:

«ادبني ربي فاحسن تأديبي (مجمع البيان).

مکارم اخلاق آن حضرت که در کتابها نقل شده حیرت‌آور است از ابن عباس و دیگران نقل شده که خلق عظیم را دین معنی کرده‌اند ولی آن درست نیست.

۵ و ۶- فَسْتَبْصِرْ وَيُبَصِّرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ.

تفریع است بر آیات فوق، یعنی آینده واقعیت را ثابت خواهد کرد و چون دین تو گسترش یافت، خواهی دید و خواهند دید کدام یک مبتلی به جنون و بی‌عقلی است تو یا آنها؟! مفتون: به فتنه و آزمایش افتاده را گویند، بآه در «بایکم» زاید و برای شدت اتصال به جمله اول است.

۷- إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

اشاره است به آنکه: آنها مفتونند نه تو. زیرا راه، راه خداست و او می‌داند کدام کسی هدایت یافته و کدام کسی به راه ضلالت رفته است. در عین تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۸۰

حال این آیه یک مطلب مستقلی است.

۸ و ۹- فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ.

تفریع است بر آیه فوق و یا بر مطالب گذشته. یعنی حالا که تو در هدایتی و مکذبین در ضلالت، از آنها اطاعت مکن نه در قول و نه در عمل. زیرا دوست دارند تو سازش کاری کنی و آنها نیز سازش کاری کنند.

نتیجه این سازش کاری آنست که تو مقداری از دین آنها را قبول کنی و آنها مقداری از دین تو را، تا توافق به وجود آید، ولی از اسلام به قدر تار مویی نمی‌شود کسر کرد و از شرک به قدر تار مویی نمیشود حق دانست، در اینجا فقط منطبق لکم دینکم و لی دین حاکم است. چنان که در سوره قل یا ایها الکافرون خواهد آمد.

۱۰-۱۳- وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بَمِيمٍ، مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٌّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ.

گویی منظور آنست که: مکذبین دارای این صفاتند نباید از آنها اطاعت کنی و یا با آنها سازش نمایی و شاید این صفات رذیله در بعضی از آنان بود که حضرت را به سازش دعوت می‌کردند.

زیاد قسم خوردن نتیجه‌اش عدم توجه به عظمت خداست و صفت زشتی است مهانت و پستی نیز از صفات رذیله است در مقابل کرامت و آزادگی گویند:

منظور از «مہین» کذاب است، هم‌آز کسی است که از مردم عیبجویی کرده و آنها را تحقیر می‌کند، و گویند: منظور بسیار غیبت کننده است.

نمّام: سخن چین که کارش افساد و ایجاد فتنه و دشمنی است، مناع للخیر آنست که از رسیدن خیر مادی و معنوی به انسانها مانع شود، اثم انسانی است پیوسته گناهکار که از گناه جدا شدنی نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۸۱

عتلّ آدم بد خلق و خشن و زنیم آدم نانجیب و بی‌اصالت و لثیم است

«عن علی علیه السلام هو الذی لا اصل له»

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: عتل زنیم هر شکم گنده، بد خلق، پر خور، ستمگر است.

لفظ «بعد ذلک» حاکی است که قطع نظر از صفات هفتگانه فوق، آدمی است بد خلق و بی‌خانواده و نانجیب که نباید در جامعه به آنها توجه کرد، بلکه باید طردشان نمود.

۱۴- أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَيْنَ.

تعلیل صفات نه گانه فوق است یعنی صاحب مال و فرزندان بودن، او را به طغیان و داشته تا صاحب اینهمه صفات رذیله شده است این سخنان با ولید بن مغیره که از سران مشرکان در مکه بود بسیار تطبیق می‌شود، ابن قتیبه شک ندارد که منظور ولید بن مغیره است.

«ان کان» بالام تعلیل و تقدیر آن «لان کان» است و فعل آن از مطالب فوق فهمیده می‌شود یعنی «یفعل کذا و کذا لان کان ذامال و بنین».

۱۵- إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ.

در مقام تعلیل است به «لا تطع» یعنی او از مکذبین است و آیات ما را افسانه گذشتگان می‌داند. و می‌گوید: «هذه اساطير الاولين»، آن گاه در مقام تهدید او فرموده:

۱۶- سَنَسِئُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ.

علامت گذاری بر بینی دلیل ذلت است، ظاهر آنست که در آخرت علامتی بر روی بینی او گذاشته می‌شود که دلیل و نشانه ذلت و خواری او باشد و اگر منظور عذاب دنیا باشد معنای کنایه‌ای آن منظور است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۸۲

نکته‌ها

قسمهای قرآن:

در رابطه با وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ باید بدانیم که خداوند در قرآن مجید به بسیاری از مظاهر طبیعت قسم یاد کرده است، نظیر وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ یس / ۲، وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ تین /

۱، وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ضحی / ۱ و دهها نظائر آن، قهرا میان این نوع قسمها با مقسم به آنها یک نوع ارتباط وجود دارد، به عبارت دیگر اینها یک نوع سخن گفتن به خصوص و قسم خوردن به دلیل است مانند اینکه یک نفر نویسنده بگوید: قسم به این کتاب که من نویسنده‌ام، پیداست که دلیل نویسنده بودن او همین کتاب است، یا بنا بگوید: قسم به این ساختمان که من بنا هستم.

در مقداری از آیات این مطلب کاملاً روشن است مانند وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ زیرا که دلیل پیامبر بودن آن حضرت همین قرآن است، یا وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ زیرا نوشتن سخنان پیغمبر دلیل عدم جنون آن حضرت است، اگر در بقیه آیات دقت کنیم شاید ارتباط آنها را نیز پیدا کنیم.

قلم:

منظور از قلم در آیات معنای ظاهری آنست که آلت نوشتن باشد ولی در بعضی از روایات طور دیگر تفسیر شده است در معانی الاخبار به سند خودش از سفیان بن سعید ثوری در ضمن حدیثی نقل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۸۳ شده که امام صادق علیه السلام فرمود: «ن» نهی است در بهشت، خدا به آن گفت: جامد شو، جامد و مرکب شد، بعد به قلم فرمود: بنویس، قلم آنچه تا قیامت خواهد شد در لوح محفوظ نوشت، مرکب از نور، قلم از نور و لوح از نور است نظیر این روایت در تفسیر برهان و صافی و مانند آن نقل شده است، ظاهراً این یک واقعیت دیگری است غیر از تفسیر ظاهری و الله اعلم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۸۴

[سوره القلم (۶۸): آیات ۱۷ تا ۳۳]

اشاره

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) وَلَا يَسْتَنْوُونَ (۱۸) فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ (۱۹) فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ (۲۱) أَنْ اْعُدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (۲۲) فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ (۲۳) أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ (۲۴) وَغَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ (۲۵) فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ (۲۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷) قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ (۲۸) قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ (۳۰) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (۳۱) عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ (۳۲) كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخِيرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۸۵

۱۷- ما اهل مکه را امتحان کردیم چنان که اهل آن باغ را، چون قسم خوردند که میوه آن را در حالی که صبح می کنند بچینند.

۱۸- و ان شاء الله نمی گفتند.

۱۹- بلائی از جانب پروردگارت بر آن باغ نازل گردید در حالی که آنها در خواب بودند.

۲۰- آن باغ مانند باغ چیده شده گردید.

- ۲۱- در حالی که صبح کرده بودند یکدیگر را ندا کردند.
- ۲۲- که بامداد بر باغ خود بروید اگر می‌خواهید محصول را بچینید.
- ۲۳- به راه افتادند و با پنهانی می‌گفتند:
- ۲۴- داخل نشود در آن باغ امروز بر شما مسکینی.
- ۲۵- صبح به طرف باغ رفتند و فقط به منع فقراء قادر بودند.
- ۲۶- چون باغ را دیدند گفتند: ما راه را گم کرده‌ایم.
- ۲۷- نه بلکه ما محرومان (از محصول) هستیم.
- ۲۸- معتدلتر آنها گفت: آیا نگفتم: چرا خدا را تنزیه نمی‌کنید؟
- ۲۹- گفتند: منزّه است پروردگار ما، ما ظالم هستیم.
- ۳۰- بعضی بر بعضی رو کرده یکدیگر را ملامت می‌کردند.
- ۳۱- گفتند: ای وای بر ما، ما اهل طغیان شدیم.
- ۳۲- شاید پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد ما به پروردگارمان راغبیم.
- ۳۳- عذاب اینگونه است، عذاب آخرت بزرگتر است، ای کاش می‌دانستند.

کلمه‌ها

بلوناهم: بلی: کهنه شدن. امتحان را از آن ابتلاء گویند که گویی امتحان تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۲۸۶
کننده امتحان شده را از کثرت امتحان کهنه می‌کنند.
یصرمنها: صرم: قطع و چیدن.
طاف: طوف: دور زدن. «طاف الشيء: دار حوله».
صریم: قطع شده، چیده شده. فعیل به معنی مفعول است.
اغدوا: غدوة و غداة: بامداد. یا از اول صبح تا طلوع آفتاب. «اغدوا»:
در بامداد بروید.
یتخافتون: خفت: آهسته سخن گفتن. خفت: ساکت و آرام شدن. تخافت بین الاثنین است.
حرد: منع کردن. قصد کردن نیز گفته‌اند، این کلمه یک بار بیشتر در قرآن نیامده است.

شرحها

اشاره

به نظر می‌آید: منظور از این داستان آنست که: اهل آن باغ در اثر غفلت و نادانی نتوانستند از محصول باغ و از نعمتی که خدا داده بود استفاده کنند، پشیمانی بعدی نیز فائده‌ای ندارد، همین طور اهل مکه نتوانستند از رسول خدا صلی الله علیه و آله استفاده کنند، و خود را به سعادت رسانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در محیط آنها به دنیا آمد و در آنجا تربیت شد و در آنجا به رسالت رسید، ولی از دست آنها رفت، اهل مدینه از او قدردانی کرده و به سعادت رسیدند و الله اعلم.

المیزان در رابطه با وجه تشبیه فرموده: در این تشبیه دلالت هست بر اینکه عذاب مکذبین حتمی است، ولی آنها غافلند و به جمع مال و تکثیر اولاد مشغولند بی آنکه خدا را شکر کنند و راه حق را بروند تا ناگهان اجل فرا رسد و یا یک عذاب دنیوی آنها را بگیرد و بدانند که مال و اولاد فائده‌ای ندارد، چنان که این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۸۷

جریان در باره اهل آن باغ به وجود آمد.

و به زودی بر اینکار نادم می‌شوند ولی ندامت فائده نمی‌دهد، چنان که اهل آن باغ نادم شدند و یکدیگر را ملامت کردند ولی ندامت فائده‌ای نبخشید. به عبارت دیگر: منظور المیزان آنست که: همانطور که بلای اهل باغ در اثر طغیانشان حتمی بود ولی آنها نمی‌دانستند، عذاب مکذبین نیز حتمی است ولی آنها در اثر مشغولیت به اموال و ذخائر دنیوی، متوجه آن نیستند ...

حکایت اهل باغ:

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل شده: به ابن عباس گفتند: گروهی از مسلمانان گمان می‌کنند: بنده در اثر گناه از روزی محروم می‌شود؟ ابن عباس گفت: به خدایی که جز او خدایی نیست این مطلب در قرآن از آفتاب نور افشان آشکارتر است، خدا آن را در سوره ن و الْقَلَم یاد کرده است.

قضیه آنست که: پیر مردی باغی داشت، هیچ میوه‌ای از آن به خانه‌اش نمی‌آورد مگر آنکه حق هر صاحب حق را داده باشد، چون از دنیا رفت پنج نفر پسرش وارث او شدند، در سال مرگ پدر، باغشان چنان محصول آورد که در سالهای پیش نیاورده بود. پسران بعد از نماز عصر به باغ رفتند و دیدند چنان پر حاصل است که نظیر آن را در زمان پدرشان ندیده‌اند، این جریان آنها را به طغیان وا داشت، بعضی به بعضی گفتند: پدر ما در اثر پیری عقل خویش را از دست داده بود. بیائید پیمان ببندیم که در این سال به فقراء مسلمان چیزی ندهیم تا غنی گردیم و اموالمان زیاد گردد، آن گاه در آینده کار پدر را از سر گیریم؟

چهار نفر با این پیشنهاد موافقت کردند، پنجمی بر آشفت و مخالفت نمود او همان بود که خدا در باره‌اش فرمود: قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۸۸

آن مرد گفت: ای پسر عباس: در سن، متوسط آنها بود؟ گفت نه بلکه از همه کوچکتر بود ولی از لحاظ عقل بزرگتر بود، اوسط قوم بهترین قوم است، دلیل آن در قرآن سخن خداست به این مضمون شما ای امت محمد اصغر امته و بهترین امته هستید، این است قول خدا وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا.

به هر حال عاقلتر آنها گفت: از خدا بترسید و در طریق پدرتان باشید تا سلامت داشته باشید و بهره برید، بر او تاخته و به شدت مضروب کردند، چون دید قصد کشتن او را دارند، نظر آنها را اجبارا پذیرفت، آن گاه به منزل خویش رفتند و قسم خوردند که بامداد برای چیدن محصول باغ، خواهند رفت و ان شاء الله نگفتند، خدا بدین گناه آنها را مبتلا کرد و میان آنها و آن رزق حائل شد که بر آن مسرف شده بودند و در کتابش از آنها خبر داد و فرمود: «انا بلونا هم کما بلونا اصحاب الجنة ... (از تفسیر برهان).

۱۷- إنا بلونا هم کما بلونا أصحاب الجنة إذ أقسموا لیضرنها مضرین.

ضمیر «هم» به اهل مکه راجع است، الف و لام «الجنة» برای عهد می‌باشد معلوم می‌شود که آن ماجرا برای اهل اسلام و اهل مکه معلوم بوده است، در بیان شأن نزول وجه ابتلاء و امتحان کردن گفته شد، ممکن است این قضیه شاهدی باشد به وعده «سنسمه» در این صورت منظور از آن به طور کنایه عذاب دنیوی است.

۱۸- وَلَا یَسْتَشْنُونَ.

یعنی ان شاء الله نگفتند، چون به استقلال عمل خویش اطمینان داشتند، و شاید معنایش آن باشد که چیزی در پیش خود برای فقراء استثناء نمی کردند، این جمله حال است از فاعل «اقسموا». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۸۹

۱۹- فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ.

طائف عذابی بود از جانب خدا، می شود گفت: آن سرمای شدید و یا گرد باد خطرناکی بوده که باغ را ویران نمود و میوه‌ها را از بین برد، به قول بعضی آتشی بود که باغ را سوزانید.

۲۰- فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ.

صریم ظاهراً به معنی مصروم و چیده شده است، یعنی باغ در اثر آن بلا میوه‌هایش رفت و مانند باغی گردید که میوه‌اش چیده شده است، آن را «مانند شب تار» و تلّ شن نیز گفته‌اند.

۲۱ و ۲۲- فَتَنَادُوا مُصَبِّحِينَ أَنْ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ.

منظور از صرم چیدن میوه است، حرث به زراعت و باغ هر دو گفته می شود آن اَعْدُوا تفسیر «تنادوا» است.

۲۳ و ۲۴- فَأَنْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ.

انطلاق، به راه افتادن است. آن لَا يَدْخُلْنَهَا تفسیر «یتخافتون» می باشد و آن حال است از فاعل فَأَنْطَلَقُوا.

۲۵- وَ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثٍ قَادِرِينَ.

یعنی وقت صبح به سوی باغ رفتند در حالی که فقط بر منع و طرد فقراء قادر بودند، چیزی از باغ نمانده بود که بر آن قادر باشند.

۲۶ و ۲۷- فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ.

اگر «ضالون» به معنی راه گم کردگان باشد، معلوم می شود باغ چنان درهم و برهم شده بود که به اشتباه افتاده و گفتند: راه را عوضی آمده‌ایم اینجا باغ ما نیست، آن گاه کمی دقت کرده و به خود آمده و دیدند باغ همان است ولی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۹۰

میوه‌هایش و یا حتی درختانش نیست، گفتند: نه بلکه از محصول محروم شده‌ایم بعضی «ضالون» را گمراه متعارف گفته‌اند.

۲۸- قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْبُحُونَ.

اینجا بود که برادر معتدل تر گفت: آیا نگفتم: چرا خدا را تسبیح نمی کنید؟

اینکه آنها به اسباب ظاهری اکتفاء کرده و ان شاء الله نگفتند و خواستند به علت پولدار بودن، فقراء را منع کنند، آن شرک بود، می بایست به خدا اتکال کرده و حق فقراء را می دادند، لَوْ لَا تَسْبُحُونَ یعنی چرا خدا را از شریک داشتن پاک و منزّه نمی دانید و چرا در بی نیاز شدن، محصول باغ را شریک خدا می کنید.

۲۹- قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ.

معلوم می شود که خدا شناس بوده‌اند سُبْحَانَ رَبَّنَا یعنی دیگر محصول باغ را شریک خدا نمی دانیم، منظور از «ظالمین» ظلم بر نفس است، اهل عذاب نیز در آخرت خواهند گفت: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ انعام/ ۲۳.

۳۰- فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْاؤُونَ.

این عادت گناهکاران است که خطا را به گردن یکدیگر می اندازند.

۳۱- قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ.

در اینجا قبول کرده‌اند که گناه و طغیان از همه بوده است، مراد از «طاغین» تجاوز از حد و شرک است.

۳۲- عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبَّنَا رَاغِبُونَ.

معلوم می شود که هنوز امید خود را از خدا قطع نکرده بودند، ولی آیا به مراد خویش دو باره رسیدند؟! معلوم نیست، أَنْ يُبَدِّلَنَا نشان

می‌دهد باغ به کلی از بین رفته بود و الا جا نداشت عوض آن را بخواهند.

۳۳- كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۹۱

لفظ «كذلك» خبر مقدم و «العذاب» مبتدای آنست، یعنی: عذاب و بلا مانند عذاب اهل آن باغ است. و آن اینکه خدا به انسان نعمت می‌دهد و او را در معرض آزمایش قرار می‌دهد و او بی‌خبر از حقیقت امر، به حال طغیان در می‌آید و شرک می‌ورزد و قدر نعمت را نمی‌داند، تا نعمت از دستش می‌رود.

اما عذاب آخرت بزرگتر است، زیرا آن دائمی و عذاب خالص است، عذاب دنیا آمیخته با نوعی از نعمتها و زود گذر است، «لو» به معنی تمنی (ای کاش) می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۹۲

[سوره القلم (۶۸): آیات ۳۴ تا ۴۳]

اشاره

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (۳۴) أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷) إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (۳۸)

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَنَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (۳۹) سَلُّهُمْ أَتَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ (۴۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۱) يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتِطِيعُونَ (۴۲) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ (۴۳)

۳۴- حقا که متقیان را نزد پروردگارشان جناتی پر نعمت هست.

۳۵- آیا قرار می‌دهیم مسلمین را مانند مجرمان؟!؟

۳۶- شما را چه شده چطور قضاوت می‌کنید؟!؟

۳۷- یا شما را کتابی است که در آن درس می‌خوانید؟!؟

۳۸- که شما راست در آن، آنچه اختیار می‌کنید؟!؟

۳۹- یا شما را بر عهده ماست پیمانهای محکم تا روز قیامت، که شما راست آنچه حکم می‌کنید.

۴۰- از آنها پرس کدام یک عهده‌دار این کار است؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۹۳ ۴۱- یا آنها را در اینکار شریکانی است؟ پس شریکان خویش را بیاورند اگر راستگویند.

۴۲- یاد آر روزی را که کار به شدت رسد و به سجده دعوت می‌شوند ولی نمی‌توانند.

۴۳- در حالی که چشمشان سر به زیر است، ذلت آنها را احاطه کرده است با آنکه (در دنیا) به سجده دعوت می‌شدند و سالم بودند.

کلمه‌ها

زعیم: کفیل. عهده‌دار. راغب گوید: زعم: حکایت قولی است که در آن احتمال دروغ هست و چون عقیده بر این است که قول کفیل و رئیس محل کذب است لذا به رئیس و کفیل، زعیم گفته‌اند.

ساق: ساق پا عبارت است از فاصله ما بین پا و زانو. مانند كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا

نمل / ۴۴، ساق را شدت نیز گفته‌اند «قامت الحرب علی ساق» یعنی جنگ به شدت خود رسید، منظور از کشف ساق در آیه رسیدن کار به شدت است.
ترهقهم: رهق: پوشاندن. رسیدن. راغب پوشاندن از روی قهر گفته است.

شرحها

به دنبال مطالب گذشته در این آیات گفته شده: مسیر اهل ایمان غیر از مشرکان و کفار است، آن دو گروه یکی نیستند، آن گاه فرموده: مشرکان به کار و عقیده خویش دلیلی ندارند، و در آخر آمده: امروز قدرت عمل دارند ولی نمی‌کنند، فردا می‌خواهند که بکنند ولی قدرت نخواهند داشت.

۳۴- إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ.

این آیه در مقابل و لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ است، نعیم مفرد است به معنی نعمت وسیع و گسترده. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۹۴

۳۵ و ۳۶- أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.

تعلیل است بر آیه فوق، که اگر متقین را به بهشت نبریم، آن وقت مسلمین را با مجرمان در یک ردیف قرار داده‌ایم، محال است که حکیم چنین کاری کند چطور چنین نسبتی را به خدا می‌دهید؟! مسلم کسی است که به فرمان خدا تسلیم است.

این دو آیه و آیات ما بعد در نفی مساوات مسلمین با مجرمان است، گویی مشرکان پیش خود گفته‌اند: اگر آخرتی هم باشد ما در آن از مسلمانان برتر یا لا اقل مانند آنها در نعمت خواهیم بود، نظیر سخن آن کس که در سوره کهف گذشت: وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا/ ۳۶.

علی هذا آیات شریفه این توهم را به طور کامل نفی می‌کند ولی در این صورت لازم بود گفته شود «افنجعل المجرمین کالمسلمین» اما مقدم شدن مسلمین برای آنست که می‌فرماید: فکر می‌کنید مقام مسلمین را چنان پائین می‌آوریم که آنها را مانند مجرمان قرار می‌دهیم؟ در هر دو صورت مطلب یکی است ولی عنوان فرق می‌کند، به هر حال ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ نفی دلیل عقلی است یعنی عقل چنین حکمی نمی‌کند.

۳۷ و ۳۸- أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ.

نفی دلیل نقلی است یعنی برای مساوات دلیلی و کتابی از جانب خدا ندارید که در آن نوشته شود: هر چه بخواهید برای شماست، إِنَّ لَكُمْ لَمَا ... مفعول «تدرسون» است.

۳۹- أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهَةِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ یعنی دلیل شفاهی نیز ندارید، و با شما پیمان نبسته‌ایم که هر چه حکم کنید تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۹۵

قبول کنیم و شما را با مسلمین یکسان قرار دهیم، «بالعَهَةِ» وصف «ایمان» است یعنی سوگندهای مؤکد و غیر قابل نقض «الی ...» متعلق است به «ایمان» یعنی آن سوگندها تا قیامت ادامه دارد.

علت این قید آنست که اگر تا قیامت ادامه نداشت ممکن بود قبل از قیامت بشکنند و آن وقت جایی برای لَمَا تَحْكُمُونَ نماند، منظور از «لما ...» همان مساوات با مسلمین است.

۴۰- سَلِّطْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ذَلِكَ رَاجِعٌ است به مساوات یعنی: از مشرکان بپرس که کدام یک عهده‌دار پیاده کردن آن مساوات است؟! معلوم است که کسی جواب نتواند گفت.

۴۱- أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنَّ كَانُوا صَادِقِينَ یعنی در عملی کردن مساوات یارانی هم ندارند و اگر دارند بیاورند.

ظاهراً منظور از شرکاء بت‌های مشرکان است، و مراد آوردن آنها به قیامت می‌باشد.

۴۲- یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ أَيْهَ وَ آيَهَ مَا بَعْدَ حَاكِي أَيْهَ كَيْهَ فِي آخِرَتٍ نِيْزَ كَارِي نَتَوَانِدُ كَرْدُ كِهَ بَا مَسْلِمِيْنَ بَرَابَرِ بَاشِنْدَ زِيْرَا كِهَ دَرِ آخِرَتِ قَدْرَتِ اطَاعَتِ وَ خُضُوعِ نَخَوَانِدُ دَاشْتِ، كُوْبِي كَسِي مِي پَرَسِد: مَمْكَنُ اسْتِ دَرِ آخِرَتِ عَمَلِ كَنْنَدُ وَ بَا مَسْلِمِيْنَ دَرِ بَهْشْتِ يَكْسَانُ بَاشِنْدُ.

يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ كِنَايَهَ از اَشْتِدَادِ اَمْرِ اسْتِ دَرِ جَوَامِعِ الْجَامِعِ فَرْمُودَه:

آن عبارت است از شدت گرفتن امر، اصل آن در جنگ است که با شدت گرفتن آن، کشف ساق می‌کنند. نکره آمدن حاکی از بزرگی و شدت می‌باشد.

ظاهراً دعوت از جانب ملائکه خواهد بود و برای تبکیت آنها خواهند گفت: بیایید خدا را سجده و خضوع کنید. فَلَا يَسْتَبِيعُونَ نِشَانِ مِي دِهَدُ كِهَ تَفْسِيْرُ اَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۱۱، ص: ۲۹۶

نمی‌توانند سجده کنند، از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده:

«قال حجاب من نور يكشف فيقع المؤمنون سجداً و تدمج اصلاّب المنافقين فلا يستطيعون الى السجود» (برهان).

ناگفته نماند: ابن کثیر در تفسیر خود از صحیح بخاری از ابو سعید خدری نقل کرده که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله شَنِيدَم مِي فَرْمُود: پَرُورِدْ كَارِ مَا سَاقِ خُودِ رَا عَرِيَانِ مِي كَنْد، هَمِهَ مُؤْمِنِيْنَ وَ مُؤْمِنَاتِ بِهَ اَنْ سَجْدَهَ مِي كَنْنَدُ جِزِ اَنَانِ كِهَ دَرِ دُنْيَا اَزِ رُويِ رِيَا وَ سَمِعَهَ سَجْدَهَ مِي كَرْدَنْد، مِي خَوَانِدُ سَجْدَهَ كَنْنَدُ قَامَتِشَانِ خَمِ نَمِي شُودِ اَبِنِ كَثِيْرِ اَضَافَهَ مِي كَنْدُ كِهَ اَبِنِ حَدِيْثِ دَرِ صَحِيْحِ بَخَارِي وَ صَحِيْحِ مَسْلَمِ وَ غَيْرِ اَنِ اَمْدَهَ اسْتِ.

ولی این سخن از بیخ باطل است، دیده شدن خدا منافی خدایی و از محالات است لا تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصَارَ.

۴۳- خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذَلَّةٌ وَ قَدْ كَانُوا يُدْعُونَ اِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ دُو جَمْلَهَ اَوَّلِ حَالِ اسْتِ اَزِ فَاعِلِ «يَدْعُونَ»، «سَالِمُونَ» نِشَانِ مِي دِهَدُ كِهَ دَرِ آخِرَتِ قَدْرَتِ سَجُودِ اَزِ دَسْتِ خَوَانِدُ رَفْتِ.

در روایت معلى بن خنيس از حضرت صادق صلوات الله عليه «سالمون» را «مستطيعون» معنی کرده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۹۷

[سوره القلم (۶۸): آیات ۴۴ تا ۵۲]

اشاره

فَدَرْزِي وَ مَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسِدْ تَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴) وَ اَمْلِيْ لَهُمْ اِنَّ كَيْدِيْ مَتِيْنٌ (۴۵) اَمْ تَسْأَلُهُمْ اَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶) اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ (۴۷) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْوَحْيِ اِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ (۴۸) لَوْ لَا اَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّيْ لَنَبَذَ بِالْعُرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ (۴۹) فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِيْنَ (۵۰) وَ اِنْ يَكَادُ الدَّيْنُ كَفَرُوا لِيُرْلَقُونَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ اِنَّهٗ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَ مَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِيْنَ (۵۲)

۴۴- بگزار مرا (با) آنکه این قرآن را تکذیب می‌کند، آنها را به تدریج می‌گیریم از جایی که نمی‌دانند.

۴۵- و به آنها مهلت می‌دهم تدبیر من محکم است.

۴۶- یا از آنها اجری می‌خواهی که از غرامت سنگین شده هستند؟!

۴۷- یا عالم غیب نزد آنهاست و آنها از آن می‌نویسند!

۴۸- به دستور پروردگارت صبر کن و مانند رفیق ماهی (یونس) مباش، وقتی که خدایش را خواند و پر از پشیمانی بود.

- ۴۹- اگر نعمتی از پروردگارش او را درک نمی‌کرد به صحرا انداخته می‌شد در حالی که ملامت شده بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۹۸ ۵۰- خدایش او را برگزید و از صالحانش گردانید.
- ۵۱- حقا که نزدیک است کفار تو را با چشمهای خویش بیافکنند چون قرآن را می‌شنوند و می‌گویند که او دیوانه است
- ۵۲- (با آنکه) قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست.

کلمه‌ها

نستدرج: درجه: مرتبه و منزلت. استدراج: گرفته شدن به تدریج و درجه درجه. مثل بالا رفتن از پله‌ها.

املی: املاء: اطاله مدت. (مهلت دادن) در اقرب الموارد آمده. «الاملاء ...

الامهال و التأخیر فی المده» آن از «ملل» است.

متین: متن: گوشت محکمی که در کنار تیره پشت واقع است، به گوشت دو طرف آن «متنان» گویند، از این جهت به چیز محکم‌تر متین گفته‌اند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۲۹۹

کفار و تحمل رنجها استقامت نماید، مبدا مانند یونس علیه السّلام باشد که کاسه صبرش لبریز شد و از امت خویش قهر کرد و آن بلا بسرش آمد، در آخر برای بر حذر کردن آن حضرت فرموده: کفار چنان بر تو غضبا کند که می‌خواهند با نگاه خویش تو را به زمین بزنند، با آنکه گفته تو جز تذکر و بیداری نیست، ۴۴- فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ قسمت اول تهدید مشرکان و تسلیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ «ذرنی» کنایه از آن است که من برای عذاب آنها کافی هستم، منظور از «الحدیث» قرآن مجید است استدراج آنست که خدا به آنها نعمت دهد و آنها طغیان کنند تا به تدریج شقاوتشان حتمی و عمرشان تمام شود.

در تحف العقول از امام حسین علیه السّلام نقل شده فرمود: استدراج از خداوند سبحان آنست که نعمت بنده را فراوان کند و توفیق شکر را از او سلب نماید، لَا يَعْلَمُونَ حَاكِي است که خود را در سعادت می‌دانند حال آنکه به شقاوت نزدیک و نزدیکتر می‌شوند.

۴۵- وَأَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ یعنی مهلت آنها دلیل غافل بودن خدا نیست، بلکه سنت خدایی همان مهلت است تا برای توبه و تجدید نظر وقت داشته باشند و یا شقاوتش به تدریج حتمی شود، إِنَّ كَيْدِي ... حَاكِي از حتمیت عذاب است.

۴۶- أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ یعنی تکذیبشان بی‌جاست زیرا اگر تو از آنها مزدی می‌خواستی می‌شد که بگویند: دوستی مال او را به این گفتار و داشته است نکره بودن «مغرم» حکایت از بزرگی و سنگینی دارد، یعنی آیا از غرامت سنگین احساس سنگینی می‌کنند؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۰۰

ظاهر آنست که با آیه فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ ... مطلب گذشته عوض گردیده است، در گذشته سخن از نفی مساوات مسلمین با مجرمین بود، اما در این آیات سخن از مطلق تکذیب و جواب آنست.

۴۷- أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ظاهرا منظور دانستن احکام خدا و بی‌نیازی از رسالت آن حضرت است، یعنی آیا تو از آنها مزد می‌خواهی که رسالت را تکذیب می‌کنند یا علم غیب خدایی نزد آنهاست و احکام را از آنجا دریافت می‌کنند و می‌نویسند و از رسالت تو بی‌نیاز می‌شوند؟! ۴۸- فَمَا ضَبِرَ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْجُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ معلوم می‌شود: انکار و لجاجت مشرکان آن حضرت را سخت ناراحت می‌کرده است که خدا هشدار می‌دهد: مبدا کاسه صبرت لبریز شود، منظور از صاحب حوت یونس علیه السّلام است که به شکم ماهی افتاد، مراد از «نادی» همانست که در سوره انبیاء گذشت فَنادی فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ / ۸۷، او در وقت آن ندا پر از اندوه و ندامت بود.

۴۹- لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِّذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ منظور از تدارک نعمت، قبول توبه او در شکم ماهی بعد از لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

است یعنی اگر توبه‌اش قبول نمی‌شد به طور مذموم به بیرون انداخته می‌شد ولی قبول توبه‌اش باعث شد که به طور مذموم انداخته نشود، چنان که فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ در آیه بعدی آن را بیان می‌کند.

ناگفته نماند: آیه: فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبْتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ صافات/ ۱۴۴ حاکی است که یونس قبل از افتادن به شکم ماهی از مسبحین بود، این عمل باعث شد که او در شکم ماهی نماند و گرنه مقتضای قهر کردنش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۰۱

آن بود که پیوسته در شکم ماهی بماند.

از طرف دیگر، توبه و تسیحش در شکم ماهی سبب شد که مذموماً به بیرون انداخته نشود، علی‌هذا منافاتی در بین آیات نیست.

۵۰- فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ یعنی در اثر توبه، این دو کرامت به او عطا گردید، و در حال ممدوح به بیرون انداخته شد، «فاجتبا» حاکی است که با از شهر رفتن، نبوت از او سلب شده است، خدا مجدداً رسالت را با او برگردانید، فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ مبین آن است که قبول توبه‌اش، گذشته‌ها را از بین برده است.

مشروح حالات یونس علیه السلام در سوره یونس، انبیاء و صافات گذشت و در قاموس قرآن مشروحتر آمده است و در آن محلها گفته‌ایم که عمل آن حضرت ترک اولی بوده نه کار حرام، او فکر کرد حالا که حرفش را قبول ندارند برود و در جای دیگر تبلیغ کند ولی صلاح آن بود که چنین کاری نکند و او فکر می‌کرد که خدا بر او سخت نخواهد گرفت، چنان که از فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ ... انبیاء/ ۸۷ معلوم می‌شود.

۵۱- وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ گویی این آیه برای بر حذر کردن آن حضرت است که متوجه شدت عداوت دشمنانش باشد و نیز بدانند به چه علت او را دیوانه می‌خوانند «ان» مخفف از ثقیله است، تقدیر آن «انه یکاد» می‌باشد، لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ یعنی با چشمشان و نگاهشان تو را به زمین بکوبند و هلاک کنند. در مجمع البیان فرموده: منظور از آن به اجماع مفسران (بد نظری) و ساقط کردن با نگاه است.

وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ یعنی از شدت عداوتشان چنین می‌گویند در اینجا راجع به (نظر بد) تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۰۲ طبق سلیقه مفسران چند حدیث نقل می‌شود.

در مجمع البیان آمده: اسماء بنت عمیس گفت یا رسول الله فرزندان جعفر را نظر بد می‌رسد بر آنها رقیه (دفع بد نظری) تهیه کنم؟ فرمود: آری اگر چیزی به قدر پیشی می‌کرد همانا بد نظری بود

«قال نعم فلو كان شيء يسبق القدر لسبقته العين».

در المیزان از در منشور از جابر بن عبد الله نقل شده:

«قال رسول صلی الله علیه و آله العين تدخل الرجل القبر و الجمل فی القدر»

این روایت در سفینه البحار (عین) و در مکارم الاخلاق طبرسی نیز منقول است یعنی نگاه بد مرد را به قبر و شتر را به دیک داخل می‌کند.

در نهج البلاغه (حکمت ۴۰۰) آمده:

«العين حق و الرقی حق و السر حق ...»

یعنی اینها واقعیت دارند، در آیه و قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَاذْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ يوسف/ ۶۷ ظاهراً غرض یعقوب علیه السلام احتراز از «بد نظری» بوده است، علم نیز چنین چیزی را ثابت می‌کند.

ناگفته نماند: منظور از آیه آن نیست که کفار به تو نگاه بد می‌کنند بلکه منظور نگاه از روی خشم است، روایات «نگاه بد» در ذیل آیه، تفسیر آیه نیست بلکه با مناسبت نقل شده است.

روز دوازدهم ربیع الثانی سال هزار و چهار صد و شش مطابق چهارم دیماه/ ۱۳۶۴ تفسیر سوره قلم به پایان رسید.
و الحمد لله و هو خیر ختام
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۰۳

سوره حاقه

اشاره

در مکه نازل شده و پنجاه و دو آیه است

نظری به کلیات سوره مبارکه

- ۱- حاقه هفتاد و هشتمین سوره است که بعد از سوره «ملک» در مکه نازل گردید، علی هذا به نظر می‌آید که در سالهای نهم و دهم بعثت نازل شده باشد، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره شصت و نهم است.
- ۲- عدد آیات آن در شمارش کوفی پنجاه و دو آیه و در بصری و شامی پنجاه و یک آیه است، زیرا که کوفی «الحاقه» را به تنهایی یک آیه شمرده است، این قرائت به حضرت ولی ذوالجلال امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد.
- ۳- تسمیه آن به «الحاقه» به علت وقوع این کلمه در اول آنست، احتمال قوی آنست که این تسمیه توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده، امام باقر سلام الله علیه فرموده: سوره حاقه را بسیار بخوانید، خواندن آن در نمازهای واجب و مستحب از ایمان به خدا و رسول است، خواننده این سوره ایمانش مسلوب نمی‌شود تا خدای خویش را ملاقات کند
«روی جابر الجعفی عن ابی جعفر علیه السلام قال اکثروا من قراءة الحاقه فان قراءتها فی الفرائض و النوافل من الایمان بالله و رسوله و لم یسلب قارئها دینه حتی یلقى الله» مجمع البیان.
- ۴- سوره مبارکه بنا به شهادت آیات آن مکی است و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است، آیات آن به طور نزدیک به تمام در باره معاد و نظام گوشه‌ای از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۰۴
جهان است و آن رمز سوره‌های مکی می‌باشد.

مطالب سوره

- ۵- مطالب سوره به سه قسمت تقسیم می‌شود، قسمت اول در ماجرای امتهایی است که پیامبران را تکذیب کرده و تار و مار شدند (آیات ۱-۱۲) قسمت دوم در بیان آخرت و حالات اصحاب یمین و اصحاب شمال و علل رحمت و عذاب آنهاست (آیات ۱۳-۳۷) قسمت سوم در بیان صدق قرآن و حق بودن آن می‌باشد (آیات ۳۸-۵۲) از بررسی آیات معلوم می‌شود که علت نزول سوره در تکذیب نبوت و قیامت بوده است.
- ناگفته نماند: سوره مبارکه آهنگی بس عجیب و دلربا دارد، مطالب آن در نهایت انسجام است، فصاحت و بلاغت آن «یدرک و لا یوصف» است، آیات شریفه تا آیه ۲۹ با مصادر و اسماء فاعل که همه در یک وزن هستند تمام می‌شوند نظیر:
قارعه، طاغیه، عاتیه، باقیه، جاریه و مانند آن، آن گاه آخر آیات عوض می‌شود ولی انسجام عجیب هم چنان باقی است.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۰۵
سوره الحاقه مکّیه و هی اثنتان و خمسون آیه نزلت بعد سوره الملک

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱ تا ۱۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَاقَّةُ (۱) مَا الْحَاقَّةُ (۲) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ (۳) كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ (۴)
 فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (۵) وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصِرٍ عَاتِيَةٍ (۶) سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا
 صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (۷) فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ (۸) وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ (۹)
 فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً (۱۰) إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ (۱۱) لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ (۱۲)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۰۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- آن واقعه حتمی.

۲- چیست آن واقعه حتمی؟

۳- و چه می‌دانی چیست آن واقعه حتمی.

۴- قوم ثمود و عاد قیامت را تکذیب کردند.

۵- اما ثمود با بلائی فزون از حد هلاک شدند.

۶- و اما قوم عاد با بادی بسیار سرد و شدید هلاک گشتند.

۷- خدا آن باد را هفت شب و هشت روز پی در پی، بر آنها مسلط کرد، می‌دیدى که آن قوم در زمین افتاده‌اند، گویى ریشه‌هاى
 کنده شده نخلها می‌باشند.

۸- آیا از آنها باقى مانده‌اى می‌بینی؟!

۹- فرعون و آنان که پیش از او بودند و شهرهاى زیر رو شده، مرتکب خطا شدند.

۱۰- رسول پروردگار خویش را نافرمانی کردند، خدا آنها را گرفت، گرفتنى سخت.

۱۱- ما چون آب طغیان نمود، شما را در کشتى حمل کردیم.

۱۲- تا آن حمل را برای شما پندی قرار دهیم و تا آن پند را گوشه‌هاى شنوا حفظ کنند.

کلمه‌ها

حاقه: شىء حق و ثابت و حتمى اسم فاعل است از «حق يحق» گویند «حق الشىء»: ثبت و تقرر» قیامت به علت حتمى بودن حاقه
 نامیده شده است.

ثمود: نام قوم صالح علیه السلام که احوالشان در سوره‌هاى متعدد آمده است، آن به تأویل قبيله غير منصرف و به تأویل شخص
 منصرف می‌باشد علت عدم صرف تأنیث و علمیت است.

قارعه: کوبنده. یکی از اسماء قیامت است الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۰۷

طاغیه: طغیان کننده. طغیان به معنی تجاوز از حد است «طغى طغيانا:

جاوز الحد و القدر» «عاتیه» نیز به آن معنی است.

صرصر: باد شدید یا بسیار سرد، تکرار لفظ دال بر مبالغه است «صر»:

سرمای شدید، اصل آن به معنی بستن و گره زدن است. صرصر سه بار در قرآن آمده و هر سه در وصف بادی است که بر قوم عاد وزید.

حسوما: حسم: از بین بردن گویند: «قطعه فحسمه» از این جهت به شمشیر حسام گفته‌اند و نیز به معنی پی در پی آید، آن در آیه مصدر و یا جمع حاسم است.

صرعی: صرع: به خاک انداختن صریح: به خاک انداخته شده. صرعی جمع آنست.

اعجاز: (بفتح اول) ریشه‌ها. مفرد آن عجز به معنی آخر شیء می‌باشد این کلمه دو بار در کلام الله آمده است و هر دو در باره قوم عاد می‌باشد **كَانَهُمْ اَعْجَازٌ نَّحْلٍ مُنْقَعِرٍ قَمْرٍ / ۲۰**.

مؤتفکات: زیر و رو شده‌ها و نیز بادهایی که از مسیر خود بر می‌گردند و مسیر خود را عوض می‌کنند، «افک» بر گرداندن چیزی از حقیقتش.

شرحها

در این آیات بعد از اشاره به حتمی بودن قیامت، عذابهایی که قوم ثمود، عاد، فرعونیان، قوم لوط و قوم نوح را فرا گرفت، بیان شده است، که نمونه‌هایی از قیامت صغری هستند.

به عبارت دیگر: همانطور که در اثر اراده خداوندی اقوام گذشته به کلی تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۰۸

از بین رفتند، و در باره آنها نظام ثابت جهان تا حدی به هم خورد، این حادثه اگر همگانی باشد همان وقوع قیامت است و یا مراد آنست که: انسان در کار نظام آفرینش مسلوب الاختیار است، خواست، خواست خداست، قیامت را خواهد آورد.
۱-۳- الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَ مَا اَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ.

الف و لام حاقه برای عهد است، یعنی آن واقعه حتمی و ثابت، که به وسیله پیامبران و پیامبر اسلام بیان شده است. آیه دوم و سوم برای فهماندن عظمت آنست، **مَا الْحَاقَّةُ خَبِرَ الْحَاقَّةُ** می‌باشد.

۴- كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ.

منظور از قارعه قیامت است خلاصه این آیه و آیات شستگانه بعدی آنست که حاقه و قارعه آنست که عاد و ثمود و دیگران آن را انکار کرده و مستأصل شدند، قیامت از آن جهت قارعه نامیده شده که همه چیز را می‌کوبد، قرع کوفتن چیزی است به چیزی، مانند **وَ حَمَلَتِ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَذُكَّتَا ذَكَّةً وَ اِحْدَهُ حَاقَةٌ / ۱۴** وَ اَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ حَاقَةٌ / ۱۶، **اِذَا السَّمَاءُ اَنْفَطَرَتْ وَ اِذَا الْكُواكِبُ اِنْشَرَّتْ اَنْفِطَارًا / ۱ و ۲**.

۵- فَاَمَّا ثَمُودُ فَاهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ.

منظور از طاغیه صاعقه و صیحه خارج از حد است که قوم صالح علیه السلام را از بین برد. در بعضی از آیات هست **فَاَخَذْنَاهُمُ الرِّجْفَ فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جاثِمِينَ اعراف / ۷۸** و در بعضی آمده: **وَ اَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جاثِمِينَ هود / ۶۷** و در بعضی دیگر: **فَاَخَذْنَاهُمُ الصَّاعِقَةَ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ذاريات / ۴۴**، مشروح احوال آنها در سوره هود گذشت.

صاعقه پیوسته با صیحه است، معلوم میشود: صاعقه‌ای خارج از حد توأم تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۰۹

با صیحه غیر قابل وصف هلاکشان کرده است، ناگفته نماند: در همه جای قرآن مجید، حالات قوم عاد قبل از قوم ثمود ذکر شده مگر در این سوره، شاید علتش آن باشد که حالات ثمود در اینجا مختصر نقل شده است، به قولی «طاغیه» مصدر است مانند **كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا شمس / ۱۱**.

۶- وَ أَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ.

ظاهراً منظور از صرصر باد بسیار سردی است که اجساد آنها را منجمد نمود و همه مانند تنه درختان به زمین افتادند، «عاتیه» حاکی است که باد عادی نبوده است.

۷- سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا.

معلوم می‌شود که باد هفت شب و هشت روز بی‌وقفه بر آنها می‌ورزیده است این تعبیر در هیچ جای قرآن مجید نیست و در جای دیگر فی آیاتِ نَحِسَاتٍ فصلت/ ۱۶، فی یَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ قمر/ ۱۹ آمده است.

حسوم اگر جمع حاسم باشد مانند مشهود و شاهد، آن صفت سَبْعَ لَيَالٍ است یعنی: «سبع لیل متوالیات» و اگر مصدر باشد به معنی «یحسمهم حسوما» است.

فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْوَعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ.

نتیجه تسخیر باد است که مانند ریشه افتاده درختان خرما شدند، خاویئه به معنی ساقط و افتاده است در سوره قمر آمده كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّتَفَعِّرٍ / ۲۰ در لغت آمده: «اعجاز النخل: اصولها»، لا بد در تشبیه به ریشه‌های نخل سرری هست و گرنه به نظر می‌آید که گفته می‌شد مانند تنه درختان به زمین افتادند «فیها» راجع به ارض یا سبع لیل است.

۸- فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۱۰

اشاره به همگانی بودن عذاب است باقیه تقدیرش «نفس باقیه» می‌باشد، بعضی آن را مصدر گفته‌اند مانند عاقبه و عافیة، یعنی آیا برای آنها بقایی و دنباله‌ای می‌بینی؟! ۹- وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ.

جاء متعدی با باء و مفعول آن بِالْخَاطِئَةِ است مراد از مؤتفکات اهل آنهاست، فرعون همان فرعون موسی می‌باشد، خاطئه را مصدر گفته‌اند ولی باید اسم مصدر و حاصل از آن باشد نه معنای مصدری، به هر حال آن به معنی خطاء و خطیئه است که همان شرک و کفر و تجاوز از زی عبودیت باشد، مؤتفکات به قراء لوط علیه السلام تطبیق می‌شود که به حکم جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا هود/ ۸۲ زیر و رو شدند.

۱۰- فَعَصَا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً.

تعلیل استیصال آنهاست: «رابیه» به معنی زانده و شدید است، ربا به معنی زیادت می‌باشد أَخَذَةً رَابِيَةً گرفتن شدید و عقوبت سخت. بعضی عقوبت زانده بر سائر عقوبتها گفته‌اند.

۱۱- إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ.

به نظر می‌آید: این آیه و آیه ما بعد، اشاره به نجات مؤمنان در آن گونه بلاهاست، یعنی: همانطور که مؤمنین به نوح را از غرق نجات دادیم، در بلای عاد و ثمود و دیگران نیز، اهل ایمان نجات یافتند. علی هذا بلاها مستحقین بلا را گرفت.

مراد از «جاریه» کشتی نوح است، نسبت حمل به اهل زمان نزول، با آنکه اسلاف آنها در کشتی حمل شده بودند، به علت نوع واحد بودن همه است.

۱۲- لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ

. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۱۱

گویند: ضمیر «ها» در فعل اول راجع به «فعله» است و مراد از آن غرق شدن کفار و نجات مؤمنین می‌باشد، به قولی راجع به حمل است به اعتبار «فعله» به نظر می‌آید: آیه فقط راجع به نجات است، یعنی: تا آن حمل و نجات را برای شما مایه پند قرار دهیم که بدانید مؤمنان از بلا بدورند در آخرت نیز چنین خواهد بود.

ضمیر «تعیها» راجع به «تذکره» است. یعنی: و تا حفظ کند آن تذکره را گوشه‌های حفظ کننده. وعی و ایعاء گذاشتن متاع است در

وعاء و ظرف.

ناگفته نماند: جعل تذکره نسبت به اشخاص اعم است یعنی: بعضی قبول می‌کنند و بعضی قبول نمی‌کنند، اما قبول کردن گوشه‌های شنوا، فقط یک بعد دارد علی‌هذا جمله اول در رابطه با اتمام حجت و جمله دوم در رابطه با کسانی است که حتماً از آن بهره می‌برند.

از طریق شیعه و اهل سنت روایاتی نقل شده در باره تفسیر **أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ**

به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، که به بعضی از آنها اشاره می‌شود، زمخشری در کشاف نقل می‌کند.

از رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** نقل شده که به وقت نزول این آیه به علی علیه السلام فرمود:

از خدا خواستم که آن را گوش تو قرار دهد ای علی، علی فرمود: بعد از آن چیزی فراموش نکرده‌ام و نخواهم کرد، متن حدیث چنین است

«عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ لَعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ أُذُنَكَ يَا عَلِيُّ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدَ مَا كَانَ لِي أَنْ أُنْسِيَ».

واحدی در اسباب النزول از عبد الله بن زبیر از صالح بن هشیم نقل کرده می‌گفت: شنیدم بریده می‌گفت:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُدْنِيكَ وَأَنْ أَعْلَمَكَ وَتَعَى وَحَقَّ عَلِيُّ اللَّهُ أَنْ

تَعَى - فَنَزَلَتْ - وَتَعِيهَا تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۳۱۲

اذن واعيئه».

مشروح روایات در تفسیر برهان، مجمع البیان و المیزان دیده شود.

مرحوم بحرانی در تفسیر برهان، چهارده روایت در این رابطه نقل کرده و فرماید به این مقدار اکتفاء گردید و گرنه سخن به اطاله می‌کشید.

ناگفته نماند: آیه شریفه مطلق است و امیر المؤمنین صلوات الله علیه از مصادیق اولیه آن می‌باشد. نه اینکه منظور منحصر آن بزرگوار است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۱۳

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۱۳ تا ۲۴]

اشاره

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَهُ وَاحِدَةً (۱۳) وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً (۱۴) فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱۵) وَ أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ

فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (۱۶) وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يُحْمَلُ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً (۱۷)

يَوْمَئِذٍ تُغْرِضُونَ لَا تُخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (۱۸) فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَةَ (۱۹) إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَةَ (۲۰)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۲۱) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۲۲)

قُطُوفُهَا دَائِمَةٌ (۲۳) كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (۲۴)

۱۳- چون در صور دمیده شود یک دمیدن،

۱۴- و برداشته شود زمین و کوه‌ها و کوبیده شوند یک کوبیده شدن،

۱۵- آن روز قیامت واقع می‌شود.

۱۶- آسمان شکافته می‌شود و آن در آن روز سست است،

۱۷- ملائکه در اطراف آن هستند و عرش پروردگارت را بالای سر مردم هشت ملک حمل می‌کند: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱،

ص: ۳۱۴-۱۸ در آن روز به خدا عرضه می‌شوید و هیچ عمل پنهانی از شما مخفی نمی‌ماند.

۱۹- اما آنکه کتابش به دست راستش داده شود گوید: بیائید کتاب مرا بخوانید.

۲۰- من در دنیا دانستم که حسابم را ملاقات خواهم کرد.

۲۱- او در زندگی است که از آن خوشنود است.

۲۲- در بهشتی است و الا.

۲۳- میوه‌اش به او نزدیک است.

۲۴- بخورید و بنوشید گوارا در مقابل آنچه از پیش کردید در ایام گذشته.

کلمه‌ها

صور: شیپور. در قاموس گوید: شاخی است که در آن می‌دمند، صحاح قید دمیدن را ندارد، راغب گفته قاموس را به «قیل» نسبت می‌دهد، و نیز جمع صورت آید این کلمه ده بار در قرآن آمده و همه در باره قیامت است.

دکة: دک: کوبیدن شدید، جوهری گوید: دک به معنی کوبیدن است و «دککت الشیء دکا» آن وقت گویند که آن را بکوبی و با زمین یکسان کنی. در مجمع فرموده: «الدک: البسط» در کشف آمده:

«الدک ابلغ من الدق».

واهیة: و هی: شکافته شدن. بی‌قوام شدن در اثر انشقاق از این ماده یک بار بیشتر در کلام الله یافته نیست.

ارجاء: اطراف. مفرد آن رجاست.

هاؤم: بیائید. آن اسم فعل است، طبری فرموده: گویی: «هاء یا رجل - هاؤما یا رجلا - هاؤم یا رجال».

قطوف: قطف: (بر وزن عقل) چیدن. «قطف الثمرة قطفًا: جناه و جمعه» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۱۵

قطف (بکسر قاف): چیده شده، جمع آن قطوف است.

شرحها

فصل دوم از فصول سه گانه مطالب سوره است، و آن وقوع قیامت و احوال مردم در آنست. ناگفته نماند: قیامت دارای سه مرحله

است: ویرانی عالم، تشکیل نظم جدید، زندگی در بهشت و جهنم، در آیات زیر هر سه قسمت ذکر شده است.

۱۳- فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً.

در سوره طه ذیل آیه ۱۰۲ در نکته‌ها در باره نفخ صور توضیحی آمده است میزان آن را کنایه از زنده شدن و احضار در حشر

می‌داند نه دمیدن به صور، نَفْخَةً وَاحِدَةً اشاره به آسان بودن بعث است که به نفخ دوم نیازی نیست، نظیر:

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ نازعات / ۱۳.

۱۴- وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً.

نتیجه نفخ صور است که زمین و کوه‌ها مانند آرد کوبیده و نرم می‌شوند، در جای دیگر آمده: كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا فَجُرُ

۱۲، وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا واقعه / ۵. دَكَّةً وَاحِدَةً اشاره به سرعت و آسانی آنست ۱۵- فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ.

یعنی روزی که زمین و کوه‌ها کوبیده شوند قیامت آغاز و واقع شده است.

۱۶- وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهیه.

در باره شکافته شدن آسمان در سوره انشقاق خواهد آمد که این کلمه به فرو ریختن اجرام از محلهای فعلی و انفجار خود آنها هر دو شامل است، منظور از «واهیة» شاید آن باشد که فرموده: وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا نَبَأُ / ۱۹ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص:

۳۱۶

وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ مرسلات / ۹، به هر حال سَبْعًا شِدَادًا نَبَأُ / ۱۲، وَ سَقْفًا مَحْفُوظًا انبیاء / ۳۲ نخواهد ماند، حقیقت امر پیش خداست. ۱۷- وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً می شود فهمید که اکنون ملائکه در وسط آسمانها و مشغول به تدبیر امرند ولی آن روز در اطراف آسمان خواهند بود که متلاشی شده است، نظیر وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ زمر / ۷۵.

ظهور آیه در آنست که عرش یک شیء محدود است و هشت نفر ملک روز قیامت آن را حمل خواهند کرد، چنان که آیه الدِّينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلُهُ نيز از محدود بودن آن حکایت دارد. ظاهر آنست که عرش ملائکه هستند و ضمیر «فوقهم» راجع به خلایق است، المیزان ظهور آن را در رجوع به ملائکه می داند.

در مجمع فرموده: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: آنها امروز چهار ملک هستند چون قیامت قائم شود خدا آنها را با چهار نفر دیگر کمک کند که هشت نفر می شوند، در توحید صدوق نیز از علی علیه السلام هشت ملک نقل شده است. در برهان از تفسیر قمی نقل شده:

قال «حملة العرش ثمانية اربعة من الاولين و اربعة من الاخرين فاما الاربعة من الاولين فنوح و ابراهيم و موسى و عيسى و اما الاربعة من الاخرين فمحمد و على و الحسن و الحسين عليهم السلام.

و نیز نقل کرده که عرش را به علم تفسیر کرده

«حملة العرش - و العرش العلم - اربعة منا و اربعة ممن شاء الله».

۱۸- يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ.

ظاهرا منظور عرضه شدن به خداست، عرضه کردن آنست که فروشنده جنس خویش را به مشتری نشان دهد و در اختیار او بگذارد، علی هذا انسان با همه عقائد و اعمالش که ظاهر شده‌اند به خدا عرضه می شود، عُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص:

۳۱۷

صَفًّا

كهف / ۴۸.

صريحتر از آن يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ مؤمن / ۱۶ است يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ طارق / ۹.

۱۹- فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينًا فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَةَ.

این تعبیر در سوره اسراء / ۷۱ گذشت و در انشقاق / ۷ خواهد آمد، داده شدن کتاب به دست راست دلیل نیکو کار و اهل بهشت بودن است واقعیت آن را جز خدا و اولیاء خدا کسی نمی داند.

«هاؤم» خطاب به ملائکه است که آن را بخوانند و اجازه بهشت بدهند طبرسی خطاب به اهل قیامت فرموده است.

۲۰- إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَةَ.

اهل تفسیر ظن را یقین معنی کرده‌اند یعنی من در دنیا یقین کردم که در آخرت حساب خویش را ملاقات خواهم کرد، گویی آن یک نوع تعلیل است، یعنی علت دادن کتاب به دست راستم آنست که در دنیا به حساب یقین کردم و خودم را اصلاح نمودم.

ناگفته نماند: از آیه و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تُحیی الموتی قال ا و لم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی بقره / ۲۵۸ معلوم می‌شود که ندانستن کیفیت معاد و اضطراب قلب در آن باره، مخالف عقیده به معاد نیست، لذا به نظر می‌آید: آمدن «ظننت» به جای «ایقنت» به علت خلجانهای باطن آنها در کیفیت رسیدن به حساب بوده است و الله العالم.

۲۱-۲۳- فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَائِمَةٌ.

نسبت رضا به عیش از باب مجاز عقلی است عِيشَةٌ رَاضِيَةٌ زندگی را گویند که صاحبش از آن راضی است، مراد از دانی بودن میوه‌ها، در دسترس تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۱۸

بودن آنهاست، در جای دیگر آمده: وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ رَحْمَنٍ / ۵۴ و نيز وَ دَائِمَةٌ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا دهر / ۱۴، عالی بودن بهشت از لحاظ عظمت و کمال آن است زیرا وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ زخرف / ۷۱.

۲۴- كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ.

ظاهراً خطاب از جانب ملائکه است مراد از بِمَا أَسْلَفْتُمْ اعمال گذشته است که در دنیا کرده‌اند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۱۹

[سوره الحاقه (۶۹): آیات ۲۵ تا ۳۷]

اشاره

وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ (۲۵) وَ لَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيهِ (۲۶) يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ (۲۷) مَا أُغْنِي عَنِّي مَالِيهِ (۲۸) هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ (۲۹)

حُدُوهُ فَعَلُوهُ (۳۰) ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ (۳۱) ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (۳۲) إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۳) وَ لَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۳۴)

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (۳۵) وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينِ (۳۶) لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِؤُنَ (۳۷)

۲۵- اما هر کس کتابش به دست چپش داده شود گوید: ای کاش کتابم را داده نمی‌شدم. ۲۶- و نمی‌دانستم حسابم چیست.

۲۷- ای کاش مرگ اولی تمام کننده بود.

۲۸- ثروت من از من کفایت نکرد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۲۰-۲۹- قدرتم از من تباه گردید.

۳۰- بگیرید او را و به غل در آورید.

۳۱- سپس به آتش بزرگ داخل کنید.

۳۲- آن گاه در زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است داخلش نمائید.

۳۳- که او به خدای بزرگ ایمان نمی‌آورد.

۳۴- و به طعام مساکین تشویق نمی‌نمود.

۳۵- پس امروز در اینجا برای او مهربانی نیست.

۳۶- و نه طعامی مگر از چرک.

۳۷- نمی‌خورد آن را مگر خطا کاران.

ذرعها: ذرع: اندازه کردن طول پارچه با ذراع. در قاموس و اقرب-الموارد آمده: ذراع از مرفق تا سر انگشت وسط دست است. اسلکوه: سلک (بفتح-س) داخل شدن و داخل کردن اسلاک: داخل کردن. یحض: حض: ترغیب و تشویق.

غسلین: طبرسی فرموده: غسلین چرکی است که با سیلان از ابدان اهل آتش شسته و ریخته می‌شود به نظر می‌آید: آن عبارت اخرای غسله است در تفاسیر دیگر «صدید اهل النار» گفته‌اند.

شرحها

بقیه فصل دوم از مطالب سه گانه سوره در بیان حالات اهل عذاب و اوایلای آنهاست (نعوذ بالله من النار).

۲۵ و ۲۶- وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيهِ. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۲۱ داده شدن نامه عمل به دست چپ علامت اهل آتش بودن است، در بعضی از آیات آمده: وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ انشقاق / ۱۰، هاء در «کتابیه- حسابیه» برای سکت و توقف است. اینگونه انسانها آرزو خواهند کرد که ای کاش نامه عمل به دست آنها داده نمی‌شد و از آن بی‌خبر بودند.

۲۷- يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ.

گفته‌اند ضمیر «لیتها» راجع است به «موته اولی»، یعنی ای کاش مرگ اولی کارم را تمام می‌کرد و معدوم می‌شدم و دیگر زنده نمی‌گشتم. نظیر: يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا نَبَأُ / ۴۰.

۲۸ و ۲۹- مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ.

دو جمله است که حکایت از حسرت و تأسف دارد، هاء «مالیه- سلطانیه» برای وقف و سکت است.

۳۰ و ۳۱- خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ.

خطاب است از جانب خدا به ملائکه غلاظ شداد، ظاهر آیه آنست که اول دست و پایش را با غلّ به گردن می‌بندند و آن گاه به آتش می‌اندازند احتمال دارد که آنها زنجیرهای عادی و مادی باشند و شاید ملکه‌های شرک و کفر و عصیان باشد که به شکل زنجیرها در آمده‌اند.

۳۲- ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ.

یعنی سپس در زنجیری که طولش هفتاد ذراع است داخلش کنید، در آیات دیگر نیز از این تعبیرها آمده است مانند: إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا دهر / ۴ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ غافر / ۷۱، خدا به حقیقت مرادش آگاهتر است.

۳۳ و ۳۴- إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَخْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۲۲

تعلیل خُذُوهُ فَغُلُّوهُ است. مراد از «لا- يؤمن» عدم تسلیم است نه اینکه به خدا عقیده نداشت، این سخن لازمه‌اش عمل نکردن به دستورات خدا می‌باشد و لَا يَخْضُ ... اشاره به یک مصداق اهم است، آری نباید فقط باطعام فقراء اکتفاء نمود بلکه باید دیگران را نیز به اینکار تشویق کرد.

۳۵ و ۳۶- فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَشْلِينَ.

نتیجه عدم ایمان و عدم ترغیب است یعنی چون ایمان نداشت دوستی و شفیع نخواهد داشت و چون به طعام فقراء تشویق نمی‌کرد پس طعامی جز چرک نخواهند داشت، نکره آمدن غسلین برای شدت و تفخیم است.

۳۷- لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ.

آن فقط خوراکِ خطا کاران است. حاکم در مستدرک از ابو سعید خدری از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل کرده: «... و لو ان دلوا من غسلين يهراق في الدنيا لانتن اهل الدنيا».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۲۳

[سوره الحافه (۶۹): آیات ۳۸ تا ۵۲]

اشاره

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ (۳۸) وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ (۳۹) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰) وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ (۴۱) وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۴۲) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۳) وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (۴۴) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (۴۷) وَ إِنَّهُ لَيَذَكَّرُهُ لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۴۹) وَ إِنَّهُ لَحَسْبِرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۱) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۵۲)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۲۴

۳۸- پس قسم می خورم به آنچه می بینید.

۳۹- و به آنچه نمی بینید.

۴۰- که این قرآن قول پیامبر بزرگواری است.

۴۱- سخن شاعری نیست، بسیار کم ایمان می آورید.

۴۲- سخن کاهنی نیست، بسیار کم متذکر می شوید.

۴۳- نازل شده است از جانب رب العالمین.

۴۴- اگر بر ما بعضی گفته‌ها را دروغ بندد.

۴۵- حتما از راست او می گیریم.

۴۶- سپس رگ گردنش را قطع می کنیم.

۴۷- کسی از شما از او مانع نتواند شد.

۴۸- قرآن تذکر است برای اهل تقوی.

۴۹- می دانیم که بعضی از شما تکذیب کننده‌اید.

۵۰- قرآن بر کافران حسرت خواهد بود.

۵۱- قرآن حق ثابت است.

۵۲- پس نام خدایت را تسبیح کند.

کلمه‌ها

کاهن: کاهن. طبرسی در ذیل آیه ۲۹ از سوره طور فرموده: کاهن آن است که ادعای علم غیب دارد با استخدام جن.

تقول: قول: سخن گفتن و سخن. تقول: دروغ بستن و گفتن چیزی که حقیقت ندارد، «تقول علیه قولاً» یعنی بر او دروغ بست، اقاویل جمع اقوال است.

و تین: رگ قلب (شریان) «عرق فی القلب متصل بالظهر».

حاجزین: حجز: منع. راغب منع به وسیله حائل گفته است آن با آیه بهتر می‌سازد.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۲۵

شرحها

بخش سوم از آیات سوره است که در آنها سخن از حتمی بودن قرآن و از جانب خدا بودن آنست و در نتیجه امر «الحاقه» با این آیات تأکید می‌شود، وقتی که قرآن از جانب خدا بود، پس خبر قیامت در آن حق است.

این آیات می‌گویند: گفته‌های پیامبر نه خیالبافی است و نه کهنات، بلکه فقط از جانب پروردگار است، اگر پیامبر از جانب خود چیزی بگوید رگ گردنش را قطع می‌کنیم، قرآن برای کافران اتمام حجت و برای مؤمنان بیداری است.

۳۸-۴۰- فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.

کلمه ما لا تُبْصِرُونَ تطبیق می‌شود به چیزهای مادی که از دید بشر خارجند و چیزهای غیر مادی که اصلاً قابل رؤیت نیستند مانند روح و ملک و اشعه و غیره، بعید است که منظور از آن، خدا باشد، زیرا خدا خود را این چنین، با مخلوق هم‌ردیف نمی‌کند.

مراد از رسول ظاهراً رسول خداست نه جبرئیل، زیرا منظور آنست که این قرآن قول پیامبر است نه قول شاعر و کاهن، آیه و لَوْ تَقَوَّلَ نیز مؤید آنست که قول را به آن حضرت نسبت می‌دهد.

المیزان در تناسب این قسم با مقسم به فرموده: موجودات مرئی و نامرئی همه دارای نظام واحد هستند که دلالت بر توحید دارند، مقتضای توحید، ارسال رسل و انزال کتب است.

۴۱ و ۴۲- وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۲۶

شاعر به معنی خیالباف است که از خود چیزهایی می‌گوید، خواه قابل پیاده شدن باشد یا تخیلات صرف، یعنی قرآن سخن آدم خیالباف نیست و ما عَلَّمْنَا الشُّعْرَ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُ يَس / ۶۹ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ توییخ است برای مشرکان، هکذا قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ، «ما» در هر دو برای تأکید است.

کاهن: مدعی علم غیب از راه جن است، ولی جن قدرت گفتن قرآن را ندارند و ما تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُمْ وَ مَا يَشْتَطِيعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ شعراء/ ۱۱۲.

۴۳- تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

بعد از نفی شعر و کهنات، فرموده: قرآن از جانب رب العالمین نازل شده ربوبیت خدا نزول آن را لازم گرفته است، تا انسان به کمال مطلوب برسد.

۴۴-۴۶- وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ.

تهدید است نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطمینان نسبت به مردم که رسول خدا هر چه بگوید از جانب خداست اقاویل جمع اقوال، صیغه جمع الجمع است در جوامع و کشاف فرموده: گویی جمع «اقوله» است و در اینجا برای تحقیر می‌باشد گرفتن از دست حاکی از مجرم بودن است، قطع و تین کنایه از کشتن می‌باشد.

ناگفته نماند: منظور از قطع و تین در رابطه با پیامبر صادقی است که نبوت او با دلائل و معجزات ثابت شده است و گرنه هر کس می‌تواند بگوید من پیامبرم و این سخنان خداست و اگر ناحقم خدا رگ گردن مرا قطع کند. این آیه نظیر آنست که فرموده: وَ لَوْ

أَشْرَكُوا لَحِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انعام / ۸۸ یعنی پیامبرانی که با معجزات و دلایل فرستاده‌ایم اگر شرک آورند، اعمالشان حبط می‌شود. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۲۷

۴۷- فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ.

اشاره است به اینکه مانعی در انتقام ما وجود نخواهد داشت.

۴۸- وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ.

استدلال است بر عدم «تقول» یعنی: کلامی که درجات اهل تقوی را نشان می‌دهد و آنها را هدایت می‌کند، و راه سعادت در تقوی و پاکی را مجسم می‌کند نمی‌شود کلام ساخته باشد «این التراب و رب الارباب».

۴۹- وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ.

تهدید است مشرکان را که از علم خدا خارج نیستند و از جنگ او فرار نتوانند.

۵۰- وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ.

آن در روز قیامت خواهد بود، چون درجات مؤمنان را به بینند.

۵۱- وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ.

حق یعنی شیء ثابت و حتمی، یقین یعنی ثابت و واضح، حق یقین آنست که در آن مطلقا شک نیست که در آخر سوره واقع گذشته، اضافه شیء بنفسه برای تأکید است.

۵۲- فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ.

آری خدایی که مبدء همه کمالات است و در او نقص و نیازی نیست و کلامی چنین جامع و کامل فرستاده است، باید تسبیح و تنزیه شود، آیه اشاره به کمال و حقانیت قرآن است، معنی آن در آخر سوره واقع گذشته «فسبح مستعینا باسم ربك».

روز دوشنبه هفدهم ربیع الثانی هزار و چهارصد و شش مطابق نهم دیماه ۱۳۶۴ تفسیر سوره حاقه به پایان رسید «و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۲۸

سوره معارج

اشاره

ظاهرا ملففا نازل شده و چهل و چهار آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه تفسیر گفته شد: معارج هفتاد و نهمین سوره است که بعد از سوره حاقه در مکه نازل گردید ولی مضمون قسمتی از آیات آن حکایت از مدنی بودن و قسمتی حکایت از مکی بودن را دارد، مثلا آیات فَمَا لِالَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ ...

/ ۳۶ تا آخر سوره به حال منافقان شباهت دارد و می‌دانیم که جریان منافقان در مدینه بوده است، اطلاق کلمه «کفروا» به منافقان در جای دیگر نیز آمده است نظیر: وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ ... توبه / ۵۴ و نیز سه آیه از اول سوره که بنا به روایات شیعه و اهل سنت در مدینه نازل است علی هذا باید گفت: آیات این سوره مکی و مدنی هر دو است که به دستور حضرت رسول صلی الله علیه و آله با هم ترکیب و به صورت یک سوره در آمده است و نیز می‌شود گفت:

همه آن مدنی است و در اثر ارتداد نعمان بن حارث یا نضر بن حارث مطالب آن شبیه مطالب سوره‌های مکی شده است، چنان که در شأن نزول خواهد آمد.

۲- عدد آیات آن در قول قارئان شامی چهل و سه و در قول دیگران از جمله قرائت کوفی چهل و چهار است، زیرا که در قرائت کوفی و دیگران آیه چهارم در «الف سنه» تمام می‌شود اما در قرائت شامی تا صَبْرًا جَمِلاً ادامه می‌یابد به نقل تفسیر خازن عدد کلمات آن دویست و بیست و چهار و حروف آن نهصد و بیست و نه است و الله اعلم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۲۹

۳- تسمیه به «معارج» به علت وقوع این کلمه در آیه سوم آنست و از کلمات ممتاز آن می‌باشد، به احتمال قوی این تسمیه توسط حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

مطالب سوره

۴- سوره مبارکه چنین شروع می‌شود که: سائلی نزول عذابی را که از خدا خواسته است، آن گاه از وقوع قیامت و حالات و عذاب آن سخن می‌گوید، سپس کم صبر و پر طمع بودن انسان و نیز عواملی که او را تکامل می‌بخشد، مطرح می‌شود و در آخر مقداری از حالات منافقان نقل و سوره به پایان می‌رسد.

شأن نزول

۵- در مجمع البیان از شواهد التنزیل حاکم حسکانی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش صلوات الله علیهم نقل کرده: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر نصب کرد و فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه»

این سخن در آبادیها شهرت یافت، نعمان بن حرث فهری محضر آن حضرت آمد و گفت: از طرف خدا امر کردی که به وحدانیت او و به رسالت تو گواهی بدهیم، امر کردی به جهاد و حج و روزه و نماز و زکاة، همه اینها را قبول کردیم به اینها قناعت نکرده تا این جوان (علی علیه السلام) را خلیفه تعیین نمودی و گفتی:

«من كنت مولاه فعلي مولاه»

؟! آیا این کاری است از جانب خودت یا فرمانی است از جانب خدا؟

حضرت فرمود: به خدایی که جز او خدایی نیست این کار از جانب خداست.

نعمان برگشت و گفت: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ خُدا سنگی بر سر او فرود آورد و هلاکش کرد. و به دنبال آن نازل فرمود: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ.

این حدیث در الغدیر ج ۱ / ۲۳۹-۲۴۶ از سی مأخذ از کتاب اهل سنت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۳۰

نقل شده است از جمله از تفسیر ثعلبی، تفسیر قرطبی، تذکره سبط ابن جوزی فصول المهمه ابن صباغ، سیره حلبی، نور الأبصار شبلنجی، تفسیر المنار و مانند آن (در بعضی از آنها نام آن شخص نضر بن حارث بن کلد است) ولی نضر بن حارث بن کلد چنان که در الغدیر هست در «بدر» اسیر شد و به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط امیر المؤمنین علیه السلام کشته شد می‌شود گفت: این امر سبب نزول همه سوره شده است، گرچه به آن تصریح نکرده‌اند.

به هر حال نمی‌شود از این نقل صرف نظر کرد، چنان که در سوره انفال / ۳۲ نیز گفته شد، اگر بقیه آیات سوره نیز مکی باشد ناچاریم این آیات را مدنی بدانیم و این بعید نیست زیرا بسیاری از سوره‌ها از آیات مدنی و مکی به دستور حضرت رسول صلی الله علیه و آله ترکیب یافته و یک سوره شده‌اند، تنها با گفته ابن عباس نمی‌شود گفت: همه این سوره مکی است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۳۱
سورة المعارج مکیه و هی اربع و اربعون آیه نزلت بعد سورة الحاقه

[سورة المعارج (۷۰): آیات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱) لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲) مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ (۳) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴)

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۵) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (۶) وَنَرَاهُ قَرِيبًا (۷) يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۸) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹) وَلَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (۱۰) يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمئِذٍ بِبَنِيهِ (۱۱) وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ (۱۲) وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (۱۳) وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (۱۴)
كَلَّا إِنَّهَا لَلظَى (۱۵) نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى (۱۶) تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى (۱۷) وَجَمَعَ فَأَوْعَى (۱۸)

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۳۲

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- خواهنده‌ای عذاب حتمی را از خدا خواست.
- ۲- عذابی که مخصوص کفار است و دفع کننده‌ای ندارد.
- ۳- از جانب خدای صاحب درجات.
- ۴- ملائکه و روح به طرف خدا بالا می‌روند در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است.
- ۵- پس صبر کن صبری نیکو.
- ۶- مشرکان قیامت را ناشدنی می‌دانند.
- ۷- و ما آن را محقق می‌بینیم.
- ۸- روزی که آسمان مانند فلز مذاب شود.
- ۹- و کوه‌ها مانند پشم رنگارنگ گردد.
- ۱۰- سؤال نمی‌کند دوستی از حال دوستی.
- ۱۱- خویشان خود را می‌بینند، گناهکار دوست می‌دارد: ای کاش از عذاب آن روز فرزندان خویش را عوض می‌داد.
- ۱۲- و همسرش و برادرش را.
- ۱۳- و خانواده‌اش را که به او پناه می‌دهد.
- ۱۴- و آنکه در زمین هست همه را، و سپس این عوض او را نجات می‌داد.
- ۱۵- نه آتش جهنم شعله خالص است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۳۳-۱۶- بسیار کننده است اطراف بدن را.
- ۱۷- می‌خواند آنکه را که پشت کرده و اعراض نموده است.
- ۱۸- جمع و ذخیره کرده است.

معارض: عروج: بالا رفتن. «عرج الرجل فی الدرجه و العلم: ارتقی»، معرج: اسم مکان است یعنی محل عروج مانند نردبان و غیره. منظور از معارج در آیه ظاهراً درجات و مقاماتی است که ملائکه و بندگان مقرب در آن قرار می‌گیرند.

مهل: فلز مذاب. این کلمه فقط سه بار در قرآن آمده است آن را ته مانده روغن زیتون، آهن و مس مذاب و غیره گفته‌اند. عهن: پشم رنگارنگ و مجمع و کشاف مطلق پشم را «صوف» گویند.

حمیم: دوست. حمیم در اصل به معنی آب جوشان است «الحمیم: الماء الشدید الحرارة حمام نیز از آنست خویشاوند و دوست را حمیم گویند که در محبت و حمایت انسان داغ است.

فصیلة: اقوام و عشیره که از شخص منفصل شده‌اند، فصیل به معنی مفصول است.

لظى: شعله خالص زبانه آتش «اللظى: اللهب الخالص».

شوی: آن را در آیه اطراف بدن گفته‌اند مانند دست، پا، سر، و نیز پوست سر گفته‌اند. مفرد آن شواء است. در مجمع فرماید: «الشوی: الاکارع و الاطراف».

اوعی: وعی: حفظ. وعاء: ظرف، این از آنست که ظرف مال را حفظ می‌کند «اوعی المتاع» یعنی: متاع را در ظرفی گذاشت و ذخیره کرد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۳۴

شرحها

در این آیات فرموده: سائلی از خدا عذابی را خواست که آن برای کافران حتمی است، آن از جانب خدایی است که برای بندگان مقاماتی قرار داده، حیف که عده‌ای خود را مشمول عذاب می‌کنند.

بدین مناسبت فرموده: ملائکه به سوی خدا عروج می‌کنند در روز قیامت، روزی که مردم آن را بعید می‌دانند ولی یقینی است، آن گاه مقداری از وقوع قیامت و احوال مردم ذکر می‌شود.

۱ و ۲- سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ آمَدَن بَاءٌ در «بعذاب» حاکی است که «سئل» به معنی دعا و طلب است نظیر: يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ ص / ۵۱ لِلْكَافِرِينَ - لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ هر دو صفت عذابند، یعنی: سائلی از خدا عذابی را خواست که مخصوص کافران است و بر گردی ندارد، و اگر هم نخواهند باز آمدنی است. در شأن نزول گذشت آن همان نعمان بن حرث است که گفت: خدایا بر ما سنگ بباران، معلوم می‌شود او با عدم قبول مطلب، کافر شده است و نیز قرآن کشته شدن او را به حساب نیاورده روی حتمیت مطلق عذاب صحبت می‌کند که عذاب آخرت باشد.

۳- مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ وَصَفَ خُدا با ذِي الْمَعَارِجِ ظاهراً برای آنست که عذاب بندگان برای خدا مقصود بالذات نیست، بلکه خدا صاحب درجات و مقامات است، می‌خواهد بندگان را به آن درجات بالا- ببرد، بندگان خود با سوء اختیار، عذاب را به جان می‌خرند.

۴- تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۳۵

ملائکه و سائط تمشیت امور دنیا هستند در روز قیامت که کار دنیا تمام شد، به طرف خدا برمی‌گردند، در آیه دیگر آمده: وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ زَمراً / ۷۵، ظاهراً بعد از فراغ از کار دنیا در اطراف عرش خواهند بود، به طوری که امروز برای اداره امور، در عالمند، تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ قدر / ۴.

منظور از خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ آنست که اگر آن را با روزهای دنیا مقایسه کنید به قدر پنجاه هزار سال می‌شود.

آیات بعدی نشان می‌دهد که منظور از «یوم» روز قیامت است، از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: در قیامت پنجاه موقف هست هر موقف مانند هزار سال است از سالهایی که می‌شمارید (لذا همه‌اش پنجاه هزار سال می‌شود).
نقل است: به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفته شد: یا رسول الله آن روز چه طولانی است؟! فرمود: به خدایی که جان محمد در دست اوست آن بر مؤمن آسان می‌شود حتی گویی از یک نماز مکتوبه که در دنیا می‌خواند آسانتر است.
از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«قال لو ولي الحساب غير الله لمكثوا فيه خمسين الف سنة من قبل ان يفرغوا و الله سبحانه يفرغ من ذلك في ساعة» (مجمع).

۵- فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا تَفْرِيعُ است بر گذشته، یعنی در مقابل اینگونه سؤاها که از روی عناد و ولجاست است، خویشتن دار باش، زیرا که عذاب خواهد آمد، و کسی از آن جلوگیری نتواند کرد.

۶ و ۷- إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا کلام مستأنف است ضمیر «یرونه- نراه» به یوم بر می‌گردد، مراد از رؤیت اعتقاد و رؤیت قلبی است.

منظور از بعید در آیه بعد مکانی است نظیر هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۳۶
مؤمنون/ ۳۶ و گرنه باید بگوئیم که مشرکان به قیامت عقیده داشتند ولی آن را دور می‌دانستند آن وقت منظور از «قریباً» محقق بودن است، زیرا هر چیز محقق قریب است «کل ما هو آت قریب» به عبارت دیگر: آنها قیامت را ناشدنی می‌دانند ولی ما محقق می‌دانیم.
۸ و ۹- يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهَيْلِ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ يَوْمَ می‌شود ظرف «واقع» باشد و یا متعلق است به «اذکر» مراد از «مهل» حرارت آسمان است در باره کوه‌ها در روز قیامت تعبیرات گوناگونی هست که همه حکایت از دگرگونی و ریز ریز شدن آنها دارند، نظیر وَ بَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سُرَابًا، وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيًّا مَهِيلاً منظور از آیه فوق ظاهراً كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ است که در سوره قارعه خواهد آمد. چون کوه‌ها فعلاً رنگارنگ هستند قهرا در حال غبار بودن نیز رنگ خود را از دست نخواهند داد.

۱۰- وَلَا يَسْتَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا عِلت این آنست که هر کس به فکر خویش خواهد بود لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ عِبس / ۳۷
یعنی: «لا یستل حمیم حمیما عن حاله».

۱۱- يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَرِدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَيْنَهُ ضَمِير «هم» راجع است به «حمیمها» که از آیه سابق فهمیده شد، تبصیر ارائه و نشان دادن است، یعنی دوستها و اقوام به یکدیگر نشان داده می‌شدند ولی باز کسی از حال کسی نمی‌پرسد، گویی کسی سؤال می‌کند: اینکه دوست از دوست سؤال نمی‌کند آیا یکدیگر را می‌بینند یا نه؟

«لو» به معنی تمنی (ای کاش) است، نعوذ بالله عذاب طوری خواهد بود که انسان خواهد گفت: ای کاش به جای من پسران عزیز مرا بسوزانند و من رها شوم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۳۷
مراد از «یفتدی» عوض دادن است.

۱۲- ۱۴- وَ صَاحِبَتِهِ وَ أُخِيهِ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ یعنی دوست می‌دارد اینها را هم بدهد و نیز دوست می‌دارد همه انسانها را به جای او عذاب کنند و او نجات یابد. «تؤویه» یعنی اقوامی که در شاداید به او پناه می‌دهند. ضمیر «ینجیه» راجع به فداء و عوض است که از «یفتدی» فهمیده می‌شود.

۱۵- ۱۸- كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْيَأُ نَزَاعِيَهُ لِلشَّوْيِ تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى وَ جَمَعَ فَأَوْعَى حَرف «کلا» ردع تمنی نجات است، ضمیر «انها» راجع به آتش می‌باشد آتش جهنم با سه وصف توصیف شده است، «لطی» حکایت از اشتعال دائمی آن دارد، مراد از نَزَاعَةً ... شاید اشاره به احاطه آن از همه طرف باشد، نظیر ناراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا كهف / ۲۹، تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ ... حکایت از شعور و احساس آتش دارد که ذیل آیه: إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ... فرقان / ۱۲ گذشت.

یعنی: آتش جهنم می‌خواند آن کس را که به دعوت انبیاء پشت کرده و از بندگی حق اعراض نموده و اموال را ذخیره کرده و در راه حق و تأمین بیچارگان خرج نکرده است. معلوم می‌شود یکی از عوامل آتش، ذخیره کردن اموال و بی‌چاره گذاشتن مردم است، هر چهار آیه می‌شود تعلیل «کلا» و یا مطلب مستقل باشند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۳۸

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۱۹ تا ۳۵]

اشاره

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۳)

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶) وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸)

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳۱) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۲) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴) أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ (۳۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۳۹

- ۱۹- انسان کم صبر و پر طمع خلق شده است.
- ۲۰- چون او را ضرری رسد بسیار نالان است.
- ۲۱- و چون او را خیری رسد بسیار بخیل است.
- ۲۲- مگر نماز گزاران.
- ۲۳- آنهایی که بر نمازشان مداومند.
- ۲۴- و آنهایی که در اموالشان حق معینی است.
- ۲۵- برای سائل و محروم.
- ۲۶- و کسانی که روز جزا را تصدیق می‌کنند.
- ۲۷- و کسانی که از عذاب پروردگارشان خائفند.
- ۲۸- زیرا که عذاب خدایشان ایمان شده نیست.
- ۲۹- و کسانی که فروجشان را حفظ کنند.
- ۳۰- مگر بر همسران و کنیزانی که مالک شده‌اند آنها ملامت شده نیستند.
- ۳۱- هر که غیر از این راه را بطلبد، آنها متجاوزانند.
- ۳۲- و کسانی که امانات و پیمانشان را مراعات می‌کنند.
- ۳۳- و کسانی که بر شهادت خویش ایستاده‌اند.
- ۳۴- و کسانی که بر نمازشان محافظت می‌کنند.
- ۳۵- آنها در بهشتهای والا، گرامیند.

کلمه‌ها

هلوع: بسیار حریص بسیار جزع کننده. طبرسی فرماید: «الهلوع:

الشديد الحرص الشديد الجزع» هلع: جزع و شدة الحرص.

مشفقون: خائف‌ها. اشفاق: خوف از وقوع مکروه با احتمال عدم وقوع (مجمع) تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۴۰

عادون: متجاوزان مفرد آن «عاد» است.

مکرمون: عزیزان کرامت به معنی شرافت، نفاست و عزت است.

شرحها

در این آیات علت اهل بودن و علت پشت کردن به دعوت انبیاء ذکر شده و آن هلوع و کم صبر و پر طمع بودن انسانست و آن گاه عواملی که جلو مفسده‌های هلوع بودن را می‌گیرد بیان شده است.

۱۹- ۲۱- إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً در اینجا سه مطلب هست اول اینکه انسان حریص و کم صبر خلق شده و این به صلاح اوست، زیرا جزع در مقابل بلاها و مرضها، سبب آن می‌شود که انسان خویش را از عوامل بدبخت کننده دنیا و آخرت حفظ کند، و حریص بودن وادارش می‌نماید که موهبتها و نعمتهای دنیا و آخرت را به طرف خود بکشد و اگر این چنین آفریده نمی‌شد ظلم بود و به حکم الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ سَجده / ۷ خدا هر چه آفریده نیک آفریده است حتی ملکه وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ عادیات / ۸.

دوم: اگر هلوع بودن از حد خود تجاوز کند و انسان با رسیدن ضررهای بدنی و مالی، چنان جزع و بی‌تابی کند که معیارهای توحید و حق پرستی را از دست بدهد و برای ترمیم ضررهای خود حق را زیر پا گذارد و حلال و حرام را نادیده گیرد، از آن طرف اگر با رسیدن خیر و ثروت و مقام، چنان منوع و بخیل باشد که عزت خویش را در ذلت دیگران ببیند و همه چیز را برای خودش بخواهد چنین کسی مصداق أَذْبَرٍ وَ تَوَلَّى وَ جَمَعَ فَأَوْعَى شده و اهل آتش خواهد بود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۴۱

علی هذا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً تفسیر «هلوعا» نمی‌تواند باشد، زیرا هلوع خیر است چنان که گفته شد ولی جزع و منوع ناپسند است چنان که از استثناهای بعدی روشن می‌شود.

و نیز «جزوعا- منوعا» خبر «کان» محذوفه هستند و تقدیر آن: «اذا مَسَّهُ الشَّرُّ یكون جزوعا ...» می‌باشد، نظیر «الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر» که تقدیرش «ان کان عمله خیرا فجزائه خیر ...» است، اما «هلوعا» حال است از «الانسان».

سوم: استثناهای إِلَّا الْمُصَلِّينَ ... است که از انسان جزع و منوع استثنا شده‌اند.

۲۲ و ۲۳- إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ.

استثناست از جزع و منوع، یعنی اینگونه اشخاص هلوع پسندیده‌اند، به وقت اصابه شر و خیر، جزع و منوع نمی‌شوند، مراد از دوام، ادامه نماز است تا آخر عمر نه اینکه گاهی بخوانند و گاهی نخوانند، آری به حکم: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ ... عنکبوت / ۴۵، اهل نماز جزع و منوع نخواهند بود «۱» تقدیم نماز بر سائر افعال به علت شرافت آنست.

۲۴ و ۲۵- وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلنَّاسِ وَالْمَحْرُومِ.

اینها کسانی هستند که آمدن ثروت منوعشان نمی‌کند. حق معلوم ممکن است زکاة واجب یا خمس واجب باشد، از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده فرمود: حق معلوم از زکاة نیست و آن چیزی است که از مال خود انفاق می‌کنی

(۱)

عن حریر عن فضیل قال سئلت أبا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل الذین هم علی صلواتهم یحافظون (مؤمنون / ۹) قال هی الفریضة قلت الذین هم علی صلواتهم دائمون؟ قال: هی النافله» کافی ۳ / ۲۷۰. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۴۲
خواهی در هر جمعه و خواهی در هر روز و برای هر کس است فضل و برتری او (مجمع).

این روایت حاکی است که آیه مکی است و زکاء در مکه واجب نشده بود و ایضا زکاء فقط بر سائل و محروم نیست بلکه موارد هشتگانه دارد، سائل فقیری است که سؤال می‌کند، و محروم فقیر عیفی است که سؤال نمی‌کند.
۲۶- وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ.

در میزان فرموده: چون آیات، اعمال صالحه را می‌شمارد، از این، به نظر می‌آید: منظور از تصدیق به روز جزا تصدیق عملی است که کار انسان در زندگی با در نظر گرفتن جزای عمل باشد ولی مانعی نیست که تصدیق کنندگان قیامت از جزوع و منوع استثنا شوند.

۲۷ و ۲۸- وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ.

آنان که از عذاب خدا می‌ترسند جزوع و منوع نمی‌شوند. إِنَّ عَذَابَ ...

حاکی است که ترس از عذاب یک کار عقلایی است زیرا کسی نمی‌تواند یقین کند که عذاب خدا را نخواهد دید، فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ اعراف / ۹۹.

۲۹- وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ.

منظور از حفظ فروج اجتناب از بی‌عفتی است، خواه زنا باشد یا لواط یا نزدیکی به حیوانات و مانند آن، «فروجهم» آلت تناسلی مردان است.

۳۰- إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ.

یعنی حفظ از زنان و کنیزان لازم نیست، منظور آنست که: غریزه خویش را از این دو راه اسکات می‌کنند. بقیه مطلب در اول سوره مؤمنون دیده شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۴۳

۳۱- فَمَنْ ابْتغى وراءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.

یعنی جز زنان، دائمی باشد یا منقطع و جز کنیزان، به عبارت دیگر جز از این سه راه، زنان بر انسان حلال نمی‌شوند و گرنه از راه حق تجاوز کرده است.

۳۲- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ.

امانت شامل می‌شود به امانت مال، امانت نفس و عرض و مال الوصیه و کاری که به انسان محول می‌شود، لذا با صیغه جمع آمده و عهد شامل هر قول و فعل می‌شود که در رابطه با دیگران می‌باشد، مراعات آن، عمل طبق آنست.

این دو از ارکان مهم انسان کامل بودن می‌باشد.

۳۳- وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ.

قیام به شهادت آنست که انسان در تحمل و اداء آن کوتاهی نکند، آن را تغییر ندهد و کتمان ننماید. وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمُّ قَلْبُهُ در این زمینه آیات و روایات زیاد داریم.

۳۴- وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ.

محافظت بر نماز آنست که مواظب وقت، صحت قرائت و اجزاء و شرائط و صحت وضو و امثال آن باشد به عبارت دیگر: منظور مواظبت بر کیفیت آنست در روایت زراره از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: این نماز واجب است هر که آن را در

وقتش بخواند و به حق آن عارف باشد، غیر آن را بر آن ترجیح ندهد، خدا به جهت آن نماز بر او برائتی از آتش می‌نویسد و هر که آن را در غیر وقتش بخواند عمل دیگری را بر آن ترجیح دهد، این بر خداست اگر خواهد بیامرزد او را او اگر خواهد عذابش کند.

در روایت دیگر از حضرت کاظم علیه السلام:

«قال: اولئك اصحاب الخمسين صلوة تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۴۴

من شیعتنا» (مجمع).

در میزان فرموده: شاید این برای آنست که از آنها علیهم السلام نقل شده: تشریح نوافل یومیه برای تتمیم فرائض است.

۳۵- أولئك في جناتٍ مكرهون.

نکره آمدن جنات برای تفخیم و عظمت آنهاست، مکرمون یعنی محترم شدگان و عزیز شمردگان. آن خبر بعد از خبر، و یا خبر «اولئك» و «فی جنات» ظرف آنست.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۴۵

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۳۶ تا ۴۴]

اشاره

فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ (۳۶) عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ (۳۷) أَيْطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (۳۸) كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ (۳۹) فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (۴۰)

عَلَى أَنْ تُبَدَّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْرِ بُوْقِينَ (۴۱) فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يَلِاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۴۲) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُوفُضُونَ (۴۳) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۴۴)

۳۶- چه شده بر کافران که در نزد تو به روی تو خیره‌اند.

۳۷- از راست و چپ گروه، گروه‌ها.

۳۸- آیا طمع می‌کند هر کس از آنها که داخل بهشت پر نعمت شود؟!

۳۹- نه، ما آنها را از آنچه می‌دانند آفریده‌انم.

۴۰- قسم می‌خورم به پروردگار مشرقها و مغربها که ما توانایم.

۴۱- بر آنکه بهتر از آنها را عوض گیریم، ما عاجز نیستیم.

۴۲- بگذار آنها را که در باطل شوند و مشغول گردند حتی برسند به روزی که وعده می‌شوند.

۴۳- روزی که از قبرها شتابان خارج می‌شوند گویی به طرف هدفها شتابانند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۴۶ ۴۴- پائین

است چشمشان، ذلت بزرگی آنها را احاطه کرده، این روزی است که وعده می‌شدند.

کلمه‌ها

مهطعین: هطع: خیره شدن. در اقرب الموارد گوید: فقط در صورت خوف اهطاع می‌آید، «مهطعین» به معنی خیره شوندگان است معانی دیگر نیز دارد.

عزین: دسته‌ها و گروه‌ها. مفرد آن عزه است «العزة: العصبه من الناس».

یحوضوا: خوض: داخل شدن در آب، به طور استعاره به وارد شدن در امور گفته می‌شود، اکثر در کارهای مذموم است.
اجداث: جدث قبر، جمع آن اجداث است.
سراعا: سرعت: شتاب. سریع: شتابنده، جمع آن سراع است.
نصب: چیز منصوب، مانند علامتهایی که در راه نصب می‌کنند و مانند هدفها.
یرفضون: ایفاض: شتاب کردن.

شرحها

تفریع است بر استثناهای فوق، یعنی بدون عمل و ایمان نمی‌شود داخل بهشت شد، بیجا بر تو خیره می‌شوند، خدایی که آنها را از نطفه آفریده و قدرت از بین بردن آنها را دارد نمی‌تواند طریقه و سنت او را بهم بزند، آن گاه در مقام تعزز و استغنا به آن حضرت فرموده: بگذار هر چه می‌خواهند بکنند، بالاخره قیامت را خواهند دید.

۳۶- و ۳۷- فَمَا لِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكَ مُطِيعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ عِزِينَ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۴۷
چنان که در اول سوره گفته شد این آیات به حال منافقان شبیه است، زیرا مشرکان در مکه با آن حضرت چنین جمع شدن و خیره گشتن نداشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله موقعی آیات بهشت و جهنم می‌خواندند آنها که دسته دسته در راست و چپ او نشسته بودند، به آن حضرت خیره و در دل هزاران سخن می‌گفتند.

۳۸- أَيْطَمُّ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ معلوم می‌شود از اینکه اوصاف اهل بهشت در آیات فوق، گفته می‌شد ناراحت بودند و می‌گفتند: اگر بهشتی هم باشد، لازم است ما بدون عمل به آنجا رویم.

۳۹- كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ این آیه با آیات بعدی خلاصه‌اش آنست که: سنت خدایی بر آن قرار گرفته که اهل ایمان و عمل داخل بهشت شوند، بشری که خدا او را از نطفه آفریده و قدرت از بین بردنش را دارد نمی‌تواند سنت خدا را تغییر دهد و بدون عمل و ایمان داخل بهشت شود، منظور از مِمَّا يَعْلَمُونَ نطفه است.

۴۰- فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ این قسم عبارت اخرای قسم به کائنات است، اجرام جهان، حرکت وضعی دارند، علی‌هذا همه جای آنها مشرق و مغرب است چنان که در سوره صافات/ ۵ شرح داده شد و اگر منظور کل کائنات نباشد، مراد همه مشارق و مغارب موجود است، زیرا جمع محلی بالف و لام افاده استغراق می‌کند.

تناسب این قسم با مقسم به بعدی آنست که مشرق و مغرب بودن در اثر زمان و پشت سر هم بودن حوادث است و آن بهترین دلیل است بر از بین بردن مشرکان و آوردن نسل جدید.

خدایی که با پشت سر هم قرار دادن حوادث، زمان و مشارق و مغارب را به تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۴۸
وجود آورده است قدرت از بین بردن آنها را دارد.

۴۱- عَلَى أَنْ نُبَدَلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ مفعول «لقادرون» در آیه فوق است «مسبوقین» به معنی مغلوبین می‌باشد.
در المیزان فرموده: این آیه مؤید آنست که منظور از این جماعت، منافقانند زیرا کلمه خَيْرًا مِنْهُمْ نشان می‌دهد که در آنها شائبه خیری هست (با اظهار ظاهری ایمان) بر خلاف مشرکان که در آنها اصلا خیری نیست.

۴۲- فَذَرَهُمْ يَحْوِضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ لفظ «یحوضوا» شامل خوض در کارهای حرام و «یلعبوا» مشغول شدن به کارهای غیر مهم است که از یاد خدا باز می‌دارد.

۴۳- يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفُضُونَ بیان است برای «یومهم» ظهور آیه در آنست که اولاً خروج از قبرها به سرعت انجام خواهد گرفت، نظیر این آیه است: يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ قمر/ ۷، ثانیاً به محض خروج راه خود را

یافته به سرعت به طرف حساب و تعیین سرنوشت خواهند رفت، نظیر: فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ يس / ۵۱. ۴۴- خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ چشمها پائین و ذلیل است، ذلت از هر طرف آنها را احاطه کرده است اما ایمان ضاحکۀ مُسْتَبِشِرَةً هستند. «خاشعۀ- ترهقم» حالند از فاعل «یخرجون» روز دوشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی هزار و چهار صد و شش مطابق ۱۶ دیماه / ۱۳۶۴. تفسیر سوره معارج به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۴۹

سوره نوح

اشاره

در مکه نازل و بیست و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- سوره نوح هفتاد و یکمین سوره است که بعد از سوره نحل در مکه نازل گردید، علی‌هذا باید حدود سالهای نهم و دهم بعثت نازل شده باشد در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هفتاد و یکم است.
- ۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی بیست و هشت و در بصری و شامی بیست نه و در دیگران سی است (مجمع).
- در تفسیر خازن آمده: این سوره دارای دویست و بیست و چهار کلمه و نهصد و نود و نه حرف است و الله العالم.
- ۳- تسمیه آن به «سوره نوح» به علت آنست که این سوره همه‌اش در حالات نوح علیه السلام و قوم اوست، ظاهرا این تسمیه توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است.
- ۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن مکی است و ظاهرا کسی خلاف آن را نگفته است.

مطالب سوره

- ۵- در بخش اول این سوره، سخن از بعثت نوح و دعوت اوست در بخش تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵۰
- دوم شکایت‌های نوح علیه السلام است به درگاه خدا که پروردگارا هر چه این قوم را دعوت کردم جز مخالفت و عصیان ندیدم، خدایا همه‌شان را نابود گردان در بخش سوم سخن از هلاکت قوم آن حضرت است.

شان نزول

برای سوره مبارکه ظاهرا شان نزولی نقل نشده است از آیات آنهم چیزی در این باره فهمیده نمی‌شود، زیرا فقط یکپارچه شرح حال است، لا بد جریانی پیش آمده و لازم گرفته که حالات آن حضرت و قومش در قالب این سوره کوچک نقل شود، قبل از نزول این سوره، مشروح جریان آن بزرگوار در سوره‌های متعدد، مخصوصا در سوره «هود» روشن شده بود، حقائق بسیاری در این سوره مخصوصا تأثیر اعمال آدمی در امور جاری جهان شرح داده خواهد شد و نیز نامهای اصنام قوم نوح، که اعراب حجاز نیز از آنها گرفته بودند خواهد آمد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵۱

سوره نوح مکیه و هی ثمانی و عشرون ایه نزلت بعد سوره النحل

[سوره نوح (۷۱): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱) قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲) أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَ أَطِيعُوا (۳) يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴)
 قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا (۵) فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (۶) وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (۷)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را بترسان پیش از آنکه عذاب دردناک بر آنها بیاید.

۲- گفت ای قوم من برای شما بیم دهنده آشکارم.

۳- اینکه خدا را عبادت کنید و از او بترسید و از من اطاعت نمائید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵۲-۴ تا از گناهان شما بپامزد و شما را تا اجل معین تأخیر اندازد که اجل خدا چون بیاید تأخیر نمی شود ای کاش می دانستید.

۵- گفت: پروردگارا من قوم خویش را شب و روز دعوت کردم.

۶- دعوت من بر آنها جز فرار نیفزود.

۷- و من هر وقت که دعوتشان کردم تا آنها را بپامزدی، انگشتان را در گوشها کردند و لباسشان را به سر کشیدند و تکبر کردند تکبر بزرگی!!

کلمه‌ها

اصابع: انگشتان، مفرد آن اصبع است.

استغشوا: استغشاء: پوشاندن «استغنی ثوبه: تغطی به» به قول راغب: لباس را برای خود غاشیه و پرده قرار داد.

اصروا: اصرار: ادامه دادن به گناه، صر: بستن و گره زدن گویی گناهکار گناه را به گناه می بندد و ادامه می دهد.

شرحها

در این آیات بعثت نوح علیه السلام و دعوت او و مقداری از شکایتش به درگاه خدا نقل شده است.

۱- إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

به نظر می آید: منظور از عذاب، عذاب دنیاست چنان که از آیات بعدی نیز روشن می شود و یا منظور عذاب دنیا و آخرت هر دو است و نیز روشن می شود که وقوع عذاب حتمی بوده است، أَنْ أَنْذِرْ ... تفسیر «ارسلنا» است یعنی نوحا و اوحینا الیه ان انذر ...».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵۳

۲ و ۳- قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُوا.

کلمه نَذِيرٌ مُّبِينٌ اجمال دعوت و اَنْ اَعْبُدُوا اللّٰهَ ... تفصیل آن می‌باشد از «اعبدوا اللّٰه» معلوم می‌شود که قوم او به وجود خدا عقیده داشته ولی بت-پرست بوده‌اند، در گذشته گفته‌ایم اختلاف میان پیامبران و مشرکان در وجود خدا نبود، بلکه اختلاف در پرستش و عبادت خدا بود.

به هر حال «اعبدوا اللّٰه» دعوت به توحید و «اطيعون» دعوت به رسالت است. و شاید «و اتقوه» دعوت به معاد باشد، چون بدون عقیده به معاد، تقوی معنی ندارد چنان که در المیزان فرموده است.

۴- يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ اَجَلٍ مُّسَمًّى اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ اِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

نتیجه عبادت خدا و اطاعت از نوح علیه السلام است در اینجا چند مطلب یاد آوری می‌شود. اول «یغفر لکم- يؤخرکم» جواب شرط محذوفند و تقدیر آن «ان تطيعوا اللّٰه یغفر لکم ...» می‌باشد.

دوم: «من» در مِنْ ذُنُوبِكُمْ اگر برای بیان باشد اشاره به غفران همه گناهان قبل از ایمان است نظیر شرک و گناهان دیگر و اگر برای تبعیت باشد باز شامل همه آنهاست.

زیرا به حکم

«الاسلام یجب ما سبق»

باید همه آنها آمرزیده شود، در این صورت بعضیت نسبت به گناهان بعد از ایمان است که حساب دیگری دارند، المیزان تبعیض را قبول دارد.

سوم: برای هر یک از انسانها یک اجل حتمی است و یک اجل مشروط، که در صورت وجود شرایط انسان یا امت با آن از بین می‌روند و گونه انسان به اجل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵۴

مسمی (معین) می‌رسد، مثلاً قوم نوح با اجل مشروط از بین رفتند و عمرشان کم شد و جلو آمد، این در ذیل ثُمَّ قَضَىٰ اَجَلًا وَاَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ انعام/ ۲ روشن گردید.

چهارم: اعمال نیک و بد در طولانی شدن و کوتاه شدن عمر انسان اثر دارد در این زمینه آیات و روایات زیادی رسیده است و در ذیل يَمْحُوا اللّٰهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ رعد/ ۳۹ توضیح داده شد، تغییر سرنوشتها برای اولین بار در قرآن کریم و روایات ائمه صلوات اللّٰه علیهم اجمعین با تعبیر «بداء» عنوان شده است.

پنجم: منظور از اَجَلَ اللّٰهِ اجل مشروط است که با فراهم آمدن شرائط حتمی و غیر قابل برگشت می‌شود اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ اِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ.

ششم: چون درک اینگونه مطالب بسیار ضروری است لذا با تمنی (ای کاش) فرموده: لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

۵ و ۶- قَالَ رَبِّ اِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَا نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي اِلَّا فِرَارًا از این آیات شکایت آن حضرت به درگاه خدا از دست قومش شروع می‌شود دعوتش همان بود که در آیه سوم و چهارم گذشت، لَيْلًا وَا نَهَارًا حاکی از ادامه است.

فرار به معنی تمرد و عدم قبول می‌باشد، حرف حق به نااهل هر چه بیشتر گفته شود بر عصیان او می‌افزاید، نظیر ... وَا لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ اِلَّا خَسَارًا اسراء/ ۸۲.

۷- وَاِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ اشاره است به شدت انکار و جهالت آنها تا جایی که با شنیدن کلمات آن حضرت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵۵

انگشت در گوش می‌کردند تا سخنان آن حضرت را نشوند.

وَا سِيءَتَعَشُّوْا نِيَابَهُمْ وَاَصْرُوْا وَا سْتَكْبَرُوْا اِسْتِكْبَارًا یعنی جامه را به سر کشیدند تا مرا نبینند و تمرد را ادامه دادند و خود را به شدت برتر از آن دیدند که کلمات مرا بشنوند و اطاعت کنند «ای استکبارا عجیبا»، امتناع و لجاجت آنها در آیات به طرز بلیغی ترسیم شده

است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵۶

[سوره نوح (۷۱): آیات ۸ تا ۲۰]

اشاره

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا (۸) ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا (۹) فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (۱۰) يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (۱۱) وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَنْبِنِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (۱۲) مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (۱۳) وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (۱۴) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (۱۵) وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (۱۶) وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (۱۷) ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا (۱۸) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا (۱۹) لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا (۲۰)

۸- سپس من آنها را با صدای بلند دعوت کردم.

۹- سپس دعوت خویش را به طور آشکار و پنهانی به آنها اظهار نمودم.

۱۰- و گفتیم: از پروردگار خویش مغفرت بخواهید که او بسیار آمرزنده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵۷-۱۱ تا باران را به شما فراوان بفرستد.

۱۲- و کمک کند شما را با اموال و پسران و قرار دهد برای شما باغاتی و نهرهایی.

۱۳- به شما چه شده که به خدا عظمت امید نمی دارید.

۱۴- حال آنکه شما را در حالات مختلف آفریده است.

۱۵- آیا نمی دانید که خدا چطور هفت آسمان را بالای هم آفریده است؟

۱۶- و قرار داده ماه را در میان آنها نور بزرگی و قرار داده آفتاب را چراغ بزرگی.

۱۷- خدا شما را از زمین به طرز خاصی رویانیده است.

۱۸- سپس شما را در آن بر می گرداند و خارج می کند به طور مخصوص.

۱۹- خدا زمین را برای شما گسترده گردانید.

۲۰- تا داخل شوید در آن به راههای وسیع.

کلمه‌ها

جهار: خواندن با صدای بلند (فریاد) گویند «الجهار: النداء باعلى الصوت» مطلق آشکار کردن صدا نیز گفته‌اند.

اسرار: پنهان کردن و اخفاء، از ماده «سر» می باشد.

مدرار: در: شیر. به معنی کثرت نیز آید، «در اللبن» یعنی: شیر زیاد شد، مدرار در آیه به معنی فراوانی است.

وقار: وقر: ثقل سامعه. وقار: عظمت، اسم است از توقیر به معنی تعظیم.

اطوار: طور (بفتح طاء): حال، هیئت، جمع آن اطوار است آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

طباقا: طبق در اصل به معنی حال است آن در آیه به معنی مشابهت یا بعضی بالای بعضی بودن است بعضی آن را جمع گفته‌اند

مانند جمل و جمال (سوره ملک/ ۳). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵۸

بساط: گستردن و گسترده شده (وسعت یافته).

فجاجا: راههای وسیع. واحد آن فج است نظیر: يَا تَيْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ حج / ۲۷، راغب گوید: فج شکافی است میان دو کوه و در راه وسیع به کار می‌رود.

شرحها

در این آیات شکایتهای نوح علیه السلام ادامه پیدا می‌کند و شامل سه بخش است اول نتایج خوب قبول دعوت را می‌شمارد که در صورت قبول دعوت، خداوند اموال شما را افزون می‌کند و با فرزندان و اولاد یاریتان می‌نماید.

دوم: استدلال بر توحید است که خدا شما را در شکم مادران در احوال مختلف آفریده یعنی نطفه، علقه، مضغه، عظام و ... و نیز آسمانها و ماه و خورشید را به وجود آورده است، می‌دانید که این کار خدایان شما نیست، پس به عبادت خدا بر گردید.

سوم: تذکر به معاد است، خدایی که شما را از زمین رویانیده می‌تواند بار دیگر این کار را از سر گیرد.

۸ و ۹- ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي أَغْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا یعنی در دعوت آنها از هر شیوه استفاده کردم، با صدای بلند، آشکار و پنهان «ثم» برای تراخی و ترتب در کلام است «اسراراً» برای شدت یا نوعیت می‌باشد.

۱۰ و ۱۱- فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا بَيِّنَاتٍ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ، إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا تَعْلِيلِ اسْتِغْفَارٍ و «یرسل» تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۵۹

مجزوم و در جواب امر و تقدیر آن «ان تستغفروا یرسل ...» است مراد از «السما» ابر و باران می‌باشد.

۱۲- وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَبِينُ وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا أَمْوَالًا تَقْوِيَّتُكُمْ كَرَمًا وَمِنْ مَالٍ وَبِئْسَ مَا يَكْسِبُونَ و جنح مهم در تقویت انسان می‌باشند، باغات و انهار به علت اهمیت ذکر شده و ذکر خاص بعد از عام است.

این دو آیه مانند آیات گذشته دلیل هستند بر اینکه استغفار و اعمال نیک در جهان تأثیر می‌گذارد، در این باره آیات زیادی داریم، از جمله وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اعراف / ۹۶، که در هر دو قسمت نعمت و نعمت صریح است.

۱۳ و ۱۴- مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا رَجَاءً بِه معنی امید است که معنی اعتقاد می‌دهد، وقار و عظمت لازمه اش پرستش و توجه می‌باشد منظور از خلقت اطواری تطور آفرینش انسان است، از خاک، نطفه، علقه، مضغه و غیر آن، و شاید مذکر و مؤنث بودن و اختلاف الوان و زبانها نیز باشد «ما لکم» استفهام انکاری است یعنی چه شده که به خدا عظمت قائل نیستید؟! وَقَدْ خَلَقَكُمْ حَالِ اسْتِغْفَارٍ «لا ترجون» و تعلیل آن می‌باشد به هر حال آیه نشان می‌دهد که خدا را می‌شناختند ولی در مقام پرستش به او اهمیت نمی‌دادند.

۱۵- أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا تَفْسِيرِ احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۶۰

استدلال دیگری است بر توحید و لزوم عبادت خدا، طباق به معنی شبیه یا بعضی بالای بعضی است.

در باره سبع سماوات در بقره / ۲۹ توضیح داده‌ایم، رؤیت در اینجا به معنی علم است، طباق بودن در سماوات موضوعیت دارد و گرنه گفته نمی‌شد. یعنی می‌دانید که خدا چگونه خلق کرده، پس چرا عبادتش نمی‌کنید؟! ۱۶- وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا تَكْمِيلِ اسْتِدْلَالِ فَوْقِ اسْتِغْفَارٍ از «فیهن» می‌شود فهمید که حدود آسمانهای هفتگانه تا آنجاست که نور ماه می‌رسد، خارج از آن حد، آسمان است ولی از هفت آسمان نیست به سوره بقره رجوع شود، نور دادن ماه، و چراغ بودن خورشید دلیل تدبیر خدایی و آن مستوجب پرستش آن ذات پاک است.

۱۷ و ۱۸- وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا.

اشاره به معاد و استدلال بر معاد است، خلقت امروزی انسان دلیل بر امکان خلقت آخرت است، نظیر: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى طه/ ۵۵ از این سه مرحله، دو مرحله‌اش بر بشر مشهود است، علی‌هذا امکان خلقت مجدد را نتواند انکار کند آیات اشاره است به اینکه هر سه مرحله یک دوره است.

گویند: «نباتا» تقدیرش «انبتکم انبات النبات» است، به قول بعضی مصدر مجرد به جای مزید فیه آمده است، به هر حال آن اشاره است به نحوه تبدیل اجزاء ارضی به انسان که بالاخره انسان از زمین روئیده است نظیر أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ هود/ ۶۱. «اخراجا» نیز اشاره است به نحوه رویانیدن از زمین که طرز بخصوصی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۶۱ از رویانیدن می‌باشد.

۱۹ و ۲۰- وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا.

رجوع است به دلیل توحید، بعد از اشاره به معاد، اگر زمین گسترده نبود، راه رفتن در آن و انتقال از جایی به جایی نامیسر بود، این مطلب ذیل وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا طه/ ۵۳ توضیح داده شد، مورد استفاده قرار گرفتن زمین دلیل نفوذ اراده خدا در جهان می‌باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۶۲

[سوره نوح (۷۱): آیات ۲۱ تا ۲۸]

اشاره

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا (۲۱) وَ مَكْرُوا مَكْرًا كُبْرًا (۲۲) وَ قَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَا تَدْرُنَّ وَدًّا وَ لَا سَوَاعًا وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا (۲۳) وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ لَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (۲۴) مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (۲۵)

وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَدْرُ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (۲۶) إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا (۲۷) رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (۲۸)

۲۱- نوح گفت: خدایا آنها مرا مخالفت کردند و اطاعت نمودند از کسی که مال و فرزندش بر او جز ضلالت نیفزود.

۲۲- و حيله کردند حيله‌ای بزرگ.

۲۳- و گفتند از خدایان خویش دست نکشید و رها نکنید بت‌های ود و نه سواع و نه یغوث و یعوق و نسر را.

۲۴- آنها بسیاری را گمراه کردند بر ظالمان جز ضلالت میافزای.

۲۵- از جهت گناهانشان غرق شدند و داخل آتش بزرگی گردیدند و جز خدا یارانی نیافتند.

۲۶- نوح گفت: پروردگارا بر روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار.

۲۷- اگر آنها را زنده بگذاری بندگان تو را گمراه می‌کنند و نمی‌زایند مگر بد کار کافر را

۲۸- پروردگارا بیامرز مرا و پدر و مادرم را و کسی را که مؤمن به خانه من وارد شود و مؤمنین و مؤمنات را، و بر ظالمان جز هلاک میافزای.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۶۳

کلمه‌ها

خسار: خسر، خسران و خسار: ضرر و زیان، به معنی ضلالت نیز آید.

نظیر: وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.

کبار: مبالغه کبیر است، با تشدید و تخفیف هر دو خوانده‌اند «الکبار: مبالغه فی الکبیر».

ودا: ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر، نام بتهای قوم نوح علیه السلام است.

لا- تذر: و ذر: ترک کردن، انداختن از روی بی‌اعتنایی. از این ماده، ماضی، مصدر و اسم فاعل به کار نرفته است «لا تذر»: ترک نکن.

دیار: ساکن دار. راغب گوید: مبالغه نیست و گرنه گفته می‌شد دوار در مجمع از زجاج نقل کرده گویند «ما بالدار دیار» یعنی در خانه کسی نیست که در زمین بگردد.

کفار: مبالغه کافر است.

تبار: هلاکت، «التبار: الهلاک».

شرحها

در آیات فوق اولاً بقیه شکایت آن حضرت نقل شده که به خدا عرضه می‌دارد:

خدایا اینان مرا مخالفت کرده و از سران مشرکان اطاعت نمودند و آنها امرشان کردند تا در پرستش بتها باقی بمانند، آن گاه خدا فرماید که: آنها در اثر گناهان غرق و هلاک شدند.

ثانیاً: دو دعا از نوح علیه السلام نقل می‌کند یکی درباره مشرکان که گفت:

خدایا احدی از اینها را باقی مگذار، دیگری در باره مؤمنان از اصحاب خود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۶۴ و همه مؤمنین مؤمنات که در باره قوم خویش مستجاب شد و در باره دیگران ان شاء الله مستجاب خواهد گردید.

۲۱- قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا.

منظور از «من...» سران مشرکان است که آنها با تکیه بر مال و اولاد در کفر اصرار می‌کردند و مردم را به پایداری در شرک می‌خواندند، علی هذا مال و اولاد بر ضلالت آنها افزود.

۲۲- وَ مَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا.

فاعل «مکروا» ظاهراً مترفین سابق است و شاید همه قوم باشد، مکر کبیر دعوت به حمایت از خدایان است که در آیه بعدی می‌آید.

۲۳- وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَئُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا.

فاعل «قالوا» ممکن است سران قوم باشد و یا همه قوم که یکدیگر را به حمایت خدایان باطل تشویق می‌کردند، آیه صریح است که پنج بت به نامهای فوق در میان آنها بوده است، به نقل کلبی در کتاب «الاصنام» و سایر کتابها، بتهایی در عربستان به نامهای فوق در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله وجود داشته است.

در اینصورت نام آنها را از نام بتهای قوم نوح اقتباس کرده‌اند، بسیار بعید است که بگوئیم آنها از زمان نوح علیه السلام مانده بودند، چنان که در مجمع از ابن عباس نقل شده: اینها نامهای بتهای قوم نوحند، سپس عرب آنها را عبادت کردند من ترکیب و محلهای این بتها را در قاموس گفته‌ام.

از «آلهتکم» به نظر می‌آید که بتهای زیاد داشته‌اند ولی پنج بت فوق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۶۵

سرشناس آنها بوده است.

۲۴- وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا.

فاعل «اضلوا» می شود اصنام فوق باشد، نظیر: وَاجْتَنِبِي وَبَيْنِي أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ ابراهیم / ۳۶ و شاید اکابر قوم باشند چنان که در «مکروا- قالوا» گفته شد، و لا- تَرِدِ الظَّالِمِينَ نفرین است بر آنها، منظور ضلالت در اثر گناه است نه ضلالت ابتدایی.

۲۵- مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذَلُّوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا.

ما زاید است برای تأکید و نشان دادن بزرگی خطایایشان، یعنی «من اجل خطیئاتهم اغرقوا» غرق آخرین عذاب آنها نبود، بلکه پس از غرق به آتشی عظیم داخل شدند.

نکره آمدن «نار» برای عظمت و بزرگی آنست. فَلَمْ يَجِدُوا ... حاکی است که خدایان دروغین به دادشان نرسیدند.

منظور از «نار» آتش برزخ است زیرا فرموده: «و سیدخلون نارا»، در باره برزخ ذیل آیه وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... بقره / ۱۵۴ مفصلاً صحبت شد.

ناگفته نماند: این آیه جمله معترضه است میان دعا و شکایت نوح علیه السّلام و مقدمه است برای دعای بعدی که در رابطه با هلاکت همه قوم اوست.

۲۶- وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا.

نفرین است بر همه قوم بدون استثناء، ظاهراً این نفرین برای آنست که یقین کرد که دیگر کسی ایمان نخواهد آورد، زیرا این را از وَ أُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ ... هود / ۳۶، فهمیده بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۶۶ ناگفته نماند: در اینگونه بلاها، عدهای اطفال، مجانین و مانند آن نیز هلاک می شوند که قهراً در قیامت مورد رحمت خدا واقع می گردند.

۲۷- إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا.

یعنی اگر بمانند از یک طرف بندگان تو را اضلال می کنند، از طرف دیگر فرزندانشان نیز بعد از مکلف شدن مانند خودشان بدکار و کافر خواهند بود، دیگر راهی برای زنده ماندنشان نیست، این آیه استدلال است برای لا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ ... که گذشت.

صالح بن میثم می گوید: از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم: نوح از کجا دانست که جز فاجر و کافر نمی زاینند؟ فرمود: آیا قول خدا را نشنیده ای که به نوح فرمود: أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ (تفسیر برهان).

از این حدیث معلوم می شود که «قومک» به فرزندان آنها نیز شامل بوده است.

ناگفته نماند: از آیه شریفه استفاده می شود که بد کاران هر قوم به احترام نیکو کاران و موحدان زنده می مانند و از نعمتهای خدا استفاده می کنند، و گرنه بد کاران می بایست طبق ناموس خلقت نابود گردند.

۲۸- رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا.

دعای دوم آن حضرت است در رابطه با غفران پدر و مادرش و یارانش و همه مؤمنین و مؤمنات، منظور از وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا مؤمنان قوم خویش است قرآن مجید دعا بر مؤمنین و مؤمنات را از حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز نقل می کند.

آنجا که فرموده: رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۶۷

ابراهیم / ۴۱.

یقیناً دعای این دو پیامبر عظیم پیش خدا مقبول است، خداوند ان شاء الله ما را از مؤمنان قرار بدهد، در شب دوشنبه دوم جمادی الاولی سال هزار و چهارصد و شش مطابق ۲۳ دیماه ۱۳۶۴ تفسیر سوره نوح به پایان رسید و آخر دعوانا الحمد لله رب العالمین.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۶۸

سوره جن

اشاره

در مکه نازل شده و بیست و هشت آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره جن چهلمین سوره است که بعد از سوره اعراف در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هفتاد و دوم می‌باشد، در سوره احقاف خواندیم که: **وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَشْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ ...**

۲۹ / معلوم شد که گروهی از جن برای شنیدن قرآن پیش آن حضرت آمده‌اند و نیز در آنجا گفته شد که احقاف شصت و ششمین سوره نازله در مکه است، علی هذا سوره جن پیش از احقاف نازل شده و در آنجا به مطلب سوره جن اشاره شده است و یا اینکه هر یک از دو سوره، راجع به گروه خاص از جن است.

المیزان در تأیید دو گروه بودن فرموده: **از آیه **إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى ... احقاف / ۳۰** نشان می‌دهد که آن گروه به موسی مؤمن بوده و تورات را تصدیق می‌کرده‌اند و از آیه جن معلوم می‌شود که مشرک بوده‌اند، بقیه سخن در شأن نزول خواهد آمد.**

۲- عدد آیات آن بیست و هشت است، ظاهراً در بین قراء در این رابطه خلافی نیست، به نقل تفسیر خازن عدد کلمات آن دویست و هشتاد و پنج و عدد حروف آن هفتصد و هشتاد است و **اللّٰهُ اعْلَم.**

۳- تسمیه آن به «جن» به علت جریان جن در آنست ظاهر آنست که این تفسیر **أحسن الحدیث**، ج ۱۱، ص: ۳۶۹ نامگذاری توسط حضرت رسول **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله بوده است و نیز سوره مبارکه بنا بر شهادت آیاتش مکی است و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است.**

مطالب سوره

۴- در این سوره می‌خوانیم که گروهی از جن به تلاوت قرآن که توسط حضرت رسول **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله خوانده می‌شد، گوش کرده و به آن ایمان آورده‌اند و آنها قبل از شنیدن قرآن مشرک بوده‌اند.**

آنها مانند سابق برای شنیدن بعضی از اسرار به آسمان بالا رفته ولی با کمال تعجب دیده‌اند که آسمان پر از محافظ است و آنها را می‌رانند، آن گاه گفته‌اند: **این چه پیشامدی است؟ آیا بناست بلائی نازل شود یا خیری پیش آید و نظیر این سخنان.**

در آیه پانزده سخن جن تمام می‌شود، از آیه شانزده استتجاجی است از آیات گذشته که در آنها توحید و نبوت و معاد و در آخر عصمت انبیاء مطرح می‌شود.

شأن نزول

۵- از آیات معلوم نمی‌شود که رسول خدا **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله جن را دیده است، همین قدر به دست می‌آید که آنها تلاوت قرآن را شنیده‌اند در مجمع البیان از ابن عباس نقل است که گوید: رسول خدا **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله چیزی بر جن نخواند و آنها را ندید آن حضرت با گروهی از یاران خود به بازار عکاظ رفتند در حالی که شیاطین از رفتن به آسمان منع شده بودند، آنها به میان قوم خویش باز گشته و جریان را باز گفتند.****

گفتند: در شرق و غرب زمین بگردید و ببینید چه اتفاق افتاده است، گروهی از آنها به «تهامه» گذر کردند که آن حضرت با یاران خویش نماز صبح تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷۰ می‌خواند، آنها به قرآن گوش دادند و گفتند: این است که میان ما و خبر آسمان مانع شده است، آن گاه پیش قوم خویش برگشته و گفتند: إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا خدا به پیامبرش وحی فرستاد که: قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ، این نقل غیر از آنست که در سوره احقاف نقل شد، علی هذا این گروه از جن غیر از گروه آن سوره است و الله اعلم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷۱

سوره الجن مکیه و هی ثمانی و عشرون ایة نزلت بعد سوره الاعراف

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲) وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳) وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴)
 وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵) وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۶) وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (۷) وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَةً فَخَرْنَا شَدِيدًا وَشُهَبًا (۸) وَأَنَا كُنَّا نَعْبُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا (۹)
 وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۰)

بنام خدایی که رحمتش همگانی و همیشگی است

۱- بگو: به من وحی شد که گروهی از جن به قرآن گول داده و گفتند: ما قرآن عجیبی شنیدیم.

۲- که به کمال هدایت می‌کند، به آن ایمان آوردیم، هرگز به خدای خویش شریک قرار نمی‌دهیم. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷۲-۳ مقام خدا والاتر است، نه زنی اخذ کرده و نه فرزندی.

۴- و سفیه ما بر خدا دروغ می‌بست.

۵- ما گمان می‌کردیم که انس و جن هرگز به خدا دروغ نمی‌بندد.

۶- و هست مردانی از انس که پناه می‌برند به مردانی از جن و بر آنها طغیان افزودند.

۷- و انس مانند شما جن، گمان کردند که هرگز خدا کسی را به پیامبری مبعوث نمی‌کند.

۸- و ما آسمان را لمس کردیم و یافتیم آن را که از نگهبانان و شهابها پر شده است.

۹- و ما در آسمان در محل‌های نشستن برای استماع می‌نشستیم هر که اکنون استماع کند، شهابی را در کمین می‌یابد.

۱۰- و ما نمی‌دانیم. آیا شری به اهل زمین اراده شده یا پروردگارشان به آنها کمالی اراده کرده است.

کلمه‌ها

نفر: گروه و دسته. در قاموس گوید: گروهی از مردان که از ده نفر کمتر باشد.

جن: پوشیده. مستور از حواس، مصدر به معنی مفعول است، راغب گوید: «اصل الجن: ستر الشیء عن الحاسه، به جنّ از جهت پوشیده و نادیدن بودن جن گفته شده است.

جد: عظمت و مقام. آن در اصل به معنی قطع، عظمت و مقام را از آن جد گویند که از هر عظمت دیگر منقطع است.

شطط: تجاوز از حد و اندازه. قول باطل و دروغ را شطط گویند که از حد تجاوز کرده است.

رهاقا: طغیان و گمراهی (مجمع - صحاح) در اصل به معنی رسیدن و پوشاندن است، گویی طغیان و گمراهی انسان را می‌پوشاند.

حرس: نگهبانها. محافظها. مفرد آن حارس است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷۳

شهب: شهاب: تکه آتش چنان که در مجمع گفته است، بعضی‌ها شعله آتش گفته‌اند، جمع آن شهب است.

رصد: مراقبت کردن و چیزی را زیر نظر گرفتن، و نیز به معنی مراقب و مراقبت شده آید (کمین کننده و کمین شده).

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: گروهی از جن قرآن خواندن آن حضرت را گوش داده و به قوم خود خبر برده‌اند که: ما قرآن عجیبی شنیدیم که به کمال هدایت می‌کند، به خدا ایمان آوردیم، و هرگز به او شریک قرار نخواهیم داد، مقام خدا بالاتر از آنست که زن یا فرزندی داشته باشد، این نسبت را ابلهان ما به خدا بسته‌اند، ما گمان نداشتیم که جن و انس به خدا دروغ بندد ولی معلوم شد که دروغ بسته و به او نسبت زن و فرزند داده‌اند.

ما برای شنیدن صداهاى آسمانى در محلهایى از آسمان می‌نشستیم ولى الان آسمان پر از پاسبان و شهاب است و از بالا رفتن ما جلوگیری می‌کنند، نمی‌دانیم آیا شری نازل خواهد شد یا خیرى؟! ۱- قُلْ أُوْحَىٰٓ إِلَىٰٓ إِلَهِیْ أَنَّهُ سَمِعَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱).

از این آیه معلوم می‌شود که جن به خواندن قرآن گوش داده‌اند، خدا به آن حضرت دستور داده که این مطلب را به امت خویش برساند، اینکه جن قرآن را عجیب خوانده‌اند به علت مطالب عالیه آن و به علت بیان ناحق بودن معتقدات

(۱) لفظ «انه» در این آیه اجماعاً بفتح الف خوانده‌اند و در بقیه با فتح و کسر هر دو خوانده است (رجوع شود به مجمع البیان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷۴

آنهاست که تا آن موقع عقیده داشته‌اند چنان که از یَهْدِیْ إِلَى الرُّشْدِ معلوم می‌شود، درباره «جن در نکته‌ها سخن خواهیم گفت.

۲- یَهْدِیْ إِلَى الرُّشْدِ فَأَمَّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا.

معلوم می‌شود که آنها مشرک بوده‌اند و به قرآن ایمان آورده و قول داده‌اند که احدی را به خدا شریک قرار ندهند. منظور از رشد، کمال و رسیدن به واقع است.

۳- وَ أَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.

معلوم می‌شود که مانند مشرکان عرب در میان جن شایع کرده بودند که معاذ الله خدا زن و فرزند دارد، آنها با شنیدن آیات قرآن دانسته‌اند که این نسبت غلط است لذا گفته‌اند: خدا برتر از آنست که چنین باشد، نظیر: سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ نِّسَاءً / ۱۷۱، ضمیر در «انه» برای شأن است یعنی مطلب و واقع این است که

۴- وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا.

منظور از شطط و قول باطل، همان زن و فرزند داشتن خداست و آنها را که این باطل را رواج داده بودند، بعد از شنیدن قرآن ابله خوانده‌اند. مراد از «سفیها» ظاهراً گذشتگان جن هستند، به نظر بعضی منظور از آن ابلیس می‌باشد.

۵- وَ أَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا.

به نظر می‌آید که آنها به سفیهان خود حسن ظن داشته و فکر می‌کرده‌اند ۱- در مجمع فرموده: مختار کسر «انه» است زیرا آن عطف است بر إِنَّا سَيَمَعْنَا یعنی «و قالوا انه تعالى جد ربنا» فراء گوید: فتح آن به علت عطف به مجرور در فَاَمَّا بِه است یعنی «فامنا به و آما» بانه تعالی جد ربنا» در آیات بعدی نیز این دو اعتبار در نظر است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷۵

که آنها بر خدا دروغ نمی‌بندند و آنچه می‌گویند راست می‌گویند ولی بعد از شنیدن قرآن، حقیقت بر آنها واضح شده است.

۶- وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا.

این یک مطلبی است که جن از آن خبر داده و آن را محکوم کرده‌اند، زیرا این عمل شرک است و آنها قول دادند که هرگز شرک نیاورند لازم بود آن را نیز محکوم کنند، این خرافه بدان طریق بود که چون مردی از عرب در سفر به بیابانی نازل می‌شد می‌گفت: من به عزیز این بیابان از شر ابلهان قومش پناه می‌برم، و عقیده داشتند که جن آنها را حفظ می‌کند، اولین کسی که به جن پناه برد قومی از یمن بود سپس بنو حنیفه اینکار را کرد آن گاه در عرب شهرت یافت.

به نظر بعضی تقدیر آن چنین است «کان رجال من الانس يعوذون برجال من اجل الجن» یعنی مردانی به مردانی از شر جن پناه می‌بردند. ولی این درست نیست.

در تفسیر قمی از زراره از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که فرمود:

مردی پیش کاهنی که شیطان (جن) به او چیزی القا می‌کرد، می‌رفت و می‌گفت:

به شیطان بگو که فلانی به تو پناه آورده است. (تفسیر برهان) فاعل «فزادوا» اگر انس باشد منظور آنست که: انس در این پناه بردن.

بر طغیان جن افزودند، زیرا جن گمان کردند که کاره‌ای هستند و شاید منظور به عکس این معنی باشد.

۷- وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا خَطَاب است از جن به قوم خودشان، ضمیر «انهم» راجع به انس است یعنی

شنوندگان قرآن به قوم خویش گفتند: مشرکان انس مانند شما گمان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷۶

کرده‌اند که خدا کسی را به رسالت مبعوث نخواهد کرد، به عبارت دیگر: مشرکان انس مانند شما بعثت انبیا را انکار کرده‌اند.

به نظر بعضی: این آیه و آیه ما قبل جمله معترضه و از کلام خداست در صورت خطاب به انس و ضمیر «انهم» راجع به جن می‌باشد.

۸- وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَثًّا حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا این سخنی است که شنوندگان قرآن از جن، به قوم خویش گفته‌اند، این

آیه و آیات بعدی حکایت از آن دارد که جن قبل از این پیشامد، به بعضی از جاهای آسمان برای شنیدن سخنان ملائکه بالا می‌رفته‌اند، سپس دیده‌اند همه جای آسمان پر از محافظ است و شهابها به وقت بالا رفتن، آنها را میراندند.

جن به کجای آسمان می‌رفتند؟ چه چیزی می‌شنیدند؟ از کدام کس می‌شنیدند، چطور می‌شنیدند، نگاهانها چه نگاهانی بودند؟ شهابها چیستند؟

برای ما غیر معلوم است و الله اعلم.

در روایات اهل بیت علیهم السلام منقول است که این تحول در وقت ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است، از اهل سنت نقل شده که به وقت بعثت آن حضرت این اتفاق به وجود آمده است، آن در مجمع البیان ذیل آیه ۱۸ سوره حجر از ابن عباس و در سوره جن از بلخی نقل شده.

گویند: منظور از «شهب» سنگهای آسمانی است که به جو زمین داخل شده و می‌سوزند و به شکل نوارهای نوری دیده می‌شوند ولی بعید است که شهابها شیاطین را برانند، جن شیء ضد ماده است.

ناگفته نماند: به وقت بعثت عده‌ای یا همه پیامبران، تحولاتی در کون پدید آمده است، نظیر نسوزاندان آتش ابراهیم را، شکافتن

دریا برای بنی اسرائیل و زنده شدن مردگان بدست عیسی و مانند آن، جریان فوق نیز در رابطه با ولادت تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷۷

یا بعثت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَمِينَ قَبِيلِ اسْت.

۹- وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَاباً رَصِداً آیه صریح است در اینکه جن را محل‌های نشستن در آسمان بود ولی بعد از آن تحول، هر کس می‌خواست به آن محل نزدیک شود، می‌دید که شعله‌ای از آتش در کمین اوست.

۱۰- وَ أَنَا لَا نَدْرِي أَشْرٌ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشْداً.

جن از آن تحول پی برده‌اند که جریان عجیبی واقع خواهد شد، ممکن است خیر باشد یا شر، ولی آن خیر بود زیرا که ولادت یا بعثت سرور کائنات صلوات الله علیه بود. «رشد» بر وزن شرف به معنی صلاح و سعادت و نظیر آنست.

نکته‌ها

توضیحی در باره جن:

ما باید به وجود جن معتقد باشیم، گر چه نتوانیم با دلایل علمی و فلسفی آن را اثبات نمائیم، زیرا قرآن و رسول خدا و امامان علیهم السّلام از وجود آن خبر داده‌اند، آن در قرآن مجید هفت بار بلفظ «جان»، و بیست و دو بار بلفظ «جن» و پنج بار بلفظ «جنّه» و ده بار بلفظ شیطان، شیاطین و ابلیس آمده است.

مرحوم شهید مطهری رضوان الله علیه از جن «نیروهای با شعور» تعبیر آورده که بهترین تعبیر است، هر کس وجود جن را انکار کند یکی از ضروریات اسلام را انکار کرده است.

۱- جن در عرف قرآن موجودی است با شعور و اراده که باقتضای طبیعتش از حواس بشر پوشیده است و مانند انسان مکلف و مبعوث در آخرت و مطیع و تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۷۸ عاصی است.

۲- جن و انس دو موجود پر ارزش روی زمین هستند که مورد تکلیف قرار گرفته و مورد توجه خدا هستند، در سوره رحمن بیشتر از سی بار به لفظ فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبُّكُمْ تُكذَّبَانِ به جن و انس خطاب شده است و نعمتها و عذابهای آخرت برای هر دو تذکر داده شده است، و یک دفعه آمده سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّةَ الثَّقَلَانِ یعنی دو موجود پر ارزش.

۳- جن از آتشی بخصوص آفریده شده چنان که انسان از خاک خلق گردیده است خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ رحمن / ۱۵ ایضا سوره حجر آیه ۲۷.

۴- جن مانند انسان مکلف به اعمال است وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ذاریات / ۵۶، ایضا: مَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا ... انعام / ۱۳۰.

۵- گناهکاران و کفار جن همچون انسانها اهل جهنم خواهند بود: وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ ... اعراف / ۱۷۹، و نیز لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ هود / ۱۱۹ و نیز آیه ۱۳ از سوره سجده.

۶- جن همچون انسان می‌میرد و از بین می‌رود، گروهی جای گروهی را می‌گیرد: أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ احقاف / ۱۸ و نیز اعراف / ۳۸ و فصلت / ۲۵.

۷- جن ما را می‌بیند ولی ما آنها را نمی‌بینیم یا بِنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ... اعراف / ۲۷ شیطان بی‌شک از جن است چنان که فرموده: فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ...

کَهْف / ۵۰. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۷۹

۸- آنها مانند آدمیان کار می‌کنند چنان که برای سلیمان کار می‌کردند و مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ سبأ / ۱۲ و ۱۳ و در آیه دیگری آمده: وَالشَّيَاطِينُ كُلُّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ص / ۳۷ و نیز: وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ أَنْبِيَاءَ / ۸۲.

در اصول کافی ج ۱ / ۳۹۴ بابی تحت عنوان «جن به محضر امامان علیهم‌السلام می‌آیند و مسائل دینی خویش را می‌پرسند» منعقد شده و در آن هفت حدیث که بعضی حاکی از کار کردن آنهاست نقل شده است، لا بد آنها متشکل به شکل آدمی شده و کار می‌کرده‌اند، چنان که در کافی هست که یکی نامه امام باقر علیه‌السلام را به سدیر صیرفی رسانید.

۹- جن مانند ملائکه می‌تواند به شکل انسان یا شکل دیگری در آید، ملائکه به صورت جوانها درآمده و پیش ابراهیم و لوط آمدند و تا خود را نشان نداده بودند، ابراهیم و لوط آنها را نشناختند چنان که در سوره هود و جاهای دیگر گذشت، در باره جن نیز از آیات و روایات بند ۷ مطلب معلوم می‌شود و نیز از آیه قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ ... نمل / ۳۹ معلوم می‌شود.

۱۰- در سوره رحمن آمده: لَمْ يَطْمِئِنُّوْا إِنْسُ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ / ۵۶ و ۷۴ یعنی از حوریان بهشتی قبلا نه انسی ازاله بکارت کرده و نه جنی از این به نظر می‌آید که تکثیر جن به وسیله مقاربت می‌باشد و از آیه كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ كَهْف / ۵۰ معلوم می‌شود که جن، فرزندان دارد و الله العالم.

۱۱- آنها به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اِيْمَان آورده‌اند چنان که از سوره جن و سوره تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۸۰ احقاف / ۲۹-۳۱ معلوم می‌شود.

۱۲- از آیه: وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنَّ / ۶ به نظر می‌آید که جن زن و مرد نیز دارد، از این مطالب معلوم می‌شود که جن دوشادوش انسان است و فرق اساسی میان آن دو فقط دیده شدن و دیده نشدن می‌باشد، قهرا تفاوت‌های دیگری نیز دارند.

نگارنده این مطلب را در قاموس قرآن (ج ن ن) مفصلتر نوشته‌ام طالبان تفصیل بیشتر به آنجا رجوع فرمایند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۸۱

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱۱ تا ۱۵]

اشاره

وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا (۱۱) وَ أَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْمَآرِضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲) وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا (۱۳) وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (۱۴) وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۱۵)

۱۱- و ما بعضی از ما طبعاً صالح و بعضی غیر صالحند ما صاحبان طریقه‌های جدا از هم هستیم.

۱۲- و ما یقین کردیم که هرگز خدا را در زمین عاجز نتوانیم کرد و نیز در فرار زبونش نتوانیم نمود.

۱۳- و ما چون هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم هر که به خدایش ایمان آورد از نقصان و ظلم نترسد.

۱۴- و ما گروهی از ما مسلم و گروهی از ما منحرفند، هر که اسلام آورد آنها رشد را قصد کرده‌اند.

۱۵- اما منحرفان هیزم جهنم می‌باشند.

کلمه‌ها

طرائق: طرق: کوبیدن، مانند کوبیدن آهن و در زدن طریقه: مذهب، حالت و نظیر آن، جمع آن، طرائق است. قدا: قد: پاره کردن از طول. در مجمع آمده: «القد: شق الشیء طولاً» راغب قطع گفته است. قد (بر وزن عنب): قطعه و تکه‌ها. مفرد آن قده است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۸۲

بخسنا: بخش: ناقص کردن. راغب ناقص کردن از روی ظلم گفته است.

رهق: (بر وزن شرف) ظاهراً منظور از آن ظلم است، اصل کلمه به معنی پوشاندن و رسیدن است یعنی ظلم و مکروهی که انسان را می‌پوشاند.

قاسطون: قسط: عدالت. به معنی ظلم نیز آید، در قاموس و اقرب‌الموارد گوید: آن بکسر اول به معنی عدالت و بفتح آن به معنی ظلم است، به هر حال قاسط به معنی ظالم و مقسط به معنی عادل است.

تحروا: تحری: طلب شیء و قصد آن.

شرحها

در آیات پنجگانه فوق بقیه سخن جن که بعد از شنیدن قرآن گفته‌اند، نقل شده. ظاهراً اینها سخنان آن گروه است و شاید دیگران نیز بعد از ایمان آوردن با آنها هم صدا شده‌اند.

۱۱- وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا گویی منظور از صالحون کسانی هستند که بحسب طبع، صالح و خوبند نه به وسیله ایمان زیرا جریان ایمان بعداً خواهد آمد، «دون» به معنی غیر است گفته‌اند: طرائق در تقدیر «ذوی طرائق» است «طرائق قدد» صاحبان طریقه‌های جدا از هم.

یعنی: بعضی از ما طبعاً نیکوکار و بعضی غیر نیکوکار است صاحب طریقه‌های غیر هم هستیم، این آیه ظاهراً مقدمه است برای آیات بعدی و شاید این اطلاق از باب «زید عدل» باشد. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۸۳

۱۲- وَ أَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا اهل تفسیر گفته‌اند: ظن در آیه به معنی یقین است، منظور از عاجز کردن در زمین، مقاومت در برابر اراده خداوند و تغییر کارهای اوست و عاجز کردن در فرار، خارج شدن از چنگ اوست، ظاهراً جن این عقیده را بعد از استماع قرآن پیدا کرده‌اند.

۱۳- وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا منظور از هدی آیات قرآن است به عنایت سبب بودن آن به هدایت.

بخس آن است که خدا اجر انسان را کم کند:

رهق پوشاندن با عذاب و مکروه است، یعنی در ایمان، ایندو کار نیست مراد از آیه آنست که ما چون قرآن را شنیدیم بلافاصله ایمان آوردیم، چون هر که به آن ایمان آورد به خدا ایمان آورده و هر که به خدا ایمان آورد از بخش و رهق ترسی ندارد.

در روایات اهل بیت صلوات الله علیهم، هدی به ولایت تفسیر شده و آن از باب تطبیق است.

۱۴- وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا این آیه و آیه بعدی یک خبر و نتیجه ایمان و کفر است یعنی گروهی از ما مسلمان و تسلیم امر خدا و گروهی منحرف از حق و کافر می‌باشند، مراد از قاسطون به قرینه مسلمون کفار است.

طبرسی فرماید: «القاسط هو العادل عن الحق و المقسط العادل الی الحق» تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۸۴

آن وقت در باره مسلمین از جن گفته‌اند: که آنها راه سعادت را قصد کرده‌اند، اما منحرفان:

۱۵- أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا

یعنی در آن مشتعل می‌شوند نظیر فَمَاتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ بِقَرِهِ / ۲۴ ظاهراً از فَمَنْ أَسْلَمَ ... بقیه کلام جن است، به قولی آن کلام خداست خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۸۵

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱۶ تا ۲۸]

اشاره

وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (۱۶) لِنَفْسِهِمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا (۱۷) وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸) وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (۱۹) قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰)

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (۲۱) قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا (۲۲) إِلَّا-بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا (۲۳) حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْئَلُونَ مَنْ أَضَعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (۲۴) قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵)

عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) إِلَّا مَنْ أَزْنَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصِيدًا (۲۷) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۸۶

۱۶- و اگر در طریقه حق استقامت می‌کردند هر آینه آب زیادی به آنها می‌نوشانیم.

۱۷- تا در آن امتحانشان کنیم و هر که از یاد خدایش اعراض کند، او را به عذاب سختی می‌رساند.

۱۸- و اینکه مواضع سجود برای خداست، عبادت نکنید جز خدا کسی را.

۱۹- و چون بنده خدا بپا خاست و خدا را می‌خواند نزدیک بود بر اطراف او متراکم شوند

۲۰- بگو: خدایم را پرستش می‌کنم و کسی را به او شریک قرار نمی‌دهم.

۲۱- بگو: من برای شما مالک ضرری و نفعی نیستم.

۲۲- بگو: کسی مرا از عذاب خدا پناه نمی‌دهد و جز او پناهگاهی پیدا نمی‌کنم.

۲۳- مگر تبلیغ از خدا و پیامهایش، هر که خدا و رسولش را عصیان کند، او راست آتش جهنم جاوید هستند در آن، پیوسته.

۲۴- تا چون عذاب وعده شده را به بینند، می‌دانند کیست ضعیفتر در کمک و کمتر در عدد

۲۵- بگو نمی‌دانم آیا نزدیک است عذابی که وعده می‌شوید یا خدایم برای آن مدتی قرار می‌دهد:

۲۶- او دانای غیب است به غیب خویش کسی را مطلع نمی‌کند.

۲۷- مگر کسی را که از او راضی شود از رسولان، که وارد می‌کند در پیش و پس آن رسول محافظانی.

۲۸- تا آشکار کند که ابلاغ کرده‌اند پیامهای خدایشان را، و احاطه دارد به آنچه در نزد آنهاست و عدد هر چیز را تا آخر شمرده است.

غدق: آب زیاد. «الغدق: الماء الكثير» ابن اثیر در نهاییه گوید: مغدق (بفتح دال) بارانی است که دانه‌های آن درشت باشد، این کلمه فقط یک بار در کلام الله یافته است.

صعد: (بر وزن شرف): گردنه. و استعاره از هر کار سخت است، ایضا مصدر است به معنی صعود و بالا رفتن در آیه به معنی سخت و شدید تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۸۷ است.

لبد: جمع لبده است به معنی ملاصق و متراکم لبود: اقامت، چسبیدن ازدحام و جمع شدن.
ملتحد: پناهگاه. گویند: «لحد الی فلان: مال الیه» پس ملتحد پناهگاهی است که انسان به طرف آن میل می‌کند.
یسلك: سلک (بر وزن عقل): داخل شدن و داخل کردن.
رصد: مراقب، نگهبان (آیه ۹ همین سوره).

شرحها

آیات فوق کلام خداوند است بعد از نقل کلام جن و در آهنگ آیات گذشته می‌باشد خداوند گفته جن و کلام خودش را در یک نظام نقل فرموده است، این آیات، استنتاجی است از گذشته که اگر جن و انس در راه حقی که می‌دانند استقامت کنند بهره آن را خواهند دید، بگو: دعوتم به توحید است، مالک نفع و یا ضرری بر شما نیستم، فقط فرمانبری از خدا نجاتم می‌دهد. مخالفت خدا سبب رفتن در آتش است، خدا پیامبران را به وسیله ملائکه حفظ می‌کند تا لغزش ننمایند.

۱۶- وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا عَطْفَ اسْتَمَعَ بِرَأْنِهِ اسْتَمَعَ در اول سوره یعنی: «قل اوحی الی ان لو استقاموا...»، فاعل «استقاموا» جن و انس هر دو است، الف و لام طریقه برای عهد و منظور از آن طریقه حق می‌باشد، به قرینه لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ مراد از لَأَسْقِينَهُمْ... رساندن به وسعت و نعمت زندگی است زیرا آب کثیر سبب نعمت وسیع است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۸۸
نظیر آیه: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ... اعراف / ۹۶.

در کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«یعنی لو استقاموا علی ولایة امیر المؤمنین علی و الاوصیاء من ولده و قبلوا اطاعتهم فی امرهم و نهیهم لاسقیناهم ماء غدقا یقول لاشربنا قلوبهم الایمان»

«۱» آن از باب تطبیق یا بیان مصداق است.

۱۷- لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صِدْرًا ضَمِير «فيه» راجع است به ماءً غَدَقًا، معلوم می‌شود که منظور از آن رزق واسع است یعنی: تا در آن روزی وسیع امتحانشان کنیم و با رسیدن به رزق کثیر کار تمام نمی‌شود باز آزمایش هست، مراد از اعراض، عدم استقامت است یعنی: اگر در طریق حق استقامت کنند به آنها رزق وسیع پاداش می‌دهیم و گرنه به عذاب شدید داخلشان می‌کنیم. در المیزان فرموده: «العذاب الصعد هو الذي يتصعد على المعذب فيغلبه».

۱۸- وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا عَطْفَ اسْتَمَعَ بِرَأْنِهِ اسْتَمَعَ یعنی: «و اوحی الی ان المساجد لله...» منظور از مساجد بنا بر تفسیر اهل بیت علیهم السلام مواضع سجود است، اختصاص مواضع سجود برای خدا، عبادت اخری اختصاص سجود به خداست، مراد از دعا عبادت است نظیر: وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ غافر / ۶۰
یعنی: با هفت عضو به سجده افتادن به عبارت دیگر:

سجده عبادت خاص خداست با خدا به احدی پرستش نکنید.

در مجمع البیان فرموده: معتصم عباسی از حضرت امام جواد صلوات الله علیه از آیه وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ سؤال کرد، حضرت در جواب

فرمودند:

«هی

(۱) از تفسیر صافی.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۸۹

الاعضاء السبعة التي يسجد عليها»

منظور پیشانی، کف دستها، زانوان و نوک دو انگشت پاها است، مجلسی رحمه الله آن را در بحار (ج ۴/۵۰) به طور تفصیل از تفسیر عیاشی نقل کرده است.

در کافی در روایت حماد آمده:

«... و سجد یعنی ابا عبد الله علیه السلام علی ثمانیه اعظم: الکفین و الركبتین و ابهامی الرجلین و الجبهه و الانف و قال: سبعة منها فرض يسجد عليها و هي التي ذكرها الله في كتابه فقال و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا» و هي الجبهه و الكفان و الركبتان و الإبهامان و وضع الانف على الارض سنة» (۱) و

فی الفقیه «عن علی علیه السلام یعنی بالمساجد الوجه و الیدین و الركبتین و الإبهامین» (۲).

ناگفته نماند: مساجد را به همه بقاع زمین، نمازها، مسجدها، کعبه، مسجد الحرام و بیت المقدس، حرم و مانند آن تفسیر کرده‌اند که همه ادعای بلا دلیل است.

۱۹- وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا.

مراد از عبد الله رسول خدا صلی الله علیه و آله است، گویند: به وقت قرآن و نماز خواندن مشرکان بر آن حضرت ازدحام کرده، فریاد و مسخره می‌کردند، «لبدا» حاکی است که ازدحام به حدی بود، که نزدیک بود بر گردن یکدیگر سوار شوند، علی هذا فاعل: کادوا- یَکُونُونَ مشرکان است نه جن، چنان که احتمال داده‌اند.

۲۰- قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا.

یعنی در اینکار عجیبی نیست، من فقط به پروردگارم پرستش می‌کنم و

(۱) کافی ج ۳/۳۱۲. [.....]

(۲) از تفسیر صافی.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۳۹۰

هیچ کس را به او شریک قرار نمی‌دهم چنین کسی نباید مورد تعجب یا مسخره قرار گیرد.

۲۱- قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا.

یعنی در رابطه با خدا، فقط خدا را عبادت می‌کنم و در رابطه با شما، نسبت به شما مالک ضرر یا نفعی نیستم بلکه هر دو از جانب خداست، نمی‌گویم:

کارها در دست من است، بلکه مانند شما بشر هستم قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ

۲۲- قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا.

تکمیل آیه فوق است یعنی نه کسی هست که مرا از خدا پناه دهد آن گاه که قصد عذابم کند و نه جز او پناهگاهی هست که به آن

ملتجی شوم.

۲۳- إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ.

استثناء است از «ملتحداً» یعنی: پناهگاهی نمی‌یابم مگر تبلیغ رسالات خدا که آن برای من پناهگاه است «من الله» متعلق است به «کائناً»، نمی‌شود به «بلاغاً» متعلق باشد زیرا متعلق بلاغ با «عن» آید. به نظر المیزان بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ راجع است به اسماء و صفات خدا و رِسَالَاتِهِ راجع است به احکام.

وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَيْدًا مُفْرَدًا آمدن «له» برای لفظ «من» است چنان که جمع آمدن «خالدین» نسبت به معنای آنست، از «خالدین» معلوم می‌شود که منظور از «و من يعصر عصيان توأم با انکار و کفر است و گرنه معصیت تنها، سبب خلود نمی‌شود.

۲۴- حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا.

یعنی در آن موقع خواهند دید، تنها هستند، از خدایان باطل فائده‌ای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۹۱

نخواهند دید. معلوم می‌شود که مشرکان یاران را هم ضعیف شمرده و هم کم می‌دیدند، در کلام حذفی هست یعنی: «لا يزالون يستضعفون انصار النبى و يستقلونهم حتى اذا ...» مراد از ما يُوعَدُونَ عذاب آخرت است چنان که از وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ معلوم گردید.

۲۵- قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا.

دفع دخل است گویی: کسی می‌پرسد: عذاب موعود کی خواهد بود؟

«ان» نافی و تقدیر آن «ما ادري» است.

ناگفته نماند: عذاب کفار با مرگشان آغاز می‌شود بنا بر این می‌شود گفت که آمدن عذاب آخرت با آمدن مرگ است منظور از «آمد» مهلت و غایتی است که کار به آنجا منتهی می‌شود.

۲۶- عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا.

نوعی استدلال است بر این ادْرِي أَقْرَبٌ ... یعنی علم غیب از جمله علم قیامت، نزد خداست و بر غیب خویش کسی را واقف نمی‌کند. عالم الغیب تقدیرش «هو عالم الغیب» است.

۲۷- إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا.

استثناست از «احدا» یعنی: به غیب خویش کسی را واقف نمی‌کند مگر کسی را که از وی خوشنود است، آنهم از پیامبران. ولی این غیب مبذول غیر از علم آخرت است که آن به پیامبران نیز داده نشده است.

«من رسول» بیان «من ارتضی» است یعنی راضی شده از صنف پیامبران خواهد بود، فَإِنَّهُ يَسْلُكُ ... نشان می‌دهد که وحی نیز از جمله علم غیب که به پیامبران داده می‌شود، یعنی خدا علم غیب را می‌دهد ولی با ملائکه حفظش تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص:

۳۹۲

می‌کند تا بدون تغییر و تبدیل به مردم برساند.

«بین یدیه» در رابطه با پیامبر و مردمان و «من خلفه» در رابطه با پیامبر و خداست، یعنی: خداوند در رساندن وحی به مردم و در اخذ وحی از خدا، از ملائکه خود بر آنها محافظین می‌گذارد تا از خدا به طور صحیح اخذ کنند و به مردم به طور صحیح و بدون تغییر برسانند.

علی هذا ضمیر «انه» و فاعل «يسلك» خداست. «رصد» به مفرد و جمع اطلاق می‌شود، به هر حال آیه حاکی از عصمت پیامبران در اخذ و رساندن وحی است در باره علم غیبی که پیامبران و امامان می‌دانند در نکته‌ها توضیح داده خواهد شد.

۲۸- لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أَنْبَلُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا.

علم در اینجا به معنی اظهار و تحقق بخشیدن در خارج است یعنی «لیحقق تبلیغهم رسالاته» نظیر لِيُعَلِّمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ مائده/ ۹۴، از این قبیل آیات در قرآن زیاد است.

وَ أَحَاطَ بِمَا لَمْ يَدْرِهِمْ تَأْكِيدِ مَصُونِيَّتِ وَ عَصَمَتِ أَنَّهُاسْتَ يَعْنِي خُداَ بِهٖ نَفْسِ وَ بَاطِنِ پيامبران آگاه است، می‌داند که وحی را تغییر نمی‌دهند نظیر: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ انعام/ ۱۲۴، وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَيْدًا در رابطه با مشمول علم است یعنی نه تنها به پیامبران احاطه دارد بلکه همه چیز را تا آخر شمرده است و می‌داند.

نکته‌ها

علم غیب: در قرآن کریم آیات زیادی هست که علم غیب را به خدا مخصوص کرده و از غیر خدا نفی می‌کند. نظیر: وَعِنْدَهُ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۳۹۳

مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ

انعام/ ۵۹، فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ يُونُسُ / ۲۰ وَ لِلَّهِ عَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ هُودُ / ۱۲۳، در همه قرآن فقط در آیه گذشته پیامبران استثنا شده‌اند، آیاتی نظیر: ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ يُونُسُ / ۱۰۲ نیز در جای استثنای فوق هستند.

نتیجه آنکه: علم غیب مخصوص خداست پیامبران و امامان نیز با تعلیم خدا می‌دانند و این مخالف مخصوص بودن به خدا نیست، خداوند بسیاری از غیب را به رسول خودش آموخت، آن حضرت نیز به اوصیاء خودش علیهم السلام تعلیم فرمود:

هر وقت از آنها سؤال می‌شد که آیا علم غیب می‌دانید؟ جواب می‌دادند: نه، این علمی است که خدا به رسولش و او به ما تعلیم فرموده است.

در کافی بابی منعقد کرده تحت عنوان «باب نادر فیه ذکر الغیب» در آنجا از معمر بن خلاد نقل کرده که از موسی بن جعفر علیه السلام پرسید آیا علم غیب می‌دانید؟ جواب داد که ابو جعفر علیه السلام فرمود: علم برای ما بسط می‌شود پس می‌دانیم و فشرده می‌شود پس نمی‌دانیم و فرمود: سر خداست که به جبرئیل گفته و جبرئیل. به محمد صلی الله علیه و آله گفته و محمد صلی الله علیه و آله به آنکه خواسته یاد داده است:

«و قال سر الله عز و جل اسره الی جبرئیل علیه السلام و اسره جبرئیل الی محمد صلی الله علیه و آله و اسره محمد الی من شاء» روایات دیگر نیز از این قبیل است.

در نهج البلاغه می‌خوانیم که آن حضرت از آمدن چنگیز و لشکریانش خبر می‌داد و از کثرت کشتار بازگو می‌کرد، بعضی از یارانش گفت: یا امیر المؤمنین به شما غیب داده شده است.

امام صلوات الله علیه تبسم کرد و فرمود: آن علم غیب نیست بلکه یاد گرفتن از عالم است ... غیر از اینها علمی است که خدا به رسولش تعلیم فرموده: او نیز به من یاد داده و دعا کرده که سینه‌ام آنها را در خود جای دهد:

«یا اخا کلب تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۹۴

لیس هو بعلم غیب و انما هو تعلم من ذی علم ... و ما سوی ذلک فعلم علمه الله نبیه فعلمنیه و دعا لی بان یعیه صدری و تضطم علیه جوانحی»

«۱».

از این باب است سخن آن حضرت که در باره خوارج به اصحابش فرمود:

«مصارعهم دون النطفة و الله لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منکم عشرة»

یعنی قتلگاه آنها در کنار نهر است، به خدا قسم از آنها ده نفر نجات نمی‌یابد و از شما ده نفر کشته نمی‌شود. امام چون این خبر

غیب را فرمود، جنگ شروع گردید، در نتیجه از خوارج که چهار هزار نفر بودند فقط ۹ نفر زنده ماند و از یاران امام فقط هشت نفر شهید گردید.

در شب سه شنبه دهم جمادی الاولی هزار و چهار صد و شش مطابق اول بهمن ماه ۱۳۶۴ تفسیر سوره جن به پایان رسید.
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

(۱) نهج البلاغه عبده خطبه: ۱۲۶.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۹۵

سوره مزمل

اشاره

در مکه نازل شده و بیست آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه تفسیر گفته شد: مزمل سومین سوره است که بعد از سوره قلم در مکه نازل گردید، اما همه آن را نمی‌توان مکی نامید، آیه اخیر که زکاء و قتال را مطرح می‌کند به مدنی بودن شبیه‌تر است و انگهی آیات وَ اضْرِبْ عَلٰی مَا یَقُولُونَ ... وَ ذَرْنِیْ وَ الْمُکَذِّبِیْنَ اُولٰٓئِی النّعْمَۃِ حاکمی است که نزول این آیات، بعد از سال سوم بعثت بوده است که آن حضرت دعوت خویش را آشکار کرده بود بقیه سخن در بند چهارم خواهد آمد.

۲- عدد آیات آن در شمارش مدنی اخیر، هیجده و در بصری نوزده و در بقیه از جمله کوفی، بیست است قرائت اخیر به حضرت امیر صلوات الله علیه منسوب می‌باشد، به نقل تفسیر خازن: این سوره دارای دویست و هشتاد و پنج کلمه و هشتصد و سی و هشت حرف است.

۳- تسمیه آن به «مزمل» به علت وقوع این کلمه در اول آنست، تسمیه کل به اسم جزء، ظاهراً اینکار توسط حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

۴- آیات ۹ تا ۱۹ در سیاق آیات مکی است، اما آیات ۱ تا ۹ می‌تواند مکی یا مدنی باشد، آیه اخیر ظاهراً مدنی است، در مجمع البیان نقل شده فاصله میان اول سوره آخر آن دوازده ماه بود، از سعید بن جبیر ده سال نقل شده است، بعضی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۹۶

گفته‌اند که همه سوره مدنی می‌باشد، به هر حال نظر قطعی نمی‌شود داد.

مطالب سوره

۵- در اول سوره به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می‌شود که نصف شب یا ثلث آن و یا دو ثلث آن را بیدار مانده و عبادت کند که عبادت شب در صفای روح و سازندگی و توجه به پروردگار مؤثرتر است و نیز خطاب می‌شود که در مقابل اذیت مشرکان استقامت نماید، آن گاه توحید و معاد و تهدید مشرکان عنوان می‌شود و هلاکت فرعون به عنوان شاهد عینی بیان می‌گردد و در آیه اخیر با ذکر دلیل توضیح داده می‌شود که حکم اول سوره الزامی نیست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۹۷
سوره المزمّل مکیّه و هی عشرون آیه نزلت بعد سوره قلم

[سوره المزمّل (۷۳): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الْمَزْمُولُ (۱) قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۴)
إِنَّا سَلَطْنَا عَلَىكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۵) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (۶) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (۷) وَادْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (۸) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۹)
به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- ای لباس بر خود پیچیده،
- ۲- شب را به عبادت برخیز مگر کمی،
- ۳- نصف آن را، یا از نصف مقداری کم کن، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۹۸-۴ و یا بر آن مقداری بیافزای و قرآن را با حضور بخوان،
- ۵- ما به زودی قول سنگینی بر تو القا خواهیم کرد،
- ۶- عبادت شب آن محکمتر قدم برداشتن است و استوارترین سخن.
- ۷- تو را در روز تلاش بسیاری هست.
- ۸- نام پروردگارت را یاد کن و به او اخلاص و رز، اخلاص کامل.
- ۹- پروردگار مشرق و مغرب است، جز او معبودی نیست او را کار ساز بگیر.

کلمه‌ها

مزمّل: لباس بر خود پیچیده. در اصل مزمّل است در لغت آمده: «تزمّل الرجل بثوبه: تلفف به». زمّل (بر وزن علم) به معنی حمل کردن نیز آید: «زمّل الشيء: حمّله» این لفظ فقط یک بار در قرآن آمده است.
ترتیل: صحیح خواندن و دقت در معانی. در مجمع فرموده: ترتیل بیان کردن است با تأنی و تدریج، در قاموس گوید: «رتل الکلام: احسن تألیفه» راغب گوید: آسان و صحیح خواندن جوهری گوید: با تأنی خواندن و درست ادا کردن کلمات.
ناشئه: نشأ: پدید آمدن. به وجود آمدن. ناشئه: حادث شده ناشئه اللیل عبادتی که در شب انجام می‌شود.
وطئا: زیر پا گذاشتن. قدم نهادن، آن در آیه قدم گذاشتن به عبادت است.
سیح: شنا. در آب باشد یا در هوا، منظور از آن در آیه تلاش و تقلب است، به شناگر سابق گویند که در آب تلاش می‌کند.
تبتیل: بتل: قطع و اخلاص. منظور بریدن از هوای نفس و مخصوص تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۳۹۹
کردن خود به خداست در مفردات هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«لا رهبانیة و لا تبتل فی الاسلام»
یعنی در اسلام رهبانیت و بریدن از نکاح نیست.

شرحها

خلاصه آیات فوق چنین است: رسول خدا شب به عبادت برخیزد، زیرا عبادت شب سازنده‌تر و مؤثرتر است و برای تحمل شدائد مفید می‌باشد، تلاش زیاد روزانه مانع از خلوت با خداست، خودت را برای خدایت خالص گردان، خدایی که شروق و غرب خاص اوست و خدایی جز او وجود ندارد.

۱ و ۲- یا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا.

نقل است که به وقت آمدن وحی، آن حضرت لباس بر خود پیچیده و خوابیده بود لذا خطاب یا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ رسید این خطاب برای تحقیر و یا تحسین نیست احتمال دارد که از ثقل وحی قبلی، آن حضرت لباس بر خود پیچیده بوده تا کمی آرام گیرد، بعضی آن را «ای حامل و عهده‌دار اثقال نبوت» گفته‌اند که با معنای کلمه تناسب دارد.

در جوامع الجامع آمده: آن حضرت وارد محضر خدیجه شد و از ناراحتی سنگین شده بود و فرمود: «زملونی» در آن حال جبرئیل ندا کرد یا ایها المزممل.

مراد از قُمْ اللَّيْلَ قیام برای نماز و عبادت است، «الا قلیلا» استثناست از لیل، یعنی همه شب جز کمی از آن را به عبادت برخیز.

۳ و ۴- نَصِيْفُهُ أَوْ انْقِصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا نصفه بدل است از «اللیل» یعنی «قم نصف اللیل»، ضمیر «منه- علیه»

راجح به نصف است، بعضی «نصفه» را از «قلیلا» بدل گرفته‌اند، معنی در هر دو تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۰۰

یکی است، رَتِّلِ الْقُرْآنَ عطف است بر قُمْ اللَّيْلَ گویند: مراد از خواندن قرآن، خواندن آن در نماز است و یا منظور از قرآن نماز است نظیر اَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ اسراء / ۷۸.

ناگفته نماند آیه اخیر سوره، این مطلب را تأیید می‌کند.

از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: قرآن را با ترتیل بخوان. گفتیم ترتیل چیست؟ فرمود: قرائت آن را روشن و آشکار کن و مانند خرماي خراب، پراکنده مکن و همچون شعر تکه تکه منما، چون به عجائب آن رسیدید تأمل کنید، دلها را تکان دهید، نظرتان فقط رسیدن به آخر سوره نباشد (مجمع سوره فرقان).

از حضرت صادق علیه السلام نقل شد:

«قال هو ان تتمكث فيه و تحسن به صوتك»

از مجموع دو روایت معلوم می‌شود ترتیل: درست خواندن و تدبر در آیات آنست خواه در نماز باشد یا غیر آن.

ناگفته نماند: آیه اخیر سوره، حاکی است که این حکم یک حکم استجابی است نه وجوبی، در تہذیب از محمد بن مسلم نقل

شده که از حضرت صادق علیه السلام از قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا پرسیدم؟ فرمود:

«امرہ اللہ ان یصلی کلّ لیلۃ الا ان تأتي علیہ لیلۃ من اللیالی لا یصلی فیہا شیئا»

«۱» بنا بر این روایت، منظور از «اللیل» همه شبهاست.

۵- إنا سنلقي عليك قولًا ثقیلاً.

منظور از قول ثقیل قرآن است چنان که اهل تفسیر فرموده‌اند. گویی این آیه تعلیل قُمْ اللَّيْلَ است یعنی: قیام لیل و توجه به پروردگار تو را آماده می‌کند برای تلقی قول ثقیل و دریافت همه قرآن مجید.

(۱) از تفسیر برهان.

ثقیل بودن قرآن به اعتبار پیاده کردن معانی آنست، در مجمع البیان آمده قرآن ثقیل است بر آن حضرت و امت او، ثقلش بر او در اثر تبلیغ رسالت و تحمل شدائد و قیام لیل، و جهاد با نفس و ترک راحت است، و ثقل آن بر امت به واسطه امر و نهی و حدود آنست یعنی پیاده کردن احکام آن. در المیزان نیز چنین فرموده است، بعضی آن را ثقل وحی گفته‌اند که به وقت آمدن وحی از پیشانی آن حضرت عرق می‌ریخت ولی بسیار بعید است که منظور از آیه ثقل وحی باشد.

۶- إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيْلًا.

توجیه است برای قُم اللَّيْلِ و اینکه چرا فرمان قیام برای شب صادر شده است یعنی: عبادت شب محکمتر قدمی است در صفای نفس و توجه به پروردگار و استوارتر است از جهت گفتار، زیرا بدن آرام است، آنچه زبان می‌گوید به آن توجه دارد.

در مجمع البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در معنی ناشئه نقل کرده که فرموده‌اند «هی القیام فی آخر اللیل بصلاة اللیل».

بعضی ناشئه را به معنی شب گرفته‌اند یعنی: اضافه ناشئه اللَّيْلِ بیانیه است و شب مانند سائر موجودات نشئت می‌گیرد و به وجود می‌آید یعنی: شب برای عبادت با ثبات تر است، طبری رحمه الله آن را ساعات و اوقات شب فرموده است زیرا که ساعت به ساعت به وجود می‌آید ولی بهتر است تقدیر آن «ناشئه فی اللیل» باشد یعنی عبادتی که در شب است.

۷- إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا.

یعنی علت تشریح عبادت شب آنست که در روز تلاش و گرفتاری زیاد داری آن حضور قلب و خلوت با خدا را که لازم است در روز پیدا نخواهی کرد. علی- هذا آیه إِنَّا سَنُلْقِيْكَ فِي رَابِعِهِ بِأَصْلِ تَشْرِيعِ عِبَادَتِهِ وَ آيَةٍ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱۱، ص: ۴۰۲

رابطه با شبانه بودن آن و آیه فوق در رابطه با نبودن در روز است، از این آیات اهمیت نماز شب و عبادت در خلوت کاملاً روشن می‌شود که در سازندگی انسان و تقرب به خدا چه قدر اهمیت دارد، در باره نماز شب ذیل آیه تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ سَجْدَه / ۱۵ مطالبی آورده شد.

۸- وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيْلًا.

در المیزان فرموده: ظاهراً این آیه نماز شب را تعریف می‌کند و آن مانند عطف تفسیر است بر وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيْلًا علی هذا مراد از ذکر اسم رب ذکر لفظی است ... به قولی آیه: تعمیم بعد از تخصیص و مراد از ذکر، ذکر خدای تعالی است در شب و روز با هر وجهی که باشد از حمد و تسبیح، نماز، قرائت قرآن و غیره، مناسب بود به جای «تبتیلا» گفته شود «تبتلا» در علت آن گفته‌اند:

فعل «تبتل» در اینجا به معنی تبتیل است، به قولی به علت یکسان بودن آخر آیات می‌باشد.

مراد از اسم ربك ظاهراً اسماء الله است، بعضی لفظ جلاله و بعضی بسم الله ...

تفسیر کرده‌اند «تبتل ...» یعنی اخلاص کامل کن برای خدا و از همه جز او منقطع باش، انقطاعی و اخلاصی که به وصف نیاید.

در مجمع فرموده: محمد بن مسلم و زراره و حمران از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده که فرمودند:

«ان التبتل هنا رفع الیدین فی الصلاة»

و در

روایت ابی بصیر «قال هو رفع یدک الی الله و تضرعک الیه»

المیزان گوید:

این معنی مناسبتر است بنا بر آنکه منظور از ذکر اسم ذکر لفظی باشد. آن منطبق می‌شود با قنوت یعنی خویش را به دست برداشتن به سوی او وادار کن.

۹- رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا.

تعلیل است بر آیه فوق. رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ شامل همه کائنات است که تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۰۳ همه در این دو نسبت اضافیه قرار گرفته‌اند، آمدن این تعبیر ظاهراً به علت لیل و نهار است که گذشت و تناسب با شرق و غرب دارد. یعنی: باید پروردگارت را یاد کنی و به او اخلاص ورزی که پروردگار تو و پروردگار همه است، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تعلیل دیگری است، فَاتَّخِذْهُ... تفریح صدر آیه است یعنی او را کار ساز بدان، به فرمانش عمل کن تا تلاش تو را واسطه سعادت تو گرداند، رَبُّ الْمَشْرِقِ... خبر مبتدای محذوف و تقدیر آن «هو رب المشرق...» است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۰۴

[سوره المزل (۷۳): آیات ۱۰ تا ۱۹]

اشاره

وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا- (۱۰) وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ اُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهْلُهمْ قَلِيلًا (۱۱) اِنَّ لِمَدْيَنَ اَنْكَالًا وَ جَحِيمًا (۱۲) وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا اَلِيمًا (۱۳) يَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا (۱۴) اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَيْكُمْ رَسُوْلًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا اَرْسَلْنَا اِلَى فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا (۱۵) فَعَصَى فِرْعَوْنَ الرَّسُوْلَ فَاَخَذْنَاهُ اَخْذًا وَّيِيْلًا (۱۶) فَكَيْفَ تَتَّقُوْنَ اِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ سِيبًا (۱۷) السَّمَاءُ مُنْقَطِرَةٌ بِهٖ كَان وَعَدُهُ مَفْعُوْلًا (۱۸) اِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ اِلَى رَبِّهٖ سَبِيْلًا (۱۹)

۱۰- بر آنچه می‌گویند صبر کن و از آنها کنار کنار باش کنار شدن خوبی.

۱۱- بگذار مرا با مکذبین ثروتمند و به آنها مهلت بده مهلت کمی.

۱۲- در نزد ما زنجیرها و آتش بزرگی هست.

۱۳- و طعامی گلوگیر و عذابی دردناک.

۱۴- روزی که زمین و کوه‌ها به شدت بلرزد و کوه‌ها تلهای سیالی باشد.

۱۵- ما فرستادیم به سوی شما رسولی را که شاهد بر شماست چنان که فرستادیم به سوی فرعون رسولی را.

۱۶- فرعون به آن رسول عصیان کرد، پس او را گرفتیم گرفتن سختی. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۱۷۴۰۵- در صورت کافر بودن چگونه پرهیز می‌کنید از عذاب روزی که فرزندان نوزاد را پیرها می‌گردانند!!!

۱۸- آسمان به سبب آن روز شکافته می‌شود، وعده خدا عملی است.

۱۹- این تذکری است هر که بخواهد (تذکر پیدا کند) به سوی پروردگارش راه گیرد.

کلمه‌ها

هجر: هجر و هجران آنست که انسان از دیگری جدا شود، خواه با بدن باشد یا با زبان و یا با قلب «هجر الشیء: ترکه و اعرض عنه».
 نعمة: آن به کسر نون چیزی است که خدا به انسان داده است در صحاح آمده: «النعمة ما انعم به عليك» و به فتح نون به معنی تنعم و وسعت عیش است، در قاموس گوید: تنعم: ترفه و وسعت عیش است اسم آن نعمة به فتح نون است.
 انکال: زنجیرها. مفرد آن نکل به کسر نون است.
 غصة: گلوگیری. در مجمع آمده: «الغصة تردد اللقمة فی الحلق و لا یسیغها آكلها» این کلمه در قرآن فقط یک بار آمده است.
 ترجف: رجف: لرزیدن و لرزاندن «رجفه رجفا: حرکه، رجف: تحرك و اضطرب».

کثیبا: کتب: جمع کردن «کتب الشیء کثبا: جمعه» کتیب به معنی تل شن است که به مکانی ریخته و جمع شود فعیل به معنی مفعول (مکتوب) می‌باشد.

مهیل: لغزنده. تل شن اگر طوری باشد که در صورت حرکت دادن پائین، قله آن بلغزد، مهیل نامیده می‌شود «هلت الرمل هیلا: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۰۶
اذا حرك اسفله سال اعلاه».

و بیل: شدید و سخت. و بیل: شدت: «وبل الشیء: اشد».

ولدان: ولید: کودک تازه مولود، جمع آن ولدان است، راغب گوید:

ولید به مولودی گفته می‌شود که از ولادتش چندان نگذشته باشد به معنی خادم نیز آید.

شیب: پیران. مو سفیدان. مفرد آن اشیب است. شیب: سفید شدن موی «شاب الرجل شیبا: ایض شعره».

شرحها

در تعقیب دستوره‌های فوق در این آیات فرموده در مقابل گفته‌های مشرکان که تو را ساحر و مجنون می‌نامند خویشتن دار باش، پیشوایان ستمگر را به من واگذار، که با زنجیرهای آتشین و جهنم به حساب آنها برسم، اینها باید از ماجرای دردناک فرعون عبرت بگیرند که در مقابل پیامبر ما ایستاد، نابودش کردیم.

اینها همه بیدار باش است، هر که خواست پند می‌گیرد، در واقع، این مطالب یک نوع نتیجه‌گیری از دستوره‌های گذشته است.

۱۰- وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُولُوْنَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیْلًا.

به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند: مجنون، شاعر، ساحر و امثال آنست، هجر جمیل آنست که با اخلاق خوب با آنها مدارا کند و دست از ارشاد بر ندارد و مقابله به مثل نکند، چنان که در مجمع و المیزان فرموده است، علی هذا آیه ربطی به نسخ ندارد تا بگوئیم با آیات قتال نسخ شده است «و اصبر» عطف است بر فَاتَّخِذْهُ وَ کَیْلًا.

۱۱- وَ ذَرْنِیْ وَ الْمُکَذِّبِیْنَ اُولٰٓئِی النِّعْمَةِ وَ مَهْلُهمْ قَلِیْلًا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۰۷

به قرینه اُولٰٓئِی النِّعْمَةِ منظور از مکذبین سران مشرکین است که با اتکاء به ثروت، سر به طغیان گذاشته و آن حضرت را تکذیب می‌کردند «ذرنی» در مقام تهدید است مثل اینکه کسی به کسی می‌گوید: کار فلانی را به من واگذار، میان من و او حائل مباش تا انتقام بکشم.

منظور از مهلت قلیل به قرینه آیات بعدی آمدن قیامت است نظیر: مَتَاعٌ قَلِیْلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ آل عمران/ ۱۹۷، علی هذا آن را باید از حین مرگ حساب نمائیم چون به حکم: وَ لَوْ تَرٰی اِذْ یَتَوَفٰی الذِّیْنَ کَفَرُوْا الْمَلٰٓئِکَةُ یَضْرِبُوْنَ وُجُوْهَهُمْ وَ اَدْبَارَهُمْ ... انفال/ ۵۰، عذاب آنها از حین مرگ شروع می‌شود، اینکه بعضی آن را آمدن وقعه «بدر» گفته‌اند بر خلاف ظاهر است ولی می‌شود آن را عام گرفت.
۱۲ و ۱۳- اِنَّ لَدٰٓئِنَا اَنْکَالًا وَ جَحِیْمًا وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا اَلِیْمًا.

تعلیل «ذرنی» است، جحیم به معنی آتش بزرگ است، نکره آمدن انکال جحیم و طعام، حاکی از تفخیم و شدت می‌باشد، در باره «ذا غصه» در جای دیگر آمده یَنْجَرُّعُهُ وَ لَا یَکَادُ یُسْبِغُهُ ابراهیم/ ۱۷.

در مجمع آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله از کسی این آیه را که می‌خواند شنید و غش کرد.

۱۴- یَوْمَ تَرْجَفُ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ کَانَتِ الْجِبَالُ کَثِیْبًا مَّهِیْلًا.

یوم ظرف است برای انکال و جحیم و طعام، در آیات دیگر می‌خوانیم وَ حُمِلَتِ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُکَّتَا دُکَّةً وَاحِدَةً حاقه/ ۱۴ در باره تغییر زمین و کوه‌ها در قیامت، آیات متعددی وجود دارد.

۱۵- إنا أرسلنا إليك رسولا شاهداً عليكم كما أرسلنا إلى فرعون رسولا. تفسیر احسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۰۸

یک شاهد زنده است بر اینکه ضدیت با رسول خدا نتیجه‌اش فنا و نابودی است.

مراد از شاهد ظاهراً شهادت بر اعمال در روز قیامت است که در ذیل آیه فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ نَسَاءُ / ۴۱ گذشت و شاید منظور الگو و سرمشق باشد چنان که در مجمع از امام باقر علیه السلام در معنی شاهد نقل کرده:

«الينا يرجع الغالی و بنا يلحق المقصر».

۱۶- فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا.

اخذ و بیل همان غرق شدن است، آمدن لفظ رسول به جای موسی اشاره به آنست که عصیان فرعون نسبت به رسالت او بود، الف و لام آن برای عهد ذکری است.

۱۷- فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا.

تفریع است بر دو آیه فوق، یعنی اگر پیامبرتان را عصیان کنید، چگونه از عذاب قیامت کنار خواهید بود؟ نسبت «تتقون» به «یوما» مجاز عقلی و منظور عذاب یوم است.

به نظر بعضی تقدیر آن «کیف تتقون عذاب یوم» است، تازه مولود را پیر کردن اشاره به شدت عذاب است نه طول مدت آن روز.

۱۸- السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا.

تعلیل «یوما» و یا اشاره دوم به شدت آن روز است، «به» راجع به «یوما» و بباء به معنی «فی» یا سبب است، آمدن «منفطر» به علت آنست که سماء مذکر و مؤنث هر دو آید، و گرنه لازم بود منفطره گفته شود ضمیر «وعده» راجع به خداست علت عدم تصریح آنست که جز خدا کسی صاحب آن وعده نتواند باشد. تفسیر احسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۰۹

۱۹- إِنْ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا.

هذه اشاره است به آنچه از عذابها و جریان فرعون گفته شد. مفعول «شاء» محذوف و تقدیر آن «فمن شاء اتخذ السبیل الی ربّه سبیلاً».

المیزان احتمال می‌دهد که هذه اشاره به آیات صدر سوره درباره نماز شب باشد که با این آیه به مؤمنین تعمیم داده می‌شود زیرا صدر سوره مخصوص به حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود.

تفسیر احسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۱۰

[سوره المزل (۷۳): آیه ۲۰]

اشاره

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنُصْرَفَهُ وَثُلُثُهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْمَأْزِئِ يَتَّبِعُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۰)

۲۰- خدایت می‌داند که تو به عبادت می‌ایستی نزدیکتر به دو ثلث و نصف و ثلث شب را گروهی از مؤمنان نیز که با تو هستند، خدا شب و روز را اندازه می‌گیرد، دانست که قیام شب را تا آخر نتوانید شمرد، پس به شما توبه کرد، آنچه از قرآن میسر باشد بخوانید، دانست که حتماً بعضی از شما مریض می‌شوند و دیگران در زمین مسافرت کرده از فضل خدا روزی می‌طلبند، و دیگران

در راه جهاد می‌کنند، پس بخوانید آنچه از قرآن میسر باشد، بپا دارید نماز را، بدهید زکاء را، به خدا قرض نیکو بدهید، آنچه از خیر برای خود پیش فرستید در نزد خدا خواهید یافت، بهتر از هر چیز و بزرگتر از جهت پاداش، از خدا مغفرت بطلبید که خدا غفور و رحیم است.

شرحها

آیات اول سوره خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و دلالت بر وجوب داشت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۱۱ ولی این آیه حاکی است که حکم وجوبی نبوده است چنان که میزان اختیار می‌کند، عللی که برای عدم وجوب نقل شده ما بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امت مشترک است لا- اقل باید گفت: برای آن حضرت واجب بوده و برای مسلمانان مستحب است.

در برهان در روایت ابی الجارود از حضرت باقر صلوات الله علیه آمده:

«نسخت هذه الایة فاقروا ما تیسر من القرآن»

ظاهرا منظور از نسخ بیان و توضیح حکم است و گرنه صدر سوره خطاب به آن حضرت و این آیه خطاب به مؤمنان است وانگهی این آیه نشان می‌دهد که حکم صدر سوره در صورت وجوب یک حکم حرجی می‌باشد.

و اگر بگوئیم: صدر سوره مکی و این آیه مدنی است باید گفت: آن حضرت از اول استجابی بودن این حکم را می‌دانسته تا آیه شریفه از آن پرده برداشته است. اینک متن آیه:

۲۰- إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ.

این قسمت از آیه نشان می‌دهد که آن حضرت وعده‌ای از مسلمانان به این حکم عمل کرده، گاهی نزدیک به دو ثلث شب و گاهی نصف آن و گاهی یک ثلث شب را به عبادت می‌گذارنده‌اند.

در مجمع البیان از حاکم حسکانی از ابن عباس نقل کرده که گفت: منظور از «طائفة» علی علیه السلام و ابو ذر است.

وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ.

تعلیل إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ است یعنی: چطور نمی‌داند حال آنکه اندازه گیر لیل و نهار اوست، ثلثین، نصف و ثلث نیز در اندازه شب و روز است.

عَلِمَ أَنْ لَنْ تُخْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۱۲

احصاء به آخر رساندن شمارش و احاطه به آنست، ضمیر «تحصوه» راجع است به قیام. که همان قیام ثلثین و نصف و ثلث باشد و شاید به تقدیر بر گردد که از «یقدر» فهمیده می‌شود، به هر حال مراد آنست که خدا می‌داند که شما قدرت انجام چنین تکلیفی را ندارید، در صورت وجوب تکلیف شاقی خواهد بود.

توبه در آیه، توجه و مورد عنایت قرار دادن است یعنی خدا به شما بازگشت و توجه کرد که آن را واجب نمود نظیر لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ توبه/ ۱۱۷.

فَاقْرَأُوا مَا تيسر من القرآن.

حالا که مسئله وجوب در میان نیست پس آنچه مقدور است در شب نماز بخوانید.

ناگفته نماند: خطاب «لن تحصوه- فاقروا» به رسول الله صلی الله علیه و آله نیز شامل است، منظور از قرآن خواندن نماز است، شاید به خواندن قرآن نیز شامل باشد.

عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

این قسمت می‌شود دلیل دیگری بر استحباب و یا قسمتی از علل لَنْ تُخْصُوهُ باشد، مراد از ضرب در ارض، مسافرت برای تجارت است.

فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ.

تکرار برای مزید توضیح است از حضرت رضا از پدر و از جدش علیهم السلام نقل شده:

«قال ما تيسر لكم فيه خشوع القلب و صفاء السر».

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتُوا الزَّكَاةَ وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا.

ظاهر آنست که بعد از نفی وجوب قیام شب فرموده: اما به واجبات اهمیت بدهید که نماز واجبی و زکاة باشد و اقراض الله در رابطه

با سائر انفاقهاست، این تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۱۳

نشان می‌دهد که آیه مدنی است زیرا زکاة در مدینه واجب شده است.

در تفسیر برهان از سماعه نقل شده: از حضرت صادق علیه السلام از وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ ... پرسیدم فرمود:

«هو غير الزكاة».

وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ.

تشویق است به عمل به واجب و مندوب که چیزی از آنها گم نخواهد شد و آن را یا ثواب آن را در نزد خدا خواهید یافت، آیه

حاکمی از تجسم عمل است.

هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا.

هو ضمیر فصل و برای تأکید است «خیرا، اعظم» حال است از ضمیر «تجدوه» یعنی عملی که برای خدا کرده‌اید آن را پیدا می‌کنید

در حالی که بهتر است از هر چیز دیگر و بزرگتر است از لحاظ پاداش.

وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

برای تکمیل هر چه بیشتر از تقصیرات خویش استغفار کنید، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ ... حاکمی از مستجاب بودن آن است.

روز دوشنبه شانزدهم جماد الاولی هزار و چهار صد و شش مطابق هفتم بهمن ماه ۱۳۶۴ تفسیر سوره مزمل به پایان رسید «و اخر

دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۱۴

سوره مدثر

اشاره

در مکه نازل شده و پنجاه و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- مدثر چهارمین سوره است که بعد از مزمل در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هفتاد و چهارم است. آیات

ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ... شاهد است که نزول آن بعد از آیه فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر/ ۹۴ و اظهار دعوت

آن حضرت، بوده است.

۲- عدد آیات آن در قرائت عراقی (کوفی) پنجاه و شش است این عدد به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد، در تفسیر

خازن گوید: این سوره دارای دویست و پنجاه و پنج کلمه و هزار و ده حرف است و الله اعلم.

۳- تسمیه آن به «مدثر» به علت وقوع این کلمه در اول آنست و ظاهراً توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است.

۴- سوره مبارکه چنان که گفته شد مکی است، آیات آن شاهد این مدعاست حتی بعضی گفته‌اند: آن اولین سوره است که در مکه بر پیامبر نازل گردید ولی آیات. إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقَتِلَ كَيْفَ ... فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ... حکایت دارد که قبل از نزول این سوره، قرآن بر مشرکان خوانده شده بود. بعضی‌ها گفته‌اند: این سوره است که پس از اعلان دعوت نازل گردید و آن سه سال بعد از بعث بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۱۵

مطالب سوره

۵- در این سوره ابتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی می‌شود که انذار کن، آن گاه پس از اشاره به معاد کسی که قرآن را سحر و ساخته بشر دانسته است.

به سختی تهدید می‌شود، سپس اشاره می‌شود که اهل جهنم در جواب سؤال اهل بهشت خواهند گفت: کفر و گناهان ما را به این روز سیاه انداخت، به هر حال غرض سوره انذار است انذار بسیار شدید.

شان نزول

۶- در این سوره از کسی یاد می‌شود که از سران مشرکین است، که او بعد از تفکر و تدبر که در مقابل قرآن مجید چه بگوید، بالاخره با ناراحتی و درهم کشیدن قیافه‌اش، گفت: این سخنان جادویی است که از گذشتگان مانده و اینها گفتار بشر است نه خدا، ظاهراً این رفتار او سبب نزول همه سوره شده است.

آن کس ولید بن مغیره مخزومی از سران مشرکان بود، در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل شده: ولید بن مغیره پیر مردی تجربه دیده و از بزرگان عرب و از کسانی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله مسخره می‌کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل می‌نشست و قرآن می‌خواند، قریش نزد ولید جمع شده و گفتند:

یا ابا عبد شمس این چیست که محمد می‌گوید؟ شعر است یا کهانت (غیبگویی) و یا خطابه؟

گفت: بگذارید حرفش را بشنوم، آن گاه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک شد و گفت: ای محمد از شعر خود بر من بخوان. حضرت فرمود: آن شعر نیست، بلکه کلام خداست که برای ملائکه و انبیاء و رسولانش آن را پسندیده است: گفت:

مقداری از آن بر من بخوان. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۱۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره حم سجده را بر او خواند، چون به آیه فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ رسید، ولید لرزید و موی بر اندامش راست گردید، به طوری که به خانه‌اش رفت و پیش قریش بر نگردید.

قریش بدنبال ابی جهل فرستادند که ای ابا الحکم، ابا عبد شمس به دین محمد مایل شده است آیا نمی‌بینی که پیش ما بر نگشت.

ابو جهل به خانه ولید رفت و گفت: عمو جان ما را سرفکنده کردی، رسوا نمودی، مورد شماتت دشمنان قرار دادی، به دین محمد

مایل شدی!!! گفت: من به دین او مایل نشده‌ام اما از او کلامی شنیدم که آدمی از شنیدن آن می‌لرزد. ابو جهل گفت: آیا سخنش

خطابه است؟ گفت: نه، خطابه کلام متصلی است ولی این کلام پراکنده‌ای (دارای مطالب مختلف) است که بعضی به بعضی شبیه

نیست. ابو جهل گفت: پس شعر است؟، گفت: نه من اشعار عرب را شنیده‌ام بسیط، مدید، رمل و رجز، گفته محمد شعر نیست،

گفت: پس چیست؟

گفت: مجال بده تا فکر کنم.

فردای آن روز گفتند: ای ابا عبد شمس چه نظری می‌دهی؟ گفت: بگوئید:

آن سحر است که در قلوب مردم اثر می‌گذارد، خداوند در این باره نازل فرمود:
ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا.

او را «وحید» گفته‌اند زیرا که گفت: من به تنهایی یک سال کعبه می‌پوشانم ...

او مال زیاد داشت و دارای باغها و ده پسر بود، ده غلام داشت که به هر یک هزار دینار داده بود، برای او تجارت می‌کردند و در زمان خویش مالک قنطار بود، گویند: قنطار پوست گاوی بود پر از طلا، خداوند در باره او نازل فرمود: ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا (تفسیر برهان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۱۷

سوره المدثر مکیه و هی ست و خمسون آیه نزلت بعد سوره المزمل

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ (۳) وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (۴)
وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) وَلَا تَمَنَّئْ تَسْتَكْبِرُ (۶) وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- ای جامه بر خود کشیده.

۲- برخیز، مردم را انذار کن.

۳- و پروردگارت را تکبیر کن.

۴- و لباسهایت را پاک کن.

۵- و از اضطراب و تردید دوری نما.

۶- و منت منه حال آنکه عملت را زیاد گمان می‌کنی.

۷- و برای پروردگارت خویشان دار باش.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۱۸

کلمه‌ها

مدثر: جامه بر خود کشیده. اصل آن متدثر است که تاء به دال عوض شده و در آن ادغام گردیده است، دثار (بکسر اول) لباسی است که از روی لباسها به تن کنند و نیز لباسی که در خواب بر روی خویش کشند.

رجز: آن را در آیه به ضم و کسر اول هر دو خوانده‌اند، در اصل به معنی اضطراب و لرزش است، راغب بعد از تصریح به آن می‌گوید:

چون ناقه ضعیف شود و قدمهای کوتاه بردارد گویند: «رجز البعیر». آن را در آیه گناه، عذاب و بت معنی کرده‌اند و شاید منظور

اضطراب و شک باشد.

شرحها

در این آیه به آن حضرت خطاب می‌شود که مردم را انداز کند و خدا را بزرگ بداند و لباسش را پاک نگاه دارد و از اضطراب و تردید بپرهیزد، و عمل خویش را زیاد نداند و منت نهد و برای خدا خویشتن دار باشد.

۱ و ۲- یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ.

معلوم می‌شود که آن حضرت به وقت آمدن وحی، لباس بر خود پیچیده و خوابیده بود، نظیر یا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ، در آیات دیگر خطابها به شکل یا ایها الرسول و یا ایها النبی است، آیا در اینکار تدریج و ترقی وجود دارد؟ که در سوره علق به طور اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ و در اینجا با عبارت یا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ و بالاخره با خطاب یا أَيُّهَا النَّبِيُّ و یا أَيُّهَا الرَّسُولُ آمده است؟ تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۱۹

المیزان تعبیر مزمل و مدثر را برای تأنیس و ملاطفت گفته است به هر حال در این، ذمی و تحقیری نیست و شاید برای ابتدای وحی و نظیر آن چنین خطاب شده است. انذار در «فانذر» مطلق است و شامل همه کس می‌شود سوره همه‌اش انذار است، شاید از این جهت به انذار اکتفاء شده و گرنه آن حضرت «بشیر» نیز هستند.

۳- وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ یعنی خدای خود را صاحب عظمت و کبر یا بدان در اعتقاد و قول و فعل. و آن اینکه بدانیم کسی و چیزی در عظمت، معادل یا فوق خدا نیست و خدا برتر است از این نسبتها، الله اکبر گفتن مبین این معنی است.

مؤید این معنی روایتی است که در کافی نقل شده: امام صادق علیه السلام به جمیع ابن عمیر فرمود: الله اکبر یعنی چه؟ گفتیم: خدا بزرگتر است از هر چیز. فرمود:

آیا آنجا چیزی هست که از آن بزرگتر باشد؟ گفتیم پس آن چیست؟ فرمود:
خدا بزرگتر است از آنکه توصیف شود.

عن جمیع بن عمیر قال: قال ابو عبد الله عليه السلام ای شیء الله اکبر؟ فقلت: الله اکبر من کل شیء. فقال و كان ثم شیء فیکون اکبر منه؟ فقلت و ما هو؟ قال: الله اکبر من ان یوصف «۱» یعنی منزله از آنکه عظمتش به حساب آید.

۴- وَثِيَابِكَ فَطَهِّرْ ظاهر معنایش آنست که لباسهای خویش را از نجاسات پاک کن و لباس پاک بپوش، طبرسی فرماید «و ثيابک الملبوسه فطهرها للصلوة».

در المیزان فرموده: به قولی کنایه است از اصلاح عمل و آن خالی از وجه نیست و بعد از نقل قول طبرسی فرموده: علی هذا مراد از «فکبر» بهتر

(۱) کافی ج ۱/ ۱۱۸ توحید صدوق/ ۳۱۳.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۲۰

است تکبیر نماز باشد و دو آیه اشاره باشند بتشریح نماز در اول دعوت.

در مجمع از امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمع کردن لباس نقل شده است

«روی ابو بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام غسل الثیاب یدهب الهم و الحزن و هو طهور للصلوة و تشمیر الثیاب طهور لها و قد قال الله سبحانه و ثيابک فطهر»
ای فشمیر.

۵- وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ بنا بر معنای اصلی کلمه منظور آنست که از اضطراب و تردید در کارهایت بپرهیز، قاطع و مصمم باش، گفته‌اند از عذاب یعنی از سبب عذاب که گناه باشد بپرهیز، به قولی از بت (بت پرستی) بپرهیز به قولی از هر قبیح اعم از اخلاق و عمل بپرهیز.

۶- وَلَا تَمُنُّنَ تَشِدَّتْكَ فَعَلَ «تستکثر» بنا بر قرائت مشهور به ضم راء است یعنی: با انذار و تکبیر و تطهیر ثياب و هجران تردید، بر خدا متّ منه در حالی که آنها را زیاد می‌پنداری بعبارت دیگر در عملت تو را عجب نگیرد، علی هذا «تستکثر» حال است.

۷- وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و چون شرط اصلی موفقیت استقامت در راه حق است لذا در آخر فرموده: استقامت کن در کارها استقامتی که برای خدا و کسب تقرب و رضای او باشد، ظاهر آنست که مراد: صبر در تبلیغ و ارشاد است گر چه بعضی‌ها اعم فرموده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۲۱

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۸ تا ۳۰]

اشاره

فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ (۸) فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسَىٰ يَؤُومٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرَ يَسِيرٍ (۹) ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا (۱۱) وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا (۱۲)

وَبَيْنَ شُهُودًا (۱۳) وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا (۱۴) ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۵) كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا (۱۶) سَأُرْهِقُهُ صُعُودًا (۱۷)

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (۱۸) فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹) ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (۲۲)

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (۲۳) فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (۲۴) إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵) سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (۲۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ (۲۷)

لَا تَبْقَىٰ وَلَا تَذَرُ (۲۸) لَوْ آحَاةٌ لِلْبَشَرِ (۲۹) عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۲۲

۸- پس چون در ناقور کوبیده شود.

۹- آن در آن روز، روز سختی است.

۱۰- بر کافران دشوار و ناآسان است.

۱۱- بگذار مرا با کسی که به تنهایی او را آفریده‌ام.

۱۲- و برای او مال زیادی قرار داده‌ام.

۱۳- و پسران حاضر.

۱۴- و برای او معیشت کامل آماده کرده‌ام.

۱۵- سپس طمع دارد که زیاد کنم.

۱۶- نه، او بآیات ما عنود است.

۱۷- حتما او را به گردنه سختی بالا می‌برم.

۱۸- او فکر کرد، فکرش اندازه گیری نمود.

۱۹- بمیرد چطور چنان اندازه گیری کرد؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۲۳-۲۰- سپس بمیرد چطور چنان اندازه گیری کرد.

۲۱- سپس نگاه کرد.

- ۲۲- سپس قیافه درهم کشید و اظهار کراهت کرد.
 ۲۳- سپس اعراض کرد و خود بزرگ بینی نمود.
 ۲۴- و گفت. نیست این مگر سحری که از دیگران نقل می‌شود.
 ۲۵- نیست این مگر سخن بشر.
 ۲۶- حتما او را داخل می‌کنم به سقر.
 ۲۷- و چه میدانی سقر چیست؟
 ۲۸- نه باقی می‌گذارد و نه ترک می‌کند.
 ۲۹- تغییر دهنده بشره‌هاست.
 ۳۰- بر آن نوزده نفر مأمورند.

کلمه‌ها

نقر: نقر: کوبیدن، مانند کوبیدن طبل. ناقور: چیزی که در آن می‌کوبند برای ایجاد صدا. منقار نیز از آنست طبرسی در معنی ناقور فرموده: «من شأنه ان ینقر فیه للتصویت».
 عنید: عناد آنست که دانسته و از روی تکبر از قبول حق امتناع کند.
 «عند عنودا: خالف الحق و رده عارفا به».
 ارهقه: ارهاق: عاجز کردن به زور و نیز: احاطه با زور.
 صعود: گردنه‌ای که بالا رفتن از آن صعب و سخت است.
 عبس: عبوس: ترش رویی و قیافه درهم کشیدن در مجمع البیان فرموده:
 «عبس یعبس عبوسا: اذا قبض وجهه» عبوس وصف نیز آید نظیر یوما عبوسا قمطیرا» دهر / ۱۰ بسر: بسور: شروع کراهت در چهره.
 اصل آن به معنی سرعت است تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۲۴
 «بسر بالامر: اذا اعجل به».
 سقر: نامی از نامهای جهنم است، به علت تعریف، تأنیث غیر منصرف آید «سقرته الشمس سقرا» آن گاه گویند که حرارت آفتاب مغز کسی را به درد آورد.
 لواقحه: تلویح: تغییر رنگ به سیاهی یا سرخی «لوحته الشمس تلویحا» آفتاب رنگ او را تغییر داد.
 بشر: جمع بشره است به معنی ظاهر پوست بدن.

شرحها

در این آیات خبر از آمدن روز قیامت و سخت بودن آن برای کافران است و نیز کافری که با تکیه با اموال و اولاد در مقام مبارزه با قرآن آمده و آن را سحر نامیده به شدت تهدید شده است، تهدید او به طور سمبل و نمونه می‌باشد و گرنه هر آنکه کلام الهی را جادو شمارد سزایش همین است.
 ۸ و ۹- فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ نَقَرُ در ناقور عبارت اخرای نفخ در صور و برخاستن صیحه است چنان که فرموده:
 يَوْمٌ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ق / ۴۲ فاء در «فاذا» برای سبب است یعنی بر اذیتشان صبر کن که چون طبل قیامت به

صدا در آید چنان خواهد بود.

«فذلک» اشاره است به زمان نقر ناقور، «یومئذ» ظرف آنست یعنی: روز نقر ناقور، در روز رجوع الی الله، روز سختی است علی هذا «یومئذ» که روز رجوع الی الله است یک قسمت‌اش زمان نقر ناقور است. زمان جزئی، مظروف زمان کلی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۲۵

۱۰- عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرَ يَسِيرٍ تأکید است برای یَوْمٌ عَسِيرٌ و شاید مراد آن باشد که به هیچ وجه آسانی برای آنها نیست.
۱۱- ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَحِيدًا وَحِيدًا وَحِيدًا وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا اشاره است به کثرت مال و فرزند او بعید نیست که ممدود اشاره او با من شریک نبوده است، به عبارت دیگر: همانطور که فقط خودم او را آفریده‌ام، فقط خودم عذابش خواهم کرد، و می‌شود حال باشد از مفعول «خلقت» یعنی در حالی او را آفریدم که تنها بود، مالی و فرزندی نداشت.

در مجمع از حضرت باقر و صادق علیهما السّلام نقل شده: وحید را ولد زنا فرموده‌اند به هر حال منظور از آن ولید بن مغیره است چنان که در شرح نزول گذشت.

۱۲ و ۱۴- وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَ بَيْنَ شُهُودًا وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا اشاره است به کثرت مال و فرزند او بعید نیست که ممدود اشاره به گسترش باشد که گویند اموال و شتران و باغات او ما بین مکه و طائف گسترده بود، شهود جمع شاهد است به معنی حاضر، یعنی پسران در کنارش حاضر بودند و آنها را می‌دید و از وجودشان استفاده می‌کرد، «مهّدت ...» حاکی است که همه امکانات مالی و فرزندی، در اختیار او قرار داشتند «تمهیداً» حاکی از کمال و شدت است.

۱۵ و ۱۷- ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا سَأَرْهَقَهُ صِغُورًا كَلَّا رَدَعُ است از زیادت، یعنی نه زیاد نخواهم کرد، گویند: بعد از نزول آیات، مرتب از قدرت و امکاناتش کاسته می‌شد تا از دنیا رفت، إِنَّهُ كَانَ ... تعلیل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۲۶

ردع است منظور از «آیاتنا» آیات قرآن می‌باشد، عذاب آخرت او تشبیه شده به بالا رفتن به گردنه‌ای که تحملش شاق است.
۱۸ و ۲۰- إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ معلوم می‌شود که او فکر کرده و فکر خود را پس و پیش کرده که چه بگوید: آن را سحر بنامد، یا کهانت، یا سخن دیوانه و یا افسانه‌ها؟، «کیف» برای تعجب است یعنی مرگ بر او چطور چنین فکر کرد، ثُمَّ قُتِلَ ... برای تأکید است.

۲۱ و ۲۳- ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ نظر نگاه چشم نیست بلکه ظاهراً نگاه باطنی است به آنچه اندیشیده بود بعضی گفته‌اند: به حاضران نگاه کرد، آن گاه قیافه در هم کشیده و کراحت باطنی‌اش را آشکار نمود، سپس در دل از قرآن اعراض نمود و خود را برتر از قبول آن دانست دو فعل اخیر ترسیم روحیه است.

۲۴ و ۲۵- فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَهٌ سَحَرٌ يُؤْتِرُ إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ این اظهار نظر اوست بعد از آن همه حالات، که گفته: این قرآن سحر است که قلوب را به خود جذب می‌کند، سحری که از آثار دیگران است «یؤثر» یعنی روایت و نقل می‌شود، إِنَّ هَذَا ... نفی وحی است.

۲۶ و ۲۷- سَأَصْلِيهِ سِقَرٌ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِقَرٌ بَيَانِ يَأْتِيهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ وَ سِقَرٌ نَامِيٌّ مِنْ نَامِيٍّ جَهَنَّمَ می‌باشد به قولی در کی در درکات آن است «سین» برای حتمیت و یا زود بودن می‌باشد، وَ مَا أَدْرَاكَ ... جمله اول را تأکید می‌کند.

۲۸ و ۳۰- لَا تَبْقَى وَ لَا تَذُرُ لَوْ آخِزَةٌ لِلْبَشَرِ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ آیه اول نظیر: ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى طه/ ۷۴ است یعنی نه انسان را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۲۷

زنده می‌گذارد نه ترک می‌کند تا بمیرد. به قول بعضی: باقی نمی‌گذارد هر چه پیدا کند و ترک نمی‌کند آنچه در آن انداخته شود. لَوْ آخِزَةٌ لِلْبَشَرِ نظیر نَزَاعِيَةٌ لِلشَّوَى معارج/ ۱۶ است، یعنی: سقر پوستهای بدن را تغییر می‌دهد و شاید نظیر: كَلَّمَا نَفَثَ جَثَّ جُلُودُهُمْ

بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا نِسَاءً / ۵۶ باشد، تِسْعَةَ عَشَرَ رَاجِعَ بِهِ مَأْمُورَانَ آتَشِ اسْتِ كِهْ دَرِ آيَهْ بَعْدِي خَوَاهِدْ آمَد. تَقْدِيرِ آن «تِسْعَةَ عَشَرَ مِنْ الْمَلَائِكَةِ» اسْتِ.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۲۸

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۳۱ تا ۳۷]

اشاره

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَزْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ (۳۱) كَلَّا- وَالْقَمَرِ (۳۲) وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (۳۳) وَالصُّبْحِ إِذَا أَشْفَرَ (۳۴) إِنَّهَا لَإِحدى الْكُبرِ (۳۵)

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (۳۶) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (۳۷)

۳۱- قرار نداده‌ایم مأموران آتش را مگر ملائکه و قرار نداده‌ایم عده آنها را مگر امتحان برای آنان که کافر شده‌اند، تا اهل کتاب یقین نمایند و اهل ایمان، ایمان خویش را زیاد کنند، و اهل کتاب و مؤمنان شک نمایند و آنان که مریض القلب اند و کفار بگویند: خدا با این وصف چه چیز اراده کرده است، خدا این چنین گمراه می‌کند کسی را که اراده کند، و هدایت می‌کند کسی را که اراده نماید، لشکرهای پروردگارت را جز او نمی‌داند، این عدد نیست مگر تذکر برای بشر. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۲۹-۳۲- نه، قسم به ماه.

۳۳- و قسم به شب وقتی که پشت کند.

۳۴- و قسم به صبح چون سفید شود.

۳۵- قرآن یکی از آیات بزرگتر الهی است.

۳۶- انذار است برای بشر.

۳۷- برای کسی که می‌خواهد در ایمان و عمل پیش افتد یا پس ماند.

کلمه‌ها

اسفر: سفر (بر وزن عقل): پرده برداشتن و آشکار کردن «السفر: كشف الغطاء» اسفار: آشکار شدن.
کبر: (بر وزن صرد) جمع کبری است.

شرحها

در این آیات فرموده: خبر دادن از تعداد مأموران آتش، برای چهار امر است اول امتحان کافران دوم یقین کردن اهل کتاب به قرآن زیرا که کتاب آنها نیز نوزده نفر گفته است، سوم: ازدیاد ایمان مؤمنان در اثر یقین و اقرار اهل کتاب، چهارم عاقبتش آن می‌شود که منافقان و کافران در مقام تحقیر گویند:
خدا از این مثل چه نظری دارد؟

آن گاه با قسمهایی بیان می کند که قرآن سحر و جادو نیست بلکه نذیر و اتمام حجت است.

در مجمع البیان فرموده: چون آیه عَلَیْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ نَازِلٍ شد ابو جهل به مشرکان گفت: مادرانتان به عزایتان بنشینید می شنوید که ابن ابی کبشه می گوید: عدد مأموران آتش نوزده است، شما جمعیت زیاد و شجاع هستید آیا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۳۰ نمی توانید هر ده نفر یک نفر از مأموران آتش را بگیرید.

ابو الاسد جمحی که از شجاعان بود گفت: من به تنهایی از عهده هفده نفرشان بر می آیم ... از دو نفر نیز شما کفایت کنید، در جواب این سخن آیه وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ ... نازل گردید:

نگارنده گوید: اگر چنین چیزی هم نباشد، قرآن آن را به طور دفع دخل در نظر آورده است.

۳۱- وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً مَنْظُورًا مِنْ مَأْمُورَانَ آتَشٍ است، یعنی آنها ملائکه اند شما نمی توانید با آنها مقابله کنید.

وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا در المیزان فرموده: گفته اند مراد از جعل به حسب خبر دادن است نه به حسب تکوین، یعنی نوزده نفر بودن آنها برای امتحان نیست بلکه خبر دادن برای امتحان است تا به بینیم مشرکان در مقابل این خبر چه خواهند گفت. عکس العمل کفار ظاهرا همان بود که از ابو جهل نقل گردید. این احتمال حق است زیرا فقط خبر دادن می تواند برای امتحان باشد نه نوزده بودن در واقع.

لِيَشَیِّعِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا تَعْلِيلٍ دوم و سوم است یعنی تا اهل کتاب یقین کنند که قرآن حق است زیرا این عدد در کتاب آنها نیز هست. و نیز چون اهل کتاب به این عدد اقرار کردند، آن سبب ازدیاد ایمان مؤمنان خواهد بود، ظاهر آن بود که در اول «لیستیقن» و او عطف آید.

جوامع الجامع در توجیه آن گوید: کانه قال جعلنا عدتهم عدة من شأنها ان يفتتن بها لاجل استيقان اهل الكتاب ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۳۱

وَ لَا يَزِتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ این جمله تأکید مطلب ما قبل است، یعنی در اثر اخبار ما، اصلا در عدد آنها شکی باقی نماند.

وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا.

لام در «لیقول» برای عاقبت است نه تعلیل، زیرا گفتار منافقان و کفار برای تحقیر و مسخره است و آن نمی تواند غایت فعل خدا باشد، مراد از الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ منافقان است و این نشان می دهد که در مکه منافق وجود داشته است، زیرا همه سوره مکی است، در این باره در نکته ها سخن خواهیم گفت «مثلا» به معنی عدد و وصف است، یعنی خدا از این تِسْعَةَ عَشْرَ گفتن چه اراده کرده است؟ و این نوزده نفر چگونه می توانند آن همه انسان را عذاب کنند؟! كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ یعنی خداوند با این کارها بعضی را اضلال و بعضی را هدایت می کند. «كذلك» اشاره است به امتحان گردانیدن عدد تِسْعَةَ عَشْرَ.

ناگفته نماند «یضل» راجع به اضلال ابتدایی نیست تا لازمهاش جبر باشد بلکه اضلال در اثر قبائح است نظیر: وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ابراهیم / ۲۷.

وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ علم در اینجا ظاهرا متعلق به حقیقت آنها و اعمال و اندازه توانایی آنها و نوزده نفر کردن آنهاست یعنی کسی نمی تواند آنها را کم بداند یا نسبت به کم بودن آنها اشکال بگیرد، چون کسی به حقائق و اندازه کاربرد آنها عالم نیست.

وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ ضمیر «هی» راجع است به نوزده بودن. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۳۲

در المیزان فرموده: تأیث آن به علت تأیث خبر است، بعضی آن را به «سقر» و بعضی به «جنود» بر گردانده اند، گویی منظور آنست

که بدانند ملائکه چقدر گسترش نیز دارند که ۱۹ نفر همه جهنم را اداره می‌کند.

۳۲ و ۳۵- کَلَّا وَالْقَمَرِ وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ وَ الصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ إِنَّهَا لَأُحَدِّى الْكُبْرِ مفسران ضمیر «انها» را به سقر بر گردانده‌اند، در اینصورت این آیات تتمه سَأُضْلِيهِ سَقَرٌ است ولی احتمال قوی آنست که به آیات قرآن راجع باشد یعنی قرآن (آیات آن) یکی از آیات بزرگ الهیه است. مجمع البیان آن را به طور «قیل» آورده، المیزان آن را بعید نمی‌داند. علی هذا این آیات رد است بر این‌ها إِلَّا سَخِرَ يُؤْتَرُ و «کلا» ردع بر آن است. یعنی همانطور که ماه و شب و صبح از آیات بزرگ الهیه در تنظیم کون می‌باشند همچنین قرآن یکی از آیات بزرگ الهی در هدایت بشر است، قید ادبار در إِذْ أَدْبَرَ حاکی است که ثبوت شب با قرآن که نور است مناسب نیست.

۳۶ و ۳۷- نَذِيرًا لِلْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ. نذیرا تمیز است از «لاحدی» شاید نذیر به معنی انذار باشد. مراد از «یتقدم» تقدم به ایمان و عمل است و مراد از «یتأخر» تأخر از آن دو، و مصداقش کفر است یعنی قرآن بر همگان انذار و اتمام حجت است. نظیر فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ كهف/ ۲۹ «عن ابی الحسن علیه السلام انه قال كل من تقدم الى ولايتنا تاخر عن سقر و كل من تأخر عن ولايتنا تقدم الى سقر».

نکته‌ها

منافقان در مکه: در رابطه با آیه وَ لَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ باید بدانیم که عده‌ای وجود منافق را در مکه انکار کرده‌اند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۳۳

به دلیل آنکه: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مُسْلِمَانَانِ در مکه دارای شوکت و قدرت و اموال نبودند تا بعضی‌ها برای نفع مادی و یا ترس ادعای ایمان کنند و در باطن کافر باشند، علی هذا نفاق فقط در مدینه به وجود آمد، آن موقع که مسلمانان دارای شوکت و قدرت شدند، از این رو از مقاتل نقل شده که گویند: آیه وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ... در مدینه نازل شده است. ولی قرآن این گفته را رد می‌کند و از وجود نفاق در مکه خبر می‌دهد چنان که در آیه وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ ... گذشت، آنچه از مقاتل در مدنی بودن آیه نقل شده اعتباری ندارد و اجتهاد بدون نص است.

آیات وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَ لَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أ وَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ عنكبوت/ ۱۰ و ۱۱ نیز از وجود منافق در مکه خبر می‌دهد، زیرا سوره عنكبوت مکی است در مدینه برای مسلمانان ایذاء و شکنجه نبود «جاء نصر» فقط منحصر به نصرت در جنگ نیست تا بگوئیم آیه مدنی است زیرا شکستن تحریم شعب ابی طالب و امثال آن نیز مصداق نصرت می‌باشند.

وانگهی علت نفاق منحصر در نفع مادی و ترس نیست زیرا طمع در آینده و حمیت و تعصب نیز می‌تواند از علل نفاق باشد. طبرسی رحمه الله در احتجاج از سعد بن عبد الله قمی نقل کرده که بعضی از ناصبی‌ها به او گفت: اینکه می‌گوئید فلان و فلان از صحابه منافق بودند بگو به بینم آنها در مکه از روی رغبت اسلام آوردند یا از روی اجبار؟

من به او جواب ندادم زیرا فکر کردم اگر بگویم: از روی اجبار ایمان آوردند، جواب خواهد داد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آن روز قدرت نداشت تا آنها را اجبار بکند و اگر بگویم از روی رغبت ایمان آوردند محکوم خواهم شد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۳۴

در حالی که جگرم کباب می‌شد به منزل آمدم حدود چهل و هفت سؤال غامض که جواب آنها را نمی‌دانستم نوشتم که به احمد بن اسحاق وکیل امام حسن عسکری علیه السلام بدهم تا برایم جواب آورد به خانه او آمدم گفتند به مسافرت رفته است، در راه، خودم را به او رساندم و جریان را گفتم.

فرمود با هم به سامراء برویم و از حضرت عسکری علیه السلام جواب آنها را بخواهیم، با او به سامراء رفتم از حضرت اجازه خواسته

داخل شدیم ... چون نگاهمان به حضرت افتاد، دیدم جمال مبارکش مانند ماه چهارده شبه بود، در روی زانویش بجهای نشسته بود که در زیبایی و جمال به مشتری شبیه بود (حضرت مهدی صلوات الله علیه).

در محضر امام اناری بود از طلا که با جواهر پرقیمت نگین‌هایی بر او زده بودند بعضی از رؤساء بصره آن را به حضرت اهداء کرده بود، حضرت چیزی می‌نوشت، هر وقت می‌خواست بنویسد، بچه دست او را می‌گرفت، امام آن انار را به دور می‌انداخت، آن بچه برای آوردن آن می‌رفت و امام می‌نوشت ...

(بعد از شرح مفصل از جوابهایی که آن کودک (صلوات الله علیه) به امر پدرش داد) تا فرمود: اما آنچه خصم تو گفت: آیا آن دو با میل اسلام آوردند یا با اکراه؟ چرا نگفتی: آن دو از روی طمع اسلام آوردند، زیرا که با یهود اختلاط می‌کردند و خبر خروج رسول الله صلی الله علیه و آله و غلبه آن حضرت را از یهود و از تورات و کتب مقدسه دریافت کرده بودند ... «۱»

(۱) احتجاج طبرسی شرح احتجاجهای حضرت امام زمان علیه السلام احتجاج اول.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۳۵

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۳۸ تا ۴۸]

اشاره

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (۳۸) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۳۹) فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴۱) مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴۳) وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ (۴۴) وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ (۴۵) وَ كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ (۴۶) حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ (۴۷)

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴۸)

۳۸- هر کس در مقابل آنچه کرده گرو است:

۳۹- مگر اصحاب یمین.

۴۰- آنها در بهشتها هستند و از هم سؤال می‌کنند.

۴۱- از حال مجرمان.

۴۲- چه چیز شما را به جهنم داخل کرد؟!

۴۳- گویند: ما از نماز گزاران نبودیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۳۶ ۴۴- فقیر را اطعام نمی‌کردیم.

۴۵- با اهل باطل وارد می‌شدیم.

۴۶- روز جزا را تکذیب می‌کردیم.

۴۷- تا مرگ بر ما آمد.

۴۸- پس شفاعت شافعان نفعشان ندهد.

کلمه‌ها

رهینه: رهن و رهان: گرو و وثیقه هر انسان پیش خدا در مقابل عملش مرهون و مقبوض است تا به جزای آن برسد در جوامع فرموده رهینه مؤنث رهین نیست زیرا فعیل به معنی مذکر و مؤنث در آن یکسان می‌آید بلکه آن اسم است به معنی رهن.

سلککم: سلک (بر وزن عقل): داخل شدن و داخل کردن.

نخوض: خوض: داخل شدن در آب و رفتن در آن. به طور استعاره به وارد شدن در امور گفته می‌شود، اکثر موارد آن در قرآن در مقام ذم است.

شرحها

به دنبال مطالب گذشته در آیات می‌خوانیم که هر کس در گرو اعمال خویش است، ایمان و عمل به قرآن، انسان را از عذاب می‌رهاند و گرنه «سقر» در کمین او خواهد بود و شفاعت شافعان به او سودی نخواهد بخشید.

۳۸ و ۳۹- كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ بَاءٌ در «بما» به معنی سبب یا مقابله است یعنی انسان به سبب یا در مقابل عملش رهن و مقبوض است تا مجازات ببیند. «الا» استثناء متصل است یعنی مگر تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۳۷ اصحاب یمین که نامه عمل به دست راستشان داده خواهد شد، آنها به واسطه ایمان و عمل، خود را از رهن بودن باز داشته‌اند.

«و قال الباقر علیه السلام: نحن و شیعتنا اصحاب الیمین»

علی هذا اصحاب یمین در آیه شامل سابقون نیز می‌باشد.

۴۰-۴۲ فِی جَنّٰتٍ یَّتَسَاءَلُوْنَ عَنِ الْمُجْرِمِیْنَ مَا سَلَکْکُمْ فِی سَقَرٍ یعنی «هم فی جنات»، نکره آمدن جنات برای تفخیم است در کشف و جوامع فرموده: مَا سَلَکْکُمْ بَیِّن «یتساءلون» نیست بلکه نقل سؤال اهل بهشت است. یعنی اهل بهشت از یکدیگر از حال مجرمین می‌پرسند، بعضی از اهل بهشت جواب می‌دهند که ما از مجرمان سؤال کردیم که ما سَلَکْکُمْ فِی سَقَرٍ بدین طریق بین الاثنین بودن «یتساءلون» توجیه می‌شود.

۴۳-۴۴- قَالُوْا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّیْنَ و لَمْ نَکُ نُطْعِمِ الْمَسْکِیْنَ این دو جواب، اشعار می‌دارد که مجرمان مؤمن گناهکار بوده‌اند ولی آیات بعدی حاکی است که آنها منکر معاد و کافر می‌باشند و نیز معلوم می‌شود که اهل بهشت و جهنم، یکدیگر را می‌بینند و گفتگو می‌کنند چنان که در سوره اعراف آیات ۴۴-۴۹ گذشت و در جاهای دیگر نیز آمده است.

دو آیه فوق نشان می‌دهد که کفار مکلف بر فروع هستند و شاید آن دو، نمونه رابطه ما بین خدا و آنها و خلق و آنها باشد یعنی هیچ یک را ملاحظه نمی‌کردیم احتمال دیگر آنست که دیده‌اند نماز و اطعام، سبب بهشت رفتن مؤمنان شده لذا گفته‌اند: ما آن چنان نبودیم.

۴۵-۴۷- وَ کُنَّا نَخُوْضُ مَعَ الْخٰضِیْنَ وَ کُنَّا نَکْذِبُ بِیَوْمِ الدِّیْنِ حَتّٰی اَتَانَا الْیَقِیْنُ از آیه نُکْذِبُ بِیَوْمِ الدِّیْنِ معلوم می‌شود که منظور از «المجرمین» کفار منکر معاد هستند. چهار عامل فوق سبب جهنم رفتن آنها شده است، یقین را تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص:

۴۳۸

مرگ معنی کرده‌اند، یعنی در این چهار کار بودیم و آنها را ادامه دادیم تا وقتی که مرگ ما فرا رسید، بعضی آن را معاینه مرگ و یقین به قیامت گفته‌اند.

۴۸- فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشّٰفِعِیْنَ.

این یک خبر است یعنی در نتیجه، شفاعت شافعان به آنها فائده نمی‌دهد، آیه، اصل شفاعت و شافعان را نفی نمی‌کند، بلکه کفار از آن بی‌بهره‌اند، در تفسیر سوره بقره در باره شفاعت بحث کرده‌ایم.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۳۹

اشاره

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ (۴۹) كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۵۱) بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صِيْحْفًا مُنَشَّرَةً (۵۲) كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ (۵۳)

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرَةٌ (۵۴) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۵۵) وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (۵۶)

۴۹- آنها را چه شده که از قرآن در حال اعراض هستند.

۵۰- گویی خران رم کرده‌اند.

۵۱- که از شیری گریخته است.

۵۲- بلکه هر کس از آنها می‌خواهد نامه‌های گسترده و باز شده داده شود.

۵۳- نه، بلکه از آخرت نمی‌ترسند.

۵۴- نه، آیات قرآن موعظه است.

۵۵- هر که بخواهد از آن پند گیرد.

۵۶- و پند نمی‌گیرند مگر آنکه خدا بخواهد، خدا اهل تقوی و اهل آمرزش است.

کلمه‌ها

تذکره: یاد آوری. مصدر ذکر، یذکر از باب تفعیل است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴۰

حمر: (بر وزن عنق): خران. مفرد آن حمار است حمیر نیز جمع حمار می‌باشد.

مستنفره: نفر (بر وزن عقل) اگر با «من» و «عن» آید به معنی دوری و تفرق است، استنفار: رم دادن و رم کردن، «مستنفر»: رم کرده.

قسوره: شیر. آن جمع قسور نیز آمده به معنی صیاد تیر انداز، این کلمه یک بار بیشتر در قرآن نیامده است.

شرحها

آیات فوق، استنتاج است از مطالب گذشته به صورت تعجب که چرا مردم از این تذکار آسمانی اعراض می‌کنند، گویی خران رم کرده از شیر هستند. اینها می‌خواهند که هر یک پیامبر مستقل و صاحب کتاب باشند، نه بلکه از آخرت بیم ندارند. به هر حال قرآن در اختیار همه است ولی تا خدا نخواهد از آن پند نخواهند گرفت.

۴۹- فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ «لهم» متعلق است به «کان» محذوفه، تقدیر آن «فما کان لهم» می‌باشد، معرضین حال است از ضمیر «لهم»، یعنی چه شده بر آنها که در حال اعراض از قرآنند؟! ۵۰ و ۵۱- كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ تشبیه عجیبی است از اعراض آنها، چون شیری به جمع خران حمله کند آنها سر زده به هر طرف فرار می‌کنند به طوری که اصلاً بیشتر توجهی ندارند، این نشانه اعراض کامل آنها از قرآن است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴۱

۵۲- بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صِيْحْفًا مُنَشَّرَةً منظور از صحف کتابی آسمانی است آیه حاکی از استکبار آنهاست یعنی اعراضشان به علت آنست که خود را چنان بزرگ می‌دانند که می‌خواهند هر یک پیامبر دارای کتاب باشند و در عین حال تحقیر است نسبت به قرآن مجید، نظیر آیه: لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ ... انعام/ ۱۲۴ و نظیر لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ زخرف/ ۳۱.

۵۳- كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ اعراض است از آیه قبلی، یعنی: خواستن کتاب آسمانی یک ادعای ظاهری و عذر ساخته است، عُلَّتْ

اصلی اعراض آنها، عدم خوف یعنی عدم ایمان به آخرت است، این مطلب در بسیاری از آیات آمده است.

۵۴ و ۵۵- کَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ رَدَعٌ دَوْمٌ اسْتِ مِنْ بَلِّ يُرِيدُ ... یعنی: نه به آنها کتاب آسمانی نخواهیم داد بلکه قرآن برای آنها تذکره است و با وجود آن احتیاج به کتاب دیگری نیست. هر کس بخواهد با آن متذکر می‌شود، این اختیار به او داده شده است «انه» راجع به قرآن و تأنیث «تذکره» راجع به آیات قرآن است.

۵۶- وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ شَاءَ ذَكَرَهُ مُمْكِنٌ اسْتِ كَسِي چنان فهمیده که آنها در خواستن مستقل هستند و خواستن و نخواستن ربطی به خدا ندارد، جواب آنست که: این اختیار از جانب خدا به آنها تفویض شده است به عبارت دیگر: خدا با اراده تکوینیه خود خواسته که انسان دارای اختیار در فعل و ترک باشد و او را چنین آفریده است و اگر چنین نبود آنها صاحب اختیار نمی‌شدند، نهایتاً خداوند از اول چنین اراده فرموده است فعل «ان یشاء» حاکی است که خدا به این مشیت پیوسته تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴۲

ادامه می‌دهد.

در نتیجه خواستن آنها متعلق به اختیار خود و در عین حال متعلق به اراده خداست، نظیر: لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ تکویر / ۲۹.

هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ ... یعنی خدا اهل آنست که از او ترسیده شود و اهل آمرزش است.

در توحید صدوق از امام صادق علیه السلام در معنی آن نقل شده:

«قال الله تبارك و تعالی انا اهل ان اتقى و لا يشرك بي عبدی شیئا و انا اهل ان لم يشرك بي عبدی شیئا ان ادخله الجنة» (۱).

در میزان فرموده: هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ ... می‌تواند تعلیل کَلَّا إِنَّهَا تَذَكَّرَةٌ ...

باشد، زیرا اهل تقوی و اهل مغفرت بودن، تمام نمی‌شود مگر آنکه خدا صاحب اراده نافذ باشد در آنها و اعمال آنها ...».

روز اول جمادی الثانیة سال هزار و چهار صد و شش مطابق ۲۲ بهمن ماه / ۱۳۶۴ سالگرد یوم الله پیروزی انقلاب اسلامی، تفسیر سوره مبارکه «مدثر» به انجام رسید.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

(۱) توحید صدوق باب اول / ۲۰.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴۳

سوره قیامت

اشاره

در مکه نازل شده و چهل آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره قیامت سی و یکمین سوره است که بعد از سوره قارعه در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هفتاد و پنجم می‌باشد، از آیات آن معلوم می‌شود که بعد از سال سوم بعثت و نزول آیه فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر / ۹۴،

نازل شده است.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی چهل و در قرائت دیگران سی و نه است چون در قرائت کوفی لا تُحَرِّكَ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ / ۱۶ یک آیه حساب شده و در قرائت دیگران تا إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ

ادامه یافته است (مجمع) در تفسیر خازن کلمات آن را صد و نود و نه و حروف آن را ششصد و پنجاه گفته است.

۳- تسمیه آن به «قیامه» به علت وقوع این کلمه در اول آنست و انگهی این سوره همه‌اش در باره قیامت می‌باشد، ظاهراً این تسمیه توسط حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است و الله العالم.

۴- سوره مبارکه چنان که از مطالب آن بر می‌آید مکی است ظاهراً کسی به خلاف آن نظر نداده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴۴

مطالب سوره

۵- سخن از قیامت است و جواب منکر آن که در اثر استکبار و آلوده بودن به نفسانیات آن را انکار می‌کند، آن وقت مقداری از حالات قیامت نقل می‌شود و اینکه رفتن به سوی خدا با مرگ آغاز می‌گردد، در آخر با تذکر این مطلب که آفریننده انسان به اعاده او توانست مطالب سوره به انجام میرسد.

از آیات اول و آخر سوره معلوم می‌شود که علت نزول آن، جواب دادن به منکرین معاد بوده است در ضمن مطلبی نیز در باره نزول تدریجی قرآن مطرح می‌باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴۵

سوره القیامه مکیه و هی اربعون آیه نزلت بعد سوره القارعه

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۳) بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ (۴)
 بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (۵) يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۶) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹)
 يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْزُ (۱۰) كَلَّا- لَا وَزَرَ (۱۱) إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (۱۳) بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴)
 وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ (۱۵)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- نه، قسم می‌خورم به روز قیامت.

۲- و نه، قسم می‌خورم به و جدان ملامتگر.

۳- آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را نتوانیم جمع کرد؟

۴- بلی جمع می‌کنیم در حالی که قادریم که انگشتان او را بسازیم.

- ۵- بلکه انسان می‌خواهد در جلوش گناه کند.
- ۶- می‌پرسد روز قیامت کی خواهد بود.
- ۷- چون چشم خیره شود.
- ۸- و ماه بگیرد.
- ۹- و آفتاب و ماه جمع شود.
- ۱۰- انسان آن روز می‌گوید: فرار گاه کجاست؟
- ۱۱- نه، فرار گاهی نیست.
- ۱۲- محل استقرار در طرف پروردگار توست.
- ۱۳- خبر داده شود انسان، در آن روز آنچه را که از پیش فرستاده و یا آخر گذاشته است.
- ۱۴- بلکه انسان به خود یک پارچه بصیرت است.
- ۱۵- هر چند که عذرهایش را بیاورد.

کلمه‌ها

لوامه: مؤنث لائمه است به معنی ملامت کننده.

بنان: بنانه: انگشت. سر انگشت طرف. هر سه در لغت آمده است، جمع آن «بنان» می‌باشد، منظور از آن در آیه انگشتان یا سرهای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴۷ انگشتان است.

برق: چون چشم مضطرب و خیره شود گویند: بَرَقَ البَصْرُ.

خسف: خسف: فرو رفتن و فرو بردن. منظور از آن رفتن نور ماه است.

مفر: اسم مکان است (محل فرار).

وزر: (بر وزن شرف) پناهگاهی در کوه. (مجمع و مفردات).

مستقر: محل قرار گرفتن، این کلمه اسم مفعول نیست، چون استقرار متعدی نیامده است به معنی استقرار نیز آید.

معاذیر: عذرها: پوزش، به قولی حجتی است که با آن پوزش می‌خواهند معذرة: عذر و حجت، جمع آن معاذیر است.

شرحها

در این آیات خداوند قسم یاد می‌کند به روز قیامت و به وجدان انسان که قیامت خواهد آمد، انسان گمان می‌کند که خدا نمی‌تواند استخوانهای او را گرد آورد حال آنکه خدا قادر است حتی انگشتان او را مانند اول بسازد.

انسان قیامت را انکار می‌کند تا راهش برای گناه باز باشد ولی به وقت آمدن قیامت در پی پناهگاهی خواهد بود و از هر آنچه آگاهی خواهد یافت، خودش به خودش یکپارچه بصیرت است.

۱ و ۲- لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَامَةِ.

جواب قسم محذوف است نظیر «لتبعثن - انکم مبعوثون» حرف «لا» برای تأکید قسم است، در جوامع فرموده: دخول لاء نافیة بر فعل قسم مستفیض ...

و برای تأکید قسم می‌باشد، به قول دیگر: آن برای نفی سخن خصم است، یعنی ای منکر معاد سخن تو باطل است قسم می‌خورم به قیامت. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴۸

مراد از «نفس لوامه» به نظر المیزان نفس مؤمن است که او را در دنیا برای فعل معصیت و سستی در طاعت ملامت می‌کند، در مجمع آن را به لفظ «قیل» آورده است به نظر می‌آید: منظور از آن و جدان آدمی است که شخص را در مقابل اعمال بد ملامت می‌کند خواه مؤمن باشد یا کافر. انسان دارای محکمه و جدان است که بعد از انجام ظلم و کارهای قبیح، او را ملامت و محکوم می‌کند این محکومیت، اغلب بعد از وقوع عمل و برگشتن به حال عادی است.

در زندگی بسیار اتفاق افتاده که انسان بعد از انجام ظلم و قتل و هر عمل ناشایست، در اثر فشار و جدان خود را تسلیم انتقام کرده و یا اقرار به حق نموده است، و این منحصر به مؤمن نیست و این یکی از اسرار خلقت و از اعجاز خداوندی است.

رابطه قسم با مقسم به چندان آشکار نیست آیا منظور آنست که: و جدان ملامتگر می‌گوید: خدا را در آوردن قیامت عاجز ندان، وعده خدا را غیر عملی مشمار و یا می‌گوید: این محکمه درونی نمونه‌ای از محکمه جهان واقع در قیامت است و الله اعلم. قسم به روز قیامت در لا اُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ به نظر می‌آید از باب جواب نقضی است یعنی شما آن را قبول ندارید ولی چنان حق است که حتی به آن قسم می‌خورم.

۳ و ۴- أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ.

مراد از جمع عظام زنده کردن آنهاست نظیر مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ یس / ۷۸. «یحسب» در رابطه با آنست که: انکار معاد به طور یقین نمی‌شود، بلکه فقط با گمان میسر است «قادرین» حال است از فاعل فعل محذوف و تقدیر آن «بلی نجمعها قادرین» می‌باشد. یعنی: در حالی که قادریم بر ساختن انگشتان یا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۴۹ سر انگشتان آنها، همانطور که در دنیا بودند.

بعید نیست اشاره به خطوط انگشتان نیز باشد چنان که در انگشت نگاری معلوم شده: خطوط انگشتان هر انسان مخصوص به خود اوست و یا اشاره به رموز و لطافت و مفاصل انگشتها می‌باشد. به نظر می‌آید: این اشکال همانست که در سوره یس آمده: وَ صَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ / ۷۸.

۵ و ۶- بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ.

سؤال در «یسئل» از باب مسخره است «ایان» سؤال از زمان آینده است امام ظرف مکان و منظور مدت عمر است گویی مدت عمر همچون مکانی است در مقابل انسان که می‌خواهد در آن در اتیان فجور آزاد باشد، «بل» اعراض از أَيْحَسِبُ ... است یعنی: گمان نمی‌کند که خدا قادر نباشد بلکه تکذیب معاد به علت آنست که در فجور جلوش باز باشد يَسْئَلُ أَيَّانَ ... بیان یلِ الْإِنْسَانُ ... می‌باشد.

ناگفته نماند: انسان گاهی به چیزی یقین می‌کند ولی روی علل خود-خواهی و حب شهوات، به یقین خود تسلیم و خاضع نمی‌شود. چنان که در باره قوم فرعون نسبت به معجزات موسی می‌خوانیم: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا نَمَلٍ / ۱۴، در اینجا هم هیچ بعدی ندارد که انسان طاعی به معاد یقین داشته باشد ولی برای آزاد بودن در فجور، تسلیم آن نشود.

۷- ۱۰- فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ وَ جَمَعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ.

آیات در جواب أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ است، مراد از بَرَقَ الْبَصَرُ حیرت زده بودن انسان با دیدن قیامت است نظیر: إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ابراهیم / ۴۲، خسوف قمر رفتن نور آنست، جمع شمس و قمر گفته‌اند در رفتن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱،

ص: ۴۵۰

نور هر دو است، و شاید مراد به هم پیوستن آن دو باشد، يَقُولُ الْإِنْسَانُ ... اشاره به لا علاجی انسان است.

۱۱ و ۱۲- کَلَّا لَا وَزَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ.

ردع است از ائین المَفَرُّ نظیر این آیه است آیات: إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ

علق / ۸، وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ نجم / ۴۲ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ انشاق / ۶.

به نظر می‌آید که: مستقر اسم مکان باشد یعنی قرارگاه فقط در طرف پروردگار تو است ای پیامبر تقدیم «الی ربک» مفید حصر است.

منظور از آن رسیدن به نعمت یا عذاب خدا و یا مراد آنست که امر آن روز بسته به مشیت اوست نظیر لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ قصص / ۸۸ وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ انفطار / ۱۹.

۱۳- يَنْبُؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ

در این مضمون آیات بسیاری هست مراد از «ما قدم» اعمالی است که از پیش فرستاده و از «اخر» آثاری است که در دنیا باقی گذاشته، نظیر: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ یس / ۱۲ به نظر بعضی: منظور از «ما قدم» اعمال اول عمر و از «اخر» اعمالی است که در آخر عمر انجام داده است، در باره سنت حسنه و سنت سیئه ذیل آیه فوق از سوره یس صحبت شد.

۱۴ و ۱۵- بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ

بصیره از باب «زید عدل» است یعنی انسان نسبت به خود یکپارچه بصیرت و بینایی است و شاید منظور «ذو بصیره» باشد، او در «و لو» وصلیه است، یعنی هر چند که عذرها آورد، باز نسبت به خود یکپارچه بصیرت است. از این معلوم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۵۱

می‌شود: انسان در آن روز قطع نظر از خبر دادن خدا، به کارهای خود در باطن آگاه خواهد بود، علی هذا «بل» اضراب است از «ینبؤ».

در مجمع از محمد بن مسلم از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«قال ما يصنع احدكم ان يظهر حسنا و يسر شيئا أ ليس اذا رجع الى نفسه يعلم انه ليس كذلك و الله سبحانه يقول بل الانسان على نفسه بصيره و ان السريره اذا صلحت قويت العلانية».

و نیز از زراره نقل کرده که:

«سئلت ابا عبد الله عليه السلام ما حد المرض الذي يفطر صاحبه قال بل الانسان على نفسه بصيره هو اعلم بما يطيق»

اینها استفاده دیگر از آیه شریفه است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۵۲

[سوره القيامة (۷۵): آیات ۱۶ تا ۳۵]

اشاره

لا- تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَٰ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأَنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹) كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰)

وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ (۲۲) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (۲۳) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲۴) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَٰ بِهَا فَاقرَةٌ (۲۵)

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) وَالتَّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۳۰)

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى (۳۱) وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى (۳۳) أُولَى لَكَ فَأُولَى (۳۴) ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى (۳۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۵۳

۱۶- زبانت را به خواندن قرآن حرکت مده تا در آن عجله کنی.

۱۷- حقا که جمع و خواندن آن بر عهده ماست.

۱۸- چون آن را خواندیم از خواندش پیروی کن.

۱۹- سپس بر عهده ماست بیان آن.

۲۰- نه، بلکه دوست می‌دارند دنیای عاجل را.

۲۱- و ترک می‌کنند آخرت را.

۲۲- چهره‌هایی در آن روز با طراوت است.

۲۳- به سوی پروردگارش نگاه کننده است.

۲۴- و چهره‌هایی در آن روز عبوسند.

۲۵- می‌پندارد که عذاب شکننده بر او خواهد شد.

۲۶- نه، چون روح به گلوها رسد.

۲۷- گفته می‌شود: کیست نجات دهنده.

۲۸- می‌پندارد که آن فراق دنیا است.

۲۹- و ساقش به ساقش می‌پیچد.

۳۰- امروز، رفتن به طرف پروردگار توست.

۳۱- پس نه حق را تصدیق کرده و نه نماز خوانده است.

۳۲- لیکن تکذیب کرده و اغراض نموده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۵۴-۳۳- سپس به طرف اهل خویش رفته و بر

خود می‌بالید.

۳۴- این حال بر تو سزاوارتر و سزاوارتر است.

۳۵- سپس بر تو سزاوار و سزاوارتر است.

کلمه‌ها

قرآنه: قرآن مصدر است به معنی خواندن. گویند: «قرء یقرأ قرآنا» چنان که در دو آیه بالا به معنی مصدر و ضمیر آن راجع به وحی است، آن گاه قرآن علم شده به کتاب حاضر که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل گشته و مصدر برای مفعول (مقرؤ) می‌باشد بعضی آن را در اصل به معنی جمع گرفته‌اند که در لغت آمده است.

تذرون: ترک می‌کنید، نادیده می‌گیرید. و ذر: ترک کردن و انداختن از روی بی‌اعتنایی. عرب ماضی، مصدر و اسم فاعل آن را به کار نمی‌برد بلکه ترک، ترک و تارک به کار می‌برد.

ناضرة: نضر: طراوت و زیبایی «النضرة: الحسن» و جوه ناضره یعنی چهره‌های با طراوت نظیر نضیر تعرف فی وجوههم نضرة النعیم مطفین / ۲۴.

باسرة: بسیار عبوس و قیافه درهم کشیده، در مجمع فرموده: بسور آشکار شدن کراهت در چهره است.

فاقره: فقار ظهر به معنی ستون فقرات است، بلا- و عذاب بزرگ را فاقره گویند که پشت انسان را می‌شکند، حاجت را نیز از آن

جهت فقر گویند.

تراقی: رقی: بالا رفتن و بالا بردن. ترقوه: گلو. عرب آن را مقدم حلق تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۵۵ در بالای سینه گفته‌اند، علت این تسمیه آنست که نفس در آن بالا- می‌رود، جمع آن تراقی است، استخوانهای اطراف گردن نیز گفته‌اند.

راق: اسم فاعل است بالا رونده و بالا برنده. آن را نجات دهنده، شفا دهنده و حمایت کننده گفته‌اند.

التفت: لف: پیچیدن و جمع کردن. «لفه لفا: ضمّه و جمعه» التفاف:

پیچیدن.

ساق: ما بین پا و زانو. نحو شَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا

نمل/ ۴۴ آن را در آیه شدت معنی کرده‌اند در مجمع فرموده: از «قامت الحرب علی ساق» شدت قصد می‌شود.

مساق: سوق (بفتح سین): راندن، مساق مصدر میمی از آنست، ظاهراً به معنی مفعول می‌باشد.

یتمطی: مطا: پشت. مطیه: شتری که به پشتش سوار شوند، تمطی: کشیدن پشت و تکبر «تمطی الرجل تمدد و تبختر».

شرحها

چهار آیه اول در باره نزول قرآن مجید است، بعد از آن، سخن به قیامت برمی‌گردد و حال دو گروه مؤمن و کافر ذکر می‌شود و نیز معلوم می‌گردد که رفتن به سوی خدا از آغاز مرگ است *إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ*.

ناگفته نماند: در مقدمه تفسیر و در اول سوره دخان راجع به نزول دفعی و تدریجی قرآن سخن گفته شد و گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله همه قرآن را با نزول دفعی می‌دانست ولی لازم بود در مواقع مقتضی جبرئیل بیاید و مقداری از آنچه را که تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۵۶

آن حضرت می‌دانست معین کند، و با کلمات اعجاز به آن حضرت القاء نماید و او به مردم بخواند و گرنه اولاً- مقدارش را نمی‌دانست و ثانیاً نمی‌توانست به شکل اعجاز ادا کند، این است که به نزول تدریجی احتیاج پیدا شد و آن بیست و سه سال طول کشید، و نیز نزول تدریجی سبب ادامه وحی و تثبیت قلب آن حضرت می‌شد.

بعد از این سخن، در بحار به روایتی بر خوردم که به مطلب فوق دلالت می‌کند و آن را در اینجا می‌آورم: در کتاب غیبت در خبر مفضل آمده: که امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل قرآن در بیست و سه سال نازل شده است، خدا فرموده: *شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ بقره/ ۱۸* و فرموده: *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ، فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ. أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ* دخان/ ۱-۳ و فرموده: *لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ فَرَقَانًا/ ۳۳*.

مفضل عرض کرد: مولای من این نزول قرآن است که خدا در کتابش فرموده بفرمائید نزول آن در بیست و سه سال چگونه ظاهر شد؟ امام فرمود:

آری ای مفضل خدا قرآن را در ماه رمضان به آن حضرت داد، ولی لازم بود که فقط در وقت استحقاق آن را ابلاغ کند و به مردم نگوید مگر در موقع امر و نهی پس جبرئیل با وحی پیش آن حضرت (در مواقع مختلف) آمد و آنچه مأمور بود به او رسانید و نیز گفت که: *لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ*

مفضل گفت: گواهی می‌دهم که شما با علم خدا عالم شده و با قدرت او قادر شده و با حکم او سخن گفته و به امر او عمل می‌کنید (بحار ج ۹۲/ ۳۸).

ناگفته نماند: امام علیه السلام در اینجا به آیات نزول دفعی و تدریجی هر دو اشاره فرموده‌اند، آنچه در اینجا و در مقدمه تفسیر

گفته شد که اگر آن حضرت بدون آمدن جبرئیل آیات را می‌خواند، به صورت اعجاز نمی‌شد، نظری است از نگارنده و تفسیر
 أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۵۷
 در جای دیگری ندیده‌ام و الله العالم.

۱۶ و ۱۷- لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ

آهنگ این آیات و دو آیه بعدی با آهنگ آیات قبل و بعد یکسان است ولی مطلب آنها با مطالب سوره هماهنگی ندارد، به نظر
 می‌آید این چهار آیه به حکم جمله معترضه هستند و یک مطلب مستقل را بیان می‌کند. و الله اعلم، المیزان نیز چنین گفته است.
 ضمیر «به» در هر دو مورد راجع به قرآن است، آیه نشان می‌دهد که قبل از آمدن جبرئیل، آن حضرت قرآن را می‌دانسته است،
 یعنی با نزول دفعی در شب قدر، ولی خدا فرمان می‌دهد که در ابلاغ آن عجله مکن.

منظور از «جمعه» جمع و جور کردن در قلب آن حضرت است یعنی: بر- عهده ماست که مقدار معین را در قلب تو جمع کرده و بر
 تو بخوانیم.

در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده: چون وحی نازل می‌شد آن حضرت برای دوست داشتن آن و به جهت حرص به وحی و
 ترس از اینکه فراموش کند، دهان خویش را با کلمات وحی حرکت می‌داد، خدا او را از اینکار نهی کرد، ولی این سخن پوچ و
 باطل است، زیرا لِتَعْجَلَ بِهِ

ظهورش در تبلیغ به مردم است یعنی زیانت را با قرآن حرکت مده که در تبلیغ آن عجله کنی، نه اینکه برای ترس از نسیان چنین
 کاری را نکن.

نظیر آیه فوق است آیه و لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا طه / ۱۱۴.

۱۸ و ۱۹- فَإِذَا قَرَأْتَ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

این نشان می‌دهد که لازم بود، آن حضرت طبق خواندن جبرئیل بخواند.

«ثم» برای تأخیر رتبه است زیرا بیان با قرائت حاصل می‌شد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۵۸

۲۰ و ۲۱- كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ.

بنا بر آنکه آیات چهار گانه فوق معترضه است، «کلا» ردع است از أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ ... یعنی: انکار آخرت برای گمان فوق نیست،
 بلکه حب دنیا وادار به تکذیب کرده است نظیر: بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ آیه و تَذَرُونَ ...
 تکمیل مطلب است.

۲۲ و ۲۳- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.

این دو آیه راجع به اهل بهشت است، شادی و غصه در قیافه انسان نقش می‌بندد، لذا به جای انسان «وجوه» قید شده است، نظیر: وَ
 لَقَاهُمْ نُصْرَةٌ وَسُرُورًا دهر / ۱۱، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نُصْرَةَ النَّعِيمِ مطففین / ۲۴.

منظور از نظر به رب نگاه حسی نیست، بلکه نگاه قلبی و یا نگاه کردن به نعمت خداست.

صدوق در توحید در تفسیر آن از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود:

«یعنی مشرقه تنتظر ثواب ربها»

«۱» در این روایت ناظره به معنی انتظار آمده است.

در نهج البلاغه آمده: ذعلب یمانی به آن حضرت گفت:

«هل رأيت ربك يا امير المؤمنين؟ فقال عليه السلام: أ فأعبد ما لا اری؟ فقال و کیف تراہ؟ فقال: لا تدرکہ العیون بمشاهدۃ العیان و

لکن تدرکہ القلوب بحقائق الایمان»

(۲).

۲۴ و ۲۵- وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ تَضُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ.

نظیر این تعبیر در آیات دیگر نیز آمده است مانند وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ عبس / ۴۱، فاقرة تقديرش «فعلة فاقرة» است، «تظن» را در آیه

(۱) توحيد / ۱۱۶.

(۲) نهج البلاغه عبده خطبه ۱۷۷.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۵۹

به معنی علم و یقین گفته‌اند.

در مجمع فرموده: به قولی ظن به معنی اصلی خود می‌باشد زیرا آنها تفصیل عذاب را نمی‌دانند، به نظر می‌آید علت به کار رفتن ظن آنست که، تا به عذاب داخل نشوند یقین نتوانند کرد.

۲۶- ۲۹- كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ وَ التَّفْتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ.

در المیزان فرموده: «کلا» ردع است از بَلُّ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ یعنی: دنیا را گرفته و آخرت را از نظر نیاندازید. فاعل «بلغت» روح است نظیر فَلَمَّوْا- إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ واقعه / ۸۳، فاعل «قيل» ظاهرا اهل میت است، این حکایت ضمیر آنهاست و حاکی از یأس می‌باشد، فاعل «ظن» میت است یعنی گمان می‌کند که این امر مفارقت دنیاست، ظاهرا «ظن» به معنی اصلی خود می‌باشد گر چه آن را یقین معنی کرده‌اند.

پیچیدن ساق به ساق شاید خروج روح از اطراف بدن باشد، پیچیدن غصه دنیا به غصه آخرت و پیچیدن حال مرگ به حال زندگی نیز گفته‌اند.

در کافی از جابر نقل شده که از امام باقر علیه السلام پرسیدم از قول خدا «و قيل من راق و ظنَّ أنه الفراق»؟ فرمود: او فرزند آدم است چون مرگ او در رسد گوید: آیا طیبی هست؟ ظنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ یقین کند به مفارقت دوستان و التَّفْتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ به پیچد دنیا به آخرت، سپس إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ فرمود:

مسیر به سوی رب العالمین است «۱».

۳۰- إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ.

امروز سوق شدن به سوی پروردگار است و آن از مرگ شروع می‌شود.

(۱) برهان از کافی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۶۰

۳۱- ۳۳- فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ وَ لَكِنَّ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ.

شرح حال انسان منکر معاد است که در أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ گذشت، فَلَا صَدَقَ یعنی دعوت قرآن را تصدیق نکرد، وَلَا صَيَّلَىٰ اشاره به عدم عبادت است با ذکر بزرگترین عمل عبادی، كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ برای مزید بیان است ثُمَّ ذَهَبَ ... حاکی است که از اینکار پیش خانواده و یا همکارانش اظهار تکبر می‌کرده نظیر وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ مطففین / ۳۱.

۳۴ و ۳۵- أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ

در اینکه این دو آیه تهدید مکرر است شکی نیست. المیزان بعید نمی‌داند:

«اولی» خبر مبتدای محذوف باشد و آن ضمیری است حاکی از پنج صفت فوق، یعنی: حال عدم تصدیق و عدم صلوه و تکذیب و اعراض و تکبر اولی است برای تو در اینصورت اولی بودن به اعتبار عقاب آنهاست، بعضی گفته‌اند: «الشر اولی لک...». طبرسی (ره) فرموده: در روایت آمده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله دست ابو جهل را گرفت سپس به او گفت: أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى ابو جهل گفت مرا با چه تهدید می کنی تو و پروردگارت نمی توانید به من چیزی بکنید، من عزیزترین این وادی هستم، خدا در جواب او سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را نازل فرمود.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۶۱

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى (۳۷) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳۹) أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى (۴۰)

۳۶- آیا انسان گمان می کند، که مهمل رها کرده شود؟
 ۳۷- آیا نطفه‌ای نبود از منی که ریخته می شود؟
 ۳۸- سپس علقه بود، خدا او را آفرید و ترکیب کرد.
 ۳۹- و از او دو جفت مذکر و مؤنث قرار داد.
 ۴۰- آیا آن خدا قادر نیست که مردگان را زنده کند.

کلمه‌ها

سدى: مهمل. بدون تکلیف بدون ثواب و عقاب. این کلمه فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.
 نطفه: آب کم. آب صاف شده راغب گوید: «النطفة: الماء الصافی» نطف: چکیدن توأم با صاف شدن.
 منی: منی (بر وزن عقل): اندازه گیری. «منی لک المانی» یعنی اندازه گیری برای تو اندازه گیری کرد. راغب گوید: نطفه را از آن منی گویند که با قدرت خدا اندازه گیری شده است. آن را ریختن نیز گفته‌اند: «امنی الدماء: اراقها».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۶۲

شرحها

در آخر سوره در این آیات دو تا مطلب مطرح است اول اینکه انسان گمان نکند که به سر خود رها شده و بدون تکلیف و حساب و کتاب است، بلکه از همان حالت نطفه بودن طبق نظام خدایی تعقیب می شود و پیش می رود و این نظم بهت آور نمی تواند بی هدف باشد.

دوم: استدلال بر معاد است از راه قدرت خدا، یعنی خدایی که به خلقت اولی قدرت دارد، خلقت دوم نیز از قدرت او خارج نیست، این یکی از راههای استدلال به معاد است که در آخر سوره حجر توضیح داده شد.

۳۶- أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى.

استفهام برای تعجب است یعنی انسان فکر نکند که بی‌هدف آفریده شده است و به طور مهمل به سر خود رها گردیده است تکلیفی و آخرتی و حسابی ندارد؟

چنان که گمراهان می‌گویند، این نظیر: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ است و مقدمه استدلال بر معاد می‌باشد.

۳۷-۳۹- أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ

در این آیات سیر نطفه در شکم مادر تا پرداخته شدن و تا به صورت پسر و دختر در آمدن ذکر شده است، منظور آنست که اگر کسی در این جریان دقت کند خواهد دید انسان بی‌هدف و عبث آفریده نشده است و از آفرینش او هدف بزرگی در کار می‌باشد، یک قدرت بزرگی او را به سوی آن هدف می‌راند، مخصوصاً مسئله نر و ماده بودن که از اسرار عجیب خلقت است.

نظیر این است آیه أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۶۳

مؤمنون / ۱۰۰.

۴۰- أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ

ذلک اشاره است به خدا، آیه استدلال است به وجود معاد از طریق قدرت عمومی خدا.

روز سه شنبه هشتم جمادی الثانیه هزار و چهار صد و شش مطابق ۲۹ بهمن ماه / ۱۳۶۴ تفسیر سوره قیامت به پایان رسید.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۶۴

سوره انسان

اشاره

در مدینه نازل شده و سی و یک آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره انسان دوازدهمین سوره است که بعد از سوره رحمن در مدینه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هفتاد و ششم است.

۲- عدد آیات آن به اجماع اهل قرائت سی و یک است (مجمع البیان).

در تفسیر خازن می‌خوانیم که این سوره دارای دویست و چهل کلمه و هزار و پنجاه و چهار حرف است.

۳- تسمیه آن به «انسان» به علت آمدن این کلمه در اول آنست یعنی:

تسمیه کل به اسم جزء است سوره دهر و سوره ابرار نیز نامیده شده است.

۴- سوره مبارکه یا همه‌اش در مدینه نازل شده و یا تا آیه سَعَيْكُمْ مَشْكُورًا / ۲۲ در مدینه و بقیه در مکه، نازل شده است چون روایات مستفیض بلکه متواتر داریم که آیات اول آن در باره نذر امیر المؤمنین علیه السلام و خانواده‌اش می‌باشد، آنها که همه سوره را مکی گفته‌اند مانند قتاده و غیره ظاهراً از فضیلت اهل بیت علیهم السلام رنج می‌برده‌اند.

امین الاسلام طبرسی فرموده: شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند آیات إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ تا آیه وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا نازل شده است در باره علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و کنیزی که به نام فضا داشتند، چنان که تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۱، ص:

از ابن عباس و مجاهد و ابو صالح نقل شده است.

در المیزان فرموده: سوره هم‌هاش مدنی است و یا صدر آن بیست دو آیه مدنی و بقیه مکی است، روایات اهل بیت علیهم السّلام بر مدنی بودن متفق است و روایات اهل سنت در این خصوص مستفیض می‌باشد وانگهی در مکه از اسیر و نذر خبری نبود حال آنکه سوره صریحاً از نذر و اسیر نام می‌برد.

نگارنده گوید: علامه امینی در الغدیر ج ۲ ص ۱۰۷-۱۱۱ نزول آیات را در باره اهل بیت علیهم السّلام از سی و چهار کتاب معروف اهل سنت نقل کرده است، لذا در مدنی بودن سوره شکی نیست.

شان نزول

۵- زمخشری در کشاف نقل کرده ابن عباس گوید: حسن و حسین علیهما السّلام مریض شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی به عیادت آن دو آمدند، گفتند: یا ابا-الحسن بهتر است برای شفای فرزندان نذری بکنی، علی و فاطمه و کنیزشان فضه نذر کردند که اگر خدا به آن دو شفا دهد، سه روز، روزه بگیرند، آن دو از مرض شفا یافتند چیزی در خانه آنها نبود.

علی علیه السّلام از شمعون خیبری سه صاع جو قرض کرد، فاطمه علیهما السّلام یک صاع آن را آرد کرد و پنج قرص نان پخت، آنها را پیش خود گذاشتند تا افطار کنند، سائلی آمد و گفت السّلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله من مسکینی از مساکین مسلمانانم مرا اطعام کنید، خدا شما را از مائده‌های بهشتی اطعام نماید، همه طعام را به او دادند و جز آب نجشیدند و فردا را نیز روزه گرفتند، شب چون طعام را پیش خود گذاشتند یتیمی بر سر آنها ایستاد، او را بر خود مقدم داشتند در شب سوم اسیری بر آنها وارد شد، مانند گذشته طعام را به او دادند.

چون صبح کردند علی علیه السّلام دست حسن و حسین علیهما السّلام را گرفت و محضر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۶۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند حضرت چون دید که از شدت گرسنگی می‌لرزند فرمود:

چقدر ناراحت می‌کند حالی که در شما می‌بینم، با آنها به منزل فاطمه علیها السّلام آمد او را در محرابش دید که پشتش به شکمش چسبیده (شکمش به پشتش) و چشمانش به گود رفته است از دیدن آن وضع ناراحت شد، جبرئیل نازل گردید و گفت، یا محمد بگیر این سوره را، خدا تو را در باره اهل بیت به تو تحیت فرموده است. آن گاه تمام سوره را بر آن حضرت خواند.

طبرسی رحمه الله آن را با کمی تفاوت در مجمع البیان نقل کرده و در آخر آن آمده: «و نزل جبرئیل بسوره هل اتی».

در تفسیر برهان از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل شده گوید: پدرم از عبد الله بن میمون قدام از امام صادق علیه السّلام نقل کرده: در نزد فاطمه علیها السّلام مقداری جو بود آن را عصیده (۱) کردند چون پخت در پیش خود گذاشتند که بخورند، مسکینی آمد و گفت: خدا شما را رحمت کند مرا اطعام کنید از آنچه خدا روزیتان داده است، علی علیه السّلام برخاست، ثلث طعام را به او داد، کمی نگذشت که یتیمی آمد و گفت: خدا شما را رحمت کند، از آنچه خدا داده مرا اطعام کنید علی علیه السّلام برخاست ثلث دوم طعام را به او داد، آن گاه اسیری آمد و گفت: رحمکم الله اطعمونا مما رزقکم الله، علی علیه السّلام برخاست ثلث بقیه را به او داد و از آن عصیده چیزی نخوردند، خدا در این باره نازل کرد وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشَكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا تَا وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا.

این در باره امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شد ولی آن در هر مؤمن جاری است که مثل اینکار را برای خدا انجام دهد.

مرحوم طبرسی نیز این روایت را از علی بن ابراهیم نقل کرده و در آخر

(۱) عصیده آنست که مقداری روغن با جو آمیخته و می‌پزند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۶۷

فرموده: این دلیل است که سوره در مدینه نازل شده است، ابو حمزه ثمالی در تفسیر خودش گوید: حسن ابو عبد الله بن حسن به من خبر داد که این سوره مدنی است و همه‌اش در باره علی و فاطمه علیهما السلام نازل شده است. در میزان بعد از نقل روایت از تفسیر علی بن ابراهیم فرموده: چنان که می‌بینی: قضیه در این روایت به طور ملخص نقل شده است، آری ظاهر همانست چون جریان نذر و مرض نیز در این روایت نیامده است، نه اینکه هر سه اتفاق در یک شب واقع شده باشد.

مطالب سوره

۶- در این سوره فرموده: روزگاری گذشت که انسان شیء معینی نبود ولی ما انسان را آفریده و در معرض امتحان قرار دادیم، ما راه هدایت و ضلالت را بر او نشان دادیم، انسانها به دو گروه تقسیم شدند. آن گاه پس از اشاره به آخرت اهل عذاب، در هفده آیه نعمت اهل آخرت را بیان کرده است.

از آیه بیست و سه به بعد می‌گوید: قرآن از طرف خدا نازل شده، در راه خدا استقامت داشته باش، پیوسته یاد خدا کن، از شرک مشرکان نه‌راس آنها در مقابل خدا زبوند.

گویی غرض اصلی سوره اشاره به بهشت نیکو کاران است که از اعمال خویش بهترین نتیجه را خواهند دید، و سبب این غرض، ایثار امیر المؤمنین و خانواده او صلوات الله علیهم بوده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۶۸

سورة الدھر مدنیة و هی احدی و ثلاثون آیه نزلت بعد الرّحمن

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالاً وَ سَعِيراً (۴)

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً (۶) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (۷) وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِيناً وَ يَتِيمًا وَ أَسِيراً (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً (۹) إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا غُوباً قَمَطِيراً (۱۰)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- آیا آمد به انسان وقتی از روزگار که شیء معنی نبود؟

۲- ما انسان را از نطفه مختلط آفریدیم او را از حالی به حالی منتقل می‌کنیم پس او را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۶۹ شنوا و بینا گردانیم.

۳- ما او را به راه حق هدایت کرده‌ایم شاکر باشد یا ناسپاس.

۴- ما آماده کرده‌ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتشی افروخته.

۵- حقا که نیکو کاران می‌نوشند از شرابی که آمیخته است به کافور مخصوص.

- ۶- از چشمه‌ای که می‌نوشند از آن بندگان خدا و آن را روان می‌کنند به نحو خاصی.
- ۷- وفا می‌کنند به نذر و می‌ترسند از روزی که عذاب آن گسترده است.
- ۸- و اطعام می‌کنند طعام را با احتیاج به آن، به فقیر و یتیم و اسیر.
- ۹- فقط اطعام می‌کنیم شما را برای رضای خدا، نمی‌خواهیم از شما عوضی و ثنائی.
- ۱۰- ما می‌ترسیم از پروردگاران از روزی که عبوس و بسیار پر عذاب است.

کلمه‌ها

دهر: زمان. ابن اثیر و اقرب الموارد زمان طویل گفته‌اند، راغب گوید:

در اصل به معنی مدت عالم است، آن گاه به هر مدت طویل دهر گفته‌اند، بر خلاف زمان که به قلیل و کثیر شامل است.

امشاج: مشج (بر وزن عقل): آمیختن. «مشجه: خلطه» مشیج و مشج (بر وزن فرس و کتف): وصف است به معنی آمیخته، جمع آن امشاج است، آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

کفور: صیغه مبالغه است. بسیار کافر و بسیار ناسپاس.

سلاسل: زنجیرها. مفرد آن سلسله است.

اغلال: غل: طوقی که بر گردن زند، در مجمع فرموده: «الغل طوق یدخل فی العنق للذل و الالم» جمع آن اغلال است.

سعیر: آتش افروخته. سعیر: افروختن و افروخته شدن آتش.

ابراز: نیکو کاران. مفرد آن بر است. وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷۰

مزاج: مزج: آمیختن. «مزج الشراب بالماء: خلطه» مزاج مصدر است به معنی مفعول ممزوج «ما یمزج به».

کافور: عطری است که از درخت بخصوصی تولید می‌شود، در آیه به معنی عطر یا بیان «عینا» است.

تفجیر: فجر: شکافتن «فجر القنأ: شقه» تفجیر نیز به آن معنی و تفعیل برای مبالغه است.

مستطیر: منتشر و گسترده. آن از طیران است که معنی وسعت می‌دهد.

عبوس: آدم قیافه درهم کشیده، عبس (بر وزن عقل): رو ترش کردن.

گویی یوم با صفت اهل آن وصف شده است نظیر یَوْمَئِذٍ یَوْمَ عَسِیرٍ مدثر/ ۹.

قمطیر: شدید الشر. «اقمطر الیوم: اشد» اصل آن به معنی جمع شدن و جمع کردن است.

شرحها

خلاصه این آیات چنین است بر انسان روزگاری گذشت که چیز معینی نبود انسان آفریده شد و در موضع آزمایش قرار خواهد گرفت، در نتیجه به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم خواهد شد، گروه کافر در عذاب است، گروه مؤمن از چشمه‌های بهشتی خواهد نوشید.

آن گاه به مناسبت شأن نزول، بعضی از کارهای آنها نظیر وفا به نذر، ترس از خدا، اطعام طعام به فقیر و غیره، نیت خالص و ترس از قیامت نقل شده است.

۱- هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا.

خلاصه آیه آنست که بر انسان روزگارانی گذشت که چیز معینی نبود ذرات و موادی که بدن انسانها را تشکیل داده قبل از خلقت

انسان، در خاک و آب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷۱

و ذرات هوا وجود داشت ولی به صورت انسان، چیز معینی نبود، حضرت باقر صلوات الله علیه در معنی آن فرموده:
«کان شیئا و لم یکن مذکورا»

و در روایت زراره فرموده:

«کان مذکورا فی العلم و لم یکن مذکورا فی الخلق»

در روایت مولی آل سام از حضرت صادق علیه السلام آمده:

«کان شیئا مقدورا و لم یکن مکونا»

۱.﴾

به هر حال منظور از انسان جنس انسان است نه فقط آدم علیه السلام، زیرا آیه بعدی خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ با آن نمی سازد. «هل» در آیه استفهام تقریری است که حکایت از تحقق دارد نه اینکه به معنی «قد» باشد. نفی در «لم یکن» راجع به مذکور است نه اصل وجود، زیرا چنان که گفتیم: انسان از اول بالقوه در مواد جهان بوده است ولی گفته نمی شد انسان، چنان که گفته می شد: آسمان، زمین، دریا و غیره. این بهترین دلیل است که گفته شود: انسان آفریننده دارد.

۲- إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا آیه اشاره است به خلقت مرموز انسان، منظور از امشاج اجزاء مختلف نطفه و یا اختلاط نطفه مرد و زن است. و شاید اشاره به اجزاء عجیب از قبیل کروموزوم و هسته و امثال آن باشد. «نبتلیه» همان انتقال از نطفه به علقه، مضغه، عظام و ... است چنان که در میزان فرموده است یعنی آن نطفه را از چیزی به چیزی و از حالی به حالی منتقل می کنیم تا به شنوایی و بینایی می رسد عجباً!! آخر الامر نطفه به انسان شنوا و بینا مبدل می شود، به نظر بعضی منظور ابتلاء به وسیله تکلیف است، میزان در رد آن فرموده در اینصورت لازم بود «نبتلیه» بعد از سمیع و بصیر آید، حال آنکه

(۱) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷۲

می بینیم سمیع و بصیر نتیجه «نبتلیه» است.

۳- إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا منظور از هدایت إراءة الطريق است، شاید به هدایت تکوینی نیز شامل باشد، شکر اظهار نعمت و قدر دانی از آن و کفران پوشاندن نعمت و ناسپاسی به آن است، سبیل همان راه حق است که انسان را به سعادت می رساند. شاکر و کفور حال است از ضمیر «هدیناه» یعنی در هر حال که باشد، از طرف خدا هدایت شده است و حجت بر او تمام گردیده است.

۴- إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا نتیجه کفران و عدم بهره گیری از هدایت الهی است، سلاسل مطلق زنجیر و اغلال زنجیری است که بر گردن نهند، هر چه هست آنها از اعمال دنیا به وجود آمده اند، همانطور که اعمال بد در دنیا آنها را به زنجیر کشید و مجال رفتن به راه حق را نداد در آخرت مجسم خواهند شد.

۵- إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا بنا بر شأن نزول مصداق اولی ابرار در این آیه علی و فاطمه و حسنین صلوات علیهم هستند.

در مجمع البیان فرموده: اهل بیت علیهم السلام و موافقان آنها و بسیاری از مخالفانشان اتفاق دارند بر اینکه مراد از آیه چهار بزرگوار فوق هستند و این آیه و آیات ما بعد متعین در آنهاست، مراد از کاس کاسه شراب است، کافور یا عطر معروف است و یا نام چشمه ایست نکره آمدن برای تفخیم می باشد، در صورت نام چشمه بودن تقدیر آن «من کافور» است.

۶- عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا عينا می شود منصوب به نزع خافض باشد یعنی: «من عین» و شاید نصب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷۳.

آن برای مدح باشد یعنی: «اخص عینا»، شرب هم بنفسه و هم یا باء متعدی می شود «شربها- شرب بها» هر دو یکی است، لذا در مجمع فرموده: باء مزید است.

يُفَجِّرُونَهَا حاکمی است که هر کجا را اراده بکنند، چشمه در آنجا جاری می شود و این حاکمی از آنست که اهل بهشت خدا صفت می شوند، همه کارها یا لا- اقل بعضی از آنها را با اراده انجام می دهند، یعنی بمحض اینکه اراده کردند کار خود به خود انجام می شود. در این زمینه روایاتی نقل شده است.

۷- يُوْفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرْهُهُ مُسْتَطِيرًا منظور از مستطیر گسترده بودن و رسیدن به نهایت است، شَرَّ عذاب آن روز می باشد نذر همان نذر معروف است، تفسیر آن به اتمام واجبات خلاف ظاهر است یعنی آنها در دنیا دارای این صفات بودند، آمدن نذر به علت شأن نزول است.

۸- وَيَطْعُمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا.

ضمیر «حبه» راجع به طعام است یعنی در حالی که آن را دوست می دارند و به آن احتیاج دارند، مسکین و یتیم و اسیر حاکمی از وقوع واقعه به خصوصی است.

۹- إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا آنها عليهم السّلام این کلمه را به زبان نیاورده اند، بلکه سخن ضمیر آنهاست که خدا بیان فرموده است منظور از وجه، توجه و رو کردن خدا و استفاضه از رحمت و رضای اوست، جزاء عوض و مقابل به مثل، شکور تشکر و تعریف و ثنا گویی است، این آیه خلوص نیت آنها را به نحو احسن نشان می دهد.

۱۰- إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷۴

تعلیل است بر آیه فوق، یعنی اطعام لوجه الله برای خوف از روز قیامت است، وصف یوم با عبوس به طریق استعاره و قمطیر برای تأکید می باشد، نسبت خوف به خدا از برای آنست که اختیار آن روز در دست خداست و باید از خدا ترسید در آنجا که خدا از آنها نقل می کند وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرْهُهُ مُسْتَطِيرًا باز ترس از خداست که اوست به عذاب می اندازد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷۵

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱۱ تا ۲۲]

اشاره

فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا (۱۱) وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا (۱۲) مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَْائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا (۱۳) وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا (۱۴) وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا (۱۵) قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا (۱۶) وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (۱۷) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (۱۸) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا (۱۹) وَ إِذَا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا (۲۰) عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سَيْدَسٌ خُضْرٌ وَ إِسْبَاطٌ وَ حُلُوهَا أَسْوَدٌ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (۲۱) إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا (۲۲)

۱۱- خدا آنها را از عذاب آن روز نگاه دارد و بدهد به آنها زیبایی خاص و سرور کاملی را.

۱۲- و پاداش دهد به آنها بهشتی و حریری. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷۶

- ۱۳- نشستگانند در آن بر تختهای مزین نمی‌بینند در آن نه حرارتی و نه سرمایی.
- ۱۴- و نزدیک است بر آنها سایه‌های بهشت و رام شده است بر آنها سایه‌های بهشت و رام شده است بر آنها میوه‌های آن به طور کامل.
- ۱۵- گردانده می‌شود بر آنها ظرفی از نقره‌ای و جامه‌هایی که هستند شیشه‌ها.
- ۱۶- شیشه‌هایی از نقره، انداره گرفته‌اند آنها را به طور کامل.
- ۱۷- نوشانده شوند در آن، شرابی که مخلوط آن زنجبیل است.
- ۱۸- از چشمه‌ای در آن که نامیده می‌شود سلسبیل می‌گردد بر اطراف آنها پسران جاودانی به بینی.
- ۱۹- چون آنها را به بینی گمان می‌کنی که مروارید پراکنده هستند.
- ۲۰- و چون آنها را به بینی، خواهی دید نعمت گسترده و حکومت بزرگی.
- ۲۱- بر بدن آنهاست لباسهای حریر نازک سبز و حریر ضخیم براق و زینت شده‌اند با دستبندهایی از نقره و نوشانیده است آنها را خدایشان از شرابی طهور.
- ۲۲- این هست برای شما پاداشی و هست سعی شما پاداش داده شده.

کلمه‌ها

- نضرة: طراوت و زیبایی. «النضرة: الحسن كالنضارة».
- حریر: راغب آن را لباس نازک گفته است، ظاهرا منظور لباس نرم و نازک است نه ابریشم معمولی.
- متکین: اتکاء در لغت تکیه کردن و نشستن است، منظور از آن معنای دوم می‌باشد.
- ارائک: تختهای مزین، مفرد آن اریکه است.
- زمهریر: از مقابله با شمس معلوم می‌شود که زمهریر به معنی سرماست در اقرب الموارد گوید: «ازمهر الیوم: اشد برده» در مجمع به معنی سرمای شدید است، در لغت طی به معنی ماه آمده است شاعر گوید: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷۷
- و لیلۃ ظلامها قد اعتکر قطعتها و الزمهریر ما ظهر
- قطوف: قطف: چیدن. «قطف الثمر قطفًا: جناه و جمعه» قطف (بر وزن جسر) میوه چیده شده، جمع آن قطوف است.
- تذلیل: رام کردن. آن از «ذل» بکسر ذال به معنی رام شدن است.
- اکواب: کاسه‌ها، جامها. راغب آن را کاسه بی‌دستگیره گفته و در مجمع آن را از قتاده نقل کرده است.
- قواریر: شیشه‌ها، مفرد آن قاروره است.
- زنجبیل: همان زنجبیل معروف است رجوع شود به «شرحها» آن فقط یک بار در قرآن آمده است.
- سلسبیل: نام چشمه‌ایست در بهشت. در اقرب الموارد گوید: سلسبیل چیز نرم را گویند که در آن کلفتی نباشد و نیز به معنی خمر است، در قرآن فقط یک بار آمده است.
- ولدان: ولید: تازه مولود. جمع آن ولدان است، معلوم می‌شود که خادمان بهشتی تازه جوان هستند.
- سندس: حریر نازک، استبرق حریر ضخیم و براق.
- اساور: دستبندها. مفرد آن سوار، جمع آن اسوره و اساور است. به قولی آن جمع الجمع می‌باشد.

در این آیات پادشاه ابرار که دارای آن صفات نیک بودند بیان شده است، جزئیات آن را در ضمن آیات تفسیر می‌کنیم.

۱۱- فَوْقَاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَصْرَةً وَ سُرُورًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷۸

نتیجه خوف از آخرت است که در آیه نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا گزشت «فوقاهم» می‌شود خبر و یا دعا باشد، شَرَّ عذاب روز قیامت است نصرت و طراوت در ظاهر و سرور و شادی مخصوص به باطن می‌باشد، از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: «نصره فی الوجوه و سرورا فی القلوب».

۱۲- وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا جزاهم نیز می‌شود دعا یا خبر باشد نکره آمدن جنت برای تعظیم است، «صبروا» به همه اقسام صبر می‌شود شامل باشد و شاید منظور صبر گرسنگی است که در شأن نزول گزشت، کلمه حریر در دو آیه دیگر نیز آمده است وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ حج / ۲۳، فاطر / ۳۳، گویی تخصیص حریر به عنوان نمونه لباس است گر چه سندس و استبرق نیز خواهد آمد.

۱۳- مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْبَابِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا اتكاء به معنی نشستن است، لَا يَرُونَ ... حاکی از آنست که اذیت حرارت و سرما نمی‌بینند بلکه هوایشان معتدل است، متکینین حال است از مفعول «جزاهم».

۱۴- وَ دَائِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا مراد از نزدیک شدن سایه‌ها، انبساط سایه و احاطه به آنهاست، و نیز میوه‌ها در اختیار آنهاست، بدون مشقت آن را به دست می‌آورند. آدم ایستاده و نشسته در استفاده از آن برابرند.

۱۵- وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا.

اکواب عطف است بر آیه و تقدیر آن «اکواب من فضة» می‌باشد، طواف دهندگان خادمان بهشتند که خواهد آمد، فاعل «کانت» آیه و اکواب است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۷۹

۱۶- قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا بدل است از قواریر اول، این نشان می‌دهد: جنس آنها از نقره‌ایست که مانند شیشه باطنش دیده می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرموده:

«ينفذ البصر في فضة الجنة كما ينفذ في الزجاج» (مجمع)

اگر فاعل «قدروها» ابرار باشد منظور از آن تقدیر با اراده است که خواسته‌اند به مقدار کفایت اندازه گیری شود، می‌شود فاعل آن ولدان باشد که خواهد آمد.

۱۷- وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا این آیه نظیر آیه پنجم است که گزشت، شرابی که با آمیخته با زنجبیل است نکره آمدن برای تفخیم می‌باشد یعنی اسم آن زنجبیل ولی واقعیت آن چیز دیگری است.

در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده: هر چه خدا در قرآن از اشیاء بهشت یاد کرده و اسم برده، نظیرش در دنیا نیست. بلکه خدا آنها را با همان اسمی که دارند خوانده تا شناخته شوند. نگارنده گوید: این واقعیت دارد.

۱۸- عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا عینا منصوب به نزع خافض و تقدیرش «من عین» می‌باشد و یا «اخص عینا» است

«فی الخصال عن النبی صلی الله علیه و آله اعطانی الله خمسا و اعطا علیا خمسا اعطانی الکوثر و اعطاہ السلسبیل»

«۱» این سخن از شأن نزول نیز فهمیده می‌شود.

۱۹- وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنُورًا مراد از ولدان خدمتکاران بهشتی است، مخلدون حکایت می‌کند که پیوسته در یک حال خواهند بود، پیری و زوال و تغییر ندارند، لؤلؤ حاکی از زیبایی

(۱) تفسیر صافی.

و صفای آنهاست، منثور از نظر پراکنده بودن در جاهای مختلف است، در سوره طور خواندیم وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ / ۲۴.

۲۰- و إِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مَلَكًا كَبِيرًا اشاره است به آنکه اینها نمونه‌ای از مواهب بهشت است «ثم» به معنی آنجا، مفعول «رأیت» می‌باشد به نظر بعضی تقدیر آن: «اذا رأیت الاشیاء ثم» است، نعیم نعمت گسترده، ملک به معنی حکومت می‌باشد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر ملک نقل شده: که ملائکه با اذن مؤمن به قصر او وارد می‌شوند «و ان الملائکه من رسل الله لیستأذنون علیه فلا یدخلون علیه الا باذنه فذلک الملک العظیم» (صافی). در مجمع از امام صادق علیه السلام نقل شده: «لا یغنی و لا یزول».

۲۱- عالیهم ثياب سُنْدُسٍ خُضْرٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ وَ حُلُوًّا اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا عالیهم حال است از ابرار، و آن به معنی «در برشان» و ثياب فاعل آن است. نکره آمده فِضَّةُ از باب تفخیم است، در بعضی از آیات آمده: يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ كَهْفٍ / ۳۱.

شَرَابًا طَهُورًا یک بار بیشتر در قرآن مجید نیامده است طهور مبالغه در تطهیر است. گویی با نوشیدن آن تمام قذارت‌های ظاهری و باطنی از آنها خواهد رفت.

در مجمع از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«یطهرهم عن کل شیء سوی الله»

و در روایتی از امام باقر علیه السلام فرموده: از آن شراب شربتی می‌نوشند خداوند به وسیله آن، قلوبشان را از حسد پاک می‌کند و موهای بدنشان می‌ریزد. (صافی از کافی).

در المیزان فرموده: آن شراب قذارتی نمی‌گذارد مگر آنکه زایلش تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۸۱

می‌کند از جمله، غفلت از خدا و حجاب از توجه به خدا را، پس آنها از خدا در حجاب نیستند لذا خدایشان را حمد می‌کنند چنان که فرموده: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یونس / ۱۰.

۲۲- إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا خطاب است به ابرار، سعی مشکور یعنی سعی پاداش داده شده، معلوم است که به وقت دادن شدن پاداشها، چنین خطابی از خدا به آنها خواهد رسید چه خطاب مسرت بخش و سعادت آوری!! در المیزان فرموده: بدانکه خدا در این آیات از حور العین و زنان بهشتی نام نبرده است با آنکه زنان بهشتی از اهم آنهاست در دیگر آیات قرآن، ممکن است از این استظهار شود که در میان ابراری که آیات در حق آنها نازل شده، بعضی‌ها زن بوده است.

در روح المعانی گوید: بنا بر آنکه آیات در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده باشد از لطائف آنها این است، که حور العین در آنها یاد نشده بلکه به وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ اشاره رفته، این برای احترام بتول و نور چشم رسول صلی الله علیه و آله است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۸۲

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۲۳ تا ۳۱]

اشاره

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا (۲۳) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا (۲۴) وَ اذْکُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ اَصِيلًا (۲۵)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (۲۶) إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (۲۷)
 نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا (۲۸) إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۲۹) وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا
 أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۳۰) يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۱)
 ۲۳- ما آری ما، نازل کرده ایم بر تو قرآن را با نزول تدریجی.

۲۴- پس صبر کن به دستور پروردگارت و اطاعت نکن از مشرکان گناهکار یا کافر را.

۲۵- و یاد کن نام خدایت را در بامداد و بعد از ظهر.

۲۶- و در بعضی از شب او را سجده کن، و تسیح گوی در شب درازی.

۲۷- اینان دوست می‌دارند زندگی زود گذر را و ترک می‌کنند در بعدشان روز سنگینی را.

۲۸- ما آنها را آفریده و خلقتشان را محکم کرده ایم و چون بخواهیم امثال آنها را به جای آنها عوض می‌گیریم.

۲۹- این قرآن تذکره است هر که بخواهد به سوی پروردگارش راه گیرد.

۳۰- نمی‌خواهید مگر آنکه خدا بخواهد خدا دانا و حکیم است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۸۳

۳۱- داخل می‌کند هر که را بخواهد در رحمتش و برای ظالمان عذاب دردناکی آماده کرده است.

کلمه‌ها

بکره: اول روز، اصل بعد از ظهر.

عاجله: زود گذر نظیر «الحیاء العاجله».

اسر: بستن و بسته شدن. اسیر نیز از آنست. منظور از آن در آیه محکم کردن است، بعضی آن را خلق معنی کرده‌اند به معنی چیزی که با آن می‌بندند نیز آید.

شرحها

بعد از همه مطالب گذشته، در این آیات خطاب به آن حضرت فرموده قرآن از جانب ماست در فرمان خدایت استقامت داشته باش، او را شب و روز یاد کن مشرکان که در مقابل تو ایستاده‌اند، دوستی زندگی زودگذر آنها را فریفته است، آنها در مقابل خدا قدرتی ندارند، اگر بخواهد آنها را می‌برد، نسلهای دیگری می‌آورد، قرآن تذکر و بیدار باش است مردم در قبول آن آزادند ... به هر حال این آیات یک نوع نتیجه گیری از مطالب سابق است، اگر این آیات هم مکی باشند باز آیات قبلی مدنی هستند چنان که در سابق گفته شد.

۲۳- إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزیلاً ضمیر متکلم و «إن» در صدر آیه برای تأکید است که در نزول قرآن جز خدا کسی دست نداشته است، تنزیل ظاهراً به نزول تدریجی دلالت دارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص: ۴۸۴

۲۴- فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا تفریع است بر نزول قرآن از جانب خدا. آثم شامل فساق و کفور شامل کفار است گرچه در کفار مانع الجمع نیست. یعنی اطاعت نکن از گناهکار وقتی که تو را به گناه بخواند و از کافر وقتی که به کفر بخواند، وَلَا تُطِعْ ...

یک نوع بیان است برای «فاصبر».

«منهم» اگر راجع به مشرکان باشد معنی اش آن می‌شود: از کافر اطاعت نکن خواه تو را به گناه بخواند و یا به کفر.

۲۵- وَ اذْکُرْ اِسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَّ اَصِيلاً در ادامه، امر به صبر فرموده: خدا را در دو طرف روز یاد کن، یاد خدا سبب صبر و استقامت می‌شود.

در میزان فرموده: این آیه تطبیق می‌شود به نماز صبح و ظهر و عصر.

۲۶- وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلاً «من» برای بعضیت است، و آن تطبیق می‌شود به نماز مغرب و عشاء، وَ سَبِّحْهُ ... به صلاة شب، علی هذا این دو آیه نظیر و اَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّیْلِ ... هود/ ۱۱۴، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ اَنْآءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ اطْرَافَ النَّهَارِ طه/ ۱۳۰ می‌باشد، در مجمع در تفسیر وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلاً فرموده: «روی عن الرضا عليه السلام انه سألہ احمد بن محمد عن هذه الاية و قال ما ذلك التسييح؟ قال صلوة الليل».

«طویلا» ممکن است صفت مفعول مطلق باشد یعنی «فسبحة تسيحا طويلا» و اگر صفت لیل باشد شاید قید توضیحی است.

۲۷- اِنَّ هَوْلًا يُجْبُونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَّرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلاً یعنی اعراض مشرکان تو را ناراحت نکند، همه‌اش حب دنیاست که تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۸۵

آنها را چنین کرده و آخرت را از نظرشان انداخته است، ثقیل صفت یوم است به علت شداید آن و قطع اسباب دنیوی. وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ.

۲۸- نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا اَسْرَهُمْ وَ اِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا اَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلاً.

یعنی: آنها با دوستی دنیا و ترک آخرت نتوانند بر خدا غالب آیند. زیرا آنها را ما آفریده‌ایم، محوشان نیز در دست ماست. منظور از اسر ظاهرا رگها و عضلات و امثال آنهاست که سبب محکم بودن بدن می‌باشند.

طبرسی فرماید: «احکمننا خلقهم»، این قید برای آنست که بفهماند: این نیرومندی و مقاومت که دارند از افاضه ماست. «تبدیلا» حکایت از کمال تبدیل دارد. به طوری که کسی از آنها زنده نماند.

۲۹- اِنَّ هَذِهِ تَذْکِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ اِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً هذه اشاره است به «ما ذکر»، تأنیث آن به علت خیر («تذکره») می‌باشد، در «فمن شاء» حذفی هست یعنی «فمن شاء ان يتخذ الی ربه سبيلا اتخذ الی ربه سبيلا» این آیه نظیر: اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اِمَّا شَاكِرًا وَّ اِمَّا كَفُورًا است که به مناسبت آیات قبل گفته شده.

۳۰- وَ مَا تَشَاوُنْ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً این آیه در رابطه با آنست که: آنها در اتخاذ سبیل الی اللّٰه مستقل نیستند، در عین حال اراده‌شان بی‌تأثیر نیست تا مستلزم جبر باشد، و نیز در اراده‌شان مستقل نیستند که خدا بخواهد یا نخواهد، اراده آنها اثر داشته باشد، بلکه اراده و اختیار آنها افاضه خداست مشروح سخن، ذیل آیه پنجاه و شش از سوره تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص:

۴۸۶

مدثر گذشت.

در میزان فرموده: اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً مَقْدَمَهُ، آیه بعدی است.

ناگفته نماند: التفات از غیبت به خطاب در وَ مَا تَشَاوُنْ برای تأکید مطلب است.

۳۱- يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ اَعْيَدْ لَهُمْ عَذَاباً اَلِيماً این یک سنت خدایی است، وصف علیم و حکیم که گذشت نشان می‌دهد که آن از روی علم و مصلحت است یک سنت جزافی نیست، مفعول «یشاء» محذوف است یعنی: «يدخل من يشاء دخوله في رحمة» منظور از رحمت بهشت است، این مشیت در باره اتقیا و نیکو کاران است، اما ستمگران، آنها را عذاب دردناکی آماده کرده است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۱، ص: ۴۸۷

شب چهارشنبه شانزدهم جمادی الثانیة سال هزار و چهار صد و شش مطابق هفتم اسفند ماه/ ۱۳۶۴ تفسیر سوره سوره انسان به پایان رسید، بدین وسیله تفسیر قرآن مجید در همین تاریخ تمام گردید، چون تفسیر سوره‌های بعدی تا آخر قرآن را در گذشته نوشته‌ام.

نوشتن تفسیر در هشتم ذو القعدة هزار و سیصد و نود و شش شروع شده بود، علی هذا اینکار ۹ سال و هفت ماه و شش روز طول کشید، من در این مدت به کاری جز آن اشتغال نداشتم، از اینکه این مقدار عمر خود را در روی کتاب خدا صرف کرده‌ام بسیار راضی و مسرورم. خدایا و پروردگارا تو را بر اینکار حمد شکر می‌کنم چنان که تو از آن راضی و خوشنود باشی». و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

جلد دوازدهم]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره مرسلات

اشاره

در مکه نازل شده و پنجاه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- مرسلات سی و سومین سوره است که بعد از سوره همزه در مکه نازل گردید اکنون «غار المرسلات» در «منی» روبروی کوه معروف «ثبیر» محل زیارت مسلمین است که این سوره در آن غار نازل شد. در تفسیر ابن کثیر از عبد الله بن مسعود نقل شده: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غاری در «منی» بودیم که سوره «و المرسلات» بر آن حضرت آمد حضرت می‌خواند و من می‌آموختم، ماری از گوشه‌ای بیرون آمد، فرمود: آن را بکشید، خواستیم که آن را بکشیم در سوراخی فرو رفت، پیامبر فرمود: من از شر شما نگه داشته شده‌ام چنان که شما از شر آن مار. به نظر می‌آید که این سوره در سال چهارم یا پنجم بعثت بعد از اظهار دعوت نازل شده باشد، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هفتاد و هفت می‌باشد.

۲- عدد آیات آن به قول همه قارئان، پنجاه آیه است، طبرسی رحمه الله در این باره ادعای اجماع می‌کند، به نقل تفسیر خازن، این سوره دارای صد و هشتاد کلمه و هشتصد و شانزده حرف است.

۳- علت نامگذاری به مرسلات ظاهرا وقوع این کلمه در اول آنست ظاهرا این تسمیه بواسطه رسول خدا بوده است.

۴- سوره مبارکه بی شک مکی است، آیات و مطالب آن گواه این مطلب

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴

هستند و کسی خلاف آن را نگفته است.

۵- این سوره در صدد اثبات معاد و تهدید منکرین آنست و آیه **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ** ده بار در آن تکرار شده است، در این سوره با پنج یا شش طریق به وقوع قیامت استدلال شده «۱» و آخرت نیکوکاران و بدکاران به طرز مخصوصی ترسیم گشته است، این مطلب حاکی است که در وقت نزول آن، مسأله قیامت شدیداً از طرف مشرکان انکار شده و آن را افسانه حساب می‌کرده‌اند، شأن نزول سوره نیز همین مطلب است. مطالب آن و راه‌های استدلال به قیامت بعداً خواهد آمد.

(۱) طرز استدلال آنست که خدایی که این نظمها را به وجود آورده قدرت ایجاد معاد را دارد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵

سوره المرسلات مکیه و هی خمسون ایه نزلت بعد الهمزه

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْمُرْسَلَاتِ عَزْفًا (۱) فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (۲) وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا (۳) فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا (۴)
فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (۵) عُذْرًا أَوْ نُذْرًا (۶) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ (۷) فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ (۹)
وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّفَتْ (۱۰) وَإِذَا الرَّسُلُ أُنْتَبِهُتْ (۱۱) لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ الْفُضْلِ (۱۳) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفُضْلِ (۱۴)
وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به فرستاده‌های پی در پی

۲- پس قسم به وزندگان به شدت

۳- قسم به پراکنده کنندگان به کمال

۴- پس قسم به جدا کنندگان به طور کامل

۵- پس قسم به القا کنندگان تذکر.

۶- به علت اتمام حجت یا انذار

۷- که آنچه وعده می‌شوید حتما واقع می‌شود

۸- وقتی که ستارگان تاریک گردند

۹- وقتی که آسمان شکافته شود.

۱۰- وقتی که کوه‌ها برکنده شوند.

۱۱- وقتی که فرستاده‌ها معین الوقت گردند

۱۲- برای چه چیز به تأخیر افتاده‌اند

۱۳- برای روز قیامت

۱۴- چه می‌دانی روز قیامت چیست؟

۱۵- وای در آن روز بر مکذبین آن

کلمه‌ها

مرسلات: فرستاده‌ها. رسل (بکسر اول) در اصل به معنی برخاستن با تائنی است، رسول به معنی برخاسته، از همان است، مراد از

مرسلات

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷

چنان که خواهیم گفت بادهاست «رسل» نیز به معنی فرستاده‌ها است.

عرفا: عرف (بر وزن قفل): پی در پی. گویند: «طار القطا عرفا» یعنی بعضی در پی بعضی پرواز کرد «جاء القوم عرفا» یعنی پی در پی آمدند، علی هذا آن در آیه وصف است.

عاصفات: عصف: شدت. ریح عاصف باد تند و شدید، منظور از عاصفات بادهایی است که تند و به شدت می‌وزند. «عصف الريح عصفاً»:

اشتد ناشرات: نشر: پراکنده شدن و پراکنده کردن. لازم و متعدی هر دو آمده است، مراد از ناشرات ظاهراً بادهایی است که پراکنده می‌کنند یا پراکنده می‌شوند.

فارقات: جدا کنندگان. راغب گوید: فرق قریب است به فلق، لیکن فلق باعتبار شکافته شدن و فرق به اعتبار انفصال و جدایی گفته می‌شود.

ملقیات: لقاء: روبرو شدن با شیء و مصادف شدن. القاء: انداختن. راغب گوید: القاء انداختن هر چیز است به محلی که می‌بینی، سپس در عرف به هر انداختن اسم شده است، ملقیات: القاء کنندگان منظور القاء معنوی است.

عذرا: عذر (بر وزن قفل): اعتذار کردن. و قبول کردن عذر.

نذرا: نذر (بر وزن قفل): انذار کردن.

طمست: طمس و طموس: کهنه شدن و محو شدن و نیز محو و هلاک کردن.

لازم و متعدی هر دو آمده است. راغب ازاله اثر شیء گفته است

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸

آن با خاموش شدن و تیره شدن نجوم سازگار است.

فرجت: فرج: شکاف. جمع آن فروج است یعنی: شکافها. بئینها و زبئناها و ما لها من فُروج ق / ۶ و نیز مصدر است به معنی شکافتن و باز کردن.

نسفت: نسف: کندن و پراکندن. «نسفت الريح التراب: فرقه و ذره» و نیز گویند: «نسف البناء نسفا: قلعه».

اقتت: توقیت به معنی تعیین وقت است «وقته توقیتا: جعل له وقتا یفعل فیه» کلمه «اقتت» در اصل «وقتت» با واو است. این یکی از قواعد عربی است گویند: «اکدت - وکدت».

فصل: بریدن و جدا کردن. «فصل الشیء: فصلا: قطعه و ابانه» یوم الفصل:

روز جدا کردن حق از باطل.

شرحها

در این آیات، ابتدا به گوشه‌ای از نظام خلقت سوگند یاد شده که قیامت خواهد آمد، سپس مقداری از مقدمات قیامت از قبیل تاریک شدن ستارگان و شکافتن آسمان، ذکر شده و نیز گفته شده که این نظام تا روز داوری و قیامت ادامه خواهد داشت، آن گاه فرموده: وای بر کسی که روز جز را تکذیب کند.

۷-۱- وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعَاصِفَاتِ عَصِيفًا وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا فَالْمَلْقِيَاتِ ذِكْرًا عُدْرًا أَوْ نُذْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعِ جَوَابِ قَسَمِهَا آيَةً إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعِ است ناگفته نماند این سبک قسمها در سه محل از قرآن کریم آمده و در هر سه محل، وقوع قیامت از آن نتیجه‌گیری شده است یکی این آیات، دیگری آیات وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹
فَالْجَارِيَاتِ يُشْرَاً فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ.

سوم در سوره نازعات که فرموده: وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَالسَّابِحَاتِ سَبِيحًا فَالسَّابِقَاتِ سَبِقًا فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا. يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِفَةُ ...

چنان که ملاحظه می‌شود در هر سه مورد پس از قسمها، مسأله قیامت به میان می‌آید و چون قرآن مجید در اینگونه موارد به دلیل مطلب سوگند می‌خورد، باید همین قسمها دلیل وقوع قیامت باشد، در سوره ذاریات در این مورد سخن گفته‌ایم، به آنجا رجوع شود «۱» به هر حال به نظر می‌آید که منظور از این قسمها، بادها و ابرهاست، بادها از سطح اقیانوسها و دریاها حرکت کرده و پی در پی به طرف خشکیها حرکت می‌کنند، می‌دانیم که هوای خشکیها در مقابل اشعه آفتاب پیش از هوای دریاها گرم می‌شود و به بالا می‌رود، در نتیجه هوای سرد دریاها به طرف خشکیها می‌آید که همان الْمُرْسَلَاتِ غَرْفًا باشد، الف و لام آن برای عهد و اشاره به آن بادهاست (و الله يعلم) لفظ «عرفا» حال است از مرسلات.

از آن طرف این بادها گاهی شدت یافته به صورت طوفان در می‌آیند که همان فَالْعَاصِفَاتِ باشد، فاء آن حاکی است که بادها به طوفانها تبدیل می‌شوند «۲».

در جریان «ناشرات» مسأله ابرها مطرح می‌شود، ابر که همان هوای رطوبتدار است به وسیله بادها پراکنده و در هوا تقسیم می‌شود و هر قسمت به محلی روان می‌گردد در این عمل، بادها ناشرات هستند که ابرها را پراکنده کرده

(۱) و آن اینکه: خلقت و تدبیر جهان در دست خداست و او پروردگار انسانهاست و او وعده کرده که قیامت خواهد آمد و از طریق انبیا آن را اعلام کرده است.

(۲) در مجمع البیان اولین معنی درباره مرسلات، عاصفات، ناشرات، بادها را اختیار کرده و آن را از ابن مسعود و ابن عباس و دیگران نقل کرده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰

و میان آنها جدایی می‌افکنند، لَذَا فَالْفَارِقَاتِ بَا فَاء تَفْرِيعَ آمَدَه اسْت یعنی فارقَات متفرع بر ناشرات است. ظاهراً چون در مرتبه ناشرات، ابرها نیز در نظر هستند، لَذَا ناشرات بَا وَاو آمَدَه اسْت. و اللهُ الْعَالَم.

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا مُتَفَرِّعَ اسْت بر قسمهای گذشته، یعنی آنها تذکر و یاد آوری می‌کنند که قیامت حق است و خواهد آمد.

علی هذا، این القاء تذکر برای گروهی که حق را قبول ندارند عذر و اتمام حجت است از جانب خدا که روز قیامت نگویند ما ندانستیم و نشنیدیم و برای گروهی انذار است که بترسند و عمل کنند، بِنَا بَرِ اَيْنِ عُدْرًا أَوْ نُذْرًا مَفْعُولٌ لَه هَسْتَنْد اَز فَالْمُلْقِيَاتِ و شَايِد تَقْدِيرِ اَيْنِ «اعذارا و انذارا» باشد.

به نظر المیزان: اوصاف پنجگانه همه مربوط به ملائکه است زیرا گرچه سوگندهای اول و دوم قابل تطبیق به بادها و طوفانهاست، اما فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا تَقْرِيْبًا صَرِيحٌ اسْت که مراد ملائکه آورنده وحی می‌باشند که برای اتمام حجت یا انذار، وحی را پیامبران می‌آورند، دو صفت باقی نیز به این معنی متناسبند اگر دو صفت اول را به بادها و سه وصف اخیر را به ملائکه حمل کنیم تناسب نخواهد داشت، پس بهتر است همه را به ملائکه حمل کنیم، تأنیث مرسلات و اوصاف دیگر به اعتبار جماعات است یعنی جماعات ملائکه که آورنده وحی هستند.

علی هذا وَالْمُرْسَلَاتِ یعنی قسم به ملائکه‌ای که پی در پی فرستاده می‌شوند فَالْعَاصِفَاتِ قسم به ملائکه‌ای که در سرعت هبوط مانند بادهای شدید حرکت می‌کنند وَالنَّاشِطَاتِ قسم به ملائکه‌ای که صحف وحی را نشر و باز می‌کنند تا پیامبر آن را اخذ کند.

فَالْفَارِقَاتِ قِسْمَ بِهِ مَلَائِكَةُ آي که با نشر کتب حق را از باطل جدا می‌کنند فَاَلْمَلٰئِكٰتِ ذِكْرًا قِسْمَ بِهِ مَلَائِكَةُ آي که قرآن را بر پیامبر یا مطلق وحی را برای انبیاء می‌خوانند برای اتمام حجت یا انذار. قسم به همه

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱

اینها که إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لَوَاقِعٍ.

فرموده المیزان از چند جهت قابل گفتگو است یکی اینکه: خلاصه آن چنین می‌شود: قسم به ملائکه آورنده وحی که قیامت حق است ظاهراً این طرز ادای بیان قانع کننده نباشد خواه به مؤمنان خطاب شود یا به مشرکان، گرچه در این سوگندها به کارهای ملائکه نیز اشاره شده است و الله اعلم.

دیگر آنکه ملائکه اولوا العقولند و در همه جای قرآن کلمات اولوا العقل درباره آنها به کار رفته است مانند: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْتَبْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ انبیاء / ۲۷، وَ الْمَلَائِكَةُ يَسْتَبْجُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَتَعْفِزُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ شوری / ۵ و دهها آیات دیگر، لذا بعید به نظر می‌آید که اینهمه مرسلات، عاصفات و ... که با الف و تاء جمع بسته شده‌اند به ملائکه اطلاق شوند، زیرا که اینگونه جمعها یا وصف مؤنث حقیقی واقع می‌شوند مثل مضروبوات، مقتولیات، مظلومات، حور مقصورات، و یا وصف مذکر لا یعقل آیند، مانند مرفوعات، مجرورات، ایام خالیات، علی هذا چندان قوی به نظر نمی‌آید که با تأویل به جماعات. وصف ملائکه باشند و الله اعلم.

ناگفته نماند در تطبیق این اوصاف به بادها نیز چندان قلب انسان مطمئن نمی‌شود ولی تطبیق به ملائکه به نظر می‌آید ضعیفتر باشد، به هر حال ما بین این قسمها و وقوع قیامت رابطه‌هایی وجود دارد که شاید برای آیندگان بیشتر روشن گردد و نیز ممکن است مراد از آنها نظامات کلی جهان باشد و الله العالم.

۸- ۱۱- فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَ اِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ وَ اِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ وَ اِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتَتْ این آیات در بیان وقوع قیامت است که در إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لَوَاقِعٍ گفته شد جواب «إِذَا» محذوف است یعنی «فاذا النجوم طمست و ... وقع ما توعدون»

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲

اینگونه قسمها در سوره‌های تکویر، انشقاق، انفطار و مانند آن تکرار شده است.

منظور از طمس نجوم ظاهراً رفتن نور آنهاست که در وَ اِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ تکویر / ۲ خواهد آمد اگر نجوم از خورشیدها کسب نور می‌کنند با خاموش شدن آنها، نجوم نیز تاریک می‌شوند و اگر روشنایی نجوم از خودشان است با تمام شدن سوختشان، خاموش و تاریک خواهند شد.

غرض از إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ که در إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ انشقاق / ۱ بیان شده است شکافته شدن آن و متلاشی شدن اجرام آن می‌باشد که همان از بین رفتن نظام کنونی است (رجوع شود به سوره انشقاق / ۱).

در زمینه کنده شدن و ریز ریز شدن و روان شدن کوهها، آیات زیادی داریم که همه از شرایط قیامت می‌باشند نظیر: وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا طه / ۱۰۵.

وَ اِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتَتْ از سیاق آیات می‌شود فهمید که مراد از «رسل» موجودات ارسال شده و رها شده از جانب خداست مانند: أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ حَجْرًا / ۲۲، فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ اعراف / ۱۳۳، أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ طَيْرًا أَبَابِيلَ فيل / ۳ موجودات طبیعی از جانب خدا ارسال شده و همه در کار هستند ولی در وقوع قیامت معین الوقت می‌گردند یعنی وقت از کار افتادن آنها می‌رسد.

طبرسی، زمخشری و بیضاوی گفته‌اند منظور آمدن پیامبران در روز حشر است تا بر امتها شهادت کنند، المیزان نیز آن را اختیار کرده است.

در مجمع از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده:

اقت ای بعثت فی اوقات مختلفه

ظاهراً این همان روایت است که در طریق آن ابو الجارود واقع است چنان که در تفسیر المیزان از تفسیر قمی از ابو الجارود از آن حضرت نقل شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳

۱۲- ۱۵- لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ لِيَوْمِ الْفُضْلِ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفُضْلِ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ضَمِير «أُجِّلَتْ» راجع است به طمس نجوم، شکافتن آسمان و کنده شدن کوه‌ها. یعنی: این قضایای عجیب و مهیب برای آمدن روز قیامت به تأخیر افتاده‌اند که وقوع آنها همان وقوع قیامت است، «یوم الفصل» یعنی روزی که خدا در آن به حق داوری میکند و حق را از باطل جدا می‌نماید. جمله و ما أذراک ...

برای بیان اهمیت و عظمت روز فصل است، در آخر، تکذیب کنندگان قیامت تهدید شده‌اند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱۶ تا ۴۰]

اشاره

أَلَمْ نُهَبِكِ الْأُولَيْنِ (۱۶) ثُمَّ نُنَبِّهُهُمُ الْآخِرِينَ (۱۷) كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۹) أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۲۰)

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۲۱) إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۲) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (۲۳) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۴) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (۲۵) أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا (۲۶) وَ جَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيًّا شَامِخَاتٍ وَ أَسْبَاقِينَ كُمْ مَاءٍ فُرَاتًا (۲۷) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸) انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۹) انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ (۳۰)

لَا ظَلِيلٍ وَ لَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۱) إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ (۳۲) كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ (۳۳) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۴) هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ (۳۵)

وَ لَا يُؤْدِنُ لَهُمْ فَيْعَنْدِرُونَ (۳۶) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) هَذَا يَوْمُ الْفُضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَ الْأُولِينَ (۳۸) فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونَ (۳۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵

۱۶- آیا پیشینیان را هلاک نکردیم؟

۱۷- سپس پسینیان را به آنها تابع می‌کنیم

۱۸- با گناهکاران چنین می‌کنیم

۱۹- وای در آن روز بر تکذیب کنندگان آخرت

۲۰- آیا شما را از آبی حقیر نیافریدیم؟

۲۱- پس قرار دادیم آن را در قرارگاهی با مکانت

۲۲- تا مدتی معین.

۲۳- پس تواناییم ما، بهتر تواناییم.

۲۴- وای در آن روز بر مکذبین

- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶
- ۲۵- آیا زمین را کافی قرار ندادیم؟
- ۲۶- برای زندگان و مردگان؟
- ۲۷- و در آن کوه‌های محکم و مرتفع قرار دادیم و شما را از آبی گوارا آب دادیم
- ۲۸- وای در آن روز بر مکذبین
- ۲۹- بروید بطرف عذابی که تکذیب می کردید
- ۳۰- بروید به طرف سایه‌ای که دارای سه شعبه است
- ۳۱- گوارا نیست و از شعله آتش باز نمی دارد
- ۳۲- آن آتش شراره‌هایی مانند قصر می اندازد.
- ۳۳- گویی آن شراره‌ها شتران زرد رنگ هستند
- ۳۴- وای در آن روز بر مکذبان
- ۳۵- این روزی است که سخن نمی گویند.
- ۳۶- اجازه داده نمی شود تا اعتذار کنند.
- ۳۷- وای در آن روز بر مکذبین
- ۳۸- این روزی است که شما و گذشتگان را جمع کرده‌ایم
- ۳۹- اگر حیل‌ای دارید حیل‌ام کنید.
- ۴۰- وای در آن روز بر مکذبین

کلمه‌ها

مهین: هون (بضم-ه) و هوان و مهانت: خواری مهین. حقیر، آنچه به حساب نیاید.
 قرار: قرارگاه. و قرار و ثبات. در اینجا معنای اول مراد است.
 مکین: دارای مکان و منزلت. إِنَّكَ الْيَوْمَ لَمَدِينًا مَكِينٌ أَمِينٌ قدر: (بر وزن شرف): اندازه و توانایی. آن در «فقدرنا» به معنی توانایی است.

کفاتا: جمع کردن و گرفتن. «كفت الشيء الى نفسه: ضمه و قبضه» آن

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷

در آیه ظاهراً به معنی جامع است.

رواسی: رسو: ثبوت و رسوخ. «رسا الشيء يرسو: ثبت» رواسی جمع راسیه به معنی ثابت و راسخ است.

شامخات: شمخ: بلند شدن. شامخ: بلند، جمع آن شامخات و شوامخ است.

فراتا: بسیار گوارا. در جوامع الجامع فرموده: «البالغ في العذوبة» چنان که «عذب» به معنی مطلق گوارا است.

شعب: شعبه: تکه و پاره. در نهایی آمده: «الحياء شعبه من الايمان» جمع آن شعب است.

ظلیل: شیء سایه‌دار. راغب گوید: ظلیل کنایه از رفاه و غضارت عیش است.

لهب: شعله آتش و مشتعل شدن. اسم و مصدر هر دو آمده است.

شرر: شراره: جرقه آتش. شرر (بر وزن شرف): مطلق شراره، واحد آن شرره است.

قصر: کاخ، درخت ضخیم، ریشه درختان بزرگ.
 جمالت: جمل: شتر نر. جمع آن جمالت است.
 صفر: اصف: زردرنگ. جمع آن صفر (بر وزن قفل) است.

شرحها

در این آیات سه بخش از نظام حاکم بر انسان و جهان که هر سه دلیل قدرت و یگانگی خدا می‌باشند نقل شده و نتیجه گرفته می‌شود که اختیار و قدرت در دست خداست، آنچه بخواهد می‌کند، آمدن معاد مقتضای این نظام است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸

بخش اول آنکه: همانطور که گذشتگان را هلاک کردیم شما را نیز هلاک می‌کنیم، شما قدرت مقاومت در مقابل این مشیت را ندارید.

بخش دوم آنکه: خدا شما را با وضع مرموزی از نطفه آفریده است.

بخش سوم آنکه: زمین را با همه امکانات آن در اختیار شما قرار داده‌ایم، چون این هر سه بخش دلیل قدرت خدا به قیامت است لذا در آخر هر قسمت، منکرین قیامت تهدید شده‌اند، آن گاه در آیات اخیر، مقداری از وضع آخرت و حالات کفار و مشرکان ذکر شده است.

۱۶- ۱۹- أَلَمْ نُهَدِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ تَبِعَهُمُ الْآخِرِينَ كَذَلِكَ نَفَعُ الْمُجْرِمِينَ وَيَلُومُنِي لِيَوْمِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ این آیات اولین بخش از سه بخش فوق است، منظور از «آخرین» ظاهراً مشرکین زمان نزول آیه است، سپس به طور عموم فرموده: عمل با همه مجرمان چنین است، خدایی که همه بدکاران را در نظام خلقت می‌کوبد و آنها قدرت مقاومت ندارند، پس وای بر آنان که آمدن معاد و توانایی خدا را در ایجاد معاد، تکذیب می‌کنند.

خدا چرا انسانها را هلاک می‌کند؟ چون خدا بر خود لازم کرده تا بندگان را هدایت نماید، و گرنه در راه توحید تکامل پیدا نمی‌کردند، هدایت لازم گرفته تا نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر دهد و این وجود آخرت را لازم گرفته است چنان که در آخر سوره «حجر» گفته شده است.

۲۰- ۲۴- أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ وَيَلُومُنِي لِيَوْمِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بخش دوم از آیات است که به معاد استدلال می‌شود، انسانها اگر در خلقت مرموز خویش فکر کنند ذره‌ای شک نخواهند کرد در اینکه آفریننده انسان، به خلقت دوباره او توانا است، این آیات، استدلال به معاد از راه قدرت خداست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹

المیزان فرماید: آیات دلیل توحید ربوبیت و حجت تحقق قیامت است چون ربوبیت لازم گرفته انسانها به ساحت حق که دین و تکلیف از جانب او است خاضع شوند، تکلیف تمام نمی‌شود مگر اینکه بر طاعت پاداش و بر عصیان، کیفر قرار داده شود، روز پاداش و کیفر همان روز قیامت است.

منظور از «قرار مکین» رحم مادر است، رحم واقعا قرار گاه با منزلت است، در جهان تنها ظرفی که می‌تواند نطفه را به انسان مبدل کند همین رحم مادر است، این کیسه گوشتی، از قدرت نمائیه‌های عجیب خداست که فعالیت و عمل آن انسان را غرق در حیرت می‌کند، هر چه درباره عجیب بودن آن سخن گفته شود باز کم است، غرض از «قدر معلوم» مدت حمل است که حدود نه ماه (دویست و هفتاد روز) است، در این فاصله یک نطفه ذره بینی بیک انسان تبدیل می‌شود «قدرنا» اگر بمعنی توانایی و قدرت باشد معنایش آنست که ما تواناییم ما بهر چیز تواناییم و بهتر تواناییم، همانطور که تواناییم نطفه بیافرینیم و از آن انسان خلق کنیم،

می‌توانیم بار دیگر انسان را بیافرینیم، علی‌هذا وای بر آنان که قیامت را تکذیب می‌کنند.

المیزان آن را به معنی اندازه‌گیری گرفته و فرموده است: شما را خلق کردیم و آنچه از حوادث و اوصاف و احوال بر شما خواهد آمد اندازه گرفته و مقدر کرده‌ایم نظیر طول عمر و کوتاهی عمر و هیئت و جمال و صحت و مرض و روزی و امثال آن. ۲۵-۲۸- أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا وَ جَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَشْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا وَ يَلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ إِنْ بَخَسَ سَوْمَ از نظام هستی و دلیل توحید ربوبیت و در عین حال دلیل قدرت خدا بر معاد است خداوند زمین را به قدری وسیع آفریده که جامع و کافی

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۰

برای زندگان و مردگان است. هر دو قسمت را اداره می‌کند و در آن کوه‌های بلند قرار داده و در نتیجه، مردم را از آب گوارا سیراب کرده است، این نظام نمی‌تواند عبث باشد، این نظام جریان معاد را در پی دارد أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ و شاید استدلال به معاد از طریق قدرت خدا باشد. مثل أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى قِيَامَهُ/ ۴۰. «کفاتا» مفعول دوم «نجعل» است، أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا هر دو حال هستند از مفعول «کفانا» یعنی: «الم نجعل الارض جامعا للناس تكفتهم احياء و امواتا» در تفسیر برهان نقل شده: امیر المؤمنین علیه السلام وقت برگشتن از صفین نگاه کرد به قبرستان فرمود:

هذه كفات الاموات

سپس به خانه‌های کوفه نگاه کرد فرمود:

هذه كفات الاحياء

آن گاه آیه أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا... را قرائت فرمود این روایت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

از این آیه معلوم می‌شود که زمین تا قیامت برای زندگان و مردگان کفایت خواهد کرد، نظریه «مالتوس» کشیش انگلیسی و دیگران که می‌گویند: بشر آن قدر زیاد خواهد شد که زمین کفایت تأمین آنها را نخواهد کرد، حرف باطلی است. مبدل شدن آب شور و تلخ دریاها به آب شیرین و گوارا، که در اثر تبخیر آبهای دریاها و تبدیل به ابر و باران انجام می‌گیرد یکی از نظامات متقن جهان و دلیل توحید و نفوذ اراده خدا در تدبیر زندگی است، کوه‌های روی زمین در نگهداری برفها و تغییرات جوی و جاری شدن رودخانه‌ها سهم به سزایی دارند دیدن این نظام و انکار معاد که وعده خداست از روی لجاجت است، علی‌هذا وَ يَلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

۲۹-۳۴- أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۲۱

كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ «۱» وَ يَلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ قسمت چهارم از آیات است که وعده ویل در آنها تکرار شده است، این آیات در بیان حال عذاب و مکذبین است.

انطلاق به معنی انتقال بدون مکث است، مراد از ما کُنْتُمْ... جهنم و عذاب است یعنی: به آنها گفته می‌شود: از محشر به طرف عذابی که تکذیب می‌کردید منتقل شوید، أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ... ظاهراً خاص بعد از عام است که آن قسمتی از عذاب جهنم است، منظور از «ظل» ظاهراً سایه‌ای از دود است که در آیات دیگر آمده: وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ واقعه/ ۴۳.

سه شعبه بودن آن شاید به علت کفر، ترک واجبات و فعل محرمات است که هر یک سبب شعبه‌ای از عذاب شده‌اند، در کشف گوید: آن اشاره به عظمت دخان است که دود بزرگ به شاخه‌ها تقسیم می‌شود، المیزان نیز آن را نقل کرده است.

«لا ظلیل» یعنی آن سایه، گوارا و خوشایند نیست یا آن سایه دخان است و سایه‌دار و نگهدارنده از حرارت نیست، در این صورت و لَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ تفسیر آن است، المیزان فرموده: «ظل ظلیل» آنست که از حرارت مانع شود، در سوره واقعه که گذشت به جای «لا

ظلیل» جمله لا باری و لا کریم آمده است.

آیات اخیر راجع به شراره‌های آتش است (نعوذ بالله) ضمیر «انها» راجع به آتش است که از آیات فهمیده می‌شود «کانه» راجع به لفظ «شرر» می‌باشد.

۳۵-۳۷- هذا یومٌ لا- یَنطِقونَ و لا- یؤذَنُ لَهُمْ فِیَعْتَدِرُونَ وَ یَلُّ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِینَ تمه حالات اهل عذاب است، در آیات دیگر ناله و استغاثه‌های اهل عذاب

(۱) ظاهراً تشبیه به شتران فقط راجع به رنگ شراره‌هاست

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲

بسیار نقل شده است علی‌هذا مراد اذن و اعتذار، اذن و اعتذاری است که مفید به حال آنها باشد و مورد قبول درگاه حق گردد، لذا می‌شود گفت و لا یؤذَنُ ... تفسیر لا یَنطِقونَ است یعنی روز فصل روزی است که اهل عذاب سخن نمی‌گویند سخنی که با اذن خدا و شامل اعتذار باشد و مورد قبول گردد.

نظیر: فِیَوْمَئِذٍ لَا یَنْفَعُ الذِّینَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ روم/ ۵۷، پس اهل عذاب اعتذار خواهند کرد ولی اعتذاری که با اذن خدا و مورد قبول باشد نخواهد داشت.

۳۸-۴۰- هذا یومُ الفِضْلِ جَمَعْنَاکُمْ وَ الْأَوَّلِینَ فَإِنْ کَانَ لَکُمْ کَیْدٌ فَکِیدُوا وَ یَلُّ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِینَ بقیه سخن خداست نسبت به اهل عذاب، فَإِنْ کَانَ لَکُمْ کَیْدٌ ... حاکی از عجز انسان است که در آن روز ابداً تاب مقاومت نخواهد داشت، مراد از «جمعناکم» تکذیب کنندگان از امت اسلام هستند، چنان که «الاولین» امتهای پیش از اسلام می‌باشند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳

[سوره‌المرسلات (۷۷): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی ظِلَالٍ وَ عُیُونٍ (۴۱) وَ فَوَاکِهَ مِمَّا یَشْتَهُونَ (۴۲) کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِئاً بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (۴۴) وَ یَلُّ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِینَ (۴۵)

کُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِیلاً إِنَّکُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶) وَ یَلُّ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِینَ (۴۷) وَ إِذَا قِیلَ لَهُمْ ارْکَعُوا لَا یُزْکَعُونَ (۴۸) وَ یَلُّ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِینَ (۴۹) فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ (۵۰)

۴۱- حقا که اهل تقوی در سایه‌ها و چشمه سارهایی هستند

۴۲- در نعمتها به سر می‌برند از آنچه بخواهند و خوش دارند

۴۳- بخورید و بنوشید گوارا، در مقابل آنچه می‌کردید

۴۴- ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم

۴۵- وای در آن روز بر تکذیب کنندگان

۴۶- کمی بخورید و لذت ببرید که گناهکارید

۴۷- وای در آن روز بر مکذبین

۴۸- و چون به آنها گفته شود: رکوع کنید، رکوع نمی‌کنند

۴۹- وای در آن روز بر مکذبین

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴

۵۰- پس به کدام حدیث بعد از قرآن تسلیم می‌شوید!؟

کلمه‌ها

فواکه: هر چیز خوردنی و لذت بخش، مفرد آن فاکهه است، فیومی در مصباح گوید: فاکهه هر آن چیزی است که با خوردن آن متعم شوند، خشک باشد یا تر، در اقرب الموارد نقل شده: «الفاکهه ما یتنعم با کله» این معنی با آیات سازگار است، بعضی آن را میوه‌ها به استثنای انار و انگور گفته‌اند هنیئا: هنا: گوارا بودن، هنیء: گوارا.

شرحها

در این آیات، به پاداش اهل ایمان مختصر اشاره‌ای شده، آن گاه حالات اهل عذاب تعقیب گردیده است.

۴۱- ۴۵- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونَ وَفَوَاكِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُّوا وَأَشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. وَيُلِيُّوا يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.

لفظ ظلال و عیون هر دو نکره‌اند و دلالت بر تفخیم دارند، «فواکه» تقدیرش «فی فواکه» است، بِمَا كُنتُمْ ... حاکی است که علت نعمتهای بهشتی اعمال دنیاست كُلُّوا وَأَشْرَبُوا برای افاده اباحه است و می‌شود حاکی از همه تصرفات در بهشت باشد تکذیب در ذیل آیات شاید در رابطه با نعمتهای بهشت است.

۴۶ و ۴۷- كُلُّوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ وَيُلِيُّوا يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ امر اکل و تمتع برای وجوب نیست، بلکه بیان واقعیت است، که شما فقط مدتی می‌توانید از نعمت دنیا استفاده بکنید، إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ تعلیل قلیل

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵

بودن است که اگر اهل ایمان و عمل می‌بودید نعمتان در قیامت نیز ادامه داشت.

۴۸- ۵۰- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ وَيُلِيُّوا يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ منظور از ركوع شاید مطلق خم شدن و خاضع شدن به حق باشد که همان قبول کردن آئین توحید است، به قولی منظور از آن نماز است به علت شامل بودن آن به ركوع. آیه فبای حدیث ... بیان حالت یأس از ایمان مشرکان است، یعنی اگر به قرآن که آیت الهی و پر از حکمتها و حقائق است ایمان نیاورند به کدام سخن و کتاب ایمان خواهند آورد و کدام کتاب حقیقی‌تر از قرآن خواهد بود تا ایمان بیاورند.

روز ششم رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۳۱ / ۱ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره مرسلات به انجام رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶

سوره نبأ

اشاره

در مدینه نازل شده و چهل آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- بنا بر این نقلی که در مقدمه تفسیر آمده است. سوره مبارکه نبأ هشتمین سوره است که بعد از سوره معارج در مکه نازل گردید، شاید بعد از سال دهم بعثت نازل شده باشد.
- ۲- عدد آیات آن در شمارش قارئان مکه و بصره، چهل و یک و در شمارش دیگران چهل آیه است، این اختلاف بدان علت است که قارئان مکه و بصره إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا را یک آیه حساب کرده‌اند ولی بقیه آن را با آیه بعدی یکی شمرده‌اند، از نظر ما، چهل بودن معتبر است زیرا آن عدد کوفی است و به واسطه «عاصم بن ابی النجود» به امیر المؤمنین صلوات الله علیه میرسد (۱).
- ۳- تسمیه آن به «سوره نبأ» ظاهراً به علت آمدن این لفظ در اول آنست به عنوان تسمیه کل به اسم جزء می‌باشد، به نظرم مطالب این سوره نیز در نامگذاری مؤثر است یعنی سوره‌ای که ماجرای حادثه بزرگ در آنست. گرچه بنا به نقل مجمع البیان سوره معصرات و سوره تسائل نیز نامیده می‌شود، در روایات شیعه و اهل سنت در زبان رسول خدا و ائمه علیهم السلام «عم یتساءلون» نامیده شده

(۱) بنا به نقل تفسیر خازن کلمات این سوره صد و هفتاد سه و حروف آن نهصد و هفتاد است

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷

طبرسی نیز «عم» گفته است.

- ۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است زیرا چنان که در مقدمه تفسیر گفته‌ایم: آیات و سوره‌های مکی بیشتر در زمینه جنبه‌های عقیدتی و زیر-بنائی اسلام است، مانند توحید. معاد، نبوت، نظام متقن جهان و امثال آن، و نیز روشن است که همه سوره مانند یک پیام، به یک بار نازل شده است.

غرض سوره

- ۵- دقت در سوره مبارکه نشان می‌دهد که علت نزول آن، این بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مکرر از روز قیامت خبر می‌داد و آن سبب گفتگو میان مشرکان می‌شد و آن را انکار می‌کردند.
- در این سوره بعد از نقل اختلاف و انکار معاد، ابتدا نظام فعلی جهان و نظام زندگی تذکر داده شده و سپس ماجرای قیامت درباره مؤمنان و کافران بیان گردیده است.
- به نظر نگارنده: سوره در صدد اثبات قیامت از طریق قدرت خدا و قیاس آخرت به دنیا است، یعنی: خدایی که نظام متقن فعلی را به وجود آورده، می‌تواند آن را در شکل دیگر و شرائط دیگری که همان قیامت است به وجود بیاورد.
- علی هذا مطالب آن نظیر: أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ يس / ۸۱ و أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ قِيَامَتِ / ۴۰، می‌باشد «۱» و این یک برهان بسیار قاطع می‌باشد و

- (۱) بالاتر از این، ارتباط آیات دنیا و قیامت در این سوره نشان می‌دهد که آخرت ادامه خلقت فعلی است به تفسیر آیات رجوع شود

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸

یکی از راههای ششگانه اثبات معاد است که در آخر سوره حجر مشروحا گفته‌ایم.

ناگفته نماند: در همین سوره مطالب زیادی راجع به اسرار کائنات آمده است که تذکر داده خواهد شد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹

سوره النبأ مکیه و هی اربعون آیه نزلت بعد سوره المعارج

[سوره النبأ (۷۸): آیات ۱ تا ۱۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴)
 ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (۶) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (۷) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (۸) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۹)
 وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱۰) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱) وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا (۱۳) وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ
 مَاءً ثَجَّاجًا (۱۴)
 لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (۱۵) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (۱۶) إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۷)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰

به نام الله که رحمتش همگانی و همیشگی است

۱- از چه چیز می پرسند؟

۲- از آن خبر مهم بزرگ

۳- خبری که آن را منکر هستند

۴- انکار نکنند، بزودی خواهند دانست

۵- سپس انکار نکنند، بزودی خواهند دانست

۶- آیا زمین را مهیا (برای زندگی) نکرده ایم

۷- آیا کوهها را میخها قرار نداده ایم

۸- شما را جفتها (نر و ماده) آفریده ایم

۹- خوابتان را مایه راحتی قرار داده ایم

۱۰- شب را لباس بخصوصی گردانیده ایم

۱۱- روز را وقت معیشت قرار داده ایم

۱۲- بالای شما هفت آسمان محکم بنا کرده ایم

۱۳- چراغ پر نور و حرارت آفریده ایم

۱۴- از ابرهای فشارنده آبی ریزان نازل کرده ایم

۱۵- تا با آن دانه و علف را برویانیم

۱۶- و نیز باغاتی انبوه (برویانیم)

۱۷- روزی داوری وقت تمام شدن این نظام است

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱

عم: در اصل «عما» است، ما برای استفهام و «عن» حرف جر است «عم»: از چه چیز.

نبا: خبر مهم. نبا و انباء در قرآن فقط در چیزهای پر اهمیت و عظیم - الشأن به کار رفته است (اقرّب الموارد).

کلا: حرف ردع و ردّ و برای ابطال قول قائل است به معنی «چنین نیست و چنین نکنند» آید، گاهی به معنای «حقاً» نیز به کار می‌رود.

مهاده: مهده: آماده کردن. «مهده الفراش: بسطه و وطأه» گهوار را مهده گویند که برای استراحت بچه آماده شده است «مهاده» آماده شده برای زندگی.

اوتادا: وتد (بر وزن شرف): میخ، جمع آن «اوتاد» است ازواج: زوج: جفت. در نر و ماده به کار رود، زوجه و زوجات لغت غیر فصیح است، لذا در قرآن مجید فقط زوج و ازواج آمده است خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا یعنی شما را زنان و مردان آفریدیم.

سباتا: سبت: قطع و بریدن «سبت الشیء: قطعه» سبات به معنی راحت است، در صحاح آمده: «السبات: النوم و اصله الراحة» پس خواب قطع عمل قوای فعّاله و موجب راحت و آرامش است.

لباس: لباس بدن انسان را می‌پوشاند، ظلمت شب نیز اشیاء را مستور می‌کند.

معاشا: عیش: زندگی. زندگی انسان و حیوان، آن از حیات اخصّ است زیرا حیات در خدا و ملائکه نیز به کار رود، معاش و معیشت مصدر

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۲

هستند به معنی زندگی. معاش را در آیه مصدر گرفته و مضاف مقدر کرده‌اند مثل «وقت معاش» ولی می‌شود آن را اسم زمان گرفت به معنی وقت زندگی و تلاش. چنان که شب وقت سکون و آرامش است.

شداد: شد: بستن به طور محکم. شدید: محکم و سخت. جمع آن شداد است.

وهاج: وهج: افروخته شدن و حرارت دادن. وهاج صیغه مبالغه است: بسیار حرارت ده و نور افشان، راغب گوید: وهج حصول نور و حرارت است از آتش، طبرسی فرموده: «و هو المشتعل بالنور العظیم».

معصرات: عصر. فشردن، معصر: فشارنده، معصرات: فشارنده‌ها.

ثجاجا: ثج: جاری شدن. «ثج الماء و الدم: سأل» ثجاج: آنکه به شدت جاری می‌شود و می‌ریزد.

الفافا: لف: پیچیدن و جمع کردن. لفیف: پیچیده، جمع آن الفاف است یعنی پیچیده‌ها و درهم فرو رفته‌ها (انبوه) میقات: وقت معین برای کاری. وعده وقتدار. مکان معین شده برای عملی مراد از آن در آیه معنای اول یا دوم است

شرحها

آیات هفده گانه ابتدا از اختلاف و گفتگویی که مشرکان درباره معاد داشته‌اند خبر می‌دهند و آن گاه نظام متقن خلقت را یادآوری می‌کنند که از آن نتیجه گرفته می‌شود: خدایی که این نظام احسن را به وجود آورده است می‌تواند آن را در شکل دیگری با شرائط دیگری به وجود آورد، در آخر فرموده: روز

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۳

قیامت و روز جدا شدن حق از باطل، وقت معین برای بر چیده شدن این نظام و آمدن نظام جدید است.

۱ و ۲- عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ.

این سؤال و جواب از خداست و نشان می‌دهد که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از معاد خبر می‌داد کفار از یکدیگر به طور مسخره و انکار و بی‌اعتنایی می‌پرسیدند چه می‌گوید، بعد از مردن زنده می‌شویم یعنی چه؟ ظاهر آیه آنست که این تسائل ما بین

خود مشرکان بوده است نه ما بین مشرکان و مؤمنان. خداوند پس از طرح سؤال، جواب می‌دهد که، از خبر و واقعه بسیار مهمی گفتگو می‌کنند، توصیف نبأ با «عظیم» مهمتر بودن را می‌رساند.

۳ و ۴ و ۵- اللّٰذِیْ هُمْ فِیْهِ مُخْتَلِفُوْنَ کَلَّا سَیَعْلَمُوْنَ ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُوْنَ.

به قرینه «سیعلمون» معلوم می‌شود که مراد از «مختلفون» انکار کنندگانند نه اینکه خود درباره معاد اختلاف کنند، این اختلاف در واقع اختلاف با حق است که عبارت اخرای انکار می‌باشد، بعضی از بزرگان فرموده‌اند که کفار میان خود اختلاف می‌کردند، بعضی معاد را محال و بعضی بعید می‌دانستند و بعضی در قلب اقرار و به زبان انکار می‌کردند، در این زمینه آیاتی نیز از اقوال کفار که معاد را تکذیب می‌کردند نقل کرده است ولی حق آنست که ما انتخاب کردیم.

کَلَّا سَیَعْلَمُوْنَ به طور تکرار و تأکید می‌گوید: قیامت را انکار نکنند به زودی خواهند دانست که قیامت حق است و یا انکار نکنند که با این بیان خواهند دانست که آن حق است زیرا آن ادامه همین خلقت است که می‌بینند.

۶ و ۷- أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا.

از این آیات تا آخر سوره، استدلال به معاد و تحقق بخشیدن به کَلَّا سَیَعْلَمُوْنَ است، دقت در آیات نشان می‌دهد که خداوند می‌خواهد بفرماید:

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴

چرا آخرت را انکار می‌کنند مگر نمی‌بینند که ما این خلقت را به وجود آورده‌ایم و آن را ادامه خواهیم داد، ادامه آن همان وجود و آمدن آخرت است کار این خلقت، وقتی که به مرحله انقلاب آخرت رسید، خلقت متوقف نخواهد شد بلکه در دنباله آن شما فوج فوج خواهید آمد و چنین و چنان خواهد شد و دنیا و آخرت هر دو یک خلقند، امید است خوانندگان در این بیان دقت فرمایند که کلید معما در اینجا است.

به هر حال در اینجا سخن از آماده شدن زمین برای زندگی است که در سوره فصلت گذشت: قُلْ أَيْنَکُمْ لَتَكْفُرُوْنَ بِاللّٰذِیْ خَلَقَ الْأَرْضَ فِیْ یَوْمَئِیْنِ... وَ جَعَلَ فِیْهَا رَوَاسِیَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَکَ فِیْهَا وَ قَدَّرَ فِیْهَا أَقْوَاتَهَا فِیْ أَرْبَعَةِ أَیَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِیْنَ فَصَلت / ۹ و ۱۰، اینها ظاهراً همان آماده کردن زمین از جانب خداست.

راجع به وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا در بسیاری از آیات آمده است: وَ أَلْقَى فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیْدَ بِکُمْ وَ در تفسیر آن آیات گفته‌ایم که اگر کوه‌ها نبود مرکز زمین که مذاب و دریایی سهمگین است در اثر حرکت، پوسته زمین را بالا و پائین می‌برد و زندگی را مختل می‌کرد اما کوه‌ها آن را در میان و وسط پوسته می‌خکوب کرده‌اند در نهج البلاغه خطبه اول فرموده است

«و وتد بالصخور میدان ارضه»

یعنی خدا با سنگها بالا و پائین آمدن زمین را می‌خکوب کرد.

۸ و ۹- وَ خَلَقْنَاکُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلْنَا نَوْمَکُمْ سُبَاتًا.

این هر دو آیه راجع به ادامه حیات و تداوم آن در روی زمین است که عبارت اخرای ادامه خلقت و پشت سر هم بودن آنست تا برسد به خلقت آخرت، که گفتیم آخرت ادامه خلقت دنیا است، اگر انسانها نر و ماده و زن و مرد آفریده نمی‌شدند خلقت ادامه پیدا نمی‌کرد و نیز اگر خواب نبود خلقت انسان قطع می‌شد و ادامه پیدا نمی‌کرد و چون استمرار خلقت تا رسیدن به معاد در نظر است لذا از همه ویژه‌گی‌های انسان، فقط این دو تا را بیان فرموده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵

ناگفته نماند: مسئله نر و مادگی در انسان و حیوان و نباتات و یکی از اسرار عجیب خلقت و قدرت‌نمایی خداست که قلم از شرح آن عاجز است بلکه به حکم: وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُوْنَ ذاریات / ۴۹ این مسئله حتی به اتمها و الکترون و پروتون

که بار مثبت و منفی دارند نیز می‌رسد.

وانگهی مسئله خواب یکی از حقائق عجیبی است که ادامه حیات بدون آن میسر نیست، دانشمندان به تجربه دریافته‌اند که: بدون خواب زندگی محال است، حیواناتی که بیست روز بی غذایی را تحمل می‌کنند چهار پنج روز بیخوابی آنها را از پا در می‌آورد، انسان ممکن است تا شش هفته بدون غذا زنده بماند ولی اگر ده شبانه روز خواب نرود خواهد مرد (دانستیهای جهان علم / ۱۵۰) آزمایشهایی که در روی حیوانات انجام شده نشان داده است که بعد از هشت روز بی خوابی از پا در می‌آیند، اینجاست که اهمیت **وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا** بر ما روشن می‌شود که خواب مایه استراحت و تجدید قوا و آماده شدن برای زندگی جدید است.

۱۰ و ۱۱- **وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا.**

این دو آیه نیز در یک ردیف هستند، وجود شب و روز در ادامه زندگی دخالت کامل دارند، در نور دائم و در ظلمت مستمر حیات میسر نیست، شب لباسی است که با ظلمت خود اشیاء را می‌پوشاند و وقت آرامش و استراحت و تجدید قواست، روز وقت تلاش و تهیه وسائل زندگی است، استراحت و تلاش برای زندگی دو رکن مداوم حیات در روی زمین است رجوع شود به آیه ۱۶۴ از سوره بقره در زمینه شب و روز.

۱۲ و ۱۳- **وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا.**

آفتاب و آسمان در ارتباط با تأمین زندگی در زمین جزء العله هستند و بدون آنها حیات در زمین امکان پذیر نیست، به عبارت دیگر آن دو قسمتی از

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۶

نظام متقن جهان را تشکیل می‌دهند، منظور از سبع شداد و الله اعلم طبقات هفتگانه هوا است که در بقره / ۲۹ بیان گردید، شدید و محکم بودن شاید به مناسبت آنست که خواص و آثار خود را حفظ می‌کنند و از جای خود تکان نمی‌خورند و به حکم و اَوْحی فی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا فصلت / ۱۱ هر یک وظیفه محوله را به نیکی انجام می‌دهند، چراغ نور افشان که نور و حرارت می‌دهد همان آفتاب عالمتاب است.

۱۴ و ۱۵ و ۱۶- **وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا** در اثر حرارت آفتاب دریا تبخیر می‌شود و ابرها تشکیل می‌گردد، ابرها در اثر تراکم یکدیگر را می‌فشارند تا بخار تبدیل به آب شده و به صورت باران فرو می‌ریزد و در اثر باران، دانه‌ها، نبات و درختان و باغات انبوه از زمین می‌رویند از آیه: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ ...** نور / ۴۳، روشن می‌شود که تراکم ابرها سبب فشار و تقطیر می‌گردد گرچه فشار طبقه هوای سرد بالا نیز مؤثر است و الله اعلم.

به هر حال این نظم عجیب دارای دقت بیشتر است، ادامه این خلقت همان آمدن آخرت است.

۱۷- **إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا** مراد از **يَوْمَ الْفُضْلِ** به قرینه آیه بعدی، روز قیامت است، فصل به معنی قضاوت و داوری و جدا کردن حق از باطل می‌باشد یعنی روز قیامت برچیده شدن این نظام و وقت تمام شدن آنست که بلافاصله، خلقت در شکل دیگر ادامه پیدا می‌کند و آخرت پدید می‌گردد. و یا منظور آنست که: روز قیامت وقت رسیدن به حساب شماس است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۷

[سوره النبأ (۷۸): آیات ۱۸ تا ۴۰]

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹) وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّاغِينَ مآبًا (۲۲)

لایشینِ فیها اَحْقَابًا (۲۳) لَا یَذُوقُونَ فیها بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا (۲۵) جَزَاءً وَفِاقًا (۲۶) إِنَّهُمْ کَانُوا لَا یَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآیَاتِنَا کِذَابًا (۲۸) وَكُلَّ شَیْءٍ أَحْصَيْنَاهُ کِتَابًا (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَکُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (۳۲)

وَكَواعِبِ أَتْرَابًا (۳۳) وَكَأَسًا دِهَاقًا (۳۴) لَا یَسْمَعُونَ فیها لَعْوًا وَلَا کِذَابًا (۳۵) جَزَاءً مِنْ رَبِّکَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا یَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷)

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صِيْفًا لَا یَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸) ذَلِکَ الْیَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَا بآ (۳۹) إِنَّا أَنْذَرْنَاکُمْ عَذَابًا قَرِیبًا یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ یَدَاهُ وَیَقُولُ الْکَافِرُ یَا لَیْتَنی کُنْتُ تُرَابًا (۴۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸

۱۸- روزی که در صور دمیده می شود و دسته دسته می آید:

۱۹- آسمان باز شده و دربها می گردد.

۲۰- کوهها به راه افتند و سراب می گردند.

۲۱- جهنم (در آن روز) کمینگاه است

۲۲- برای اهل طغیان محل رجوع است

۲۳- روزگاران در آن می مانند

۲۴- در آن نه خنکی می چشند و نه شرابی

۲۵- مگر آبی جوشان و چرکی بد بو

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹

۲۶- کیفری است موافق اعمالشان

۲۷- که آنها حسابی را امید نمی داشتند

۲۸- آیات ما را مصرا انکار می کردند

۲۹- هر چیز را به طور نوشتن شمرده ایم

۳۰- بچشید که جز عذاب مزیدتان نمی کنیم

۳۱- حقا که متقیان را نجاتی هست

۳۲- باغها و تاکهایی

۳۳- و زنان سینه بر آمده، و همسال با شوهران

۳۴- و کاسه‌ای پر از شراب

۳۵- در آنجا نه بیهوده‌ای می شنوند و نه تکذیب همدیگر.

۳۶- پاداش و عطائی است از خدا، به حساب

۳۷- پروردگار آسمانها و زمین است که از طرف او به سخن گفتن مجاز نیستند

۳۸- روزی که روح و فرشتگان صف به صف می ایستند، سخن نمی گویند مگر آن کس که خدای رحمان به او اجازه دهد و حرف

راست بگوید

۳۹- آن روز حتمی است، هر که بخواهد به سوی پروردگارش رجوع صحیحی اتخاذ کند
 ۴۰- ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم، روزی که انسان به آنچه دو دستش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: ای کاش خاک می‌بودم.

کلمه‌ها

صور: (بضم اول): شیپور. در قاموس و اقرب الموارد گوید صور شاخی است که در آن می‌دمند. و نیز جمع صورت است چنان که در دو کتاب فوق آمده است، مجمع البیان آن را از حسن مفسر نقل می‌کند، آن ده بار در قرآن مجید آمده است و همه درباره قیامت است.

سراب: شیء بی واقعیت. چیز کاذب. اهل لغت گویند: زمین شوره‌زار که

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰

در آفتاب می‌درخشد، منظور از آیه آنست که: کوه‌ها از دور کوه دیده می‌شوند حال آنکه کوه نیستند بلکه ذرات غبار می‌باشند مرصاد: رصد: مراقبت کردن و چیزی را زیر نظر گرفتن مرصاد اسم مکان است یعنی کمین و محل مراقبت مآب: اوب: رجوع و بازگشت. مأب: اسم مکان است یعنی محل بازگشت مصدر میمی و اسم زمان نیز آید.
 لابثین: لبث: توقف. ماندن «لابثین»: ماندگان.

احقاب: حقب (بر وزن شتر): دهر. زمان. جمع آن احقاب است به معنی زمانها و روزگاران، راغب گوید: حقبه مدتی مبهم از زمان است در نهج البلاغه خطبه ۸۷ به معنی زمانها آمده است، به نظر بعضی آن هشتاد سال و در قول دیگری چهل سال است.
 برد: خنک. «البرد: نقیض الحر و البرودة نقیض الحرارة» برد به معنی خواب نیز آید، راغب در علت این تسمیه گفته است که خواب سبب عروض سردی بر بدن است.

حمیم: آب جوشان. «الحمیم: الماء الحار» راغب قید شدت بر آن افزوده است، حمام نیز بدین مناسبت است، اقربا را نیز حمیم گویند که در محبت انسان گرم و پر حرارتند.
 غساق: چرک بد بو. «غسقت القرحة»: چرک زخم جاری شد، راغب گوید: آنچه از پوست اهل آتش متقاطر می‌شود، آن را آب کثیف و تیره نیز گفته‌اند.

وفاق: وفق (بر وزن عقل): مطابقت میان دو چیز، همچنین است وفاق آن در آیه به معنی فاعل و موافق است مفاز: مصدر میمی و اسم مکان است، در آیه هر دو معنی صحیح است،
 تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱
 نجات یا محل نجات گرچه معنای دوم انطباق است.

اعناب: عنب به انگور و درخت انگور هر دو گفته می‌شود، جمع آن اعناب است.

کواعب: کعوب و کعابه: بزرگ شدن پستان دختر، کاعب: دختری که پستانش بزرگ شده است، جمع آن کواعب می‌باشد.
 اتراب: ترب (بر وزن جسر): همسال که با همسال خود در یک زمان به دنیا آمده است: «الترب: من ولد معک ... هذه ترب فلانة: اذا كانت فی سنها» علت این تسمیه آنست که هر دو با هم خاکبازی می‌کنند جمع آن اتراب است.
 کاس: ظرف را که شراب در آن باشد کاس گویند «الاناء بما فيه من الشراب» به شراب تنها و ظرف تنها نیز کاس گفته می‌شود چنان که در اقرب الموارد آمده است.

دهاق: دهق: پر کردن. دهاق در آیه ظاهراً مصدر به معنای مفعول است یعنی: کاسه پر شده.

کذاب: تکذیب شدید، شاید مفعول مطلق مفید شدت تکذیب باشد.

صواب: سخن حق و راست. «الصواب: الحق و ضد الخطاء».

شرحها

آیات شریفه در بیان چهار مطلب است اول از بین رفتن نظام کنونی و بعد تشکیل نظم جدید و زنده شدن مردگان، دوم شرح آخرت کفار، سوم شرح آخرت متفیان، چهارم مسأله شفاعت مشروط.

ارتباط این آیات با آیات قبلی همانست که در مقدمه سوره گفته شد یعنی آخرت ادامه خلقت در دنیا است و هر دو بهم متصل است، النهایه ادامه خلقت در

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲

شکل دیگری خواهد بود و آن یک استدلال تام و تمام است که این جهان را خدا آفریده و در اشکال دیگری ادامه خواهد داد.

۱۸- يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا نَاگفته نماند در عده‌ای از آیات آمده است که با نفخ صور اول مردمان از بین می‌روند و با نفخ دومی همه زنده می‌شوند مانند وَ نُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَيَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ زمر / ۶۸.

و در بعضی از آیات به جای نفخ صور، صیحه آمده است نظیر: مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ يس / ۴۹ و در زمینه زنده شدن فرموده:

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ يس / ۵۳ علی هذا صیحه و نفخ صور یکی است درباره این آیه در گذشته ذیل آیات يُنْفَخُ فِي الصُّورِ صحبت شده است.

لفظ يَوْمَ يُنْفَخُ بدل است از يَوْمَ الْفُضْلِ چنان که در مجمع البیان فرموده است، جمله فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا شاید در رابطه با آیه يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ اسراء / ۷۱، باشد یعنی این افواج با تبعیت از پیشوایان حق و باطل تشکیل خواهد یافت. مثلاً درباره فرعون آمده است يَقْدِمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ هود / ۹۸.

در مجمع البیان درباره افواج حدیثی از معاذ بن جبل نقل شده است، به آنجا رجوع شود.

۱۹ و ۲۰- وَ فَتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسَيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ظاهر آنست که وقوع این دو آیه پیش از آمدن فوج فوج مردم است، در این صورت تقدم فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا شاید به تناسب کَلَّا سَيَعْلَمُونَ است یعنی اختلاف نکنند به زودی می‌دانند آن گاه که نفخ صور می‌شود و فوج فوج می‌آیند و ممکن

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۳

است که این دو واقعه بعد از زنده شدن مردگان باشد.

فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا نشان می‌دهد که حالت سقف محفوظ بودن از آسمان خواهد رفت که در آیه: وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سِقْفًا مَحْفُوظًا انبیاء / ۳۲ است و یا منظور آنست که عالم ملائکه به عالم انسان متصل می‌شود.

چنان که در مجمع البیان و المیزان نظر داده است و در سوره فرقان / ۲۵ می‌خوانیم: وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نِزْلَ الْمَلَائِكَةِ نَزِيرًا. در زمینه سراب بودن کوه‌ها و ریز شدن آنها آیات زیاد است از جمله وَ بَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتْبَثًا واقعه / ۵.

۲۱-۲۲- إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا، لِلطَّاغِينَ مَأْبَأً از این دو آیه ماجرای اهل جهنم شروع می‌شود که جهنم کمینگاه است برای صید اهل طغیان، آیه اخیر حاکی است: کسانی که از حد بندگی و اطاعت حق تجاوز کرده‌اند، بازگشت آنها به جهنم است.

۲۳ تا ۲۶- لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا. لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا، إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا. جَزَاءً وَفَاقًا از لفظ «احقاب» خلود فهمیده نمی‌شود و

فقط روزگاران را شامل است در این زمینه در سوره انعام ذیل آیه: قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا / ۱۲۸ سخن گفته‌ایم، المیزان آن را روزگاران بلانهایه فرموده و گوید: با خلود منافات ندارد ولی حق آنست که خلود را نمی‌رساند، طبرسی زمانهای زیاد فرموده است. در تفسیر برهان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده که فرمود این آیه درباره کسانی است که از جهنم خارج می‌شوند «(۱)». در مجمع البیان آن را از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل کرده و به حدیث

(۱)

«... هذه الآية في الذين يخرجون من النار»

رجوع شود به سوره هود / ۱۰۶

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۴

امام صادق علیه السلام اشاره فرموده است.

منظور از «بردا» ظاهراً خنکی است گرچه آن را خواب نیز گفته‌اند، جزاءً وفاقاً حاکی است که این کیفر مطابق شرک و اعمال ناشایست آنهاست چنان که آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ تحریم / ۷. ۲۷، ۲۸- إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا تعلیل اهل جهنم بودن آنهاست، این تعلیل به دو بخش تقسیم می‌شود اول آنکه به حساب آخرت امید نداشتند و از آن مطمئن بودند و این مفید انکار آنهاست دوم: گفته پیغمبر را نیز تکذیب می‌کردند. تکذیبی عجیب و توأم با اصرار.

۲۹، ۳۰- وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا آیه اول متمم تعلیل سابق است، یعنی: کیفر موافق اعمال آنهاست، زیرا هر چیز از جمله اعمال آنها را به طور کامل شمرده‌ایم، نظیر: وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ یس / ۱۲، آن وقت به طور التفات از غیبت به خطاب فرموده است:

پس بچشید عذاب را، مراد از فَلَنْ نَزِيدَكُمْ ... یا ادامه عذاب است و یا عذاب بعدی زائد بر عذاب قبلی است و عذابشان پیوسته در حالت تزیید است (نعوذ بالله) ۳۱ تا ۳۴: إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأَسَاءَ دِهَاقًا از این آیات بیان قیامت متقیان شروع می‌شود، در آیات کفار، عنوان «طاغین» به کار برده شده که طغیان از اطاعت حق سبب اهل جهنم بودن است و در این آیات «متقین» عنوان شده است که تقوی و دوری از بدیها و پرهیز از مخالفت حق سبب اهل بهشت شدن است.

مفاز می‌تواند مصدر میمی یا اسم مکان باشد، منظور از «اتراب» ظاهراً

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۵

همسال بودن با شوهران خود است، در اینجا دو تا مطلب را لازم است یاد کنیم اول: نکره آمدن الفاظی است که نعمتهای بهشت یا عذاب آخرت را بیان می‌کنند این در تمام قرآن مجید مورد نظر است و می‌رساند که نعمتها و عذابها از لحاظ اسم مانند اشیاء دنیا هستند ولی از لحاظ حقیقت، واقعیتهای دیگر دارند.

دوم: در بسیاری از آیات قرآن، از زنان بهشتی یاد شده که برای مؤمنان زنان دلبخواهی خواهند بود ولی گفته نشده که برای زنان نیز مردانی اید آل وجود خواهد داشت، این به نظر نگارنده برای حفظ احترام زن است، و اگر قرآن می‌فرمود: ای زنان شما را نیز مردان چنین و چنان خواهد بود، آن مناسب مقام زن نبود، ولی در روایات این مطلب عنوان شده که زنان را مردانی پاک و مورد پسند خواهند بود.

۳۵ و ۳۶- لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا. جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا یعنی اهل بهشت در سخن گفتن بیهوده نمی‌گویند و یکدیگر را تکذیب نمی‌کنند، در جای دیگر آمده است: لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِمْ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا واقعه / ۲۵-۲۶، آیه اخیر حاکی

است که نعمت بهشتی جزاء و پاداش است، در مقابل عمل و عطیه‌ای است حساب شده، «جزاء» حال است، عَطَاءً، حساباً و وصف جزاء است و هر دو به معنای مفعول می‌باشند.

در آیات بسیاری درباره اهل بهشت آمده است، يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ آن ظاهراً راجع به اضافه کردن خداست مانند وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ و مانند آن، ولی در هر حال به هر کس مطابق اعمالش داده خواهد شد، جَزَاءً وِافِقاً درباره اهل جهنم و عَطَاءً حِسَاباً درباره اهل بهشت همه روشن‌گر یوم الفصل هستند که داوری به عدالت خواهد بود.

۳۷- رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۶

بیان «ربک» در آیه قبلی است یعنی ربی که پیامبر، مردم را به سوی او می‌خواند، تنها رب انسانها نیست بلکه رب همه مخلوقات است و همان رب، رحمان است و رحمت او همه مخلوقات را مانند ربوبیتش احاطه کرده است چنان که فرموده است: رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا جَمَلَةً لَا يَمْلِكُونَ ... مربوط به آیه بعدی است.

۳۸- يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صِيْفًا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا كَلِمَةً يَوْمَ يَقُومُ ... ظرف است برای «لا يملكون» در آیه قبلی، ظاهراً مراد از خطاب، سخن گفتن درباره شفاعت باشد، فاعل «لا يملكون» همه حاضر شوندگان در محشر هستند اعم از جن و انس و ملائکه، فعل «لا يتكلمون» بیان است برای لا يملكون مِنْهُ خِطَاباً.

منظور از روح به احتمال قوی جبرئیل است که در این زمینه در ذیل آیه يَسْتَمْلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي اسراراً / ۸۵ سخن گفته شده است، خلاصه آیه چنین می‌شود: روزی که روح و ملائکه صف می‌ایستند هیچ کس از جانب خدا مالک سخن گفتن و شفاعت نیست و تکلم نمی‌کنند مگر آن کس که خدا به او اذن تکلم داده است و او سخن بحق خواهد گفت. یعنی اولاً باید خدا اجازه سخن گفتن و شفاعت کردن داده باشد، ثانیاً طرز شفاعت را بداند و بدانند به کدام کسان شفاعت خواهد کرد، علی هذا شافعان می‌دانند که شفاعت درباره کدام اشخاص و کدام اعمال قبول است و در کدام قبول نیست در اینجا چند مطلب هست: اول تعبیر روح و ملائکه در سه جا از قرآن کریم آمده است یکی اینجا، دیگری در تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ معارج / ۴، سومی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ... قدر / ۴.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۷

دوم: از حضرت صادق صلوات الله علیه در مجمع البیان نقل شده که فرمود روح ملکی است بزرگتر از جبرائیل و میکائیل «قال هو ملك اعظم من جبرائيل و ميكائيل».

سوم: در تفسیر آیه شریفه از ائمه طاهرین علیهم السلام نقل شده که فرموده است به خدا قسم ما ئیم مآذون در روز قیامت و گویندگان صواب، راوی سؤال می‌کند چه خواهید گفت: فرمود: خدا را حمد خواهیم کرد، پیغمبران را صلوات خواهیم گفت و به شیعیان خویش شفاعت خواهیم کرد، خدا در آن روز سخن ما را رد نمی‌کند «۱» در تفسیر برهان پنج روایت در این زمینه از حضرت صادق و حضرت کاظم سلام الله علیهما نقل شده است، مفسر کبیر طبرسی آن را از معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، ناگفته نماند: روایت از قبیل بیان مصداق است و گرنه رسول خدا صلی الله علیه و آله، ملائکه، و دیگران نیز از جمله شافعاند رجوع شود به آیه وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا بقره / ۴۸ ۳۹: ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً این آیه نتیجه‌گیری از بیان سابق است، «ذلک» اشاره است به «یوم الفصل» یعنی روز قیامت روزی است حتمی و ثابت، «اتخذ» در معنای امر است یعنی اخذ کند، پس حالا که آن روز حتمی است هر که خواهد، به سوی خدایش رجوعی اخذ کند که او را در وصف متقین گرداند و از طاغین به دور کند.

۴۰: إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا آخِرین آیه سوره است، نزدیک بودن

آخرت از آن جهت است که

(۱)

«قال نحن و الله المأذون لهم يوم القيامة و القائلون صوابا قال قلت ما تقولون اذا تكلمتم؟ قال نحمد ربنا و نصلی علی نبینا و نشفع شیعتنا فلا یردنا ربنا» تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۸

به محض رسیدن مرگ اگر کافر در برزخ عذاب شود، کیفر او شروع می‌شود و به آخرت متصل می‌گردد و اگر در عالم برزخ چیزی احساس نکند، آن وقت آخرت در نظر او به وقت مرگ وی متصل است، میزان در علت قریب بودن فرموده است، چون آخرت حق است و شکی در آن نیست و هر آینده نزدیک است، نظر طبری نیز چنین است.

يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ... حکایت از تجسم اعمال دارد، نظیر يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا و مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ آل عمران / ۳۰ معنی جمله اخیر این است که کافر می‌گوید: ای کاش خاک می‌بودم، یعنی ای کاش زنده نمی‌شدم و در همان خاک بودن می‌ماندم و شاید منظور آن باشد که ای کاش مانند خاک فاقد شعور بودم، چیزی و عذابی درک نمی‌کردم و الله العالم، ناگفته نماند انسان فقط با دو دست عمل نمی‌کند، علت آمدن ما قَدَمَتْ يَدَاهُ شاید آنست که بیشتر کارها با دو دست انجام می‌گیرد.

روز شنبه ۲۵ رمضان ۱۴۰۲ مطابق ۲۶ / ۴ / ۱۳۶۱ طرف عصر تفسیر سوره نبأ به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خير ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۹

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ۹۳

سوره نازعات

اشاره

در مکه نازل شده و چهل و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

این سوره از لحاظ ترتیب نزل، هشتاد و یکمین سوره است که بعد از سوره نبأ در مکه نازل گردید به احتمال قوی نزول آن بعد از سال دهم بعثت بوده است «۱» از لحاظ ترتیب فعلی سوره هفتاد و نهم است.

۲- عدد آیات آن در شمارش کوفی چهل و شش و در غیر کوفی چهل و پنج است ولی نقل کوفی پیش ما معتبر است، این اختلاف به علت آنست که در شمارش کوفی و لَأَنْعَامِكُمْ به تنهایی یک آیه است و در شمارش دیگران، مجموع مَتَاعاً لَكُمْ و لَأَنْعَامِكُمْ یک آیه می‌باشد.

به نقل تفسیر خازن کلمات این سوره صد و نود و هفت کلمه و حروف آن هفتصد و پنجاه و سه حرف است.

۳- این سوره، نازعات نامیده شده است، علت این تسمیه ظاهراً وقوع لفظ النَّازِعَاتِ در اول آن است. این نامگذاری شاید به وسیله حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و شاید به طور شهرت، در حال حیات آن حضرت انجام گرفته است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است، اهل تفسیر نیز چنین

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۰

گفته‌اند، در مقدمه تفسیر گفته‌ایم که سوره‌های مکی، بیشتر در زمینه جنبه‌های عقیدتی و زیر بنائی اسلام بحث می‌کنند و نیز پیداست که سوره مبارکه به حکم یک پیام است و به یک بار نازل گشته است.

۵- در این سوره، سخن از گوشه‌ای از نظام خلقت شروع می‌شود، پشت سر آن مسئله آخرت پیش کشیده می‌شود که (و الله اعلم) قیامت ادامه همین زندگی است، نباید در وقوع آن تردید کرد، آن وقت اشکالی از کفار نقل و جواب داده می‌شود، سپس یک عینیت تاریخی از طاغوت‌هایی که در برابر پیامبران ایستادند و هلاک شدند نقل می‌شود، (فرعون و هلاکت او).

آن گاه اشاره به عظمت خلقت آسمانها و زمین و نظامات آن است که خلقت انسان در مقابل آنها کم مئونه‌تر است و در آخر با موعظه‌ای و سؤال و جوابی سوره مبارکه به آخر می‌رسد.

به نظر می‌آید سوره مبارکه در زمینه اثبات معاد دو مطلب را پیش کشیده است، اول: اینکه معاد ادامه خلقت این جهان است این خلقت که خدا شروع فرموده پایش به آخرت می‌انجامد و هر دو به هم متصل هستند، معاد یک تحول و انتقالی بیش نیست و خدا آن را خواهد آورد.

دوم: از راه قدرت و توانایی خدا، خدایی که این نظام را به وجود آورده است قادر است که خلقت را در شکل دیگری و در قالب دیگری به وجود بیاورد و ادامه دهد، علی هذا تقریب این سوره در رابطه با مسئله معاد همان تقریب سوره نبأ است.

۶- عُلَّتْ نَزُولُ سُورَةٍ رَأَى مِنْهُنَّ أَنْ تَنْزِيلُهَا فِي الْوَقْتِ الْمَعْدِيِّ...
إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً ...

از این معلوم می‌شود که مشرکان معاد را به مسخره گرفته و آن را غیر ممکن قلمداد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۱

کرده‌اند و آن سبب نزول این سوره بوده است، می‌شود قسمتی از عُلَّتْ نَزُولُ هم سؤال مشرکان باشد از وقت قیامت، چنان که در آیه ۴۲ آمده است: يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا.

به هر حال این دو امر سبب شده که این سوره در این سطح بسیار عالی با این حقائق بسیار بزرگ نازل شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۲

سوره التازعات مکیه و هی ست و اربعون آیه نزلت بعد سوره النبأ

[سوره التازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۲۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالتَّارِزَاتِ غَرَقًا (۱) وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴)

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۵) يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (۸) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹)

يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰) أ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (۱۱) قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا

هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴)

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶) أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى

(۱۸) وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ (۱۹)
 فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ (۲۰) فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ (۲۱) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَىٰ (۲۲) فَحَشَرَ فَنَادَىٰ (۲۳) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ (۲۴)
 فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرَةِ وَالْأُولَىٰ (۲۵) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ (۲۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۳

به نام الله، دارنده رحمت همگانی و همیشگی

۱- قسم به کنندگانی که به شدت می کنند

۲- و قسم به خارج شوندگان، خارج شدنی

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۴

۳- و قسم به شنا کنندگان شنا کردنی

۴- پس قسم به سبقت کنندگان سبقت کردنی

۵- پس قسم به تدبیر کنندگان فرمان مخصوص خدا

۶- یاد کن روزی را که لرزنده می لرزد.

۷- زلزله دومی آن را تعقیب می کند.

۸- دلهایی در آن روز مضطرب و ترسانند

۹- چشمهای آنها ذلیل است

۱۰- مشرکان می گویند: آیا ما به حالت اول بر خواهیم گشت؟

۱۱- آیا وقتی که استخوانهای پوسیده شویم!؟

۱۲- گفتند: آن رجوع در آن صورت رجوع زیانباری است

۱۳- قیامت فقط یک راندن با صیحه است

۱۴- آن گاه مردم در روی زمین باشند.

۱۵- آیا حکایت موسی را شنیده‌ای؟

۱۶- که پروردگارش او را در صحرای پاک طوی ندا کرد

۱۷- که بسوی فرعون برو که او از حد تجاوز کرده است

۱۸- بگو: آیا مایل هستی که پاک شوی؟

۱۹- و به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی؟

۲۰- معجزه بزرگ را به او نشان داد.

۲۱- نبوت موسی را تکذیب کرد و او را عصیان نمود

۲۲- سپس از موسی دور شد (برای جمع ساحران) تلاش می کرد

۲۳- مردم را گردآورد و در میان آنها فریاد کشید

۲۴- و گفت: پروردگار والاتر شما هستم.

۲۵- خدا او را با عقوبت آخرت و دنیا گرفتار کرد

۲۶- در حدیث موسی موعظه هست برای کسی که می ترسد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۵

کلمه‌ها

نازعات: نزع: کندن، مانند کندن علف از جای آن، «نزع الشیء من مکانه: قلعه» نزع: ککنده، جمع آن نازعات است، این وزن برای مفرد مذکر لا یعقل جمع بسته می‌شود. مانند ایام خالیات، مرفوعات و منصوبات.

غرقا: غرق (بر وزن شرف): فرو رفتن در آب یا در نعمت، و بر وزن عقل به معنی شدت است «غرق و اغرق فی القوس» یعنی کمان را به شدت کشید، تقدیر آن «نزعاً غرقاً» است.

ناشطات: نشط: خارج شدن و خارج کردن «نشط من المكان: خرج» منظور از آن در آیه معنای لازم است، این جمع مفردش ناشط است چنان که در نازعات گفته شد: یعنی خارج شونده.

سابحات: سبج: شنا کردن. سابحات: شنا کننده گان. مفرد آن سابح است چنان که در نازعات گفته شد.

مدبرات: تدبیر کنندگان و اداره کنندگان.

ترجف: رجف: لرزیدن و لرزانیدن. «رجفه رجفا: حرّکه» و نیز آمده است: «رجف: تحرك و اضطرب شدیداً» علی هذا راجفه به معنی لرزنده و حرکت کننده است.

رادفه: ردف: تبعیت. «ردفه ردفا: تبعه» طبرسی از ابن اعرابی آن را لاحق شدن نقل کرده است «رادفه»: تابع و آنکه در پی دیگری آید.

واجفه: وجف، و جوف: اضطراب. «وجف الشیء: اضطرب» «واجفه»:

مضطرب و ترسان

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۶

خاشعۃ: خشوع: تذلل و تواضع. ضد آن تکبر است خاشعۃ: متواضع، ذلیل، مطیع.

حافره: حفر: کندن. حفره: گودال. در مجمع فرموده: عرب به اول شیء و ابتداء کار حافره گوید پس حافره به معنی حالت اول است «رجع علی حافرته» یعنی به راهی که آمده بود برگشت منظور از آن در آیه زندگی اول است.

نخرۃ: نخر (بر وزن فرس): پوسیدن و متلاشی شدن. «نخر العظم: بلی و تفتت» ناخر و نخر (بفتح نون و کسر خاء): پوسیده. نخرۃ جمع نخر است.

کرۃ: کرۃ: رجوع و برگشتن. «خاسرۃ»: زیانبار.

زجرۃ: زجر: راندن با صدا. «الزجر: طرد بصوت» در مطلق راندن و صدا نیز به کار می‌رود، آن را منع و نهی نیز معنی کرده‌اند، مراد از آن در آیه صیحه است و یا حرکت دادن.

ساهرۃ: سهر (بر وزن شرف): شب زنده داری. «سهر الرجل: لم ینم لیلاً» ساهره: روی زمین و بیابان. عرب، بیابان را ساهره گویند که شخص در آن از ترس بیدار می‌ماند.

واد: وادی: سیلگاه. دره طبرسی دامنه کوه فرموده است، اصل آن به معنی جریان آب است.

طوی: نام وادی است که در آن به موسی وحی آمد، فقط دو بار در قرآن مجید آمده است: طه / ۱۲، نازعات / ۱۶.

یسعی: سعی: تند رفتن. بطور استعاره به جدیت در کار سعی گفته می‌شود مراد از آیه همین است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۷

حشر: حشر: جمع کردن. «حشر الناس: جمعهم» نکال: نکل (بکسر نون): زنجیر. نکال عقوبتی است که برای مجرم کیفر، و برای دیگران موعظه و ارهاب باشد.

شرحها

در این آیات، ابتدا به قسمتی از موجودات طبیعت و نظام خلقت و یا به ملائکه‌ای که واسطه فیض در تدبیر جهان هستند سوگند یاد شده، سپس وقوع قیامت از آن نتیجه‌گیری شده است، که قیامت همان ادامه خلقت جهان و انسان است. آن گاه استبعاد مشرکین در زمینه قیامت نقل و جواب داده شده است، در آخر ماجرای فرعون که در مقابل حق ایستاد و کوبیده شد دیده می‌شود و اضافه شده که این راه برای هر طاغوت و منکر حق شامل خواهد بود.

۱ تا ۷- وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا. يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ باید دانست این سبک بیان، در سه محل از قرآن کریم آمده است و در هر - سه مورد، وقوع قیامت نتیجه‌گیری شده است، اول در سوره ذاریات که می‌خوانیم وَ الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ / ۱ تا ۵.

دوم سوره مرسلات که فرموده: وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا عُذْرًا أَوْ نُذْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ ۱-۷ سوم: نازعات که گفته شد. فرقی که این سوره با دو سوره فوق دارد آنست که، در آن دو جواب قسمها إِنَّمَا تُوعَدُونَ ... است ولی در اینجا يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ می‌باشد، از این به نظر می‌آید که منظور خدا در این سوره آنست که آخرت ادامه این زندگی است و آن نظام تتمه و تکمیل این نظام می‌باشد بر خلاف

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۸

دو سوره فوق که سخن از تحقق وعده خدا و تخلف ناپذیری آنست.

ناگفته نماند: آفتاب بر سطح دریاها و اقیانوسها که هزار فرسخ در هزار فرسخ وسعت دارند می‌تابد، آنها تبخیر شده به هوا بلند می‌شوند، در اثر اختلاف حرارت خشکی‌ها و دریاها، نسیم و بادهای وزیدن آغاز می‌کند، بدان وسیله ابرها از سطح اقیانوسها حرکت کرده و مانند دریاها بالدار بر خشکی‌ها منتقل می‌شوند آن گاه به صورت باران و برف به زمین می‌ریزند، روئیدنی‌ها می‌روید، زندگی ادامه پیدا می‌کند و تدبیر خدایی انجام می‌گیرد.

علی هذا مراد از «نازعات» بادهایی هستند که ابرها را از بالای اقیانوسها می‌کنند و حرکت می‌دهند، «ناشطات» همان ابرها هستند که از جای خود حرکت می‌کنند و از سطح اقیانوسها خارج می‌شوند، و به خشکی‌ها روی می‌آورند، یعنی بادهای ابر را حرکت می‌دهند و ابرها به آرامی و به طور مخصوص خارج می‌شوند و حرکت می‌کنند. «سابحات» همان ابرهای شناگر هستند که در دریای آسمان شنا می‌کنند، شنای کامل.

در نتیجه شنا کردن از یکدیگر سبقت می‌گیرند، بعضی جلو می‌روند، بعضی در اطراف دریا می‌مانند لذا با فاء تفریع فرموده: فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا نتیجه دوم آنکه: آنها تدبیر امر خدا می‌کنند، واسطه‌های فیض خدا هستند و این صنع عجیب و نظام متقن پیوسته تکرار می‌شود.

ناگفته نماند: این گفته در حد احتمال است، نمی‌گوئیم که منظور قرآن فقط همین است.

اهل تفسیر فرموده‌اند: جواب این سوگندها محذوف و آن کلمه «لیبعثن» است یعنی: قسم به نازعات و ناشطات و ... حتما مردم در روز قیامت برانگیخته می‌شوند، ارتباط این سوگندها با وقوع قیامت در گذشته گفته شد.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ لَفْظ «يَوْم» منصوب است به کلمه

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۵۹

«اذکر» یعنی یاد کن روزی را که زمین می‌لرزد و در تعقیب آن زلزله دیگری می‌آید مراد از «راجفه» زمین است، رادفه صفت «رجفه» است که از «راجفه» فهمیده می‌شود ممکن است رجفه اول اشاره به نفخ صور اول و دومی اشاره به نفخ صور دوم و زنده

شدن مردگان باشد.

اما آنچه اهل تفسیر در این زمینه گفته‌اند:

نازعات: ملائکه‌ای که ارواح کفار را به شدت از بدنشان خارج می‌کنند یا ملائکه‌ای که ارواح انسانها را اعم از مؤمن و کافر از بدن خارج می‌کنند، یا مرگ که روح ما را قبض می‌کند یا ستارگان که از افقی به افقی نزع شده، طلوع و غروب می‌کنند، یا کمانهایی که تیرها را رها می‌کنند، درباره ناشطت و سباحات و سابقات نیز نظیر نازعات گفته‌اند چنان که در مجمع البیان نقل فرموده است. علامه طباطبائی در المیزان بعد از نقل اقوال فرموده است: اوصافی که در این مقسم به ما آمده است، قابل انطباق بر صفات ملائکه است در رابطه با امتثال امری که از جانب خدا به آنها صادر می‌شود و کار جهان تدبیر می‌گردد در این زمینه مطلبی در «المرسلات» گذشت و الله العالم.

۸ و ۹: قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ این دو آیه درباره کفار است یعنی قلوب کفار از دیدن احوال قیامت مضطرب و ترسان است، «ابصارها» راجع به قلوب است یعنی چشمهای آن قلوب ذلیل و مطیع است به عبارت دیگر حالت تواضع و تسلیم دارند نظیر وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدَّلِيلِ شُورَى / ۴۵-۱۰-۱۲ يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ. أِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً قَالُوا تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ نقل اشکال و تمسخر مشرکان است، جوابش در آیات بعدی خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۰

اشکال آن بود که در مقام انکار می‌گفتند: آیا ما پس از مردن و پوسیدن به حالت اول بر خواهیم گشت نظیر: وَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رَفَاتًا أِذَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا اسراء / ۴۹ جمله: أِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً تأکید انکار است.

اما جمله: تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ لفظ تلک راجع است به رجعت که از لَمَرْدُودُونَ فهمیده می‌شود. خاسره زیانبار یا به معنی «ذات خسران» است ظاهراً این جمله را از باب تمسخر گفته‌اند یعنی بر گشتن زیانباری است؟! و شاید به عنوان تشأم و نامبارکی گفته باشند، یعنی اگر چنین باشد رجوع شومی خواهد بود.

۱۳ و ۱۴- فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ جواب استبعاد آنهاست که وجود آخرت و زنده شدن مردگان در نظر شما مشکل و دشوار است ولی با یک صیحه، مردم زنده شده و در روی زمین خواهند بود نظیر: إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ يس / ۵۳.

لفظ «هی» راجع است به «کره» مراد از «زجره» نفخه صور در مرحله دوم است، ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ زمر / ۶۸، گویا علت آمدن زجره که معنای راندن می‌دهد آنست که انسانها بواسطه آن صیحه، از عالم مرگ به جهان قیامت رانده می‌شوند. ۱۵- ۱۹- هَيْلٌ أُنَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُلْ هَيْلٌ لِمَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى در اینجا در ضمن دوازده آیه جریان فرعون و طغیان و هلاکت او بیان می‌شود، این در آن روز هشدار بود به مشرکان که در مقابل رسول خدا موضع گیری و انکار نکنند که فرعون چنین کرد و هلاک شد و در عین حال استدلال به معاد است از طریق تصحیح دعوت موسی علیه السلام.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۱

یعنی موسی رسول راستین بود به فرعون وعده عذاب داد و به وقوع پیوست پس موسی در دعوت به معاد نیز حق بوده است و نیز تسلیتی است به رسول خدا که در مقابل مشرکان صبر کند و مطمئن آینده باشد و آن تهدیدی است بر هر منکری که در مقابل حق قیام کند.

إِذْ نَادَاهُ ظَرْفٌ وَ بَيَانٌ «حدیث» است «هل اتی» برای تذکر و توجه دادن است یعنی: این سخن بشنو، «طوی» نام وادی مقدس است لفظ «هل لك» تقدیرش «هل لك ميل او رغبة» است، منظور از «ترکی» پاک شدن از کفر و شرک می‌باشد وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ ...

بیان تزکی است «فتخشی» نتیجه هدایت است که روح خشیت در انسان بوجود می‌آورد.

۲۰-۲۴ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى فَكَذَّبَ وَعَصَى. ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى فَحَشَرَ فَنَادَى فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى منظور از آیه کبری، عصای موسی است که در پیش فرعون به زمین انداخت و در دم ازدها شد فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ اعراف / ۱۰۷، منظور از أَذْبَرَ يَسْعَى همان است که از موسی مهلت گرفت که در روز عید ساحران را برای موسی جمع کند یعنی: به موسی پشت کرد و از او کنار شد و برای جمع کردن ساحران تلاش می‌کرد و چون مردم را گرد آورد در میانشان فریاد کرد که أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ظاهراً «یسعی» تلاش برای جمع کردن ساحران است ولی فحشر» راجع به جمع کردن همه مردم است.

ناگفته نماند: فرعون خودش بت پرست بود، آن گاه که درباریان فرعون به او پیشنهاد کردند که با موسی و قومش سخت بگیرد چنین گفتند: وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرَكَ وَالْهَيْتَكَ اعراف / ۱۲۷. پس فرعون معتقد به وجود خدایان بود که درباریان می‌گفتند: آیا موسی و قوم او را رها می‌کنی تا فساد کنند و تو و خدایان را ترک نمایند؟

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۲

از طرف دیگر فرعون خودش را اله و معبود معرفی می‌کرد و به موسی علیه السلام فرمود: ... لئن اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ شعراء / ۲۹.

علی هذا منظور فرعون از أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى آنست که شما خدایان زیاد و ارباب زیادی دارید ولی من و الا مقامترین آنها هستم، مرادش آن نیست که من خالق و آفریننده شما هستم بلکه منظورش همان تربیت و اداره و کارگردانی و اصلاح شئون و ارزاق و امثال آنست و در جای دیگر به مردم گفته است یا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي قصص / ۳۸. به هر حال، این سخن فرعون حاکی از آن بود که باید از خدای خالق بریده و رو به من آورید.

۲۵-۲۶ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى یعنی در مقابل آن طغیان و لجاجت، خدا او را به عقوبت دنیا و آخرت گرفتار فرمود، عذاب دنیا همان غرق شدن بود و عذاب آخرت، خلود در آتش می‌باشد يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ هود / ۹۸ گویی «اخذ» در جای «نکله» است یعنی «نکله الله نکال الآخرة و الاولى» عذاب دنیا نکال است یعنی برای فرعون عقوبت. و برای دیگران عبرت است وعده عذاب آخرت نیز برای شنوندگان عبرت است.

در مجمع البیان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: میان قول انا ربکم الاعلی و غرق شدن، چهل سال فاصله بود، ابو بصیر از آن حضرت نقل می‌کند جبرئیل گفت: خدایا فرعون را وا می‌گذاری با آنکه می‌گوید: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى؟ خداوند فرمود: این سخن را مثل تو کسی می‌گوید که از فوت گناهکار می‌ترسد.

به نظر بعضی مراد از «الآخرة» قول فرعون است که گفت انا ربکم الاعلی

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۳

و از «الاولی» قول او است که قبلاً گفته بود: ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي یعنی «فاخذ الله نکال الآخرة و الاولى» ولی استفاده آن از آیه مشکل است إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى لفظ «ذلک» اشاره است به حدیث موسی مفعول یخشی به نظر المیزان نظیر شقاوت و عذاب است یعنی در این حدیث، موعظه است برای کسی که از شقاوت و گرفتاری آینده می‌ترسد که انسان موجودی است از آینده و از شقاوت خویش می‌ترسد. طبرسی فرموده است «لمن یخشی الله...».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۴

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۲۷ تا ۴۶]

أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا (۳۱)

وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (۳۳) فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى (۳۴) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى (۳۶)

فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹) وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا (۴۴) إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنْ يَخْشَاهَا (۴۵) كَانَتْهُمْ يَوْمَ يُرَوَّنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۵

۲۷- آیا شما در خلقت محکمتر هستید یا آسمان که خدا آن را بنا نهاد

۲۸- ارتفاع آن را بالا برد و آن را ساخت

۲۹- شبش را تاریک گردانید و نورش را خارج کرد

۳۰- زمین را پس از آسمان، بگسترانید

۳۱- از زمین آب آن و روئیدنی آن را خارج کرد

۳۲- و کوه‌ها را ثابت گردانید.

۳۳- متاعند برای شما و چهار پایانتان

۳۴- وقتی که آن حادثه فراگیرنده بزرگ بیاید

۳۵- در آن روز انسان آنچه را که کرده است یاد می‌آورد.

۳۶- جهنم بر همه بینندگان آشکار می‌شود

۳۷- پس اما هر که طغیان کند

۳۸- و زندگی دنیا را بر آخرت اختیار کند

۳۹- جایگاه او فقط آتش است.

۴۰- و اما کسی که از ربوبیت پروردگارش بترسد و نفس خویش را از خواهشها باز دارد

۴۱- جایگاه او فقط بهشت است.

۴۲- از تو از قیامت می‌پرسند که وقوع آن کدام وقت است؟

۴۳- تو در چه حالی از علم آن؟

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۶

۴۴- امر آن به پروردگارت مربوط است.

۴۵- تو فقط انذار کننده‌ای، کسی را که از آن می‌ترسد

۴۶- روزی که مردم آن را می‌بینند، گویا در دنیا توقف نکرده‌اند مگر بعد از ظهری یا قبل از ظهر آن.

أشد: محکمتر. شد در اصل به معنی محکم بستن است.

سمکها: سمک (بر وزن عقل): سقف، ارتفاع «سمک السماء»: آسمان را بالا برد و مرتفع کرد، سقف خانه را «سمک البیت» گویند. سواها: تسویه به معنی ساختن و پرداختن است «سواها»: ساخت آن را.

اغطش: غطش (بر وزن عقل): تاریک شدن. «غطش الليل غطشا: اظلم» اغطاش، لازم و متعدی هر دو آمده است «اغطش»: تاریک گردانید.

ضحیها: ضحی: نور. راغب و دیگران انتشار نور آفتاب و گسترش شعاع آن گفته‌اند.

دحاها: طبرسی فرموده: دحو و دحی به معنی بسط کردن و گستردن است، جوهری گستردن و غلطانیدن گفته است در نهج البلاغه خطبه ۸۹ فرموده «و سکنت الارض مدحوه فی لجة طیارة» یعنی زمین به حالت گسترده در دریایی مواج و روان آرام گرفت در خطبه ۷۰ فرموده است: «اللهم داحی المدحوات و داعم المسموکات ای خدایی که گسترده گسترده‌ها و بر پا کننده بالا رفته‌هایی. «دحاها» گسترانید آن را.

مرعی: چراگاه. رعی به معنی مراعات و محافظت است، چراگاه را از

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۷

آن مرعی گویند که چهارپایان در آن با چریدن محافظت می‌شوند.

ارساها: رسو: ثبوت و رسوخ. «رسا الشیء: ثبت»، ارساء: اثبات و پایدار کردن «ارساها»: استوار کرد آنها را.

طامه: طم: غلبه و تجاوز «جری الوادی فطم علی القرى» یعنی سیل جاری شد و بر روستاها غلبه کرد، قیامت را از آن طامه گفته‌اند که بر هر چیزی غلبه و برتری کند «طامه» حادثه بزرگ و فراگیرند، آن فقط یک بار در قرآن آمده است. برزت: بروز: آشکار شدن. «البروز: الظهور».

آثر: ایثار: برگزیدن و اختیار کردن آثر الحیاء الدنیا: زندگی دنیا را بر آخرت برگزید.

جحیم: آتش بزرگ الجحیم کل نار عظیمة فی مهوأة» مرساها: مرسی: مصدر میمی، اسم زمان و اسم مکان آید، آن در آیه ظاهرا به معنی وقوع است که مصدر میمی می‌باشد.

الساعة: ساعة: وقت حاضر جزئی از اجزاء شب و روز، منظور از آن در آیه قیامت است.

یلبثوا: لبث: درنگ و توقف لَمْ یَلْبَثُوا توقف نکردند.

عشیة: طبرسی و زمخشری گفته‌اند: عشی از اول ظهر است تا غروب، عشیة همان عشی است، به قولی تاء آن برای وحدت است.

شرحها

این آیات استدلال بر معاد و جواب اِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِی الْحَافِرَةِ است و تقریر

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۸

آن چنین می‌باشد: خدایی که این آسمان محکمتر از شما را آفریده و نور و ظلمت در آن بر قرار کرده و زمین را بگسترده است، به آفریدن ورزنده کردن شما تواناست و در عین حال اشاره به ادامه تدبیر و اتصال آخرت به دنیا است که ادامه خلقت آمدن قیامت را بدنبال دارد، آخرت جز تداوم خلقت نمی‌باشد، پس در آن شکی نداشته باشید وانگهی روشن است که آیات در قالب توبیخ و سرزنش بیان شده است، در آخر به قیامت نیکوکاران و بد کاران اشاره گردیده است.

۲۷- ۳۰- أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا. رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا در این آیات چنان که ملاحظه می‌شود دحو الارض یعنی گسترانیدن زمین یا به حرکت در آوردن و غلطانیدن آن، بعد از تشکیلات آسمانهاست

ولی در آیات دیگر، زمین پیش از منظم شدن آسمانها، خلق و منظم شده است مانند این آیه هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بقره/ ۲۹ و در آیات سوره فصلت چنین می‌خوانیم:

قُلْ أُنْتُكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا ... ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ... فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ ... فَصَلَّتْ / ۹-۱۲ به نظر می‌آید و الله العالم، در آیه بقره و فصلت، سخن از زمین و هفت طبقه هوای محیط بر آن است، در این جریان به حکم ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ گازهای غلیظ و سیاه که از زمین خارج شده به تدریج به هفت طبقه جو مبدل شده است چنان که در سوره بقره به تفصیل گفته‌ام.

ولی در آیه أم السَّمَاءِ بناها سخن از مطلق آسمانها یا لا اقل از منظومه شمسی است لذا نسبت شب و روز را نیز به آسمان داده است، یعنی آیا شما در خلقت محکمتر هستید یا این منظومه یا این آسمان که با این ستارگان تشکیل یافته است، خدا آن را بنا نهاد و ارتفاعش را بالا برد و شب آن را که نور آفتاب در

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۶۹

آن نیست تاریک گردانید و نور آن را خارج کرد و روز گردانید، در این نظم و نظام گسترده شدن و یا به حرکت در آمدن و غلطیدن زمین، بعد از آسمان است. آیه لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ غافر/ ۵۷ نشان می‌دهد که منظور از السماء، مطلق آسمان است.

۳۱-۳۳- أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا. مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ این‌ها نتیجه گسترده شدن زمین است همانطور که روئیدنی‌ها از زمین خارج می‌شود، از آیه فهمیده می‌شود که دریا نیز از زمین به صورت گاز غلیظ خارج شده و سپس در هوا تشکیل ابر داده و به صورت باران بر زمین ریخته و دریاها تشکیل شده است، به نظر بعضی منظور بیرون آمدن چشمه‌هاست.

مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ روشن می‌کند که مراد از «مرعی» مطلق روئیدنیها است اعم از خوراک انسان و حیوان این آیه نظیر و جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءٍ لِلنَّاسِ لِيُنْزِلَ فِيهَا مِنْهَا مَاءً سَالِجًا فِي سَبْعِ سَمَاوَاتٍ فصلت/ ۱۰ است مَتَاعًا لَكُمْ ..

مفعول له فعلهای مقدم می‌باشد. رجوع شود به (عبس/ ۲۳).

۳۴-۳۶- فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى، يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى فَاءَ تَفْرِيعٍ در «فاذا» حاکی است که آمدن قیامت نتیجه و از لوازم خلقت دنیا است، يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روشن می‌کند که انسان کارهای دنیا را به یاد خواهد آورد، به واسطه حافظه خود و شاید به واسطه شهادت اعضاء و نامه اعمال هم.

منظور از «لمن یری» هر بیننده است، زمخشری می‌گوید: یعنی به همه بینندگان و به هر کس، آن مثلی است که به هر کار آشکاری که بر کسی پوشیده نیست، زده می‌شود و چون گویی: «یرز الامر لمن یری» منظور آنست که این کار

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۰

بر همه آشکار است.

مجمع البیان و المیزان نیز نزدیک به آن گفته‌اند. نظیر این آیات است سوره تکویر و انفطار، که در اولی آمده: ... عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا أَحْضَرْتُ / ۱۴ و در دومی: ... عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ / ۵.

۳۷-۳۹- فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ یعنی چون قیامت و طامه کبری واقع شود، مردم دو قسمت خواهند بود:

اهل آتش و اهل بهشت، اهل آتش هر آن کسی است که از مرحله عبودیت و بندگی و اطاعت خدا، تجاوز و طغیان کند. و زندگی دنیا را اختیار نماید و از آخرت دست بردارد. آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا یعنی تمام هم و غم و تلاش او برای دنیا باشد و به آخرت بی‌اعتنا گردد، این عبارت اخرای کفر است. زمخشری گوید: «فاما ...» جواب فَإِذَا جَاءَتِ است.

الف و لام «المأوی» عوض از مضاف الیه و تقدیر آن «هی مأواه» است، لفظ «هی» مفید اختصاص است یعنی محل او فقط آتش می‌باشد.

۴۰ و ۴۱- وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَبِإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ بِيَانِ قَسَمْتُ دَوْمَ وَ أَهْلَ بَهْشْتِ اسْتِ «مَقَام» اسْمِ مَكَانِ اسْتِ يَعْنِي مَحَلَّ اِسْتِادَانِ وَلِيْ گَاهِيْ اَزْ اَنْ مَوْقِعِيْ وَ مَنَزَلْتِ وَ عَظْمَتِ ارَادَهْ مِيْ شُوْد، مَثَلًا- دَرْ كَلَامِ نُوْحِ عَلَيْهِ السَّلَامِ كِهْ فَرَمُوْدَه: اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِيْ وَ تَذَكَّرِيْ بِآيَاتِ اللّٰهِ يُوْنَسْ / ۷۱، مَنظُوْر نُبُوْتِ وَ تَبْلِيْغِ اِحْكَامِ اسْتِ.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مقام خدا آنست که انسان را می‌بیند، گفته‌های او را می‌شنود و به آنچه می‌کند داناست، این مقام شخص را از کار بد باز می‌دارد و سبب و نَهَى النَّفْسِ عَنِ الْهَوَى می‌شود.

روایت امام صادق علیه السلام چنین است

«قال من علم ان الله يراه و يسمع ما يقول

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۱

و يعلم ما يعلمه من خير او شر فيحجزه ذلك عن القبيح من الاعمال فذلك الذي خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى»
 «۱» خلاصه اینکه بدانیم در حضور خدا هستیم.

۴۲- ۴۴- يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا.

سؤال و جوابی است درباره وقت آخرت، که در قرآن مجید چندین بار تکرار شده است و در هر بار جواب آمده که علم آن پیش خداست نظیر: يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ أَحْزَابُ / ۶۳ يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي ... يَسْئَلُونَكَ كَذَلِكَ حَتَّىٰ عَنَّا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ اَعْرَافُ / ۱۸۷ و آیات دیگر. نقل شده: روزی از آن حضرت درباره قیامت پرسیدند فرمود: «ما المسئول با علم من السائل» یعنی: از من که می‌پرسید من به قیامت از شما داناتر نیستم.

«یسئلونک» استمرار سؤال را می‌رساند، گویا مرتب درباره زمان آن از آن حضرت سؤال می‌کرده‌اند، کفار به طور استهزاء، مسلمانان به طور استفسار.

«مرسی» به معنی اثبات و استقرار است یعنی اثبات و وقوع آن چه زمانی خواهد بود؟ «ذکری» اگر به معنی علم باشد چنان که طبرسی فرموده است، معنی فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا بطور استفهام انکاری آنست که: در چه چیزی تو از دانستن آن. یعنی تو نمی‌دانی و اگر ذکری به معنی یاد آوری بیشتر باشد معنایش «فی ای شیء انت من کثره ذکر الساعه» یعنی یاد آوری زیاد تو را به آن، عالم نمی‌کند چنان که المیزان فرموده است.

إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا تَكْمِيلِ آيَةِ سَابِقِ وَ تَعْلِيلِ اَنْسْتِ، مَعْنَايِ اَيْنِ جَمَلَهْ چنين است: «الی ربك ينتهي امرها» یعنی کار قیامت به خدا می‌رسد وقت آن، وقوع آن. آوردن آن مربوط به خدا و در دست خداست، تو را و دیگران را به وقت

(۱) تفسیر برهان

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۲

آن علمی نمی‌تواند باشد، مانند قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْ قَتَبْتُهَا إِلَّا هُوَ اَعْرَافُ / ۱۸۷، بعضی گفته‌اند «الی ربك منتهی علمها». ۴۵ و ۴۶- إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا يَعْنِي وَظِيفَهْ تُوْ فِقْطِ اِنْدَارِ اسْتِ نَهْ تَعْيِيْنِ وَقْتِ اَنْ، مَرَادِ اَزْ خَشِيْتِ چنان که المیزان گفته است به طور شأْنِيْتِ اسْتِ يَعْنِي اِنْدَارِ مِيْ كِنِيْ كَسِيْ رَا كِهْ بَعْدِ اَزْ شَنِيدَنِ، رُوْحِ خَشِيْتِ دَرِ اُوْ پِيْدَا مِيْ شُوْدِ نَهْ اَيْنَكِهْ قَبْلًا دَرِ اُوْ خَشِيْتِ هَسْتِ. مَانَنْدِ اِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذَّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ يَسْ / ۱۱.

جمله كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا ... مثلی است برای زود آمدن و نزدیک بودن قیامت، گویی از سؤال أَيَّانَ مُرْسَاهَا دور بودن آن به نظر آمده

است، نظیر **إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرَاهُ قَرِيباً** معارج/ ۶ و ۷. منظور از **لَمْ يَلْبَثُوا** ظاهراً ماندن در دنیا است یعنی: آخرت به قدری نزدیک است که مردم پس از رسیدن به قیامت و دیدن آن، به نظرشان خواهد آمد که در دنیا فقط به قدر نصف روز توقف کرده‌اند.

به نظر بعضی مراد توقف در قبور و برزخ است ضمیر **أَوْ ضُحَاهَا** راجع به عشیه است یعنی: توقف نکرده‌اند در دنیا مگر به قدر بعد از ظهر یک روز یا قبل از ظهر آن، نظیر: **كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ**.

روز پنجشنبه پانزده شوال ۱۴۰۲ قمری مطابق ۱۴/۵/۱۳۶۱ تفسیر سوره نازعات به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۳

سوره عبس

اشاره

در مدینه نازل شده و چهل و دو آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه «عبس» بیست و چهارمین سوره است که بعد از سوره «النجم» در مکه معظمه نازل گردید. به نظر می‌آید که در سال سوم یا چهارم بعثت، بعد از نزول **فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ** حجر/ ۹۴ نازل شده باشد که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ**، مأمور شد دعوت خویش را علنی کند، زیرا از شأن نزول این سوره معلوم می‌شود که حضرت دعوت خود را علنی کرده بود، اما از لحاظ ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره هشتادم است.

۲- عدد آیات آن در قول قارئان کوفه و حجاز، چهل و دو است ولی بصریها چهل و یک و شامیها چهل گفته‌اند قول کوفی‌ها به وسیله عاصم بن ابی النجود به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد، عدد کلمات این سوره بنا به نقل تفسیر خازن صد و سی و حروف آن پانصد و سی و سه است.

۳- نامگذاری آن به «سوره عبس» ظاهراً به علت آمدن این لفظ در اول آنست و نیز «عبوس شدن» در نزول این سوره موضوعیت داشته است.

طبرسی رحمه الله فرموده: سوره «سفره» نیز خوانده می‌شود، آن ظاهراً در زمان رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** و به زبان آن حضرت «سوره عبس» خوانده شده است.

۴- این سوره به شهادت آیات و بنا به شأن نزول آن، در مکه نازل گشته و

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۴

از سوره‌های قبل از هجرت می‌باشد و پیداست که همه به یک بار نازل شده است.

۵- در علت نزول این سوره مطلبی هست که مفسران اهل سنت به آن اعتماد کرده‌اند و در بعضی از روایات شیعه نیز به آن اشاره شده است، ما آن را از مجمع البیان نقل می‌کنیم.

مرحوم طبرسی چنین آورده است: گویند: این آیات درباره ابن ام مکتوم نازل گشته است اسم او عبد الله بن شریح بن مالک ... می‌باشد، او نزد رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** آمد، آن حضرت با عتبه بن ربیع و ابو جهل بن هشام و عباس بن عبد المطلب و ابی و امیئه پسران خلف، سخن می‌گفت و آنها را به خدا دعوت می‌کرد و امید داشت که اسلام آورند.

ابن ام مکتوم (که نابینا بود) گفت: یا رسول الله بر من قرآن بخوان و از آنچه خدا تعلیم کرده مرا تعلیم کن، او با صدای بلند آن حضرت را می‌خواند و حرف خویش را تکرار می‌کرد و نمی‌دانست که او مشغول سخن گفتن با دیگری است، تکرار و بلند گفتن او که سبب قطع کلام آن حضرت گردید، موجب آن شد که قیافه آن حضرت تغییر کند و آثار کراهت در آن مشهود گردد آن جناب در دلش گفت: اکنون اینها می‌گویند: پیروان او فقط نابیناها و بردگانند «۱».

لذا حضرت توجهی بر او نکرد و به سخنش با آن پنج نفر ادامه داد، در نتیجه، این آیات (عتاب آمیز) نازل شد، پس از این ماجرا حضرت، ابن ام مکتوم را احترام می‌کرد و چون او را می‌دید می‌فرمود: به به به کسی که پروردگرم مرا درباره او عتاب کرده است و به او می‌فرمود آیا حاجتی داری؟ و او را دو بار در مدینه چون به جنگ رفت، جانشین خود فرمود.

(۱) معلوم نیست ناقل این سخن از درون قلب آن حضرت چطور واقف شده که این سخن را گفته است به هر حال نقل مجمع البیان چنین است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۵

طبرسی رحمه الله در ادامه قضیه فرموده است: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون ابن ام مکتوم را می‌دید می‌فرمود: مرحبا مرحبا، نه و الله دیگر کاری نمی‌کنم که خدا درباره تو مرا عتاب کند، آن حضرت به او بسیار تفقد می‌فرمود تا حدی که او از حضور در محضر آن حضرت خودداری می‌کرد (یعنی احساس می‌کرد که رسول خدا هر وقت او را می‌بیند از یاد آوری آن ماجرا ناراحت می‌شود).

آن گاه طبرسی در ادامه سخن چنین فرموده است: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل گشته که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ابن ام مکتوم آمد، مرد اموی چون او را دید، او را چرکین حساب کرد و خودش را کنار کشید و روترش کرد و از او اعراض نمود، خدا در این جریان او را حکایت و اینکار را تقبیح فرمود.

آن گاه طبرسی رحمه الله از سید مرتضی علم الهدی نقل می‌کند که فرموده است: در ظاهر این آیات دلالتی نیست که عتاب متوجه آن حضرت، باشد نقل بالا- فقط یک خبر است که به «منجر به» تصریح نشده است وانگهی دلالت دارند که منظور آن حضرت نیست زیرا رسول خدا با دشمنانش عبوس نبود کجا مانده دوستانش باشد آن گاه اینکه او به اغنیاء توجه کند و از فقراء غفلت نماید، دور از اخلاق نیک آن حضرت است، مؤید این سخن آنست که خدا در وصف او فرموده است إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ... پس ظاهر آنست که عَبَسَ وَ تَوَلَّى راجع به کسی غیر از آن حضرت است.

علامه طباطبائی نیز در المیزان قبول ندارد که عتاب در این آیات راجع به آن حضرت باشد، طبرسی رحمه الله در جوامع الجامع قول اول را بدون اظهار نظر نقل فرموده و به قول سید مرتضای مرحوم اشاره نمی‌کند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۶

ناگفته نماند: دقت در آیات نشان می‌دهد که طرف خطاب یک مقام مسئول و بسیار بزرگ است، بسیار بعید است که این آیات خطاب به یک انسان غیر مسئول و خطاکار باشد، بلکه چنان که خواهیم گفت از آیات فهمیده می‌شود که این مقام مسئول به مکتب خود بسیار علاقه داشته و آن سبب این پیشامد ناگوار شده است. و الله العالم.

۶- در این ماجرا، پیشامد طوری شده که مؤمن فقیر تحقیر شده و کافر ثروتمند مورد احترام واقع گردیده است و این بر خلاف نظام اسلام است، بلکه اهانت از آن کافر و احترام از آن مؤمن باید باشد، آیات از اینکار بشدت نهی می‌کند و می‌گوید: مردم همه در استفاده از دین خدا یکسانند، کسی را بر کسی مزیتی نیست. می‌شود گفت فقر و ثروت در نظر نیست بلکه مؤمن تحقیر شده و کافر تکریم.

۷- مطالب سوره مبارکه از این قرار است: یک مقام مسئول و بسیار بزرگ مورد ملامت قرار می‌گیرد به علت آنکه از آمدن یک نفر نابینا عبوس گشته و به او بی اعتنا شده است، زیرا که همه حق استفاده از دین خدا را دارند نباید کسی را بر کسی مزیت و برتری قائل شد، سپس انسان عنود و لجوج مورد حمله سخت قرار گرفته است که بدون توجه به خلقت خود و اینکه اختیارش در دست خالق است با آیات خدا و رسول او مبارزه می‌کند.

و نیز انسان قطع نظر از خلقت خویش اگر به طعامی که می‌خورد توجه نماید و نظامی را که در به وجود آمدن آن طعام از قبیل باریدن باران، روئیدن روئیدنیها و غیره به کار رفته است، در نظر بگیرد، حتماً به پدید آورنده این نظام خاضع خواهد شد، آن وقت فرموده ادامه خلقت به آخرت منتهی خواهد شد که مردم طبق ایمان و عمل و کفر و استکبار خویش، پاداش یا کیفر خواهند دید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۷

سوره عبس مکیه و هی اثنان و أربعون آیه نزلت بعد سوره النجم

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴)
أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹)
فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴)
بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۸

به نام خدای رحمان رحیم

۱- عبوس شد و رو گردانید

۲- از اینکه آن نابینا پیش او آمد

۳- چه چیز تو را دانا کرد شاید که او پاک شود؟!

۴- یا پند گیرد و تذکر به او نفع دهد؟!

۵- کسی که خود را بی‌نیاز می‌داند!

۶- تو به او توجه می‌کنی!

۷- حال آنکه بر تو باکی نیست که از شرک پاک نگردد!

۸- و اما آنکه به شتاب پیش تو می‌آید!

۹- و از خدا می‌ترسد!

۱۰- تو از او به دیگران مشغول می‌شوی!

۱۱- این کار مکن، آیات ما پندی است

۱۲- هر که بخواهد آن را یاد می‌گیرد

۱۳- (آن آیات) در صفحه‌های با ارزش است

۱۴- بلند مقام و پاک شده از باطل است

۱۵- در دست نویسندگان است

۱۶- که محترم و نیکوکارانند

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۷۹

کلمه‌ها

عبس: عبس (بر وزن فلس): روترش کردن و قیافه در هم کشیدن و رو ترش شدن، لازم و متعدی هر دو آمده است «عبس وجهه عبسا و عبوسا: کلح».

تولی: تولی اگر با «عن» باشد به معنی اعراض و اگر با «الی» باشد به معنی رو کردن آید، در آیه به معنی اعراض است. یزکی: آن در اصل «یتزکی» است تاء به زاء عوض شده و در آن ادغام گردیده است «تزکی» از باب تفعیل به معنی پاک شدن است «یزکی»: پاک می‌شود.

یذکر: آن در اصل «یتذکر» است به معنی پند گرفتن و یاد آور شدن می‌باشد تاء به ذال عوض شده و در آن ادغام گردیده است «تذکره» از باب تفعیل: یادآوری.

استغنی: استغناء: طلب بی‌نیازی «استغنی الله: سألہ ان یغنیه» به نظر راغب، آن مانند غنی به معنی بی‌نیازی است. تصدی: تصدیه: رد کردن. توجه کردن، اصل آن «صد و» به معنی کف زدن و دست به هم زدن است (قاموس قرآن) تلهی: لهو: مشغول شدن. «تلهی»: مشغول شدن و غفلت کردن.

صحف: (بر وزن عنق): جمع صحیفه، یعنی: صحیفه‌ای که در آن می‌نویسند.

مکرمة: کرم بر وزن شرف: شرافت. گرانقدری و عزیز بودن مکرمة:

گرانقدر و پرارزش. «کرام» جمع کریم به معنی محترم و با

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۰

ارزش است.

سفره: سفر (بر وزن عقل): آشکار کردن، پرده برداشتن. «السفر: کشف الغطاء» و به کسر سین به معنی کتاب و نامه است که حقائق و مطالب را روشن و آشکار می‌کند، سافر به معنی کتاب و نویسنده است «سفرة»: نویسندگان.

بررة: برّ به (فتح اول) نیکوکار و احسان کننده. جمع آن بر ره و ابرار است.

شرحها

در این آیات ماجرای آن مرد نابینا و موحد و تحقیر او و تکریم کافر نقل شده و این عمل مورد عتاب سخت قرار گرفته است، آن وقت گفته شده که همه در استفاده از دین خدا یکسانند، کسی را بر کسی در این کار مزیتی نیست و در آخر از قرآن و آنان که در ترویج قرآن می‌کوشند تجلیل شده است.

۱ و ۲- عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى لَفْظُ أَنْ جَاءَهُ تَقْدِيرُ: «لأن جاءه» است و آن تعلیل عَبَسَ وَ تَوَلَّى می‌باشد یعنی به علت آمدن آن نابینا روترش کرد و از او اعراض نمود منظور از لی «اعراض از نابینا و عدم اعتنایی به او است.

۳ و ۴- وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى جمله اول در صورتی است که اعمی قبلا پند گرفته است و با آمدن پیش؟؟

ت، عملی یاد می‌گیرد و با آن عمل خود را پاک می‌کند یا با یاد گرفتن؟؟ قلب او از جهل پاک می‌شود، جمله دوم در صورتی است که قبلاً پند نگرفته؟؟ ن پند می‌گیرد و سپس از آن پند استفاده می‌کند و با عمل به آن پاک تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۱ می‌شود «۱».

یعنی: تو چه می‌دانی شاید آن اعمی با آمدن و یاد گرفتن از تو عمل کند و پاک شود و یا پند گیرد و بیاموزد و سپس از آن بهره برد.

در المیزان فرموده: در این چهار آیه عتاب شدیدی هست، و بر شدت عتاب می‌افزاید اینکه دو آیه اول به صورت غیبت است و به علت تشدید انکار عمل، از خطاب اعراض شده است و در دو آیه بعدی به صورت خطاب و روبرو و الزام حجت و توییح و بدون واسطه سخن گفته شده است.

طبرسی رحمه الله فرموده است: علت غیبت در دو آیه اول اجلال آن حضرت است که عبوس شدن و اعراض را به او نسبت نداده است.

المیزان فرموده است: این سخن با خطاب أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى جور در نمی‌آید.

۵ تا ۱۰- أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَ هُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى به قرینه وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ ... به نظر می‌آید که مراد از «استغنی» بی‌نیازی در قبول دین است یعنی آنکه در قبول دین خود را بی‌نیاز می‌داند، تو به او توجه می‌کنی با آنکه بر تو باکی نیست که ایمان نیاورد و از شرک پاک نگردد، اما آنکه به شتاب پیش تو می‌آید تا پند گیرد و پاک شود و در حالی که از خدا می‌ترسد، تو از او به دیگران مشغول می‌شوی.

جمله وَ هُوَ يَخْشَى بیان آنست که تعلیم تو به او حتما مفید خواهد بود.

زیرا به حکم سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى اعلی / ۱۰ هر که خشیت دارد متذکر می‌شود المیزان فرموده است: جلو افتادن «انت» در دو محل و آمدن «له - عنه» همه

(۱) «فتنعه» را با نصب خوانده‌اند که جواب «لعله» با تقدیر «ان» است و با رفع نیز خوانده‌اند که عطف بر «یذکر» می‌باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۲

برای تسجیل عتاب و ملامت است.

بعضی «ما» در وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى را استفهامیه دانسته‌اند یعنی چه محذوری بر تو لازم می‌آید اگر اسلام نیاورد و از شرک پاک نگردد؟ طبرسی رحمه الله درباره «استغنی» فرموده است «استغنی بالمال».

۱۱ تا ۱۶- كَلَّا إِنَّهَا تَذَكِّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ. فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ. مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ. بِأَيْدِي سَفَرَةٍ. كِرَامٍ بَرَرَةٍ از این آیات فهمیده می‌شود (و الله اعلم): توجه آن حضرت به آن چند نفر برای آن بود که ایمان بیاورند و اسلام قوت گیرد و تا حدی عجله به خرج می‌داده است، گویی مختصر نگرانی هم در قلب مبارکش بوده تا آن قضیه ناگوار واقع شده است.

خدا در این آیات می‌فرماید: چنین ممکن و از آینده اسلام نگران مباش.

این آیات از باطل و شک پاک شده‌اند، در جزوه‌های با ارزش و والا مقام با دست نویسندگان محترم و نیکوکار ثبت می‌شود و تبلیغ می‌گردد و به همه می‌رسد و در قلبها جای می‌گیرد و از بین نمی‌رود، علی‌هذا این آیات، هم آن حضرت را از تکرار جریان نابینا منع می‌کند و هم اطمینان می‌دهد که دین تو پایدار خواهد بود، نیازی به توجه به سران مشرکان نیست.

این تفسیر در صورتی صحیح است که مراد از «سفره» نویسندگان معمولی قرآن و مبلغین آن باشد چنان که طبرسی از قتاده نقل

می‌کند که گفته است:

مراد از «سفره» قارئان قرآنند که آن را می‌نویسند و می‌خوانند، باید دانست که قرآن به وسیله همین قارئان، نویسندگان، مفسرین، باقی مانده و به دست دیگران رسیده است، در تفسیر برهان از ابو ایوب حذاء از امام صادق صلوات الله علیه نقل کرده که مراد از

سَفْرَةَ كِرَامِ بَرَرَةَ امامان علیهم السلام می‌باشند
«قال هم الأئمة»

آری آنها علیهم السلام فرد اکمل «سفره» هستند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۳

ابن عباس و مجاهد «سفره» را ملائکه گفته‌اند. المیزان سفره را جمع سفیر به معنی فرستاده و نماینده دانسته که ملائکه می‌باشند و فرموده: «بایدی سفراء من الملائکه کرام علی ربهم...» با مراجعه به لغت خواهیم دید: سفیر به این معنی در لغت نیامده است فقط به معنی نماینده‌ای که برای اصلاح اعزام می‌شود آمده است، آنهم در آیه مناسب نیست علی هذا معنای اول اصح است.

إِنَّهَا تَذَكِّرُ یعنی آیات قرآن، و شاید «ها» راجع به قرآن باشد و تأنیث آن بجهت «تذکره» است فی صِيحْفٍ مُّكْرَمَةٍ یعنی: آن تذکره نوشته شده است در صحیفه‌های با ارزش مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ یعنی والا مقام و گرانقدر هستند و پاک شده‌اند از باطل و شک و تناقض و اختلاف. لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ حم سجده / ۴۲ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ طارق / ۱۴.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ صفت چهارم «صحف» است یعنی آن صحیفه‌های پاک در دست نویسندگان کریم و نیکوکار است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۴

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱۷ تا ۴۲]

اشاره

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱)

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۵

۱۷- بمیرد انسان چه ناسپاسی است!؟

۱۸- بنگرد خدا او را از چه آفرید

۱۹- از نطفه آفرید و ساخت او را

۲۰- سپس راه هدایت را بر او آسان کرد

۲۱- آن گاه او را بمیرانید و در قبر کرد

۲۲- سپس وقتی که بخواهد او را زنده می‌کند

- ۲۳- نه، هنوز انسان امر خدا را به انجام نبرده است
تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۶
- ۲۴- بنگرد انسان به طعام خویش.
- ۲۵- ما آب را به طرز مخصوصی از آسمان ریختیم
- ۲۶- سپس زمین را به نحو مخصوصی شکافتیم
- ۲۷- پس در آن دانه‌ها رویانیدیم
- ۲۸- و انگور سبزی
- ۲۹- و درخت زیتون و درخت خرما
- ۳۰- و باغهای انبوه
- ۳۱- و میوه و چراگاه
- ۳۲- متاع است برای شما و چهارپایان شما
- ۳۳- چون آن صیحه گوش خراش آید
- ۳۴- در روزی که شخص از برادرش بگریزد
- ۳۵- و از مادر و پدرش
- ۳۶- و از زن و فرزندان
- ۳۷- برای هر کس را در آن روز کاری است که مشغولش می‌کند
- ۳۸- چهره‌هایی در آن روز نورانی هستند.
- ۳۹- خندان و شادمانند.
- ۴۰- و چهره‌هایی در آن روز بر آنها تیرگی هست
- ۴۱- سیاهی آنها را احاطه کرده است
- ۴۲- آنها کافران و بدکارانند

کلمه‌ها

ما اکفروه: صیغه تعجب است، یعنی چه قدر کافر یا چه قدر ناسپاس است.
نطفه: آب اندک. طبرسی رحمه الله ذیل نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ فرموده است اصل نطفه به معنی آب کم است، گاهی به آب زیاد نیز گفته میشود ولی راغب آن را آب صاف معنی کرده است: «النطفة: الماء الصافی»
تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۸۷
این با «سلالة» که در آیات آمده است بهتر می‌سازد.
اقبره: اقبار: در قبر کردن و میراندن «اقبره»: در قبر کرد او را انشیره: نشر: گسترده شدن و گسترده شدن. لازم و متعدی آمده است آن گاه نشر و انشار به معنی زنده کردن به کار می‌رود «نشر الله الموتی و انشرهم: احیاهم» صببنا: صب: ریختن. لازم و متعدی هر دو آمده است.
شقا: شق: شکافتن و شکاف. مصدر و اسم به کار می‌رود.
قضا: قضب در اصل به معنی قطع است، سبزی خوردنی را قضب گویند که پیوسته چیده می‌شود، اهل لغت آن را «قَت» معنی

کرده‌اند که سبزی خوردنی است.

غلبا: غلباء: باغ انبوه و پر درخت. «الغلباء: الحديقة المتكاثفة»، جمع آن «غلب» (بر وزن قفل) است.

اب: چراگاه. «الأب: المرعى من الحشيش و سائر النباتات تأكله الدواب» الصاخة: صاخة: فریادی که شدت آن. گوش را کر می‌کند، آن از نامهای قیامت است در اقرب الموارد گوید: «صخ الصوت الاذن: اصمها» یعنی فریاد: گوش را کر نمود. شأن: کار. حال. «الشأن: الامر و الحال» بکار عظیم نیز شأن گویند «الخطب من الامور» مسفرة: سفر (بر وزن عقل): پرده برداشتن و آشکار کردن. «مسفرة» نورانی.

مستبشرة: شادمان. استبشار: طلب شادی، یافتن یا دانستن چیزی که شاد

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۸۸

می‌کند، آن به معنی بشارت دادن نیامده است.

غبرة: غبار. راغب گوید: غباری است که بر روی چیزی نشیند و آنچه به رنگ غبار باشد، ظاهراً مراد از آن تیرگی و گرفتگی است در مقابل «مسفرة» مثل يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ و تَسْوَدُّ وُجُوهُ آل عمران/ ۱۰۶.

ترهقها: رهق: احاطه کردن «ترهقها»: احاطه می‌کند آنها را.

قتره: قتر (بر وزن شرف): غبار. دودی که از بریان و چوب و نحو آن بلند شود. شاید مراد از آن سیاهی باشد نظیر: كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا

شرحها

در این آیات به مناسبت: أَمَّا مَنِ اسْتِغْنَىٰ دو مطلب بیان شده است، یکی اینکه: انسان از آیات «انفس» که راجع به خلقت خودش باشد، استفاده نکرده و در راه توحید قرار نمی‌گیرد. قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ: بمیرد انسان چقدر ناسپاس است!!! دوم از آیات آفاقی بهره نمی‌برد اگر دقت کند در طعامی که می‌خورد و نظامی که در به وجود آمدن آن به کار رفته است، در مقابل قدرت و مشیت خدا خاضع می‌شود.

آری تفکر در اینکه میکروبی با یک نظام بسیار عجیب و حساب شده، پس از هزاران مراحل، به صورت انسان در می‌آید و روی همان نظام متولد می‌شود و اعضاء بدنش در ظاهر و باطن شامل میلیونها اسرار پیچیده است که هنوز برای بشر کشف نشده است و تفکر در هماهنگی نظام جهان، با بقاء این موجود عجیب که

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۸۹

همه حوائجش در جهان بیرون تأمین می‌شود و به زندگی ادامه می‌دهد، هر انسان عاقل را ناچار می‌کند که به آفریننده این نظام خاضع شود.

ناگفته نماند: قرآن مجید گرچه در اینگونه آیات راه شناخت خداوند را در مطالعه طبیعت با روش حسّی بیان می‌کند، اما راه فلسفه و تعقل را نیز عنوان کرده است چنان که در لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ انبياء/ ۲۲ و در مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ ... مؤمنون/ ۹۱ گذشت. در آخر آیات در زمینه معاد که ادامه آفرینش و متصل به خلقت دنیا است مطالبی ذکر شده و روشن می‌کند که دنیا و آخرت یک مجموعه هستند و از یکدیگر جدا نیستند. آنها که وجود دنیا را پذیرفته‌اند باید آخرت را نیز بپذیرند.

۱۷- ۲۰- قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ در اینجا اول می‌گوید: بمیرد انسان چقدر کافر یا ناسپاس است!! آن گاه استدلال شده که اگر انسان در خلقت خویش بیاندیشد، به خدا و آفریننده‌اش خاضع می‌شود و در راه او زندگی می‌کند، اینهمه انسانهای ستمگر که در طول تاریخ خار راه بشریت بوده و هستند، توجهی به خلقت و ضعف خویش

در مقابل آفریننده ندارند مِنْ أَىِّ شَىءٍ خَلَقَهُ یعنی فکر کند انسان که خدا او را از چه چیز آفریده است، نظیر فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ ... طارق / ۵ و ۶.

«قدره» به معنی اندازه گرفتن است، مراد از آن تکمیل خلقت و ساختن انسان در حد معتدل و با اعضای مناسب و مورد احتیاج است، نظیر الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى اَعْلَى / ۲ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ انفطار / ۷.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۰

«السبیل» را، راه تولد و آمدن به دنیا گفته‌اند یعنی در شکم مادر او را ساخت و پرداخت سپس راه خروج و ولادت را بر او آسان کرد، این قول ابن عباس است دیگران سبیل را طاعه الله گفته‌اند یعنی راه رسیدن به خیر و سعادت را برای او آسان کرد، این قول صحیح تر است.

۲۱-۲۳- ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ. ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ. كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ این آیات تتمه ادوار وجود انسان است که پس از زندگی دنیا، خدا او را می‌میراند و سپس روز قیامت او را زنده می‌کند، بشر در مسیر خلقت و مردن و زنده شدن در آخرت مسلوب الاختیار است و جریان مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى را باید به پیماید.

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ گویی: کسی سؤال می‌کند: انسان در مقابل این خلقت و تدبیر و هدایت و اقبال و انشاء چه کرد؟ آیا به خدای خود خاضع شد؟

و راه توحید را اختیار کرد؟ در جواب می‌گوید: نه، هنوز انسان فرمان خدا را انجام نداده است.

ناگفته نماند: آیه راجع به حالت اولیه انسان است قطع نظر از تربیت توحیدی که موحدان با آن زینت شده و حالت اولیه را ترک کرده‌اند.

۲۴-۳۲- فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا وَ حَدَائِقَ غُلْبًا وَ فَاكِهَةً وَ أَبَا مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ در آیات گذشته، خلقت و ادوار زندگی و مرگ انسان بررسی شده که دقت در آنها انسان را در مسیر توحید می‌اندازد، در این آیات به قسمتی از جهان خارج اشاره شده که تأمین زندگی و بقاء انسان بسته بر آنست و آن دسترسی انسان به طعام است از راه روئیدنیها و نیز از راه حیوانات، که مواد روی زمین و گازهای هوا در اثر یک نظام اتم و اکمل، به خوردنیها و گوشت حیوانات مبدل

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۱

شده و در اختیار انسان قرار می‌گیرد.

دریها در اثر نور آفتاب تبخیر می‌شوند، ابرها تشکیل می‌گردند بارانها در زمین فرو می‌روند، جوانه‌ها از زمین سر در می‌آورند، حبوبات، انگور، تره‌های خوردنی درختان زیتون و خرما باغات انبوه، میوه‌ها و چراگاهها، بوجود می‌آیند تا انسان و چهارپایان از آنها استفاده کنند و مدار زندگی به گردش در آید، در زمینه مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ باید دانست یکی از دلایل دخالت عقل و شعور در کاری، غایت و نتیجه آنکار است. شما اگر اطاقی را ملاحظه کنید از چیدن فرش و ظرف و صندلی خواهید دانست که برای غایتی آنها را مرتب کرده‌اند هکذا از اینکه انسان و حیوان حاجت به غذا دارد و آن با روئیدن از زمین تأمین شده است دخالت اراده خدایی را روشن می‌کند.

اگر انسان فکر کند که این انگورها و سیب‌ها مثلا- چطور از درختان که هیزمی بیش نیستند، به وجود می‌آیند، یا این هندوانه و خربوزه مثلا- از این تخمهای کوچک چگونه متولد می‌شوند یا دانه‌ها و هسته‌ها در درون زمین چگونه شکافته شده، درختان و بوته‌ها را تشکیل می‌دهند و هزاران امثال اینها، خود را ناگزیر خواهد دید از خضوع در مقابل آن مشیت که اینها را به وجود

می‌آورد تکرار این کارها به انسان عادت شده و حیرت‌انگیز بودن آنها را در نظر انسان کم کرده است، قرآن مجید این تذکر را در ما به وجود آورد که در اینها دقت نمائیم، در خصوص «ابا» روایتی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

۳۳-۳۷- فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ. يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَيْنِهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ.

آیه اول اشاره به خاتمه نظام دنیا و آمدن صیحه آخرت است که نظام زندگی از بین می‌رود. آیات يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ در اشاره به شدت احوال قیامت است انسان چون در وجود خود گرفتار شود و گرفتاری شدت گیرد همه چیز و همه

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۲

کس را فراموش می‌کند، آیه لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ در بیان این مطلب است یعنی کار و گرفتاری خود، او را چنان مشغول کرده که در فکر دیگران نمی‌تواند باشد شاید فرار از آن جهت باشد که مبدا از من چیزی و یاری بخواهند در آیات دیگری آمده است وَلَا يَسْتَأْذِنُ حَمِيمٌ حَمِيمًا يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَئِذٍ الْمَجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَيْنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصَّ يَلْتَهُ اللَّيْلُ تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ معارج / ۱۰-۱۴.

در مجمع البیان روایت شده: از سوده زن حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آن حضرت به وی گفت: مردم روز قیامت عریان و پا برهنه و غیر مختون محشور می‌شوند، عرقشان به آنها مانند لجام می‌شود و به نرمه گوشها می‌رسد

«يبيث الناس عراة حفاتا غرلا» (۱) «يلجهمم العرق و يبلغ شحمة الاذن»

سوده گفت: یا رسول الله او ویلا- بعضی از ما به بعضی نگاه می‌کند؟! حضرت فرمود: مردم در آن روز از چنین فکری مشغول می‌شوند آن گاه فرمود: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ۳۸-۴۲- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفٰجِرَةُ.

ناگفته نماند: آثار شادی و بلا و گرفتاری پیوسته در چهره انسان نمایان می‌شود و چهره از غم یا شادی حکایت می‌کند، لذا در بسیاری از آیات «وجوه» و مجسم شدن سعادت و شقاوت در آنها ذکر شده است، بعضی از چهره‌ها نورانی و خندان و شادمانند، آنها اهل ایمان و عملند، منظور از «غبره» ظاهرا رنگ غبار و تیرگی آن است «قتره» به معنی سیاهی و شدت «غبره» است مثل: يَوْمَ تَجِيضُ وُجُوهُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ آل عمران / ۱۰۶ كَانَمَا أُغْشِيَتْ وَوُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا يونس / ۲۷، آنها کسانی هستند که حق را انکار کرده و فاجر و بدکار شده‌اند.

(۱) غرل: ختنه نشدن. اغرل: ختنه نشده. جمع آن غرل بر وزن قفل است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۳

نکته‌ها

و فاکهة و أبا: در رابطه با این آیه در ارشاد مفید نقل شده: از ابو بکر معنای «اب» را پرسیدند؟ گفت: فاکهه را می‌دانیم، اما «اب» خدا به آن داناتر است. این سخن به امیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود:

سبحان الله مگر ندانسته که «اب» علف و چراگاه است، خدا در وَفَاكِهَةٌ وَ أَبَا نِعْمَتِهَا بِي که بر خلق و چهارپایان داده است، می‌شمارد، زمخشری این روایت را از عمر نقل کرده و اعتذار می‌کند که همت آنها مصروف به عمل بود نه دانستن چیزی که مورد عمل نیست.

در روز دو شنبه دهم ذو القعدة هزار و چهار صد و دو مطابق ۸/۶/۱۳۶۱ تفسیر سوره عبس به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۴

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ۱۴۴

سوره تکویر

اشاره

در مکه نازل شده و بیست و نه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- بنا بر آنکه در مقدمه تفسیر گفته شد: سوره مبارکه که تکویر هشتمین سوره است که بعد از سوره «مسد» در مکه نازل گردید و در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و یک است قرائن نشان می‌دهد که در سال اول یا دوم بعثت نازل شده است.

۲- عدد آیات آن در قول همه بیست و نه است و اختلافی مشاهده نشده است و دارای صد و چهار کلمه و پانصد و سی حرف است.

۳- در روایات سوره إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ نامیده شده.

طبرسی رحمه الله آن را «سوره کورت» می‌نامد و گوید: بعضی آن را سوره تکویر نامیده‌اند.

غرض سوره

۴- این سوره بی شک مکی است، آیات آن به مکی بودن شهادت می‌دهد کسی خلاف آن را ظاهراً نگفته است و قهراً همه‌اش به یک بار نازل شده است.

۵- در این سوره ابتدا، مسأله قیامت با شرائط عجیب و بسیار مهم آن، مطرح است که در آن روز برای انسان همه اعمالش مکشوف و روشن می‌گردد سپس با قسمهای بسیار حیرت انگیز، بیان شده که قرآن توسط فرشته آسمان به آن حضرت

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۵

القاء می‌شود و آن تلقین شیطانی نیست.

آن گاه تهمت جنون که به آن حضرت می‌زدند، رفع شده است و بعد فرموده **إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** این قرآن برای بیداری نازل شده است و در آخر مشیت خدا را در ایمان مردم شرط می‌کند.

به خدا قسم: اگر کسی در ترکیب این آیات و مطالب بسیار عجیب آن فکر کند، آن گاه به نظر آورد که این کلمات در محیط جهل، از حلقوم یک انسان درس نخوانده خارج شده است، به یقین خواهد دانست که قرآن از جانب خدا است امکان ندارد که ساخته دست بشر باشد.

۶- شأن نزول به خصوصی برای این سوره نقل نشده است، ولی دقت در آیات آن نشان می‌دهد که انکار معاد، نسبت دادن قرآن به تلقینات شیطان و نسبت جنون به آن حضرت، علت نزول این سوره بوده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۶

سوره التکویر مکیه و هی تسع و عشرون آیه نزلت بعد سوره المسد

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴)
 وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹)
 وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ
 (۱۴)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۷

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وقتی که آفتاب درهم پیچیده شود.

۲- وقتی که ستارگان تاریک شوند.

۳- وقتی که کوه‌ها سیر داده شوند.

۴- وقتی که حامله‌ها خالی گردند.

۵- وقتی که حیوانات وحشی محشور گردند.

۶- وقتی که دریاها گداخته گردند.

۷- وقتی که روحها با بدنها جفت شوند.

۸- وقتی که از دختر زنده به گور سؤال شود

۹- که به چه گناهی مقتول شده است

۱۰- وقتی که نامه‌های اعمال توزیع شوند

۱۱- وقتی که آسمان بر کنده شود

۱۲- وقتی که جهنم افروخته گردد

۱۳- وقتی که بهشت نزدیک شود

۱۴- می‌داند هر کس هر عملی را که حاضر کرده است

کلمه‌ها

کورت: کور و تکویر: پیچیدن. در مصباح فیومی آمده: «کار العمامه کورا: ادارها علی رأسه» در اقرب الموارد گوید: کور العمامه علی رأسه تکویرا: لفها» تکویر شمس، انقباض و پیچیده و خاموش شدن آنست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۸

انکدرت: کدر و کدورت: تیرگی. به معنی پراکنده شدن نیز آید گویند «انکدرت النجوم: تناثر».

عشار: حامله‌ها. مفرد آن عشاء است. ابن اثیر در نهایت گوید: عشاء شتری است که ده ماه از حاملگی آن گذشته است، سپس این کلمه عمومیت یافته که به هر حامله عشاء گویند.

عطلت: عطالت: خالی شدن. «عطل الرجل من المال و الادب: خلا».

تعطیل: خالی کردن. «التعطیل: التفریغ» علی هذا «عطلت» به معنی خالی شدن است.

وحوش: وحشی در مقابل اهلی است. راغب گوید: وحش خلاف انس است حیواناتی که با انسان انس ندارند، وحش نامیده می‌شوند، جمع آن وحوش است.

سجرت: سجر: افروختن آتش. پر کردن. سرخ کردن تنور. این هر سه معنی را اهل لغت گفته‌اند، در قاموس آمده: «سجر التنور: احماه و النهر: ملائه» سجرت: افروخته یا سرخ کرده شد.

موءوده: و واد: زنده به گور کردن. «واد بنته» یعنی دخترش را زنده- به گور کرد «موءوده»: دختر زنده به گور شده، «وئیده» نیز همانست.

کشط: کشط: کندن پوست شتر. برداشتن پرده از روی چیزی در کندن پوست شتری به جای سلخ، کشط گویند. «کشطت»: کنده شد بر داشته شد.

سعر: سعر: افروختن آتش و افروخته شدن آن سعر، اسعار و تسعیر همه به معنی افروختن است.

ازلفت: زلف: نزدیک شدن و مقدم گشتن. در اقرب الموارد گوید. «زلف

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۹۹

زلفا: تقدم و تقرب» در صحاح آمده: «ازلفه: قزبه» «ازلفت» نزدیک کرده شد.

شرحها

قیامت دارای سه مرحله است: مرحله اول ویرانی عالم و از بین رفتن نظم کنونی.

مرحله دوم: تشکیل نظام جدید، زنده شدن مردگان و رسیدگی به حساب خلائق.

مرحله سوم: زندگی در بهشت و جهنم. در این آیات به مرحله اول و دوم اشاره شده و با وضع بسیار عجیبی از ویرانی جهان سخن به میان آمده است. این سخنان به بزرگی جهان بزرگ هستند، این آیات انسان را به دریای حیرت فرو می‌برد، این آیات برای آمدن قیامت مقدماتی بیان می‌کند که مانند سنگینی قیامتند. این آیات از حلقوم انسانی خارج شده که لحظه‌ای پای درس استادی و معلمی ننشسته است این آیات توسط قلبی همچون آئینه صاف، از جهان غیب به جهان ما منعکس شده است.

عجب!!! آفتاب خاموش می‌شود، ستارگان تاریک می‌گردند، کوه‌ها مانند غبار به راه می‌افتند، حامله‌ها خالی می‌شوند، اقیانوسها تبخیر می‌گردند، ارواح به ابدان مراجعت می‌کنند، طبقات هوا از اطراف زمین کنده می‌شوند، شما را به خدا در عظمت این سخنان فکر کنید تا بدانید قرآن چیست.

۱ و ۲- إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ منظور از تکویر شمس در هر حال خاموش شدن آنست.

در مجمع البیان فرموده: «ای ذهب ضوؤها و نورها فاضحلت» در المیزان

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۰

فرموده: شاید مراد از آن، ظلمانی شدن جرم آفتاب است به طوری که ظلمت آن را احاطه کند، زمخشری گوید: نور آن پیچیده شده و می‌رود.

ناگفته نماند: تکویر و خاموش شدن خورشید در حال حاضر یک مسأله علمی است و دانشمندان بر آن اذعان دارند، چنان که در کتاب «معاد از نظر قرآن و علم» مشروحا توضیح داده‌ام «۱» اگر در کتب نجوم عکس سحابی را ملاحظه کنید خواهید دید که به طور مار پیچی می‌پیچند، خورشید چنان که دانشمندان گفته‌اند از مرکزش خاموش می‌شود و در آینده قسمت خاموش شده آن به قشر ظاهری منتقل شده و قشر ظاهری به مرکز آن خواهد رفت و آن قهرا به طور مارپیچی خواهد بود که همان تکویر است و شاید: منظور منقبض شدن آن در اثر خاموشی باشد و الله العالم.

به هر حال ماجرای عجیبی است، وانگهی، بیان آن در روزگاری که کسی از آن خبر نداشت. عجیبتر است.

غرض از انکدار نجوم، اگر تاریک شدن آنها باشد، در اینصورت اگر مراد از آن ثوابت است که آنها آفتابند و از کثرت فاصله به صورت نقطه‌های نورانی دیده می‌شوند، آنها نیز سرنوشتی همچون آفتاب دارند، و اگر منظور سیارات هستند، پیداست که با خاموش شدن خورشید، تاریک خواهند گردید.

ممکن است منظور از انکدار پراکنده شدن باشد که در سوره انفطار خواهد آمد.

۳-۷- وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

(۱) ناگفته نماند مسائل علمی مسائل پایداری نیستند، هر آن احتمال هست که فرضیه جدیدی در جای آنها بنشیند، کمک گرفتن از آنها درباره قرآن فقط احتمال است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۱

پنج علامت از علامات آخرت و از بین رفتن نظام کنونی، مقدماتی هستند به سنگینی قیامت و ناقوس مرگ جهان هستند که به صدا در خواهند آمد.

اول و إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ تحول و دگرگونی کوه‌ها در بسیاری از آیات با تعبیرهای گوناگون آمده است مانند وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ قاره/ ۵، وَ سَيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا نَبأ/ ۲۰ وَ بُسِّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا واقعه/ ۵ و ۶ و آیات دیگر، اینها همه حکایت از تحول همگانی در کوه‌ها دارند.

دوم: وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ گفته‌اند: منظور از عشار شتران آبستن است که عرب به آنها علاقه شدیدی داشت، «عطلت» یعنی رها کردند، بی آنکه صاحبی و حافظی داشته باشند، در اینصورت، نسبت به آیات قبلی و بعدی از لحاظ مفهوم بسیار کوچک خواهد بود. ممکن است منظور مطلق حامله‌ها باشد حامله‌ها خالی می‌شوند، چیزی درون چیزی نمی‌ماند، طبرسی از جبائی نقل کرده که منظور از عشار ابرها است، این معنای مناسبی است ولی ازهری گوید: این را در لغت نیافته‌ام.

سوم: وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ اگر این آیه راجع به مرحله اول قیامت و شروع فنای عالم باشد، منظور آن می‌شود که از واهمه و دگرگون شدن شرائط زندگی، از لانه‌ها و کنامها و بیشه‌ها خارج شده و دورهم جمع می‌شوند و اگر راجع به روز قیامت باشد، منظور آنست که مانند انسانها زنده می‌شوند.

المیزان فرموده: ظاهر آیه ... آنست که وحوش مانند انسان محشور می‌شوند مؤید آن آیه وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ انعام/ ۳۸ است اما بعد از حشر کارشان به کجا خواهد رسید، در قرآن و اخبار معتمد چیزی که قضیه را روشن کند نرسیده است ... نگارند گوید: باید علم آن را موکول به خدا کرد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۲

چهارم: وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ در سوره انفطار آمده است: وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ به نظر می‌آید منظور از تسجیر دریاها، جوشیدن و تبخیر شدن آنها در اثر حرارت باشد، قرآن صریح است در اینکه: آن روز آسمان مانند فلز مذاب داغ خواهد بود يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ معارج/ ۸ در اینصورت دیگر دریایی نخواهد ماند و همه تبخیر خواهند گردید، شاید منظور از انفجار و شکافتن نیز همان باشد که در آیه انفطار آمده است، تحول بس عظیمی!!! اقیانوسها که کران تا کران سطح زمین را گرفته‌اند، به هوا می‌روند و بستر آنها مکشوف می‌گردد (سبحان الله).

پنجم: وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ به نظر می‌آید: منظور آنست که ارواح به ابدان بر می‌گردند و با هم جفت می‌شوند، چنان که طبرسی رحمه الله از عکرمه و شعبی و ابو مسلم نقل کرده است.

ناگفته نماند: مبعوث شدن عین انسانها فقط به واسطه روح مجرد است که در جهان باقی است و گرنه، با روئیدن انسان از ذرات ابدان. فقط مثل بودن محقق می‌شود نه عینیت، شما هر قدر به مغز خود فشار آورید، عینیت را نمی‌توانید تصور کنید مگر با برگشتن روحی که در جهان زنده بوده است.

این روایت در بیان مطلب کافی است

«عن الصادق علیه السّلام قال: من مات و هو ما حض للايمان محضاً او ما حض للكفر محضاً نقلت روحه من هيكله الى مثله في الصورة و جوزى باعماله الى يوم القيامة فاذا بعث الله من في القبور، انشأ جسمه و رد روحه الى جسده و حشره ليوفيه اعماله ...» بحار ج ۶ / ۲۵۳.

در المیزان فرموده: نفوس پاکان با زنان بهشت جفت می‌شوند نظیر لَهِم فِيهَا اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ نساء / ۵۷ وَ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ دُخَانٍ / ۵۲ و نفوس اشقیاء با قرین‌های خود که شیاطین هستند، نظیر آیه: وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ زَخْرَفٍ / ۳۶.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۳

نگارنده گوید: این سخن مطابق روایتی است که از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است و الله اعلم.

۸-۱۴- وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ...

در این آیات شش مسأله عنوان شده که دو تا راجع به انسان و چهار تا راجع به مقدمات قیامت است.

اول: وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ این آیه گرچه یک مطلب جزئی است و در ردیف موضوعات ما قبل و ما بعد نیست ولی به نظر می‌آید مسأله به قدری هولناک است که لازم بوده در ردیف آنها مطرح شود، بعضی‌ها آن را سبب حقوق ضایع شده دانسته‌اند، جریان زنده به گور کردن دختران در میان بعضی از قبائل عرب عادت بود چنان که در ذیل آیه، وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا ...

نحل / ۵۹ مفصلاً گفته‌ایم. مسؤل در حقیقت، پدر دختر است، اسناد سؤال به دختر شاید برای آنست که، قاتل لیاقت آن را ندارد، لذا از خود دختر سؤال می‌شود.

طبرسی فرماید: معنی این سؤال توبیخ قاتل است، زیرا دختر خواهد گفت: من بدون گناه کشته شده‌ام، دقت در آیه نشان می‌دهد: این تعبیر برای مجسم کردن جنایت، بسیار مناسب است، گویی غضب به قاتل در حدی است که از روبرو شدن با او صرف نظر شده است.

دوم: وَإِذَا الصُّحُفُ نُتِشِرَتْ منظور از آن ظاهراً توزیع نامه‌های عمل است که در آیات دیگر آمده است فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ... وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ ... و یا منظور از باز شدن، متوجه شدن مردم به آنهاست که می‌بینند و می‌خوانند چنان که فرموده است: ... وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اسراء / ۱۳، به هر حال هنگامه عجیبی است که تفصیل آن را جز خدا نمی‌داند.

سوم: وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ به نظر می‌آید: منظور از «السماء» هوای

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۴

محیط بر زمین است که از اطراف زمین کنده می‌شود، در آیات دیگری آمده است يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا طور / ۹، مور به معنی جریان سریع است مانند گردباد.

طبرسی رحمه الله فرموده: آسمان از موضع خودش زایل می‌شود مانند کنار شدن پوست از بدن حیوان و شاید اشاره باشد به وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ زمر / ۶۷، به هر حال تحول بسیار عظیمی است و ویرانگر.

چهارم: وَإِذَا الْجَبْحِيمُ سُعِّرَتْ آن گاه که آتش بزرگ و جهنم افروخته شود این وصف برای جهنم در بسیاری از آیات آمده است، و در بعضی هست که جهنم را در آن روز می‌آورند وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ فجر / ۲۳، ظهور آیه در آنست که افروخته شدن، در آن روز

خواهد بود.

پنجم: وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ بهشت برای داخل شدن اهل آن، نزدیک کرده شود: وَأُنزِلَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرُزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ شعراء / ۹۰.

ششم: عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ این آیه جواب «اذا» ها است منظور از «نفس» جنس نفس و شامل همه است و از «ما» مطلق عمل می‌باشد این آیه نظیر یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ آل عمران / ۳۰ است، در سوره انفطار آمده است: عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ به هر حال تمام اعمالی که انسان انجام داده است در پیش چشم او خواهد بود «الهم انصرنا علی احوال یوم القیامة».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۵

[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱۵ تا ۲۹]

اشاره

فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَشَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹)
ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴)

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۶

۱۵- پس نه، قسم می‌خورم به ستارگان پنهان شونده.

۱۶- که در حرکت هستند و فانی شونده.

۱۷- قسم به شب وقتی که پشت می‌کند

۱۸- قسم به صبح وقتی که گسترش می‌یابد.

۱۹- که این قرآن سخن فرشته عزیزی است

۲۰- قوی و نزد خدا صاحب تقرب است

۲۱- مطاع در نزد خدا و امین است

۲۲- رفیق شما دیوانه نیست

۲۳- جبرئیل را در آن ناحیه روشن دیده است

۲۴- رسول خدا بروحی بخیل نیست

۲۵- این قرآن سخن شیطان رانده شده نیست

۲۶- پس به کجا می‌روید!؟

۲۷- آن فقط تذکر است برای مردمان

۲۸- برای آنکه بخواهد در بندگی حق، استوار باشد

۲۹- شما استوار شدن را نخواهید خواست مگر آنکه پروردگار جهانیان بخواهد

کلمه‌ها

خنس: خنس (بر وزن عقل): پنهان شدن، کنار رفتن، واپس ماندن.

در اقرب الموارد گوید: «خنس عنه: رجوع و تنحی و تأخر و انقبض» خانس اسم فاعل، جمع آن «خنس» است یعنی: پنهان شونده‌ها کنار رونده‌ها طبرسی فرموده: خنوس پنهان شدن بعد از ظهور است. کشاف آن را رجوع کنندگان گفته است.

الجوار: جوار در اصل جواری به معنی جاری شونده‌گان است، مفرد آن جاری (جار) است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۷

کنس: کنس (بر وزن عقل): نهران شدن «کنس الظبی کنوسا: تغیب، و استتر فی کناسه» یعنی آهو در نهانگاه خود نهران شد، این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

عسعس: راغب گوید: «عسعسه» رقیق شدن تاریکی است و آن در اول و آخر شب است از این رو «عسعس اللیل» به رفتن و آمدن شب معنی شده که در هر دو، تاریکی رقیق می‌شود. ولی به تناسب و الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ معنای رفتن بهتر است. این کلمه فقط یک بار در کلام الله آمده است.

تنفس: نفس (بر وزن فرس) و تنفس: گسترش و وسعت یافتن دم زدن به علت گسترش یافتن و بزرگ شدن «ریه» نفس نامیده شده است.

مکین: دارای مکان و منزلت.

ثم: اشاره است به مکان بعید یعنی «آنجا» و آن فقط چهار بار در قرآن مجید آمده است.

افق: در کلام عرب به معنی ناحیه و طرف است، جمع آن آفاق می‌باشد به معنی اطراف و نواحی.

ضنین: «ضنین» به معنی بخیل و «ضنه» بخل ورزیدن به چیز نفیس است.

یستقیم: استقامت: استواری و پایداری،

شرحها

این آیات در رابطه با نزول قرآن و آمدن آن به وسیله فرشته وحی است

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۸

و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بالعیان دیده است و او در میان ملائکه مورد اطاعت است، و این سخنان تلقین و سخن شیطان رجیم نیست، بلکه بیداری و تذکر است برای مردمان، مشیت خدا در ایمان آوردن مردم، شرط و دخیل است و اگر خدا نخواهد کسی ایمان آوردن را نخواهد خواست.

به عبارت اخری: این آیات استدلال است بر مطالب گذشته که در اول سوره خواندیم.

۱۵- ۱۹- فَلَا أُقْسِمُ بِالْحُنسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَيْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ در این جا به سه پدیده از نظام خلقت سوگند یاد شده که قرآن سخن یک فرشته بزرگوار است، نه سخن شیطان یعنی در تلقینات شیطانی و در گفته‌های دیوانگان چنین مطالب شدنی نیست، سخن از ستارگان، سخن از شب و روز سخن از ناموس خلقت، سخن از خاموشی آفتاب، سخن از تبخیر دریاها و ... سخن دیوانگان و سخن شیطان نمی‌تواند باشد، علی‌هذا اینها یعنی سوگندها خود دلیل است که قرآن از جانب خداست.

به بینید دیوانگان چه می‌گویند، به بینید جن زده‌ها چه تکلم می‌کنند آن گاه قرآن را با سخن آنها مقایسه کنید، به هر حال این

آیات، ترسیم عجیبی هستند.

نظیر اینها است آیات: فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَغْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ واقعه / ۷۵-۸۰ در اینجا هم در حقانیت قرآن سخن از محل‌های ستارگان و این قسمت از کائنات است.

در توضیح آیات، اشاره به چند امر لازم است اول اینکه: از باب تفسیر

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۰۹

فرموده‌اند: لفظ «لا» در «فلا اقسام» برای تأکید قسم است و معنای آن «سوگند می‌خورم» است.

طبری در جوامع فرموده: دخول «لاء» نافی بر فعل قسم. مستفیض است ...

و فائده آن تأکید قسم است، قول دیگر آنست که این «لا» نفی سخن خصم است مثلاً در آیه لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ منظور آنست که: نه، ای منکر قیامت حرف تو صحیح نیست، سوگند می‌خورم به قیامت که قیامت حق است، به نظر نگارنده این قول صحیحتر است. دوم: منظور از «خنس - کنس» ظاهراً همه ستارگان است که در شب آشکار و در روز پنهان می‌شوند و همه در حرکت هستند و آن گاه همه مانند پنهان شدن آهو در لانه‌اش، تاریک خواهند شد و منکدر خواهند گشت، علی‌هذا منظور از خانس بودن استتار آنها در روز و از «جوار» در حرکت بودن آنها و غرض از کانس بودن، سیر نهایی است که در اول سوره خواندیم: وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و اینکه سخن از پنهان شدن و تاریک شدن و جریان است، در رابطه با قیامت است که بسوی زوال می‌روند، رفتن شب و گسترش روز که در آیات بعدی عنوان شده ادامه همین مسیر است.

المیزان اول ترجیح می‌دهد که مراد همه ستارگان یا بعضی آنها باشد آن گاه فرموده: صفات خنوس، حرکت و کنوس بیشتر با «خمسه متحیره»: زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد تطبیق می‌شود.

نگارنده گوید: بسیار بعید است که مراد ستارگان پنجگانه باشد، بلکه آیات از کلیت و مشمول و عموم حکایت دارند.

در تفسیر صافی فرموده: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده: آنها ستارگان پنجگانه هستند: زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد. روایت به لفظ «عن

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۰

امیر المؤمنین» است و الله اعلم.

«آیه» إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ جواب قسمها است، ضمیر «انه» ظاهراً راجع به قرآن است و یا به آیات سابق، منظور از «رسول» جبرئیل است، آن گاه در وصف جبرئیل فرموده:

۲۰ و ۲۱- ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ لَفْظٌ «ثم» اشاره است به عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ از این آیه معلوم می‌شود که در آنجا ملائکه‌ای هستند که از جبرئیل اطاعت می‌کنند، به هر حال در این آیه و آیه قبلی، جبرئیل با شش صفت موصوف شده است و خداوند بهترین صفات را برای او آورده است، اول اینکه رسول و فرستاده خداست برای پیامبران، دوم: در نزد خدا کریم و عزیز است. سوم: صاحب قدرت و نیرومندی است، شاید منظور سرعت انتقال او در رفتن به آسمان و آمدن به زمین باشد، در جای دیگر نیز او با شَدِيدُ الْقُوَى توصیف شده است عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى نَجْمٍ / ۵ و ۶، به نظر می‌آید نیرومند بودن در رساندن وحی دخیل است.

چهارم عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ یعنی در نزد خدا صاحب مکانت و تقرب است، پنجم: مطاع بودن برای ملائکه است، ششم: امین بودن در رساندن وحی و عدم خیانت در تبلیغ پیامهای خداوند است.

درباره نیرومند بودن جبرئیل در مجمع البیان و در المیزان از «در منثور» خبری نقل شده که خالی از بعد نیست.

۲۲- ۲۶- وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُقْبِيِّ الْمُبِينِ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ این

آیات در نفی جنون از آن حضرت و نفی بودن قرآن، از تلقینات شیاطین است منظور از صاحب، رسول خداست، آمدن این لفظ اشاره به آنست که دو رفیق شماسست مدتها با او در یک شهر زندگی کرده‌اید و از او اختلاف مشاعر مشاهده نکرده‌اید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۱

در یک شهر زندگی کرده‌اید و از او اختلال مشاعر مشاهده نکرده‌اید.

فاعل «رآه» رسول خداست یعنی رسول خدا جبرئیل را در یک ناحیه روشن دیده است، مثل ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى نجم / ۷ «۱» مراد از «الغیب» وحی است که خبر غیبی می‌باشد یعنی: آن حضرت بر وحی آسمانی بخیل نیست هر چه خدا وحی می‌کند در اختیار مردم می‌گذارد بی آنکه تصرفی در آن بکند و یا از تحویل آن بخل ورزد.

لفظ «رجیم» در جمله وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ استدلال است بر اینکه قرآن از تسویلات شیطان نیست، زیرا رجیم و رانده شده از درگاه خدا کارش تخریب و اضلال می‌تواند باشد نه آیاتی پر از هدایت و سعادت انسانها، چنان که در جای دیگر آمده است وَ مَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ شعراء / ۲۱ آری شیطان و شریر، کلمات هدایت تلقین نمی‌کند.

آن گاه در نتیجه گیری از آیات سابق، آمده است: فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا می‌روید و از پیروی حق کنار می‌شوید؟ استفهام برای تویخ است.

۲۷-۲۹- إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

در تکمیل نفی جنون از آن حضرت و اینکه قرآن از تسویلات شیطان نیست بلکه از جانب خداست، در این آیات فرموده: قرآن فقط تذکر است برای مردمان، آری قرآن برای همه مردم جهان، بیداری است، این آیه ترسیم بسیار عجیبی است که الفاظ از ادای حق آن عاجز است.

«لمن شاء» بدل است از «العالمین» یعنی: هر که بخواهد در اطاعت حق استوار باشد، اما برای دیگران: وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا، آیه وَ مَا تَشَاؤُنَ ...

(۱) در سوره هود و جاهای دیگر از تمثیل فرشته و ظاهر شدن بر پیامبران خدا سخن رفته است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۲

دفع دخل است یعنی شما در اراده استقامت مستقل نیستید بلکه باید خواستن شما را اول خدا بخواهد، بعد شما بخواهید.

ناگفته نماند: اراده خداوند در طول اراده بنده است یعنی: خدا خواسته است که بندگان با اختیار خود کار کنند، خوب باشد یا بد، علی هذا، مشیت خدا اثر اراده بنده را باطل نمی‌کند. خواست قبلی خدا ایجاد وسائل، فراهم آوردن امکانات است، اگر این اراده از خدا نباشد، بندگان به هیچیک از کارهای حق یا باطل قدرت نخواهند داشت، نظیر این دو آیه است آیات: إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا دهر / ۲۹-۳۰.

در شب پانزدهم ذُو الْحِجَّةِ الْحَرَامِ یکهزار چهار صد و دو مصادف با شب ولادت حضرت امام هادی صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائهم مطابق ۱۱/۷/۱۳۶۱ تفسیر تکویر به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۳

سوره انفطار

اشاره

در مکه نازل شده و نوزده آیه است

نظری به کلیات سوره

- ۱- بنا بر ترتیب نزول که در مقدمه گذشت، این سوره هشتاد و دومین سوره است که بعد از سوره نازعات در مکه معظمه نازل گردید، اتفاقاً از لحاظ ترتیب فعلی قرآن نیز: سوره هشتاد و دوم می‌باشد.
- طبرسی رحمه الله آن را سوره «انفطرت» نامیده و فرماید: سوره انفطار نیز گفته‌اند.
- ۲- عدد آیات آن نوزده است، در این زمینه اختلافی مشاهده نگردید و به نقل تفسیر خازن دارای هشتاد کلمه و سیصد و بیست و هفت حرف است.
- ۳- نامگذاری آن به «انفطار» ظاهراً به علت وقوع کلمه «انفطرت» در اول آنست و تسمیه کل باسم الجزء می‌باشد وانگهی همه مطالب این سوره در اثر انفجار آسمان و پشت سر آن به وقوع خواهد پیوست، علی هذا گویی: این سوره یک پارچه انفطار می‌باشد و الله العالم.
- ۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است، کسی خلاف آن را نگفته است و از ترتیب نزول به نظر می‌آید که در نزدیکیهای هجرت نازل شده باشد.

غرض سوره

- ۵- در این سوره مقداری از شرایط قیامت و به هم ریختن نظام کنونی و زنده شدن انسانها سخن رفته و حالات نیکوکاران و بدکاران در قیامت بیان گردیده است و با این سخن که: در آن روز همه کارها مربوط به خداست و کسی حق تصمیم گیری درباره کسی ندارد، مطلب تمام شده است.
- ولی می‌شود گفت: بیان همه آن مطالب مربوط به یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ است یعنی منظور از این سخنان بیدار کردن انسان و توجه دادن او به توحید و خداست و بالاخره: ای انسان تو که جزئی از این نظام هستی و مقهور اراده خدا می‌باشی و از خود چیزی نداری، کدام علت سبب می‌شود که به پروردگارت نافرمان و عاصی باشی؟! و ادعای منم، منم کنی؟! ۶- دقت در آیات سوره نشان می‌دهد که شأن نزول بخصوصی نداشته و وضع آن روز، نزول و بیان آن را ایجاب می‌کرده است و الله اعلم.
- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۵
- سوره الانفطار مکیه و هی تسع عشرة آیه نزلت بعد سوره النازعات

[سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴)
 عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا
 شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ (۹)

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴)
يَضَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لَا تَمَلِكُ
نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وقتی که آسمان شکافته شود

۲- وقتی که ستارگان پراکنده شوند.

۳- وقتی که دریا منفجر شوند

۴- وقتی که قبرها متحول گردند!

۵- می‌داند هر کس آنچه از پیش فرستاده و آنچه به تأخیر انداخته است

۶- ای انسان چه چیز تو را به پروردگار کریمت جری کرده است.

۷- پروردگاری که تو را آفریده و ساخته و متعادل کرده است.

۸- و در هر شکلی که خواسته ترکیبت کرده است.

۹- نه، بلکه جزا را تکذیب می‌کنید.

۱۰- حقا که برای شما نگهبانانی هست

۱۱- بزرگواران نویسندگان

۱۲- می‌دانند آنچه را که می‌کنید

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۷

۱۳- راستی که نیکوکاران در نعمت وسیع می‌باشند

۱۴- و فاجران در آتش بزرگی هستند

۱۵- روز جزا به آن داخل و ملازم می‌شوند.

۱۶- و از آن غائب (کنار) نخواهند بود.

۱۷- چه چیز دانایت کرد که روز جزا چیست

۱۸- سپس چه چیز دانایت کرد که روز جزا چیست

۱۹- روزی است که کسی برای کسی مالک چیزی نیست فرمان در آن روز مخصوص خداست.

کلمه‌ها

انفطرت: فطر به معنی شکافتن و انفطار به معنی شکافته شدن است، طبرسی فرماید: «اصل الفطر: الشق» راغب، شکافتن طولی گفته

است کواکب: کواکب: ستاره، جمع آن کواکب است.

انتثرت: نثر: پراکندن. انتشار: پراکنده شدن. راغب گوید: «نثر الشیء نشره و تفریقه» فجرت: فجر و تفجیر: شکافتن، بعضی قید وسعت

را بر آن افزوده‌اند.

بعثرت: بعثرت: باز شدن. آشکار شدن. مجمع البیان آن را زیر و رو شدن گفته است، جوهری استخراج و کشف معنی کرده است، ابن

اثیر در نهاییه گوید: «تبعثرت نفسی: جاشت و انقلبت».

غرک: غر و غرور و غره: فریب دادن و تطمیع به باطل. در اقرب الموارد آمده: «ما غرک بفلان» یعنی چطور بر او جرئت کردی علی هذا ما غرک بربک یعنی چطور به پروردگارت جرئت پیدا کردی سواک: مراد از تسویه در آیه، ساختن و گذاشتن هر عضو از بدن در جای

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۸

مناسب خود است (المیزان).

عدلک: منظور از عدل در آیه ظاهراً تناسب اعضاء با همدیگر است اگر مثلاً با این بدن، درازی دست دو متر بود تعادل وجود نداشت.

نعیم: نعمت پر وسعت و زیاد «النعیم: النعمه الکثیره» (راغب).

جحیم: آتش بزرگ. در صحاح اللغه گفته: «الجحیم کل نار عظیمه فی مهوآه».

یصلونها: صلی: داخل شدن با ملازمت «صلی الرجل النار: لزوماً» «یصلونها»: داخل و ملازم آن می‌شوند.

شرحها

مطالب این سوره به قرار ذیل است.

۱- شرایط قیامت، ویرانی جهان در ابعادی بسیار وسیع که به بزرگی قیامت بزرگ است و از یک فکر عادی مخصوصاً در آن روز امکان پذیر نبود لذا خبر دهنده از ویرانی این موجودات همان آفریننده آنهاست.

۲- مستحضر شدن انسان در روز قیامت، به همه اعمال که کرده است.

۳- توبیخ انسان که با اینهمه دلائل چرا به خدایش تسلیم نمی‌شود؟! ۴- جریان نیکوکاران و بدکاران در قیامت.

۵- حکومت و سلطه مطلق خدا در قیامت.

۱ و ۲- إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَرَتْ سماء عبارت است از همین آسمان، ستارگان. اجرام سماوی، کهکشانشان خورشید، ماه و امثال آن به نظر می‌آید منظور از شکافته شدن آن، از بین رفتن جاذبه یا هر نیروی دیگری است که خداوند به واسطه آن موجودات بالا را نگاه

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۱۹

داشته است. در این صورت پراکنده شدن ستارگان و بیرون شدن از مدارات نتیجه همان انفطار است، در سوره انشقاق خواهد آمد که: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ.

آیه: فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ رَحْمَن / ۲۷ وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ حَاقَّةٌ / ۱۶ نیز خبر از شکافتن آسمان است که گذشت، اینها خبرهای عجیبی هستند، اینها به بزرگی قیامت بزرگند اگر در عظمت این سخنان و در محیط آن روز مکه که جز جهالت چیزی نبود دقت کنیم خواهیم دید که این گفته‌ها، ساخته بشر نمی‌تواند باشد، بلکه از جانب آفریننده این کائنات است، بزرگی و عظمت این سخنان «یدرک و لا یوصف» است:

۳- وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ این حقیقت در سوره تکویر به لفظ: وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ گذشت، ظاهراً مراد از هر دو یکی است و آن تبخیر شدن دریاها در اثر تخلیه نیروها و در اثر یَوْم تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ معارج / ۸ است و اللَّهُ الْعَالَم.

مفسران در تفسیر آن گفته‌اند: دریاها بعضی بر بعضی باز می‌شوند حایل از میان آنها برداشته می‌شود، شور به شیرین مختلط می‌شود و همه یک دریا می‌شوند ولی نگارنده این سخن را بعید می‌دانم. حقیقتی است بسیار بزرگ و اللَّهُ الْعَالَم.

۴- وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ بنا بر معنای «بعثر» که گذشت، به نظر می‌آید: منظور از این کلمه متحول شدن خاکهای قبر به انسانهاست،

آیات و روایات شاهد هستند که انسانها در درون خاک می‌رویند و ساخته می‌شوند آن گاه زمین شکافته می‌شود و انسانها از درون آن سر بیرون می‌آورند یَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ق ۴۴ در جای دیگر آمده: يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً عَلَىٰ هَذَا مَنظُورًا! «بعثت» منقلب شدن و متحول شدن قبرها است چنان که دانه‌ها در زیر زمین متحول می‌شوند و می‌رویند كَذَلِكَ الْخُرُوجُ.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۰

۵- عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ وَ أَخَّرْتُ در سوره تکویر خواندیم: عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا أَخْضَرْتُ این آیه جواب «اذا» ها، است، ظاهراً منظور از «ما قدمت» اعمالی است که انسان پیش از مرگ کرده است و از «ما اخرت» آثاری است که در دنیا از خود باقی گذاشته است، نظیر: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ یس / ۱۲، نظیر این آیه است آیة يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ قیامه / ۱۳. در این زمینه روایات زیادی داریم که: هر کس سنت خوبی در دنیا از خود بگذارد، به اندازه پاداش آنان که به آن سنت عمل کرده‌اند، خدا به او پاداش خواهد داد، آنها هم پاداش خود را به طور کامل دریافت خواهند کرد و هر که سنت بدی از خود بگذارد، به اندازه گناه کسانی که به آن سنت عمل کرده‌اند، پیش خدا گناه خواهد داشت، آنها هم سزای گناهشان را به طور کامل خواهند دید.

طبرسی رحمه الله در ذیل آیه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقل کرده:

«فقال النبی من استن خیرا فاستن به فله اجره و مثل اجور من اتبعه غیر منتقص من اجورهم شیئا و من استن شرا فاستن به فعلیه مثل وزره و مثل أوزار من اتبعه غیر منتقص من أوزارهم»

این روایت در المیزان از «در منثور» نقل شده و همین مضمون در اصول کافی باب «ثواب العالم و المتعلم» در زمینه تعلیم هدایت و تعلیم ضلالت از حضرت باقر و حضرت صادق صلوات الله علیهما نقل شده است.

به هر حال، این آیه نظیر یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ ... آل عمران / ۳۰، است، منظور از «نفس» جنس نفس و شامل همه است و غرض از عَلِمْتُ نَفْسٌ حاضر شدن اعمال است نه فقط دانستن آنها اگر میان إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ... وَ عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ عَلَیْتُ وجود داشته باشد، مراد آن می‌شود که آمدن قیامت همه چیز را متحول و منقلب خواهد کرد اعمال را نیز که به صورت نیروها بوده‌اند به ماده مبدل کرده و مجسم خواهد نمود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۱

۶- ۸- یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ این سه آیه یک نتیجه‌گیری است از آیات سابق و مقدمه است نسبت به مطالب آیات ما بعد.

پس از آنکه در آیات گذشته روشن شد که جهان رو به زوال است و انسان مقهور قدرت خدایی می‌باشد، در این آیات خطاب به انسان می‌گوید: چه چیز تو را به پروردگارت جری کرد و وادارت نمود تا طغیان کنی و خاضع نباشی؟! آن گاه با جملات الَّذِي خَلَقَكَ ... به ربوبیت استدلال شده است.

در اینجا در انسان چند جهت در نظر گرفته شده اول: خلقت و آفرینش انسان، دوم: تسویه و گذاشتن هر یک از اعضاء انسان در جای مناسب خود، سوم:

متعادل کردن اعضاء و تناسب آنها نسبت به همدیگر، مثلا اگر دست به اندازه دو متر بود تعادل از بین می‌رفت، از این تسویه و تعادل، شکل و صورتی که منظور نظر خداست به وجود می‌آید، صورت و شکلی که برای هر کس مخصوص است و به واسطه آن شناخته می‌شود لذا بدون عطف فرموده: فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ در اینجا دو چیز باید مورد توجه باشد.

اول: آفریده شدن انسان با آن اعضاء مختلف ظاهری و باطنی و گذاشته شدن هر یک از اعضاء در جای مناسب خود و تعادل اعضاء

درونی و بیرونی با هم از دلایل بسیار روشن بر ربوبیت خالق یکتاست که عقول از این نظام عجیب در حیرت هستند فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

دوم: چهره و قیافه و شکل انسانها که مخصوص و منحصر به فرد است و اگر آدمها مانند اجناس یک کارخانه، از همدیگر شناخته نمی‌شدند، نظام زندگی از بین می‌رفت، انسان، دوست و دشمن را از هم نمی‌شناخت، فرزندان و زنان خود را از دیگران تمیز نمی‌داد، به طور کلی زندگی مختل می‌گردید آری

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۲

اختلاف اشکال و قیافه‌های انسانها، یکی از اسرار عجیب خلقت است.

به نظر بعضی کلمه «الکریم» تلقین حجت از جانب خداست که اگر روز قیامت خدا به انسان فرماید: مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؟ در جواب بگویند: کرم تو مرا مغرور کرد، از بعضی نقل شده که در جواب خدا چنین خواهیم گفت.

ولی آمدن دو وصف بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ چنان که المیزان فرموده، برای تکمیل استدلال و ابلغ بودن توبیخ است یعنی کسی که تو را تربیت کرده و بزرگوار است و از نیکی به تو قصد بهره‌بردن ندارد. چرا با او مخالفت می‌کنی؟! ۹-۱۲- كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالذِّينِ وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ به نظر می‌آید «کرام» راجع به ربوبیت و کرامت است یعنی: نه، ربوبیت و کرامت خدا سبب جرئت و جسارت شما نیست که آن دو سبب طاعت می‌باشند، بلکه سبب جرئت و طغیان شما آنست که به جزاء و قیامت ایمان نمی‌آورید.

این آیات اولاً علت جرئت به ساحت خدا را بیان می‌کند و آن گاه محفوظ بودن اعمال و نویسندگان اعمال را شرح می‌دهد یعنی: آخرت هست، اعمالتان نیز محفوظ است، راجع به نوشته شدن اعمال انسان توسط ملائکه کرام در بسیاری از آیات سخن رفته است در سوره ق/ ۱۷ و ۱۸ آمده: إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدًا مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ در جای دیگر آمده:

بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ زخرف / ۸۰.

از آیات گذشته معلوم می‌شود: ملائکه موکل بر انسان، دو وظیفه دارند یکی حفظ انسان از بلیات و حوادث که در ذیل یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رعد / ۱۱ گذشت، دیگری نوشتن اعمال انسان و در آخر فرموده: آنچه می‌کنید می‌دانند «۱»

(۱) در نهج البلاغه حکمت ۲۰۱ آمده:

«ان مع کل انسان ملکین یحفظانه فاذا جاء القدر خلیا بینه و بینه و ان الاجل جنه حصینه». تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۳ در وسائل از موسی بن جعفر صلوات الله علیه نقل شده: که راوی از آن حضرت می‌پرسد آیا وقتی که بنده قصد گناه می‌کند دو فرشته می‌دانند؟ فرمود:

بوی کنیف و بوی خوب یکی است؟ گفتم: نه. فرمود: بنده چون قصد عمل خوب کند نفس او با بوی خوش خارج می‌شود، فرشته‌ای که در طرف راست اوست به فرشته طرف چپ می‌گوید: پاشو او قصد عمل خوب کرده است، چون عمل را انجام دهد زبانش قلم و آب دهانش مرکب او می‌شود، فرشته آن عمل را برای او ثبت می‌کند، و چون قصد گناه کند نفس او بدبو خارج می‌شود. فرشته‌ای که در طرف چپ او است به فرشته طرف راست می‌گوید: دست نگهدار که او قصد گناه کرده است، وقتی که آن گناه را انجام داد زبانش قلم و آب دهانش مرکب می‌شود، فرشته آن عمل را برای او ثبت می‌کند (وسائل ج اول ابواب مقدمات عبادات باب ۷).

از روایت معلوم می‌شود که از وقت قصد عمل خوب و بد، ملائکه آن را می‌دانند و گرنه نیت مردم را ندانند، خوب و بد اعمال را

نمی‌توانند تشخیص بدهند.

۱۳-۱۶- إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصِيلُونَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ این آیات، جایگاه و آینده طرفداران توحید و طرفداران شرک را معین می‌کند. یعنی کتابت اعمال آخرش باین امر منتهی می‌شود و جمله‌های فعلیه که دلالت بر ثبوت دارند، حکایت از حتمیت می‌کنند، ضمیر «یصلونها» به جحیم راجع است، جمله و مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ دلالت بر خلود دارد، یعنی آنها از جهنم خارج نخواهند شد و مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ بقره/۱۶۷.

۱۷-۱۹- وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۲۴

جمله و مَا أَدْرَاكَ که در بسیاری از آیات آمده است برای نشان دادن اهمیت می‌باشد، تکرار این جمله برای آیه اخیر است یعنی روز قیامت روزی است هیچ کس درباره هیچ کسی حق تصمیم‌گیری ندارد، کارها فقط مربوط به خداست حکومت و سلطه مطلقه مال او است، روابط دنیوی در آن روز به کلی از بین خواهد رفت و تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَشْبَابُ بقره/۱۶۶.

در روز یکشنبه ۲۹ ذو الحجه الحرام هزار و چهار صد و دو مطابق ۲۵/۷/۱۳۶۱ تفسیر سوره انفطار به پایان رسید. والحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۲۵

سوره مطفین

اشاره

در مکه و مدینه نازل شده و سی و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه گفته شد: این سوره هشتاد و ششمین و آخرین سوره است که در مکه نازل گردید، ولی آن حتمی نیست، آیات سوره خلاف آن را می‌رساند.

در میزان فرموده: مناسبت آنست که اول سوره، در مدینه نازل شده باشد چون در تهدید کم فروشان است و بقیه در مکه معظمه. به نظر نگارنده: این سخن حق است، نمی‌شود اول سوره در مکه نازل شده باشد چون چنان مناسبتی آن روز در مکه نبود، آن در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و سوم است.

۲- عدد آیات سوره به اتفاق همه سی و شش آیه است در تفسیر خازن گفته شده: آن دارای صد و شصت و نه کلمه و هفتصد و سی حرف است.

۳- تسمیه به «مطفین» به علت وقوع این کلمه در اول آنست. به نقل طبرسی رحمه الله: آن را سوره تطفیف نیز نامیده‌اند، می‌شود گفت که این تسمیه توسط حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

۴- در شأن نزول این سوره نقل شده: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند مردم آن از بدترین کم فروشان بودند، خداوند وِیْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ را نازل فرمود در نتیجه پیمان را درست کردند.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۱۲۶

این سخن در مجمع البیان از ابن عباس و دیگران نقل شده و در برهان آن را از ابی الجارود از حضرت باقر سلام الله علیه نقل

فرموده است و نیز در مجمع فرموده: چون آن حضرت به مدینه آمدند مردی به نام: ابو جهنه در بازار دو پیمانانه داشت: با یکی می‌خرید و با دیگری می‌فروخت، به نقل «سدی» آیات در این زمینه نازل گردید.
ناگفته نماند: اوائل سوره، نشان می‌دهد که چنین کاری بوده است.

۵- در اینسوره، ابتدا کم فروشان به شدت تهدید شده‌اند، و آن گاه حقائق چند در اصالت عمل و اینکه سعادت اهل ایمان و شقاوت کفار ناشی از اعمال آنهاست در عبارات بسیار عالی بیان شده است، مسأله تجسم عمل در آیات آن دیده می‌شود و نیز می‌فرماید:

فقط متجاوزان و اهل عناد، روز قیامت را تکذیب می‌کنند و ایضا از انقلاب قلب انسان در اثر اعمال بد سخن رفته است، در آخر سوره می‌خوانیم: اهل باطل که امروز اهل حق را مسخره می‌کنند در جهان بعدی توسط اهل حق مسخره خواهند شد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۷

سوره المطففین مکیه و هی و سته و ثلاثون آیه نزلت بعد سوره العنکبوت

[سوره المطففین (۸۳): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴)

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وای بر کم فروشان

۲- کسانی که چون از مردم کیل می‌گیرند تمام می‌گیرند.

۳- و چون برای فروختن به آنها پیمانانه یا وزن می‌کنند کم می‌کنند.

۴- آیا آنها گمان نمی‌کنند که برانگیخته شدگانند.

۵- برای روز بزرگی؟

۶- روزی که مردم برای حکم و داوری خدا از قبرها بر می‌خیزند؟

کلمه‌ها

مطففین: تطفیف: کم کردن پیمانانه و ترازو. تطفیف: شیء قلیل مطفف: کم

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۸

فروش. جمع آن مطففین است.

اکتالوا: کیل: پیمانانه کردن و آلت پیمانانه. اکتیال به معنی کیل گرفتن است، اگر گوئیم: «کلته الطعام» یعنی به او کیل دادم و فروختم و اگر بگوئیم «اکتلت علیه» یعنی از او کیل گرفتم و خریدم، پس اکتالوا عَلَى النَّاسِ یعنی کیل می‌خرند از مردم إِذَا كَالُوهُمْ یعنی زمانی که کیل می‌فروشدند به مردم.

بخسرون: خسر: کم شدن و کم کردن. اخسار: کم کردن «بخسرون»: کم می‌کنند.

شرحها

چنان که در شأن نزول گفته شد: این آیات تهدیدی است بر کم فروشان، کم فروشی و خیانت در معامله، قطع نظر از عذاب اخروی باعث سلب اعتماد در زندگی است لذا در جای دیگر می‌خوانیم: وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا اسراء/ ۳۵ تأویل همان نتیجه و آینده کار است یعنی در صورت صحیح بودن ترازو و پیمان، در میان شما اعتماد پیدا می‌شود و آینده این کار برای شما بهتر است.

۱-۳- وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ لفظ «ویل» حاکی از مسئولیت و عذاب است إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ فی نفسه کار بدی نیست زیرا وقت خریدن اگر انسان حق خود را به طور کامل بگیرد مانعی ندارد، اما آن توأم باشق دوم، کار بدی است و آن اینکه وقت خریدن تمام بگیرد و وقت فروختن کم بدهد، کالوهم ... تقدیرش «کالوا لهم و زنوا لهم» است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۲۹

۴-۶- أَلَا- يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ این آیات در مقام تعجب است یعنی: آیا نمی‌دانند که روز جزائی هست پس چطور کم فروشی می‌کنند، ایمان به قیامت، باعث منظم شدن انسان در کارها است. به نظر بعضی، ظن در آیه به معنی علم است ولی اگر به معنی خود هم باشد مطلب تمام است، زیرا ظن به خطر و ظن به اینکه خدا مجازات خواهد کرد باعث می‌شود که انسان از کار بد اجتناب کند.

منظور از «يقوم» ظاهراً زنده شدن و برخاستن از قبرهاست، لام در «لرب» برای تعلیل است یعنی برای حکم و قضاوت خدا از قبرها بیرون می‌آیند علی هذا يَوْمَ يَقُومُ بیان «مبعوثون» است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۰

[سوره المطففين (۸۳): آیات ۷ تا ۱۷]

اشاره

كَلَّا- إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ (۸) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكَاذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۱۱)

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلٌّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ (۱۳) كَلَّا- بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷)

۷- کم فروشی نکنند که عمل فاجران در سجین است.

۸- چه چیز دانایت کرد که سجین چیست؟

۹- کتابی است نوشته شده

۱۰- وای در آن روز بر مکذبین

- ۱۱- کسانی که قیامت را تکذیب می‌کنند
- ۱۲- قیامت را تکذیب نمی‌کند مگر هر متجاوز عاصی
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۱
- ۱۳- وقتی که آیات ما بر او خوانده شود گوید: افسانه‌های گذشتگان است.
- ۱۴- افسانه نیستند، بلکه اعمالی که می‌کردند بر قلوبشان زنگ گذاشته است.
- ۱۵- نه، آنها در آن روز از پروردگارشان در حجابند.
- ۱۶- سپس آنها حتما وارد شونده جحیم هستند
- ۱۷- سپس گفته می‌شود: این، آنست که تکذیب می‌کردید.

کلمه‌ها

فجار: فاجر: گناهکار. جمع آن فجار و فاجرون است، فجر در اصل به معنی شکافتن می‌باشد، به نظر راغب گناه را از آن فجور گویند که پرده دیانت را پاره می‌کند.

سجین: سجن: زندان. سجین: زندان سخت. کثرت حروف آن روشن کننده شدت آنست چنان که گفته‌اند.

مرقوم: رقم: نوشتن. نقطه گذاشتن. آشکار کردن (اقرّب الموارد) «مرقوم» نوشته شده.

معتد: عدو: تجاوز. اعتداء نیز به معنی متجاوز است «معتد»: متجاوز ائیم: اثم: گناه. «ائیم» صیغه مبالغه است یعنی: بسیار گناهکار.

اساطیر: افسانه‌ها. سطر به معنی نوشتن و خط وصف است، منظور از اساطیر نوشته‌های باطل و حکایت‌های دروغ است، راغب از مبرز نقل می‌کند که آن جمع اسطوره است مثل احدوثة و احادیث.

بعضی آن را جمع الجمع دانسته و گفته‌اند: آن جمع اسطار است، در مجمع البیان از اخفش نقل کرده: آن جمعی است که واحد ندارد مثل ابابیل. اساطیر ۹ بار در قرآن آمده و همه به «الاولین» اضافه شده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۲

ران: رین: زنگ. به معنی غلبه و تغطیه نیز آمده است «ران علی قلبه» بر قلبش زنگار گذاشت.

صالوا: در اصل «صالون» است که نون به علت اضافه افتاده است، «صالون»: داخل شوندگان و ملازم شوندگان. «صلی»: دخول ملازمت.

شرحها

در این آیات حقیقت عجیبی درباره گناهان بیان شده است و آن اینکه:

گناهان مانند آجرهای یک ساختمان است، همانطوری که ساختمان از آجرها به وجود می‌آید، گناهان نیز به شکل مصالح ساختمانی مجسم شده و زندانی به وجود می‌آورند که گناهکار در آن زندانی می‌شود، در این آیات، زندان کتاب خوانده شده و حروف و کلمات این کتاب همان اعمال است، علی‌هذا می‌شود یک ساختمان را کتاب نامید که حروف و کلمات آن آجرها و تیرها و درهای آن است در این زمینه روایتی هست که در ذیل کتاب الأبرار لَفِي عَلِيْنِ خواهد آمد.

ایضا: در این آیات آمده است: عَلْتْ تکذیب قیامت از طرف مکذبین آنست که اعمال بد، قلوب آنها را عوض و تاریک کرده که نور حقیقت در آنها نفوذ نمی‌کند و گرنه به آن ایمان می‌آوردند، در نتیجه، آنها در آخرت از مواهب الهی در حجاب خواهند بود

و به آنها گفته خواهد شد: این همان جهنم است که تکذیب می‌کردید.

این آیات نشان می‌دهد که اگر انسان، با انصاف به دلایل معاد گوش بدهد و در آنها دقت نماید، اعتقاد به معاد بر او آسان خواهد شد نه اینکه چیز ناممکنی است، ولی بدکاران در اثر لجاجت آن را تکذیب می‌کنند و پیش خدا معذور نمی‌باشند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۳

۷- ۹- کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ این سه آیه اولاً ردع و در عمل کم فروشان است یعنی: کم فروشی نکنید که اعمال بدکاران برای آنها زندان خواهد شد، علی هذا «کلا» در معنای اصلی خود می‌باشد.

ثانیاً: در بیان حقیقتی است که گفته شد، منظور از کتاب نوشته‌ها است که همان اعمال باشد، این اعمال در یک زندان سخت و سجین می‌باشند و چون سجین نیز کتاب نوشته شده‌ای است، علی هذا اعمال مجسم شده در سجین است سجین نیز از اعمال به وجود آمده است، نظیر اینکه بگوئیم: آجرها در ساختمان است ساختمان نیز از آجرها به وجود آمده است این یک واقعیت عجیبی است که عمل بد به انسان زندان می‌شود این کتاب با عمل نوشته شده است، منظور از «مرقوم» همین معنی است و الله اعلم.

المیزان کتاب را در هر دو جا به معنی مجازات حتمی گرفته و سجین را محل عذاب فرموده است یعنی: مجازات حتمی فجار در سجین خواهد بود و سجین مجازات حتمی است، منظور از مرقوم، آشکار و غیر مبهم است.

۱۰- ۱۳- وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلٌّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ در آیات گذشته سخن از معاد و مجازات روز قیامت بود، به همین تناسب این آیات در بیان منکرین معاد است، می‌فرماید: انسانهای منصف معاد را دروغ نمی‌شمارند بلکه متجاوزان و آنهایی که به گناه عادت دارند آن را تکذیب می‌کنند که به وقت شنیدن آیات معاد، گویند: این افسانه گذشتگان است، آری آنها در مقابل فرموده رسولان خدا می‌گویند.

از اینجا معلوم می‌شود که ایمان به معاد کار مشکلی نیست اما حالت عصیان

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۴

و تمرد انسان را به تکذیب و ادا می‌کند.

۱۴- ۱۷- كَلَّا يَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ لفظ «کلا» در اول مربوط است به «اساطیر»، یعنی آیات ما افسانه‌ها نیست بلکه اعمال ناشایست کفار قلوبشان را منحرف کرده تا درباره آنها چنین گویند.

از این آیه معلوم می‌شود اولاً- قلوب به حسب طبیعت اولی دارای صفا و نورانیت است که اگر عوامل، آنها را منحرف نکنند درک توحید و معاد برای آنها آسان است، ثانیاً: گناهان در قلوب، نقش می‌بندند، ثالثاً آن نقشها از ورود نور ایمان به قلوب، مانع می‌شوند، در این زمینه روایتی در نکته‌ها خواهد آمد.

«کلا» ی دوم شاید به معنی «حقاً» بوده باشد که یکی از معانی «الا» است و شاید ردع باشد از گناهان، یعنی بواسطه گناه قلوب خود را از کار نیاندازند که چنین کسان از رحمت خدا در حجاب و حرمان خواهند بود. از امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مجمع البیان درباره «محجوبون» نقل شده: که آنها از ثواب و کرامت خدا محرومند. نتیجه حرمان همان وارد شدن به آتش است، آن وقت برای شدت توبیخ گفته می‌شود: این همان عذابی است که در دنیا دروغ حساب می‌کردید «ثم» در اول تراخی در ترتیب کلام است و در دوم شاید به حسب وقت باشد.

نکته‌ها

اثرات گناه در قلب: در زمینه آیه: بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ روایتی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که قابل

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۵

دقت است، زراره از آن حضرت نقل کرده که فرمود: در قلب هر بنده‌ای نکته سفیدی هست چون گناه کند در آن نکته، نکته سیاهی پدید می‌شود، اگر توبه کند آن نکته سیاه از بین می‌رود و اگر به گناهان ادامه دهد آن سیاهی زیاد می‌گردد تا جایی که همه آن سفیدی را فراگیرد و چون سفیدی را فراگرفت دیگر صاحب چنین قلبی به خیر بر نمی‌گردد، آن است قول خدای عز و جل:

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اینک متن روایت:

«عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال (قال) ما من عبد إلا و في قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنبا خرج في النكتة، نكتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد و ان تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض فاذا تغطى البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدًا و هو قول الله عز و جل كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (كافی كتاب الايمان و الكفر باب الذنوب حدیث ۲۰).
در روایت دیگری امام صادق علیه السلام از پدرش نقل کرده که می‌فرمود: هیچ چیز بیشتر از گناه قلب را فاسد نمی‌کند قلب خطا می‌کند و ادامه می‌دهد تا گناه بر قلب غالب شود و بالای آن را پائین آن کند (همان محل حدیث اول).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۶

[سوره المطففين (۸۳): آیات ۱۸ تا ۲۸]

اشاره

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ (۱۸) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُونَ (۱۹) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲)
عَلَى الْأُرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ
الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) وَ مِرْآجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (۲۷)
عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸)

۱۸- نه، حقا که ابرار در علیین است.

۱۹- تو چه می‌دانی علیون چیست

۲۰- کتابی است نوشته شده (با عمل).

۲۱- مقربان در گاه حق در آن حاضر می‌شوند.

۲۲- حقا که نیکوکاران در نعمت وسیع می‌باشند

۲۳- بر تخت‌های مزین تماشا می‌کنند.

۲۴- در چهره آنها طراوت نعمت را می‌شناسی.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۷

۲۵- از شرابی مهر شده خورنده شوند

۲۶- مهر آن از مشکی است به خصوص، و در آن سبقت گیرندگان سبقت گیرند.

۲۷- مخلوط آن از چشمه تسنیم است

۲۸- چشمه‌ای که مقربون از آن می‌آشامند

کتاب: در اصل مصدر است به معنی نوشتن، ولی به معنای مفعول (نوشته شده) به کار رود، منظور از آن در آیه ظاهراً اعمال مجسم شده است.

ابزار: بز (بفتح اول): نیکوکار، جمع آن ابرار است.

علین: طبرسی فرموده: عَلِیون به معنی علو مضاعف (چند برابر) است و برای اظهار تفخیم و عظمت شأن با واو جمع بسته شده و به اولوا العقل تشبیه گردیده است، عَلِیون مراتب بالایی است توأم با جلال، اهل لغت آن را جمع علی (به کسر عین و تشدید لام و یاء) گفته‌اند ولی ظاهراً مفرد مضاعف است.

نعیم: نعمت وسیع و گسترده. مفرد است جمع نیست.

ارائک: اریکه: تخت زینت شده. جمع آن ارائک است.

نضرة: طراوت. زیبایی. «النضرة: الحسن كالنظارة».

رحیق: راغب رحیق را خمر، طبرسی شراب خالص، صحاح شراب صاف گفته است، این کلمه فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

مختوم: مهر شده. ختام: آنچه با آن مهر می‌کنند یا آخرین طعم.

بعضی آن را مهر گفته‌اند.

یتنافس: تنافس به معنی مسابقه دو نفر است در رسیدن به چیز مطلوب.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۸

راغب گوید: آن مجاهده نفس است در رسیدن و شبیه شدن به فضلاء بی آنکه ضرری به دیگری برساند.

مزاجه: مزج: آمیختن. «مزج الشراب بالماء مزجا: خلطه به» مزاج مصدر است و به معنی مفعول آید (مخلوط شده) آن در آیه به معنای ممزوج «ما یمزج به» می‌باشد.

تسنیم: آن در اصل به معنی بالا- بردن است «سنم الشیء: رفعه» آن در آیه نام چشمه‌ای است در جوامع الجامع فرموده: علت این تسمیه آنست که آن بالاترین شراب بهشت است و یا اینکه از فوق جاری می‌شود مثل آبشار.

شرحها

این آیات در مقابل آیات گذشته است و درباره اعمال نیکوکاران همان حساب را پیش کشیده، که در زمینه اعمال بدکاران گذشت. اعمال نیک مجسم می‌شوند و به صورت واحدهایی در می‌آید و از آنها علیون یعنی «غرف فوقها غرف» زمر ۲۰ به وجود می‌آید، مقربون در آنجا ساکن می‌شوند.

اینها واقعیهایی است که جز قرآن مجید کسی آنها را مطرح نکرده است حقائقی است بس عجیب.

مطلب دیگر آنست که: در سوره واقعه مردم در روز قیامت به سه دسته تقسیم شده‌اند: اصحاب یمین، اصحاب شمال و سابقون (مقربون): وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ واقعه/ ۷-۱۱ در همان سوره آخرت و قیامت هر سه گروه به تفصیل بیان شده است در این آیات خواهیم دید که مقربون از

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۳۹

خالص چشمه تسنیم می‌آشامند ولی به شراب اصحاب یمین قسمتی از آن را مخلوط می‌کنند.

۱۸- كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ لَفْظ «كلا» مانند گذشته مربوط به تطفیف است، یعنی: کم فروشی نکنند و نیکوکار باشند که اعمال نیکو کاران چنین و چنان است.

۱۹- ۲۱- وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَرْفُوعٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ آنچه به نظر می‌آید و الله العالم این است که منظور از کتاب، اعمال مجسم شده است که علیون را تشکیل می‌دهند و علیون کتابی و مکان والایی است که از اعمال مجسم نوشته شده به وجود آمده است. این حقیقتی است که قرآن بیان می‌دارد و اگر غرض از «علیون» مقامات همه اهل بهشت باشد باز مطلب صحیح است که اعمال هر انسان قسمتی از آن را به وجود آورده است، نظر المیزان در این باده در آیات كِتَابِ الْفَجَّارِ لَفِي سَجِينٍ گفته شد. مراد از يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ آنست که آنجا جایگاه مقربون است و مقربون در آنجا حاضر می‌شوند، علی هذا مراد از «الأبرار- المقربون» همان وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ هستند، اما اینکه بگوئیم: مقربون آن را می‌بینند یا مراد از مقربون ملائکه می‌باشند، بسیار بعید است.

۲۲ و ۲۴- إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ بنا بر آیه تسنیم که خواهد آمد، مراد از «الأبرار» اصحاب یمین هستند که مقامشان از مقربین تا حدی پائین است، اگر «ینظرون» را اعم بگیریم شامل هر آن چیزی است که اهل بهشت به آن می‌نگرند، از مناظر بهشتی، حتی عذاب اهل جهنم، آثار نعمت گسترده خدایی از طراوت و زیبایی چهره‌شان پیدا است.

۲۵- ۲۶- يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۰

الْمُتَنَافِسُونَ نکره آمدن رحیق دلالت بر عظمت و خصوصیت آن دارد غرض از خِتَامُهُ مِسْكٌ آنست که مهر آن از مشک بخصوصی است و یا آخرین طعمی که از آن به مذاق می‌رسد طعم مشک بخصوصی است «ذلک» اشاره است به همه آنچه در این آیات و آیات سه گانه فوق گذشت یعنی پیشی گیرندگان برای این نعمت پیشی گیرند مانند سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ ... حدید/ ۲۱.

در وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است:

«من ترك الخمر لله سقاه من الرحیق المختوم».

۲۷ و ۲۸- وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ تسنیم چنان که گفته شد نام چشمه‌ایست و لفظ «عینا» تمیز و بیان آن است علت این تسمیه در کلمه‌ها گفته شد، ضمیر «مِزَاجُهُ» راجع به «رحیق» است یعنی آنچه به رحیق مخلوط شده مقداری از چشمه تسنیم است و آن چشمه‌ای است که مقربون از خالص آن می‌آشامند، این فرق ما بین مقربین و اصحاب یمین است نظیر این است آیه: إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ ... دهر/ ۵ و ۶: «شربه و شرب به» هر دو به یک معنی است. اللهم اجعلنا من المقربین.

در تفسیر برهان از امام سجاد علیه السلام از جابر بن عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است:

«قال هو (تسنیم) اشرف شراب فی الجنة يشربه محمد و آل محمد و هم المقربون السابقون، رسول الله و علی بن ابی طالب و الأئمة و فاطمة و خدیجه و ذریتهم الذین اتبعوهم باحسان ...»

صلوات الله علیهم اجمعین.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۱

[سوره المطففین (۸۳): آیات ۲۹ تا ۳۶]

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرُمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (۳۲) وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ (۳۵) هَلْ تُؤْتَبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

۲۹- آنان که مجرمند به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌خندند

۳۰- و چون بر آنها گذر کنند با چشم اشاره می‌کنند

۳۱- و چون پیش اهل خویش بر می‌گردند شادمان بر می‌گردند.

۳۲- و چون آنها را ببینند گویند: اینان گمراه‌اند.

۳۳- با آنکه بر آنها نگهبان فرستاده نشده‌اند

۳۴- امروز کسانی که ایمان آورده‌اند به کفار می‌خندند

۳۵- بر تختهای مزین تماشا می‌کنند

۳۶- آیا کفار با عمل خود مجازات شدند؟

کلمه‌ها

یتغامزون: غمز: اشاره با چشم و پلک و ابرو. «غمزه بالعين ... اشاره الیه».

«یتغامزون»: به یکدیگر با چشم اشاره می‌کنند. آن فقط یک

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۲

بار در قرآن مجید آمده است.

فکھین: فکه (بفتح اول و کسر دوم) بذله گو و متکبر. جمع آن فکھین است.

ثوب: ثواب در اصل به معنی رجوع است پاداش را از آن، ثواب گویند که به انسان بر می‌گردد، لذا به کیفر اعمال نیز اطلاق ثواب درست است، آن، در آیه به معنی مجازات می‌باشد.

شرحها

این آیات حاکی است: آنهایی که در این دنیا به اهل ایمان مسخره می‌کنند و ایمان و توحید را به باد استهزا می‌گیرند، روز قیامت از طرف مؤمنان مسخره می‌شوند و با کاری که خود در دنیا انجام داده‌اند مجازات می‌شوند، مشرکان وقتی که مؤمنان را می‌دیدند به آنها می‌خندیدند و آنها را به یکدیگر با اشاره چشم نشان می‌دادند و چون پیش خانواده خویش می‌رفتند به آن کار افتخار می‌کردند لذا در آخرت به همان کار گرفتار خواهند شد، شاید این آیات برای تسلیت اهل ایمان و موعظه کفار آمده باشد.

۲۹ و ۳۰- إِنَّ الَّذِينَ أَجْرُمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ این آیه بیان حال مجرمین است، به نظر می‌آید «کانوا» منسلخ از زمان و به معنی «هستند» است لفظ «من» در «من الذین» نشان می‌دهد که منشأ خنده کفار، مؤمنان است، در لغت آمده: «ضحک منه، به، علیه» فاعل «مروا» جمله الَّذِينَ آمَنُوا است منظور از «یتغامزون» اشاره به طور استهزاء و تحقیر است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۳

در مجمع البیان آمده: گویند آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شد، او با گروهی از مسلمانان محضر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمدند، منافقان آنها را مسخره کردند و خندیدند و به یکدیگر اشاره نمودند آن گاه پیش رفقای خود برگشته و

گفتند: امروز اصلع (۱) را دیدیم و خندیدیم، حاکم حسکانی در شواهد التنزیل نقل کرده: از ابن عباس که گفت: إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا منافقان قریشند و «الذین آمنوا» علی بن ابی طالب و یاران او هستند، روایت اول در کشاف نیز آمده است بنا بر این آیه مدنی است، به هر حال مورد، مخصص آیه نیست بلکه آیه یک واقعت کلی را نشان می‌دهد. در نقل دیگر کشاف شأن نزول آیه، عمار، خباب و بلال و سائر مسلمانان می‌باشند.

۳۱-۳۳- وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ بقیه تحقیر و استهزاء مجرمین است نسبت به مؤمنین، آنها وقت برگشتن به اهل خویش از استهزاء خود شادمان بودند و آن را به حالت لذت بردن نقل می‌کردند، در وقت دیدن مؤمنان می‌گفتند: اینها گمراه هستند، محمّد آنها را گمراه کرده است و مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ یعنی این کفار نگهدارنده و متولی کار مؤمنان نیستند، آنها را چه رسد در حق مؤمنان قضاوت کنند، این گفته آنها بدون منطقی است.

۳۴-۳۵- فَأَلْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ اینجا است که استهزاء به خودشان بر می‌گردد، لفظ «من» حاکی است که منشأ خنده مؤمنان، کفار و گرفتار بودن آنها در عذاب است، منظور از

(۱) کسی که در جلو سرش موی نروئیده باشد او را «اصلع» گویند، آن از اوصاف امیر المؤمنین صلوات الله علیه است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۴

«ینظرون» ظاهراً تماشا کردن به کفار است.

۳۶- هَلْ تُؤْتَبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ استفهام برای تقریر است این جمله در مقام مفعول برای «ینظرون» می‌باشد یعنی مؤمنان تماشا می‌کنند به مجازات کفار در مقابل اعمالشان.

در روز اول صفر الخیر هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۶ / ۸ / ۱۳۶۱ تفسیر سوره مطفین به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۵

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ۱۸۱

سوره انشاق

اشاره

در مکه نازل شده و بیست و پنج آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- انشاق هشتاد و سومین سوره است که بعد از سوره انفطار در مکه نازل گردید، به نظر می‌آید: حدود سالهای دوازدهم یا سیزدهم بعثت نازل شده است «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و چهارم می‌باشد.

۲- عدد آیات آن در نظر قارئان بصره و شام بیست و سه و در شمارش دیگران از جمله قرائت کوفی بیست و پنج است که توسط «عاصم» به امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد، در تفسیر خازن فرموده: عدد کلمات آن صد و هفت و حروف آن چهار صد و سی می‌باشد.

۳- تسمیه آن به «انشاق» به علت کلمه «انشقت» در اوّل آنست و نیز به علت آن است که همه ماجراهای این سوره معلول شکافته

شدن آسمان است.

طبرسی و زمخشری نام آن را «سوره انشقت» گفته‌اند طبرسی اضافه کرده: به قولی نام آن انشقاق است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است، ارباب تفسیر نیز چنین

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۶

گفته‌اند، النهایه بنا بر ترتیب نزول، باید در نزدیکهای هجرت نازل شده باشد و نیز پیداست که همه آن در یک دفعه نازل شده است.

۵- این سوره در سطح بسیار عالی و بهت آور، قسمتی از نظام متقن جهان را بیان می‌کند که انسان در عین فاعل مختار بودن، از قبول این نظام ناچار است و باید در فراز و نشیب آن بالا و پائین برود.

در پایان این نظام آسمان شکافته می‌شود، زمین گسترش پیدا می‌کند و آنچه در درون دارد بیرون می‌اندازد و خالی می‌ماند. انسان تا رسیدن به پروردگار در این نظام باید تلاش کند و در رنج و تعب باشد، این کدح و تلاش اگر در راه مثبت و توحید باشد نامه عملش به دست راست داده می‌شود، و اگر در راه منفی و شرک و معاصی باشد به دست چپش آن گاه مشرکان مورد ملامت واقع شده‌اند که چرا در مقابل این واقعیت تسلیم نمی‌شوند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۷

سوره الانشقاق و مکیه و هی خمس و عشرون آیه نزلت بعد الانفطار

[سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُجَّتْ (۲) وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ (۴)

وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُجَّتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶) فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹)

وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (۱۱) وَ يُصِلي سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴)

بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۸

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وقتی که آسمان شکافته شود

۲- و اطاعت کند از پروردگارش و اطاعتش حتمی است.

۳- وقتی که زمین گسترش یابد.

- ۴- و آنچه در درون دارد بیافکند و خالی ماند.
- ۵- و اطاعت کند از پروردگارش و اطاعتش حتمی است
- ۶- ای انسان تو تا رسیدن به پروردگارت در رنج و تلاش بوده و او را ملاقات خواهی کرد.
- ۷- پس اما هر کس کتابش به دست راستش داده شود.
- ۸- به زودی حساب می‌شود حسابی آسان.
- ۹- و بر می‌گردد به طرف اهل خود، شادمان.
- ۱۰- و اما هر کس کتابش از پشت سرش داده شود.
- ۱۱- به زودی فریاد می‌کشد: و اهلاکا.
- ۱۲- و داخل می‌شود به آتش افروخته.
- ۱۳- که او در میان اهلش مسرور بود.
- ۱۴- او گمان کرد که هرگز به آخرت، بر نخواهد گشت
- ۱۵- بلی که پروردگارش به حال او بینا بود.

کلمه‌ها

انشقت: شقّ: شکافتن و شکاف، مصدر و اسم هر دو آمده است انشقاق: شکافته شدن.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۴۹

اذنت: اذن در قرآن به معنای اجازه، اراده، اعلام، علم و اطاعت آمده است، مراد از آن در اینجا اطاعت است.

حقت: حق: ثابت. راغب گوید: حق در اصل به معنی مطابقت و موافقت است «حقت» یعنی حتمی و ثابت شد.

مدت: مدّ به قول طبرسی به معنی زیادت است و به قول راغب به معنی کشیدن. «مدت»: کشیده شد و گسترش یافت.

کادح: کدح: تلاش توأم با رنج. این قول راغب است، طبرسی فرموده:

«الكدح السعی الشدید فی الامر و الدأب فی العمل».

ثبورا: ثبور: هلاکت. «ثبر ثبورا: هلك» سعیرا: سحر: افروختن آتش و افروخته شدن آن. «سعیر»: آتش افروخته فعلیل در اینجا به معنی

مفعول است.

یحور: حور: رجوع. «المحور: الرجوع. حار یحور: اذا رجع».

شرحها

در این آیات، ابتدا سخن از مرحله اول آخرت است یعنی از بین رفتن نظام کنونی، شکافتن آسمان و گسترش و تخلیه زمین، این مطالب در آن روز به ذهن کسی نمی‌آید، آنهم مطالبی به این عظمت و دهشت. آن گاه سخن در این است که انسان، خوب باشد یا بد تا رسیدن به پروردگار و ملاقات او، باید در تلاش و مشقت باشد، این تلاش اگر در راه ایمان و توحید باشد نتیجه‌اش بهشت و اگر در راه شرک و کفر باشد نتیجه‌اش عذاب خواهد بود.

۱ و ۲- إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ در سوره انفطار خواندیم: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَ در سوره حاقه آمده

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۰

است: وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ / ۱۶ مراد از هر سه آیه و لا اقل از آیه اول و دوم، یکی است.

فضایی را در نظر بگیرید که در آن صدها توپ بازی کوچک و بزرگ با ریسمانهایی به هم بسته و در فاصله‌های معین به دور خود و یکدیگر حرکت می‌کنند، اگر انفجار بزرگی رخ دهد این توپها از هم پاشیده و در فضا پراکنده خواهند گشت، به قرینه: وَإِذَا الْكُوكِبُ انْتَثَرَتْ که در سوره انفطار گذشت، به نظر می‌آید، شکافتن آسمانها چنین خواهد بود، اینهمه اجرام که در فواصل معین به دور خود و دیگران حرکت می‌کنند، در اثر انفجار قیامت از هم می‌پاشند و ظاهراً خود اجرام نیز منفجر شوند.

وَ اذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ معنایش آنست که: در این انفجار و شکافتن به دستور پروردگارش گوش می‌دهد و اطاعت می‌کند و حتمی است که اطاعت خواهد کرد «ای و حق لها ان تطیع».

۳-۵: وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ وَ اذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ.

در سوره زلزال آمده است: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا از این آیات همین قدر می‌فهمیم که زمین گسترش پیدا می‌کند و آنچه در جوف خود از مردگان و غیر آنها را دارد بیرون می‌اندازد، احتمال هست منظور از بیرون انداختن همان زنده شدن و بیرون آمدن مردگان باشد مانند:

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً معارج / ۴۳، هر چه هست زمین در اینکار از پروردگار خود اطاعت خواهد کرد و اطاعت کردنش حتمی است.

۶- یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ نظیر این آیه است آیه: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ بلد / ۴، این یک واقعت است که انسان باید تا رسیدن به پروردگار در تلاش توأم با رنج خواهد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۱

بود، بد و خوب هیچ یک قادر نیستند که خویش را از این قانون مستثنی کنند و باید در میان منگنه روزگار فشرده شوند به قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه
«دار بالبلاء محفوفة»

ضمیر «ملاقیه» راجع به «ربک» است، احتمال دارد که به «کدحا» راجع باشد یعنی عمل خویش را ملاقات خواهی کرد.

در اینجا دو نکته هست. اول اینکه: انتهاء زندگی و سیر انسان به خداست منظور از رسیدن به خدا، رسیدن به ثواب یا عذاب خدایی و رسیدن به جایی است که جز حکم خدا حکمی و حکومتی نیست أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

دوم اینکه: همانطور که سماء و ارض مقهور قدرت و اراده خدا هستند، همین طور انسان نیز مقهور اراده و مشیت او است و باید این مسیر را ادامه دهد و نیز از این آیه جواب «اذا» ها معلوم می‌شود یعنی: وقتی که اینکارها به وقوع پیوست، انسان خدای خویش را ملاقات می‌کند و به پاداش یا کیفر اعمال خود می‌رسد، نظیر عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ که در سوره انفطار گذشت.

۷-۹ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً وَ يُنْقَلُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً مسئله داده شدن نامه عمل به دست راست یا چپ انسان در بسیاری از آیات آمده است در سوره جاثیه / ۲۷ آمده است که امته را نیز نامه عملی خواهد بود، منظور از حساباً يَسِيراً حساب سهل و بدون مناقشه است، شاید ملائکه فقط به آن اکتفاء کنند که ببینند کتاب در دست راست او است.

در تفسیر برهان از امام باقر علیه السلام نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمودند هر حساب شده معذب است، شخصی گفت: یا رسول الله پس فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً یعنی چه؟ فرمود: آن فقط باز کردن است اینک متن حدیث:

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۲

«عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله كل محاسب معذب. فقال له قائل یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فاین قول الله: فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً قال ذلك العرض یعنی التصفيح».

مراد از «اهله» هر کسی است که مؤمن در بهشت با او زندگی خواهد کرد، حور، غلمان و اهل دنیا که مانند مؤمن اهل بهشت باشد در تفسیر برهان در روایت امام صادق علیه السلام آمده است:

«اهله فی الدنیا هم اهله فی الجنه ان كانوا مؤمنین».

۱۰-۱۲: وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصْلَى سَعِيرًا در بعضی از آیات آمده: وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَهٗ حاقه / ۲۵، جمع آیه با این است که از پشت سر به دست چپش داده می‌شود، و چون آن علامت جهنمی بودن است، لذا با دادن آن فریاد «و اهل‌اکا» می‌کشد و وارد آتش می‌شود، (نعوذ بالله منه) لفظ وَرَاءَ ظَهْرِهِ تقدیرش «من وراء ظهره» است.

۱۳-۱۵: إِنَّهٗ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا إِنَّهٗ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَخُورَ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا یعنی در عصیان حق بود و به آن افتخار می‌کرد شاید مراد از «اهله» همه کسانی باشد که در دنیا با آنها مأنوس بود و انگهی معاد را تکذیب می‌کرد و گمان می‌کرد که برگشتی نیست، آمدن «ظن» شاید برای آن باشد که به عدم معاد نمی‌شود یقین کرد. این دو آیه، نظیر: وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ واقعه / ۴۶-۴۷ است.

بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا ردّ ظن او است یعنی: بلی رجوع می‌کند زیرا که پروردگارش به او بینا بود و این ربوبیت و دانایی موجب آن بود که آخرت

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۳

و مجازات و حساب و کتاب باشد تا کارها با عدل و قسط فیصله یابد چنان که در آخر سوره «حجر» مفصلاً گفته‌ایم: علی هذا ربوبیت و دانایی خدا به حال بندگان، مستوجب وجود آخرت است.

ناگفته نماند: آیات فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ - وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ معلوم نیست همه اهل آخرت را شامل باشد که اولی درباره مؤمنان و اهل بهشت و دومی درباره کفار و اهل جهنم است، با آنکه گناهکاران اهل ایمان، اول به آتش می‌روند و سپس آزاد می‌شوند، اینها جزء هیچ یک از دو گروه نیستند و کسانی که مشمول آیه وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ توبه / ۱۰۶، هستند ظاهراً جزء هیچ یک نیستند، در سوره واقعه مردم را به سه قسمت تقسیم کرده: اصحاب میمنه و اصحاب مشئمه و و سابقون، به نظر می‌آید که سابقون از دو گروه که کتاب به دست راست یا چپشان داده می‌شود خارج می‌باشند.

در المیزان فرموده: جایز است که بگوئیم تقسیم اهل آخرت به اصحاب یمین و اصحاب شمال شامل همه نیست بلکه بهشتیان و اهل خلود در آتش مخصوص شده‌اند بذکر و صفشان که همان داده شدن کتاب بدست راست یا چپشان باشد همچنین است حال مکذبین و متقین در سوره مرسلات و نبأ و نازعات و عبس و مطففین و غیر آنها، پس غرض ذکر نمونه‌ای از اهل ایمان و طاعت و اهل کفر و تکذیب است، دیگران مسکوت مانده‌اند تا مردم بدانند سعادت در جانب تقوی و شقاوت در جانب تمرد و طغیان است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۴

[سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱۶ تا ۲۵]

اشاره

فَلَا أُفْسِئُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ (۱۹) فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْمِعُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ (۲۲) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

- ۱۶- پس نه قسم به سرخی شامگاهان
 ۱۷- و قسم به شب و آنچه جمع می‌کند
 ۱۸- و قسم به ماه وقتی که جمع می‌شود.
 ۱۹- حتما و یقینا بالا می‌روید به حالی از حالی.
 ۲۰- چه شده بر آنها که ایمان نمی‌آورند
 ۲۱- و چون قرآن بر آنها خوانده می‌شود سجده نمی‌کنند.
 ۲۲- بلکه آنان که کافر شده‌اند تکذیب می‌کنند.
 ۲۳- خدا به آنچه در قلب دارند دانایتر است
 تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۵
 ۲۴- بشارتشان بده به عذاب دردناکی
 ۲۵- مگر آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، آنها راست پاداشی دائم.

کلمه‌ها

شفق: (بر وزن شرف) سرخی مغرب پس از غروب آفتاب. در مجمع البیان فرموده: از ائمه طاهرین علیهم السّلام نقل است که شفق را سرخی مغرب فرموده‌اند.
 وسق: وسق (بر وزن عقل): جمع کردن «وسق الشیء: جمعه» راغب جمع کردن اشیاء متفرق گفته است. اتّساق به معنی جمع شدن می‌باشد.
 طبق: طبرسی فرموده: اصل طبق به معنی حال است زمخشری نیز آن را حال گفته است طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی به حالی از حالی. راغب آن را چیزی را بالای چیزی گذاشتن گفته است.
 یوعون: وعی: حفظ کردن. اعم از آنکه حدیث باشد یا غیر آن ایفاء حفظ و جمع کردن، گویند: «اوعی المتاع» یعنی متاع را در ظرفی گذاشت و ذخیره کرد.
 ممنون: من: قطع. غَیْرُ مَمْنُونٍ یعنی غیر مقطوع.

شرحها

در این آیات، ابتدا حال به حال شدن و تغییر یافتن بعضی از عوامل طبیعت یاد شده و آن گاه انسان نیز در همان ردیف قرار گرفته و شاهدهی است برای کَادِحٍ إِلَى رَبِّكَ كَادِحًا و نشان می‌دهد که سیر الی اللّٰه حالی بعد از حالی و تغییری بعد از تغییری است و نیز مقدمه است بر آیات: فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ...

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۶

واقعا انسان که چنین مقهور است و از خود قدرتی ندارد چرا به خدایی که او را چنین کرده است خاضع نشود آن وقت باز مردم دو قسمت شده‌اند و هر یک به پاداش کیفر عمل خود می‌روند.

۱۶- ۱۸: فَلَا أُفْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ اینها سه عامل طبیعی است یکی پس از دیگری، اول شفق است که با غروب آفتاب شروع می‌شود، پس از آن شب می‌آید و موجودات مرئی را جمع می‌کند و در ظلمت و تاریکی فرد می‌برد، پس از

آن ماه می‌آید و به تدریج وسعت می‌یابد، یعنی بر نورش افزوده می‌شود تا چهارده شبه می‌گردد، اینها حال به حال شدن و یکی پس از دیگری است.

گویند: «لا» در «فلا-اقسم» برای تأکید قسم است، و گویند نفی سخن خصم است یعنی: نه، حرف شما درست نیست بلکه قسم می‌خورم ...

۱۹- لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بِالَا می‌روید بحالی از حالی، از نطفه تا جنین، طفولیت، جوانی، پیری، مرگ، برزخ، قیامت، لقاء الله. لفظ «عن» نشان می‌دهد که هر درجه بعدی بالاتر از قبلی است، آری انسان در سیر الی الله با کدح و فشار باید این مراحل را سیر نماید. در مجمع البیان از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«لترکبن سنن من کان قبلکم من الاولین و احوالهم»

یعنی هر چه به سر اقوام گذشته آمده به سر شما نیز خواهد آمد، این ظاهرا یک نوع استفاده از قرآن است، نه اینکه معنی آیه آن باشد که امامان علیهم السلام از اینگونه تطبیقها نسبت به قرآن مجید بسیار دارند.

۲۰ و ۲۱- فَمَا لَهُمْ لَا- يُؤْمِنُونَ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا- يَسْتَجِدُونَ تَفْرِيعَ وَ نَتِيجَةَ گِیرِی از آیات سابق است، یعنی مطالب گذشته، می‌بایست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۷

سبب ایمان آنها باشد و وقت خوانده شدن به قرآن خاضع باشند و تسلیم شوند، سجده در آیه به معنی خضوع و اطاعت است نه سجده معمولی اسلام.

۲۲ و ۲۳- بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ یعنی نه تنها ایمان نمی‌آورند بلکه آن را تکذیب هم می‌کنند، روشن می‌شود که علت تکذیب، کفر دیرینه آنهاست، خدا داناتر است به کفری که در قلب خود نگاه می‌دارند. در نهج البلاغه آمده است:

«ان هذه القلوب اوعیه فخيرها.

أوعاها».

۲۴- فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عاقبت و نتیجه تکذیب آنهاست، بشارت در خیر و شر هر دو آمده است گویند: استعمال آن در شر به طور تحکم است.

۲۵- إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.

استثناء منقطع است به معنی «لکن» منظور از غَيْرُ مَمْنُونٍ پیوسته و دائمی است المیزان منت را به معنی ثقل گرفته و فرماید: مراد از اجر غیر ممنون ثقیل نبودن آن به انسان است.

روز سیزده صفر الخیر هزار و چهار صد و سه قمری مطابق ۸/ ۹/ ۱۳۶۱ با دلی آکنده از غم در اثر جور دشمنان دوست نما، تألیف سوره انشفاق به پایان رسید.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۸

سوره بروج

اشاره

در مکه نازل شده و بیست و دو آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- این سوره از حیث ترتیب نزول بیست و هفتمین سوره است که بعد از سوره «الشمس» در مکه نازل گردید احتمال قوی آنست که در اوائل سال چهارم بعثت بعد از اظهار دعوت آن حضرت نازل شده باشد از آیات آن معلوم می‌شود: مسلمانان در آن زمان شکنجه میشده‌اند، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و پنجم است.
- ۲- عدد آیات آن به اتفاق همه بیست و دو آیه است، طبرسی رحمه الله فرمود «مکیه اثنتان و عشرون آیه بالاجماع» و دارای یکصد و نه کلمه و چهار صد و شصت و پنج حرف است.
- ۳- تسمیه آن به «سوره بروج» ظاهراً به علت وقوع لفظ «بروج» در اول آنست، علی هذا تسمیه «کل باسم جزء» می‌باشد.
- ۴- سوره مبارکه بشهادت آیات آن مکی است، ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است.

غرض سوره

۵- در این سوره به آسمان و روز قیامت و شاهد و مشهود قسم یاد شده آن وقت واقعه‌ای بیان گردیده که عده‌ای را در کانالی به علت مقاومت در دین توحید

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۵۹

سوزانده‌اند، قهراً آن یک عینیت تاریخی بوده است و این نشان می‌دهد که به وقت نزول سوره مؤمنان در مکه به دست مشرکان زیر شکنجه می‌رفته‌اند و این سوره می‌گوید: تنها شما نیستید که در راه خدا شکنجه می‌شوید، بلکه دیگران نیز چنین بوده‌اند خویشتان دار باشید که پیروزی از آن شماست، علی هذا غرض سوره تسلیت بر مؤمنان است.

از اینجا معلوم می‌شود که این سوره پس از نزول فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر/ ۹۴ نازل شده، آن گاه که در سال چهارم بعثت آن حضرت رسالت خویش را آشکار کرد و کفار شروع به شکنجه مؤمنان کردند تا جایی که خباب بن ارت به آن حضرت گفت:

«یا رسول الله ادع لنا قال: انکم لتعجلون لقد کان الرجل ممن کان قبلکم یمشط بامشاط الحدید و یشق بالمنشار فلا یرده ذلک عن دینه...» (تاریخ یعقوبی ج ۲/ ۱۶).

آن گاه در این سوره آمده: شکنجه گران اگر توبه نکنند در عذاب سوزان خدا خواهند بود و مؤمنان در بهشت و نیز شواهدی از فرعون و ثمود آورده شده و تسلط خدا بر همه و حق بودن قرآن و وعده‌های آن بیان گردیده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۰

سوره البروج مکیه و هی اثنتان و عشرون آیه نزلت بعد سوره الشمس

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۳) قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (۴)

النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۸) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)
 إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۱

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به آسمان که دارای ستارگان است.

۲- قسم به روز وعده شده (قیامت)

۳- قسم به نظاره گر و نظاره شده

۴- ملعون شد اهل آن کانال

۵- اهل آن آتش که دارای آتشگیره است.

۶- وقتی که آنها کنار آتش نشسته بودند

۷- و آنها بر آنچه به مؤمنان می کردند نظاره گر بودند.

۸- از مؤمنان مکروه نداشتند مگر ایمان آورد نشان را به خدای توانا و پسندیده.

۹- خدایی که سرپرستی آسمانها و زمین در دست او است و او بر هر چیز حاضر است.

۱۰- آنان که مؤمنین و مؤمنات را شکنجه کردند، سپس توبه نمودند برای آنهاست عذاب جهنم و برای آنهاست عذابی سوزان.

۱۱- کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، برای آنهاست بهشتهایی که از زیر آنها نهرها روان است و آن نجات بزرگی است.

کلمه‌ها

بروج: منظور از بروج ستارگانند که به علت روشن و درخشان بودن بروج نامیده شده‌اند. برج و تبرج در اصل به معنی ظهور و آشکار شدن است طبرسی در ذیل آیه ۶۰ از سوره نور فرماید: تبرج آنست که زن زینت خود را آشکار کند، اصل آن به معنی ظهور است.

اخذود: راغب گوید: خد و اخدود به معنی گودال مستطیل و عمیق است، جمع آن اخادید می‌باشد، به نظر راغب اصل آن به معنی رخسار است و استعمال آن در گودال استعاره است در نهج البلاغه خطبه

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۲

۱۶۳ فرموده: »

اضرع الله حدودکم

«: خدا چهره‌هایتان را ذلیل کند، دیگران نیز اخدود را کانال و جدول گفته‌اند.

وقود: و قد: افروخته شدن آتش. ایقاد: افروختن آتش، وقود (به فتح واو): هیزم و مانند آن که وسیله آتش افروزی است وقود (بضم واو): مصدر است ولی در قرآن نیامده است.

قعود: جمع قاعد به معنی نشستگان است، قعود مصدر نیز آمده است نقموا: نقم: انکار. «نقم الامر: نقما: انکره» آن را انکار و اشد الکراهه نیز گفته‌اند، انتقام در واقع انکار کردن کار بد به واسطه عقوبت است، آن در آیه به معنی مکروه داشتن است فتنا: فتنه به

معنی امتحان است، آن با عذاب کردن نیز سازگار است و در آیه به معنی عذاب است در اقرب الموارد گوید: «فتن الشیء فتناً: احرقه» و منه یومٌ هُمَّ عَلَى النَّارِ یُقْتَنُونَ. حریق: سوزان، فعل در اینجا به معنی فاعل است.

شرحها

در این آیات، اول به آسمان و روز قیامت و شاهد و مشهود قسم یاد شده و آن گاه به جریان اصحاب اخذود اشارت رفته که آنها مؤمنان را در آتش سوزانند و خود در کنار گودال نشسته و شکنجه مؤمنان را تماشا می‌کردند علت سوزاندن این بود که چرا آنها به خدای واحد ایمان آورده‌اند، آن گاه گفته شده که حکومت آسمانها و زمین در دست خداست چنین کسان را به عذاب سوزان خواهد برد و مؤمنان را به بهشت برین.

۱-۳- وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۳

منظور از بروج ستارگانند به علت روشن و درخشان بودن بروج نامیده شده‌اند، این تعبیر سه بار در قرآن مجید آمده است یکی در این آیه، دیگری در آیه وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ حَجْرًا / ۱۶، سوم: تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا فرقان / ۶۱ آیه اخیر در معنی ستارگان کامل- روشن است زیرا «قمر» و سراجا که آفتاب است قرینه آن می‌باشد. در تفسیر برهان ذیل آیه سوم از امام باقر علیه السلام نقل شده: بروج عبارتند از کواکب.

اما اینکه بگوئیم: منظور بروج دوازده گانه یونانی هستند مانند حمل ثور، جوزا ... این سخن درست نیست، یونانیان قدیم آن نامها را از نام بتهای خود گرفته‌اند و آن بروج اعتباری هستند.

در قاموس قرآن (برج) در این زمینه صحبت کرده و از بعضی روایات مجعول نیز جواب داده‌ام.

منظور از یوم موعود روز قیامت است، نکره آمدن شاهد و مشهود برای تفریح و عظمت است مراد از شاهد کسی است که شکنجه آن مؤمنان را مشاهده کرده و دیده است و شهادت خواهد داد و از مشهود: ظاهراً مؤمنان و شکنجه آنهاست.

به حکم: فَكَيفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا نساء / ۴۱ پیامبران درباره اعمال امت خود شهادت خواهند داد، این مستلزم آن است که در دنیا شاهد اعمال امت خود باشند و به حکم: ... أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَّبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ هود ۱۸، شاهدانی بر اعمال بدکاران وجود خواهند داشت.

علی هذا شاهد تطبیق می‌شود به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَسَبَتْ بِهِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَبِهِ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۴

حضرت عیسی علیه السلام نسبت بامت خویش، می‌شود به خدای متعال نیز تطبیق شود که هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ در تطبیق شاهد و مشهود اقوال زیادی هست که در مجمع البیان و کتابهای دیگر آمده است.

به نظر می‌آید: سوگند به آسمان به علت آنست که مؤمنان در وقت شکنجه و انداخته شدن به آتش، به آسمان نگاه کرده و خدا را می‌خواندند، یعنی: سوگند به آسمان پر از ستاره که مؤمنان رو به آن کرده و به آتش رفتند، قسم به روز قیامت که در آن مؤمنان به پاداش و کافران به کیفر خواهند رسید و قسم به شاهد که بر این ستمها گواهی خواهد داد و قسم به آن شکنجه و شکنجه شدگان که مشهود همه بودند حقا که اصحاب اخذود ملعون شده و از رحمت خدا به دور گشتند.

۴-۷- قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ. النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ. إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ در تفسیر برهان از علی بن

ابراهیم رحمهما الله نقل شده: مردی از پادشاهان یمن بنام ذو نواس دین یهودیت اختیار کرد و خودش را یوسف نامید، مدتی در این کار بود، به وی اطلاع دادند قومی در «نجران» در دین نصرانیت و عیسای مسیح هستند و بزرگ آنها «عبد الله بن بریامن» می‌باشد، مردم ذو نواس را وادار کردند که به نجران لشکر کشد او با لشکریان خویش به آنجا آمد و مردم نجران را به دین یهود دعوت کرد، مردم از قبول درخواست وی امتناع کردند، آنها را تهدید به قتل نمود ولی مؤثر واقع نشد، بالاخره به دستور ذو نواس کانال بزرگی کنده و در آن آتش افروختند عده‌ای از مؤمنان در آتش سوختند، گروهی با شمشیر شهید شدند و گروهی تکه پاره گردیدند... آیات شریفه در صدد بیان همان مطلب است این جریان طور دیگری هم نقل شده که باید در مجمع البیان و برهان و

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۵

کتابهای دیگر دیده شود.

منظور از «قتل» لعن و رانده شدن از رحمت خداست، گویی دیگر روحی در او نمانده است تا رحمت و توفیق خدا در او اثر کند. در اقبالموارد آمده است: «قتل الله الانسان: لعنه» لفظ «النار» بدل است از «الاحدود»، تقدیر آن «قتل اصحاب النار» است این ظاهرا برای آنست که، آن تنها یک کانال نبود بلکه دریایی از آتش بود، شاید ذات الوقود نیز اشاره به عظمت و بزرگی آن آتش باشد.

لفظ «هم» راجع به اصحاب احدود است و دو آیه بعدی نشان می‌دهد که آنها سوخته شدن مؤمنان را تماشا می‌کرده‌اند.

۸ و ۹- و مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

این دو آیه، علت شکنجه کردن مؤمنان را بیان می‌کند یعنی: علت این شکنجه آن بود که چرا آنها به خدای توانا و پسندیده ایمان آورده‌اند، خدایی که سرپرستی آسمانها و زمین در دست اوست و خدایی که بر هر چیز شاهد و ناظر است؟! آری گناه آنها تنها آن بود که به خدای توانا و سرپرست جهان و شاهد بر هر چیز، ایمان آوردند، پس به چه چیز ایمان می‌آوردند؟! ۱۰- إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ إِنَّ آيَةَ مَالِ كَارِ شَكْنَجَهْ كَرَانِ اسْت، در عین حال که وعده عذاب می‌دهد باز مسأله توبه را عنوان می‌کند که اینگونه اشخاص اگر بخواهند می‌توانند بر گردند، توبه یکی از درهای بزرگ رحمت خداست که انسان تا در دنیاست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۶

می‌تواند خود را بازسازی کند و گرنه عاقبت چنان کسان عذاب سوزان است لفظ «فتنوا» می‌شود شامل اصحاب احدود و مشرکان مکه هر دو بوده باشد.

۱۱- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ شَقْ دَوْمِ مَسْأَلَهْ اسْت، راجع به انها

بهشتی که چه چیز در آنجا جاری می‌شود در سوره بقره/ ۲۵ و سوره قتال توضیح داده شد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۷

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱۲ تا ۲۲]

اشاره

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴) ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالَ لِمَا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنُ وَثَمُودَ (۱۸) يَبِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبِ (۱۹) وَاللَّهُ مَتَنٌ وَرَائِهِمْ مَحِيطٌ (۲۰) يَلِ هُوَ قُوَّانٌ مَجِيدٌ (۲۱)

فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (۲۲)

- ۱۲- مؤاخذه و انتقام خدا بسیار سخت است
- ۱۳- او بحقیقت نخست خلق را بیافریند و باز بعرصه قیامت برگرداند
- ۱۴- و هم او بسیار آمرزنده و مهربان است
- ۱۵- و خداوند عرش اقتدار و عزت است
- ۱۶- و هر چه بخواهد آن را در کمال قدرت و اختیار انجام دهد
- ۱۷- ای رسول آیا احوال لشکرها بر تو حکایت شده است؟
- ۱۸- داستان فرعون و قوم ثمود
- تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۸
- ۱۹- بلکه کافران در تکذیب هستند
- ۲۰- خدا از هر جهت بر آنها احاطه دارد
- ۲۱- بلکه آن قرآنی است با عظمت
- ۲۲- در لوحی محفوظ از خطا و دروغ

کلمه‌ها

بطش: اخذ شدید. آن با عذاب و انتقام نیز می‌سازد که هر دو گرفتن و اخذ است. راغب آن را اخذ به صلابت گفته است در کتب لغت آمده است «بطش به بطشا: اخذه بالعنف و تناوله بالشدء عند الصوله» بیدء: بدء: شروع. ابداء: در آیه به معنی آفریدن و شروع به آفریدن است.

الودود: ود (بفتح و ضم و کسر اول): دوست داشتن. و دود از اسماء حسنی است به معنی دوست دارنده. اقرب الموارد آن را صیغه مبالغه (کثیر الحب) فرموده است، این کلمه فقط دو بار در قرآن مجید آمده است.

مجید: مجد: عظمت و بزرگواری. «المجد: العز و الرفعة» مجید:

پر عظمت و بزرگواری. منظور از آن اهمیت و پرفائده بودن قرآن است، مجید بودن عرش به سبب عظمت آن می‌باشد.

لوح: لوح در اصل به معنی آشکار شدن است «لاح الشیء لوحا: بدا» آن گاه به هر تخته و صفحه لوح گویند که معانی در آن به وسیله کتابت آشکار می‌شود. آن به صورت مفرد فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۶۹

شرحها

در تعقیب وعده و وعیدهای گذشته، در این آیات که تکمیل مطالب قبلی است ابتداء سخن از قدرت و توانایی پروردگار است و اینکه همه چیز در اختیار اوست، آن وقت ماجرای فرعون و ثمود شاهد آورده شده که طغیان کردند و هلاک شدند و آن گاه گفته شده: خبرهای قرآن حق است و آن از هر اشتباه و غلط محفوظ است و آنچه خبر می‌دهد عین صدق می‌باشد.

۱۲- ۱۶- إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ وَ هُوَ الْغُفُورُ الْوَدُودُ. ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ هر پنج آیه در رابطه با وعده عذاب و رحمت در آیات سابق است در بطش قید شدت ملحوظ است آمدن «لشدید» مفید مبالغه است، آمدن «رب» و اضافه

آن به کاف مطلب را تأکید و قلب آن حضرت و شنونده را تسلیت می‌دهد.

منظور از «بیدء» آفرینش اول و از «یعدء» آفرینش در آخرت است نظیر:

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ روم/ ۲۷، این آیه تعلیل آیه قبلی است آنکه خلقت اولی و دوم در دست اوست قدرت انجام هر کاری را دارد.

آیه وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ در رابطه با وعده بهشت و توبه است که خدا بسیار آمرزنده و بسیار دوست دارنده است.

و نیز حکومت مجید و فراگیرنده در دست او است، منظور از عرش تسلط و حکومت است، فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ حاکی است که دست خدا در کارهایش باز است.

۱۷- ۲۰- هَلْ أَتَاكَ خَبْرٌ الْجُنُودِ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ آیه اول و دوم شاهد تاریخی برای عذاب کافران و مکذبان است و در رابطه

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۰

با بطش شدید و فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ است، فرعون و ثمود بدل است از «الجنود» یعنی آنهایی که نیروهای خود را در مقابل انبیاء بسیج کردند، زمخشری گوید:

«بل» حاکی است که جریان قوم تو از گذشتگان عجیبتر است (که آنها فقط از پیامبران وعده هلاک را شنیدند و تکذیب کردند) ولی اینها هلاکت آنها را دانستند اما باز تو را تکذیب کردند، آیه اخیر نشان می‌دهد که آنها از چنگ خدا رهایی ندارند «ورائهم» شامل هر شش جهت می‌شود.

۲۱ و ۲۲- بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ یعنی تکذیبشان درست نیست، قرآن دروغ نیست بلکه قرآنی است مجید و با عظمت و در لوحی است محفوظ از غلط و اشتباه و دستکاری.

در قرائت مشهور لفظ «محفوظ» مجرور است که صفت «لوح» بوده باشد، علی هذا آن لوح از هر غلط و خطا محفوظ است، در آیات دیگر درباره قرآن مجید آمده است: وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ زخرف/ ۲- ۴ و نیز آمده است: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ واقعه/ ۷۷- ۷۹، از این آیات معلوم می‌شود که قرآن مجید را اصلی و مکانی هست که از آن نازل گردیده و در آن غلطی، خطایی و دروغی نیست و از همه آنها محفوظ است، پس قرآن که از آن اصل محفوظ نازل شده غلطی و دروغی در آن نمی‌شود باشد علی هذا فی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ نشان می‌دهد که جای قبلی و اصلی قرآن همانجاست.

روز بیست و پنجم صفر الخیر هزار و چهارصد و سه مطابق ۲۰/ ۹/ ۱۳۶۱ تفسیر سوره بروج به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۱

سوره طارق

اشاره

در مکه نازل شده و هفده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- طارق سی و ششمین سوره است که بعد از سوره «بلد» در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و ششم است، آیه إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا نشان می‌دهد که نزول آن بعد از سال چهارم بعثت و بعد از نزول فَاضِدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر/ ۹۴ بوده است و آن وقت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعْوَتِ خَوِيثِ را آشکار کرده بود.

۲- عدد آیات آن به اتفاق همه هفده است، به نقل تفسیر خازن، این سوره دارای شصت و یک کلمه و دویست و سی و نه حرف می‌باشد.

۳- تسمیه آن به «طارق» به علت وقوع این کلمه در اول آنست از باب تسمیه کل باسم جزء، به نظر می‌آید که این نامگذاری توسط حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بوده است.

۴- سوره مبارکه بی‌شک مکی است، مطالب آن از مکی بودن حکایت دارد، و کسی خلاف آن را نگفته است.

غرض سوره

۵- این سوره در صدد اثبات معاد است، به این بیان که انسان در آفریده

(۱) بنا بر آنکه ترتیب نزول قطعی باشد که نیست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۲

شدن هیچ نقشی از خود ندارد، بلکه طبق نقشه و اراده الهی با یک وضع حیرت-آوری خلق می‌شود، همان مشیت که او را آفریده باز او را زنده خواهد کرد.

این مطلب با دو واقعیت در اول و آخر سوره تأیید شده است، به تعبیر دیگر از اول سوره معلوم می‌شود که آسمان و ستارگان در چرخش و رفت و آمد از اراده خدا پیروی می‌کنند و از خود اختیاری ندارند، و از آخر آن روشن می‌گردد که زمین و آسمان در «رجع و صدع» مسلوب الاختیار هستند پس انسان نیز در ردیف آنهاست و از خود اختیاری ندارد، خدایی که او را آفریده دوباره زنده‌اش خواهد کرد، اگر قدرت زنده کردن نداشت قدرت آفریدن هم نداشت.

آن گاه در مقام تأکید فرموده: این سخن جدی است، شوخی نیست إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۳

سوره الطارق مکیه و هی سبع عشر آیه نزلت بعد سوره البلد

[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴)

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خَلِقَ (۵) خَلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹)

فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به آسمان و قسم به طارق

- ۲- و چه می‌دانی تو که طارق چیست؟
- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۴
- ۳- آن ستاره درخشنده است
- ۴- نیست هیچ نفسی مگر آنکه او را حافظی است.
- ۵- بنگرد انسان از چه چیز خلق شده؟
- ۶- آفریده شده از آبی جهنده
- ۷- که از میان استخوانهای سخت و نرم خارج می‌شود
- ۸- خدا به برگرداندن او قادر است
- ۹- روزی که سریره‌ها آشکار شود
- ۱۰- او را نه قدرتی هست و نه یاری

کلمه‌ها

طارق: طرق در لغت به معنی کوبیدن است مانند کوبیدن آهن و در زدن «طرقه طرقا: ضربه بالمطرقه- طرق الباب: قرعه» و نیز به معنی آمدن در شب باشد گویند: «طرق القوم طرقا: اتاهم لیلا» این شاید بدان علت است که چنین شخصی درها را می‌زند، و به راه طریق گویند که راه رو آن را با قدم می‌زند مراد از طارق، ستاره است به علت ظاهر شدن در شب.

نجم: ستاره. این کلمه در اصل به معنی آشکار شدن است گویند: «نجم القرن و النبات» یعنی: شاخ و علف روئید و ظاهر شد، ستاره را از آن نجم گویند که طلوع می‌کند و ظاهر می‌شود.

ثاقب: ثقب: نفوذ، پاره کردن. ثاقب: نافذ، نجم ثاقب: ستاره نافذ و نورانی که ظلمت را می‌شکافد و در آن نفوذ می‌کند.

دافق: دفق: جهیدن. دافق: جهنده.

صلب: (بر وزن قفل) سخت و محکم. در نهج البلاغه خطبه ۴۵ فرموده:

«الاولان الشجرة البریه اصلب عودا» منظور از آن در آیه مهره‌های

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۵

پشت و مجاری نطفه است که به علت محکم بودن صلب گفته شده است.

ترائب: استخوانهای نرم. طبرسی آن را استخوانهای سینه زن گفته و گوید علت این تسمیه آنست که استخوانهای سینه مانند خاک به آسانی حرکت می‌کنند که ترائب از «تراب» به معنی خاک است رجوع شود به (شرحها).

تبلی: بلی (بر وزن علم): کهنه شدن. گویند: «بلی الثوب بلی و بلاء» یعنی لباس کهنه شد. امتحان را از آن ابتلاء گویند که گویی امتحان کننده امتحان شده را از کثرت سؤال کهنه می‌کند، منظور از تَبْلَى السَّرَائِرُ امتحان شدن و آشکار شدن آنهاست لذا بعضی «تبلی» را آشکار شدن گفته است.

سرائر: سر: نهان. امر پوشیده. در صحاح گوید: «السر: الذی یکتُم» سریره مانند سر. به معنی امر پوشیده است، جمع آن سرائر می‌باشد منظور از آن، افکار و اعمال انسان است که روز قیامت آشکار خواهند شد.

شرحها

در این آیات بعد از دو قسم مهم، فرموده: انسان را نگهدارنده‌ای هست اگر باور نمی‌کند در خلقتش بیاندیشد که چطور از آب جهنده و با چه وضع شگفت آوری آفریده شد، همان نگهدارنده و آفریننده، به خلقت مجدد او تواناست، هم چنان که در خلقت و مردن و آفریده شدن مجدد، اختیاری از خود ندارد، روزی که اسرارش بر ملا گردد نه قدرت پنهان کردن دارد و نه یاوری خواهد یافت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۶

به جان خودم قسم: استدلال این آیات چنان قوی و محکم است که برای مجسم کردن آن کلمه‌ای را پیدا نمی‌کنم اگر در نظر آوریم که این سخنان در آن محیط پر از جهل از حلقوم یک انسان درس ناخوانده خارج شده است شکی نخواهیم داشت در اینکه: این سخنان، سخن آفریننده جهان است.

۱ و ۲ و ۳- وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ النَّاقِبُ مَنْظُورٌ مِنْ سَمَاءٍ مُطْلَقٍ آسْمَانٍ وَمَنْظُورٌ مِنْ طَارِقِ سِتَارَةِ هِيَ السَّمَاءُ الَّتِي فِيهَا النُّجُومُ وَنُورُهَا يَخْرُجُ مِنْهَا فَتُحَفَّتُ بِالنُّجُومِ وَبِهِ زَمِينٌ مِي رَسَدٌ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ بَرَايَ تَفْخِيمٍ مُطْلَبٌ اسْت، مَرَادُ «النَّجْمِ» ظَاهِرًا مُطْلَقٌ نَجُومٌ اسْت «النَّجْمِ» بَيَانُ «الطَّارِقِ» مِي بَاشُد.

در هر حال این آیات، آسمان و ستاره آن را مطرح می‌کند که با زمین ارتباط دارد، نورش به زمین می‌رسد، آری آن مقام بالا و فضای پهناور ارتباط با زمین دارد آیا می‌خواهد بفهماند که قرآن نیز چنین است و از مقام بالا و صقع ربوبیت درخشیده و به زمین آمده است، مانند آیات فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ واقعه / ۷۵- ۸۰ و یا می‌خواهد بفهماند که آسمان و ستاره نیز مانند زمین مسلوب الاختیار هستند.

۴- إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ:

این آیه جواب قسم است «لما» به معنی «الا» می‌باشد، مراد از نفس ظاهرا شخص و انسان است نه فقط روح او. ارتباط قسم با مقسم به برای من روشن نشد العلم عند الله. یعنی: نیست هیچ انسانی مگر آنکه برای او حافظی است که خود او و اعمال او را حفظ و نگهداری می‌کند، نظیر: وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ انْفِطَار / ۱۰ که ملائکه هم حافظ انسانند و هم کاتب اعمال او، چنان که در وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً انعام / ۶۱ و ... يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رعد / ۱۱ گذشت

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۷

ولی منظور از «حافظ» در آیه خداست، نکره آمدن برای تفخیم است.

۵- ۷- فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ این آیات استدلال است بر آیه فوق که برای هر نفسی حافظی هست، انسان اگر در آفرینش خودش فکر کند که با چه راههای مرموز و عجیبی از نطفه آفریده می‌شود و چطور یک «سلول» نامرئی به صورت انسان در می‌آید، شکی نخواهد داشت در اینکه او در خلقت خود دستی نداشته و آفریننده او خدای دانا و توانا است. قید «دافق» که فقط یک بار در قرآن مجید آمده است، ظاهرا برای آنست که دفق و جهیدن نطفه، در خلقت انسان ضروری است، نطفه در وقت انزال اگر جهیدن نداشته باشد نمی‌تواند وارد لوله رحم شود.

اکثریت قریب به اتفاق مفسران، ترائب را استخوانهای سینه زن گفته‌اند یعنی ماء دافق از میان صلب مرد و استخوانهای سینه زن خارج می‌شود ولی این بسیار عجیب است چون مسأله دفق و جهیدن فقط در نطفه مرد است، تحقیقات علمی اثبات کرده که نطفه زن پس از پنج روز از عادت ماهانه از تخمدان زن جدا شده و در لوله رحم قرار می‌گیرد، اگر در این مدت، مقاربت روی دهد نطفه مرد خودش را به نطفه زن می‌رساند و مبدء فرزند می‌شود پس ماء دافق در کجای زن است؟! باید منظور از صلب، استخوان محکم و از ترائب استخوانهای نرم باشد، ناگفته نماند: مجرای منی از بیضه امتداد یافته و از مجرای معینی در امتداد کشاله ران به طرف داخل شکم می‌رود و به طرف مثانه که در پشت استخوان عانه است بر می‌گردد و در زیر مثانه از میان پروستات (غده‌ای

است که در محل خروج بول قرار دارد و مجرای ناقل منی از وسط آن عبور می‌کند) رد شده، وارد مجرای بول می‌شود، قسمتی از این مجری که داخل شکم است، اطرافش تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۸

حلقه استخوانی است که در جلو، استخوان عانه و در طرفین و عقب، استخوان خاصره و در پشت، ستون مهره و استخوان خارجی می‌باشد. علی هذا مقصود از صلب، قسمت آخر ستون مهره و از ترائب استخوان دیگری است که منی از میان آنها گذشته وارد مجرای ادرار می‌شود، به عبارت دیگر منظور از ترائب استخوانهای نرم است و الله العالم.

۸- ۱۰- إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ. يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ نتیجه‌گیری است از آیات سابق. یعنی: خدایی که او را آفریده است، قدرت دارد که او را بعد از مردن به حیات جدید برگرداند و زنده کند، ضمیر «رجعه» راجع به خداست که برای واضح بودن ذکر نشده است، احتمال دارد که به «حافظ» برگردد، این آیه یکی از راه‌های استدلال به معاد است که در آخر سوره حجر توضیح داده شد.

«یوم» ظرف رجوع است یعنی رجوع در روزی خواهد بود که در آن روز سریره‌ها و اعمال و افکار مخفی آشکار می‌شوند، دیگر نه نیرویی برای مخفی کردن دارد و نه یاری و کمکی برای دفاع: **إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ بقره/ ۲۸۴.** در مجمع البیان از معاذ بن جبل نقل شده که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید: «ما هذه السرائر التي تبلى بها العباد في الآخرة؟ فقال: سرائرکم هي اعمالکم من الصلاة و الصيام و الزكاة و الوضوء و الغسل من الجنابة ...»

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۷۹

[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱۱ تا ۱۷]

اشاره

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ (۱۳) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴) إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَ أَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَهْمَهُمْ رُوَيْدًا (۱۷)

۱۱- قسم به آسمان که ستارگان را بر می‌گرداند

۱۲- قسم به زمین که شکافته می‌شود

۱۳- این قرآن قول جدی است

۱۴- آن شوخی و عبث نیست

۱۵- مشرکان به گونه‌ای حيله می‌کنند

۱۶- من نیز بگونه‌ای حيله می‌کنم

۱۷- مهلت بده کافران را، مهلت بده اندکی

کلمه‌ها

رجع: بر گرداندن و برگشتن. لازم و متعدی هر دو آمده است.

ذات: مؤنث «ذو» به معنی صاحب است ذاتِ الرَّجْعِ صاحب برگرداندن یا برگشتن.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۰

صدع: شکافتن. «صدعه صدعا: شقه».

فصل: فصل در اصل به معنی بریدن و جدا کردن است «فصل الشیء فصلا:

قطعه و ابانه»، آن در آیه به معنی مفعول (جدا شده) است «قول فصل» یعنی سخنی که از شوخی بودن و باطل بودن قطع شده است حق و جدی است.

هزل: در اصل به معنی لاغر شدن است. کلام بی فائده را هزل گویند.

که تشبیه شده به لاغری. منظور از آن شوخی و غیر جدی است.

مهل: آرامی و عجله نکردن. تمهیل و امهال به معنی مهلت دادن است «مهل - امهل» هر دو فعل امر هستند.

رویدا: روید به معنی کم و قلیل است، صاحب قاموس آن را مصغر «رود» گوید یعنی: بسیار کم.

شرحها

این آیات تأکید مطلب آیات سابق و تهدید مشرکان و منکران معاد است.

قسم می‌خورد به آسمان که ستارگان در آن طلوع و غروب می‌کنند و به زمین که روئیدنیها را می‌رویاند که قیامت حق است.

آن گاه می‌گوید: کمی صبر کن و بنگر به سر مشرکان چه بلائی خواهد آمد در عین حال روشن می‌شود که آسمان و زمین نیز در کار خود مانند انسان از مشیت خدا اطاعت می‌کند.

۱۱-۱۴- وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ مَنْظُورٍ مِنْ ذَاتِ الرَّجْعِ شَائِدٌ أَنْ يَشُدَّ أَنْ آسْمَانَ صَاحِبِ بَرَكَاتٍ هِيَ وَمَا فِيهَا مِنْ جَرَامٍ أَمْ جَرَامٍ فِيهَا مَلَا حَظَّهُ مَيِّ كَنِيمٍ كِهْ بِيُوسْتَهْ طُلُوعٍ وَغُرُوبٍ مَيِّ كَنِيمٍ، مَيِّ رُونِد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۱

و بر می‌گردند (و لو این مشاهده به وسیله حرکت زمین باشد) و نیز هر چه در زمین می‌کاریم، شکافته شده و آن را می‌رویاند، مناسبت این دو قسم با مسأله معاد و زنده شدن مردگان کاملاً روشن است، به قولی مراد از رجع بارانهاست که به زمین بر می‌گردند.

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ ... جواب قسم است ضمیر «انه» راجع به قرآن و یا به وعده قیامت قول جدی است نه شوخی، در روایت امام صادق علیه السلام «انه» راجع به قرآن است.

۱۵-۱۷- إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَهْمَلُهُمْ رُوَيْدًا كِيدٌ كَفَّارٌ أَنْ بُوْدَ كِهْ مَيِّ خُوسَاتِنْدَ دَعُوْتِ قُرْآنٍ رَا بَا اِنكَارِ مَعَادٍ وَ اِنكَارِ نُبُوْتِ بَاطِلٍ كَنِيمٍ، نَكْرَهْ اَمْدَنِ اَنْ شَامِلِ هَرْ كُونِهْ كِيدِ مَيِّ شُوْدِ، كِيدِ خُدَا اَنْسْتِ كِهْ بِهْ تَدْرِیجِ قَابَلِيْتِ هِدَايْتِ رَا اَزِ اَنْهَا مَيِّ كِيرِدِ وَ عَذَابِ رَا بِهْ اَنْهَا نَزْدِيكِ مَيِّ كَنِدِ وَ حِيْلَهْ هَايِ اَنْهَا رَا خَشْتِي مَيِّ كِرْدَانِدِ.

در المیزان فرموده: «مهل و امهل» هر دو به یک معنی است ولی باب «تفعیل» برای تدریج و «افعال» برای دفعی بودن است، یعنی در هلاک کفار عجله نکن بلکه صبر کن و منتظر باش، به نظر می‌آید «امهل» برای تأکید است و تبدیل کلمه برای مکرر نبودن است. در جای دیگر آمده: وَ ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهْلُهُمْ قَلِيلًا مَزْمَلٌ / ۱۱.

روز جمعه بیست و دوم ربیع الاول هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۷ / ۱۰ / ۱۳۶۱ تفسیر سوره طارق به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۲

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ / ۲۲۶

سوره اعلی

اشاره

در مکه نازل شده و نوزده آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره اعلی هفتمین سوره است که بعد از سوره تکویر در مکه (لا اقل اوائل آن) نازل گردید علی هذا باید در اوائل بعثت نازل شده باشد، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و هفتم می باشد.

۲- عدد آیات آن نوزده آیه است، مجمع البیان گوید نوزده بودن آیات آن اجماعی است و به نقل خازن این سوره شامل هفتاد و دو کلمه و دویست و نوزده حرف است.

۳- در مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده که این سوره مکی است و از ضحاک نقل نموده که گوید مدنی است، زمخشری و بیضاوی نیز آن را مکی گفته‌اند.

در المیزان آمده: سیاق آیات اول سوره نشان می دهد که در مکه نازل شده ولی آیات ذیل سوره از قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى تا آخر، از طریق اهل بیت علیهم السلام و نیز از طریق اهل سنت وارد شده که مراد از آن زکاة فطره و نماز عید است.

و معلوم است که روزه، زکاة فطره و صلاة عید در مدینه بعد از هجرت تشریح شده است، پس صدر سوره مکی و ذیل آن مدنی است، آنچه در اقوال بزرگان آمده که این سوره مکی است منافاتی ندارد که آن، قابل حمل بر اوائل سوره

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۳

است. طبرسی رحمه الله در ذیل آیه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى فرموده: احتمال دارد صدر سوره در مکه نازل شده و آخر آن در مدینه انجام یافته باشد.

۴- تسمیه آن به «اعلی» به علت وقوع این کلمه در اول آنست، و این تسمیه ظاهرا در زمان رسول خدا و توسط ایشان بوده است.

۵- در فضیلت این سوره روایاتی نقل شده که مناسب است به بعضی از آنها اشاره شود:

اول: در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى را دوست می داشت و اولین کسی که «سبحان ربی الاعلی گفت» میکائیل بود.

دوم: در همان کتاب از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام منقول است:

هر کس سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى را در نماز واجب یا نافله بخواند، روز قیامت به او گفته می شود: از هر کدام درهای بهشت می خواهی داخل شو.

من قرء سبح اسم ربك الاعلی فی فریضة او نافله قیل له یوم القیامة ادخل من ای ابواب الجنة شئت»

این روایت در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است.

سوم: در همان کتاب از تفسیر عیاشی از مردی به نام ابی حمیصه منقول است که گوید: بیست شب، پشت سر امیر المؤمنین علیه السلام نماز خواندم. جز سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ را نخواند، و فرمود: اگر مردم بدانند در آن چه هست، هر کس روزی بیست بار آن را

می خواند و هر که آن را بخواند گویا صحف موسی و ابراهیم را خوانده است.

غرض سوره

۶- برای سوره مبارکه شأن نزولی نقل نشده ولی می‌شود از آیات آن فهمید که آیه سَنُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى و تشریح صلوة عید و زکاة فطره، سبب نزول این

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۴

سوره بوده است، خدا به آن حضرت قول می‌دهد که او را طوری خوانای وحی کند که آیات را مطلقاً فراموش ننماید.

۷- این سوره با سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى شروع می‌شود، آن گاه مقداری در وصف خدا و در توجیه رَبِّكَ الْأَعْلَى سخن گفته می‌شود سپس به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خُطِّبَ می‌شود که ما تو را خوانا خواهیم کرد علی هذا حقائق را یادآوری کن که هر کس روح خشیت دارد متذکر خواهد شد، در آخر به ذکر نماز عید و زکاة فطره می‌رسد و می‌گوید: این مطالب در نامه‌های ابراهیم و موسی نیز آمده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۵

سوره الاعلی مکیه و هی تسع عشر آیه نزلت بعد سوره التکویر

[سوره الاعلی (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴)
فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵) سَنُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى (۶) إِلَّا- مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى (۷) وَ نُسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ
الذِّكْرَى (۹)

سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَ يَتَجَبَّبَهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصِلَى النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا- يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى
(۱۴)

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۱۷) إِنْ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ
وَ مُوسَى (۱۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- تنزیه کن نام پروردگارت را که والاتر است

۲- خدایی که آفرید و ترکیب کرد (پرداخت).

۳- و خدایی که اندازه گرفت و هدایت کرد

۴- و خدایی که چراگاه را رویانید

۵- سپس آن را خشک و سیاه کرد

۶- حتماً تو را خوانا می‌کنیم که فراموش نکنی

۷- مگر آنچه را که خدا بخواهد، او دانای آشکار و نهان است

۸- تو را به آسانترین راه موفق می‌کنیم

۹- یاد آوری کن اگر یاد آوری نفع دهد

- ۱۰- آنان که از خدا بترسد حتما متذکر می‌شود
- ۱۱- آدم بدبخت از تذکره اجتناب می‌کند
- ۱۲- همان کس که به آتش بزرگ داخل می‌شود.
- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۷
- ۱۳- سپس در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌شود
- ۱۴- رستگار شد آن کس که پاک شد
- ۱۵- و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز خواند
- ۱۶- ولی شما زندگی دنیا را اختیار می‌کنید
- ۱۷- آخرت بهتر و پایدارتر است
- ۱۸- این مطلب در نامه‌های اولین هست
- ۱۹- که نامه‌های ابراهیم و موسی باشد

کلمه‌ها

سبح: تسبیح یعنی تنزیه خدا از هر نقص و نالایق چنان که در مجمع البیان گفته است. راغب گوید: «التسبیح: تنزیه الله» پس تسبیح آنست که در زبان بگوئیم و در قلب باور کنیم که خدا از هر نقص و ناپسند به دور است.

اعلی: اسم تفضیل علی است یعنی: والاتر.

سوی: مساوات: برابری. تسویه: برابر کردن. پرداختن و مرتب کردن.

قدر: قدرت و مقدرت: توانایی. ایضا قدر به معنی اندازه گیری آید، هکذا تقدیر. راغب گوید: «القدر و التقدير: تبیین کمیة الشیء»:

مرعی: رعی: چرانیدن. مرعی: چراگاه.

غشاء: خاشاک. «غشاء السیل و غشاء القدر» یعنی خاشاک سیل و کف دیک که به اطراف می‌ریزد. آن فقط دو بار در قرآن آمده است مؤنون / ۴۱، اعلی / ۵. مراد علفهای خشکیده است.

احوی: حوه: سیاهی. احوی: سیاه‌تر. راغب گوید «احوی: شدید

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۸

السواد» منظور تیره رنگی است.

نقرئک: قرائت: خواندن. قرء در اصل به معنی جمع کردن است، خواندن را قرائت گویند که حروف و کلمات کنار هم جمع می‌شوند، اقراء:

خوانا کردن «نقرئک»: خوانا می‌کنیم تو را.

نیسرک: یسر (بر وزن قفل): آسانی. تیسیر: آسان کردن. «نیسرک»:

آسان می‌کنیم تو را یعنی توفیق می‌دهیم به تو چنان که در مجمع و صحاح گفته است «یسری» مؤنث ایسر است یعنی آسانتر، موصوف آن باید مؤنث باشد مانند شریعت و طاعت و طریقه.

ترکی: آن از باب تفاعل به معنی پاک شدن است، منظور پاک شدن با دادن زکاء فطره است بنا بر روایات.

تؤثرون: ایثار: اختیار کردن. انتخاب کردن «تؤثرون» اختیار می‌کنید

شرحها

در این آیات، ابتدا امر به تسبیح و تنزیه خدا شده است و اینکه آفریننده و اداره کننده اوست. قدرتی که جهان پهناور هستی را آفریده، آن را در راه کمال و غرض غایی پیش می‌برد و تو را خوانا خواهد کرد که آیات وحی را از یاد فراموش نکنی و ...

۱- سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تسبیح و تنزیه ذات خدا آنست که او را از هر بدی، عجز، شریک، نیاز و مانند آن پاک و منزّه بدانیم، تسبیح اسم خدا آنست که در سخن گفتن درباره خدا غیر خدا را به طوری که منافی پاکی باشد با خدا قرین نکنیم و نگوئیم: غیر خدا در آفرینش یا اداره جهان دخیل می‌باشند و یا لیاقت پرستش دارند. این بالاخره

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۸۹

به تنزیه ذات بر می‌گردد، در آیات دیگر آمده است: وقتی که خدا را به یکتایی یاد کنی مشرکان ناراحت می‌شوند:

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ زمر / ۴۵ یعنی: خوش دارند که خدایان آنها نیز با خدا یاد شوند، پیداست که در این صورت تسبیح اسم نخواهد بود، ایضا آیه:

وَ إِذَا ذُكِرَتْ رَبُّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَذْبَانِهِمْ نُفُورًا اسراء / ۴۶. بقیه مطلب در فَسَبِّحِ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ واقعه / ۷۴ گذشت.

رَبُّكَ الْأَعْلَى می‌تواند تعلیل تسبیح باشد، ربوبیت و برتر و غالب بودن خدا مقتضی آنست که او را پاک و منزّه بدانیم از شرک و نقائص. او که پرورش دهنده است، او که از هر والا والاتر است، پس نمی‌شود کسی یا چیزی را با او قرین کرد.

در مجمع البیان از تفسیر عیاشی از عامر جهنی نقل کرده:

«قال لما نزلت فسبح باسم ربك العظيم قال رسول الله صلى الله عليه وآله اجعلوها في ركوعكم ولما نزلت سبح اسم ربك الاعلى قال اجعلوها في سجودكم».

۲- ۵- الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ این چهار آیه برهان ربوبیت است که در «ربك» گذشت. يك مسأله خلقت و آفرینش است، مسأله دوم تسویه و ترکیب موجودات و گذاشتن هر عضوی در جای خودش است، مثلاً هر عضو اعضاء بدن در محل خودش باشد، مسأله سوم متناسب و متعادل بودن اعضاء و اجزاء است مثلاً اگر سر انسان به قدر گنبدی بود با بدن تناسب نداشت چنان که خواندیم: الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ انْفطار / ۷ در آیه خَلَقَ فَسَوَّىٰ به مسأله اول و دوم اشاره شده که از دلایل ربوبیت و نفوذ مشیت خدا در جهان است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۰

وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ این آیه نظیر قال رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ طه / ۵۰، یعنی خداوند برای هر موجودی نحوه زندگی او را اندازه گرفت و در همان راه آن را به طور تکوین هدایت و رهبری کرد و همه را در راهی که معین کرده پیش می‌برد، کرات و اجرام آسمانی، کائنات عالم حیوانات و نباتات و انسان و به طور کلی کاروان خلقت همه در راههایی که خدا قرار داده است پیش می‌روند مثلاً- یک پرنده مانند یک متخصص دوره دیده به طرز زندگی خود آشناست و در آن راه به حیات خود ادامه می‌دهد، پس از او نسل وی جای او را می‌گیرد همچنین است حرکت اجرام، دریاها، تغییرات فصول و ...

گوشه‌ای از این نظام و هدایت تکوینی، روئیدن چراگاه‌ها و سپس خشکیدن آنهاست تا راه برای روئیدنهای دیگر باز شود، آری وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ.

۶- ۸- سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ وَ نُنَبِّئُكَ لِلْيُسْرَىٰ.

در مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده: چون جبرئیل وحی می‌آورد، حضرت از ترس آنکه از یادش فراموش شود آن را می‌خواند، گاهی می‌شد که جبرئیل به آخر وحی نرسیده بود که حضرت شروع به اول آن می‌کرد. تا این آیه نازل شده دیگر چیزی را

فراموش نکرد.

ناگفته نماند ظهور آیه بر این مطلب دلالت دارد.

منظور از اقراء و خوانا کردن آنست که، خداوند بالاتر از وضع معمولی به آن حضرت چنان عنایت فرماید که آیات وحی را مطلقاً فراموش نکند و همانطور که نازل شده به دیگران تعلیم دهد.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ استثناء است و دلالت می‌کند که جریان به حدی نیست که حتی خدا هم نتواند از یاد تو ببرد، گرچه این کار را نخواهد کرد مانند

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۱

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ هود/ ۱۰۸، معلوم است که خدا آنها را از بهشت خارج نخواهد کرد، پس معنی إِلَّا مَا شَاءَ ... آنست که خدا در اینکار مسلوب الاختیار نیست.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى یعنی خدا آنچه آشکار است از دیدنی و شنیدنی و آنچه پنهان است می‌داند، این جمله چنان که المیزان فرموده: تعلیل «سنقرئک» است یعنی خدایی که آشکار و پنهان را می‌داند حال تو را نیز می‌داند و می‌داند که احتیاج به خوانا شدن داری تا چیزی از وحی را فراموش نکنی.

وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى این آیه عنایت دوم از خداست نسبت به آن حضرت و آن اینکه: خدا او را موفق خواهد فرمود که با طریقه آسان و طریقه فطرت، مردم را هدایت کند، به نظر می‌آید منظور آماده کردن آن حضرت و سعه صدر و تحمل بر شدائد است نظیر: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ انشراح/ ۱-۳، پس مراد از «نیسرک» موفق کردن و آسان کردن و از «یسری» طریقه آسان است یعنی تو را موفق می‌کنیم برای تبلیغ دین با راه آسان.

۹-۱۳- فَذَكَّرْنَا إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى وَيَتَجَبَّبَهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى. ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى این آیات نتیجه‌گیری است از سَيُنْفِرُكَ ... و نشان می‌دهد که خدا با این وعده آن حضرت را خوانا و موفق فرموده است، یعنی: حالا که تو را خوانا و موفق کردیم، پس مردم را تبلیغ کن که گروهی هدایت می‌شوند و گروهی را حجت تمام می‌شود.

به نظر المیزان: شرط در إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى شرط حقیقی است، چون اگر تذکر فائده نداشته باشد لغو خواهد بود و خدا امر به لغو نمی‌کند، اگر انسان روح خشیت داشته باشد تذکر در اول دفعه، او را مایل به حق می‌کند

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۲

و تکرارش بر میل او می‌افزاید، اما آنکه در قلب خشیت ندارد تذکر بار اول حجت را بر او تمام می‌کند و از این جهت نافع است اما بار دوم فائده‌ای نخواهد داشت و لغو خواهد بود، لذا در آیه فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا نجم/ ۲۹ امر به اعراض فرموده است (از المیزان).

به نظر بعضی: شرط حقیقی نیست و آن حاکی است که تذکر حتما مفید خواهد بود، به نظر بعضی: شق دوم کلام حذف شده است یعنی: «ان نفعت أو لم تنفع» و گویند: «ان» به معنی «قد» است، اما آنچه از المیزان نقل شد مورد اعتماد می‌باشد.

غرض از «یخشی» خوف از خداست چنان که فرموده: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ يس/ ۱۱ منظور از لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى آنست که (نعوذ بالله) انسان در جهنم نه می‌میرد تا با مردن راحت باشد و نه زنده ماندنش طوری است که به آن زندگی گویند: لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ مدثر/ ۲۸ پس منظور از حیات زندگی لذت بخش است.

۱۴-۱۷- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤْتَوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ حَيْرًا وَآبَقَى.

به قرینه بَلْ تُؤْتَوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مراد از «تزکی» پاک شدن از علائق دنیا است که انسان را دنیا پرست می‌کند، حتی یاد خدا و نماز خواندن و وضو از مصادیق «تزکی» و پاک شدن است، پس «تزکی» یعنی پاک شد از علائق مادی پاک شد روحش به وسیله نماز و

توجه به خدا و ...

در روایات اهل بیت علیهم السّلام و اهل سنت آمده: منظور از آیه، زکاة فطره و نماز عید فطر است در وسائل الشیعه کتاب ابواب صلوٰة العید باب ۱۷ از فقیه نقل شده:

«و سئل الصادق عن قول الله عز و جل: قد افلح من ترکی؟ قال: من اخرج الفطره فقيل له و ذکر اسم ربه فصلی؟ قال خرج الى الجبانه فصلی»

در کشف

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۳

آن را از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده است (جبانه به معنی صحراء است).

بَلْ تُؤْتُوا... اعراض است از کلام سابق، یعنی: حق آنست که از علائق مادی و به وسیله نماز و صدقه پاک باشید ولی شما زندگی دنیا را انتخاب می کنید:

با آنکه آخرت، بهتر و پایدارتر است. ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ و ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ نحل / ۹۶.

۱۸ و ۱۹- إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى.

هذا اشاره است به آنچه در این سوره گفته شد، یعنی این مطالب تازگی ندارد، بلکه در کتابهای پیامبران گذشته نیز گفته شده است. نظیر و إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ شعراء / ۱۹۶. به نظر می آید منظور از صحف موسی الواح تورات باشد، در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«... ان عندنا الصحف التي قال الله سبحانه صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى قال قلت جعلت فداك و ان الصحف هي الالواح؟ قال نعم».

طبرسی رحمه الله فرموده: از صحف ابراهیم معلوم می شود که به آن حضرت کتاب نازل شده بود بر خلاف بعضی (از یهود و نصاری) که گویند به آن حضرت کتاب نازل نشده است و فرموده: از ابو ذر نقل شده: که گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله پیامبران چند نفر بودند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار. گفتم: چند نفر از آنها مرسل بودند؟ فرمود سیصد و سیزده نفر، بقیه انبیا بودند. گفتم آدم نبی بود؟

فرمود: آری خدا با او سخن گفت و با دست خود او را خلق کرد.

ای ابا ذر چهار نفر از انبیا عرب بودند: هود، صالح، شعیب و پیامبر تو گفتم: یا رسول الله خدا چند کتاب نازل کرده است؟ فرمود: صد و چهار کتاب ده لوح به آدم علیه السلام، پنجاه صحیفه بر شیت، سی صحیفه بر اخنوخ که همان ادریس

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۴

است، و اول کسی که با قلم خط نوشت، بر ابراهیم ده صحیفه و تورات و انجیل و زبور و قرآن. گویند همه کتابهایی که از طرف خدا نازل شده در رمضان نازل شده است.

روز سی ام ربیع الاول هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۵ / ۱۰ / ۱۳۶۱ تفسیر سوره مبارکه اعلی به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۵

سوره غاشیه

اشاره

در مکه نازل شده و بیست و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- غاشیه شصت و هفتمین سوره است که بعد از سوره ذاریات در مکه نازل گردید، احتمال دارد که حدود سال دهم بعثت نازل شده باشد «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هشتاد و هشتم است.
- ۲- عدد آیات آن به اتفاق قراء بیست و شش آیه است، در تفسیر خازن آمده که عدد کلمات آن نود و دو و حروف آن سیصد و هشتاد و یک می‌باشد.
- ۳- تسمیه آن به «غاشیه» به علت وقوع این کلمه در اول آنست از باب «تسمیه کل باسم جزء» ظاهر آنست که این نامگذاری توسط حضرت رسول الله بوده است، در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نام آن هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ می‌باشد (مجمع البیان).
- ۴- همه ارباب تفسیر آن را مکی گفته‌اند، سیاق و مطالب آیاتش شاهد این مطلب است که سوره‌های مکی بیشتر جنبه عقیدتی دارند و در زمینه توحید، معاد نبوت، نظام حاکم بر جهان و امثال آن صحبت می‌کنند.
- ۵- شأن نزولی برای سوره، نقل نشده است، مطالب عالیه آن نشان می‌دهد که وضع آن روز اسلام و هدایت انسانها مقتضی آن بوده که این سوره مبارکه نازل شود و گوشه‌ای از نظام اتم کائنات و آخرین مسیر حیات بشری را روشن نماید.

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۶

غرض سوره و مطالب آن

- ۶- در این سوره مبارکه، از وقوع قیامت خبر می‌دهد، آن گاه مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند، سپس روشن شده که کار این دو گروه به نعمت جاوید و عذاب الیم خواهد رسید، آن گاه با خلقت و نظام کنونی جهان، به وجود آخرت استدلال شده است یعنی خدایی که این نظام را به وجود آورده، می‌تواند آن را در شکل دیگر و با شرائط دیگری به وجود می‌آورد آخرت همان شکل دیگر این جهان است، در پایان به رسول خدا فرمان می‌دهد که تبلیغ کن، یاد آوری کن که کار تو همین است، خدا به حساب کافران خواهد رسید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۷

سوره الغاشیه مکیه هی و سته و عشرون آیه نزلت بعد سوره الذاریات

[سوره الغاشیه (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً (۴)

تَشْقَى مِنْ عَيْنِ آتِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ (۶) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسْعِيهَا رَاضِيَةٌ (۹)

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْنِيَةٍ (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴)

وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَ زَرَابِيُّ مَبْنُوثَةٌ (۱۶) أَ فَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹)
وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ (۲۳) فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (۲۴)

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۸

(۱ - ۲۶ / ۸۸)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۱۹۹

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- آیا حکایت روز فراگیرنده به تو رسیده است؟
- ۲- چهره‌هایی در آن روز ذلیل هستند.
- ۳- کار کننده و زحمت بیننده می‌باشند.
- ۴- به آتش شدید داخل می‌شوند.
- ۵- از چشمه جوشان آشامیده می‌شوند.
- ۶- برای آنها طعامی نیست مگر از ضریعی
- ۷- که فربه نمی‌کند و گرسنگی را فرو نمی‌نشانند.
- ۸- چهره‌هایی در آن روز در نعمت قرار می‌گیرند.
- ۹- از تلاشی که در دنیا کرده‌اند خوشنودند.
- ۱۰- در بهشت والایی قرار دارند.
- ۱۱- در آن بیهوده‌ای نمی‌شنوند.
- ۱۲- در آن چشمه‌ای است روان.
- ۱۳- در آن تختهایی است بلند شده.
- ۱۴- جامه‌هایی است در کنار هم.
- ۱۵- پستی‌هایی است ردیف هم.
- ۱۶- فرشهایی است گسترده.
- ۱۷- آیا نمی‌نگرند به شتر چگونه آفریده شده است؟
- ۱۸- آیا نمی‌نگرند به آسمان چگونه برافراشته شده است؟
- ۱۹- و به کوه‌ها که چگونه ایستاده شده‌اند؟
- ۲۰- و به زمین که چگونه گسترده شده است؟
- ۲۱- یادآوری کن که تو فقط یادآوری.
- ۲۲- بر آنها مسلط و مراقب نیستی.
- ۲۳- مگر آنکه از حق اعراض کرده و کافر شده است.
- ۲۴- که خدا او را به عذاب بزرگتر عذاب خواهد کرد.

۲۵- حقا که بازگشت آنها به سوی ماست.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۰

۲۶- سپس حسابشان بر عهده ماست.

کلمه‌ها

غاشیه: غشی: پوشاندن و فراگرفتن «غشیه الامر: غطاه» غاشیه: فراگیرنده و پوشاننده، آخرت را غاشیه گفته است که عموم را فرا می‌گیرد واحدی از آن مستثنی نیست وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا خاشعاً: ذلیل و متواضع «خشع خشوعاً: ذل و تطامن». ناصبه: نصب (بر وزن عقل): رنج دادن، رنج دیدن و بر پا داشتن مراد از آن در آیه «رنج دیده و زحمت کشیده» است. حامیه: حمی: حرارت شدید «حمی النهار و حمی التنور: اشتد حرهما» «حامیه»: شدید الحرارة. آئیه: انی (بر وزن عقل و جسر): نزدیک شدن و رسیدن عَيْنِ آئِيَهُ چشمه‌ای که آبش به شدت حرارت رسیده است. ضریع: طعام اهل آتش است. در نهاییه گوید: علفی است در حجاز که خارهای بزرگ دارد. در مجمع فرموده: علفی است که شتر آن را می‌خورد، نفع و ضرری ندارد.

لا یسمن: سمن (بر وزن عقل): چاقی. اسمان: چاق کردن «لا یسمن»: فربه نمی‌کند.

ناعمه: ناعم: صاحب نعمت. کسی که در نعمت است مؤنث آن ناعمه است.

لاغیه: لغو: کلام بی فائده «لاغیه» کلام قبیح و بی فائده.

اکواب: کاسه‌ها، جام‌ها، مفرد آن کوب است (طبرسی و راغب).

نمارق: نمرق و نمرقه: پستی «النمرق: الوساده» جمع آن نمارق است

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۱

نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ پستی‌های صف کشیده.

زرابی: زریبه: فرش فاخر. جمع آن زرابی است راغب گوید: زرب (بر وزن قفل) نوعی از لباس راحت است ... زَرَابِيٌّ مَبْتُوثَةٌ فرشهای گسترده.

مصیطر: مسلط. «تصیطر فلان علی فلان و صیطر: اذا تسلط» در اقرب الموارد گوید: المصیطر و المصیطر: الرقیب الحافظ و المسلط علی الشیء». «آب: رجع».

ایابهم: اوب و ایاب: برگشتن. «آب: رجع».

شرحها

کلیات مطالب سوره در بند ۶ از مقدمه آن نقل گردید، اینک آیات آن را بررسی می‌کنیم.

۱-۷- هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آئِيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيَعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ در این آیات بعد از گفتن اینکه قیامت هست، آخرت و عذاب کفار و مکذبان ذکر شده است.

علت تسمیه به غاشیه ظاهراً آنست که قیامت فراگیرنده همه است وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا كهف/ ۴۷ خاشع و ذلیل بودن عده‌ای در اثر دیدن عذاب و آثار معاصی است درباره عامله ناصبه.

در المیزان فرموده و در مجمع نقل کرده که عمل کننده است در دنیا و زحمت افتاده است در آخرت یعنی در دنیا در معاصی و خلاف حق تلاشی می‌کنند و در آخرت به رنج و عذاب می‌افتند، این گفته با آینده لِسْعِيهَا رَاضِيَةً تأیید تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۲ می‌شود. تقدیر آن «وجوه یومئذ ناصبه».

در مجمع از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده: همه دشمنان ما اهل بیت هر چند عبادت کنند و تلاش نمایند مصیرشان به این آیه است **عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ** (۱) این یک نوع تطبیق و استفاده از قرآن مجید است. نسبت عامله، تصلی، تسقی به «وجوه» باعتبار ذکر الجزء و اراده الكل است، لفظ «ضریع» نکره است، هر چه باشد یک خوراک بی فائده است چنان که در تعریف آن فرموده است: فربه نمی‌کند و از گرسنگی بی نیاز نمی‌کند قهرا از روی اضطرار آن را می‌خورند.

ناگفته نماند: برای اهل جهنم چندین قسم طعام در قرآن مجید نقل شده است بدین طریق: **زَقُومٌ إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعَامٌ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ دُخَانٌ / ۴۳**، **غَسَلِينَ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينَ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ حَاقَهُ / ۳۶** صدید: **وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ. يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ اِبْرَاهِيمَ / ۱۶**، **ضَرِيْعٌ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ غَاشِيَةٍ / ۷**.

۸ و ۹- **وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ** از این آیات حالات گروه دوم که اهل بهشتند شروع می‌شود، نسبت ناعمه به وجوه یا برای آنست که نعمت در چهره‌ها متجلی می‌شود و یا از باب ذکر الجزء و اراده کل است نظیر **تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ** / ۲۴، «لسعها» مفعول «راضیه» است یعنی: «رضیت سعیهها» از تلاشی که در دنیا کرده راضی است زیرا مشاهده می‌کند که علت بهشت رفتن همان سعی و عمل صالح اوست، به نظر المیزان «لام» آن برای تقریب است، طبری تقدیر آن را «لثواب سعیهها»

(۱)

«و قال ابو عبد الله عليه السلام كل ناصب لنا و ان تعبد و اجتهد يصير الي هذه الایة **عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ**». تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۳

گفته است، به هر حال، آن، مقابل **عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ** است.

۱۰ و ۱۱- **فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاجِيَةً** یعنی: آنها در بهشتی عالی هستند که در آن کلام بیهوده و باطل از همدیگر نمی‌شنوند **لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيَمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا** واقعه / ۲۶ عالی بودن جنت در اثر نعمتها و پیوسته بودن و خالی از نقض بودن آنست و **جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ** توبه / ۲۱.

در مجمع فرموده: گویند عالی بودن بهشت هم از جهت شرافت و هم از جهت علو مکان است که بر جاهای دیگر اشراف دارد. ۱۲- **فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ**، **فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَ زُرَابِيٌّ مَبْتُوثَةٌ** هر یک از عین، سرر، اکواب، نمارق و زرابی نکرده‌اند یعنی یک نوع چشمه و یک نوع تختها، که از جهت اسم، با آنچه در دنیا می‌شناسیم شریکند، اما از لحاظ واقع چیز دیگر هستند گویی مراد از «عین» جنس آنست و گرنه در آیات دیگر **فِي جَنَّاتٍ وَ عَيُْونٍ** آمده است، «مصفوفه»: صف شده است و «مبثوثة» به معنی گسترده می‌باشد.

ناگفته نماند: غرائزی که در وجود انسان هست، خداوند آنها را در قیامت به حد اعلا ارتقاء می‌دهد و در همان حد آنها را از نعمتهای بهشتی اشباع و ارضاء خواهد فرمود، بهشت مادی است و جای لذائذ مادی و معنوی است و **رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ** اللهم ارزقنا بحق محمد و آله الطاهرين صلواتك عليهم.

۱۷- ۲۰- أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ به نظر می‌آید: این آیات یک استدلال لطیفی است بر معاد که از اول سوره تا اینجا ذکر شده است، یعنی شما اگر می‌خواهید معاد را بفهمید در خلقت این

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۴

جهان و نظام جاری آن بنگرید، خدایی که این کائنات را آفریده و این نظام را به وجود آورده است، می‌تواند آن را در شکل دیگری به وجود آورد، آخرت، همان این جهان است که در قالب دیگری و در شکل دیگری به وجود خواهد آمد یَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ابراهیم / ۴۸.

آری مسأله همین است و این یکی از استدلال‌های قیامت است که در آخر سوره «حجر» گذشت و آن مقایسه آخر خلقت به اول آن می‌باشد چنان که فرموده:

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ روم / ۲۷.

به هر حال این آیات در معنای آیه: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا يَدُّنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعِيداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ انبیاء / ۱۰۴ است.

اشاره به حال شتر برای آنست که سوره مکی است و آنها با شتر مأنوس بوده‌اند، منظور از سماء همه اجرام آسمانی و مانند آنها هستند که بالای زمین قرار گرفته‌اند، نصب کوه‌ها ایستادن و سر به فلک کشیدن آنهاست که در تعادل هوای زمین و بارانها و برف‌ها و حرکت زمین، اثر مستقیم دارند، منظور از «سطح» گسترده و هموار بودن قسمت‌های مفصلی از زمین است که اگر همه جا، کوهستان و به صورت دیوارهای طبیعی بود، امکان زندگی در آن نبود، چنان که در ذیل آیه: وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجاً سَرِيبًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ انبیاء / ۲۱ شرح داده‌ایم نظیر:

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا نوح / ۲۰.

۲۱- ۲۶- فَمَذَكَّرْنَا إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ. إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ فَيَعْدُبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ. إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ نتیجه‌گیری است از آیات و مطالب سابق، یعنی حالا که قیامت حتمی است و مآل نیکوکاران و بدکاران روشن است، پس تذکر بدیه تا بیدار شوند و به راه سعادت و توحید در آیند، إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ راجع به این است که حسابرس و عذاب کننده و نعمت دهنده خداست، رسولان و وظیفه‌شان تبلیغ است نظیر: فَإِنْ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۵

أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا مَنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ شوری / ۴۸. این منافی آن نیست که کار پیامبر بالا گیرد و حکومت تشکیل دهد، زیرا جزای اعمال مربوط به خدا است. «مصیطر» راجع به حسابرسی و مجازات است.

به نظر بعضی إِلَّا مَنْ تَوَلَّى استثنا است از مفعول محذوف «فذكر»، و تقدیر آن «فذكر الناس إلا من تولى و كفر» است یعنی: به مردم تذکر بدیه مگر کسی را که از حق رو گردانده و کافر شده است، که تذکر به چنین کسی بی فایده است.

طبرسی رحمه الله فرموده: استثناء منقطع است به معنی «لکن» بنا بر قول اول این آیه مانند فَمَذَكَّرْنَا إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ می‌باشد، دو آیه:

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ...

تعلیل فَيَعْدُبُهُ اللَّهُ ... است.

از علی بن ابراهیم نقل شده است:

«قال الصادق عليه السلام كل امه يحاسبها زمانها و يعرف الأئمة اوليائهم و اعدائهم بسماهم و هو قوله و على الاعراف رجال يعرفون كلا بسماهم ...» (تفسیر برهان).

در میزان بعد از نقل حدیث فرموده: آن در بصائر از امام صادق علیه السّلام و در کافی از امام باقر و امام کاظم علیهما السّلام و در فقیه از امام هادی علیه السّلام در زیارت جامعه نقل شده است.

روز یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۰/۱۱/۱۳۶۱ تفسیر سوره غاشیه به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۶

سوره فجر

اشاره

در مکه نازل شده و سی آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- فجر دهمین سوره است که بعد از سوره «و اللیل» در مکه نازل گردید اگر این نقل قطعی باشد، باید در سال دوم یا سوم بعثت نازل شده باشد، در ترتیب فعلی قرآن کریم سوره هشتاد و نهم است.

۲- عدد آیات آن به نقل قارئان کوفی سی آیه، به نقل حجازی‌ها سی و دو و به نقل بصری‌ها بیست و نه می‌باشد (مجمع البیان) در تفسیر خازن می‌گوید:

عدد کلمات آن صد و سی و نه و حروف آن پانصد و نود و هفت است.

۳- تسمیه آن به «فجر» به علت وقوع این کلمه در اول آنست، ظاهراً این نامگذاری توسط حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

۴- در فضیلت آن روایاتی از معصومین علیهم السّلام نقل شده که لازم است به بعضی از آنها اشاره شود، صدوق علیه الرحمه در ثواب الاعمال از داود بن فرقد از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحب خود بخوانید که آن سوره حسین بن علی علیهما السّلام است، هر که آن را بخواند در قیامت با حسین علیه السّلام خواهد بود در درجه او در بهشت:

«قال: اقرءوا سورة الفجر فی فرائضکم و نوافلکم فانها سورة الحسین بن علی علیه السّلام من قرأها کان مع الحسین علیه السّلام یوم القیامة فی درجه من الجنه ان الله عزیز حکیم»

به نظر می‌آید: نظر امام علیه السّلام به آیه یا أَيْتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ است که به امام حسین علیه السّلام تطبیق می‌شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۷

۵- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است و همه به این اعتراف دارند، ظاهراً شأن نزولی برای آن نقل نشده، هدایت بشری لازم گرفته بود که این حقائق از طرف خدا نازل شود.

غرض سوره و مطالب آن

۶- در این سوره قسمهایی یاد شده که رویهم رفته دلالت بر گذشت زمان و رسیدن وعده‌های خدا دارند، به عبارت دیگر: همه چیز در مسیر گذر و سیلان و زمان قرار گرفته است، روزگار به سرعت پیش می‌رود، وعده‌های ظالمان فرا می‌رسد، در این رابطه

بلاهایی که بر عاد و ثمود و دیگران وارد آمد، نقل می‌شود که یعنی: حساب آیندگان نظیر گذشتگان است. آن گاه این واقعیت مطرح می‌شود که: انسان در صورت به قدرت رسیدن خود را فعال ما یشاء دانسته و طغیان می‌کند بی آنکه ببیندیشد که آن امتحانی بیش نیست و انسانی که در ضیق قرار گرفته کافر می‌شود که این چه زندگی است چرا خدایم مرا خوار کرده است؟ با آنکه او نیز در معرض آزمایش است، می‌شود گفت: غرض عمده از سوره همین مطلب است. آن وقت فرموده: قدرتمند چگونه می‌تواند بگوید پیش خدا عزیزم با آنکه جامعه را به فساد می‌کشد، یتیمان را بی چاره می‌کند، اینگونه اشخاص آن وقت بیدار می‌شوند و به خود می‌آیند که نظام کنونی متلاشی گردد و عذاب حاضر شود ولی آن وقت بیداری فائده‌ای نخواهد داد» و اَنِّي لَهُ الدُّكْرَى.

ولی آنان که در راه خدا قدم برداشته، و قلبشان به ایمان و وعده‌های الهی مطمئن است مانند بدکاران نخواهند بود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۸

سوره الفجر مکیه و هی ثلاثون آیه نزلت بعد سوره الیل

[سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْفَجْرِ (۱) وَ لَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ (۴)
هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِئِذَى جِئْرِ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَرَّبُّكَ بَعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَ تَمُودَ
الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹)
وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَمُوا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَيُوطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ
لَبَالِغٌ صَادٍ (۱۴)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۰۹

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به صبح (درخشان).

۲- قسم به شبهای ده گانه.

۳- قسم به زوج و فرد.

۴- قسم به شب وقتی که می‌رود.

۵- آیا در اینها برای خردمند سوگندی هست؟

۶- آیا ندانستی که پروردگارت به قوم عاد چه کرد؟

۷- به شهر «ارم» که کاخهای مرتفع داشت؟

۸- شهری که نظیر آن در سرزمینها به وجود نیامده بود؟

۹- و قوم ثمود که سنگها را در دره قطع کردند؟

۱۰- و فرعون که دارای وسائل حکومت بود؟

۱۱- کسانی که در شهرها طغیان کردند.

۱۲- در آن شهرها تباهی زیاد کردند

۱۳- پروردگارت تازیانه عذاب را بر آنها فرو ریخت.

۱۴- که پروردگارت در کمین است

کلمه‌ها

فجر: شکافتن. «فجر القنأه: شقه» بعضی قید وسعت را در آن ذکر کرده‌اند صبح را از آن فجر گویند که شب را می‌شکافد. منظور از آن در آیه صبح است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۰

شفع: شفیع و شفاعت: منضم کردن چیزی به چیزی. راغب گوید:

«الشفع: ضم شیء الی مثله» در اقرب‌الموارد گفته است «شفع العدد: صیره زوجا ای اضاف الی الواحد ثانيا» شفیع در آیه اسم است به معنی جفت.

وتر: تک و فرد، مقابل زوج. آن در آیه به فتح واو و کسر آن خوانده شده است. طبرسی فرموده: اصل آن به معنی قطع است، فرد را از آن وتر گویند که از غیر قطع شده و تنها مانده است.

حجر: عقل. اصل آن به معنی منع است، علت این تسمیه آنست که: عقل انسان را از ناشایسته‌ها منع می‌کند در اقرب‌الموارد گوید: «لحجره الانسان عما لا ینبغی» رجوع شود به قاموس قرآن.

یسر: سری: (بر وزن صرد) رفتن در شب. راغب گوید: «السری:

سیر اللیل» آن در آیه «یسری» است که یاء آن حذف شده است عاد: نام قومی است که در یمن در سرزمین احقاف سکونت داشتند و از اعراب ما قبل تاریخ می‌باشند، هود علیه‌السلام بر آنها مبعوث گردید با باد هلاک شدند.

ارم: بر وزن عنب، ابن اثیر در نهاییه گوید: ارم به معنی سنگهایی است که برای نشان دادن راه در بیابانها روی هم می‌چینند، جمع آن آرام است. «ارم» در آیه نام شهری است دارای بناهای بزرگ که تا آن روز نظیر آن ساخته نشده بود و آن مرکز و پایتخت قوم عاد بوده است.

عماد: بناهای رفیع مفرد آن عماده است. در اقرب‌الموارد گوید:

«العماد ... الأبنیه الرفیعه» و نیز مفرد آید به معنی ستون جمع

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۱

آن عمد (بر وزن عنق) آید. عمد بر وزن شرف اسم جمع است.

ثمود: نام قومی است از اعراب ما قبل تاریخ که در شمال عربستان (شام) می‌زیسته‌اند صالح علیه‌السلام بر آنها مبعوث گردید با صاعقه از بین رفتند.

جابوا: جوب: بریدن. «جاب الثوب جوبا: قطعه» منظور در آن بریدن و تراشیدن سنگ است در آیات دیگر آمده وَ تَنْجُتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بِيَوْمًا شِعْرَاءَ / ۱۴۹.

الواد: دره. راغب گوید: وادی در اصل به معنی سیلگاه است، دره را از آن وادی گفته‌اند، طبرسی کرانه کوه گفته است به هر حال مراد از آن دره و جلگه‌ای است که در آن ساکن بودند.

اوتاد: وتد: میخ. جمع آن اوتاد است، آن در سوره ص / ۱۲ نیز آمده است، گویند علت این تسمیه آن بود که فرعون چون می‌خواست کسی را شکنجه کند او را به چهار میخ می‌کشید ولی ظاهراً منظور از اوتاد لشکریان، ساز و برگ و وسائل حکومت و

مانند آن است که همچون میخهایی حکومت او را محکم کرده بودند (قاموس قرآن).

صب: صب: ریختن. لازم و متعدی آمده است.

سوط: شلاق. که از پوست بافند، آن در اصل به معنی آمیختن است که تارهای شلاق به هم بافته و آمیخته است (راغب).

مرصاد: رصد: مراقبت کردن. زیر نظر گرفتن. به معنی مراقب نیز آید مرصاد: کمینگاه. اسم مکان است یعنی: محل مراقبت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۲

شرحها

در این آیات به زمان و آنچه در مسیر زمان واقع است سوگند یاد شده که عذاب خدا در دنیا و آخرت کافران را خواهد گرفت و

نعمت و فقر از جانب خدا امتحان است، سپس به قسمتی از عقوبتهای دنیا که کافران و اهل طغیان را گرفت اشاره شده است.

۱-۵- وَالْفَجْرِ، وَ لَيَالٍ عَشْرٍ، وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ، وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ، هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ پيش از آنکه اقوال مفسران را نقل کنیم

به نظر ما این آیات، قسمهایی است به زمان و موجوداتی که در مسیر زمان واقع هستند گذشت زمان وعده‌های خدا را به مرحله

وجود می‌رساند، در نتیجه نیکوکاران به سعادت و بدکاران به شقاوت می‌رسند قید «یسر» در وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ بهترین دلیل است که

منظور از این قسمها زمان و گذشت آنست و گرنه قید «رفتن» در آن نمی‌آمد.

توضیح اینکه: فجر، لیال عشر و لیل، همه زمانند و همه در حرکتند اما شفع و وتر، باید بدانیم که موجودات دو گونه هستند، یکی

مذکر و مؤنث (نر و ماده) مانند انسان و حیوانات و نباتات، دیگری آنکه نر و ماده بودن در آنها نیست مانند کوه‌ها، دریاها، زمین

و امثال آنها، به نظر می‌آید مراد از «الشفع» قسمت اول و از «وتر» قسمت دوم است یعنی قسم به موجوداتی که نر و ماده هستند و

قسم به موجوداتی که جفت بودن در آنها نیست یعنی: قسم به همه کائنات.

بدین بیان هضم و فهم آیه: هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ آسان خواهد بود یعنی: قسم به زمان و قسم به آفریده‌ها که در مسیر زمانند

آیا در این سخن برای خردمند قسم هست؟ آری که قسم هست. و الله العالم مانعی نیست که مردم آن زمان این مطلب را به طور

کامل نفهمیده باشند، زیرا قرآن برای همه و برای هر زمان

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۳

است، آنها فقط مقداری فهمیده‌اند، مقداری هم اهل این زمان می‌فهمند اینک می‌پردازیم به مفردات آیات شریفه:

«و الفجر» قسم به فجر. آنچه طبیعی به نظر می‌رسد آنست که خدا در این آیه به مطلق فجر و روشنایی اول روز سوگند می‌خورد.

چنان که در مجمع البیان از عده‌ای نقل کرده و المیزان آن را اختیار کرده است، اهل تفسیر گفته‌اند: فجر ذی الحجّه، فجر اول

محرم، فجر روز عید قربان مطلق روز، اما روایتی در این زمینه که نبوی باشد یا از امامان نرسیده است.

وَ لَيَالٍ عَشْرٍ ممکن است منظور دهه اول ذو الحجّه باشد که میان اهل مکه مشهور بود، نکره آمدن برای تفخیم است، به نظر بعضی

منظور دهه آخر رمضان است، ولی این چگونه می‌شود؟ با آنکه روزه در مدینه واجب شده است گویند: منظور آن ده روزی است

که بر وعده موسی در طور سینا افزوده شد وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَا بِعَشْرِ اَعْرَافٍ / ۱۴۲، در این زمینه روایتی از اهل

بیت علیهم السلام نقل نشده است، ولی در تفسیر ابن کثیر از جابر بن عبد الله از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل شده که فرموده

است:

«ان العشر عشر الاضحی ...»

وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ طبرسی فرموده: در روایت ابو سعید خدری از آن حضرت منظور از شفع مخلوق و از «وتر» خداست. در روایت ابن

حصین از آن حضرت منظور از شفع و وتر نماز است که بعضی زوج و بعضی فرد است و در روایت جابر از آن حضرت، شفع: روز

قربان، و وتر: روز عرفه است، این روایات در تفسیر اهل سنت نیز آمده است.

در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل کرده: *الْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ*

قال قال: عشر ذی الحجه و الشفع قال قال: ركعتان و الوتر ركعه

قال و فی حدیث آخر قال الشفع: الحسن و الحسین و الوتر امیر المؤمنین علیهم السلام.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۴

ناگفته نماند: جواب قسم محذوف است و آن همه مطالب بعدی است که در اول «شرحها» گفته شد، المیزان نیز آن را اختیار کرده است.

۶-۸- أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ. إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ. الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ. این سه آیه یکی از شواهد قسمها و یکی از وعده‌های الهی که در مسیر زمان به قوم عاد رسیده است، ماجرای آنها در بسیاری از آیات قرآن ذکر شده است با بادی سوزان منجمد شده و از بین رفتند. *وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بَرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا* / ۶-۸. ولی مراد از آیه ظاهراً از بین رفتن شهر آنهاست *أَلَمْ تَرَ* در آیه به معنی دانستن است که یکی از معانی «رأى» علم است.

«ارم ...» عطف بیان است از «عاد» و تقدیر آن: «الم تر كيف فعل ربك بآرم ذات العمداد» می‌باشد و اگر اینطور نبود معلوم نمی‌شد که آن شهر مربوط به قوم عاد بوده است.

به هر حال آیه صریح است در اینکه شهر ارم شهری بود که در آن روزگار شهری به عظمت و شکوه آن در روی زمین وجود نداشت، بهشت شداد که در تفسیر این آیه در تفاسیر نقل شده است، از افسانه‌هاست، پهلوان این افسانه کعب الاحبار یهودی و وهب بن منبه است. من مشروح آن را در قاموس قرآن (ارم) نوشته‌ام به آنجا رجوع شود.

۹-۱۲- وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ. وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ. الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ. فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ. این آیات دومین شاهد قسم‌ها و مقسم به‌های ادله سوره است یعنی قسم به زمان و انسانهایی که در مسیر زمان واقع هستند که عذاب خدا در کمین طایغان است.

«و ثمود» عطف است به «عاد» و تقدیر آن «الم تر كيف فعل ربك بتمود»

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۵

است، علت نصب آن غیر منصرف بودن است مانند «فرعون». قوم ثمود چنان که در بسیاری از آیات آمده است ناقه صالح علیه السلام را کشتند در نتیجه عذاب خدا آنها را گرفت و از ابری که بالای سرشان بود آن قدر صاعقه ریخت تا همه هلاک شدند، علت هلاکت آنها و فرعون همان طغیان و فساد بود که در روی زمین به وجود آوردند، تفصیل جریان آنها در سوره هود گذشت، لفظ *جَابُوا الصَّخْرَ* ...

که در جاهای دیگر نیز آمده است حاکی از پیشرفت آنها در زندگی است.

در تفسیر برهان از علل الشرائع از ابان احمر نقل کرده گوید از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از *وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ* چرا فرعون را *ذِي الْأَوْتَادِ* گفته‌اند؟ فرمود: او چون می‌خواست مردی را شکنجه کند او را بر روی زمین می‌انداخت، دستها و پاهایش را به چهار میخ می‌بست، گاهی او را روی چوبی می‌گذاشت و به چهار میخ می‌کشید و می‌گذاشت تا بمیرد لذا خدا او را *ذِي الْأَوْتَادِ* نامید.

۱۳ و ۱۴- فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِمُصَادٍ یعنی نتیجه طغیانها و افسادها آن بود که خدا پشت سر هم عذاب شدید و دردناک را بر آنها فرو ریخت. آمدن «صب» بجای «انزل» حاکی از متتابع و پشت سر هم بودن، و نکره آمدن عذاب حاکی از تفخیم و بزرگ بود آن است.

إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِّغُكَ لِمَا لَمْ يَصِدْ تَعْلِيلِ آمَدِنِ عَذَابِ فِي إِثْرِ طَغْيَانِهَا اسْتِ، يَعْنِي إِيْنَ عَذَابِ تَارٍ وَ مَارِ كُنْدِنَه بَه عِلْتِ أَنْسْتِ كِه پَروردگار در كَمِينِ ظَالِمَانِ وَ طَاغْيَانِ اسْتِ إِيْنَ جَمْلَه اَز أَنْسْتِ كِه عَذَابِ وَ اِنْتِقَامِ خُدَا دَر پِي بَدكَارَانِ وَ سْتَمْكِرَانِ مِي بَاشْد نَه إِيْنَكِه خُدَا دَر مَكَانِي نَشِئْتَه بَاشْد، آري اِيْنَ يَكِ قَانُونِ لَا يَزَالُ الْهِي اسْتِ دَر گُذِشْتَه وَ حَالِ وَ آيِنْدَه، خَانْدَانِ مَنفُورِ پَهْلُوي نِيْز رُوي اِيْنَ قَانُونِ تَارِ وَ مَارِ شُدِنْد.

در خطبه ۹۵ نهج البلاغه فرموده:

«و لئن امهل الله الظالم فلن يفوت اخذه

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۶

و هو له بالمرصاد على مجاز طريقه و بموضع الشجى من مساع ريقه»

یعنی اگر خدا به ظالم مهلت می‌دهد که از گرفتن او غفلت نمی‌کند. خدا در گذرگاه راه اوست و در جای استخوان از محل فرو رفتن آب دهان اوست.

در مجمع‌البیان آمده: روایت شده که علی علیه السلام در معنی این آیه فرموده خدای تو قادر است که اهل معاصی را با جزایشان مجازات کند:

«قال معناه ان ربك قادر على ان يجزي اهل المعاصي جزائهم»

و نیز در مجمع‌البیان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: مرصاد پلی است بر صراط که بنده‌ای با ظلم به بنده‌ای از آن نمی‌گذرد:

«عن الصادق عليه السلام انه قال المرصاد قنطرة على الصراط لا يجوزها عبد بمظلمة عبد».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۷

[سوره الفجر (۸۹): آیات ۱۵ تا ۳۰]

اشاره

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶) كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹) وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أُنِّي لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا (۲۵) وَ لَا- يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا (۲۶) يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۸

۱۵- اما انسان، چون پروردگارش او را امتحان کند، اکرام نماید و نعمتش دهد گوید پروردگار من مرا اکرام کرده است.

۱۶- و اما چون او را امتحان کند و روزی‌اش را بر او تنگ گیرد، پروردگارم مرا ذلیل گردانید.

۱۷- نه، بلکه یتیم را اکرام نمی‌کنید.

۱۸- بر طعام مسکین یکدیگر را تشویق نمی‌کنید

۱۹- میراث را با حصه دیگران می‌خورید.

- ۲۰- مال را به طور افراط دوست می‌دارید.
- ۲۱- نه، چون زمین به طور کامل کوبیده شود.
- ۲۲- پروردگارت و ملائکه صف صف بیایند.
- ۲۳- آن روز جهنم آورده شود، آن روز این گونه انسان متذکر می‌شود ولی تذکر چه فائده‌ای بر او دارد.
- ۲۴- گوید: ای کاش برای این زندگیم چیزی از پیش می‌فرستادم.
- ۲۵- آن روز کسی مانند خدا عذاب نمی‌کند.
- ۲۶- و کسی مانند خدا نمی‌بندد.
- ۲۷- ای نفس با اطمینان.
- ۲۸- بر گرد به سوی پروردگارت راضی و مرضی
- ۲۹- داخل شومیان بندگان من
- ۳۰- داخل شو به بهشت من.

کلمه‌ها

قدر: تنگ گرفت. یکی از معانی قدر، تنگ گرفتن است: «قدر الله علیه الرزق: ضيقه».

اهانن: هون (بضم - ه) و هوان: خواری و ذلت. اهانت: خوار کردن

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۱۹

و ذلیل کردن.

تکرمون: کرم (بر وزن شرف) و کرامت: شرافت، نفاست، عزت «لا تکرمون» عزیز و محترم نمی‌دارید.

یتیم: کودکی که پدرش مرده است، اگر به سن بلوغ رسید باو یتیم گفته نمی‌شود، در حیوانات با مردن مادر است.

تحاضون: حض: تشویق و ترغیب محاضه: بین الاثنین و تشویق کردن یکدیگر است.

تراث: وراثت: منتقل شدن مال به کسی از دیگری بدون خریدن و نظیر آن، لذا مال میت را میراث، ارث و تراث گفته‌اند «المیراث

ما صار للباقي من جهة البادی».

لما: لم (بر وزن شم): جمع کردن. «لم الشیء لما: جمعه و ضمه» آن در آیه به معنی (ملموم - مجموع) است یعنی حصه او با حصه

وراث دیگر جمع شده است.

جما: جم کثیر و بسیار. «جم الماء: کثر و اجتمع» به معنی متعدی نیز آید: یعنی زیاد کردن.

دکا: کوبیدن. و کوبیده شده. «دک الحائط دکا: دقه و هدمه و کسره حتی سواه بالارض» علی هذا دُکَّتِ الْأَرْضُ دَكًا دَكًا یعنی به

طور کامل کوبیده شد.

وثاق: وثوق، ثقه: اعتماد کردن «وثق به وثوقا و ثقه» یعنی به او اعتماد کرد. وثاق (بکسر اول و فتح آن): چیزی است که با آن

می‌بندند مانند زنجیر و ریسمان. مصدر نیز آید به معنی بستن.

ایثاق نیز به معنی بستن است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۰

شرحها

در این آیات می‌فرماید نعمت و گرفتاری هر دو آزمایشی است از جانب خدا، صاحب نعمت پیش خدا عزیز نیست گرفتار پیش خدا ذلیل نیست، بلکه هر دو در معرض آزمایش هستند تا از امتحان چطور خارج شوند. انسان دارای نعمت، که در مال دیگران خیانت می‌کند، به وارث صغار ظلم می‌کند به مسکینان بی‌اعتناست چطور می‌تواند پیش خدا عزیز و محترم باشد؟! او در وقت آمدن عذاب بیدار خواهد شد ولی فائده‌ای به حالش ندارد، اما آنکه از آزمایش خوب در آید وارد ردیف بندگان خاص خدا خواهد شد، خدا از او خشنود، او از خدا خشنود (اللهم ارزقنا).

۱۵ و ۱۶- فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ این دو آیه تفریع است بر آیات: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ... و نیز این دو آیه زبان حال و حکایت وضع دو گروه است، نه اینکه به زبان چنین سخنی بگویند. و ایضا حکایت حال «انسان بما هو انسان» است و گرنه تربیت شدگان توحید چنین نیستند.

ناگفته نماند: انسانها به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی در نعمت و گروهی گرفتار و مبتلا- گروه اول خود را مورد کرامت و لیاقت ذاتی پنداشته و نعمت را به برتری و فضیلت ذاتی خود مستند می‌دانند و بحکم: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى عِلْقُ / ۶ و ۷، طغیان می‌کنند و کوس آنرا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى می‌زنند چنان که درباره عاد، ثمود و فرعون گفته شد.

گروه دوم کفر می‌ورزند، به زمین و زمان بد می‌گویند و بیدین می‌شوند، خود را مورد اهانت خدا می‌دانند و «خدا زده» می‌پندارند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۱

ولی هر دو گروه، با نعمت و گرفتاری امتحان می‌شوند، نه گروه اول پیش خدا عزیز هستند و نه گروه دوم نزد خدا خوار و ذلیل می‌باشند. عزت و ذلت بسته به آنست که چگونه از عهده امتحان بر بیایند، نظیر این دو آیه بسیاری داریم از جمله: وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ اعراف / ۱۶۸ یعنی انسانها با نعمتها و گرفتاریها آزمایش می‌شوند: وَ نَبَلُّوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ انبیاء / ۳۵، آری شر و خیر هر دو امتحانند. ایضا: فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ انعام / ۴۲، صریح است در اینکه گرفتاری برای آزمایش و برای برگشتن به سوی خدا بوده است.

بنا بر آنچه گفته شد: منظور از فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فقر و گرسنگی نیست بلکه عبارت اخراج گرفتاری و مبتلا شدن به بلاهاست و این جمله در جای «سیئات- شر- بأساء و ضراء» است و اینکه کسانی در اثر عدم کار و فعالیت و عدم تفکر صحیح گرسنه بمانند و فقیر شوند بگوئیم گرسنه ماندن آنها امتحان خدایی است بسیار بعید است، تنگ شدن روزی گرسنه ماندن نیست بلکه آنست که گرفتاری و بلاها نمی‌گذارد از رزقی که دارد بهره ببرد و الله العالم.

گرچه سخن مفصل شد ولی باز چند نکته باقی است، اول اینکه به قرینه رَبِّي أَكْرَمَنِ- رَبِّي أَهَانَنِ ظاهرا مراد از «الانسان» در آیه انسان خداشناس است آیات بعدی در زمینه ارث و مسکین نیز آن را تأیید می‌کند اگر منظور انسان مشرک باشد کلمه «ربی» ندای فطرت او است گرچه به زبان انکار می‌کند.

دوم: امتحان لازمه زندگی و طریق تکامل در مراحل انسانیت است در صورتی که از عهده آن بر بیاید و در تکامل برای اهل عذاب شدن است، اگر از عهده‌اش بر نیاید آری إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ آل عمران / ۱۷۸.

سوم: فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ نشان می‌دهد که نعمت دادن یک نوع اکرام ابتدایی

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۲

است که اگر از عهده امتحان بر بیاید مداوم خواهد بود.

۱۷- ۲۰- كَلَّا يَلِئْ لَا- تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَ لَا- تَحِيَّاءُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاتِ أَكَلًا لَمًّا وَ تُجِبُونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا لفظ «كلا» ردع است از رَبِّي أَكْرَمَنِ یعنی: نه، خدا با نعمت دادن شما را محترم و عزیز نداشته است زیرا که شما یتیم را اکرام نمی‌کنید و در کار مسکینان بی‌اعتنائید... و نیز این آیات روشن می‌کند که اکرام خدا در صورتی است که به این فرمانها و تحریمها عمل کنند.

یعنی اگر یتیم را اکرام کردید و نگذاشتید ضایع شود و اگر یکدیگر را بر انفاق و طعام نیازمندان تشویق کردید و جامعه را متعادل نمودید، و مال فرزندان صغار را تصاحب نکردید، و دنیا پرست و مال پرست نشدید، پیش خدا محترم هستید. این مطالب اگر مورد عمل قرار گیرند جامعه انسانی روی سعادت خواهد دید.

در مجمع البیان فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت سبابه و انگشت وسطی دستش را نشان داد و فرمود:
«انا و کافل الیتیم فی الجنة لهاتین».

۲۱-۲۴- کَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي آيات شریفه در رابطه با انسانی است که اهل طغیان است و می گوید:

رَبِّي أَكْرَمَنٍ یعنی اینگونه انسان بعد از آمدن قیامت و عذاب نادم می شود ولی ندامت به حال او سودی نخواهد داشت.
لفظ «کلا» باز ردع است از قِیْقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنٍ یکی از شرائط آمدن قیامت کوبیدن و ریز ریز شدن زمین است، تکرار «دکا» دلالت بر کمال کوبیده شدن دارد «کشاف گوید: «دکا بعد دک» منظور از آمدن خدا، آمدن فرمان

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۳

خداست «۱» وَالْأَمْرُ يُؤْمَدُ لِلَّهِ انْفِطَارُ / ۱۹، به عبارت دیگر منظور از آمدن خدا آنست، وعده‌های خدا چنان عملی می شود و چنان تحقق پیدا می کند که تمام حجابات و ابهامها از آنها بر طرف می شود نظیر: يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ نور / ۲۵، علی هذا نسبت «آمدن» به خدا مجاز عقلی است.

آمدن ملائکه برای اجراء فرمان خداست، در جای دیگر آمده است وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا فرقان / ۲۵، «صفا صفا» حال است به معنی «مصطفین» زمخشری در تفسیر آن گوید: «فیصطفون صفا بعد صفا».

ظهور وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ آنست که جهنم قابل نقل و انتقال است و آن را می آورند، شاید منظور از آن آشکار شدن جهنم باشد نظیر: وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى نَازِعَاتٍ / ۳۶ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ شعراء ۹۱.

در زمینه آمدن جهنم روایتی در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق ابو سعید خدری نقل شده که آن حضرت فرمود ... هفتاد هزار ملک جهنم را می آورند و با هفتاد هزار افسار آن را می کشند، یکباره چنان گسترده می شود که اگر در آن حال بماند همه را می سوزاند، من پیش جهنم می آیم، جهنم می گوید ای محمد صلی الله علیه و آله با من چکار داری؟ خدا گوشت تو را بر من حرام کرده است همه در آن روز «نفسی نفسی» گویند «و ان محمدا يقول رب امتی امتی».

این روایت در کشاف و تفسیر ابن کثیر و جاهای دیگر با کمی تفاوت نقل

(۱)

عن علی بن فضال قال: سئلت الرضا علیه السلام عن قول الله عز وجل وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا فقال ان الله سبحانه لا يوصف بالمجىء و الذهاب تعالى عن الانتقال انما یعنی بذلك و جاء امر ربك (الميزان) تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۴ شده است.

و در تفسیر برهان از امالی شیخ از حضرت رضا از پدرانش از امیر المؤمنین از رسول خدا صلوات الله عليهم نقل گردیده است. وَ أَنَّى لَهُ الذُّكْرَى کنایه از بی فائده بودن تذکر است، یعنی «من انی ینفع له الذکرى»، آن وقت با نهایت تأثر می گوید: يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ای کاش برای این زندگیم عملی از پیش می فرستادم، منظور از «حیاتی» حیات آخرت است.

۲۵-۲۶- فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا قرائت مشهور در «يعذب- يوثق» صیغه معلوم است، از مردی بنام ابو قلابه

نقل شده که مردی که از رسول خدا خوانده بود که بر من بفتح ذال و ثاء خواند (مجمع البیان).

ضمیر «عذابه- وثاقه» راجع به خداست یعنی در آن روز هیچ کس مانند خدا عذاب نمی‌کند و هیچ کس مانند خدا به زنجیر نمی‌کشد، یعنی عذاب و بستن خدا در آن روز بالاتر از بستن و عذاب خلق است، این تعبیر برای تشدید انداز است. و این اختیار مجمع البیان و المیزان می‌باشد.

بنا بر قرائت دوم ضمیر «عذابه- وثاقه» راجع به انسان است یعنی در آن روز کسی مانند این انسان طاغی عذاب نمی‌شود و مانند او به زنجیر کشیده نمی‌شود (نعوذ بالله من النار).

۲۷- ۳۰- یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي ترسیم مرگ و آخرت انسانی است که موخرد است و از عهده امتحان بر آمده است، نفس مطمئن انسانی است که قلبش با وعده‌های خدا اطمینان و آرامش پیدا کرده و در زندگی مطیع خدا بوده است، این نفس، مطمئن و آرام است،

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۵

می‌داند که هر چه برای خدا انجام دهد بی پاداش نخواهد بود و هر گرفتاری که در راه خدا پیش آید سبب رفعت مقام او است، پس قلبش کاملاً مطمئن و آرام است.

در اثر اطاعت از خدا و رسیدن به پاداش، به مقام «راضیه مرضیه» رسیده است که او از خدا و خدا از او خشنود است (اللهم ارزقنا) منظور از «عبادی» بندگان خالص خداست که از پیش گذشته‌اند.

خطاب ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ ... شامل وقت مرگ تا رسیدن به بهشت است و اَدْخُلِي جَنَّتِي راجع به دخول بهشت است، اضافه جنت بیاء متکلم برای تشریف و عظمت بهشت است، این تعبیر فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

ناگفته نماند: ظاهراً منظور از «نفس مطمئنه» در آیه روح انسان است در این زمینه روایتی در کافی کتاب جنائز نقل شده است:

سید صیرفی گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: فرزند رسول خدا فدایت شوم آیا مؤمن قبض روح خود را ناپسند می‌دارد؟ فرمود: نه و الله چون ملک الموت برای قبض روح او می‌آید، جزع و ناله می‌کند، ملک الموت می‌گوید: ای دوست خدا ناله مکن به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخته است من برای تو از یک پدر مهربان، نیکو کارتر و مهربانترم که بالای سر تو حاضر شود، نگاه کن ببین.

در این هنگام رسول خدا، امیر المؤمنین، فاطمه، حسن، حسین، امامان که از فرزندان آنها هستند علیهم السلام بر او ممثل و نمودار می‌شوند، به او گفته می‌شود: این رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان صلوات الله علیهم که رفقای تو هستند، فرمود: چشم خود را باز کرده و نگاه می‌کند.

در آن موقع ندا کننده‌ای از جانب خدای با عزت روح او را ندا می‌کنند یا ایتها النفس المطمئنه که به محمد و اهل بیت او مطمئن بودی ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۶

راضیه (بالولایه) مرضیه (بالثواب) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (یعنی محبّدا و اهل بیته) وَادْخُلِي جَنَّتِي در آن وقت چیزی به او محبوبتر از خروج روح او و لاحق شدن به منادی نیست.

روز چهارشنبه دوم جمادی الاولی سال هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۷ / ۱۱ / ۶۱ تفسیر سوره «و الفجر» به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۷

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ۲۶۹

سوره بلد

اشاره

در مکه نازل شده و بیست آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره بلد سی و پنجمین سوره است «۱» که بعد از سوره «ق و القران» در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود می‌باشد، احتمال دارد که در سال سوم بعثت، قبل از اظهار دعوت و پیش از نزول فَاصِدْعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر/ ۹۴ نازل شده باشد و الله العالم.

۲- عدد آیات آن به اجماع قارئان بیست آیه است و به نقل تفسیر خازن دارای هشتاد و دو کلمه و سیصد و بیست حرف است.

۳- علت نامگذاری با «بلد» ظاهراً وقوع کلمه بلد در اول آن است از حضرت صادق صلوات الله علیه در فضیلت آن چند روایت در تفسیر برهان نقل شده است.

۴- سوره مبارکه به شهادت آیات آن، مکی است، میزان گوید: به قولی مدنی است، ولی سیاق آیات آن را تأیید نمی‌کند.

۵- شأن نزولی برای این سوره ظاهراً یافته نیست، هدایت بشر نزول آن را لازم گرفته است.

۶- خلاصه مطالب سوره به گفته میزان چنین است: خلقت انسان بر رنج و مشقت پایه گذاری شده، هیچ کاری از کارهای زندگی خالی از مشقت و زحمت

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۸

نیست، راحتی خالص فقط در آخرت میسر است، پس چه بهتر که انسان بر تکالیف و فرموده‌های خدا صبر و عمل کند و رنج ترک معصیت را بر خود هموار سازد و داخل عقبه اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان شود تا از اصحاب یمین و نیکوکاران گردد و الا آخرتش مانند دنیا پر از عذاب و رنج خواهد بود هُم أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۲۹

سوره البلد مکیه و هی عشرون آیه نزلت بعد سوره ق

[سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَالْوَالِدِ وَمَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴)

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹)

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُّ رَقَبَةٍ (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ (۱۴)

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۲۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۰

به نام خدای رحمان رحیم

۱- نه، قسم می‌خورم به این سرزمین

۲- حال آنکه تو ساکن هستی در این سرزمین

۳- قسم به پدری بزرگوار و پسری که تولید کرد.

۴- حقا که انسان را در رنج آفریده‌ایم

۵- آیا گمان می‌کند که هرگز کسی بر او قادر نیست

۶- می‌گویند: مال فراوانی را تباه کردم

۷- آیا می‌پندارد کسی او را ندیده است؟

۸- آیا برای او دو چشم نیافریده‌ایم؟

۹- و یک زبان و دو لب؟

۱۰- و هدایت کرده‌ایم او را به دو راه خیر و شر

۱۱- داخل آن گردنه نشد

۱۲- چه می‌دانی آن گردنه چیست؟

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۱

۱۳- آزاد کردن برده است.

۱۴- یا طعام دادن در روز گرسنگی

۱۵- یتیمی را که خویشاوند است

۱۶- یا مسکین خاک افتاده‌ای را

۱۷- سپس (نشد) از آنان که ایمان آورده و سفارش به صبر کردند و سفارش به رحمت.

۱۸- آنها اهل برکت هستند کسانی که آیات ما را انکار کردند آنها

۱۹- اهل شومی و شقاوتند

۲۰- بر آنهاست آتشی پیوسته

کلمه‌ها

بلد: سرزمین. در قاموس گویند: «البلد و البلده ... کل قطعته من الارض مستحیزه عامره او غامرة» علی هذا بلد به معنی شهر نیست بلکه

به معنی سرزمین و دیار است، استعمال قرآن نیز چنین است.

حل: مصدر است به معنی نازل شدن. گویند: «حل به حلا و حلولا:

نزل» آن در آیه به معنی فاعل «نازل-مقیم» است. در مجمع فرموده «الحل: الحال و هو الساکن».

کبد: (بر وزن شرف) سختی و رنج. «الکبد: شده الامر» و بر وزن کتف به معنی جگر است. راغب گویند: بر وزن فرس، به معنی درد

جگر و بر وزن کتف به معنی جگر است.

لبداء: (بضم اول و فتح دوم) به معنی کثیر و بسیار است، طبرسی فرموده:

لبد به معنی کثیر و مأخوذ است از «تلبد الشیء» یعنی شیء رویهم انباشته شد.

نجدین: نجد: محل مرتفع. سرزمین نجد را در عربستان از آن نجد گفته‌اند

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۲

که نسبت به «تهامه» مرتفع است، هر زمین مرتفع را نجد گویند (مجمع البیان) مراد از «النجدین» در آیه دو راه خیر و شر است است، به علت واضح و آشکار بودن نجدین گفته شده است «نجد الامر نجودا: وضح و استبان».

اقتحم: اقتحام: هجوم و داخل شدن به تندی، «اقتحم النزل: هجمه» «اقتحم فلان عقبه» رمی نفسه فیها بشده و مشقه».

العقبه: گردنه. راهی در قله کوه طبرسی در علت تسمیه آن فرموده:

لازم است در آن، عقوبت و تنگی و خطر را متحمل شد، به قولی علت تسمیه آن است که باید با تعاقب از آن عبور کرد.

فك: باز کردن، جدا کردن «فك الشیء فكا: فصله و ابان بعضه عن بعض».

رقبه: گردن. اطلاق آن به انسان از باب «قصد الكل من الجزء» است مراد از آن در آیه «برده» است.

مسغبه: سغب و مسغبه: گرسنگی. راغب و اقرب توأم با رنج بودن را اضافه کرده‌اند.

مقربه: مقربه و قریبی: قرابت نسبی.

متربه: مجمع البیان آن را احتیاج شدید گفته است که گویی: فقیر از کثرت فقر به خاک چسبیده است «ذا متربه»: به خاک افتاده.

مرحمة: رحمت و مرحمت هر دو به یک معنی است.

میمنه: یمن (بر وزن عقل و قفل) مبارک بودن «الیمن: البركه» میمنه را قاموس برکت گفته و راغب طرف راست معنی کرده مثل میسره.

اقرب الموارد هر دو را گفته است، آن در آیه به معنی برکت است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۳

مشئمة: شومی و نامبارکی. همچنین است «شؤم».

مؤصدة: وصد: بافتن. ثبوت. «وصد الثوب: نسجه» و گویند: «و صد الشیء» یعنی ثابت شد «و صد بالمكان» یعنی ملازم و مقیم شد،

ایصاد را بستن و در تنگنا قرار دادن گفته‌اند، ظاهرا مراد از «مؤصده» پیوسته، ثابت و ملازم است.

شرحها

خلاصه مطالب این سوره همان است که در بند ۶ از المیزان نقل گردید، اینک می‌رسیم به تفسیر آیات شریفه.

۱-۴- لا اُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ اَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ الْوَالِدِ وَ مَا وَاَلَدٌ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي كَبَدٍ در این آیات، خداوند سوگند یاد می‌کند که انسان را در سختی و رنج آفریده است، نظیر: یا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّكَ کَادِحٌ اِلَى رَبِّكَ کَذْحًا فَمُلَاقِيهِ انشقاق / ۶، ابتدا مفردات آیات سپس تناسب قسم با مقسم به را مطرح می‌کنیم.

درباره «لا اقسام» در سوره تکویر / ۱۵ توضیح داده‌ایم که به احتمال قوی «لا» برای نفی کلام مفروض خصم است یا برای تأکید قسم، آیه وَ اَنْتَ حِلٌّ مَوْعِیْتِ بَلَدٍ را مستحکم می‌کند یعنی: سزاوار است که به بلد سوگند یاد شود که تو در آن ساکن هستی، تو که حامل وحی خدایی، سبب عظمت این سرزمین می‌باشی.

در میان احتمالاتی که درباره الْاِدِّ وَ مَا وَاَلَدٌ گفته‌اند، مناسبتر از همه آنست که مراد از «والد» ابراهیم و از «ما ولد» پسرش اسماعیل

علیهما السلام باشد که بانی کعبه و سبب به وجود آمدن مکه بوده‌اند، نکره آمدن «والد» حاکی از عظمت -

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۴

آنست و اطلاق «ما» به اولی العقل نظیر وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ آل عمران / ۳۶ است که حاکی از عظمت مریم می‌باشد، اینکه گفته شد مورد قبول المیزان است «۱» به نظر بعضی مراد ابراهیم و همه فرزندان او است و به قولی منظور آدم و فرزندان او می‌باشد.

ناگفته نماند: تربیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مشکلاتی که در رسالت خویش با آنها مواجه شد از آن طرف اسکان هاجر و اسماعیل در مکه توسط حضرت ابراهیم که گفت: رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْـَٔـَکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بِعَوْدِ غَیْرِ ذِی زَرْعِ اِبْرَاهِیْمَ / ۳۷، از نمونه‌های بارز مشقات زندگی است، بدین وسیله رابطه قسم و مقسم به در آیات کاملاً روشن می‌شود.

علی هذا این سوگندها در آیات، سوگند به دلیل مطلب است گویی نویسنده‌ای می‌گوید: قسم به این نوشته که نویسنده‌ام یعنی قسم به این سختیها و گرفتاریها که انسان در مشقت آفریده شده است.

۵-۷- أَوْ یَحْسَبُ أَنْ لَنْ یُقَدَّرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ یَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا أَوْ یَحْسَبُ أَنْ لَمْ یَرَهُ أَحَدٌ.

آیه اول نتیجه مطلب سابق است یعنی انسان در مشقت آفریده شده اگر اختیار در دست خودش بود، در مشقت نبود، پس انسان مقهور قدرت و اراده خداست، نمی‌تواند بگوید: کسی بر من قدرت و برتری ندارد و آن وقت تکبر و طغیان بکند.

از آیه دوم فهمیده می‌شود که بعضی از مردم ایمان آورده و مقداری در راه خدا انفاق کرده و در مقام منت گفته است: مالی زیادی تلف کردم. ولی آیا

(۱) جمع آمدن موازین دلالت دارد که هر یک از اعمال از لحاظ حق بودن میزان بخصوصی دارد مگر آنکه بگوئیم: موازین جمع موزون است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۵

می‌پندارد که کسی او را نمی‌بیند، حال آنکه خدا او را می‌بیند و پاداش خواهد داد، در آیات بعدی آمده: سعادت در ایمان، عمل، انفاق و امثال آن است.

طبرسی رحمه الله فرموده: گویند او حرث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بود که گناه کرد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن پرسید، حضرت امر فرمود مقداری کفاره بدهد، گفت: از وقتی که به دین محمد وارد شدم مال من در کفارات و نفقات از بین رفت.

۸-۱۰- أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَیْنِ وَ هَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ اِنِ سَهَّ آیَه ظاهراً در رابطه با آیه أَوْ یَحْسَبُ أَنْ لَمْ یَرَهُ أَحَدٌ است یعنی: خدایی که به انسان دو چشم داده و به واسطه آن دو، او را بینا کرده، آیا می‌شود خودش بینا نباشد و انفاقگران را نبیند؟! خدایی که به او زبان و دو لب داده تا ما فی الضمیر خویش را به دیگران بفهماند و آنها را دانا کند، آیا می‌شود خودش دانا نباشد و از کار بندگان بیخبر ماند؟! خدایی که راه خیر و شر را به او فهمانده و او خوب و بد را تشخیص می‌دهد آیا می‌شود خودش اعمال نیک و بد بندگان را تشخیص ندهد؟! منظور از «نجدین» دو راه آشکار خیر و شر است نظیر وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا شمس / ۷ و ۸.

در مجالس شیخ از امام صادق علیه السلام نقل شده است آن حضرت به هشام بن سالم درباره وَ هَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ فرمود:

«الخیر و الشر»

و در روایت دیگری از آن حضرت:

«قال نجد الخیر و نجد الشر ۳» (برهان).

۱۱- ۱۶- فَلَا أُفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكَّ رَقَبَتَهُ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ این آیات نتیجه‌گیری است از آیات سابق، یعنی حالا که انسان در مشقت آفریده شده، حالا که خیر و شر را تشخیص می‌دهد چرا این قسمت مشقات را

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۶

اختیار نمی‌کند تا به سعادت برسد، او که بناست پیوسته در مشقت باشد، لا اقل راه خوب را اختیار کند تا آخرتش مثل دنیا نباشد. در این آیات، آزاد کردن برده، اطعام یتیم و مسکین، داخل شدن به عقبه و تحمل مشکل خوانده شده است. در کافی کتاب الزکاة باب «فضل اطعام الطعام» از معمر بن خلاد نقل کرده: حضرت رضا صلوات الله علیه وقت غذا خوردن کاسه‌ای در نزد خویش می‌گذاشت، طعامی که محضر آن حضرت می‌آوردند از هر یک مقداری در آن کاسه می‌گذاشت، بعد می‌فرمود آن را به مساکین بدهند، سپس آیه فَلَا أُفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ را تلاوت می‌کرد و می‌فرمود خدای عز و جل دانسته است که همه قدرت آزاد کردن بنده ندارند، طعام دادن را راه برای بهشت گردانیده است.

۱۷- و ۱۸- ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ به نظر المیزان «ثم كان» عطف است بر «اقتحم» یعنی: «فلا اقتحم العقبة و لا كان من الذين آمنوا» قول المیزان از همه آنچه گفته‌اند، قوی به نظر می‌رسد «تواصوا» سفارش کردن به همدیگر است، آمدن توصیه راجع به صبر و رحمت در زمینه خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ است یعنی به این دو مشقت در راه خدا، یکدیگر را سفارش می‌کنند یکی خویشتن داری به کف نفس از گناهان و فرمانبری از خدا، دیگری رحمت و عاطفه نسبت به فقراء و یتیمان.

«اولئك» اشاره است به آنچه از فحوای آیات گذشته معلوم می‌شود یعنی آنان که وارد عقبه شده و ایمان آورده و سفارش به صبر و رحمت کرده‌اند اهل برکت می‌باشند و مبارک می‌باشند، منظور از «میمنه» به قرینه «مشمئه» به یمن و مبارکی است نه اصحاب یمن، آری آنها مفید و پرفائده هستند هم به خودشان و هم به دیگران.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۷

۱۹- ۲۰- وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ مَقَابِلَ آيَةٍ قَبْلِيَّهِ است، شاید مراد از آیات، هم آیات آفاقی و انفسی باشد که بوجود خدا و توحید او دلالت دارند و هم آیاتی که توسط انبیا بر مردم خوانده می‌شود، آنها اهل شومی و بدبختی می‌باشند که آتشی جاویدان و ملازم در کمین آنهاست، آخرتشان مانند دنیایشان پر از زحمت و رنج خواهد بود. در روز چهارشنبه نهم جمادی الاولی هزار و چهار صد و سه مطابق ۴/ ۱۲/ ۱۳۶۱ تفسیر سوره بلد به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۸

سوره شمس

اشاره

در مکه نازل شده و پانزده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه شمس بیست و ششمین سوره است که بعد از سوره «قدر» در مکه نازل گردید. در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره

نود و یک است.

- ۲- عدد آیات آن در شمارش قارئان مکی شانزده و در شمارش دیگران پانزده است و چون قارئان کوفی جزء غیر مکی هاست، لذا پانزده بودن را انتخاب کردیم «۱» علت اختلاف آن است که قارئان مکی، فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا را یک آیه شمرده‌اند ولی بقیه، آن را تا «فسواها» یک آیه دانسته‌اند، به نقل تفسیر خازن، این سوره دارای پنجاه و چهار کلمه و دویست و چهار حرف است.
- ۳- نامگذاری آن به «سوره شمس» ظاهراً برای وقوع لفظ شمس در اول آن است.
- ۴- آیات سوره شاهد صدق است که سوره مکی است و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته است.
- ۵- شأن نزولی برای این سوره نقل نشده است، وانگهی سؤال از چنین حقیقتی به خیال کسی نمی‌رسید، خداوند طبق نیاز انسانها و به مقتضای مصلحت یک حقیقت بسیار عالی را در این سوره بیان فرموده است.
- ۶- خلاصه مطالب سوره بعد از نقل آیات و «کلمه‌ها» در اول «شرحها» بیان خواهد شد.

(۱) شیخ طوسی رحمه الله نیز در تبیان پانزده را انتخاب کرده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۳۹

سورة الشمس مکیة و هی خمس عشر آیه نزلت بعد سورة القدر

[سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴)
 وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹)
 وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ
 فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴)
 وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۰

به نام خدای رحمان رحیم

- ۱- قسم به آفتاب و قسم به شعاع گسترده آن.
- ۲- قسم به ماه، آن گاه که در پی آفتاب آید.
- ۳- قسم به روز، آن گاه که آفتاب را ظاهر می‌سازد.
- ۴- قسم به شب آن گاه که آفتاب را می‌پوشاند.
- ۵- قسم به آسمان و قسم به قدرتی که آن را بنا نهاده است.
- ۶- قسم به زمین و قسم به قدرتی که آن را گسترده است.
- ۷- قسم به نفس انسان و قسم به قدرتی که آن را ساخته است.
- ۸- پس فاجر شدن و تقوی را به آن الهام کرده است.

- ۹- قطعا رستگار شد آنکه نفس را پاک کرد.
- ۱۰- و قطعا نومید شد آنکه نفس را با آلودگی‌ها پوشانید.
- ۱۱- قوم نمود در اثر طغیانش، پیامبر را تکذیب کرد.
- ۱۲- وقتی که شقی‌ترین آنها بپاخواست.
- ۱۳- رسول خدا به آنها گفت از ناقه خدا و از حصه آب آن حذر کنید.
- ۱۴- پیامبر را تکذیب کرده و ناقه را کشتند.
- ۱۵- خدا عذاب را در اثر گناهشان بر آنها آورد و همگانی کرد خدا از عاقبت عذاب نمی‌ترسد.

کلمه‌ها

ضحیها: ضحی: راغب گوید: ضحی: شعاع گسترده آفتاب است طبرسی فرموده: آن در اصل به معنی ظهور است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۱

تلاها: تلو (بر وزن جسر) و تلاوت: تبعیت و از پا رفتن، گوید: «تلا فلانا تلو: تبعه» طبرسی فرموده: تبعه «طبرسی فرموده: تلاوت به معنی تبعیت است، خواندن را بدان علت تلاوت گویند که بعضی حروف را به بعضی تابع می‌کنند و الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا قسم به ماه که در پی آفتاب می‌آید و آن را تعقیب می‌کند.

جلاها: جلو (بر وزن عقل): آشکار شدن و آشکار کردن، تجلیه به معنی آشکار کردن است. «جلاها» یعنی آشکار کرد آن را.

طحیها: طحو مانند دحو به معنی گسترش دادن است «طحا الشیء: بسطه و مده» طبرسی فرموده: طحو و دحو هر دو به یک معنی است. آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

سواها: تسویه به معنی پرداختن و مرتب کردن است.

الهمها: لهم در اصل به معنی بلعیدن است «لهم الشیء لهما: ابتلعه بمره» الهم تفهیم بخصوصی است از جانب خدا، راغب گوید: الهم القاء چیزی است در قلب و مخصوص است به اینکه از جانب خدا و از ملاء اعلی باشد، آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

فجور: گناه کردن. فجر در اصل به معنی شکافتن است. راغب گوید:

گناه را از آن فجور گویند که پرده دیانت را پاره می‌کند.

افلح: فلاح (بر وزن شرف) و فلاح و افلاح: رستگاری، افعال آن در همه قرآن از باب افعال آمده است.

زکاهها: تزکیه در آیه به معنی پاک کردن است از آلودگی و گناهان.

دساها: دس: پنهان کردن. «دسه فی التراب» آن را در خاک پنهان کرد.

طغوی: اسم است از طغیان. «الطغوی: الاسم من طغا».

انبعث: برخاست. گویی در آن قید سرعت ملحوظ است، در اقرب الموارد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۲

آمده: «انبعث: اندفع ... اسرع فی السیر».

سقیها: سقی: آب دادن. «سقیها»: حصه آب. بعضی آن را مصدر و بعضی اسم مصدر گفته‌اند، مراد از آیه حصه آب است.

عقروها: عقر: بریدن. «عقر الکلب و الفرس: قطع قوائمه بالسیف» ظاهرا کشتن ناقه صالح به واسطه قطع پاهایش بوده است.

دمدم: دمدمه به چندین معنی آمده است یکی: به زمین چسباندن، گویند: «دمدمت الشیء» یعنی: آن را به زمین چسباندم. دیگری:

مشمول و فراگیری در کشف گوید: فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ: اطبق عليهم العذاب» در قاموس آن را غضب معنی کرده است «دمدم علیه: غضب علیه» ظاهراً منظور از آن در آیه، شمول و فراگیری است.
عقبی: عقب (بر وزن فغل) و عقبی: عاقبت شیء «العقبی: جزاء الامر و آخر کل شیء».

شرحها

در این آیات چند مطلب هست اول: این نوع قسمها و مقسم به در تمام قرآن نظیر آن نیامده است، حتی خداوند سه دفعه به خودش به عنوان بانی آسمان، گسترنده زمین و آفریننده نفس انسان، قسم یاد می‌کند، و آن گاه در جواب قسم می‌گوید: نجات در پاکیزه کردن نفس و حرمان از رحمت خدا در ناپاک کردن آن است، عجبا!!! خداوند چنین می‌گوید: قسم به آفتاب و شعاع تابناک آن، قسم به ماه که در پی آفتاب می‌آید، قسم به روز که آفتاب را ظاهر می‌سازد، قسم به شب که آفتاب را می‌پوشاند، قسم به قدرتی که آسمان را ساخته است، قسم به زمین پهناور و قسم به آن مشیتی که آن را گسترده است، قسم به نفس و قسم به خدایی که نفس را آفریده است که هر کس نفس خود را از آلودگی

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۳

شرک، کفر و هواها پاک کرد، نجات یافت، عجبا!!! پس عجبا!!! از این قسمها و از این مقسم به، آری تفهیم مطلب به این سوگندها نیاز داشته است.

دوم: فرمانده تمام اعمال نیک و بد، نفس انسان و قلب و درک انسان است اگر نفس و قلب، نورانی، موحد، پاک و با تقوی شد، اعمال آدمی مفید و مؤثر واقع خواهد شد و گر نه، جز فساد و تباهی از او بروز نخواهد کرد، این همه قتل و کشتارها، این همه افساد و ظلم، این همه محروم کردن انسانها به دست طاغوتیان، همه و همه نتایج درونهای تیره، قلوب مشرک و کافر، و دلهای پر از هواهای نفسانی است، نگارنده کلماتی پیدا نمی‌کنم که عظمت این سوگندها و این مقسم به را مجسم نمایم، «یدرک و لا یوصف» است.

سوم: ارتباط قسمها با مقسم به، دو گونه است، اول قسم خوردن خدا به خودش که روشن است، دوم در قسم خوردن به آفتاب و ماه و روز و شب، نور بر ظلمت غلبه دارد، زیرا فقط شب از عوامل ظلمت است، شاید نظر آن باشد که عوامل هدایت بیشتر از عوامل گمراهی است و نیز نشان می‌دهد که این عوامل دست بدست هم داده و به هم مرتبط شده‌اند تا انسان آفریده شده و در مسیر الله قدم بردارد، آری خدا برای خلقت انسان این همه سرمایه گذاشته است از آیه كَذَّبْتُ نَمُوْدُ یك نمونه از کارهایی که در اثر ناپاک شدن نفس به وجود آمده، ذکر شده است.

۱- ۴- وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا به نظر می‌آید «ضحی» برای کثرت توضیح است زیرا در گفتن شمس غیر از شعاع و نور چیزی به نظر نمی‌آید مگر آنکه بگوئیم: هم نور در نظر است و هم منبع نور، چنان که در «نفس» هم خودش در نظر است و هم اعمالی که از آن صادر می‌شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۴

به نظر می‌آید مراد از قید «تلاها» ادامه نور است یعنی قسم به ماه که با نور آن، نور آفتاب تداوم پیدا می‌کند، در آیه وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ظاهر آن است که ضمیر «ها» به شمس بر می‌گردد یعنی: قسم به روز که آفتاب را ظاهر می‌کند، آری آمدن روز در اثر حرکت زمین، سبب آشکار شدن آفتاب می‌گردد گرچه در تعبیر دیگری، وجود روز بسته به آمدن خورشید است، اینکه گفته‌اند: ضمیر «ها» راجع است به ارض یا ظلمت یا دنیا همه بعید هستند که ذکر از آنها در سابق نیامده است.

ایضا ضمیر مؤنث در «یغشاها» به شمس راجع است که آمدن شب در اثر حرکت زمین سبب پنهان شدن آفتاب می‌گردد، رجوع

ضمیر به ارض بعید است.

۵-۸- وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا مراد از لفظ «ما» در هر سه مورد، خداست آمدن «ما» به جای «من» اشاره به تَفخیم و تعجب است یعنی قسم به آن قدرتی که آسمان را بنا نهاده است و هکذا، نظیر آن در آیات دیگر نیز آمده است مانند وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى لیل / ۳، علی هذا مراد از «ما» قدرت و مشیت و نظیر آنست که همان خدای سبحان باشد.

مسأله «طحاها» و گستردن زمین در بسیاری از آیات آمده است، شاید منظور از آن ظهور اولین قسمت خشکی از زمین و وسعت یافتن آن باشد، ذوبان مرکز زمین نشان می‌دهد که زمین در ابتدای خلقت مذاب بود، سپس در اثر کاسته شدن از حرکت و حرارت آن، اولین قسمت از آن منجمد گردید و به تدریج وسعت یافت تا همه مذاب را پوشانید، در روایات آمده است که اولین قسمت منجمد شده زمین کعبه بوده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۵

در کافی کتاب الحج باب

«اول ما خلق الله من الارضين موضع البيت»

از حضرت صادق صلوات الله عليه نقل کرده:

«ان الله دحى الارض من تحت الكعبة الى منى، ثم دحاها من منى الى عرفات ... فالارض من عرفات و عرفات من منى من الكعبة».

مراد از «نفس» قهرا نفس انسان و روح اوست که یک موجود مستقل است و اگر بگوئیم مراد شعور و درک انسان است باز به روح او تطبیق می‌شود به هر حال، آیه حاکی از استقلال آن است نه اینکه شیء اعتباری باشد و همان است که در یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ فجر / ۲۷ كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ يوسف / ۵۳ وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ قیام / ۲ و آیات دیگر، آمده است.

لفظ «سواها» حاکی است که نفس یک ساخته و پرداخته الهی است، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا ... نشان می‌دهد که خدا به طور تکوین زمینه خیر و شر و ضلالت و هدایت را در نفس قرار داده است.

۹ و ۱۰- قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا این دو آیه جواب سوگندهاست، منظور از تزکیه نفس آنست که آن را از آلودگیهای شرک و هواهای نفسانی پاک کند و با تقوی و توحید آن را مزین نماید دس نفس آنست که با شرک و کفر و هوی، زمینه هدایت آن را مهمل و بلا اثر گذاریم تا در راه توحید رشد نکند، در واقع هواها ظاهر شده و تقوای آن پنهان گشته است به عبارت دیگر: به حسب فطرت، خدا به نفس فهم فجور و تقوی را الهام کرده است هر که زمینه تقوایی آن را رشد داد، رستگار شد و اگر با شرک و کفر و خواهشهای حرام زمینه تقوایی آن را از کار انداخت از رحمت خدا نومید گردید.

۱۱-۱۳- كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۶

آیات تا آخر سوره یک شاهد عینی است از خابِ مَنْ دَسَّاهَا که قوم صالح طغیان کردند و صالح را تکذیب نمودند یعنی قلوبشان را طغیان گرفت، زمینه تقوای آن را از کار انداخت، مصداق «خاب» و نومیدی شدند و تار و مار گشتند.

منظور از اشقای ثمود همانست که ناقه صالح را پی کرد و کشت گفته‌اند:

نام او «قدار بن سالف» بود که شقاوت و طغیان او و تشویق قوم او، سبب آن جنایت گردید.

در مجمع البیان نقل کرده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِهِ عَلَى السَّلَام فرمود: شقی‌ترین گذشتگان کیست؟ گفت: کشنده ناقه صالح. فرمود: شقی‌ترین آخرین کیست؟

گفت نمی‌دانم فرمود: آن کس است که بر فرق تو شمشیر می‌زند «۱» در تفسیر برهان نظیر آن از عمار یاسر نقل شده است «۲».

نَاقَةَ اللَّهِ تَقْدِيرِش «احذروا ناقة الله» است یعنی حذر کنید از ناقة خدا و از اینکه به آن صدمه‌ای برسانید و حذر کنید از حصه آب او و از اینکه مانع آب خوردن او شوید و گرنه عذاب خدا شما را خواهد گرفت، این آیه نظیر آیه قال هذه ناقة لها شرب و لكم شرب يوم معلوم و لا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب يوم عظيم شعراء / ۱۵۵ می‌باشد.

۱۴ و ۱۵ - فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا.

(۱)

«عن صهيب عن ابيه قال: قال رسول الله (ص) لعلی بن ابی طالب (ع) من اشقی الاولین؟ قال عاقر الناقة: صدقت فمن اشقی الاخرین قال قلت لا اعلم یا رسول الله قال: الذی یضربک علی هذه و اشار الی یافوخه».

(۲)

«عن عمار انه قال: قال النبی (ص) یا علی اشقی الاولین عاقر الناقة و اشقی الاخرین قاتلک» تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۷

مفعول «دمدم» محذوف است، تقدیر آن «قدمدم علیهم ربهم العذاب» است یعنی خدا عذاب را بر آنها عمومی و فراگیرنده کرد. ضمیر «سواها» اگر راجع به دمدمه باشد، معنایش آنست که: خدا عذاب را بر آنها همگانی کرد به طوری که احدی نجات نیافت و اگر راجع به «ثمود» باشد به تعبیر قبیله بودن می‌باشد، یعنی آنها را با خاک یکسان کرد، این هر دو در تفاسیر آمده است. ضمیر «عقباها» راجع به دمدمه یا تسویه است یعنی خدا از عاقبت و پی آمد عذاب نمی‌ترسید، خدا مانند طاغوتها نیست که عذاب کند و از ته دل لرزان باشد او فعال ما یشاء است و دستی بالای دستش نیست.

روز جمعه هیجدهم جمادی الاولی یکهزار و چهار صد و سه مطابق ۱۳/۱۲/۱۳۶۱ تفسیر سوره «الشمس» به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۸

سوره لیل

اشاره

در مکه یا در مدینه نازل شده و بیست و یک آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه «و اللیل» نهمین سوره است که بعد از سوره «اعلی» در مکه معظمه نازل گردید، علی هذا باید در سال اول بعثت نازل شده باشد «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و دوم می‌باشد، اما بنا بر شأن نزولی که خواهد آمد، احتمال هست که مدنی باشد.

۲- عدد آیات آن به اتفاق همه بیست و یک آیه است، شیخ طوسی در تبیان و شیخ طبرسی در مجمع البیان به اجماعی بودن آن تصریح کرده‌اند به نقل تفسیر خازن این سوره دارای هفتاد و یک کلمه و سیصد و ده حرف است.

۳- نامگذاری آن به «اللیل» به علت وقوع لفظ «لیل» در اول آن است.

۴- مفسران از قبیل طبرسی، شیخ طوسی در تبیان به نقل از ابن عباس زمخشری، خازن، نسفی، بیضاوی و امثال آنها تصریح کرده‌اند که سوره مکی است ولی شأن نزولی که شیعه و سنی نقل کرده است و همچنین آیات سوره به نظر می‌رسد که آن مدنی است. در

المیزان فرموده: به مکی و مدنی بودن هر دو احتمال می‌رود.

در تفسیر برهان از قرب الاسناد حمیری نقل شده: محمد بن ابی نصر بزندی

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد و انگهی مکی بودن حتمی نیست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۴۹

گوید: از حضرت رضا صلوات الله علیه شنیدم که در تفسیر وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى فرمود: مردی در باغ مردی دیگر درخت خرمایی داشت و صاحب باغ را اذیت می‌کرد، او به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله شکایت کرد، حضرت صاحب درخت را خواست و فرمود: آن درخت را به من بده در مقابل درخت خرمایی در بهشت، او قبول نکرد.

مردی از اهل مدینه که او را ابو دحداح می‌گفتند پیش آن مرد رفت و گفت: درخت خرمای خود را به من بفروش در مقابل باغی که دارم، او قبول کرد، ابو دحداح نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آمده و گفت یا رسول الله درخت خرمای فلانی را در مقابل باغ خودم خریدم، حضرت فرمود: برای تو در مقابل آن نخلی است در بهشت خداوند بر رسول خود نازل کرد وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى ... تَرَدَّى.

طبرسی رحمه الله آن را به نحو مفصلی از اسباب النزول و احدی نقل کرده خازن نیز آن را در تفسیر خود مانند طبرسی نقل می‌کند، در تفسیر ابن کثیر نیز چنین است.

ناگفته نماند: آیات سوره نیز از وقوع قضیه‌ای حکایت دارد.

۵- مطالب سوره بعد از «کلمه‌ها» خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۰

سوره آل مکیه و هی احدی و عشرون آیه نزلت بعد سوره الاعلی

[سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴)

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى (۵) وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنِيْرُهُ لِلْعُسْرَى (۷) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى (۸) وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹)

فَسَنِيْرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَى (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى

(۱۴)

لَا يَصِيْرُهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۱۶) وَ سَيَجْزِيهَا الْأُنْفَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ

تُجْزَى (۱۹)

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) وَ لَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۱

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به شب وقتی که موجودات را می‌پوشاند

- ۲- قسم به روز وقتی که آشکار می‌شود
 - ۳- قسم به قدرتی که مذکر و مؤنث را آفریده است
 - ۴- که تلاش شما انسانها گوناگون است
 - ۵- اما کسی که انفاق کند و در آن تقوی داشته باشد
 - ۶- و وعده خوبتر خدا را تصدیق کند
 - ۷- حتما او را به خصلت آسان‌تر موفق می‌کنیم
 - ۸- و اما کسی که بخل ورزد و با آن بی‌نیازی جوید
 - ۹- و وعده نیکوتر خدا را تکذیب کند
 - ۱۰- حتما او را به خصلت سختتر می‌رسانیم
- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۲
- ۱۱- چون به هلاکت مشرف شود مالش او را بی‌نیاز نمی‌کند
 - ۱۲- هدایت انسانها بر عهده ما است
 - ۱۳- آخرت و دنیا ملک ما است
 - ۱۴- شما را از آتشی مشتعل بیم می‌دهم
 - ۱۵- که به آن جز شقی‌تر داخل نمی‌شود
 - ۱۶- شقی‌تری که حق را تکذیب کرده و از آن اعراض نموده است
 - ۱۷- پرهیزکارتر به طور حتم از آن دور می‌شود
 - ۱۸- کسی که مال خویش را انفاق می‌کند و می‌خواهد که پاک شود
 - ۱۹- کسی را نزد او نعمتی نیست که پاداش داده شود
 - ۲۰- لیکن برای طلب رضای پروردگارش انفاق نمی‌کند
 - ۲۱- به زودی از پاداش خدا خوشنود می‌شود

کلمه‌ها

یغشی: غشی: پوشاندن و فراگرفتن «غشیه الامر: غطاء».

تجلی: تجلی: آشکار شدن. جلو (بر وزن عقل): آشکار شدن و آشکار کردن.

شتی: شت و شتات و شتیت: پراکنده شدن و پراکنده کردن. شت و شتیت وصف نیز آمده است به معنی متفرق و پراکنده جمع اولی اشتات و جمع دومی شتی است مثل مریض و مرضی.

نیسره: یسر (بر وزن قفل): آسانی. تیسیر: آسان کردن نیسره: آسان می‌کنیم او را یعنی توفیق می‌دهیم به او چنان که در مجمع و کشاف گفته است.

یسری: مؤنث ایسر است یعنی: آسانتر، موصوف آن باید مؤنث باشد مانند: طریقه، طاعت و شریعت.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۳

استغنی: استغناء: طلب بی‌نیازی «استغنی الله: سأله ان یغنیه» آن در آیه به معنی بی‌نیازی جستن با بخل است. به نظر راغب استغنا مثل غنی به معنی بی‌نیازی است.

عسری: مؤنث اعسر است یعنی: سختتر، موصوف آن باید مؤنث باشد مانند طریقه و نحو آن.

تردی: ردی: هلاکت. تردی: قرار گرفتن در معرض هلاکت. «تردی»: در معرض هلاکت قرار گرفت.

تلظی: لظی: شعله خالص. زبانه آتش. «اللظی: اللهب الخالص» تلظی: مشتعل شدن. «تلظی»: مشتعل شد.

تولی: تولی چون با «عن» باشد معنای اعراض می‌دهد.

یتزکی: زکاء: نمو و زیادت. «یتزکی»: پاک می‌شود و زیادت پیدا می‌کند.

وجه: چهره. و نیز به معنی ذات شیء و نفس شیء آید چنان که در مصباح فیومی، صحاح جوهری، قاموس فیروزآبادی، مفردات راغب و اقرب الموارد تصریح شده است، مفسران وجه الله را ذات الله تفسیر کرده‌اند. غرض از ابتغاء وجه الله، طلب رضای خداست.

شرحها

این سوره در زمینه انفاق در راه خدا و کمک رسانی به خلق خداست و نیز در بیان بخل و امساک می‌باشد و روشن می‌کند که خدا انفاقگر را توفیق می‌دهد تا عمل خود را به آسانی و با طوع و رغبت انجام دهد و بر او سنگینی نداشته باشد اما انسان مکذب و بخیل در وضعی و حالتی می‌افتد که کار نیک بر او ثقیل و سنگین باشد و از مالی که اندوخته نتواند کسب آبرو کند. بالاخره اولی کار را تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۴

در دنیا بی‌زحمت انجام می‌دهد و در آخرت اهل بهشت می‌شود، دوم کار نیک بر او سخت می‌شود لذا کار نیک انجام نمی‌دهد و در آخرت اهل عذاب می‌شود.

سوگندها که در اول سوره آمده است بعدا بررسی خواهد شد.

۱-۴- وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ.

در این آیات چند مطلب را می‌شود مطرح کرد. اول اینکه شب و روز و مذکر و مؤنث بودن از مظاهر قدرت خدا و از نظام اتم جهان است و یکی از اسرار عجیب خلقت مسئله نر و مادگی است، در انسان و حیوان و نباتات و به وسیله آنست که خلقت به طور خود کار پیش می‌رود و جای نقصها پر می‌شود «سبحانک ما اعظمک و اعلمک» خدایا چقدر با عظمت و دانا و توانایی!!! سوگندها انسان را به طبیعت و نظام جهان متوجه می‌کند.

دوم: اینها همه مخالف هم هستند و آثار مخالف دارند، شب اثرش پوشاندن و پنهان کردن اشیاء است، روز اثرش ظاهر و آشکار کردن اشیاء می‌باشد مؤنث و مذکر در عین حال که خلاف همدند، آثار مخالف دارند، اولی جنبه قابلی و دومی جنبه فاعلی دارد. سوم: تناسب این آیات با مقسم به شاید آن باشد که شما انسانها نیز جزئی از جهان خلقت هستید، اعمال و آثارتان مختلف و متفرق است، بعضی آتشنا و بعضی بهشترا است. و الله العالم.

منظور از «ما» در «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ» خداست، آمدن «ما» برای تفخیم و تعظیم است یعنی سوگند به آن موجود عظیم و سوگند به آن قدرت بزرگی که مذکر و مؤنث را آفریده است. آیه: إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ جواب قسمهاست یعنی تلاش شما انسانها متفرق و مخالف است، در آیات زیر تلاشهای مخالف که بعضی در راه حق و بعضی در راه انکار حق تلاش می‌کنند بیان گردیده

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۵

است.

۵-۷- فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى مراد از اعطاء، انفاق مال و از «اتقی» ظاهراً تقوی در انفاق است یعنی اعطاء و انفاق او باید فی سبیل الله باشد، منظور از «الحسنی» وعده ثواب و بهشت است که لازم‌هاش اعتقاد به معاد می‌باشد، یعنی: «و صدق بالعهده الحسنی او المثوبه الحسنی»، مقصود از جمله اخیر ظاهراً آن است که او را به حالت و خصلتی موفق می‌کنیم که کارهای خوب را به نحو آسان و از روی رغبت انجام دهد، آری اگر کار از روی تقوی و اعتقاد به معاد و پاداش باشد، بر انسان سهل و آسان می‌شود چون دادن یک باغ در مقابل یک نخل و انفاق آن در راه خدا که برای ابو دحداح آسان بود، زحمت در راه خدا برای مؤمن شیرین تر از عسل است.

۸-۱۰- وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى.

این به عکس انسان اولی است «استغنی» یعنی با بخل کردن بخواهد که غنی شود، تکذیب وعده حسنی لازم‌هاش انکار معاد است، عسری حالت و خصلتی است که عمل به کارهای نیک را بر انسان تنگ و دشوار می‌کند و مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صِدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ انعام/ ۱۲۵ در نتیجه به اعمال خوب توفیق پیدا نمی‌کند.

۱۱ و ۱۳- وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى.

دنباله مطلب گذشته است، در اینجا سه مطلب هست.

اول: آنکه معاد را تکذیب کرده و با بخل، به مال و ثروت رسیده است، چون مشرف به هلاکت و مرگ شود ثروتش او را از هلاکت کفایت نمی‌کند و باز نمی‌دارد، ممکن است منظور از آن رسوایی دنیا نیز باشد چنان که مثلاً

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۶

امثال ابو لهب‌ها و پهلوی‌ها را مال و ثروت کفایت نکرد. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ آل عمران/ ۱۰.

دوم: این سخنان که به انسان گفته می‌شود از آن جهت است که خدا هدایت بشر را به عهده گرفته و بر خود واجب کرده است، و مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا اسراء/ ۱۵، منظور از هدایت همان ارائه طریق به وسیله انبیاست.

سوم: دنیا و آخرت، خلقت و اعاده آن، همه ملک خدا و در اختیار خداست، کسی را حق تعرض به خدا نیست آنچه خدا انجام می‌دهد از روی عدالت و صلاح انجام می‌دهد فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى نجم/ ۲۵.

۱۴-۱۶- فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى. لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى.

این آیات نتیجه‌گیری است از بخل ورزیدن و تکذیب معاد. یعنی اینکار عاقبتش جز آتش نخواهد بود، پس شما را می‌ترسانم از اینکه چنین باشید و اهل آتش شوید، منظور از «کذب» اعم از تکذیب معاد و نبوت است که شخص هر دو را تکذیب و از هر دو اعراض می‌کند. این تکذیب و اعراض، او را مصداق «الاشقی» می‌گرداند.

ناگفته نماند: اشقیا بسیار هستند، نظیر بدبختی در بدن، بدبختی در مال بدبختی در گرفتاریها. ولی بدبختتر و اشقی کسی است که در آخرتش بدبخت و شقی باشد، علی‌هذا آیه شامل همه کفار و اهل عذاب می‌شود، نه اینکه بگوئیم اشقی اهل آتش است، اما شقی نه.

۱۷-۱۸- وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى.

این دو آیه هم راجع به شخص اول است که از آتش مذکور بدور می‌شود الف و لام «الأتقی» برای عهد ذکر است و اشاره به فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى می‌باشد، «یتزکی» تقدیرش «یطلب ان یتزکی» و مانند آن است یعنی می‌خواهد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۷

که با آن انفاق، پاک شود و نمو کند.

ناگفته نماند: آیه شریفه به قرینه الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ عام است و همه پرهیزکاران را شامل می‌باشد زیرا که يُؤْتِي مَالَهُ وصف عام است. در المیزان فرموده: بعضی از ضایع شدن نفوس تقوی و پرهیز می‌کنند، بعضی از فساد اموال، بعضی از فقر و بیچارگی و بعضی از عذاب خدا پرهیز می‌کند و در راه خدا مال بذل می‌نماید، اما پرهیزکارتر از همه، این قسمت اخیر است پس مفضل علیه «الأتقی» کسی است که با اعطاء مال تقوی نمی‌کند گرچه از دیگر خطرها پرهیز می‌نماید.

۱۹- ۲۱- وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَلَسَوْفَ يَرْضَى.

آیه اول بیان يُؤْتِي مَالَهُ تَبَرُّكًا است یعنی: کسی را نزد این شخص نعمتی نیست که برای مقابله با آن چیزی عطا کند، لکن فقط برای طلب رضای خدا عطا می‌کند، علی هذا «تجزی» تقدیرش «تجزی به» است و ضمیر آن به «عطاء» راجع است، «الا» استثناء منقطع و به معنی «لکن» می‌باشد، «الاعلی» وصف «ربه» است، رب والا مقام.

وَلَسَوْفَ يَرْضَى یعنی: چنین شخصی به زودی از طرف خدا پاداش داده می‌شود به طوری که راضی و خوشنود شود.

روز جمعه بیست و پنجم جمادی الاولی هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۲ اسفند ماه ۱۳۶۱ تفسیر سوره مبارکه به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۵۸

سوره الضحی

اشاره

در مکه نازل شده و یازده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره «الضحی» یازدهمین سوره است که بعد از سوره «فجر» در مکه نازل گردید، علی هذا باید در اوائل بعثت مثلا در اواخر سال اول و یا در اوائل سال دوم نازل شده باشد «۱». در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و سوم است.

۲- عدد آیات آن یازده است، کسی را در آن شکی نیست، طبرسی رحمه الله در آن ادعای اجماع می‌کند. در تفسیر خازن گوید: این سوره دارای چهل کلمه و صد هفتاد و دو حرف است.

۳- تسمیه آن به «الضحی» به علت وقوع این کلمه در اول آنست ظاهرا توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدان نام، نامیده شده است.

۴- مفسران معروف امثال طبرسی، زمخشری، بیضاوی، ابن کثیر و مانند آنها گفته‌اند که این سوره مکی است ولی در المیزان فرموده: احتمال مکی و مدنی بودن هر دو می‌رود.

نگارنده گوید: دقت در آیات سوره به طور قطع روشن نمی‌کند که سوره مکی است یا مدنی، زیرا به مطالب مکی و مدنی هر دو قابل تطبیق است، مگر آنکه بگوئیم شأن نزول آینده یقینی است و در مکه اتفاق افتاده است.

۵- در شأن نزول این سوره مبارکه نقل شده که مدتی آمدن وحی به آن

(۱) در صورتی که ترتیب نزول را قطعی بدانیم.

حضرت قطع شد، مشرکان گفتند: خدایش محمد را دشمن داشته، و به وی وحی نمی‌فرستد، این سوره در جواب آنها نازل گردید که خدا تو را نه دشمن داشته و نه رها کرده است، اینک اقوال را نقل می‌کنیم، قبلاً باید بدانیم که این اقوال از اهل بیت علیه السلام نقل نشده است، فقط در این زمینه یک روایت ضعیف از حضرت باقر علیه السلام هست که خواهد آمد.

ابن عباس گوید: پانزده روز وحی از آن حضرت قطع گردید، مشرکان گفتند: خدایش محمد را ترک کرده و دشمن داشته است، و گر نه وحی قطع نمی‌شد سوره در جواب آنها نازل گردید.

ابن جریح گوید: فقط دوازده روز وحی قطع گردید، مقاتل چهل روز گفته است، اقوال دیگر نظیر اینها است.

در تفسیر برهان از ابی الجارود از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

جبرئیل در آمدن به حضور آن حضرت تأخیر کرد، اولین سوره یعنی اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ به آن حضرت نازل شد، سپس در آمدن وحی تأخیر روی داد.

خدیجه (همسر ارجمند آن حضرت) گفت: شاید خدایت تو را رها کرده است که وحی نمی‌فرستد، در این زمینه ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى نماند: مخفی نماند زیاد بن منذر ابی الجارود زیدی مذهب است که امام باقر علیه السلام به او لقب سرحوب (شیطان مخصوص) داده بود.

ناگفته نماند: آیه ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى نشان می‌دهد که جریانی در کار بوده و سبب نزول این سوره گشته است ولی قطع وحی را نمی‌شود باور کرد، از آیه وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَكَ مِنَ الْأُولَى و ما بعد آن می‌شود احتمال داد که وسائل مادی علت نزول بوده است، یعنی آن حضرت از لحاظ مالی وسعت نداشته و مشرکان گفته‌اند: اگر پیامبر است چرا خدا به او ثروت نمی‌دهد تا زندگی‌اش روبراه باشد چنان که در سوره فرقان/ ۸ می‌خوانیم که گفتند: أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۰

أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا ... و یا منظور احتمال مشقتهاست که فکر نکنند این گرفتاریها دلیل قهر خداست و الله العالم.

۶- مطالب سوره و اینکه «و الضحی و الم نشرح» یک سوره‌اند بعدا خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۱

سوره الضحی مکیه و هی إحدى عشرة آیه نزلت بعد سوره الفجر

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الضُّحَى (۱) وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى (۳) وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّكَ مِنَ الْأُولَى (۴)

وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵) أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَفْهَمُ (۹)

وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَى (۱۰) وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به شعاع گسترده آفتاب

۲- قسم به شب وقتی که آرام گیرد

- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۲
- ۳- پروردگارت تو را رها نکرده و دشمن نداشته است
- ۴- آخرت برای تو از دنیا بهتر است
- ۵- به زودی خدایت پاداش می‌دهد که راضی شوی
- ۶- آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد؟
- ۷- تو را بیراه دید و هدایت کرد
- ۸- و تو را فقیر یافت و بی‌نیاز کرد
- ۹- پس یتیم را مقهور نکن
- ۱۰- وسائل را با خشونت مران
- ۱۱- نعمت خدایت را بازگو کن

کلمه‌ها

ضحی: گسترش نور آفتاب. چنان که راغب و دیگران گفته‌اند. در صحاح و اقرب گوید: ضحوه بعد از طلوع خورشید و پس از آن ضحی است در مجمع آمده که در اصل آن ظهور است.

سجی: سجو: سکون و آرام شدن. «سجی سجوا: سکن و دام» در نهج- البلاغه خطبه ۱۶۱ آمده: «فی لیل داج و لا غسق ساج» نه در شب تار و نه در ظلمت آرام.

ودعک: ودع: ترک کردن. «ودع الشیء: ترکه» تودیع به معنی پشت سر گذاشتن (ترک کردن) است «ودع فلانا: هجر». قلی: قلی: بغض شدید «قلاه یقلیه و یقلوه: ابغضه و کرهه غایه الکراهه» طبرسی مطلق بغض گفته است.

آوی: اوی: نازل شدن «اوی منزله و الی منزله: نزل به» ایواء: نازل کردن «آویته ایواء: انزلته» به معنی رحم کردن نیز آمده است منظور از آن ظاهرا پناه دادن باشد، نظیر: لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۳

أَوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ هود/ ۸۰ و مثل فَأَوَاكُم و أَيْدِكُمْ بِنَصْرِهِ انفال/ ۲۶، خدا آن حضرت را در منزل ابو طالب پناه داد. عائل: عیل (بفتح-ع): فقر. «عال یعیل عیلا: افتقر» عائل:

فقیر.

تقهر: قهر: غلبه کردن. ذلیل کردن، منظور از «لا تقهر» ظاهرا غلبه در خوردن مال یتیم و در مظلوم کردن او است.

تنهر: نهر: (بر وزن عقل) راندن، زجر کردن، راغب شدت را در آن قید کرده است «نهر السائل: زجره» طبرسی فرموده: آن راندن سائل است با صیحه.

شرحها

در این آیات، ابتدا نور آفتاب و ظلمت شب، مورد قسم واقع می‌شود که یعنی جهان همه‌اش فراز و نشیب و احوال مختلف است، راه توحید از میان اینها می‌گذرد، یتیم، ضال، عائل، سائل همه نمونه‌هایی از ظلمت و نشیب است پناه دادن، و هدایت نمودن و غنی کردن از نمونه‌های فراز نور است، علی هذا نباید فکر کنی که گرفتاری نمونه قهر خداست زیرا ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى.

سپس اشاره شده به پاداش فعالیتی که در این فراز و نشیب است و **لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ ...** آن گاه فشارهای گذشته آن حضرت را تذکر داده و فرمان می‌دهد:

حالا که با چشم خود آن گرفتاریها را دیده‌ای بر یتیم قهر نکن، سائل را با خشونت مران و نعمت خدایت را بازگو کن. مطالب این سوره در زندگی پر از فراز و نشیب، برای انسان یک تعادل روحی و تشخیص مسیر نشان می‌دهد که انسان چه جور باید زندگی کند و این راه را چطور برود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۴

۱-۴- **وَ الضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ قِيدَ «سَجَى»** حاکی از استقرار از ظلمت است تا مقابل باشد با ضحی که گسترش شعاع خورشید است، ما **وَدَّعَكَ** ... جواب قسم است و **لَلْآخِرَةُ ...** نشان می‌دهد که تحمل رنج در دنیا مهم نیست، نباید در دنیا به فکر راحتی باشی پاداش آن سرا برای تو از این دنیا بهتر است یعنی با آنکه خدایت در دنیا دشمنت نداشته است، آخرت بهتر از این است.

۵- **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.**

تکمیل آیه سابق است به قرینه آیه سابق این اعطاء در روز قیامت خواهد بود و شاید مراد آن باشد که گرچه آخرت برای تو بهتر است ولی در دنیا نیز به قدری پاداش داده خواهی شد که راضی باشی، در این صورت گسترش دین مراد است. و اگر منظور آخرت باشد تطبیق می‌شود به بهشت و شفاعت و امثال آن که در نکته‌ها خواهد آمد.

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«يعطيك من الجنة حتى ترضى».

۶-۸- **أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ.**

این آیات تعلیل و **لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ ...** است یعنی خدا پاداش رسالت را به تو می‌دهد تا خودت راضی گردی به دلیل اینکه در گذشته نیز داده است.

در این آیات سه مطلب یاد آوری شده است:

اول: آن حضرت یتیم شد، ولی خدا به وسیله جدش عبدالمطلب و عمویش ابو طالب رضوان الله علیهما آن حضرت را کفایت فرمود و نگذاشت ضایع شود در اینجا مطلبی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۵

دوم: آن حضرت ضال بود خدا هدایتش کرد، منظور از ضلالت در آیه بی‌نقشه بودن است یعنی پیش از نبوت نقشه‌ای و راهی در پیش نداشتی، نظیر ما **كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ ...** شوری / ۵۲، **تَلَمَّكَ مِنَ الْأَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا هُوَذَا** / ۴۹ نظیر این کلمه درباره موسی علیه السلام نیز آمده است که به فرعون گفت: **فَعَلَّمْتَهَا إِذًا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفَّتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ شعراء / ۲۰ و ۲۱.**

سوم: اینکه آن حضرت بعد از ازدواج با خدیجه کبری علیها السلام از لحاظ مالی فکرش راحت شد که آن زن موحد ثروت خویش را در اختیار آن حضرت گذاشت چنان که گفته‌اند و **اللَّهُ الْعَالِمُ.**

۹-۱۱- **فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.**

نتیجه‌گیری است از آیات گذشته. یعنی حالا که انکسار و فشار یتیم بودن را دیده‌ای یتیمان را دلیل و مقهور مکن. خودت که نادار بوده‌ای خدا بی‌نیازت کرده سائل را زجر و طرد مکن و خدا که به تو نعمت داده آن را با اظهار کردن شکر کن و مستور نگردان، تحدیث نعمت اظهار آنست قولاً و عملاً. روایت شده:

خدا دوست دارد نعمتی را که به انسان داده است آثار آن در انسان دیده شود.

باید نعمتهای فردی و اجتماعی خدا را به همدیگر ذکر کنیم چنان که خدا در قرآن نعمتهای خویش را برای ما بارها یاد آوری فرموده است.

مردی به نام عمرو بن ابی نصر گوید: مردی از اهل بصره به من گفت علی بن الحسین علیه السلام و عبد الله بن عمر را دیدم خانه خدا را طواف می کردند از پسر عمر از اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ سؤال کردم گفت: خدا امر کرده آنچه به او نعمت داده به مردم حکایت کند، بعد از علی بن الحسین پرسیدم فرمود:

«امرہ ان یحدث بما انعم اللہ علیہ من دینہ» (تفسیر برهان).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۶

نکته‌ها

الضحی و الم نشرح: یک سوره‌اند: فقهاء شیعه رضوان الله عليهم به پیروی از ائمه اطهار عليهم السلام فتوی داده‌اند که و الضحی و الم نشرح و ایضا «لایلاف و الم تر» یک سوره هستند، یعنی در نماز باید هر دو را خواند اینک به بعضی از روایات اشاره می‌شود:

۱- طبرسی رحمه الله در تفسیر سوره «الم نشرح» فرموده: «و روی اصحابنا ان الضحی و الم نشرح سوره واحده ... و كذلك القول فی سوره الم تر کیف و لایلاف قریش».

۲- مفضل بن صالح از امام صادق نقل می‌کند

«قال سمعته یقول: لا یجمع بین سورتین فی رکعة واحده الا الضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف قریش» (مجمع البیان تفسیر سوره لایلاف).

۳-

«عن ابی العباس عن احدهما علیه السلام قال: الم تر کیف فعل و لایلاف قریش سوره واحده (مجمع البیان).

۴- شیخ در تهذیب باب کیفیت الصلاة از زید شحام نقل کرده:

«صلی بنا ابو عبد الله علیه السلام الفجر فقرء الضحی و الم نشرح فی رکعة»

و نیز در تهذیب و استبصار فی مسوده است: این دو سوره نزد آل محمد صلی الله علیه و آله یک سوره است «هاتین السورتین سوره واحده عند آل محمد صلی الله علیه و آله».

۵- محقق رحمه الله در شرایع فرموده: «روی اصحابنا ان الضحی و الم نشرح سوره واحده و کذا الفیل و لایلاف» سید در عروه فرموده است اگر کسی این دو را در نماز بخواند باید بسم الله را نیز بخواند.

مرحوم طبرسی فرموده: «لّت یک سوره بودن مربوط بودن آنها به یکدیگر است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۷

ناگفته نماند: بعضی از اهل سنت نیز چنین فتوی داده‌اند بدلیل آنکه روایت شده: در مصحف ابی بن کعب میان این دو سوره بسم الله نوشته نشده است.

روایات دیگری در تهذیب و غیره بر خلاف روایات گذشته نقل شده که می‌رساند: یکی از آن دو نیز در نماز کفایت می‌کند لازم است بگوئیم آنها چهار سوره مستقل هستند النهایه اهل بیت عليهم السلام فرموده‌اند که در نماز به جای یک سوره دو سوره خوانده شود. صحیحه ابن ابی عمیر در تهذیب باب کیفیت الصلاة حدیث (۲۶۵) چنین است.

«احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن زید الشحام قال: صلی بنا ابو عبد الله علیه السلام فقرء فی الاولى و الضحی

و فی الثانیة الم نشرح لك صدرک».

و لسوف یعطیک ربک فرضی: در رابطه با آیه شریفه و تطبیق آن بر شفاعت روایاتی نقل شده بهتر است به بعضی از آنها اشاره شود.

۱- در تفسیر ابن کثیر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل شده: ما خانواده‌ای هستیم که خدا برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است:

«انا اهل بیت اختار الله لنا الاخرة على الدنيا و لسوف یعطیک ربک فرضی».

۲- در میزان از در منثور نقل شده که حرب بن شریح می‌گوید به ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر علیه السلام) گفتیم: شفاعت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله که اهل عراق در بین خود حکایت می‌کنند حق است؟ فرمود آری و الله. عمویم محمد حنفیه از علی از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله به من حدیث گفت که آن حضرت فرمود:

شفاعت می‌کنم برای امت خویش تا خدایم ندا کند: آیا راضی شدی ای محمد؟ گویم: بلی یا رب راضی شدم.

آن‌گاه آن حضرت رو کرد به من و فرمود: ای اهل عراق شما می‌گوئید

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۸

امیدوار کننده‌ترین آیه در کتاب خدا این آیه است:

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا

گفتم: آری ما چنین می‌گوئیم. فرمود: همه ما اهل بیت می‌گوئیم: امیدوار کننده‌ترین آیه در کتاب خدا و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ است که آن شفاعت می‌باشد.

۳- طبرسی رحمه الله در مجمع نقل فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله داخل خانه فاطمه شد. فاطمه لباسی به تن داشت از پلاسی که جهاز شتر می‌دوزند، او با دستاس گندم را آرد می‌کرد و به بچه‌اش شیر می‌داد، از دیدن این منظره اشک در چشمان حضرت حلقه زد و فرمود: دخترم تلخی زود گذر دنیا را در مقابل شیرینی آخرت تحمل کن خدا بر من نازل فرموده: و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ این روایت حاکی است که «یعطیک» راجع به نعمتهای بهشتی است.

۴- ایضا در همانجا از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«قال الصادق عليه السلام رضا جدي ان لا يبقى في النار موحد».

مرگ پدر رسول خدا (ص): علامه طباطبائی در میزان ذیل آیه أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ می‌نویسد: عبد الله پدر رسول خدا در وقتی از دنیا رفت که آن حضرت در شکم مادرش بود.

ناگفته نماند: این مطلب عقیده اهل سنت است، ولی به عقیده شیعه، آن حضرت از مادر متولد گردید و دو ماهه بود که پدرش عبد الله از دنیا رفت.

مرحوم کلینی در کافی باب مولد النبی فرموده: «و توفی ابوه عبد الله بن عبد المطلب بالمدينة عند اخواله و هو ابن شهرين» یعنی پدرش عبد الله در مدینه نزد دایی‌های خویش از دنیا رفت در حالی که آن حضرت دو ماهه بود.

یعقوبی در تاریخ خود جلد ۲ باب مولد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله می‌نویسد: عبد الله پدر آن حضرت بنا بر روایت امام صادق علیه السلام در دو ماهگی آن حضرت وفات یافت، بعضی گویند: وفات عبد الله پیش از ولادت آن حضرت بود ولی این صحیح نیست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۶۹

زیرا شیعه اجماع دارند که وفات عبد الله بعد از تولد آن حضرت بوده است دیگران گفته‌اند که عبد الله بعد از یک سال از ولادت آن حضرت وفات یافت.

نگارنده گوید: طبرسی رحمه الله در ذیل **أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى** فرموده:

آن حضرت دو ساله بود که پدرش عبد الله از دنیا رفت.

روز جمعه سوم جمادی الثانیة هزار و چهار صد و سه مصادف با وفات حضرت فاطمه سلام الله علیها مطابق ۲۷ اسفند ماه ۱۳۶۱، تفسیر سوره ضحی به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۰

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ص ۳۰۴

سوره الم نشرح

اشاره

در مکه یا در مدینه نازل شده و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- الم نشرح دوازدهمین سوره است که بعد از سوره و الضحی در مکه نازل گردید، احتمال دارد که مدنی باشد. در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و چهارم است، بنا بر احتمال مکی بودن باید در اوائل بعثت نازل شده باشد.

۲- عدد آیات آن بالاتفاق هشت است چنان که طبرسی رحمه الله می‌فرماید و آن به نقل تفسیر خازن شامل بیست و هفت کلمه و صد و سه حرف است.

۳- تسمیه آن به **أَلَمْ نَشْرَحْ** ظاهراً به علت وقوع این لفظ در اول آن و از باب «تسمیه الكل باسم الجزء» است.

۴- مشهور آن است که این سوره مکی است، المیزان فرموده: احتمال مکی و مدنی بودن هر دو می‌رود. سخن المیزان کاملاً حق است، چون مطالب سوره به مدنی بودن شبیه‌تر است و نشان می‌دهد که آن حضرت در موقع نزول سوره از بیشتر رنجها آسوده شده و بلند آوازه گشته بود و الله العالم.

۵- مطالب سوره بعد از نقل آیات در «شرحها» خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۱

سوره الانشراح مکیه و هی ثمانی آیات نزلت بعد سوره الضحی

[سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

- به نام خدای رحمان رحیم
- ۱- آیا برای تو شرح صدر ندادیم؟
 - ۲- و بار سنگین تو را از برداشتیم
 - ۳- باری که بر پشتت سنگینی می کرد
 - ۴- آوازه تو را بلند کردیم
 - ۵- حقا که با سختی آسانی هست.
 - ۶- حقا که با سختی آسانی هست.
 - ۷- چون از کاری فارغ شدی در کاری دیگر زحمت بکش.
 - ۸- و به پروردگارت رغبت کن.
- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۲

کلمه‌ها

نشرح: شرح: وسعت دادن. «شرح الشیء: وسعه» شرح صدر کنایه از خویشتن داری و تحمل مصائب است. وضعنا: وضع: گذاشتن، مثل گذاشتن بار به زمین. منظور از آن در آیه برداشتن سنگینی و آسان کردن کار است. وزر: ثقل و ثقیل. اسم و مصدر هر دو آمده است، اغلب در بار گناه به کار می‌رود ولی گاهی در غیر گناه نیز می‌آید چنان که در آیه شریفه به معنی سنگینی بار رسالت است.

انقض: نقض: شکستن. خواه ظاهری باشد مانند شکستن استخوان و خواه معنوی، مانند شکستن پیمان. انقاض را سنگینی کردن گفته‌اند «انقضه: اثقله» شاید آن مبالغه در سنگین باشد.

عسر: سختی و دشواری. «بسر» سهولت و آسانی.

فانصب: نصب (بر وزن عقل): رنج دادن. رنج دیدن و برپا داشتن. آن در آیه فعل امر است یعنی: تلاش کن و خودت را به زحمت انداز.

آن در آیه از باب «علم یعلم» است و اگر از باب «ضرب یضرب» باشد به کسر صاد آید به معنی نصب کن است.

شرحها

در این آیات، اول موهبتهایی که به آن حضرت داده شده بیان می‌شود، سپس نتیجه گرفته می‌شود که مشکلات با استقامت آسان می‌شود إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا و چون فعالیت و تلاش باید دائمی و پیوسته باشد لذا فرمان می‌رسد چون از کاری تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۳

فارغ شدی در کار دیگری تلاش کن وانگهی چون تلاش باید جهت دار باشد لذا فرموده: وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ. روح مطلب در این سوره دو چیز است یکی فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا آری از شاخصها و معیارها در زندگی آنست که تحمل شدائد لحظه به لحظه آسانی را در بر دارد و سختیها انسان را می‌سازد و در جهت مطلوب پیش می‌راند آیه حاکی است که آسانی توأم با سختی است نه اینکه آسانی بعد از سختی به وجود می‌آید.

دیگری: ادامه تلاش و تحمل سختیهاست که باید پیوسته به تلاش در زندگی ادامه داد و مقصود را پیش برد.

۱-۴- أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ. وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ. الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ. وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ.

منظور از شرح صدر آن است خداوند به او توانایی داد تا آمدن وحی، ناراحتیهای تبلیغ رسالت و اذیت‌های مردم را تحمل نماید، این همان است که موسی علیه السلام از خدا می‌خواهد: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي طه/ ۲۵.

وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ عطف است بر أَلَمْ نَشْرَحْ که تقدیر آن «قد شرحنا لك صدرک» است، برداشتن سنگینی نتیجه شرح صدر است یعنی با دادن سعه صدر بار سنگین رسالت را بر تو سبک و آسان کردیم چنان که یَسِّرْ لِي أَمْرِي نتیجه شرح صدر موسی بود. الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ حاکی است که آن حضرت سنگینی را کاملاً احساس می‌کرده است آیه وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ به اواخر دعوت آن حضرت تطبیق می‌شود چنان که آیات گذشته به اوائل بعثت منطبق است که آن حضرت بلند آوازه گردید و آوازه‌اش به همه جای عربستان و حتی ایران و مصر و حبشه رسید. در المیزان و جاهای دیگر، شهادت بر نبوت را در اذان‌ها از مصادیق رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۴

شمرده‌اند.

۵ و ۶- فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۱».

این دو آیه تعلیل آیات سابق است، یعنی رسیدن به آن توفیق‌ها از آن جهت است که با مشقت سهولت هست، تکرار آیه برای تأکید و نشان دادن اهمیت مطلب است.

ناگفته نماند: آیه نمی‌گوید: بعد از سختی آسانی هست بلکه با لفظ «مع» می‌فهماند که آسانی با رنج توأم است، از لحظه تحمل سختی، آسانی به تدریج به دست می‌آید. ولی المیزان معیت را به معنی معیت پی در پی بودن گرفته است نه با هم بودن.

۷ و ۸- فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ.

تفریع دو آیه فوق است یعنی: حالا که شدائد سبب آسانی و توفیق است چون از عملی فارغ شدی در عمل دیگری زحمت بکش و تلاش کن و به پروردگارت رغبت نما تا در تحمل شدائد برای تو عنایت کند

«عن الصادق علیه السلام فاذا فرغت من الصلاة المكتوبة فانصب الى ربك في الدعاء و ارغب اليك في المسئلة يعطيك»

این روایت یکی از مصادیق آیه شریفه است.

نکته‌ها

زمخشری و آیه شریفه: محمود زمخشری در تفسیر کشف در رابطه با آیه فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ می‌گوید: از جمله بدعتها اینکه بعضی از رافضی‌ها (شیعه) لفظ «فانصب» را به کسر صاد خوانده و گفته‌اند: یعنی علی بن ابی طالب را برای امامت نصب کن. اگر این ادعا برای

(۱) به نظر المیزان الف و لام در العسر برای جنس و نکره بودن «یسرا» برای نوع است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۵

رافضی صحیح باشد، ناصبی هم می‌تواند آن را با کسر بخواند و گوید: معنایش آنست که: ناصبی بودن و دشمن داشتن علی بن ابی طالب را رسمی کن.

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی بعد از نقل این سخن می‌گوید: نصب امام و خلیفه بعد از تبلیغ رسالت یا بعد از فراغ از عبادت امری معقول بلکه واجب است تا مردم بعد از پیامبر در حیرت و ضلالت واقع نشوند، علی هذا صحیح است که امامت بر تبلیغ

رسالت یا عبادت مترتب شود، ولی چطور معقول است که عداوت علی علیه السّلام بر تبلیغ رسالت یا عبادت مترتب گردد و انگهی کتب اهل سنت پر است از اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله علی علیه السّلام را دوست می‌داشت و در تمام حیاتش فضل او را اظهار می‌کرد و از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرمود: دوستی علی ایمان و بغض او کفر است.

بنگرید به این آدم که لقب جار الله یافته چطور خدا قلبش را کور کرده تا چنین باطلی و منکری در این مقام به قلم آورده است «انها لا تعمی الأبصار و لكن تعمی القلوب التي فی الصدور».

روز شنبه چهارم جمادی الثانی سال هزار و چهار صد و سه هجری مطابق ۱۲/۲۸/۱۳۶۱ تفسیر سوره مبارکه الم شرح به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۶

سوره «التین»

اشاره

در مکه نازل شده و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره «التین» بیست و هشتمین سوره است که بعد از سوره «بروج» در مکه نازل گردید احتمال دارد که حدود سال چهارم بعثت و یا اواخر سال سوم نازل شده باشد «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و پنجم است.

۲- عدد آیات آن به اجماع قارئان هشت است و به قول خازن، آن دارای سی و چهار کلمه و صد و پنج حرف است.

۳- علت تسمیه آن به «سوره تین» ظاهراً وقوع این لفظ در اول آ؟

می‌شود گفت که در زبان رسول خدا صلّی الله علیه و آله به همین نام خوانده شده است حضرت صادق صلوات الله علیه به خواندن آن در نمازها سفارش شده است (تا برهان).

۴- احتمال مکی و مدنی بودن هر دو در این سوره هست گرچه اکثر مفسران آن را مکی گفته‌اند، زیرا مقیاسی که در گذشته برای تعیین سوره‌های مکی و مدنی گفته شده هر دو در این سوره صادق است، در المیزان احتمال مکی و مدنی بودن هر دو را داده است.

لیکن مختصر بودن سوره و آیه وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ که مؤید مکی بودن آنست، زیرا این آیه نشان می‌دهد که وقت نزول این سوره، آن حضرت در مکه

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۷

بوده است.

۵- اگر مراد از دین در فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْدِّينِ جزاء و معاد باشد این سوره روح مطلبش در اثبات معاد است و اگر مراد دین باشد، می‌خواهد بیان کند که آمدن دین مقتضای خلقت و عامل تربیت انسان است، در لزوم آن نباید شک کرد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۸
سوره التین مکیه و هی ثمانی آیات نزلت بعد سوره البروج

[سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴)
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ
بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (۸)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به انجیر و قسم به زیتون

۲- قسم به طور سینا

۳- قسم به این سرزمین امن

۴- که انسان را در بهترین اعتدال آفریدیم

۵- سپس او را به پستترین پستها برگرداندیم.

۶- مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند که آنها راست پاداشی پیوسته

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۷۹

۷- پس چه چیز به تکذیب جزا وادارت می‌کند.

۸- آیا خدا بهترین داوران نیست.

کلمه‌ها

تین: انجیر. آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

زیتون: زیتون به درخت زیتون و میوه آن هر دو گفته می‌شود ولی به روغن آن زیت گویند.

طور: آن به مطلق کوه و نیز به کوه معروف صحرای سینا گفته می‌شود مراد در اینجا کوه سینا و محل نزول وحی بر موسی است.

سینین: سینا شبه جزیره‌ای است ما بین دریای مدیترانه و کانال سوئز و فلسطین و خلیج عقبه. ایضا سینا کوهی است در آن شبه جزیره

به نام حوریب، شاید اضافه طور به «سینین» بیانیه باشد، به هر حال آن، دو ضبط دارد یکی «سینین» و دیگری سینا چنان که در سوره

مؤمنان/ ۲۰ آمده است.

البلد: بلد: سرزمین، منظور از آن سرزمین مکه است چنان که خواهد آمد الْبَلَدِ الْأَمِينِ سرزمین امن و امان.

تقویم: معتدل کردن «قوم الشیء: عدله» مراد از آن ظاهرا آماده کردن انسان برای هدایت خداوند و ارتقاء است که خدا او را در

بهترین استعداد و صلاحیت ارتقاء آفریده است و شاید آماده بودن برای صعود و نزول هر دو مراد باشد چنان که در آیات بعدی

است.

اسفل: سفل (بر وزن قفل): پائینی. پستی. سافل: پائین. اسفل: پائین تر.

سافلین: پستها. در قرآن مجید همه جا اسم تفضیل به جمع محلی بالف و لام اضافه شده است مانند: احکم الحاکمین. ارحم الراحمین.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۰

مگر در این آیه که بدون الف و لام آمده است در کشف گوید:

بعضی آن را «اسفل السافلین» خوانده است.

احکم: حکم: داوری «حکم بینهم: قضی و فصل» احکم الحاکمین:

یعنی عادلترین داوران.

شرحها

در این سوره بیان شده که خدا انسان را در بهترین استعداد و اعتدال آفریده است، سپس انسان با پیروی از هوای نفس چنان سقوط می‌کند که از هر موجود پست، پستتر می‌شود، اما گروه دیگری در اثر ایمان و اعمال صالح چنان اوج می‌گیرند که به نعمت ابدی می‌رسند، و چون خدا احکم الحاکمین است، باید در مقابل اعمال این دو گروه، پاداش و کیفری قرار دهد و آن همان معاد و قیامت است و انسان نباید آن را تکذیب کند.

در رابطه با قسمها و مقسم به، ارتباط طور سینین و بلد الامین روشن است زیرا اولی محل ظهور تورات و دومی محل ظهور قرآن است که هر دو در پروراندن انسان و رساندن او به اوج کمال، علّت و سبب هستند (البته تورات در عهد خود).

اما انجیر و زیتون شاید بدان جهت ذکر شده‌اند که بدن را اصلاح می‌کنند و ارتقاء می‌دهند مانند موسی و محمد صلی الله علیه و آله که استعداد و روح را اوج می‌دهند و یا آنها مانند انسان فاسد شدن و صالح شدن دارند یعنی سوگند به انجیر و زیتون که درمان مادی و خوراک هستند، و سوگند به طور سینا و مکه که محل طلوع ارتقاء الهی می‌باشند که ما انسان را ... و الله العالم.

۱-۳- وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ.

ظاهر آیه آنست که مراد از تین و زیتون دو میوه معمولی است. از ابو ذر نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر می‌گفتم میوه‌ای از بهشت نازل شده

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۱

می‌گفتم این انجیر است چون میوه بهشت بدون هسته است بخورید آن را ... «۱».

قتاده گوید: تین کوهی است که دمشق بر روی آن بنا نهاده شده و زیتون کوهی که بیت المقدس بر آنست.

ناگفته نماند: قتاده بن دعامة در سال ۱۱۷ در وقت دولت بنی امیه فوت کرده است، به نظر می‌آید خواسته است در این یاوه‌گویی خدمتی به بنی امیه کند که دمشق پایتخت آنها بوده است.

عکرمه که یکی از خوارج و دشمن علی بن ابی طالب علیه السلام بود گفته است:

تین و زیتون دو کوه هستند، علّت این تسمیه آنست که انجیر و زیتون در آن دو کوه بسیار می‌رویند ولی در این صورت لازم بود که آن دو نکره آیند نه با الف و لام، طور سینین یا سینا همانجایی است که بر موسی وحی آمد، منظور از الْبَلَدِ الْأَمِينِ سرزمین مکه است چنان که در بعضی از روایات نیز آمده است در آیات دیگر می‌خوانیم: که ابراهیم علیه السلام در دعایش فرموده رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا بقره/ ۱۲۶، در بعضی از روایات، تین و زیتون و طور سینین به علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم تفسیر شده، که آن شاید استفاده از قرآن مجید باشد.

۴ و ۵- لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.

جواب قسم‌هاست گفتیم که منظور از احسن تقویم آنست که خدا انسان را در بهترین استعداد و اعتدال آفریده که برای صعود و نزول کمال آمادگی را دارد، نظیر *فَالْتَمَّهَا فُجُورُهَا وَ تَقْوَاهَا شَمْسٌ* / ۸، از الطاف بزرگ خدا آنکه انسان می‌تواند با ایمان و عمل، اوج گیرد و به سعادت ابدی برسد. و مشمول *فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ* گردد، ظاهراً در این آیه شکل ظاهری و تناسب اندام انسان در

(۱)

«روی ابو ذر عن النبی (ص) قال فی التین لو قلت ان فاکهه نزلت من الجنة لقلت هذه هی، لان فاکهه الجنة لا عجم لها فكلوها فانها تقطع البواسر و تنفع من النقرس». تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۲

نظر نیست، بلکه نظر به استعداد درونی اوست، «اسفل» منصوب به نزع خافض و تقدیر آن «الی اسفل» است منظور از برگردانیدن انسان به پستترین آنست که انسان در اثر تسلط شیطان و نفس پستتر از هر پست گردد و مقام *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ* اسراء / ۷۰ را از دست بدهد و مشمول: *إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ* فرقان / ۴۴ گردد، اینکه خدا رد را به خود نسبت داده از آنست که تأثیر و تأثر اشیاء ناشی از اراده خداست و گرنه انسان خودش باعث چنین بدبختی می‌شود، به نظر می‌آید «سافلین» از خود انسانها باشد یعنی: سافلین از اهل شقاوت و عذاب، به نظر بعضی منظور از اسفل سافلین حالت پیری و ارذل العمر و امثال آن و یا منظور از آن آتش است ولی این سخنان بسیار بعید است.

۶- *إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ*.

استثناء است از ضمیر «رددناه» که مطلق انسان باشد، یعنی آنها که اهل ایمان و عمل صالح هستند به اسفل سافلین بر نمی‌گردند، *أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ* به معنی غیر مقطوع و ابدی است، آری آنها راست پاداش دائمی و سعادت ابدی.

۷ و ۸- *فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ*.

نتیجه‌گیری است از مطلب بالا، یعنی: حالا- که عده‌ای به اسفل سافلین بر- می‌گردند و عده‌ای اهل *آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ* می‌شوند، این کار، وجود معاد را لازم گرفته است پس چه چیز تو را وادار می‌کند که جزا و معاد را تکذیب کنی، آن گاه در تأکید این مطلب فرموده: آیا خدا بالاترین داوران نیست.

حالا- که خدا از هر قاضی بهتر و بالاتر حکم می‌کند و میان نیکوکار و بدکار فرق می‌گذارد لا بد معادی در کار است، معقول نیست به نیکوکاران پاداش داده نشود و به بدکاران کیفر.

این مطلب در آخر سوره حجر در وجوه اثبات معاد نقل گردید، و اگر

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۳

با آمدن معاد میان این دو گروه حکم نشود منافی عدالت خواهد بود، این مطلب در آیات: *أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ* ص / ۲۸ و: *أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ* جائیه / ۲۱ نیز آمده است.

خطاب *فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ* راجع به انسان است.

در شب سه شنبه هفتم جمادی الثانیة سال هزار و چهار صد و سه مطابق ۱ / ۱ / ۶۲ تفسیر سوره تین به انجام رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۴

اشاره

در مکه نازل شده و نوزده آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- سوره علق اولین سوره است که در مکه نازل گردید.

در مجمع البیان فرموده: اکثر مفسران گفته‌اند: اولین سوره‌ای که نازل شد، سوره علق است که پنج آیه از آن نازل گردید، به نظر بعضی اولین سوره‌ای که نازل شد، سوره مدثر بوده است، در مقدمه تفسیر برهان ج ۱/ ۲۹ از کلینی رحمه الله به اسنادش از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده: اولین چیزی که بر رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل گردید: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ ... تا آخرین بود و آخرین سوره که نازل شد إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ بُوَد، همین حدیث را از صدوق از حضرت رضا علیه السّلام نیز نقل کرده ولی در آن «الی آخره» ندارد.

در المیزان فرموده: اول ما نزل سوره علق است بعد می گوید: بعید نیست که همه‌اش یک دفعه نازل شده باشد. و احدی در مقدمه اسباب النزول پنج حدیث در این باره نقل کرده و در بعضی از آنهاست که ابتدا پنج آیه اول، نازل شده است بقیه سخن در اول سوره مدثر دیده شود. این سوره در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و شش است.

۲- عدد آیات آن به قول قارئان عراقی نوزده و به قول قارئان شامی هیجده و در قول قارئان حجاز بیست است (مجمع البیان)، علت اختلاف آنست که، حجازی‌ها اُرَایَتِ الذِّی یَنْهَى را یک آیه شمرده‌اند اما دیگران آن را تا عَبْدًا

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۵

إِذَا صَیَلَمَی یک آیه گفته‌اند و نیز قارئان حجازی کَلَّا لَئِن لَّمْ یَنْتَهَ را یک آیه دانسته‌اند ولی کوفی‌ها تَا لَنْسَ فَعَا بِالنَّاصِیَةِ را یک آیه شمرده‌اند.

به نقل تفسیر خازن: این سوره دارای نود و دو کلمه و دویست و هشتاد حرف است.

۳- نامگذاری آن به سوره «علق» ظاهراً به عِلَّتْ وقوع این کلمه در اول آنست، در روایات اهل بیت علیهم السّلام سوره «اقرء باسم ربک» نامیده شده است.

۴- در زمینه نزول سوره مبارکه در تفاسیر اهل سنت نقل شده: که بعد از آمدن وحی، رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خدیجه را از آن، با خبر کرد، هر دو پیش «ورقه» پسر عموی خدیجه آمدند، ورقه بعد از گفتگو با آن حضرت گفت: ناراحت مباش این نبوت است.

ناگفته نماند: این مطلب از اهل بیت علیهم السّلام نقل نشده است و باید آن را تکذیب کرد که متضمن شک آن حضرت در نبوت خویش است.

در المیزان بعد از اشکال در نقل بالا فرموده است: حق آنست که وحی نبوت و رسالت ملازم با یقین رسول به رسالتش و نبی به نبوتش از جانب خداست چنان که از اهل بیت علیهم السّلام نقل شده است.

۵- به هر حال رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در سال چهارم از سن مبارکش در کوه «حراء» بودند که در بیست و هفتم ماه رجب اولین بار جبرئیل نازل گردید و این سوره را برای آن حضرت آورد و رسالت او را به وی اعلام کرد «۱».

(۱) عجیب است که آقای طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن می‌نویسد: «بنا بر مشهور در شب یا روز هفدهم رمضان ندای «اقرء» به

آن حضرت آمد. با آنکه شیعه اجماع دارد که بعثت آن حضرت در بیست و هفت رجب بوده است، آنچه ایشان گفته است قول اهل سنت می‌باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۶

سوره العلق مکیه و هی اول ما نزل من القران و آیاتها تسعه عشر

[سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) أَفْرَأُ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴)

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَ اسِجْدُ وَ اقْتَرِبْ (۱۹)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۷

به نام خدای رحمان رحیم

۱- بخوان قرآن را با شروع به نام پروردگارت که آفرید

۲- انسان را از خون بسته آفرید

۳- بخوان قرآن را که پروردگارت عطا کننده تر است

۴- خدایی که با قلم تعلیم کرد.

۵- انسان را آنچه نمی دانست آموخت

۶- لکن انسان طغیان می کند

۷- زیرا که خود را بی نیاز می پندارد

۸- حقا که بازگشت به سوی پروردگار تو است

۹- خبر بده از کسی که نهی می کند (از نماز)

۱۰- بنده‌ای را وقتی که نماز می خواند

۱۱- خبر بده: اگر آن بنده بر هدایت باشد

۱۲- یا امر به تقوی کند؟

۱۳- خبر بده که اگر نهی کننده حق را تکذیب و از آن رو گرداند

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۸

۱۴- آیا ندانسته است که خدا می بیند.

۱۵- نه، اگر بس نکند حتما از پیشانی او می گیریم.

- ۱۶- پیشانیی که دروغگو و خطا کار است.
 ۱۷- پس (بیاری) بخواند اهل مجلس خود را
 ۱۸- می‌خوانیم مأموران آتش را
 ۱۹- نه، از او اطاعت نکن. سجده کن و به خدا نزدیک باش

کلمه‌ها

علق: (بر وزن فرس) جمع علقه است به معنی خون منعقد که حالت بعدی نطفه است و نیز به معنی زالو آید، در قاموس و اقرب گوید:

«دویبۀ سوداء تکون فی الماء تمص الدم» طبرسی فرموده: علق جمع علقه و آن خون منعقدی است که در اثر رطوبت به هر چیز می‌چسبد.

رجعی: رجعی و رجوع مصدر هستند به معنی بازگشت.

نسفعا: سفع: جذب شدید (کشیدن) «سفعت بالشیء: جذبه جذبا شديدا» نون تأکید خفیفه بر آن داخل شده است.

ناصیه: موی جلو سر. مناصاه به معنی اتصال است، علق این تسمیه متصل شدن موی، به سر است.

نادیه: نادى: مجلس. گویند تا اهل مجلس در آن نباشد نادى نگویند گویی منظور از آن اهل مجلس و یاران است.

زبانیه: زبن: دفع کردن. زبانیه جمع است به معنی دفع کنندگان به آتش، مفرد آن زابن، به قولی زبنی و به قولی زبینه است. یعنی ملائکه موکل با آتش.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۸۹

شرحها

در این سوره ابتدا به رسول خدا دستور می‌رسد که وحی را اخذ کند و بخواند. آن وحی از جانب خدایی است که انسان را آفریده و با قلم او را تعلیم داده و تربیت کرده است. سبحان الله از عظمت قرآن که اولین کلامش با آفرینش انسان و تربیت و تعلیم و قلم شروع می‌شود.

آن گاه روشن می‌کند که انسان چون خود را بی نیاز دید طغیان می‌کند و همان طغیان سبب می‌شود که در مقابل راهنمایان توحید موضع گیرد و آنها را تکذیب کند، آنها بی آنکه فکر کنند که خدا حاضر و ناظر است و می‌داند و می‌بیند به انکار توحید بر می‌خیزند ولی اگر از این کار دست بردارند از پیشانی آنها گرفته به آتش می‌افکنیم، اگر یارانی هم برای خود بخوانند اثری ندارد ما نیز مأموران آتش را می‌خوانیم.

معلوم می‌شود بعضی از سران شرک آن حضرت و مسلمانان را از خواندن نماز مانع می‌شدند که بعد از تهدید آنها، به رسول خدا فرمان می‌دهد که به حرف چنین کسی گوش مکن، برای: خدایت سجده کن و تقرب جوی.

۱- ۵- اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.

این پنج آیه با بسم الله ... در همین قالب به آن حضرت نازل گشته و آن امر به اخذ قرآن از جانب خداست یعنی: «اقرأ القرآن مفتتحا باسم ربك» گرچه خود این کلمه نیز از قرآن است، نظیر آنکه شخصی در نامه خود می‌نویسد: چون این نامه را خواندی به مضمون آن عمل کن، گرچه این کلمات نیز از خود نامه است.

پس امر «اقرء» راجع به همه قرآن است و انتخاب «اقرء» به جای اخذ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۰

و مانند آن ظاهراً برای آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندن نمی دانسته است، علی هذا در اینجا خواندن برای مردم مطرح نیست بلکه، آن در معنای «خذ القرآن من ربك» است.

رَبُّكَ الَّذِي خَلَقَ شَامِلِ خَلْقَتِ وَ رُبُوبِيَّتِ اسْتَعْنَى: بخوان قرآن را با شروع به نام پروردگارت که آفریدن و پرورش از جانب او است، این همان توحید کامل است که انبیاء به آن دعوت کرده‌اند: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ يونس / ۳ «۱» خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ گوشه‌ای از ربوبیت خدا درباره خلقت انسان و تکامل او از علقه به انسان است که آمدن قرآن را لازم گرفته و گرنه انسان بی‌هدایت معنی ندارد، در اینجا نظر به مطلق انسان است.

«اقرء» دوم برای تأکید است یعنی بخوان قرآن را و اخذ بکن قرآن را وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ ... ظاهراً در رابطه با «اقرء» است یعنی خدای تو آن خدای عطا کننده است که انسان را با قلم تعلیم کرده، بالاتر از آن به همه انسانها آنچه را که نمی دانستند تعلیم کرده است، علی هذا می‌تواند تو را تعلیم کند با آنکه خواندن و نوشتن نمی‌توانی.

پس وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ ... جمله حالیه است، اکرم به معنی عطا کننده تر می‌باشد عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ تعمیم تعلیم انسان از راههای غیر قلم است مانند خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ می‌دانیم که بسیاری در دانستنیهاست که قلم در تعلیم آنها به کار نرفته است، به هر حال هر دو تعلیم از جانب خداست.

بعضی‌ها گفته‌اند «اقرء» دوم راجع به خواندن برای مردم است، یعنی «اقرء القرآن علی الناس» ولی آن بسیار بعید است.

(۱) می‌شود که این جمله تعلیل «باسم» باشد یعنی سزااست که با نام خدا افتتاح کنی که هم آفریننده است و هم تربیت کننده.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۱

مخفی نماند از آیات استفاده می‌شود که تکمیل خلقت انسان با تعلیم است اگر تعلیم و تربیت نباشد خلقت انسان بی‌فائده خواهد بود.

۶-۸- كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا فِئْتَنًا أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى.

لفظ «کلا» ردع و جواب است به مطلبی که از آیات سابق فهمیده می‌شود یعنی مقتضای خلقت و ربوبیت و تعلیم و کرامت خدا آنست که انسان او را شکر و بندگی کند لکن انسان طغیان می‌کند زیرا که خود را بی‌نیاز میدانند اما بدان که بازگشت بسوی پروردگار تو است و از انسان حساب خواهد کشید.

علی هذا «کلا» به معنی (لکن - امیاً) است أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى تعلیل «لیطغی» و تقدیر آن «لان راه» می‌باشد، فاعل و مفعول «راه» انسان است، رؤیت در اینجا به معنی ظن و گمان و استغنا، بی‌نیازی از خدا در اثر ثروت و قدرت می‌باشد «۱» این سخن در رابطه با طبع انسان بما هو انسان است قطع نظر از تربیتهای خارجی.

نظیر وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا اسراء / ۱۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ابراهیم / ۳۴.

۹-۱۴- أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ. أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ. أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ.

این آیات ذکر بعضی از مصادیق و نمونه‌های طغیان در آیات سابق است، معلوم می‌شود که بعضی از مشرکان آن حضرت را از خواندن نماز نهی می‌کرده است، گویند: او ابو جهل بود، چنان که خواهد آمد، «أرأیت» به معنی «اخرنی» و استفهام برای تعجب است و تکرار آن تأکید تعجب می‌باشد، آیه أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ مربوط به هر سه «أرأیت» است مفعول دوم «أرأیت» در هر سه

محل محذوف است و مراد از «عبدا» رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِ بَاشَد، اینک آیات را

(۱) به نظر راغب اصفهانی استغناء مثل غنی به معنی بی‌نیازی است، این مطلب از آیات به وضوح فهمیده می‌شود.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۲

یکی یکی می‌آوریم أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى تَقْدِيرِ آن چنین است:

«اخبرني عن الذي ينهى الرسول اذا صَلَّى هل يستحق الا-العذاب و هو يعلم ان الله يرى» یعنی: بگو به بینم آنکه بنده‌ای را از نماز خواندن نهی می‌کند آیا جز عذاب راهی دارد با آنکه می‌داند خدا او را می‌بیند.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ؟ فاعل «كان»، «عبدا» در آیه بالا است یعنی: بگو به بینم اگر آن بنده نهی شده بر هدایت باشد یا امر به تقوی و توحید کند آیا این نهی کننده جز عذاب راهی دارد با آنکه می‌داند خدا او را می‌بیند؟

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ یعنی: خبرم بده اگر آن نهی کننده حق را تکذیب کند و از آن رو گردان باشد جز عذاب راهی دارد؟ با آنکه می‌داند خدا او را می‌بیند، از آیه أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ معلوم می‌شود که بت پرستان مکه عقیده داشتند که خدا از اعمال بندگان با خبر است چنان که از آیات قرآن و از تاریخ آنها معلوم می‌شود، درباره آیات دو مطلب ماند که در نکته‌ها خواهد آمد.

۱۵-۱۸- كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهَ لَسَفَعًا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَدَّعَ الرَّبَّائِيَةَ.

یعنی: مطلب آن طور نیست که این نهی کننده می‌پندارد که در کارش مطلق.

العنان باشد، اگر از این کار دست برندارد حتما از موی پیشانی او گرفته و به آتش می‌کشیم، نسبت کذب و خطابه ناصیه مجاز است، این استعمال مجوز گرفتن از ناصیه است زیرا خطا کار و دروغگو باید گرفته شود.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ... برای تعجیز است و یک نوع زور آزمایی است که مشرک شکست می‌خورد، یعنی در مقابل گرفتن از ناصیه‌اش یاران خویش را بطلبد، ما نیز مأموران آتش را می‌طلبیم آن وقت خواهد دید که یارانش کمکی نتوانند کرد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۳

۱۹- كَلَّا لَا تُطِغُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ.

یعنی: نه، به نهی مشرک اطاعت مکن، به خدایت سجده کن و تقرب جوی.

گویی منظور از سجده نماز است، به قرینه يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى این آیه یکی از سجده‌های واجب قرآن است که در «نکته‌ها» عنقریب توضیح داده خواهد شد.

حضرت رضا علیه السّلام فرموده است: بنده در حال سجده از همه وقت به خدا نزدیکتر است، آنست قول خدا وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (تفسیر برهان).

نکته‌ها

رسول خدا و ممانعت از سجده: در رابطه با آیه أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى در مجمع البیان نقل شده: در حدیث آمده: ابو جهل به اهل مکه گفت: آیا محمد در میان شما صورت بر خاک می‌نهد؟

گفتند: آری. گفت: قسم به آن کس که به او قسم می‌خورند اگر او را در آن حال دیدم قدم بر گردنش خواهم نهاد، روزی به او گفتند: او محمد است که دارد نماز می‌خواند، ابو جهل به سوی آن حضرت رفت ولی به عقب برگشت و با دو دستش چیزی را از خود دور می‌کرد، گفتند: یا ابا الحکم چه شده؟ گفت: میان من و او خندقی از آتش است و اینها بالهایی است (بالهای ملائکه) رسول خدا فرمود به خدایی که روحم در دست او است اگر به من نزدیک می‌شد ملائکه او را تکه تکه می‌ربودند، پس خدا نازل

کرد أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ...

نماز آن حضرت پیش از بعثت: باز در رابطه با آیه أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عِبَادًا إِذَا صَلَّوْا بِأَنَّهُمْ يَأْتُونَكَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ حضرت رضا علیهما السَّلَام نقل شده که همه سوره به یک بار نازل گردیده است به نظر می‌آید: آن حضرت پیش از آغاز وحی نماز می‌خوانده است و ابو جهل به صرف آنکه این شخص کاری بر خلاف آئین بت پرستی می‌کند از آن مانع می‌شده است، این مطلب بعید نیست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۴

زیرا آن حضرت پیش از بعثت طبق آئین ابراهیم علیه السَّلَام عمل می‌کرده است، جریان «تحنث» و عبادت آن حضرت در غار «حراء» قهرا توأم با نماز و سجده بوده است نهایتاً معلوم نشده که آن نماز و سجده در چه شکلی بوده است «۱» باید در این زمینه بیشتر تحقیق شود، در الغدیر ج ۳/ ۲۲۲ از امیر المؤمنین علیه السَّلَام نقل شده فرمود:

پیش از مردم هفت سال (با رسول خدا) نماز خواندم آن وقت سجده می‌کردیم ولی رکوع نه، می‌دانیم که آن حضرت در پنج سالگی به خانه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رفته است.

سجده‌های واجب در قرآن: در قرآن مجید مجموعاً پانزده آیه سجده است که شافعی در همه آنها سجده را مستحبّ می‌داند و ابو حنیفه در همه آنها به وجوب فتوی داده است. ائمه شیعه به پیروی از ائمه اطهار علیهم السَّلَام فقط در چهار محل از آنها سجده را واجب می‌داند که به محض خواندن یا شنیدن آن سجده واجب است: اول آیه پانزدهم از سوره الم سجده، دوم آیه سی و هفتم از سوره فصلت، سوم آیه شصت و دوم از سوره النجم، چهارم آیه نوزده از سوره علق، در بقیه که یازده محل است سجده مستحبّ می‌باشد.

در مجمع البیان فرموده:

«روی عبد الله سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال: العزائم الم تنزّل و حم السجدة و النجم و اقرء باسم ربك و ما عداها في جميع القرآن مسنون و ليس بمفروض».

ناگفته نماند: به نظر می‌آید که جمله «و ما عداها ...» از روایت نیست و

(۱) خلاصه: نماز آن حضرت پیش از بعثت نماز فعلی نبوده است که بعد از بعثت نازل شد، ولی نماز می‌خوانده است و چنان که از

علی (ع) نقل شده: نماز بدون رکوع بوده است الغدیر در این رابطه بابی منعقد کرده است ج ۳/ ۲۲۱-۲۲۴

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۵

کلام طبرسی علیه الرحمة است.

روز جمعه دهم جمادی الثانیة هزار و چهار صد و سه هجری مطابق ۱۵/ ۱/ ۱۳۶۲ تفسیر سوره علق به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۶

سوره قدر

اشاره

در مکه نازل شده و پنج آیه است

کلیات سوره مبارکه

- ۱- سوره قدر چنان که در مقدمه تفسیر گذشت بیست و پنجمین سوره است که بعد از سوره عبس در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و هفتم است، بعید نیست که در حدود سالهای سوم یا چهارم بعثت نازل شده باشد «۱».
- ۲- عدد آیات آن در قرائت مکی و شامی، شش و در قرائت دیگران پنج است، چون قارئان مکه و شام لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ را دو آیه شمرده‌اند به نقل تفسیر خازن، کلمات آن سی و حروف آن صد و دوازده است.
- ۳- تسمیه آن به «قدر» بعثت وقوع این کلمه در اول آنست وانگهی همه آن درباره قدر می‌باشد.
- ۴- درباره مکی و مدنی بودن این سوره اختلاف هست، بعضی مکی و بعضی مدنی گفته‌اند. حق این است که مطالب آن هم با مکی بودن می‌سازد و هم با مدنی بودن.
- المیزان فرموده: از اینکه از اهل بیت علیهم السلام روایت شده: این سوره آن وقت نازل گردید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در خواب دید بنی امیه در منبر او بالا می‌روند از دیدن آن غمگین گردید، خدا با این سوره او را تسلی داد، تأیید می‌شود که سوره مدنی است.
- ناگفته نماند: مطالب این سوره مانند مطالب اول سوره دخان است که در

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۷

مکه نازل شده و حدود شصت و پنجمین سوره مکی است، به نظر می‌آید که نزول قرآن در شب قدر در هر دو مورد، قبل از هجرت در مکه مطرح بوده و جواب داده شده است. علی‌هذا به نظر می‌آید که سوره قدر نیز در مکه نازل شده باشد ولی روایتی که در شأن نزول خواهد شد خلاف آن را می‌رساند و الله العالم.

۵- در رابطه با شأن نزول سوره دو مطلب نقل شده است یکی خواب آن حضرت در زمینه، حکومت بنی امیه که در ذیل آیه وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي اَرْتَيْنَاكَ اِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ اسراء / ۶۰ گذشت و در بالا خلاصه آن نقل گردید.

و در روایت امام صادق علیه السلام در کافی نقل شده: «

و انزل عليه اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...» «۱»

از این روایت معلوم می‌شود که سوره مبارکه در همین رابطه برای تسلیت آن حضرت نازل شده است که یعنی مدت حکومت بنی امیه هزار ماه است و شب قدر از همه آن بهتر است این مطلب در روایات اهل سنت نیز آمده است چنان که در برهان آن را از صحیح ترمذی نقل کرده است.

دیگری آنکه در تفاسیر شیعه و اهل سنت از ابن عباس منقول است و آن اینکه برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حال مردی از بنی اسرائیل را نقل کردند که سلاح به دست، هزار ماه در راه خدا جنگیده بود، حضرت تعجب کرد و خوش داشت در امتش نیز چنین کسانی بوده باشند، عرض کرد خدایا امت مرا عمر کوتاه و اعمال کم داده‌ای، خدا برای او ليله قدر را عطا کرد که آن از هزار ماه بهتر است هزار ماهی که آن اسرائیلی جنگید.

ناگفته نماند: شأن نزول همه‌اش درباره هزار ماه است و فقط لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ با شأن نزول می‌سازد، اما خود سوره یک واقعیت بسیار بزرگی را می‌رساند که عقول از تصور آن متحیر است.

(۱) کافی ج ۴ / ۱۵۹ کتاب الصیام باب فی لیلۃ القدر.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۸
سوره القدر مکیه و هی خمس آیات نزلت بعد سوره عبس

[سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴)
سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ (۵)
به نام خدای رحمان رحیم
۱- ما قرآن را در شب قدر نازل کرده‌ایم.
۲- چه می‌دانی شب قدر چیست؟
۳- شب قدر بهتر از هزار ماه است.
۴- ملائکه و روح، در آن شب از برای هر کاری نازل می‌شوند.
۵- آن شب عنایت و سلام است تا طلوع فجر

کلمه‌ها

قدر: اندازه‌گیری و اندازه. راغب گوید: «القدر و التقدير: تبیین کمیۀ الشیء» (قاموس قرآن).
سلام: این لفظ یک دفعه به معنی سلامتی از بلایا و شرور و آفات است مثل: اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ق / ۳۴ و مثل سَلَامٌ هِيَ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۲۹۹
حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ و یک دفعه به معنی سلام دادن است نظیر:
فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اعراف / ۴۶.
مطلع: مصدر میمی است به معنی طلوع. و نیز اسم مکان است مانند مطلع الشمس.

شرحها

خلاصه آیات پنجگانه چنین است: ما قرآن را در شب قدر نازل کرده‌ایم آن شب از هزار شب بهتر است، در آن شب ملائکه و روح برای تمشیت هر کاری نازل می‌شوند، آن شب تا طلوع فجر سلامتی است، بیشتر آیات سوره از متشابهات است چنان که در اول سوره آل عمران ذیل آیه هفتم مفصلاً در این زمینه سخن گفته‌ایم اکنون آیات را بررسی می‌کنیم و آنچه به نظرمان می‌آید می‌گوئیم و الله اعلم.
۱- إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.

ضمیر «انزلناه» راجع به قرآن است که از سیاق کلام فهمیده می‌شود، ظهور آیه در آنست که همه قرآن در شب قدر نازل شده است، المنار نظر می‌دهد که شروع نزول در شب قدر بوده است ولی این بر خلاف ظهور آیه است، در این باره در مقدمه تفسیر ذیل عنوان نزول دفعی و تدریجی قرآن و نیز در سوره دخان و قیامت سخن گفته‌ایم، تعیین شب قدر در «نکته‌ها» خواهد آمد.

لیله قدر یعنی چه؟ و چه چیزها در آن اندازه گیری می‌شود؟ در سوره حم دخان چنین آمده است: *حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةً إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ. فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* این آیات می‌گویند: قرآن در شب مبارکی نازل شده. و در آن هر کار حکیمانه و با مصلحت از همدیگر جدا می‌شود، ظاهراً مراد تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۰

آنست که مقدرات و پیشامدهای انسانها از روی مصلحت و علل و اسباب تعیین می‌شود «یفرق» ظهورش در تداوم است یعنی آن شب و این تفریق ادامه داشته و خواهد داشت چنان که در «نکته‌ها» خواهد آمد.

«کل امر» در سوره دخان همان *مِنْ كُلِّ أَمْرٍ* است که در این سوره آمده و ملائکه برای آن نازل می‌شوند.

معلوم می‌شود که کارهای خدا دارای دو مرحله است، مرحله اجمال و مرحله تفصیل و تبیین، مرحله تفصیل در شب قدر بوده و خواهد بود، نزول قرآن نیز یکی از مصادیق *فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ* است.

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

«يقدر في ليلة القدر كل شيء يكون في تلك السنة الى مثلها من قابل، خير و شر و طاعة و معصية و مولود و اجل و رزق فما قدر في تلك السنة و قضى فهو المحتوم و لله عز و جل فيه المشيئة»
 (۱).

این آیات از لحاظ مفهوم کاملاً معلوم و روشن هستند اما از لحاظ کیفیت و مصداق خارجی بر ما مجهول و متشابهند و العلم عند الله.

۲ و ۳- و ما أدراك ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ آیه اول بیان اهمیت ليله قدر است. منظور از «الف شهر» تحدید واقعی نیست، مثلاً آنجا که فرموده: *إِنْ تَسْتَعْفِفُوا لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ* توبه / ۸۰ منظور آن نیست که اگر هفتاد و یک بار استغفار کنی خدا می‌بخشاید، بلکه منظور آنست که هر چه استغفار کنی، خدا آنها را نخواهد بخشید، در اینجا غرض آنست که شب قدر از هزاران شب بهتر است.

ناگفته نماند: علت بهتر بودن آن به مناسبت تعیین سرنوشتها در آنست و گرنه هرج و مرج می‌شد چنان که بهتر بودن بیست و هفت رجب به علت بعثت آن حضرت و بهتر بودن سیزده رجب به علت ولادت علی علیه السلام است.

(۱) کافی کتاب الصیام باب فی لَيْلَةِ الْقَدْرِ ج ۴ / ۱۵۷.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۱

در مجمع البیان عبادت آن را بهتر از عبادت هزار ماه گفته است.

در المیزان فرموده: به قول مفسران خیر بودن از جهت عبادت است و آن با غرض قرآن مناسب است که می‌خواهد بندگان به خدا مقرب شوند، پس احیاء آن شب با عبادت بهتر است از عبادت هزار ماه.

ناگفته نماند: نظر به لفظ آیه، این سخن بعید به نظر می‌آید گرچه عبادت در آن شب افضل است ولی قرآن مجید «الف شهر» را در مجسم کردن منزلت آن شب بیان می‌کند.

در کافی از سعید سمان نقل شده که از حضرت صادق علیه السلام پرسید: ليله قدر چطور از هزار ماه بهتر است؟ فرمود:

«العمل فيها خير من الف شهر ليس فيها ليلة القدر»

و نیز از حضرت باقر علیه السلام در جواب زراره و محمد بن مسلم چنین نقل شده است «۱» علی هذا به نظر می‌آید که شب قدر از دو جهت از هزار ماه بهتر است یکی خود شب از لحاظ تعیین سرنوشتها، دیگری عمل صالح در آن شب، و نزول قرآن نیز بر آن افزوده است.

۴- تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.

یعنی: «من اجل كل امر» نزول ملائکه برای تمشیت کارها عبارت اخرای فيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ است که از سوره دخان نقل شد، آیه از متشابهات است که وقوع خارجی آن درست درک نمی‌شود، چطور نازل می‌شوند؟ به کجا نازل می‌شوند؟ کل امر کدام است؟ چطور تمشیت می‌دهند؟ خدا بهتر می‌داند، این آیه و آیه بعدی تفسیر لیلۃ القدر است، راجع به روح رجوع شود به سوره اسری / ۸۵ و آخر سوره نبأ.

از روایات معصومین علیهم السلام معلوم می‌شود که ملائکه کارهای شب قدر را به خدمت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم می‌رسانند در کافی ضمن روایتی

(۱) کافی کتاب صیام باب فی لیلۃ القدر.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۲

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

«... انما یأتی بالامر من الله تعالی فی لیالی القدر الی النبی و الی الاوصیاء افعل کذا و کذا»

و در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که علی علیه السلام به ابن عباس فرمود: شب قدر در هر سال است و در آن کار یک سال نازل می‌شود، برای آنکار بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایندگانی هست، گفتم:

آنها کدام هستند؟ فرمود: من و یازده فرزندانم از صلب من همه امامان محدثند «۱» ۵- سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ.

در صحیفه سجادیه در دعای چهل و چهار در خصوص شب قدر آمده:

«...»

سلام دائم البرکة الی طلوع الفجر علی من یشاء من عباده بما احکم من قضائه».

ناگفته نماند: لفظ سلام بر خود «لیله» حمل شده است ولی از کلام صحیفه معلوم می‌شود که این سلام مخصوص بعضی از بندگان است (توجیه آن در پائین خواهد آمد).

در المیزان فرموده: «سلام هی» اشاره است بعنایت الهی که به بندگان که به خدا روی آورده‌اند شامل می‌شود ...

در بعضی از روایات کافی آمده که ملائکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام می‌کنند در مجمع البیان بطور «قیل» نقل شده که ملائکه به هر مؤمن که مرور کنند در آن شب سلام می‌کنند.

ناگفته نماند: قطع نظر از آنچه از حضرت سجاد صلوات الله علیه نقل شد به نظر می‌آید که این جمله در رابطه با لیلۃ مبارکة باشد که در سوره دخان آمده است یعنی: شب قدر مبارک است، عنایت است، رحمت است، سلامت است تا طلوع فجر، زیرا شب تقدیر و شب تعیین پیشامدها و مقدرات است که همه از

(۱) اصول کافی کتاب الحجۃ باب فی شأن انا انزلناه فی لیلۃ القدر و نیز در همان باب از امام باقر علیه السلام نقل شده:

«انه لینزل فی لیلۃ القدر الی ولی الامر تفسیر الامور سنۃ سنۃ» تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۳

روی حکمت تعیین می‌گردند پس آن یکپارچه سلامت و عنایت است و اگر مقدرات نبود عالم به هرج و مرج می‌رفت، گرچه آن مقدرات نسبت به بعضی شوم و ذلت بار است ولی در کل، عنایت و مبارک است از نظر آنکه بگوئیم زندان و دادگستری در کل مملکت، لازم و ضروری و مبارک است گرچه نسبت به اشقیای شوم و ناپسندیده باشد، اگر در این گفته دقت شود حقیقت کلام امام سجاد علیه السلام روشن خواهد شد.

نکته‌ها

شب قدر همیشه هست: در آیه *فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ* که گذشت معلوم می‌شود، شب قدر همیشه خواهد بود و استمرار دارد، زیرا ظهور «یفرق» که فعل مضارع می‌باشد در استمرار است.

روایات اهل بیت علیهم السلام آن را تأیید می‌کند در کافی از حرمان نقل شده که از حضرت باقر علیه السلام *از إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ* پرسید، حضرت فرموده:

«نعم ليلة القدر و هي في كل سنة في شهر رمضان في العشر الاواخر...»

«۱»

داود بن فرقد گوید: یعقوب گفت: شنیدم مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید بفرمائید: شب قدر در گذشته بوده یا در هر سال خواهد بود؟ امام فرمود:

«لو رفعت ليلة القدر لرفع القرآن»

«۲»

در روایت دیگری از امام پنجم علیه السلام آمده:

«... و لقد قضی ان یکون فی کل سنة لیلۃ یهبط فیها بتفسیر الامور الی مثلها من السنة»

«۳»

شب قدر ظاهراً شب بیست سوم رمضان است: حسان بن هران از امام صادق می‌پرسد: شب قدر کدام است؟ می‌فرماید آن را در شب بیست و یکم یا در شب بیست و سوم جستجو کن:

«فقال التمسها (فی) لیلۃ احدی»

(۱، ۲) فروغ کافی کتاب صوم باب فی لیلۃ القدر.

(۳) اصول کافی باب کتاب الحجۃ باب فی شأن انا انزلناه ... تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۴

و عشرين او لیلۃ ثلاث و عشرين»

«۱» از این روایت معلوم می‌شود که شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم است، از زراره نقل شده که حضرت صادق فرمودند: تقدیر در شب نوزده، محکم کردن در شب بیست و یکم و امضاء در شب بیست و سوم است

«قال ابو عبد الله عليه السلام: التقدير في ليلة تسع عشرة و الإبرام في ليلة احدى و عشرين و الامضاء في ليلة ثلاث و عشرين (كافي كتاب الصوم).»

صدوق علیه الرحمه در فقیه کتاب صوم باب ۳۳ روایت عبد الله بن انیس انصاری معروف به «جهنی» را نقل کرده که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: منزل من از مدینه دور است شبی را تعیین کنید که در آن به مدینه بیایم، آن حضرت شب بیست و سوم را معین کرد که معروف به «شب جهنی» شد، از این روایات می‌شود اطمینان پیدا کرده که شب قدر شب بیست و سوم است.

روز شنبه نهم رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۳۶۲ / ۲ / ۳ وقت ظهر تفسیر سوره قدر به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

(۱) فروع کافی ج ۴ / ۱۵۶ کتاب الصوم باب لیلۃ القدر.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۵

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ۳۳۵

سوره بینه

اشاره

در مدینه نازل شده و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- سوره بینه چهاردهمین سوره است که بعد از سوره طلاق در مدینه نازل گردید «۱» امّا در کدام سال از هجرت نازل گردید معلوم نیست، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و هشتم است.
- ۲- عدد آیات آن به نقل قرائت بصری نه و در قرائت دیگران از جمله قرائت کوفی هشت است، زیرا که قارئان بصری در مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ایستاده و آن را یک آیه شمرده‌اند ولی دیگران تا دِينُ الْقَيِّمَةِ را یک آیه گفته‌اند. در تفسیر خازن آمده: این سوره دارای نود و چهار کلمه و سیصد و نود و نه حرف است.
- ۳- آن را سوره «لم یکن»، سوره بریه، سوره بینه و سوره قیامت خوانده‌اند، در روایاتی که از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده، سوره «لم یکن» نامیده شده: «عن ابی جعفر علیه السلام من قرء سورۃ لم یکن کان بریئاً من الشرك...».
- ۴- مطالب سوره با مکی و مدنی بودن هر دو سازش دارد، ولی سیاق آیاتش به مدنی بودن بیشتر شباهت دارد، چنان که در میزان آمده است طبرسی فرموده: مدنی است و به قولی در مکه نازل شده است.

(۱) بنا بر آنکه ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۶

- ۵- این سوره می گوید: سنت الهی اقتضاء می کند که مردم از جانب خدا هدایت شوند، کفار از این سنت منفک نبودند تا رسول خدا برای هدایت آنها آمد، این سنت اصلاح جامعه را تضمین می کند و «سنت قیمه» است، تفرق و اختلاف گذشتگان در اثر نقصان سنت الهی نبود، بلکه برای آنها نیز رسولان گذشته آمده و طبق سنت الهی هدایتشان کردند ولی آنها بعد از آمدن بینه اختلاف کردند، تقصیر از آنها بود نه از سنت الهی. آن گاه در آخر سوره، عاقبت کار آنان که از سنت الهی اطاعت کرده یا نکرده‌اند بیان شده است به نظر بعضی منظور آنست که: مردم از شرک و کفر منفک نبودند مگر آنکه رسول خدا بیاید و آنها را منفک کند، متعلق «منفکین» در این نظر غیر از نظر فوق است. «۱»

(۱) از المیزان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۷

[سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸]**اشاره**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ
 (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴)
 وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ
 الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷)
 جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۸

- ۱- نبودند آنان که کافر شدند از اهل کتاب (یهود و نصاری) و از مشرکان عرب باز ایستاده گان از کفر، تا آنگاه که بدیشان آمده حجتی روشن
- ۲- آن، رسولی است از جانب خدا که نامه‌های پاک را تلاوت می کند.
- ۳- در آن صحف، احکام و حقایقی است استوار و ثابت.
- ۴- اهل کتاب (پیش از قرآن) در دین اختلاف نکردند مگر پس از آنکه برای آنها دلیل آشکار آمد.
- ۵- مأمور نشده‌اند مگر آنکه خدا را بندگی کنند، عبادت را مخصوص او کنند، موحد باشند، نماز را پیوسته بخوانند و زکاء را بدهند، دین استوار همین است.
- ۶- آنان که کافر هستند از اهل کتاب و مشرکان در آتش جهنم می‌باشند، در آن مخلد خواهند بود آنها بدترین خلق هستند.
- ۷- کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند، آنها بهترین خلقند.
- ۸- پاداش آنها نزد خدایشان بهشت‌های جاویدان است که نهرها از زیر آنها روان است در آنها مخلد می‌باشند، خدا از آنها خوشنود و آنها از خدا خوشنود هستند، آن برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

کلمه‌ها

منفکین: فک: جدا کردن «فک الشیء فکا: فصله و ابان بعضه عن بعض».

انفکاک: جدا شدن «منفکین»: جدا شوندگان. در مجمع آمده:

«الانفکاک: الانفصال عن شده اتصال».

کتب: نوشته‌ها. مکتوبها.

حنفاء: حنف (بر وزن شرف): میل به حق. حنیف: مایل به حق، جمع آن حنفاء است، یعنی موحدان.

قیمه: استوار. ثابت و محکم. در مجمع فرموده: «القیمه: المستمرة فی جهة الصواب».

بریه: خلق. براء در اصل به معنی خلاص شدن و کنار شدن است خلق از ماده سالم کنار شده به صورت انسان در آمده است.

عدن: خلود. گویند: «عدن فی المکان: اقام فیه».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۰۹

شرحها

خلاصه مطلب آیات شریفه در بند پنج از کلیات سوره گفته شد این سوره ظاهراً شأن نزول بخصوصی نداشته است، موقعیت آن روز ایجاب کرده و یا جریانی پیش آمده که سبب نزول این واقیعت بزرگ از جانب خدای مَنان گشته است.

۱- لَمْ یَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ.

برای «منفکین» باید متعلقی در نظر گرفته شود، کفار از چه چیز منفک نبودند، المیزان آن را «مقتضای سنت هدایت» گرفته است یعنی سنت الهی بر آن جاری شده که مردمان هدایت شوند، کفار نیز از مقتضای آن سنت، جدا نبودند تا اینکه برای آنها رسول الله بیاید و آمد.

در مجمع البیان آن را به قول نسبت داده و می گوید: «لم یكونوا لیتروا منفکین من حجج الله حتی تأتیهم البینه»، آیاتی نظیر: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى لَيْلٍ / ۱۲ و امثال آن، این سنت الهی را بازگو می کنند و آیاتی نظیر: أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ زخرف / ۵ حکایت دارند که اعراض مردم سبب نمی شود که خدا از سنت هدایت دست بردارد.

«من» در جمله مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ اگر برای بیان باشد هیچ و اگر به معنای بعضیت باشد، مراد آن گروهی از اهل کتاب است که هنوز ایمان نیاورده بودند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در آن روز با دو گروه اهل کتاب و بت پرستان روبرو بود.

غرض از «البینه» رسول خداست چنان که خواهد آمد.

۲ و ۳- رَسُوْلٌ مِّنَ اللّٰهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً فِيْهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ.

«رسول» بیان «بینه» در آیه سابق است مراد از صحف اجزاء قرآن

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۰

مجید و از مطهره، پاک بودن از باطل و شرک و دس شیاطین است چنان که در آیات فِيْ صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ عبس / ۱۴ مشروحا گفته شد در بسیاری از آیات به گفته‌های پیامبران صحف اطلاق شده است، نظیر: صُحُفٍ اِٰرْهٰمِیْمٍ وَ مُوسٰی وَ اٰلِیْ / ۱۹ اَوْ لَمْ تَأْتِيَهُمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْاُولٰی طه / ۱۳۳.

مراد از «کتب» نوشته و احکام و اعتقادات است. یعنی در آن صحف، احکام و اعتقادات راست و صحیح ثبت است لفظ «قیمه» قرینه است که مراد احکام و اعتقادات می باشد.

۴- وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِیْنَ اٰتُوْا الْكِتٰبَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ.

این آیه شاید در بیان آنست که: اختلاف اهل کتاب پیش از آمدن قرآن، تقصیر خودشان است و گرنه، بینه و پیامبر برای آنها نیز آمد ولی اهمیت نداده و اختلاف کردند، به عبارت دیگر: آنها قبل از اسلام نیز از سنت الهی منفک نبوده‌اند.

در آیات دیگر اختلاف آنها پیش از اسلام چنین آمده است: مَا اِخْتَلَفَ فِيْهِ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰتُوْهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ ... بقره / ۲۱۲ وَ لَمَّا جَاءَ عِیْسٰی بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ ... فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْ بَیْنِهِمْ ... زخرف / ۶۵.

۵- وَ مَا اَمْرُوْا اِلَّا لِيُعْبَدُوْا اللّٰهَ مُخْلِصِيْنَ لَهٗ الدِّیْنَ حُنَفَآءَ وَ یَقِیْمُوا الصَّلٰةَ وَ یُوْتُوْا الزَّكٰوةَ وَ ذَلِكُمْ دِیْنُ الْقِيَمَةِ.

این آیه در رابطه با آنست که: سنت الهی ضامن اصلاح جامعه و قابل فهم و قبول است باید آن را بپذیرند و انکار نکنند، آن عبارت از بندگی و طاعت خدا است.

مخلصین و حنفاء حال است از فاعل «لیعبدوا» یعنی عبادت کنند خدا را در حالی که عبادت را برای او خالص و مخصوص کرده‌اند

و در حالی که موحد هستند صلاة و زکاة به علت اهمیت ذکر شده‌اند و گرنه لِيَعْبُدُوا اللَّهَ شامل

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۱

آنهاست. سپس فرموده: دین راست و استوار همین است نظیر و أَنْ اعْبُدُونِي هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ یس / ۶۱.

ناگفته نماند: اقامه نماز پیوسته خواندن و ادامه آنست: در اقرب الموارد گوید: «اقام الشيء: ادامه» علی هذا در اقامه معنای تداوم در نظر است.

۶- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ.

معنی آیه ظاهر است، این عذاب نتیجه کفر و بی‌اعتنا بودن به سنت الهی است، کفار خواه از اهل کتاب باشند یا مشرکان، بدترین خلق خدا هستند.

۷- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ آری بهترین خلق الله کسانی می‌باشند که از لحاظ باطن مؤمن و موحد هستند و از لحاظ ظاهر، نیکوکار می‌باشند.

در مجمع البیان از مقاتل و ضحاک و ابن عباس نقل کرده هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ درباره علی بن ابی طالب و اهل بیت او علیهم السّلام نازل گردید، در این زمینه روایات شیعه و اهل سنت زیاد است برای نمونه به تفسیر برهان و در منشور و غیره رجوع شود برای نمونه به دو روایت اکتفاء می‌کنیم.

۱- در تفسیر برهان از خطیب خوارزمی از جابر بن عبد الله نقل شده:

چون این آیه نازل شد

«قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى خَيْرِ الْبَرِيَّةِ»

در ذیل روایت آمده:

(این جریان به قدری شهرت یافته بود) که اصحاب آن حضرت وقتی که علی علیه السّلام را می‌دیدند می‌گفتند: «جاء خير البرية»: بهترین خلق آمد.

۲- ابن حجر در صواعق محرقه خود ضمن نقل آیاتی که در شأن اهل بیت علیهم السّلام نازل شده ذیل آیه یازدهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ از ابن عباس نقل کرده: چون این آیه نازل شده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: به علی علیه السّلام

«و انت و شيعتك تأتي انت و شيعتك يوم القيامة راضين

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۲

مرضين ...».

۸- جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ منظور از جنات عدن بهشتهای دائمی است لفظ «خالدين ... ابد» برای تأکید خلود است، وصف انهار بهشتی در سوره محمّد گذشت ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ يك قاعده کلی است، خشیت از خدا سبب تقوی و اعمال صالحه و آن سبب جنات الخلود در پیشگاه خداست.

روز جمعه پانزدهم رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۳۶۲ / ۲ / ۹ تفسیر سوره بینه به پایان رسید و الحمد لله و هو خير ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۳

اشاره

در مدینه نازل شده و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- این سوره هفتمین سوره است که بعد از سوره نساء در مدینه نازل گردید.
به نظر می‌آید که در سال ششم هجرت یا بعد از آن نازل شده باشد، زیرا سوره احزاب پیش از آن نازل گردیده و جریان احزاب در سال پنجم هجرت بوده است در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره نود و نه می‌باشد.
- ۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی و مدنی اول، هشت و در قرائت دیگران نه است، به نقل تفسیر خازن، عدد کلمات آن سی و پنج و حروف آن صد و نود و چهار است.
- ۳- نام این سوره در روایات *إِذَا زُلْزِلَتْ* است ولی زلزله و زلزال نیز نامیده‌اند.
در تفسیر خازن از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: *إِذَا زُلْزِلَتْ* معادل نصف قرآن، *قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* معادل ثلث قرآن و *قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ* معادل ربع قرآن است.
در مجمع البیان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: از خواندن *إِذَا زُلْزِلَتْ* خسته نشوید چون هر که در نوافل خود آن را بخواند خدا به او زلزله نمی‌رساند و با زلزله و صاعقه و با آفات دنیا از دنیا نمی‌رود «۱».

(۱)

«قال لا تملوا من قراءة اذا زلزلت فان من كانت قراءته في نوافله لم يصبه الله بزلزله ابدا و لم يمت بها و لا بصاعقه و لا بافة من آفات الدنيا و اذا مات امر به الى الجنة فيقول الله سبحانه عبدی ابحتك جنتی فاسكن منها حيث شئت و هويت لا ممنوع و لا مدفوع عنه».

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۴

۴- سوره مبارکه احتمال مکی و مدنی بودن هر دو را دارد، گرچه اکثرا آن را مدنی گفته‌اند، مؤلف نیز مدنی بودن را اختیار کرده است.

۵- درست معلوم نیست چه عللی نزول سوره را سبب شده است ولی قهرا علتی داشته است که خداوند اینهمه حقائق و واقعیات را در این سوره به ظاهر کوچک و در واقع بزرگ، بیان داشته است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۵

سوره الزلزال مدنی و هی ثمانی آیات نزلت بعد سوره النساء

[سوره الزلزلة (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴)
بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وقتی که زمین با لرزه خاص خود بلرزد

۲- و زمین بارهای خویش را خارج کند

۳- انسان می‌گوید: چه شده بر این زمین؟

۴- آن روز خبرهای خود را حکایت خواهد کرد

۵- زیرا که پروردگارت به او دستور داده است

۶- آن روز مردم بطور پراکنده خارج می‌شوند تا اعمال خویش را ببینند.

۷- هر که هموزن ذره‌ای عمل خوبی کرده آن را می‌بیند.

۸- و هر که هموزن ذره‌ای عمل بدی کرده آن را می‌بیند

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۶

کلمه‌ها

زلزال: اضطراب و حرکت نظیر وَ زُلُّوْا زَلْزَالًا شَدِيدًا احزاب / ۱۱، و نیز حرکت زمین است زلزله نیز به همان معنی است مانند إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ حج / ۱.

اثقال: ثقل (بر وزن جسر) چیزی است که حملش سنگین است (بار) جمع آن اثقال می‌باشد.

اوحی: وحی: تفهیم خفی. اصل آن به معنی اشاره است (قاموس قرآن) این لفظ در قرآن مجید در پیامبران، انسانهای عادی، حشرات و جمادات به کار رفته است، به کار رفتن آن در جمادات حاکی است که آنها نسبت به خدا یک نوع شعور و درک دارند. آن در آیه به معنی تفهیم و فرمان دادن است.

یصدر: صدور در آیه به معنی ظهور است مثل «صدر منه الامر: برزو ظهر»، اگر با «عن» باشد به معنی رجوع آید گویند: «صدر عن المكان» یعنی از آنجا برگشت (قاموس قرآن).

اشتات: شتیت: پراکنده. جمع آن اشتات است شت نیز به معنی پراکنده و جمع آن شتی است.

یروا: این کلمه مشهور به ضم یاء است. در کشاف نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آن را بفتح یاء خوانده و آن، در هر حال به معنی دیدن است.

مثقال: وزن و چیزی که با آن وزن می‌کنند (سنگ) راغب گوید:

«مثقال الشيء: وزنه»، مِثْقَالٌ ذَرَّةٌ هُم سَنَكٌ ذَرَّةً.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۷

ذرة: مورچه ریز و دانه غبار. در نهج البلاغه خطبه ۱۶۳ فرموده:

«سبحان من أدمج قوائم الذرة و الهمجه» یعنی منزه است خدایی که دستها و پاهای مورچه ریز و مگس ریز را در جای خود قرار دارد.

شرحها

این آیات در رابطه با قیامت است خلاصه آنها چنین است: زمین در روز قیامت می‌لرزد، اخبار خویش را حکایت و بازگو می‌کند،

آن روز مردم گروه گروه، مختلف و پراکنده از زمین بیرون می‌آیند، هر که از خیر و شر و لو به اندازه ذره، انجام داده باشد آن را خواهد دید.

۱ و ۲- إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا.

اضافه زلزال به ضمیر ارض نشان می‌دهد که آن زلزله بخصوص و وحشتناکی است: إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ حج / ۱، اگر مراد از «اثقالها» مردگان باشد معلوم می‌شود که مراد از زلزله در وقت ویرانی جهان نیست بلکه منظور زلزله‌ای است که با آن مردگان از قبر خارج خواهند شد.

گویند مراد از اثقال مردگانند، به قولی معادن و کنوز و به قولی همه آنهاست، المیزان قول اول را قوی می‌داند، این آیه نظیر و إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ انشقاق / ۴ است و یا نظیر آیه: يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً معارج / ۴۳ می‌باشد.

۳- وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا.

این آیه نشان می‌دهد که بعد از زنده شدن انسانها نیز زلزله ادامه خواهد داشت تا انسان با کمال تعجب و دهشت بگوید: چه شده بر زمین چرا این طور می‌لرزد؟!

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۸

۴ و ۵- يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا.

آیه می‌گوید: زمین روز قیامت اخبار خودش را حکایت خواهد کرد زیرا که خدا به او چنین دستور داده و تفهیم کرده است، ظهور آیه در آنست که این خبر دادن به طور سخن گفتن خواهد بود که در نکته‌ها خواهد آمد.

۶- يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَسْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ.

اهل تفسیر «یصدر» را برگشتن معنی کرده و فرموده‌اند: از محشر بر- می‌گردند تا اعمال خویش را به بینند.

در المیزان فرموده: مراد برگشتن مردم است از موقف به منازلشان در در بهشت و جهنم. ولی به نظر می‌آید که «صدر» به معنی ظهور و خارج شدن از قبرها باشد.

علی هذا منظور از «استاتا» ظاهراً پراکنده و بی‌نظم بودن است نظیر يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُتْتَشِرٌ قمر / ۷ و نظیر: يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ قارعه / ۴، به نظر بعضی مراد از آن، متمایز شدن اهل بهشت و جهنم از همدیگر است، این سخن در صورتی بهتر است که مراد از «یصدر» برگشتن باشد.

«لیروا» حاکی است که این صدور برای رسیدن به اعمال یا جزای اعمال است مانند يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ آل عمران / ۳۰.

۷ و ۸- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

تفریع است بر لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ و تأکید است بر دیده شدن اعمال، رابطه این آیات با تجسم اعمال و نیز با حبط اعمال و آمرزیده شدن آنها در نکته‌ها خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۱۹

نکته‌ها

زمین چگونه خبر خواهد داد؟ در رابطه با آیه يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا باید بدانیم که ظهور آیه در سخن گفتن و خبر دادن زمین است نه دلالت طبیعی مانند کاوشهایی که از اقوام گذشته خبر می‌دهد.

این آیه نشان می‌دهد که زمین یک نوع شعور دارد و آنچه در روی آن واقع می‌شود ضبط می‌کند. در روایتی از رسول خدا صلی

اللَّهُ عليه و آله آمده: آیا می‌دانید خبرهای زمین چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناتر است. فرمود: گواهی می‌دهد برای هر مرد و زن آنچه بر روی زمین کرده‌اند و می‌گوید: چنین و چنان کرده‌اند (۱).
 در روایت دیگر از آن حضرت است که فرمود: بر وضو و بهترین اعمال که نماز باشد مواظبت کنید، و از زمین بر حذر باشید، آن ریشه شماس است هر که روی آن عملی از خیر و شر انجام دهد از آن خبر خواهد داد (۲).
 ۳- و نیز روایت شده: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عليه و آله از هیچ منزلی حرکت نکرد مگر اینکه در آن دو رکعت نماز خواند و فرمود: می‌خواهم روز قیامت به نماز من گواهی دهد (۳).
 ابو کهمس از امام صادق علیه السلام می‌پرسد انسان نوافل را در یک جا بخواند یا

(۱)

مجمع البيان «ان النبي، قال أ تدرؤن ما اخبارها؟ قالوا اللّهُ و رسوله اعلم قال اخبارها ان تشهد على كل عبد و امه بما عمل على ظهرها تقول عمل كذا و كذا يوم كذا و كذا».

(۲)

مجمع البيان «قال: قال رسول اللّهُ (ص) حافظوا على الوضوء و خير اعمالكم الصلاة و تحفظوا من الارض فانها امكم و ليس فيها احد يعمل خيرا او شرا الا و هي مخبره به».

(۳)

عن النبي (ص) انه لم يرتحل من منزل الا- صَلَّى فيه ركعتين و قال حتى يشهد على بالصلاة (الميزان ج ۶ / ۳۳۷). تفسیر احسن الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۲۰

در جاهای متعدد؟ فرمود: نه بلکه در اینجا و اینجا بخواند زیرا آن محلها روز قیامت برای او شهادت خواهند داد (۱).
 و در حدیث دیگری از آن حضرت وارد است: نمازها را در جاهای متعدد از مساجد بخوانید چون هر بقعه بر نمازگزار روز قیامت گواهی می‌دهد (۲).

از اینگونه اخبار در کتابها بسیار پیدا می‌شود، مثلا- زمین از بول انسان ختنه نشده آگاه است و یا از ریختن آب غسلی که از زنا واجب شده، به خدا پناه می‌برد، وانگهی در آخرت همه چیز زنده و دارای حیات خواهد بود حتی آتش و جهنم آن، نظیر یَوْمَ نَقُولُ لِيَجْهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ق / ۳۰ و درباره آتش آمده: إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا فَرَقَانَ / ۱۲ به هر حال زمین یکی از گواهان اعمال است. مانند زمین کربلا و خرمشهر و همه جای زمین.

تجسم عمل: لفظ لِيُرَوَّا أَعْمَالَهُمْ و لفظ «یره» در دو محل صریح است در اینکه انسان روز قیامت، اعمال خود را مشاهده خواهد کرد، نه جزای اعمال خود را این سخن حاکی از تجسم عمل است، مسئله تجسم عمل یکی از حقائق قرآن مجید و روایات اسلامی است، که نقل حتی بعضی از آنها از حوصله کتاب خارج است. اکنون ثابت شده که عمل عرض نیست بلکه جوهر است، انسان در هر کار نیک و بد، مقداری از ماده وجود خویش را به نیرو (انرژی) مبدل کرده و از دست می‌دهد همانطور که نفت در بخاری مبدل به حرارت می‌شود، این نیروها به قدرت خدا در آخرت مبدل به ماده و جسم شده و در صورتهای نعمت

(۱)

سئل ابو کهمس ابا عبد اللّهُ (ع) یصلی الرجل نوافله فی موضع او یفرقها؟ قال: لا بل هاهنا و هاهنا فانها تشهد له یوم القیامة (وسائل ج ۳ / ۴۷۲).

(۲)

عن الصادق (ع) فی حدیث انه قال صلوا من المساجد فی بقاع مختلفه فان کل بقعه تشهد للمصلی علیها یوم القیامه (وسائل ج ۳ / ۴۷۴). تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۱.
یا عذاب به انسان تحویل خواهد شد.

رابطه آیات اخیر با حبط و توبه: آیات فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ... صریح است در اینکه انسان تمام اعمال خویش را اعم از نیک و بد خواهد دید با آنکه می‌دانیم در صورت توبه کردن اعمال بد او از بین خواهد رفت و یا مقداری از اعمال خوب حبط شده و به انسان از آنها چیزی نخواهد رسید و در جریان حالات دو پسر آدم که یکی آن دیگری را کشت خواندیم گناه مقتول به قاتل منتقل می‌شود.

در میزان فرموده: آیات حبط و توبه و انتقال ذنوب بر دو آیه فَمَنْ يَعْمَلْ...

حکومت دارد. یعنی مراد از این دو آیه گناهی است که آمرزیده نشده و یا به قاتل منتقل نگشته است و یا اعمال خیری است که حبط نشده باشند.

مخفی نماند: احتمال دیگر آنست که آن اعمال در آخرت دیده شوند ولی ضرری نرسانند و یا فائده‌ای ندهند، مانند دیدن ساختمانی که انسان آن را فروخته است و یا دیدن دشمنی که دسترسی به انسان ندارد و الله العالم.

روز چهارشنبه بیستم رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۴/۲/۱۳۶۲ تفسیر سوره زلزله به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۲

سوره عادیات

اشاره

در مدینه نازل شده و یازده آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- در مکی و مدنی بودن این سوره اختلاف هست، در مقدمه تفسیر گفته شد: سوره عادیات چهاردهمین سوره است که بعد از سوره «و العصر» در مکه نازل گردید و آن متخذ از مصحف امام صادق علیه السلام می‌باشد که طبرسی و سیوطی نیز چنان گفته‌اند ولی شأن نزول آن که خواهد آمد، مخصوصاً آیات فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا فَوْسِطُنَّ بِهِ جَمْعًا که حکایت از وقوع واقعه‌ای در آن روز دارند، اطمینان می‌آورد که سوره مدنی است، از طرف دیگر بنا بر آنکه، در غزوه ذات السلاسل در جریان امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده باشد باید گفت در سال هفتم هجرت نازل شده است زیرا آن جنگ در سال هفتم به وقوع پیوسته بود. در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صدم آن می‌باشد.

۲- در مجمع البیان فرموده: عدد آیات آن به اجماع همه یازده آیه است، علی هذا کسی خلاف یازده نگفته است، خازن عدد کلمات آن را چهل و حروف آن را صد و شصت و سه گفته است.

۳- سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام نقل کرده: هر که سوره و العادیات را بخواند و خواندن آن را ادامه دهد خدا او را با امیر المؤمنین علیه السلام مبعوث گرداند در حالی که از خواص او است و در ردیف رفقای او باشد «۱» این ظاهراً بدان جهت

(۱)

«سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله (ع) قال من قرء و العادیات و ادمن قراءتها بعثه الله مع امیر المؤمنین (ع) یوم القیامه خاصه و کان فی حجره و رفقاءه». تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۳
است که خواندن این سوره آن حضرت را یاد می‌آورد.

۴- در شأن نزول سوره در مجمع البیان آمده از امام صادق علیه السّلام در حدیث طویلی نقل شده: رسول خدا صلّی الله علیه و آله در جنگ «ذات السلاسل» چند نفر از صحابه را در چند نوبت فرستاد که همه بدون نتیجه برگشتند، آخر علی بن ابی طالب علیه السّلام را فرستاد که بر آنها غالب آمد، علت این نام آنست که گروهی از دشمنان مقتول و گروهی اسیر شدند، اسیران را با ریسمان به هم بستند گویی در زنجیر بسته شده‌اند.

چون این سوره نازل گردید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله در نماز صبح، آن را خواند، پس از نماز، اصحاب آن حضرت گفتند: ما این سوره را نشنیده‌ایم حضرت فرمود:

آری علی بر دشمنان خدا پیروز گشته، جبرئیل امشب به من مژده آورد، چند روز بعد، علی علیه السّلام با غنائم و اسیران وارد مدینه شدند اهل بیت علیهم السّلام بر نزول سوره در حق آن حضرت اتفاق دارند رجوع به بحار ج ۲۱/۶۶ بعد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۴

سوره العادیات مکیه و هی احدی عشر آیه نزلت بعد سوره العصر

[سوره العادیات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَنْزَلَ بِهِ نَعْمًا (۴)
فَوَسَّطْنَا بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكِ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹)

وَحَصَّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (۱۱)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به اسبان دونده نفس نفس زنان

۲- پس قسم به آتش افروزان با زدن سم‌ها

۳- پس قسم به اسبان حمله کننده در وقت صبح.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۵

۴- که با آن دویدن غبار بزرگی بلند کردند.

۵- و با آن دویدن وسط قومی داخل شدند

۶- که انسان به پروردگارش سخت ناسپاس است

۷- و انسان بر آن ناسپاسی گواه است

- ۸- و انسان به جهت مال دوستی بخیل است
 ۹- آیا نمی‌داند که مسئول است وقتی که انسانها برانگیخته شوند.
 ۱۰- و به دست آید آنچه در سینه‌هاست.
 ۱۱- حقا که پروردگارشان در آن روز به حال آنها آگاه است

کلمه‌ها

عادیات: اسبان دهنده. عدو (بر وزن عقل) در اصل به معنی تجاوز است تجاوز اگر با قلب باشد به آن عداوت گویند و اگر در راه رفتن باشد عدو (دویدن) نامند و اگر در عدم رعایت عدالت باشد عدوان گویند (راغب).
 یکی از موارد به کار رفتن جمعی که با الف و تا آید آنجا است که صفت مذکر لا یعقل باشد علی هذا عادیات جمع عاد است نه جمع عادیه.

ضبحا: ضبح به معنی صدا است گویند: «ضبح ضبحة الثعلب» صدا کرد مانند صدای روباه مراد از آن در آیه نفس نفس زدن اسبان در حال تاختن است.

موریات: آتش افروزان. منظور اسبانی است که در وقت دویدن در اثر برخورد نعل آنها به سنگ، آتش می‌جهد. ایراء از ماده وری به معنی آتش افروزی است.

قدحا: قدح: زدن، مثل زدن آهن به سنگ برای بیرون آمدن آتش

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۶

«قدح بالزند: رام الایراء».

مغیرات: هجوم کنندگان. حمله کنندگان. غور: فرو رفتن. اغماره:

هجوم بردن و سرعت سیر.

اثرن: ثور: زیر و رو شدن و پراکنده شدن. اثاره: پراکنده کردن.

«اثرن نفعاً»: غبار بلند کردند.

نقعا: نفع: غبار. آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

کنود: بسیار ناسپاس. «کند النعمة کنودا: کفرها».

بعثر: باز شد و آشکار شد. راغب احتمال می‌دهد که این کلمه مرکب از بعث و اثیر (هر دو به صیغه مجهول) باشد یعنی برانگیخته و پراکنده شد، طبرسی مطلق زیر و رو شدن گفته است. جوهری گوید: «یقال: بعثرت الشيء: اذا استخرجته و کشفه» علی هذا آن در آیه به معنی مکشوف شدن است.

شرحها

از این آیات معلوم می‌شود که اسبان دهنده‌ای که از نعل آنها آتش می‌جهد و غبار برانگیخته بودند به قومی حمله کرده و در وسط آنها قرار گرفته‌اند، این حمله بوقت صبح بوده است. آن گاه آمده که انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است و خود بر این ناسپاسی گواه می‌باشد، دوستی دنیا سبب این ناسپاسی است اما پس از رسیدن به آخرت نادم خواهد شد.
 آهنگ این آیات شبیه آهنگهای اوائل بعثت است و اول سوره یک سرود عالی جنگی است، آموزنده و محرک.

۱- وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا.

گویند «ضبحا» مفعول مطلق و تقدیر آن «یضبحن» است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۷

زمخشری گوید: می‌شود حال باشد به معنی ضابحات. یعنی: قسم به اسبان دونده نفس نفس زنان.

۲- فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا.

زمخشری «قدحا» را حال گرفته به معنی قادحات، طبرسی: تقدیر آن را «یقدحن قدحا» فرموده است یعنی: قسم به اسبان آتش افروز.

۳- ۵- فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثْرُنَ بِهِ نَقْعًا فَوْسَطُنَ بِهِ جَمْعًا.

ضمیر «به» در هر دو محل ظاهراً راجع به «عدو» است که از عادیات فهمیده می‌شود یعنی: به آن دویدن غبار برانگیختند و در وسط

قومی قرار گرفتند بعضی ضمیر دوم را به صبح برگردانده است، لفظ «صبحا» حاکی است که حمله در وقت صبح بوده است.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر برهان نقل شده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اول طلوع فجر با اصحاب خود نماز خواند

آن گاه بلافاصله بر کفار حمله برد آنها وقتی متوجه شدند که زیر پای اسبان اسلام بودند.

۶- ۸- إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ.

آیه اول جواب قسمهاست، شهید مطهری رحمه الله در ارتباط قسمها با جواب آن، از بعضی نقل می‌کند که از شأن نزول استفاده

کرده و گفته‌اند: قسم به اسبان دونده و ... که انسان بسیار ناسپاسی است حالا- که پیغمبر آمده به جای اینکه دعوتش بپذیرند،

می‌خواهند به مدینه حمله کنند و پیغمبر را از بین ببرند (و الله اعلم).

ظاهر سیاق آیات آنست که ضمیر «انه» در هر دو محل راجع به انسان است یعنی: انسان خود بر این ناسپاسی گواه است اگر از

خودش پرسى فطرتش بر این ناسپاسی گواه خواهد داد و لو به زبان حاضر نباشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۸

آیه إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ می‌شود گفت که دلیل «کنود» است یعنی دنیا دوستی، غرق بودن در لذات مادی او را ناسپاس کرده است

و شاید منظور آن باشد که یکی از علائم ناسپاسی آنست که: بسیار پولدوست است و از آنچه خدا داده است انفاق نمی‌کند.

آیه را دو جور معنی کرده‌اند یکی اینکه «شدید» را به معنی بخیل گرفته و گفته‌اند: انسان به علت دوست داشتن مال، بخیل است،

دیگری آنکه شدید را جلو انداخته و گفته‌اند «انه لشدید لحب الخیر» انسان در ثروت دوستی محکم است منظور از «الخیر» ثروت

دنیا است، آن به معنی «اختیار شده» است انسان ذاتاً ثروت را دوست می‌دارد، خدا آن را چنین کرده است، پس نه ثروت بد است و

نه دوست داشتن آن، بلکه بخیل بودن و افراط در دوستی آن مذموم است.

۹- ۱۱- أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رُوحٌ إِلَى الْقُبُورِ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ.

این آیه در رابطه با آنست که کنود بودن و ثروت دوستی مفرط به زیان انسان تمام خواهد شد، به نظر بعضی مفعول «يعلم»

محذوف است یعنی «ا فلا يعلم الانسان انه مسئول اذا بعث ما فى القبور» غرض از ما فى القُبُورِ ذرات ابدان است که به وسیله «بعث» به

انسان تبدیل خواهند شد.

حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ یعنی آنچه در سینه‌هاست مشخص و از هم جدا شوند، کفر و ایمان، حب و بغض از هم جدا و مورد سؤال قرار

می‌گیرند نظیر:

إِنَّ تَبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ بقره/ ۲۸۴ شاید منظور از آن به دست آمدن و آشکار شدن باشد، یعنی آنچه در

ضمیر انسان نهفته است بیرون ریخته می‌شود و آشکار می‌گردد و مورد بازخواست قرار می‌گیرد، آن گاه در تأکید این مطلب

فرموده:

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۲۹

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ خدا در آن روز به همه اعمال آنها آگاه است و مطابق اعمال آنها پاداش یا کیفر می‌دهد.
روز ۲۳ رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۳۶۲/۲/۱۷ تفسیر سوره عادیات به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۰

سوره قارعه

اشاره

در مکه نازل شده و یازده آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره قارعه از لحاظ نزول سوره سی ام است که بعد از سوره قریش در مکه نازل شده و در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و یکم می‌باشد، دلیلی در دست نیست که بدانیم در کدام سال بعثت نازل گشته است.

۲- آیات آن در نقل قارئان کوفی و حجازی یازده و در نقل بصری و شامی هشت است زیرا که آنها الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ را یک آیه و ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ - خَفَّتْ مَوَازِينُهُ را نیز یک آیه شمرده‌اند. «مجمع البیان» آن دارای سی و شش کلمه و صد و پنجاه و دو حرف است.
۳- علت نامگذاری ظاهراً وقوع کلمه «القارعه» در اول آنست.

۴- سوره مبارکه در بیان قیامت و آخرین مسیر زندگی جهان است یک پارچه انذار و تبشیر می‌باشد و مقداری از مراحل قیامت کبری را بیان می‌کند.

به نظر می‌آید درباره قیامت گفتگویی میان مسلمانان بوده و یا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در رابطه با آن سؤالی شده و آن سبب نزول این سوره گشته است و الله العالم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۱

سوره القارعه مکیه و هی إحدى عشرة آیه نزلت بعد سوره قریش

[سوره القارعه (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴)
وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹)
وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- آن واقعه کوبنده

۲- چیست آن واقعه کوبنده

۳- چه چیز تو را دانا کرد که آن کوبنده چیست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۲

- ۴- یاد کن روزی را که مردم مانند ملخهای پراکنده شوند
- ۵- و کوهها مانند پشم رنگارنگ حلاجی شده گردند
- ۶- اما هر که میزانهایش سنگین باشد
- ۷- او در زندگی خوشایند است
- ۸- و اما هر که میزانهایش سبک باشد
- ۹- مسکن او هاویه است
- ۱۰- چه می‌دانی هاویه چیست؟
- ۱۱- آتش است به شدت با حرارت

کلمه‌ها

قارعه: کوبنده و ویران کننده. قرع: زدن و کوبیدن. راغب آن را کوفتن چیزی بر چیزی گفته است، آن از نامهای قیامت است قیامت همه چیز را خواهد کوبید.

فراش: پروانه‌ها. مفرد آن فراشه است. به قولی آن به معنی ملخ پر در آورده است «غوغاء الجراد» چنان که در اقرب الموارد گوید، آن با آیه یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ خوب می‌سازد.

مبثوث: پراکنده. بث. پراکندن. منتشر کردن.

عهن: پشم رنگارنگ. مطلق پشم را صوف گویند.

منفوش: حلاجی شده. نفش: پراکنده شدن.

موازین: جمع میزان، به نظر بعضی جمع موزون است.

عیشه: زندگی و معیشت.

هاویه: از نامهای آتش است، اصل هوی به معنی سقوط می‌باشد، طبرسی در علت آن فرموده انسان را از بالا به پائین عذاب ساقط می‌کند

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۳

و نیز فرموده: «المهواة التي لا يدرك قعرها».

هیبه: ضمیر «هی» است که هاء وقف بر آن داخل شده.

حامیه: به شدت با حرارت و سوزنده. حمی: حرارت شدید.

شرحها

در این آیات مقداری از ویرانی و زیر و رو شدن نظام کنونی شرح داده شده سپس نیکوکاران تبشیر و بدکاران انذار شده‌اند.

۱-۳- الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ.

این آیات در بالاترین سطحی وقوع قیامت را مجسم می‌کند، الف و لام «القارعه» برای عهد است یعنی آن کوبنده وحشتناک. مَا

الْقَارِعَةُ خبر «القارعه» است جمله و مَا أَدْرَاكَ ... ترسیم عظمت آن است، این کلمه در سوره حاقه / ۴ نیز درباره قیامت آمده است.

۴ و ۵- یَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ.

ظرف «یوم» متعلق است به فعل مقدر یعنی: «اذکر یوم یكون...» منظور از آیه اول ظاهراً خروج انسانها از قبور است بدون رویه و در هم و برهم، در آیه دیگر آمده: يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ قَمَرًا / همانطور که با آمدن بهار، تخمهایی که در بطن زمین انباشته شده‌اند در هم و برهم می‌رویند، چه حالت وحشتناکی؟! کوه‌ها همانطور که اکنون رنگارنگ هستند آن روز نیز غبار شده آنها رنگ رنگ خواهد بود اما با حجمی بسیار بزرگ. تنبیر کوه‌ها در آیات دیگر نیز آمده است.

۶- ۹- فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۴

مَوَازِينُهُ فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ.

تعبیر «ثقلت - خفت» در سوره اعراف / ۸ و در سوره مؤمنون / ۱۰۲ گذشت در سوره اعراف گفته‌ایم: وزن عمل حق بودن و مطابق شرع بودن آن است هر عملی که صحیح و مطابق شرع و از روی خلوص نیت باشد آن عمل وزن دارد («۱»)، علی هذا گناهان و اعمالی که از روی ریا باشد و اعمال حبط شده و نیز اعمال خیر کفار که از روی قربت نیست، مطلقاً وزنی ندارند چنان که فرموده: أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا كهف / ۱۰۵.

پس ثقل موازین در اثر ایمان و اعمال مقبول است، خفت و سبکی موازین در اثر نبودن اعمال مقبول است و آن فقط در زمینه کفار صادق است زیرا که اعمال نیک و بد آنها دارای وزن نیستند بنا بر این، اهل ایمان و لو گناهکار هم باشند از مصادیق ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ هستند. مؤید این سخن آیه مؤمنون است که وعده خلود آتش می‌دهد:

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ مؤمنون / ۱۰۳ علی هذا اگر گناهان اهل ایمان بخشوده نشود بعد از مدتی که عذاب دیدند اهل بهشت خواهند بود چنان که در سوره اعراف در بحث احباط و تکفیر گذشت. عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ به معنی زندگی خوش آیند است.

طبرسی فرموده؟ اسم فاعل در اینجا به معنی مفعول است و به قولی به معنی

(۱) در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که «والد» را به علی (ع) و «ما ولد» را به ائمه (ع) تفسیر کرده‌اند. «قال سئل ابا جعفر (ع) عن قول الله عز وجل وَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ قَالَ يَعْنِي «علیا و ما ولد من الأئمة» ظاهراً آن از باب تطبیق و استفاده به خصوصی از قرآن مجید است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۵

«زندگی دارای رضایت» می‌باشد.

فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ یعنی مسکن و مأوای او جهنم و آتش است.

در مجمع البیان فرموده: هارویه مادر خوانده شده چون کافر به آن پناه می‌برد همانطور که کودک بدامن مادرش، پناه می‌برد.

۱۰ و ۱۱- وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ نَارٌ حَامِيَةٌ.

ضمیر «ما هیه» راجع است به «هارویه» هاء آن برای وقف است و تقدیرش «ماهی» می‌باشد، آن عظمت و هولناک بودن جهنم را بیان می‌کند نَارٌ حَامِيَةٌ جواب استفهام است (اعاذنا الله منها).

روز ۲۴ رجب هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۸ / ۲ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره قارعه به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۶

تفسیر احسن الحدیث ج ۱۲ ۳۷۳

سوره تکاثر

اشاره

در مکه نازل شده و هشت آیه است

نظری به سوره مبارکه

- ۱- تکاثر شانزدهمین سوره است که بعد از سوره کوثر در مکه نازل گردید درست معلوم نیست که در کدام سال بعثت بوده است، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و دو می‌باشد. «۱» ۲- طبرسی رحمه الله فرموده: آیات آن بالا جماع هشت است.
- ۳- علت نامیده شدن به «تکاثر» وقوع این لفظ در اول آنست از باب «تسمیه الكل باسم الجزء».
- ۴- سوره مبارکه از لحاظ مضمون آن، می‌تواند مکی یا مدنی باشد بنا بر نقلی که در اول تفسیر گذشت مکی بودنش ارجح است شأن نزولی که راجع به مدنی بودن نقل شده به صورت «قیل» است که نمی‌شود بر آن اعتماد کرد.
- ۵- در این سوره حالت مردمانی ترسیم شده که همه هم و غمشان زراندوزی و افزون طلبی است، همه قوایشان در راه تحصیل ثروت و پول به تحلیل می‌رود و هر قدر به دست آورند قانع نمی‌شوند، و مانند جهنم پیوسته هل من مزید می‌گویند، دیگر نه توحیدی، نه معنویاتی، نه مواساتی، نه تهذیب اخلاقی، این کار را تا رسیدن مرگ ادامه می‌دهند و به حسرت از دنیا می‌روند، قرآن در مقام نصیحت می‌فرماید: چنین نکنید، به خود آئید، به زودی خواهید دانست

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۷

که اینکار و این رویه خطا بوده است، شما از نعمت مسئول و بازخواست خواهید شد و جهنم را خواهید دید مطلب این سوره هم درباره افراد پول پرست و مقام پرست صادق است و هم درباره دولتهای ابر قدرت و ظالم که میدان زندگی را از دست دیگران گرفته‌اند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۸

سوره التکاثر مکیه و هی ثمانی آیات نزلت بعد سوره الکوثر

[سوره التکاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)
 كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- افزون طلبی شما را مشغول کرد

- ۲- تا عمرتان سر آمد به مقبره‌ها رسیدید
 - ۳- چنین نکنید به زودی می‌دانید
 - ۴- سپس چنین نکنید به زودی می‌دانید
 - ۵- چنین نکنید: اگر علم خالص داشتید می‌دانستید که اینکار خطاست.
 - ۶- حتما و یقینا آتش بزرگ را خواهید دید
 - ۷- سپس آن را که خود یقین است خواهید دید
 - ۸- سپس حتما از نعمتها سؤال خواهید شد
- تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۳۹

کلمه‌ها

الهاکم: مشغول کرد شما را. راغب گوید: لهو آنست که انسان را از کاری که مفید و اهم است مشغول کند. الهاء به معنی مشغول کردن می‌باشد.

تکاثر: افزون طلبی. در لغت آمده: «تکاثر القوم: کثروا و تغالبوا فی الکثرة» پس تکاثر به معنی افزایش جویی است بین الاثین بودن همه جا لازم نیست، بعضی‌ها آن را تفاخر گفته‌اند ولی ظاهرا آن در اینجا درست نیست، چون در این سوره مسئله ثروت و زراندوزی مطرح است نظیر وَ تَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ حدید/ ۲۰ این لفظ فقط دو بار در قرآن آمده است.

زرتم: زیارت: قصد. گویند: «زراره زیاره: قصد» طبرسی آن را آمدن به محلی بدون قصد ماندن گفته است. راغب گوید: زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ کنایه از مرگ است، زمخشری نیز چنین گفته است.

مقابر: مقبره «بفتح و کسر میم» محل قبر را گویند جمع آن مقابر است (قبرستان).
نعیم: نعمت وسیع و فراوان: «النعیم: النعمة الکثیرة» الف و لام آن شاید برای استغراق باشد.

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: افزون طلبی و ثروت دوستی، شما را تا مردن و رسیدن به قبرستان مشغول می‌کند ولی این خطاست، زندگی نباید در دنیاپرستی تلف شود، اگر علم خالص و خالی از شک داشتید می‌دانستید که این کار خطاست
تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۰

حتما جهنم را خواهید دید و از نعمتهایی که خدا عنایت فرموده مسئول خواهید بود، نعمتهایی که تلف کردید، نعمت دهنده را نشناختید و شکر نعمت به جای نیاوردید.

طبرسی رحمه الله فرموده: گویند این سوره درباره یهود نازل گردید که گفتند: ما از فلان قوم و فلان قوم بیشتریم این تفاخر آنها را تا مردن مشغول کرد و گویند درباره گروهی از قریش نازل گردید که زیاد شده بودند، اشراف (شخصیتهای کاذب) خود را شمردند، آن گاه به قبرستان آمده شروع به شمردن اشرافی که مرده بودند کردند، قول اول از قتاده و قول دوم از مقاتل و کلبی است، به هر حال، این سوره یک تذکر و هشدار باش عمومی است.

۱ و ۲- أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.

از راغب و زمخشری نقل شده که زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ کنایه از مرگ است یعنی دنیا دوستی و افزون طلبی شما را تا مرگ مشغول کرد، به

نظر بعضی مراد از زُرْتُمْ الْمَقَابِرِ رفتن به قبرستان و شمردن اجساد پوسیده است.

۳ و ۴- كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ.

لفظ «کلا» ردع و نهی است از «الهاکم» یعنی تکاثر شما را مشغول نکند.

مفعول «تعلمون» در هر دو موضع محذوف است یعنی به زودی می‌دانید عاقبت این مشغولیت را وقتی که عمرتان سر آید. از آیات بعدی می‌شود فهمید که این «دانستن» در روز قیامت خواهد بود.

به نقلی مراد از «تعلمون» اول وقت مرگ و از دومی وقت بعث و قیامت است ولی ظاهراً دومی تأکید اول می‌باشد.

۵- كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ.

تکرار ردع برای تأکید است، علم یقین علمی است که مطلقاً در آن شکلی نباشد، جواب «لو» محذوف و «علم» مفعول مطلق است یعنی «لو تعلمون الامر

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۱

علما یقیناً لما تکاثرتم» این آیه یک مطلب مستقلی است «لترون» در آیه بعدی جواب «لو» نیست بلکه کلام مستأنفی است، معنی آیه چنین است: تکاثر شما را مشغول نکند، اگر به آینده علم یقین داشتید تکاثر شما را مشغول نمی‌کرد، این یقین با قلب و استدلال است اما عین یقین که خواهد آمد با مشاهده و دیدن است.

۶ و ۷- لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ.

یعنی آتشی را که کيفر این تلهی و تکاثر است حتماً و حتماً خواهید دید منظور ظاهراً صرف دیدن نیست بلکه معذب شدن در آنست، آن گاه در تأکید آن فرموده:

آن آتش را در حالی که نفس یقین و وجود خارجی آنست خواهید دید، این از علم یقین بالاتر است که آن یقین امر قلبی بود ولی عین یقین یقین وجود خارجی است، به نظر می‌آید که «ثم» برای ترتیب لفظی است نه زمانی، علی‌هذا «لترون- لترونها» هر دو یکی هستند و عَيْنَ الْيَقِينِ حال است از ضمیر «لترونها» که جحیم باشد و الله العالم.

۸- ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.

ظاهراً مراد آنست که از این نعمتهای وسیع که در اثر تکاثر به دست آورده‌اید مسئول خواهید بود که از کدام راه به دست آوردید و در کدام راه مصرف نمودید این نعمتهای زندگی همه مواهب خدا هستند که در اختیار انسان گذاشته شده است، خداوند اذن داده که آنها فقط در راه سعادت انسانها و رسیدن به توحید، رسیدن به خدا، رسیدن به مقام و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ذاریات/ ۵۶، مصرف شوند، به عبارت دیگر این خوان نعمت که در جهان پخش شده حدودی دارد، هر که از آن حدود تجاوز کند مسئول خواهد بود، مسئولیتی که عبارت اخراج عذاب است انسانهای ظالم، حکومتهای ستمگر این همه نعمتها را تلف می‌کنند و به خود اختصاص می‌دهند و دیگران را گرسنه می‌گذرانند پیش

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۲

خدا مسئول خواهند بود.

«النعم» با الف و لام استغراق شامل همه نعمتهاست، ایمان، ولایت ائمه علیهم السلام و نظائر آن نیز مشمول «النعم» است در اینجا مناسب است به چند روایت اشاره بشود.

۱- طبرسی رحمه الله روایت کرده: بعضی از صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را با عده‌ای میهمان دعوت کرد، در منزل او خرما خوردند و آب خنک نوشیدند چون از منزل خارج شدند حضرت فرمود «هذا من النعم الذي تسألون عنه».

۲- عیاشی در ضمن روایتی از ابو حنیفه نقل کرده که از حضرت صادق صلوات الله علیه از «النعیم» پرسیدم امام فرمود: نعیم ما اهل بیت هستیم که خدا به بندگان نعمت داده است تا فرمود: نعیم رسول خدا و عترت او است (مجمع البیان).

۳- در تفسیر برهان از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«فی قوله تعالی ثم لتستلن یومئذ عن النعیم یعنی الامن و الصحه و ولایه علی بن ابی طالب علیه السلام».

در بعضی روایات آمده: خدا بزرگوارتر از آنست که به شما طعامی بدهد و آن گاه از آن سؤال کند بلکه از شما از نعمتی که به وسیله محمّد و آل محمّد داده سؤال خواهد کرد (تفسیر برهان) به نظر می‌آید اینگونه روایات برای بیان عظمت و اهمیت ولایت باشد و الله العالم.

روز اول شعبان المعظم هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۴ / ۲ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره تکاثر به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۳

سوره عصر

اشاره

در مکه نازل شده و سه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره عصر از لحاظ ترتیب نزول، سیزدهمین سوره است که بعد از سوره انشراح در مکه نازل گردید، ظاهراً در اوائل بعثت نازل گشته است «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و سوم می‌باشد.

۲- این یکی از سه سوره کوتاه قرآن مجید است که عبارتند از: کوثر، قل هو الله و عصر.

۳- علت تسمیه آن به «العصر» وقوع این کلمه در اول آنست در روایات نبوی و امامان علیهم السلام «و العصر» نامیده شده است.

۴- مطالب آن با مکی و مدنی بودن هر دو سازگار است، ولی ظاهراً همه آن را مکی گفته‌اند.

۵- این سوره با این کوتاهی و صغر حجم، همه معارف قرآن را در بر دارد و تمام مقاصد اسلامی را در موجزترین بیان روشن می‌کند و به تنهایی یک کتاب است.

۶- معلوم نیست چه علتی نزول این دریای حقائق را باعث گشته است ولی هر چه هست می‌توان درباره آن یک کتاب نوشت.

(۱) این در صورتی است که ترتیب نزول را قطعی بدانیم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۴

سوره العصر مکیه و هی ثلاث آیات نزلت بعد سوره الانشراح

[سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- قسم به روزگار

۲- که انسانها در خسران هستند

۳- مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق و استقامت سفارش کنند.

کلمه‌ها

عصر: روزگار. وقت عصر (آخر روز). آن در اصل به معنی فشردن است، چون به معنی دهر و روزگار باشد جمع آن عصور آید در اقرب الموارد گوید: «العصر: الدهر».

خسر: خسر و خسران: کم شدن و کم کردن، لازم و متعدی هر دو آید ضرر و زیان را به علت کم شدن، خسر و خسران گفته‌اند. تواصوا: تواصی: سفارش کردن و وصیت کردن به همدیگر.

حق: شیء حتمی و ثابت. راغب گوید: حق در اصل به معنی مطابقت و موافقت است. دین حق یعنی دینی که مطابق با واقع است. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۴۵

شرحها

در فهم این آیات باید بدانیم که انسان ساخته نشده به دنیا می‌آید، به عبارت دیگر: بالقوه زائیده می‌شود، بر خلاف بچه سائر حیوانات که باهوشتر و زیرکتر زائیده می‌شوند، پس انسان وقتی که به دنیا آمد و پا گرفت و خود را شناخت، هنوز انسان بالقوه است باید خود را بسازد و گرنه در خسران و ضرر خواهد بود.

ساخته شدن انسان با دو عامل است یکی نظری و قلبی یعنی ایمان به خدا و پیامبران و آنچه آنها آورده‌اند دیگری عملی که اعمال صالحه باشد، قطع نظر از این دو باید جامعه را نیز در نظر بگیرد و به فکر ساختن جامعه نیز باشد و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ. اگر با این دو عامل شناخت و عمل، خود را بسازد هیچ و گرنه در خسران و ضرر خواهد بود که زندگی برای او در دنیا فساد و در آخرت جز عذاب نخواهد زائید بیان کننده این واقعیت گذشت روزگار است که در مسیر تاریخ معلوم می‌شود انسانهای ساخته نشده در خسران و تباهی هستند شاید به این علت به «العصر» یعنی روزگار قسم یاد شده است. علی هذا قسم بعصر، قسم به تاریخ بشریت است که دقت در تاریخ اقوام گذاشته و دقت در گذشت زمان، روشن می‌کند کدام کس و کدام قوم در خسران بوده‌اند و کدام در غیر خسران. و آن گهی هدف خدا از خلقت انسان زندگی در بهشت است و به آن فقط با ایمان و عمل می‌توان رسید، علی هذا جز اهل ایمان و عمل همه در خسران می‌باشند.

۱ و ۲- وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ برای عصر معانی بسیاری گفته‌اند از قبیل وقت عصر، صلاة عصر، شب و روز عصر نبوت و روزگار، از میان همه یکی عصر نبوت قابل دقت است یعنی قسم به زمان

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۴۶

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله که زمان طلوع اسلام و زمان غلبه حق بر باطل است، دیگری عصر به معنی دهر و روزگار و قطعه‌ای از تاریخ، به نظر نگارنده دومی ارجح است که در آن صورت تناسب قسم با مقسم به خوب روشن می‌شود چنان که گذشت درباره این معانی روایتی نقل نشده است.

و در روایت حضرت صادق علیه السلام در تفسیر برهان بعصر ظهور حضرت قائم صلوات الله علیه و علی آبائه تفسیر گردیده است. الف و لام «الانسان» برای استغراق است یعنی خسران شامل همه انسانها و همه افراد جوامع بشری است.

۳- إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.

استثناء است از «الانسان» بقید در خسران بودن، منظور از «آمنوا» باید ایمان به خدا و همه اعتقادات حقه باشد، مصداق واقعی عملوا الصالحات کسانی هستند که همه صالحات را انجام دهند، علی هذا مؤمنان فاسق در نیمه خسران خواهند بود.

تواصی بالحق آنست که یکدیگر به حق و احیاء حق و ماندن در حق سفارش کنند تا حق گسترده و حاکم گردد، آن از امر به معروف اعم است زیرا شامل اعتقادات نیز می‌شود.

تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ذکر خاص بعد از عام است زیرا «الحق» صبر را نیز شامل است و چون صبر و استقامت رکن رکن موفقیّت در راه حق است و بدون آن توفیق میسر نیست لذا بالخصوص ذکر شده است.

المیزان در توجیه إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ فرموده: کتاب خدا روشن می‌کند که برای انسان زندگی ابدی در پیش است و این زندگی مقدمه آن و به طور آزمایشی است وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ رعد/ ۲۶ وَ نَبَلُّوْكُمْ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۷

بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً أَنْبِيَاءَ / ۳۵.

و روشن می‌کند که اعتقاد حق و عمل صالح ملاک سعادت اخروی و کفر و فسق ملاک شقاوت در آنست و نیز روشن می‌کند که سرمایه انسان فقط زندگی او است اگر پیرو حق و نیکوکار باشد از تجارت زندگی سود برده و در آخرت اهل سعادت خواهد بود و گرنه در تجارت زندگی ضرر برده و اهل عذاب خواهد گشت این است معنی: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ.

در بعضی از روایات از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

«آمنوا بولایه امیر المؤمنین علی علیه السلام تواصوا بالحق ای بالولایه ...»

اینها از باب تعیین مصداق هستند، زیرا ایمان به ولایت از مصادیق «آمنوا» و سفارش به ولایت از مصادیق تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ است.

روز اول شعبان هزار و چهار صد و سه مطابق با ۲۴ / ۲ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره عصر به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۸

سوره همزه

اشاره

در مکه نازل شده و نه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- همزه سی و دومین سوره است که بعد از سوره قیامت در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و چهار است، به نظر می‌آید که در اواخر سال سوم بعثت و یا در سال چهارم نازل شده باشد آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر/ ۹۴، دعوت خود را آشکار کرده بود.

۲- به اجماع قارئان عدد آیات آن نه است و کسی در آن اختلافی ندارد آن دارای سی کلمه و صد و سی حرف است.

۳- عِلَّتْ تسمیه آن، وقوع لفظ «همزه» در اول آنست.

۴- این سوره به شهادت آیات و آهنگ آن، مکی است مفسران نیز چنین گفته‌اند.

۵- این سوره حالات و خلق بد مردمان مادی را که متکی به ثروت و قدرت هستند، مجسم می‌کند، اینگونه اشخاص در اثر نبودن تربیت توحیدی، اولاً:

ناز فروش می‌شوند، مردم را تحقیر می‌کنند، عیب جو و طعنه زن هستند.

ثانیاً: چنان به ثروت و قدرت تکیه می‌کنند گویی در دنیا همیشگی هستند از آنها در دنیا جز شر و فساد به وجود نمی‌آید و در آخرت بعداب خدا گرفتار می‌شوند، تربیت توحیدی، انسان را از اینگونه حالات و رویه‌ها نجات می‌دهد.

(۱) بنا بر آنکه ترتیب نزول را قطعی بدانیم.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۴۹

سوره الهمزه و هی تسع آیات نزلت بعد سوره القیامه

[سوره الهمزه (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴)
 وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّهُ (۸) فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- وای بر هر عیبجوی طعنه زن

۲- که مالی گرد آورده و ذخیره کرده است

۳- خیال می‌کند که ثروتش او را جاودانی نموده است

۴- نه، حتماً به حطمه انداخته می‌شود.

۵- چه می‌دانی حطمه چیست؟

۶- آتش افروخته خداست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۰

۷- که بر قلوب چیره می‌شود

۸- آن آتش بر آنها ملازم و همیشگی است

۹- در میان ستونهایی برافراشته و استوار

کلمه‌ها

همزه: در اقرب الموارد از لسان العرب نقل شده: همزه: عیب گرفتن در پشت سر و لمز بدگویی در حضور است.

در مجمع البیان همز به معنی طعنه زدن و لمز به معنی عیب گرفتن آمده است و گوید: هر دو به یک معنی می‌باشند بهتر آنست که

همزه به معنی طعنه زن و لمزه به معنی عیبجو یا بالعکس باشد، این دو صیغه برای کثرت هستند یعنی بسیار طعنه زننده و عیبجو. ناگفته نماند: عیبجویی و عیب چسباندن به مردم یک چیز است، طعنه زدن به وسیله آن، چیزی دیگر. عدده: تعدید: ذخیره کردن را گویند: «عدد المال: جعله عدۀ للدهر» (اقراب الموارد).

اخلده: جاودانی کرد او را. خلود: همیشه بودن. اخلاذ: جاودانی کردن.

لینبذن: نبذ: انداختن چیزی از روی بی‌اعتنایی، از اکثر آیات قید «بی‌اعتنایی» فهمیده می‌شود «لینبذن» حتما و یقینا انداخته می‌شود.

حطمه: نام آتش جهنم است، حطم به معنی شکستن است «حطمه حطما:

کسره» این تسمیه برای آنست که آتش جهنم شکننده و خرد کننده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۱

موقده: افروخته شده. و قد: افروخته شدن آتش. ایقاد: افروختن آتش.

تطلع: طلوع و مطلع: آشکار شدن. اطلاع از باب افتعال به معنی آگاه شدن است آن را اشراف نیز گفته‌اند، آن در آیه ممکن است

به معنی تسلط و استیلا باشد که اشراف توأم با تسلط است و شاید به معنی بروز و آشکار شدن باشد.

افئدة: قلبها. مفرد آن فؤاد است، فؤاد در اصل به معنی بریان کردن است، قلب را از آن فؤاد گویند که در آن دلسوزی هست.

موصدة: ملازم، پیوسته. و صد به معنی بافتن و ثبوت آید «و صد الثوب:

نسجه» گویند: «و صد الشیء: ثبت» ایصاد را بستن در و محکم کردن گفته‌اند، ظاهرا در آیه به معنی ملازم شده و یا در بسته است.

عمد: ستونها. مفرد آن عماد است. عماد گاهی به معنی ابنیه آید مانند اِرمَ ذاتِ العِمادِ.

ممددة: کشیده شده. مد: زیادت و کشیدن «ممدد» (بصیغه مفعول) کشیده شده. به نظر می‌آید به معنی استوار و محکم باشد.

شرحها

۱ و ۳- وَئِلٌّ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لُمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ.

لفظ «ویل» برای تهدید آیه الَّذِي جَمَعَ مَالًا ... در مقام تحلیل است یعنی طعنه زن و عیبجو بودن در اثر جمع مال و اتکاء به ثروت

است، آری ثروت و پولداری بدون توحید، انسان را طعنه زن و عیبجو و تحقیر کننده دیگران می‌گرداند

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۲

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ۚ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ۚ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ۚ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ۚ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ۚ

کمتربه فکر می‌افتد که این قدرت روزی از دست من خواهد رفت، نکره آمدن «مالا» برای تحقیر است «اخلده» صیغه ماضی است

که مقصود از آن مضارع است، آمدن ماضی برای آنست که شخص مادی خلود و دائمی بودن پول و قدرت را قطعی و واقع شده

می‌داند ولی «یحسب» می‌گوید: این گمانی بیش نیست.

۴ و ۵- كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ۚ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ۚ رُدِعَ اسْتِغْنَى عُلُقُ ۙ آیه يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ حَاكِي از اِتِّكَاءُ تَمَامَ بَه ثَرَوْت و مَالِ اسْتِ، آدَمِ طَاغِي و قَدَرْتَمْنَد

است یعنی: خود را همیشگی گمان نکنند سوگند می‌خورم که می‌میرد و حتما به جهنم انداخته می‌شود چه حطمه‌ای؟! چه جهنمی!؟

۶ و ۷- نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ.

منظور از تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ظاهرا تسلط و احاطه آتش بر قلوب است.

المیزان فرموده: گویی منظور آنست که باطن انسان را می‌سوزاند چنان که ظاهر انسان را نیز می‌سوزاند بعکس آتش دنیا که ظاهر

را می‌سوزاند.

طبرسی فرموده: بر قلوب مشرف می‌شود، درد و سوزش آن به قلوب می‌رسد و الله العالم.

۸ و ۹- إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ.

لفظ «مؤصده» در آیه عَلَيْهِمْ نَارٌ، مُّؤَصَّدَةٌ بِلَدٍّ / ۲۰ گذشت، آن فقط دو بار در قرآن آمده است می‌شود معنای آن ملازم، احاطه کننده یا در بسته باشد یعنی آتش بر آنها محیط یا در بسته است در میان ستونهایی ممتد، شاید آن اشاره باشد بر اینکه خارج شدن از آن امکان ندارد.

در مجمع البیان در ذیل روایتی از حضرت باقر سلام الله علیه نقل کرده که فرمود:

«... تَمَّ مَدَّتِ الْعَمَدُ وَ اَوْصَدَتْ عَلَيْهِمْ وَ كَانُ وَ اللّٰهُ الْخَلُودُ»

خدایا ما را از

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۳

آتش پناه بده یا ارحم الراحمین.

روز پنجم شعبان هزار و چهار صد و سه مصادف با روز ولادت حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه مطابق ۲۸ / ۲ / ۱۳۶۲ تفسیر

سوره همزه به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۴

سوره فیل

اشاره

در مکه نازل شده و پنج آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره فیل نوزدهمین سوره است که در مکه بعد از سوره کافرون نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید، صد و پنجمین سوره است.

۲- در مجمع البیان فرموده: به اتفاق همه، آیات آن پنج است.

۳- علت نامگذاری، وقوع کلمه «فیل» در اول آنست، از باب تسمیه کل باسم جزء.

۴- سوره مبارکه بطور حتم مکی است، کسی خلاف آن را نگفته است.

۵- به نظر می‌آید: علت نزول این سوره تهدیدی بوده است نسبت به دشمنان قرآن که در مقابل قرآن و پیامبر از موضع خصمانه بترسند، جریان اصحاب فیل را یاد آورند که خدا چگونه تار و مارشان کرد و یا خطاب است به خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که جریان آنها را یاد کن و بدان که خدای تو برای کوبیدن مشرکان توانا است.

۶- این سوره به یکی از آیات الله البینات و معجزه عجیبی اشاره می‌کند که پیش از اسلام در مکه واقع گردید، قضیه در سراسر جزیره العرب و جاهای دیگر مشهور بود اعراب جاهلی آن را با شعار خود در آوردند. خلاصه جریان از این قرار است:

مردی به نام ابرهه بن صباح اشرم «۱» که دین نصرانیت داشت در یمن

(۱) گویند کنیه او ابو یکسوم بود، واقدی گفته است او از جانب نجاشی پادشاه حبشه، فرماندار یمن بود نجاشی جد همان نجاشی معاصر حضرت رسول (ص) است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۵

حکومت می کرد، او از اینکه مردم به خانه کعبه به زیارت می روند و شک می برد بدین سبب معبدی در یمن بنا کرد و مردم را به زیارت آن دعوت نمود، تا آن معبد به جای کعبه رسمیت پیدا کند، مردی از «بنی کنانه» که از حجاز به یمن آمده بود، وارد معبد گردید و در آن قضای حاجت کرد.

ابرهه پس از اطلاع و دیدن نجاست با چشم خودش از غضب آتش گرفت و گفت: قسم به نصرانیت خودم خانه کعبه را ویران خواهم کرد، تا کسی به زیارت آن نرود، به مردم فرمان حرکت داد، فیلان جنگی را نیز به همراه لشکریان آورد، چون به نزدیکی طائف رسیدند، از مردم آنجا راهنمایی خواست، اهل طائف مردی به نام «نفیل» را فرستادند که لشکریان او را هدایت می کرد تا در شش میلی مکه در محلی بنام «مغمس» فرود آمده و اردو زدند.

اهل مکه به شنیدن این خبر، شهر را تخلیه کرده، در کوه‌ها مخفی شدند در مکه فقط دو نفر مانده بود، اول عبدالمطلب جد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در منصب «سقایه حاج» بود، دیگری شبیه بن عثمان کلیددار کعبه، عبدالمطلب علیه السلام دو طرف درب کعبه را گرفته و بدینسان دعا می کرد.

لاهم ان المرء يمنع رحله فامنع حلالک.

لا یغلبوا بصلیبهم و محالهم غدوا محالک.

لا یدخلوا البلد الحرام اذا فأمر ما بذلک.

یعنی: خدایا مرد از اثاث خویش دفاع می کند از متاع خود دفاع کن تا با صلیب و نیروی خویش بر نیروی تو غالب نشوند و تا داخل مسجد الحرام نگردند آن گاه هر چه می خواهی فرمان بده.

آن گاه مقدمات لشکریان ابرهه احشام و حیوانات اهل مکه را به غارت بردند، از جمله دویست شتر که مال حضرت عبدالمطلب بود، آن حضرت پس از شنیدن واقعه به اردوی ابرهه آمد، دربان ابرهه که مردی از قبیله اشعریها بود

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۶

عبدالمطلب را می شناخت، دربان به ابرهه گفت: شاها پیشوای قریش و مردی که مردم را در شهر و وحوش را در کوه‌ها اطعام می کند به اردوی تو آمده او را اجازه دخول بده ابرهه اجازه داد.

عبدالمطلب مردی خوش قیافه و تنومند بود، ابرهه چون او را دید بزرگش یافت از اینکه او را زیر تخت خود بنشانند و خوش نداشت که بالای تخت خود بیاورد لذا از سریر پائین آمد و با او در زمین نشست و گفت: چه حاجتی داری؟

عبدالمطلب فرمود: لشکریان تو دویست شتر مرا برده اند بگو: آنها را پس بدهند. ابرهه گفت: تو را دیدم بزرگ یافتم، چون صحبت کردی، در نظرم کوچک شدی، عبدالمطلب گفت چرا؟ ابرهه گفت: من آمده ام کعبه را که مایه عزت و سرفرازی شماست ویران کنم ولی تو از من به جای دست کشیدن از کعبه شترانت را می خواهی!! عبدالمطلب فرمود: شاهان من درباره شتران خودم با تو سخن می گویم، ولی این خانه صاحبی دارد که خود از آن دفاع می کند من کاری به کار کعبه ندارم این سخن ابرهه را مرعوب کرد، به نظر می آید که عبدالمطلب علیه السلام خود چنین کرده که با این سخن ابرهه را مرعوب نماید، دستور داد شتران آن حضرت را بدهند، عبدالمطلب از پیش ابرهه برگشت.

لشکریان ابرهه آن شب را که تیرهای شهاب به هر طرف زبانه می کشیدند و حکایت از نزدیکی عذاب داشتند گذرانده صبح آماده حمله شدند فیل که پیشاپیش قشون بود از جای خویش حرکت نکرد، به هنگام طلوع خورشید در آسمان حجاز دسته‌های پرندگان ظاهر شدند هر پرنده سنگی باندازه نخود در منقار و دو تا در چنگالهای خود داشت، پرندگان لشکریان ابرهه را سنگباران کردند دسته‌ای از مرغان که بر می گشتند دسته دیگری ظاهر می شدند و مرتب

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۷

سنگباران می‌کردند، هر سنگ به بدن انسانی می‌خورد و سوراخ می‌کرد و اگر به استخوانی می‌رسید خردش می‌کرد، یکی از آن سنگها نیز به بدن ابرهه اصابت کرد بدنش زخم برداشت وقت برگشتن به یمن در هر منزلی تکه‌ای از گوشت بدنش در اثر زخم می‌افتاد، چون به یمن رسید به درک و اصل شد.

ناگفته نماند در اثر سنگباران و زخمی شدن و مردن گروهی، همه پا به فرار گذاشته و تار و مار شدند، در رابطه با این واقعه مطلبی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۸

سوره الفیل مکیه و هی خمس آیات نزلت بعد سوره الکافرون

[سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَزِمِيهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۴)

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- آیا ندانستی که پروردگار تو با اصحاب فیل چه رفتاری کرد؟

۲- آیا حيله آنها را در تباهی قرار نداد؟

۳- بر آنها پرندگان را دسته دسته فرستاد.

۴- می‌زدند آنها را با سنگهایی از سجیل.

۵- آنها را مانند زراعت چرا شده گردانید.

کلمه‌ها

تضلیل: گمراه کردن همچنین است اضلال. یعنی: تدبیرشان را گمراه کرد که به هدف نرسید.

ابابیل: دسته‌ها. گروه‌های پراکنده کسایی گوید: مفرد آن ابول (بر وزن عجلول) است راغب گوید: مفردش ابیل و به قولی اسم جمع

است مفرد ندارد، طبرسی فرموده: «جماعات فی تفرقة زمره»

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۵۹

زمره».

حجاره: سنگها. مفرد آن حجر است، احجار جمع حجر در قرآن نیامده است.

سجیل: گویند آن معرب «سنگ گل» است یعنی کلوخ متحجر. به نظر راغب آن به معنی کلوخ سنگدار است، قرآن مجید این کلمه

را در سه محل آورده و روی آن تکیه کرده است یکی در این سوره دیگری درباره قوم لوط: ... وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ

حجر / ۷۴، وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مُنْضُودٍ مُسَوَّمِيَةً عِنْدَ رَبِّكَ هود / ۸۲ علی هذا باید نکته‌ای در آن باشد گرچه نگارنده

چیزی دستگیرم نشد.

عصف: برگ. کاه. شدت «عصف ماکول» یعنی برگ خورده یا جویده شده. صحاح و قاموس آن را غلافی که مغزش خورده شده و پوستش مانده است گفته‌اند، به قولی منظور برگ درخت است که الحال (کرم) آن را خورده و فاسد کرده است اقرب الموارد گوید: «لورق اخذ ما فيه من الحب و بقی هو لا حب فيه» سپس تقدیر آن «لعصف ماکول» است.

شرحها

۱ و ۲- أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ خطاب است به حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يَا به هر کسی که این سوره را بخواند رؤیت در اینجا به معنی علم و دانستن است.

در مجمع البیان فرموده: به قول اکثر علماء حمله ابرهه به مکه در سال

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۰

ولادت حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بوده است، به نقل واحدی دوازده فیل جنگی در معیت لشکریان آورده بودند.

منظور از يَجْعَلُ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ آنست که نقشه‌شان به هدف نرسید و تدبیرشان از مقصود منحرف گردید، البته خدا چنین کرد، مانند حمله شیطان بزرگ امریکا به طبس که خدا کیدشان را از مقصودشان منحرف گردانید.

۳ و ۴- وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ این دو آیه تفسیر «تضلیل» در آیه قبلی است ابابیل حال یا وصف «طیر» است یعنی: پرندگان که گروه گروه بودند و با سنگهای سجیل آنها را سنگباران می‌کردند.

۵- فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ منظور از عصف ظاهراً فقط یک برگ نیست بلکه به معنی زراعت است.

در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل شده: عصف ماکول بقیه کاهی است که چهارپایان آن را خورده است، به نظر می‌آید منظور از عصف ماکول زراعتی است که چهارپایان آن را چریده باشند، خداوند اصحاب فیل را مانند چنین مزرعه‌ای گردانید که بعضی‌ها مردند، بعضی‌ها شکستند و بعضی‌ها له گشتند و بالاخره تار و مار شدند.

نکته‌ها

پرندگان و سنگها: در رابطه با سنگهایی که بر سر اصحاب فیل بارید دو مطلب هست یکی اینکه آن سنگها به هر که اصابت کرد، بدنش را سوراخ نمود و او را کشت دیگری آنکه با باریدن آن سنگها میان لشکریان ابرهه مرض حصبه و آبله پیدا شد، عده‌ای به حالت مرض بزمین افتادند، بعضی‌ها مردند، این جریان باعث شد که آنها نتوانستند در آنجا بمانند لذا پا به فرار

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۱

گذاشتند در راه عربهای صحرائشین آنها را گرفته کشتند و اسیر کردند.

۱- در تفسیر برهان از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده ... هر پرندۀ یک سنگریزه در منقار و دو سنگریزه در چنگال داشت، در اثر باریدن سنگها در بدن لشکریان آبله تولید شد، پرندگان آنها را بدین وسیله کشتند پیش از آن در مکه نه آبله دیده شده بود و نه آن پرندگان دیده شده بودند.

۲- در تاریخ ابن هشام (ج ۱/ ۵۴) آمده: سنگها به هر کس اصابت کرد هلاک شد، ولی به همه اصابت نکرد، این سبب شد که پا به فرار گذاشتند، در حین فرار، راه یمن را از این و آن می‌پرسیدند، در هر راه می‌افتادند و می‌مردند یکی از آن سنگها بدن ابرهه اصابت کرد، او را به طرف یمن حرکت دادند در اثر اصابت سنگ به وضعی در آمد که انگشتانش بندبند می‌افتاد و از جای آنها

خون و چرک جاری می‌شد، تا او را به صنعاء رساندند، مانند جوجه پرنده‌گان می‌لرزید تا چنان که گفته‌اند سینه‌اش شکافته شد و هلاک گردید.

ابن اسحاق گوید: به من حکایت کردند که اولین بار حصبه و آبله در زمین عرب در آن سال دیده شد.

۳- ابن اثیر در تاریخ کامل ج ۱/ ۲۶۳ گوید: بیشتر اهل تاریخ بر آنند که حصبه و آبله اولین بار در عرب بعد از واقعه فیل دیده شده است.

۴- عده‌ای از روایات اهل بیت علیهم السّلام و اهل سنت حاکی است که سنگها به هر کس اصابت کرد او را سوراخ کرد و کشت، این روایات در تفسیر برهان و ابن کثیر و مانند آن نقل شده است.

ناگفته نماند بنا بر نقل اول باید گفت که سنگریزه‌ها آلوده به میکرب حصبه و آبله بوده‌اند که با شیوع آن دو مرض، تار و مار شده‌اند و بنا بر نقل دوم سنگها بدن آنها را سوراخ کرده و کشته است، به هر حال هر دو از آیات اللّٰه البینات هستند و از کارهای مخصوص و بزرگ خدا که آن فتنه بزرگ را سر کوب کرد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۲

و بر شرافت کعبه و مقام ابراهیم علیه السّلام افزود.

روز شنبه هشتم شعبان المعظم سال هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۳۶۲ / ۲ / ۳۱ تفسیر سوره فیل به پایان رسید و الحمد للّٰه و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۳

سوره قریش

اشاره

در مکه نازل شده و چهار آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره قریش بیست و نهمین سوره است که بعد از سوره تین در مکه نازل گردید، در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و ششم است، مطلب سوره نشان می‌دهد: آن در وقتی نازل شد که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله دعوت خویش را آشکار کرده بود ولی در چه سالی نازل گردید، دلیلی در دست نیست.

۲- قارئان حجاز آیات آن را پنج دانسته و الذّی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ را یک آیه شمرده‌اند ولی دیگران از جمله قارئان کوفی آن را چهار آیه گفته و از الذّی أَطْعَمَهُمْ تا آخر سوره را یک آیه حساب کرده‌اند، علّت اختیار قرائت کوفی را بارها گفته‌ایم.

۳- سوره مبارکه بی‌شک مکی است و کسی خلاف آن را نگفته است.

۴- علّت نامگذاری وقوع کلمه قریش یا «لایلاف» در اول آنست، طبرسی آن را سوره «لایلاف» گفته است ولی در روایات لِیَلاَفِ قُرَیْشٍ خوانده شده است.

۵- در تفسیر سوره «و الضحی» در «نکته‌ها» مفصلاً شرح داده‌ایم که سوره فیل و لایلاف در نماز به جای یک سوره خوانده می‌شوند، به آنجا رجوع شود.

۶- این سوره در مقام امتنان بر قوم قریش است و از آن نتیجه می‌گیرد که باید در مقابل این امتنان، پروردگار کعبه را عبادت کنند

که آنها را به برکت

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۴

کعبه ایمنی بخشیده و از گرسنگی نجات داده است.

توضیح اینکه سرزمین مکه محل بی آب و علفی است، مردم آنجا مجبور بودند به شام و یمن مسافرت کنند و ما یحتاج خویش را از آن دو محل فراهم آورند و گرنه زندگی برایشان دشوار و طاقت فرسا می شد.

علی هذا: آنها در زمستان به «یمن» مسافرت می کردند که محل گرمسیری بود و به آن رِحْلَةُ الشَّتَاءِ می گفتند و در تابستان به شام سفر می کردند که هوای خنکی داشت و بآن «رحله الصیف» نام نهاده بودند، اهل مکه در این مسافرتها از شر سارقین و راهزنان ایمن بودند، مردم تا می دانستند که این کاروان مال قریش است صدمه نمی زدند سهل است کمک هم می کردند، گویی: این از آن جهت بود که ماجرای اصحاب فیل را شنیده بودند و از مزاحمت به قریش می ترسیدند و یا فقط به احترام «کعبه» آنها را اذیت نمی کردند.

۷- مطالب این سوره با سوره «فیل» ارتباط کامل دارد، لذا عده‌ای از اهل سنت آن دو را یک سوره شمرده‌اند و در میان شیعه نیز شایع است، و چنان که گفته شد این مطلب در سوره «و الضحی» در نکته‌ها مفصلاً گفته شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۵

سوره قریش مکیه و هی أربع آیات نزلت بعد سورة التین

[سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ (۱) إِیْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّیْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

به نام خدای رحمن رحیم

۱- برای الفت دادن به قریش

۲- الفت دادن ایشان در مسافرت زمستان و تابستان

۳- پس پرستش کنند پروردگار این خانه را

۴- پروردگاری که آنها را از گرسنگی شدید طعام داده و از ترس بزرگی ایمن گردانیده است.

کلمه‌ها

ایلاف: الفت دادن. الف (بر وزن حبر) به معنی پیوند یافتن و جمع شدن با میل و رغبت است، آن در آیه از باب افعال است در لغت آمده: «آلفه ایلافا: جعله یألف».

قریش: نام قبیله بزرگی از عرب است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از شعبه بنی هاشم از همان قبیله است.

رحله: سفر. کوچ.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۶

شتاء: زمستان، «صیف»: تابستان.

آمنهم: این کلمه از امن به معنی ایمن است یعنی: ایمنی داد آنها را.

شرحها

۱ و ۲- لِإِيلَافٍ قُرَيْشٍ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ لَامٍ در «لایلاف» برای تعلیل و متعلق به فَلَیَعْبُدُوا است، فاعل ایلاف، اللّٰه است، قریش مفعول اول و لفظ «رحله» محذوف، مفعول دوم آن می باشد یعنی:

قریش عبادت کنند خدا را به علت آنکه خدا آنها را در مسافرت زمستان و تابستان با مردم الفت داده است.

إِيْلَافِهِمْ ... بدل است از لِإِيلَافٍ قُرَيْشٍ که آن را بیان و تفسیر می کند.

۳ و ۴- فَلَیَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْمَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ آیه دوم وصف «رب» است و در عین حال «لیعبدوا» را توجیه می کند، نکره آمدن «جوع و خوف» برای تشدید است یعنی به وسیله مسافرت زمستان و تابستان آنها را از گرسنگی شدیدی طعام داد و نیز از ترس بزرگی ایمن گردانید، در جای دیگر به این امتنان چنین اشاره شده است: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ عَنْكَبُوتٍ / ۶۷ از این آیه معلوم می شود: روزگاری که مردم از اطراف مکه ربه شده می شدند و امنیتی نداشتند اهل مکه در حرم امن خدا راحت بودند و در آیه دیگر آمده: أَوْ لَمْ تُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ قِصَصٍ / ۵۷ این آیه گذشته از ایمنی به مسئله وفور نعمت در مکه و اینکه میوه‌ها و ثمرات از هر جا بآنجا می آید، اشاره می کند، اینها همه به برکت کعبه بود علی هذا لازم بود پروردگار کعبه

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۷

را اطاعت کنند نه معبودهای باطل خود را.

روز شانزدهم شعبان هزار و چهار صد و سه مطابق ۸ / ۳ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره قریش به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۸

سوره رأیت

اشاره

در مکه یا در مدینه نازل شده و هفت آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- «أرأیت» هفدهمین سوره است که بعد از سوره تکاثر در مکه نازل گردید از مصحف امام صادق صلوات الله علیه نیز چنین نقل شده است.

طبرسی فرموده: این سوره مکی است، اما ضحاک مفسر گوید: مدنی است به قولی سه آیه اول در مدینه و بقیه در مکه نازل شده است. اما قائل این قول و علت آن معلوم نیست، گویند: سه آیه اول درباره عاص بن وائل یا ولید بن مغیره و بقیه درباره منافقان نازل شد این سخن ظاهرا استنتاج از آیات سوره است.

۲- قارئان عراقی آن را هفت آیه، دیگران شش آیه گفته‌اند این بدان جهت است که عراقیها اللّٰدین هم یراؤون را یک آیه تمام حساب کرده‌اند و چون عاصم بن ابی النجود از جمله عراقیهاست و روایت او به علی بن ابی طالب صلوات الله علیه می‌رسد، روایت هفت را اختیار کرده‌ایم.

۳- طبرسی و زمخشری نام آن را «أ رأیت» گفته‌اند، در روایات نیز از رسول خدا و امامان علیهم‌السلام «أ رأیت» آمده است. از امام باقر علیه‌السلام نقل شده:

«من قرء أ رأیت الذی یکذب بالذین فی فرائضه و نوافله قبل اللّٰه صلوته و صیامه و لم یحاسبه بما کان منه فی الحیاة الدنیا» (۱) «اما عده‌ای آن را سوره «ماعون» خوانده‌اند.

۴- مطالب سوره در «شرحها» خواهد آمد و قهرا پیشامدی سبب نزول این سوره شده است.

(۱) تفسیر مجمع و برهان.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۶۹

سوره الماعون مکیه و هی سبع آیات نزلت بعد سوره التکاثر

[سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
أ رَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالَّذِينَ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَلَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴)
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- آیا دیده‌ای آن را که مکذب دین است

۲- او کسی است که یتیم را سخت می‌راند

۳- و بر اطعام مسکین تشویق نمی‌کند

۴- پس وای بر آن نمازگزاران

۵- که از نماز خویش غفلت می‌کنند

۶- کسانی‌اند که ریا می‌کنند

۷- و از چیز مفید مانع می‌شوند

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۰

کلمه‌ها

دین: جزاء. شریعت. در قرآن مجید به هر دو معنی آمده است.

یدع: دع: راندن به شدت: «دعه دعا: دفعه دفعاً شدیداً» پس «یدع» یعنی دفع می‌کند و از خود می‌راند.

یحض: حض: وادار کردن. تشویق کردن: «حضه علی الامر: حمله علیه».

ساهون: سهو: غفلت. جوهری در صحاح چنین گفته است «ساهون»:

غفلت کنندگان.

یراءون: رءاء: تظاهر و نشان دادن و آن این است که انسان کار خوبی انجام دهد و قصدش تظاهر و نشان دادن به دیگران باشد نه

تقرب به خدا.

ماعون: هر چه در آن منفعتی است «کل ما فيه منفعة» در اقرب الموارد آمده:

«الماعون: المعروف ... و كل ما انتفعت به» کلمه «معن» در اصل به معنی جاری شدن است «معن الماء معنا: سأل».

شرحها

در این آیات ملاحظه می‌شود که دین در عمل مجسم می‌شود آنها که می‌گویند: ایمان داریم باید، اعمال صالح و مثبت، گفته آنها را تصدیق کند.

آنکه می‌گوید مؤمنم، اما یتیم را می‌راند، بر طعام مسکین کسی را و نمی‌دارد نماز را برای تظاهر می‌خواند، از کارهای خیر و مفید جلوگیری می‌کند، این شخص مکذب دین است، با کافر و منافق چندان فرقی ندارد، کلمه أَرَأَيْتَ ...

حاکی است که مصداق مکذب دین همین‌ها هستند، احتمال دارد منظور از «الدین»

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۱

جزاء و قیامت باشد، یعنی آنان که قیامت را انکار کنند، دارای چنین صفاتی خواهند بود.

۱- ۳- أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ به نظر المیزان منظور از دین جزاست، ولی ظاهراً منظور از آن شریعت باشد، در اینجا دو وصف از اوصاف منکر دین یا منکر جزاء، ذکر شده است اول راندن یتیم، دوم: تشویق نکردن دیگران بر اطعام مسکین. این تعبیر در جاهای دیگر نیز آمده است، و نشان می‌دهد که گذشته از آنکه انسان باید مسکین را اطعام کند، باید دیگران را نیز به آن کار وادارد، گویند: طعام در آیه به معنی اطعام است، به قولی دفع یتیم ندادن حق او است.

«أَرَأَيْتَ» خطاب است به حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، به هر کس دیگر نیز شامل می‌شود و اختیار این صفات بنا بر مقتضای وقت بوده و گرنه صفاتی از این قبیل بسیار است.

۴- ۶- فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ فاء نتیجه نشان می‌دهد که ریا کنندگان و غفلت کنندگان از نماز نیز، مصداق تکذیب کننده دین هستند. منظور از «ساهون» کسانی هستند که از نماز غفلت می‌کنند، بآن بی‌اعتنا هستند، آن را ترک می‌کنند و در وقتش نمی‌خوانند نه اینکه در ضمن نماز سهو و اشتباه می‌کنند و گرنه می‌فرمود: «فی صلواتهم» نه اینکه بفرماید عَنْ صَلَاتِهِمْ.

یونس بن عمار از حضرت صادق علیه السلام پرسید: الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ از وسوسه شیطان است؟ فرمود: نه، وسوسه به هر کس می‌رسد، بلکه منظور آنست که از نماز غفلت کند و در اول وقت نخواند:

«فقال: لا كل احد يصيبه»

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۲

هذا و لكن ان يغفلها و يدع ان يصلی فی اول وقتها»

، و در روایت زید شحام از آن حضرت آمده است:

«قال هو الترك لها و التواني عنها».

و در روایت محمد بن فضیل از حضرت کاظم علیه السلام

«قال: هو التضييع» (تفسیر برهان و مجمع).

ناگفته نماند: الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ مطلب مستقلى است، شاید شامل غیر نماز هم باشد، آنان کسانی هستند که نماز و غیر آن را برای

خدا انجام نمی‌دهند برای تظاهر و نشان دادن به مردم انجام می‌دهند، ریا، سبب حبط و بطلان عمل است.
 ۷- وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ در روایت اهل سنت از امیر المؤمنین صلوات الله علیه ماعون به زکاة واجب تفسیر شده است.
 طبرسی فرموده: آن از امام صادق علیه السلام نیز منقول است.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر ماعون نقل کرده: فرمود: آن قرض است که به دیگران می‌دهی، یا کار خیری که می‌کنی، یا اسباب خانه که عاریه می‌دهی، زکاة نیز از آن جمله است. گفتیم: ما همسایگانی داریم چون چیزی به آنها عاریه می‌دهیم می‌شکنند و فاسد می‌کنند، اگر ندهیم گناه کرده‌ایم؟
 فرمود: اگر چنین باشد مانعی نیست که ندهید.

در روایات اهل سنت، تبر، دیگ، دستاس نیز از مصادیق ماعون شمرده شده است.
 ناگفته نماند: هر کس که مردم را از خیر و رسیدن به خیر باز دارد، بازار سیاه به وجود آورد، منابع طبیعی را در انحصار خود در آورد و هزاران امثال

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۳

آن، همه مصادیق وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ هستند.

روز نوزدهم شعبان هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۱/۳/۱۳۶۲ تفسیر سوره ماعون به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۴

تفسیر احسن‌الحدیث ج ۱۲، ۴۳۰

سوره کوثر

اشاره

در مکه نازل شده و سه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- کوثر پانزدهمین سوره است که بعد از «عادیات» در مکه نازل گردید بنا بر شأن نزول آن، باید بعد از اظهار دعوت آن حضرت و بعد از نزول آیه فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ حجر / ۹۴ نازل شده باشد، در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره صد و هشتم است.

۲- عدد آیات آن بالاجماع سه آیه است، و این سوره کوتاهترین سوره قرآن مجید می‌باشد.

۳- نامگذاری آن به «کوثر» به علت وقوع این کلمه در اول آنست و نیز همه این سوره برای بیان کثرت و گسترش دعوت اسلامی نازل گردیده است در روایت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله «سوره کوثر» و در روایات ائمه علیهم السلام إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ خواننده شده است.

۴- در المیزان فرموده: روایات در مکی و مدنی بودن آن مختلف می‌باشند ولی ظاهر آنست که مکی باشد، بعضی گفته‌اند: دو دفعه نازل شده است تا میان روایات جمع شود.

۵- در علت نزول این سوره در مجمع‌البیان نقل شده: چون عبد الله پسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله که از خدیجه بود، از دنیا

رفت، عاص بن وائل سهمی (پدر عمرو بن عاص) آن حضرت را در وقت خروج از مسجد الحرام دید، در آنجا با هم

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۷۵

صحبت کردند، عده‌ای از بزرگان قریش در مسجد الحرام نشسته بودند، چون عاص پیش آنها آمد، گفتند: با چه کسی صحبت می‌کردی؟ گفت: با آن ابتر، توضیح اینکه: هر کس پسر نداشت او را ابتر و صنوبر می‌نامیدند.

در روایت تفسیر ابن کثیر هست: هر وقت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در نزد عاص بن وائل یاد می‌شد، می‌گفت: او مردی ابتر است، پسر ندارد، وقتی که بمیرد یادش از بین می‌رود.

نگارنده گوید: به احتمال قوی، منظور مشرکان از این سخن آن بوده:

که چون آن حضرت از دنیا رود شریعتش نیز از بین خواهد رفت، خدا در مقام تسلیت به آن حضرت وعده می‌دهد که دین تو و نسل تو و آوازه تو پیوسته در گسترش و تزیید خواهد بود، مقطوع الذکر و بی‌دنباله، دشمنان تو هستند.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۷۶

سوره الكوثر مکیه و هی ثلاث آیات نزلت بعد سوره التكاثر

[سوره الكوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- ما به تو کوثر عطا کرده‌ایم

۲- پس به پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن

۳- حقا که دشمن تو، همو بی‌دنباله است

کلمه‌ها

کوثر: کثرت فزون از حد. خیر کثیر. زمخشری گوید: «الکوثر»:

المفرط الکثرة». راغب گوید: «تکوثر الشیء» یعنی: تا آخرین حد زیاد شد. طبرسی فرماید: کوثر چیزی است که کثرت از شأن آنست و به معنی خیر کثیر باشد.

انحر: یعنی: قربانی کن. یا در نماز دست‌های را تا محاذی گوش بالا کن. راغب گوید: نحر محل گردن بند از سینه است «نحر البعیر» از آن گویند که از آن محل نحرش کنند. در لغت آمده: نحر بالای سینه، جمع آن نحرور است.

شانی: دشمن دارنده، کینه‌ورز، شنا (بر وزن عقل) بغض و عداوت «شناه شنا: ابغضه»

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۷۷

ابتر: بی‌دنباله. بتر: قطع. ابتر: حیوانی که دمش بریده شده و انسانی که فرزند ندارد، راغب گوید: فرزند نداشتن و ذکر خیر نداشتن معنای ثانوی آن است.

شرحها

در این آیات خداوند به رسول خود فرماید: ما به تو کثرت و گسترش فزون از حد داده‌ایم، آئین تو، آوازه تو، نسل تو به کثرت و وسعت فزون از حد خواهد رسید، پس حالا که خدا چنین لطفی به تو فرموده است برای خدایت نماز بخوان و قربانی کن، بی‌دنباله و مقطوع الذکر آن کس است که تو را دشمن می‌دارد.

ناگفته نماند: این وعده یک اعجاز است که اکنون مشاهده می‌شود وعده خدا عملی شده، اسلام گسترش پیدا کرده، نسل آن حضرت از فاطمه زهرا سلام الله علیها همه جا را پر کرده است.

۱- أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ اَقْوَالِ مفسران در تفسیر کوثر مختلف است آن را خیر کثیر، حوض رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در بهشت یا در محشر، نبوت، قرآن، کثرت پیروان اسلام، کثرت ذریه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله، شفاعت و مانند آن گفته‌اند. المیزان می‌گوید: به قرینه إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ مراد فقط کثرت ذریه آن حضرت است زیرا که ظهور «ابتر» در منقطع النسل است، و آیه جواب «ابتر» می‌باشد و یا منظور خیر کثیر است که کثرت ذریه نیز در ضمن آنست و گرنه إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ خالی از فائده خواهد بود.

نگارنده گوید: به نظر بعید می‌آید که به وقت مردن پسر آن حضرت، مشرکان او را ابتر نامند و این مطلب و جواب آن در قرآن مجید با چنین وضعی مطرح

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۸

شود، و من احتمال نزدیک به یقین می‌دهم که منظور مشرکان از «ابتر» از بین رفتن شریعت آن حضرت بوده و گفته‌اند: حالا که پسرش مرد، کسی هدف او را دنبال نخواهد کرد، و وقتی که از دنیا رفت آئینش نیز از بین خواهد رفت نظیر: فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ مَّؤْمُونٍ / ۲۵.

این گفته برای آن حضرت شکننده و غیر قابل تحمل بود که پس از او اسلام از صحنه روزگار برداشته شود، لذا خدا در مقام جواب مشرکان، فرموده است:

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ مَا بَرَّتَ مَا بَرَّتَ عَطَا كَرِهْنَا، نه تنها دین تو از بین نخواهد رفت، بلکه گسترش بس وسیع پیدا خواهد کرد، النهایه کثرت نسل آن حضرت نیز از مصادیق کوثر است چنان که در نکته‌ها خواهد آمد.

۲- فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ طبرسی رحمه الله در تفسیر آن نقل کرده: پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن، ولی در روایت شیعه و اهل سنت نقل شده: منظور از نحر بلند کردن دستها تا محاذی گوش در تکبیر نماز است.

در مجمع البیان فرموده: جمیع عترت طاهره علی علیه السلام از آن حضرت نقل کرده‌اند که مراد از نحر بلند کردن دستها در نماز است.

ابن سنان از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه نقل کرده:

«قال هو رفع یدیک جذا و جهک»

«۱».

اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده: چون این سوره نازل گردید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به جبرئیل فرمود: این نحیره چیست که خدایم امر فرموده؟ گفت: نحیره نیست بلکه خدا امر فرموده: به وقت تکبیر گفتن، رکوع کردن سر از رکوع برداشتن و سجده رفتن، دستهای را بلند کنی، که نماز ما و نماز ملائکه در آسمانهای هفتگانه چنین است. برای هر شیء زینتی است، زینت

(۱) تهذیب باب کیفیت الصلاة

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۷۹

نماز بلند کردن دستها در هر تکبیر است «۱».

این روایت در تفسیر ابن کثیر نیز از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده است.

۳- إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ خداوند در این آیه به دشمن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لقب ابتر می‌دهد، مسلما پسر او نمرده بود، پس منظور خدا از ابتر و بی‌دنباله بودن، مقطوع الذکر و گمنام بودن اوست، از این می‌فهمیم که منظور عاص بن وائل از ذکر «ابتر» آن بوده که شریعت آن حضرت از بین خواهد رفت.

نکته‌ها

حوض کوثر: در روایات شیعه و اهل سنت نقل شده: کوثر نام نهر و حوضی است که خدا در بهشت یا در محشر به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عطا فرموده است.

طبرسی در مجمع البیان فرموده:

«روی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: نهر فی الجنة اعطاه الله نبيه عوضا عن ابنه».

از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده: که

«قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يا علي انت اخي ووزيري و صاحب لوائي في الدنيا و الاخرة و انت صاحب حوضي من احبك فقد احبني و من ابغضك فقد ابغضني»

مجلسی رحمه الله در (بحار ج ۸ ط جدید) سی و سه حدیث در این زمینه از شیعه و اهل سنت نقل کرده است.

ناگفته نماند: مانعی نیست که حوض کوثر نیز از جمله مصادیق «الکوثر» باشد و این مخالف آنچه در معنی کوثر گفته شد نیست.

(۱) مجمع البیان.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۰

کوثر و گسترش اسلام و نسل آن حضرت: گفتیم: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ از لحاظ وقوع، یکی از معجزات است. گسترش اسلام و گسترش نسل آن حضرت این خبر را به مرحله عمل در آورد، لازم است بهر یک اشاره شود، از لحاظ گسترش اسلام، می‌دانیم که اسلام از روز اول پیوسته در گسترش بوده و هست امروز (سال ۱۳۶۲) تعداد مسلمین جهان بیشتر از هزار میلیون نفر است، هشتاد در صد افریقا و بیشتر از شصت درصد آسیا مسلمان هستند و در قاره‌های دیگر به قدر معتنا به وجود دارند، این تزیید و گسترش ادامه دارد و «کوثر» هر روز بیش از روز دیگر گسترده‌تر می‌گردد.

اما گسترش نسل آن حضرت توسط حضرت فاطمه علیها السلام، از عجائب عالم است، قطع نظر از اینکه هر یک از امامان صلوات الله علیهم از نسل فاطمه مصداق کوثر می‌باشند که در عرض چهارده قرن مردم را از کوثر قرآن و اسلام سیراب می‌کنند، فرزندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روی زمین را پر کرده‌اند، واقعا فاطمه سلام الله علیها مصداق کوثر است.

بنی امیه مدت هشتاد سال مرتب اولاد فاطمه را کشته و در زنجیر قرار دادند بنی عباس مدت پانصد سال اولاد فاطمه را کشتند، زیر دیوارها گذاشتند، قتل عام کردند، با وجود این، همه جا سادات و فرزندان فاطمه به حد کافی یافت می‌شوند گویند: در قرن هشتم هجری بیست هزار از سادات و فرزندان زهرا علیها السلام شمارش شدند. و در عصر سلطان سلیم عثمانی به نوزده میلیون تخمین زده

شد، آری: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُؤُتْرَ شِمَارَهُ** مجتهدان، محدثان، خطباء، مؤلفان، قیام-کنندگان و سایر مردان بزرگ در میان سادات بیشتر از آن است که به حساب آید.

روز بیست و پنجم شعبان المعظم هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۸/۳/۱۳۶۲ تفسیر سوره کوثر به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۱

سوره قل یا ایها الکافرون

اشاره

در مکه نازل شده و شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** هیجدهمین سوره است که بعد از «ماعون» در مکه نازل گردید.

در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره صد و نهم است، این سوره مسلماً بعد از اظهار دعوت و نزول **فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ** حجر/۹۴ نازل گردیده ولی سال نزول آن درست معلوم نیست.

۲- در عدد آیات آن اختلافی نیست، آیات آن را بالاتفاق شش آیه گفته‌اند به نقل تفسیر خازن، آن دارای بیست و پنج کلمه و صد و بیست و پنج حرف است.

۳- سوره مبارکه مکی است، مطالب و آهنگهای آن دلیل این مدعاست گرچه بعضی آن را مدنی گفته‌اند در روایات رسول خدا و اهل بیت سلام الله علیهم سوره **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** نامیده شده است، سفارش شده که به وقت خوابیدن و در نمازها و خارج شدن به سفر خوانده شود.

در مجمع البیان از فروه بن نوفل نقل شده که پدرش نوفل محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله آمده‌ام چیزی به من یاد بدهی که به وقت خواب بخوانم. فرمود: چون وارد خوابگاه شدی قل یا ایها الکافرین را بخوان و بخواب که آن براءت از شرک است:

«قال اذا اخذت مضجعك فاقراء قل يا ايها الكافرون ثم نم على خاتمتها فانها براءة من الشرك».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۲

شعیب حداد از حضرت صادق صلوات الله نقل کرده که امام فرمود: پدرم می گفت: قل یا ایها الکافرون یک چهارم قرآن است و پدرم چون از خواندن آن فارغ می شد می گفت:

«اعبد الله وحده، اعبد الله وحده».

در تفسیر برهان از ابی العلاء از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که:

«قال من قرء قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد في فريضة من الفرائض غفر الله له و لوالديه و ما ولد و ان كان شقيا محي من ديوان الاشقياء و اثبت في ديوان السعداء و احياء الله تعالى سعيدا و اماته شهيدا و بعثه شهيدا».

۴- علت نزول و مضمون سوره مبارکه در شرحها خواهد آمد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۳

سوره الكافرون مکیه و هی ست آیات نزلت بعد سوره الماعون

[سوره الكافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴)
 وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)

به نام خدای رحمن رحیم

۱- بگو: ای کافران

۲- عبادت نمی کنم آنچه را که عبادت می کنید

۳- و شما عبادت نخواهید کرد، خدایی را که من عبادت می کنم

۴- و نه من عبادت خواهم کرد آنچه را که شما عبادت کرده اید.

۵- و نه شما عبادت خواهید کرد، خدایی را که من عبادت می کنم

۶- دین شما مختص شماست و دین من مختص من

شرحها

خلاصه مطلب این سوره آنست که: سازش میان توحید و شرک امکان ندارد تا شرک، شرک است، توحید نمی تواند به هیچ وجه

آن را امضاء کند، منطقی و دوا

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۴

لَوْ تَدْرَهُنَّ فَيَدْهِنُونَ از ساحت اسلام بدور است تکرار آیات برای تأکید و بیشتر مجسم کردن این مطلب می باشد، شرک باید از بین برود، بخاطر شرک تار مویی هم از توحید نباید کاسته بشود، بلی می توان به کفار و مشرکان گفت: لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ ولی نمی شود با آنها سازش کرد یعنی متارکه نه سازش.

از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است: قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: یک سال خدایان ما را پرست، یک سال هم ما خدای تو را پرستیم باز یک سال تو خدایان ما را پرستی، ما نیز یک سال خدای تو را پرستیم، خداوند مانند گفته آنها جواب فرمود.

نقل شده: ابو شاکر دیصانی از علت تکرار آیات سؤال کرد، ابو جعفر احوال که از او سؤال شده بود جوابی نتوانست، چون به مدینه آمد، امام صادق علیه السلام این شأن نزول را به او یاد داد، او در کوفه بابی شاکر گفت: ابو شاکر جواب داد: این سخن را شتران از حجاز آورده اند.

به هر حال این سوره از یک عدم سازش میان اسلام و کفر حکایت دارد که باید پیوسته ملاک عمل قرار گیرد.

متأسفانه اکثر دولتهای اسلامی مخصوصاً دولت عربستان (محل نزول این سوره) سازش با ابرقدرتهای کافر را در برنامه زندگی خود گذاشته و کفار را همه کاره خود کرده است.

۱- ۳- قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ.

منظور از «الکافرون» کفار معهود و مخاطب آن حضرت هستند، وصف کافرون علت «لا اعبد» است. در کشف گوید: «لا» فقط به مضارعی داخل می‌شود که در آن معنای استقبال باشد، چنان که «ما» بمضارعی که فقط در معنای حال باشد علی هذا «لا اعبد» دلالت بر دوام دارد یعنی: عبادت نمی‌کنم معبودهای شما را نه

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۵

در حال و نه در آینده.

اینکه فرموده: **وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ** از روی تعلیم خداوند است که به آن حضرت یاد داده بود که این کفار معین هرگز دین تو را قبول نخواهند کرد، **سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** بقره/ ۶.

۴ و ۵- **وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ** ما اَعْبُدُ تکرار برای تأکید مطلب است که ابدا نه من معبودهای شما را خواهم پرستید و نه شما معبود مرا، نظیر **وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ، ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ** انفطار/ ۱۷ و ۱۸ و نظیر: **كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ تَمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ** تکاثر/ ۴.

در میزان فرموده: آمدن «ما اعبد» بجای «من اعبد» برای مطابقت **مَا تَعْبُدُونَ** است و شاید نظیر **وَمَا خَلَقَ الذَّكْرَ وَالْأُنثَى** باشد.

۶- **لَكُمْ دِينُكُمْ** و **لِي دِينِ** تأکید نفی سابق است. لام در هر دو مورد برای اختصاص است یعنی دین شما مختص شماست، من هرگز آن را نخواهم پذیرفت، دین من نیز مختص به خودم می‌باشد شما آن را نخواهید پذیرفت خدایم این چنین خبر داده است، نظیر: **وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ ...** هود/ ۳۶.

مراد آن نیست که ماندن شما در دینتان جایز است و یا دین شما را تقبیح نخواهم کرد، بلکه منظور آنست که: این راه اختصاص به شما دارد، من آن را نخواهم پذیرفت.

روز جمعه بیست و هشتم شعبان هزار و چهار صد و سه مطابق ۲۰/۳/۱۳۶۲ تفسیر سوره قل یا ایها الکافرون به پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۶

سوره نصر

اشاره

در مدینه نازل شده و سه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- نصر صد و چهاردهمین و آخرین سوره است که در مدینه بعد از سوره توبه نازل گردید، و نیز در مقدمه خواندیم که بعد از سوره نصر، سوره تمام به رسول خدا نازل نگردید علی هذا بعد از این سوره، آیاتی بر آن حضرت نازل گردیده ولی سوره‌ای که یک جا نازل شود، نازل نشده است.

ولی ناگفته نماند: سوره مبارکه از فتح مکه خبر می‌دهد، معلوم است که در وقت نزول آن، هنوز مکه فتح نشده بود، فتح مکه در سال هشتم هجرت واقع شده علی هذا این سوره قبل از سال هشتم یا در سال هشتم قبل از فتح مکه نازل شده است.

طبرسی رحمه الله فرموده: فتح مکه در سال هشتم اتفاق افتاد و سوره توبه در سال نهم نازل گردید، پس نمی‌توان گفت: سوره نصر بعد از سوره توبه نازل شده است، به طور اطمینان می‌توان گفت: این سوره بعد از صلح حدیبیه و قبل از فتح مکه نازل شده است.

طبرسی رحمه الله در تفسیر سوره هل اتی که سوره‌های مدنی را شمرده، بعد از سوره نصر، دوازده سوره را نام برده که بعد از سوره نصر نازل شده‌اند.

در این صورت بنا بر آنچه در مقدمه تفسیر، از حضرت صادق و حضرت رضا علیهما السّلام نقل شد که سوره نصر آخرین سوره تمام است، باید گفت آن دوازده سوره

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۷

بطور تدریج نازل شده و هیچ یک به یک بار نازل نگردیده‌اند و الله اعلم.

۲- عدد آیات آن بالاتفاق سه آیه است و در روایات شیعه و اهل سنت إذا جاء نصر الله نامیده شده است.

۳- سوره مبارکه بی‌شک در مدینه نازل گردیده و چنان که گفته شد میان صلح حدیبیه و فتح مکه نازل گشته و از فتح مکه خبر داده است.

۴- در این سوره دو پیشامد نیکو وعده داده شده، یکی فتح مکه و از بین رفتن حکومت مشرکین، دیگری داخل شدن مردم به اسلام به صورت گروهی و دسته جمعی، که بعداً هر دو به وقوع پیوست و یکی از معجزات قرآن کریم است. اما فتح مکه در سال هشتم تحقیق یافت و اما داخل شدن به اسلام فوج فوج در سال نهم هجرت بود که به نقل یعقوبی نمایندگان حدود سی قبیله در آن سال به خدمت آن حضرت آمده و اسلام قبول کرده و از اسلام قبیله‌شان آن حضرت را مستحضر نمودند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۸۸

سورة النصر مدنیة و هی ثلاث آیات و هی آخر ما نزل من السور

[سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- و چون دیدی که مردم گروه گروه

۲- به دین خدا داخل می‌شوند

۳- پروردگارت را تسبیح گوی و حمد کن و از او مغفرت بخواه که او بسیار توبه پذیر است

کلمه‌ها

افواج: دسته‌ها. گروه‌ها. مفرد آن فوج است. راغب گوید: جماعتی که به سرعت می‌روند.

تواب: بسیار توبه کننده که در خداوند عملاً به معنای توبه پذیری است صیغه تواب در قرآن پیوسته وصف خدا آمده است مگر در

آیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ بقره/ ۲۲۲.

شرحها

در این سوره، خبر از آمدن فتح مکه و گسترش اسلام و قبول آن از جانب گروه‌ها و قبائل است، آن گاه به رسول خدا فرمان می‌دهد که پس از وقوع این

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۸۹

دو جریان پروردگارت را حمد، تسبیح و استغفار کن.

۱- إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ مُرَادٌ مِنْهُ فَتْحُ بَيْتِ اللَّهِ وَ قَبُولُ الْإِسْلَامِ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْقَبَائِلِ وَ النَّاسِ يَدْخُلُونَ... چون مکه مشرفه در سال هشتم هجرت فتح گردید، شیرازه کفر از هم پاشید، در نتیجه مردم به اسلام روی آوردند، قبائل عرب نمایندگان خویش را بمدینه گسیل می‌داشتند و به اسلام و دین خدا داخل می‌شدند، بطوری که سال نهم هجرت را «سنه الوفود» نام نهاده‌اند یعنی سالی که وفدها و هیئت‌های قبائل برای اظهار اسلام به مدینه آمدند. این هم یکی از بشارات و معجزات قرآن مجید بود که بوقوع پیوست.

۲- وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا عطف است بر جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ يَعْنِي: «إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ...» چون مکه مشرفه در سال هشتم هجرت فتح گردید، شیرازه کفر از هم پاشید، در نتیجه مردم به اسلام روی آوردند، قبائل عرب نمایندگان خویش را بمدینه گسیل می‌داشتند و به اسلام و دین خدا داخل می‌شدند، بطوری که سال نهم هجرت را «سنه الوفود» نام نهاده‌اند یعنی سالی که وفدها و هیئت‌های قبائل برای اظهار اسلام به مدینه آمدند. این هم یکی از بشارات و معجزات قرآن مجید بود که بوقوع پیوست.

۳- فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا خداوند در این آیه سه دستور بآن حضرت می‌دهد: اول تسبیح و تنزیه خدا دوم حمد و ثنای خدا، سوم: طلب مغفرت از خدا. باید دانست که تسبیح و حمد هر یک مستقل و جدا از همدیگر هستند، تسبیح در مقابل صفات جلال و حمد در مقابل صفات جمال و نعمتهای خداوند است به عبارت دیگر آن گاه که می‌گوئیم سبحان‌الله، نظر به احدیت، عظمت، ازلیت، ابدیت، بی‌نیازی خداست، و آن گاه که می‌گوئیم الحمد لله نظر به نعمتها و کرامتهاست که خدا به بندگان عنایت فرموده است، بآ در «بحمد» به معنی مصاحبت است یعنی خدایت را تسبیح گوی و حمد گوی.

تسبیح و حمد به دنبال فتح و پیروزی اسلام کاملاً موجه و در جای خود واقع است ولی استغفار در اینجا چطور توجیه می‌شود، در بادی امر به نظر می‌آید

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۳۹۰

که اینجا جای استغفار نیست، در رابطه با این دستور سه وجه گفته شده است.

اول: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آنکه به پیروزی اسلام یقین داشت ولی در عین حال چون با چشم خود ندیده بود در این مطلب شاید یک نوع نگرانی داشت، نظیر جریان حضرت ابراهیم علیه‌السلام که به خدا عرض کرد: أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي بقره / ۲۶۰، آن حضرت به اعیان مردگان ایمان داشت ولی خواسته‌اش از کیفیت و برای حصول اطمینان قلبی بود.

در بعضی از آیات به این مطلب اشاره شده است، مثلاً خطاب به آن حضرت آمده: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْفِقُونَ رُومَ / ۶۰ جمله اول ظهورش رفع نگرانی آن حضرت در آمدن وعده خداست.

اما با فتح مکه و داخل شدن قبائل عرب به اسلام، قلب نازنین آن حضرت مانند جدش ابراهیم علیهما السلام مطمئن گردید، خداوند این حالت نگرانی را نوعی نقص دانسته می‌فرماید: حالا- که فتح و دخول قبائل به اسلام تحقیق یافت از آن نگرانی که داشتی استغفار کن و الله اعلم (رجوع شود به سوره فتح / ۲).

دوم: گویند مراد آنست که: بعد از آمدن فتح و دخول مردم به اسلام بگو:

خدایا من آنچه توانستم در پیشرفت دین تو انجام دادم، اگر در این باره تقصیری شده باشد مرا بیامرز و الله اعلم.

سوم: منظور از آن، سؤال ادامه مغفرت است المیزان در توجیه آن فرموده چون در این فتح، آن حضرت از بیشتر تلاش خود در از بین بردن باطل فارغ می‌شد امر شده: خدا را به جلالش یاد کند که تسبیح است و به جمالش که تحمید است و با نقص خود و حاجتش به خدا که طلب مغفرت است.

طبرسی رحمه الله فرموده: استغفار گاهی بر وجه تسبیح و انقطاع الی الله می‌شود، این استغفار از آن مقوله است، إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا تعلیل استغفار و تشویق

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۱

به آن است.

ناگفته نماند: در مجمع البیان نقل شده: چون این سوره نازل گردید، حضرت آن را بر اصحاب خود خواند شاد شدند ولی عمویش عباس چون آن را شنید گریه کرد، حضرت علت گریه او را پرسید؟ گفت: یا رسول الله گمان می‌کنم این سوره از رسیدن اجل شما حکایت می‌کند، حضرت فرمود: همانطور است که می‌گویی ...

این مطلب به چند طریق در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده و در دلالت این سوره بر رسیدن اجل آن حضرت بحث شده است. به نظر نگارنده: اگر این نقل صحت داشته باشد سرّ این مطلب در آمدن فتح و در وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ ...

است از آن ظاهر می‌شود که آن حضرت دیگر مأموریت خود را پایان رسانده است بقول المیزان «و عند الكمال یرقب الزول».

طبرسی رضوان الله علیه از ابن مسعود نقل کرده چون این سوره نازل شد آن حضرت بیشتر اوقات می‌گفت:

«سبحانک اللهم و بحمدک، اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم»

روز شنبه بیست و نهم شعبان هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۸ / ۲ / ۱۳۶۲ تفسیر سوره نصر پایان یافت و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۲

سوره تبت

اشاره

در مکه نازل شده و پنج آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- «تبت» ششمین سوره است که بعد از سوره فاتحه در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و یازده است،

بعضی آن را سوره ابی لهب و بعضی سوره مسد نامیده‌اند ولی در روایات سوره «تبت» نامیده شده است.

در مجمع البیان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده:

«قال: اذا قرأتم «تبت» فادعوا علی ابی لهب فانه کان من الکذابین بالنبی صلی الله علیه و آله و بما جاء به من عند الله».

۲- عدد آیات آن بالاتفاق پنج است و کسی خلاف آن را نگفته است.

۳- علت نامگذاری ظاهراً وقوع لفظ «تبت» در اول آنست و یا آنکه این سوره حکایت از تباب و خسران دارد.

۴- سوره مبارکه بی‌شک مکی است.

۵- ابو لهب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ولی به آن حضرت ایمان نیاورد و در کفر از دنیا رفت، او عداوت شدیدی

بآن حضرت داشت و پیوسته او را تکذیب می‌کرد مردی بنام طارق محاربی می‌گوید در بازار «ذی المجاز» بودم، دیدم جوانی به

مردم می‌گفت: «

ایها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا

«_____».

(۱) این سخن بنا بر نقلهایی است که در مقدمه گذشت ولی بعید است که سوره ششم باشد، ظهور سوره آنست که بعد از سال سوم بعثت و اظهار دعوت، نازل شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۳

پشت سر او مردی را دیدم که آن حضرت را با سنگ می‌زد، پاهایش را خونی کرده بود و می‌گفت: مردم او کذاب است تصدیقش نکنید. من پرسیدم:

این کیست؟ گفتند: او محمد است می‌گویند که پیغمبر است، آن دیگری عمویش ابو لهب است می‌گوید که او دروغگو است. از این حادثه معلوم می‌شود که ابو لهب از معاندین سر سخت بوده و پیوسته در اطفاء نور خدا تلاش می‌کرده است، نقل شده: دو نفر از دختران آن حضرت (ظاهراً رقیه و ام کلثوم) زن پسران ابو لهب بوده‌اند، ولی ابو لهب و زنی که ام جمیل فرزندان خویش را وادار کردند که به دختران آن حضرت طلاق گویند، زن ابو لهب ام جمیل دختر حرب، خواهر ابو سفیان، عمه معاویه بود، او مانند شوهرش از دشمنان خدا و دشمن آن حضرت بود که به جای محمد صلی الله علیه و آله آن جناب را «مذمم» گفت آن مرد و زن، بقدری با خدا و رسول و اسلام مخالفت کردند، که سوره تبت در هجو آنها نازل گردید.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۴

سوره لهب مکیه و هی خمس آیات نزلت بعد سوره الفاتحه

[سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴)
فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)
به نام خدای رحمان رحیم

۱- هلاک شد دو دست ابو لهب و هلاک شد ابو لهب

۲- ثروت و کسبش از هلاکت او کفایت نکرد

۳- حتماً به آتش شعله‌ور داخل می‌شود

۴- زنی که (نیز داخل آتش می‌شود) در حال هیزم‌کشی

۵- و در حالی که ریشمانی از لیف خرما به گردن دارد.

کلمه‌ها

تبت: تب و تباب: خسران و زیان مستمر. مجمع البیان زیان مؤدی بر فساد گفته است «تبت» به خسران مستمر افتاد. جوهری هلاکت نیز گفته است.

ابی لهب: او پسر عبد المطلب بود، گویند: اسم او عبد العزی و کنیه‌اش ابو لهب بود و گویند: اسم او همان کنیه‌اش بود در مجمع البیان

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۵

نقل کرده: علت این نامگذاری آن بود که او خوش قیافه بود، و دو طرف صورتش مثل آتش می‌درخشید.
یصلی: صلی: دخول توأم با لزوم و دوام «یصلی»: حتما داخل و ملازم می‌شود.
حطب: هیزم.

جید: گردن. «العجد: العنق».

مسد: (بر وزن شرف): ریسمانی که از لیف خرما تابیده شده (و بر وزن عقل) به معنی تابیدن است: «مسد الحبل مسدا: فته».

شرحها

در این سوره می‌خوانیم که دو دست ابو لهب و خود ابو لهب به خسران و هلاکت افتاد، گویی مراد از دو دست عمل و کار او است. که هم تلاشش تباہ گردید و هم خودش از سعادت باز ماند.
ثروت و کارش او را از هلاکت نجات نداد، به آتش خواهد افتاد زنش نیز در حالی که بار هیزم بر دوش دارد داخل آتش خواهد گردید.

۱- تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ يَعْنِي: هم دو دست ابو لهب هلاک شد و هم خودش، گویی مراد آنست که عملش و تلاشش تباہ گردید، خودش نیز هلاک شد و به سعادت نرسید این سخن ظاهرا خبر است نه دعا.

۲- مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ می‌شود مراد از «ما کسب» قدرت و نفوذ او باشد یعنی ثروتش و نفوذ و قدرتش او را از هلاکت باز نداشت، با آنکه ثروت و شهرت و نفوذ داشت، باز هم هلاک و بدبخت گردید. «ما» اول نافی و دوم موصول است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۶

۳- سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ عاقبت هلاک و خسران آنست که حتما به آتش ملتهب و شعله‌ور داخل می‌شود «سین» در آیه ظاهرا برای تأکید و حتمیت است، نکره آمدن «لهب» مفید تفعیم است و هم ظاهرا برای تناسب با ابی لهب.

۴ و ۵- وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ لَفْظ «و امرأته» عطف است بر فاعل «یصلی» یعنی «و ستصلی امرأته نارا» جمله‌های حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا ... هر دو حال هستند از «امرأته» یعنی زن ابو لهب در حالی داخل آتش می‌شود که در پشت خود بار هیزم و در گردن ریسمان دارد، به عبارت دیگر، در حین داخل شدن به آتش عمل دنیا را حکایت خواهد کرد، همانطور که در دنیا خاها را بدوش می‌کشید و شب در راه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله می‌ریخت تا او را اذیت کند، همانطور هم به آتش می‌رود و در آن معذب می‌شود «۱».

در مجمع البیان نقل شده: چون سوره «تبت یدا» نازل گردید، ام جمیل زن ابو لهب پس از شنیدن آن ولوله کنان در حالی که سنگی در دست داشت به مسجد الحرام آمد، برسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ناسزا می‌گفت و فریاد می‌کشید: «مدمما اینا و دینه قلینا و امره عصینا» «۲» حضرت با ابو بکر در مسجد نشسته بود او گفت یا رسول الله ام جمیل آمد می‌ترسم به شما صدمه‌ای بزند، حضرت فرمود: هرگز مرا نتواند دید، آن حضرت قرآن خواند و از ام جمیل محفوظ ماند.

(۱) در مجمع البیان نقل شده ام جمیل خار می‌آورد و در راه آن حضرت می‌ریخت، ولی بعید است مراد از حَمَّالَةَ الْحَطَبِ سخن چینی باشد.

(۲) مذمم یعنی مذموم، ملعونه این کلمه را به جای «محمد» به کار برده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۷

نکته‌ها

هجو ابو لهب: ایمان و مکتب دارای جاذبه و دافعه است، آنکه به مکتب، ایمان و اعتنایی ندارد او را دفع می‌کند هر چند که از اقوام و عشیره باشد لا- تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ... مجادله / ۲۲ این است که ملاحظه می‌شود ابو لهب‌ها هجو و طرد می‌شوند، ولی سلمانها مقام «سلمان منا اهل البیت»

پیدا کرده و در مکتب جذب می‌شوند.

مسلمان موحد کسی است که در زندگی این سوره را سر مشق خویش قرار بدهد، ملاک او در دوست داشتن و دشمن گرفتن، فقط خدا و مکتب باشد و از چهارده معصوم صلوات الله عليهم پیروی نماید که خوبان را جذب کرده و به خود نزدیک نمودند و بدان را از خود طرد کرده و کنار زدند.

ابو لهب و این سوره: در مجمع البیان فرموده: اگر گویند: آیا با این سوره باز ابو لهب قدرت داشته که ایمان بیاورد و باز ایمان بر او فرض و لازم بود؟ و اگر ایمان می‌آورد تکذیب وعده سیّیلمی ناراً ذات لَهَبٍ نمی‌شد؟ گوئیم: آری ایمان برای او لازم بود، این وعید به شرط عدم ایمان است، اگر فرض کنیم که ابو لهب از رسول خدا می‌پرسید و میگفت: اگر ایمان آورم باز داخل آتش خواهم شد؟ حضرت می‌فرمود: نه زیرا که شرط دخول آتش از بین رفته بود.

المیزان این جواب را پسندیده و فرموده است: ابو لهب در اختیارش بود که ایمان آورد و از عذاب حتمی خدا که در اثر کفرش بود نجات یابد.

ناگفته نماند: درست است که او مسلوب الاختیار نشده بود ولی خدا

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۸

می‌دانست که ایمان نخواهد آورد و گرنه ریشه او را این چنین قطع نمی‌کرد.

روز دوازدهم رمضان المبارک هزار و چهار صد و سه مطابق ۳/ ۴/ ۱۳۶۲ تفسیر سوره «تبت» به پایان رسید.

والحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۳۹۹

سوره اخلاص

اشاره

در مکه نازل شده و چهار آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه تفسیر گفته‌ایم: سوره اخلاص بیست و دومین سوره است که بعد از سوره «ناس» در مکه نازل گردید. در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره صد و دوازدهم است.

۲- آن را سوره اخلاص و سوره توحید و سوره حمد نامیده‌اند ولی در روایات شیعه و اهل سنت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ گفته شده است. در مجمع البیان فرموده: در حدیث آمده که او (ظاهراً حضرت رسول صلی الله علیه و آله) سوره کافرون و قل هو الله احد را، مقشقتان می‌فرمود، این تسمیه برای آن بود که این دو سوره، انسان را از شرک و نفاق کنار می‌کنند «تشفش المریض» آن وقت

گویند که مریض از مرض شفا یابد. مقداری از روایات در فضیلت سوره در نکته‌ها خواهد آمد.

۳- عدد آیات آن در قرائت مکی و شامی پنج و در قرائت دیگران چهار آیه است زیرا قارئان مکی و شامی «لم یلد» را به تنهایی یک آیه شمرده‌اند.

نظری به شأن نزول

ناگفته نماند: مسئله خداشناسی یک امر فطری است، انسان از اول که چشم باز کرده به وجود خدا پی برده است، زیرا معمای هستی بدون اعتقاد به

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۰

وجود آفریننده قابل توجه نیست، النهایه در مسئله تصور خدا و اینکه او چگونه موجودی است به اشتباه افتاده و او را مانند خود تصور کرده و صفات انسان را در یک بعد بسیار بزرگی در وجود خدا پیاده کرده است.

قرآن کریم از مشرکان نقل می‌کند که از روی ناهمپی برای خدا شریکان قرار داده و برای او پسران و دختران تراشیدند. وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ ... انعام / ۱۰۰ و در جای دیگر فرموده: کفار از روی افتراء گفتند که خداوند فرزند زائیده است: أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ صافات / ۱۵۲.

ملائکه را دختران خدا دانستند وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا زخرف / ۱۹ و در جواب آنها فرموده: أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبَنُونَ طهور / ۳۹، یهود عزیز و نصاری مسیح را فرزند خدا دانستند: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ... توبه / ۳۰.

تورات فعلی خدا را مانند انسان نشان می‌دهد که با حضرت یعقوب کشتی گرفت و عنقریب بود که در دست یعقوب مغلوب شود (سفر پیدایش باب ۳۲ آیه ۲۴) و در جای دیگر نعوذ باللّه خدا با چند نفر فرشته زیر درختی می‌نشیند و ابراهیم علیه السلام آب می‌ریزد، خدا با ملائکه دست خود را شسته و مشغول طعام خوردن می‌شود (سفر پیدایش باب ۱۸ آیه ۱).

کلیسا در تعلیمات خود، خدا را موجودی معرفی کرد که میان دو ابروی او هفتاد هزار فرسخ راه است، مسئله «اتخاذ ولد» در بسیاری از آیات قرآن مطرح و ردّ شده است، قرآن مجید در این باره چنان سرسختی نشان می‌دهد که ما فوق تصور است و می‌گوید: تَكَاذُ السَّمَاوَاتِ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا مريم / ۹۰ زیرا که وجود فرزند، عبارت اخرای نفی وجود خداست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۱

سوره مبارکه اخلاص در مقام مبارزه با همه این افکار و نظائر آنهاست و می‌گوید: خدا هست ولی او را به هیچ چیز نمی‌توان تشبیه کرد و مانند هیچ یک از موجودات نیست، و هیچ یک از موجودات مانند او نیست او بی‌همتاست، بی‌نیاز است، نزائیده، زائیده نشده، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

آری فقط این خدا می‌تواند عقلاً قابل قبول باشد نه آنی که دیگران گفته‌اند در اول سوره حدید «۱» روایتی نقل شد که خدا می‌دانست، در آینده اقوام عمیق و کنجکاوی خواهند آمد، لذا در معرفی خود سوره توحید و اول سوره حدید را فرستاد. در شأن نزول این سوره از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده: یهود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواستند که پروردگارش را برای آنها توصیف کند، آن حضرت سه روز جواب نداد، این سوره نازل گردید «۲» در نقل دیگری آمده که مشرکان چنین سؤالی از آن حضرت کردند. روایت اول مؤید مدنی بودن سوره است.

(۱) کافی کتاب توحید باب النسبة حدیث ۲.

(۲)

«عن ابی عبد الله (ع) قال: ان اليهود سئل رسول الله (ص) فقالوا انسب لنا ربك فلبث ثلاثا لا يجیبهم ثم نزلت قل هو الله احد ... الى آخرها» کافی کتاب التوحید باب النسبة حدیث اول. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۲

سوره الاخلاص مکیه و هی أربع آیات نزلت بعد سوره الناس

[سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

به نام خدای رحمن رحیم

۱- بگو: خدا بی همتاست

۲- خدا مقصود و ملجاء است

۳- زائیده و زائیده نشده است

۴- کسی و چیزی همتای او نیست

کلمه‌ها

احد: بی همتا. باید دانست: احد گاهی در وحدت عددی استعمال می‌شود در اینصورت اسم است مانند إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ: بقره / ۱۸۰ و مانند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ و گاهی در وحدت وصفی بکار می‌رود، در اینصورت وصف است به معنی بی همتا و بی مانند و فقط بذات باری اطلاق می‌شود در آیات قرآن آن گاه که منظور آن بود که دوگانگی را از خدا نفی کند لفظ «واحد» بکار رفته است نظیر: وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۳

نحل / ۵۱.

الله: درباره لفظ جلاله الله در تفسیر سوره فاتحه الكتاب سخن گفته‌ایم.

صمد: مقصود کسی که همه در حوائج خود به او روی می‌آورند و او را قصد می‌کنند لازمه این معنا، بی نیازی است و شاید بدین جهت صمد را «بی نیاز» گفته‌اند. صمد (بر وزن عقل) در لغت به معنی قصد است «صمده صمدا: قصده» و نیز به معنی اعتماد آید گویند «صمد هذا الامر: اعتمده» در نهج البلاغه در خطبه‌های شصت و چهار و صد و بیست و پنج و صد و هشتاد و چهار، این کلمه به معنی قصد آمده است علی هذا صمد در آیه به معنی «مقصود و مصمود الیه» است.

كُفُوًا: (بر وزن عنق): مثل، همتا، نظیر.

شرحها

در این سوره می‌خوانیم: خدا بی همتاست، همه به او محتاجند و او را قصد می‌کنند یَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وصف زائیدن و زادن در او نیست، هیچ کس و هیچ چیز در ذات و افعال و صفات، مانند و نظیر او نمی‌باشد، این است توحید قرآنی و این است توحید خالص. به نظر می‌آید: اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ همه بیان و توضیح «احد» در صدر سوره‌اند.

۱- قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ هُوَ ضَمِيرُ شَأْنِ اسْتِ، اهمیت جمله بعدی را می‌فهماند، معنی آیه چنین می‌شود: بگو حق این است که خدا بی همتاست، بی همتاست در ذات، بی همتاست

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۴

در صفات بی‌همتاست در افعال، بی‌همتاست در همه چیز.

ناگفته نماند: درباره خداوند سبحان به پنج توحید که درجات توحید هستند عقیده داریم که در نکته‌ها خواهد آمد.

۲- اللَّهُ الصَّمَدُ آیه اول در زمینه توصیف ذات بود، این آیه در توصیف فعل است، صمد و محل رجوع بودن در حوائج از صفات افعال است، خدا آفریننده همه موجودات است و همه او را قصد کرده و نیازمند او هستند، علی‌هذا مقصود و مورد حاجت همه اوست از این می‌فهمیم که الف و لام «الصمد» برای حصر است چنان که در المیزان فرموده است معنی آیه چنین می‌شود: اللَّهُ فقط اوست مقصود و مورد حاجت که همه از او می‌خواهند و به او روی می‌آورند.

صمد را مقصود، خدای دائم که همیشه بوده و خواهد بود، سرپرست مطاع که بالاتر از او امر و نهی کننده‌ای نیست و امثال آن معنی کرده‌اند که بعضی از آنها در نکته‌ها خواهد آمد.

۳- لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ جمله «لم یلد» می‌شود نفی تشبیه باشد در مقابل نصاری که می‌گفتند الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ یا در مقابل مشرکان که می‌گفتند: خدا فرزند زائیده است:

إِلَّا إِنْهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَ لَدَّ اللَّهُ وَ إِنْهُمْ لَكَاذِبُونَ صافات / ۱۵۱، و شاید منظور آن باشد که هیچ چیز بطور اشتقاق و مجزا شدن از خدا، به وجود نیامده است بلکه خدا همه را با اراده و مشیت خود آفریده است المیزان وجه دوم را اختیار کرده که قول نصاری و هر قول دیگر در این جمله نفی شده است.

«لم یولد» حاکی از قدم ذات، و واجب الوجود بودن خداست، خدایی که از چیز دیگری به وجود نیامده است بلکه هستی را از ذات خود دارد، به نظر می‌آید: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ هر دو روی هم مراد هستند یعنی موجودی در این دو

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۵

وصف، فقط منحصر به باری تعالی است، گرچه «لم یولد» نیز چنین است، به هر حال، خدا از این جهت نیز بی همتاست.

۴- وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ظاهراً «یکن» منسلخ از زمان است نظیر كَيْفَ نَكَلَّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا مريم / ۲۹۰ «احد» نکره در سیاق نفی، مفید عموم است، آن شامل انسان غیر انسان می‌باشد، معنی آیه چنین می‌شود: هیچ کس و هیچ چیز مانند خدا نیست، نظیر لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ این هم شکل دیگری از بی‌همتایی است، تأخر «احد» ظاهراً برای حفظ اواخر آیات است.

نکته‌ها

درجات توحید: در رابطه با قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ باید دانست: درباره خداوند سبحان به چهار نوع توحید عقیده داریم که درجات توحید نامیده می‌شوند.

اول: توحید ذات. یعنی خدا بی همتا و بی مانند است مانند قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آیات بعدی که همه حکایت از بی‌مانندی خدا دارند و نظیر آیات لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ شوری / ۱۱، نفی ثانی داشتن نیز از توحید ذات است نظیر لا- تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ نحل / ۵۱ و نظیر وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ نساء / ۱۷۱.

دوم: توحید صفات. یعنی صفات حق تعالی عین ذات اوست، میان ذات و صفات حق دوگانگی وجود ندارند، بر خلاف انسان که صفاتش عارض بر ذات او است، نظیر علم، که قبلاً وجود نداشت، بعداً عالم شد، علی هذا یا بگو: الله و یا بگو: علم مطلق، یا قدرت مطلق، هر سه یکی است.

توحید صفاتی نفی هر گونه کثرت و ترکیب در خود ذات است و همچنین

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۶

خدایا حیات مطلق هر دو یکی است.

ناگفته نماند: صفات افعال مانند خالق بودن و رازق بودن به صفات ذات یعنی علم و قدرت بر می‌گردد.

علامه طباطبائی در جلد پنجم روشن رئالیسم بحث «خدای هستی دارای همه کمالات هستی است» فرموده: صفاتی مانند: هستی بخش، روزی دهنده، زنده کننده، میراننده ... در حقیقت صفاتی هستند نسبی نه خارجی نفسی (رجوع شود به جلد اول اصول کافی کتاب التوحید).

در خطبه اول نهج البلاغه آمده است:

«و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة»

منظور از نفی صفات آنست که بگوئیم: صفات خدا زائد بر ذات خدا نیست.

ناگفته نماند: در قرآن کلمه صفت یا صفات نیامده بلکه فقط «الاسماء» آمده است و لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا یعنی یا بگو خدا یا بگو رحمان، این تعبیر در بیان عینیت ذات با صفات از همه رساتر است.

سوم: توحید افعال. این سخن بدین معنی است که کائنات اعم از مادی و مجرد همه فعل خدایند «لا مؤثر فی الوجود الا الله» پس ما سوی الله هر چه باشد همه به صورت یک واحد (از جمله انسانها و کارهای انسانها) مخلوق خدا و فعل خدا هستند نسبت آنها به خدا، نسبت نوشته‌هاست به نویسنده، نویسنده یکی است، نوشته‌ها و حروف و خطوط، بی شمار هستند.

خدا در کارهای خود محتاج کسی نیست و از محلی کمک دریافت نمی‌کند به عبارت دیگر: خدا در کارهایش مستقل است اما غیر خدا هیچ یک در کار خود مستقل نیستند از خدا کمک می‌گیرند و از حول و قوه او، قدرت کار پیدا می‌کنند «ازمه الامور طرا بیده. و الكل مستمده من مدده»- «لا حول و لا قوة الا بالله» از این رو کارهای انسانها نیز کار خدا است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۷

چهارم: توحید عبادت. یعنی عبادت و بندگی خاص خداست سه قسمت گذشته راجع به خدا و راجع به اعتقاد است ولی چهارمی راجع به بنده و راجع به عمل است.

ناگفته نماند: کارهای انسانها به دو بخش تقسیم می‌شود، اول کارهای عبادی که در آنها قصد قربت معتبر است مانند نماز و روزه و مانند آن.

دوم کارهای غیر عبادی، مانند خرید و فروش، کشتن و درو کردن، ازدواج و طلاق، و بالاخره همه کارهای روز مره انسانی، خداوند در دین اسلام برای همه کارها اعم از عبادی و غیر عبادی احکام فرستاده است، توحید در عبادت آنست که انسان در همه کارهایش چه عبادی و چه غیر عبادی از خدا فرمان برد، به عبارت دیگر انسان فقط یک مطاع و یک معبود داشته باشد قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ انعام/ ۱۶۲. منظور از سخن پیامبران که می‌گفتند: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ظاهراً همین بوده است نه فقط کارهای عبادی.

فضیلت قل هو الله احد: ۱- منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که یک روز بر او بگذرد و در نمازهای پنجگانه قل هو الله احد را نخواند گفته می‌شود: بنده خدا تو از نماز گزاران نیستی:

«عن ابی عبد الله علیه السّلام قال من مضى به يوم واحد فصلی فيه بخمس صلوات و لم یقرأ فیها قل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین».

۲- ابو بکر حضرمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده: هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد خواندن قل هو الله احد را بعد از نماز واجب ترک نکند هر که آن را بخواند خدا خیر دنیا و آخرت را برای او جمع کند، او پدر و مادرش و فرزندانش را بیامزد

«عن ابی عبد الله علیه السّلام قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا یدع ان یقرأ فی دبر الفریضه بقل هو الله احد فانه ان قرأها جمع الله له خیر الدنیا

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۸

و الاخره و غفر له و لوالدیه و ما ولد».

۳- عمرو بن یزید گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که به وقت خارج شدن از منزلش ده بار قل هو الله احد را بخواند، پیوسته در حفظ خدا خواهد بود تا به منزلش بر گردد.

«قال ابو عبد الله علیه السّلام من قرء قل هو الله احد حین یدع من منزله عشر مرات لم یزل فی حفظ الله عز و جل حتی یرجع الی منزله».

۴-

«عن ابی عبد الله علیه السّلام قال: من قرء قل هو الله احد مره واحده فکانما قرء ثلث القرآن و ثلث التوراه و ثلث الانجیل و ثلث الزبور».

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله سربهای را به جنگ فرستاد، فرمانده آنها علی علیه السّلام بود، چون برگشتند حضرت از آنها از علی علیه السّلام پرسید، گفتند: همه خوبیها را داشت ولی در همه نمازها که با ما خواند قل هو الله احد را می خواند. حضرت فرمود: یا علی چرا چنین کردی؟ گفت: قل هو الله احد را دوست دارم. حضرت فرمود: آن را دوست داشتی تا خدا تو را دوست داشت.

۶-

«و قال الصادق علیه السّلام من قراها و اهداها للموتی کان فیها ثواب ما فی جمیع القرآن ...»

این چند روایت از تفسیر برهان نقل گردید، به جز حدیث اول و پنجم که از مجمع البیان آورده ایم.

ناگفته نماند روایت در این باره زیاد است خواهان تفصیل بیشتر به کتابهای دیگر مراجعه فرمایند.

تأویل الصمد: کلینی رحمه الله در کافی «باب تأویل الصمد» از داود بن قاسم جعفری نقل کرد که به حضرت جواد صلوات الله علیه گفتم:

«ما الصمد؟ قال: السید المصمود الیه فی القلیل و الكثير»

این روایت مطابق معنای لغوی «الصمد» می باشد.

طبرسی رحمه الله از امام سجاد صلوات الله علیه نقل کرده:

«قال الصمد الذی قد انتهى سوده و الصمد الدائم الذی لم یزل و لا یزال و الصمد الذی لا جوف له

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۰۹

و الصمد الذی لا یأکل و لا یشرب و الصمد الذی لا ینام»

این روایت راجع به معنای لازم «الصمد» است یعنی خدای ازلی و ابدی، خدای بی خلل، خدای بی نیاز این روایت در توحید

صدوق رحمه الله / ۹۰ نیز نقل شده است و نیز در آن کتاب نقل شده:

«قال الباقر عليه السلام الصمد السيد المطاع الذي ليس فوقه أمر و ناه».

روز بیست و یکم رمضان هزار و چهار صد و سه مطابق ۱۲/۴/۱۳۶۲ روز شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، تفسیر سوره اخلاص خاتمه یافت.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۰

سوره فلق

اشاره

در مکه نازل شده و پنج آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- در مقدمه تفسیر گفتیم: فلق بیستیم سوره است که بعد از سوره فیل در مکه نازل گردید. ولی این مطلب مختلف فیه است، بعضی آن را مکی و بعضی مدنی گفته‌اند، مطالب آن با هر دو سازگار است.

۲- عدد آیات آن بالاتفاق پنج است (مجمع البیان).

۳- علت تسمیه آن به فلق ظاهراً وقوع این کلمه در اول آنست و انگهی همه مطالب آن یکپارچه فلق و شکافتن است.

۴- ناگفته نماند: مخلوقات دارای دو جنبه هستند، جنبه خیر و جنبه شر و ضرر، مثلاً آب دارای هزاران خیر و فائده است، ولی اگر سیل گردد، شر است و ویران کننده، آتش دارای فائده‌های بی شمار است، اما چون آتش سوزی باشد یا انسانی در آن واقع شود، مبدل به شر و ضرر می‌گردد، لفظ «من شر ما خلق» نشان می‌دهد همه ما خلق الله دارای جنبه شر می‌باشند چنان که دارای جنبه خیر نیز هستند تا جایی که درباره قرآن می‌خوانیم: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا اسراء / ۸۲ و در جای دیگر آمده: «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى فصلت / ۴۴».

بعضی از شرور و آفات است که قابل پیش‌بینی نیستند، در خفا و پنهانی می‌آیند و تا انسان با خبر شود کارشان را کرده‌اند مانند سرطان، سل، تصادفات

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۱

و ... اینها همه «غاسق» هستند و در تاریکی و خفا می‌آیند.

بعضی دیگر به صورت حادثه‌اند، مانند زلزله‌ها، انفجارها، جنگها و پیشامدهای غیر منتظره.

باید دانست که انسان توانایی آن را ندارد که از شرور و آفاتی که اشاره شد در امان باشد یگانه چاره آنست که برای رهایی از آنها و برای در امان ماندن به خدای دانا و توانا پناه برد که جز او نمی‌تواند کسی را پناه بدهد، این سوره در مقام ارشاد به ما یاد می‌دهد که به خدا پناه ببریم، در وحله اول خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در وحله دوم تعلیم برای همه می‌باشد، بقیه سخن در نکته‌ها خواهد آمد و نیز باید بدانیم که در این سوره از شر عوامل خارجی به خدا پناه می‌بریم چنان که در سوره ناس از شر وسواس و عوامل درونی و داخلی.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۲

سوره الفلق مکیه و هی خمس آیات نزلت بعد سوره الفیل

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)
 وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- بگو پناه می‌برم به پروردگار مخلوقات

۲- از ضرر آنچه آفریده است

۳- و از ضرر غاسق وقتی که داخل شود

۴- و از ضرر دمنندگان در گره‌ها

۵- و از ضرر حسود چون حسد کند

کلمه‌ها

فلق: فلق (بر وزن عقل): شکافتن. «فلق الشیء فلقاً: شقه» و (بر وزن فرس) اسم مصدر است به معنی شکافته شده (خلق). طبرسی آن را شکاف وسیع گفته است، در قاموس و اقرب الموارد چندین معنی از قبیل صبح، دره و شکاف برای آن نقل کرده و نیز گفته است «الفلق: الخلق کله» ظاهراً منظور از آن در آیه همه خلق است

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۳

چنان که خواهد آمد.

غاسق: آنچه در تاریکی آید. ناگفته نماند: غسق به معنی ظلمت شدید یا ظلمت اول شب است، به هر حال آن به معنی ظلمت و تاریکی است.

علی هذا غاسق چیزی است که در ظلمت و خفا باشد، طبرسی رحمه الله غاسق را آنچه با ضرر هجوم می‌کند «الهاجم بضرره» گفته است، شب تاریک، ماه گرفته شده نیز، معنی کرده‌اند.

وقب: وقوب: دخول. در نهج البلاغه خطبه ۴۸ فرموده:

«الحمد لله كلما وقب لیل و غسق»

حمد خدا را است هر وقت که شبی آید و تاریک گردد.

نفاثات: دمنندگان. نفث: دمیدن. آن گاهی دمیدن معنوی است مانند الهام و تلقین. از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که درباره وحی فرموده:

«الا و ان الروح الامین نفث فی روعی»

و گاهی ظاهری است به معنی انداختن کمی از آب دهان. راغب گوید: «النفث: قذف الریق القلیل و هو اقل من التفل» یعنی آن انداختن کمی بزاق است که از بزاق معمولی اندک است، آن جمع نفاث یا نفاثه است.

عقد: (بر وزن صرد): گره‌ها. واحده آن عقده است. عقد بر وزن عقل به معنی بستن و گره زدن است «عقد الحبل عقدا: شده».

شرحها

۱ و ۲- قُلْ أَعْمَدُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ منظور از «فلق» ظاهراً خلق و مخلوق است، به علت اینکه خلقت به وسیله شکافتن و شگفتن است نظیر: إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى انعام/ ۹۵، خلقت آسمانها و زمین نیز چنین است چنان که می‌خوانیم: فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۴

انعام/ ۱۴ فاطر و فالق هر دو به یک معنی است، در خطبه اول نهج البلاغه فرموده است «فطر الخلاق بقدرته».

بعضی در توجیه این سخن گفته‌اند: خداوند عدم را شکافته و موجودات را به طرف وجود خارج کرده است. ولی عدم چیزی نیست که شکافته شود، بعضی آن را در آیه، صبح معنی کرده‌اند که ظلمت شکافته شده، مبدل به صبح می‌شود ولی این سخن با آیات بعدی جور در نمی‌آید.

لفظ «ما خلق» مانند الفلق شامل همه مخلوقات است و نیز معلوم می‌شود که همه مخلوقات دارای جنبه شر نیز هستند.

۳- وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ بَايِدَ بَدَانِيمِ: غاسق و نفاثات و حاسد، همه ذکر خاص بعد از عام است چون مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ همه آنها را شامل می‌باشد، به نظر می‌آید که مصادیق سه‌گانه فوق برای کثرت اهمیت ذکر شده‌اند.

ظاهراً مراد از «غاسق» چیزها و بلاهایی است که در تاریکی و در پنهانی می‌آیند و انسان فقط وقتی با خبر می‌شود که آنها کار خود را کرده‌اند مانند سرطان سل، تصادفات، این آیه گرچه راجع به مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ اخص است ولی در نوبت خود یک موضوع اعم و دارای افراد بی حد و حصری است.

اینکه از ابن عباس نقل شده که آن را شب معنی کرده است ظاهراً معنای درستی نیست.

طبرسی رحمه الله فرموده: به قولی مراد از آن هر هجوم کننده با ضرر است. این قول به آنچه ما اختیار کردیم نزدیک می‌باشد.

۴- وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ در رابطه با النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ قول هست اول اینکه مراد از نفاثات زنان جادوگر و از عقد گره‌هایی است که بر نخ جادو می‌زنند و بر آنها می‌دمند

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۵

این همان قول معروف و مشهور است.

در المیزان فرموده: علت اینکه زنان جادوگر در آیه مطرح شده‌اند نه مردان جادوگر، چون سحر در آنها و به وسیله آنها زیادتر از مردان بود.

دوم، قول ابو مسلم است که گوید: مراد از نفاثات زنانی است که آراء خود را بر مردان تحمیل می‌کنند «عقد» تصمیمهای مردان است که در اثر تحمیل زنان باز می‌شوند و از بین می‌روند، پس زنان بر تصمیم مردان می‌دمند.

ناگفته نماند: قول دوم اعتباری ندارد، قول اول نیز بسیار بعید است. زیرا اولاً- نسبت به آیات ما قبل بسیار اخص است، مثلاً در روزگار ما چقدر زنان جادوگر وجود دارد تا از شر آنها به خدا پناه ببریم؟ وانگهی نمی‌توانیم بگوئیم:

آیه فقط در رابطه با زمان نزول قرآن و با مکه یا مدینه است.

از طرف دیگر: چرا باید فقط از شر زنان جادوگر به خدا پناه برد، اینکه المیزان آنها را زیادتر از مردان فرموده است، دلیل قطعی وجود ندارد گذشته از اینها جادوگری را که در شأن نزول سوره گفته‌اند لیبید بن اعصم یک مرد یهودی بود، نه زن. بسیار مشکل

است قبول نمود که قرآن ابتدا مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ بفرماید، سپس سخن را برساند به چند زن جادوگر که به حساب نمی‌آیند. به نظر می‌آید: منظور از نفاثات نیروهایی است که سبب پدید آمدن حوادث بزرگ می‌شود مانند نیروها و عواملی که سبب آتشفشان یا زلزله یا طوفان یا انفجار یا آتش سوزیهای مهیب می‌شوند و حتی جنگها که در اثر تلقین اراده‌ها و نقشه‌کشی ظالمها و طاغی‌ها به وجود می‌آیند، این اتفاقات، به صورت بسته و مهار شده در دنیا هستند، این نیروها و عوامل باعث پدید آمدن و منفجر شدن آنها می‌شوند و الله العالم.

ناگفته نماند: نفاثات لازم نگرفته که حتما وصف زنان باشد زیرا جمعی

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱۲، ص: ۴۱۶

که با الف و تاء بسته می‌شود، بیشتر اوقات وصف مذکر لا یعقل می‌آید مانند ایام خالیات، ریاح عاصفات، مرفوعات، مجرورات، منصوبات، منسوجات و مانند آنها.

علی هذا مانعی نیست که نفاثات جمع نفاث به معنی عاملی باشد که مثلا سبب آتشفشان می‌شود و الله اعلم.

۵- وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ قید «اذا حسد» برای آنست که آدم حسود و بدخواه تا حسد خود را به کار نبرده فقط درون خودش را می‌سوزاند، ولی چون آن را عملی کند چنان خطرناک است که باید از آن به خدا پناه برد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْل شده: نزدیک است فقر به کفر انجامد و نزدیک است حسد بر تقدیر خدایی غلبه کند «۱» و در روایت دیگری از حضرت رضا از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْل شده

«قال: كاد الحسد ان يسبق القدر»

«۲» این آیه گرچه نسبت به آیات گذشته اخص است ولی حسد در رابطه با انسان چنان بزرگ و خطرناک است که با آیات قبلی برابری می‌کند.

ناگفته نماند: موقعیت سوره مبارکه از لحاظ تعلیم استعاذه و پناه بردن به خدا در سطح ما فوق تصور است.

نکته‌ها

روایاتی در زمینه این سوره: ۱- از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْل شده: به عقبه بن عامر فرمود: بر من آیاتی نازل گردیده که نظیر آنها نازل نگردیده بود

«قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَزَلَتْ عَلَيَّ آيَاتٌ

(۱)

الميزان از تفسیر قمی ... عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كاد الفقران يكون كفرا و كاد الحسد ان يغلب القدر.

(۲) الميزان از عيون اخبار الرضا. تفسير احسن الحديث، ج ۱۲، ص: ۴۱۷

لم ينزل مثلهن المعوذتين» (مجمع البيان)

۲- آن حضرت به عقبه بن عامر فرمود: آیا تعلیم ندهم دو سوره را که بهترین قرآن یا از بهترین قرآنند؟ گفتیم: آری ای رسول خدا. آن گاه معوذتین را بر من تعلیم کرد، سپس هر دو را در نماز صبح خواند و فرمود: آن دو را بخوان هر وقت که برخاستی و خوابیدی

«عن النبي قال يا عقبه الا اعلمك سورتين هما افضل القرآن او من افضل القرآن قلت بلى يا رسول الله فعلمني المعوذتين ثم قرء بهما

فی صلوة الغداة و قال لی: اقرءهما کلما قمت و نمت».

۳- ابو عبیده حذاء از امام باقر علیه السّلام نقل کرده: هر که معوذتین و قل هو الله احد را در نماز وتر بخواند گفته می‌شود: بنده خدا بشارتت باد خدا «وتر» تو را قبول فرمود:

«عن ابی جعفر علیه السّلام قال: من اوتر بالمعوذتین و قل هو الله احد قیل یا عبد الله ابشر فقد قبل الله و ترک».

۴- روایت شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار اوقات حسن و حسین علیهما السّلام را با معوذتین تعویذ می‌کرد یعنی در پناه خدا قرار می‌داد

«روی ان النبی کان کثیرا ما یعوذ الحسن و الحسین بهاتین السورتین».

۵- عبد الله بن سنان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده: چون قل اعوذ برب الفلق را خواندی در ضمیر خودت بگو: به خدای خلق پناه می‌برم و چون قل اعوذ برب الناس را خواندی در ضمیرت بگو: به پروردگار ناس پناه می‌برم پنج روایت فوق از مجمع البیان نقل شده است.

۶- در کافی از صابر مولی آل بسام نقل شده: ابو عبد الله علیه السّلام در نماز مغرب بر ما امامت کرد، معوذتین را خواند و فرمود: آن دو از قرآن است

«قال امنا ابو عبد الله فی صلوة المغرب فقرأ المعوذتین ثم قال: همامن القرآن».

۷- از طب الأئمة نقل شده از حضرت صادق علیه السّلام از معوذتین سؤال شد آیا آن دو از قرآن هستند؟ فرمود: «هما من القرآن»

سائل گفت: آنها در قرائت ابن

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۸

مسعود از قرآن نیستند و در مصحف او نوشته نشده‌اند؟ امام فرمود: ابن مسعود اشتباه کرده است یا فرمود: دروغ گفته است، آن دو از قرآن می‌باشند، سائل گفت: در نماز واجب آن دو را بخوانم؟ فرمود: آری «۱» آیا رسول خدا (ص) را سحر کردند؟ در مجمع البیان آمده: گویند لیبید بن اعصم یهودی رسول خدا صلی الله علیه و آله را سحر کرد، آن گاه جادو را در چاه بنی ذروان در حقه‌ای در زیر سنگی در درون آن مخفی کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن با خبر شد، علی علیه السّلام و زبیر و عمار را فرستاد، آب چاه را کشیدند سنگ را برداشتند، حقه را بیرون آوردند در آن مقداری موی شانه و دندان‌های شانه، ضمنا ریسمانی که یازده گره داشت بود که با سوزنها به هم دوخته بودند، این دو سوره (فلق- ناس) نازل شد، هر آیه‌ای که خوانده می‌شد یک گره باز می‌گردید، آن حضرت در خود سبکی احساس می‌کرد گویی از بند باز شده است، جبرئیل شروع کرده می‌گفت: بنام خدا تو را رقیه می‌کنم از هر شری که اذیت می‌کند از حسد و چشم زخم، خدا شفایت می‌دهد «۲».

این سخن با بعضی تفاوت، در روایات اهل بیت علیهم السّلام نیز آمده است چنان که در تفسیر برهان و صافی دیده می‌شود.

طبرسی رحمه الله بعد از نقل این سخن فرموده: این را از عایشه و ابن عباس نقل کرده‌اند ولی نمی‌شود قبول کرد، زیرا مراد قرآن از سحر شده کسی است که گویی عقلش از بین رفته است. ولی خدا در قول خود و قَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّ تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ... این کار را از آن حضرت نفی کرده است.

ممکن است یهودی یا دخترانش خواسته‌اند اینکار را بکنند ولی نتوانسته‌اند

(۱) این دو روایت را از وسائل الشیعه ج ۴ کتاب القراءه آورده‌ایم.

(۲) رقیه آنست که انسان را در پناه قدرتی فوق طبیعی قرار دهند، در اینجا قرار دادن در پناه خداست.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۱۹

خدا آن حضرت را از اینکار مطلع فرموده است و آن دلیل صدق آن حضرت می‌باشد چطور می‌شود مرض آن حضرت از کار یهود باشد اگر می‌توانستند آن حضرت را مریض کنند حتما او را می‌کشتند چنان که بسیاری از مؤمنان را کشتند، با آنکه رسول خدا را از همه بیشتر دشمن می‌داشتند، شیخ طوسی رحمه الله در بیان به آن اشاره کرده و رد نموده است.

المیزان جریان را قبول دارد، زیرا پس از نقل قضیه از «در منثور» فرموده: از کتاب طب الأئمة از محمد بن سنان از مفضل از امام صادق علیه السلام نظیر این مطلب نقل شده، در این باره روایات زیادی از طریق اهل سنت ... و نیز از طریق امامان اهل بیت علیهم السلام آمده است، آن گاه به اشکال مرحوم طبرسی اشاره کرده و گوید: آنچه بعضی در مضمون روایات اشکال کرده‌اند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از تأثیر سحر مصون بوده، این چطور می‌شود با آنکه خدا فرموده: وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَشْحُورًا أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا ... فرقان/ ۹.

جواب این است که مراد مشرکان از «مسحور» مجنون و فاسد‌العقل است ولی اثر سحر در وجود آن حضرت مانند مرض و نظیر آن دلیلی بر مصونیت آن حضرت نیست.

نگارنده گوید: از آیه: ... فَإِذَا جَبَّالَهُمْ وَعَصَىٰ يُهْمُ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى طه/ ۶۶ معلوم می‌شود سحر جادوگران در موسی علیه السلام آن مقدار اثر داشته که خیال کند: ریسمانها و عصاها حرکت می‌کنند.

اما روایات شیعه درباره سحر آن حضرت به وسیله ساحر، سه گونه نقل شده است چنان که در تفسیر برهان و صافی نقل شده است ولی در روایت طب الأئمة محمد بن جعفر برسی و محمد بن یحیی الارمنی واقع است، از این دو نفر در رجال نامی نیست و مجهول می‌باشند، روایت دیگری با لفظ «و یروی ...» نقل شده که نمی‌شود روی آن تکیه کرد. در طریق روایت سوم مردی بنام ابراهیم بن بیکار

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۰

نام رفته که مجهول است و متن این روایت بسیار زننده است از جمله اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ احساس می‌کرد با زنش مقاربت می‌کند حال آنکه مقاربت نمی‌کرد می‌خواست به طرف در خانه برود ولی آن را نمی‌دید و دست به دیوار می‌زد. به نظر نگارنده نمی‌شود این سخنان را قبول کرد، قول طبرسی و شیخ طوسی رحمهما الله معتبر است، اما آیه شریفه درباره موسی علیه السلام آن مقدار که فرموده غیر از آنست که اختیار صحت و مرض رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در دست یک یهودی جادوگر باشد و الله العالم.

روز جمعه بیست و ششم رمضان المبارک هزار و چهار صد و سه مصادف با روز قدس مطابق با ۱۷ تیر ماه ۱۳۶۲ تفسیر سوره فلق به

پایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۱

سوره ناس

اشاره

در مکه نازل شده و شش آیه است

نظری به سوره مبارک

۱- در مقدمه تفسیر گفتیم: سوره ناس بیست و یکمین سوره است که بعد از سوره فلق در مکه نازل گردید، ولی این سخن یقینی نیست، طبری با آنکه در تفسیر سوره «هل اتی» هر دو سوره را مکی گفته است در وقت تفسیر هر دو را مدنی گفته و مکی بودن را به «قول» نسبت داده است، در جوامع الجوامع در هر دو گفته است «مختلف فیه» هستند. المیزان بنا بر اسباب نزول هر دو را مدنی فرموده است.

ناگفته نماند: مطالب هر دو سوره با مکی و مدنی بودن سازگار است هر چه هست هر دو به یک بار نازل شده‌اند چنان که از روایات فهمیده می‌شود.

۲- این سوره مبارکه از شش آیه تشکیل یافته، تسمیه آن به «ناس» به علت وقوع این لفظ در اول آن است از باب تسمیه کل باسم جزء.

۳- فضیل بن یسار می‌گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت مریض شد و درد شدیدی به حضرتش عارض گردید جبرائیل و میکائیل به محضرش آمدند. جبرائیل بالای سرش و میکائیل نزد پاهای آن حضرت نشست، جبرائیل او را با قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ تعویذ کرد و در پناه خدا قرار داد و میکائیل با قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ.

ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض بود

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۲

جبرائیل به محضرش آمد و او را با معوذتین و قل هو الله احد رقیه کرد (در پناه خدا قرار داد) و گفت:

«بسم الله ارقیک و الله یشفیک من کل داء یؤذیک...»

این دو حدیث از مجمع البیان است. ولی در آنها مریض بودن حضرت مطرح است، از جادو خبری نیست.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۳

سوره الناس مدتیّه و هی ست آیات نزلت بعد سوره الفلق

[سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴)
 الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

به نام خدای رحمان رحیم

۱- بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم

۲- حکمران مردم

۳- معبود مردم

۴- از ضرر و سواس بسیار پنهان

۵- که در سینه‌های مردم حرکت می‌کند

۶- (وسواسی که) از ناحیه جن و مردم است

ناس: مردم. جماعت در مجمع البیان آمده: ناس و بشر و انس نظیر هم هستند. اصل ناس اناس است در گفتن الناس به علت الف و لام تعریف همزه آن حذف شده است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۴

ملک: (بفتح میم و کسر لام) مدبر، سرپرست و مدیر. به عبارت دیگر ملک (بر وزن قفل) به معنی حکومت و ملک به معنی صاحب حکومت است.

وسواس: اصل آن به معنی صوت خفی است در جوامع الجوامع فرموده:

«الوسوسه و الوسواس: الصوت الخفی» در مجمع البیان ذیل آیه ۲۰ از سوره اعراف فرموده: وسوسه یعنی خواندن به سوی چیزی با صدای آهسته. «وسوس له» یعنی خیر خواهی را به نظر او آورد «وسوس الیه» یعنی مطلب را با صوت خفی به او القا کرد منظور از آن در آیه حدیث نفس و خیالات باطل و افکار شیطانی است.

خناس: بسیار پنهان. خنس: پنهان شدن. خانس: پنهان. خناس: بسیار پنهان. خنوس: پنهان شدن بعد از ظهور است. جنه: جن. هر دو لفظ به یک معنی است.

شرحها

در این سوره به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب شده: از شر افکار ناپاک که سبب تصمیمهای ناپاک و اعمال زشت می شوند به خدا پناه ببرد، در آخر سوره فرموده:

منشأ این افکار گاهی جن است و گاهی مردم. چنان که خواهد آمد.

ناگفته نماند: کارهایی که انسان انجام می دهد اعم از خوب و بد، همه ناشی از افکار و شناختهای باطنی است و تا انسان در درون خود چیزی را تجزیه و تحلیل و بررسی نکرده و تصمیم نگرفته، صدور کاری از وی ناممکن است مگر آنکه دیوانه یا مانند دیوانه‌ها باشد یا در خواب کاری انجام دهد.

همه قتلها، غارتها، فریبها، اذیتها و ... ناشی از افکار باطل و شیطانی

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۵

است، این افکار گاهی از تلقین انسانها، خواندن کتابها، گوش دادن به سخن دیگران است و گاهی از طریق جن و وسوسه آنهاست مِنْ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ آری از شر این افکار فقط باید به خدا پناه برد، اوست که می تواند انسانها را از شر این افکار و خیالات باطل و خطرناک پناه دهد.

ناگفته نماند: ضررهایی که در سوره فلق مطرح است، انسان اغلب در مقابل آنها مسئول نیست زیرا عوامل خارجی هستند ولی در مقابل افکار باطل و شیطانی که در این سوره مطرح است مسئول می باشد.

۱-۴- قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ. مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ. مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ.

در میزان می فرماید: از طبع انسان است که چون از چیزی بترسد و احساس ضعف کند، پناه می برد به کسی که قدرت دفع آن را دارد، آن کس یکی از سه کس می تواند باشد، اول مربی و پرورش دهنده که او را تربیت می دهد و کارش را تدبیر می کند. این یک مدافع مستقل است، دوم: صاحب قدرت و صاحب سلطه‌ای که به او پناه می دهد و می تواند از او دفع شر بکند این نیز فی نفسه سبب تام است، سوم: معبود او، زیرا لازمه معبودیت و مخصوصا آن گاه که بی شریک باشد آنست که بنده فقط به او روی آورد و جز او کسی را در رفع حوائج خود نخواند.

خدای سبحان هم رب است و هم ملک و هم معبود، چنان که همه این صفات را در آیه ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنى تُصْرَفُونَ زمر/ ۶ برای خود جمع فرموده است و در آیه رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا مزمل/ ۹، به ربوبیت و الوهیت و در آیه لَهُ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ حدید/ ۵ به ملک و حکومت خدا نیز اشاره شده است. پس انسان اگر بخواهد به رب پناه برد، رب او خداست و اگر بخواهد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۶

به حاکمی و سرپرستی پناه ببرد خدای سبحان الملک الحق است و اگر بخواهد به معبود پناه ببرد، خدا معبود اوست. از آنچه گفته شد علت تخصیص صفات سه گانه از میان اوصاف خداوند معلوم گردید، نیامدن عطف دلیل سبب مستقل بودن هر یک از سه وصف است مانند قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ ... (۱) پس اوصاف سه گانه مشعر بعلت هستند.

در آیه چهارم می خوانیم: این پناه بردن، از شر و ضرر و سواس و حدیث نفس و خیال باطل است که منشأ اعمال حرام و زشت می شود، و آن بسیار پنهان و مخفی در ضمیر انسان است که جز خدا و انسان کسی از آن آگاه نیست، آمدن لفظ خناس ظاهراً برای آنست که در اثر مخفی بودن کسی قدرت دفع خطر آن را ندارد مگر خدا. علی هذا «الخناس» صفت «الوسواس» است.

۵- الذی یوسوس فی صدور الناس وصف الوسواس الخناس است، المیزان صدور را نفوس و ارواح گفته است که متعلق وسواس از انسان مبداء ادراک او است که همان نفس باشد.

ناگفته نماند در این زمینه باید بیشتر دقت کرد، در آیه دیگر می خوانیم فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ حج/ ۴۶.

۶- مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ.

بیان وسواس خناس است یعنی این وسواس دو منشأ دارد چنان که گفته شد در مجمع البیان از تفسیر عیاشی از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه به قلب او در سینه اش دو تا گوش هست. گوشى که در آن فرشته می دمد و گوشى که در آن وسواس خناس می دمد، خدا مؤمن را با فرشته تأیید می کند آن است قول: خدا و أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.

(۱) المیزان به اختصار و ترجمه آزاد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۷

«قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما من مؤمن الا- و لقلبه فى صدره اذنان اذن ينفث فيها الملك و اذن ينفث فيها الوسواس الخناس، فيؤيد الله المؤمن و هو قوله سبحان و ايدهم بروح منه»
روایاتی در رابطه با این سوره در سوره فلق (نکته‌ها) نقل گردید به آنجا رجوع فرمائید.

نکته‌ها

موقعیت این سوره در زندگی انسانها بسیار قابل دقت و آموزنده است، خیالات و افکار پنهان و نامرئی چه جنایتها و خرابیها و کشتارهاست که به بار نمی آورند باید از آنها به خدا پناه برد اللهم نعوذ بك من شرور انفسنا و سيئات اعمالنا، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي يوسف/ ۵۳، چقدر انسانهای خود فروخته‌ای که در اثر تلقینات انسانهای فاسدی مانند خود، مفسده‌هایی به بار آورده‌اند، خونهای پاک بی شماری را ریخته و خود را مورد غضب حق تعالی کرده و مصداق الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ گردیده‌اند.
روز بیست و ششم رمضان المبارک هزار و چهار صد و سه مصداق با روز مبارک قدس مطابق ۱۷ تیر ماه ۱۳۶۲ تفسیر سوره ناس به

پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۸

ناگفته نماند: تفسیر سوره وَالْمُؤَسَّلَاتِ تا آخر قرآن مجید را قبلاً نوشته بودم و چنان که در آخر تفسیر سوره مبارکه «هل اتی» گفته‌ام نوشتن این تفسیر در روز هشتم ذوالقعدة الحرام هزار و سیصد و نود و چهار هجری قمری شروع شده و در روز چهارشنبه شانزدهم جمادی الثانیه سال هزار و چهار صد و شش مطابق هفتم اسفند ماه هزار و سیصد و شصت و چهار (۱۳۶۴) پایان یافته است علی هذا مدت نه سال و هفت ماه و شش روز وقت برده است و آخرین قسمت تفسیر در سوره «هل اتی» تمام شده است.

و الحمد لله رب العالمین اللهم تقبله بقبول حسن بحق محمد و آله الطاهرین صلواتک علیهم اجمعین.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۲۹

شرح حال مختصری از مؤلف

اینجانب سید علی اکبر قریشی مؤلف تفسیر، فرزند سید محمّد مرحوم در سال هزار و سیصد و چهل و هفت قمری در شهرک «بناب» از توابع مراغه متولد شدم، آن طوریکه از پدرم در خاطرمانده است تولدم در چهاردهم ماه شعبان بوده است.

دروس فارسی را در همانجا در مدارس ملی خواندم و آن گاه دروس عربی را از پدرم که از ائمه جماعت و از علمای شهر بود و اساتید دیگر شروع کردم، در همان روزها پدرم به رحمت ایزدی پیوست تحصیلات خود را با فشار مادی ادامه داده و سپس برای ادامه تحصیل به حوزه قم مشرف شدم.

حدود سال هزار و سیصد و سی و دو از قم به ارومیه منتقل شده و در آنجا اقامت کردم یکی از پیشامدهای بسیار مفید آن بود که در ارومیه با چند نفر از روحانیون که آنها نیز از حوزه قم برگشته بودند بحث تفسیر قرآن و روایات را شروع کردیم که تقریباً بیشتر از ده سال ادامه داشت.

این بحثها روحیه عجیبی برای مطالعه و نوشتن در من به وجود آورد که مقدمه همه مطالعات و نوشته‌هایم گردید به طوری که بحمد الله از مطالعه و نوشتن سیر و خسته نمی‌شوم.

پس از رحلت مرحوم آیه الله بروجردی که شهر مقدس قم در پی کارهای غلط سلطنت استبدادی متشنج شد در ارومیه به ندای فقها، مخصوصاً رهبر کبیر حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه لبیک گفتم.

از سال هزار و سیصد و چهل و دو که امام رسماً قیام خود را شروع کردند من هم به صورت فردی از پیروان آن قائد بزرگ بوده و اهدافش را تعقیب و ترویج می‌کردم، از سال ۴۲ تا پیروزی انقلاب یکی از کارهای متعارف من جلب شدنم

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۳۰

به شهربانی و ساواک جهنمی بود، دفعات از منبر رفتن محروم شدم حتی یک بار مدت یک سال تمام حق منبر رفتن را نداشتم، از پرونده‌های ساواک که اخیراً توسط سپاه پاسداران به دستم رسید، معلوم شد، من در نظر ساواک از مخربترین دشمنان سلطنت بوده‌ام.

در سال ۱۳۵۷ در اردیبهشت ماه به مدت یک سال به «بافت کرمان» تبعید شدم ولی بعد از مدتی شعله انقلاب گسترش یافت و تبعید شکسته شد با سلام و صلوات و استقبال عجیبی به ارومیه باز گشتم، به مبارزه ادامه دادیم تا انقلاب پیروز شد.

در سال هزار و سیصد و پنجاه و هشت برای مجلس خبرگان قانون اساسی انتخاب شدم و مدت سه ماه در نوشتن قانون اساسی در خدمت بزرگانی امثال مرحوم شهید دکتر بهشتی و دیگر بزرگان بودم.

در سال ۱۳۶۱ به عضویت مجلس خبرگان تعیین رهبری انتخاب شدم و اکنون نیز که سال ۱۳۶۹ شمسی است مجدداً با اولین رأی افتخار عضویت دوره دوم مجلس خبرگان تعیین رهبری را یافته‌ام.

کتابهای زیادی در این مدت تألیف کرده‌ام که چاپ شده آنها عبارتند از:

۱- قاموس قرآن در هفت جلد ۲- تفسیر احسن الحدیث در دوازده جلد ۳- المعجم المفهرس لالفاظ الصحیفه السجادیه ۴- خاندان وحی زندگانی چهارده معصوم علیهم السّلام ۵- شخصیت حضرت مجتبی علیه السّلام ۶- مرد ما فوق انسان حسین بن علی علیه السّلام ۷- سیری در اسلام

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱۲، ص: ۴۳۱

۸- معاد از نظر قرآن و علم به درگاه حق تعالی در مقابل این همه توفیق که عنایت فرموده شاکر و حامد و تسبیح گو هستم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ارومیه: سید علی اکبر قریشی ۱۴۱۱ قمری ۱۳۶۹ شمسی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السّلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السّلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السّلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

